
بانک غدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

بانک غدیر

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بانک غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۲

عنوان و نام پدیدآور:بانک غدیر/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: غدیر - حضرت امام علی (ع)

بانک جامع اشعار غدیرستان

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع اشعار غدیرستان/واحد تحقیقات مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص) / محمد رضا شریفی

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: غدیر - حضرت امام علی (ع)

خطابه غدیر در آیینه شعر

مرحوم ژولیده نیشابوری

(بخش ۱)

اشعار مرحوم ژولیده‌ی نیشابوری

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَدَنا فی تَفَرُّدِهِ وَجَلَّ فی سُلْطانِهِ وَعَظُمَ فی اَرْکانِهِ، وَاَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً وَ هُوَ فی مَکانِهِ وَ قَهَرَ جَمیعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهانِهِ، حَمیداً لَمْ یَزَلْ، مَحْموداً لایَزالُ (وَ مَجیداً لایَزولُ، وَمُبْدِئاً وَمُعیداً وَ کُلُّ أَمْرٍ إِلَیْهِ یَعُودُ). بارِئُ الْمَسْمُوکاتِ وَداحِی الْمَدْحُوّاتِ وَ جَبّارُالْأَرَضینَ وَالسّماواتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلائکَةِ وَالرُّوحِ - به فرموده خاتم الانبیاء

به وادی خم طبق امر خدا

شد آماده منبر ولی از جهاز

خلایق به گِردش، نبی بر فراز

به ابلاغ امر خدای کریم

محمد در آن اجتماع عظیم

چنان غنچه ای لعل لب باز کرد

سخن را بدین گونه آغاز کرد

ستایش سزاوار ذات خداست

که یکتا و تنها و هستی نماست

خدایی که بر ملک هستی ملوک

بود دولت سبط و سیر و سلوک

خدایی که هستی همه زان اوست

حیات و مماتش بر فرمان اوست

احاطه است او کران تا کران

که او چیره باشد به پیوندگان

بود رحمتش بر جهانی شمول

به خوان عطایش سعادت وصول

خدایی که در انتقام عذاب

به فردای محشر بود بی شتاب

بود مؤمنین را به کف اختیار

به خلق جهان است پروردگار

ستایش به هر حال او را سزاست

که او آفریننده ی ماسِواست اَلْعاصِمُ لِلصّالِحینَ، وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحینَ، وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنینَ وَرَبُّ الْعالَمینَ. الَّذِی اسْتَحَقَّ مِنْ کُلِّ مَنْ خَلَقَ أنْ یَشْکُرَهُ وَیَحْمَدَهُ (عَلی کُلِّ حالٍ). أَحْمَدُهُ کَثیراً وَأَشْکُرُهُ دائماً عَلَی السَّرّاءِ والضَّرّاءِ وَالشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ.

پس او را بود این نیایش زمن

سپاس فراوان ستایش زمن

هرآنچه که فرمان دهد آن کنم

اطاعت از او از دل و جان کنم

به خشنودیش برگ و بر می دهم

که در خط تسلیم سَر می دهم

چنان شایقم من به فرمانبری

که ترسان از اویم در داوری

که او کبریایی است هستی نشان

زمکرش نماند کسی در امان

که عدلش شامل بیش و کم

که برکس از او ره ندارد ستم

(بخش ۲)

وَأُقِرُّلَهُ عَلی نَفْسی بِالْعُبُودِیَّةِ وَ أَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ، وَأُؤَدّی ما أَوْحی بِهِ إِلَیَّ حَذَراً مِنْ أنْ لا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بی مِنْهُ قارِعَةٌ لایَدْفَعُها عَنّی أَحَدٌ وَإِنْ عَظُمَتْ حیلَتُهُ وَصَفَتْ خُلَّتُهُ – لاإِلاهَ إِلاَّهُوَ – لاَِنَّهُ قَدْأَعْلَمَنی أَنّی إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ ما أَنْزَلَ إِلَیَّ (فی حَقِّ عَلِیٍ) فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ، وَقَدْ

ضَمِنَ لی تَبارَکَ وَتَعالَی الْعِصْمَةَ (مِنَ النّاسِ) وَ هُوَاللَّهُ الْکافِی الْکَریمُ. گواهی دهد جمله اعضای من

که من عبد، اوست مولای من

هر آنچه وظیفه شدم عهد دار

به وحی خداوند لیل و النهار

به انجام اکنون رسانم که من

بشیرم من ازقادر ذو المنن

مبادا عذابی رساند مرا

که نتوان کسی زو رهاند مرا

اگرچه مرا ذات حق هست اوست

عِنانِ همه هَستیم دستِ اوست

خدایی که وَحیش به من مُنجَلی است

که فرمانِ او بهرِ نصبِ علی است

اگر سَرپیچم زِفرمانِ او

ننوشیده ام می به پیمانِ او

ندا آمد از سوی ربِ جلیل

که فرمود بر من چنین جَبرَئیل

به من گشت اعلامِ اَمری خطیر

که گویم شما را به خُمِّ غَدیر

نسازی اگر احیای فرمان

برینکردی تو تکمیل، پیغمبری

بگو آنچه گفتیم و از کس مترس

که پشت و پناهت خدا هست و بس

هم اکنون شما را کنم با خبر

که نخل رسالت شود باربَر

زِجبرئیل شد وحی بر من سه بار

که اجرا کنم امر پروردگار

به من امر شد تا که در این مکان

سفید و سیه را بگویم عَیان

به هر کس منم رهبر راستین

بود جای من را علی جانشین

خدا داده در دستِ او حکمِ تام

که باشد پس از من شما را امام

به من نسبتش هست ز امرِالَه

چو هارون و موسی در این جایگاه

که از بعد من نیست پیغمبری

که بر امت خود کند رهبری

که بعد از خدا و نبی بر شما

بُوَد او به حق رهبری ره گشا

خدا کرده این آیه نازل به من

که او می دهد دینِ کامل به من

علی بعد من بر شمایان ولی ست

که نور حق از قلبِ او منجلی است

هر آنکس که برپا بدارد نماز

ولی شما هست در امتیاز

وَلی شما با هزاران خضوع

ببخشد گدا را به حال رکوع

نگینی که بر ملک هستی سَر است

که زینت فرا بهر انگشتر است

مُسلَّم بُوَد این عمل بر شما

علی داد انگشترش بر گدا

گواهی دهم من به علم یقین

که بین شما از یسار و یمین

خدا دوست تر از علی نیست،

نیست شما را به جز او ولی نیست،

ملامت بود در جهان کارشان

دل من بود خون زِ آزارشان

یکی می زند سنگ بر سر مرا

بخواند یکی زود باور مرا

که اینها همه بهر من منجلی است

که پاداش خویشی من با علی است

تمایل بر او میل ذات خداست

پذیرش از او اصل جلب رضاست

خدایی که خوانده پیمبر مرا

علی را نموده برادر مرا

دوباره به من وحی شد از خدا

که ای عقلِ کُل، خاتمُ الانبیاء

به ابلاغ امر خدا کن شتاب

کز ابلاغ آن می شوی کامیاب

بر این راستا جای تأخیر نیست

که سر پیچی از آن زِتدبیر نیست

اگر امر ما را نسازی بیان

رسالت نکردی بی حق بی گمان

بگو آنچه گفتیم از بیش و کم

نگهدارت خالقِ ذوالنِّعَم

هم اکنون شما را پیام آورم

پیام آور از جانب داورم

(بخش ۳)

فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النّاسِ (ذالِکَ فیهِ وَافْهَموهُ وَاعْلَمُوا) أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَکُمْ وَلِیّاً وَإِماماً فَرَضَ طاعَتَهُ عَلَی الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ عَلَی التّابِعینَ لَهُمْ بِإِحْسانٍ، وَ عَلَی الْبادی وَ الْحاضِرِ، وَ عَلَی‌الْعَجَمِیِّ وَ الْعَرَبیِّ، وَ الْحُرِّ وَ الْمَمْلوکِ، وَ الصَّغیرِ وَ الْکَبیرِ، وَ عَلَی الْأَبْیَضِ وَالأَسْوَدِ، وَ عَلی کُلِّ مُوَحِّدٍ، ماضٍ حُکْمُهُ، جازٍ قَوْلُهُ، نافِذٌ أَمْرُهُ. بدانید که این آیه در شأن اوست

که هم اول و آخر او نکوست

به ژرفای دل درک مطلب کنید

اطاعت از این گفته ی رب کنید

که ما را به فرمان پروردگار

بُوَد این علی صاحب اختیار

به هر جا بُوَد جای من، جای اوست

که اصل رسالت تَوَلّای اوست

به خِیل مهاجر به انصار خویش

که آگه ضمیرند از نوش نیش

به صحرا بود هر که چادر نشین

عجم یا عرب از یسار و یمین

به آزرده و بَرده، خُرد و کِبار

به آب و به خاک و به باد و به نار

به زرد و به سرخ و سیاه و سفید

به آنچه خدا در جهان آفرید

اطاعت از او بر بدی غالب است

تَوَلّای او بر همه واجب است

در این آخرین اجتماع عظیم

به امر خداوند حی قدیم

بُوَد آخرین بار ای مرد و زن

که لب می گشایم به نقدِ سخن

به فرمان پروردگار مجید

همه گوش باشید و گردن نهید

بگویم شما را که داناستَم

به هرکس که من میر و مولاستَم

علی بعد من میر و مولای اوست

که تأئید هستی به امضای اوست

چو هستی بُوَد پای بستِ علی

امامت بُوَد نازِ شصتِ علی

امامت بُوَد عین پیغمبری

که بر نسل من می کند همسری

امامت گران هدیه ی پربهاست

که بر قلب هر شیعه فرمان رواست

دوامش بود تا صف رستخیز

به نزد خدا و پیمبر عزیز لاحَلالَ إلاّ ما أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَهُمْ، وَلاحَرامَ إِلاّ ما حَرَّمَهُ اللَّهُ (عَلَيْكُمْ) وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَرَّفَنِی الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَأَنَا أَفْضَيْتُ بِما عَلَّمَنی رَبِّی مِنْ كِتابِهِ وَحَلالِهِ وَ حَرامِهِ إِلَيْهِ . هر آنچه خداوند عالی مقام

سپرده به من از حلال و حرام

همه در یدِ قدرتِ این علیست

که از نور او عالمی منجلیست

هم اکنون شما را بشارت دهم

بشارت به درکِ عبادت دهم

شمارید او را که او برتر است

علی بینِ خوبانِ عالم سَراَست

زِ دانش هر آنچه خدا داده ام

خدا داده را بَر علی داده ام

به پرهیزگاری علی اَقدَم است

که او در حریم خدا مَحرَم است

علی رهبر و سرپرست شماست

به حل مُهِّمات دستِ خداست

شما را کند او به حق رهبری

بود راستین حُجّت داوری أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ (لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْايمانِ بی أَحَدٌ)، وَ الَّذی فَدی رَسُولَاللّهِ بِنَفْسِهِ، وَ الَّذی كانَ مَعَ

رَسُولِ اللّهِ وَ لا أَحَدَ يَعْبُدُاللّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَيْرُهُ. به ایمان نظیرش به عالم مجو

کسی گوی سبقت نبرده از او

علی آنکه خوابید جای رسول

که ایمن بماند زِ قوم جهول

علی اولین فاتح سرفراز

بُوَد هَمرَهِ من به گاهِ نماز

ابر مرد تاریخ کوشیدن است

که کارش خدا را پرستیدن است

علی در طاعت به گرمی بسفت

که در جای من شام هجرت بخفت

پذیرفت جان را فدایم کند

زچنگال دشمن رهایم کند

بزرگش شمارید زیرا خدا

پذیرفته او را کند پیشوا

بود او امام و رضایش به جاست

که جلب رضایش، رضای خداست

به عالم هرآنکس به او منکر است

اگر چه مسلمان بُوَد کافر است

نگردد به حق توبه ی او قبول

شفاعت از او گر نماید رسول

نیامرزد او را خدای کریم

دهد کیفرش با عذابی الیم

به همراه او باش و خائف مباش

علی را به عالم مخالف مباش

بسوزد در آتش به امر خدا

هر آنکس که باشد زِ خَطَّش جدا وَمَنْ شَکَّ فی واحِدٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ فَقَدْ شَکَّ فِی الْکُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَاکُّ فینا فِی‌النّارِ. چو قدر علی را نسنجیده است

قبول رسالت نگردیده است

امامت پس از من از آنِ علیست

که نور امامان از او منجلیست

که رَدِّ علی رَدِّ آنان بُوَد

مرا در مثل این علی، جان بُوَد

زِ جبرئیل آمد مرا این پیام

که برتو فرستد خدایت سلام

هر آنکس بود با علی در ستیز

بُوَد خار، نزد خدای عزیز مَعاشِرَالنّاس، إنَّ عَلِیّاً وَالطَّیِّبینَ مِنْ وُلْدی (مِنْ صُلْبِهِ) هُمُ الثِّقْلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثِّقْلُ الْأَکْبَرُ، فَکُلُّ واحِدٍ مِنْهُما مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ وَ مُوافِقٌ لَهُ، لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَ الْحَوْضَ. هر آنکس که هستم منش سرپرست

بود سرپرستش علی تا که هست

بود او وصی و برادر به من

به ارشاد امت برابر به من

که بر او ولایت خدا داده است

که او رهبری پاک و آزاده است

علی پاک و از خلق عالم سراست

که از نسل او یازده گوهر است

به وقت پرستش به وقت سپاس

خدا راز قرآن و عترت شناس

که قرآن و عترت از این اتصال

بود بین آنان جدایی محال أَلا إِنَّهُ لا «أَمیرَالْمُؤْمِنینَ» غَیْرَ أَخی هذا، أَلا لا تَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنینَ بَعْدی لِاَحَدٍ غَیْرِهِ. خطابم بود بر شما مسلمین

امیری جز او نیست بر مؤمنین

امیری علی را به عالم سزاست

که این واژه خواندن به غیرش خطاست

سر از خط او در جهان بر ندار

که امرش بود امر پروردگار

(بخش ۴)

ثم قال: «ایهاالنَّاسُ، مَنْ اَوْلی بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ؟ قالوا: اَللَّهُ و رَسُولُهُ. فَقالَ: اَلا من کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ و عادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْمَنْ نَصَرَهُ واخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

چو این دُر نایاب احمد بسفت

سپس رو به امت همی کرد و گفت

چه کس از شما بر شما برتر است

به گفتند الله و پیغمبر است

چو دندان شکن یافت احمد جواب

چنین کرد با امت خود خطاب

برآنکس که او را منم سرپرست

علی سرپرستش بود تا که هست

دعا کرد و فرمود با کردگار

که ای در جهان صاحب اختیار

علی بعد من جانشین من است

وصی و برادر قرین من است

به هر کس که با او ستیزد ستیز

که او می دهد نیک از بد تَمییز

که او بنده خالص خالق است

به فرمانبری خدا شایق است

علی حافظ دین و قرآن بود

که عارف زمعیار ایمان بود

کسی که بحق ناز دارد علیست

ز بیراهت باز دارد علیست

همانا بحق او بود مقتدا

هدایتگران را بود پیشوا اَللّهُمَّ إِنَّکَ أَنْزَلْتَ الْآیَهَ فی عَلِیّ وَلِیِّکَ عِنْدَتَبْیینِ ذالِکَ وَنَصْبِکَ إِیّاهُ لِهذَا الْیَوْم: (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً)، (وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَالْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرینَ) اَللّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُکَ أَنِّی قَدْ بَلَّغْتُ

ولایت که کردی مرا واصلش

الهی تو خود کرده ای ام نازلش

که این آیه را لطف تو شامل است

که دین شما با علی کامل است

تو گفتی بگو در بر خاص و عام

که شد با علی نعمت ما تمام

چو شیرین ز پیغام ما کام شد

پسند خدا دین اسلام شد

که اسلام دین جهانی بود

که هم در عیان و نهانی بود

بدانید شکّی در این گفته نیست

جز اسلام دینی پذیرفته نیست

هرآنکس که سرپیچد از دین

من ز آداب و اعمال آئین من

عذابی مسلم بر او وافر است

به فردا ز دررنده و کافر است

(بخش ۵)

مَعاشِرَالنّاسِ! إِنَّما أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دينَكُمْ بِإِمامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَ بِمَنْ يَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأُولئِكَ الَّذينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ (فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ) وَ فِي النّارِ هُمْ خالِدُونَ، (لايُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلاهُمْ يُنْظَرونَ) مَعاشِرَالنّاسِ! هذا عَلِيٌّ، أَنْصَرُكُمْ لى وَأَحَقُّكُمْ بى وَأَقْرَبُكُمْ إِلَيَّ وَأَعَزُّكُمْ عَلَيَّ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَاعَنْهُ راضِيانِ. وَ ما نَزَلَتْ آيَةُ رِضاً (فى الْقُرْآنِ) إِلاّ فيهِ، وَلا خاطَبَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا إِلاّ بَدَأَ بِهِ، وَلانَزَلَتْ آيَةُ مَدْحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلاّ فيهِ، وَلا شَهِدَ اللَّهُ بِالْجَنَّةِ فى (هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ) إِلاّلَهُ، وَلا أَنْزَلَها فى سِواهُ وَلامَدَحَ بِها غَيْرَهُ پس از من امامت از آن علیست

که تکمیل دین خدا را ولیست

ولایت زنسل علی منجلیست

امامان بر حق زنسل علیست

کسانیکه از او بپیچند سر

روند از جهالت به راهی دگر

زیانکار نفس و ز در رانده اند

به فردای محشر به گِل مانده اند

به هنگام جمع حساب حصول

عبادت از آنان نگردد قبول

بود رد او رد ذات احد

در آتش مخلد بود تا ابد

علی از شمایان به وقت خطر

عزیز است و یار است و نزدیکتر

خدا نسیت یک دم جدا از علی

که هستیم هر دو رضا از علی

به قرآن سخن هر کجا از رضاست

به شأن علی چون علی مقتداست

به هر کجا خدا گوید از مؤمنین

بود این علی مؤمن اولین

کسی که به قرآن خدایش ستود

بدانید غیر از علی کس نبود

به وصفش خدا داده قدر و بها

برات بهشت از برای شما

بود هل اتی شاهد او سخن

که نازل به شأن علی شد نه من

شما را کنون بخت همسنگر است

که همچون منی پاک پیغمبر است

وصیم علی و علی مقتداست

امامان بعد از علی اوصیاست مَعاشِرَ النّاسِ! إنَّ إبْلیسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ، فَلا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمالُکُمْ وَتَزِلَّ أَقْدامُکُمْ، فَإنَّ آدَمَ أُهْبِطَ إلَی الْأَرْضِ بِخَطیئَةٍ واحِدَةٍ، وَهُوَ صَفْوَةُاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ کَیْفَ بِکُمْ وَ أَنْتُمْ أَنْتُمْ وَ مِنْکُمْ أَعْداءُاللَّهِ، أَلا وَ إنَّهُ لایُبْغِضُ عَلِیّاً إلّاشَقِیٌّ، وَ لا یُوالی عَلِیّاً إلاَّ تَقِیٌّ، وَ لایُؤْمِنُ بِهِ إلّا مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ وَ فی عَلِیٍ – وَاللَّهِ – نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیم، وَالْعَصْرِ إنَّ الْإنْسانَ لَفی خُسْرٍ) (إلّا عَلیّاً الّذی آمَنَ وَ رَضِیَ بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ). مَعاشِرَالنّاسِ! قَدِ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَ بَلَّغْتُکُمْ رِسالَتی وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إلَّا الْبَلاغُ الْمُبینُ

مَعاشِرَالنّاسِ! (إتَّقُوااللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لاتَموتُنَّ إلّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُون). مورزید رشکی به حق حبیب

که شیطان بود مسیر فریب

که در گوش آدم سخنها بخواند

که او را ز گلزار جنت براند

که ورزیدن رشک طغیان کند

که پا را به کردار لغزان کند

که مانند آدم به امر حبیب

سقوط از فرازت بود بر نشیب

شمایان شمائید واین آشناست

که خصم خدا در میان شماست

بگویم به هرکس که باشد عزیز

کند با علی بی سعادت ستیز

نخواهد علی را کس سرپرست

که این کار ناید زهر بت پرست

علی سرپرست است و غمخوار

و یار به پرهیزکار و به هر رستگار

هرآنکس که بی نقص و آلایش است

به زیر لوایش در آسایش است

به حق خدای جهان آفرین

که والعصر قرآن به خلق زمین

که پیدا به ما این عبارت بود

بشر بی علی در خسارت بود

به جز صالحان ولایت مرام

نخوانند او را پس از من امام

همه در زیانند غیر از علی

به بیراهه رانند غیر از علی

گواهم بود ذات نادیده ام

که پیغام او را رسانیده ام

که کار رسولان به پوشیدن است

پیام خدا را رسانیدن است

به تقوا بکوشید در بندگی

که بر تو ببخشد برازندگی

(بخش ۶)

(بِاللَّهِ ما عَنی بِهذِهِ الْآیَهْ إِلَّاَقْوْماً مِنْ أَصْحابی أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَأَنْسابِهِمْ، وَقَدْ أُمِرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْیَعْمَلْ کُلُّ امْرِئٍ عَلی مایَجِدُ لِعَلِیّ فی قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ). مَعاشِرَالنّاسِ! النُّورُ مِنَاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلوکٌ فِیَّ ثُمَّ فی عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ، ثُمَّ فِیالنَّسْلِ مِنْهُ إِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِیِّ الَّذی یَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِکُلِّ حَقّ هُوَ لَنا زاصحاب خود در کمین علی

شناسم من از منکرین علی

ولی رازشان منم پرده پوش

که هر نیش نیش است و هر نوش نوش

عیار عمل بسته به یاری است

که از حب و بغض علی جاری است

بدانید ای راهیان حضور

که نور علی آمد از من ظهور

بود نور من نور عزوجل

که در روشنایی ندارد خلل

از این نور باشد به فتحاً قریب

امامان بعد از علی را نصیب

تجلی این نور با یک مرام

به مهدی موعود گردد تمام

امامی که حق خدا و رسول

کند از عدو عدل و دادش وصول مَعاشِرَالنّاسِ!

أُنْذِرُکُمْ أَنّی رَسُولُ اللَّهِ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِیَ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مِتُّ أَوْقُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ؟ وَمَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَن یَضُرَّاللَّهَ شَیْئاً وَسَیَجْزِی اللَّهُ الشّاکِرینَ (الصّابِرینَ) کنون بر شمایم رسول خدا

شد شهره بر خاتم الانبیاء

رسولان پیشین حق بر حق اند

همه تابع قادر مطلقند

مبادا پس از من عقب گردتان

شود باعث بدترین دردتان

زاسلامتان از شما مرد و زن

مبادا گذارید منت به من

که یک منّتی جهان خار

تـا نکنـد جمله اعمالتـان را تبـاه مَعاشِرَالنّاسِ! لاتَمُنُّوا عَلَیَّ بِإِسْلامِکُمْ، بَلْ لاتَمُنُّوا عَلَی‌اللّهِ فَیُحْبِطَ عَمَلَکُمْ وَ یَسْخَطَ عَلَیْکُمْ وَ یَبْتَلِیَکُمْ بِشُواظٍ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٍ، إِنَّ رَبَّکُمْ لَبِاالْمِرْصـاد. مَعاشِرَالنّاسِ! إِنَّهُ سَیَکُونُ مِنْ بَعْدی أَئِمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی‌النّارِ وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ لایُنْصَرونَ

هرآنکس شود منتش بارور

شود آتش دوزخش شعله ور

بگویم شما را به علم یقین

هماره خدایت بود در کمین

دهم آگهی بر شما بعد من

بود پیشوایانتان در زمن

که سازند از راه بیراهتان

به تزویر و نیرنگ گمراهتان

که این قوم جانی ترین دشمن است

که بیزار زآنان خدا و من است

که آنان به همراه هم پایشان

به فردا به دوزخ بود جایشان

که هستند جزء صحاب صحیف

که تنها کسی نیست آن را حریف

کنون بر صحیفه بباید نظر

که اعمال ما را شما رد ثمر

به شاهی مبدل به وقت درود

شود این امامت به زودی زود

که خشم الهی به غارتگران

سپس باز نفرین بر غاصبان

که بر منکرین ولایت مدام

جهنم بود آتشش مستدام

که بر انس و جن روز محشر سزاست

که بر حق علی و علی بـا خـداست إِنَّ اللّهَ قَدْ أَمَرَنی وَ نَهانی، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِیّاً وَنَهَیْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَ النَّهُی لَدَیْهِ، فَاسْمَعُوا لِاَمْرِهِ تَسْلَمُوا وَ أَطیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ انْتَهُوا لِنَهْیِهِ تَرشُدُوا، (وَصیرُوا إِلی مُرادِهِ) وَ لا تَتَفَرَّقْ بِکُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبیلِهِ. پس از من به فرمان رب جلی

بود این مهم دست مولا علی

به فرمان او جمله گردن نهید

که او هست بر حق مراد مرید

اطاعت از او برشما در شمار

بود بازدارنده از کید نار

پیچید سر را زفرمان او

که کافر بود روی گردان او

هرآنکس بر اهدافش آرد پناه

به گمراهیش ره نپوید گناه

به فرمان ذات خدای حکیم

صراط علی هست خود مستقیم

که راه من از بعد من راه اوست

امامان پس از او دل آگاه اوست

بود یازده تن به صد احتشام

پس از این علی پیشوا و امام

پس از حمد بی حد رسول امین

علی را نشان داد بر مسلمین

بگفتا که سر نزد حق سوده ام

چنانچه خدا خواست آن بوده ام

به شأن امامان بود بعد من

همی امر و نهی خدای زمن

که آنان همه اولیای درند

به بود و نبود شما رهبرند

(بخش ۷)

مَعاشِرَالنّاسِ! أَنَا صِراطُ اللَّهِ الْمُسْتَقیمُ الَّذی أَمَرَکُمْ بِاتِّباعِهِ، ثُمَّ عَلِیٌّ مِنْ بَعْدی. ثُمَّ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةُ (الْهُدی)، یَهْدونَ إِلَی الْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلونَ طبق فرمان خداوند حکیم

بر شما هستم صراط المستقیم

بعد من راه علی راه منست

راه فرزندان آگاه منست

یازده تن بعد او باشد امام

پیشوایان بشر از خاص و عام

پس قرائت کرد آن نیکو خصال

سوره حمد خدای لایزال

گفت سر بر درگه حق سوده ام

چون خدا را شامل این سوره ام

هست در شأن امامان بعد من

طبق فرمان خدای ذی منن

امامان امین ره و آگهند

ستیزندگان جملگی گمرهند أَلا إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ ذَکَرَهُمُ اللّهُ فی کِتابِهِ، فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: (لاتَجِدُ قَوْماً یُؤمِنُونَ اللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّاللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آبائَهُمْ أَوْ أَبْنائَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشیرَتَهُمْ، أُولئِکَ کَتَبَ فی قُلوبِهِمُ الْإیمانَ) إِلی آخِرالآیَهِ. خدا گفته

در وصف ایمانیان

که هستند ایمن به حصن امان

کسانی میان شمایند

سرندکه آیات حق را گل باورند

که آنان خدا را نکو بنده اند

به ایثار و رحمت برازنده اند

هرآنکس علی را محب دل است

عیارش به نزد خداوند کامل است

بود چونکه پاکیزه او را سرشت

قدم می گذارد به باغ بهشت

به توصیفشان هست سنگ محک

سلام فرشته درود ملک

درآیید اینک به باغ بهشت

مپیچید سر از خط سرنوشت

که این نازشست خدا و نبی است

که باغ جنان از محب علیست

گرامیست پاداش پروردگار

که بر حق بود صاحب ذوالفقار

در آتش بود بی گمان منزلش

بود هر که بغض علی در دلش

زبانه کشد آتش از بهرشان

که آتش کند ناله از قهرشان

اگر امتی را در آتش برند

که او را به اعمال کیفر دهند

ه نفرین برآید زدل آه شان

به آنان که کردند گمراهشان

شما سفره ی قهر حق چیده اید

زخشم الهی نترسیده اید

بسوزید آن سان که دل سوختید

سخن برخلاف حق آموختید

(بخش ۸)

أَلاـ إِنَّ خـاتَمَ الْأَئِمَـهِ مِنَّا الْقـائِمَ الْمَهْـدِیَّ. أَلا إِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَی‌الـدِّینِ. أَلا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمینَ. أَلا إِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها، أَلا إِنَّهُ غالِبُ کُلِّ قَبیلَهٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرْکِ وَ هادیها أَلا إِنَّهُ الْمُدْرِکُ بِکُلِّ ثارٍ لِاَوْلِیاءِ اللَّهِ شما را به مهدی بشارت دهم

به نامش صفا بر عبارت دهم

بود مشتق از اسم من اسم او

بود روح من زینت جسم او

اطاعت از او اطاعت داور است

که او بر شما آخرین رهبر است

زبُن برکند نجل ظلم و فساد

جهان را نماید پر عدل و داد

جهان را ز عدلش مسخر کند

که بیدادگر خاک بر سر کند

کند پاک و پاکیزه روی زمین

به نابودی جمله ی مشرکین

که پیمانه ها او بگیرد بکف

ز صهبای هستی ز دریای ژرف

به هر کس به معیار انجام کار

دهد مزد و پاداش در روزگار

زسوی خدا برگزیده است او

به عین الیقین هم رسیده است او

کلام متینَش کلام خداست

ز آیات آنچه نشانه به جاست

(بخش ۹)

مَعاشِرَالنّاس! إِنّی قَدْبَیَّنْتُ لَکُمْ وَأَفْهَمْتُکُمْ، وَ هذا عَلِیٌّ یُفْهِمُکُمْ بَعْدی. أَلا وَ إِنِّی عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتی أَدْعُوکُمْ إِلی مُصافَقَتی عَلی بَیْعَتِهِ وَ الإِقْرارِ بِهِ، ثُمَّ مُصافَقَتِهِ بَعْـدی. أَلا وَ إِنِّی قَـدْ بایَعْتُ اللَّهَ وَ عَلِیٌّ قَدْ بایَعَنی. وَ أَنَا آخِذُکُمْ بِالْبَیْعَهِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ، یَدُاللَّهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ. فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً)

به غیر از علی نیست در روزگار

نماینده ذات پروردگار

که آنچه بگوید خدایی بود
سخن های او کبرایی بود
نشانی بود او ز هستی نشان
که آیات حق دارد از او نشان
علی خود نشان خدا دیدن است
به عالم سزاوار بالیدن است
که این گفته کردگار شماست
علی صاحب اختیار شماست
ظهورش بود همچو من بی گمان
برای شما حرف پیشینیان
دهم آگهی من به خرد و کبار
بود بعد من حجت کردگار
که آئینه کبریایی علیست
به قلب شما روشنایی علیست
به پیروزی او نیابی تو دست
که او را نباشد به عالم شکست
بدانید تنها علی در زمین
ولی خدا هست بر مؤمنین
به کار خلایق علی داورست
که در داوری از خلایق سراست
در باب قدر علی سفته ام
که آنچه خدا گفته من گفته ام
علی هست رهواره رهتان
کند از بد و خوب آگاهتان
کنون وقت آن شد که همت کنید
علی را شنا سیده بیعت کنید
بود بر شما او پس از من امام
که سرپیچی از امر او شد حرام
که بالاترین دست، دست خداس
تولی راه او را علی رهنماست
دل و جانتان می شود منجلی
ببندید پیمان اگر با علی
که پیمان او را خدا طالب است

که بر هر پلیدی علی غالب است

هرآنکس به عالم شود یار او

خدا می شود یار و غمخوار او

(جدید ۱۰)

أَلا ـ وَ إِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهُوا إِلی قَوْلی وَ تُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ یَحْضُـرْ وَ تَـأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنِّی وَ تَنْهَوْهُ عَنْ مُخالَفَتِهِ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَـلَّ وَ مِنِّی وَ لا ـ أَمْرَ بِمَعْروفٍ وَ لا ـ نَهْیَ عَنْ مُنْکَرٍ إِلاَّ ـ مَعَ إِمـامٍ مَعْصـومٍ مَعاشِرَالنّاسِ! الْقُرْآنُ یُعَرِّفُکُمْ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ بَعْـدِهِ وُلْـدُهُ وَ عَرَّفْتُکُمْ إِنَّهُمْ مِنِّی وَ مِنْهُ تو را امر معروف کوشش سزاست

که در امر منکر پژوهش سزاست

ولایت سرآغاز سنجیدن است

که مزد پیامم رسانیدن است

مخاطب شمائید ای حاضرین

که آنرا رسانید به غائبین

به آنکه نداند سفارش کنید

که با من در این امر سازش کنید

بکوشید و باشید نزد خدا

نگه دار این خطبه پربها

شما آنچه گفتم به آیندگان

رسانید از من به ملک جهان

که گفتار من گفته خالق است

خوش آنکس که بر درک او شائق است

که امر به معروف و منکر از اوست

علی ساقی و نص کوثر از اوست

نو را هیچ کاری نگردد درست

بدون امامان ز روز نخست

امامان همه نسل پاک علیست

که قرآن به تعبیرشان منجلیست

(بخش ۱۱)

مَعاشِرَالنّاسِ! إِنَّکُمْ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ تُصـافِقُونی بِکَفٍ واحِـدٍ فی وَقْتٍ واحِـدٍ، وَ قَـدْ أَمَرَنِیَ اللَّهُ عَزَّوَجَـلَّ أَنْ آخُـذَ مِنْ أَلْسِـنَتِکُمُ الْإِقْرارَ بِما عَقَّدْتُ لِعَلِیّ أَمیرِالْمُؤْمنینَ، وَ لِمَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّهِ مِنّی وَ مِنْهُ عَلی ما أَعْلَمْتُکُمْ أَنَّ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِهِ. فَقُولُوا بِأَجْمَعِکُمْ: «إِنّا سامِعُونَ مُطیعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَ رَبِّکَ فی أَمْرِ إِمامِنا عَلِیّ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُـلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّهِ نُبایِعُکَ عَلی ذالِکَ

بِقُلُوبِنا وَ أَنْفُسِنا وَ أَلْسِنَتِنا وَ أَيْديناعلى ذلِكَ نَحْيى وَ عَلَيْهِ نَموتُ وَ عَلَيْهِ نُبْعَثُ. شما را بیعت فراخوانده ام

فرا چون کتاب خدا خوانده ام

دهید از صفا دست در دست من

که هستِ علی هست از هستِ من

ببندید پیمان که محکم کند

به حق، حق او را مسلم کند

امامان بعد از علی رهبرند

که ذریه من به هر سنگرند

هرآنکس که از من کند پیروی

خدا اجر او را دهد معنوی

همه یکصدا در جواب نبی

به بیعت فشردند دست علی

بگفتند از جان و دل تابعیم

به عهدی که بستیم ما صادقیم

همه با ولایت نفس می کشیم

ولایت شعار از ره بنشینیم

بمیریم ما با ولای علی

که هستی عالم فدای علی

زگفتار تو ای رسول خدا

شدی سوی توحیدمان رهنما

به دست و زبان جمله همت کنیم

که با روح و جان تو تبعیت کنیم

چو اقرار زآنان پیمبر گرفت

زتو نخل اسلام ما برگرفت

به غیر از گروهی که جانی شدند

همه پیرو راه ثانی شدند مَعاشِرَالنّاسِ! ماتَقُولونَ؟ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَ خافِيَةَ كُلِّ نَفْسٍ، (فَمَنِ اهْتَدى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها) وَ مَنْ بايَعَ فَإِنَّما يُبايعُ اللَّهَ، (يَدُاللَّهِ فَوْقَ أَيْديهِمْ) سپس لعل لب را نبی باز کرد

چنین آخر خطبه آغاز کرد

شما امت خاتم الانبیاء

چه گویید در پیشگاه خدا

خدای که ناخوانده را خوانده است

به کنه صفاتش خرد مانده است

هرآنکس که فرمانش اجرا کند

به خیرش در لطف حق واکند

مرو بی علی راه، گمراهی است

که راه علی، راه آگاهی است

علی را بیعت بسی محتواست

زهی بیعتش بیعت با خداست

علی دست حق است در آستین

که دست خدا هست بالاترین

بدین سان علی گشت بر ما امام

نبی کرد بر خلق حجت تمام

به آنان که بردند فرمان او

دعا کرد پیغمبر راستگو

طلب کرد آمرزش این و آن

ز خلّاق یکتا و هستی نشان پایان

صغیر اصفهانی

(۱)

اشعار آقای صغیر اصفهانی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیم

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَدَنا فی تَفَرُّدِهِ وَ جَلَّ فی سُلْطانِهِ وَعَظُمَ فی اَرْکانِهِ، وَ اَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً وَ هُوَ فی مَکانِهِ وَ قَهَرَ جَمیعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهانِهِ، حَمیداً لَمْ یَزَلْ، مَحْموداً لایَزالُ (وَ مَجیداً لایَزولُ، وَمُبْدِئاً وَمُعیداً وَ کُلُّ أَمْرٍ إِلَیْهِ یَعُودُ). بارِئُ الْمَسْمُوکاتِ وَداحِی الْمَدْحُوّاتِ وَجَبّارُالْأَرَضینَ وَالسّماواتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلائکَةِ وَالرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ بَرَأَهُ، مُتَطَوِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ أَنْشَأَهُ یَلْحَظُ کُلَّ عَیْنٍ وَالْعُیُونُ لاتَراهُ. کَریمٌ حَلیمٌ ذُوأَناتٍ، قَدْ وَسِعَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَتُهُ وَ مَنَّ عَلَیْهِمْ بِنِعْمَتِهِ.

بود حمد مخصوص ذاتی چنین

همش در توحّد کمال علّو

جلیل است در عزت و شأن خویش

به اشیا محیط است و در عین حال

سر عجز دارند خلقان فرو

بزرگی که او را فنا و زوال

بپا آسمانها بفرمان اوست

هم او هست قدّوس و سبّوح نیز

بود فضل و اکرام او متصّل

هر آنکس که با اوست نزدیکتر

ببیند همه دیده‌ها را عیان

کریم است بر هر کس آن بی نظیر

بمنّت رهین جمله از نعمتش

که او راست اوصاف ذاتی قرین

همش در تفرد کمال دنو

بزرگ است ذاتش در ارکان خویش

بود در مکان خود آن بی مثال

بَرِ قُدرت و پیش برهان او

نبوده است و باشد هم او را محال

زمین در فضا، گوی چوگان اوست

مَلَک هست مخلوق وی روح نیز

بر آنانکه بینندش از چشم دل

زلطفش بود بیشتر بهره ور

ولی خود زِ هر دیده باشد نهان

حلیم است بر بندگان دیرگیر

گرفته فرا هر چه را رحمتش

(۲)

لَاعْجَلُ بِانْتِقامِهِ، وَلایُبادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذابِهِ قَدْ فَهِمَ السَّرائِرَ وَ عَلِمَ الضَّمائِرَ، وَلَمْ تَخْفَ عَلَيْهِ الْمَكْنوناتُ ولا اشْتَبَهَتْ عَلَيْهِ الْخَفِيّاتُ. لَهُ الْإحاطَةُ بِكُلِّ شَیْءٍ، والغَلَبَةُ على كُلِّ شَیءٍ والقُوَّةُ فی كُلِّ شَیءٍ والقُدْرَةُ عَلى كُلِّ شَیءٍ وَلَیسَ مِثْلَهُ شَیْءٌ. وَ هُوَ مُنْشِئُ الشَّیْءِ حینَ لاشَیْءَ دائمٌ حَیٌّ وَ قائمٌ بِالْقِسْطِ، لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزیزُالْحَكیمُ. جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَاللَّطیفُ الْخَبیرُ. لايَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعايَنَةٍ، وَلايَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَمِنْ سِرٍ وَ عَلانِيَةٍ إِلاّ بِمادَلَّ عَزَّوَجَلَّ عَلى نَفْسِهِ. نباشد شتابنده در انتقام

بود با خبراز سرائر همه

بر او نیست پوشیده هر مختفی

بر اشیا تمام آن سمیع بصیر

نباشد چو او شی و اشیا همه

جز آن دائمِ قائم دادگر

عزیزاست و عزت سزاوار اوست

اجلّ است ما را زدرک بصر

لطیف و خبیر است و زاوصاف آن

بجز با صفاتی که خود را ستودسزای گنه‌کار ندهد تمام

بود مطّلع بر ضمائر همه

نگردد بر او مشتبه هر خفی

محیط است و غالب قویّ و قدیر

نبوده وَزو گشته پیدا همه

جهان را نباشد خدایِ دگر

حکیم است شایسته هر کار اوست

بصیراست ما را بدید و نظر

کسی نیست آگه نهان و عیان

نیارد کسی وصف ذاتش نمود

(۳)

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اَللَّهُ أَلَّذی مَلَأَ الـدَّهْرَ قُـدْسُهُ، وَالَّذی یَغْشَـی الْأَبَـدَ نُورُهُ، وَالَّذی یُنْفِـذُ أَمْرَهُ کیف بِلامُشاوَرَةِ مُشیرٍ وَلامَعَهُ شَریکٌ فی تَقْدیرِهِ وَلایُعاوَنُ فی تَـدْبیرِهِ. صَوَّرَ مَـا ابْتَـدَعَ عَلی غَیْرِ مِثـالٍ، وَ خَلَقَ ما خَلَقَ بِلامَعُونَـةٍ مِنْ أَحَـدٍ وَ لا تَکَلُّفٍ وَ لَا احْتِیالٍ. أَنْشَأَها فَکانَتْ وَ بَرَأَها فَبانَتْ. فَهُوَاللَّهُ الَّذی لا إِلاهَ إِلاَّ هُوالمُتْقِنُ الصَّنْعَةَ، اَلْحَسَنُ الصَّنیعَةِ، الْعَدْلُ الَّذی لایَجُور، وَالْأَکْرَمُ الَّذی تَرْجِعُ إِلَیْهِ الْأُمُورُ. وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذی تَواضَعَ کُلُّ شَیْءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَذَلَّ کُلُّ شَیْءٍ لِعِزَّتِهِ وَ اسْتَسْلَمَ کُلُّ شَیْءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَخَضَعَ کُلُّ شَیْءٍ لِهَیْبَتِهِ.

گواهی دهم اینکه باشد جهان

منزّه خداوندگاری که او

بود نافذ الامر آن بی نظیر

شریکیش در امر تقدیرنیست

بدایع که از صنعش آمد عیان

چو ایجاد فرمود بی کم و کاست

نه دشوار بود آفرینش بر او

به یک خواستن هر چه میخواست کرد

نباشد خداوندگاری جز او

از آن دادگر ظلم و جور است دور

گواهی دهم اینکه هست آن خدا

همه در بر هیبتش در خضوع

پر از قدس آن قادر غیب دان

ابد را گرفته است نورش فرو

مشاور نخواهد ندارد مُشیر

تفاوت مراورا به تدبیر نیست

نبودش مثالی که سازد چنان

در ایجاد خود یاری از کس نخواست

نه درصنعت خویش بد حیله جو

بنای وجود این چنین راست کرد

که صنعش حکیمانه است و نِکو

بود هم بدو بازگشت اُمور

چنان کش تواضع کند ماسوی

قرین خضوع و رهین خشوع

(۴)

مَلِکُ الْاَمْلاکِ وَ مُفَلِّکُ الْاَفْلاکِ وَمُسَخِّرُالشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ کُلٌّ یَجْری لاَجَلٍ مُسَمّیً. یُکَوِّرُاللَّیْلَ عَلَی‌النَّهارِ وَیُکَوِّرُالنَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ یَطْلُبُهُ حَثیثاً. قاصِمُ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَ مُهْلِکُ کُلِّ شَیْطانٍ مَریدٍ. لَمْ یَکُنْ لَهُ ضِدٌّ وَلا مَعَهُ نِدٌّ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفْواً أَحَدٌ. إلاهٌ واحِدٌ وَرَبٌّ ماجِدٌ یَشاءُ فَیُمْضی، وَیُریدُ فَیَقْضی، وَیَعْلَمُ فَیُحْصی، وَیُمیتُ وَیُحْیی، وَیُفْقِرُ وَیُغْنی، وَیُضْحِکُ وَیُبْکی، (وَیُدْنی وَ یُقْصی) وَیَمْنَعُ وَ یُعْطی لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیر.

بود مالک او جمله املاک را

مسخر بفرمان او مهر و ماه

بپوشد گهی شب بروز آن حکیم

کند روز را شب شتابان طلب

از او هر ستمکار دون را شکست

نه او را بود ضدّ و ندّی کز آن

نه کس زاده از او نه از کس بزاد

یگانه خداوند لیل و نهار

بخواهد پس آنگاه امضا شود

بداند همه چیزو اِحصا کند

هم از اوست فقر و هم از او غِنا

از او دور و نزدیک را اعتبار

هم او مالک ملک و اشیا همه

کند هر چه او خوب و زیبا بود

بگردش درآورده افلاک را

که سرگرم سِیرَند تا وعده‌گاه

گهی روز بر شب زصنع قدیم

بود همچنین روز جویای شب

وزو گشته هر دیو بدخوی پست

مر او را رسد در خدایی زیان

نه همتائی او را قرین اوفتاد

بزرگ است و بر خلق پروردگار

هم آن را که او خواست مجری شود

بمیراند و باز اِحیا کند

هم از او رسد خنده هم زو بکا

وزو قبض و بسط عطا برقرار

بحمدش تروخشک گویا همه

بهر چیز ذاتش توانا بود

(۵)

یُولِجُ الَّلیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی الَّلیْلِ، لاإلهَ إلاّهُوَالْعَزیزُ الْغَفّارُ. مُسْتَجیبُ الدُّعاءِ وَمُجْزِلُ الْعَطاءِ، مُحْصِی الْأَنْفاسِ وَ رَبُّ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ، الَّذی لایُشْکِلُ عَلَیْهِ شَیْءٌ، وَ لا یُضجِرُهُ صُراخُ الْمُسْتَصْرِخینَ وَ لا یُبْرِمُهُ إلْحاحُ الْمُلِحّینَ. اَلْعاصِمُ لِلصّالِحینَ، وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحینَ، وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنینَ وَرَبُّ الْعالَمینَ. الَّذِی اسْتَحَقَّ مِنْ کُلِّ مَنْ خَلَقَ أنْ یَشْکُرَهُ وَیَحْمَدَهُ (عَلی کُلِّ حالٍ) أَحْمَدُهُ کَثیراً وَأَشْکُرُهُ دائماً عَلَی السَّرّاءِ والضَّرّاءِ وَالشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ وَأُومِنُ بِهِ و بِمَلائِکَتِهِ وکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. أَسْمَعُ لِاَمْرِهِ وَاُطیعُ وَأُبادِرُ إلی کُلِّ ما یَرْضاهُ وَ أَسْتَسْلِمُ لِماقَضاهُ، رَغْبَةً فی طاعَتِهِ وَ خَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ. بترتیب آن ذات گیتی فروز

خدائی نباشد جزآن پادشاه

دعاها بدرگاه او مستجاب

نفسهای خلقش بود در شمار

نه چیزی باو مشکل اندر اُمور

نه اصرار کس سازد او را ملول

بتوفیق او رستگاران سعید

خدائیکه هر بنده باید زجان

چه گاه رفاه و چه وقت تعب

من آن ذات بی مثل را مومنم

مُقّرم به آیاتش از جز و کُلّ

کنم امر او را بجان استماع

گرایم بدان گفت و کردار وِرای

بجان خواستار رضای وِیم

به رغبت بود طاعتش پیشه ام

کند روز داخل به شب، شب به روز

که بخشد همی بندگان را گناه

زلطف عمیمش جهان کامیاب

بجن و به اِنس است پروردگار

نه زالحاح کس باشد او را نفور

بود حافظ و یار اهل قبول

بمولائیش اهل عالم عبید

گذارد سپاس و کند حمد آن

چه هنگام سختی چه روز طرب

به آیات و احکام او موقفم

همش بر ملائک همش بر رسل

مطیعم بفرموده آن مُطاع

که باشد پسندیده نزد خدای

که تسلیم امر و قضای وِیم

ز خوف عقابش در اندیشه ام

(۶)

لِاَنَّهُ اللَّهُ الَّذی لایُؤْمَنُ مَکْرُهُ وَلایُخافُ جورُه.ُوَأُقِرُّلَهُ عَلی نَفْسی بِالْعُبُودِیَّهِ وَ أَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّهِ، وَأُؤَدّی ما أَوْحی بِهِ إِلَیَّ حَذَراً مِنْ أنْ لا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بی مِنْهُ قارِعَهٌ لایَدْفَعُها عَنّی أَحَدٌ وَإِنْ عَظُمَتْ حیلَتُهُ وَصَفَتْ خُلَّتُهُ - لاإِلاهَ إِلاَّهُوَ - لِاَنَّهُ قَدْأَعْلَمَنی أَنّی إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ ما أَنْزَلَ إِلَیَّ (فی حَقِّ عَلِیٍ) فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنَ لی تَبارَکَ وَتَعالَی الْعِصْمَهَ (مِنَ النّاسِ) وَ هُوَاللَّهُ الْکافِی الْکَریمُ. فَأَوْحی إِلَیَّ:
(بِسْمِاللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیم، یا أَیُهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ - فی عَلِیٍ یَعْنی فِی الْخِلاَفَهِ لِعَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ. چه او پادشاهیست کز مکر آن

نبایست بودن ز جورش مخوف

من او را بجان عبد فرمان گذار

بمردم کنم وحی او را ادا

بلائی که گراو فرستد بمن

اگر چه به تدبیر و مکر و حیل

کنون هستم از امر دیان دین

که آن وحی را گر نسازم ادا

خداوند خود ضامن من بود

کفایت کند از کرم او زمن

بنام خداوند کون و مکان

الا ای فرستاده بر گو جلی

وگر آنچه دانی نگوئی تمام

نگهدار دل را زبیم و هراس

نباشد کسی ایمن اندر جهان

که او را عادلست و عطوف و رئوف

گواهم که او هست پروردگار

که بر خود ندارم بلایش روا

کسش دفع نتواند اندر زمن

مرآن چاره جو را نباشد بدل

مکلّف به ابلاغ وحیی چنین

رسالت نیاورده باشم بجا

نگهدارم از کید دشمن بود

کنون من از آن وحی رانم سخن

که او هست بخشنده و مهربان

زما آنچه دانی بحق علی

نُبردستی از ما بخلقان پیام

که حقّت نگهدارد از شرّ ناس

(۷)

مَعاشِرَالنّاسِ، ما قَصَّرْتُ فی تَبْلیغِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ تَعالی إِلَیَّ، وَ أَنَا أُبَیِّنُ لَکُمْ سَبَبَ هـذِهِ الْآیَةِ: إِنَّ جَبْرئیلَ هَبَطَ إِلَیَّ مِراراً ثَلاثاً یَأْمُرُنی عَنِ السَّلامِ رَبّی - وَ هُوالسَّلامُ - أَنْ أَقُومَ فی هـذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ کُلَّ أَبْیَضَ وَأَسْوَدَ: أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبی طالِبٍ أَخی وَ وَصِیّی وَ خَلیفَتی (عَلی أُمَّتی) وَالْإِمامُ مِنْ بَعْدی، الَّذی مَحَلُّهُ مِنّی مَحَلُّ هارُونَ مِنْ مُوسی إِلاَّ أَنَّهُ لانَبِیَّ بَعْدی وَهُوَ وَلِیُّکُمْ بَعْدَاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی عَلَیَّ بِذالِکَ آیَةً مِنْ کِتابِهِ (هِیَ).

من ای قوم در دعوت از آگهی

بمن هر چه نازل شد از کردگار

بدین آیه این شد سبب کز جَلیل

بیاورد امر از حقم این چنین

نمایم سفید و سیه را خبر

علی آنکه باشد برادر مرا

هم او جانشین باشد از بعد من

زمن دارد آن رتبه و آن مقام

بمن ختم شد امر پیغمبری

بدانید بعد از رسول و الآه

به تحقیق این آیه مستطاب

نکردم به حقّ شما کوتهی

نمودم بیان بر شما آشکار

سه ره گشت نازل بمن جَبرئیل

که سازم قیام اندرین سرزمین

که پور ابوطالب آن نامور

وصی باشد و یار و یاور مرا

هم او امتم را امام زمن

که هارون زموسی علیه السلام

ولی راست بعد از نبی سروری

ولی شما اوست بی اشتباه

بدان امر راجع بود در کتاب

(۸)

(إِنَّما وَلِیُّکُمُاللّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُواالَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ)، وَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبِ الَّذی أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَیالزَّکـاهَ وَهُوَ راکِعٌ یُریـدُاللَّهَ عَزَّوَجَـلَّ فی کُلِّ حالٍ وَسَأَلْتُ جَبْرَئیلَ أَنْ یَسْـتَعْفِیَ لِیَ (السَّلامَ) عَنْ تَبْلیغِ ذالِکَ إِلَیْکُمْ - أَیُّهَاالنّاسُ - لِعِلْمی بِقِلَّهِ الْمُتَّقینَ وَکَثْرَهِ الْمُنافِقینَ وَإِدغالِ اللّائمینَ وَ حِیَلِ الْمُسْـتَهْزِئینَ بِالْإِسْـلامِ، الَّذینَ وَصَـفَهُمُاللَّهُ فی کِتابِهِ بِأَنَّهُمْ یَقُولُونَ بِأَلْسِـنَتِهِمْ مالَیْسَ فی قُلوبِهِمْ، وَیَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَاللَّهِ عَظیمٌ.

ولیّ شما حق بود با رسول

بدارند برپا نماز از خضوع

کسی جز علی در رکوع صَلات

زجبریل من خواستم تا که آن

که شاید در این قوم پر اختلاف

چو دانم که دلها بکین مدغم است

هم آگاهم از مکر اهل گناه

کسانی که اوصاف آنان خدا

که رانند دین را همی بر زبان

بگیرند آسان مر این ماجرا

هم آنان که کردند ایمان قبول

دهندهٔ زکوتند اندر رکوع

نداده است مر سائلان را زکات

کند مسئلت از خدای جهان

ز تبلیغ این امر گردم معاف

منافق فراوان و مومن کم است

هم از حیله و طعن هر دین تباه

بقرآن نموده است اینسان ادا

ولیکن ندارند در دل نهان

ولی بس بزرگست نزد خدا

رساندند بیحد اذیت بمن

مرا بود دائم ملازم علی

اُذُن نام من کرده بر من گمان

برایم روا داشتند این مقال

از آنها کسانی به عصیان تنند

نهندش اُذُن نام یعنی که او

بگو این اُذُن راست خوبی قرین

بخواهم اگر نام ایشان برم

بخواهم دهم جمله را گر نشان

اگر پرده خواهم ز مطلب گشود

ولی دائماً من بیزدان قسم

خود اینها نسازد خدا را رضا

دگر باره آن مستلزم بیکران

که بودیم همراز با بوالحسن

باو من مصاحب خفی و جلی

همی رفتشان اینکه هستم چنان

پس این آیه نازل شد از ذوالجلال

رسول خدا را اذیت کنند

علی را دهد گوش بر گفتگو

که ایمان بحق دارد و مومنین

همه نامها بر زبان آورم

به یک یک اشارت کنم بیگمان

توانم به آنها دلالت نمود

بدیشان نمودم سلوک از کرم

مگر گویم آن وحی را برملا

بدین آیه از لعل شد در فشان

(۱۰)

(یا أَیُّهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ – فی حَقِّ عَلِیّ – وَ انْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ) فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النّاسِ (ذالِکَ فیهِ وَافْهَموهُ وَاعْلَمُوا) أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَکُمْ وَلِیّاً وَإِماماً فَرَضَ طاعَتَهُ عَلَی الْمُهاجِرینَ وَالْأَنْصارِ وَ عَلَی التّابِعینَ لَهُمْ بِإِحْسانٍ، وَ عَلَی الْبادی وَالْحاضِرِ، وَ عَلَیالْعَجَمِیِّ وَالْعَرَبِیِّ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلوکِ وَالصَّغیرِ وَالْکَبیرِ، وَ عَلَیالْأَبْیَضِ وَالأَسْوَدِ، وَ عَلی کُلِّ مُوَحِّدٍ، ماضٍ حُکْمُهُ، جازٍ قَوْلُهُ، نافِذٌ أَمْرُهُ، مَلْعونٌ مَنْ خالَفَهُ مَرْحومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ صَدَّقَهُ، فَقَدْ غَفَرَاللَّهُ لَهُ وَلِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَطاعَ لَهُ. رسان

ای پیمبر بخلق آشکار

بحق علی آنچه فرمان ماست

وگر آن عمل را نیاری بجا

نگهداردت حق زشرّکسان

بدانید ای مسلمین برشما

مهاجرچو انصار یک تار مو

هم آنان که هستند تابع زجان

هم آنانکه هستند صحرانشین

زخلق جهان از عجم و از عرب

صغیر و کبیر سفید و سیاه

علی هست حکمش بامضا قرین

هر آنکس که او را مخالف شود

باوهر که تابع شود بی سخن

کند هر که تصدیق او را خدا

هم از آنکه تصدیق وی بشنود

ترا آنچه نازل شد از کردگار

عمل کن بدستور بی کم و کاست

نکردستی امر رسالت ادا

تو حکم خدا را بمردم رسان

ولیّ و امام اوست زامر خدا

نباید بپیچند سَر زِ امر او

بر آنها به نیکوئی اندرجهان

هم آنکس که در شهر باشد مکین

چه مملوک و چه خواجهٔ ذو حسب

دگر هر موحد بذات اِلآه

بود نافذ الامر در امر دین

زحق مورد خشم و لعنت بود

فرو گیردش رحمت ذوالمنن

نماید از او عفو جرم و خطا

بصدق دل او را مصدّق شود

(۱۱)

مَعاشِرَالنّاسِ! إِنَّهُ آخِرُ مَقام أَقُومُهُ فی هذا الْمَشْهَدِ، فَاسْمَعوا وَ أَطیعوا وَ انْقادوا لِاَمْرِ(اللَّهِ) رَبِّکُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلاکُمْ وَ إِلاهُکُمْ، ثُمَّ مِنْ دونِهِ رَسولُهُ وَنَبِیُهُ الْمخاطِبُ لَکُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدی عَلیٌّ وَلِیُّکُمْ وَ إِمامُکُمْ بِأَمْرِاللَّهِ رَبِّکُمْ، ثُمَّ الْإِمامَهُ فی ذُرِّیَّتی مِنْ وُلْدِهِ إِلی یَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسولَهُ لاحَلالَ إِلاّ ما أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَهُمْ، وَلاحَرامَ إِلاّ ما حَرَّمَهُ اللَّهُ (عَلَیْکُمْ) وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَرَّفَنِی الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَأَنَا أَفْضَیْتُ بِما عَلَّمَنی رَبّی مِنْ کِتابِهِ وَحَلالِهِ وَ حَرامِهِ إِلَیْه. بدانید ای مردم این سرزمین

سخن بشنوید و بصدق ضمیر

شما را خداوند لیل و نهار
پس آنگه رسولش محمد ولی است
خود این حکم از جانب کبریاست
امامت پس آنگاه بی گفتگو
خود انجامد این تا قیامت بطول
حلالی نباشد بجز آن حلال
حرامی نباشد بجز آن حرام
خدا هر حلال و حرامی بمن
بمن هر چه آموخت حق از کتاب
بود بهر من محضر آخرین
شوید از خداوند فرمان پذیر
ولی و اِلآه است و پروردگار
پس از او ولی مر شما را علی است
که معبود و پروردگار شماست
بود در نژاد من از نسل او
که باشد رضای خدا و رسول
که ما را حلال آمد از ذوالجلال
که از حق حرام است بر خاص و عام
نشان داد و من نیز بر بوالحسن
بیاموختم جمله بر بو تراب

(۱۲)

مَعاشِرَالنّاسِ (فَضِّلُوهُ). مـامِنْ عِلْمٍ إلاَّ وَقَدْ أَحْصاهُاللَّهُ فِیَّ، وَ کُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَیْتُهُ فی إِمامِ الْمُتَّقینَ، وَما مِنْ عِلْمٍ إلّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِیّاً، وَ هُوَ الْإمامُ الْمُبینُ (الَّذی ذَکَرَهُ اللَّهُ فی سُورَةِ یس: (وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ). مَعاشِرَالنَّاسِ، لاتَضِلُّوا عَنْهُ وَلاتَنْفِرُوا مِنْهُ، وَلاتَسْتَنْکِفُوا عَنْ وِلایَتِهِ، فَهُوَالَّذی یَهدی إِلَی الْحَقِّ وَیَعْمَلُ بِهِ، وَیُزْهِقُ الْباطِلَ وَیَنْهی عَنْهُ، وَلاتَأْخُذُهُ فِیاللَّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ. أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ (لَمْ یَسْبِقْهُ إِلَی الْایمانِ بی أَحَدٌ)، وَالَّذی فَدی رَسُولَاللّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذی کانَ مَعَ رَسُولِ اللّهِ وَلا أَحَدَ یَعْبُدُاللّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَیْرُهُ.

دگر نیست علمی جز آن کش خدا
من آنرا که دانستم از کردگار
جزآن هیچ علمی نباشد یقین
امام مبینی که یزدان فرد
مگردید ای مردم از راه او
نپیچید سر از تولّای وی

بحق هادی است و دلیل فِرق

شود باطل از کوشش او تباه

بحِلمَش ملامت ندارد اثر

علی باشد آنکس که اول قبول

هم او باشد آنکس که بهرخدا

گهی با پیمبر خدا را ستود

شمرده است در من بمحض عطا

بقلب علی جمله دادم شمار

که آن هست در این امام مبین

بیاسین زدانائیش وصف کرد

مجوئید دوری زدرگاه او

هدایت بیابید از رای وی

کند هر عمل هست بر طبق حق

هم از آن کند نهی بیگاه و گاه

که او راست حکم خدا در نظر

نموده است دین خدا و رسول

نموده است جان بر پیمبر فدا

که با او دگر کس زمردان نبود

(۱۳)

مَعاشِرَالنّاسِ، فَضِّلُوهُ فَقَدْ اللّهُ، وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللّهُ. مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ إِمامٌ مِنَ اللّهِ، وَلَنْ یَتُوبَ اللّهُ عَلی أَحَدٍ أَنْکَرَ وِلایَتَهُ وَلَنْ یَغْفِرَ لَهُ، حَتْماً عَلَی اللَّهِ أَنْ یَفْعَلَ ذالِکَ بِمَنْ خالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ یُعَذِّبَهُ عَذاباً نُکْراً أَبَدَا الْآبادِ وَ دَهْرَ الدُّهورِ. فَاحْذَرُوا أَنْ تُخالِفوهُ. فَتَصْلُوا ناراً وَقودُهَا النَّاسُ وَالْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْکافِرینَ مَعاشِرَالنّاسِ، بی - وَاللَّهِ - بَشَّرَالْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالْمُرْسَلینَ، وَأَنَا - (وَاللَّهِ) - خاتَمُ الْأَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلینَ والْحُجَّةُ عَلی جَمیعِ الْمخْلوقینَ مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضینَ. دهید ای طوایف بر او برتری

پذیرید او را که نصب از خداست

بدانید ای مردم از خاص و عام

نه هرگز بغفران کسی درخور است

بلی هرگز او را نبخشد خدا

بود بر خدا تا کند این عمل

سزای چنین کس عذابیست سخت

بترسید از این کش مخالف شوید

چه آتش که از جنس ناس و حجر

مهیاست آن آتش پرشرار

بمن ای خلایق بیزدان قسم

منم اشرف و خاتم الانبیاء

که حق برتری دادش و سروری

پذیرفتنش فرض بر ما سواست

که از جانب حق بود او امام

که اندرولایت بدو منکراست

که حتم است بر منکرش این جزا

بدان کو بورزد بحیدر دغل

که دایم دچار است آن تیره بخت

بدو نگروید و در آتش روید

بفرمان یزدان شود شعله ور

که از قوم کافر برآرد دمار

رسل مژده دادند خود بر امم

منم حجت حق بارض و سما

(۱۴)

فَمَنْ شَکَّ فی ذالِکَ فَقَـدْ کَفَرَ کُفْرَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی وَ مَنْ شَکَّ فی شَـیْءٍ مِنْ قَوْلی هـذا فَقَدْ شَکَّ فی کُلِّ ما أُنْزِلَ إِلَیَّ، وَمَنْ شَکَّ فی واحِدٍ مِنَ الْأَئمَّهِٔ فَقَدْ شَکَّ فِی الْکُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَاکُّ فینا فِی‌النّارِ. مَعاشِرَالنّاسِ، حَبانِیَ‌اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهذِهِ الْفَضیلَهِٔ مَنّاً مِنْهُ عَلَیَّ وَ إِحْساناً مِنْهُ إِلَیَّ وَلا إِلاهَ إِلاّهُوَ، أَلا لَهُ الْحَمْـدُ مِنّی بَـدَ الْآبِدینَ وَدَهْرَالدّاهِرینَ وَ عَلی کُلِّ حالٍ. مَعاشِـرَالنّاسِ، فَضِّلُوا عَلِیّاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدی مِنْ ذَکَرٍ و أُنْثی ما أَنْزَلَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَبَقِیَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَیَّ قَوْلی هـذا وَلَمْ یُوافِقْهُ. کنـد هر که شک کافر است آنچنان

هر آنکس که در جزئی از این کلام

شک آرنده در کل تبلیغ من

بدانید مردم که بر من خدا

بمن کرده لطفی چنین بی غرض

نباشد خدائی بجز آن خدا

مرا حضرتش ملجا و مأمن است

دهید ای گروه از پی سروری

که بعد از من است افضل آن پاکجان

بما رزق نازل کند کردگار

یقین است ملعون و مغضوب حق

که بودند در جاهلیت کسان

شک آرد شک آورده در آن تمام

به تحقیق دارد در آتش وطن

بداد این فضیلت بمحض عطا

که او احسان او را نباشد عوض

که دایم زمن باد بر او ثنا

سپاسش به هر حال ورد من است

علی را بهر برتری، برتری

زخلق از اُناث و ذکور جهان

بما آفرینش بود برقرار

بدین قول هر کس زند طعن و دق

(۱۵)

أَلا- إِنَّ جَبْرئیلَ خَبَّرنی عَنِ اللَّهِ تَعالی بِذالِکَ وَیَقُولُ: «مَنْ عادی عَلِیّاً وَلَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتی وَ غَضَبی»، (وَلْتَنْظُرْنَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوااللَّهَ - أَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها - إِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ). مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذی ذَکَرَ فی کِتابِهِ العَزیزِ، فَقالَ تعالی (مُخْبِراً عَمَّنْ یُخالِفُهُ):(أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْت فی جَنْبِ اللَّهِ). مَعاشِرَالنّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آیاتِهِ وَانْظُرُوا إِلی مُحْکَماتِهِ لاتَتَّبِعوا مُتَشابِهَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ یُبَیِّنَ لَکُمْ زواجِرَهُ وَلَنْ یُوضِحَ لَکُمْ تَفْسیرَهُ إِلاَّ الَّذی أَنَا آخِذٌ بِیَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلَیَّ وَشائِلٌ بِعَضُدِهِ (وَ رافِعُهُ بِیَدَیَّ) وَ مُعْلِمُکُمْ.

مرا داده جبرئیل از حق خبر

هم آن کش، نَه مهر علی در دلست

پس امروز هر کس ببیند چه پیش

بترسید از حق که با حکم او

که لغزد از آن پای رفتارتان

بدین سر بیابید ایقوم راه

بقرآن خبر داده کاندر جزا

که در حق جنب الله از غافلی

بقرآن گرایید باری زجان

بفهمید زِ آیات آن خیروشرّ

کلامی که در آن تشابُه بود

بیزدان قسم هرگز از بهر کس

که بهر شما آورد در بیان

مگر اینکه در دست من دست اوست

گرفتم از او بازوی زورمند

بسوی خود آوردم او را فراز

که هر کس بود با علی کینه ور

زمن خشم و لعنت بر او شامل است

فرستاده از بهر فردای خویش

مخالف شوید و بپیچید رو

خدا هست آگه زکردار تان

علی هست جَنبُ اللّهی کش الآه

بگوید عدویش که واحسرتا

به تفریط کوشیدم و بد دلی

تدبر کنید و تأمّل در آن

بدارید بر محکماتش نظر

بدان کس نباید که تابع شود

نباشد چنین رتبه در دسترس

زامرو زنهی و ز تفسیر آن

که بینید او را چه دشمن چه دوست

به پیش نظرها نمودم بلند

نمودم از او ظاهر این امتیاز

(۱۶)

أَنَّ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌ مَوْلاهُ، وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ أَخی وَ وَصِیّی، وَ مُوالاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَها عَلَیَّ. مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ عَلِیّاً وَالطَّیِّبینَ مِنْ وُلْدی (مِنْ صُلْبِهِ) هُمُ الثِّقْلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثِّقْلُ الْأَکْبَرُ، فَکُلُّ واحِدٍ مِنْهُما مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ وَ مُوافِقٌ
لَهُ، لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَ‌الْحَوْضَ. أَلا إِنَّهُمْ أُمَناءُ اللَّهِ فی خَلْقِهِ وَ حُکّامُهُ فی أَرْضِهِ. أَلاوَقَدْ أَدَّیْتُ، أَلاوَقَدْ بَلَّغْتُ، أَلاوَقَدْ أَسْمَعْتُ أَلاوَقَدْ أَوْضَحْتُ، أَلا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، أَلاإِنَّهُ لا «أَمیرَالْمُؤْمنینَ» غَیْرَ أَخی هذا، أَلا لاتَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنینَ بَعْدی لِأَحَدٍ غَیْرِهِ.

به هر کس که مولامنم

بی سخن علی پور طالب آن باوفا

مُوالات او هست حکم جلیل

بدانید ایمردم این ارجمند

که ایشان چو قرآن بحق رهبرند

دهند این دو هر یک از آن دو خبر

نگردند هرگز جدا بی سخن

زقول نبی این بیان متین

که آن مظهر عدل پروردگار

خود از نسل ختم رسولان بود

که فرموده او تا بروز جزا

گر آید کسی با کتاب دگر

در او آنچه بایست موجود نیست

امینهای حقند در خلق او

آنچه باید نمایم ادا

الا آنچه بایستم ابلاغ آن

الا آنچه بود از پیام و سروش

الاآنچه محتاج توضیح بود

الا از خدا بود و بس هر سخن

بود نیز این قول ربّ قدیر

روا نیست این رتبه بر هیچ کس

علی هست مولای او همچو من

بود هم وصی، هم برادر مرا

که آورد آن را بمن جبرئیل

وزاولاد من نیز پاکان چند

دو ثقلند لیک اکبر و اصغرند

مخالف نباشند با یک دگر

لب کوثر آیند تا نزد من

نموده است روشن باهل یقین

امام زمان خاتم هشت و چار

کتابش بتحقیق قرآن بود

نگردند این هر دو از هم جدا

منافیست با این حدیث و خبر

بود غیر ومهدی موعود نیست

باحکام او حکمران مو بمو

ادا کردم از جزء و کل بر شما

نمودم بوفق بلاغت بیان

رساندم شما را یکایک بگوش

نمودم بفهم شما وانمود

شنیدید در نصب حیدر زمن

که باشد علی مومنان را امیر

پس از من علی راست شایان و بس

ثم قال: «ايهاالنَّاسُ، مَنْ اَوْلى بِكَمْ مِنْ اَنْفُسِكَمْ؟ قالوا: اَللَّهُ و رَسُولُه. فَقالَ: اَلا من كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِيٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ و عادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْمَنْ نَصَرَهُ واخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ مَعاشِرَالنّاسِ، هذا عَلِيٌّ أخى وَ وَصيىّ وَ واعى عِلْمى، وَ خَليفَتى فى اُمَّتى عَلى مَنْ آمَنَ بى وَعَلى تَفْسيرِ كِتابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالدّاعى إلَيْهِ وَالْعامِلُ بِمايَرْضاهُ وَالْمحارِبُ لِاَعْدائِهِ وَالْمُوالى عَلى طاعَتِهِ وَالنّاهى عَنْ مَعْصِيَتِهِ. إنَّهُ خَليفَةُ رَسُولِ اللّهِ وَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ وَالْإمامُ الْهادى مِنَ‌اللَّهِ، وَ قاتِلُ النّاكِثينَ وَالْقاسِطينَ وَالْمارِقينَ بِأَمْرِاللَّهِ. يَقُولُ‌اللَّهُ: (مايُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَىَّ). بِأَمْرِكَ يارَبِّ أَقولُ. ببازوی حیدرزد آنگاه دست

بنحوی که پای شه اولیا

بگفتا پس ای قوم این بوالحسن

مرا طرف علم است و هم جانشین

بقرآن بود داعی و در عمل

باعدای حق است در کار زار

کند نهی هر بنده را از گناه

زند قوم پیمان شکن را به تیغ

هم آنانکه از دین برون میروند

مبدّل نمیگردد از من سخن

برآوردش آن سید حق پرست

قرین گشت با زانوی مصطفی

وصی و برادر بود بهر من

مفسر بود بر کتاب مبین

مطیع خداوند عزّ و جلّ

مطیعان او را بود دوستدار

بود جانشین رسول اِلآه

کُشد هرستمکار را بی دریغ

قتیل وی از حکم حق میشوند

که قول اِلآه است گفتار من

(۱۸)

اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ (وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ) وَالْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ وَاغْضِبْ عَلى مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ. اَللّهُمَّ إنَّكَ أَنْزَلْتَ الْآيَةَ فى عَلِيّ وَلِيِّكَ عِنْدَتَبْيينِ ذالِكَ وَنَصْبِكَ إيّاهُ لِهذَا الْيَوْمِ: (اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً)، (وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَالْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ) اَللَّهُمَّ إنِّى أُشْهِدُكَ أَنّى قَدْ بَلَّغْتُ. مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّما أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دينَكُمْ بِإمامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ إلى يَوْمِ الْقِيامَةِ.

خدایا هر آنکس شدش دوستدار

هر آنکس که با او کند دشمنی

شدش هر که منکر تواَش خوارکن

غضب کن بر آن دشمن زشت خو
خدایا تو این مژده ام داده ای
که باشد امامت برای علی
گواهی باعمال من موبمو
به نصب علی دین برای عباد
بمولائی این امام همام
چو با او شد آغاز وانجامشان
همین است آن دین که اندر کتاب
بفرمودی آن کس که آیین و کیش
از او نیست هرگز قبول و یقین
خدایا توئی شاهد حال من
بدانید مردم بامر خدا
قبول خدا گشت آئینتان
پس آنکس که نشناسد او را امام
ز ولد من و صلب او طیبین
ُتواَش دوستدار و به او با ش یار
تُواَش باش خصم ای خدای غنی
بلعن خود او را گرفتار کن
که ناحق شود منکر حقّ او
توام این بشارت فرستاده ای
تو را آنکه هست از شرافت ولی
تو دیدی بیان من ونصب او
تو کامل نمودی ز روی و داد
تو نعمت نمودی بخلقت تمام
رضا گشتی از دین اسلامشان
نمودی برای قبول انتخاب
گزیند جز اسلام از بهر خویش
بود در قیامت وی از خاسرین
که راندم به ابلاغ وَحیت سخن
علی گشت چون بر شما پیشوا
شد اکمل به یمنِ علی دینتان
هم او را که بر اوست قائم مقام
که هادی بخلقند تا یوم دین

(۱۹)

وَالْعَرْضِ عَلَی‌اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأُولئِکَ الَّذینَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ (فِی‌الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ) وَ فِی النّارِهُمْ خالِدُونَ، (لایُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلاهُمْ یُنْظَرونَ) مَعاشِرَالنّاسِ، هذا عَلِیٌّ، أَنْصَرُکُمْ لی وَأَحَقُّکُمْ بی وَأَقْرَبُکُمْ إِلَیَّ وَأَعَزُّکُمْ عَلَیَّ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَاعَنْهُ راضِیانِ. وَ ما نَزَلَتْ آیَهُ رِضاً (فی الْقُرْآنِ) إِلاّ فیهِ، وَلا خاطَبَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا إِلاّ بَدَأ بِهِ، وَلانَزَلَتْ آیَهُ مَدْحٍ فِی‌الْقُرْآنِ إِلاّ فیهِ، وَلا شَهِدَ اللَّهُ بِالْجَنَّهِ فی (هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ) إِلاّلَهُ، وَلا أَنْزَلَها فی سِواهُ وَلامَدَحَ بِها غَیْرَهُ. مَعاشِرَالنّاسِ، هُوَ ناصِرُ دینِ اللَّه.

همان روز کز بنده عرض عمل

پس آنان بود پست کردارشان

نگردد بر آنها خفیف ازشرر

بود مردم این صفدر نامور

ز هر گونه حق هست آن باوفا

ز هرگونه قربی بود بی گمان

ز هر گونه عزت بگیتی رواست

خداوند راضی است از بوالحسن

نشد آیتی نازل اندر رضا

نیامد زحق مومنین را خِطاب

نشد آیه در مدح نازل که آن

نه حق داده جز بهر آن مقتدا

نه این سوره جزا و کسی را به شأن

علی مردم از روی صدق و صفا

شود بر خداوند عزّ وجلّ

بود دائماً جای در نارشان

میفتد بدانها زرحمت نظر

بِمَن یاریش از شما بیشتر

بِمَن خود سزاوارتر از شما

بِمَن از شما اقرب آن پاک جان

فزون عزتش پیش من از شما است

وزاوراضیم چون خداوند، مَن

مگر اینکه بُد در حق مرتضی

که اول مخاطب نشد بو تراب

ندادی شئون علی را نشان

گواهی بفردوس در هل أتی

نه جز مدح او مدح کس اندرآن

بود یارو یاور بدین خدا

(۲۰)

و الْمجادِلُ عَنْ رَسُولِ‌اللَّهِ، وَ هُوَالتَّقِیُّ النَّقِیُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ نَبِیُّکُمْ خَیْرُ نَبِیٍ وَ وَصِیُّکُمْ خَیْرُ وَصِیٍ (وَبَنُوهُ خَیْرُالْأَوْصِیاءِ) مَعاشِرَالنّاسِ، ذُرِّیَّهُ کُلِّ نَبِیّ مِنْ صُلْبِهِ، وَ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِ (أَمیرِالْمُؤْمِنینَ) عَلِیّ مَعاشِرَ النّاسِ، إنَّ إبْلیسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّهِ بِالْحَسَدِ، فَلا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمالُکُمْ وَتَزِلَّ أَقْدامُکُمْ، فَإِنَّ آدَمَ أُهْبِطَ إِلَی‌الْأَرْضِ بِخَطیئَهٍ واحِدَهٍ، وَهُوَ صَفْوَهُ‌اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَکَیْفَ بِکُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَ مِنْکُمْ أَعْداءُاللَّهِ، أَلاوَإِنَّهُ لایُبْغِضُ عَلِیّاً إِلّاشَقِیٌّ، وَلا یُوالی عَلِیّاً إِلاَّ تَقِیٌّ، وَلایُؤْمِنُ بِهِ إِلّامُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ. کند بهر خشنودی ذوالجلال

بپرهیزو پاکیست ذاتش قرین

فرستادهٔ حق بسوی شما

وصی شما نیز بهتر وصی است

ز صلب وِیند اوصیاء خلف

بدانید مردم نژاد رسل

نژاد من از صلب پاک علی است

نمود از حسد مردم ابلیس دون

نباشید پس با علی رشک مند

شود پست کردار و اعمالتان

ز فردوس آدم بحکم اِلآه

بحالی کز امکان حقش برگزید

چون از یک گنه او ببرد این ملال

بسی از شما جنس اهریمنند

الانیست خصم علی جز شقی

نیارد در آفاق بی گفتگو

بفرمان من با مخالف جدال

هم او هادی و مهدی از ربّ دین

بود بهتر از جملهٔ انبیاء

میان من و این وصی فرق نیست

همه بهتر از اوصیاء سلف

خود از صلب آنهاست از جزء و کلّ

کز ایشان چو آئینه دین منجلی است

زباغ جنان بوالبشر را برون

که بینید از آن رشک مندی گزند

بلغزد قدم بد شود حالتان

بسوی زمین آمد از یک گناه

چنینش سزای گنه در رسید

شما چون شمائید چونست حال

بیزدان زاهریمنی دشمنند

ندارد ولایش بجز متّقی

بجز مومن خالص ایمان باو

(۲۱)

وَ فی عَلِیٍ – وَاللَّهِ – نَزَلَتْ سُورَهُ الْعَصْرِ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیم، وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ) (إِلّا عَلیّاً الّذی آمَنَ وَ رَضِیَ بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ). مَعاشِرَالنّاسِ، قَدِ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَبَلَّغْتُکُمْ رِسالَتی وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّاالْبَلاغُ الْمُبینُ مَعاشِرَالنّاسِ، (إِتَّقُوااللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَلاتَموتُنَّ إِلاّـ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مَعاشِرَالنّاسِ، (آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَالنَّورِ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَن نَطْمِس وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنَّا أَصْحابَ السَّبْتِ). (بِاللَّهِ ما عَنی بِهذِهِ الْآیَهْ إِلاَّقَوْماً مِنْ أَصْحابی أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَأَنْسابِهِمْ، وَقَدْ أُمِرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْیَعْمَلْ کُلُّ امْرِئٍ عَلی مایَجِدُ لِعَلِیِّ فی قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ). مَعاشِرَالنّاسِ، النُّورُ مِنَ‌اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلوکٌ فِیَّ ثُمَّ فی عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ، ثُمَّ فِیالنَّسْلِ مِنْهُ إِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِیِّ الَّذی یَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِکُلِّ حَقّ هُوَ لَن لِاَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.

بیزدان قسم کز خدای جهان

بنام خداوند روزی رسان

به والعصر پس لعل لب بر گشود

بگفتا پس ای قوم حق را گواه

رساندم شما را فروع و اصول

الا ای گروه از صِغار و کِبار

جز اسلام بر مذهبی نگروید

بیارید ایقوم ایمان بجان

هم آرید ایمان بشخص رسول

از آن پیش کز قهر از هر کسی

بگردند آنها بسوی قفا

ز حق مردم آن نور در من بتافت

پس آن را بود نسل وی مستقر

امامی که حق خداوند و ما

علیراست والعصر نازل به شأن

که او هست بر مومنین مهربان

الی آخر آن را قرائت نمود

گرفتم به تبلیغ امر اِلآه

جز این هم نباشد برای رسول

خدا ترس باشید و پرهیزکار

نه با دین دیگر زدنیا روید

بذات خداوندگار جهان

هم آن نورکان یافت با وی نزول

شود محو و ناچیز روها بسی

بود این چنین منکران را سزا

پس آنگه علی از من آن نور یافت

الی القائم المهدی المنتظر

بگیرد زاعدا بامر خدا

(۲۲)

قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرينَ وَالْمعُانِدينَ وَالْمخالِفينَ وَالْخائِنينَ وَالْآثِمينَ وَالّظالِمينَ وَالْغاصِبينَ مِنْ جَميعِ الْعالَمينَ. مَعاشِرَالنّاسِ، أُنْذِرُكُمْ أَنّی رَسُولُ اللَّهِ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِیَ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مِتُّ أَوْقُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِكُمْ؟ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّاللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِی اللَّهُ الشّاكِرينَ (الصّابِرينَ) أَلاوَإِنَّ عَلِيّاً هُوَالْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ. مَعاشِرَالنّاسِ، لاتَمُنُّوا عَلَيَّ بِإِسْلامِكُمْ، بَلْ لاتَمُنُّوا عَلَی‌اللَّهِ فَيُحْبِطَ عَمَلَكُمْ وَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَ يَبْتَلِيَكُمْ بِشُواظٍ مِنْ نارٍ وَنُحاسٍ، إِنَّ رَبَّكُمْ لَبِا الْمِرْصاد. به تحقیق ما را خداوندگار

به تقصیر کاران و خصمان دین

گنه کارها و ستم پیشگان

به اعلام بیم آور ای مسلمین

مرا کرده مبعوث حق، بر شما

زمن پس سرآید اگر روزگار

بکردید آیا با عقابتان

پس آنکس که گرداند رو در قفا

بزودی خداوند عزوجل

بدانید مردم علی بی قصور

پس از وی زِ ولد من و صلب او

زاسلامتان گر که مرد رهید

که گردید از این خیال غلط

شما را عذابش نماید هلاک

بداد از کرم حجت خود قرار

باهل تخلف دگر خائنین

که دارند جا در تمام جهان

کنم باز آگاهتان این چنین

چو پیش از من و بعثت انبیاء

شَوم کشته یا در صف کارزار

شود منقلب حال و آدابتان

ازآن نیست هرگز زیان برخدا

دهد شاکرین را جزای عمل

بود هم صبور و بود هم شکور

بدین وصف با شند و این طبع و خو

بیزدان مباید که منت نهید

خداوند را مستحق سخط

بود در کمین گاه آن ذات پاک

(۲۳)

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ سَیَکُونُ مِنْ بَعْدی أَئمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی‌النّارِ وَیَوْمَ الْقِیامَةِ لایُنْصَرونَ. مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ اللّهَ وَأَنَا بَریئانِ مِنْهُمْ مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُمْ وَأَنْصارَهُمْ وَأَتْباعَهُمْ وَأَشْیاعَهُمْ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ وَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ أَلا إِنَّهُمْ أَصْحابُ الصَّحیفَةِ، فَلْیَنْظُرْ أَحَدُکُمْ فی صَحیفَتِهِ!! مَعاشِرَالنّاسِ، إِنّی أَدَعُها إِمامَةً وَ وِراثَةً (فی عَقِبی إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ) وَقَدْ بَلَّغْتُ ما أُمِرتُ بِتَبْلیغِهِ حُجَّةً عَلی کُلِّ حاضِرٍ وَغائبٍ.

بدانید مردم امامان چند

بخوانند مر خلق را سوی نار

بدانید مردم از این خود سری

همانا خود و جمله اشیاعشان

شوند از تبه کاری خود مقیم

چه بسیار بد جایگاهی بُود

همان نابکاران حیلت شعار

ببایست هر یک پی خیر و شر

چنین گفت راوی که صدق بیان

بگشتند اهل صحیفه زکیش

جز اشخاص معدودی از اهل دین

رساندم شما را پی انتباه

که آن هست حجت ز روی یقین

پس از من بزودی بدعوت تنند

ندارند در عرصه حشر یار

من و کردگاریم از آنها بَری

چه انصار آنها، چه اتباعشان

به بیغوله پست اندر جحیم

که آن جای اهل تکبر شود

که گشتند با هم صحیفه نگار

نمائید در نامه خود نظر

ازآن سرور آمد بزودی عیان

ببردند اُمّت بهمراه خویش

که بودند نائل بنور یقین

چنین حکم محکم که بود از الآه

به هر حاضر و غائب از اهل دین

(۲۴)

وَ عَلی کُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْلَمْ یَشْهَدْ، وُلِدَ أَوْلَمْ یُولَدْ، فَلْیُبَلِّغِ الْحاضِرُ الْغائِبَ وَالْوالِدُ الْوَلَدَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَۀِ. وَسَیَجْعَلُونَ الْإِمامَۀَ بَعْدی مُلْکاً وَ اغْتِصاباً، (أَلا لَعَنَ اللَّهُ الْغاصِبینَ الْمُغْتَصبینَ)، وَعِنْدَها سَیَفْرُغُ لَکُمْ أَیُّهَا الثَّقَلانِ (مَنْ یَفْرَغُ) وَیُرْسِلُ عَلَیْکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَنُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَکُنْ لِیَذَرَکُمْ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَالْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ، وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ. مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ ما مِنْ قَرْیَۀٍ إِلاّ وَاللَّهُ مُهْلِکُها بِتَکْذیبِها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَۀِ وَ مُمَلِّکُهَا الْإِمامَ الْمَهْدِیَّ وَاللَّهُ مُصَدِّقٌ وَعْدَه. هم از بهر

هر کس بود درشهود

هم آنانکه زائیده از مادرند

از این امر باید بهر بوم و بر

پدر گوید آن را بفرزند نیز

چه رود این امامت که باشد زِ ما

بغضب اوفتد در کف غاصبین

بهر غاصب و مغتصب بی گمان

در این حال رود از برای شما

شما را فرستد خداوندگار

بسی نیز از مسّ بگداخته

بدانید مردم، خدای جهان

چنین رفته تقدیر از بی نیاز

هم از مصلحت آن مبّرا زِ عیب

بدانید مردم که در روزگار

مقدر کند امر تخریب آن

کند همچنان نیز حالی هلاک

کند ظالمانرا چنین حق عقاب

هم آنانکه یابند زین پس وجود

و یا خود بصلب و رحم اندرند

که حاضر بغائب رساند خبر

شود تا بپا عرصهٔ رستخیز

شود مملکت در میان شما

پذیرد خلل آن زمان شرع و دین

کند خشم و لعنت خدای جهان

پدید آید ای انس و جن ابتلا

بسی شعله ازآتش پر شرار

که دفعش نباشد زکس ساخته

نماید بهر حالتان، امتحان

که یابد ز ناپاک پاک، امتیاز

شما را نکرده است دانا به غیب

نبوده است یک قریه کش کردگار

مگر در مکافات تکذیب آن

ندارد هرآن قریه از ظلم باک

که فرموده خود ذکر آن در کتاب

(۲۵)

مَعاشِرَالنّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُالْأَوَّلينَ، وَاللَّهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوَّلينَ، وَ هُوَ مُهْلِكُ الْآخِرينَ. قالَ اللَّه تَعالى: (أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلينَ، ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرينَ، كذالِكَ نَفْعَلُ بِالْمجْرِمينَ، وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ) مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنی وَنَهانی، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيّاً وَنَهَيْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَالنَّهُيِ لَدَيْهِ، فَاسْمَعُوا لِاَمْرِهِ تَسْلَمُوا وَأَطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَانْتَهُوا لِنَهْيِهِ تَرشُدُوا، (وَصيرُوا إِلى مُرادِهِ) وَلا تَتَفَرَّقْ بِكُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبيلِهِ. مَعاشِرَالنّاسِ، أَنَا صِراطُ اللَّهِ الْمُسْتَقيمُ الَّذی أَمَرَكُمْ بِاتِّباعِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدی. ثُمَّ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةُ (الْهُدی)، يَهْدونَ إِلَی الْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلونَ. شما را امام و ولی این علی است

بود او مواعید حق و خدا

چه بسیار پیش از شما در جهان

خداوند کرد اولین را هلاک

خداوند ای مردم از راه وحی

علی نیز در امر و نهی، من است

بدانست او امر و نهی خدای

هدایت بیابید ازین پیشوا

به اِرشاد او بر خورید از رشاد

مبادا کند راههای دگر

خدا را محقق منم راه راست

مرا راه حق است حیدر زپی

هدایت نمایند آنان بحق

که آگاه بر هر خفی و جلی است

مواعید خود را نماید وفا

نمودند ره گم ز پیشینیان

جهان را کند ز آخرین نیز پاک

مرا کرد امر و مرا کرد نهی

همان امر و نهی که از ذوالمن است

بیارید پس امر و نهیش بجای

پذیرید نهیش زهر ناروا

بپوئید از وی طریق مراد

شما را از این راه سالم بِدَر

زِمن پیروی فرض بهر شماست

پس از او نژاد من از صلب وی

عدالت گذارند اندر فِرَق

(۲۶)

ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِاللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ الْحَمْدُلِلَّهِ رَبِالْعالَمينَ...» إِلى آخِرِها وَقالَ: فِيَّ نَزَلَتْ وَفيهِمْ (وَاللَّهِ) نَزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِيَّاهُمْ خَصَّتْ أُولئكَ أَوْلِياءُاللَّهِ الَّذينَ لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنونَ، أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُالْغالِبُونَ. أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ الْغاوُونَ إِخْوانُ الشَّياطينِ يوحى بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُروراً. أَلا إِنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فى كِتابِهِ، فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: (لاتَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّاللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْكانُوا آبائَهُمْ أَوْأَبْنائَهُمْ أَوْإِخْوانَهُمْ أَوْعَشيرَتَهُمْ، أُولئِكَ كَتَبَ فى قُلوبِهِمُ الْإيمانَ) إِلى آخِرالآيَةِ.

پس از لعل لب آن شه انس و جان

پس آنگاه فرمود در من خدا

هم این سوره اندر علی نازلست

زدرگاه یزدان چنین لطف خاص

خدا را همان اولیاء عظام

الا حزب حق راست فتح و ظفر

الا با علی دشمنند آن کسان

همان سرکشانی کز اخوانشان

زگفتار بیجا بیان گزاف

بدانید هستند احبابشان

در احوال آنقوم دور از ثواب

نمی یابی آنقوم را اهل دین

محبّند با آن گروه جهول

الی آخر این آیه را شاه دین

بفرمود پس با ندای جلی

شد از سوره فاتحه دُرفشان

مراین سوره نازل نمود از سما

هم اولاد او را چو او شامل است

بمن دارد و آل من اختصاص

که از خوف و حزنند ایمن تمام

بر احزاب غالب بود سربسر

که اهل شقاقند اندر جهان

شیاطین رسد وحی بر جانشان

کز آنها نخیزد بجز اختلاف

کسانیکه حق داده زآنها نشان

چنین ذکر فرموده اندر کتاب

بحشر و خداوند صاحب یقین

که هستند خصم خدا و رسول

فروخواند آن لحظه بر مسلمین

بحق محبان آل علی

(۲۷)

أَلا إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الْمُؤْمِنونَ الَّذینَ وَصَفَهُمُاللَّهُ عَزَّوَجلَّ فَقالَ: (الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا إیمانَهُمْ بِظُلْم أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدونَ) (أَلا إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یَرْتابوا). أَلا إِنّجهنم أَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ یدْخُلونَ الْجَنَّةَ بِسَلام آمِنینَ، تَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِکَةُ بِالتَّسْلیم یَقُولونَ: سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلوها خالِدینَ. أَلا إِنَّ أَوْلیائَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّةُ یُرْزَقونَ فیها بِغَیْرِ حِسابٍ أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذینَ یَصْلَونَ سَعیراً. أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذینَ یَسْمَعونَ لِجَهَنَّمَ شَهیقاً وَ هِیَ تفورُ وَ یَرَوْنَ لَهازَفیراً. أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذینَ قالَاللَّهُ فیهِمْ: (کُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها) الآیۀ. أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذینَ قالَ اللَّهُ عَزَّوَجلَّ.

اَلا دوستداران ایشان زجاه

کسانیکه دارند ایمان و هم

کشانند در ایمنی رخت خویش

الا دوستداران این اوصیا

شود مسکن امن جنّاتشان

بگویند بعد از درود و سلام

بمانید جاوید در این سرا

الا دوستداران آن رهبران
نمایند منزل بدون حساب
بدانید اعدای آن اولیا
بگردند واصل به نارِ سعیر
بدانید اعدای آن سروران
که بینید از حق عذاب الیم
بحالی که آتش بود شعله زا
در آن هر گروهی که داخل شوند
الی آخر آن شاه گردون جناب
دگرباره فرمود زِ اعدایشان
شُدَستند موصوف وصف اِلآه
نپوشند بر آن لباس ستم
بگیرند راه هدایت به پیش
همان مرد مانند کاندرجزا
بود با ملایک ملاقاتشان
بپاکی درآیید در این مقام
مصون از زوال و مُعاف از فنا
همان ناجیانند کاندر جَنان
کز آنها خبرداده حق در کتاب
همان ها لکانند کاندر جزا
که بدخواه را بدرسد ناگزیر
همان منکرانند و اِستمگران
کنند استماع شهیق از جحیم
زَفیرش دل و جان برآرد زجا
بلعن هم از غیظ قائل شوند
بیان کرد این آیه را از کتاب
بقرآن چنین داده یزدان نشان

(۲۸)

(کُلَّما أُلْقِیَ فیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذیرٌ، قالوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذیرٌ فَکَذَّبْنا وَ قُلنا مانَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلّا فی ضَلالٍ کَبیرٍ) إِلی قَوله: (أَلافَسُحقاً لِاَصْحابِ السَّعیرِ) أَلا- إِنَّ أَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ کَبیرٌ. مَعاشِرَالنَاسِ شَتّانَ مابَیْنَ السَّعیرِ وَالْأَجْرِ الْکَبیرِ. (مَعاشِرَالنّاسِ)، عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَلَعَنَهُ، وَ وَلِیُّنا (کُلُّ) مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ. مَعاشِرَ النّاسِ، أَلاوَإِنّی (أَنَا) النَّذیرُ و عَلِیٌّ الْبَشیرُ. (مَعاشِرَالنّاسِ)، أَلا وَ إِنِّی مُنْذِرٌ وَ عَلِیٌّ هادٍ. مَعاشِرَ النّاس (أَلا) وَ إِنّی نَبِیٌّ وَ عَلِیٌّ وَصِیّی. (مَعاشِرَالنّاسِ، أَلاوَإِنِّی

رَسولٌ وَ عَلِیٌّ الْإِمامُ وَالْوَصِیُّ مِنْ بَعْدی، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ. أَلاوَإِنّی والِدُهُمْ وَهُمْ یَخْرُجونَ مِنْ صُلْبِهِ) أَلا إِنَّ خاتَمَ الْأَئِمَةِ مِنَّا الْقائِمَ الْمَهْدِیَّ. أَلا إِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَی‌الدِّینِ. أَلا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمینَ. أَلا إِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها.

که دریای آتش چه آید بموج

بپرسندشان خازنان جحیم

مر این آیه را نیز تا انتها

دگر باره در حق احبابشان

کسانی که هستند خالی زِ رَیب

زحق در خور لطف و آمرزشند

بدانید مردم جحیم و جنان

کسی دشمن ماست کورا خدا

بود دوست ما را کسی کش و دُوُ

بدانید مردم برای شما

منم مردم از حق، نبی و بشیر

بدانید ختم امامان پاک

بدانید او هست غالب به دین

بدانید او فاتح قلعه‌هاست

در اُفتند اَعدا در آن فوج فوج

شما را کس آیا نداده است بیم

بیان کرد آندم رسول خدا

زِ مرجان بدین آیه شد دُرفشان

ز پروردگارند ترسان به غَیب

به اَجر کبیر الهی خوشند

بسی فرقها دارد اندرمیان

مذمت فرستاد و لعنت سزا

محب است و مداح زانعام وجود

منم بیم آور علی رهنما

علی هست بر من وصی و ظهیر

بود مهدی قائم آنجان پاک

کِشد در جهان کیفر از ظالمین

از او منهدم ظلم را هر بناست

(۲۹)

أَلاـ إِنَّهُ غالِبُ کُلِّ قَبیلَةٍمِنْ أَهْلِ الشِّرْکِ وَهادیها.أَلاإِنَّهُ الْمُدْرِکُ بِکُلِّ ثارٍ لِاَوْلِیاءِاللَّهِ. أَلا إِنَّهُ النّاصِرُ لِدینِ اللَّهِ. أَلا إِنَّهُ الْغَرّافُ مِنْ بَحْرٍ

عَميق. أَلا ـ إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذى فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ كُلَّ ذى جَهْلٍ بِجَهْلِهِ. أَلا إِنَّهُ خِيَرَةُاللَّهِ وَ مُخْتارُهُ. أَلا إِنَّهُ وارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمحيطُ بِكَلِّ فَهْمٍ. أَلا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمُشَيِّدُ لِاَمْرِ آياتِهِ. أَلا إِنَّهُ الرَّشيدُ السَّديدُ. أَلا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ أَلا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرونِ بَيْنَ يَدَيْهِ. أَلا إِنَّهُ الْباقى حُجَّةً وَلاحُجَّةَ بَعْدَهُ وَلا حَقَّ إِلّا مَعَهُ وَلانُورَ إِلّاعِنْدَه.

بدانید اندر قبائل به تیغ

بدانید او مینماید قیام

بدانید او ناصر دین بود

بدانید آن طرفه بحر شگرف

بدانید او آگه است از کسان

بدانید بنموده پروردگار

بدانید هست از صمیر بسیط

بدانید آن رهنمای بشر

کند در جهان آن امام همام

بدانید آن ذو رشاد رَشید

بدانید بر اوست تفویض امر

بدانید بگذشتگان خبیر

بدانید آن شاه در روزگار

نباشد دگر بعد از او حجتی

نه حقی مگر اینکه با او بود

بود قاتل مشرکین بی دریغ

بخونخواهی اولیاءِ عِظام

مُروّج به احکام آیین بود

همی آب گیرد ز دریاف ژرف

که در فضل و جهلند هر یک چسان

وِرا انتخاب و وِرا اختیار

بهر علم هم وارث و هم محیط

دهد از خداوندگارش خبر

به بیداری امر ایمان قیام

بود در امور استوار و سدید

برون کار از دست زید است و عمرو

شدند از وجود شریفش بشیر

بود حجت باقی کردگار

جز اونیست کس را چنین رَتبتی

نه نوری مگر اینکه زان رو بود

(۳۰)

أَلا إِنَّهُ لاغالِبَ لَهُ وَلامَنْصورَ عَلَیْهِ. أَلاوَإِنَّهُ وَلِیُ‌اللَّهِ فی أَرْضِهِ وَحَکَمُهُ فی خَلْقِهِ، وَأَمینُهُ فی سِرِّهِ وَ علانِیَتِهِ مَعاشِرَالنّاسِ إِنّی قَدْبَیَّنْتُ لَکُمْ وَأَفْهَمْتُکُمْ، وَ هذا عَلِیٌّ یُفْهِمُکُمْ بَعْدی. أَلاوَإِنّی عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتی أَدْعُوکُمْ إِلی مُصافَقَتی عَلی بَیْعَتِهِ وَ الإِقْرارِبِهِ، ثُمَّ مُصافَقَتِهِ بَعْدی. أَلاوَإِنّی قَدْ بایَعْتُ اللَّهَ وَ عَلِیٌّ قَدْ بایَعَنی. وَأَنَا آخِذُکُمْ بِالْبَیْعَهِٔ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ، یَدُاللَّهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ. فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً) مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْرَهَٔ مِنْ شَعائِرِاللَّه.

بدانید کس نیست غالب بر او

بدانید هست او ولیّ خدا

حَکَم خلق را باشد از ذوالمنن

من ای مردم احکام پروردگار

مرا بود هر امر و نهیی زدین

هم از بعد من این علی بر شما

شما را چو این خطبه اتمام یافت

بیارید رسم تحیّت بجا

پس آنگه پی بیعت آن امام

بدانید من بیعتم با خداست

من از جانب حق در این امر عام

پس آن کس که این عهد را بشکند

الی آخر آن شاه ملک ادب

دگر باره فرمود از کردگار

نه منصور میگردد او را عدو

جز او را در زمین نیست فرمانروا

امین است حق را بسرّ و علن

نمودم برای شما آشکار

بفهم شما کردم آن را قرین

بفهماند آن را که باشد روا

بهمدستی من بباید شتافت

ز منصوب گردیدن مرتضی

نمائید آماده خود را تمام

علی بیعتش با من از ابتداست

کنم اخذ بیعت ز امت تمام

بنفس خود البته استم کند

بدین آیه شِکّر فشان شد ز لب

بود حجّ و عمره در آیین شعار

(۳۱)

(فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِاعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما) الآيَةُ. مَعاشِرَالنّاسِ، حُجُّواالْبَيْتَ فَماوَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتٍ إِلاَّ اسْتَغْنَوْا وَ أُبْشِروا، وَلاتَخَلَّفوا عَنْهُ إِلاّبَتَرُوا وَ افْتَقَرُوا مَعاشِرَالنّاسِ، ماوَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلاَّغَفَرَاللَّهُ لَهُ ماسَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلى وَقْتِهِ ذالِكَ، فَإِذا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتَأْنَفَ عَمَلَهُ. مَعاشِرَالنَّاسِ، الْحُجّاجُ مُعانُونَ وَ نَفَقاتُهُمْ مُخَلَّفَةٌ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ لايُضيعُ أَجْرَالْمحْسِنينَ. مَعاشِرَالنّاسِ، حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمالِ الدّينِ وَالتَّفَقُّهِ، وَلاتَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِإِلاّ بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلاعٍ. مَعاشِرَالنّاسِ، أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ.

پس آن بنده گو حج بجا آورد

مر این آیه را نیز سلطان دین

دگر ره بفرمود مردم زحج

در آن اهل بیتی نکرده ورود

هم از آن تخلف نورزیده‌اند

درآن هیچ مومن توقف نکرد

مگر آنکه بخشید تا آنزمان

چو از حج بانجام فرمان رسید

بدانید مردم ز روی یقین

در این ره نمایند چون صرفِ مال

نه ضایع کند اجر آنان خدای

بکوشید در حج بیت ای گروه

هم انفاق اندر ره دین کنید

مگردید دور از مشاهد مگر

شما را شود عفو حق مقترن

بدارید بر پای مردم صلات

وراز عمره گوی سعادت بَرد

ز لعل لب افشاند دُرّ ثمین

بیابید در کعبه فتح و فرج

که ننموده حق بی نیازش زجود

مگر اینکه محتاج گردیده‌اند

بانجام دستور یزدان فرد

گناهان او را خدای جهان

پس اعمالش اینجا بپایان رسید

که یزدان به حجاج باشد معین

دهدشان عوض حضرت ذوالجلال

که آرند اعمال نیکو بجای

به بخشید دین را کمال و شکوه

از اینراه ترویج آیین کنید

زمانی که از توبه گیرید اثر

گناهانتان را کند ریشه کن

نباشید از مانعین زکات

(۳۲)

کَما أَمَرَکُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنْ طالَ عَلَیْکُمُ الْأَمَدُ فَقَصَّرْتُمْ أَوْنَسیتُمْ فَعَلِیٌّ وَلِیُّکُمْ وَمُبَیِّنٌ لَکُمْ، الَّذی نَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَکُمْ بَعْدی أَمینَ خَلْقِهِ. إِنَّهُ مِنّی وَ أَنا مِنْهُ، وَ هُوَ وَ مَنْ تَخْلُفُ مِنْ ذُرِّیَّتی یُخْبِرونَکُمْ بِماتَسْأَلُونَ عَنْهُ وَیُبَیِّنُونَ لَکُمْ ما لاتَعْلَمُونَ. أَلا إِنَّ الْحَلالَ وَالْحَرامَ أَکْثَرُمِنْ أَنْ أُحصِیَهُما وَأُعَرِّفَهُما فَآمُرَ بِالْحَلالِ وَ انهی عَنِ الْحَرامِ فی مَقام واحِدٍ، فَأُمِرْتُ أَنْ آخُذَ الْبَیْعَةَ مِنْکُمْ وَالصَّفْقَةَ لَکُمْ بِقَبُولِ ماجِئْتُ بِهِ عَنِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فی عَلِیٍ أمیرِالْمُؤْمِنینَ وَالأَوْصِیاءِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذینَ هُمْ مِنّی وَمِنْهُ. نمایید از روی رغبت عمل

وگر بُرد طول زمان هوشتان

پس احکام حق را مبیّن علی است

دگر آنکه حق آفرید ازمنش

دگر آنکه بدهد شما را خبر

بدانید باشد حلال و حرام

چو یک شناساندن این و آن

به اخذِ حلال و به ردّ حرام

مرا کرده مأمور پس بر شما

پذیرید از من به حُسن قبول

هم از بعد او پیشوایان چند

بامر خداوند عزّ و جلّ

زکوتاهی آن شد فراموشتان

ز حق بعد من او شما را ولیست

بود روح من در مبارک تنش

چو پرسید از مُعلَن و مُستَتَر

از آن پیش کانرا شمارم تمام

برونست از حدّ شرح و بیان

شما را کنم امر دریک مقام

پی بیعت و صفقت اینک خدا

عَنِ اللهِ ما فی عَلّیٍ اَقولُ

که از صلب او وز نژاد منند

(۳۳)

إمامَةٌ فیهِمْ قائِمَةٌ، خاتِمُها الْمَهْدیُّ إِلی یَوْمِ یَلْقَی اللَّهَ الَّذی یُقَدِّرُ وَ یَقْضی مَعاشِرَالنّاسِ، وَ کُلُّ حَلالٍ دَلَلْتُکُمْ عَلَیْهِ وَکُلُّ حَرامٍ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ فَإِنِّی لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذالِکَ وَ لَمْ أُبَدِّلْ. أَلاً فَاذْکُرُوا ذالِکَ وَاحْفَظُوهُ وَ تَواصَوْابِهِ، وَلا تُبَدِّلُوهُ وَلاتُغَیِّرُوهُ أَلا وَ إِنِّی اُجَدِّدُالْقَوْلَ: أَلا فَأَقیمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّکاةَ وَأْمُرُوا بِالْمَعْروفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ. أَلاوَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهُوا إِلی قَوْلی وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ یَحْضُرْ وَ تَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنِّی وَتَنْهَوْهُ عَنْ مُخالَفَتِهِ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمِنِّی. از آنها یکی مهدیِ قائم است

امامی که در ملک روی زمین

شما را من ای مردم از ذوالجلال

هم از هر حرامی بگوش شما

من از آنچه گفتم نگردیده ام

پس آگاه باشید و یاد آورید

خبر ز آنچه گفتم بیاران دهید

بدانند مردم دگر باره من

الا پس بدارید برپا نماز

زاموال، حق مساکین دهید

ز امربمعروف در انتباه

هم از نهی منکر مدارید دست

خود امر بمعروفتان را کمال

هم ابلاغ فرمان و گفتار من

همش امر کردن با خذو قبول

مراین امرهست از خداوند و من

که تا حشر دوران او دائم است

بحق میکند حکم، آن بی قرین

دلالت نمودم سوی هر حلال

فرو خواندم آیات نهی از خدا

ز تبدیل بر آن پسندیده‌ام

بخاطر بیان مرا بسپرید

نه تبدیل و تغییر بر آن دهید

به تجدید مطلب برانم سخن

تقرب بجویید با بی نیاز

زکوتش بدستور آئین دهید

نورزید غفلت به بیگاه و گاه

زستی میارید بر دین شکست

نیوشیدن از من بود این مقال

بدانکو نباشد در این انجمن

همش نهی کردن زردّ و نکوُل

بهرشیخ و شاب و بهر مردو زن

(۳۴)

وَلا أَمْرَ بِمَعْرُوفٍ وَلا نَهْیَ عَنْ مُنْکَرٍ إِلَّامَعَ إِمام مَعْصوم مَعاشِرَالنّاسِ، الْقُرْآنُ یُعَرِّفُکُمْ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ وَعَرَّفْتُکُمْ إِنَّهُمْ مِنِّی وَمِنْهُ، حَیْثُ یَقُولُاللَّهُ فی کِتابِهِ: (وَ جَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فی عَقِبِهِ). وَقُلْتُ: «لَنْ تَضِلُّوا ما إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما». مَعاشِرَ النّاسِ، التَّقْوی، التَّقْوی، وَاحْذَرُوا السّاعَهَ کَما قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (إِنَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ شَیْءٌ عَظیمٌ). اُذْکُرُوا الْمَماتَ (وَالْمَعادَ) وَالْحِسابَ وَالْمَوازینَ وَالْمُحاسَبَهَ بَیْنَ یَدَیْ رَبِّ الْعالَمینَ وَالثَّوابَ وَالْعِقابَ فَمَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ أُثیبَ عَلَیْها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلَیْسَ لَهُ فِی الجِنانِ نَصیبٌ. خود این امرو این نهی ازشما

بود حکمفرما در این دستگاه

کتاب خدا باشد ای مسلمین

که بعد از علی از نژاد علی

من این نیز گفتم که اندر جهان

خداوند دربارهٔ بوتراب

ولایت که هستی بدان قائم است

بگفتم من البته هرگز شما

ولی تا بقرآن و عترت زجان

پی ایمنی مردم اندر معاد

حذر زان تزلزل نمائید و بیم

بخاطر بیارید مرگ و حساب

هم از اینکه باشد حساب کسان

هم از اینکه هر کس شود بهره‌یاب

پس آن کس که آید بفعل نکو

هم آنکو بیاید بکردار زشت

نباشد بدلخواه هر کس روا

امامی که خود هست دور از گناه

شما را معرف زروی یقین

شما را امامند و حق را ولی

ز نسل منند و علی آن مهان

چنین ذکر فرموده اندر کتاب

در اعقاب او باقی و دائم است

نگردید گمره زدین خدا

شما را تمسک بود در جهان

به تقوی بتقوی کنید اعتماد

که خوانده خدای عظیمش عظیم

ز میزان اعمال و هول عذاب

حضور خداوندگار جهان

یکی از ثواب و یکی از عقاب

به نیکی جزا داده خواهد شد او

نصیبی ندارد زباغ بهشت

(۳۵)

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّکُمْ أَکْثَرُ مِنْ أَنْ تُصافِقُونی بِکَفٍ واحِدٍ فی وَقْتٍ واحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِیَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ آخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِکُمُ الْإِقْرارَ بِما عَقَّدْتُ لِعَلِیّ أَمیرِالْمُؤْمنینَ، وَلِمَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنّی وَ مِنْهُ عَلی ما أَعْلَمْتُکُمْ أَنَّ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِهِ. فَقُولُوا بِأَجْمَعِکُمْ: «إِنّا سامِعُونَ مُطیعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّک فی أَمْرِ إِمامِنا عَلِیّ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ نُبایِعُک عَلی ذالِک بِقُلُوبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَأَیْدینا علی ذالِکَ نَحْیی عَلَیْهِ نَموتُ وَ عَلَیْهِ نُبْعَثُ. وَلانُغَیِّرُ وَلانُبَدِّلُ، وَلا نَشُکُّ (وَلانَجْحَدُ).

شما بیش از آنید ای مسلمین

بیک دست در صفقه کوشا شوم

خداوند عزوجل این زمان

بدان عقد منصب که فاش و جلی

سپردم امارت در امت به وی

امامان زنسل من و صلب او

شما را بگفتم ببانگ بلند

سراسر بگویید از خاص و عام

مطیعیم در امرو راضی بدان

زحق آنچه گفتی بما موبمو

زصلب وی آن اولیاء عظام

بدلهایمان هم بجانهایمان

نه پیچیم از این امر روی ثبات

چه در موقع بعث یوم النّشور

نه تغییر و تبدیل بر آن دهیم

که من با همه اندرین سرزمین

بهمدستی اینک مهیا شوم

همی خواهد اقرارتان هر زبان

به بستم من اینجا برای علی

پس آنانکه آیند او را زپی

کز آنان نمودم بسی گفتگو

که ذریه من ز صلب وِیَند

نمودیم ما استماع کلام

پذیرای فرمان یزدان بجان

که آن در علی بود و اولاد او

بدانها نماییم بیعت تمام

دگر دستها و زبانهایمان

چه اندر حیات و چه اندر ممات

که هر کس برآرد سر از خاک گور

نه بر شکّ و رَیب از خطا دل نهیم

(۳۶)

وَلاَنَرْتـابُ، وَلا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْـدِ وَلا نَنْقُضُ الْميثاقَ. وَعَظْتَنا بِوَعْظِ اللَّهِ فی عَلِیّ أَميرِالْمؤْمِنينَ وَالْأَئِمَّةِ الَّذينَ ذَکَرْتَ مِنْ ذُرِّيتِکَ مِنْ وُلْـدِهِ بَعْدَهُ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ مَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ بَعْدَهُما. فَالْعَهْدُ وَالْميثاقُ لَهُمْ مَأْخُوذٌ مِنَّا مِنْ قُلُوبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَضَمائِرِنا وَأَيْدينا. مَنْ أَدْرَکَها بِيَـدِهِ وَ إِلاَّ فَقَـدْ أَقَرَّ بِلِسانِهِ، وَلا نَبْتَغی بِـذالِکَ بَـدَلاً وَلايَرَی اللَّهُ مِنْ أَنْفُسِـنا حِوَلاً. نَحْنُ نُؤَدّی ذالِکَ عَنْکَ الّـدانی والقاصـی مِنْ اَوْلادِنا واَهالينا، وَ نُشْـهِدُاللَّهَ بِـذالِکَ وَ کَفی بِاللَّهِ شَـهيداً وَأَنْتَ عَلَيْنا بِهِ شَـهيدٌ». مَعاشِـرَالنّاسِ، ماتَقُولونَ؟ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ کُلَّ صَوْتٍ وَ خافِيَةَ کُلِّ نَفْسٍ، (فَمَنِ اهْتَدی فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها) وَمَنْ بايَعَ فَإِنَّما يُبايِعُ اللَّهَ، (يَدُاللَّهِ فَوْقَ أَيْديهِمْ).

نه از عهد خود روی گردان شویم

اطاعت کنیم از خدا و رسول

پذیریم نیز امر اولاد وی

بخلق جهان رهنما و ولی

که آیند بعد از حسین و حسن

گهِ اخذ میثاق در امر دین

ز دلها و جانها زبانهای ما

زما هر که با این دو بیعت نمود

مر آن را نجوییم هرگز بدل

گرفتیم بر خود خدا را گواه

تو هم باش بر ما گواه و دگر

چه باشند پنهان و چه بر ملا

خود از هر گواهی خدا اکبر است

چه دانید ای مسلمین برزبان

به تحقیق حق عالم هر صدا است

پس آن کو براه هدایت رود

هر آنکس که گمره شد از ابلهی

پس آن کس که بیعت کند در عیان

بدین بیعت آنکو شود پای بست

مصمم نه بر نقض پیمان شویم

نماییم امر علی را قبول

که آیند او را یکایک زپی

زنسل تو و صلب پاک علی

جگرگوشه‌های علی آن دو تن

برای علی سرور مومنین

هم از بیعت دست و آرای ما

مُقّرگشت و نیز از زبانشان ستود

نه بینیم در خود خلاف از حِول

که کافی است بهر شهادت الآه

هر آنکوست فرمانبَر از دادگر

ملایک جنود و عبید خدا

بدین نکته هر بنده مستحضر است

که باشد خداوند آگه از آن

بر او کشف اسرار نفس شماست

وِرا رستگاری مسلم شود

خود از بهر او باشد آن گمرهی

بود بیعتش با خدا در نهان

وِرا دست حق است بالای دست

(۳۷)

مَعاشِرَالنّاسِ، فَبایِعُوا اللَّهَ وَ بایِعُونی وَبایِعُوا عَلِیّاً أَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَالْأَئِمَّهَ (مِنْهُمْ فِی‌الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ) کَلِمَهً باقِیَهً. یُهْلِکُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ وَ یَرْحَمُ مَنْ وَفی، (وَ مَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ‌اللَّهَ فَسَیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً). مَعاشِرَالنّاسِ، قُولُوا الَّذی قُلْتُ لَکُمْ وَسَلِّمُوا عَلی عَلیّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنینَ، وَقُولُوا: (سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصیرُ)، وَ قُولوا:

(اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدانَا اللَّهُ) الآیهْ. مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ فَضائِلَ عَلیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ عِنْدَاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ - وَ قَدْ أَنْزَلَهافِی‌الْقُرْآن.

بترسید مردم زحق وز یقین

علی سرور مومنین پس حسن

پس آن پیشوایان که در روزگار

کند هر که حیلت خداوند پاک

گرفت آنکه راه وفا را به پیش

پس آنکه از جحد بشکست عهد

بدین آیه باز آن شه انس و جان

دگر ره بگفت ای گروه آنچه من

دهید از سر میل و رغبت سلام

بگویید یا رب بیان رسول

نمودیم اطاعت زفرمان تو

بسوی تو ای خالق انس و جان

بگویید حمد است خاص خدای

هدایت یقین شامل ما نبود

علی را فضائل به نزد خداست

بتحقیق آن از خدای حمید

بنمایید بیعت بسالار دین

پس از اوحسین آن دو فرزند من

ولایت در آنها بود پایدار

نماید به تحقیق او را هلاک

در رحمت حق گشاید بخویش

به اِشکستِ نفس خود او کرده جهد

زیاقوت لب گشت گوهر فشان

بگفتم بگوئید و بر بوالحسن

که او مومنین راست میرواِمام

شنیدیم و کردیم از وی قبول

کنون از تو خواهیم غفران تو

بود بازگشتِ همه بندگان

که ما را بدین راه شد رهنمای

خداوند مان گرنه ره می‌نمود

زفضل علی باخبر کبریاست

شده نازل اندر کتاب مجید

أَكْثَرُ مِنْ أنْ أَحْصِيَها فى مَقام واحِدٍ، فَمَنْ أَنْبَأَكُمْ بِها وَ عَرَفَها فَصَدِّقُوهُ مَعاشِرَالنّاسِ، مَنْ يُطِعِ‌اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَلِيّاً وَ الْأَئِمَةَ الَّذينَ ذَكَرْتُهُمْ فَقَدْ فازَفَوْزاً عَظيماً. مَعاشِرَالنَّاسِ، السّابِقُونَ‌إِلى مُبايَعَتِهِ وَ مُوالاتِهِ و التَّسْليم عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنينَأُولئكَ هُمُ الْفائزُونَ فى جَنّاتِ النَّعيم. مَعاشِرَالنّاسِ، قُولُوا ما يَرْضَى‌اللَّهُ بِهِ عَنْكُمْ مِنَ الْقَوْلِ، فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ جَميعاً فَلَنْ يَضُرَّاللَّهَ شَيْئاً اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنينَ (بِما أَدَّيْتُ وَأَمَرْتُ) وَاغْضِبْ عَلَى (الْجاحِدينَ) الْكافِرينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ.

بود بیشتر زآنکه دریک مقام

پس آن را که از آن فضایل خبر

نورزید انکار تحقیق وی

بدانید ای مردم آن کو قبول

پس امر علی و آن امامان که من

رهد از عذاب و شود رستگار

بدانید ای مسلمین آن کسان

بگیرند پیشی کنند اهتمام

امیرش بدانند بر مومنین

بگویید ای مسلمین آن سخن

اگر چه شما و آنچه اندر زمین

بکفر و ضلالت برآرند سر

خدایا ببخشای بر مومنین

ستایش بدان ذات پاکی نثار

برای شما من شمارم تمام

بدادم من و گشت صاحب نظر

نمایید البته تصدیق وی

کند حکم یزدان و امر رسول

بِراندم در اوصاف آنان سخن

بود فارغ از هول روز شمار

که در بیعت مرتضی این زمان

هم اندر تولی هم اندر سلام

بود جایگهشان بهشت برین

که خشنود گردد از آن ذوالمنن

ز جن و زانسند از ساکنین

خداوند را نیست هرگز ضرر

بکن کافران را هلاک قرین

که مر عالمین راست پروردگار پایان

جنتی

بخش اوّل

« خطابه غدیر » حمد، بر آن خالق یکتا سزاست
او که در یکتائیش جلَّ علاست
گرچه خود تنهاست آن بی منتهی
لیک نزدیک است او بر ما سوی
او بود در سلطنت صاحب جلال
پایه های خلقتش اندر کمال
علم او در برگرفته، هر چه هست
لامکان باشد، نه بالا و نه پست
قدرتش چیره به هر چه آفرید
صاحب برهان، هماره او حمید
دائماً محمود باشد آن نکو
نیست پایانی برای مجد او
اوّل و انجام هر چیزی از اوست
باز گردد کلّ هستی سوی دوست
کردگار آسمان، گستر زمین
حکمران هر دو خود، هم آن و این
او ز هر نقصان و هر عیبی بری
ساحت قدسش نماید سروری
او ملائک را چه نیکو پروراند
روح را هم خود به راه خویش خواند
چشمه ی فضلش، همیشه جاری است
نعمتش بر خلق هر دم ساری است
چشمها بیند به یک لحظه نگاه
دیدگان بر او ندارد هیچ راه
او کریم است و شکیب و بردبار
رحمتش بر کلّ هستی استوار
در عطای نعمتش منّت نهد
منتقم باشد، ولی مهلت دهد
در عذاب کفر ورزانِ شرور
از سر لطفش همی باشد صبور
او بود آگه به اسرار نهان

خوب می داند درون روح و جان

باطن هر چیز بر او آشکار

نیست پنهان هیچ امری نزد یار

هر چه در عالم بُوَد در نزد اوست

آنکه بر هر چیز غالب شد هموست

هستی از نیروی او دارد قوام

قدرت او چیره باشد نا تمام

هیچ مثلی و همانندی ندید

از عدم آورد خلقت را پدید

از فنا و نیستی باشد بری

شیوه اش باشد عدالت گستری

هیچ معبودی نباشد از قدیم

غیر او چون او عزیز است و حکیم

او اجل باشد ز درک دیدگان

هست بینا بر نگاه بندگان

صاحب لطف است بر مخلوق خویش

او خبر دارد ز بعد و حال و پیش

هیچ کس از دیدن و سعی و خطا

پی نخواهد برد بر وصف خدا

هم نداند هیچ مخلوقی که چون؟

او بود آ گه ز اسرار درون

یا چگونه از علن دارد خبر؟

جز که خود راهی نماید بر بشر

من گواهی می دهم «الله» اوست

دهر شد لبریز از تقدیس دوست

امتداد نور او تا انتها

امر او نافذ بود بی رهنما

نی شریکی هست در تقدیر او

نی کسی یار است در تدبیر او

صورت هستی از او شد در وجود

هیچ الگویی برای او نبود

این همه زیبایی و نقش و نگار

در وجود آورد او بی هیچ یار

بهر هستی هیچگه رنجی نخورد

در مسیر چاره جویی ره نبرد

نشأت عالم از آن جان جهان

اوست هستی بخش بر کون و مکان

او بُوَد «الله» غیر از او دگر

هیچ معبودی نیاید در نظر

صنع او همواره باشد استوار

صنعتش زیبا بود پروردگار

دادگر باشد ستم کی می کند

اوست اکرم، امر نزد او رود

شاهدم بر او که هر چه ما سوی ست

آن فروتن در بزرگی خداست

در مقام عزّ آن عزّت مدار

کلّ هستی هست پست و رام و خوار

قدرتش تسلیم کرده هر چه هست

هیبتش هر فوق را آرد به پست

پادشاه هستی و گردون سپهر

رام باشد از وجودش ماه و مهر

مهر و ماه اندر مدار خود روان

تا اجل ها شان رسد در کهکشان

روز در شب، شب به روز آرد نگار

شد شتابان روز اندر شام تار

هر که سرکش باشد و اهل ستم

تار و پودش را بر آرد او به هم

هر کسی کو هست شیطان شرور

مُهلکش می دارد و از خیر دور لاشریک است و بر او ضدّی نبد

اوست یکتا، بی نیاز از غیر خود

لَم یَلِد باشد وَ لَم یُولَد همو

غیر آن یکتا، تو یکتایی مجو

او خدای واحد و پروردگار

هم عطا بخشی نماید بی شمار

هر چه خواهد نیک انجامش دهد

عزم آرد، حکم آن را آورد او بداند

هر چه را دانستنی است
می شمارد آنچه را بشمردنی است
زندگی و مرگ باشد در یدش
فقر و ثروت از جناب حضرتش
گاه خندان، گاه گریان دارد او
گاه دور و گاه نزدیک آرد او
منع و هم بخشش از آن او بود
پادشاهی و ثنا او را سزد
خیر و نیکی جمله در دستان اوست
قدرت مطلق همه از آن اوست
با سپیدی پرده شب می درد
روز را در ظلمت شب می برد
نیست معبودی بجز آن ارجمند
نام غفّاری بر او آید پسند
استجابت آورد او بر دعا
هر که را خواهد فزون دارد عطا
هر نَفَس را در شمارش آورد
هم پری، هم مردمان را پرورد
نزد او هر مشکلی آسان نمود
از تمنّا کی پریشانی نمود
گرچه اصرار بشر باشد چو کوه
هیچگه او را نیارد بر ستوه
او نگهدارنده‌ی هر صالح است
یاریش بر بندگان مفلح است
مؤمنان را اوست صاحب اختیار
بر دو عالم او بود پروردگار
در همه حالت بود بر او درود
لایق حمد و سپاس است آن وجود
حمد بی پایان بر آرم بر زبان
گویم او را من سپاس جاودان
برخوش و ناخوش که آرد او به کام
هم به وقت سختی و هم سهل و رام
بر خدای لم یزل دارم یقین

بر ملائک، بر کتب، بر مرسلین
گوش بر فرمان او با گوش جان
طاعت امرش کنم در هر زمان
می شتابم سوی آنچه او رضاست
می پذیرم حکم او حکمش قضاست
سخت مشتاقم اطاعت دارمش
خائفم چون سخت باشد کیفرش
نیست کس از مکر او اندر امان
کی ز عدل اوست ترسی در میان

بخش دوّم

فاش گویم لاف باطل کی زنم
بنده حقّم نه مأمور تنم
من گواهم او بود پروردگار
می رسانم وحی حق را آشکار
گر عذاب او فرود آید مرا
کی تواند کس برون آرد مرا
گرچه آن کس بُد توانش بس بزرگ
دوستی اش خالص آید هم سترگ
نیست معبودی به جز او چون به من
وحی کرده، با شما گویم سخن
گر نگویم آنچه نازل کرده است
آنچه در حقّ علی فرموده است
در رسالت کوتهی بنموده ام
راه را تا نیمه اش پیموده ام
گفت با من حضرت باری تعال
خاطرت آسوده باشد زین مقال
من تو را از مکر مردم ضامنم
از اذیّت های آنان ایمنم
او کفایت می کند در هر مجال
او بود بخشنده قبل از هر سؤال
وحی شد بر من ز بالا اینچنین
آیه ای از سوی ربّ العالمین

نام او نام سرآغاز سخن

مهربان، بخشنده باشد ربّ من

ای پیمبر آنچه نازل شد بخوان

لیک آگه باش و این نکته بدان

گر نگویی آنچه در حقّ علی است

گوئیا امر رسالت منتفی است

لیک جانت را ضمانت می دهیم

از بد مردم امانت می دهیم

هان مردم آنچه مأمورم بدان

کی کنم تقصیر در ابلاغ آن

سرّ آن را فاش گویم گوشدار

جبرئیل آمد سه بار از نزد یار

از سوی ربّ سلام آمد پیام

آن خدایی که همو باشد سلام

تا به پا خیزم به اعلامی بلند

باز گویم این پیام سودمند

بهر هر خلقی ز مخلوق اله

گرچه باشد او سپید و یا سیاه

این علی ابن ابیطالب بُوَد

جانشین من به فرمان احد

او وصّی و هم بردار بر من است

جامه ی سبز امامت بر تن است

در مقامش نیک تمثیلی زنم

او چو هارون است و موسایش منم

لیک من هستم چو ختم المرسلین

هیچ پیغمبر نیاید بعد از این

او ولی می باشد از سوی خدا

بعد اَللّه و پیمبر بر شما

شأنش آمد از سوی پروردگار

آیتی اندر کتاب کردگار

بر شما باشد خدا وانگه نبی

سرپرست و صاحبِ حقّ و ولی

مؤمنی هم کو یقمیون الصلوهٔ

در رکوعش داده انگشتر زکات
باز گویم بر شما این نکته باز
از علی برپا بود امر نماز
در رکوعش بر فقیری مستمند
اوست بخشنده ی نگینی ارجمند
بر خدای صاحب عزّ و جلال
پیروی می دارد او «فی کُلّ حال»
خواستم اینجا ز جبریل این کلام
کو اجازت گیرد از رب سلام
تا معافم دارد از ابلاغ آن
چون شناسم اندرون جمعتان
اهل تقوی و یقین در قلّتند
آن منافقهای دون در کثرتند
وآن ملامت پیشگان سخره گر
نیستم از مکر آنان بی خبر
وصف ایشان را خدایم بر شمرد
در کتاب خود از آنان نام برد
آنچه می رانند بر لبهای خود
در درون جان و دلهاشان نَبُد
ساده پندارند هر امری که آن
هست در نزد تعالی بس گران
بارها بر من اذّیت رانده اند
نام من را با «اُذُن» هم خوانده اند
چون علی همراهیش با من فزون
در گذشته بوده و باشد کنون
رویکرد من به او زین آیتم
او هوا خواه و پذیرا آیدم
تا که آمد از سوی عزّ وجل
آیه ای محکم پیامی مستدل
سخت پیغمبر ز خود رنجانده اند
نام او را «زود باور» خوانده اند
گو اذن همواره بر خیر شماست
مطمئن بر اهل ایمان و خداست

گر بخواهم نام ایشان را برم
یا که بر آنان اشارت آورم
یا که مردم را بخوانم سویشان
می توانستم و لیکن مردمان
بر خدا سوگند گویم، از کرم
دم نیاوردم فرو بستم لبم
لیک نا خشنود باشد رب من
گر نخوانم آنچه نازل شد به من
آنچه در حقّ علی آمد فرود
خواند احمد باز این آیت که بود
ای پیمبر آنچه نازل شد بخوان
لیک آگه باش و این نکته بدان
گر نخوانی آنچه گفتیم ای رسول
کی رسالت از تو می باشد قبول
لیک جانت را ضمانت می دهیم
از بد مردم امانت می‌دهیم

بخش سوّم

هوش دارید این سخن را چون نکوست
آیه در شأن علی آمد ز دوست
هم بفهمید و بدانید این پیام
اوست صاحب اختیار و هم امام
طاعت امرش خدایم طالب است
بهر انصار و مهاجر واجب است
هم بر آنانی که حق را می خرند
پیروی از راه ایشان می برند
بر سپید و بر سیاه و بر صغیر
مرد و زن، هر برده و آزاد و پیر
بر عرب، بر اعجمی، صحرا نشین
بر همه یکتا پرستان زمین
لازم الاجراست فرمان امیر
نافذ الامر است گفتارش پذیر
مورد نفرین و لعن حق بود

هر که با او ساز ناسازی زند
ابر رحمت بارش آرد بر سرش
پیروش را آنکه دارد باورش
از گناهانش خدا خواهد گذشت
آنکه طاعت کردش و دمساز گشت
ای خلایق آخرین بار است من
در چنین جمعیّتی گویم سخن
گوش دارید و اطاعت آورید
از فرامین خدا فرمان برید
ذوالجلال و صاحب عزّت خداست
او همان معبود و مولای شماست
بعد از او پیغمبر و مولا منم
وانگه از مولا علی دم می زنم
اوست بعد من امام مسلمین
این بود دستور ربّ العالمین
از علی آیند نسلی ارجمند
بعد از او ایشان امام امّتند
این سخن جاری است تا روز حساب
روز دیدار رسول مستطاب
نیست حکم هر حرام و هر حلال
جز که فرماید خدی ذوالجلال
یا که من گویم شما را حکم آن
قول من قول خدای مهربان
ربّ من آموخت بر من در کتاب
تا شناسم راه باطل از صواب
بر علی آموختم آن را تمام
تا جدا گرداند او حِلّ و حرام
آنکه برتر باشد اندر روزگار
احترامش دار و برتر می شمار
هیچ علمی نیست غیر از آنکه در
سینه ام باشد به لطف دادگر
هر چه بود از اوّلین و آخرین
بر شمردم بر امام المتّقین

بر علی دادم تمام علم خویش

دانشم از او نه کم باشد نه بیش

او برای هر مسلمان پیشواست

روشنی بخش به عالم مرتضی ست

یاد او در سوره یاسین ببین

آیه ای از سوی حقّ بی قرین

«کُلِّ شَیءٍ» را چو خواهی علم آن

در امامی که مبین باشد بخوان

از تولّای علی رخ بر متاب

کی کند عاقل فرار از آفتاب

هر که از حد ولایش دور شد

چشم روح و جان او بی نور شد

او به سوی حق هدایت می کند

با عمل آن را حمایت می کند

نادرستی از علی دارد شکست

چون بگیرد پرچم «یَنهی» به دست

در مسیر حق بود او استوار

از ملامت گر نیاید هیچ کار

اوّلین مؤمن به الله و رسول

این سخن در غیر او ناید قبول

جای احمد خفت در آن شام سرد

جان فدای احمد مختار کرد

در کنارم بوده از روز نخست

در عبادت کس از او پیشی نجست

«اَوَّلُ النّاسَ صَلاةً» او بُوَد

اولین همراه با من او بود

در شب هجرت به امر کردگار

خفت اندر بسترم آن شام تار

جان من بر جان خود برتر گزید

حق ورا منصوب کرد و برگزید

او بُوَد برتر، نکویش می شمار

اوست بر پا از سوی پروردگار

آی مردم گوش دارید این پیام

او بود از جانب خالق، امام

منکرش را توبه کی دارد اثر

از یم آمرزش حق بی ثمر

بر خدا حتم است تا کیفر کند

هر که را ساز مخالف می زند

با عذابی دردناک و ماندگار

تا جهانی هست و باقی روزگار

منکران او به آتش همدمند

هیزم آن نار سنگ و مردمند

آتشی سخت است و جان سوز و گران

شد مهیّا از برای کافران

بر ظهورم انبیا بر قوم خویش

مژده می دانند نامم را ز پیش

بر خدای خالق یکتا قسم

آخرین پیغمبر و مرسل منم

حجّتم بر خلق عالم، اجمعین

هم به اهل آسمانها، هم زمین

هر که شک دارد بود کفرش جلی

کفر او باشد ز کفر جاهلی

هرکسی باور ندارد این سخن

شک کند در هر چه نازل شد به من

آن که ناباور بود در یک امام

نیست مؤمن بر امامان همام

هر که شک دارد به حقّ هشت و چار

خود به پای خود برد خود را به نار

این فضیلت را خدای ذوالمنن

از روی احسان خود داده به من

چون خدا باشد کس دیگر کجاست

بانگ «اِلّاهُو» ز هر ذرّه به پاست

در همه حالات تا روز ابد

حمد من مخصوص آن ذات احد

پاس دارید این علی را چون نکوست

برترین مردمان بعد از من اوست

برتر از هر مرد و زن در روزگار

تا که روزی هست و خلقت ماندگار

دور بادا دور باد از لطف رب

منکر قولم بُوَد بهرش غضب

جبرئیل آمد خبر آورد باز

از سوی پروردگار بی نیاز

هر که باشد دشمن مولا علی

یا که او را نشمرد بر خود ولی

مورد نفرین و لعن من مدام

قهر و خشم من بر او بُد مستدام

هر که باید در درونش بنگرد

تا چه با خود بهر محشر می برد

از گناه و معصیت خود را رهید

از خدای خویشتن پروا برید

دست از دامان مولا بر ندار

تا نلغزد گامهای استوار

چون خداوند است کو دارد خبر

از عملهاتان چه خیر است و چه شر

در جوار حق بود جای علی

این سخن در مُنْزَل حق منجلی

گفت با من حق تعالی این پیام

دشمنش در رشک و آهی نا تمام

روز رستاخیز روز حسرت است

دشمن مولا علی در ذلّت است

چون که وصفش را خداوند علیم

گفت «جَنبِ الله» در ذکر حکیم

نیک در مفهوم قرآن بنگرید

ژرف آیات خدا را پی برید

محکم آیات حق نور ره است

پیرو آیات شبهه گمره است

بر خدا سوگند تبیان او بود

آگه از تفسیر قرآن او بود

او که دستش را به بالا برده ام

او که وصفش بر شما بشمرده ام

هر که من مولای اویم این علی

باشد او را صاحب امر و ولی

او وصی و هم برادر باشدم

حکم مولا از سوی حق آمدم

ثقل اصغر او و فرزندان او

ثقل اکبر را به جز قرآن مگو

هر یک از این دو تو را گوید خبر

آن یکی از این و این از آن دگر

این دو هرگز نیستند از هم جدا

تا قیامت در کنار حوض ما

اهل بیت من امینان حقند

در زمینش حاکمان مطلقند

آه گفتم آنچه می بایست گفت

گاه بیداری نمی بایست خفت

نقل کردم آنچه بشنیدم ز رب

روز روشن آمد و بگریخت شب

بازگویم قول ربّ العالمین

نیست غیر از او امیر المؤمنین

بعد من بر مؤمنان باشد امیر

ایــن بُوَد وحــی الهی در غـدیر

بخش چهارم

گفت آنگه خاتم پیغمبران

کیست برتر از شما بر نفستان

پاسخش دادند: «الله و رسول»

گفت احمد گوش دارید و قبول

هر که من مولای اویم این علی

باشد او را صاحب امر و ولی

دوستش را دوست می دار ای اله

دشمنی با دشمن او را بخواه

یار باش و همره یاران وی

بی ثمر کن آنکه در خذلان وی

هم برادر بر من است و هم وصی

دانشم را شد نگهبان این علی

او خلیفه بعد من در امّتم

جانشین من برای دعوتم

او بود بر مؤمنان چون آفتاب

بعد من عالِم به تفسیر کتاب

رهنما و داعی حق مرتضی ست

مرتضی عامل به آنچه حق رضاست

شیرحق، حامی طاعات رب است

ناهی منکر به هر روز و شب است

او بود پیغمبرش را جانشین

او بود هادی، امیرالمؤمنین

اوست در راه خدا پیکارگر

با گروه ناکث بیداد گر

قاسطین آنها که روگردانده اند

با کجی از راستان جا مانده اند

مارقین باشند از دین رفتگان

نیستند از مکر او اندر امان

گفت رب با من کلامی مستدل

قول من هرگز نخواهد شد بدل

ای خدا با امر تو گویم سخن

با ندایی از نهان خویشتن

دوستداران علی را دوست دار

دشمنان حضرتش دشمن بدار

از سوی خود یاورش یاری نما

هر که بر خذلان وی شد کن رها

منکرانش را ز مهر خود بران

خشم خود را بر دل آنان نشان

ای خدای من تو نازل کرده ای

در حق او آیتی آورده ای

بهر نصب او به عنوان ولی

یا که تبیین مقامات علی

دینتان امروز کامل کرده ام

نعمت خود را تمام آورده ام

برگزیدم بر شما اسلام را

گوش جان دارید این اعلام را

هر کسی جوید به جز اسلام دین

آن که باشد تا ابد دین مبین

هرگز از او ناپذیرم این بدان

او بُوَد در آخرت از خاسران

بار الها باش خود بر من گواه

وحی را ابلاغ کردم ای اله

بخش پنجم

از سوی آن حضرت صاحب جلال

با امامت دینتان شد در کمال

هر که راهش را ز راه مرتضی

یا ز راه نسل او دارد جدا

آن امامانی که از صلب منند

پیشوایانی که یک جان و تنند

جانشینانی که تا روز ابد

پیرویشان واجب آمد از صمد

حبط گرداند خدا کردار او

نار باشد پاسخ رفتار او

هیچ تخفیفی نیابد در عذاب

مهلتش چون کاخ امّیدش خراب

این علی یاورترین یار من است

او سزاوار است و دلدار من است

از همه بر من بود نزدیکتر

عزّتش مافوق ابناء بشر

هم خدای من از او خشنود باد

هم من از او راضی و خشنود و شاد

آیه ای نَبوَد به قرآن در رضا

جز که نازل شد به شأن مرتضی

«اَلَّذینَ آمَنُوا» هر جای آن

می دهد اوّل ز اسم او نشان

مدح در مصحف از او دارد نمود

«هَل اَتی» در شأن او آمد فرود

آن بهشت «هَل اَتی» مخصوص اوست

هدیه ای بر او بود از سوی دوست

غیر او این سوره را شایسته نیست

مدح در این سوره مخصوص علی است

یاور دین، حامی جان نبی

او تقی و هادی و مهدی نقی

از همه پیغمبران بهتر منم

سنگ حیدر را به سینه می زنم

اوست خیرُ الاوصیاءُ الانبیاء

نسل او باشند خیرُ الاوصیاء

نسل هر پیغمبری از خود، ولی

نسل من آیند از صلب علی

چونکه ابلیس از حسد درمانده شد

حضرت آدم ز جنّت رانده شد

رشک می باشد ز شیطان مرید

پس مبادا بر علی رشک آورید

چونکه می گردد عملهاتان تباه

باز می ماند قدمهاتان ز راه

هبط شد آدم ز فردوس برین

با دلی سوزان فرود آمد زمین

رب به غیر از یک خطا از او ندید

گرچه آدم را خدایش برگزید

با شمایم گرچه می بینم عیان

دشمنان حق بود در جمعتان

هر کسی بغض علی در دل نهد

کی ز تاریکی و بدبختی رهد

او بود مولای هر پرهیزکار

شمس او شد، مؤمنان اندر مدار

سوره والعصر بر مولا علی است

مظهر آن آیه «اِلّا»، علی است

فتح هر سوره به قرآن کریم

هست بسم الله الرحمن الرحیم
بر زمان سوگند خورده ربّمان
آدمی همواره باشد در زیان
جز علی ابن ابیطالب که هست
اهل ایمان، اهل صبر و حق پرست
شاهد ابلاغ پیغامم خداست
او بر آنچه بر شما گفتم گواست
نیست بر من جز که سازم آشکار
بر شما فرموده ی پروردگار
آی مردم امر فرموده اله
استوار آیید در ترک گناه
لحظه مردن غروب زندگی است
مرگ با اسلام خود پایندگی است

بخش ششم

«امِنُوا بِالله» و بر پیغمبرش
هم به آن نوری که باشد در برش
پیش از آنکه چهره ها گردد تباه
باژگونه آید و باشد سیاه
یا که چون اصحاب سبت حیله گر
رانده گردید از خدای دادگر
بر خدا سوگند مقصود خدا
نیست جز جمعیتی در بین ما
می شناسم مقصد این آیه را
نام آن جمعیت دون پایه را
لیک مأمورم که مخفی دارمش
دیدنی نادیدنی انگارمش
این علی باشد که از روز ازل
حبّ و بغضش گشت میزان عمل
نور حق در جان من مأوا گرفت
بعد من در جان حیدر جا گرفت
بعد از او در خاندانش می رود
تا به نزد قائم مهدی رسد

مهدی آن باشد که گیرد حقّ ما

می ستاند از عدو حقّ خدا

ما ز نزد حضرت حق حجّتیم

خلق را بر دوست صاحب دعوتیم

بهر هر تقصیرکار و هر عنود

هر که در راه مخالف هست و بود

خائن و هر ظالم و اهل خطا

ما دلیلیم و به خالق رهنما

سکّه خاتم به نام من زدند

قبل من هم انبیایی آمدند

من چو میرم یا که گر کشته شوم

عاقبت زین عالم فانی روم

باز می گردید بر اعقاب خویش؟

عصر جهل و روزگار خواب خویش؟

هر که برگردد به عصر جاهلی

خوانَدَش قرآن به پیغامی جلی

بر خدا زان کرده ها ناید زیان

اجر حق بر صابران و شاکران

این علی و نسل او چون جان من

نسل او هستند فرزندان من

در صبوری گوی سبقت می برند

در مقام شکر بر عالم سرند

گر روا دارید بر من مردمان

بارهای منّت اسلامتان

می شود اعمال، فعل بی اثر

هم شما را خشم رب باشد ثمر

شعله های آتشین پر مهیب

یا مس افروخته گردد نصیب

در کمین مردمان نابکار

می نشیند حضرت پروردگار

آی مردم بعد من آیند زود

پیشوایانی گران کبر و عنود

سوی آتش مردمان را می برند

در قیامت بی کس و بی یاورند

هم خدایم هم من از ایشان بری

بهرشان شیطان نماید سروری

هم خود و هم پیرو و یارانشان

هست در قعر جهنّم جایشان

آتش دوزخ چه بد جایی بود

هر تکبّر پیشه آنجا می رود

دانی آن یاران آتش کیستند؟

غیر اصحاب صحیفه نیستند

هر کسی در نامه اش باید نظر

تا کند خود را از ایشان بر حذر

من امامت را امانت می دهم

آن به نسل خویش عاریت نهم

تا قیامت آید و روز حساب

روز رستاخیز و تحویل کتاب

من رساندم آنچه مأمورم بدان

تا کلامم حجّتی باشد عیان

بهر هر حاضر ز جمع حاضرین

یا به هر غایب که آید بعد از این

یا به هر کس شاهد این ماجراست

یا به دنیا هست و اندر پیش ماست

هم بر آنانی که در این جمع ما

نیستند آنها کلامم را گوا

واجب آمد حاضران بر غاییان

هر پدر در گوش جان کودکان

تا ابد گویند پیغام غدیر

آن که باشد امر علّام قدیر

گر چه اکنون دیده ام آینده را

شد خلافت با امامت جا به جا

هان نفرین خدا بر غاصبین

آن چپاول پیشگان راه دین

اندر آن هنگام از سوی خدا

آتشی آید عذابی بر شما

شعله هایی از مس افروخته

هم پری و انس در آن سوخته

گر عذاب حضرت باری رسد

کی تواند کس که خود را زان رهد

کی رها سازد شما را آن عزیز

تا کند پاکان ز ناپاکان تمیز

او نمی خواهد که اسرار نهان

فاش گردد بر شما باشد عیان

هیچ شهری نیست در روی زمین

مردمش کوشند درتکذیب دین

تا کند نابود ربّم اهل آن

قبل محشر، کو بُوَد روزی گران

پس خدا آن را به مهدی می دهد

حضرت حق آنچه را گوید کند

پیشتر، افزون هزاران از شما

گمرهی را برگزیدند از هُدی

لیک حق نابود کرده اوّلین

هم بُوَد مهلک به قوم آخرین

گفت بهر من خداوند حمید

در کتاب خویش قرآن مجید

اهل باطل را کنم نابود من

سرنوشتی سخت بر هر اهرمن

اینچنین باشد جزای مجرمان

وای در محشر به حق ناباوران

امر و هم نهی از خدا آموختم

بر علیّ مرتضی آموختم

پیروی دارید از فرمان وی

راستین باشید در پیمان وی

گر به دنبال هدایت می روید

طاعتش دارید و فرمانش برید

چون ز راهی باز می دارد پذیر

خانه حق را نشان از او بگیر

راههای گونه گون در پیش روست

راه حق یک ره بُوَد آن راه دوست

بخش هفتم

چونکه من هستم صراط مستقیم
پیرویم واجب آمد از علیم
بعد من باشد علی خود راه راست
در امامان نیز راه حق به پاست
آن امامانی که فرزند منند
هادی و داعی به سوی ذوالمنند
لیک از صلب علی خواهند بود
گوهران بحر عصمت در وجود
خواند آنگه سوره حمد آنجناب
کرد بر یاران و همراهان خطاب
فاتحه در باره من شد نزول
این سخن ها را کنید از من قبول
نیز در شأن امامان آمده
در پی تکریم ایشان آمده
اولیاءالله آنانند و بس
هیچ خوفی نیست در ایشان زکس
در حق ایشان «وَلاهُم یَحزَنُون»
حزبِ اللّهند آنان غالبون
دشمنان اهل بیتم گمرهند
با شیاطین چون برادر همرهند
دائماً خوانند بهر یکدگر
حرف های پوچ و لغو و پر ز شر
تا جدا سازند مردم را ز راه
آن رهی کو می رود سوی اله
دوستداران امامان را چنین
وصف فرمودست ربّ العالمین
در میان اهل ایمان بر خدا
مؤمنان بر غیب و بر روز جزا
هیچ قومی را نمی یابی که آن
دوست باشد با گروه دشمنان

گرچه آن دشمن پدر می باشدش

یا برادر یا ز خویشان آیدش

اینچنین فرموده حق در وصفشان

ثبت شد ایمان درون قلبشان

دوستداران امامان را چنین

وصف بنمودست رب العالمین

اهل ایمانند کی مشرک شوند

در امانند و پی حق می روند

فکرشان از شرک و از انکار دور

قلب ایشان روز محشر پر سرور

چون ملائک با «سَلامٍ آمِنین»

بانگ «طِبتُم فَاد خُلوُها خالِدین»

باصفا خوانندشان سوی بهشت

نیست آنجا هیچ فعل و حرف زشت

جاودانه غرق نعمتهای ناب

شادمان در رزق سلطان بی حساب

جایگاه دشمنان باشد سعیر

این خبر آمد ز نزد آن خبیر

دشمنان آیند اندر شعله ها

نار دارد در دل خود نعره ها

هر گروهی را در آتش در نهند

با غضب بر اهل آن نفرین برند

اینچنین فرمود قرآن کریم

دشمنان خواهند آمد در جحیم

سائلی پرسد: «نیامد بر شما

یک نذیر از جانب جلّ علا»

با اسف گویند بر ایشان بلی

هم نذیر از سوی حق آمد، ولی

فاش بر تکذیب او پرداختیم

بهر تکذیبش سخنها ساختیم

ما همی گفتیم با آن انبیا

کی رسد وحی خدا سوی شما

آه گمراهی بود همراهتان

در مسیر حق نباشد راهتان

چونکه می کردند تکذیب نذیر

حق کند نابود اصحاب سعیر

باز می گویم شما را این سخن

کامد از فرمایشات ذوالمنن

دوستان اهل بیتم در نهان

خشیتی دارند از مولایشان

بهر ایشان آید از پروردگار

مغفرت همراه اجری ماندگار

راه، طولانی بود راهی خطیر

بین جایگاه آتش و اجری کبیر

لعن و نفرین خدا بر دشمنان

مدح حق آمد برای دوستان

من برای مردمان باشم نذیر

فاش می گویم علی باشد بشیر

این علی هادست و من هم منذرم

من برای خلق پیغام آورم

این علی باشد وصیّ بعد من

بر نتابید هیچگه از این سخن

من رسولم او امام است و وصی

بعد هم نسل امامان از علی

گرچه فرزندان من خواهند بود

لیک از نسل علی آیند زود

بخش هشتم

قائم مهدی (ع) بود آخر امام

کار با او می شود آخر تمام

چیره بر ادیان عالم می شود

آفتاب فتح از کویش دمد

از ستمکاران بگیرد انتقام

فتح دژها می کند هم انهدام

غالب آید بر تمام قومها

هم به مشرک فائق و هم رهنما

او که خونخواه تمام اولیاست

خود همان یاری ده دین خداست

او ز دریاهای ژرف نیلگون

بر بشر پیمانه ها آرد برون

نیکی اش بر هر کسی دارد ثمر

هر که ظرفش بیش سهمش بیشتر

سهم هر فاضل بقدر فضل اوست

سهم نادان هم بقدر جهل اوست

اوست مختار از سوی ربّ جلیل

او بُوَد اندر دو عالم بی بدیل

وارث علم و خزانه دار آن

حاکم ادراک و اسرار نهان

او خبر دارد ز نزد ربّ خود

او بپا دارنده‌ی آیات شد

او رشید و محکم است و استوار

امر این عالم بر او شد واگذار

بر ظهور حضرتش پیشینیان

مژده می دادند بر اقوامشان

آخرین حجت ز معبود ازل

نزد او پیداست نور لم یزل

هیچکس بر او نمی آرد شکست

فتح و پیروزی از او آید بدست

او ولیّ الله باشد در زمین

او حَکَم باشد به خلق آخرین

او امین باشد ز نزد کردگار

در امور مخفی و هم آشکار

بخش نهم

آشکارا گفته ام بهر شما

تا بفهمید آنچه فرموده خدا

بعد من مولا علی علم آورد

او بکارد جای هر جهلی خرد

در پی این خطبه امرم گوش دار

دست بیعت با رسول خویش آر

هم سخنهای مرا گردن نهید

دست در دست علی بیعت دهید

با خدای خویش پیمان بسته ام

در ره او دست از جان شسته ام

این علی باشد که با من عهد بست

آن کسی کو دست او دارم بدست

از شما اقرار گیرم بر علی

او امام انس و جان است و ولی

یا علی آن کو تو را بیعت کند

گوئیا دستی به دست حق زند

دست حق باشد فراز دستها

نقض پیمان نیست جز از پستها

هر که پیمان بست و پیمانش شکست

بار سنگین زیان خویش بست

وآنکه پیمان را بدارد استوار

مزد یابد از سوی پروردگار

بخش دهم

حج و عمره از رسوم حق بُوَد

زائر حق سوی باطل کی رود

در صفا و مروه طوف او بدار

در کنار خانه ی او حج گذار

هر کس کو وارد آن خانه شد

مورد تکریم صاحبخانه شد

چون نماید با خدای خویش راز

مژده ها گیرد، شود او بی نیاز

هر کسی زان خانه رو گردان شود

عاقبت درویش و بی سامان شود

چون که مؤمن وقف آرد در وقوف

از گناهش بگذرد ربّ رئوف

بعد حج مؤمن شود پاک از گناه

کار از سر گیرد او نزد اله

حاجی از سوی خدای ذوالکرم
دستگیری یابد و گیرد نعم
چونکه صرف مال در راهش نمود
می کند جبران خدا از روی جود
در حضور حضرت حق هیچگاه
اجر هر محسن نمی گردد تباه
با کمال دین به بیت الله روید
با دلی آگاه سوی حق شوید
چون مناسک عاقبت پایان رسد
هر کسی عازم به کوی خود شود
لیک با توبه رود زان جایگاه
بعد از آن پرهیز دارد از گناه
امر فرموده خدای بی نیاز
تا بپا دارید بهر او نماز
از برای مستمندان فقیر
با زکات خود نمایی دستگیر
گرچه اندر پیچ و خمهای زمان
سستی و نسیان بگیرد امرتان
این علی مولا و صاحب اختیار
باشد و روشن کند هر راه تار
اوست منصوب خدای مهربان
بعد من باشد امین بر مردمان
او ز من می باشد و من هم از او
نسل پاک جانشینانم از او
کیست پاسخگر به پرسش هایتان
یا بیان دارنده ی سّر نهان
او و فرزندان من آن مؤمنون
عالمان در آنچه «مالاتعلموُن»
آنچه می باشد حلال و یا حرام
بیش از آن باشد که اندر این مقام
در شمارش آورم در جمعتان
یا شناسانم شما را این زمان
پس به دستور خدای ذوالجلال

امر می دارم شما را بر حلال
یا که فرمان می دهم پروا کنید
از حرام و از عملهای پلید
من همان مأمور حیّ داورم
تا شما را تحت بیعت آورم
دست در دست رسول خود دهید
گام در راه خدای خود نهید
در هر آنچه گفته در حق علی
هم بر آنانی که بعد از او ولی
اوصیاء حق و فرزند منند
گوئیا ایشان ز یک جان و تنند
آخر آنها امام قائم است
مهدی آن ذخر خدای حاکم است
استواری امامت پا به جا
تا شود هنگامه محشر به پا
روز دیدار خدای دادگر
کو قضا باشد بدستش هم قدر
من شما را بر حلال و بر حرام
رهنمایی کردم و دادم پیام
آنچه را بهر شما کردم بیان
هیچگه من بر نمی گردم از آن
یاد دارید این پیام ارجمند
حفظ داریدش که باشد سودمند
بهر یکدیگر کنیدش گوشزد
حکم حق را کی دگرگونی سزد
بازگویم بر شما این نکته باز
همتّت باشد زکات و بر نماز
امر بر معروف و هم نهی ای عزیز
می کند حق از ره باطل تمیز
ریشه ی هر امر بر معروف چیست؟
جز پیامم بر امامت هیچ نیست
نشر این فرمان شما را واجب است
بر هر آنکس جمع ما را غایب است

این همان امر خدای اعظم است
یا که فرمان رسول اکرم است
امر و نهی حضرت صاحب جمال
جز به معصومان نیاید در کمال
آیت قرآن گواه این سخن
این علی باشد امام بعد من
بعد از او آید امامت از علی
نور حق در نسل او شد منجلی
نسل او باشند فرزندان من
من از ایشان باشم، آنها زآن من
آن ائمه خود کلام باقیند
بر بشر ایشان امام و هادیند
هر که بر قرآن و اهل بیت من
چنگ آرد کرده فائز خویشتن
آی مردم از خدا پروا کنید
از عذاب و سختی محشر رهید
چونکه فرموده خداوند علیم
در کتاب خویش قرآن کریم
زلزله در روز محشر بس بزرگ
باشد و بر هر کسی آید سترگ
یاد آور مرگ و روز رستخیز
هم حساب و نامه ی اعمال نیز
سخت باشد سخت میزان و کتاب
کیفر اعمال بیند یا ثواب
آن که نیکی آورد روز معاد
چهره اش آنجا بود خندان و شاد
وآنکه بد آرد ندارد بهره ای
از شراب و نهر جنّت قطره ای

بخش یازدهم

آی مردم کثرت این جمعتان
باز می دارد که اندر یک زمان
دست در دست رسول خود دهید

با رسول خویشتن بیعت کنید
زین سبب باشد که فرموده خدا
با زبان اقرار گیرم از شما
بهر مولاتان امیرالمؤمنین
هم امامانی که آید بعد از این
بر امامانی که از نسل منند
از علی آیند و بر حق موقنند
بارها گفتم شما را این سخن
نسل او هستند فرزندان من
جملگی با هم بگویید این کلام
ای پیمبر ما شنیدیم این پیام
ما مطیعیم و رضایت می دهیم
بهر فرمان خدا گردن نهیم
تو رساندی امر آن فرد صمد
رسم کردی راه حق را تا ابد
این علی باشد امیر مؤمنان
عهدمان با دست و با جان و زبان
بر امامان نیز عهدی استوار
نیک میثاقی که باشد پایدار
آن امامانی که از نسل علی
تا ابد هستند بر مردم ولی
بر سر پیمان خود ما مانده ایم
بر نمی گردیم از آن تا زنده ایم
مرگمان باشد بر این پیمان پاک
تا که بر آریم تن ها را ز خاک
کی کند تغییر امر مستدل
نیست شک و جحد و برگشت و بدل
بر نمی گردیم از پیمان خویش
باز کی گردیم از بالا به پیش
پند گفتی پند حق را نزد ما
تا که برتابیم فرمان خدا
بر علی مولا امیرالمؤمنین
یا که در حق امامان مبین

آن امامانی که از صلب علی

نیک می آیند و بر عالم ولی

بر حسن سبط نبی وانگه حسین

آن که باشد بر پیمبر نور عین

بعد از ایشان نصب فرموده خدا

آن امامان را برای نسل ها

عهد گیرد آن خدای مهربان

از زبان و جان و دست و قلبمان

هر که بتواند بدستش عهد بست

دست مولا را بگیرد او بدست

وآنکه نتواند بگوید با زبان

بر نمی گردیم از پیمانمان

هرگز آن قادر نمی بیند ز ما

نقض پیمان یا شکست عهد ها

این خبر را ما به فرزندانمان

می رسانیم و دگر بر اهلمان

یا رب ای شاهد به سرّ عهدها

آگهی بر فعل ها و قصدها

آی مردم چیست اندر فکرتان؟

یا چه می گویید در این جمعتان؟

هر صدا و هر نهان برکردگار

هست همچون روز روشن آشکار

هر کسی راه هدایت طی کند

سودها و خیر آن را خود برد

راه باطل چیست؟ راه گمرهان

هر که در این ره رود یابد زیان

هر کسی بیعت نماید نزد ما

گوئیا بیعت نموده با خدا

دست قدرتمند حق باشد فراز

فوق هر دستی بود آن چاره ساز

آی مردم با خدا بیعت کنید

دست بیعت با رسول خود دهید

با علی کو هست مولی المتقین

اوست بعد از من امیرالمؤمنین

بر حسن هم بر حسین نیک نام

هم به نسلش آن امامان همام

آن امامانی که اندر عالَمِین

نورشان باقیست از نور حسین

در هلاکت آورد هر حیله گر

حضرت پروردگار دادگر

هر که باشد اهل پاکی و وفا

غرق خواهد گشت در لطف خدا

هر کسی پیمان خود را بشکند

این عمل را بر زیان خود کند

گر وفاداری کند با آن علیم

اجرتان باشد ز نزد حق عظیم

بر علی آرید بیعت با سلام

با لقب دارید پیمان را تمام

آن لقب باشد امیرالمؤمنین

این علی و این شما ای مسلمین

ما شنیدیم و اطاعت می بریم

بازگشت ما بُوَد نزد کریم

شکر مخصوص خداوند علاست

اوست هادی بر طریق راه راست

گر هدایتهای ربّانی نبود

کی حق از باطل جدا گردیده بود

برتری های علی کی شد تمام

چون توانم گفت اندر یک مقام

یاد او در دفتر پروردگار

بیش از آن باشد که آید در شمار

فضل او باشد فزون اندر کتاب

آفتاب آمد دلیل آفتاب

هر کسی فضل علی را بر شمرد

از مقامات بلندش نام برد

از صفا و صدق تأییدش کنید

نام او را از سر نیکی برید

هر کسی دنبال فوز اعظم است

پرچم طاعات رب گیرد بدست

هم اطاعت از خدا هم از رسول

هم علی، آنگه شود طاعت قبول

هر که سبقت جوید اندر بیعتش

هر که شد تسلیم اندر طاعتش

رستگاری یابد و فوز عظیم

رهنمون باشد به جنّات نعیم

آنچه را راضی خدا باشد بگو

غیر خشنودی او راهی مجو

آی مردم گر شما کافر شوید

امر و پند حضرت حق نشنوید

یا همه اهل زمین کافر شوند

جاهلانه در ره باطل روند

هیچ خسرانی نیاید بهر رب

گر چه مردم روز را دانند شب

بارالها اهل ایمان را ببخش

خشم گیر و منکران حق مبخش

خطبه ام آمد به پایان مسلمین

حمد بر مولای ربّ العالمین. متن خطابه و ترجمه آن از پیام نگار حجهٔ الاسـلام سـید حسـین حسـینی و باستناد ایشان از کتاب اسرار غدیر نوشته ی آقای محمد باقر انصاری اتخاذ گردیده است.

علی تنها

اشعار آقای علی تنها

مقدمه

پیمـــــبر حجّ آخـر را ادا کرد

طواف کعبه زاو بی انقطاع است

پیمبر در حرم خیل ملایـــــک

همه در حیرت از اخلاص اویـند

خدایا این محمّد کیست؟از ماست؟

فلک در گردش از هر شوط احـمد

مگر او از حرم ســـیری پذیرد؟

ولی معنای عبدالله همـــین است

که برگرد از دیار ربّ الاربـــاب
از این وادی همه در روز موعود
خدایا شاکرت هستیم از جان
اگر چه کـــایناتند از عطـــایت
درای کاروان دمســـــاز گردیــد
بـــیابان بود و گرمــای حجــازش
تنی چند از پیــمبرپیـــــش بودند
خوشا آن کاروانی کو به صحرا
به هر گامی ببالد ریگ این دشت
علی بر فرق من چون می نهد پای
بدم ذرّه ،علی کرد آسمانم
تو گویی چشم دل بیند در آنسوی
نبی بسم الّه و حیدر چو آیه است
در آن وادی خشک و بی علفزار
نه برکه، زمزم اهل ولایت
غدیر است او، نه آبشخور به هردام
سقایت میکند، نی تشنهء آب
مسیر کاروان سویش فتاده
ولـــــی در بین ره جبــریل صادق
خدایت گفتــه کاین امــر اله است
گرت نبـــود به سر آهنـــگ ابـراز
چوپیغمبرچنین وحیش شد ازحق
سپس فرمان اتراقش رسانــــدند
وگر کس پیشـــــتر از قافــله بود
هزاران زائــــر بیــت خـــداونــد
در این وادی ســوزان، خاک بی در
سپـــس از امر آن میــر حجــازی
برفت آئــینۀ رب بر فـــــرازش
ستـــایش لایق پروردگاریســــت
اگر چـــه هیچ همتایی ندارد
سلاطین این چنین شوکت ندارند
به هر چیزی که آن پنهان و پیداست
به مجــــــدوعزّتش نبود نهــایت

هم او اوّل هم او آخــــربــودهان

بساط عرش وفرش است ازعطایش

به ذات پـــاك او كس ره نــــدارد

خـــلایق در برش حقّـــی ندارنــد

زرافت داده بر هر دیده،دیده

كریم است و حلیم است وشكیباست

خـــلایق را به نعمت منّتی هــست

بـــــــود آگــه زاســـرارنهـــانــی

تمام هستی ذرّات از او

بـــــود نیـــروی او برتـــر زافهام

پـدیـد آرد هر آن خلقـی كه خواهد

ابــــد در پیــش او آیـد بِپـایـان

بجـز ذات خـدایی خـالقی نـیست

ببیند او هر آن چشمی كه خواهــد

بـــود از باطـــن هر بنــدِآگـــاه

كسی نگرفت با دیـــدن ســـراغـی

شهـــادت میـــدهم الله نـام اسـت

فـــروغ نـور او تـــا بی نهـایـت

مقــدّر بـی شریك، امـرالهیست

بــه وقــــت آفـریـــدن، روز اوّل

بیاورد آنچه آورده است بی رنـج

خدایی كاو ندارد هیچ، همتـــــا

عدالـت مـر خدایـــی را بـزیبـد

شهادت میدهم كاو نامش الـــّـله

به پیـــش قدرتـــش هر قادری رام

بودشاهنشه هستی و افــــــلاك

عنان ماه وخورشید است دستش

به گردش از پی هم روز و هر شب

شكسته كشـــتی هر ظا لم دون

ندارد كـس ورا نـاسـازگــــاری

هم اوفرد است و هم عاری بد ازغیر

ورا همتا وهمسنگی نبوده است

دهد انجام، هر كاری كه باید

هرآن خلقی که باشدریزه خوارش

حیات ومرگ درفرمان اویـــــند

گهی خندان گهی گریان گهی دور

تمامی بستهء کن، هم یکونش

عطــــا از او بود هم برد بــاری

بود مهر کرم رخشان به دستش

عیان کرد آفتاب عالم افروز

نباشد خالــقی جز او که هر آن

به درگاهش دعا گردد اجا بــت

زحکمت هر نفس را بر شمارد

نباشد مشکلش تا گردد آســان

هر آنکس کرده بر در پا فشاری

خدا حامی وهم حافظ به نیکان

برای موءمنین صاحب اراده است

خداوندی که درهرحالـت وفـکر

ازاین روی آورم بردرگهش شکر

بــودایــمان من بــراولــــیا اش

اطاعــت زامــراوبــرگـردن من

اسیرم من به دام حکم رحمان

نباشددرامان از مکر او کس

به درگــاه الهـــــیش چوعبدم

بــــاداتارســدبرکس عـقابش

خدا، معبود ومن هم در اطاعت

که گــربرهمرهان ناگفتـه بودم

تو گفتی گویم اینسان مدح حیدر

توضامن گشتی ازآسیب مـردم

پس ازآن آمد این وحی الهــی

الا پیغــمبرم لــب بــازمی کـن

همان امری که داردبوی حیدر

اگرگفتی رســالــت ازتـومقبول

الا ای قوم ازحــــــج بازگشته

من اندردعوتش کاهـــل نبودم

رسانده حق زسوی خود سلامم

بدانیدای سیاهان،ای سپیـــــدان

علی باشد وصی،هم جانشینم

بود شان علی از شان من چون؟

بوّت کی خدا داده علی را؟

خدایــم اینچــنین نــازل نمـوده

بجــز پیغــمبر ورب،خاشعین را

همانانی که در حال رکوعـــند

هر آئینه علی مقصود آیه است

سپس گفتم چنین بر جبرئـیلش

که من زاین امر او سر باز دارم

نگر یارب فزونتر گشته دشمن

همانانی که حق دروصفشان گفت

همان قومی که من آزرده زانم

در این ره ای خدا جرمم چه باشد

ولی گفتی تو در وصف چنین قوم

پیمبر گوش باشد ،زود بــاور

ولی" خیر لکم "ای قوم جاهـــل

اگر خواهم همی نامردمان را

که تا رسوا شوند اندر خلایق

خدایم گفته مسرورش نمایــم

مرا دستور ابلاغ اینچنین داد

همان وحیی که در حقّ علی شد

اگر نا گفته بودم ای خلایــق

چون این امرش به دلهامیرسانم

شما نیـز ای گروه مردمانــم

هر آئینه علی مقصود آیه است

بود واجب اطاعت زامر حیدر

به هر یکتا پرستی درزمین است

به هر قوم از سیاهان و سپیدان

به آنانی که در شهرندو صحرا

الا یا معشر النّاس این علی را

ه دستورش بود نافذ به دلها

هر آنکس تابع امر علی بود

همانا من کنون که اینجا ستادم

بدانید آخرین بارم بود هـــان

به فرمان الهی سر گـــــذارید

پس ازآن خالق و معبودو اولی

خدایم گفته بعد از من ولی را

پس از آئینهء ذات پیمـــــبر

زایشان جمله اشیا تا قیامت

حلال و هم حرام اندر دو عالم

خدایم گفته اندر قـول قران

کنون دادم من علم اوّلین را

الا ای مردوزن از درگه او

خدا را از علی رو بر ندارید

علی هر ناحقی مقهور سازد

اگر چه سوی حق آورده خواهش

علی روشنگر راه خداوند

خدا هر دانشی بر او بداده

علی مرد نخستین در یقینش

در ایمان کس بدین باور ندیدم

علی همراه پیغمبر به هرجا

علی اوّل مصلّی بهر ایزد

من او را گفته ام هستی تو جانم

علی با جان ودل امرم پذیرفت

الا یا معشر النّاس این علی را

شما هم برترش دانیدو مهتر

از آن رو که آن خدای حی سبحان

نیامرزد خدا هر منکری لیک

به هر کس کو سر نا ساز دارد

بترسید از گمانهای مخالف

در آن هیزم زخیل مردمان است

قسم بر ذات حق مقصود خالق

ظهورم بوده است و شوروحالی

هر آنکس که او ندارد باور من

اگر کس دردلش تردید دارد

وگر در سینه شکّی بر امامی است
سزای منکر ما هم به دوران
الا اینک خدای از روی احسان
همی بر خلق خود اولاست الله
ستایش گویمش از جان و ازتن
الا تا آن زمان که خلقتی هست
کجا برتر از او یابید مردم
ببارد ابر خشم این خداوند
همانا جبرئیل از سوی داور
هر آنکس با علی بستیزد ازکین
بود لایق به خشم و نفرت حق
مبادا روی از حیدر بگیرید
مبادا گامتان از حق بلغزد
الا مردم علی همسایه ی اوست
خدا گوید ز قول حاربینش
علی بد هم جوارخالق خود
تفکّر در کلام الله نمایید
نظر بر محکمات آن نموده
به تفسیرش برانسان راه، بستم
بگویم بر شما" من کنت مولاه"
علی ،ابن ابی طالب بود دان
ولایش حکم ربّ العالمین بود
همانا این علی و نسل حیدر
بدان قرآن کلام نور داور
کند سازش دو ثقل از بهر هم هان
جدا از هم مگردد تا به کوثر
بدانید این دو ثقلم چون بگویند
بدانید آنچه من ابلاغ کردم
من از سوی خدا گفتم خلایق
مبادا این لقب بر کس برانید
سپس پرسیدازان قوم حیران
یکایک پاسخ آوردند ایزد
بگفتا پس نبی بر آن خلایق:

بگفتم تا که بر گویم جهانی

هرآنکس را منم مولاوسرور

همین حیدر که اکنون بر فراز است

بگفت آنگه پیمبر که ای خلایق:

علی باشد وصی، همراز احمد

علی آن جانشین دولت من

علی خواندشمارا سوی معبود

بوداعمال او شوقا"الی الله

دلش از مهرحق آکنده باشد

علی خصم خدارابازدارد

علی فرمانروای شهرایمان

به امر حق، هلاک ناکثین است

خدا فرموده در قرآن بی چون:

به امرت این دعا خوانم ،الهی

تویاری کن هر آنکس حامی اوست

سزای دشمن او خشم خود نه

اگر ناباورش روی زمین است

خدایا گفته ای پیغمبرت را

الا دین شما" الیوم اکملت"

پسندیدم که اسلامم بیارید

اگر دینی به غیراز این بخوانید

خدا تکمیل دین با حیدرش کرد

اگر اعمال کس نزد اله است

عمل، بی مهر او بیهوده باشد

نه کمتر آتش قهر الهیست

علی بهرنبی یاورترین است

رضایت را نباشد آیه ای کان

علی را ربّ ومن، باشیم خشنود

علی سر حلقهء آن مومنان است

به قرآن گر بخواندی هل اتی را

بدان در حقّ حیدر گشته نازل

خدا خوانده علی را یاوردین

بود پرهیزکارو پاک و طاهر

اگر من برترین پیغمبراستم

بود فرزند،نسل هر پیمبر

بدانید آدم ار مطرود گردید

دلیلش بود، رشکش،مکر شیطان

علی راگرحسدورزید آه است

تنزّل، حضرت آدم،سما را

اگر چه صفوه الله است آدم

خلایق،حال خود را نیک ،یابید

ستیغ عزّت اندر کوی ما پست

فلاح و رستگاری سائل او

"ولا یومن به "جز مخلصانش

زمان را خورده سوگند این خداوند

ولی انسان کامل جزعلی نیست

منم اکنون که خوانم بر تو سوگند

مرا تکلیف،جزابلاغ،نبود

نمیرید ای گروه نیک فرجام

به ربّ واحمدو نوری که در اوست

بود" اصحاب سبت "از قول قرآن

خدا باشد گواه این گمانم

ولیکن امر حق در پرده پوشی است

هم اکنون این محک بر دل گذارید

اگر مهرش به دلها رونهاده

وگر خشم از علی دارید دردل

خدا از نور خود، جانم سرشته

پس ازحیدربه نسلش تا به قائم

خدا حجّت کند کامل بر این خلق

مقصر،هم معاند،هم مخالف

الا ای قوم، من هستم رسولش

اگرمن مرده باشم یا که مقتول

اگر کس بعدمن در قهقرارفت

خدایم گفته در حق صبوران

اگر بر دین حقّم استوارید

زاسلام شما من را چه منّت ؟

اگر بر من همی منّت گذارید

خدا هم خشم خود شامل نماید

خدا همواره مارا درکمین است

پس از من ـ در تباهی ـ رهبرانند

بدانید این گروه اندرقیامت

بر او انصارو اتباع و هم اشیاع

به اصحاب صحیفه شهره باشند

هم اینک جانشینی را امانت

به نسلم داده ام من تا قیامت

کنون تبلیغ امر حق نمایم

بر آنکه زاده یا زاییده گردد

به هر نسلی پدر در گوش فرزند

الا این منصب از بعدم شود غصب

نه شاهنشه،که شاهنشه نمایی است

بر آنکس بیعتش را هم پذیرد

خدا هر کس ورا یاری نماید

نه او هر بنده رابر خود رهاکرد

مشیت مر خدا را این نبوده

نباشد سرزمینی زاهل تکذیب

سپس ازامر آن باریتعالی

سفارشهای حق گردد محقّق

اگر پیشینیان گمراه گشتند

هم او ویرانگر آیندگان است

هلاک اوّلین و آخرین را

همین باشد سزا مر مجرمان را

خدا من را به امرونهیش آگاه

شما نیز امر او را گوش دارید

مبادا راه دیگر برگزینید

صراط مستقیمی که به قرآن

پس از من این صراط حیدر بود تا

پیمبر بعد از این با نام الله

همان حمدی که در این سوره خواناست

امامان اولیای عرش سبحان

همانا حزب غالب حزب اویند

که از بهر ظلالت مردمان را

خوشا احوال هر کس را خدا گفت

براند هم برادر هم پدر را

خدا بوده به دل حکّاک ایمان

به صحّت هم سلامت گام دارند

اگر دردل کسی شکّی به ما داشت

اگر بذر محبّت در دلت بود

ملایک میزبانت در بهشتند

خطاب"طبتم "آید از ملایک

بهشت،ارزانی یاران یار است

جهنّم،خانهء دشمن به آلش

خدا فرموده درحقّ عدویش

نگهبانی ز دوزخ پرسش آورد

جواب آید:بلی،لیکن ز حسرت

دروغ انگاشتیم آیات رب را

خدا فرموده پس":سحقا" لاصحاب"

ولی یاران ما، هم در نهانی

"لهم اجر کبیر "از حقتعالی است

چه بسیار است ازاین ره تابه آن راه

سر جنگ ار کسی با ما بدارد

وگر با ما بنای دوستی داشت

منم منذر ،علی،هادی دینم

منم پیغمبر و حیدر وصیم

امامان بعد من از صلب اویند

همانا مهدی از ما اهل بیت است

بگیرد انتقام از ظالمین او

مسلّط بر تمام مشرکین است

به دین حق بود او یار و یاور

نصیب هر کس از احسان و نیکیش

بود نیکو وهم مختار یکتاست

کلامش چون کلام خالق اوست

رشید است و سدید است ای خلایق

خبر، پیشینیان دادند از او

نباشد حق مگر در نزد مهدی

ببندیدش زروی مهر،عهدی

ولی الله مطلق در زمین اوست

پیام ربّم این بود و رساندم

شما نیز ای خلایق بعد گفتار

پس از من دست بیعت ده ولیم

علی پیوند خود را با نبی بست

نیابت داده من را حقتعالی

خدا فرموده هر کس با شما بست

بدان پیغمبرم:دستم زهر پست

اگر عهدش کسی بشکست،در دام

خدایا عفو و رحمت بر کسی آر

ز آداب و رسوم حقّ سبحان

طواف حضرت حق از صفا کن

به درگاهش رود هر کس به هر شب

بود بی بهره و محتاج هر بیت

اگر در موقفات حج بماندی

پس از آن نامه ات پاک است و بی عار

الا بر حاجیان، خود،یاورم من

تباهی،کارنیکان، نیست آری

اگر در بیت رب آیید سویش

نه کعبه،بلکه هر مشهد که رفتید

نماز و هم زکات ارکان دین است

علی،جان رسول و جان دینم

پس از من بر خدا،حیدر امین است

علی و نسل او هستند کامل

حلال و هم حرام حق فزون است

از این روی ای گروه آرید دستی

پذیرید آنچه را در حقّ حیدر

امامت دارد از نسلش وراثت

لوای دین به دستش تا به انجام

منم مرشد،شمارا زآتش دون

شوید از این سه حکم الله، مشعوف

زمنکر وارهـیـد و پس بدانید

که این امر است و فرمان خداوند

یقین،بعـد از عـلی اولاد حیـدر

همین گفتار حق اندرکتاب است

نـبی هـم گفته از بهـر هـدایـت

خدا از لرزه ای بس هول انگیز

مشو غافـل ز مـرگ واز قـیامـت

هـما نا بند گان در روز محــشر

سزای نیک هر کس جنّت اوست

هر آنکس آورد بیعـت به پیشـم

بدین انبوه، بیعت هست، مشکل

مبا دا ایـن عـلی از خود برانید

به میزان آن کسی خیر اندر آرد

سپس از امـر پیغـمبـر،خـلایـق

هـما نا ما شنید یم و مـطیعـیـم

همی عهد ولا از نای بستیم

زجان و دل قـبول ا ولیا یـت

بر این پیمان بما نیم و بمیریم

نباشد منکرش در ما و شکّاک

محبّت جز علی ،کس را روا نیست

پیمبر،عهد خود از ما گرفـتـی

به روح و دستمان لبّیک گفتیم

از این پیمان خود ،ما سر نپیچیم

رسانیم این پیا مت را به ایشـان

پیمبر گفت:ای مردم چه گویید؟

خدا آگـه ز اسـرار دل مـاسـت

هر آنکس کاوهدایت را پذیرفت

وگـر کـس راه ذلّـت برگزیـنـد

شما گر در پـی عهـد خدائـیــد

نبا شد دست کس بالاتـر از او

هم اینک بیعـتی بـایست،بستن

پس از من با امیرالمومنین دست

هر آن مستی که از جام غدیر است

پس از حیدر،حسن مولاست بی شک

پس ازاوعالمی درشوروشین است

امـامت بعـد از او در نسـل آیـد

یکایک آیتی از حضرت دوست

تباهی حیله گررا می سزد هـان

اگر پیمان شکستی خود غریمی

خلایق،آنچه را گفتم در اینجـا

سلام حضرت مولا چنـین گوی

بخوانید آنگه از جان و دل خود

خدا: آمرزشت خواهیم و دانیـم

خدایـا:شاکرت هستیم و ممنون

الا مـردم،فضـیلـتـهـای حیـــدر

نه آنست آنچه من گفتم دراین روز

همانـا رستگاری بهـر آنـی است

نه از ما و نه از خوانی که گفـتم

بود تسلیم حیدر،رستگاری

بگوییـد آنچه را حق زاو رضا شد

سزای مومنین آمرزش و جود

ستایش لایق پروردگـاری اســـت

طـواف خانه ی امن خدا کرد

اگر چه نام حج، حجّ وداع است

به صف استاده هنگام مناسک

به غیر از مدح او چیزی نگویند

ویا عالم طفیل پیر بطـــحاست؟

سمک تسبیح گوی ازصوت احمد

که راه خانه اش از خانه گیرد؟

همین، فرمان ربّ العالمین است

به همراهان بگو از پیر و از شاب

بسوی خانه برگردیم خشنود

پذیرفتی سر خوانت چو مهمان

سهیم و هر زمان زیر لوایت

سفر از بیت رب آغاز گردید

سواران از شتر زیر جهازش

بسی خسته ز راه خویش بودند

به همراهش علی و شاه بطحا

منم خاك ره جانانه زین دشت

نه صحرا ،آسمان باشد مرا جای

چه من بر تیر مژگانش نشانم

گرفته مهر عالم از علی ،روی

علی خورشید او، کی جای سایه است؟

به ناگه برکه ای آمد پدیدار

نه زمزم ، کوثر شاه امامت

فلك ،سیراب از او زآغاز و انجام

شفاعت میکند از پیر و از شاب

از این رو تاج عزّت سر نهاده

سه بار آمد که ای سلطان ناطق

تو ابلاغش کن و جان در پناه است

رسالت را نکردی هیچ احراز

سراپاشد خضوع آن عبد مطلق

تمام حاجیان آنجا بماندند

رسول الله بخواندش سوی خود زود

نشان دیدگان سوی که آرند؟

چرا شد کاسهء صبر نبی پر؟*

بنا شد منبر از چندین جهازی

چنین گفتا ز سوز و از گدازش:

که کس در اوج وحدت مثل او نیست

ولی با بندگان در دل بر آرد

در ارکان جهان هیبت ندارند

خدای لامکان ،آگاه و داناست

ستایش بهرش از آغاز و غایت

"تصیرالامر "سویش گفته قران

بود سکّان این کشتی به رایش

ملك با روح بر او سجده آرد

ز خوان لطف او بس ریزه خوارند

ولی کس هاله ای ازاو ندیده

عطا و رحمتش درخلق، برپاست

جزای خیروشررا مهلتی هست

نباشد پرده بر دیدش زمانی

وجود جمله موجودات از او

به مثلش کس نیاورده در اوهام

زتـــاریکی مطـلق نــور آرد

عدالت بر سر خوانش چو مهمان

بدین عزّت، عزیز قادری نیست

بـدیـدارش رود لیـکن نشاید

زدانـایـی نهـد هـر گـام در راه

مگر او در طریقش زد چراغی

همان کاو شهره در پاکی به عام است

ملک در وقت امـــرش بی دخالت

وجود و بود، با اذن خدائیست

نه سرمشقی ورا بوده محّول

جهان قبل از وجودش خاک بی گنج

هم او صنعش بود زیبا و بر جا

که مرجع باشدوهم زاو بخیزد

فروتن پیش فخرش صاحب جاه

به پیش عزّتش هر سرکش آرام

به گردش هر فلک زان ایزد پاک

که هریک را اجل آرد به وقتش

به روی پرده آید زامر این رب

شیاطین را کشد در خاک و در خون

نه انـبازو شبـــیهش در دیـــاری

نه زاده است ونه زاییده شدازغیر

کرامت از ازل اورا ستوده است

دهد حکم، آنچه راعزمش بشاید

بود درنزد او علم و شمارش

چه محتاج وچه سیرازخوان اویند

گهی نزدیک و گه تاریک و گه نور

هم او آگه زاسرار درونش

ستـــایش لایـــق آن ذات باری

تمام قدرت امکان به دستش

شب آورد از پس خورشید، هر روز

عزیز است و هم آمرزد گناهان

ببارد ابر احسانش زیادت

زقدرت بر درش جن، سجده آرد

نیـــازارد ورا فـریـــاد نـــا لا ن

جوابش را زراءفت داده باری

مصاحب باشد او با رستگاران

به فرمانش ملک،از پا فتاده است

سزاوارپرستش باشدوذکر

به رنج وراحت وشادی وهم ذکر

به پیغام آوران ، هم اوصیا اش

سرورازاشتیاقش درتن من

هراسم ازجزا ،شوقم به یزدان

نبیندرنگ بی عدلی از او پس

کمربرطاعت ازوحیش ببندم

فلک در لرزه آید از عتابش

هم او فرمان دهد براین رسالت

همی دست از رسالت شسته بودم

خودت دادی امانم زآفت وشر

توگفتی بین ایشان":یا نبی قم"

که شدآغازبا نام خدایی

تـوامرخالقـــت ابرازمی کن

ز بهر جانشـــینی پـیمبــــــــر

مصونت دارم ازاین قوم معلول

چنین خوانی در عالم ساز گشته

به فهم علّتش جاهل نبودم

رسان پیغمبرا، این سان کلامم

علی در جانشینی ،مرد میدان

نشیند بعد من هر جا نشینم

به سان نسبت موسی و هارون

جز او لایق که دانسته ولی را؟

ولای غیر او باطل نموده

مصلّین را بگفت و راکعین را

زکاتی داده و پس در سجودند

در این آیینه او مشهود آیه است

به حق برگو سلام و گو دلیلش

هـراس ازقلّــت سـربـاز دارم

به نیرنگ و به مکرو طعنه بر من

زبان گوید کلامی را که دل رفت*

ببیـنندو اذن گـویـند نامـم

جدا ازمهرحیدرمه که باشد؟

بیازاردنبی وگوید این قوم:

بگو آری، چنینم گفته داور

چو او موءمن بود بر حقّ وعادل

بگویم آیت و هم نامشان را

ولیکن صبر من بر خشم، فایق

به تبلیغ علی شادش نمایم

که بر گویم چنین امرش به فریاد

بدان نور حقیقت منجلی شد

رسالت کی مرا می بود لایق؟

خدا حافظ بود بر جسم و جانم

بدانید آنچه را زاین آیه دانم

امام است وهم او صاحب اراده است

به مردم جمله، انصار و مهاجر

به کوچک یا بزرگش امر،این است

عرب یا که عجم باشد به دوران

مداوم تابعند از امر مولا*

به امرو قول و فعل آرید اولی

مخالف با علی ملعون وادنی

خدا آمرزد او راروز موعود

شما را آگهی زامرش بدادم

که بر گویم شما را از دل وجان

که اودیدش بود ما فوق هر دید

منم بر جملهء اشیاء، مولا

امامت هم ولایت مر علی را

به نسلش هم امامت داده داور

یکایک مورد لطف و عنایت

به اذنم باشد و اذن خدایم

حلال این است و حرمت هم بدینسان

به ابن عمّ خود هم آخرین را

به درگاه دگر چون آوری رو؟

ورا از جان خود برتر بدانید

شما رااز پلیدی دور سازد

نیارد در ادای حکم، کاهش

همان که او نامش اندر آیه آرند

کلامش را کلام الله بخوانده

به ایمان برخدا و مرسلینش

چو او بهر نبی یاور ندیدم

علی اندر پرستش هست،برجا

پرستش کرده حق همراه احمد

شب هجرت بیارامی به جایم

هراسان ناشدو درجای من خفت

فضیلت داده چون باریتعالی

پذیریدش امام و میرو سرور

خطابش کرده ای مولا به هر جان

ز استغفار ما پستی شود ،نیک

خدا ابواب دوزخ باز دارد

که حق بردوزخش نیکو است واقف

پذیرایی به سنگ از میزبان است

زارسال رسل از نیک و صادق

منم اینک چو علت بر تمامی

به من کافر بود نی یاور من

به شکّ دررسول امّید دارد

بر اهل البیت من شکّش تمامی است

نباشد جز عذاب و آتش جان

به من منّت نهادو کردم انسان

"به یکتایی قسم یکتاست "الله

به هر حال وزمان که اومقصدمن

ویا روزی رسد هر شب به هر دست

شما نیزافضلش دانید، مردم

بر آنان که این سخن رایاوه دانند

بگفته این سخن را بر پیمبر

وگر مولا مپندارد به تمکین

شود بر دوزخ جاوید،ملحق

بپرهیزید و از آتش گریزید

چو او حاکم بود غیری نیرزد

که جنب الله به قرآن سایه ی اوست

صدافسوس و فغان ازضعف دینش

چرا در حق او اینسان ستم شد؟

که تا اعماق آنرا در بیابید

تشابه را زچشمان می زدوده

مگر آنکس که دستش روی دستم

علی مولا بود از گفت الله

برادر،هم وصی هم جانشین هان

که من گفتم بدینجا بر شما زود

پس از من یادگاری ثقل اصغر

بود آیت، شما راثقل اکبر

ز هریک خواهی اخبار دگردان

همان روزی که نزدم آیدوبر

امانتدار حق،حاکم زاویند

همان را حق تعالی داد امرم

علی،تنها بود مولای لایق

بجزبر ابن بوطالب مخوانید

چه کس اولی بود بر نفستان هان؟

پس ازاویی ،تو ای مقصود سرمد

الا ای مردمان، جبریل صادق

شودآگه ازاین سرّ نهانی

پس ازمن حیدراست آن میرومهتر

زشوقش هر دلی در سوزوساز است

برادر مرمرا جز او که لایق؟

نگهبان باشد او بر راز احمد

به تفسیر کتاب و امّت من

بدان امری که حق زان هست خشنود

ستیزد آنکه را دشمن در این راه

بودحامی به هر کس بنده باشد

به دشمن خشم خود ابراز دارد

هدایتگر بر اهل دین وقران

شرر، بر قاسطین و مارقین است

نخواهدشد فرامینم دگرگون

خداوندا، تو خود بر این گواهی

محبّینش بدار از مرحمت دوست

جزای دوستانش رحم خود نه

زمهرت دورو بر خشمت قرین است

به وقت نصب حیدر، امّتت را

تمام نعمتم بر قوم"، اتممت"

که در درگاه حق مقبول آیید

به عقبی سخت،در رنج و زیانید

مکان منکر او دوزخش کرد

بدون مهر حیدر، خود تباه است

عدو در آتشی پاینده باشد

نه فرصت بهر اصلاح تباهی ست

زاوار و قرینتر زاهل دین است

به حقّ حیدر آورده است،سبحان

به قرآن، «امنوا»، اوراست،مقصود

کلام مدح حق بر او نشان است

دخول جنّت آل عبا را

هر آنکس غیر او گوید چه کاهل

مدافع بر در پیغمبر دین

هم او هادی و مهدی،نور ظاهر

وصیم برترین،اولاد او هم

وفرزندان من از نسل حیدر

زجنّات نعیم و کوی جاوید

مبادا کس برد رشك علی،هان

تمام نامهء خیرش تباه است

سبب بودش خطایی مر خدا را

ولی رشکش چنین پاسخ بدادم

مبادا دشمن حق را بتابید

تو ازدامان ما کوته مکن دست

موالی با علی شد قابل او

به قران سورهء والعصر جانش

که انسان درزیان است و به صد بند

سیاهی جزبه نورش منجلی نیست

پیامت رارسانیدم، خداوند

به تقوای الهی توشه باید*

مگر باعزت وحرمت به اسلام

اگر مومن نباشد بر من و دوست

بود ملعون، زسوی حیّ رحمان

که گر خواهم عدو با نام خوانم

مرا حکم خدایی در خموشی است

به حب،یا بغض حیدر،حکم آرید

خدا خوان کرم بر او گشاده

تمام زندگی راخفته در گل

پس از من در علی ،این نور، هشته

ستاندحق خودازدست ظالم

به اهل البیت من تا آخرین خلق

چه ظالم او،چه خائن،جمله آسف

زبعد آن رسولانی که بودش

دوباره جاهلیت هست،مقبول؟

زجرمش کی غباری بر خدا رفت؟

دهم پاداش و نعمت من فراوان

علی و آل او راضی بدارید

خدا هر بنده اش را کرده دعوت

ثواب هر عمل بر باد دادید

که آتش شعله ور،در دل نماید

سزای ناسپاس ازاو همین است

شما را سوی آتش می کشانند

ندارد یاورو ما،در برائت

زخشم حق به دوزخ اندر اشباع

مبادا کس زما زان دسته باشند

نهم دربینتان هم من وراثت

وصایت، هم خلافت هم امامت

به حاضر هم به غایب روی دارم

تمام خلق عالم دیده گردد*

کند با من به این پیغام پیوند

شهنشاهی شود جای علی، نصب

بر او خشم من و قهر الهیست

بلا شک شعلهء آتش بگیرد

به محشر وانهد،در دوزخ آید

که پاکی را ز ناپاکی جدا کرد

که خلقش را زغیب آگه نموده

که گرددقبل رستاخیز تخریب

دهد بر دست مهدی ملک آنرا

که ننگ خلف وعده نیست بر حق

هلاک درگه الله گشتند

همانانی که کفر اندر بیان است

خدا گفته است در قرآن همین را

گرفتار آورم ناباوران را

بکردو من علی آگه زاین راه

ولایت را علم بر دوش دارید

مبادا دست از حیدر بچینید

بباید پیروی کرد این منم هان

زنسلش بر حق این راه آید احیا

قرائت کرده اند : الحمد لله

به شان و رتبهء ما آل طاهاست

ندارد ترس و حزنی ره بر ایشان

محارب با ورا شیطان بگویند

دهند اخبار بیهوده نهان را

ولای غیر ما را از دلش، رفت

اگر ننگ آمد از داور،پسر را

به توصیفش چنین گفته به قرآن

اگر مومن به دینم،نام دارند

نه دست یاری اندر دین،بر افراشت

هوای یاری ما در سرت بود

ورودت با سلامت می نوشتند

نباشد کس در این جنّات،هالک

که رزق حق بر آنان بی شمار است

به گوش آید صدا": افروز آتش"

به دوزخ میکند نفرین هوویش

مگر منذر خدا بر تو نیاورد؟

زبانها بسته شد هنگام بیعت

ز وحی و اولیا، مرآت رب را

مگر آتش زداید پرده از خواب

زحق خائف بوند هم در عیانی

امید مغفرت،روز مبادا ست

ز آتش اندرون تا اجر الله

خدا نفرین خود بر پا بدارد

خدا بستود و دردل مهر خود کاشت

منم ترسانگر او باشد بشیرم

رسول الله منم، صفدر وصیّم

ولی من را پدر،بر حق بگویند

هم او قائم،هم او ار سرنوشت است

بود او فاتح هر برج و بارو

هم او خون خواه جانبازان دین است

زبحر ژرف حق پیمانه اش سر

به قدر ارزش است ای خیر اندیش

زعلم،ارث و زفهم،ادراک، اوراست

به پا دارد نشان از حضرت دوست

عنان عالمی بر او که لایق

بود باقی و حجّت بعد او کو؟

بود نوری اگر ،در نزد مهدی

هواداری نیرزد جز به مهدی

امین سر ربّ العالمین اوست

علی را بعد خود زاین رو نشاندم

یکایک نزد ما آید پدیدار

به اقرار امامت بر علیم

نبی را بیعت عرش آفرین است

بگیرم عهد بر حیدر شما را

همی پیمان،یقین او با خدا بست

بود بالاتر و ما فوق هر دست

اسیر است و خلایق، دیده بر دام

که بر پیمان خود ماند وفا دار

همی حجّ است و عمره از دل و جان

به کوه مروه رو،عهدش وفا کن

شود مستغنی و مسرور از رب

هر آنکس روی خود گرداند در بیت

ردای معصیت از جان براندی

برم ،اعمال خود بار دگر آر

ز جان و مالشان خود آورم من

برآنان رحمت حق هست جاری

به دین و علم ژرف آرید رویش

به توبه،دست خود از عیب شستید

حساب کاهلش با جان دین است

مبین بر شما ،هم حاربینم

هم او عهدش به ما،قبل از جنین است

هم آنان مثل من ،حلال مشکل

از این وقت ومکان حدّش برون است

برای بیعتم با ربّ هستی

بگفتم بر شما تا روز محشر

بود فرزند او مهدی نهایت

رساند این رسالت را به انجام

مبادا حکم رب گردد دگرگون

نماز و هم زکات و امر معروف

خلایق را سوی حیدر بخوانید

جدا از ما ندارد سود ،یک پند

امام و مقتدا بر خلق داور

که قصد حیدر ومن در کتاب است

روید اندر بر قرآن وعترت

بترسا نیده مردان و زنان نیز

بترس از سختی قبر و عقابت

به میزان عمل در نزد داور

نه جایش سوزد ازروی خطا دوست

به جنّات نعیم او را چو خویشم

به اقرار زبانش، عهد،کامل

به پیمان بر علی ثابت بمانید

که او ایمان به آل حیدر آرد

بگفتند این چنین بعد از دقایق

به امر آنکه گفتی سر به زیریم

به پیمان،محکم و بس پای بستیم

بکردیم و زبان هم در حمایت

همین راه، آخرت از سر بگیریم

محبت را به دل بودی تو حکّاک

به شانش غیر فرزندان مگر کیست؟

حجب،از قلب و جان و دل برفتی

وگر نه با زبان لبّیک گفتیم

خدا را زین سبب ،قهرش نبینیم

به نزدیکان و دور،اقوام و خویشان

که حق آگه از آنچه می شنودید

به قصد مردمان،نا گفته دانا ست

خدا در حقّ او" خیرله "اش گفت

به غیر از نفس خود خسران نبیند

به بیعت با نبی پس رو نمایید

"یداللّه فوق ایدیهم "بود هو

ازاین پس هرگز از آن ناگسستن

به رسم جانشینی داده هر مست

علی بر عرش و فرش رب امیر است

به عهد خویش بی همتاست بی شک

علم بر دوش فرزندش حسین است

پیاپی تا قیامت ،وصل آید

که دنیا و هم عقبی جمله از اوست

"احب الله من اوفی "یقین دان

وگر ماندی،خدایا خود کریمی

به گوش غایبان گویید هر جا

فقط او را امیر المومنین گوی

"سمعنا و اطعنا "که چنین بد

که جمله روزی آخر سویت آییم

که کامل کرده ای نعمت ،هم اکنون

به پیش خالق والای حیدر

که هر جا گوشه ای از سر مرموز

که از ربّ و من و حیدر جدا نیست

نباشد گر جدا جانی که گفتم

سزای عهد او ،جنّات باری

نه کفر عالمی او را عزا شد

نه هرکس کز علی خشمش به دل بود

که جز او این جهان را مالکی نیست والسلام

راثی زاده

اشعار آقای راثی زاده

تا یاس خیالِ تو بگشود سحر، آغوش

جان همه جانان گَشت از نَکهَت آن مدهوش

در وصف تو چون آید خونِ سخنم برجوش

بلبل شده است خاموش، قمریست سراپا گوش

زآنکه همه مشتاقند بر قدح شه مردان آهنگ درِ جنّت نام خوش و زیباست

خورشید عبودیت در سایه سیمایت

معنای خداترسی در طاقت والایت

شرمنده ی احسان و اکرام تو، اعدایت

بردرگهِ فضل تو افتاده سر وجدان برف است که میبارد با لطف و دل آرائی

دشت است که پوشیده دشداشه ی بیضائی

سیمین شده این صحرا چون حجله یلدائی

تا بلکه رسد از ره داماد شکیبائی

از بام فلک ناظر چشم همه ی حوران بر توسن بخت اینک بنشسته امیر عصر

جمعی به تلاش اندر تمحید کنندش قصر

مسرور همه مرغان تابیده شعاع نصر
حاشا که کند زاغی از شأن گلستان کَسر
امروز بود روز خشم و غضب شیطان عازم همه بر موطن از اُم قُری مکه
حق جامه دین خواهد پاکیزه و بی لکه
فرموده زنند امروز بر نام یکی سکه
در نقطه معطوف تاریخ جهان برکه
آنجا که شود از آیین حقش رحمان خواهد کمر همت تقدیر و قضا بندد
بر بخت بلند خویش سیمای زمان خندد
هان که جلوتر رفت گویید که برگردد
وآنکس که عقب مانده بر جمع بپیوندد
بگشوده خداوندی بر ضیف حریمش خوان جشنی است بسی والا در آیینه میثاق
با خلقت و با سجده هم قصه و هم آفاق
ابلیس اگر افتد در دایره ی امحاق
شاید که زمین گردد بر خلد برین الحاق
تجدید به بیعت را امر آمده از یزدان کرسی به فراز آرید از تخته ی محمل ها
پیمان ازل خواهد روشن کند این دل ها
طی کرده از آن نشئه بس موطن و منزل ها
تا بازشناساند آن رافع مشکل ها
ایمان دمید از زیر خاکستر این نسیان بگذشته کنون هشت روز از میمنت اضحی
خورشید نهان پیش انوار رخ طاها
امت همه گردا گرد ایستاده در این صحرا
گل واژه ی لب آیا، الفاظ نگه ایما
تا بلکه عیان گردد اسرار چنین فرمان جایز نبود تأخیر ابلاغ کن آیاتم
من حافظ جان تو از شر لئاماتم
منصوب نما اینک سرحلقه رایاتم
این عید بود عید فرخنده ی ساداتم
زیباست بباغ دین گر غنچه شود خندان فرموده مرا سبحان ابلاغ کنم پیغام
حاضر کند این مطلب بر غائب ما اعلام
والد به ولد گوید این واقعه ی اسلام
والا کرم حق است در طول همه ایام
درمانده شود کفر و سرزنده از آن ایمان نزدیک شوید قدری تا دامن این منبر
افشا کنم اسراری از گنج دل منصیمر
اینگونه که می بینم از منزلت حیدر

خاموش شود دوزخ گر حکم کند قنبر
دامان علی گیرید تا درد شود درمان بر جان شما اولی از نفس شما هستم
اندر ره این آئین جان و تن خود خستم
بر قرب و جوار حق گر آتیه پیوستم
چون خالق خود خود یار یاران علی هستم
زیرا که قسیم است او بر جنت و بر نیران حیف است که بشر چشم از آئینه حق دوزد
در کوره ی پندارش ایمان و عمل سوزد
عمری به خطا ره در تاریکی شب پوید
دست از طلب حق و دامان علی شوید
همواره سپارد گوش بر زمزمه شیطان اینک بَرَم ایستاده فرزند ابوطالب
آن شَرزه که شد هر جا خصم خدا غالب
بر پرچم تقوی و اَعلام هُدی صاحب
از روح الامین افزون بر طاعت حق راغب
در حشر بسر دارد تاج گهر میزان بر هر که منم مولا اوراست علی مولا
زآنرو که علی باشد مِرات حق اعلا
بنواز خداوندا یاران علی هر جا
دشمن بشمار آنرا که شد به علی اعدا
با مهر چنین سرور هادی شودت قرآن امروز شد این آئین با نصب علی کامل
گشتیم ز مهر او بر جمله نعم نایل
خشنودی منّان شد زابلاغ غدیر حاصل
تنها بعلی سالم کشتی برسد به ساحل
با ذکر علی بیرون نوح آمده از طوفان هرچند شکست امّت پیمان وفاداری
رو کرد از آن عزّت بر خفت و برخواری
امید که برخیزد زین بستر بیماری
آماده کند خود را بر شوکت و بیداری
در دولت آن تنها احیاگر دین و جان در خطبه پیغمبر آنروز بشارت شد
برآمدن مهدی اینگونه اشارت شد
از نسل علی ظاهر این نور امامت شد
یکباره جهان بینی از کفر طهارت شد
حاشا که به عهد او تکوین شود عصیان او دادِ علی هر جا از خصم زبون گیرد
هم دادِ همه مرسل از کفر قرون گیرد
در محکمه ره بر آن سیلی زن دون گیرد
تا راحت و آسایش این چرخ نگون گیرد

خونین بودش چشمان از یاد شهِ عطشان یک عمر گنه کردم، امروز پشیمانم
بر عاقبت کارم مضطرم و گریانم
درمانده و محتاج یک قطره ایمانم
سرمایه امیدم این است که رثا خوانم
حاشا که چنین دولت یابد حذر و نقصان بس سلسله ها از پا با یاد تو بگسستیم
بر حلقه ی ره جویان با لطف تو پیوستیم
زآنرو که در این درگه همواره تهیدستم
قلاده مداحی بر گردن خود بستم
راثی ام و می جویم از باب علی احسان

ده بزرگی

اشعار (دو بیتی) آقای ده بزرگی
پیغام رسان ماه سیمای غدیر فرمود که پیمان سرخم باید بست .
آنروز فرشته در سما گل میریخت با خطبه خورشیدی خود ختم رسل .
آغاز بهار خرم ایمان بود پیوسته نبی سه روز در خم کارش .
ای مردم برگشته ز حج، گوش کنید این است پیام حق که در خم غدیر .
وحی آمد در سینه احمد گل کرد ذکر صلوات بر علی و آلش . بزمی به صفای صبح دل برپا شد با آیه اکملت لکم خواندن عقل .
من جز راه راستی نپویم ای خلق من با علی از یک شجره طیبه ایم .
گلسوره نور و هل اتی هر دو یکی است از قول احد احمد مرسل فرمود .
سر سلسله اهل یقینی تو علی .این گفته لاریب کلام الله است .
ای سرزده عشق از جبینت بر خیز تا بیعت از این خلق بگیرم امروز .
برخیز دگر که حق هویدا گردد ای عشق نگشته آفتابی بر خیز .
برخیزد که دل ز دیدنت جان گیرد ای روح و داد و داد سبز اندیشه .
ای خلق خدا صنع خدا را نگرید بعد از من اگر طالب وصلم گشتید .
تنها نه علی برادرم می باشد در امر خلافت و ولایت بر خلق .
فخر حرم کعبه ز میلاد علی است پیوسته اوالامر زمان تا مهدی .
هستی به وجود آمده از هست علی با گردش پیمانه چشمش در خم .
سرچشمه نور است دل آگاهش کوتاه سخن علی که ذاتش ازلی است .
حیدر که ظهور رحمت رحمن است سلطان ولایت است و از حق به سرش .
خورشید منیر منجلی یعنی من یک روح الهی و دو پیکر یعنی .
قرآن سخنگوی عظیم است علی چون من که پیام آور حقم تا حشر .
مردیست علی که روح امید بود من مهرم و ماهم علی و در دل شب .
سوگند به ذات حق که تا حق باشد ای دل در طلب بیعت با حق بی شک .

حیدر که خدا ستوده در قرآنش باشد به کفش زمام خلق و پس از او .

ای خقلق علی، سوره الرحمن است با علم بیانی که خدا داده به او

این حکم خدای ازلی می باشد گلواژه اکملت لکم در قرآن .

حیدر که تفکر بهاری دارد بر خلق خدا به امر حق از قرآن .

از نور سرشته حق رگ و ریشه او تنها نه همین است که قائم بالقسط است .

قرآن سخنی که چهره اش چون ماه است فرمود هرآنکس که من مولایش .

فرمود رسول گل جبین ای مردم سوگند بحق که غیر او در عالم .

والله، که منعم نعیم است علی میزان کمال هست و اعمال نکو .

در سینه دلش کتاب مسطور خداست روشنتر از این سخن چه گویم که علی

.والشمس، به چهره نکویش سوگند عقل است نبی و دل پاکش گوید .

خورشید منیر بی نظیر است علی چون حضرت عشق بر سریر دل ما .

آنها که حکم عقل آدم هستند گویند به قول مصطفی تا صف محشر .

محمود صفاتی که رسول الله است پیوست تقاضای دل حق طلبش .

حق را صفت روشن ذات است علی گلواژه نام اقدس جانبخشش

ای دل شده گان، حکم را درک کنید روح نبا عظیم حق است علی .

حیرت زده ام که حق صفاتش خوانم چون عاجزم از درک مقامش ناچار .

در خم غدیر آیه ای نازل شد از برکت نعمت ولایت آنروز .

ای عشق دل آشنا، امام دل من بی واهمه گویم که علی عشق خداست .

ای گنج علوم کبریا سینه تو بعد از صلوات بر تو میگویم فاش .

عشق است گل روی دل آرای علی سوگند بحق زادگاهش کعبه

زد خیمه چو آفتاب در پای غدیر با ساقی سرفراز صهبای غدیر .

پیوسته ز عرش کبریا گل میریخت در پای علی مرتضا گل میریخت .

هنگام شکفتن گل قرآن بود از خلق خدا گرفتن پیمان بود .

وحی آمد خویش را فراموش کنید صهبای تولای علی نوش کنید .

رد آینه نو پاک سرمد گل کرد بر لعل خدا خوان محمد گل کرد .

سالار بهشت ساقی صهبا شد گلواژه عشق ازلی معنا شد .

بی امر خدا سخن نگویم ای خلق او از من و من نیز ز اویم ای خلق .

یاسین حکیم و انبیا هر دو یکی است قرآن و علی مرتضا هر دو یکی است .

در ملک وجود روح دینی تو علی هادی طریق متقینی تو علی .

آئینه دل سایه نشینت بر خیز ای دست خدا در آستینت بر خیز .

اسرار نهان دوست پیدا گردد تا دل ز تماشای تو شیدا گردد .

جان مست شود طریق جانان گیرد برخیز که عدل و داد سامان گیرد

آئینه مصطفی نما را نگرید رخسار علی مرتضا را نگرید .

با جذبه حسن دلبرم می باشد منصوب به امر داورم می باشم .

دین کامل از اندیشه آزاد علی است از نسل من و اولاد علی است .

سر رشته عالم است در دست علی دل دل شد و جبرئیل سر مست علی .

حق جلو گر از رخ چون ماهش قرآن کریم خوانده جنب الهش .

قطب شرف و حقیقت انسان است تاج گل هل اتی علی الانسان است .

پیغمبر ذات ازلی یعنی من روح علی ام من و علی یعنی من .

تحلیل گر حکم حکیم است علی مصداق صراط مستقیم است علی .

بر دوش دلش پرچم توحید بود مه نایب و جانشین خورشید بود .

گل ذکر لبم همیشه یا حق باشد بیعت به علی بیعت با حق باشد .

از جانب حق ولی بود عنوانش این رشته بود بدست فرزندانش .

مصداق دقیق علم القران است پیوسته به کار خلق الانسان است

بر خلق خدا علی ولی می باشد تا بد ولایت علی می باشد .

بر دوش ردای شهریاری دارد در کف سند زمامداری دارد .

مهر است و بود شب شکنی پیشه او میزان عدالت است اندیشه او .

از سر نهان حق دلش آگاه است مولای دلش علی ولی الله است .

بی شبه علی است روح دین ای مردم کس نیست امیرالمؤمنین ای مردم .

طر گل رحمان و رحیم است علی یعنی که صراط مستقیم است علی .

پیشانیش آئینه منشور خداست تفسیر دقیق سوره نور خداست

والیل، به موی مشکبویش سوگند عشق است علی،به خُلق و خویش سوگند .

در بیشه سرخ عشق شیر است علی تا هست خدا خدا امیر است علی .

رهپوی ره رسول اکرم هستند قرآن و امام هر دو با هم هستند .

در آبی آسمان عزت ماه است از حضرت دوست وال من والاست .

فعلش فرح افزای حیات است علی تکبیر و سلام و صلوات است

علی سر سلسله و زعیم را درک کنید اینک نبأ عظیم را درک کنید .

یا شعشعه پرتو ذاتش خوانم خورشید جهانگیر حیاتش خوانم .

آن آیه چراغدار راه دل شد دین یافت کمال و دین حق کامل شد .

تا هست بدست تو زمام دل من یعنی که خدائی است مرام دل من

روشن از فروغ وحی آئینه ی تو لعنت ز خدا به خصم دیرینه تو .

دل نیست دلی که نیست شیدای علی مقبولی حج است تولای علی

والسلام

آقای حسنی

اشعار آقای حسنی

شرف و عزت بنی آدم

سبب خلقت همه عالم

اولین خلق عالم خلقت

خاتم المرسلین در بعثت

آن رسول خدای عالمیان

وان امین اوامر سبحان

هر چه اوامر و نهی می فرمود

خلق از جان و دل قبول نمود

اندرین راه رنج برد بسی

مثل آ" رنجها نه برده کسی

تا که اسلام گشت پاینده

کرد دلهای مرده را زنده

هر چه از نیک و بد حلال و حرام

بود، فرمود آن رسول انام

آخرین سال عمر آن حضرت

کرد بر حج، خلق را دعوت

کل حجاج خانهٔ توحید

به صد و بیست و یکهزار رسید

همه احرام بست از میقات

کوچ کردند جمله برعرفات

یک دل و یک جهت در آن صحرا

بود یکسر به یاد و ذکر خدا

تا که بر مشعر و منی رفتند

همه با یاد کبریا رفتند

واجب و مستحب هر چه که بود

خود عمل کرده و به خلق نمود

امر حق را به حق اجابت کرد

در منی صحبت از ولایت کرد

داد میراث انبیاء به علی

که خداوند را علیست ولی

جمله اعمال حج گشت تمام

بهر رفتن رسول کرد قیام

با بلا ل مؤذن آن حضرت

گفت، بر گو سحر کنم حرکت
کس نماند به غیر معلولان
همه با کاروان شوند روان
تا منادی چنین ندا در داد
غلغله در میان خلق افتاد
متعجب شدند زین گفتار
که چه سری بود در این رفتار
لیک نی در پی دلیل شدند
همه آمادهٔ رحیل شدند
کاروان با شتاب راه افتاد
کعبه را پشت سر رسول نهاد
کعبه از فرقت رسول ملول
متأثر از این ملال رسول
از غم این فراق باید رست
چونکه امر مهم در پیش است
تا رسیدند بر محل غدیر
متمایل به راست گشت مسیر
جبرئیل آمد و پیام آورد
به رسول از خدا سلام آورد
به توقف نموده امر خدا
امر او هست لازم الاجرا
باز گردد هر آنکه رفته جلو
باشد این فاصله زیاد، ولو
از همین جا کسی جلو نه روند
همه در این محل جمع شوند
در محل غدیر غوغا شد
هر که را بود خیمه بر پا شد
اشتران را جهاز وا کردند
منبری ز آن میان به پا کردند
تا صدای بلال گشت فراز
گشت روشن، رسیده وقت نماز
به جماعت نماز گشت تمام
سوی منبر رسول کرد خرام

شد به بالای منبر آن سرور

خواست، تا پیش او رود حیدر

روی منبر دو کس به حا ل قیام

تا کنون کس ندیده این اقدام

پس زبان بر گشود آن حضرت

در میان سکوت جمعیت

شروع خطابه ابتدا می کنم به نام

خدا آن خدائی که هست بی همتا

آن خدائیکه عادل است و علی

مآن خدائیکه قادر است و قدیم

آن خدائیکه سامع است و بصیر

آن خدائیکه ناصر است و نصیر

آن خدائیکه هست بنده نواز

آن خدائیکه هست بی انباز

آن خدائیکه خالق ماه است

او ز سر ضمائر آگاه است

خالق کل عالم امکان

صاحب هستی زمین و زمان

نیست او را شریک در خلقت

بی نیاز است و صاحب قدرت

اوست روزی دهنده بی منت

شامل حال خلق از او رحمت

اوست خلاق زهره و خورشید

صاحب قدرت و قوای شدید

هر چه خواهد همان دهد انجام

عاجز از درک قدرتش اوهام

بحر و بر از عنایتش دائر

نه فلک از کرامتش دائر

از همه عیبها منزه و پاک

زیر فرمان او همه افلاک

ذو اناه و حلیم است و کری

مبی بدیل و غفور است و رحیم

همه مخلوق زیر سلطه او

و حده لا اله الا هو

همه را دارد او به زیر نظر

لیک عاجز ز درک اوست بصر

بی زوال است و زنده و دائم

حکمت و قسط و عدل از او قائم

ذات پروردگار بی مثل است

هر چه ایجاد کرده بی بدیل است

کا راو خوب و صنعتش محکم

تا ابد عزتش نگردد کم

همه تسلیم در مقابل او

خلق عالم همیشه سائل او

او مسخر نموده شمس و قمر

چیره کرده است شام را به سحر

روز بر شام می کند چیره

چشم بیننده را کند خیره

زورگویان را هلاک کند

صاحب قدرت از چه باک کند

او غنی را فقیر گرداند

پس مقدر نماید و داند

اوست احیاء کننده اموات

درید قدرتش حیات و ممات

او گشاینده شب است به روز

اختلافی در آن نگشته بروز

همه خاضع به پیش عزت او

همه خاشع به پیش هیبت او

همه عالم به دست قدرت اوست

این همه نعمت از عنایت اوست

از من او را همیشه حمد و سپاس

شکر او راست ای معاشر ناس

گر به آسایشم و یا به بلا

شکر گویم هماره مر او را

مؤمن صادقم به حضرت حق د

رکف اوست قدرت مطلق

به رسولان او و بر کتبش
قائلم هر چه گفته در کتبش
مومنم بر همه ملائکه اش
نی مرا ترس از مهالکه اش
هر چه او خواهد آن دهم انجام
خیر دست خداست در فرجام
سر به تسلیم او فرود آرم
بر خداوندیش یقین دارم
اوست فرمان روای کل جهان
پیش او روشن است سر نهان
وحی فرموده حضرت باری
امر او هست ساری و جاری
که رسانم رسالت حیدر
بهر امت خلافت حیدر
از خداوند خود امان دارم
تا چنین مطلبی بیان دارم
بعد من مرتضی وصی من است
رهبر امتم اباالحسن است
بهر این اجتماع عمده دلیل
نک سه بار آمد است جبرائیل
گفت از جانب خدای غفور
بهر ابلاغ آن شدی مجبور
که رسانم به هر سفید و سیاه
زین خبر ماسوا شود آگاه
مرتضی جان و جانشین من است
او ولی خدا امین من است
بعد من پیشوای امت اوست
بر شما مشعل هدایت اوست
نسبت او به من در این دنیا
مثل هارون است با موسی
بعد من لیک نیست پیغمبر
رهبریت هماره با حیدر
صاحب اختیار بعد خدا

و رسولش علی بود به شما

آیه ائی نازل است در این باب

مؤمنین را خدا نموده خطاب

آنکه بعد از خدا و پیغمبر

مرتضی بر شما بود رهبر

اوست محبوب خالق سبحان

اوست در رتبه اول الایمان

اوست آنکس که چون نماز کند

خویشتن محو سوز و ساز کند

او چو مشغول در نماز شود

بی خود از خویش و محو راز شود

در رکوعش زکات می بخشد

به سجودش حیات می بخشد

جز علی کیست در عبادت حق

که مرامش خدا شود مطلق

هست پیش خدای خود خاشع

داد خاتم همو که بد راکع

بود او که نماز برپا داشت

از خدایش هماره پروا داشت

خواستم از امین وحی خدا

که از این امر کن معاف مرا

خوفم ار کثرت منافق بود

ترسم از قلت موافق بود

با خبر بودم از ضمیر شما

در کتابش چنین بگفته خدا

آنچه در قلبشان نبود و نیست

غیر آن گفته جز منافق کیست

نیست قلب و زبانشان با هم

نی عیان و نهانشان با هم

من اذن نیستم شما گفتید

چونکه بیراهه و خطا رفتید

دیده ام بس اذیت و آزار

از شما مسلمین نه از کفار

داده آنان مرا که این نسبت
می شناسم بنام و هم نسبت
به نسبت می شناسم آنان را
می توانم نشان دهم اما
به خدا حکمت است در این کار
به کرم لیک می کنم رفتار
بعد از اینها که گفته شد مطلق
نشود راضی از من آخر حق
نشود راضی از من آن معبود
تا نگویم هر آن چه او فرمود
گویمی آنچه را خدا گفته
آنچه در حق مرتضی گفته
ای جماعت همین بود مطلب
که علی راست از خدا منصب
صاحب اختیار است و امام
به شما لطف کردگار تمام
جانشینم علی بن طالب
همگان را اطاعتش واجب
هر سفید و سیاه و شاه و گدا
حکم او است قابل الاجرا
بر همه روستائی و شهری
هست آنانکه بری و بحری
عرب است و عجم و یا که صغیر
یا که آزاد و یا غلام و کبیر
هر که باشد مخالفش، ملعون
مانعش هر که باشد آن مغبون
هر که را گفته ام گواهی شد
شاملش رحمت الهی شد
بخشد او را خدای عالمیان
که علی را مطیع گشته ز جان
گشته آنکه اطاعتش واجب
نیست غیر از علی بن طالب
چون سراپای حیدر ایمان است

او ولی خدای رحمان است

در چنین اجتماعی پر عظمت

می کنم من به امرحق صحبت

سر به تسلیم حق فرود آرید

گفته هایم به سینه به سپارید

مرتضی بعد من امام شماست

این کلام نه من، کلام خداست

پس زعامت خدا به حیدر داد

هم امامت به نسل او بنهاد

گشت مردم مرام حق حاصل

دینتان با ولای او کامل

پس بر او هر که اقتدا نکند

به یقین درد خود دوا نکند

جانشینان او مرا فرزند

هر یک از نسل او مرا دلبند

شد فریضه اطاعت آنان

تا قیامت ولایت آنان

هر عمل بی ولایشان باطل

نکند کار خود هباء عاقل

در جهیم است منکران علی

در عذابند کافران علی

حق به آنان نمی دهد فرصت

وز عذاب الیمشان مهلت

این علی هست یار و یاور من

نیست محبوبتر از او بر من

راضی از او همی خدا و رسول

مهرحیدر شده است مهر قبول

هست هر آیه کز رضایت حق

نازل ز لطف حضرت حق

جمله شان بود از برای علی

شد رضا خدا رضای علی

مؤمنین را که حق نموده خطاب

در همه آیه آیه های کتاب

ابتدا مرتضی شده منظور

بلی از انتشار این منشور

هل اتی هست در جلالت او

نیست مدحی بغیر مدحت او

اوست یاری دهندهٔ آئین

حامی مخلص رسول امین

اوست پاکیزه اوست با تقوا

او ندارد ز غیر حق پروا

او هدایت شد است او هادی

او براه خدا بود نادی

بهتر از انبیاء نبی شماست

بهترین وصی وصی شماست

بهترین اوصیاست اولادش

ره گشاهست عزم فولادش

نسل هر یک نبی ز صلب خود است

لیک در حق من چنین نشد است

گفته ام نی نهان که بلکه جلیست

نسل من تا ابد ز صلب علیست

هوش دارید ای جماعت هان

ز غرور و ره حسد شیطان

کبر نخوت به بوالبشر چون کرد

با حسد از بهشت بیرون کرد

پس شما حاسد علی نشوید

به مقام علی حسد نه برید

تا که اعمالتان هباء نشود

یا قدمهایتان خطا نه رود

آدم از یک خطا هبوط نمود

از جنان بر زمین سقوط نمود

بود او برگزیدهٔ خالق

پس نیامد به نفس خود فائق

میشود پس چگونه حال شما

بین تان هست دشمنان خدا

جز شقی دشمن علی نشود

راه حق را بجز تقی نه رود

به خدا نص سورهٔ والعصر

کرده خالق به حق حیدر حصر

سوره دربارهٔ علی نازل

این بیان از بطون آن حاصل

شاهد من خدای عالمیان

که نمودم رسالتم اعلان

آنکه بودش همی بعهده من

کردم ابلاغ واضح و روشن

پس بترسید از خدا مردم

تا نباشید پیش از مغموم

به رسول خدای عالمیان

از ره صدق آورید ایمان

هم به نوری که با رسول است آن

حق را مورد قبول است آن

آیه ائی هست شرح قوم السبت

کرده لعنت خدا بر آن امت

بخدا هست قصد حضرت حق

فرقه ائیکه بما شده ملحق

کردم ابلاغ حکم یزدان را

می شناسم به نام آنان را

می شناسم تمامشان به نسب

بهر افشاء دارم عذر ادب

چونکه نسل علی ز نسل من است

آری اصل علی ز اصل من است

رهبریت برای امت من

هست با اهل بیت و عترت من

نی حلالی مگر خدا و رسول

هم امامان او نموده قبول

یا به عکس، حلال گشته حرام

کس نداند همان، مگر که امام

هر چه بود از حلال یا که حرام

یاد داده مرا خدای کلام

همه را یاد داده ام به علی
نیست در گفته های من خللی
نیست علمی مگر خدای جهان
به من آموخت قادر منان
منهم آنرا به گفتهٔ داور
یا دادم به نائبم حیدر
جمع کردم علوم را به یقین
مخزنش سینهٔ امام مبین
مرتضی خویش مخزن علم است
امر پروردگار را سلم است
نیست در غیر او فضیلت او
به شما فرض شد امامت او
رو متابید از علی هرگز
پاس دارید اطاعتش را نیز
اوست اول کسی که شد تسلیم
به رسول و خدا به قلب سلیم
به رسول خدا اطاعت کرد
همره من بلی عبادت کرد
کرد با من به جان فداکاری
کیست چون او کند مرا یاری
گرچه در پیش رو خطر را دید
خود فدا کرده جای من خوابید
پس فضیلت همه دهید او را
داده خالق فضیلتش زیرا
طاعت از گفتهٔ رسول کنید
امر حق است این قبول کنید
او ز سوی خدا امام شده
انتصابش ز لاینام شده
آنکه شد منکر ولایت او
نه پذیرد و یا امامت او
توبه اش نی قبول پیش خدا
میشود همنشین رنج و عنا
میشود جایگاه او به جهیم

هست این وعدهٔخدای حکیم

آن مکان جای کافران به خداست

هم سزای مخالف مولاست

جمله پیغمبران حضرت حق

مژده داده مرا به حق مطلق

بخدای جهان که از آدم

به رسولان حق منم خاتم

من رسولم به کل مخلوقات

حجتم بر تمام اهل کرات

شک کند هر کسی به گفته من

کافر است و خدای را دشمن

این مطالب که من بیان کردم

از بیان خدا عیان کردم

هر که شک در یکی ائمه کند

یا که تخم نفاق بر فکند

جا ی او بی گمان بود آتش

ز آنکه گشته خدای را سرکش

این فضیلت که حق به من داده

لطف فرموده ذوالمنن داده

بمن الطاف اوست احسانی

نعمتش را نموده ارزانی

نیست جز او خدای عالمیان

پس ورا حمد و شکر بی پایان

افضل مردم است بعد از من

مرتضی با ارادهٔ ذالمنن

تا جهان هست، طمطراقی هست

رزق نازل ز حی باقی هست

هست ملعون و مورد غضب است

آنکه منکربه میر منتصب است

گفتهٔ جبرئیل کردم یاد

لعنت حق به منکر او باد

هست آگاه، کردگار شما

از ضمیر شما و کار شما

ایها الناس اوست جنب الله

هست مستور در کتاب الله

با علی هان مخالفت نکنید

با عدوش ملاطفت نکنید

هان تدبر کنید در قرآن

بطن آن را علی کند اعلان

دست این کس که نک بدست من است

جانشین من است و بوالحسن است

به شما می دهم نشان او را

می شناسید بی گمان او را

اینکه کردم بلند هست علی

دست پروردگار دست علی

هر که را مقتدا و مولایم

صاحب اختیار و اولایم

هر که مولای او منم حال

ااین علی بعد من و را مولا

فرض کرده خدا تولایش

هر که را که علیست مولایش

ای جماعت علی و اولادش

پاک ز آنانکه هست احفادش

ثقل اصغر همان پاکان است

ثقل اکبر همین قرآن است

هر یک از دیگری دهند خبر

گوید هر یک ز صدق هم دیگر

نسل حیدر مرا بود فرزند

هر یکی هست چون مرا دلبند

هان نگردد جدا ز هم دیگر

تا بمن می رسند در کوثر

حاکمان خدا به روی زمین

امنا بین مردمند یقین

من ادا کرده ام وظیفه خود

شنواندم به هر که حرف شنود

کردم ابلاغ واضح و روشن

به شما امر قادر ذوالمن
امر رب العباد این باشد
که علی میر مؤمنین باشد
بعد من این مقام لم یزلی
نی روا بر کسی بغیر علی
این علی هست یار و یاور من
هم وصی من و برادر من
جامع علم و جانشین من است
بر کسانی که مؤمنین من است
اوست تفسیر می کند قرآن
می کند دعوت و عمل بر آن
جنگ با دشمن خدا دارد
هر چه حق خواهد آن روا دارد
امر معروف و نهی از منکر
مرتضا راست بعد پیغمبر
خود او چون کند اطاعت حق
می کند خلق را به دعوت حق
من رسولم علی خلیفه من
دشمن او خدای را دشمن
مؤمنین را همو امام هداست
قاتل ناکثان به امر خداست
نیست تغییر در کلام الاه
هست قرآن بر این مقوله گواه
روی بر آسمان نمود عیان
عرض کرد ای خدای عالمیان
شاهدی، راه راست می پویم
آنچه گفتی بگوی آن گویم
هر کسی دوست اوست ایمن دار
دشمنش را همیشه دشمن دار
هر کسی کرد یاری حیدر
یاریش کن هماره ای داور
مرتضی را هر آنکه خوار کند
خوار گردان که آه و زار کند

هر که حق علی نمود انکار

تو غضب، لعن کن ورا زینهار

شد در آنگه که روشن این مطلب

گشت منصوب او به این منصب

آمد از سویت آیهٔ الیوم

نعمتت شد تمام بر این قوم

شاهدم هستی ای خدای جهان

کردم ابلاغ حق او به عیان

بعد فرمود آن جماعت را

یاد آرید هان قیامت را

همه خود داند حد ایمانش

حب و بغض علیست میزانش

نور در من نهاده حضرت حق

بعد من در علیست آن مطلق

نور در نسل مرتضی دائم

میرسد تا به مهدی قائم (عج)

قائم (عج) منتظر شده ز آن رو

تا بگیرد حقوق ما زعدو

ای جماعت منم رسول خدا

حال اخطار می کنم به شما

قبل منهم پیمبرانی بود

آمد هر یک ز سوی حی و دود

غیر راه خدا رهی نه روم

گر به میرم و یا که کشته شوم

هان عقب گرد میکنید شما؟

یا که بر قول خویش پابرجا؟

زین عمل بر خدا ضرر نرسد

بر کسی جز خودش خطر نرسد

صابران را ولی بزودی زود

می دهد اجر آن خدای ودود

شده توصیف هان به شکر و شکیب

نسل حیدر، همی ز سوی حبیب

ای جماعت به دینتان هرگز

منتی نیست و نیست بر من نیز

منتی بر خدا و من ننهید

که عملهایتان به باد دهید

در کمین است کردگار شماغضب او شود نثار شما

مبتلا می کند به نار جهیم

از ره حکمت است کار حکیم

ای جماعت ز بعد من به جهان

روشن و آشکار هست و عیان

رهبرانی شوند بر امت

که به آتش کنند تان دعوت

روز محشر نمی شوند کمک

هر کسی که نداند حق نمک

ز آن جماعت خدا و من بیزار

جای آنان بدون شک در نار

هست آنان صحیفه را اصحاب

شامل حالشان همیشه عذاب

ای جماعت من این خلافت را

تا قیامت همین امانت را

می سپارم ودیعه بر نسلم

ارث باشد هماره در نسلم

آن رساندم که بوده ام مأمور

تا نباشم به پیش حق معذور

کردم ابلاغ حکم یزدان را

تا که محکم نمایم ایمان را

کردم اتمام حجت خود را

پس رساندم رسالت خود را

آنکه دارد حضور در این جا

به رساند به غائبان فردا

حاضران غائبان را گویند

پدران نائبان را گویند

تا قیامت همه ادامه دهند

تا که از قید جور و ظلم رهند

این خلافت به زور اهریمن

پادشاهی کنند بعد از من

لعنت حق به غاضبان باشد

وای بر جمله ناصبان باشد

آن زمانیکه فتنه برخیزد

به سر خلق، حق بلا ریزد

حق شما را رها نخواهد کرد

دردتان را دوا نخواهد کرد

سهل باشد همین برای خدا

تا کند پاک از خبیث جدا

مطلع نی کسی زاسرارش

در نیاورد کس، سر از کارش

بوده هر جا زمین آبادی

شده ویران ز ظلم و بیدادی

کرده اهلش خدای را تکذیب

شد بر آنان عذاب و قهر نصیب

قبل روز جزا شوند هلاک

تا کند روی این جهان را پاک

هست بر عهده خدای عهدی

میشود تا حکومت مهدی (عج)

آنکه بوده است حق دائم ما

حق ستاند بدست قائم (عج) ما

ای جماعت خدای عالمیان

امر و نهیم نموده است عیان

من هم آن را به حکم حی علیم

به علی داده ام همه تعلیم

پیش او هست علمها یکسر

مخزن علم سینهٔ حیدر

امر او را به جد گوش دهید

تا سلامت ز قید ظلم رهید

سر نه پیچید از اطاعت او

رستگارید با هدایت او

نهی او را به جان قبول کنید

تا که مرضات حق وصول کنید

ای جماعت منم همان ره راست

امر حق است و قابل اجراست

همه را واجب است طاعت من

امر کرده خدای عزت من

بعد من مرتضی همان راه است

او ز راه هدایت آگاه است

بعد، فرزند او امام شماست

باعث زحمت و سلام شماست

یازده پور حیدر کرار

هست فرزند من همه به تبار

به تسلسل شوند رهبرتان

هست یا اینکه نیست باورتان

به عدالت قیامشان باشد

صحبت حق کلامشان باشد

سوره حمد در حق ایشان

شده نازل ز جانب یزدان

همه شان دوستان یزدانند

همه شان حاملان قرآنند

کرده توصیف حق به قرآنش

هر که خواهد عیار ایمانش

حبشان در قلوب اهل صفا

نیستند هیچ یک ز اهل جفا

دوستان ائمه آنانند

که خدا گفته، اهل ایمانند

جمله از جانب خدا ی ودود

روبرو با فرشته گان به درود

دوستار ائمه در جنت

بهره مندند از همه نعمت

عکس آن دشمنان آل رسول

در جهیمند دائمی و ملول

خصم ما را خدای ذوالعزت

کرده اندر در کتاب خود لعنت

آنکه با ماست دوست تا به ابد

مدح کرده ورا خدای احد

ای جماعت منم هماره نذیر

پور عمم و لیک هست بشیر

منذرم من پیمبررحمت

او هدایت کنندهٔ امت

من پیام آورم رسول خدا

این علی جانشین من به شما

من رسولم علی امام شماست

هم وصی من او به امر خداست

پسرانش امام تا قائم (عج)

این فضیلت بر ایشان دائم

قائم (عج) ماست مهدی موعود

یار او هست طالع مسعود

اوست غالب تمام ادیان را

اوست روشن کننده قرآن را

گیرد او انتقام از ظالم

میکند هر خراب را سالم

فاتح قلعه های محکم اوست

غالب هر قبیله ائی هم اوست

عزت اولیاء از او باشد

زخم ما را از او رفو باشد

اوست بالا برندهٔ اسلام

اوست محکم کنندهٔ احکام

اوست محبوب کردگار شده

منتخب صاحب اختیار شده

داده پیشینیان بشارت او

شامل اهل حق عنایت او

آخرین حجت خداست نهان

بعد او نیست حجتی به جهان

نزد او هست جملهٔ انوار

اوست آن روز عالم اسرار

کردم اینک برایتان روشن

هر چه حق امر کرده گفتم من

این علی هست هان که بعد از من

به شما حق را کند روشن

نک شما را همی کنم دعوت

که کنید با امیرتان بیعت

کرده ام بیعت حق عزت

هان بمن کرده مرتضی بیعت

چون فریضه بود اطاعت من

بیعت با خدا است بیعت من

گفتهٔ کردگار این باشد

راه مخلص شدن همین باشد

روی دست همه یدالله است

از عمل کرد خلق آگاه است

هر که بیعت شکست خود شکند

عاقل آن است که این عمل نکند

حج و عمره بود شعائر حق

محترم گشته چون دو اثر حق

هر که حج آورد به جا مردم

فقر از او شود جدا مردم

هر که در موقفی نمود وقوف

بخشد او را یقین خدای رئوف

هر که بر امر حق شود تابع

نکند اجر او خدا ضایع

ای جماعت نماز اقامه کنید

از حریر زکات جامه کنید

گر زمانی گذشت طولانی

بر شما چیره گشت نسیانی

صاحب اختیار کل شما

نیست جز مرتضی ولی خدا

او بیان می کند برای شما

آنچه فرموده پس خدای شما

بعد من او امین خلق خداست

مشعل پر فروغ راه شماست

او بود از من و من از اویم

او به هر سوست من بدان سویم
هان که اولاد او ز نسل منند
امناء خدای ذوالمننند
آن زمان که بحال نسیانید
هر چه را که شما نمی دانید
گر ز آنان سوال شد هر آن
به شما یک به یک کنند بیان
بیش از آن است چون حلال و حرام
که در این لحظه من کنم اعلام
لیک هستم ز سوی حق مأمور
بیعت مرتضی در آن منظور
دست بیعت دهید پس با من
بهر فرمودهٔ حق ذوالمن
اینکه، فرمایشش قبول کنید
بیعت نائب رسول کنید
مؤمنان را علی امیر آمد
کز سوی خالقش سفیر آمد
هم ائمه ز نسل او و منند
بین این امتند و مؤتمنند
گفته ام آنچه از حلال و حرام
هست آنها قواعد اسلام
این همه هست حکم حی قدیر
هان بر آنها نداده ام تغییر
گفته های مرا به یاد آرید
این امانت چو جان نگهدارید
این سفارش به یکدیگر بکنید
نسل آینده را خبر بکنید
امر حق است چون حدیث غدیر
ندهیدش به این مهم تغییر
سخن خویش می کنم تکرار
می سپارم نماز را بسیار
هم جماعت زکات پردازید
به اهم نکات پردازید

گفته های مرا چو درک کنید

برترین کارهای نیک کنید

به رسانید گفته های مرا

به کسانی که نیستند اینجا

گفته های مرا قبول کنید

خویشتن پیرو رسول کنید

هست این گفته ها ز جانب حق

از زبان من است این مطلق

امر معروف و نهی از منکر

با امام است نی به شخص دگر

به شما میدهد نشان قرآن

بعد حیدرکه هست امام زمان

پشت سر هم ز بعد هم دیگر

هست معصوم بر جهان رهبر

همه از نسل من و نسل علی

یک به یک هست پیشوا و ولی

همه را بر شما شناساندم

متن فرمان حق را خواندم

کلمهٔ باقیه امامانند

آنکه فرموده حق آنانند

این دو، قرآن و آل پیغمبر

هان نگردد جدا ز هم دیگر

این دو را هر که با دل آگاه

متمسک نشد شود گمراه

پیشه باید نمود تقوا را

داشت از روز حشر پروا را

هان بدانید هست مرگ و معاد

آورید آن زمان را بر یاد

بس دقیق است چون حساب و کتاب

متمایز بود ثواب و عقاب

نی برای شما چنین امکان

دست با من دهید در یک آن

لیک مأمورم از سوی یزدان

گیرم اقرار از شما به زبان

آنچه در حق مرتضی گفتم

بشما گفته خدا گفتم

هم امامان که بعد از او آیند

همه شان راه دین پیمایند

جمله از نسل من و او باشند

همه از پشت یک دگر آیند

همه تان راهحق را پوئید

همه کس گفته های من گوئید

ما شنیدیم حکم یزدان را

که رساندی شما به ما آن را

آنچه دربارهٔ امامان بود

گفته هایت کمال ایمان بود

یعنی امر ولایت حیدر

مستمر است تا دم محشر

با دل و جان و با لسان و بیان

با تو بیعت کنیم ما الان

تا که هستیم این عقیده ماست

تا دم مرگ این طریقه بجاست

طاعت از گفتهٔ رسول کنیم

که ولای علی قبول کنیم

با ولایش به حشر می آئیم

حرمتش را به جان همی پائیم

ما از این قول بر نمی گردیم

دور این شمع را همی گردیم

نه به شکیم و نه به ریب و نقار

و نه این گفته ها کنیم انکار

با علی نشکنیم پیمان را

کرد کامل ولایش ایمان را

گفته هایت ره سعادت ماست

مرتضی مشعل هدایت ماست

مؤمنین را علی امیر بود

حضرت حق را سفیر بود

جانشینم ز بعد ا و حسن است

هست از نسل او و پور من است

بعد او هم حسین نائب اوس

تلطف ایزد هماره جانب اوست

کرده تعیین حق امامان را

پس نباید شکست پیمان را

عهد و پیمان گرفته شد

از مااز برای ائمه النجبا

از دل و جان و از ضمیر و زبان

حال از ما گرفته شد پیمان

نشکنیم تا به مرگ پیمان را

تا که راضی کنیم یزدان را

از شما هر که را که امکان است

بیعتش را همو کند با دست

هر کسی را که آن نشد امکان

حال اقرار میکند به زبان

می رسانیم این مطالب را

ما ز قول شما به اهل ولا

دور و نزدیک را کنیم آگاه

این همه گفته را خداست گواه

اوست همواره شاهد گفتار

هم شمائید شاهد اقرار

چون بدینجا رسید گفتارش

بود در امر حق اصرارش

تا ز گفتار آن رسول ایستاد

همهمه در میان خلق افتاد

آن فرستادهٔ خدای ودود

بهر گفتار باز لب بگشود

هوش دارید هان چه می گوئید

راه را کج چرا همی پوئید

گفتگو هست پست یا که بلند

آن خدای سمیع می شنود

با خبر از ضمیر انسانهاست

بهر او آشکار پنهانهاست

هر کسی از شما هدایت یافت

نفع کرده ره سعادت یافت

هر که گمراه شد ضرر کرده

انتخاب ره خطر کرده

هر که بیعت به مرتضی کرده

یعنی بیعت به کبریا کرده

هر که بیعت نمود و پیمان بست

دست حق روی دست آنها هست

حال بیعت کنید با سبحان

با من و با علی بن عمران

با دو فرزند او حسین و حسنب

ا امامان ز نسل اوست و من

تا دم مرگ عهد می بندیم

هم به پیمان خویش پابندیم

بهر احقاق حق قیام کنید

به علی این چنین سلام کنید

السلام ای امی راهل وفا

السلام ای مسیر صدق و وفا

مومنین را علی امیر توئی

حضرت حق را سفیر توئی

گفته هایم همه کند تکرار

دین خود را چنین کند اظهار

ما شنیدیم و تابعین بر آن

رحمت کردگار را خواهان

بازگشت همه به سوی خداست

رحمتش مستقیم شامل ماست

پس بگوئید ای معاشر ناس

بر خداوند باد حمد و سپاس

شامل حال ما عنایت اوست

این هدایت همی هدایت اوست

ای جماعت فضائل حیدر

هست برتر ز حد فکر بشر

نزد خلاق شأن او والاست
مستتر در کتاب حکم خداست
فضل او را نمی شود امکان
بر شمردن به یک زمان و مکان
هر کسی بر خدا عبادت کرد
از رسول و علی اطاعت کرد
از امامان که ذکر آنان شد
هر که منقاد آن امامان شد
پس بداند ره هدایت یافت
از کرامات حق سعادت یافت
هر کسی که نمود بیعت او
هم قبولش شده ولایت او
یا که سبقت گرفت بهر سلام
هر که گوید مرا علیست امام
رستگا راست و در ره دین است
مؤمنین را امیر چون این است
آن نگوئید ناروا باشد
آن بگوئید حق رضا باشد
گر تمام جماعت دنیا
همه کافر شوند سرتاپا
ضرری نیست بر خدای جهان
هست این ظلم بر خود انسان
ای خدا شاهدی بر این گفتار
حق حیدر نموده ام اظهار
آنچه کردم آدا بخاطر آن
امر کردم ز توست چون فرمان
هر که گفتار من قبول کند
هم رضای تو را وصول کند
ای خدا پس ببخش آنان را
چون توئی حافظ اهل ایمان را
منکران را غضب نما یا رب!
کافرانند چون قرین غضب
حمد مخصوص حضرت باریست

رحمتش چونکه ساری وجاریست

یافت پایان خطابهٔ حضرت

بهر بیعت هجوم کرد امت

پیشتازان بیعت از مردم

که گرفتن سبقت از مردم

بود بوبکر و ثانی و عثمان

هم عنان طلحه و زبیر عیان

کرده تاریخ ثبت آنان را

نقض کردند جمله پیمان را

این همه دشمنان مولی بود

گفت ظاهر نعم ولی لا بود

کرده بودند اتفاق بر آن

تا که بعدا کنند نفاق در آن

حسنی از کرامت مولی

شده الکن زبان تو گویا

بانی شعر شد نبی زاده

او که اهل ولاست ازاده

آنکه بر این مهم نادی شد

دیده ام را ضیاست هادی شد

پایان

ولادت

امیرایزدی

ماه رجب ، ای شهر رب با خود صفا آورده ای

با اعتکاف و عمره ات ، عطر دعا آورده ای

بر ما نوید مرحمت از کبریا آورده ای

وجد و سروری بر دل اهل ولا آورده ای

بر تشنگان معرفت ، آب بقا آورده ای

زیرا خبر از مولد شیر خدا آورده ا ی

بر قلّه ی قاف شرف ، این نازنین کوبد علم

بر مسلمین راستین آمد امام بی قرین

محرم به خیل انبیا ، ختم رسل را جانشین
حبل المتین ، علم الیقین ، ماء معین ، یعسوب دین
مرحب کُش و خیبر گشا ، دست خدا در آستین
کشتی دین را ناخدا ، حیدر ، امیر المؤمنین
گویید از جان ، آفرین بر حضرت جان آفرین
کاین طلعت رخشنده را با کِلک قدرت زد رقم
مریم که ب ودی خادمه بیت المقدس را مدام
چون شد به عیسی حامله ، از روح حیّ لاینام
گردید دور از آن حرم ، در گوشه ای گشتش مقام
درد مخاضش چون رسید ، آورد بر لب این کلام
ای کاش مرگم برده بود ، از من نبودی هیچ نام
آب و رطب از بهر او کردی کرامت ذوالکرام
عیسی به دنیا آمد و رفت آن همه اندوه و غم
لیکن برای فاطمه بنت اسد اعجاز شد
طوف حرم می کرد چون درد مخاض آغاز شد
یاری طلب کرد از خدا ، یزدان وِرا دمساز شد
در پیش رویش ناگهان دیوار کعبه باز شد
بشنید بانگ ((اُدخُلی)) محرم به صد ها راز شد
از خلد آمد مائده ، آ ن میهمان اعزاز شد
آورد طفلی در حرم ، کز او حرم شد محترم
طفلی که روی ماه او از ماسوا دل می برد
بر کعبه بخشد آبرو ، از رکن ها دل می برد
نور صفای باطنِ او از صفا دل می برد
بیگانه را هادی شود ، از آشنا دل می برد
آوای قرآن خواندنش از مص طفی دل می برد
((المؤمنون)) آرد به لب از طاء و ها دل می برد
این اولین قاری بود ، بوسد لبش فخر اُمم
ای کعبه مولودت علی آیینه ی داور بود
بر جسم تو جان باشد و جانان پیغمبر بود
موسای ط ور معرفت ، عیسای جان پرور بود
بر کشتیِ نوح نجی سکّان بود ، لنگر بود
این خضر را رهبر بود ، این خواجه ی قنبر بود
این شافع محشر بود ، این ساقی کوثر بود

بیت صمد را می کند پاکیزه از لوث صنم

بر نفس هر مؤمن بود چون مصطفی اولی علی

بر مسلمین و متّقین سرور علی ، مولا علی

باشد امیر صف شکن در عرصه ی هیجا علی

پیدا بود اوصاف او از ((لا فتی الا علی))

آتش گلستان می شود ، با گفتنِ یک یا علی

بگذاشت بر دوش نبی در بیت داور پا علی

او عدل را بنیان نهد ، ویران کند کاخ ستم

ذکر فضیلت های او شیرین نماید کام را

آرام سازد یاد او دل های ناآرام ر ا

با چند قرص نان جو سر کرد او ایام را

غمخوار بود و دستگیر از مرحمت ایتام ر ا

با همّت والای خود تثبیت کرد اسلام ر ا

همچون خلیل بت شکن در هم شکست اصنام را

با دست او لات و هبل شد دفن در کوی عدم

دین مبین شد جاودان از حلم و از تدبیر او

آمد اسیرش نفس دون ، شد بسته در زنجیر او

بشکافت قلب کفر را در غزوه ها شمشی ر او

لرزد دل هر جنگجو ، چون بشنود تکبیر او

در عرش ، ختم الانبیا دیدی عیان تصویر او

محراب آمد مقتلش ، اما ببین تقدیر او

کز بی نمازان گشت او بر بی نمازی متّهم

ای دلبر اهل یقین ، تو دین و دنیای منی

حیدر ، امیر المؤمنین ، اصل تولای منی

روحِ دمیده از خدا بر جمله اعضای منی

داننده و بیننده ی پنهان و پیدای منی

آسایش امروز من ، اُمید فردای منی

بعد از رسول راستگو ، آقا و مولای منی

از غاصبینِ حقّ تو ، جویم برائت دم به دم

ای صاحب تیغ دو سر ، صفدر تویی ، حیدر تویی

بر خیل اصحاب الیمین ، دلبر تویی ، سرور تویی

بر کردگار دادگر ، مظهرِ تویی ، مظهر تویی

بر عقل کل ، خیرالبشر ، افسر تویی ، یاور تویی

فلک نجات خلق را سّان تویی ، لنگر تویی

بر زهره ی زهرا ز حق رهبر تویی ، همسر تویی

تنها تو بودی کفو او ، ای شهریار محتشم

۳۲ مجموعه شعر ولایی : ستاره های فروزان

ای روح و ریحانم علی ، ای سرو بستانم علی

ای جان جانانم علی ، آرامش جانم علی

خورشید رخشانم علی ، ماه شبستانم علی

دارو و درمانم علی ، سلطان خوبانم علی

محبوب یزدانم علی ، میزان ایمانم علی

تفسیر قرآنم علی ، توحید و فرقانم علی

بر خادمت فرما نظر ، ای خسرو گردون خدم

من کیستم ؟ من کیستم ؟ دلداده ی پیغمبرم

دستی به دامان علی ، قرآن به دست دیگرم

حب رسول و عترتش باشد همایون افسرم

سرمستم از خم غدیر ، از تشنگان کوثرم

بر جبت و طاغوتم عدو ، از دوستان حیدرم

در جنگ با خصم علی حصن حصین شد سنگرم

نطق و بیان ، تیر و سنان ، شمشیر بّرانم ، قلم

دستم به دامانت علی ، داماد پیغمبر مدد

کن جرعه نوش کوثرم ، یا ساقی کوثر مدد

چون گشت روز داوری ، ای حجت داور مدد

در پای میزان عمل ، ای شافع محشر مدد

من خادم کوی تو اَم ، ای خواجه ی قنبر مدد

صفدر مدد ، صفدر مدد ، حی در مدد ، حیدر مدد

بنگر به سوی ((ایزدی)) بر گیر دستش از کرم

امیر ایزدی

شماره۱

آن روز حرم قبله گه اهل وفا بود

بد گرم مناجات و به لب ذکر خدا داشت

کای خالق بخشنده بمن لطف وعطاکن

بنگر که پناهنده به این بیت شریفم

خلاق جهان یاور آن فخر زنان شد

پر کرد ز صهبای یقین مِی به سبویش

یعنی که بیا در حرم محترم ما

چون فاطمه مشمول عطای ازلی شد

بشکفت به روی لب او غنچه ی لبخند

ناگاه حرم ، مطلع انوار هدی گشت

نازل به زمین قابله از عرش علا شد

شد فاش برای چه خلیل اللّه اعظم

شد بر همه معلوم که مولود حرم را

آمد علی و غیرت و ایثار روان یافت

آمد علی آنکس که شود یار محمد

آمد علی آنکس که سرِ شانه ی احمد

آمد علی آن م رد کریمی که شبانه

با آمدنش قدرت حق در نظر آمد

کعبه صدفی باشد و آن ر ا گهر است او

سلطان قلوب همه مردان خدا اوست

او وصل نموده است ابد را و ازل را

بر گرد حرم بنت اسد گرم دعا بود

از درد مخاض آن زن رنجیده نوا داشت

سو گند به این طفل که دردم تو دوا کن

از لطف نم ا یاری من ز آنکه ضعیفم

آنگاه سحاب کرمش قطره فشان شد

بنمود ز دیوار ، دری باز به رویش

بنشین به برِ خوان عطا و کرم ما

وارد به سرای احدِ لم یزلی شد

دیوار حرم بسته شد ، از امر خداوند

آمیخته یکجا همه الطاف خدا گشت

زایشگه مخصوص علی بیت خدا شد

بنمود به پا این حرم پاک و معظم

در نزد خدا قرب بود بیش ز عیسی

گویی که ز نُو پیکر توحید توان یافت

صهر نبی و محرم اسرار محمد

بت بشکند و دم زند از خالق سرمد

بهر فقرا قوت برد ، بر سرِ شانه

از طلعت او نور خدا جلوه گر آمد

فرزند حرم ؟ نه ، که به خلقت پدر است او

کانون سخا ، کان صفا ، روح دعا اوست

مهرش محکٔ رد و قبول است عمل را

آن روز که کعبه گشت زایشگهِ نور

در بیت خدا ، حجت حق کرد ظهور

از حرمت خانهِ زاد معبود ، بهشت

می کرد طواف ، کعبه را از ره دور

شماره۲

ای خانه زاد کعبه ، شهِ لا فتی علی

وی گفته حق مدیح تو در إنّما علی

نام تو را که زمزمه ی انبیا بود

داده است اشتقاق ز نامش خدا علی

پیغمبری که وحی بود هر کلام او

گفتا : علی است با حق و حقّ است با علی

چون خواستی که بت شکنی درحریم حق

بگذاشتی به شانه ی محمود پا علی

هستند طالبان حقیقت مرید تو

بودند شیعه ی تو همه انبیا علی

کرده است از خدای ، جدایی بدون شک

هر خیره سر که از تو شود او جدا علی

این فخر بس تو را که ز ابناء روزگار

تنها تویی تو لایق خیر النسا علی

آن ناشناس کیسه به دوشی که نیمه شب

بودی روانه جانب بیقوله ها علی

افسوس خصم بست همان دست کز وفا

بنهاد در دهان یتیمان غذا علی

کشتند دشمنان خدا محسن تو را

در پشت در چو فاطمه ات گفت : یا علی

بر گیر دست ((ایزدیِ)) دل شکسته را

((یا مظهر العجائب و یا مرتضی علی))

شماره۳

حبل المتین
مقتدایی کز جلالت بی قرینش یافتم
سرور و سرحلقه ی اهل یقینش یافتم
نام او باشد علی ، این نام روح انگیز را
مشتق از نام خداوند مبینش یافتم
من پس ازاحمد به حیدر بسته ام دل کزخدا
چون نبی اولی به نفس مؤمنینش یافتم
معتصم بر رشته ی حب و ولای او شدم
ز آنکه از جان معنی حبل المتینش یافتم
از عذاب حق مرا در دل نباشد وحشتی
با ولایت راه در حصن حصینش یافتم
کیست حیدر؟آنکه شهرعلم احمدرادراست
آنکه بر انگشتر خاتم ، نگینش یافتم
کیست حیدر؟ اولین قاری قرآن در زمین
روح توحید است و نفسِ یاء و سینش یافتم
مرشد کامل ، شه عادل ، عزیز مصر دل
کز شرف ، استاد جبریل امینش یافتم
کشتیِ نوح نبی را نامش از طوفان رهاند
مقتدای عیسیِ گردون نشینش یافتم
او نه تنها طور را روشن ز نور خویش کرد
عالمی را غرق در نور جبینش یافتم
خرمن فیض علی باشد ، همه کون و مکان
ماسوا اللَّه را سراسر خوشه چینش یافتم
بود تفسیر ((ید اللَّه ، فَوق أیدیهِم)) نهان
دست حق را تا عیان در آستینش یافتم
آفرین بر او که در بین تمام ما خَلَق
شاهکار حضرت جان آفرینش یافتم
در لباس آدمی بود و ملک را رهنمای
فاش می گویم که برتر ز آن و اینش یافتم
آنکه راه آسمان را بهتر از راه زمین
می شناسد ، در سما نه در زمینش یافتم

گه به نخلستان،گهی ویرانه،گاهی ساق عرش

محو و مات ذات رب العالمینش یافتم

هم یتیمان را ز بابا مهربانتر بود او

هم به هر مظلومِ بی یاری ، معینش یافتم

هیچ کس در جامه ی زربافت آن شه را ندید

گر چه شاه کشور دنیا و دینش یافتم

آنکه عمری راز خود با چاههای کوفه گفت

عاقبت مقتول از شمشیر کینش یافتم

از غذای خود به قاتل داد ، جودش را نگر

مهربان حتّی به آن خصم لعینش یافتم

نیمه شب شددفن جسمِ اطهرش چون همسرش

در غریبی هم به عالم بی قرینش یافتم

رفت از دنیا و یک دم هم اسیر آن نشد

گر چه دنیای دنی را در کمینش یافتم

((ایزدی)) تا سائل دربار آن سردار شد

بر فراز مسند عزّت مکینش یافتم

خوشدل تهرانی

دانی که علی مظهر خلاق مجید

از بهر چه در خانه حق گشته پدید

زیرا که علی منادی توحید است

باید که عیان شود زبیت التوحید

حامد اهور

با آمدنت صحن زمین حرمت یافت

خورشید به دیدار جمال تو شتافت

مشتاق تو بود آنقدر دنیا که در باز نشد،

سینه ی دیوار شکافت ***

آمد که دهد به ماه و خورشید پناه

روشن شد از آیینه ی چشمانش ماه

دیوار شکست و عشق عالم آمد

در حلقه ای از نور و فرشته از راه ***

سرچشمه روشن جلال و جبروت

حیران کرامات نگاهت لاهوت

ای کاش که قسمت دل ما می شد

دریای کرم، قطره ای از آب وضوت ***

ما تشنه آفتاب چشمان توایم

محتاج تو و تکه ای از نان توایم

ای حضرت محراب، رجب تا رمضان

بالله قسم سه ماه مهمان توایم ***

تا در تن شعرهایمان، جان باقیست

تا خانه کعبه هست و ایمان باقیست

وقف تو تمام بیت ها، مصرع ها

تا جان به تن قافیه هامان باقیست ***

با آمدنت باب ولایت وا شد

توحید میان چشمهایت جا شد

تفسیر فقط ذیل نگاه تو رواست

قرآن بدون تو کجا معنا شد؟ ***

امواج در اندیشه ی دریا شدنیم

در حسرت از نور سراپا شدنیم

چشمان امیدوار ما را بنگر

درخواست در امید امضا شدنیم ***

اثبات ولایت علی آسان است

چون شاهد ادعای ما قرآن است

در اصل طواف بی تولای علی

گردیدن دور پیکری بی جان است ***

بر حُسن تو دیده را گشودند همه

وقتی که تو بودی و نبودند همه

اینکه هدف از مدینه و مکه تویی

شعریست که شاعران سرودند همه حامد اهور

یحیی باغانی

حاشا که باز مثل تو پیدا شود علی

بعد از تو خاک برسر دنیا شود علی

از این درخت پر ثمر اصلا بعید نیست

یا مصطفی شود ثمرش یا شود علی

با چهره ی پیمبری آمد ز خیمه گاه
وقتش رسیده است که حالا شود علی ...
یک عمر قد و قامت اورا نگاه کرد
یعنی که پیر شد پدرش تا شود علی
بیش از همه حسین دلش شور می زند
وقتی میان معرکه تنها شود علی
از بس که تیغ آمد و بر پیکرش نشست
دیگر توان نداشت زجا پا شود علی ...
از بس که مختصر شده ای تو...
گمان کنم در بین یک عبا بدنت جا شود علی
"شاعر: یحیی باغانی"

سَیِّد حمید رضا برقعی

شماره ۱

مولای ما نمونه ی دیگر نداشته است
اعجاز خلقت است؛ برابر نداشته است
وقت طواف، دور حرم فکر می کنم
این خانه بی دلیل ترک برنداشته است
دیدیم در غدیر که دنیا به جز علی
آیینه ای برای پیمبر نداشته است
سوگند می خورم که نبی شهر علم بود
شهری که جز علی درِ دیگر نداشته است
طوری ز چارچوب، درِ قلعه کنده است
انگار قلعه هیچ زمان در نداشته است
یا غیر «لَا فَتَیٰ» صفتی در خورش نبود
یا جبرئیل واژه ی بهتر نداشته است
چون روز روشن است که در جهل گم شُده است
هر کس که ختم نادعلی برنداشته است
این شعر استعاره ندارد برای او
تقصیر من که نیست؛ برابر نداشته است
شعر از سَیِّد حمید رضا برقعی

شماره ۲

مصرع ناقص من کاش که کامل می شد
شعر در وصف تو از سوی تو نازل می شد
شعر در شأن تو، شرمنده به همراهم نیست
واژه در دست من آن گونه که می خواهم نیست
من که حیران تو حیران توام می دانم
نه فقط من که در این دایره سرگردانم
همه ی عالم و آدم به تو می اندیشد
شک ندارم که خدا هم به تو می اندیشد
کعبه از راز جهان، راز خدا آگاه است
راز ایجاز خدا نقطه ی بسم الله است
کعبه افتاده به پایت سر راهت سرمست
«پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست»
کعبه وقتی که در آغوش خودش یوسف دید
خود زلیخا شد و خود پیرهن صبر درید
کعبه بر سینه ی خود نام تو ای مرد نوشت
قلم خواجه ی شیراز کم آورد، نوشت:
«ناگهان پرده برانداخته ای یعنی چه
مست از خانه برون تاخته ای یعنی چه»
می رسد دست شکوه تو به سقف ملکوت
ای که فتح ملکوت است برای تو هبوط
نه فقط دست زمین از تو، تو را می خواهد
سالیانی ست که معراج خدا می خواهد-
زیر پای تو به زانوی ادب بنشیند
لحظه ای جای یتیمان عرب بنشیند
دم به دم عمر تو تلمیح خدا بود
علی رقص شمشیر تو تفریح خدا بود
علی وای اگر تیغ دو دم را به کمر می بستی
وای اگر، پارچه ی زرد، به سر می بستی
در هوا تیغ دو دم نعره ی هو هو می زد
نعره ی حیدریه «أینَ تَفرو» می زد
بار دیگر سپر و تیغ و علم را بردار
پا در این دایره بگذار عدم را بردار

بعد از آن روز که در کعبه پدیدار شدی

یازده مرتبه در آینه تکرار شدی

راز خلقت همه پنهان شده در عین علی ست

کهکشان ها نخی از وصله ی نعلین علی ست

روز و شب از تو قضا از تو قدر می گوید

«ها علیٌ بشرٌ کیفَ بَشر» می گوید

سید حمید رضا برقعی

نجمه پور ملکی

کار غزل امشب فقط شور آفرینی ست

شعر مسیحایی همیشه این چنینی ست

امشب زمین هم به حساب آمده یعنی

حال و هوای آسمانی ها زمینی ست

رفتم نجف تا الغدیرم را بگیرم

مستی ام امشب دست علامه امینی ست

در مستی نام علی شکی ندارم

با بردن نام علی مستی یقینی ست

باور بفرمائید اصلاً عشق تنها

مخصوص دل های امیر المومنینی ست

هر کس همای رحمتی دارد برایش

معلوم شد این شعر گفتن عِرق دینی ست

حیدر نخوانیدش بگوئید حضرت عشق

مائیم و ابراز ارادت ساحت عشق

دارد اُویسی می شود حال و هوایم

دفنم کنید امشب به پای مقتدایم

من نجفی و یمنی گیرم نباشم

اصلاً چه فرقی می کند اهل کجایم

راحت کنم تنها خیال عاشقان را

دیوانه و مجنون ایوان طلایم

هم عشق زهرا دارم و هم عشق حیدر

من که یقین دارم غلام هر دو تایم

قالوا بلایِ بی علی، قالوا بلی نیست

روز ازل ثابت شده این ادعایم

ما نسل اندر نسل نوکرزاده هستیم

این را وصیت کرده ام با بچه هایم

ما را غلامان علی باید صدا کرد

از سینه چاکان علی باید صدا کرد

هر چه شنیدیم از علی، محشر، درست است

کارش که خیلی جان پیغمبر درست است

در زور و بازویش که ما شکی نداریم

پس ماجرای قلعهٔ خیبر درست است

شیر خدا بودن فقط مخصوص مولاست

بر شیر حق، نامیدن حیدر درست است

باید کسی باشد که حرفش را بگیرد

پس انتخاب مالک اشتر درست است

او با تمام مردم این شهر خاکی ست

خیلی مرام ساقی کوثر درست است

تنها وفاداری قنبر در خوشی نیست

تا پای جان هم کار این قنبر درست است

وقتی میسر نیست حیدرزاده باشیم

بهتر شبیه قنبرش دلداده باشیم

بی تو کلیم الله دریایی نمی شد

عیسی بن مریم هم مسیحایی نمی شد

داماد پیغمبر نبودی تا ابد هم

روزیِ ما این عشق زهرایی نمی شد

هرگز بدون گریه پای نخل عشقت

چشمان ما این گونه خرمایی نمی شد

گر تو دلیل خلقت عالم نبودی

دنیا به این خوبی و زیبایی نمی شد

تو قبله ی ما را ترک بردار کردی

کعبه بدون تو که شیدایی نمی شد

زیر سر ایوان زرد توست، ور نه

صحن نجف این قدر رویایی نمی شد

هر کس ندیده عالمی از دست داده

الطاف شاه کرمی از دست داده

سلمانُ منّا اهل بیت جای خود اما

انگار چیز دیگرند این یَمنی ها
از آن زمان که میثمش را دار کردند
از عشق حیدر باب شد بی کفنی ها
جبریل بالش را به عشق تو شکسته
عیبی ندارد دیگر این لطمه زنی ها
در مسجد کوفه نماز ما تمام است
جانم فدای همه ی هم وطنی ها
وقتی علی فرمانده باشد عجبی نیست
از پسرش عباس این خط شکنی ها...
آن جا که محراب علی باشد بهشت است
من تازه فهمیدم دنیا بی تو، زشت است
از اوصیا تا انبیا فاصله ای نیست
از مرتضی تا مصطفی فاصله ای نیست
خالق علی، مخلوق علی، هر دو علی،
پس بین علی، بین خدا، فاصله ای نیست
زهرا علی است و علی زهراست یعنی
اصلاً میان این دو تا فاصله ای نیست
هر چهارده معصوم نور واحدند و
در بین معصومین ما فاصله ای نیست
از سرمدی بودن مولا می شود گفت
از ابتدا تا انتها فاصله ای نیست
بین حرم ها فاصله معنا ندارد
پس از نجف تا کربلا فاصله ای نیست
ارباب، ثارالله وابن ثاره ی ماست
بعد از علی او در قیامت چاره ی ماست
مولا خلاصه می شود در ذوالفقارش
در آن همه مردانگی و پشتکارش
روی تمام پهلوانان هم سفید است
با تکیه بر نام علی و اعتبارش
رنگ گدا هرگز نمی بیند یقیناً
هر جا علی باشد امیر و شهریارش
پشت امیرالمؤمنین همواره قرص است
وقتی که باشد حضرت زهرا کنارش

بَدر و حُنین و خِیبر و احزاب بوده است

تنها کمی از انعکاس کارزارش

خیلی تاسف می خورم همواره دنیا

بد کرده با این چهره های ماندگارش

او را فقط با زورخانه می شناسیم

با این بدی های زمانه می شناسیم

مردانگی از افتخارات علی بود

گمنام بودن از علامات علی بود

پشت عدو بر خاک می زد چون همیشه

یا فاطمه جزو مهمات علی بود

از آن حدیث منزلت فهمیده می شد

پیغمبری هم از مقامات علی بود

با همت سید رضی فهمیده دنیا

نهج البلاغه از بیانات علی بود

با لقمه ای از نانِ جو شمشیر می زد

پرهیزگاری از کرامات علی بود

فهمیده پیغمبر که رب العالمین هم معراج،

دلتنگ ملاقات علی بود

روزی هر روز و شب این مردم شهر

مدیون خیرات و مبرّات علی بود

حال دعایش را کمیل صاحب سرّ

مدیون شب های زیارات علی بود

جنگ جمل را گر که طلحه راه انداخت

چون مشکلش تنها مساوات علی بود

اصلاً سقیفه تا ابد زیر سوال است

زیرا غدیر از احتجاجات علی بود

مظلوم شهر فتنه ها، جانم فدایت

ای تو غریب آشنا جانم فدایت

باید علی باشد رسالت پا بگیرد

دین محمد کل دنیا را بگیرد

باید علی بازوی همت را ببندد

تا پرچم اسلام را بالا بگیرد

باید علی بابای این امت بماند

تا دست ما را حضرت زهرا بگیرد

باید علی تا آخرش مظلوم باشد

تا در گلویش خار غم ها جا بگیرد

باید فقط بغض علی در کار باشد

تا فتنه های روز عاشورا بگیرد

باید فقط لعنِ علی در کار باشد

تا از معاویه کسی امضا بگیرد

پس دیگر از آن چشم خون بارش نپرسید

از ناله های این عمارش نپرسید

نجمه پور ملکی

مجید تال

شماره۱

به اوج می برد امشب مرا هوای شما

که عشق را بنویسم، فقط برای شما

نگاه می کنم اینجا به رد پای شما

و می رسم به خدا، تا خدا... خدای شما

که آفرید شما را زمین هوایی شد

وَ کعبه کعبه شد و خانه ای خدایی شد

و بال حور و مَلَک فرش این قدم ها شد

زمین برای حضور تو در تمنّا شد

ز اشک شوق ملائک ستاره پیدا شد

و عشق بر تن هفت آسمان هویدا شد

عصای دست نبی بوده ای و دست خدا

تو دستگیر کلیمی، تو دستگیر عصا

شکوه عدل شما را عقیل می داند

نگاه بت شکنت را خلیل می داند

شکاف کعبه شما را دلیل می داند

و شأن وصف تو را جبرئیل می داند

که از زبان خدا بر تو آفرین می گفت

و با صدای بلند خودش چنین می گفت:

رقم زده ست خدا عشق را به نام علی

فلک نشسته به حسرت برای گام علی

ملک نشسته دو زانو به احترام علی

علی امام من است و منم غلام علی

به لحظه لحظه ی عمرت خدا تبسّم داشت

و با صدای شما با نبی تکلّم داشت

کرامتی که تو داری الی الابد باشد

همیشه ذکر لبم یا علی مدد باشد

شجاعتی که دلت داشت بی عدد باشد

گواه من سر عَمرو بن عبدود باشد

شمار فضل شما را، خدا فقط داند

نشانه های خدا را، خدا فقط داند

مجید تال

شماره۲

امام علی(ع)

دلم غیر ایوان پناهی نداشت

دلم زائری بود و راهی نداشت

دلم در بساطش جز آهی نداشت

علی داشت آن را که شاهی نداشت

به دور امیر کرم گشته ام

صد و ده قدم در حرم گشته ام

به او گفتم ای شاه راهم بده

امان نامه ای بر گناهم بده

لیاقت به یک دم نگاهم بده

پناهی ندارم پناهم بده

صدا زد پریشانی ات با علی

اگر خسته جانی بگو یا علی

همین لحظه ها بود پیدا شدم

علی گفتم و از زمین پا شدم

شب و روز حیران مولا شدم

گدا بودم او خواست آقا شدم

دلِ من بدون علی بی کس است

بمیرم ببینم علی را بس است

تحمل به این نور لابد نبود

ترک خوردن کعبه بی خود نبود

و کعبه که جای تَرَدُد نبود

پس این ها همه یک تولد نبود

خدا خواست ثابت کند بر جهان

علی هست یکتاترین در جهان ...

فقیری که انگشتر از او گرفت

سلیمان شد و ذکر یاهو گرفت

زمین تخت او آسمان تاج او

به دوش نبی بود معراج او

اگر مدح او بر لبم جا گرفت

یدالله دستان من را گرفت

به من گفت از مرد خندق بگو

بیا از علیٌ مع الحق بگو

سه بار از نبی اذن میدان گرفت

علی هست پس مصطفی جان گرفت

نبی گفت جانم به قربان او

علی جان من هست و من جان او

علی با خدا و خدا با علی

علی یا خدا گفت، حق یا علی

امیری نداریم الّا علی

اگر ناتوانی بگو یا علی

مجید تال

اصغر چرمی (رباعی)

ای عشق ببین روح دعا را

سر منشأ فیض کبریا را

ای عشق ببین امام ما را

بر او برسان سلام ما را

......

هنگام وصال یار آمد

در ماه رجب بهار آمد

بر قلب نبی قرار آمد

تاصاحب ذوالفقارآمد

.....

جانها به فدای خاک پایت

از حق شنویم این حکایت

با راه علی شوی هدایت

این است حمایت از ولایت

.....

ای آینه ، مظهر جمالت

ای محور حق ، خدا پناهت

تو لطافت همای عشقی

جمعند همه به زیر بالت

.....

کعبه همه عمر بی قرارت

یک عمر کشیده انتظارت

بر شوق جمال بی مثالت

آغوش گشوده بر وصالت

.....

ای حافظ مهربان قرآن

مشتاق تو شد خدای رحمان

بر خانه ی حق شدی تو مهمان

سلمان،ز تو گردیده مسلمان

.....

ای قاری اولین تلاوت

ای ساقی کوثر امامت

تقدیم به تو عرض ارادت

امید به لحظه ی شفاعت اصغر چرمی

محسن حنیفی

ساقی رسید پس در میخانه پر شود

باده بریز باده که پیمانه پر شود

جامی بده، حیاتِ دوباره مرا ببخش

جامی که جان ز حضرت جانانه پر شود

آری علی علی همه را مست می کند
در بین شهر نعره ی مستانه پر شود
سنگم بزن به حبّ علی که ملال نیست
لیلای شهر آمد و دیوانه پر شود
اصلاً تمام بال و پرم پیشکش به او
اطراف شمع از پَر پروانه پُر شود
بالم شده است صید نگاه تو یا علی
مثل ریاح عبد سیاه تو یا علی
باید به پای دار تو ما سر بیاوریم
شاید ز کار زلف تو سر در بیاوریم
باید که خاک کوی تو را در سبو کنیم
سوغاتی از دیار تو، ساغر بیاوریم
وقتی که صحبت از نجف و آن مناره هاست
کم مانده ما ز شوق تو پر در بیاوریم
ما را در آسمان نجف تا که پَر دهی
سجده به خاک مقدم قنبر بیاوریم
شأن غلامی تو همان شأن انبیاست
روشن شود چو رو سوی محشر بیاوریم
انگشتری بده، که سلیمان بنا کنی
یا نسخه ای بده که مسیحا دوا کنی
هر ذره پای بوس تو شد درّ ناب شد
زر نه، ابوذری شده و آفتاب شد
این غوره های ما که به ساغر نمی رسید
در دست تو فشرده شد آن گه شراب شد
بالای تاج و تخت سلیمان نوشته اند
هر کس که شد غلام تو عالیجناب شد
ادعیه ی قنوت نبی با تلاوت-
"یا عالیُ به حق علی "مستجاب شد
وقتش شده است، فدیه بگیری به ذوالفقار
قربانی ات که بیش ز حدّ نصاب شد
سر گر نشد فدای تو سربار می شود
میثم تبار عاقبتش دار می شود
از بس که هست در دل من اشتیاق تو

دیگر نمانده طاقت صبر از فراق تو

درد مرا نگاه مسیحا دوا نکرد

آن مرهمی که کرده به زخمم افاقه،تو

از گوشه ی نگاه تو سلمان درست شد

این شیوه ی تو بوده و سبک و سیاق تو

باید که استحاله شوم، خاک پا شوم

دفنم کنند در نجف تو، عراق تو

باید که حرف از تو و زهرا وسط کشید

تا خوش بیاید این سخنم در مذاق تو

ساقی باده های طهورا نظر نما

ای ایلیای حضرت زهرا نظر نما

محسن حنیفی

یاسر حوتی

ای ابتدات نقطه پایان آسمان

وی انتهات مثل خداوند، لامکان

ممسوس ذات حضرت الله اکبری

با این حساب ، فهم کمالت نمی توان

گفتم " : چگونه مدح تو خوانم ؟ "

ندا رسید " درسجده آی و سوره توحید را بخوان "

ماصنع دستهای شما بوده ایم ؛

پس اینگونه می شود که تو باشی خدایمان

درکعبه پا نهادی و کعبه شکاف خورد

یعنی که جای توست دل دلشکستگان

کعبه سپید رو شدو زلفش سیاه شد

هم خود به سجده آمدو هم سجده گاه شد

(مهرت به کائنات برابر نمی شود)

حب تو آینه است ـ مکدر نمی شود

مریم ـ بنفشه ـ یاس ـ اقاقی . . . خود بهشت

بی لطف دستهات ـ معطر نمی شود

گرصد هزار شیر نر بیشه های جنگ

هرگز یکی شبیه به حیدر نمی شود

حتی محمدی که خودش فخرعالم

تامرتضی نداشت ، پیمبر نمی شود

با ما کسی که سفره اش از مرتضی جداست

سو گند می خورم که برادرنمی شود

این سفره بوی عطر گل یاس می کند

با گندمی که فاطمه دستاس می کند

رمز حیات ، قبضه شمشیر مرتضاست

هفت آسمانیان ، همه تسخیر مرتضاست

قرآن ؛ زلال آینه ، تصویر ناب ؛ اوست

هر آیه آیه ؛ آینه ،تفسیر مرتضاست

جنات عدن، روضه رضوان، بهشت قرب

درسایه سار شاخه انجیر مرتضاست

اینکه خدا به دیده مردم بزرگ شد

تأثیر جاودانه تکبیر مرتضاست

صبرش شبیه ضربه خندق ستودنی ست

آری ؛ بقاء شیعه به تدبیر مرتضاست

سلطان عشق..! حضرت والا مقام ها..!

تسیلم تو ، شکوه تمام سلام ها

ای میوه رسیده باغ خدا علی

آب و غذای سفره اهل ولا علی

بدر و حنین و خیبر و خندق که جای خود

تنزیل آیه های علق در حـرا ... علی

سِّر عظیم لیله الاسراء ؛ عروج بود

من نفْس ظاهری محمد الی. . .علی

تفسیر ناب سوره توحید ؛ می شود. . . . . .

تلخیص در عبارت یک جمله" یـاعلـی "

با نوح و با کلیم و مسیحا و با کلیـم

هرجا تو دیده می شوی در هر کجا علی

تو درکمال مطلق و انسان کاملی

درمشکلات سخت ؛ تو حل المسائلی

چیزی شبیه رایحه ای می وزید و رفت

شبها به شانه ؛ نان و رطب می کشید و رفت

افسوس قدر و منزلتش را نداشتند

تا درجوار کوثر خود آرمید و رفت

زهرا همان علی و علی نیز فاطمه است

شکر خدا فراق به پایان رسید و رفت ...

مردی که شاهد صدمات مدینه بود

یک روز مرد ... و در سحری شد شهید رفت

گرچه کنار بسترش از مردها پر است اما؛

دریغ محسن خود را ندید و ... رفت

غیر از علی به عام امکان مدار نیست

خلقت بدون اسم علی استوار نیست

یاسر حوتی

سید حسن خوش زاد

شعر۱

ما سوا و محور مینا علسیت

شهسوار تاج کرمنا علیست

معنی والشمس نور روی اوست

معنی والیل مشکین موی اوست

دین حق با نام او کامل شده

هل اتی در شأن او نازل شده

چون خدا ایجاد غرب و شرق کرد

قبل از ان نور علی را خلق کرد

عشق با نام علی اغاز شد

با علی درهای رحمت باز شد

این حدیث دل بود تصنیف نیست

شیعه در محشر بلا تکلیف نیست

شیعه پایش در مسیر اولیاست

شیعه مولایش علی المرتضاست

هر کسی را اسم اعظم داده اند

بر لبش نام علی بنهاده اند

او به بیت الله رکن قائمه است

تاج احمد افتخار فاطمه است

عشق بر حجاج احرام ولاست

کعبه ی کعبه علی المرتضاست
نوح گر در بحر از طوفان برست
مرتضی بگرفت سکان را بدست
هست او هستی به عیسی داده است
او عصا بر دست موسی داده است
اوست هدهد را غزل خوان کرده است
او سلیمان را سلیمان کرده است
او به ابراهیم احسان کرده است
اوست اتش را گلستان کرده است
آن ملاحت که به یوسف داده اند
جان یوسف از علی بستانده اند
عشق او از دل تجلا می کند
یا علی گفتن گره وا می کند
تا علی سر رشته دار کارهاست
مکتب شیعه پر از عمار هاست
یا علی گفتن رموز انبیاست
یا علی گفتن شعار مصطفاست
یا علی گفتن مرام فاطمه است
مزد هر شیعه سلام فاطمه است
پیش او افتاده مرحب از نفس
بت شکستن کار حیدر هست وبس
پس سخن بی پرده گفتن بهتر است
چرخ تحت اقتدار حیدر است
تا علی فرمانده دهر است دهر
شیعه با ضد علی قهر است قهر
او نه تنها در زمین نام آور است
نام او در اسمانها حیدر است
سعی کن محشور گردی با علی
پس بگو (خوشزاد) یا هو یا علی
آنکه او فرمانروای محشر است
حیدر است و حیدر است و حیدر است
سید حسن خوشزاد

شعر۲

کعبه خلوتگه اسرار فراوان علیست

بیت حق جلوه گر از روی درخشان علیست

در جهان مرد عمل باش و علی را بشناس

که ترازوی عمل کفه و میزان علیست

ای کج اندیش مکن غصب خلافت زیرا

به خدا بعد نبی سلطنت از آن علیست

روز محشر که گذرنامه جنت طلبی

آن گذرنامه به امضاء و به فرمان علیست

دادگاهی که به فردای قیامت برپاست

حکم حکم علی و محکمه دیوان علیست

کشتن" مرحب "و بگرفتن خیبر در کف

خاطرات خوش دیباچه دوران علیست

دور شو ای پسر" عبدود "از دیده ی او

که شجاعان عرب پشه به میدان علیست

این حسینی که رئیس الشهدایش خوانند

با خبر باش که شاگرد دبستان علیست

گرچه این دیده ز دیدار نجف محروم است

در عوض ریزه خور سفره احسان علیست

یاسر رحمانی

شماره۱

گر چه اندر دل هر ذره تمنای تو بود

سینه ی کعبه دلدار فقط جای تو بود

بعد احمد به همه خلق وَ ربّ الکعبه...

نه کسی هست و نه بوده است که همتای تو بود

پیش از خلق همه هستی و مُلک و ملکوت

در عدم افضل اعمال تماشای تو بود

علت بخشش آدم ز خطایی که نمود

حذف گندم ز سر سفره ی دنیای تو بود

آنکه در طور همی پاسخ موسی می داد

صوت داوودی و آن لحن دل آرای تو بود

آن همه حسن و ملاحت که به یوسف دادند
عکسی از آینه ی چهره زیبای تو بود
اثری را که خدا در دم عیسی بنهاد
قدری از جذبه و تأثیر نفس های تو بود
شب معراج به هر ره که گذر کرد نبی
ز ابتدا تا به سر انجام رد پای تو بود
تو ید اللهی و اسلام اگر پا بر جاست
همه از مرحمت دست توانای تو بود
نه گزاف است که گویند به هنگام طواف
احترام حرم از لطف قدم های تو بود
همه را طوف ولادتگه تو واجب شد
تا بدانند که مقصود تولای تو بود
یاسر رحمانی

شماره۲

سالها بود که این راز نمی فهمیدم
موسم حج به حرم دور چه می گردیدم
مروه را تا به صفا سعی چه سودم می داد
سنگ برداشتن و رمی چه سودم می داد
حلق و احرام و منا و عرفات و تقصیر
تلبیه،زمزمه و ذکر ودعا و تکبیر
این همه بارش دستور خداوند چرا؟
که چنین گوی و چنان باش و زبان بند چرا؟
نه مرا زهره که این راز بگویم با کس
نه ز حی ازلی سر زند افعال،عبس
من در اندیشه که این کار عجب مشکل شد
که سر انجام مراد و فرجی حاصل شد
هاتفی گفت که در کشتی جان نوحی هست
این که گفتی همه جسم است ،در آن روحی هست
سر تراشیدن و قربانی و رمی جمرات
ذکر و تسبیح و مناجات و وقوف عرفات
استلام حجر و منزلت رکن و مقام
این همه اوج و فرود ،آن همه تنزیل و قیام

آنکه گفته است فقط (سنگ نشانیست) بجاست

حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست

مروه و سعی و صفا را بنگر چون باشی

این ره منزل لیلی ست چو مجنون باشی

هیچ در راه خداوند زخود دل نکنی

سنگ تا بر سر شیطان هوایت نزنی

حال باید ز یقین جلوه به ذاتت بدهند

قدحی معرفت اندر عرفاتت بدهند

در منا کعبه دل قبله افلاک شود

گر که خالی دلت از هرچه که ناپاک شود

شامل لطف خداوند جلی میگردی

به مطاف آمده و دور علی میگردی

در طواف حرم اینگونه که برمی آید

اولین فکر که آندم به نظر میآید

سند دل چو به نام پدر خاک زنی

کعبه هم باشی اگر سینه خود چاک زنی

همه را هست دلی خانه دلدار هوس

و خدا خانه خود را به علی داده و بس

مادر روح خدا را زحرم دور نمود

بهر مولا در این خانه ز دیوار گشود

در جهان کیست چنین پاک و مقدس باشد

گر که در خانه کسی هست همین بس باشد

هر که روشن دلش از نور ولایت نشود

پای در کعبه نهد باز هدایت نشود

یاسر رحمانی

محمود ژولیده

امام علی(ع)

من مادحِ خورشیدم

مست میِ توحیدم

شب سرخوشم از باده

تا صبح شود عیدم

در این شب رستاخیز

دارم ز جهان پرهیز

تصویر لقاء الله

ثبت است به تجریدم

من معتکف اویم

مشغول هو الهویم

با نغمهٔ یا حیدر

تا کعبه خرامیدم

غوغاست طواف من

مولاست مطاف من

با چشمِ دلِ عارف

در کعبه خدا دیدم

بر پرده بیاویزم

از گُرده گنه ریزم

حالی به سبک بالی ست

سر تا قدم امّیدم

سرمستِ یداللهم

عبد اسداللهم

جز دور و بر مولا

بیهوده نجوییدم

با گریهٔ او گریان

با خندهٔ او خندان

با ساقیِ میخانه

گرییدم و خندیدم

زنهار تَخیُّل را

بگذار تحمل را

با لفظ لسانِ دل

دلدار پسندیدم

از هر خَم ابرویش

هر پیچش گیسویش

انگار گلی از نو

در گلشن او چیدم

ما بی خبران در گِل

او معتکف منزل

چون کعبه ای اندر دل

نزدیک ترش دیدم

ای قبله گهِ قبله

وی سجده گهِ کعبه

در صوم و صلوهٔ عشق

خود را به تو سنجیدم

من مدح ولی گویم

هر نغمه علی گویم

ذکر علیاً مولا

با صوت جلی گویم

در این دل دیوانه

بیت الغزلی دارم

از ساقی و پیمانه

حرفی ازلی دارم

جزو رجبیّونم

مست رطبیّونم

از لعل لب مولا

جامی عسلی دارم

چون درّ و صدف پاکم

کز خاکِ نجف، خاکم

هم طینت زهرایی

هم نور علی دارم

خاک حرمینم من،

عبد حسنینم من

اِثنی عشری دینم،

الحمد، ولی دارم

اینم قمرِ کامل

اینم زهق الباطل

با نغمهٔ جاء الحق

در سینه دلی دارم

او صاحب دوران است

مولا ی رسولان است

تردید اگر باشد

در دین خللی دارم

از عالم اَو اَدنی

اَسرار خفی امّا

در عالم این دنیا

اسرار جلی دارم

فرمانبرِ اللهم

حیدر ز ازل شاهم

بر امر اَلستِ او

هر لحظه بلی دارم

هم آب حیاتم او،

هم نور مماتم او

هم برزخ و هم در حشر

شادم که علی دارم

من مدح ولی گویم

هر نغمه علی گویم

ذکر علیاً مولا

با صوت جلی گویم

فریاد حکیمانه

خاموشیِ رندانه

در مکتب مولایم

سیری است غریبانه

مولایی و مظلومی

یکتایی و محرومی

آن هیبت و این غربت

جَهدی است نجیبانه

دنیاست به چشمش خار

عقباست به او گلزار

هر رهرو صادق را

او رهبر فرزانه

بیدار کند علمش،

هشیار کند حلمش

اعجوبهٔ خلقت را

خُلقی ست کریمانه

در حرب علی اُسوه،
در سلم علی الگو
او راست به هر میدان
رفتار حکیمانه
در بندگی اش عاشق
در علم و عمل صادق
تیغ دو دَمش خون ریز
با شیوهٔ مردانه
با قوم جفا دشمن،
مظلوم از او ایمن
با خصم، خشِن امّا،
با دوست صمیمانه
هر نیمهٔ شب پنهان
بر دوش کِشد اَنبان
تا نان و خورش آرَد
بر خوان یتیمانه
شب زاهدِ سجاده
روز عارف آماده
شب ذکر مجیب آرَد
روز است مجیبانه
عدلش چو یَد و بَیضا
فضلش عظمت افزا
دور است غرور و کِبر
از صاحبِ این خانه
اسرار نهان نزدش
ابرار جهان عبدش
پس بسته چرا دستش
بیرون ز حرمخانه
با آن همه آقایی
یکتاست به تنهایی
بیتش چو در آتش سوخت
شد خانه عزاخانه
او فاطمه را می دید

زینب همه را می دید

دنبال امامش داشت

فریاد پریشانه

ای منتقم زهرا

برگرد از آن صحرا

تا روز فرج داریم

آوای غریبانه

من مدح ولی گویم

هر نغمه علی گویم

ذکر علیاً مولا

با صوت جلی گویم

محمود ژولیده

ژولیده نیشابوری

نه تو را شیعه خدا می خواند

نه جدایت ز خدا می داند

یا علی! چرخ زمان را شب و روز

گردشِ چشم تو می چرخاند

آسیابی که دهد روزیِ ما

به خدا دست تو می گرداند

غنچه با آن همه خندان دهنی

لب خندان تو می خنداند

چشمه ی چشم فلک را به خدا

چشم گریان تو می گریاند

قامت سرو سلحشوران را

نعره ی خشم تو می لرزاند

عاصیان را به شرار دوزخ

آتش قهر تو می سوزاند

مؤمنان را به بهشت موعود

جذبه ی عشق رخت می خواند

معنی خوب و بد عالم را

به بشر علم تو می فهماند

کس نداند به خدا قدر تو را

چون خدا قدر تو را می داند

نظری کن تو به «ژولیده»، علی

به زبان، نام تو را می راند

شعر از ژولیده نیشابوری

غلامرضا سازگار

شماره۱

امروز چرا کعبه سر از پا نشناسد

مبهوت خدا گشته و خود را نشناسد

ای حو ر و ملک دور حرم را ، هله گیرید

آرام و قرار از دل هر قافله گیرید

در طوف حرم راه به هر سلسله گیرید

از حی تبارک و تعالی صله گیرید

تا چند در اطراف حرم هلهله گیرید

از فاطمه بنت اسد فاصله گیرید

پیشانی طاعت همه بر خاک گذارید

از شوق چو دیوار حرم خنده برآرید

خورشید فروزنده چراغ شب تار است

یا ماه سما سوی زمین راهسپار است

آغوش حرم منتظر مقدم یار است

او را چه قرار است که بی صبری و قرار است

زمزم همه در زمزمه وصف تنگار است

یا آیینه آب روان آینه دار است

مهمان خدا آمده با گنج نهانی

آغوش زهم بازکن ای رکن یمانی

پاکیزه زنی سوی حرم گشته روانه

در خانه حق آمده با صاحب خانه

لبخند زنان آن صدف در یگانه

بر تیغ غمش قلب حرم گشت نشانه

تا گوهر مقصود برد سوی خزانه

گردیدن دور حرمش بود بهانه

رکن و حرم و حجر چشم گشودند
با ذکر علی منتظر فاطمه بودند
ای مردم مکه همه از دور حرم دور
کامد به حرم فاطمه با عارض مستور
در پیش رویش خیل ملک ، پشت سرش
حور الله که یک پارچه شد بیت خدا
شور گردید حرم دور سرش با دل مسرور
برخواست ندا، کی همه سر تا بقدم نور
ای مادر مولود حرم این حرم از توست
بشتاب به کعبه که حرم محترم از توست
گل بود که می گشت ز افلاک نثارش
دل بود که بود از هه سو آینه دارش
تبریک بر آمد زیمین و ز یسارش
از نور گل انداخت گل انداخت عذارش
یکباره بهم درد چنان داد فشارش
کافتاد ز پا ،رفت ز کف صبر و قرارش
سر تا بقدم زمزمه و ذکر و دعا بود
دستیش بدل دست دگر سوی خدا بود
یارب بتو و روح رسولان مکرم
یا رب به خلیل الله ،این بیت معظم
یا رب به مقام و و حجر الاسود و زمزم ی
ا رب به همین طفل که با من شده همدم
طفلی که ز اجداد و ز آباست مقدم
طفلی که طفیلیش بود عالم و آدم
امشب به من خسته و درمانده نگاهی
از دوش دلم بار تو بردار الهی
از گریه او بیت خدا را خطر آمد
با ناله او ناله ز حجر وحجر آمد
وزچشمه زمزم همه خون جگر آمد
آه از دل و جان بر لب مرغ سحر آمد
ناگاه فروغی ز حرم جلوه گر آمد
تسبیح خدا از دل دیوار بر آمد
کی فاطمه در ، بر تو ز دیوار گشودیم

ما منتظر مقدم والای تو بودیم
باز آی بر بام حرم لاله ببارد
باز آی که دیوار ز دل خنده ، بر آرد
باز آ که حجر بوسه بپایت بگذارد
باز آ که کسی مثل تو فرزند نیارد
باز آ که ملک سر بقدومت بسپارد
باز آی که این خانه تعلق به تو دارد
از دوری تو آمده جان بر لب خانه
بشتاب سوی خانه تو ای صاحب خانه
وارد به حرم در پی آن طرفه صدا شد
دیوار بهم آمد و مهمان خدا شد
جز حق نتوان گفت در آن خانه چها شد
حق است بگویم که خدا چهره گشا شد
بیرون حرم ناله و فریاد بپا شد
در مکه مگو ، غلغله در ارض و سما شد
گفتند همه عصمت الله صمد کو
ای کعبه بگو فاطمه بنت اسد کو
چشم همگان سوی حرم بود هماره
نه تاب تحمل به کسی نه ره چاره
دیگر همه از بیت گرفتند کناره
بعد از سه شب و روز بر آن بیت نظاره
دیوار بهم آمد و شد باز دوباره
تابید ز دیوار حرم ماه و ستاره
ناموس خدا آن صدف در یگانه
از خانه برون آمده با صاحب خانه
این کودک نوزاد و یا آیت عظماست
این طفل بود یا پدر آدم و حواست
این کشتی نوح است نه نوح است نه دریاست
این نفخه روح است نه روح است نه عیساست
این جلوه طور است نه طور است نه موساست
این شیر خدا این علی عالی اعلاست
ای گشته ز شوقش همه لبریز ،
محمد جانت ز سفر آمده برخیز

محمد (ع) این روح خدا در بدن توست

محمد (ع) این جان دو عالم بتن توست

محمد (ع) این همدم شیرین سخن توست

محمد (ع) این دوست دشمن شکن توست

محمد(ع) این یاور شمشیر زن توست

محمد(ع) این باب حسین و حسن توست

محمد(ع) تا روح بیفزاید و تا دل بستاند

بر گوی که قرآن بحضور تو بخواند

ای جان نبی جان دو عالم بفدایت

جن و ملک و حوری و آدم بفدایت

ارواح رسولان مکرم بفدایت

صد موسی و صد عیسی مریم بفدایت

لوح و قلم و عرش معظم بفدایت

جان وتن ناقابل" میثم "بفدایت

این از کرم توست که تا بودم و هستم

مداح و ثنا خوان شما بودم و هستم

شماره۲

امشب خدا با خلق خود دارد سرور دیگری

پوشانده بر تن کعبه را دیبای نور دیگری

بخشید خاص و عام را فیض حضور دیگری

عشاق را در هر سری افکنده شور دیگری

کرده است در سینای دل ایجاد طور دیگری

هستی باغ چنان گیتی بین رشک ارم

قدوسیان تقدیس خوان ، گرد حرم بستند صف

سبوحیان تسبح گو استاده هر سو جان بکف

مکه شده دارالصفا کعبه شده بیت الشرف

هر سو نظر می افکنم وجد و سرور است و شعف

خیزد سروش از هر مکان آید ندا از هر طرف

کامشب نهد ماه قدم در بیت خاص خود قدم

شهری که در وصفش بو لااقسم هذا البلد

بیتی است در دامان آن خاص خدای لم یلد

در پای دیوارش زنی یکتا بپاکی چون احد

سر تا بپا پا تا بسر مرآت الله الصمد

نام نکویش فاطمه مام علی بنت اسد

در اشتیاق او حرم آغوش بگشاده ز هم

آنشب طنین انداز شد در گوش جانش این صدا

ما در برای دعوتت از بیت می آید ندا

بیتی که بر میلاد من بنیاد شد از ابتدا

برخیز کامشب در حرم تو با منی من با خد

برخیز ای جان جهان در مقدمت بادا فدا

بر گیر ره سوی حرم بنما حرم را محترم

فریاد زد حجر و حجر کای بانوی عالم بیا

لبخند زد دیوار و در کای مفخر آدم بیا

رکن یمانی زد صدا کای با خدا همدم بیا

زمزم گلاب افشان برخ کای بهتر از مریم بیا

بیت از درون خواندش که هان ای در حرم محرم بیا

ای خانه از تو محترم و ی زاده ات صاحب حرم

بخشید رونق بیت را رخ بر حرم بنهادنش

دل برد اهل ذکر را ، ذکر خدا سر دادنش

پیچید بر خود ناگهان بگرفت درد زادنش

نی طاقت بنشستن و نی قدرت استادنش

لرزاند ارکان را بهم بیم ز پا افتادنش

دستی بسوی حق علم دستیش بر دل از الم

گفت ای به سویت دستها بهر بیاز از هر طرف

یا رب به این دری که من پوشیده دارم در صدف

یا رب به بیت و زمزم و رکن و مقام و مزدلف

یا رب به آنکو ساخته بیت تو را با این شرف

یا رب بقرب آن سلف یا رب بجاه این خلف

راهی برایم بازکن تا وا رهم از درد و غم

بشکافت دیوار حرم کی عصمت یکتا بیا

آمد ندا از میزبان کای میهمان ما بیا

ای دخت والای اسد ، ای ما در مولا بیا

وی حسن ناپیدای ما در دیده ات پیدا بیا

وی در حریم خاص ما از دیگران اولی بیا

در خانه خود نه قدم ای حامل نور قدم

در بیت شد حق بگذاشت پا دیگر نمیدانم چه شد
شد میهمان کبریا ، دیگر نمیدانم چه شد
آن بیت شد بیت الولا دیگر نمیدانم چه شد
او بود و مولا و خدا دیگر نمیدانم چه شد
آمد بدنیا مرتضی دیگر نمیدانم چه شد
انگشت باید بر دهان خاموش باید لاجرم
بر گرد دیوار حرم برپاست شور و ولوله
فوجی ز حیرت خامش و خیلی دگر در هلهله
گفتی که شهر مکه را لرزاند در هم زلزله
رفته است تا پای جنون هوش از سر هر سلسله
یاد زنی بی یاوز و بی همدم و بی قابله
غافل که پیش ذوالنعم غرق است در موج نعم
در مکه کس پیدا نشد کاین راز را افشا کند
ممکن نشد میر حرم باب حرم را واکند
گردون بی گردید کان گمگشته را پیدا کند
میخواست زمزم کعبه را از اشک خود دریا کند
می رفت تا دنیا بپا هنگامه فردا کند
نزدیک بود افتد وجود از غصه در چاه عدم
ناگه ز دیوار حرم نوراله آمد برون
سیاره برج اسد با قرص ماه آمد برون
ماهی که مهرش خنده زن از خاک راه آمدبرون
در اشتیاق دیدنش دل بانگاه آمد برون
یعقوب کو ، تا بنگرد یوسف ز چاه آمد برون
عیسی عیان شد بر فلک موسی برون آمد زیم
بحر شرف زاد از صدف آن گوهر یکدانه را
یکباره در انوار او پوشیده دید آن خانه را
چون جان شیرین در بغل بگرفت آن جانانه را
می دید در سیمای او ، سیمای حق سبحانه را
می خواست بندد در قماط آن بازوی مردانه را
کان بندها را شیر حق بگسست چون تاری زهم
کی زاده یزدان را اسد بستن چرا این دست را
بالله نداند بست کس جز کبریا این دست را
خواندند از صبح ازل دست خدا این دست را

گویند تا شام ابد مشکل گشا این دست را

فرموده ختم الانبیاء صاحب لوا ، این دست را

هر جا خدا فاتح شود آنجا منم صاحب (علم)

این دست اندازدز پا گردان خون اشام را

این دست باید بشکند در یکدیگراصنام را

این دست یاری میکند توحید را اسلام را

این دست دارد از خدا خود اختیار تام را

این دست گرداند همی گردون نیلی فام را

این دست باشد لوح را با عزم ربانی قلم

مادر مبند این دست را کاین دست از حیدر بود

این دست بر جسم علی از ان پیغمبر بود

این دست بر اوج سماء افلاک را رهبر بود

این دست در ویرانه ها ایتام را یاور بود

این دست جندالله را چون ظل حق بر سر بود

این دست آمد دستگیر افتادگان را از کرم

در خاطرت ناید مگر ای مادر پاکیزه خو

روزی که با شیری شدن در چشمه ساری روبرو

اهریمن وحشت تو راشد حمله ور از چارسو

بهر نجاتت ناگهان آمد جوانی ماه رو

او شیر را رد کرد و تو دادی گلوبند به او

آنکو که دادی هدیه ای ای مهربان مادر منم

شماره۳

امشب حرم خدا حرم شد

از مقدم یار محترم شد

کعبه شده محو و مات و مدهوش

دیوار ز هم گشوده آغوش

هر قطعهٔ سنگ، کوه طوری است

هر نخلهٔ خشک، نخل نوری است

در زمزمه‌های آب زمزم

آوای علی علی است هر دم

ای هجر، شب وصال تبریک

مجد و شرف و جلال تبریک

هر ریگ روان شده ثناگو

با ذکر علی علی علی هو

سر زد ز صفا صفای مطلق

ای مرده بگو علی علی حق

حوران همه جان به کف نهادند

در پشت مقام ایستادند

بت‌های حرم به سجده رفتند

با هم، دم یا علی گرفتند

ای کعبه زهی زهی سعادت

میلاد تو شد از این ولادت

ای کعبه سعادتت مبارک

ای بیت، ولادتت مبارک

ای دختر شیر، شیر زادی

بر خلق جهان امیر زادی

این شیر خداست روی دستت

شمشیر خداست روی دستت

این جان محمد است، مادر

قرآن محمد است، مادر

تو حامل نور سرمد استی

تو مادر جان احمد استی

بر خویش ببال مام کعبه

طفل تو بُود امام کعبه

نوزاد تو پیر کائنات است

طفل تو امیر کائنات است

روزی که نبود نام هستی

می‌کرد علی خداپرستی

از صبح ازل علی، علی بود

پیوسته به هر ولی ولی بود

در بود و نبود مقتدا بود

او بود و محمد و خدا بود

ای نفس رسول و جان قرآن

ای دست خدا، زبان قرآن

خورشید بلند بام کعبه

از صبح ازل امام کعبه
ای خانهٔ کعبه زادگاهت
ای صحنهٔ حشر دادگاهت
تو احمد و احمد است حیدر
یک روح که دیده در دو پیکر
گفتار همارهٔ تو تنزیل
شاگرد قدیمی تو جبریل
در لیلهٔ قدر، قدر قدری
در صحنه بدر، بدر بدری
میدان نبرد پای بستت
شمشیر نیازمند دستت
تو قله عرش را امیری
یا همدم کودک صغیری؟
غیر از تو که، ای خدای را شیر
بخشیده به خصم خویش شمشیر؟
در ملک وسیع حق امامی
با پیر فقیر هم کلامی
با آنکه امام جمع بودی
در بزم فقیر، شمع بودی
تو مالک عرش در زمینی
حیف است میان ما نشینی
در عرش امام آفتابی
در فرش چرا ابوترابی؟
ای قلب تو خانه محمد
جای تو به شانه محمد
تو بت‌شکن و خداپرستی
بر شانه وحی بت شکستی
بت‌های حرم قیام کردند
بر تو همگی سلام کردند
هر بت که فتاد و بر زمین خفت
فریاد کشید و یا علی گفت
ای پشت سرت دعای کعبه
ای بت‌شکن خدای کعبه

ای مهر تو لطف بی‌نهایت
توحید و نبوت و ولایت
مهر تو بود تمام دینم
تا کور شود عدو من اینم
روزی که نه آب و نه گِلم بود
جای تو به خانه دلم بود
با مهر تو روی خود نمودم
با مهر تو چشم خود گشودم
دل را به ولات زنده کردم
گه گریه و گاه خنده کردم
ای شهد ولایت تو شیرم
ای کرده به عشق خود اسیرم
مادر که میان گاهواره
می کرد به صورتم نظاره
هر شب که به گاهواره خفتم
تا صبح علی علی شنفتم
صد شکر خدای را که هر دم
با دوستی تو رُشد کردم
عمری به محبتت اسیرم
تا با تو بمانم و بمیرم
ای مهر تو بود و هست میثم
فردا تو بگیر دست میثم

شماره۴

صحرای حجاز آمده رشک ارم امشب
عالم همه گردیده محیط کرم امشب
تکبیر بگوئید حرم شد حرم امشب
بیش از همه شب گشت حرم محترم امشب
در خانه زده صاحب‌خانه قدم امشب
بت‌ها همه گشتند به تعظیم خم امشب
در سیزده ماه رجب ماه مبارک
میلاد علی در حرم‌الله مبارک
این جان جهان است فدا باد جهانش

در قلب رسل چار کتاب است به شأنش

داده است خداوند به هر عصر نشانش

ریزد دُر توحید و نبوّت ز دهانش

پیوسته بود نام محمد به زبانش

ای کعبه در آغوش به بر گیر چو جانش

گلبوسه بزن صورت الله صمد را

تبریک بگو فاطمهٔ بنت اسد را

ارکان حرم راست به سر شور ولایت

بت‌ها همه گشتند به توحید هدایت

زمزم به دوصد زمزمه کرده است روایت

کامشب به حرم نور علی گشته عنایت

نوری که نه مبدأ بود آن را نه نهایت

کز نور الهی کند این نور حکایت

این نور همان است که پیش از گِل آدم

تابید ز حُسن ازلی در دِل آدم

این نور فروغ بصر آدم و حوّاست

این نور همان راهبر نوح به دریاست

این نور تجلای خدا در دل سیناست

این نور عیان جلوه حق در یَد بیضاست

این نور همان معجزه فیض مسیحاست

این نور خطابی است که در طور به موساست

این نور فروغی است که در غیب نهان بود

این نور چراغی است که در عرش عیان بود

ای بحر تجلای اَزَل، این گهر تواست

ای معجزه صُنع خدا، این اثر تواست

ای روح‌الامین مرشد تو راهبر تواست

ای بیت، جمال اَحدِ دادگر تواست

ای آدم پاکیزه سرشت این پدر تواست

ای فاطمه بنت اسد این پسر تواست

بر روی دو دست تو یدالله مبارک

دیدار جمال اسدالله مبارک

آغوش گشوده است ز هم بیت‌الهش

کعبه، حرم امن خدا شد به پناهش

ارکان حرم تشنهٔ یک نیم نگاهش

مادر شده محو شرف و عزّت و جاهش

در پاکی و در زهد، خداوند گواهش

پیغمبر اسلام بود چشم به راهش

تا بار دگر روح شریفش به تن آید

بر یاری او حیدر خیبر شکن آید

افتاده نفس در دل خلقت به شماره

از چشم سماوات روان گشته ستاره

مَه خندد و خورشید شده محو نظاره

جبریل به دیوار حرم کرده اشاره

وز شوق گریبان حرم گشته دوپاره

تا جلوه کند روی خداوند دوباره

ای اهل حرم باز حرم محترم آمد

تکبیر بگوئید علی از حرم آمد

این است که دیدند به هر عصر عیانش

این است که پیوسته زمانهاست زمانش

این است که برتر ز مکانهاست مکانش

آیات خدا ریخته از دُرج دهانش

پیوسته بود نام محمد به زبانش

بگرفته به بر خواجهٔ لولاک چو جانش

لبهاش گل انداخته از بوسهٔ احمد

انگار که قرآن شده نازل به محمد

این است که سر تا به قدم جان رسول است

شمشیر خدا، شیر خروشان رسول است

چون خرمن گل زینت دامان رسول است

از کودکی خویش نگهبان رسول است

قدر و نبأ و فاطر و فرقان رسول است

قدرش بشناسید که قرآن رسول است

قرآن که ز آغاز به احمد شده نازل

بر قلب وی، از قلب محمد شده نازل

ای بندگی درگه تو روح سیادت

ای مهر تو امضای قبولی عبادت

خوبان جهان را به درت روی ارادت

توحید به توحید تو داده است شهادت

بی دوستی ات خلق نگردیده سعادت

از یمن قدوم تو حرم یافت ولادت

تو شیر خدایی و محمد به تو نازد

و الله قسم خالق سرمد به تو نازد

ما مهر تو با شیر گرفتیم ز مادر

بی مهر تو ما را نبود روح به پیکر

جایی که بود پای تو بر دوش پیمبر

کس را نبود گفتن مدح تو میسّر

اوصاف تو را گفته خداوند مکرّر

گیرم که ببارد ز دهان همه گوهر

با هیچ زبان گفتن مدح تو نشاید

میثم چه بگوید چه بخواند چه سراید؟

شماره۵

ای کعبه! داری یک جهان جان در بر امشب

الحق که از هر شب شدی زیباتر امشب

آغوش جان را بـاز کن جانـانـه آمـد

هنگام قربانی است، صاحب خانه آمـد

جبریل را از بـهر دربـانی بیـاور

ماننـد اسماعیل قربـانی بیـاور

ای کعبه! حقِّ صاحب خود را ادا کن

حجاج را در مقدم مولا فـدا کن

خیل ملائک کعبه را در بر گرفتند

بت ها به کعبه ذکر یا حیدر گرفتند

حِجر و حَجر، رکن عراقی، رکن شامی

گویند مـولا مقدمت بـادا گرامی

زمزم، به اشک شوق، جان را شستشو ده

هر چار رکن کعبه را با هم وضو ده

مکه تجلی گاه داور گشته امشب

کعبه گریبان چاک حیدر گشته امشب

ای کعبه بنگر وجه الله الصمد را

آغوش بگشا، بار ده، بنت اسد را

تاریخ می گوید علی مولود کعبه است

مولود کعبه نه، بگو موعود کعبه است

او پیشتر از کعبه بوده نکته این است

پس کعبه مولود امیرالمومنین است

مکه بـه توفیق ولایت محترم شد

امشب حرم از مقدم مولا حرم شد

سرّی است در این خانه باید لب فرو بست

حتی حرم این راز پنهان را ندیده‌ست

از چار رکن کعبه پرسیدم علی کیست

گفتند بـا حیرت خدا هست و خدا نیست

حجر و صفا و مروه و زمزم نـدانست

از بیت کردم این سؤال، او هم ندانست

تصویـر حسن غیب در آیینهٔ اوست

قرآن نازل نـاشده در سینهٔ اوست

از اول خلقت علی مشکل گشا بود

عالم نبود و آن جمال دلگشا بـود

او از خدا حکم دو عالم را گرفته

او در تکامل دست آدم را گرفته

خورشید، اسرار درون را با علی گفت

پیش از درخشیدن همانا «یا علی» گفت

پیغمبران هم با علی بودند و هستند

پیش از نبوت با خدا این عهد بستند

جبریل ذکر «لافتی الاعلی» گفت

حتّی محمّد هم به خیبر یا علی گفت

حکم از خدا بود و قلم دست علی بود

در فتح خیبر هم علم دست علی بود

اوصاف حیدر را نماید کس چگونه؟

جان محمد را ستاید کس چگونه؟

خلقت کجا داند کجا داند علی کیست؟

تنها خدا داند خدا داند علی کیست

این کفر نبوَد، تا خدا دارد خدایی

با دست حیدر می کند مشکل گشایی

آنانکه از میزان حق، حق را ربودند

والله خاک کفش قنبر هم نبـودنـد
کی فتح کرده بدر و احزاب و احد را؟
کی کشته با یک ضربه عمرو عبدود را؟
کی در شب معراج با احمد نشسته؟
کی بر سر دوش محمد بت شکسته؟
کی کرده در میلاد، قرآن را قرائت؟
کی خوانده بـر کفار آیات بـرائت؟
کی جز علی نفس پیمبر شد؟ بگویید
آیینهٔ زهرای اطـهر شد؟ بـگویید
کی در اخوت شد برادر بـا محمّد؟
کی غیر حیدر شد برابر بـا محمّد؟
کی بهر حفظ جان احمد ترک جان گفت؟
کی جان به کف بگرفت و جای مصطفی خفت؟
کی یک تنه ره بست بر خیل عدو تنگ؟
کی بر بدن آمد نود زخمش به یک جنگ؟
کی جز علی بر خصم خود شمشیر بخشید؟
کی جز علی یک شب چهل منزل درخشید؟
کی مثل حیدر جوشن بی پشت پوشید؟
کی در تمام جنگ‌ها چون او خروشید؟
کی جز علی از اشک طفلی داشت پروا؟
کی غیر حیدر با محمد کرده نجوا؟
ای اهل عالم آیهٔ اکمال دین چیست؟
این «لافتی الاعلی» درباره کیست؟
آن کس‌که خواندش خواجهٔ کل،«کلّ دین» کیست؟
میزان حق غیر از امیرالمومنین کیست؟
ای تیغ حق از«بدر» تا «صفین» حیدرا!
نفس محمد یـا ابـوالسبطین حیدرا!
شیر خدا و شیر پیغمبر تـویی تـو
حیدر تویی، حیدر تویی، حیدر تویی تو
تو مصطفی را مهری و قهری علی جان
او شهر علم و تو درِ شهری علی جان
این شهر غیر از تو در دیگر ندارد
اسلام جز تو یا علی حیدر ندارد

تو پای تا سر رحمةٌ للعالمینی
هم جان شیرین نبی، هم جانشینی
من کیستم یک قطرهٔ ناچیزِ ناچیز
کز بحر جودت گشته‌ام لبریزِ لبریز
بی تو خدا را بندگی کردم؟ نکردم
جز با ولایت زندگی کردم؟ نکردم
تـابید از اول در دلم نـور هدایت
هرگز نخواندم یک نماز بی ولایت
یک باغ گل دارم، اگر خارم علی جان
هر کس که هستم دوستت دارم علی جان
لطف غیورت کی مرا وا می‌گـذارد؟
کی در جهنم دوستت پا می‌گـذارد؟
دوزخ که جای دوستان مرتضی نیست!
آخر جهنم را مگر شرم و حیا نیست؟!
حتی اگر در قعر دوزخ پـا گـذارم
از شعله‌های خشم آن بـاکی نـدارم
با این سخن داد از درون دل بـرآرم
آتش مسوزان! من علی را دوست دارم
"میثم"همین است و همین است وجزاین نیست
دین جز تـولای امیرالمومنین نیست

شماره۶

روح الامین! به بام حرم رو، اذان بگو (ولادت)
روح الامین! به بام حرم رو، اذان بگو
بعد از اذان، ثنای علی همچنان بگو
اوصاف شیر حق به زمین و زمان بگو
لب را بشو به زمزم و با حاجیان بگو
کامشب شب ولادت صاحب حرم شده
بیت الحرم به مقدم مولا حرم شده
امشب به کعبه فاطمه پروانه علی است
دل دور کعبه گردد و دیوانه علی است
دست خدا به کعبه روی شانه علی است
امشب دل رسول خدا خانه علی است

باور کنید جان به تن کعبه آمده

باور کنید بت شکن کعبه آمده

امشب به لوح نقش قلم ذکر یا علی است

آوای سنگ های حرم ذکر یا علی است

بت‌های کعبه را همه دم ذکر یا علی است

امشب دعای فاطمه هم ذکر یا علی است

امشب زمین به یمن علی عرش می‌شود

امشب فلک ز بال ملک فرش می‌شود

ای کعبه جلوهٔ ازلی را نگاه کن

مرآت حسن لم یزلی را نگاه کن

عید ولایت است ولی را نگاه کن

یا فاطمه جمال علی را نگاه کن

آیینه از جمال جمیل خدا بگیر

با چهرهٔ علی زخدا رونما بگیر مادر،

تمام هستی پیغمبر است این

از انبیا به غیر محمد سر است این

بر خلق آسمان و زمین رهبر است این

دستش مبند بنت اسد، حیدر است این

ای دخت شیر! بهر نبی شیر زاده‌ای

شیری که هست صاحب شمشیر،زاده‌ای

تو دخت شیری و اسدالله زاده‌ای

بر جمله خلق، رهبر آگاه زاده‌ای

بهر رسول، همدم و همراه زاده‌ای

خوشتر ز آفتاب رجب، ماه زاده‌ای

نوزاد تو کز او حرم الله منجلی است

آیینهٔ تمام نمای خدا، علی است

نقش همیشه زنده لوح و قلم علی است

در بین اولیا به دو عالم علم علی

تصویری از حقیقت حُسن قِدم علی است

سعی و صفا و زمزم و رکن و حرم علی است

قرآن به وصف اوست که تکمیل می‌شود

جز او چه کس معلم جبریل می‌شود

روز نخست ارض و سما گفت یا علی

روح الامین به وقت دعا گفت یا علی

آدم به موج درد و بلا گفت یا علی

در جنگ‌ها رسول خدا گفت یا علی

در ذوالفقار زمزمهٔ لافتی علی است

بر روی هر که می‌نگرم نقش یاعلی است

ای شهریار کشور جان یا علی مدد

ای دستگیر خلق جهان یا علی مدد

ای رهنمای گمشدگان یا علی مدد

ای ذکر اهل دل به زبان یا علی مدد

ما جان و دل به مهر تو آراستیم و بس

روز نخست از تو، تو را خواستیم و بس

مرغ دلم کبوتر صحن و سرای توست

شیرین ترین ترانهٔ روحم ثنای توست

مُهر حلال زادگی من ولای توست

هر سو که رو نهم حرم با صفای توست

از لحظه‌ای که پای به دنیا گذاشتم

دینی به جز ولای تو مولا نداشتم

گل بی نسیم مهر تو پژمرده می‌شود

دل بی شرار عشق تو افسرده می‌شود

نام تو با کلام خدا برده می‌شود

یاد دمت مسیحِ دل مرده می‌شود

تـو کیستی؟ امام تمام امام‌ها

بر حضرتت هماره درود و سلام‌ها

بی مِهر تو قبول صلوهٔ و صیام نیست

تکبیر و حمد و نیت و رکن و قیام نیست

تبلیغ دین احمد مرسل تمام نیست

ما را به جز تو بعد پیمبر امام نیست

این مذهب و عقیده و ایمان "میثم"است

حتی بهشت گـر تـو نباشی جهنم است

شماره۷

دنیا شنود پیام ما را

بخشید خدای حیّ منّان

ای کعبه چو جان به بر گرفتی

این جان محمّد است کعبه

در زمرهٔ دوستان مولا

شیرین به ولایت علی کن

عالم نگَرد مقام ما را

در عید علی تمام ما را

از دست خدا امام ما را

بر او برسان سلام ما را

امشب بنویس نام ما را

با کوثر نور، کام ما را

امشب در خود به غیر بستی

با صاحب خویشتن نشستی

ای کعبه حرم شدی از امشب

عالم همه تشنهٔ کرامت

با دست خدا به لوح محفوظ

بت‌ها شده ذکرشان هوالحی

تا دم زنی از تجلّی هو

طوبی که علی مرتضی را

در عرش، علم شدی از امشب

تو بحر کرم شدی از امشب

ممدوح قلم شدی از امشب

خالی ز صنم شدی از امشب

هو گفتی و دم شدی از امشب

تو خاک قدم شدی از امشب

دلدادهٔ وصل یار بودی

دیوار نه، سینه را گشودی

تا فاطمه را ز دور دیدی

از چارطرف به نغمهٔ وحی

گویی که به شوق میهمانت

یا همچو کبوتران عاشق

هم ذکر «علی علی» گرفتی

یک عمر در انتظار بودی

چون جامه جگر ز هم دریدی

آوازهٔ «فادْخلی» شنیدی

آغوش گشودی و دویدی

بر گرد سر علی پریدی

هم بانگ «خدا خدا» کشیدی

امشب به وصال خود رسیدی

نور ازلی مبارکت باد

میلاد علی مبارکت باد

این مظهر داور است، کعبه!

در مصحف سینه‌اش نگه‌کن

بازوی ورا ببوس امشب

امشب پدر تمام عالم

این سیّد کلّ انبیا را

بر خویش ببال از این چه بهتر

این روح مطهر است کعبه

قرآن پیمبر است کعبه

این فاتح خیبر است کعبه

در دامن مادر است کعبه

جان است و برادر است کعبه

مهمان تو حیدر است کعبه

این صاحب جاودانی توست

مولود نه، بلکه بانی توست

از مکّه و کعبه و پیمبر

انوار جمال غیب تا صبح

دارند به کعبه شب‌نشینی

جبریل به احترام مولا

کعبه ز ولادت علی یافت

تطهیر شدی به نور مولا

تبریک به ذات حیّ داور

ازکعبه به‌عرش می‌کشد سر

بنت اسد و خدا و حیدر

بر بام حرم گشوده شهپر

میلاد دوباره، جان دیگر

ای بیت‌خدا! از این چه‌بهتر؟

بت‌ها همه سربه خاک سودند
تا صبح، «علی علی» سرودند
ای ذکر خوش حرم، ثنایت
هم بوسه‌زده «حجر» به‌دستت
رکن و حرم و صفا و مروه
جان دو جهان، رسول اکرم
با معجزهٔ مسیح خیزد
والله که کعبه قطعه‌سنگی است
جان همه حاجیان فدایت
هم چشمِ «مقام»، جای پایت
هر چار، اسیر یک دعایت
دلدادهٔ صوت دلربایت
بر مرده اگر رسد صدایت
زآن نیز کم است، بی‌ولایت
تو جانو حرم، تن است مولا
حج، دور تو گشتن است مولا
مداح تو ذات حی منّان
توحید به مهر توست توحید
بوذر به محبت تو بوذر
با بردن نام تو عجب نیست
بر ختم رسل فقط تو خواندی
بوسید لب تو را محمّد '
اوصاف تو «قدر»و «نور»و«فرقان»
ایمان به ولای توست ایمان
سلمان به ولایت تو سلمان
در حشر رهد ز نار، شیطان
قرآن، پیش از نزول قرآن
یعنی که بخوان‌بخوان علی‌جان!
بگشا لب و وصف خویشتن گو
با سورهٔ «مؤمنون» سخن گو
هم عبدی و هم خدای مظهر
شمشیر خدا و شیر احمد
یک ضربت تو به جنگ خندق

هر لحظهٔ لیلهٔالمَبیتت

با یک نگه تو خلق، سلمان

والله قسم، قسم به قرآن

هم نفس رسول، هم برادر

در غزوهٔ بدر و فتح خیبر

از طاعت کائنات برتر

با طاعت انس و جان برابر

با یک نفست همه ابوذر

زیبندهٔ توست نام حیدر!

والله تو حیدری، علی‌جان!

شمشیر پیمبری علی‌جان!

تو روح کتاب آسمانی

توحید مقاوم ایستاده

کردند همه صحابه اقرار

در کوی تو صد هزار موسی

تو نفس محمّدی علی جان

کی گفته امام نفس احمد '

ج لبریز مبانی و معانی

قرآن همیشه جاودانی

در محضر تو به ناتوانی

فخریّه کنند بر شبانی

بالله قسم ای رسول ثانی

گردند فلانی و فلانی؟

کی دیده که جاهل تیمّم

یابد به ولی حق، تقدّم؟

سدیدید که نفس مصطفی کیست؟

دیدید که در خطاب قرآن

پاسخ بدهید روز خیبر

حجت به همه تمام گردید

خواندیم نماز رو به قبله

والله به جز علی نگوییم

دیدید علی مرتضی کیست؟

ممدوح خدا در انما کیست؟

از قلب علی گره‌گشا کیست؟

دیدیدکه حجت خدا کیست؟

دیدیم که قبلهٔ دعا کیست

پرسند اگر امام ما کیست؟

ای خصم! بیا ببُر سر از ما

عالم ز شما و حیدر از ما

شیعه ز همه سر است فردا

شیعه به ولایت امامش

یک یا علی از عبادت خلق

والله قسم پناه شیعه

والله قسم لوای توحید

زیر علم ولایت او

دنبال پیمبر است فردا

سیراب ز کوثر است فردا

بالاتر و برتر است فردا

صدّیقهٔ اطهر است فردا

بر شانهٔ حیدر است فردا

سرتاسرِ محشر است فردا

شیعه همه جا بوَد علی‌دوست

حقا که بهشت، عاشق اوست

شیعه است که اقتدار دارد

شیعه است‌که با نثار جانش

شیعه است‌که با ولای حیدر

شیعه است که‌در خزان غم‌ها

نه شوق بهشت در سر اوست

دیدار علی بهشتِ شیعه است

شیعه است که اعتبار دارد

سرخطِّ وصال یار دارد

می‌میرد و افتخار دارد

با مهر علی بهار دارد

نه بیم ز خشم نار دارد

شیعه به جنان چه کار دارد؟

«میثم» همه عمر حیدری باش

با مهر علی پیمبری باش

شماره۸

عالم امشب به علی می‌نازد

آدم امشب به علی می‌نازد

همگان دور حرم می‌گردد

حرم امشب به علی می‌نازد

لوح از نام علی زینت یافت

قلم امشب به علی می نازد

آسمان سوده جبین بر خاکش

کعبـه گردیده گریبان چاکش

زهی از دامن آباد حرم

پیر خلقت شده نوزاد حرم

یک علی در نگهش جلوه کند

هر که هر لحظه کند یاد حرم

علی از روز ازل بود علیa

پس بگو آمده میلاد حرم

حرم از خاک علی خلق شده

او ز نـور ازلـی خلـق شده

مکه شد غرق تجلای علی

کعبه محو قد و بالای علی

به همه خلق بگویید: خدا

گشته مشتاق تماشای علی

حرم‌الله سراپا شده چشم

دوخته چشم به سیمای علی

چـار ارکـان حـرم زوارش

محو دیدار شده هر چارش

این همان جان رسول‌الله است

جان و جانان رسول‌الله است

نه فقط قاری قرآن گشته

بلکه قرآن رسول‌الله است

دست و شمشیر خدا در پیکار

شیر غران رسول‌الله است

احد و بدر و جمل پا بستش

علـم فتـح خـدا در دستش

در تن ختم رسل تاب علی است

همه تاریکی و مهتاب علی است

وسعت ملک الهی بحری است

که در این بحر درّ ناب علی است

ناصر دین خدا، یار رسول

فاتح خیبر و احزاب علی است

مهر او دین رسول‌الله است

جان شیرین رسول‌الله است

رکن ارکان هدا کیست؟- علی

صورت و چشم خدا کیست؟- علی

آنکه در بستر پیغمبر خفت

جان خود کرد فدا، کیست؟- علی

آنکه با دست یداللهی او

عمرو افتاد ز پا، کیست؟- علی

همـه عالم بـه علی می‌نازد

گو: خدا هم به علی می‌نازد

علی از روز ازل حیدر بود

با خدا همدم پیغمبر بود

از زمانی که زمان خلق شده

هر زمان او به زمان رهبر بود

به همه عالم خلقت سوگند

که علی از همه عالم سر بود

آنکـه ز آغـاز ولـی بـود ولی

به خدا شخص علی بود علی

به خدا دین خدای متعال

به تولای علی یافت کمال

گر نخوانم ز علی کامم تلخ

گر نگویم ز علی نطقم لال

با علی بخت حقیقت در اوج

بی علی روح عدالت پامال

مهر او گر نبود توشهٔ راه

همه طاعات گناهند گناه

روح من مرغ لب بام علی است

کوثر جان من از جام علی است

روز محشر چه هراسم ز جحیم

آتش خشم خدا رام علی است

بهترین ذکر علی نام خداست

بهترین ذکر خدا نام علی است

نام او زینت باب‌الله است

مهر او روح کتاب‌الله است

ای خداوند و خدا را بنده

ای به تیغ تو عدالت زنده

بندهٔ پیشتر از بگذشته

حجهٔالله پس از آینده

مهر، تا بندهٔ کوی تو نشد

در سماوات نشد تابنده

دهر ظرف کرم توست علی

حشر، زیر علم توست علی

ای در آغوش الهی جایت

بر سر دوش محمّد پایت

تو که هستی؟ تو که هستی؟ مولا

که فداییت شده زهرایت

تو خدا نیستی اما ز خدا

گشته لبریز همه اعضایت

نه فقط سینهٔ ما از تو پر است

وسعت ملک خدا از تو پر است

تو ز مخلوق سری یا حیدر

نَفسِ پیغامبری یا حیدر

بشر و این همه آثار خدا

تو چگونه بشری یا حیدر

عمر تو بیشتر از ارض و سماست

تو به آدم پدری یا حیدر

آدم از خاک رهت آدم شد

تا علم در همهٔ عالم شد

ای معطر ز گلت آب و گلم

نامت آوای طپش‌های دلم

من و مدح تو خدا می‌داند

از تو تا صبح قیامت خجلم

من چراغ همه جا خاموشم

آتشی ده که کنی مشتعلم

خـود ز پرونـدهٔ خـود آگاهم

هر چه‌ام «میثم» این درگاهم

شماره۹

دنیا شنود پیام ما را

عالم نگرد مقام ما را

بخشید خدای حیّ منّان

در عید علی تمام ما را

ای کعبه چو جان به برگرفتی

از دست خدا امام ما را

این جان محمّد است کعبه

بر او برسان سلام ما را

در زمره ی دوستان مولا

امشب بنویس نام ما را

شیرین به ولایت علی کن

با کوثر نور، کام ما را

امشب در خود به غیر بستی

با صاحب خویشتن نشستی

*****

ای کعبه حرم شدی از امشب

در عرش، علم شدی از امشب

عالم همه تشنه ی کرامت

تو بحر کرم شدی از امشب

با دست خدا به لوح محفوظ

ممدوح قلم شدی از امشب

بت‌ها شده ذکرشان هوالحی

خالی ز صنم شدی از امشب

تا دم زنی از تجلّی هو

هو گفتی و دم شدی از امشب

طوبی که علی مرتضی را

تو خاک قدم شدی از امشب

دلداده ی وصل یار بودی

دیوار نه، سینه را گشودی

*****

تا فاطمه را ز دور دیدی

چون جامه جگر ز هم دریدی

از چارطرف به نغمه ی وحی

آوازه ی «فادْخلی» شنیدی

گویی که به شوق میهمانت

آغوش گشودی و دویدی

یا همچو کبوتران عاشق

بر گرد سر علی پریدی

هم ذکر «علی علی» گرفتی

هم بانگ «خدا خدا» کشیدی

یک عمر در انتظار بودی

امشب به وصال خود رسیدی

نور ازلی مبارکت باد

میلاد علی مبارکت باد

*****

این مظهر داور است، کعبه!

این روح مطهر است کعبه

در مصحف سینه‌اش نگه‌کن

قرآن پیمبر است کعبه

بازوی ورا ببوس امشب

این فاتح خیبر است کعبه

امشب پدر تمام عالم

در دامن مادر است کعبه

این سیّد کلّ انبیا را

جان است و برادر است کعبه

بر خویش ببال از این چه بهتر

مهمان تو حیدر است کعبه

این صاحب جاودانی توست

مولود نه، بلکه بانی توست

*****

از مکّه و کعبه و پیمبر

تبریک به ذات حیّ داور

انوار جمال غیب تا صبح

از کعبه به عرش می کشد سر

دارند به کعبه شب‌نشینی

بنت اسد و خدا و حیدر

جبریل به احترام مولا

بر بام حرم گشوده شهپر

کعبه ز ولادت علی یافت

میلاد دوباره، جان دیگر

تطهیر شدی به نور مولا

ای بیت‌خدا! از این چه‌بهتر؟

بت‌ها همه سربه خاک سودند

تا صبح، «علی علی» سرودند

*****

ای ذکر خوش حرم، ثنایت

جان همه حاجیان فدایت

هم بوسه‌زده «حجر» به‌دستت

هم چشمِ «مقام»، جای پایت

رکن و حرم و صفا و مروه

هر چار، اسیر یک دعایت

جان دو جهان، رسول اکرم

دلداده ی صوت دلربایت

با معجزه ی مسیح خیزد

بر مرده اگر رسد صدایت

و ا... که کعبه قطعه سنگی است

ز آن نیز کم است، بی ولایت

تو جان و حرم، تن است مولا

حج، دور تو گشتن است مولا

*****

مداح تو ذات حی منّان

اوصاف تو «قدر»و «نور»و«فرقان»

توحید به مهر توست توحید

ایمان به ولای توست ایمان

بوذر به محبت تو بوذر

سلمان به ولایت تو سلمان

با بردن نام تو عجب نیست

در حشر رهد ز نار، شیطان

بر ختم رسل فقط تو خواندی

قرآن، پیش از نزول قرآن

بوسید لب تو را محمّد

یعنی که بخوان‌بخوان علی‌جان!

بگشا لب و وصف خویشتن گو

با سوره ی «مؤمنون» سخن گو

*****

هم عبدی و هم خدای مظهر

هم نفس رسول، هم برادر

شمشیر خدا و شیر احمد

در غزوه ی بدر و فتح خیبر

یک ضربت تو به جنگ خندق

از طاعت کائنات برتر

هر لحظه ی لیلهٔ المَبیتت

با طاعت انس و جان برابر

با یک نگه تو خلق، سلمان

با یک نفست همه ابوذر

والله قسم، قسم به قرآن

زیبنده ی توست نام حیدر

و ا... تو حیدری، علی‌جان!

شمشیر پیمبری علی‌جان!

*****

تو روح کتاب آسمانی

لبریز مبانی و معانی

توحید مقاوم ایستاده

قرآن همیشه جاودانی

کردند همه صحابه اقرار

در محضر تو به ناتوانی

در کوی تو صد هزار موسی

فخریّه کنند بر شبانی

تو نفس محمّدی علی جان

بالّه قسم ای رسول ثانی

کی گفته امام نفس احمد

گردند فلانی و فلانی؟

کی دیده که جاهل تیمّم

یابد به ولی حق، تقدّم؟

*****

دیدید که نفس مصطفی کیست؟

دیدید علی مرتضی کیست؟

دیدید که در خطاب قرآن

ممدوح خدا در انما کیست؟

پاسخ بدهید روز خیبر

از قلب نبی گره‌گشا کیست؟

حجت به همه تمام گردید

دیدیدکه حجت خدا کیست؟

خواندیم نماز رو به قبله

دیدیم که قبله ی دعا کیست

و ا... به جز علی نگوییم

پرسند اگر امام ما کیست؟

ای خصم! بیا بِبُر سر از ما

عالم ز شما و حیدر از ما

*****

شیعه ز همه سر است فردا

دنبال پیمبر است فردا

شیعه به ولایت امامش

سیراب ز کوثر است فردا

یک یا علی از عبادت خلق

بالاتر و برتر است فردا

و ا... قسم پناه شیعه

صدّیقه ی اطهر است فردا

و ا... قسم لوای توحید

بر شانه ی حیدر است فردا

زیر علم ولایت او

سرتاسرِ محشر است فردا

شیعه همه جا بوَد علی‌دوست

حقا که بهشت، عاشق اوست

*****

شیعه است که اقتدار دارد

شیعه است که اعتبار دارد

شیعه است‌که با نثار جانش

سرخطِّ وصال یار دارد

شیعه است‌که با ولای حیدر

می‌میرد و افتخار دارد

شیعه است که‌در خزان غم‌ها

با مهر علی بهار دارد

نه شوق بهشت در سر اوست

نه بیم ز خشم نار دارد

دیدار علی بهشتِ شیعه است

شیعه به جنان چه کار دارد؟

«میثم» همه عمر حیدری باش

با مهر علی پیمبری باش

شماره۱۰

ای ملائک گل برافشانید بام کعبه را

بیشتر گیرید امشب احترام کعبه را

با وضو باید به لب آرید نام کعبه را

بشنوید از چار رکن امشب پیام کعبه را

هم پیام کعبه، هم ذکر سلام کعبه را

مام کعبه آورد با خود امام کعبه را

ای حرم! آماده شو تا میهمانداری کنی

میهمان خویش را در موجِ غم یاری کنی

کعبه! امشب رکن دین را در بغل بگرفتهای

مرشد روحالامین را در بغل بگرفته ای

اصل قرآن مبین را در بغل بگرفته ای

جان ختمالمرسلین را در بغل بگرفته ای

هستیِ هست آفرین را در بغل بگرفته ای

شیرِ حق، حبلالمتین را در بغل بگرفته ای

قبلهی دل، کعبه ی اهل یقین است این پسر

مُنجیِ عالَم، امیرالمؤمنین است این پسر

کس نمیداند چه شد جز ذاتِ دادارِ علی

کعبه میگردد به گردِ شمعِ رخسارِ علی

از حَجَر بر عرش میتابید انوار علی

آفرینش داشت در سر، شوق دیدار علی

شد خدا در خانه خود میهماندار علی

بود ذکر حق به لبهای گهربار علی

سنگهای کعبه میگفتند با صوت جلی

یا علیّ و یا علیّ و یا علی!

باز دیوار حرم از امر حق آمد به هم

دیگر اینجا کس نمیداند چه شد حتّی حَرَم

فاطمه بود و علی بود و خدایِ ذوالکَرَم

کار ناید از کلام و صفحه و دست و قلم

عقل، مجنون و قلم عاجز، زبان گنگست و لال

کس نمیداند چه شد جز ذات پاک ذوالجلال

ای حَرَم را قبله، ای ارواح را جان یا علی!

ای گدایِ سائلت، فردوس و رضوان یا علی!

ای خدا را در شب میلاد، مهمان، یا علی!

ای به روی دست احمد خوانده قرآن یا علی!

کیستی تو؟ پاکتر از جان پاکان، یا علی!

کیستم من؟ «میثمِ» آلوده دامان یا علی!

شماره۱۱

ولایت را وضو دادند امشب

زبان را ذکر هو دادند امشب

به یمـن مقـدم مولـود کعبه

حـرم را آبـرو دادنـد امشب

شب عیـد امیـرالمـؤمنین است

علی با رب کعبه هم‌نشین است

***

به دور کعبـه گـردد ماه، امشب

حرم را بخت شد همراه، امشب

همین کـه زادگـاه مرتضی شد

ولادت یـافت بیـت‌الله، امشب

خدا بر خلقت خود آفرین گفت

حرم هم یـاامیرالمؤمنین گفت

****

ملایک! کعبه را در بر بگیرید

همه عیـدی ز پیغمبر بگیرید

هجـوم آریـد بـر رکـن یمـانی

مـراد خـویش از حیـدر بگیرید

تمـاشـای رخ حیـدر مبارک

طـواف جـان پیغمبر مبارک

****

جهـان غـرق فـروغ ابتـدا بود

زمین دریـای انـوار هُـدی بود

حرم تا صبح، ذکر یاعلی داشت

علی بـود و علی بود و خدا بود

صنم هم ذکر الله الصمد داشت

نـدای قـل هـوالله احد داشت

****

محمّد! دست عالمگیرت این است

نگهـدارنـدهٔ تکبیرت ایـن اسـت

نه تنها دست و بازو، جان شیرین...

نه تنها شیر تو، شمشیریت این است

خدا داند که این است و جز این نیست

کسـی جز او امیـرالمـؤمنین نیست

حـرم آغـوش خـود را بـاز کرده

سـرود یـاعلی آغـاز کـرده

تماشا کن تماشا کن محمّد

که کعبـه تـا خـدا پـرواز کرده

عیان، بی‌پرده حسن داوری شد

که امشب آفرینش حیدری شد

****

دلا! امشب خدا را با علی بین

جـلال کبریـا را بـا علی بین

محمّـد را تماشـا در علی کن

تمـام انبیـا را بـا عـلی بین

اگـرچـه زادگـاه او حرم بود

خدا بهر علـی آغوش بگشود

****

خدا در صـورت حیـدر درخشید

زمیـن و آسمان را نـور بخشید

به دخت شیر، امشب داد شیری

که در آغـوش پیغبمـر خروشید

زبان بگشود؛ قرآن خواند، تکبیر!

بتـان کعبـه را لرزانـد، تکبیر

****

فشاند از لعل لب گوهر؛ سخن گفت

ز وحـی خالـق داور سخـن گفت

همان اول که چشم خویش بگشود

فقط با شخص پیغمبر سخن گفت

که یا احمد! منم شمشیر و شیرت

وصی‌ات، حافظ دینـت، وزیـرت

****

خـدا بهـر تـو حیـدر آفریـده

معیـن و یـار و یـاور آفریـده

تـو را بهـر نجات خلق عالم

مـرا بـر فتـح خیبـر آفریـده

امیرالمـؤمنینـم؛ شیــر حقـم

تو دست حق و من شمشیر حقم

تو جانان، جان شیرینت منم من

نگهـدارنـدهٔ دینـت منـم من

تمـام نعمــت پـروردگـارت

کمـال دیـن و آیینت منم من

به بازوی علی حق را نگه کن

احد را بدر و خندق را نگه کن

****

تو را تیر قضا در شست حیدر

فدایت باد، بـود و هست حیدر

علم بـر شانهٔ من، حکم از تو

بود شمشیر تو در دست حیدر

نه از خیبر نه از خندق سخن بود

کلیـد فتـح تـو در دست من بود

****

مـن از آغـاز خلقـت بـا تو بودم

چه در جلوت چه خلوت با تو بودم

در اسلاب رسل بـا هم نشستیم

چه در معنی چه صورت با تو بودم

نـه تنهـا بـا تو از اول نشستم

همانا تا که هستم با تو هستم

****

از آن روزی که احمد آفریدند

علـی را بــر محمّـد آفریدند

دو روح آشنـا را در دو پیکـر

ز یـک روح مجــرد آفریدند

نه حرفی از زمین نه از سما بود

علی بـود و نبـی بـود و خدا بود

****

علی! تو هستـیِ هسـت‌آفرینی

تو هم حقـی و هم حق‌الیقینی

به پیغمبر قسم بعد از محمّد

تـو، تنهـا تـو امیـرالمؤمنینـی

فقط حق تو تنها، این مقام است

لباس نور بر ظلمت حرام است

****

تو در جسم رسل جانی علی جان

تو توحیدی، تو ایمانی علی جان

به قرآن می‌خورم سوگند، مولا!

تو قرآنی تو قرآنی علی جان!

عبادت هیزم نار است بی‌تو

بهشت ار گل دهد خار است بی‌تو

****

کتاب‌الله را جان نیست بی‌تو

ملک را نیز ایمان نیست بی‌تو

مسلمان نیستم گر کذب گویم

که سلمان هم مسلمان نیست بی‌تو

تولا و تبرا هست دینم

بدانید ای همه عالم من اینم

****

مرا با مهر حیدر آفریدند

ز خاک کفش قنبر آفریدند

زبان میثمی دادند بر من

نفس‌هایم دمادم یاعلی شد

تمام نخلِ «میثم» یاعلی شد

شماره۱۲

امشب ای کعبه زیارت کن زیارت کن خدا را

همچو جان برگیر در بر جان ختم‌الانبیا را

چشم شو سر تا قدم، بنگر جمال کبریا را

بوسه زن خاک قدم‌های علی مرتضی را

رکن ارکان الهی نور حسن ابتدا را

پر کن از نور ولایت وسعت ارض و سما را

****

کعبه! امشب آبرو از مقدم حیدر گرفتی

خانهٔ حقی و صاحب‌خانه را در بر گرفتی

دل به حیدر دادی اما دل ز پیغمبر گرفتی

جاودان مانی که امشب زندگی از سر گرفتی

بلکه آب زندگی از ساقی کوثر گرفتی

ناز کن؛ از خضر هم دیگر مگیر آب بقا را

ایـن محمّـد را روان و روح قرآن است کعبه!

این امیرالمؤمنین ایـن کل ایمان است کعبه

این همان حبل‌المتین این رکن ارکان است کعبه

این بـه جسم پاک کل انبیا جان است کعبه

میهمـانت میزبان ملک امکـان است کعبه

می‌دهد از امر حق روزی تمام ماسوا را

****

فاطمه! بنت اسـد! وصـل خداوندت مبارک

بحر عصمت! گوهر بی‌مثل و مانندت مبارک

نقش لبخند علی بـر قلب خورسندت مبارک

عیـد میـلاد یگانـه طفـل دلبندت مبارک

مـادر شیـر خـدا! میـلاد فرزنـدت مبارک

داده ذات حـق بـه تـو آیینـهٔ ایزدنما را

****

فاطمـه! بنت اسـد! تهلیل گـو تکبیر زادی

نیمه‌شب در جوف کعبه مهر عالمگیر زادی

قـل هـوالله احـد را بهترین تفسیـر زادی

دختـر شیـری و از بهـر محمّـد شیر زادی

بلکه بر ختم رسل هم شیر هم شمشیر زادی

شیر ده از شیرهٔ جان در حرم شیر خدا را

****

مادر مولا! نثـار خـاکت از گـردون ستاره

ای سـلام‌الله بـر فرزنـد دلبنـدت همـاره

از حرم بیرون بیا با قرص خورشیدت دوباره

دیده بگشا بین محمّد گشته سر تا پا نظاره

ذکر یا مولاست جاری بر زبانش بی‌شماره

تا بگیـرد در بغـل خورشیـد انوار الهدی را

****

ای مقام و قدر و اجلال تو از مریم فراتر

ای حریم خاص حق را با قدومت داده زیور

دخـت شیـر و مادر والا مقـام شیر داورا!

جان شیرین محمّد را تویی فرخنده مادر

بی‌قراری می‌کند بر طفل دلبنـدت پیمبر

هدیه کن بر مصطفی امروز جان مصطفی را

یـامحمّـد البشـاره! البشـاره! جـانت آمد

پیش‌تـر از روز بعثـت در بغل قرآنت آمد

همـدم دیرآشنایـم بـاز در دامـانت آمد

آن که صدها بار جان خود کند قربانت آمد

ای فدایت جان خوبان جهان! جانانت آمد

در بغـل بگرفتـه‌ای روح تمـام انبیا را

****

یامحمّد از تمـام عالم خلقت سـر است این

یامحمّد تو همانا شهر علمی و در است این

کفو تو، کفو کتاب‌الله، کفـو کوثر است این

فاتح احزاب و بدر و خندق است و خیبر است این

حیدر است این حیدر است این حیدر است این حیدر است این

باز کرده در حضورت پنجهٔ مشکل‌گشا را

****

ای به احمـد داده جان، آوای قرآنت علی‌جان!

ای جنان یک شاخه گل از باغ و بستانت علی‌جان!

ای تو جان مصطفی و مصطفی جانت علی‌جان!

ای همه اسلام در ایمان سلمانت علی‌جان!

گرچه قابل نیستم جانم به قربانت علی‌جان!

بی‌بهایم، چون شود بخشی بها این بی‌بها را؟

****

تو یداللهی و من افتاده‌ای بی‌دست و پایم

تو تمـام هستیِ هست‌آفرینی من گدایم

تو امیرالمؤمنینی، من کی‌ام؟ عبد هوایم

هرکه هستم با همین پروندهٔ جرم و خطایم

آشنـــایم آشنـــایم آشنـــایم آشنـــایم

داشتم پیش از ولادت در دلم مهر شما را

****

من دهم از دست، دامان تو را؟ هرگز علی جان!

رو کنم یک لحظه بر غیر شما؟ هرگز علی جان!
بی‌تـو رو آرم به درگاه خدا؟ هرگز علی جان!
دامن مهـر تـو را سازم رها؟ هرگز علی جان!
تو کنی آنی مرا از خود جدا؟ هرگز علی جان!
کس نگیرد جز تو دست «میثم» بی‌دست و پا را

شماره۱۳

جبرئیل امشب نهان در پردهٔ جان من است
یا کلام وحی بر لب های خندان من است
یک جهان شادی درون بیت الاحزان من است
یا که در دل میهمان کعبه مهمان من است
با مدیح او سخن در تحت فرمان من است
من ثناخوان علی (ع) عالم ثناخوان من است
ذات حق در کعبه امشب میهماندار علی (ع) است
عالمی زوّار کعبه، کعبه زوّار علی (ع) است
کعبه، امشب بر علی (ع) آغوش خود را باز کن
مکه، برگردِ حرم پرواز کن پرواز کن
چشمهٔ زمزم بجوش اعجاز کن اعجاز کن
حجر هجران طی شده شعر وصال آغاز کن
ای حَجَر اسرار دل را با علی (ع) ابراز کن
اب بت امشب نغمه توحید با من ساز کن
در مه روی علی (ع) انوار حق سبحانه بین
چشم دل بگشا و صاحب خانه را در خانه بین
در دل شب چشمه های نور جوشید از حرم
هزمان تابید با هم ماه و خورشید از حرم
نور صاحب خانه با مهمان درخشید از حرم
نقل شادی بر سما تا صبح پاشید از حرم
روی حق بر آفرینش نور بخشید از حرم
باز شد دیوار از هم دور باشید از حرم
دیده بر بندید تا از کعبه ماه آید برون
ورنه در دیدار او دل با نگاه آید برون
شهر مکه عروهٔ الوثقای دین است این پسر
اها کعبه کعبهٔ اهل یقین است این پسر

پای تا سر مظهر جان آفرین است این پسر
اولیاء الله را حبل المتین است این پسر
راست میگویم امام متقین است این پسر
مؤمنین مولا امیرالمؤمنین است این پسر
این بود عبدی که خود کار خدایی میکند
دستهای کوچکش خیبرگشایی میکند
این پسر وجه خدا چشم خدا دست خداست
این پسر ذات خدا را عبد پیش از ابتداست
این پسر شمس الضحا بدرالدجا، نورالهداست
این پسر از قلب ختم المرسلین محنت زد است
این پسر پیغمبران را چون پیمبر مقتداست
این پسر مولا امیرالمؤمنین روحی فداست
این پسر پشت ستمکاران سراسر بشکند
این پسر بت بر سردوش پیمبر بشکند
کعبه می بالد که این نوزاد مهمان من است
مکه می خندد که این خورشید تابان من است
عقل می نازد که این پیر سخندان من است
عدل می گردد به دور او که میزان من است
روح می بوید وجودش را که ریحان من است
مصطفی آغوش بگشوده که این جان من است
میهمان حق در آغوش نبی منزل گرفت
با نگاهی هم به احمد داد جان هم دل گرفت
غنچهٔ لب را در آغوش محمّد (ص) باز کرد
نغمه های جان فزا از پردهٔ دل ساز کرد
هر نفس روحش به دور مصطفی پرواز کرد
لحظه لحظه ناز احمد را خرید و ناز کرد
آیه از قرآن نازل ناشده آغاز کرد
با زبان دل به آن جان جهان ابراز کرد
یا محمّد (ص) من علی تنها طرفدار توام
نفس تو همگام تو همراه تو یار توام
یا محمّد (ص) من علی شیر خدا شیر توام
پشت تو بازوی تو دست تو شمشیر توام
تا ابد در اختیار بند زنجیر توام

هر کجا خواهی کمان برگیر من تیر توام
نغمهٔ لاحول تو گلبانگ تکبیر توام
یار تو احیاگر دین جهانگیر توام
آمدم تا خصم را بر خاک ذلت افکنم
بر سر دوش تو پا بگذارم و بت بشکنم
یا محمّد (ص) یا محمّد (ص) یار دیرینت منم
باز کن آغوش از هم جان شیرینت منم
چشمهٔ انوار در چشم خدا بینت منم
جان بکف بگرفته و احیاگر دینت منم
رمز تحکیم بنای دین و آئینت منم
باغبان باغ سر سبز ریاحینت منم
نیست بیم از دشمنان هرگز که حیدر شیر تواست
دست من دست تو و شمشیر من شمشیر تواست
آمدم ای تو مرا فرمانده من فرمانبرت
حکم کن تا مرغ روحم پر زند دور سرت
گو بخوانم از پی ایثار جان در بسترت
روز جنگ بدر پیروز است با من لشکرت
روز احزاب است با من روز فتح دیگرت
تو رسول اللهی من نیز باشم حیدرت
آنچه را حق وعده داده بر تو من آورده ام
دست قدرت بازوی خیبر شکن آورده ام
هر که را مولا تویی بعد از تواش مولا منم
هر که را اولا به نفسی بعد تو اولا منم
حق زپا تا سر من و توحید سر تا پا منم
دین منم و قرآن منم ایمان منم تقوا منم
ظاهر و باطن منم دنیا منم عقبا منم
حیدرم آری علی عالی اعلا منم
خضر را پیر طریقم کس نخواند کودکم
با چنین اوصاف در پیش کس نخواند کوچکم
یا محمّد (ص) کعبهٔ من قبلهٔ من روی توست
آفتابم، سایه ام سر و قد دلجوی توست
چشم عالم سوی حیدر چشم حیدر سوی توست
هر چه گفتم هر چه گویم از لب حق کوی توست

خلق و خلق و خوی من از خلق و خلق و خوی توست
دست من دست تو و بازوی من بازوی توست
هر که شد یار تو هستی را بدستش میدهم
هر که دشمن با تو گردد من شکستش میدهم
آمدم در بحر عرفان تو گوهر پرورم
آمدم در سایه ات شُبّیر و شَبّر پرورم
آمدم تا مثل زینب بر تو دختر پرورم
آمدم تا با تو سلمان و ابوذر پرورم
آمدم تا مکتب عمار پرور پرورم
آمدم تا در کلاس عشق قنبر پرورم
ما که از صبح قدم تا شام محشر باهمیم
دو پدر بر امتیم دو برادر باهمیم
کیست حیدر آن که بر کف نظم عالم را گرفت
برق حسنش از زمین تا عرش اعظم را گرفت
تیغش از آئینه دین زنگ هر غم را گرفت
دختر پیغمبر پاک و مکرم را گرفت
با همان دستی کز اول دست آدم را گرفت
بر سر چاه ضلالت دست (میثم) را گرفت
او امام و رهبر و پیر مراد آدم است
رهنمای انبیا و دستگیر عالم است

شماره۱۴

خدا در کعبه مهمان دارد امشب
حرم در سینه قرآن دارد امشب
زمین خورشید تابان دارد امشب
محمّد (ص) یک جهان جان دارد امشب
درون بیت، جانان دارد امشب
فلک اسرار پنهان دارد امشب
نوشته بر در و دیوار کعبه
که امشب بخت گشته یار کعبه
الا عیدت مبارک باد کعبه
خدا امشب امامت داد کعبه
علی در تو قدم بنهاد کعبه

تولّد یافت عدل و داد کعبه

مبارک باد این میلاد کعبه

چه شوری در وجود افتاد کعبه

بتان هم یا علی گفتند امشب

سخن ها با علی گفتند امشب

خداوند حرم را مظهر است این

محمّد (ص) را چو جان در پیکر است این

تمام هستی پیغمبر است این

زمین و آسمان را محور است این

یم و طوفان و موج و لنگر است این

چه گویم حیدر است این حیدر است این

تمام افتخار کعبه این است

خدا گفته امیرالمؤمنین است

مه برج اسد امشب اسد زاد

اسد، آری اسد، بنت اسد زاد

ازل را جلوهٔ حسن ابد زاد

جمال قل هو الله احد زاد

بگو مرآت الله الصّمد زاد

خدا را چشم و گوش و وجه و ید زاد

رخ صاحب حرم تا شد هویدا

حرم گمگشته اش را کرد پیدا

جهان یک سایه از دیوار مولاست

زمان هم مست و هم هشیار مولاست

فضا لبریز از انوار مولاست

حرم محو گل رخسار مولاست

خدا در کعبه مهمان دار مولاست

محمّد (ص) عاشق دیدار مولاست

که دیده بزم الله الصّمد را؟

خدا و حیدر و بنت اسد را

مرا مولا و سرور کیست؟ حیدر

دل و دلدار و دلبر کیست؟ حیدر

امیر دادگستر کیست؟ حیدر

امام عدل پرور کیست؟ حیدر

صراط الله اکبر کیست؟ حیدر

محمّد (ص) را اگر پیغمبری بود

خدا داند که او هم حیدری بود

علی مرآت ربّ العالمین است

علی استاد جبریل امین است

علی سرّ خداوند مبین است

علی آیینهٔ حقّ الیقین است

علی مولای اصحاب الیمین است

علی کلّ ولایت کلّ دین است

همین است و همین است و جز این نیست

کسی جز او امیرالمؤمنین نیست

علی ذکر و علی حمد و علی دم

علی بیت و مقام و رکن و زمزم

علی یعنی صراط الله اعظم

علی یعنی کتاب الله محکم

علی یعنی تمام دین آدم

علی یعنی امام کلّ عالم

علی در عالم خلقت یکی بود

محمّد (ص) هم به مهرش متّکی بود

تو در جسم نبی جانی علی جان

تو اصل اصل ایمانی علی جان

تو روح روح قرآنی علی جان

تو نوحِ نوح طوفانی علی جان

تو میزانی تو فرقانی علی جان

تو روز حشر ساطانی علی جان

لوای حمد در دست تو باشد

تمام حشر پابست تو باشد

تو جا بر دوش پیغمبر گرفتی

تو در از قلعهٔ خیبر گرفتی

تو از عَمر دلاور سر گرفتی

تو چون جان مرگ مرگ را در بر گرفتی

تو از ختم رسل کوثر گرفتی

تو دل از انبیا یکسر گرفتی

تو قاتل را ز رأفت شیر دادی

تو خصم خویش را شمشیر دادی

تو روی خاک، معراج نمازی

تو بال طایر راز و نیازی

تو درد عالمی را چاره سازی

تو وقت جان فشانی پیشتازی

تو دل بشکسته گان را دلنوازی

تو بین انبیا نشکفته رازی

اگر چه با خلایق زیستی تو

خدا می داند و بس کیستی تو

به جز تو کیست با آن اقتدارش

زند وصله به کفش وصله دارش

فلک خورشید گردون خاکسارش

کند اشک یتیمی بی قرارش

فدای لطف و احسانت علی جان

که «میثم» شد ثنا خوانت علی جان

شماره۱۵

کعبه امشب ماه در دامان تو است

آسمان مبهوت و سرگردان تو است

جان پاک رحمهُ للعالمین

صاحب البیت خدا مهمان تو است

باز کن آغوش و بر گیرش ببر

این نه مهمان تو بلکه جان تو است

چشم زمزم پر شده از اشک شوق

وصف حیدر بر لب خندان تو است

اینکه امشب در بغل بگرفته ای

قبلهٔ تو، عشق تو، ایمان تو است

حال کن ای کعبه امشب با علی

یا علی و یا علی و یا علی

کعبه جان جان دین است این پسر

قبلهٔ اهل یقین است این پسر

گر چه نوزاد است نوزادش مخوان

مرشد روح الأمین است این پسر
کلّ خلق آفرینش را سبب
هستی هست آفرین است این پسر
دست داور، روی قرآن، پشت دین
جان ختم المرسلین است این پسر
آفتابی در گریبان حرم
آسمانی در زمین است این پسر
نام والایش بود مولا علی
یا علی و یا علی و یا علی
ای بتان کعبه حیدر آمده
بت شکن در بیت داور آمده
این علیّ ابن ابیطالب بود
یا خلیل الله دیگر آمده
آن که بت های حرم را بشکند
بر سر دوش پیمبر آمده
نغمهٔ ایّاک نعبد سر دهید
بتگران را عمر بر سر آمده
قهرمان خندق و بدر و اُحد
فاتح احزاب خیبر آمده
می کند توحید را احیا علی
یا علی و یا علی و یا علی
فاطمه بنت اسد لب باز کن
قدر و جاه خویش را ابراز کن
بر خلایق بانگ من مثلی بزن
تا علی داری به مریم ناز کن
ای همای قلّه قاف کمال
با امیر المؤمنین پرواز کن
مادر مولا ز مولا دم بزن
با ثنای او سخن آغاز کن
چنگ زن بر دامن نوزاد خویش
نغمه با شور ولایت ساز کن
از تو زیبد تا بگویی یا علی
یا علی و یا علی و یا علی

ای صفا ای مروه ای رکن ای مقام
ای منی ای زمزم ای بیت الحرام
بر نبی گویید اینک تهنیت
از علی گیرید امشب احترام
این امیر است این امیر است این امیر
این امام است این امام است این امام
موسی از او گفته در تورات مدح
عیسی از او برده در انجیل نام
آسمان گردد به دورش روز و شب
آفتاب افتد به پایش صبح و شام
خوانده او را خالق یکتا علی
یا علی و یا علی و یا علی
یا محمّد (ص) حیدر است این یار تو است
جان تو، محبوب، تو دلدار تو است
بازوی، تو شیر، تو شمشیر تو
یاور تو، حیدر کرّار تو است
چشم باز او شهادت می دهد
کز ولادت عاشق دیدار تو است
جان شیرین را گرفته روی دست
جان نثار مکتب ایثار تو است
دفتر مدحش رسولان را کتاب
مادح او خالق دادار تو است
با ندای لافتی الّا علی
یا علی و یا علی و یا علی
ای محمّد (ص) را تو جان و جانشین
کلّ قرآن کلّ ایمان کلّ دین
رهبر و فرماندهٔ خیل ملک
مرشد و استاد جبریل امین
ای گرفته از وجودت آبرو
نام زیبای امیرالمؤمنین
هم به کام اولیا عین الحیوهٔ
هم به چشم انبیا حقّ الیقین
هم تویی شمشیر احمد در نیام

هم تویی دست خدا در آستین

در صف بذل و صف هیجا علی

یا علی و یا علی و یا علی

کبریا غیب و تو او را مظهری

مصطفی شهر علوم و تو دری

تو خدا را چشم و دست و صورتی

تو علی، تو مرتضی، تو حیدری

ردّ شمس و معجز شقّ القمر

از تو می آید تو، دست داوری

در زمین قدر تو را نشناختند

در تمام آسمان ها رهبری

گر چه خلق عالمت گفتند وصف

تو ز وصف خلق عالم برتری

هم علی هستّی و هم اعلا علی

یا علی و یا علی و یا علی

درد و درمان و دوای من تویی

ذکر و تسبیح و دعای من تویی

موقف و لبّیک و احرام و طواف

مروه و سعی و صفای من تویی

هر چه بودم با تو بودم از نخست

هر که هستم آشنای من تویی

گر نبودی قل هو الله احد

فاش می گفتم خدای من تویی

کار عیسی با دلم کرد آنکه گفت

(یا علی جان مقتدای من تویی)

کن غلامی مرا امضا علی

یا علی و یا علی و یا علی

یا امیرالمؤمنین یا ذالنّعم

یا امام المّتقین یا ذالکرم

ای کلیم الله طور دل بگو

ای مسیح عالم خلقت بدم

گر تویی رضوانم از دوزخ چه باک؟

ور تویی امروزم از فردا چه غم

تا ببندم خویشتن را بر شما

نام «میثم» را تخلّص کرده ام

ذرّه ای بودم که گشتم آفتاب

قطره ای بودم که افتادم به یم

غرق گشتم در تو سر تا پا علی

یا علی و یا علی و یا علی

شماره۱۶

امشب حرم خدا شدی دل

از خانه خود جدا شدی دل

بی جام و می و سبو شدی مست

مستانه قرار دادی از دست

پرواز به کوی یار کردی

یاد گل روی یار کردی

ای خود همه جا مطاف کعبه

گشتی ز چه در طواف کعبه

در کعبه مگر چه روی داده

کاین سان به تلاطم اوفتاده

چون جامه شده دل حرم چاک

نور است کز آن رود به افلاک

کعبه ز نشاط رفته از هوش

بر صاحب گشوده آغوش

بر گوش رسد هزار فرسنگ

آواری علی علی زهر سنگ

دیوار که دست جان گشوده

آغوش به میهمان گشوده

جبریل به احترام کعبه

گردیده به گرد بام کعبه

در چشمهٔ چشم چاه زمزم

پیداست طلوع ماه زمزم

شد فصل بهار فصل دی شد

ای حجر بخند هجر طی شد

ای بیت صمد، صمد مبارک

ای بیت اسد، اسد مبارک

بت ها به حرم فتاده بر رو

دارند به لب ندای یا هو

از جاه همگان قیام کردند

بر شیر خدا سلام کردند

شد کعبه به آب نور تطهیر

خیزد ز مقام، بانگ تکبیر

چون فلک غریق، پای تا فرق

در نور علی حرم شده غرق

ای چشم حرم جمال را بین

آیینهٔ ذوالجلال را بین

ای بیت ولایت از ولی گو

ای رکن علی علی علی گو

انجم همه ترک ماه کردند

بر روی علی نگاه کردند

با دیدن طلعت خداوند

خورشید زند به کعبه لبخند

این آیت وحی منزل ماست

میلاد امام اوّل ماست

این سیّد و مقتدای کعبه است

این آینهٔ خدای کعبه است

این کعبهٔ کعبهٔ الهی است

این حاکم ماه تا به ماهی است

این عبد خجستهٔ خد اروست

این خلق به معنی هوالهوست

این حسن خدای را تجلّاست

بالله قسم علّی اعلاست

ای دست خدا و هست احمد

ای جان گرامی محمّد (ص)

ای جلوه به خلوت الستت

ای عرش بلند، جای پستت

از کعبه در آمدی علی جان

بر خاک قدم زدی علی جان

باز آ که نبی در انتظار است
از شوق تو سخت بی قرار است
جای تو به روی سینهٔ اوست
بشتاب به سوی دوست ای دوست
ای رونق ماه را شکسته
با چهرهٔ باز و چشم بسته
ای کعبه همارہ سر فرازت
مادر به حرم کشیده نازت
او در پی یک نگه نشسته
تو نرگس ناز خویش بسته
جا دارد اگر به او کنی ناز
اوّل به رسول دیده کن باز
قرآنِ نگشته نازلش را
با خنده بخوان، ببر دلش را
ای در نفست پیام قرآن
ای آینهٔ تمام قرآن
ایمان ز تو اعتبار دارد
قرآن به تو افتخار دارد
آوای خطاب حق توئی
فریاد کتاب حق توئی تو
ما روز غدیر عهد بستیم
تا شام نُشور با تو هستیم
چون پای در این جهان نهادیم
اوّل دل خویش بر تو دادیم
با خندهٔ ما دم ولی بود
در گریهٔ ما علی علی بود
تو حجّ و نماز، تو صیامی
تو کعبه، تو رکن، تو مقامی
تو مشعر و مکّه و منائی
تو سعی، تو مروه، تو صفائی
تو نافلهٔ نماز روحی
تو بحر و تو کشتی و تو نوحی
تو زمزم و حجر، تو حطیمی

تو حق تو صراط مستقیمی

هفتاد و دو فرقه بی ثباتند

یک فرقه به کشتی نجاتند

آن فرقه به حقِّ حقّ که مائیم

چون پیرو راه مرتضائیم

آیات بهشت چهر مولاست

کشتی نجات مهر مولاست

روی سخنم به مسلمین است

قرآن و علی تمام دین است

این قول رسول کردگار است

بی مهر علی نماز نار است

مائیم و سه مشعل هدایت

توحید و نبوّت و ولادت

تا خطّ علی است در تشیّع

شیعه که تشیّعش قیام است

شاگرد دوازده امام است

شیعه است که از کلاس زهرا

پیوسته گرفته درس خود را

شیعه است که در خط ولایت

با خون ز علی کند حمایت

شیعه شرف کمیت دارد

شیعه است که اهلبیت دارد

شیعه همه سوز و درد و داغ است

یک نور زچارده چراغ است

شیعه است که در محبّت دوست

خون معنی حرف آخر اوست

شیعه گل سرخ باغ اشگ است

یک گوهر شب چراغ اشگ است

ای عترت پاکتر زهر پاک

افلاکیِ پا نهاده در خاک

ای خلقتتان همه خدائی

ای جان جهانتان فدائی

رفتار شما تمام پند است

قرآن به شما نیازمند است
قرآن که از آن فروغ بارد
بی نطق شما زبان ندارد
قرآن سخنش زبان آل است
هر کس که زبان نداشت لال است
قرآن که معلّمش علی نیست
جز کاغذ و جز مرکّبی نیست
قرآن و شما چراغ و نورید
همچون شجرید و کوه طورید
سرمایهٔ احمدید هر دو
انگشت محمّدید هر دو
طاعات تمام خلق عالم
بی مهری شما بود جهنّم
سوگند به ذات حیّ سبحان
اسلام ولایت است و قرآن
سوگند به صبح آفرینش
سوگند به چشم اهل بینش
سوگند به قدر و نور و تطهیر
سوگند به تیغ و بانگ تکبیر
هر جا که ولایت است دین است
اسلام محمّدی همین است
«میثم» همه ذکر یا علی باش
حتّی سردار با علی باش گر خصم زبان بُرد ز کامت
هرگز نبری دل از امامت

شماره۱۷

تجلّی گاه رحمت بیت حیّ داوری کعبه
مطاف اولیا تا صبح روز محشری کعبه
بهشت دل صفای جان هر پیغمبری کعبه
ولی امشب ز شب های دگر زیباتری کعبه
گهی جان می دهی بر تن گهی دل می بری کعبه
ببر دل ز آنکه امشب زادگاه حیدری کعبه
درونت گشته چون قلب محمّد (ص) منجلی امشب

همه دور تو می گردند و تو دور علی امشب

به عشق مرتضی ای کعبه امشب عشقبازی کن

علی از تو تو از یاران مولا دلنوازی کن

کنار صاحبت از کلّ هستی بی نیازی کن

ببال امشب به خود تا صبح محشر سرافرازی کن

ثنای شیر حق آغاز با صوت حجازی کن

حرم دورت بگردم از علی مهمان نوازی کن

یم اسرار حق را از صدف دُردانه پیدا شد

درون خانه امشب روی صاحب خانه پیدا شد

الا ای آسمان چشم بد از ماه تو دور امشب

رها کن ماه خود را و بگیر از کعبه نور امشب

بپوشان خاک پاک مکّه را از زلف حور امشب

قیامت کرده بیت کبریا از وجد و شور امشب

فلک مست نشاط است و زمین غرق سرور امشب

خدا با حسن مولا از حرم کرده ظهور امشب

ز اهل قبله دل برده به جسم کعبه جان داده

جمال خویش را در صورت مولا نشان داده

نسیم مکّه بوی عطر رضوان با خود آورده

طلوع صبح از ره یک جهان جان با خود آورده

امین وحی خطّ عفو و غفران با خود آورده

علی دست خدا فتح نمایان با خود آورده

شرف، عزّت، شجاعت، نور ایمان با خود آورده

مگر بنت اسد از کعبه قرآن با خود آورده

ببال ای فاطمه بنت اسد امشب اسد زادی

تو در بیت احد مرآت الله الصّمد زادی

محمّد (ص) باز کن آغوش، جانت در برت آمد

وصّی و جانشین و یار و میر لشگرت آمد

تعالی الله مرآت جمال داورت آمد

لوای فتح بر بام فلک زن حیدرت آمد

علی فرمانده ی پیروز بدر و خیبرت آمد

امیرالمؤمنین ساقیّ حوض کوثرت آمد

برادر، ابن عم، داماد، یار تو است این مولود

نه یک کودک همه دار و ندار تو است این مولود

بتان کعبه امشب غرق توحیدند در کعبه

خدا را در جمال مرتضی دیدند در کعبه

به نور مهر او امشب درخشیدند در کعبه

ملایک حلّه های نور پوشیدند در کعبه

به دور شیر حق تا صبح گردیدند در کعبه

به رخسار علی چون لاله خندید در کعبه

صنم ها ذکر الله الصّمد خواندند با مولا

بتان در سجده افتادند و می گفتند یا مولا

علی جان مدح ذات خالق اکبر گوارایت

ولادت در حریم خالق داور گوارایت

پذیراّیی معبود از تو و مادرت گوارایت

تجلّای حق از آئینهٔ منظر گورارایت

سرود وحی در آغوش پیغمبر گوارایت

سلام حق سلام خلق تا محشر گوارایت

تو با صوت ملیحت روح را غرق تلاوت کن

تو پیش از وحی قرآن بهر پیغمبر تلاوت کن

تو مولود حرم ممدوح ذات حقتعالائی

تو بر ختم رسل جان و رسل را پیرو مولایی

تو بر هر مؤمنی از نفس مؤمن نیز اولایی

تو از اوج تفکّر برتری از مدح بالایی

تو آری تو، مراد و قبلهٔ اهل تولّایی

تو مولایی تو اولایی تو بالایی تو والایی

تو توحیدی تو ایمانی تو آغازی تو انجامی

تو حجّی تو جهادی تو تمام دین اسلامی

فلک بر خویش می بالد که دارد کوثری چون تو

ملک تا حشر می نازد که دارد رهبری چون تو

نبی تکبیر می گوید که دارد حیدری چون تو

مبارک باد زهرا را که دارد همسری چون تو

گوارا باد قرآن را که دارد داوری چون تو

رسد بر ساحل آن کشتی که دارد لنگری چون تو

تو حق را اصل و میزانی تو جسم شرع را جانی

تو تهلیل تو تکبیری تو قرآنی تو فرقانی

من از آغاز تا پایان علی گفتم علی گویم

چه در پیدا چه در پنهان علی گفتم علی گویم
چه در ساحل چه در طوفان علی گفتم علی گویم
به هر مذهب به هر عنوان علی گفتم علی گویم
به هر عهد و به هر پیمان علی گفتم علی گویم
چه در جنّت چه در نیران علی گفتم علی گویم
علی گفتار شیرینم علی قرآن علی دینم
علی چشم خدا بینم علی اسلام و آیینم
لب از آغاز وا کردم به عشق ساقی کوثر
دو عالم را رها کردم به عشق ساقی کوثر
نیایش با خدا کردم به عشق ساقی کوثر
دعا خواندم دعا کردم به عشق ساقی کوثر
حرم رفتم صفا کردم به عشق ساقی کوثر
سرو جان را فدا کردم به عشق ساقی کوثر
کیم من «میثم» اویم ثناخوان با دم اویم
به جز مدحش نمی خوانم به جز ذکرش نمی گویم

شماره۱۸

ای خانهٔ کعبه زادگاهت
ای بیت، اسیر یک نگاهت
هم هشت بهشت بذل دستت
هم هفت سپهر خاک راهت
چون ذات مقدّس الهی
کس پی نبرد به قدر و جاهت
تو نفس محمّدی علی جان
آیینهٔ سرمدی علی جان
ای روی خدا و روی کعبه
میلاد تو آبروی کعبه
ابروی تو قبلهٔ نماز است
تا چشم بود به سوی کعبه
سوگند به کعبه کز ازل بود
دیدار ار تو آرزوی کعبه
مهمان خدای کعبه مولا
بر تو است بنای کعبه مولا

امروز حرم علی علی گفت

سر تا به قدم علی علی گفت

تا کور شوند بت پرستان

در کعبه صنم علی علی گفت

باید همه عمر با علی بود

باید همه دم علی علی گفت

این ذکر شده است عادت من

محبوب ترین عبادت من

آن شب حرمِ خدا شبی داشت

در آتش عاشقی تبی داشت

از مهر و مه و ستاره بهتر

در سینهٔ خویش کوکبی داشت

دیوار حرم به خنده می گفت

دیدید که خانه صاحبی داشت

فریاد کشید بام کعبه

آمد به جهان امام کعبه

این کعبه و زمزم و مقام است

این حمد و تشهّد و قیام است

این شیر خدا ابولائّمه

این کلّ ائمّه را امام است

این روح صفا، صفای مروه

این قبلهٔ مسجدالحرام است

مرآت یقین کامل است این

قرآن نگشته نازل است این

ای سرّ خدا و راز کعبه

وی از تو به عرش ناز کعبه

هم پشت سرت دعای زمزم

هم پیش رخت نماز کعبه

بگذار به ناز ای علی جان

پا بر سر چشم ناز کعبه

اطفی که حرم امید دارد

بر گرد سرت طواف آرد

ای دختر شیر، شیر زادی

در ملک خدا امیر زادی
بر جنّ و ملک امام عادل
بر خیل بشر بشیر زادی
بر ذات خدا یگانه مظهر
بر ختم رسل وزیر زادی
بشری که خدات بوالحسن داد
در کعبه امام بت شکن داد
تو خلد مخلّدی علی جان
تو روح مجرّدی علی جان
تو آینهٔ تمام قرآن
در دست محمّدی علی جان
تو نفس نفیس مصطفایی
تو همدم احمدی علی جان
قرآن نگشته نازلش را
با خنده بخوان ببر دلش را
بگشای لب ای تمام قرآن
بر خلق رسان پیام قرآن
بر ماه رخت درود احمد
بر لعل لبت سلام قرآن
علم تو چو روح جاودانی
جاری است به هر کلام قرآن
حق را سخن تو تکیه گاه است
الحقّ مع علی گواه است
با مهر توام جهان چه حاجت
با روی توام جنان چه حاجت
جایی که تویی امام عادل
ما را است به این و آن چه حاجت
قرآن و تو هر دو یک کتابید
با این دو به دیگران چه حاجت
ما سابقه از غدیر داریم
مانند علی امیر داریم
ای مرغ سحر، سحر مبارک
ای محفل شب، قمر مبارک

دیدار علی به خانهٔ خویش

بر خالق دادگر مبارک

میلاد علی و سال مولا

بر مهدی منتظر مبارک

بس امر خطیر دارد این سال

دو عید غدیر دارد این سال

ای تشنه لبان، سحاب تبریک

ای چشمهٔ خشک آب تبریک

در چشم تمام صبح خیزان

زیبایی آفتاب تبریک

سال علی و ولادت او

بر رهبر انقلاب تبریک

«میثم» به سه نور شد هدایت

توحید و نبوّت ولایت

شماره۱۹

هستی امشب تا سحر اختر شماری می کند

خواب هم در دیده ها شب زنده داری می کند

باد اعجاز نسیم نو بهاری میکند

خاک را از اشک خود مشک تتاری میکند

چاه زمزم اشک شوق از دیده جاری میکند

کعبه چشمش در ره است و بیقراری میکند

چشم بگشوده که صاحب خانه آید در حرم

باغبان روح با ریحانه آید در حرم

ای ملائک گل برافشانید بام کعبه را

بیشتر گیرید امشب احترام کعبه را

با وضو باید به لب آرید نام کعبه را

بشنود از چار رکن امشب پیام کعبه را

هم پیام کعبه هم ذکر سلام کعبه را

مام کعبه آورد با خود امام کعبه را

ای حرم آماده شو تا میهمان داری کنی

میهمان خویش را در موج غم یاری کنی

ای حرم آغوش خود بگشا که جانانت رسید

میهمان نه میزبان میهمانانت رسید

پایداری کن که رکن چار ارکانت رسید

شب بجای ماه خورشید فروزانت رسید

مظهر حسن خدای حی منانت رسید

پیکر بی روح بودی تاکنون ، جانت رسید

بازکن در بازکن در حیدر آمد سوی تو

شیر حق جان نبی با مادر آمد سوی تو

فاطمه (س) دعوت شده از سوی دادار حرم

چشم حق بین دوخت از هر سو به دیدار حرم

تافت خورشید وجودش در شب تار حر م

چون حجر بگذاشت روی خود به دیوار حرم

هم حرم شد یار اوهم گشت او یار حرم

با قدوم حضرتش افزود مقدار حرم

او صدف بود و ولی الله اعظم گوهرش

کعبه میگردید چون پروانه بر گرد سرش

ناگهان انداخت گل از درد زادن روی او

ریخت چون گوهر عرق از طلعت نیکوی او

شد کمان از درد ، سر و قامت دلجوی او

بی خبر از حال او هم قوم او هم شوی او

او بسوی کعبه چشم آفرینش سوی او

با خدا گرم سخن لعل لب حق گوی او

کی خدا امشب تو از درد درونم آگهی

بسته راه از چار سو بر من تو خود بگشا رهی

ای پناه بی پناهان ای خدای جلیل

ای که ره گم کردگان راهم چراغی هم دلیل

ای تو خود معبود بیت و بانی

بسته ام بر لطف تو از رشته جانم دخیل

تو خداوند جلیل استی و منعبد ذلیل

بارغم بر روی دوشم گشته چون کوهی ثقیل

یاریم فرما که مهمان تو در این خانه ام

باز کن راهی بسویت بر من و دردانه ام

کعبه امشب رکن دین را در بغل بگرفته ای

مرشد روح الامین را دربغل بگرفته ای

اصل قرآن مبین را در بغل بگرفته ای

جان ختم المرسلین را در بغل بگرفته ای

هستی هست آفرین را در بغل بگرفته ای

شیر حق حبل المتین را در بغل بگرفته ای

قبله دل کعبه اهل یقین است این پسر

منجی عالم امیرالمومنین است این پسر

این همان دست خدا جان محمد (ص) حیدر است

این همان آئینه حسن خدای داور است

این همان شیرخدا شمشیر فتح خبیر است

این علی (ع) یعنی تمام هستی پیغمبر (ص) است

این ز وصف و مدح عقل و درک ما بالاتر است

باطن است و ظاهر است و این ها همه آخر است

این مقام و زمزم و حجر و حجر سعی و صفاست

پیشوای مسلمین و جانشین مصطفی است

در کنار بیت جانش با دعا دمساز شد

ناگهان پیدا زرب البیت این اعجاز است

دامن دیوار چون چاک گریبان باز شد

روح کعبه بر فراز کعبه در پرواز شد

بر فلک از خشت خشت کعبه این آواز شد

کین بنا ز آغاز بر فرزند تو آغاز شد

ای حجر عاشق صفا طالب ، حرم پروانه ات

ادخلی یا فاطمه (س) بگذار پا در خانه ات

تا نهان در کعبه شد آن سر سارار قدم

کعبه بیش از پیش شد با مقدم او محترم

باز دیوار حرم از امر حق آمد بهم

دیگر اینجا کس نمیداند چه شد حتی حرم

فاطمه (س) بود و علی (ع) بود و خدای ذوالکرم

کارناید از کلام و صفحه و دست و قلم

عقل مجنون و قلم عاجز زبان گنگ است و لال

کس نمیداند چه شد جز ذات پاک ذوالجلال

کس نمیداند چه شد جز ذات دادار علی (ع)

کعبه میگردد گرد شمع رخسار علی (ع)

از حرم برعرش میتابد انوار علی (ع)

آفرینش داشت در سر شوق دیدار علی (ع)

شد خدا در خانه خود میهماندار علی (ع)

بود ذکر حق بر لب های گهر بار علی (ع)

سنگ های کعبه می گفتند با صوت جلی

یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع)

ای حرم را قبله ای ارواح را جان یا علی (ع)

ای گدای سائلت فردوس و رضوان یا علی (ع)

ای خدا را در شب میلاد مهمان یا علی (ع)

ای به روی دست احمد خوانده قرآن یا علی (ع)

کیستی تو پاکتر از جان پاکان یا علی (ع)

کیستم من (میثم) آلوده دامان یا علی (ع)

هر که هستم خاک درگاه محبان توام

تو امام و رهبر من ، من ثنا خوان توم

شماره۲۰

ای حرم، دیدار روی حقتعالایت مبارک

کعبه امشب آفتاب عالم آرایت مبارک

ای صفا، ای مروه، ای هستی، تجلّایت مبارک

ای حطیم، ای حجر، ای زمزم، تولّایت مبارک

فاطمه بر صورت مولا، تماشایت مبارک

رحمةٌ للعالمین، دیدارِ مولایت مبارک

گوهرِ دریای توحیدت مبارک باد کعبه

در دل شب قرص خورشیدت مبارک باد کعبه

امشب از زمزم به کف ساغر بگیرید ای ملایک

کعبه را مانند جان در بر بگیرید ای ملایک

عیدی خود را زپیغمبر بگیرید ای ملایک

هر چه می خواهید از حیدر بگیرید ای ملایک

ذکر یا مولا علی از سر بگیرید ای ملایک

از امیرالمؤمنین کوثر بگیرید ای ملایک

سر خوشانِ زمزمِ فیضِ علی ساغر مبارک

بر همه میلاد مولا ساقی کوثر مبارک

دامن امّ القری امشب ابوالایتام دارد

مکّه پیش از سال بعثت جلوه ی اسلام دارد

یا حرم آگاهی از بشکستن اصنام دارد

آسمان از صورت خورشید بر کف جام مبارک

یا زمین از نور امشب جامه ی احرام دارد

حبذّا مولود مسعودی که حیدر نام دارد

کعبه امشب بیت امیرالمؤمنین شد

ملک هستی غرق در نور امیرالمؤمنین شد

ای نبی را جانشین، میلاد مسعودت مبارک

عروهٔ الوثقای دین، میلاد مسعودت مبارک

قبله ی اهل یقین، میلاد مسعودت مبارک

خلق عالم را معین، میلاد مسعودت مبارک

مرشد روح الامین، میلاد مسعودت مبارک

یا امیرالمؤمنین، میلاد مسعودت مبارک

ای حرم امشب اسد در دامن بنت اسد بین

قل هو الله احد مرآت الله الصّمد بین

گوهر عصمت گرفته در بغل دردانه امشب

یا که زمزم را پر از کوثر بود پیمانه امشب

عارض مولا شده شمع و حرم پروانه امشب

خانه دارد آبرو از روی صاحب خانه امشب

این خبر کرده امیر مکّه را دیوانه امشب

می دهد بنت اسد را ذات حق ریحانه امشب

ای امیر مکّه با زمزم حرم را شستشو کن

صاحب البیت آمده جان را نثار روی او کن

فاطمه بنت اسد قرص قمر آوردی امشب

ماهی از خورشید گردون خوب تر آوردی امشب

بر رسول الله قرآنی دگر آوردی امشب

نخل امّید محمّد را ثمر آوردی امشب

جان شیرین بر تن پیغامبر آوردی امشب

حبذّا ای مادر مولا پسر آوردی امشب

با وضو در بر بگیرش هستی پیغمبر است این

هم علی، هم مرتضی، هم بوالحسن، هم حیدر است این

بی تولّای علی اسلام جان دارد ندارد

زهد کلّ رهروان بی او روان دارد ندارد

خصم او جز در دل دوزخ مکان دارد ندارد

هیچ پیغام آوری خطِّ امان دارد ندارد

بر مشام خویش بویی از جنان دارد ندارد

حشر بی ذلّ لوایش سایه بان دارد ندارد

کعبه شاهد باش من غیر از علی رهبر ندارم

در دو دنیا دست از دامان حیدر بر ندارم

چشم شو کعبه که بینی روی ربّ العالمین را

گوش شو تا بشنوی آیات قرآن مبین را

نطق زیبای دل انگیز امیرالمؤمنین را

صوت قرآن علی لبخند ختم المرسلین را

بوسه های احمد و تبریک جبریل امین را

عید اهل آسمان و شادی خلق زمین را

ای حرم با ماه رخسار علی روشنگری کن

یا علی قرآن بخوان و از محمّد (ص) دلبری کن

یا محمّد شیر تو شمشیر حیّ داورم من

فاتح احزاب و بدر و قهرمان خیبرم من

باطنم من ظاهرم من اوّلم من آخرم من

با تو تنهایی و سختیّ و غم همسنگرم من

کشتی توحید را در سایه ی تو لنگرم من

حیدرم من، حیدرم من، حیدرم من، حیدرم من

همچو قرآنت چراغی منجلی داری محمّد (ص)

بیم از دشمن مکن دیگر علی داری محمّد (ص)

یا محمّد بازو و شمشیر من در اختیارت

من خدا را شیرم و زنجیر من در اختیارت

حمد من، تهلیل من، تکبیر من، در اختیارت

غرّشِ فریاد عالمگیر من در اختیارت

هم قضا تسلیم، هم تقدیر من در اختیارت

عزم من، تعجیل من، تأخیر من، در اختیارت

پا به پای حضرتت اسلام را یار و معینم

تو رسول اللّهی و من هم امیرالمؤمنینم

آمدم تو جان من باشی و من جان تو باشم

از ولادت تا شهادت عبد فرمان تو باشم

در تمام جنگ ها فتح نمایان تو باشم

حامی دین مبین و یار قرآن تو باشم

بین حقّ و بین باطل نور و فرقان تو باشم
باغبانِ دائم گل های خندان تو باشم
آن چنان که حق مرا یار پیمبر آفریده
ذوالفقار حیدری را بهر حیدر آفریده
ای تمام دین من مهر و تولّایت علی جان
ای دلم دریای نوری از تجلّایت علی جان
ای به قرآن مدح گفته حقتعالایت علی جان
ای همه عالم فدای قدّ و بالایت علی جان
ای خدا خوانده به کلّ خلق مولایت علی جان
ای فراتر آستان از عرش اعلایت علی جان
ای ولایت دین «میثم» جان میثم هست میثم
وای اگر از مرحمت فردا نگیری دست میثم

شماره۲۱

توحید نهد در دل کعبه قدم امشب
بت ها همه گشتند به تعظیم، خَم امشب
ارکان حرم دور حرم ذکر گرفتند
در کعبه فتاده است به سجده صنم امشب
بر گوش رسد زمزمه ی چشمه ی زمزم
تا صبح زند از اسدالله دم امشب
تبریک بگویید به کعبه که دوباره
گردیده به میلاد علی محترم امشب
تا فاطمه ی بنت اسد در حرم آید
ای اهل حرم دور شوید از حرم امشب
پیدایش سیمای خداوند، مبارک
بر کعبه تماشای خداوند، مبارک
امشب حرم از عرش سرافرازتر آمد
در بیت خدا روی خدا جلوه گر آمد
شمشیر خدا شیر خدا حیدر کرّار
یا حامی جان بر کف پیغامبر آمد
یا آمنه ی بنت وهب زاده محمّد (ص)
یا فاطمه ی بنت اسد را پسر آمد
یا فاتح بدر و اُحد و خیبر و احزاب

یا شیر حق از بیشه ی فتح و ظفر آمد

ای بیت خدا روی خداوند مبارک

ای ختم رسل جان عزیزت به برآمد

در کعبه ندا می رسد از خالق سرمد

میلاد علی باد مبارک به محمّد (ص)

بت های حرم سوره ی توحید بخوانید

در مقدم مولا دُرِ تهلیل فشانید

میلاد علی را همه تبریک بگویید

از بنت اسد عیدی خود را بستانید

با دست علی تا به روی خاک بیفتد

در کعبه بمانید بمانید بمانید

امشب همه دور اسدالله بگردید

از جانب ما نیز سلامش برسانید

با حمد حق از حلقه ی تهمت به در آیید

با مدح علی آتش دل را بنشانید

با دیدن آن قامت و آن طلعت نیکو

فریاد بر آرید هوالحقّ و هوالهو

کعبه همه سر تا قدم آغوش گشوده

یا اینکه خدای حرم آغوش گشوده

الله که با دیدن توحیدِ مجسّم

در دامن کعبه صنم آغوش گشوده

میلاد علی آمده و عید کرامّت

بر شیعه ی مولا، کرم آغوش گشوده

دیگر نهراسید کسی از آتش دوزخ

زیرا که ریاضِ ارم آغوش گشوده

تا بنت اسد با اسدش از حرم آید

پیغمبر اکرم زهم آغوش گشوده

با جام ولایت شده سرمست محمّد (ص)

دل داده به شوق علی از دست محمّد (ص)

سر تا به قدم گشته نبی چشم که باید

از کعبه برون بنت اسد با اسد آید

تکبیر بگویید که آن چشمِ خداوند

چشمی به گل روی محمّد (ص) بگشاید

تکبیر بگویید که با خواندن قرآن

هم جان به نبی بخشد و هم دل برباید

تکبیر بگویید که مولا علی آمد

تا زنگ غم از قلب محمّد (ص) بزداید

تکبیر بگویید که با حسن خدایی

امروز خدا را به محمّد (ص) بنماید

احمد به بغل آنچه که بایست گرفته

یا جان خودش را به سرِ دست گرفته

از خالق دادار بپرسید علی کیست

از احمد مختار بپرسید علی کیست

جز شخص علی شخص علی را نشناسد

از حیدر کرّار بپرسید علی کیست

در غزوه ی بدر و احد و خیبر و احزاب

از تیغ شرر بار بپرسید علی کیست

از چاه و شب و نخله ی خرما و بیابان

از شمع شب تار بپرسید علی کیست

شمشیر به دشمن دهد و شیر به قاتل

از قاتل خونخوار بپرسید علی کیست

آیینه ی ذات ازلی را چه بخوانند

خلقت همه مانند علی را چه بخوانند

آیینه ی معبود علی بود علی بود

سر منشاء هر جود علی بود علی بود

رکن و حرم و حجر و صفا مروه و مسعا

سجده علی و ساجد و مسجود علی بود

هم اوّل و هم آخر و هم ظاهر و باطن

هم شاهد و مشهود علی بود علی بود

بعد از همه ایجاد علی هست علی هست

پیش از همه موجود علی بود علی بود

روزی که نه روز و نه شبی بود به عالم

والله علی بود علی بود علی بود

با این همه، عبد است خدانیست، خدا نیست

عبدی که زمعبود جدا نیست، جدا نیست

او کیست زکات است و صلات است و صیام است

تکبیر و رکوع است و سجود است و قیام است
سوگند به قرآن که علی بعد محمّد (ص)
بر خلق امام است امام است امام است
دوزخ به محبّ وی و جنّت به عدویش
واللهِ حرام است حرام است حرام است
سنّی اگر انصاف دهد «لحمک لحمی»
در بحث، تمام است تمام است تمام است
من حیدریم حیدری، اینم به همه عمر
پیوسته مرام است مرام است مرام است
روزی که در ایجاد نه آب و نه گِلم بود
او از کرم خویش خریدارِ دلم بود
در بیشه ی سبز نبوی شیر علی بود
بر فرق ستمکاران شمشیر علی بود
تا سینه ی بیدادگران را بشکافد
در ترکش تقدیرِ خدا تیر علی بود
قرآن کریمی که به دوران نبّوت
با نطق محمّد (ص) شده تفسیر علی بود
نفس است که بندد همه را در غل و زنجیر
مردی که ورا بست به زنجیر علی بود
تهلیل برآرید که تهلیل جز او نیست
تکبیر بگویید که تکبیر علی بود
واللهِ همین است همین است همین است
تا دین خدا هست علی رهبر دین است
ای پیش قدت کعبه برافراشته قامّت
ای یافته زینت به وجود تو امامّت
در سایه ی توحید تو توحید سرافراز
از بازو و شمشیر تو دین یافت سلامت
تو با حق و حق دور تو گردیده هماره
امروز نه، فردا نه، که تا صبح قیامّت
از ما همه در محضر تو عجز و توسّل
از تو درباره ی ما لطف و کرامّت
این کلّ بهشت است، که در حشر گذارند
پیشانی ما را به ولای تو علامت

مرغ دل ما ساکن بام حرم تو است

آیین علی دوستی ما کرم تو است

من کیستم؟ عالم به تولّای تو نازد

حورو ملک، آدم به تولّای تو نازد

هم موسی عمران به ولای تو کند فخر

هم عیسی مریم به تولّای تو نازد

زهرا به فدای تو کند جان گرامی

پیغمبر اکرم به تولّای تو نازد

قرآن شده در مدح و ثنای تو مزّین

زیرا که خدا هم به تولّای تو نازد

بالله قسم لطف و عطایت نشود کم

بگذار که «میثم» به تولّای تو نازد

بگذار که تا هست به لب نطق و بیانم

پیوسته شود مدح تو جاری به زبانم

شماره۲۲

الله اکبر ای حرم امشب حرم شدی

بیش از همیشه نزد خدا محترم شدی

آیینه دار آینه ی ذوالکرم شدی

باغ ارم نه، رشک ریاض ارم شدی

ای زادگاه فاطمه، ای خانه ی علی

پروانه ی تو خلق و تو پروانه ی علی

تبریک ای بتان حرم داوری شدید

امشب به کعبه گرم ثناگستری شدید

از افترای بت شدن امشب بری شدید

در اشتیاق شیر خدا حیدری شدید

امشب به کعبه اُنس بگیرید با علی

ریزید بر زمین و بگویید یا علی

خورشید سجده بر کُره ی خاک می کند

زین سجده فخر بر همه افلاک می کند

دیوار کعبه سینه ی خود چاک می کند

پرواز، روح خواجه ی لولاک می کند

امشب شب ولادت جان محمّد (ص) است

ذکر علی علی به زبان محمّد (ص) است

امشب صدای دلکش زمزم علی علی است

امشب سرود عالم و آأم علی علی است

امشب دعای عیسی مریم علی علی است

باور کنید ذکر خدا هم علی علی است

آید صدای زمزمه ی مسجدالحرام

با چار رکن خود به علی می دهد سلام

امشب سرود وحی به تفصیل بشنوید

از جوف کعبه نغمه ی تهلیل بشنوید

تنزیل و قدر و نور به ترتیل بشنوید

بانگ اذان به کعبه زجبریل بشنوید

بانگ علی علی همه در کعبه سر دهید

میلاد نور را به پیمبر خبر دهید

ای شیر، دخت شیر، زهی شیر داورت

ای کعبه این تو، این گل رخسار حیدرت

داری علی به دامن توحید پرورت

این جان سیّد بطحاست در برت

هم مام شیر حقّی و هم شیر دخت شیر

شیر خدا زسینه ی پاک تو خورده شیر

ای طلعتت جمال جمیل خدا علی

ای بر تمام خلق خدا مقتدا علی

ای کرده حق به حضرت تو اقتدا علی

ای جانِ جان، که جان جهانت فدا علی

ای در تمام ملک خدا ذکر خیر تو

مولود کعبه رکن حرم کیست غیر تو

مرآت حسن خالق سرمد تویی علی

توحید تو، حقیقت احمد تویی علی

قرآنِ روی دست محمّد تویی علی

حدّت همین که رحمت بیحّد تویی علی

قرآن کتاب مدح و خدا مدح خوان توست

جای لب رسول خدا بر دهان توست

تنها تویی به ختم رسل جان و جانشین

تنها تو را رسول خدا خوانده کلِّ دین

تنها تویی تو دست الهی در آستین

تنها تویی امیر تمامیّ مؤمنین

تنها تو در، زقلعه ی خیبر گشاده ای

تنها تو، پا به دوش پیمبر نهاده ای

بازوی دیو نفس که بسته است غیر تو؟

با احمد و خدا که نشسته است غیر تو؟

اصلاب کفر را که گسسته است غیر تو؟

بت های کعبه را که شکسته است غیر تو؟

بر منبر رسول، سلونی تو گفته ای

در بستر رسول، تو تنها تو خفته ای

قرآن نیازمند به نطق و بیان توست

هم تو زبان حقیّ و هم حق زبان توست

جاویدی و هماره زمان ها زمان توست

خورشیدی و تمام مکان ها مکان توست

وابسته ی ولای تو وابسته ی خداست

مهر تو لطف و رحمت پیوسته ی خداست

تا حشر بوسه های کرامت به دست توست

بالله قسم زمام امامت به دست توست

بیماری و شفا و سلامت به دست توست

روز جزا لوای امامت به دست توست

روزی که خلق ناله ی این المفّر زنند

حتّی رُسل به زیر لوای تو ایمنند

دستی که دامن تو نگیرد بریده باد

قلبی که بی ولای تو باشد دریده باد

سروی که خم نشد به حضورت خمیده باد

هر کس به جز تو دید، ترابش به دیده باد

وجه اللّهی زمان و ماکن غرق نور توست

هر کس که هر کجا بنشیند حضور توست

من کیستم غلام تو یا مرتضی علی

از تشنگان جام تو یا مرتضی علی

مرغ اسیر دام تو یا مرتضی علی

در دام هم به بام تو یا مرتضی علی

نطقم زکودکی به ثنای تو باز شد

نظم به نام «میثم» تو سرافراز شد

شماره۲۳

آن که بعد از مصطفی ما را امام و رهبر است

شیر حق نبی مولود کعبه حیدر است

شمع جمع انبیا مولای کل اولیاء

متقین را مقتدا و مسلمین را رهبر است

گر نمی بودی رسول الله ختم الانبیاء

فاش می گفتم امیر المومنین پیغمبر است

گفت پیغمبر که من خود شهر علمم ، در علیست

ای برادر تو حرامی نیستی راه از در است

جان دین مهر علی مهر علی مهر علیست

دین بی مهرعلی دین نیست جسم بی سر است

هرکه با بغض علی محشور گردد روز حشر

طاعت سلمان اگر با خویش آرد کافر است

من نمی دانم که می بودم نمی دانم کی ام

لیک می دانم امیرالمومنینم رهبر است

قطره ام خوانی علی دریاست من در دامنش

ذره ام گوئی علی خورشید ذره پرور است

هر کجا صحبت ایمان است اوصاف علیست

حرف ایمان و علی مانند شیر و شکر است

سرو قدش سایه بانی میکند خورشید را

روز محشر هر که در ظل لوای حیدر است

دوست دارم روز محشر تشنه تر باشم ز خلق

ز آنکه میدانم علی ساقی حوض کوثر است

خردلی از مهر اولاد امیر المومنین

پیش من محبوب تر از یک جهان سیم و زر است

کیست احمد را وصی ، آنکو گریزد از نبرد

یا کسی گو بازویش مفتاح فتح خیبر است

زهد و تقوا و عدالت بی تولای علی

یا شرار قهر حق یا دود یا خاکستر است

آنکه خود را در خلافت خواند همسنگ علی

نیست آن قدرش که گویم خاک راه قنبر است

آفتابا روز محشر هر چه بتوانی بتاب
پرچم شاه ولایت سایه بان محشر است
شعله گل شد بر خلیل الله با مهر علی
ورنه بی مهر علی هر لاله کوه آذر است
من علی را پیشوا دانم که با ختم رسل
روز اول اول است و روز آخر آخر است
من علی را مقتدا دانم که در حال رکوع
انما در شان خاتم بخشی اش از داور است
من علی را دوست می دارم گواه پاکی ام
دوستی و حیدر و ذریه پیغمبر است
عهد من پیمان من آئین من ایمان من پ
یش تر از صبح خلقت دوستی با حیدر است
طرفه بیتی گویم از (اهلی) که گر با آب زر
نقش باب کعبه گردد باز قدرش برتر است
"هرکه را در دل بود بغض غلامان علی "
"گر برادر با شدم گویم خطا از مادر است "
کیست حیدر آن که حق پیوسته گردد گرد او
کیست حیدر آن که حق راا تا قیامت محور است
کیست حیدر آن که مداحش خدا و مدح او
هل اتی و بلغ وتطهیر و قدر و کوثر است
کیست حیدر آن که از لعل لب ختم رسل
مدح او پیوسته جاری همچو عقد گوهر است
کیست حیدر آن که مدحش همچنان حسن خداست
شیعه اونیز در حصن خدای اکبر است
یا علی ای آنکه نامت حرز جان انبیاست
یا علی ای آنکه خاکت اولیا را افسر است
گرچه دورم از تو مرهون عنایات توام
ذره هر جا هست در آغوش مهر خاور است
گر جدا سازند بند از بند من هر صبح و شام
باز میگویم علی بر من امام و رهبر است
ای خوش آنکو با علی دوران عمرش گشت طی
خوشتر آنکو با علی تا لحظه های آخر است
من تو را در زندگی دارم علی جان تو مرا

عبد و مولا و ملزوم بر یکدیگر است

نظم (میثم) تا ثنای خاندان مرتضی است

جاودان ، دیوان او تا صبح روز محشر است

احمد سهیلی خوانساری

صاحب دین مبین را دل زمن پرسید کیست

گفتمش ختم رسل احمد،مهین پیغمبرست گفت بعد از وی ولایت را که شاید، بازگو

گفتم آن کو پایه قدرِ وی از کیوان برست گفت در بستر به جای او شبانگاهان که خفت

گفتم آن کو گاه بیم از جمله پابرجاترست گفت با احمد خود از یاری برادر خوانده کیست؟

گفتم آن کز بهر او سرگشته مهر انورست گفت با زهرا که همسر گشت

گفتم آن کسی کز فضیلت این و آن را هم سرآمد هم سرست گفت برگو کیست سبطین پیمبر را پدر

گفتمش آن پیشرو کو رهروان را رهبرست گفت اعجاز رسول مصطفی در جنگ بدر

زاهل ایمان مر کدامین پاکدل را درخورست گفتم آن پردل که دارد گَردَنان را پایمال

زخم شمشیر سرافشانش که در دست اندرست گفت در " احزاب "دانی شیر صیدافکن که بود

گفتم آن کو قاتل شیری چو عمرو کافرست گفت خصمان را که تن خست و درید اندر "حنین "

گفتم آن کو دشمن دین را عدویی قاهرست گفت با احمد که خورد از مرغ بریان بهشت

گفتم آن کو بر همه خویشان پیغمبر سرست گفت دمساز پیمبر کیست در زیر کسا

گفتم آن مهتر که زهد و علم ازو با زیورست گفت در روز غدیرخم ، ولیّ حق که شد

گفتم آن کس کو بزرگان را به گیتی سرورست گفت در شأن که آمد هل اتی از قول حق

گفتم آن کو دستگیر هرکه بی سیم و زرست گفت سایل را که خاتم داد هنگام نماز

دید چون استاده خواهان مستمندی بر درست گفتم آن در راه یزدان بهترین شمشیرزن

کز ره تحقیق هر کس پیرو او شد برست گفت در محشر که باشد قاسم نار و نعیم

گفتم آن کز رأی روشن آفتاب خاورست گاه نفرین بر نصاری با نبی گفتا که بود

گفتم آن کاندر همه احوال او را یاورست گفت با احمد که باشد همچو هارون با کلیم

گفتم آن پیوسته با وی همچو با جان پیکرست گفت برگو کیست آنکو شهر دانش راست در

گفتم آن دانا که علم دیگران را مصدر است گفت آنکو ناکثین را داد کیفر خود که بود

گفتم این در قصه حرب جمل خود اندرست گفت جویم در کجا نام عدوی قاسطین

گفتمش در وقعه صفین کاندر دفترست گفت شمشیر کرا خون خوارج آب داد

گفتمش بر خوان زجنگ نهروان کان خوشترست گفت ساقی کیست کوثر را به روز رستخیز

گفتم آن کاندر نبردش زهره شیر نرست گفت برگو کانچه گفتی سیرت یک مرد بود

گفتمش آری گرت قول "سهیلی "باورست گفت ازین یکتا بگو نام و نسب

گفتم علی پور بوطالب خدیو اهل ایمان حیدرست شعر از احمد سهیلی خوانساری

شمس اصطهباناتی

فردا زمین غوغا شود تا آسمان هفتمین

زیرا که از اوج فلک آید ملک روی زمین

در دست هریک دسته گل ؛منشور سبز اندرجبین

آن دسته گلها چیده اند از باغ رب العالمین

در هر ورق بنوشته اند با خط قدرت اینچنین

بشری که آمد در وجود مولا امیر المؤمنین

میر عرب؛ ماه عجم؛ معجز نمای لوکشف

چون صبح فردا آفتاب از کوه بطحا سرزدی

روح الامین بهر خبر؛الله اکبر بر زدی

وآنگه حصار کعبه را پیراهنی دیگر زدی

لوحی به شکل یاعلی بر بام و برسر در زدی

نقشی به شکل جای پا بر دوش پیغمبر زدی

برکافران هیبت زدی لبخند برخیبر زدی

یعنی رسید آنکو کز او نسل عدو گردد تلف

با نور تقوا آنکه داشت پوشیده از تقوا جسد

دور از جناب عفتش دست بد و چشم حسد

آنسان که در تعریف او دست تعقل نا رسد

دارد ز قرب ومنزلت بیش ازهمه زنها ر رسد

چون آفتاب آن شیر زن افتاد در برج اسد

هم شیر حق را حامله ؛ هم نام او بنت اسد

درّولایت را نبود شا یسته تر از این صدف

روزیکه با عجز و نیاز بر طوف مسجد زد قدم

دریافت خود در حضرتش از درد زائیدن الم

شمس اصطهباناتی

محمود شاهنوری

از عالم بالا خبر میرسه

به شام غم ما سحر میرسه

در خونه کعبه رو واکنید

درخت ولا به ثمر میرسه

کسی اومده که بهشت منه

ولایت اون خاک و خشت منه

اگر چه بدم ولی نوکرشم

گدایی اون سرنوشت منه یا علی یامرتضی یا حیدر یا حیدر(۴) *****

می گرده زمین به اشاره تو

خدا مست و گرم نظاره تو

تو خورشیدی و فاطمه آسمون

حسین و حسن دو ستاره تو

خدا همه رو واسه تو آفرید

تموم جهان و واسه تو کشید

همه مات و مبهوت چشمای تو

تو که اومدی رنگ یوسف پرید یا علی یا مرتضی یا حیدر یا حیدر (۳) *****

والله گدای در خونتم

یه عمریه مهمون میخونتم

تمامی بود و نبود منی

دیگه چی بگم آخه دیوونتم

ببین دل من به هوات می پره

نگاه تو از همه دل می بره

بسوزه دل دشمنای شما

که ناز تو شخص خدا می خره یا علی یا مرتضی یا حیدر یا حیدر(۳) *****

غلامرضا شهریاری (رباعی)

امروز همه در انتظارند ، یا علی مدد

ملائک به کعبه دخیلند ، یاعلی مدد

یتیمان تاریخ بااشک و کاسه شیر

عشق و مهر و وفامنتظر،یاعلی مدد

جن و انس وکل خلایق ، گویند یا علی مدد

کوه و دشت و دریا جملگی ، گویندیا علی مدد

ای مدد رسان آفرینش ، ای ساقی کوثر

بهریاری دین ، خداهم گوید یاعلی مدد

یا رب بگشا زبان دل را

تا گویم من ، کلام دل را

چه گویم زعلی مولا خود

گوید به زبان حال دل را

آسمانها، نور بباريد كه على مى آيد

زمين ، سبزه بياريد كه على مى آيد

اى كوه هاى خميده، استوارى مشق كنيد

على شاه ولايت مى آيد

با ميلاد على ، دل آرام گيرد

ز رحمت خدا، ابر باران گيرد

به كعبه مى آيد آن شير خدا

عدالت در خلايق ، سامان گيرد

كوير تفتيده و تشنه

مظلوم ز بيداد، خسته

يتيم در كوچه نشسته

ملائک به كعبه دخيل بسته

همه منتظرند تا يار آيد

به كعبه آن كودک دلدار آيد

شير خدا بر زمين آيد

خدا هم گويد كه جانان آيد

به روز ولادت مولا ، ملائک يا على گفتند

زمين و خلايق لبيک يا على گفتند

كوه و دشت و بحر به يمن ولادت او

همصدا با كل آفرينش ، يا على گفتند

ذوالفقار در نيام، خسته

درب خيبر در مدينه ، بسته

يتيمان درمانده و خسته

درب رحمت به زمين ، بسته

اى شاه ولايت ، على جان بيا

ای ساقی کوثر ، علی جان بیا

همه منتظر ، پای بنه

ای حیدر کرار، علی جان بیا

با میلاد علی ، ولایت آغاز شد

در بیداد جهان، عدالت آغاز شد

جانا برخیز و بنگر به دو جهان

به یمن ولایت، سعادت آغاز شد

امروز به جهان ، نوری دگر ظاهر شد

از عرش به کعبه دل ، مولا ظاهر شد

ملائک دم به دم باذکر صلوات

نوری زنور اعلی ، علی ظاهر شد

غلامرضا شهریاری

صغیر اصفهانی

شماره۱

دیده ی من غیر دیدار علی جوید؟ نجوید

یا زبانم غیر اوصاف علی گوید؟ نگوید

دست من غیر از کتاب مدح او گیرد؟ نگیرد

پای من غیر از طریق عشق او پوید؟ نپوید

مزرع جانم که آب آن بُوَد از جوی رحمت

اندر آن غیر از گیاه مِهر او روید؟ نروید

ذوق مهرش کی چشد بیگانه، بگذر زین توقّع

این گل خوشبوی را جز آشنا بوید؟ نبوید

ز اْستماع مدحش افشان اشکِ شوقی گر توانی

آب دیگر نامهی عصیان ما شوید؟ نَشوید

دایهی لطفش دهد شیر عنایت طفل دل را

جز به شوق آن لَبَن طفل دلم موید؟ نموید

آن که خواهد مأمنی جوید، «صغیر» اندر دو عالم

به ز درگاه امیرالمؤمنین جوید؟ نجوید؟

شعر از استاد صغیر اصفهانی

شماره۲

روزیکه علی به کعبه آمد به وجود

مخصوص علی خدا در از کعبه گشود

دربست بداد خانه خود به علی

یعنی که علی است خانه زاد معبود

شماره۳

در مخزن لا یموت در دانه علیست

در کون ومکان امیر فرزانه علیست

در کعبه ظهور کرد تا بر همه کس

معلوم شود که صاحب خانه علیست

حسین صدر تویسرکانی

اسدالله در وجود آمد

در پس پرده هر چه بود آمد

عالم ممکنات احیا شد

غرض خالق ودود آمد

رمز خلقت ،ظهور مطلق کرد

جمله ذرات در سجود آمد

پرده سِر غیب بالا رفت

علت غائی وجود آمد

خانه زاد خدا علی

از غیب پرده برداشت در شهود آمد

اسد الله در وجود آمد

در پس پرده هر چه بود آمد

سید جعفر علوی

علی تنهاست مولود عزیز خالق اکبر

که از دیوار مهمان شد نه مثل انبیا از در

علی تنهاست نوزادی که گوید بازکن مادر

ید از قنداق تا گویم هزاران ذکر بر داور

علی تنهاست یاور در میان قوم پیغمبر

که شد در دعوت اول وزیر و وارث و سرور

علی تنهاست مومن عین کشف پرده آخر

علی تنهاست مرد اول مومن به پیغمبر

علی تنهاست باب علم هر کاو طالبست از در

علی تنهاست باب حطه داخل کی شود کافر

علی تنهاست صاحب منزلت هارون پیغمبر

علی تنهاست میزان عمل در وادی محشر

علی تنها احب خلق نزد خالق اکبر

کنار سفره طائر شده مهمان پیغمبر

علی تنهاست همسر از برای دخت پیغمبر

علی تنها برادر بر نبی طاهر و اطهر

علی تنهاست در صلبش تمام نسل پیغمبر

علی تنهاست در مرگ تمام خلق در محضر

علی تنهاست قالع درب خیبر را بسان پر

علی تنهاست صابر تا حسینش خیره شد بر در

علی تنهاست ساقی تشنگان را بر لب کوثر

علی تنهاست حامی از برای کوثری دیگر

علی تنهاست مظلومی که شیران عرب را سر

علی تنهاست محبوبی که بغض او نفاق آور

علی تنهاست تنها در درون بیت بی همسر

علی تنهاست صابر صبر او ایوب را مادر

علی تنهاست کراری که حقا غیر فرار است

زره در پشت بیکار است اگر باشد بر حیدر

علی تنهاست قاطع شیرهای کافران را سر

علی تنهاست عادل کی ربود از مور حتی پر

علی تنهاست استاد از برای میثم و بوذر

علی تنهاست سلمان پرور و هم مالک اشتر

علی تنهاست منفق مال خود در سر و در منظر

علی آیات نجم و طور میثاق انماالمنذر

علی کشاف کربت ها قسیم جنت و کوثر

معز الاولیا و قدوه اهل کسا حیدر

علی فجار را قاتل علی ابرار را سرور

علی داماد پیغمبر به دامان نبی پرور

علی صدیق اکبر او علی فاروق اعظم او

علی بئر معطل او که بر چاهی نماید سر

علی را بوتراب آمد به عشقش آفتاب آمد

فصاحت را تمام آمد خطابت را کمال و فر

علی داعی علی شاهد علی هادی علی حاضر

علی راضی و مرضی و رضی و مرتضی حیدر

امیرالمومنین حیدر ابوالسبطین پیغمبر

ابوالریحانتین از دیده ی بینای آن سرور

علی تنهاست ساجد سجده اش سجاده را باور

علی تنهاست راکع در رکوعش داده انگشتر

علی تنهاست عادل عدل عدلش عدل پیغمبر

علی تنهاست صادق صدق او صدیقه را باور

علی تنهاست بر مومن امیر اول و آخر

علی تنهاست بر مسلم پدر با خون فرق سر

علی تنهاست منصوب نبی الآخرین اول

علی تنهاست مقتول شقی الآخرین آخر

علی تنهاست امید دل غمدیده جعفر

به امر ناب پیغمبر به عشق سوره کوثر

سید جعفر علوی

امیر عظیمی

امام علی(ع)

عشق پُر از حادثه و ماجراست

عشق سرآغاز همه کارهاست

به زندگی شور و شعف می دهد

عشق برادر! نمک هر غذاست

عشق غم و شادی و لبخند و اشک

عشق خودش درد، خودش هم دواست

از ازلِ خلقتِ آدم بیا

تا ابدالدّهرِ خدا هم بجاست

با همه خوبان خدا بوده است

عشق مددکار همه انبیاست

عشق چو خورشید که تابنده است

نور به هر ذات پراکنده است

عشق درختی است بر آورده سر

بار و برش لوءلوء و لعل و گُهر

صورت او برتر از اندیشه لیک

ذرّه ای از نور رخش شد قمر

حضرت او حضرت زیبایی است

لعل لبش مطمع اهل نظر

دوزخ و فردوس به دستان او

هان"! تو بمان "هان"!تو گذر کن، گذر "

بنده، ولی کار خدایی کند

عشق بشر هست، «فَکَیفَ بَشَر!»

کَیفَ بَشَر، ها علیٌ ها علی

عشق همان همسر زهرا علی

سجده به خاک قدمش، عین عشق

عنایت بیش و کمش، عین عشق

نفس کشیدنِ علی زندگی

بسوی ما بازدمش، عین عشق

خنده به شوق حرمش، عاشقی

گریه ی زیر علمش، عین عشق

نام علی علی علی جانفزا

زمزمه ی زیر و بمش، عین عشق

گدای هنگام نمازش شدن

به انتظار کرمش، عین عشق

سیزده ماه رجب هر که شد

معتکفِ در حرمش، عین عشق

ماه رجب سیزدهش خوشتر است

روز نزول قدم حیدر است

کعبه اگر بوی خدا یافته

زِ یمن میلاد شما یافته

حرم به شوقت بِنِگر که شکاف

از نوک پا تا به کجا یافته

دعای مادرت شده مستجاب

زادگهی نمونه تا یافته

وارد خانه شد و آن را پر از

حوریه و فرشته ها یافته

در حرم حق همه کف می زنند

مگر خدا در آن چه ها یافته

تو خانه زاد حق شدی،

از تو هَم قبله ی حجّاج صفا یافته

تو را مسیح اگر بگویم کم است

مادر تو پاک تر از مریم است

ذات تو مشتق شده از ذات او

در تو هویدا همه آیات او

روبروی اش تا که تو می ایستی

آینه اش هستی و مرآت او

چشم به چشمان تو انداخت

و مات تو شد تو هم شدی مات او

تویی همان عبد خدایی،

که شد ولایت شرط عبادات او

تیر ز پای تو در آورده اند

مست چو بودی ز مناجات او

چشم ببندی به خدا می شود

از دو جهان قطع، عنایات او

پر شده از پای به سر، ربُّهُ

فیهِ تَجَلّی و ظَهَر، ربُّهُ

عبادتت در دو سرا بی نظیر

شجاعتت به عرصه ها بی نظیر

فتوّتت زبانزد جبرییل

سلاح تو پیش خدا بی نظیر

فضیلت ضربه ی شمشیر تو

تا سحر روز جزا بی نظیر

تصدّق وقت رکوعت عجیب

حال تو در وقت دعا بی نظیر

تمام اوصاف تو در همسرت

جلوه نماید به خدا بی نظیر

بعد تو و فاطمه ی تو شده

زینب کبرای شما بی نظیر

بی بدلی، بی مثلی، یاعلی

تو خودِ خَیرُ العملی یاعلی

عبد خدایی، سلامٌ علیک

امیر مایی، سلامٌ علیک

بی تو دعا توان زِ کف می دهد

جان دعایی، سلامٌ علیک

به آن قنوتی که شود مستجاب

تو ربّنایی، سلامٌ علیک

شکستگی های دلِ شیعه را

شما شفایی، سلامٌ علیک

هر چه خدا خواست برای شما

به آن رضایی، سلامٌ علیک

هر چه همه مدح تو را می کنند

به آن سزایی، سلامٌ علیک

خاک درت سرمهٔ چشمان، علی

ولایتت تمام ایمان، علی

امیر عظیمی

محسن عرب خالقی

حرف دل است آمده و رد نمی شود

او بوده است پس علی آمد نمی شود

کعبه مکان جلوه ی او باشد و زمان

هرگز به روح جاری او سد نمی شود

صد بار اگر که کعبه شکافد به مقدمش

هرگز ز کار خویش مردد نمی شود

آغوش را برای علی باز کرد و گفت

مولا بیا اگر چه که معبد نمی شود

قرآن بخوان حقیقت قرآن به غیر تو

رحلی به غیر دست محمد نمی شود

ای عقل لقمه قدّ دهانت بگیر،

شعر از چون تویی به وصف علی بد نمی شود؟

جوهر تمام گشت و نشد مدح او شروع

شاعر شکست تا بنویسد نمی شود

تو بارها به جلوه ی پیغمبر آمدی

هر دوره ای به کسوت یک رهبر آمدی

بعد از هزار جلوه ی پیغمبرانه ات

آقاچطور شد که خودت آخر آمدی

آیا برای یاری پیغمبر امین

خورشید من ز مشرق کعبه برآمدی

یا که به عشق دیدن زهرا تو چند سال

قبل از نزول رایحه ی کوثر آمدی

ای ماه چارده چه شد این ماه هفتمین

یک شب تو زودتر ز همیشه درآمدی

فصل بهار آمده تو مثل سال قبل

امسال هم به باغ خدا نوبر آمدی

بالاترین عیار، عیار سرشت توست

یعنی که در تمام خلایق سرآمدی

ای میهمان یک دو شب خانه ی خدا

دیر آمدی اگر چه ولی حیدر آمدی

افتاده ام به گوشه ای از رهگذارتان

اوجم دهید تا که شوم خاکسارتان

اصل و اصالت من از اول اصیل بود

اصلاً خدا سرشته مرا از غبارتان

هر چند دورم از تو، عجیب است، چون دلم

حس می کند نشسته کناری کنارتان

چیزی برای عرضه ندارم به ساحتت

آقا دل شکسته می آید به کارتان؟!

خرما فروش کوچه و بازار می شوم

شاید به جرم عشق شوم سر به دارتان

ای ناشناس نیمه شب کوچه های شهر

یک تکه نان به ما بده از کوله بارتان

میلش دگر به هیچ بهشتی نمی کشد

هر کس نشسته کنج بهشت مزارتان

شرمنده ایم، بی خبریم ای بزرگوار

از آخرین امانتتان، یادگارتان

ای بانی وجود من از ابتدا علی

وی کار من به دست تو تا انتها علی

از باقی سرشت توأم یعنی از ازل

کز خانواده ی توأم ای مرتضی علی

همسایه ی خدایی و در سایه ی شما

پر می کشم به ساحت قدس خدا علی

هر جا که امر می کنی آنجا خوشیم ما

حالا بهشت یا که جهنم، کجا علی؟

خورشید بی تبسم تو نقطه ای سیاه

باغ است بی ترنم تو بی صفا علی

دریاست از لطافت لطف شما لطیف

کوه است از صلابت تو روی پا علی

دریا شدند این همه قطره به عشق تو

مواج و در تلاطم ذکر تو یا علی

محسن عرب خالقی

احمد علوی

خدا می خواست تا تقدیر عالم این چنین باشد

کسی که صاحب عرش است، مهمان زمین باشد

خدا در ساق عرش خویش جایی را برایش ساخت

که حتی ماورای دیده ی روح الامین باشد

خدا می خواست از رخساره ی خود پرده بردارد

خدا می خواست تا دست خودش در آستین باشد

علی حُبّه جُنَّه ، قسیم النار و الجنه

خدا می خواست آن باشد ،خدا می خواست این باشد

علی را قبل از آدم آفرید و در شب معراج

به پیغمبر نشانش داد تا حق الیقین باشد

به جز نام علی در پهنه تاریخ نامی نیست

که بر انگشتر پیغمبران نقش نگین باشد

به جز او نیست دستاویز محکم در دل طوفان

به جز او نیست وقتی صحبت از حبل المتین باشد

مرا تا خطه های بی الف راهی کن و بگذار

که بعد از خطبه بی نقطه ی تو نقطه چین باشد

مرا در بیت ، بیت شعر هایم دستگیری کن

غزل های تو بی اندازه باید دلنشین باشد

غزل لطف خداوند است اهل دل خبر دارند

غزل خوب است در وصف امیر المومنین باشد احمد علوی

علیرضا غزوه

ناگهان یک صبح زیبا آسمان گل کرده بود

خاک تا هفت آسمان، بغض تغزل کرده بود

چارده روز آسمان درخاک مست افتاده بود

اربعین این شراب کهنه غلغل کرده بود

هرفرشته تا بیایی، ای تماشایی ترین

بال های خویش را دست توسل کرده بود

حتم دارم درشب میلادت ای غوغاترین

حضرت حق نیزدر کارش تامل کرده بود

تاعبور آخرین انسان به دامان بهشت

ذوالفقارش را به سمت آسمان پل کرده بود

مولی محمّد طاهر قمی

دلیل رفعتِ شأن علی اگر خواهی

بدین کلام دمی گوش خویشتن میدار

چو خواست مادرش از بهر زادنش جایی

درون خانه ی خاصش بداد جا جبّار

پس آن مطهّره با احترام داخل شد

در آن مقام مقدّس بزاد مریم وار

درون چو خواست که آید پس از چهارم روز

ندا شنید که: «نامش برو؛ علی بگذار»

فدای نام چنین زادهای بُوَد جانم

چنین امام گزینید یا اولی الابصار

شعر از مولی محمّد طاهر قمی

مشفق کاشانی

ای علی، ای آیت جان، آمدی
آمدی، ای جان جانان، آمدی
ذات حق را جلوه گر چون آفتاب
دل فروز، از مشرق جان آمدی
کعبه از نور جمالت روشن است
کز حریم لطف یزدان آمدی
ای ز تو، آیین احمد در کمال
ای دلیل راه انسان، آمدی
شهر بند عشق را، مفتاح راز
تا گشایی راز قرآن آمدی
خاتم دین خدا را پاسدار
ای به حشمت چون سلیمان آمدی
تا بر افروزی چراغ معرفت
در طریق علم و عرفان آمدی
یار با مظلوم و، با ظالم به جنگ
رحمتِ این، زحمتِ آن، آمدی
برفراز قله آزادگی عالم آرا، مهر تابان آمدی
دردهای دردمندان را به لطف
ای طبیب جان، به درمان آمدی
تا بسوزی پرده های شرک را
شعله آسا، گرم و سوزان آمدی
ای ولی حق زمین را از فروغ
چون فلک، اختر به دامان آمدی
آسمان احمدی را، همچو مهر
سرکشیده از گریبان آمدی
دست حق، آمد برون از آستین
تا تو، ای بازوی ایمان آمدی
موج خیز مکتب توحید را
همچو مروارید غلطان آمدی
قبله جان محبان خدا
مرحبا، ای شیر یزدان آمدی.

علی اکبر لطیفیان

شماره۱

لیلی و مجنون

هر دلی که دچار لیلا بود

خوشی روزگار لیلا بود

از کرامات عاشقی ست

اگر نام مجنون کنار لیلا بود

نام مجنون اگر فراتر رفت

این هم از اعتبار لیلا بود

آن چه دل های بی شماری داشت

محمل در غبار لیلا بود

بی نیاز است از عبادت ما

کعبه در انحصار لیلا بود

امشب ای عشق در طواف توام

سیزده شب در اعتکاف توام

بال با من، پریدنش با تو

سمت بالا کشیدنش با تو

شوق تنزیل آیه ها با من

جبرئیل آفریدنش با تو

گندم کال مزرعه با من

فصل گرم رسیدنش با تو

نخل با من تب رطب با من

دست مشتاق چیدنش با تو

سجده بر خاک پای تو با من

عبدِ الله دیدنش با تو

قل هو الله، یا احد، یا هو

«وحده لا اله إلا هو»

شماره۲

از عالم بالاست بنیانی که من دارم

یعنی همین روح مسلمانی که من دارم

گر سجده بر تولیت آدم نمی کردم

آدم نمی شد خاک انسانی که من دارم

شیر حلال مادران این قبیله‌هاست

در سینه‌ام مهر فراوانی که من دارم

نابرده رنجی گنج‌هایی را به ما دادند

از سفره مولاست این نانی که من دارم

این کیست که از مقدمش خورشید می‌ریزد

آتش پرست اوست سلمانی که من دارم

در کشمکشهای بلند ذوالفقاری‌اش

مانده است گیسوی پریشانی که من دارم

در خانه ما سفره گندم مَیَندازید

دنبال نان جوست مهمانی که من دارم

با ما نشستن آنقدر چیز بعیدی نیست

با هر گدایی هست سلطانی که من دارم

ما را به جرم عشق در بازار بفروشید

ما را به پای حیدر کرار بفروشید

نه میل پروازی و نه اصلا نه بالی بود

نه حرفی از بالا نه حرفی از کمالی بود

باران نمی‌آمد زمین نم پس نمیداد و ...

سر تا سر شبه جزیره خشکسالی بود

ماها نبودیم و ندیدیم آن زمان‌ها را

یعنی نمی‌فهمیم که دنیا چه حالی بود

محرابها ، سجاده‌ها بی راهه می‌رفتند

اصلاً تمام جاده‌ها سمت خیالی بود

آن روزها کعبه فقط بت خانه‌ای بود

و بتها خدا و ، جای ابراهیم خالی بود

آیا خدای بی علی اصلا جلالی داشت

روی زمینِ بی علی آیا جمالی بود

آن روزگاران حرفی از یارب نبود

اما در پشت کعبه صحبت مولی الموالی بود *

از این به بعد و بعد از این دنیا علی دارد

دنیا علی دارد نه ، دنیاها علی دارد

هم آسمان اول خاکی نشین ما

هم آسمان هفتم بالا علی دارد

رو کرد پیغمبر به سمت مردم و فرمود

ای اهل عالم مصطفی حالا علی دارد

عشاق محتاجند اینکه مال هم باشند

آقام زهرا دارد و زهرا علی دارد

آتش نمی گیرد گلستان وجودش را

هر آن کسی که یا علی و یا علی دارد

غیر از دلم من هیچ چیزی را نمی‌خواهم

گر چه ندارد هیچ چیز اما علی دارد

سوگند بر نام علی که شیعه در محشر

هرگز گرفتاری ندارد تا علی دارد

در هر زمان پیغمبری که بین راه افتاد

مهر علی ابن ابیطالب نجاتش داد

این کیست که دارد پُر از پَر میکندما را

در صحن ایوانش کبوتر میکند ما را

این کیست که مهرش حلال نطفه‌های ماست

با مهر خود پاک و مطهر میکند ما را

این کیست که در مسجد هر جمعه‌ی کوفه دارد

برای خویش منبر میکند ما را

نهج البلاغه می‌شود بالای منبرها

پایین منبرهاش دفتر میکند ما را

این کیست که با حرفهای آسمانی‌اش

مقداد و سلمان و ابوذر میکند ما را

یک روز می‌آید که با چشمان دلتنگش

همسایه‌ی زهرای اطهر میکند ما را

دورش نمی‌اندازد آنرا که مقیمش شد

خواجه اگر مولاست ، قنبر میکند ما را

ما شیعه‌ی دور و بر مرد نجف هستیم

ما خاک پای قنبر مرد نجف هستیم

با نام تو در ناتوانی‌ام توانی هست

در پیری‌ام با مهر تو میل جوانی هست

روح تنزّل کرده‌ات اینقدر بالا بود

آیا برای اوج تو اصلا مکانی هست

در کعبه و در خانه پیغمبر و در عرش
هر جا که رفتم دیدم از بالت نشانی هست
بالا و پایین رفتن تیغت شهیدم کرد
ابروی تو هر جا که باشد کشتگانی هست
میل یتیم کوفه بودن میکنم امشب
هر جا یتیمی هست دست مهربانی هست
ای پیر نخلستان نشینم ، همنشینم باش
یک شب بیا در خانه‌ام یک تکه نانی هست
هر جا که تو قاری قرآن می‌شوی آقا
نذر لب تو بوسه‌های دوستانی هست
هر جا که قاری همین قرآن حسین توست
بی احترامی‌های چوب خیزانی هست
طشت طلایی بود و آه و قاری قرآن
وای از حضور خیزران ، وای از لب و دندان
علی اکبر لطیفیان

یاسر مسافر

بدبخت می شود هر که ز مهرت رها شود
بیچاره می شود هرکه ز حبت جدا شود
دستش دراز نیست به هر جا و هر طرف
هر کس به درب خانه ی لطفت گدا شود
شیعه که ذکر نادعلی را به لب گرفت
آیا اسیر غصه و درد و بلا شود؟
باید دخیل به رشته ی زلف شما زند
هرکس که خواسته باشد اگر با خدا شود
ما با همه گفته ایم به کوری دشمنان
حیدر شفیع محشر و عقبای ما شود
شاهنشه نجف گدا بر درآمده
لطفی کنی ، روزی ما کربلا شود
یاسر مسافر

میثم مومنی نژاد(رباعی)

بر کعبهٔ سنگ و خشت جان داد آن روز

بت ها همه را تکان تکان داد آن روز

وقتی که علی ز خانه بیرون آمد

دیدند خدا خودی نشان داد آن روز

×××

دل شیعه آفتاب باشد چه خوش است

مست از نفس گلاب باشد چه خوش است

زائر به نجف که می رسد می فهمد

ماهی که میان آب باشد چه خوش است

×××

با قدر تو قبله را چنین قابل کرد

معنی طواف خانه را کامل کرد

آن روز خدا ز جبرییل گلویت

قرآن به محمد امین نازل کرد

میثم مومنی نژاد

محمد علی مردانی (رباعی)

دیوان قضا خطی ز دیوان علی ست

سُکان قدر، در یَدِ فرمان علی ست

طبع من و مدح مرتضی، شرمم باد

آن جا که خدای من ثنا خوان علی ست

***

تا حُبّ علی بُود مرا در رگ و پوست

رنجم ندهد سرزنش دشمن و دوست

جز نام علی لب به سخن وا نکنم

«از کوزه همان برون تراود که در اوست»

***

چون گاه ولادت ولیّ حق شد

در خانه حق، علی به حق ملحق شد

گر مظهر حق ذات علی نیست

چرا از نام خدا نام علی مشتق شد؟

***

در برج ولا مهر جهان تاب علی ست

در شهر علوم سرمدی، باب علی ست

از اول خلقت جهان تا محشر

مظلوم ترین شهید محراب، علی ست

***

آن جا که علی واسطه ی فیض خداست

بر غیر علی هر که کند تکیه خطاست

با مدعیّان کور باطن گوئیـد

آن جا که خدا هست و علی نیست کجاست؟

محمد علی مردانی

رحمان نوازنی

تا زمین قدم برداشت ،آسمان نوشت علی

آسمان که برپا شد ، کهکشان نوشت علی

کهکشان که پیدا شد ، یک جهان نوشت علی

این جهان که معنا شد ، بیکران نوشت علی

بیکرانه‌ها پر شد ، لامکان نوشت علی

با هرآنچه که می شد ، با همان نوشت علی

با قلم نوشت علی ، با زبان نوشت علی

و سپس هر آنچه داشت ، در توان نوشت علی

روی صورت انسان ، روی جان نوشت علی

با غبار او روی ، چشممان نوشت علی

آنقدر نوشت از او ، تا جهان پر از او شد

تا که دست حق رو شد ، ذکر عاشقان هو شد

پس دو مرتبه روی ، صورتم نوشت علی

دوست داشت پس روی ، قسمتم نوشت علی

در رگم که جاری شد ، غیرتم نوشت علی

پا شدم زمین خوردم ، همتم نوشت علی

تا کمی ضعیف شدم ، قوتم نوشت علی

آمدم ذلیل شوم ، عزتم نوشت علی

پس خدا خودش روی ، قیمتم نوشت علی

روی بیرق سبزِ ، هیئتم نوشت علی

آنقدر نوشت علی ، روی سرنوشت من

تا فقط علی باشد ، خانه بهشت من

روز اول خلقت ، با علی حساب شدم

در قنوت او بودم ، تا که مستجاب شدم

زیر پای او ماندم ، تا غبار ناب شدم

بر سرم چنان تابید ، تا که آفتاب شدم

آنقدر که او تابید ، از خجالت آب شدم

در غدیر چشمانش ، من هم انتخاب شدم

آنقدر نگاهم کرد ، تا که من خراب شدم

زیر جوشش چشمش ، ماندم و شراب شدم

مِی شدم پیاله شدم ، مست بوتراب شدم

هی علی علی گفتم ، در علی مذاب شدم

می‌نویسم از عشقم ، می‌نویسم از دردم

غیر دور چشمانش ، هیچ جا نمی گردم

کعبه پلک زد آری ، صبح نور پیدا شد

کعبه در طوافش رفت ، تا درِ حرم وا شد

قبله از سر جایش ، پیش پای او پا شد

زیر پای او زمزم ، چشمه چشمه دریا شد

کعبه از نفس افتاد ، نوبت مسیحا شد

او شفا گرفت و بعد ،تازه دور موسا شد

پا برهنه راه افتاد ، تا دلش مصفا شد

هر کسی که او را دید ، بدتر از زلیخا شد

یوسفانه مجنون شد ، یوسفانه لیلا شد

هر کسی که دورش گشت،نور چشم زهرا شد

ما کجا و این کعبه ، اینکه کعبه زهراست

ما محب دریاییم ، جای ما فقط دریاست

توی محفل ذکرش ، درّ ناب می‌ریزند

پای هر علی گفتن ،هی ثواب می‌ریزند

روی ما فرشته‌ها ، هی گلاب می‌ریزند

توی جام خالیّ ، ما شراب می‌ریزند

روی چشممان خاک ، بوتراب می‌ریزند

در شب سیاه ما ،آفتاب می‌ریزند

روی ما دعاهای ، مستجاب می‌ریزند

در حساب فردامان ، بی حساب می‌ریزند

کبریا که می‌بخشد ، این همه به عشق او

چون علی به ما آموخت ، لااله الا هو
ساکنان بالاها ، زیر گنبدش هستند
خیل انبیا جزو ، نور بی حدش هستند
فاطمه ، نبی تنها ، این دو هم قدش هستند
مرتضی و زهرا هم ، عشق احمدش هستند
روز و شب همیشه در ، رفت و آمدش هستند
شیعیان نمک دارند ، تا زبانزدش هستند
کربلا و سامرا ، صحن مرقدش هستند
و قم و خراسان هم ، خاک مشهدش هستند
ما که درّ و مروارید ، توی این صدف داریم
ما بهشت خود را از ، تربت نجف داریم
وقتی از دل یک سنگ ، خوب موشکافی شد
سنگ یا علی می گفت ، آنقدر که صافی شد
آنقدر که چون دُر شد ، چون عقیق شافی شد
شعر آفرینش هم ، با علی قوافی شد
این کتاب خلقت هم ، با علی صحافی شد
عشق هم بدون او ، قصه‌ای خرافی شد
هر کجا کم آوردیم ، با علی تلافی شد
اینکه دور او گشتیم ، وای عجب طوافی شد
کعبه بی علی پوچ است ، کعبه بی علی سنگ است
کعبه در مدار خود ، با علی هماهنگ است
دست کعبه را اما بر سرش نمی‌بندند
راه را بر یاسِ ، پرپرش نمی‌بندند
تازیانه بر روی ، همسرش نمی‌بندند
شعله‌های آتش را ، بر درش نمی‌بندند
ریسمان به دستان ، دخترش نمی‌بندند
کربلا که آب بر ، اصغرش نمی‌بندند
آه کربلا گفتم ، آسمان به خود لرزید
کوفه باز هم اشک ، دختر علی را دید
رحمان نوازنی

مهدی نظری

شعر ۱

کاش در پرتو این ماه بزرگم بکنند
زیر نور ولی الله بزرگم بکنند
آمدم خاک قدوم شه لولاک شدم
تاکه با نوکری شاه بزرگم بکنند
این مسیری ست که مردان خدا طی کردند
کاش می شد که در این راه بزرگم بکنند
از بزرگان فقط از شأن علی پرسیدم
خواستم عاقل و آگاه بزرگم بکنند
نیتم شیعه شدن بوده نمی خواسته ام
بی علی باشم و گمراه بزرگم بکنند
از پدر مادر خود خواسته ام پای علی
نوکر و ذاکر و مداح بزرگم بکنند
خاک زیر قدم یار شدن خوشبختی ست
شیعهٔ حیدر کرار شدن خوشبختی ست
ساقیا باده ده بوالحسن آمد دنیا
همسر فاطمه آقای من آمد دنیا
مادرش بنت اسد بوده اسد یعنی شیر
شیری از دامن یک شیر زن آمد دنیا
آمده طعم مناجات به لب ها بدهد
یوسفا یوسف شیرین دهن آمد دنیا
صاحب تیغ ولایت اسدالله، علی
کوه ایمان شه شمشیر زن آمد دنیا
مرهبا! تیغ بیانداز بِکَن قبرت را
قاتل تو یل خیبر بِکَن آمد دنیا
هر چه بت بود به یکباره به خود لرزیدند
شاه مردان تبر بت شکن آمد دنیا
عالم عشق پر از نور خداوند شده
فاطمه بنت اسد صاحب فرزند شده
پسری زاده که هر دم ز خدا دم بزند
به رخ دشمن حق سیلی محکم بزند
آنکه در روز ازل مهر رسالت را او...
با دو دستش به سر شانهٔ آدم بزند
جای دارد که به یمن شب میلاد علی

فاطمه بنت اسد طعنه به مریم بزند

شیر حق آمده با دست یداللهی خویش

به سر بیت خدا بیرق و پرچم بزند

جز علی هیچ کسی نیست که در بیت الله

پای بر شانهٔ پیغمبر اکرم بزند

آمده ساقی آن کوثر والایی که قطره اش

طعنه به صد چشمهٔ زمزم بزند

او همانیست که همسفره خاتم بوده

سال ها قبل تر از خلقت آدم بوده

خواهی عاشق بشوی حرف ز دلدار بزن

باده از ساغر مستانگی یار بزن

دوست داری که خدا شاه جهانت بکند

بوسه بر خاک درِ حیدر کرار بزن

روز محشر اگر از هول جزا می ترسی

در قنوت اسم علی را همه دم جار بزن

دوست داری به بهشت ازلی خیره شوی؟

عکس ایوان نجف را سر دیوار بزن

دوست داری که شوی وصلهٔ نعلین علی

باده از جام میِ میثم تمار بزن

یوسفان مشتری عشق علی اند تو هم

با کلاف دل خود سر، سر بازار بزن

سر بازار خریدار علی فاطمه است

شک نکن حیدر کرار علی فاطمه است

کوه اگر خم شود آقا به خدا حق دارد

پیش پاهای تو مولا به خدا حق دارد

زیر نعلین تو ای ماه قمر های جهان

آسمان پا شود از جا به خدا حق دارد

این دم و این نفسی را که تو داری آقا

خادمت گشته مسیحا به خدا حق دارد

یا علی گفت و بیانداخت عصارا موسی

گر مریدت شده موسی به خدا حق دارد

هر کسی دیده تو را عاشق رویت شده است

این میان حضرت زهرا به خدا حق دارد

نام تو قلب شجاعان عرب را لرزاند

پس در آن معرکه سقا به خدا حق دارد

از تب نام تو شیران عرب می لرزند

همه از واژهٔ قتال العرب می ترسند

وای اگر از می کوثر لب خود تر بکنی

بادم فاطمه خون بر دل لشگر بکنی

نظری کن که همه لشگریان می لرزند

نکند آمده ای روی به خیبر بکنی

جامهٔ زرد که پوشیده ای انگار علی

آمدی معرکه را عرصهٔ محشر بکنی

ذوالفقار تو لبش باز شده می خندد

پس تو هم نذر لب و خندهٔ او سر بکنی

تو اراده بکنی ارض و سما لشگر توست

تو بخواهی همه را مالک و بوذر بکنی...

می توانی ولی از لطف فقط خواسته ای

پای تیغت همه را بندهٔ داور بکنی

موقع تیغ زدن عرش کف پای تو بود

به خداوند خدا محو تماشای تو بود

گر چه گویند همه در و گهر می ارزد

من ولی معتقدم دیده تر می ارزد

آن سوی عرش اگر خانهٔ زهرا باشد

پا برهنه همهٔ عمر سفر می ارزد

صاحب خانه اگر ساقی کوثر باشد

ثانیه ثانیه کوبیدن در می ارزد

سر عشاق حلال دم تیغت آقا

پیش تیغ تو که گفت است که سر می ارزد

کاش ما خاک کف پای تو باشیم علی

خاک پای تو به صد خرمن زر می ارزد

بوسه بر خال تو زد خضر که عمرش ابدیست

خال لب تو از سنگ حجر می ارزد

نسل در نسل تو همه نورند سند هم دارم

روی عباس تو آقا به قمر می ارزد

تو اجازه بده دم پات فدایی بشوم

پای ایوان طلای تو خدایی بشوم

مهدی نظری

شعر ۲

علی کسی است که کوثر از او سبو دارد

جهان نظام خودش را فقط ازاو دارد

فقط به خاطرحُب و ولایت مولاست

اگربهشت خداوند رنگ و بو دارد

علی کسی است که عالم گدای قنبر اوست

اگرچه گوشه پیراهنش رفو دارد

برای اینکه علی پابه سینه اش بنهد

خداست شاهد من کعبه هم وضو دارد

علی کسی است که هرشب کنارسجاده

بدون واسطه با دوست گفتگو دارد

ولادتش هدف کعبه رامشخص کرد

زخاک پای علی کعبه آبرو دارد

علی که پشت نبردش زره نمی خواهد

اگرچه لشکری ازسنگ روبرو دارد

رسید آن که خداکعبه رابه او بخشید

گه ولادت او کعبه مدتی خندید

رسید حیدر و این خاک نور باران شد

به یمن آمدنش عالمی مسلمان شد

همین که دروسط کعبه او تولد یافت

گلِ خدا شد و کعبه به پاش گلدان شد

تمام گرمی بازار حسن یوسف بود

پس ازعلی چقدرنرخ یوسف ارزان شد

علی قدم زد و خورشید زیرپای علی

زخاک سر زده و آفتابگردان شد

امام کعبه رسید و به یمن آمدنش

سرودروی لب مصطفی علی جان شد

برای آمدنش کعبه پیش دستی کرد و

سینه چاکی او زودتر نمایان شد

اگرچه قنبراو پادشاه قلب من است

ولی گدای علی هرکه گشت سلمان شد

لبش که وا شد و ذکرخدا به لب آورد

زمین نه عالم هستی بهشت عرفان شد

علی امام من است و منم غلام علی

علی برای تمامی خلق سلطان شد

بنام شیرخدا لااله الا الله

پس از رسول مکرم علی ولی الله

ولای شیرخدا آخرش ثمر دارد

چرا که حب علی روی دل اثردارد

تمام لشکردشمن به خاک می ریزند

اگر اراده کند ذوالفقار بردارد

تمامی غزوات رسول شاهد بود

میان لشکر اسلام علی جگر دارد

زضربه های سرذوالفقار معلوم است

یدالله است علی واقعا هنر دارد

علی نیاز به خوُد و زره نخواهد داشت

چرا که از پر و بال ملک سپر دارد

اگرشکست نخورده زجنگ برگشته

دعای فاطمه اش را به پشت سردارد

شجاعتش به کنار او معلم فضل است

به این دلیل که مثل حسن پسر دارد

زچشم او همه عرش نور می گیرند

چراکه دامن او حضرت قمر دارد

بگو به مردم عالم بیاورد

یک بار شبیه زینب او کسی اگر دارد

حسین اوست بهشتم تمام زندگیم

من از گدایی مولا دراوج بندگیم

من ازقدیم به این خانواده عبد درم

فدای محسن او صدهزار چون پسرم

تمام هستی خود را فروختم دیروز

که نذرآمدنش قد کعبه گل بخرم

دوباره زائر میخانه ی نجف شده ام

فتاد باردگر سوی صحن او گذرم

بخاطر همه چیز ازخدام ممنونم

که یاعلیست نمازم دعای هرسحرم

بدون راه نجاتی به برکت مولا

خدا گواست در آماج کوهی ازخطرم

گه ولادت من باطنین یاحیدر

گره زده دل من را به صحن او پدرم

امام حضرت زهرا امیر ملک ولا

فدای اینهمه لطف و صفات چشم ترم

شبی که برلب من ذکر حیدری دادند

همین که گفتم علی حکم نوکری دادند

مهدی نظری

قاسم نعمتی

به طوف کعبه زنی پاک و محترم آمد

میان سینه ی او شعله های غم آمد

دخیل بست به دامان صاحب خانه

به سوی رکن یمانی دو سه قدم آمد

صدا زد ای که مرا میهمان خود کردی

بگیر روی مرا، لحظه کرم آمد

همین که دل نگران شد خدا اجابت کرد

صدای اُدخُلی از داخل حرم آمد

قدم نهاد به عرشی ترین مکان و سپس

شکاف سینه ی بیت العتیق هم آمد

میان خانه چه ها شد کسی نمی داند

فقط سلام ملک بود دم به دم آمد

سکوت خلق شکست و پس از گذشت سه روز

زمان جلوه نمایی دلبرم آمد

میان صورت او هر چه نور منجلی است

همین بس است ز مدحش که نام او علی است

ز داغی لب ساقی خرابمان کردند

میان کوزه چهل شب شرابمان کردند

محک زدند به ناز نگار این دل را

برای ناز کشی انتخابمان کردند
قرار شد که دم مرگ روی او بینیم
به شوق وصل، همهٔ عمر عذابمان کردند
دعا شدیم و سحرها میان نخلستان
به سجده های علی مستجابمان کردند
ابوتراب کرم کرد و بین این همه خلق
مقابل قدم او ترابمان کردند
چو ذره ایم در این وادی و به نام علی
بلند مرتبه چون آفتابمان کردند
همیشه بیشتر از احتیاجمان دادند
همیشه با کرم خویش آبمان کردند
بداند عالم امکان که ما علی داریم
چه غم ز فتنهٔ ایام تا علی داریم
میان بزم خراباتیان قراری نیست
به باده نوش که برهان عقل کاری نیست
تمام دلخوشی ما محبت علی است
ز هیچکس به جز آقا امید یاری نیست
کلیمِ طور نشین شاهد کلام من است
به پیشگاه علی سجده اختیاری نیست
قبولی همه اعمال با ولای علیست
به هر چه طاعت بی حُبش اعتباری نیست
حرام باشد اگر رو به غیر او بزنیم
کریم تر ز علی هیچ سفره داری نیست
تمام نسل علی یذهبٌ مِن الرِّجسند
به شأن و عزت این خاندان تباری نیست
مقابل حرمش آسمان کُند تعظیم
به جز مقابل او جای خاکساری نیست
علی تجلی سبحان ربی الاعلاست
ثواب بردن نامش تبسم زهراست
ببین که هر چه پس پرده بود افشا شد
دلیل خلقت کون و مکان هویدا شد
برای اینکه کسی شک نیاورد بعداً
شکاف کعبه نیامد به هم معما شد

دعا کنید که امشب خدا خریدار است

دعا کنید که درهای آسمان وا شد

علیست آنکه جهان تحت اختیارش بود

ولی به زُهد و وَرَع بی نیاز دنیا شد

علیست آنکه زمان عروج هر سحرش

تمام ارض و سماوات پیش او پا شد

علیست آنکه به معراج پشت پرده نشست

انیس و هم نفس مصطفی در آنجا شد

علیست آنکه نشان تَـعبُّد محض است

فقط مقابل معبود قامتش تا شد

علیست آنکه به هر رقص ذوالفقار او

گره ز ابروی احمد به حمله ای وا شد

نرفته از درِ این خانه نا امید کسی

امور خانهٔ این مرد دست زهرا شد

ز راه آمده حیدر، همه قیام کنید

نهاده دست به سینه به او سلام کنید

دلم گرفته بهانه سلام شاه نجف

که قبله گاه دلم گشته بارگاه نجف

تمام صحن علی بوی فاطمه دارد

شمیم سیب بیاید میان راه نجف

صفای هر سحرش، گریه بر غم زهراست

به گوش می رسد آرام سوز و آه نجف

قدم زده دل شب در میان نخلستان

امان ز کوفه و خون آبه های چاه نجف

قرار ما همه باب الرضا همان جایی که

سوی شاه خراسان بُوَد نگاه نجف

قسم به نم نم اشکم پس از اذان صبح

چقدر بوی حسین می دهد پگاه نجف

شب زیارتی شاه کربلا باشد

دلم هوائی آن صحن با صفا باشد

قاسم نعمتی

سید هاشم وفائی

شماره۱(رباعی)

گلبانگ محمدی

تاصوت دعا بیت خدا راپُرکرد

عطرگل لاله همه جارا پُرکرد

درکعبه شکفت تا گل روی علی

گلبانگ محمدی فضارا پُرکرد

ولایت

میلاد تومیلاد عنایت باشد

مقصود زخلقت هدایت باشد

پیداست زمیلاد تو درکعبه علی

توحید به همراه ولایت باشد

***

تبریک ایدوست بیا مدح علی را گوئیم

چون بنده سخن به وصف مولا گوئیم

هنگام ولادت علی جا دارد

تبریک ولادتش به زهرا گوئیم

جشن میلاد

درفصل شکفتن گل یاد علی

داریم همه چشم به امداد علی

دیوار حرم شکافت یعنی که خدا

درکعبه گرفت جشن میلاد علی

کعبهٔ دل

خورشید به دیدنش خجل می آید

شبنم زده روی ومنفعل می آید

با کعبه ی گِل بگو که احرام ببند

کز سوی خدا کعبه ی دل می آید

سید هاشم وفائی

شماره۲

خورشید ولایت

باز امشب نقش خورشیدی منور می کشند؟

یا که تصویری ز روی ماه حیدر می کشند

تا که خورشید ولایت پرتو افشان می شود

پرده بر رخ از خجالت ماه وا ختر می کشند

آرزومندان دل از کف داده اند امشب

مگر انتظار دیدن رخسار دلبر می کشند

گلشن آرایان همه محو گل رویش شدند

از دل خود نعرهٔ الله اکبر می کشند

اشک شوق امشب خریداری دگر دارد

بیا عرشیان درفرش ناز دیدهٔ تر می کشند

ارزش آن قطره از هرگوهری افزون تر است

چون به میزان عمل در روز محشر می کشند

چون همای آسمان پرواز با یاد علی

شب روان تا ساحت عرش برین پر می کشند

تشنه کامان محبت با ولایش روز حشر

جام کوثر از کف ساقی کوثر می کشند

روز محشر زیر نور گرم خورشید فلک

دوستداران علی را چتر بر سر می کشند

ای «وفائی» آبرومندان فردا می شوند

خاکبوسانی که خود را سوی این در می کشند

سید هاشم وفائی

شماره۳

مولودکعبه

دوباره عطر ولایت به مکه پیچیده است

ازآن گلی که به دامان کعبه روئیده است

نثار مقدم مولود کعبه ، جبرائیل سبد سبد

گل سرخ از بهشت پاشیده است

فضای خانهٔ حق روشنی گرفت ازآن که

نور حق زجبین علی درخشیده است

پی تلاوت قرآن علی چو لب بگشود نبی

زشوق گل بوسه زان دهن چیده است

به شوق آن که نهد سر به خاک درگه او

کبوتر دل ما سوی مکه کوچیده است

بهشت رابه علی ذات حق عنایت کرد

علی کرامت حق را به شیعه بخشیده است

علیست مهر جهان تاب عدل و آزادی

که از ازل به جهان وجود تابیده است

علی اگرچه خروشد به پیش ظلم وستم

دلش ز جوشش اشک یتیم جوشیده است

دو گوهرند گرانقدر حیدر و زهرا

که قدر این دو گهر راخدای سنجیده است

کمال قدر علی را تو از مدینه بپرس

که روز قدرت و مظلومی و را دیده است

مدینه شاهد غمهای بی شمارهٔ اوست

مدینه راز دلش را به چاه بشنیده است

به چهره اشک علی درنماز شب همه شب

چوشبنمی است که بربرگ لاله غلطیده است

به باغ طبع «وفائی» شکفت باردگر

هرآن گلی که به مدح علی پسندیده است

زمزمه علی بردین رسول حق ولی آمده است

خورشید ولا، نور جلی آمده است

جبریل امین برای دیدار علی

با زمزمه علی علی آمده است

مدح و ثنا

آیهٔ الله حاج سَیِّد حسن فقیه امامی اعلی الله مقامه

مولای من مولود کعبه کیست؟ اوّل خلیفه کیست؟

با نام ایلیا، مولایِ من علیست

بِن عمِّ مصطفی، همیار با وفا

سلطانِ اصفیا، مولایِ من علیست

قاضی به عدل و داد، رزمنده در جهاد

بی ترس و بیریا، مولایِ من علیست

محبوب کردگار، مظلوم روزگار

مقتولِ اشقیا، مولایِ من علیست

عالِم به هر کتاب، دانا به هر جواب

در رأس ازکیا، مولایِ من علیست

مشکل گشایِ خلق، ناطق به حکم حق

سالارِ اتقیا، مولای من علیست

در جنگ، قهرمان؛ با خلق، مهربان

الگویِ اسخیا، مولایِ من علیست

پیوسته در نماز، در خیر پیشتاز

معشوقِ کبریا، مولایِ من علیست

منصوب در غدیر، با سبک بینظیر

سرخیلِ اوصیا، مولایِ من علیست

مَدعُو به حیدر است، فاتح به خیبر است

افضل ز انبیاست، مولایِ من علیست

مصداق «إنّما»، ممدوحِ «هَلْ اَتَی»

مبغوضِ ادعیا، مولایِ من علیست

تأویل و القمر، میزانِ خیر و شر

هم نور و هم ضیا، مولایِ من علیست

تفسیر «النّعیم»، جنّات را قسیم

در بین اولیا، مولایِ من علیست

آن کس که حقّ او بردند روبرو

افرادِ بیحیا، مولایِ من علیست

شعر از آیهٔ الله حاج سَیِّد حسن فقیه امامی اعلی الله مقامه

مرحوم اقاسی

مرحوم اقاسی

اون آقایی که شبا رد می شد از کوچه ما

کیسه به دوش کو رد پای پر خراش بی خروش

کو اون آقای خرقه پوش کو کجاس

اون آقا که پینه های دستاش مرحم دلای ما بود

نفس سبز نگاهش همیشه حلال مشکلای ما بود

میشه یک بار دیگه سر بزنه به خونه ما

بگیره نشونی از غربت بی نشونه ما

موهای آقا سفیده جوونا کیسه رو از آقا بگیرین

قامت آقا خمیده جوونا کیسه رو از آقا بگیرین

جوونا آقا بشین زنده کنین رسم جوونمردی رو امشب

یتیما منتظرن زنده کنین شیوه شبگردی رو امشب

یتیما پشت درای خونشون منتظر آقا نشستن

گوش به زنگ تق تق یه جفت صدای پا نشستن

موهای آقا سفیده جو ونا کیسه رو از آقا بگیرین

قامت آقا خمیده جوونا کیسه رو از آقا بگیرین

حیدر کرار نیم خانه نشینم

ولی جان به فدای جگر سوخته ات یا علی

دستای پینه بسته علی به همراه منه

خونه نشینی علی آتیش به جونم می زنه

تو کوله بار شعر من اسم قشنگ علیه

قافیه ی تنگ دلم از دل تنگ علیه

تو کوچه های غربتم نشونی از مولا میدن

اهل محل سلامم رو جواب سربالا میدن

به من میگن علی کیه علی امام عاشقاس

به من میگن علی چیه داغ دل شقایقاس

توی نجف یه خونه بود که دیواراش کاهگلی بود

اسم صاحب اون خونه مولای مردا علی بود

نصف شبا بلند میشد یه کیسه داش که ورمیداش

خرما و نون و خوردنی هرچی که داش تو اون میذاش

راهی کوچه ها می شد تا یتیما رو سیر کنه

تا سفره خالیشون رو پر از نون و پنیر کنه

شب تا سحر پرسه میزد پس کوچه های کوفه رو

تا پر بارون بکنه باغای بی شکوفه رو

عبادت علی مگه میتونه غیر از این باشه

باید مثل علی بشه هر کی که اهل دین باشه

بعد علی کی میتونه محرم راز من بشه

درد دلم رو گوش کنه تا چاره ساز من بشه

فردا اگه مهدی بیاد دردا رو درمون می کنه

آسمون شهرمون رو ستاره بارون میکنه

چشمات رو وا کن آقاجون بالهای خستمو ببین

منو نگا کن آقاجون دل شکسته مو ببین

دلت میاد کبوترات تو حرمت پر نزنن

به سایه بون دستای مهربونت سر نزنن

نورالدین آذری

چنان که هست فلک را دوازده تمثال
که آفتاب بر آن دور می‌زند مه و سال
بر آسمان ولایت دوازده برجند
چو آفتاب نبوت همه به اوج کمال
قضا چو آینه نور احمدی می‌ریخت
بریخت زآینه او دوازده تمثال
ستارگان سپهر ولایت و شرفند
که ایمنند زنقصان و احتراق و وبال
شهان بی‌سپه و خسروان بی شمشیر
ملوک بی حشم و اغنیای بی‌اموال
ز آفتاب نبوت صدور این انجم
مثال صورت تفصیل آمد از اجمال
مجاوران صوامع نشین عالم قدس
مقربان سراپرده جلال و جمال
ازین دوازده برج و دوازده خورشید
علی ست مهر سپهر کمال و مطلع آل
علی ست آنکه به کنه فضیلتش نرسد
به غیر ذات خداوند، ایزد متعال
نگفته سهو و ندیده خطا، نخورده حرام
نبرده دست بر کس، نکرده رد سوال
کند تصور مثلش خیال و گوید عقل
زهی تصور باطل زهی خیال محال
حدیث معرفت او به مردم نااهل
همان حکایت آب است و قصه غربال

امیر ایزدی

اسرار محرم
اولِ گفتارم اگر بسمه تعالی نشود
مده، گویا نشود طوطیِ طبعم به سخن ن
بر سرِ آنم که قلم دور ز معنا نشود
کاش سرای دل ما خانه ی بت ها نشود

ز این حرم پاك برون گنجِ تولا نشود شاخصِ ایمان به خدا، هست تولای علی
ملك نجف شد ز شرف طور تجلای علی
هر دل بشکسته بود جای خدا ، جای علی
هر که به پرونده ی او نقش شد امضای علی
شامل خشم و غضبِ خالق یکتا نشود کیست علی؟ آنکه بود در همه جا یاور حق
مظهر حقّ است و به طوفان زمان لنگر حق
حجت بر حق که ز حق آمده خود محور حق
«سِلْمك سِلْمی» بشنو از لب پیغمبر حق
خصمِ «اولی الامر» یقین حامیِ «طه» نشود هر که به جنگ شه دین خیزد و پیکار کند
تیغ به کف حمله سوی احمد مختار کند
هر که شود منکر او ، فضل وی انکار کند
خصم خدا گشته، بگو: توبه از این کار کند
غیر زنا زاده کسی منکر مولا نشود میر هدی ، شیر غزا ، شاه ولا ، حبل متین
روح حرم ،کوه کرم ، صاحب دم ، خسرو دین
شمس شرف ، شاه نجف ، مرشد جبریل امین
ناصر شرع نبوی ، ناطق قرآن مبین
لب چوگشاید به سخن،کیست که شیدا نشود؟ سرّ خدای ازلی ، اُسوه ی تقواست علی
زیب نُبی ، نَفْسِ نَبی ، بر همه مولاست علی
سید کونین بود ، همسر زهراست علی
عالی اعلاست علی ، والی والاست علی
راهبری مثل علی یافت به دنیا نشود هر که زده غیرِ علی دست به دامان کسی
کرده تلف عمرِ گران ، رفته پیِ بوالهوسی
سود نبرده است و زیان دیده از این کار بسی
شهپرِ سیمرغ ز کف داده به بالِ مگسی
پشّه اگر پر بکشد ، ثانیِ عنقا نشود مظهر دادار علی ، سید و سردار علی
گوهر شهوار علی ، قلزمِ ذخّار علی
آیت ایثار علی ، محرم اسرار علی
دلبر و دلدار علی، ماه شب تار علی
پیش رخِ ماهِ علی، مهر هویدا نشود ای به فدایت تن و جان ، جانی و جانانه تویی
رهرو گمگشته منم ، رهبر فرزانه تویی
محترم از توست حرم، زینت آن خانه تویی
کعبه بود چون صدف و گوهر یکدانه تویی
جز تو دگر هیچ کسی زاده در آنجا نشود ساقی کوثر مددی، تشنه ی صهبای تو اَم

من همه جویای تو اَم، عاشق شیدای تو اَم

محو تجلای تو اَم، غرق تمنّای تو اَم

خاک کف پای تو اَم، مست تولای تو اَم

طوطی طبعم بجز از مدح تو گویا نشود آنکه به فضلش بکند دشمنش اقرار تویی

آنکه به احباب بود روزِ جزا یار تویی

فخر عرب ، میر عجم، قافله سالار تویی

شیر حنین و اُحدی، حیدر کرار تویی

در ره یاری نبی، مثل تو پیدا نشود «ایزدی ام» شاعر تو ، من ز سبوی تو خوشم

از همه ی کون و مکان بر سر کوی تو خوشم

لحظه ی مرگم چو بود دیده به سوی تو خوشم

با گل لبخند بیا ، بین که به بوی تو خوشم

چون گل لبخندِ شما ، غنچه شکوفا نشود

محمّد حسین بهجت (شهریار)

پیام آشنایی

علی ای همای رحمت! تو چه آیتی خدا را؟

که به ماسویٰ فکندی همه سایهی هُما را

دل اگر خداشناسی، همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

به خدا که در دو عالَم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سرِ چشمهیِ بقا را

مگر ای سحاب رحمت! تو بباری ار نه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان «ماسویٰ» را

برو ای گدای مسکین! درِ خانهی علی زن

که نگینِ پادشاهی دهد از کَرَم گدا را

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون؛ به اسیر کن مدارا؟

به جز از علی که آرَد پسری ابوالعجائب

که عَلَم کند به عالَم شهدایِ کربلا را

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان

چو علی که میتواند که به سر برد وفا را؟

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیّرم چه نامم شه مُلکِ «لَا فَتیٰ» را

به دو چشمِ خونفشانم، هله ای نسیم رحمت!

که ز کویِ او غباری به من آر، توتیا را

به امید آنکه شاید برسد به خاک پایت

چه پیامها که دارم همه سوز دل صبا را

چو تویی قضایگردان به دعای مستمندان

که ز جان ما بگردان رهِ آفتِ قضا را

چه زنم چو نای هر دم ز نوایِ شوق او دم

که لسانِ غیب خوشتر بنوازد این نوا را

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

ز نوای مرغِ «یا حق» بشنو که در دل شب

غم دل به دوست گفتن چه خوشست «شهریارا» شعر از محمّد حسین بهجت (شهریار)

جواد حیدری

نورالله ای به تو مختوم کتاب وجود

ای به تو مرجوع حساب وجود

خازن سبحانی و تنزیل وحی

عالمِ ربّانی و تأویلِ وحی

ای عَلَم ملَّت و نَفْسِ رسول

حلقه کش علمِ تو گوش عقول

داغکش نافهیِ تو مُشک ناب

جِزیهده سایه یِ تو آفتاب

آدم از اقبال تو موجود شد

چون تو خَلَف داشت که مسجود شد

تا که شده کنیت تو بوتراب

نُه فلک از جوی زمین خورده آب

راه حق و هادی هر گمرهی

ما ظلماتیم و تو نورُ اللّهی

آن که گذشت از تو و غیری گزید

نور بداد و ظلماتی خرید

وان که شَبَه بر دگری دیده دوخت

خاک سیه بستد و گوهر فروخت شعر از جواد حیدری

حسان

مدح علی است کار خداوند ذوالجلال

اینجا تمام عالم خلقت کرند و لال

بی‌لطف او به کس نبوَد قدرت مقال

«میثم» چو دم زنی ز ثنای علی و آل

هر دم تو را عنایت دیگر کند علی

به خدا که خلقت ماسوا، همه شد برای تو یا علی

که بود طفیل وجود تو، همه ما سوای تو یا علی

شجر وجود تو بارور، بشد از عنایت دادگر

همه بود مقصد از این شجر، ثمر ولای تو یا علی

چو گذشت از شه انبیا، به جلال و فضل و شرف تو را

بگزید از همه ماسوا، به خدا خدای تو یا علی

زلبت بروز مقال حق، به کف حواله نوال حق

مثل و مثال تو جان حق، رُخ حق نمای تو یا علی

ز رُخت بهشت کنایتی، ز کف تو بحر روایتی

نفحات خُلد حکایتی، بود از لقای تو یا علی

بود این صحائف نُه طبق، ز کتاب فضل تو یک ورق

نرسد کسی به رضای حق، مگر از رضای تو یا علی

تویی آن خدیو ملک خدم، تویی آن امیر حبش خیم

که به فرق پادشهان قدم، بنهد گدای تو یا علی

تو همان گزیده ی ایزدی، تو همان شهنشه امجدی

که به عرش دوش محمدی، شده ارتقای تو یا علی

کسی ار لطیفه سرا بود، که تویی خدای، به جا بود

که چو کارهای خدا بود، همه کارهای تو یا علی

همه کاینات دو کون را، شده ای تو رهبر و مقتدا

اگر آن پیمبر پیشوا، شده مقتدای تو یا علی

تو مَه سِپهر امامتی، تو گُلِ ریاض کرامتی

تو دُرِ بحار شهامتی، سر و جان فدای تو یا علی

چو تولدت شده در حرم، حرم از وجود تو محترم

همه حرمت و شرف حرم، بود از برای تو یا علی

چه ملک چه جن و چه آدمی، بی فیض و دفع بلا همی

همه متکی همه ملتجی، به در سرای تو یا علی

دل ما و مهر و ولای تو، لب ما و مدح و ثنای تو

رخ ما و خاک سرای تو، سر ما و پای تو یا علی

به غلامی ات شده متّصف، همه ممکنات کما تصف

به مقام و فضل تو معترف، عدوی دغای تو یا علی

متحیرم چه بخوانمت، چه بگویمت، چه بدانمت

که سراست ز آنچه ستایمت، شرف و علای تو یا علی

نه همین بود ز تو یا صفا، چمن و شریعت مصطفی

که صفای باطن اصفیا، بود از صفای تو یا علی

ز تو باب ظلم شکسته شد، ز تو خیل کفر گسسته شد

سپر ضلال شکسته شد، به صف وغای تو یا علی

طبقات خلق چو سر به سر، به در آورند ز خاک سر

ز عذاب حق همه در خطر، مگر اولیا تو یا علی

منم و ولای تو یا علی، منم و رضای تو یا علی

منم و ثنای تو یا علی، منم و عطای تو یا علی

بخدا که «ساعی» دلحزین بودش به حبّ تو دل رهین

همه آرزو بودش همین که شود فدای تو یا علی

طلبد ز حق که به عون وی، شودش به مدح تو عمر طی

بردش بشور و نوا چو نی، همه دم نوای تو یا علی

بود انتظار و رجای او، که ز راه لطف خدای او

گذرد ز جرم و خطای او، صله ی ثنای تو یا علی

خانه و زادگاه تو بیت خداست یا علی

چهره دلگشای تو قبله نماست یا علی

زمزمه ی ولادتت سوره مومنون بود

روز نخست بر لبت ذکر خداست یا علی

بر دهن تو مصطفی بوسه زد از تبسمت

خنده تو شکوفه عشق و صفاست یا علی

در عجب است عالمی از نهج البلاغه ات

چشمه گفته های تو آب بقاست یا علی

رحمت حق ولای تو یاور تو خدای تو

هر که ز حق جدا بود از تو جداست یا علی

نغمه آسمانیت سینه به سینه منعکس

در همه جا به هر زمان این چه نواست یا علی

ذکر خدا خدای تو اشک تو ناله های تو

سوز دل و صفای تو روح دعاست یا علی

قدرت انقلاب ما از برکات عشق تو

پرتویی از ولایتت نهضت ماست یا علی

گاه نبرد نام تو رمز جهاد ما بود

در همه مشکلات ما عضقده گشاست یا علی

بر در آستانه ات دوخته شد نگاه ما

عید ولادت تو شد وقت عطاست یا علی

اشک حسان و خنده اش بسته به قهر و مهر تو

هجر تو و وصال تو درد و دواست یا علی حسان

حکیم قاآنی شیرازی

شماره یک

امر حق رستگاری جوی تا در حشر گردی رستگار

رستگاری چیست؟ در دل مِهر حیدر داشتن

همچو احمد پای تا سر، گوش باید شد ترا

تا توانی امتثال حکمِ داور داشتن

امر حق فوریست باید مصطفی را در غدیر

از جهاز اشتران ناچار منبر داشتن

بایدش دست خدا را فاش بگرفتن به دست

روبهان را آگه از سهم غضنفر داشتن

بر زمین، نامِ علی از نوکِ ناخن برنگار

تا توانی نقشَ دل بر گل مصوّر داشتن

رقصد از وجد و طَرَب، خورشید در وقت کسوف

زانکه خواهد خویش را همرنگ قنبر داشتن

ذات حیدر افسر «لَولاک» را زیبد گهر

تاج را نتوان شَبَه بر جای گوهر داشتن شعر از :حکیم قاآنی شیرازی

شماره دو

جنگ زرگر

ای خلیفه مصطفی! ای دست حق! ای پشتِ دین!

کافرینش را ز توست این زینت و فر داشتن

خشم با خصمت کند مرّیخ یا سر مست توست

کز غضب یا سُکر خیزد دیده احمر داشتن

غالیان گویند هم خود موسیی، هم سامری

بَهر گاوِ زر چه باید جنگ زرگر داشتن

گیتی ار کوهی شود از جُرم، باللَّه میتوان

کاهی از مِهر تو با آن کُه برابر داشتن

کی تواند جز تو کس در نهروان هفتاد نهر

جاری از خون بد اندیشان کافر داشتن

کی تواند جز تو کس یک ضربتِ شمشیر او

از عبادتهای جنّ و انس، برتر داشتن

کی تواند جز تو کس در روز کین افلاک را

پر خروش از نعره ی الله اکبر داشتن شعر از حکیم قاآنی شیرازی

حبیب الله چایچیان (حسان)

شماره یک

گریه شبانه علیست، مرغ حق و کعبه آشیانه ی اوست

حریم عشق، پر از دلنشین ترانه ی اوست

پس از گذشت زمانها، هنوز گوش بشر

به نغمه هایِ دلانگیز و عاشقانه یِ اوست

زلال چشمهی زمزم کجا و اشک علی؟

صفای این حرم از گریه ی شبانه ی اوست

از اوست خرمن دانش، از اوست آب حیات

که مرغ روح، غذایش ز آب و دانه ی اوست

علیست، محرم اسرار ربّ بی همتا

کلیددار و عطابخش هر خزانه ی اوست

بهشت، ماحَضَرِ سفره ی عطایِ علیست

جحیم، سوزش یک ضرب تازیانه یِ اوست

وسیله ی کرم ذات حق «یدالله» است

خدای هر چه ببخشد، علی بهانه یِ اوست

علی به پلّه ی آخر رسید در ایمان

نبی سَر است و علی پای تا به شانه یِ اوست

علیست خانه یکی با خدای بی همتا

درون بیتِ خدا، زادگاه و خانه یِ اوست

علیست فرد نمودارِ خلقت کامل

که عقل در عَجَب از خالقِ یگانه ی اوست

علیست آیتِ صبر خدای عزّوجل

همیشه در همه جا، صبر، پشتوانه یِ اوست

مقام صبر علی برتر از تفکّر ماست

چو بی نظیر به عالم، غم زمانه یِ اوست شعر از حبیب الله چایچیان (حسان)

شماره دو

ای ولی معبودم ،

سر به درگهت سودم

زائر بدی بودم

رفتم ار سر کوت یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ با دوچشم خونبارم

من فقط تو را دارم

رو به هر طرف آرم

دیده ام بود سویت یا علی خدا حافظ یا علی خداحافظ لطف و رحمتت باید تا مرا بیاراید

هرکجا روم آید برمشام جان بویت یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ با گناه سنگینم

جلوه کن به بالینم

وقت مرگ خود چینم

لاله از گل رویت یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ با نگاه احسانت

کن نظر به مهمانت

ای نبی ثنا خوانت

ای خدا ثنا گویت یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ دادی از کرم راهم

حاجت از تو می خواهم

من گدای در گاهم

تو کرم بود خویت یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ ناله خیزد از نایم

این بود تمنایم

تا دوباره باز آیم

در حریم نیکویت یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا

شماره سه

نوشته شده بر عرش خدا با قلم حیدر کرار

خدا خلق نمودست زمین را و زمان را زغبار حرم حیدر کرار

بهشت و همه آنچه در آن هست فدای غبار قدم حیدر کرار

بود خشم خدا بر لب تیغ دو دم حیدر کرار

رسولان اولو العزم نمک خورده جود و کرم حیدر کرار .

امیری و دلیری یو همه کاره خلقت شدن

اینها همه یک فضلِ کمِ حیدر کرار

بدانید اگر کعبه شده قبله حق بوده ز یمن قدم حیدر کرار

علی کسیت؟همان شاه که عالم به کف اوست

خدایی شدن عالم هستی هدف اوست

همه آبروی اهل زمین اهل سماء از شرف اوست

بدانید همه مرکز عالم نجف اوست علی کیست؟

همانی که خدا خوانده سنایش

همانی که کعبه دریده دل خود را به هوایش

همانی که نشسته دل زارم چو کبوتر لب بامش

همانی که خدایی ست کلامش مرامش نمازش قیامش و قعودش

همانی که خدا داده سلامش

علی کیست؟همان مالک عغبا

علی کیست؟همان صاحب دنیا و همان صاحب دلها

علی علی علی علی علی علی علی علی کیست؟

همانی که خدا داده به او هستی خود را

و هستی خدا کیست به جز حضرت زهرا

علی کیست؟همانی که دهد خاتم شاهانه گدا را

همانی که حسینش به جهان کرده علم کربلا را

همانی که ابالفضل از او درس گرفت است وفا را

همانی که بود همت او غیرت او حیبت او در نفس زینب کبری

همان زینب کبری که با خطبه مردانه طرفدار علی گشت

وزان خطبه خداوند بدهکار علی گشت

ای دو جهان طور تجلّای تو

گنج خداوند، تولّای تو ارض و سما خاک کف پای تو

روی خدا روی دل آرای تو روح دو پهلوی نبی، همسرت

بیت خدا زادگهِ مادرت

شماره چهار

حافظ نظر به بندگان اگر،

ز مرحمت خدا کند

قسم به ذات کبریا،

ز یمن مرتضی کند

خدا چو هست رهنمون،

مگو دگر چرا و چون

که او کند هر آنچه را

که حکمت اقتضا کند

ز قدرت یَدُ اللّهی،

کسی ندارد آگهی

وسیله‌اش بود علی ،

خدا هر آن چه را کند

به جنگ بدر و نهروان،

علی است یکّه قهرمان

نگر که دست حق عیان ،

قتال اشقیا کند

به روی دوش مصطفی ،

نهد چو پای مرتضی

نگر به بت شکستنش ،

که در جهان صدا کند

به رزم خندق و اُحُد ،

به قتل عَمْرو عَبْدُوُد

خدا به دستِ دست خود ،

لوای حق بپا کند

چو افضل از عبادت

خلایق است ، ضربتش

علی تواند این عمل ،

شفیع ماسِوی کند

به پیشگاه کردگار ،

ز بس که دارد اعتبار

دُیون جمله بندگان ،

تواند او ادا کند

نماز ، بی ولای او ،

عبادتی است بی‌وضو

به منکر علی بگو ،

نماز خود قضا کند
هر آنکه نیست مایلش ،
جفا نموده با دلش
بگو دل مریض خود ،
به عشق او شفا کند
علی است آن‌که تا سحر ،
سرشک ریزد از بصر
پی سعادت بشر ،
ز سوز دل دعا کند
علی انیس عاشقان ،
علی پناه بی‌کسان
علی امیرمؤمنان ،
که مدح او خدا کند
پس از شهادت نبی ،
که را سِزَد به جز علی
که تا به حشر آدمی ،
به کارش اقتدا کند
قسیم نار و جنّتش ،
ترازوی محبّتش
که مؤمنان خویش را ،
ز کافران جدا کند
گهی به مسند قضا ،
گهی به صحنه غزا
گهی به جای مصطفی ،
که جان خود فدا کند
علی است فرد و بی‌نظیر ،
علی مجیر و دستگیر
که نام دل‌گشای او ،
گره ز کار وا کند
زکار قهرمانیش ،
پر است زندگانیش
نگین پادشاهیش ،
به سائلی عطا کند

امیر کشور عرب ،
ثنا کنان ، دعا به لب
برد طعام نیمه شب ،
عطا به بی‌نوا کند
ز کوی شاه اولیا ،
که مهر اوست کیمیا
کجا روی ، بیا بیا ،
که دردها دوا کند
کنیم چون‌که های و هو ،
به پیشگاه لطف هو
خدا نظر کند به او ،
علی نظر به ما کند
دل علی گداخته ،
که با زمانه ساخته
امام ناشناخته ،
ز خلق شکوه‌ها کند
پس از وفات فاطمه ،
کشید دامن از همه
که ختم عمر خویش را ،
به کنج انزوا کند
ز قبر بنت مصطفی ،
کجا رود علی ، کجا
که نیست یار آشنا ،
دلش ز غم رها کند
سرشک بر دو عین او ،
ز اشک زینبین او
که گریه بر حسین او ،
به یاد کربلا کند
علی غریب و خون جگر ،
ز هجر یار نوحه گر
کنار آن جدار و در ،
اقامه عزا کند
(حسان) بگیر دامنش ،

قسم به حقّ محسنش
گره گشای انبیا ،
حوائجت روا کن شاعر : حبیب الله چایچیان

مهدی رحیمی

از همان روزی که زلف یار را کج ساختند
ذوالفقار این تیغ معنادار را کج ساختند
زلف یار در حجاب و ذوالفقار در نیام
علتی دارد که این آثار را کج ساختند
خشت اول نام حیدر بود و چون بنا نگفت
تا ثریا قد این دیوار را کج ساختند
قبله گاه اهل معنی چون شکاف کعبه شد
قبله گاه مردم دین دار را کج ساختند تا نریزد
نام مولا مثل قند از گوشه اش
پس برای طوطیان منقار را کج ساختند
مهر حیدر ریخت همراه گناهان زیاد
روی دوشم تا که کوله‌بار را کج ساختند
تا خلایق در ازل سرگرم مولا بوده اند
در علی پیمانه اسرار را کج ساختند
من که ایوان نجف را دیده ام حس می کنم
پیش آن ایوان در و دیوار را کج ساختند
تا که در هر پیچ و خم نام علی را سر دهند
دیده باشی در نجف بازار را کج ساختند...

مرحوم سَیِّد محمّد علی ریاضی یزدی

شعر ۱

مدار فلک ای ماوراءِ حدّ تصّور، مقام تو
مریم کنیز و عیسیِ مریم غلامِ تو
تو روشنی رویِ خدایی و چون خداست
بالای ماوراءِ تصوّر، مقامِ تو
دست خدا و چشم خدا، صورت خدا
تو بر خدای قائم و ما بر قوام تو

دونِ کلامِ خالق و فوقِ کلامِ خلق
نهج البلاغه آن ملکوتی کلام تو
هر صبحدم شعاع طلایی آفتاب
آید ز آسمان پیِ عرض سلام تو
فرض است بر تمامی ذرّات کائنات
مهرِ تو و وفایِ تو و احترامِ تو
ارض و سما به یُمنِ وجودِ تو شد به پا
دائر بُوَد مدارِ فلک بر دوامِ تو
صوم و صلاهٔ، رنگ خدایی به خود گرفت
زان خون که رنگ کرده صلاهٔ و صیام تو
در کعبه شد پدید و به محراب شد شهید
قربان حُسنِ مَطلع و حُسن ختام تو شعر از مرحوم سَیِّد محمّد علی ریاضی یزدی

شعر ۲

گیرم که آفتاب جهان ذره پرور است
این بس مرا که سایه ی مهر تو بر سر است
دولت به کام و محنت گردون حرام باد
تا ساغرت بگردش و تامی به ساغر است
ای دل چرا به غیر خدا تکیه می کنی؟
امید ما و لطف خدا از که کمتر است؟
بهر دو نان خجالت دونان چه می کشی؟
ای دل صبور باش که روزی مقدّر است
خاطر ز گفتگوی مکرّر شود ملول
الّا حدیث دوست که قند مکرّر است
فرخنده نامه ای که موشّح به نام اوست
زیبنده آن صحیفه که او زیب دفتر است
نامی که با خدا و پیمبر ز فرط قدس
زیب اذان و زینت محراب و منبر است
پشت فلک خمیده که با ماه و آفتاب
در حال سجده روی به درگاه حیدر است
شمس ضحی، امام هدی، نور هل اتی
چشم خدا و نفس نفیس پیمبر است
در آیه ی مباهله این مهر و ماه را

جانها یکی و جلوه ی جان از دو پیکر است

وجهی چنان جمیل که از شدّت جمال

وجه خدا و جلوه ی الله اکبر است

نازم به دست او که یکی ناز شست

او از جای کندن در سنگین خیبر است

با اشک چشم، ابر کرم بر سر یتیم

با برق تیغ، صاعقه ای بر ستمگر است

جز راه او بسوی خداوند راه نیست

یعنی که شهر علم نبی را علی، در است

بر تارک زمان و مکان تاج افتخار

در آسمان فضل درخشنده اختر است

قبرش درون دیده ی آدم که چشم او

در خاک هم بنور جمالش منوّر است

آوازش از ورای زمانها رسد بگوش

تصویرش از فراز افق ها مصوّر است

کمتر ز ذرهٔ ایم و فزون تر ز آفتاب

ما را که خاک پای علی بر سر افسر است

وصف علی ز عقل و قیاس و خیال و وهم

وز هرچه گفته اند و شنیدیم برتر است

شد عرض ما تمام و حدیث تو ناتمام

حاجت به مجلس دگر و وقت دیگر است

طبع لطیف و شعر «ریاضی» به لطف و شهد

شاخ نبات خواجه ی شیراز و شکّر است۱

ژولیده نیشابوری

شماره یک

آتش قهر نه تو را شیعه خدا می خواند

نه جدایت ز خدا می داند

یا علی! چرخ زمان را شب و روز

گردشِ چشم تو می چرخاند

آسیابی که دهد روزیِ ما

به خدا دست تو می گرداند

غنچه با آن همه خندان دهنی

لب خندان تو می خنداند

چشمه ی چشم فلک را به خدا

چشم گریان تو می گریاند

قامت سرو سلحشوران را

نعره ی خشم تو می لرزاند

عاصیان را به شرار دوزخ

آتش قهر تو می سوزاند

مؤمنان را به بهشت موعود

جذبه ی عشق رخت می خواند

معنی خوب و بد عالم را

به بشر علم تو می فهماند

کس نداند به خدا قدر تو را

چون خدا قدر تو را می داند

نظری کن تو به «ژولیده»، علی

به زبان، نام تو را می راند شعر از :ژولیده نیشابوری

شماره دو

اوصاف علی

بهترین رهبر ابناء بشر کیست علیست

به یتیمان ستم دیده پدر کیست علیست

داشت ایزد به صدف یک دُر یک گوهر ناب

دُر یکدانه نبی هست و گهر کیست علیست

آنکه بر دوش رسول مدنی پای نهاد

تا کند بتکده ها زیر و زبر کیست علیست

کس نگفته است سلونی به جهان بهر بشر

انکه فرمود و به ما داد خبر کیست علیست

آنکه بر جای نبی خفت که از راه وفا

کند از جان نبی دفع خطر کیست علیست

آنکه با دیدن رخسار غم آلود یتیم

اشک می ریخت به دامن چو گهر کیست علیست

آنکه می برد غذای فقرا بر سر دوش نیمه شب

بر سر هر کوی و گذر کیست علیست

آنکه در خانه حق آمد و از خانه حق بست

از دار جهان بار سفر کیست علیست

آنکه شق القمر از تیغ عدو گشت سرش

بر سر سجده به هنگام سحر کیست علیست (ژولیده نیشابوری)

غلامرضا سازگار

شماره ۱

جسم پاکت را خدا نیکوتر از جان آفریده

جان چه باشد هر چه گویم بهتر از آن آفریده

از نمکدان لبت در هر سری شوری نهاده

وز فیوضات دمت در هر تنی جان آفریده

با تماشای رخت چشم ملک را نور داده

وز تراب مقدمت پاکیزه انسان آفریده

با پیامت لمعه نور عرفان پخش شده

در کلامت چشمه چشمه آب حیوان آفریده

کشور دل را بخروشید جمالت کرده روشن

مرغ جان را بر گل رویت ثنا خوان آفریده

گنج مهرت را به ویرانخانه دل جای داده

یا میان شعله آتش گلستان آفریده

تا بگیرد جلوه از مهر تو و بخشد به هستی

بر براز آسمان مهر درخشان ، آفریده

دفتر مدح تو را بر عقل اول هدیه کرده

یعنی از روح بیان خویش قرآن ، آفریده

تو قسیم جنت و ناری که حق با مهر و قدرت

باغ جنت خلق کرده نار سوزان ، آفریده

ناخدای کشتی جودی که در بحر وجودت

رحمت و غفران و عفو و لطف و احسان افریده

از تجلای تو بر چشم و دل دین نور داده

با تولای تو جان بر جسم ایمان آفریده

تو همان شخصیت فردی که گونان صفتها

در وجودت جمله را دادار منان آفریده

علم و حکمت طلف و رحمت مجد و عزت مهر و رافت

چشم گریان خشم نیران فیض رضوان آفریده

از طفیل حضرتت ای باعث ایجاد عالم

جان به هستی لطف کرده ملک امکان آفریده

خلد و رضوان باغ و بستان ، حور و غلمان ،

دین و ایمان کوه و صحرا ، دشت و دریا ، باد و باران ،

آفریده شهریار ملک امکانی که حی

لا مکانت ملک امکان را همه در تحت آفریده

روی قرآن پشت دین جان نبی دست خدایی

در دو بازویت خدا فتح نمایان، آفریده

میزبان و سفره دار رحمتت خوانده است و آنگه

عالمی را بر سر این سفره مهمان ، آفریده

ازتو بس کار خدایی دیده ام در حیرت استم

ای عجب داور تو را در نقش انسان آفریده

شعله ای تا از چراغ حکمتت بخشد به هستی

پیر دانای حکیمی هچون لقمان ، افریده

ذره ای از آفتاب حسن رویت را گرفته

تا برای پیر کنعان ماه کنعان ، آفریده

از برای پاسداری حبیب خود محمد

چون تویی در بیشه دین شیر غران آفریده

مکتب فضل تو را نازم که در اغوش گرمش

بوذر و بوالاسود و مقداد و سلمان آفریده

چهره پوشیده ات در پرده تاریکی شب

خنده شادی به لبهای یتیمان افریده

شب ز اشک دیدگان برنخل خرما آب داده

روز مرگ از تیغه شمشیر بران آفریده

تو که هستی که صفات خویش را دادار هستی

در وجود اقدست پیدا و پنهان آفریده

همچون قران دفتری در وصف مدحت نشر داده

همچون پیغمبر تو را نیکو ثنا خوان آفریده

برترین بانوی عالم را به شخصی چون تو داده

بهترین فرزند زان پاکدامن آفریده

فکر بیدار سخن دان بکر مضمون آفریند

بر مضامین تو نازم که سخن دان آفریده

گر به مهرت بود عالم متفق کی بود

دوزخ از برای دشمنت دادار نیران افریده

ای امیر مومنان ای انکه از یمن وجودت

عالم ایجاد را دادار سبحان آفریده

سرزمین کربلا را بین که از خون حسینت

دست حق در دامنش دریای غفران آفریده

سرخ کرده دشت و صحرا را ز خون پاک بازان

روز عاشورا مبارک عید قربان ، آفریده

نخله آزادی از اشک اسیران سبز کرده

لاله توحید از خون شهیدان ، آفریده

روزگار ظلم را از آه طفلان تیره کرده

چشمه های آتش از لبهای عطشان آفریده

گلستان عشق را زان کشتگان آباد کرده

یا بهشت دیگری در آن بیابان آفریده

قامت عباس را قلزم خون غرق کرده

یا میان قلزم خون سر و بستان آفریده

حنجر خشکیده طفل و سرشک چشم مادر

محشری دیگر در آن صحرای سوزان آفریده

در پریشانی میثم از غم جانان همین بس

کاتشی از نو ، به دلهای پریشان آفریده

شماره ۲

ای دست و دیده حی توانا را

وی جان پاک سید بطحی را

ترسیم بند ، صفحه صورت را

مشعل فروز عالم معنی را

گردونه دار گنبد گردون را

فرمانروای عالم بالا را

سوزنده شمع خانه محرومان

غرنده شیر بیشه هیجا را

شب زنده دار هرشب نخلستان

پیرایه بخش دامن صحرا را

از اشک سرخ در دل تاریکی

سر سبز کرده نخله خرما را

در ناله های گرم تو باید خواند

راز دراز قصه شبها را

در کفش وصله دار تو باید دید

بی ارزشی و پستی دنیا را

گه بر فراز قله معراجی

مهمان نواز خواجه اسری را

گه در خرابه همدم و بابائی

طفل ندیده چهره بابا را

جز در تو کس ندیده و نشنیده

آن اقتدار و این همه تقوا را

آن پر بها لباس غلامان را

آن وصله دار جامه مولا را

آن اشکبار چشم خدا بین را

و این ابدار تیغ شرر زا را

آن نیمه شب به چاه ، سخن گفتن

و آن بین روز خطبه غرا را

غیر از تو کس نکرده قبول و

رد نان جوین و شهد مصفی را

غیر از تو کس نکرده خون رنگین

در سجده نماز ، مصلی را

جز ار کف عنایت وجود تو

قاتل ندیده اینمه اعطا را

آن با وقار برد یمانی را

آن راهوار مرکب پویا را

تو کیستی که دفتر اوصافت

دیوانه کرده مردم دانا را

تو کیستی که خصم به وصفت گفت

هفتاد بار نکته لولا را

دست خدای هستی و از رافت

بگذاشتی به دوش نبی پا را

دیدم تو را یگانه و بی همتا

آنسان که ذات خالق یکتا را

وصف تو هر دم است چو ذکر خلق

مرغ هوا و ماهی دریا را

مهر تو نیز در حرکت آرد این

نه سپهر و گنبد مینا را

از طلعت تو محفل قرب حق

دارد چراغ انجمن آرا را

چشم تو دید رخم بروی زخم

اما ندید جامه دیبا را

قلب تو داشت شوق الهی را

اما نداشت وحشت عقبا را

جان تو برد رنج خلایق را

اما نبرد لذت دنیا را

دادی طلاق دائم ، گیتی را

کاورد حق بعقد تو زهرا را

آن بانوی زنان دو عالم را

آن دخت پاک سید بطحا را

دادار با ولای تو بر دلها

بخشید گونه گونه تجلا را

قامت عیان نکرده به محفلها

کردی عیان قیامت کبری را

صورت نشان نداده ز کف

بردی صبر و شکیب قلب شکیبا را

دست کرامت تو دهد شمشیر

در گیر ودار معرکه اعدا را

مهر و ولایت تو بود حاکم

امروز را و صحنه فردار را

گردش کند سپهر بدلخواهت

هر گه کنی اشاره و ایما را

بازار پر هیاهوی روز حشر

خوش میخرد به مهر تو کالا را

گر جان دهد مسیح به بیجائی تو

جان دهی هزار مسیحا را

موسی رود بطور تو ، در سینه

داری هزار سینه سینا را
چون جان پاک یاور و هم آغوش
در درد ، رنج هر تن تنها را
حرف خداست مدح تو در قرآن
دیدیم از الف همه تا پا را
باء است حرف مطلع بم الله
تو نقطه مبارکی آن با را
یاد قد تو کرده بچشم ما
چون خار راه شاخه طوبا را
جان رسول هستی و در و صفت
اینسان گشود لعل گهرزا را
فرمود جز من و تو در این هستی
نشناخته کس خدای توانا را
غیر از تو ، خدای تو کس نشناخت
پیغمبر خدای تعالی ، را
نشناخت کس بغیر خدا و نبی
قدر علی عالی اعلا را
ای کرده در نماز ز خون رنگین
سجاده و محاسن و سیما را
ای پیش تیغ خصم دو تا کرده
از شوق دوست قامت یکتا را
ای نقش خاک و خون زمین کرده
در راه دوست قامت رعنا را
ای برگزیده بهر ملاقات
پروردگار ، لیله احیا را
ای داده با مصیبت هجرانت
بر عالمی مصیبت عظما را
ای کرده با شهادت سرخ خود
سر سبز نخل زنده تقوا را
ای برق آه آه سحرگاهت
آتش فکنده سینه خارا را
شوری دگر عطا بر ما کن
سوزی دگر بده شرر ما را

دارم بسر هوای تماشایت
بر من ببخش چشم تماشا را
"میثم " گرفته از کرمت الهام
تا گفته این قصیده غرّا را

شماره ۳

مرا به عالم زر بود با تو این میثاق
که باشم از همه عالم فقط تو را مشتاق
هنوز خلق نگردیده بود آب و گلم
که در حریم دلم بر تو ساختند رواق
زبس به روی تو عاشق شدم نمی دانم
ز شوق وصل مرا می کشند یا به فراق
به شوق آنکه بیایی به دیدنم دم مرگ
در انتظار اجل سخت طاقتم شده طاق
به نامه گنهم خط قرمزی بکشید
که برد مهر علی در بهشتم از ارفاق
زدست دشمنت ار آب سرد بستانم
هماره باد حمیم جهنمم به مذاق
ولایت تو از آن در دلم ولادت یافت
که مُهر مهر تو را مادرم گرفت صداق
اگر زمهر تو غفلت کنند اولادم
کنم به ناله و نفرین تمامشان را عاق
تو دست و چشم و زبان خدایی ای مولا
خدا گواست که نبود به گفته ام اغراق
هزار بوسه به شمشیر و دست و بازویت
که شیر خوانده تو را قادر علی الاطلاق
هنوز شیر ننوشیده چشم نگشوده
به یک تکان تو بگسست رشته قنداق
شنیده ام که جهان را طلاق دادی تو
چگونه عقد نکردی و دادی اش سه طلاق
به دشمنان تو این کمترین عذاب بود
که با حمیم جهنم کنند استنشاق
گدای کوی توام یا علی نگاهم کن

به دست بذل نمودی زچشم کن انفاق

از آن تخلص خود را نهاده ام" میثم "

که اشتیاق توام بوده است سبک و سیاق

شماره ۴

ای ابر مرد عالم خلقت

رکن ارکان محکم خلقت

ای ولی خدا و جان رسول

پدر کل دودمان رسول

وصفت این بس که ذات لم یزلی

گفت اعلا منم، علی است علی

روح تو روح احمد است علی

تو محمد ، محمد است علی

این شنیدم چو خواجهٔ لولاک

به سما برگذشت از سر خاک

پای بر اوج نه فلک بگذاشت

رفت آنجا که وهم راه نداشت

رفت جایی که بود فوق وجود

غرق گردید در هو الموجود

در فروغ جمال ذو المننش

لرزه افتاده بود بر بدنش

خالق لم یزل نگاهش داشت

دست رحمت به شانه اش بگذاشت

تو برای شکستن بت ها

پا نهادی به جای دست خدا

تو نبی را تمام جان و تنی

تو به دوش رسول بت شکنی

تو فراتر ز وهم هر بشری

حیدری یا خلیل بی تبری

هر بتی کز ارادهٔ تو شکست

یا علی گفت و دل به مهر تو بست

همه بت ها به سجده افتادند

همه برتو سلام می دادند

جز تو نفس نفیس احمد کیست

ساقی کوثر محمد کیست

به تو رفعت گرفت میکاییل

زتو تعلیم یافت جبراییل

تو درخشنده ای چو بدر به بدر

تو شرف داده ای به لیلهٔ قدر

تو نود زخم در احد دیدی

باز دور رسول گردیدی

تو همانا حیات قرآنی

آل عمران و نور و فرقانی

کرم از بذل تو کرم گردید

حرم از فیض تو حرم گردید

تو خدا را به چشم دل دیدی

تو به قرآن حیات بخشیدی

تو به هر عصر رهبر همه ای

تو همانا امام فاطمه ای سلام الله علیها

تو تمام علوم را زبری

تو هماره ز علم پیشتری

تو همان شمع انجمن هایی

همه جا بین جمع تنهایی

تو همان راز ناشناخته ای

که همه خلق را شناخته ای

نخل ها تشنهٔ دعای تو اند

چاه ها عاشق صدای تو اند

شمع معراج مصطفایی تو

یا چراغ خرابه هایی تو

هم کلام خدای حی قدیر

هم نشین و رفیق پیر فقیر

مهر تو می برد زدشمن دل

کرده بودی سفارش قاتل

تا گل از قلب خاک می روید

مسجد کوفه یا علی گوید

مهربانی همان سلالهٔ توست

گل زخم هزار سالهٔ توست

عدل و آزادگی رسالت توست

باعث قتل تو عدالت توست

عدل را داده ای تو استقلال

به دلیل چراغ بیت المال

گرچه فرقت شکافت تا ابرو

مسجد از خون تو گرفت وضو

به دعا دادی از دعا پرواز

به نمازت نماز برد نماز

به تو توحید و عدل زیست علی

به تو شمشیر خون گریست علی

آسمان خسته بود از غم تو

زخم شمشیر گشت مرهم تو

همه مشتاق وصل یار شدی

تا به شمشیر رستگار شدی

خون تو اشک چشم بینش بود

زخم تو زخم آفرینش بود

داغ تو داغ انبیا همه بود

داغ قرآن و داغ فاطمه سلام الله علیها بود

ای فلک مسند خرابه نشین

ای همه آسمان به خاک زمین

نان و خرما به دوش در دل شب

فقرا را چراغ محفل شب

آن یتیمی که دل به مهر تو باخت

پدرش بودی و تو را نشناخت

به تو و غربتت قسم مولا

ناشناسی هنوز هم مولا

تا نفس از نهاد برخیزد

اشک" میثم "به مقدمت ریزد

شماره ۵

ای در سفینه ی دو جهان نا خدا علی

ممسوس در حقیقت ذات خدا علی

یار و برادر و وصی و نفس مصطفی
باب نبوّتی و ابو الاولیا علی
شمشیر و دست و چشم خدا کیست غیر تو
بر دوش مصطفی که نهد جز تو پا علی
در بدر، بدر بدری و در قدر، قدر قدر
هم هل اتاست مدح تو هم لا فتی علی
همچون دو قهرمان که ز تیرت یکی شوند
گردد به ذو الفقار تو یک تن دو تا علی
تکمیل بذل قرصهٔ نان تو گر نبود
قرآن نداشت در ورقش هل اتی علی
با آنکه دست وهم به پایت نمی رسد
داری همیشه در دل بشکسته جا علی
اقرار می کنم تو خدا نیستی ولی
آرند انبیا به درت التجا علی
آنجا که جای پای تو مهر نبوت است
اوج جلالت تو کجا ما کجا علی
بالاتری از اینکه شوم من گدای تو
داری هزار حاتم طایی گدا، علی
پرسند اختیار قیامت به دست کیست
آید ز سوی خالق هستی ندا ، علی
ناطق مگر خدا شود و مستمع رسول
تا حق وصف و مدح تو گردد ادا علی
با یک نفس تمام جهنم شود بهشت
گویند اگر جهنمیان یک صدا علی
بی ابتدا خدا و تو عبدش کدام عبد
عبدی که نیستش چو خدا انتها علی
مخلوق اوّلینی و روشنگر ازل
ای مبتدای پیشتر از ابتدا علی
گو صد خلیفه بین تو و مصطفی بود
بالله پس از رسول تویی مقتدا علی
وقتی قیام می کنی از بهر بندگی
باید نماز بر تو کند اقتدا علی
روزی که هیچکس به کسی نیست ذکرماست

یا مصطفی محمد و یا مرتضی علی
دنیا چو آن گداست که نان از کفت گرفت
نشناخت قدر و عزت و جاه تو را علی
بالله قسم در ازمنه عالم وجود
مثل تو کس ندید و نبیند جفا علی
خون مطهر تو ز پیشانی ات چو ریخت
بخشید تا ابد به شهادت بقا علی
با آنکه لحظه ای دلت از حق جدا نبود
پیشانی ات چگونه شد از هم جدا علی
زخم سرت همین که به شمشیر خنده زد
شمشیر ناله زد زجگر گفت یا علی
فهمید داغ فاطمه سلام الله علیها را نیست التیام
شمشیر داد زخم دلت را شفا علی
گویی به شهر کوفه دل شب هنوز هم
آید صدای پای تو در کوچه ها علی
غیر از تو ای امام جوانمردی و وفا
کی داده است قاتل خود را غذا علی
جایی که دشمن از کرمت می شود خجل
کی دوست می رود ز درت نارضا علی
با نامه ای سیاه تر از صبح روز حشر
"میثم "گرفته دامن مهر تورا علی

شماره ۶

دنیا ز چه دل به اشتیاقت بدهم
آنقدر نداری که صِداقَتْ بدهم
هر چند که" طَلَّقتُ ثلاثَتْ "گفتم
من عقد نکردم که طلاقت بدهم

شماره ۷

آیینه تمام نمای خدا، علی است
نقشی که زد رقم، قلم ابتدا، علی است
دست خدا، زبان خدا، صورت خدا

در بندگیش بندهٔ بی انتها، علی است

جان رسول و لحم رسول و دم رسول

شیرخدا و شیر رسول خدا، علی است

بعد از نبی به هر زن و هر مرد مؤمنی

مولا علی، امام علی، مقتدا، علی است

ذکر علی به وقت دعا یا محمد است

ذکر نبی به درگه معبود یا علی است

مولای دیگران دگری بود و دیگری

یارب گواه باش که مولای ما، علی است

زیباترین دعا به لب شیعه علی

یا مصطفی محمد و یا مرتضی علی است

دانید جای شیعه به روز جزا کجاست؟

سوگند میخورم به خدا هر کجا علی است

نفس رسول، آنکه به جای رسول خفت

تا جان کند به راه محمّد فدا، علی است

دشمن، به دشمنی خود اقرار می کند

مردی که داشت بازوی خیبرگشا، علی است

بسم الله کتاب خداوندگار را

هرکس که با علی است بداند که«با»،علی است

چشم خدا، قسیم جحیم و جنان به حشر

دست خدا و لنگر ارض و سما، علی است

تنزیل و نور و مریم و طاها و مؤمنون

یاسین و توبه و زمر و هل اتا، علی است

گفتم دعا کنم که نگاهی به ما کند

دیدم که استجابت و ذکر و دعا، علیu است

بر حشر چون لوای خدا سایه افکند

گردد عیان به خلق که صاحب لوا، علی است

آن بت شکن که در حرم ذات کبریا

بگذاشت جای دست خداوند پا، علی است

حجر و حطیم و زمزم و رکن و مقام و حج

میقات و ذکر و تلبیه، سعی و صفا، علی است

در «انّما ولیکمُ الله» سیر کن

تا بنگری ولی دگرانند یا علی است؟

روز غدیر گفت نبی در غدیر خم
یارب تو باش ناصر هرکس که با علی است
آن کس که از ولادت خود تا شهادتش
یک لحظه دل نداد به دست هوا، علی است
این قول شافعی است که در شعر ناب خود
گفتا مرا علی است خدا، یا خدا علی است؟
"میثم "هنوز صوت محمد رسد به گوش
فریاد می زند که امام شما، علی است

شماره ۸

تویی شمع وجود و عالمت پروانه یا حیدر
مرا از عشق خود دیوانه کن، دیوانه یا حیدر
جدا از بود و هستم کن زجام عشق مستم کن
دلم را از شراب نور کن پیمانه یا حیدر
اگر مقصود از می، کوثر عشق تو می باشد
کرم کن تا شوم خاک در میخانه یا حیدر
گنه کارم ولی با پرچم گلرنگ عبّاست
مدال نوکری دارم به روی شانه یا حیدر
اگر از ساغر فیضت، چشانی قطره ای بر من
زنم تا حوض کوثر، نعرهٔ مستانه یا حیدر
نمی دانم کی ام مولا ولی آنقدر می دانم
ولای تو بود گنج و دلم ویرانه یا حیدر
وجودم کربلا، قلبم نجف، عشقم شده عبّاسu
مبادا دور گردم از دَرِ این خانه یا حیدر
اگر من جسم بی جانم، تویی جانم، تویی جانم
اگر سر تا به پا جانم، تویی جانانه یا حیدر
اگر خارم اگر خس هر چه ام از لطف سرشارت
عجب نبود اگر با نرگس چشمت شوم ریحانه یا حیدر
کی ام من"؟ میثم "آلوده دامانم ولی عمری
گرفته مرغ روحم از تو آب و دانه یا حیدر

شماره ۹

ای قبای عدل زیبا بر قد و بالای تو
وی تو را معنای عدل و عدل را معنای تو
قتل تو از شدت عدل تو در محراب خون
خون تو تفسیر کلِّ عدل بر سیمای تو
بس که پاکی، آیهٔ تطهیر بوسد دامنت
بس که نوری، چشم بینایی است نابینای تو
قد «رعنایی» بوَد خم پیش سروِ قامتت
روی «زیبایی» خجل از طلعت زیبای تو
جای دست کبریا بر شانهٔ ختم رسل
این عجب که جای آن دست است جای پای تو
از سرِ انگشت تو مهر قبولی ریخته
پای هر پرونده تأییدی است از امضای تو
نخل خرما سبز از اشک مناجات شبت
چاه کوفه، محفل غم‌های جانفرسای تو
قرن‌ها سر تا قدم گوش است انسان همچنان
تا شبی از چاه کوفه بشنود آوای تو
دست خیبر گیر و پای عدل و کفش وصله‌دار
کیستی تو ای مروّت جامهٔ تقوای تو
بحر از تو، موج از تو، جزر از تو، مد ز تو
خضر رحمت می‌زند موج از دل دریای تو
تشنه‌ام مگذار در روز قیامت، یا علی!
ای تمام آب‌ها مهریهٔ زهرای تو
همچو ذات خود که بی‌همتاست از روز ازل
ساخت بی‌همتا تو را معبود بی‌همتای تو
من نمی‌گویم خدایی لیک گویم دست حق
بود و باشد تا ابد دست جهان آرای تو
نیست منها از جهنم روز میزان عمل
طاعت سلمان اگر آرد کسی، منهای تو
از دم جبریل بانگ «لافتی الا علی»
خلعتی باشد که زیبد بر قد و بالای تو
گاه باشد در مقام «قاب قوسین»ات مقام
گاه در مطبخ سرای پیرزن مأوای تو
تو کجا و چاه کوفه؟ تو کجا و نخل‌ها؟!

ای درون کعبهٔ قلب محمّد جای تو

می کشد از نخل‌ها و چاه‌ها سر بر فلک

هر شب از شب تا سحر، آوای روح افزای تو

نه اُحد، نه بدر، نه خیبر، نه محراب نماز

می‌نبود از مرگ، حتی لحظه‌ای پروای تو

همچنان ابری که می‌بارد در ایام بهار

نخل‌ها را آب داده چشم گوهرزای تو

شهریار عالم و نان‌آور طفل یتیم

ای رخ ایتام شمع لیلهٔ الاحیای تو

ذکر تو مانند قرآن در تمام خانه‌ها

ای چراغ خانه‌ها رخسار ناپیدای تو

روز محشر از کرامت روی می‌آری به حشر

ورنه می‌بخشند خلقت را به یک ایمای تو

ای ز شمع سوخته سوزان‌تر و خاموش تر

ای جهان با وسعتش لبریز از غوغای تو

من ندانم کیستی آنقدر می‌دانم که نیست

قاتلت هم نا امید از کثرت اعطای تو

هر که هستی، عزم و حکم و رای ذات کبریاست

هر کجا باشد سخن از عزم و حکم و رای تو

خوش بوَد روز یتیمی گر یتیمی بشنود

اینکه گویندش بوَد مولا علی بابای تو

خوشتر از موسیقی آب است در نهر بهشت

گر فقیری را به گوش آید صدای پای تو

تا به نخلستان خرما نخل‌ها خرما دهند

میوه‌های نخل " میثم "نیست جز خرمای تو

شماره ۱۰

تا به پای شیر حق درِّ سخن سازم نثار

فکر و ذکرم سخت در زنجیر حیرت شد دچار

گر نگویم وصف او را دل نمی گیرد قرار

ور بگویم، گردم از ضعف کلامم شرمسار

به که گویم آنچه را فرمود حی کردگار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

وجه ذات لا مکان فرمانده امکان علی است

شیر حق، شمشیر حق، حق را بهین میزان علی است

قلب قرآن، جان قرآن، هستی قرآن علی است

دین علی، روح جوانمردی علی، ایمان علی است

هر جوانمردی دهد تا صبح محشر این شعار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

روز جنگ بدر همچون بدر تابان جلوه کرد

بدر نه، بالله قسم در ملک امکان جلوه کرد

وز رخش تا صبح محشر، نور ایمان جلوه کرد

از دم شمشیر او فتح نمایان جلوه کرد

تیغ هم در دست او می گفت بین کارزار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

زیر سم مرکبش کوه احد لرزید سخت

آتش از تیغش به جان دشمنان بارید سخت

شیر بود و یک تنه بر لشکری غرید سخت

با تن مجروح دور مصطفی گردید سخت

بانگ می‌زد دم به دم جبریل در آن گیرودار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

بعد فتح جنگ بدر و بعد پیکار اُحُد

جنگ احزاب آمد و بیدادِ عَمر و عبدود

آنکه بودی با هزاران لشکرش پیکار، خود

تا که بر رزمش مصمم حیدر کرار شد

گفت پیغمبر چو دید آن قدرت و آن اقتدار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

خواند در خندق پیمبر شیر حق را کل دین

عمرو شد با ذو الفقار خشم او نقش زمین

باز شد پیروز از میدان، امیرالمؤمنین

آمد از جان آفرین بر دست و تیغش آفرین

سنگ‌ها و کوه‌ها گفتند با هم آشکار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

این نه مدح اوست گر گویی در از خیبر گرفت

یا که با شمشیر از عمرو دلاور سر گرفت

یا که تیغش عقده ها از قلب پیغمبر گرفت

کو به انگشتی زمام از خسرو خاور گرفت

کرد ختم الانبیا بر دست و تیغش افتخار

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

دست حق، دست محمّد، دست قرآن، حیدر است

متکی بر بازویش روز اُحد، پیغمبر است

صبر او از فتح احزاب و اُحد، بالاتر است

شاهد تنهایی زهرای خود پشت در است

در غلاف صبر او شمشیر می‌شد بی‌قرار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

او که می‌افتاد بر پایش سرِ سردارها

دم به دم از زیر دستانش رسید آزارها

چاه هم لبریز شد از اشک چشمش بارها

مار گردیدند بهر قصد جانش یارها

از شکیبایی او پیچید بر خود روزگار

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

آنکه بودی شاهد رزم و شجاعت‌های او

دید چون در سلسله دست جهان‌آرای او

پیش چشمش حمله ور گشتند بر زهرای او

گفت حق را یافتم امروز در سیمای او

دین حق از صبر او مانَد به عالم پایدار

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

****

ای تمام دین ولایت، یا امیرالمؤمنین

کتف احمد جای پایت یا امیرالمؤمنین

دل حریم با صفایت یا امیرالمؤمنین
نظم «میثم» در ثنایت یا امیرالمؤمنین
شد به این مصراع ختم از جانب پروردگار:
لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

شماره ۱۱

شهریار ملک دلهایی نمی‌دانم که ای؟
جانشین حق تعالایی نمی‌دانم که ای؟
تا خدا می‌بینمت یا با خدا می‌بینمت
هم‌نشین با ذات یکتایی نمی‌دانم که ای؟
سین سِرّی، رای رمزی، حای حییّ، نون نور
تحت بسم‌الله را بایی، نمی‌دانم که ای؟
آسمانی یا زمین؟ یا ماه یا مهری، بگو
رعد؟ باران؟ ابر؟ دریایی؟ نمی‌دانم که ای؟
آدمی، نوحی، خلیلی، هود و نوح و صالحی؟
یا کلیمی یا مسیحایی؟ نمی‌دانم که ای؟
زمزمی رکنی مقامی یا صفا و مروه ای؟
گرچه دانم فوق اینهایی نمی‌دانم که ای؟
انبیا را رهنمایی، اولیا را رهبری
مؤمنین را نیز مولایی، نمی‌دانم که ای؟
از بشر بالاتری و از ملک نیکوتری
فوق فوق معرفت‌هایی نمی‌دانم که ای؟
همچنان شمعی که تنها سوخته در انجمن
در میان جمع تنهایی نمی‌دانم که‌ای؟
وسعت ملک خداوند است زیر سایه‌ات
آفتاب عالم‌آرایی نمی‌دانم که‌ای؟
اولی و آخری و باطنی و ظاهری
سید و مولا و اولایی نمی‌دانم که‌ای؟
گرچه جان عالمی عالم تو را نشناخته
گرچه در مایی و با مایی نمی‌دانم که ای؟
گه شود خم نخل طوبی پیش سرو قامتت
گه کنار نخل خرمایی، نمی‌دانم که ای؟
گه شب معراج گردی با محمّد همنشین

گاه بر ایتام بابایی نمی‌دانم که‌ای؟

رخت نو از آن قنبر، جامهٔ کهنه ز تو

او غلام است و تو آقایی، نمی‌دانم که ای؟

هم امیرالمؤمنینی، هم امام المتقین

هم ولی حق تعالایی نمی‌دانم که ای؟

گاه بر تخت خلافت، گاه در قعر قنات

گاه پایین، گاه بالایی نمی‌دانم که ای؟

گاه با حکم محمّد می‌روی در کام مرگ

گه اجل را حکم فرمایی نمی‌دانم که ای؟

گاه با عیسی ابن مریم بر فراز آسمان

گاه با موسی به سینایی نمی‌دانم که ای؟

اینکه مدح توست در آوای«میثم»روز و شب

نای جانش را تو آوایی نمی‌دانم که ای؟

شماره ۱۲

نغمه «یا هو»ست به هر موی من

پر شده عالم ز«هو الهو» ی من

روی من از چار طرف سوی حق

دیده ی حق از همه سو سوی من

تا که دمم هست دم از او زنم

بـانگ هو الحی و هو الهو زنم

****

قبضه خاکی بُدم آدم شدم

روح شدم نور شدم دم شدم

خیل ملک نیز مرا سجده کرد

از همه سو قبله عالم شدم

عالم را برای من آفرید

مرا برای خویشتن آفرید

****

ذکر دلم مدح و ثنای علی است

حال خوشم حال و هوای علی است

ذات الهی که مرا خلق کرد

هر چه به من داد، ولای علی است

خلوت من جلوت من با علی است

دار و ندارم همه یک یا علی است

****

کیست علی؟ آنکه ندانند کیست

کیست علی؟ آنکه خدا هست و نیست

علی، علی، علی که پیش از مکان

به ظل غیب لامکان داشت زیست

لحم و دم و جانِ محمّد علی است

تمام قرآن محمّد علی است

****

کیست علی؟ بر همه عالم امیر

کیست علی؟ رفیق پیر فقیر

امام یازده امام همام

سراج سیزده سراج المنیر

مغز علی و دگران پوستند

تمام انبیا علی دوستند

****

امیرمؤمنین عالم علی است

حقیقت رسول خاتم علی است

کعبه علی، قبله علی، حج علی

ذکر علی، حمد علی، دم علی است

علی بود احمد و احمد علی است

تمام اسلامِ محمّد علی است

****

کسی که خون عَمرو جاری کند

رسول را یک تنه یاری کند

امیر مرحب کُش خیبر شکن

دیده کسی یتیم داری کند؟

خاک کجا و مظهر هو کجا؟!

تنور پیرزن کجا، او کجا؟!

****

وای به من، من و ثنای علی

عفو کند مرا خدای علی

جهان چه قابل که فدایش شود

فاطمه گردیده فدای علی

آینهٔ روی خدا چهر اوست

دین تمام انبیا مهر اوست

****

کیست علی؟ معلم جبرئیل

کیست علی؟ پیر هزاران خلیل

کیست علی؟ امیر، خیر الامیر

کیست علی؟ وکیل نعم الوکیل

کیست علی؟ تمام آیین من

عقل من و عشق من و دین من

****

پاک سرشتم که سرشتم علی است

مرغ بهشتم که بهشتم علی است

«میثم» بی دست و زبانم، ولی

هر چه که در نخل نوشتم علی است

گو که در آرند ز تن پوستم

تا ابد الدهر علی دوستم

شماره ۱۳

حدیثی است زیبا و روشن بسی

که فرموده علامه مجلسی

که روزی رسول خدا با علی

علی آنکه بودی خدا را ولی

گره خورده چون دل به هم دستشان

دل عالمی گشته پا بستشان

بدیدند بر شانه چارتن

غریبانه تشییع از یک بدن

تنی با نگاه نبی جان پاک

و لیکن به غربت رود زیر خاک

بفرمود ختم رسل با علی

که ای از ازل کبریا را ولی

مقدر چنین کرده دادار پاک

من و تو سپاریم او را به خاک

اگر چه به ظاهر ندارد کسی

بوَد نـزد داور مقرب بسی

چو اختر به دوش دو خورشید نور

بدن گشت تشییع تا نزد گور

خلایق به دنبال فخر عرب

گرفتند انگشت حیرت به لب

رسول خدا کشف این راز کرد

از آن مرده بند کفن باز کرد

بدیدند از ضعف افسرده‌ای

یکی پیر مرد سیه چرده‌ای

چو ماهی که پنهان شود بین ابر

به حرمت نهادش در آغوش قبر

چو از سینه بند کفن را گشاد

بر آن سینه از جان و دل بوسه داد

سپس کرد از شیر حق این سؤال:

که ای حجت قادر ذو الجلال!

الا جان شیرین خیر الوری!

نگه کن ببین می‌شناسی ورا؟

علی گفت: آری مرا دوست بود

که مهرِ منش در رگ و پوست بود

مرا هر کجا دید می‌زد صدا

که ای جان عالم به خاکت فدا

مرو تا ز دل عقده‌ای وا کنم

قد و قامتت را تماشا کنم

نبی گفت در پاسخ آن ولی

که ای جان ختم رسل یا علی!

بدیدم رسد فوج فوج از فلک

به تشییع این مرد خیل ملک

چو لبریز از مهر تو دیدمش

به شوق ولای تو بوسیدمش

به حق خدا او تو را داشت دوست

که جای لبم بر روی قلب اوست

اگر سینه را مهر حیدر بـود

یقین بـوسه گاه پیمبر بـود

در آن سینه نور است نور است نور

نشاید شکستن به سم ستور

همانا بود مستند این خبر

که نزد عبید الله آن ده نفر

بگفتند ما را بده سیم و زر

در این عرصه از دیگران بیشتر

که کردیم ظلمی بزرگ و عجیب

به دریای خون با حسین غریب

دل ما چو پر بود از کینه‌اش

شکستیم هم پشت، هم سینه اش

چنان بر روی خاکش انداختیم

چنان اسب بر پیکرش تاختیم

که در موج خون سینه اطهرش

یکی گشت با پهلوی مادرش

نه تنها از این ظلم «میثم» گریست

بر آن سینه پاک، عالم گریست

شماره ۱۴

ای دو جهـان طـور تجلّای تو

گنـج خداونـد، تـولّای تـو

ارض و سما خاک کف پای تو

روی خـدا روی دل‌آرای تـو

روح دو پهلوی نبی، همسرت

بیـت خـدا زادگـهِ مـادرت

وجه خدا، جان محمّد علی

فـاتح میـدان محمّد علی

باغ و گلستان محمّد علی

تمـام قـرآن محمّد علی

فوق همه خلق و همانندِ خلق

عبـد خداونـد و خداونـدِ خلق

روح مسیحا ز دمِ کیست؟ تو

وجود زیر علم کیست؟ تو
قلب محمّد حرمِ کیست؟ تو
بر سر دوشش قدم کیست؟
تو قوام اسلام تویی یا علی
تمام اسلام تویی یا علی
تیغ تو بشْکست چو در کارزار
داد خداوند تو را ذوالفقار
بین زمین و آسمان آشکار
گفت امین وحی پروردگار
سلام حق باد به مولا علی
نیست جوانمردی، الاّ علی
شیر خدا شیرمحمّد علی است
بازو و شمشیر محمّد علی است
دین جهانگیر محمّد علی است
تمام تفسیر محمّد علی است
آی همه فراریانِ اُحُد
اُحُد به شمشیر علی فتح شد
کیست علی؟ به خلق عالم، امیر
کیست علی؟ ولیّ حیّ قدیر
کیست علی؟ امام پیش از غدیر
کیست علی؟ رفیق پیر فقیر
علی که لحم و دمِ پیغمبر است
فاتح بَدر و اُحد و خیبر است
تو از سخن فراتری یا علی
تو فوق وهم و باوری یا علی
تو هستیِ پیمبری یا علی
تو حیدری، تو حیدری یا علی
تو گوهر ناب یمِ خلقتی
تو ناشناس عالمِ خلقتی
حجّت ما بر همگان تمام است
غصب خلافت علی حرام است
علی فقط صاحب این مقام است
علی علی علی علی امام است

جای دروغ و حیله و مکر نیست
امـام زهـرا کـه ابوبکــر نیست
قسم به قرآن به محمّد به آل
شهادتین از تو گرفتـه کمال
بهشت دور تـو زنــد بال‌بال
نماز تو نماز تو کـرده حـال
ستاره محو اشکِ شب‌های تو
بوسـه‌زده دعـا به لب‌های تو
روز ازل محفل ما بـود و تو
حاصـل ناقابـل مـا بود و تو
لحظه خلقت گِل ما بود و تو
پیش‌تر از ما، دل ما بود و تو
حـال اگـر مغـز و یـا پـوستیم
هرچه که هستیم، علی دوستیم
من که به حد صفر هم نیستم
تو دادی از لطف و کـرم، بیستم
حال که بـا دوستی‌ات زیستم
بـه روی مـن نیـاوری کیستم
مانده و از بـار گنـه خسته‌ام
بیـدلم امـا به تو دل بسته‌ام
عنایتی کن که گدایت شوم
غباری از خاک سرایت شوم
کبوتـر نغمـه سرایـت شـوم
«میثمِ» افتاده ز پایت شـوم
با همـه گفتم تـو امام منی
مباد دست رد به قلبم زنی

شماره ۱۵

جان را به یک اشاره مسخّر کند علی!
دل را به یک نظاره منوّر کند علی!
ایجاد گل ز شعله آذر کند علی!
یک لحظه سیر عالم اکبر کند علی!
بر کائنات جود مکرّر کند علی!

او را سزد به خلق امیری و رهبری او آورد عدالت و قسط و برابری

تیغش رسد به چرخ گه رزم‌آوری

با ذوالفقار حیدری و دست داوری

یک لحظه فتح قلعهٔ خیبر کند علی!

افلاک را مهار کند با نظاره‌ای بی‌مهر او به چرخ نتابد ستاره‌ای

نبود به دهر منقبتش را شماره‌ای

ابلیس را به بند کشد با اشاره‌ای

یک لحظه گر اشاره به قنبر کند علی! پیغمبری نبوده بدون ارادتش

کعبه هنوز فخر کند بر ولادتش

مسجد هنوز شاهد شوق شهادتش

پروردگار فخر کند بر عبادتش

چون بندگی به خالق داور کند علی! او ناخداست کشتی لیل و نهار را

فرمان دهد هماره خزان و بهار را

تقسیم کرده روز ازل خلد و نار را

نبَود عجب که خلق خداوندگار را

با یک نگاه خویش ابوذر کند علی! گردون به پیش تیغ علی افکند سپر

از حمله‌اش قضا و قدر می‌کند حذر

شمشیر فتح داور و شیر پیامبر

روز از سران فتنه بگیرد به تیغ، سر

شب در خرابه با فقرا سرکند علی! هنگام بذل دست بوَد دست داورش

گر کوهی از طلا بود و کوهی از زرش

اول نهد طلا به کف سائل درش

نبَود عجب به دست غلام ابوذرش

این گوی خاک را به جهان زر کند علی! هر جا خدا خداست علی هم بوَد امیر

خورشید را توان کشد از آسمان به زیر

از بس که بود دیو هوا در کفش اسیر

حتی شکم ز نان جوین هم نکرد سیر

با آنکه سنگ را در و گوهر کند علی! در آسمان لوای امامت بپا کند

در خاک، با خدا دل شب التجا کند

در جنگ، حفظ جان رسول خدا کند

در رزم تیغ خویش به دشمن عطا کند

در مهد، پاره پیکر اژدر کند علی! طاقی که تا قیام قیامت نیافت جفت

جان را هماره در ره اسلام ترک گفت

از جبرئیل نغمهٔ «الا علی» شنفت

در لیلهٔ المبیت به جای رسول خفت

تا جان خود فدای پیمبر کند علی! شاهی که هست و بود به دستش مسخر است

با یک فقیر زندگی او برابر است

از بس که در خلافت خود عدل‌گستر است

سهم عقیل را که بر او خود برادر است

با سهم یک فقیر برابر کند علی! روزی که از خطای همه پرده می‌درند

روزی که خلق تشنه به صحرای محشرند

دل‌ها ز تشنگی چو شررهای آذرند

آنان که مست جام تولّای حیدرند

سیرابشان ز چشمهٔ کوثر کند علی! دارد ز قلب خاک حکومت بر آسمان

بر دستش اختیار مکان داده لامکان

گردد به گردش نگهش محور زمان

دست خداست با سر انگشت می‌توان

افلاک را هماره مسخّر کند علی! دین یافت از ولادت شیر خدا کمال

بی‌مهر حیدر است مسلمان شدن محال

عالم به او و او به خدا دارد اتکال

در عین بندگی به خداوند ذوالجلال

اعجاز، همچو خالق داور کند علی! آدم سرشته شد گلش از خاک پای او

کس را چه زهره تا که بگوید ثنای او

مداح او کسی است که باشد خدای او

اکسیر معرفت طلب از کیمیای او

شاید مس وجود تو را زر کند علی! دنیا ندیده مثل علی راست قامتی

در هر دلی بپاست ز شورش قیامتی

هر نقطه را بوَد ز ولایش علامتی

هر لحظه ریزد از سر دستش کرامتی

جود از نیاز خلق، فزون‌تر کند علی! دل از خیال منظر حسنش صفا گرفت

باید از آن جمال نشان خدا گرفت

حق از نخست، عهد ولایش ز ما گرفت

روزی که تیرگی همه جا را فراگرفت

ما را شراب نور به ساغر کند علی! روز جزا که هست همان روز سرنوشت

هرکس به حشر می‌دروَد هر چه را که کشت

بخشنده می‌شوند همه کرده‌های زشت

روید ز شعله‌های جهنم گل بهشت

گر یک نگه ز دور به محشر کند علی! مهر قبول توبهٔ آدم به نام اوست

موسی به طور همسخن و همکلام اوست

از قله‌های وهم فراتر مقام اوست

امر قضا به حکم خدا در نظام اوست

تا در نظام خود چه مقدّر کند علی! مدح علی است کار خداوند ذوالجلال

اینجا تمام عالم خلقت کرند و لال

بی‌لطف او به کس نبوَد قدرت مقال

«میثم» چو دم زنی ز ثنای علی و آل

هر دم تو را عنایت دیگر کند علی!

شماره ۱۶

دست خدا و «نفْس» پیمبر فقط علی است

شمشیر و شیر خالق اکبر فقط علی است

بعد از نبی به امر خداوند ذو الجلال

ما را امام و هادی و رهبر فقط علی است

دست خدا که با سر انگشت خویشتن

خورشید را نمود مسخر فقط علی است

بر آن دو تن که هر دو ز خیبر گریختند

اعلان کنید فاتح خیبر فقط علی است

این نام را مباد به دیگر کسان دهند

این حق حیدر است که حیدر فقط علی است

مردی که جان به دست، شب لیلهٔ المبیت

جای رسول خفت به بستر فقط علی است

ای تشنگان حشر به حق خدا قسم

باور کنید ساقی کوثر فقط علی است

مردی که در مهاجر و انصار از نخست

گردید با رسول برادر فقط علی است

دیوار کعبه سینه گشود از برای او

مولود بیت حضرت داور فقط علی است

نوزاد بیت و صاحب بیت و امیر بیت

مهمان بیت همره مادر فقط علی است

آن شیر کبریا که در ایام کودکی

از هم درید پیکر اژدر فقط علی است

روز احد به رغم تمام فراریان

یاری که گشت دور پیمبر فقط علی است

از منبر رسول خدا آید این ندا

بعد از رسول صاحب منبر فقط علی است

کس را چه زهره تا که شود کفو فاطمه

آنکس که شد به فاطمه شوهر فقط علی است

ممدوح «انّما» که خدا گفته در کتاب

گفتیم و گفته‌اند مکرر فقط علی است

در روز حشر پیشروِ ختم انبیا

صاحب علَم به عرصه محشر فقط علی است

شاهی که رخت کهنه به تن کرد و رخت نو

با دست خویش داد به قنبر فقط علی است

دست خدا که یک تنه در عرصهٔ نبرد

بگرفت سر ز عمر دلاور فقط علی است

در فتح بدر و خیبر و در خندق و احد

بالله قسم امیر مظفّر فقط علی است

آن بت‌شکن که در حرم خاص کبریا

بگذاشت پا به دوش پیمبر فقط علی است

«الا علی» ندای خدا بود در احد

ممدوح این ندای منور فقط علی است

فرمود مصطفی که منم شهر علم و بس

این شهر علم را که منم، در فقط علی است

آن کو به کودکی به رسول خدا مدام

بودی انیس و مونس و یاور فقط علی است

گو صد خلیفه بعد پیمبر فقط علی است

آن را که حق نموده مقرر فقط علی است

«میثم» امیر خلق و رفیق فقیر شهر

در عالم وجود سراسر فقط علی است

شماره ۱۷

ای به خلق از خلق اولا یا امیر المؤمنین!

وی به جن و انس مولا یا امیر المؤمنین!

خلق بی‌تو قطرهٔ از هم جدا افتاده‌اند

با تو می‌گردند دریا یا امیر المؤمنین!

کیست جز تو باء بسم الله رحمان الرحیم

در کتاب حق تعالی یا امیر المؤمنین!

از خدایی با خدایی تا خدایی در خدا

ای خدا را عبد اعلا یا امیر المؤمنین!

در شب معراج بر گوشش رسید آوای تو

هر چه احمد رفت بالا یا امیر المؤمنین!

طاعت کونین بی تو شعله‌ای از دوزخ است

بس بوَد مهر تو ما را یا امیر المؤمنین!

پیش‌تر از بودن ما ای همه چشم خدا

چشم بگشودی تو بر ما یا امیر المؤمنین!

من نمی‌دانم که هستی آنقدر دانم که هست

خلق عالم بی‌تو تنها یا امیر المؤمنین!

من نمی‌دانم که هستی آنقدر دانم که گشت

کشتهٔ راه تو زهرا یا امیر المؤمنین!

هرکه در محشر بوَد دستش به دامان کسی

ما تو را داریم فردا یا امیر المؤمنین!

شک ندارم این که فردا دوستان خویش را

خود کنی در حشر پیدا یا امیرالمؤمنین!

درقفایت می‌دود چون سایه روز و شب نماز

چون کنی رو در مصلا یا امیر المؤمنین!

نی همین امروز دست خلق بر دامان توست

انبیا گویند فردا یا امیر المؤمنین!

ای نگاهت بهتر از گل‌های خندان بهشت

سوی ما هم چشم بگشا یا امیر المؤمنین!

تو وصی احمدی انصاف اگر دارد عدو

بس بوَد «من‌کنت مولا» یا امیر المؤمنین!

ناز بر جنّت کند، آنکو کند با یک نگاه

باغ حسنت را تماشا یا امیر المؤمنین!

تا به دست دل بگیرم دامن مهر تو را

پای بنْهادم به دنیا یا امیر المؤمنین!

دوست دارم گر به باغ خلد هم سیرم دهند

جز توأم نبوَد تمنّا یا امیر المؤمنین!
با تولای تو حتی در جحیمم گر برند
از جحیمم نیست پروا یا امیر المؤمنین!
تا به روی دوش احمد پا نهادی در حرم
یا علی گفتند بت‌ها یا امیر المؤمنین!
این عجب نبوَد تواند کبریایی بخشدت
قادر حی توانا یا امیرالمؤمنین!
بی تو فاء «فوق ایدیهم» ندارد نقطه‌ای
ای تو بسم الله را «با» یا امیر المؤمنین!
تو همه نادیدنی‌ها را به چشمت دیده‌ای
ای خدا را چشم بینا یا امیر المؤمنین!
در همان آغوش مریم داشت نامت را به لب
تا مسیحا شد مسیحا یا امیر المؤمنین!
انّما و بلّغ و تطهیر در شأن تو بود
بارها کردیم معنا یا امیر المؤمنین!
«میثم» آلوده دامانم تو خود با یک نگاه
پاک کن پرونده‌ام را یا امیرالمؤمنین!

شماره ۱۸

غرق در نور شدم پا تا سر
تا زنم دم ز علی بار دگر
قلم وحی بگیرید به دست
بنویسید به قلبم حیدر
روز اوّل به علی دادم دل
منم و مهر علی تا آخر
گرچه نشناختمش یک لحظه
همه عمر است مرا پیش نظر
پیشتر زآنکه بگویم مدحش
هم قلم داد ندا هم دفتر ها علیٌ بشرٌ کیف بشر
ربّه فیـه تجلّا و ظهر آفتابی که فروغش همه جاست
شهریاری که رفیق فقراست
ناشناسی که بوَد یار همه
دردمندی که به هر درد دواست

ما چه قابل که فدایش گردیم

آن که گردید فدایش زهراست

جان عالم نه، بگو جان رسول

شاه عالم نه، بگو عبد خداست

وه چه عبدی که خدایی دارد

از سوی حق به قضا و به قدر ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیـه تجلّا و ظهر شهریار دو سرا کیست؟- علی!

هم‌نشین فقرا کیست؟- علی!

آنکه یک عمر برای اسلام

جان خود کرد فدا کیست علی!

آنکه با دست ید اللهیِ او

شد سر عمرو جدا کیست علی!

بر سر دوش نبی در کعبه

آنکه بگذاشته پا کیست علی!

اوست در ذات الهی ممسوس

اوست انسان ز انسان برتر ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیـه تجلّا و ظهر کیست این پای هوس را زنجیر

کیست این تیر خدا در تقدیر

شیر حق همدم اطفال یتیم

مرد اخلاص و دعا و شمشیر

به امیری جهانش چه نیاز

آنکه بر اژدر نفس است امیر

زهد و تقوا و جهاد و ایثار

شده هر چار به شأنش تفسیر

نخل‌ها گشته ز اشکش سیراب

چاه‌ها را زده آتش به جگر ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیـه تجلّا و ظهر روز بر قلب سپاهی زده چاک

شب نهد چهره به سجادهٔ خاک

روز خون می‌چکد از شمشیرش

شب کند اشک یتیمی را پاک

روز بگرفته سر عمرو به دست

شبش از خوف خدا بیم هلاک

می‌زند دور سرش بال زنان

مرغ شب نغمه روحی بفداک

آفرینش همه خوانند این بیت

جن و انس و ملک و شمس و قمر ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیه تجلّا و ظهر این همه مهر و وفا یعنی چه؟

صبر در سیل جفا یعنی چه؟

فرق بشکافته بر قاتل خویش

دادنِ سهم غذا یعنی چه؟

آن حکومت به سماوات و زمین

این تواضع به گدا یعنی چه؟

تیغ دادن به عدو در پیکار

از ره لطف و عطا یعنی چه؟

بنگارید به هر ریگ روان

بنویسید به هر برگ شجر ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیه تجلّا و ظهر رکن ارکان جهان کیست؟- علی!

سر پیدا و نهان کیست؟- علی!

آنکه در بستر پیغمبر خفت

از پی دادن جان کیست علی!

آن که تا حشر، حکومت دارد

به زمین و به زمان کیست علی!

آن که در پیکر پاک احمد '

بود چون روح و روان کیست علی!

«میثم» این است و جز این نیست بگو

که علی هست همان پیغمبر

ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیه تجلّا و ظهر

شماره ۱۹

علی ای بازوی تقدیر خدا

دست و شمشیر خدا شیر خدا

ای بزرگان جهان کوچک تو

چار امّ هفت پدر کودک تو

ملَک و مُلک خدا را قائد

روزها شیر و دل شب عابد
روز فرماندهِ این هفت سرا
شب فروزنده چراغ فقرا
روز در دست زمام افلاک
شب نهاده سر تسلیم به خاک
روز با تیغ تو کفار هلاک
شب کنی اشک یتیمی را پاک
شهریاری که ز عدل بسیار
دیده دائم ز رعیّت آزار
دردمندی که شفا پابندش
مرهم زخم همه لبخندش
آسمانی که درون دل شب
گشته بر گرد یتیمان عرب
جنگجویی که چو کوهی است عظیم
لرزه بر پیکرش از اشک یتیم
آفتابی شده نقش محراب
رویش از خون جبین گشته خضاب
نام داری که به احسان کوشید
صورت از چشم فقیران پوشید
رادمردی که محال است محال
سهم افزون برد از بیت المال
پاکبازی که به دفع دشمن
از احد داشت نود زخم به تن
قهرمانی که در از خیبر کَند
کرد آن را به سر دست بلند
ای امیر عجم و فخر عرب
ماه تابانِ چهل جا یک شب
بر کف دست تو دائم سر تو
بستر ختم رسل سنگر تو
چشم از جان و جهان پوشیده
تیغ بر دشمن خود بخشیده
پیش از اسلام امام اسلام
احمدت گفته تمام اسلام

کیست جز تو اسد الله علی!

کیست غیر از تو ید الله علی!

ای تجلای خداییت علی!

فاطمه گشته فداییت علی!

که به جز تو شب وصل یارش

آمده نان و نمک افطارش

زخم فرقت سندِ زندهٔ عدل

وصلهٔ کفش تو پروندهٔ عدل

ای ابر مرد دو عالم حیدرا!

نفس پیغمبر خاتم حیدرا!

تو درِ شهر نبوت هستی

چون درِ خانهٔ خود را بستی؟

بی تو ریزند یتیمان دُرِ اشک

سفره‌ها خالی و چشمان پر اشک

فقرا را ز چه رو در نزدی؟

به یتیمان خودت سر نزدی؟

ای به بزم فقرا برقع پوش

همه شب کیسهٔ خرمات به دوش

فقرا دوش، تو را گم کردند

با تو تا صبح تکلم کردند

بی تو ایتام همه بی‌پدرند

حیف کز زخم سرت بی‌خبرند

اذن ده تا به برت بنشینند

فرق بشکافته‌ات را بینند

تا ببینند و بدانند همه

به جبین تو بخوانند همه

آنکه نان آورشان بود تویی

تا سحر یاورشان بود تویی

شماره ۲۰

ای تو هرجا خدا خداست، ولی

وی خدایت نهاده نام، علی

ای تمامیت کتاب خدا

تپش قلب تو خطاب خدا

آفتاب تمام ملک وجود!

نَفْس احمد! امام ملک وجود!

فاتح بدر و خندق و خیبر

اسدالله! مرتضی! حیدرا!

در تن کل انبیا جانی

هرکجا حق بود تو میزانی

آسمـان زبر بـار منت توست

آفرینش گواه عصمت توست از تمام نگفته‌ها آگاه

اشهد انک ولی‌الله

محرم خلوت خدا و رسول

وصی مصطفی، امام بتول

کیستی ای امام عالم‌ها

شهریار تمام عالم‌ها

نور، یک جلوه از جلالت تو

عدل، شرمنده از عدالت تو

داده دادت به عدل، استقلال

به دلیل چراغ بیت‌المال

از همـه بـی‌عدالتی دیـدی

کشته عدل خویش گردیدی

عدل تو آهنی شد و افروخت

تا که دست برادرت را سوخت

سهم او که تو را برادر بود

با همه مسلمین برابر بود

عدل تا بود بی‌قرار تو بود

عاشق کفش وصله‌دار تو بود

که شنیده امیر خیبرگیر لرزد

از اشک چشم طفل صغیر؟

که شنیده امیر برقع‌پوش

مشک آب زنی برد بر دوش؟

که شنیده امام بت‌شکنی

در کنـار تنـور پیـرزنی؟ که شنیده علی ولی‌الله

دل شب، راز دل کند با چاه؟

فجر تا در افق دمید دمید

خواب در چشم تو ندید ندید

یار دیر آشنای درد بشر

در وطن از غریب تنهاتر

کیست تا چون تو در دل شب

تار قاتل خویش را کند بیدار؟

کوفه در دست، دید جان تو را

می‌شنید آخرین اذان تو را

ای ز خون تو سرخ‌رو توحید

چشم تاریخ تا که دید ندید

که امیری به پاسخ شمشیر

بفرستد برای قاتل شیر

ای سلام خدا به خون سرت

ای ز فرق تو پاره‌تر جگرت

دیده مظلوم، روزگار بسی

از تو مظلوم‌تر ندیده کسی

زخم‌ها بر دلت رسیده،

علی! از رعیت ستم کشیده،

علی! دائم از حق خویش محرومی

به حسینت قسم تو مظلومی

ای جهان وجود، تربت تو

آفرینش محیط غربت تو

بیت حق زادگاه و قتلگهت

اشک «میثم» نثار خاک رهت

شماره ۲۱

یا امیرالمؤمنین یا ذا النعم

یا امام المتقین یا ذا الکرم

اننا جئناک فی حاجاتنا

لاتخیبنا و قل فیها نعم

ای ز نفس ما به ما اولی علی!

یا علیّ و یا علیّ و یا علی

نفس احمد! قلب قرآن! رکن دین!

شهریار آسمان‌ها در زمین!

دست حق! بازوی حق! شمشیر حق!

فاتح خیبر! امیر المؤمنین! دین،

علی دنیا، علی عقبا، علی یا علیّ و یا علیّ و یا علی معرفت گم کرده ره در کوی تو

حسن تصویر الهی روی تو

روی تو از شش جهت سوی خدا

چشم و دست آفرینش سوی تو

گوشه چشمی به سوی ما علی!

یا علیّ و یا علیّ و یا علی

حسن غیب کبریا شمع دلت

کعبه دل خانه خشت و گلت

در کنار خانه خشت و گلی

وسعت ملك الهی منزلت

ای همه پیدا و ناپیدا علی! یا علیّ و یا علیّ و یا علی زادگاه توست آغوش حرم

جای پای توست دریای کرم

ظرف هستی روز بذلت شرمگین

بحر، پیش بخششت از قطره کم

قطره گردد در کفت دریا علی! یا علیّ و یا علیّ و یا علی! یا علی، اول تویی آخر تویی

در همه عالم فقط حیدر تویی

اختیار نار و جنت دست توست

حق و باطل را تویی داور، تویی

با تو باشد داوری فردا علی! یا علیّ و یا علیّ و یا علی کیستم من کیستم من کیستم

تا بگویم با ولایت زیستم؟

آنکه من می‌خواستم تنها تویی

آنکه را تو خواستی من نیستم

باز می‌خوانم تو را مولا علی یا علیّ و یا علیّ و یا علی تو مرا یاری و من عارم علی

تو به از گل من کم از خارم علی

هرکه هستی من نمی‌دانم که ای

هرچه هستم دوستت دارم علی

یا علیّ و یا علیّ و یا علی تا که در دریای خون، پاکم کنی

تیغ عشقت کو که صدچاکم کنی

دور سلمانت بگردانی مرا

زیر پای قنبرت خاکم کنی

تا گذاری روی خاکم پا علی! یا علیّ و یا علیّ و یا علی بی‌تو طاعت نار سوزان است و بس

بی‌تو تقوا کوه عصیان است و بس

بی تو اجر روزه و حج و جهاد

شعله‌های سخت نیران است و بس

بی تو توحید است بی‌معنا علی یا علیّ و یا علیّ و یا علی

نور مهرت را به ذاتم داده‌اند

از ازل آب حیاتم داده‌اند

پیشتر از خلقت این روزگار

چارده فُلک نجاتم داده‌اند

با تو بودم آشنا تنها علی! یا علیّ و یا علیّ و یا علی ظلمتم؛ با یک نگاهم نور کن

سینه سیناییم را طور کن

گرچه می‌باشد سیه پرونده‌ام

«میثمم» با میثمم محشور کن

سرفرازم کن، به زهرا، یا علی یا علیّ و یا علیّ و یا علی

شماره ۲۲

ای جان پاک ختم رسل در بدن، علی!

ماه رخت چراغ زمین و زمن، علی!

نامت کلید قفل مهمات جن و انس

مهر تو روح طاعت هر مرد و زن علی!

پایت به روی شانه پیغمبر خدا

دست تو بی تبر به حرم بت‌شکن علی!

پوید حرام زاده به بغض تو در زمین

نوشد حلال‌زاده به مهرت لبن، علی!

من کیستم که در قدمت سر کنم نثار؟

گوید نبی: فدات شود جان من! علی!

شوید هزار بار، دهن از گلاب نور

تا آفتاب با تو شود هم‌سخن علی!

غیر از تو کیست جان نبی، کفو فاطمه

غیر از تو کیست باب حسین و حسن، علی

غیر از تو کی به دور نبی گشت در احد،

زخم آمدش هماره به زخم بدن؟ علی!

غیر از تو کی به خاطر اسلام و مسلمین

هر لحظه دیده رنج و بلا و محن؟ علی!

از کفش وصله‌دار تو معلوم می‌شود

کاه است پیش چشم تو دُرّ عدن علی!

دیدند از دهان تو در موج فتنه‌ها

لبخند دوستانه به دشمن زدن علی!

یک بندهٔ مطیع تو سلمان اهل‌بیت

یک جان نثار توست اویس قرن علی!

توصیف توست انفسنا در کتاب حق

ای گفته مدح تو احد ذوالمنن علی!

تا از لبت تلاوت قرآن شود بلند

گردد رسول، بر دهنت بوسه‌زن علی!

گر بنگرد به پیرهن وصله‌دار تو

یوسف به مصر، پاره کند پیرهن، علی!

از جسم مرده، مرده ترش دانم آنکه را

روح ولایت تو ندارد به تن علی!

با مهر تو جحیم شود گلشن بهشت

بی مهر تو شراره دمد از چمن، علی!

بی‌اختیار، عاشق تو خلق عالم‌اند

مهرت شده به گردن دل‌ها رسن علی!

هرجا سفر کنیم و به هر سو وطن کنیم

پیش توایم در سفر و در وطن علی!

تو کیستی که قاتل سنگین دل

تو هم دارد به مهربانی تو حسن ظن علی!

در اختیار او نه زبان است و نه قلم

«میثم» چو در ثنای تو گوید سخن علی!

شماره ۲۳

ای ولیّ معبودم

سر به درگهت سودم

زائر بدی بودم

رفتم از سر کویت یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ با دو چشم خونبارم

من فقط تو را دارم

رو به هر طرف آرم

دیده ام بود سویت یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ لطف و رحمتت باید

تا مرا بیاراید

هر کجا روم آید

بر مشام جان بویت یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ با گناه سنگینم

جلوه کن به بالینم

وقت مرگ خود چینم

لاله از گُل رویت یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ با نگاه احسانت

کن نظر به مهمانت

ای نبی ثنا خوانت

ای خدا ثنا گویت یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ دادی از کرم راهم

حاجت از تو می خواهم

من گدای درگاهم

تو کرم بود خویت یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ ناله خیزد از نایم

این بود تمنّایم

تا دوباره باز آیم

در حریم نیکویت یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ

شماره ۲۴

ای شهریار ملک قضا و قدر علی!

عبد خدای دادگر و دادگر علی!

دست خدا و چشم خدا! صورت خدا!

سر تا قدم تمامی پیغامبر، علی!

دریای نور قطره‌ای از آبروی تو

جوشد تمام رحمت حق از سبوی تو وصف تو را به دفتر شعرم رقم زدم

اینجا نظام شاعری‌ام را به هم زدم

در هفت‌شهر معرفت الله گم شدم

گفتم هزاربار، نوشتم، قلم زدم

دیدم که مدح ما دگر است و تو دیگری

اقرار می‌کنم که تو از مدح، برتری وصف تو ناید از کسی الا خدای تو

باید قلم به لوح نویسد ثنای تو

باید جهان، غدیر خم دیگری شود

احمد دوباره خطبه بخواند برای تو

از توست قدر و مجد و شکوه و جلال دین

از تـوست تـا قیـام قیـامت کمـال دین بی‌ابتداست ذات خدا، ابتدا تویی

از ابتدا حقیقت بی‌انتها تویی

می‌زد اگر رسول خدا پرده را کنار

فریاد می‌زدند خلایق: خدا تویی!

حق در کفت زمام دو عالم نهاده است

تنهـا به تو خدایی خود را نداده است دنیا هزار چهره بیاراست یاعلی

با صد کرشمه وصل تو را خواست یاعلی

بی‌اعتنایی تو به او در تمام عمر

از کفش وصله‌دار تو پیداست یاعلی

دیدم همه حکومت دنیات در نظر

حتـی ز آب بینـی بز بود پست‌تر

آغوش کبریاست همه عمر، منزلت

یک لحظه جز خدا ندهی راه در دلت

در هر نفس هماره عروج تو تا خداست

ای نفس مطمئنه خلافت چه قابلت؟

خِلقت ز صبـح روز ازل پـای بست توست

هرجا خدا خداست حکومت به دست توست نام کَنَنده در خیبر شکست توست

خیبر نه! آسمان و زمین روی دست توست

در شرح رد شمس تو دیدیم یا علی

خورشید در مدار فلک پای‌بست توست

تو در مکان و فوق مکانی چه خوانمت؟

تـو اختیـاردار زمـانی چـه خوانمت؟ فریاد عدل تا صف محشر علی،

علی‌ست زیباترین کلام پیمبر علی،

علی‌ست چون فاطمه که فاطمه

بوده است از نخست باید شناخت جان برادر! علی،

علی‌ست آری علـی، علـی ز سوی حی سرمد است

چونان که کعبه، کعبه محمد، محمد است از بس بزرگ‌مردی و آقایی و کریم

هم‌صحبت خدایی و هم‌بازی یتیم

یک دسته با خدات گرفتند اشتباه

از بس شمرده‌اند مقام تو را عظیم

از بس که جان‌فزاست علی جان! ندای تو

گفتـه خـدا سخن بـه نبـی با صدای تو سردار سرنهاده به کام خطر تویی

در جوف کعبه بت‌شکن بی‌تبر تویی

داری خزانه‌های خدا را در اختیار

با این، همه امیر فقیر بشر تویی

با آن که خود چراغ دل اهل‌بینشی

تـا حشـر، ناشنـاس همه آفرینشی

ایمان، سوای مهر تو ایمان نمی‌شود

عرفان بدون وصف تو عرفان نمی‌شود

بالله قسم که روح کتاب خدا تویی

قرآن بی‌ولای تو قرآن نمی‌شود

قرآن شنیدن از لب اهل خطا خطاست

قـرآن دشمنـان علـی روی نیزه‌هاست مهرت نماز را ثمری بی‌حساب

داد سوز تو سوز بر جگر آفتاب

داد از گریه تو سبز شد اندام نخل‌ها

خون جبین تو به شب قدر، آب داد

تا سبزه روید از چمن و، ماه منجلی‌ست

خرمای نخل «میثم» تو ذکر یاعلی‌ست

شماره ۲۵

بند اول

تو حیدری که خدا خوانده حیدرت مولا!

سـلام روح بـه جسـم مطهـرت مولا!

نوشتـه‌انـد: یــدالله فـوق ایـدیهــم

به دست و بازوی اسلام پـرورت مولا!

سلام هفت، اب و چار، مام و هشت

بهشت به یـازده پسر و بـر دو دختـرت مولا!

تویی کـه پیشتـر از ابتـدای عالم،

بود خـدای عـزوجل مـدح گستـرت مولا!

جحیم، شعله‌ای از بغض دشمنان شماست

بهشت، عکس بلال است و قنبرت مولا!

هـزار مرحب خیبـر، هـزار عمـرو دلیر

به وحشت آمـده از نام حیـدرت مولا!

لوای فتح الهی بـه روی شـانه توست

گواه، خندق و بدر است و خیبرت مولا!

بقای ارض و سماوات حفظ در کنفت

تمـام ملك الهـی‌ست وسعت نجفت بند دوم تمام وحـی، نمـایانگـر ولایـت توست

تمام نـور، همـان پرتـو هدایت توست

تمام عالم هستی است مشتی از خروار

تمام آب یکی جرعـه از عنایت توست

تو آن کتاب خدایی که تا جهان برپاست

خطابـه و کلمـات قصـار آیـت توست

هنوز هم سخنت ناشنیـده مانده

علی! اگرچه عالم هستی پر از روایت توست

چو آفتاب در آیـات وحی معلـوم است

که قصـه همـه انبیـا حکـایت توست

چه بـاک از عطـش و از حرارت حشر

که چشم شیعه در آن روز بر سقایت توست

خدا بـه خلق، کرم می کند هماره

ولی وسیله کرمش دست با کفـایت توست

به روی چشم زمین آسمانـی ای مولا

زمـام‌دار زمیـن و زمانـی ای مولا بند سوم

تو گنج‌هـای خـدا را بـه زیر پـا داری

سر از کرم بـه تهی‌دست‌هـا فرود آری

شب و ستاره و مه، نخل و چاه می گویند

که شب گذشت علی‌جان! هنوز بیداری؟

گهی به تخت خلافت گهی کنار مریض

زمـام‌دار وجودی تـو یـا پرستـاری

بـرای غـارت خلخـال یـک یهــودیه

فـراز منبـر پیغمبــر اشـک می‌بـاری

رعیّت تـو بـه جـان تـو می‌دهد آزار

به جرم آنکـه تو یک مور را نیـازاری

قیـام عـدل و مـروت شـود تمـاشایی

دمی کـه پای بـه بـازار کوفه بگذاری

مقـام و مرتبه‌ات را نهـاده‌ای به زمین

که مشک آب زنی را به دوش برداری

شرافت شرف و عدل از شرافت توست

چهار سال عدالت فقط خلافت توست بند چهارم

تو روح پاک محمّد تو جـان قرآنی

فراتـر از ملکـی در لبـاس انسـانی

ز هـیبتت جگـر کوهسـار مـی‌لرزد

به پیش اشک یتیمی چو بید لرزانی

هزار کـوه طلا را نگیـری ای مولا

که پوست جوی از مـور راه بستانی

کنار طفل یتیمی بـه خنده بنشینی

ورا به دامن پُرمهـر خویش، بنشانی

لباس کهنه کنـی اختیار بر تن خود

لباس نـو به غلامان خـود بپوشانی

میان جمع فقیران کسی نمی‌دانست

تو یک فقیـر و یـا شهریـار امکانی

هزار حیف که قدر تو ناشناخته ماند

تو در تن بشریت غریب چون جانی

تو ناشناس جهانی جهان تو را نشناخت

چارده صده رفت و زمان تو را نشناخت بند پنجم

رسول خواست تـو تنهـا برادرش باشی

بـرادرش نـه کـه نفس مطهرش باشی

هـزار حیف که در پهـن‌دشت ظلمت‌ها

بشر نخواست تـو مولا و رهبرش باشی

لـوای فتـح محمّـد در اهتـزار آیـد

به غزوه‌ای که تو سـردار لشکرش باشی

سلام صبـح قیـامت سلام اهـل بهشت

به محشری که تو ساقی کوثـرش باشی

شکـست ره نبـرد تـا ابـد بـه اردویـش

محمّدی که تو در جنگ، حیدرش باشی

سزد ملائکـه تا صبح حشـر سجده برند

به منبـری کـه تو تنها سخنورش باشی

تمام اهـل قیـامت نـدا دهنـد علی

خوشا کسی که تو امروز محشرش باشی

بهشت کوثـر و رضـوان من تویی مولا!

صراط و محشر و میزان من تویی مولا! بند ششم

تو فاتـح احـد و بـدر و خیبـری مولا!

تو شیر داور و شیر پیمبری مولا!
هنوز کوه احد، شاهد شجاعت توست
هنوز بالد و گوید تو حیدری مولا!
تو را مقایسه با هیچکس نشاید کرد
که دیگران دگرند و تو دیگری مولا!
تو با خرابه نشینان کوفه می‌جوشی
خدا گواست تو از عرش، برتری مولا!
اگر چه فاطمه خود، حجت امامان است
تو خود امام به زهرای اطهری مولا!
به جز رسول که او هستِ تو، تو هستی او
تو از تمامی پیغمبران سری مولا!
دهد هماره شهادت چراغ بیت‌المال
فقط تو پادشه عدل‌گستری مولا!
درود کل پیام‌آوران به رهبری‌ات
سلام دائم «میثم» به مدح گستری‌ات

شماره ۲۶

ای صلوات کبریا نثار جسم و جان تو
سجدهٔ اهل آسمان به خاک آستان تو
سلام دائم خدا به کل خاندان تو
پیر خرد فدایی فاطمه جوان تو
خداست با تو هم سخن رسول، همزبان تو

تو کیستی؟ تو مرتضی
تو کیستی؟ تو حیدری
تو فوق اقتدارها
تو از کمال، برتری
تو نفس ختم انبیا
تو از پیمبران سری
تو تک‌سوار بدری و
تو قهرمان خیبری
با نود جراحت مدافع پیمبری
درید قلب یک سپه به تیغ خون‌فشان تو شرف گرفته آبرو ز خاک پای قنبرت

مقام زهـد عیسوی رسیده بر ابوذرت

خـدای خوانـد بـا نبـی بـرادر و برابـرت

رسول، مدح‌خوان تـو، خداست مدح گسترت

بهتر از این چه می‌شود که فاطمه است همسرت

زهی مقام و قدر تو زهی جلال و شأن تو تو شهریار عالمـی خلق جهان گدای تو

چگونه بود یا علی نان و نمک غذای تو؟

هنوز زهد می‌برد سجده به خاك پای تو

هنوز دل بـرد ز شـب زمزمـه دعای تو

هنوز جوشد از سحر ذکـر خدا خدای تو

هنوز هل اتا کند صحبت قرص نان تو به پیش پـای فاطمـه نبی قیام می‌کند

همیشه مصطفی از او خود احترام می‌کند

مقام بین که فاطمه تـو را سلام می‌کند

جان عزیز خویش را وقف امـام می‌کند

تمام عمـر، احتـرام از تـو مـدام می‌کند

سلام تو به جان او سلام او به جان تو

کتاب وحـی را فقط نقطـه ی بـا تویی علی!

پشت رسول امجد و روی خدا تویی علی!

کعبه و حجر و زمزم و سعی و صفا تویی علی!

از دل ختـم انبیـا عقـده‌گشـا تویی علی!

امـام مـا امـام مـا امـام مـا تـویی علی!

اطاعت است از آن ما امامت است از آن تو تو در تمـام غزوه‌هـا حمــاسه آفریـده‌ای

تو در پی رضای حق ز عمرو سر بریده‌ای

تو هر چه دیده مصطفی به چشم خویش دیده‌ای

تو صوت جبرییل را به گوش خود شنیده‌ای

تو نـاز پـا برهنگـان خریـده و کشیـده‌ای

یتیم، چهره می‌نهد به قلب مهربان تو سپهـر دور می‌زنـد همـاره بـر مـدار تو

تمـام ملک کبریـا محیـط اختیــار تو

خلافت است بر تو کم ز کفش وصله‌دار تو

اگر چه بنده‌ای ولی خدایی است کار تو

فراتـر است از مکـان حدود اختیار تو

زمانه سیر می‌کند همـاره در زمان تو منم که هست مهر تو، مشی و مرام و ایده‌ام

به گوش جان صدات را ز شعر خود شنیده‌ام

نثـار خـاک مقـدم مبــارکت قصیـده‌ام

که در ثنـا و مـدح تـو معجـزه آفریده‌ام
دل از جهان بریده‌ام ناز غمت کشیده‌ام
مدح تو را سروده‌ام همیشه با زبان تو کسی که در ثنـای او آمـده «انّمـا» تویی
کسی که بوده از ازل حامی مصطفی تویی
کسی که خوانده خویش را نقطه تحت با تویی
کسی که شـد بـرادر خاتـم انبیـا تویی
کسی که وصفش آمده سورهٔ هل‌اتی تویی بسته نزول هل اتی به بذل قرص نان تو
زخم تو بـوده بـر بدن فزون ز حلقه زره
ندیده دیـده کسی فتـد به ابـرویت گره
مانده به هر جـراحتت نقش هزار خاطره
گشتـه بـه ذوالفقـار تـو کار نَبرد یکسره
ای شده جوشنت به تن نام بتول طاهره
ای ز خدای فاطمه درود بر روان تو تو جلوهٔ جمال حـق تـو آفتـاب عالمی
تو بـا تمـام انبیـا تـو پیشتـر ز آدمـی
تو هم علی مرتضی تو هم رسول اکرمی
تو اولـی تـو آخـری تو آدمی تو خاتمی
تو در بهار و در خزان بهار نخل «میثمی»
که مدح می‌کند تو را هماره با بیان تو

شماره ۲۷

خوشا دردی که خاک بوی جانان است
درمانش خوشا هجری که دیدار رخ یار است
پایـانش خوشا آن دل که آنی در به روی غیر
نگشاید خوشا جانی که جان خواجه اسراست
جانانش خوشا جانی که جان خواجه اسراست
جانانش امیـرالمؤمنین، جـان رسـول‌الله، رکـن دیـن که آدم
از ازل دسـت تـوسل زد بـه دامانش صـراط الله اعظـم،
شهـریـار عالـم امکـان که باشد عالم امکان همـه
در تحت فرمانش علی با حق و حق با اوست
بشنو این روایت را که حق را بـا امیرالمـؤمنین کردنـد میـزانش
نشد یک وعده خود را سیر از نان جوین سازد
امامـی کز ازل می‌بـود جن و انس، مهمانش
نـه تنهـا «هل‌اتـی» و «انمـا» و آیه تطهیر

که صدها آیه در قرآن شده تفسیر در شانش

چگونه وصف او گویم؟ چگونه مدح او خوانم؟

که مداحش خدا و دفتر مدح است قرآنش

لبش در روز! خندان و دل شب کس نمی‌دانست

که گل می‌گشت از اشک سحر خاک و بیابانش

گهی در رزم می‌لرزید کوه از برق شمشیرش

گه از اشک یتیمی تن بسان بید لرزانش

به یک لحظه تماشای بلال او نمی‌ارزد

بهشت و کل حورالعین و قصر و باغ و بستانش

ز قلب شعله‌های نار روید لاله جنت

اگر افتد به دوزخ روز محشر چشم سلمانش

اگر افتد به دوزخ روز محشر چشم سلمانش

چو با چشم خیالی روی او در خواب بیند کس

توجه نیست دیگر بر بهشت و حور و غلمانش

شگفتا! گشته‌ام در بین انسان و خدا

حیران که نه جرأت بود خوانم خدایش یا که انسانش

اگر خوانم خداوندش همانا گشته‌ام کافر

وگر انسان بخوانم فوق انسان است عنوانش

علی خود کل اسلام است از قول رسول‌الله

تمام انبیا بودند از اول مسلمانش

دل شب مخفی از مردم سخن با چاه می‌گوید

امامی که بود ملک خدا میدان جولانش

چه باید گفت در شأن امامی کز جلال و قدر

کند شخصیتی مانند زهرا جان به قربانش

به قاتل شیر و بر دشمن دهد شمشیر

از رأفت زهی الله اکبر از عطا و لطف و احسانش

اگرچه قافیه تکرار گردد، خصم مولا را

مسلمان نیستم بالله اگر خوانم مسلمانش

اگر رضوان نشیند در کنار سفره‌اش

یک شب نگیرد مهر و مه را در بهای قرص نانش

به حقِ حق خدا آن مؤمنی را دوست می‌دارد

که با مهر علی در نامه باشد مهر ایمانش

محب او عجب نبود که مانند خلیل‌الله

تمـام نـار بـا یـک یاعلـی گردد گلستانش

شـود پامال همچون مور زیـر سم اسب او

هزاران عمرو و مرحب گو که بشتابد به میدانش

سلام الله بـر عـزمش تعالی الله بر رزمش

که آمد لافتـی الاّ علـی از حـی سبحانش

شود همبازی طفل یتیمـی بـا چنان رفعت

بخندد تا کند در گریه و غم شاد و خندانش

ندارد شیعه بی‌روی علی یک لحظه آرامش

هزاران سال گردانند اگـر در باغ رضـوانش

مبـادا تـا کـه نـانش را بیالاینـد بـا روغن

زند خـود مهـر بـا دست یداللهی به انبانش

سلیمـان را سلیمانی نشایـد بـر همـه عالم

مگـر مـولا امیرالمـؤمنین گـردد سلیمانش

هر آن کو در کنار کعبـه بـا بغضی نماز آرد

سزد همچون خطاکـاران عالم سنگ‌بارانش

من از بعـد نبـی مـولای خود دانم

امامی را که جبریل است طفل دانش‌آمـوز دبستانش

خدا مدحش کند لیک از کرامت می‌کند احسان

که «میثم» با همه آلودگی گردد ثناخوانش

شماره ۲۸

به آن خدای که بخشد به انس و جان، جان را

به آن نبی که فروغش گرفت امکان را

اگر سعادت دنیا و آخرت خواهید

ز اهل بیت بگیرید حکم قرآن را

که اهلبیت، خدا را مظاهر حلمند

که اهلبیت همان راسخون فی العلمند

قسم به جان محمد که سیّد دو سراست

قسم به سوره کوثر که سوره زهراست

که شیعه راست دو میلاد از کرامت حق

یکی به قلب غدیر و یکی به غار حراست

غدیر و غار حرا رمز وحدت شیعه است

خدا گواست که این دو، دو بعثت شیعه است

غدیر چشمه جوشان فیض لم یزلی ست

غدیر مثل حرا یک حقیقت ازلی ست

غدیر مکتب اسلام ناب اهل ولاست

غدیر کعبه میلاد پیروان علی است

نبوّت نبوی در غدیر کامل شد

تمام نعمت حق در غدیر نازل شد

به آن خدا که جهان وجود را آراست

به جان امّ ابیها که حضرت زهراست

تمام هستی شیعه که متصل به همند

غدیر و غار حرا و حسین و عاشوراست

به این چهار و به ارواح چارده معصوم علیهماالسلام

که خط ما ز حرا و غدیر شد معلوم

خدا و احمد و قرآن و عترتند گواه

که بی ولای علی هر عبادتی است تباه

به قلب شیعه نوشتند از ازل میثم

محمد است رسول و علی ولی‌الله

به حق که نعمت حق شد تمام بر شیعه

علی است اول و آخر امام بر شیعه

شماره ۲۹

کیست علی؟ حجّت پروردگار

کیست علی؟ قاسم جنات و نار

کیست علی؟ شیر خروشان روز

کیست علی؟ عابد شب‌زنده‌دار

دست خدا یار پیام‌آوران

جان نبی وجه خداوندگار

با نگهش خار شود باغ گل

وز غضبش نوش شود نیش مار

برزگر و بازوی خیبرشکن

بیل به دوش و به کفش ذوالفقار

روز ز شمشیرش جاری است خون

شب همه از خوف خدا اشکبار

گه به صف جنگ، مقاوم چو کوه

گه به روی خاک زمین بی‌قرار

بر کف پایش رخ هفت آسمان

بـر سـر دسـتش قلـم اختیـار

دوست به زیر علمش سربلند

خصم ز جود و کرمش شرمسار

دوستش ار پای به دوزخ نهد

لالـهٔ لبخنـد برویـد ز نـار

نام عدویش چو به جنت برند

از جگـر لالـه بـرآیـد شـرار

عنایت و کرامتش بـی‌حدود

فضائل و منـاقبش بـی‌شمار

جان دو عالـم به فدای تنش

هستی هستی به قدومش نثار

یا علی ای ارض و سما را امام

یا علی ای چرخ و فلک را مدار

ای بـه وجود تو خدا و رسول

افتخـر یـفتخـر افتخـار

خاک تو بخشیـده به ما آبرو

مهر تو داده است به ما اعتبار

مهر تو و خشم تو خلد و جحیم

موی تو و روی تو لیل و نهار

نور ز رخسار تـو یابـد ظهـور

غیب ز حسن تـو شـود آشکار

با گـل روی تـو گریـزد خزان

وز نفس پـاک تـو جوشد بهار

دوزخ بر خصم تو گردیده خلق

ورنه بشـر را به جهنم چه کار

خصم تو را اجر صلات و صیام

آتـش دوزخ شـود و دود خـار

روز جزا نیست عجب گر شود

شیطـان بـر عفـو تـو امیدوار

حق تو بردنـد ولـی حق تویی

ای همه حق ای به تو حق پایدار

مثـل تـو مـولا پـدر ده شهید

یـاد نـــدارد پـــدر روزگـــار

مـاه چـراغ شـب تنهـایـی‌ات

مهر به صحن تو بود رهگـذار

جای نبی خفتی و جانت به کف

تا کـه کنـی در ره جانـان نثار

کاش که می‌شد به تولای تو

هر نفسـی میـرم هفتـاد بار

روز جزا شیعه به همـراه تو

جانب فردوس شود رهسپار

وز نفس دشمن تو روز حشر

می‌دمد از قلب سقرـ انفجار

روز قیـامت بـه تـولای تو

آتش دوزخ کنـد از مـا فرار

نام تو در موج خطرهای حشر

دور محبـان تو گردد حصار

مردن با توست به از زندگی

زندگـی بی‌تـو بـود احتضار

با تو برآید ز تنـم مرغ روح

با تـو سرازیر شـوم در مزار

میثم اگر روی تو بیند به مرگ

دار بر او خوش‌تر از آغوش یار

یا که بگو دیده به پایت نهم

یا تو قدم بر سر چشمم گذار

شماره ۳۰

تا در اوصاف امیرالمؤمنین آید به کار

نه قلم را اقتدار و نه زبان را اختیار

مظهر حق شیر حق مرآت حق میزان حق

کشور حق را مدیر و لشگر حق را مدار

گو که بنویسند جّن و انس وصفش را مدام

نیست ممکن وصف مولا را یکی از صد هزار

قصّه جانبازی آن جان شیرین رسول

جان شیرین می دهد بر تن برادر گوش دار
کافران دادند با هم دست از هر طایفه
بهر قتل خواجهٔ لولاک در یک شام تار
گفت پیغمبر به شیر حق امیر المؤمنین
کی نبی شیرین ای ولیّ کردگار
کافران بر قتل من با یکدیگر بستند عهد باید
امشب جای من در بسترم گیری قرار
گفت حیدر ای دو صد جان علی قربان تو
این تو، این جان علی، این تیغ خصم نابکار
جان پاک تو سلامت جان من بادا فدات
گو ببارد تیغ و تیرم از یمین و از یسار
خفت آن شب مرتضی در بستر ختم رسل
گشت پیغمبر دل شب در بیابان رهسپار
ناگهان بوبکر آمد بر سر راه نبی
در درون آن شب تاریک دور از انتظار
چشم پیغمبر چو بروی در سر راه افتاد
برد همره تا نگردد راز پنهان آشکار
نفس خود را جای خود در بستر خود جای داد
خصم خود را ناگزیر آورد سوی کوهسار
آنکه جای مصطفی خوابید باشد جانشین
و آنکه یار غار او شد، به که بنشیند به غار
با نبی در غار بودن کی کرامت می شود
جان به راه یار دادن عزّت است و افتخار
این تعصّب نیست انصاف است لختی گوش کن
فرق بسیار است بین یار غار و یار یار
او به لا تحزن ز فعل خویشتن گردید منع
این به مرضات اللّهش گوید ثنا پروردگار
او ز بیم جان فراری بود از میدان جنگ
این به دور مصطفی گردید روز کارزار
او اقیلونی سرود این بر سلونی لب گشود
او سراپا عجز بود این پای تا سر اقتدار
او ز خیبر شد فراری این در از خیبر گرفت
فرق دارد فرق، مرد جنگ با مرد فرار

هر نفس در بستر ختم رسل بهر علی

بود بیش از طاعت کونین اجرش در شمار

ذات حق آن شب به جبراییل و میکاییل گفت

کسی کند جان از شما در راه یکدیگر نثار؟

هر دو ماندند از جواب و سر به زیر انداختند

هر دو ساکت هر دو گردیدند از حقّ شرمسار

پس خطاب آمد که بگشایید چشمی بر زمین

بذل جان شیر حق بینید در این شام تار

خفته بهر بذل جان در بستر ختم رسل

گشته محو این همه ایثار چشم روزگار

ای وجودت شمع جمع آفرینش یا علی

وی خزان زندگی را نام دلجویت بهار

با سر انگشت تو مهر و مه کند در چرخ سیر

بر تماشای تو می گردند این لیل و نهار

گو برد حقّ تو را صد تن به جای آن سه تن

آنچه ز آن تو است، آن تو است ای جان را قرار

چه شوی مسند نشین و چه شوی خانه نشین

تو امامیّ و امامت از تو دارد اعتبار

بانگ جبریل از اُحد آید به گوش جان که گفت

لافتی الاّ علی لا سیف الاّ ذوالفقار

لب نمی بندد ز اوصاف تو «میثم» یا علی

گرفتند در زیر تیغ و گر رود بر اوج دار

شماره ۳۱

من دل به دو چشم یار دارم

با ساغر و می چه کار دارم

هم بار فراق را کشیدم

هم دیده ی اشکبار دارم

کارم به فراق بی قراریست

با یار چنین قرار دارم

هر فصل خزان که آید از راه

با یاد رخش بهار دارم

بگذار که زار زار گریم

من گریهٔ انتظار دارم
گر پای نهم به چشم خورشید
بی روی تو شام تار دارم
ای وای به درد بی دوایم
من درد فراق یار دارم
هر غصّه و درد را حسابی است
من غصّهٔ بی شمار دارم
از حسن ثواب دست خالی
وز کوه گناه بار دارم
هر کس زده چنگ خود به تاری
من دامن هشت و چار دارم
از تیغ حوادث چه باک است
من صاحب ذوالفقار دارم
از آتش عشق او هماره
در سینهٔ خود شرار دارم
خاک کف پای اهلبیتم
اینجاست که اعتبار دارم
من «میثم» خاندان وحیم
تا حشر همین شعار دارم

شماره ۳۲

نه لوح و نه قلم بود نه ارض و نه سما بود
خدا بود و علی (ع) بود علی (ع) بود و خدا بود
نه حرف از من و ما بود نه ذکر تو و من بود
علی (ع) بود علی (ع) بود که پیش از من و ما بود
علی بود (ع) و قدم بود علی (ع) بود و عدم بود
علی (ع) بود و ولایت علی (ع) بود و ولا بود
نه چرخ و نه فلک بود نو حور و نه ملک بود
علی (ع) حمد به لب داشت علی (ع) گرم ثنا بود
نه جبریل امین بود نه گردون نه زمین بود
نه این چار عناصر نه این هفت بنا بود
علی (ع) سر نهان بود علی نور عیان بود
علی (ع) پرده نشین بود علی (ع) چهره گشا بود

علی (ع) پیر سرافیل علی (ع) مرشد جبریل

از او عقده گشا بود و بر این راهنما بود

علی (ع) اول و آخر علی (ع) باطن و ظاهر

علی (ع) روح و روان بود علی (ع)نور و ضیا بود

علی (ع) روح ولایت علی (ع) نور هدایت

علی (ع) بحر عنایت علی (ع) کان عطا بود

علی (ع) مقصد عالم علی (ع) منجی آدم

علی (ع) راهبر نوح بطوفان بلا بود

علی (ع) همدم عیسی بهنگام دمیدن

علی (ع) یاور موسی به عجاز عصا بود

علی (ع) بدر زمانها علی (ع) صدر مکانها

علی (ع) در همه دم بود و علی (ع) در همه جا بود

علی (ع) در شب بعثت زتوفیق و زفعت

هم آغوش محمّد (ص) به دامان حرا بود

علی (ع) همنفس ختم رسل در شب معراج

علی (ع) باب یتیمان زره مهر و وفا بود

علی (ع) کوثر و یاسین علی (ع) یوسف و طاها

علی (ع) قدر و علی (ع) بدر و علی (ع) شمس ضحا بود

علی (ع) نیت و لبیک علی (ع) کعبه و میقات

علی (ع) سجده علی (ع) حمد و علی (ع) ذکر و دعا بود

علی (ع) نور جلی بود به هر عصر علی (ع) بود

بهر فصل ولی بود بهر درد شفا بود

علی (ع) آیه تطهیر و علی (ع) پایه تکبیر

علی (ع) سبع مثانی و علی (ع) نقطه با بود

علی (ع) زمزمه با دوست به هر شام و سحر داشت

علی (ع) یار همه خلق بهر صبح و مسا بود

علی (ع) صاحب اسلام به هر صبح و به هر شام

گل مجلس ایتام و چراغ فقرا بود

علی (ع) عبد خدا بود و خداوند خلایق

نه از خالق دادار نه از خلق جدا بود

علی (ع) ای که گلم را به مهر تو سرشتند

علی (ع) ای که به نایم زشور تو نوا بود

بزخم همه جانها تولّای تو مرهم

بدرد همه دلها پیام تو دوا بود

نگویم تو خدائی ولی فاش بگویم

که حاجات همه خلق بدست تو روا بود

نگویم تو خدائی ولی در کف حُکمت

زمین بود و زمان بود قدر بود و قضا بود

در آن جا که محمّد (ص) به دشمن شده فاتح

به یک دست تو شمشیر به یک دست لوا بود

تو را فضل و کرامت تو را علم و امامت

تو را حکم و زعامت تو را صبر و رضا بود

همین فخر به (میثم) بود بس که به عالم

ثنا خوان تو هر دم به آوای رسا بود

شماره ۳۳

آنکه را بهر ولا ما انتخابش می کنیم

اول از جام بلا مست و خرابش می کنیم

جان اگر جان گشت با برقی به نارش می کنیم

دل اگر دل بود با یک شعله آبش می کنیم

قطره، دریایی چو شد دریا خطابش می کنند

هر که با ما بود از خود حسابش می کنیم

بنده هر جا میگریزد ما بدنبالش رویم

بار دیگر خوانده عبد خود خطابش می کنیم

گر گنه کاری بیاید بر در غفران ما

هیچ کس جز ما ندارد کی جوابش می کنیم

بندهٔ مومن بکانون بلا همچون گلیست

ما بنار خویش جوشانده گلابش می کنیم

آنکه رو با اشک خجلت می نهد در کوی ما

گر گناه آرد مبدل بر ثوابش می کنیم

هر که شد مشتاق ما تا سر کسد از جیب ما

گام اول خاک پای بوترابش می کنیم

با تولای امیرالمؤمنین در کوی ما

«میثم» ار سنگی بیاری، دُرّ نابش می کنیم

شماره ۳۴

فروزندهٔ بزم جان ها علی (ع)

امیر و بزرگ جهان ها علی (ع)

به بی انتها ملک پروردگار

امام تمام زمان ها علی (ع)

زداغ محبت بدل های پاک

زده نقش و دارد نشان ها علی (ع)

به هر جا که جمعند مردان حق

در آن جاست ورد زبان ها علی (ع)

به افلاک، افلاکیان را همه بود

نَقل و نُقل بیان ها علی (ع)

همه آفرینش پر از نام اوست

زمین ها علی آسمان ها علی (ع)

فروزندهٔ دین به عماق کفر

بهار آفرین در خزان ها علی (ع)

از آن است چرخ و فلک را نظام

که بنوشته بر کهکشان ها علی (ع)

به بستان نظم و به گلزار نثر

بود حاصل باغبان ها علی (ع)

به میدان مردی و مردانگی

بود نعره قهرمان ها علی (ع)

در آن جا که نتوان برد وهم راه

توان داده بر ناتوان ها علی (ع)

خدا راست دست و ندارم عجب

که بخشد به تن ها روان ها علی (ع)

چه گویم به وصفش که بالاتر است

مقامش زوصف و گمان ها علی (ع)

خدا را محاط است امام محیط

بود در زمان و مکان ها علی (ع)

جهان را چه گنجایش جود اوست

که بخشد بجودی جهان ها علی (ع)

به بزمی که تنها چراغش دل است

بود نکتهٔ نکته دان ها علی (ع)

به باغی که جان چار دیوار اوست

بود حاصل باغبان ها علی (ع)

دل من چه لایق که بسپارمش

که دل برده از دل ستان ها علی (ع)

همه داستانهای قرآن بخوان

بود روح این داستان ها علی (ع)

کسی را که خالق بود مدح گو

چه گویند مخلوق در وصف او

علی (ع) ای که نشناختت جز خدا

علی (ع) ای تو را جان هستی فدا

علی (ع) ای به شهر قدم آفتاب

علی (ع) ای به ملک عدم رهنما

علی (ع) ای به پایت جبین وجود

علی (ع) ای به دستت خدا را لِوا

علی (ع) ای کرم کرده بر خصم

خویش علی (ع) ای ستم دیده از آشنا

علی (ع) ای وجودت همه عدل محض

علی (ع) ای جمالت همه حق نما

ندانم که هستی که هستی بگو

که هستی که نشناخت هستی تو را؟

که هستی که دشمن امیدش بتواست؟

که سهتی که کردی به قاتل عطا؟

تو کی آمدی در کجا زیستی؟

تو کی بوده ای بوده ای در کجا؟

کجا جبرئیل از تو آموخت درس؟

کجا با تو میکال شد آشنا؟

که بودی تو ای ابتدای نهان؟

که هستی توای مرد بی انتها؟

که هستی تو ای اولیا را پدر؟

که هستی تو ای رهبر انبیاء؟

که هستی تو ای دل به عشقت اسیر؟

که هستی تو ای جان به شوقت رها؟

که هستی تو ای راز پنهان حق؟

که هستی تو ای جلوهٔ کبریا؟

که هستی تو ای داور کائنات؟

که هستی تو ای یاور مصطفی؟

که هستی تو ای جامه های سخن

به قّدِ رسایت همه نارسا؟

خدا خوانمت یا بشر گویمت؟

چه گویم که نارفته باشم خطا؟

بزانو در آمد زبان و قلم

بگو کیستم تا بخوانم تو را

بگو کیستی ای سپهر کرم

بگو کیستی ای محیط سخا

تو هستی علی (ع) آن که نشناختتت

کسی جز خدا و رسول خدا

تو هستی علی (ع) آن که حق ساخته

به انگشترت آیه انمّا

مرا گشته مدح تو آوای دل

نخوانم اگر مدحتت، وای دل

تو از هر نبّی و وصی برتری

تو در جسم خود جان پیغمبری (ص)

تو با سرور انبیاء همدمی

تو بر مادر اولیا همسری

توحید را ظاهری و باطنی

تو اسلام را اول و آخری

تو اسرار دادار را مخزنی

تو بر شهر علم محمّد (ص) دری

تو بر زخم جان خوش ترین مرهمی

تو در ملک دل برترین رهبری

تو در موج بحر بلا ساحلی

تو بر کشتی آرزو لنگری

تو بر ساکنان فلک حاکمی

تو بر بی کسان زمین یاوری

تو مولود پاکیزهٔ کعبه ای

تو مقتول، در خانهٔ داوری

تو پیش از نزول کتاب خدا

کتاب خدا را همه از بری
تو نیران و فردوس را قاسمی
تو روز جزا ساقی کوثری
تو بعد از خدا و روسل خدا
زهر بهتر و برتری برتری
همه عبد فرمان، تو فرمانده ای
همه دیگرانند و تو دیگری
همه سایه اند و توئی آفتاب
همه ذره تو مهر جان پروری
تو سلمان و مقداد پروده ای
تو مولای عماری و بوذری
در آنجا که جز دل ندارد رهی
تو در موج دل ها بهین دلبری
در آنجا که خلوتگه کبریاست
تو با جلوه، حسن، روشنگری
بباغی که جان چار دیوار اوست
تو بر شاخهٔ آرزوها بری
به سوزی که از سینه خیزد به عرش
تو هم آب هستی و هم آذری
به روز از دم تیغ با حَمله ای
شکافندهٔ قلب صد لشگری
به شب در خم کوچه های خموش
بخلق تهی دست نان آوری
به هر سو که رو کردم ای ماه من
جمال تو شد مشعل راه من
علی (ع) ای زمخلوق و خالق مدام
به شخص شخیصت درود و سلام
علی (ع) ای به کویت خلایق مقیم
علی (ع) ای به قُرب خدایت مقام
علی (ع) ای کلامت روان کلیم
علی (ع) ای کلیمت فدای کلام
علی (ع) ای همه اولیا را امیر
علی (ع) ای همه اتقیاء را امام

علی (ع) ای گدای درت مرد و زن
علی (ع) ای فقیر درت خاص و عام
علی (ع) ای نبی را در شهر علم
علی (ع) ای خدا را فروغ مدام
علی (ع) ای که گاه نزول بلا
رسول خدا از تو میبرد نام
ثنای تو کار فلک روز و شب
مدیح تو شغل ملک صبح و شام
زفیض تو ارض و سما را حیات
به یمن تو چرخ و فلک را نظام
به دام تو دلها سراسر اسیر
به جام تو جان ها همه تشنه کام
به مهر تو باید رکوع و سجود
به حّب تو زیبد قعود و قیام
صفا از تو آورد سعی و صفا
شرف از تو بگرفت بیت الحرام
خدا گفته وصف تو با افتخار
نبی برده نام تو با احترام
سرور دو گیتی بلای دو کون
برای محبت حلال و حرام
سرودیم و خواندیم و گفتیم لیک
نکردیم سطری زوصفت تمام
به هر وسی هستی نمودیم روی
به هر جای عالم نهادیم گام
جمال تو دیدیم در هر نظر
حضور تو بودیم در هر مقام
صفای تو می داد بر دل فروغ
شمیم تو می گشت عطر مشام
به پروردگار توانای پاک
به ارواح پیغمبران کرام
به فرقان احمد، به ایمان تو
به زهرای اطهر علیها سلام
به جسم حسین و به جان حسن

به کلثوم و زینب به آن نه امام

به فریاد رزمندگان احد

که با خونشان حق بود مستدام

که بی مهر تو طاعت و بندگی

بود روز محشر سرافکندگی

علی (ع) ای به پای تو سر داشتن

مرا بهتر از جان به برداشتن

علی (ع) ای که خاک درت را سزد

زعطر جنان دوست تر داشتن

علی (ع) ای که باید به تیغ غمت

سر و دست و جان را سپر داشتن

علی (ع) ای که بر قنبرت کوچک است

بزرگی به جن و بشر داشتن

علی (ع) ای که نتوان همه کائنات

به وصف تو سطری زبر داشتن

علی (ع) ای که بوده است فخر رسل

به وصف تو در لب گهر داشتن

مرا کوه آتش گرفتن به بر

مرا سیل خون در بصر داشتن

مرا تیغ دشمن به سر داشتن

شب تیره از برق آه درون

به محفل چراغ سحر داشتن

به دست خسان چشم و دل دوختن

زاشک و زخون سیم و زر داشتن

فتادن به دریای جوشان تیر

تلاطم به قعر سقر داشتن

در آغاز بی مادری اشک سرخ

به رخ در عزای پدر داشتن

به دریا، دم جان سپردن زدور

به حسرت به کشتی نظر داشتن

به دام ستمگر همانند صبر

زتیر بلا بال و پر داشتن

شب تیره بی رهنما پای لنگ

دوان سیر کوه و کمر داشتن
به آتش چو آهن همی سوختن
به گردن چو هیزم تبر داشتن
همه کوه ها را کشیدن به دوش
همه تیغ ها بر جگر داشتن
همه لحظه ها تن زآتش افروختن
همه عمر بر جان شرر داشتن
از آن به که یک لحظه دست ولا
زدامان مهر تو بر داشتن
من و دل بریدن زمهر علی (ع)
من و دیده سوی دگر داشتن
طرفدار حق را نشاید به دل
سخن های باطل اثر داشتن
به کوری دشمن علی (ع) دوستم
بود مهر او در رگ و پوستم

شماره ۳۵

زخورشید گردون فراتر منم من
که خاک کف پای حیدر منم من
سزد گر ملک لب گشاید به مدحم
که مداح مولای قنبر منم من
علی (ع) آن که گر پرسی از وی که هستی
بگوید که ساقی کوثر منم من
نگهبان دین دست حق روح قرآن
رسول خدا را برادر منم من
مسیحا شود زنده با یک نگاهم
که جان عزیز پیمبر (ص) منم من
به دریای طوفانی دهر کشتی
به کشتی توحید لنگر منم من
به پیغمبران رهنما در بلاها
به ختم رسل یار و یاور منم من
چه بالاتر از این چه نیکوتر از این
که همتای زهرای (س) اطهر منم من

علی (ع) جان احمد علی (ع) کفو زهرا

علی (ع) باب شبّیر و شبّر منم من

علی (ع) نوح ایمان علی (ع) روح قرآن

علی (ع) صاحب سِرّ داور منم من

علی (ع) قطب عالم علی (ع) محور حق

علی (ع) پیر جبریل پرور منم من

علی (ع) شیر و شمشیر و دست الهی

علی (ع) فاتح بدر و خیبر منم من

علی (ع) حجت و هادی و پیرو مرشد

علی (ع) میر و سالار و سرور منم من

کجا می گریزند از دامن من

بیایید مولا و رهبر منم من

امامی که از خشم دوزخ رهاند شما را

به فردای محشر منم من

امیری که در جنگ های پیاپی

نبی گفت مدحش مکرر منم من

چراغی که شب های تاریک سوزد

به ویرانه های محقر منم من

دلیری که از ناله دردمندی بلرزد

وجودش سراسر منم من

کریمی که در جنگ

شمشیر خود را ببخشد به خصم ستمگر منم من

عزیزی که در تلخکامی

نبی را بود جان شیرین به پیکر منم من

به صحرا بگوئید من ابر و بادم

به دریا بگوئید گوهر منم من

به گیتی بگوئید من رهنمایم

به گردون بگوئید محور منم من

به آخر بگوئید اول علی (ع) بود

به اول بگوئید آخر منم من

به مظلوم گوئید من یار مظلوم

به ظالم بگوئید حیدر منم من

ولیّ خداوند، مولود کعبه

که بخشیدبر کعبه زیور منم من

مطاف حرم روح حج رکن ارکان

صفای صفا روح مشعر منم من

به من می سزد اقتدار خدایی

که عبد خداوند مظهر منم من

رفیق شفیق فقیران کوفه

ولی الله دادگستر منم من

امامی که ایتام ویران نشین را

بگیردچو فرزند در بر منم من

شهیدی که گردیده گلگون زخونش

مصلی و محراب و منبر منم من

کشاورز صحرا، چراغ خرابه

امیر و خداوند کشور منم من

زمضمون شیرین در این باغ (میثم)

به نخل تو آنکو دهد بر منم من

شماره ۳۶

فرمانروای دو عالم ساقی کوثر علی جان

روی خدا پشت احمد جان پیمبر علی جان

هم اول الاولین را شخص تو مخلوق اول

هم آخر الاخرین را موجود آخر علی جان

ای گفته با امر حق کُن خالق ولی در تعیُّین

ذات خدا صادر کل شخص تو مصدر علی جان

خلقت به دست خدا شد لکن تو دست خدائی

ای چشم و گوش الهی ای دست داور علی جان

ممدوح حق در غدیری ختم رسل را وزیری

از صبح خلقت امیری تا شام محشر علی جان

این نیست مدحت که گویم سردار بدر و حنینی

قدر تو ظاهر نگردد با فتح خیبر علی جان

خورشید، با پنجهٔ تو از راه خود باز گردد

دست خدا را چه باشد یک کندن در علی جان

گر صف ببندند روزی عالم به یک سو

تو یک سو تنها تو حقی و عالم باطل سراسر علی جان

خشم تو کّلِ جهنّم، مهرت تمام بهشت است
بغض تو زقّوم دوزخ حبّ تو کوثر علی جان
فرمود با تو محمّد گر حّد وصف تو گویم
درباره ات خلق عالم گردند کافر علی جان
ای ذات تو حق مطلق حق با تو، تو نیز با حق
وی قیام قیامت حق را تو محور علی جان
تنها توئی ساحل من مهرت درون دل من
آمیخته با گل من چون شیر و شکر علی جان
ترسم به اوج جلالت گر دست یابند روزی
یکباره گردند کافر سلمان و بوذر علی جان
زهرا تو و توبتولی نفس نفیس رسولی
نبود عجب گر محمّد (ص) خواندت برادر علی جان
غیر تو کی بت شکسته با دست قدرت به کعبه
جز تو که بنهاده پا بر دوش پیمبر علی جان
این ملک بی انتهایش این زمرهٔ انبیایش
در کل خلقت ندارد حق از تو بهتر علی جان
در عز و جاه و جلالت در وصف فضل و کمالت
این بس که شد کشتهٔ تو زهرای اطهر علی جان
بی تو عبادت حرامم در قعر آتش مقامم باشد
قعود و قیامم چون نخل بی بر علی جان
در خلوت حّی سر مد آن جا که درو هم ناید
با جام وحدت محمّد (ص) زد با تو ساغر علی جان
حق تا به حقّش برد پی گرد تو ره میکند طی
تا با تو سازد به هر گام خود را برابر علی جان
هم قبلهٔ قبله ای تو هم کعبهٔ کعبه ای تو
هم آفتاب منائی هم ماه مشعر علی جان
قابل نگردد به وصفت لایق نباشد به مدحت
گیرم به پایت فشاند جبریل گوهر علی جان
عیسی بن مریم به گردون موسی بن عمران به سینا
بردند در آستانت حسرت به قنبر علی جان
وصفت به لب گوهر ما شورت به سر محشر ما
مهر تو در پیکر ما روح مطهر علی جان
ای آیت ذوالجلالی تنها تو مولی الموالی

از دورهٔ خردسالی نام تو حیدر علی جان
جائی که ذات تو باشد ممسوس در ذات ذوالمن
بوبکر و تو وای بر من الله اکبر علی جان
بعد از پیمبر خلافت حق تو کیبود
حتی گر انبیاءبعد احمد بودند یکسر علی جان
آخر کجا پای هشته بوزینه جای
فرشته جان محمّد کجا و خصم ستمگر علی جان
ای بیت حق بارگاهت ای دل اسیر نگاهت
تا چند دربارگاهت روحم زند پر علی جان
من جسم بی جان و جانم گشته مقیم حریمت
شاید نگاهش بداری همچون کبوتر علی جان
من کیستم (میثم) تو مداح تو بادم
تو مشتاق دار غم تو این جان و این سر علی جان
عبدی در این آستانم خاری از این بوستانم
بشمار از دوستانم فردای محشر علی جان

شماره ۳۷

کیست وصیّ نبی
آنکه ولّی خداست
کیست ولیّ خدا
او علی مرتضاست
کیست وصیّ نبی
بن عم و داماد او
علی که میلاد او
در حرم کبریاست
کیست وصیّ نبی
آنکه کنار نبی
نغمهٔ وحیش به گوش
در دل غار حراست
کیست وصیّ نبی
لحم و دم مصطفی
علی که مدّاح او
خواجهٔ هر دو سراست

کیست وصیّ نبی

نفس نفیس رسول

باب حسین و حسن

شوهر خیر النّساست

کیست وصیّ نبی

آنکه به میدان جنگ

تیغش مرحب فکن،

دستش خیبر گشاست

کیست وصیّ نبی

آنکه به حفظ رسول

سینه سپر در اُحد

پیش هجوم بلاست

کیست وصیّ نبی

آنکه کتاب خدا

سوره به سوره همه

منقبتش را گواست

کیست وصیّ نبی

آنکه مقامش فزون

بعد رسول خدا از

همهٔ انبیاست

کیست وصیّ نبی

شیر خدا پشت حق

آنکه به تیغ کجش

قامت دین گشت راست

علی که در قول و فعل

دست و زبان حق است

علی که لحم و دمش

لحم و دم مصطفاست

آنکه بجز وصف او

هر چه بگویی غلط

آنکه به جز مدح او

هر چه بخوانی خطاست

کیست وصیّ نبی

آنکه به خُمّ غدیر
به آیهٔ بلّغش
خدا مدیحت سراست
به امر جان آفرین
گفت رسول امین
الا الا مؤمنین
علی امام شماست
علی است فرقان و قدر
علی است یاسین و نور
علی بود حا و میم
علی همان طا و هاست
علی رکوع و سجود
علی قیام و قعود
علی است تکبیر و حمد
علی سلام و دعاست
علی ولّی قدیر
علی بشیر النّذیر
علی علّی کبیر
علی سراج الهداست
علی است آن جنگجو
که در صف رزم او
بر لب روح القدس
زمزمه لافتی است
علی است جان جهان
علی است سرّ نهان
امامت او عیان
به آیه انّماست
علی صفای صفا
علی دعای دعا
علی حیات حیات
علی بقای بقاست
علی است فصل الخطاب
علی است علم الکتاب

خطاب را ابتدا
کتاب را انتهاست
علی است بنیان حق
علی است عنوان حق
علی است میزان حق
علی به حق رهنماست
خدیو گردون خدم
امام ثابت قدم
کریم صاحب کرم
امیر صاحب لواست
زمان اگر بود بود
علی امام زمان
جهان اگر هست باز
علیش فرمان رواست
اگر کند او کرم
نگین شاهی است کم
اگر کند او عطا
ثنای او هل اتاست
عشق علی مشتعل
در نفس اهل دل
ذکر علی متّصل
بر لب اهل دعاست
سرود مدحش به لب
فروغ حسنش به دل
برات مهرش به کف
لوای حمدش به پاست
جدا شده از خدا
جدا شده از کتاب
جدا شده از رسول
هر که ز حیدر جداست
بدون مهر علی
هر آنچه طاعت، هدر
سوای حبّ علی

تمام ایمان هباست

بهشت بی او جحیم،

جحیم با او بهشت

قضا به امرش قدر،

قدر به حکمش قضاست

بهار مهر علی است

قهر اگر آتش است

اسیر زهد علی است

نفس اگر اژدهاست

گفتارش دلستان

رفتارش دلنشین

رخسارش دلفروز

دیدارش دلرباست

اگر به فرض محال

بود خدا را شریک

می گفتم با همه

علی شریک خداست

پناه بردم به هو،

چگونه عبدی است او

که قامت بندگی

به محضر او دوتاست

کلام هر چه دُراست

به وصف او نادرست

سخن هر آنچه رسا

به مدح او نارساست

من و ولای علی

سرم فدای علی

که خاک پای علی

به دیده ام توتیاست

علی به جانم شکیب

علی به قلبم حبیب

علی به زخمم طبیب

علی به دردم دواست

سلام بر دیده ای
که جز علی را ندید
درود بر آن دلی
که جز علی را نخواست
سیاه رویم ولی
دلم بود منجلی
به دوستی علی
مس وجودم طلاست
به یک رویم ولی
دلم بود منجلی
به دوستی علی
مس وجودم طلاست
به یک زبان چون توان
سرود مدح علی
وجود «میثم» همه
زبان مدح و ثناست

شماره ۳۸

الا تمامی تاریخ شرحِ غربت تو
نجف نه، بلکه جهانِ وجود تربت
تو نه خاک مسجد کوفه، که چهرهٔ اسلام
گرفته رنگ خدائی ز خون تربت تو
قسم به روح عدالت قسم به خون شهید
که بوده قتل تو از شدت عدالت تو
زمامدار دو عالم توئی ولی افسوس
که کرد بر تو ستم روز و شب رعیّت تو
به گنج های جهانت احاطه بود ولی
نبود زره و اسب و تیغ، ثروت تو
تو آن بزرگ جوانمرد روزگار استی
که دشمن آمده شرمنده از عنایت تو
چگونه در بر طفل یتیم لرزیدی
الا زمام دو گیتی به دست قدرت تو
عبادت همه پیغمبران اطاعت خلق

قبول حضرت حق نیست بی ولایت تو

نکوتر است ز طاعات جنّ و انس و ملک

به نامهٔ عملم حرفی از محبّت تو

به لحظه های شب قدر می خورم سوگند

که شام قدر، شرف یافت از شرافت تو

اگر نگویم این عین ناجوانمردی است

که شد شهید، جوانمردی از شهادت تو

نماز را به شب قدر آبرو بخشید

شهادت تو به سجّادهٔ عبادت تو

گشوده گشت ز پیشانی تو با شمشیر

کتاب درد و غم و رنج بی نهایت تو

بسان آیهٔ قرآن که زیر پا افتد

خدا گو است که پا مال گشت حرمت تو

چه قرن ها که بشر پشت سر نهاد و

هنوز زچاه کوفه بر آید صدای غربت تو

به لحظه ای که به مسجد شدی شهید قسم

حرم حرم شده از لحظهٔ ولادت تو

توئی وصّی و دم و لحم و نفس پیغمبر

به غیر او که دهد دست بر اخوّت تو

امیر بودن و بر کفش خویش وصله زدن

ندیده اند مگر از تو در حکومت تو

زبانزد همگان شد به شام و مصر و حجاز

قصیده ای که عدو گفت در فضیلت تو

که داده غیر تو شمشیر خود به دشمن خود

درود بر تو و بر اینهمه فتوّت تو

زمامدار صف محشری و نیست عجب

که روز حشر به دشمن رسد شفاعت تو

به دادگاه قیامت از آن هراسانم

که قاتل تو شود عفو از کرامت تو

زهی سعادت «میثم» که گشت از آغاز

نصیب دیده او گریهٔ مصیبت تو

شماره ۳۹

یا علی عبد شرمسار توام

هر که ام زائر مزار توام

آنچه یک عمر آرزو کردم

در حریمت به دست آوردم

جنّت من دیار تو است علی

کعبهٔ من مزار تو است علی

گر نهند آفتاب را به کفم

نیست مانند سایهٔ نجفم

سالها دُر ز دیدگان سفتم

همهٔ عمر یا علی گفتم

سنگ بودم که گوهرم کردند

زائر قبر حیدرم کردند

یا علی یا علی گنه کارم

روز محشر فقط تو را دارم

تو حیات من و ممات منی

حجّ من صوم من صلاةِ منی

جنّت من به خاک تربت تو است

اشک چشمم نثار غربت تو است

به تجلّای تو درخشیدم

با ولای تو شیر نوشیدم

شیر من کوثر ولای تو بود

ذکر لالائیم ثنای تو بود

تا زبان را به حرف بگشادم

پدرم داد یا علی یادم

تا که طفلی دو ساله گردیدم

تاب برخواستن به خود دیدم

شاد بابا ز نوش خندم کرد

یا علی گفت تا بلندم کرد

مدح امیرالمؤمنین علیه السلام

نخستین نقش عالم یا علی بود

تمام اسم اعظم یا علی بود

ملایک را پس از ذکر خداوند

ز هر ذکری مقدّم یا علی بود

چو جان در پیکر آدم دمیدند

هماندم ذکر آدم یا علی بود

از آن شد بر خلیل آتش گلستان

که ذکر او دمادم یا علی بود

اگر آن بت شکن بر کف تبر داشت

همان نقش تبر هم یا علی بود

عصا در دست موسی یا علی گفت

دم عیسی ابن مریم یا علی گفت

از آن شد بطن ماهی جای یونس

که ذکرش در دل یم یا علی بود

به چاه و تخت شاهی ذکر یوسف

چه در شادی چه در غم یا علی بود

اگر موسی کلیم الله گردید

کلام او مسلّم یا علی بود

دعای حاجیان بر گرد کعبه

صدای آب زمزم یا علی بود

به بام آسمان از صبح آغاز

فلک را نقش پرچم یا علی بود

چو هنگام ولادت گریه کردم

به صورت نقش اشکم یا علی بود

کجا می سوخت شیطان گر ندایش

در اعماق جهنّم یا علی بود

نمی شد خلق دوزخ گر ز آغاز

ندای خلق عالم یا علی بود

ز بسم الله تفسیرش عیان است

که قرآن مجسّم یا علی بود

از اوّل تا به آخر هر چه خواندیم

تمام نخل «میثم» یا علی بود

شماره ۴۰

آمدم بر درگهت با چشم گریان یا علی

تو کریم عالمی من بر تو مهمان یا علی

گر چه سر تا پا گناهم زائر قبر توام

روی لطف و مرحمت از من مگردان یا علی
بوده عمری آرزوی من که در شهر نجف آیم
و بوسم ضریحت از دل و جان یا علی
هر که را دردیست من بیمارم از درد گناه
نیست بر دردم به جز لطف تو درمان یا علی
آمدم چون کعبه قبرت را بگیرم در بغل
با تو بندم بار دیگر عهد و پیمان یا علی
آمدم تا از تو پرسم از چه بعد از قرن ها
مانده قبر همسرت از دیده پنهان یا علی
آمدم تا با تو گویم سائلم درمانده ام
باز کن بر من ز رحمت باب احسان یا علی
آمدم تا با تو گویم مرغ جانم را بگیر
از کرم دور ضریح خود بگردان یاعلی
آمدم تا با تو گویم آخر ای چشم خدا
یک نگه کن بر من آلوده دامان یا علی
آمدم تا با تو گویم با همه جرم و خطا
هر که هستم دوستت دارم به قرآن یا علی
ای که می دادی غذای خویش را بر قاتلت
لطف کن بر من که هستم از محبّانت یا علی
آمدم تا با تو گویم یا علی دستم بگیر
پیش از آنکه عمر من آید به پایان یا علی

شماره ۴۱

زهی که شد مرا در این روزگار
معلّم ولایت آموزگار
که چامه‌ای ز سیّد حِمیَری به نظم فارسی دهم انتشار
آنچه مضامین که مرا آمده هست از آن سید ذوالاقتدار
گشت خزان گلشنی از ام عمر ماند بیابانی از آن مرغزار
مرغ از آن باغ خزان در هراس شیر از آن بادیه شد در فرار
گشت چو ویرانه‌سرائی که نیست دامن آن را بجز از مور و مار
مار ولی مرگ از آن بیمناک زهر به دندانش ولی مرگبار
دیده از آن منظره‌ها اشک ریز منظره جای شتر راهوار
یاد مرا آمدی از آن حبیب کان دل شب گشت دلم بیقرار

گوئی در اتشم از بس که زد از جگرم ز عشق (اَروی) شرار
در عجب که مسلمین خواستند توضیح از رسول و الاتبار
گفتند بعد از تو تو را جانشین کیست در این برهه از این روزگار
بعد تو بسیار بود آزمند تا ببرد ملك تو را آشکار
بعد تو هستند بسی در کمین تا به مقام تو بگیرند یار
گفت نبی گر که نمایم عیان عهد خدا را شکنید آشکار
چونان گوساله‌پرستان شوید در بر هارون همه ناپایدار
با عقلا روی سخن بود و بس تا که تعقّل کند و اختیار
گرم سخن بود که با صوت وحی حکم شد از خالق لیل و نهار
کآنچه تو را وحی شد ابلاغ کن ورنه به پایان نرساندی تو کار
خواست بیا ختم رسل آنکه بود در ره فرمان خدا استوار
خواند همان خطبه که مأمور بود دست علی در دستش نوربار
دست علی کرد بدستش بلند داشت چه دستی به چه دستی قرار
بود خداوند و ملائك شهود که گفت آن رسول والاتبار
هر که منم مولاش مولا علی است راضی و قانع نشدنش زکار
گوئی در شدّت خشم و غضب بینی‌شان بریده شد زین شعار
بسته به وی تهمت و در کجروی شدند بر خلاف آن هر دو یار
تا که پس از وفات و دفن رسول کردند آن کفر نهان آشکار
با همه سفارشات نبّی زیان نمودندبه سود اختیار
بریده از آل شدند و شدند از این برش بقهر یزدان دچار
بر علی از مکر و حیَل تاختند تا بود آن حیله و آن کارزار
وصالشان نه با نبّی نزد حوض شفیعشان نه مصطفی پیش نار
حوضی است او را که ز صنعا و شام بیش بود مصافش در شمار
به سوی آن خوش علم افراشته شوند یاران علی رهسپار
آب مگو رحمت حق موج زن صافتر از نقره بسی خوشگوار
ریگش چون لؤلؤ مرجان ناب که برنچیده مانده در جویبار
ماسه آن بسان مشك خُتَن کرانه‌اش سبزترین مرغزار
میوهٔ ناچیده و خوش رنگ آن روشنتر از گوهر شاهوار
پراکند عطر و ریاحین بسی چو بگذرد نسیم ز آن سبزه زار
نسیم پیوسته ز باغ بهشت وزد بر آن حوض و بر آن چشمه سار
ابریقها فزون آن مه جبین زند همی دشمن خود را کنار
دور کند دشمن خود را علی چون شتران غیر از آبشار
آب ننوشیده نداشان دهد دور شوید ای که تباهید و خوار

کنید بهر دفع جوع و عطش آب و غذایی دگری اختیار
کوثر و فیضش بود از امتی که بوده اهلبیت را دوستدار
شارب آن حوض کند رو به خلد تشنه بی فیض رود سوی نار
پنج علم بود به محشر عیان یکی سرافراز و نگون است دو چار
یکی از آن چار بود سامری که هست بوبکر در آن روزگار
یکی دیگر غاصب دوّم عمر که بوده جهلش همه جا آشکار
یکی از آن چار همان نفثل است خدا کند قبر او پر شرار
یکی معاویه روبه صفت که بدعت آورده بدین بی‌شمار
پرچم بن عم نبّی پیش پیش هست چو خورشید فلك نوبار
امیر مؤمنان که نوشد به حشر محبّ او ز آن آب خوشگوار
آید در نزد رسول خدا پرچمش افراشته و استوار
بهشت سر در خط فرمان او دوزخ از پیش گهش در فرار
بدین سخن کس نشود ناشکیب که هست وحی از طرف کردگار
مدح شما همیشه با (حمیری) است اگر چه جان کند در این ره نثار
درود بر پیمبر و مرتضی سلام بر عترت ذوالاقتدار
باشد تا از نفس (حمیری) «میثم» در حشر شود رستگار

شماره ۴۲

من کی ام حبل المتینم
من کی ام حق الیقینم
من کی ام باب المرادم
من کیم فتح المبینم
من کی ام کهف امانم
من کی ام حصن حصینم
من کی ام شیرین کلامم
من کی ام شور آفرینم
من کی ام مهر سپهرم
من کی ام ماه زمینم
من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم
من کیم من نار و نورم
من کیم من عشق و شورم
من کیم عیسی و چرخم

من کیم موسی و طورم

من کیم پیدا و پنهان

من کیم نزدیک و دورم

من کیم من عرش و فرشم

من کیم من خلد و حورم

من کیم من اصل و فرعم

من کیم من ماهُ و تینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من کی ام دریای جودم

من کی ام پیر و جودم

من کی ام جان رکوعم من کی ام روح سجودم

من کی ام سر قیامم

من کی ام رمز قعودم

من کیم ایمان و دینم

من کیم غیب و شهودم

من کی ام آغاز و پایان

من کی ام یار و معینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من کیم من ذوالجلالم

من کیم من ذوالکمالم

من کی ام با اهل دردم

من کی ام در اهل حالم

من کی ام جان رسولم

من کی ام جانان عالم

من کی ام مولای قنبر

من کی ام پیر بلالم

من کی ام مسکین نوازم

من کی ام ویران نشینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من کی ام در آسمانم

من کی ام در کهکشانم

من کیم پیدا چو جسمم

من کیم پنهان چو جانم

من کی ام بالای وهمم

من کی ام فوق بیانم

من کی ام روح وجودم

من کی ام جان جهانم

من کی ام سر تا به پا معراج رب العالمینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من کی ام خیرالعباد

من کی ام روح الفؤادم

من کی ام دارالسلامم

من کی ام باب المرادم

من کیم لطف و لطیفم

من کیم جود و جوادم

من کی ام عبدالودودم

من کی ام رب الودادم

من کی ام عین الحیاتم

من کی ام حق الیقینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من کی ام جان جهان ها

من کی ام جانان جان ها

من کی ام کهف امان ها

من کی ام غوث زمان ها

من کی ام نور عیان ها

من کی ام س نهان ها

من کی ام ماه مکان ها

در زمین و آسمان ها

من کی ام ممدوح خلق اولین و آخرینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من کیم فصل الفصولم

من کیم اصل الاصولم

من کی ام باب الائمه

من کی ام صهر رسولم

من کی ام مرد دو عالم

من کی ام زوج بتولم

من کی ام بحر معارف

من کی ام کنز عقولم

من کی ام دانا به هر کس در جنان و در جنینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من کی ام رکن و مقامم

من کی ام بیت الحرامم

من کی ام دوم فروغم

من کی ام اوّل امامم

من کی ام صحرا مقیمم

من کی ام گردون مقامم

من کتابم من خطابم من جهادم من قیامم من بصیرٌ بالعبادم من هدیً لِلمُتَّقینَم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من کی ام خضر حیاتم

من کی ام باب النجاتم

من کی ام روح صفاتم

من کی ام انوار ذاتم

من کیم صوم و صلاتم

من کیم حج و زکاتم

من کی ام شویندهٔ لوح تمام سیئاتم

من امید هر گنه کاری به روز واپسینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من کی ام من باء بسم الله رحمن الرحیمم

من کی ام معنای یاسین رمز قرآن الحکیمم

من کی ام بعد از نبی تنها صراط مستقیمم

من کی ام خیر کثیرم

من کی ام فوز عظیمم

من کی ام دست توانای خدا در آستینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من حکیمم من کریمم من علیمم

من زعیمم من سمیعم من بصیرم

من کبیرم من عظیمم من حیاتم من مماتم

من سلامم من سلیمم من خلیلم من مسیحم

من ذبیحم من کلیمم من سپهرم من نجومم من امانم من امینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

شماره ۴۳

این شنیدم غریب خسته‌دلی
دل شب زد درِ سرای علی
گفت ای خاک مقدمت شاهی!
یا علی میهمان نمی‌خواهی
شیرحق، آن بزرگ‌مرد حجاز
در به رویش گشود با روی باز
کای برادر خوش آمدی از راه
میهمان عزیز! بسم‌الله!
کرد آن مظهر تمام کمال
میهمان را به خنده استقبال
از کرم چون شبیر و شبر خویش
میهمان را نشاند در بر خویش
گفت میل طعام هم داری؟
گفت جانم تو را فدا! آری!
شیرحق تا چنین جواب شنید
پشت پرده ز فاطمه پرسید
کای نبی را خجسته ریحانه!
هست آیا طعام در خانه؟
گفت باشد کمی طعام، ولی
که فقط از برای توست علی
آن گشوده به میهمان آغوش
کرد ناگه چراغ را خاموش
سفره گسترد با دلی آرام
نزد مهمان نهاد ظرف طعام
میهمان همچنان غذا خورد
لقمه از خوان هل‌اتی می‌خورد
اسدالله نیز با مهمان
دست می‌برد سوی سفره نان
خود به صرف غذا تظاهر کرد
کام خود از گرسنگی پر کرد

میهمان سیر شد در آن شب تار
لیک مولا گرسنه رفت کنار
الله الله که در جوانمردی
چون علی نیست در جهان فردی
شمع خاموش کرد مظهر هو
تا که مهمان خجل نگردد از او
ای وجودت همه جوانمردی
کرده با اهل درد همدردی
حق ز روی تو پرده‌ها انداخت
جز محمّد کسی تو را نشناخت
درد عالم گواه همدردیت
هل‌اتی قصهٔ جوانمردیت
جان پاک رسول در تن توست
دست پیغمبران به دامن توست
این تویی ای به نفس خویش امیر
که به دشمن عطا کنی شمشیر
روز در رزم، خشم طوفانی
شب ز اشک یتیم، لرزانی
روز، بر اوج تخت عزت و جاه
دل شب همسخن شوی با چاه
روز، شیرخدا به پیکاری
شب به بیمارها پرستاری
روز، قلب سپاه را زده چاک
شب نهی روی بندگی بر خاک
روز، سلطان آفتاب استی
شب که آید ابوتراب استی
پشت دینی و جوشنت بی‌پشت
در ز خیبر گرفته با انگشت
آسمان داغدار تاب و تبت
مرغ شب کشتهٔ نماز شبت
تو همان نفس احمدی مولا!
هم علی هم محمّدی مولا!
تو امامی امام قرآنی

پـای تـا سـر تمـام قرآنـی

دست تو دست اقتدار خداست

ذوالفقار تو ذوالفقـار خداست

تو بـه محشـر زمامـداری

تو تو قسیـم بهشت و نـاری

تو ای همـه انبیـا مسلمـانت

خلد، مشتـاق روی سلمـانت

گـه بـه مسنـد گهـی بیابانی

تـو کشـاورز یـا کـه سلطانی؟

تیغ در دست و بیل بـر دوشت

عقل گردیده محو و مدهوشت

تـو خداونـد را ولـی هستـی

هر که هستی همان علی هستی

گرچـه «میثم» تو را ثنا خواند

کیستـی؟ کسیتـی؟ نمـی‌داند

شماره ۴۴ رباعی

در مرگ اگر علیست فریاد رسم

شیرینی وقت احتضار است بسم

ای کاش بشوق دیدن رویش بود

صد لحظه احتضار در هر نفسم **********

احمد علی و علی سراپا همه اوست

نزدیکی این دو چون دو طاق ابروست

لا حول ولا قوّة الّا بالله کی

جای سه دشمن است در بین دو دوست **********

عنایتی کن که گدایت شوم

غباری از خاک سرایت شوم

کبوتر نغمه‌سرایت شوم

«میثم» افتاده ز پایت شوم **********

جان را به یک اشاره مسخّر کند علی

دل را به یک نظاره منوّر کند علی

ایجاد گل ز شعله ی آذر کند علی

یک لحظه سیر عالم اکبر کند

علی بر کائنات جود مکرّر کند علی ***********

ناشناخته

وجه خدا، جان محمّد علی

فاتح میدان محمّد علی

باغ و گلستان محمّد علی

تمام قرآن محمّد علی

فوق همه خلق و همانندِ خلق

عبد خداوند و خداوندِ خلق

شماره ۴۵

نفس نفیس مصطفی یا علی (ع)

کعبه گرفت از تو صفا یا علی (ع)

تو در زمین و آسمان رهبری

عقده گشای دل پیغمبری

تو شهر علم نبوی را دری

پشت نبی روی خدا یا علی (ع)

یاد تو ذکر لب خاموش من

مدح تو هنگام سخن نوش من

لحمک لحمی است دُر گوش من

از لب ختم الانبیا یا علی (ع)

وجه خداوند تعالی توئی

غیر نبی از همه اولا توئی

شیر خدا علی (ع) اعلا توئی

یار نبی در همه جا یا علی (ع)

ای حرم از مقدم تو محترم

مادر تو زاده تو را در حرم

مکه زمیلاد تو رشگ ارم

جان جهانت به فدا یا علی (ع)

ما زترا بیم و توئی بوتراب

ما همگان ذره و تو آفتاب

آیه مدح تو بود در کتاب

نصّ صریح انما یا علی (ع)

بعد نبی حضرت خیرالانام

فاطمه (س) را کیست بجز تو امام
ای بتو از قادر منّان سلام
توئی توئی تو مقتدا یا علی (ع)
گاه سخن نوش محمّد (ص) توئی
یار و هم آغوش محمّد (ع) توئی
بت شکن دوش محمّد (ص) توئی
به بیت ذات کبریا یا علی (ع)
با که نبی همدم و همراز بود؟
بیت که بر بیت خدا باز بود؟
دین زنبرد که سرافراز بود؟
نبی که را گفت ثنا یا علی (ع)
کی به اُحد جان نبی را خرید؟
کی به اُحد جز تو نود زخم دید؟
بدر به شمشیر که فتح آفرید؟
جز تو که بد شیر خدا یا علی (ع)؟
جز تو خدا را که ید و عین بود؟
مهر که غیر از تو بما دین بود؟
بازوی کی، بازوی ثقلین بود؟
در صف پیکار و غزا یا علی (ع)؟
ای خرد گشته بوصف تو گم
آیه اکملت لکم دینکم
مدح چه کس بوده به صحرای خم؟
از تو نمی شود جدا یا علی (ع)؟

شماره ۴۶

بازوی کردگار، علی بود و بس،
علی (ع) سردار نامدار، علی بود و بس،
علی (ع) فردی که گشت گرد نبی بین دشمنان
با زخم بی شمار، علی بود و بس،
علی (ع) مردی که جبرئیل زسوی خدا
بر او آورد ذوالفقار، علی بود و بس،
علی (ع) در لیله المبیت به جای نبی که خفت
تا جان کند نثار، علی بود و بس،

علی (ع) شیری که روبهان همه از بیم تیغ او
گفتند الفرار ، علی بود و بس،
علی (ع) مرد افکنی که خواند رسولش تمام دین
در روز کارزار ، علی بود و بس،
علی (ع) آن کو به نص انفسنا جان احمدش
فرمود کردگار ، علی بود و بس،
علی (ع) آن بت شکن که بر سر دست نبی
شکست بت ها خلیل وار ، علی بود و بس،
علی (ع) آنکس که مصطفی به غدیرش امام خواند
در بین صد هزار ، علی بود و بس،
علی (ع) آن عاشقی که در دل شب گرد نخل ها
بگریست زار زار ، علی بود و بس،
علی (ع) کوهی که در برابر یک ناله یتیم
میگشت بی قرار، علی بود و بس،
علی (ع) آنکو به پایداری و صبر و شهامتش
دین گشت پایدار ، علی بود و بس،
علی (ع) حقّی که حقّ به دو روی و، وی به دور حق
گشتند چون دو یار ، علی بود و بس،
علی (ع) مردی که استخوان به گلو بهر حفظ دین
در دیده داشت خار ، علی بود و بس،
علی (ع) سیف اللهی که شخص رسول خدا
بر او میکرد افتخار ، علی بود و بس،
علی (ع) وجه اللهی که در دل شب رخ به خاک سود
با چشم اشکبار ، علی بود و بس،
علی (ع) عین اللهی که هر چه نبی دیده بود
او میدید آشکار ، علی بود و بس،
علی (ع) رزم آوری که دشمن او از کرامتش
گردید شرمسار ، علی بود و بس،
علی (ع) مولود کعبه کز قدم خویش کعبه را
بخشید اعتبار ، علی بود و بس،
علی (ع) آنکو که شد ولایتش از جانب خدا
محکمترین حصار، علی بود و بس،
علی (ع) آنکو که قاتلش به عنایات و رحمتش

بودی امیدوار ، علی بود و بس،

علی (ع) عرشی که چون حسین و حسن ذات کبریا

دادش دو گوشوار ، علی بود و بس،

علی (ع) مردی که در زقلعه خیبر گرفت و کند

با دست اقتدار ، علی بود و بس،

علی (ع) عبدی که دست قدرت او کرد در سپهر

خورشید را مهار ، علی بود و بس،

علی (ع) (میثم) بدین قصیدهٔ خود انصاف ده بگو

دین را زمامدار، علی بود و بس، علی (ع)

شماره ۴۷

کیستم من بنده ای از فرط عصیان شرمگینم

روز و شب باران خجلت بارد از ابر جبینم

خیزد از پرونده جرم و گناهم دود و آتش

خلق پندارند همچون لاله خلد برینم

زاغ بودم لیک در بین هزاران بوده جایم

خار بودم سالها در باغ با گل همنشینم

دانه ای از خود ندارم تا در این مزرع فشانم

هرچه است از خرمن فضل و معانی خوشه چینم

راه سخت و بار سنگین پای خسته دست خالی

مرگ بر گرد سراست و قبر دائم در کمینم

زینتی با خود ندارم اشک سرخ از دیده بارم

تا مگر رنگین ز خون دیده گردد آستینم

نه نهالم تا دهم گل ، نه گلم تا عطر بخشم

با که گویم وای برحالم که نه آنم نه اینم

خوی دیوم باشد و دستم به دامان فرشته

روی زشتم باشد و مشتاق وصل حور عینم

روز اول داشتم بخت سلیمان حیف کاخر

گشت غارت ناگهان با دست اهریمن نگینم

راه روشن لیک غافل می روم با چشم بسته

وای اگر یکباره خود را در دل دوزخ ببینم

پاسخ مثبت به شیطان داده و تسلیم نفسم

من که آوای خدا افکنده از هر سو طنینم

بار معبودا تو دانی با تمام کج روی ها

راست گویم خادم کوی امام راستینم

گر به دوزخ پا گذارم آتشم گردد گلستان

چون به دل باشد تولای امیر المومنینم

نی عجب گر اهل محشر رامعین و یار گردم

گر بود مولا امیرالمومنین یار و معینم

شیر حق نفس محمد (ص) قائل قول سلونی

آن که حب اوست را هم آنکه مهر اوست دینم

میرسد از منبر کوفه ندای او به گوشم

کی تمام خلق عالم من امام العالمینم

گمرهان را رهنمایم مومنین را پیشوایم

مسلمین را مقتدایم مصطفی را جانشینم

من علیم عالیم دانای اسرار نهانم

انجم آرای سمایم کار پرداز زمینم

قائم استم دائم استم عالم استم حاکم استم

فاضل استم و اصل استم مرشد روح الامینم

من به قرآن باء بسم الله رحمان الرحیم

مومنون و کوثر و طاها و قدر و یاوسینم

انبیا را جان جانم نفس ختم الانبیایم

اولیا را حکم رانم عبد خیر الحاکمینم

آل عمران ، مائده ، اعراف ، توبه ، هود ، نوحم

مومن و شورا و فتح و صافات و حشر و تینم

در مقام بندگی آید زمن کار خدائی

دستگیر کل خلق از اولین و آخرینم

گفته قرآن چنگ باید زد به حبل الله جمیعا

اهل عالم دست پیش آرید من حبل المتینم

من معزالمومنینم من مذل المشرکینم

من بصیرا بالعبادم من هدی للمتقینم

روز محشر چاره پرداز و اصحاب الشمالم

پیشوا و رهبر و مولای اصحاب الیمینم

انما در شان من نازل شده ای اهل عالم

در رکوع خویشتن دادم به سائل چون نگینم

روح و مصداق الم نشرح لک صدرک منم

من ز آن که آرامش به قلب پاک ختم المرسلینم

تا قیامت گر شود تفسیر از نهج البلاغه

نیست خطی از خطوط صفحه علم الیقینم

پرچمم نصر من الله است و خود فتح قریب

در نبرد ناکسین و قاسطین و مارقینم

آستانم آسمان است و زیمن گرد نعالش

خود هم فرمان و دست حق بود در آستینم

دردمندان را دوایم بی نوایان را نوایم

بی پناهان را پناهم بی معینان را معینم

خاک و باد و آب و آتش در پی فرمانگذاری

در شمال و در جنوب و در یسار و در یمینم

صبح خلقت بندگی آموختم خیل ملک را

باطنین نغمه ایاک نعبد نستعینم

رایت فتح الفتوحم آیت نصر خدایم

پیشتاز زاهدانم پیشوای عارفینم

باب شهر علم سرمد کفو زهرا جان احمد

شیر وشمشیر محمد (ع) مظهر جان آفرینم

من همان شاهم که هنگام سحر با روی بسته

با فقیران هم کلامم با یتیمان همنشینم

من همان شاهم که می خندم بروی دردمندان

گرچه خود از غصه لبریز است قلب نازنینم

روز یار خلق و شب همبازی طفل یتیمم

همنشینی با فقیری را به شاهی برگزینم

من همان شاهم که بار پیرزن گیرم

به دوش چون تنور او بود در دل شرار آتشینم

گر ببینم اشک غم می ریزد ازچشم

یتیمی میرود تا عرش اعلا آه از قلب حزینم

گرچه هستی رو سیه (میثم) به اجراین قصیده

دستگیر و شافع و یارت به روز واپسینم

شماره ۴۸

خرد را یافتم گفتم علی (ع) کیست

بگفت آنکس که وصفش حد کس نیست

علی (ع) حسینست در آئینه غیب

که وصفش از زبان ما بود عیب

علی (ع) ویران نشین عرش پیماست

از این پایین تر از آن نیز بالاست

گه از اوج فلك بر خاك بیینش

گهی از خاك بر افلاك بینیش

نه لوح و نه سپهر و نه قلم بود

علی (ع) عبد خدا پیش از عدم بود

همه در هر زمان وصفش شنیدند

نمی دانم ورا کی آفریدند

علی (ع) روشنگر پیش از زمان هاست

علی (ع) خورشید آنسوی مکان هاست

علی (ع) سری مگو در ذات معبود

علی(ع) عبدی که پیش از بود هم بود

علی (ع) چشم خدا دست خدا بود

خدا داند که کی بود و کجا بود

چه می گویم که میداند علی کیست ؟

علی(ع)اعجوبه ای در ملك هستی است

علی (ع) با آن که از هر اوج بالاست

بهر کس بنگری گوید وی از ماست

علی(ع) با حق و حق با او چو پرگار

یدور الحق علیه حیثما دار

علی (ع) ماهی که در هر دل درخشید

بیك شب در چهل منزل درخشید

علی (ع) هم حق بود هم محور حق

گواهی می دهد پیغمبر حق

علی (ع) آه دل بشکسته دل هاست

علی (ع) فریاد از عصیان خجل هاست

علی (ع) شمعی که عمری بی صدا سوخت

چراغ عدل را در عالم افروخت

که غیر از او بقاتل شیر بخشید ؟

که جز او خصم را شمشیر بخشید ؟

شب معراج نشنیدی که احمد

در آن خلوت سرای حی سرمد
بهر جانب که چشم خویش بگشود
علی (ع) بود و علی (ع) بود و علی(ع) بود
گهی بالا نشین بزم دادار
گهی ویرانه را شمع شب تار
چنان با مستمندی می شدی دوست
که میپنداشتند این مقتدا اوست
سراپا اشک بود و خنده می کرد
نشاط کودکی را زنده می کرد
بیابان را چنان از اشک پوشید
که هر نخلی ز چشمش آب نوشید
علی (ع) ای سر نامعلوم هستی
علی (ع) ای اولین مظلوم هستی
علی (ع) ای ناشناس آفرینش
علی (ع) ای انبیاء را از تو بینش
قلم لرزان زبان قاصر سخن پست
تهی دستم تهی دستم تهی دستم
چه گویم تا نریزد آبرویم
تو خود گو کیستی تا من بگویم
تو ابر فیض و ما دشت کویریم
تو فریاد رهائی ما اسیریم
تو شاه هر دو عالم ما گدائیم
تو دست حق و ما بی دست و پائیم
شجاعت تکیه بر تیغ تو داده
جوانمردی به پایت ایستاده
ادب تعظیم برده بوذرت را
شرف بوسیده دست قنبرت را
بزرگی بنده کوچکتر تواست
بلندی خاک مقداد در تو است
بلاغت را سخن های تو فصاحت
تکیه بر تیغ تو داده ولایت
آب از جوی تو خورده محبت
میوه از باغ تو برده عبادت

بوسه زن بر بوریایت

شهادت خاک محراب دعایت

تو حقی و حقیقت را زعیمی

طریقت را صراط المستقیمی

تو از صبح ازل با حق نشستی

تو تا شام ابد هستی و هستی

تو ممدوح خدا در هل اتائی

تو مصداق نزول انمائی

تو در از قلعه خیبر گرفتی

تو جا بر دوش پیغمبر (ص) گرفتی

الا رنج دو عالم را خریده

الا فریادهایت ناشنیده

الا ای از رعیت دیده آزار

سخن با چاه گفته در شب تار

غمت را از شرار آه پرسم

روم در کوفه و از چاه پرسم

الا چاهی که رازت در درون خفت

بگو شبها علی (ع) با تو چه میگفت

چرا راز علی (ع) در دل نهفتی

چرا خاموش ماندی و نگفتی

کدامین گنج در گنجینه داری

برون ریز آنچه را در سینه داری

بگو تا باز دانش جان بگیرد

بگو تا تیرگی پایان بگیرد

بگو تا نور از عالم برآید

شرار از (سینه) میثم برآید

شماره ۴۹

ای نجف از مزار پاک علی

ای وجود تو گشته خاک علی

ای سرشت من و سوشت همه

ای بهشت من و بهشت همه

ای تراب ابوتراب، نجف

شهر زیبای آفتاب، نجف

از وطن رو به این در آورم

مهر آل پیمبر آوردم

ای ولیّ خدا سلام علی

حجّت کبریا سلام علی

خاک دریّه ی بتولم کن

روسیاهم، بَدَم، قبولم کن

گر چه یک عمر زیر دین توام

هر که ام عاشق حسین توام

زائر درگه شما هستم

زائر ار نیستم گدا هستم

تو کریمی منم گدات علی

به امیدی زدم صدات علی

عشق مولی الموالیم باشد

هستیم دست خالیم باشد

دست خالی و بار سنگین است

کلِّ سرمایه ی گدا این است

تو که در هر دلی بود حرمت

تو که قاتل خجل شد از کرمت

کی زنی دست رد به سینه ما

ای تولّای تو سفینه ی ما

کیست جان رسول غیر از تو

کیست زوج بتول غیر از تو

کیست غیر از تو جان پیغمبر

کیست جز تو کَننده ی خیبر

آنکه بازوی نفس بست تویی

آنکه در کعبه بت شکست تویی

کیست مقصودِ کعبه غیر از تو

کیست مولودِ کعبه غیر از تو

کیست غیر از توم ای ولیّ خدا

رهبر خلق و همنشین گدا

فاتح بدر و افتخار حُنین

پدر زینبین، ابوالحسنین

به نماز و دعای نیمه شبت

به مناجات و اشگ و تاب و تبت

به اذان شب شهادت تو

به خلوص تو و عبادت تو

به نوای دل شکسته ی تو

به جبین به خون نشسته ی تو

به صدای دعا و زمزمه ات

به حسین و حسن به فاطمه ات

حال کز مرحمت رهم دادی

جای در پرتو مهم دادی

وقت مردن بیا به دیدارم

به خدا من فقط تو را دارم

«میثمم» خاک راه میثم تو

قطره ای اوفتاده در یم تو

شماره ۵۰

طبع شعر کمیت می خواهم

مدد از اهل بیت می خواهم

طبع خواهم به وسعت دو جهان

که گشایم به وصف شیعه دهان

کیست شیعه حقیقتی مظلوم

یک تجسّم زچارده معصوم

شیعه یعنی کتاب اهل البیت

شیعه یعنی شرار شعر کمیت

شیعه یعنی روایتی کامل

شیعه یعنی قصیده ی دعبل

شیعه یعنی همیشه یار امام

چون فرزدق به پیش روی هشام

شیعه یعنی پیمبر و عترت

پای تا فرق، مظهر عترت

شیعه یعنی تب ولای علی

راه پیمای پا به پای علی

شیعه یعنی حقیقت ایمان

شیعه یعنی ابوذر و سلمان

شیعه یعنی مؤذّنی چو بلال

در نماز علی و احمد و آل

جان شیعه همیشه بر لب اوست

خون شیعه بقای مکتب اوست

پدر شیعه کیست شیر خداست

مادر شیعه حضرت زهراست

شیعه هر زخم کز عدو خورده

ارث از مادر و پدر برده

شیعه پشت سر علی بوده

شیعه راه غدیر پیموده

شیعه را از ازل علی مولاست

شیعه تا حشر شیعه ی زهراست

شیعه از تازیانه باکش نیست

نقش تسلیم در ملاکش نیست

شیعه از لحظه ی در و دیوار

جان به راه علی نموده نثار

شیعه دائم کفن به گردن اوست

قتل محسن شروع کشتن اوست

این حقیقت همیشه معلوم است

شیعه ظالم کُش است و مظلوم است

در سقیفه چو فتنه شد آغاز

دست ها شد به شیعه کشتن باز

شیعه عادت به هر بلا دارد

ریشه در خاک کربلا دارد

بر معاویّه لعن باد مدام

که از او روز شیعه بودی شام

بوده او را هماره عیش و خوشی

شُرب خمر و قمار و شیعه کشی

شسته از خون شیعه دامن اوست

خونِ عمّارها به گردن اوست

در زمان یزید و ابن زیاد

رفت ظلم معاویه از یاد

آلِ عبّاس تا توانستند
راه بر شیعه ی علی بستند
نسل ها از پیامبر کشتند
از معاویّه بیشتر کشتند
آنچه بر شیعه زین گروه رسید
گشت روی بنی امیّه سفید
شصت فرزند از پیمبرشان
گشت یک شب جدا زتن سرشان
آب بستند بر مزار حسین
شخم گردید لاله زار حسین
حمله بردند از یمین و یسار
سر بریدند از تن زوّار
ای بسا شیعیانِ زندانی
دسته دسته شدند قربانی
در سیه چال ها به سر بردند
همه زیر شکنجه ها مردند
دفن شد زنده زنده پیکرشان
گشت زندان خراب بر سرشان
شیعه ارث از ائمّه اش برده
شیعه زخم سقیفه را خورده
سلفیّون که خصم مولایند
خلف قاتلان زهرایند
رویشان از شرار خشمِ اله
همچو پرونده ی سقیفه سیاه
پدر این گروه، بی پدر است
قاتل دختر پیامبر است
این خلف ها که سخت نا خلفند
همه از دودمان این سلفند
نه فقط وارثان این پدرند
از پدر هم حرام زاده ترند
راه اجداد خویش پیمودند
پنجه در خون شیعه آلودند
شکر، هر لحظه قادر هورا

که نبودند روز عاشورا

اگر اینان در آن زمان بودند

بدتر از خولی و سنان بودند

به خداوندی خدا سوگند

به شهیدان کربلا سوگند

به کتاب خدای لم یزلی

به محمّد (ص) به فاطمه به علی

به همه انبیا به چار کتاب

به همه لحظه های روز حساب

به حسن نور چشم پیغمبر

به حسین و به نُه امام دگر

به حدید و به مؤمنون و به نور

به دُخان و به نازعات و به طور

به صفا و به مروه و زمزم

به مقام و حطیم و حجر و حرم

به شهیدان شیعه تا محشر

به حسین و به اکبر و اصغر

به دل داغدیده ی زینب

به سرشک دو دیده زینب

به لبی که رسول بوسیده

ضربه از چوب خیزران دیده

جان شیعه همیشه بر لب اوست

خون شیعه حیات مکتب اوست

هر چه دشمن درنده تر گردد

شیعه با مرگ زنده تر گردد

آی نسل پلیدِ زهرا کُش

تا صف حشر آل طاها کش

چشمتان کور، شیعه پاینده است

تا ابد مکتب علی زنده است

شیعه از خون حیات می گیرد

کشته گردد ولی نمی میرد

شعر «میثم» که سخت کوبنده است

شعله هایی همیشه طوفنده است

شماره ۵۱

الا ای تیرگی های شب ای خاموشی صحرا
زمین ها آسمانها کهکشان ها گوش سر تا پا
ببینید از دل بشکسته آوای که می آید
که نزدیک است بنیاد فلک را بر کند از جا
کدام افتاده از پائی به خاک تیره افتاد
که گوئی خاک ، معشوق است و او چون عاشقی شیدا
به پای نخل های کوفه اشک کیست میبارد ؟
که آب از چشمه چشمش بنوشد نخله خرما
به گرد نخل ها در ظلمت شب گشتم و دیدم
امیر المومنین را محو ذات خالق یکتا
نه خوش از حجیم و نی هوای جنتش
بر سر نه در افسوس دیروز و نه در اندیشه فردا
ز خشم افکنده بر اعضای دنیا لرزه و گوید
که ای دنیا چه خواهی از علی عالی اعلا
منه پوسیده دامت را به زیر پنجه شاهین
میفشان دانه های پوچ خود را جانب عنقا
تو و این خط و خال و عاشقان سینه چاک تو
من و این اشک و آه و ناله و بیداری شب ها
من از آغاز عمر خود طلاق دائمت گفتم
ز چشم دورتر شو دور ، غری غیری ای دنیا
نه سیراب از تو می گردند بلکه تشنه تر گردند
اگر ریزی به کام تشنگان خود و صد دریا خدا
داند ز کل گنج هایت دوست تر دارم
که طفلی بی پدر لب وا کند گوید به من بابا
بگرد ای آسمان دیگر نیابی رهبری چون من
که با اشک فقیری شهریاری کند سودا
به روز از تیغه شمشیر او خون عدو ریزد
به شب از چشم گریانش ببارد اشک در صحرا
ندارم بیم خیزد گر همه عالم به جنگ من
ولی از گریه طفل یتیمی لرزدم اعضا
اگر با حلقه های آهنینم سخت بر بسته

کشانندم به اوج کوه ها بر سخره صما

و گر از سیم و زر پر گردد این گردون و

گویندم که از آن تو دنیا و تمام هست آن یکجا

به مزد اینکه گیرم دانه ای را از دم موری

به حق حق نیازارم ز خود مور ضعیفی را

امیر مومنان و ظلم بر افتادگان هرگز

علی مرتضی و رنج بر بیچارگان حاشا

با مهر و وفا مردم زمن دیدند بی وقفه

بی در پاسخم جور و جفا کردند بی پروا

میان دوستان خود چنان تنهای تنهایم

که شب با چاه ، دور از چشم یاران میکنم نجوا

از آن کودک که دارد شوق بر پستان مام خود

علی را مرگ خوشتر با چنین غم های جان فرسا

چه شب هائی که نان دادم به سائل ها

و بشنیدم که می گفتند یا رب از علی برگیر داد ما

نه آن سائل مرا بشناخت در دامان تاریکی

نه من در نزد او کردم برایش نام خود افشا

تو هم دنیا چو آن سائل مرا نشناختی هرگز

که خون کردی دل زار مرا پیوسته بی پروا

تو ، بین دشمنان ، دست توانای مرا

بستی تو حقم را گرفتی و نهادی در کف اعدا

تو فرزند مرا در بین آن دیوار و در کشتی

تو پیش چشم من سیلی زدی بر صورت زهرا

تو دست ظلم بگشودی زدی برخانه ام آتش

تو تنها حامیم را پشت در انداختی از پا

ز من مخفی مکن ای چرخ دون پرور که می دانم

همین شب ها به خون سر شود مظلومیم امضا

همین شب ها به محراب دعا در مسجد کوفه

به خاموشی گراید مشعل تابنده تقوی

مکن مخفی زمن دنیا که خود آگاهم و دانم

شود فرقم دو تا در راه ذات خالق یکتا

همین شب ها چو شب های سیاه مسجد کوفه

شود در ماتمم نیلی لباس زینب کبری

علی از شدت عدل و مروت کشته شد

(میثم) که جاوید است تا صبح قیامت عدل آن مولا

شماره ۵۲

بُن اسلام باشد پنج نزد حق تعالایش

که با این پنج هر مؤمن شود تکمیل کالایش

هر آنکو دعوی دین می کند این پنج را باید

نماز و روزه و حجّ و زکوهٔ است و تولّایش

ولایت گر نبود آن چار مردود است نزد حق

که این فی المثل روح است و آن چارند اعضایش

ولایت چیست مهر مرتضی و حبّ اولادش

ندارد بهره از دین هر که نبود مهر مولایش

مرا غیر از علی بعد از پیمبر نیست مولایی

که در قرآن ولی الله خوانده حق تعالایش

الا یا اهل عالم من کسی را دست حق دانم

که شد مُهر نبوّت در حرم جای کف پایش

بتی کو سرنگون شد در حرم با دست آن مولا

به گوش جان شنیدم یا علی می بود آوایش

کند از چاه کنعان آفتابی آسمان ها را

به یوسف سایه ای افتد اگر از قدّ و بالایش

اگر در حشر با ذکر علی آِند خلق الله

عجب نبود جهنّم بسته گردد جمله درهایش

بیان اوست توحیدی که توحید است تفسیرش

جمال اوست قرآنی که قرآن است معنایش

به یک ذّره عطا محو است صد خورشید تابانش

به یک قطره کرم غرق است صد توفنده دریایش

مسیح آسمانی را طبیب جسم و روح است این

که می ریزد زیک لبخند صد گردون مسیحایش

اگر صورت بپوشد عالمی ماند به تاریکی

و گر رخ برفروزد مهر سوزد پیش سیمایش

دل عیسی ابن مریم موجی از دریای اعجازش

گل موسی ابن عمران خاکی از صحرای سینایش

شود سر تا به پا شوق و رها سازد نبوّت را

اگر اذن شبانی یابد از درگاه موسایش

جنون دیوانه ای در کوچه های شهر، مجنونش

جنان فرش قدوم خانه بر دوشان صحرایش

پیمبر جان کلّ انبیا، او جان شیرینش

کتاب الله روی کبریا این روی زیبایش

تماشای جمال خویش در روی علی می کرد

معاذ الله اگر بودی خدا روی تماشایش

علی حرف الف بین حروف مصحف خلقت

از آن رو در خلایق چون الف دیدند تنهایش

علوم انبیا یک قطره از دریای تعلیمش

کمال اولیا یک شمّه از درس الفبایش

به قلب عرشیان مهرش، به چشم فرشیان نورش

به دوش مصطفایش پا، در آغوش خدا جایش

یدالله است و عین الله، وجه الله و نور الله

خدایا عبد، خوانم یا خداوند تعالایش

به شیطان گر نگاهی افکند رضوان کشد نازش

زرضوان گر کند قطع نظر نار است مأوایش ملک گر خاک سلمانش

شود تا حشر طوبی له فلک بی مهرِ مقدادش

اگر گردید ابوایش کرامت آبی از جویش، ملاحت خاکی از کویش

امامت آستان بوسش، قیامت راه پیمایش

اگر عین اللّهش خوانی جهان چون نقطه در چشمش

و گر وجه اللّهش خوانی خدا بینی به سیمایش

مترسانید از خشم جحیمم در صف محشر

مُحّبِ شیر داور از جهنّم نیست پروایش

به گوش جان همانا حکم صوت وحی را دارد

نِیی کاندر نیستان یا علی برخیزد از نایش

نلغزد پا، نلرزد تن، نیاید خم به ابرویش

اگر خلق جهان خیزند در میدان هیجایش

اگر چشم عنایت از کرم بر دیو بگشاید

عجب نبود که فرش راه گردد زلف حورایش

زند لبخند بر مرگ پدر طفل یتیم آری

اگر بیند امیرالمؤمنین گردیده بابایش

نگویم خالق یکتاست آن یکتای هستی را

ولی گویم بود یکتا چو ذات پاک یکتایش

سزاوار است هر کس لب فرو بندد زاوصافش

زبان فردا برآید از دهن چون مار کبرایش

خداوندی به خلقت می کند رای خدا عزمش

دل آرایی زخالق می کند روی دل آرایش

فلک با مهر مولا همچنان گردیده و گردد

چه آغازش، چه پایانش، چه امروزش، چه فردایش

خوشا آنکس که هر شب هم نشینی با علی دارد

که هر آن لیلهٔ القدری بود شب های احیایش

اگر بت سجده بر خاک قدوم قنبرش آرد

فلک گردد زمین بوسش، ملک گردد جبین سایش

شود پرونده ی طاعت به محشر کوهی از آتش

مگر مولا زند مُهر و کند از لطف امضایش

به هر سائل توان بخشد به دست جود، دنیایی

اگر دست سؤال آرد به دامن کلّ دنیایش

هر آنکس شد خراب از کوثر مهر و ولای او

زگلزار جنان آبادتر دنیا و عقبایش

تمنّای خلایق را بر آرد در صف محشر

هر آنکس از علی غیر از علی نبود تمنّایش

تولّای علی فوق عبادات است نزد حق

خوشا آنکس که باشد هم تولّا هم تبرّایش

اگر قسیس با مهر علی انجیل برگیرد

مسیحا بوسه ها آرد به دیوار کلیسایش

برهمن بسته چشم و گوش خود را و

نمی داند که دائم یا علی گویند در بت خانه بت هایش

به نیل افتد اگر نور علی موسی شود ماهی

زقاف آید اگر بانگ علی، جبریل عنقایش

به گردون ولایت هر که جز روی علی بیند

به اعمی می شود توهین اگر خوانند اعمایش

اگر در طور سینا اوفتد یک جلوه از حُسنش

هزاران موسی عمران شود غرق تجلّایش

الهی با همه آلودگی از تو دلی خواهم

که غیر از یا علی ذکری نخیزد از سودایش

محمّد (ص) در شب معراج خلوت کرد چون با حق

به آوای علی می کرد صحبت ربّ اعلایش

کند رشک گلستان خلیل الله دوزخ را

اگر ذکر امیرالمؤمنین خیزد زژرفایش

به اسم اعظم داور عجب نبود که در محشر

اگر بخشند خلقت را به تار موی زهرایش

خدا را، خود به جان او قسم می داد پیغمبر

سپس او را دعا می کرد با لعل گهر زایش

به آیین قدر کردم نگه او بود فرمانده

به دیوان قضا کردم نظر او بود طغرایش

علی افلاکی و حیف است بین خاکیان باشد

کجا باشد فرشته جا در آغوش هیولایش

به محراب عبادت آن چنان محو خدا گردد

که در حال نماز آرند بیرون تیر از پایش

به خاک رهرو راه ولایش سجده باید برد

که هر خار مغیلان می شود یک نخل طوبایش

خوش آن چشمی که در رؤیا ببیند ماه رویش را

به از بیداری عمر است آن یک لحظه رؤیایش

کجا «میثم» کند وصف علی با آنکه می داند

زوصف خلق غیر از شخص پیغمبر مبرّایش

بود مست تولّای علی تا لحظه ی آخر

کز اوّل پر زصهبای ولایت بود مینایش

شماره ۵۳

به خود آی، یک لحظه ای دل خدا را

بِکُش دیو نفس و بیفکن هوا را

گر آزادی از دام شیطان حذر کن

وگر نه بنده ای بندگی کن خدا را

هیاهو رها کن هم آغوش هو شو

دعا باش و بگذار لفظ دعا را

سراپای دردی و محتاج درمان

فراموش کردی طبیب و دوارا

بینداز ای قطره خود را به دریا

فنا شو که گیری زمام بقا را

به سعی ار نکوشی چه حاصل زسعیت

صفا تا نداری چه پویی صفا را

بود به زصد سال شب زنده داری

اگر دور از خود کنی یک خطا را

چو جام ولا خواهی از دست ساقی

بکش عاشقانه سبوی بلا را

چه حاصل زآبادی این سرایت

که ویرانه بگذاشتی آن سرارا

چه خیری زبیگانگان شد نصیب

که دادی زکف دامن آشنا را

خوراکت شده همّت و قبله ات

زن ندانی که خود مسلمی یا نصارا

اگر مسلمی سر به تسلیم آور و

گر نه شیعه، یار علی باش، یارا

ولّی خدا رکن دین جان احمد

که در دست دارد زمام قضا را

خدا و رسولش شناسند تنها

چنان کو شناسد رسول و خدا را

به جز او نبینم که یک عمر چشمش

ندیده است جز طلعت کبریا را

رکوع و زکوهٔ علی هر دو با هم

شرف داده اند آیه ی انّما را

برای علی بود کز گفتن کُن

خدا کرد ایجاد ارض و سما را

به غیر از وجود علی را

نبینی شناسی اگر نقطه ی تحت بارا

به مُهر نبوّت نظر کن شرف

بین که دست الهی نهاده است پارا

علی داد شمشیر خود را به قاتل

علی کرد مبهوت، بذل و عطا را

علی چون پدر مهربان با یتیمان

علی چون برادر نوزاد گدا را

علی در اُحُد با نود زخم کاری
سپر گشت یا جان و تن مصطفا را
کند سرخ از خون دشمن زمین را
دهد آب از اشگ خود نخل ها را
صدای علی مانده در چاه کوفه
الا چاه آزاد کن این صدا را
جوانمرد را باید این چار خصلت
که هر چار را شیر حق بود، دارا
به مسکین تواضع، به سائل تبسّم
به دشمن مروّت، به قاتل مدارا
به روغن نیالود نان جوین را
ندیدند در سفره اش دو غذا را
بر اندام، پیراهن وصله دارش
به قنبر دهد جامه ی پربها را
ببیند که پامال گردیده حقّش
نیارد برون دست خیبر گشا را
سه شب کرد با جرعه ای آب، افطار
شرف داد با بذل نان هَل اَتی را
به کف گر بود کوه کاه و
طلایش کند اوّل انفاق کوه طلا را
وجودش همه محو الله و
عمری هم آغوش گردید دریای لا را
علی بود شب زنده داری که
یک صبح نمی دید در خواب آن مقتدا را
بلرزد وجودش زاشگ یتیمی
بلرزاند از خشم ارض و سما را
چو خلخال گیرند از پای یک زن
بگرید، بپیچد به خود آشکارا
خجل گردد از گریه ی پیر زالی
ببینیند در اوج قدرت حیا را
وجود است یک تربت پاک و در بر
گرفته چو جان جسم مولای ما را
خدا فاتح جنگ ها گردد آری

چو گیرد علی بر کف خود لوا را

کند روشن از صیقل ذوالفقارش

به قلب محمّد (ص) چراغ رجا را

جدا باد از هم همه عضو عضوم

سوای علی خواهم ارما سوا را

چراغ چهل آسمان و عجب نی

که روشن کند یک شبه چل سرا را

زبگذشته و حال و آینده داند

به از آنکه دیده است هر ماجرا را

علی می تواند علی می تواند

که بر مور بخشد صعود هما را

علی می تواند علی می تواند

کند جا به جا صبح و ظهر و مسا را

علی می تواند علی می تواند

کند حبس در قلب مغرب عشا را

علی می تواند علی می تواند

به موسی دهد یا بگیرد عصا را

خدا نیست امّا خداوند عالم

به او داده این قدرت و اعتلا را

علی ای تمام عدالت که آخر شدی

کشته ی عدل خود آشکارا

رها می کنی خصم را

از کرامّت عطا می کنی چون به بینی

خطا را جهادت بقا داد دین نبی را

غدیرت نگه داشت غار حرا را

وجود نبی بود و عدل تو مولا

که امّ القرا کرده امّ القرا را

ثنای تو را گر نگویم چه گویم

برای که خواهم زبان ثنا را

تو آن مرد بی منتهایی

که دیدی هنوز ناشده انتها را

تو در بندگی کرده ای کبریایی

تو دادی نشان صورت کبریا را

خدا را ندیده عبادت نکردی

تو دیدی خدا را تو دیدی خدا را

تو شصت و سه سال عاشق مرگ

بودی که شمشیر آمد به فرقت گوارا

تو در سجده از فرق قرآن گشودی

تو شستی زخونت نماز و دعا را

تو ایثار کردی تو ایثار کردی

به یکتایی دوست فرق دوتا را

تو صبحِ شب قدر را قدر دادی

تو کردی عزا شام احیای ما را

ندا داد جبریل کای اهل عالم

شکستند یکباره رکن هدی را

فلک تیره شو تا که عبّاس و زینب

نبینند آن فرق از هم جدا را

بریزید ای اشکها تا قیامت

که خون جوشد از سینه ی سنگ خارا

قلم بشکن و لب فرو بند «میثم»

خدا مدح باید کند مرتضی را

شماره ۵۴

رها به کوی هوا و اسیر خویشتنم

تمام هیچم و بر لب بود هماره منم

مگر که دوست مرا کرامتش بخرد

و گر نه خواجه بود عاجز از فروختنم

هزار حیف که عمری گذشت و می گذرد

همان میانه مرداب دست و پا زدنم

جحیم زآتش عصیان من فرار کند

به روز حشر گر از چهره پرده برفکنم

دلم زشام سیاه فراق تیره تر است

چه روی داده که خوانند شمع انجمنم

نه نغمه ای، نه نوایی، نه بال پروازی

چه روی داده که امروز مرغ این چمنم

نه پای رفتن و نه روی ماندن است

مرا نه اقتدار خموشی، نه طاقت سخنم
به روز حشر که هر کس گناه خویش کشد
چه می کند به تن این کوه آسمان شکنم
تمام روزنه ها بسته بر رویم اما امیدوار
به فیض ولای بوالحسنم
از آن تخلص خود را نهاده ام «میثم»
که پر زگوهر مدح علی بود دهنم

شماره ۵۵

کیستم من غرق بحر رحمتم
دوست دار اهل بیت عصمتم
پیش از آن کاب و گلم را سختند
با تولّاشان دلم را ساختند
هر که هستم پاک یا آلوده ام
سر به خاک عصمت سوده ام
روز اول انتخابم کرده اند
ذره بودم آفتابم کرده اند
شمع گشتم آب گشتم سوختم
عشق را با شاعری آموختم
شعر من با چاه کوفه هم صداست
ناله نشنیده شیر خداست
شعر من یک شعله در جان همه است
آهی از فریادهای فاطمه (س) است
شعر من در خلوت و در انجمن
از سر بالای نی گوید سخن
شعر من جان رسیده بر لب است
شعله ای از خطبه های زینب است
شعر من نبود حکایتهای نی
نه به ساقی کار دارد نه به می
شعر من آوای چنگ و تار نیست
با خم زلف نگارش کار نیست
هر چه هستم یا ضعیفم یا قوی
در قصیده در غزل در مثنوی

این سعادت از ازل شد قسمتم

من زبان اهل بیت عصمتم

شعر من سوزد درون هر دلیست

ناله زهرا و فریاد علیست

آه دو مظلوم تاریخ بشر

هر یکی از دیگری مظلوم تر

فاطمه از عمق جان فریاد کرد

بارها از امت استمداد کرد

خون دل از دیده در مشجد فشاند

و زپی حجت خطبه خواند

داد از انصار در بیداد خواست

اوس و خزرج را به استمداد خواست

خانه انصار را کوبید شب

هیچکس در پاسخش نگشود لب

عایشه بانگی زد و بر خاستند

در جوابس لشکری آراستند

پاسخش دادند در قول و عمل

حاصلش شد جنگ خونین جمل

ای بسا خون گشت جاری بر زمین

ریخت سرها از یسار و از یمین

عایشه چون دشمن شیر خداست

امت از هر گوشه با او هم صداست

پاسخ زهرا که یار حیدر است

قتل محسن بین دیوار و در است

کیست حیدر حُسن ذات کبریا

کیست حیدر نفس ختم الانبیا

کیست حیدر جود از او کامل شده

هل اتی در شأن او نازل شده

کیست حیدر آنکه حق را لمس کرد

با سر انگشت رد شمس کرد

کیست حیدر آنکه جان را ترک گفت

در خطر جای رسول الله خفت

کیست حیدر آنکه در حال نماز

تیر از پایش درآوردند باز
کیست حیدر آنکه در جنگ احد
یک تنه یار رسول الله شد
کیست حیدر آنکه روز کار زار
از خدا شد هدیه بر او ذوالفقار
کیست حیدر آن که ختم المرسلین
خواند روز جنگ او را کّلِ دین
کیست حیدر آنکه حق مطلق است
حق هماره با وی و وی با حق است
در شجاعت در عبادت در کمال
در فصاحت در بلاغت در جمال
در قضاوت در مروت در نبرد
بود اول بود آخر بود فرد
کی سزد بود او شود خانه نشین
جاهلی گردد امیرالمؤمنین
خود گرفتم چشم پوشم از غدیر
چون شود نادان به عقل کل امیر
او درِ شهر علوم احمدی است
این تیمّم را نمیدانست چیست
تا به جای نور ظلمت نصب شد
حق زهرا حق حیدر غصب شد
شب پرستان شعله ها افروختند
روز روشن بیت حق را سوختند
از در بیت خداوند وَدود
جای نور علم بالا رفت دود
در غم خورشید شد عالم سیاه
ابر سیلی ماند بر رخسار ماه
شیر حق با آنکه بُد یار همه
گشت اجرش خانه بی فاطمه (س)
دست شیطان تا قیامت باز شد
ظلم و جور و حق کشی آغاز شد
حاصل این فتنه و مکر و دغل
نهروان گردید و صفین و جمل

ریخت در هم سر به سر اوضاع دین

شد معاویه امیرالمؤمنین

لشگر او فتنه ها انگیختند

خون یاران علی را ریختند

گشته پرپر، لاله های احمدی

کشته شد مظلوم، حجر بن عدی

پیش آن مرد علی مرد خدا شد سر

فرزندش از پیکر جدا ای بسا منبر

که در آن روز و شب بر امیرالمؤمنین کردند

سَب نهروانی ها به حیدر تاختند

تا به محرابش زپا انداختند

دست شومی از سقیفه شد دراز

کشت حیدر را به محراب نماز

بادهای تیره از هر سو وزید

تا زمام افتاد در دست یزید

تلخ تر از زهر، کام خلق شد

شارب الخمری امام خلق شد

این شغال از آن سقیفه شد برون

زوزه از مستی کشید و ریخت خون

لعن بر آن نادرست و کج نهاد

کز همان آغاز خشت کج نهاد

آن که حق مرتضی را غصب کرد

این شقی را بر خلافت نصب کرد

آن که بخٍّ گفت و از حیدر برید

از تن فرزند زهرا سر برید

آن که محسن کشت با ضرب لگد

بر گلوی خشک اصغر تیر زد

ریسمان گردن حبل المتین

شد غل بازوی زین العابدین

تیری از شست سقیفه جست جست

آمد و بر حنجر اصغر نشست

از سقیفه شعله ها افروختند

تا حریم کربلا را سوختند

خولی و شمر و سنان و حرمله

سر به سر بودند از این سلسله

پور مرجانه اگر سفاک شد

زاده از این مادر ناپاک شد

از سقیفه حکم طغیان داده شد

صد چو حجاج بن یوسف زاده شد

بی پدرهائی که خصم حیدرند

تا ابد زائیده ی این مادرند

ای برادر دین حق جوئی اگر

جز به سوی آل عصمت رو مبر

لاله بی فیض علی خار است و خس

دین بی مهر علی کفر است و بس

فرق بین کفر و دین از من بگیر

هست حدّش از سقیفه تا غدیر

جانشین و جان پیغمبر علیست

گر به شهر علم آئی در، علیست

خط حیدر خط اتقی الاتقیاست

راه دیگر راه اشقی الا شقیاست

(میثم) از مهر ولایت نور باش

ای غدیری از سقیفه دور باش

شماره ۵۶

مصطفی جانانِ کلِّ خلقت و جانش علی است

در حقیقت حق اگر حقّ است میزانش علی است

دل اگر بیمار گردد از علی گیرد شفا

نفس اگر آید به میدان مرد میدانش علی است

هیچ می دانی که باشد مسلم کامل عیار

آنکه در طیّ طریق آغاز و پایانش علی است

بی علی هرگز نشاید دم زدینداری زدن

کلِّ ایمان را کسی دارد که ایمانش علی است

زآن کتاب الله می بالد که از بدو نزول

هل اتی و کوثر و تطهیر و فرقانش علی است

آتش نمرود اگر چه شد گلستان بر خلیل

بر گلستانش چه حاجت کو گلستانش علی است

کشتی توحید را از حمله ی طوفان چه باک

رام شو طوفان، که این کشتی نگهبانش علی است

در کتاب آفرینش سیر کردم یافتم

صفحه و اوراق و باب و متن و عنوانش علی است

اوست آن عبدی که بر عالم خدایی می کند

ملک نامحدود حق پاینده، سلطانش علی است

با فقیر آنگونه بنشیند که نشناسد فقیر

اینکه گردیده چراغ بیت ویرانش علی است

روز بین مردم و شب در کنار نخل ها

آنکه باشد روی خندان چشم گریانش علی است

آنکه کفش خویش را در اوج قدرت وصله زد

آنکه پوشد جامه ی نو، بر غلامانش علی است

ای خوشا آن زخم بی مرهم کز او گیرد شفا

ای خوشا آن درد بی درمان که درمانش علی است

گر چه از جهل زمینی ها دلش خون بود خون

آنکه باشد آسمان در تحت فرمانش علی است

آنکه دیده از رعیّت دمبدم آزارها

نکه دشمن هم بود ممنون احسانش علی است

قهرمانی که به دشمن می دهد شمشیر خویش

می شود سراپا محو و حیرانش علی است

حکفرمائی که بار پیره زن گیرد به دوش

می شود هم بازی پریشانش علی است

باب شهر علم، استادی که می باید شود

صد هزاران بوعلی طفل دبستانش علی است

شافعِ محشر که روز حشر می باید زنند

انبیا دست توسّل را به دامانش علی است

ناز بفروشد به جنّت، پشت بر رضوان کند

آنکه خُلد و جنّت و فردوس و رضوانش علی است

گر چه انسان در جلالت برتر آمد از مَلَک

آنکه باید خواند بالاتر زانسانش علی است

سفره دار عالمِ خلقت که موجودات دهر

تا قیامت بوده و باشند مهمانش علی است

مردِ مردانِ جهان پیر جوانمردان که خلق

خوانده اند از راد مردی شاه مردانش علی است

دیده نگشاید به دیدار چراغ آسمان

آنکه شمع محفل و ماه فروزانش علی است

ای خوش آن مسکینِ بیماری که در آغوشِ شب

هم طبیب درد او هم یار پنهانش علی است

جانِ جانان آنکه احمد گفت این جان من است

ای هزاران جانِ عالم باد قربانش علی است

گنج دار کلّ هستی، سفره دار نان خشک

آنکه نان خشک بود و دُرِّ دندانش علی است

رهرو سالک نپوید جز طریق اهل بیت

عارف کامل کسی باشد که عرفانش علی است

نفس پیغمبر که باید خواند از قول رسول

حجّت حق، کلّ ایمان، جانِ قرآنش علی است

رکن توحیدی که از آغاز تا پایانِ عمر

لحظه ای غافل نشد از حَیِّ سبحانش علی است

آنکه در محراب خون فزت بربّ الکعبه گفت

آنکه قاتل هم نشد محروم از احسانش علی است

آنکه انگشتر به سائل داد هنگام رکوع

در نماز از پا برون آرند پیکانش علی است

حدّ خلقت نیست «میثم» مدح آن مولا کند

آنکه باید مدح ذات منّانش علی است

شماره ۵۷

فصل بهار آمد و صوت هزارها

آید بگوش جان زدل لاله زارها

کی دوست سبز شو تو هم از نکهت بهار

لبخند زن چو گل بسر شاخسارها

سر سبز شو زفیض بهار و بپای خیز

همچون نهال گل بلب جویبارها

اعجاز بین که از نفس صبحدم شده

دامان باغ چون دل شب زنده دارها

سوسن دهان گشوده به تبریک

سال نو نرگس بخنده دل برد از رهگذارها
هر برگ لاله آینه روی کبریاست
در آن توان جمال خدا دید بارها
بخشد گل بنفشه به گلزار نور سبز
چون تاج گوهری بسر شهریارها
دامان باغ با همه سبزی و خرمی
از ژاله سرخ گشته چو روی نگارها
دست نسیم ناز چمن میکشد بباغ
یا شانه میزنند بگیسوی یارها
کسال شد خزان درون را کنی بهار؟
ای پشت سر نهاده خزان و بهارها
هر روز تو طلیعه نوروز بود و تو بودی
چو نقش کهنه به روی جدارها
وقت شکفتن است چو گل بشکف ای عزیز
در باغ گل مباش همانند خارها
مانند گل درون و برون را بهار کن
ور نه زمانه دیده بسی گلعذارها
چون کاروانیان که کنند از برت عبور
بگذشته است و میگذرد روزگارها
داری هزارها پر پرواز تا خدا
بیرون بیا زقافله نی سوارها
دست ولا بدامن شیر خدا بزن
تا پا نهی باوج همه اقتدارها
نفس نبی ولی خدا کفو فاطمه
گردونه دار گردش لیل و نهارها
عبد خدا خدای دو عالم که داده است
توحید را زبندگیش اعتبارها
مهر حلال زادگی خلق مهر اوست
تا حشر بین طایفه ها و تبارها
بگشای گوش هوش نگفتم علی
خداست گفتم خدای داده باو اختیارها
او نیز بنده ایست خداوندگار را
کش بنده اند خیل خداوند گارها

بالله اگر دهد نفسش فیض بر جحیم
روید هماره لاله زاعماق نارها
نبود عجب زهمدمی خار راه او
گل سبز گردد از دل سرخ شرارها
رضوان کشیده ناز بلالش ببذل
جان جنت کند بقنبر او افتخارها
با بغض او لبی که بگوید مدام
ذکر ناپاک تر بود زلب میگسارها
یک خردل از محبت او را نمیدهم
بخشند اگر چه کوه طلایم هزارها
در سینه آن دلی که بود خالی از علی
دل نیست مرده ایست درون مزارها
حُبَّش دهد امید بهر فرد ناامید
مهرش بود قرار دل بی قرارها
پویند راه قنبر او ره روان عشق
بوشند پای میثم او سربدارها
یا مظهر العجائب یا مرتضی علی
ای رویت آفتاب تمام مدارها
بی مدح تو ترانه شادی بگوش من
غمگین تر است از نفس سوگوارها
گر آسمان صحیفه شود نخل ها قلم
با دست خلق پر شود آن صفحه بارها
یک صفحه از کتاب کمال تو نیست،
نیست ای فضل تو برون زحدود و شمارها
آن دو که ادعای مقام تو داشتند
قنبر زهم کلامیشان داشت عارها
هر غزوه ای که گشت بپا روزگار دید
از تو نبردها و از آنان فرارها
این از عنایت تو بود یا علی که من
یک عمر داده ام به مدیحت شعارها
نوشی که بی ولای تو بکام من
بالله بود گزنده تر از نیش مارها
تا وقت احتضار نهی پا به دیده ام

ای کاش بود هر نفسم احتضارها

از چشمه ولایت تو آب میخورد

روید زنخل (میثم) اگر برگ و بارها

شماره ۵۸

در مکتب اهل فضل و ایمان

قرآن، علی و علی‌ست قرآن

توحید، علی، علی‌ست توحید

ایمان، علی و علی‌ست ایمان

اعمال، علی، علی‌ست اعمال

میزان، علی و علی‌ست میزان

معبودِ هماره غرق معبود

انسان همیشه فوق انسان

در کوی وصال او پرد دل

از خاک قدوم او دمد جان

عالم به در سراش سائل

خلقت به یم عطاش مهمان

مرهون شفاش نجل مریم

محتاج دعاش پور عمران

یک ذره او هزار خورشید

یک قطره او هزار طوفان

یک جمله او هزار حکمت

یک گفته او هزار عرفان

یک بنده حکمتش ابوذر

یک شیفته ولاش، سلمان

یک آینه از جمال او نور

یک سوره ز وصف اوست فرقان

کعبه به ولادتش مزین

عالم به ولایتش مسلمان

خلقت همه عبد و اوست مولا

عالم همه مور و او سلیمان

خیبرشکن رسول اکرم

سردار سپاه حی سبحان

پیراهن نو تن رعیت
پیران کهنه سهم سلطان
کی دیده چنین بزرگواری؟
کی داشته این عطا و احسان؟
در اوج حکومت از کرامت
بر طفل یتیم می‌پزد نان
فردا به فرشته می‌کند ناز
گر یک نظر افکند به شیطان
بر دادن خاتمش کند فخر
ختم رسل و خدای منان
گه تیغ کشد به حفظ اسلام
گه رنج برد برای قرآن
ای ماه، نهاده رو به خاکت
ای داده به آفتاب فرمان
تو کیستی ای تمام تاریخ؟
تو کیستی ای امام دوران؟
تو کیستی ای هماره پیدا؟
تو کیستی ای همیشه پنهان؟
هم وهم ز وصف توست عاجز
هم عقل ز کار توست حیران
یک خوشه ز خرمن تو فردوس
یک لاله ز روضه تو رضوان
گر عمر جهان تمام گردد
مدح تو نمی‌رسد به پایان
مرهون دعای توست عالم
محتاج عطای توست درمان
تو بودی و ما همه نبودیم
بستیم به دوستیت پیمان
از پای تو چشم برنداریم
از دست دهیم اگر سر و جان
ماییم و تولی و تبری
جان را بستان و این دو مستان
با مهر تو دوزخ است جنت

بی مهر تو جنت است نیران

دامان شما و دست «میثم»

ای دست دو عالمت به دامان!

حمید سبزواری

محراب کوفه امشب در موج خون نشسته

یا عرش کبریا را سقف و ستون شکسته

سجاده گشته رنگین از خون سرور دین

یا خاتم النبیین، یا خاتم النبیین

از تیغ کینه امشب فرقی دو نیم گردید

رفت آن یتیم پرور، عالم یتیم گردید

دیگر نوای تکبیر از کوفه بر نیامد

نان آور یتیمان دیگر ز در نیامد

غمخوار دردمندان امشب شهید گردید

امشب جهان ز فیض حق ناامید گردید

تنها نه خون به محراب از فرق مرتضی ریخت

امشب شرنگ بیداد در کام مجتبی ریخت

امشب به کوفه بذر کفر و ضلال کِشتند

مرغان کربلا را امشب به خون کشیدند

تیغ نفاق امشب بر فرق وحدت آمد

امشب به نام سجاد خط اسارت آمد

امشب به محو خادم، خائن دلیر گردید

آری برادر امشب زینب اسیر گردید

باب عدالت امشب مسدود شد بر انسان

امشب بنای وحدت در کوفه گشت ویران

امشب جهان ز فیض حق ناامید گردید

امشب بنام قرآن، قرآن شهید گردید

سجاده گشته رنگین از خون سرور دین

یا خاتم النبیین، یا خاتم النبیین شعر از : حمید سبزواری

سعدی

کس را چه زور و زهره که وصف علــی کند

جـــــبار در مــــــناقب او گفت هل اتی

زور آزمـــای قلـــعه ی خیـــبر که بـــند او

در یکـــدگر شکست بـــه بازوی لافتی

مردی که در مصاف زره زره پیش بسته بود

تا پیـش دشـمنان نکننـد پشت بر عزا

شـــیر خدا وصـــفدر مـیدان و بحر جود

جان بخش در نماز و جهان سوز در وغا

دیـــباچه ی مـــروت و دیـــوان مـــعرفت

لشکـــرش فـــتوت و ســردار اتـقیا

فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست

ماییم و دست و دامان معصوم مرتضی (سعدی)

محمد رضا شریفی

آن که با عالم بالا سر و سودا دارد

روزگاری است که ماوی به دل ما دارد

همه عمر دویدیم پی اش بی حاصل

غافل از آن که درون دل ما جا دارد

کار هر کس نبود مرده دلی زنده کند

مگر آن کس دم جان بخش مسیحا دارد

عاشقی در طلب مال و منالی نبود

عشق مجنون تهی دست تماشا دارد

همه بالند به هر چیزی و من می بالم

به علی (ع) چون که تملک به سماها دارد

شب قدر است و سماوات همه غرق سرور

این چنین شب چو تعلق به تولی دارد

شهد شیرین شهادت چو بدین گونه چشید

جبرئیلش ز علی عجز و تمنا دارد

شب نازل شدن وحی و کرامات علی

هر دو هم در دل و هم دیده ما جا دارد شعر از محمدرضا شریفی

بهجتی شفق

هر کس ترا شناخت غم ازجان و سر نداشت

سر داد و سر زپای تو یک لحظه بر نداشت

بالله تجلیات جمال تو گر نبود

از جلوه و جلال خدا کس خبر نداشت

ای ماه من زمانه پس از ختم انبیاء

بهتر ز ذات پاک تو دیگر پسر نداشت

در کارگاه خلقت اگر گوهرت نبود

نخل تناور بشریت ثمر نداشت

تیغ تو گر نبود شجاعت یتیم بود

داد تو گر نبود عدالت پدر نداشت

تو شاهکار دستگه آفرینشی

عنوان نامه اشرف و فضل و بینشی

موسی که داشت آرزوی دیدن خدا

گو بنگرد ترا که نئی از خدا جدا

بهجتی شفق

شیخ بهایی

تا کی به تمنای وصال تو یگانه اشکم شود

از هر مژه چون سیل روانه خواهد به سر اید شب

هجران تو یا نه ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غائب ز میانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد دیدم

همه را پیش رخت راکع و ساجد در میکده

رهبانم و در صومعه عابد گه معتکف دیرم

و گه ساکن مسجد یعنی که تو را می طلبم

خانه به خانه روزی که بر افتند حریفان پی هر کار

زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار

من یار طلب کردم و او جلوه گه یار

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زنم صاحب ان خانه تویی تو

هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

در میکده و دیر که جانانه تویی تو

مقصود من از کعبه و می خانه تویی تو

منظور تویی کعبه و بت خانه بهانه

بلبل ز چمن زان گل رخسار نشان دید

دیوانه نیم من که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید

دیوانه برون از همه ایین تو جوید

تا غنچه بشکفته این باغ که بوید

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

بیچاره" بهائی "که دلش زار غم توست

هر چند که‌عاصی است زخیل‌خدم توست

امید وی از عاطفت دم به دم توست

تقصیر خیالی به امید کرم توست

یعنی که گنه را به از این نیست، بهانه

بهانه(شیخ بهایی)

عباس شهری

شماره یک

یاعلی مهرتو درعالم ذَر یافته ام

وَه از این لعل که بی خون جگر یافته ام

تا ترا دیده زغیر تو نظرپوشیدم

دولت عشق از این حسن نظریافته ام

من بی مایه کجا دولت عشق توکجا

آری آن طفل فقیرم که گهر یافته ام

اَندرین دشت که در هر قدمش بس دام است

با ولای تو رهایی زخطر یافته ام

هیچ عصیان به ولایت نرساند ضرری

دراحادیث من این طرفه خبر یافته ام

همه را میرسد از آه سحر صبح وصال

من به شام غم تو آه سحر یافته ام

نَفس اَمّاره بود سرکش و ازهمت تست

گاه گاهی که براین دیو ظفر یافته ام

پرتو حسنِ تو با جان من آن کرد که من

نعمت سوزدل و دیده تر یافته ام

مادرم شهدِ غَمت ریخت به کامم

با شیر هنر نوکریت را ز پدر یافته ام

عمر فانی شد و مدح توبود حاصل عمر

ازنهالی که شکسته است ثمریافته ام

بارالها من و مهر علی و عشق حسین

آنچه می خواستم امروز دگر یافته ام

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

جبار در مناقب او گفته هل اتی۱

زورآزمای قلعه خیبر که بند او ۲

در یکدگر شکست به بازوی لافتی۳

مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود ۴

تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا

شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود

جانبخش در نماز و جهانسوز در وغا

دیباچه مروت و سلطان معرفت

لشکرکش فتوت و سردار اتقیا

فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست

ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی

به جز از علی نباشد به جهان گره‌گشایی

به جز از علی نباشد به جهان گره‌گشایی

طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلایی

چو به کار خویش مانی در رحمت علی زن

به جز او به زخم دل‌ها ننهد کسی دوایی

ز ولای او بزن دم که رها شوی ز هر غم

سر کوی او مکان کن بنگر که در کجایی

بشناختم خدا را چو شناختم علی را

به خدا نبرده‌ای پی اگر از علی جدایی

علی ای حقیقت حق علی ای ولی مطلق

تو جمال کبریایی تو حقیقت خدایی

نظری ز لطف و رحمت به من شکسته دل کن

تو که یار دردمندی تو که یار بینوایی

همه عمر همچو" شهری "طلب مدد از او کن

که به جز علی نباشد به جهان گره‌گشایی (عباس شهری)

شماره دو

به جز از علی نباشد به جهان گره گشایی

طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلایی

چو به کار خویش مانی

در رحمت علی زن

به جز او به زخم دل‌ها ننهد کسی دوایی

ز ولای او بزن دم که رها شوی ز هر غم

سر کوی او مکان کن بنگر که در کجایی

بشناختم خدا را چو شناختم علی را

به خدا نبرده‌ای پی اگر از علی جدایی

علی ای حقیقت حق

علی ای ولی مطلق

تو جمال کبریایی

تو حقیقت خدایی

نظری ز لطف و رحمت

به من شکسته دل کن

تو که یار دردمندی

تو که یار بینوایی

همه عمر همچو" شهری "

طلب مدد از او کن

که به جز علی نباشد

به جهان گره گشایی (عباس شهری)

صامت بروجردی

هر که را خواهند در حشمت سلیمانش کنند

باید اول خاک پای شاه مردانش کنند

آنکه شاهان جهان با تخت و تاج سروری

آرزوی آستان بوسی ز دربانش کنند

آن خدایی را کز او از بس خدایی دیده‌اند

فرقه‌ای تهمت بر او بندند و یزدانش کنند

آنکه هنگام سواری در فلک فوج ملک

ماه را نعل سمند برق جولانش کنند

لاف یک رنگی چو زد با قنبرش خورشید را
تا ابد هر شب بدین عصیان بزندانش کنند
صالح و شیث و شعیب و هود و داوود نبی
جمله کسب معرفت اندر دبستانش کنند
هفت ایوانش کلاه مهر و مه از سر فتد
سر به بالا چون برای سیر ایوانش کنند
نیست واجب نیست ممکن بلکه اندر عقل و نقل
نی همین و نه همان هم این و هم آنش کنند
یکجو از مهر علی آید فزون اند عیار
با عبادتها کونین ار که میزانش کنند
دردمندان را سر کویش نه گر دار الشفاست
حیرتم آن درد را پس با چه درمانش کنند
پیکری باریک گردد در عبادت گر چو مو
بی ولایش هیزم نیران سوزانش کنند
چرخ اگر باشد نباشد خم چو در تعظیم او
طوق لعنت در گلو مانند شیطانش کنند
(صامت بروجردی)

محمد علی صاعد اصفهانی

ز عهده ی که برآید بجز خدای علی
که گوید آنچه بود در خور ثنای علی
نگر به چشم بصیرت که جمله موجودات
نشسته اند سر سفره عطای علی
نبود لطف و صفایی به بوستان وجود
نگشته بود اگر جلوه گر صفای علی
چو بلبلان چمن نغمه سر دهند به باغ
رسد به گوش زهر پرده ای نوای علی
به نحوه ای که سزاوار طاعت است خدا
نکرده است کسی طاعتش سوای علی
هر آنچه داشت علی داد از برای خدا
هر آنچه هست خدا را بود برای علی
سزد که سایه به خورشید محشر اندازد
به هر سری که فتد سایه هوای علی

اگر رضای خدا را طلب کنی هشدار

رضای حق نبود جز که در رضای علی

رسانده ای به یقین دست خود به حبل الله

به چنگ آری اگر دامن ولای علی

برای گفتن مدحش زبان گویایی

همیشه می طلبد صاعد از خدای علی

محمد حسین صغیر اصفهانی

شماره یک

از الف اول امام از بعد پیغمبر علی است

آمر امر الهی شاه دین‌پرور علی است

ب برادر با نبی بیرق فراز دین حق

بحر احسان باب لطف بی‌حد و بی‌مر علی است

ت تبارك تاج و طاها تخت و نصراله سپاه

تیغ‌آور خسرو مستغنی از لشگر علی است

ث ثری مقدم ثریا متکا ثابت قدم

ثانی احمد به ذات کبریا مظهر علی است

ج جاه و قدرش ار خواهی به نزد ذوالجلال

جل شانه جز نبی از جمله بالاتر علی است

ح حدوثش با قدم مقرون حدیثش حرف حق

حاکم حکم اللهی حیه در حیدر علی است

خ خداوند ظفر خیبر گشا مرحب شکار

خسرو ملك ولایت خلق را رهبر علی است

د داماد نبی دست خدا دارای دین

داعی ایجاد موجودات از داور علی است

ذ ذاتش ذوالجلال و ذالمنن وز ذوالفقار

ذلت افزا بر عدوی ملحد ابتر علی است

ر رفیع‌القدر و والا رتبه روح افزا سخن

رهنمای خلق عالم ساقی کوثر علی است

ز زبر دست و زکی و زاهد و زهد آفرین

زیب بخش مسجد و زینت ده منبر علی است

س سعید و سید و سرور سلونی انتساب

سر لا رطب و لا یا بس سر و سرور علی است

ش شفیع المذنبین شیر خدا شاه نجف

شمع ایوان هدایت شافع محشر علی است

ص صدیق و صبور و صالح و صاحب کرم

صبح صادق از درون شب پدیدآور علی است

ض ضرغام شجاعت پیشه‌ی روشن ضمیر

ضاربی کز ضربش المضروب لایخبر علی است

ط طبیب طبع‌دان مطلوب ارباب طلب

طاق نه کاخ مطبق طرح را لنگر علی است

ظ ظهیر ملک و ملت ظاهر و باطن امام

ظل ممدود خدای خالق اکبر علی است

ع عین‌الله و علی جاه و علام الغیوب

عالم علم علی الاشیا ز خشک و تر علی است

غ غران شیر یزدان غیرت الله المبین

غالب اندر غزوه‌ها بر خصم بد گوهر علی است

ف فصیح و فاضل و فخر عرب میر عجم

فارس میدان مردی فاتح خیبر علی است

ق قلب عالم امکان قسیم خلد و نار

قاضی روز قیامت خواجه‌ی قنبر علی است

ک کنز علم ماکان و علوم مایکون

کاشف سر و علن از اکبر و اصغر علی است

ل لطفش شامل احوال کل ما خلق

لازم التعظیم شاه معدلت گستر علی است

م ممدوح صحف موصوف تورات و زبور

مصحف وز انجیل را مصداق و المصدر علی است

ن نظام نه فلک از نام نیکش وز جمال

نور بخش مهر و ماه و انجم و اختر علی است

و واجب منزلت ممکن نما والا گهر

واقف از ماوقع و از ما وقع یک سر علی است

هـ هوالهادی المضلین فی الصراط المستقیم

هر چه بهتر خوانمش صد بار از آن بهتر علی است

ی یدالله فوق ایدیهم یکی از مدح او

یک سر از یا تا الف هر حرف را مضمر علی است

آدم و نوح سلیمان و خلیل بی‌خلل
موسی با اقتدار و عیسی با فر علی است
جان علی جانان علی ظاهر علی باطن علی
می علی مینا علی ساقی علی ساغر علی است
گویی ار مدح علی دیگر چه غم داری صغیر
یاور خلق جهانی گر ترا یاور علی است شاعر : محمد حسین صغیراصفهانی

شماره دو

غیر انسان هرچه باشد ظل انسان است و بس
معنی انسان همانا شاه مردان است و بس
هست هستی فی المثل جسمی که در وی جان علیست
وین بود روشن که بود جسم از جان است و بس
هر که خود را سوخت بی باکانه چون پروانه دید
شمع بزم آفرینش شیر مردان است و بس
لفظ ایمان راهزاران معنی ار بینی بهل
عشق او بگزین که این معنای ایمان است و بس
گوهر مهر وی ار داری به دل رو شاد زی
زانکه در محشر همین گوهر درخشان است و بس
مدح او می خوان به تورات و به انجیل و زبور
تا نگویی وصف او آیات قرآن است و بس
در شب معراج احمد در خود و در عرش و فرش
دید هر جا بنگرد حیدر نمایان است و بس
خاک راه اهل عرفان شو تو هم او را ببین
زانکه این دولت نصیب اهل عرفان است و بس
انبیاء و اولیاء را فیض از او می رسد
نور بخش انجم آری مهر تابان است و بس
آدم و ادریس و شیث و هود را باشد مجیر
نی پناه نوح و داوود و سلیمان است و بس
در دل ماهی به دریا مونس یونس هم اوست
نی انیس یوسف اندر چاه و زندان است و بس
از زبان پور مریم هم بود ناطق به مهد
هم سخن در طور نی با پور عمران است و بس
هیچ دانی از چه گردون را دمی نبود قرار

مرتضی را در پی انجام فرمان است و بس
مهر با آن گرم جولانی به میدان وجود
شاه ملكِ انّما را گـوی چوگان است و بس
در "و ان مِن شیْ " تحقیق ار رود هرذرّه را
بر امیر المومنین بینی ثنا خوان است و بس
حضرتش را کرده میکائیل از جان چاکری
اندر این درگه نه جبرائیل دربان است و بس
از ازل گسترده خوان نعمت او تا ابد
اولین و آخرین را رزق ازاین خوان است و بس
هفت دریا پیش بحر لطف او دانی که چیست
جدولی انـدر کنار بحـر عمّان است و بس
هشت کیهان را هم او فرمانده و فرمانروا
نی که تنها حکم او جاری به کیوان است و بس
هشت خلدو هفت اختر شش جهت زو بر قرار
نی قوام پنج حس و چار ارکان است و بس
می کند ثابت ملاقاتش به گاه نزع جان
این که جان جمله را آن شاه جانان است و بس
یا علی ای آنکه اندر کشور غیب و شهود
شخص عالی جاه ذوالعزّ تو سلطان است و بس
جنّت و نیران ندانم چیست اندر کیش من
قرب تو جنّت بود بُعد تو نیران است و بس
کرده ای لاهوتیان را نیز مات خویشتن
عقل ناسوتی نه تنها در تو حیران است و بس
در بیابان غمت بس خضرها سرگشته اند
وادی حیـرت همـانا این بیـابان است و بس
نی همین پروانه سوزد از شرار عشق تو
بلکه بلبل هم ز سودای تو نالان است و بس
خسروا شاها" صغیر "آن بندهٔ شرمنده ات
کش به درد بی دوا لطف تو درمان است و بس
سال و ماه و هفته و روز و شب از درگاه تو
هرچه از او می رسد اکرام و احسان است و بس
سالها باشد که باشد غرق بحر رحمتت
هم به خوان نعمتت تا هست مهمان است و بس

شماره سوم

طریق عشق دیده ی من غیر دیدار علی جوید؟ نجوید
یا زبانم غیر اوصاف علی گوید؟ نگوید
دست من غیر از کتاب مدح او گیرد؟ نگیرد
پای من غیر از طریق عشق او پوید؟ نپوید
مزرع جانم که آب آن بُوَد از جوی رحمت
اندر آن غیر از گیاه مِهر او روید؟ نروید
ذوق مهرش کی چشد بیگانه، بگذر زین توقّع
این گل خوشبوی را جز آشنا بوید؟ نبوید
ز اْستماع مدحش افشان اشکِ شوقی گر توانی
آب دیگر نامه ی عصیان ما شوید؟ نَشوید
دایه ی لطفش دهد شیر عنایت طفل دل را
جز به شوق آن لَبَن طفل دلم موید؟ نموید
آن که خواهد مأمنی جوید، «صغیر» اندر دو عالم
به ز درگاه امیرالمؤمنین جوید؟ نجوید؟ شعر از استاد صغیر اصفهانی

شماره چهارم

نادِ علی قلم به لوح نوشت این سخن به خطّ جلی:
نبی مدینه ی علم و دَرِ مدینه علی
در این مدینه از این در درآ که در دو جهان
رسی به حِصن امانِ خدایِ لم یَزَلی
تو را حقیقتِ عرفانِ حق همین باشد
که ره بری به شناسایی نبیّ و ولی
به جز ولای علی هیچ نیست راهِ نجات
چنین شده است مقدّر ز قادر اَزَلی
مدد چو خواهی از آن مظهر العجائب خواه
که از حق است به احمد خطاب «نادِ علی»
خدای مِثل ندارد ولی علی باشد
خدای را مَثَل، اندر مقام بی مَثَلی
بریخت خون معاند به ذوالفقارِ دو سر
نمود فتح معارك به بازوان یلی
ز عَمرو و زید به جز عمرو عاص از رزمش

تبُرد جان بِدَر آن هم ز فرط بُلحِیَلی

شها! به وصف تو الکن بود لسانِ «صغیر»

به دست، هیچ ندارد به غیرِ منفعلی شعر از استاد صغیر اصفهانی

فؤاد کرمانی

کعبه خلوت گه اسرا فراوان علیست

بیت حق جلوه گر از روی درخشان علیست

در جهان مرد عمل باش و علی را بشناس

که ترازوی عمل کفه و میزان علیست

ای کج اندیش مکن غصب خلافت زیرا

به خدا بعد نبی سلطنت از آن علیست

روز محشر که گذرنامه جنت طلبی

آن گذرنامه به امضاء و به فرمان علیست

دادگاهی که به فردای قیامت برپاست

حکم حکم علی و محکمه دیوان علیست

کشتن" مرحب "و بگرفتن خیبر در کف

خاطرات خوش دیباچه دوران علیست

دور شو ای پسر" عبدود "از دیده ی او

که شجاعان عرب پشه به میدان علیست

این حسینی که رئیس الشهدایش خوانند

با خبر باش که شاگرد دبستان علیست

گرچه این دیده زدیدار نجف محروم است

در عوض ریزه خور سفره احسان علیست

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ماسوا فکندی همه سایه‌ی هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم به خدا قسم خدا را

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سر چشمه‌ی بقا را

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

برو ای گدای مسکین در خانه‌ی علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من
چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب
که علم کند به عالم شهدای کربلا را
چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان
چو علی که میتواند که بسر برد وفا را
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
بدو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت
که ز کوی او غباری به من آر توتیا را
به امید آن که شاید برسد به خاک پایت
چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را
چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان
که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را
چه زنم چونای هردم ز نوای شوق او دم
که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنائی بنوازد و آشنا را
ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب
غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا
من ار به قبله رو کنم ، به عشق روی او کنم
اقامه صلوهٔ را به گفتگوی او کنم
گر از وطن سفر کنم سفر به سوی او کنم
ز حج و بیت بگذرم طواف کوی او کنم
کز احترام مولدش حرم شده است محترم
الا که رحمت آیتی ز رحمت علی بود
همه کتاب انبیا حکایت علی بود
بهشت و هرچه اندر او عنایت علی بود
اجلّ نعمت خدا ولایت علی بود
در این ولا بگو نعم ، که هست اعظم نعم
شهی که از لسان او خدا کند خطاب را
به حکم او به پا کند قیامت و حساب را
به حبّ و بغض او دهد ، ثواب را عقاب را

منزّه است از آن که من بخوانم آن جناب را
خدیو دولت عرب امیر کشور عجم
ببخشد از تبسّمی ، وجود ممکنات را
ستاند از تکلّمی قرار کائنات را
ز لطف و قهر می دهد حیات را ممات را
اگر ز حال ما سوا بگیرد التفات را
به یک اشاره می زند بساط کون را
به هم بهشت را بهشته ام ، بهشت من علی بود
علیست آن که از رخش بهشت منجلی بود
به غیر، دیده داشتن ، نشان احولی بود
کسی است عاشق ولی که ناظر ولی بود
به دست دیگران دهد کلید گلشن ارم
به زندگی از آن خوشم که زندگی است داد او
بدان امید جان دهم که جان دهم به یاد او
به عیش وطیش و نیک وبد،خوشم درانقیاد او
الا مراد عاشقان همه بود مراد او
چه درتعب چه درطرب چه درنعم چه درنقم
تو ای علی مرتضی که نفس پاک احمدی
چو نفس پاک احمدی ظهور ذات سرمدی
ز هر علل منزّهی ز هر خلل مجرّدی
به ظاهر محمدی تو باطن محمّدی
نبی به جسم ظاهرت خطاب کرده ابن عم فؤاد کرمانی

نور الدّین عمّان سامانی

به پرده بود...
به پرده بود جمال جمیل عزّوجل
به خویش خواست کند جلوهایی به صبح اَزَل
چو خواست آنکه جمال جمیل بنماید
علی شد آینه، «خَیرُ الکَلام قَلَّ وَ دَل»
من از مفصّل این نکته مجملی گفتم
تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل
شعر از :نور الدّین عمّان سامانی

محمّد جواد غفور زاده (شفق)

فیض عام علی که بی گل رویش جهان قوام نداشت

بدون پرتو او، روشنی دوام نداشت

قسم به عشق و محبّت پس از رسول خدا

وجود هیچ کس اینقدر فیض عام نداشت

اگر به حرمت این خانه زاد کعبه نبود

سحاب رحمت حق بارش مدام نداشت

سواد چشم علی را اگر نمیبوسید

به راستی حجرالاسود، استلام نداشت

علی مقیم حَرَمخانه ی صبوری بود

که داشت منزلت و دعوی مقام نداشت

اگر چه دست کریمش پناه مردم بود

و هیچ روز نشد شب، که بارِ عام نداشت

چشیده بود علی طعم فقر را همه عمر

به غیر نان و نمک سفرهاش طعام نداشت

اگر چه بود زره بر تن علی بی پشت

اگر چه تیغه ی شمشیر او نیام نداشت

به بردباریِ این بت شکن مدینه گریست!

که داشت قدرت و تصمیم انتقام نداشت

علی عدالت مظلوم بود و تنها ماند

دریغ امّت او، شرم از این امام نداشت شعر از: محمّد جواد غفور زاده (شفق)

علّامه میر سَیِّد علی فانی قدّس سرّه

طارم اعلی ای از علیّ اعلی نام تو گشته مشتق

ای از صفات واجب ذاتت گرفته رونق

دربارهی تو فرمود احمد: «علی مَعَ الحق»

با طارم معلّی همپایه نیست جوزق

انکار قدر و جاهت باشد شعار جاهل

البتّه نیست حربا؛ هم قدْر مهرِ رخشان

ای پایه ی مقامت برتر ز هر مقامی!

کوتاه در مدیحت از هر که، هر کلامی

در پیش بحر جودت دارد وجود جامی

بر آستان قدست روح الامین غلامی

حقّا به حق، تو ما را، مولایی و امامی
بگذار تا بسوزد در جهل خویش نادان
در وصف ذات پاکت دانش شکسته بال است
شرح جلال و جاهت بر ناطقه عِقال است
بی قدر را به قَدرت، ره یافتن محالست
لیکن به مذهب عشق چون شور، شرط حالست
این مدح عاشقانه هم نقص و هم کمالست
ران ملخ بَرَد مور بر درگه سلیمان
تو جان مصطفایی، آیینه ی خدایی
صندوق علم یزدان گنیجنه ی سخایی
در رزم، «لا فتایی»؛ در بزم، با وفایی
در گلشن طبیعت، لطفی تو و صفایی
در طبع آفرینش، نوری تو و ضیایی
خوبی به هر چه خوب است باشد تو را گروگان
در لا به لای گلها گیرم سراغ بویت
در جلوه های مهتاب بویم شعاع رویت
در مُشک چین و تاتار بینم نشانِ مویت
در کعبهی حقیقت آیم به جستجویت
ای آخرین مطاف عشّاق، خاک کویت
ای قبله ی حوائج! ای آسمان إحسان!
در نقشبند اسما، شیر خدا تویی تو
بر باطن حقایق، کشف الغِطا تویی تو
دست خدا به قدرت بر «ماسوا» تویی تو
صفدرشکن به هیجا، خیبرگشا تویی تو
حلّال مشکلات و بحرالعطا، تویی تو
تو نسخه ی شفایی بر دردِ دردمندان
سردار ممکنات و سالار انس و جانی
شاهنشه زمان و فرمانده ی جهانی
تبیان را بیان و بر شرع، ترجمانی
سلطان اهل ایمان، تاج سر شهانی
فردا ز حوض کوثر، ساقیِّ تشنگانی
امروز در شداید تو دستگیرِ یاران علّامه میر سَیِّد علی فانی قدّس سرّه

ملّا محسن فیض کاشانی قدّس سرّه

تیغ عدالت ای ماه من! زمانه پس از ختم انبیا
بهتر ز ذات پاک تو دیگر پسر نداشت
باشد خدا علیّ و تو را نیز نام اوست
شاخ حیات از تو گلی خوبتر نداشت
باللّه تجلیّات جمال تو گر نبود
از جلوه و جمال خدا کس خبر نداشت
تیغ تو گر نبود؛ شجاعت یتیم بود
داد تو گر نبود؛ عدالت پدر نداشت
در کارگاه خلقت اگر گوهرت نبود
نخل تناور بشریّت ثمر نداشت شعر از: ملّا محسن فیض کاشانی قدّس سرّه

علیرضا قزوه

ای که پایان تو پیدا بود از آغاز هم
از تو خواهم گفت ای تکرار زیبا باز هم
ذوالفقار غیرت و عزمت اگر لب وا کند
باز می ماند عصای موسی از اعجاز هم
ای همه ایجاز و اعجاز و شگفتی پیش تو
شاعران اطناب می بافند در ایجاز تو
در مدیح تو نه من امروز الکن مانده ام
لکنتی دارد زبان خواجه شیراز هم
در مدیحت گرچه بسیاران فراوان گفته اند
از تو خواهم گفت ای تکرار زیبا باز هم

محمد علی مردانی

مرآت کمال و مظهر جود علیست
افضل ز همه ممکن و موجود علیست
از قول محمد است این نکته که گفت
شایسته ترین بنده معبود علیست

ملک الشعرای صبوری

چون حلقه باب خلد آواز کند
از قول نبی یا علی آغاز کند

رضوان شنود زحلقه چون نام علی

در بر رخ شیعه علی باز کند

موافق

مرا در تن بود تا جان علی گویم علی جویم

بجنبد تا رگم در جان علی گویم علی جویم ز پیدا و ز پنهانم همین یک حرف را دانم

که در پیدا و در پنهان علی گویم علی جویم اگر اهل خراباتم وگر شیخ مناجاتم

به هر آئین ، به هر دستان علی گویم علی جویم علی دین است و ایمانم ،علی درد است و درمانم

چه با درد و چه با درمان علی گویم علی جویم علی حلال مشکل ها ،علی آرامش دلها

کند تا مشکلم آسان علی گویم علی جویم اگر در خانقه افتم وگر در میکده خفتم

به هر معموره و ویران علی گویم علی جویم ز مهر او سرشت من ، جمال او بهشت من

هم اندر روضه ی رضوان علی گویم علی جویم علی باب الله عرفان ،علی سرالله سبحان

به نور دانش و عرفان علی گویم علی جویم اگر درویش و مسکینم وگر دیندار و بی دینم

چه با کفر و چه با ایمان علی گویم علی جویم اگر تسبیح می گویم وگر زنار می جویم

به هر اسم و به هر عنوان علی گویم علی جویم ز سوره سوره ی قرآن ، ز یاسین و ز الرحمان

به هر آیه ز هر تبیان علی گویم علی جویم اگر از وصل خوشحالم وگر از هجر نالانم

چه با وصل و چه با هجران علی گویم علی جویم به محشر چون برآرم سر ، به نزد خالق اکبر

به گاه پرسش و میزان علی گویم علی جویم شاعر : موافق

میرزا ادهم کاشی

اوصاف علی به گفتگو ممکن نیست

گنجایش بحر در سبو ممکن نیست

من ذات علی به واجبی نشناسم

اما دانم که مثل اوممکن نیست

حجّهٔ الاسلام محمّدتقی نیّر

جام اَلَسْت همّتی کز پا نشستم یا علی!

مانده ام برگیر دستم یا علی!

تا به دیدار تو چشمم باز شد

از جهان دل بر تو بستم یا علی!

مردم ار مست مِی خمخانه اند

من ز مینای تو مستم یا علی!

من ندانم چیستم یا کیستم

هر چه هستم از تو هستم یا علی!

پایه از چرخ بلندم برترست

بر درت تا خاک پستم یا علی!

زاهدان در انتظار کوثرند

من خوش از جام اَلَسْتم یا علی!

خواجگی کن عهد خود مشکن من ار

عهد خود با تو شکستم یا علی!

پایمردی کن ز لطفم دست گیر

«نیّرِ» بیپا و دستم یا علی! شعر از :حجّهٔ الاسلام محمّدتقی نیّر

نیما یوشیج

گفتی ثنای شاه ولایت نکرده ام ،،، بیرون ز هر ستایش و حد و ثنا علی است

چونش ثنا کنم که ثنا کرده ی خداست ،،، هر چند چون غلات نگویم : خدا علی است

شاهان بسی به حوصله دارند مرتبت ،،، لیکن چو نیک در نگری پادشا علی است

گر بگذری ز مرتبه کبریای حق ،،، بر صدر دور زودگذر کبریا علی است

بسیار حکم ها به خطامان رود ولی ،،، در حق آنکه حکم رود بی خطا علی است

گر بیخودم و گر به خود اینم ثناش بس ،،، در هر مقام بر لبم آوای یا علی است

شاه نعمت الله ولی

إمام عالی ای شیر خدا امام اعظم

سالار صحابهی مکرّم

آموخته علم «مِن لدنّی»

از تو خِضِر و شعیب و آدم

از جمله مهاجران تو حاضر

وز جمله صحابه را تو اعلم

آن حال که قنبر تو دارد

حقّا که نداشت قیصر و جم

دو شینه به باغ عالَم غیب

بلبل به ترانه گفت آن دم:

تا هست علی، امام عالیست

در مملکت دو کون، والیست شعر از: شاه نعمت الله ولی

شاعر ناشناس

روح مسیحا ز دمِ کیست؟ تو

وجود زیر علم کیست؟ تو

قلب محمّد حرمِ کیست؟ تو

بر سر دوشش قدم کیست؟ تو

قوام اسلام تویی یا علی

تمام اسلام تویی یا علی

تیغ تو بشْکست چو در کارزار

داد خداوند تو را ذوالفقار

بین زمین و آسمان آشکار

گفت امین وحی پروردگار

سلام حق باد به مولا علی

نیست جوانمردی، الاّ علی

شیرخدا شیرمحمّد علی است

بازو و شمشیر محمّد علی است

دین جهانگیر محمّد علی است

تمام تفسیر محمّد علی است

آی همه فراریانِ اُحُد

اُحُد به شمشیر علی فتح شد

کیست علی؟ به خلق عالم، امیر

کیست علی؟ ولیّ حیّ قدیر

کیست علی؟ امام پیش از غدیر

کیست علی؟ رفیق پیر فقیر

علی که لحم و دمِ پیغمبر است

فاتح بَدر و اُحد و خیبر است

تو از سخن فراتری یا علی

تو فوق وهم و باوری یا علی

تو هستیِ پیمبری یا علی

تو حیدری، تو حیدری یا علی

تو گوهر ناب یمِ خلقتی

تو ناشناس عالِمِ خلقتی

حجّت ما بر همگان تمام است

غصب خلافت علی حرام است

علی فقط صاحب این مقام است

علی علی علی علی امام است

جای دروغ و حیله و مکر نیست

امام زهرا که ابوبکر نیست

قسم به قرآن به محمّد به آل

شهادتین از تو گرفته کمال ب

هشت دور تو زند بال‌بال

نماز تو نماز تو کرده حال

ستاره محو اشکِ شب‌های تو

بوسه‌زده دعا به لب‌های تو

روز ازل محفل ما بود و تو

حاصل ناقابل ما بود و تو

لحظه خلقت گِل ما بود و تو

پیش‌تر از ما، دل ما بود و تو

حال اگر مغز و یا پوستیم

هرچه که هستیم، علی دوستیم

من که به حد صفر هم نیستیم

تو دادی از لطف و کرم، بیستم

حال که با دوستی‌ات زیستم

به روی من نیاوری کیستم

مانده و از بار گنه خسته‌ام

بیدلم اما به تو دل بسته‌ام ---

او را سزد به خلق امیری و رهبری

او آورد عدالت و قسط و برابری

تیغش رسد به چرخ گه رزم‌آوری

با ذوالفقار حیدری و دست داوری

یک لحظه فتح قلعه ی خیبر کند علی

افلاک را مهار کند با نظاره ای

بی‌مهر او به چرخ نتابد ستاره ای

نبود به دهر منقبتش را شماره ای

ابلیس را به بند کشد با اشاره ای

یک لحظه گر اشاره به قنبر کند علی

پیغمبری نبوده بدون ارادتش

کعبه هنوز فخر کند بر ولادتش

مسجد هنوز شاهد شوق شهادتش

پروردگار فخر کند بر عبادتش

چون بندگی به خالق داور کند علی

او ناخداست کشتی لیل و نهار را

فرمان دهد هماره خزان و بهار را

تقسیم کرده روز ازل خلد و نار را

نبوَد عجب که خلق خداوندگار را

با یک نگاه خویش ابوذر کند علی

گردون به پیش تیغ علی افکند سپر

از حمله اش قضا و قدر می‌کند حذر

شمشیر فتح داور و شیر پیامبر

روز از سران فتنه بگیرد به تیغ، سر

شب در خرابه با فقرا سرکند علی

هنگام بذل دست بوَد دست داورش

گر کوهی از طلا بود و کوهی از زرش

اول نهد طلا به کف سائل درش

نبوَد عجب به دست غلام ابوذرش

این گوی خاک را به جهان زر کند علی

هر جا خدا خداست علی هم بوَد امیر

خورشید را توان کشد از آسمان به زیر

از بس که بود دیو هوا در کفش اسیر

حتی شکم ز نان جوین هم نکرد سیر

با آنکه سنگ را در و گوهر کند علی

در آسمان لوای امامت بپا کند

در خاک، با خدا دل شب التجا کند

در جنگ، حفظ جان رسول خدا کند

در رزم تیغ خویش به دشمن عطا کند

در مهد، پاره پیکر اژدر کند علی

طاقی که تا قیام قیامت نیافت جفت

جان را هماره در ره اسلام ترک گفت

از جبرئیل نغمه ی «الا علی» شنفت

در لیلهٔ المبیت به جای رسول خفت

تا جان خود فدای پیمبر کند علی

شاهی که هست و بود به دستش مسخر است

با یک فقیر زندگی او برابر است

از بس که در خلافت خود عدل‌گستر است

سهم عقیل را که بر او خود برادر است

با سهم یک فقیر برابر کند علی

روزی که از خطای همه پرده می‌درند

روزی که خلق تشنه به صحرای محشرند

دل‌ها ز تشنگی چو شررهای آذرند

آنان که مست جام تولّای حیدرند

سیرابشان ز چشمه ی کوثر کند علی

دارد ز قلب خاک حکومت بر آسمان

بر دستش اختیار مکان داده لامکان

گردد به گردش نگهش محور زمان

دست خداست با سر انگشت می‌توان

افلاک را هماره مسخّر کند علی

دین یافت از ولادت شیر خدا کمال

بی‌مهر حیدر است مسلمان شدن محال

عالم به او و او به خدا دارد اتکال

در عین بندگی به خداوند ذوالجلال

اعجاز، همچو خالق داور کند علی

آدم سرشته شد گلش از خاک پای او

کس را چه زهره تا که بگوید ثنای او

مداح او کسی است که باشد خدای او

اکسیر معرفت طلب از کیمیای او

شاید مس وجود تو را زر کند علی

دنیا ندیده مثل علی راست قامتی

در هر دلی بپاست ز شورش قیامتی

هر نقطه را بوَد ز ولایش علامتی

هر لحظه ریزد از سر دستش کرامتی

جود از نیاز خلق، فزون‌تر کند علی

دل از خیال منظر حسنش صفا گرفت

باید از آن جمال نشان خدا گرفت

حق از نخست، عهد ولایش ز ما گرفت

روزی که تیرگی همه جا را فراگرفت

ما را شراب نور به ساغر کند علی

روز جزا که هست همان روز سرنوشت

هرکس به حشر می‌دروَد هر چه را که کشت

بخشنده می‌شوند همه کرده های زشت

روید ز شعله های جهنم گل بهشت

گر یک نگه ز دور به محشر کند علی

مهر قبول توبه ی آدم به نام اوست

موسی به طور همسخن و همکلام اوست

از قله های وهم فراتر مقام اوست

امر قضا به حکم خدا در نظام اوست

تا در نظام خود چه مقدّر کند علی

ازدواج امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها

غلامرضا سازگار

شماره۱

امشب شب سرور خدا و پیمبر است

امشب به جمع حور و ملک شور دیگر است

امشب فرشتگان همه سرمست و پایکوب

جبریل همچو گل پر و بالش معطر است

امشب تمام ارض و سماوات هرچه هست

بزم سرور ذات خداوند اکبر است

امشب ستارگان همگی نقل مجلس اند

دامان سبز رنگ زمین پر ز اختر است

امشب شب ولادت سادات عالم است

امشب شب عروسی زهرا و حیدر است

امشب به عرش زمزمهٔ شادی علی است

امشب شب مبارک دامادی علی است

****

پیغمبران تمام امم را خبر کنید

امشب همه به سوی مدینه سفر کنید

اسفند دود کرده و مشعل به روی دست

از چار سو به چهرهٔ مولا نظر کنید

خوانید بر علی همگی مدح فاطمه

شب را به دور حجرهٔ زهرا سلام الله علیها سحر کنید

قرآن به دست دور و بَر ناقهٔ عروس

تطهیر و قدر و سجده و کوثر ز بر کنید

بر حفظ این امانت پیغمبر خدا

امشب دعا به جان علی بیشتر کنید

بنت اسد سلام الله علیها که بوده ملک دست بوس تو

عیدی بده که فاطمه سلام الله علیها گشته عروس تو

****

این مهر و مه که هر دو شریف و مکرّمند

با نورشان محیط به عرش معظّمند

****

پیش از وجود خلقت، تا بعد روز حشر

با هم هماره بوده و پیوسته با هم اند

پیش از هبوط آدم و حوا در این زمین

امّ و اب و سلالهٔ حوا و آدمند

منظومهٔ مبارکهٔ آسمان وحی

مصداق نور و معنی آیات محکم اند

محصول این زفاف بود یازده پسر

عالم فدایشان که امامان عالم اند

اولادشان به روی زمین بی شماره اند

در چشم کل عرش نشینان ستاره اند

****

عقدی که بسته بود خداوند لایزال

تبدیل شد به شام زفاف و شب وصال

جبریل ساربان شده و ناقهٔ عروس

آمد به سوی بیت علی با دو صد جلال

****

یک سو زمام ناقه گرفته، ز یک طرف

چون سایه بان گشوده به فرق عروس بال

وقتی ز روی فاطمه سلام الله علیها مولا کشد نقاب

جا دارد ار به مأذنه گوید اذان بلال

خورشید رقص می کند امشب در آسمان

مه چون هلال خم شده در بزم دو حلال

جشن سرور عترت و قرآن مبارک است

وصل دو بحر لؤلؤ و مرجان مبارک است

****

داماد کیست اسوهٔ زهد و اطاعت است

شغلش دو کار، حفر قنات و زراعت است

مهر عروس چیست؟ زمین است و چار نهر

مهر دگر؟ به عرصهٔ محشر شفاعت است

داماد را هنر چه بود غیر این دو کار؟

شیر خدا به بیشهٔ سرخ شجاعت است

****

در بین این دو یار چه خطی است مشترک؟

زهد و نماز و صبر و رضا و قناعت است

شیرینی همارهٔ این زندگی ز چیست؟

مهر و وفا و عاطفه، ساعت به ساعت است

مهر عروس زیرلب آهسته یا علی است

کل جهاز او زره مرتضی علی است

****

این هر دو زوج کآمده قرآن به شأنشان

داده خدا به خیل ملایک نشانشان

جبریل جای دسته گل از جانب خدا

تطهیر هدیه آورد از آسمانشان

کردند سر اگر چه سه شب در گرسنگی

رمز نزول سورهٔ دهر است نانشان

اطعامشان برای خداوند بود و بس

اینجا خداست مفتخر از امتحانشان

****

خلق جهان به پیروی این دو زوج پاک

باغ جنان شود به حقیقت جهانشان

نه سال زندگانی شان عمر عالم است

دانشگه تمام کمالات آدم است

****

تا مهر و ماه در یم هستی شناورند

عالم پر از سلالهٔ زهرا و حیدرند

محصول این عروسی و این عقد با شکوه

دو قرص آفتاب، دو تابنده اخترند

گر نیک بنگری دو محمد، دو فاطمه

یا دو کتاب وحی خدا یا دو کوثرند

سوگند می خورم به اَب و اُم و جدشان

کاین چارتن ز خلق دو عالم نکوترند

آن دو پسر به آدم و ذریه اش پدر

وین دو به شیعه تا ابدالدهر مادرند

جان تمام عالم خلقت فدایشان

"میثم "بگو قصیده به مدح و ثنایشان

شماره۲

امشب شب ساغر زدن با ساقی کوثر شده

امشب عروس آسمان خاک در حیدر شده

امشب علی محو رخ صدیقه اطهر شده

امشب به بیت فاطمه غلمان ثنا گستر شده

امشب شب آمرزش خلق از سوی داور شده

زیرا امیر المومنین داماد پیغمبر شده

جن و بشر و حور و ملک گویند امشب با علی

دامادیت ، دامادیت ، بادا مبارک یا علی

مهر و مه اینجا اختری ، گردون هلالی میکند

یا آسمان با اختران بذل لئالی می کند

دل در سرای فاطمه سیر خیالی میکند

طوطی جان در بزم او شیرین مقالی می کند

روح الامین مداحی مولی الموالی میکند

حور و ملک را با دمش حالی به حالی میکند

ریزد چو باران از سما آیات رحمت بر زمین

در مجلس دامادی مولا امیر المومنین

جبریل نازل از سما گردیده بر فخر بشر

آورده پیغام از خدا کی بهترین پیغامبر

ما از ازل این عقد را بستیم در لوح قدر

تو در زمین این خطبه را انشاد کن بار دگر

گیتی ز انجم پر شد با وصل این شمس و قمر

او مادر است و این بود بر یازده مولا پدر

این وصل ، وصل کوثر و ساقی کوثر است

این عقد ، عقد حیدر و زهرای اطهر میشود

وصل دو دریا حاصلش دولولوی مرجان شود

کز هر دو تا شام ابد روشن چراغ جان شود

بر پای آن در راه این جان جهان قربان شود

او دین ز صلحش زنده و این کشته قرآن شود

مرجان حسن کز حسن او جان مشعل تابان شود

لولو حسین است و از او دل شعله سوزان شود

مرجان که دیده آنچنان لولو که دیده اینچنین

آدم گدای کوی او عالم فدای روی این

ای فاطمه بنت اسد ناموس حی ذوالمنن

امشب عروس خویش را بنگر کنار بوالحسن

بر روی حیدر خنده کن بر دست زهرا بوسه زن

بنشین و بنشانش ببر مانند جان خویشتن

گردیده در بیت الولاماه رخش پرتو فکن

گوش خدا یعنی علی تا بشنود از او سخن

تهلیل گو ، تقدیس کن تسبیح خوان دل باخته

در سر به شوق فاطمه شوری دگر انداخته

امشب خدیجه در جنان لبخند دیگر می زند

روحش بشوق دیدن داماد خود پر می زند

در خانه شیر خدا با مصطفی سر می زند

گه بوسه بر دست علی ساقی کوثر می زند

گه خنده بر ماه رخ زهرای اطهر می زند

گاهی تبسم بر گل روی پیمبر می زند

ارواح پاک انبیا دور سرای فاطمه

خوانند از بهر علی مدح و ثنای فاطمه

آدم ستاده بر در بیت امیر المومنین

خواند ثنای فاطمه با نوح شیخ المرسلین

خنجر بکف دارد خلیل ان شاهد شور آفرین

تا از ذبیحش شر برد در مقدم آن نازنین

استاده موسی روی پا افتاده عیسی بر زمین

داود مداحی کند با نغمه های دل نشین

یوسف به حسن دلربا خدمتگذاری می کند

یعقوب با ذکر علی شب زنده داری می کند

می خواست تا آید عروس آن شب به بیت شوهرش

پر شد ز افواج ملک هم ایمنش هم ایسرش

جبریل از پیشش رود و میکال از پشت سرش

پا در رکاب ناقه و جا در دل پیغمبرش
رضوان شده جاروب کش با زلف خود در معبرش
سبحانه سبحانه خالی است جای مادرش
حیدر به شوق مقدمش دل بیقراری می کند
استاده در پشت در و لحظه شماری می کند
بگرفت دست مرتضی تا پرده از رخسار او
نقش تبسم شد عیان از لعل گوهر بار او
یار دو عالم را ببین گردیده زهرا یار او
غم خوار عالم را نگر شد فاطمه غم خوار او
افکنده چشمی جانب بیت و در و دیوار او
یاد آمد از حرق در و از قصه ایثار او
گردید دور مرتضی آهسته گفتا با علی
من آمدم تا جان خود سازم فدایت یا علی
در حجله بنهادند پا آن دخت عم این ابن عم
آن روح از سر تا بپا این جان از سر تا قدم
آن وحی را خیر تاکلام این بیت را صاحب حرم
بنهاد دست هر دو را ختم رسل در دست هم
گفتا بزهرا کاین علی شوی تو باشد دخترم
گر او شود از تو رضا راضیست حی ذوالکرم
پس با علی گفتا علی انسیه الحور است این
سر خدا ، روح نبی ناموس تو زهراست این
امشب امانت میدهم من بر تو جان خویش را
بگذاشتم در دست تو روح و روان خویش را
روح و روان خویش ر ا تاب و توان خویش را
پاینده میبینم د راو ، نام و نشان خویش را
در دامن او یافتم من دودمان خویش را
چون جان نگهدای علی ، جان جهان خویش را
هرکس بیازارد و را خسته دل زار مرا
آنکس که آزارد مرا آزرده دادار مرا
ای بوده پیش از پیشتر ناموس داور فاطمه
ای مدحت از سوی خدا تطهیر و کوثر فاطمه
ای دست بوست مصطفی ای کفو حیدر فاطمه
ای زینب کبری تو را پاکیزه دختر فاطمه

ای بر حسین بن علی آزاده مادر فاطمه

ای یازده فرزند تو بر خلق رهبر فاطمه

در شام قدر وصل تو روشن دل عالم شده

مدح تو ذکر علی شیرینی" میثم " شده

شماره۳

به بزم انبیا امشب نشاط دیگری پیداست، می‌بینم گل لبخند شادی بر لب آدم، تو گویی با ادب بستند صف، پیغمبران از نوح و ابراهیم و اسحاق و کلیم الله و روح‌الله و یعقوب و جناب یوسف و داود و فرزندش سلیمان در کف هر یک گلی از آیه‌های نور و آوای مبارک بادشان بر لب که ای مولاـ مبارک باد بر قد رسایت خلعت شادی و اوج تخت دامادی، مبارک باد ای جان محمّد وصل زهرایت، چه نیکو همسری بخشیده ذات حقتعالایت، که باشد روح پاک و بضعه پیغمبر اکرم.

****

سماوات العلی امشب همه دریای نورند و ملایک شاد و مسرورند و عالم سینهٔ سینا و دل‌ها محفل طورند، جبریل امین از جانب دادار منان آمده در محضر پیغمبر اکرم، پیام آورده از حق با سلامی گرم بر احمد که ما در آسمان خواندیم اول خطبهٔ عقد امیرالمؤمنین و دخترت زهرای اطهر را، تو باید در زمین اینک ببندی عقد آنان را، دو خورشید فروزان را، دو دریای خروشان را، دو روح پاک ایمان را، دو وجه ذات منان را، دو جان را و دو جانان را که پیش از آفرینش این دو را حق خوانده کفو هم.

محمّد از امین وحی چون بشنید این فرمان گل، لبخند او بشکفت همچون لاله در بستان، به مسجد آمد و بگذاشت پا بر عرشهٔ منبر، فرو بارید از یاقوت لب با این کلام دلنشین گوهر، به امر حضرت داور، الا یا مسلمین از مرد و زن از اکبر و اصغر، هم اینک من به امر حضرت پروردگارم عقد بستم دخترم زهرا و حیدر را دو کفو نیک اختر را، دو روح روح‌پرور را، دو شمع نورگستر را، دو دریا را دو گوهر را، دو هم سنگ و دو همسر را، که بسته پیشتر از آفرینش عقدشان را خالق عالم.

****

چو بشنیدند از ختم رسل این مژده را یاران، زمین شد از گل لبخند اصحاب رسول الله گلباران، زنان تبریک‌گو بر فاطمه، مردان، مبارک باد می‌گفتند بر مولاـ محمّد بود و زهرایش، علی بود و تجلایش، تمام قدسیان تسبیح گو تهلیل خوان تکبیر می‌گفتند و می‌گشتند دور این زن و شوهر، خداوند تعالی تهنیت می‌گفت بر پیغمبر و بر حضرت صدیقه و بر حیدر و بر شیعهٔ مولا علی تا دامن محشر همه بودند مسرور از همه مسرورتر بودی دل نورانی پیغمبر خاتم.

****

پس از چندی زمان بگذشت و ایام عروسی آمد و خورشید عصمت را برِ این ماه می‌بردند و می‌خواندند حوران آیت الکرسی و قدر و کوثر و یاسین و نور و آیهٔ تطهیر و می‌بودی زمام ناقه‌اش در دست جبرائیل و دنبال سر او قل هوالله احد می‌خواند اسرافیل و گل از بال خود می‌ریخت میکائیل و جان فرش رهش می‌کرد عزرائیل و داماد ایستاده بر در خانه که با دست یداللهی ز خورشید جمال عصمت حق پرده بردارد، بخواند با تماشای جمال کوثر خود سورهٔ مریم.

****

فرود آمد عروس از ناقه و بگذاشت پا در خانهٔ مولا، علی محو تجلایش، خدا در نور سیمایش، نبی از فرق تا پایش، به لب ذکر خداوند تعالایش که یکباره نگاهش بر در و دیوار آن بیت گلین افتاد از آیندهٔ خود کرد یاد و با زبان دل دمادم یا علی می‌گفت، گویی باعلی می‌گفت: منم تا پای جان یارت منم یار فداکارت، شهید پای دیوارت، میان آن همه نامرد تنها مرد ایثارت، تو گر

خواهی بود آرایش من چهرهٔ نیلی از امشب همسرت باشد برای یاریی‌ات آمادهٔ سیلی، وجودم چاه غم‌هایت فدایت باد زهرایت، مقاوم در کنارت ایستادم تا ابد چون کوه مستحکم.

****

کجایی فاطمه بنت اسد تا بنگری امشب عروست را، بیا ای مادر مولا! بزن گلبوسه بر روی امیرالمؤمنین و بر عروست حضرت زهرا خدیجه ای سلام حق فزون بادا ز اعدادت کجایی تا ببینی گشته وجه‌الله دامادت، تو هست خویش را در یاری دین خدا دادی، نه هستی، بلکه جان خویش را در دست بنهادی، تو زهرا بر علی زادی، چو هست خویش در راه خدا دادی، خدا هم هست خود را بر تو بخشیده همانا دختری دادت چو زهرا و همانند علی بخشید دامادت چه دامادی که ذات پاک حق جان رسولش خواند و جان خلق عالم باد قربانش چه قابل سر که بر خاک قدوم او نهد «میثم».

شماره۴

فرشتهٔ طبع من! زندگی از سر بگیر
باز به سوی خدا، بال بزن پر بگیر
بخوان سرود و صله ز حیّ داور بگیر
ز دست مولا علی شراب کوثر بگیر
دست فشان پای‌کوب فرشتگان عفاف
خدا برای علی گرفته جشن زفاف
**** به گلشن عیش ما غم است چون زاغ زشت
امین وحی خدا لاله بیار از بهشت
ببین به بالت خدا شعر عروسی نوشت
به هم رسیدند باز دو یار نیکو سرشت
دو اختر تابناک دو آفتاب کمال
دو سورهٔ واقعه دو آیتِ ذوالجلال فرشتگان بر بدن ز نور خلعت کنید
غرق شده در خدا ناز به خلقت کنید
عروسی فاطمه است تمام همّت کنید
پیمبران را سوی مدینه دعوت کنید
ولیمهٔ کبریا هدیهٔ نقد علی است
قلب علی‌دوستان سفرهٔ عقد علی است
**** الا که شادی کنید یافته غم خاتمه
فیض الهی شده شامل حال همه
از نفس کائنات می‌رسد این زمزمه
که گشته امشب عروس فاطمه بر فاطمه
مادر مولا علی، علی اگر حیدر است
عروس تو فاطمه دختر پیغمبر است

**** خنده زنم کز حسد جان عدو سوخته
ریخته در نار بخل هر چه که اندوخته
عروس را از حیا چهره برافرخته
لباس داماد را دست خدا دوخته
عروس خواهد که چون قدم به منزل نهد
پیرهـن خـویش را هدیـه بـه سائل دهد
**** خواجهٔ لولاک را یار و برادر علی است
فاطمه را تا ابد همدم و همسر علی است
امیر بدر و احد فاتح خیبر علی است
خدیجه! داماد تو، ساقی کوثر علی است
قدر بدان این همه لطف خداداد را
خنده بر آر و ببوس بازوی داماد را
**** عروسی است و عروس دختر پیغمبر است
عروسی است و عروس آینهٔ داور است
عروسی است و عروس فاطمهٔ اطهر است
عروسی است و عروس فدایی حیدر است
وجـود او بـا علـی عـروج او تـا علی است
هر نفسِ این عروس هزارها «یا علی» است
**** علی به تخت زفاف چقدر زیبا شده
با نفس فاطمه چو گل ز هم وا شده
دل ز خدا می‌برد بس که دل‌آرا شده
از این چه بهتر که او شوهر زهرا شده
آینـهٔ کبریـاست طلعـت نورانی‌اش
خواجهٔ عالم زند بوسه به پیشانی‌اش
**** زراریِ فاطمه! ثنای مادر کنید
ثنای مادر کنید دعا به حیدر کنید
پارهٔ دل هدیه بر- این زن و شوهر کنید
نثارشان جای گل سورهٔ کوثر کنید
رسانده بر بام عرش ندای تکبیر را
کنـار هـم بنگریـد کوثر تطهیر را
**** عاقد این هر دو زوج خالق حیّ مبین
حاصل این مهر و ماه ستارگان زمین
خادم این جشن نور حضرت روح‌الامین

خطابهٔ عقدشان «تبارك» و یا و سین

ز چشم بد دور باد بهشت دیدارشان

دست خدا یارشان خدا نگهدارشان

**** آینهٔ کبریا فاطمه و حیدرند

معلم انبیا فاطمه و حیدرند

مؤسس اوصیا فاطمه و حیدرند

امّ و اب اولیا فاطمه و حیدرند

بتول، کفو علی است علی است کفو بتول

سلامشـان از خـدا درودشـان از رسـول

**** نعمت بی انتها مبارکت یا علی .

عنایت کبریا مبارکت یا علی .

وصال خیرالنسا مبارکت یا علی .

سیب بهشت خدا مبارکت یا علی .

به مجلس جشن تو ای دو جهان خرمت

لالـهٔ ناقابلـی اسـت قصیـدهٔ «میثمت»

شماره۵

برخیز و بزن خنده که غم عین خلاف است

گردون به حرم خانه هو گرم طواف است

عید آمده عید آمده یا جشن عفاف است

یا عصمت حق فاطمه را شام زفاف است

سری که نهان بود درخشید مبارك

بر روی زمین وصل دو خورشید مبارك

جان ، موسی شوق آمده دل وادی طور است

عیسی ز فلك سر زده و غرق سرور است

با شور و شعف در کف داود زبور است

در بیت ولایت خبر از وصل دو نور است

ارواح رسل گشته به گرد سر زهرا

گویند که شد شیر خدا شوهر زهرا

خیزید که امشب شب آرایش حور است

هم عید تولا شده هم جشن تبر است

از شادی و از شور جهان محشر کبراست

این جشن وصال علی و حضرت زهراست

گردید به گرد حرم فاطمه امشب

تبریک بگوئید به مولا همه امشب

در کشور دل وصل دو دلدار مبارک

بر احمد و بر خالق دادار مبارک

بر فاطمه و حیدر کرار مبارک

بر شیعه و بر عترت اطهار مبارک

در جشن زفاف گل رعنای خدیجه

خالی ست میان همگان جای خدیجه

حق ، عاقد و داماد ، علی فاطمه یارش

کردند ملایک به روی ناقه سوارش

حوران بهشتی به یمین و به یسارش

جبریل امین خنده زنان غاشیه دارش

فرخنده شب وصل کریم است و کریمه

خیزید که از هر دو بگیرید ولیمه

زهراست عروسی که بود حسن الهش

دل برده ز پیغمبر اسلام نگاهش

این همسر مولاست خدا پشت و پناهش

داماد ، در خانه بود چشم به راهش

در حیدر کرار چه شوری و چه حالی ست

ای فاطمه بنت اسد جای تو خالی ست

از شوق علی پیرهن دل شده پاره

مولا شده سر تا به قدم محو نظاره

گردیده قرین در دل شب ماه و ستاره

با خدا شیر خدا فاطمه گوید به اشاره

کای مهر تو از روز ازل عهد الستم

من همسر و همسنگر تو فاطمه هستم

ای نفس نفیس نبی ای روح مجرد

ای بیت گلین تو مرا خلد مخلد

ای دست خدا حامی دین یار محمد (ص)

یار تو شریک غم تو فاطمه آمد

من آمده ام تا که تو را یار بگردم

دور تو میان درو دیوار بگردم

نه ساله ام اما همه جا یا رتو هستم

با شعله دل شمع شب تار تو هستم

در شادی و غم یار وفادار تو هستم

همسر نه ، که سرباز فداکار تو هستم

با عشق تو زیبائی من چهره نیلی ست

بالله قسم صورتم آماده سیلی ست

امروز پراز آل نبی روی زمین است

وز مقدمشان روی زمین خلد برین است

پاینده به هر عصر از این سلسله دین است

محصول وصال علی و فاطمه این است

(میثم) همه جا خاک ره آل علی باش

پروانه آن شمع جمال ازلی باش

شماره۶

ماه ربیع کرده تجلّا مبارک است

ماه سرور اهل تولّا مبارک است

جشن وصال حیدر و زهرا مبارک است

این جشن ازدواج به مولا مبارک است

از فیض وصل فاطمه دلشاد شد علی

خیزید و کف زنید داماد شد علی

امروز مهر و ماه به هم مقترن شوند

حوران عرش خادمهٔ بوالحسن شوند

جن و ملک به خاک درش بوسه زن شوند

محصول این زفاف حسین و حسن شوند

روز و شب عروسی زهرای اطهر است

عاقد خدا و احمد و داماد حیدر است

آدم به بزم وصل شه اولیا بیا

از باغ خلد با همهٔ انبیا بیا

با انبیا به بزم شه اولیا بیا

مریم تو با زنان بهشتی بیا بیا

حوران عرش روی در این خانه می کنند

با خنده موی فاطمه را شانه می کنند

داماد را هماره ز سوی خدا سلام

بر این دو زوج از همهٔ انبیا سلام

بر این عروسی از علی مرتضی سلام

بر یازده ستارهٔ برج هدی سلام

این ازدواج علّت ابقای مکتب است

بالله قسم طلیعهٔ میلاد زینب است

حسن خدا به روی علی دید فاطمه

بشکفت همچو لاله ؤ خندید فاطمه

در چشم آفتاب درخشید فاطمه

بنت اسد عروس تو گردید فاطمه

لبخند زن به چهرهٔ نورانی عروس

اوّل بزن تو بوسه به پیشانی عروس

امشب ستاره می چکد از چرخ آبنوس

در محضر علی به سر حجلهٔ عروس

بازآ خدیجه بر در آن حجله کن جلوس

دست عروس و صورت داماد را ببوس

قلب تو منجلی شده امشب مبارك است

داماد تو علی شده امشب مبارک است

عالم از این خبر همه خلد مخلّد است

دامادی ولّی خداوند سرمد است

این جان احمد است که داماد احمد است

داماد نه بگو که تمام محمّد (ص) است

اینجا عروس، دخت رسول مکرّم است

مهریّه اش شفاعت خلق دو عالم است

امشب چه با صفاست حرمخانهٔ علی

ناموس کبریا شده ریحانهٔ علی

کوثر قدم نهاده به کاشانهٔ علی

لبریز نور آمده پیمانهٔ علی

در حجله ی زفاف محمّد (ص) قدم نهد

دست علیّ و فاطمه را دست هم دهد

قلب علی از آنهمه عزّ و وقار زد

لبخند اشتیاق به دیدار یار زد

بر باغ آرزویش نسیم بهار زد

کم کم نقاب از رخ زهرا کنار زد

خورشید آسمان هدی را نظاره کرد

لا حول گفت و روی خدا را نظاره کرد

لبخند زد و ز شوق که این همسر من است

یا جان احمد است که در پیکر من است

امّ الائمّه فاطمهٔ اطهر من است

من روز حشر ساقی و این کوثر من است

ای هستی امام ولایت خوش آمدی

ای مادر تمام ولایت خوش آمدی

بگذار پا به دیده ام ای نور دیده ام

کز اشک شوق گُل سرِ راه تو چیده ام

از هر چه دل بریده به وصلت رسیده ام

خوش انتظار آمدنت را کشیده ام

دار الولای کوچک من گلشن از تو شد

بیت علی نه قلب علی روشن از تو شد

آیینه ی خدای تعالای من تویی

مشعل فروز دیدهٔ بینای من تویی

بالله قسم بهشت تماشای من تویی

نازم به این مقام که زهرای من تویی

هر وصف تو که زمزمهٔ خلق عالم است

گویی هزار میوه به یک نخل «میثم» است

مهدی رحیمی

دست خدا چو دست به سوی خدا گرفت

در اصل مصطفی زعلی اذن را گرفت

دیدند خواستگار علی بود ظاهرا

یک روح بود عشق ولی در دوتا بدن

زهرا اگر نشست علی هم به پیش رفت

الحق علی به خواستگاری خویش رفت

زهرا همان علی ست ولی در پس حجاب

غیر از بلی چه چیز به حیدر دهد جواب؟

توحیدری و هرچه که فریاد زد سروش

پیدا نشد برای تو در عرش ساق دوش

بی ساق دوش آمده بر دوش ذوالفقار

دست خدا نموده به پا کفش وصله دار

دنیا شنید گرچه ز لب های مصطفی

در اصل خطبه خواند برای شما خدا

چون در شب زفاف شما فرش می شود

با این دلیل عرش خدا عرش می شود

سابیده اند قند ستاره به تور ابر

در عقد هم شدند دوتا رشته کوه صبر

زَوّجتُ عشق جزء سپاه علی در آ

اَنکَحتُ فاطمه به نکاح علی در آ

از تو بهشت تا که جوابت بلی شود

با تو علی میان خلایق علی شود

در بند تو زده پدر خاک را خدا

عقد تو کرده جمله ی" لولاک "را خدا

کردند اشک های علی را محاسبه

مهریه ی تو آب شد عندالمطالبه

آتش گرفت علقمه و نیل گُر گرفت

هذاموکّلی پر جبریل گُر گرفت

دم رفت توی سینه ولی بازدم رسید

دست علی و فاطمه کم کم به هم رسید...

محمد نجار

امشب به دلم نغمه و شوری دگر افتاد

تاحاله ای از ابر به دور قمر افتاد

ساقی و می باده مرادر نظر افتاد

آنقدر زدم باده که جان در خطر افتاد

در حالت مستی بزدم طعنه عدو را

"با آل علی هرکه در افتاد ور افتاد"

هرگاه گذارت به یکی شیر نر افتاد

آنگاه ببینی چه کسی از کمر افتاد

*من حیدری ام زاده ی کوی نجف آباد

*من بید نیم تا که بلرزم ز دم باد

من حیدریم نام علی ورد زبانم

من حیدریم حب علی عشق عیانم

من حیدریم بی مددش زنده نمانم

بر خاك قدمهاش زند بوسه لبانم

من حيدريم بی كرمش عين خزانم

من حيدريم حب علی تاب وتوانم

من حيدريم دست علی هست عنانم

دوری نجف هر نفسی برده امانم

*قربان دم وبازدمت يا اسدالله

من گردوغبار حرمت يا اسدالله

معنی وقاری و شرف همسر زهرا

۹سال شدی هر نفسی ياور زهرا

می نوش شدی از قدح كوثر زهرا

گفتی كه اميرم به همه در بر زهرا

بابا تويی و بهر همه مادر زهرا

در اوج لياقت تو شدی شوهر زهرا

آنجا كه بهشت است طفيل سر زهرا

تنها تو شدی باب دلو دلبر زهرا

*داماد پيمبر نه كه داماد خدايی

* تنها تو اميری وهمه عين گدايی

بر سفره ی عقدت بنشين حضرت مولا

عالم شده زيبا و ببين حضرت مولا

سر حلقه ی كل مومنين حضرت مولا

داماد محمد امين حضرت مولا

دلداری و دلبر آفرين حضرت مولا

برحلقه ی عاشقی نگين حضرت مولا

از اول و تا به آخرين حضرت مولا

زهرا به تو گفته آفرين حضرت مولا

*وقتی كه زند ستاره چشمك

*يعنی كه عروسيت مبارك

یاسر مسافر

ز عالم بالا خبر آمد خبری بود

در عرش خدا حال و هوای دگری بود

در جشن عروسی دوتا دلبر و دلدار

باريد زشوق آنكه زاهل نظری بود

در عرش عروسی است و مهمان خدایند

داماد و عروس هم زملک دور و بری بود

سرمایه ی این زوج فقط مهر و محبت

هرچند که دارائیشان مختصری بود

زهرا فقط هم کفو علی بود ، همانکه

سرتاقدمش چون پری از عیب بری بود

بالاتر از انس و ملک و حوریه زهراست

اصلا نتوان گفت همانند پری بود

در وقت زفاف از سر شب این دوکبوتر

در حال مناجات خدا تا سحری بود

ابتر چه کسی گفت به پیغمبر خاتم ؟

کوری عدو ماحصلش دو پسری بود

اول حسن و بعد حسین ، بعد زنسلش

یعنی که همیشه به جهان تاج سری بود

دیگر چه نیازی به سپر بود علی را

از فاطمه بهتر مگر او را سپری بود!

می گفت علی با دل پر درد و پر از آه

هر وقت که از کوچه ی غم ها گذری بود

اوقات خوش آن بود که با فاطمه سر شد

در باقی عمر خون دل و چشم تری بود

ای فاطمه ای یاور نه ساله ی حیدر

رفتی و نگفتی که تو را همسفری بود ؟

ایمان غلامی باب الجنه

شب دومادیِ فاتح خیبر شده

نو عروس آقا حضرت کوثر شده

همه بگین ماشاءالله هو صـد قـل هو الله از آسـمونا فریـاد می رسه جشنِ علی و زهرا خوشـحال نبی یک دسـته گلی الحق داده به آقا خوش به حـالمون میشه علی شـده همسـرزهرا شـیعه خوشـبخت شـده با ازدواج گل طاها می خونم با شادی امشبی رو هزار ماشاءالله شاخه ی شـمشاد علی حضـرت دوماد علی مبارکت باد .... خطبه خون عقدِ حیدر و زهرا خداس آخه عقد این دو میـون آسـموناس آره ریسه میبنـدن فرشـته هـا می خنـدن مهریه ی اون از هفت آسـمون فقـط یه خرمـاس سـاده اس دلشون دریـاس مهرشون خنچه اش یه گل یاس حضـرت مصـطفی میگه بابا بنده وکیلم گل طاها میگه از ته قلب بله رو میگم یا حیدر مبارک شدی تو همسـر کوثر شاخه ی شـمشاد علی حضـرت دوماد علی مبارکت باد .... رو لب مهدی فاطمه این زمزمه اس حسـبنا الله امشب عروسـی فـاطمه است من دورت بگردم ای دوای دردم عیـدی می ده به نوکر آقـامون چونکه دغـدغه داره صاحب

مجلسه شاد باش برامون هـدیه کربلا داره هرکه دارد حوس کربوبلا بگه یا زهرا گره مشـکلی داره بگه یا حضـرت مولا یا حیدر کن نظر بر حال خسته ی نوکر شاخه ی شمشاد علی حضرت دوماد علی مبارکت باد

مسعود اصلانی

هوای سینه ی دنیا چو عرش اعلاء بود
و نور عشق میان زمین و بالا بود مدیحه خوانی داوود می رسد امشب
در این شبی که شفق همنوای دریا بود دل زمین خدا شوق پر کشیدن داشت
و آن کرانه که در اوج ناکجاها بود می نشست حضرت موسی به تور عشق علی
و شور و شوق دگر در دل مسیحا بود تمامی شعف جلوه ی خداوندی
میان خنده ی پیغمبرش هویدا بود نگاه خیره ی زهرا به چشم های علی
نگاه خیره ی حیدر به چشم زهرا بود خرابی دل عالم شدست آبادش
خوشا به حال نبی که علیست دامادش زمین بهشت خدا شد ز اعتبار علی
و ماه محور رخ و گردش مدار علی همین که حضرت زهرا عروس مولا شد
نمانده بود به سینه دگر قرار علی به نان هر شب حیدر مدینه محتاج است
از این به بعد که زهراست خانه دار علی و با حضور قدم های مادر گلها
شکفت در دل خانه گل بهار علی برای جنگ علی ذوالفقار لازم نیست
چرا که حضرت زهراست ذوالفقار علی هزار همچو سلیمان در کنار خانه ی او
نشسته اند که باشند ریزه خوار علی به پاش ریخت پیمبر تمام دنیا را
گذاشت در کف حیدر چو دست زهرا را

یوسف رحیمی

سرتاسر مدینه پر از شوق و شور بود
لبریز از طراوت و غرقِ سرور بود از آسمان شهر پیمبر در آن پگاه
صد آسمان ملائکه گرم عبور بود وقت نزولِ سوره‌ی یاسین و هل أتی،
هنگامه‌ی تجلی آیات نور بود بال فرشته فرش قدمهای آفتاب
روبند ماهتاب ز گیسوی حور بود عطر بهشت از نفس باغ می چکید
تا اوج عرش زمزمه های حضور بود عالم از عطر یاس مدینه معطر است
پیوند آسمانی زهرا و حیدر است می خواستند تا که بمانند یار هم
همدل ترین و هم نفس روزگار هم بی زرق و برق ، ساده‌ی ساده شروع شد
پیوند آسمانی شان در کنار هم «سرمایه های اصلی شان مهر و عاطفه
بی اعتنا به ثروت و دار و ندار هم» بر اعتماد شانه‌ی هم تکیه داشتند
سنگ صبور یکدگر و راز دار هم بودند هر پگاه دل انگیزتر ز عشق
گرم طلوع روشنِ خورشید وار هم چشم بد از جمال دو خورشید دور باد

چشم حسودِ بد دل و بد خواه کور باد هم ، ماورای حد تصور کمالشان

هم ، ماسوای ذهن و تخیل جلالشان آنجا که سوخت بال و پر آسمانیان

بام نخستِ پر زدن و اوج بالشان باید که درس زندگی آموخت تا ابد

از بوریای کهنه و ظرف سفالشان در جام کوزه روشنی خمّ سلسبیل

کوثر شراب خانگی لایزالشان کی می توان به واسطه‌ی این مثالها

پرواز کرد تا افق بی مثالشان آئینه‌ی ظهور صفات خدا شدند

یاسین و نور شدند هل أتی شدند بر شانه های عرش خدا خانه داشتند

نه نه ، که عرش را به روی شانه داشتند این ساکنان عرش خدا از همان ازل

چشمی به چند روزه‌ی دنیا نداشتند هر چند داشت سفره شان نان خشکِ جو

اما همیشه خویِ کریمانه داشتند سرشار از عشق و عاطفه و نورِ معرفت

همواره لحظه های صمیمانه داشتند گل داده بود باغِ بهشت امیدشان

یعنی چهار غنچه‌ی ریحانه داشتند ما جرعه نوش چشمه‌ی جاریّ کوثریم

دلداده ایم ، شیعه‌ی زهرا و حیدریم

قاسم صرافان

عشق یعنی یکی درون دو تن

عشق یک روح رفته در دو بدن عشق زهراست روبروی علی

نظر آنهم فقط به سوی علی عشق راهی بدون خاتمه است

آخر، این راه، راهِ فاطمه است فاطمه گفتم و دلم پر زد

باز شاعر به سیم آخر زد زد دوباره دلی به این دریا

حسبنا الله و حسبنا زهرا فاطمه قاب روبروی علی است

فاطمه غرق در وضوی علی است فاطمه در کنار حیدر نه

فاطمه دختر پیمبر نه خلق احمد به نور فاطمه بود

نور حیدر ظهور فاطمه بود سیر لولاک آخرش زهراست

بی سبب نیست مادر باباست یازده ماه دور گردن اوست

یازده گل به روی دامن اوست یازده نور و یازده ساغر

یازده جوی جاری از کوثر یازده عاشق از تبار علی

یازده عکس یادگار علی یک دل او دارد و ازآن علی ست

فاطمه زور بازوان علی ست یا علی بر لبش که جاری شد

برق زد عشق و ذوالفقاری شد با تو تیغ علی دو دم دارد

با تو حیدر بگو چه کم دارد دل شد از این حماسه بی پروا

حسبنا الله و حسبنا زهرا

وحید قاسمی

شماره۱

یک مرد وزن مکمل هم در کنار هم
آیـینه وار هــردو یشان بیــقرار هم
مـعنای اصـلی لغـت خـانـواده انــد
مست نگاه یکدلی و می گسار هم
این زندگی بنا شده بر پایه های عشق
بی اعـتنا به ثـروت و دار ونـدار هم
یک خــانه محقر و یک قطـعه حصیر
سـرمایه های اصلی شان اعتبار هم
کانون گـرم پروش غنچه های یاس
پیــوندشان وقوع و طــلوع بهار هم
در آسـمان عـاطفه این ماه و آفتاب
چرخیـده اند تا به ابد در مدار هم
عاقد خـدا و مهریه آب و سکوت محض
آری شدند هم نــفس روز گار هم

شماره۲

فضای شهرمدینه دوباره روحانی است
نماز پنجره هایش چقدر عرفانی است
مگر چه عید بزرگی رسیده که امشب
در آسمان و فلک جشن نور افشانی است
عجب شبی ! همه جا ریسه بسته جبرائیل
عجب شبی ! همه ی کهکشان چراغانی است
ولیمه می دهد امشب پیمبر رحمت
چقدر سفره ی این بزم پهن و طولانی است !
فرشته ها سرشان گرم رقص و...؛ میکائیل
به فکر پخت و پزِ سوروساتِ مهمانی است
درون سفره مِی ناب و ساغر آوردند
کلیم و خضر دلی از عزا در آوردند
ستاره ها همه بی تاب دیدن داماد
گرفته اند حسودان کور دل غمباد

وضو گرفته و با احترام باید گفت:

-جناب حضرت داماد ، شاخه ی شمشاد-

تمام آینه های مدینه غش کردند

نگاه فاطمه تا در نگاه شان افتاد

کلید باغ جنان را خدا مراسم عقد

به این عروس سرِ سفره زیر لفظی داد

ترانه ی لب داوود خوش صدا این است:

علی و فاطمه پیوندتان مبارک باد

خدا به حور و ملک گفت تا که دف بزنند

بس است گفتن تسبیح و ذکر، کف بزنند

مجید لشگری

یک آینه که حسرت دارالسّلام هاست

یک آینه که قبله ی بیت الحرام هاست

یک آینه که عین حقیقت، مجاز نه!

یک آینه که غرق سکوت و پیام هاست

یک سو جلال حضرت خیرالنّسای خلق

یک سو جمال واضح خیرالأنام هاست

پیوند پاک سوره ی یاسین و کوثر است

آغار انکشاف تمام ظلام هاست

تلفیق نهر کوثر و امواج سلسبیل

هنگام باده نوشی و شرب مدام هاست

«حبل متین» گوشه ی جلباب فاطمه

خورده گره به پیرهن «لاانفصام» هاست

دست علی به دست«فصلِّ لربّک» است

اشراق آسمانی و صبح امام هاست

دیگر نیاز تیغ دو دَم منتفی شده است

زیرا که خطبه خطبه فدک در نیام هاست

تا «لَم یَکُن لَهُ کُفُوًا» نزد مرتضاست

خاری به چشم شور جمیع لئام هاست

باید گدا شویم و یتیم و اسیرشان

وقت نزول مائده های طعام هاست...

بر خانه ای که «تُرفَع» و «یُذکَر» نموده «اسم»،

بر خانه ای که رکن و منا و مقام هاست

استاد حاج احمد واعظی

امشب سراپای دو عالم عطر باران می شود
معنا همه الفاظ زیبای بهاران میشود
هر جا کویری خشک باشد سبزه زاران می شود
جاری زلال عاطفه از چشمه ساران می شود
ای اهل عالم در های رحمت حق وا بود
امشب که شام ازدواج حضرت زهرا بود
در عالم بالا ملائک شور و غوغا می کنند
با خنده های شوق و شادی جشن بر پا می کنند
گلهای جنت را نثار روی زهرا می کنند
از روی بام عرش مولا را تماشا می کنند
یکسوی می رقصد کسی وان دیگری دف می زند
جبریل بیخود گشته از خود دائما کف می زند
از شوق پیغمبر سرشک از دیده جاری می کند
دل در میان سینه او بیقراری می کند
قرآن ز بیت وحی کوثر خواستگاری می کند
در عالم بالا خدا خود خطبه جاری می کند
عاقد خدا، تالار جنت ، قدسیان در همهمه
شاهد نبی ، داماد مولا و، عروسش فاطمه
یزدان دوباغ نور را از لطف بگشاید به هم
پیوند این دو دسته گل به چه می آید به هم
هاجر رجز خوان است و این دو یار بستاید به هم
مریم کنارش ایستاده قند می ساید به هم
یوسف گرفته مجمر و اسپند گردانی کند
داود با صوت دل انگیزش غزلخوانی کند
عیسی خوش آمدگو کنار خانه دربانی کند
امشب خلیل آید ذبیح خویش قربانی کند
مهریه زهرا همه دنیا و مافیها بود
از آتش سوزنده دوزخ نجات ما بود
عرش الهی سفره عقد است و بس زیبا بود
مهتاب امشب شمعدان سفره زهرا بود

زهرا به خانه بخت رفت پیوند دو دلدار شد

زهرا امانت باشد و مولا امانتدار شد

مهدی وحیدی

امشب خدا لطف نهان خود هویدا میکند

امشب تفاخر فرش بس بر عرش أعلا میکند

امشب دو تا را جفت هم ، از صنع یکتا میکند

یعنی علی ماهِ رخ زهرا تماشا میکند

با چشم دل در صورت او سیر معنا میکند امشب حسد بر خاکیان ، بی حد برند افلاکیان

خندان چمن ؛ رقصان دمن ؛ خوشدل زمین ؛ خرم زمان در دست اسرافیل بین ، صورش شده ساز و دُهُل

با نور، دعوتنامه بفرستاده هادیّ سُبُل

امضا ، ز ختم المرسلین ؛ گیرندگان ، خیل رُسل

هر کس که آید همرهش نی دسته گل ؛ یک باغ گل در آمد و شد اولیا، در رفت و آمد انبیا

ای غصّه و ای غم برو ؛ ای شوق و ای شادی بیا از بهر این ساعت زمان لحظه شماری کرده است

وز بهر این وصلت زمین نابردباری کرده است

چشم فلک شب تا سحر اختر شماری کرده است

ایوب دهر از شوق امشب، بی قراری کرده است

دست خدا ، وجه خدا را خواستگاری کرده است امشب علی ،آن عدل کل بر عق کل داماد شد

شاگرد ممتاز نَبی ، داماد بر استاد شد خوان کرم مخلوق را دعوت به مهمانی کند

صد نعمت از رحمت خدا بر خلق ارزانی کند

وز طور موسی آمده تا آنکه در بانی کند

آید خلیل ،آرد ذبیحِ خود که قربانی کند

یوسف گرفته مِجمر و اسپند گردانی کند کرّوبیان در هلهله، قدوسیان در همهمه

عیسی به دنبال علی، مریم کنار فاطمه امشب به ملک اهل دل مولی الموالی ، والی است

بر سینه غم دست رد زن، شب موسم خوشحالی است

شام سیه بختی شد و روز همایون فالی است

کوثر،کنار ساقی کوثر علیّ عالی است

زهرا به خانه بخت شد، جای خدیجه خالی است امشب به روی مرتضی ، لب های زهرا خنده کرد

آن دل گر از غم مرده بود، از خنده ی خود زنده کرد میخانه باز و هرکسی جام مکیّف می زند

ناهید، پا می کوبد و تندر به کف دف می زند

رنگین کمان چون مشتری خود را در این صف می زند

لبخند وصل امشب چه خوش کوثر به مصحف می زند

آری نه تنها خاکیان ، هر آسمان کف می زند منشین غمین امشب دلا، شادی دل کن بر ملا

خیز و مِس خود کن طلا ، آیینه ات را ده جلا عقد علی و فاطمه در آسمان بسته شد

در آسمان بسته شد در کهکشان ها بسته شد

زین نرگس و سوسن دگر چشم و زبان بسته شد

راه یقین ها باز شد ، پای گمان ها بسته شد

بازاریان حُسن را ، دیگر دکان ها بسته شد خورشید و ماه و آسمان،آیینه گردانی کنند

چون در زمین خورشید و ماهی نورافشانی کنند بزمی که حق آراسته الحق تماشایی بُوَد

جبریل مأمورست و فکر مجلس آرایی بود

میکال از عرش آمده گرم پذیرایی بود

چشم کواکب خیره گر از چرخ مینایی بود

درشهر یثرب لاجرم، خوش کِرد هم آیی بُوَد خیل مَلَك از عرش ، سوی فرش آورده اند

بهر جلوس انبیا پَرهای خود گسترده اند امشب زشادی هر وجودی خویش را گم می کند

گردون تماشای زمین با چشم اَنجُم می کند

دریای لطف سرمدی ، بی حد تلاطم می کند

اهل زمین را آسمان غرق تَنَعُّم می کند

هر غنچه بهر وا شدن چون گل تبسم می کند امشب که گاه شادی بی حدّ و بی اندازه شد

با دست جانان دفتر عشق علی ، شیرازه شد امشب صدف، بر گوهری ، یک بحر گوهر می دهد

یک گوهر اما از دو عالم پر بهاتر می دهد

صرّاف کل ، دردانه ای بر دُرج حیدر می دهد

خود دست دختر را پدر بر دست شوهر می دهد؟

نی نِی ، فلک خورشید را بر ماه انور می دهد؟ تبریک گو بر مصطفی جبریل از دادار شد

زهرا امانت باشد و حیدر امانت دار شد امشب علی در خانه خود شمع محفل می برد

کشتی عصمت ، نا خدا را سوی ساحل می برد

مشکل گشای عالمی، حل مسائل می برد

انسان کامل را ببین ، با خود مکمل می برد

هم آن به این دل می دهد ؛ هم این از آن دل می برد با نغمه ی جادویی اش ، داوود مداحی می کند

با خامه مانی کِی توان این نقش طراحی کند چشمی ندیده در زمین در هر زمان مانندشان

خورشید و مه تبریک گو بر وصلت و پیوندشان

شادی زهرا و علی پیداست از لبخندشان

لبخندشان دارد نشان از خاطر خرسندشان

شیعه مبارک باد گو ، بر یازده فرزندشان ای شیعه ، دست افشان شو وتبریک بر دلها بگو

بر پای خیز و تهنیت بر مهدی زهرا بگو ای ساقی کوثر کنار خود بهشتی رو ببین

قامت قیامت را نگر طوبا ببین مینو ببین

زین پس هلال خویش را در آن خَم ابرو ببین

هم روز را در چهره او ، هم شب را در آن گیسو ببین
هم لاله زار رو ببین ، هم نافه بارِ مو ببین هر چند ماهِ رُخ عیان امشب به تو آسان کند
روزی رسد کز چشم تو رُخسار خود پنهان کند

اسداله تعالی رودی

دیدگان مومنان بینا ز آن
نور حق کور کرده چشمان بدان
پاره ی تن از نبی گردد جدا
همدم و مونس شود با مرتضی
اشک شوق از نرگس طاها چکد
زین شعف پیراهن غم برکند
تهنیت گویند ملایک بر رسول
بهر وصل شاه مردان با بتول
رنگ گرفته یکدلی از وصل شان
با نصیب هر بینوا از فضل شان
هم صدا و هم دل و مشتاق هم
یاور و همدم به هر شادی و غم
هر دو گل پرورده ی دامان دوست
بوی عطر هر گل و بستان ز اوست
ساده امّا بس بجا و پاک و ناب
می رود زهرا به بیت بوتراب
ای اسدچشمان خلقان بر دراست
روز وصل فاطمه باحیدر است

غدیرخم

آزرم

«تمام قافله گیرد به جای خویش قرار...!»
منادیان همه کردند، حکم را تکرار کویر بود، افق تا افق، گداخته مس
بر آن گداخته مس، کاروان، خطی ز غبار دمیده مجمر خورشید، بر فراز کویر
وزان شراره فرو تافته، هزار هزار به نیمروز، تو گفتی که کوره‌ی خورشید
تمام هستی خود، زی کویر کرده نثار هوا ستاده که در سینه‌اش گرفته نفس
نفس نمانده که خود باد، مانده از رفتار شتاب قافله افزون، که زودتر برسد

به منزلی که مگر، سایه باشد و جوبار به دور دست نه پیدا، مگر درختی چند
در آن کویر، به مانند قامت زنهار فراخنای بیابان، چو پیکری خفته
که پاش در افق و، سر به سینه‌ی کهسار به نیمروز به «جحفه» قرار ممکن نیست
فتاد همهمه در کاروان، که چیست قرار؟ نه کاروان، که ز حج باز گشته انبوهی
فزون ز دیدن و، افزون‌تر از حدود شمار نه کاروان، که به فرسنگها خطی ممتد
نود هزار نفر، از پیادگان و سوار قبیله‌های عرب، در کنار یکدیگر
رکابدار نبی، چون مهاجر و انصار نبی (ص) ستاد و بفرمود، تا که گرد آیند
تمام قافله، از پیش و پس، کران و کنار کنار راه، یکی کوه بود و در پایش
بماند برکه‌ی باران ابرهای بهار کنار برکه، درختان سالخوردی چند
که سایبان شده در آن کویر آتشبار بگفت تا که برآرند، از جهاز شتر
فراز دامنه‌ی کوه، منبری ستوار از آنکه لحظه‌ی پیشین رسیده بود سروش
که در رسیده زمانی، که حق شود اظهار ملازمان همه دیدند- بر نشانه‌ی وحی-
عرق نشسته نبی (ص) را، به جبهه و رخسار شکفته چهره‌ی پاکش ز التهاب پیام
زدوده جلوه‌ی وحیش، ز روی خسته غبار فراز دامنه‌ی کوه، بر شد و نگریست
در آن قبایل بسیار، از یمین و یسار در آن فراز چه می‌دید، کس نمی‌دانست
کنون بگویمت از آن مناظر و اسرار: «گذشته»ها و «کنون» و فضای «آینده»
همه معاینه می‌دید، اندر آن دیدار «گذشته» بود ره رفته، مبداش «مکه»
که تا «مدینه» همی گشته بود، ره هموار «کنون» تجمع خلق است، اندرین منزل
که‌شان به مقصد «آینده» بست، باید بار ولیک حوزه‌ی «آینده» هست جمله جهان:
رهی به طول ابد، رهنمودی‌اش دشوار هر آنچه طی شده زین پیشتر، رهی اندک
هر آنچه مانده از این پس، مسافتی بسیار چنان رهی‌ست فرا پیش و، وقت رهبر تنگ
کرا سزاست، که بر کاروان شود سالار؟ چنین «گذشته» و «آینده» و «کنون» می‌دید
به چشم روشن دل، نقشهای روشن و تار به بیست سال و سه، کوشیده بود تا اسلام
رسیده بود به «اکنون»، به یمن بس پیکار وز آنکه شارع اسلام بود، می‌دانست
که هست نهضت او، تازه پای در رفتار ز «جاهلیت» پیشین، هنوز آثاری ست
که گاه جلوه کند آشکار، آن آثار هنوز دوره‌ی تعلیم، خود نگشته تمام
که تا پدید شود راه و چاه و گلبن و خار اگر چه هست در اسلام، اصل آزادی
و در «امور» به شورند، مردمان مختار ولیک قاعده را نیز هست، استثنا
کزین خلاف، شود قاعده بسی ستوار به‌ویژه آنکه کمین کرده‌اند در ره خلق
بسا به چهره شبان و، به سیرت کفتار که هست نهضت اسلام، چون نهالی خرد
که باغبان طلبد، تا نهالْ آرد بار نهالْ نهضت اسلام و، باغبانْ رهبر
و بار، مردم آزاد و، چشم و دلْ بیدار وز آنکه مرحله‌ی رهبری، هنوز به‌جاست
تمام نیست هدایت، در این زمان ناچار به یمن تربیت آنگه که ریشه کرد درخت

به بار آید و، نقصان نیابد از آزار میان «رهبر» و «حاکم» تفاوتی است عظیم
چنان‌که هست تفاوت میان «راه» و «سوار» نخست راه بیاید به سوی مقصد خلق
وزان سپس به سر کاروان، یکی سالار از آن فراز، در این گونه پرده‌ها می‌دید
هزار نقش، که نارم سرودْ در گفتار کنون سزاست، یکی راهبر بود حاکم
کنون رواست، همان راهدان بود سردار کسی که نهضت اسلام را شناسد نیک
کسی که در ره حق، بگذرد ز خویش و تبار کسی که در دل و جانش، ز جاهلیت نیست
نه هیچ شعله‌ی آز و، نه هیچ لکه‌ی تار کسی که دانش و آزادگی، از او روید
چنان که از دل آتش، شود پدید شرار کسی که در نظرش هیچ نیست، جز انسان
کسی که در دل او نیست هیچ، جز دادار کسی که هست ستمدیده را، بهین یاور
کسی که هست ستم باره را، مهین قهار کسی که قلعه‌ی «خیبر» گشوده است به دست
به جنگ «بدر» ز اهریمنان کشیده دمار کسی که روی نگردانده هیچ‌گه، از رزم
کسی که در «احد» از دشمنان نکرده فرار کسی که هست چو دریا و می‌کند توفان
ز اشک چشم یتیم؛ این شگرف دریابار کسی که هست چنان چون نبی (ص)، به قول و عمل
کسی که جان گرامی، به حق کند ایثار کسی که خفت به جای نبی (ص)، در آن شب خوف
درون مهلکه تا جان کند به دوست، نثار کسی که نیست جدا از فروغ علم نبی (ص)
چنان که نیست ز آتش جدا، شراره‌ی نار به‌ویژه آنکه سروش آمده است لحظه‌ی پیش
که بیش از این بنشاید درنگ، در این کار از آن فراز، علی (ع) را بخواند در بر خویش
«وصی» (ع) کنار «نبی» (ص) آمد و گرفت قرار فراز دست نبی (ص) شد، علی (ع) که تا بینند
به دست قاید اسلام، مظهری ز شعار گرفت دست علی (ع) و، نمود بر همه خلق
که اینک آنکه شما راست رهبر و سردار هر آنکه را که بدم مقتدا و پیغمبر
علی‌ست (ع) زین سپس او را، امیر و حکم‌گذار ودیعت‌ست شما را، ز من دو شی گران
که هست ارزششان بیشتر ز هر مقدار یکی کلام خدا و، دگر حریم رسول (ص)
که نیستند جدا، این دو، تا به روز شمار وگر ز دست نهید این دو را، یقین دانم
که نیست بهره شما را، به غیر رنج و مرار علی‌ست (ع) آنکه شما راست، زین سپس رهبر
علی‌ست (ع) آنکه‌شما راست، زین سپس سردار گذشته است از آن روز، روزگار دراز
گذشته است بسی ماه و سال و لیل و نهار ولیکْ بیعت آن روز، همچنان برجاست
چو آفتاب، که نارد کسش کند انکار «غدیر» چشمه‌ی پاکی‌ست، در دل تاریخ
روان به بستر آینده، نی به وادی پار هماره تا که بود حق، برابر باطل
هماره تا که تحرک بود، بری ز قرار پیام صحنه‌ی آن روز، بانگ آزادی‌ست
طنین فکنده در آفاق هستی و اعصار

آیتی بیرجندی

بنواختی به لطفم و هم سوختی به ناز

لطف توروحپرور و ناز تو جانگداز

اندر شکنج زلف تو دل رفت و برنگشت

کوخسته بود و راه بسی دور و بس دراز

ای آفرین به نرگس مستت بنازمش

کز یک نگه گرفت جهانی به ترکتاز

از ترکتاز چشم تو ویران حصار دل

شهری خراب و ریخته در وی سپاه ناز

ساقی بیا که روز نشاط است و صبح عید

گردون به رقص اندر و ناهید نغمه ساز

رضوان گلاب و مشک فشاند ز باغ خلد

برمحفلی که راست شد امروز در حجاز

جبریل ایستاده که یابد نفوذ امر

در خطبه مصطفی لب جان بخش کرده باز

منبر کشیده سر به سوی کرسی فلک

و این بلعجب که بود چنان منبر از جهاز

ای شاهباز سدره نشین بال و پر گشای

بر دوش ودست شاه سزد جای شاهباز

برهان خویش خواست چو ماهی در آسمان

کردش بلند تا نگرندش بر آن فراز

آن راز را که در دل عالم نهفته بود

برداشت عقده از دل و بنمود کشف راز

گفت این که بنگریدش : هذا ولیکم

دارید اگرکه چشم بصیرت ، کنید باز

هم حجت من آمده هم مدعای من

از حجت است دعوی حسن تو بی نیاز

بین مجاز تا به حقیقت بسی ره است

حق را زباطل است چو خورشید امتیاز

امروز شیعیان علی در غدیر خم

چون گل شکفته روی و چو سروند سرفراز

چون سوسن و هزار به هنگام تهنیت

سلمان مدیح گستر و حسان سخن طراز

یا صاحب الولایه یا مرتضی علی

ای کرده لطف جانب درویش در نماز

بنهاده بر امید کرم بنده آیتی

بر آستان جاه وجلالت رخ نیاز

آیهٔ الله کمپانی

باده بده ساقیا ، ولی ز خُم غدیر

چنگ بزن مطربا ، ولی به یاد امیر

تو نیز ای چرخ پیر ، بیا ز بالا به زیر

داد مسرت ستان ، ساغر عشرت بگیر

بلبل نطقم چنان ، قافیه پرداز شد

که زهره در آسمان ، به نغمه دمساز شد

محیط کون و مکان ، دایره ساز شد

سرور روحانیون هو العلی الکبیر

نسیم رحمت وزید ، دهر کهن شد جوان

نهال حکمت دمید ، پر ز گل و ارغوان

مسند حشمت رسید ، به خسرو خسروان

حجاب ظلمت درید ، ز آفتاب منیر

فاتح اقلیم جود ، به جای خاتم نشست

یا به سپهر وجود ، نیر اعظم نشست

یا به محیط شهود ، مرکز عالم نشست

روی حسود عنود ، سیاه شد مثل قیر

صاحب دیوان عشق ، زیب و شرافت گرفت

گلشن خندان عشق ، حُسن و لطافت گرفت

نغمه دستان عشق ، رفت به اوج اثیر

به هر که مولا منم ، علی است مولای او

نسخه اسما منم ، علی ست طغرای او

یوسف کنعان عشق ، بنده رخسار اوست

خضر بیابان عشق ، تشنه گفتار اوست

کیست سلیمان عشق ، بردر جاهش فقیر

ای به فروغ جمال ، آینه ذو الجلال

« مفتقر » خوش مقال ، مانده به وصف تو لال

گر چه بُراق خیال ، در تو ندارد مجال

ولی ز آب زلال ، تشنه بود ناگزی

آیت الله محمد حسین کمپانی

آیهٔ الله میرزا حبیب الله خراسانی

امروز بگو،مگو چه روز است؟
تا گویمت این سخن به اکرام
موجود شد از برای امروز
آغاز وجود تا به انجام
امروز ز روی نص قرآن
بگرفت کمال،دین اسلام
امروز به امر حضرت حق
شد نعمت حق به خلق
اتمام امروز وجود پرده برداشت
رخساره خویش جلوه گر داشت
امروز که روز دار و گیر است
می ده که پیاله دلپذیر است
از جام و سبو گذشت کارم
وقت خم و نوبت غدیر است
امروز به امر حضرت حق
بر خلق جهان علی امیر است
امروز به خلق گردد اظهار
آن سر نهان که در ضمیر است
عالم همه هر چه بود و هستند
امروز به یک پیاله مستند

ابن یمین

شماره ۱

آن را که پیشوای دو عالم علی بود
نزد خدای منزلش بس علی بود
هر کس که مومن است به فرمان مصطفی
مولاش اگر عناد ندارد علی بود

شماره ۲

مقتدای اهل عالم چون گذشت از مصطفی (ص)

ابن‌عم مصطفی (ص) را دان علی (ع) مرتضی آن علی (ع) اسم و مسمی کز علو مرتبت

اوج گردون با جنابش ارض باشد با سما آنکه از مغرب به مشرق کرد رجعت آفتاب

تا نماز با نیاز او نیفتد در قضا آنکه نسبت خرقه را یکسر بدرگاهش برند

سالکان راه حق از اولیاء و اتقیا وانکه می‌زیبد که روح الله ز بهر افتخار

نوبت صیتش زند فوق السموات العلا اوست مولانا بفرمانی که از حق ناطق است

چون توان منکر شدن در شان او منْ کنْتُ را بر جهان جاهش سرادق میکشد خورشیدوار

و از تواضع او بزیر سایبانی از عبا خسرو سیاره بر شیر فلك بودی سوار

چون به دلدل بر نشستی مرتضی (ع) روز وغا جز به قوتهای روحانی کجا ممکن شدی

در ز خیبر کندن و بر هم دریدن اژدها زان کرامتها که ایزد کرد و خواهد کرد نیز

با علی (ع) اکنون بشارت می‌رساند هل اتا بهر اثبات امامت گر بود قاضی عدل

علم و جود و عفت و مردیش بس باشد گوا گر نکردی در نبوت را نبی الله مهر

مرسلی بودی علی (ع) افضل ز کل انبیا آنکه در حین صلوه از مال خود دادی زکوه

جز علی (ع) را کس نمی‌دانم بنص انما آنچه او را از فضایل هست از اقرانش مجوی

جهل باشد جستن انسانیت از مردم کیا کی رسیدیش ار نبودی افضلیت وصف او

از سلونی دم زدن در بارگاه مصطفی رهنمایی جوی از وی کو شناسد راه را

چون نبرد این ره کسی هرگز به‌سر بی‌رهنما ترک افضل بهر مفضول از فضول نفس دان

در طریق حق مکن جز نور عصمت پیشوا و آن ندانم هیچکس را از نبی (ص) چون بگذری

جز علی (ع) مرتضا را پادشاه اولیا تا بدو دارم تولا با تبرایم ز غیر

چون نیابد بی‌تبرا از تولا دل صفا در ولای او نمایم پایداری همچو قطب

ور بگرداند فلک بر سر بخونم آسیا منقبت از جان و دل «کابن یمین» می گویدش

هست اظهار عبودیت نه انشاء ثنا من که باشم کش ثنا گویم ولی مقصودم آنک

از شمار بندگان داند مرا روز جزا کردگارا مجرمم اما تو آگاهی که من

بنده‌ی اویم چه باشد گر بدو بخشی مرا مظهر نور نخستین ذات پاک مصطفاست

مصطفی (ص) کو اولین و آخرین انبیاست آنکه هستی بر طفیلش حاصل است افلاك را

وین نه من تنها همی گویم بدین گویا خداست در صفات ذات پاکش زحمت اطناب نیست

گفته شد اوصاف او یکسر چو گفتی مصطفاست چون نبی (ص) بگذشت امت را امامی واجبست

وین نه کاری مختصر باشد مر این را شرطهاست حکمتست و عصمتست و بخشش و مردانگی

کژنشین و راست میگو تا ز یاران این کراست این صفات و زین هزاران بیش و عصمت بر سری

با وصی مصطفی (ص) یعنی علی المرتضاست جز علی (ع) مرتضی در بارگاه مصطفی (ص)

هیچکس دیگر به دعوی سلونی برنخاست مصطفی (ص) و جمله یارانش مسلم داشتند

اینچنین دعوی چو دانستند کان رمز از کجاست حجت اثبات علمش لو کشف باشد تمام

از فتوت خود چه گویم قایل آن هل اتاست او به استحقاق امام است و به نص مصطفی (ص)

بر سر این موجب نص نیز حکم انماست با چنین فاضل ز مفضولی تراشیدن امام

گر صواب آید ترا باری به نزد من خطاست چون گذشت از مرتضی (ع) اولاد او را دان امام

اولین زیشان حسن (ع) وانگه شهید کربلاست بعد ازو سجاد (ع) و آنگه باقر (ع) و صادق (ع) بود

بعداز او موسی (ع) نجی الله وبعد از وی رضا (ع)ست چون گذشتی زو تقی (ع) را دان امام آنگه نقی (ع)

پس امام عسکری (ع) کاهل هدی را پیشواست بعد ازو صاحب زمان کز سالهای دیرباز

دیده‌ها در انتظار روی آن فرخ لقاست چون کند نور حضور او جهان را باصفا

هر کژی کاندر جهان باشد شود یکباره راست این بزرگان هر یکی را در جناب ذوالجلال

از بزرگی رفعتی فوق سماوات العلاست بنده خود را گر چه حد آن نمی‌داند ولیک

دایم از اخلاص ایشان کارش انشاء ثناست بر امید آنکه روز حشر از این شاهان یکی

گوید این «ابن یمین» از بندگان خاص ماست این عنایت بس بود «ابن یمین» را بهر آنک

هر که باشد بنده‌شان در این دو دنیا پادشاست

ابو القاسم حسینجانی

آسمان، سرپناه مولا بود

و زمین، کارگاه مولا بود عاشقی، پابه‌پای او می‌رفت

چشم نرگس، نگاه مولا بود هرچه می‌کرد، دلبری می‌کرد

مهربانی، سپاه مولا بود عدل و آزادگی، که گم می‌شد

چشم مردم، به راه مولا بود روز، هر چیز داشت؛ از او داشت

و شبان، شاهراه مولا بود روز و شب را، به کار، وا می‌داشت:

این، سپید و سیاه مولا بود!

آب، از الغدیر، برمی‌داشت

مَشربی، که گواه مولا بود کوفه، هرچند هم، که بد می‌کرد

باز هم، در پناه مولا بود! پدر خاک بود و، خاکی بود

بی‌گناهی، گناهِ مولا بود!

ابوتراب هدائی

هر چه بینی در بسیط خاک کج خوی شریر

هر که بینی مانده در چنگال آمالش اسیر

کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب

و این پلیدیها و ظلمت هست ز انکارغدیر

چون رسول اللّه خاتم گشت مامور از خدا

تا نماید ره ، بشر را سوی احسان کثیر

تا رهاند از پریشانی و جهل و خودسری

هم نماید راه روشن را برای هر بصیر

آمدش جبریل و گفتا: ای امیر انبیا
ای که در کانون خلقت نیست مانندت نظیر
من تو را از جانب یزدان پیام آورده ام
ای که هستی بر خلایق هم بشیر و هم نذیر
ای که بر ذرات عالم می رسد از توحیات
وای که در عرش علا باشد تو را جا وسریر
تا رهانی خلق را از تیرگیهای ضلال
تا کنی بینا به نور باطن خود هر ضریر
تا کنی بنیان دین را استوار و پایدار
تا نماند حجتی از بهر افراد شریر
مجمعی اندر غدیر خم بپرداز و بگو
بعد من باشد علی بر ارض و ما فیها سفیر
حکم او حکم من است و حکم من حکم خدا
حب او ایمان و بغضش کفر و زین نبودگزیر
فرض بر هر فرد انسان است تا از روی صدق
رخ نهد بر آستان این جوانمرد دلیر
هست جنت جایگاه پیروان صادقش
هر که از او روی تابد دوزخش باشد مسیر
هر که من مولای او هستم علی مولای اوست
هست این فرمان رب خالق حی قدیر
حاضران گفتند پذیرفتیم و یک تن زان گروه
بخ بخ گفت و بیعت کرد و خواند او راامیر
لیک بعد از رحلت او کند آن کان نفاق
چاهی اندر معبر آن سفله خویان قصیر
تا به آل مصطفی ظلم و جفا سازد روا
تا ببندد راه را بر حق شناسان بصیر
تا زند آتش به باب معبر روح الامین
تا شود خون از جفایش قلب زهرای خبیر
تا که بعد از اندکی از جور و بیداد یزید
اهل بیت او شود در دست اهریمن اسیر
تا هدایی را زبان گویاست خواهد از خدا
تا مصون مانند، از هر رنج ، یاران امیر

احمد نعمتی

ما درس وفا ز حیدر آموخته ایم

در مکتب او دلق ریا سوخته ایم

ما را نبود هیچ نظر بر دگری

تا دیده به لطف مرتضی دوخته ایم

***

گفتم به دل امشب ز چه این شور و نواست

از بهر چه مهتاب چنین غالیه ساست

بر بام فلک زهر چرا نغمه سر است

گفتا شب میلاد علی شیر خداست

***

ای روی تو آئینه ذات احدی

ای در تو عجین شده صفات صمدی

بار غم ایام مرا پشت شکست

ای حیدر صف شکن خدا را مددی

الهی قمشه ای

سروش غیبم به پرده دل سراید از عشق داستانها

که جز به مهر علی فروزان نگردد انوار آسمانها

چو حسن او ماه دلربایی چو طلعتش جلوه خدایی

چو قامتش سرو با صفایی ندیده چشمی به بوستانها

به هر دل افتد ز مهر نورش بنوشد از باده طهورش

به جامی از کوثر حضورش شودمجرد تن و روانها

شنیده نیروی سنانش ، فکندن عمرو و صد چو آنش

ندیده ای قدرت روانش به کشور ملک لامکانها

بـه ملک جان شاه کشور است او،به شهر علم نبی در است او

به گنج حق پاک گوهراست او، خراج یک جلوه اش جهانها

ز حق مجیب دعای آدم به امر ایزد وصی خاتم

فروغ اللّه و نور عالم ، فدای او جان جان جانها

ظهور عین الکمال ایزد شهود کل الجمال ایزد

به قهر و سطوت جلال ایزد خدانمایی به چشم جانها

خرد به کار علی است حیران که چیست این سرسر سبحان

مثالی از بی مثال یزدان ،دراواز آن بی نشان نشانها

خلیفه اللّه اعظم است او، معلم روح آدم است او
امیر پاکان عالم است او امام مطلق بر انس و جانها
کتاب ناطق امام بر حق معین طاها ولی مطلق
خلافتش بر جهان محقق حکومتش بر تن و روانها
علی عالی امیر ایمان ولی ایزد خدیو امکان
وصی احمد سمی سبحان جلالتش برتر از بیانها
دو دیده اش بر جمال سرمد دو نرگسش مست حسن ایزد
بهشتیان ر ا به نص احمددو گوهرش سید جوانها
هزار یک از صفاتت نکرده وصف ای امیر عالم
اگر فرستد هزار دفتر، فرشته وحی از آسمانها
تو ظل خورشید لایزالی ، تو ذات بیمثل را مثالی
تو ساقی جرعه وصالی به باغ رضوان به بوستانها
تو جوهر قدرت خدایی تخلق وصف کبریایی
ز مهر حق در مثل ضیایی تو را سزدقدر و عز و شانها
تو در غدیر از خدای قادر امیر باطن شدی و ظاهر
که تاجداری شرع اطهرتوراست شایسته نی فلانها
به ملک دین جز تو شه نزیبد بر این فلک جز تو مه نزیبد
شهی به هر دل سیه نزیبدتویی گل و خارت این و آنها
تو بسمل دفتر خدایی ، به کشتی شرع ناخدایی
شهنشه تاج انمایی ثنای حسن تو برزبانها
تو خسرو هل اتی مقامی بشیر رحمت به خاص و عامی
ز کوثر عشق یا رجامی به عاشقان بخش و تشنه جانها
تویی که شمشیر آبدارت فکند سرها به خاک ذلت
بس آتش قهر و اقتدارت زمشرکان سوخت دودمانها
ز امر بلغ به حکم ایزد شدی تو چون جانشین احمد
رقیب گشت از حسد مخلد به نار محرومی از جنانها
به شکر اعزاز پادشاهی به شیعیان از کرم نگاهی
مخواه ما را بدین تباهی نظر کن ای شه به پاسبانها
تو پرده دار ظهور ذاتی تو آینه جلوه صفاتی
تو کشتی نوح را نجاتی فراتر از گردش زمانها
چو خوانمی دفتر و کتابت فصاحت بیحد کلامت
فزایدم معرفت پیامت زدایدم شبهت و گمانها
تبارک آن خوش کتاب ایمان مفسر مجملات قرآن

فصاحتش نور چشم سحبان مسخرش عقل نکته دانها

بـه خیل خوبان تو پیشوایی بر اهل دل شاه اولیایی

غرض ز معراج مصطفایی که آرداز غیبت ارمغانها

شـبـی کـه راز کـمیل خوانم چو شمع روشن شود روانم

ز شوقت از دیده خون فشانم زدل کشم ناله و فغانها

صباح اگر خوانمی دعایت به پیشگاه ازل ثنایت

به چشم دل بینمی صفایت در آن حقایق وز آن بیانها

ز عـلـم و عـقـل و سخا و قدرت به زهد و حلم و تقی و همت

ندید چشم جهان مثالت نه در زمین نی در آسمانها

به سجده گه سر نهادی ز جور ابن ملجم مرادی

به گلشن قدس پر گشادی برستی ازجور سرگرانها

به تیغ زهر آبداده ناگاه شکافت آن جبهه به از ماه

فرشته فریاد زد که اللّه برآمد از قدسیان فغانها

منم (الهی) گدای کویت ز هر طرف چشم دل به سویت

که افتدم یک نظر به رویت به وقت رحلت ز جسم جانها

الـهـیـم بـنـده تو شاهم به کوی عشقت فتاده را هم

که بخشد ار غرقه در گناهم محبتت زآتشم امانها

امیرایزدی

شماره ۱

ابلاغ ولایت

آن روز غدیر خُم ، چون وادی سینا بود

در هجده ذی الحجه با قافله ی حجاج

ازعرشِ برین جبریل ن ازل به زمین گردید

گفتا به نبی : «بلِّغْ ما اُنْزِلَ مِن ربِّک»

گفتش که ز شرّ ناس هرگز نبود بیمت

پیغامبرِ رحمت ، از لطف نظر افکند

فرمودبه اصحابش یک لحظه عنان گیرید

حجاج چو پروانه گشتند به گردش جمع

بگرفت علی را دست ، بر عرشه ی منبر شد

آنکس که کلامِ او با وحی ، یکی باشد

فرمود : علی مولاست بر هر که منم مولا

بر حیدر و یارانش فرمود دعا احمد

بیعت همه ی حضّار ، با شیرِ خدا کردند

من دل به علی دادم ، با کس نَبود کارم

او با حق و حق با او پیوسته در عالم بود

آن دستِ خدا ، پا را دوشِ نبی بگذاشت

هم فاتح خیبر بود ، هم ساقی کوثر بود

در کعبه ولادت یافت، سلطان نجف گردید

انوارِ خداوندی هر گوشه هویدا بود

بد قافله سالاری ، کاو سید بطحا بود

از حق ، سخنی او را با خواجه ی اسرا بود

اسرارِ امامت را هنگامه ی افشا بود

آن راکه خدا یاراست، ازخصم چه پروا بود

بر آن همه جمعیت که بادیه پیما بود

شاهی که بر او خلقت ، دلداده و شیدا بود

او نیز چنان شمعی در مجمعِ آنها بود

آماده ی ایرادِ یک خطبه ی غرّا بود

آنکس که به هرمؤمن از نفسِ وی اولابود

این کار به فرمانِ خلاق توانا بود

نفرین به عدویش کرد این حکمِ تبرّی بود

آن لحظه ی تاریخی،الحق که چه زیبا بود

او هم نَفَسِ ((یس)) او وارث ((طه)) بود

هم عالی و اعلا بود ، هم والی و والا بود

والله ! مقامِ او برتر ز مسیحا بود

هم نَفْسِ رسول الله ، هم شوهر زهرا بود

قدر حرمش برتر از مسجد الاقصی بود

شماره ۲

در غدیر خُم

از حجهُ الوداع چو برگشت عقل کل

آمد ز آسمان به زمین جبرییل پاک

بی پرده خواند آیه ی «بلِّغ» امین وحی

گفتش: ز شرّ ناس هراست به دل مباد

با این عمل رسالت خود را تمام کن

هر چند زیر تیغ شرر بار آفتاب

ناگه هوا ز لطف الهی لطیف شد

غرق تعجب آن همه انسان که ناگهان

دعوت نمود از همه حجاج ، روح حج

گردید از جهاز شتر منبری به پا

آن مهربان رسولکه اولیبه نفس ماست

در پیش روی شمس رسالت ، وصی او

بگرفت دست حیدر کرار را نبی

فرمود : پیروان مرا شد علی ، ولی

بیعت کنید با علی ، ای اهل معرفت

از جان دعا به یاور و نفرین به دشمنش

هر تشنه سوی ساقی کوثر گرفت راه

حیدر بسانِ کعبه و حجاج در طواف

اول کسی که داد به ا و دستِ دوستی

«بخٍّ لَکَ» سرود و سپس گفت : یا علی

سوی سقیفه رفتن ازاین دشت ابلهیاست

با کاروان گزید مکان در غدیر خم

امر خدا نمود بیان در غدیر خم

بر گوشِ جانِ جانِ جنان در غدیر خم

داری امین مکه ، امان در غدیر خم

بر خلق این پیام رسان در غدیر خم

کس را نبود تاب و توان در غدیر خم

گشتی نسیمِ فیض ، وزان در غدیر خم

شد آشکار ، سرّ نهان در غدیر خم

جمعی عظیم گشت عیان در غدیر خم

در پیش چشم پیر و جوان در غدیر خم

شد با علی به عرشه ی آن در غدیر خم

چون ماه گشت جلوه کنان در غدیر خم

بر حاجیان بداد نشان در غدیر خم

از امرِ کردگارِ جهان در غدیر خم

یاران غنیمت است زمان در غدیر خم

بنمود آن پیام رسان در غدیر خم

صد چشمه عشق گشت روان در غدیر خم

خلقش کشید خوش به میان در غدیر خم
بودی «عمر» گشود زبان در غدیر خم
گشتی امیر ، بر همگان در غدیر خم
ای «ایزدی» همیشه بمان در غدیر خم

بهنیا کاشانی

صبح درخشان نمود، روی ز خاور
چهره‌ی شب را زدود، مهر منور لشگر روم، آمد از ره و سپه زنگ
خانه تهی کرد و برد با خود اختر مرغ سحر پر گشود جانب گلزار
شد مترنم به مدح حیدر صفدر شاه ولایت علی عالی اعلی
شوهر خیر النساء و صهر پیمبر کیست علی، آن که بد به عرصه هیجا
فارس میدان و شیر گیر و دلاور کیست علی، آن که گاه عدل و مساوات
از ره تنبیه سوخت، دست برادر کیست علی، آن که خفت از ره یاری
جای محمد (ص) شبی میانه‌ی بستر کیست علی، آن که بود در همه‌ی عمر
یار ستمدیدگان، عدوی ستمگر کیست علی، آن که هست تاج سلونی
تارك او را بهین، درخشان، گوهر شرع نبی، کی رواج یافت، به دوران
گر نبدی ذوالفقار و بازوی حیدر مدحش این بس، که در غدیرخم، احمد
خاتم پیغمبران، ستوده‌ی داور گفت ز بعد من، او خلیفه‌ی بر حق
گفت که بر امت است هادی و رهبر هر که مرا دوست شد، علی‌اش مولا
ز آن که منم شهر علم و اوست ورا در منقبتت کی توان، به چامه بیان کرد
مدح تو را هل اتی ست، زینت و زیور قاتل مرحب تویی و مرشد جبریل
فاتح خیبر تویی و خواجه‌ی قنبر شد ز تف تیغ کفر سوز تو ای شاه
چهره‌ی مریخ، سرخ فام، چو آذر کلك دبیر فلك، نبود نویسا
گر نبدی مکتب علی، به جهان در مشتری آن کو شده است قاضی گردون
گاه قضاوت تو راست بنده و چاکر

ثقفی تهرانی

اگر تراست به سر شور عشق حی قدیر
بنوش جام می‌معرفت ز خم غدیر ز غیر دوست نگردد دل تو پاك، مگر
به آب مهر ولی خدا شود تطهیر علی عالی اعلی که نام او به ازل
ز نام حق مشتق بر ساق عرش شد تحریر امام بر حق بود و به حکم حق گردید
ولی امر قضا و قدر گه تقدیر خدا چو خواست کند آشکار شانش را
نمود امر نبی (ص) را و این چنین تحذیر که گر به خلق نسازی عیان مقام علی (ع)

بدان در امر رسالت نموده‌ای تقصیر چو شد نبی (ص) مکرم به حکم حق ملزم
روا ندید در ابلاغ آن دگر تاخیر گرفت بازوی مولا و پس بلند نمود
به روی دست خود آنگه برای خلق کثیر ز بعد حمد خدا و گرفتن اقرار
بر اولویت خود کرد این چنین تقریر که من به هر که بدم صاحب اختیار و ولی
پس این علیست (ع) به او صاحب اختیار و امیر دعا نمود از آن پس به دوستانش و کرد
به دشمنانش نفرین که بد بشیر و نذیر عدوش بخ بخ گفتا و رخ ز حکم بتافت
که بد به ظاهر تعظیم و باطنش تحقیر به مر حق چو علی کار کرد، تلخ آمد
به کام خلق ولایش، خصوص نفس شریر ولی مطلق حق آن بود که در همه عمر
نکرد سجده بجز بهر کردگار قدیر علیست (ع) مظهر اسماء حق به وقت ظهور
علیست (ع) مخزن اسرار حق به سر ضمیر علیست (ع) اسعد و اتقی و ز هر سعید و تقی
علیست (ع) اعلم و اشجع ز هر علیم و دلیر علی وصی رسول و علیست (ع) زوج بتول
ابوالایمه و بر مومنان یگانه امیر علی ولی و علی والی و علی مولا
علیست (ع) ساقی کوثر، قسیم خلد و سعیر به وقت مهر، علی مهربان و خاتم بخش
به گاه قهر، علی قهرمان و افسرگیر فزود رونق اسلام چون گرفت علم
زدود کفر ز گیتی کشید چون شمشیر گشود باب معارف چو رفت بر منبر
ببست راه مظالم نشست چون به سریر علیست (ع) مالک ملک وجود و منبع جود
برای طاعت او گشته مهر و مه تسخیر ببین به وقت نمازش نمود شمس رجوع
بدان گرفته ز حق اختیار هر تدبیر خداش می‌نتوان خواند و از خداش جدا
مدان که قابل بخشش نباشد این تقصیر نکرده احصا فضلش بجز خدا در ذکر
از آن شده است امام مبین بدو تفسیر اگر چه قرآن در مدح اوست یکسره لیک
عطا بما نشود از کثیر، غیر یسیر ز حق کسی ننموده‌ست چون علی تقدیس
چو حق کسی ننموده‌ست از علی تقدیر علی ز بعد نبی (ص) اشرف است از همه خلق
اطاعتش شده مفروض بر صغیر و کبیر به نص «انفسنا» شد ز انبیا افضل
ز عیب و نقص مبری به آیه‌ی تطهیر علی معین همه انبیا بدی در سر
چنانکه بهر محمد شد آشکار نصیر علی ز روز ازل بود با نبی (ص) توام
شدند خلق ز یک نور، پادشاه و وزیر نبی برای علی بد مربی و استاد
علی برای نبی بود پشتبان و ظهیر نبی به نص نبی منذر است و او هادی
مزیتی نبود بیش از این به نزد بصیر به حب او شده تعیین، شخص پاک نژاد
ز بغض او شده تشخیص، هر پلید شریر شبی به جای نبی خفت و حیرت‌آور گشت
چو شد به چشم ملایک مصور آن تصویر به روز خندق زد ضربتی به عمرو که شد
فزون ز طاعت جن و بشر به نص شهیر علی بود اسد الله و حیدر کرار
نمود حمله به دشمن چو شیر بر نخجیر سه روز از خود و اهلش طعام باز گرفت
از آن نمود یتیم و اسیر و مسکین سیر غذا نخورد و غزا کرد و از قضا گردید

حبیب خاص خدا و امیر خیبرگیر چو پا نهاد به دوش رسول در کعبه
نمود مولد خود را ز لوث بت تطهیر ثنای او شده واجب به هر وضیع و شریف
عطای او شده واصل به هر غنی و فقیر اگر چه نیست در انظار دوستان ظاهر
بشو به او متوسل که حاضر است و خبیر به خاك درگه او نه جبین و دل خوش دار
که بهتر است ز آب حیات در تاثیر مس وجود خود از آن طلا نما و بدان
که جز مودت او نیست در جهان اکسیر بگیر از در فضلش سعادت دو جهان
که هست در بر افضال او متاع حقیر مرا امید شفاعت از اوست در محشر
که خاك من شده با آب مهر او تخمیر من آن کسم که جوان بودم و ثنا گویش
چگونه دم نزنم حالیا که گشتم پیر ولی ز مدحش یک از هزار گفته نشد
که بود فضلش بی‌انتها و عمر قصیر

پروانه نجاتی

دشت تا خیمه زد آهنگ خروشیدن را
چاه هم تجربه کرد آتش جوشیدن را دست خورشید در آفاق رسالت چرخید
چنگ زد گیسوی تردید پریشیدن را و بیابان چه تبی داشت از انبوه سکوت
تا مبارک کند این آینه پوشیدن را عشق ابلاغ شد و حلقه مستان گُل کرد
تازه کرد آن خُم نو، چشمه نوشیدن را پر شد آغوش غدیر از دم «بخٍّ بخٍّ»
تا بکوبد هیجانات نیوشیدن را عطر «من کنتُ...» و غوغای «علی مولاه»
قافله قافله راند این همه کوشیدن را پروانه نجاتی

امیرابوتراب هدائی

هر چه بینی در بسیط خاك کج خوی شریر
هر که بینی مانده در چنگال آمالش اسیر
کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب
و این پلیدیها و ظلمت هست ز انکارغدیر
چون رسول اللّه خاتم گشت مامور از خدا
تا نماید ره ، بشر را سوی احسان کثیر
تا رهاند از پریشانی و جهل و خودسری
هم نماید راه روشن را برای هر بصیر
آمدش جبریل و گفتا: ای امیر انبیا
ای که در کانون خلقت نیست مانندت نظیر
من تو را از جانب یزدان پیام آورده ام
ای که هستی بر خلایق هم بشیر و هم نذیر

ای که بر ذرات عالم می رسد از توحیات

وای که در عرش علا باشد تو را جا وسریر

تا رهانی خلق را از تیرگیهای ضلال

تا کنی بینا به نور باطن خود هر ضریر

تا کنی بنیان دین را استوار و پایدار

تا نماند حجتی از بهر افراد شریر

مجمعی اندر غدیر خم بپرداز و بگو

بعد من باشد علی بر ارض و ما فیها سفیر

حکم او حکم من است و حکم من حکم خدا

حب او ایمان و بغضش کفر و زین نبودگزیر

فرض بر هر فرد انسان است تا از روی صدق

رخ نهد بر آستان این جوانمرد دلیر

هست جنت جایگاه پیروان صادقش

هر که از او روی تابد دوزخش باشد مسیر

هر که من مولای او هستم علی مولای اوست

هست این فرمان رب خالق حی قدیر

حاضران گفتند پذیرفتیم و یک تن زان گروه

بخ بخ گفت و بیعت کرد و خواند او راامیر

لیک بعد از رحلت او کند آن کان نفاق

چاهی اندر معبر آن سفله خویان قصیر

تا به آل مصطفی ظلم و جفا سازد روا

تا ببندد راه را بر حق شناسان بصیر

تا زند آتش به باب معبر روح الامین

تا شود خون از جفایش قلب زهرای خبیر

تا که بعد از اندکی از جور و بیداد یزید

اهل بیت او شود در دست اهریمن اسیر

تا هدایی را زبان گویاست خواهد از خدا

تا مصون مانند، از هر رنج ، یاران

امیرابوتراب هدائی

جوادحیدری

صاحب این دل شیدا مهدی است

ولی نعمت عظما مهدی است

در مسیری که به سوی حق است

مقصد قافله ها تا مهدی است

ذکر اعظم که مراجع دارند

بهترین وقت سحر یا مهدی است

آخرین ساقی صهبای غدیر

پسر حضرت زهرا مهدی است

به خدا عید غدیر هرسال

موقع بیعت ما با مهدی است

دست مردانه به دستش بدهیم

سر به فرمان مطاعش بنهیم

***

حق زما دیده ی بینا خواهد

دلی از شرك مبرا خواهد

تا که افزوده شود حب علی

در حریم دل ما جا خواهد

شیعه ی ناب زخود می پرسد

از تو ای شیعه چه زهرا خواهد

این ولایت که تو در دل داری

آنچنان هست که مولا خواهد؟

شیعه با حرف و سخن شیعه نشد

حق زما توشه تقوا خواهد

در عمل در سخن و گفت و شنود

مرضی خاطر او باید بود

***

علی آن صاحب تیغ دو سر است

علی آن که زهمه مردتر است

لیله القدر اگر زهرا بود

مرتضی صاحب فیضسحر است

جبرئیل است سخن می گوید

از همه شیر خداوند سر است

انبیا دور سرش می گردند

که علی قبله ی اهل نظر است

به روی دست گرفتش احمد

گفت این عشق من و تاج سر است

بی علی سوی خدا راهی نیست

مظهر کامل اللهی نیست ***

ای مسلمان دیار سلمان

ای محبان تبار سلمان

خوب گر دیده ی خود وا بکنید

دل سپارید به کار سلمان

دل و جان بر کف حیدر دادن

بوده خود دار و ندار سلمان

صلواتی که رود تا به نجف

بنمایید نثار سلمان

صاحب ده درجه ایمان است

فیضمنّاست شعار سلمان

آبروی همه ی ما او بود

محرم حضرت زهرا او بود

***

همه خوردیم می از جام علی

بهره بردیم زاکرام علی

این که ما عاشق زینب هستیم

بوده از خوبی اقدام علی

اسم ما برده و کرده است دعا

خرج ما شد سحر و شام علی

به خدا هر گره را بگشاید

گفتن مرتبه ای نام علی

کاش تا عاقبت ما گردد

غرق خون، مثل سرانجام علی

یا امین الله اعظم حیدر

ساقی اشک محرم حیدر

مدح امیر المومنین(ع)-عید غدیر

جواد حیدری

صاحب این دل شیدا مهدی است

ولی نعمت عظما مهدی است

در مسیری که به سوی حق است

مقصد قافله ها تا مهدی است

ذکر اعظم که مراجع دارند

بهترین وقت سحر یا مهدی است

آخرین ساقی صهبای غدیر

پسر حضرت زهرا مهدی است

به خدا عید غدیر هرسال

موقع بیعت ما با مهدی است

دست مردانه به دستش بدهیم

سر به فرمان مطاعش بنهیم

***

حق زما دیده ی بینا خواهد

دلی از شرك مبرا خواهد

تا که افزوده شود حب علی

در حریم دل ما جا خواهد

شیعه ی ناب زخود می پرسد

از تو ای شیعه چه زهرا خواهد

این ولایت که تو در دل داری

آنچنان هست که مولا خواهد؟

شیعه با حرف و سخن شیعه نشد

حق زما توشه تقوا خواهد

در عمل در سخن و گفت و شنود

مرضی خاطر او باید بود

***

علی آن صاحب تیغ دو سر است

علی آن که زهمه مردتر است

لیله القدر اگر زهرا بود

مرتضی صاحب فیضسحر است

جبرئیل است سخن می گوید

از همه شیر خداوند سر است

انبیا دور سرش می گردند

که علی قبله ی اهل نظر است

به روی دست گرفتش احمد

گفت این عشق من و تاج سر است

بی علی سوی خدا راهی نیست

مظهر کامل اللهی نیست

***

ای مسلمان دیار سلمان

ای محبان تبار سلمان

خوب گر دیده ی خود وا بکنید

دل سپارید به کار سلمان

دل و جان بر کف حیدر دادن

بوده خود دار و ندار سلمان

صلواتی که رود تا به نجف

بنمایید نثار سلمان

صاحب ده درجه ایمان است

فیضمنّاست شعار سلمان

آبروی همه ی ما او بود

محرم حضرت زهرا او بود

***

همه خوردیم می از جام علی

بهره بردیم زاکرام علی

این که ما عاشق زینب هستیم

بوده از خوبی اقدام علی

اسم ما برده و کرده است دعا

خرج ما شد سحر و شام علی

به خدا هر گره را بگشاید

گفتن مرتبه ای نام علی

کاش تا عاقبت ما گردد

غرق خون، مثل سرانجام علی

یا امین الله اعظم حیدر

ساقی اشک محرم حیدر

**

جیحون یزدی

چون پر شراب راز شد، خم غدیر حیدری

منْ کنْت مولی ساز شد، از بربط پیغمبری پرشد زمین ز اسرار حق، بر شد ز چرخ انوار حق

هر باطلی در کار حق، پا بر گرفت از همسری ترک من ای فرخنده خو، شیرین زبان چرب گو
کان زلف مشکینت به رو، دیویست انباز پری مشرق رخ نیکوی تو، مغرب خم گیسوی تو
در قیروان موی تو، صد آفتاب خاوری چون تا سه روز از خلق حق، پیچد خطیبت را ورق
شکرانه را بی‌طعن و دق، ده رطل خمر خلری بر بام نوشم باده را، در کوی بوسم ساده را
سوزم دو صد سجاده را، بی‌اتهام کافری چون من بدین طاق و طرم، ریزد غدیرم می به خم
کو زهره کز چرخ سوم، بر سازدم خنیاگری جاییکه از ما دادگر، دارد معاصی مغتفر
مفتی نیرزد مفت اگر، ناید ز خشکی در تری یا در خم می تا گلو، زین جشن فرخ شو فرو
یا این فضایل را ازو، کن از رذایل منکری ای خضر خط نوش لب، ظلمت بر از زلف تو شب
وز رخ به مویت محتجب، آیینه‌ی اسکندری پرویز مسکینت به کو، فرهاد مجنونت به رو
شیرینت اندر آرزو، ز آن طرفه لعل شکری اکنون بمردی ران طرب، بر یاد این جشن عجب
وز شیشه‌ی بنْت العنب، بردار مهر دختری بخشا عصاره‌ی تاک را، بفزا بجان ادراک را
وز جرعه‌ای ده خاک را، از چرخ اعظم برتری دل را نما بی‌کاهلی، ز آن آب اخگر گون جلی
کاندر تو با مهر علی، ننماید اخگر اخگری شاهی که نتوان زد رقم، یک مدحت از آن ذوالکرم
اشجار اگر گردد قلم، یا چرخ سازد دفتری گر چه خدای دادگر ناید در اجسام بشر
سر تا به پا پا تا به سر، غیر از خدایش نشمری جز او که فرخ پی بود، مست از الهی می بود
آن کیست تا کز وی بود، پر از ثریا تا ثری ای لجه‌ی نایاب بن، حق را ید و عین و اذن
حکم تو کرد از بدْو کنْ، فلک فلک را لنگری شط شریعت را پلی، جام طریقت را ملی
بستان وحدت را گلی، نخل مشیت را بری پنهان به هر هنگامه‌ای، در جلوه از هر جامه‌ای
دست خدا را خامه‌ای، سر صمد را محضری دامن ز خویش افشانده‌ای، خنگ از جهان بجهانده‌ای
هم خادم درمانده‌ای، هم پادشاه کشوری هم حاضر و هم غایبی، هم طالع و هم غاربی
هم هر زمان را صاحبی، هم هر عرض را جوهری شاها مرا چون هست دل، دایم به وصفت مشتغل
مپسندم از غم معتزل، با این ادات اشعری آخر تو بی‌پایان یمی، فلک نجات عالمی
در کار «جیحون» کن نمی، زا بر عنایت گستری

حاج میرزا حبیب خراسانی

شماره ۱

ای گلرخ دلفریب خود کام
وی دلبر دلکش دل آرام
شد وقت که باز دور ایام
گامی بزند موافق کام
برخیز تو نیز آسمان وار
یکروز به کام ما بزن گام

بستان و بده بگو سرودی

برخیز و برو بیا بزن جام

چون خرمن گل به عشوه بنشین

چون سرو روان به جلوه بخرام

از شام به عیش کوش تا صبح

وز صبح به طیش باش تا شام

امروز بگو مگر چه روز است

تا گویمت این سخن به اکرام

موجود شد از برای امروز

آغاز وجود تا به انجام

امروز ز روی نص قرآن

بگرفت کمال ، دین اسلام

امروز به امر حضرت حق

شد نعمت حق به خلق اتمام

امروز وجود، پرده برداشت

رخساره خویش جلوه گر داشت

امروز که روز دار و گیر است

می ده که پیاله دلپذیر است

چون جام دهی به ما جوانان

اول به فلک بده که پیر است

از جام و سبو گذشت کارم

وقت خم و نوبت غدیر است

برد از نگهی دل همه خلق

آهوی تو سخت شیر گیر است

در عشوه آن دو آهوی چشم

گر شیر فلک بود،اسیر است

در چنبر آن دو هندوی زلف

خورشید سپهر،دستگیر است

می نوش که چرخ پیر امروز

از ساغر خورپیاله گیر است

امروز به امر حضرت حق

بر خلق جهان علی امیراست

امروز به خلق گردد اظهار

آن سر نهان که درضمیر است

آن پادشه ممالک جود

در ملک وجود بر سریراست

چندان که به مدح او سرودیم

یک نکته ز صدنگفته بودیم

شماره ۲

ز ازل کاین جلوه در خاک و گل آدم نبود

مهر رخسار علی را از تجّلی کم نبود

از لب لعلش دمی در طینت آدم دمید

گر نبود آن دم نشان از هستی آدم نبود

عاشقان را با رخ و زلفش عجائب عالمی

بود کاندر وی خبر از آدم و عالم نبود

جام می بر نام او می زد دم از دور وصال

بزم عشرت را که در آن بزم نام از جَم نبود

بزم خاصان بود و با لعل لب میگون یار

جز لب پیمانه و ساغر لبی همدم نبود

دم زدی از راز عشقش حضرت خاتم اگر

مُهر خاموشی از این لب بر لب خاتم نبود

در کتابت نام او را اسم اعظم کرده اند

زانکه حق را نامی از نام علی اعظم نبود

گر نبودی این کرامت فیض آن صاحب کرم

نقش این خط لفظِ «کرّمنا بنی آدم» نبود حاج میرزا حبیب اصفهانی

حسنی

ز بتدای خلقت کون و مکان

تا نفیر صور در آخر زمان

من علی عالیم اعلیستم

درد مظلومان عالم کاستم

من پناه و حامی پیغمبرم

شیر کرارم به میدان حیدرم

مونس مظلومم و ظالم ستیز

در رسای عدل کردم رستخیز

مخزن الاسرار و آل احمدم

واقف سر مگوی سرمدم

آیه تطهیر صدق پاکیم

استناد فطرت افلاکیم

شیر روز و زاهد شب ها علی

نور حق در روی او شد منجلی

در شجاعت در تمام این فلک

شد مثال عرشی و حور و ملک

گفت جبریل امین با مصطفی

لافتی الا علی مرتضی

نیست شمشیری مثال ذوالفقار

رادمردی نیست چون او با وقار

کرده تعلیم نبی حق این صواب

یا علی گو باش گاه اضطرار

هم غیاث المستغینی علی

هم تویی بر پیروان حق ولی

وحی آمد سوی ختم المرسلین

در غدیرخم بگو با مسلمین

فاش کن اینکه وصی تو علی است

بعد تو بر پیروانت او ولی است

گر نگویی اینکه گفتیمت تمام

ناتمام است این رسالت ناتمام

گفت پیغمبر به اصحابش چنین

باز گردانید اینجا مسلمین

از جهاز اشتران منبر کنید

گوش بر فرمان پیغمبر کنید

از یسار و از یمین خلق آمدند

گرد پیغمبر لبالب آمدند

گفت با امت که وحی آمد کنون

تا شود آرام دریای جنون

داده فرمانم که واویلا کنم

خلق را مجنون ورا مولی کنم

بر خم عشق علی ساقی شوم

می برافشانم پی باقی شوم

روزگار عمر طی شد با علی

بهتر از او هیچکس نبود ولی

دست مولا بود در دست نبی

بود پیغمبر چو سرمست علی

گفت احمد بشنوید این امر هوست

هر که را مولاستم مولاش اوست

وه که کامل شد کنون دین شما

شد تمام انعام آئین شما

یا غیاث المستغثین یا علی

ضامن عدلی و والی الولی

حسین پژمان بختیاری

پیوند الفت با علی بستیم از جان یا علی

ره نیست از ما تا علی، ما با علی با ما علی مولا علی مولا علی سلطان شهر «لا فتی» مسند فروز «هل اتی»

بحر کرم، کان عطا، در ملک دین یکتا علی مولا علی مولا علی شمشیر حق در دست او، جانهای عاشق مست او

هستی طفیل هست او، دنیا علی، عقبا علی مولا علی مولا علی در جمله اقوام عرب، هم در حسب، هم در نسب

«من کنت مولی» ای عجب زیبد که را الا علی مولا علی مولا علی قول حقیقت را ندا، هم بر ندای حق صدا

عشقی است او را با خدا، عشقی است ما را با علی مولا علی مولا علی در عالم بالاست او، سرمایه دنیاست او

دنیا و مافیهاست او، دنیا و مافیها علی مولا علی مولا علی آنجا که حق تنها شود، چون نور حق پیدا شود

حلّال مشکلها شود تنها علی تنها علی مولا علی مولا ع حسین پژمان بختیاری

حسینعلی منشی کاشانی

فرخ و فرخنده باد، عید سعید غدیر

که باشد از حد فزون ، مبارک و دلپذیر

به امر یزدان پاک ، به حکم حی قدیر

نبی به روزی چنین ، ساخت علی را امیر

به جمله مؤمنین به زمره مؤمنات

چون که به خم غدیر کرد پیمبر نزول

گرد قدومش کشید، فلک به چشم قبول

از احد لم یزل ، وز صمد لایزول

حضرت جبریل شد، رسول ، نزد رسول

نخست از حق رساند بدو سلام و صلات

پس از سلام و صلات ، باز رساند این پیام

که ای امام امم ، که ای رسول انام

بلغ ما انزل الیک بر خاص و عام

و گر نه بنموده ای رسالتی ناتمام

که حق نگهدار توست از همه حادثات

ای شه عالی نسب ، وی مه والاجناب

ز ایزد آورده ام ، چنین به سویت خطاب

که در بر مرد و زن ، به محضر شیخ وشاب

خیز و علی را نمای ، ز خویش نایب مناب

که بسته بر دست اوست گشایش مشکلات

علی بود آن که هست دین خدا رانصیر

علی بود آن که هست بهر تو یار وظهیر

ندارد از ممکنات هیچ شبیه و نظیر

نیست به احکام دین پس از تو چون اوخبیر

از همه داناترست بر سنن و واجبات

علی است کز بعد تو اشرف و اولاستی

بر همه کائنات ولی والاستی

آن که به توحید و شرک فزودی وکاستی

کین وی و مهر او در همه اشیاستی

هذا ملح اجاج ، هذا عذب فرات

همین علی بود و بس که مر تو را یار بود

به روز رزم و نبرد یار و مددکار بود

به کار دینش مدام کوشش بسیار بود

قاتل کفار گشت ، قامع فجار بود

به خاک خواری فکند تن از طغات وعصات

گرفت ختم رسل دست علی را به دست

چنان که مشهور شد بر همه بالا وپست

گفت به صوت جلی آن شه یزدان پرست

علی است از بعد من امیر بر هر که هست

علی است نعم الامیر علی است خیرالولات

محب او را حبیب داور و دادار باد

عدوی او را عدو ایزد قهار باد

یاور او را خدای ، یار و مددکار باد

خاذل او نزد حق در دو جهان خوار باد

هست گر از مسلمین یا بود از مسلمات

رسول اکرم چو کرد مثال حق امتثال

خطاب عزت رسید از سبحات جلال

که دین اسلام یافت اینک حد کمال

نعمت من شد تمام به مسلمین بالمال

از این عمل راضی است ذات جمیل الصفات

ای ملک ملک دین علی عالی مقام

که حق تو را ساخته وصی خیرالانام

منطق منشی کند، مدح تو هر صبح وشام

به چشم لطف و کرم بر او نظر کن مدام

که هست باری گران او را از سیئات

جهان بود تا به جای ، باد به جا نام تو

توسن ایام باد، تا به ابد رام تو

کوس ولایت زنند، بر زبر بام تو

باد به دلخواه تو، صبح تو و شام تو

این یک خیر المساء و ان یک نعم الغدات

حکیم سنائی غزنوی

در اُحُد میر حیدر کرّار

یافت زخمی قوی در آن پیکار

ماند پیکان تیر در پایش

اقتضا کرد آنزمان رایش

که برون آرد از قدم پیکان

که همان بود مَرو را درمان

زود مرد جرایحی چو بدید

گفت باید به تیغ باز برید

بسته ی زخم را کلید آید

هیچ طاقت نداشت با دم گاز

گفت بگذار تا بوقت نماز

چون شد اندر نماز، حجّامش

ببرید آن لطیف اندامش

جمله پیکان ازو برون آورد

و او شده بیخبر ز ناله و درد

چون برون آمد از نماز علی

آن مر او را خدای خوانده ولی

گفت کمتر شد آن اَلم چون است

و ز چه جای نماز پر خون است

گفت با او جمال عصر، حسین

آن بر اولاد مصطفی شده زین

گفت چون در نماز رفتی تو

برِ ایزد فراز رفتی تو

کرد پیکان برون ز تو حجّام

باز نا داده از نماز سلام

گفت حیدر به خالق الاکبر

که مرا زین اَلم نبود خبر

حکیم سنائی غزنوی

حیران

تشنه آب حیاتم ساقی عین الیقین

خیز و لبریزم بده جامی از آن ماء معین آتنی کاسا رویا سایغا لِلْشاربین

تا شوم رطْب اللسان گویم بلحنی دلنشین در غدیر خم هویدا گشت سر یا و سین صانعک الله ساقیا برخیز و پر کن جام را

از غدیر آور خمی این رنْد دردآشام را ساغرم لبریز ریز اتمام کن اکرام را

تا که شویم زان طهور از جام دل اوهام را تا فتد عکسی در آن از نقشبند ماء و طین حبذا عید سعیدی کش خداوند مجید

ختم رنگ‌آمیزی خود را در این عید آفرید صبغه الله خود از این خم ولایت شد پدید

تا شقی ممتاز گردد اندر این عید از سعید نیست ریْبی ذلک الْیوم هدی لِلْمتقین ای غدیر خم تو را مانند در اعیاد نیست

عاشقانرا چون تو در اعیاد عیدی یاد نیست فطر و هم نوروز و اضحی بی تواش بنیاد نیست

بلکه عیدی چون تو اندر عالم ایجاد نیست ای تو در اعیاد چون ختم رسل در مرسلین ایها العید السعید ای مایه عز و جلال

وی بمدحت منطق گردون شده لال از کلال وه چه خوش شستی بیمن خود ز دل گرد ملال

در تو گردید آشکارا سر حی لا یزال روی دست مصطفی دست خدا از آستین مهر یثرب ماه بطحا خسرو گردون سریر

چون در این روز همایون کرد جا اندر غدیر داد فرمان تا بامر خالق حی قدیر

منبری از سنگ خاره یا که از قتب بعیر ساخته تا آنکه گردد بر فراز آن مکین کرد جا بر عرشه منبر شه عرش آستان

تا به امر حق شود بر قطب امکان ترجمان سر الرحمنْ علی العرش اْستوی آمد عیان

رمز کنت کنز شد بی‌پرده پیدا در جهان نور مصباح ولایت تافت از مشکوه دین شاه لاهوتی مکان چون خیمه در ناسوت زد

عالم ناسوت زینرو طعنه بر لاهوت زد تا بساغر ساقی حق بوسه از یاقوت زد

لعل آتش فامش آتش بر دل طاغوت زد در غدیر خم قمر با شمس چون آمد قرین چون الست حق بمیثاق آن رسول حق پرست

در غدیر خم الستی زد بهر بالا و پست باب توحید از علی (ع) بگشود و باب شرك بست

لشکر ظلمات را زان کوکب دری شکست مات شد خصم بد اختر زان رخ مهر آفرین زیب دست احمدی دست احد در اهتزاز

راز دانش داد فرمان پرده تا گیرد ز راز بدر چرخ لی مع الله آفتاب عز و ناز

بانگ زد کز حق علی (ع) شد قبله‌ی اهل نیاز جز علی مرتضی (ع) نبود امیرالمومنین بارها آمد مرا وحی از خداوند جلیل

داد پیغامم امین وحی یزدان جبریل کرد آگاهم مرا نزدیك شد گاه رحیل

تـا که گیرم پرده در این دشت از روی جمیـل بر ملاـ گویم علی (ع) باشـد پس از من جانشـین آنکه را اولی بنفسم من علی اولی به اوست

یعنی آنکو را منم مولا علی مولای اوست عدْل قرآن مرتضی گردید و قرآن عدل اوست

او است میزانی کز او گردد جدا دشمن ز دوست عروه الوثقای ایمان پیشوای متقین نفس طه، عین یس، معنی ام‌الکتاب

سوی‌او باشد ایاب خلق و هم با او حساب حب او آمد ثواب و بغض او باشد عقاب

صاحب حوض و قسیم جنت و نار عذاب گیرد اندر کف لوای حمد را در یوم دین هل اتی یا سیدی فی حق غیرك هل اتی

یا که زد جبریل بر غیرت صلای لا فتی جبت و طاغوت از چه رو بعد اللتیا و اللتی

نقض عهد خویش کرده از جفا یا ویلتا حبل کین افکنده اندر گردن حبل المتین باب شهر علم و حکمت روح‌بخش ممکنات

با تو دوار است حق، ساری بود از تو حیات فیك احْصی کلشئ، رب السما فی الْکاینات

نیست «حیرانرا» رجا اندر حیات و هم ممات

خسرو

چون مرتضی به جای نبی انتخاب شد

بر روی شیعیان جهان فتح باب شد نص صریح آیه‌ی یا ایها الرسول

امروز از خدا به محمد (ص) خطاب شد راز خفی که بین نبی بود با خدا

با امر حق عیان به همه شیخ و شاب شد فرمان حق رسید که در حجه الْوداع

احمد (ص) برای نصب علی (ع) در شتاب شد در آفتاب وادی سوزان الغدیر

ظاهر به روی دست نبی آفتاب شد شایسته‌ی مقام نبی (ص) غیر او نبود

زان رو علی (ع) به امر خدا انتخاب شد تا زد نبی (ص) به نام علی (ص) نقش رهبری

نقش مخالفان همه نقش بر آب شد بر جن و انس، رهبر و مولا و پیشوا

بعد از نبی (ص) به امر خدا بوتراب (ع) شد آنها که بود در دلشان کینه‌ی علی (ع)

دلهایشان ز آتش حسرت کباب شد آن کاخهای مرتفع آرزویشان

یکباره سرنگون شد و یکجا خراب شد هر بنده‌ای که دامن مهر علی گرفت

فارغ ز هول و وحشت روز حساب شد دست طلب به دامن او زن که در جهان

هر کس گرفت دامن او کامیاب شد هر کس که گشت داخل حصن ولایتش

ایمن به روز حشر ز بیم عذاب شد نوروز شیعیان جهان عید مرتضاست (ع)

روزی که شادمان دل ختمی مآب (ص) شد ما را ظهور مهدی (عج) او آرزو بود

کز انتظار او دل هر شیعه آب شد «خسرو» چه جای خنده بود کز غم زمان

بیرون بسی ز دیده‌ی ما خون ناب شد

خلیل عمرانی

این صدای گرد و خاک بال کیست؟

این تلاطم های موج یال کیست؟ اولین بار است میخواند سرود

آخرین بار است می آید فرود آمد و شوقی شد و در سینه ریخت

برسرم بارانی از آئینه ریخت بند تسبیحم برایش دانه شد

مسجد قلبم کبوترخانه شد آیه ای آورده سنگین و ثـقیل

زیر این آیه تلف شد جبرئیل آیه ای از حضرت قدوس خم

شیعیان ، الیوم اکملت لکم آیه ای آورد و خود پرواز کرد

باب عشق و عاشقی را باز کرد آیه اش ظرفیت سی جزء بود

وه که هم اعجاز وهم ایجاز کرد میشود با گفتن یک واژه اش

یکصدو ده مرتبه اعجاز کرد میشود با خواندنش جبریل شد

سینه ی هفت آسمان را باز کرد گفت باید از همین ساعت به بعد

روز را با یا علی آغاز کرد گفت و گفت و گفت از حمد خدا

با عبارات و اشاراتی رسا گفت حمد آن که باران آفرید

از کویر و ابرها نان آفرید استجابت را شبیه آب کرد

آه را از پشت طوفان آفرید شیعه ی خورشید ، یعنی ذره را

آفرید اما فراوان آفرید از نکاح اسم رحمن و رحیم

طفل اقیانوس امکان آفرید بعد از آن که شانه ای بر باد داد

حال دریا را پریشان آفرید خود نمایی کرد بر جن و ملک

حیدری از جنس انسان آفرید سایه را دنباله ی خورشید کرد

نور را بر ذره ها تأکید کرد گفت زین پس هر کسی دارد نیاز

سوی حیدر پهن سازد جانماز هر که را من قبله بودم تا به حال

کعبه اش باشد علی ، تم المقال ابن که دستم منبر دستش شده

این که جبرائیل هم مستش شده روی این آئینه حق تابیده است

عکس تجریدی خود را دیده است حرف حق را می زند آئینه وش

با لب شمشیر تیز و مخلصش دستهایش بوی خیبر میدهد

خستگی را از همه پر میدهد منبری از خطبه های ناب خواند

در غدیر اسم علی را آب خواند السلام ای آب دریای صمد

ای زلال قل هو الله احد ای که میگردی شبیه انبیا

بر هدایت کردن قومت بیا ای رسول مردم آئینه ها

بعثت غارت، حرای سینه ها ای به بالای جهاز اشتران

شأن تو بالاست در بالا بمان از تو میریزد صفات کبریا
ذات تو ممسوس ذات کبریا نردبان وصف تو بی انتها
پله ی این نردبان سوی خدا چون تکلم میکنی موسائی ام
تا که خلقم میکنی عیسا ئی ام جفت دردم کشتی توحن کجاست؟
جسم سردم گرمی روحت کجاست؟

ای مسح دردهای لاعلاج
ما همه دردیم ، ظرف احتیاج ما همه زخم یتیم کوچکیم
کن مدارا با همه ، ما کودکیم ما نسیم ذکر تقدیس توأئیم
حاجیان فصل تندیس توأئیم کوچه را میگردی و طی میکنی
کوزه را ظرفیت می میکنی روی دوشت کیسه ی خرما و نان
میروی در کوچه ها دامن کشان کیسه نه دل میبری بر روی دوش
شیعه هستم شیعه ی خرما فروش ای سفیدی ای کبودی ای بنفش
ای به چشم پای سلمان ، جای کفش ای به هر گام تو صدها التماس
کیسه بر دوش سحر ای ناشناس ما همه مدیون شمشیر توئیم
تشنه ی نان جو و شیر توئیم در پی گنجیم ما را راه بر
با خودت تا اشتهای چاه بر رضا جعفری

خوشدل تهرانی

در غدیر خم نبی (ص) خشت از سر خم بر گرفت
خشت از خم ولای ساقی کوثر گرفت از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی
ساقی کوثر (ع) زدست مصطفی (ص) ساغر گرفت گوش گردون گشت کر از های و هوی میْ کشان
کز می حب علی (ع) امروز مستی درگرفت یکطرف شوری بپا سلمان کند عماروار
یکطرف میخانه را مقداد چون بوذر گرفت دوستان را گاه شادی شد به رغم دشمنان
خواجگی خواجه‌ی قنبر ز دل غم بر گرفت خواست تا بر جام، سنگ اندازد آن مشوم خصم
سنگ بارانش خدا از طارم اخْضر گرفت سنگ بر پیمانه افکندن ز بد مستی چه سود
سنگ بر سر زن که جای مصطفی (ص) حیدر گرفت آری آری مرتضی (ع) بر مسند احمد (ص) نشست
آری آری «هلْ اتی» از «انما» افسر گرفت تا به پایان آورد امر رسالت را رسول (ص)
دامن همت پی ابلاغ «بلغْ» بر گرفت ساخت منبر از جهاز اشتران شاه حجاز
صاحب منبر مکان بر عرشه‌ی منبر گرفت تا «ید الله فوق ایْدیهمْ» عیان گردد به خلق
دست پیش آورد و دست حیدر صفدر (ع) گرفت آسمان یا لیْتنی کنْت ترابْ از دل سرود
بوتراب آندم که جا بر دست پیغمبر (ص) گرفت گفت «هر کس را منم مولا علی مولای اوست»
حیدرش سرور بود آنکو مرا سرور گرفت جانشین و قاضی دین و وصی من علیست

این بگفت و بازوی آن شاه گردون فر گرفت بین امواج مخالف کشتی دین خدای
از تلاطم ایمنی با لنگر حیدر (ع) گرفت بد همای طبع من بشکسته پر از سنگ غم
باز از عشق علی (ع) زی اوج معنی پر گرفت «خوشدل»از فیض مدیح شاه‌مردان مرتضی (ع)
حالی از تیغ زبان، ملک سخن یکسر گرفت

خوشدل کرمانشاهی

در غدیر خم نبی خشت از سر خم برگرفت
خشت از خم و لای ساقی کوثر گرفت
از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی
ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت

میرشکاک

ماه صد آیینه دارد نیمه شبها در غدیر
روزها می‌گسترد خورشید خودرا بر غدیر نخلها افتان و خیزان، اشتران خسته‌اند
سر در اوهام گریز از تشنگی، در سر غدیر بادها از سایه‌ی شاهین سبک رفتارتر
بام سنگین بر فراز بال، زیر پر غدیر عزم ابراهیم در تبعید جان و تن، سپهر
در وداع یار و همسر، گریه‌ی هاجر غدیر باد اسماعیل‌وار از تشنگی در پیچ و تاب
هاجر آسا دامن از اشک مصیبت، تر غدیر با جلال صخره‌ها چون هیبت هاشم جمیل
در میان بارگاه حشمت قیصر، غدیر پیش چشم آسمان، پیشانی باز علی (ع)
آفتاب روی زهرا(س) در پس معجر، غدیر دیده باشی ژرف اگر، گویی به جای مصطفی (ص)
خفته همچون مرتضی (ع) آسوده در بستر غدیر پشته‌های ماسه همچون کشته‌های روز بدر
همچو تیغ ذوالفقار اندر کف حیدر غدیر با سکون و صبر سلمان همسفر آیینه‌وار
با ابی‌ذر در شب آشوب همسنگر غدیر در میان نخلها فوج کمانداران شام
سهمگین مانند چشم مالک اشتر غدیر در هجوم سنگهای سرگران اندوهگین
مانده همچون مسلم اندر کوفه بی‌یاور غدیر ابر چون سالار دین کافتاده بر نعش پسر
چون لوای اکبر اندر باد بازیگر، غدیر ذوالجناح آسا ز فرط انعکاس برگ نخل
بالها از تیر دارد دسته بر پیکر، غدیر کیست؟ خضر راه دریاها، امام آبها
چیست؟ روشن‌آبگیری برتر ازکوثر، غدیر از شعاع فیض قدسش خاک آدم گل شده
در فروغش دیده جبریل امین شهپر غدیر نوح را در اضطراب از دست توفان یافته
کرده گرداب گران را حلقه‌ی لنگر غدیر دیده ابراهیم را چون هاله‌ای در ارغوان
ارغوان را برده زیر چتر نیلوفر غدیر دست موسی شد بر آمد ز آستین، آیینه‌وار
پای عیسی شد فکند از فوق مهر افسر غدیر دست حق شد در شب معراج و پای مرتضی (ع)
روز فتح مکه روی دوش پیغمبر (ص) غدیر تا نبینم چون حسین افتادنت را نو به نو

غرق خون هر سال در میدان، تن بی‌سر غدیر؟ گرنه همچون من به زندان مصیبت مانده‌ای

پس چرا بیرون نمی‌آری سر از چنبر غدیر؟ روز فریاد «بقیت وحْدی» آیا مانده بود

جز علی (ع) با مصطفی همراه زان لشکر غدیر؟ روز خندق، پیل پیکر عمرو کافر را که داد

از دم تیغ پری کردار خود کیفر غدیر؟ مرحب گردن فراز ظلمت آیین را که کشت؟

دست و بازوی که در بر کند از خیبر غدیر؟ روز نفرین روبرو با اهل نجران مصطفی (ص)

برد کس با خویش غیر از چارتن، دیگر غدیر؟ در هیاهوی هوازن زان هزیمت پیشگان

جز رسول آیا کسی هم ماند باحیدر، غدیر؟ دیده‌ای در شان اصحاب پیمبر (ص) جز علی (ع)

«سابقون السابقون» در مصحف داور غدیر؟ هیچکس نشنید گیرم، خود تو نشنیدی مگر

«وال من والاه» گفت آن روز پیغمبر غدیر؟ پس چرا صد چشمه‌ی آتش‌فشان پنهان شدی

چون دل من زیر چتر سرد خاکستر غدیر؟ تا تمام دشت از پیغام دریا پر شود

می‌رود از واحه‌ای تا واحه‌ی دیگر غدیر

دکتر علی اوسط خانجانی

شهریار ملک ایمان مرتضی است

معنی آیات قرآن مرتضی است

نام او مشقی ز نام کردگار

بهترین برهان یزدان مرتضی است

صورت عینی قرآن مجید

آگه از اسرار سبحان، مرتضی است

مصطفی را همچو هارون با کلیم

یار در پیدا و پنهان مرتضی است

همسفر در لیلهٔ المعراجِ عشق

همره ختم رسولان مرتضی است

پیشوای جمله احرّار جهان

مقتدای انس و هم جان مرتضی است

کشتی نوح است روح مرتضی

منجی موسای عمران مرتضی است

در صف هیجا به روز واقعه

فاتح و پیروز میدان مرتضی است

آن که بر عدلش نمایند اعتراف

هم رفیقان هم رقیبان مرتضی است

مژدگانی مومنان را روز حشر

سدره و طوبی و میزان مرتضی است

مصلحان را پیشوای بی بدیل

در ره اصلاح انسان مرتضی است

بهر خوبان جهان در روز حشر

جنت و فردوس و رضوان مرتضی است

سالکان را مقتدا و رهنما

تا ابد در عشق و عرفان مرتضی است

منتهی الامال جمع مومنان

عروهٔ الوثقای ایمان مرتضی است

روز محشر در پیشگاه ذوالجلال

دستگیر بی پناهان مرتضی است

در ره ابقای دین مصطفی

شیر حق در جنگ عدوان مرتضی است

عاشقان را پیر و مولی و مراد

شب روان را ماه تابان، مرتضی است

در سپهر غیرت و آزادگی

تا ابد خورشید رخشان مرتضی است

دکتر علی اوسط خانجانی

دکتر قاسم رسا خراسانی

برفراز مجلس ما، ماهی امشب سر زند

خنده بر خورشید و ماه از تابش منظر زند

ساقی گل چهره امشب جلوه دیگر کند

مطرب خوش نغمه امشب پرده دیگر زند

آسمان پوشیده بر تن، پرنیان نیلگون

چون عروسان، خویشتن را زینت و زیور زند

آسمان را گفتم این بزم و نشاط از چیست؟ گفت:

چون که فردا آفتاب از برج خاور سر زند

من در آن بزم کنم خدمت که شاه انبیاء

مصطفی تاج ولایت بر سر حیدر زند

در غدیر خم چو دریا خلق خیز و موج و موج

کشتی لولاک چون آن جا رسد، لنگر زند

کاین علی باشد ولی الله، باید بعد من

بر سریر دین نشیند بر سرش افسر زند

آسمان بر خاك افتاده است خواهد چون زمین

بوسه بر پای، علی داماد پیغمبر زند

نیست مردان خدا را رهبری غیر از علی

مرد حق باید قدم در راه این رهبر زند

آسمان بر گردن افکنده است طوق بندگی

تا به سر تاج ولای خواجه قنبر زند

پرچم شاه ولایت بین که در هر بامداد

خنده بر پرچم دار و اسکندر زند

دست گیر از کرم افتاده ای گر چون" رسا"

دست بر دامان او در عرصه محشر زند

"دکتر قاسم رسا خراسانی"

دکتر یحیی حدادی ابیانه

ستاره سحر از صبح انتظار دمید

غدیر از نفس رحمت بهار چکید گرفت دست قدر ، رایت شفق بر دوش

زمین به حکم قضا آب زندگی نوشید بر آسمان سعادت ز مشرق هستی

سپیده داد نوید تولد خورشید به باغ ، بلبل شوریده رفت بر منبر

چو از نسیم صبا بوی عشق یار شنید ز خویش رفته ، نواخوان عشق بود و سرود

به بانگ زیر و بم ، اسرار خطبه توحید فتاد غلغله در باغ و شورشی انگیخت

که خیل غنچه شکفت و به روی او خندید

هوا ز عطر گلاب محمدی مشحون

زمین به عترت و آل رسول بست امید

رسول ، سدره نشین شد ، علی به صدر نشست

پی تکامل دینش خدای کعبه گزید گرفت پرچم اسلام را علی در دست

از این گزیده زمین و زمان به خود بالید به یمن فیض ولایت شراب خم الست

به عشق آل علی از غدیر خم جوشید " دکتر یحیی حدادی ابیانه"

ده بزرگی

آن روز فرشته در سماء گل می ریخت

پیوسته ز عرش کبریا گل می ریخت

با خطبه خورشیدی خود ختم رسل

در پای علی مرتضی گل می ریخت آغاز بهار خرم ایمان بود

هنگام شکفتن گل قرآن بود

پیوسته نبی سه روز در خم کارش

از خلق خدا گرفتن پیمان بود بزمی به صفای صبحدل بر پا شد

سالار بهشت، ساقی صهبا شد

با آیه اکملت لکم خواندن عقل

گلوازه عشق ازلی معنی شد گلسوره نور و هل اتی هر دو یکی است

یاسین حکیم و انبیاء هر دو یکی است

از قول احد احمد مرسل فرمود

قرآن و علی مرتضی هر دو یکی است سرسلسله اهل یقینی تو علی

در ملک وجود روح دینی تو علی

این گفته لاریب کلام الله است

هادی طریق متقینی تو علی ای خلق خدا،صنع خدارا نگرید

آیینه مصطفی نما را نگرید

بعد از من اگر طالب وصلم گشتید

رخسار علی مرتضی را نگرید تنها نه علی برادرم می باشد

با جذبه حسن،دلبرم می باشد

در امر خلافت و ولایت بر خلق

منصوب به امر داورم می باشد فخر حرم کعبه، ز میلاد علی است

دین کامل از اندیشه آزاد علی است

پیوسته اوامر زمان تا مهدی

از نسل من و اولاد علی است حیدر که ظهور رحمت رحمان است

قطب شرف و حقیقت انسان است

سلطان ولایت است و از حق به سرش

تاج گل هل اتی علی الانسان است خورشید منیر منجلی یعنی من

پیغمبر ذات ازلی یعنی من

یک روح الهی و دو پیکر یعنی

روح علی ام من وعلی یعنی من قرآن سخنگوی عظیم است علی

تحلیل گر حکم حکیم است علی

چون من که پیام آور حقم تا حشر

مصداق صراط مستقیم است علی مردیست علی که روح امید بود

بر دوش دلش پرچم توحید بود

من مهرم و ماهم علی و در دل شب

مه نایب و جانشین خورشید بود سوگند به ذات حق،که تا حق باشد

گل ذکر لبم همیشه یا حق باشد

ای در طلب بیعت با حق بی شک

بیعت به علی بیعت با حق باشد حیدر که خدا ستوده در قرآنش

از جانب حق ولی بود عنوانش

باشد به کفش زمام خلق و پس از او

این رشته بود به دست فرزندانش ای خلق ،علی سوره الرحمن است

مصداق دقیق علم القرآن است

با علم بیانی که خدا داده به او

پیوسته به کار خلق الانسان است این حکم خدای ازلی می باشد

بر خلق خدا ،علی ولی می باشد

گلواژه اکملت لکم در قرآن

تا بد،ولایت علی می باشد حیدر که تفکر بهاری دارد

بر دوش ردای شهریاری دارد

بر خلق خدا به امر حق از قرآن

در کف سند زمامداری دارد فرمود رسول گل جبین ،ای مردم

بی شبهه علی است روح دین ،ای مردم

سوگند به حق که غیر او در عالم

کس نیست امیر مومنین ای مردم والله که منعم نعیم است، علی

طر گل حمان و رحیم است، علی

میزان کمال هست واعمال نکو

یعنی که صراط مستقیم است، علی در سینه،دلش کتاب مسطور خداست

پیشانیش آئینه منشور خداست

دوشنتر از این سخن چه گویم که علی

تفسیر دقیق سوره نور خداست آنها که به حکم عقل،آدم هستند

رهپوی ره رسول اکرم هستند

گویند به قول مصطفی تا صف حشر

قرآن و امام هر دو با هم هستند ای دلشدگان، حکم را درک کنید

سرسلسله و زعیم را درک کنید

روح نبا عظیم حق است علی

اینک نبا عظیم را درک کنید در خم غدیر آیه ای نازل شد

آن آیه چراغ دار راه دل شد

از برکت نعمت ولایت آنروز

دین یافت کمال و دین حق کامل شد

ذکایی

سپیده دم که ز مشرق دمید مهر منیر
در آمد از درم آن ماه آفتاب ضمیر فکند بر رخ رخشنده زلف مشک‌آسا
بدان صفت که بر آتش در افکنند عبیر هزار چین و شکنج و گره نهاده به موی
مگر کند دلم اندر کمند زلف اسیر پی ربودن هوش و خرد ز سر تا پای
به کار برده پریوش هزار گون تدبیر ز در در آمد و غافل که بیش از آنم زار
که با جمال وی از غم شوم کرانه پذیر به چشم و چهر و قد او اثر فراوان بود
ولی نکرد یکی در وجود من تاثیر گرفته بود مرا حیرت آن چنان ز جهان
که یک نفسْ نشدی نفْسْ فارغ از تشویر بدین مشاهده گویی دلش به تنگ آمد
ستاد و دید به من یک دو لحظه خیر اخیر به سخره گفت: چه اندیشه‌ات بود در سر؟
مگر به شمس و قمر باشدت سر تسخیر؟ برون ز عالم خاکی مگر که می‌بینم
گرفته فکر تو از ماورای ارض مسیر به خویش بیهده زحمت مده که نتواند
اسیر خاک شناسد خواص چرخ اثیر از این مقوله سخن گفت و پاسخی نشنید
که نیست خاطر آشفته را سر تقریر سپس به خاطری آکنده از نشاط، سرود
که هان، زمان سرور است، خیز و جام بگیر مگر ز شادی امروزت آگهی نبود
که در کمند غمی پای بند، چون نخجیر مگر ترا نبود آگهی که تافته است
به روی خلق جهان آفتاب صبح غدیر ز جای خیز و بساط طرب مهیا کن
که در نشاط شباب اندر است عالم پیر صباح عید غدیر است و عالمی سرمست
به وجد و حال گذارد زمان، غنی و فقیر صباح عید غدیر است و باز بگشوده‌ست
به روی خلق جهان باب عیش رب قدیر خود آگهی که به روزی چنین رسول (ص) خدای
بخواند ابن عم خویش را به خلق امیر خود آگهی که شد اندر غدیر خم ظاهر
مقام سید ابرار بر صغیر و کبیر علی شهنشه ملک فتوت و تقوا
علی به کشور دانش ملیک تاج و سریر شهی که صوت مدیحش به گوش اهل جهان
چنان خوش است که اندر مذاق کودک شیر ضیاء رویش «والشمس» را بهین فحوا
سواد مویش «والليل» را مهین تفسیر شهی که تا به ابد وصف او به نتوانند
شوند گر ز ازل کاینات جمله دبیر بدین نشاط چنان خاطرم به وجد آمد
که هیچ می‌نتوان کرد شرح آن تحریر بدین چکامه نمودم سرور جان اظهار
ولی یکی ز هزار است روگشای ضمیر «ذکایی» از مدد فضل اوست برخوردار
از آن به قوت طبع است در زمانه شهیر شها جهان جفاپیشه منکدر دارد
دل مرا که ز انوار مهر تست منیر فگارم از غم دوران، عنایتی فرما
فکنده محنتم از پا، ز لطف دستم گیر

رحمان نوازنی

ظهردم بود و بر که هم تشنه ؛برکه‌ای که تب بیابان داشت

دل او مثل تکه های سفال ؛اشتیاق نماز باران داشت ظهر یک روز آفتابی بود ؛ بر که پلکی زد و نگاهش رفت

باز هم تا به انتهای کویر؛حسرت جانگداز آهش رفت آه من بر که نگاه توام؛من به جز چشم تو نمی نوشم

تا نیایی و هم دمم نشوی؛به خدا لحظه ای نمی‌جوشم آه من بر که های یعقوبم؛که به دشت فراق جاری شد

من همان رود نیل موسایم؛که به سمت عراق جاری شد من همان بر که نمک گیرم؛کز سر سفره ات نمک خوردم

من کویر حجازی صبرم؛که به شوق شما ترک خوردم بر که از درد و دل لبا لب بود؛بر که آن روز در تلاطم بود

بر که آن روز فکر آب نبود؛فکر یک بر که پر از خم بود ظهر زیبای روز نوروزی،باز پلکی زد و نگاهش رفت

نه ولی مثل اینکه این دفعه،صد و ده بار سوز آهش رفت ماه او در حوالی خورشید،با هزاران ستاره می آمد

بشنو و شک نکن صدای خدا،از سر هر مناره می‌آمد اشهد ان ذاته مستور؛اشهد ان نوره منشور

اشهد ان مومنون به؛یسکن الله فی بیوت النور آیه ای روی بال جبرائیل،پر زد و لحظه‌ای تلاوت شد

بعد از آنکه رسول آن را خواند،پر زد و محو در ولایت شد آیه پرواز کرد تا بر که؛از تجلای آب صحبت کرد

بر که خالی سفالی ما،گریه کرد و دوباره بیعت کرد گفت: بالماء کل شیء حی؛من همان خاک مرده ام ای آب

من اگر بر که ای پر از آبم،از شما آب خورده ام ای آب تو همان بی کران اقیانوس؛من همان کوزه سفال تو ام

که اگر آه لب به من بزنی،مطمئنم همیشه مال توام بر که از اشتیاق دریا شد؛زیر پاهای ماه جاری شد

ماه عکسش به بر که افتاد وعکس آن روز یادگاری شد شاعر : رحمان نوازنی

رضا اسماعیلی

ای علی، ای ارتفاعت تا خدا

بی نهایت، بیکران، بی‌انتها ای علی، ای همسر بانوی اب

جلوه حق، اسم اعظم، نور ناب ای علی ای خوب، ای تنهاترین

ای ملایک با نگاهت همنشین ای علی، ای آفتاب حق سرشت

ای قسیم روشنی‌های بهشت ای فراتر از تصور، ازخیال

بحر عرفان، آفتاب بی‌زوال ای تو خورشید نهان در زیر ابر

کوه علم و کوه حلم و کوه صبر چون تو مردی نیست در این روزگار

هیچ تیغی نیز، همچون ذوالفقار جان ما را کن ز عشقت منجلی

ای فدایت جان عالم، یا علی کاش می کردیم بیعت تا بهار

می‌شکفتیم از کرامات علی در بهارستان او گل می‌شدیم

زائر آواز بلبل می‌شدیم از غدیر خم، سبویی می‌زدیم

در صراط عشق، هویی می‌زدیم زائر کوی تولا می‌شدیم

جرعه نوش عشق مولا می‌شدیم با نزول سوره سبز غدیر

باز می کردیم، بیعت با امیر با علی، آیینه‌دار سرنوشت

وارث بوی خدا، بوی بهشت شد غدیر خم، هلا، ای عاشقان!
می‌وزد عطر علی از آسمان چیست تفسیر غدیر خم؟ علی
عشق را، مولا، عدالت را، ولی چیست تفسیر غدیر خم؟ ولا
رستخیز عشق، بیعت با خدا چیست تفسیر غدیر خم؟ حریم
رو به روی ما، صراط مستقیم چیست تفسیر غدیر خم؟ امید
مژده رحمت به امت، بوی عید چیست آیا این غدیر خم؟ سحر
صبح صادق، نور لبخند ظفر چیست آیا...؟ساقی و ساغر، شراب
اتشی در جان هستی، عشق ناب چیست آیا... ؟ خنده فتح المبین
روز اکمال رسالت، عید دین چیست آیا...؟ سیب سرخی ناگهان
سهم ما از عشق، آری عاشقان در غدیر خم خدا شد منجلی
در دل خورشیدی مولا علی چیره شد فرمانروای آفتاب
گشت سهم آفرینش، نور ناب عشق بارید و زمین آیینه شد
مهربانی وارد هر سینه شد خاک را بوی نجیب گل گرفت
عالم هستی، تب بلبل گرفت آسمان شد با زمین همسایه باز
شد زمین مهمانسرای اهل راز چشم‌ها با نور همبستر شدند
قلب‌ها با هم صمیمی‌تر شدند قبله توحید، آن جان جهان
روح ایمان ، خاتم پیغمبران در غدیرستان خم، اعجاز کرد
راز معصوم خدا را باز کرد گفت پیغمبر: علی نور خداست
بعد من، او پیشوا و مقتداست ای شمایان! امت سبز زمین
در میان خلق عالم، بهترین حرف حق این است و در آن شبهه نیست
هم علی حق است و هم حق با علی‌ست عشق را در قلب خود دعوت کنید
با علی،نور خدا، بیعت کنید این حقیقت از کسی مستور نیست
جانشین نور، غیر از نور نیست در غدیر خم ولایت شد قبول
برد بالا دست مولا را رسول رفت بالا دست خورشید غدیر
شد امام و متدای ما، امیر عشق، بیعت کرد با نور خدا
شد عدالت، سرور و مولای ما نور احمد، بر گرفت از رخ نقاب
«آفتاب آمد، دلیل آفتاب» زین بشارت، آسمان خندید مست
نور بارید و طلسم شب شکست شد جهان، آیینه باران علی
عالم هستی، چراغان علی جون علی، آیینه عدل است و داد
دست در دست علی باید نهاد چون علی، نور خدای سرمد است
بیعت ما با علی، با احمدست شد ز عشق حق، وجودش صیقلی
هر که بیعت کرد، با نور علی باز دل در کوی مستی گم شده
عالم هستی، غدیر خم شده باز هم مستیم، از جام غدیر

باده می‌نوشیم با نام امیر باز فصل شور و شیدایی شده
در زمین از عشق، غوغایی شده آمده عید ولایت، عاشقان
روز اکمال رسالت، عاشقان در غدیر خم، بیا کامل شویم
«یاعلی» گوییم و صاحبدل شویم «یاعلی» گوییم تا بالا شویم
قطره‌ها، ای قطره‌ها دریا شویم با علی، نور خدا، بیعت کنیم
عشق را در قلب خود، دعوت کنیم با علی، هم عهد و هم پیمان شویم
هم زبان و هم دل قرآن شویم با علی، قرآن ناطق، بوتراب
سوره عصمت، امام آفتاب چون که احمد گفت: او نور جلی‌ست
بعد من، ای عاشقان! مولا، علی‌ست

رضا جعفری

این صدای گرد و خاک بال کیست؟
این تلاطم های موج یال کیست؟ اولین بار است میخواند سرود
آخرین بار است می آید فرود آمد و شوقی شد و در سینه ریخت
برسرم بارانی از آئینه ریخت بند تسبیحم برایش دانه شد
مسجد قلبم کبوترخانه شد آیه ای آورده سنگین و ثـقیل
زیر این آیه تلف شد جبرئیل آیه ای از حضرت قدوس خم
شیعیان ، الیوم اکملت لکم آیه ای آورد و خود پرواز کرد
باب عشق و عاشقی را باز کرد آیه اش ظرفیت سی جزء بود
وه که هم اعجاز وهم ایجاز کرد میشود با گفتن یک واژه اش
یکصدو ده مرتبه اعجاز کرد میشود با خواندنش جبریل شد
سینه ی هفت آسمان را باز کرد گفت باید از همین ساعت به بعد
روز را با یا علی آغاز کرد گفت و گفت و گفت از حمد خدا
با عبارات و اشاراتی رسا گفت حمد آن که باران آفرید
از کویر و ابرها نان آفرید استجابت را شبیه آب کرد
آه را از پشت طوفان آفرید شیعه ی خورشید ، یعنی ذره را
آفرید اما فراوان آفرید از نکاح اسم رحمن و رحیم
طفل اقیانوس امکان آفرید بعد از آن که شانه ای بر باد داد
حال دریا را پریشان آفرید خود نمایی کرد بر جن و ملک
حیدری از جنس انسان آفرید سایه را دنباله ی خورشید کرد
نور را بر ذره ها تأکید کرد گفت زین پس هر کسی دارد نیاز
سوی حیدر پهن سازد جانماز هر که را من قبله بودم تا به حال
کعبه اش باشد علی ، تم المقال ابن که دستم منبر دستش شده

این که جبرائیل هم مستش شده روی این آئینه حق تابیده است
عکس تجریدی خود را دیده است حرف حق را می زند آئینه وش
با لب شمشیر تیز و مخلصش دستهایش بوی خیبر میدهد
خستگی را از همه پر میدهد منبری از خطبه های ناب خواند
در غدیر اسم علی را آب خواند السلام ای آب دریای صمد
ای زلال قل هو الله احد ای که میگردی شبیه انبیا
بر هدایت کردن قومت بیا ای رسول مردم آئینه ها
بعثت غارت، حرای سینه ها ای به بالای جهاز اشتران
شأن تو بالاست در بالا بمان از تو میریزد صفات کبریا
ذات تو ممسوس ذات کبریا نردبان وصف تو بی انتها
پله ی این نردبان سوی خدا چون تکلم میکنی موسائی ام
تا که خلقم میکنی عیسا ئی ام جفت دردم کشتی توحن کجاست؟
جسم سردم گرمی روحت کجاست؟

ای مسح دردهای لاعلاج
ما همه دردیم ، ظرف احتیاج ما همه زخم یتیم کوچکیم
کن مدارا با همه ، ما کودکیم ما نسیم ذکر تقدیس توأئیم
حاجیان فصل تندیس توأئیم کوچه را میگردی و طی میکنی
کوزه را ظرفیت می میکنی روی دوشت کیسه ی خرما و نان
میروی در کوچه ها دامن کشان کیسه نه دل میبری بر روی دوش
شیعه هستم شیعه ی خرما فروش ای سفیدی ای کبودی ای بنفش
ای به چشم پای سلمان ، جای کفش ای به هر گام تو صدها التماس
کیسه بر دوش سحر ای ناشناس ما همه مدیون شمشیر توئیم
تشنه ی نان جو و شیر توئیم در پی گنجیم ما را راه بر
با خودت تا اشتهای چاه بر رضا جعفری

رها

چون پیمبر رفت حج آخرین
آمد از دربار حق روح الامین با پیمبر (ص) گفت ای سلطان دین
جلسه‌ای باید کنی اینجا بیا در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) حق تعالی داده بهر تو پیام
تا رسالت را کنی اینجا تمام بر مسلمانان علی (ع) را کن امام
امر حق فوری بود ای مقتدا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) پس در آن وادی شهنشاه کبیر

نام آن وادی بدی خم غدیر تا نگردد امر یزدان زود دیر

پس منادی پیمبر زد ندا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) خلق برگشتند از خرد و کبار

مجتمع گشتند پس در آن دیار خلق می‌بودند بیش از صد هزار

کرد اجرا آن زمان امر خدا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) آنزمان پیغمبر آخر زمان

ساخت منبر از جهاز اشتران پا نهاد آنماه دین بالای آن

خواند آنگه حکم حق را بر ملا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) دست حیدر را گرفت و خوش بگفت

لب بسان غنچه گل بر شکفت از لب خود لولو شهوار سفت

خلق دیدند و شنیدند آن صدا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) پس محمد (ص) گفت با خلق اینچنین

که بدانند از کهین و از مهین این علی (ع) باشد امیرالمومنین

از علی (ع) قرآن نخواهد شد جدا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) آنچه گویم هست فرمان خدا

می‌کنم اجرا کنون بهر شما حق بگفته من بگویم در ملا

چونکه این فرمان بود از کبریا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) در حضور خاتم پیغمبران (ص)

کرد بیعت با علی (ع) پیر و جوان لیک آن مردم به پنهانی عیان

دشمنی کردند با امر خدا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) مرد و زن پیر و جوان خرد و کلان

جملگی بودند حاضر آن زمان که علی (ع) را داد پیغمبر نشان

پس چنین فرمود ختم انبیا (ص) در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) هست این حیدر شما را رهنما

می‌شود با مهر او دین پا بجا باشد او فرمانبر امر خدا

هم بدنیا هم بفردای جزا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) هر که شد یار علی (ع) یار منست

چون علی (ع) یار و مددکار منست این علی (ع) واقف ز اسرار منست

دشمنش باشد شقی و بی‌حیا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) بعد پیغمبر ز راه خودسری

حیله‌ها کردند از بد گوهری از علی (ع) گشتند نااهلان بری

حق او را غصب کردند از جفا در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع) عقل در کار ولایت قاصر است
هر که خصم مرتضی (ع) شد کافر است چون علی (ع) قرآن حق را ناصر است
می‌شود البته شافع بر (رها) در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

ژولیده نیشابوری

شماره ۱

ولایت چیست؟ اصل آفرینش
کلید قفل سیر درک و بینش ولایت چیست؟ تحصیل تعهد
صراط ما پس از" ایاک نعبد "ولایت چیست؟ معراج تکامل
پی اثبات ذات پاک حق، قل: ولایت علت غایی است ما را
به حکمت فعل بی ماضی است مارا ولایت آب و گل را در هم آمیخت
که از آمیختن، آدم برانگیخت ولایت نوح را شد ساحل نور
که طوفانش بود در خط دستور ولایت کوه آتش را کند گل
به ابراهیم در وقت توکل ولایت در کف موسی عصا شد
به امر حق، به شکل اژدها شد ولایت را دم عیسی قرین است
که انفاس خوشش جان آفرین است ولایت در ولایت گشت کامل
کز او نور هدایت گشت حاصل ولایت جمع را تفریق دارد
که درکش سالها تحقیق دارد ولایت رمز اثبات وجود است
ز جود او همه بود و نبود است ولایت دشمن نامردمی هاست
یگانه رهبر سردرگمی هاست ولایت هرکه دارد غم ندارد
قوامش بیش هست و کم ندارد ولایت یازده نور جلی بود
کی پیوند تمامی با علی بود اگر خواهی بدانی این علی کیست؟
ولی حق کسی غیر از علی نیست علی حق را تجلی صفات است
امامت را چوسیم ارتباط است به اورنگ ولایت چون ولی شد
علی، مهدی شد و مهدی، علی شد به نخل دین، ولایت برگ و بال است
ولایت را جهان در انتظار است ولایت پای تا سر، عدل و داد است
بشر را آخرین حکم جهاد است ولایت کاخ ها را کوخ سازد
که قانون بشر منسوخ سازد ولایت دیده هارا دیده بان است
ظهور مهدی صاحب زمان است ولایت معنی الله و نور است
شکوه رجعت و روز ظهور است رسالت از ولایت گشت کامل
که هستی از کمالش گشت حاصل ولایت خاتمیت راست خاتم

که ختم خاتمیت هست خاتم دگرگونی اگر عالم پذیرد

ره خاتم از آن خاتم بگیرد

شماره ۲

کلید قفل سیر درک و بینش

ولایت چیست ؟تحصیل تعهد

صراط ما پس از ایاک نعبد

ولایت چیست ؟معراج تکامل

پی اثبات ذات پاک حق قل

ولایت علت غایی است ما را

به حمت فعل بی ماضی است ما را

ولایت آب و گل را در هم آمیخت

که از آمیختن آدم برانگیخت

ولایت نور را شد ساحل نور

که طوفانش بود در خط دستور

ولایت کوه آتش را کند گل

به ابراهیم در وقت توکل

ولایت در کف موسی عصا شد

به امر حق به شکل اژدها شد

ولایت را دم عیسی قرین است

که انفاس خوشش جان آفرین است

ولایت در ولایت گشت کامل

کز او نور هدایت گشت حاصل

ولایت جمع را تفریق دارد

که درکش سالها تحقیق دارد

ولایت رمز اثبات وجود است

ز جود او همه بود و نبود است

ولایت دشمن نامردمی هاست

یگانه رهبر سر در گمی هاست

ولایت هر که دارد غم ندارد

قوامش بیش هست و کم ندارد

ولایت یازده نور جلی بود

که پیوند تمامی با علی بود

اگر خواهی بدانی این علی کیست

ولی حق کسی غیر از علی نیست

علی حق را تجلی صفات است

امامت را چو سیم ارتباط است

به او رنگ ولایت چون ولی شد

علی مهدی شد و مهدی علی شد

به نخل دین ولایت برگ و بال است

ولایت را جهان در انتظار است

ولایت پای تا سر عدل و داد است

بشر را آخرین حکم جهاد است

ولایت کاخها را کوخ سازد

که قانون بشر منسوخ سازد

ولایت دیده ها را دیده بان است

ظهور مهدی صاحب زمان است

بشر را لطف نا محدود آید

ظهور مهدی موعود آید

ولایت معنی الله و نور است

شکوه رجعت و روز ظهور است

رسالت از ولایت گشت کامل

که هستی از کمالش گشت حاصل

ولایت خاتمیت راست خاتم

که ختم خاتمیت هست خاتم

دگرگونی اگر عالم پذیرد

ره خاتم از آن خاتم بگیرد

شماره ۳

پس از اتمام حج از امر ذوالمن

نبی (ص) احرام بیرون کرد از تن وداعش در حقیقت دیدنی بود

گل از گلزار رویش چیدنی بود گل لبخند بر لب داشت احمد (ص)

که بر لب ذکر یا رب داشت احمد (ص) منا را سوی یثرب بار بستند

گنه را حاجیان طومار بستند نبی (ص) شمع و علی (ع) پروانه‌اش بود

نبی (ص) ساقی علی (ع) خمخانه‌اش بود نبی (ص) را در مسیر راه هادی

ندایی گشت از نای منادی به فرمان خدای حی سرمد

ندا آمد که بلغ یا محمد (ص) شب معراج رازی با تو گفتم
در نا سفته‌ای بهر تو سفتم

شماره ۴

بگفتم با تو آن سر جلی را
نشان دادم مقامات علی (ع) را به عالم از علی (ع) بهتر ندیدم
که او را در ولایت برگزیدم تو هم او را به جا تایید کردی
بر این تایید حق تاکید کردی کنون آن راز باید فاش گردد
که سد مردم اوباش گردد نبی (ص) از این پیام حی سرمد
به لب لبخند را پیوند می‌زد

شماره ۵

غدیر نقطه عطفی به وسعت دنیاست
غدیر بهر ملل شور مجلس شوراست غدیر کنگره نشر عزت دین است
بزرگ فلسفه ساز عقوبت عقباست غدیر ناشر قاموس روح آزادیست
که نص حکم رسالت بنام او امضاست غدیر سلسله جنبان مکتب علویست
کز او عصاره جهد پیمبران پیداست غدیر مهر اجابت به توبه آدم
چنانکه ساحل کشتی نوح در دریاست غدیر باغ گل است از برای ابراهیم
که محو وادی طورش هزارها موساست غدیر مهبط وحی خدای لم یزلی است
که از نسیم خوشش زنده حضرت عیساست غدیر در خم خمخانه‌اش شراب طهور
برای خلق جهان تا به حشر در میناست غدیر جوشش می در خم ولای علیست
که پیر باده فروشش پیمبر طاهاست غدیر مرکز تفسیر کل قرآن است
که آیه آیه آن شرح لیله اسراست غدیر وجه کمال شریعت نبوی است
اتم نعمت حق در تمام مافیهاست غدیر برگ ثبات حقیقت شیعه است
که مجد تاج گذاری حضرت مولاست غدیر صفحه زرین دفتر هستی است
که بهترین سند افتخار در دنیاست غدیر ما حصل آیه‌ی اولی الامر است
که مزد پیرویش نص وال من والاست غدیر پرده بر انداز دشمنی ولی است
که آشکار ز ایراد عاد من عاد است غدیر سمبل آیات لیله القدر است
که قدر و مرتبه‌اش معنی من الاولی است علیست (ع) آنکه غدیرش به صفحه تاریخ
به حکم محکم حق تا ابد جهان آراست علیست (ع) آنکه نماینده خدا به بشر
به نص آیه‌ی قرآن پس از رسول خداست علیست (ع) آنکه قدم زد به خانه‌ای که در آن
ندای اخْرجی از بهر مریم عذراست علیست (ع) آنکه به معراج میزبان نبی (ص)

ز باب فتح به فرمان خالق یکتاست علیست (ع) آنکه چنان شیر شرزه بی‌پروا
علیه دشمن قرآن به عرصه هیجاست علیست(ع) آنکه ز عدلش بداد آمد ظلم
چنانکه هستی دونان همه به باد فناست علیست (ع) آنکه برایش ز سهم بیت‌المال
حقوق غیر و برادر بدون استثناست علیست (ع) آنکه به شب ناشناس و برقع پوش
به دلنوازی ایتام مهد عشق و صفاست علیست (ع) شمس ولایت که پرتو نورش
به رغم ظلمت شب شمع کلبه‌ی فقراست علی (ع) سقیفه‌ی لطف است در جوانمردی
علی (ع)عصاره بخشش به وقت جود و سخاست علی (ع) نهایت هستی است تا که هستی هست
که هستی همه چون قطره هست و او دریاست زبان ز گفتن اوصاف او بود عاجز
قلم به وقت رقم در شگفت از معناست ز قدر وصف علی (ع) می‌توان همین را گفت
به شهر علم در و باب یازده عیساست بگو به شاعر ژولیده کز مقام علی (ع)
همین بس است که شوهر به حضرت زهراست

متین اصفهانی

فصل بهار آمد و شد آشکار گل
افراشت خیمه در چمن و لاله‌زار گل افراخت طرف باغ بهر گوشه سرو قد
افروخت چهره در چمن از هر کنار گل آنجا چمن چمن ز جنوب و شمال سرو
اینجا دمن دمن ز یمین و یسار گل شد آشکار آتش موسی ز طور شاخ
یا گشت جلوه گر به سر شاخسار گل گویی ز عکس عارض خود در میان آب
افکنده آتشی به دل جویبار گل تا از تطاول سپه دی بود مصون
گرد چمن کشیده ز هر سو حصار گل چون دامن فلک که پر است از ستارگان
پر کرده دامن دمن و کوهسار گل بوی بهشت می‌رسد از هر طرف مگر
بر مرکب نسیم سحر شد سوار گل دلجوی و دلستان و دل آرا و دلرباست
در باغ و راغ و در چمن و لاله‌زار گل زیبایی و طراوت و لطف و صفا مگر
کرده است وام از رخ آن گلعذار گل ای سرو ناز من به میان چمن درآی
تا سر نهد بپای تو از هر کنار گل بگذر به باغ تا ز سر شوق گلستان
از هر طرف بپای تو سازد نثار گل ای سرو قد لاله رخ من در آبه باغ
تا سرو منفعل شود و شرمسار گل از رشگ لاله‌ی رخت ای گلبن نشاط
پیوسته همچو لاله بود داغدار گل من آن نیم که بی‌تو کنم رو به گلستان
ای گلعذار بی‌تو نیاید به کار گل هرگز کسی ندیده که سرو آورد ثمر
جز سرو قامت تو که آورده بار گل امروز هر که برد به خاک آرزوی تو
فردا بود که سر زندش از مزار گل بردار پرده از گل رخسار تا به باغ
افتد ز قدر و مرتبه و اعتبار گل ساقی کنون که فصل بهار است و در چمن
هر سو شکفته است چو رخسار یار گل در پای لاله باده‌ی گلگون به جام کن

تا جلوه گر بود به سر شاخسار گل می ده که عید فرخ فرخنده‌ی غدیر
گردید آشکار چو در لاله‌زار گل می ده که بهر تهنیت این خجسته عید
خندان گشوده است لب از هر کنار گل آمد به خدمت نبی (ص) امروز جبرییل
خندان، شکفته، شاد چو در نوبهار گل بعد از درود و تهنیت از حق به مصطفی (ص)
گفت ای به خاک مقدم تو خاکسار گل فرموده حق به گلشن اسلام ده صفا
ای از دم تو روح فزا کامکار گل ابلاغ کن خلافت حیدر (ع) به مسلمین
برگوی و بر فشان به یمین و یسار گل بشنید مصطفی (ص) و به منبر قدم نهاد
چون بر فراز شاخ به صد اقتدار گل در آن مکان گرفت علی (ع) را فراز دست
گفتی که شد عیان به سر شاخسار گل در دست دست خدا را گرفت و کرد
در وصف او به ساحت گیتی نثار گل گفت این بود خلیفه‌ی من یادگار من
آری چه غیر گل بنهد یادگار گل ساقی چو وصف عید شنیدی بگیر جام
خادم چو شرح جشن بگفتم بیار گل کامسال هم به تهنیت از هر طرف به ما
آورده است روی چو پیرار و پار گل سر تا بپا تنش همه گردیده است گوش
تا بشنود مدیح اب هفت و چار گل صهر نبی (ص) علی (ع) که به امداد لطف او
خیزد ز خاک لاله و روید ز خار گل تا سر به خاک پای محبان او نهد
روییده لاله بی‌عدد و بی‌شمار گل لبخند تا زند به رخ دوستان او
بشکفته است در چمن روزگار گل ای باغبان گلشن هستی که می‌کند
در گلستان ز تربیت افتخار گل گردد اگر ز فیض تو محروم یک نفس
در چشم خلق خوار تر آید ز خار گل شاها منم «متین» که به مدحت سروده‌ام
این چامه را که به بود از صد بهار گل از روی لطف بر من افسرده کن نظر
ای از بهشت عاطفت یادگار گل آنجا که مهر تست ندارد فروغ ماه
آنجا که روی تست نیاید بکار گل عذرم بود قبول ز تکرار قافیه
در این چکامه‌ای که نمودم قطار گل جز این مرا چه چاره که آورده‌اند رو
از هر طرف به من ز یمین و یسار گل تا گیرمش به چامه‌ی مدح علی (ع) ردیف
بگرفته در میانه‌ام از هر کنار گل هر نوبهار تا که زند لاله سر ز خاک
هر سال تا بباغ بود آشکار گل خصمش ز باغ دهر نچیند بغیر خار
یارش بچیند از چمن روزگار گل

****

نوبهار آمد و نو گشت جهان دیگر بار
خیمه زد لاله و گل در چمن و در گلزار سال نو آمد و شد باز جوان عالم پیر
سال نو آمد و گل چهره برافروخت چو پار خسرو نوروز از عدل برافراشت علم
تا شود بهره ور از معدلتش لیل و نهار کرد ساعات و دقایق را آن سان تعدیل
که شب و روز به یک پویه شد و یک رفتار فرودین آمد با فر فریدونی خویش

در رهش باغ دو صد خرمن گل کرد نثار تا به تبریک بنفشه فتد از گل‌ها پیش
زودتر بر سر ره آمد و بگرفت قرار به مبارک باد از هر طرفی گشته بلند
بانگ مرغان نه یکی نه ده نه صد نه هزار ده زبان بهر سخن گفتن سوسن بگشود
که کند تهنیت مقدم نوروز اظهار سنبل و لاله و ریحان به خوش آمد گویی
لب خاموش گشوده ز یمین و ز یسار علم افراشت به هر کوی و به هر برزن گل
بار افکنده دگر باره به هر شهر و دیار باد نوروزی بر دشت و دمن مشگ فشان
ابر آزاری در باغ و چمن گوهر بار تا خس و خار بروبد آن از صحن چمن
تا فرو شوید این از رخ گلزار غبار بر سر سرو ز نو ولوله انداخت تذروْ
در چمن بار دگر غلغله افکند هزار این یکی غلغله‌اش خوشتر از بربط و رود
وان یکی ولوله‌اش دلکش‌تر از دف و تار هر طرف افکنده قبره و فاخته شور
قمری از یک‌سو و ز سوی دگر صلصل و سار زاغ از باغ سوی کوه شده راه سپر
کبک از کوه سوی دشت شده راه سپار کوه از لاله سراپا طبقی از شنگرف
دشت از سبزه سراپا ورقی از زنگار لاله از ژاله لبالب قدحی از یاقوت
ژاله بر چهره‌ی لاله چو عرق بر رخ یار دشت از بوی گل و لاله و ریحان گردید
رشگ صحرای ختا و ختن و چین و تتار آب در برکه از موج به تن کرده زره
بر سر آورده هزاران سپر از برگ چنار شاخ گل نیزه‌ای اما نه که از بهر ستیز
غنچه پیکانی اما نه برای پیکار تا که در زیر رکاب آرد گیتی را باز
بوی گل بر فرس باد صبا گشته سوار سرو در باغ به بالندگی قامت دوست
گل به تابندگی چهره‌ی زیبای نگار لشگر دی را تاراند از طرف چمن
سپه لاله و گل بسته صف و گشته قطار باغ اگر وادی ایمن نبود از چه در آن
شاخ چون طور کند جلوه و گل همچون نار گل سلیمان وار آورد جهان زیر نگین
دیو دی از بیمش کرد ز گلزار فرار باد نوروزی گر زنده کند عظم رمیم
از چه رو نرگس در باغ هنوز است نزار عجب اینجاست که با آن نفس عیسایی
از دم باد صبا به نشده است این بیمار این چه بیماری کان را نکند چاره مسیح
این چه دردی که بدان نرگس گردیده دچار درد او رشگ و حسد خیرگی و بی‌ادبی است
زین همه درد فتاده است بدین حالت زار خیره چشمی که ز بی‌شرمی و وز گستاخی
می کند دعوی همچشمی با نرگس یار لاف شهلایی از آن چشم دریده نه عجب
بر آن نرگس مست و بر آن چشم خمار حال نرگس را بگذار و به پرداز به سیر
وز پرستاری بگذر به گه گشت و گذار دور از چشم رقیبان به چمن رو با دوست
باغ را باید پیراستن از هر خس و خار چند در خانه نشینی ز شبستان بدر آی
به تماشا قدمی سوی گلستان بردار شهر را ساز رها دیده بپوش از مردم
رو به صحرا کن از این خلق دو رو روبکنار سیر کن باغ و چمن سوی گلستان بگذر
بگشا دیده‌ی تحقیق درآ از پندار گل به گل سیر چمن کن به تماشا پرداز

قطره قطره چو گهر آب شمر را بشمار به تامل بنگر چون نگری لاله و گل
به تفکر بگذر چون گذری در گلزار صفحه‌ی باغ یکی دفتر ارژنگ بود
که به هر برگش صد رنگ هنر رفته به کار کلک نقاش طبیعت بنگر چون داده
صفحه‌ی بستان را زیور از نقش و نگار آفرینش را یک طرح دلاراست ربیع
ز آفریننده یکی نقش دل‌انگیز بهار هر ورق لاله‌ی حمراست تو را یک دفتر
هر خم سنبل بویاست تو را یک طومار چشم دل باز کن و دیده‌ی حق بین بگشای
که در این ره به موثر ببری پی ز آثار مشو از لطف خداداد بهاری غافل
حیف باشد که نگردیم از آن برخوردار در بهاران به چمن بی‌می و مطرب منشین
دست تا می دهدت جام می از کف مگذار هر کجا بر پا بزم طرب و عیش و سرور
هر که را بینی بگرفته به کف جام عقار خواند گل بار دگر باده کشان را به حضور
می گساران را ره داد به دربار چو پار تا بود وقت و میت هست بنوشان و بنوش
فرصت از دست مده وقت غنیمت بشمار دم به دم جام طلب جام بده جام بگیر
پی ز پی باده بکش باده بزن باده بیار (لب یار و لب جام و لب جوی و لب کشت)
تا به لب جان نرسد دست از این چارندار ساقیا موسم عیش وطرب است از جا خیز
بده آن می که برد غم ز دل و جان فکار روز عیش است و طرب موسم شادی و نشاط
روز عید است بباید که فتد جام بکار روز عیدی که رسید آیه‌ی الیوم اکملت
گشت تکمیل در آن دین رسول (ص) مختار وه چه عیدی که در آن خرم و خندان هرکس
وه چه روزی که در آن مست شعف خرد و کبار عید فرخنده‌ی مسعود غدیر آن عیدی
که در آن عید علی (ع) جای نبی (ص) یافت قرار در غدیر خم امروز علی (ع) گشت ولی
می از این خم زده زین خم بنما دفع خمار بده آن می که روان پرورد و جان بخشد
نه شرابی که روان سوزد و کاهد افکار نه میی کان شکند قدر و فزاید خفت
نه شرابی که دهد خاری و کاهد مقدار بزن آن باده که بر مستی عشق افزاید
نه شرابی که ز پی فتنه و شر آرد بار بزن آن می که صفا بخش دل و جان گردد
دل و جان را نکند نشاء آن تیره و تار بزن آن می که شوی هر چه فزون‌تر زان مست
بیشتر سازدت آگاه و فزون‌تر هشیار حق گواه است که مقصود من این باده بود
گر سخن گفته‌ام از باده و می در اشعار خورده‌ام باده ولی باده ز خم‌خانه‌ی عشق
زده‌ام می ولی از جام ولای ده و چار (ع) از می مهر علی (ع) ساغر من لبریز است
شده‌ام مست از این باده وزین می سرشار جز علی (ع) ساقی کوثر ز کدامین ساقی
خواهم آن می که کند دفع غم و رفع خمار جان سپارم به که جز او که بود او جانان
بدهم دل به که جز او که بود او دلدار اختیار دل و جان را به که جز او بدهم
کیست بر ملک دل و جان به جز آن شه مختار که بود غیر علی (ع) عالم امکان را قطب
گرد این نقطه ملک دور زند چون پرگار غیر او کیست مرا یاور در روز حساب
بی‌غیر او کیست مرا یار و معین روز شمار روز سختی به کجا آرم رو جز در او

که کند آسان گردید چو کارم دشوار که گشاید گره از کار فروبسته‌ی من
پنجه‌ی عقده گشایش نبود گر در کار غم خود را به که اظهار کنم غیر علی (ع)
خلق‌را کیست جز او یار و معین روز شمار به جز او کار گه هستی را کیست مدیر
به جز او عالم امکان را دست که مدار یا علی (ع) جز به تو امید ندارم به کسی
تویی امید من امید من از لطف برآر چون کنم مدح تو ای شه که به پایان نرسد
گر همه عمر کنم مدح تو در لیل و نهار عاجزم چون به مدیح تو همان به که سخن
به دعا ختم کنم چونکه مرا هست شعار تا شود زنده جهان از دم باد نوروز
تا کند جلوه گل و لاله بهنگام بهار دوستانت همه دم با طرب و عیش قرین
دشمنانت همه دم با غم و اندوه دچار گرچه در چامه‌ی خود داده «متین» داد سخن
اندکی گفته به مدح تو سخن از بسیار

****

باز به بستان نمود گل چو منوچهر چهر
لاله بر افروخت رخ چو آفتاب از سپهر شد ز گل و لاله باغ سپهری از ماه و مهر
تطاول دی گذشت طبیعت آمد به مهر باغ خزان دیده را گرفت در بر بهار باز به طرف چمن باد بهاری وزید
در دمن و دشت و کوه لاله و ریحان دمید بنفشه پیک بهار ز خاک سر بر کشید
بنفش و سرخ و کبود زرد و سیاه و سپید به طرف هر گلستان بر لب هر جویبار از دم باد بهار وز قدم فرودین
تازه و نو شد زمان خرم و خندان زمین باغ پر از یاسمن چمن پر از یاسمین
وزان نسیم از یسار دمان شمیم از یمین از این زمین مشگبیز از آن هوا مشگبار ابر برآمد به کوه سیل سرازیر گشت
ز دامن کوهسار ریخت به دامان دشت غلطان غلطان رسید پیچان پیچان گذشت
کوه و در و دشت را سینه کشان در نوشت شد به سوی رود و شط نعره‌زنان رهسپار بهار گرد خزان از چمن و باغ رفت
لاله دمید از دمن گل به گلستان شکفت بلبل و گل یافتند مجال گفت و شنفت
گاه این گفت آن شنید گه این شنید آن بگفت رسید هنگام وصل زمان بوس و کنار خزان غم گشت طی بهار عشرت رسید
گل ز طرب گشت مست جامه ز شادی درید صنوبر و کاج باز سر بفلک بر کشید
بر سر اطفال باغ سایه‌نشین گشت بید به رقص برخاست سرو دست افشان شد چنار مقیم کاشانه چند خیز و کن آهنگ باغ
که زد فریدون گل تکیه بر اورنگ باغ شکفت از خرمی چو روی گل رنگ باغ
مانی قدرت گشود دفتر ارژنگ باغ چه نقش‌ها زد ز گل به صفحه‌ی لاله‌زار کنون که باد بهار وزید در بوستان
ساحت گلزار گشت غیرت باغ جنان گیتی چون گل شکفت تازه و نو شد جهان
رخت بباید کشید ز خانه در گلستان در چمن و باغ و راغ باید افکند بار ماه من ای چهره‌ات غیرت ماه تمام
سرو من ای طره‌ات مشگ فشان مشگ فام چند نشینی خموش خیز و به مجلس خرام
آمد عید غدیر پر کن از باده جام جام بده دمبدم ساغر پی پی بیار غدیر خم را سزد سازی جام شراب
به که ز خم غدیر سر زند این آفتاب کامروز در آن مقام حضرت ختمی مآب (ص)
به خلق ابلاغ کرد خلافت بوتراب (ع) خواند علی (ع) را وصی به امر پروردگار منبری آراستند بهر رسول (ص) انام
در آن مقام شریف کرد به منبر مقام خطاب کرد این چنین خطیب ذوالاحتشام

که بعد من مرتضی (ع) است بر امت من امام به کشور دین بود او صاحب اختیار گفت پس از من علی است راهبر راه دین
رییس بر مسلمین امیر بر مومنین اوست خدا را ولی اوست مرا جانشین
به هر که یاور منم علی است یار و معین به هر که مولا منم علی است مولا ویار عالم غیب و شهود مظهر داور علیست (ع)
لنگر فلک وجود فاتح خیبر علیست (ع) مظهر حی ودود صهر پیمبر علیست (ع)
کان کرم بحر جود ساقی کوثر علیست (ع) آنکه ز جودش بود کاخ وجود استوار عرش برین کمترین پله‌ی ایوان اوست
موسی عمران به طور واله و حیران اوست عیسی گردون نشین طفل دبستان اوست
گوی وجود از شرف در خم چوگان اوست چو دست قدرت کند از آستین آشکار ای که مه آسمان پرتوی از روی تست
مطاف کروبیان خاک سر کوی تست دام دل عارفان سلسله‌ی موی تست
قبله‌ی قدوسیان طاق دو ابروی تست چون پی طاعت کنند رو به در کردگار تا که بود در جهان خرم و فیروز گل
تا چو رخ گلرخان هست دل افروز گل تا که بود دلپسند هر شب و هر روز گل
تا به چمن سر زند به فصل نوروز گل دهر کهن تا شود نو هر سال از بهار یارت چون گل مدام شاد و دل افروز باد
مسعود باد اخترش بختش فیروز باد هر سال بر او بهار هر روز نوروز باد
هر روز از عمر او به ز دگر روز باد هر دم خندان بود چون گل در روزگار ای که دل از مهر تو به شادمانی است جفت
نسیم مهرت ز دل غبار اندوه رفت طبع گل آرای من چو گل به مدحت شکفت
«متین» به مدحت بسی گوهر ناسفته سفت

****

بهار آمد و ز گل به باغ و راغ زد رقم
شد از صفا و خرمی جهان چو گلشن ارم هوا به مشگ شد فرو صبا وزید دمبدم
سرودهای دلنشین ترانه‌های زیر و بم بود بلند هر زمان رسد به گوش هر قدم
به سرو از تذروها به گلبن از هزارها وزید باد فرودین بود زمان زمان گل
زمان زمان گل بود جهان همه جهان گل جهان همه جهان گل جهان گل جهان بیکران گل
نسیم هر طرف وزان کنار گل میان گل به باغ و راغ و بوستان رسید کاروان گل
به هر چمن به هر دمن ز گل گشود بارها عروس گل به گلستان گشود روی دلربا
گشود روی دلربا به عندلیب زد صلا به عندلیب زد صلا که ای اسیر مبتلا
زمان هجر گشت طی گه وصال شد بیا گه وصال شد بیا بیا بیا به سوی ما
بیا به سر رسید اگر کشیدی انتظارها الا که روزگارها کشیدی انتظار گل
بیا که روزگار شد دوباره روزگار گل به گرد باغ و بوستان کشیده بین حصار گل
پری رخان ز هرطرف یمین گل یسار گل دوند روی سبزه‌ها چمند در کنار گل
ز جای پا به سبزه‌ها نهند یادگارها شده است آب از صفا تمام پیکر آینه
بود ز فرق تا قدم ز پای تا سر آینه به جوی و رود ساخته ز چهر انور آینه
رواست طعنه گر زند بر آینه هر آینه ندارد امتیاز اگر ز روشنی بر آینه
فتاده عکس روی گل چرا در آبشارها ستاده سروها ببین کنار هم چمن چمن
نشسته سبزه‌ها نگر به گرد هم دمن دمن ز برگهای لاله بین عقیقها یمن یمن

ز قطره‌های ژاله بین در و گهر عدن عدن به لاله زار مشگ چین ختا ختاختن ختن
مگر که مشگ جای گل دمد ز لاله زارها گذشت موسم خزان دوباره نوبهار شد
دوباره فر فرودین چو پار آشکار شد چمن تمام دشت چین دمن همه تتار شد
ز عطر جان فزای گل نسیم مشگبار شد کنون که از صفای گل چمن بهشت‌وار شد
بهشت روی من بچم به طرف سبزه‌زارها نظر به طرف باغ کن طراوت بهار بین
کران گرفته تا کران چمن بهشت وار بین بگوش لاله در چمن ز ژاله گوشوار بین
به جلوه سرو و کاج را کنار جویبار بین به دور گل ز هر طرف هزارها هزار بین
به نغمه‌های زیر و بم فراز شاخسارها نوای سار خوش بود
به شاخ سرو ناله‌ی تذرو زار خوش بود ز هر حدیث در چمن حدیث یار خوش بود
نسیم اگر ز کوی او کند گذار خوش بود به باغ با نگار رو که با نگار خوش بود
گر اندکی کنند کم ز ناز خود نگارها بیا به باغ و بوستان نظاره کن نظام گل
جمال گل جلال گل کمال گل مقام گل رکوع گل سجود گل قعود گل قیام گل
زبان حال این بود به گوش تو پیام گل که تا ز ژاله در چمن لبالب است جام گل
بگیر جام و خویش را رسان به میگسارها ز چشم خویش ساقیا به من شراب ناب ده
ز جام ده ز چشم ده ز هر دو بیحساب ده ثواب کن به تشنه ای ز حال رفته آب ده
ز جام آفتاب گون می چو آفتاب ده خمار می‌کشد مرا بتا بط شراب ده
بتا بط شراب ده علاج کن خمارها چنین که مشگبو صبا به لاله‌زار می‌رسد
عبیر بیز میوزد عبیر بار میرسد ز کوی دوست آمده ز سوی یار می‌رسد
نوید عیش و خرمی ز هر کنار می‌رسد ز شوق می‌طپد دلم مگر که یار می‌رسد
بلی بهار چون رسد بهم رسند یارها بهار با تو خوش بود برای من نگار من
برای من که همچو تو گلی است در کنار من بهار من تویی تویی نگار گلعذار من
بهار من بهشت من بهار من بی‌وجود تو نمیخورد به کار من
چه لطف بی‌تو هر قدر که آید این بهارها مرا ببخش ساقیا ز چشم میگسار می
ز بوسه نقل کن عطا ز لعل آبدار می ز می متاب رو بزن نهان و آشکار می
بنوش می ببخش می بزیر می بیار می تمام سال خوش بود خصوص در بهار می
میان سبزه‌زارها کنار جویبارها بیار می که موسم طرب ز دست می‌رود
خوش آنکه مست آمد و خوش آنکه مست می‌رود که مست می ز نیستی به سوی هست می‌رود
کدام کس برون ز خود چو می پرست می‌رود بلی به کوی حق ز خود هر آنکه رست می‌رود
نه آنکه کرده سد ره ضیاع‌ها عقارها می از خم غدیر ده به عشق مرتضی علی (ع)
بده به عشق عشق کل ولی کبریا علی (ع) علی (ع) که در جهان اگر نبی (ص) نبود با علی
به حق حق که هم قدر نداشت جز خدا علی (ع) علی (ع) که بود شبه‌ها که حق خداست یا علی
به حق اگر که خلق را نخوانده بود بارها علی (ع) که برفراشت حق به دست او لوای دین
علی (ع) که در غدیرخم نبیش خواند جانشین علی ولی کبریا علی امیر مومنین

علی (ع) پناه انبیا علی (ع) رسول (ص) را معین علی (ع) که بر درش نهد فرشته رخ ملک جبین
علی (ع) که حق به دست او سپرده اختیارها علی (ع) که هست درگهش به خلق مامن رجا
علی (ع) که بر درش برد مرادمند التجا نیافت گر مراد از او مراد خواهد از کجا
به غیر درگهش رود کدام سو کدام جا کجا رود چو رد شود کسی ز درگه خدا
کجا روند از درش به درد و غم دچارها ازل ز ابتدای او نشانه‌ای و آیتی
ابد ز انتهای او علامتی حکایتی بدایتش اگر بود خدای را بدایتی
نهایتش اگر بود خدای را نهایتی ز جود او وجودها اشارتی کنایتی
بقای روزگار او برون ز روزگارها علی (ع) که مهر پرتوی بود ز نور روی او
علی (ع) که آبروی دین بود ز آبروی او علی (ع) که گلشن جنان شمیمه‌ای ز کوی او
علی (ع) که چشم انبیاء چو ما بود بسوی او علی (ع) که های و هوی من بود زهای و هوی او
علی (ع) که هست پنجه‌اش گره‌گشای کارها ز افتخار مدح او مرا چه افتخار به
ز کارها که می‌کنم از این کدام کار به ز یارها که جسته‌ام از او کدام یار به
که از شهان روزگار از او به روزگار به از او به قدر و مرتبت که پیش کردگار به
که پیش کردگار به از او ز شهریارها الا که قطره‌ای بود محیط از عطای تو
الا که چرخ پایه‌ای ز کاخ اعتلای تو «متین» مسمطی چنین سروده در ثنای تو
نشسته تا که بشنود ز لطف مرحبای تو مگر نصیب او کند ز مرحمت خدای تو
شود به خاك درگهت ز خیل خاکسارها همیشه تا که سر زند به باغ در بهار گل
همیشه تا که بشکفد به طرف لاله‌زار گل همیشه تا مثل بود به روی خوب یار گل
همیشه تا ز دل برد به رنگ و بو قرار گل همیشه تا که می‌برد غم از دل فکار گل
شکفته تا چو گل بود رخ امیدوارها هر آنکه باد یار او خدای باد یار او
به روزگار دمبدم فزاید اعتبار او چو گل به خرمی رود مدام روزگار او
زلال عشرت و طرب بود به جویبار او بهیچ گاه عقده‌ای نیفتد به کار او
مباد همچو خصم او اسیر گیر و دارها

سروش اصفهانی

امروز کردگار بود روز رحمتش
بر بندگان پدید همی کرد نعمتش امروز دین و داد کمالی تمام یافت
اسلام سود بر سر عیوق رایتش امروز با پیمبر (ص) مرسل پدید کرد
مقصود آنچه داشت خدا از رسالتش بسپرد مصطفی (ص) در دین را به مرتضی
مولای مومنان شد و هارون امتش مرد احد، مبارز خندق، امیر بدر
شهره بر آسمانها، صیت شجاعتش داده رسول او را در حربها علم
کرده خدای بخشگر نار و جنتش بوده است از عبادت جن و بشر فزون
در روز حرب خندق، بر عمرو ضربتش از باره در به قوت دادار در ربود

از بهر آنکه اوست محل مشیتش دست خدا و صنع خدا زو شود پدید
زیرا که بود قدرت دادار قوتش گردد مشیت ملك العرش ازو پدید
هر صانعی نماید با دست صنعتش بیخ درخت بر شده طوبی بود نبی (ص)
شاخ درخت و ساق علی (ع) است و عترتش خوانده ولایتش را ایزد حصار خویش
ایمن کسی که شد به حصار ولایتش تا شهد حب او نچشی کی بری نصیب
از جوی انگبین و بهشت و حلاوتش عید غدیر بر تو بود فرخ و سعید
سعد فلك نثار تو باد و سعادتش

سروی

مهر تابان ولایت شد نمایان در غدیر
باز بخشید این بشارت خلق را جان در غدیر خوان و احسان و کرم گسترد یزدان تا کند
عالمی را بر سر این سفره مهمان در غدیر از طواف کعبه امروز آنکه برگردد یقین
حج او مقرون بود با عهد و پیمان در غدیر وه، چه غوغایی است در آن سرزمین از جوش خلق
موج انسان بین بیابان در بیابان در غدیر از جهاز اشتران شد منبری آراسته
با شکوهی برتر از تخت سلیمان در غدیر بر سر دست نبی (ص) تهلیل گویان مرتضی (ع)
اشك شوق از دیده می‌بارد چو باران در غدیر اقتران مهر و مه دارد تماشا، نی عجب
گر شود جبریل هم آیینه‌گردان در غدیر دل درون سینه طغیان کرد و هوش از سر پرید
تا طنین‌انداز شد آیات قرآن در غدیر سینه‌ی پاك پیمبر (ص) گشت سرشار از شعف
آیه‌ی «بلغْ» چو نازل شد ز یزدان در غدیر تا ز «اكْملت لكمْ» پر شد فضا، جبریل گفت
با خود آوردم پیام از حی سبحان در غدیر مصطفی (ص) تا مرتضی را همچو جان دربر گرفت
یوسفش را کرد پیدا پیر کنعان در غدیر تا علی (ع) شد جانشین خاتم پیغمبران (ص)
آشکارا شد همه اسرار پنهان در غدیر هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست
این ندا پیچید در گوش بزرگان در غدیر خاطر اهل ولا زین گفته شد امیدوار
ناامید از رحمت حق گشت شیطان در غدیر تا جهان را از عدالت پر کند همچون نبی (ص)
مرتضی (ع) بگرفت از او منشور و پیمان در غدیر از نبوت در جهان اسلام اگر شد منتشر
شد ولایت دین یزدان را نگهبان در غدیر در حقیقت شد مسلمان هر که با اخلاص داد
دست بیعت با علی (ع) مانند سلمان در غدیر گر به صدق و راستی آید سوی این آبگیر
هر خطاکاری شود پاکیزه دامان در غدیر شد جهان روشن ز انوار امیرالمومنین (ع)
چلچراغ عشق و ایمان شد فروزان در غدیر «سرویا» شکر خدا در موسم حج وداع
دین حق رونق گرفت و یافت سامان در غدیر

سهیل محمودی

دریا در غدیر شب رفت و صبح دید که فرداست

پلکی زد و ز خواب به پا خاست

از شرق آبهای کف آلود

خورشید بر دمیده و پیداست

با این پرنده های خوش آواز

ساحل ز بانگ و هلهله غوغاست

انگار دوش، دختر خورشید

این دختری که این همه زیباست؛

تن شسته در طراوت دریا

کاین گونه دلفریب و دل آراست

زان ابرهای خیس که ساحل

از درکشان به نرمی دیباست؛

در دوردست آبی دریا

یک لکه ابر گمشده پیداست

گویی که چشمهای تر او

در کام صبح، گرم تماشاست

این نرم موجهای پیاپی

گیسوی حلقه حلقه دریاست

دریا ـ که مثل خاطره دور است ـ

دریا ـ که مثل لحظه همین است ـ

این حجم بی نهایت آبی

تلفیقی از حقیقت و رؤیاست

این پاک، این کرامت سیال

آمیزه ای ز خشم و مداراست

گاهی چو یک حماسه بشکوه

گاهی چو یک تغزل شیواست؛

مثل علی به لحظه پیکار

مثل علی به نیمه شبهاست

مردی که روح نوح و خلیل است

روحی که روح بخش مسیحاست

روحی که ناشناخته مانده

روحی که تا همیشه معماست

روحی که چون درخت و شقایق

نبض بلوغ جنگل و صحراست

در دوردست شب، شب کوفه

این ناله های کیست که برپاست؟

انگار آن عبادت معصوم

در غربت نخلیه به نجواست

این شب، شب ملائکه و روح

یا رازگونه لیله اسراست؟

آن نور در حصار نگنجید

پرواز کرد هر طرفی خواست

فریاد آن عدالت مظلوم

در کوچه سار خاطره برجاست

خود روح سبز باغ گواه است:

آن سرو استقامت تنهاست

او بر ستیغ قاف شجاعت

همواره در تجرد عنقاست

در جستجوی آن ابدیت

موسای شوق، راهی سیناست

وقتی که شب به وسعت یلداست

خورشید گرم یاد تو با ماست

ای چشمه سار! مزرعه ها را

یاد هماره سبز تو سقاست

برخیز ـ ای نماز مجسم! ـ

برمأذنه، بلال در آواست

در سردسیر فاصله، محراب

آغوش گرمجوش تمناست

بی تو هنوز کعبه حرمت

با جامه سیه به معزاست

بی تو مدینه ساکت و خاموش

بی تو هوای کوفه غم افزاست

بی تو هوای ابری چشمم

عمری برای گریه مهیاست

وقتی تو در میانه نباشی

شادی چو عمر صاعقه کوتاست

بی تو گسسته، دفتر مانی

بی تو شکسته، چنگ نکیساست

بی تو پگاه خاطره تاریک

با تو نگاه پنجره بیناست

بی تو صدای آب، غم آلود

با تو نوای نای، طرب زاست

ـ ای آن که آفتاب ترینی! ـ

با تو چه وحشتیم ز سرماست

روح تو چون قصیده بلند است

دیگر چه جای وصف تو ما راست؟

سهیل محمودی

سید رضا موید

شماره ۱

باز تابید از افقْ روزِ درخشانِ غدیر
شد فضا سرشار عطرِ گل ز بستان غدیر موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر
چشمه های نور جاری شد ز دامان غدیر شد غدیر خُم تجلی‌گاه انوار خدا
تا در آن جا جلوه گر شد نور مِصباحُ الهُدی آفرینش را بُوَد بر سوی آن سامان نگاه
ما سوی اللّه منتظر تا چیست فرمان اِله ناگهان خَتمِ رُسُل ، آن آفتاب دین پناه
بر فراز دست می گیرد علی را همچو ماه تا شناساند به مـردم آن ولی اللّه ر
والِ مَن والاه خواند ، عادِ مَن عاداه ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام
بر تو ای روز امامت از همه امت سلام از تو محکم شد شریعت ، وز تو نعمت شد تمام
ما به یاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام از ولای مُرتضی دل را چراغان می کنیم
بـا علی بار دگر تجدید پیمـان می کنیم " سیّدرضا مؤید

شماره ۲

در روز غدیر ، عقل اول
آن مظهر حق ، نبیِّ مرسل چون عرش تو را کشید بر دوش
آن گاه گشود لعل خاموش فرمود که این خجسته منظر
بر خلق پس از من است رهبر بر دامن او هر آن که زد دست
چون ذره به آفتاب پیوست ولایت حیدر ، لبخند فاطمه از ولایت عهدی حیدر ، خدا تاج شرف
بار دیگر بر سر زهرای اطهر می زند در حریم ناز و عصمت زین همایون افتخار
فاطمه لبخند بر سیمای شوهر می‌زند

شماره ۳

از غدیر خم علی را نیست خوشتر کان امام
تاج عزت بر سر از دست پیمبر می زند
وه از آن روز همایون، وه ازین عید سعید
کز فضیلت طعنه بر اعیاد دیگر می زند
در غدیر خم که جای النقطاع پلده هاست
کشتی وحی الهی باز انگر می زند
گر چه آن نامردمردم قدر او نشناختند
بعد پیغمبر علی را از نظر انداختنند
از ولای مرتضی دل را چراغان می کنیم
با علی بار دگر تجدید پیمان می کنیم
چارده قرن امامت بر بشر فرخنده باد
دولت آل محمد صلی الله علیه وآله تا قیامت زنده باد

شماره ۴

منت خدای را که بشکرانه غدیر
گشتم دوباره مست ز پیمانه غدیر وقتی گشوده شد در میخانه غدیر
مستان زدند باده مستانه غدیر روز غدیر راز خدای قدیر ماست
اسلام سربلند ز روز غدیر ماست عید غدیر روز بیان حقایق است
روز طلوع فجر یقین صبح صادق است این عید اهل دین و عزای منافق است
روز سرور و شادی مخلوق و خالق است روز سخن ز رهبر معصوم گفتن است
نفرین به ظلم کرده ز مظلوم گفتن است روز غدیر عید بزرگ امامت است
عید غدیر اعظم اعیاد امت است عید بزرگ شیعه و عید کرامت است
گفتم ز شیعه شیعه او را علامت است احوال شیعه از سخنی زیر و رو شود
از غربت علی (ع) چو بر او گفتگو شود شیعه اسیر رنگ و رخ و آب و تاب نیست
دارد صفای باطن و صوفی مآب نیست می‌ترسد از حساب و دمی بی‌حساب نیست
جز در مسیر جاذبه آفتاب نیست ما را صداقتی که بود خاص شیعه نیست
در کسب و کار ما اثری زان ودیعه نیست هان ای خطیب عشق ز اسرار کن بگو
در گوش اهل راز ز علم لدن بگو با ما ز آیه سیل سایل بگو
از آن شتر سوار معذب سخن بگو بر او شرار بغض امام هدا چه کرد
با منکر ولایت مولا (ع) خدا چه کرد در حجه الوداع خداوند لا ینام
با وحی آخرین به نبی (ص) سیدالانام حجت تمام کرد که حجت کند تمام

در امر انتصاب علی (ع) اولین امام کز هیچ کس مترس و درین ره قیام کن
فرمان ما بخوان و علی (ع) را امام کن آن سید حجاز نعم گفته و بلی
بر منبر جهاز برآمد به خوشدلی برخاست آن نبی (ص) به شناساندن ولی
دست علی (ع) گرفته و فرمود این علی (ع) مولای هر کسی است که مولای او منم
وز این عمل رضاست خدای مهیمنم برخاست مرتضی که ز حق یاوری کند
در گیر و دار باطل و حق داوری کند برخاست تا که جامعه را رهبری کند
تکمیل کارنامه پیغمبری کند بسپرد آن ودیعه رسول (ص) خدا به او
باری گرانتر از همه انبیا به او برخاست تا که نعمت حق را کند تمام
سازد براه عدل بنوعی دگر قیام این امر خاص تا نفتد در کف عوام
باید که جانشین پیمبر (ص) بود امام راه علی (ع) طریق هزاران پیمبر است
بار امامت از همه باری گرانتر است برخاست تا که راز خدا جلوه‌گر شود
رازی که باز کرده نبی (ص) بازتر شود نگذارد آنکه خون شهیدان هدر شود
و آن نخل نورسیده دین بی‌ثمر شود برخاست تا که فتنه در امت نیوفتد
دیگر کسی به فکر خلافت نیوفتد برخاست تا که دین خدا را ادا کند
دین را ز چنگ مردم دنیا رها کند برخاست تا که باطل و حق را جدا کند
درهای دیگری بروی خلق وا کند اما دریغ آنکه به بن بست ماند او
در کنج خانه دست روی دست ماند او بنشست آنکه تا نشود فتنه‌ها بلند
لب بست وداشت باز دو دست دعا بلند می‌دید اگر شود به خلافت ز جا بلند
از هر سری شود به خلافش صدا بلند زان رو نشست و خون جگر خورد و دم نزد
آن جمع نو رسیده بهم را بهم نزد امت ره نفاق سپردند ای دریغ
دست منافقان بفشردند ای دریغ گول جهان عاریه خوردند ای دریغ
فرمان ز مرد کعبه نبردند ای دریغ کردند آنچه دین خدا پایمال شد
ظلمی گران به حیدر (ع) و زهرا (ع) و آل شد دردا چه زود آنهمه رحمت بباد رفت
قرآن بکار آمد و عترت ز یاد رفت بس فتنه‌ها که بر سر اهل وداد رفت
بیدادها به سلسله عدل و داد رفت عهد رسول (ص) و دست بتول و دل علی (ع)
بشکسته شد ز بیعت طاغوت اولی از مسلمین دورنگی و دعوی دین چرا
این فتنه‌ها بجامعه مسلمین چرا بدگویی از امام همه‌ی مومنین چرا
در حق شیعه تهمت خان الامین چرا مومن به جبرییل اهانت نمی‌کند
هرگز امین وحی خیانت نمی‌کند فلک نجات و حبل الهی ولایت است
مدح علی (ع) شنیدن و گفتن عبادت است بغض علی و حب علی (ع) هر دو آیت است
آن مایه شقاوت و این یک سعادت است فرمود مصطفی (ص) که علی (ع) جاودانه است
بین خدا و خلق علی (ع) یک نشانه است دیدم روایتی که سراسر بشارت است
راوی ابوذر است که روح صداقت است و آن گفته از بیان مقام رسالت است

گفتا نظر به چهره مولا عبادت است یا رب به موی او برخ او به بوی او
بر ما بده سعادت دیدار روی او من ذره‌ام نشسته به دامان آفتاب
گردم که می‌روم ز بیابان آفتاب روشن کننده رخ تابان آفتاب
بر گردنم گذاشته پیمان آفتاب یا رب مباد ترک دل ما کند علی (ع)
این رشته را ز گردن دل و اکند علی (ع) ای بهترین خلق پس از مصطفی (ص) علی (ع)
مهر تو واجب است چو مهر خدا علی (ع) دستم بگیر تا نفتادم ز پا علی (ع)
چشم من است و لطف تو یا مرتضی علی (ع) در سینه تو علم خدا موج می‌زند
در نام اقدس تو شفا موج می‌زند چشم تو آبشار عنایت بود علی (ع)
هر یک نگاه تو در رحمت بود علی (ع) دستت کلید خانه‌ی حکمت بود علی (ع)
روز تو روزگار قیامت بود علی (ع) بر لوح قلب شیعه نوشته علی علی (ع)
خواند بهر صباح فرشته علی علی (ع) آن شیعه‌ای که در همه جا رو بسوی تست
در بزم و رزم ذکر لبش گفتگوی تست عطری به جان او ز گل خلق و خوی تست
هم عزت پیمبر (ص) و هم آبروی تست از ناس روی بر ملک الناس می‌کند
دردی که می‌رسد بتو احساس می‌کند ای پیرو علی (ع) و اثیم ۱۹۰ از سیه دلی
بشنیدی ار خدای تو بر شیعه علی (ع) کرده حرام آتش سوزنده را بلی
دستت رسد بدامن مولا علی (ع)، ولی هیهات تا که دست به دامان او رسد
وقتی رسد که جان همه بر گلو رسد مولا که در برش عظمت برده سر فرود
بر جلوه‌های عصمت و ایثار او درود چیزی بتر به نزد علی (ع) از گنه نبود
کاندر جواب «عرفی» شاعر چنین سرود شرم از رخ علی (ع) کن و کمتر گناه کن
اینک بکار خویش «موید» نگاه کن

شماره ۵

باده امروز ناب می‌گردد
هر که نوشد خراب می‌گردد باز هم از شراب خم غدیر
جام ما پر شراب می‌گردد مژده گویم به دوستان
کز غم دل دشمن کباب می‌گردد روز عید است و در دعا می‌کوش
که دعا مستجاب می‌گردد وه چه عیدی که شامل احباب
نعمت بی‌حساب می‌گردد وه چه عیدی که رهبر مردم
حضرت بوتراب (ع) می‌گردد وارد اندر غدیر با حجاج
چون نبی (ص) در ایاب می‌گردد نازل از عرش جبرییل امین
نزد ختمی مآب (ص) می‌گردد آورد حکم انتصاب علی (ع)
کز خدا انتصاب می‌گردد تا رساند پیام حق بر خلق
مصطفی (ص) در شتاب می‌گردد مرتضی (ع) روی دست می‌گیرد

واصف آنجناب می‌گردد سر مستور بر همه یکسر
فاش چون آفتاب می‌گردد به ولیعهدی رسول الله (ص)
مرتضی (ع) انتخاب می‌گردد سرور عادل و شجاع و کریم
رهبر شیخ و شاب می‌گردد آفتاب امامت و عصمت
جلوه‌گر بی‌حجاب می‌گردد هر که مهر علی (ع) و آل گزید
بخدا کامیاب می‌گردد وآنکه بغض علی (ع) وآل گرفت
مستحق عذاب می‌گردد عذر خواه (موید) است علی (ع)
چون که روز حساب می‌گردد

شماره ۶

حق به مرکز نشست روز غدیر
پشت باطل شکست روز غدیر وادی جحفه از گل ایمان
حجله در حجله بست روز غدیر تازه شد باز در دل اشیاء
یاد روز الست روز غدیر چونکه دست خدای را احمد (ص)
برد بر روی دست روز غدیر بانگ تبریک جحفه را پر کرد
چه بلند و چه پست روز غدیر از شراب ولایت علوی
شیعه شد مست مست روز غدیر باید این روز را گرامی داشت
هر که هر جا که هست روز غدیر غیر ذکر علی (ع) نمی‌گویند
مردم حق پرست روز غدیر وای بر آنکه عهد مولا را
خود نبسته، گسست روز غدیر خیز و، با ذکر یا علی (ع) آریم
دامنش را به دست روز غدیر ای (موید) به مدح آل علی (ع)
هر چه گویی کم است روز غدیر

سیمین بهبهانی

فلک امشب مگر ماهی دگر زاد
زماه خویش ماهی خوب تر زاد
غلط گفتم که خورشید درخشان
که مه یابد زنورش زیب و فر زاد
شهنشاهی، بزرگی، نامداری
که شاهان بر رهش سایند سر زاد
صف آرای جهان آفرینش
درخشان گوهری والا گهر زاد
ز بعد قرن ها گیتی هنر کرد

که این سان قهرمانی باهنر زاد

پدرها بعد از این هرگز نبینند

که دیگر مادری این سان پسر زاد

فری بر مادر نیکو سرشتش

غزال ماده گویی شیرنر زاد

بشر بود و به خلق و خو خدا بود

خدا بود و به صورت چون بشر زاد

سیمین بهبهانی

شمس الفصحا – محیط قمی

گرفت عهد از اشیا دو روز رب قدیر

یکی به روز الست و یکی به روز غدیر

پس از فراغت اعمال حج بازپسین

رسید خواجه لولاک چون به خم غدیر

به حضرت نبوی جبرئیل شد نازل

به امر بار خدا ایزد سمیع و بصیر

بخواند آیه یاایها الرسول بر او

که هست امر به نصب امیر خیبر گیر

گرفت دست علی را به دست و کرد بلند

چنان که در نظر ناظران نماند ستیر

بگفت هر که منش مقتدا و مولایم

علی اوست او را مولابر اوست امیر

شیخ رضا جعفری

برسرم بارانی از آئینه ریخت

بند تسبیحم برایش دانه شد

مسجد قلبم کبوترخانه شد

آیه ای آورده سنگین و ثـقیل

زیر این آیه تلف شد جبرئیل

آیه ای از حضرت قدوس خم

شیعیان ، الیوم اکملت لکم

....

آیه ای آورد و خود پرواز کرد

باب عشق و عاشقی را باز کرد
آیه اش ظرفیت سی جزء بود
وه که هم اعجاز و هم ایجاز کرد
می شود با گفتن یک واژه اش
یک صد و ده مرتبه اعجاز کرد
می شود با خواندنش جبریل شد
سینه ی هفت آسمان را باز کرد
گفت باید از همین ساعت به بعد
روز را با یا علی آغاز کرد
گفت و گفت و گفت از حمد خدا
با عبارات و اشاراتی رسا
....
گفت حمد آن که باران آفرید
از کویر و ابرها نان آفرید
استجابت را شبیه آب کرد
آه را از پشت طوفان آفرید
شیعه ی خورشید ، یعنی ذره را
آفرید اما فراوان آفرید
از نکاح اسم رحمن و رحیم
طفل اقیانوس امکان آفرید
بعد از آن که شانه ای بر باد داد
حال دریا را پریشان آفرید
خود نمایی کرد بر جن و ملک
حیدری از جنس انسان آفرید
....
سایه را دنباله ی خورشید کرد
نور را بر ذره ها تأکید کرد
گفت زین پس هر کسی دارد نیاز
سوی حیدر پهن سازد جانماز
هر که را من قبله بودم تا به حال
کعبه اش باشد علی ، تم المقال
ابن که دستم منبر دستش شده
این که جبرائیل هم مستش شده

روی این آئینه حق تابیده است

عکس تجریدی خود را دیده است

حرف حق را می زند آئینه وش

با لب شمشیر تیز و مخلصش

دستهایش بوی خیبر میدهد

خستگی را از همه پر میدهد

منبری از خطبه های ناب خواند

در غدیر اسم علی را آب خواند

السلام ای آب دریای صمد

ای زلال قل هو الله احد

ای که میگردی شبیه انبیا

بر هدایت کردن قومت، بیا

ای رسول مردم آئینه ها

بعثت غارت، حرای سینه ها

ای به بالای جهاز اشتران

شأن تو بالاست در بالا بمان

از تو می ریزد صفات کبریا

ذات تو ممسوس ذات کبریا

نردبان وصف تو بی انتها

پله ی این نردبان سوی خدا

چون تکلم میکنی موسائی ام

تا که خلقم میکنی عیسا ئی ام

جت دردم، کشتی نوحت کجاست؟

جسم سردم، گرمی روحت کجاست؟

ای مسیح دردهای لاعلاج

ما همه دردیم ، ظرف احتیاج ما همه زخم یتیم کوچکیم

کن مدارا با همه ، ما کودکیم

ما نسیم ذکر تقدیس توائیم

حاجیان فصل تندیس توأئیم کوچه را میگردی و طی میکنی

کوزه را ظرفیت می میکنی روی دوشت کیسه ی خرما و نان

میروی در کوچه ها دامن کشان

کیسه نه دل میبری بر روی دوش

شیعه هستم شیعه ی خرما فروش

ای یفیدی ای کبودی ای بنفش

ای به چشم پای سلمان ، جای کفش

ای به هر گام تو صدها التماس

کیسه بر دوش سحر ای ناشناس

ما همه مدیون شمشیر توئیم

تشته ی نان جو و شیر توئیم

بیعت گیجیم ما را راه بر

با خودت تا اشتهای چاه بر ******

شیخ رضا جعفری

صادق سرمد

اگر هزار بشیر آمد و نذیر آمد

محمد است که بی مثل و بی نظیر آمد

ز آسمان رسالت بتافت ختم رسل

که چرخ معدلت از طلعتش منیر آمد

عقول ناقصه از شرم دم فرو بستند

که عقل کامل و کل در سخن دلیر آمد

به قدرت صمدی در صنم شکست افتاد

که دور سلطنت واحد قدیر آمد

بساط ظلم بر افتاد از بسیط زمین

بشیر عدل الهی چو بر سریر آمد

نخست مرد خدایی که دست بیعت داد

رسول را به صباح و مساء ظهیر آمد

علی ولی خدا صاحب ولایت بود

که بهر نصرت حق ناصر و نصیر آمد

بدان مثابه که هارون وزیر موسی بود

علی معین رسول آمد و وزیر آمد

به پاس خدمت پیمان ، شه ولایت شد

که مست جام ولا از خم غدیر آمد

علی به خدمت اسلام فضل سبقت داشت

که پاس خدمت دیرینه ناگزیر آمد

علی ز روز صغر از کبار امت بود

اگر چه در شمر سال و مه صغیر آمد

وصایت علی آموخت حکمتی ما را
که بر حکومت اقوام دلپذیر آمد
که پیشوایی ملت نصیب مردانی است
که سبق خدمتشان بر جوان و پیرآمد
اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی
نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد
امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا!
که سربلند نشد هر که سر به زیر آمد
علی نداد به باطل حقی ز بیت المال
که از حساب و کتاب خدا خبیر آمد
علی نخورد غذایی که سیر برخیزد
مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد
علی غنی نشد الاّ به یمن دولت فقر
که دولتش به طرفداری فقیر آمد
علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد
نشد حقیر که ظالم برش حقیر آمد
علی ز مظلمه خلق سخت می ترسید
که حق به مظلمه خلق سختگیر آمد
درود باد بر آن ملتی که رهبر وی
چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد
غدیر خم نه همین عید مذهبی ما راست
که عید ملی ما نیز در غدیر آمد
به مهر آل علی غاصب از عجم بگریخت
به دوستی علی شو که دستگیر آمد
درود باد بر ایران که نقش تاریخش
ز مهر آل علی نقش هر ضمیر آمد
درود باد بر ایران که انتقام علی
ز روبهان بگرفت و به کام شیر آمد
سخن به مدح علی کس نگفت چون سرمد
اگر هزار سراینده و دبیر آمد

صاعد اصفهانی

شماره ۱

امروز شد حقیقت حق خلق را عیان

شد آشکار بر همه گنجینه نهان در جام کن شراب طهور ای ندیم عشق

کامروز شد زمانه به دلخواه عاشقان جبریل بر جناب پیمبر (ص) نزول کرد

کای مصطفی (ص) حبیب خداوند مستعان فرموده است حضرت سلطان لمْ یزلْ

کن آشکار مقصد ما را ز کنْ فکانْ مار است در عمارت امکان دفینه‌ای

کز دیده‌ی وجوب بود گنج شایگان بحر وجود راست ثمین گوهری به کف

خواهد عطا کند به خلایق به رایگان برخیز و بر سفینه‌ی اقبال خلق را

بربند از خلافت موعود بادبان هشدار نقب زن بود اندر کمین دین

هان! ای تو خلق را به حقیقت نگاهبان بیم از منافقان چه کنی ای رسول (ص) حق

هستی تو در صیانت الله در امان تبلیغ کن رسالت و درباره‌ی علی (ع)

بر خلق امر خالق خلق‌آفرین رسان امروز حکم حضرت حق ای رسول (ص) حق

با مسلمین اگر نگذاری تو در میان فردا چو شد، تلاطم امیال می‌برد

کشتی دین به ورطه‌ی گرداب بی‌گمان خیرالانام (ص) از پی اجرای امر حق

بنهاد هفت کرسی ایجاد زیر ران از بعد یک خطابه‌ی غرا به حمد حق

فرمود: ای مهاجر و انصار این زمان آورده است امر الهی، امین وحی

اینک منم که حکم خدا می‌کنم بیان ماینک وظیفه است سپید و سیاه را

هر یک شود پذیره این حکم و ترجمان آیا نه من ولی شمایم به امر حق

بانک بلی، بلند شد و شد ز فرقدان فرمود هر که را منم اولی به نفس او

حکم علی (ع) بر اوست چنان حکم من روان از مسلمین به رتبه کسی همچنان علی (ع)

در زیر آسمان نبود در علوشان آن گه نمود عزم که در پیش چشم خلق

حجت مگر تمام کند بر منافقان بازوی حق به دست یدالهی‌اش گرفت

او را گرفت بر سر و گفت این علی (ع) است هان گردید چون علی (ع) سر دست نبی (ص) بلند

گردید مهر و ماه چو با یکدگر قران شوق و شعف دوید در اعضاء کاینات

از حیرت ایستاد به جا لحظه‌ای زمان در حیطه‌ی خرد به تصور نمی‌رسید

بر دست مهر ماه بر آید به کهکشان دیدند کاینات که در منظر غدیر

می‌بود ماه، بر سر خورشید زرفشان می‌سوخت احمد از حرارت تبلیغ زان جهت

آن ماه را گرفت به سر بهر سایبان خورشید عشق سر چو زد از مشرق رسول (ص)

افشاند بوسه بر قدمش مهر خاوران برخاست از سراسر هستی غریو شوق

پیچید این ترانه‌ی دلکش در آسمان امروز شد به رتبه‌ی اکْملْتْ دین قرین

دین یافت با کریمه‌ی اتْممْتْ اقتران حجت تمام گشت ز خلاق ذوالمنن

هان ای منافقان شده هنگام امتحان هان! این علی (ع) است بر سر دست نبی (ص) بلند

هان! این علی (ع) است سر زده از اوج لامکان آری علی (ع) است مایه‌ی پیدایش وجود

آری علی (ع) است علت ایجاد این جهان آری علی (ع) است مقصد از ایجاد کاینات

آری علی (ع) است در بدن ممکنات جان غیر از علی (ع) که را، رسد از جمله ممکنات
غیر از علی (ع) که را، بود این رتبه‌ی گران کز مرتبت به شانه‌ی احمد (ص) نهد قدم
وز منزلت شود سر دست نبی (ص) عیان شاها می محبت تو حوض کوثر است
هرکس که جرعه‌ای زد از آن گشت جاودان حبل الله است حصن حصین ولایتت
ما را بخوان به چشم عنایت بر آستان «صاعد» فشاند در معانی به مدح تو
بر او ببخش لفظ اگر گشت شایگان

شماره ۲

تبارک الله از این شور و جذب روحانی
که عشق خوانده محبان خود به مهمانی چه محفلی است خدایا که می‌زند پهلو
به عرش رحمت تو از بلند ایوانی قدح قدح همه لبریز از شراب طهور
سبو سبو همه پر از زلال عرفانی به جام دل همه سر جوش باده‌ی وحدت
سبوی ناطقه لبریز فیض رحمانی چمن چمن گل معنی دمد ز گلبن لفظ
همه به غایت موزون چو سرو بستانی تمام مجلسیان هم کلام و هم نفسند
چنانچه معنی و لفظاند جفت و وحدانی ز برگ برگ شنو ذکر هو علی (ع)، که کنند
در این چمن همه کار هزار دستانی درآ به بزم که آیند بهر استقبال
ز گل شمیم و ز بلبل دم خوش الحانی درآر از تن خود خرقه‌ی تعلقها
که بزم روحانی را سزاست عریانی دلی چو مهر فروزان تو را نمی‌بخشند
اگر چو صبح نداری گشاده پیشانی به حق گرای در امروز چون تو را فردا
دگر چه سود گزیدن لب پشیمانی به راه باطل خود تا به چند سرگردان
چرا به محور حق روی خود نگردانی ز هر قبیله و هر قوم هر تبار و نژاد
تو را که هست سرو داعی مسلمانی به هر کجا که تویی با توام برادر من
دمی نشین به خرد تا خلاف بنشانی خدای را دل اهل ولا بود تا کی
اسیر و خسته‌ی این رنج و درد سوهانی که بهر غصب خلافت ز قبل و بعد غدیر
چه حیله‌ها که نمودند و جمله شیطانی چها که بر سر اسلام زین خطا آمد
پیامدش همه شر بود و نابسامانی ولیک در همه اصناف ملت اسلام
مروجان محقق به حکم وجدانی در این مقام به نحو کنایت و تصریح
نموده‌اند همه اعتراف اذعانی که در غدیر خم احمد (ص) پیمبر اسلام
پس از خطابه‌ی غرا و نغز و طولانی به قصد نصب خلافت برای بعد از خویش
بلند کرد علی (ع) را به امر سبحانی عجب که سخت فراموش گشت حق علی (ع)
به عمد غصب نمودند، یا ز نادانی؟ گذشت آنچه شد از سوی مردمی بی‌حد
اسیر خواهش و امیال شوم نفسانی ولیک صاف بود آسمان و گر ابری
بود طبیعت خورشید پرتو افشانی کنون به قول بزرگان عالم اسلام

علی (ع) خلیفه‌ی بعد از نبی (ص) است برهانی چنان بود به تواتر حدیث یوم غدیر
که شک در آن نتواند یهود و نصرانی اگر به آیه‌ی الْیومْ اتفاق شود
رود ز بین بشر اختلاف ادیانی گر اتفاق دهد دست در تمام جهان
شود مسلم، اسلام را جهانبانی اگر به خویش بیایند عالمان فرق
به حق، به حق بگرایید عالی و دانی خلاف را بزدایید و عالم اسلام
رها کنید از این حالت پریشانی مگر رسول (ص) امین در نهار یوم الدار
چو بر عشیره‌ی خود کرد گوهر افشانی نگفت هر که به من اول آورد ایمان
به او خلافت، بعد از من است ارزانی مگر نه اعلم و اقضای امت است علی (ع)
مگر نه اقدم خلق است در مسلمانی مگر نه اینکه رسیده است تا به اوج کمال
ز فیض مرتبت او کمال انسانی بر این نصوص مسلم به اتفاق فرق
بدین دلایل محکم به حکم وجدانی پس از رسول (ص) علی (ع) بود و بس خلیفه او
به هر کسی نرسد این مقام سبحانی به جز علی (ع) که توان بر جهان خلافت کرد
مگر که دیو تواند کند سلیمانی علی (ع) تجسم حق و نبی (ص) و قرآن است
گرفتم این که نمی‌بود نص قرآنی گزافه گشت سخن، او بود تجرد محض
که روح اوست مصفا ز ثقل جسمانی ابوالعجایب ای بنده‌ی خدای صفات
کشانده‌ای همه آفاق را به حیرانی من و مدیح تو ای بحر حق بدان ماند
که موجه‌ای زند از خیره کوس عمانی زبان الکن و فکر قصیر من چه بود
که از خلاصه‌ی خلقت کند ثنا خوانی چه حد که ذره کند وصف شوکت خورشید
شناسد او چه، ز اوصاف مهر نورانی بر آستان تو عرض ادب کند «صاعد»
نبود مقصد او عرضه سخندانی مراست عقده گره گیر در گلو مولا
چو استخوان به گلو آنچنان که می‌دانی

صالح افشار نویسرکانی

علی مرتضی میر خلایق
بزرگ عارفان نور حقایق
شعاع نور خورشید هدایت
نخستین موج دریای ولایت
علی جان جهان و نور هستی
یگانه مظهر عهد الستی
نباشد گر علی، عالم نباشد
شرف در دوده آدم نباشد
علی تنها کلید فهم قرآن
کزو پیدا شود اسرار پنهان

علی رمز وجود آفرینش

علی نور چراغ اهل بینش

علی بر حق، امام اولین است

شکوه آسمان، فرّ زمین است

علی مجلس فروز اهل راز است

ز خونش سرخ، محراب نماز است

علی بنیاد هستی را قوام است

علی اوضاع گیتی را نظام است

علی با ذوالفقارش گفت و گو داشت

خدا را در همه جا پیش رو داشت

علی سالار میدان نبرد است

به روز جنگ و هیجا مرد مرد است

علی مرد عطا؛ مرد سخا بود

علی لشکر شکن؛ خیبر گشا بود

ز نور او منور ملک هستی

زمین و آسمان بالا و پستی

علی نور و علی عشق و علی جان

به سختی چاره و بر درد درمان

علی امید جان، نور دل ما

علی آسان نمای مشکل ما

علی با درد جانش آشنا بود

تمام دردمندان را شفا بود

علی گاهی طبیب و گاه دهقان

گهی در کار کشت و گاه درمان

علی انسان کامل بود و عادل

نبُد یک دم ز کار خلق غافل

علی گنج نهانی سینه‌اش بود

چو آئینه دل بی کینه‌اش بود

علی بر کفش پاره پینه می‌زد

گره بر سینه بی‌کینه می‌زد

علی فرمانده حکم قضا بود

به منشور قدر فرمانروا بود

علی اسرار دل با چاه می‌گفت

گهرهای درون بنهفته می‌سفت
علی اندر تفکر بود دائم
به صبر و حلم، همچون کوه، قائم
علی اسلام را بود و نبود است
یگانه نسخه ملک وجود است
علی شب در عبادت بود بیدار
ولی در روزها پیوسته در کار
علی بر تیره شب، فجر سحر بود
یتیمان را به سر سایه پدر بود
علی هر روز تا شب کار می‌کرد
ولی با نان جو افطار می‌کرد
علی سرچشمه انعام و احسان
علی کانون فیض و قطب امکان
علی بوتراب از عالم خاک
به یک لحظه شدی تا قرب افلاک
علی نور خدا جان جهان است
مرا در وصف او الکن زبان است
صالح افشار نویسرکانی

صغیراصفهانی

شماره ۱

ای مه بی‌مهر من ای مهر و ماهت مشتری
وی دوصد چندانکه مهر از مه ز مهرت برتری گاه عیش است و طرب نی موسم حزن و کرب
خلخی رویا بساغر کن شراب خلری کرده بستان را بهار از خرمی رشک بهشت
حوروش یارا خوش است ار رخت در بستان بری خیز ای سرو سهی بخرام یک ره در چمن
تا بیاموزد خرامیدن ز تو کبک دری داغ دل از ساغر می پای گل باید زدود
حالیا کز لاله می‌بینیم شکل ساغری از نوای بلبل شوریده در سودای گل
باز مانده در فلک ناهید از خنیاگری ۱۶۰ . در نشاط و وجد و حال و انبساط و عشرتند
جمله موجودات عالم از ثریا تا ثری ها بود عید غدیر خم به عشق مرتضی (ع)
خم خمم بخش ای بهشتی رو شراب کوثری مستم از آن باده کن تا بر سبیل تهنیت
از الف تا یا کنم وصف جلال حیدری اسم اعظم آدم اول ادیب انبیا
اصل ایمان آنکه بر ایجاد دارد مهتری بانی بنیاد عالم بحر احسان باب جود

بوالحسن بیضای رخشان بدر از نقصان بری تاجدار ملک امکان مظهر ذات و صفات
تابع ختم رسل (ص) مهر سپهر رهبری ثانی آل کسا یکتای بی‌ثانی که هست
ثابت از وی دین احمد (ص) باطل از وی کافری جان جان شاه جهان شاهی که با عجز و نیاز
جبرییلش بهر کسب فیض کرده چاکری حاکم احکام حق حیدر (ع) حبیب مصطفی (ص)
حکمران بر ما سوی الله ز آدم و دیو و پری خسرو خیبر گشا آنکو بفرمان خدای
خانمان بر کند از خیل یهود خیبری دستیار و بن عم و داماد ختم المرسلین (ص)
دست حق کش داده داور در دو عالم داوری ذوالجلال قاهر غالب شهنشاهی که کرد
ذوالفقارش خرمن جان عدو را آذری رخصت رزم ار دهد رایش بطفلی نی سوار
رستم زالش نیارد کرد هرگز همسری زان الهی کیمیای مهرش ای اکسیر جوی
زن بقلب خویش تا بینی از آن فرزری سر سبحان ساقی کوثر سرور جان و دل
سروری کو راست اندر ملک هستی سروری شامل احسانش نه تنها بر یتیمان شد که کرد
شفقت و دلجوییش هر بیوه زن را شوهری ضرب جوزایی حسامش می‌فزودی بر عدد
ضیغمان دشت هیجا را ز جوزا پیکری طوف کویش را طمع دارد که در هر صبحدم
طلعت از خاور فروزد آفتاب خاوری ظل حق ظهر پیمبر (ص) مانع ظلم و فساد
ظالمان را سد راه جور و ظلم و خود سری عالی اعلی علی (ع) مرتضی شاهی که کرد
عون حقش دایما در رزم اعدا لشگری غایب و حاضر ملیک و عبد را قسام رزق
غیر از او نبود گر از چشم حقیقت بنگری فضل محضش گشته شامل بر تمام کاینات
فیض عامش کرده در ملک جهان خوان گستری قرب او را درک کردند انبیا آنگه شدند
قابل قرب خدا و رتبه‌ی پیغمبری کنز مخفی گشت از غیب هویت آشکار
کرد تا آنشه ظهور اندر لباس مظهری لعل و گوهر را عتابش تیرگی بخشد چو سنگ
لطف و مهرش سنگ را بخشد صفای گوهری مصحفش مدح و خدا مداح و احمد (ص) مدح‌خوان
من بوصف او کنم از خود ثبوت شاعری نورگیر از خاک درگاه فلک جاه وبند
نیر اعظم عطارد زهره ماه و مشتری واجب ممکن نما و ممکن واجب صفات
والله او را عین حق بینی گر از حق نگذری هل اتی تنها نه وصف اوست کاوصاف وی است
هر چه بهر انبیا از حق صحایف بشمری لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
لاجرم جز او نباید خواست از کس یاوری یا علی (ع) یا ایلیا یا با حسن یا با تراب
یکره دیگر ز لطفم خوان سوی ارض غری گرچه در ظاهر من از کوی تو دور افتاده‌ام
لیک رویت چشم جانم را نماید منظری از تو می‌خواهد «صغیر» خسته تا بنوازیش
از طریق مرحمت وز راه مسکین پروری

شماره ۲

زهی عید همایون سعیدی
که چون او بجهان نامده عیدی خهی روز نشاط آور فیروز

که نادیده چو آن چشم جهان روز طفیلند بدین روز نکوفال
همه روز و شب و هفته مه و سال همش وقت شریف اشرف اوقات
همش ساعت سعد اسعد ساعات ازل منبسط از صبح صبیحش
ابد منعکس از شام ملیحش چه عیدی که بر اعیاد مقدم
فرح بخش همه عالم و آدم ورودش در دولت بگشاید
ظهورش غم دلها بزداید نسیمش چو دم زنده دلانست
به رقص آور ذرات جهانست چه عیدی که مهین رایت اجلال
چه روزی که بهین آیت اقبال چه عیدی که چو آن کس نشنیده است
چه روزی که چو آن دیده ندیده است ز بس آمده میمون و مبارك
بود تهنیتش ذکر ملایک بدین عید نه شبه و نه نظیر است
ندانی اگرش عید غدیر است در این روز نکو سید ابرار
رسول مدنی احمد (ص) مختار خدیو دو جهان صادر اول
بر افراد رسل افضل و اکمل نگارنده‌ی ابلاغیه دین
نماینده حق واضع آیین برازنده و زیبنده شاهی
بزرگ آینه‌ی وجه الهی نبی (ص) قرشی حامل قرآن
محمد (ص) سر و سرخیل رسولان پس از طوف حرم عزم وطن داشت
زمین فخر از آن شاه زمن داشت که شد روح الامین نازل و آورد
سلامش ز خداوند و بیان کرد که فرموده حق ای کان شرافت
بکن نصب علی (ع) را به خلافت به مردم زمن احکام کماهی
رساندی چه اوامر چه نواهی ولی آن همه از ظاهر شرع است
به اصل غرض آنها همه فرع است به پرده است رخ شاهد منظور
از آن روی نکو پرده نما دور عبث نیست ز من خلقت ارکان
بر انگیختن صورت انسان چو او در خور الطاف چنین است
ز انسان غرض من همه اینست که خود در نظرش پرده گشایم
بلا پرده به او رخ بنمایم کنون من همه را در نظر استم
سرا پا ز علی (ع) جلوه گر استم بگو خلق علی (ع) را بشناسند
ز نشناختن آن بهراسند علی (ع) را بده امروز وصایت
کز این بعد بود دور ولایت ور این امر بجا ناوری ای شاه
از این سر نکنی امتت آگاه نباشد به جز از رنج و ملالت
تو را بهره ز تبلیغ رسالت همان دم پی این امر موکد
فرود آمدی از ناقه محمد (ص) به یاران همه فرمود به یک بار
گشایید در این طرفه مکان بار پس آندم ز قطب منبری آراست
که از رفعت آن قدر فلک کاست چه منبر که یکی پایه از آن عرش

به پیرامن آن بال ملک فرش بر آمد شه دین بر سر منبر
چو بر چرخ برین مهر منور خلایق همه در حیرت از آن شاه
که اینک چه سرآید نبی الله پس از حمد خداوند جهاندار
چنین ریخت در از لعل گهر بار که فرمان بودم از بر داور
خلافت دهم امروز به حیدر (ع) مر این دین که به رنج ز حد افزون
بدین پایه رسانیده‌ام اکنون بحق ز امر حقش باز گذارم
بدست علی (ع) آن را بسپارم پس آن بیخود یکسر ز خدا مست
بر آورد علی (ع) را بسر دست بفرمود به امت که بدانید
هم این قصه در اطراف بخوانید هر آنرا که به من هست تولا
مر او راست علی (ع) سید و مولا به جایش مگزینید دگر کس
که او هادی بالحق بود و بس پس از من به شما هادی و رهبر
کسی نیست به جز حیدر (ع) صفدر علی (ع) صاحب آن شان عظیم است
که خود قاسم جنات و نعیم است ز دامان علی (ع) دست مدارید
جز اندر پی او ره مسپارید بلی جز به وی امید نباید
که از غیر علی (ع) کار نیاید علی (ع) حجت یکتایی ذاتست
علی (ع) مظهر اسماء صفاتست عزیز است و حکیم است و قدیر است
علیم است و سمیع است و بصیر است از او کارگه کن فیکون راست
از او این فلک بوقلمون راست از او مهر و مه و ثابت و سیار
پی نظم جهان گشته پدیدار علی (ع) مرشد جبریل امین شد
که از فرط شرف سدره نشین شد هم او کرده مخمر گل آدم
هم او بوده به وی مونس و همدم از او نوح نجی رسته ز طوفان
از او کامروا گشته سلیمان از او یافت ضیا دیده یعقوب
از او یافت شفا علت ایوب از او بهر خلیل آتش سوزان
بدل شد به گل و لاله و ریحان کلیم الله از او گشته سرافراز
مسیحا ز وی آموخته اعجاز به احمد (ص) چو مدد کار و معین شد
از او راست چنین رایت دین شد نمی‌کرد بدین گر علی (ع) اقدام
نبد نام و نشان هیچ ز اسلام پیمبر (ص) چو به معراج روان گشت
در آیات الهی نگران گشت هر آن سر که خفی بود جلی دید
به هر سو که نظر کرد علی (ع) دید علی (ع) نور بصر روح روانست
علی (ع) همدم دل مونس جانست علی (ع) در همه جا با تو قرین است
تو را در دو جهان یار و معین است کس ار یار طلب می‌کند این یار
که چون او نبود یار وفادار دو صد شکر کز الطاف خداوند
بریده است «صغیر» از همه پیوند به کس غیر علی (ع) کار ندارد

جز او در دو جهان یار ندارد ندارد بکسی چشم عنایت

به جز شیر خدا شاه ولایت

شماره ۳

دهر پیر امروز، باز از نوجوانی می‌کند

ذره‌سان خورشید، رقص از شادمانی می‌کند بر فراز، از سدره با پیک خدا روح الامین

مرغ بخت خاکیان هم آشیانی می‌کند جان حق جویان مهجور به محنت مبتلا

از وصال یار جانی، کامرانی می‌کند میزبان خوان رحمت، خاص و عام خلق را

بر سر خوان ولایت، میهمانی می‌کند پرده بردارم ز مطلب، پرده‌دار کاینات

پرده‌برداری ز اسرار نهانی می‌کند گوش جان هر لحظه، از خنیاگران بزم قدس

استماع نغمه‌های آسمانی می‌کند فاش گویم در غدیر خم، به امر کردگار

مصطفی در نصب حیدر، درفشانی می‌کند نی همین بر اهل دل، حق را نماید آشکار

لطفها هم، با محبان زبانی می‌کند مدح می‌گویم امیری را که در ملک وجود

ز ابتدا تا انتها او حکمرانی می‌کند انبیاء راهست یاور، اولیا را تا بحشر

دستگیری او به وقت ناتوانی می‌کند عیسی مریم، زنام او دهد بر مرده جان

موسی عمران، به خیل او شبانی می‌کند خضر بر گم گشتگان راه عشقش رهنماست

با تفاخر صالحش اشتر چرانی می‌کند خسروی کو را لقب دادند قتال العرب

گریه بر حال یتیم، از مهربانی می‌کند می‌کشد بر دوش، بار بینوایان را به شب

آن که روز، از پادشاهی سرگرانی می‌کند با مرقع جامع و نان جوین، سلطان عشق

از پی پاس مروت، زندگانی می‌کند کی ادای شکر آن مولا شود امکان پذیر

ز آن چه لطفش با «صغیر» اصفهانی می‌کند

شماره ۴

برای امری دوشین بحربگاه خیال

میان عقل من و جهل من فتاد جدال چنان جدال شدیدی که محو شد ز ضمیر

جدال کردن پور پشنگ و رستم زال قشون بیحد عقل و سپاه بیمر جهل

بقصد هم ز یسار و یمین جنوب و شمال من از مشاهده حال و کثرت وحشت

شدم حزین و دل آزرده و پریشان حال از این قضیه شدم آنچنان فکار و ملول

که گشت آینه دل نهان بزنگ ملال بداد ساقی عشقم به ناگهان آواز

که ای ز بار تخیل قد تو همچو هلال چرا شده است تو را رنگ ارغوانی زرد

چرا شده الف قامت تو همچون دال بگیر باده ز دستم گذشت شام فراق

بگیر باده ز دستم دمید صبح وصال نمود مرحمتم زان میی که از سر شوق

فرشته فرش به میخانه‌اش کند پرو بال نمود مرحمتم زان میی که از شرفش
بخاکیان شده ز افلاکیان فزون اجلال نمود مرحمتم ساغری ز خم غدیر
که باز گشت به رویم از آن در اقبال چو در غدیر خم آمد از آسمان جبریل
به نزد ختم رسل (ص) ز امر قادر متعال که ای رسول خدا باید اندرین منزل
کنی ولی خدا را وصی خود فی الحال بباید آنکه کنی آشکار سر نهان
که رازهاست در آن مخفی ای همایون فال پس از جهاز شتر ز امر شه یکی منبر
بساختند و فراز آمد آن سپهر کمال گرفت دست علی (ع) و بدامن گیتی
همی ز لعل بدینگونه ریخت در مقال که هر که را بود اقرار بر نبوت من
ولایت علی (ع) او راست افضل الاعمال هر آندلی که به مهر علی (ع) نگشت محل
نجات یافتن آن تفکریست محال حلال اوست حلال و حرام اوست حرام
حرام اوست حرام و حلال اوست حلال همین علیست (ع) که نامش نخواندی ار آدم
به پای خاستنش بود تا ابد ز آمال همین علیست (ع) که بد ناخدای کشتی نوح
در آنزمان که نهان شد بزیر آب جبال همین علیست (ع) که از فیض یادش از زندان
به تخت یافت مکان یوسف خجسته جمال همین علیست (ع) که در کوه طور با موسی
از او شدی ز خفی و جلی جواب و سوال همین علیست (ع) که از دست او گرفته مسیح
مکان به چرخ چهارم ز دار اهل ضلال همین علیست (ع) که در کوی یار در شب وصل
به جای یار مرا بود همسخن ز جلال خلاص ز آتش نمرود می‌نگشت خلیل
اگر نبود علی (ع) یار او در آن احوال به امر اوست بجا عرش و فرش و لوح و قلم
بحکم اوست روان روز و هفته و مه و سال خجسته امرش ساری به بر میلامیل
ستوده حکمش جاری به بحر مالامال خدای کرد در امروز دین خود کامل
که با ولای علی (ع) دین رسد به حد کمال هنوز داشت به لب آن سخن که بخ بخ
بلند شد ز عدوی رجیم زشت خصال نمود با علی (ع) آن روز اول او بیعت
شد او به پیش روان دیگرانش از دنبال ولی نرفت زمانی که آن مخرب دین
گشود دست ستم تا که دین کند پامال بسوخت ز آتش کین درب خانه‌یی که ز شوق
نمود خدمت آن جبرییل چون میکال شکست قایمه عرش چون که تخته در
بزد به پهلوی زهرا (س) ز زشتی افعال رسن به گردن حبل المتین دین افکند
نمود غصب خلافت به یاری جهال به دشت کربلا بد همان رسن گویا
که بست خصم جفا جو حسین (ع) را اطفال اگر نه آن یکی آتش زدی به خانه اب
چگونه این یکی آتش زدی به خیمه آل بتول (س) را نزدی تازیانه گر قنفذ
حسین (ع) را نزدی کعب نی کسی به عیال هزار لعنت حق بر کسی که اول بار
به باغ دهر چنین میوه را نشاند نهال از آنچه رفت به آل نبی (ص) ز قوم عنید
خموش باش «صغیرا» که هست ناطقه لال

شماره ۵

خاتم انبیا بخم غدیر
ز امر خالق بخلق گشت بشیر منبری ساخت از جهاز شتر
بر نشست آن خدیو عرش سریر پس گرفتی بدست دست علی (ع)
که بدانید از کبیر و صغیر نه به دل خواه و میل من تنها
بل بفرموده‌ی خدای خبیر هست این مرتضی علی (ع) بر من
جانشین و وصی و یار و ظهیر ایها الناس بی‌ولای علی (ع)
دینتان هست ناتمام و قصیر پس نمودند بیعت و راندند
«نعمْ» اندر لسان و «لا» بضمیر رفت چون مصطفی (ص) ز دار جهان
جمع گشتند آن گروه شریر غصب کردند پس خلافت را
خلق دنیا طلب بدین تدبیر که نه سن علی (ع) بود در خور
لایق این رتبه راست شیخ کبیر این سخن رد عقل مصطفویست
قایلش مستحق نار سعیر گر چنین باشد او ندانسته
تا نماید که را بخلق امیر باری ای عاقل اندر آن ایام
از سکوت علی (ع) مشو دلگیر کرده بود احمدش وصیت و نیز
رفته بود از خدا چنین تقدیر تا شود امت امتحان ورنه
نشود شیر رام روبه پیر این علی (ع) بد همان علی (ع) که بدیش
دست مرحب شکاف و خیبرگیر کسی ار مدح آن سه تن گوید
خواب نادیده می‌کند تعبیر جانشین محمد (ص) مختار
نیست کس غیر حیدر (ع) کرار

شماره ۶

امروز روز نصب وصی پیمبر (ص) است
اندر خم غدیر یکی طرفه محضر است از چشم دل ببین که نبی (ص) فوق منبر است
روحش قرین وجد ز پیغام داور است پیغام آشنا سخن روح پرور است ارواح انبیاء همه را با نیاز بین
جن و ملک گرفته نشیب و فراز بین خلقی ز هند و روم و عراق و حجاز بین
چشم همه به احمد محمود باز بین یا للعجب حکایت صحرای محشر است به به چه محضریست که آنرا نظیر نیست
عنوان صدر و ذیل و غنی و فقیر نیست ناطق بجز رسول نذیر بشیر نیست
گوید که جز علی (ع) بخلایق امیر نیست وین نیست قول من که ز خلاق اکبر است انوار لمعه لمعه بر آید در آن مکان
از منبر جحاز شتر تا به آسمان پر گشته از شکوه بنی هاشمی جهان
جبریل راست آیه اکْملْتْ ارمغان یعنی کمال دین به تولای حیدر (ع) است افکنده این قضیه بر اجسام ارتعاش
بر دوست جان فزا شده از خصم دلخراش «حافظ» ز دور ناظر و گوید ز صدق فاش

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش آنرا که دوستی علی (ع) نیست کافر است نور ولایت اسدالله ظهور یافت

زین نور دهر بهجت و گیتی سرور یافت ارض و سما تجمل‌الله نور یافت

شاهد ز غیب آمد و جانان حضور یافت صاحب‌دلان زمان ملاقات دلبر است یک دور بود باده‌ی عرفان کبریا

در عهده سقایت افراد انبیا آن دور منتهی شد و امروز مصطفی (ص)

تفویض کرد امر سقایت به مرتضی زین بعد جام در کف ساقی کوثر است رندان دهند از ره انصاف پروری

ترجیح بندگی علی (ع) را بسروری آری کند بچرخ گر از رتبه همسری

یک ذره‌اش بخاک زمین نیست برتری هر سر که آن نه خاک کف پای قنبر است رسم است در میان دلیران پهلوان

کارند وصف خود گه پیکار بر زبان شیر خدای هم به مصاف دلاوران

می‌کرد وصف خویش بگاه رجز بیان آن وصف چیست نعره‌ی الله اکبر است حکم قضا رود همه بر حکمت علی (ع)

هستی ز کل و جزو بود حشمت علی (ع) بود «صغیر» نیست جز از رحمت علی (ع)

وین نطق جانفزاش بود نعمت علی (ع)

صفاتوسرکانی

ای امیری که حق بخم غدیر

برگزیدت ز هر صغیر و کبیر جبرییل آمد و پیام آورد

بر پیمبر (ص) ز کردگار خبیر امر بلغ پس از درود و سلام

خواند بر گوش آن یگانه سفیر که علی (ع) را بجای خود بگمار

امر حق است و می‌نکن تاخیر پس بتعجیل خاتم مرسل (ص)

منبری ساخت از جهاز بعیر دست حق را گرفت و ثابت کرد

اندر آنجا بر آن گروه کثیر آنزمان کرد خطبه‌ای انشاء

که بدانید از صغیر و کبیر بعد من بر شما علی (ع) مولاست

کز خدای قدیر شد تقدیر این علی (ع) بعد من خلیفه‌ی حق

باشد و بر شما امام و امیر من چو موسی و مرتضی (ع) هارون

برسالت مراست یار و ظهیر سر تنزیل آشکارا کرد

مصطفی سید بشیر و نذیر وال من وال و عاد من عاداه

در ثنای تو گفت با تکبیر چون شنیدند صوت اسمعنا

و اطعنا شدی بچرخ اثیر لیک کردند دشمنی آخر

از ره جهل و کینه و تزویر خدعه اهل کینه ای مولی

در وجودت کجا کند تاثیر هست بر مدعا و این گفتار

سیل سایل بهین تفسیر رکن دین آنزمان مشید شد

که نبی (ص) را شدی مشار و مشیر پس بیاورد آیه‌ی اکملت

پیک حق بر خدیو عرش سریر راز اتْممْت نعْمتی آنروز

گشت از حق بشان تو تعبیر سر سبحان تویی و وصف ترا

کی تواند (صفا) کند تقریر که تویی مظهر خدای جهان

معنی هلْ اتی علی الانْسانْ

طائی شمیرانی

سایبان باور نکردم مه شود بر آفتاب

تا ندیدم بر فراز دست احمد (ص) بوتراب آری آری ماه بر خورشید گردد سایبان

ممصطفی (ص) گر آفتاب آید علی (ع) گر ماهتاب قرص مه از آفتاب ار می‌کند کسب ضیاء

از چه آن خورشید از این مه سایه سازد اکتساب سایه‌گستر ماه بر خورشید شد یا آنکه گشت

طالع از یک آسمان دانش دو تابان آفتاب سایبان بر فرق خود او را بدان معنی نمود:

هر که را باشد به سر این سایه گردد کامیاب در غدیر خم چو شد از سوی خلاق مجید

کرد جبریل امینش امر بلغْ را خطاب کای رسول (ص) حق به جای خویشتن منصوب کن

آنکه باشد حجت حق و ترا نایب مناب تا به کی مهر درخشان داشتن در پشت ابر

تا بچند اسرار یزدان را نهفتن در حجاب بر رخ امت ز امر خالق خود ای رسول (ص)

ساز اتْممْت عليْکم نعْمتی را فتح باب جا به اورنگ خلافت ده شهی را کز ازل

دعوت پیغمبران با حب او شد مستجاب نه به فرق خسروی تاج وصایت آنکه زد

از ازل بر لوح هستی نقش این نیلی قباب پس نبی (ص) بر امتثال امر یزدان کرد امر

منبری بدهند آرایش ز تجهیز دواب چون بپا گردید آن منبر بر آمد اندر آن

خواند نزد خود علی (ع) را آنشه مالک رقاب بر فراز دست خود او را بدان حالت ببرد

کآشکارا شد سپیدی زیر کتف آنجناب گفت الست و اولا و آنگه جمله از برناو پیر

پاسخش یک جا بلی گفتند از روی صواب گفت چون من رخت بربندم از این دار فنا

باز گویم کز نفاق ای قوم سازید اجتناب می‌گذارم دو امانت را بجای خویشتن

کآن دومی باشند هادی خلق را از شیخ و شاب تا نگردند آن دو واصل بر لب کوثر به من

نیست بر آن دو جدایی تا صف یوم‌الحساب اول از آن دو کلام الله منزل هست آنک

نی شود حرفی از آن تفسیر در هفتاد باب دومین از آن دو می‌باشد مطهر عترتم

که خدا توصیف‌شان فرمود در ام الکتاب هر که را مولا منم او راست مولی این علی (ع)

هر که را رهبر منم او راست رهبر این جناب امر او امر منست و امر من امر خدا

کرده بر من پس عذاب آنکس که کرد او را عذاب خلق را از بعد من فرمانروا باشد که هست

بغض او بیس العذاب و حب او حسن‌المآب معتصم بر حبل حبت گر شود شیطان به حشر

می‌تواند خلق عالم را رهاند از عذاب لاله‌یی بی‌امر تو هرگز نروید از زمین

ژاله‌یی بی‌اذن تو هرگز نبارد از سحاب علم تو نخلیست کانرا مهر رخشانست بار

کوی تو شهریست کانرا عرش یزدانست باب یک حدیث از رحمت تو هر چه در جنت نعیم

یک کلام از حکمت تو آنچه در گیتی کتاب از شمیم خلق تو هر هشت جنت یک شمیم

وز محیط علم تو هر هفت دریا یک حباب ای شه ملک نجف وی مخزن اسرار حق

چند «طایی» ز اشتیاق درگهت در پیچ و تاب گر برانی شاکرستم ور بخوانی ذاکرم

این تو و این مادحت ای خسرو گردون جناب

طاهره موسوی گرمارودی

شماره ۱

ای شرف اهل ولایت،غدیر

برکه سرشار هدایت،غدیر

زمزم و کوثر ز تو کی بهترند

آبروی خویش ز تو می‌خرند

این که کند زنده همه چیز آب

زاب غدیر است نه از هر سراب

از ازل این برکه بجا بوده است

آینه لطف خدا بوده است

خوشدل کرمانشاهی:خم ولای ساقی کوثر

در غدیر خم نبی خشت از سر خم برگرفت

خشت از خم و لای ساقی کوثر گرفت

از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی

ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت

شماره ۲

گل همیشه بهارم غدیر آمده است

شراب کهنه ما در خم جهان باقی است

خدای گفت که«اکملت دینکم»،آنک

نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است

قسم بخون گل سرخ در بهار و خزان

ولایت علی و آل،جاودان باقی است

گل همیشه بهارم بیا که آیه عشق

بنام پاک تو در ذهن مردمان باقی است ؟

عرش بر دوش غدیر در روز غدیر،عقل اول

آن مظهر حق،نبی مرسل

چون عرش تو را کشید بر دوش

آنگاه گشود لعل خاموش

فرمود که این خجسته منظر

بر خلق پس از من است رهبر

بر دامن او هر آن که زد دست

چون ذره به آفتاب پیوست

فاطمه نازی زاد

آسمان پای پیاده به غدیر آمده بود

زودتر از همه با این همه دیر آمده بود

چه خبربود؟! زمان لحظهٔ حساسی بود

عرش با آن عظمت نیز به زیر آمده بود

چه خبر بود؟! که ابلیس به خود می لرزید

و خدا خواسته این گونه حقیر آمده بود

چه خبر بود؟! که این قافله ها در پی هم

از دل کعبه به این دشت کویر آمده بود

چه خبر بود؟! که جبریل به خود می بالید

پیک مامور در این امر خطیر آمده بود

چه خبر بود؟! که پیغمبر دردانهٔ حق

باز هم بر در میخانه بشیر آمده بود

روی دستش بگرفت او همهٔ هستی را

جان خود را که چه جانانه وزیر آمده بود

آی! آهسته!! صدایش برسد تا افلاک

ماه و خورشید به تبریک امیر آمده بود

فرزین

امشب از میمنت افلاک منور بینم

عالم آراسته و در زر و زیور بینم آسمان نور فشان ز انجم و اختر بینم

خاک را در کف انوار مسخر بینم ماه رخشنده چنان خسرو خاور بینم

از پرن پرتو ناهید فزونتر بینم آنچه بینم همه در جلوه‌ی دیگر بینم

شعف و شور به هر چهره و رخ در بینم از زمین هلهله بر گنبد اخضر بینم

گوش چرخ فلک از هلهله‌ها کر بینم شب فرخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب بوستان در دی و بهمن فرح افزاست هنوز

کوه و صحرا و در و دشت مصفاست هنوز نفس باد صبا غالیه آساست هنوز

روی دلدار بهین منظر و مرآست هنوز همچنان ارزش گل عالی و والاست هنوز

خار خوار است و خسک در رده بیجاست هنوز ابر آزار گهر ریز و گهر زاست هنوز
بی‌بها از کرمش لولو لالاست هنوز بلبل دلشده را غلغل و غوغاست هنوز
جغد را کوخ عدم مسکن و ماواست هنوز تیغ حق آخته بر پیکر اعداست هنوز
مدعی زار و سرافکنده و رسواست هنوز شب فرخ اثر عید غدیراست امشب
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب حج به جا آمد و مقصود امم حاصل شد
بهره‌ور امت آگاه دل و مقبل شد هر یک از قافله‌ها در جهتی راحل شد
کاروان نبوی نیز سوی منزل شد درنوردید بیابان و به «خم» واصل شد
متوقف شد و آسوده و فارغ دل شد لطف حق بار دگر قافله را شامل شد
ناگهان ابر کرم بارور و باذل شد مستفیض از کرم معنوی‌اش عاقل شد
بر محمد (ص) ز خدا وحی چنین نازل شد که پس از تو ولی الله و وصی عامل شد
«بلغْ» امری که رسالت به علی (ع) کامل شد شب فرخ اثر عید غدیراست امشب
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب جبرییل امر خدا تا به نبی (ص) اعلان کرد
بر قبایل شه «لولاک» عمل آسا کرد قرشی و حبشی جمع بدان میدان کرد
منبری را ز جهاز شتران بنیان کرد خطبه‌ای خواند، سپس امر خدا تبیان کرد
جانشینی علی (ع) را به عموم عنوان کرد شمس رخشنده بتابید و جهان رخشان کرد
نتوان پرتو خورشید به گل پنهان کرد خنک آن شخص که فرمانبری از فرمان کرد
رستگار است هر آنکو به علی (ع) پیمان کرد شب فرخ اثر عید غدیراست امشب
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب نور حق، مظهر ایمان، سر و سردار علی (ع) است
وصی بر حق و مولای سزاوار علی (ع) است بوالحسن، شیر خدا، سرور احرار علی (ع) است
یاور و ابن عم مرسل دادار علی (ع) است لا فتایی که بود قامع کفار علی (ع) است
دافع شر و ریاکاری اشرار علی (ع) است خفته بر جای نبی (ص) قاید بیدار علی (ع) است
آنکه شد بر کتف خواجه‌ی اخیار علی (ع) است حرم آن کو که بپرداخت ز اغیار علی (ع) است
قبله‌ی حاجت شاهان، شه ابرار علی (ع) است کعبه و مقصد عشاق وفادار علی (ع) است
وه که «فرزین» سبب حرمت‌ابرار علی (ع) است شب فرخ اثر عید غدیراست امشب
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

فغانی شیرازی

قسم به خالق بیچون و صدر و بدر انام
که بعد سید کونین، مرتضاست (ع) امام امام اوست، به حکم خدا و قول رسول (ص)
که مستحق امامت بود، به نص کلام امام اوست، که قایم بود به حجت خویش
چراغ عاریت از دیگری نگیرد وام امام اوست، که چون پای در رکاب آورد
روان ز طی لسان کرد، هفت سبع تمام امام اوست، که بخشید سر، به روز مصاف
بدان امید، که بیگانه را برآید کام امام اوست، که داند رموز منطق طیر

نه آنکه رهزن مردم شود، به دانه و دام امام اوست، که دست بریده کرد درست
نه آنکه کرد، به صد حیله وصله بر اندام امام اوست، که خلق جهان غلام ویند
نه آنکه از هوس افتد، به زیر بار غلام تو ایکه اهل حسد را امام می‌دانی
گشای چشم بصیرت، اگر نه ای سرسام کدام از آن دو سه بیگانه، در طریق صواب
نهاده‌اند به انصاف و آشنایی گام من آن امام نخواهم، که بهر باغ فدک
کند ز حرص، به فرزند مصطفی ابرام من آن امام نخواهم، که آتش افروزد
بر آستانه‌ی صدر الکلام و کهف انام من آن امام نخواهم، که در خلاء و ملاء
برند تا به ابد، مردمش به لعنت نام حدیث عایشه بگذار و، حجت اجماع
چه اعتبار، به قول زن و تعصب عام خسی اگر بگزینند، ناقصان از جهل
مطیع او نتوان شد، به اعتبار عوام به گرد خوان مروت، چگونه ره یابد؟
سگی کش آرزوی نفس، کرده گرده و خام گل مراد کجا بشکفد، ز غنچه‌ی دل
ترا که بوی محبت، نمی‌رسد به مشام میانه‌ی حق و باطل، چگونه فرق نهد؟
مقلدی که نداند، حلال را ز حرام اسیر چاه طبیعت، کجا خبر دارد؟
که مبطلات کدام است و، واجبات کدام چه خیزد از دو سه نا اهل، در علفزاری؟
یکی گسسته مهار و، یکی فکنده لگام در آن زمان که شریعت بدست ایشان بود
مدار کار شریعت، کجا گرفت نظام دو روزه مهلت ایام آن سیه بختان
ز اقتضای زمان بود و، گردش ایام هزار شکر، که آن اعتبار بی‌بنیاد
چو عمر کوته دون همتان، نداشت دوام به مهر شاه، که اوقات از آن شریف‌تر است
که ذکر خارجی و ناصبی، کنیم مدام وگر نه تابه‌ی اخگر شود دمی صد بار
ز برق تیغ زبانم، سپهر آینه فام زند معاویه در آتش جهنم سر
چو ذوالفقار علی (ع)، سر برآورد ز نیام به مدعی، که مسما به اسم الله است
به نور معرفت ذوالجلال و الاکرام به گوهر صدف کاینات، یعنی دل
به انبیای عظام و، به اولیای کرام که در حریم دلم، داشت بامداد ازل
فروغ روشنی اهل بیت (ع)، جا و مقام (فغانی) از ازل آورده، مهر حیدر و آل (ع)
به خود نساخته از بهر التفات عوام سفینه‌ی دلم از مدح شاه، پر گهر است
گواه حال بدین علم، عالم العلام به طوف کعبه‌ی اسلام، تا چو اهل صفا
کبوتران حریم حرم، کنند مقام خمیده باد قد خارجی، چو حلقه‌ی نون
شکسته باد دل ناصبی، چو گردن لام

قاآنی شیرازی

شماره ۱

شراب تاک ننوشم دگر ز خصم عصیر

شراب پاک خورم زین سپس ز خم غدیر به مهر ساقی کوثر از آن شراب خورم
که درد ساغر آن خاک را کند اکسیر از آن شراب کز آن هر که قطره‌ی بچشد
شود ز ماحصل سر کاینات خبیر بجان خواجه چنان مست آل یاسینم
که آید از دهنم جای باده بوی عبیر دو صد قرابه شراب ار بیک نفس بخورم
که مست‌تر شوم اصلا نمی‌کند توفیر عجب مدار که گوهر فشان شوم امروز
که صد هزارم دریاست در درون ضمیر دمیده صبح جنونم چنانکه بروی، دم
ز قل اعوذ برب الفلق دمد، زنجیر بر آن مبین که چو خورشید چرخ عریانم
بر آن نگر که جهان را دهم لباس حریر نهفته مهر نبی (ص) گنج فقر در دل من
که گنج نقره نیرزد برش به نیم نقیر فقیر را به زر و سیم گنج چاره کنند
ولی علاج ندارد چو گنج گشت فقیر اگر چه عید غدیر است و هر گنه که کنند
ببخشد از کرم خویش کردگار قدیر ولیک با دهن پاک و قلب پاک اولیست
که نعت حیدر (ع) کرار را کنم تقریر نسیم رحمت یزدان قسیم جنت و نار
خدیو پادشهان پادشاه عرش سریر دروغ باشد اگر گویمش نظیری هست
ولیک شرک اگر گویمش که نیست نظیر بزرگ آینه‌ای هست در برابر حق
که هر چه هست سراپا دروست عکس‌پذیر نبد ز لوح مشیت بزرگتر لوحی
که نقشبند ازل صورتش کند تصویر دمی که رحمتش از خلق سایه بر گیرد
هماندم از همه اشیا برون رود تاثیر زهی بدرگه امر تو کاینات مطیع
زهی به ربقه حکم تو ممکنات اسیر چه جای قلعه خیبر که روز حمله‌ی تو
بعرش زلزله افتد چو بر کشی تکبیر تویی یدالله و آدم صنیع رحمت توست
که کرده‌ای گل او را چهل صباح خمیر گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد
که عفو عام تو آخر ببخشدش تقصیر به هیچ خصم نکردی قفا مگر آندم
که عمروعاص قفا بر زد از ره تزویر

شماره ۲

دوش چو شد بر سریر چرخ مدور
ماه فلک جانشین مهر منور طرفه غزالم رسید مست و غزلخوان
بافته از عنبرش بماه دو چنبر تعبیه کردست گفتی از در شوخی
ماه منور بچین مشک مدور غره غراء او بطره‌ی طرار
قرصه‌ی کافور بد بطبله‌ی عنبر یا نه تو گفتی ز گرد موکب دارا
گوشه‌ی ابرو نمود تیغ سکندر تافته رویش بزیر بافته مویش
بر صفت ذوالفقار در دل کافر گفت چه خسبی ز جای خیز و بپیمای
باده‌یی از رنگ و بو چو لاله‌ی احمر باده‌یی ار فی المثل بسنگ بتابد
گویی بر جست از آن شراره‌ی آذر تا شودم باز چهره چون پر طاووس

از گلوی بط بریز خون کبوتر گفتمش ای ترک ساده باده حرامست

خاطر بر ترک خمر دار مخمر گفت چه رانی سخن ندانی فردا

هر چه خطا از عطا ببخشد داور رقص کند از نشاط صالح و طالح

وجه کند بر بساط مومن و کافر خلق جهان را دو عشرتست و دو شادی

اهل زمان را دو زینتست و دو زیور شادی عامی ز بهر حیدر (ع) کرار

عشرت خاصی ز چهر خسرو صفدر آن شده قایم مقام ماه رسالت

این شده نایب مناب شاه فلک فر گفتمش استار این کنایت بر گیر

گفتمش اسرار این حکایت بشمر حال مسمی بگو ز تسمیه بگریز

حل معما بکن ز تعمیه بگذر گفت که فردا مگر نه عید غدیرست

عیدی بادش چو بوی عود معطر در به چنین روزی از جهاز هیونان

ساخت نشستنگهی رسول (ص) مطهر گرد وی انبوه از مهاجر و انصار

فوجی چون موج بحر بیحد و بی‌مر خرد وکلان، خوب و زشت، بنده و آزاد

پیر وجوان، شیخ و شاب، منعم ومضطر بر شد و گفتا السْت اولی منْکم

گفتند آری ز ما بمایی بهتر دست علی (ع) را سپس گرفت و برافراخت

قطب هدی را پدید شد خط محور گفت که ای خلق بنگرید تنا تن

گفت که ای قوم بشنوید سراسر هر کش مولا منم علیش مولاست

اوست پس از من بخلق سید و سرور یا رب خواری ده آنکه او را دشمن

یا رب یاری کن آنکه او را یاور حرمت این روز را سه روز پیاپی

بگذرد از جرم خلق خالق اکبر

قاسم صرافان

شماره ۱

دست‌هایت را که در دستش گرفت آرام شد

تازه انگاری دلش راضی به این اسلام شد

دست‌هایت را گرفت و رو به مردم کرد و گفت:

مومنین! (یک لحظه اینجا یک تبسم کرد و گفت:)

خوب می‌دانید در دستانم اینک دست کیست؟

نام او عشق است، آری می‌شناسیدش : علی ست

من اگر بر جنگجویان عرب غالب شدم

با مددهای علی ابن ابی طالب شدم

در حُنین و خیبر و بدر و اُحُد گفتم: علی

تا مبارز خواست «عمرِو عبدِوُد» گفتم: علی

با خدا گفتم: علی، شب در حرا گفتم: علی

تا پیام آمد بخوان «یا مصطفی»! گفتم: علی

هر چه می‌گویم علی، انگار اللّهی ترم

مرغ «او ادنی»یم وقتی که با او می‌پرم

مستجار کعبه را دیدم، اگر مُحرِم شدم

با «یَدُ الله» آمدم تا «فُوقِ اَیدیهِم» شدم

تا که ساقی اوست سرمستند «اصحابُ الیمین

وجه باقی اوست، «اِنّی لا اُحبُّ الافِلین»

دست او در دست من، یا دست من در دست اوست

ساقی پیغمبران شد یا دل من مست اوست

یکصد و بیست و چهار آیینه با هر یک هزار -

ساغر آوردند و او پر کرد با چشمی خمار

آخرین پیغمبر دلداده‌ام در کیش او

فکر می‌کردم که من عاشقترینم پیش او

دختری دارم دلش دریای آرامش، ولی

شد سراپا شور و توفان تا شنید اسم علی

کوثری که ناز او را قلب جنت می‌کشید

ناگهان پروانه شد دور سر حیدر پرید

روزگارش شد علی، دار و ندارش شد علی

از ازل در پرده بود آیینه دارش شد علی

رحمتٌ للعالمینم گرد من دیو و پری

می‌پرند و من ندارم چاره جز پیغمبری

بعد از این سنگ محک دیگر ترازوی علی است

ریسمان رستگاری تارِ گیسوی علی است

من نبی‌اَم در کنارم یک «نبأ» دارم «عظیم»

طالبان «اِهدنا» اینهم «صراطَ المستقیم»

چهره‌اش مرآتِ «یاسین»، شانه‌هایش «مُحکمات»

خلوتش «والطور»، شور مرکبش «والعادیات»

هر خط قرآنِ من، توصیفی از سیمای اوست

هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست

شماره ۲

تا چشم خُم افتاد به سیمای تو ساقی!

مثل همه خَم شد جلوی پای تو ساقی!

دل بست به آن حالت گیرای تو ساقی!

شد مثل نبی غرق تماشای تو ساقی!

«الیوم» چه کردی که خرابت شده احمد

«اکملت لکم» گفته و راحت شده احمد

این سلسله عشق به موی تو رسیده

سیب دل عشاق به جوی تو رسیده

این عقل به سر منزل روی تو رسیده

هی گشته و آخر به سبوی تو رسیده

خاتم به تو بالیده که پایان پیامی

هم نقطه‌ی آغازی و هم ختم کلامی

من عاشق آن لحظه که انگشتریت را ...

مجنونِ تو وقتی رجز خیبریت را ...

دیوانه‌ی آن دم که دمِ حیدریت را ...

وحی آمده تا گوشه‌ای از دلبریت را ...

دل برده ای از دختر یک دانه‌ی هستی

تا خانه‌ی کوثر شده میخانه‌ی هستی

امشب صد و ده مرتبه دیوانه ترم من

شمعی؛ صد و ده مرتبه پروانه ترم من

ساقی! صد و ده مرتبه پیمانه ترم من

مست توام و از همه فرزانه ترم من

در دست نبی دست تو یا دست خدا بود

حق داشت محمد که چنین مست خدا بود

درویش، علی گو شده، دف می‌زند امشب

در شادی شاهیّ تو کف می‌زند امشب

هر نادعلی گو به هدف می‌زند امشب

زهرا به دلش مُهر نجف می‌زند امشب

بر گِردِ غدیر آمده تا کعبه بگردد

دور تو حرا آمده با کعبه بگردد

قاسم نعمتی

آفتاب ظهر روزهجدهم

دید ساقی ایستاده پای خم

باخدایش عشق بازی می کند

صحبت ازافشای رازی می کند

کیست این ساقی رسول خاتم است

صاحب تفسیراسم اعظم است

دورتادورسرش خیل ملک

درطواف او تمام نه فلک

جبریل این بار جور دیگری است

بحث اتمام ره پیغمبری است

وقت تکمیل رسالت آمده

گاه تنزیل ولایت آمده

تالب پیک الهی باز شد

شرح صدر مصطفی آغاز شد

در کناربرکه بار انداختند

منبربالابلندی ساختند

با جلال وعزت پیغمبری

باشکوه واقتداردیگری

رفت تاپایان رساندراه را

سازد آگه بنده ی گمراه را

یر جهاز اشتران قد راست کرد

خطبه اش رااین چنین آغازکرد

ایها الناس ای مسلمانان خموش

وحی منزل را فرا دارید گوش

ایها الحجاج حج کامل کنید

روی برحق پشت برباطل کنید

ایهالناس این منم ختم رسل

صاحب نور رسالت عقل کل

من رسول الله اعظم احمدم

تاج مخلوقات حی سرمدم

آمدم تا خیر را نازل کنم

راه کل انبیاء کامل کنم

اینکه دستش روی دستان من است

نفس قدسی من وجان من است

این علی با شد امام المتقین

شیرمیدان ها، بوارالکافرین

دست بوس محضرش روح الامین

دست پنهان خدا در آستین

مظهرعین الیقین حق الیقین

بهترین مخلوق رب العالمین

این علی فاروق حق و باطل است

هرکه رو گرداند از او جاهل است

این علی بر شانه هایم پا گذاشت

ذره ای تردید در قلبش نداشت

برفراز شانه هایم تانشست

همچو ابراهیم بت ها راشکست

لنگر هفت آسمان حیدر بود

مقتدای انس و جان حیدر بود

صاحب تیغ دودم تنها علی است

محرم صاحب حرم تنها علی است

هم بود یار و انیس فرشیم

هم بودخلوت نشین عرشیم

جزعلی نفس رسول الله کیست

صورت انسانی الله کیست

مادوتا یک روح در دو پیکریم

شاهکار دست حی داوریم

مادوتا منشق ز نور مطلقیم

دست حق باماست ماهم باحقیم

اولین مردمسلمان است علی

اولین قاری قرآن است علی

حال تکلیفم ادا باید شود

صحبت از سر خدا باید شود

هرکه رامن مقتدا و رهبرم

او شهادت می دهم پیغمبرم

هرکه را مولای بی همتا نبی است

بعداز این مولای او تنها علیست

شد ولی اولین و آخرین

حضرت حیدرامیر المؤمنین

آی مردم نیت قربت کنید

با وصی مصطفی بیعت کنید

آی مردم گفته ی رب کریم

بشنوید هذا صراط المستقیم

هر که شک بر او نمایدکافراست

منکراو منکرپیغمبر است

هرکه بر گرداند از او روی خویش

آتش قهرخدا دارد به پیش

ای خدا با دوستانش دوست باش

یاور هرکس که یار اوست باش

ای خدا دارو ندارمن علیست

یارصاحب اقتدارمن علیست

آنچه باید مصطفی می گفت گفت

برهمه خلق خدا می گفت گفت

جملگی دست دعا برداشتند

لیک درسر فتنه های داشتند

از سر شانه عبا انداختند

اهل کینه رنگ خود را باختند

روی لب گفتند بخیِ یاعلی

زیرلب گفتند حرفی باعلی

حال بر دست پیعمبرشاد باش

بعداز آن آماده بیداد باش

آنکه اول بهر بیعت می دوید

نقشه ی قتل پیغمبر را کشید

عقده بدرو احد ابراز شد

فتنه ای با نام دین آغاز شد

وقت آن شد تا سوابق روشود

روی اصلی منافق روشود

مردم از راه حقیقت گم شدند

شاخه های گل همه هیزم شدند

دربهشت قرب احمد آمدند

درمیان خانه زهرا را زدند

دستهایی که به روی دست بود

خالق هستی هرچه هست بود

باعمامه دورگردن بسته شد

امت واحد هزاران دسته شد

ناله زهرای ا طهر می رسید

خویش را دنبال حیدر می کشید

بوسگاه مصطفی آتش گرفت

فاطمه سرتا به پا آتش گرفت

چادری که برتر از سجاده بود

زیر پای اینو آن افتاده بود

فاطمه می گفت بابا می زدند

مرتضی می گفت زهرا می زدند

عاقبت هم فضه او را جمع کرد

زیر چادر ماجرا را جمع کرد

قاسم نعمتی

قاسم سرویها

مهر تابان ولایت شد نمایان در غدیر

باز بخشید این بشارت، خلق را جان در غدیر

خوان و احسان و کرم گسترد یزدان تا کند

عالمی را بر سر این سفره مهمان در غدیر

از طواف کعبه امروز آن که بر گردد، یقین

حج او مقرون بود با عهد و پیمان در غدیر

وه! چه غوغایی است درآن سرزمین از جوش خلق !

موج انسان بین، بیابان در بیابان در غدیر !

از جهاز اشتران شد منبری آراسته

باشکوهی برتر از تخت سلیمان در غدیر

بر سر دست نبی تهلیل گویان، مرتضی

اشک شوق از دیده می‌بارد چو باران در غدیر

اقتران مهر و مه دارد تماشا، نی عجب

گر شود جبرئیل هم آیینه گردان در غدیر

دل درون سینه طغیان کرد و هوش از سر پرید

تا طنین انداز شد آیات قرآن در غدیر

سینه پاک پیمبر گشت سر شار از شعف

آیه «بلغ» چو نازل شد زیزدان در غدیر

تا ز «اکملت لکم» پر شد فضا، جبریل گفت:

با خود آوردم پیام از حی سبحان در غدیر

مصطفی تا مرتضی را همچو جان دربر گرفت

یوسفش را کرد پیدا، پیر کنعان در غدیر

تا علی شد جانشین خاتم پیغمبران

آشکارا شد همه اسرار پنهان در غدیر

«هر که من مولای اویم این علی مولای اوست»

این ندا پیچید در گوش بزرگان در غدیر

خاطر اهل ولا زین گفته شد امیدوار

نا امید از رحمت حق گشت شیطان در غدیر

تا جهان را از عدالت پر کند همچون نبی

مرتضی بگرفت ازو، منشور و پیمان در غدیر

از نبوت درجهان، اسلام اگر شد منتشر

شد ولایت دین یزدان را نگهبان در غدیر

در حقیقت شد مسلمان هر که با اخلاص داد

دست بیعت با علی، مانند سلمان در غدیر

گر به صدق و راستی آید سوی این آبگیر

هر خطا کاری شود پاکیزه دامان در غدیر

شد جهان روشن ز انوار امیرالمؤمنین

چلچراغ عشق و ایمان شد فروزان در غدیر

«سرویا»! شکر خدا در موسم «حج وداع»

دین حق رونق گرفت و یافت سامان درغدیر

قدسی اصفهانی

مست است از شراب تولا غدیر خم

تن شسته در طراوت طوبا غدیر خم کاشانه فراز و فرود فرشته هاست

دارد شمیم گلشن طاها غدیر خم تنها نه کعبه منزلت از بوتراب (ع) یافت

ره برد از او به رتبه والا غدیر خم با آنکه در حریم حجاز است، از شرف

سوده است سر به عرش معلا غدیر خم مهر سکوت اگر چه به لب باشدش ولی

در سینه دارد آتش غوغا غدیر خم چون عشق، خانه کرده به دلهای شیعیان

خوش آرمیده گر چه به صحرا غدیر خم رنگین گل خلافت مولا شکفته گشت

در دامن بهار شکوفا غدیر خم در حجه الوداع، ز اکمال دین حق

لبریز شد ز گوهر معنا غدیر خم حجاج کعبه را همه با امر کردگار

داد آنزمان به سینه خود جا غدیر خم می‌ریخت چون ز کاکل جبریل عطر وحی

زد غوطه در گلاب تولا غدیر خم چون مصطفی (ص) خطابه منْ کنْت می‌سرود

می‌کرد ضبط با همه‌ی اعضا غدیر خم گلنغمه مفرح اکْملت دینکم

پیچید در هوای فرح زا غدیر خم زد تکیه بر سریر امامت، امام عشق

شد مات در جلالت مولا غدیر خم از هر کرانه نغمه تبریک جان گرفت

یک‌صوت و یک‌صدا همگی با غدیر خم با آنهمه شکوه و شرافت به روزگار

مهجور مانده است دریغا غدیر خم با آنکه شد، ز بغض گروهی هواپرست

مستور پشت پرده حاشا غدیر خم در هر زمان رسالت سنگین خویش را

پیغمبرانه ساخته ایفا غدیر خم هر سال تازه‌تر شود این رویداد ناب

در ذهن سبز اهل ولا با غدیر خم تا بر امام عصر (عج) دهد شرح ماجرا

بوده است و هست ثابت و برجا غدیر خم «قدسی» چراغ حق علی (ع) را به روزگار

روشن نگه نداشته الا غدیر خم

کشفی

سطح هوا گرفت؛ کم کم غبارها

از دور می‌رسند؛ صدها هزارها با سرعت تمام؛ اشتر سوارها

دلهاست در خروش؛ رفته قرارها ای کاروان بیا؛ قدری سریعتر

منزل کنیم زود؛ جایی وسیعتر آید «شمیم جان»؛ از سمت کاروان

بخشد بتن توان؛ خرم کند روان برخاست از زمین؛ شد سوی آسمان

گردی سپید و صاف؛ مانند کهکشان همران آفتاب؛ بین ماه می‌رسد

جان جهانیان؛ از راه می‌رسد از حجه الوداع؛ فارغ نموده بال

در مغز عقل کل؛ نقشست این خیال تا امر کردگار؛ کی یابد امتثال

ابلاغ چون کند؛ فرمان ذوالجلال رسما نکرده است، تعیین جانشین

خواهد زمامدار، زین پس امور دین ناگاه جبرییل؛ کرد از سما نزول

امری اکید داشت؛ آمد پی وصول حق گوی؛ گو که خصم؛ از حق کند عدول

دستور فوریست؛ یا ایها الرسول بلغ حبیبنا! ما انزل الیک

والله یعصمک، صلواته علیک باری چو در غدیر؛ از حضرت جلیل

بر بهترین سلیل؛ از عترت خلیل دستور مقتضی؛ آورد جبرییل

اعلان وقفه داد، موقوف شد رحیل افکنده التهاب؛ در دشت آفتاب

رفته ز جسم و جان؛ در این مصاف تاب تا افکند طنین؛ نطقش در آن مکان

بنهاد منبری، ز احجار بس کران یا ز اشتران جهاز؛ چیدند آنچنان

از بهر ارتقاء؛ می‌ساخت نردبان سازد رها ز جهل؛ هم پیر و هم جوان

راه وداد وداد؛ بنمود بر جهان یکتا خطابه‌ای؛ در نعت مرتضا (ع)

ایراد کرد و گفت؛ با منطق رسا بر هر کسی منم، مولا و مقتدا

از بعد من علیست (ع) مولا و پیشوا تنها نه زین مقال؛ فری گرفت فرش

کرسی نطق وی؛ همپایه شد بعرش

کلامی زنجانی_شعربی نقطه)

در مکه هَلا حکم اله احد آمد

کامال و مراد همه والا ولد آمد

در طارم اعلا ملک سدره صلا داد

مولود حرم رهرو راه احد آمد

مرد عمل و محرم اسرار دل ما

در معرکه کرار و احد را اسد آمد

معصوم دوم و اول امام همه عالم

معموره اسلام و ولا را عَمَد آمد

گردد دگر اعدا همه آواره و رسوا

گاه عدم ملحد و حرص و حسد آمد

در طور ولا کرد طلوع ماه دل آرا

ماه آمده و اهل حسد را رمد آمد

صدر الامم و مالک ملک ورع و داد

سالک که هماره ، ره داور رود آمد

او صالح و او مصلح و او حاکم عادل

او آمد و در مهلکه حکام دد آمد

مهر سحر و ماه مسا صحر محمد

در حال دعا حامد حمد صمد آمد

او محور ملک دل و دل در گرو مهر
گمره دل اعدا که در او مهر رد آمد
در عرصه علمدار رسول الله اکرم
او مردم ما را کمک آمد مدد آمد
دل کرده مرور اسم ورا در همه اعداد
ده اسم مطهر، که صد و ده عدد آمد
علامه دهر اسوه احرار موحد
روح الله عصر او که مرادم دهد آمد
در کل امور آمر و هم مسلک طاها
او گوهر دل را محک و حصر و حد آمد
در هر دو سرا او همه را سرور و سالار
سر کرده که در سلسله محکم مسد آمد
دل داده ام او را که رسد در دم مرگم
امداد گر و همدم ما در لحد آمد
مداحم و مولا صله ام داده و هر دم
گل کرده «کلامم» ره دل در صدد آمد

گلزار اصفهانی

ای بت فرخ رخ حمیده خصایل
وی مه گردون حسن، شمع محافل کرد نهان رخ ز شرم نیر اعظم
دوش چو شد با مه رخ تو مقابل دل ز جنون خواست سر ز عشق تو پیچد
زلف تو در پای او نهاده سلاسل قند لبت برده شهد شکر مصری
چشم تو بربسته ره به جادوی بابل کعبه‌ی مقصود ما تویی بنما رخ
تا برهیم ای صنم ز رنج مراحل با دل خود کردم این خطاب که ای دل
چند کنی عمر خویش صرف به باطل آب گذشت از سرو هنوز تو در خواب
عمر به آخر رسیده است و تو غافل آمدم از دل ندا که بی‌رخ جانان
جان به چه کار آید و ز عمر چه حاصل پس به خرد گفتم ای مفتح ابواب
وی شده بر ما همیشه لطف تو شامل گر نشود ناخدای لطف تو رهبر
کشتی ما کی رسد ز قعر به ساحل خضر رهم شو به سوی منزل جانان
تا کندم زنگ غم ز آینه زایل گفت اگر بایدت سعادت دارین
جوی توسل تو بر شهنشه عادل خسرو عادل عدیل ختم رسولان
آنکه نگین داد در رکوع به سایل گفت به خم غدیر احمد (ص) مرسل
هست پس از من علی (ع) خلیفه‌ی کامل یا علی (ع) ای بر نبی (ص) خلیفه و داماد

یا علی (ع) ای در جهان فضل، تو فاضل وصف تو آرایش تمام دفاتر
اسم تو سردفتر جمیع رسایل هم ز تو جاری است امر و نهی الهی
هم ز تو برپا صلاه و صوم و نوافل تیغ تو جوزا صفت دو تا شد ازیراک
فرق نهد در میانه‌ی حق و باطل عشق تو در سر نهفته عارف و عامی
مهر تو در دل گرفته عالم و جاهل آمده مداح آستان تو «گلزار»
گر چه نباشد بر آستان تو قابل

عباس براتی‌پور

شماره ۱

تا شد به روی دست نبی (ص) مرتضی (ع) بلند
شد رایت جلال خدا برملا بلند
بشنید چون که نغمه «یا ایهاالرسول»
گردید منبری همه از پشته‌ها بلند
مرآت پاک لم‌یزلی، آیت جلی
شد بر سریر دست حبیب خدا بلند
آیین پاک ختم رسل ناتمام بود
گر بر نمی‌شد آن مه برج ولا بلند
هنگامه شد به کوری چشمان دشمنان
شد بانگ مرحبا ز همه ما سوی بلند
خورشید دین، سپهر یقین، ختم مرسلین
شد زین سبب میان همه انبیا بلند
تا شد به عرش دست نبی ماه عارضش
شد این ندا ز بارگه کبریا بلند
تکمیل شد شریعت پاک محمدی
چونان که گشت دین خدا را لوا بلند
ای مظهر صفات خداوند لایزال
وی از تو آسمان ولایت به پا بلند
هرجا که بود پیکر هر ناتوان به خاک
هر جا که بود ناله هر بی‌نوا بلند
هر جا که بود طفل یتیمی سرشک‌بار
هرجا که بود شعله شور و نوا بلند
از بهر دستگیری آنان سپندوار

یک‌باره می‌شد ید مشکل گشا بلند

تا خانه‌زاد خود کُنَدَت کردگار پاک

بهرت نمود خانه خود را بنا بلند

آهنگ «تفلحوا» چو شنیدی ز کوی دوست

و آواز خوش چو شد ز حریم حرا بلند

یک‌باره دست بیعت خود را از روی شوق

کردی به سوی شمس رُسل، مصطفی بلند

مدحت‌گر تو ذات جلالت مأب حق

مدح تو کرده با سخن «هل اتی» بلند

پا بر حریم خانه چون بگذاری از شرف

فریاد شوق می‌شود از بوریا بلند

با ذوالفقار تو همه جا آشکار بود

دست بلند شیر خدا، «لافتی» بلند

ما ریزه‌خوار خوان ولای توایم و بس

از لطف توست این که بُوَد بخت ما بلند

خمّ غدیر بود و به قدرت خدا نمود

جاه و جلال آن دُر یکدانه را بلند

در پهن دشت ظلمت کفر و نفاق و کین

همواره بود آیت شمس الضّحی بلند

باب المراد اهل جهانی و می‌کنند

بر آستان قدس تو دست دعا بلند

ای نفس قدرت ازلی، - یا علی - نمای

نخل شکوه نهضت «روح خدا» بلند

ما پیروان مکتب سرخ ولایتیم

گر می‌زنیم گام سوی کربلا بلند

عرش خدا زغصه بلرزاند، آن زمان

تیغی که گشت بر سر آن مقتدا بلند

تا مست جام توست «براتی» به روزگار

سر می‌کند به عشق تو روز جزا بلند عباس براتی‌پور

شماره ۲

تا شد به روی دست نبی (ص) مرتضی (ع) بلند

شد رایت جلال خدا برملا بلند بشنید چون که نغمه «یا ایهاالرسول»

گردید منبری همه از پشته‌ها بلند مرآت پاک لم‌یزلی، آیت جلی
شد بر سریر دست حبیب خدا بلند آیین پاک ختم رسل ناتمام بود
گر بر نمی‌شد آن مه برج ولا بلند هنگامه شد به کوری چشمان دشمنان
شد بانگ مرحبا ز همه ما سوی بلند خورشید دین، سپهر یقین، ختم مرسلین
شد زین سبب میان همه انبیا بلند تا شد به عرش دست نبی ماه عارضش
شد این ندا ز بارگه کبریا بلند تکمیل شد شریعت پاک محمدی
چونان که گشت دین خدا را لوا بلند ای مظهر صفات خداوند لایزال
وی از تو آسمان ولایت به پا بلند هرجا که بود پیکر هر ناتوان به خاک
هر جا که بود ناله هر بی‌نوا بلند هر جا که بود طفل یتیمی سرشک‌بار
هرجا که بود شعله شور و نوا بلند از بهر دستگیری آنان سپندوار
یک‌باره می‌شد ا» ید مشکل گشا بلند تا خانه‌زاد خود کُنَدَت کردگار پاک
بهرت نمود خانه خود را بنا بلند آهنگ «تفلحوا» چو شنیدی ز کوی دوست
و آواز خوش چو شد ز حریم حرا بلند یک‌باره دست بیعت خود را از روی شوق
کردی به سوی شمس رُسل، مصطفی بلند مدحت‌گر تو ذات جلالت مأب حق
مدح تو کرده با سخن «هل اتی» بلند پا بر حریم خانه چون بگذاری از شرف
فریاد شوق می‌شود از بوریا بلند با ذوالفقار تو همه جا آشکار بود
دست بلند شیر خدا، «لافتی» بلند ما ریزه‌خوار خوان ولای توایم و بس
از لطف توست این که بُوَد بخت ما بلند خمّ غدیر بود و به قدرت خدا نمود
جاه و جلال آن دُر یکدانه را بلند در پهن دشت ظلمت کفر و نفاق و کین
همواره بود آیت شمس الضّحی بلند باب المراد اهل جهانی و می‌کنند
بر آستان قدس تو دست دعا بلند ای نفس قدرت ازلی، - یا علی - نمای
نخل شکوه نهضت «روح خدا» بلند ما پیروان مکتب سرخ ولایتیم
گر می‌زنیم گام سوی کربلا بلند عرش خدا زغصه بلرزاند، آن زمان
تیغی که گشت بر سر آن مقتدا بلند تا مست جام توست «براتی» به روزگار
سر می‌کند به عشق تو روز جزا بلند

عبدالرحیم سعیدی

مبادا دشمنی ها پا بگیرد
حدیث نفس، در دل جا گیرد
هر آن کس را که من مولای اویم
مبادا جز علی مولا بگیرد! ****************************** نگین حلقه دنیا غدیره
زمین را گنج بی همتا غدیره
بگو ای نوح با مردم: بیایید

ولایت کشتی و دریا غدیره

عمان سامانی

همین همایون روزست آنکه ختم رسل
محمد (ص) عربی، شاه دین، رسول انام شعاع یثرب و بطحا، فروغ خیف و منا
چراغ سعی و صفا، آفتاب رکن و مقام فرو کشید ز بیت الحرام رخت برون
باتفاق کرام عرب پس از احرام طواف خانه‌ی حق کرده کآدمی و ملک
یسبحون له ذوالجلال و الاکرام ز بعد قطع منازل درین همایون روز
عنان کشیده بخم غدیر، ساخت مقام رسول شد ز خدا، زی رسول (ص) روح‌القدس
که ای رسول بحق، حق ترا رساند سلام که ای بخلق من از من خلیفه‌ی منصوب
بکوش کآمد نصب خلیفه را هنگام ازین زیاده منه آفتاب را به کسوف
ازین زیاده منه ماهتاب را به غمام بس است سر حقیقت نهفته در صندوق
درش گشا که ز گل، رنگ خوش، ز عنبر فام یکی ست همدم ساز تو، دیگران غماز
یکی ست محرم راز تو، دیگران نمام بلند ساز، تو تا دیده‌های بی‌آهو
دهند فرق سگ و خوک و رو به از ضرغام بساخت سید دین منبر از جهاز شتر
که تا پدید کند هر چه شد به او الهام بر آن بر آمد و اسرار حق هویدا ساخت
بلند کرد علی (ع) را بدین بلند کلام که: من نبی (ص) شمایم، علی (ع) امام شماست
زدند نعره که: نعْم النبی (ص) نعْم الامام تبارک الله ازین رتبه کز شرافت آن
مدام آب در آید بدیده‌ی اوهام گر او نه حامی شرع نبی (ص) شدی به سنان
ور او، نه هادی دین خدا شدی به حسام که باز جستی مسجد کجا و دیر کجا؟
که فرق کردی مصحف کدام و زند کدام؟ گر او ز روی صمد پرده باز نگرفتی
هنوز کعبه‌ی حق بد، مدینه الاصنام علیست (ع) آنکه عصا زد به آب و دریا را
شکافت از هم وزد در میان دریا گام علیست (ع) آنکه نشست اندر آتش نمرود
علیست (ع) آنکه بآتش سرود برد و سلام علیست (ع) آنکه بطوفان نشست در کشتی
معاشران را از بیم غرق، داد آرام غرض که آدم و ادریس و شیث و صالح و هود
شعیب و یونس و لوط و دگر رسل به تمام بوحدتند، علی (ع) کز برای رونق دین
ظهور کرده بهر دوره‌یی بدیگر نام از ین زیاده به جرات مزن رکاب ای طبع
بکش عنان که عوامند خلق کالانعام زبان بکام کش ای خیره سر که می‌ترسم
بکشتن تو بر آرند تیغ‌ها ز نیام تو آینه بکف اندر محله‌ی کوران
ندا کنی که به بینید خویش را اندام زهی امام همام ای امیر پاک ضمیر
که با خدایی همراز و همدم و همنام بخر گه تو فلک را همی سجود و رکوع
بدرگه تو ملک را همی قعود و قیام بیمن حکم تو ساری ست، نور در ابصار
به فر امر تو جاری ست روح در اجسام تفقدی ز کرامت به سوی (عمان) کن

که از ولای تو بیرون نمی‌گذارد گام بجز مدیح تو کاریش نی بسال و بماه
بجز ثنای تو شغلیش نی بصبح و بشام محب راه ترا شهد عشرت اندر کاس
عدوی جاه ترا زهر حسرت اندر جام

علامه حائری مازندرانی

سبحه روح الامین در ثمین نجف آمد
دل پیغمبراین در نجف را صدف آمد
نجف استی که بگسترده همه پر ملک را
معدن هشت بهشت استی کان شرف آمد
معتکف باش در این خاک و بجوی آبرویت را
که جز این روضه رضوان نه تو را معتکف آمد
دیده بگشا دل بشکسته از آن بند به مرهم
روبدان دار که بگسسته بدان مؤتلف آمد
بر روی طلعت دادار که این پرده کشیده ؟
کشف وجه اللّه در دست شه لوکشف آمد
آن که در هر که و بر هر چه همی دیده خدا را
رازهر ذره و هر دره بر او منکشف آمد
انبیا گرد ضریحش به طوافند منظم
پی تعظیم ،ملائک سرپا صف به صف آمد
کشف هر راز نشد در خور هر مرد جز آن کو
به لبش گاه سلونی و گهی لو کشف آمد
گه سردوش نبی پای وی اندر دل کعبه
گه به خم سروقدش همچو علم روی کف آمد
قامتش گشت لوا دست محمد(ص) ید بیضا
روزخیبر علمش هم به کفش از شعف آمد
شیعه اندر کنف آن علم حمد مهیمن
حمدللّه علم حمد مهیمن کنف آمد
علی عالی اعلا شده میزان عملها
چون ز عدلش سرمویی نه زیان نی سرف آمد
آن که پرورد خدا با تن وی روح مسیحا
روح وی را چه مقامی ز کمال و شرف آمد
آن امامی که دمد روح به روح اللّه و مریم
بی نیازاز زر و سیم و خور و خواب و تحف آمد

ما امامت نپذیریم جز از زنده دلی کو

فعل وی عدل و دمش فصل و قضایش نصف آمد

از جهاز شتران منبری آراسته در خم

عرش برعرشه وز افواج ملائک سه صف آمد

در یمین روح الامین بودی و میکال یسارش

پشت سر بود سرافیل که صورش به کف آمد

و آنچه در مولد و مبعث شدی از جلوه ایزد

روزخم بر دل مردان خدا مکتشف آمد

دست بنهاد خداوند روی کتف محمد(ص)

که خنک دل شد و از عرش برین با شعف آمد

طرفه بر جایگه دست خدا در دل کعبه

پی افکندن بت ، پای علی بر کتف آمد

هدف زندگی مرد خدا راست ولایش

ورنه تیرش به زمین آمده کی بر هدف آمد

که به جز حجت معصوم کند فصل قضایا؟

نه مگرآنچه زنادان شده جای اسف آمد

ای شهنشه که سلاطین و ملائک سرکویت

جمله صف بسته به خدمت چو گدا در صغف آمد

مشکن این مدحت ناقابل ازین پیر غلامت

کزبهشت نجفت ملتقط و مقتطف آمد

تو بزرگی و در آیینه کوچک ننمایی

نه مگرمور در اردوی سلیمان به صف آمد

گر قبولم نکنی خاک به سر ریزم و گویم

مور با،ران ملخ رانده ز شاه نجف آمد

ما همه شیعه ایرانی و هر سنگ خلافی

بر سرشیعه ات ای شه زره مختلف آمد

لیک شک نیست شود دولت ایران مترقی

چون که از جان و دل او بنده شاه نجف آمد

علی اکبر لطیفیان

کار من نیست که بنشینم و املات کنم شان تو نیست که در دفترم انشات کنم عین توحید همین است که قبل از توبه باید اول برسم با تو مناجات کنم سالی یک بار من عاشق نشوم می میرم سالی یک بار اجازه بده لیلات کنم همه جا رفتم و دیدم که تو هستی همه جا تو کجا نیستی ای ماه که پیدات کنم؟ پدر خاکی و ما بچه ی خاکی توایم حق بده پس همه را خاک کف پات کنم باتو ای پیر

طریقت که سر راه منی آن قدر معجزه دیدم که مسیحات کنم از خدا خواسته ام هر چه که دارم بدهم جای آن چشم بگیرم که تماشات کنم تو همانی که خدا گفت: تو رب الارضی سجده بر اشهد ان لایی الّات کنم مثل ما ماه پیمبر به خودت ماه بگو اشهد انّ علیّاً ولی الله بگو آینه هستم و آماده ی ایوان شدنم آتشی هستم و لبریز گلستان شدنم چند وقتی است به ایوان نجف سر نزدم بی سبب نیست به جان تو پریشان شدنم سفره ی نان جویی پهن کن ای شاه نجف بیشتر از همه آماده ی مهمان شدنم آن که از کفر در آورد مرا مهر تو بود همه اش زیر سر توست مسلمان شدنم از چه امروز نیفتم به قدومت وقتی ختم شد سجده ی دیروز به انسان شدنم علی اللهی ما را به بزرگیت ببخش پیش تو مستحق این همه حیران شدنم ده ذی الحجه ی من هجده ذالحجه ی توست هشت روز است که آماده قربان شدنم جان به هرحال قرار است که قربان بشود پس چه خوب است که قربانی جانان بشود شان تو بود اگر این همه بالا رفتی حق تو بود که بالاتر از این جا رفتی شانه ی سبز نبی با تنش عرش الله است تو از این حیث روی عرش معلّا رفتی انبیاء نیز نرفتند چنین تا معراج انبیاء نیز نرفتند تو اما رفتی به یقین دست خدا دست پیمبر هم هست پس تو با دست خودت این همه بالا رفتی باید این راه به دست دگری حفظ شود علت این بود که تا خیمه ی زهرا رفتی تو ولی هستی و منجی ولایت زهراست تو هدایت گری و نور هدایت زهراست آی مردم به خدا نیست کسی برتر از این ازلی طینت، اول تر و آخرتر از این تا به حالا که ندیدند و بعد از این هم اسد الله ترین حضرت حیدرتر از این هیچ کس نیست گه عقد اخوت خواندن بهر پیغمبر اسلام برادرتر از این رفت از شانه ی معراج نبی بالاتر به خدا هیچ کجا نیست کسی سرتر از این آن دو تا ذات در این مرحله یک ذات شدن این پیمبرتر از آن، آن پیمبرتر از این دستِ گرم پدر فاطمه در دست علی ست بعد از این بارِ نبوت همه در دست علی ست

علیرضا خاکساری

شعر من از کرم اوست که ارزش دارد

این جهان از قدم اوست که ارزش دارد

هیئت ام با علم اوست که ارزش دارد

خادمی حرم اوست که ارزش دارد باز مست از می صهبای غدیرم کردند

عمری است بر در این خانه اسیرم کردند خواستم مدحیه های علوی بنویسم

عامیانه ولی بین المللی بنویسم

خواستم از دم عشق ازلی بنویسم

در دل خود صد وده بار" علی "بنویسم مرتضی کیست که عالم همه دیوانه ی اوست ؟؟

این چه شمعی ست فقط فاطمه پروانه اوست ؟؟ خبر آمد که آقای غدیرش کردند

و به فرمان خداوند وزیرش کردند

به ید احمد مختار امیرش کردند

و مرا تا ابدالدهر اسیرش کردند غم ندارم به رسول مَدَنی نائب هست

غصه ای نیست عَلیِ بنِ اَبیطالِب هست گوئیا وحی رسیده نَبیَ الله ، بگو

همه را جمع کن و در وسط راه بگو

برو بر منبر و با یک دل آگاه بگو

"اَشهَدُ اَنَّ عَلیً وَلیُ الله" بگو تو بگو تا همگان بشنوند این اَشهد را

تو بگو تا بشناسند ولی ایزد را مثل امروز همه مالك و عمار شدند

دست در دست علی با نفسش یار شدند

عده ای سخت از این واقعه بیزار شدند

از همان اول کاری چو سگی هار شدند تا قیامت به دو رویان لجن لعنت باد

به ابوبکر و عمر – نعره بزن – لعنت باد بعد پیغمبر اسلام ولایت دارد

او به جن و ملک و انس امامت دارد

اوست که بعد نبی حق خلافت دارد

در دل مرد و زن شیعه اقامت دارد چقدر بیعت با شیر خدا شیرین است

هر کسی منکر حیدر بشود بی دین است به خدا دلبر دلهاست تعجب نکنید

بخدا شاه دو دنیاست تعجب نکنید

آری او شافع فرداست تعجب نکنید

همه ی هستی زهراست تعجب نکنید اَسَدُالله ست علی ، کور شود چشم حسود

وَ یَدُ الله ست علی ،کور شود چشم حسود وسط معرکه ها هم قدمش نیست که نیست

گفته حاتم که رقیب کرمش نیست که نیست

بشری نیز حریف قلمش نیست که نیست

بیرقی هم به شکوه علمش نیست که نیست هرکه هرجا که رسیده همه ، کارِ علی است

به خداوند قسم که " همه کاره " علی است شاعر: علیرضا خاکساری

علیرضا سپاهی لائین

دشت غوغا بود،غوغا بود،غوغا

در غدیر موج می‌زد سیل مردم مثل دریا

در غدیر در شکوه کاروان آن روز با

آهنگ زنگ بی‌گمان باری رقم می‌خورد فردا

در غدیر ای فراموشان باطل سر به پایین افکنید

چون پیغمبر دست حق را برد بالا در غدیر

حیف اما کاروان منزل به منزل می‌گذشت

کاروان می‌رفت و حق می‌ماند تنها در غدیر!!

علیرضا قزوه

کاروان از هفت شهر عشق و عرفان بگذرد

راه بیت‌الله اگر از هند و ایران بگذرد مهربانا یک دو جامی بیشتر از خود برآ

مست‌تر شو تا غدیر از عید قربان بگذرد «خون نمی‌خوابد» چنین گفتند رندان پیش از این

کیست می‌خواهد که از خون شهیدان بگذرد؟ نغمه‌اش در عین کثرت، جوش وحدت می‌زند

هر که از مجموع آن زلف پریشان بگذرد پردهٔ عشّاق حاشا بی‌ترنّم گل کند

شام دلتنگان مبادا در غم نان بگذرد وای روز ما که در اندوه و حرمان سر شود
حیف عمر ما که در دعوا و بهتان بگذرد خون سهراب و سیاوش سنگفرش کوچه‌هاست
رستمی باید که از این آخرین خوان بگذرد کاشکی این روزها بر ما نمی‌آمد فرود
حسرت این روزها بر ما فراوان بگذرد کافر از کافر گذشت و گبر یار گبر شد
کاش می‌شد تا مسلمان از مسلمان بگذرد حال و روز عاشقان امروز بارانی‌تر است
نازنینا اندکی بنشین که باران بگذرد از شراب مشرق توحید خواهد مست شد
گر نسیم هند از خاک خراسان بگذرد

غلامپور

در غدیر خم، طلوع نور بود
خم تجلی گاه، کوه طور بود کاروانی شد مقیم آن زمین
کاروان سالار، ختم المرسلین (ص) غرق شادی جمله‌ی افلاکیان
خرم و سرمست خیل خاکیان جبرییل آورد پیغام از خدا
بر حبیب او، رسول مصطفی (ص) گفت: آوردم به فرمان کریم
بهر تو اینک پیامی بس عظیم امتت را آگه از این راز کن
عقده از کار دو عالم باز کن داد فرمان خاتم پیغمبران (ص)
تا به پا شد منبری در آن مکان بر فراز منبر آن والا مقام
کرد حجت بر مسلمانان تمام گفت پیغمبر (ص) که بعد از من علی (ع)
رهبر خلق و امام است و ولی پس بخوانید ای قدح نوشان خم
آیه‌ی «الیوم اکْملْت لکمْ» خانه زاد خانه‌ی امن خدا
شد وصی و جانشین مصطفی (ص) خانه زاد کعبه نوری منجلی است
کعبه‌ی دلهای مشتاقان علی (ع) است خانه زاد کعبه بر دوشش به شب
«می‌برد شام یتیمان عرب» تا مبادا کودکی بی‌نان و آب
سر نهد بر بستر و بالین خواب

غلامرضا سازگار

شماره ۱

غدیریه پیام نور به لبهای پیک وحی خداست
بخوان سرود ولایت که عید اهل ولاست
با شراب طهور از خم غدیر بزن
خدا گواه ست که ساقی این شراب خداست
خم از غدیر خم و می ، می ولای علیست

و گرنه صحبت ساقی و جام و باده خطاست

غدیر ، عید خدا،عید احمد، عید علی

غدیر عید نیایش غدیر عید دعاست

غدیر صبح سپید همه سپیدی ها

غدیر ، نور خدا، دشمن سیاهی هاست

غدیر سید اعیاد و اشرف ایام

غدیر خوبتر از عید روزه و اضحی است

غدیر سلسله دار کمال دین تا حشر

غدیر آینه دار علی ولی الله است

غدیر عید همه عمر با علی بودن

غدیر جشن نجات از عذاب روز جزاست

غدیر بر همه حق باوران تجلی حق

غدیر ببر همه گم گشتگان چراغ هداست

غدیر کعبه مقصود شیعه در عالم

غدیر جنت موعود خلق در دنیاست

غدیر حاصل تبلیغ انبیا همه عمر

غدیر میوه توحید اولیا همه جا است

غدیر آیینه لا اله الا هو

غدیر ایت سبحان ربی الاعلی است

غدیر هدیه نور از خدا به پیغمبر (ع)

غدیر نقش ولای علی به سینه ماست

غدیر بر کعبه اهلل سما و اهل زمین

غدیر قبله خلق زمین و خلق سماست

غدیر یک سند زنده یک حقیقت محض

غدیر خاطره ای جاودانه و زیباست

غدیر روشنی چشم پیروان علی

غدیر از دل تنگ رسول عقده گشاست

غدیر با همگان هم سخن ولی خاموش

غدیر با همه کس آشنا ولی تنهاست

غدیر صفحه تاریخ وال من والاه

غدیر آیه توبیخ عاد من عاداست

هنوز از دل تفتیده غدیر بلند

صدای مدح علی بانوای روح فزاست

هنوز گوهر وصف علی بود در گوش
هنوز لعل لب مصطفی مدیحه سراست
هنوز لاله اکملت دینک روید
هنوز طوطی اتممت نعمتی گویاست
هنوز خواجه لولاک را نداست بلند
که هر که را پیمبر منم علی مولاست
چنانکه من همگان را به نفس اولایم
علی وصی من از نفس او به او اولاست
علی علیم و علی عالم و علی اعلم
علی ولی و علی والی و علی اولاست
علی حقیقت روح و تمام عالم جسم
علی سفینه نوح و همه جهان دریاست
علی مدرس جبریل در شناخت حق
علی معلم آدم به علم الا سماست
علی تمامی دین ، بغض او تمامی کفر
علی ولی خدا ، خصم او عدوی خداست
علی بود پدر امت و بردار من
علی سغیر خدا و علی امیر خداست
علیست حج و علی کعبه و علی زمزم
علی سفا و علی مروه و علی مسعاست
علی صراط و علی محشر و علی میزان
علی بهشت و علی کوثر و علی طوباست
علی چو شخص پیمبر هماره بی مانند
علی چو ذات اللهی همیشه بی همتاست
علی شهید و علی شاهد و علی مشهود
علی پناه و علی ملجا و علی منجاست
علی اذان و اقامه ، علی رکوع و سجود
علی قیام و قعود علی سلام و دعاست
علی حقیقت توحید بر زبان کلیم
علی تجلی طور و علی ید بیضاست
علی وصی و دم و لحم و نفس پیمبر
علی ابوالحسنین است و شوهر زهرا
علی است حق و حقیقت بدور او گرد

علی است عدل و عدالت به خط او پویاست

علی محمد و فرقان و نور و کوثر ،قدر

علی مزمل و یاسین و یوسف و طاهاست

علی به قول محمد در مدینه علم

ز در درآی که راه خطا همیشه خطاست

حدیث منزله را از نبی بگیر و بخلق

بگو مخالف هارون مخالف موسی است

بود وصی نبی آنکسی که نفس نبی است

گرفتم (اینکه حدیث)غدیر یک رویاست

کننده در خبیر بود وصی رسول

نه انکه کرد فرار از جهاد ، عقل کجاست

کسی که گفت سلونی ، سزد امامت را

نه آن کسی که بلولا ، به جهل خود گویاست

کسی که جی نبی خفت جانشین نبی است

نه آنکه راحتی جان خویش را می ساخت

چگونه قاتل زهرا امام خلق شود

مدینه مرد شرف نیست یا علی تناست

چگونه مهر بورزند به آن ستم گستر

که دود آتش او دور خانه زهراست

چگونه غیر علی را امام خود داند

که او سراپا آیینه رسول خداست

حدیثی از دو لب مصطفی مراست به یاد

به آب زر بنویسم اگر رواست رواست

خدا گواه است پی دشمن علی نروم

حلال زاده رهش از حرام زاده جداست

کسی که بت شکند بر فراز دوش نبی

برای حفظ خلافت ز هر کسی اولاست

گواه من به خلافت همان وجود علی است

که آفتاب بتایید آفتاب گواه است

بود امامت او در کتاب حق معلوم

چنان که صورت خورشیددر فضا پیداست

به دیدگان خدا بین مرتضی سوگند

کسی که غیر علی دید دیده اش اعماست

عبادت ثقلینت اگر بود فردا

تو را بدون ولایت به ویل و اویلاست

به آن نبی که علی را وصی خود فرمود

به آن نبی که تمامش ثنای آن مولاست

صواب نیست صوابی که بی ولای علی است

نماز نیست نمازی که بی علی برپاست

شکسته باد دهانی که بی علی باز است

بریده باد زبانی که بی علی گویاست

تمرد است بدون علی اگر طاعت

تاسف است سوای علی ، اگر تقواست

به آیه آیه قران به حق پیغمبر

که راه غیر علی مرگ و نیستی و فناست

خدا گواست که هر کس رهش جدا زعلی است

بسان لشکر فرعون راهی دریاست

اگر تمام خلایق جدا شوند از او

خدا گواست که راه تمام خلق خطاست

به جای حور به بوزینه دست داده و بس

کسی که غیر علی را امام ورهبر خواست

به صد هزار زبان روح مصطفی گوید

که ای تمام امت علی امام شماست

من و جدا شدن از مرتضی خدا نکند

که هر که گشت جدا از علی جدا زخداست

کسیکه فاطمه از ظلم او غضبناک است

امامتش غم واندوه و رنج و بلاست

مگرنگفت نبی خشم دخترم زهرا

شرار خشم خداوندگار بی همتاست

مگر نگفت نبی با هم اند ، حق و علی

اگر علی نبود در میانه حق تنهاست

تمام قرآن در حمد و حمد بسم الله

تمام بسمله در با علی چو نقطه باست

خدا گواست که امروز هر که پیرو اوست

مصون زنار جحیم و عذاب حق فرداست

علی کسی است که یک ذره از ولایت او

نجات بخش تمامی خلق روز جزاست

علی کسی است که یک خردل از محبت او

نکوتر است ز دنیا و آنچه در دنیاست

اگر زخاک درش کسب آبرو نکند

یقین کنید که در حشر آبرو رواست

چنانکه غیر خدا را خدای نتوان گفت

اگر بغیر علی کس خلیفه گفت خطاست

بگو که بند ز بندم جدا کنند به تیغ

ز بند بندم آید ندا علی مولاست

ا گر به تیغ کشندم و یا به دار کشند

زبان نه بلکه وجودم به حمد او گویاست

به حق کسی نیرد راه جز ز راه علی

به هوش با ش که راه علی بود ره راست

لوا یحمد بدست علی بود فردا

تمام محشر در ظل این بلند لواست

پیمبران همه در تحت دین لوا آیند

که این لوای مقدس همان لوای خداست

الا کسی که تو را از علی جدا کردند

پناگاه تو در آفتاب حشر کجاست

مرا بروز قیامت خبلد کاری نیست

بهشت من همه در صورت علی پیداست

جهنم است بهشتی که بی علی باشد

جحیم با رخ نورانی علی ، زیباست

کجا امام توان یافتن چو شخص علی

که هم کلام خداوند و هم نشین گداست

اگر به چشم شما آفتاب نور دهد

وگر که سایه این نه سپهر بر سر ماست

اگر نسیم سحر می ورزد به لاله و گل

اگر به ظلمت شب ماه را فروغ و ضیاست

اگر تمات سماوات از ستاره پرند

و گر چو مائده لبریز دامن صحراست

اگر فرشته و حور است و آدمی و پری

اگر زمین و سما و بهشت و عرش علاست

اگر سیاه و سفید است و اصغر و احمد
اگر که روز و شبی یا که صبح و مساست
خدا گواست که از یمن دوست علی است
علیست باعث خلقت ، علی خدای گواست
علی ولی خدا بود پیش از انکه خدای
به حرف کن ، همه کائنات را آرست
خدا برای علخل کرد عالم را
چنانکه خلقت او بری خود می خواست
تمام عالم ایجاد بی وجود علی
بان کشتی بی ناخدای در ، درياست
مرا بس است تولای چهارده معصوم
که این ولایت فوق تمام نعمتهاست
مگر نکفت پیمبر کتاب و عترت من ؟
امنتی است که پیوسته در میان شماست ؟
مگر نگفت که این دو ، زهم جدا نشوند
اگر جدا ز یکی هر که شد ز هر دو جداست
مگر نگفت که این دو ، چو این دو انگشت اند
کز اتحاد یکی گرچه در شماره دو تاست
عبادت ثقلین است بسته بر ثقلین
که مهر طاعت هر بنده مهر ال عباست
درود باد به ارواح چهارده معصوم
که در طریقت آنان نجات هر دو سراست
بتول و چار محمد(ع) حسین و چار علی (ع)
دو نامش حسن و آندو جعفر و موساست
بجز محبت آنان نجات نیست که نیست
زنید چنگ به دامانشان ، نجات اینجاست
هنوز محفل ذکر علی است خاک غدیر
ولی چه سود به گوش کسی است که ناشنواست
بگو که خصم شود منکر علی چه باک
که آفتاب به هر سو نظر کنی پیداست
گرفتم انکه حدیث غدیر و قول رسول
مراد دوستی آن امام ارض و سماست
چرا بگردنش افکند ریسمان امت

چه شد که دود ز کاشانه علی برخواست ؟
سوال من ز تمامی مسلمین این است
بدوست اینهمه آزار نه ،به خصم رواست ؟
چو عمر صاعقه کوتاه باد دورانش
خلافتی که دوامش به کشتن زهراست
برای غضب خلافت زدند فاطمه را
شرف کجاست مروت کجاست رحم کجاست
شکستن در و ، بی حرمتی به خانه وحی
مودتی است که درباره ذوالقربی است ؟
اگر قصیده" میثم "بود صدوده بیت
که در عدد صد و ده نام آن ولی خداست
فضائلی است علی را که گفتن هر یک
نیازمند هزاران قصیده غراست

شماره ۲

دلم مست شراب الغدیر است
سرا پایم کتاب الغدیر است
الا ساقی سر و جانم فدایت
تمام هست خود ریزم به پایت
نجات از بند و دام هستیم ده
زمینای ولایت مستیم ده
چنان بر گیر با یک جرعه هوشم
که چون خم در غدیر خم بجوشم
دل از کف دادهٔ ما اُنزلم کن
ز اکملت لکم دین کاملم کن
بده جامم که عیدی دل پذیر است
نه نوروز است این عید غدیر است
وجودم مست از جام تولّاست
دلم دریایی از نور تجلّاست
بیا تا مدح مولا را بگوییم
به صحرای غدیر خم بپوییم
محمّد (ص) نغمهٔ توحید دارد
در آن صحرا خدا هم عید دارد

چه صحرایی ز جنّت با صفاتر

ز دامان منی هم دلرباتر

چه عیدی خوب تر از عید قربان

چه روزی روز عترت روز قرآن

محمّد (ص) وقت ابلاغ است، بلّغ

منافق را به داغ است، بلّغ

محمّد (ص) پیک حق را این پیام است

رسالت بی ولایت نا تمام است

نمایان کن جلال حیدری را

کز آن کامل کنی پیغمبری را

بگو با مردم عالم علی کیست

بگو دین جز تولّای علی نیست

بگو حکم علی نصّ کتاب است

بگو خطّ علی اسلام ناب است

بگو این آیه بر من گشت نازل

نبوّت بی ولایت نیست کامل

تویی پیغمبر و حیدر امیر است

تو را غار حرا او را غدیر است

رسالت با ولایت یک کتاب است

یکی ماه است و دیگر آفتاب است

الا ای خلق عالم سر به سر گوش

محمّد (ص) دم زند، خاموش خاموش

محمّد (ص) را به لب دُرّ ثمین است

ثنا گوی امیرالمؤمنین است

تو گویی می رسد بر گوش جان ها

پیامش در زمین و آسمان ها

که هر کس را منم امروز مولا

علی از نفس او بر اوست اُولی

علی دین را امام راستین است

علی دست خدا در آستین است

علی یعنی چراغ اهل بینش

علی یعنی پناه آفرینش

علی آیینهٔ آیین اسلام

علی یعنی تمام دین اسلام
علی میزان، علی ایمان، علی حق
علی سر تا قدم توحید مطلق
علی مولود کعبه رکن دین است
علی آینهٔ حقّ الیقین است
علی بر حزب حق صاحب لوا بود
علی فرماندهٔ کلّ قوا بود
علی شمعی که در بزم ازل سوخت
علی جبریل را توحید آموخت
علی در ملک هستی ناخدا بود
علی پیش از خلایق با خدا بود
علی حمد و علی ذکر و علی دم
علی حجر و حطیم و بیت و زمزم
علی حجّ و صلوهٔ است و صیام است
علی رکن و قعود است و قیام است
علی دست خدا در فتح خیبر
علی روز اُحد یار پیمبر
علی در یاری ترک جان گفت
علی در بستر ختم رسل خفت
علی جوشن به تن پوید بی پشت
علی در جنگ عمر و عبود کشت
علی بگذاشت بر دوش نبی پا
علی خورشید را بر کند از جا
علی بازوی دیو نفس بسته
علی در کعبه بت ها را شکسته
علی اسلام را در صدر تابید
علی در بدر هم چون بدر تابید
علی دین است و قرآن است و احمد
علی یعنی علی یعنی محمّد (ص)
ولی الله اعظم رکن دین اوست
اولوالامر تمام مسلمین اوست
که قرآن می کند وصف خضوعش
ز خاتم بخشی و حال رکوعش

هزاران سلسله آوارهٔ اوست

حدیث منزلهٔ دربارهٔ اوست

گُهر از سلُمک سلمی فشانم

حدیث لحمک لحمی بخوانم

عدم بود و عدم بود و عدم بود

که حیدر با محمّد (ص) همقدم بود

دُر توحید افشاندند با هم

خدا را هر دو می خواندند با هم

علی داد از ولادت با نبی دست

نبی عقد اخوّت با علی بست

علی در چرخ ماه انجمن بود

شنیدی مهر با او هم سخن بود

اگر خورشید حرفی با علی گفت

یقین دارم که تنها با علی گفت

نمی دانم که بودم چیستم من

اگر پرسید یاران کیستم من

نه صوفّیم نه سالوِس ریایی

نه وهّابی نه بابی نه بهایی

نه آن را و نه این را دوست دارم

امیرالمؤمنین را دوست دارم

نه در دل هست مهری ز آن سه یارم

نه با اهل سقیفه کار دارم

مسلمانم مسلمان غدیرم

امیرالمؤمنین باشد امیرم

بود خاک در او آبرویم

غلام یازده فرزند اویم

دلم از خردسالی با علی بود

سخن ناگفته ذکرم یا علی بود

چو از اوّل گِلم را می سرشتند

بر آن گِل نام مولا را نوشتند

ولای مرتضی بود و گِل من

علی بود و علی بود و دل من

سرم در هر قدم خاک رهش باد

که مادر یا علی گفت و مرا زاد
چو پا در عالم خاکی نهادم
برون آمد خروشی از نهادم
سراپای وجودم با علی بود
خروشم بانگ یا مولا علی بود
لب خاموشم از مولا علی گفت
مؤذّن هم به گوشم یا علی گفت
به عشق مادر از آن رو اسیرم
که با اشک ولایت شیرم
مرا اندر غدیر عشق زادند
سرشک شوق و شیر عشق دادند
سرشک و شیر با خونم عجین شد
تولّای امیرالمؤمنین شد
مرا شیر ولایت داد مادر
مرا با عشق حیدر زاد مادر
ولایت روح را آب حیات است
ولایت خَلق را فلک نجات است
ولایت گوهر دریای نور است
ولایت همدم موسی به طور است
ولایت هدیه رب جلیل است
ولایت رهنمای جبرئیل است
ولایت گُل بر آرد از دل خار
ولایت میثم است و چوبهٔ دار
ولایت یعنی از حیدر حمایت
ولایت یعنی از عترت روایت
ولایت یعنی از جان دست شستن
به موج خون رضای دوست جستن
ولایت یعنی از گهواره تا گور
طریق عترت از روی خط نور
ولایت بستگی دارد به فطرت
ولایت خطّ قرآن است و عترت
به قرآن، قول پیغمبر همین است
تمام دین امیرالمؤمنین است

به حقّ حق همین است و جز این نیست

که هر کس را ولایت نیست دین نیست

تو را گر مهر مولا نیست در دل

ز طاعات و عباداتت چه حاصل

اگر گیری وضو با آب زمزم

اگر سجّاده گردد عرش اعظم

اگر گویی اذان بر بام افلاک

گر از تکبیر گردد سینه ات چاک

اگر ضرب المثل گردد خضوعت

به حمد و قل هو الله و رکوعت

اگر در سجده صدها سال مانی

خدا را از درون خسته خوانی

اگر باشد به توحیدت تعهّد

اگر گردی شهید اندر تشّهد

مبادا بر نماز خود بنازی

ولایت گر نداری بی نمازی

گرفتم اینکه مانند تن و جان

وجودت شد یکی با کُل قرآن

همه آیات آن را خواندی از بر

ز باء اوّلین تا سین آخر

اگر مهر شه مردان نداری

به قرآن بهره از قرآن نداری

محمّد (ص) شهر علم است و علی در

ز در در شهر وارد شو برادر

هر آنکو ناید از در دزد باشد

که در محشر جحیمش مزد باشد

مرا غرق تجّلا کن علی جان

مرا مست تولّا کن علی حان

ز جام معرفت سیراب گردان

چو شمع محفل خود آب گردان

اَگر آلوده ام دل بر تو بستم

و گر خارم کنار گُل نشستم

نمک پروردهٔ خوان تو هستم

نمک خوردم نمکدان را شکستم

اگر خار و پستم، تو عزیزی

مبادا آبرویم را بریزی

اردتمند زهرای بتولم

قبولم کن قبولم کن قبولم

کیم من «میثم» بی دست و پایی

گنه کاری تهی دستی گدایی

بگو دشمن کشد بر اوج دارم

امیرالمؤمنین را دوست دارم

شماره ۳

امین وحی طبع من بیا به لاله زارها

بگیر اوج و پر بزن به گرد شاخسارها

بریز دُر زهر طرف به طرف جویبارها

بیار شعر ناب خود به بزم گلعذارها

بخوان قصیده از علی به شیوهٔ هزارها

که جان به هر نفس کنم فدات بارها

بیا به محفل ولا درُی فشان سری بزن

ز دست ختم انبیا شراب کوثری بزن

ز دیده گوهری فشان به سینه آذری بزن

دمی بیا غمی ببر دلی ستان پری بزن

به وصف مرتضی علی نوای دیگری بزن

بشو ز جان غبارها ببر ز دل قرارها

نزول رحمت خدا به دامن کویر شد

علی علی علی بگو که موسم غدیر شد

امام کشور ازل الی الابد امیر شد

به کبریا سفیر شد به مصطفی وزیر شد

محّب او شد عزیز شد عدوی او حقیر شد

به قلب این نشاط ها به چشم اوست خارها

مبارک است بر همه نزول رحمت خدا

کمال یافت دین حق به نام حجّت خدا

ولایت علی بود تمام نعمت خدا

اطاعت علی بود قرین طاعت خدا

محبّت علی بود همان محبّت خدا

خزان باغ دل شود به مهر او بهارها

مراسم غدیر را خدا گرفته در زمین

به اشرف پیمبران خطاب می کند چنین

که ای رسول کبریا علی است بر تو جانشین

علی است پیر انبیا علی است میر مؤمنین

علی بود مدار حق علی بود قرار دین

علی است شهریار کُلّ به کلّ شهریارها

مقام کلّ انبیا مقام نیست بی علی

قیام خیل قائمین قیام نیست بی علی

در آسمان و در زمین نظام نیست بی علی

بنای محکم تو را قوام نیست بی علی

رسالت تو نزد ما تمام نیست بی علی

کمال دین علی بود به عمر روزگارها

چو بر نبی خطاب شد کلام حیّ ذوالمنن

ستاد بین مسلمین چنانکه مه در انجمن

گرفت جان خویش را به روی دست خویشتن

به خطبه ای بلیغ تر ز حدّ معجز سخن

چنان به وصف مرتضی فشاند گوهر از دهن

که هوش برد از سر طوایف و تبارها

الا همه موالیان چه انتها چه ابتدا

شوید گوش سر بسر رسول می دهد ندا

که بر تمام خلق ها رسیده حکم از خدا

هر آنکه را منم نبی علی بر اوست مقتدا

علی است رهبر همه علی است مشعل هُدا

علی است آنکه حق از او گرفته اقتدارها

علی است آنکه کعبه شد مزّین از ولادتش

علی است آنکه هر نبی بود به او ارادتش

علی است آنکه هر وصی بود از او سعادتش

علی است آنکه یافت جان عبادت از عبادتش

علی است آنکه بر همه عیان بود سیادتش

علی است میر و فاتح تمام کارزارها

به ذات حّی لم یزل سفیر نیست جز علی

به من که خود پیمبرم وزیر نیست جز علی

به مؤمنات و مؤمنین امیر نیست جز علی

صراط مستقیم را مسیر نیست جز علی

به سرّ هو به راز حق خبیر نیست جز علی

علی است واقف از ازل ز رمز و راز کارها

علی است آنکه بدر شد به حمله ای مسخّرش

علی است آنکه در اُحد ستود حّی داورش

علی است آنکه عمرو شد جدا به تیغ او سرش

علی که فخر می کند خدا به فتح خیبرش

خوشا کسی که این بود امام و رهبرش

که اوست در صف جزا قسیم نور و نارها

سلام بر تو یا علی که جانِ جانِ عالمی

تو عبد ذات خالقی تو خالقی مجّسمی

تو خطاب مبرمی تو هم کتاب محکمی

تو عین ولام و یاء نه، تو کلّ اسم اعظمی

تو صاحب اختیار حق به حقّ حق مسلّمی

بود به دستت از خدا تمام اختیارها

تو از تمام انبیا به غیر مصطفی سری

تو بحر فضل را دُری تو شهر علم را دری

تو از رسل فراتری تو با نبی برادری

تو جانشین احمدی تو بر صحابه سروری

تو مقتدا، تو رهنما، تو مرتضی، تو حیدری

خدای را رسول را به توست افتخارها

علوم دهر، حرفی از روایت تو یا علی

نجوم چرخ جلوه ای ز آیت تو یا علی

وجود، ظرف کوچک عنایت تو یا علی

کتاب پنج انبیا حکایت تو یا علی

بس است کلّ خلق را ولایت تو یا علی

که می کند جحیم را چو قلب لاله زارها

منم که با ثنای تو چکامه آفریده ام

هر آنچه گفتم از ازل خود از شما شنیده ام

به مهر تو کشیده ام اگر نفس کشیده ام

هماره بوده مدح تو مرام و مشی و ایده ام

اگر بود به هر نفس هزارها قصیده ام

فضایل تو را یکی نگفتم از هزارها

منم مدیحه خوان تو بیان محکمم بده

ز یک شرارهٔ غمت نشاط عالمم بده

کلیم کن زبان گشا مسیح کن دمم بده

به سینه آتشم فشان به دیده زمزمم بده

چو «میثم» تو گشته ام زبان میثمم بده

خوشم که این زبان مرا کشد به اوج دارها

شماره ۴

امروز روز عید خدا روز یا علی است

نقل دهان خلق و کلام خدا علی است

فریاد جنّ و انس و ملک یکصدا علی است

جبریل را ترانهٔ یا مرتضی علی است

نزدیک و دور هر که بر هر جاست با علی است

شور و دعا و زمزمه و ذکر ما علی است

ای جبرئیل وحی ز مولا علی بگو

امشب بگرد دور علی یا علی بگو

عید بزرگ خالق و خلقت خجسته باد

جشن سرور احمد و امّت خجسته باد

آوای وحی و مژدهٔ رحمت خجسته باد

صوت خوش منادی وحدت خجسته باد

روز زمامداری عترت خجسته باد

اکمال دین تمامی نعمت خجسته باد

این قول احمد است چه نیکو روایتی

یوم الغدیر افضل اعیاد امّتی

عید غدیر عید خداوند اکبر است

عید غدیر عید بزرگ پیمبر است

عید غدیر عید تولّای حیدر است

عید غدیر عید بتول مطهّر است

عید غدیر عید امامان سراسر است

عید غدیر از همه اعیاد برتر است

عید کمال و دانش و عرفان و بینش است

عید من و تو نه، عید همه آفرینش است

ساقی به جام ریز شراب ولایتم

سیراب کن زکوثر ناب ولایتم

سرمست کن ز شعر کتاب ولایتم

بر رخ صفا بده ز گلاب ولایتم

من عبد بو تراب و تراب ولایتم

پیوسته التجاست به باب ولایتم

امشب دعای هر شب من مستجاب شد

روحم کبوتر حرم بو تراب شد

جان زنده از ترانهٔ روح الامین شده

صحرای خشک چشمهٔ عین الیقین شده

دشت غدیر کعبهٔ اهل یقین شده

گلخانهٔ ولایت حبل المتین شده

مولا علی امام همه مسلمین شده

عیدی شیعه آیهٔ اکمال دین شده

هان ای غدیریان هله بی حّد و بی عدد

گویید یکصدا همگی یا علی مدد

ما دل به مهر حیدر کرّار باختیم

با نای جان نوای ولایت نواختیم

چون شمع در شرار محبّت گداختیم

خود را به مکتب علی و آل ساختیم

بر همه که بر عقیدهٔ ما تاخت تاختیم

با خطبهٔ غدیر علی را شناختیم

تا شیعه ایم بار ولایت به دوش ماست

این خطبه تا قیام قیامت به گوش ماست

غیر از علی که هم سخن آفتاب شد

غیر از علی که جان پیمبر خطاب شد

غیر از علی که صاحب علم الکتاب شد

غیر از علی که فاتح اسلام ناب شد

غیر از علی که روی زمین بو تراب شد

غیر از علی که منقبتش بی حساب شد

غیر از علی که یک تنه در جنگ پا فشرد

دور رسول گشت و نود بار زخم خورد

غیر از علی که خوانده محمّد (ص) برادرش

غیر از علی که فاطمه بوده است همسرش

غیر از علی که داده خدا فتح خیبرش

غیر از علی که بوده نبی مدح گسترش

غیر از علی که زیر لوا هست محشرش

غیر از علی که زینب کبری است دخترش

غیر از علی که مادرش او را به کعبه زاد

غیر از علی که قاتل خود را پناه داد

شیری که سر گرفت ز عمر و دلیر کیست

میری که بود مونس فرد فقیر کیست

پیری که گشت همدم طفل صغیر کیست

مردی که دیو نفس ورا شد اسیر کیست

در بیشهٔ شجاعت و ایثار، شیر کیست

بر مسلمین به جان پیمبر امیر کیست

انصاف کو مروّت و مردانگی کجاست

آیا لباس کعبه بر اندام بت رواست؟!

مولای اولیای خدا کیست جز علی

گیرنده لوای خدا کیست جز علی

دست گره گشای خدا کیست جز علی

مصداق هل اتیِ خدا کیست جز علی

ممدوح انّمای خدا کیست جز علی

روی خدا نمای خدا کیست جز علی

مرد نبرد خیبر و ننگ اُحد کجا

حیدر کجا فراری جنگ اُحد کجا؟!

یاری که خفت جای رسول خدا علی است

ممدوح جبرئیل به ارض و سما علی است

الاّ علی پس از سخن لافتی، علی است

رکن و مقام و مروه و سعی و صفا علی است

قرآن، نماز، ذکر، عبادت، دعا علی است

دنیا بدان که رهبر و مولای ما علی است

مرد غدیر پیرو خطّ سقیفه نیست

با غصب منبر نبوی کس خلیفه نیست

زخم جگر به شعر مداوا نمی شود

با صد قصیده عقدهٔ دل وا نمی شود

هر سامری خلیفهٔ موسی نمی شود

اعمی دلیل مردم بینا نمی شود

نادان زعیم عالم دانا نمی شود

غیر از علی امام به زهرا نمی شود

«میثم» به مهر حیدر کرّار منجلی است

پیغمبرش محمّد (ص) و مولای او علی است

شماره ۵

جبرئیل وحی طبعم باز بال و پر گرفته

باز بال و پر گرفته زندگی از سر گرفته

زندگی از سر به عشق ساقی کوثر گرفته

ساقی کوثر که فیضش خلق را در برگرفته

شهریار ملک جان ها رهبر فرد جهان ها

حکمران آسمان ها شمع سوزان زمان ها

خیز و از خم غدیر او بزن جام بلا را قدسیان را بر سر از شوق علی (ع) شور افتاده

آسمان گل بوسه بر خاک غدیر خم نهاده

پیک حق در محضر احمد به تعظیم ایستاده

رخ نموده لب گشوده دل ربوده حال داده

از خدا بر لب پیامش بر نبی ذکر سلامش

با علی (ع) عشق مدامش ذکر خاص و فیض عامش

در حضور مصطفی سر داده مدح مرتضی را نخل طوبی در زمین و آسمان بر می فشاند

آسمان بر خاک ، دامن دامن اختر می فشاند

یا امین وحی در بزم علی (ع) پر می فشاند

نقل بلغ بر سرو روی پیمبر (ص) می فشاند

مصطفی لب باز کرده حرف دل ابراز کرده

دم به دم اعجاز کرده مدح مولا ساز کرده

کرده خوشبو با مدیحش غنچه معجز نما را وادی تفتیده صحرا و گرما بیش از حد

منبر از چوب جهاز اشتران گوینده احمد (ص)

مستمع حجاج و عنوان سخن فرمان سرمد

داده انصار و مهاجر را ندا شخص محمد (ص)

کی بقاتان آرزویم وی گرائیده به سویم

بشنوید اینک بگویم هر که من مولای اویم

خوانده مولا از برای او علی (ع) شیر خدا را گر به قدر عمر دنیا کس کند حق را عبادت

روز و شب او را بود ذکر و نماز و روزه عادت

در صفا و مروه اش حاصل شود فیض شهادت

بی تولای علی (ع) هرگز نمی بیند سعادت

دشمن دادار باشد کافری غدار باشد

حق از او بیزار باشد تا ابد در نار باشد

یا رب از خط ولای او جدا مگذار ما را ای مهاجر ای همه انصار پاک و حق پرستم

خوب می دانید یاران من همان پیغمبر(ص) استم

کز پی ارشادتان با حق از اول عهد بستم

این علی (ع) که دست خیبر گیر او باشد بدستم پای تا سر داور است این هستی پیغمبر (ص) است این

مسلمین را رهبر است این حیدر است این خوب بشناسید این تنها وصی مصطفی را

این علی (ع) مخلوق اول بوده خلاق مبین را

این علی پیش از خلایق خوانده رب العالمین را

این علی دارد زمام آسمان ها و زمین را

این علی استاد و مرشد بوده جبریل امین را این علی حق الیقین است این علی حبل المتین است

این علی فتح المبین است این علی حصن حصین است

این علی پیش از ولادت بوده رهبر انبیا را این علی با حق و حق بر گرد او گردد هماره

این علی از حق و حق از او نمیگیرد کناره

این علی از خاک برافلاکیان دارد نظاره

این علی جان گیرد و جان می دهد با یک اشاره

این علی غیب و شهود است این علی شمع وجود است

این قعود است این رکوع است این سجود است

این علی کامل کند با مهر خود دین شما را بی ولای مرتضی نخل عبادت بر ندارد

آتش است و حاصلی جز دود و خاکستر ندارد

بی کس است آن کس که در روز جزا حیدر ندارد

سر فراز است آن که دست از دامن او بر ندارد

باش یا الله یا رب با علی همراه یا رب

وال من والا یا رب عاد من عاداه یا رب

کن اجابت از برای ابن عمم این دعا را یا علی ای بر سر دستت زمام آسمان ها

ای خدائی داده حی لامکانت در مکان ها

ای به گردون گوی چوگان ولایت کهکشان ها

نقل تو نقل سخنها ذکر تو ورد زبان ها

تو علی مرتضائی حیدری خیبر گشائی

عبد پا تا سر خدائی نه خدائی نه جدائی

کبریائی کن که عالم در تو بیند کبریا را ای کف پای تورا گلبوسه از مهر نبوت

ناقه ات را ساربان گردیده ایثار و فتوت

نقش سم دلدلت تصویری از عدل و مروت

بسته حق بین تو و خیر البشر عقد اخوت

سایه تیغت عدالت آیه عشقت رسالت

پایه قصرت جلالت مایه حبت اصالت

نسبتی نبود به هم مهر تو و نسل خطا را من نه مغرور از نماز و روزه و حجو زکوتم

نیست جز مهر تو و اولادتو خط نجاتم

با تو بودم با توهستم در حیات و در مماتم

گشته گم در بحر غفران تو کوه سیاتم

ای به دامان تو دستم هر که بودم هر چه هستم

(میثم) دل بر تو بستم بر سر راهت نشستم

دست گیر از لطف ، این افتاده و بی دست و پا را

شماره ۶

فردوس به صحرای کویر آمده امروز

یا با نفس صبح عبیر آمده امروز

فرمان ز خداوند غدیر آمده امروز

پیغمبر (ص) اسلام بشیر آمده امروز

عید است ولی عید غدیر آمده امروز

حیدر به همه خلق امیر آمده امروز

اصحاب ، رس رود ارس را بگذارید

در عید علی (ع) دل به محمد (ص) بسپارید

عید است ولی عید خداوند قدیر است

عیدی است که پیغمبر اسلام بشیر است

عیدی است که حیدر به همه خلق امیر است

عیدی است که بر جان عدو نار سعیر است

این عید نه نوروز ، نه مرداد ، نه تیر است

این عید غدیر است غدیر است غدیر است

حق است که از پاره دل گل بفشانید

تا عیدی خود را ز محمد (ص) بستانید

عیدی که ز معبود رضایت شده کامل

انوار جهانگیر هدایت شده کامل

از سوی خدا لطف و عنایت شده کامل

با نطق نبی امر وصایت شده کامل

آئین پیمبر (ص) به نهایت شده کامل

ابلاغ رسالت به ولایت شده کامل

جبریل دل از خواجه عالم برباید

با نغمه اکلمت لکم دینکم آید

حکم آمده از خالق دادار ، محمد (ص)

ابلاغ کن از لعل گهربار ، محمد (ص)

ای دست خداوند تو را یار ، محمد (ص)

بر گیر عنان ناقه نگهدار ، محمد (ص)

مگذار رود قافله مگذار ، محمد (ص)

فریاد ز اعماق وجود آر ، محمد (ص)

اعلام کن این حکم خداوند غدیر است

بعد از تو علی (ع) بر همه خلق امیر است

او شیر خدا فاتح پیکار تو بوده

جان بر کف و پیوسته خریدار تو بوده

در غزوه ، احزاب و احد یار تو بوده

در حمله اشرار طرفدار تو بوده

در غار حرا شمع شمع شب تار تو بوده

شمشیر تو و خالق دادار تو بوده

این است که یک لحظه تو را ترک نگفته

این است که در موج خطر جای تو خفته

ظهر است و هوا شعله ، زمین گرم ، خدا را

بینید همه تابش خورشید و فضا را

آورده به یاد همگان روز جزا را

بگشوده پیمبر (ص) دو لب روح فزا را

یکباره ندا داد همه قافله ها را

نه قافله ها خلق زمین را و سما را

حجاج نه ، عالم شده سر تا بقدم گوش

با نطق دل آرای محمد (ص) همه خاموش

منبر ز جهاز شتران حکم ز داور

داننده و گوینده ان حکم پیمبر (ص)

عنوان سخن رهبری ساقی کوثر

شمشیر نبی شیر خدا فاتح خیبر

کای خلق بدانید همه تا صف محشر

از ابیض و از اسود و از اصفر و احمر

هر کس که منم بر وی و بر نفس وی اولا

او راست علی (ع) ابن عمم رهبر مولا

این دست قدیر است قدیر است قدیر است

بر خلق بشیراست بشیر است بشیر است

پیوته نذیر است نذیر است نذیر است

خورشید منیر است منیر است منیر است

دانا وبصیر است بصیر است بصیر است

تا حشر امیر است امیر است امیر است

این حج و زکوه است و صلوه است صیام است

تا حشر امام است امام است امام است

این است که بر دوزخ و بر نار قسیم است

این است که تاحشر زعیم است زعیم است

این بر همه اسرار، علیم است علیم است

این آیت عظمای خداوند عظیم است

این است که مهرش همه جنات نعیم است

این است که بغضش شرر نار جحیم است

این است که از نار بشر را برهاند

در حشر شما را به محمّد (ص) برساند

ای مردم عالم به علی روی بیارید

بر خاك علی (ع) چهره طاعت بگذارید

بر صفحه دل نام علی (ع) را بنگارید

میراث نبی را به وصیش بسپارید

از غیر علی (ع) غیر علی (ع) دست خدا را بفشارید

این نصّ کلام الله و این قول رسول است

با مهر علی (ع) طاعت کونین قبول است

این جا نبی اصل نبی دست اله است

بی دوستیش هر چه ثواب است گناه است

در حشر تباه است تباه است تباه است

این است که بر لشگر دین میر سپاه است

این است که بر خلق پناه است پناه است

قرآن و خداوند گواه است گواه است

کامروز زمعبود عنایت شده کامل

توحید و نبوت به ولایت شده کامل

این است امیری که خدا خوانده امیرش

این است وزیری که نبی خوانده وزیرش

این است بشیری که رسل بوده بشیرش

این است بصیری که خرد خوانده بصیرش

این است بزرگی که بزرگیست حقیرش

این است صراطی که نجات است مسیرش

بودند علی (ع) دوست اگر مردم عالم

بالله قسم خلق نمی گشت جهنم

سرچشمهٔ لطف و کرم و جود علی (ع) بود

از روز ازل شاهد و مشهود علی (ع) بود

بر لوح و قلم مقصد و مقصود علی (ع) بود

در ارض و سما عابد و معبود علی (ع) بود

بر خیل ملک ساجد و مسجود علی (ع) بود

تا هست علی (ع) باشد و تا بودعلی (ع) بود

مردم ، علی (ع) و آل علی (ع) مشعل نورند

بی نور علی (ع) مردم عالم همه کورند

ما غیر علی (ع) در دو جهان یار نداریم

داریم علی (ع) را به کسی کار نداریم

با دشمن او جز سر پیکار نداریم

بیم از ستم و طعنهٔ اغیار نداریم

جز دوستی حیدر کرّار نداریم

بی او همه هیچیم و خریدار نداریم

روزی که سرشتند بعالم گل ما را

دادند همان لحظه بحیدر دل ما را

ای جان نبی جان دو عالم به فدایت

جنّ و ملک و حوری و آدم به فدایت

ارواح رسولان مکرم به فدایت

صد موسی و صد عیسی مریم به فدایت

لوح و قلم و عرش معظم به فدایت

هر چند نیم قابل من هم به فدایت
تا هست زبان سخن و نطق و سپاسم
بالله قسم جز تو امیری نشناسم
ای همدم ما پیش تر از آمدن ما
ای مُهر تولای تو نقش کفن ما
با مِهر تو حق روح دمیده به تن ما
با حّب تو جان باز رود از بدن ما
روزی که زبان یافت توان در دهن ما
شد نام دل آرای تو اول سخن ما
(میثم) نه، همه شفیته دار تو هستند
خاك قدم میثم تمار تو هستند

شماره ۷

ای مبارك آیه ی اکمال دین عیدت مبارك
ای غدیر ای عید کلّ مسلمین عیدت مبارك
ای امین وحی، جبریل امین، عیدت مبارك
آسمان چشم دلت روشن زمین، عیدت مبارك
شیعه ی مولا امیرالمؤمنین، عیدت مبارك
یا علی ای مصطفی را جانشین عیدت مبارك
عید اهل آسمان جشن زمینی هاست امشب
ذکر کلّ آفرینش یا علی مولاست امشب
عید قرآن، عید عترت، عید دین، عید هدایت
عید امّت، عید شیعه، عید جود، عید عنایت
عید «اتممتُ علیکم نعمتی» عید ولایت
عید عفو و عید رحمت عید لطف بی نهایت
عید از مولا امیرالمؤمنین کردن حمایت
روی برگ هر گیاهی نقش بسته این روایت
کای تمام خلق! نازل آیه ی اکمال دین شد
شیر حق، نفس نبی، حیدر امیرالمؤمنین شد
کیست تا بی پرده وجه خالق داور ببیند
در غدیر خم گل لبخند پیغمبر ببیند
از جهاز اشترانش زیر پا منبر ببیند
بر فراز دست ختم الانبیا حیدر ببیند

شافع محشر ببیند ساقی کوثر ببیند

هادی و رهبر ببیند سیّد و سرور ببیند

ای تمام مؤمنات و مؤمنین مولا مبارک

این ولایت بر امیرالمؤمنین بادا مبارک

یا محمّد (ص) حکم، حکم خالق یکتاست بلّغ

یا محمّد (ص) جای ابلاغت در این صحراست بلّغ

یا محمّد (ص) آفرینش بی علی تنهاست بلّغ

یا محمّد (ص) این علی نوح و جهان دریاست بلّغ

یا محمّد (ص) این علی بر مؤمنین مولاست بلّغ

یا محمّد (ص) بعد تو حامیّ او زهراست بلّغ

یا محمّد (ص)، بی علی دین مرده قرآن جان ندارد

هر که با او عهد خود را بشکند ایمان ندارد

دینِ بی مهر علی دین نیست کفر است و ضلالت

بی علی ممکن نگردد بر تو ابلاغ رسالت

بر تولّای علی کن کُلّ امّت را دلالت

کوه طاعت بی ولای او بود کوه خجالت

نیست جز در شأن او این عزّت و قدر و جلالت

در قضاوت، در فتوّت، در مروّت، در عدالت

اوست عارف، اوست واقف، اوست کامل، اوست عادل

اوست اوّل، اوست آخر، اوست واصل، اوست فاصل

یا امیرالمؤمنین اینک به عالم رهبری کن

بر سران کلّ خلقت سر برآر و سروری کن

تو ولّی داور استی داوری کن داوری کن

آفتاب ملک جان ها! با فروغت دلبری کن

از غدیر خم بتاب و تا ابد روشنگری کن

آفتاب و ماه نَه هفت آسمان را مشتری کن

ای غدیر خم کنار مصطفی غار حرایت

ای محمّد (ص) مدح خوانت ای خدا مدحت سرایت

ای ولیّ الله، عین الله، وجه الله اعظم

ای در انگشتت زمام اختیار کلِّ عالم

ای رسالت از تو باقی ای ولایت از تو محکم

ای که از خاک سر کوی تو آدم گشته آدم

ای شده در آسمان مهمان تو عیسی ابن مریم

هر مؤخرّ را مؤخرّ هر مقدّم را مقدّم
چهره بگشا تا ببینندت که وجه کبریایی
سجده کن بهر خدایت تا نگویندت خدایی
یا علی تنها تو را باید تو را باید زعامّت
تو امامت کن امامت کن امامت کن امامت
لقمه ای از سفره ی احسانِ تو کوه کرامّت
گوشه ای از صحنه میدان تو، کلِّ قیامت
طاعت کونین بی مهرت ندامّت در ندامّت
انبیا با گفتن قد قامّتت بستند قامت
گفته در قرآن خدا مدح و ثنایت را علی جان
منبر ختم رسل بوسیده پایت را علی جان
تو جمال بی مثال حیّ سبحانی علی جان
دست حقّ، بازوی احمد، قلب قرآنی علی جان
در بهشت تن رسول الله را جانی علی جان
تو تمام دین حق، تو کلِّ ایمانی علی جان
هل اتی و کوثر و نوریّ و فرقانی علی جان
هر چه گویم در ثنایت بهتر از آنی علی جان
جان حق، جانان حق، آیین حق، ایمان حقیّ
مؤمنین را حق بود میزان و تو میزان حقیّ
میوه ی مدح تو در بستان سبز وحی روید
مصطفی باید وضو گیرد لب از کوثر بشوید
لب گشاید، دل رباید، درِ فشاند، گل ببوید
تا که اوصاف تو را بر دخترش زهرا بگوید
نازم آن چشمی که هر جا باز شد روی تو جوید
خصمت از بخل و حسادت گو بنالد گو بموید
هر که در دل دوستیّ ساقی کوثر ندارد
ذّلتش این بس که در روز جزا حیدر ندارد
بارها باید که دیوار حرم همچون در آید
قرن ها باید که چون بنت اسدها مادر آید
چشمه چشمه اشگ شوق از چشمه ی زمزم برآید
بانگ خیر مقدم کعبه به عرش داور آید
بهر استقبال، اوّل در جهان پیغمبر آید
تا به عالم یک امیرالمؤمنین دیگر آید

اوست پیر آفرینش اوست میر آفرینش
اوست شمشیر الهی اوست شیر آفرینش
کیستم من یک مسلمانم مسلمان غدیرم
غرق در بحر عنایات خداوند قدیرم
پیشتر از بودنم عشق علی کرده اسیرم
مهر مولا دستیارم لطف مولا دستگیرم
جز امیرالمؤمنین نبود در این عالم امیرم
خاک پای اهلبیتم کس مپندارد حقیرم
«میثم» این خاندان استم چه بیم از دارِ دارم
با امیرالمؤمنین فردای محشر کار دارم

شماره ۸

دوباره می کشد از دل سفیر وحی، صفیر
که جشن عید گرفته خدا به خُمّ غدیر
موالیان همه بر پا که با ترانه ی وحی
کنیم آیه ی اکملت دینکم تفسیر
به مؤمنین کند اعلام عقل کلّ احمد
که تا خداست خدا بر شما علی است امیر
کسی امام بود بر همه مسلمانان
که علم دارد و اخلاص دارد و شمشیر
به مؤمنین شده آزادی امیر امروز
که دیو نفس، ورا لحظه ای نکرده اسیر
کسی که بود امام و امیر، پیش از خلق
دوباره گشته امام و دوباره گشته امیر
کسی به کشور قرآن امیر می باید
که دین به دون تولّای او شود تکفیر
تمام دین به همان معنی تمام، علی است
به هر کسی که مسلمان بود امام، علی است
نبود هیچ، فقط ذات پاک داور بود
علی امام و رسول خدا پیمبر بود
رسول، سیر به دریای نور حق می کرد
علی به آنچه که بود و نبود رهبر بود
علی معلّم جبریل بود و میکائیل

علی مدرّس خیل ملک سراسر بود

علی تمام نبیّ و نبی تمام علی

رسول، حیدر و حیدر رسول دیگر بود

هنوز از پدر و مادر نبود نشان

که با رسول خدا مرتضی، برادر بود

بسان طاق دو ابرو که در کنار همند

و یا دو چشم که با یکدگر برابر بود

و یا دو آینه در پیش روی یکدیگر

یقین کنید که یک روح در دو پیکر بود

قسم به احمد و حیدر قسم به جان بتول

رسول، نفس علیّ و علی است نفس رسول

غدیر عید خداوند و عید خلق خداست

غدیر عید علیّ و محمّد (ص) و زهراست

غدیر عید کتاب است و عترت و سنّت

غدیر عید حسن، عید سیّدالشّهداست

غدیر مُهر خدا بر نبوّت نبوی

غدیر مِهر علی در تمامی دل هاست

غدیر عید کمال رسالت احمد

غدیر بعثت دوّم غدیر غار حراست

غدیر با همه گرمای سخت و سوزانش

خنک کننده ی دل های دوستان خداست

غدیر مرز وسیعی میان ظلمت و نور

غدیر خاطره ی عمر خواجه ی دو سراست

غدیر عید بزرگی که چارده قرن است

چو آفتاب درخشید است و ناپیداست

برای خلق به ملک خدا امیر یکی است

محمّد و علی و شیعه و غدیر یکی است

بهشت وحی، خزان بود اگر غدیر نبود

به گلّه، گرگ، شبان بود اگر غدیر نبود

نماز و روزه و حجّ و جهاد تا صف حشر

چو جسم بی سر و جان بود اگر غدیر نبود

نه از کتاب خدا نور می گرفت کسی

نه از رسول نشان بود اگر غدیر نبود

جمال دین چو مه روی یوسف کنعان

به چاهِ کفر نهان بود اگر غدیر نبود

زمام کشور ایمان و دین و عقل و خرد

به دست بی خردان بود اگر غدیر نبود

به کوهسار غریبی فرشته ی توحید

همیشه اشک فشان بود اگر غدیر نبود

به داوری که نگهبانِ عزّت شیعه است

که روز هجده ذیحجّه بعثت شیعه است

طلوع کوکب اسلام بی علی هرگز

دوام مکتب اسلام بی علی هرگز

از آن زمان که پیمبر پیمبری کرده

گذشته یک شب اسلام بی علی هرگز

قبولی همه طاعات خلق در صف حشر

قسم به صاحب اسلام بی علی هرگز

کلام وحی که توحید و رحمت و نور است

گذشته از لب اسلام بی علی هرگز

به زهد و پاکی و اخلاص و بندگی مؤمن

شود مقرّب اسلام بی علی هرگز

نبوّت همه ی انبیا به نزد خدا

قسم به زینب اسلام بی علی هرگز

به پیروان مذاهب پیام من ببرید

تمام مذهب اسلام بی علی هرگز

اگر زپرتو توحید مشعلی داریم

خدای داند و پیغمبر، از علی داریم

تمام خلقت عالم شد از برای علی

هزار مرتبه جانم شود فدای علی

خدای عزّوجل با علی چو خلوت کرد

هر آنچه گفت به او گفت با صدای علی

خدا به کتف نبی دست خود نهاد و عجب

که جای دست خدا گشت جای پای علی

خدای را به وجود علی قسم می داد

نبی که بود به لب های او دعای علی

به چشم پاک رسول خداغ توان دیدن

خدای را به جمال خدا نمای علی

به کار ختم رسل هر کجا گره افتاد

خدا گشود به دست گره گشای علی

اگر تمامی خلقت شود سراپا چشم

نگاه اوست به رخسار دلربای علی

چگونه غیر علی دیگری امام بود

لباس کعبه بر اندام بت حرام بود

به جنّ و انس و ملک پیرو مقتداست علی

کمال دین و همه نعمت خداست علی

تمام رحمت بی انتهای حق این است

که در کنار محمّد (ص) امام ماست علی

به غزوه ی احد و بدر و خندق و خیبر

به زخم قلب رسول خدا دواست علی

به کعبه بت شکن است و به جنگ، مرحب کُش

به سجده اشک فشان پای نخل هاست علی

طبیب درد همه، دردمند جهل بشر

غریب، با همه کس یار و آشناست علی

صراط و محشر و میزان و جنّت و کوثر

زنند روز قیامت صدا کجاست علی؟

زرهنمایی او می گریزی ای بد بخت؟

ندیده ای که به جبریل رهنماست علی

علی تمامی دین است و دین ولایت اوست

تمام عرصه ی محشر به ظّل رایت اوست

اگر جهان طلبی لاله ای زروی علی

وگرنه جهاننگری گوشه ای زکوی علی

ببر نیاز به مولا و ناز خضر مکش

که هست آب بقا چشمه ای زجوی علی

تجسّم همه اوصاف انبیا پیداست

زقّد و قامت و رخسار و خُلق و خوی علی

زفیض دم، تن توحید را روان بخشند

اگر بتان به لب آرند گفتگوی علی

اگر چه چشمه ی کوثر مبارک است ولی

خوشا کسی که خورد کوثر از سبوی علی

هنوز خلقت جنبنده ای نبود که بود

تمام ملک خدا، پر زهای و هوی علی

به روز حشر کسی ناز می کند به بهشت

که سر زخاک بر آرد به جستجوی علی

خدای را به وجود علی دهید قسم

که خاک میثم تمّار او شود «میثم»

شماره ۹

غدیر عید همه عمر با علی بودن

غدیر آینه‌دار علی ولی الله ست غدیر حاصل تبلیغ انبیا همه عمر

غدیر نقش ولای علی به سینه ماست غدیر یک سند زنده ، یک حقیقت محض

غدیر از دل تنگ رسول عقده گشاست غدیر صفحه تاریخ وال من والاه

غدیر آیه توبیخ عاد من عاد است هنوز لاله اکملت دینکم روید

هنوز طوطی اتممت نعمتی گویاست هنوز خواجه لولاک را نداست بلند

که هر که را که پیمبر منم ، علی مولاست بگو که خصم شود منکر غدیر ، چه باک

که آفتاب ، به هر سو نظر کنی پیداست چو عمر صاعقه کوتاه باد دورانش

خلافتی که دوامش به کشتن زهراست " حاج غلامرضا سازگار

شماره ۱۰

عیـد همـه اعیـاد خـدا عیـد غدیـر است

عیدی است که پیغمبـر اسـلام بشیر است

عیدی که در آن عمر خطیر است خطیر است

عیدی است که حیدر به همه خلق امیر است

عیدی است که از سوی خدا بهر محمّد

گـل واژهٔ «اَکـمَلتُ لکُـم دینُکُـم» آمـد تبـریک در این عیـد مؤیـد شده واجب

امری است مؤکد که به احمد شده واجب

لطف و کـرم از خـالق سرمـد شده واجب

ابـلاغ ولایـت بـه محمّـد شده واجب صحرای غدیر آمده صحرای قیامت

زیرا که گرفته است خدا عید امامت یاران گل لبخند ز هر سو بفشانید

بر خاک قدم‌های محمّد بنشانید

در محضر احمد ز علی مدح بخوانید

تا عیـدی خـود را ز محمّـد بستانید

با عطر ولایت دهن خویش بشویید

تبریک به سادات بنی فاطمه گویید در دست گرفته است نبی دست ولی را

ابلاغ کند حکم خدای ازلی را

افکنده به قلب همگان، نور جلی را

کای مردم عالم بشناسید علی را فرمان خداوند همین است همین است

هر کس که منم رهبر او، رهبرش این است

حکم از طرف ذات خداوند غدیر است

بر ختم رسل این علی امروز وزیر است

در حکم مدیر است، مدیر است، مدیر است

بر خلق امیر است، امیر است، امیر است

این است که شایسته این قدر و مقام است

تا حشر امام است امام است امام است منشور خدا را همه امروز بخوانید

دین غیر تولای علی نیست بدانید

بر تخت ولایت دگری را ننشانید

فرمان خدا را ز لب او بستانید این است که بوده همه‌جا نفسِ امیرش

این است کز آغاز خدا خوانده امیرش

این است که دین، دین نشود جز به ولایش

این است کز آغاز خدا گفته ثنایش

این است که قرآن شده مشتاق صدایش

این است دلِ بسته اجابت به دعایش غیر از علی اسلام یدالله ندارد

با خویش محمّد اسدالله ندارد این بر همه مولاست بدانید بدانید

این از همه اولاست بدانید بدانید

این همسر زهراست بدانید بدانید

این دست الهی است ببینید ببینید

این هست الهی است ببینید ببینید این نور عیان است عیان است عیان است

این سرِّ نهان است نهان است نهان است

این جان جهان است جهان است جهان است

این بر تن توحید روان است روان است

این رهبر دین رهبر دین رهبر دین است

والله امین است امین است امین است ای روی تو مرآت خدای تو علی جان

ای ذکر خداوند ثنای تو علی جان

ای ملک خدا زیر لوای تو علی جان

ای جان دو عالم به فدای تو علی جان تو آینهٔ غیب‌نما غیب‌نمایی

تو روی خدا، روی خدا، روی خدایی خصم تو به جز قعر سقر نیست سرایش

فرقـی نبوَد بیـن عبـادات و زنـایش

نفرین شـود از خشم خداوند، دعـایش

حق است که ابلیس کند گریه برایش

فردا شرر نار بود تشنهٔ خونش

فریاد زند دوزخ از سوز درونش ما مرد غدیریم غدیریم غدیریم

ما یـار امیـریم امیـریم امیـریم

صدبار اگر زنده شده باز بمیریم

والله قسم خـط سقیفه نپذیریم در مدح علی تا که بخوانیم قصیده

باید که ز «میثم» بستانیم قصیده

شماره ۱۱

سـاقی از خمّ ولاـیم بچشـان بـاده که امشب به تولاـی علی مست شوم، بی خـبر از هست شوم، عـاشق یکـدست شوم، سـر بکشم، پر بکشم، حلقه ی اقبـال زنم، از قفس خـاکی تن بـال زنم، لب به سـخن باز کنم، خوانم و پرواز کنم، گویم و اعجاز کنم، بر دو جهان ناز کنم، مـدح علی بر همه آغاز کنم، هان منم و عشق امیرم، به همین عشق اسـیرم، که کشد سوی غدیرم، روم و دامن دلدار بگیرم، نگهی افکنـد آنگونه که صـد بار شوم زنده و صد بار بمیرم، چه غدیری، چه امیری، چه بشـیری، چه مه و مهر منیری، چه قیامی، چه پیامی، چه امامی، چه مقامی، همه جا بحر عنایت، همه جا نور لا یت، شـده از خالق معبود روایت، که بود عید ولایت، ملک و حور و پری، ارض و سـما، کوه و چمن، دشت و دمن، ریگ و حجر، نخل و شجر، جنّ و بشر، یکسره کوشند مگر تا شنوند، از دو لب ختم رُسل، فخر سُبل، هادی کل، مدح علی شیر خدا را

*****

جبرئیل آمده از سوی خداوند تعالی، به رخش نور تجلی، به لبش حکم تولّی، که الا ختم رسالت، گهر بحر جلالت، نبی امی خاتم، پدر عالم و آدم، صـلوات از سوی حق بر تو بر آل تو هر دم، به علی باش مبلّغ، به تو امر از طرف خالق سرمد شده، بلّغ، برسان حکم خـدا را، وَ بگو گفته ی مـا را، که خـدا یـار تو باشـد، اگر امروز زبـان را نگشـایی و تولای علی را به خلایق ننمایی و دل اهل ولا را نربایی، به خـدایی که تو را داده چنین قـدر و جلالت، به تو و حیـدر و آلت، همه ابلاغ تو باطل شود از بدو رسالت، بگشا لعل لب و بانگ به عالم بزن و سیطره ی کفر و دو رویی همه بر هم بزن از شیر خدا دم بزن اینک بچشان بر همگان جام ولا را *****

چو شـنید این سخن از پیک خدا خواجه ی عالم، شرف دوده ی آدم، نبی پاک و مکرم، همه توحید مجسم، لب جانبخش مسیحایی او غنچه صـفت بـاز شـد از هم، که الاـ ای همه حجـاج، زن و مرد، ز پیر و ز جوان، خُرد و کلاـن، بـاز بگیریـد عنان، کز طرف ذات خـدای دو جهان آمـده فرمان، که بگویم به شـما آنچه شده وحی به من از سوی خلاق زمن، خلق در آن بر که شده جمع، چو پروانه که بر دور و بر شـمع، بفرمود نبی تـا ز جهـاز شتران گشت به پـا منبر و چشم همه بر قـامت پیغمبر و بگـذاشت نبی پـای بر آن منبر و فرمود بسـی حمد و ثنای احد داور و پس خواند یکی خطبه ی غرّای ز هر نقص مبرا، به نوایی که بسـی بود دل آرا، به ندایی که زن و مرد شنیدند ز لعل لبش آن طُرفه ندا را *****

سخن ختم رسـل برد ز سـر هوش زن و مرد، سـراپا همگـان گوش، به جز نطق محمـد همه خـاموش، الا ای همه را بار ولایت به سـر دوش، مبادا شود این قصه فراموش، که ناگاه نگاه نبی افتاد به رخسار علی، حجت حی ازلی، شیر خداوند جلی، آن به خداوند ولی،

فـارس میـدان یلی، خوانـد ورا بر روی منبر به کنارش به چنان عزّ و وقارش، صـلوات همه ی خلق نثارش، نگه ختم رسل سوی علی، شیفته ی روی علی، گشـته ثناگوی علی، آی همه امت احمد بشـتابید و بیایید و ببینید، همه دست علی را به سر دست محمد، دو لب خویش گشوده، دل یک خلق ربوده، که هر آنکس که منم رهبر و مولاش، بود تا ابدالدهر علی رهبر و مولاش، علی سرور و آقاش، علی حصن حصـین است، علی سـرّ مبین است، علی یاور دین است، علی یار و معین است، علی فخر زمان است، علی میر سـماوات و زمین است، علی حبل متین است، امام است و امین است، همین است و همین است، علی رهبر و مولاست شما را *****

علی صوم و صلات است، علی حج و زکات است، علی صبر و ثبات است، علی خضر حیات است،

علی نیت و تکبیر، علی حمد و رکوع است، وَ قیام است و قعود است،

علی حج و علی کعبه، علی مروه، علی سعی و علی رکن و مفاف است و طواف است،

علی اول اسلام، علی آخر اسلام، علی محور اسلام، علی رهبر اسلام، علی سرور اسلام، علی یاور اسلام،

علی ردّ و قبول است، علی بحر عقول است، علی جان رسول است، علی زوج بتول است،

علی عرش و علی فرش، وَ علی مهر و علی ماه، وَ

علی آدم و نوح است، وَ خلیل است و کلیم است و مسیح است، علی یوسف و یعقوب و سلیمان و علی یونس و خضر است،

علی فاتح بدر و اُحد و خیبر و احزاب،

علی اصل خطاب است، ثواب است و عِقاب است، ظهور است و حجاب است،

به ربّی که کریم است و رحیم است و ودود است و غفور است و حلیم است و عظیم است، خـدا مثل علی شـیر ندارد، دو جهان مثل علی میر ندارد، نتوان یافت همانند علی گر چه بگردید همه ارض و سما را

*****

غمگین اصفهانی

نوشت بر در و دیوار کلک قدرت حق

که نوبت «زهق الباطل» است و «جاء الْحق» از این بشارت از ساکنان مرکز خاک

سزد که غلغله افتد به کاخ هفت طبق رسید عید غدیر و رسول (ص) امی را

پیام داد خداوند قادر مطلق که‌ای پیمبر (ص) از ما به کاینات، امیر

شد آنکه نامش از نام من بود مشتق نمودم از او بنیان شرع تو محکم

بدادم از او بازار دین خود رونق بگو به خلق که امروز حق ز رحمت محض

نمود شخص علی (ع) را خلیفه‌ی مطلق هر آنکه ننهد رو سوی او، بود ابله

هر آنکه پیچد سر ز امر او، بود احمق ز فر و دادش خواهد گریخت ظلم و ستم

جهان ز عدلش خواهد گرفت نظم و نسق رود ز عاطفتش احتراق از آتش

شود ز معدلتش اضطراب از زیبق از این عطیه‌ی عظمی یگانه ایزد پاک

به خلق نعمت خود را تمام کرد الحق زهی جناب ترا پرده شهپر جبریل

خهی مکان ترا پایه طارم ازرق سپهر، کشتی جاه ترا یکی لنگر

هلال، بحر جلال ترا یکی زورق تراست مهر جهانتاب آتش کانون

تراست ماه ده و چار مهچه‌ی سنجق تویی که از پی خدمتگری خدامت

بسته خود را در هفتمین فلک منطق به یک اشاره‌ی تو مهر شد ز شرق به غرب
اگر که ماه به دست رسول (ص) شد منشق ز بعد حی قدیم و پس از رسول (ص) کریم
تویی که ذاتت از هر سبق بود اسبق از آن زمان که خداوند را خدایی بود
به حق حق که تو بودی بحق خلیفه‌ی حق ز بای بسمله تا سین ناس مدحت تست
هزار مرتبه دیدم نبی ۱۷۴ ورق به ورق عجب نه تیغ تو بشکافت ار دل خصمت
هماره صخره‌ی صما شود ز صاعقه شق ز رزمگاهت اگر موج خون نخورده به چرخ
نشسته تا بر زانو چرا فلک به شفق یک از هزار نیارند گفت مدح ترا
دوصد ظهیر و دو صد انوری، دوصد عمعق ز عشق تست شباهنگ می‌کشد فریاد
به ذکر تست شباویز می‌زند حق حق ز دامن تو ای دست حق، هر آن دستی
که شد جدا، بود اولی برندش از مرفق به چشم اهل نظر خاک راه و خاک درت
بود دو صد ره به از حریر و استبرق به علم و دانش گردیده شهره زان برجیس
که سالها به کتبخانه‌ی تو خواند سبق ز تف تیغ تو خیزد ز روی دریا دود
ز شرم دست تو ریزد ز چهر ابر عرق در آن هوا که برافراشت عدل تو پرچم
نهاده بیضه کبوتر به چنگل باشق ز بیم گرز تو نه قلعه‌ی فلک کنده
ز هفت دریا بر گرد خویشتن خندق فلک به پای خیول تو گشته مستهلک
جهان به بحر نوال تو گشته مستغرق بود ز هجر تو بیمار دیده‌ی نرگس
شده ز عشق تو بردار پیکر زنبق ز دوری درت ای آفتاب صبح امید
شده است روزم تاریکتر ز شام غسق هماره تا که ببالد به خویشتن طاووس
همیشه تا که بنالد به بوستان عقعق هما به فرق محبانت افکند سایه
نهد به سینه‌ی اعدات آشیان لقلق

ماهر اصفهانی

این شنیدم در غدیر خم به فرمان خدا
بر جهاز اشتران شد پیک رحمان مصطفی (ص) امت خود را فراهم ساخت پیرامون خویش
تا نماید جمله را با مظهر حق آشنا پس در آن اثنا کمر بند علی (ع) را برگرفت
بر فراز آورد آن مه را به برج انما آفتاب عالم آرا سر زد از برج رسول
تا به بخشد فیض عظمی بر تمام ماسوا شد بچشم پیر و برنا معنی قرآن عیان
جلوه‌گر شد بر سر دست نبی (ص) دست خدا بعد از آن با نام یزدان کرد آغاز سخن
غنچه آسا لب گشود از بهر مدح مرتضی (ع) گفت خواهم اینک از ژرفای دریای وجود
بر شما سازم درخشان گوهری را برملا بعد از آن فرمود احمد (ص) کای جماعت بعد من
این علی (ع) باشد شما را سوی ایزد رهنما هر که را من رهنمایم بر صراط المستقیم
صهر من باشد علی (ع) بر او دلیل و پیشوا با علی (ع) باشید در هر کار چون حق با علیست
وای بر آن کس که سازد جانب حق را رها این علی (ع) باشد مرا بر حق‌پرستان یادگار

این علی (ع) باشد به عالم پای تا سر حق‌نما این علی (ع) باشد پس از من بر شما یار و معین
این علی (ع) باشد پس از من بر شما مشکل گشا این علی (ع) یار ضعیفان ز پا افتاده است
یک‌جهان لطف‌است ورحمت عالمی صلح وصفا در دل شب می‌برد شام یتیمان را بدوش
روز روشن گر بود بر عالمی فرمانروا از اسف بر خویش می‌لرزد چو می گرید یتیم
از تعب بر خویش می‌پیچد چو نالد بی‌نوا یا علی (ع) ای از کف راد تو عالم بهره‌مند
ای که نشنیده است از لعل تو گوشی حرف لا ای ز لطف و مهربانی بی‌پناهان را پناه
وی ز جود و بذل و بخشش بی‌نوایان را نوا ای که باشد در ضمیرت یک جهان لطف و کرم
وی که باشد در وجودت عالمی جود و سخا ای خدا را مظهر و مصداق و مرآت جمال
وی تو حق را آیت عظمی ز الطاف و عطا ای که از بهر رضای خالق خود در نماز
خاتم انگشتری دادی ز احسان بر گدا «ماهر» آزرده خاطر از گدایان تو است
تا نه بخشیدی مرانش از در دولت سرا

محدثی

اینک پیامبر
در بازگشت از سفر خانه‌ی خداست
پیغمبر از رسالت خود، شاد و سربلند
مسرور از رسالت انجام گشته‌اش
دریای بیکرانه‌ی قلبش ز موج شوق
همواره در تلاطم و، همواره در طپش
عشق خدا فکنده بجانش شراره‌ها
یاد خدا گرفته از او فرصت و مجال
نام خدای داده بگفتار او جلا
اعمال حج رسیده به پایان، ولی افق
چشم انتظار حادثه‌ها در غدیر خم
بیدار مانده است...
....
در پهنه‌ی غدیر
در زیر شعله‌های فروزان آفتاب
انبوه حاجیان که فزونتر ز صد هزار
در پهنه‌ی وسیع غدیر ایستاده‌اند
یک کاروان رسته ز بند نفاق و کین
یک کاروان خسته در اینجا ستاده است
خورشید هم شراره‌ی سوزان خویش را

ریزد بروی سینه‌ی تفتیده‌ی زمین

دشتی پر از محبت و احساس و دوستی

دشتی پر از حرارت و ایمان

گسترده‌ی غدیر

.... جز با صفا و مهر، جوابی نداده است

آنجا که راهها همه سوی ستمگری است

راهی به سوی عدل و سعادت گشوده است

در گیر دار گرمی این مشهد عظیم

در اوج این شکوه

از سوی آفریدگار جهانْ آفرین (خدا)

از آسمان بگوش محمد (ص) ندا رسید

یا ایها الرسول....

یا ایها الرسول....

اسلام را چه خوب بیان کرده‌ای به خلق

اما هنوز رهبر ملت پس از رسول

تعیین نگشته است

ارکان استوار رسالت تمام نیست

رکن بزرگ مذهب امت امامت است

....

اینک پیامبر

در بازگشت از سفر خانه‌ی خدا

در اولین دقایق آن حجه الوداع

مامور گشت تا برساند بگوش خلق

والاترینْ عمیق‌ترینْ نکته را ز دین

فرمان رسید، تا که به مردم نشان دهد

لایقترینْ شجاعترین فرد مسلمین

پیغمبر (ص) از جهاز شتر منبری بساخت

در آن فضای باز

....

دست علی (ص) گرفت و ببالای سر رساند تا هر که بود، رهبر آینده را شناخت

آن رهبری که اوستْ مدار نظام دین

آن رهبری که اوستْ فقط مظهر خدا

آن کس که چشمه‌های فضیلت در او روان

آنکس که در زمین

در دوره‌ی زمان

شایسته‌تر از او نبود مرد در جهان

چشمان روزگار کهنسال چرخ پیر

هرگز چنین نشان فضیلت ندیده است

دستان باغبان طبیعتْ ز شاخ علم

هرگز گلی به جلوه‌ی این گل نچیده است

دامان قرنهای فراوان و بی‌شمار

هرگز دری به جلوه‌ی این در نسفته است

....

اینک غدیر، خاطره‌ی این شکوه را

اینک غدیر، یاد چنان روز نیک را

در یادها و خاطره‌ها زنده می‌کند

اینک غدیر، زندگی آن امام را

مانند درسهای گرانقدر و پر ثمر

تکرار می‌کند

با ما چو اوستاد

در راه و رسم شیوه‌ی آموزش صحیح

رفتار می‌کند.

محفوظ اصفهانی

سقاک الله ای ساقی دل‌پذیر

سقانی ز مینای خم غدیر بده جامی از آن می روح‌بخش

کز آلودگی پاک سازم ضمیر به بزم بهشتم برد پای کوب

اگر لطف ساقی شود دستگیر بده جرعه‌ای تا که مستم کند

بصحرای پر وحشت دارو گیر نبی (ص) چون ادا کرد حج وداع

بر او وحی شد از خدای قدیر که بلغ رسالاتکْ از امر ما

تو بر خلق هستی بشیر و نذیر جماعت فزونند ز یکصد هزار

بهمراه او از صغیر و کبیر بخم غدیر انجمن ساختند

به امر نبی (ص) خسرو بی‌نظیر بپا منبری از جهاز شتر

در آنجا نمودند بهر بشیر بمنبر رسول خدا پا نهاد

که بینند او را کبیر و صغیر پس از حمد خلاق جل علا

بگفتا در آن اجتماع کثیر مرا وحی نازل شد از کردگار

که تعیین نمایم وصی و وزیر منم آنکه از کفر و کین و نفاق

رهاندم شما را چه برنا چه پیر رساندم بعزت هر آنکس که بود

ز کفر و ضلالت ذلیل و حقیر کنون وقت رحلت ز دار جهان

رسیده است بر من زحی خبیر علی (ع) را سپس خواند در نزد خویش

گرفتش ببالای منبر ز زیر بگفتا بهر کس که مولا منم

به او این علی (ع) هست مولا و میر علی ابن عم و وصی من است

بود این علی (ع) دین حق را ظهیر منم شهر علم و علی (ع) در مراست

بود این علی (ع) مومنانرا امیر هر آنکس کند پیروی از علی (ع)

رود در جنان وارهد از سعیر پس آنگاه برداشت دست دعا

بدرگاه پروردگار قدیر که یا رب هر آنکس محب علی (ع) است

دو عالم برو باش خود مستجیر هر آنکس بود دشمن این علی (ع)

تو خود دشمنش باش در هر مسیر دعای نبی (ص) چون بپایان رسید

شد آن عرصه چون عرصه‌ی دار و گیر نمودند بیعت همه با علی (ع)

عمر گفت بخ لک یا امیر تویی میر و سالار و مولای ما

پس از مصطفی تا بیوم العسیر تو را چونکه «محفوظ» آید اجل

به مهر و تولای حیدر (ع) بمیر

محمد جواد باقری

بعد از منا راه صفا را عوض کند راه نماز و حج و دعا را عوض کند باید سه روز معتکف برکه ای شوند اعمال حاجیان خدا را عوض کند مبعوث می شود به دوباره پیمبری حالا- مکان غار حرا را عوض کند اقراء بخوان صفات علی را مجال نیست زین پس زبان مدح و ثنا را عوض کند بسم به نام نامی حیدر شروع کرد توحید چشم اهل ولا را عوض کند بادست خویش دست ید الله را گرفت پروردگار عرض و سما را عوض کند ترسم شهادتین که به اقرار می رسد صدها هزار واژه لا را عوض کند خورده نگیر موحد زاهد به گفته ام عشقش کشیده جنس خدا را عوض کند شاعر: محمد جواد باقری

محمد جواد غفورزاده(شفق)

جلوه‌گر شد بار دیگر طور سینا در غدیر

ریخت از خم ولایت می به مینا در غدیر رودها با یکدگر پیوست کم‌کم سیل شد

موج می‌زد سیل مردم مثل دریا در غدیر هدیه جبریل بود«الیوم اکملت لکم»

وحی آمد در مبارک باد مولی در غدیر با وجود فیض«اتممت علیکم نعمتی»

از نزول وحی غوغا بود غوغا در غدیر بر سر دست نبی هر کس علی را دید گفت

آفتاب و ماه زیبا بود زیبا در غدیر بر لبش گلواژه«من کنت مولا» تا نشست

گلبن پاک ولایت شد شکوفا در غدیر «برکه خورشید» در تاریخ نامی آشناست

شیعه جوشیده‌ست از آن تاریخ آنجا در غدیر گر چه در آن لحظه شیرین کسی باور نداشت

می‌توان انکار دریا کرد حتی در غدیر باغبان وحی می‌دانست از روز نخست

عمر کوتاهی‌ست در لبخند گلها در غدیر دیده‌ها در حسرت یک قطره از آن چشمه ماند

این زلال معرفت خشکید آیا در غدیر؟ دل درون سینه‌ها در تاب و تب بود ای دریغ

کس نمی‌داند چه حالی داشت زهرا در غدیر

محمد علی بیابانی

زمزم نخورده ایم ولی پاک گشته ایم

قالو بلی نگفته اسیر کسی شدیم

آری به پای مقدم او خاک گشته ایم

ما را درون ظرف ولا نرم کرده اند

آنجا جدا ز هر خس وخاشاک گشته ایم

ما خاک بوده ایم ومبدل به گل شدیم

با قطره های کوثر نمناک گشته ایم

با نام او خدا به گل ما دمیده است

قدریم و برتر از همه ادراک گشته ایم

با لطف حق ز عالمیان سر شدیم ما

از شیعیان حضرت حیدر شدیم ما

اول تو نوربودی وشمس الضحی شدی

با نام خویش زینت عرش خدا شدی

میخواست تاکه مثل خودش در زمین نهد

تو آمدی و آینه کبریا شدی

پای تو حیف بود که روی زمین رسد

کعبه شکاف خورد و درآن پاگشا شدی

جنگیدی و خدا به تو لاسیف گفته است

یعنی که تو برای خدا لافتی شدی

بلغ رسول آمد و اکمال دین نمود

تو جانشین شدی وصی مصطفی شدی

بعد از نبی امیر همه مؤمنین شدی

اما غریب گشتی و خانه نشین شدی

بی تو قلم به صفحه انشا نمی رود

هر قطره چکیده به دریا نمی رود

تنها فقط نه ماه و ستاره در آسمان

خورشید هم میان ثریا می رود

مجنون اگر که نام تو یک بار بشنود
باا... قسم که در پی لیلا نمی رود
هرکس که نیست دردل اوبغض دشمنت
نامش میان نام احبا نمی رود
احمد گرفت دست تورا آسمان وگفت
دستی به روی دست تو بالا نمی رود
این باعث قبولی امر رسالت است
مرز میان مؤمن و کافر ولایت است
«دستی که پیش خانه مولا دراز نیست
در شرع بر جنازه آنکس نماز نیست»
حتی میان جمع محبین نمی رود
هر کس که در مسیر ولایت بساز نیست
این معنی درست و ظریف ولایت است
یعنی که روی حرف ولی اعتراض نیست
هرکس که بغض دشمن مولا نداشته
جایی به غیر دوزخش او را مجاز نیست
از این طرف هم هر کسی افراط میکند
فرمود امام صادق ، او اهل راز نیست
امری که از سریر ولایت نزول کرد
باید بدون چون و چرایی قبول کرد
یادت به قلب مرده من جان شود علی
در این کویر تشنه چو باران شود علی
تنها به گوش چشم ابوفاضلت ببین
عالم همه ابوذر و سلمان شود علی
عدل توعین عدل خداعدل محشر است
تا ذوالفقار دست تو میزان شود علی
قرآن روی نیزه صفین باطل است
تو آیتی و حرف تو قرآن شود علی
دشمن ترین دشمن تو وقت احتضار
بر محضر تو دست به دامان شود علی
وقت رکوعت آمده ام پس شعف بده
امشب برات کرب و بلا و نجف بده
***محمد علی بیابانی*

محمد علی سالاری

سر زد از دوش پیمبر،ماه در شام غدیر
تا که جبرائیل او را داد پیغام غدیر
مژده داد او را ز ذات حق که با فرمان خویش
نخل هستی بار و بر آرد در ایام غدیر
دین خود را کن مکمل با ولای مرتضی
خوف تا کی باید از فرمان و اعلام غدیر
می‌شود مست ولای مرتضی،از خود جدا
هر که نو شد جرعه‌ای از باده جام غدیر
شد بپا هنگامه‌ای در آسمان و در زمین
تا ولایت شد علی را ثبت،هنگام غدیر
شور و شوقی شد در آن صحرای سوزان حجاز
مرغ اقبال آمد و بنشست بر بام غدیر
عشق مولا در دلم از زاد روز من نشست
بر جبینم حک بود تا مرگ خود نام غدیر

محمد علی مجاهدی

چون وجود مقدس ازلی
شاهد دلربای لم یزلی وقت پیمان گرفتن از ذرات
با صدایی رسا و بانگ جلی «اولست بربکم» فرمود
پاسخ آمد از هر طرف که: بلی تا بسنجد عیارشان، افرودخت
آتشی در کمال مشتعلی داد فرمان، روند در آتش
تا جدا گردد اصلی از بدلی فرقه‌یی ز امر حق تمرد کرد
گشت مطرود حق ز پر حیلی با شقاوت قرین و مد شد
شد پریشان ز فرط منفعلی فرقه دیگری در آتش رفت
ز امر یزدان قادر ازلی نادر شد بهرشان چو خلد برین
که بود این سزای خوش عملی با سعادت قرین شد و همدم
گشت مقبول حق ز بی خللی بهر این فرقه حق عیان فرمود
جلوات نبی و نور ولی که منم نور احمد مختار
مهر من نیست غیر مهر علی ناگهان شد عیان در آن وادی
نور مولا علی ز بی حللی چون به خود آمدند، می گفتند
در حضور خدای لم یزلی که: علی دست قادر ازلی‌ست

رشته ما سوا به دست علی‌ست

محمود اکرامی

به آتش می‌کشم آخر زبان سربه‌زیرم را
به توفان می‌سپارم اسمان‌های اسیرم را منم من، گردبادی خسته‌ام، زندانی خویشم
بگیرید آی مردم دست های ناگزیرم را تمام عمر باقی مانده‌اش را گریه خواهد کرد
اگر توفان بخواند خنده‌های دور و دیرم را درختان گردبادی رو به خورشیدند، از آن دم
که خواندم در مسیر باد، اندوه غدیرم را شبی اندوه تابان علی (ع) از چاه بیرون شد
شبی سیراب دیدم جان سر تا پا کویرم را

محمود حبیبی کسبی

بریدم از جان و از جهان، دل؛ زدم دلم را به نام حیدر
فرو نیارم به بنده‌ای، سر؛ منم غلام غلام حیدر
نه بنده‌اش خوانم و نه یزدان، نه خالقش گویم و نه مخلوق
شکاف دیوار کعبه بنگر، بخوان خطی از مقام حیدر
رخش ندیده‌ست انس و جان هم، ملائک و اهل آسمان هم
که ره ندارند عرشیان هم، به محفل بار عام حیدر
طهور قرآن قرین جانش، یکایک آیات وصف شأنش
تمام نهج البلاغه سطری، ز بی‌کران کلام حیدر

محمد رجب زاده (راجی)

سال ده در هیجده ذی الحجه بود
کاروان حج ز حج برگشته بود
در غدیر خم چون آمد نبی
امر رب آمد به تعیین ولی
جبرئیل آن پیک رب العالمین
پرکشان از عرش آمد بر زمین
گفت خدا فرموده بلغ یا رسول
ورنه رسالت نمی باشد قبول
کرد اجرایش نبی امر خدا
گفت جمع گردند حجاج خدا
جمع گشتند از یمین و از یسار
جمع آنها شد بیش از صد هزار

بر که شد دریای مواج بشر

هر کسی می گفت چه باشد این خبر

از جهاز اشتران شد منبری

پا نهاد بر آن مقام رهبر ی

بر فراز منبرش چون جا گرفت

دست دامادش علی بالا گرفت

گفت هر کسی را منم مولا و دوست

ابن عم من علی مولای اوست

پیروی از او فرض است بر شما

دشمنش هرگز نبخشاید خدا

دوست دارش ای خدا دوست علی

دشمنی کن دشمنانش را ولی

شد خدا راضی ز کردار رسول

دین اسلام گشت در نزدش قبول

مهر تایید خورد بر آیین ما

گشت دشمن نا امید از دین ما

دین حق گردید کامل با امام

کرد نعمت با ولایت او تمام

هیجده ذی الحجه روز عید شد

نزد شیعه بلکه خیرالعید شد

ای غدیر ای برکه خاک حجاز

رود اقیانوس دین شد از تو باز

نور حق گردید در تو منجلی

گشت کشتیبان درایت علی

ای غدیر نام تو آوازه گرفت

با ولایت نام تو سازه گرفت

افتخار شیعه هستی ای غدیر

نام تو در قلب شیعه کرده گیر

شیعه اندر روز تو شد شادمان

سربلند با نام مولای جهان

شیعه باشد زنده با روز غدیر

ای علی جان دست عشاقت بگیر

ما غدیرییم تا روز ابد

یا علی گوییم و الله و احد
راجی امیدش به احسان علی است
داروی دردش ندای یا علی است محمد رجب زاده (راجی)

محمود شاهرخی

ای گشته ز روی صدق دمساز علی
وی گوش دل تو پر ز آواز علی
در هر شب آدینه به محراب دعا
مانند کمیل باش همراز علی
***
بنگر به شکوه و حشمت و جاه کمیل
شد عرش نشین کبوتر آه کمیل
خواهی که شوی زنده ز انفاس علی
در هر شب جمعه باش همراه کمیل
***
آمد رمضان و می دهد ماه نوید
کز مشرق آرزو گل نور دمید
هر کس که نهاد گام در راه علی
در خلوت دل به وصل دلدار رسید
***
با پردگیان قدس دمساز علی است
درگلشن غیب نغمه پرداز علی است
او دم ز «سلونی» زد و ارباب صفا
گفتند به حق واقف هر راز علی است
***
ای بر تو درود و روح حق خواهی تو
درمانده رهینِ لطف و همراهی تو
از کار فروبسته گره گردد باز
شاها به سرانگشت یدالهی تو
***
سرچشمه ی فیض و منبع جود علی است
از خلقت کاینات مقصود علی است
آنکس که ز درد و رنج محنت زدگان

یک لحظه به عمر خود نیاسود علی است

***

ما هدیه به دوست جز سروتن نکنیم

در بستر گرم، میل مردن نکنیم

ما پیرو مرتضای لشکر شکنیم

در روز دّغا پشت به دشمن نکنیم

***

ای روی تو آئینه حسن ازلی

با امر خدا، بر همه ی خلق ولی

چون نام تو مشتق است ز اسماء الاه

شایان تو بود زین سبب نام علی

محمود شاهرخی – جذبه

محمد سهرابی

آموختم فرار ز یاران به یار را

دل می کشید ناز من و درد و بار را

کاموختم کشیدن ناز نگار را

پس می کشم به وزن و قوافی خمار را

***

گیرم که کرد خواب رفیقان مرا کسل

گیرم که گشت باده ازین خستگی خجل

گیرم که رفت پای طرب تا کمر به گل

ناخن به زلف یار رسانم به فتح دل

مطرب اگر کلافه نوازد سه تار را

***

باید که تر شود ز لب من شراب خشک

باید رسد به شبنم من آفتاب خشک

دل رنجه شد ز زهد دوات و کتاب خشک

از عاشقان سلام تر از تو جواب خشک

از ما مکن دریغ لب آبدار را

***

شد پایمال خال و خطت آبروی چشم

از باده شد تهی و پر از خون سبوی چشم

شد صرف نحوه نگهت گفتگوی چشم

گفتی بسوز در غم من ای بروی چشم

تا می درم لباس بیا کن شرار را

***

بازار حسن داغ نمودی برای که؟

چون جز تو نیست پس تو شدستی خدای که؟

آخر نویسم این همه عشوه برای که ؟

ما بهتریم جان علی یا ملائکه؟

ما را بچسب نه ملک بال دار را

***

این دستپاچگی زسر اتفاق نیست

هول وصال کم زنهیب فراق نیست

شرح بسیط وصل به بسط و رواق نیست

اصلا مزار انور تو در عراق نیست

معنی کجا به کار ببندد مزار را

***

با قل هوالله است برابر علی مدد

یا مرتضی است شانه به شانه به یا صمد ؟

هستند مرتضی و خدا هر دو معتمد

جوشانده ای زنسخهء عیسی ست این سند

گر دم کنند خون دم ذوالفقار را

***

ظهر است بر جهاز شتر آفتاب کن

خود را ببین به صفحه آب و ثواب کن

این برکه را به عکسی از آن رخ شراب کن

از بین جمع یک دو ذبیح انتخاب کن

پر لاله کن به خون شهیدان بهار را

***

من لی یَکونُ حَسب یکون لدهر حسب

با این حساب هرچه که دل خواست کرد کسب

چسبیده است تیغ تو بر منکر نچسب

از انتهای معرکه بی زین گریزد اسب

دنبال اگر کنی سر میدان سوار را

***

کس نیست این چنین اسد بی بدل که تو

کس نیست این چنین همه علم و عمل که تو

کس نیست این چنین همه زهر و عسل که تو

احمد نرفت بر سر دوش تو بلکه تو

رفتی به شان احمد مکی تبار را

***

از خاک کشتگان تو باید سبو دمد

مست است از نیام تو عَمرِ بن عبدود

در عهد تو رطوبت مِی، زد به هر بلد

خورشید مست کردو دو دورِ اضافه زد

دادی زبس به دست پیاله مدار را

***

مردان طواف جز سر حیدر نمی کنند

سجده به غیر خادم قنبر نمی کنند

قومی چو ما مراوده زین در نمی کنند

خورشید و مه ملاحظه ات گر نمی کنند

بر من ببخش گردش لیل و نهار را

***

دانی که من نفس به چه منوال می زنم

چون مرغ نیم کشته پر و بال می زنم

هر شب به طرز وصل تو صد فال می زنم

بیمم مده ز هجر که تب خال می زنم

با زخم لب چه سان بمکم خال یار را

***

امشب بر آن سرم که جنون را ادب کنم

برچهره تو صبح و به روی تو شب کنم

لب لب کنان به یاد لبت باز تب کنم

شیرانه سر تصرف ری تا حلب کنم

وز آه خود کشم به بخارا بخار را

***

خونین دلان به سلطنتش بی شمار شد

این سلطه در مکاشفه تاج انار شد

راضی نشد به عرش و به دلها سوار شد

این گونه شد که حضرت پروردگار شد

سجده کنید حضرت پروردگار را

***

آنکه به خرج خویش مرا دار می زند

تکیه به نخل میثم تمار می زند

تنها نه اینکه جار تو عمار میزند

از بس که مستجار تو را جار می زند

خواندیم مست جار همین مستجار را

***

از من دلیل عشق نپرسید کز سرم

شمشیر می تراود و نشتر ز پیکرم

پیر این چنین خوش است که هستی تو در برم

فرمود : من دو سال ز ایزد جوان ترام

از غیر او مپرس زمان شکار را

***

از عشق چاره نیست وصال تو نوبتی ست

مردن برای عشق تو حکم حکومتی ست

آتش در آب می نگرم این چه حکمتی ست

رخسار آتشین تو از بسکه غیرتی ست

آیینه آب می کند آیینه دار را

***

زلفت سیاه گشته و شد ختم روزگار

خرما زلب بگیر و غبار از جبین یار

تا صبح سینه چاک زند مست و بی قرار

خورشید را بگو که شود زرد و داغدار

پس فاتحه بخوان و بدم روزگار را

***

یک دست آفتاب و دو جین ماه می خرم

یک خرقه از حراجی الله می خرم

صدها قدم غبار از این راه می خرم

از روی عمد خرقه کوتاه می خرم

باپلک جای خرقه بروبم غبار را

***

یک دست آفتاب و هزاران دوجین بهار

یک دست ماهتاب و بهاران هزار بار

یک دست خرقه انجم پولک برآن مزار

یک دست جام باده و یک دست زلف یار

وقت است ترکنم به سبو زلف یار را

محمد سهرابی

****

این همان است که در روی تو لب روی لب است

دم کشیدند همه سبزدلان در هیئت

چای سادات اگر سبز نباشد عجب است

جام من هست کنون مثل دو تا عاشق مست

چشمم از باده ی رخساره تو لب به لب است

زلف در زلف و نگه در نگهند اهل نظر

رفتن و آمدن ما به برت شب به شب است

ابرویت حامی فرمان نگاهت شده اند

قتل ما را سر کویت سبب اندر سبب است

شکر فارس چو تجار برم سوی حجاز

فارسی شعر بخوانید که یارم عرب است

خَم ابروی تو انگار خُم وارونه است

فتحه و ضمه تماما طرب اندر طرب است

بوسه از دور دهم نیست اگر پای سفر

لب ارادت برساند چو قدم بی ادب است

تاک بنشان سر قبرم که مرا روز جزا

چشم امید شفاعت به دخیل عنب است

رنگ افشاندن ما فرصت ابراز نداشت

گرچه هر دیده که عاشق شده فرصت طلب است

ذوالفقار تو دو دم دارد و عیسی یک دم

پس اولوالعزم ز شمشیر تو یک دم عقب است

طفلک اشک چو سر کرد در این تر حالی

جای آنست که من جان دهم از سر حالی

تو اگر ذوق کنی رنگ فلک میریزد

کرک و پر از همه ی خیل ملک میریزد

تو اگر سیزده ماه رجب سبزه شوی

سیزده بار ز اعداد نمک میریزد

دلم از ریخت که افتاده دلم را تو نریز

خود به خود چینی ام از رد ترک میریزد

دهنت باده" الله معی "مینوشد

لب ما ساغر" الله معک "میریزد

ذوالفقار تو در آنجا که دهد جولانی

سر چنان ریزه شن از چشم الک میریزد

من خدا خواندمت از پینه ی پیشانی تو

طرح تکفیر مرا در دل شک میریزد

ما رسیدیم و بیا ز سر شاخ بچین

میوه ها را به لب حوض دل کاخ بچین

کن گسیل از پی این سیل سپاهی گاهی

سد معبر بنما بر سر راهی گاهی

من به ایوان طلای تو محک خواهم زد

زرگری نیست کند کفتر چاهی گاهی

در مناجات تو من نیز قد افراشته ام

می دمد بر لب یک چاه گیاهی گاهی

با همه روسیهی زینت رخسار توام

می شود خوبی رخ خال سیاهی گاهی

ظالم آن نیست که سر را بزند بهر گناه

سر زند شه به گدا روی گناهی گاهی

آه من رفت نجف تا که طواف تو کند

گردبادی شود از شوق تو آهی گاهی

در محیطی که کنی سجده به خود زاعجازت

بال جبریل بدک نیست به زیراندازت

من نه آنم که ز دربار تو سر بردارم

صنما کی ز قدوم تو گهر بردارم

اعتبار تو به من رفعت دیگر داده

می توانم که کلاهی ز قمر بردارم

دزد مضمون توام دست مرا گر بزنی

دست افتاده به آن دست دگر بردارم

شهر را پر کنم از مرحمت تازه تو

مثل خاشاک جهان را چو شرر بردارم

لن ترانی چو گذاری و ترانی گویی

کوه را با همه ضعف کمر بردارم

زتو ای شرح قیامت به کجا بگریزم

نشد از روز جزا بار سفر بردارم

ذوالفقار تو در آنجا که دهد شان نزول

سر محال است که دنبال سپر بردارم

جلوه آماده ی حسنیم که تکرار کنی

آنچه با آینه کردی به دیوار کنی

محمد سهرابی

محیط قمی

گرفت عهد ز اشیا دو روز رب قدیر

یکی بروز الست و یکی به‌روز غدیر گرفت عهد ز ذرات بر خدایی خویش

نخست روز و دویم روز بر خلافت میر شه سریر ولایت علی عمرانی

که از فزونی نتوان فضایلش تقریر نخست روز الشت بربکمْ فرمود

بدون واسطه بی‌بعثت رسول و سفیر الست اولی بالمومنین من انفسهم

سرود روز دوم ز امر حق رسول بشیر بلی به‌روز دوم یافت دین حق تکمیل

به نص آیه‌ی اکمال و بینات کثیر گشای گوش حقیقت نیوش تا بر تو

ز شرح روز دوم شمه‌ای کنم تقریر بحکم نص صریح و تواتر و اجماع

ثبوت یافته در نزد عالمان خبیر که روز ثامن عشر دوم ز ذی حجه

که از الست به عید غدیر گشته شهیر پس از فراغت اعمال حج بازپسین

رسید خواجه‌ی لولاک چون بخم غدیر بدند ملتزم موکب شرف زایش

ز سرفرازان جمعی کثیر و جم غفیر به‌حضرت نبوی (ص) جبرییل شد نازل

به امر بار خدا ایزد سمیع و بصیر بخواند آیه‌ی یا ایها الرسول بر او

که هست امر به‌نصب امیر خیبر گیر مفاد آیه که اصل غرض رسالت را

بود رساندن و تبلیغ این مهم خطیر نکرده‌ای تو رسالات خویش را تبلیغ

گر این رسالت ماند بپرده‌ی تستیر مدار بیم ز مردم که حفظ یزدانت

نگاه دارد از شر منکران شریر رسول اکرم (ص) ابلاغ امر یزدان را

فرود آمد در آن مقام بی‌تاخیر نمود انجمنی آنچنان که مانندش

ندیده است و نبیند دگر سپهر اثیر شمار خلق ز سبعین الف افزون بود

سخن کنم ز کمی در گذشتم از تکثیر برای آنکه تمامی خلق بینندش

که کس نگوید تبلیغ را شده تقصیر نمود منبری آماده از جهاز شتر

فراز عرشه بر آمد رسول عرش سریر بخواند آیت تبلیغ را بصوت بلند

پس از ستایش یزدان بی‌شریک و نظیر بلی بپاسخ گفتند اهل انجمنش

تمام متفق القول از کبیر و صغیر گرفت عهد ازایشان چو بر رسالت خویش

نمود آمدن جبرییل را تقدیر گرفت دست علی را بدست و کرد بلند

چنانکه در نظر ناظران نماند ستیر بگفت هر که منش مقتدا و مولایم

علی است او را مولا علی بر اوست امیر چنانکه هارون از بهر موسی عمران

علی مراست وصی و علی مراست وزیر نمود از پی اتمام حجت و تبلیغ

مر این کلام فرح‌بخش جانفزا تقریر سپس سرود که یا رب وال من والاه

ظهیر و ناصر او را ظهیر باش و نصیر نخست تابع او را عزیز دار مدام

حسود و منکر او را نمای خوار و حقیر نزول آیه‌ی الیوم را پس از این امر

بگفت از پی تکمیل امر حق تکبیر سه روز کرد در آنجا وقوف و از مردم

گرفت بیعت بهر امیر خیبر گیر زبان به بخ بخ گشود بن خطاب

برای تهنیت میر بی‌عدیل و نظیر ازین قضیه بر آشفت حرث بن نعمان

که بد منافق و کافر دل و خبیث و شریر بر رسول خدا آمد و زبان بگشود

ز روی کینه‌ی خصمانه بر کشید نفیر بخشم گفت که ما را به هر چه کردی امر

بظاهر از تو شنیدیم چون نبود گزیر کنون بگویی باشد علی پسر عم من

امیر بر همه‌ی خلق از صغیر و کبیر خدای گفته چنین یا تو خویش می گویی

رسول اکرم (ص) فرمود گفته حی قدیر سرود حرث خدایا گر این سخن صدق است

بمن فرست عذابی در آن مکن تاخیر فرود آمد سنگی ز آسمان بسرش

ز خشم ایزد و شد رهسپار سوی سعیر «محیط» را خط بطلان کشیده شد بگناه

بدست شوق چو کرد این حدیث را تحریر

مرتضی امیری اسفندقه

صدای کیست چنین دلپذیر می‌آید؟

کدام چشمه به این گرمسیر می‌آید؟

صدای کیست که این گونه روشن و گیر است ؟

که بود و کیست که از این مسیر می‌آید؟

چه گفته است مگر جبرئیل با احمد؟

صدای کاتب و کلک دبیر می‌آید

خبر، به روشنی روز در فضا پیچید

خبر دهید: کسی دستگیر می‌آید!

کسی بزرگتر از آسمان و هر چه در اوست

به دستگیری طفل صغیر می‌آید

علی به جای محمد به انتخاب خد

خبر دهید: بشیری نذیر می‌آید!

کسی به سختی سوهان به سختی صخره

کسی به نرمی موج حریر می‌آید

کسی که مثل کسی نیست، مثل او تنهاست

کسی شبیه خودش بی نظیر می‌آید

خبر دهید که: دریا به چشمه خواهد ریخت

خبر دهید به یاران: غدیر می‌آید

به سالکان طریق شرافت و شمشیر

خبر دهید که از راه، پیر می‌آید

خبر دهید به یاران: دوباره از بیشه

صدای روشن یک شرزه شیر می‌آید

خم غدیر به دوش از کرانه‌ها، مردی

به آبیاری خاک کویر می‌آید

کسی دوباره به پای یتیم می‌سوزد

کسی دوباره سراغ فقیر می‌آید

کسی حماسه‌تر از این حماسه‌های سبک

مرتضی امیری اسفندقه

مرحوم آغاسی

یکی گوید سراپا عیب دارم

یکی گوید زبان از غیب دارم

نمی دانم که هستم هرچه هستم

قلم چون تیغ می رقصد به دستم

نه دِئبِل نه فَرَزدَق نه کُمِیتَم

ولیکن خاک پای اهل بیتم

الا ساقی مستان ولایت

بهار بی زمستان ولایت

از آن جامی که دادی کربلا را

بنوشان این خراب مبتلا را

چنان مستم کن از یکتا پرستی

که از آهم بسوزد ملک هستی

هزاران راز را در من نهفتی

ولی در گوش من اینگونه گفتی

زاحمد تا احد یک میم فرق است

جهانی اندرین یک میم غرق است

یقینا میم احمد میم مستیست

که سرمست ازجمالش چشم هستیست

ز احمد هر دو عالم آبرو یافت

دمی خندید و هستی رنگ وبو یافت

اگر احمد نبود آدم کجا بود

خدا را آیه ای محکم کجا بود

چه می پرسند کین احمد کدام است

که ذکرش لذت شُرب مدام است

همان احمد که آوازش بهار است

دلیل خلقت لیل النهار است

همان احمد که فرزند خلیل است

قیام بت شکن هارادلیل است

همان احمدکه ستارُالعیوب است

دلیل راه و علّامُ الغیوب است

همان احمدکه جامش جام وحی است

به دستش ذوالفقار امر و نهی است

همان احمد که ختم الانبیاء شد

جناب کُنتُ کنزاً مخفیا شد

همان اوّل که اینجا آخر آمد

همان باطن که برما ظاهر آمد

همان احمد که سرمستان سرمد

بخوانندش ابوالقاسم محمّد

محمد میم و حاء و میم و دال است

تدارک بخش عدل و اعتدال است

محمد رحمةٌ للعالمین است

شرافت بخش صد روح الامین است

محمد پاک و شفاف و زلال است

که مرآت جمال ذوالجلال است

محمد تا نبوت را برانگیخت

ولایت را به کام شیعیان ریخت

ولایت باد ?غیب و شهود است

کلید مخزن سرّ وجود است

محمد با علی روز اخوت

ولایت را گره زد بر نبوت

محمد را علی آیینه دار است

نخستین جلوه اش در ذوالفقار است

به جز دست علی مشکل گشا کیست

کلید کُنتُ کنزاً مخفیا کیست

کسی دیگر توانایی ندارد

که زخم شیعه را مرهم گذارد

غدیر ای باده گردان ولایت

رسولان الهی مبتلایت

ندا آمد ز محراب سماوات

به گوش گوشه گیران خرابات

رسولی کز غدیر خم ننوشد

ردای سبز بعثت را نپوشد

تمام انبیاء ساغر گرفتند

شراب از ساقی کوثر گرفتند

علی ساقی رندان بلاکش

بده جامی که می سوزم در آتش

مرا آیین ?صدق و صفا کن

تجلّی گاه نور مصطفی کن

مرحوم آغاسی

مصطفی باد کوبه ای هزاوه ای (امید)

علی نه فاتح خیبر،که فاتح دلهاست

مرا غدیر نه برکه، که خم جوشان است

علی نه ساقی کوثر،که کوثر عظماست

مرا غدیر نه یک برگ سرد تاریخ است

علی نه شافع محشر، که محشر کبراست

مرا غدیر حریم وصال محبوب است

علی نه همسر زهرا که کیمیای ولاست

مرا غدیر بود پایگاه دانش و دین

علی نه کاتب قرآن که آیت عظماست

مرا غدیر نه یک واژه در دل تاریخ

که جان پناه همه رهروان راه خداست

مرا غدیر نه یک روز اختلاف افکن

که همچو چشمه ی مبعث زلال وحدت زاست

مرا غدیر ندای بلند آزادی است

علی نه حامی بوذر که روح صدق و صفاست

مرا علی نبود خلقتی خدا گونه

چو غالیان نسرایم که مالک دو سراست

اگر نه عالم و عادل مرا نمی شاید

ستایمش که علی عالی و علی اعلاست

بخوان ز سوره انعام علت درجات

علی ز علم و عمل بر جهانیان مولاست

مگوکه مولد او کعبه شد که می گویم

به هر مکان که علی هست کعبه خود آنجاست

هر آن که دم زند از عشق آن ولی والا

علی صفت اگرش نیست، کار غرق خطاست

بخوان تو نامه مولا به مالک اشتر

که طرز فکر علی از خطوط آن پیداست

ببین که در دل آن رادمرد بی همتا

به یاد قسط و عدالت چه محشری بر پاست

بکوش رنگ علی گیری و صفات علی

هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست

به سالروز امامت به جشن عید غدیر

که اشک شوق به چشمان عاشقان پیداست

گل (امید) به لب ها نشاندم و گفتم

خوشا دلی که در آن مُهر مهر میر ولاست

*** مصطفی باد کوبه ای هزاوه ای (امید) ***

مصطفی محدثی خراسانی

ملتهب در کنار یک برکه

روح تاریخ پیر منتظر است

دست خورشید تا نهد در دست

آسمان در غدیر منتظر است

بر سر آسمانی آن ظهر

آیه‌های شکوه نازل شد

مژده دادند آیه‌های شکوه

دین احمد تمام و کامل شد

ملک الشعرای بهار

شماره ۱

گر نظر در آینه ، یک ره بر آن منظر کند ----- آفرینهاباید آن فرزند بر مادر کند

گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلربای ----- خودیقین می دان که اوضاع جهان دیگر کند

کس به رخسار مه از مشک سیه چنبر نکرد ----- او به رخسار مه از مشک سیه چنبر کند

کس قمر را همنشین با نافه اذفر ندید ----- او قمر راهمنشین با نافه اذفر کند

گر گشاید یک گره از آن دو زلف عنبرین ----- یک جهان آراسته از مشک و از عنبر کند

غم برد از دل تو گویی تا همی خواهد چو من ----- هرزمان مدح و ثنای خواجه قنبر کند

آن که اندر نیمشب بر جای پیغمبر بخفت ----- تا تن خود را به تیر کید خصم اسپر کند

جز صفات داوری در وی نیابد یک صفت ----- آن که عقل خویش را بر خویشتن داور کند

داورش خواند ولی ، و احمدش خواند وصی ----- هم وصایت هم ولایت ز احمد و داور کند

در غدیر خم خطاب آمد ز حق بر مصطفی (ص) ----- تاعلی را او ولی بر مهتر و کهتر کند

تا رساند بر خلایق مصطفی امر خدای ----- از جهازاشتران از بهر خود منبر کند

گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و نبی ----- خطبه برمنبر پی امر خلافت سر کند

گوید: آن کاو را منم مولا، علی مولای اوست -----زینهار از طاعت او گر کسی سر در کند

جشن فیروز وی است امروز کز کاخ امام (۴) -----بانگ کوس و تهنیت گوش فلک را کر کند

بوالحسن فرزند موسی آن که خاک درگهش ----- مرده را مانند عیسی روح در پیکر کند

حکم فرمایند اگر خاقان و قیصر در جهان -----حاجب او حکم بر خاقان و بر قیصر کند

شماره ۲

ای نگار روحانی خیز و پرده بالا زن

در سرادق لاهوت کوس لا و الا زن در ترانه معنی دم ز سر مولا زن

وانگه از غدیر خم باده‌ی تولا زن تا ز خود شوی بیرون زین شراب روحانی در خم غدیر امروز باده‌ای بجوش آمد

کز صفای او روشن جان باده نوش آمد و ان مبشر رحمت باز در خروش آمد

کان صنم که از عشاق‌برده عقل و هوش آمد با هیولی ۱۲۰ توحید در لباس انسانی حیدر احد منظر احمد (ص) علی (ع) سیما

آن حبیب و صد معراج آن کلیم صد موسی در جمال او ظاهر سر علم الاسماء

بزم قرب را محرم راز غیب را دانا ملك قدس را سلطان، قصر صدق را بانی خاتم وفا را لعل، لعل راستی را کان
قلزم صفا را فلك، فلك صدق را سكان اوست قطبی از اقطاب اوست رکنی از ارکان
ممکن است بی‌ایجاب واجبی است بی‌امکان ثانی است بی‌اول، اولی است بی‌ثانی در غدیر خم یزدان گفت مر پیمبر را
کز پی کمال دین شو پذیره حیدر را پس پیمبر اندر دشت بر نهاد منبر را
برد بر سر منبر حیدر ملك فر را شد جهان دل روشن زان دو شمس نورانی گفت بشنوید ای قوم قول حقتعالی را
هم بجان بیاویزید گوهر تولا را پوزش آورید از جان این ستوده مولا را
این وصی بر حق را این ولی والا را با رضای او کوشید در رضای یزدانی اوست کز خم لاهوت نشاه صفا دارد
در خریطه‌ی ۱۲۱ تجرید گوهر وفا دارد در جبین جان پاك نور کبریا دارد
در تجلی ادراك جلوه‌ی خدا دارد در رخش بود روشن رازهای رحمانی کی رسد بمدح او وهم مرد دانشمند
کی توان بوصف او دم زدن ز چون و چند به که عجز مدح آرم از پدر سوی فرزند
حجت صمد مظهر آیت احد پیوند شبل حیدر کرار خسرو خراسانی پور موسی جعفر آیه الله اعظم
آنکه هست از انفاسش زنده عیسی مریم در تحقق ذاتش گشته خلقت عالم
آفتاب کز رفعت بر فلك زند پرچم می‌کند بدرگاهش صبح و شام دربانی عقل و وهم کی سنجد اوج کبریایش را
جان و دل چسان گویند مدحت و ثنایش را گر رضای حق جویی رو بجو رضایش را
هر که در دل افرازد رایت ولایش را

شماره ۳

گر نظر در آینه یکره بر آن منظر کند
آفرین‌ها باید آن فرزند بر مادر کند گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلربای
خود یقین می‌دان که اوضاع جهان دیگر کند کس به رخسار مه از مشگ سیه چنبر نکرد
او به رخسار مه از مشک سیه چنبر کند کس قمر را همنشین با نافه‌ی اذفر ندید
او قمر را همنشین با نافه‌ی اذفر کند گر گشاید یك گره از آن دو زلف عنبرین
یك جهان آراسته از مشك و از عنبر کند غم برد از دل تو گویی تا همی خواهد چو من
هر زمان مدح و ثنای خواجه‌ی قنبر کند آنکه اندر نیمه شب بر جای پیغمبر بخفت
تا تن خود را به تیر کید خصم اسپر کند جز صفات داوری در وی نیابد یك صفت
آنکه عقل خویش را بر خویشتن داور کند در غدیر خم خطاب آمد ز حق بر مصطفی (ص)
تا علی (ع) را او ولی بر مهتر و کهتر کند تا رساند بر خلایق مصطفی امر خدای
از جهاز اشتران، از بهر خود منبر کند گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و، نبی (ص)
خطبه بر منبر پی امر خلافت سر کند جشن فیروز وی است امروز کز کاخ امام
بانگ کوس و تهنیت گوش فلك را کر کند بوالحسن (ع) فرزند موسی (ع) آنکه خاك درگهش
مرده را مانند عیسی روح در پیکر کند حکم فرمایند اگر خاقان و قیصر در جهان
حاجب او حکم بر خاقان و بر قیصر کند

منشی کاشانی

فرخ و فرخنده باد، عید سعید غدیر
که باشد از حد فزون، مبارک و دلپذیر به امر یزدان پاک، به حکم حی قدیر
نبی به روزی چنین، ساخت علی را امیر به جمله‌ی مومنین، به زمره‌ی مومنات چونکه به خم غدیر، کرد پیمبر نزول
گرد قدومش کشید، فلک به چشم قبول از احد لمْ یزلْ، وز صمد لا یزول
حضرت جبریل شد، رسول، نزد رسول نخست از حق رساند بدو سلام و صلات پس از سلام و صلات، باز رساند این پیام
که ای امام امم، که ای رسول انام «بلغ ما انزل الیک» بر خاص و عام
و گرنه بنموده‌ای رسالتی ناتمام که حق نگهدار توست از همه‌ی حادثات ای شه عالی نسب، وی مه والا جناب
ز ایزد آورده‌ام، چنین به سویت خطاب که در بر مرد و زن، به محضر شیخ و شاب
خیز و علی را نمای، ز خویش نایب مناب که بسته بر دست اوست گشایش مشکلات علی بود آنکه هست دین خدا را نصیر
علی بود آنکه هست بهر تو یار و ظهیر ندارد از ممکنات هیچ شبیه و نظیر
نیست به‌احکام دین پس‌ازتو چون‌او خبیر از همه داناتر است بر سنن و واجبات علی است کز بعد تو اشرف و اولاستی
بر همه‌ی کاینات ولی والاستی آنکه به توحید و شرک فزودی و کاستی
کین وی و مهر او در همه اشیاستی هذا ملْح اجاج، هذا عذْب فرات همین علی بود و بس که مر ترا یار بود
به روز رزم و نبرد یار و مددکار بود به کار دینش مدام کوشش بسیار بود
قاتل کفار گشت قامع فجار بود به خاک خواری فکند تن از طغات و عصات گرفت ختم رسل دست علی را به دست
چنانکه مشهور شد بر همه بالا و پست گفت به صوت جلی آن شه یزدان‌پرست
علی است از بعد من امیر بر هر که هست علی است نعْم الامیر علی است خیر الولات محب او را حبیب داور و دادار باد
عدوی او را عدو ایزد قهار باد یاور او را خدای، یار و مددکار باد
خاذل او نزد حق در دو جهان خار باد هست گر از مسلمین یا بود از مسلمات رسول اکرم چو کرد مثال حق امتثال
خطاب عزت رسید از سبحات جلال که دین اسلام یافت اینک حد کمال
نعمت من شد تمام به مسلمین بالْمآل از این عمل راضی است ذات جمیل الصفات ای ملک ملْک دین علی عالی مقام
که حق ترا ساخته وصی خیر الانام منطق «منشی» کند، مدح تو هر صبح وشام
به چشم لطف و کرم بر او نظر کن مدام که هست باری گران او را از سیات جهان بود تا به جای، باد بجا نام تو
توسن ایام باد، تا به ابد رام تو کوس ولایت زنند، بر زبر بام تو
باد به دلخواه تو، صبح تو و شام تو

مهدی رحیمی

دستی به هوا رفت و دو پیمانه به هم خورد
در لحظه «می» نظم دو تا شانه به هم خورد دستور رسید از ته مجلس به تسلسل
پیمانه «می» تا سر میخانه به هم خورد دستی به هوا رفت و به تایید همان دست
دست همه قوم صمیمانه به هم خورد «لبیک علی »قطره باران به زمین ریخت
«لبیک علی» نور و تن دانه به هم خورد یک روز گذشت و شب مستی به سر آمد

یعنی سر سنگ و سر دیوانه به هم خورد پس باده پرید از سر مستان و پس از آن بادی نوزید و در یک خانه به هم خورد

موسوی گرمارودی

گل همیشه بهارم، ببین خزان باقی است
خراش صاعقه بر چهر آسمان باقی است حدیث سیلی توفان به چهره‌ی گل سرخ
هنوز بر دهن یاس و ارغوان باقی است ز ابر فتنه تگر گی که ریخت بر سر ما
هزار غنچه‌ی پرپر به بوستان باقی است نشان مرگ و بلا بود در کویر سکوت
غریو رعد که در گوش هر کران باقی است شکست کشتی امن از شقاوت توفان
به روی آب فقط دست بادبان باقی است هزار سال گذشت و ز تازیانه‌ی برق
شیار زخم بر اندام ناروان باقی است پرندگان بهاری ز باغ کوچیدند
به روی شاخه نشانی ز آشیان باقی است امید رویش گل را خزان ربود ز باغ
امید رجعت سرسبز باغبان باقی است گل همیشه بهارم غدیر آمده است
شراب کهنه‌ی ما در خم جهان باقی است خدای گفت که «اکملت دینکم» آنک
نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است قسم به خون گل سرخ در بهار و خزان
ولایت علی و آل، جاودان باقی است گل همیشه بهارم بیا که آیه‌ی عشق
به نام پاک تو در ذهن مردمان باقی است

میروکیلی

ز بتدای خلقت کون و مکان
تا نفیر صور در آخر زمان
من علی عالیم اعلیستم
درد مظلومان عالم کاستم
من پناه و حامی پیغمبرم
شیر کرارم به میدان حیدرم
مونس مظلومم و ظالم ستیز
در رسای عدل کردم رستخیز
مخزن الاسرار و آل احمدم
واقف سر مگوی سرمدم
آیه تطهیر صدق پاکیم
استناد فطرت افلاکیم
شیر روز و زاهد شب ها علی
نور حق در روی او شد منجلی

در شجاعت در تمام این فلک
شد مثال عرشی و حور و ملک
گفت جبریل امین با مصطفی
لافتی الا علی مرتضی
نیست شمشیری مثال ذوالفقار
رادمردی نیست چون او با وقار
کرده تعلیم نبی حق این صواب
یا علی گو باش گاه اضطرار
هم غیاث المستغینی علی
هم تویی بر پیروان حق ولی
وحی آمد سوی ختم المرسلین
در غدیرخم بگو با مسلمین
فاش کن اینکه وصی تو علی است
بعد تو بر پیروانت او ولی است
گر نگویی اینکه گفتیمت تمام
ناتمام است این رسالت ناتمام
گفت پیغمبر به اصحابش چنین
باز گردانید اینجا مسلمین
از جهاز اشتران منبر کنید
گوش بر فرمان پیغمبر کنید
از یسار و از یمین خلق آمدند
گرد پیغمبر لبالب آمدند
گفت با امت که وحی آمد کنون
تا شود آرام دریای جنون
داده فرمانم که واویلا کنم
خلق را مجنون ورا مولی کنم
بر خم عشق علی ساقی شوم
می برافشانم پی باقی شوم
روزگار عمر طی شد با علی
بهتر از او هیچکس نبود ولی
دست مولا بود در دست نبی
بود پیغمبر چو سرمست علی
گفت احمد بشنوید این امر هوست

هر که را مولاستم مولاش اوست

وه که کامل شد کنون دین شما

شد تمام انعام آئین شما

یا غیاث المستغثین یا علی

ضامن عدلی و والی الولی

نادر بختیاری

السلام ای غدیر! مَهبَط عشق!

مقصد دولت مسلّط عشق! السلام ای غدیر! مقصد یار!

وی گل‌افشان ز موج‌موج بهار! چه بهاری توراست؟ کز خُم تو

مست عشقیم در تلاطم تو؟ تشنگان ولایتیم همه

عطش بی‌نهایتیم همه لب خشکم ارگ تَرَک خورده‌ست

غیرتم بارها محک خورده‌ست قصه اهل کوفه بودن چیست؟

مست آب و علوفه بودن چیست؟ لب، اگر تر کند علی (ع)، تیغیم

حنجرِ عارفانه تبلیغیم از ولایت هر آن که دم نزند

نفس از بام صبحدم نزند عشق را وقت استماع رسید

وحی در «حجهٔالوداع» رسید ما علی (ع) را گرفته‌ایم هنوز

تا نبی (ص) را چو خویش، گُم نکنیم

از سبو می زدیم تا دیگر

جام را در شراب خُم نکنیم ورنه «مروان»، «معاویه»، «هارون»

همگی از نبی (ص) سخن گویند

من، ولی، دستِ آن کسان بوسم

کز نبی (ص) زینبی (س) سخن گویند غیر آل علی (ع) که می‌داند؟

دین احمد، به تیغ، پابرجاست

حقِّ بدعت گذار، شمشیر است

جایِ احساس و عشق، دیگر جاست «ابن ملجم» نکشت، مولا را

مرگ، طاقت نداشت پیش علی (ع)

همه گفتند: امام را کشتند

لیک زنده است تا همیشه علی (ع) لفط بر لفظ، من نمی‌بافم

هر طرف بنگرم، علی (ع) بینم

نه در آن کوچه یا در این خانه

هرکجا بگذرم، علی (ع) بینم اوست نوری زلامکان و زمان

که جهان در شعاع‌هاش، گُم است

گر به دنبال دیدن اویی

عکسش افتاده در «غدیر خُ» است شیعه، سنی‌ترین مذهب‌هاست

زان که سنت، ملاک هر شیعه‌ست

زین سبب هرکه اهل سنت شد

دم ز حیدر زند، اگر شیعه‌ست سنی و شیعه را اگر فرقی‌ست

اندک است آن چنان که دشنه و تیغ

هر دو در قلب خصم، خواهد شد

تا که خورشید، سرزند زستیغ آفتاب، آفتابِ اسلام است

بر سرِ ی، سرِ حسین (ع) ببین

دین، به تیغ دو تیغه، مدیون است

«خیبر» و «خندق» و «حنین» بین ذوالفقارِ ستیز! مولا

کوفیانه را به قعرِ گور فرست

جوشِ رجّاله‌هاست از شش سو

سیصد و سیزده غیور فرست همرهانم! برادران! دیری‌ست

دشمنان، در کمین ما هستند

نه به دنبال، شوکت مایند

در پی مسخ دین ما هستند بین ما، تا شکاف اندازند

فرقه‌ها ساختند، بیهوده

اشتراکات را نهان کردند

چون چراغی که می‌زند دوده روشنایی بجو، که تاریکی

تیه گمراهی است باور کن

مصطفی، آن که ماه کامل ماست

هم ستاره علی‌ست، آری چون، علی (ع) آیینه خداوند است

عشق از او، انعکاس می‌یابد

نور، بر گِرد قامتش پیچد

ماهِ من، ناشناس می‌تابد یاد کن خلوتِ فقیران را

در شبِ سرِ یثرب و کوفه

گریه‌ها، گریه‌های مولاوار

رازها، رازهای مکشوفه پرده برداشت حیدر از اسرار

هرچه بود و نبود، با من گفت

غصه‌ها را و زخم‌ها را سرخ

دردها را کبود، با من گفت بعد از آن صحبت غریبانه

اسمان را بنفش، می‌بنیم

آخرین مرد، خواهد آمد و من

آسب و تیغ و درفش، می‌بینم آخرین مرد، آخرین امید

آخرین حامی ولایت حق

آخرین گردبادِ نورانی

انتشار عدالت مطلق

ناصر شعار ابوذری

گفت برخیز که از یار سفیر آمده است

به چراغانی صحرای غدیر آمده است

موج یک حادثه در جان غدیر است امروز

و علی چهره تابان غدیر است امروز

بیعت شیشه‌ای و آهن پیمان شکنی

داد از بیعت آبستن پیمان شکنی!

پس از آن بیعت پر شور علی تنها ماند

و وصایای نبی در دل صحرا جا ماند

موج آن حادثه در جان غدیر است هنوز

و علی چهره تابان غدیر است هنوز ناظم‌زاده کرمانی:

شب غدیر،شب قدر عارفان را

شب قدر است شب عید غدیر

بلکه قدر است از این عید مبارک تعبیر

کرده تقدیر بدینسان چو خداوند قدیر

ای علی،ای که تویی بر همه خلق امیر

بهترین شاهد این قصه بود خم غدیر

کرد تقدیر چنین لطف خداوند قدیر فرصت شیرازی:

نوش از خم غدیر

این خم نه خم عصیر باشد

این خم،خم غدیر باشد

از خم غدیر می‌کنم نوش

تا چون خم برآورم جوش

نجومی خراسانی

ای عید سعید من وای طالع فیروز

از خم غدیر آر مرا باده‌ی غم سوز کامروز جهان طعنه زند بر دم نوروز

آنچهره چون عید بر افروز و بیفروز کاین عید بود بر همه اعیاد مظفر فصل دی و سرمست ز صهبای غدیرم
از عالم لاهوت رسیده است صفیرم سرمست از آن پیک دل‌آرای بشیرم
من دلخوش از آن منبر اقطاب بعیرم کش دست خدا بود ورا در برو بر سر ایساقی منان ره عشق هلا قم
امروز بده باده‌ی سرشار از آن خم کامد سوی سرخیل حریفان به ترنم
الیومْ لکمْ دینکمْ اتْممْت علیْکمْ راضی است از این مستی و مستان همه داور جبریل ابا خیل ملک سوی زمین شد
آوازه‌ی طوبی لک تا عرش برین شد دست همه با دست خدا چونکه قرین شد
احباب بوجد و شعف، اعداش غمین شد سر ملک و سجده‌ی آدم شده ظاهر از کن‌فیکون مقصد و مقصود علی (ع) بود
بر خلق و خدا عابد و معبود علی (ع) بود در کون و مکان ساجد و مسجود علی (ع) بود
در سر و علن شاهد و مشهود علی (ع) بود هم طالع و هم مطلع و هم ظاهر و مظهر آنانکه بجز سوی علی (ع) راه بپویند
غیر از خزفْ از بحر کرم هیچ نجویند آنها که بجز حب علی (ع) هیچ نگویند
مانند خلیل از همه جا دست بشویند بی‌باك بر آرند قدم جانب آذر آدم شدی ار پاك و مصفا ز جرایم
آتش بخلیل الله اگر شد همه سالم ایوب اگر یافته صحت ز مآلم
الیاس و خضر گشتند سیار عوالم بودی همه را نام علی (ع) هادی و رهبر من خوف ز اعدای بد اندیش ندارم
با لطف تو باکی ز کم و بیش ندارم جز مهر و محبت بدل خویش ندارم
از جنت و دوزخ غم و تشویش ندارم حب علیم مایه بود اول و آخر شاها نظری کن به «نجومی» ز تلطف
بازش برسان در نجف از مهر و تعطف خواهم که کنم از حرمت درك تشرف
گر بار دهی نیست مرا هیچ تاسف منمای مرا محروم زین فیض سراسر

نصرالله مردانی

قسم به جان تو ای عشق ای تمامی هست
که هست هستی ما از خم غدیر تو مست در آن خجسته غدیر تو دید دشمن و دوست
که آفتاب برد آفتاب بر سر دست نشان از گوهر آدم نداشت هر که نبود
به خمسرای ولایت خراب و باده پرست به باغ خانه تو کوثری بهشتی بود
که بر ولای تو دل بسته بود صبح الست در آن میانه که مستی کمال هستی بود
به دور سرمدی‌ات هر که مست شد پیوست بساط دوزخیان زمین ز خشم تو سوخت
چو در سپاه ستم برق ذوالفقار تو جست هنوز اشک تو بر گونه زمان جاری‌ست
ز بس که آه یتیمان، دل کریم تو خست ز حجم غربت تو می گریست در خود چاه
از آن به چشمه چشمش همیشه آبی هست هنوز کوفه کند مویه از غریبی تو
زمانه از غم تنهایی‌ات به گریه نشست دمی که خون تو محراب مهر رنگین کرد
دل تمامی آیینه‌ها ز غصه شکست

هادی جانفدا

باید به همان سال دهم برگردیم

با بیعت در غدیر خم برگردیم

تا سوز عطش نکشته ما را باید

تا برکه ی اکملت لکم برگردیم **

هرجا که غدیر رفته باران رفته

جنگل به کویر و کوهساران رفته

هر جا که امام هست در مکتب او

حیوان هم اگر آمده انسان رفته **

این بغض هنوز سر به شورش دارد

این چشم هزار چشمه جوشش دارد

این زخم هزارو چارصد ساله ما

اندازه زخم تازه سوزش دارد **

بر جای بماند از تو یک رد کافیست

از عشق نشانه ای در این حد کافیست

درک تو فقط حد رسول الله است

یک شیعه اگر تو را بفهمد کافیست **

دور و بر نور را که خلوت دیدند

انکار تو را چقدر راحت دیدند

این کوردلان تو را ندیدند اگر

یک عمر فقط از تو کرامت دیدند **

از تو اثری شگرف مخفی مانده

آئین تو پشت حرف مخفی مانده

برگرد به تیغ حنجرم را بتکان

آهنگ تو زیر برف مخفی مانده **

چشمی که به یک اشاره برمیخیزد

با دیدن یک ستاره برمیخیزد

شب را به نگاه خیره سنجاق نکن

خورشید تو هم دوباره برمیخیزد **

توصیف تو حال دیگری میخواهد

نیروی خیال دیگری میخواهد

محدوده واژه ها برایت تنگ است

این شعر مجال دیگری میخواهد

هادی جانفدا

هاشم طوسی (مسلم)

هرکس که به سودای علی سر دارد

آخر به چه کس نیاز دیگر دارد

جای عجبی نیست به استقبالش

دیوار دل کعبه ترک بر دارد

در خلوت خود سه روز مهمانش کرد

از شدت عشقی که به حیدر دارد

بر روی لبش معجزه ی قرآن و

گلبوسه ز لبهای پیمبر دارد

فرمود حلال زاده باشد بی شک

هر کس به ولایت تو باور دارد

با دشمن او بگو رهایم سازد

دست از سر و احوال دلم بر دارد

ای اهل سقیفه بارتان بر دارید

من حیدریم سر به سرم نگذارید

عرش و ملکوت وسعت خوان شماست

خورشید تلالوئی ز چشمان شماست

دلتنگ صدایتان شده جبرائیل

وابستگی اش به صوت قرآن شماست

من هم ز قبیله ی اصیلی هستم

کز صبح غدیر خم مسلمان شماست

اوجی بدهید این زمین خورده ی تان

محتاج به پینه های دستان شماست

بابا... دل من مثل یتیم کوفه

در حسرت یک تکه ای از نان شماست

نعلین و لباس وصله دارت آقا

از روی تواضع فراوان شماست

ای همدم نا شناس نخلستانها

ای غربت محض!!! مرد مردستانها

ای رزق زمین و آسمان از کرمت

عیسی شده احیا ز مسیحای دمت

آنقدر که چشمهای تو خونگرمند

گشتم بخدا شهید ابروی خمت

با یک نگهت پر از اجابت کردی
هر کس که دعا کرد به زیر علمت
ای صاحب ذولفقار با هر ضربه
صد کشته فتاد پای تیغ دو دمت
از لطف تو بود (مسلمت) شاعر شد
ای خلقت آفرینش از لطف کمت
بر روی لب تمام ایرانیها
این بیت شده اذن دخول حرمت
مرغ دل من چه خوش هوایی دارد
ایوان نجف عجب صفایی دارد
ای راه سعادت ای امیر دلخواه
ای بر همه ی علوم عالم آگاه
تنها تو به اندازه ی زهرا بودی
زین رو شده ای برای بانو همراه
در بدرقه ات همیشه زهرا می گفت
لا حول ولا قوه الا با الله
رو بند بزن که چشم زخمت نزنند
تا آمدنت نشسته ام چشم به راه
ای فاتح خیبر و حنین و خندق
پشت تو شکسته از بلایی جانکاه
احساس غریبی مکن امشب با ما
ای خانه نشین بگو چه گفتی با چاه
وقتی که لحد به روی زهرا می چید
تشیع جنازه ی خودش را می دید هاشم طوسی (مسلم)

واله افشار–عربی

أنا مَن أین و من أین الثناء
إنّما القیت دلوی فی الدّلاء
هو والعالم ماه و رحی
هو والمبدء شمس وضیا هو والواجب نور و قمر
حُبّه اضمر فی مضماری
حطّهٔ عنّی غداً اوزاری
قدرهٔ اللّه قضاء الجاری

أُذن اللّه و عين البارى

يا له صاحب سمع و بصر هو عبداللّه قوم عبدوه

واخو الهادى اناس جحدوه

نور الانوار اردوا يطفوه

جنس الاجناس علىّ و بنوه

نوع الانواع الى حادى عشر ايها الناصب ياحد جدلاً

حقّق الظن واحسن عملا

فى البرايا ليس منه بدلا

يضرب اللّه بشىءٍ مثلا

معه الله كنار و حجر عالم الغيب و علاّم اما

كان فى الاعلام علماً علما

خيرة الاكوان ارضاً وسما

علة الكون فلولاه لما

كان للعالم عين و أثر مستّسر السرّ لايحمله

ملك والخلق لايكفله

لم اقل آدم ماينسله

وله ابدع ما تعقله

من عقول و نفوس وصور ودّه حسبك كشفاً للغموم

ما به اختصّ محال للعموم

قالع الباب و ابواب العلوم

فلك فى فلك فيه نجوم

صدف فى صدف فيه دُرر علم اللّه وإنّى معلن

معه الحق وقلبى موقن

قل لمن شاء الهدى فليؤمن

مظهر الواجب يا للممكن

صورة الجاعل يا للمظهر حجة الرحمان نفس المصطفى

ما راى من ذنب إلا و عفى

ما اتى عهد إلاّ و وفى

ما رمى رميةً إلاّ وكفى

ما غزا غزوة الاّ و ظفر نجم افضاله فى الآفاق لاح

والِهِ والآل ان شئت النجاح

ذكر القابه للروح راح

اسد اللّه اذا جال و صاح

ابوالایتام اذا جاد وبر من تولاه و ذو قلب سلیم

لایخاف قطّ من حرّ الحجیم

هو للجنهٔ و النار قسیم

حبّه مبدءُ خلدٍ و نعیم

بغضه مبدء نار و سقر... و ابوالاطهار من یقشفه

السن ما کذبت توصفه

هو فی الجلباب ما یکشفه

کل من مات و لم یعرفه

موته موت حمار و بقر جاحدوا فضله فی النکر طغوا

عدلوا عن نهج حق وبغوا

لیس ینفعهم وان دهراً بکوا

خصمه ابغضه اللّه ولو

حمد اللّه واثنی وشکر... کلمهٔ اللّه تعالی العلیا

قاصم الکفر مبید الاعداء

بالنبی کان له الاستعلاء

من له صاحبهٔ کالزهراء

وسلیل کشبیر و شبر مطلع النور و مصباح الظلم

ضوء مشکوهٔ الهدی هادی الامم

عالم اللوح بما یجری القلم

عنه دیوان علوم وحکم

فیه طومار عظات و عبر سمح فی دارها اصل الکرم

بالسخا ماحی اسم الحاتم

فضله شاع ببذل الخاتم

بو تراب و کنوز العالمم

عنده نحو سفال و مدر دع دعاهٔ الغی و اطلب و رشداً

اعتصم بالحبل و اترک حسداً

وانصر الحق لساناً ویداً

ایها الخصم تذکرو سنداً

متنه صح بنص و خبر ابشروا یا قوم بالنار السعیر

ما لکم من شافع او من نصیر

کیف انکرتم ألستم بخبیر

اذا اتی احمد فی خمّ غدیر

بعلیٍّ وعلی الرحل نبر بالملأ من نفسه أدناه

آخذاً ساعده علّاه

امره المستور قد اجلاه

قال من کنت أنا مولاه

فعلیّ له مولا و مفر مع انّ الله بالمن جدیر

ولما شاء ففعّال قدیر

ارسل الرسل علی الناس نذیر

قبل تعیین وصیّ و وزیر

هل تری مات نبی و هجر من فتوحاته حصن بقموص

هربت منه الکماۀ کاللصوص

ناطق فی بطشه خیر النصوص

من اتی فیه نصوص بخصوص

هل باجماع.........ینکر هنّوه ببخٍ بخٍ فی العلن

بمحل قد حباه ذوالمنن

جاء هذا فی الصحاح والسنن

آیۀ الله وهل یجحد من

خصّه الله بآیٍ و سور خاب من خان علیاً واهان

و به یسلک نحو الرضوان

إنّه اتضح الامر و بان

ودّه اوجب ما فی القرآن

اوجب اللّه علینا وامر «واله» المادح اللّه حماه

و وفیه الحظ فی نیل مناه

کل من عاداه لایرضی لقاه

مدعی حبّ علی وعداه

مثل من انکر حقّاً واقر منکر المولی اذا فات و مرّ

فی الجزا سیّان صلی ام فجر

ویل من أخرّه بعد اُخر

ها علی بشر کیف بشر

ربّه فیه تجلی و ظهر

وحید قاسمی

شماره ۱

در ظهر غدیر تا که موسای نبی

بوسه به رخ منور هارون زد
چشمان حسودان و بخیلان عرب
از شدت غم، از حدقه بیرون زد
از مشرق دست های پر مهر نبی
خورشید ولایت و امامت تابید
با شوق ملائک همه فریاد زدند
« تا کور شود هر آن که نتواند دید »
فرمود نبی به امر معبود ودود
بر امت من علی امام است امام
این مژده ی من به شیعیانش، دوزخ
بر شیعه ی مرتضی حرام است حرام
گُل کرد سپیده ی تبسم به لبش
نازل شد « اکملت لکمُ » تا آیه ی
فرمود: خوشا به حالتان ای مردم
با حب علی دین شما کامل شد
فرمود خدا ولایت حیدر را
بر آدم و نسل بعد او واجب کرد
در روز ازل کلید فردوسش را
تقدیمِ علی بن ابی طالب کرد
فرمود: برادرم علی محرم ماست
از عالم غیب مثل من آگاه است
قرآن چه قدر مدح و ثنایش را گفت!
او نقطه ی زیر باء بسم الله است
فرمود که یادگار من بین شما
تا روز حساب، عترت و قرآن است
باید که به هر دوشان تمسک جویید
این راه نجات اصلی انسان است
ذکر صلوات عرشیان می آمد
تا رفت به سوی آسمان دست علی
از عرش بلند و یک صدا می گفتند:
اَلحق که امیرمومنان است علی
جبریل به خدمت علی آمد و گفت
تبریک؛ که این مقام زیبنده ی توست

ای حضرت بوتراب در هر دو جهان
هارونیِ این قوم برازنده ی توست
جبریل به جانشین پیغمبر گفت:
ای مظهر افتادگی و آقایی
مردم اگر امروز امامت خوانند
عمریست امام عالم بالایی
از فتنه ی بین کوچه ها می ترسم
از سیلی و بغضیک پسر می ترسم
دلواپس غربت تو هستم آقا
از آتش و میخ پشت در می ترسم
با دیدن این برکه و گودال غدیر
یک باره به یاد کربلا افتادم
در گودی قتلگاه خود را دیدم
بر پای حسین سر جدا افتادم

شماره ۲

ساقی به پیاله باده کم می ریزی
این میکده را چرا به هم می ریزی؟! از گردش ساغرت شکایت دارم
آسوده بریز! بنده عادت دارم

با خستگی آمدم؛ فرح می خواهم
سجاده و تسبیح و قدح می خواهم ما قوم عجم به باده عادت داریم
بر پیرمغان «علی» ارادت داریم بر طایفه مان نگاه حق معطوف است
میخانه ی شهر طوس ما معروف است من اهل ری ام ؛ مست ولی اللهم
یک خمره میِ سفارشی می خواهم در روز ازل که دل به آدم دادند
فریاد زدم؛ پیاله دستم دادند فریاد زدم : علی – پناهم دادند
اینگونه به این میکده راهم دادند با دیدن این شوق عنایاتی کرد
لبخند علی مرا خراباتی کرد من مستِ مِی ابوترابم یک عمر
سرزنده به نشئه یِ شرابم یک عمر یک ثانیه بی شراب نتوانم زیست
در مذهب ما حلال تر از مِی نیست جامی بده لب به لب، خرابم ساقی
از مشتریان خوش حسابم ساقی ساقی بده باده ای که گیرا باشد
از خُم کهنسال تولا باشد ساقی بده باده ای که روشن باشد
خوشرنگ و زلال و مردافکن باشد زُهاد پر از افاده را دلخور کن

با نام خدا پیاله ها را پر کن بد مستیِ من قصه ی پر دنباله است

زیرِ سرِ باده ای صد و ده ساله است این بزم مرا اهل سخن می سازد

تنها مِی کوثری به من می سازد من معتقدم باده سرشتی دارد

انگور نجف طعم بهشتی دارد می داخل خُم سینجلی می گوید

قُل می زند،علی علی می گوید هُوهُوی ِ تمام خمره ها را بشنو

تفسیر شگرف « هل اتی» را بشنو با تلخی این دُرد، رطب می چسبد

با حال خوشم توبه عجب می چسبد

ناشناس

چون عید غدیر اشرف اعیاد است

ذکر صلوات بهترین اوراد است

شاد است دل وجانِ محبان علی

زیرا که دل آل محمد شاد است ****** الا ای اهل عالم عید مسعود غدیر آمد

به فـرمان خـدا بـهر مسلمانان امیر آمد

چونازل آیۀ(اَلیوم اَکمَلتُ لَـکُم دیـن) شد

علی بعد از نبی بهر امامت نَصب و تعیین شد

نبی از آسمان مأ مـور ابـلاغ رسـالت شد

عـلی بـر مـؤمنین شایسته امرِ ولایت شد

نبـی دست علی بگرفت و اُمَّت را نمود آگاه

بگـفتا والِ مَـن والاهُ یارَب ، عادِ مَـن عاداه

بگفـتا هـر که را من رهنـمای دین و مولایم

بـدانـد این علی باشـد از این پس بر سـر جایم ****** رباعیات غدیر گُهَر باریده دامن پُرزدُر کن غدیر آمد خمی بر دارو پُر کُن بخور چندان که کام دل بر آید ازآن مَی، طفل جان را باده خور کن چو هجده روز از ذی الحجه بگذشت فراخواندند مستان را در آن دشت علی شـد ساقی و بگرفت در دست خُم وجامِ مَی و میخانه وطشت غـدیـر خـم همان میخانه ماست حـدیـثـش نغـمۀ جـانـانه ماست برو جامی ازآن خم نوش جان کن کـه شــرط مـحفل مستانۀ ماست حـدیث عاشـقی را گوش کردم زصَیـهـبای ولایت نوش کردم شنــیـدم نغــمه من کنت مولاه زعشـقش خویش را مدهوش کردم --------------------- تشنه غدیر زمین زتشـنگی کویر شد چرا نیامدی ؟ جهان به هجر تو اسـیر شد چرا نیامدی؟ کجائی ای طبیب دردهای کهنۀ بشـر رسید جان به لب ودیر شد چرا نیامدی؟ نسـیم صـبح رحمتی بیاو شـبنمی بیار به بوسـتان شکوفه پیر شد چرا نیامدی؟ شدند لاله ها زغم به دشت لاله واژگون وسرو نـاز سـر به زیر شـد چرا نیامـدی ؟ چو کودکی یـتیم کز فراق گریه می کنـد دلم زغم بهـانه گیر شـد چرا نیامـدی ؟ از آن زمـان که ناگهان تو غائب از نظر شدی بشـر دوباره بی امیر شد چرا نیامیدی؟ بیا تو ساقیا بیا وبا خودت خُمی بیار جهان که تشنۀ غدیر شد چرا نیامدی؟ **

باده بده ساقیا ، ولی ز خُم غدیر

چنگ بزن مطربا ، ولی به یاد امیر

تو نیز ای چرخ پیر ، بیا ز بالا به زیر
داد مسرت ستان ، ساغر عشرت بگیر
بلبل نطقم چنان ، قافیه پرداز شد
که زهره در آسمان ، به نغمه دمساز شد
محیط کون و مکان ، دایره ساز شد
سرور روحانیون هو العلی الکبیر
نسیم رحمت وزید ، دهر کهن شد جوان
نهال حکمت دمید ، پر ز گل و ارغوان
مسند حشمت رسید ، به خسرو خسروان
حجاب ظلمت درید ، ز آفتاب منیر
فاتح اقلیم جود ، به جای خاتم نشست
یا به سپهر وجود ، نیر اعظم نشست
یا به محیط شهود ، مرکز عالم نشست
روی حسود عنود ، سیاه شد مثل قیر
صاحب دیوان عشق ، زیب و شرافت گرفت
گلشن خندان عشق ، حُسن و لطافت گرفت
نغمه دستان عشق ، رفت به اوج اثیر
به هر که مولا منم ، علی است مولای او
نسخه اسما منم ، علی ست طغرای او
یوسف کنعان عشق ، بنده رخسار اوست
خضر بیابان عشق ، تشنه گفتار اوست
کیست سلیمان عشق ، بردر جاهش فقیر
ای به فروغ جمال ، آینه ذو الجلال
« مفتقر » خوش مقال ، مانده به وصف تو لال
گر چه بُراق خیال ، در تو ندارد مجال
ولی ز آب زلال ، تشنه بود ناگزیر

شدی عازم برای دیدن یاس
خزان می گردد از داغ تو احساس
دلم لرزید وقتی پیش چشمم
سخن آهسته می گفتی به عباس
بیا عباس دستت را ببوسم
بیا تا چشم مستت را ببوسم

عزیز جان من نور دو عینم

پس از من جان تو جان حسینم

رسیده جان به لب زین زخم کاری

به پایان آمده چشم انتظاری

روم با فرق تا ابرو شکسته

به سوی همسر پهلو شکسته

خداحافظ حسن ای نور دیده

عزیز فاطمه ای غم رسیده

پس من می‌کشی محنت فراوان

پس از من جان تو جان یتیمان

غریبم کفن و دفنم کن شبانه

چو مادر بی صدا و مخفیانه

خداحافظ حسین کربلائی

که دیگر آمده وقت جدایی

سرت بر نیزه ها می بینم امشب

تنت را له ببینم زیر مرکب

الا ای زینب غم پرور من

حلالم کن همیشه یاور من

غریبی موج دارد در نگاهت

سفر رفتی خدا پشت و پناهت

اسیری می روی در چنگ اغیار

به دست بسته بین کوچه بازار

مدیون خسته از خویشم و ممنون توام

به خدا تیغ که مدیون توام

گر چه‌ای تیغ دلم را خستی

خوب شد فرق مرا بشکستی

باشد ای تیغ به لب زمزمه ام

شادمانم که چنان فاطمه ام

تا که با رخ به زمین افتادم

بین دیوار و در آمد یادم

تازه فهمیده ام آن پاک سرشت

ز چه رو پشت در خانه نشست

درد پا تا سر او سوخته بود

تا نسوزم لب خود دوخته بود

رباعیات تادرتن خسته ام بود تاب وتوان

جزنام علی مرانیاید به زبان

از آتش دوزخم نباشدباکی

چون مهر علی بود مرا در دلوجان

***

در سیزده رجب علی اعلا

در خانه ی کعبه شد چو نوری پیدا

جز ذات خداوندومحمد«آیت»!

نشناخت کسی قدر علی را به خدا

***

در بحر عشق گوهر رخشانم آرزوست

یعنی ولای آن شه مردانم آرزوست

در اقتدا به حجت والای حق علی

همچون صفای میثم تمارم آرزوست

***

آنکه پیداهست و ناپیدا، علی است

هم علی و عالی و اعلی،علی است

چون علی در صلب عالم دم بزد

قصد حق از »علّم الاسما«علی است

***

روزی که خدا اراده ی خلقت کرد

توحید نمودو جلوه در وحدت کرد

آیینه صفت به حکم رودر رویی

در خانه ی خویش باعلی خلوت کرد

***

در وادی عشق یکه تاز است علی

روشنگر راه اهل راز است علی

بی حب علی عباتی نیست قبول

چون روح دعا و هم نماز است علی

فاتح خیبر بزم عشق من بر پا، در میان خون‌ها شد

فرق من شکست اما، وجه حق مصفا شد

مست جرعه ی نابم، بی قرار و بی تابم

در میان محرابم، خون دل چو دریا شد

مست روی دلدارم »فزت« بر لبم دارم

گشته وقت دیدارم، موسم تماشا شد

گشته خون دل زارم، چاه غم بود یارم

شب همیشه بیدارم، بی کسی چه معنا شد

جاری از دلی محزون، می چکد ز فرقم خون

سوی حق روم گلگون، چهره ام چه زیبا شد

بستری ز غم دارم، زینبم بود یارم

او شده پرستارم، تا سحر به نجوا شد

فتح خندق و خیبر، کار راحت حیدر

ماندن پس از دلبر، قتل من همین جاشد

از جفای دیرینه، یاد ضربت کینه

گشته چون قفس سینه، مرغ جان به آوا شد

من به یاد مسمارم، داغ فاطمه دارم

ذکر او شده کارم، هجر او غم افزا شد

فاطمه مه بدرم، فاطمه شب قدرم

من که فاتح بدرم، خانه ام چه غوغا شد

خیمه ی غمش قائم، گشته در دلم دائم

کوچه بنی هاشم، قتلگاه زهرا شد

همسرم به پشت در، جای من کشد کیفر

آن شهیده اطهر، جان نثار مولا شد

غصه ها ز حد بیرون، میخ در شده گلگون

خون سینه ام محزون، یادگار اعدا شد

یاس من چو نیلوفر، بین شعله یک در

گشته غنچه ام پرپر، در چو با لگد وا شد

بوتراب سرخی رنگ وجه حق، به چهره سپیده شد

به روی خسته ی فلق، خون خدا کشیده شد

ز انحنای سجده ای، کمان محراب شکست

بیشتر از هلال مه، قامت غم خمیده گشت

نغمه ی حزن می زند، نای نی شکسته دل
ز داغ آن که از لبش، صوت خدا شنیده شد
به سوی بی نشان رود، کسی که بیکرانه است
همان که عشق و مستی از نگاهش آفریده شد
او که کلام یار را، به طور بر کلیم داد
از او به پیکر مسیح، روح خدا رسیده شد
همره هر پیمبری، بوده همیشه در خفا
حبل هدایت بشر، ز بعد او بریده شد
به ضربت تیغ ستم، شکسته آیینه ی حق
او که به مرآت رخش، وجه خدای دیده شد
در همه عالم آشنا، غریب خطه ی زمین
دگر به اوج بی کسی، به خاک آرمیده شد
نقاب چهره می شود، تراب بوتراب را
کسی که طعم غربت، جهان بر او چشیده شد
مویه کنان، ناله زنان، جمع تمام قدسیان
هر چه که بوده در جنان، جامه به تن دریده شد
ز فرق بشکسته او، شکسته شد نماز عشق
به خاک محراب دعا، خون خدا چکیده شد
رود به سوی دلبری، که دل به او سپرده بود
دو عاشقی که نامشان، به عشق برگزیده شد
نه خون سر که خون دل، روان ز قلب حیدر است
کشته ی داغ فاطمه شهید یک شهیده شد

بانک جامع پیامک غدیرستان

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)
عنوان و نام پدیدآور:بانک جامع پیامک غدیرستان/واحد تحقیقات مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص) /محمد رضا شریفی
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه
موضوع: غدیر - حضرت امام علی (ع)

غدیر خم

پیامک۱

دریای غدیر، از ریزش آبشارگون وحی بر جان محمّد(ص) لبریز است و قامت دین در زلال غدیر خم انعکاس مییابد.

پیامک۲

عید غدیر، بر حامیان راستین ولایت، مبارک!

پیامک۳

بر سرِ آسمانی آن ظهر آیه های شکوه نازل شد مژده دادند ایه های شکوه دین احمد(ص) دوباره کامل شد

پیامک۴

گفت پیغمبر به یارای سخن پیک رب العالمین آمد به من گفت حیدر را خدا این تحفه داد بر همه خلق جهان فضلش نهاد

پیامک۵

غدیر، تجلّی اراده خداوند، مکمّل باور ما و نقطه تأمّلی در تاریخ است.

پیامک۶

از جام و سبو گذشت کارم وقت خُم و نوبت غدیر است امروز به امر حضرت حق بر خلق جهان علی(ع) امیر است

پیامک۷

نور عالم از ولی داریم ما
اول و آخر علی(ع) داریم ما

پیامک۸

ستاره سحر از صبح انتظار دمید
غدیر از نفس رحمت بهار چکید
گرفت دست قدر، رایت شفق بر دوش
زمین به حکم قضا آب زندگی نوشید

پیامک۹

از ولای مُرتضی دل را چراغان می کنیم
با علی بار دگر تجدید پیمان می کنیم

پیامک۱۰

ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام

بر تو ای روز امامت از همه امت سلام

از تو محکم شد شریعت، وز تو نعمت شد تمام

ما به یاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام

پیامک۱۱

به روز غدیر خم از مقام لم یزلی به کائنات ندا شد به صوت جلی که بعد احمد مرسل به کهتر و مهتر امام و سرور و مولا علیست علی عید غدیر خم بر شما مبارک

پیامک۱۲

قرآن به جز از وصف علی آیه ندارد

ایمان به جز از حب علی پایه ندارد

گفتم بروم سایه لطفش بنشینم

گفتا که علی نور بود سایه ندارد

عید غدیر مبارک

پیامک۱۳

یارب به حق غدیر و مولای غدیر

با دست علی ومرتضی دستم گیر

تا همره قدسیان فرستم صلوات

فریاد زنم ز فرط شادی تکبیر

پیامک۱۴

عید کمال دین , سالروز اتمام نعمت و هنگامه اعلان وصایت و ولایت امیر المومنین علیه السلام بر شیعیان و پیروان ولایت خجسته باد

پیامک۱۵

شبی در محفلی ذکر علی بود

شنیدم عاشقی مستانه فرمود

اگر آتش به زیر پوست داری

نسوزی گر علی را دوست داری

پیامک۱۶

نه فقط بنده به ذات ازلی می نازد

ناشر حکم ولایت به ولی می نازد

گر بنازد به علی شیعه ندارد عجبی

عجب اینجاست خدا هم به علی می نازد

پیامک۱۷

نام علی : عدالت -- راه علی : سعادت -- عشق علی : شهادت -- ذکر علی : عبادت -- عید علی : مبارك

پیامک۱۸

تمام لذت عمرم در این است که مولایم امیرالمومنین است

پیامک۱۹

نازد به خودش خدا که حیدر دارد

دریای فضائلی مطهر دارد

همتای علی نخواهد آمد والله

صد بار اگر کعبه ترك بردارد

عید غدیرخم مبارك

پیامک۲۰

عید کمال دین .سالروز اتمام نعمت وهنگامه اعلان وصایت و ولایت، امیر المومنین (علیه السلام) بر شماخجسته باد.

پیامک۲۱

خورشید چراغکی ز رخسار علیست

مه نقطه کوچکی ز پرگار علیست

هرکس که فرستد به محمد صلوات

همسایه دیوار به دیوار علیست

پیامک۲۲

غدیر ، برکت همه احساس های معنوی و دریای جاری خیرات نبوی است .

پیامک۲۳

غدیر ، ریزش باران الطاف رحمانی بر گلزار جان های تشنه است .

پیامک۲۴

غدیر ، تجلی خواست خالق ، روح آفرینش ، برانگیزاننده ستایش و دست های بلندی است که انسان خاکی را به افلاک می کشاند

پیامک۲۵

غدیر ، گل همیشه بهار زندگی است . دریایی بیکرانه است ؛ جاری بر جان های پاک و اندیشه های تابناک .

پیامک۲۶

یک روز دلم به جشن مولا علی می رفت
در عیدِ غدیرِ خُم به صحرا می رفت
هر کوه که در برابر میدیدم
چون دستِ علی بود که بالا می رفت

پیامک۲۷

از جام و سبو گذشت کارم
وقت خُم و نوبت غدیر است
امروز به امر حضرت حق
بر خلق جهان علی(ع) امیر است

پیامک۲۸

روز عید غدیرخم از شریف ترین اعیاد امت من است. پیامبر اکرم(ص)

پیامک۲۹

ای خدای مرتضی ، گردی از گامهای فتوت مرتضی را بر سر جهانیان بپاش تا ریشه نامردی در جهان بخشکد . عید غدیر خم ، عید ولایت و امامت مبارک . . .

پیامک۳۰

رسولی کز غدیر خم ننوشد ، ردای سبز بعثت را نپوشد . عید غدیر خم مبارک

پیامک۳۱

در فصل خطر امیر را گم نکنید آن وسعت بی نظیر را گم نکنید تنها ره جنت از علی میگذرد آی همسفران غدیر را گم نکنید . . . عید غدیر خم مبارک باد

پیامک۳۲

عید سعید غدیر عید اکمال دین و اتمام نعمت بر شیعیان وپیروان ولایت خجسته باد

پیامک۳۳

تو آن عاشق ترین مردی که در تاریخ می گویند
تو آن انسان نایابی که با فانوس می جویند
مام باغ ها در فصل لب های تو می خندند
تمام ابرها در شط چشمان تو می رویند . .

پیامک۳۴

در خانه دل نوشته با خط جلی
کین خانه بنا شد به تولای علی
در داخل این خانه چو نیکو نگری
هم مهر محمد است و هم مهر علی ...
عید غدیر خم مبارك باد

پیامک۳۵

مدح علی و آل علی بر زبان ماست
گویا زبان برای همین در دهان ماست
عید غدیر خم مبارك

پیامک۳۶

امام صادق(ع) فرمود: روز غدیر خم عید بزرگ خداست

پیامک۳۷

غدیر، ریزش باران الطاف رحمانی بر گلزار جان های تشنه است .

پیامک۳۸

گفت پیغمبر به یـارای سخـن، پیک رب العالمین آمـد به من گفت حیـدر را خـدا این تحـفه داد، بر همه خلق جهان فضـلش نهاد گشت داخـل از یقین زوج بتول، در ولایـت با خداونـد و رسول عید غدیر خم بر شما مبارک

پیامک۳۹

تقدیر غدیر به امر خدای غدیر و به دست فرزند غدیر رغم خواهد خورد خدایا در ظهورش تعجیل فرما

پیامک۴۰

از ولایت عهدی حیدر، خدا تاج شرف بار دیگر بر سر زهرای اطهر می زند در حریم ناز و عصمت زین همایون افتخار فاطمه لبخند بر سیمای شوهر می زند عید غدیر خم مبارک باد

پیامک۴۱

امام رضا(ع) فرمود: روز غدیر در آسمان مشهورتر از زمین است.

پیامک۴۲

ما زین جهان از پی دیدار می رویم، از بهر دیدن حیدر کرار می رویم ،درب بهشت گر نگشایند به روی ما، گوییم یا علی و ز دیوار می رویم عید غدیر خم مبارک

پیامک۴۳

اگر خلق عالم علی را می شناختند ، دوستش میداشتند و اگر خلق عالم علی را دوست میداشتند ، جهنم آفریده نمیشد . . .

پیامک۴۴

عید است و غدیرش ، علی والا است ، علی دل تشنه عدل است و او دریاست ، علی جشن است و مبارک ، علی گشته است ، ولی دنیا همه را شادی که مولا است ، علی

پیامک۴۵

عیدی چو غدیر این قدر معظم نیست
حبلی چو ولایتش چنین محکم نیست
بر رشته ی محکم ولایت صلوات
بیچاره بود هر آن که مستعصم نیست
عید سعید غدیر خم مبارک باد

پیامک۴۶

این عید سعید حیدر کرار است
شادی و شعف به عرش حق بسیار است
ذکر صلوات بر محمد امروز
خشنودی آل عترت و اطهار است
عید سعید غدیر خم مبارک باد

پیامک۴۷

غافل مشو از عید غدیر و برکات
امروز خدا گشوده است باب نجات
جبریل و ملائک همه با امر خدا
سر داده ز گل دسته ی هستی صلوات

پیامک۴۸

در عید غدیرخم بسی مسرورم
از نور جمال مرتضی مسحورم
امید که در حشر به ذکر صلوات
با حب علی خدا کند محشورم

پیامک۴۹

در عید غدیر شاد و دست افشانم
مست از می ناب حضرت سبحانم
یاران همه در سماع و ذکر صلوات
خاموش نشستن این زمان نتوانم

پیامک۵۰

در عید غدیرخم چو پیمان بستند
تا آخر عمر عهدشان نشکستند
بر روح بلند پایمردان صلوات
لعنت به جماعتی که آن بگسستند

پیامک۵۱

از فرط گنه جهان ما شد تاریک
ای کاش خدا برای عرض تبریک
در عید غدیرخم به نور صلوات
عیدی بدهد فرج نماید نزدیک

پیامک۵۲

خورشید خجالت زده شد روز غدیر

در رشک رخ نبی و سیمای امیر
پس چهره برافروخت به ذکر صلوات
تفسیر بشد و گرنه آن دم تکویر

پیامک۵۳

آغاز علی بود و علی حُسن ختام
او اول و آخر است به دین اسلام
در عید غدیرخم فرستد صلوات
هر کس که و را علی ولی گشت و امام

پیامک۵۴

امید خدا به ما نویدی بدهد
در عید غدیر اجر مزیدی بدهد
از برکت ذکر یاعلی و صلوات
حق با فرجش بر همه عیدی بدهد

پیامک۵۵

الحق که تو آن علی ولی اللهی
از اسرار خداوند جهان آگاهی
آغاز ولایت فرستم صلوات
دانم ز عنایتت غمم می کاهی

پیامک۵۶

دست همه عاشقان حنایی شده است
شعر همه شاعران ولایی شده است
از یمن غدیر خم به ذکر صلوات
دوران فراق او نهایی شده است

پیامک۵۷

خورشید چراغکی ز رخسار علیست
مه نقطه کوچکی ز پرگار علیست
هرکس که فرستد به محمد صلوات
همسایه دیوار به دیوار علیست

عید غدیر مبارک

پیامک۵۸

امام صادق(ع) فرمود: به خدا قسم اگر مردم فضیلت واقعی «روز غدیر» را می‌شناختند، فرشتگان روزی ده‌بار با آنان مصافحه می‌کردند

پیامک۵۹

امام صادق(ع) فرمود: ... روز غدیر خم در میان روزهای عید فطر و قربان و جمعه همانند ماه در میان ستارگان است.

پیامک۶۰

خدایا به حق شاه مردان

مرا محتاج نامردان مگردان

فرا رسیدن عید غدیرخم بر عاشقان آن حضرت مبارک . . .

پیامک۶۱

دلا امشب به می باید وضو کرد

و هر ناممکنی را آرزو کرد . . .

عید بر شما مبارک

پیامک۶۲

علی در عرش بالا بی نظیر است

علی بر عالم و آدم امیر است

به عشق نام مولایم نوشتم

چه عیدی بهتر از عید غدیر است . . . ؟

پیامک۶۳

چون نامه ی اعمال مرا پیچیدند

بردند به میزان عمل سنجیدند

بیش از همه کس گناه ما بود ولی

آن را به محبت علی بخشیدند . . .

عیدتان مبارک

پیامک۶۴

هان! ای مردمان! علی را برتر بدانید، که او برترین انسان از زن و مرد بعد از من است.

هرکه با او بستیزد و بر ولایتش گردن ننهد نفرین و خشم من بر او باد. (خطبه ی غدیریه)

پیامک۶۵

رسول خدا(ص) فرمود: ای مسلمانان! حاضران به غایبان برسانند: کسی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت علی سفارش می کنم،

پیامک۶۶

خورشید شکفته در غدیر است علی / باران بهار در کویر است علی

بر مسند عاشقی شهی بی همتاست / بر ملک محمدی امیر است علی . . .

پیامک۶۷

امام صادق(ع) فرمود:عید غدیر، روزی است که رسول خدا(ص) علی(ع) را بعنوان پرچمدار برای مردم برافراشت و فضیلت او را در این روز آشکار کرد و جانشین خود را معرفی کرد

پیامک۶۸

عجب تمثیلی است این که علی مولود کعبه است . . .

یعنی اینکه باطن قبله را در امام پیدا کن .

عید غدیر خم مبارک

پیامک۶۹

امام صادق(ع) فرمود:عید غدیر، روز عبادت و نماز و سپاس و ستایش خداست و روز سرور و شادی است به خاطر ولایت ما خاندان که خدابر شما منت گذارد

پیامک۷۰

امام صادق(ع) فرمود: من دوست دارم که شما آن روز را(عید غدیر)روزه بگیرید.

پیامک۷۱

سقاک الله ای ساقی دل‌پذیر

سقانی ز مینای خم غدیر

بده جامی از آن می روح‌بخش

کز آلودگی پاک سازم ضمیر

عید غدیر برهمه ی شما مبارکباد.

پیامک۷۲

امام صادق(ع) فرمود:یک درهم به برادران با ایمان و معرفت، دادن در روز عید غدیر برابر هزار درهم است

پیامک۷۳

امام صادق(ع) فرمود:در روز عید غدیر به برادرانت انفاق کن و هر مرد و زن مؤمن را شاد گردان.

پیامک۷۴

امام صادق(ع) فرمود:عید غدیر، روز عید و خوشی و شادی است و روز روزه‌داری به عنوان سپاس نعمت الهی است.

پیامک۷۵

امام رضا(ع) فرمود:
کسی که در روز (غدیر) مؤمنی را دیدار کند، هر روز هفتاد هزار فرشته قبر او را زیارت می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند.

پیامک۷۶

امام صادق(ع) فرمود:روزه روز غدیر خم با روزه تمام عمر جهان برابر است.

پیامک۷۷

آمد غدیر و شیر خدا شد امامان / در راه او فدا بنماییم جانمان
عیــد غــدیر آمده بــیعت کنیم مــا / بـا وارث غدیــر امام زمانمان . . .

پیامک۷۸

غدیر روز اثبات امامت ائمه طاهرین (علیهم السلام) بر شیعیان حضرت مهدی مبارک باد.

پیامک۷۹

رسول خدا(ص) :خدایا کسی که من مولای اویم پس علی هم مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند.

پیامک۸۰

نازد به خودش خدا که حیدر دارد / دریای فضائلی مطهر دارد
همتای علی نخواهد آمد والله / صد بار اگر کعبه ترک بردارد

پیامک۸۱

رسول خدا(ص) فرمود:ای علی، تو برادر و وصی و وارث و جانشین من در میان امت من در زمان حیات و بعد ازمرگ منی.

پیامک۸۲

عید است و غـــدیرش ، علی والا است ، علی
دل تشنه عــــدل است و او دریاست ، علی
جشن است و مبارک ، علی گشته است ، ولی
دنیا همــــه را شادی که مــــولا است ، علی

پیامک۸۳

بر عید غدیر عید اکبر صلوات / بر چهره ی نورانی حیدر صلوات
بر فاطمه این عید هزاران تبریک / بر یک یک اهل بیت کوثر صلوات . . .
عید غدیر بر شما مبارک

پیامک۸۴

زیر چتر بوسه ها ، آسمان غدیر شد
فرصتِ تنفسِ نغمه ی کویر شد
ترجمانی از بهشت ،ترجمانی از خدا
روی دستِ عرشیان، آیه ای غدیر شد . . .

پیامک۸۵

عیدی چو غدیر این قدر معظم نیست / حبلی چو ولایتش چنین محکم نیست
بر رشته ی محکم ولایت صلوات / بیچاره بود هر آن که مستعصم نیست
عید سعید غدیر خم مبارک باد

پیامک۸۶

غافل مشو از عید غدیر و برکات / امروز خدا گشوده است باب نجات
جبریل و ملائک همه با امر خدا / سر داده ز گل دسته ی هستی صلوات

پیامک۸۷

در عید غدیرخم بسی مسرورم / از نور جمال مرتضی مسحورم
امید که در حشر به ذکر صلوات / با حب علی خدا کند محشورم

پیامک۸۸

مستیم ولی ز جمع هشیارانیم
مشغول دعای بارش بارانیم
با یک صلوات بیعتی تازه کنیم
تا حشر به بیعت علی می مانیم

پیامک۸۹

وقتی که بگفت وال من والا را / خشنود نمود حضرت زهرا را
بر احمد و نایبش فرستد صلوات / هرکس که پذیرفته ز جان مولا را

پیامک۹۰

خرّم تر از این لحظه ندیدست علی / از امر خدا به خلق گردیده ولی
بیعت همه کردند به ذکر صلوات / تفسیر الست ربکم بود و بلی

پیامک۹۱

عید است و هوا شمیم جنت دارد / نام خوش مصطفی حلاوت دارد
با عطر گل محمدی و صلوات / این محفل ما عجب طراوت دارد

پیامک۹۲

مهر تابان ولایت، شد نمایان در غدیر
باز بخشید این بشارت، خلق را جان در غدیر
«هر که من مولای اویم این علی مولای اوست»
این ندا پیچید در گوش بزرگان در غدیر
خاطر اهل ولا زین گفته شد امیدوار
ناامید از رحمت حق گشت شیطان در غدیر
عید سعید غدیر بر شما مبارک

پیامک۹۳

بر خاطره ی زمان طراوت بارید / بر کام جهان دمی حلاوت بارید
رشکی به دل تمام دریاها شد / آن خم که بر او ابر ولایت بارید . . .

پیامک۹۴

غدیر ، بهای هر چه بهاران، طراوت قطره قطره ی باران

عطر دل انگیز نعمت ولایت و ...موهبت هدایت مبارک باد . . .

پیامک۹۵

موج یک حادثه در جان غدیر است امروز / و علی چهره ی تابان غدیر است امروز

عید ولایت بر همه مبارک

پیامک۹۶

تا نور نشسته بر لبان تو علی / تا عشق بود چراغ جان تو علی

آن صحنه و آن حماسه ی روز غدیر / خاریست به چشم منکران تو علی . . .

پیامک۹۷

غدیر ، یک کلمه نیست ، یک برکه نیست؛ یک دریاست؛ رمزی است بین خدا و انسان.

روز اکمال دین و عید ولایت امیرالمؤمنین مبارکباد

پیامک۹۸

غدیر، یک تاریخ است؛ تاریخی که ابتدایش مدینه است، میانش کربلا و انتهایش ظهور.

پیامک۹۹

سرچشمه ی وحی در کویر است، غدیر / تقدیر خداوند قدیر است، غدیر

ای عشق! بگو به تشنه کامان ولا / دریاست، اگرچه آبگیر است، غدیر

پیامک۱۰۰

ای ساقی کوثر ای شفیع عرصات / در شأن تو آمده فراوان آیات

امشب صلواتی است شراب نابت / جام دگرم بده به ذکر صلوات

پیامک۱۰۱

امشب همه عاشقان به عیش و طربند / در مدح علی به گفتگو با ادبند

در گود غدیرخم به ذکر صلوات / در عهد دگر به تکسوار عربند

پیامک۱۰۲

بالای کجاوه ها بر آن خم غدیر / گلواژه ی اکملت لکم شد تفسیر

بر دست یداللهی حیدر صلوات / در بیعت یاعلی به پا شد تکبیر

پیامک۱۰۳

ای آنکه تویی ساقی و مولای غدیر / کن مست مرا ز خمّ و صهبای غدیر
بر دست تو و دست محمد صلوات / دستان یداللهی والای غدیر

پیامک۱۰۴

با گوهر ناب در صدف پرورده / امروز خدا به ما عنایت کرده
دیدم به غدیر با هزاران صلوات / صد دسته گل محمدی آورده

پیامک۱۰۵

امروز به شکرانه ی این عید غدیر / کز یمن ولایتش جهان شد تطهیر
پیوسته فرست بر محمد صلوات / کن بیعت دیگری به مولا و امیر

پیامک۱۰۶

امروز به میخانه ی مولا مستیم / در محضر اهل بیت عصمت هستیم
این عید غدیر است و بهار صلوات / کز بند غم و غصه و ماتم رستیم

پیامک۱۰۷

بر اوج کجاوه ها دو دست خورشید / دست علی و دست پیمبر تابید
زین نورٌ علی نور چو شد دین تکمیل / عطر صلوات حق به عالم پیچید

پیامک۱۰۸

ما مست ولایتیم و پابست امیر / پیمانه ی ما پر شده از خمّ غدیر
بر ساقی کوثر ولایت صلوات / بر صولت حیدری هزاران تکبیر

پیامک۱۰۹

یک ذره ز مدح او به این افواه است / از منزلتش فقط خدا آگاه است
شادانه به عید او فرستم صلوات / این عید غدیر عید حزب الله است
در عید غدیر خم خدا داد نوید / شد اهل نفاق و کفر دیگر نومید
در اوج درخشش است ذکر صلوات / نور صلوات در دو عالم تابید

پیامک۱۱۰

امروز که دین مصطفی شد تکمیل / با آیه ی اکملت لکم در تنزیل

بر ختم رسالت و ولایت صلوات / رفتن به بهشت جاودان شد تسهیل

پیامک۱۱۱

با نام علی به عرش پرواز کنیم / صدها گره از خلق خدا باز کنیم

هو یا مددی بخوان و ذکر صلوات / کز لطف و کرامتش صد اعجاز کنیم

پیامک۱۱۲

در عید غدیر شادی ام افزون است / اندوه و غم و غصه ز دل بیرون است

شکرانه ی این عید فرستم صلوات / این سینه ام از حب علی مشحون است . . .

پیامک۱۱۳

بر شیعه کنون وقت سرور و طرب است / جام طرب از غدیرخم لب به لب است

شادی خود اظهار نما با صلوات / گر شیعه ای و شاد نباشی عجب است

پیامک۱۱۴

آسوده زهرچه بوده ام من امروز / غمها ز دلم زدوده ام من امروز

درعید غدیر خم به ذکر صلوات / ابواب جنان گشوده ام من امروز

پیامک۱۱۵

برداشت خدا پرده ز اسرار نهفت / بردست نبی گل ولایت بشکفت

شد نورٌ علی نور به ذکر صلوات / چون منزلت علی پیمبر می گفت

پیامک۱۱۶

ای دل ز ولایت علی شادی کن / احساس غرور و فخر و آزادی کن

با دسته گلی پر از درود و صلوات / از روز غدیر و شادی اش یادی کن

پیامک۱۱۷

سرشار سرور و شادی بسیاریم / سرمست ولای حیدر کرّاریم

صد حمد که با ذکر شریف صلوات / بر حبل ولایتش تمسّک داریم

پیامک۱۱۸

هرکه با او بستیزد و بر ولایتش گردن ننهد نفرین و خشم من بر او باد. (خطبه ی غدیریر)

پیامک۱۱۹

در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
حق تعالی داده بهر تو پیام
تا رسالت را کنی اینجا تمام
عیدالله اکبر برهمه شیعیان مبارکباد.

پیامک۱۲۰

باز تابید از افقْ روزِ درخشانِ غدیر / شد فضا سرشار عطرِ گل ز بستان غدیر
موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر / چشمه های نور جاری شد ز دامان غدیر . . .

پیامک۱۲۱

ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام / بر تو ای روز امامت از همه امت سلام
از تو محکم شد شریعت، وز تو نعمت شد تمام / ما به یاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام . . .

پیامک۱۲۲

از ولای مُرتضی دل را چراغان می کنیم / بـا علی بار دگر تجدید پیمـان می کنیم . . .

پیامک۱۲۳

غدیر، تجلّی اراده خداوند، مکمّل باور ما و نقطه تأمّلی در تاریخ است . . .
گفت پیغمبر به یارای سخن / پیک رب العالمین آمد به من
گفت حیدر را خدا این تحفه داد / بر همه خلق جهان فضلش نهاد . . .

پیامک۱۲۴

امـام کـاظم(ع) فرمود: ولایـت علی(ع) در کتابهـای همه پیـامبران ثبت‌شـده است و هیـچ پیـامبری مبعوث نشـد، مگر بـا میثـاق نبوت محمد(ص) و امامت علی(ع).

پیامک۱۲۵

رسول خدا(ص) فرمود: ولایت علی بن ابیطالب(ع) ولایت‌خداست، دوست داشتن او عبادت خداست،

پیامک۱۲۶

(من کنت مولا فهذا علی مولا)
حلول عید ولایت و امامت را که به شکرانه ی تکمیل دین و تتمیم نعمت همگان
با عرشیان و فرشیان است ، محضر شما و همه ی شیعیان
تبریک و تهنیت عرض می نمایم

پیامک۱۲۷

امام صادق(ع) فرمود: ... روز غدیر خم در میان روزهای عید فطر و قربان و جمعه همانند ماه در میان ستارگان است.

پیامک۱۲۸

ای ز شطرنج حقیقت گـــشتــه مات / کیش خود را کــن رها بنــگر حیــات
از عــلی و آل او جـــو درد عــشــق / جفت شش آورده حق، در فرد عـشق
آب و رنگ باغ، آب و گل، علی است / صورت آییــنه کــامل عـلی اســـت . . .

پیامک۱۲۹

رسیده هجده ذی حجه و قلب نبی شاد است
غدیر آمد، امیرالمؤمنین اینک به بالای سریر آمد
بود دست نبی در دست او و تاج رحمتش بر سر
بتهای ظلم و جور امروز از اوجش به زیر آمد . . .
عید غدیر خم مبارک باد

پیامک۱۳۰

ای دل دوباره گل کن امشب علی ، امیر است
بر آستان جانان آیینه ی غدیر است
آیینه ی محمد، مردی زجنس قرآن
شیرخدا ولی شد آن کوه عشق و ایمان . . .

پیامک۱۳۱

من یک مسلمانم ولی را می‌شناسم
مولا علی مولا علی را می‌شناسم
مهر علی را تا ابد در سینه دارم
در سینه از مهر علی گنجینه دارم . . .
عید غدیر خم مبارک باد

پیامک۱۳۲

آحاد ملك چو سجده بر آدم كرد / بر نام علی و شوكت خاتم كرد

در روز غدير خم نه تنها آدم / بر قامت مرتضی فلك سر خم كرد . . .

عيد غدير خم مبارك باد

پیامک۱۳۳

گرفت پرچم اسلام را علی در دست

از اين گزيده، زمين و زمان به خود باليد

به يمن فيض ولايت، شراب خمّ الست

به عشق آل علی از غدير خم جوشيد . . .

عيد غدير خم مبارك باد

پیامک۱۳۴

مهر تابان ولايت شد نمايان در غدير / باز بخشيد اين بشارت، خلق را جان در غدير

از طواف كعبه امروز آن كه برگردد، يقين / حج او مقرون بود با عهد و پيمان در غدير . . .

عيد غدير خم مبارك باد

پیامک۱۳۵

در فصل خطر امير را گم نكنيد

آن وسعت بی نظير را گم نكنيد

تنها ره جنت از علی ميگذرد

ای همسفران غدير را گم نكنيد . . .

عيد غدير خم مبارك باد

پیامک۱۳۶

امروز كه دين مصطفی شد تكميل

با آيه ی اكملت لكم در تنزيل

بر ختم رسالت و ولايت صلوات

رفتن به بهشت جاودان شد تسهيل

عيد سعيد غدير خم مبارک باد

پیامک۱۳۷

عیـد کمـال دین،سـالروز اتمام نعمت و هنگامه اعلان وصایت و ولایت امیر المومنین علیه السـلام بر شـیعیان وپیروان ولایت خجسـته باد...

پیامک۱۳۸

عید است و غدیرش، علی والا است، علی / دل تشنه عدل است و او دریاست، علی

جشن است و مبارک، علی گشته است، ولی / دنیا همه را شادی که مولا است، علی

عید غدیر خم مبارک باد

پیامک۱۳۹

غدیر، برکت همه احساس های معنوی و دریای جاری خیرات نبوی است

پیامک۱۴۰

ولایت چیست؟ معراج تکامل

پی اثبات ذات پاک حق، قل:

ولایت علت غایی است ما را

به حکمت فعل بی ماضی است مارا

ولایت آب و گل را در هم آمیخت

که از آمیختن، آدم برانگیخت

عید غدیربر شمامبارک.

پیامک۱۴۱

عید بزرگ خالق و خلقت خجسته باد

جشن سرور احمد و امّت خجسته باد

آوای وحی و مژدهٔ رحمت خجسته باد

صوت خوش منادی وحدت خجسته باد

عیدتان مبارک.

پیامک۱۴۲

عید غدیر عید خداوند اکبر است

عید غدیر عید بزرگ پیمبر است

عید غدیر عید تولّای حیدر است

عید غدیر عید بتول مطهّر است

عید بزرگ شیعیان مبارک.

پیامک۱۴۳

جلوه گر شد بار دیگر طور سینا در غدیر
ریخت از خم ولایت می به مینا در غدیر
رودها با یکدگر پیوست کم‌کم سیل شد
موج می‌زد سیل مردم مثل دریا در غدیر
غدیر مبارک.

پیامک۱۴۴

در غدیر خم نبی خشت از سر خم برگرفت
خشت از خم و لای ساقی کوثر گرفت
از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی
ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت

پیامک۱۴۵

هدیه جبریل بود«الیوم اکملت لکم»
وحی آمد در مبارک باد مولی در غدیر
با وجود فیض«اتممت علیکم نعمتی»
از نزول وحی غوغا بود غوغا در غدیر
عیدشادی و سرور برشما مبارک

پیامک۱۴۶

پر شد آغوش غدیر از دم «بخٍّ بخٍّ»
تا بکوبد هیجانات نیوشیدن را عطر «من کنتُ...» و غوغای «علی مولاه»
قافله قافله راند این همه کوشیدن را
غدیربرشما مبارک.

پیامک۱۴۷

غنچه لبهای پیغمبر که شد وا در غدیر / بر لبش گل واژه " من کنت مولا " نشست . . .
عید غدیر خم مبارک

پیامک۱۴۸

علی (ع) آیینه خداوند است

عشق از او، انعکاس می‌یابد

نور، بر گِردِ قامتش پیچد

ماهِ من، ناشناس می‌تابد

عید مبارک.

پیامک۱۴۹

در غدیر خم، ولایت شد قبول / برد بالا دست مولا را رسول

رفت بالا دست خورشید غدیر / شد امام و مقتدای ما، امیر

سرآغاز امامت و ولایت برشما مبارک باد . . .

پیامک۱۵۰

ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام / بر تو ای روز امامت از همه امت سلام

از تو محکم شد شریعت، وز تو نعمت شد تمام / ما به یاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام . . .

پیامک۱۵۱

از ولای مُرتضی دل را چراغان می کنیم / بـا علی بار دگر تجدید پیمـان می کنیم . . .

پیامک۱۵۲

در خم غدیر از خداوند قدیر

بر ختم رسل بشارت آورد بشیر

چون امر ولایت علی شد اعلام

اسلام کمال یافت در عید غدیر

پیامک۱۵۳

حرف حق این است و در آن شبهه نیست هم علی حق است و هم حق با علیست

عشق را در قلب خود دعوت کنید با علی، نور خدا، بیعت کنید

پیامک۱۵۴

چیست تفسیر غدیر خم؟ بگو با زبان عاشقی، بی گفت و گو

چیست تفسیر غدیر خم؟ علی عشق را، مولا؛ عدالت را، ولی

چیست تفسیر غدیر خم؟ امید مژده ی رحمت به امت، بوی عید

پیامک۱۵۵

امام باقر علیه السلام:
شیطان دشمن خدا چهار بار ناله کرد: روزی که مورد لعن خدا واقع شد و روزی که به زمین هبوط کرد و روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث شد و روز غدیر.

پیامک۱۵۶

باز تابید از افقْ روزِ درخشانِ غدیر شد فضا سرشار عطرِ گل ز بستان غدیر موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر چشمه های نور جاری شد ز دامان غدیر

پیامک۱۵۷

تا نور نشسته بر لبان تو علی
تا عشق بود چراغ جان تو علی
آن صحنه و آن حماسه روز غدیر
خاریست به چشم منکران تو علی

پیامک۱۵۸

امام صادق علیه السلام:
شگفتا از آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام با آن مواجه شد! او با ده هزار شاهد و گواه(در روز غدیر) نتوانست‌حق خود را بگیرد، در حالی که هر شخص با دو شاهد حق خود را می گیرد.

پیامک۱۵۹

کودکان به حج رفته مدینه از غدیر، تبریک و شادباشی شناختند و علی ماند و مسئولیت این قوم و علی ماند مولاییِ مردمی کم‌حافظه...

پیامک۱۶۰

امروز تنها وارث غدیر حضرت مهدی (علیه السلام) است.
خدایا لذت دیدارش را بر ما ارزانی دار

پیامک۱۶۱

سالگرد غدیر یادآور تجدید بیعت با فرزند غدیر، حضرت مهدی می‌باشد.
تجدید بیعت مبارک

پیامک۱۶۲

زیر لوای علی صف کشیده ایم / چشم انتظار مهدی آل محمدیم

غدیر خجسته باد

پیامک۱۶۳

با طلوع خورشید ولایت در غدیر شیطان فریاد نا امیدی کشید.

خدای را امید که در این غدیر با طلوع خورشید ظهور، فریاد مرگ شیطان در جهان بپیچد.

پیامک۱۶۴

نماز بی ولای او عبادتی است بی وضو

به منکر علی بگو نماز را قضا کند !

پیامک۱۶۵

فرمود رسول گل جبین ،ای مردم

بی شبهه علی است روح دین ،ای مردم

سوگند به حق که غیر او در عالم

کس نیست امیر مومنین ای مردم

پیامک۱۶۶

باز تابید از افقْ روزِ درخشانِ غدیر / شد فضا سرشار عطرِ گل ز بستان غدیر

موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر / چشمه های نور جاری شد ز دامان غدیر . . .

پیامک۱۶۷

آن روز فرشته در سماء گل می ریخت

پیوسته ز عرش کبریا گل می ریخت

با خطبه خورشیدی خود ختم رسل

در پای علی مرتضی گل می ریخت

پیامک۱۶۸

علی آن اولین مر د مسلمان که در جانش نشسته نور ایمان

به سیزده سالگی بهر پیمبر(ص) ولی گشت و وصی گشت وبرادر

علی آن وارث علم نبوت علی آن صاحب حق امامت

علی معنای عشق آفرینش چراغ روشن تقوا و بینش

پیامک۱۶۸

این حکم خدای ازلی می باشد / بر خلق خدا ،علی ولی می باشد
گلواژه اکملت لکم، در قرآن / تا ابد،ولایت علی می باشد

پیامک۱۶۹

آنها که به حکم عقل،آدم هستند / رهپوی ره رسول اکرم هستند
گویند به قول مصطفی تا صف حشر / قرآن و امام هر دو با هم هستند

پیامک۱۷۰

السلام ای غدیر! مَهبَط عشق!
مقصد دولت مسلّط عشق!
السلام ای غدیر! مقصد یار!
وی گل‌افشان ز موج‌موج بهار!
عید برشما مبارک.

پیامک۱۷۱

با قل هوالله است برابر علی مدد
یا مرتضی است شانه به شانه به یا صمد ؟
هستند مرتضی و خدا هر دو معتمد
جوشانده ای زنسخهء عیسی ست این سند
عید جانشینی علی برشیعیان مبارک.

پیامک۱۷۲

گلسوره نور و هل اتی هر دو یکی است / یاسین حکیم و انبیاء هر دو یکی است
از قول احد احمد مرسل فرمود / قرآن و علی مرتضی هر دو یکی است
عید غدیرمبارک.

پیامک۱۷۳

در خم غدیر آیه ای نازل شد / آن آیه چراغ دار راه دل شد
از برکت نعمت ولایت آنروز / دین یافت کمال و دین حق کامل شد

پیامک۱۷۴

امروز شد این آئین،با نصب علی کامل / گشتیم ز مهر او،بر جمله نعم نایل

خشنودی منان شد،زابلاغ غدیر حاصل / تنها به علی سالم،کشتی برسد ساحل

پیامک۱۷۵

علی باشد آنکس که اول قبول / نموده است دین خدا و رسول

هم او باشد آنکس که بهرخدا / نموده است جان بر پیمبر فدا

پیامک۱۷۶

مرتضی جان و جانشین من است / او ولی خدا امین من است

بعد من پیشوای امت اوست / بر شما مشعل هدایت اوست

پیامک۱۷۷

نیست علمی ، مگر خدای جهان / به من آموخت قادر منان

منهم آنرا به گفته داور / یاد دادم به نائبم حیدر

پیامک۱۷۸

گفته های مرا به یاد آرید / این امانت چو جان نگهدارید

این سفارش به یکدیگر بکنید / نسل آینده را خبر بکنید

پیامک۱۷۹

چونکه نسل علی ز نسل من است / آری اصل علی ز اصل من است

رهبریت برای امت من / هست با اهل بیت و عترت من

پیامک۱۸۰

تا که گردند همه باخبر از این پیغام / حاضران خود بنمایند به غائب اعلام

باید این خطبه و این واقعه را از پی نشر / برسانند پدرها به پسرها تا حشر

پیامک۱۸۱

هرچه بود از حلال یا که حرام / یاد داده مرا خدای کلام

همه را یاد داده ام به علی / نیست در گفته های من خللی

پیامک۱۸۲

وحی آمد سوی ختم المرسلین / در غدیر خم بگو با مسلمین
فاش کن اینکه وصی تو علی است / بعد تو بر پیروانت او ولی است

پیامک۱۸۳

گرفت پرچم اسلام را علی در دست
از این گزیده، زمین و زمان به خود بالید
به یمن فیض ولایت، شراب خمّ الست
به عشق آل علی از غدیر خم جوشید

پیامک۱۸۴

غدیر، یک سند زنده، یک حقیقت محض
غدیر، از دل تنگ رسول عقده گشاست
غدیر، صفحه تاریخ «وال من والاه»
غدیر، آیه توبیخ «عاد من عاد» است

پیامک۱۸۵

جمع کرد آنگاه اقیانوس‌ها را در غدیر
ریخت موج التهابی در دل آن آبگیر
آبگیر آیینه‌ای شد از جهان در اهتزاز
موج، پشت موج بالا رفت با دست امیر

پیامک۱۸۶

ولایت امیر المؤمنین علیه‌السلام ، چشمه حیات لازَمان و لا مکانی است که در جوشش همواره خویش، هیچ کس را از آن بیعت تاریخی محروم نمی‌کند.

پیامک۱۸۷

خوش به حال فرشتگان که هر شامگاه، با سرخی شفق، فوج فوج در زلال بی‌کران غدیر بال می‌شویند و در ساحل سبز غدیر به نماز می‌ایستند!

پیامک۱۸۸

غدیر، آبراهه‌ای بود به خشک‌زار اندیشه‌های تمام اَعصار

پیامک۱۸۹

کاش رفتگان تاریخ هم برمی‌گشتند! کاش آیندگان را مجال وصالی بود؛
شاید ما غربت‌نشینان شهر غیبت هم شاهد می‌شدیم؛ آن‌گاه که
محمد با گلوی خسته از گذر سال‌ها، مرتضی را تصنیف کرد.

پیامک۱۹۰

از دور دست تاریخ، آن سوی غدیر؛ از دور دست خاطره‌های آفتاب
سوزان حجاز، صدای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به گوش می‌رسد.
گویی استمداد می‌کند از زمان؛ گویی یاور می‌خواهد از تاریخ؛
گویی می‌خواهد خاک‌های گرم غدیر را شاهد بگیرد بر این انتصاب
آسمانی.

پیامک۱۹۱

در سینه،دلش کتاب مسطور خداست / پیشانیش آئینه منشور خداست
روشنتر از این سخن چه گویم که علی / تفسیر دقیق سوره نور خداست
عید آل الله مبارک.

پیامک۱۹۲

خجسته باد پیوند «نبوت» و «امامت» در نقطه اوجی به نام غدیر خم
که غدیر، گره محکمی است برای رشته دیانت.
غدیر خم، عید تکمیل رسالت مبارک باد!

پیامک۱۹۳

غدیر علی ، هنوز هم چشمه ای لبریز از آب حیات و دریایی موّاج از کرامتهاست .
غدیر دریایی از باور و بصیرت ، در کویر حیرت و هامون ضلالت است ، تا کام
جان ها از آن سیراب شود .

پیامک۱۹۴

علی ، برگزیده محمد نیست ، بلکه منتخب خداست و پیامبر فقط ابلاغگر پیام الهی نسبت به امامت اوست

پیامک۱۹۵

غدیر درخشان چون گوهری در تابش آفتاب است، وسیع به وسعت ابدیت
است و جاری در لحظه لحظه کائنات است،

پیامک۱۹۶

این دو، قرآن و آل پیغمبرد / هان نگردد جدا ز هم دیگر

این دو را هر که با دل آگاه / متمسک نشد ، شود گمراه

پیامک۱۹۷

خطابه غدیر، منشور راهبردی تشیع است؛ تشیع نه به عنوان یک فرقه و اقلیت، بلکه به عنوان شیوع انسانی و همگرایی کلی.

پیامک۱۹۸

من پیام آورم، رسول خدا / این علی، جانشین من به شما

من رسولم، علی امام شماست / هم وصی من او به امر خداست

پیامک۱۹۹

امر رب العباد، این باشد / که علی، میر مؤمنین باشد

بعد من، این مقام لم یزلی / نی روا بر کسی، بغیر علی

پیامک۲۰۰

در خم غدیر آیه ای نازل شد / آن آیه چراغ دار راه دل شد

از برکت نعمت ولایت آنروز / دین یافت کمال و دین حق کامل شد

پیامک۲۰۱

غدیر سرمایه بزرگ اسلام و مسلمانان است عیدشما مبارک.

پیامک۲۰۲

در غدیر ، تاریخ، ارزنده ترین پیامش را اعلام کرد عید نور مبارک

پیامک۲۰۳

در غدیر، بَشَر گونه ای آسمانی زمامدار امت است

عیدتان مبارک

پیامک۲۰۴

اکثر مسلمانان از مسئله غدیر اطلاع ندارند ولی ما باتبریک عید غدیر این مطلب را به آنان یاد آوری میکنیم

پیامک۲۰۵

گرفت پرچم اسـلام را علی در دست از این گزیـده، زمین و زمـان به خود بالیـد به یمن فیض ولایـت، شـراب خمّ الست به عشق آل علی از غدیر خم جوشید . . . عید غدیر خم مبارک باد

ولادت حضرت علی علیه السلام

پیامک ۱

حضرت علی علیه السلام فرمود:
اسلام معنایش تسلیم در برابر دستورات الهی و عمل به آنها می باشد
ولادت حضرت علی علیه السلام مبارک

پیامک ۲

سرچشـمه ی عشق با علی آمده است/ گل کرده بهشت تا علی آمده است/ شد کعبه حرمخانه میلاد علی(ع) /کز کعبه صدای یا علی آمده است
ولادت حضرت علی علیه السلام مبارک

پیامک ۳

میلاد امام علی(ع)آغازگر اشاعه عدالت و مردانگی و معروف والاترین الگوی شهامت و دیانت، بر عاشقانش مبارک باد!

پیامک ۴

میلاد مظهر علم و عزت و عدالت و سخاوت و شجاعت، اسد الله الغالب، علی بن ابیطالب(ع)، مبارک باد

پیامک ۵

تا حبّ علی و آل او یافته ایم کام دل خویش مو به مو یافته ایم وز دوستی علی و اولاد علی است در هر دو جهان گر آبرو یافته ایم

پیامک ۶

تـا که بر لب نـامت ای زیبـاترین، می آورم آسـمان هـا را تـو گـویی بر زمین می آورم تو طلوع آفتـابی، من اذان مغربم زیر لب نـام امیرالمؤمنین می آورم

پیامک ۷

آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس در خوان جهان پنجه نیالود، علی بود شاهی که وصی بود و ولی بود، علی بود سلطان سخا و کرم و جود، علی بود

پیامک۸

میلاد مرتضی اسدالله حیدر است / جشن ولادت علی(ع) آن میر صفدر است / زوجی برای فاطمه حق آفریده است / این زادروز همسر زهرای اطهر است

پیامک ۹

هر کس که شود داخل حصن حیدر ایمن بود از عذاب روز محشر جز مهر علی و آل چیزی نبود سرمایه ی طوبا و بهشت و کوثر میلاد امام علی(ع) مبارک باد

پیامک ۱۰

ذکر من، تسبیح من، ورد زبان من علی است جان من، جانان من، روح و روان من علی است تا علی (ع) دارم ندارم کار با غیر علی شکر لله حاصل عمر گران من علی است میلاد امام علی(ع) مبارک باد

پیامک ۱۱

زد عشق تو خیمه در دل ما حل شد زتو جمله مشکل ما با مهر علی و آل بسرشت از روز ازل خدا دل ما میلاد امام علی(ع) مبارک باد

پیامک ۱۲

حجت حق، از حریم حق، به امر حق عیان شد / روشن از نور رخش، ارض و سما، کون و مکان شد / خانه زاد حق ولادت یافت اندر خانه ی حق / حق به مرکز جا گرفت، باطل گریزان از میان شد
میلاد امام علی(ع) مبارک باد

پیامک ۱۳

ان سبب ماه رجب ماه خداست که اندر آن میلاد شاه لافتی ست شد رخش از کعبه ظاهر، عقل گفت: چون که صد آمد نود هم پیش ماست
میلاد امام علی(ع) مبارک باد

پیامک ۱۴

دل هر چه نظر به وسعت عالم تافت / جز نور تو در عرصه ی آفاق نیافت
هنگام نهادن قدم بر سر خاک / دیوار حرم به احترام تو شکافت
میلاد امام علی(ع) مبارک باد

پیامک ۱۵

مکه پر شور و شعف، کعبه می گیرد شرف، قبله را، قبله نما آمده میر نجف

میلاد امام علی(ع) مبارک باد

پیامک ۱۶

نیستم بیگانه، هستم آشنایت یا علی / از ازل دل داده بر مهر و ولایت یا علی

تا جمال خویش را در کعبه حق ظاهر کند / پرده گیرد از جمال دلربایت یا علی

پیامک۱۷

دلم شده غرق سرور و شعف ، کعبه شده بهر علی یک صدف ، مرغ دلم رها شده به سوی ایوان باصفای شاه نجف

ولادت حضرت علی علیه السلام مبارک

پیامک۱۸

تمام لذت عمرم همین است که مولایم امیرالمومنین است میلاد امام علی(ع) مبارک باد

پیامک۱۹

علی پا به این دنیا گذاشت و قلب عاشقان را محسور کرد و همگان را با انسانی آشنا کرد که پدر تمامی آفریدگان پروردگارش لقب گرفت روز پدر مبارک . . .

پیامک۲۰

ولادت مولی الموحدین امیرالمومنین حیدر کرار شیر خدا مولود کعبه و فرا رسیدن روز پدر را خدمت شما تبریک و تهنیت عرض میکنم

پیامک۲۱

ای قاری اولین تلاوت

ای ساقی کوثر امامت

تقدیم به تو عرض ارادت

امید به لحظه ی شفاعت

ولادت اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی علیه السلام برشمامبارک.

پیامک۲۲

میلاد مظهر علم و عزت و عدالت و سخاوت و شجاعت، اسد الله الغالب، علی بن ابیطالب، مبارک باد . . .

پیامک۲۳

ولادت باسعادت مولای عاشقان، امیر مؤمنان، علی علیه السلام، مبارک باد . . .

پیامک۲۴

ای تو کعبه را نگین، یا امیر المؤمنین ای تو خلقت را پدر، وی خلائق را امین، کن نظر از روی لطف، به تمام پدران روز سیزده رجب، ای امیر مؤمنان

پیامک۲۵

نیستم بیگانه، هستم آشنایت یا علی از ازل دل داده بر مهر و ولایت یا علی تا جمال خویش را در کعبه حق ظاهر کند پرده گیرد از جمال دلربایت یا علی

پیامک۲۶

حضرت علی علیه السلام فرمود: قناعت انسان را بی نیاز می کند.
ولادت حضرت علی علیه السلام مبارک

پیامک۲۷

حضرت علی علیه السلام فرمود: کار نیک را با منت باطل مکن . ولادت امیر مومنان بر شماشیعیان گرامی باد.

پیامک۲۸

آن شیر دلاور که زبهر طمع نفس / در خوان جهان پنجه نیالود، علی بود
شاهی که وصی بود و ولی بود، علی بود / سلطان سخا و کرم و جود، علی بود . . .

پیامک۲۹

ناگهان یک صبح زیبا آسمان گل کرده بود / خاک تا هفت آسمان، بغض تغزل کرده بود / حتم دارم در شب میلادت، ای غوغاترین / حضرت حق نیز در کارش تأمل کرده بود / هر فرشته، تا بیایی، ای معمایی ترین / بال های خویش را دست توسل کرده بود

پیامک۳۰

زد عشق تو خیمه در دل ما / حل شد زتو جمله مشکل ما / با مهر علی و آل بسرشت /از روز ازل خدا دل ما
ولادت حضرت علی علیه السلام مبارک

پیامک۳۱

علی جان، امشب در خجسته شب میلادتْ در خانه‌ای که تار و پودش را با عشق تو پرداخته‌ایم، شوق آمدنت را به شادی می‌نشینیم

تا آستان دلمان را با بهار وجودت همراه سازی

پیامک۳۲

ای که شد کعبه ولادتگه تو / معبد حق شده خلوتگه تو / ای امیر دو سرا مولا جان / اسم ما ثبت نما در دیوان

پیامک۳۳

بر مخزن غیب باب مفتوح علی است / گیتی همه کشتی و در او نوح علی است / آن روح که مبداء حیات همه اوست / بر قالب آفرینش آن روح علی است

پیامک۳۴

عارفان دل به تولّای علی باخته‌اند / عاشقان، رَخش به میدان ولی تاخته اند / سوخته در غم عشق علی و آل علی / همه سر در خَم چوگان وی انداخته‌اند

پیامک۳۵

ماه رویت را بنازم، مهر و مینایم تویی / گر خوشم گر می‌گذارم، دین و دنیایم تویی / ای صفای بی نهایت، ای صمیمی ای بزرگ / جلوه‌ای کن در نمازم رنگ و رؤیایم تویی
ولادت حضرت علی علیه السلام مبارک

پیامک۳۶

مسلم اول شه مردان علی ست / عشق را سرمایه ایمان علی ست / از ولای دودمانش زنده‌ام / در جهان مثل گهر، تابنده‌ام
ولادت حضرت علی علیه السلام مبارک

پیامک۳۷

علی، شکوه اقیانوسی است که از هم‌آمیختن دریاهایی از ایمان و ایثار و شجاعتی از جنس اخلاص و تقوا، بنیان گرفته و غواصان حکمت و معنا را به تحیر واداشته است

پیامک۳۸

امشب، ستاره‌ای خواهد درخشید که درخشش نجابتش، آغوش مهربان مظلومیت است.

پیامک۳۹

از ذکر علی مدد گرفتیم آن چیز که میشود گرفتیم در بوته ی آزمایش عشق از نمره ی بیست صد گرفتیم

پیامک۴۰

عمریست که ما علی علی میگوییم / گل را به نیابت علی می بوییم / در روز تولدش با دسته گلی تبریك به دوستان علی میگوییم ولادت مولود کعبه مبارك

پیامک۴۱

منم شاگرد درس عشق مولا / کتاب سینه ام چون طور سینا / دبستانم بود در کوی حیدر / غلام حلقه بر گوشم در این در / به عشق شیرحق خط می نویسم / به دو عالم علی باشد رئیسم / مدادعمر من حیدرنویس است / از این رو دفترمشقم نفیس است / به محشر دفتری بهتر از این نیست / خدا خود داده قول نمره ی بیست

پیامک۴۲

علی زیبایی هر سرنوشت است / اگر الگو شود عالم بهشت است / علی زیباترین نام جهان است / علی ذکر لب صاحب زمان است میلاد حضرت علی علیه السلام بر شما مبارک

پیامک۴۳

ای که به دور کعبه و منکر حیدری کعبه ولادتگه اوست دور حیدر مگرد. میلاد نور مبارك

پیامک۴۴

زندگی رانمکی نیست بجزحب علی ، میلاد نور مبارك.

پیامک۴۵

علـــیٌ حُبُّهُ جُنَّةٌ قَسیمُ النّارِوالجَنَّةُ حب علی سپری است ازآتش جهنم علی (ع) آنست که بهشت وجهنم راتقسیم می کند وَصیُّ المُصطَفی حقاً إمامُ النّاسِ وَالجِنَّةُ علی(ع) وصی بحق پیامبراست واوست امام انس وجن سالروزمیلاد حضرتش برپیروان راستینش مبارکباد

پیامک۴۶

حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند:

ای مردم! به خدا سوگند من هرگز شما را به هیچ طاعتی فرا نمی خوانم مگر آن که خود بر شما، در عمل به آن، پیشی می‌جویم و از هیچ گناهی بازتان نمی دارم و نهی نمی‌کنم، مگر آن که پیش از شما، خود را از عمل به آن باز می‌دارم

پیامک۴۷

امام علی (علیه السلام): سعادت هرگز با سستی و تنبلی به دست نمی‌آید میلاد نور مبارك

پیامک۴۸

قال علی علیه السلام همانا، وحشتناکترین چیزی که بر شما میترسم، هواپرستی، و آرزوهای دراز است میلاد نور مبارک

پیامک۴۹

امام علی (ع) : هر کس طمع در درون داشته باشد خود را حقیر کرده . و کسیکه ناراحتیهایش را فاش کند به ذلت خویش راضی شده . و کسیکه زبانش را بر خود امیر کند شخصیت خود را پایمال کرده است ولادت شاه نجف مبارک .

پیامک۵۰

امام علی (ع) : با مردم آنچنان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک ریزند و اگر زنده بمانید به شما عشق ورزند ولادت حضرت علی(ع) مبارک

پیامک۵۱

ولادت مولی الموحدین امیرالمومنین حیدر کرار شیر خدا مولود کعبه و فرا رسیدن روز پدر را خدمت شما تبریک و تهنیت عرض میکنم . . .

پیامک۵۲

حضرت علی علیه السلام فرمود: کسی که زبانش را حفظ کند، خداوند عیب او را می پوشاند . . .

پیامک۵۳

حضرت علی علیه السلام فرمود: موج های بلا را ، پیش از آنکه بلا سر رسد، با دعا از خود رفع کنید.

پیامک۵۴

ناگهان یک صبح زیبا آسمان گل کرده بود / خاک تا هفت آسمان، بغض تغزل کرده بود

حتم دارم در شب میلادت، ای غوغاترین / حضرت حق نیز در کارش تأمل کرده بود

هر فرشته، تا بیایی، ای معمایی ترین / بال های خویش را دست توسل کرده بود

پیامک۵۵

علی جان، امشب در خجسته شب میلادتْ در خانه‌ای که تار و پودش را با عشق تو پرداخته‌ایم، شوق آمدنت را به شادی می‌نشینیم تا آستان دلمان را با بهار وجودت همراه سازیم عیدتان مبارک باد

پیامک۵۶

ای که شد کعبه ولادتگه تو / معبد حق شده خلوتگه تو

ای امیر دو سرا مولا جان / اسم ما ثبت نما در دیوان

پیامک۵۷

سرچشمه ی عشق با علی آمده است
گل کرده بهشت تا علی آمده است
شد کعبه حرمخانه میلاد علی(ع)
کز کعبه صدای یا علی آمده است

پیامک۵۸

از دین نبی شکفته جان و دل من
با مهر علی سرشته آب و گل من
گر مهر علی به جان نمی ورزیدم
در دست چه بود از جهان حاصل من . . .

پیامک۵۹

تا که بر لب نامت ای زیباترین، می آورم
آسمان ها را تو گویی بر زمین می آورم
تو طلوع آفتابی، من اذان مغربم
زیر لب نام امیرالمؤمنین می آورم . . .

پیامک۶۰

علی نجوای عرش کبریایی
علی مولود بیت ا...اعلی
علی آیینه ای از حق زمعنی
علی قربانی محراب خونین . . .

پیامک۶۱

شاهنشهی و شد نجفَت مرکز شاهی
ایوان تو نور است و جهان جمله سیاهی
گر پای کسی در حرمت جای بگیرد
از لطف خریدارشوی تو به نگاهی . . .

روز ازدواج حضرت علی ع و حضرت فاطمه س

پیامک۱

عاقد: خدا

شاهد: رسول خدا (ص)

دفتر: لوح محفوظ

مکان: عرش

عروس: کوثر

داماد: حیدر

سالروز ازدواج آسمانیشان مبارك

پیامک۲

آمد رود به خانه آن همسری که او / در بین همسران جهان، شهریار بود

خالق سپرد این زر کامل‌عیار را / دست کسی که زرگر کامل‌عیار بود

پیامک۳

لباس یاس بر تن کرد زهرا / کنار دست او بنشست مولا

محمد خطبه خواند زهرا بلی گفت / غلط گفتم بلی نه یا علی گفت . . .

پیامک۴

دیدم که در عرش شور و شوق برپاست

برپاگر این بزم شرف ذات خداست

گفتم به خرد چه اتفاق افتاده

گفتا که عروسی علی و زهراست

سالروز ازدواج حضرت علی ع و زهرا س مبارك باد

پیامک۵

سالروز پاکترین، زلالترین، شادترین و مقدس ترین پیوند هستی مبارکباد . . .

پیامک۶

مظهر احسان و جود خالق یکتا علیست / نور بخش ماه و خورشید جهان آرا علیست

در میان کل مردان ز ابتدا تا انتها / در مقام همسری، زیبنده ی زهرا علیست . . .

پیامک۷

دیدم که به عرش شور و شوقی بر پاست / برپا گر این بزم شعف ذات خداست

گفتم به خرد چه اتفاق افتاده / گفتا که عروسی علی و زهرا است

سالروز ازدواج حضرت علی و حضرت فاطمه مبارك باد.

پیامک۸

بر اوج محبت علی اوجی نیست / در بحر بجز کرامتش موجی نیست

در کل ممالك و مذاهب به جهان / مانند علی و فاطمه زوجی نیست

سالروز نورانی ترین پیوند هستی مبارك

پیامک۹

فاطمه جان؛ بسته خدا عقد تو را با علی

فاطمه شد چشم و چراغ خانه ات یا علی . . .

پیامک۱۰

اینك، دست مقدس فاطمه علیهاالسلام ، در دست بی کران علی(ع

حلاوت هلهله فرشتگان را لمس می کند و شور کبریایی افلاکیان را برمی انگیزد.

پیامک۱۱

شب پیوند مرتضی و فاطمه علیهاالسلام نیست؛

بلکه امشب، شب تجدید یگانگی انسان با ذات خداست

و مبارك باد بر همه کائنات، این لبخند بی زوال پروردگار در گستره خلقت خویش . . .

پیامک۱۲

نام علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام

لب ها را به شادی واداشته است

نوبت عاشقی را در چشم هایِ اکنون می شود خواند

سرود یکدلی در گیسوان نخلستان پیچیده است . . .

پیامک۱۳

جای دریا به والله بجز دریا نمیشه

جای زهرا به غیر از دل مولا نمیشه

سالروز این پیوند آسمانی مبارك

پیامک۱۴

قامت دامادی مولا تماشا دارد امشب / او چه کم دارد عروسی مثل زهرا دارد امشب

سالروز پیوند خوشبوترین گلهای گیتی، تبریک و تهنیت . . .

پیامک۱۵

در شب اول ذیحجه که هلال ماه با کرشمه خودنمایی می کرد

خورشید به خانه علی علیه السلام وارد شد

باد صبا همه را خبر رسانید که: زیور ببندید؛

نور با نور پیوست و جهان روشن شد.

درختان شکوفه های خود را بر زمینیان ارزانی داشتند.

پیامک۱۶

آسمان در گوشه ای از زمین نشسته است؛

باادب و احترام تا از این مجلس باصفای صمیمیت ، نکته برداری کند.

دلدادگی ها، قاصدی فرستاده اند تا مهر علی و فاطمه را بشارت آوَرَد.

دنیا، درس آموز نوربارانی این عشق است.

پیامک۱۷

امشب، شبی است که دو نیمه سیب با هم پیوند می خورند

تا گونه های زمین از شوق، گل بیاندازند.

آسمان، تنها سقفی است که این همه شادی را تاب می آورد.

کوچه در آستانه آمدنتان ایستاده است به شوق.

پیامک۱۸

علی (ع) کفوست با کوثر،اعطایی خدا بر پیامبر رحمت.ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه(س) مبارک باد.

پیامک۱۹

امشب علی در خانه خود شمع محفل می برد

کشتی عصمت ، نا خدا را سوی ساحل می برد

مشکل گشای عالمی، حل مسائل می برد

انسان کامل را ببین ، با خود مکمل می برد . . .

پیامک۲۰

امشب زشادی هر وجودی خویش را گم کند

گردون تماشای زمین با چشم اَنجُم می کند

دریای لطف سرمدی ، بی حد تلاطم می کند
اهل زمین را آسمان غرق تَنَعُّم می کند . . .

پیامک۲۱

ای ساقی کوثر کنار خود بهشتی رو ببین
قامت قیامت را نگر طوبا ببین مینو ببین
زین پس هلال خویش را در آن خَم ابرو ببین
هم روز را در چهره او ، هم شب را در آن گیسو ببین . . .

پیامک۲۲

دهم ربیع الاول ، سالروز ازدواج فرخنده و مبارک حضرت علی (ع) و دُخت نبی ، حضرت فاطمه ی زهرا (س) برپیامبر و خاندانش و مسلمین مبارک باد....

پیامک۲۳

عشق علی امروز چه منجلی است/امروز زهرا مهمان دل علی است
دل علی، امروز عرشی تر از همیشه است/امروز علی عاشق تر از همیشه است
سالروز ازدواج حضرت علی و فاطمه مبارک

پیامک۲۴

چشمی ندیده در زمین در هر زمان مانندشان/خورشید و مه تبریک گو بر وصلت و پیوندشان
شادی زهرا و علی پیداست از لبخندشان/لبخندشان دارد نشان از خاطر خرسندشان

پیامک۲۵

امشب خدا لطف نهان خود هویدا می کند/امشب تفاخر فرش بس بر عرش بر أعلا می کند
امشب دوتا را جفت هم، از صنع یکتا می کند/یعنی علی ماه رخ زهرا تماشا می کند

پیامک۲۶

در دست اسرافیل بین، صورش شده ساز و دهل/با نور، دعوتنامه بفرستاده هادی سبل
امضا، ز ختم المرسلین؛ گیرندگان، خیل رسل/هرکس که آید همرهش نی دسته گل؛ یک باغ گل

پیامک۲۷

خوان کرم مخلوق را دعوت به مهمانی کند/صد نعمت از رحمت خدا بر خلق ارزانی کند

کروبیان در هلهله، قدوسیان در همهمه/عیسی به دنبال علی، مریم کنار فاطمه

پیامک۲۸

بزمی که حق آراسته الحق تماشایی بود/جبریل مأمورست و فکر مجلس آرایی بود
میکال از عرش آمده گرم پذیرایی بود/چشم کواکب خیره گر از چرخ مینایی بود

روز پدر

پیامک۱

کاش بدونی برکت دعای تو تکیه گاه آرزوهای منه بی تو هر فصل کتاب عمر من به خزون زندگی رسیدنه پدرعزیزم روزت مبارک .

پیامک ۲

ای پدر ای بهترین آهنگ زیبای غزل ای پدر ای سرزمین پای و عشق زحل ای پدر ای مهربان سر افراز زندگی نام جاوید تو ماند بر زمین و زندگی پدرعزیزم روزت مبارک

پیامک ۳

پدرم تو معبد نوازشات سجده های شکرمو جا میارم غربت نگاه بارون زدمو به طلوع دستای تو میسپارم پدرعزیزم روزت مبارک

پیامک۴

میون ضریح دستات پدرم تپش های زندگی گل میکنه عمریه برای خوشبختی ما سختی ها را تحمل میکنه پدرعزیزم روزت مبارک

پیامک ۵

چون سایه ی رب بر سر ما سایه پدر بود برسایه ی رب در صحف همسایه پدر بود ایزد چو بفرمود که او رب صغیر است در دفتر عشق آیه و سرمایه پدر بود پدرم روزت مبارک

پیامک ۶

به یمن لطف تو بختم بلند خواهد شد /سرم به خاک رهت ارجمند خواهد شد/ لبی که زمزمه درد می کند شب و روز/ به یمن روی تو پر نوشخند خواهد شد /پدرم روزت مبارک

پیامک ۷

ای تکیه گاه محکم من، ای پدر جان ای ابر بارنده ی مهر و لطف و احسان ای نام زیبایت همیشه اعتبارم خدمت به تو در همه حال،هست افتخارم پدرم روزت مبارک

پیامک۸

پدر ای که از تو جاری خون زندگی تو رگهام، ای که از نور دو چشمت نور زندگی به چشمام، پدرم روزت مبارک

پیامک۹

پدر ای وجودم از تو قدرت و توان گرفته، ای که از دم نفسهات هستی من جان گرفته، پدرم روزت مبارک

پیامک۱۰

پدر دستات برام گهواره بودن، چشات مثل چراغ خونه من ،بجزء تو از همه دنیا بریدم ،کسی رو مثل تو عاشق ندیدم
پدرم روزت مبارک

پیامک۱۱

توی این روز عزیز ، توی این لحظه های قشنگ زیباترین کلمه ای که میشه گفت یک " دوستت دارم " به همراه یک آسمان عشق و تمنا تقدیم به پدرعزیزم ، روزت مبارک

پیامک۱۲

پدر جان ، باش و با بودنت باعث بودن من باش . روزت مبارک . از صمیم قلب دوستت دارم .

پیامک۱۳

پدر جان، تو را از جان و دل دوست میداریم و از خدای مهربان برایت طول عمر با عزت خواستاریم. بر دستان پر مهرت بوسه میزنیم و روز پدر را تبریک میگوییم

پیامک۱۴

پدر عزیزم زندگی کن و لبخند بزن به خاطر من که با لبخند تو زنده ام. روزت مبارک

پیامک۱۵

پدر عزیزم!
زیبایی عشق، پاکی صداقت، اوج مهربانی و نهایت آرامش همه در کنار تو برایمان معنی پیدا کرده است. روزت مبارک

پیامک۱۶

پدر جان
تو به من آموختی که ساده زیستن زیبا است و من پنداشتم ساده نوشتن هم همچون ساده زیستن زیباست. این بهانه ای شد که بگویم بی نهایت دوستت دارم. در روز پدر خداوند را با ناب ترین نیایش ها شاکرم و عاشقانه قلبم را تقدیمت میکنم.

پیامک۱۷

پدرم با صمیم قلب از تو تشکر میکنم ، نه به خاطر اینکه به من محبت کردی و جوانمردیم آموختی ، نه به خاطر اینکه راه و رسم مردانگیم آموختی ، به خاطر اینکه با آن سیلی که به من زدی ، عشق و صفا و آزادگیم آموختی . پدر جان روزت مبارک .

پیامک۱۸

پدر ، نام تو تکیه گاه من است . روز پدر رو خدمت شما پدر عزیزم تبریک عرض میکنم .

پیامک۱۹

پدرم
به یمن لطف تو بختم بلند خواهد شد / سرم به خاک رهت ارجمند خواهد شد
لبی که زمزمه درد می کند شب و روز / به یمن روی تو پر نوشخند خواهد شد
روزت مبارک

پیامک۲۰

پدر بشنو این حرف فرزند خویش / عزیزو گرامی و دلبند خویش
تویی مایه ی بود و پیدایشم / کنارت به ناز و به آسایشم
پدر تکیه گاه وجود منی /تو سرمایه ی هست و بود منی .

پیامک۲۱

ولادت مولی الموحدین امیرالمومنین حیدر کرار شیر خدا مولود کعبه وفرا رسیدن روز پدر را خدمت شما دوستان تبریک و تهنیت عرض میکنم

پیامک۲۲

علی پا به این دنیا گذاشت و قلب عاشقان را محسور کرد و همگان را با انسانی آشنا کرد
که پدر تمامی آفریدگان پروردگارش لقب گرفت روز پدر مبارک . . .

پیامک۲۳

پدرم : منی که پدر شده ام می دانم چه رنجهایی برای من کشیدی. من می دانم که با چه
سختی هایی نیازهای من را بر طرف کردی ، پدرم قسم به تمام روزهای سرد و گرم که
برایم زحمت کشیدی دوستت دارم و خیالت برایم تکیه گاه است ، روزت مبارک . . .

پیامک۲۴

باور کن ماه هاست زیباترین جملات را برای امروز کنارمی گذارم،
اما امشب همه جملات را فراموش کرده ام، همینطور بی وزن و بی هوا آمدم بگویم .
پدرم روزت مبارک . . .

پیامک۲۵

زیباترین ولادت: تنها کسی که در داخل خانه خدا بدنیا آمد، اوست.
زیباترین نام: بنا بر روایات متعدد، نام علی مشتق از نام خداست.
زیباترین معلم: علی تربیت شده دست پیامبر (ص) بود.
زیباترین سخنان: به تعبیر بسیاری از بزرگان، نهج البلاغه برادر قرآن کریم است

پیامک۲۶

پدر ای چراغ خونه! مرد دریا، مرد بارون
با تو زندگی یه باغه، بی تو سرده مثل زندون
هر چی دارم از تو دارم ، تو بهار آرزوها
هنوزم اگه نگیری، دستامو می افتم از پا

پیامک۲۷

پدر جان ، نگاه مهربان و صدای دلنشینت همیشه مرحم دل من در این غربت است ، بدان که برای من بهترینی . روز پدر مبارک باد .

پیامک۲۸

پدرم راه تمام زندگیست ، پدرم دلخوشی همیشگیست . روزت مبارک باباجون

شهادت حضرت علی علیه السلام

پیامک ۱

شد کشته بمحراب عبادت حیدر / هر دیده بحال مرتضی می گرید / با گفتن "قد قتل" ز جبریل امین / در خلد برین خیر نساء می گرید

پیامک ۲

ای خدا شیعه دلش محزون است / از غم عشق علی مجنون است / این همان ماتم عظمی باشد / سحر آخر مولا باشد

پیامک ۳

دنیای دنی، جای کسی همچو علی نیست / آغشت به خون، روی جهان تاب علی را / تا رد نکند خالق او، خواهش اورا / ز آن رنگ شهادت زده، محراب علی را

پیامک ۴

طبیبا وامکن زخم سرم را / مسوزان قلب زینب دخترم را / ببند آنگونه زخمم را که در قبر / نبیند فاطمه زخم سرم را

پیامک ۵

به نماز بست قامت که نهد به عرش پارا / به خدا علی نبیند به نماز جز خدا را / به نماز آخرینش چه گذشت من ندانم / که ندای دعوت آمد شه ملك لافتی را / همه اهل بیت عصمت زسرا برون دویدند/ ابتا و واعلیا بنمود پر فضا را

پیامک ۶

امشب، شب ناله در فراق پدری مهربان است که غیر از چاه و نخل و ماه، کسی گریهاش را ندیده بود. پدری دلسوز که با آه همه کودکان یتیم، شریک بود و غصه های همه را بر جان خود هموار میکرد، ولی کسی از غربت او و دردهای دلش، با خاری در چشم و استخوانی در گلو، خبر نداشت.

پیامک ۷

به جز از علی (ع) که گوید به پسر که قاتل من چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا

پیامک ۸

به شهر کوفه در محراب طاعت / علی شد کشته در حال عبادت
ز پور ملجم مردود کافر / بخون شد غوطه ور ساقی کوثر

پیامک ۹

دانی زچه رو دیده ما میگرید / در ماتم شاه اولیا می گرید / تنها ز غمش اهل زمین گریان نیست / عیسی بفلك از این عزا میگرید / شد کشته بمحراب عبادت حیدر / هر دیده بحال مرتضی می گرید / با گفتن "قد قتل" ز جبریل امین / در خلد برین خیر نساء میگرید

پیامک ۱۰

محراب کوفه امشب در موج خون نشسته / یا عرش کبریا را سقف و ستون شکسته / سجاده گشته رنگین از خون سرور دین / یا خاتم النبیین، یا خاتم النبیین /از تیغ کینه امشب فرقی دو نیم گردید / رفت آن یتیم پرور، عالم یتیم گردید

پیامک ۱۱

دل را ز شرار عشق سوزاند علی(ع) / یک عمر غریب شهر خود ماند علی(ع) / وقتی که شکافت فرق او در محراب / گفتندمگرنمازمی خواند علی(ع)

پیامک ۱۲

ای کاش علی شویم و عالی باشیم / هم سفره کاسه سفالی باشیم /
چون سکه به دست کودکی برق زنیم / نان آور سفره های خالی باشیم

پیامک ۱۳

امشب سر مهربان نخلی خم شد / در کیسه نان به جای خرما غم شد / در خانه ی دور بیوه ای شیون کرد / همبازی کودک یتیمی گم شد

پیامک ۱۴

امشب این دل یاد مولا می کند / لیلة القدر است و احیا می کند
بشنو ای گوش دلها بی صدا / نغمه ی فزت و رب الکعبه را

پیامک ۱۵

بی علی دنیا ندارد اعتبار وای بر ما وای بر این روزگار

پیامک ۱۶

با آنکه امید همه هستی تو علی(ع) / بر عرش خدا قائمه هستی تو علی(ع)
آنقدر غریبی که خدا می داند / مظلوم تر از فاطمه(س) هستی تو علی(ع)

پیامک ۱۷

در برج ولامهر جهان تاب علی(ع) است / در شهر علوم نبی باب علی(ع) است
از اول خلقت بشر تا امروز / مظلوم ترین شهید محراب علی(ع) است

پیامک۱۸

امام علی(ع) می فرمایند:
آدمیزاده ، شبیه‌ترین چیز به ترازوست : یا با نادانی سبُک شود و یا به‌دانش ، سنگین گردد

پیامک۱۹

امام علی(ع) می فرمایند:

در شگفتم از کسی که می‌بیند هر روز از جان و عمر او کاسته می‌شود ، امّا برای مرگ آماده نمی شود.

پیامک۲۰

در برج ولامهر جهان تاب علی(ع) است/ در شهر علوم نبی باب علی(ع) است
از اول خلقت بشر تا امروز / مظلوم ترین شهید محراب علی(ع) است . . .

پیامک۲۱

امام علی علیه السلام فرمودند:
خداونـد مرا پیشوای خلق خود قرار داد. از این رو، بر من واجب کرد که درباره خودم و خورد و خوراک و پوشاکم هماننـد مردمان تنگدست باشم تا نادار به ناداری من تأسی جوید و توانگر را توانگری‌اش به طغیان و سرکشی نکشاند.

پیامک۲۲

ناله کن ای دل به عزای علی(ع) / گریه کن ای دیده برای علی(ع)
پیش حسین و حسن و زیبنین(ع) / خون چکد از فرق همای علی . . .

پیامک۲۳

هیچ گناهکاری را نا امید مکن، چه بسیار گناهکاری که عاقبت به خیر گشته
و چه بسیار خوش کرداری که در پایان عمر تباه شده و جهنمی گشته است . . .

پیامک۲۴

امام علی (ع) فرمودند:
کسانی که برای خدا برادری می‌ورزند ، دوستی شان می‌پاید؛ زیرا عامل آن دوستیِ پایدار است.

پیامک۲۵

دل را ز شرار عشق سوزاند علی(ع) / یک عمر غریب شهر خود ماند علی(ع)
وقتی که شکافت فرق او در محراب / گفتند مگر نماز می خواند علی(ع) . . .

پیامک۲۶

حضرت علی(ع) فرمودند:
بپرهیز از هر کاری که انجام‌دهنده‌اش آن را برای خود می پسندد، امّا برای عموم مسلمانان نمی پسندد.

پیامک۲۷

کو، آن که بردوشش کشاند در دل شب

قوت یتیم و دردمند و زار و مضطر

از ماتم جانکاه او هر رادمردی

دست مصیبت می زند بر سینه و سر . . .

پیامک۲۸

روا باشد که گردد آسمان زیر و زبر امشب

که شد فرق علی شیر خدا شقّ القمر امشب

ز خون فرق حیدر دامن محراب گلگون شد

به خاک افتاد از بیداد، نخلی بارور امشب . .

پیامک۲۹

شب قدر است و طی شد نامه هجر / سلام فیه حتی مطلع الفجر . . .

التماس دعا

پیامک۳۰

امام صادق(ع):

«حضرت درباره شب قدر فرمود:شب فاطمه است و قدر خداوند است

پس هر کس حق شناخت فاطمه را به جا آورد ، شب قدر را درک کرده است»

پیامک۳۱

باشورحسینی وصلابت حسنی درسوگ علی میگرییم

دعایتان توشه بی برگی ما . . .

پیامک۳۲

ای همه افلاکیان فرمان برت / ای دو صد خورشید عبد قنبرت

ای تو لبیک دعای مصطفی / یا امیرالمؤمنین یا مرتضی . . .

در این شبها از شما التماس دعا دارم

پیامک۳۳

در بیت خدا شیر خدا را کشتند / داماد نبی امام ما را کشتند

یارب چه گنه داشت که در وقت سحر / آیینه روشن دعا را کشتند

پیامک۳۴

شرمنده از آنیم که در روز مکافات / اندر خور عفو تو نکردیم گناهی . . .

پیامک۳۵

پرده از اسرار عالم باز شد، یا علی گفتیم و عشق آغاز شد
خدایا قدر ما را به قدر مولا علی نزدیک فرما . . .

پیامک۳۶

مبادا لیله القدرت سرآید، گنه بر نالم ام افزون تر آید
مبادا ماه تو پایان پذیرد، ولی این بنده ات سامان نگیرد . . .

پیامک۳۷

با آنکه امید همه هستی تو علی (ع)
بر عرش خدا قائمه هستی تو علی (ع)
آنقدر غریبی که خدا می داند
مظلوم تر از فاطمه (س) هستی تو علی (ع)

پیامک۳۸

غرق گناهم به که روی آورم
نامه سیاهم به که روی آورم
از غم و غصه شده ام زیر و رو
غیر خدایم به که روی آورم

پیامک۳۹

باز قدر آمد و شور دگری برپا شد
نور قرآن ببارید ، شرری برپا شد
شب قدر آمد و چشمان دلم شهلا شد
شبنم عشق ببارید و شبم ، یلدا شد . . .

پیامک۴۰

از آسمان باران انا انزلنا بر فرق زمین می بارد
امشب چشمانم را با آب توبه می شویم

و کلام قرآن در دهانم می ریزم

تا خواب چشمانم را نیازآرد . . .

پیامک۴۱

متون زیبا برای شب قدر

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

یا رب این تاثیر دولت در کدامین کوکب است

تا به گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد

هر دلی از حلقه ای در ذکر یا رب یا رب است . . .

خدایا

با این دغدغه های ذهن افسرده و ویران چه کنم ؟

با این همه رنج و آرزو و درد حرمان، چه کنم ؟

در کنج اتاق و خلوت و خاموشی

افسرده و وامانده و گریان چه کنم ؟

پیامک۴۲

شب قدر

شبی است که باید در عاشقی ثابت قدم بود.

در طلب کوشید و بیدار ماند و دیدار جُست.

باید به یاد روی آن محبوب عزیز،

آن یار پنهان رخسار،

عاشقانه نالید و دیدار روی او را از خدا طلبید.

به امید ظهورش

پیامک۴۳

شبی که شیاطین در بند اسارتند و آدمیان ایمن از آنها . . .

پیامک۴۴

شب قدر، شب احیای خویش، با دم مسیحایی دعاست

شبی است که باید قدر خویش را بشناسی، تقدیر خویش را رقم بزنی

و خویشتنِ جدید را با قلم توبه و جوهر اشک ترسیم کنی . . .

طاعات قبول و التماس دعا

پیامک۴۵

امشب رحمت دوست جاریست

مانند رود

نه

مانند باران

اگر دلتان لرزید

بغضتان ترکید

کسی اینجا

محتاج دعاست

پیامک۴۶

آمده‌ام ای خوب‌ترین!

ای بهترین!

ای مهربان‌ترین!

تا در میهمانی بندگانت مرا نیز بپذیری و بخشش گناهان را بدرقه ی راهم کنی.

الهی العفو ، العفو ، العفو...

پیامک۴۷

امشب تمام آینه ها را صدا کنید.

گاه اجابت است رو به سوی خداکنید.

ای دوستان آبرودار در نزد حق، درنیمه شب قدرمرا هم دعا کنید.

پیامک۴۸

ای خدا ای فاتح هر مشکلم

وی همه آرامش جان و دلم

بشنو از دل راز یک بی آبرو

ده مجال گفتگویم ، گفتگو

در شب احیا به تو رو کرده ام

خویش را با توبه همسو کرده ام . . .

پیامک۴۹

شب قدر از خم توحید شرابم دادند

تشنه لب بودم آب از می نابم دادند

العطش گفتم و نوشیدم از آن باده ناب

تا نجات از عطش روز حسابم دادند

اسرار غدیر: گزارش تحلیلی از واقعه غدیرخم متن کامل و مقابله شده خطبه غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاری محمدباقر، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور: اسرار غدیر: گزارش تحلیلی از واقعه غدیرخم متن کامل و مقابله شده خطبه غدیر / محمدباقر انصاری‌زنجانی

وضعیت ویراست: [ویراست ۴].

مشخصات نشر: تهران: تک، ۱۴۲۵ ق. ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۳۷۹ ص.

شابک: ۱۷۰۰۰ ریال ۹۶۴-۰۰-۹۵۹۰۰-۳-X: ؛ ۲۸۰۰۰ ریال (چاپ دهم)؛ ۳۷۰۰۰ ریال (چاپ دوازدهم

یادداشت: ص ع به انگلیسی: Mohammad Bager Ansari. Asrar -e Qadir the mysterics of Qadir ...

یادداشت: چاپ دهم: ۱۴۲۹ق. = ۱۳۸۷.

یادداشت: چاپ دوازدهم: ۱۴۳۰ ق. = ۱۳۸۸

یادداشت: کتابنامه ص [۳۶۹] - ۳۷۹؛ همچنین به صورت زیرنویس

یادداشت: نمایه.

موضوع: علی‌بن ابی‌طالب، (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم، خطبه

موضوع: امامت

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵/الف۸۳الف۵ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: م۸۴-۲۳۹۱۶

پیشگفتار

غدیر، اعتقاد مقدس ما

«غدیر»، این نام مقدس، عنوانِ عقیده واساس دین ما است.

غدیر عصاره ونتیجه‌ی خلقت وچکیده‌ی تمام ادیان الهی وخلاصه‌ی مکتب وحی است.

غدیر اعتقاد ماست، و فقط یک واقعه‌ی تاریخی نیست.

غدیر، ثمره‌ی نبوّت ومیوه‌ی رسالت است.

غدیر، تعیین خط مشی مسلمین تا آخرین روز دنیا است.

غدیر، نه فراموش شدنی است نه کهنه شدنی!!

غدیر، آبی است که همه‌ی درختان و گل بوته‌های باغستانهای توحید برای تغذیه و رشد به آن نیازمندند.

غدیر صراط است. با ایمان به غدیر می‌توان از این صراط گذشت و گرنه لبه‌ی شمشیری است که هر منافق و ملحدی را دو نیمه خواهد ساخت.

غدیر، حساس‌ترین مقطع اسلام است که در آغاز شکوفایی، دین خدا را از خطر حتمی دشمنان داخلی و خارجی در بُعد فکری و معنوی نجات داد.

غدیر، حافظ گذشته‌ی اسلام و ضامن بقای آینده‌ی آن است، که سیاست گذار آن خداوند تعالی و اعلان کننده‌اش پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و مجری آن دوازده امام معصوم علیهم‌السلام‌اند.

[صفحه ۱۲]

غدیر عید همه‌ی انسانیت است. آن روز آرزوی نهایی از خلقت انسان بیان شد و هدف انسانیت مشخص گردید. آنان که آن روز را ضایع کردند حق انسانیت را زیر پا گذاشتند و حق میلیاردها بشر را نادیده گرفتند.

غدیر در روح ما و از طینت ماست. ما با غدیر به دنیا آمده‌ایم، و با زلالش که با جانمان آمیخته به ملاقات پروردگار خواهیم رفت.

در نقطه‌ی غدیر توقفی باید، که با حقیقت انسان سر و کار دارد، و در جهات مختلف وجودی او مؤثر است و تکلیف دنیا و آخرتش را تعیین می‌کند.

هزار و چهارصد سال است که شیعه زلال پر برکت غدیر را به پای درختان ولایت می‌افشاند و از آن بیابانِ خشک، باغهای پر ثمر اعتقادی و گلهای زیبای محبت را پرورش می‌دهد. خار و خس کینه‌های دشمن علی علیه‌السلام را با برائت و لعن آنان ریشه کن نموده، و با حجتی قوی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به دستش داده مرزهای غدیر را به روی معاندین بسته و جرأت تعرّض را از آنان سلب نموده است. شهیدان غدیر در عرصه‌ی هزار و چهارصد ساله‌ی آن، دنباله‌روی اوّلین شهیدان آن فاطمه و محسن علیهماالسلام و پیرو شهیدان با عظمت غدیر در کربلا هستند. عاشورا مولود غدیر و حافظ آن است؛ سنگری رو در روی سقیفه!

در غدیر چشمان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دور دستهایی را می‌نگریست که می‌باید کشتی اسلام آن را طی کند و هدف نهایی آن به ظهور برسد؛ و آینده‌هایی را در نظر داشت که گرگهای عقیده، اسلام را از داخل مورد تعرض قرار داده‌اند.

و این بود که دست علی بن ابی طالب علیه‌السلام را گرفت و او را بلند کرد و از همانجا او را به همه‌ی نسلهای تاریخ نشان داد و به عنوان جانشین خود معرفی فرمود.

اینک ما میراث دار غدیریم که در قله‌ی عظمت آن به دنیا آمده‌ایم. امروز غدیر فراتر از دید دشمنانش، آفتاب خیره‌کننده‌ای است که بر همه‌ی جهان می‌تابد، و کشتی پُرقدرتش پهنه‌ی گیتی را درمی‌نوردد، و دست غرق شدگان فتنه‌های هزار و چهارصد

[صفحه ۱۳]

ساله‌ی سقیفه را به گرمی می‌فشارد و از گردابهای سیاه کفر و گمراهی به سبزگونه‌ی پُرطراوت خود می‌رساند تا روحشان را صفایی تازه بخشد.

ای صاحب غدیر

غدیریان از اوج غدیرت سلام می‌دهند، تعظیم می‌کنند، بوسه بر دستت، بر پایت، بر خاک راهت می‌زنند، و در برابر مقام علیٍّ تو خود را بسیار کوچک می‌بینند ...! مگر بپذیری‌شان !؟...

با قطره اشکی پر از انتظار ... سلام!

انگیزه تألیف این کتاب

غـدیر، مجموعه وقایعی سـرنوشت‌ساز است که «خطبه‌ی غـدیر» شاخص‌ترین و زنـده‌ترین سـند آن است. این خطبه، قانون نامه‌ی زیر بنـائی و آبروی ابـدی اسـلام است کـه چکیـده‌ی آن جملـه‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» و نـتیجه‌ی آن «ولایـت امیرالمـؤمنین علیه‌السلام» است.

غدیر، در یک جمله‌ی کوتاه ویا یک سـخنرانیِ مفصّل خلاصه نمی‌شود. در حاشـیه‌ی این خطابه، مطالب وجریانات بسـیاری هسـت که می‌توانیم از مجموع آنها به عنوان «واقعه‌ی غدیر» یاد کنیم و تصویر کاملی از آن ترسیم کنیم.

آنچه در حاشیه‌ی سخنرانیِ غدیر اتفاق افتاده، بصیرت لازم برای درک حقایقِ نهفته در این واقعه‌ی عظیم و حتّی فهم بعضی عبارات وجملاتِ خطبه‌ی غدیر را فراهم می‌نماید.

اگر وقـایع اتفاق افتاده در غـدیر را بطور جـداگانه بـدانیم ولی ارتباط آنها با یکـدیگر برای ما روشن نباشـد، واقعیّتهایی بر ما مخفی می‌مانـد که ارتبـاط مسـتقیم بـا عقیـده‌ی یک مسـلمان دارد، و با در نظر گرفتن آنها پرده از علل انحراف اکثریّت مسـلمین از ولایت وامامت علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام برداشته می‌شود.

جمع‌آوری وتنظیم این فقراتِ تاریـخ ودرک ارتباط آنهاست که به یک مسـلمان می‌فهماند چرا پیامبر اکرم صـلی اللَّه علیه و آله در آن شرائط خاصّ- برای اتحاد مسلمین در

[صفحه ۱۴]

خطّ ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام- این خطابه‌ی مفصّل را در مراسمی با شکوه ایراد فرمودند و جانشینان خود تا روز قیامت را بطور رسـمی به جهانیان معرّفی کردند، وبا این همه چرا مسلمانان متفرق شده‌اند ویک دل ویک صدا پیرو جانشینان از پیش تعیین شده‌ی پیامبرشان نیستند؟

جـا دارد پیامبر اکرم صـلی اللَّه علیه و آله مسـلمانان را مورد این سؤال قرار دهـد. وجـدان هر مسـلمانی خود را در مقابل این خطاب می‌بیند، وبر او ضروری می‌نماید که جریان غدیر را با همه‌ی وسعت وعمقِ آن مورد مطالعه قرار دهد.

چنین انگیزه‌ای موجب تـألیف این کتـاب گردیـد، ومـا را بر آن داشت که موضوع «غـدیر» را بـا جزئیّاتش جمع آوری و به صورت کتاب حاضر تقدیم نماییم.

اهداف کتاب

اکنون که بحثهـای علمی در سـند و متنِ حـدیث غـدیر، به دست بزرگـانی چون علاـمه‌ی مجلسـی وعلاـمه میرحامـد حسـین هنـدی وعلامـه‌ی امینی ودیگر بزرگـان کاملاً منقّح شـده، لازم است بـا اسـتفاده از زحمات آنان نگرشـی عمیق در خطبه‌ی مفصّلِ غـدیر صـورت گیرد، ومحتـوای آن بـا دقّت در شـرایط خاصّی که شـخص اوّل عـالَم وخـاتم پیـامبران این سـخنرانی را به عنوان مهمـترین وآخرین پیام و در حدّ یک منشور دائمی برای مسلمین ایراد فرموده‌اند، بررسی شود.

برای این مهمّ، ابتـدا بایـد جوّ حاکم بر جامعه‌ی اسـلامی آن روز را مورد مطالعه قرار دهیم و جهات اهمیّت واقعه‌ی غدیر را بررسـی کنیم؛ که بخش اوّل بدان اختصاص دارد.

سپس کیفیت وقوع جریان غدیر را با تمام جزئیّاتش در نظر بگیریم، که از خروج پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از مدینه آغاز می‌شود تا آنچه حضـرتش در مکه و ضـمن مراسم حـج به عنـوان زمینه‌ی غـدیر فرمودنـد. کیفیت دعـوت مردم برای حضور در غـدیر، خروج دستجمعی حجاج و حضور همه جانبه‌ی آنان در بیابان غدیر، و آماده سازیِ زمینه‌های

[صفحه ۱۵]

ظاهری و روحی در غـدیر خم، شـکل خطابه و مخاطِب و مخاطَبان و آنچه بعـد از خطبه در طول سه روز در آن مکان مقـدس انجام

گرفت که شامل بیعت و تهنیت و ظهور جبرئیل و معجزه‌ی الهی است؛ همه‌ی اینها در بخش دوّم کتاب آمده است.

همانطور که باید بدانیم همزمان با این اقدام عظیمِ پیامبر خدا، منافقین ودشـمنان اسلام هم مشغول توطئه و خیانت بودند و برنامه‌های ضدّ اسـلام خود را پایه ریزی می‌نمودند، و برای قتل آن حضـرت نقشه می‌ریختند. پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله هم از برنامه‌های آنان آگاه بود و با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، در حد امکان اقدامات آنان را خنثی می‌نمود. بخش سوم این موضوع را پیگیری کرده است.

بـا این زمینه‌ی بحث، در بخش چهـارم نـوبت آن می‌رسـد که محتـوای خطبه‌ی غـدیر را به صورتِ موضوعی مطـالعه کنیم تـا معلوم گردد این منشور دائمی اسـلام حامل چه پیامهایی است و بـدین وسـیله مطالعه‌ی متن عربی و ترجمه‌ی فارسـی خطبه با بینش بیشتری صورت گیرد.

اشاره به بحثهای علمی و استدلالی در مورد سند و متن حدیث غدیر بخش پنجم کتاب است.

در بخش شـشم، متن عربیِ خطبه‌ی غـدیر که با نُه نسـخه مقابله شده، پس از تنظیم واعراب گذاری تقدیم می‌شود، ودر پاورقی‌های آن موارد اختلاف نسخه‌ها و توضیحات لازم ذکر می گردد.

بخش هفتم، ترجمه‌ی فارسی خطبه‌ی کامل مطابق با متن عربی مقابله شده است.

نتیجه گیری و تفسیر گونه‌ای بر خطبه‌ی غدیر در بخش هشتم انجام شده است.

در بخش نهم، مطالبی پیرامون «عید و جشن غدیر» و اهمیّت و چگونه عید گرفتن

[صفحه ۱۶]

آن ذکر شده است، تا با احیای این شعار بزرگ اسلام، با امامانمان تجدید بیعت کرده باشیم.

بخش دهم نگاهی به تاریخچه‌ی غـدیر و آثار آن در روزشـمار تاریـخ اسـلام در طول چهارده قرن است؛ ثابت می کنـد که اقدامات پیامبر عظیم الشأن در آن مقطع حساس چقـدر حساب شده بوده که اینگونه در آینده‌ی بلند مدت مسـلمین مؤثر و کارساز واقع شده است.

اینها اهـداف در نظر گرفته شده در این تألیف است که ان‌شاءاللَّه در بخشـهای جداگانه‌ی این کتاب پیگیری خواهد شد. نتایجی که عرضه می‌شود مرهون زحمات علمای بزرگ شـیعه است که این اسناد و مدارک را برای ما حفظ کرده‌اند و متون حدیثی و تاریخی آن را مورد تحقیق و تدقیق قرار داده‌اند.

تذکر این نکته ضـروری است که آنچه در ترسیم واقعه‌ی غدیر آورده‌ایم فقط با استناد به مدارک و دقت لازم در جزئیات عبارتهای متون بوده و حتی یک کلمه به عنوان تخمین و تخیل و ساخته‌های داستانی در آن بکار نرفته است.

منابع کتاب

فهرست دقیق و جامعی از منابع شیعه و سنّی در باره‌ی غدیر در آخر کتاب حاضر با آدرس دقیق هر مورد ارائه شده است.

از آنجـا که علّامه شـیخ حر عـاملی و علامـه‌ی مجلسـی و علامه‌ی بحرانی و علامه‌ی امینی رضوان اللَّه علیهم، در چهار کتاب اثبات الهـداة (ج ۲) و بحـار الأنـوار (ج ۳۷) و عوالم‌العلـوم (ج ۳: ۱۵) و الغـدیر (ج ۱) بطور کامـل و جـامع، مطالب مربوط به «غـدیر» را جمع‌آوری کرده‌اند، در سایه‌ی زحمات این بزرگان براحتی می‌توان به اسناد و مدارک مربوط دست یافت.

پس از تکمیل این نوشته، بیش از ۵۰ کتاب مهم که– مستقلاً در موضوع غدیر

[صفحه ۱۷]

تألیف گردیده– مورد مطالعه قرار گرفت و از آنها نیز استفاده شد.

این کتاب بار اوّل در هزار و چهارصد و پنجمین سالروز غدیر، در سال ۱۴۱۵- بهار ۱۳۷۴ و برای بار دوم و سوم و چهارم در سالهای ۱۴۱۷ و ۱۴۱۸ و ۱۴۲۰ به چاپ رسید. اینک چاپ پنجم کتاب با نکاتی تازه تقدیم می‌شود:

باز یافته‌های مربوط به بخشهای نُه گانه.

مقابله‌ی متن خطبه با دو نسخه‌ی دیگر.

افزودن بخش دهم با عنوان «پرونده‌ی باز غدیر تا قیامت».

کتاب حاضر به عنوان گامی در راه وفا به وعده‌ی آن روز که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای رساندن پیام غدیر از ما پیمان گرفت، و زمینه‌ای برای بررسی و مطالعه‌ی عمیق‌تر در این واقعه، به دریای بیکران غدیر تقدیم می گردد.

به امید روزی که با ظهور صاحب غدیر حضرت بقیهٔاللَّه الاعظم ارواحنا فداه و عجّل‌اللَّه فرجه، تحقق عملی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» را به تماشا بنشینیم، و کنار شمع وجودش معنای «اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ» را از عمق جان احساس کنیم، و با یاری او اوج «اَللَّهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ» را به نمایش بگذاریم، و «غدیر» را آنگونه که در «خُم» ریختند بیابیم و بچشیم و لذت ببریم.

قم، محمدباقر انصاری زنجانی خوئینی

عید غدیر ۱۴۲۱، زمستان ۱۳۷۹

[صفحه ۲۰]

زمینه واقعه غدیر

اشاره

برای برداشتی عمیق از غدیر باید از اوضاع اجتماعی و اعتقادی و اخلاقیِ زمانی که این ماجرای عظیم در آن بوقوع پیوسته آگاهی داشته باشیم؛ تا معلوم شود آنان که در غدیر بنام مسلمان در کنار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بودند چه کسانی و چگونه مسلمانانی بودند و تا چه حدّ معتقد بودند و قابل تقسیم به چند گروه بودند.

این آمادگی فکری، راهگشای خوبی برای تجزیه و تحلیل جزئیات و کیفیت خاص واقعه‌ی غدیر و پیامدهای آن خواهد بود.

[صفحه ۲۱]

تشکّل جامعه اسلامی در دهه اول هجری

رسالت پیامبر در تبلیغ اسلام

بحارالأنوار: ج ۱۸ و ۱۹ و ۲۰.

اسلام به عنوان آخرین دین و ناسخِ تمام ادیان، حامل والاترین معارف الهی است که به زمان و مکان محدود نمی‌شود. این معارف می‌بایست برای همیشه و در تمام دنیا به عنوان سازنده‌ی فکر و روح مردم و دستور العمل و قانون نامه‌ی بشریت تلقی گردد.

این رسالت عظیم بر عهده‌ی خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبداللَّه صلی اللَّه علیه و آله قرار داده شد. آن حضرت معارف و احکام اسلام را تدریجاً برای مردم بیان می‌فرمودند، و قبل از هر اقدام زمینه‌ی آن را فراهم می کردند. هرچه پیشرفت و قدرت اسلام بیشتر می‌شد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم مطالب سنگین‌تری بر مردم عرضه می کردند، و این روش تا آخرین لحظات عمر شریفشان ادامه داشت.

مسلمین قبل از هجرت

بحارالأنوار: ج ۱۸ ص ۱۴۸ تا ۲۴۳، ج ۱۹ ص ۱ تا ۲۷.
در طول سیزده سال دعوت پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله در مکّه‌ی معظّمه مسلمین بسیار
[صفحه ۲۲]
کم بودند، و این بدان جهت بود که ظاهر اسلام در جانب ضعف قرار داشت، و هوسهای دنیوی کمتر می‌توانست باعث گرویدن ظاهریِ مردم به اسلام گردد.
اگر چه در همان عده‌ی کم نیز چند نفری با قلبهای آکنده از نفاق و برای تأمین آینده‌ی خود، گِرد پیامبر صلی‌اللَّه علیه وآله جمع شده بودند و اجرای مقاصد جاهلی و خنثی کردن اقدامات حضرت را در دل می‌پروراندند، ولی در عین حال خلوص نیّت دیگران امکان هر اقدامی را از آنان سلب نموده بود.

مسلمین بعد از هجرت

بحارالأنوار: ج ۱۹ ص ۱۰۴ تا ۱۳۳، ج ۲۰، ج ۲۱ ص ۱ تا ۹۰.
پس از ورود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به مدینه و استقبال از حضرت و پیدا شدن پایگاهی امن برای مسلمین، روز به روز عده‌ی مسلمانان زیادتر شد. سرعت پیشرفت به حدی بود که گروه گروه و گاهی تمامی یک قبیله مسلمان می‌شدند. از اطراف و اکناف نیز خدمت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌رسیدند و اسلام را می‌پذیرفتند. بدین ترتیب ترکیب جمعیت مسلمین تغییری اساسی یافت، و شامل مشرکین و یهود و نصارای تازه مسلمان شد و قبایل و گروههای گوناگونی را در بر گرفت. در میان این عده، بعضی از روی تبعیّت از رؤسای قبائل و عده‌ای به قصد شرکت در جنگها و به دست آوردن غنائم و برخی برای کسب موقعیّتهای اجتماعی و امثال آن مسلمان می‌شدند.
آنگاه که جنگهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بالا گرفت و مسلمین در جنبه‌های اجتماعی و نظامی قوت گرفتند و در جنگها فاتح شدند، افراد زیادی به عنوان حفظ جان و مال خود مسلمان شدند، و عده‌ای هم خود را به اکثریت ملحق کردند تا رسوا نشوند.
البته مسلمانان مخلص و فداکار بسیار بودند، و همانها بودند که مانع کارشکنیهای منافقین و هوسرانیهای دنیاپرستان می‌شدند.
[صفحه ۲۳]

مسلمین پس از فتح مکه

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۹۱ تا ۱۸۵.
پس از فتح مکه به دست پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، این وضع پیچیده‌تر شد. در این فتح بزرگ، که طومار بت‌پرستی و شرک به دست پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما وآلهما در هم پیچیده شد، با اعلان عفو عمومی از سوی آن حضرت، بسیاری از آنان که تا دیروز در جنگها شمشیر بر روی مسلمین می‌کشیدند داخل جرگه‌ی مسلمانان شدند، و بدین ترتیب اجتماع مسلمین شکلی تازه به خود گرفت.

ترکیب جامعه اسلامی در سال حجّةالوداع

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۱۸۵ تا ۳۷۸.

ترکیب جامعه‌ی مسلمین در سال آخر عمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از یک سو شامل مسلمانانِ مخلصی چون سلمان و ابوذر و مقداد، و از یک سو در برگیرنده‌ی تازه مسلمانانی بود که تا دیروز علیه اسلام شمشیر می‌زدند، و از سوی دیگر شامل افراد شهوت‌پرست و دنیاطلبی که هدفی جز مقاصد دنیوی نداشتند، بوده است.

تعصبات جاهلیِ حاکم بر افکار عده‌ای از مردم، و عُقده‌های باقیمانده از خونهای بدر و اُحد و حُنین و خیبر، و مطامع دنیوی که آن ایمان راسخ را از قلوب عده‌ای ربوده بود، و حسدهای نهفته‌ای که هر روز آشکارتر می‌گشت، اینها همگی جو حاکم بر جامعه‌ی مسلمین در سال حجهٔ الوداع را روشن می‌کند.

منافقین در جامعه مسلمین

بحارالأنوار: ج ۲۲. همچنین به آیات مربوط به «منافقین» در قرآن مراجعه شود.

مشکل بزرگ جامعه‌ی مسلمین خط نفاق بود که به خاطر نقاط ضعف مختلف افراد، روح ایمان را از آنان می‌گرفت و به سوی خود جذب می‌کرد. منافقین کسانی بودند که ظاهر آنان مسلمان بود و برخورد قانونی با آنها مشکل بود.

[صفحه ۲۴]

این عده از همان ابتدای بعثت در میان مسلمانان بودند و بعضی از همان اوّل با نیت منافقانه مسلمان شدند، ولی تعدادشان کم بود. هر چه قدرت اسلام بالاـ می‌گرفت تشکّل منافقین هم انسجام بیشتری می‌یافت و در پوشش اسلام ضرباتی مهلک‌تر از کفار و مشرکین بر پیکر نهال تازه‌ی اسلام وارد می‌کردند.

در سالهای آخر عمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، کم‌کم منافقین بطور رسمی وارد عمل شدند. آنان برای خود مجالس سری تشکیل می‌دادند، و بر ضد اسلام و شخص پیامبر صلی اللَّه علیه و آله توطئه می‌کردند و کارشکنی می‌نمودند که آیات قرآن بهترین شاهد این مدعا است. بخصوص اگر ترتیب نزول آیات را بررسی کنیم و ببینیم که اکثر آیات مربوط به منافقین در سالهای آخر عمر آن حضرت نازل شده است. [۱].

منافقین به ظاهر مسلمان، در باطن گرایش به کفر و الحاد و شرک داشتند و آرزوی نهفته در قلبشان ریشه کن کردن اسلام با تمام محتوایش و بازگشت به گذشته بود. ولی بخوبی می‌دانستند که این هدف به آسانی قابل دسترسی نیست و لا اقل با حضور پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله امکان‌پذیر نخواهد بود. لذا دست بکار برنامه‌های شومی برای بعد از رحلت آن حضرت شدند.

آنان در سال حجهٔ الوداع چند پیمان نامه در بین خود امضا کردند و طی آنها نقشه‌های پیچیده و دقیقی را بر ضدّ آینده‌ی اسلام پایه‌ریزی کردند. [۲].

غدیر، خنثی کننده توطئه‌ها

آنچه می‌توانست همه‌ی نقشه‌های منافقین را یکجا خنثی نماید و اسلام را در چنین جوّ اجتماعی بر حقیقت خود حفظ کند، تعیین و اعلان رسمی جانشین پیامبر بود. آن حضرت این مهم را از آغاز بعثت خویش در هر فرصت مناسب بیان می‌فرمود، و

[صفحه ۲۵]

حتی بارها با سند و پشتوانه‌ی اجتماعی مطرح می‌کرد، تا آنجا که روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فراخواند و سپس به خادم خود دستور داد تا صد نفر از قریش و هشتاد نفر از سایر عرب و شصت نفر از عجم و چهل نفر از اهل حبشه را جمع نماید. وقتی این عده

جمع شدند دستور داد ورقه‌ای بیاورند.

سپس به آنان دستور داد مانند صف نماز در کنار یکدیگر بایستند و فرمود: «ای مردم، آیاقبول دارید که خداوند صاحب اختیار من است و به من امر و نهی می‌نماید و من در برابر سخن خدا حق امر و نهی ندارم»؟

گفتند: آری، یا رسول اللَّه. فرمود: «آیا من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر نیستم و به شما امر و نهی می کنم و شما در برابر سخن من حق امر و نهی ندارید»؟ گفتند: بلی، یا رسول اللَّه.

فرمود: هر کس که خداوند و من صاحب اختیار اوییم این علی صاحب اختیار اوست. او شما را امر و نهی می‌کند و شما در برابر سخن او حق امر و نهی ندارید. خداوندا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند، و خوار کن هر کس او را خوار کند. خداوندا تو شاهد من بر اینان هستی که من ابلاغ کردم و دلسوزی نمودم.

سپس دستور داد آن ورقه (که این مطالب در آن نوشته شده بود) سه بار برای آنان خوانده شود. بعد سه بار فرمود: چه کسی از شما مایل است این پیمان را باز پس گیرد؟ آنان سه مرتبه گفتند: به خدا و پیامبرش پناه می‌بریم از اینکه گفته‌ی خود را باز پس گیریم.

بعد آن حضرت ورقه را بست و با مُهر یکایک آن جمع ورقه را مهر نمود و فرمود: ای علی، این نوشته را نزد خود نگه دار، و هر کس این پیمان را شکست آن را برایش بخوان تا من در روز قیامت خصم او باشم. [۵].

با همه‌ی این اقدامات، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اعلان و نصب و تعیین رسمی و عمومی را

[صفحه ۲۶]

برای موقعیتی مهم از نظر زمانی و مکانی در نظر گرفته بود که در عظیم‌ترین اجتماع مردم در تاریخ حیات آن حضرت و در آخرین ماههای عمر او بود. وحشت منافقین هم از همین بود و به صور مختلف در مقابل آن سنگ اندازی می‌کردند.

آن موقعیت زمانی و مکانی برای اعلان رسمی «غدیر خم» بود که بطور اساسی منافقین را فلج کرد و نقشه‌های چندین ساله‌ی آنان را نقش بر آب کرد و بر آنچه در خاطر شیطان صفت خود پرورده بودند خط بطلان کشید. [۴].

حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام‌در این باره می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ یَوْمَئِذٍ الْوِلاءَ لِیَقْطَعَ مِنْکُمْ بِذلِکَ الرَّجاءَ». [۵].

«پیامبر در روز غدیر، عقد ولایت را برای علی محکم کرد تا امید شما را بدین طریق از آن قطع کند».

اتمام حجت غدیر در بلند مدت

پیامبر خدا با در نظر گرفتن آینده‌ی دین الهی که تا آخرین روز دنیا ادامه‌ی آن است، و با توجه به دامنه‌ی وسیع مسلمین در حد جهانی، جانشینان خود تا روز قیامت- یعنی دوازده امام معصوم علیهم‌السلام- را در یک خطابه‌ی رسمی به جهانیان معرفی فرمودند.

بنابر این اگر اکثریت اجتماع آن روزِ مسلمین، کلام پیامبرِ دلسوز خود را کنار گذاردند وخلافتِ بلا فصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را قبول نکردند، ولی بسیاری از افراد نسلهای بعدی مسلمانان وصی واقعی پیامبرشان را شناختند که این بالاترین هدف از «غدیر» بود.

اگر چه منافقین به تصمیمات خود جامه‌ی عمل پوشاندند، ولی همان نورِ «غدیر» است که پس از پانزده قرن، رقم میلیاردیِ شیعیان و محبین اهل بیت‌علیهم‌السلام را در طول تاریخ و در پهنه‌ی جهان در هر زمانی باقی گذارده است، و نور ولایت را همچنان

[صفحه ۲۷]

در مناطق مختلف دنیا درخشنده و تابناک حفظ کرده است.

همچنین اگر گروههایی از مسلمین در طول زمانها همچنان در مقابل جانشینان حقیقی پیامبرشان سر تعظیم فرود نیاورده و نمی‌آورند، ولی جمع عظیم شیعیان در طول تاریخ فقط علی بن ابی طالب علیه‌السلام و یازده فرزند او را جانشینان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌دانند.

با این مقدمه پیداست که خطبه‌ی غدیر برای عده‌ای محدود و زمانی معین بیان نشده است، بلکه همانطور که خود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده باید حاضران به غائبان، شهرنشینان به روستائیان، پدران به فرزندان تا روز قیامت این خبر را برسانند و همه در ابلاغ این پیام انجام وظیفه کنند. [۶].

وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حجت را بر مردم تمام کرد، این مردمانند که راه بهشت یا دوزخ را انتخاب می‌کنند، و پذیرفتن یا نپذیرفتن آنان امتحان الهی است. امام رضا علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِینَ فی قَبُولِهِمْ وِلاءَ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ‌السَّلامُ فی یَوْمِ غَدیرِ خُمٍّ کَمَثَلِ الْمَلائِکَةِ فی سُجُودِهِمْ لِآدَمَ، وَ مَثَلُ مَنْ أَبی وِلایَةَ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ‌السَّلامُ یَوْمَ الْغَدیرِ مَثَلُ إِبْلیسَ».

«مَثَل مؤمنین در قبول ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر خم مَثَل ملائکه در سجودشان مقابل حضرت آدم علیه‌السلام است، و مَثَل کسانی که در روز غدیر از ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سرباز زدند مَثَل شیطان است». [۷].

با این مختصر، تصویری از جو حاکم بر جامعه‌ی اسلامی و شرایطی که واقعه‌ی «غدیر» در آن صورت گرفت و اهدافی که از آن در نظر بود، روشن گردید.

[صفحه ۲۹]

جهات اهمیت خطبه غدیر

در تاریخ بعثت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فقط یک حکم است که با مقدمات مفصل و در مکانی خاص و در اجتماعی عظیم به صورت خطابه‌ای طولانی بیان شده است. سایر احکام الهی در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و یا خانه‌ی آن حضرت برای عده‌ای بیان می‌شد و بعد خبر آن به همه می‌رسید. همین مسئله کافی است که هر شنونده‌ای تمایز این حکم اسلام را با سایر احکام الهی و اهمیت آن را نسبت به همه‌ی آنها تشخیص دهد. چنان که امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«لَمْ یُنادِ بِشَیْءٍ مِثْلَ ما نُودِیَ بِالْوِلایَةِ یَوْمَ الْغَدیرِ». [۸].

«هیچ حکمی مثل ولایت در روز غدیر اعلام نشده است».

ذیلاً بطور فهرستوار به جهات اهمیت «خطبه‌ی غدیر» اشاره می‌شود:

شرائط جغرافیایی غدیر که قبل از تقاطع جاده‌ها در جحفه و پیش از تفرق قبایل بوده است. همچنین توقف سه روزه در بیابانی داغ و شرائط زمانی حجةُ الوداع که پس از ایام حج و عظیم‌ترین اجتماع مسلمانان تا آن روز بود.

[صفحه ۳۰]

مقام مخاطِب خطبه، و نیز حالت خاص مخاطَبین یعنی حاجیان، آن هم پس از اتمام حج و به هنگام بازگشت، و نیز اعلام نزدیکی وفات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای مخاطَبین، چه آنکه حضرت ۷۰ روز پس از این سخنرانی از دنیا رحلت نمودند.

خطاب خداوند که: «ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده که اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را نرسانده‌ای»، که در هیچیک از فرامین الهی چنین مطلبی گفته نشد.

بیم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، و دستور قاطع الهی بر لزوم اجرای حکم ولایت و امامت برای آینده‌ی مسلمین، از خصوصیات ابلاغ این حکم الهی است که در هیچ حکمی چنین نگرانی از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دیده نشده بود.

ضمانت الهی بر حفظ پیامبر صلی اللّه علیه و آله از شرّ دشمنان در خصوص این ابلاغ و رسالت که در هیچیک از احکام الهی چنین ضمانتی نبود.

اقرار گرفتن‌های حضرت از مردم در غدیر.

شرایطی که برای بیان این یک دستور الهی بر پا شد و آن اجتماع بزرگ و شیوه‌ی خاص بیان و منبر که فقط در این ماجرا بوده است. بخصوص وداع پیامبر صلی اللّه علیه و آله با مردم در حالی که اسلام از نظر دشمنان خارجی نفوذ ناپذیر شده بود.

مسئله‌ی امامت فقط به صورت یک خبر و پیام و خطابه ابلاغ نشد، بلکه به عنوان حکم و فرمان الهی و بیعت عموم مسلمانان و تعهد آنان اجرا شد.

مفاهیم بلند و حساسی که در مقام تبیین ولایت در متن خطبه آمده است.

مراسم خاصی که قبل و بعد از خطبه واقع شد، که بیعت و عمامه‌ی «سحاب» و تهنیت از نمونه‌های آن است و دلالت بر اهمیت ویژه‌ی این ماجرا می‌نماید.

خطاب خداوند که: «امروز دین شما را کامل کردم ونعمت خود را بر شما تمام نمودم»، که تا آن روز مشابه آن را هم در هیچ موردی نفرموده بود.

توجه خاصّ ائمه علیهم‌السلام به سخنان پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر، وبخصوص کلام امیرالمؤمنین و حضرت زهراعلیهماالسلام که فرمودند: «روز غدیر خم برای کسی

[صفحه ۳۱]

عذری باقی نگذاشت»، [۹] و نیز اهتمام علما به تفصیل مباحث مربوط به غدیر به تبعیت از ائمه هدی علیهم‌السلام به عنوان ریشه‌ی اصیل ولایت و امامت.

سند و شیوه‌ی نقل این حدیث از نظر حدیثی، تاریخی، کلامی و ادبی، و همچنین فراگیری و راهیابی آن به قلوب مردم، در میان روایات ولایت بی‌مانند است. محققان، تواتر این حدیث را به اثبات رسانده و همه‌ی مسلمانان با هر فرقه و مسلکی که دارند به درستی این حدیث اعتراف کرده‌اند.

مقاصد والای حضرت در خطبه‌ی غدیر:

۱. نتیجه گیری از زحمات ۲۳ ساله با تعیین جانشینی که ادامه دهنده‌ی این راه باشد.

۲. حفظ دائمی اسلام از کفار و منافقین با تعیین جانشینانی که از عهده‌ی این مهم برآیند.

۳. اقدام رسمی برای تعیین خلیفه که از نظر قوانین ملل در همیشه‌ی تاریخ سندیت دارد.

۴. بیان یک دور جامع از برنامه‌ی ۲۳ ساله و گذشته و حال مسلمین.

۵. ترسیم خط مشی آینده‌ی مسلمین تا آخر دنیا.

۶. اتمام حجت بر مردم که از مقاصد اصلی در ارسال پیامبران است.

نتیجه‌ی عملی این اقدام پیامبر صلی اللّه علیه و آله، که کثرت عارفین ومعترفین به حق اهل بیت‌علیهم‌السلام است، و عدد میلیاردی شیعیان در طول تاریخ بخصوص در جهان امروز بهترین شاهد اهمیّت آن است.

[صفحه ۳۴]

مراسم سه روزه غدیر خم

اشاره

جزئیات وقایعی که در صحرای غدیر خم اتفاق افتاده، بطور یکجا از یکنفر نقل نشده است. هر یک از حاضران گوشه‌هایی از آن مراسم با شکوه را بازگو کرده‌اند، و قسمتهایی را هم ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نقل فرموده‌اند.

با یک بررسی و مطالعه و جمع بندی در اخبار و احادیث و تاریخ، تصویری از جریان غدیر ترسیم گردید که در سه قسمت این بخش تقدیم می‌شود: ابتدا برنامه‌هایی که قبل از خطبه به عنوان زمینه‌سازی برای خطبه‌ی غدیر انجام گرفته، و سپس کیفیت سخنرانی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و اقدامات عملی که بر فراز منبر انجام دادند، و در قسمت سوم مراسمی که بعد از خطبه‌ی غدیر انجام گرفته ذکر می‌شود.

[صفحه ۳۵]

برنامه‌های قبل از خطبه

اهمیت حجهٔ الوداع

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱.

هجرت پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و خروج آن‌حضرت از مکه‌ی معظمه نقطه‌ی عطفی در تاریخ اسلام بشمار می‌آید و بعد از این هجرت، حضرت سه بار به مکه سفر کرده‌اند. بار اول در سال هشتم پس از صلح حدیبیه به عنوان «عمره» وارد مکه شدند و طبق قرار دادی که با مشرکین بسته بودند فوراً بازگشتند.

بار دوم در سال نهم به عنوان «فتح مکه» وارد این شهر شدند، و پس از پایان برنامه‌ها و برچیدن بساط کفر و شرک و بت پرستی به طائف رفتند و هنگام بازگشت، به مکه آمده و عمره بجا آوردند و سپس به مدینه بازگشتند.

سومین و آخرین بار بعد از هجرت که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله وارد مکه شدند در سال دهم هجری به عنوان «حجهٔ الوداع» بود، که حضرت برای اولین بار بطور رسمی اعلان حج دادند تا همه‌ی مردم در حد امکان حاضر شوند.

در این سفر دو مقصد اساسی در نظر بود، وآن عبارت بود از بیان دو حکم مهم از قوانین اسلام که هنوز برای مردم بطور کامل و رسمی تبیین نشده بود: یکی حج، و دیگری مسئله‌ی خلافت و ولایت و جانشینی بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله.

[صفحه ۳۶]

اعلان سفر حج

عوالم‌العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۶۷ و ۲۹۷. الغدیر: ج ۱ ص ۹ و ۱۰. بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۳۶۰ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۹۰ و ج ۲۸ ص ۹۵.

پس از دستور الهی، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله منادیانی را در مدینه و اطراف آن فرستادند تا تصمیم حضرت برای این سفر را به اطلاع همه برسانند و اعلان کنند که هرکس بخواهد می‌تواند همراه حضرت باشد.

پس از اعلان عمومی، عده‌ی بسیاری از اطراف مدینه به شهر آمدند تا همراه حضرت و مهاجرین و انصار به سوی مکه حرکت کنند. با حرکت کاروان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در بین راه مدینه تا مکه افراد قبایل به جمعیت اضافه می‌شدند. با رسیدن این خبر مهم به مناطق دورتر، مردم اطراف مکه و شهرهای یمن و غیر آن نیز بسوی مکه سرازیر شدند تا جزئیات احکام حج را شخصاً از پیامبرشان بیاموزند و در این اولین سفر رسمیِ حضرت به عنوان حج شرکت داشته باشند. اضافه بر آنکه حضرت اشاراتی فرموده بودند که امسال سال آخر عمر من است واین می‌توانست باعث شرکت همه جانبه‌ی مردم باشد.

جمعیتی حدود یکصد و بیست هزار نفر [۱۰] در مراسم حج شرکت کردند که فقط هفتاد هزار نفر آنان از مدینه به همراه حضرت حرکت کرده بودند، بطوری که لبّیک گویان از مدینه تا مکه متصل بودند.

مسیر سفر از مدینه تا مکه

حضرت روز شنبه بیست و پنجم ماه ذی قعده غسل کرده و دو لباس احرام همراه برداشتند و از مدینه خارج شدند. اهل بیت حضرت که فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و سایرفرزندان آن حضرت بودند، و نیز همسران آن حضرت همگی سوار بر هودجهای شتران همراه حضرت بودند. با احرام از «مسجد شجره» - که در

[صفحه ۳۷]

نزدیکی مدینه است- راهی مکه شدند و مردم سواره و پیاده همراه آن حضرت به حرکت درآمدند.

صبح روز بعد به «عِرْق الظَبْیَهْ» رسیدند و سپس در «رَوْحاء» توقف مختصری کردند.

از آنجا برای نماز عصر به «مُنصرَف» رسیدند. هنگام نماز مغرب و عشا در «مُتَعَشّی» پیاده شدند و شام را همانجا صرف کردند. برای نماز صبح به «أثایهْ» رسیدند، و صبح روز سه شنبه در «عَرْج» بودند، و روز چهارشنبه به «سَقْیاء» رسیدند.

در بین راه، پیاده‌ها سختیِ راه را مطرح کردند و از حضرت سواری درخواست نمودند. حضرت به آنان فرمود که فعلاً سواری در اختیار ندارد، و دستور دادند تا برای آسانی سیر کمرهای خود را ببندند و راه رفتنشان را ترکیبی از تند رفتن و دویدن قرار دهند. این دستور را عمل کردند و کمی راحت شدند.

روز پنجشنبه به «اَبْواء» رسیدند- که قبر حضرت آمنه مادر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آنجا بود- و حضرت قبر مادر را زیارت کردند. روز جمعه با عبور از «جحفه» و «غدیر خم» عازم «قُدَیْد» شدند و شنبه آنجا بودند. روز یکشنبه به «عسفان» آمدند و روز دوشنبه به «مَرّ الظهران» رسیدند و تا شب آنجا ماندند. شب به سوی «سَرِف» حرکت کردند و به آنجا رسیدند که منزل بعدی مکه معظمه بود. بعد از ده روز طی مسافت در روز سه‌شنبه پنجم ذی‌الحجهْ وارد مکه شدند.

سفر امیرالمؤمنین از مدینه به یمن و از یمن به مکه

از سوی دیگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام با لشکری از طرف پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به نجران و سپس یمن رفته بودند که هدف آن جمع آوری خمس و زکات و جزیه و نیز دعوت به اسلام بود.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هنگام حرکت از مدینه نامه‌ای برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستادند و دستور دادند آن حضرت نیز از یمن برای سفر حج حرکت کند. لذا پس از

[صفحه ۳۸]

پایان کارهای محوله در نجران و یمن حضرت با لشکر همراه و نیز عده‌ای از اهل یمن- که دوازده هزار نفر بودند- پس از احرام در میقات عازم مکه شدند. با نزدیک شدن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به مکه از طرف مدینه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم از طرف یمن به این شهر نزدیک شدند. حضرت جانشینی در لشکر برای خود تعیین کردند و خود پیشتر به ملاقات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شتافتند و در نزدیکی مکه خدمت حضرت رسیدند و گزارش سفر را دادند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بسیار مسرور شدند و دستور دادند هر چه زودتر لشکر همراه را به مکه بیاورد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به محل لشکر بازگشتند و همراه آنان- همزمان با قافله‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله- روز سه شنبه پنجم ذی

حجه وارد مکه شدند.

با رسیدن ایام حج در روز نهم ذی‌حجهٔ، حضرت به موقف عرفات و سپس به مشعر و منی رفتند. بعد از آن اعمال حج را یکی پس از دیگری انجام دادند، ودر هر مورد واجبات و مستحبات آن را برای مردم بیان فرمودند.

خطابه‌های قبل از غدیر

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۱۳، ج ۲۱ ص ۳۸۰.

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله قبل از غدیر، در دو موقعیت حساس برای مردم خطابه ایراد کردند که در واقع زمینه‌سازی برای خطبه‌ی غدیر بود.

اولین خطابه‌ی آن حضرت در منی بود. در این خطبه ابتدا اشاره به امنیت اجتماعی مسلمین از نظر جان و مال و آبروی مردم نمودند، و سپس خونهای به ناحق ریخته و اموال به ناحق گرفته در جاهلیت را رسماً مورد عفو قرار دادند تا کینه‌توزیها از میان برداشته شود و جو اجتماع برای تأمین امنیت کامل آماده شود. سپس مردم را بر حذر داشتند از اینکه بعد از او اختلاف کنند و بر روی یکدیگر شمشیر بکشند.

در اینجا تصریح فرمودند که:

[صفحه ۳۹]

«اگر من نباشم علی بن ابی‌طالب در مقابل متخلفین خواهد ایستاد».

سپس حدیث ثقلین بر لسان مبارك حضرت جاری شد و فرمودند:

«من دو چیز گرانبها در میان شما باقی می‌گذارم که اگر به این دو تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم».

اشاره‌ای هم داشتند به اینکه عده‌ای از همین اصحاب من روز قیامت به جهنم برده می‌شوند.

نکته‌ی جالب توجه اینکه در این خطابه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام سخنان حضرت را برای مردم تکرار می‌کردند تا آنان که دورتر بودند بشنوند.

خطابه دوم در مسجد خیف در منی

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۱۴.

دومین مورد خطابه‌ی حضرت در مسجد «خیف» در منی بود. در روز سوم از توقف در منی، حضرت فرمان دادند تا مردم در مسجد خیف اجتماع کنند. در آنجا نیز خطابه‌ای ایراد فرمودند که ضمن آن صریحاً از مردم خواستند گفته‌های او را به خاطر بسپارند و به غائبان برسانند.

در این خطبه به اخلاص عمل و دلسوزی برای امام مسلمین و تفرقه نینداختن سفارش فرمودند و تساوی همه‌ی مسلمانان در برابر حقوق و قوانین الهی را اعلام کردند. بعد از آن متعرض مسئله‌ی خلافت شدند و حدیث ثقلین بر لسان حضرت جاری شد، و بار دیگر زمینه را برای غدیر آماده کردند.

در این مقطع، منافقین کاملاً احساس خطر کردند و قضیه را جدی گرفتند و پیمان نامه نوشتند و هم‌قسم شدند و برنامه‌های خود را آغاز کردند. [۱۱].

[صفحه ۴۰]

تحویل میراث انبیاء قبل از غدیر

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۹۶، ج ۳۷ ص ۱۱۳، ج ۴۰ ص ۲۱۶.

در مکه دستور الهی بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چنین وحی شد: «نبوت تو به پایان رسیده و روزگارت کامل شده است. اسم اعظم و آثار علم و میراث انبیاء را به علی بن ابی‌طالب بسپار که اولین مؤمن است. من زمین را بدون عالمی که اطاعت من و ولایتم با او شناخته شود و حجت بعد از پیامبرم باشد رها نخواهم کرد».

یادگارهای انبیاء علیهم‌السلام صُحُف آدم و نوح و ابراهیم علیهم‌السلام و تورات و انجیل و عصای موسی علیه‌السلام و انگشتر سلیمان علیه‌السلام و سایر میراثهای ارجمندی است که فقط در دست حججِ الهی است. تا آن روز خاتم انبیاء صلی اللَّه علیه و آله حافظ این میراثهای الهی بود و اینک به دستور الهی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام منتقل شد. این ودایع از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امامان بعد منتقل شده تاکنون که در دست مبارک آخرین حجت پروردگار حضرت بقیهٔ اللَّه الاعظم علیه‌السلام است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فرا خواند و جلسه‌ی خصوصی تشکیل دادند و یک شبانه روز برنامه‌ی سپردن ودایع الهی طول کشید.

لقب امیرالمؤمنین

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۱۱ و ۱۲۰. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۳۹. کتاب سلیم بن قیس: ص ۷۳۰.

در مکه جبرئیل، لقب «امیرالمؤمنین» را به عنوان اختصاص آن به علی بن ابی طالب علیه‌السلام از جانب الهی آورد، اگر چه این لقب قبلًا نیز برای آن حضرت تعیین شده بود.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور دادند تا یک یک اصحاب نزد علی علیه‌السلام بروند و به عنوان «امیرالمؤمنین» بر او سلام کنند و «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویند، و بدین وسیله در زمان حیات خود، از آنان اقرار بر امیر بودن علی علیه‌السلام گرفت.

در اینجا ابوبکر و عمر به عنوان اعتراض به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گفتند: آیا این حقی

[صفحه ۴۱]

از طرف خدا و رسولش است؟ حضرت غضبناک شد و فرمود: «حقی از طرف خدا و رسولش است، خداوند این دستور را به من داده است».

اعلان رسمی برای حضور در غدیر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۵، ج ۳۷ ص ۱۱۱ و ۱۵۸. اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۳۶ ح ۵۹۳.

الغدیر: ج ۱ ص ۱۰ و ۲۶۸.

با اینکه انتظار می‌رفت پیامبر خدا در این اولین و آخرین سفر حج خود مدتی در مکه بمانند، ولی بلافاصله پس از اتمام حج حضرت به منادیِ خود بلال دستور دادند تا به مردم اعلان کند: فردا کسی جز معلولان نباید باقی بماند، و همه باید حرکت کنند تا در وقت معین در «غدیر خم» حاضر باشند.

انتخاب منطقه‌ی «غدیر» که به امر خاص الهی بود از چند جهت قابل ملاحظه است: یکی‌اینکه در راه بازگشت از مکه، کمی قبل از

محل افتراق کاروانها و تقاطع مسیرهاست.

دوم اینکه در آینده‌های اسلام که کاروانهای حج در راه رفت و برگشت از این مسیر عبور می‌کنند با رسیدن به وادی غدیر و نماز در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، تجدید خاطره و بیعتی با این زیربنای اعتقادی خود می‌نمایند و یاد آن در دلها احیا می‌گردد. [۱۲].

سوم اینکه «غدیر» کمی قبل از «جحفه»، بیابانی وسیع و آبگیری برای جمع شدن آب سیلها و همچنین آب چشمه‌ای که از سمت شمال غربی به آن می‌ریزد و چند درخت کهنسال تنومند بوده، که برای برنامه‌ی سه روزه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و ایراد خطبه برای آن جمعیت انبوه بسیار مناسب بوده است.

برای مردم بسیار جالب توجه بود که پیامبرشان- پس از ده سال دوری از مکه- بدون آنکه مدتی اقامت کنند تا مسلمانان به دیدارش بیایند و مسائل خود را مطرح

[صفحه ۴۲]

کنند، بعد از اتمام مراسم حج فوراً از مکه خارج شدند و مردم را نیز به خروج از مکه و حضور در «غدیر» امر نمودند.

صبح آن روز که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از مکه حرکت کردند، سیل جمعیت که بیش از صد و بیست هزار نفر [۱۳] تخمین زده می‌شدند به همراه حضرت حرکت کردند. حتی پنج هزار نفر از مکه و عده‌ای حدود دوازده هزار نفر از اهل یمن- که مسیرشان به سمت شمال نبود- برای درک مراسم غدیر همراه حضرت آمدند.

[صفحه ۴۷]

کیفیت خطابه و جزئیات خطبه

اجتماع مردم در غدیر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷ ص ۱۷۳ و ۲۰۳ و ۲۰۴، ج ۹۸ ص ۲۹۸. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۵۰ و ۶۰ و ۷۵ و ۷۹ و ۸۰ و ۳۰۱. الغدیر: ج ۱ ص ۱۰ و ۲۲. مدینة المعاجز: ص ۱۲۸.

الفصول المهمة: ص ۲۴ و ۲۵.

نزدیک ظهر روز دوشنبه، [۱۴] همین که به منطقه‌ی «کُراع الغُمَیم» [۱۵] - که «غدیر خم» در آن واقع شده- رسیدند، حضرت مسیر حرکت خود را به طرف راست جاده و به سمت غدیر تغییر دادند و فرمودند:

«اَیُّهَا النَّاسُ، أجیبُوا داعِیَ اللَّهِ، اَنَا رَسُولُ اللَّهِ».

«ای مردم، دعوت کننده‌ی خدا را اجابت کنید که من پیام آور خدایم».

این کنایه از آن بود که هنگام ابلاغ پیام مهمی فرا رسیده است.

[صفحه ۴۸]

سپس فرمان دادند تا منادی ندا کند: «همه‌ی مردم متوقف شوند و آنان که پیش رفته‌اند بازگردند و آنان که پشت سر هستند توقف کنند»، تا آهسته آهسته همه‌ی جمعیت در محل از پیش تعیین شده جمع گردند. همچنین دستور دادند: کسی زیر درختان کهنسالی که در آنجا بود نرود و آن موضع خالی بماند.

پس از این دستور همه‌ی مَرْکبها متوقف شدند، و کسانی که پیشتر رفته بودند بازگشتند و همه‌ی مردم در منطقه‌ی غدیر پیاده شدند و هر یک برای خود جایی پیدا کردند و کم‌کم آرام گرفتند. اینک صحرا برای اولین بار شاهد تجمع عظیم بشری بود.

شـدت گرمـا در اثر حرارت آفتـاب و داغی زمین سوزنـده، به حـدّی ناراحت کننـده بود که مردم و حتی خود حضـرت گوشه‌ای از لبـاس خود را به سـر انـداخته و گوشه‌ای از آن را زیر پـای خود قرار داده بودنـد، و عـده‌ای از شـدت گرمـا عبـای خود را به پایشان پیچیده بودند!

آماده سازی جایگاه سخنرانی و منبر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷ ص ۱۷۳ و ۲۰۳ و ۲۰۴، ج ۹۸ ص ۲۹۸. عوالم: ج ۳: ۱۵
ص ۵۰ و ۶۰ و ۷۵ و ۷۹ و ۸۰ و ۳۰۱. احقاق الحق: ج ۲۱ ص ۴۶.

از سوی دیگر، پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله مقـداد و سـلمان و ابوذر و عمـار را فرا خواندنـد و به آنـان دسـتور دادنـد تـا به محل پنج درخت کهنسال- که در یک ردیف کنار برکه‌ی غـدیر بودنـد- برونـد و آنجا را آماده کننـد. آنها خارهای زیر درختان را کندند و سنگهـای نـاهموار را جمع کردنـد و زیر درختـان را جـارو کردنـد و آب پاشـیدند. سـپس شاخه‌های پایین آمـده‌ی درختان را که تا نزدیکی زمین آمده بود قطع کردند. بعد از آن در فاصله‌ی بین دو درخت روی شاخه‌ها پارچه‌ای انداختند تا سایبانی از آفتاب باشد، و آن محل برای برنامه‌ی سه روزه‌ای که حضرت در نظر داشتند کاملاً مساعد شود.

سپس در زیر سایبان، سـنگها را روی هم چیدنـد و از روانـدازهای شتران و سایر مرکبها هم کمک گرفتنـد و منبری به بلنـدی قامت حضرت ساختند و روی آن پارچه‌ای

[صفحه ۴۹]

انداختند. منبر را طوری بر پا کردند که نسبت به دو طرف جمعیت در وسط قرار بگیرد و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هنگام سخنرانی مشـرف بر مردم باشـد تا صـدای حضـرت به همه برسـد و همه او را ببیننـد، چنان که در گزارش ماجرای غدیر آمده است: احدی از حاضرین غدیر خم نبود مگر آنکه آن حضرت را به چشم خود می‌دید و صدای آن حضرت را به گوش خود می‌شنید.

البته ربیعهٔ بن اُمیهٔ بن خلف کلام حضرت را برای مردم تکرار می‌کرد تا افرادی که دورتر قرار داشتند مطالب را بهتر بشنوند.

پیامبر وامیرالمؤمنین بر فراز منبر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷ ص ۲۰۹. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۴ و ۹۷ و ۳۰۱. اثبات
الهداهٔ: ج ۲ ص ۲۶۷ ح ۳۸۷ و ۳۹۱. احقاق الحق: ج ۲۱ ص ۵۳ و ۵۷.

مقـارن ظهر، انتظـار مردم به پایـان رسـید و منادیِ حضـرت نـدای نماز جماعت داد. پس از بیرون آمـدن مردم از خیمه‌ها و آمادگی صفها برای نماز، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از خیمه‌ی خود بیرون آمدند و نماز را به جماعت خواندند.

بعـد از آن مردم ناظر بودند که پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله بر فراز آن منبر ایسـتادند و امیرالمؤمنین علیه‌السـلام را فرا خواندند و به او دستور دادند بالای منبر بیاید و در سمت راستش بایستد. قبل از شروع خطبه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام یک پله پائین تر بر فراز منبر در طرف راست حضرت ایستاده بودند و دست پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر شانه‌ی آن حضرت بود.

سپس حضـرت نگـاهی به راست و چپ جمعیت نمودنـد و منتظر شدنـد تـا مردم کاملاً- جمع شونـد. زنـان نیز در قسـمتی از مجلس نشسـتند که پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله را به خوبی می‌دیدنـد. پس از آمـاده شـدن مردم، پیامبر اکرم‌صـلی اللَّه علیه و آله سـخنرانیِ تاریخی و آخرین خطابه‌ی رسمی خود را برای جهانیان آغاز کردند.

با در نظر گرفتن این شکل خاص از منبر و سخنرانی، که دو نفر بر فراز منبر در

[صفحه ۵۰]

حالت قیام دیده می‌شوند و بیش از صد و بیست هزار نفر این منظره‌ی بدیع را می‌نگرند، به استقبالِ سخنانِ حضرت خواهیم رفت. یادآور می‌شود که اجتماع ۱۲۰۰۰۰ نفر برای یک سخنرانی و در مقابل یک خطیب که همه شخص او را ببینند در دنیای امروز هم مسئله‌ی غیر عادی است، تا چه رسد به عصر بعثت که در گذشته‌ی شش هزار ساله‌ی انبیا تا آن روز هرگز چنین مجلس عظیمی برای سخنرانی تشکیل نشده بود.

سخنرانی پیامبر

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱ تا ۲۰۷. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۴، ج ۳ ص ۵۵۸.

سخنرانی تاریخی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر که حدود یک ساعت طول کشید در یازده بخش قابل ترسیم است:

حضرت در اولین بخش سخن، به حمد و ثنای الهی پرداختند و صفات قدرت و رحمت حق تعالی را ذکر فرمودند، و بعد از آن به بندگی خود در مقابل ذات الهی شهادت دادند.

در بخش دوم، سخن را متوجه مطلب اصلی نمودند و تصریح کردند که باید فرمان مهمی درباره‌ی علی بن ابی‌طالب ابلاغ کنم، و اگر این پیام را نرسانم رسالت الهی را نرسانده‌ام و ترس از عذاب او دارم.

در سومین بخش، امامت دوازده امام بعد از خود را تا آخرین روز دنیا اعلام فرمودند تا همه‌ی طمعها یکباره قطع شود. از نکات مهم در سخنرانی حضرت، اشاره به عمومیت ولایت آنان بر همه‌ی انسانها و در طول زمانها و در همه‌ی مکانها و نفوذ کلماتشان در جمیع امور بود، و نیابت تام ائمه علیهم‌السلام را از خدا و رسول در حلال و حرام و جمیع اختیارات اعلام فرمودند.

در بخش چهارم خطبه، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با بلند کردن و معرفی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ

[صفحه ۵۱]

عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»: «هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر بوده‌ام این علی هم نسبت به او صاحب اختیارتر است. خدایا دوست بدار هر کس علی را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند، و خوار کن هر کس او را خوار کند».

سپس کمال دین و تمام نعمت را با ولایت ائمه علیهم‌السلام اعلام فرمودند و بعد از آن، خدا و ملائکه و مردم را بر ابلاغ این رسالت شاهد گرفتند.

در بخش پنجم حضرت صریحاً فرمودند: «هر کس از ولایت ائمه علیهم‌السلام سر باز زند اعمال نیکش سقوط می‌کند و در جهنم خواهد بود». بعد از آن شمه‌ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را متذکر شدند.

مرحله‌ی ششم از سخنان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جنبه‌ی غضب الهی را نمودار کرد. حضرت با تلاوت آیات عذاب و لعن از قرآن فرمودند: «منظور از این آیات عده‌ای از اصحاب من هستند که مأمور به چشم پوشی از آنان هستم، ولی بدانند که خداوند ما را بر معاندین و مخالفین و خائنین و مقصرین حجت قرار داده، و چشم پوشی از آنان در دنیا مانع از عذاب آخرت نیست».

سپس به امامانِ گمراهی که مردم را به جهنم می‌کشانند اشاره کرده فرمودند: «من از همه‌ی آنان بیزارم». اشاره‌ی رمزی هم به «اصحاب صحیفه‌ی ملعونه» داشتند و تصریح کردند که بعد از من مقام امامت را غصب می‌کنند و سپس غاصبین را لعنت کردند.

در بخش هفتم، حضرت تکیه‌ی سخن را بر اثراتِ ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار دادند و فرمودند: «اصحاب صراط مستقیم در سوره‌ی حمد شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند».

سپس آیاتی از قرآن درباره‌ی اهل بهشت تلاوت فرمودند و آنها را به شیعیان و پیروان آل محمدعلیهم‌السلام تفسیر فرمودند. آیاتی هم درباره‌ی اهل جهنم تلاوت کردند و آنها را به دشمنان آل محمد علیهم‌السلام معنی کردند.

در بخش هشتم مطالبی اساسی درباره‌ی حضرت بقیة اللّه الاعظم حجة بن الحسن

[صفحه ۵۲]

المهدی ارواحنا فداه فرمودند و به اوصاف و شئون خاص حضرتش اشاره کردند و آینده‌ای پر از عدل و داد به دست امام زمان عجل اللّه فرجه را به جهانیان مژده دادند.

در بخش نهم فرمودند: پس از اتمام خطابه شما را به بیعت با خودم و سپس بیعت با علی بن ابی طالب دعوت می‌کنم. پشتوانه‌ی این بیعت آن است که من با خداوند بیعت کرده‌ام، و علی هم با من بیعت نموده است؛ پس این بیعتی که از شما می‌گیرم از طرف خداوند و بیعت با حق تعالی است.

در دهمین بخش، حضرت درباره‌ی احکام الهی سخن گفتند که مقصود بیانِ چند پایه‌ی مهم عقیدتی بود: از جمله اینکه چون بیان همه‌ی حلالها و حرامها توسط من امکان ندارد، با بیعتی که از شما درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام می‌گیرم حلال و حرام را تا روز قیامت بیان کرده‌ام، زیرا علم و عمل آنان حجت است. دیگر اینکه بالاترین امر به معروف و نهی از منکر، تبلیغ پیام غدیر درباره‌ی امامان علیهم‌السلام و امر به اطاعت از ایشان و نهی از مخالفتشان است.

در آخرین مرحله‌ی خطابه، بیعتِ لسانی انجام شد و حضرت فرمودند: «خداوند دستور داده تا قبل از بیعت با دست، از زبانهای شما اقرار بگیرم». سپس مطلبی را که می‌بایست همه‌ی مردم به آن اقرار می‌کردند تعیین کردند که خلاصه‌ی آن اطاعت از دوازده امام علیهم‌السلام و عهد و پیمان بر عدم تغییر و تبدیل و بر رساندن پیام غدیر به نسلهای آینده و غائبان از غدیر بود. در ضمن بیعت با دست هم حساب می‌شد زیرا حضرت فرمودند: «بگوئید با جان و زبان و دستمان بیعت می‌کنیم».

کلمات نهایی پیامبر صلی اللّه علیه و آله دعا برای اقرارکنندگان به سخنانش و نفرین بر منکرین اوامر آن حضرت بود و با حمد خداوند خطابه‌ی حضرت پایان یافت.

دو اقدام عملی بر فراز منبر

اشاره

در اثناء خطبه، پیامبر صلی اللّه علیه و آله دو اقدام عملی بر فراز منبر انجام دادند که تا آن روز سابقه نداشت و بسیار جالب توجه بود:

[صفحه ۵۳]

علی بن ابی طالب بر فراز دست پیامبر

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۱۱ و ۲۰۹. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۷. کتاب سلیم: ص ۸۸۸ ح ۵۵.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله پس از مقدمه چینی و ذکر مقام خلافت و ولایتِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام، برای آنکه تا آخر روزگار راه هر گونه شک و شبهه بسته باشد و هر تلاشی در این راه خنثی شود، ابتدا مطلب را بطور لسانی اشاره کردند، و سپس به صورت

عملی برای مردم بیان کردند. بدین ترتیب که ابتدا فرمودند:

«باطن قرآن و تفسیر آن را برای شما بیان نمی‌کند مگر این کسی که من دست او را می‌گیرم و او را بلند می‌کنم».

سپس آن حضرت گفته‌ی خود را عملی کردند، و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام که بر فراز منبر کنار حضرت ایستاده بودند، فرمودند: «نزدیکتر بیا». آن حضرت نزدیکتر آمدند و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دو بازوی او را گرفتند. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست خود را به سمت صورت حضرت باز کردند تا آنکه دستهای هر دو به سوی آسمان قرار گرفت. سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را- که یک پله پایین‌تر قرار داشت- از جا بلند کردند تا حدی که پاهای آن حضرت محاذی زانوهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار گرفت و مردم سفیدی زیر بغل ایشان را دیدند، که تا آن روز دیده نشده بود. در این حال فرمودند:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ».

«هر کس من مولی وصاحب اختیار اویم این علیّ مولی وصاحب اختیار اوست».

بیعت با قلبها و زبانها

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۲۱۵ و ۲۱۹. در باره‌ی بیعتِ غدیر، مطالبی در قسمت چهارم از

بخش هشتم این کتاب آمده است.

اقدام دیگر حضرت آن بود که چون بیعت گرفتن از فرد فرد آن جمعیت انبوه، از طرفی غیر ممکن بود و از سوی دیگر امکان داشت افراد به بهانه‌های مختلف از بیعت

[صفحه ۵۴]

شانه خالی کنند و حضور نیابند، و در نتیجه نتوان التزام عملی و گواهی قانونی از آنان گرفت، لذا حضرت در اواخر سخنانشان فرمودند: ای مردم، چون با یک کف دست و با این وقت کم و با این سیل جمعیت، امکان بیعت برای همه وجود ندارد، پس همگی این سخنی را که من می‌گویم تکرار کنید و بگویید:

«ما فرمان تو را که از جانب خداوند درباره‌ی علی بن ابی‌طالب و امامان از فرزندانش به ما رساندی اطاعت می‌کنیم و به آن راضی هستیم، و با قلب و جان و زبان و دستمان با تو بر این مدعا بیعت می‌کنیم ... عهد و پیمان در این باره برای ایشان از ما، از قلبها و جانها و زبانها و ضمایر و دستانمان گرفته شد. هر کس با دستش توانست و گرنه با زبانش بدان اقرار کرده است».

پیداست که حضرت، عین کلامی را که می‌بایست مردم تکرار کنند به آنان القا فرمودند و عبارات آن را مشخص کردند تا هر کس به شکل خاصی برای خود اقرار نکند، بلکه همه به مطلب واحدی که حضرت از آنان می‌خواهد التزام دهند و بر سر آن بیعت نمایند.

وقتی کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پایان یافت همه‌ی مردم سخن او را تکرار کردند و بدین وسیله بیعت عمومی گرفته شد.

[صفحه ۵۵]

مراسم بعد از خطبه

تبریک و تهنیت

بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷. امالی شیخ مفید: ص ۵۷.

پس از پایان خطبه، مردم از هر سو به سمت منبر می‌آمدند و خود را به پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما و آلهما می‌رساندند، و با ایشان به عنوان بیعت دست می‌دادند، و هم به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و هم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبریک و تهنیت می گفتند، و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم می‌فرمود: «الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی جَمیعِ الْعالَمینَ».

عبارت تاریخ چنین است: پس از اتمام خطبه، صدای مردم بلند شد که: «آری، شنیدیم و طبق فرمان خدا و رسول با قلب و جان و زبان و دستمان اطاعت می کنیم». بعد به سوی پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما وآلهما ازدحام کردند و برای بیعت سبقت می گرفتند و با ایشان دست می‌دادند.

این ابراز احساسات و فریادهای شعفی که از جمعیت بر می‌خاست، شکوه و ابهت بی‌مانندی به آن اجتماع بزرگ می‌بخشید.

نکته‌ی قابل توجهی که در هیچیک از پیروزی‌های پیامبر صلی اللَّه علیه و آله- چه در جنگها و چه سایر مناسبتها و حتی فتح مکه- سراغ نداریم، این است که حضرت در روز غدیر فرمودند:

[صفحه ۵۶]

«به من تبریک بگوئید، به من تهنیت بگوئید، زیرا خداوند مرا به نبوّت واهل بیتم را به امامت اختصاص داده است».

و این نشانه‌ی فتح بزرگ و در هم شکستن کامل سنگرهای کفر و نفاق بود.

از سوی دیگر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به منادی خود دستور دادند تا بین مردم گردش کند و این خلاصه‌ی غدیر را تکرار کند: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»، تا به عنوان تابلویی از غدیر در ذهنها نقش ببندد.

بیعت مردان

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۲۸ ص ۹۰، ج ۳۷ ص ۱۶۶ و ۱۲۷. الغدیر: ج ۱ ص ۵۸ و ۲۷۱ و ۲۷۴. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۲ و ۶۰ و ۶۵ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۲۰۳ و ۲۰۵.

برای آنکه رسمیت مسئله محکم‌تر شود، و آن جمعیت انبوه بتوانند مراسم بیعت را بطور منظم و برنامه ریزی شده‌ای انجام دهند، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پس از فرود از منبر دستور دادند تا دو خیمه برپا شود. یکی را مخصوص خود قرار دادند و در آن جلوس فرمودند، و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور دادند تا در خیمه‌ی دیگر جلوس نماید، و امر کردند تا مردم جمع شوند.

پس از آن مردم دسته دسته در خیمه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حضور می‌یافتند و با آن حضرت بیعت نموده و تبریک و تهنیت می گفتند. سپس در خیمه‌ی مخصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر می‌شدند و به عنوان امام و خلیفه‌ی بعد از پیامبرشان با آن حضرت بیعت می کردند و به عنوان «امیرالمؤمنین» بر او سلام می کردند، و این مقام والا را تبریک می گفتند.

برنامه‌ی بیعت تا سه روز ادامه داشت، و این مدت را حضرت در غدیر اقامت داشتند. این برنامه چنان حساب شده بود که همه‌ی مردم در آن شرکت کردند.

بسیار بجاست به قطعه‌ی جالبی از تاریخ این بیعت اشاره کنیم:

اولین کسانی که در غدیر با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت نمودند و خود را از دیگران

[صفحه ۵۷]

جلو انداختند همانهایی بودند که زودتر از همه آن بیعت را شکستند و پیش از همه پیمان خود را زیر پا گذاشتند. آنان عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر، که بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله یکی پس از دیگری رو در روی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستادند.

جالبتر اینکه عمر بعد از بیعت این کلمات را بر زبان می‌راند:

«افتخار برایت باد، گوارایت باد ای پسر ابی طالب، خوشا به حالت ای اباالحسن، اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای»!

نکته‌ی دیگری که بار دیگر چهره‌ی دو رویان را روشن ساخت این بود که پس از امر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله همه‌ی مردم بدون چون و چرا با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کردند، ولی ابوبکر و عمر- با آنکه پیش از همه خود را برای بیعت به میان انداخته بودند- قبل از بیعت به صورت اعتراض پرسیدند: آیا این امر از طرف خداوند است یا از طرف رسولش (یعنی: از جانب خود می گویی)؟ حضرت فرمود: «از طرف خدا و رسولش است. آیا چنین مسئله‌ی بزرگی بدون امر خداوند می‌شود»؟ و نیز فرمود: «آری حق است از طرف خدا و رسولش که علی امیرالمؤمنین است».

بیعت زنان

بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸. عوالم ج ۳: ۱۵ ص ۳۰۹.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور دادند تا زنان هم با آن حضرت بیعت کنند و به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنند و به حضرتش تبریک و تهنیت بگویند، و این دستور را درباره‌ی همسران خویش مؤکد داشتند.

برای این منظور دستور دادند تا ظرف آبی آوردند، و پرده‌ای بر روی آن زدند بطوری که زنان در آن سوی پرده با قرار دادنِ دستِ خود در آب، و قرار دادنِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست خود را در سوی دیگر با آن حضرت بیعت کنند؛ و بدین صورت بیعت زنان هم انجام گرفت.

[صفحه ۵۸]

یادآورمی‌شود که بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام از حاضرین در غدیر بودند. همچنین کلیه همسران پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و ام‌هانی خواهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه دختر حضرت حمزه و اسماء بنت عمیس در آن مراسم حضور داشتند.

عمامه سحاب

الغدیر: ج ۱ ص ۲۹۱. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۹۹. اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۲۱۹ ح ۱۰۲.

عرب هرگاه می‌خواستند ریاست بزرگی را بر قومی اعلام کنند یکی از مراسمشان بستن عمامه بر سر او بود. این افتخارِ بزرگی در عرب بود که شخص بزرگی عمامه‌ی خود را بر سر کسی ببندد که به معنای اعتماد بر او بود. [۱۶].

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در این مراسم عمامه‌ی خود را که «سحاب» نام داشت، به عنوان تاج افتخار بر سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بستند و انتهای عمامه را بر دوش آن حضرت قرار دادند و فرمودند: «عمامه تاج عرب است».

خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این باره چنین می‌فرمایند:

«پیامبر در روز غدیر خم عمامه‌ای بر سرم بستند و یک طرف آن را بر دوشم آویختند و فرمودند: خداوند در روز بدر و حنین، مرا با ملائکه‌ای که چنین عمامه‌ای به سر داشتند یاری نمود».

شعر غدیر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸، ج ۳۷ ص ۱۱۲ و ۱۶۶ و ۱۹۵. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۱ و ۹۸ و ۱۴۴ و ۲۰۱. کفایهٔالطالب: ص ۶۴. متن عربی اشعار از کتاب سلیم بن قیس: ص ۸۲۸ نقل شده، که با کمی تفاوت در کتب دیگر هم نقل شده است.

بخش دیگری از مراسم پرشور غدیر، در خواست حسّان بن ثابت بود. او به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله عرض کرد: یا رسول اللَّه، اجازه می‌فرمائید شعری را که در باره‌ی علی بن ابی طالب- به مناسبت این واقعه‌ی عظیم- سروده‌ام بخوانم؟

[صفحه ۵۹]

حضرت فرمودند: بخوان به نام خداوند و برکت او.

حسان بر جای بلندی قرار گرفت و مردم برای شنیدن کلامش ازدحام کردند و گردن می‌کشیدند. او گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضایِ پیامبر گوش کنید». سپس اشعاری را که در همانجا سروده بود خواند که به عنوان یک سند تاریخی از غدیر ثبت شد و به یادگار ماند. ذیلاً متن عربی شعر حسان و سپس ترجمه‌ی آن را می‌آوریم:

اَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ النَّبِیَّ مُحَمَّداً
لَدی دَوْحِ خُمٍّ حینَ قامَ مُنادِیاً
وَ قَد جاءَهُ جِبْریلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ
بِأَنَّکَ مَعْصُومٌ فَلا تَکُ وانِیاً
وَ بَلِّغْهُمُ ما أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ
وَ إنْ اَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَ حاذَرْتَ باغِیاً
عَلَیْکَ فَما بَلَّغْتَهُمْ عَنْ إلهِهِمْ
رِسالَتَهُ إنْ کُنْتَ تَخْشَی الْأَعادِیا
فَقامَ بِهِ إذْ ذاکَ رافِعُ کَفِّهِ
بِیُمْنی یَدَیْهِ مُعْلِنُ الصَّوْتِ عالِیاً
فَقالَ لَهُمْ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ مِنْکُمُ
وَ کانَ لِقَوْلی حافِظاً لَیْسَ ناسِیاً
فَمَوْلاهُ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَ اِنَّنی
بِهِ لَکُمْ دُونَ الْبَرِیَّةِ راضِیاً
فَیا رَبِّ مَنْ والی عَلِیّاً فَوالِهِ
وَ کُنْ لِلَّذی عادی عَلِیّاً مُعادِیاً
وَ یا رَبِّ فَانْصُرْ ناصِریهِ لِنَصْرِهِمْ
إمامَ الْهُدی کَالْبَدْرِ یَجْلُو الدَّیاجِیا
وَ یا رَبِّ فَاخْذُلْ خاذِلیهِ وَ کُنْ لَهُمْ
إذا وَقَفُوا یَوْمَ الْحِسابِ مُکافِیاً

آیا نمی‌دانید که محمد پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله کنار درختان غدیر خم به حالت ندا ایستاد، و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که در این امر سستی مکن که تو محفوظ خواهی بود، و آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان، و اگر نرسانی و از ظالمان بترسی و از دشمنان حذر کنی رسالت پروردگارشان را نرسانده‌ای.

در اینجا بود که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دست علی علیه‌السلام را بلند کرد و با صدای بلند فرمود: «هر کس از شما که من مولای او هستم و سخن مرا به یاد می‌سپارد و فراموش نمی‌کند، مولای او بعد از من علی است، و من فقط به او- نه به دیگری- به عنوان جانشین خود برای شما راضی هستم. پروردگارا هر کس علی را دوست بدارد او را دوست بدار، و هرکس با علی دشمنی کند او را دشمن بدار. پروردگارا،

[صفحه ۶۰]

یاری کنندگان او را یاری فرما به خاطر نصرتشان امام هدایت کننده‌ای را که در تاریکیها مانند ماه شب چهارده روشنی می‌بخشد. پروردگارا، خوار کنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می‌ایستند خود جزا بده».

پس از اشعار حسان، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای حسان، مادامی که با زبانت از ما دفاع می‌کنی، از سوی روح القدس مؤید خواهی بود.

ظهور جبرئیل در غدیر

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۲۰ و ۱۶۱. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۸۵ و ۱۳۶.

مسئله‌ی دیگری که پس از خطبه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پیش آمد و بار دیگر حجت را بر همگان تمام کرد، این بود که مردی زیبا صورت و خوشبوی را دیدند که در کنار مردم ایستاده بود و می‌گفت:

«به خدا قسم، روزی مانند امروز هرگز ندیدم. چقدر کار پسر عمویش را مؤکّد نمود، و برای او پیمانی بست که جز کافر به خداوند و رسولش آن را بر هم نمی‌زند. وای بر کسی که پیمان او را بشکند».

در اینجا عمر نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت: شنیدی این مرد چه گفت؟! حضرت فرمود: آیا او را شناختی؟ گفت: نه. حضرت فرمود:

«او روح الأمین جبرئیل بود. تو مواظب باش این پیمان را نشکنی، که اگر چنین کنی خدا و رسول و ملائکه و مؤمنان از تو بیزار خواهند بود»!

معجزه غدیر، امضای الهی

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۳۶ و ۱۶۲ و ۱۶۷. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۵۶ و ۵۷ و ۱۲۹ و ۱۴۴.

الغدیر: ج ۱ ص۱۹۳. لازم به تذکر است که نام «حارث فهری» در روایات به اسمهای

مختلف آمده است که احتمالاً بعضی از نامها مربوط به دوازده نفر همراهان او باشد.

واقعه‌ی عجیبی که به عنوان یک معجزه، امضای الهی را بر خطوط پایانی واقعه‌ی غدیر

[صفحه ۶۱]

ثبت کرد ماجرای «حارث فهری» بود. در آخرین ساعات از روز سوم، او با دوازده نفر از اصحابش نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت:

ای محمد! سه سؤال از تو دارم: آیا شهادت به یگانگی خداوند و پیامبری خود را از جانب پروردگارت آورده‌ای یا از پیش خود گفتی؟ آیا نماز و زکات و حج و جهاد را از جانب پروردگار آورده‌ای یا از پیش خود گفتی؟ آیا اینکه درباره‌ی علی بن ابی طالب گفتی: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیّ مَوْلاه»، ... از جانب پروردگار بود یا از پیش خود گفتی؟

حضرت در جواب هر سه سؤال فرمودند:

«خداوند به من وحی کرده است و واسطه‌ی بین من و خدا جبرئیل است و من‌اعلان کننده‌ی پیام خدا هستم و بدون اجازه‌ی پروردگارم خبری را اعلان نمی‌کنم».

حارث گفت:

خدایا، اگر آنچه محمد می‌گوید حق و از جانب توست سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست.

سخن حارث تمام شد و به راه افتاد خداوند سنگی از آسمان بر او فرستاد که از مغزش وارد شد و از دُبُرش خارج گردید و همانجا او را هلاک کرد.

بعد از این جریان، آیه‌ی «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ، لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ » [... ۱۷] نازل شد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به اصحابشان فرمودند: آیا دیدید و شنیدید؟ گفتند: آری.

با این معجزه، بر همگان مسلّم شد که «غدیر» از منبع وحی سرچشمه گرفته و یک فرمان الهی است.

از سوی دیگر، تعیین تکلیف برای همه‌ی منافقان آن روز و طول تاریخ شد که همچون حارث فهری فکر می‌کنند و به گمان خود خدا و رسول را قبول دارند و بعد از آنکه می‌دانند ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام از طرف خداست صریحاً می‌گویند ما تحمل آن را نداریم!! این پاسخ دندان شکن و فوری خداوند ثابت کرد که هر کس

[صفحه ۶۲]

ولایت علی علیه‌السلام را نپذیرد، خدا و رسول را قبول ندارد و کافر است.

سایر فرمایشات پیامبر در مراسم سه روزه غدیر

اشاره

عوالم‌العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۳ و ۴۴ و ۴۶ و ۴۹ و ۵۴ و ۷۵ و ۹۷ و ۱۹۶ تا ۱۹۹ و ۲۳۹ و ۲۶۱.

در طول سه روز که مراسم بیعت ادامه داشت، قشرهای مختلف مردم گروه گروه در پیشگاه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حضور می‌یافتند. در این‌اجتماعات کوچک- با توجه به اهمیت خطبه ومسئله‌ی بیعت- سؤالاتی درباره‌ی آن مطرح می‌کردند و توضیح بیشتری می‌خواستند. حضرت نیز محتوای خطبه را به صورت خلاصه‌تر و با عبارات دیگری بیان می‌فرمودند و در بعضی موارد مطالب دیگری به عنوان توضیح به آن می‌افزودند، و گاهی به صورت سؤال و جواب مطرح می‌کردند. برخی از این مطالب احتمالاً قبل از آغاز خطبه‌ی مفصل بوده است و برای آمادگی مردم فرموده‌اند. نمونه‌هایی از این فرمایشات چنین است:

خبر از وفات خود

ای مردم، همه‌ی پیامبرانِ قبل از من، دورانی از عمر را سپری کرده‌اند و سپس خداوند آنان را فرا خوانده و آنان اجابت کرده‌اند. من نیز نزدیک است که فرا خوانده شوم و اجابت کنم. خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که «اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُمْ مَیِّتُونَ»، و گویی مرا نیز فرا خوانده و اجابت کرده‌ام. ای مردم، هر پیامبری دوران توقفش در میان قوم خود نصف پیامبر قبلی است. حضرت عیسی بن

مریم چهل سال در میان قوم خود بود و من پس از بیست سال آماده‌ی رفتن هستم، و نزدیک است از شما مفارقت کنم.

اقرار بر ابلاغ رسالت

بدانید که من و شما مورد سؤال قرار خواهیم گرفت. من مسؤولم درباره‌ی آنچه به عنوان رسالت برای شما آورده‌ام و درباره‌ی کتاب خدا و حجت او که به یادگار در میان شما گذارده‌ام، و شما نیز (درباره‌ی آنها) مسؤولید. آیا من ابلاغ کرده‌ام؟ شما به

[صفحه ۶۳]

پروردگارتان چه خواهید گفت؟

صداها از هر سو بلند شد: ما شهادت می‌دهیم که تو بنده‌ی خدا و پیامبر او هستی. رسالت او را ابلاغ کردی و در راه او جهاد نمودی. امر او را رساندی و دلسوز بودی و آنچه بر عهده‌ات بود ادا نمودی. خداوند به تو از سوی ما جزا دهد به بهترین صورتی که به پیامبری از امتش جزا داده است.

حضرت فرمود: خدایا شاهد باش.

بیان ولایت علی به تعبیرهای دیگر

ای بندگان خدا، نسب مرا بگویید. گفتند: تو محمد بن عبداللَّه بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف هستی. فرمود: خداوند تعالی مرا که به معراج برد وحی خود را به گوش من چنین رسانید: ای محمد، من محمود هستم و تو محمدی! نام تو را از نام خود مشتق ساخته‌ام. هر کس به تو نیکی کند به او نیکی می‌کنم و هر کس از تو قطع کند من او را قطع می‌کنم. نزد بندگانم برو و به آنان کرامت من نسبت به خود را خبر ده. من هیچ پیامبری را نفرستاده‌ام مگر آنکه برای او وزیری قرار داده‌ام. تو پیامبر من هستی و علی وزیر توست!

- بدانید من شما را شاهد می‌گیرم که من شهادت می‌دهم خداوند صاحب اختیار من است و من صاحب اختیار هر مؤمنی هستم. آیا به این مطلب اقرار دارید و به آن شهادت می‌دهید؟ گفتند: آری، برای تو به این مطلب شهادت می‌دهیم. فرمود: «بدانید مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ، و او این است»، و اشاره به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند.

- ای مسلمانان، حاضرانتان به غائبان برسانند: کسانی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده‌اند، به ولایت علی سفارش و وصیت می‌کنم. بدانید که ولایت علی ولایت من، و ولایت من ولایت پروردگار من است. این پیمانی است که پروردگارم با من بسته و به من دستور داده آن را به شما ابلاغ نمایم. سپس سه مرتبه فرمود: آیا شنیدید؟ گفتند: یا رسول اللَّه، شنیدیم.

- ای مردم، به چه شهادت می‌دهید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که خدایی جز اللَّه

[صفحه ۶۴]

نیست. فرمود: بعد از آن به چه شهادت می‌دهید؟ گفتند: به اینکه محمد بنده و پیامبر خداست. فرمود: صاحب اختیار شما کیست؟ گفتند: خدا و پیامبر صاحب اختیار ما هستند. فرمود: هر کس که خدا و پیامبر صاحب اختیار او هستند این شخص (علی علیه‌السلام) صاحب اختیار اوست.

- آیا من نسبت به هر مؤمنی از خودش صاحب اختیارتر نیستم؟ گفتند: آری. فرمود: این شخص (علی علیه‌السلام) صاحب اختیار کسی است که من صاحب اختیار اویم.

– آیا من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر نیستم؟ گفتند: بلی، یا رسول‌اللّه. فرمود: آیا صاحب اختیار شما از خودتان بیشتر بر شما اختیار ندارد؟ گفتند: بلی یا رسول اللّه. حضرت نگاهی به طرف آسمان کرده سه مرتبه فرمودند: خدایا، شاهد باش! سپس فرمودند: بدانید، هر کس که من صاحب اختیار او بوده‌ام و نسبت به او اختیارم از خودش بیشتر بوده این علی صاحب اختیار اوست و اختیارش نسبت به او از خودش بیشتر است.

– سلمان پرسید: ولایت علی علیه‌السلام چگونه است و نمونه‌ی آن چیست؟ فرمود: ولایت او همچون ولایت من است. هر کس که من بر او بیش از خودش اختیار داشته‌ام علی نیز بر او بیش از خودش اختیار دارد.

– دیگری پرسید: منظور از ولایت علی چیست؟ فرمود: هر کس که من پیامبر او بوده‌ام علی امیر اوست.

سوال از ولایت در روز قیامت

آیا قبول دارید که خدایی جز اللّه نیست و من پیامبر او به سوی شمایم و بهشت و جهنم و زنده شدن پس از مرگ حق است؟ گفتند: به این مطالب شهادت می‌دهیم. فرمود: خدایا، بر آنچه می‌گویند شاهد باش!

– بدانید که شما از خود من شنیده‌اید و مرا دیده‌اید. هر کس عمداً بر من دروغ ببندد جای خود را در جهنم آماده کند. بدانید که من کنار حوض کوثر منتظر شما هستم و روز قیامت در مقابل امتهای دیگر به کثرت شما افتخار می‌کنم. بیایید و نزد امم دیگر مرا رو سیاه نکنید!!

[صفحه ۶۵]

– بدانید که من منتظر شما هستم و شما فردای قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوید، و آن حوضی است که عرض آن به وسعت بُصری تا صنعا است. [۱۸] در آن قدحهایی از نقره به تعداد ستارگان آسمان است.

بدانید که فردای قیامت وقتی کنار حوض نزد من می‌آیید از شما سؤال خواهم کرد که درباره‌ی آنچه امروز شما را شاهد گرفتم و نسبت به ثقلین پس از من چه کردید؟

ببینید برای روزی که مرا ملاقات می‌کنید در غیبت من با آنان چگونه رفتار می‌کنید.

پرسیدند: یا رسول اللّه، ثقلین کدامند؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداوند عزوجل است، که واسطه‌ای متصل از خدا و از من در دست شماست. یک سوی آن به دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست. در آن علوم گذشته و آینده است تا روزی که قیامت بپا شود. ثقل اصغر همتای قرآن است و آن علی بن ابی طالب و عترت اوست، و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من بیایند.

از آنان سؤال کنید و از غیر آنان نپرسید که گمراه می‌شوید. من برای این دو از خداوند لطیف خبیر درخواستهایی کرده‌ام و خداوند به من عطا فرموده است. یار آن دو، یاور من و خوار کننده‌ی آن دو، خوار کننده‌ی من است. ولیِّ آن دو ولیِّ من و دشمن آنان دشمن من است. هیچ امتی قبل از شما هلاک نشده مگر زمانی که دینش را طبق هوا و هوس خود قرار داده و بر ضد پیامبرش همدست شده و قیام کنندگان به عدالتشان را کشته است.

بدانید که من عده‌ای را از آتش نجات خواهم داد ولی عده‌ای را از دست من می‌گیرند. من خواهم گفت: خدایا اصحابم؟! به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی اینان پس از تو چه کردند!!

پایان مراسم غدیر

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۳۶، ج ۳۹ ص ۳۳۶، ج ۴۱ ص ۲۲۸. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۶۸. کشف المهم: ص ۱۰۹. بصائر الدرجات: ص ۲۰۱.

بدین ترتیب پس از سه روز، مراسم غدیر پایان پذیرفت و آن روزها به عنوان

[صفحه ۶۶]

«ایام‌الولایـهٔ» در ذهنهـا نقش بست، وگروههـا وقبائـل عرب، هر یـک بـا دنیایی از معارف اسـلام، پس از وداع با پیامبرشان و معرفت کامـل به جانشینِ او، راهیِ شـهر و دیـار خود شدنـد. اهـل مکه و یمن به سـمت جنوب از راهی که آمـده بودنـد بازگشـتند و قبایل مختلف در مسیر راه به منطقه‌ی سـکونت خود رفتند. پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله نیز عازم مدینه گردیدند در حالی که کاروان بعثت را به سر منزل مقصود رسانده بودند.

خبر واقعه‌ی «غدیر» در شهرها منتشر شد و به سرعت شایع گردید و به گوش همگان رسید، و بدون شک توسط مسافران و ساربانان و بازرگانان تا اقصی نقاط عالم آن روز یعنی ایران و روم و چین پخش شد و غیر مسلمانان هم از آن با اطلاع شدند.

در بُعـد دیگر، پادشاهان ممالک که با قـدرت نوپای اسـلام مخالف بودند و چه بسا چشم طمع به ایام بعد از رحلت پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله دوخته بودنـد، بـا شـنیدن خبر تعیین جانشـینی چون امیرالمؤمنین علیه‌السـلام نقشه‌های خود را نقش بر آب دیدنـد. بـدین وسـیله جامعه‌ی اسـلامی بار دیگر قـدرت خود را به نمایش گـذاشت، و از حملات احتمالی بیگانه مصون ماند، و بدین‌گونه بود که خداوند حجتش را بر مردم تمام کرد؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«ما عَلِمْتُ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللَّه علیه و آله تَرَکَ یَوْمَ الْغَدیرِ لِاَحَدٍ حُجَّهً وَ لا لِقائِلٍ مَقالاً»: [۱۹].

...« پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر برای احدی عذری، و برای کسی سخنی باقی نگذاشت».

از اینجاست که عمق کلام خداوند تبارک و تعالی را می‌توان دریافت که می‌فرماید:

«لَو اجْتَمَعَ النَّاسُ کُلُّهُمْ عَلی وِلایَهِٔ عَلِیٍّ ما خَلَقْتُ النَّارَ»: [۲۰].

«اگر همه‌ی مردم بر ولایت علی متفق بودند آتش جهنم را خلق نمی‌کردم».

[صفحه ۶۸]

شیاطین و منافقین در غدیر

اشاره

افشای عکس العملها و اقدامات شـیاطین ابلیسـی و شـیاطین انسـی، از مهمترین بخشهای موضوع غدیر بشمار می‌آید، زیرا در سایه‌ی آن به آسـانی می‌تـوان دریـافت که آنچه پس از رحلت پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله به وقوع پیوست و آنطور که مردم زحمـاتِ یک عمر آن حضـرت و آن خطابه‌ی عظیم در غدیر را نادیده گرفته و به فراموشی سپردند، هرگز بدون پایه‌ریزی و برنامه‌های قبلی انجام نگرفته بود و شیاطین و منافقین آخرین تلاشهای خود را در این زمینه انجام داده بودند.

در غدیر، هم ابلیس و گروهش عزا گرفته بودند، و هم منافقین در هاله‌ای از یأس و ناامیدی بسر می‌بردند، و توطئه‌های خود را نقش بر آب می‌دیدند.

هم شـیطان و شـیاطینش در فکر راهی تـازه برای گمراهی امت و به جهنم کشانـدن مسـلمین بودنـد، و هم کـافرانِ به ظـاهر مسـلمان چاره‌ای برای بازگشت و عقب گرد به دوران جاهلیت واحیای دوباره‌ی کفر و شرک و الحاد جستجو می‌کردند.

آنچه در ایـن قسـمت از تاریـخ تکـان دهنـده اسـت اینکـه در غـدیر، شـیاطین دل بـه منـافقین بسـته بودنـد و چشـم به دست آنـان و

نقشه‌هایشان داشتند و خود را از هر جهت مستأصل می‌دیدند. این منافقانِ مشرک و کافر بودند که روی شیطان و شیطانیان را سفید کردند، و به فرزندان خَلَف خود که دستِ کمی از آنها نداشتند درسِ مقابله با وحی و نبوت و دستگاه الهی را دادند، و چنان نقشه‌ای پیاده کردند که نه فقط خود به مقاصد شومشان رسیدند، بلکه تا آخر روزگار اکثریتی از مسلمین را از راه و صراط مستقیم دوازده جانشین بر حقِّ پیامبرشان منحرف کردند و چهره‌ی خلافت اسلامی را هم نزد جهانیان مشوَّه ساختند.

دراین بخش، ابتدا اشاره‌ای خواهیم داشت به آنچه بین ابلیس و شیاطین در روز غدیر جریان داشت، و سپس اقدامات و عکس‌العملهای منافقین را ذکر می‌کنیم.

[صفحه ۶۹]

ابلیس و شیاطین در غدیر

اشاره

ابلیس و دار و دسته‌اش- این دشمنان سخت کوش انسان- «غدیر» را هولناکترین مقطع برای خود به حساب آوردند. آنان واهمه داشتند که پس از غدیر، راه گمراهیِ انسانها بسته شود. به همین جهت در آن روز، بسیار محزون بودند و فریادشان بلند بود.

ولی شیاطین انسی به فریاد ابلیس و گروهش رسیدند و در همان غدیر وعده‌هایی به او دادند و نقشه‌هایی کشیدند و توطئه‌هایی نمودند که آن حزن و اندوه و فریادهای شیطان یکباره تبدیل به خوشحالی و سرور گردید.

هنگامی که پس از رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله اجرای دقیق آن نقشه‌ها را در سقیفه دیدند سر از پا نمی‌شناختند، و ابلیس (بزرگِ شیاطین) در آن روز تاجگذاری کرد و دستور شادی و سرور رسمی به گروهش داد.

احادیثی که ذیلاً ذکر می‌شود شاهد این مدعا است.

فریاد شیطان در غدیر

امام باقر علیه‌السلام فرمود: ابلیس چهار مرتبه فریاد بلند کشیده است: روزی که مورد لعن خداوند قرار گرفت، روزی که از آسمانها به زمین فرستاده شد، روزی که

[صفحه ۷۰]

پیامبر صلی اللّه علیه و آله مبعوث شد، روز غدیر خم (که امیرالمؤمنین علیه‌السلام منصوب شد). [۲۱].

وعده‌های منافقین به شیطان

امام باقر علیه‌السلام فرمود: هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»، ابلیس و بزرگان گروهش حاضر بودند.

شیاطین به او گفتند: به ما چنین نگفته بودی! بلکه خبر داده بودی که هرگاه پیامبر از دنیا برود اصحاب او متفرق می‌شوند! این طور که او صحبت کرد برنامه‌ی مستحکمی را پیش‌بینی کرد که هر کدام از جانشینانش هم از دنیا برود دیگری به جای او می‌نشیند!

ابلیس در پاسخ گفت:

بروید، که اصحاب او به من وعده داده‌اند که به هیچیک از گفته‌های او اقرارنکنند، وآنان هرگز این وعده‌ی خود را نمی‌شکنند!

[۲۲].

سرور و شادی شیطان از کفر و ارتداد مسلمین

امام باقر علیه‌السلام فرمود: هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفت، ابلیس در بین گروهش فریادی کشید و همه‌ی شیاطینی که در خشکی و دریا بودند نزد او گرد آمدند و گفتند: ای آقای ما، و ای مولای ما، چه نگرانی برایت پیش آمده است؟ ما فریادی وحشتناکتر از این از تو نشنیده بودیم!

ابلیس گفت:

این پیامبر کاری کرد که اگر به نتیجه برسد هرگز معصیت خداوند انجام نخواهد گرفت.

[صفحه ۷۱]

شیاطین گفتند: ای آقای ما، و ای مولای ما، تو بودی گمراه کننده‌ی آدم!!

هنگامی که منافقین در بین خود گفتند: «پیامبر از روی هوای نفس سخن‌می‌گوید»، و یکی از آن دو نفر (ابوبکر و عمر) به دیگری گفت: «نمی‌بینی چگونه چشمانش در سرش مانند مجانین می‌گردد»، هنگامی که این سخنان را گفتند ابلیس از خوشحالی فریادی کشید و دوستانش را جمع کرد و گفت: «شما می‌دانید که من قبلاً گمراه کننده‌ی آدم بوده‌ام»!؟ گفتند: آری. ابلیس گفت: «آدم عهد و پیمان را شکست ولی به خداوند کافر نشد؛ اینان عهد و پیمان را شکستند و به پیامبر کافر شدند»!!

هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت و مردم غیر علی علیه‌السلام را برای خلافت بپا داشتند، ابلیس تاج پادشاهی بر سر گذاشت و منبری نصب کرد و بر روی آن نشست و شیاطینش را جمع کرد و به آنان گفت:

شادی کنید، چرا که تا امام قیام نکند خداوند اطاعت نمی‌شود. [۲۳].

تلاش شیطان برای به گناه کشیدن شیعیان

امام صادق علیه‌السلام فرمود: هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سخنانش را در غدیر فرمود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای مردم نصب کرد، ابلیس فریادی کشید که بزرگانِ گروهش نزد او جمع شدند و گفتند: ای بزرگِ ما، این چه فریادی بود؟! ابلیس گفت:

وای بر شما! امروز مانند روز عیسی است!

بخدا قسم، مردم را در این باره گمراه خواهم کرد...

بار دیگر ابلیس فریادی کشید و بزرگان گروهش نزد او جمع شدند و گفتند: ای بزرگِ ما، این فریادِ دوم چه بود؟! ابلیس گفت:

[صفحه ۷۲]

خداوند در باره‌ی گفته‌ی من آیه‌ای نازل کرد: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ اِبْليسُ ظَنَّهُ»: «ابلیس گمان خود را بر آنان به صدق رسانید».

سپس ابلیس به سوی آسمان متوجه شد و گفت:

خداوندا، به عزّت و جلالت قسم، گروههای هدایت یافته را هم به بقیه ملحق خواهم کرد!

در اینجا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله- که متوجه رفتار ابلیس بود- این آیه را از جانب خداوند تلاوت فرمود: «اِنَّ عِبادی لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ»: «تو را بر بندگانِ واقعیِ من تسلط و راهی نیست».

بار دیگر ابلیس فریادی کشید و بزرگان گروهش بسوی او باز گشتند و پرسیدند: این فریاد سوم چه بود؟ ابلیس گفت:

بخدا قسم، از اصحاب علیّ (که نمی‌توانم بر آنهاتسلّط داشته باشم)! ولی خداوندا، قسم به عزّت و جلالت، گناهان را برای آنان (یعنی شیعیان علی) زیبا جلوه خواهم داد تا با ارتکاب آن ایشان را به درگاه تو مبغوض نمایم. [۲۴].

سخن شیطان با پیامبر در غدیر

شیطان در روز غدیر به صورت پیرمردی زیبا روی نزد پیامبر صلی‌اللَّه علیه و آله آمد و گفت:
ای محمد، چقدر کم‌اند آنان که واقعاً طبق گفته‌هایت با تو بیعت می‌کنند!! [۲۵].

حزن شیطان در غدیر، و سرور او در سقیفه

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد که: ابلیس و
[صفحه ۷۳]
رؤسای اصحاب او هنگام منصوب شدن من در روز غدیر حاضر بودند. در آن روز، اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند:
این امت مورد رحمت قرار گرفتند و از گمراهی محفوظ شدند، و دیگر نه ما را و نه تو را بر آنان راهی نیست، چرا که امام و پناه خود بعد از پیامبرشان را شناختند.
ابلیس با ناراحتی و اندوه از آنان جدا شد.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ادامه‌ی کلامش فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد: آن هنگام که مردم بعد از وفات من بیعت تو را بشکنند، ابلیس اصحابش را جمع می‌کند و آنان در مقابل او به سجده در می‌آیند و می‌گویند:
ای آقای ما، ای بزرگِ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی!
ابلیس می‌گوید:
کدام امت بعد از پیامبرشان گمراه نشدند؟! هرگز!! شما گمان می‌کنید من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟! چگونه دیدید مرا هنگامی که کاری کردم تا امر خدا و پیامبر را در باره‌ی اطاعتِ علی بن ابی طالب کنار گذاردند [...؟ ۲۶].
[صفحه ۷۵]

منافقین در غدیر

اشاره

رفتار منافقین در غدیر را از سه جهت مورد بررسی قرار می‌دهیم:
۱. اقدامات و توطئه‌های عملی آنان بر ضد غدیر.
۲. گفته‌های آنان از روی نفاق و حسد و کینه و غیظ نسبت به ماجرای غدیر.
۳. نمونه‌های بارز از عکس العملهای آنان در غدیر.

توطئه‌های منافقین در غدیر

اشاره

منافقین از مـدتها پیش از غـدیر، صـفوف خود را بر ضد پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله و برنامه‌های آن حضـرت مسـتحکم می کردند و نقشه‌های کوتاه مدتی را در مقاطع حساس به اجرا در می‌آوردند.

در حجهٔ الوداع که متوجه نزدیکی رحلت حضـرت و نیز تصـمیم او برای تعیین رسـمی جانشین خود شدند، دست به اقدامات اساسی زدند و خود را برای روزهای بعد از وفات پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله آماده کردند، و اینجا بود که خط کفر و نفاق و عصـیان دست به دست هم داده بودند.

[صفحه ۷۶]

جاسوسانی هم به طور دائم اخبار را درباره‌ی جزئیات تصمیم‌های حضرت به آنها می‌رساندند.

صحیفه ملعونه اول

بحارالانوار: ج ۱۷ ص ۲۹، ج ۲۸ ص ۱۸۶، ج ۳۶ ص ۱۵۳، ج ۳۷ ص ۱۳۵ و۱۱۴. کتاب سلیم: ص ۸۱۶ ح ۳۷. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۶۴.

نطفه‌ی توطئه آنگاه منعقد شد که ابتدا دو نفر از منافقین در یک تصمیم اساسی با هم پیمانی بستند، و آن این بود که:

اگر محمد از دنیا رفت یا کشته شد نگذاریم خلافت و جانشینی او در اهل‌بیتش مستقر شود.

سه نفر دیگر هم در این تصـمیم بـا آنها هم پیمان شدنـد، و اولین قرارداد و معاهـده را در کنار کعبه بین خود امضا کردنـد، و آن را داخل کعبه زیر خاک پنهان نمودند تا سندی برای التزام عملی آنان به پیمانشان باشد.

یکی از این سه نفر معاذ بن جبل بود. او گفت: «شـما مسئله را از جهت قریش حل کنید، و من درباره‌ی انصار ترتیب امور را خواهم داد»!

از آنجا که «سـعد بن عبادهٔ» رئیس کل انصار بود و او کسـی نبود که با ابوبکر و عمر هم پیمان شود، لذا معاذ بن جبل سراغ بشیر بن سعید و اسـید بن حضـیر که هر کدام بر نیمی از انصار یعنی دو طایفه‌ی «اوس» و «خزرج» نفوذ و حکومت داشتند آمد و آن دو را با خود بر سر غصب خلافت هم پیمان نمود.

توطئه قتل پیامبر

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۹۹ و ۱۰۰، ج ۳۷ ص ۱۱۵ و ۱۳۵. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۳۰۴. اقبال الاعمال: ص ۴۵۸. درباره‌ی نقشه‌ی قتل حضرت در تبوک: بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۱۸۵ تا ۲۵۲.

نقشه‌ی قتل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله یکبار در جنگ تبوک و چند بار بوسیله‌ی سَم و بارها

[صفحه ۷۷]

به صورت ترور تدارک دیده شده بود که همه نقش بر آب شد.

اما در حجهٔ الوداع همان پنج نفر اصحاب صحیفه با نُه نفر دیگر، برای بار آخر نقشه‌ی دقیقتری برای قتل حضرت در راه بازگشت از مکه به مدینه کشیدند، و یکی از علتهای این اقدامشان آن بود که قبل از اعلان خلافت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آن حضرت را

بقتل برسانند تا براحتی به مقاصد خود دست یابند، ولی قبل از رسیدن به محلِ توطئه دستور الهی نازل شد و مراسم غدیر انجام شد؛ اگر چه آنان از نقشه‌ها و توطئه‌های خود باز نایستادند.
نقشه چنین بود که در محل از پیش تعیین شده‌ای در قله‌ی کوه «هَرْشی» کمین کنند، و با توجه به اینکه اکثر مردم کوه را دور می‌زدند و به سربالایی نمی‌آمدند، همین که شتر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سر بالائی کوه را پیمود و در سرازیری قرار گرفت، سنگهای بزرگی را به طرف شتر حضرت رها کنند تا به شتر برخورد کند یا بِرَمَد و با حرکات ناموزون حضرت را بر زمین بزند، و آنان با استفاده از تاریکی شب به حضرت حمله کنند و در نتیجه قتل حضرت بطور یقینی انجام گیرد. سپس متواری شوند و خود را داخل مردم پنهان نمایند تا شناخته نشوند.

خنثی شدن توطئه قتل حضرت

خداوند تعالی پیامبرش را از این توطئه آگاه ساخت و وعده‌ی حفظ او را داد. منافقین در گروه چهارده نفری خود پیشاپیش قافله رفتند و در محل موعود- که پایان سربالایی قُلّه‌ی هرشی و آغاز سراشیبی کوه بود- در ظلمت شب حاضر شدند و شترهای خود را در کناری خوابانیدند. سپس پشت صخره‌ها، هفت نفر در سمت راست جاده و هفت نفر در سمت چپ به کمین نشستند. این در حالی بود که ظرفهای بُشکه مانند بزرگی را نیز همراه خود برده بودند و آنها را پر از ریگ و شن کرده بودند تا برای رماندن شتر آنها را از پشت سر در سراشیبی کوه رها کنند.
همین که شترِ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به قله‌ی کوه رسید و خواست راه را به سمت پائین
[صفحه ۷۸]
در پیش گیرد، منافقین سنگهای بزرگ و ظرفهای پر از شن را که بالای پرتگاه قرار داده بودند رها کردند. سنگها به طرف شترِ حضرت به حرکت در آمد و نزدیک بود به شتر اصابت کند و یا مرکب حضرت بِرَمَد.
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با یک اشاره به شتر فرمان توقف دادند و این در حالی بود که حذیفه و عمار، یکی افسار شتر حضرت را در دست داشت و دیگری از پشت سر شتر را راهنمایی می‌کرد.
با توقف شتر، سنگها رد شده به سمت پائین کوه رفتند و حضرت سالم ماندند. منافقین که از اجرای دقیق نقشه مطمئن بودند از کمینگاهها بیرون آمدند و با شمشیرهای آخته به حضرت حمله کردند تا کار را تمام کنند. ولی عمار و حذیفه شمشیرها را کشیدند و با آنان در گیر شدند، تا بالأخره آنان را فراری دادند.
منافقین به پشت سنگها پناه آوردند و با استفاده از تاریکی شب هر یک به گوشه‌ای خزیدند تا پس از فاصله گرفتن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر سر شترهای خود روند و به قافله ملحق شوند.
برای آنکه نسلهای آینده بدانند رؤسای منافقین در آن روز چه کسانی بودند و بسیاری از توطئه‌های بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را براحتی تحلیل کنند، در همان تاریکی شب حضرت اشاره‌ای فرمودند و ناگهان نوری تابید و فضا را برای لحظاتی روشن ساخت. حذیفه و عمار چهره‌های چهارده نفر را که در این سو و آن سوی سنگها پنهان شده بودند به چشم خود دیدند و حتی شترانشان را دیدند که در گوشه‌ای خوابانیده بودند. این چهارده نفر عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، عمروعاص، طلحهٔ، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیدهٔ بن جراح، ابوموسی اشعری، ابوهریرهٔ، مغیرهٔ بن شعبهٔ، معاذ بن جبل، سالم مولی ابی‌حذیفه.
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مأمور بود با آنان درگیر نشود، زیرا در آن شرائط حساس فتنه‌ای بپا می‌شد و زحمات گذشته در معرض

خطر قرار می‌گرفت.

فردا صبح که نماز جماعت برپا شد همین چهارده نفر در صفهای اول جماعت

[صفحه ۷۹]

دیده شدند!! وحضرت سخنانی فرمود که اشاره به آنان بود. از جمله فرمود: «چه شده است گروهی را که در کعبه هم قسم شده‌اند، که اگر محمد از دنیا رفت یا کشته شد، هرگز نگذارند خلافت به اهل بیتش برسد»!!؟

صحیفه ملعونه دوم در مدینه

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۱۰۲ تا ۱۱۱.

وقتی وارد مدینه شدند منافقین که در نقشه‌ی قبلی شکست خورده بودند، جلسه‌ی مهم دیگری تشکیل دادند که در آن سی و چهار نفر از بزرگان منافقین و همانهایی که اغلب پس از رحلت حضرت در رأس امور قرار گرفتند، شرکت داشتند.

در این مجلس اساسنامه‌ی نقشه‌های آینده را تنظیم کردند و همه‌ی افراد زیر آن طومار را امضا کردند. امضا کنندگان، گذشته از چهارده نفر قبل، عده‌ای دیگر از رؤسای قبایل و افرادی بودند که هر یک گروهی از مردم را با خود همراه داشتند. از جمله‌ی آنان ابوسفیان، عکرمه پسر ابوجهل، سعید بن عاص، خالد بن ولید، بشیر بن سعید، سُهیل بن عَمرو، ابوالأعور اسلمی، صهیب بن سنان و حکیم بن حزام بودند.

نویسنده‌ی طومار سعید بن عاص و محل اجتماع و نوشتن، خانه‌ی ابوبکر بود. پس از امضا، طومار را پیچیدند و به ابوعبیده‌ی جراح به عنوان امینِ خود سپردند تا آن را به مکه ببرد و کنار صحیفه‌ی اول در کعبه دفن کند تا به عنوان سند محفوظ باشد.

فردای آن روز، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پس از نماز صبح اشاره‌ای به اقدام این منافقین کردند و فرمودند:

«عده‌ای از این امت معاهده‌ای نوشته‌اند که به معاهده‌ی زمان جاهلیت که در کعبه آویخته بودند شبیه است، ولی من مأمورم آن را افشا نکنم»!

سپس رو به ابوعبیده‌ی جراح کردند و فرمودند: «اکنون امین این امت شده‌ای»؟!

[صفحه ۸۰]

لشکر اسامه

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۱۰۷ تا ۱۰۸.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به عنوان آخرین مقابله با اقدامات منافقین و برای خالی نمودن مدینه از وجود آنان بعد از وفات خود، لشکری را تحت فرماندهی اسامهٔ بن زید ترتیب داد و چهار هزار نفر از منافقین را با اسم و مشخصات بطور معین نام برد و دستور داد این عده حتماً باید در این لشکر حاضر باشند و هر چه زودتر به سوی رومیان در سرزمین شام حرکت کنند. در میان این عده بر ابوبکر و عمر و حضور آنها در لشکر تأکید خاصی داشتند، و تأکیدات حضرت از قبیل لعنتِ متخلفین و عجله در حرکت لشکر بسیار قابل توجه بود.

البته در مقابل این اقدام حضرت، منافقین کارشکنی‌های بسیاری می‌کردند و هر یک به بهانه‌ای به مدینه باز می‌گشتند. و آنقدر حرکت لشکر را به تأخیر انداختند تا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رحلت نمود، و آنان اجرای نقشه‌های خود را براحتی شروع

کردند.

نور غدیر، حافظ ولایت

اینها خلاصه‌ای از اقدامات منافقین همزمان با غدیر، و نیز اقدامات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در مقابل آنان و برای خنثی کردن توطئه‌هایشان و برای حفظ زحمات بیست و سه ساله‌ی خود و هدایتگری برای قرنها و نسلهای آینده‌ی مسلمین بود.

ولی منافقین توطئه‌های خود را عملی کردند، و بعد از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مسلمین را وادار به عقبگرد نمودند، و زحمات او و واقعه‌ی غدیر را نادیده گرفتند و مردم را به سوی جاهلیت سوق دادند، و در این باره آنقدر عجله داشتند که برای غسل و دفن پیامبرشان هم صبر نکردند!!

از امام صادق‌علیه‌السلام درباره‌ی این آیه سؤال شد که «یَعْرِفُوْنَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها»، فرمود:

[صفحه ۸۱]

«در روز غدیر آن را می‌شناسند، و در روز سقیفه آن را انکار می‌کنند». [۲۷].

با توجه به اقدامات منافقین آن روز و رهروانشان در طول تاریخ در مقابل اهل‌ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، عمق کلام خداوند تبارک و تعالی را می‌توان دریافت که می‌فرماید:

«لَو اجْتَمَعَ النّاسُ کُلُّهُمْ عَلی وِلایَةِ عَلِیٍّ ما خَلَقْتُ النارَ».

«اگر همه‌ی مردم بر ولایت علی متفق بودند آتش جهنم را خلق نمی‌کردم». [۲۸].

گفته‌های منافقین در غدیر

اشاره

بعضی از کلماتی که منافقین از شدت غیظ و حسد بر زبان رانده‌اند مربوط به هنگامی است که حضرت مشغول خطبه بودند و بخصوص آن زمان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بلند کرده بودند و به مردم معرفی می‌کردند، و بعضی دیگر بعد از پایان مراسم است که گرد یکدیگر جمع شده بودند و با هم رازِ دل می‌گفتند.

نمونه‌هایی از گفته‌هایشان هنگام خطبه

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۱۱ و ۱۳۹ و ۱۵۴ و ۱۶۰ و ۱۷۲ و ۱۷۳.

او به پسر عمویش مغرور شده است!

- او به این جوان مغرور شده است!

- کار پسر عمویش را عجب محکم و مؤکد می‌نماید!

- ما راضی نیستیم، واین یک تعصب است!

- هرگز در مقابل سخن او تسلیم نخواهیم شد!

- این هرگز امر خدا نیست و او از پیش خود سخن می گوید!
- چشمان او را ببینید که همچون مجانین می‌چرخد!
- اگر می‌توانست مثل کسری و قیصر عمل می کرد!
[صفحه ۸۲]

نمونه‌هایی از گفته‌هایشان بعد از خطبه

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۵۴ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲.
نقشه‌های ما نقش بر آب شد!
- هرگز گفتار محمد را تصدیق نمی کنیم و به ولایت علی اقرار نمی‌نماییم.
- باید ما را هم در ولایت علی شریک کند تا ما هم سهمی داشته باشیم !...
- اکنون علی را برای ما تعیین می کند، ولی به خدا قسم خواهد دانست (که چه‌نقشه‌هایی کشیده‌ایم)!

نمونه‌های بارز از عکس العملهای منافقین در غدیر

اشاره

گذشته از کلماتی که از قول منافقین ذکر شد، چند نمونه‌ی بارز از عکس العملها و رفتارهای آنان را ذیلاً ذکر می کنیم:

اکنون می‌گوید: خدایم چنین گفته است

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در روز غدیر معرفی و منصوب می‌فرمود، مقابلِ حضرت هفت نفر از منافقین نشسته بودند که عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیدهٔ بن جراح، سالم مولی ابی‌حذیفهٔ و مغیرهٔ بن شعبهٔ. از میان اینها عمر گفت:
او را نمی‌بینید که چشمانش مانند مجانین در گردش است؟! اکنون می گوید: خدایم چنین گفته است! [۲۹].

تصدیق نمی‌کنیم.. اقرار نمی‌کنیم

حذیفهٔ می گوید: معاویه در روز غدیر- بعد از منصوب شدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام،
[صفحه ۸۳]
از شدت ناراحتی برخاست و با تکبر به راه افتاد و با غضب خارج شد در حالی که دست راستش را بر ابوموسی اشعری و دست چپش را بر مغیرهٔ بن شعبه تکیه داده بود. او همچنانکه با تکبر راه می‌رفت گفت:
محمد را بر این گفتارش تصدیق نمی کنیم، و به ولایت علی اقرار نمی کنیم...

خداوند این آیه را درباره‌ی او نازل کرد: «فَلا صَدَّقَ وَلا صَلّی وَلکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّی ثُمَّ ذَهَبَ اِلی اَهْلِهِ یَتَمَطّی »: [... ۳۰] «نه تصدیق کرد و نه نماز خواند، بلکه تکذیب کرد و پشت نمود، و سپس با حال تبختر به سوی اهل خود براه افتاد »...

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله خواست او را برگرداند و به قتل برساند، ولی از جانب خداوند آیه نازل شد که «لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»: [۳۱] «در آن باره لسانت را حرکت مده که عجله کرده باشی»، و حضرت مأمور به صبر گردید. [۳۲].

ای کاش این سوسمار را...

هنگامی که جریان غدیر واقع شد منافقین گفتند: «حیله‌ی ما باطل شد». وقتی مردم متفرق شدند آنان نزد یکدیگر جمع شده بودند و از آنچه واقع شده بود تأسف می‌خوردند. در این هنگام سوسماری از کنار ایشان عبور کرد. آنان به یکدیگر گفتند:

ای کاش محمّد این سوسمار را ... امامِ ما قرار می‌داد!!

ابوذر این سخن را شنید و به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گزارش داد. وقتی حضرت آنان را احضار کرد به دروغ قسم یاد کردند که چنین نگفته‌اند.

حضرت فرمود: «جبرئیل برایم خبر آورده است که روز قیامت قومی را می‌آورند که امام آنان سوسمار است! مواظب باشید که شما نباشید!!» [۳۳].

[صفحه ۸۶]

چکیده‌ای از خطبه غدیر

اشاره

اگرچه متن عربی و ترجمه‌ی فارسیِ خطبه‌ی غدیر در بخشهای ششم و هفتم این کتاب خواهد آمد، ولی خلاصه گیری و تقسیم موضوعی و تفکیك بین مطالب آن، آمادگی خواننده‌ی گرامی را برای مطالعه و بررسی دقیق متن خطبه مضاعف می‌نماید. این مهم در دو قسمت این بخش عرضه می‌شود.

[صفحه ۸۷]

نکات شاخص در خطبه غدیر

ذیلاً نکاتی را که در یك نگاه به صورت عمومیِ خطبه، در آن شاخص است اشاره می‌نمائیم:

- شاهد گرفتن حضرت، خداوند را بر تبلیغ خود در موارد مختلف خطبه.

- شاهد گرفتن حضرت، مردم را بر تبلیغ خود در مواضع مختلف خطبه.

- استشهاد به آیات قرآن در بسیاری از مواضع خطبه.- تأکید حضرت بر مسئله‌ی امامت دوازده امام علیهم‌السلام بعد از خود در چند مورد از خطبه.

- تأکید حضرت بر عدم تغییر حلال و حرام و تبیینِ آن توسط امامان در چند مورد.

- تفسیر بسیاری از آیات قرآن به اهل بیت علیهم‌السلام در مواضعی از خطبه.

- اشاره به منافقین و اقداماتِ گذشته و آینده‌ی آنان صریحاً و تلویحاً در چند مورد.

- اختصاص نیمی از اول خطبه به اصل مطلب یعنی اعلان رسمی ولایت ائمه علیهم‌السلام، و پس از فراغت از مطلب اساسی و موضوع اصلی، توضیحات در باره‌ی آن و نیز مطالب دیگری از قبیل نماز و زکات و حج در نیمه‌ی دوم خطبه.

[صفحه ۸۹]

تقسیم موضوعی مطالب خطبه غدیر

اشاره

مطالبی که ذیلاً تحت ۲۱ عنوان ذکر می‌شود از متنِ کامل و مقابله شده‌ی خطبه‌ی غدیر که در بخشهای ششم و هفتم این کتاب خواهد آمد، استخراج شده است.

قبلاً تذکر چهار نکته لازم بنظر می‌رسد:

۱. موضوعاتی که در نظر گرفته شده مربوط به مطالب مهم خطبه و آنچه مربوط به موضوع اصلی خطبه بوده و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر آن تکیه داشته‌اند می‌باشد، و اگر همه‌ی مطالب خطبه در نظر گرفته شود می‌توان فهرست موضوعی مفصلتری تدوین کرد.

۲. برای اختصار، عباراتِ خطبه را با کمی تلخیص آورده‌ایم. طالبین می‌توانند با مراجعه به متن خطبه به اصل عبارات دست یابند.

۳. در آخر هر عبارت (داخل پرانتز) شماره‌ی یکی از یازده بخش خطبه که جمله‌ی مزبور در آن است به عنوان آدرس ذکر می‌گردد که شامل متن و پاورقی در متن کامل خطبه است.

۴. عناوین این تقسیم موضوعی به شرح زیر است:

توحید، نبوّت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ذکر دوازده امام معصوم علیهم‌السلام، فضائل اهل بیت علیهم‌السلام، فضائل

[صفحه ۹۰]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام، لقب «امیرالمؤمنین»، علم اهل‌بیت علیهم‌السلام، حضرت مهدی علیه‌السلام، محبّین و شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام، دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام، ائمّه‌ی ضلالت، اتمام حجّت، بیعت، قرآن، تفسیر قرآن، حلال و حرام، نماز و زکات، حج و عمره، امر به معروف و نهی از منکر، قیامت و معاد.

توحید

بخش اول خطبه، حاویِ عبارات والا و پر معنایی در توحید است که اجمالاً به آنها اشاره می‌شود: عظمت و علو خداوند، قدرت و علم او، خالقیت او، سمیع و بصیر بودن او، دائم و لایزالی بودن او، بی‌نیازی خداوند، اراده‌ی او، ضد و شریک نداشتن خداوند، کرم و حلم خداوند، منزه و قدوس بودن خداوند، بازگشت همه‌ی امور به خداوند، نزدیکی خداوند به بندگانش، وسعت رحمت و نعمت خداوند، آثار قدرت خداوند در انسان و افلاک، انتقام و عذاب خداوند، لزوم حمد الهی و اظهار عجز از درک صفات او و تواضع و ذلت در مقابل عظمت خداوند.(۱).

نبوت پیامبر

- من حجت خدا بر همه‌ی مخلوقاتِ او از اهل آسمان و زمین هستم. هر کس در این مطلب شک کند کافر است. (۳)

– هر کس در چیزی از کلامِ من شک کند در همه‌ی آن شک کرده است، و شک کننده در گفتار من در آتش است.(۳)

– به امر پروردگار کلام من تغییر پذیر نیست. (۴)

– پیامبران و مرسلین گذشته به من بشارت داده‌اند.(۳)

– هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آن را به من آموخته است. (۳)

[صفحه ۹۱]

ولایت علی بن ابی طالب

– خداوند علی را به عنوان صاحب اختیار و امام شما منصوب نموده است. (۳)

– اطاعت علی بر شهری و روستایی، عجم و عرب، آزاد و غلام، کوچک و بزرگ، سفید و سیاه واجب است. (۳)

– حکم علی بر هر موحدی (موجودی) اجرا شونده و کلام او مورد عمل و امرِ او نافذ است. (۳)

– هر کس که من صاحب اختیار او هستم، این علی صاحب اختیار اوست. (۳)

– ولایت علی از طرف خداوند است و دستور آن را او بر من نازل کرده است. (۳)

– خداوندا، هر کس علی را دوست دارد دوست بدار. (۴)

– خداوند دین شما را با امامت او کامل کرد. (۵)

– به امر علی گوش فرا دهید تا سلامت بمانید، واو را اطاعت کنید تا هدایت شوید و نهی‌های او را قبول کنید تا به رشد و صلاح دست یابید، و دنباله‌رو اراده‌ی او باشید و راههای مختلف، شما را از راه او منحرف نکند. (۶)

– از راه علی به راه گمراهی نروید و از او دور نشوید و از ولایت او سرباز نزنید. (۳)

– اگر زمان طویلی بر شما گذشت و کوتاهی نمودید یا فراموش کردید، بدانید که صاحب اختیار شما و بیانگر دین شما علی است، که خداوند بعد از من او را به عنوان امین بر خلقش منصوب نموده است. او به هر سؤالی که داشته باشید جواب می‌دهد و آنچه را نمی‌دانید بیان می‌نماید.(۱۰)

ذکر دوازده امام معصوم

– من صراط مستقیم خداوند هستم که شما را فرمان به پیروی از آن داده است و بعد از من علی و سپس فرزندانم از نسل او هستند. آنان که امامانی هدایت کننده به سوی حقند. (۷)

– امامت در نسل من از فرزندان علی است تا روز قیامت که خدا و رسولش را

[صفحه ۹۲]

ملاقات می کنید. (۳)

– هر کس از خدا و رسولش و علی و امامانی که ذکر کردم اطاعت کند به رستگاری بزرگ دست یافته است. (۱۱)

– با امیرالمؤمنین علی و حسن و حسین و امامان، به عنوان کلمه‌ی باقی و طیب و طاهر بیعت کنید.(۱۱)

– قرآن به شما می گوید که امامان بعد از علی، فرزندان او هستند، و من هم به شما معرفی کردم که امامان از نسل من و او هستند. قرآن می گوید: «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ»، و من گفتم: «لَنْ تَضِلُّوا ما اِنْ تَمَسَّکْتُم بِهِما». (۱۰)

– کسانی که علی و امامان از فرزندان من و از نسل او تا روز قیامت را به عنوان امام قبول نکنند، آنان کسانی‌اند که اعمالشان سقوط

می کند و دائماً در آتش خواهند بود. (۵)

– من خلافت را به عنوان امامت و وراثت در نسل خود تا روز قیامت باقی می گذارم. (۶)

– حلال و حرام بیش از آن است که در مجلس واحد همه را بشمارم، پس من مأمورم از شما بیعت بگیرم بر آنچه از جانب خدا آوردم درباره‌ی مقام علی امیرالمؤمنین وامامان بعد از او تا روز قیامت، که از نسل من واو هستند، وقائم آنان مهدی‌است.(۱۰)

– حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و دوازده امام حلال بدانند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و دوازده امام حرام بدانند. (۳)

فضائل اهل بیت

– پیامبرتان بهترین پیامبر، جانشین پیامبرتان بهترین جانشین، و فرزندانِ او بهترین جانشینانند. (۵)

– علی است که به صبر و شکر متصف است، و بعد از او فرزندانم از نسل او. (۶)

[صفحه ۹۳]

– نور از جانب خداوند عز و جل در من، و سپس در علی و بعد در نسل او تا مهدی قائم قرار داده شده است. (۶)

فضائل امیرالمؤمنین

– علی امام مبین و امام متقین است. (۳)

– علی به سوی حق هدایت می کند و به آن عمل می‌نماید، و باطل را از بین می‌برد و از آن نهی می کند، و در راه خدا سرزنش ملامت کننده‌ای او را مانع نمی‌شود. (۳)

– علی اول کسی است که به خدا ایمان آورد. (۳)

– علی را بر همه تفضیل دهید که او بعد از من، از هر مرد و زنی بالاتر است. (۳)

– علی «جَنْب» خداست که در قرآن می‌فرماید: «یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ».(۳)

– این علی است که از همه‌ی شما بیشتر مرا یاری کرده، و از همه‌ی شما به من سزاوارتر است، و از همه‌ی شما به من نزدیک‌تر و نزد من از همه‌ی شما عزیزتر است. من و خدا از او راضی هستیم. (۵)

– هیچ آیه‌ای درباره‌ی رضای خداوند نازل نشده مگر در مورد علی. (۵)

– خداوند مؤمنین را در قرآن مورد خطاب قرار نداده مگر اینکه اول مخاطب آن علی بوده است. (۵)

– خداوند در سوره‌ی «هل أتی» گواهیِ بهشت را جز برای علی نداده است. (۵)

– سوره‌ی «هل أتی» درباره‌ی غیر علی و در مدح غیر او نازل نشده است. (۵)

– علی یاری دهنده‌ی دینِ خدا و دفاع کننده از رسول خدا است. (۵)

– علی است تقی و نقی و هادی و مهدی. (۵)

– علی است محل وعده‌های الهی. (۶)

– علی بشارت دهنده است ... علی هدایت کننده است. (۷)

– علی است آن کس که خداوند او را از من خلق کرده و من از اویم. (۱۰)

– فضائل علی بن ابی‌طالب نزد خداوند است، و خداوند آنها را در قرآن نازل کرده،

[صفحه ۹۴]

و بیش از آن است که من در مجلس واحد همه‌ی آنها را بشمارم. پس هر کس از فضائل او به شما خبر داد- که معرفت آن را هم داشت- از او بپذیرید. (۱۱)

لقب امیرالمؤمنین

- «امیرالمؤمنین» جز این برادر من (علی) کسی نیست، و ریاست و امیری مؤمنان بعد از من برای احدی غیر از او حلال نیست. (۳)
- به علی به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید. (۱۱)
- کسانی که برای سلام کردن به علی به عنوان «امیرالمؤمنین» سبقت بگیرند رستگارانند. (۱۱)

علم اهل بیت

- هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند به من تعلیم فرموده، و هیچ علمی نیست مگر آنکه من آن را به علی آموخته‌ام. (۳)
- خداوند مرا امر و نهی نموده است، و من هم علی را امر و نهی کرده‌ام. پس علی امر و نهی را از سوی خداوند عز و جل می‌داند. (۶)
- مردم، من برای شما تبیین کردم و به شما فهمانیدم، و این علی است که بعد از من به شما می‌فهماند. (۹)

حضرت مهدی

- نور از طرف خداوند در من، و سپس در علی و نسل او تا مهدی قائم قرار داده شده است. (۶)
- مهدی، حق خداوند و هر حقّی را که برای ما است خواهد گرفت. (۶)
- هیچ سرزمین آبادی نیست مگر آنکه خداوند تا روز قیامت اهل آن را به خاطر تکذیبشان هلاک می‌کند، و آن را در اختیار حضرت مهدی قرار می‌دهد. (۶)

[صفحه ۹۵]

- خاتم امامان مهدی قائم، از ما است. (۸)
- اوست غالب بر ادیان، منتقم از ظالمین، فاتح قلعه‌ها، غالب بر مشرکین، منتقم خونهای به ناحق ریخته، کمک کننده‌ی دین خدا، سرچشمه گرفته از دریایی عمیق، نشانه دهنده به افراد در حد خودشان، وارث علوم، محکم کننده‌ی آیات الهی. (۸)
- اوست که کارها به دست او سپرده شده، و گذشتگان به او بشارت داده‌اند، و اوست حجت باقی خداوند و ولی او در زمین، و امانتدار او بر سرّ و آشکار. (۸)

محبین و شیعیان اهل بیت

- خداوند، هر کس را که کلام علی را بشنود و اطاعت کند می‌آمرزد. (۳)
- خداوندا، دوست بدار هرکس علی را دوست بدارد. (۴)
- جز شخص با تقوا علی را دوست نمی‌دارد، و جز مؤمن مخلص به او ایمان نمی‌آورد. (۵)
- دوستانِ علی کسانی‌اند که خداوند در کتابش آنان را یاد کرده است. (سپس حضرت آیاتی از قرآن را در این باره تلاوت

فرمودند). (۷)

– دوست ما کسی است که خداوند او را مدح کرده و دوست بدارد. (۷)

– هر کس خدا و رسولش و امامانی را که ذکر کردم، اطاعت کند به رستگاری عظیم دست یافته است. (۱۱)

– کسانی که در بیعت و ولایت و سلام بر علی به عنوان «امیرالمؤمنین» از دیگران سبقت بگیرند، آنان رستگارانند وبه بهشت پر نعمت می‌روند. (۱۱)

دشمنان اهل بیت

– ملعون است کسی که مخالفت علی نماید. (۳)

– خداوند توبه‌ی کسی را که ولایت علی را انکار کند هرگز نمی‌پذیرد، و او را نمی‌آمرزد. (۳)

[صفحه ۹۶]

– بپرهیزید از اینکه با علی مخالفت کنید، و در نتیجه به آتشی گرفتار شوید که آتشگیره‌ی آن مردم و سنگها هستند و برای کافران آماده شده است. (۳)

– خداوند می‌فرماید: «هر کس با علی دشمنی کند و ولایت او را قبول نکند، لعنت و غضبم بر او باد». (۳)

– ملعون است ملعون است، مورد غضب است مورد غضب است، کسی که این کلام مرا (در باره‌ی علی) نپذیرد و با آن موافقت نکند. (۳)

– پروردگارا، هر کس با علی دشمنی کند دشمن بدار، و هر کس او را انکار کند لعنت کن، و بر هر کس که حق او را انکار نماید غضب فرما. (۴)

– آنان که امامت علی و جانشینان او از فرزندانم و نسل او تا روز قیامت را نپذیرند، کسانی‌اند که اعمال آنان سقوط می‌کند و دائماً در آتش خواهند بود. عذاب آنان تخفیف داده نمی‌شود، و به آنان مهلت داده نخواهد شد. (۵)

– کسی جز شقی، علی را مبغوض نمی‌دارد. (۵)– خداوند عز و جل ما را بر مقصرین، معاندین، مخالفین، خائنین، گناهکاران، ظالمین و غاصبین از همه‌ی جهانیان حجت قرار داده است. (۶)

– امامان گمراه کننده و یاران و تابعین و کمک کنندگان ایشان، در درجه‌ی پائین‌تر جهنم خواهند بود. (۶)

– دشمنان علی، اهل شقاق و نفاق و معارضه‌کنندگان و تجاوزکنندگان از حق خوداند، آنان برادران شیاطین‌اند که سخنان نادرست و به ظاهر زیبا را از روی غرور به یکدیگر می‌رسانند. (۷)

– دشمنان علی کسانی‌اند که خداوند در قرآن ذکر فرموده است. (سپس حضرت آیاتی از قرآن را در این باره تلاوت فرمودند). (۷)

– دشمن ما کسی است که خدا او را مذمت و لعنت نموده است. (۷)

[صفحه ۹۷]

امامان ضلالت و گمراهی

– به زودی بعد از من، امامانی خواهند بود که به سوی آتش دعوت می‌کنند، و روز قیامت یاری نمی‌شوند، خداوند و من از آنان بیزاریم. آنان و انصار و تابعین و هواداران ایشان در درجه‌ی پائین‌تر جهنم هستند. بدانید که آنان اصحاب صحیفه‌اند!! پس هر کدام

از شما در صحیفه‌ی خود نظر کند. (حضرت با این کلام به اصحاب صحیفه‌ی ملعونه اشاره فرمودند). (۶)

– بزودی خلافت را به عنوان پادشاهی غصب می‌کنند. خداوند غاصبین را لعنت کند. (۶)

اتمام حجت

– خداوند عز و جل ما را بر مقصرین و معاندین و مخالفین و خائنین و گنهکاران و ظالمین و غاصبین از همه‌ی عالمیان، حجت قرار داده است. (۶)

– آنچه مأمور به ابلاغش بودم رسانیدم تا بر هر حاضر و غائب، و هرکس که حضور دارد یا ندارد، و هرکس که به دنیا آمده یا هنوز نیامده حجت باشد. (۶)

– حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت (واقعه‌ی غدیر را) برسانند. (۶)

– ای مردم، خداوند عز و جل شما را به حال خود رها نخواهد کرد تا آنکه خبیثان را از پاکان جدا کند. (۶)

– بالاترین امر به معروف آن است که کلام مرا خوب فرا گیرید و به آنان که حاضر نیستند برسانید، و آنان را امر به قبولِ آن و نهی از مخالفت آن نمائید. (۱۰)

– حضرت آدم به خاطر یک گناه به زمین فرستاده شد در حالی که انتخاب شده‌ی خداوند بود، پس شما چگونه خواهید بود در حالی که شمائید؟! (یعنی با حضرت آدم بسیار فرق دارید)، و در میان شما دشمنان خدا هم هستند. (۵)

– سخنی بگوئید که خدا از شما راضی شود، چرا که اگر شما و همه‌ی اهل زمین کافر شوند به خداوند ضرری نمی‌رسانند. (۱۱) [صفحه ۹۸]

– هر یک از شما، هر اندازه نسبت به علی حب و بغض در قلبش می‌یابد همانطور عمل کند. (۶)

بیعت

– من بعد از خطبه‌ام شما را دعوت می‌کنم که با من به عنوان بیعت با علی و اقرار به مقام او دست دهید، و بعد از من با خود او دست دهید. بدانید که من با خدا بیعت کرده‌ام و علی هم با من بیعت کرده است، و من برای او به نیابت از خداوند بیعت می‌گیرم. پس هرکس بیعت خود را بشکند بر ضرر خود کار کرده است. (۹)

– من مأمورم از شما بیعت بگیرم و با شما دست دهم بر قبول آنچه از جانب خداوند عزّ و جلّ درباره‌ی امیرالمؤمنین علی و ائمه‌ی بعد از او آورده‌ام– که آنان از من و از علی هستند– و مهدی قائم از آنها است. (۱۰)

– (ای مردم)، عده‌ی شما بیش از آن است که با یک کف دست و در یک وقت معین همگی با من بیعت کنید. خداوند عز و جل به من امر کرده که از زبان شما اقرار بگیرم بر آنچه از مقام و ریاست برای علی و امامان بعد از او منعقد نمودم. (۱۱)

– با امیرالمؤمنین علی و حسن و حسین و امامان بیعت کنید. (۱۱)

– آنچه من گفتم شما هم بگوئید.. و بگوئید: «شنیدیم و اطاعت می‌کنیم». (۱۱)

– کسانی که در بیعت با علی ... سبقت بگیرند رستگارانند. (۱۱)

قرآن

– در قرآن تدبر کنید، و آیات آن را بفهمید و در محکمات آن نظر کنید و در پی متشابه آن نباشید. (۳)

- به خدا قسم، هرگز باطن قرآن و تفسیر آن را بیان نخواهد کرد جز این شخصی که دست او را گرفته‌ام و او را بسوی خود بلند کرده‌ام و بازوی او را گرفته و بالا برده‌ام، و او علی بن ابی‌طالب است. (۳)

[صفحه ۹۹]

تفسیر قرآن

- هیچ آیه‌ای درباره‌ی رضای خداوند نازل نشده مگر در مورد علی بن ابی‌طالب. (۵)
- خداوند، مؤمنین را در قرآن مورد خطاب قرار نداده مگر اینکه اول شخص آنان علی است. (۵)
- خداوند، سوره‌ی «هل أتی» را نازل نکرده است مگر در مورد علی بن ابی طالب، و با آن جز علی را مدح نکرده است. (۵)
- به خدا قسم سوره‌ی «والعصر» درباره‌ی علی بن ابی‌طالب نازل شده است. (۵)
- قرآن به شما معرفی می‌کند که امامان بعد از علی از فرزندان اویند ... آنجا که می‌گوید: «وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ». (۱۰)
- خداوند فضائل علی بن ابی‌طالب را در قرآن نازل نموده است. (۱۱)
- علی بن ابی‌طالب است که نماز را بپا داشت، و در حال رکوع به قصد خداوند عزوجل زکات (صدقه) داد، و در هر حالی خدا را قصد می‌کند. (تفسیر آیه‌ی «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ»). (... ۲)
- قول خداوند تعالی ...: « مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی اَدْبارِها»، قصد نشده از این آیه مگر قومی از اصحاب من که آنها را به نام و نَسَبشان می‌شناسم ولی مأمورم آنان را نام نبرم. (۶).

حلال و حرام

- هر حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی نمودم، هرگز از آن بر نمی‌گردم و تغییر نمی‌دهم. این مطلب را به یاد داشته باشید و حفظ کنید و به یکدیگر توصیه نمایید و تغییر و تبدیل در آن ندهید. (۱۰)
- حرام و حلال بیش از آن است که من همه‌ی آنها را بشمارم و معرفی کنم و در یک مجلس به همه‌ی حلالها امر کنم و از همه‌ی حرامها نهی نمایم. پس مأمورم از شما بیعت بگیرم و با شما دست دهم بر اینکه آنچه از جانب خداوند عز و جل در باره‌ی علی و امامان بعد از او آورده‌ام بپذیرید. (۱۰)

[صفحه ۱۰۰]

- حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و امامان حلال کرده باشند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و امامان حرام کرده باشند. (۳)

نماز و زکات

- نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید همانطور که خداوند به شما امر نموده است. (۱۰)
- بارِ دیگر گفته‌ی خود را تکرار می‌کنم: نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید.(۱۰)

حج و عمره

- حج و عمره از شعائر الهی هستند. (۱۰)

- به حج خانه‌ی خدا بروید. هیچ اهل بیتی وارد بر خانه‌ی خدا نمی‌شوند مگر آنکه مستغنی می‌شوند، و هیچ اهل بیتی (در صورت امکان) از رفتن به خانه‌ی خدا تخلف نمی‌کنند مگر آنکه فقیر می‌شوند. (۱۰)

- با دین کامل و معرفت، به حج خانه‌ی خدا بروید. و جز با توبه و فاصله گرفتن از معاصی، از مشاهد مشرفه باز نگردید. (۱۰)

- حاجیان کمک می‌شوند، و آنچه خرج می‌کنند دوباره به آنان باز می‌گردد، و خداوند اجر احسان کنندگان را ضایع نمی‌کند. (۱۰)

- هیچ مؤمنی در موقف توقف نمی‌کند مگر آنکه خداوند گناهان او را تا آن موقع می‌بخشد، و آنگاه که حج او پایان یافت اعمال را از سر می‌گیرد. (۱۰)

امر به معروف و نهی از منکر

- سخن خود را تکرار می‌کنم: امر به معروف و نهی از منکر نمائید. (۱۰)

- بالاترین امر به معروف و نهی از منکر آن است که سخن مرا تحویل بگیرید و به آنان که حاضر نیستند برسانید، و آنان را به قبول آن امر نمائید و از مخالفت آن نهی

[صفحه ۱۰۱]

کنید، چرا که این یک امر از طرف خداوند عزوجل و از جانب من است. (۱۰)

- هیچ امر به معروف و نهی از منکری نیست مگر با (راهنمایی) امام معصوم. (۱۰)

قیامت و معاد

- تقوا را، تقوا را، از روز قیامت بپرهیزید، و به یاد مرگ و حساب و میزان الهی و محاسبه در پیشگاه خداوندِ عالَم و ثواب و عقاب باشید. (۱۰)

- هر کس حسنه با خود بیاورد ثواب داده می‌شود، و هر کس گناه با خود بیاورد از بهشت او را نصیبی نخواهد بود. (۱۰)

در اینجا چکیده‌ای از محتوای «خطبه‌ی غدیر» و تقسیم موضوعی آن پایان می‌پذیرد.

[صفحه ۱۰۴]

تحقیق در سند و متن حدیث غدیر

اشاره

از آنجا که بحثهای علمی درباره‌ی سند و متنِ حدیث غدیر بسیار مفصل است، اشاره‌ای گذرا به این دو جنبه خواهیم داشت.

علمای بزرگ بحثهای کافی و وافی در این دو زمینه نموده‌اند، طالبین می‌توانند به کتبی که در همین بخش به آنها اشاره می‌شود مراجعه نمایند.

[صفحه ۱۰۵]

سند حدیث غدیر

اشاره

واقعه‌ی عظیم غـدیر، شامـل مراحل مقـدماتیِ قبل از خطبه و متن خطبه و وقایعی که همزمان با خطبه اتفاق افتاد و آنچه پس از خطبه بوقـوع پیوست، بصورت یـک روایت واحـد و متسـلسل به دست مـا نرسـیده است. بلکه هر یـک از حاضـرین در غـدیر، گوشه‌ای از مراسم یا قطعه‌ای از سـخنان حضـرت را نقل نموده‌اند. البته قسـمتهایی از این واقعه به طور متواتر به دست ما رسـیده است، و خطبه‌ی غدیر نیز به طور کامل در کتب حدیث حفظ شده است.

روایت حدیث غدیر در شرایط خفقان

خبر غدیر و سـخنان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آن مجمع عظیم، طوری در شهرها منتشر شد که حتی غیر مسلمانان هم از این خبر مهم آگاه شدند. جا داشت بیش از یکصد و بیست هزار مسلمانِ حاضر در غدیر، هر یک به سهم خود خطبه‌ی غدیر را حفظ کنند و متن آن را در اختیار فرزندان و خویشان و دوستان خود قرار دهند.
متأسفانه جو حاکم بر اجتماع آن روز مسلمین و فضای ظلمانیِ بعد از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله- که حدیث گفتن و حدیث نوشتن در آن ممنوع بود و سالهای متمادی همچنان ادامه داشت- سبب شد که مردم، سخنان سرنوشت سازِ پیامبر
[صفحه ۱۰۶]
دلسوزشان در آن مقطع حساس را به فراموشـی بسپارند و اهمیت آن را نادیده بگیرند. طبیعی است که باید چنین می‌شد؛ زیرا مطرح کردن غـدیر مسـاوی بـا برچیـدن بسـاطِ غـاصبینِ خلافت بود، و آنان هرگز اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌دادنـد. البته جریان غـدیر به صورتی در سینه‌ها جا گرفت که عده‌ی زیادی خطبه‌ی غدیر یا قسمتی از آن را حفظ کرده و برای نسلهای آینده به یادگار گذاشتند و هیچ کس قدرت کنترل و منع از انتشار چنین خبر مهمی را نداشت.
شخص امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهراعلیهماالسـلام که رکن غدیر بودند، و نیز ائمه علیهم‌السـلام یکی پس از دیگری تأکید خاصی بر حفظ این حدیث داشتند و بارها در مقابل دوست ودشمن بدان احتجاج واستدلال می‌فرمودند، [۳۴] و در آن شرایط خفقان می‌بینیم که امام باقرعلیه‌السلام متن کامل خطبه‌ی غدیر را برای اصحابشان بیان فرموده‌اند.
همچنین بیش از دویست نفر از صـحابه و عـده‌ی زیادی از تابعین، با آن که در شـرایط سـخت تقیه بوده‌اند و نقل حدیث غدیر برای آنان به قیمت حیثیت و جانشان تمام می‌شده، آن را نقل کرده‌اند.
در کتـاب عـوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ صفحات ۴۹۳ تا ۵۰۸ فهرستی از راویـان حـدیث غـدیر به ترتیب زمـانی چهارده قرن را آورده، و اثبات کرده چنین اتصال سـند و نقل خَلَف از سَلَف دلیل بر ریشه‌ی محکم و سلسله‌ی بدون انقطاع اسناد در نقل حدیث غدیر است. در صفحات ۵۰۹ تا ۵۱۷ راویان غدیر از علما را به ترتیب الفبا آورده است. در صفحه ۵۲۲ مؤلفینی که حدیث غدیر را ثبت کرده‌اند ذکر کرده و در صـفحات ۵۲۹ تا ۵۳۴ به وثـاقت صـحابه و تابعین و سایر ناقلین حـدیث غـدیر پرداخته است. به همین جهت در بین قاطبه‌ی مسـلمین، هیچ حدیثی به اندازه‌ی «حدیث غدیر» روایت کننده ندارد، و گذشته از تواتر آن، از نظر علم رجال و درایت اسنادِ آن در حد فوق العاده‌ای است.
[صفحه ۱۰۷]

معرفی کتاب درباره سند حدیث غدیر

کتب مفصلی در زمینه‌ی بحثهای رجالی و تاریخیِ مربوط به سند حدیث غدیر تألیف شده است.
در این کتابها، اسـماء راویان حـدیث غـدیر از مرد و زن جمع آوری شـده و از نظر رجالی درباره‌ی موثق بودن راویان بحث شـده و

تاریخچه‌ی مفصلی از اسناد و راویان حدیث غدیر تدوین شده و جنبه‌های اعجاب انگیز آن در زمینه‌های اسناد و رجال تبیین گردیده است. ذیلاً به دو نمونه اشاره می‌شود:

ابوالمعالی جوینی می گوید: در بغداد در دست صحافی یک جلد کتاب دیدم که بر جلد آن چنین نوشته بود: «جلد بیست و هشتم از اسنادِ حدیثِ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ و بعد از این جلد، مجلد بیست و نهم خواهد بود». [۳۵].

ابن کثیر می گوید: «کتابی در دو جلد ضخیم دیدم که طبری در آن، احادیثِ غدیرخم را جمع آوری کرده بود». [۳۶].

در تعدادی از کتابهای بزرگان عامه حدیث غدیر به عنوان یکی از مسلمات روایت شده که از جمله‌ی مؤلفین آنها عبارتند از: اصمعی، ابن سکیت، جاحظ، سجستانی، بخاری، اندلسی، ثعلبی، ذهبی، مناوی، ابن حجر، تفتازانی، ابن اثیر، قاضی عیاض، باقلانی. [۳۷].

اگر چه کتاب برای معرفی در این زمینه بسیار زیاد است ولی در اینجا چند کتاب به عنوان راهنمایی و برای آگاهی از مباحث مربوط به سند حدیث غدیر معرفی می‌شود:

۱. عبقات الأنوار، میرحامد حسین هندی: جلدهای مربوط به غدیر.

۲. الغدیر، علامه‌ی امینی: ج ۱ ص ۳۲۲ -۲۹۴ و ۱۵۱ -۱۲.

۳. نفحات‌الأزهار فی خلاصهٔ عبقات الأنوار، علامه سید علی میلانی: ج ۶ تا ۹.

[صفحه ۱۰۸]

۴. عوالم العلوم، شیخ عبداللّٰه بحرانی: ج ۳: ۱۵ ص ۳۰۷ تا ۳۲۷.

۵. بحار الأنوار، علامه مجلسی: ج ۳۷ ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۶. اثبات الهداهٔ، شیخ حر عاملی: ج ۲ ص ۲۰۰ تا ۲۵۰.

۷. کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم، سید هاشم بحرانی.

۸. الطرائف، سید ابن طاووس: ص ۳۳.

مدارک متن کامل خطبه غدیر

در تاریخچه‌ی کتابهای اسلامی، اولین بار در نقل خطبه‌ی غدیر به صورت مستقل، به کتابی که عالم شیعی استاد بزرگ علم نحو شیخ خلیل بن احمد فراهیدی متوفای ۱۷۵ هجری تألیف کرده بر می‌خوریم، که تحت عنوان «جزءٌ فیه خطبهٔ النبی صلی اللّٰه علیه و آله یوم الغدیر» [۳۸] معرفی شده است، و بعد از او کتابهای بسیاری در این زمینه تألیف گردیده است.

خوشبختانه متن مفصل و کامل خطبه‌ی غدیر در نُه کتاب از مدارک معتبر شیعه که هم اکنون در دست می‌باشد و به چاپ هم رسیده، با اسناد متصل نقل شده است. روایاتِ این نُه کتاب به سه طریق منتهی می‌شود:

یکی به روایت امام باقرعلیه‌السلام است که با اسناد معتبر در چهار کتاب «روضهٔالواعظین» تألیف شیخ ابن فتّال نیشابوری، [۳۹] «الاحتجاج» تألیف شیخ طبرسی، [۴۰] «الیقین» تألیف سید ابن طاووس [۴۱] و «نزههٔ الکرام» تألیف شیخ محمد بن حسین رازی [۴۲] نقل شده است.

طریق دوم به روایت حذیفهٔ بن یمان است که با اسنادِ متصل در کتاب «الاقبال» تألیف

[صفحه ۱۰۹]

سید ابن طاووس [۴۳] به نقل از کتاب «النشر و الطیّ» نقل شده است.

طریق سوم به روایت زید بن ارقم است که با اسناد متصل در چهار کتاب «العُدَد القویّهٔ» تألیف شیخ علی بن یوسف حلی، [۴۴]

«التحصین» تألیف سید ابن طاووس، [۴۵] و «الصراط المستقیم» تألیف شیخ علی بن یونس بیاضی، [۴۶] و «نهج‌الایمان» تألیف شیخ علی بن حسین بن جبر، [۴۷] هر دو به نقل از کتاب «الولایة» تألیف مورخ طبری روایت شده است.

شیخ حر عاملی در کتاب «اثبات‌الهداة» [۴۸] و علامه‌ی مجلسی در «بحارالأنوار» [۴۹] و سید بحرانی در کتاب «کشف‌المهم» [۵۰] و سایر علمای متأخر، خطبه‌ی مفصل غدیر را از مدارک مذکور نقل کرده‌اند.

بدین ترتیب، متن کامل خطبه‌ی غدیر به دست این بزرگان شیعه حفظ شده تا به دست ما رسیده است، که این خود در عالم اسلام از افتخارات تشیع است.

اسناد و رجال روایت کننده متن کامل خطبه‌ی غدیر

ذیلاً عین اسناد مربوط به روایت خطبه‌ی غدیر به عنوان پشتوانه‌ی آن تقدیم می‌گردد:

روایت امام باقر علیه‌السلام به دو سند است:

۱. قال الشیخ أحمد بن علیّ بن أبی منصور الطبرسی فی کتاب «الإحتجاج»: حدَّثنی السیّد العالم العابد أبوجعفر مهدی بن أبی الحرث الحسینی المرعشی رضی الله عنه قال:

[صفحه ۱۱۰]

أخبرنا الشیخ أبوعلی الحسن بن الشیخ أبی‌جعفر محمد بن الحسن الطوسی‌رضی الله عنه، قال: أخبرنا الشیخ السعید الوالد أبوجعفر قدس اللّه روحه، قال: أخبرنی جماعة عن أبی محمد هارون بن موسی التلعکبری، قال: أخبرنی أبوعلی محمد بن همام، قال: أخبرنا علی السوری، قال: أخبرنا أبومحمد العلوی من وُلد الأفطس- و کان من عباد اللّه الصالحین- قال: حدَّثنا محمد بن موسی الهمدانی، قال: حدثنا محمد بن خالد الطیالسی، قال: حدثنا سیف بن عمیرة و صالح بن عقبة جمیعاً عن قیس بن سمعان عن علقمة بن محمد الحضرمی عن أبی‌جعفر محمد بن علی (الباقر) علیهماالسلام.

۲. قال السید إبن طاووس فی کتاب «الیقین»: قال أحمد بن محمد الطبری‌المعروف بالخلیلی فی کتابه: أخبرنی محمد بن أبی‌بکر بن عبدالرحمن، قال: حدثنی الحسن بن علی أبومحمد الدینوری، قال: حدثنا محمد بن موسی الهمدانی، قال: حدثنا محمد بن خالد الطیالسی، قال: حدثنا سیف بن عمیرة عن عقبة عن قیس بن سمعان عن علقمة بن محمد الحضرمی عن أبی‌جعفر محمد بن علی (الباقر) علیه‌السلام.

روایت حذیفة بن یمان به سند زیر است:

قال السید إبن طاووس فی کتاب «الإقبال»: قال مؤلِّفُ کتاب «النشر و الطیّ»: عن أحمد بن محمد بن علی المهلب: أخبرنا الشریف أبوالقاسم علی بن محمد بن علی بن القاسم الشعرانی عن أبیه: حدثنا سلمة بن الفضل الأنصاری، عن أبی‌مریم عن قیس بن حیان (حنان) عن عطیة السعدی عن حذیفة بن الیمان.

روایت زید بن أرقم به سند زیر است:

قال السید إبن طاووس فی کتاب «التحصین»: قال الحسن بن أحمد الجاوانی فی کتابه «نور الهدی و المنجی من الردی»: عن أبی‌المفضل محمد بن عبداللّه الشیبانی، قال: أخبرنا أبوجعفر محمد بن جریر الطبری و هارون بن عیسی بن سکین البلدی، قالا: حدثنا حمید بن الربیع الخزّاز، قال: حدثنا یزید بن هارون، قال: حدثنا نوح بن مبشَّر، قال: حدثنا الولید بن صالح عن إبن إمرأة زید بن أرقم و عن زید بن أرقم.

[صفحه ۱۱۱]

متن حدیث غدیر

اشاره

همانطور که داستان غـدیر و خطبه‌ی آن با یک سـند واحد به دست ما نرسیده، متن آن نیز به صورت قطعه‌های قابل جمع نقل شده است و به علـل مختلفی از قبیـل شـرائط تقیه و امثـال آن، و نیز طولانـی بودن خطبه و عـدم امکان حفظ کامل آن برای همگان، اکثر راویان «غـدیر» گوشه‌هایی از آن را نقل کرده‌اند، ولی جمله‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» و چند جمله‌ی دیگرِ آن را همه‌ی راویان به اشـاره یـا صـریحاً نقل کرده‌انـد. با این همه، متن خطبه به طور کامل به دست ما رسـیده است، چنان که در قسـمت اول این بخش بیان شد، واین از توجهات صاحب ولایت است که این سند بزرگ اسلام را برای ما حفظ کرده است.

بحث در معنای کلمه مولی

بـا آنکه خطبه‌ی غـدیر منشـور دائمی اسـلام تلقی می‌شـود و دارای محتـوایی فراگیر نسـبت به همه‌ی جوانب اسـلام به صورت کلی است، ولی بحثهای علمی در متن حدیثِ غدیر عموماً در کلمه‌ی «مولی» و معانی عرفی و لغوی آن مرتکز است.

این بـدانجهت است که قطب اصـلی حـدیث جمله‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» است، و هرگاه به صورت اختصار به حـدیث غدیر اشاره شود همین جمله مد نظر قرار

[صفحه ۱۱۲]

می‌گیرد، و راویان و محدثین نیز در هنگام اختصار به همین جمله اکتفا نموده‌اند و قرائن همراه آن را حذف کرده‌اند.

نکته‌ی قابل توجه در این مقطع آن است که با توجه به متن خطبه‌ی مفصل و دقت در سایر مطالبی که پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در خطبه‌ی خـود فرموده‌انـد، معنـای «مولی» و مراد از «ولایـت» هم برای مخـاطبین در غـدیر بسـیار واضـح و روشن بوده، و هم برای هر مُنصـفی که متن را مطـالعه کنـد و شـرایط خطبه را به طور کامل در نظر بگیرد واضـح‌تر از آن خواهـد بود که جای بحث و احتجاج باشد. [۵۱].

به کـارگرفتن کلمه «مولی» برای آن است که هیـچ لفظی از قبیل «امامت»، «خلافت»، «وصایت» و امثال اینها، نمی‌توانـد حامل معنای دقیقی باشد که در «ولایت» نهفته و فوق همه‌ی معانی الفاظ مذکور است.

پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله نمی‌خواهـد فقط امامت یا خلافت یا وصایت حضـرت را بیان کنـد، بلکه می‌خواهد اولی به نفس بودن و صاحب اختیار تام بر جان و مال و عرض و دین مردم بودن و به عبارت واضـحتر «ولایت مطلقه‌ی الهیه» را که به معنای نیابت تامه از طرف پروردگار است بیان کند، و برای این منظور هیچ لفظی فصیح‌تر و گویاتر از «مولی» پیدا نمی‌شود.

دشـمنان غـدیر هـم اگر کلمه‌ی دیگری در اینجا بکـار رفته بـود خیلی آسـانتر آن را می‌پذیرفتنـد و یـا در مقـام رد آن چنین تلاـش نمی‌کردنـد، و اگر بنا به تعـدد معانی بود در الفاظ دیگر بسیار آسانتر بود. آنان با تشـکیک در معنای این کلمه می‌خواهند آن را از محتوای مهم و کارساز عقیدتی و اجتماعی آن جدا کنند و آن را در حد بیان یک موضوع عاطفی و اخلاقی پایین بیاورند.

مخالفان غدیر از معنای وسیع «اولی بنفس» وحشت دارند و معنای آن را خوب می‌فهمند که اینچنین به مبارزه با آنان برخاسته‌اند. ما هم باید بر سر همین معنی پافشاری کنیم، و از خدا و رسول تشکر کنیم که با بکار بردن چنین کلمه‌ای در ترکیب

[صفحه ۱۱۳]

خاص جمله، بنیادی محکم در فرهنگ اعتقادی ما بر جای گذاشته‌اند که از آن نتایج زیر گرفته می‌شود:

– امامت و ولایت دوازده امام معصوم علیهم‌السلام بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی‌اللَّه علیه و آله.

– اطلاق و عمومیت ولایت و اختیار ایشان بر همه‌ی انسانها و در همه‌ی زمانها و مکانها و در هر شرایطی.

– استناد ولایت ایشان به امضای پروردگار و اینکه امامت یک منصب الهی است.

– عصمت صاحبان ولایت به امضای خدا و رسول.– تعهد مردم در مقابل ولایت ائمه علیهم‌السلام دقیقاً مانند تعهدشان در مقابل ولایت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله.

از همه مهمتر اینکه لازمه‌ی اثبات چنین محتوای بلندی، عدم مشروعیت هر ولایتی بدون اذن پروردگار و با انتخاب غیر خداوند است که خط بطلان بر هر دین و مذهبی می‌کشد که غیر از ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را پذیرفته باشند.

منشأ بحث در کلمه مولی

اشاره

بحث درباره‌ی معنای کلمه‌ی مولی از آنجا شروع شده که اکثر راویانِ مخالفِ شیعه، فقط همین یک فقره از حدیث را نقل کرده‌اند، و متکلمین آنها برای دفاع از خود همه‌ی قرائن و مطالب تاریخ را رها کرده‌اند و از همه‌ی خطبه کلمه‌ی «مولی» را انتخاب کرده‌اند و به بحث درباره‌ی معنای لغوی و عرفی آن پرداخته‌اند. [۵۲] طبیعی است که در مقابل آنان

[صفحه ۱۱۴]

علمای شیعه هم بر سر همین موضوع بحث نموده و به آنان جواب لازم را داده‌اند و بطور ناخواسته همه‌ی جوانب سخن بر سر همین یک کلمه مرتکز شده است.

یک مطالعه‌ی کامل عیار در جوانب مختلف ماجرای غدیر و دقت در متن خطابه، جلوه‌های بسیار جالبی از واضح بودن معنای کلمه‌ی «مولی» را نشان خواهد داد:

جلوه ۰۰۱

اگر در سراسر خطبه‌ی غدیر دقت کنیم خواهیم دید که اکثر مطالب آن تفسیر و توضیحی برای روشن‌کردن کامل معنی «مولی» و مصداق آن، و ارزش الهی «ولایت» در اجتماع و ارتباط آن با توحید و نبوت و وحی است.

بنابراین در حالی که خود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مقصود و مراد از «مولی» را روشن کرده، و همه‌ی حاضرین در غدیر– که شاعر بزرگ عرب حسان هم در میان آنان بوده– معنای صاحب اختیاری را از آن فهمیدند و بر سر همین بیعت نمودند، معنی ندارد برای فهمیدن منظور آن حضرت به لغت‌ها و لغت‌نامه‌ها و معانی عرفی این کلمه مراجعه کنیم، چه آنها با تفسیر خودِ حضرت مطابق باشد و چه نباشد!

جلوه ۰۰۲

مسلم است که مقصد اصلی از اجتماع و سخنرانی غدیر بیان مسئله‌ی ولایت بوده است، و این در حالی بوده که مردم اجمالاً مطالبی

در این باره از خود آن حضرت شنیده بودند. با توجه به این نکات معلوم است که اجتماع عظیم غدیر برای رفع هرگونه ابهام باقیمانده در مسئله‌ی ولایت و معنای مولا است.

بنابراین بسیار خنده‌آور خواهد بود که در چنان جمعی و در آن شرایط حساس،

[صفحه ۱۱۵]

درباره‌ی «مولی» مطالبی گفته شود که نه تنها موضوع را روشن نکند بلکه ابهام را بیشتر نماید و احتیاج به کتابهای لغت و امثال آن برای رفع ابهام باشد، بطوری که هر عاقلی قضاوت کند که اصلاً چه نیازی به تشکیل این مجلس بزرگ بود!!؟

جلوه ۰۰۳

اجتماع آن روز برای رفع هر ابهامی در مسئله‌ی ولایت بوده، و اگر بنا باشد همان مجلس آغاز ابهامی بزرگ در مسئله باشد، آن هم با به کار بردن یک کلمه‌ی عجیب که این همه پیچیدگی دارد، در این صورت باید گفت: اگر چنین مجلسی نبود مسئله‌ی ولایت بسیار واضح‌تر بود!!!

اینجاست که آیه‌ی قرآن «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» محقق می‌شود. یعنی اگر ابلاغ پیامی به این صورت تحقق یابد که مفهوم آن با گذشت چهارده قرن روشن نیست، پس در واقع ابلاغی نشده است!!

جلوه ۰۰۴

پیامبراکرم صلی اللّه علیه و آله که فصیح‌ترین مردم در سخن گفتن بودند، آن هم در مهم‌ترین سخنرانی خود در طول حیات، اگر بنا باشد مطلبی گفته باشند که مسلمانان فقط در فهم معنای تحت‌اللفظی آن پس از هزار و چهارصد سال بحث هنوز به نتیجه‌ی روشنی نرسیده باشند، این برخلاف فصاحت است و هیچ پیامبری پیام الهی را چنین نرسانده است!!

جلوه ۰۰۵

جا دارد کسی بپرسد: چطور وقتی همین غاصبین خلافت در حالی که خود حقی نداشتند، خلیفه‌ی بعد از خود را هم تعیین می‌کردند و کلمه «ولی» را به کار می‌بردند هیچ کس نگفت: این کلمه هفتاد معنی دارد؟ چطور وقتی ابوبکر درباره‌ی عمر نوشت: «ولَّیْتُکم بعدی عمر بن الخطاب» ابهامی درباره‌ی معنای ولایت نبود، و فقط در کلام پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر این بحثها پیش آمد؟!!!

[صفحه ۱۱۶]

پیداست که مسئله بر سر معنای لغوی و ابهام کلمه نیست، بلکه وزنه‌ی غدیر بقدری سنگین و کامل عیار است که دشمن را به این تلاشهای مذبوحانه واداشته است؟

جلوه ۰۰۶

همچنین جا دارد سؤال شود: حـدیث غدیر به اقرار عامه و خاصه متواتر است و کمتر حدیثی داریم که در طول چهارده قرن این همه روایت کننده داشته باشد. اگر معنای آن به قدری مبهم است که هنوز کسی معنای واقعی آن را نیافته و بین چندین احتمال نامتناسب مانـده، چه داعی بر نقـل آن بوده و این راویـان بزرگ که بسـیاری از آنـان از علمـا و مؤلفین بوده‌انـد چه داعی در نقـل داشـته‌اند؟! حـدیث مبهم که نقل کردن نـدارد! حدیث مبهم که احتیاج به جمع آوری اسـناد بیشتر ندارد! پس باید گفت: به خاطر معنای مهمی که از «مولی» برای همه واضح بوده این همه بدان اهتمام ورزیده‌اند.

جلوه ۰۰۷

جا دارد کسـی بگویـد: اینکه ابوبکر و عمر و حارث فهری و چند نفر دیگر پرسـیدند: «آیا این مسـئله از جانب خدا است یا از جانب خودت است؟» به خاطر همین بود که معنای بسـیار سـنگینی را از کلمه‌ی «مولی» دریافتنـد که همان صاحب اختیاری بود و برای زیر سؤال بردن آن حاضر به این جسارت نسبت به ساحت مقدس آن حضرت شدند، وگرنه همه می‌دانند که تمام گفته‌های پیامبر صلی اللَّه علیه و آله طبق آیه‌ی «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى» چیزی جز وحی و کلام خداوند نیست.

واضح بودن معنای کلمه‌ی مولی

اشاره

بیش از دوازده قرینه‌ی مهم در کنـار جمله‌ی «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ » ... مبین معنـای آن است که هر یـک به تنهایی برای اثبات آن کافی است، حتی اگر هیچکدام هم نبودند باز معنی واضح بود. جا دارد بطور فهرستوار آنها را ذکر کنیم:
[صفحه ۱۱۷]

قرینه ۰۰۱

در آغـاز، پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله «اولی به نفس بـودن» خداونـد و بعـد خود را مطرح کردنـد و سـپس همـان کلمه را دربـاره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بکار بردند؛ و این در حالی است که معنای ولایت مطلقه‌ی آن حضرت بر کسی پوشیده نیست.

قرینه ۰۰۲

آیه‌ی «يـا أَيُّهَا الرَّسُولُ » ... که در نهایت می‌فرمایـد: «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمابَلَّغْتَ رِسالَتَهُ» درباره‌ی هیچیک از احکام الهی نازل نشـده و پیداست که باید بالاترین مسائل اسلام باشد که چنین پیامدی برایش در نظر گرفته شده است.

قرینه ۰۰۳

متوقف کردن مردم در بیابان، آن هم به مدت سه روز و اجرای برنامه‌ای حساب شده و منظم و سخنرانی استثنایی از نظر طول خطبه و مطالب تنظیم شده و دقیق آن و سایر برنامه‌هایی که به عنوان یک اجتماع سه روزه در عمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بلکه در سراسر تاریخ اسلام استثنایی است؛ از قوی‌ترین ادله بر معنای مهم مولی است.

قرینه ۰۰۴

اشاره‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به اینکه عمر من به پایان رسیده و از میان شما می‌روم، قرینه‌ی خوبی است بر این که باید معنای مولی در رابطه با ایام بعد از رحلت حضرت باشد که همان امامت و وصایت است.

قرینه ۰۰۵

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در چندین مورد خدا را بر این ابلاغ شاهد گرفتند که در هیچیک از احکام الهی چنین نکردند. پیرو آن چندین بار از مردم خواستند که «حاضرین به غائبین اطلاع دهند»، که این را هم در هیچیک از احکام الهی نفرمودند.
[صفحه ۱۱۸]

قرینه ۰۰۶

تصریح حضرت به ترس از تکذیب مردم در حالی که درباره‌ی هیچ یک از احکام الهی چنین ترسی نبود. معلوم است که تعیین جانشین همان موقعیت حساس در قلوب مردم است که به آسانی نمی‌پذیرند.

قرینه ۰۰۷

آیه «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ» نیز مانند آیه‌ی فوق درباره‌ی هیچیک از احکام الهی نازل نشده، و لزوماً باید مهمترین احکام اسلام باشد که کمال دین با آن باشد.

قرینه ۰۰۸

مسئله‌ی بیعت که در اثناء خطبه مطرح شده و به صورت لسانی انجام شده و بعد از خطبه هم با دست انجام شده، به عنوان قبول امارت و ولایت می‌تواند باشد نه معنای دیگر.

قرینه ۰۰۹

بیعت و تبریک حاضرین غدیر و گفتگوهایی که دوست و دشمن در غدیر داشته‌اند معلوم می‌کند که از این جمله معنای ولایت و

امارت را فهمیده‌اند و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برداشتِ آنان را رد نکردند و یا اصلاحی نسبت به آن نداشتند.

قرینه ۱۰.

اشعاری که حسان بن ثابت سروده بود و مورد تأیید پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار گرفت، دلیل قاطعی بر این است که او هم از مولی معنای «اولی به نفس» را فهمیده است. او چون اهل ادب و شاعر بزرگ عرب است از نظر لغوی بر هر لغتنامه‌ی دیگری ترجیح دارد، زیرا لغتنامه‌ها فقط معنای کلمه را می گویند ولی تبادر در مورد معین بر عهده‌ی حاضرین آن ماجراست. از الطاف خدا بوده که شاعری زبردست و لغت شناس در غدیر حاضر بوده و در همانجا تبادر ذهنی خود را صراحتاً اعلام کرده و حتی آن را به صورت شعر درآورده که اثری ماندگار و سندی محکم باشد.

[صفحه ۱۱۹]

قرینه ۱۱.

داستان حارث فهری نوعی مباهله در مورد مرددین در معنای «مولی» بود. او صریحاً سؤال خود را بر این متمرکز کرد که آیا منظور از «مولی» این است که علی بن ابی طالب‌صلی اللَّه علیه و آله صاحب اختیار ما خواهد بود؟ در این مباهله خداوند فوراً حق را نشان داد و عذابی بر سر حارث فرستاد و او را هلاک کرد تا معنای «مولی» به معنای «اولی بنفس» ثابت شود.

قرینه ۱۲.

عمر در همان غدیر جمله‌ی «أَصْبَحْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» را به کار برد که می‌توان ادعا کرد اقرار دشمن بر مدعای خصم از این زیباتر نمی‌شود. به کار گرفتن کلمه «اصبحت» اشاره به اتفاق تازه است که پیش آمده و کلمه‌ی «کل» اشاره به ولایت مطلقه است، و این اقرار نشانه‌ی تبادری است که حتی دشمن آن را پذیرفته است.

قرینه ۱۳.

دستور «سلام به عنوان امیرالمؤمنین» در پیشگاه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، که هم معنای امارت را برای مولی می‌رساند و هم اقرار عملی به آن است.

معنای مولی در کلام معصومین

اشاره

زیباتر آن است که وضوح مقصود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از کلمه‌ی «مولی» در غدیر را از کلام صاحبان غدیر، ائمه‌ی

معصومین‌علیهم‌السلام به یاد بسپاریم:

اطاعت در آنچه دوست دارید یا ندارید

از پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله پرسیدند: این ولایت که شما در آن از خود ما بر ما مقدم هستید، چیست؟ فرمود: گوش جان سپردن و اطاعت در همه‌ی موارد؛ آنچه دوست بدارید و آنچه شما را خوش نیاید. [۵۳].

[صفحه ۱۲۰]

نمونه‌ای برای ولایت علی

سلمان در غدیر خم از پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله پرسـید: ولایت علی همانند کدام ولایت است؟ حضـرت فرمود: ولایت او همچون ولایت من است. هرکس که من نسبت به او از خودش بیشتر اختیار دارم علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است. [۵۴].

ولایت یعنی امامت

از امـام زین‌العابـدین علیه‌السـلام پرسـیدند: معنـای کلاـم پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله چیست که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» فرمود: «به مردم خبر داد که علی‌علیه‌السلام امام بعد از اوست». [۵۵].

این هم جای سوال دارد

ابان بن تغلب از امام باقرعلیه‌السلام درباره‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ » ... سؤال کرد. حضرت فرمود:

ای ابوسـعید، چنین مطلبی هم جای سؤال دارد!؟ پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله به مردم فهمانید که علی‌علیه‌السـلام به جای آن حضـرت خواهد بود. [۵۶].

علامت حزب الله

از امام عسـکری علیه‌السلام درباره‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ » ... سؤال شد. فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌خواست او را علامتی قرار دهد که هنگام تفرق و اختلاف مردم، حزب خداوند شناخته شود. [۵۷].

با امر او ایشان را اختیاری نیست

از امام صادق‌علیه‌السلام پرسیدند: منظور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از کلامی که در روز

[صفحه ۱۲۱]

غدیر درباره‌ی علی‌علیه‌السلام فرموده: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ » ... چیست؟ حضرت فرمود: به خدا قسم همین سؤال را از خود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نیز پرسیدند، و آن حضرت در پاسخ فرمودند:

خداوند مولای من است و بر من از خودم بیشتر اختیار دارد و با امر او مرا امری و اختیاری نیست. و من مولای مؤمنان هستم و نسبت به آنان از خودشان بیشتر اختیار دارم و با امر من ایشان را امری و اختیاری نیست. و هر کس من صاحب اختیار او هستم و با امر من او را اختیاری نیست، علی بن ابی طالب مولای اوست و بر او از خودش بیشتر اختیار دارد و با امر او برایش امری و اختیاری نیست. [۵۸].

معرفی کتاب درباره متن حدیث غدیر

همانطور که در زمینه‌ی سند حدیث غدیر بحثهای مفصلی در کُتب شده است، در مورد متنِ حدیث هم تألیفاتِ ارزنده‌ای وجود دارد که ذیلًا به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. عبقات الأنوار، میرحامد حسین: جلدهای مربوط به غدیر.

۲. الغدیر، علامه‌ی امینی: ج ۱ ص ۳۴۰ تا ۳۹۹.

۳. عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۳۲۸ تا ۳۷۹.

۴. فیض القدیر فیما یتعلق بحدیث الغدیر، حاج شیخ عباس قمی.

۵. المنهج السوی فی معنی المولی و الولی، محسن علی بلتستانی پاکستانی.

۶. بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۲۳۵ تا ۲۵۳.

۷. الغدیر فی الإسلام، شیخ محمد رضا فرج اللَّه: ص ۸۴ تا ۲۰۹.

۸. کتاب «اقسام المولی فی اللسان»، شیخ مفید.

۹. رسالهٔ فی معنی المولی، شیخ مفید.

۱۰. رسالهٔ فی الجواب عن الشبهات الواردهٔ لخبر الغدیر، سید مرتضی.

[صفحه ۱۲۲]

۱۱. معانی‌الأخبار، شیخ صدوق: ص ۶۳ و ۷۳.

با توجه به اینکه بحثهای استدلالی مفصل در این کتاب مورد نظر نیست، امید است طالبین با مراجعه به کتب ذکر شده و کتابهای دیگر به هدف خود برسند.

[صفحه ۱۲۳]

تهیه و تنظیم متن کامل خطبه غدیر

ارزش و ضرورت مقابله نسخه‌های خطبه‌ی غدیر

ارزش متن مقابله شده‌ی «خطبه‌ی غدیر» را جهات زیر روشن می‌کند:

احادیثِ منقول از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و ائمه‌علیهم‌السلام و اصحاب آنان، مسیرچهارده قرن را پیموده تا به دست ما رسیده است. گذرگاهها و تنگناهای سختی از قبیل تقیه، مساعد نبودن شرائط فرهنگی و اقتصادی شیعه، نبودن چاپ و عدم امکان رعایت اصول فنی در نسخه برداری، اشتباهات کتابتی ناسخین و عوامل دیگری از این قبیل باعث اختلاف نسخه‌ها در یک روایت معین

شده است.

لذا مقابله و تطبیق نسخه‌های یک کتاب، و یا مقابله‌ی متن یک حدیث که در چند کتاب مختلف روایت شده، بسیاری از مشکلاتِ مربوط به متون را حل می‌کند، و هر نسخه ابهام و مشکلی را که در نسخه‌ی دیگر وجود داشته بر طرف می‌سازد و بدین ترتیب متن منقح و کامل به دست می‌آید.

در مورد «خطبه‌ی غدیر» سه جهت مهم، لزوم مقابله را مؤکدتر می‌نماید:

۱. اهمیتِ خود خطبه به عنوان یک حدیث سرنوشت‌ساز و لزوم توجه خاص امت به این منشور دائمی، که وظیفه‌ی به دست آوردن متن منقح آن را سنگین‌تر می‌کند.

[صفحه ۱۲۴]

۲. طولانی بودن متن، که طبعاً در متون طولانی موارد مبهم و مشکل در الفاظ و معانی بیشتر است و از طریق مقابله حل می‌شود.

۳. سماعی بودن حدیث، یعنی حدیث به صورت املاء نبوده است که راوی بتواند آن را با حوصله بنویسد، بلکه در هنگام سخنرانیِ حضرت آن را به خاطر سپرده و بعد نقل کرده است، و طبعاً موارد زیاده و نقیصه در چنین مواردی بیشتر می‌شود، و از طریق مقابله است که کلمه‌ها و جمله‌های افتاده به جای خود باز می‌گردد.

نتایج مقابله خطبه غدیر

پس از مقابله، ارزش نسخه‌ها و روایتها نسبت به یکدیگر معلوم می‌شود و درجه‌ی علمی هر یک را به راحتی می‌توان تشخیص داد.

مقابله‌ی خطبه‌ی غدیر در نسخه‌های مختلف نتایج زیر را نشان داده است:

۱. هر سه روایت توافق کلی دارند. روایت امام باقرعلیه‌السلام و روایت حذیفه و روایت زید بن ارقم در متن خطبه بطور کلی توافق دارند، بجز موارد مربوط به اختلاف کلمات و عبارات که در هر حدیثی یک امر عادی است.

این تطابق از نظر علمی با توجه به طولانی بودن حدیث بسیار مهم است، به خصوص با در نظر گرفتن این نکته که امام باقرعلیه‌السلام از طریق علم الهی و غیبی خطبه را نقل فرموده‌اند و شخصاً در غدیر حاضر نبوده‌اند در حالی که حذیفه و زید بن ارقم از شاهدان و حاضران واقعه‌ی غدیر بوده‌اند. اضافه بر آنکه حذیفه و زید بن ارقم از راویان مورد اعتماد عامه نیز هستند.

۲. هر سه روایت مؤید و مکمل یکدیگرند، به این معنی که در مقابله‌ی نسخه‌ها کلمه یا جمله‌ای در نسخه‌ای از روایت امام باقرعلیه‌السلام وجود دارد و در نسخه‌ی دیگر وجود ندارد، و همان کلمه یا جمله در روایات زید بن ارقم و حذیفه نیز در روایتی وجود دارد و در روایتی وجود ندارد. این حاکی از قصور یا اشتباه راویان و ناسخین است و

[صفحه ۱۲۵]

نشان می‌دهد که اصل هر سه روایت در حد بالایی بر یکدیگر منطبق بوده است.

۳. در دو یا سه مورد که به مسئله‌ی تولی و تبری مربوط می‌شود، جمله‌ی مزبور در بعضی نسخه‌ها از هر سه روایت به صورت کنایه آمده و یا حذف شده است، و این حاکی از شرائط خاص تقیه در راویان خطبه است. نمونه‌ی آن مسئله‌ی «اصحاب صحیفه» و نام اولین بیعت‌کنندگان است که در بعضی نُسخ صراحتاً نیامده است.

۴. در روایتِ کتاب «الاقبال» سید ابن طاووس، و نیز کتاب «الصراط المستقیم» علامه‌ی بیاضی نوعی تلخیص مشهود است که یا مؤلف در مقام اختصار بوده و یا راوی اصل، آن را مختصر نموده است.

به هر حال، مقدار موجود از متن در این دو کتاب نیز مقابله شده و موارد اختلاف نسخه در آنها با ذکر نام این دو کتاب در پاورقی‌ها ذکر خواهد شد.

۵. روایت کتاب «روضة الواعظین» در بسیاری از موارد با کتاب «التحصین» مشابهت دارد، و در موارد خاصی با سایر نُسَخ فرق دارد.
۶. روایت کتاب «نهج الایمان» در بسیاری از موارد با کتاب «العُدَد القویّة» مشابهت دارد و در مواردی مشکلات عبارات را حل کرده است.
۷. روایت کتاب «التحصین» دو صفحه از آخر حدیث ناقص است که در پاورقیِ متن کامل به محل آن اشاره شده است.
۸. روایت کتاب «الیقین» در مواردی زیاده دارد، و در مواردی نیز جمله‌بندیِ آن با روایتهای دیگر فرق دارد.

جمع آوری سایر فرمایشات پیامبر در غدیر

لازم به تذکر است که در بعضی روایات که قطعه‌ای از خطبه یا واقعه‌ی غدیر نقل
[صفحه ۱۲۶]
شده مطالبی به چشم می‌خورد که در متن خطبه‌ی کامل وجود ندارد. این موارد شامل اقرارهایی است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از مردم گرفته و سؤالاتی که مردم پرسیده‌اند و آن حضرت بیان فرموده است.
همچنین خبر دادن آن حضرت از نزدیکی رحلت خود و نیز یادآوری سوابق خود با مردم و تذکر روز قیامت و پاسخگویی درباره‌ی غدیر است، که در پایان بخش دوم مفصلاً ذکر شد.
درباره‌ی این موارد چند احتمال وجود دارد:
اول: چون حضرت در مکه و عرفات و مِنی چند بار خطبه‌هایی ایراد فرموده‌اند؛ لذا همه‌ی آنها به عنوان سخنان حضرت در حجة الوداع در نظر راویان بوده و احیاناً قطعه‌ای از آنها به عنوان گوشه‌ای از خطبه‌ی غدیر نقل شده است.
دوم: مطالبی که در متنِ کامل نیست، احتمالاً قبل از خطبه و یا بعد از آن در اجتماعهای کوچکتر مردم انجام گرفته است، چه آنکه حضرت سه روز در منطقه‌ی غدیر توقف داشتند و مسلماً در طول آن ایام سخنان بسیاری بر زبان مبارکشان جاری شده است.
سوم: چون اصل خطبه مقصود ناقل بوده، این فرازها را که به صورت سؤال و جواب است از متن حساب نکرده و فقط متن سخنرانی را ذکر کرده است.
چهارم: به عنوان خلاصه‌ای از فرمایشات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر، مطالبی از متن خطبه با مطالبی مربوط به قبل و بعد خطبه، به صورت مرکب و مخلوط نقل شده است.
به هر حال در تنظیم خطبه فقط نسخه‌هایی که خطبه‌ی مفصل غدیر را به صورت متن واحد نقل کرده‌اند با یکدیگر مقابله شده است. سایر فرمایشات حضرت در غدیر جداگانه دسته بندی شده و در پایان بخش دوم کتاب ذکر شد.
[صفحه ۱۲۷]

تنظیم متن عربی خطبه

متن عربیِ «خطبه‌ی غدیر» بارها به صورت مستقل به چاپ رسیده است که همه‌ی آنها طبق روایت کتاب «احتجاج» بوده است. دو نمونه‌ی معروف آن، کتاب «الخطبة المبارکة النبویة فی یوم الغدیر» به تنظیم علامه سید حسن حسینی لواسانی، و کتاب «خطبة النبی الأکرم صلی اللَّه علیه و آله یوم الغدیر» به تنظیم مرحوم استاد عماد زاده‌ی اصفهانی است.
متن حاضر به سه روایت از امام باقرعلیه‌السلام و حذیفة بن الیمان و زید بن ارقم است، که پس از مقابله و تطبیق آن در مدارک نُه‌گانه‌اش، یعنی کتابهای «روضة الواعظین» و «الاحتجاج» و «الیقین» و «التحصین» و «العُدَد القویّة» و «الاقبال» و «الصراط المستقیم» و

«نهج الایمان» و «نزهة الکرام» تنظیم و تلفیق و تنقیح شده است، و در یازده بخش تقدیم خواهد شد و در اول هر بخش عنوانی برای آن ذکر می‌شود.

برای سهولت در مطالعه و حفظ نمودن خطبه، حرکاتِ حروف و اعراب گذاری کلمات نیز انجام گرفته است. مواردی که از متن خطبه نیست با حروف خاص و بدون حرکات آورده شده، کما اینکه موارد مهم متن نیز با حروف سیاه ذکر می گردد. برای صیانت کامل متن خطبه، از آوردن جمله‌ی صلی اللَّه علیه و آله و علیه‌السلام در مواردی که قطعاً در کلام حضرت نبوده خودداری می‌شود.

در پاورقی‌ها موارد اختلاف نسخه‌ها و کیفیت آن آمده است. رمزهای زیر را برای اشاره به شش کتابِ اصلیِ مقابله شده آورده‌ایم:

«الف»: الاحتجاج. «ب»: الیقین. «ج»: التحصین. «د»: روضة الواعظین. «ه»: العُددالقویّة. «و»: نهج‌الایمان.

در چند مورد که اختلاف نسخه از کتاب «الاقبال» و «الصراط المستقیم» و «نزهة الکرام» ذکر شده نام این کتابها آمده و رمزی ندارد.

با توجه به اینکه متن حاضر، حاصل جمع نُه روایت از نُه کتاب است، دقت در پاورقیها و محتویات نسخه‌های دیگر از آن جهت حائز اهمیت است که هر نسخه

[صفحه ۱۲۸]

می تواند سهمی در نمایاندن واقع ایفا کند.

در پاورقیها آدرس آیات قرآنی و توضیح کلمات و جملاتِ مشکل آمده است. از آنجا که متن خطبه عربی است پاورقی‌ها هم به عربی ذکر شده تا در این بخش بین دو زبان خلط واقع نشود. در ضمن هر یک از یازده بخش خطبه، شماره‌ی پاورقی به صورت جداگانه دارد.

[صفحه ۱۲۹]

ترجمه‌های خطبه غدیر

اشاره

«خطبه‌ی غدیر» به صورت ترجمه‌ی فارسی و اردو و ترکی و انگلیسی، و نیز به صورت شعر عربی و فارسی و اردو و ترکی، به طور مکرر برگردانده شده و بسیاری از آنها بچاپ رسیده است. ذیلاً به مواردی از نثر و نظم خطبه اشاره می‌نماییم:

ترجمه‌ی خطبه‌ی غدیر به زبان فارسی اولین بار در قرن ششم هجری توسط عالم بزرگ شیخ محمد بن حسین رازی در کتاب «نزهة الکرام» انجام گرفته و عیناً در کتاب مزبور به چاپ رسیده است.

از ترجمه‌های فارسی خطبه به سه عنوان چاپی اشاره می‌شود:

۱. خطبه‌ی پیامبر اکرم‌صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم، تألیف مرحوم استاد حسین عمادزاده اصفهانی. این ترجمه به صور مختلف بچاپ رسیده که گاهی با متن عربی و زیرنویس فارسی، و گاهی به صورت ترجمه‌ی فارسی جداگانه است. همچنین به صورت کتابی مفصل تحت عنوان «پیامی بزرگ از بزرگِ پیامبران» منتشر شده است.

۲. غدیریه، تألیف ملا محمد جعفر بن محمد صالح قاری.

۳. غدیر پیوند ناگسستنی رسالت و امامت، تألیف مرحوم شیخ حسن سعید تهرانی.

[صفحه ۱۳۰]

از ترجمه‌های اردوی خطبه به سه عنوان چاپی اشاره می کنیم:

۱. غدیر خم اور خطبه‌ی غدیر، تألیف علامه سید ابن الحسن نجفی، که در کراچی چاپ شده است.

۲. حدیث الغدیر، تألیف علامه سید سبط الحسن جایسی، که در هند چاپ شده است.

۳. حجهٔ الغدیر فی شرح حدیث الغدیر، که در دهلی چاپ شده است.

ترجمه‌ی ترکی آذری خطبه‌ی غدیر با عنوان «غدیر خطبه سی» از روی کتاب حاضر انجام شده است.

از ترجمه‌های انگلیسی خطبه‌ی غدیر به سه عنوان اشاره می‌شود: ۱. ?What happend in Qadir (واتْ هَپِنْدْ اینْ غدیر)، که از روی خطبه‌ی غدیر در کتاب حاضر انجام شده است.

۲. (The Last Two Khutbas Of The Last Prophet (PBUH (دِ لَسْتْ تُو خُوطْبازْ آوْ دِ لَسْتْ پرافِتْ)، سید فیض الحسن فیضی، که در راولپندی پاکستان چاپ شده است.

۳. The Last Sermon of Prophet Mohammad at Ghadir Khom (دِ لَسْتْ سِرْمُنْ آوْ پرافِتْ محمد اَتْ غدیر خم)، حسین بهانجی، که در تانزانیا چاپ شده است.

نظم عربی «حدیث غدیر» در کتاب شریف «الغدیر» تألیف علامه‌ی امینی جمع‌آوری شده است. طی یازده جلد این کتاب، شعرهای عربی «غدیر» به صورت جامعی تدوین گردیده است. همچنین کتاب «شعراء الغدیر» توسط مؤسسه‌ی الغدیر بیروت در دو جلد تدوین شده است.

نظم فارسی خطبه‌ی غدیر در کتابهای «سرود غدیر» تألیف علامه سیداحمد اشکوری، ۲ جلد، «شعرای غدیر از گذشته تا امروز»، تألیف دکتر شیخ محمدهادی امینی،

[صفحه ۱۳۱]

۱۰ جلد، و «غدیر در شعر فارسی از کسائی مروزی تا شهریار تبریزی»، محمد صحتی سردرودی جمع آوری شده است.

خطابه‌ی غدیر به صورت نظم فارسی توسط عده‌ای از شعرای فارسی زبان انجام گرفته که چهار عنوان چاپی ذکر می‌شود:

۱. خطبهٔ الغدیر، اثر مرحوم صغیر اصفهانی، که با همکاری مرحوم عمادزاده انجام گرفته است.

۲. خطبه‌ی غدیریه‌ی، اثر میرزا رفیع، که در سال ۱۳۱۳ قمری در هند چاپ شده است.

۳. ترجمه‌ی (منظوم) خطبه‌ی غدیر خم، اثر میرزا عباس جبروتی قمی.

۴. غدیر خم، اثر مرتضی سرافراز، که در سال ۱۳۴۸ شمسی منتشر شده است. این چند عنوان کتاب به عنوان نمونه ذکر شد، و برای اطلاع بیشتر به دو کتاب «الغدیر فی التراث الاسلامی» و «غدیر در آئینه‌ی کتاب» رجوع شود.

تنظیم ترجمه فارسی خطبه غدیر

کلیه‌ی ترجمه‌های خطبه، طبق روایت کتاب «احتجاج» است، ولی ترجمه‌ی حاضر پس از مقابله و تنظیم متن عربی از نُه کتابی که ذکر شد انجام گرفته است و حاوی اضافات و تغییراتی در عبارات است که از نظر علم حدیث و نیز در جنبه‌های عقیدتی شامل نکات قابل ملاحظه‌ای است.

این ترجمه مطابق متن عربی- که در بخش ششم می‌آوریم- در یازده بخش تنظیم شده و در اول هر بخش عنوانی دارد.

در روش ترجمه سعی شده مفاهیم والایی که «خطبه‌ی غدیر» در برگیرنده‌ی آن است، به طور روشن بیان شود، و در عین حال از ترجمه‌ی تحت اللفظی هم فاصله‌ی زیادی نگیرد. البته نظر به اهمیت خطبه، فهم دقیق بعضی موارد آن احتیاج به تفسیر دارد که در بخش هشتم این کتاب تا حدی تبیین شده است.

آیات قرآنی موجود در متن خطبه، ابتدا به صورت عربی و سپس ترجمه‌ی آن آمده است.

[صفحه ۱۳۲]

جمله‌ی «صلی اللّه علیه و آله» و «علیه‌السلام» در مواردی که یقیناً در کلام حضرت نبوده ذکر نمی‌شود.

کلمه‌ی «معاشر النـاس» و «ألا» که در خطبه زیـاد بکـار رفته است، چون معادل فارسـی جالبی نـدارد، اولی را به عنوان «ای مردم» و دومی را به عنوان «بدانید که» ترجمه کردیم.

موارد مهم خطبه با حروف سیاه آورده شده، و موارد خارج از متن خطبه به صورت مشخص و با حروف مغایر ذکر می گردد.

موارد اختلاف نسخه‌ها که در پاورقی‌های متن عربی آمده، اگر متضمن مطلب مهمی باشد که از متن استفاده نمی‌شود، و یا اختلاف عبارت در حـدی باشد که معنای جمله را عوض کند، در این صورت آن را در پاورقی ترجمه‌ی فارسـی می‌آوریم، ولی اگر در حد اختلاف کلمات باشـد و حامل معنایی جدیـد و مطلبی مهم نباشد از آوردن آن در پاورقی ترجمه خودداری می‌شود. رمزهای «الف» و «ب» و ... که در پاورقی‌هـای متن عربی بکـار رفته در اینجـا نیز به کار می‌رود، و چنـد مورد که از دو کتاب «الاقبال» و «الصـراط المستقیم» آورده شده بدون رمز است.

در مواردی که عبارت احتیاج به توضیح یا ذکر قطعه‌ای از تاریخ دارد در پاورقی ذکر خواهد شد.

امیـد است با توجه به ارزشـهایی که برای مقابله‌ی نسـخه‌ها ذکر شـد، اهمیت آماده‌سازی متن منقـح خطبه‌ی غـدیر برای خوانندگان محترم روشن شده باشد و با توجه بیشتری به مطالعه‌ی آن بپردازند.

[صفحه ۱۳۵]

متن عربی خطبه غدیر

الحمد والثناء

الْحَمْدُلِلّهِ الَّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَدَنا فی تَفَرُّدِهِ [۵۹] وَجَلَّ فی سُلْطانِهِ وَعَظُمَ فی أَرْکانِهِ، وَأَحاطَ بِکُلِّ شَیْیءٍ عِلْماً وَهُوَ فی مَکانِهِ وَقَهَرَ جَمیعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَبُرْهانِهِ، حَمیداً [۶۰] لَمْ‌یَزَلْ، مَحْمُوداً لایَزالُ [وَمَجیداً لایَزُولُ، وَمُبْدِئاً وَمُعیداً وَکُلُّ أَمْرٍ إِلَیْهِ یَعُودُ]. [۶۱].

بارِئُ الْمَسْمُوکاتِ وَداحِی الْمَدْحُوّاتِ [۶۲] وَجَبّارُ الْأَرَضینَ وَالسَّمواتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ بَرَأَهُ، مُتَطَوِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ أَنْشَأَهُ [۶۳] یَلْحَظُ کُلَّ عَیْنٍ [۶۴] وَالْعُیُونُ لاتَراهُ.

کَریمٌ حَلیمٌ ذُو أَناةٍ، قَدْوَسِعَ کُلَّ شَیْیءٍ رَحْمَتُهُ وَمَنَّ عَلَیْهِمْ [۶۵] بِنِعْمَتِهِ. لایَعْجَلُ

[صفحه ۱۳۶]

بِانْتِقامِهِ، وَلایُبادِرُ إِلَیْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا [۶۶] مِنْ عَذابِهِ.

قَدْفَهِمَ السَّرائِرَ وَعَلِمَ الضَّمائِرَ، وَلَمْ‌تَخْفَ عَلَیْهِ الْمَکْنُوناتِ وَلَا اشْتَبَهَتْ عَلَیْهِ الْخَفِیّاتُ. لَهُ الْإِحاطَةُ بِکُلِّ شَیْءٍ وَالْغَلَبَةُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَالْقُوَّةُ فی کُلِّ شَیْیءٍ وَالْقُدْرَةُ عَلی کُلِّ شَیْیءٍ، وَلَیْسَ مِثْلُهُ شَیْیءٌ. وَهُوَ مُنْشِیءُ الشَّیْیءِ حینَ لا شَیْءَ [۶۷] دائِمٌ حَیٌّ [۶۸] وَقائِمٌ بِالْقِسْطِ، لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ.

جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَهُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ. لایَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعایَنَةٍ، وَلایَجِدُ أَحَدٌ کَیْفَ هُوَ مِنْ سِرٍّ وَعَلانِیَةٍ إِلاّ بِما دَلَّ عَزَّ وَجَلَّ عَلی نَفْسِهِ. [۶۹].

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللّهُ الَّذی مَلَأَ [۷۰] الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَالَّذی یَغْشَی الْأَبَدَ نُورُهُ، [۷۱] وَالَّذی یُنْفِذُ أَمْرَهُ بِلا مُشاوَرَةِ مُشیرٍ وَلا مَعَهُ شَریکٌ فی تَقْدیرِهِ وَلایُعاوَنُ فی تَدْبیرِهِ. [۷۲].

صَوَّرَ مَا ابْتَدَعَ [۷۳] عَلی غَیْرِ مِثالٍ، وَخَلَقَ ما خَلَقَ بِلا مَعُونَةٍ مِنْ أَحَدٍ وَلا تَکَلُّفٍ وَلَا احْتِیالٍ. [۷۴] أَنْشَأَها [۷۵] فَکانَتْ وَبَرَأَها فَبانَتْ. فَهُوَ اللّهُ الَّذی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْمُتْقِنُ الصَّنْعَةُ، [۷۶] الْحَسَنُ الصَّنیعَةُ، [۷۷] الْعَدْلُ الَّذی لا یَجُورُ، وَالْأَکْرَمُ الَّذی تَرْجِعُ إِلَیْهِ الْأُمُورُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذی تَواضَعَ کُلُّ شَیْیءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَذَلَّ کُلُّ شَیْیءٍ لِعِزَّتِهِ، وَاسْتَسْلَمَ

[صفحه ۱۳۷]

کُلُّ شَیْیءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَخَضَعَ کُلُّ شَیْیءٍ لِهَیْبَتِهِ. مَلِکُ الْأَمْلاکِ [۷۸] وَمُفَلِّکُ الْأَفْلاکِ وَمُسَخِّرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، [۷۹] کُلٌّ یَجْری لِأَجَلٍ مُسَمّی. یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَیُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ یَطْلُبُهُ حَثیثاً. قاصِمُ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَمُهْلِکُ کُلِّ شَیْطانٍ مَریدٍ.

لَمْ یَکُنْ لَهُ ضِدٌّ وَلا مَعَهُ نِدٌّ [۸۰] أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفْواً أَحَدٌ. إلهٌ واحِدٌ وَرَبٌّ ماجِدٌ [۸۱] یَشاءُ فَیَمْضی، وَیُریدُ فَیَقْضی، وَیَعْلَمُ فَیُحْصی، وَیُمیتُ وَیُحْیی، وَیُفْقِرُ وَیُغْنی، وَیُضْحِکُ وَیُبْکی، [وَیُدْنی وَیُقْصی] [۸۲] وَیَمْنَعُ وَیُعْطی، [۸۳] لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْیءٍ قَدیر.

یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَیُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ، لا إلهَ إلاَّ هُوَ الْعَزیزُ الْغَفّارُ. [۸۴] مُسْتَجیبُ الدُّعاءِ [۸۵] وَمُجْزِلُ الْعَطاءِ، [۸۶] مُحْصِی الْأَنْفاسِ وربُّ الْجِنَّةِ وَالنّاسِ، الَّذی لایُشْکِلُ عَلَیْهِ شَیْیءٌ، [۸۷] وَلایُضْجِرُهُ صُراخُ الْمُسْتَصْرِخینَ وَلایُبْرِمُهُ إلْحاحُ الْمُلِحّینَ. [۸۸].

الْعاصِمُ لِلصّالِحینَ، وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحینَ، وَمَوْلَی الْمُؤْمِنینَ وَرَبُّ الْعالَمینَ. [۸۹] الَّذی اسْتَحَقَّ مِنْ کُلِّ مَنْ خَلَقَ أَنْ یَشْکُرَهُ وَیَحْمَدَهُ [عَلی کُلِّ حالٍ]. [۹۰].

[صفحه ۱۳۸]

أَحْمَدُهُ کَثیراً وَأَشْکُرُهُ دائِماً [۹۱] عَلَی السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ وَالشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ، وَأُومِنُ بِهِ وَبِمَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. أَسْمَعُ لِأَمْرِهِ وَأُطیعُ وَأُبادِرُ إلی کُلِّ ما یَرْضاهُ وَأَسْتَسْلِمُ لِما قَضاهُ، [۹۲] رَغْبَةً فی طاعَتِهِ وَخَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ، لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذی لایُؤْمَنُ مَکْرُهُ وَلایُخافُ جَوْرُهُ.

امر إلهی فی موضوع هام

وَأُقِرُّ لَهُ عَلی نَفْسی بِالْعُبُودِیَّةِ وَأَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ، وَأُؤَدّی ما أَوْحی بِهِ إلَیَّ حَذَراً مِنْ أَنْ لاأَفْعَلَ فَتَحِلَّ بی مِنْهُ قارِعَةٌ لایَدْفَعُها عَنّی أَحَدٌ وَإنْ عَظُمَتْ حیلَتُهُ وَصَفَتْ خُلَّتُهُ [۹۳] - لا إلهَ إلاَّ هُوَ- لِأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَنی أَنّی إنْ لَمْ أُبَلِّغْ ما أَنْزَلَ إلَیَّ [فی حَقِّ عَلِیٍّ] [۹۴] فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنَ [۹۵] لی تَبارَکَ وَتَعالَی الْعِصْمَةَ [مِنَ النّاسِ] [۹۶] وَهُوَ اللَّهُ الْکافِی الْکَریمُ.

فَأَوْحی إلَیَّ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ- فی عَلِیٍّ یَعْنی فِی الْخِلافَةِ لِعَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ- وَإنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ». [۹۷].

[صفحه ۱۳۹]

مَعاشِرَ النّاسِ، ما قَصَّرْتُ فی تَبْلیغِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ تَعالی إلَیَّ، [۹۸] وَأَنَا أُبَیِّنُ لَکُمْ سَبَبَ هذِهِ الْآیَةِ: إنَّ جَبْرَئیلَ هَبَطَ إلَیَّ [۹۹] مِراراً ثَلاثاً یَأْمُرُنی عَنِ السَّلامِ رَبّی- وَهُوَ السَّلامُ- [۱۰۰] أَنْ أَقُومَ فی هذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ کُلَّ أَبْیَضٍ وَأَسْوَدٍ: [۱۰۱] أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبی طالِبٍ أَخی وَوَصِیّی وَخَلیفَتی [عَلی أُمَّتی] [۱۰۲] وَالْإمامُ مِنْ بَعْدی، الَّذی مَحَلُّهُ مِنّی مَحَلُّ هارُونَ مِنْ مُوسی إلاَّ أَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی وَهُوَ وَلِیُّکُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبارَکَ وَتَعالی عَلَیَّ بِذلِکَ آیَةً مِنْ کِتابِهِ [هِیَ]: [۱۰۳] «إنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ»، [۱۰۴] وَعَلِیُّ بْنُ أَبی‌طالِبٍ الَّذی أقامَ‌الصَّلاةَ وَآتَی الزَّکاةَ وَهُوَ راکِعٌ یُریدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فی کُلِّ حالٍ. [۱۰۵].

وَسَأَلْتُ جَبْرَئیلَ أَنْ یَسْتَعْفِیَ لِیَ [السَّلامَ] [۱۰۶] عَنْ تَبْلیغِ ذلِکَ إلَیْکُمْ- أَیُّهَا النّاسُ- لِعِلْمی بِقِلَّةِالْمُتَّقینَ وَکَثْرَةِ الْمُنافِقینَ وَإدْغالِ اللّائِمینَ [۱۰۷] وَحِیَلِ الْمُسْتَهْزِئینَ بِالْإسْلامِ، [۱۰۸] الَّذینَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فی کِتابِهِ بِأَنَّهُمْ یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِمْ، وَیَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظیمٌ، [۱۰۹] وَکَثْرَةِ أَذاهُمْ لی غَیْرَ مَرَّةٍ [۱۱۰] حَتّی سَمُّونی أُذُناً وَزَعَمُوا

[صفحه ۱۴۰]

أَنّی کَذلِکَ [۱۱۱] لِکَثْرَةِ مُلازَمَتِهِ إیّایَ وَإقْبالی عَلَیْهِ [وَهَواهُ وَقَبُولِهِ مِنّی] [۱۱۲] حَتّی أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فی ذلِکَ [۱۱۳] «وَمِنْهُمُ الَّذینَ

يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ، قُلْ أُذُنُ- [عَلَى الَّذينَ يَزْعَمُونَ أَنَّهُ أُذُنٌ] [۱۱۴] - خَيْرٍ لَكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ» [۱۱۵] الآيَةُ. وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ الْقائِلينَ بِذلِكَ بِأَسْمائِهِمْ لَسَمَّيْتُ وَأَنْ أَوْمَئَ ا لَيْهِمْ بِأَعْيانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَأَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَلْتُ، [۱۱۶] وَلكِنّى وَاللَّهِ فى أُمُورِهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ. [۱۱۷].

وَكُلُّ ذلِكَ لايَرْضَى اللَّهُ مِنّى إِلاَّ أَنْ أُبَلِّغَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيَّ [فى حَقِّ عَلِيٍّ]، [۱۱۸] ثم تلا: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ- فى حَقِّ عَلِيٍّ- وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ». [۱۱۹].

الاعلان الرسمى بإمامة الأئمة الإثنى عشرو ولايتهم

فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النَّاسِ [ذلِكَ فيهِ وَافْهَمُوهُ وَاعْلَمُوا] [۱۲۰] أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيّاً وَإِماماً فَرَضَ [۱۲۱] طاعَتَهُ عَلَى الْمُهاجِرينَ وَالْأَنْصارِ وَعَلَى التّابِعينَ لَهُمْ بِإِحْسانٍ، وَعَلَى

[صفحه ۱۴۱]

الْبادى وَالْحاضِرِ، وَعَلَى الْعَجَمِيِّ [۱۲۲] وَالْعَرَبِيِّ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ [۱۲۳] وَالصَّغيرِ وَالْكَبيرِ، وَعَلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ، وَعَلى كُلِّ مُوَحِّدٍ [۱۲۴] ماضٍ حُكْمُهُ، جازٍ قَوْلُهُ، [۱۲۵] نافِذٌ أَمْرُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خالَفَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَصَدَّقَهُ، فَقَدْ غَفَرَاللَّهُ لَهُ وَلِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَأَطاعَ لَهُ. [۱۲۶].

مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ آخِرُ مَقامٍ أَقُومُهُ [۱۲۷] فى هذَا الْمَشْهَدِ، فَاسْمَعُوا وَأَطيعُوا وَانْقادُوا لِأَمْرِ [اللَّهِ] [۱۲۸] رَبِّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ مَوْلاكُمْ وَإِلهُكُمْ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَنَبِيُّهُ الْمُخاطِبُ لَكُمْ، [۱۲۹] ثُمَّ مِنْ بَعْدى عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَإِمامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمامَةُ فى ذُرِّيَّتى مِنْ وُلْدِهِ إِلى يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. [۱۳۰].

لا حَلالَ إِلاَّ ما أَحَلَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُمْ، [۱۳۱] وَلا حَرامَ إِلاَّ ما حَرَّمَهُ اللَّهُ [عَلَيْكُمْ] [۱۳۲] وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَرَّفَنِى الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَأَنَا أَفْضَيْتُ بِما عَلَّمَنى رَبّى مِنْ كِتابِهِ وَحَلالِهِ وَحَرامِهِ إِلَيْهِ. [۱۳۳].

مَعاشِرَ النّاسِ، [فَضِّلُوهُ]، [۱۳۴] ما مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ وَقَدْ أَحْصاهُ اللَّهُ فِيَّ، وَكُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فى إِمامِ الْمُتَّقينَ، وَما مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيّاً، [۱۳۵] وَهُوَ الْإِمامُ الْمُبينُ

[صفحه ۱۴۲]

[الَّذى ذَكَرَهُ اللَّهُ فى سُورَةِ يس: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فى إِمامٍ مُبينٍ»]. [۱۳۶].

مَعاشِرَ النَّاسِ، لا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلاتَنْفِرُوا مِنْهُ، [۱۳۷] وَلاتَسْتَنْكِفُوا عَنْ وِلايَتِهِ، فَهُوَ الَّذى يَهْدى إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيُزْهِقُ الْباطِلَ وَيَنْهى عَنْهُ، وَلاتَأْخُذُهُ فِى اللَّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ. أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ [لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْايمانِ بى أَحَدٌ]، [۱۳۸] وَالَّذى فَدى رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذى كانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلا أَحَدَ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَيْرُهُ. [أَوَّلُ النّاسِ صَلاةً وَأَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ مَعى. أَمَرْتُهُ عَنِ اللَّهِ أَنْ يَنامَ فى مَضْجَعى، فَفَعَلَ فادِياً لى بِنَفْسِهِ]. [۱۳۹].

مَعاشِرَ النّاسِ، فَضِّلُوهُ فَقَدْفَضَّلَهُ اللَّهُ، وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ.

مَعاشِرَ النّاسِ، إِنَّهُ إِمامٌ مِنَ اللَّهِ، [۱۴۰] وَلَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلى أَحَدٍ أَنْكَرَ وِلايَتَهُ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، [۱۴۱] حَتْماً عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذلِكَ بِمَنْ خالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذاباً نُكْراً أَبَدَ الْآبادِ وَدَهْرَ الدُّهُورِ. [۱۴۲] فَاحْذَرُوا أَنْ تُخالِفُوهُ. [۱۴۳] فَتَصْلُوا ناراً وَقُودُها النّاسُ وَالْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرينَ. [۱۴۴].

مَعاشِرَ النّاسِ، بى- وَاللَّهِ- بَشَّرَ الْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِيّينَ وَالْمُرْسَلينَ، وَأَنَا- [وَاللَّهِ]- [۱۴۵].

[صفحه ۱۴۳]

خاتَمُ الْأَنْبِياءِ وَالْمُرْسَلينَ [۱۴۶] وَالْحُجَّةُ عَلى جَميعِ الْمَخْلُوقينَ مِنْ أَهْلِ السَّمواتِ وَالْأَرَضينَ. فَمَنْ شَكَّ فى ذلِكَ فَقَدْ كَفَرَ [۱۴۷] كُفْرَ

الْجاهِلِیَّةِ الْأولی وَمَنْ شَکَّ فی شَیْءٍ مِنْ قَوْلی هذا فَقَدْشَکَّ فی کُلِّ ما اُنْزِلَ إلَیَّ، وَمَنْ شَکَّ فی واحِدٍ مِنَ الْأئِمَّةِ فَقَدْشَکَّ فِی الْکُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَّاکُّ فینا فِی النَّارِ. [۱۴۸].

مَعاشِرَ النَّاسِ، حَبانِیَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهذِهِ الْفَضیلَةِ مَنّاً مِنْهُ عَلَیَّ وَإحْساناً مِنْهُ إلَیَّ وَلا إلهَ إلاَّ هُوَ، أَلا لَهُ الْحَمْدُ مِنّی أَبَدَ الْآبِدینَ وَدَهْرَ الدَّاهِرینَ وَعَلی کُلِّ حالٍ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوا عَلِیّاً فَإنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدی مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثی ما أَنْزَلَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَبَقِیَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَیَّ قَوْلی هذا وَلَمْ یُوافِقْهُ. أَلا إنَّ جَبْرَئیلَ خَبَّرَنی عَنِ اللَّهِ تَعالی بِذلِکَ وَیَقُولُ: «مَنْ عادی عَلِیّاً وَلَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتی وَغَضَبی»، [۱۴۹] «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ- أَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها- إنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ». [۱۵۰].

مَعاشِرَ النَّاسِ، إنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذی ذَکَرَ فی کِتابِهِ الْعَزیزِ، فَقالَ تَعالی [مُخْبِراً عَمَّنْ یُخالِفُهُ]: [۱۵۱] «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ». [۱۵۲].

[صفحه ۱۴۴]

مَعاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَافْهَمُوا آیاتِهِ وَانْظُرُوا إلی مُحْکَماتِهِ وَلاتَتَّبِعُوا مُتَشابِهَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ یُبَیِّنَ لَکُمْ زَواجِرَهُ [۱۵۳] وَلَنْ یُوضِحَ لَکُمْ تَفْسیرَهُ إلاَّ الَّذی أَنَا آخِذٌ بِیَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إلَیَّ وَشائِلٌ بِعَضُدِهِ [وَرافِعُهُ بِیَدَیَّ] [۱۵۴] وَمُعْلِمُکُمْ: أَنَّ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، وَهُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبی طالِبٍ أَخی وَوَصِیّی، وَمُوالاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَها عَلَیَّ. [۱۵۵].

مَعاشِرَ النَّاسِ، إنَّ عَلِیّاً وَالطَّیِّبینَ مِنْ وُلْدی [مِنْ صُلْبِهِ] [۱۵۶] هُمُ الثِّقْلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثِّقْلُ الْأَکْبَرُ، فَکُلُّ واحِدٍ مِنْهُما مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ [۱۵۷] وَمُوافِقٌ لَهُ، لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ. أَلا إنَّهُمْ أُمَناءُ اللَّهِ فی خَلْقِهِ وَحُکّامُهُ فی أَرْضِهِ. [۱۵۸].

أَلا وَقَدْأَدَّیْتُ، أَلا وَقَدْبَلَّغْتُ، أَلا وَقَدْأَسْمَعْتُ، أَلا وَقَدْأَوْضَحْتُ، [۱۵۹] أَلا ـ وَإنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قالَ وَأَنَا قُلْتُ [۱۶۰] عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَلا إنَّهُ لا «أَمیرَالْمُؤْمِنینَ» غَیْرَ أَخی هذا، [۱۶۱] أَلا لاتَحِلُّ إمْرَةُ الْمُؤْمِنینَ بَعْدی لِأَحَدٍ غَیْرُهُ.

رفع علی بیدی رسول الله

ثمّ ضرب بیده إلی عضد علیّ‌علیه‌السلام فرفعه، وکان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام منذ أوّل ما صعد رسول اللّه‌صلی اللّه علیه و آله منبره علی درجة دون مقامه

[صفحه ۱۴۵]

مُتیامِناً عن وجه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله کأنّهما فی مقام واحد. فرفعه رسول‌اللّه صلی اللّه علیه و آله بیده وبسطهما إلی السماء و شال علیاً علیه‌السلام حتی صارت رجله مع رکبة رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله، [۱۶۲] ثمَّ قال:

مَعاشِرَ النَّاسِ، هذا عَلِیٌّ أَخی وَوَصِیّی وَواعی عِلْمی، [۱۶۳] وَخَلیفَتی فی أُمَّتی عَلی مَنْ آمَنَ بی وَعَلی تَفْسیرِ کِتابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالدَّاعی إلَیْهِ وَالْعامِلُ بِما یَرْضاهُ وَالْمُحارِبُ لِأَعْدائِهِ وَالْمُوالی عَلی طاعَتِهِ [۱۶۴] وَالنَّاهی عَنْ مَعْصِیَتِهِ. إنَّهُ خَلیفَةُ رَسُولِ‌اللَّهِ وَأَمیرُالْمُؤْمِنینَ وَالإمامُ الْهادی مِنَ اللَّهِ، وَقاتِلُ النّاکِثینَ وَالْقاسِطینَ وَالْمارِقینَ بِأَمْرِاللَّهِ.

یَقُولُ اللَّهُ: «ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ». [۱۶۵] بِأَمْرِکَ یا رَبِّ أَقُولُ: [۱۶۶] أَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ [وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ] [۱۶۷] وَالْعَنْ مَنْ أَنْکَرَهُ وَاغْضِبْ عَلی مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ. [۱۶۸].

أَللَّهُمَّ إنَّکَ أَنْزَلْتَ الْآیَةَ فی عَلِیٍّ وَلِیِّکَ عِنْدَ تَبْیینِ ذلِکَ وَنَصْبِکَ إیَّاهُ لِهذَا الْیَوْمِ: [۱۶۹].

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الإسْلامَ دیناً»، [۱۷۰].

[صفحه ۱۴۶]

«وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الإسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ». [۱۷۱].

أَللّهُمَّ إِنّی أَشْهِدُکَ أَنّی قَدْبَلَّغْتُ. [۱۷۲].

التاکید علی توجه الأمة نحو مسألة الإمامة

مَعاشِرَ النّاسِ، إِنَّما أَکْمَلَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ دینَکُمْ بِإِمامَتِهِ. [۱۷۳] فَمَنْ لَمْ یَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ یَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدی [۱۷۴] مِنْ صُلْبِهِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأُولئِکَ الَّذینَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ [فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ] [۱۷۵] وَفِی النّارِ هُمْ خالِدُونَ، «لایُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ یُنْظَرُونَ. [۱۷۶].

مَعاشِرَ النّاسِ، هذا عَلِیٌّ، أَنْصَرُکُمْ لی وَأَحَقُّکُمْ بی [۱۷۷] وَأَقْرَبُکُمْ إِلَیَّ وَأَعَزُّکُمْ عَلَیَّ،

[صفحه ۱۴۷]

وَاللّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَا عَنْهُ راضِیانِ. وَما نَزَلَتْ آیَةُ رِضا [فِی الْقُرْآنِ] [۱۷۸] إِلاّ فیهِ، وَلا خاطَبَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا إِلاّ بَدَأَ بِهِ، وَلا نَزَلَتْ آیَةُ مَدْحٍ فِی الْقُرْآنِ إِلاّ فیهِ، وَلا شَهِدَ اللّهُ بِالْجَنَّةِ فی «هَلْ أَتی عَلَی الْاِنْسانِ» إِلاّ لَهُ، [۱۷۹] وَلا أَنْزَلَها فی سِواهُ وَلا مَدَحَ بِها غَیْرَهُ.

مَعاشِرَ النّاسِ، هُوَ ناصِرُ دینِ اللّهِ وَالْمُجادِلُ عَنْ رَسُولِ‌اللّهِ، [۱۸۰] وَهُوَ التَّقِیُّ النَّقِیُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ. نَبِیُّکُمْ خَیْرُ نَبِیٍّ وَوَصِیُّکُمْ خَیْرُ وَصِیٍّ [وَبَنُوهُ خَیْرُ الْأَوْصِیاءِ]. [۱۸۱].

مَعاشِرَ النّاسِ، ذُرِّیَّةُ کُلِّ نَبِیٍّ مِنْ صُلْبِهِ، وَذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِ [أَمیرِالْمُؤْمِنینَ] [۱۸۲] عَلِیٍّ. مَعاشِرَ النّاسِ، إِنَّ إِبْلیسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ، فَلا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمالُکُمْ وَتَزِلَّ أَقْدامُکُمْ، فَإِنَّ آدَمَ أُهْبِطَ إِلَی الْأَرْضِ بِخَطیئَةٍ واحِدَةٍ، [۱۸۳] وَهُوَ صَفْوَةُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَکَیْفَ بِکُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَمِنْکُمْ أَعْداءُ اللّهِ. [۱۸۴].

أَلا وَإِنَّهُ لایُبْغِضُ عَلِیّاً إِلاّ شَقِیٌّ، وَلایُوالی عَلِیّاً [۱۸۵] إِلاّ تَقِیٌّ، وَلایُؤْمِنُ بِهِ إِلاّ مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ. وَفی عَلِیٍّ- وَاللّهِ- نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ» [إِلاّ عَلِیٌّ الَّذی آمَنَ وَرَضِیَ بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ]. [۱۸۶].

مَعاشِرَ النّاسِ، قَدِ اسْتَشْهَدْتُ اللّهَ وَبَلَّغْتُکُمْ رِسالَتی وَما عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ

[صفحه ۱۴۸]

الْمُبینُ. [۱۸۷].

مَعاشِرَ النّاسِ، «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَلاتَمُوتُنَّ إِلاّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ». [۱۸۸].

الاشارة إلی مقاصد المنافقین

مَعاشِرَ النّاسِ، «آمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنّا أَصْحابَ السَّبْتِ». [۱۸۹] [بِاللّهِ ما عَنی بِهذِهِ الْآیَةِ إِلاّ قَوْماً مِنْ أَصْحابی أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَأَنْسابِهِمْ، وَقَدْ أُمِرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْیَعْمَلْ کُلُّ امْرِءٍ عَلی ما یَجِدُ لِعَلِیٍّ فی قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ]. [۱۹۰].

مَعاشِرَ النّاسِ، النُّورُ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَسْلُوکٌ فِیَّ ثُمَّ فی عَلِیِّ بْنِ أَبی‌طالِبٍ، [۱۹۱] ثُمَّ فِی النَّسْلِ مِنْهُ إِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِیِّ الَّذی یَأْخُذُ بِحَقِّ اللّهِ وَبِکُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنا، [۱۹۲] لِأَنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَی الْمُقَصِّرینَ [۱۹۳] وَالْمُعانِدینَ وَالْمُخالِفینَ وَالْخائِنینَ وَالْآثِمینَ وَالظّالِمینَ وَالْغاصِبینَ مِنْ جَمیعِ الْعالَمینَ.

مَعاشِرَ النّاسِ، أُنْذِرُکُمْ أَنّی رَسُولُ‌اللّهِ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِیَ الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ؟ وَمَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّهَ شَیْئاً وَسَیَجْزِی اللّهُ

[صفحه ۱۴۹]

الشّاکِرینَ [الصّابِرینَ]. [۱۹۴] أَلا وَإِنَّ عَلِیّاً هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّکْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، لاتَمُنُّوا عَلَيَّ بِإِسْلامِكُمْ، بَلْ لاتَمُنُّوا عَلَى اللَّهِ فَيُحْبِطَ عَمَلَكُمْ وَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَيَبْتَلِيَكُمْ بِشُواظٍ مِنْ نارٍ وَنُحاسٍ، إِنَّ رَبَّكُمْ لَبِالْمِرْصادِ. [۱۹۵].

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدى أَئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيامَةِ لايُنْصَرُونَ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ وَأَنَا بَريئانِ مِنْهُمْ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُمْ وَأَنْصارَهُمْ وَأَتْباعَهُمْ وَأَشْياعَهُمْ فِى الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرينَ. [۱۹۶] ألا إِنَّهُمْ أَصْحابُ الصَّحيفَةِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ فى صَحيفَتِهِ!! [۱۹۷].

قالَ: فَذَهَبَ عَلَى النَّاسِ- إِلاَّ شِرْذِمَةٌ مِنْهُمْ- أَمْرَ الصَّحيفَةِ. [۱۹۸].

مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنّى أَدَعُها إمامَةً وِوراثَةً [فى عَقِبى إلى يَوْمِ الْقِيامَةِ]، [۱۹۹] وَقَدْبَلَّغْتُ ما أُمِرْتُ بِتَبْليغِهِ [۲۰۰] حُجَّةً عَلى كُلِّ حاضِرٍ وَغائِبٍ وَعَلى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْيَشْهَدْ، وُلِدَ أَوْ لَمْيُولَدْ، فَلْيُبَلِّغِ الْحاضِرُ الْغائِبَ وَالْوالِدُ الْوَلَدَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ.

[صفحه ۱۵۰]

وَسَيَجْعَلُونَ الإِمامَةَ بَعْدى مُلْكاً وَاغْتِصاباً، [ألا لَعَنَ اللَّهُ الْغاصِبينَ الْمُغْتَصِبينَ]، [۲۰۱] وَعِنْدَها سَيَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلانِ [مَنْ يَفْرُغُ] [۲۰۲] وَيُرْسِلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَنُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ. [۲۰۳].

مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْيَكُنْ لِيَذَرَكُمْ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّى يَميزَ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ. [۲۰۴].

مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ ما مِنْ قَرْيَةٍ إِلاَّ وَاللَّهُ مُهْلِكُها بِتَكْذيبِها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَمُمَلِّكُهَا الْإِمامَ الْمَهْدِيَّ وَاللَّهُ مُصَدِّقٌ وَعْدَهُ. [۲۰۵].

مَعاشِرَ النَّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلينَ، وَاللَّهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوَّلينَ، [۲۰۶] وَهُوَ مُهْلِكُ الآخِرينَ. قالَ اللَّهُ تَعالى: «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلينَ، ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرينَ، كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمينَ، وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ». [۲۰۷].

مَعاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنى وَنَهانى، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيّاً وَنَهَيْتُهُ [بِأَمْرِهِ]. [۲۰۸] فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ لَدَيْهِ، [۲۰۹] فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلَمُوا وَأَطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَانْتَهُوا لِنَهْيِهِ تُرْشِدُوا، [وَصيرُوا إِلى مُرادِهِ] [۲۱۰] وَلاتَتَفَرَّقْ بِكُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبيلِهِ.

[صفحه ۱۵۱]

اولياء أهل البيت وأعدائهم

مَعاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِراطُ اللَّهِ الْمُسْتَقيمُ الَّذى أَمَرَكُمْ بِاتِّباعِهِ، [۲۱۱] ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدى، ثُمَّ وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةُ [الْهُدى]، [۲۱۲] يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ. [۲۱۳].ثُمَّ قَرَأَ: «[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحيم] [۲۱۴] الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ » ... إلى آخرها، [۲۱۵] وقال: فِيَّ نَزَلَتْ وَفيهِمْ [وَاللَّهِ] [۲۱۶] نَزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِيَّاهُمْ خَصَّتْ، [۲۱۷] أُولئِكَ أَوْلِياءُ اللَّهِ الَّذينَ لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ، [۲۱۸] أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ. [۲۱۹].

أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ الْغاوُونَ إِخْوانُ الشَّياطينِ [۲۲۰] يُوحى بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً.

أَلا- إِنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فى كِتابِهِ، فَقالَ عَزَّ وَجَلَّ: «لاتَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كانُوا آبائَهُمْ أَوْ أَبْنائَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشيرَتَهُمْ، أُولئِكَ كَتَبَ فى قُلُوبِهِمُ الْإيمانَ» إلى آخر الآيَةِ. [۲۲۱].

أَلا إِنَّ أَوْلِيائَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقالَ: «الَّذينَ آمَنُوا

[صفحه ۱۵۲]

وَلَمْ يَلْبِسُوا إيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ». [۲۲۲].

[أَلا إِنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ آمَنُوا وَلَمْيَرْتابُوا]. [۲۲۳].

أَلا إِنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ يَدْخُلونَ الْجَنَّةَ بِسَلامٍ آمِنينَ، تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ بِالتَّسْليمِ يَقُولُونَ: سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ. [۲۲۴].

أَلا إِنَّ أَوْلِيائَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّةُ يُرْزَقُونَ فيها بِغَيْرِ حِسابٍ. [۲۲۵].

أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ يَصْلَوْنَ سَعيراً. [۲۲۶].

أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ يَسْمَعُونَ لِجَهَنَّمَ شَهيقاً وَهِيَ تَفُورُ وَيَرَوْنَ لَها زَفيراً. [۲۲۷].

أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ قالَ اللَّهُ فيهِمْ: «كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها» الآيَة. [۲۲۸].

أَلا إِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ قالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «كُلَّما أُلْقِيَ فيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذيرٌ، قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذيرٌ فَكَذَّبْنا وَقُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيءٍ، إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ فى ضَلالٍ كَبيرٍ» إلى قوله: «أَلا فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعيرِ». [۲۲۹].

أَلا إِنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبيرٌ. [۲۳۰].

مَعاشِرَ النَّاسِ، شَتَّانَ ما بَيْنَ السَّعيرِ وَالْأَجْرِ الْكَبيرِ. [۲۳۱].

[صفحه ۱۵۳]

[مَعاشِرَ النَّاسِ]، [۲۳۲] عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَلَعَنَهُ، وَوَلِيُّنا [كُلُّ] [۲۳۳] مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ وَأَحَبَّهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، أَلا وَإِنّى [أَنَا] [۲۳۴] النَّذيرُ وَعَلِيٌّ الْبَشيرُ.

[مَعاشِرَ النَّاسِ]، [۲۳۵] أَلا وَإِنّى مُنْذِرٌ وَعَلِيٌّ هادٍ. [۲۳۶].

مَعاشِرَ النَّاسِ، [أَلا] [۲۳۷] وَإِنّى نَبِيٌّ وَعَلِيٌّ وَصِيّى. [۲۳۸].

[مَعاشِرَ النَّاسِ، أَلا وَإِنّى رَسُولٌ وَعَلِيٌّ الْإِمامُ وَالْوَصِيُّ مِنْ بَعْدى، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ. أَلا وَإِنّى والِدُهُمْ وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ صُلْبِهِ]. [۲۳۹].

الامام المهدی

أَلا إِنَّ خاتَمَ الأَئِمَّةِ مِنَّا الْقائِمَ الْمَهْدِيَّ. [۲۴۰] أَلا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدّينِ. [۲۴۱] أَلا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمينَ. أَلا إِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها. أَلا إِنَّهُ غالِبُ كُلِّ قَبيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ وَهاديها. [۲۴۲].

أَلا إِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ ثارٍ لِأَوْلِياءِ اللَّهِ. أَلا إِنَّهُ النَّاصِرُ لِدينِ اللَّهِ.

[صفحه ۱۵۴]

أَلا إِنَّهُ الْغَرَّافُ مِنْ بَحْرٍ عَميقٍ. أَلا إِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذى فَضْلٍ بِفَضْلِهِ [۲۴۳] وَكُلَّ ذى جَهْلٍ بِجَهْلِهِ. أَلا إِنَّهُ خِيَرَةُ اللَّهِ وَمُخْتارُهُ. أَلا إِنَّهُ وارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ.

أَلا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُشَيِّدُ لِأَمْرِ آياتِهِ. [۲۴۴] أَلا إِنَّهُ الرَّشيدُ السَّديدُ. أَلا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ.

أَلا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرُونِ بَيْنَ يَدَيْهِ. [۲۴۵] أَلا إِنَّهُ الْباقى حُجَّةً وَلا حُجَّةَ بَعْدَهُ [۲۴۶] وَلا حَقَّ إِلاَّ مَعَهُ وَلا نُورَ إِلاَّ عِنْدَهُ. أَلا إِنَّهُ لا غالِبَ لَهُ وَلا مَنْصُورَ عَلَيْهِ. أَلا وَإِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فى أَرْضِهِ، وَحَكَمُهُ فى خلقه، وأمينه فى سره وعلانيته.

التمهيد لأمر البيعة

معاشر الناس، إنى قد بينت لکم وأفهمتکم، وهذا علی يفهمکم بعدی.

ألا وإنی عند انقضاء خطبتی أدعوکم إلی مصافقتی علی بيعته والإقرار به، ثم مصافقته بعدی. [۲۴۷].

ألا وإنی قد بايعت الله وعلی قد بايعنی، وأنا آخذکم [۲۴۸] بالبيعة له عن الله عزوجل. «إن الذين يبايعونک إنما يبايعون الله، يد الله فوق أيديهم. فمن نکث فإنما ينکث علی

[صفحه ۱۵۵]

نفسه، ومن أوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه أجرا عظيما». [۲۴۹].

الحلال والحرام، الواجبات والمحرمات

معاشر الناس، إن الحج والعمرة من شعائر الله، «فمن حج البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما» الآية. [۲۵۰].

معاشر الناس، حجوا البيت، فما ورده أهل بيت إلا استغنوا وأبشروا، ولاتخلفوا عنه إلا بتروا وافتقروا. [۲۵۱].

معاشر الناس، ما وقف بالموقف مؤمن إلا غفر الله له ما سلف من ذنبه إلى وقته ذلك، فإذا انقضت حجته استأنف عمله. [۲۵۲].

معاشر الناس، الحجاج معانون ونفقاتهم مخلفة عليهم والله لايضيع أجر المحسنين.

معاشر الناس، حجوا البيت بكمال الدين والتفقه، [۲۵۳] ولا تنصرفوا عن المشاهد إلا بتوبة وإقلاع. [۲۵۴].

معاشر الناس، أقيموا الصلاة وآتوا الزكاة كما أمركم الله عز وجل، [۲۵۵] فإن طال عليكم الأمد فقصرتم أو نسيتم فعلى وليكم ومبين لكم، الذى نصبه الله عز وجل لكم

[صفحه ۱۵۶]

بعدى أمين خلقه. إنه منى وأنا منه، وهو ومن تخلف من ذريتى يخبرونكم بما تسألون عنه [۲۵۶] ويبينون لكم ما لاتعلمون.

ألاـ إن الحلال والحرام أكثر من أن أحصيهما وأعرفهما [۲۵۷] فآمر بالحلال وأنهى عن الحرام فى مقام واحد، فأمرت أن آخذ البيعة منكم والصفقة لكم بقبول ما جئت به عن الله عز وجل فى على أميرالمؤمنين والأوصياء [۲۵۸] من بعده الذين هم منى ومنه إمامة فيهم قائمة، خاتمها المهدى إلى يوم يلقى الله الذى يقدر ويقضى. [۲۵۹].

معاشر الناس، وكل حلال دللتكم عليه وكل حرام نهيتكم عنه فإنى لم‌أرجع عن ذلك ولم أبدل. [۲۶۰] ألاـ فاذكروا [۲۶۱] ذلك واحفظوه وتواصوا به، ولاتبدلوه ولاتغيروه.

ألا وإنى أجدد القول: ألا فأقيموا الصلاة وآتوا الزكاة وأمروا بالمعروف وانهوا عن المنكر.

ألا وإن رأس الأمر بالمعروف أن تنتهوا إلى قولى وتبلغوه من لم‌يحضر وتأمروه بقبوله عنى وتنهوه عن مخالفته، [۲۶۲] فإنه أمر من الله عز وجل ومنى. [۲۶۳] ولا أمر بمعروف ولا نهى عن منكر إلا مع إمام معصوم. [۲۶۴].

معاشر الناس، القرآن يعرفكم أن الأئمة من بعده ولده، وعرفتكم إنهم منى ومنه،

[صفحه ۱۵۷]

حيث يقول الله فى كتابه: «وجعلها كلمة باقية فى عقبه»، [۲۶۵] وقلت: «لن‌تضلوا ما إن تمسكتم بهما». [۲۶۶].

معاشر الناس، التقوى، التقوى، [۲۶۷] واحذروا الساعة كما قال الله عز وجل: «إن زلزلة الساعة شيء عظيم». [۲۶۸].

اذكروا الممات [والمعاد] [۲۶۹] والحساب والموازين والمحاسبة بين يدى رب العالمين والثواب والعقاب. فمن جاء بالحسنة أثيب عليها [۲۷۰] ومن جاء بالسيئة فليس له فى الجنان [۲۷۱] نصيب.

البيعة بصورة رسمية

معاشر الناس، إنكم أكثر من أن تصافقونى بكف واحد فى وقت واحد، وقدأمرنى الله عز وجل أن آخذ من ألسنتكم الإقرار بما عقدت لعلى أميرالمؤمنين، [۲۷۲] ولمن جاء بعده من الأئمة منى ومنه، على ما أعلمتكم أن ذريتى من صلبه.

فقولوا بأجمعكم: «إنا سامعون مطيعون راضون منقادون لما بلغت عن ربنا وربك

[صفحه ۱۵۸]

فی أمر إمامنا علی أمیرالمؤمنین ومن ولدت من صلبه من الأئمة. [۲۷۳] نبایعک علی ذلک بقلوبنا وأنفسنا وألسنتنا وأیدینا. [۲۷۴] علی ذلک نحیی وعلیه نموت وعلیه نبعث. ولانغیر ولانبدل، ولانشک [ولانجحد] [۲۷۵] ولانرتاب، ولانرجع عن العهد ولاننقض المیثاق. [۲۷۶].

وعظتنابوعظ الله فی علی أمیرالمؤمنین والأئمة الذین ذکرت من ذریتک من ولده بعده، الحسن والحسین ومن نصبه الله بعدهما. فالعهد والمیثاق لهم مأخوذ منا، من قلوبنا وأنفسنا وألسنتنا وضمائرنا وأیدینا. من أدرکها بیده وإلا فقد أقر بلسانه، ولانبتغی بذلک بدلا ولایری الله من أنفسنا حولا.نحن نؤدی ذلک عنک الدانی والقاصی من أولادنا وأهالینا، ونشهد الله بذلک وکفی بالله شهیدا وأنت علینا به شهید». [۲۷۷].

[صفحه ۱۵۹]

معاشر الناس، ما تقولون؟ فإن الله یعلم کل صوت وخافیة کل نفس، [۲۷۸] «فمن اهتدی فلنفسه ومن ضل فإنما یضل علیها»، [۲۷۹] ومن بایع فإنما یبایع الله، «ید الله فوق أیدیهم». [۲۸۰].

معاشر الناس، فبایعوا الله وبایعونی وبایعوا علیا [۲۸۱] أمیرالمؤمنین والحسن والحسین والأئمة [منهم فی الدنیا والآخرة] [۲۸۲] کلمة باقیة. یهلک الله من غدر ویرحم من وفی، [۲۸۳] «ومن نکث فإنما ینکث علی نفسه ومن أوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه أجرا عظیما». [۲۸۴].

معاشر الناس، قولوا الذی قلت لکم وسلموا علی علی بإمرة المؤمنین، [۲۸۵] وقولوا: «سمعنا وأطعنا غفرانک ربنا وإلیک المصیر»، [۲۸۶] وقولوا: «الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا أن هدانا الله» الآیة. [۲۸۷].

معاشر الناس، إن فضائل علی بن أبی طالب عند الله عز وجل- وقد أنزلها فی القرآن- أکثر من أن أحصیها فی مقام واحد، فمن أنبأکم بها وعرفها [۲۸۸] فصدقوه. [۲۸۹].

[صفحه ۱۶۰]

معاشر الناس، من یطع الله ورسوله وعلیا والأئمة الذین ذکرتهم [۲۹۰] فقد فاز فوزا عظیما.

معاشر الناس، السابقون إلی مبایعته وموالاته والتسلیم [۲۹۱] علیه بإمرةالمؤمنین أولئک هم الفائزون [۲۹۲] فی جنات النعیم.

معاشر الناس، قولوا ما یرضی الله به عنکم من القول، فإن تکفروا أنتم ومن فی الأرض جمیعا فلن یضر الله شیئا. [۲۹۳].

أللهم اغفر للمؤمنین [بما أدیت وأمرت] [۲۹۴] واغضب علی [الجاحدین] [۲۹۵] الکافرین، والحمد لله رب العالمین.

[صفحه ۱۶۳]

ترجمه فارسی خطبه غدیر

حمد و ثنای الهی

حمد و سپاس خدایی را که در یگانگی خود بلند مرتبه، و در تنهایی و فرد بودن خود نزدیک است. [۲۹۶] در قدرت و سلطه‌ی خود با جلالت و در ارکان خود عظیم است. علم او به همه چیز احاطه دارد، در حالی که در جای خود است، [۲۹۷] و همه‌ی مخلوقات را با قدرت و برهان خود تحت سیطره دارد.

همیشه مورد سپاس بوده و همچنان مورد ستایش خواهد بود. صاحب عظمتی که از بین رفتنی نیست. ابتدا کننده او و بازگرداننده اوست و هرکاری به سوی او باز می‌گردد.

[صفحه ۱۶۴]

به وجود آورنده‌ی بالا برده شده‌ها (آسمانها و افلاک) و پهن کننده‌ی گسترده‌ها (زمین)، یگانه حکمران زمینها و آسمانها، پاك و منزه و تسبیح شده، [۲۹۸] پروردگار ملائکه و روح، تفضل کننده بر همه‌ی آنچه خلق کرده و لطف کننده بر هر آنچه به وجود آورده است. هر چشمی زیر نظر اوست، [۲۹۹] ولی چشمها او را نمی‌بینند.

کرم کننده و بردبار و تحمل کننده است. رحمت او همه چیز را فرا گرفته و با نعمت خود بر همه‌ی آنها منت گذارده است. در انتقام گرفتن خود عجله نمی‌کند، و به آنچه از عذابش که مستحق آنند مبادرت نمی‌ورزد.

باطنها و سریره‌ها را می‌فهمد و ضمایر را می‌داند و پنهانها بر او مخفی نمی‌ماند و مخفی‌ها بر او مشتبه نمی‌شود. او راست احاطه بر هر چیزی و غلبه بر همه چیز و قوت در هر چیزی و قدرت بر هر چیزی، و مانند او شیئی نیست. اوست به وجود آورنده‌ی شیئ (چیز) هنگامی که چیزی نبود. [۳۰۰] دائم و زنده است، و به قسط و عدل قائم است. نیست خدایی جز او که با عزت و حکیم است.

بالاتر از آن است که چشمها او را درك کنند ولی او چشمها را درك می‌کند، و او لطف کننده و آگاه است. هیچکس نمی‌تواند با دیدن به صفت او راه یابد، و هیچکس به چگونگی او از سر و آشکار دست نمی‌یابد مگر به آنچه خود خداوند عزوجل راهنمایی کرده است.

گواهی می‌دهم برای او که اوست خدایی که قدس و پاکی و منزه بودن او روزگار را پر کرده است. او که نورش ابدیت را فرا گرفته است. او که دستورش را بدون مشورت مشورت کننده‌ای اجرا می‌کند و در تقدیرش شریك ندارد و در تدبیرش کمك نمی‌شود. [۳۰۱].

[صفحه ۱۶۵]

آنچه ایجاد کرده بدون نمونه و مثالی تصویر نموده و آنچه خلق کرده بدون کمك از کسی و بدون زحمت و بدون احتیاج به فکر و حیله [۳۰۲] خلق کرده است. آنها را ایجاد کرد پس به وجود آمدند، [۳۰۳] و خلق کرد پس ظاهر شدند. پس اوست خدایی که جز او خدایی نیست، صنعت او محکم و کار او زیبا است، عادلی که ظلم نمی‌کند و کرم کننده‌ای که کارها به سوی او باز می‌گردد.

شهادت می‌دهم که اوست خدایی که همه چیز در مقابل عظمت او تواضع کرده و همه چیز در مقابل عزت او ذلیل شده و همه چیز در برابر قدرت او سر تسلیم فرود آورده و همه چیز در برابر هیبت او خاضع شده است.

پادشاهِ پادشاهان [۳۰۴] و گرداننده‌ی افلاك و مسخّر کننده‌ی آفتاب و ماه، که همه با زمانِ تعیین شده در حرکت هستند. شب را بر روی روز و روز را بر روی شب می‌گرداند که به سرعت در پی آن می‌رود. [۳۰۵] در هم شکننده‌ی هر زورگوی با عناد، و هلاك کننده‌ی هر شیطان سر پیچ و متمرّد.

برای او ضدّی، و همراه او معارضی نبوده است. یکتا و بی نیاز است. زائیده نشده و نمی‌زاید و برای او هیچ همتایی نیست. خدای یگانه و پروردگار با عظمت. می‌خواهد پس به انجام می‌رساند، و اراده می‌کند پس مقدّر می‌نماید، و می‌داند پس به شماره می‌آورد. می‌میراند و زنده می‌کند، فقیر می‌کند و غنی می‌نماید، می‌خنداند و می‌گریاند، نزدیك می‌کند و دور می‌نماید، [۳۰۶] منع می‌کند و عطا می‌نماید. [۳۰۷] پادشاهی از آنِ او و حمد و سپاس برای اوست. خیر به دست اوست و او بر هر چیزی قادر است.

[صفحه ۱۶۶]

شب را در روز و روز را در شب فرو می‌برد. [۳۰۸] نیست خدایی جز او که با عزّت و آمرزنده است. اجابت کننده‌ی دعا، بسیار عطا کننده، شمارنده‌ی نَفَسها و پروردگار جنّ و بشر، که هیچ امری بر او مشکل نمی‌شود، [۳۰۹] و فریاد دادخواهان او را منضجر نمی‌کند، و اصرار اصرار کنندگانش او را خسته نمی‌کند. نگهدارنده‌ی صالحین و موفّق کننده‌ی رستگاران و صاحب اختیار مؤمنین و پروردگار عالمیان. خدایی که از هر آنچه خلق کرده مستحق است که او را در هر حالی شکر و سپاس گویند.

او را سپاس بسیار می گویم و دائماً شکر می‌نمایم، چه در آسایش و چه در گرفتاری، چه در حال شدت وچه در حال آرامش. و به او و ملائکه‌اش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان می‌آورم. دستور او را گوش می‌دهم و اطاعت می‌نمایم و به آنچه او را راضی می کند مبادرت می‌ورزم و در مقابل مقدرات او تسلیم می‌شوم [۳۱۰] به عنوان رغبت در اطاعت او و ترس از عقوبت او، چرا که اوست خدایی که نمی‌توان از مکر او در امان بود و از ظلم او هم ترس نداریم (یعنی ظلم نمی کند).

فرمان الهی برای مطلبی مهم

اقرار می کنم برای خداوند بر نفس خود به عنوان بندگی او، و شهادت می‌دهم برای او به پروردگاری، و آنچه به من وحی نموده ادا می‌نمایم از ترس آنکه مبادا اگر انجام ندهم عذابی از او بر من فرود آید که هیچکس نتواند آن را دفع کند، هر چند که حیله‌ی عظیمی به کار بندد و دوستی او خالص باشد- نیست خدایی جز او- زیرا خداوند به من اعلام فرموده که اگر آنچه در حق علی بر من نازل نموده ابلاغ نکنم

[صفحه ۱۶۷]

رسالت او را نرسانده‌ام، و برای من حفظ از شر مردم را ضمانت نموده و خدا کفایت کننده و کریم است.

خداوند به من چنین وحی کرده است: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ- فی علی یعنی فی الخلافهٔ لعلیّ بن ابی طالب- وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ»، [۳۱۱] «ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده- درباره‌ی علی، یعنی خلافت علی بن ابی‌طالب- و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می کند».

ای مردم، من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده کوتاهی نکرده‌ام، [۳۱۲] و من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می کنم:

جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوندِ سلام پروردگارم- که او سلام است- [۳۱۳] مرا مأمور کرد که در این اجتماع بپاخیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم که «علی بن ابی طالب برادرِ من و وصی من و جانشین من بر امتم و امام بعد از من است. نسبت او به من همانند نسبت هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست. و او صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش است»، و خداوند در این مورد آیه‌ای از کتابش بر من نازل کرده است: «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَٔ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَٔ وَ هُمْ راکِعُونَ»، [۳۱۴].

«صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند»، و علی بن ابی‌طالب است که نماز را بپا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عزوجل را قصد می کند. [۳۱۵].

ای مردم، من از جبرئیل درخواست کردم که از خدا بخواهد تا مرا از ابلاغ این مهم معاف بدارد، زیرا از کمی متقین و زیادی منافقین و افساد ملامت کنندگان و حیله‌های

[صفحه ۱۶۸]

مسخره کنندگانِ اسلام اطلاع دارم، کسانی که خداوند در کتابش آنان را چنین توصیف کرده است که با زبانشان می گویند آنچه در قلبهایشان نیست و این کار را سهل می‌شمارند در حالی که نزد خداوند عظیم است. و همچنین [۳۱۶] به خاطر اینکه منافقین بارها مرا اذیت کرده‌اند تا آنجا که مرا «اُذُن» (گوش دهنده‌ی بر هر حرفی) نامیدند، و گمان کردند که من چنین هستم به خاطر ملازمت بسیار او (علی) با من و توجه من به او و تمایل او و قبولش از من، تا آنکه خداوند عزوجل در این باره چنین نازل کرد: «وَمِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ قُلْ اُذُن- علی الذین یزعمون أنّه اُذن- خَیْر لَکُمْ، یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ »،...

[۳۱۷] «واز آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می‌کنند و می‌گویند او «اُذُن» (گوش دهنده بر هر حرفی) است، بگو: گوش است- بر ضد کسانی که گمان می‌کنند او «اُذُن» است- و برای شما خیر است، به خدا ایمان می‌آورد و در مقابل مؤمنین اظهار تواضع و احترام می‌نماید».

و اگر من بخواهم گویندگان این نسبت (اُذُن) را نام ببرم می‌توانم، و اگر بخواهم به شخص آنها اشاره کنم می‌نمایم، و اگر بخواهم با علائم آنها را معرّفی کنم می‌توانم، ولی به خدا قسم من در کار آنان با بزرگواری رفتار کرده‌ام. [۳۱۸].

بعد از همه‌ی اینها، خداوند از من راضی نمی‌شود مگر آنچه در حق علی بر من نازل کرده ابلاغ نمایم.

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ- فی حق علی- وإنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»، [۳۱۹] «ای پیامبر برسان آنچه-

[صفحه ۱۶۹]

در حق علی- از پروردگارت بر تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند».

اعلان رسمی ولایت و امامت دوازده امام

ای مردم، این مطلب را درباره‌ی او بدانید و بفهمید، و بدانید که خداوند او را برای شما صاحب اختیار و امامی قرار داده که اطاعتش را واجب نموده است بر مهاجرین و انصار و بر تابعین آنان به نیکی، و بر روستایی و شهری، و بر عجم و عرب، و بر آزاد و بنده، و بر بزرگ و کوچک، و بر سفید و سیاه. بر هر یکتا پرستی [۳۲۰] حکم او اجرا شونده و کلام او مورد عمل و امر او نافذ است. هر کس با او مخالفت کند ملعون است، و هر کس تابع او باشد و او را تصدیق نماید مورد رحمت الهی است. [۳۲۱] خداوند او را و هر کس را که از او بشنود و او را اطاعت کند آمرزیده است.

ای مردم، این آخرین باری است که در چنین اجتماعی بپا می‌ایستم. پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند، پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید، چرا که خداوند عزوجل صاحب اختیار شما و معبود شما است، و بعد از خداوند رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده، [۳۲۲] و بعد از من علی صاحب اختیار شما و امام شما به امر خداوند است، و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.

حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) بر شما حرام کرده باشند. خداوند عزوجل حلال و حرام را به

[صفحه ۱۷۰]

من شناسانده است، و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال و حرامش به من آموخته به او سپرده‌ام.

ای مردم، علی را (بر دیگران) فضیلت دهید. هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آن را در من جمع کرده است و هر علمی را که آموخته‌ام در امام المتقین جمع نموده‌ام، [۳۲۳] و هیچ علمی نیست مگر آنکه آن را به علی آموخته‌ام. اوست «امام مبین» که خداوند در سوره‌ی یس ذکر کرده است: «وَ کُلَّ شَیْیءٍ اَحْصَیْناهُ فی إمامٍ مُبینٍ»، [۳۲۴] «و هر چیزی را در امام مبین جمع کردیم».

ای مردم، از او (علی) به سوی دیگری گمراه نشوید، و از او روی بر مگردانید و از ولایت او سرباز نزنید. اوست که به حق هدایت نموده و به آن عمل می‌کند، و باطل را ابطال نموده و از آن نهی می‌نماید، و در راه خدا سرزنش ملامت کننده‌ای او را مانع نمی‌شود.

او (علی) اول کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و هیچکس در ایمانِ به من بر او سبقت نگرفت. اوست که با جان خود در راه رسول خدا فداکاری کرد. اوست که با پیامبر خدا بود در حالی که هیچکس از مردان همراه او خدا را عبادت نمی‌کرد. اولین

مردم در نماز گزاردن، و اول کسی است که با من خدا را عبادت کرد. از طرف خداوند به او امر کردم تا در خوابگاه من بخوابد، او هم در حالی که جانش را فدای من کرده بود در جای من خوابید.

ای مردم، او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است، واو را قبول کنید که خداوند او را منصوب نموده است.

ای مردم، او از طرف خداوند امام است، [۳۲۵] و هر کس ولایت او را انکار کند خداوند هرگز توبه‌اش را نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد. حتمی است بر خداوند که با کسی که با او مخالفت نماید چنین کند و او را به عذابی شدید تا ابدیت و تا آخر روزگار معذب

[صفحه ۱۷۱]

نماید. پس بپرهیزید از اینکه با او مخالفت کنید [۳۲۶] و گرفتار آتشی شوید که آتشگیره‌ی آن مردم و سنگها هستند و برای کافران آماده شده است.

ای مردم، به خدا قسم پیامبران و رسولان پیشین به من بشارت داده‌اند، و من به خدا قسم خاتم پیامبران و مرسلین و حجت بر همه‌ی مخلوقین از اهل آسمانها و زمین هستم. هر کس در این مطالب شک کند مانند کفر جاهلیت اول کافر شده است. و هر کس در چیزی از این گفتار من شک کند در همه‌ی آنچه بر من نازل شده شک کرده است، و هر کس در یکی از امامان شک کند در همه‌ی آنان شک کرده است، و شک کننده درباره‌ی ما در آتش است. [۳۲۷].

ای مردم، خداوند این فضیلت را بر من ارزانی داشته که منتی از او بر من و احسانی از جانب او به سوی من است. خدایی جز او نیست. حمد و سپاس از من بر او تا ابدیت و تا آخر روزگار و در هر حال.

ای مردم، علی را فضیلت دهید [۳۲۸] که او افضل مردم بعد از من از هر مرد و زن است تا مادامی که خداوند رزق و روزی را نازل می‌کند و خلق باقی هستند. ملعون است ملعون است، مورد غضب است مورد غضب است کسی که این گفتار مرا رد کند و با آن موافق نباشد. بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است [۳۲۹] و می‌گوید:

«هرکس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد». هر کس ببیند برای فردا چه پیش فرستاده است. از خدا بترسید که با علی مخالفت کنید و در نتیجه قدمی بعد از ثابت بودن آن بلغزد. خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

ای مردم، او (علی) «جنب اللّه» [۳۳۰] است که خداوند در کتاب عزیزش ذکر کرده و

[صفحه ۱۷۲]

درباره‌ی کسی که با او مخالفت کند فرموده است: «اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللّهِ»، [۳۳۱] «ای حسرت بر آنچه درباره‌ی جنب خداوند تفریط و کوتاهی کردم».

ای مردم، قرآن را تدبر نمائید و آیات آن را بفهمید و در محکمات آن نظر کنید و به دنبال متشابه آن نروید. به خدا قسم، باطن [۳۳۲] آن را برای شما بیان نمی‌کند [۳۳۳] و تفسیرش را برایتان روشن نمی‌کند مگر این شخصی که من دست او را می‌گیرم و او را بسوی خود بالا می‌برم و بازوی او را می‌گیرم و با دو دستم او را بلند می‌کنم و به شما می‌فهمانم که: «هر کس من صاحب اختیار اویم این علی صاحب اختیار او است»، و او علی بن ابی‌طالب برادر و جانشین من است، و ولایتِ او از جانب خداوندِ عزوجل است که بر من نازل کرده است.

ای مردم، علی و پاکان از فرزندانم از نسل او ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است. [۳۳۴].

هر یک از این دو از دیگری خبر می‌دهد و با آن موافق است. آنها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. بدانید که آنان امین‌های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند. [۳۳۵].

بدانید که من ادا نمودم، بدانید که من ابلاغ کردم، بدانید که من شنوانیدم، بدانید که من روشن نمودم، [۳۳۶] بدانید که خداوند

فرموده است و من از جانب خداوند عزوجل می گویم، بدانید که امیرالمؤمنینی جز این برادرم نیست. [۳۳۷] بدانید که امیرالمؤمنین بودن بعد از من برای احدی جز او حلال نیست.

[صفحه ۱۷۳]

معرفی امیرالمومنین بر فراز دستان پیامبر

سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله دستش را بر بازوی علی علیه‌السلام زد و او را بلند کرد. این در حالی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از زمانی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله بر فراز منبر آمده بود یک پله پائین‌تر از مکان حضرت ایستاده بود و نسبت به صورت حضرت به طرف راست مایل بود که گویی هر دو در یک مکان ایستاده‌اند.

سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله با دستش او را بلند کرد و هر دو دست را به سوی آسمان باز نمود و علی علیه‌السلام را از جا بلند نمود تا حدی که پای او موازی زانوی پیامبر صلی اللّه علیه و آله رسید. [۳۳۸] سپس فرمود:

ای مردم، این علی است برادر من و وصی من و جامع علم من، [۳۳۹] و جانشین من در امتم بر آنان که به من ایمان آورده‌اند، و جانشین من در تفسیر کتاب خداوند عزوجل و دعوت به آن، و عمل کننده به آنچه او را راضی می کند، و جنگ کننده با دشمنان خدا و دوستی کننده بر اطاعت او [۳۴۰] و نهی کننده از معصیت او.

اوست خلیفه‌ی رسول خدا، و اوست امیرالمؤمنین و امام هدایت کننده از طرف خداوند، و اوست قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان [۳۴۱] به امر خداوند.

[صفحه ۱۷۴]

خداوند می‌فرماید: «ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ»، [۳۴۲] «سخن در پیشگاه من تغییر نمی‌پذیرد»، پروردگارا، به امر تو می گویم: [۳۴۳] «خداوندا دوست بدار هر کس علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس علی را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس علی را یاری کند و خوار کن هر کس علی را خوار کند، و لعنت نما هر کس علی را انکار کند و غضب نما بر هر کس که حق علی را انکار نماید».

پروردگارا، تو هنگام روشن شدن این مطلب و منصوب نمودن علی در این روز این آیه را درباره‌ی او نازل کردی: «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لکُمُ الْإِسْلامَ دیناً». [۳۴۴] «و مَنَ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ»، [۳۴۵] «امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما راضی شدم»، «و هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند هرگز از او قبول نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود». پروردگارا، تو را شاهد می گیرم که من ابلاغ نمودم. [۳۴۶].

تاکید بر توجه امت به مسئله‌ی امامت

ای مردم، خداوند دین شما را با امامت او کامل نمود، پس هر کس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به

[صفحه ۱۷۵]

پیشگاه خداوند عزوجل، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته [۳۴۷] و در آتش دائمی خواهند بود. عذاب از آنان تخفیف نمی‌یابد و به آنها مهلت داده نمی‌شود.

ای مردم، این علی است که یاری کننده‌ترین شما نسبت به من و سزاوارترین شما به من و نزدیک‌ترین شما به من و عزیزترین شما

نزد من است. خداوند عزوجل و من از او راضی هستیم. هیچ آیه‌ی رضایتی در قرآن نازل نشده است مگر در باره‌ی او، و هیچگاه خداوند مؤمنین را مورد خطاب قرار نداده مگر آنکه ابتدا او مخاطب بوده است، و هیچ آیه‌ی مدحی در قرآن نیست مگر درباره‌ی او، و خداوند در سوره‌ی «هَلْ اَتی عَلَی الْإِنْسانِ » ... شهادت به بهشت نداده مگر برای او [۳۴۸] و این سوره را درباره‌ی غیر او نازل نکرده و با این سوره جز او را مدح نکرده است.

ای مردم، او یاری دهنده‌ی دین خدا و دفاع کننده از رسول خدا است، [۳۴۹] و اوست با تقوای پاکیزه‌ی هدایت کننده‌ی هدایت شده. پیامبرتان بهترین پیامبر و وصیتان بهترین وصی و فرزندان او بهترین اوصیاء هستند.

ای مردم، نسل هر پیامبری از صلب خود او هستند ولی نسل من از صلب امیرالمؤمنین علی است.

ای مردم، شیطان آدم را با حسد از بهشت بیرون کرد. مبادا به علی حسد کنید که اعمالتان نابود شود و قدمهایتان بلغزد. آدم به خاطر یک گناه به زمین فرستاده شد در حالی که انتخاب شده‌ی خداوند عزوجل بود، پس شما چگونه خواهید بود در حالی که شمائید [۳۵۰] و در بین شما دشمنان خدا هستند. [۳۵۱].

بدانید که با علی دشمنی نمی‌کند مگر شقی و با علی دوستی نمی‌کند مگر با تقوی،

[صفحه ۱۷۶]

و به او ایمان نمی‌آورد مگر مؤمن مخلص. به خدا قسم درباره‌ی علی نازل شده است سوره‌ی «والعصر»: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، وَالْعَصْرِ، اِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ»، [۳۵۲] «قسم به عصر، انسان در زیان است» مگر علی که ایمان آورد و به حق و صبر راضی شد.

ای مردم، من خدا را شاهد گرفتم و رسالتم را به شما ابلاغ نمودم، و بر عهده‌ی رسول جز ابلاغ روشن چیزی نیست. ای مردم از خدا بترسید آنطور که باید ترسید و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید.

اشاره به کارشکنیهای منافقین

ای مردم، «ایمان آورید به خدا و رسولش و به نوری که همراه او نازل شده است، قبل از آنکه هلاک کنیم وجوهی را و آن صورتها را به پشت برگردانیم یا آنان را مانند اصحاب سبت لعنت کنیم». [۳۵۳] به خدا قسم، از این آیه قصد نشده مگر قومی از اصحابم که آنان را به اسم و نسبشان می‌شناسم ولی مأمورم از آنان پرده پوشی کنم. پس هر کس عمل کند مطابق آنچه در قلبش از حب یا بغض نسبت به علی می‌یابد.

ای مردم، نور از جانب خداوند عزوجل در من نهاده شده [۳۵۴] و سپس در علی بن ابی‌طالب و بعد در نسل او تا مهدی قائم که حق خداوند و هر حقی که برای ما باشد

[صفحه ۱۷۷]

می گیرد، [۳۵۵] چرا که خداوند عزوجل ما را بر کوتاهی کنندگان و بر معاندان و مخالفان و خائنان و گناهکاران و ظالمان و غاصبان از همه‌ی عالمیان حجت قرار داده است. [۳۵۶].

ای مردم، شما را می‌ترسانم و انذار می‌نمایم که من رسول خدا هستم و قبل از من پیامبران بوده‌اند، آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم شما عقب گرد می‌نمائید؟ هر کس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی‌رساند، و خداوند به زودی شاکرین و صابرین را پاداش می‌دهد. بدانید که علی است توصیف شده به صبر و شکر و بعد از او فرزندانم از نسل او چنین اند.

ای مردم، با اسلامتان بر من منت مگذارید، بلکه بر خدا هم منت نگذارید، که اعمالتان را نابود می‌نماید و بر شما غضب می کند و شما را به شعله‌ای از آتش و مس (گداخته) مبتلا می کند، پروردگار شما در کمین است. [۳۵۷].

ای مردم، بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می‌کنند و روز قیامت کمک نمی‌شوند. ای مردم، خداوند و من از آنان

بیزار هستیم. ای مردم، آنـان و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان در پائین‌ترین درجه‌ی آتش‌انـد و چه بـد است جای متکبران. بـدانید که آنان «اصحاب صحیفه» [۳۵۸] هستند، پس هر یک از شما در صحیفه‌ی خود نظر کند.

راوی می گوید: وقتی پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله نام «اصـحاب صـحیفه» را آورد اکثر مردم منظور حضرت از این‌کلام را نفهمیدند و برایشان سؤال انگیز شد و فقط عدّه‌ی کمی مقصود حضرت را فهمیدند.

[صفحه ۱۷۸]

ای مردم، من امر خلافت را به عنوان امامت و وراثتِ آن در نسل خودم تا روز قیامت به ودیعه می‌سپارم، و من رسانیدم آنچه مأمور به ابلاغش بودم تا حجت باشـد بر حاضـر و غائب و بر همه‌ی کسانی که حضور دارنـد یا ندارنـد و به دنیا آمده‌اند یا نیامده‌اند. پس حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.

و به زودی امامت را بعـد از من به عنوان پادشاهی و با ظلم و زور [۳۵۹] می گیرند. خداوند غاصبین و تعدی کنندگان را لعنت کند. و در آن هنگـام اسـت- ای جن و انس- [۳۶۰] که می‌ریزد برای شـما آنکه باید بریزد و می‌فرسـتد بر شـما شـعله‌ای از آتش و مس (گداخته) و نمی‌توانید آن را از خود دفع کنید. [۳۶۱].

ای مردم، خداوند عزوجل شما را به حال خود رها نخواهد کرد تا آنکه خبیث را از پاکیزه جدا کند، و خداوند شما را بر غیب مطلع نمی کند.

ای مردم، هیچ سـرزمینِ آبادی [۳۶۲] نیست مگر آنکه در اثر تکـذیبِ (اهـل آن آیـات الهی را) خداونـد قبـل از روز قیامت آنها را هلاک خواهد کرد و آن را تحت حکومت حضرت مهدی خواهد آورد، و خداوند وعده‌ی خود را عملی می‌نماید. [۳۶۳].

ای مردم، قبل از شما اکثر پیشینیان هلاک شدند، و خداوند آنها را هلاک نمود [۳۶۴] و اوست که آیندگان را هلاک خواهد کرد. خـدای تعـالی می‌فرمایـد: «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ، ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخَرِينَ، كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ، وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»، [۳۶۵] «آیـا ما پیشینیان را هلاک نکردیم؟ آیا در پی آنان دیگران را نفرستادیم؟ ما با مجرمان چنین می کنیم. وای

[صفحه ۱۷۹]

بر مکذبین در آن روز».

ای مردم، خداونـد مرا امر و نهی نمـوده اسـت، و مـن هـم به امر الهی علی را امر و نهی نمـوده‌ام، و علم امر و نهی نزد اوست. [۳۶۶] پس امر او را گوش دهید تا سـلامت بمانید، و او را اطاعت کنید تا هدایت شوید و نهی او را قبول کنید تا در راه درست باشید، و به سوی مقصد و مراد او بروید و راههای بیگانه، شما را از راه او منحرف نکند.

پیروان اهل بیت و دشمنان ایشان

ای مردم، من راه مستقیم خداوند هستم که شما را به تابعیت آن امر نموده، [۳۶۷] و سپس علی بعد از من، و سپس فرزندانم از نسل او که امامان هدایت‌اند، به حق هدایت می کنند و بیاری حق به عدالت رفتار می کنند.

سپس حضرت چنین خواندند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ » ... تا آخر سوره‌ی حمد و سپس فرمودند:

این سوره دربـاره‌ی من نـازل شـده، و به خـدا قسم دربـاره‌ی ایشـان (امامان) نازل شـده است. به طور عموم شامل آنهاست و به طور خـاص درباره‌ی آنان است. [۳۶۸] ایشان دوسـتان خداینـد که ترسـی بر آنان نیست و محزون نمی‌شونـد، بدانیـد که حزب خـداوند غالب هستند.

بدانید که دشمنان ایشان سفهای گمراه و برادران شیاطین‌اند که اباطیل را از روی غرور به یکدیگر می‌رسانند. [۳۶۹].

[صفحه ۱۸۰]

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی‌اند که خداوند در کتابش آنان را یاد کرده و فرموده است: «لاتَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آبائَهُمْ اَوْ اَبْنائَهُمْ اَوْ إِخْوانَهُمْ اَوْ عَشیرَتَهُمْ، اُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ » ... تا آخر آیه، [۳۷۰] «نمی‌یابی قومی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند، و در عین حال با کسانی که با خدا و رسولش ضدیت دارند روی دوستی داشته باشند، اگر چه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا فامیلشان باشند. آنانند که ایمان در قلوبشان نوشته شده است »....

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی‌اند که خداوند عزوجل آنان را توصیف کرده و فرموده است: «الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ‌یَلْبَسُوا ایمانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» [۳۷۱] «کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را با ظلم نپوشانده‌اند، آنانند که برایشان امان است و آنان هدایت یافتگان‌اند».

بدانید که دوستان ایشان کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند و به شک نیفتاده‌اند.

بدانید که دوستان ایشان کسانی‌اند که با سلامتی و در حال امن وارد بهشت می‌شوند، و ملائکه با سلام به ملاقات آنان می‌آیند و می‌گویند: «سلام بر شما، پاکیزه شدید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید».

بدانید که دوستان ایشان کسانی هستند که بهشت برای آنان است و در آن بدون حساب روزی داده می‌شوند. [۳۷۲].

بدانید که دشمنان ایشان (اهل بیت) کسانی‌اند که به شعله‌های آتش وارد می‌شوند، بدانید که دشمنان ایشان کسانی‌اند که از جهنم در حالی که می‌جوشد، صدای

[صفحه ۱۸۱]

وحشتناکی می‌شنوند و شعله کشیدن آن را می‌بینند.

بدانید که دشمنان ایشان کسانی‌اند که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: «کُلَّما دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَها » ... تا آخر آیه، [۳۷۳] «هر گروهی که داخل (جهنم) می‌شوند همتای خود را لعنت می‌کنند »....

بدانید که دشمنان ایشان کسانی‌اند که خداوند عزوجل می‌فرماید: «کُلَّما اُلْقِیَ فیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها اَلَمْ‌یَأْتِکُمْ نَذیرٌ، قالُوا بَلی قَدْجاءَنا نَذیرٌ فَکَذَّبْنا وَقُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَیْیءٍ، اِنْ اَنْتُمْ اِلاَّ فی ضَلالٍ کَبیرٍ ... اَلا فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعیرِ»، [۳۷۴] «هرگاه گروهی (از ایشان) را در جهنم می‌اندازند خزانه داران دوزخ از ایشان می‌پرسند: آیا ترساننده‌ای برای شما نیامد؟ می‌گویند: بلی، برای ما نذیر و ترساننده آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هیچ چیز نازل نکرده است، و شما در گمراهیِ بزرگ هستید ... پس دور باشند [۳۷۵] اصحاب آتش».

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی هستند که در پنهانی از پروردگارشان می‌ترسند [۳۷۶] و برای آنان مغفرت و اجر بزرگ است.

ای مردم، چقدر فاصله است بین شعله‌های آتش و بین اجر بزرگ! [۳۷۷].

ای مردم، دشمن ما کسی است که خداوند او را مذمت ولعنت نموده، و دوست ما آن کسی است که خداوند او را مدح نموده و دوستش بدارد.

ای مردم، بدانید که من نذیر و ترساننده‌ام و علی بشارت دهنده است. [۳۷۸].

[صفحه ۱۸۲]

ای مردم، بدانید که من منذر و بر حذر دارنده‌ام و علی هدایت کننده است.

ای مردم، من پیامبرم و علی جانشین من است.

ای مردم، بدانید که من پیامبرم و علی امام و وصی بعد از من است، و امامان بعد از او فرزندان او هستند. بدانید که من پدر آنانم و

آنها از صلب او به وجود می‌آیند.

حضرت مهدی

بدانید که آخرین امامان، مهدی قائم از ماست. اوست غالب بر ادیان، اوست انتقام گیرنده از ظالمین، اوست فاتح قلعه‌ها و منهدم کننده‌ی آنها، اوست غالب بر هر قبیله‌ای از اهل شرک و هدایت کننده‌ی آنان. [۳۷۹].

بدانید که اوست گیرنده‌ی انتقام هر خونی از اولیاء خدا. اوست یاری دهنده‌ی دین خدا.

بدانید که اوست استفاده کننده از دریایی عمیق. [۳۸۰] اوست که هر صاحب فضیلتی را بقدر فضلش و هر صاحب جهالتی را بقدر جهلش نشانه می‌دهد. [۳۸۱] اوست انتخاب شده و اختیار شده‌ی خداوند. اوست وارث هر علمی و احاطه دارنده به هر فهمی.

بدانید که اوست خبر دهنده‌ی از پروردگارش، و بالا برنده‌ی آیات الهی. [۳۸۲] اوست هدایت یافته‌ی محکم بنیان. اوست که کارها به او سپرده شده است.

اوست که پیشینیان به او بشارت داده‌اند. [۳۸۳] اوست که به عنوان حجت باقی می‌ماند و بعد

[صفحه ۱۸۳]

از او حجتی نیست. هیچ حقی نیست مگر همراه او، و هیچ نوری نیست مگر نزد او.

بدانید او کسی است که غالبی بر او نیست و کسی بر ضد او کمک نمی‌شود. اوست ولی خدا در زمین و حکم کننده‌ی او بین خلقش و امین او بر نهان و آشکارش.

مطرح کردن بیعت

ای مردم، من برایتان روشن کردم و به شما فهمانیدم، و این علی است که بعد از من به شما می‌فهماند.

بدانید که من بعد از پایان خطابه‌ام شما را به دست دادن با من به عنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می‌خوانم.

بدانید که من با خدا بیعت کرده‌ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می‌گیرم. [۳۸۴] (خداوند می‌فرماید:) [۳۸۵] «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله، ید الله فوق ایدیهم، فمن نکث فانما ینکث علی نفسه، و من أوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما». [۳۸۶] «کسانی که با تو بیعت می‌کنند در واقع با خدا بیعت می‌کنند، دست خداوند بر روی دست آنان است. پس هر کس بیعت را بشکند این شکستن بر ضرر خود اوست، و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفادار باشد خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد».

[صفحه ۱۸۴]

حلال و حرام، واجبات و محرمات

ای مردم، حج و عمره از شعائر الهی هستند، (خداوند می‌فرماید:) [۳۸۷] «فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما» تا آخر آیه، [۳۸۸] «پس هر کس به خانه‌ی خدا به عنوان حج یا عمره بیاید برای او اشکالی نیست که بر صفا و مروه بسیار طواف کند». ای مردم، به حج خانه‌ی خدا بروید. هیچ خاندانی به خانه‌ی خدا وارد نمی‌شوند مگر آنکه مستغنی می‌گردند و شاد می‌شوند، و هیچ خاندانی آن را ترک نمی‌کنند مگر آنکه منقطع می‌شوند و فقیر می‌گردند. [۳۸۹].

ای مردم، هیچ مؤمنی در موقف (عرفات، مشعر، منی) وقوف [۳۹۰] نمی‌کند مگر آنکه خداوند گناهان گذشته‌ی او را تا آن وقت

می‌آمرزد، و هرگاه که حجش پایان یافت اعمالش را از سر می‌گیرد.

ای مردم، حاجیان کمک می‌شوند و آنچه خرج می‌کنند به آنان برمی‌گردد، و خداوند جزای محسنین را ضایع نمی‌نماید.

ای مردم، با دین کامل و با تفقه و فهم به حج خانه‌ی خدا بروید و از آن مشاهد مشرفه جز با توبه و دست کشیدن از گناه بر مگردید.

ای مردم، نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید همانطور که خداوند عزوجل به شما فرمان داده است [۳۹۱] و اگر زمان طویلی بر شما گذشت و کوتاهی نمودید یا فراموش کردید، علی صاحب اختیار شما است و برای شما بیان می‌کند، همو که خداوند عزوجل بعد از من به

[صفحه ۱۸۵]

عنوان امین بر خلقش او را منصوب نموده است. او از من است و من از اویم. [۳۹۲].

او و آنان که از نسل من‌اند از آنچه سؤال کنید به شما خبر می‌دهند و آنچه را نمی‌دانید برای شما بیان می‌کنند.

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که من همه‌ی آنها را بشمارم و معرفی کنم و بتوانم در یک مجلس به همه‌ی حلالها دستور دهم و از همه‌ی حرامها نهی کنم. پس مأمورم که از شما بیعت بگیرم و با شما دست بدهم بر اینکه قبول کنید آنچه از طرف خداوند عزوجل درباره‌ی امیرالمؤمنین علی و جانشینان بعد از او آورده‌ام که آنان از نسل من و اویند، (و آن موضوع) امامتی است که فقط در آنها بپا خواهد بود، و آخر ایشان مهدی است تا روزی که خدای مدبر قضا و قدر را ملاقات کند.

ای مردم، هر حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی نمودم، هرگز از آنها بر نگشته‌ام و تغییر نداده‌ام. این مطلب را داشته باشید [۳۹۳] و آن را حفظ کنید و به یکدیگر سفارش کنید، و آن را تبدیل نکنید و تغییر ندهید.

من سخن خود را تکرار می‌کنم: نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به کار نیک امر کنید و از منکرات نهی نمائید.

بدانید که بالاترین امر به معروف آنست که سخن مرا بفهمید و آن را به کسانی که حاضر نیستند برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفتش نهی نمائید، [۳۹۴] چرا که این دستوری از جانب خداوند عزوجل و از نزد من است، [۳۹۵] و هیچ امر به معروف و نهی از منکری نمی‌شود مگر با امام معصوم. [۳۹۶].

ای مردم، قرآن به شما می‌شناساند که امامان بعد از علی فرزندان او هستند و من هم

[صفحه ۱۸۶]

به شما شناساندم که آنان از نسل من و از نسل اویند. آنجا که خداوند در کتابش می‌فرماید: «و جعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه»، [۳۹۷] «آن (امامت) را به عنوان کلمه‌ی باقی در نسل او قرار داد»، و من نیز به شما گفتم: «اگر به آن دو (قرآن و اهل بیت) تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید». [۳۹۸].

ای مردم، تقوا را، تقوا را. از قیامت بر حذر باشید همانگونه که خدای عزوجل فرموده: «إن زلزلهٔ الساعهٔ شییء عظیم»، [۳۹۹] «زلزله‌ی قیامت شیئ عظیمی است».

مرگ و معاد و حساب و ترازوهای الهی و حسابرسی در پیشگاه رب العالمین و ثواب و عقاب را به یاد آورید. هر کس حسنه با خود بیاورد طبق آن ثواب داده می‌شود، [۴۰۰] و هر کس گناه بیاورد در بهشت او را نصیبی نخواهد بود.

بیعت گرفتن رسمی

ای مردم، شما بیش از آن هستید که با یک دست و در یک زمان با من دست دهید، و پروردگارم مرا مأمور کرده است که از زبان شما اقرار بگیرم درباره‌ی آنچه منعقد نمودم برای علی امیرالمؤمنین [۴۰۱] و امامانی که بعد از او می‌آیند و از نسل من و اویند،

چنان كه به شما فهماندم كه فرزندان من از صلب اويند.

پس همگی چنين بگوئيد:

«ما شنيديم و اطاعت می‌كنيم و راضی هستيم و سر تسليم فرود می‌آوريم دربـاره‌ی آنچه از جانب پروردگار ما و خودت به ما رساندی درباره‌ی امر امامتِ امامان علی

[صفحه ۱۸۷]

اميرالمؤمنين و امامانی كه از صلب او به دنيا می‌آينـد. بر اين مطلب بـا قلبهايمان و با جانمان و با زبانمان و با دستانمان با تو بيعت می‌كنيم. بر اين عقيده زنده‌ايم و با آن می‌ميريم و (روز قيامت) با آن محشور می‌شويم. تغيير نخواهيم داد و تبديل نمی‌كنيم و شك نمی‌كنيم و انكار نمی‌نمائيم و ترديد به دل راه نمی‌دهيم و از اين قول برنمی‌گرديم و پيمان را نمی‌شكنيم.

تو ما را به موعظه‌ی الهی نصيحت نمودی درباره‌ی علی اميرالمؤمنين و امامانی كه گفتی بعـد از او از نسل تو و فرزندان اويند، يعنی حسن و حسين و آنان كه خداوند بعد از آن دو منصوب نموده است.

پس برای آنان عهـد و پيمان از ما گرفته شـد، از قلبهايمان و جانهايمان و زبانهايمان و ضـمايرمان و دسـتهايمان. هر كس توانست با دسـت بيعـت می‌نمايـد و گرنه بـا زبـانش اقرار می‌كنـد. هرگز در پی تغيير اين عهـد نيسـتيم و خداونـد (در اين بـاره) از نفسـهايمان دگرگونی نبيند.

ما اين مطالب را از قول تو به نزديك و دور از فرزنـدانمان و فاميلمان می‌رسانيم، و خـدا را بر آن شاهد می‌گيريم. خداوند در شاهد بودن كفايت می‌كند و تو نيز بر اين اقرار ما شاهد هستی». [۴۰۲].

[صفحه ۱۸۸]

ای مردم، چه می‌گوئيـد؟ خداوند هر صدايی را و پنهانی‌های هر كسـی را می‌داند. پس هر كس هدايت يافت به نفع خودش است و هر كس گمراه شـد به ضـرر خودش گمراه شـده است، و هر كس بيعت كند با خداوند بيعت می‌كند. دست خداوند بر روی دسـت آنها (بيعت كنندگان) است.

ای مردم، با خدا بيعت كنيد و با من بيعت نمائيد و با علی اميرالمؤمنين و حسن و حسين و امامان از ايشان در دنيا و آخرت، به عنوان امـامتی كه در نسـل ايشان باقی است بيعت كنيـد. خداونـد غدركننـدگان (بيعت شـكنان) را هلاك و وفاداران را مورد رحمت قرار می‌دهـد. و هر كس بيعت را بشـكند به ضـرر خويش شكسـته است، و هركس به آنچه با خدا پيمان بسـته وفا كند خداوند به او اجر عظيمی عنايت می‌فرمايد.

ای مردم، آنچه به شـما گفتم بگوئيد (تكرار كنيد)، و به علی به عنوان «اميرالمؤمنين» سـلام كنيد [۴۰۳] و بگوئيد «شنيديم و اطاعت كرديم، پروردگارا مغفرت تو را می‌خواهيم و بازگشت بسوی توست». و بگوئيـد: «حمـد و سـپاس خـدای را كه ما را به اين هدايت كرد، و اگر خداوند هدايت نمی‌كرد ما هدايت نمی‌شديم »....

ای مردم، فضائـل علی بـن ابی‌طـالب نزد خداونــد- كـه آن را در قرآن نـازل كرده- بيش از آن اسـت كـه همـه را در يـك مجلس بشمارم، پس هر كس در باره‌ی آنها به شما خبر داد و معرفت آن را داشت او را تصديق كنيد. [۴۰۴].

[صفحه ۱۸۹]

ای مردم، هر كس خدا و رسولش و علی و امامانی را كه ذكر كردم اطاعت كند به رستگاری بزرگ دست يافته است.

ای مردم، كسـانی كه برای بيعت بـا او و قبول ولاـيتش و سـلام به او به عنوان «اميرالمؤمنين»، سـبقت بگيرنـد آنان رسـتگارانند و در باغهای نعمت خواهند بود.

ای مردم، سـخنی بگوئيد كه به خاطر آن خداوند از شـما راضـی شود، و اگر شـما و همه‌ی كسانی كه در زمين هستند كافر شوند به

خدا ضرری نمی‌رسانند.
خدایا، به خاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم، مؤمنین را بیامرز، و بر منکرین که کافرند غضب نما، و حمد و سپاس مخصوص خداوند عالم است.
[صفحه ۱۹۲]

پژوهشی در اهداف خطبه غدیر

اشاره

با توجه به اهمیت خاص و شکل مخصوص سخنرانیِ غدیر و شرائط استثنائی گوینده و شنونده، [۴۰۵] و با توجه به اینکه مخاطبینِ غدیر را جمعیتی به تعداد کل مسلمین جهان تا آخر روزگار تشکیل می‌دهند، یک جمع بندی برای به دست آوردن ریشه‌ها و پایه‌های اعتقادی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در این خطبه، به عنوان پشتوانه‌ی خطِّ مشیِ دائمی مسلمین تعیین کردند، ضروری به نظر می‌رسد.
در سایه‌ی این نتیجه گیری‌ها که مستند به مطالب خود خطبه است، معلوم خواهد شد که گمراه‌کنندگان امت و تحریف کنندگان دین خدا چگونه رو در رویِ خدای تعالی و پیامبرش ایستادند و مردم را از راه مستقیم بهشت که نتیجه‌ی زحمات انبیاء علیهم‌السلام و بیست و سه سال تلاش بی وقفه و طاقت فرسای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بوده و هنگام ثمر دادن و بهره برداری از آن فرا رسیده بود منحرف کردند، و مسلمین را به سرعت در طریق جهنم به راه انداختند، و برای آینده‌ی بلند مدت مسلمین پایه‌های انحرافی در مقابله با مبانی تعیین شده از سوی پیامبر اکرم‌صلی اللَّه علیه و آله قرار دادند.
لازم به تذکر است کلیه‌ی مطالبی که از متن استخراج شده به صورت نقل به معنی و در بعضی موارد با کمی توضیح ذکر شده است. برای دست یافتن به عین عباراتِ خطبه به بخش ششم و هفتم این کتاب و نیز به تقسیم موضوعی خطبه در قسمت سوم از بخش چهارم مراجعه شود.
[صفحه ۱۹۳]

جمع بندی مطالب خطبه غدیر

محور سخن در خطبه غدیر

هنگامی که دستور سفر «حجةُ الوداع» از طرف خداوند به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نازل شد خطاب الهی چنین بود که همه‌ی فرامین مهم الهی به مردم ابلاغ شده بجز حج و ولایت. [۴۰۶] اعمال حج هم در طول این سفر به طور کامل تبیین شد، و آنچه برای غدیر باقی ماند یک موضوع بود: «ولایت».
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در خطبه‌ی غدیر یک مقصد اساسی داشتند که عصاره و چکیده‌ی آن را می‌توان در این جمله بیان کرد: «اعلام ولایت و امامتِ دوازده امام بعد از خود تا آخرین روزِ دنیا».
با دقتِ کامل در طول خطبه، این نکته کاملاً مشهود است که حضرت، محور سخن را ولایت امامان و بیان شئون آن قرار دادند و در سراسر صحبت از این موضوع خارج نشدند، و اگر مطالب جنبیِ دیگری به چشم می‌خورَد ارتباط مستقیم آن با اصل مطلب محفوظ است.
با یک نظر دقیق می‌توان ادعا کرد که کلام حضرت در این سخنرانی از سه موضوع

[صفحه ۱۹۴]

خارج نشده است: مواردی از خطبه صریحاً درباره‌ی ولایت و امامت است، و مواردی از آن به عنوان مقدمه چینی و تمهید برای موضوعِ ولایت است، و مواردی در بیان شئون امامت و حد ولایت امامان و فضائل ایشان و برنامه‌های اجتماعی آنان، و نیز درباره‌ی دشمنان ایشان و رؤسای ضلالت و انحراف است.

آماری از موضوعات و کلمات در خطبه غدیر

با نگرشی در سرتاسر خطبه سه جهت مهم آماری را مورد توجه قرار می‌دهیم:

اول: آماری از موضوعات مورد نظر حضرت و تعداد جملاتی که درباره‌ی هر یک آمده، و شرح آن چنین است:

۱. صفات خداوند تعالی: ۱۱۰ جمله.

۲. مقام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله: ۱۰ جمله.

۳. ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ۵۰ جمله.

۴. ولایت ائمه علیهم‌السلام: ۱۰ جمله.

۵. فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ۲۰ جمله.

۶. حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام: ۲۰ جمله.

۷. شیعیان اهل بیت و دشمنان ایشان: ۲۵ جمله.

۸. بیعت با معصومین علیهم‌السلام: ۱۰ جمله.

۹. قرآن و تفسیرِ آن: ۱۲ جمله.

۱۰. حلال و حرام، و واجبات و محرمات: ۲۰ جمله.

دوم: آماری از کلمات و اسماء به کار رفته در خطبه که اهمیت آنها را جلوه می‌دهد:

۱. نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام چهل بار به عنوان «علی علیه‌السلام» تصریح شده است.

۲. کلمه‌ی «ائمه علیهم‌السلام» ده بار صریحاً آمده است.

۳. نام امام زمان علیه‌السلام چهار بار به عنوان «مهدی علیه‌السلام» ذکر شده است.

[صفحه ۱۹۵]

البته اکثر خطبه درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام است که به صورت ضمیر یا اشاره یا عطف آمده است، و نیز درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام مطالب بسیاری به صورت ضمیر و عطف به مطالب قبل ذکر شده است. همچنین مطالب بسیاری درباره‌ی حضرت بقیهٔ اللَّه علیه‌السلام آمده است. منظور از ذکر موارد فوق، تصریحهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به این اسماء مبارک است که اهمیت فوق العاده‌ی آن را می‌رساند.

سوم: آماری از آیات قرآنی که به عنوان شاهد و یا برای تفسیر در خطبه آمده است. استشهاد به آیات قرآن در بسیاری از مواضع خطبه از نکات شاخص آن است. آیاتی که در خطبه‌ی غدیر به عنوان شاهد یا تفسیر آمده ۵۰ مورد است که اهمیت این سند بزرگ اسلام را جلوه گر می کند.

تفسیر ۲۵ آیه‌ی قرآن به اهل بیت علیهم‌السلام و ۱۵ آیه به دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در متن خطبه نیز از نکات بسیار مهم آن است.

بیش از ۱۰ آیه از قرآن نیز در ایام واقعه‌ی غدیر نازل شده که آیات «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ » ... و «الْیَوْمَ

أَكْمَلْتُ لَكَمْ دينَكَمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكَمْ نِعْمَتى وَرَضيتُ لَكَمُ الإِسْلامَ ديناً» و «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ» نمونه‌های بارز آن است.

اینها آماری مختصر از مواضع مهم خطبه بود. با مطالعه‌ی دقیق‌تر خطبه می‌توان آمارهای جالبتری تهیه کرد و به نکات دقیق‌تری پی برد.

[صفحه ۱۹۷]

عصاره خطبه غدیر: «من کنت مولاه فَعلی مولاه»

اشاره

چکیده و آئینه‌ی تمام نمای غدیر جمله‌ی «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ» است، که در یک مقطع حساس از خطبه و در حالی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بازوان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفته و او را بلند کرده و به مردم معرفی می‌کردند بیان شده است. [۴۰۷].

اگر این جمله را خوب بشکافیم در خواهیم یافت که جمله‌ای کوتاه ولی پر معنی است و مبتنی بر چندین پایه‌ی عقیدتی است که اگر کسی آنها را قبول نداشته باشد نمی‌تواند این جمله را بپذیرد. پایه‌ها و ریشه‌هایی که در متن همین خطبه به آنها تصریح شده و با استناد به آنها به شرح و بیان جمله‌ی مذکور می‌پردازیم.

توضیح کلمه‌های جمله «من کنت مولاه..»

جمله‌ی «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ» از پنج کلمه تشکیل شده است:

«مَنْ»، یعنی «هر کَس». و این کلمه شامل تمام مسلمانان یعنی آنان که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را قبول دارند می‌شود.

[صفحه ۱۹۸]

«كُنْتُ»، یعنی «من بوده‌ام». استفاده از فعل ماضی به معنای آنست که این منصب برای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پایه‌ی نبوت عامه و خاتمیت اوست و خطاب سخن با کسانی است که حضرتش را تا کنون به چنین منصبی قبول داشته‌اند.

«مَوْلاهُ»، یعنی «مولی و صاحب اختیار او ». ... این کلمه محور اصلی جمله است و خودِ حضرت در همین خطبه و در مواردی دیگر معنای این کلمه را بیان فرموده‌اند. «مولی» یعنی کسی که اختیار مردم به دست او است و نسبت به آنان از خودشان بیشتر اختیار دارد و هر دستوری به آنان دهد باید بدون چون و چرا اجرا کنند، و کوتاهی در آن اگر به عنوان اعتراض و شک در حقانیت او باشد مساوی با کفر و انکار نبوت است.

«فَعَلِيٌّ» یعنی «پس علی ». ... تعیین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برای منصب و مقامی که در کلمه‌ی بعدی ذکر می‌شود، مشت محکمی به دهان فتنه گران و دسیسه کاران است تا فکر تشکیک در شخص امام و یا احتمال تعدد آن را از مخیّله‌ی خود بیرون کنند. از طرف دیگر با معرفی این «علی علیه‌السلام»، یازده امام دیگر را هم که بعد از او دارای مقام و منصب او خواهند بود مشخص می‌کند به طوری که راهِ تحریف و تشکیک بسته می‌شود.

«مَوْلاهُ»، یعنی «مولی و صاحب اختیار اوست». همان منصبی که در کلمه‌ی سوم این جمله برای شخص خاتم انبیاءصلی اللَّه علیه و آله ذکر شد عیناً برای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و یازده امام معین از فرزندان او از جانب خداوند اعطا شده است. آنان صاحب اختیار مردمانـد و هر چه بگویند باید بدون چون و چرا قبول کرد، و هرگونه اعتراض و شک و تردید درباره‌ی آنان مساوی با کفر است.

معنای دقیق جمله «من کنت مولاه..»

پس از تبیین کلماتِ این جمله، صورت ترکیبی آن را با توضیح ترجمه می کنیم:
هر مسلمانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را به عنوان صاحب اختیار خود قبول دارد، و در مورد فرمایشات و اوامر و افعال او اجازه‌ی هیچگونه شک و شبهه و اعتراض به خود
[صفحه ۱۹۹]
نمی‌دهد، باید نسبت به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نیز همین اعتقاد را داشته باشد و سخنان و افعال او و آنچه از او می‌بینند و می‌شنود را حق بداند، و از آنجا که هیچگونه جای اعتراض و تشکیک درباره‌ی او وجود ندارد، لذا هر کس به هر عنوان با او مخالفت کند و یا رو در روی او بایستد باطل و مساوی با کفر است.

نکته‌ای مهم در تصریح به نام علی

نام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به عنوان امام بلافصل بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و اولین شخص در خط امامت به طور شاخص ذکر شده تا پس از تثبیت امامتِ او این رشته ادامه یابد و یازده امام بعد هم یکی پس از دیگری آن را به سر منزل قیامت برسانند.
در مواضع مختلف خطبه پس از ذکر نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام بلافاصله به امامان پس از او اشاره شده، و نکته‌اش این است که خداوند به عنوان نائب خود، این صاحب اختیاران را تا روز قیامت- به طور متصل- برای مردم تعیین کرده است، و چنان حجتش را بر مردم تمام کرده که به راحتی بتوان شاهراه مستقیم را از بیراهه تشخیص داد و برای کسی هم عذری باقی نماند.

نکته مهم درباره کلمه مولی

طبیعی است کسی می‌تواند صاحب اختیار مطلق مردم باشد که نه تنها گناه نکند و شیطان و هوای نفس در او راه نداشته باشد، بلکه اشتباه هم نکند تا باعث هلاکت جمعیتی نشود.
خداوند کسانی را صاحب اختیار مردم قرار داده که دارای عصمت مطلق‌اند و از هرگونه بدی و پلیدی به هر معنی که باشد پاک‌اند.
گذشته از آن عِلمشان را به منبع بی‌پایان علم خود متصل کرده است تا جوابگوی انواع احتیاجات مردم باشند.
تعیین و تخصیص چهارده معصوم علیهم‌السلام به عنوان صاحب اختیار مردم و
[صفحه ۲۰۰]
کسانی که امرشان بر هر موجودی نافذ است فقط باید از جانب حق تعالی باشد، زیرا اوست که به وجود آورنده‌ی مخلوقات است و بهترین‌ها را او خلق کرده و فقط اوست که می‌تواند سپردن اختیار تام مردم به دست کسی را ضمانت کند، و این پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است که از جانب خداوند به عنوان پُشتوانه و ضامِن این مقام درباره‌ی امامان علیهم‌السلام ایشان را به مردم معرفی کرده است.
پروردگارِ مهربان در نظامِ خلقت به این هم اکتفا نکرده است، بلکه صاحبان اختیار مردم را کسانی قرار داده که از نور خلق شده‌اند و آنان را در قالب انسان قرار داده است. معصومین علیهم‌السلام کسانی‌اند که قبل از خلقتِ عالم خلق شده‌اند و همه‌ی جهان به برکت وجود آنان خلق شده است.
خداوند مردم را به چنین وجودهای نورانی سپرده و خواسته است که مردم او را از این طریق عبادت کنند و هدایت را از ایشان

بگیرند، و لذا از هر طریق دیگری باشد در پیشگاه خداوند مردود است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بیان واقعه‌ی غدیر می‌فرماید:
...« وَ کانَتْ عَلی وِلایَتی وِلایَةُ اللَّهِ، وَ عَلی عَداوَتی عَداوَةُ اللَّهِ ... فَکانَتْ وِلایَتی کَمالُ الدّینِ وَ رِضَی الرَّبِّ تَبارَکَ وَ تَعالی». [۴۰۸].
«ولایت خداوند از طریق ولایت من شناخته می‌شود و عداوت با خداوند نیز از راه عداوت با من شناخته می‌شود ... لذا ولایت من کمال دین و رضایت خداوند تبارک و تعالی خوانده شد».
همچنین امام عسکری علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «آنگاه که خداوند با منصوب کردن اولیای خود بعد از پیامبرش بر شما منت گذاشت به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله خطاب کرد: «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً»، و برای اولیائش حقوقی را بر شما واجب کرد و به شما دستور داد تا آن حقوق را نسبت به ایشان ادا کنید تا آنچه نزد شما از همسران و اموال و خوراک دارید بر شما حلال
[صفحه ۲۰۱]
شود و نمو و برکت و ثروت را به شما نشان دهد، و تا معلوم شود که چه کسی از خداوند اطاعت می‌کند [... ۴۰۹].

انتخاب بهترین مولی

چقدر باید مسلمانان، بلکه همه‌ی انسانها از پروردگار خود تشکر کنند که اینچنین درهای رحمت بیکران خویش را به سوی مردم گشوده است و انوار قدسیه‌ی چهارده معصوم پاک علیهم‌السلام را از آن عالم نورانی به صورت بشر آورده و به عنوان نمایندگان خود معرفی کرده است و با این نعمت بزرگ منتی عظیم بر همه‌ی بشر گذارده است. خدا را سپاس که به ما اجازه نداد خودمان صاحب اختیاری تعیین کنیم تا دچار هزاران اشتباه بشویم، و در انتخاب خود هم انسانهای عادی را به عنوان مولای ما تعیین نکرده، بلکه کسانی را منصوب فرموده که بهترین‌های تمام عالم‌اند، چنان که خود حضرت در متن خطبه می‌فرماید:
«پیامبرتان بهترین پیامبران، و وصیّ شما بهترین جانشین، و فرزندان او بهترین جانشینان‌اند».

نتیجه‌گیری از «من کنت مولاه..»

در اینجا باید به دو جهت مهم در خطبه که به عنوان نتیجه گیری از جمله‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ » ... تلقی می‌شود اشاره کنیم:
الف: صراط مستقیم که قرآن و احادیث بر آن تکیه دارند فقط راه امامان علیهم‌السلام است. در این باره دو جمله‌ی جامع در خطبه فرموده است:
۱. «مَنَم صراط مستقیم خداوند که به شما دستور پیروی آن را داده است و بعد از من علی، و سپس فرزندانم از صلب او که امامان هدایت کننده هستند».
[صفحه ۲۰۲]
۲. «سوره‌ی حمد درباره‌ی امامان نازل شده است»، یعنی مسلمانان که هر روز لااقل ده مرتبه می‌گویند: «اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ»، در واقع از خدا می‌خواهند که آنان را به راه ائمه علیهم‌السلام هدایت کند، و کسانی که به این راه هدایت می‌شوند «اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» هستند، و آنان که از این راه منحرف می‌شوند «مَغْضُوبٌ عَلَیْهِمْ» و «ضالّین» هستند.
ب: کامل شدن دین خداوند و بالاترین نعمت پروردگار که با آمدن آن نعمتها کامل شد، ولایت ائمه علیهم‌السلام و صاحب اختیار شدن آنان بر مردم بود، و آن هنگام بود که دین اسلام به عنوان یک دین کامل مورد قبول خداوند قرار گرفت. در این باره دو

جمله در خطبه‌ی غدیر فرموده‌اند:

۱. «پروردگارا، هنگامی که من ولایت علی بن ابی‌طالب را برای مردم تبیین کردم این آیه را نازل کردی که «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ »... «امروز دین شـما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شـما به آخرین درجه رساندم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم»، و این آیه را نازل کردی که «وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً » «... هر کس جز اسـلام دینی را بپـذیرد هرگز از او قبول نخواهـد شد و در آخرت از زیانکاران است».

۲. «ای مردم، خداونـد دینش را با امامت او (علی) کامل کرده است. پس هر کس به او و به امامان بعـد از او که جانشـینان او تا روز قیامت هستند اقتدا نکند و آنان را امام خود قرار ندهد اعمالش بی‌ارزش می‌شود، و در جهنم دائمی خواهد بود »....

[صفحه ۲۰۳]

پایه‌های اعتقادی غدیر درباره «ولایت»

مقام و منزلت پیامبر

از آنجا که اساسِ غدیر بر نبوت و خاتمیتِ پیامبر اکرم حضـرت محمد بن عبداللَّه صـلی اللَّه علیه و آله بر قرار است و آنچه در غدیر برای آینـده‌ی اسـلام و جهان پیش بینی شـده مبتنی بر بیان مقامِ شامـخ حضـرتش می‌باشد، لذا در چندین فراز از خطبه آن حضرت منزلت و مقـام خود را به مردم گوشـزد فرمودنـد. در اکثر این موارد نام ائمه علیهم‌السـلام را پس از ذکر خود آوردنـد تا معلوم شود ریشه‌ی این شـجره‌ی طیبه و سر رشـته‌ی این برنامه‌ی بلنـد مدت و زیر بنای ولایت و امامت، شـخصِ خاتم انبیاءصـلی اللَّه علیه و آله است. آنچه در این زمینه در متن خطبه آمده در شش عنوان قابل جمع است:

۱. پیشگوئی‌ها درباره‌ی او: انبیاء و مرسلین گذشته به او بشارت داده‌اند.

۲. خاتمیت او: او خاتم و آخرین انبیاء و مرسـلین است و بعد از او پیامبری نخواهد آمد. در حاشـیه‌ی این مطلب اشاره‌ای داشـتند که ذریه و فرزندان هر پیامبری از صلب خود او هستند، ولی فرزندان من از صلب علی علیه‌السلام خواهند بود.

۳. مقام او: در این باره به چهار جهت اشاره فرموده‌اند:

[صفحه ۲۰۴]

الف: نور از جانب خداوند در وجود او قرار داده شده است.

ب: او نبی مرسل و ترساننده و بر حذر دارنده است، و بهترین پیامبران است.

ج: پس از خداوند، او مولی و صاحب اختیار مردم است، و اختیار او بر مردم از خودشان بیشتر است.

د: او صراط مستقیم خداوند است که دستور پیروی آن را داده است.

۴. علم او: هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آن را به وی آموخته و در قلب او قرار داده است.

۵. حجت بودن او: در این باره به سه جهت اشاره شده است:

الف: او حجت خداوند بر همه‌ی مخلوقات از اهل آسمان و زمین است، و تنها بر انسانها حجت نیست.

ب: هر کس در حجت بودن او شک کنـد کافر است، و هر کس در چیزی از سـخنان او شک کنـد گوئی در همه‌ی آن شک کرده است، و چنین شکی کفر است.

ج: او از طرف خداوند سخن می‌گوید. قول او از جبرئیل، و قول جبرئیل از خداست.

۶. تبلیغ او: در این باره سه نکته فرمودند:

الف: در رسانیدن آنچه خداوند بر او نازل کرده کوتاهی نکرده است.

ب: مطالب را برای مردم روشن کرده و فهمانیده است. عین عبارت چنین است: «بدانید که ادا کردم و رساندم و شنواندم و واضح نمودم».

ج: خدا را بر رساندن و تبلیغ خود شاهد گرفتند.

امامت و ولایت امیرالمؤمنین

در غدیر برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقط خلافت و جانشینیِ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به معنای جلوس در مکانِ او بعد از رحلتش اعلام نشده است، بلکه تمام شئونی که صاحب اختیارِ تام بر مردم باید داشته باشد- همانها که شخص پیامبر اکرم‌صلی اللَّه علیه و آله دارا بودند- برای جانشین او هم اعلام شده است.

[صفحه ۲۰۵]

«امام» در خطبه‌ی غدیر یعنی کسی که جوابگوی جمیع ما یحتاج بشر است، و این قدرت از جانب خداوند به او اعطا شده است. برای تبیین آنچه به عنوان «امامت» در قالب امامتِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ی غدیر منظور شده است به جهات زیر برمی‌خوریم:

الف: حکومت و ولایتِ مطلق بر مردم به عنوان صاحب امر و واجب الاطاعهٔ، که این تعابیر به چشم می‌خورد: امیرالمؤمنین، امام، ولیّ مردم در حدّ خدا و رسول، خلیفه، وصی، مفروض‌الطاعهٔ، نافذ الامر.

ب: هدایتِ مردم به سوی خداوند، که به تعبیرهای زیر آمده است:

- او هدایت کننده است.
- به حق هدایت می‌کند و به آن عمل می‌نماید.
- باطل را از بین می‌برد و از آن منع می‌کند.
- به سوی خداوند دعوت می‌نماید.
- به آنچه رضای خداست عمل می‌کند.
- از معصیت خداوند نهی می‌نماید.
- بشارت دهنده است.

ج: پاسخگویی به نیازهای علمی مردم، که لازمه‌اش علم به جمیع ما یحتاج مردم است. این مطلب به تعابیر زیر آمده است:

- او در بر دارنده‌ی علم من است، و بعد از من به شما می‌فهماند و برای شما بیان می‌کند.
- جانشین و خلیفه‌ی من بر تفسیر قرآن است.

د: جنگ با دشمنان که یکی از شئون امام است، به این دو عبارت آمده است:

- او جنگ کننده با دشمنان خداست.
- او قاتِل ناکثین و قاسطین و مارقین است.

[صفحه ۲۰۶]

«امامت» با چنین معنای وسیعی که در خطبه‌ی غدیر آمده دارای پشتوانه‌ی الهی و امضای پروردگار است و او عطا کننده‌ی این قدرت است. در این باره به عبارتهای زیر برمی‌خوریم:

- او امام از جانب خداوند است.

- ولایت او از جانب خداوند است که بر من نازل کرده است.

- خداوند او را نصب نموده است.

- او به امر خداوند با دشمنان می‌جنگد.

فضائل امیرالمؤمنین

اشاره

مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام- با این همه کتمان و منع از انتشار آن- در گوش همه‌ی جهانیان طنین انداز است، و دوست و دشـمن، مسلمان و غیرمسلمان آنها را ثبت کرده‌اند و برای هیچکس قابل انکار نیست. در این باره خطبه‌ی غدیر متضمن دو جهت مهم است:

اثبات فضیلتِ مطلق و بی‌نهایت برای امیرالمؤمنین

پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در خطبه‌ی غدیر سـخنی در فضیلت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمودند که هیچکس نمی‌تواند بالاتر از آن بگوید و آن عبارت است از فضـیلتِ او بر همه‌ی مردم تا آخر دنیا- بجز شـخص پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله- با فضائلی بی‌انتها و غیرقابل مقایسه با فضائل سایر مردم، فضائلی که اعطا کننده‌ی آن پروردگار جهان و اعلام کننده‌اش شـخص پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله است.

معنای این سـخن آن است که هر فضـیلتی در شأن او بگویند کم گفته‌اند و عقل بشر قاصر از درك عظمت و جلالت اوست. در این باره به سه جمله‌ی پر محتوا در خطبه‌ی غدیر بر می‌خوریم:

۱. خداوند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را بر همه‌ی مردم فضیلت داده است.

۲. علی علیه‌السلام را بر همه فضیلت دهید، که او افضل مردم بعد از من از هر مرد و

[صفحه ۲۰۷]

زنی است تا مادامی که خداوند روزی نازل می‌کند و مخلوقات باقی هستند.

۳. فضائـل علی بن ابی‌طـالب علیه‌السـلام- که خداونـد در قرآن نازل کرده- بیش از آن است که من همه را یکجا بشـمارم، پس هر کس از فضایل او به شما خبر داد و معرفت آن را داشت از او بپذیرید.

پیـداست که قیـد «بـا معرفت» متضـمن نکته‌ی مهمی است، و آن اینکه اگر کسـی اهـل معرفت در باب مناقب اهل بیت علیهم‌السـلام نباشـد ممکن است دقت کـافی و توجه لاـزم در معنـای احادیث نکنـد و در نتیجه معنایی نامناسب با عظمت ایشان از آن بفهمـد. از طرف دیگر نباید بدون در نظر گرفتن ظرفیت افراد و شـرائط زمانی و مکانی و سطح فکرهای مختلف مردم هر فضیلتی در هر جمعی گفته شود. بنابراین بصیرت و معرفتِ لازم در این باره بسیار مهم است.

ذکر بعضی فضائل امیرالمؤمنین

فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در خطبه‌ی غدیر به آنها اشاره فرموده‌اند، جنبه‌های اساسی و مهم از مناقب آن حضرت است که اتصال کاملِ او به خدا و رسولش را به مردم می‌فهماند. این جنبه‌ها در چهار عنوان قابل جمع است:

۱. اول بودن و پیشگامی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در دین خدا، که این موضع در جهات زیر متبلور شده است:

- اول کسی است که اسلام را قبول کرد.
- اول کسی است که خدا را عبادت کرد.
- اول کسی است که نماز خواند.

۲. فداکاری‌های او در راه خدا، که در خطبه به این صورت بیان شده است:

- او یاری کننده‌ی دین خداست.
- او دفاع کننده از رسول خداست.
- اوست که با خوابیدن در جای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جان خود را فدای او کرد.

[صفحه ۲۰۸]

۳. رضایت الهی از او، و این مطلب را حضرت در قالب دو جمله فرموده‌اند:

- خداوند عزوجل و من از او راضی هستیم.
- هیچ آیه‌ی رضایتی در قرآن جز درباره‌ی او نازل نشده است.

۴. ویژگی‌های خاصّ او، که در خطبه‌ی غدیر به جهات زیر اشاره شده است:

- لقب «امیرالمؤمنین» مخصوص اوست.
- او «جنب اللَّه» است.
- او عزیزترین مردم نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است.
- او سزاوارترین مردم نسبت به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است.
- او نزدیک‌ترین مردم به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است.
- او از پیامبر و پیامبر از اوست.
- سوره‌ی «هل أتی» درباره‌ی او نازل شده است.
- سوره‌ی «والعصر» درباره‌ی او نازل شده است.

این فضائل نشان دهنده‌ی آن است که با وجود شخصی اینچنین متصل و مقرب در پیشگاه خدا و رسولش، هیچکس- با هر درجه و مقامی- سزاوار منصب امامت و ولایت نیست، تا چه رسد به نالایقان و بی‌فضیلتانی مانند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و ...

ولایت و امامت ائمه اطهار

در خطبه‌ی غدیر، تأکید عجیبی بر انحصار دوازده امام علیهم‌السلام در این عدد شده و اینکه هیچ فردی به هیچ عنوان در شئون آنان شراکتی ندارد، و از سوی دیگر اصرار بر قبول همه‌ی آنان و عدم تفکیک و جدائی بین ایشان در شؤون امامت گردیده است.

این بدان جهت است که همه‌ی امامان علیهم‌السلام از طرف خدا و رسول با شئون واحد نصب شده‌اند، و هرگونه تشکیک و خدشه در این امر در واقع تشکیک درباره‌ی فرمان الهی و پشت پا زدن به کسانی است که خداوند مقام آنان را امضا نموده است.

[صفحه ۲۰۹]

از جانب دیگر انحصارِ عدد امامان علیهم‌السلام به این معنی است که هیچکس دیگری لایق این شأن نیست، و اگر کسی در قبول ایشان تشکیک کند درباره‌ی خداوند شک کرده است. در این باره عبداللَّه بن عباس به معاویه گفت:

«وَ تَعْجَبُ- یا مُعاوِیَةُ- اَنَّ رَسُولَ اللَّهِصلی اللَّه علیه و آله سَمَّی الْأَئِمَّةَ بِغَدیرِ خُمٍّ ... یَحْتَجُّ عَلَیْهِمْ وَ یَأْمُرُ بِوِلایَتِهِمْ». [۴۱۰].

«ای معاویه، تعجب می‌کنی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم ائمه علیهم‌السلام را نام برد ... و بدین وسیله حجّت را بر آنان تمام کرد و دستور به اطاعت آنان داد».

در خطبه‌ی غدیر برای تعیین امامان به کلمه‌ی «هذا علی» در چند مورد خطبه، و نیز نام بردن امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بر می‌خوریم که نسل امامت را روشن می‌نماید. مسئله‌ی معرفی و بلند کردن بازوان امیرالمؤمنین علیه‌السلام صراحت را کامل نموده و راه هرگونه تشکیک را بسته است. در چند مورد هم به این عبارات تصریح شده است:

«امامت تا روز قیامت در نسل من ودر فرزندان من است».

«امامان از فرزندان‌من واز صلب علی- علیه‌السلام- خواهند بود».

در مورد لزوم قبول همه‌ی دوازده امام در خطبه‌ی غدیر به این جمله برمی‌خوریم:

«هر کس در باره‌ی یکی از امامان شک کند در همه‌ی آنان شک کرده است، و شک‌کننده درباره‌ی ما در آتش خواهد بود».

همچنین در خطبه به وجود نورانی ایشان تصریح شده، آنجا که می‌فرماید:

«نور از جانب خداوند در من و سپس در علی بن ابی‌طالب- علیه‌السلام- و سپس در نسل او تا مهدی قائم- علیه‌السلام- قرار داده شده است».

پس از بیان انحصار امامت ایشان در خطبه‌ی غدیر، به شئونی که در باره‌ی امامت ایشان

[صفحه ۲۱۰]

ذکر شده می‌پردازیم. در این مورد به پنج جهت اشاره شده است:

الف: شریک‌های قرآن: ایشان ثقل اصغر در کنار ثقل اکبرند. این ثقل اصغر درباره‌ی ثقل اکبر خبر می‌دهد، و با آن موافق است و از آن جدا نمی‌شود.

ب: هدایت کنندگان: ایشان به حق هدایت می‌کنند، و به حق و عدالت رفتار می‌نمایند.

ج: امین‌های خدا: ایشان حاکمان خداوند در زمین و امین‌های پروردگار در میان مردم‌اند.

د: عالمان: علم حلال و حرام نزد ایشان است و هر علمی را دارا هستند. ایشان از هر چه بپرسید پاسخ می‌دهند، و آنچه را نمی‌دانید برایتان بیان می‌کنند.

ه: حجت‌های خداوند: آنان حجت بر همه‌ی جهانیان هستند، مادامی که به ایشان تمسک جویید هرگز گمراه نمی‌شوید. اگر فراموش کردید یا کوتاهی‌نمودید امامان برای شما بیان می‌کنند. آنان بر هفت گروه از دشمنان خدا حجت‌اند: مقصّران، معاندان، مخالفان، خائنان، آثمان، ظالمان، غاصبان.

ولایت و امامت حضرت مهدی

در خطبه‌ی غدیر، درباره‌ی حضرت بقیهٔ اللَّه الأعظم حجهٔ بن الحسن المهدی صلوات اللَّه علیه و عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف و جعلنا من اعوانه و انصاره توجه خاصی شده است.

اخبار از مهدی موعود برای آن مردمی که قبول ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برایشان سنگین بود، بیانگرِ آینده‌نگری اسلام و برنامه‌ی بلند مدت دین الهی برای مسلمین است. اگر مسلمینِ آن روز علی بن ابی طالب علیه‌السلام را نپذیرفتند، ولی حقایق در

طول زمان برای نسلها روشن شد، و از آنجا که کارهابه دست خداوند است روزی امر اهل بیت علیهم‌السلام ظاهر خواهد شد. آن روز، جهان به دست جانشینان واقعی پیامبر صلی اللّه علیه و آله سپرده می‌شود، و انتقامِ آنچه در طول قرنها بر ایشان رفته است گرفته خواهد شد.

لازم به تذکر است که اعلامِ این مطالب در غدیر، یک پیشگویی و اخبار از غیب نیز

[صفحه ۲۱۱]

به شمار می آید.

در خطبه‌ی غدیر، ۲۵ جمله در باره‌ی حضرت مهدی علیه‌السلام آمده است که آنها را تحت ۶ عنوان می توان خلاصه کرد:

الف: بشارت به او؛ در این باره می‌فرماید:

او کسی است که همه‌ی پیشینیان به آمدن او بشارت داده‌اند.

ب: خاتمیت او؛ در این باره به دو جنبه‌ی مهم اشاره شده است:

۱. اینکه امامت در امامانِ تعیین شده اتصال دارد و منقطع نمی گردد تا به دست خاتم و آخرین آنان که حضرت مهدی علیه‌السلام است برسد.

۲. آن حضرت تا روز قیامت به عنوان حجت خدا باقی خواهد ماند و بعد از او حجتی نیست.

ج: مقام و منزلت او. در این باره دو جهت ذکر شده است:

۱. فضائل و مناقب او:

- او انتخاب شده‌ی خداوند و هدایت یافته و کمک شده است.

- نور از جانب خداوند در او قرار داده شده و نوری نیست مگر با او، و حقی نیست جز با او.

۲. مقام و شأن اجتماعی او:

- او ولی خدا در زمین و حکم کننده‌ی او در میان خلق است.

- کارها به او سپرده شده، و او امین خداوند بر سر و آشکار اوست.

- او یاری کننده‌ی دین خدا است.

- او هر صاحب فضلی را به قدر فضلش و هر صاحب جهلی را به قدر جهلش نشانه می‌دهد.

د: علم او؛ در این باره به دو جهت اساسی اشاره شده است:

۱. او وارث هر علمی است و علمش به همه چیز احاطه دارد.

۲. علم او به دریای عمیق علم الهی اتصال دارد.

[صفحه ۲۱۲]

ه: قیام او؛ در دو مورد از خطبه‌ی غدیر کلمه‌ی «القائم المهدی» بکار رفته و بعد از آن به قدرت مطلقه و تمام عیار حضرت بقیهٔ اللّه الأعظم ارواحنا فداه اشاره شده است که از جانب الهی به او عطا گردیده است و هیچ قدرتی طاقت برابری با او را ندارد. در این باره سه جنبه ذکر شده است:

۱. کسی بر او غالب نمی‌شود، و کسی علیه او کمک نمی‌شود، و او همه‌ی قلعه‌های محکم را فتح می کند.

۲. او بر همه‌ی ادیان و بر همه‌ی گروههای شرک غالب می‌شود، و آنان را هدایت می کند و یا به قتل می‌رساند.

۳. خداوند همه‌ی آبادیها و شهرهای جهان را در اثر تکذیبشان تا روز قیامت هلاک می کند، و آنها را تحت تصرف حضرت مهدی علیه‌السلام در می آورد.

و: انتقام او؛ در خطبه‌ی غدیر تأکیدی است بر اینکه اگر چه حق اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعیانشان توسط ظالمین پایمال می‌شود، ولی منتقمی خواهد آمد و گذشته از عذاب اُخروی، در همین جهان دل دوستان را با گرفتن انتقام مسرور خواهد کرد. این نکته در قالب سه جمله آمده است:

۱. او حق خداوند و هر حقی که به اهل بیت علیهم‌السلام مرتبط شود خواهد گرفت.

۲. او انتقام هر خون به ناحق ریخته از اولیاء خدا را خواهد گرفت.

۳. او از تمام ظالمان عالم انتقام خواهد گرفت.

ارتباط ولایت با حب و بغض

اساسِ «هَل الدّینُ إلّا الحُبّ وَ الْبُغض» [۴۱۱] از مهمترین ارکان اعتقادی ما است. ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام که به معنای صاحب اختیار بودن آنان و اطاعت کامل مردم از ایشان است، لازمه‌اش محبت داشتن نسبت به آنان و بغض و کینه نسبت به دشمنان ایشان است. در این باره سه جنبه در خطبه‌ی غدیر بیان شده است:

[صفحه ۲۱۳]

الف: اهمیت حب و بغض اهل بیت علیهم‌السلام نزد خداوند، که سه نکته در این باره فرموده‌اند:

۱. هر کس علی علیه‌السلام را دوست بدارد خدا او را دوست می‌دارد، و هر کس علی علیه‌السلام را دشمن بدارد خدا او را دشمن می‌دارد. در واقع مسئله‌ی حب و بغض ایشان به حب وبغض نسبت به خود خداوند برمی‌گردد.

۲. دشمن اهل بیت علیهم‌السلام مورد ذم و لعن خداوند است، و دوست ایشان مورد مدح خداوند است، و خدا او را دوست دارد.

۳. خداوند در یک وحی و خطاب خاص فرموده است: «هرکس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضبم بر او باد».

ب: حب اهل بیت علیهم‌السلام ضابطه و ترازوی سنجش اعمال است، که در این باره فرموده است: «پس هر یک از شما، طبق آنچه در قلبش از حب و بغض نسبت به علی می‌یابد عمل کند»، یعنی هر کس قبل از عمل، باید ببیند چه اندازه محبت یا بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارد و طبق آن عمل کند. از این مطلب سه موضوع استفاده می‌شود:

۱. آنان که حب اهل بیت علیهم‌السلام را دارند قدرِ این نعمت را بدانند، و به اقتضای داشتن این نعمت در اعمال حسنه کوشا باشند.

۲. محبّان و شیعیان در راهِ محبت اهل بیت علیهم‌السلام بیشتر کار کنند و عیار محبت خویش را بالا ببرند، و در راه ایشان و احیای امرشان فداکاری نمایند.

۳. دشمنانِ اهل بیت علیهم‌السلام بدانند که تا ریشه و پایه را که همان محبت ایشان است درست نکرده‌اند بیهوده خود را به اعمالی مشغول داشته‌اند که نزد خداوند بدون محبت آنان ارزشی ندارد. پس بهتر است اگر در فکر خودسازی و حرکت در راه خدا هستند، اصلاح خود را از این مرحله شروع کنند. پیامبر صلی اللّه علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «اِنَّما یَکْتَفی أحَدکُم بِما یَجِدُ لِعَلیٍّ فی قَلْبِه»: «هر یک از شما فقط به آنچه نسبت به علی در قلب خود می‌یابد اکتفا می‌کند». [۴۱۲].

[صفحه ۲۱۴]

ج: حب اهل بیت علیهم‌السلام درّ گرانمایه‌ای است که به هر کس نمی‌دهند. اگر کسی آن را پذیرفت نشانه‌ی سعادت و تقوای اوست، و اگر کسی نپذیرفت نشانگرِ شقاوت اوست، و سزاوار نیست انسانهای شقی به این گوهر ناب دست یابند.

شیعیان و محبان اهل بیت

برای آنکه شیعه و محب اهـل بیت علیهم‌السـلام‌بداند در کـدام مکتب او را پذیرفته‌انـد و منـاط و ضابطه‌ی ولایت و محبت را حفظ کنـد، و نیز منزلت و درجه‌ی او نزد پروردگـار در دنیـا و در قیامت و روز نتیجه‌گیری روشن شود، پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در این زمینه پایه‌هایی را در خطبه‌ی غدیر بیان فرموده‌اند:

الف: مقام و منزلت شیعیان و محبّان ائمه علیهم‌السلام‌نزد خداوند:

۱. آنان مورد مدح خداوند بوده و حزب‌اللَّه‌اند و خداوند ایشان را یاری می‌کند.

۲. آنان مورد رحمت پروردگارند و آمرزیده می‌شوند.

۳. از آنجـا که محبت حـاکی از ایمـان واقعی است آنـان صاحبان ایمان خالص و متقیان‌انـد و ایمان در قلبشان نوشـته شـده است. از خداوند بالغیب می‌ترسند و هدایت یافته‌اند و از گمراهی در امانند.

ب: مقام و درجه‌ی شیعیان و محبّان اهل بیت علیهم‌السلام در روز قیامت:

۱. آنان به دست آورنده‌ی فوز و رستگاری بزرگ‌اند و مستحق اجر کبیرند.

۲. در روز هولناک قیامت بر ایشان ترسی نیست و محزون نمی‌گردند.

۳. بهشت جزای نهایی ایشان است. با سـلامتی و امن وارد آن می‌شوند و بدون حساب در آن روزی داده می‌شوند. ملائکه به پیشواز و مشایعت ایشان می‌آیند و به آنان سلام می‌کنند، و بشارت ابدیت در بهشت را به ایشان می‌دهند.

ج: جوانبی را که شیعیان و محبّان اهل بیت علیهم‌السلام باید در سایه‌ی ادعای ولایت ضرورتاً مراعات کنند:

[صفحه ۲۱۵]

۱. در عقیده‌ی خود شک و شبهه‌ای راه ندهند.

۲. با دشـمنان خدا و رسول و اهل بیت علیهم‌السـلام رشـته‌ی دوستی نداشـته باشند اگر چه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان و یا فامیلشان باشند.

۳. بر ایمان پاکیزه‌ی خود، لباسِ ظلم و اعمال ناشایست نپوشانند.

دشمنان و مبغضان اهل بیت

از آنجـا که اهـل بیت علیهم‌السـلام عصـاره‌ی خلقت‌انـد و خداونـد تعـالی سـایر مخلوقات را به برکت ایشان و در سایه‌ی وجودشان آفریـده است، لـذا به همـان انـدازه که محبت و ولایـت آنـان نزد پروردگـار ارزش و اهمیت دارد بغض و عـداوت بـا این والاـترین مخلوقاتِ خداوند نیز نزد او گناهی نابخشودنی است و بی ارزش کننده‌ی همه‌ی خوبیهاست.

مسـلمین در مقابـل اهـل بیت علیهم‌السـلام همیشه بر سر دو راهی قرار دارنـد: یا حب و یا بغض، و راه سومی برایشان وجود نـدارد. نداشتن محبت ایشان- در صورت شناخت آنان- جرم است و کسی نمی‌تواند در این باره بی تفاوت باشد.

پیداست همانطور که محبت اهل بیت علیهم‌السـلام درجات دارد، بغض و عداوت با ایشان هم در دشـمنانشان یکسان نیست و شدت و ضعف آن و نوع دشمنی‌هایشان متفاوت است.

پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در خطبه‌ی غدیر، هم محک و معیارهای دشمنی با اهل‌بیت علیهم‌السلام را- به عنوان اتمام حجت- برای مردم مشخص کرده‌اند، و هم جزای دشمنی و مخالفت با ایشان را بیان فرموده‌اند که ذیلاً ذکر می‌کنیم:

الف: انواع دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام:

۱. انکار حق ایشان و قبول نکردن ولایتشان.

۲. شک در باره‌ی ایشان و مقاماتی که خدا به آنان عطا کرده است.

۳. قبول نکردن ایشان به عنوان امام خود، و اقتدا نکردن به آنان.

۴. رد کلام ایشان و موافق نبودن با آن و مخالفتِ اوامر ایشان.

[صفحه ۲۱۶]

۵. بغض قلبی و عداوت ظاهری با آنان.

۶. خذلان و خوار کردن ایشان و امتناع از نصرتشان.

۷. نداشتن محبت ایشان.

۸. حسد بردن به آنان.

ب: دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در پیشگاه الهی:

۱. ملعون و مغضوب و شقی هستند.

۲. سفهاء و گمراهان و برادران شیاطین و تکذیب کنندگان‌اند.

۳. خداوند ایشان را مذمت نموده و خوار می‌نماید، و آنان را دشمن می‌دارد و نمی‌آمرزد و بخاطر تکذیبشان آنان را هلاک می‌فرماید.

ج: جزای دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در روز قیامت:

۱. اعمال آنان در دنیا و آخرت بی‌ارزش می‌شود و سقوط می‌کند.

۲. در شعله‌های آتش فرو می‌روند و صدای شعله کشیدن آتش جهنم را می‌شنوند و زبانه‌های آن را می‌بینند.

۳. عذاب ایشان تخفیف نمی‌یابد.

۴. عذاب شدیدِ دائمی خواهند داشت و در آتش جهنم جاودانه خواهند بود.

معرفی امامان ضلالت و گمراهی

از آنجا که شناخت دشمنان ولایت از راه شناختن رؤسای آنان برای یافتن راه هدایت بسیار مؤثر است، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مردم را به آینده‌ای آرام و بی‌خطر دلخوش ننموده است، بلکه خطرات و موانعی را که بر سر راه مسلمین قرار خواهد گرفت به آنان گوشزد فرموده تا مبادا با صحنه‌های مزورانه‌ای مواجه شوند که نتوانند حق را از باطل تشخیص دهند و فریبِ گمراهان را بخورند. حضرت سه پیش‌بینی اساسی در این زمینه انجام داده‌اند:

۱. به عموم مردم متذکر شدند که از خود مطمئن نباشید و از هوای نفس و فریب

[صفحه ۲۱۷]

شیطان در حذر باشید، و بدانید که اگر من از دنیا رفتم یا کشته شدم این احتمال وجود دارد که نه تنها گمراه شوید بلکه عقبگرد کنید و به جاهلیت برگردید.

۲. به مسلمانان خبر دادند که در مقابل امامان بر حقی که از جانب خدا برای شما معرفی کردم، امامان و رؤسایی خواهند بود که مردم را به جهنم و آتش دعوت می‌کنند. پس مواظب برخورد با چنین رؤسای گمراهی باشید.

همچنین خبر دادند که امامتِ امامان بر حق را گروهی غصب می‌کنند و به عنوان ریاست طلبی و پادشاهی بر اَریکه‌ی آن می‌نشینند، و سپس غاصبانه و ظالمانه و ناحق بودن آنان را برای مردم روشن کردند.

در نهایت برای آنکه سر رشته‌ای از این امامانِ ضلالت در دست مردم باشد با کنایه فرمودند: «آنان اصحاب صحیفه‌اند»، چرا که بنیان و پایه‌ی تمام امامتهای ضلالت و گمراهی «صحیفه‌ی ملعونه» ای است که در کعبه امضا شد. [۴۱۳].

۳. درباره‌ی امامان ضلالت و غاصبان خلافت و امامت دو مطلب اساسی فرمودند و تکلیف آنان را تعیین کردند:
الف: آنان را مورد لعنت قرار دادند و اعلام کردند که من و پروردگار از ایشان بیزاریم.
ب: خبر دادند که نه تنها امامان ضلالت، بلکه یاران و تابعان و مؤیدانِ ایشان در پائین‌ترین درجه‌ی جهنم خواهند بود.
[صفحه ۲۱۹]

ریشه‌ها ومبانی عقیدتی- عملیِ غدیر در مسائل مرتبط با ولایت

پیرامون قرآن

در خطبه‌ی غدیر، چهار جنبه‌ی اساسی درباره‌ی قرآن آمده است:
الف. منزلت قرآن:
۱. قرآن یادگار و نشانه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در میان مسلمین است.
۲. قرآن ثقل اکبر (در «انّی تاركٌ فیکم الثقلین») است و از ثقل اصغر خبر می‌دهد.
ب. مطالعه‌ی قرآن:
۱. در قرآن تدبّر و دقت نمایید و آیات آن را بفهمید.
۲. در محکمات قرآن نظر کنید و متشابهات آن را ترک نمایید.
ج. تفسیر قرآن:
۱. مفسّر قرآن و بیان کننده‌ی باطن آن فقط اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند.
۲. اهل بیت علیهم‌السلام خلیفه و جانشین پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در تفسیر قرآن و کسانی هستند که به امضای آن حضرت چنین حقی دارند.
[صفحه ۲۲۰]
د. رابطه‌ی قرآن با اهل بیت علیهم‌السلام:
۱. قرآن با اهل بیت علیهم‌السلام موافق است و از ایشان جدا نمی‌شود.
۲. هر یک از این دو درباره‌ی دیگری خبر می‌دهد.
۳. فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌را خداوند در قرآن نازل کرده است.
۴. قرآن می‌گوید که امامان از فرزندان پیامبر و علی علیهماالسلام هستند.

امام، جوابگوی نیازهای علمی بشر

بزرگترین احتیاجِ جامعه و حل کننده‌ی بسیاری از مشکلات، و آنچه که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد «علم» است. خدای تعالی برای آینده‌ی مسلمین بالاترین فرض ممکن در کیفیت بر آوردنِ این نیاز را به مردم ارزانی داشته است.
تمامِ علوم را- از هر رشته‌ای و در هر موضوعی بلا-استثناء، چه علومی که نتیجه‌اش به دنیای مردم برمی‌گردد و چه علومی که ثمره‌اش به دین و آخرت مربوط می‌شود- همه را به پیامبرش آموخته و به او سپرده است. بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، جمیع آن علوم به علی بن ابی طالب علیه‌السلام منتقل شده است. بعد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام بعد از او منتقل شده، و این دریای بی‌پایان علم به امامان علیهم‌السلام- یکی پس از دیگری- منتقل شده، تا کنون که نزد قائم آل محمد حضرت صاحب العصر و

الزمان سلام اللَّه علیه و عجل اللَّه فرجه است.

در خطبه‌ی غدیر، گذشته از علم حلال و حرام و تفسیر قرآن که خصوصاً ذکر شده، چندین مورد تصریح شده که هر علمی نزد ایشان است، و در این باره به دو نکته‌ی مهم اشاره شده است:

الف. کیفیت و ارزش علم ایشان:

۱. علم آنان موهبت الهی است و از جانب خداوند به ایشان اعطا شده است و به دریای بی‌پایان علم الهی متصل است.

۲. هیچکس دیگری نمی‌تواند در چنین علمی راه داشته باشد، و

[صفحه ۲۲۱]

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله این علم را فقط به ایشان سپرده است، و هر کس جز ایشان چنین ادعائی کند کذّاب است.

ب. نتیجه‌ی وسعت علم ایشان:

۱. هر چه از ایشان بپرسید به شما پاسخ می‌دهند.

۲. آنچه نمی‌دانید به شما می‌فهمانند و تبیین می‌کنند. به این معنی که اگر نپرسید هم ایشان ابتداءً به شما می‌فهمانند، و نیز اگر در مواردی ابهام پیش آمد و یا اشتباه فهمیدید برای شما روشن می‌کنند.

ضوابط کلی درباره حلال و حرام

از آنجا که تعداد حلال و حرام و واجبات و محرمات بیش از حد شمارش است و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در طول ۲۳ سال فقط معدودی از آنها را بیان فرمودند و زمینه‌ای که بتوانند همه‌ی احکام را یکجا بیان فرمایند- چه از نظر ظرفیت مردم و چه از نظر شرایط اجتماعی- وجود نداشت، لذا حضرت درباره‌ی آینده‌ی احکام الهی دو جهت اساسی را پایه‌ریزی کردند:

الف: درباره‌ی احکامی که خود بیان کرده بودند دو نکته فرمودند:

۱. هرگز از آنچه گفته‌ام برنمی‌گردم که حلالی را حرام کنم و یا حرامی را حلال کنم، و طبعاً هیچکس دیگری هم چنین حقی را ندارد.

۲. هرگز در آنچه گفته‌ام تحت هیچ شرائطی تغییر نمی‌دهم، و طبعاً هیچکس چنین حقی را نخواهد داشت.

ب: درباره‌ی آنچه از احکام که باقیمانده بود و خود نفرموده بودند، مردم را به علی بن ابی‌طالب و یازده امام علیهم‌السلام که تا روز قیامت امامت آنان ادامه خواهد داشت ارجاع دادند که با این پایه‌ریزی حجت بر همگان تمام می‌شود و هیچکس را عذری باقی نمی‌ماند.

[صفحه ۲۲۲]

در این باره سه نکته‌ی مهم فرمودند:

۱. بیان حلال و حرام احتیاج به علم آن دارد، و این علم از طرف خداوند فقط به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام سپرده شده است.

۲. سخن پیامبر و ائمه علیهم‌السلام به عنوان سخن خداوند تلقی می‌شود و عِدل و برابر قرآن است.

۳. هیچکس درباره‌ی احکام الهی جز پیامبر و ائمه علیهم‌السلام حق اخبار ندارد و مردم هم جز ایشان راهی به حلال و حرام ندارند. بنابر این، پیروی از هر راه دیگری بدعت و ضلالت و خلاف حکم الهی را به دست آوردن است.

کلیاتی درباره امر به معروف و تبلیغ

پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله در خطبه‌ی غـدیر، مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر را بـا موضـوع ابلاـغ و تبلیـغ به صورت آمیخته فرمودنـد. بـه عبـارت دیگر یـک مسـلمان هنگـام امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ی بـاز گویی از جـانب خـدا و رسـول و امامـان علیهم‌السلام را انجام می‌دهد، و به عنوان مأمورِ خداوند و خدمتگزار پیامبر و ائمه علیهم‌السلام عمل می کند.

با در نظر گرفتن این مقدمه، حضرت سه جهت اساسی در امر به معروف و نهی از منکر را پایه گذاری فرمودند:

الف. برای آنکه بـدانیم معروف چیست و منکر کـدام است فقـط یک راه وجود دارد و آن بیان امام معصوم است. اگر مطلبی از غیر طریق ایشان به عنوان معروف یا منکر معرفی شود نه تنها اعتبار ندارد بلکه بدعت و انحراف است. به همین جهت حضرت فرمودند: بالاـترین امر به معروف و نهی از منکر آن است که ولاـیت و امامت ائمه علیهم‌السـلام را به مردم برسانیـد، تا بـدین وسـیله مصـدر و مرجع برای شناخت معروفها و منکرها را به آنان معرفی نموده باشید.

[صفحه ۲۲۳]

ب. قبل از امر به معروف و نهی از منکر سه نکته‌ی مهم باید در نظر گرفته شود:

۱. خوب یاد گرفتن، و در فهم اصل مطلب اشتباه نکردن.

۲. خوب به خاطر سپردن و درست حفظ کردنِ مطلب.

۳. تغییر و تبدیل ندادن در مطلب و درست رساندن.

ج: وسعتِ دائره‌ی تبلیغ و رساندن احکام الهی و مراحل آن را چنین ترسیم فرموده‌اند:

۱. آنان که می‌دانند به یکدیگر توصیه کنند و متذکر شوند.

۲. پدران وظیفه‌ی خاصی در رساندن دین به فرزندانشان دارند.

۳. رساندن به فامیل و نزدیکان بسیار مهم است.

۴. حاضران باید به غائبان برسانند.

۵. باید به دور و نزدیک تبلیغ نمود و مطالب را رساند.

۶. باید هر کس را دیدیم تبلیغ کنیم و حکم خدا را برسانیم.

البته لزوم مراعات شرائط زمان و مکان و افراد در همه‌ی این موارد واضح است.

نکاتی مهم درباره نماز و زکات

در خطبه‌ی غدیر سه نکته‌ی اساسی درباره‌ی نماز و زکات فرموده‌اند:

۱. تأکید خاص دین اسلام بر این دو عمل، که اثرات خاص دنیوی و اُخروی و فردی و اجتماعی آن بر همگان معلوم است.

۲. انجـام این دو وظیفه آنطور که خداونـد دسـتور فرموده (کمـا امرکم اللَّه)، بطوری که هرگونه بـدعت و کم و زیاد کردن عمـدی ارزشِ آنها را ساقط می کنـد. و این بـدان معنی است که خداونـد می‌خواهـد درجه‌ی اطاعت کامل مردم را با این دو عمل بسـنجد و بدین وسیله مردم میزانِ «الاسلام هو التسلیم» را در خود محک بزنند.

[صفحه ۲۲۴]

۳. اگر هرگونه سؤال یا مشکلی درباره‌ی این دو عمل پیش آمد باید از امامان علیهم‌السلام پرسید تا مطابق خواست خداوند باشد.

رهنمودهایی درباره حج و عمره

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ی حج و عمره چهار جنبه‌ی مهم را در خطبه‌ی غدیر مورد تأکید قرار دادند:

الف: حج و عمره از شعائر الهی است که «وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»، و احیای آن احیای دین خداست.

ب: برای حاجیان از طرف خداوند نفع دنیوی و اُخروی در نظر گرفته شده است:

۱. نفع دنیوی: هرکس به حج رود خداوند او را مستغنی می‌نماید. خداوند حاجیان را کمک می‌نماید. آنچه حاجیان خرج کنند خداوند جای آن را در اموالشان پر می‌کند.

۲. نفع اُخروی: گناهان ایشان آمرزیده می‌شود و به آنان گفته می‌شود اعمال را از سرگیرید و به آنان بشارت داده می‌شود.

ج: ترک عمدی حج نزد خداوند بسیار مهم است و گذشته از عذاب اُخروی، ضرر دنیوی هم دارد و آن اینکه باعث کوتاهی عمر، قطع شدن نسل و نیز باعث فقر می‌شود.

د: از کسی که به حج می‌رود سه مطلب مهم خواسته شده است:

۱. حج رفتن او با کمال دین باشد که ظاهراً مراد ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است.

۲. مفاهیم و مقاصد حج مورد تفقّه و فهم قرار گیرد و با درک صحیح از حج به اعمال آن بپردازد.

۳. در حج توبه‌ای پابرجا نماید که هرگز پس از بازگشت از خانه‌ی الهی گناهان را از سر نگیرد.

[صفحه ۲۲۵]

بررسی دقیق درباره بیعت غدیر

اشاره

«بیعت غدیر» در متن خطبه مطرح شده و در واقع التزام به محتوای آن است. [۴۱۴].

«بیعت» یعنی دست دادن به عنوان اقرار و پذیرفتن مقام کسی و در پی آن وعده‌ی وفاداری به موجبات و لوازم آن. لذا در بیعت باید موضوع اصلی آن و وعده‌هایی که به عنوان وفاداری داده می‌شود مشخص شود. همچنین ارزش و پشتوانه‌ی بیعت و ضامن و شاهد آن و کیفیت و شکل آن باید تعیین گردد.

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله در خطبه‌ی غدیر، همه‌ی این جوانب را دقیقاً تعیین فرمودند که ذیلاً به شرح آن می‌پردازیم:

موضوع اصلی بیعت غدیر

عنوان اصلیِ بیعت در غدیر عبارت بود از اقرار و قبولِ امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امامان از فرزندان او تا آخرینِ آنها که حضرت مهدی علیه‌السلام بوده و امامتشان تا روز قیامت است، با قبول تمام شئون و مقاماتی که درباره‌ی آنان در متنِ خطبه ذکر شده است.

[صفحه ۲۲۶]

پس موضوع اصلیِ بیعت غدیر فقط امامت و خلافتِ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نیست، بلکه امامت همه‌ی ائمه علیهم‌السلام است که امامتشان تا روز قیامت ادامه دارد و قبل و بعد از ایشان امامی نیست و کسی جز آنها حق چنین ادعایی را ندارد. مردم که با علی علیه‌السلام بیعت کردند، در واقع مستقیماً با همه‌ی امامان بیعت نمودند.

محتوای بیعت غدیر

وعده‌هایی که مردم در غدیر پیرامون موضوع ولایت بر سر آنها بیعت کردند از این قرار است:

۱. شنیدیم، پس کسی نخواهد گفت: «من نشنیدم و متوجه نشدم».

۲. در مقام عمل اطاعت می‌کنیم و سر تسلیم فرود می‌آوریم.

۳. در قلب و ضمیرمان به این مطلب راضی هستیم.

۴. زندگی و مرگ و حشر و بعث ما بر این عقیده خواهد بود.

۵. در این مطالب تغییر و تبدیل نمی‌دهیم.

۶. در این مطالب شک به دل راه نمی‌دهیم.

۷. این مطالب را در آینده انکار نمی‌کنیم و از قول خود برنمی‌گردیم، و پیمان و عهد خود را نمی‌شکنیم و به وعده‌ی خود وفا می‌کنیم.

۸. از قول تو، به نزدیکان و دوردستان از فرزندان و فامیل خود می‌رسانیم.

ارزش و پشتوانه بیعت غدیر

همانطور که تمام احکام و مسائلی که مربوط به دین است آنگاه ارزش پیدا می‌کند که اتصال به خداوند داشته باشد و فرمانش از جانب الهی صادر شده باشد، بیعت غدیر هم که در واقع التزام به همه‌ی فرامین الهی است احتیاج به پشتوانه‌ی الهی دارد.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در این مورد تأکید خاصی داشتند که این بیعت نه تنها از جانب خداوند دستور داده شده، بلکه در حکمِ بیعت با خود خداوند است. در این باره

[صفحه ۲۲۷]

جملات زیر را فرمودند:

۱. این بیعت از جانبِ خداوند و به امر اوست.

۲. آنان که این بیعت را انجام می‌دهند در واقع با خدا بیعت می‌کنند.

۳. من با خدا بیعت کرده‌ام و علی هم با من بیعت کرده است.

۴. با خداوند بیعت کنید، و با من و علی و حسن و حسین و امامان بیعت کنید.

۵. آنان که در بیعت نمودن با او از یکدیگر سبقت بگیرند رستگارانند و در باغهای نعمت خواهند بود.

۶. هرکس این بیعت را بشکند بر ضرر خود کار کرده، و هر کس به آنچه با خدا عهد کرده وفا کند خداوند به او اجر عظیم عنایت فرماید.

ضامن و شاهد بیعت غدیر

هر عهد و پیمانی احتیاج به شاهد و ضامنی دارد تا در صورت انکار، به او مراجعه شود. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شاهد و گواهِ این بیعت را خداوند و خودش و ملائکه و بندگان صالح خدا تعیین کردند و فرمودند:

«بگوئید: خدا را بر این مطلب شاهد می‌گیریم، و تو نیز بر ما شاهد هستی و هرکس که خدا را اطاعت می‌کند و ملائکه‌ی خداوند و لشکر او و بندگانش را شاهد می‌گیریم، و خداوند از هر شاهدی بالاتر است».

کیفیت و شکل بیعت غدیر

پیداست که شکل عمومیِ بیعت همان دست دادن است، ولی این دست دادن در واقع حاکی از عهد بستن و تصمیم به وفاداریِ قلبی و نیز پیمان لسانی است.

در غدیر چند جهت وجود داشت که به خاطر آن قبل از بیعت با دست، بیعت لسانی که به شکل اقرار زبانی و به صورت گفتن بود انجام گرفت و حضرت متن گفتار را هم تعیین کردند. این جهات عبارتند از:

[صفحه ۲۲۸]

۱. بیعت بادست احتیاج به‌تفسیر دارد، و باید قبلاً معلوم شود بر سر چه بیعت می‌کنند. این اقرار لسانی در واقع مفسِّر بیعت با دست بود که بعد از خطبه انجام شد.

۲. ممکن بود عده‌ای پس از خطبه برای بیعت با دست حاضر نشوند و خود را از صحنه کنار بکشند و بعد بگویند: «ما بیعت نکردیم». لذا حضرت ابتدا به صورت لسانی بیعت گرفت و فرمود: «هرکس توانست با دست بیعت می‌کند و هر کس نتوانست با زبان اقرار کرده است».

۳. اگر متن و عبارات برای بیعت لسانی تعیین نمی‌شد ممکن بود هر یک از مردم طبق ذوق و سلیقه‌ی خود عباراتی را بکار برد که از نظر اعتبار رسمی و قانونی جای سؤال و اشتباه باشد، و گذشته از هرج و مرج در واقع هر کس به مطلبی که مغایرتها و زیاده و نقیصه‌هایی با دیگران داشت اقرار کرده بود.

۴. اگر متن تعیین نمی‌شد ممکن بود عده‌ای فتنه‌گر، عبارات خاصِ شبهه‌ناکی را آماده کنند و با آن زمینه‌ی سقوط ارزش این بیعت را آماده سازند.

۵. به خاطر کثرت جمعیت و کمی وقت و مساعد نبودن شرایط توقف مردم، این احتمال قوی بود که عده‌ای واقعاً فرصت بیعت با دست را پیدا نکنند، و لذا می‌بایست این بیعت لسانی انجام می‌شد.

پس از روشن شدن این جهت، می‌پردازیم به این نکته که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیعت با دست و بیعت لسانی را به چه صورت انجام دادند:

الف: بیعت با دست چنین بود:

۱. در اثناء خطبه متذکر شدند که پس از خطبه شما را به دست دادن به عنوان بیعت دعوت خواهم کرد.

۲. دستور دادند تا مردم ابتدا با خود او (پیامبر صلی اللَّه علیه و آله) به عنوان اقرار به سخنانش در حق امامان علیهم‌السلام بیعت کنند، و سپس با شخص علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بیعت نمایند.

۳. این بیعت با دست را حاکی از بیعت با قلب و جان دانستند.

[صفحه ۲۲۹]

ب: بیعت لسانی را در پنج عبارت فرمودند:

۱. همگی‌تان این متن را بگوئید » ...: « که همان متن مفصل را حضرت برایشان تعیین فرمودند. [۴۱۵].

۲. ای مردم، آنچه به شما گفتم تکرار کنید.

۳. ای مردم، چه می گوئید؟ خداوند اَصوات را می‌شنود و از پنهانهای نفسها خبر دارد. (کنایه از اینکه اگر چه اصوات به هم مخلوط است و از باطنها هم کسی خبر ندارد، ولی خداوند ناظر و شاهد است).

۴. بگوئید سخنی را که خداوند به خاطر آن از شما راضی شود.

۵. بگوئید: «حمد و سپاس خدای را که ما را به این مطلب هدایت کرد، و اگر خداوند هدایت نکرده بود هدایت نمی‌یافتیم».

نتیجه بیعت غدیر

اگر چه با وجود نص، نیازی به بیعت غـدیر نبود، و مردم مثل سایر موارد منصوص اسـلام، بایـد خلافت را هم می‌پذیرفتنـد، ولی این بیعت عمومی به عنوان یک حق قانونی و اجتماعی نیز مطرح بود که در مقابل کار عمال سقیفه قرار می گرفت. یعنی وقتی می گفتند: در سـقیفه مـا بـا بیعت مردم خلافت ابوبکر را درست کردیم، در مقابلشان گفته می‌شـد: بیعت غـدیر قبل از آن و با حضور جمیعتی بیشتر و با حضور شخص پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و به ضمیمه‌ی نص الهی بوده است.

اضافه بر اینکه اهل سـقیفه در مراحل مختلف کارشان متوسل به انواع مختلف بیعت شدند. بیعت ابوبکر که فلتهٔ بود و با عدّه‌ی قلیلی و بـدون مشورت انجـام شـد و هیـچ افضـلیتی هم مطرح نبود. بیعت عمر بـا سـفارش ابوبکر و تعیین او بود. بیعت عثمـان هم با تعیین شورای فرمایشـی عمر بود. ولی بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام انتخاب افضل بود، که این افضلیت به نص رسول صلی اللَّه علیه و آله بود، گذشته از آنکه نص انتصابی آن

[صفحه ۲۳۰]

حضرت نیز بود و بیعت به عنوان اقرار گرفتن و قبول آنچه حضرت می‌خواست بود تا اگر کسی بیعت دیگری را پذیرفت معلوم باشد که قبلاً بیعت غدیر را گردن نهاده بوده است.

[صفحه ۲۳۲]

عید و جشن غدیر

اشاره

روز غدیر در واقع عید آل محمد علیهم‌السـلام و روز جشن اهل بیت است، و به همین جهت تأکید خاصی از سوی ائمه علیهم‌السلام بر جشن گرفتن و اظهار سرور و شادی در این روز وارد شده است.

شخصی یهودی که در مجلس عمر حاضر بود گفت: اگر آیه‌ی «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ » (... که در روز غدیر نازل شده) در امت ما نازل شده بود ما روز نزول آن را عید می گرفتیم! [۴۱۶].

امام صادق علیه‌السـلام می‌فرمایـد: انبیاء بنی اسـرائیل روزی را که جانشـینِ بعـد از خود را تعیین می کردنـد عیـد قرار می‌دادند. «عید غدیر» هم روزی است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله علی علیه‌السلام را برای مردم منصوب فرمود [... ۴۱۷].

بـدون شک عیـد گرفتن غدیر به معنای زنده نگه داشـتن آن روز تاریخی در دلهای شـیعیان و احیای محتوای آن در مقابل دشـمنان است، و به عنوان علامتی بزرگ بر صفحه‌ی تاریخ تشیع نقش بسته و نشان دائمی ولایت است.

[صفحه ۲۳۳]

عید غدیر در لسان پیامبر و امامان

اشاره

ذیلاً احادیثی که در فضـیلت عیـد غـدیر و اهمیت خاص آن در مقایسه با سایر اعیاد از لسان معصومین علیهم‌السـلام وارد شـده ذکر می‌شود:

پیامبر

- روز غدیر خم افضل و بالاترین عیدهای امت من است. [۴۱۸].

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام وصیت فرمود که این روز را عید بگیرد، و فرمود: انبیاء هم چنین می‌کردند و به جانشینان خود وصیت می‌کردند که این روز را عید بگیرند. [۴۱۹].

امیرالمؤمنین

- این روز روز عظیم الشأنی است. [۴۲۰].

در سالی که عید غدیر با روز جمعه مقارن شده بود حضرت خطابه‌ای ایراد نمودند

[صفحه ۲۳۴]

و ضمن آن مطالب زیادی درباره‌ی عید گرفتن غدیر فرمودند. از جمله فرمودند:

«خداوند در این روز دو عید عظیم و بزرگ را برای شما جمع نموده است». [۴۲۱].

امام صادق

- خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر آنکه این روز را عید گرفته و حرمت آن را نگه داشته است. [۴۲۲].

- عید غدیر «عید اللَّه اکبر» است، یعنی عید بزرگ خداوند است. [۴۲۳].

- عید غدیر خم از عید فطر و قربان و روز جمعه و روز عرفه افضل است، و نزد خداوند منزلت والاتری دارد. [۴۲۴].

- روز غدیر، روز شریف و عظیمی است ... این روز، روزِ عید و شادی و سرور است. [۴۲۵].

- روز غدیر خم روزی است که خداوند آن را برای شیعیان و محبّان ما عید قرار داده است. [۴۲۶].

- شاید گمان کنی که خداوند روزی با حرمت‌تر از روز غدیر خلق کرده است! نه به خدا قسم، نه به خدا قسم، نه به خدا قسم! [۴۲۷].

- روز قیامت چهار روز را مانند عروس به پیشگاه الهی می‌برند: عید فطر، عید قربان، روز جمعه، عید غدیر. «روز غدیر خم» در مقابل عید قربان و فطر مانند ماه بین ستارگان است. خداوند تعالی بر غدیر ملائکه‌ی مقربین را موکل می‌کند که رئیسشان

[صفحه ۲۳۵]

جبرئیل است، و انبیاء مرسلین را که رئیسشان حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله است، و اوصیاء منتجبین را که رئیسشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، و اولیاء خود را که رئیسشان سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هستند. اینان «غدیر» را همراهی می‌کنند تا آن را وارد بهشت نمایند. [۴۲۸].

امام رضا

- این روز، روز عیدِ اهل بیت محمد علیهم‌السلام است. [۴۲۹].

- هر کس این روز را عید بگیرد خداوند مالش را زیاد می‌کند. [۴۳۰].

در روز عید غدیری، حضرت عده‌ای از خواص اصحاب خود را برای افطار دعوت فرمود، و به منازل آنان هدایا و عیدی فرستاد، و

درباره‌ی فضائل این روز سخنانی فرمود. [۴۳۱].

امام هادی

- روزِ غدیر روز عید است، و افضل اعیاد نزد اهل بیت و محبّان ایشان به شمار می‌آید. [۴۳۲].

[صفحه ۲۳۷]

جشن غدیر در آسمانها

اشاره

در آسمانها روز غدیر را می‌شناسند و آن را جشن می‌گیرند. در این باره چهار حدیث ذکر می‌نماییم:

غدیر، روز عهد معهود

امام صادق علیه‌السلام فرمود: نام عید غدیر در آسمانها روز «عهد معهود» است. [۴۳۳].

غدیر، روز عرضه ولایت بر اهل آسمانها

امام رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند در روز عید غدیر ولایت را بر اهل آسمانها عرضه کرد، و اهل آسمان هفتم در قبول آن از دیگران سبقت گرفتند. به همین جهت خداوند آسمان هفتم را به عرش خود مزین فرمود.

سپس اهل آسمان چهارم بر دیگران سبقت گرفتند، و خداوند آن را به بیت المعمور مزین فرمود.

سپس اهل آسمان اول سبقت گرفتند، و خداوند آن را به ستارگان مزین فرمود. [۴۳۴].

[صفحه ۲۳۸]

ملائکه در جشن غدیر

امام رضا علیه‌السلام فرمود: روز غدیر، روزی است که خداوند به جبرئیل امر می‌کند تا تختی از کرامت خود در مقابل بیت المعمور قرار دهد.

سپس جبرئیل بر فراز آن قرار می‌گیرد و ملائکه از همه‌ی آسمانها جمع می‌شوند و بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ثنا می‌فرستند و برای شیعیان امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام و محبّان ایشان استغفار می‌کنند. [۴۳۵].

نثار فاطمه در جشن غدیر

امام رضا علیه‌السلام از پدرش امام موسی بن جعفر علیه‌السلام از جدش امام صادق علیه‌السلام نقل می‌فرماید که فرمود: روز غدیر نزد اهل آسمان مشهورتر از اهل زمین است.

خداوند تعالی در بهشت قصری خلق فرموده که بنای آن خشتی از نقره و خشتی از طلا است. در آن قصر صد هزار اتاق سرخ رنگ

و صد هزار خیمه‌ی سبز رنگ وجود دارد و خاک آن از مشک و عنبر است. در آن قصر چهار نهر جاری است: نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل. در کناره‌های این نهرها درختانی از انواع میوه‌ها قرار دارد، و بر آن درختان طیوری هستند که بدنهای آنها از لؤلؤ و بالهایشان از یاقوت است و به انواع صداها می‌خوانند.

روز غدیر که فرا می‌رسد اهل آسمانها وارد این قصر می‌شوند و تسبیح و تقدیس و تهلیل می‌گویند. آن پرندگان هم به پرواز در می‌آیند و خود را به آب می‌زنند، و سپس در آن مشک و عنبر می‌غلطند. آنگاه که ملائکه جمع شدند بار دیگر به پرواز در می‌آیند و آن عطرها را بر آنان می‌پاشند.

[صفحه ۲۳۹]

ملائکه در روز غدیر «نثار فاطمه علیهاالسلام» [۴۳۶] را به یکدیگر هدیه می‌دهند. وقتی آخرین ساعات روز غدیر فرا می‌رسد ندا می‌آید: «به مراتب و درجات خود برگردید که به احترام محمد و علی تا سال آینده در چنین روزی، از لغزش و خطر در امان خواهید بود». [۴۳۷].

[صفحه ۲۴۱]

تقارن وقایعی با روز غدیر

اشاره

در آن روز از ایام سال که مقارن با روز غدیر بوده است وقایع بسیار مهمی در عالم خلقت و در تکوین جهان رخ داده، همانطور که انبیاء نیز برنامه‌های مهم خود را در این روز انجام داده‌اند. این به خاطر ارزشی است که صاحب این روز یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آن داده است و حاکی از آن است که واقعه‌ای مهمتر از آن در تاریخ عالم نبوده است که سعی شده سایر وقایع با آن مقارن گردد و از مبارکی این روز طلب برکت و یُمن شود.

روزهای حساس از تاریخ انبیاء

۱. روز قبولی توبه‌ی حضرت آدم علیه‌السلام. [۴۳۸].

۲. روزِ حضرت شیث، فرزند و وصی حضرت آدم علیهماالسلام. [۴۳۹].

۳. روز نجاتِ حضرت ابراهیم علیه‌السلام از آتش. [۴۴۰].

[صفحه ۲۴۲]

۴. روز نصب حضرت موسی علیه‌السلام حضرت هارون علیه‌السلام‌را. [۴۴۱].

۵. روز حضرت ادریس علیه‌السلام. [۴۴۲].

۶. روز حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیهماالسلام. [۴۴۳].

۷. روز نصب حضرت عیسی علیه‌السلام وصی خود شمعون را. [۴۴۴].

بعضی از موارد فوق که به صورت مبهم آمده و واقعه‌ی آن روز ذکر نشده به پیروی از متن حدیث است و احتمالاً مربوط به روز مبعوث شدن ایشان به نبوت یا منصوب شدنشان به وصایت باشد.

عرضه ولایت اهل‌بیت بر همه مخلوقات

همانطور که در روز غدیر «ولایت» بر انسانها عرضه شد، در عالم خلقت بر سایر مخلوقات نیز عرضه شد. امام رضا علیه‌السلام در حدیثی به وقوع این امور در روز غدیر اشاره می‌فرماید: [۴۴۵].

- عرضه‌ی ولایت بر اهل آسمانها، و سبقت اهل آسمان هفتم در قبول آن، و تزیین آن به عرش الهی.
- قبول اهل آسمان چهارم ولایت را پس از اهل آسمان هفتم، و تزیین آن به بیت‌المعمور.
- قبول اهل آسمان دنیا ولایت را پس از اهل آسمان چهارم، و تزیین‌آن به ستارگان.
- عرضه‌ی‌ولایت بر بقعه‌های زمین، و سبقت مکه در قبول آن و زینت آن به کعبه.
- قبول مدینه ولایت را بعد از مکه، و زینت آن به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله.
- قبول کوفه ولایت را بعد از مدینه، و زینت آن به امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

[صفحه ۲۴۳]

- عرضه‌ی ولایت بر کوهها، و قبول سه کوه پیش از سایرین: عقیق، فیروزه، یاقوت. و به همین جهت بر سایر جواهرات فضیلت دارند.
- قبول معادن طلا و نقره ولایت را بعد از عقیق و فیروزه و یاقوت.
- هر کدام از کوهها که ولایت را قبول نکرد چیزی بر آن نمی‌روید.
- عرضه‌ی ولایت بر آبها، آنکه قبول کرد گوارا و آنکه قبول نکرد تلخ و شور شد.
- عرضه‌ی ولایت بر نباتات، هر کدام قبول کرد شیرین و خوش طعم، و هر کدام قبول نکرد تلخ شد.
- عرضه‌ی ولایت بر پرندگان، هر کدام قبول کرد با صدای زیبا و فصیح می‌خواند، و هرکدام قبول نکرد اَلکَن شد.

یک تقارن جالب

از لطایف مقدرات الهی این است که در روز ۱۸ ذی‌الحجه عثمان کشته شد و مردم پس از ۲۳ سال غصب خلافت، با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کردند و خلافت ظاهری آن حضرت بار دیگر مقارن با روز غدیر شد. [۴۴۶].

[صفحه ۲۴۵]

عید غدیر را چگونه جشن بگیریم

اساس و سابقه عید و جشن غدیر

اعیادِ هر ملت، روزی برای احیاء شعائر آنان و تجدید عهد و یادآوری روزهای سرنوشت ساز و مهم آنهاست. عید گرفتنِ روز «غدیر» از همان سال حجهٔ الوداع و در همان بیابان غدیر پس از اتمام خطبه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شروع شد. در طول سه روز توقف در «غدیر خم» مراسمی بر پا شد و حضرت شخصاً از مردم خواستند که به او تبریک بگویند و می‌فرمود: «هَنِّئونی، هَنِّئونی» که این سخن را در هیچیک از فتحها و پیروزی‌ها نفرموده بود.

اولین تهنیت‌ها و تبریکها را مردم به خود پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات‌اللَّه‌علیهماوآلهما عرض کردند و به همین مناسبت در آن ایام شعر سروده شد.

این سنت حَسَنه در فراز و نشیب تاریخ همچنان ادامه یافت و به صورت یک سیره‌ی مستمر و مؤکد مورد توجه عام و خاص اهل اسلام بوده و هرگز ترک نشده است. [۴۴۷].

این عیـد در جوامع شـیعه- به پیروی از روایـات معصومین علیهم‌السـلام- از عیـد فطر و قربان مهم‌تر تلقّی شـده و به طور مفصل‌تری جشن گرفته می‌شود.

[صفحه ۲۴۶]

مراعات شئونِ جشن غدیر

از آنجا که هر قومی با چگونگی عید گرفتن، ماهیتِ فرهنگی و عقیدتی خود را نشان می‌دهند، لذا در مذهب اهل بیت علیهم‌السلام هم برای عیـد گرفتنِ «غـدیر» امور و جوانب مختلفی در نظر گرفته شـده است که بـا مراعات آنها گوشه‌ای از ماهیتِ فکری تشیع به جهانیان معرفی می‌شود. این موارد که از روایات استخراج شده در این قسمت ذکر خواهد شد.

مراسم جشنی که به مناسبت غدیر گرفته می‌شود منحصر به آنچه ذکر می‌کنیم نیست، ولی باید ضمن اظهار سرور و شادی سه جهت اساسی در نظر گرفته شود:

اولاً: برنامه‌های جشن تناسب با موضوع عید داشـته باشد، و متناسب با مقام صاحب عید یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السـلام باشد، و رنگ مذهبی در سراسر مراسم مد نظر باشد و با جشنهای عادی از قبیل عروسی و ولیمه و غیره کاملاً متمایز باشد.

ثانیـاً: کارهـایی کـه بـا شـرع منافـات دارد- چـه حرام و چـه مکروه- به هیـچ عنـوان در مراسم جشن مخلـوط نشـود. آنچه قلب ائمه علیهم‌السـلام را رنـج می‌دهـد و هر کس می‌توانـد بـه حکم وجـدان بفهمـد که ایشـان از نبـودن آن خشـنودترند، در همه‌ی جشـنها بخصوص چنین جشنهایی باید ترک شود.

ثالثاً: آنچه ذیلاً از روایات استخراج شده مورد توجه باشد و تا حد امکان سعی در پیاده کردن آنها در مراسم غدیر باشد.

دستورات ائمه درباره عید و جشن غدیر

اشاره

در احادیث اهل بیت علیهم‌السـلام مراسم و برنامه‌های عامی برای همه‌ی اعیاد وارد شـده که در کتب ادعیه مذکور است. گذشـته از آنها برای عید و جشن غدیر دستورات خاصی از ائمه علیهم‌السلام وارد شده که آنها را در دو قسمت بیان می‌نماییم:

۱. امور اجتماعی.

۲. امور عبادی.

[صفحه ۲۴۷]

امور اجتماعی در عید غدیر

اظهار سرور قلبی و زبانی

- امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: در این روز، روی خوش با یکدیگر داشته باشید، و در ملاقاتهایتان اظهار سرور و شادی نمائید. [۴۴۸].

- امام صادق علیه‌السـلام فرمود: روز غـدیر روزی است که به عنوان اظهار سـرور از نعمت ولایت که خداوند بر شـما منت گذارده،

باید شکر و حمد خدا نمائید. [۴۴۹].

– امام رضا علیه‌السلام فرمود: این روز، روزِ تبسم بر روی مؤمنین است. هر کس در این روز بر روی‌برادر مؤمن خود تبسم کند خداوند در روز قیامت نظر رحمت به‌او می‌نماید و هزار حاجت او را بر می‌آورد، و قصری از دُرّ سفید در بهشت برایش بنا می‌کند. [۴۵۰].

تبریک و تهنیت گفتن

– امام صادق علیه‌السلام فرمود: هرگاه در این روز برادر مؤمن خود را ملاقات کردی بگو:

«الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی أَکْرَمَنا بِهذَا الْیَوْمِ وَ جَعَلَنا مِنَ الْمُؤْمِنینَ، وَ جَعَلَنا مِنَ الْمُوفینَ بِعَهْدِهِ الَّذی عَهِدَهُ إِلَیْنا وَ میثاقِهِ الَّذی واثَقَنا بِهِ مِنْ وِلایَةِ وُلاةِ أَمْرِهِ وَالْقُوَّامِ بِقِسْطِهِ وَ لَمْ یَجْعَلْنا مِنَ الْجاحِدینَ وَ الْمُکَذِّبینَ بِیَوْمِ الدّینِ».

«شکر خدای را که ما را به این روز گرامی داشته و ما را از مؤمنان و از وفاداران به پیمانی که با ما بسته و عهدی که درباره‌ی والیان امرمان و بر پا دارندگان عدالت از ما گرفته قرار داده است، و ما را از منکران و تکذیب کنندگان روز قیامت قرار نداده است». [۴۵۱].

– امام رضا علیه‌السلام فرمود: در این روز به یکدیگر تهنیت و تبریک بگوئید، و

[صفحه ۲۴۸]

هرگاه برادر مؤمن خود را ملاقات کردید چنین بگوئید:

«الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ بِوِلایَةِ أَمیرِالْمُؤْمنینَ علیه‌السلام». «سپاس خدایی را که ما را از تمسک کنندگان به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرارداده است». [۴۵۲].

– در بخش دوم ذکر شد که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم به مردم دستور دادند که به خود ایشان و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبریک و تهنیت بگویند، و می‌فرمود: «هَنِّئُونی، هَنِّئُونی». [۴۵۳].

جشن گرفتن عمومی

– جشن گرفتن به معنای اجتماع عده‌ای به مناسبتی شادی آور و مسرور کننده است. به عبارت دیگر «جشن» بمعنی عید گرفتنِ دستجمعی و نمونه‌ی بارز آن است.

– امیرالمؤمنین علیه‌السلام روز غدیری را که با جمعه مقارن شده بود جشن گرفتند و در خطبه‌ای به همین مناسبت، مطالب مفصلی درباره‌ی غدیر و عید گرفتن آن فرمودند. پس از نماز، حضرت به اتفاق اصحابشان به منزل امام مجتبی علیه‌السلام که جشنی در آن برپا کرده بود رفتند و پذیرایی مفصلی انجام شد. [۴۵۴].

– امام رضا علیه‌السلام در روز غدیری روزه گرفتند و برای افطار عده‌ای را دعوت نمودند، و برای آنان سخنان مفصلی درباره‌ی غدیر فرمودند، و به منازل آنان هدایایی فرستادند. [۴۵۵].

– امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی عید غدیر فرمود: در این روز کنار یکدیگر جمع شوید تا خداوند امور شما را جمع و درست نماید. [۴۵۶].

[صفحه ۲۴۹]

– سرودن و خواندن اشعار نیز تناسب تامی با جشن عمومی غدیر دارد که در واقع نوعی یادبود و یادگار است و با شیرینی خاصی که در شعر نهفته است طراوتِ جشن بیشتر می‌شود.

شعر گفتنِ حسان بن ثابت به مناسبت مراسم غدیر که با اجازه‌ی شخص پیامبر صلی اللّه علیه و آله در اولین جشن غدیر صورت گرفت مؤید این مطلب است. [۴۵۷].

لباس نو پوشیدن

– امام رضا علیه‌السلام‌فرمود: این روز، روز زینت کردن است. هر کس خود را برای روز عید غدیر زینت کند خداوند گناهان او را می‌آمرزد، و ملائکه‌ای به سوی او می‌فرستد که برای او حسنات بنویسند و تا سال آینده درجات او را بالا ببرند. [۴۵۸].
– امام رضا علیه‌السلام در روز عید غدیری به منازل عده‌ای از خواص اصحابشان البسه‌ی نو حتی انگشتر و کفش فرستادند، و احوال ظاهری آنان و اطرافیان خود را تغییر دادند، و لباسهای عادی روزانه را به لباسهای مناسب عید تغییر دادند. [۴۵۹].

هدیه دادن

– امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: در این روز نعمتهای خداوند را به یکدیگر هدیه دهید همانطور که خداوند بر شما منت نهاده است. [۴۶۰].

دیدار مؤمنان

– امام رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس در این روز مؤمنان را زیارت کند و به دیدار آنان رود خداوند بر قبر او هفتاد نور وارد می‌کند و قبر او را وسیع می‌نماید، و هر روز هفتاد هزار ملائکه در قبرش او را زیارت می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند. [۴۶۱].
[صفحه ۲۵۰]

توسعه بر خانواده و برادران

– امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز عید غدیری فرمود: وقتی از این اجتماعتان برگشتید بر عیال خود توسعه دهید و با برادران خود نیکی کنید ... به یکدیگر نیکی کنید تا خداوند الفت و انس شما را بر قرار فرماید. [۴۶۲].
– امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: احسان در این روز موجب رشد مال و زیاد شدن آن می‌گردد. [۴۶۳].
– امام رضا علیه‌السلام فرمود: هر کس در این روز بر عیالش و بر خودش وسعت دهد خداوند مالش را زیاد می‌کند. [۴۶۴].

عقد اخوت و برادری

یکی از مراسمی که برای عید غدیر ذکر شده برنامه‌ی «عقد اُخُوّت» است، به این معنی که برادران دینی– طی یک سنت اسلامی– برادری خود را مستحکم می‌نمایند و با یکدیگر پیمان می‌بندند که در آخرت نیز به یاد یکدیگر باشند. در ضمن درباره‌ی حقوق برادری اسلام که بسیار زیاد است و مراعات آنها احتیاج به مواظبت دارد از یکدیگر حلیت می‌گیرند، و با همین حلالیت بار دیگر خود را متوجه لزوم مراعات آنها می‌نمایند.
کیفیت اجرای عقد اُخُوّت چنین است: [۴۶۵].
دست راست خود را در دست راست برادر مؤمن می‌گذاری و می‌گویی:
«واخَیْتُکَ فِی اللَّهِ وَ صافَیْتُکَ فِی اللَّهِ وَ صافَحْتُکَ فِی اللَّهِ، وَ عاهَدْتُ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِیائَهُ وَ الْأَئِمَّهَ الْمَعْصُومینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ

عَلی أَنّی إنْ
[صفحه ۲۵۱]
کُنْتُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الشَّفاعَةِ وَ اُذِنَ لی بِأَنْ أَدْخُلَ الْجَنَّةَ لا أَدْخُلُها إِلاَّ وَ أَنْتَ مَعی».
«با تو در راه خدا برادری و یک روئی (با صفائی) می‌نمایم و دست می‌دهم، و با خدا و ملائکه‌اش و رسولان و انبیائش و امامان معصوم علیهم‌السلام پیمان می‌بندم که اگر من از اهل بهشت و اهل شفاعت بودم و به من اجازه‌ی ورود به بهشت داده شد، وارد آن نشوم مگر آنکه تو نیز همراه من باشی».
آنگاه برادر دینی در جواب او بگوید: «قَبِلْتُ»: «قبول کردم». سپس بگوید: «أَسْقَطْتُ عَنْکَ جَمیعَ حُقُوقِ الْاُخُوَّةِ ما خَلاَ الشَّفاعَةَ و الدُّعاءَ وَ الزِّیارَةَ»: «همه‌ی حقوق برادری را از تو ساقط کردم (و بر تو بخشیدم) مگر شفاعت و دعا و زیارت را».

امور عبادی در عید غدیر

صلوات و لعن و برائت

- امام صادق علیه‌السلام فرمود: در این روز بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام بسیار صلوات بفرست، و از ظالمان بر آنان برائت بجوی. [۴۶۶].
- امام صادق علیه‌السلام فرمود: در این روز بسیار بگو:
«اللّهُمَّ الْعَنِ الْجاحِدِیْنَ وَ النّاکِثینَ وَ الْمُغَیِّرینَ وَ الْمُبْدِلینَ وَ الْمُکَذِّبینَ الَّذینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدّینِ مِنَ الْأَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ».
«خداوندا، منکران و عهدشکنان و تغییردهندگان و تبدیل‌کنندگان (بدعت‌گذاران) و تکذیب کنندگانِ روز قیامت، از اولین و آخرین را لعنت فرما». [۴۶۷].
- امام رضا علیه‌السلام فرمود: این روز، روزِ بسیار صلوات فرستادن بر محمد و آل‌محمد علیهم‌السلام است. [۴۶۸].
[صفحه ۲۵۲]

شکر و حمد الهی

- امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: در این روز خداوند را بر این نعمت (ولایت) که بر شما ارزانی داشته شکر کنید. [۴۶۹].
- امام صادق علیه‌السلام فرمود: این روز، روزِ شکر خداوند و حمد اوست بر آنچه خداوند از امر ولایت بر شما ارزانی داشته است. [۴۷۰].
- ادعیه‌ی مفصلی درباره‌ی چگونگی شکرگزاری در این روز وارد شده است که مضمون یکی از آنها چنین است:
شکر خدا را که فضیلتِ این روز را به ما شناسانید و حرمت آن را به ما فهمانید، و با معرفت آن به ما شرافت داد. [۴۷۱].

زیارت امیرالمؤمنین

یکی از مراسم خاص روز غدیر، زیارت بارگاه مطهر و حریم ملائک پاسبانِ صاحب این روز یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. چه بسا بتوان این معنی را در زیارتش در نظر گرفت که: چون ما موفق نشده‌ایم در صحرای غدیر حضور یابیم تا به حضرتش تبریک و تهنیت بگوئیم، اینک در چنین روزی- پس از قرنها- به زیارت قبر او می‌رویم، و با این اعتقاد که امام معصوم همیشه زنده است و صدای ما را می‌شنود، به ساحت اقدس او تبریک و تهنیت می‌گوئیم و با او تجدید بیعت می‌نمائیم.

- امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: اگر در روز عید غدیر در مشهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام (یعنی نجف) بودی کنار قبر آن حضرت برو و نماز و دعا بخوان، و اگر در شهرهای دور دست بودی به سوی او اشاره کن و این دعا را بخوان [... ۴۷۲].

[صفحه ۲۵۳]

- امام رضا علیه‌السلام فرمود: هر جا که باشی در روز غدیر خود را کنار قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام برسان، که خداوند در این روز گناهان شصت ساله را از مؤمنان می‌آمرزد، و دو برابر ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش جهنم آزاد می‌کند. [۴۷۳].

- امام علی النقی علیه‌السلام زیارت مفصلی مخصوص روز غدیر دستور فرموده‌اند که از نظر مضامین و محتوا، دوره‌ی کامل عقاید مربوط به ولایت و فضائل و سوابق و محنت‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بیان می‌کند. [۴۷۴].

نماز و عبادت و احیاء

- امام صادق علیه‌السلام فرمود: این روز، روز عبادت و نماز است. [۴۷۵].

- امام صادق علیه‌السلام فرمود: نیم ساعت قبل از ظهر- به عنوان شکر خداوند- دو رکعت نماز بخوان. در هر رکعت سوره‌ی حمد ده مرتبه، سوره‌ی توحید ده مرتبه، سوره‌ی قدر ده مرتبه، آیهٔ الکرسی ده مرتبه.

هر کس این نماز را بخواند نزد خداوند معادل صد هزار حج و صد هزار عمره است و هر حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را از خدا بخواهد به آسانی و عافیت بر می‌آورد. [۴۷۶].

- امام صادق علیه‌السلام فرمود: مستحب است نماز در مسجد غدیر، [۴۷۷] چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مکان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را منصوب فرموده و خداوند حق را در این روز ظاهر نموده است. [۴۷۸].

[صفحه ۲۵۴]

روزه گرفتن

- امام صادق علیه‌السلام فرمود: این روز، روزی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عنوان شکر خداوند روزه گرفت. [۴۷۹].

- امام صادق علیه‌السلام فرمود: «روزه‌ی این روز معادل روزه‌ی شصت ماه است»، [۴۸۰] و در حدیثی فرمود: «کفاره‌ی شصت سال است»، [۴۸۱] و در حدیثی فرمود: «افضل از روزه‌ی شصت سال است». [۴۸۲].

- امام صادق علیه‌السلام‌فرمود: روزه‌ی این روز معادل صد حج و صد عمره‌ی مقبول است. [۴۸۳].

- امام صادق علیه‌السلام فرمود: روزه گرفتن در روز غدیر خم معادل روزه گرفتن به قدر عمر دنیا است. [۴۸۴] (یعنی: اگر انسانی به قدر عمر دنیا زنده بماند و همه را روزه بگیرد، چنین ثوابی به روزه گیرنده‌ی روز غدیر داده می‌شود).

دعا (تجدید عهد و پیمان و بیعت)

دعاهای مختصر و مفصلی برای روز غدیر وارد شده است که خواندن آنها نوعی تجدید عهد و پیمان با خدا و رسول و ائمه علیهم‌السلام به شمار می‌آید و می‌توان به عنوان «تجدید بیعت» از آن یاد کرد.

مضامین والای این دعاها، در قالب شکرگزاری و اظهار عقاید یک شیعه در ولایت و برائت و دعا برای آینده‌ی عقاید اوست که می‌توان آنها را تحت سه عنوان «ولایت»، «برائت» و «مبارکی روز غدیر» خلاصه کرد. ذیلا به مضامین بعضی از

[صفحه ۲۵۵]

دعاهای روز غدیر اشاره می‌شود: [۴۸۵].

- خـدایا همانگونه که در ابتـدای خلقت من (در عالم ذر) مرا از اجابت کنندگان «بلی» گویان قرار دادی، و پس از آن کرم دیگری نمودی که همان عهـد را در غـدیر تجدیـد نمودی و مرا به امامان هـدایت فرمودی، خـدایا این نعمت را کامل فرما و تا هنگام مرگ آن را از من مگیر، و مرا طوری بمیران که از من راضی باشی.

- خداوندا، ما ندای منادی ایمان را اجابت کردیم، که آن منادی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و ندای او ولایت بود.

- خدایا، تو را شکر که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ما را به امامان علیهم‌السلام هدایت کردی که آنان کمال دین و تمام نعمت بودند، و با این هدایت بود که اسلام را به عنوان دین ما پسندیدی.

- خـدایا مـا تـابع پیـامبر و امیرالمؤمنین صـلوات الله علیهما و آلهما هستیم، و به جبت و طاغوت و بتهای چهارگانه و تابعین آنها کفر می‌ورزیم، و از هر کس که آنان را دوست بدارد از اول تا آخر روزگار بیزاریم. خدایا، ما را با امامانمان محشور فرما.

- خدایا، ما بری و بیزار هستیم از هر کس که با امامان روی جنگ داشته باشد، از جن و انس از اولین و آخرین.

- خـدایا تو را شـکر می‌کنیم بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام و بر اتمام نعمت و تجدید عهد و پیمان بر ولایت او، و اینکه ما را از اتباع تغییر دهندگان دین و تحریف کنندگان قرار ندادی.

- خـدایا در این روز (غـدیر) چشم ما را روشن گردان، و پراکندگی ما را جمع‌گردان، و ما را بعد از هدایت گمراه مگردان، و ما را از شکر گزاران نعمتت قرارده.

- شکر خدا را که ما را به این روز گرامی داشته و ما را از وفاداران به عهد و پیمانش درباره‌ی والیان امرمان قرار داده است.

- خدایا، این روزی که ما را به آن گرامی داشته‌ای مبارك فرما، و ما را در ولایت ثابت

[صفحه ۲۵۶]

قدم فرما، و ایمان ما را مستودع و عاریه قرار مده، و ما را از برائت جویندگان از دعوت کنندگان به دوزخ قرار بده.

- خدایا، ما را توفیق همراهی با حضرت مهدی علیه‌السلام و حضور در تحت لوایش عنایت فرما.

[صفحه ۲۵۸]

پرونده باز غدیر تا قیامت

اشاره

پرونـده‌ی غـدیر بـا کلیـد «من کنت مولاه فعلی مولاه» گشوده می‌شود و اوراق آن به دو بخش تقسیم می‌گردد: یکی «اللهم وال من والاه و انصر من نصره» و دیگری «اللهم عاد من عاداه و اخذل من خذله». اینك از بلندای چهارده قرن، افقهای دور دستی را می‌توان نگریست که عکس العملهای دو جبهه‌ی غدیر و سقیفه در این پرونده منعکس شده و می‌شود.

از همان منبر پیامبر صـلی الله علیه و آله اقـدامات موافق و مخالف هویدا شد و ادامه یافت تا روزی که غدیر به دست سـقیفه به خون نشـست. آنان که در سقیفه جمع شدند و بر منبر آن ابوبکر و عمر را معرفی کردند، در واقع جبهه‌ای در برابر غدیر تشکیل دادند و تا همیشه‌ی تاریخ برای گسترش اعتقاد خویش تلاش کردند و جنگیدند. از آن روز غدیر گرانسنگ امتحان شد تا مدافعان هر جبهه را شناسایی کند.

پرونـده‌ی غـدیر هرگز بسته نمی‌شود تا روز قیامت که در پیشـگاه محمد و علی صـلوات الله علیهما و آلهما باز شود و همه درباره‌ی آن، مورد سؤال قرار گیرند.

در یك نگاه برگهای این پرونـده شامل مناظرات و اتمام حجتهای غدیر، اقرارهای دشـمنان درباره‌ی آن، جنگهای طرفداران غدیر و

سقیفه، فرهنگ مکتوب غدیر، ادبیات غدیر و یادبودهای غدیر است. همه‌ی اینها دفتر غدیر را پر از خاطرات شیرین و تلخی کرده که در چهارده قرن به خود دیده و عظمت آن را ترسیم می کند.
خدایا نام ما را در صفحات «اللهم انصر من نصره» ثبت فرما، و به ما شناختی کامل از گروه «اللهم اخذل من خذله» عنایت فرما. ای خدای شیعه، خورشید بلند غدیر را تا همیشه‌ی روزگار در کرانه‌ی اقیانوس اسلام، چراغ راه اهل بهشت قرار ده و نام آن را جهانی فرما.
[صفحه ۲۵۹]

اتمام حجت خدا و معصومین با غدیر

اشاره

پرونده‌ی علمی غدیر تا کنون دوران بی‌وقفه‌ی هزار و چهارصد ساله‌ای را پشت سر گذاشته که طی آن امر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر پشتیبانی دائمی از غدیر به اجرا در آمده است. واعظان بسیاری بر فراز منبرها، و علمای وارسته‌ای در مجالس بحث و مناظره، و مؤلفان زبردستی در کتابها، و ابرمردانی همچون سلمان و ابوذر و مقداد به عنوان شاهدان صدق غدیر، و نیز خدمتگزارانی در آحاد جامعه، وظیفه‌ی حراست و دفاع از این آرمان بزرگ اسلام را بر دوش کشیده‌اند.
اگر غدیر در عینیت جامعه تحقق می‌یافت اختلاف و تفرقه‌ای نبود تا نیاز به احتجاجها و مناظرات برای اثبات بنیادهای ولایت باشد. نفرین خداوند بر آنان که زلال غدیر را گل آلود نمودند و نسلهایی را از نوش گوارای آن محروم ساختند، و صلوات و رحمت و برکات خداوند بر امامان دلسوز امت، که برای نجات غرق‌شدگان در فتنه‌ی سقیفه به حفظ و احیای غدیر در شرایط مختلف پرداختند.
مخاطب این اقدامات عبارت بودند از تازه آشنایانی که می‌بایست از این حقیقت بزرگ اسلام آگاهی می‌یافتند، وجدانهای خفته‌ای که نیاز به تجدید عهد و یادآوری و بیداری داشتند، دلهای مرده‌ای که باید راه هدایت برایشان باز می‌شد تا آبی به زمین خشکیده‌ی آنان برسد، نسلهای آینده‌ای که شاید صدها سال دیگر قدم به این جهان
[صفحه ۲۶۰]
می گذاشتند و باید حقیقت غدیر برای اطلاع آنان در صفحات تاریخ ثبت می‌شد.
تاریخچه‌ی این دفاع مقدس از حریم غدیر، دلیر مردان علم را در خود جای داده که در هر زمانی به اقتضای آن و در هر مکانی طبق شرایط آن، از فکر و روح سرشار از معنویتشان گرفته تا جان و آبرویشان در طبق اخلاص می گذاشتند، و با اسلحه‌ی استدلالهای قاطع ولایت که پشتیبانش پروردگار است، دشمنان زبون و رنگ به رنگ ولایت را در صحنه‌ی بحثهای علمی شکست داده و نام تشیع و غدیر را در گستره‌ی جهان بلند آواز و سرافراز ساخته‌اند.
نمونه‌های بارز این احتجاجات و استدلالها و یادآوریهای غدیر توسط خود ائمه علیهم‌السلام و اصحابشان صورت گرفته است. تمام راویانی که در طول هزار و چهارصد سال حدیث غدیر را روایت کرده‌اند نیز به گونه‌ای جهاد خود را در مقابله با اهل سقیفه به نمایش گذاشته‌اند.
علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل اللّه فرجه پرچم دفاع از غدیر را به دوش کشیده‌اند و در پای آن مقاومت نموده‌اند. تا آنجا که در مواردی حتی خود دشمن اقرار به غدیر نموده و از انکار آن عاجز مانده است.
امروز دامنه‌ی این احتجاجات از کتابها و جلسات بالاتر رفته و در کنفرانسها و به صورت برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و حتی در

اینترنت مطرح شده است.

در بخش حاضر نمونه‌هایی از این احتجاجات و اتمام حجتها که بخشی از صدها هزار مورد آن است تقدیم می‌شود.

اتمام حجت خداوند با غدیر

۱. در غدیر حارث فهری معترضانه از خدا درخواست عذاب کرد. خداوند هم فوراً سنگی از آسمان فرستاد و او را جلوی چشم همه هلاک کرد، و این ماجرا به عنوان اولین اتمام حجت مستقیم خداوند ثبت شد. [۴۸۶].

[صفحه ۲۶۱]

۲. در غدیر، مردم مردی زیبا صورت را دیدند که می‌گفت: «به خدا قسم روزی مانند امروز ندیدم ... برای او پیمانی بست که جز کافر به خدا و رسولش آن را بر هم نمی‌زند ». ... وقتی از پیامبر صلی اللّه علیه و آله پرسیدند او که بود؟ فرمود: او جبرئیل بود. و بدینگونه بار دیگر اتمام حجت الهی برابر دیدگان همه انجام شد. [۴۸۷].

۳. عده‌ای از منافقین نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمدند و از آن حضرت آیت و نشانه‌ای خواستند. پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: آیا روز غدیر خم برای شما کافی نبود؟ آنگاه که من علی را به امامت منصوب نمودم، منادی از آسمان ندا داد: «این ولی خداست، تابع او باشید، وگرنه عذاب خدا بر شما نازل می‌شود». [۴۸۸].

۴. روزی ابوبکر با نیرنگی تازه برای توجیه غصب خلافت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ی مسئله‌ی ولایت تو بعد از غدیر چیزی را تغییر نداده ... ولی اینکه تو خلیفه‌ی او باشی در این باره چیزی به ما نگفته است!!

حضرت فرمود: چطور است پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را به تو نشان دهم تا او به تو بگوید؟ ابوبکر پذیرفت و پس از نماز مغرب همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مسجد قبا آمدند و دیدند پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در سمت قبله‌ی مسجد نشسته و خطاب به ابوبکر فرمود: «ای ابوبکر بر ضد ولایت علی اقدام کرده‌ای و در جای او نشسته‌ای که جای نبوت است و جز او کسی مستحق آن نیست زیرا او وصی و خلیفه‌ی من است »....

با این معجزه که پشتوانه‌ی الهی داشت بار دیگر خداوند حجتش را بر غاصب حق صاحب غدیر تمام کرد. [۴۸۹].

[صفحه ۲۶۲]

۵. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان خلافت ظاهری خود عده‌ای از شاهدان عینی غدیر را به خدا قسم داد که برخیزند و در مقابل مردم به آنچه دیده‌اند شهادت دهند. عده‌ای برخاسته و شهادت دادند ولی هشت نفر ابا کردند.

حضرت فرمود: «اگر شما دروغ می‌گویید و بهانه می‌آورید در حالی که در غدیر حاضر بوده و شنیده‌اید، خدا هر یک از شما را به بلایی آشکار گرفتار کند». بدینگونه سی سال پس از واقعه‌ی غدیر بار دیگر اتمام حجت پروردگار ظاهر شد و هر یک از اینان به مرضی گرفتار شدند بطوری که همه دیدند. مبتلا شدگان نزد مردم اقرار می‌کردند که ما با دعای حضرت به عذاب الهی دچار شده‌ایم. [۴۹۰].

اتمام حجت پیامبر با غدیر

۱. چادرنشینی از اطراف مدینه از حضرت پرسید: حاجیان قوم من خبر آورده‌اند که در غدیر خم اطاعت علی را واجب کرده‌ای. آیا این از جانب خدا بوده است؟ فرمود: «خدا آن را واجب کرده، و اطاعت او را بر اهل آسمان و زمین واجب نموده است». [۴۹۱].

۲. حضرت در مدینه فرمود: «روز غدیر بهترین اعیاد امت من است و آن همان روزی است که خداوند به من دستور داد برادرم علی

بن ابی‌طالب را برای امتم منصوب نمایم». [۴۹۲].

۳. حضرت در وصیت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود ...: « من در روز غدیر خم از مردم عهد و پیمان گرفته‌ام که تو وصی و خلیفه‌ی من و صاحب اختیار مردم پس از من هستی». [۴۹۳].

۴. از پیامبر صلی اللّه علیه و آله منظور از «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ » ... را پرسیدند. فرمود ...: « هرکس من صاحب اختیار اویم و نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی بن ابی‌طالب

[صفحه ۲۶۳]

صاحب اختیار اوست و نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است و در برابر او برایش امری نیست. [۴۹۴].

اتمام حجت امیرالمؤمنین با غدیر

۱. هفت روز پس از رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مسجد آمدند و خطاب به مردم ضمن سخنانی فرمودند: «پیامبر صلی اللّه علیه و آله به حجهٔ الوداع رفت و سپس به غدیر خم آمد و در آنجا شبیه منبری برای او ساخته شد و بر فراز آن رفت و بازوی مرا گرفت و بلند کرد به حدی که سفیدی زیر بغلش دیده شد و در آن مجلس با صدای بلند فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ » ... خداوند در آن روز این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَرَضيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ ديناً». [۴۹۵].

۲. ابوبکر و عمر برای بیعت گرفتن به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و پس از صحبتهایی بیرون آمدند. حضرت بلافاصله به مسجد آمد و ضمن مطالبی فرمود: «ابوبکر و عمر نزد من آمدند و از من طلب بیعت نمودند با کسی که او باید با من بیعت کند...! من صاحب روز غدیرم ». [... ۴۹۶].

۳. بار اول که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به اجبار برای بیعت آوردند و حضرت امتناع کرد، در آنجا فرمود ...: « گمان ندارم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خم برای احدی حجتی و برای گوینده‌ای سخنی باقی گذاشته باشد. قسم می‌دهم کسانی را که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر «من کنت مولاه فعلی مولاه » ... را شنیدند که برخیزند و شهادت دهند». دوازده نفر از اهل بدر برخاستند و به ماجرای غدیر شهادت دادند و سایر مردم هم در این باره مطالبی گفتند، به طوری که عمر از ترس مجلس را تعطیل کرد!! [۴۹۷].

[صفحه ۲۶۴]

۴. بار دوم که حضرت را طناب برگردن و شمشیر بالای سر به اجبار برای بیعت آوردند، عمر گفت: بیعت کن و گرنه تو را می‌کشیم. حضرت فرمود: «ای مسلمانان، ای مهاجران و انصار، شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدید که در روز غدیر خم چه می‌فرمود »؟ ... همه تصدیق کردند و گفتند: آری به خدا قسم. [۴۹۸].

۵. پس از غصب خلافت و خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آن حضرت دائما با غاصبان با ترشرویی روبرو می‌شد و انزجار خود را نشان می‌داد. ابوبکر برای خاتمه دادن به این مشکل غفلتا نزد حضرت آمد و خواست تا در خلوت گفتگو کنند. در آن مجلس حضرت به ابوبکر فرمود: «تو را به خدا قسم می‌دهم آیا من صاحب اختیار تو و هر مسلمانی طبق فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر هستم یا تو»؟ ابوبکر گفت: البته تو هستی! [۴۹۹].

۶. ابوبکر ادعا کرد که در غدیر، پیامبر علی را صاحب اختیار ما قرارداد ولی خلیفه‌ی ما قرار نداد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خودش به تو بگوید می‌پذیری؟ گفت: آری. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد قبا پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان ابوبکر دادند، و حضرت به او فرمودند: علی وصی و خلیفه‌ی من است. [۵۰۰].

۷. روزی ابوبکر به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: اگر کسی که به او اطمینان داشته باشم شهادت دهد که تو به خلافت سزاوارتری آن را به تو می‌سپارم!!! حضرت فرمود: ای ابوبکر، مطمئن‌تر از پیامبر سراغ داری؟! آن حضرت در چهار مورد برای من از تو و عمر و عثمان و عده‌ای از همراهیانت بیعت گرفت که یکی از آنها روز غدیر در بازگشت از حجهٔالوداع بود. [۵۰۱].

[صفحه ۲۶۵]

۸. وقتی نماینده‌ی ابوبکر- که پس از غصب فدك به آنجا فرستاده بود- به دست اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام کشته شد، ابوبکر خالد را با لشکری به منطقه فرستاد. وقتی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام رو به رو شدند حضرت با اشاره‌ی ذوالفقار، خالد را از اسب به زیر انداخت و به او فرمود ...: « آیا روز غدیر برای تو قانع کننده نبود که اکنون چنین تصمیمی گرفته‌ای»؟! [۵۰۲].

۹. پس از قضیه‌ی فوق حضرت به مدینه بازگشتند و مطالبی بین حضرت با ابوبکر رد و بدل شد. آنگاه حضرت خطاب به عمویشان عباس فرمودند ...: « اکنون که روز غدیر برای اینان قانع کننده نیست به حال خود واگذارشان. بگذار آنچه می‌توانند ما را ضعیف نمایند که خداوند مولای ماست و او بهترین حکم کننده است». [۵۰۳].

۱۰. در زمان عمر، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مجلسی از بنی‌هاشم تشکیل شد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدعتهای ابوبکر و عمر را شمردند، و از جمله فرمودند: «عمر بود که در روز غدیر خم- وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مرا برای ولایت نصب کرد، با رفیقش ابوبکر گفتگو کردند. آنگاه که کار معرفی و منصوب شدن من پایان یافته بود ابوبکر گفت: «این واقعا کرامت بزرگی است»! عمر با تندی به او نگاه کرد و گفت: «نه به خدا قسم، ابدا این سخن او را گوش نمی‌دهم و از او اطاعت نمی‌کنم»، سپس به او تکیه داد و با تکبر به راه افتادند. [۵۰۴].

۱۱. پس از قتل عمر، شورای شش نفره‌ای که او تعیین کرده بود جمع شدند تا یکی را از بین خود انتخاب کنند و البته توطئه‌ای بود برای انتخاب عثمان که از پیش تعیین شده‌بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام که‌یکی از شش‌نفر بود به عنوان اتمام‌حجت بربقیه فرمود: «شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا در بین شما غیر از من کسی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم او را به امر خدا منصوب کرده و فرموده باشد: «من کنت مولاه فعلی مولاه »؟ ... همه گفتند: نه، کسی جز تو صاحب این فضیلت نیست. حضرت فرمود: «آیا کسی غیر از من در میان شما هست که پیامبر صلی الله علیه و آله

[صفحه ۲۶۶]

در جحفه کنار درختان غدیر خم به او فرموده باشد: هر کس از تو اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس مرا اطاعت کند از خدا اطاعت کرده‌است؟ همه گفتند: نه به خدا قسم، کسی جز تو صاحب این مقام نیست. [۵۰۵].

۱۲. پس از ماجرای شورا و انتخاب عثمان، مردم برای بیعت با او به مسجد آمدند. در آن جمع حضرت بپاخاست و ضمن سخنانی فرمود: آیا در میان شما کسی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم دست او را گرفته و فرموده باشد: «من کنت مولاه فعلی مولاه »؟ ... یك نفر به نیابت از بقیه گفت: کسی را سراغ نداریم که صحیح‌تر از گفتار تو گفته باشد. [۵۰۶].

۱۳. در مجلس بزرگی که با حضور دویست نفر از صحابه در زمان عثمان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل شده بود، حضرت فرمود: «خداوند به پیامبرش دستور داد تا والیان امرشان را معرفی کند ... این بود که در غدیر خم مرا منصوب نمود و در خطابه‌ای فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه »، ... و خداوند این آیه را نازل کرد: «الیوم أکملت لکم دینکم »....

همه جمعیت مسجد گفتند: آری به خدا قسم، این را شنیدیم و همانطور که گفتی حاضر بودیم. حضرت فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم کسانی که از دو لب پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را به یاد دارند شهادت دهند. مقداد و ابوذر و عمار و براء و زید بن ارقم برخاستند و گفتند: «ما شهادت می‌دهیم که به یاد داریم هنگامی را که تو در غدیر بر فراز منبر کنار آن حضرت ایستاده بودی و او می‌فرمود: «ای مردم ... خداوند شما را به ولایت امر کرده و من شما را شاهد می‌گیرم که ولایت مخصوص این (علی)

است ». [... ۵۰۷].

[صفحه ۲۶۷]

۱۴. در همان مجلس حضرت در جواب این سؤال که با ادعای ابوبکر چه کنیم که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند نبوت و خلافت را برای اهل بیت جمع نمی‌کند؟ فرمود: «دلیل بر بطلان آن، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که در غدیر خم فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، من چگونه نسبت به آنان صاحب اختیارم در حالی که آنان امیر و حاکم بر من باشند»؟! [۵۰۸].

۱۵. در همان مجلس حضرت درباره‌ی «فلیبلغ الشاهد الغائب» یعنی «حاضران به غائبان برسانند»، فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را فقط در روز غدیر خم و در روز عرفه و در روز رحلتش فرموده ... و به عموم مردم دستور داده که هر کسی را دیدند واجب بودن اطاعت از امامان آل محمد علیهم‌السلام و واجب بودن حقشان را برسانند ». [... ۵۰۹].

۱۶. در میدان جنگ جمل در بصره، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به طلحه فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی که می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». گفت: آری. فرمود: پس چرا به جنگ من آمده‌ای؟ گفت: «در خاطرم نبود و فراموش کرده بودم»! لازم به یادآوری است طلحه پس از اینکه غدیر را به یاد آورد باز هم به جنگ ادامه داد تا کشته شد. [۵۱۰].

۱۷. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه برای جنگ صفین آماده می‌شد ضمن خطابه‌ای چنین فرمود: ای مهاجران و انصار، ...آیا بر شما واجب نیست مرا یاری کنید؟ آیا امر من بر شما واجب نیست ...؟ آیا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نشنیدید که در روز غدیر درباره‌ی ولایت و صاحب اختیاری من می‌فرمود؟ [۵۱۱].

[صفحه ۲۶۸]

۱۸. معاویه در جنگ صفین طی نامه‌ای به امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین نوشت: «به من خبر رسیده که وقتی با اهل سر و خواص شیعیانت در خلوت می‌نشینید ... ادعا می‌کنی که ... خداوند اطاعت تو را بر مؤمنان واجب کرده و در کتاب و سنتش به ولایت تو امر کرده ... او هم امتش را در غدیر خم جمع کرده و آنچه درباره‌ی تو از جانب خداوند مأمور شده ابلاغ نموده و دستور داده حاضران به غایبان برسانند، و به مردم خبر داده که تو بر مردم صاحب اختیارتر از آنان هستی ». [... ۵۱۲].

۱۹. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در میدان جنگ صفین برای لشکر خود- در حالی که فرستادگان معاویه هم حاضر بودند- خطابه‌ای ایراد کردند و ضمن آن فرمودند: شما را قسم می‌دهم درباره‌ی قول خداوند «یا ایها الذین آمنوا اطیعواالله ... » ... که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در غدیر خم منصوب کرد و فرمود: «ای مردم، خداوند صاحب اختیار من، و من صاحب اختیار مؤمنانم و اختیارم بر مؤمنان از خودشان بیشتر است، بدانید که «من کنت مولاه فعلی مولاه ». ... دوازده نفر از بدریین برخاستند و به حضور خود در ماجرای غدیر شهادت دادند و چهار نفر برخاستند و تفصیل واقعه را برای مردم گفتند. [۵۱۳].

۲۰. معاویه در نامه‌ای به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فضایلی برای خود ذکر کرد و به آنها افتخار کرد. حضرت فرمود: آیا پسر هند جگر خوار بر من فخر می‌فروشد؟! سپس نامه‌ای در پاسخ او نوشتند و فضایل خود را به صورت اشعاری برایش فرستادند که یک بیت آن چنین است:

و أوجب لی ولایته علیکم

رسول الله یوم غدیر خم

یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم ولایت خود بر شما را برای من هم نسبت به شما واجب کرد. [۵۱۴].

[صفحه ۲۶۹]

۲۱. در روز جنگ صفین مردی از لشکر معاویه قرآن به دست به میدان مبارزه آمد در حالی که این آیه را تلاوت می‌کرد: «عم یتسائلون عن النبا العظیم ». ... حضرت شخصا به جنگ او رفتند و ابتدا پرسیدند: آیا نبأ عظیم را که مردم بر سر آن اختلاف دارند

می‌شناسی؟ آن مرد گفت: نه!! فرمود: «به خدا قسم منم نبأ عظیم که بر سر آن اختلاف دارند. بر سر ولایت من نزاع دارید ... در روز غدیر دانستید و روز قیامت خواهید دانست که چه کردید»؟ [۵۱۵].

۲۲. در زمان خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام، یکسال روز عید غدیر مقارن جمعه بود. حضرت خطبه‌های نماز جمعه را به مسئله‌ی غدیر اختصاص دادند و از جمله فرمودند ...: « خداوند در روز غدیر آنچه بیانگر اراده‌اش درباره‌ی انتخاب شدگانش بود بر پیامبرش فرستاد و به او دستور ابلاغش را داد ... خداوند دینش را کامل نمود و چشم پیامبرش و مؤمنان و تابعان را روشن ساخت». پس از خطبه‌ها و نماز جمعه، حضرت به اتفاق اصحابشان به منزل امام مجتبی علیه‌السلام که جشنی در آن برپا کرده بود رفتند و پذیرایی مفصلی انجام شد. [۵۱۶].

۲۳. در زمان خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دستور آن حضرت مجلس بزرگی در میدان بزرگ کوفه که مقابل مسجد کوفه و دار الامارة بود تشکیل شد و حضرت منبر رفتند در حالی که جمعیت عظیمی جمع شده بودند و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حضور داشتند.

حضرت از فراز منبر قسم دادند که هر کس در غدیر حاضر بوده برخیزد و به آنچه دیده شهادت دهد. پس از درخواست حضرت عده‌ای حدود سی نفر از میان جمعیت برخاستند و به آنچه در غدیر دیده بودند شهادت دادند، ولی هشت نفر از حاضران غدیر عمدا برای شهادت برنخاستند. حضرت از آنان علت را پرسید. آنان عذر آوردند که فراموش کرده‌ایم!!!

[صفحه ۲۷۰]

حضرت فرمود: «اگر در این عذرتان دروغ می‌گویید و عمدا برای شهادت قیام نمی‌کنید، هر کدام از شما به بلایی مبتلا شوید» و حضرت برای هر یک بلای خاصی را ذکر کردند. همه‌ی این هشت نفر به آنچه حضرت فرموده بود مبتلا شدند به طوری این ابتلا آشکار بود و بین مردم به همان علامت شناخته می‌شدند که نفرین شده‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نام گرفته بودند. [۵۱۷].

۲۴. در ماههای آخر عمر امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از جنگ نهروان، حضرت نوشته‌ای مفصل که در حد یک جزوه بود املا کردند و نویسنده‌ی حضرت آن را نوشت و قرار شد روزهای جمعه با حضور ده نفر از اصحاب خاصش متن این جزوه برای مردم خوانده شود. از فرازهای این نوشته چنین است: «دلیل من بر ولایت این است که صاحب اختیار مردم فقط من هستم نه قریش... چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت این امت را داشت و من بعد از او اختیارات او را دارم ... طبق گفته‌ی آن حضرت در غدیرخم که فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه» [۵۱۸].

۲۵. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بیان امتیازات خاص خود که به احدی جز او داده نشده فرمودند: خداوند با ولایت من دین این امت را کامل نمود و نعمتها را بر آنان تمام کرد ... هنگامی که در یوم الولایة (روز غدیر) به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا محمد، به مردم خبر ده که «الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا». [۵۱۹].

۲۶. آن حضرت در بیان حدیث «امر ما اهل بیت بر مردم سنگین است و جز انبیای مرسل و ملائکه‌ی مقرب و مؤمنی که خدا قلب او را امتحان کرده تحمل آن را ندارد»، فرمود ...: پیامبر ما صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود: «من کنت

[صفحه ۲۷۱]

مولاه فعلی مولاه»، آیا مؤمنان آن را پذیرفتند، به جز کسانی که خداوند آنان را از لغزش و گمراهی حفظ کرد؟ [۵۲۰].

۲۷. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواستند بالاترین منقبت خود را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بفرمایند. حضرت فرمود: «منصوب کردن آن حضرت مرا در غدیرخم که به امر خدای تبارک و تعالی ولایت را از جانب او برایم اقامه نمود ». [... ۵۲۱].

۲۸. روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با امام حسین علیه‌السلام مفاخره می‌کردند و فضایل خود را برای یکدیگر بیان می‌نمودند تا یادگاری برای ما باشد. از جمله امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: منم آن کسی که خدا در حق من فرموده: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ

وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً ...، من نبأ عظیمی هستم که خداوند در روز غدیر خم دین را به من کامل نمود. منم آنکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ام فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». [۵۲۲].

۲۹. مردی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواست که ایمان را در حد کاملی برایش بیان کند که نیاز به سؤال از دیگری نباشد. حضرت مطالبی فرمودند و از جمله این بود که کمترین باعث گمراهی نشناختن حجت خداست. آن مرد از حضرت خواست تا حجج الهی را به او معرفی کند. حضرت فرمود: کسی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را در غدیر خم منصوب کرد و خبر داد که نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارتر است. [۵۲۳].

۳۰. روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: من هفتاد فضیلت دارم که احدی از اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آنها با من شراکت ندارد. سپس پنجاه و یکمین مورد آن را چنین بیان کرد: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم مرا برای همه‌ی مردم منصوب نمود و

[صفحه ۲۷۲]

فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». پس ظالمان دور از رحمت الهی باشند و عذاب خدا بر آنان باد. [۵۲۴].

۳۱. امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی اینکه پس از بیعت غدیر هر کوتاهی از سوی مردم بر عهده خودشان است، فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من وصیت کرد و فرمود: یا علی، اگر گروهی یافتی که با دشمنانت بجنگی حق خود را طلب کن، وگرنه در خانه‌ات بنشین چرا که من پیمان تو را در روز غدیر خم گرفته‌ام که تو وصی من و خلیفه‌ی من و صاحب اختیار مردم نسبت به آنان هستی. [۵۲۵].

۳۲. روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نگاهی به مردم کرد و فرمود: «شما خود دیدید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم چگونه بپا ایستاد و مرا کنار خود بپا داشت و دست مرا بلند کرد و مرا معرفی فرمود». [۵۲۶].

اتمام حجت حضرت زهرا با غدیر

۱. حضرت ام کلثوم در سن سه سالگی این حدیث را از مادرش حضرت زهرا علیهاالسلام شنیده است که آن حضرت خطاب به مردمی که صاحب غدیر را رها کرده و سخت حمایت از سقیفه می‌کردند فرمود: آیا کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را در روز غدیر خم فراموش کرده‌اید که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»؟ [۵۲۷].

۲. بعد از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حضرت زهرا علیهاالسلام کنار قبور شهدای اُحُد می‌آمد و در آنجا گریه می‌کرد. محمود بن لبید در آنجا از حضرت پرسید: آیا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قبل از وفاتش درباره‌ی امامت علی کلام صریحی فرمود؟!

[صفحه ۲۷۳]

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: واعجبا، آیا روز غدیر خم را فراموش کرده‌اید؟! [۵۲۸].

۳. هنگامی که اهل سقیفه بر در خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای بیعت آن حضرت هجوم آوردند، حضرت زهرا علیهاالسلام پشت در آمد و فرمود: «گویا شما نمی‌دانید پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم چه فرمود؟! به خدا قسم در آن روز برای علی بن ابی‌طالب پیمان ولایت را بست تا امید شما را از آن قطع کند. ولی شما ارتباط بین خود و پیامبرتان را قطع کردید! خدا بین ما و شما در دنیا و آخرت حکم خواهد کرد.» [۵۲۹].

۴. در روزهای آخر عمر حضرت زهرا علیهاالسلام، عده‌ای از زنان مهاجر و انصار به عیادت آن حضرت آمدند. در این فرصت حضرت مطالبی درباره‌ی امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند، و زنان آن مطالب را برای مردان خود نقل کردند. در پی آن عده‌ای از سرشناسان مهاجر و انصار به عنوان عذرخواهی نزد حضرت آمدند و گفتند: ای سیدة النساء، اگر ابوالحسن این مطالب را

قبل از بیعت با اهل سقیفه برای ما می‌گفت، هرگز با دیگری به جای او بیعت نمی‌کردیم!!

حضرت فرمود: از من دور شوید که عذری از شما پذیرفته نیست ... بعد از روز غدیر خم خداوند هیچ دلیل و عذری برای احدی باقی نگذاشته است. [۵۳۰].

اتمام حجت امام حسن با غدیر

۱. پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و صلح امام حسن علیه‌السلام، معاویه وارد کوفه شد و قرار شد در مسجد کوفه آن حضرت و معاویه منبر بروند و مسئله‌ی صلح را برای مردم بیان کنند. پس از آنکه معاویه مطالب خود را گفت، امام حسن علیه‌السلام بر فراز منبر مطالبی در مظلومیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیان کرد و فرمود: «این امت

[صفحه ۲۷۴]

پدرم را رها کردند و با غیر او بیعت کردند در حالی که خودشان دیدند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله پدرم را در روز غدیر خم منصوب فرمود و به آنان دستور داد حاضرانشان به غائبان خبر دهند». [۵۳۱].

۲. روزی معاویه مجلسی تشکیل داد و بزرگان اصحاب خود را جمع کرد و امام حسن علیه‌السلام را دعوت کرد و اصحاب او آنچه می‌توانستند به آن حضرت جسارت کردند و به پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناسزا گفتند.

امام حسن علیه‌السلام در پاسخ به آنان احتجاجات مفصلی درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیان کرد و از جمله فرمود: پیامبر صلی اللّه علیه و آله در حالی که بر فراز منبر بود علی علیه‌السلام را فرا خواند و سپس با دستانش او را گرفت و فرمود: «اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ». [۵۳۲].

اتمام حجت امام حسین با غدیر

یکسال قبل از مرگ معاویه و یکسال قبل از واقعه‌ی عاشورا، امام حسین علیه‌السلام در موسم حج در مِنی هفتصد نفر را در خیمه‌ی خود دعوت کرد که دویست نفر آنان اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله بودند. در آنجا خطابه‌ای ایراد کردند و ضمن نکوهش اقدامات معاویه بر ضد امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مناقب آن حضرت را بر شمردند و از آنان اقرار گرفتند. از جمله فرمودند: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در روز غدیر خم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را منصوب نمود و ولایت را برای او اعلام کرد و فرمود: باید حاضران به غایبان برسانند؟ جمعیت حاضر گفتند: آری بخدا قسم. [۵۳۳].

[صفحه ۲۷۵]

اتمام حجت امام زین العابدین با غدیر

یک نفر از امام زین العابدین علیه‌السلام پرسید: معنای کلام پیامبر صلی اللّه علیه و آله چیست که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»؟ فرمود: به آنان خبر داد که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام امام بعد از اوست. [۵۳۴].

اتمام حجت امام باقر با غدیر

۱. امام باقر علیه‌السلام در شرایط زمانی خاصی که مقارن با انقراض بنی‌امیه بود، داستان مفصل واقعه‌ی غدیر را با متن کامل خطبه‌ی مفصل غدیر بیان فرمودند که سند و پشتوانه‌ای محکم و تأیید شده توسط مقام عصمت برای این خطابه‌ی تاریخی شد. [۵۳۵].

۲. یک نفر از اهل بصره به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: حسن بصری آیه‌ی «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ » ... را می‌خواند و می گوید درباره‌ی مردی نازل شده و نام او را نمی گوید. حضرت فرمود: او را چه شده ؟! ... اگر می‌خواست خبر می‌داد درباره‌ی چه کسی نازل شده! جبرئیل بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نازل شد و عرض کرد: خداوند به شما امر می‌کند امتت را راهنمایی کنی که ولیشان کیست، و این آیه را نازل کرد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم قیام کرد و دست علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». [۵۳۶].

۳. ابوبصیر به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: مردم می گویند: چرا خداوند نام علی و اهل بیتش علیهم‌السلام را در قرآن صریحاً نیاورده است؟ حضرت فرمود: خدا نماز را نازل کرده و عدد رکعات آن را پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیان فرموده و همچنین است زکات و حج. و آیه‌ی «اَطیعُوا اللَّهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ» را نازل کرده که درباره‌ی علی و

[صفحه ۲۷۶]

حسن و حسین علیهم‌السلام است، و در بیان کلمه‌ی «اولوا الامر» پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ی علی علیه‌السلام فرموده: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ...» اگر آن حضرت سکوت می کردو اهل آیه‌ی اولوا الامر را معرفی نمی کرد آل عباس و آل عقیل و دیگران آن را ادعا می کردند. وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت علی علیه‌السلام صاحب اختیار مردم بود ... چون آن حضرت ولایت او را به مردم ابلاغ فرموده و او را منصوب نموده بود. [۵۳۷].

۴. ابان بن تغلب از امام باقر علیه‌السلام پرسید: معنای کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چیست که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»؟ حضرت فرمود: آیا مثل این مطلب هم جای سؤال دارد؟! به آنان فهمانید که جانشین او خواهد بود. [۵۳۸].

۵. امام باقر علیه‌السلام با تعجب از انکار امت نسبت به حقیقت غدیر فرمودند: «این امت انکار کردند پیمانی را که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از ایشان برای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام گرفت در روزی که او را برای مردم منصوب فرمود و آنان را در زمان حیاتش به ولایت و اطاعت او فرا خواند و آنان را بر این مطلب شاهد گرفت.» [۵۳۹].

۶. امام باقر علیه‌السلام در بیان حد ولایت و برائت با استناد به حدیث غدیر فرمودند: این امت وقتی به علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌رسند می گویند: دوستانش را دوست داریم ولی از دشمنانش بیزاری نمی‌جوییم، بلکه آنان را هم دوست داریم! چگونه چنین ادعایی صحیح است در حالی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌فرماید: «اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه »، ... ولی می‌بینی که با دشمنان او دشمنی نمی کنند و خوار کنندگان او را خوار نمی کنند. این انصاف نیست!! [۵۴۰].

[صفحه ۲۷۷]

اتمام حجت امام صادق با غدیر

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود: مردم درباره‌ی غدیر خود را به غفلت زدند. [۵۴۱].

۲. آن حضرت پس از نقل واقعه‌ی غدیر این آیه را خواندند که «یعرفون نعمهٔ اللَّه ثم ینکرونها» یعنی «نعمت خدا را می‌شناسند و سپس آن را انکار می کنند»، و فرمودند: در روز غدیر آن را می‌شناسند و در روز سقیفه آن را انکار می کنند. [۵۴۲].

۳. امام صادق علیه‌السلام با تعجب از محنت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: در روز غدیر حضرت آن همه شاهد داشت ولی نتوانست حق خود را بگیرد در حالی که مردم با دو شاهد حق خود را می گیرند!! [۵۴۳].

۴. امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی ثبات قدم بر سر غدیر فرمودند: «پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام در غدیر خم پیمان گرفت و به ولایت او اقرار کردند. خوشا به حال آنان که بر ولایت او ثابت قدم ماندند و وای بر کسانی که آن را شکستند.» [۵۴۴].

۵. امام صادق علیه‌السلام در بیان استناد غدیر به قرآن می‌فرماید: خداوند عزوجل می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ » ... و از همین جاست قول پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که به علی علیه‌السلام فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۴۵].

۶. آن حضرت در بیان اینکه غدیر آخرین رسالت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بوده فرمود: خداوند در قرآن به پیامبرش فرمود: «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ اِلی رَبِّکَ فَارْغَب»، یعنی: «آنگاه

[صفحه ۲۷۸]

که از رسالت فراغت یافتی عَلَم و نشانه‌ی خود را نصب کن و وصی خود را معرفی کن و فضیلت او را بیان کن ». ... پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم در بازگشت از حجهٔ الوداع ندا داد تا مردم جمع شوند و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۴۶].

۷. امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی کفر ابوبکر و عمر و عثمان فرمودند: آنگاه که ولایت بر آنان عرضه شد و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» به آن کافر شدند. بعد (در ظاهر اقرار کردند) ولی آنگاه که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت کافر شدند ... سپس کفر خود را بالاتر بردند و از آنان که با علی علیه‌السلام بیعت کرده بودند برای خود بیعت گرفتند. اینان کسانی بودند که هیچ ایمانی برایشان نمانده بود. [۵۴۷].

۸. امام صادق علیه‌السلام در سفری که از مدینه به مکه می‌رفتند، در بین راه به مسجد غدیر رسیدند. در آنجا نگاهی به سمت چپ مسجد نموده فرمودند: آنجا جای پای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است آنگاه که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۴۸].

۹. امام صادق علیه‌السلام فرمود: روز غدیر خم روزی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای مردم معرفی و منصوب شد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای او پیمان ولایت را بر گردن مردان و زنان قرار داد. [۵۴۹].

۱۰. امام صادق علیه‌السلام عظمت غدیر را چنین یاد کردند: «روز غدیر روز مهمی است که خداوند حرمت آن را بر مؤمنان عظیم قرار داده و دین را در آن کامل نموده و نعمت را بر آنان تمام کرده، و آن عهد و پیمانی که از ایشان (در عالم ذر) گرفته بود تجدید نموده است.» [۵۵۰].

[صفحه ۲۷۹]

۱۱. امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی انتشار فوری خبر غدیر در شهرهای آن زمان می‌فرماید: وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه‌السلام را منصوب کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»، این خبر در شهرها منتشر شد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ی آن فرمود: «قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، این مسئله از سوی خداست». [۵۵۱].

۱۲. از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: مقصود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» چیست؟ حضرت حدیثی از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کردند که فرمود ...: « هر کس من صاحب اختیار اویم و نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی بن ابی‌طالب صاحب اختیار اوست و نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است و در برابر او برایش امری نیست.» [۵۵۲].

اتمام حجت امام کاظم با غدیر

۱. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در حدیثی واقعه‌ی غدیر را چنین نقل فرمودند: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در واقعه‌ی معروف و مشهور غدیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را معرفی کردند و از مردم پرسیدند: آیا من صاحب اختیارتر از شما نسبت به خودتان نیستم؟ گفتند: آری، یا رسول اللَّه. حضرت نگاهی به آسمان کرده فرمودند: «خدایا، شاهد باش»، و این کار را سه بار تکرار کردند. سپس فرمودند: «بدانید هر کس من مولای او و صاحب اختیارتر نسبت به او هستم این علی مولا و صاحب اختیار اوست». [۵۵۳].

۲. امام کاظم علیه‌السلام در بیان توطئه‌ی منافقان در غدیر چنین فرمودند: آنگاه که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را منصوب کرد و به

[صفحه ۲۸۰]

بزرگـان مهاجران و انصار دسـتور داد با او بیعت کننـد، آنان در ظاهر بیعت کردنـد ولی بین خود نقشه‌ی دو توطئه را ریختنـد: یکی اینکه امر خلافت را پس از پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله از علی علیه‌السـلام بگیرند، و دیگر اینکه در صورت امکان هر دو بزرگوار را بکشند [... ۵۵۴].

۳. در ایامی که حضـرت موسـی بن جعفر علیه‌السـلام در زندان بودند، روزی هارون حضرت را احضار کرد و مسائلی را سؤال نمود که از جمله درباره‌ی ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام بر مردم بود. حضرت فرمود: ما می‌گوییم ولایت همه‌ی خلایق با ماست ... ما این ادعا را از کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم داریم که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌ مَوْلاهُ». [۵۵۵].

اتمام حجت امام رضا با غدیر

۱. شـرایط خـاص زمـانی امام رضا علیه‌السـلام و منطقه‌ی خراسان که مرکز علمی مخالفان بود اقتضا می‌کرد که احادیث با اسـتناد به پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله نقل شود. لذا آن حضـرت حدیث غدیر را با سند متصل از پدرشان موسی بن جعفر از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسین از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نقل کردند که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». [۵۵۶].

۲. در روزهـای اول ورود امـام رضـا علیه‌السـلام به شـهر مرو در خراسـان مردم بحثهای زیادی درباره‌ی امامت مطرح کرده بودنـد و بخصوص در روز جمعه در مسـجد جامع شـهر جمع شـده بودنـد و در این باره صـحبت می‌کردنـد. وقتی این خبر به حضـرت رسـید تبسمی کرده فرمود ...: خداوند در حجهٔ الوداع که آخر عمر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

[صفحه ۲۸۱]

بود آیه‌ی «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دیناً» را نازل کرد ... پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از این جهان نرفت مگر آنکه ... علی علیه‌السلام را عَلَم و امام برای آنان منصوب فرمود. [۵۵۷].

اتمام حجت امام علی النقی با غدیر

۱. امام هادی علیه‌السلام در سالی که معتصم عباسی آن حضرت را از مدینه به سامرا آورد، در روز غدیر به کوفه آمدند و به زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه‌السـلام در نجف رفتنـد و زیارت مفصـلی را که شامل یک دوره‌ی کامل اعتقادی درباره‌ی فرهنگ غدیر اسـت خواندند و ماجرای غدیر را ضـمن آن چنین بیان فرمودند: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سنگینی سفر را بر خود هموار نمود و در شدت گرمـای ظهر بپا خاست و خطابه‌ای ایراد کرد و شـنوانید و نـدا کرد و رسانیـد و ... فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ »، ... ولی جز عده‌ی کمی ایمان نیاوردند. [۵۵۸].

۲. اهـل اهواز نامه‌ای به امام هادی علیه‌السـلام نوشـتند و سؤالاتی را مطرح کردنـد. حضـرت در پاسـخ آنان نامه‌ای نوشـتند و جواب سؤالاتشان را دادند و از جمله فرمودند: ما این آیه را در قرآن می‌یابیم که «انما ولیکم اللَّه و رسوله و الذین آمنوا »، ... روایات متفق است که این آیه درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السـلام است. بعد می‌بینیم که پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام را از بین اصـحابش جـدا کرد و این عبـارت را بکـار برد: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». از این ارتباط می‌فهمیم که قرآن به درستی این اخبار و حقانیت این شواهد گواهی می‌دهد. [۵۵۹].

[صفحه ۲۸۲]

اتمام حجت امام عسکری با غدیر

۱. اسحاق بن اسماعیل از نیشابور برای امام حسن عسکری علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و مسائلی را مطرح کرد. آن حضرت جواب نامه را توسط نمایندگان خود برای او فرستادند که یکی از فرازهای آن چنین است:

آنگاه که خداوند با بپا داشتن اولیایش بعد از پیامبر بر شما منت گذاشت، خطاب به پیامبرش فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دیناً». [۵۶۰].

۲. حسن بن ظریف به امام عسکری علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و معنای «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» را سؤال کرد. حضرت در پاسخ نوشتند: مقصود حضرت آن بود که او را عَلَم و علامتی قرار دهد که هنگام اختلاف، حزب خداوند با آن شناخته شوند. [۵۶۱].

[صفحه ۲۸۳]

اتمام حجت اصحاب پیامبر و یاران امیرالمؤمنین با غدیر

اتمام حجت ابوذر با غدیر

در مجلس ابن عباس، ابوذر بپا خاست و گفت ...: من جندب بن جناده ابوذر غفاری هستم. به حق خدا و رسولش از شما می‌پرسم: آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدید که می‌فرمود: زمین حمل نکرده و آسمان سایه نینداخته بر صاحب لهجه‌ای راستگوتر از ابوذر؟ گفتند: آری. ابوذر گفت: آیا قبول دارید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم ما را جمع کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ »؟ ... همه گفتند: آری به خدا قسم. [۵۶۲].

اتمام حجت عمار یاسر با غدیر

در جنگ صفین عمار با عمروعاص برای مناظره در برابر هم قرار گرفتند و مطالبی بین آن دو رد و بدل شد. از جمله عمار گفت: ای ابتر، آیا به یاد داری که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به علی علیه‌السلام فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»؟ بنابراین صاحب

[صفحه ۲۸۴]

اختیار من خدا و رسول و بعد از آنان علی علیه‌السلام است، ولی تو مولی و صاحب اختیاری نداری!! [۵۶۳].

اتمام حجت مالک بن نویره با غدیر

مالک بن نویره رئیس قبیله‌ی بنی حنیفه در نزدیکی مدینه، از حاضران در غدیر بود. او پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به مدینه آمد و با تعجب ابوبکر را بر منبر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دید. لذا خطاب به ابوبکر گفت: «ای ابوبکر، بیعت علی علیه‌السلام در روز غدیر خم را فراموش کرده‌ای؟ این منبر جای تو نیست که بر آن خطابه می‌خوانی»! این را گفت و به قبیله‌ی خود بازگشت.

ابوبکر به عنوان انتقام از مالک، خالد بن ولید را با لشکری فرستاد، و او و اصحابش را کشتند و زنانشان را اسیر کردند و به مدینه آوردند!!! و امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اهل سقیفه در این باره مقابله کرد. [۵۶۴].

اتمام حجت حذیفهٔ بن یمان با غدیر

۱. حذیفه از حاضران در غدیر و از معدود کسانی بود که توانست متن کامل و مفصل خطبه‌ی غدیر را حفظ کند و برای غیر حاضران در آنجا برساند. [۵۶۵].

۲. در موردی حذیفه داستان غدیر را چنین نقل می‌کند: به خدا قسم در غدیر خم من مقابل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نشسته بودم و مهاجران و انصار در آن مجلس بودند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فراخواند و دستور داد تا سمت راست او بایستد. سپس فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۶۶].

[صفحه ۲۸۵]

۳. حذیفه پس از قتل عثمان و خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شهر مدائن امیر بود. او برای بیعت گرفتن از مردم برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام برفراز منبر رفت و در خطابه‌ای گفت: «اکنون امیرالمؤمنین حقیقی و سزاوار به این نام صاحب اختیار شما شده است»! یک جوان ایرانی بنام مسلم پس از مراسم بیعت نزد حذیفه آمد و پرسید: این که گفتی «امیرالمؤمنین حقیقی»، تعرض و اشاره به خلفای قبل از او بود. اگر سه خلیفه‌ی قبل حقیقی نبودند مطلب را برایمان روشن کن!

حذیفه در پاسخ او مطالب مفصلی از تاریخ اسلام بیان کرد تا به ماجرای غدیر رسید و آن را با تفصیل کامل بیان کرد که در هیچ روایتی بدان تفصیل بیان نشده است. او قسمت اصلی غدیر را چنین بیان کرد: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم ولایت علی علیه‌السلام را با صدای بلند اعلام کرد، و اطاعت او را بر مردم واجب کرد ... و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». ... سپس دستور داد همه‌ی مردم با او بیعت کنند، و همه بیعت کردند. [۵۶۷].

اتمام حجت بلال حبشی با غدیر

بلال مؤذن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از کسانی بود که با ابوبکر بیعت نکرد، و این در حالی بود که ابوبکر با پول خود بلال را از بردگی نجات داده و آزاد کرده بود. روزی عمر گریبان بلال را گرفت و گفت: این جزای ابوبکر است که تو را آزاد کرده؛ اکنون نمی‌آیی با او بیعت کنی؟

بلال گفت: اگر مرا به خاطر خدا آزاد کرده به خاطر خدا مرا به حال خودم رها کند و اگر برای غیر خدا بوده باید به حرف تو عمل کرد!! و اما بیعت با ابوبکر، من با کسی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را خلیفه قرار نداده و او را مقدم نداشته بیعت نخواهم کرد ...ای عمر تو خوب می‌دانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای پسرعمویش پیمانی بست که تا روز قیامت بر گردن ماست که او را در غدیر خم مولی و صاحب اختیار ما قرار داد. چه کسی جرأت دارد در برابر صاحب اختیار خود با دیگری بیعت کند؟!

[صفحه ۲۸۶]

بعد هم بلال را مجبور کردند از مدینه بیرون رود و در جای دیگری زندگی کند. [۵۶۸].

اتمام حجت اصبغ بن نباته با غدیر

در جنگ صفین امیرالمؤمنین علیه‌السلام نامه‌ای را توسط اصبغ بن نباته برای معاویه فرستادند. در آنجا اصبغ خطاب به ابوهریره که کنار معاویه نشسته بود گفت: تو را قسم می‌دهم ... آیا در روز غدیر خم حاضر بودی؟ ابوهریره گفت: آری. اصبغ پرسید: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ی علی علیه‌السلام چه فرمود؟ ابوهریره گفت: شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ، ... اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». اصبغ گفت: اگر چنین است تو ولایت دشمن او را پذیرفته‌ای و با او دشمنی کرده‌ای!! ابوهریره نفس عمیقی کشید و گفت: انا للَّه و انا الیه راجعون. [۵۶۹].

اتمام حجت ابوالهیثم بن تیهان با غدیر

دوازده نفر با اجازه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام تصمیم گرفتند در نماز جمعه مقابل منبر ابوبکر به عنوان اعتراض برخیزند و مطالبی به عنوان اتمام حجت بگویند. یکی از آنان ابوالهیثم بن تیهان بود که بر خاست و گفت: «من گواهی می‌دهم که پیامبرمان در روز غدیر خم علی علیه‌السلام را منصوب کرد. عده‌ای از انصار کسی را خدمت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرستادند و منظور از «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ » ... را سؤال کردند. حضرت فرمود: به آنان بگویید: علی بعد از من صاحب اختیار مؤمنان و دلسوزترین مردم برای امت من است.» [۵۷۰].

[صفحه ۲۸۷]

اتمام حجت ابوایوب انصاری با غدیر

مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شد در حالی که آثار سفر در وی دیده می‌شد. عرض کرد: سلام بر تو ای مولا ـ و صاحب اختیار من! حضرت فرمود: این کیست؟ عرض کردند: ابوایوب انصاری. حضرت فرمود: راه را برایش باز کنید! مردم راه باز کردند و جلو آمد و عرض کرد: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۷۱].

اتمام حجت قیس بن سعد بن عباده با غدیر

۱. قیس و پدرش که رئیس انصار بود با ابوبکر مخالف بودند. روزی ابوبکر به قیس گفت: به خدا قسم تو کاری انجام نمی‌دهی که امام و حبیبت ابوالحسن از تو ناراحت شود. قیس غضبناک شد و گفت: ای پسر ابی‌قحافه ...، به خدا قسم، اگر دستم با تو بیعت کرده ولی قلب و زبانم با تو بیعت نکرده است. درباره‌ی علی علیه‌السلام برای من حجتی بالاتر از روز غدیر نیست ... ما را به حال خود واگذار که در راه تو کور کورانه غرق شویم و در گمراهی تو سقوط کنیم در حالی که می‌دانیم حق را ترک کرده و پی باطل رفته‌ایم!! [۵۷۲].

۲. معاویه پس از صلح با امام مجتبی علیه‌السلام به عنوان سفر حج وارد مدینه شد. انصار به او بی‌اعتنایی کردند و معاویه در این باره به قیس اعتراض کرد. قیس در پاسخ فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مظلومیت آن حضرت را یادآور شد. معاویه پرسید: این مطالب را از چه کسی آموخته‌ای؟ قیس گفت: از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام ... که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را در غدیر منصوب کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». [۵۷۳].

[صفحه ۲۸۸]

اتمام حجت ابوسعید خدری با غدیر

۱. ابوسعید خدری از کسانی است که ماجرای مفصل غدیر را نقل کرده است. او در قسمتی از سخنانش می‌گوید: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم مردم را فراخواند ... و بازوی علی بن ابی طالب علیه‌السلام را گرفت و بلند کرد ... و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». ... سپس آیه‌ی «الیوم اکملت » ... نازل شد و حسان بن ثابت اشعاری خواند. [۵۷۴].

۲. عبداللَّه بن علقمه از کسانی بود که تحت تأثیر تبلیغات بنی امیه، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناسزا می‌گفت. روزی از ابوسعید خدری پرسید: هیچ منقبتی درباره‌ی علی بن ابی‌طالب شنیده‌ای؟ ابوسعید گفت: پیامبر علیه‌السلام در روز غدیر خم ابلاغ کاملی

(درباره‌ی او) نمود و ... و دو دست او را بلند کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ » ... و این را سه مرتبه فرمود.
عبداللَّه بن علقمه با تعجب پرسید: تو خودت این را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدی؟ ابوسعید اشاره به گوشها و سینه‌اش کرد و گفت: دو گوشم شنیده و قلبم آن را در خود جای داده است. اینجا بود که عبداللَّه گفت: من از ناسزا گفتن به علی علیه‌السلام استغفار و توبه می‌نمایم. [۵۷۵].

اتمام حجت ابی بن کعب با غدیر

ابی بن کعب صحابی سرشناس، به عنوان اعتراض در نماز جمعه‌ی ابوبکر بپا خاست و خطاب به مردم گفت: ای مهاجران و انصار، آیا خود را به فراموشی زده‌اید یا فراموش کرده‌اید یا قصد تحریف دارید یا حقایق را تغییر می‌دهید یا قصد خوار کردن دارید یا عاجز شده‌اید؟! آیا نمی‌دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در بین ما در موقعیتی مهم قیام‌نمود و علی علیه‌السلام را برای ما منصوب کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۷۶].
[صفحه ۲۸۹]

اتمام حجت جابر بن عبدالله انصاری با غدیر

۱. جابر داستان غدیر را چنین نقل کرده است: خداوند به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور داد علی علیه‌السلام را برای مردم منصوب کند و آنان را به ولایت او خبر دهد. این بود که در غدیر خم بپا خاست و ولایت او را بیان کرد. [۵۷۷].
۲. در خانه‌ی جابر با حضور امام زین العابدین علیه‌السلام، مردی عراقی وارد شد و گفت: ای جابر، تو را به خدا قسم می‌دهم آنچه از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دیده و شنیده‌ای برایم نقل کنی. جابر گفت: در منطقه‌ی جحفه در غدیر خم بودیم و در آنجا مردم بسیاری از قبایل مختلف بودند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از خیمه بیرون آمد و سه بار با دستش اشاره کرد و دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۷۸].

اتمام حجت زید بن صوحان با غدیر

زید بن صوحان از بهترین اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در جنگ جمل شهید شد. وقتی در میدان جنگ روی زمین افتاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بالای سرش آمد و فرمود: ای زید خدا رحمتت کند. سبک بار بودی و کمکهای تو بسیار با ارزش بود. زید سرش را به طرف امیرالمؤمنین علیه‌السلام بلند نمود و عرض کرد ...: به خدا قسم در لشکر تو با جهالت کشته نمی‌شوم، بلکه از ام سلمه همسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌گفت: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». به خدا قسم نخواستم تو را خوار کنم که دیدم اگر تو را خوار کنم خدا مرا خوار می‌کند. [۵۷۹].
[صفحه ۲۹۰]

اتمام حجت حذیفه بن اسید غفاری با غدیر

حذیفه بن اسید داستان غدیر را چنین نقل کرده است: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در بازگشت از حجهٔ الوداع فرمودند: خداوند صاحب اختیار من، و من صاحب اختیار هر مسلمانی هستم و نسبت به مؤمنان از خودشان صاحب اختیارترم. بدانید من کنت مولاه

فعلی مولاه. [۵۸۰].

اتمام حجت عبداللّه بن جعفر با غدیر

معاویه در سال اول حکومتش به مدینه آمد و در آنجا مجلسی تشکیل داد و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و عبداللّه بن جعفر و ابن عباس و عده‌ای دیگر را دعوت کرد. در آن مجلس احتجاجات بسیاری بر معاویه شد، از جمله عبداللّه بن جعفر گفت: «ای معاویه، من از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم در حالی که آن حضرت برفراز منبر بود و من و عمر بن ابی‌سلمه و اسامهٔ بن زید و سعد بن ابی‌وقاص و سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر در برابر او نشسته بودیم. حضرت فرمود: آیا من نسبت به مؤمنان صاحب اختیارتر از خودشان نیستم؟ گفتیم: بلی یا رسول اللّه. فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ »....

معاویه از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و ابن عباس در این باره پرسید. ابن‌عباس گفت: تو به آنچه می‌گوید ایمان نمی‌آوری. اکنون سراغ کسانی که نام برد بفرست و از آنان سؤال کن. معاویه سراغ عمر بن ابی‌سلمه و اسامه فرستاد و از آنان نیز سؤال کرد. آنان شهادت دادند که آنچه عبداللّه می‌گوید از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیده‌اند همانگونه که او می‌گوید. [۵۸۱].

اتمام حجت ابن عباس با غدیر

۱. در همان مجلس معاویه در مدینه، ابن عباس در احتجاج بر معاویه گفت: پیامبرما صلی اللّه علیه و آله در غدیر خم، افضل مردم و سزاوارترین آنها و بهترینشان را

[صفحه ۲۹۱]

برای امت منصوب فرمود و با علی علیه‌السلام بر امت اتمام حجت کرد و به آنان دستور اطاعت از او را داد ... و به آنان خبر داد که هر کس صاحب اختیارش پیامبر صلی اللّه علیه و آله است علی هم نسبت به او صاحب اختیار است. (و در روایتی:) ای معاویه، آیا تعجب می‌کنی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر خم و در موارد زیادی نام امامان را برد و حجت را بر آنان تمام کرد و دستور به اطاعت آنان داد. [۵۸۲].

۲. ابن عباس در موردی داستان غدیر را چنین نقل کرده است: خداوند به پیامبر صلی اللّه علیه و آله دستور داد علی علیه‌السلام را برای مردم منصوب کند و آنان را به ولایت او خبر دهد. این بود که در روز غدیر خم به ولایت او قیام نمود. [۵۸۳].

۳. در مورد دیگری ابن عباس داستان غدیر را چنین نقل کرده است: پیامبر صلی اللّه علیه و آله در حضور مردم بازوی علی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». ... بعد ابن عباس گفت: به خدا قسم با این اقدام بیعت علی علیه‌السلام بر گردن مردم واجب شد. [۵۸۴].

اتمام حجت اسامهٔ بن زید با غدیر

اسامه در روزهای آخر عمر پیامبر صلی اللّه علیه و آله به عنوان سرلشکر آن حضرت، سپاهی تشکیل داد و برای جنگ با رومیان حرکت کرد. در همین ایام ابوبکر خلافت را غصب کرد و طی نامه‌ای اسامه را به بیعت خویش و پذیرفتن خلافتش فرا خواند. اسامه در پاسخ نامه چنین نوشت ...: فکر کن در اینکه حق را به اهلش بازگردانی و آن را به ایشان واگذار کنی، که از تو به آن سزاوارترند. خوب می‌دانی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در روز غدیر خم درباره‌ی علی علیه‌السلام چه فرمود. فاصله‌ی زیادی هم نشده که فراموش شده باشد! [۵۸۵].

[صفحه ۲۹۲]

اتمام حجت محمد بن عبدالله حمیری با غدیر

روزی سه نفر از شعرا نزد معاویه بودند که یکی از آنان محمد حمیری بود. معاویه کیسه‌ی زری بیرون آورد و گفت: این را به کسی از شما می‌دهم که درباره‌ی علی جز حق نگوید. دو شاعر برخاستند و برای خوشامد معاویه اشعاری در ناسزا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفتند. سپس محمد بن عبداللَّه حمیری برخاست و اشعار بلندی در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام سرود که یک بیت آن درباره‌ی غدیر بود:

تَناسَوا نَصْبَهُ فی یَوْمِ خُمٍّ
مِنَ الْباری وَ مِنْ خَیْرِ الْأَنامِ

یعنی: نصب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در روز غدیر خم را فراموش کردند که از سوی خدا و به دست بهترین مردم بود!
معاویه گفت: تو از همه راست‌تر گفتی!! کیسه‌ی زر را تو بردار! [۵۸۶].

اتمام حجت عمرو بن میمون اودی با غدیر

عمرو بن میمون اودی می‌گفت: عده‌ای از مردم که نسبت به علی بن‌ابی طالب علیه‌السلام بدگویی می‌کنند هیزم آتش‌اند. من از عده‌ای از اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌گفتند: به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام خصایصی داده شده که به احدی داده نشده است. از جمله اینکه او صاحب روز غدیر خم است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نام او را به صراحت برد و ولایت او را بر امتش لازم کرد و مقام والای او را به آنان شناسانید و منزلت او را روشن ساخت ... و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». [۵۸۷].

اتمام حجت برد همدانی با غدیر

مردی از قبیله‌ی همدان بنام «بَرد» نزد معاویه آمد. عمروعاص در آنجا مشغول بدگویی نسبت به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. برد گفت: ای عمروعاص،

[صفحه ۲۹۳]

بزرگان ما از پیامبر علیه‌السلام شنیدند که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»، آیا این حق است یا باطل؟ عمروعاص گفت: حق است، و من اضافه می‌کنم که هیچیک از اصحاب پیامبر مثل مناقب علی را ندارند!!
آن مرد نزد قبیله‌ی خود بازگشت و به آنان گفت: ما نزد قومی آمدیم که از زبان آنان علیه خودشان اقرار گرفتیم! بدانید که علی بر حق است و تابع او باشید! [۵۸۸].

اتمام حجت زید بن علی بن الحسین با غدیر

نزد زید بن علی کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ذکر شد که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». زید گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را به عنوان علامتی منصوب فرمود که حزب خداوند هنگام اختلاف شناخته شود. [۵۸۹].

اتمام حجت چهل نفر از اصحاب پیامبر با غدیر

پس از ماجرای سقیفه، چهل نفر از اصحاب خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیدند و عرض کردند: به خدا قسم، هرگز بجز تو از کسی اطاعت نمی‌کنیم. حضرت فرمود: چطور؟ عرض کردند: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدیم که درباره‌ی تو در روز غدیر آن مطالب را می‌فرمود. حضرت فرمود: بر سر پیمانتان هستید؟ گفتند: آری. فرمود: فردا با سرهای تراشیده نزد من آیید (تا به جنگ اینان رویم). [۵۹۰].

اتمام حجت عده‌ای از انصار با غدیر

عده‌ای از انصار وارد کوفه شده خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و عرض کردند: سلام بر تو ای مولای ما ...! حضرت فرمود: چگونه من مولای شما هستم در
[صفحه ۲۹۴]
حالی که شما قومی تازه وارد هستید؟ عرض کردند: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر خم در حالی که بازوان تو را گرفته بود می‌فرمود: «خدا صاحب اختیار من است و من مولای مؤمنانم، و هر کس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست». [۵۹۱].

اتمام حجت چهار نفر از اصحاب پیامبر با غدیر

چهار نفر وارد کوفه شدند و خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیدند و عرض کردند: السلام علیك یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ اللَّه و برکاته. حضرت فرمود: علیکم السلام، از کجا آمده‌اید؟ عرض کردند: موالی شما از فلان سرزمین هستیم.
حضرت فرمود: از کجا شما موالی من هستید؟ عرض کردند: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر خم می‌فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۹۲].

اتمام حجت عبدالرحمن بن ابی لیلی با غدیر

۱. عبدالرحمن بن ابی لیلی حدیث غدیر را چنین نقل کرده است: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه‌السلام را مقابل مردم آورد و به آنان معرفی کرد که او صاحب اختیار هر مرد و زن مؤمنی است. [۵۹۳].
۲. روزی عبدالرحمن در حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام بپا خاست و عرض کرد: چگونه ما می‌توانیم بگوییم آنان که قبل از شما خلافت را به دست گرفتند از شما نسبت به آن سزاوارتر بودند؟ اگر چنین چیزی بگوییم پس چرا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بعد از حجهٔ الوداع تو را منصوب کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۹۴].
[صفحه ۲۹۵]

اتمام حجت عمران بن حصین با غدیر

عمران بن حصین واقعه‌ی غدیر را اینگونه نقل کرده است: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شما از من پرسیدید که صاحب اختیارتان پس از من کیست، و من به شما خبر دادم. سپس دست علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در غدیر گرفت و گفت: «مَنْ کُنْتُ

مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ ». [... ۵۹۵].

اتمام حجت زید بن ارقم با غدیر

۱. زید بن ارقم کسی است که در غدیر بالای سر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شاخه‌های درختان را بالا گرفته بود تا هنگام سخنرانی به آن حضرت برخورد نکند. طبعاً او هنگام معرفی و بلندکردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام توسط پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نزدیک‌تر از همه شاهد ماجرا بود. او کسی است که متن کامل خطبه‌ی مفصل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر را به خاطر سپرد و برای نسلهای بعد نقل کرد. [۵۹۶].

۲. شخصی مانند زید بن ارقم که در غدیر این مقدار به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نزدیك بود در موقعیت حساسی نیاز به شهادت او درباره‌ی غدیر بود. در کوفه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او خواست تا برخیزد و درباره‌ی غدیر در پیشگاه مردم شهادت دهد. ولی او برنخاست و شهادت نداد و ادعا کرد غدیر را فراموش کرده است!!!

در آنجا امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اگر دروغ می‌گویی خدا چشمانت را کور کند. او از مجلس بیرون نرفته کور شد و بین مردم به نفرین شده‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شناخته شد. او بعد از دیدن این معجزه قسم یاد کرد از آن پس هر کس درباره‌ی غدیر بپرسد آنچه را دیده و شنیده بیان کند و شهادت دهد. [۵۹۷].

[صفحه ۲۹۶]

۳. برادر زید بن ارقم می‌گوید: روزی با زید نشسته بودیم که اسب سواری از سفر رسیده آمد و سلام کرد و سراغ زید را گرفت و به او گفت: من از منطقه‌ی فسطاط مصر آمده‌ام تا حدیثی را که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به یاد داری از تو سؤال کنم و آن حدیث غدیر در ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. زید ضمن بیان مفصلی از ماجرای غدیر گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر برفراز منبر فرمود: ای مردم، چه کسی بر شما از خودتان صاحب اختیارتر است؟ گفتند: خدا و رسولش. فرمود: «خدایا شاهد باش، و تو ای جبرئیل شاهد باش» و این را سه مرتبه فرمود. سپس دست علی بن ابی طالب علیه‌السلام را گرفت و او را به سوی خود بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ »، ... و این را نیز سه مرتبه فرمود. [۵۹۸].

۴. عطیه عوفی به زید بن ارقم گفت: دوست دارم ماجرای غدیر را از تو بشنوم. زید گفت: در غدیر هنگام ظهر بود که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیرون آمد و سپس در حالی که بازوی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را گرفته بود گفت: ای مردم، آیا قبول دارید که من نسبت به مردم صاحب اختیارتر از خود آنانم؟ گفتند: آری. فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ». [۵۹۹].

اتمام حجت براء بن عازب با غدیر

براء بن عازب نیز کسی بود که در غدیر به کمک زید بن ارقم شاخه‌های درختان را از بالای سر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بلند کرده بود تا حضرت در کمال آرامش سخنرانی کند. او که در غدیر از همه به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نزدیکتر بود، وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه از او خواست تا درباره‌ی غدیر در حضور مردم شهادت دهد، سرباز زد و به نفرین حضرت گرفتار شد.

او بعدها از عمل خود پشیمان بود و داستان غدیر را نقل می‌کرد و چنین می‌گفت: با

[صفحه ۲۹۷]

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در سفر حج بودم که در غدیر پیاده شدیم. دستور نماز جماعت داده شد و بین درختان برای پیامبر صلی

اللَّه علیه و آله جارو زده شد. حضرت نماز ظهر را خواند و دست علی بن ابی طالب علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی‌مولاه ». [... ۶۰۰].

اتمام حجت شریک با غدیر

از شریک نخعی قاضی پرسیدند: چه می گویی درباره‌ی کسی که از دنیا رفته و نسبت به ابوبکر معرفتی ندارد؟ پاسخ داد: چیزی بر عهده‌ی او نیست. گفتند: اگر نسبت به علی علیه‌السلام معرفت نداشت چطور؟ گفت: در آتش است، زیرا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر او را به عنوان عَلَم و راهنما بین مردم منصوب کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». [۶۰۱].

اتمام حجت ام سلمه با غدیر

ام سلمه همسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که در غدیر حاضر بود، حدیث غدیر را چنین نقل کرده است: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ». [۶۰۲].

اتمام حجت خوله حنفیه با غدیر

وقتی مالک بن نویره رئیس قبیله‌ی بنی حنیفه با استناد به غدیر از بیعت با ابوبکر سرباز زد، خالد بن ولید با لشکرش مردان قبیله را کشتند و زنانشان را اسیر گرفتند و به مدینه آوردند. خوله‌ی حنفیّه نیز دختری از آنان بود که به عنوان اسیر او را وارد مسجد کردند. در آنجا او به امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: شما کیستی؟ حضرت فرمود: من علی بن ابی‌طالبم؟ حنفیّه عرض کرد: پس تو همان مردی هستی که

[صفحه ۲۹۸]

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم به عنوان عَلَم و راهنمای مردم برایمان منصوب کرد؟ حضرت فرمود: من همانم. حنفیّه عرض کرد: ما به خاطر تو غضب کردیم و به خاطر تو به ما حمله کردند و ما را اسیر گرفته آوردند، چون مردان ما گفتند: ما صدقات اموالمان و اطاعت خود را در اختیار کسی قرار نمی‌دهیم مگر آن کسی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را برای ما و شما نصب کرده است. [۶۰۳].

اتمام حجت دارمیه حجونیه با غدیر

بانوی سیاه پوستی بنام «دارمیّه» از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. معاویه در سفری که برای حج به مکه آمد سراغ او فرستاد و از او پرسید: چرا علی را دوست داری و مرا مبغوض می‌داری؟ و چرا ولایت او را پذیرفته‌ای و با من دشمنی می کنی؟ دارمیه گفت: ولایت علی علیه‌السلام را پذیرفته‌ام به خاطر پیمانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر برای ولایت او گرفت و تو نیز حاضر بودی ! [... ۶۰۴].

اینها نمونه‌هایی از احتجاجات و مناظرات درباره‌ی غدیر بود. در طول تاریخ هزاران مورد دیگر بوده که درباره‌ی غدیر بین شیعه و مخالفانش بحث و مناظره درگرفته و مطالب بسیاری درباره‌ی سند و متن آن به عنوان اتمام حجت و محکومیت خصم بیان شده که جا دارد در کتابی مستقل تدوین و تقدیم گردد.

[صفحه ۲۹۹]

اقرارهای دشمنان درباره غدیر

اشاره

مواردی در تاریخ به عنوان اقرار دشمنان غدیر درباره‌ی آن آمده که حجتی علیه خودشان به حساب می‌آید. ذیلاً به این نمونه‌ها می‌پردازیم.

اقرار ابلیس درباره غدیر

سلمان که چشم بصیرتش در پرتو نور ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فراتر از ظاهر را می‌دید نقل می‌کند: روزی ابلیس (به صورت آدمی) عبورش به عده‌ای افتاد که به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناسزا می‌گفتند. ابلیس به آنان گفت: بدا به حال شما که به مولای خود علی بن ابی طالب ناسزا می‌گویید! گفتند: تو از کجا می‌دانی که او مولای ما است؟ ابلیس گفت: از گفته‌ی پیامبرتان که گفت: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۶۰۵].

اقرار ابوبکر درباره غدیر

روزی ابوبکر برای توجیه غصب خلافت نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و گفت: پیامبر درباره‌ی مسئله‌ی ولایت تو بعد از ایام ولایت در غدیر چیزی را تغییر نداده، و من
[صفحه ۳۰۰]
شهادت می‌دهم که تو مولای من هستی و بدین مطالب اقرار می‌نمایم، و در زمان پیامبر هم به عنوان امیرالمؤمنین بر تو سلام کردم [...۶۰۶].

اقرار عمر درباره غدیر

عمر بن خطاب نیز حدیث غدیر را چنین نقل کرده است: پیامبر، علی را به عنوان امام منصوب کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ » ... خدایا تو بر اینان شاهد هستی! عمر می‌گوید: جوان خوش سیمایی را در غدیر دیدم که می‌گفت ...: به خدا قسم پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پیمانی بر شما بست که جز منافق آن را بر هم نمی‌زند ... ای عمر، تو بپرهیز که آن را بر هم بزنی یا با آن مخالفت کنی!! [۶۰۷].

اقرار ابوهریره درباره غدیر

۱. ابوهریره که از بازوان قوی سقیفه است، داستان غدیر را چنین توصیف می‌کند: در روز غدیر خم پیامبر دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: آیا من صاحب اختیار مؤمنان نیستم؟ گفتند: آری یا رسول اللّٰه. فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ » ... و خداوند این آیه را نازل کرد: «الیوم اکملت لکم دینکم ». [... ۶۰۸].

۲. در جنگ صفین اصبغ بن نباته نامه‌ای از جانب امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای معاویه آورد. در آنجا ابوهریره را دید و گفت: تو را قسم می‌دهم ... آیا در روز غدیرخم حاضر بودی؟ گفت: آری. پرسید: چه شنیدی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله درباره‌ی علی

علیه‌السلام فرمود. گفت: شنیدم که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». [۶۰۹].

[صفحه ۳۰۱]

۳. پس از صلح امام حسن علیه‌السلام معاویه وارد کوفه شد. هر شب ابوهریره همراه معاویه در مسجد کوفه می‌نشست. یک شب جوانی به او گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدی که درباره‌ی علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌فرمود: «اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ»؟ ابوهریره در حضور معاویه گفت: آری. آن جوان گفت: من هم خدا را شاهد می گیرم که تو ولایت دشمن او (معاویه) را پذیرفته‌ای و با دوست او دشمنی کرده‌ای! [۶۱۰].

اقرار سعد بن ابی وقاص درباره غدیر

۱. سعد بن ابی‌وقاص از سرلشکران سقیفه است و خدمات وافری برای آنان انجام داده است. او در اقرار به فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام می گوید: بالاتر از همه‌ی فضایل علی غدیرخم است. پیامبر دست او را گرفت و دو بازوی او را بالا برد در حالی که من به او نگاه می‌کردم و فرمود: آیا من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر نیستم؟ گفتند: آری. فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۶۱۱].

۲. سعد- که پس از قتل عثمان با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت نکرد- در راه سفر مکه با دو نفر عراقی برخورد کرد و به عنوان یکی از پنج فضیلت بزرگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام، غدیر را برای آنان چنین بیان کرد: با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حجهٔ الوداع بودیم. در بازگشت در غدیر خم پیاده شد و دستور داد تا منادیش بین مردم ندا کند: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۶۱۲].

اقرار انس بن مالک درباره غدیر

انس بن مالک خدمتکار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و از حاضران غدیر است. او در

[صفحه ۳۰۲]

حساس‌ترین موقعیت- که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه از او خواست تا درباره‌ی غدیر در حضور مردم شهادت دهد- از این کار سرباز زد و به نفرین حضرت به مرض برص (پیسی) در پیشانیش مبتلا شد که همه آن را می‌دیدند و علتش را می‌دانستند.
او پس از مبتلا شدن تصمیم گرفت هرگز غدیر را کتمان نکند. نمونه‌ای از آن چنین است که گفت: من در روز غدیر خم از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم در حالی که دست علی علیه‌السلام را گرفته بود فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ». [... ۶۱۳].

اقرار عمروعاص درباره غدیر

معاویه نامه‌ای برای عمروعاص نوشت و در آن ضمن بدگویی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را به یاری خود طلبید. عمروعاص در پاسخ به نامه‌ی معاویه به عنوان رد سخن او فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برشمرد و از جمله نوشت: پیامبر در روز غدیر خم درباره‌ی او فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»! [۶۱۴].

اقرار حسن بصری درباره غدیر

حسن بصری حدیث غدیر را این گونه نقل کرده است: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله علی را در روز غدیر خم برای مردم منصوب کرد

و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». [۶۱۵].

اقرار عمر بن عبدالعزیز درباره غدیر

مردی در شام به عمر بن عبدالعزیز گفت: من از موالیان علی هستم. او هم دست بر سینه گذاشت و گفت: من هم به خدا قسم از موالیان علی هستم. سپس گفت: عده‌ای برایم روایت کرده‌اند که از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله شنیده‌اند که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ». [۶۱۶].

[صفحه ۳۰۳]

اقرار ابوحنیفه درباره غدیر

ابوحنیفه وارد مجلسی شد که در آن درباره‌ی غدیر خم صحبت بود. او گفت: به اصحابم گفته‌ام در برابر شیعیان به حدیث غدیر اقرار نکنید که شما را محکوم می‌کنند!! صیرفی که در آن مجلس بود ناراحت شد و گفت: چرا به آن اقرار نمی‌کنید؟ آیا این مطلب نزد شما ثابت نیست؟ ابوحنیفه گفت: ثابت است و خودم آن را نقل کرده‌ام! [۶۱۷].

اقرار مأمون عباسی درباره غدیر

۱. مأمون نامه‌ای برای بنی‌هاشم نوشت و در آن فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برشمرد، و از جمله نوشت: «او بود صاحب ولایت در حدیث غدیر خم». [۶۱۸].

۲. مأمون در خراسان مجلسی تشکیل داد که در آن چهل نفر از بزرگان اسلام را برای مناظره با خود دعوت کرد. در آن مجلس او درباره‌ی ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر استدلال کرد و آنان اقرار کردند. [۶۱۹].

اقرار طبری درباره غدیر

در زمان طبری مورخ معروف عامه، ابوبکر بن ابی‌داود درباره‌ی حدیث غدیرخم مطالب نادرستی گفته بود و این خبر به طبری رسید. او در پاسخ به ابن ابی‌داود کتاب مستقلی درباره‌ی غدیر نوشت و در آن صحت اسناد آن را ثابت کرد و مدارک لازم را ارائه داد. [۶۲۰].

[صفحه ۳۰۴]

اینها نمونه‌هایی از اقرارهای طرفداران سقیفه درباره‌ی غدیر بود. در طول چهارده قرن بسیاری از بزرگان عامه در کتابها و گفتارشان به حدیث غدیر اعتراف کرده‌اند و حتی کتابهایی نوشته‌اند.

[صفحه ۳۰۵]

غدیر در برابر سقیفه

اشاره

در حالی که غدیر بیابان وسیع و مستعدی برای سخنرانی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بود، ولی از همان روز که خطابه‌ی غدیر در آن

ایراد شـد میـدان جنگ سـقیفه و غـدیر نیز آغاز شد. سرلشـکران سـقیفه در حالی که مقابل منبر غدیر نشسـته بودند با دندانهای تیز، غـدیر و غـدیریان را تهدیـد می‌کردنـد، و به فرمانـدهان و وفادارانشان هشـدار و آماده باش می‌دادند، و حتی به صاحب غدیر ناسـزا می‌گفتند.

تشکیل لشکر سقیفه

بنیانگذاران سقیفه مقارن ماجرای غدیر، پیمان نامه‌ی نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی امضا کردند و به کار نظام دادن لشکر خود پرداختند.

آنهـا چنان در این کار سـرعت عمل به خرج دادنـد که در یک چشم به هم زدن هفتاد روزه، با لشـکر عظیمی بر در خانه‌ی صاحب غـدیر ریختنـد و آن را به آتش کشـیدند. آنـان با ضـرب و شـتم وارد خانه شدنـد، و پیشـگامان دفاع از غـدیر یعنی فاطمه و محسـن علیهماالسـلام را به شـهادت رساندنـد و طناب برگردن صاحب غـدیر افکندند و با این هجوم وحشـیانه بر غدیریان به خیال خام خود فاتحه‌ی غدیر را خواندند.

[صفحه ۳۰۶]

مقاومت غدیر در برابر سقیفه

اهل سـقیفه غافل از این بودنـد که خداونـد تعالی حافظ غدیر و پیامبر صـلی اللّه علیه و آله مبلغ غدیر و امامان علیهم‌السـلام صاحب غدیرند و در این جنگ پیروزند. یاران غدیر نیز به انتخاب صاحبان غدیر لیاقت عضویت در لشکر غدیر را پیدا می‌کنند.

در اولین درگیری بر سـر غـدیر یعنی غوغـای سـقیفه، که در واقع میـدان جنـگ تن به تن و نـابرابر بین غـدیریان و اهـل سـقیفه بود؛ غدیریان با آنکه مغلوب شدند ولی با حضور صاحب غدیر توانسـتند به بهترین وجهی حقایق را بازگو کنند و حجت را برای نسلهای آینـده تمـام کننـد. صف غـدیریان که اول سه نفر بودنـد، کم‌کم در اثر همین حسن تـدبیر به هفت نفر و همچنان تا عـدد میلیونی و میلیاردی رسیدند.

غدیر در جمل و صفین و نهروان

اگر همـان سـقیفه‌ی روز اول بـود هرگز روزی پیش نمی‌آمـد که امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام را پس از ۲۵ سـال مردم به التمـاس برای خلافت فراخوانند. این اثر کارهایی بود که در روز سـقیفه از طرف غدیریان انجام شد. همین روزها بود که به صف‌آرایی‌های جمل و صفین و نهروان انجامید.

اگر چه در سـقیفه نوبت به صف‌آرایی نرسـید و غـدیریان فوراً مغلوب شدنـد و حتی چهل نفر غـدیری پیـدا نشـد، ولی در جنگهای سه‌گانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السـلام صاحبانِ شمشیرهای بسیاری- با درجات اعتقادی متفاوت- در رکاب حضرت بودند که فقط پنج هزار نفر شـرطهٔ الخمیس [۶۲۱] یعنی فـدائیان غـدیر بودنـد که معنـای مولی و صـاحب اختیاری امیرالمؤمنین و اطاعت مطلق از مقام ولایت مطلقه را در آنجا به نمایش گذاشتند.

یکی از آنان اصبغ بن نباته بود که وقتی از او می‌پرسـند: منزلت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام نزد شـما در چه حـدی است؟ می‌گوید: ما شمشیرها را بر دوش گرفته‌ایم و بر هر کس که او اشاره کند فرود می‌آوریم ! [... ۶۲۲].

[صفحه ۳۰۷]

چهره‌های سقیفه در برابر غدیر

اهل سقیفه که روز اول یک چهره بیشتر نداشتند اینک به سه چهره‌ی شاخص و صدها چهره که تحت همان سه چهره خلاصه می‌شد به جنگ غدیریان آمده بودند. اینان که در روز اول باطن خود را کتمان می‌کردند و فقط پشت سر غاصبان به نفع آنان شعار می‌دادند، اکنون جهت‌گیری هم نمودند و نشان دادند که برای چه به نفع اصحاب سقیفه شعار می‌دادند.
گروهی بودند که پیشانی‌ها از عبادت پینه بسته و ظاهر زاهدانه‌ای داشتند ولی با این همه در مقابل علی علیه‌السلام بودند. گروهی اشخاص ریاست طلب بودند که در مقابل علی علیه‌السلام قرار گرفته بودند. گروهی مال‌پرست بودند و به جنگ علی علیه‌السلام آمده بودند. گروهی عیاش بودند و در برابر امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار گرفته بودند. گروهی اظهار محبت شدید نسبت به اسلام و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌کردند و با این همه در مقابل صاحب غدیر ایستاده بودند!! گروهی بغض و عناد خود را نسبت به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نیز کتمان نمی‌کردند. عده‌ای مبانی تازه که صراحت در ضدیت با قرآن و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله داشت مطرح می‌کردند و در عین حال خود را وفادار به اسلام می‌دانستند و از همان دیدگاه به جنگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده بودند.

قیافه‌های ظاهر فریب سقیفه در برابر غدیر

از سوی دیگر سقیفه نمایان در قیافه‌های ظاهر فریب ظاهر شدند که کمر اجتماع در مقابل آن خم شد.
بار اول همسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در میدان جنگ در برابر علی علیه‌السلام ظاهر شد، در حالی که طلحه و زبیر دو صحابی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نیز در کنار او بودند. حضور زن در میدان جنگ از یک سو و همسر پیامبر بودن از سوی دیگر برای عوام فریبی راه شکننده‌ای بود و تأثیر به سزائی هم داشت، ولی دختر مؤسس سقیفه
[صفحه ۳۰۸]
بودن و سابقه‌های شومی که از جاسوسی برای پدر در حیات و پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در پرونده داشت معرف خوبی برای نمایندگی او از سقیفه در مقابل غدیر بود.
بار دوم به بهانه‌ی قتل عثمان، آخرین نماینده‌ی تام الاختیار سقیفه که با نقشه‌ی صاحب سقیفه انتخاب شد. معاویه و بقایای سقیفه حزب واحدی تشکیل دادند و به عنوان خونخواهی خلیفه‌ی مقتولِ سقیفه پرچم برافراشتند. پیراهن سقیفه را بر منبر دمشق که پایه‌های سقیفه در آن محکم شده بود آویختند و عناوینی از قبیل خال المؤمنین و کاتب وحی را هم زیور آن نمودند و به جنگ غدیر آمدند.
غدیریان نیز آنچنان که باید خود را نشان دادند و به دست نیروهای فداکار و ریشه‌دار خود چون عمار و اویس قرنی و مالک اشتر چنان حماسه‌هایی آفریدند که نقش طلایی غدیر را بر آسمان تاریخ حک نمودند.
بار سوم کج فکران نهروانی که در واقع مولود سقیفه بودند و آرمان خودرأیی وعدم اطاعت از امام معصومِ منصوب از جانب پروردگار را همچون اهل سقیفه بر دوش می‌کشیدند به میدان غدیر آمدند.
پس از آن، شهادت صاحب غدیر با شمشیری که آب طلائی از اسم اسلام بر آن داده بودند و زهری از ناب سقیفه بر تیغ آن کشیده بودند، برای سقیفیان آغاز راهی برای ذبح غدیر به نظر می‌آمد.

مذبح غدیر

معاویه، این سگ بچه‌ی سقیفه- که اکنون بزرگ شده بود و چنگالهای تیز و دندانهای درنده‌اش کارسازتر بود- در طول بیست سال مذبح بزرگی برای غدیر آماده کرد و هزاران نفر از غدیریان را در آن سر برید و با لشکر سقیفه خونشان را سرکشید تا برای کربلا قوی‌تر شوند و شدند.

با مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید، این مذبح بزرگ آماده‌ی سر بریدن غدیر بود، و

[صفحه ۳۰۹]

اینسان شد که غدیر را به مسلخ کربلا کشاندند و می‌رفت تا خوابهای رؤسای سقیفه تعبیر شود.

غدیر یعنی حسین

این بار غدیر، با همه‌ی وجود و به همراهی تنی چند از فداکارترین نیروهایش به میدان آمد. او حسین علیه‌السلام بود، و همراه گروهی آمد که برای شهادت و قطعه قطعه شدن و فداشدن کمر همّت بسته بودند و گروهی دیگر که برای اسیر شدن و اشک ریختن برای غدیرِ سر بریده و معرفی غدیر به بی‌خبران شام آماده بودند. در اینجا سخن امام صادق علیه‌السلام علناً به ظهور رسید که فرمود:

«إِذا کُتِبَ الْکِتابُ قُتِلَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلامُ»،

«آنگاه که پیمان سقیفه در مقابل غدیر امضا شد امام حسین علیه‌السلام کشته شد»!

آری غدیر را با یاران باوفایش سربریدند و خیمه‌های آسمان عمود آن را غارت کردند و آتش زدند و عزیزان غدیر را به اسیری بردند تا در شهرهای سقیفه به آن افتخار کنند و به همه اعلام کنند که کار غدیر پایان یافت، امّا !...

حیات حقیقی غدیر

غدیر از همان روز کربلا- حیات حقیقی خود را آغاز کرد و پس از ۵۰ سال که در چنگال سقیفه و اوباش آن گرفتار بود برگ جدیدی از حیات خود را ورق زد.

با شهادت امام حسین علیه‌السلام برای بار دوم آوازه‌ی غدیر تا دورترین نقاط دنیا رفت و حتی کفار و مشرکان اهل سقیفه را لعنت کردند و سرفرازی غدیر را آفرین گفتند.

اما این بار جنگ سقیفه و غدیر زبانه کشید و حسد و کینه‌ی اهل سقیفه چنان شعله کشید که سلّاخانی چون حَجاج را به نیابت از سقیفه برگزیدند. آنها هم با چراغ آمدند و فدائیان غدیر را برگزیدند و در مذبح سقیفه قطعه قطعه کردند. امثال قنبر خود را

[صفحه ۳۱۰]

خوش به بستر شهادت غدیر معرفی کردند. اگر چه زبانشان را بریدند و یا از پشت سر بیرون آوردند، اما این بهای غدیر بود که از جان و دل می‌پرداختند.

گویا حزب‌سقیفه به‌خوبی دریافتند که غدیر هنوز زنده‌است وهر روز زنده‌تر می‌شود. غدیر در انتظار نسلهایی است که چون جانان گمشده با آغوش باز آن را پذیرا خواهند شد و با پای دل در صحرای غدیر حضور می‌یابند و با صاحب غدیر بیعت می‌کنند.

غدیر و سقیفه در همیشه‌ی تاریخ

پرونده‌ی سقیفه با پایان یافتن حکومت اموی مختومه اعلام شد ولی بار دیگر سر از حکومت عباسی در آورد و بار دیگر به مبارزه با

غدیر پرداخت. گویا جلوه‌های مختلف سقیفه به تناسب هر زمانی باید به گونه‌ای خودنمایی کند. پانصد سال که عباسیان بر سر کار بودنـد هرگز روی خوشـی به غدیریان نشان ندادند و به قتل و شـکنجه و زندان آنان پرداختند و امامان صاحب غدیر را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند.

اما گذر زمان در راه باریکه‌هایی که برای تشیع باز گذاشته بود غدیر را هر روز بسیار فراتر از آنچه به نظر دیگران می‌آمد پیش برد، و از آن سوی مرزهای اسـلام نیز عاشـقانی را به خود جذب کرد و کشتی نجاتی برای جویندگان صراط مستقیم در دریای موج خیز و متلاطم فتنه‌های سقیفه شد.

اگر در روزهـای غصب خلافت فقـط سه نفر از غـدیریان برای صاحب غـدیر ماندنـد، و در کربلا هیچکس!! غاصـبان سـقیفه اینک برخیزند و رقم میلیاردی غدیریان در طول چهارده قرن و در سراسر جهان را ببینند. آنجا که غاصبان خیالش را هم نمی‌کردند !!...

[صفحه ۳۱۱]

کتابشناسی و فرهنگ مکتوب غدیر

اشاره

از قرن اول هجری، همگام با روایت سـینه به سینه‌ی غدیر، کتاب نیز نقش خود را در رساندن پیام غدیر به نسلهای مسلمین ایفا کرده و پرونـده‌ی پرافتخـار غـدیر را بـاز نگه داشـته است؛ و از قرن دوم کتاب و کتابت به صورت جـدی درباره‌ی آن به کار گرفته شـده است.

با آنکه هر یک از صد و بیست هزار مخاطب پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله- که در غدیر خم حضور داشـتند- باید در راه ثبت و ضبط آن واقعه‌ی عظیم اقدامی می‌کردند ولی چنین نکردند؛ و با آنکه پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله سـفارش اکید کرده بود که پیام غدیر را به نسـلهای آینـده برسانیـد و اختنـاق حکومتها مانع از آن شـد، ولی با این همه فرهنگ غنی اسـلام پر از نام غـدیر است، و در کتب اعتقادی و تاریخی و حدیثی اسلام- در هر کجا و هر زمان که تألیف شده باشد- نور غدیر قابل کتمان نبوده است.

اولین کتابها در موضوع غدیر

سه کتاب را باید به عنوان اولین کتابهایی نام برد که ماجرای غدیر را ثبت کرده‌اند:

۱. «کتـاب علی علیه‌السـلام»، که نوشـته امیرالمؤمنین علیه‌السـلام از املای پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله است. شخصـی بنام «معروف» خدمت امام باقر علیه‌السلام رسید و داستان غدیر را به نقل

[صفحه ۳۱۲]

از ابی‌الطفیل برای حضـرت نقل کرد. حضـرت آن را تأییـد کرد و فرمود: «این مطلب را در کتاب علی علیه‌السـلام دیـده‌ایم و نزد ما صحیح است». [۶۲۳] این کتاب از ودایع امامت است که جز معصومین علیهم‌السلام کسی به آن راه ندارد.

۲. اولین کتـاب از تألیفـات بشـری که مسـئله‌ی غـدیر را در خـود ثبت کرده «کتـاب سـلیم بن قیس هلالـی» است. این کتـاب که در سالهای اولیه بعـد از رحلت پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله تألیف شـده و مؤلف آن در سال ۷۶ هجری درگذشـته، دور از چشم غاصبان خلافـت در موارد مختلف آن مسـئله‌ی غـدیر را آورده و حتی در یـک حـدیث مسـتقل ماجرای غـدیر را بطور کامل منعکس نموده است. این یادگار هزار و چهارصد ساله هم اکنون موجود است و بارها چاپ شده است.

۳. اولین کتاب مستقلی که درموضوع غدیر تألیف شده، به‌نام «خطبهٔ‌النبی صلی اللَّه علیه و آله» از عالم بزرگ ادبیات عرب، خلیل بن

احمد فراهیدی متوفای سال ۱۷۵ است که خطبه‌ی مفصل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر را در آن آورده است.

فرهنگ مکتوب غدیر در چهارده قرن

رسوخ غدیر در جهات مختلف دین در حدی است که در موضوعات متعددی مورد بحث قرار گرفته است. در کتب حدیثی به عنوان سند و متن آن، در کتب تاریخی به عنوان مهمترین واقعه‌ی اسلام، در کتب کلامی به عنوان مؤثرترین بحث اعتقادی که همان ولایت و خلافت است، در کتب تفسیر به عنوان تفسیر آیاتی که به خلافت برمی‌گردد، در کتب لغت به عنوان معنای کلمه‌ی «مولی» و در کتب ادب و شعر به عنوان قطعه‌ی زیبای تاریخ اسلام که در قالب نظم و نثر ارائه شده است.

در طول قرن اول هجری، سینه‌های امین و حافظه‌های قوی افراد بود که همچون کتاب عمل کرد و راه صد ساله را به خوبی پیمود و غدیر این ودیعه‌ی آل محمد علیهم‌السلام را در خود حفظ کرد. بسیاری از صحابه و تابعان واقعه‌ی غدیر را در محافل بیان

[صفحه ۳۱۳]

می‌کردند و آن را به نسلهای بعد از خود انتقال می‌دادند. اگر چه کتابهایی مثل کتاب سلیم نیز مخفیانه در دست تألیف بود و غدیر را در خود ثبت می‌کرد.

از اوایل قرن دوم هجری که تدوین معارف دینی آزادی نسبی یافت، تبلیغ غدیر نیز شکلی تازه به خود گرفت و کم‌کم از شکل روایت به صورت تألیف درآمد.

از قرن چهارم تحقیق و بحث در متن حدیث غدیر آغاز شد و قطعه‌ی اصلی خطبه‌ی غدیر که جمله‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» است، در مناظرات شیعه و مخالفانش مطرح شد و رجال اسناد و ناقلان حدیث غدیر نیز به دقت مورد بررسی قرار گرفت.

این تحقیقات در قرنهای چهارم و پنجم و ششم به اوج خود رسید و تا سال هزار همچنان پیش رفت که آثار برجسته‌ای از این قرون در دست است.

از اوایل قرن یازدهم هجری تا امروز با ایجاد میدان باز علمی، محققان و اندیشمندان اسلام تألیفات بسیار پر محتوا و مهمی درباره‌ی غدیر تألیف نموده و به خوبی از زحمات هزار ساله نتیجه‌گیری کرده‌اند. تحقیقات بزرگانی همچون قاضی شوشتری، علامه مجلسی، شیخ حرعاملی، سید هاشم بحرانی، میر حامد حسین هندی، علامه امینی و بسیاری دیگر از علما بهترین شاهد این مدعا است.

آماری از کتب غدیر

کتابهای مستقل درباره‌ی غدیر بیشتر به زبانهای عربی و فارسی و اردو بوده و تعدادی نیز به انگلیسی است و چند کتاب هم به زبان ترکی آذری و استانبولی و بنگالی و نروژی در دست است. این کتابها گاهی به صورت تألیف و گاهی ترجمه و در مواردی تلخیص و اقتباس است.

از نظر تقسیم بندی علمی، تعدادی از این کتابها ترسیم کامل از واقعه‌ی غدیر را ارائه نموده، و تعدادی فقط به تنظیم متن کامل خطبه‌ی غدیر پرداخته است. کتابهای بسیاری نیز جمع آوری اسناد حدیث غدیر و بحثهای رجالی آن را بر عهده دارد.

تحقیقات سنگین علمی متمرکز در جواب مخالفان است که به معنای کلمه‌ی «مولی»

[صفحه ۳۱۴]

و بررسی سند و دلالت آن پرداخته است. شعر و ادبیات کودک و نوجوان نیز جلوه‌ی دیگری از تألیفات مربوط به غدیر است.

نکته‌ی قابل توجه این است که بسیاری از مخالفان شیعه حدیث غدیر را با اسناد معتبر در منابع حدیثی و تاریخی خود آورده‌اند.

کتابنامه‌های غدیر

علامه‌ی فقید سید عبدالعزیز طباطبائی قدس سره در کتاب «الغدیر فی التراث الاسلامی» ۱۸۴ عنوان کتاب مستقل درباره‌ی غدیر معرفی کرده و به شرح حال مؤلفان آنها پرداخته است.
همچنین فاضل دانشمند آقای محمد انصاری در کتاب «غدیر در آئینه‌ی کتاب» ۴۱۴ عنوان کتاب مستقل درباره‌ی غدیر را با کتابشناسی کامل و آمارهای جالبی درباره‌ی کتب مربوط به غدیر ارائه داده است.

تبلیغ گسترده غدیر با فرهنگ مکتوب

در یک نگاه به فرهنگ مکتوب غدیر، جلوه‌های آن را به صورت‌های مختلفی می‌بینیم. گذشته از کتابهای بزرگ و کوچک، به صورت جزوه‌ها، بروشورها، مقالات، مجلات و روزنامه‌ها، برنامه‌های علمی کامپیوتری، خطاطی‌های زیبا در کاشی‌ها و تابلوها و به صورت کارت و پوستر جلوه کرده است.
این روند هر ساله اوج بیشتری از خود نشان می‌دهد، و در ظل عنایت حضرت بقیهٔاللّه الاعظم عجل اللّه فرجه تأثیر عمیق خود را در ابلاغ پیام غدیر به اثبات رسانده است.
[صفحه ۳۱۵]

شعر و ادبیات غدیر

اشاره

در میان وقایع اسلام، تنها واقعه‌ی غدیر است که از همان لحظات وقوع قطعه شعری به عنوان سند دائمی ضمیمه‌ی آن است. شعر با وزن و قافیه‌ای که دارد مدرک ماندگاری در پرونده‌ی غدیر است که سینه به سینه حفظ شده و با توجه به اهمیت ادبی آن در کتابها ثبت گردیده است. نسلهای بعدی که در اثر تبلیغات سوء دشمنان از معارف خود فاصله گرفته‌اند از طریق شعر حسان و امثال او درباره‌ی غدیر آن را باز یافته‌اند.
در طول تاریخ نیز، در کنار اسناد و مدارک حدیثی و تاریخی، شعر غدیر که توسط شعرای قرنهای مختلف سروده شده در حفظ این ماجرا اثر بسزایی داشته است.
نکته‌ی دیگری که در شعر وجود دارد این است که توانسته غدیر را در کتابها و محافلی حاضر کند که با روشهای دیگر ممکن نیست و یا لااقل آسان نیست. بسیاری از کتب ادبی که حتی در مواردی مؤلفانشان مخالف ولایت اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند، به عنوان یک قطعه‌ی جالب ادبی از شاعری توانا شعر غدیر را نقل کرده‌اند. همچنین بسیاری از مردم که برای مطالعه و شنیدن متون علمی وقت و حوصله‌ی کافی ندارند، گاهی در یک قطعه شعر معارف غدیر را در می‌یابند.
[صفحه ۳۱۶]

غدیر در شعر عربی، فارسی، اردو، ترکی

در طول چهارده قرن، مسئله‌ی غدیر در قالب اشعار عربی، فارسی، اردو، ترکی و غیر آن به نظم کشیده شده است. اولین قدم را شاعر زبردست عرب حسان بن ثابت برداشت و با اجازه‌ی رسمی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در حضور مردم اشعاری را که در همان غدیر خُم درباره‌ی واقعه‌ی آن سروده بود خواند.

خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر شعری سروده‌اند و چند تن از اصحاب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و نیز عده‌ای از اصحاب ائمه علیهم‌السلام اشعاری درباره‌ی غدیر دارند که از جمله‌ی آنان قیس بن سعد بن عباده، سید حمیری، کمیت اسدی، دعبل خزاعی و ابوتمام است.

عده‌ای از علمای بزرگ نیز که قریحه‌ی شعری داشته‌اند اشعار رسایی درباره‌ی غدیر سروده‌اند که از جمله‌ی آنان شریف رضی، سید مرتضی، قطب راوندی، حافظ برسی، شیخ کفعمی، شیخ بهایی، شیخ کَرَکی، شیخ حر عاملی، سید علی خان مدنی و آیةاللّٰه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی) است.

شعرای زبردستی چون ابن رومی، وامق نصرانی، حمانی، تنوخی، ابوفراس حمدانی، بشنوی کردی، کشاجم، ناشی صغیر، صاحب بن عباد، مهیار دیلمی، ابوالعلاء معری، اقساسی، ابن عرندس، ابن عودی، ابن داغر حلی، بولس سلامه مسیحی از شعرای عرب درباره‌ی غدیر شعر سروده‌اند.

گذشته از شعرای عرب، شاعران پارسی‌گوی و اردو زبان و ترک زبان نیز سهم بسزایی در نظم محتوای غدیر و حفظ و نشر آن در قالب شعر داشته‌اند.

لازم به تذکر است که عده‌ای از شعرا داستان غدیر را به صورت مفصل یا مختصر در قالب شعر آورده‌اند که اول آنان حسان است. برخی دیگر فقط مقطع حساس آن را که «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ» است به شعر کشیده و پرورش داده‌اند. گروهی نیز با قالب ریزی ادبی غدیر، مبانی اعتقادی آن را بیان کرده‌اند و تا آنجا که توانسته‌اند شکوفایی روحی آن را در زندگی معنوی یک شیعه جلوه‌گر ساخته‌اند که راستی با خواندن آنها حلاوت و خنکای ولایت در سراسر وجود انسان نمودار می‌شود.

[صفحه ۳۱۷]

تدوین کتب شعر غدیر

مؤلفانی اقدام به جمع‌آوری و تدوین اشعار مربوط به غدیر کرده‌اند و این اسناد ادبی غدیر را به صورت مجموعه‌های تنظیم یافته ارائه نموده‌اند. برخی از این کتابها مستقلاً درباره‌ی اشعار غدیر است که نمونه‌هایی از آنها نام برده می‌شود:

۱. الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الأدب، علامه امینی.

۲. شعراء الغدیر، مؤسسهٔ الغدیر، بیروت.

۳. الغدیر فی الأدب الشعبی، حسین بن حسن بهبهانی.

۴. غدیریات، علامه امینی، برگزیده از الغدیر.

۵. الغدیریهٔ، شیخ ابراهیم کفعمی.

۶. غدیریات هادفهٔ، سید طالب خرسان.

۷. غدیر در شعر فارسی، سید مصطفی موسوی گرمارودی.

۸. سرود غدیر، علامه سید احمد اشکوری، ۲ جلد.

۹. شعرای غدیر از گذشته تا امروز، محمد هادی امینی، ۱۰ جلد.

۱۰. غدیر در شعر فارسی از کسائی مروزی تا شهریار تبریزی، محمد صحتی سردرودی.

۱۱. پاسداران حماسه‌ی غدیر، پرویز عباسی.

۱۲. بیعت با خورشید، اداره‌ی ارشاد خراسان.

۱۳. در ساحل غدیر، احمد احمدی بیرجندی.

۱۴. گلبانگ غدیر، محمد مهدی بهداروند.

۱۵. دریا در غدیر، ثابت محمودی.

۱۶. خطبهٔ الغدیر، محمد حسین صغیر اصفهانی.

۱۷. خطبه‌ی غدیر خم، عباس جبروتی قمی.

۱۸. خطبه‌ی غدیریه، عاصی محمد میرزا.

۱۹. غدیریه، ملا مسیحا.

۲۰. غدیریه، ملا محمد جعفر.

۲۱. مهر آب خم، سید علی رضوی.

۲۲. یک جرعه از غدیر، شعرای قم.

۲۳. صهبای غدیر، شعرای هند.

۲۴. ترانه‌ی غدیر، سید محمد رضا ساجد زید پوری.

[صفحه ۳۱۸]

شعر غدیر در عصر حاضر

در زمان ما آثار شعر غدیر از جنبه‌های ادبی فراتر رفته و ارزش تبلیغی خاصی به خود گرفته است و انعکاس آن در موارد بسیاری چون کتابها، مجلات، روزنامه‌ها، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و کامپیوتری، استفاده از اشعار در جشنها به صورت مداحی و تهیه نوارهای صوتی و تصویری و کامپیوتری و حتی پخش آنها از طریق اینترنت جلوه‌های تازه‌ای به شعر غدیر داده است.

در بخش حاضر قطعه‌هایی از شعر و ادبیات عربی و فارسی و اردو و ترکی که از نظر اعتقادی یا انگیزه‌ی ولایی و یا ظرافت ادبی، خصوصیتی داشته انتخاب شده و در چهار بخش تقدیم می‌شود:

[صفحه ۳۱۹]

شعر و ادب عربی

اشعار حسان

اوّلین شعر که با اجازه‌ی شخص پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و در حضور آن حضرت در غدیر سروده شده شعر حسان است که بیت حساس آن چنین است: [۶۲۴].

ألم تعلموا أنَّ النَّبیَّ محمَّداً

لدی دَوح خمٍّ حین قام مُنادیاً

...

فقال لهم: من كنت مولاه منكم

وكان لقولى حافظاً ليس ناسياً

فمولاه من بعدى علىٌّ وإنَّنى

به لكم دون البريَّةَ راضياً

اشعار امیرالمومنین

معاویه طی نامه‌ای در مقابل امیرالمؤمنین علیه‌السلام ادعای افتخاراتی کرد. حضرت در جواب او اشعاری را طی نامه‌ای فرستادند که ابیاتی از آن درباره‌ی غدیر است: [۶۲۵].

محمد النبی أخی وصنوی

وحمزة سید الشهداء عمّی

...

وأوجب لی ولایته علیکم

رسول اللَّه یوم غدیر خم

وأوصانی النبی علی اختیار

لأمّته رضیً منکم بحکمی

[صفحه ۳۲۰]

ألا من شاء فلیؤمن بهذا

وإلّا فلیمُتْ کَمَداً بغمّ

فویل ثم ویل ثم ویل

لمن یلقی الإله غداً بظلمی

اشعار هناد بن سری

هناد بن سری می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در خواب دیدم. حضرت فرمود: شعر کمیت را برای من بخوان که می‌گوید: «ویوم الدوح دوح غدیر خم»....

من آن اشعار را برای حضرت خواندم. فرمود: ای هناد، شعر مرا هم به آن اضافه کن: [۶۲۶].

ولم أرَ مثل ذاک الیوم یوماً

ولم أرَ مثله حقاً أُضیعا

اشعار قیس بن سعد بن عباده

قیس بن سعد بن عباده از سرلشکران امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ صفین، این اشعار را در میدان جنگ برای حضرت خواند:

[۶۲۷].

قلت لمّا بغی العدوّ علینا

حسبنا ربنا ونعم الوکیل

وعلیٌّ إمامنا وإمام

لِسِوانا أَتی به التنزیل

ومن قال النبی: من کنت مولاه

فهذا مولاه خطب جلیل

اشعار سید باقر رضوی هندی

سید باقر رضوی هندی (م ۱۳۲۹) می گوید:

در شب عیـد غدیر امام زمان علیه‌السـلام را در خواب دیدم در حالی که محزون بود و گریه می کرد. خدمت حضـرت رفتم و سـلام کردم و دسـتش را بوسـیدم، ولی دیدم گویا متفکر است. عرض کردم: آقای من، این روزها ایام خوشـحالی و سرور عید غدیر است ولی شما را محزون و گریان می‌بینم؟ فرمود: به یاد مادرم زهرا علیهاالسلام و حزن او افتادم. سپس حضرت این شعر را خواندند:

لاترانی اتّخذتُ لا وعُلاها

بعد بیت الأحزان بیت سرورا!

[صفحه ۳۲۱]

سید باقر می گوید: از خواب برخاسـتم و قصیده‌ای درباره‌ی غدیر و مصائب حضرت زهرا علیهاالسلام سرودم که قسمتی از آن چنین است:

کلُّ غدر وقول إفكٍ وزور

هو فرع عن جحد نص الغدیر

...

یوم أوحی الجلیل یأمر طه

وهو سارٍ أن مُر بترك المسیر

حطِّ رحل السری علی غیر ماء

وكِلا، فی الفلا بحرِّ الهجیر

ثمَّ بلِّغهم و إلّا فما بلَّغت

وحیاً عن اللطیف الخبیر

أقِم المرتضی إماماً علی الخل

ق ونوراً یجلو دجی الدیجور

فرقی آخذاً بكفِّ علیٍّ

منبراً كان من حدوج وكور

ودعا و الملا حضور جمیعاً

غَیَّبَ اللّه رشدهم من حضور
إنَّ هذا أمیرکم وولیّ ال
أمر بعدی ووارثی ووزیری
هو مولی لکل من کنت مولا
هُ من اللّه فی جمیع الأمور
...
أفصبراً یا صاحب الأمر والخط
ب جلیل یذیب قلب الصبور
وکأنّی به یقول ویبکی
بسلوٍّ نزر و دمع غزیر:
لاترانی اتّخذتُ لا وعُلاها
بعد بیت الأحزان بیت سرورا!
فمتی یابن أحمد تنشر الطاغو
ت و الجبت قبل یوم النشور

اشعار سید حمیری

وکم قد سمعنا من المصطفی
وصایا مخصَّصهٔ فی علیّ
وفی یوم خم رقی منبراً
یبلغ الرکب والرکب لم‌یرحل
فبَخبَخَ شیخک لمّا رآی
عری عقد حیدر لم‌تحلل
[صفحه ۳۲۲]

اشعار ابن رومی

قال النبی له مقالاً لم‌یکن
یوم الغدیر لسامعیه مُجمجماً
من کنت مولاه فهذا مولی له
مثلی وأصبح بالفخار متوّجاً

اشعار شریف رضی

غدر السرور بنا وكان

وفاؤه يوم الغدير

يوم أطاف به الوصى

وقد تلقّب بالأمير

فتسلّ فيه و ردَّ عا

ريهٔ الغرام إلى المعير

اشعار سید مرتضی

للّه درّ يوم ما أشرفا

ودرّ ما كان به أعرفا

ساق إلينا فيه ربّ العُلى

ما أمرض الأعداء أو أتلفا

اشعار مهیار دیلمی

واسألهم يوم خم بعد ما عقدوا

له الولايهٔ لِمَ خانوا و لِمَ خَلَعوا

قول صحيح ونيّات بها نَفَل

لاينفع السيف صقل نحته طبع

إنكارهم يا أميرالمؤمنين لها

بعد اعترافهم عارٌ به ادّرعوا

اشعار فنجکردی

لاتنكرنَّ غدير خمّ إنّه

كالشمس فى إشراقها بل أظهر

ما كان معروفاً بأسناد إلى

خير البرايا أحمد لايُنكر

فيه إمامهٔ حيدر وكماله

وجلاله حتى القيامهٔ يذكر

[صفحه ۳۲۳]

اشعار ابومحمد حلی

وإذا نظرت إلی خطاب محمد

یوم الغدیر إذا استقرّ المنزل

من کنت مولاه فهذا حیدر

مولاه لایرتاب فیه محصّل

لعرفتَ نصّ المصطفی بخلافهٔ

من بعده غرّاء لایتأوَّل

اشعار ابوعبدالله خصیبی

إنَّ یوم الغدیر یوم سرور

بیَّن اللّه فیه فضل الغدیر

وحبا خمّ با لجلالهٔ و التف

ضیل و التحفهٔ التی فی الحبور

یوم نادی محمد فی جمیع ال

خلق إذ قال مفصح التخییر

قائلاً للجمیع من فوق دوح

جمعوه لأمره المقدور

فصددتم عنه ولم‌تستجیبوا

وتعرَّضتم لإفک وزور

ثم قلتم قد قال: من کنت مولاه

فهذا مولاه غیر نکیر

اشعار ناشی صغیر

وصارمه کبیعته بخمٍّ

معاقدها من القوم الرقاب

علیّ الدّر والذهب المصفّی

وباقی الناس کلهم تراب

اشعار بولس سلامه مسیحی

عاد من حجهٔ الوداع الخطير

ولفيف الحجيج موج بحور

لجهٔ خلف كانتشار الغي

م صبحاً في الفدفد المغمور

بلغ العائدون بطحاء خمٍّ

فكأنَّ الركبان في التنور

عرفوه غدير خم و ليس الغ

ور إلّا ثمالهٔ من غدير

جاء جبريل قائلًا: يا نبي

اللَّه بلِّغ كلام ربّ مجير

أنت في عصمهٔ من الناس فانثر

بينات السماء للجمهور

وأذِعها رسالهٔ اللَّه وحياً

سرمدياً وحجهٔ للعصور

[صفحه ۳۲۴]

ما دعاهم طه لأمر يسير

وصعيد البطحاء وهج حرور

وارتقى منبر الحدائج طه

يشهر السمع للكلام الكبير

أيها الناس إنما اللَّه مولا

كم ومولاي ناصري ومجيري

ثم إني وليُّكم منذ كان ال

دهر طفلًا حتى زوال الدهور

يا إلهي من كنت مولاه حقاً

فعليٌ مولاه غير نكير

يا إلهي والِ الذين يوالون اب

ن عمي وانصر حليف نصيري

كن عدوّاً لمن يعاديه واخذل

كل نكس وخاذل شرير

قالها آخذاً بضبع علي

رافعاً ساعد الهمام الهصور

لاح شَعر الإبطين عند اعتن

اق الزند للزند في المقام الشهير

بثَّ طه مقاله فی علی

واضحاً کالنهار دون ستور

لا مجاز و لا غموض و لبس

یستحثّ الأفهام للتفسیر

فأتاه المهنِّئون عیون ال

قوم یبدون آیهٔ التوقیر

جاءه الصاحبان یبتدران الق

ول طلّا علی حقاق العبیر

بثَّ مولی للمؤمنین هنیئاً

للمیامین بالإمام الجدیر

هنّأتْه أزواج أحمد یتلوهنَّ

رتل من الجمیع الغفیر

عیدک العید یا علی فان یص

مت حسود أو طامس للبدور

اشعار معروف عبدالمجید مصری

وُلّیتَ فی یوم الغدیر بآیهٔ

شهد الحجیج بها، فکیف تؤوَّل؟!

أنت الولیُّ، ومن سواک معطّل

عنها، وإجماع السقیفهٔ باطل

فإذا أتی یوم الغدیر تنزَّلت

آیات ربِّک کالنجوم اللمّعِ

: قم یا محمد، إنّها لرسالهٔ

إن لم تبلّغها فلست بصادع

وقف الرسول مبلِّغاً ومنادیاً

فی حجهٔ التودیع بین الأربُعِ

[صفحه ۳۲۵]

و أبوتراب فی جوار المصطفی

طلق المحیّا کالهلال الطالعِ

رفع النبیّ ید الوصیّ وقال فی

مرأی من الجمع الغفیر ومسمعِ

«من کنتُ مولاه فهذا المرتضی

مولی له ...» فبخٍ بخٍ لسمیدعِ !...
وسَعَتْ جموعُ الناسِ نحو أمیرها
ما بین مقطوع الرجا، ومبایِع !...
وصّی بها موسی، وهذا أحمدٌ
وصّی أخاه، فذلَّ من لم‌یبخعِ !!...
اینک یک قطعه‌ی ادبی از معروف عبدالمجید مصری:
و اختزنت ذاکرةُ العالمِ
أحداثَ الیوم الموعودِ
لتشهدها الأجیالُ
ویفطنَ مغزاها الحکماءْ...
وتدلَّت من أغصان الغرقدِ
حبّاتُ ندیً فضّیٍّ
وقفت تقطفها الزهراءْ...
هی ذی أودیهٔ سالت لعلیٍّ
بالوحی علی البطحاءْ...
فاندثرت أحلام قریشٍ
وتلاشت محضَ هباءْ
ویقال بأنّک المأمور بتبلیغ التنزیل
افترش الصحراء
وجمع وفود الرحمن
عن شطآن غدیر الوعی
وآخذ بیدک ... و نادی:
من کنت أنا مولاه ... فهذا مولاه...
[صفحه ۳۲۷]

شعر و ادب فارسی

اشعار نظیری نیشابوری

قسم به جان تو ای عشق، ای تمامیِ هست
که هست هستیِ ما از خمِ غدیرِ تو مَست
در آن خجسته غدیر تو دید دشمن و دوست
که آفتاب بود آفتاب بر سرِ دست

فراز منبر یوم الغدیر این رمز است

که سر ز جیب محمد، علی برآورده

حدیث لحمک لحمی بیان این معناست

که بر لسان مبارک پیمبر آورده

اشعارمحمدجواد غفور زاده (شفق)

جلوه‌گر شد بار دیگر طور سینا در غدیر

ریخت از خم ولایت می‌به مینا در غدیر

[صفحه ۳۲۸]

رودها با یکدگر پیوست کم‌کم سیل شد

موج می‌زد سیل مردم مثل دریا در غدیر

هدیه‌ی جبریل بود «الیوم اَکمَلْتُ لَکُم»

وحی آمد در مبارک باد مولی در غدیر

با وجود فیض «اَتْمَمتُ عَلَیکم نعمَتی»

از نزول وحی غوغا بود غوغا در غدیر

بر سر دست نبی هرکس علی را دید گفت

آفتاب و ماه زیبا بود زیبا در غدیر

بر لبش گلواژه‌ی «مَنْ کُنْتُ مَولا» تا نشست

گلبن پاک ولایت شد شکوفا در غدیر

«برکه‌ی خورشید» در تاریخ نامی آشناست

شیعه جوشیده‌ست از آن تاریخ آنجا درغدیر

گر چه در آن لحظه‌ی شیرین کسی باور نداشت

می‌توان انکار دریا کرد حتی در غدیر

باغبان وحی می‌دانست از روز نخست

عمر کوتاهی‌ست در لبخند گلها در غدیر

دیده‌ها در حسرت یک قطره از آن چشمه ماند

این زلال معرفت خشکید آیا در غدیر؟

دل درون سینه‌ها در تاب و تب بود ای دریغ

کس نمی‌داند چه حالی داشت زهرا درغدیر

اشعار سید رضا موید

از ولایتعهدی حیدر، خدا تاج شرف

بار دیگر بر سر زهرای اطهر می‌زند

[صفحه ۳۲۹]

در حریم ناز و عصمت زین همایون افتخار

فاطمه لبخند بر سیمای شوهر می‌زند

این بشارت دوستان را جان دیگرمی‌دهد

دشمنان را این خبر، بر قلب خنجر می‌زند

باز تابید از افق روز درخشانِ غدیر

شد فضا سرشار عطرِ گل ز بستان غدیر

موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر

چشمه‌های نور جاری شد ز دامان غدیر

شد غدیر خُم تجلیگاه انوار خدا

تا در آنجا جلوه‌گر شد نور مِصباحُ الهُدی

آفرینش را بُوَد بر سوی آن سامان نگاه

ما سوی اللَّه منتظر تا چیست فرمان اِله

ناگهان خَتمِ رُسُل آن آفتاب دین پناه

بر فراز دست می‌گیرد علی را همچو ماه

تا شناساند به مردم آن ولی اللَّه را

والِ مَن والاه خواند، عادِ مَن عاداه را

ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام

بر تو ای روز امامت از همه امت سلام

از تو مُحکم شد شریعت، و ز تو نعمت شد تمام

ما به یاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام

از وِلای مُرتضی دل را چراغان می‌کنیم

با علی بار دگر تجدید پیمان می‌کنیم

[صفحه ۳۳۰]

خط سُرخی کز غدیر خم پیمبر باز کرد

باب رحمت را ز اول تا به آخر باز کرد

بر جهان ما سوی حق راه دیگر باز کرد

از بهشت آرزوها بر بشر دَر باز کرد

از غدیر خم کمالِ شرع پیغمبر شده است

مُهر این فرمان به خون مُحسن و اصغر شده است

این خدائی روز، بر شیر خدا تبریک باد

بر تمام اَنبیا و اولیا تبریک باد
یا امام العصر این شادی تو را تبریک باد
چهارده قرن امامت بر شما تبریک باد
سینه‌ها از داغ هِجران داغدارت تا به کِی
چون «مؤید» شیعیان در انتظارت تا به کِی

اشعار مصطفی محدثی خراسانی

ملتهب در کنار یک برکه
روح تاریخ پیر منتظر است
دست خورشید تا نهد در دست
آسمان در غدیر منتظر است
بر سر آسمانی آن ظهر
آیه‌های شکوه نازل شد
مژده دادند آیه‌های شکوه
دین احمد تمام و کامل شد

اشعار حاج غلامرضا سازگار

غدیر عید همه عُمْر با علی بودن
غدیر آینه‌دار علی ولی اللَّه‌ست
غدیر حاصل تبلیغ انبیا همه عمر
غدیر نقش ولای علی به سینه‌ی ماست
غدیر یک سند زنده، یک حقیقت محض
غدیر از دل تنگ رسول عقده گشاست
غدیر صفحه‌ی تاریخ وال من والاه
غدیر آیه‌ی توبیخ عاد من عاداست
[صفحه ۳۳۱]
هنوز لاله‌ی «اکملت دینکم» روید
هنوز طوطی «اتممت نعمتی» گویاست
هنوز خواجه‌ی لولاک را نِداست بلند
که هر که را که پیمبر منم، علی مولاست
بگو که خصم شود منکر غدیر، چه باک

که آفتاب، به هر سو نظر کنی پیداست
چو عمر صاعقه کوتاه باد دورانش
خلافتی که دوامش به کشتن زهراست

اشعار دکتر یحیی حدادی ابیانه

ستاره‌ی سحر از صبح انتظار دمید
غدیر از نفس رحمت بهار چکید
گرفت دست قدر، رایت شفق بر دوش
زمین به حکم قضا آب زندگی نوشید
بر آسمان سعادت ز مشرق هستی
سپیده داد نویدِ تولدِ خورشید
به باغ، بلبل شوریده رفت بر منبر
چو از نسیم صبا بوی عشق یار شنید
ز خویش رفته، نواخوان عشق بود و سرود
به بانگ زیر و بم، اسرار خطبه‌ی توحید
فتاد غلغله در باغ و شورشی انگیخت
که خیل غنچه شکفت و به روی او خندید
هوا ز عطر گلاب محمدی مشحون
زمین به عترت و آل رسول بست امید
رسول، سدره‌نشین شد، علی به صدر نشست
پیِ تکامل دینش خدای کعبه گزید
گرفت پرچم اسلام را علی در دست
از این گزیده زمین و زمان به خود بالید
[صفحه ۳۳۲]
به یُمنِ فیضِ ولایت شراب خمّ اَلَست
به عشق آل علی از غدیر خم جوشید

اشعار محمدعلی سالاری

سر زد از دوش پیمبر، ماه در شام غدیر
تا که جبرائیل او را داد پیغام غدیر
مژده داد او را ز ذات حق که با فرمان خویش

نخل هستی بار و بر آرد در ایام غدیر
دین خود را کن مکمَّل با ولای مرتضی
خوف تا کی باید از فرمان و اعلام غدیر
می‌شود مست ولای مرتضی، از خود جدا
هر که نوشد جرعه‌ای از باده‌ی جام غدیر
شد بپا هنگامه‌ای در آسمان و در زمین
تا ولایت شد علی را ثبت، هنگام غدیر
شور و شوقی شد در آن صحرای سوزان حجاز
مرغ اقبال آمد و بنشست بر بام غدیر
عشق مولا در دلم از زاد روز من نشست
بر جبینم حک بود تا مرگ خود نام غدیر

اشعار محمود شاهرخی

به کام دهر چشاندی مِیی ز خم غدیر
که شور و جوشش آن در رگ زمان جاری است
ز چشمه سار ولای تو ای خلاصه‌ی لطف
به جویبار زمان فیض جاودان جاری است
[صفحه ۳۳۳]

اشعار حکیم ناصر خسرو

بیاویزد آن کس به غدر خدای
که بگریزد از عهد روز غدیر
چه گوئی به محشر اگر پرسدت
از آن عهد محکم شبر یا شبیر

اشعار طائی شمیرانی

سایبان باور نکردم مه شود بر آفتاب
تا ندیدم بر فراز دست احمد بوتراب
آری آری ماه بر خورشید گردد سایبان
مصطفی گر آفتاب آید، علی گر ماهتاب

اشعار طاهره موسوی گرمارودی

ای شرف اهل ولایت، غدیر
برکه‌ی سرشار هدایت، غدیر
زمزم و کوثر ز تو کی بهترند
آبروی خویش ز تو می‌خرند
این که کند زنده همه چیز آب
ز آب غدیر است نه از هر سراب
از ازل این برکه بجا بوده است
آینه‌ی لطف خدا بوده است

اشعار مکرم اصفهانی

اندیشه مکن زانکه کند وسوسه خناس
در باب علی یعصمک اللّه من الناس
باید بشناسانیش امروز به نشناس
بازار خَزَف بشکنی از حُقّه‌ی الماس
حق را کنی آنگونه که حق گفت مدلّل

اشعار خوشدل کرمانشاهی

در غدیرخم نبی خشت از سر خم برگرفت
خشت از خم ولای ساقی کوثر گرفت
[صفحه ۳۳۴]
از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی
ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت

اشعار یوسفعلی میرشکاک

ماه صد آئینه دارد نیمه شبها در غدیر
روزها می‌گسترد خورشید، خود را برغدیر
پیش چشم آسمان، پیشانی باز علی

آفتاب روی زهرا در پس معجر غدیر

اشعار سید مصطفی موسوی گرمارودی

گلِ همیشه بهارم غدیر آمده است
شراب کهنه‌ی ما در خم جهان باقی است
خدای گفت که «اکملت دینکم» آنک
نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است
قسم به خون گل سرخ در بهار و خزان
ولایت علی و آل، جاودان باقی است
گل همیشه بهارم بیا که آیه‌ی عشق
به نام پاک تو در ذهن مردمان باقی است
...
در روز غدیر، عقل اوّل
آن مظهر حق، نبیِّ مرسل
چون عرش تو را کشید بر دوش
آنگاه گشود لعل خاموش
فرمود که این خجسته منظر
بر خلق پس از من است رهبر
بر دامن او هر آن که زد دست
چون ذره به آفتاب پیوست

اشعار علیرضا سپاهی لائین

دشت غوغا بود، غوغا بود، غوغا درغدیر
موج می‌زد سیل مردم مثل دریا در غدیر
[صفحه ۳۳۵]
در شکوه کاروان آن روز با آهنگ زنگ
بی‌گمان باری رقم می‌خورد فردا در غدیر
ای فراموشان باطل سر به پایین افکنید
چون پیمبر دست حق را برد بالا در غدیر
حیف اما کاروان منزل به منزل می‌گذشت
کاروان می‌رفت و حق می‌ماند تنها در غدیر!!

اشعار محمد علی صفری (زرافشان)

آن روز که با پرتو خورشید ولایت
ره را به شب از چار طرف بست محمد
صحرای غدیر است زیارتگه دلها
از شوق علی داد دل از دست محمد
تا جلوه‌ی حق را به تماشا بنشینند
بگرفت علی را به سر دست محمد

اشعار یحیی

ساقی ای قدت طوبی ای لبت کوثر
کوثری مِیَم امروز از غدیر خم آور
آور از غدیر خم، خم خُمَم مِیِ کوثر
من منم بده ساغر، خم خمم بده صهبا
باده در غدیرم ده، از غدیر خم، خم خم
همچون زاهدان شهر، در غدیر خم شو گم
می‌ز خم وصلم ده، تا کف آورم بر لب
خم دل کنم دجله، دجله را کنم دریا
[صفحه ۳۳۶]

اشعار ناصر شعار ابوذری

گفت برخیز که از یار سفیر آمده است
به چراغانی صحرای غدیر آمده است
موج یک حادثه در جان غدیر است امروز
و علی چهره‌ی تابان غدیر است امروز
بیعت شیشه‌ای و آهن پیمان شکنی
داد از بیعت آبستن پیمان شکنی
پس از آن بیعت پر شور علی تنها ماند
و وصایای نبی در دل صحرا جا ماند
موج آن حادثه در جان غدیر است هنوز

و علی چهره‌ی تابان غدیر است هنوز

اشعار محمد تقی بهار

ای نگار روحانی، خیز و پرده بالا زن
در سرادق لاهوت، کوس «لا» و «الاّ» زن
در ترانه‌ی معنی، دم ز سرّ مولا زن
وانگه از غدیر خم باده‌ی تولاّ زن
تا ز خود شوی بیرون، زین شراب روحانی
در خم غدیر امروز، باده‌ای بجوش آمد
کز صفای او روشن، جان باده نوش آمد
وان مبشّر رحمت، باز در خروش آمد
کان صنم که از عشاق برده عقل و هوش آمد
با هیولی توحید در لباس انسانی
[صفحه ۳۳۷]
اوست کز خم لاهوت، نشأه‌ی صفا دارد
در خریطه‌ی تجرید، گوهر وفا دارد
در جبین جان پاک، نور کبریا دارد
در تجلی ادراک جلوه‌ی خدا دارد
در رُخَش بود روشن، رازهای رحمانی

اشعار آیهٔ الله کمپانی

ولایتش که در غدیر شد فریضه‌ی امم
حدیثی از قدیم بود ثبت دفتر قدم
که زد قلم به لوح قلب سیّد امم رقم
مکمل شریعت آمد و متمّم نعم
شد اختیار دین به دست صاحب اختیار من
باده بده ساقیا، ولی ز خمِّ غدیر
چنگ بزن مطربا، ولی به یاد امیر
وادی خمِّ غدیر منطقه‌ی نور شد
باز کف عقل پیر، تجلّی طور شد

اشعار ناظم زاده کرمانی

عارفان را شب قدر است شب عید غدیر
بلکه قدر است از این عید مبارک تعبیر
کرده تقدیر بدینسان چو خداوند قدیر
ای علی، ای که تویی بر همه‌ی خلق امیر
بهترین شاهد این قصه بود خمِّ غدیر
کرد تقدیر چنین لطف خداوند قدیر

اشعار احمد عزیزی

غدیر خم از غیرت به جوش است
ببین قرآن ناطق را خموش است
[صفحه ۳۳۸]
خمّ غدیر از کف این می‌تَرَست
زانکه علی ساقی این کوثر است

اشعار حالی اردبیلی

صبح سعادت دمید، عید ولایت رسید
فیض ازل یار شد، نوبت دولت رسید
از کرمش بر گدا، داد همی جان فزا
گفت بخور زین هلا، کز خُم جنت رسید

اشعار فرصت شیرازی

این خم نه خم عصیر باشد
این خم، خم غدیر باشد
از خم غدیر می‌کنم نوش
تا چون خم برآورم جوش

اشعار آیهٔ الله میرزا حبیب خراسانی

امروز بگو، مگو چه روز است؟

تا گویمت این سخن به اکرام

موجود شد از برای امروز

آغاز وجود تا به انجام

امروز ز روی نص قرآن

بگرفت کمال، دین اسلام

امروز به امر حضرت حق

شد نعمت حق به خلق اتمام

امروز وجود پرده برداشت

رخساره‌ی خویش جلوه‌گر داشت

امروز که روز دار و گیر است

می‌ده که پیاله دلپذیر است

از جام و سبو گذشت کارم

وقت خم و نوبت غدیر است

امروز به امر حضرت حق

بر خلق جهان علی امیر است

امروز به خلق گردد اظهار

آن سرّ نهان که در ضمیر است

عالم همه هر چه بود و هستند

امروز به یک پیاله مستند

[صفحه ۳۳۹]

اشعار اسماعیل نوری علاء

در ادبیات فارسی قطعه‌های زیبایی در باره‌ی غدیر بر قلم نثر نویسان زِبردست جاری شده است که ذیلاً دو نمونه تقدیم می‌شود:

...

در غدیر گویا محمد صلی اللّه علیه و آله می‌اندیشد: بدون علی علیه‌السلام چگونه خواهد رفت؟

و علی علیه‌السلام می‌اندیشد: بدون محمدصلی اللّه علیه و آله چگونه خواهد ماند؟

و مردم بین همین رفتن و ماندن است که به ابهامی شگفت گرفتار آمده‌اند:

این همان محمد صلی اللّه علیه و آله است که می‌ماند، اگر با علی بیعت می‌کردیم؛

و این حتی علی علیه‌السلام است که می‌رود، اگر بیعت را شکستیم!!

توده‌ی مردم به چگونگی بیعت می‌اندیشند و سران توطئه به شکستن بیعت !!؟...

آری ... خم!

شربدار ولایت

غدیر حادثات

و میان منزل افشای رازهاست.

بنگریدش

که بر اوج دست و بازو

در چنگ چنگالی از نور

ایستاده است

– به ابرها نزدیکتر تا به ما–

و نگاه نمی‌کند

نه در چشمان مشتاق

[صفحه ۳۴۰]

نه در دیدگان دریده از حسد.

به این ترانه گوش کنید

که در هفت آسمان می‌طپد:

«هر که مرا مولای خویش بداند اینکه فرا چنگ من ایستاده مولای اوست».

آری

امروز همه چیز کامل است

معیاری به دنیا آمده

که در سایه‌اش

نیک و بد از هم مشخصند.

[صفحه ۳۴۷]

شعر و ادب ترکی

اشعار یوسف شهاب

امامی حضرت باری گَرَک ایده تعیین

مُحوّل هر کَسَه اولماز امور ربّانی

منادی آیه‌ی قرآنیدور، علیدی ولی

علینی رد ایلین، رد ایدوبدی قرآنی

منه وصی، سیزه اولی بنفسدور بو علی

مباد ترک ایلیه سیز بو وصایانی

بو امر امر الهیدی، نه منیم رأییم

امین وَحْیِدی نازل ایدن بو فرمانی

دوتوب گوگه یوزین عرض ایتدی اول حبیب خدا

که ای خدای رؤوف و رحیم و رحمانی

عم اوغلومی دوتا دشمن او کس که، دشمن دوت

محب و ناصرینه، نصرت ایله هر آنی

بو ماجرانی گورنده تمام دشمن و دوست

غریو و غلغله‌دن دولدی چرخ دامانی

او کی محبیدی مسرور اولوب، عدو غمگین

نه اولدی حدی سرور و نه غصه پایانی

[صفحه ۳۴۸]

اشعار قمری

حکم خطاب آیه‌ی یا ایها الرسول

تبلیغنه وصایتوه مدعا علی

خم غدیره منزلی حج الوداعده

قیلدی سنی یرنده وصی، مصطفی علی

اشعار یوسف معزی اردبیلی

پروردگار عالم ایدوبدور حمایتین

بیلدیردی یر یوزنده پیمبر رسالتین

گلدی غدیر خُمّیده رجعتده ناگهان

روح الامین گتوردی پیام و بشارتین

بعد از سلام عرض ایلدی امر ایدور خدا

امّت لَره یتورسون علی نون ولایتین

فرمان ویروب رسول امین کاروان دوشوب

فرمانینون گوروبدور اولاردا اطاعتین

منبر دوزَلدی چخدی همان منبر اوستنه

اوّل ایشیتدی امّتی قرآن تلاوتین

خیر البشر علی کمرین دوتدی قالخِزوب

حضار تا گوروبدور او صاحب شجاعتین

مولایم هر کیمه دیدی من هر زمانده

مولاسی دور عم اوغلوم همان با دیانتین

جبریل گتدی آیه‌ی اکملت دینکم

اسلامون آرتروبدو بوگون حق جلالتین

[صفحه ۳۴۹]

یادبودهای غدیر

اشاره

زنده نگه داشتن یاد غدیر مؤثرترین عامل در احیای محتوای آن است. در طول تاریخ یادبودهای مختلفی از غدیر به چشم می‌خورد که اقوام و ملل مختلف مسلمان به فراخور حال خود و شرایطی که در آن بوده‌اند، برای حضور غدیر در جامعه‌ی خود به کار گرفته‌اند.

مسجد غدیر در بیابان غدیر به عنوان جایگاهی متبرک، زیارتگاه مسلمین بوده است. جشنهای سالیانه‌ی غدیر و برنامه‌های متنوعی که به مناسبت آن اجرا می‌شود نیز جلوه‌ی دیگری از احیای غدیر است. زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در غدیر نیز تجدید خاطره‌ای از غدیر و دست بیعتی مجدد با صاحب غدیر است. این یادبودها همه مظاهری از حفظ نام غدیر در جوامع معتقد به آن، و سنگر دفاعی از غدیر در برابر مخالفان آن است. در سایه‌ی همین یادمان است که پس از چهارده قرن نام غدیر بر پیشانی تاریخ اسلام می‌درخشد و هزاران توطئه برای نابودی آن خنثی شده است.

مسجد غدیر

اشاره

غدیر، این سرزمین مقدس که در سال دهم هجرت، در حجة الوداعِ پیامبر

[صفحه ۳۵۰]

گرامی صلی اللَّه علیه و آله نقش مهمی ایفا کرد و «وصایت و ولایت» امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام را رقم زد هم اکنون چه وضعی دارد؟

آیا این نقطه‌ی مهم تاریخی در گرد و غبار عناد و لجاج به فراموشی سپرده شده است؟ آیا این وادی مقدس نباید زیارتگاه شیعیان بلکه همه‌ی مسلمانان جهان باشد؟

مگر بعد از گذشت چهارده قرن این خاک عطرآگین، شمیم روح پرور و با صفای رسالت و وصایت را در خود نگهداری نکرده است؟ مگر هنوز نشان گامهای مقدس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و علی علیه‌السلام بر آن سرزمین پاکیزه نقش نبسته است؟ و مگر همان خاک و شن‌ها شاهد آن صحنه‌ی بزرگ نبوده‌اند؟ مگر آوای نجات‌بخش پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در امواج هوای تفتیده‌ی غدیر منعکس نیست؟

آیا به زائران بیت اللَّه الحرام هم اکنون اجازه می‌دهند از آن سرزمین پاک بگذرند و روح و جسم خود را در همان فضائی که ندای ملکوتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز هجدهم ذیحجه‌ی سال دهم هجرت بلند شد؛ تازگی و طراوت بخشند؟

تاریخچه مسجد غدیر

بحارالانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۵ ج ۳۷ ص ۲۰۱، ج ۵۲ ص ۵ ح ۴، ج ۱۰۰ ص ۲۲۵. اثبات
الهداة: ج ۲ ص ۱۷ ح ۶۷، ص ۲۱ ح ۸۷، ص ۱۹۹ ح ۱۰۰۴. معجم‌البلدان: ج ۲ ص ۳۸۹.
مصباح‌المتهجد: ص ۷۰۹. الوسیله (ابن حمزه): ص ۱۹۶. الغیبهٔ (شیخ طوسی): ص ۱۵۵.
الدروس: ص ۱۵۶. مزارات اهل‌البیت علیهم‌السلام و تاریخها (سید جلالی): ص ۴۲.

از روزی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر خم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به امامت منصوب فرمود، آن وادی تقدس تازه‌ای یافت. مراسم سه روزه در آن سرزمین با حضور دو نور پاک محمد و علی صلوات اللّه علیهما و آلهما چنان روحی در کالبد آن جاری ساخت که در طول چهارده قرن همواره با نام «مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر» بر سر زبانها ماند و میلیونها زائر بیت اللّه در رفت و بازگشت بدان تبرک جستند و با عبادت در آن به بارگاه الهی تقرب جستند.

ائمه علیهم‌السلام به اصحابشان سفارش اکید داشتند که از زیارت مسجد غدیر غفلت

[صفحه ۳۵۱]

نکنند. امام حسین علیه‌السلام در مسیر بازگشت از مکه به کربلا توقفی در غدیر داشتند. امام باقر و امام صادق علیهماالسلام به مسجد غدیر آمدند و جای جای مراسم غدیر را برای اصحابشان تشریح کردند.

محدثان و علمای بزرگ نیز در غدیر حضور می‌یافتند و ادای احترام می‌کردند. علی بن مهزیار اهوازی از قرن سوم در سفر حج خود به مسجد غدیر آمده است. در کلام شیخ طوسی از قرن ششم و ابن حمزه از قرن هفتم و شهید اول و علامه حلی از قرن هشتم نام مسجد غدیر و تصریح به باقی بودن آثار آن در زمانشان را می‌خوانیم.

سید حیدر کاظمی در سال ۱۲۵۰ از وجود آن خبر داده و در آن زمان با آنکه جاده از غدیر فاصله داشته ولی مسجد آن مشهور بوده است. محدث نوری نیز از وجود آن در سال ۱۳۰۰ خبر داده و شخصاً در آن حضور یافته و اعمال آن را بجا آورده است.

تخریب مسجد غدیر به دست دشمنان

مثالب‌النواصب (ابن شهر آشوب)، نسخه‌ی خطی: ص ۶۳.

همانگونه که «غدیر» پرچمی بر بلندای تاریخ است که از آن نور سبز «علی ولی اللّه» می‌درخشد، مسجد غدیر هم تیری به چشم دشمنان ولایت بوده که بنای گِل و آجری آن به عنوان سندی زنده از غدیر در قلب صحرا می‌درخشید. از همین جاست که دشمنان کینه توز علی علیه‌السلام که درِ خانه‌اش را آتش زدند و تابعان آنان در طول قرنها هرگز چشم دیدن چنین بنای اعتقادی- تاریخی را نداشتند.

آثار مسجد غدیر که توسط پیامبر صلی اللّه علیه و آله و اصحابش علامت گذاری شده بود، اولین بار به دست عمر بن الخطاب از میان برده شد و علائم آن محو گردید.

بار دیگر در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام احیا شد ولی پس از شهادت آن حضرت، معاویه ساربانی را با دویست نفر فرستاد تا آثار غدیر خم را با خاک یکسان کنند!

در زمانهای بعد بار دیگر مسجد غدیر بنا شد و از آنجا که در کنار جاده‌ی حجاج قرار داشت محلی معروف بود و حتی تاریخ نگاران و جغرافی نویسانِ سنّی هم آن را

[صفحه ۳۵۲]

نام برده و محل آن را تعیین کرده‌اند.

تا صد سال پیش مسجد غدیر بر پا بوده و با آنکه در منطقه‌ی مخالفان بوده ولی رسماً محل عبادت و به عنوان مسجد غدیر معروف بوده است، تا آنکه آخرین ضربه را وهابیها زده‌اند. آنان دو اقدام کینه توزانه برای از بین بردن مسجد غدیر انجام داده‌اند: از یکسو مسجد را خراب کرده و آثار آن را از بین برده‌اند، و از سوی دیگر مسیر جاده را طوری تغییر داده‌اند که از منطقه‌ی غدیر فاصله‌ی زیادی پیدا کرده است.

محل کنونی مسجد غدیر

مجله تراثنا: شماره‌ی ۲۱ ص ۵ تا ۲۲.

هم اکنون غدیر به صورت بیابانی است که در آن آبگیری و چشمه‌ی آبی است و محل مسجد- که اکنون اثری از آن نیست- بین چشمه و آبگیر بوده است. این منطقه در حدود ۲۰۰ کیلومتری مکه در نزدیکی شهر «رابغ» در کنار روستای جحفه که میقات حجاج است قرار دارد و هم اکنون بنام «غدیر» شناخته می‌شود و مردم منطقه به خوبی از محل دقیق و نام آن آگاهند و می‌دانند که شیعیان هر از چندگاهی برای یافتن آن به منطقه می‌آیند و پرس و جو می‌کنند.

راه رسیدن به وادی غدیر

راه رسیدن به وادی غدیر هم اکنون از دو طریق است:

۱. راه جحفه:

از کنار فرودگاه رابغ تا اول روستای جحفه، سپس ۵ کیلومتر به سمت شمال در ریگزار تا قصر علیا، سپس ۲ کیلومتر در سمت راست جاده با عبور از تپه‌های شنی، سپس بیابانی کوتاه، از بیابان به سمت راست جاده وادی غدیر است. فاصله‌ی غدیر نسبت به میقات جحفه از سمت طلوع آفتاب ۸ کیلومتر است.

۲. راه رابغ:

از تقاطع جاده مکه- مدینه- رابغ به سمت مکه در طرف چپ جاده ۱۰ کیلومتر،

[صفحه ۳۵۳]

سپس به سمت راست، جاده‌ی فرعی به طرف غدیر است که فاصله‌ی آن از جنوب شرقی تا رابغ ۲۶ کیلومتر است.

به امید آنکه با ظهور صاحب غدیر، منطقه‌ی زیبا و روح‌انگیز غدیر بار دیگر احیا شود، و بین آبگیر و چشمه‌ی آن مسجد با شکوهی بنا شود و محل منبر و خیمه‌ی پیامبر صلی اللّه علیه و آله با ترسیم کاملی از آن واقعه‌ی عظیم در آنجا مورد بازدید جهانیان قرار گیرد.

زیارت امیرالمؤمنین در روز غدیر

اشاره

آرزوی هر شیعه است که ای کاش زمان به عقب برمی گشت و در غدیر حاضر بود و با مولایش دست بیعت می‌داد و به آن حضرت تبریک می گفت. ای کاش امیرالمؤمنین علیه‌السلام اکنون زنده بود، و هر ساله در روز غدیر به حضورش شرفیاب می‌شدیم و با او تجدید بیعت می کردیم و بار دیگر به او تهنیت می گفتیم.

تحقق این آرزو چندان مشکل نیست. زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف و حضور در حرم مطهر آن حضرت و عرض ادب به ساحت قدس او و سخن گفتن با او و از صمیم جان و باز گفتن این آرزوی قلبی در پیشگاهش از نظر شیعه، تجدید بیعت حقیقی و تبریک و تهنیت واقعی است. سلام غدیر به آن دوم شخصیت عالم وجود که صدای ما را می‌شنود و پاسخ ما را می‌دهد در حکم حضور در بیابان غدیر و بیعت با دست مبارک اوست.

امام صادق و امام رضا علیهماالسلام سفارش اکید فرموده‌اند که تا حد امکان در روز غدیر کنار قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر باشیم و این یادبود عظیم را در حرم صاحب غدیر بپا کنیم. حتی اگر نمی‌توانیم در حرم او حاضر شویم در هر جایی که باشیم کافی است به سوی قبر حضرت اشاره کنیم و به او سلامی دهیم و قلب خود را

[صفحه ۳۵۴]

در حرم او حاضر کنیم و با مولایمان سخن بگوییم، [۶۲۸] که او سلام ما را سلامی گرم می‌دهد و دست بیعت ما را با دستان یداللهی خویش می‌فشارد.

این یادبود سالانه، تجدید خاطره‌ی غدیر و بیعت مجدد با صاحب آن است، و از زمان ائمه علیهم‌السلام تا کنون همواره برگزار شده است. سالانه هزاران نفر در شب و روز غدیر در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور یافته‌اند و بند رقّیت او را به دست مبارکش زینت گردن خود ساخته‌اند و به صاحب اختیاری مطلق او بر همه‌ی هستی‌شان افتخار نموده‌اند، و این را به عنوان بیعت با فرزندش حضرت قائم آل محمد عجل اللَّه تعالی فرجه تلقی نموده‌اند.

امام هادی علیه‌السلام- در سالی که معتصم عباسی آن حضرت را از مدینه به سامرا تبعید کرد- در روز غدیر به نجف آمدند و در حرم جدشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور یافتند و زیارت مفصلی خطاب به آن حضرت انشا فرمودند. [۶۲۹] این زیارت از نظر محتوا، دوره‌ی کامل عقاید شیعه درباره‌ی ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فضایل و سوابق و محنتهای آن حضرت را بیان می کند. در اینجا جملاتی از این زیارت را که تجدید عهدی با عقاید ریشه‌دارمان است و نیز برخی دعاها که در آن مسئله‌ی غدیر مطرح شده می‌آوریم:

در دعای ندبه می‌خوانیم

فَلَمَّا انْقَضَتْ أَيَّامُهُ أَقامَ وَلِيَّهُ عَلِيَّ بْنَ أَبی طالِبٍ صَلَواتُكَ عَلَيْهِما وَ آلِهِما هادِياً إِذْ كانَ هُوَ الْمُنْذِرُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ، فَقالَ وَ الْمَلَأُ أَمامَهُ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ، أَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

آنگاه که دوران رسالت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سرآمد ولیّ خود علی بن ابی طالب علیه‌السلام را به عنوان هدایتگر مردم منصوب نمود، چرا که او ترساننده‌ی

[صفحه ۳۵۵]

مردم بود و هر قومی هدایتگری می‌خواهد. لذا در حالی که مردم در برابر او بودند فرمود: هرکس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد و یاری کن هرکس او را یاری کند و خوار کن هرکس او را خوار کند.

در دعای عدیله می‌خوانیم

آمَنَّا بِوَصِیِّهِ الَّذی نَصَبَهُ یَوْمَ الْغَدیرِ وَ أَشارَ بِقَوْلِهِ «هذا عَلِیٌّ» إِلَیْهِ.

ما ایمان می‌آوریم به جانشین پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که او را در روز غدیر منصوب کرد و با کلمه‌ی «این علی» به او اشاره کرد.

در قسمتی از زیارت غدیر می‌خوانیم

السَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ وَمَوْلَی الْمُؤْمِنینَ.

السَّلامُ عَلَیْکَ یا دینَ اللَّهِ الْقَویمَ وَصِراطَهُ الْمُسْتَقیمَ.

أَشْهَدُ أَنَّکَ أَخُو رَسُولِ‌اللَّهِ صلی اللَّه علیه و آله ... وَأَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ عَنِ اللَّهِ ما أَنْزَلَهُ فیکَ، فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ وَأَوْجَبَ عَلی أُمَّتِهِ فَرْضَ طاعَتِکَ وَوِلایَتِکَ وَعَقَدَ عَلَیْهِمُ الْبَیْعَةَ لَکَ وَجَعَلَکَ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَما جَعَلَهُ اللَّهُ کَذلِکَ. ثُمَّ أَشْهَدَ اللَّهَ تَعالی عَلَیْهِمْ فَقالَ: أَلَسْتُ قَدْ بَلَّغْتُ؟ فَقالُوا: اللَّهُمَّ بَلی. فَقالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ وَکَفی بِکَ شَهیداً وَ حاکِماً بَیْنَ الْعِبادِ. فَلَعَنَ اللَّهُ جاحِدَ وِلایَتِکَ بَعْدَ الإِقْرارِ وَناکِثَ عَهْدِکَ بَعْدَ الْمیثاقِ.

سلام بر تو ای صاحب اختیار من و صاحب اختیار مؤمنین.

سلام بر تو ای دین محکم خداوند و راه مستقیم او.

شهادت می‌دهم که تو برادر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هستی ... و آن حضرت از طرف خداوند آنچه درباره‌ی تو نازل کرده بود رسانید و دستور خدا را به اجرا در آورد و وجوب اطاعت تو و ولایتت را بر مردم واجب کرد، و برای تو از آنان بیعت گرفت تو را نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان قرار داد همانطور که خداوند به آن حضرت را

[صفحه ۳۵۶]

چنین مقامی داده بود.

سپس خدای تعالی را بر آنان شاهد گرفت و فرمود: آیا من به شما رساندم؟ گفتند: آری به خدا قسم.

عرض کرد: خدایا شاهد باش و تو به عنوان شاهد و حاکم بین بندگان کفایت می کنی.

خداوند منکر ولایت تو را بعد از اقرار و شکننده‌ی عهد تو را بعد از پیمان لعنت کند.

در قسمت دیگری از زیارت غدیر می‌خوانیم

أَشْهَدُ أَنَّکَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ الْحَقُّ الَّذی نَطَقَ بِوِلایَتِکَ التَّنْزیلُ وَأَخَذَ لَکَ الْعَهْدَ عَلَی الْأُمَّةِ بِذلِکَ الرَّسُولُ.

أَشْهَدُ یا أَمیرَالْمُؤْمِنینَ أَنَّ الشَّاکَّ فیکَ ما آمَنَ بِالرَّسُولِ الْأَمینِ وَأَنَّ الْعادِلَ بِکَ غَیْرَکَ عانَدَ عَنِ الدّینِ الْقَویمِ الَّذی ارْتَضاهُ لَنا رَبُّ الْعالَمینَ وَأَکْمَلَهُ بِوِلایَتِکَ یَوْمَ الْغَدیرِ. ضَلَّ وَاللَّهِ وَأَضَلَّ مَنِ اتَّبَعَ سِواکَ وَ عَنَدَ عَنِ الْحَقِّ مَنْ عاداکَ.

شهادت می‌دهم تو امیرالمؤمنینِ بر حقی هستی که قرآن به ولایت تو گویاست و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر سر آن از امت عهد و پیمان گرفته است.

یا امیرالمؤمنین، شهادت می‌دهم که شک کننده در باره‌ی تو به پیامبر امین‌صلی اللَّه علیه و آله ایمان نیاورده است، و کسی که تو را

با غیر تو مساوی قرار دهد از دین محکمی که رب العالمین برای ما پسندیده و با ولایت تو در روز غدیر آن را کامل کرده، ضدیت و دشمنی کرده است.

به خدا قسم کسی که تابع غیر تو شد گمراه شده و گمراه کرده و هر کس با تو دشمنی کند با حق عناد ورزیده است.

در فراز دیگری از زیارت غدیر می‌خوانیم

أَشْهَدُ أَنَّکَ مَا اتَّقَیْتَ ضارِعاً وَلا أَمْسَکْتَ عَنْ حَقِّکَ جازِعاً وَلا أَحْمَجْتَ عَنْ مُجاهَدَةِ غاصِبیکَ ناکِلاً وَلا أَظْهَرْتَ الرِّضا بِخِلافِ ما یُرْضِی اللَّهَ مُداهِناً وَلا وَهَنْتَ لِما

[صفحه ۳۵۷]

أَصابَکَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَلا ضَعُفْتَ وَلَا اسْتَکَنْتَ عَنْ طَلَبِ حَقِّکَ مُراقِباً.

مَعاذَ اللَّهِ أَنْ تَکُونَ کَذلِکَ، بَلْ إِذْ ظُلِمْتَ احْتَسَبْتَ رَبَّکَ وَفَوَّضْتَ إِلَیْهِ أَمْرَکَ وَذَکَّرْتَهُمْ فَمَا ادَّکَرُوا وَوَعَظْتَهُمْ فَمَا اتَّعَظُوا وَخَوَّفْتَهُمْ فَما تَخَوَّفُوا.

شهادت می‌دهم که تو از روی ذلت تقیه نکردی، و به خاطر ترس از حق خود امساک نکردی، و به عنوان عقب نشینی از جهاد با غاصبان حقت خودداری نکردی، و به عنوان سازشکاری مطلبی بر خلاف رضای خدا اظهار نکردی، و در مقابل آنچه در راه خدا به تو رسید سستی نکردی و ضعف نشان ندادی و به عنوان انتظار از طلب حق خود بیچارگی نشان ندادی.

معاذ اللَّه که تو چنین باشی! بلکه وقتی مظلوم شدی برای خدا صبر کردی و کار خود را به او سپردی و ظالمان را متذکر شدی ولی نخواستند به یاد بیاورند و آنان را موعظه کردی ولی در آنان اثر نکرد و آنان را از خدا ترسانیدی ولی نترسیدند!

در قسمت دیگری از زیارت غدیر می‌خوانیم

لَعَنَ اللَّهُ مُسْتَحِلِّی الْحُرْمَةِ مِنْکَ وَ ذائِدِی الْحَقِّ عَنْکَ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُمُ الْأَخْسَرُونَ الَّذینَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فیها کالِحُونَ.

لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ساواکَ بِمَنْ ناواکَ.

لَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَدَلَ بِکَ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ عَلَیْهِ وِلایَتَکَ.

خدا لعنت کند آنان که حرمت تو را شکستند و حقت را از تو دور کردند. شهادت می‌دهم که آنان از همه زیان‌کارترند، آنان که حرارت آتش به صورتهایشان می‌خورد و در آن با روی گرفته و عبوس هستند.

خدا لعنت کند کسی را که تو را با آن که در مقابل تو ایستاد مساوی بداند.

خدا لعنت کند کسی را که تو را با آنکه خداوند ولایتت را بر او واجب کرده مساوی بداند.

[صفحه ۳۵۸]

در فراز دیگری از زیارت غدیر می‌خوانیم

إِنَّ اللَّهَ تَعالی اسْتَجابَ لِنَبِیِّهِ‌صلی اللَّه علیه و آله فیکَ دَعْوَتَهُ، ثُمَّ أَمَرَهُ بِإِظْهارِ ما أَوْلاکَ لِأُمَّتِهِ إِعْلاءً لِشَأْنِکَ وَإِعْلاناً لِبُرْهانِکَ وَ دَحْضاً لِلْأَباطِیلِ وَ قَطْعاً لِلْمَعاذِیر.

فَلَمَّا أَشْفَقَ مِنْ فِتْنَةِ الْفاسِقینَ وَاتَّقی فیکَ الْمُنافِقینَ أَوْحی إِلَیْهِ رَبُّ الْعالَمینَ: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ». فَوَضَعَ عَلی نَفْسِهِ أَوْزارَ الْمَسیرِ وَ نَهَضَ فی رَمْضاءِ الْهَجیرِ فَخَطَبَ وَأَسْمَعَ وَ نادی فَأَبْلَغَ، ثُمَّ سَأَلَهُمْ أَجْمَعَ فَقالَ: هَلْ بَلَّغْتُ؟ فَقالُوا: اللَّهُمَّ بَلی. فَقالَ: اللّهُمَّ اشْهَدْ. ثُمَّ قالَ: أَلَسْتُ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ فَقالُوا: بَلی. فَأَخَذَ بِیَدِکَ وَ قالَ: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». فَما آمَنَ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فیکَ عَلی نَبِیِّهِ إِلاَّ قَلیلٌ وَلا زادَ أَکْثَرَهُمْ غَیْرَ تَخْسیرٍ.

خداوند تعالی دعای پیامبرش صلی اللَّه علیه و آله را درباره‌ی تو مستجاب کرد، و به او دستور داد تا ولایت تو را بر امت اظهار کند تا مقام تو را بلند مرتبه و دلیل تو را اعلام کرده باشد و سخنان باطل را کوبیده و عذرهای بیجا را ریشه کن کرده باشد. آنگاه که از فتنه‌ی فاسقان احساس خطر کرد و از منافقان درباره‌ی تو ترسید، پروردگار جهان به او چنین وحی کرد: «ای پیامبر، برسان آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، و اگر نرسانی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از شر مردم حفظ می‌کند».

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سختیِ سفر را متحمل شد و در شدت حرارت ظهر بپا خاست و خطبه‌ای ایراد کرد و شنوانید و ندا کرد و رسانید. سپس از همه‌ی آنها پرسید: آیا رسانیدم؟ گفتند: آری به خدا قسم.

عرض کرد: خدایا شاهد باش. سپس پرسید: آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر نبوده‌ام؟ گفتند: آری. پس دست علی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «هرکس من صاحب اختیار او بوده‌ام این علی صاحب اختیار اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند و خوار کن هر کس او را خوار کند». ولی به آنچه خداوند درباره‌ی تو بر پیامبرش نازل کرد جز عده‌ی کمی ایمان نیاوردند و اکثرشان جز زیان‌کاری برای خود زیاد نکردند.

[صفحه ۳۵۹]

فراز دیگری از زیارت غدیر چنین است

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ هذا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِکَ، فَالْعَنْ مَنْ عارَضَهُ وَاسْتَکْبَرَ وَکَذَّبَ بِهِ وَکَفَرَ وَسَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.

لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ مَلائِکَتِهِ وَرُسُلِهِ أَجْمَعینَ عَلی مَنْ سَلَّ سَیْفَهُ عَلَیْکَ وَسَلَّتَ سَیْفَکَ عَلَیْهِ- یا أَمیرَالْمُؤْمِنینَ- مِنَ الْمُشْرِکینَ وَالْمُنافِقینَ إِلی یَوْمِ الدّینِ، وَعَلی مَنْ رَضِیَ بِما ساءَکَ وَلَمْ یُکْرِهْهُ وَأَغْمَضَ عَیْنَهُ وَلَمْ یُنْکِرْ أَوْ أَعانَ عَلَیْکَ بِیَدٍ أَوْ لِسانٍ أَوْ قَعَدَ عَنْ نَصْرِکَ أَوْ خَذَلَ عَنِ الْجِهادِ مَعَکَ أَوْ غَمَطَ فَضْلَکَ وَجَحَدَ حَقَّکَ أَوْ عَدَلَ بِکَ مَنْ جَعَلَکَ اللَّهُ أَوْلی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ.

خدایا، ما می‌دانیم که این حقی از جانب توست. پس لعنت کن هر کس با آن معارضه کند و در مقابل آن سر تعظیم فرود نیاورد و آن را تکذیب کند و کافر شود. و بزودی آنان که ظلم کردند خواهند دانست که به کجا باز خواهند گشت.

یا امیرالمؤمنین، لعنت خدا و لعنت همه‌ی ملائکه و انبیائش بر کسی که تو بر او شمشیر کشیدی و کسی که بر تو شمشیر کشید از مشرکان و منافقان تا روز قیامت، و بر کسی که به آنچه تو را ناراحت می‌کند راضی باشد و او را ناراحت نکند، و بر کسی که چشم خود را بسته و انکار نمی‌کند، و بر کسی که علیه تو با دست یا زبان کمک کرده یا از یاری تو خودداری کرده یا از جهاد همراه تو دیگران را منع کرده یا فضیلت تو را کوچک شمرده و حق تو را انکار نموده یا کسی را که خداوند تو را صاحب اختیار بر او قرار داده با تو برابر بداند.

بخش دیگری از زیارت غدیر چنین است

وَالْأَمْرُ الْأَعْجَبُ وَالْخَطْبُ الْأَفْزَعُ بَعْدَ جَحْدِکَ حَقِّکَ غَصْبُ الصِّدّیقَهِْ الطّاهِرَهِْ الزَّهْراءِ سَیِّدَهِْ النِّساءِ فَدَکاً وَرَدُّ شَهادَتِکَ وَشَهادَهُْ السَّیِّدَیْنِ سُلالَتِکَ وَعِتْرَهِْ الْمُصْطَفی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکُمْ، وَقَدْ أَعْلَی اللَّهُ تَعالی عَلَی الْأُمَّهِْ دَرَجَتَکُمْ وَرَفَعَ مَنْزِلَتَکُمْ وَأَبانَ فَضْلَکُمْ وَشَرَّفَکُمْ عَلَی الْعالَمینَ.

[صفحه ۳۶۰]

مسئله‌ی عجیب‌تر و کار سوزناک‌تر بعد از انکار حق تو، غصب فدک از صدیقه‌ی طاهره سیدهٔ النساء حضرت زهرا علیهاالسلام و رد شهادت تو و دو آقا از نسل و عترت تو امام حسن و امام حسین علیهماالسلام است که صلوات خدا بر شما باد، و این در حالی بود که خداوند تعالی درجه‌ی شما را بر امت بالا برده و منزلت شما را بلند قرار داده و فضل شما را روشن کرده و شما را بر عالمیان شرافت داده است.

فراز دیگری از زیارت غدیر چنین است

ما أَعْمَهَ مَنْ ظَلَمَکَ عَنِ الْحَقِّ.
فَأَشْبَهَتْ مِحْنَتُکَ بِهِما مِحَنَ الْأَنْبِیاءِ عِنْدَ الْوَحْدَهِْ وَعَدَمِ الْأَنْصارِ.
ما یُحیطُ الْمادِحُ وَصْفَکَ وَلا یُحْبِطُ الْطاعِنُ فَضْلَکَ.
تُخْمِدُ لَهَبَ الْحُرُوبِ بِبَنانِکَ وَتَهْتِکُ سُتُورَ الشُّبَهِ بِبَیانِکَ وَتَکْشِفُ لَبْسَ الْباطِلِ عَنْ صَریحِ الْحَقِّ.
چقدر متحیر است از حق کسی که به تو ظلم کرده است.
محنت تو به آن دو (ابوبکر و عمر) به گرفتاریهای انبیاء علیهم‌السلام هنگام تنهایی و کمک نداشتن شباهت پیدا کرد.
مَدح کننده‌ی تو به اوصافت احاطه پیدا نمی‌کند، و طعن زننده بر تو فضیلتت را پائین نمی‌آورد.
آتش جنگها را با انگشتانت خاموش می‌کردی، و پرده‌های شبهه را با بیانت پاره می‌نمودی، و پوشش باطل را با حق صریح منکشف می‌کردی.

در فراز دیگری از زیارت غدیر می‌خوانیم

اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَهَ أَنْبِیائِکَ وَأَوْصِیاءِ أَنْبِیائِکَ بِجَمیعِ لَعَناتِکَ وَأَصْلِهِمْ حَرَّ نارِکَ وَالْعَنْ مَنْ غَصَبَ وَلِیَّکَ حَقَّهُ وَأَنْکَرَ عَهْدَهُ وَجَحَدَهُ بَعْدَ الْیَقینِ وَالْإِقْرارِ بِالْوِلایَهِْ لَهُ یَوْمَ أَکْمَلْتَ لَهُ الدّینَ.

[صفحه ۳۶۱]

اللَّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَهَ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَمَنْ ظَلَمَهُ وَأَشْیاعَهُمْ وَأَنْصارَهُمْ.
اللَّهُمَّ الْعَنْ ظالِمِی الْحُسَیْنِ وَقاتِلیهِ وَالْمُتابِعینَ عَدُوَّهُ وَناصِریهِ وَالرّاضینَ بِقَتْلِهِ وَخاذِلیهِ لَعْناً وَبیلاً.
خدایا، قاتلان انبیاء و جانشینان انبیائت را با همه لعنتهایت لعنت کن، و گرمی آتش را به آنان بچشان. و لعنت کن کسانی را که حق ولیّت را غصب کردند و پیمان او را انکار نمودند و بعد از یقین و اقرار به ولایت او در روزی که دین را برایش کامل کردی، آن را انکار کردند.
خدایا قاتلان امیرالمؤمنین و کسانی که به او ظلم کردند و پیروان و یارانشان را لعنت فرما.

خدایا، ظالمان حسین علیه‌السلام و قاتلان او و تابعان دشمنِ او و یاری کننده‌ی دشمنش را و راضیان به قتل او و خوارکنندگان او را لعنتی فرما که عاقبتی بد دنبال آن باشد.

فراز دیگری از زیارت غدیر چنین است

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ آلَ‌مُحَمَّدٍ وَمانِعیهِمْ حُقُوقَهُمْ.

اللَّهُمَّ خُصَّ أَوَّلَ ظالِمٍ وَغاصِبٍ لِآلِ مُحَمَّدٍ بِاللَّعْنِ وَ کُلَّ مُسْتَنٍّ بِما سَنَّ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَعَلی عَلِیٍّ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ وَآلِهِ الطَّاهِرینَ وَاجْعَلْنا بِهِمْ مُتَمَسِّکینَ وَ بِوِلایَتِهِمْ مِنَ الْفائِزیْنَ الْآمِنینَ الَّذینَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ.

خدایا اولین ظالمی که به آل محمد ظلم کرد و مانعان حقوق ایشان را لعنت فرما.

خدایا اولین ظالم و غاصب حق آل محمّد و هرکس که بدعتهای او را تا روز قیامت عمل می‌کند لعنت مخصوص فرما.

خدایا، بر محمد خاتم پیامبران و بر علی آقای اوصیاء و آل طاهرینش صلوات فرست، و ما را متمسک به آنان قرار داده و با ولایتشان ما را از رستگاران و از صاحبان امان که بر آنان ترسی نیست و محزون نمی‌شوند قرار ده.

[صفحه ۳۶۲]

در دعای روز عید غدیر می‌خوانیم

اللَّهُمَّ صَدَّقْنا وَ أَجَبْنا داعِیَ اللَّهِ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فی مُوالاةِ مَوْلانا وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنینَ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبی‌طالِبٍ ... أَللَّهُمَّ رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادی لِلْایمانِ أنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا ... فَإِنَّا یا رَبَّنا بِمَنِّکَ وَ لُطْفِکَ أَجَبْنا داعِیکَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وَ صَدَّقْناهُ وَ صَدَّقْنا مَوْلَی الْمُؤْمِنینَ وَ کَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ، فَوَلِّنا ما تَوَلَّیْنا...

خدایا ما تصدیق کردیم و اجابت نمودیم دعوت کننده‌ی تو را و پیرو پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شدیم درباره‌ی ولایت مولایمان و مولای مؤمنان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ... خدایا، پروردگارا، ما شنیدیم منادیی برای ایمان ندا می‌کند که به پروردگارتان ایمان بیاورید. ما نیز ایمان آوردیم ... پروردگارا، ما- به منت و لطف تو- دعوت کننده‌ات را پاسخ مثبت دادیم و پیرو پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شدیم و او را تصدیق کردیم و همچنین مولای مؤمنان را تصدیق کردیم، و به جبت و طاغوت کافر شدیم. خدایا ولایتی را که پذیرفته‌ایم همراهمان قرار ده.

در فرازی دیگر از دعای روز غدیر می‌خوانیم

اللَّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ ... أنْ تَجْعَلَنی فی هذَا الْیَوْمِ الَّذی عَقَدْتَ فیهِ لِوَلِیِّکَ الْعَهْدَ فی أَعْناقِ خَلْقِکَ وَ أَکْمَلْتَ لَهُمُ الدّینَ، مِنَ الْعارِفینَ بِحُرْمَتِهِ وَ الْمُقِرّینَ بِفَضْلِهِ ... اللَّهُمَّ فَکَما جَعَلْتَهُ عیدَکَ الْأَکْبَرَ وَ سَمَّیْتَهُ فِی السَّماءِ یَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ وَ فِی الْأَرْضِ یَوْمَ الْمیثاقِ الْمَأْخُوذِ وَ الْجَمْعِ المَسْؤُولِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ‌مُحَمَّدٍ وَ أقْرِرْ بِهِ عُیُونَنا وَ أَجْمِعْ بِهِ شَمْلَنا وَ لاتُضِلَّنا بَعْدَ إذْ هَدَیْتَنا وَ اجْعَلْنا لِأَنْعُمِکَ مِنَ الشَّاکِرینَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

خدایا از تو می‌خواهم مرا در این روزی که برای ولیت عهدی برگردن خلقت بسته‌ای و دین را برایشان کامل کرده‌ای، مرا از عارفان به حرمت آن و اقرار کنندگان به فضیلت آن قرار دهی...

خـدایا همانگونه که آن را عیـد بزرگ خود قرار داده‌ای و در آسـمان روز عهـد معهود نامیده‌ای و در زمین روز پیمان گرفته شده و اجتماع سؤال شونده نامگذاری کرده‌ای، بر محمد و آل محمد درود فرست و چشم ما را بدان روشن فرما و کارهای ما را به

[صفحه ۳۶۳]

برکت آن منظم فرمـا و بعـد از هـدایت مـا را گمراه مفرمـا و مـا را نسـبت به نعمتهایت از شاکران قرار ده، ای رحم کننـده‌ترین رحم کنندگان.

در فراز دیگری از دعای عید غدیر می‌خوانیم

الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی عَرَّفَنـا فَضْلَ هـذَا الیَوْمِ وَ بَصَّرَنا حُرْمَتَهُ وَ کَرَّمَنا بِهِ وَ شَـرَّفَنا بِمَعْرِفَتِهِ وَ هَـدانا بِنُورِهِ ... اللَّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ ... أنْ تَلْعَنَ مَنْ جَحَدَ حَقَّ هذَا الْیَوْمِ وَ أنْکَرَ حُرْمَتَهُ فَصَدَّ عَنْ سَبیلِکَ لِإطْفاءِ نُورِکَ.

حمد خدایی را که فضـیلت این روز را به ما شناسانید و ما را نسبت به حرمت آن بصیرت داد و به وسیله‌ی آن به ما کرامت بخشید و با معرفت آن به ما شرف داد و به نور آن ما را هدایت کرد.

خـدایا، از تو می‌خواهم لعنت کنی کسانی را که حق این روز را انکار کردند و حرمت آن را نپذیرفتند و برای خاموش کردن نور تو راه تو را بستند.

در فراز دیگری از دعای عید غدیر می‌خوانیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی جَعَلَ کَمالَ دینِهِ وَ تَمامَ نِعْمَتِهِ بِوِلایَهِ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ علیه‌السلام.

شکر خدایی را که کمال دینش و تمام نعمتش را با ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام قرار داد.

جشنهای غدیر

عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۸ و ۲۲۱ و ۲۲۲.

جشـنهای سراسـری غـدیر که هر ساله در سالروز عیـد غدیر خم در هیجدهم ذی‌حجه برگزار می‌شود از شاخص‌ترین آئینهای یادبود غدیر است و تأثیر اجتماعی

[صفحه ۳۶۴]

آن در حفظ محتوای غدیر در اذهان عموم مردم فوق العاده است.

همانگونه که جشن یادبود غدیر همه ساله در آسمان با اجتماع همه‌ی ملائکه برگزار می‌شود، در زمین هم شیعیان یادبود آن روز را جشن می‌گیرند.

اولین جشن غدیر در همان بیابان غدیر انجام شد که سیل تبریک و تهنیت به پیشگاه پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما و آلهما جاری شد و مراسم پر شور و غیرقابل تکراری در آن بیابان پیاده شد.

بعـد از آن، بیست و پنـج سـال غـدیر پشت درِ خـانه‌ی آتش زده‌ی علی و فـاطمه علیهماالسـلام گریست، تا روزی که صاحب غـدیر قـدرت را به دست گرفت و اولین جشن غـدیر با حضور او در کوفه انجام شـد. روز جمعه مصادف با عیـد غـدیر بود و امیرالمؤمنین علیه‌السـلام در خطبه‌ی نماز بیانات مفصـلی در عظمت غـدیر بیان کردنـد، و سـپس همه‌ی مردم به اتفاق حضـرت برای مراسم اطعام

مخصوص غدیر به منزل امام حسن مجتبی علیه‌السلام رفتند.

بعد از آن، شرایط اجتماعی زمینه‌ای برای جشن مفصل غدیر فراهم نکرد تا روزی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در خراسان عده‌ای از خواص اصحاب خود را برای افطار روزه‌ی عید غدیر دعوت نمود، و به منازل آنان هدایا و عیدی فرستاد و برایشان درباره‌ی فضایل روز غدیر سخنان مفصلی بیان فرمود.

در زمان آل‌بویه در ایران و عراق و در حکومت فاطمیان در شام و مصر و یمن جشنهای غدیر به طور مفصل گرفته می‌شد و اهمیت خاصی برای آن قائل بودند. [۶۳۰] از زمان صفویه تا زمان ما همه ساله مراسم غدیر با شور خاصی برگزار می‌شود و در ایران، عراق، لبنان، پاکستان و هند جشن‌های مفصلی به این مناسبت برگزار می گردد.

اکنون سالیان متمادی است که بزرگان علما و مقامات بلند پایه و قشرهای مختلف مردم در روز غدیر پیامهای تبریک برای یکدیگر می‌فرستند و آن را گرامی می‌دارند. جشنهای غدیر نیز از شهرهای بزرگ گرفته تا دور افتاده‌ترین روستاها برگزار می‌شود

[صفحه ۳۶۵]

و حتی در همه‌ی کشورهای جهان، هر جا که چند نفر شیعه کنار هم باشند، از روز غدیر بدون جشن نمی گذرند.

در سال ۱۴۱۰ هجری بمناسبت چهاردهمین قرن غدیر، کنفرانس باشکوهی در شهر لندن برگزار شد که چند روز ادامه داشت و گزارش آن به چاپ رسید، و بار دیگر عظمت غدیر در حد جهانی به نمایش گذاشته شد.

اکنون یکهزار و چهارصد و یازدهمین سالروز غدیر را جشن می گیریم و نام بلند غدیر را گوشواره‌ی خورشید می کنیم و به آن افتخار می‌نماییم و لبخند پیروزی غدیر بر سقیفه را به تماشا می‌نشینیم.

در مراسم جشنهای غدیر، گذشته از سخنرانی و مداحی درباره‌ی آن، حفظ خطابه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر و اعطای جوایز به حفظ کنندگان آن سالیانی است که مرسوم شده و نتایج مثبتی داشته است.

در خاتمه پیشنهاد می‌شود:

در مجالسی که هر ساله به مناسبت عید غدیر برپا می‌شود «خطبه‌ی غدیر» و شرح مفصل واقعه‌ی غدیر برای عموم بیان شود تا به این شکل، وظیفه‌ی تبلیغ این مهم را که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور داده‌اند ایفا کرده باشیم، و با صاحبان ولایت مطلقه‌ی الهیه، پیامبر و امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا و ائمّه‌ی معصومین صلوات اللَّه علیهم اجمعین تجدیدِ عهد و پیمان نموده باشیم.

پاورقی

[۱] در این باره به سوره‌های آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد، فتح، مجادله، حدید، منافقین، وحشر مراجعه شود.

[۲] تفصیل توطئه‌های منافقین در بخش سوم این کتاب خواهد آمد.

[۳] فیض‌القدیر: ص ۳۹۴.

[۴] به بخش دوم و سوم این کتاب مراجعه شود.

[۵] عوالم: ج ۱۱ ص ۵۹۵ ح ۵۸.

[۶] در این باره به بخش یازدهم خطبه‌ی غدیر در کتاب حاضر مراجعه شود.

[۷] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۴.

[۸] اصول کافی: ج ۲، ص ۲۱.

[۹] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۱۸۶. عوالم: ج ۱۱ ص ۵۹۵ ح ۵۹.

[۱۰] در بعضی روایات تا صد و هشتاد هزار نفر هم نقل کرده‌اند.

[۱۱] تفصیل اقدامات منافقین در بخش سوم این کتاب ذکر خواهد شد.

[۱۲] مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر- که یادگار آن واقعه‌ی تاریخی است- روزهای جالبی از سوی دوست و دشمن به خود دیده که در بخش آخر کتاب حاضر به آنها اشاره خواهد شد.

[۱۳] بقولی صد و چهل هزار، و بقول دیگر صد و هشتاد هزار نفر بوده‌اند.

[۱۴] طبق روایاتی که در بخش قبلی ذکر شد خروج حضرت از مدینه روز شنبه ۲۵ ذیقعده و ورود حضرت به مکه سه‌شنبه پنجم ذی‌حجه بوده است. بنابر این روز ۱۸ ذی‌حجهٔ مطابق با روز دوشنبه می‌شود. طبق تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی (تحقیق: حکیم قریشی) روز هجدهم ذی‌حجه‌ی سال دهم هجری مطابق دوشنبه ۱۵ مارس سال ۶۳۲ میلادی است.

[۱۵] «کُراع» بمعنی پایان مسیل و انتهای مسیر آب است. «غُمَیم» نام این منطقه بوده است. «غدیر» بمعنای گودالی است که پس از عبور سیل، آب در آن باقی می‌ماند. «خمّ» نام این آبگیر بوده است. محل «غدیرخم» در وادی جحفه و به همین نام معروف است.

[۱۶] تاج العروس: ج ۸ ص ۴۱۰.

[۱۷] سوره‌ی معارج: آیه‌ی ۲۱.

[۱۸] «بُصری» شهری در شام، و «صنعا» شهری در یمن است، و در اینجا منظور بزرگی حوض کوثر است.

[۱۹] اثبات‌الهداة: ج ۲ ص ۱۱۵ ح ۴۷۶.

[۲۰] بحارالانوار: ج ۳۹ ص ۲۴۷.

[۲۱] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۲۱.

[۲۲] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۲۰ و ۱۶۸. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۲۵ و ۱۳۵.

[۲۳] روضه‌ی کافی: ص ۳۴۴ ح ۵۴۲. جمله‌ی آخر این حدیث در متن عربی چنین است: «لایُطاعُ اللَّهُ حَتّی یَقُومَ الإمامُ». این جمله احتمال دو معنی دارد: الف: تا امام بر حقی امور را به دست نگیرد خدا اطاعت نمی‌شود. ب: تا امام زمان عجل اللَّه فرجه قیام نکند خدا بطور کامل اطاعت نمی‌شود.

[۲۴] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

[۲۵] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۳۵. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۳۰۳.

[۲۶] کتاب سلیم: ح ۵۷۹. روضه‌ی کافی: ص ۳۴۳ ح ۵۴۱.

[۲۷] اثبات‌الهداة: ج ۲ ص ۱۶۴ ح ۷۳۶.

[۲۸] بحارالانوار: ج ۳۹ ص ۲۴۷.

[۲۹] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۳۴.

[۳۰] سوره‌ی قیامت: آیه‌ی ۳۱ تا ۳۴.

[۳۱] سوره‌ی قیامت: آیه‌ی ۱۶.

[۳۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۹۶ و ۹۷ و ۱۲۵.

[۳۳] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۶۳. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳.

[۳۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۷۲ تا ۴۷۶.

[۳۵] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۳۵.

[۳۶] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۳۶.

[۳۷] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۷۷.

[۳۸] الذریعهٔ: ج ۵ ص ۱۰۱ شماره‌ی ۴۱۸. الغدیر فی‌التراث الاسلامی: ص ۲۳.

[۳۹] روضهٔالواعظین: ج ۱ ص ۸۹.

[۴۰] الاحتجاج: ج ۱ ص ۶۶. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱.

[۴۱] الیقین: ص ۳۴۳ باب ۱۲۷. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۱۸.

[۴۲] نزههٔالکرام و بستان العوام: ج ۱ ص ۱۸۶.

[۴۳] الإقبال: ص ۴۵۴ و ۴۵۶. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۷ و ۱۳۱.

[۴۴] العددالقویّهٔ: ۱۶۹.

[۴۵] التحصین: ص ۵۷۸ باب ۲۹ از قسم دوم.

[۴۶] الصراط المستقیم: ج ۱ ص ۳۰۱.

[۴۷] نهج‌الایمان: ۹۲.

[۴۸] اثبات‌الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۱۴، ج ۳ ص ۵۵۸.

[۴۹] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱ تا ۲۱۷.

[۵۰] کشف‌المهم: ص ۱۹۰.

[۵۱] تبیین کامل در این باره، در قسمت اول از بخش هشتم این کتاب خواهد آمد.

[۵۲] در کتاب «عوالم العلوم»: ج ۳: ۱۵ ص ۳۳۱ بحث مفصلی درباره‌ی معنای مولی آورده، و در ص ۵۸۹ تعدادی از کتب تفسیر عامه را ذکر کرده که کلمه‌ی «مولی» را بمعنای «اولی» دانسته‌اند. همچنین در ص ۵۹ فهرستی از راویان حدیث و شعرا و اهل لغت که معنی «اولی» را معنای اصلی کلمه دانسته‌اند آورده است، که ذیلاً نام آنان ذکر می‌شود: محمد بن سائب کلبی م ۱۴۶، سعید بن اوس انصاری لغوی م ۲۱۵، معمر بن مثنی نحوی م ۲۰۹، ابوالحسن اخفش نحوی م ۲۱۵، احمد بن یحیی ثعلب م ۲۹۱، ابوالعباس مبرّد نحوی م ۲۸۶، ابو اسحاق زجاج لغوی نحوی م ۳۱۱، ابوبکر ابن انباری م ۳۲۸، سجستانی عزیزی م ۳۳۰، ابوالحسن رمانی م ۳۸۴، ابونصر فارابی م ۳۹۳، ابواسحاق ثعلبی م ۴۲۷، ابوالحسن واحدی م ۴۶۸، ابوالحجاج شمنتری م ۴۷۶، قاضی زوزنی م ۴۸۶، ابو زکریا شیبانی م ۵۰۲، حسین فرّاء بغوی م ۵۱۰، جار اللّه زمخشری م ۵۳۸، ابن‌جوزی بغدادی م ۵۹۷، نظام الدین قمی‌م ۷۲۸، سبط ابن جوزی م ۶۵۴، قاضی بیضاوی م ۶۸۵، ابن‌سمین حلبی م۷۵۶، تاج الدین خجندی نحوی م ۷۰۰، عبداللّه نسفی م ۷۱۰، ابن صباغ مالکی ۷۵۵، واعظ کاشفی م ۹۱۰، ابوالسعود مفسّر م ۹۸۲، شهاب الدین خفاجی م ۱۰۶۹، ابن حجر عسقلانی، فخر رازی، ابن کثیر دمشقی، ابن ادریس شافعی، جلال الدین سیوطی، بدرالدین عینی.

[۵۳] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۹۶.

[۵۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۶۱.

[۵۵] معانی‌الاخبار: ص ۶۳.

[۵۶] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۲۸. معانی الاخبار: ص ۶۳.

[۵۷] اثبات‌الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۳۹ ح ۶۰۶.

[۵۸] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۳۳ ح ۱۹۰.

[۵۹] «ب» و «د»: علا بتوحیده ودنا بتفریده. «ج»: فی توحیده.

[۶۰] «الف» و «ب» و «ه»: مجیداً.

[۶۱] الزيادة من «ج» و «د» و «ه».

[۶۲] المسموكات أی المرفوعات وهی السموات، والمدحوّات أی المبسوطات وهی الأرضين.

[۶۳] «ج» و «د» و «ه» و «و»: متطوّل على كلّ من ذرأه.

[۶۴] «ج» و «د» و «ه» و «و»: كلّ نفس.

[۶۵] «د»: على جميع خلقه.

[۶۶] «ج» و «ه» و «و»: يستحقّون.

[۶۷] «ج» و «د»: وهو منشیء حیّ حين لا حیّ. «و»: و هو منشیء كل شیء و حی حين لا حی.

[۶۸] «ب»: دائم غنّی.

[۶۹] «و»: ولايحدّه أحد كيف هو من سر و علانية إلّا بما دلّ هو عز وجل على نفسه.

[۷۰] «د»: أبلى.

[۷۱] «ج»: يغشى الأمد. «د»: يفنى الأبد.

[۷۲] «الف» و «ب» و «د»: ولا تفاوت فی تدبيره. «و»: ولا معاون فی تدبيره.

[۷۳] «الف»: ما أبدع.

[۷۴] «ج»: اختبال. والإختبال بمعنى الفساد.

[۷۵] «ج»: شائها.

[۷۶] «و»: الصبغة.

[۷۷] «ب»: الحسن المنعة. «ه»: الحسن الصبغة.

[۷۸] «ب» و «ج» و «و»: مالكالأملاك.

[۷۹] هذه الفقرة فی «د» هكذا: ملك الأملاك ومسخّر الشمس والقمر فی الأفلاك.

[۸۰] «الف» و «ب»: لميكن معه ضدّ ولا ندّ. «ج»: ولم يكن معه ندّ.

[۸۱] «ج»: إلهاً واحداً ماجداً.

[۸۲] الزيادة من «الف» و «ب» و «ه». وفی «د»: ويدبّر فيقضی.

[۸۳] «ب»: ويمنع ويثری.

[۸۴] «ج» و «و»: لايولج لِلَيلٍ فی نهار ولا مولجٌ لِنهارٍ فی ليل إلّا هو. وفی «ه»: لا مولج الليل فی نهار ولا مولج النهار فی ليل إلّا هو.

[۸۵] «الف»: مجيب الدعاء.

[۸۶] «د»: جزيل العطاء.

[۸۷] «ج» و «د» و «ه» و «و»: لا يشكل عليه لغة.

[۸۸] «ج» و «ه»: لا يضجره مستصرخة. «د»: الملحّين عليه.

[۸۹] «د»: الموفّق للمتّقين ومولی العالمين.

[۹۰] الزيادة من «ج» و «د» و «ه».

[۹۱] «الف»: أحمده على السراء. وفی «ب» هذه الفقرة متصلة بما قبلها هكذا: أن يشكره ويحمده على السراء ... وفی «د»: أحمده وأشكره.

[۹۲] «ج»: أُبادر إلى رضاه. «الف»: أستسلم لقضائه. وهذه الفقرة فی «د» هكذا: فاسمعوا وأطيعوا لِأمره وبادِروا إلی مرضاته وسلِّموا لما

قضاه. «و»: أَبادر الی ما أرواه و أسلم لما قضاه.

[۹۳] «ب»: وإن عظمت حيلته وصفةُ حيلته. «د»: وإن عظمت منّته.

[۹۴] الزيادة من «ب».

[۹۵] «و»: تضمّن.

[۹۶] الزيادة من «ب».

[۹۷] سورة المائدة: الآية ۶۷.

[۹۸] «ج» و «ه» و «و» هكذا: ما قصرت فيما بلّغت ولا قعدت عن تبليغ ما أنزله.

[۹۹] «و»: عليَّ.

[۱۰۰] «ب» و «ج» و «ه»: عن السلام ربِّ السلام.

[۱۰۱] زاد في «د»: أحمر.

[۱۰۲] الزيادة من «ب».

[۱۰۳] الزيادة من «و».

[۱۰۴] سورة المائدة: الآية ۵۵.

[۱۰۵] «ب»: وهو راكع يريد وجه اللَّه، يريده اللَّه في كل حال.

[۱۰۶] الزيادة من «ب» و «ج» و «ه» و «و».

[۱۰۷] «الف» و «و»: إدغال الآثمين. «ب»: إدّعاء اللائمين. «ج»: إعـذال الظالمين. «ه»: إعذال اللائمين. والإدغال بمعنى ادخال ما يُفسد، والعَذْل بمعنى اللوم.

[۱۰۸] «الف»: ختل المستهزئين. «ه»: حيل المستسرين. «و»: حيلة المستسرين. والختل بمعنى الخدعة.

[۱۰۹] إشارة إلى الآية ۱۱ في سورة الفتح، والآية ۱۵ من سورة النور.

[۱۱۰] «ج»: مرّة بعد أُخرى. «و»: مرة بعد مرة.

[۱۱۱] «و»: أنّي هو.

[۱۱۲] الزيادة من «ج» و «ه» و «و».

[۱۱۳] «ب»: أنزل اللَّه في كتابه ذلك. «ج» و «ه» و «و»: أنزل عزوجل في ذلك لا إله إلاّ هو.

[۱۱۴] الزيادة من «الف» و «د».

[۱۱۵] سورة التوبة: الآية ۶۱.

[۱۱۶] «د»: وأومأت إليهم بأعيانهم ولو شئت أن أدلّ عليهم لدللت.

[۱۱۷] «ج» و «ه» و «و»: ولكنّي واللَّه بسترهم قد تكرّمت.

[۱۱۸] الزيادة من «ب».

[۱۱۹] سورة المائدة: الآية ۶۷.

[۱۲۰] الزيادة من «ب» و «ج» و «د» و «ه».

[۱۲۱] «الف»: مفترضة. «ب»: مفروضاً.

[۱۲۲] «الف» و «ب» و «د»: الأعجمي.

[۱۲۳] «ب»: الحرّ والعبد.

[۱۲۴] «ج» و «ه» و «و»: علی کل موجود.

[۱۲۵] «الف» و «ب» و «د» و «و»: جائز قوله.

[۱۲۶] «ب»: مأجور من تَبِعه ومن صدَّقه وأطاعه، فقد غفر اللَّه له ولمن سمع وأطاع له.

[۱۲۷] «و»: أقوم.

[۱۲۸] الزيادة من «ب» و «ج» و «ه».

[۱۲۹] «الف» و «د»: ثمّ من دونه رسولكم محمّد، وليّكم القائم المخاطِب لكم.

[۱۳۰] «ج» و «ه» و «و»: ثمّ الإمامة فی وُلدی الذين من صلبه إلی يوم القيامة ويوم يلقون اللَّه ورسوله. وفی «د»: ثمّ الأئمّة الذين فی ذرّيتی ...

[۱۳۱] «ج» و «د»: لا حلال إلّا ما أحلّه اللَّه ولا حرام إلّا ما حرّمه اللَّه.

[۱۳۲] الزيادة من «ج» و «ه».

[۱۳۳] «ب»: وأنا عرّفت عليّاً. «ج» و «و»: وأنا وصيّت بعلمه إليه. «ه»: وأنا رضيت بعلمه.

[۱۳۴] الزيادة من «ج».

[۱۳۵] «ب»: وكلّ علم علّمنيه فقد علّمتُهُ عليّاً والمتّقين من ولده. «ج» و «ه»: وكلّ علم علّمنيه فقد علّمته عليّاً وهو المبيّن لكم بعدی.

[۱۳۶] الزيادة من «ب». والآية فی سورة يس: الآية ۱۲. و فی «و» من قوله «و كل علم » ... إلی هنا هكذا: وكلُّ علم علَّمته فقد علَّمته علياً، هو المبين لكم بعدی.

[۱۳۷] «ج» و «د»: ولاتفرّوا منه. «و»: و لاتفرقوا منه.

[۱۳۸] الزيادة من «ب».

[۱۳۹] الزيادة من «ب».

[۱۴۰] «ب»: إنّه إمامكم بأمراللَّه.

[۱۴۱] «ج» و «و»: لن يتوب اللَّه علی أحد أنكره ولن يغفر اللَّه له.

[۱۴۲] «ب»: حتماً علی اللَّه تبارك اسمه أن يعذّب من يجحده ويعانده معی عذاباً نكراً أبد الآبدين ودهر الداهرين. «و»: أبد الأبد و دهر الدهر.

[۱۴۳] «د»: أن تخالفونی.

[۱۴۴] إشارة إلی الآية ۲۴ من سورة البقرة.

[۱۴۵] الزيادة من «ه» و «و».

[۱۴۶] «ج»: معاشر الناس، لی واللَّه بشری لأكون من النبيين والمرسلين. «د»: أيّها الناس، هی واللَّه بُشری الأوّلين من النبيين والمرسلين.

[۱۴۷] «ب» و «ج»: فهو كافر.

[۱۴۸] هذه الفقرة فی «الف» و «ج» و «د» هكذا: ومَن شكّ فی شیءٍ من قولی هذا فقد شكّ فی الكلّ منه، والشاكّ فی ذلك فی النار. وفی «ه» و «و»: ومن شكّ فی شیء من قولی فقد شكّ فی الكل منه...

[۱۴۹] هذه الفقرة فی «ب» هكذا: معاشر الناس، إنّ اللَّه قد فضّل علی بن أبی‌طالب علی الناس كلّهم وهو أفضل الناس بعدی من ذكرٍ أو أنثی، ما أنزل الرزق وبقی واحد من الخلق. ملعون معلون من خالف قولی هذا ولم يوافقه ... وفی «ج» و «ه» و «و» هكذا ...: ملعون ملعون من خالَفَه، مغضوب عليه. قولی عن جبرئيل وقول جبرئيل عن اللَّه عزوجل. فلتنظر نفس ما قدّمت لِغدٍ، واتّقوا اللَّه أنْ تخالفوه، إنّ اللَّه خبير بما يعلمون.

[۱۵۰] إشارة إلى الآية ۱۸ من سورة الحشر، والآية ۹۴ من سورة النحل.

[۱۵۱] الزيادة من «ب».

[۱۵۲] سورة الزمر: الآية ۵۶.

[۱۵۳] «د»: فواللّه لهو مبيّن لكم نوراً واحداً.

[۱۵۴] الزيادة من «ب» و «ج».

[۱۵۵] «و»: أمر من اللّه أنزله علىَّ.

[۱۵۶] الزيادة من «ج» و «ه» و «و». وفى «ب»: إنّ عليّاً والطاهرين من ذرّيتى وولدى...

[۱۵۷] «و» خل: مبنىّ على صاحبه.

[۱۵۸] «الف»: حكماؤه فى أرضه. «ج» و «و»: أمر من اللّه فى خلقه وحكمه فى أرضه. «د»: بأمر اللّه فى خلقه وبحكمه فى أرضه.

[۱۵۹] «ج»: ألا وقد نصحت.

[۱۶۰] «ب»: وإنّى أقول. «د»: وأنا قلته.

[۱۶۱] «الف» و «ب» و «د»: ألا إنّه ليس أميرالمؤمنين غير أخى هذا.

[۱۶۲] «ب ...»: على درجة دون مقامه، فبسط يده نحو وجه رسول اللّه‌صلى‌اللّه‌عليه‌وآله بيده (كذا) حتى استكمل بسطهما إلى السماء وشال علياً عليه‌السلام حتى صارت رجلاه مع ركبتى رسول اللّه‌صلى‌اللّه‌عليه‌وآله. وهذه الفقرة فى كتاب «الإقبال» لابن طاووس هكذا: ثم ضرب بيده على عضده ... فرفعه بيده وقال: أيها الناس، من أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: اللّه ورسوله. فقال: ألا من كنت مولاه فهذا على مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله.

[۱۶۳] «د»: والراعى بعدى.

[۱۶۴] «ب ...»: على من آمن بى، ألا إنّ تنزيل القرآن علىّ وتأويله وتفسيره بعدى عليه والعمل بما يرضى اللّه ومحاربة أعدائه والدال على طاعته. «ج» و «و ...»: وعلى تفسير كتاب ربى عز وجل والدعاء إليه والعمل بما يُرضيه والمحاربة لأعدائه والدال على طاعته.

[۱۶۵] سورة ق: الآية ۲۹.

[۱۶۶] «الف»: أقول: ما يبدّل القول لدىَّ بأمر ربّى. «ه»: بأمر اللّه أقول: ما يبدّل القول لدىَّ.

[۱۶۷] الزيادة من «ه».

[۱۶۸] «ه» و «و»: من جحده.

[۱۶۹] «و»: لها.

[۱۷۰] سورة المائدة: الآية ۳.

[۱۷۱] سورة آل‌عمران: الآية ۸۵.

[۱۷۲] هذه الفقرة أوردناها طبقاً لما فى «ج». وفى «الف» هكذا: اللهمَّ إنّك أنزلت علىَّ أنّ الإمامة بعدى لعلىّ وليّك عند تبيانى ذلك ونصبى إيَّاهُ بما أكملت لعبادك من دينهم وأتممت عليهم بنعمتك ورضيت لهم الإسلام ديناً، فقلت: «ومن يبتغِ غير الإسلام ديناً فَلن يقبل منه وهو فى الآخرة من الخاسرين». اللهم إنّى أُشهدك وكفى بك شهيداً أنّى قد بلّغت. وفى «ب» هكذا: اللهم إنك أنزلت علىَّ أنّ الإمامة لعلىّ وإنّك عند بيانى ذلك ونصبى إيّاه لما أكملت لعبادك من دينهم ... وفى «د»: اللهمّ إنّك أنت أنزلت علىَّ أنّ الإمامة لعلىّ وليّك عند تبيين ذلك بتفضيلك إيّاه بما أكملت لعبادك ... وفى «ه» هكذا: اللهم إنّك أنزلت فى علىّ وليّك عند تبيين ذلك ونصبك إيّاه لها: «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم الإسلام ديناً، ومن يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه وهو فى الآخرة من الخاسرين». اللهم أُشهدك أنّى قد بلّغت. ثمّ إنّ الظاهر أنّ فى هذا الموضع ينتهى الكلام الذى قاله

صلی اللّه علیه و آله عند رفعه أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بیده.

[۱۷۳] «ب»: معاشر الناس، هذا علیّ، إنّما أکمل اللّه عزوجلّ لکم دینکم بإمامته.

[۱۷۴] «و»: و بمن کان من ولدی.

[۱۷۵] الزیادة من «ب»، وهی إشارة إلی الآیة ۲۲ من سورة آل‌عمران.

[۱۷۶] سورة آل عمران: الآیة ۸۸.

[۱۷۷] «ج» و «د» و «و»: وأحق الناس بی.

[۱۷۸] الزیادة من «ب».

[۱۷۹] إشارة إلی الآیة ۱۲ من سورة الإنسان حیث قال اللّه تعالی: «وَجَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَحَریراً».

[۱۸۰] «ب»: هو قاضی دینی والمجادل عَنّی. «ج» و «ه» و «و»: هو یؤدّی دین اللّه.

[۱۸۱] الزیادة من «الف» و «ج»، و ما قبله فی «ب» و «ه» هکذا: نبیّه خیر الأنبیاء وهو خیر الأوصیاء. وفی «ج» و «و»: نبیّه خیر نبیّ و وصیّه خیر وصیّ.

[۱۸۲] الزیادة من «ج» و «ه». و فی «و»: علی بن أبی‌طالب.

[۱۸۳] «ب»: بذنبه وخطیئته.

[۱۸۴] «ب»: وقد کثر أعداء اللّه. «ج» و «ه»: فکیف أنتم؟ فإن أبیتم فأنتم أعداء اللّه.

[۱۸۵] «الف» و «د» و «ه»: ولایتوالی علیّاً. «ب»: لایتولّاه. «و»: واللّه ما یبغض علیاً...

[۱۸۶] الزیادة من «ج» و «ه» و «و». والآیات فی سورة العصر: الآیات ۳-۱. وجاء هذه الفقرة فی کتاب الإقبال لابن طاووس هکذا: وفی علیّ نزلت «والعصر» وتفسیرها: وربِّ عصر القیامة، «إنّ الإنسان لفی خسر» أعداء آل محمّد، «إلاّ الّذین آمنوا» بولایتهم و «عملوا الصالحات» بمواساة إخوانهم «وتواصَوا بالصبر» فی غیبة غائبهم.

[۱۸۷] «ب»: قد أشهدتُ اللّهَ وبلّغتکم رسالتی وما علیَّ إلاّ البلاغ المبین. وفی «ج» و «ه» و «و»: قد أشهدنی اللّه وأبلغتکم وما علی الرسول...

[۱۸۸] سورة آل عمران: الآیة ۱۰۲.

[۱۸۹] سورة النساء: الآیة ۴۷.

[۱۹۰] هذه الفقرة من قوله «باللّه» إلی هنا لا توجد إلاّ فی «الف» و «ب».

[۱۹۱] «ب»: مسبوکٌ.

[۱۹۲] «د»: وبحقّ کلّ مؤمن.

[۱۹۳] «ب»: ألا وإن اللّه قد جعلنا حجّة ... وفی «ج» و «و» هکذا ...: وبکلّ حقّ هو لنا بقتل المقصّرین والمعاندین (الغادرین...)

[۱۹۴] الزیادة من «د» و «و». وهذه الفقرة إشارة إلی الآیة ۱۴۴ من سورة آل عمران.

[۱۹۵] أوردنا هذه الفقرة طبقاً ل «ب»، وفی «الف»: لاتمنّوا علی اللّه إسلامکم فیسخط علیکم ویصیبکم بعذابٍ من عنده، إنّه لبالمرصاد. وفی «ج ...»: ویبتلیکم بسوط عذاب ... وفی «ه» و «و»: لاتمنّوا علی اللّه فینا ما لایطیعکم («و»: لایعطیکم) اللّه ویسخط علیکم ویبتلیکم بسوط عذاب...

[۱۹۶] إشارة إلی الآیة ۱۴۵ من سورة النساء، والآیة ۲۹ من سورة النحل.

[۱۹۷] هذان الفقرتان فی «ب» هکذا: معاشر الناس، إنّ اللّه وأنا بریئان منهم ومن أشیاعهم وأنصارهم، وجمیعهم فی الدرک الأسفل من النار ولبئس مثوی المتکبرین. ألا إنّهم أصحاب الصحیفة. معاشر الناس، فلینظر أحدکم فی صحیفته.

[۱۹۸] أشار صلی اللَّه علیه و آله فی کلامه هذا إلی الصحیفهٔ الملعونهٔ الاولی التی تعاقد علیها خمسهٔ من المنافقین فی الکعبهٔ فی سفرهم هذا وکان ملخصها منع أهل البیت علیهم‌السلام من الخلافهٔ بعد صاحب الرسالهٔ. وقد مرّ تفصیلها فی الفصل الثالث من هذا الکتاب. وقوله «فذهب علی الناس » ... أی لم یفهم أکثرهم مرادهصلی اللَّه علیه و آله من «الصحیفهٔ» وأثارت سؤالاً فی أذهانهم.

[۱۹۹] الزیادهٔ من «الف» و «ب» و «د».

[۲۰۰] «ج» و «ه» و «و»: وقد بلَّغت ما قد بلّغت.

[۲۰۱] الزیادهٔ من «الف» و «ب» و «د».

[۲۰۲] الزیادهٔ من «ب» و «ج» و «ه».

[۲۰۳] إشارهٔ إلی الآیات ۳۱ و ۳۵ فی سورهٔ الرحمن.

[۲۰۴] إشارهٔ إلی الآیهٔ ۱۷۹ فی سورهٔ آل‌عمران.

[۲۰۵] أوردنا هذه الفقرهٔ طبقاً ل «ج» و «ه» و «و». وفی «الف» و «د» هکذا: معاشر الناس، إنَّه ما من قریهٔ إلاّ واللَّهُ مهلکها بتکذیبها وکذلک یهلک القری وهی ظالمهٔ کما ذکر اللَّه تعالی، وهذا علیّ إمامکم وولیّکم وهو مواعید اللَّه («د»: وهو مواعدٌ)، واللَّه یصدق ما وَعَده. وفی «ب» هکذا ...: وکذلک یهلک قریتکم وهو المواعد کما ذکر اللَّه فی کتابه وهو منّی ومن صلبی واللَّه منجز وعده.

[۲۰۶] «ب»: فأهلکهم اللَّه. «ج» و ه»: واللَّه فقد أهلک الأوّلین بمخالفهٔ أنبیائهم. «و»: واللَّه قد أهلک الأولین بمخالفهٔ أنبیائهم.

[۲۰۷] سورهٔ المرسلات: الآیات ۱۶ –۱۹.

[۲۰۸] الزیادهٔ من «ب».

[۲۰۹] «الف»: فَعَلِمَ الأمر والنهی من ربّه عزوجلّ. د»: وعلیه الأمر والنهی من ربّه عزوجل.

[۲۱۰] الزیادهٔ من «الف» و «د».

[۲۱۱] «ب» و «ج» و «و»: أنا الصراط المستقیم الَّذی أمرکم اللَّه أن تسلکوا الهدی إلیه.

[۲۱۲] الزیادهٔ من «ج» و «ه» و «و».

[۲۱۳] إشارهٔ إلی الآیهٔ ۱۸۱ من سورهٔ الأعراف.

[۲۱۴] الزیادهٔ من «ب».

[۲۱۵] أی قرأ صلی اللَّه علیه و آله إلی آخر سورهٔ الحمد.

[۲۱۶] الزیادهٔ من «ه».

[۲۱۷] «ب»: فیهم نزلت و فیهم ذُکِرت، لهم شملت، إیّاهم خصّت وعمّت. «ج» و «و»: فیمن ذُکِرت؟ ذُکرت فیهم. واللَّهِ فیهم نزلت، ولهم واللَّه شملت، وآبائهم («و»: إیّاهم) خصَّت وعمّت.

[۲۱۸] إشارهٔ إلی الآیهٔ ۶۲ من سورهٔ یونس.

[۲۱۹] إشارهٔ إلی الآیهٔ ۵۶ من سورهٔ المائدهٔ. وفی «ب»: هم المفلحون. فهو إشارهٔ إلی الآیهٔ ۲۲ من سورهٔ المجادلهٔ.

[۲۲۰] «الف» و «د» و «و»: ألا إنّ أعداء علیّ هم أهل الشقاق العادون إخوان الشیاطین.

[۲۲۱] سورهٔ المجادلهٔ: الآیهٔ ۲۲.

[۲۲۲] سورهٔ الأنعام: الآیهٔ ۸۲.

[۲۲۳] الزیادهٔ من «ب» و «ج» و «ه».

[۲۲۴] إشارهٔ إلی الآیهٔ ۷۳ من سورهٔ الزمر.

[۲۲۵] إشارهٔ إلی الآیهٔ ۴۰ من سورهٔ غافر. وفی «الف» و «ب» و «د»: ألا- إنّ أولیائهم الذین قال اللَّه عزّوجل: «یدخلون الجنّهٔ بغیر

حساب».

[۲۲۶] إشارة إلى الآية ۱۰ من سورة النساء.

[۲۲۷] إشارة إلى الآية ۱۰۶ من سورة هود. وفى «الف» و «د»: وهى تفور ولها زفير.

[۲۲۸] سورة الأعراف: الآية ۳۸.

[۲۲۹] سورة الملك: الآيات ۸ تا ۱۱.

[۲۳۰] سورة الملك: الآية ۱۲.

[۲۳۱] «الف» و «د»: شتّان ما بين السعير والجنّة. «ب»: قد بيّنا ما بين السعير والأجر الكبير.

[۲۳۲] الزيادة من «ج» و «د».

[۲۳۳] الزيادة من «ج» و «ه».

[۲۳۴] الزيادة من «و».

[۲۳۵] الزيادة من «ج» و «ه».

[۲۳۶] «ب»: إنّى المنذر وعلىّ الهادى.

[۲۳۷] الزيادة من «و».

[۲۳۸] «ب»: إنّى النبىّ وعلىّ الوصىّ. «ج»: إنّى نبىٌّ وعلىٌّ وصىٌّ.

[۲۳۹] الزيادة من «ب» و «ج» و «ه». وفى «و» و «ج» خل: والأئمة منه ومن ولده. وفى «ه»: ألا وإنى والد الأئمة.

[۲۴۰] «ب»: ألا إنّ الإمام المهدىّ منّا. «ه» و «و»: ومنّا القائم المهدى الظاهر على الدين.

[۲۴۱] «ب»: على الأديان. «و»: على الدين كله.

[۲۴۲] «الف» و «ب» و «د»: ألا إنّه قاتل كل قبيلة من أهل الشرك. «و»: وهازمها.

[۲۴۳] «ب»: ألا ـ إنّه المجتاز من بحر عميق. ألا ـ إنّه المجازى كل ذى فضل بفضله. «ج» و «ه» و «و»: ألا إنّه المصباح من البحر العميق الواسم لكلّ ذى فضل بفضله.

[۲۴۴] «الف» و «ب» و «د»: المتبّه بأمر ايمانه. «ه»: والمسند لأمر آبائه. «و»: و المشيّد لأمر آبائه.

[۲۴۵] «ج»: ألا إنّه قد بَشَّر بِهِ كلّ نبىّ سلف بين يديه.

[۲۴۶] «ب»: ألا إنّه باقى حجج الحجيج.

[۲۴۷] «ج» و «ه» و «و ...»: أدعوكم إلى مصافقتى على يدى ببيعته والإقرار به، ثمّ مصافقته بعد يدى.

[۲۴۸] «ج»: أمدّكم.

[۲۴۹] سورة الفتح: الآية ۱۰.

[۲۵۰] سورة البقرة: الآية ۱۵۸.

[۲۵۱] «د» و «ه»: فما ورده أهل بيت إلّا نَمَوا وانسلوا ولا تخلّفوا عنه إلّا تبروا وافترقوا. وفى «و»: أُيسِروا، مكان أُبشروا.

[۲۵۲] «ب» و «و»: فإذا قضى حجّه استؤنف به.

[۲۵۳] «ج»: بكمالٍ فى الدين وتَفَقُّهٍ.

[۲۵۴] «ج» و «و»: بتوبة إقلاعٍ.

[۲۵۵] «ج» و «ه ...»: وآتوا الزكاة كما أمرتُكم («و»: كما أُمرتم).

[۲۵۶] «الف» و «ج» و «ه ...»: بعدى، وَمَنْ خَلَقَه اللّهُ منّى وأنا منه، يخبركم بما تسألون عنه. «د» و «و»: وَمَنْ خَلَّفه اللّه مِنّى ومنه.

[۲۵۷] «ب» و «ج» و «ه» و «و»: أعُدّهما.

[۲۵۸] «الف» و «د»: الأئمّة. «و»: الأولياء.

[۲۵۹] «الف» و «ب ...»: هم منّی و منه، أئمّـة قائمهم منهم المهـدی إلی یوم القیامة الذی یقضـی بالحقّ. «د»: أُمّة قائمة فیهم. «ه»: ومنه أئمة فیهم قائمة.

[۲۶۰] «ب»: ولم أُبدّله.

[۲۶۱] «ج»: فادرسوا.

[۲۶۲] هنا آخر الخطبة فی کتاب التحصین. (نسخة «ج»).

[۲۶۳] هذه الفقرة فی «ب» هکذا: ألا وإنّ رأس أعمالکم الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، فعرّفوا من لم‌یحضر مقامی ویسمع مقالی هذا، فإنّه بأمر اللّه ربّی وربّکم.

[۲۶۴] «ه»: ولا أمر بمعروف ولا نهی عن منکر إلّا بحضرة إمام. «و»: ولا أمر بمعروف ولا نهی عن منکر بحضرة إمام.

[۲۶۵] سورة الزخرف: الآیة ۲۸.

[۲۶۶] هـذه الفقرة فی «ب» هکذا: معاشـر الناس، إنّی أُخلف فیکم القرآن، ووصـیّی علیٌّ والأئمة من ولده بعدی، قد عرفتُمْ أنّهم منّی، فإن تمسّـکتم بهم لن تضـلّوا. «ه» و «و»: معاشـر الناس، القرآن فیکم وعلیّ والأئمـة من بعـده، فقد عرّفتکم أنّهم منّی وأنا منهم ... وفی «الف»: إنّه منّی وأنا منه.

[۲۶۷] «ب»: ألا إنّ خیر زادکم التقوی. و بعده فی «و»: أُحذرِّکم الساعة.

[۲۶۸] سورة الحج: الآیة ۱.

[۲۶۹] الزیادة من «ب». وفی «ه» و «و»: اذکروا المآب والحساب ووضع المیزان.

[۲۷۰] «د»: فمن جاء بالحسنة أفلح.

[۲۷۱] «ب»: فی الجنّة.

[۲۷۲] «الف» و «ب» و «ه»: بما عقّدت لعلیّ بن أبی‌طالب من إمرة المؤمنین.

[۲۷۳] «الف»: فی أمر علیّ وأمر ولـده من صـلبه من الأئمّـة. «ب»: فی إمامنا وأئمّتنا من ولـده. «د»: فی أمر علیّ أمیرالمؤمنین ومَن وَلَّدهُ مِنْ صلبه من الأئمة.

[۲۷۴] تبایعک علی ذلک قلوبنا و أنفسنا و ألسنتنا و أیدینا.

[۲۷۵] الزیادة من «ب».

[۲۷۶] «ه»: ولا نرجع فی عهد ومیثاق.

[۲۷۷] هنا آخر النص الـذی طلب رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله من الناس تکراره بعـده وإقرارهم به. وقد أوردنا النص طبقاً ل «ب»، ومن قوله «وعظتنا بوعظ اللّه » ... إلی هنا ورد فی «الف» و «د» و «ه» و «و» بصورة أُخری نوردها فیما یلی بعینها مع الإشارة إلی تفاوت النسـخ الثلاثـة بین القوسـین ...: ونطیع اللّه ونطیعـک («و»: نعطی اللّه ونعطیـک) وعلیّاً أمیرالمؤمنین وولـده الأئمـة الـذین ذکرتهم من ذریتک من صـلبه («ه» و «و»: ذکرتهم أنّهم منک من صـلبه متی جاؤا وادّعوا) بعـد الحسن والحسـین، الـذین قد عرَّفتکم مکانهما منّی ومحلّهما عندی ومنزلتهما من ربی عزوجل، فقد أدّیت ذلک إلیکم وأنهما سیدا شباب أهل الجنة وأنهما الإمامان بعد أبیهما علی، وأنا أبوهما قبله». وقولوا: «أعطینا اللّه بذلک وإیاک وعلیاً والحسـین والحسین والأئمّة الذین ذکرت عهداً ومیثاقاً مأخوذاً لأمیرالمؤمنین («ه» و «و»: أطعنا اللّه ... علی عهد ومیثاق، فهی مأخوذة من المؤمنین) من قلوبنا وأنفسنا وألسنتنا ومصافقة أیدینا، من أدرکها بیده وإلّا فقد أقرَّ بهـا بلسانه لا نبتغی بـذلک بـدلاً ولا نری من أنفسـنا عنه حولاً أبـداً («د» و «ه» و «و»: ولا یری اللّه عز وجل منهما حولاً أبـداً). نحن

نؤدّی ذلک عنک الدانی والقاصی من أولادنا وأهالینا («ه» و «و ...»: عنک إلی کل من رأینا ممن ولدنا أو لم‌نلده)، أشهدنا اللّٰه بذلک وکفی باللّٰه شهیداً وأنت علینا به شهید وکل من أطاع اللّٰه ممن ظهر واستتر وملائکهٔ اللّٰه وجنوده وعبیده واللّٰه أکبر من کل شهید». وفی کتاب «الصراط المستقیم» جاء هذه الفقرات من قوله «قولوا: أعطینا » ... إلی هنا هکذا: معاشر الناس، قولوا: أعطیناک علی ذلک عهداً من أنفسنا ومیثاقاً بألسنتنا وصفقهٔ بأیدینا نؤدّیه إلی من رأینا وولدنا، لا نبغی بذلک بدلاً وأنت شهید علینا وکفی باللّٰه شهیداً.

[۲۷۸] «ب»: وخائنهٔ الأعین وما تخفی‌الصدور. «و»: خافیهٔ کل نفس وعیب.

[۲۷۹] سورهٔ الإسراء: الآیهٔ ۱۵.

[۲۸۰] سورهٔ الفتح: الآیهٔ ۱۰.

[۲۸۱] «الف»: اتّقوا اللّٰه و بایعوا علیّاً. «د»: وتابعوا علیاً.

[۲۸۲] الزیادهٔ من «ب» و «ه» و «و».

[۲۸۳] فإنها کلمهٔ باقیهٔ یهلک بها من غدر و یرحم اللّٰه من وفی.

[۲۸۴] سورهٔ الفتح: الآیهٔ ۱۰.

[۲۸۵] «ب»: معاشر الناس، لَقِّنوا ما لَقَّنْتُکُمْ وقُولوا ما قلته و سلِّموا علی أمیرکم.

[۲۸۶] سورهٔ البقرهٔ: الآیهٔ ۲۸۵.

[۲۸۷] سورهٔ الأعراف: الآیهٔ ۴۳.

[۲۸۸] الزیادهٔ من «الف» و «ه».

[۲۸۹] هذه الفقرهٔ فی «ب» هکذا: معاشر الناس، إنّ فضائل علیٍّ وما خصّه اللّٰه به فی القرآن أکثر من أن أذکرها فی مقام واحد، فمن أنبأکم بها فصدِّقوه.

[۲۹۰] «ب»: من یُطع اللّٰه ورسوله واولی الأمر فقد فاز...

[۲۹۱] «د»: السلام.

[۲۹۲] «ه» و «و»: اولئک المقرّبون.

[۲۹۳] «ه» و «و»: فإنَّ اللّٰه لغنیّ حمید.

[۲۹۴] الزیادهٔ من «ب».

[۲۹۵] الزیادهٔ من «ب». وفی «د»: اعطب، مکان «اغضب».

[۲۹۶] کلمات اول خطبه حامل مطالب دقیقی از توحید است که احتیاج به تفسیر دارد. جمله‌ی مذکور را شاید بتوان چنین توضیح داد: حمد خدایی را که در عین یگانگی دارای عالیترین مرتبه است و در عین تنهایی و با حفظ مرتبه‌ی بلند به بندگانش نزدیک است. در «ب» و «د» عبارت چنین است: حمد خدایی را که با یگانگی خود بلند مرتبه و با فرد بودن و تنهایی خود نزدیک شده است.

[۲۹۷] منظور از این جمله یکی از دو جهت می‌تواند باشد: اول: علم خداوند به همه چیز احاطه دارد در حالی که آن چیزها در جای خود هستند و خداوند احتیاج به معاینه و ملاحظه‌ی آنها ندارد. دوم: علم خداوند به همه چیز احاطه دارد در حالی که خداوند در مکان خود است. البته برای خداوند مکان تصور ندارد، پس منظور این است که خداوند چنان احاطه بر موجودات دارد که برای علمش احتیاج به رفت و آمد و کسب علم ندارد.

[۲۹۸] کلمه‌ی «قُدُّوس» به معنی پاک و منزّه از هر عیب و نقص، و کلمه‌ی «سُبُّوح» به معنی کسی که مخلوقات او را تسبیح می کنند،

و تسبیح به معنی تنزیه و تمجید خداوند است.

[۲۹۹] «ج» و «د» و «ه»: هر نَفْسی زیر نظر اوست.

[۳۰۰] «ج» و «د»: اوست به وجود آورنده‌ی زنده هنگامی که زنده‌ای نبود.

[۳۰۱] «الف» و «ب» و «د»: در تدبیرش تفاوت و اختلافی نیست.

[۳۰۲] «ج»: بدون فساد.

[۳۰۳] «ج»: خواسته است پس بوجود آمده‌اند.

[۳۰۴] «ب» و «ج»: مالك پادشاهان.

[۳۰۵] کنایه از اینکه شب و روز مانند دو کُشتی گیرنده هر یک بر دیگری غالب می‌شود و او را بر زمین می‌زند و خود بالا می‌آید. درباره‌ی روز، عبارتِ «شب را به سرعت دنبال می‌کند» فرموده ولی درباره‌ی شب نفرموده است. چه بسا کنایه از اینکه چون روز از نور ایجاد می‌شود به مجرد کم شدن نور رو به شب می‌رود.

[۳۰۶] «د»: تدبیر می‌کند و مقدر می‌نماید.

[۳۰۷] «ب»: منع می‌کندو ثروتمند می‌نماید.

[۳۰۸] «ج» و «ه»: داخل کننده‌ی شب در روز و فرو برنده‌ی روز در شب نیست مگر او.

[۳۰۹] «ج» و «د» و «ه»: هیچ لُغتی (زبانی) بر او مشکل نمی‌شود.

[۳۱۰] «ه»: بشنوید و اطاعت کنید دستور او را، و به آنچه رضایت او در آن است مبادرت ورزید و در مقابل مقدرات او تسلیم شوید.

[۳۱۱] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۶۷.

[۳۱۲] «ج» و «ه»: در آنچه رسانده‌ام کوتاهی نکرده‌ام و در ابلاغ آنچه بر من نازل کرده سستی نکرده‌ام.

[۳۱۳] «سلام» در این دو مورد به عنوان یکی از نامهای خداوند ذکر شده است.

[۳۱۴] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۵۵.

[۳۱۵] «ب»: در حال رکوع به خاطر خداوند زکات داده، خدا هم در هر حال او را اراده می‌کند و می‌خواهد.

[۳۱۶] یعنی یکی دیگر از علل درخواست معاف شدن از ابلاغ این مهم این جهت است.

[۳۱۷] سوره‌ی توبه: آیه‌ی ۶۱. لازم به تذکر است که فرق بین «یُؤْمِنُ بِـاللَّهِ» که همراه «باء» است با «یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمنینَ» که همراه «لام» است اینکه: اولی بمعنای تصدیق کردن، و دومی بمعنای اظهار تواضع و احترام است. در اینجا مراد اینطور می‌شود که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله کلام خداوند را تصدیق می‌فرماید و در مقابل مؤمنین اظهار تواضع و احترام می‌نماید و سخن آنان را ردّ نمی‌کند.

[۳۱۸] «ج» و «ه»: ولی به خدا قسم من با چشم پوشی بر آنان کرامت نموده‌ام.

[۳۱۹] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۶۷.

[۳۲۰] «ج» و «ه»: بر هر موجودی…

[۳۲۱] «ب»: هر کس تابع او باشد و او را تصدیق نموده اطاعت نماید مأجور است.

[۳۲۲] منظورِ حضرت از این کلام، خودشان می‌باشند.

[۳۲۳] «أحصاه» به معنای «عَدَّه و ضَبَطَه» است. برای تقریب ذهن از کلمه‌ی «جمع و جمع آوری» استفاده شد.

[۳۲۴] سوره‌ی یس: آیه‌ی ۱۲.

[۳۲۵] «ب»: او به امر خداوند امام است.

[۳۲۶] «د»: بپرهیزید از اینکه با من مخالفت کنید.

[۳۲۷] «الف» و «ج» و «د»: هر کس در چیزی از این گفتار من شک کند در همه‌ی آن شک کرده است و شک کننده‌ی در آن در آتش است. «ه»: هر کس در چیزی از گفتار من شک کند در همه‌ی آن شک کرده است ... لازم به تذکر است که منظور از «کفر جاهلیت اول» احتمالاً اشاره به شدیدترین درجات کفر جاهلی باشد.

[۳۲۸] «ب»: ای مردم، خداوند علی بن ابی‌طالب را بر همه‌ی مردم فضیلت داده است.

[۳۲۹] «ج» و «ه»: گفتار من از جبرئیل و قول جبرئیل از خداوند عزوجل است.

[۳۳۰] «جنب» یعنی کنار و جهت و ناحیه. شاید مراد در اینجا شدت ارتباط امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خداست.

[۳۳۱] سوره‌ی زمر: آیه‌ی ۵۶.

[۳۳۲] «زواجر» بمعنی باطنها و ضمیرها و نیز بمعنی نهی‌ها آمده است، و معنای اول با عبارت تناسب بیشتری دارد.

[۳۳۳] «د»: به خدا قسم او به عنوان نوری واحد برای شما بیان کننده است.

[۳۳۴] اشاره به حدیث «إنی تارك فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی» است.

[۳۳۵] «ج»: این امری از جانب خداوند در خلقش و حُکم او در زمین است.

[۳۳۶] «ج»: بدانید که من نصیحت نمودم.

[۳۳۷] «الف» و «ب» و «د»: بدانید که «امیرالمؤمنین» جز این برادرم نیست.

[۳۳۸] «ب»: امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست خود را به طرف صورت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله باز کرد تا آنکه هر دو دست او به طور کامل به سوی آسمان باز شد. پس علی علیه‌السلام را بلند کرد به طوری که دو پای او مطابق زانوهای پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله قرار گرفت. این فقره در کتاب اقبال سید بن طاووس چنین آمده است ...: پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله علی علیه‌السلام را بلند کرد و فرمود: ای مردم، چه کسی صاحب اختیار شماست؟ گفتند: خدا و رسولش. فرمود: بدانید که هر کس من صاحب اختیار او بوده‌ام این علی صاحب اختیار اوست. خداوندا، دوست بدار هر کس او را دوست دارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند و خوار کن هر کس او را خوار کند.

[۳۳۹] «د»: و مدبر امور بعد از من.

[۳۴۰] «ب ...»: و جانشین من در امتم بر آنان که به من ایمان آورده‌اند. بدانید که نازل کردن قرآن بر عهده‌ی من است، و تأویل و تفسیرش بعد از من و عمل کردن به آنچه خدا را راضی می‌کند و جنگ با دشمنان خدا بر عهده‌ی اوست، و او راهنمایی کننده بر اطاعت خداوند است.

[۳۴۱] ناکثان: طلحه و زبیر و عایشه و اهل جمل؛ قاسطان: معاویه و اهل صفین؛ و مارقان: اهل نهروان هستند.

[۳۴۲] سوره‌ی ق: آیه‌ی ۲۹.

[۳۴۳] «الف»: می‌گویم: سخن نزد من- به امر پروردگارم- تغییر نمی‌یابد. «ه»: به امر خداوند می‌گویم: سخن نزد من تغییر نمی‌یابد.

[۳۴۴] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۳.

[۳۴۵] سوره‌ی آل‌عمران: آیه‌ی ۸۵.

[۳۴۶] «الف» و «ب» و «د» و «ه»: پروردگارا، تو بر من نازل کردی که امامت بعد از من برای علی است آن هنگام که این مطلب را بیان نمودم و او را نصب کردم، به آنچه کامل کردی برای بندگانت دینشان را و تمام نمودی بر آنان نعمت خود را و فرمودی: «هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند از او قبول نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است». خدایا من تو را شاهد می‌گیرم که من ابلاغ نمودم، و تو به عنوان شاهد کفایت می‌نمایی.

[۳۴۷] «حبط» بمعنی سقوط، فساد، نابود شدن و هدر رفتن و از بین رفتن است.

[۳۴۸] اشاره به آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی انسان است که می‌فرماید: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَریراً» یعنی: «جزای ایشان در مقابل صبری که نمودند بهشت و حریر است».

[۳۴۹] «ب»: او ادا کننده‌ی قرض من و دفاع کننده‌ی از من است. «ه»: او دَیْن خداوند را ادا می‌کند.

[۳۵۰] یعنی درجه‌ی ایمان شما با حضرت آدم علیه‌السلام فاصله‌ی بسیار دارد.

[۳۵۱] «ب»: در حالی که دشمنان خدا زیاد شده‌اند. «ج» و «ه»: اگر ابا کنید شما دشمنان خدائید.

[۳۵۲] سوره‌ی عصر: آیه‌های ۱ و ۲. عبارت در کتاب‌اقبال سید بن طاووس چنین آمده است: سوره‌ی «والعصر» درباره‌ی علی نازل شده است و تفسیرش چنین است: قسم به زمان قیامت، انسان در زیانکاری است که منظور دشمنان آل محمد است، مگر کسانی که به ولایت ایشان ایمان آورند، و با مواسات با برادران دینی عمل صالح انجام دهند و در غیبت غائبشان یکدیگر را به صبر سفارش کنند.

[۳۵۳] اشاره به آیه‌ی ۴۷ از سوره‌ی نساء. کلمه‌ی «طمس» بمعنای محو کردنِ نقش و نگار یک تصویر است. در اینجا (طبق احادیث) کنایه از محو هدایت از قلب و برگرداندن آن به گمراهی است. درباره‌ی جمله‌ی «پس هر کس عمل کند مطابق آنچه در قلبش از حب یا بغض نسبت به علی می‌یابد» در قسمت دوم از بخش هشتم توضیح داده شده است.

[۳۵۴] «مسلوک» یعنی داخل شده، و در «ب» مسبوک به معنی قالب‌ریزی شده است.

[۳۵۵] «د»: و حق هر مؤمنی را می‌گیرد.

[۳۵۶] «ج ...»: مهدی قائم که می‌گیرد حق خداوند و هر حقی که برای ما باشد با کشتنِ کوتاهی کنندگان و معاندان و مخالفان و خائنان و گنهکاران و ظالمان و غاصبان.

[۳۵۷] «ه»: درباره‌ی ما بر خداوند منت مگذارید در آنچه خداوند کلام شما را نمی‌پذیرد و بر شما غضب می‌کند و شما را به شلاق عذاب گرفتار می‌نماید.

[۳۵۸] اشاره‌ی حضرت به «صحیفه‌ی ملعونه‌ی اول» است که پنج نفر از رؤسای منافقین در حجة الوداع در کعبه آن را امضا کرده بودند و خلاصه‌اش این بود که نگذارند خلافت بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به اهل بیتش برسد. در این باره به قسمت دوم از بخش سوم این کتاب مراجعه شود.

[۳۵۹] کلمه‌ی «اغتصاب» بمعنی گرفتن با ظلم و اجبار است.

[۳۶۰] کلمه‌ی «الثقلان» به عنوان جن و انس ترجمه شده است.

[۳۶۱] اشاره به آیات ۳۱ و ۳۵ سوره‌ی الرحمن است.

[۳۶۲] کلمه‌ی «قریة» بمعنی روستا و بمعنای آبادی آمده است که در این مورد دومی مناسب‌تر است.

[۳۶۳] «الف» و «د»: ای مردم، هیچ سرزمین آبادی نیست مگر آنکه خداوند به خاطر تکذیبش آن را هلاک می‌کند، و همچنان بوده که آبادی‌ها را هلاک نموده در حالی که ظالم بودند چنان که خداوند تعالی (در قرآن) ذکر فرموده است. و این علی امام و صاحب اختیار شما است و او وعده‌گاه الهی است و خداوند وعده‌اش را عملی می‌کند.

[۳۶۴] «ج» و «ه»: به خدا قسم، پیشینیان را به خاطر مخالفت با انبیائشان هلاک نمود.

[۳۶۵] سوره‌ی مرسلات: آیات ۱۶ تا ۱۹.

[۳۶۶] «الف»: پس او امر و نهی را از طرف پروردگارش می‌داند. «د»: و امر و نهی از طرف خداوند عزوجل بر عهده‌ی اوست.

[۳۶۷] «الف»: و «د»: بدانید که دشمنان علی اهل شقاوت و تجاوز کاران و برادران شیاطین هستند.

[۳۶۸] سوره‌ی مجادله: آیه‌ی ۲۲.

[۳۶۹] سوره‌ی انعام: آیه‌ی ۸۲.

[۳۷۰] سوره‌ی مجادله: آیه‌ی ۲۲. «ب» و «ج»: من راه مستقیم هستم که خداوند به شما دستور داده هدایت را از آن طریق بپیمایید.

[۳۷۱] سوره‌ی انعام: آیه‌ی ۸۲. «ج»: درباره‌ی چه کسی نازل شده است؟ درباره‌ی ایشان نازل شده. به خدا قسم درباره‌ی آنان نازل شده، به خدا قسم شامل آنان است و به پدران ایشان اختصاص دارد و به طور عام شامل آنان است.

[۳۷۲] «الف» و «ب» و «د»: بدانید که دوستان ایشان کسانی هستند که خداوند عزوجل درباره‌ی آنان فرموده است: «بدون حساب وارد بهشت می‌شوند».

[۳۷۳] سوره‌ی اعراف: آیه‌ی ۳۸.

[۳۷۴] سوره‌ی ملک: آیات ۸ تا ۱۱.

[۳۷۵] کلمه‌ی «سحق» بمعنی هلاک و بمعنی‌دوری و بُعد آمده است.

[۳۷۶] جمله‌ی «یخشون ربهم بالغیب» شاید به این معنی باشد که از خداوند بدون آنکه او را ببینند به عنوان ایمان به غیب می‌ترسند.

[۳۷۷] «الف» و «د»: چقدر فاصله است بین شعله‌های آتش و بهشت. «ب»: فرق بین شعله‌های آتش و أجر بزرگ را روشن کردیم.

[۳۷۸] شاید مراد این باشد که من شما را از بدیها بر حذر داشتم و تصفیه کردم و اکنون وقت آن است که همراه علی علیه‌السلام راه بهشت را پیش گیرید.

[۳۷۹] «الف» و «ب» و «د»: اوست قاتل هر قبیله‌ای از اهل شرک.

[۳۸۰] «ب»: اوست عبور کننده از دریایی عمیق. منظور از دریای عمیق احتمالاتی دارد، از جمله دریای علم الهی، و یا دریای قدرت الهی، و یا منظور مجموعه قدرتهایی است که خداوند به امام علیه‌السلام در جهات مختلف عنایت فرموده است.

[۳۸۱] «ب»: اوست که هر صاحب فضلی را بقدر فضلش جزا می‌دهد.

[۳۸۲] «ه»: اوست محکم کننده‌ی امر پدرانش.

[۳۸۳] «ج»: اوست که هر پیامبری که گذشته به او بشارت داده است.

[۳۸۴] «ج»: به سوی شما دست بیعت دراز می‌کنم.

[۳۸۵] داخل پرانتز به خاطر برگشت کلام از مخاطب به غایب و تغییر مخاطب از مردم به پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله، اضافه شده است.

[۳۸۶] سوره‌ی فتح: آیه‌ی ۱۰.

[۳۸۷] داخل پرانتز به خاطر ربط نداشتن ضمیر «بهما» در آن به حج و عمره و رجوع آن به صفا و مروه آورده شده است.

[۳۸۸] سوره‌ی بقره: آیه‌ی ۱۵۸.

[۳۸۹] شاید منظور از «منقطع شدن» کم شدن نسل باشد چون از کلمه‌ی «بتر» استفاده شده است، و در «د» و «ه» چنین است: «هیچ اهل بیتی وارد خانه‌ی خدا نمی‌شوند مگر آنکه رشد و نمو می‌نمایند و غصه‌شان زایل می‌شود و هیچ خاندانی آن را ترک نمی‌کنند مگر آنکه هلاک و متفرق می‌شوند».

[۳۹۰] منظور مراسم وقوف در این سه مکان است که جزئی از اعمال حج، محسوب می‌شود.

[۳۹۱] «ج» و «ه»: و زکات را بپردازید همانطور که به شما دستور دادم.

[۳۹۲] «الف» و «ج» و «ه»: کسی که خداوند او را از من خلق کرده و من از اویم. «د»: کسی که خداوند او را به‌جای خودش و به جای من خلیفه قرارداده است.

[۳۹۳] «ج»: در این مطلب فکر کنید و بررسی نمائید.

[۳۹۴] این جمله آخرین قسمت از خطبه در کتاب «التحصین» (نسخه‌ی «ج») است.

[۳۹۵] «ب»: بدانید که بالاترین اعمال شما امر به معروف و نهی از منکر است. پس به کسانی که در این مجلس حاضر نبودند و این سخن مرا نشنیدند بفهمانید، چرا که این دستور به امر خداوند، پروردگار من و شما است.

[۳۹۶] شاید منظور این است که تعیین معروفها و منکرات و نیز شرایط و کیفیت امر به معروف و نهی از منکر را باید امام معصوم تعیین کند. در نسخه «ه» چنین آمده است: «امر به معروف و نهی از منکری نیست مگر در حضور امام».

[۳۹۷] سوره‌ی زخرف: آیه‌ی ۲۸.

[۳۹۸] «ب»: ای مردم، من در میان شما قرآن را به جای می‌گذارم و جانشین بعد از من علی و امامان از فرزندان اویند، و فهمیدید که ایشان از من‌اند. اگر به ایشان تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.

[۳۹۹] سوره‌ی حج: آیه‌ی ۱.

[۴۰۰] «د»: هر کس حسنه بیاورد رستگار شده است.

[۴۰۱] «الف» و «ب» و «ه»: درباره‌ی آنچه به عنوان «امیرالمؤمنینی» برای علی منعقد نمودم.

[۴۰۲] تا اینجا عبارتی بود که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از مردم خواسته بود آن را همراه او تکرار کنند و به مضمون آن اقرار نمایند. این عبارات طبق نسخه‌ی «ب» ذکر شد، و در «الف» و «د» و «ه» از جمله‌ی «تو ما را به موعظه‌ی الهی نصیحت کردی » ... تا اینجا به این صورت آمده است ...: « و اطاعت می‌کنیم خدا را و تو را و علی امیرالمؤمنین و فرزندانِ امام او را که گفتی آنان از فرزندان تو از صلب اویند («ه»: گفتی آنان از تو از صلب اویند هرگاه بیایند و ادعای امامت کنند) بعد از حسن و حسین، آن دو که منزلت آنان را نسبت به خودم و مقام آنان را نزد خودم و در پیشگاه خداوند عزوجل به شما فهماندم. این مطالب را درباره‌ی آن دو به شما رساندم و اینکه آن دو آقای جوانان اهل بهشت هستند و اینکه آن دو بعد از پدرشان علی دو امام هستند، و من قبل از علی پدر ایشانم». و بگوئید: «ما در این باره با خداوند و با تو و با علی و حسن و حسین و امامانی که ذکر کردی پیمان می‌بندیم و میثاقی از ما برای امیرالمؤمنین گرفته شود («ه»: پس این عهد و پیمان از مؤمنین گرفته شده باشد) از قلبهای ما و جانهایمان و زبانهای ما و به صورت دست دادن، برای هر کس ممکن باشد با دستش، وگرنه با زبانش به آن اقرار می‌کند. در پی تغییر آن نیستیم و در خود تصمیم دگرگونی درباره‌ی آن را ابداً نمی‌بینیم. ما این مطلب را از قول تو به دور و نزدیک از فرزندان و فامیلمان می‌رسانیم («ه»: ...از قول تو می‌رسانیم به فرزندانمان که به دنیا آمده‌اند یا نیامده‌اند)، خدا را بر این مطلب شاهد می‌گیریم و خدا در شاهد بودن کافی است و تو بر ما شاهدی، ونیز هر کس که خدا را اطاعت می‌کند- چه آشکارا و چه پنهانی- و نیز ملائکه‌ی خداوند و لشکر او و بندگانش را شاهد می‌گیریم، و خدا از هر شاهدی بالاتر است».

[۴۰۳] یعنی: بگوئید: «السلام علیك یا امیرالمؤمنین». و عبارت در «ب» چنین است: «ای مردم، آنچه به شما تلقین کردم تکرار کنید و آنچه گفتم بگوئید و بر امیرتان سلام کنید».

[۴۰۴] این عبارت را دو نوع می‌توان معنی کرد: الف: «عَرَفَها» بدون تشدید، یعنی کسی که فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌گوید باید اهل معرفت باشد و فقط هر چه می‌شنود نقل نکند تا بتواند بعضی دسیسه‌های دشمنان را یا سقطهایی که‌در بعضی عبارات شده متوجه شود و احیاناً با ذکر یك فضیلت نتیجه‌ی معکوس گرفته نشود. ب: «عرَّفها» با تشدید، یعنی هر کس از فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام خبر داد و آن را به مردم شناسانید، او را تصدیق کنید. عبارت در «ب» چنین است: ای مردم، فضائل علی و آنچه خداوند او را در قرآن بدان اختصاص داده بیش از آن است که در یك مجلس ذکر کنم، پس هر کس شما را از آنها خبر داد او را تصدیق کنید.

[۴۰۵] توضیح لازم در این باره، در قسمت دوم از بخش اول گذشت.

[۴۰۶] در این باره به قسمت اول از بخش دوم این کتاب مراجعه شود.

[۴۰۷] در این باره به قسمت دوم از بخش دوم این کتاب مراجعه شود.

[۴۰۸] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۳۲۱.

[۴۰۹] بحارالانوار: ج ۲۳ ص ۹۹ ح ۳.

[۴۱۰] کتاب سلیم: ص ۸۴۳ ح ۴۲.

[۴۱۱] بحارالأنوار: ج ۶۷ ص ۵۲، ج ۶۸ ص ۶۳، ج ۶۹ ص ۲۴۱.

[۴۱۲] بحارالانوار: ج ۸ قدیم ص ۳۴۵.

[۴۱۳] داستان «صحیفه‌ی ملعونه» در قسمت دوم از بخش سوم ذکر شد.

[۴۱۴] در قسمت سوم از بخش دوم مراسمِ بیعت غدیر ذکر شد.

[۴۱۵] به قسمت یازدهم از بخش ششم این کتاب مراجعه شود.

[۴۱۶] الغدیر: ج ۱ ص ۲۸۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۱۵ و ۳۰۳.

[۴۱۷] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۷۰.

[۴۱۸] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۸.

[۴۱۹] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۱.

[۴۲۰] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۲۱] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۸.

[۴۲۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۴.

[۴۲۳] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۱.

[۴۲۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲.

[۴۲۵] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۳. الیقین: ص ۳۷۲ باب ۱۳۲.

[۴۲۶] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۳.

[۴۲۷] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۵.

[۴۲۸] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۲.

[۴۲۹] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۳.

[۴۳۰] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۳.

[۴۳۱] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۱.

[۴۳۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۶.

[۴۳۳] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۴.

[۴۳۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۴.

[۴۳۵] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۲.

[۴۳۶] نثار فاطمه علیهاالسلام همان میوه‌های درخت طوبی است که در شب زفاف حضرت، به امر الهی از آن درخت در آسمانها پخش شد و ملائکه آنها را به عنوان یادگار برداشتند. بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۰۹.

[۴۳۷] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۱.

[۴۳۸] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۲.

[۴۳۹] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۴۰] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۲ و ۲۲۲.

[۴۴۱] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۳.

[۴۴۲] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۴۳] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۴۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹ و ۲۱۳.

[۴۴۵] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۴.

[۴۴۶] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۹۸. بحارالانوار: ج ۳۱، ص ۴۹۳.

[۴۴۷] در این مورد به کتاب «الغدیر» علامه‌ی امینی: ج ۱ ص ۲۸۳، وکتاب «الغدیر فی الاسلام» تألیف شیخ محمد رضا فرج‌اللّه: ص ۲۰۹ مراجعه شود.

[۴۴۸] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۴۹] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۷۰.

[۴۵۰] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۳.

[۴۵۱] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۵.

[۴۵۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۳.

[۴۵۳] الغدیر: ج ۱ ص ۲۷۱ و ۲۷۴. در این باره به قسمت سوم از بخش دوم این کتاب مراجعه شود.

[۴۵۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۵۵] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۱.

[۴۵۶] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۵۷] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۱. در این باره به قسمت سوم از بخش دوم این کتاب مراجعه شود.

[۴۵۸] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۴.

[۴۵۹] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۱.

[۴۶۰] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۶۱] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۴.

[۴۶۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۶۳] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۶۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۳.

[۴۶۵] مستدرک الوسائل (محدث نوری) چاپ قدیم ج ۱ ص ۴۵۶ باب ۳، از کتاب زاد الفردوس نقل کرده است. همچنین از شیخ نعمهٔ اللّه بن خاتون عاملی نقل کرده که بر این مطلب از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نصّ وارد شده است. همچنین مرحوم فیض کاشانی در کتاب خلاصه الأذکار، باب دهم (ص۹۹) برنامه‌ی «عقد اُخُوّت» را ذکر نموده است.

[۴۶۶] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۷۱.

[۴۶۷] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۷.

[۴۶۸] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۳.

[۴۶۹] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۷۰] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۷۰.

[۴۷۱] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۵ تا ۲۲۰.

[۴۷۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۰.

[۴۷۳] مفاتیح الجنان: باب زیارات امیرالمؤمنین علیه‌السلام، زیارت غدیر.

[۴۷۴] بحارالانوار: ج ۹۷ ص ۳۶۰.

[۴۷۵] بحارالأنوار: ص ۳۷ ص ۱۷۰.

[۴۷۶] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

[۴۷۷] درباره‌ی سابقه و محل کنونی «مسجد غدیر» به قسمت ششم از بخش دهم مراجعه شود.

[۴۷۸] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۷۳.

[۴۷۹] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۳.

[۴۸۰] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۱.

[۴۸۱] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۳.

[۴۸۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۳.

[۴۸۳] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۱.

[۴۸۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۱.

[۴۸۵] این مضامین از دعاهایی که در کتاب «الاقبال» سید إبن طاووس: ص ۴۶۰ به بعد مذکور است انتخاب شده است. در عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۵ تا ۲۲۰ نیز ذکر شده است.

[۴۸۶] الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۳. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۳۶ و ۱۶۲ و ۱۶۷. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۵۶ و ۵۷ و ۱۲۹ و ۱۴۴. تفصیل این ماجرا در قسمت سوّم از بخش دوّم کتاب حاضر گذشت.

[۴۸۷] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۰ و ۱۶۱. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۸۵ و ۱۳۶. تفصیل این ماجرا در قسمت سوّم از بخش دوّم کتاب حاضر گذشت.

[۴۸۸] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۵۳.

[۴۸۹] بحارالانوار: ج ۴۱ ص ۲۲۸.

[۴۹۰] بحارالانوار: ج ۴۰ ص ۵۴ ح ۸۹.

[۴۹۱] بحارالانوار: ج ۴۰ ص ۵۴ ح ۸۹.

[۴۹۲] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۰۹ ح ۲.

[۴۹۳] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۱ ح ۴۶۵.

[۴۹۴] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۲۶ ح ۵۳۵.

[۴۹۵] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸ ح ۷۲.

[۴۹۶] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۴۸.

[۴۹۷] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۱۸۶. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۵.

[۴۹۸] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۷۳.

[۴۹۹] بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۳ تا ۱۸.

[۵۰۰] بحارالانوار: ج ۴۱ ص ۲۲۸.

[۵۰۱] بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۳۷ -۳۵.

[۵۰۲] بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۶۲ -۴۶.

[۵۰۳] بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۶۲ -۴۶.

[۵۰۴] کتاب سلیم: حدیث ۱۴.

[۵۰۵] بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۳۳۲ و ۳۵۱ و ۳۷۳ و ۳۸۱.

[۵۰۶] بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۳۶۱.

[۵۰۷] بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۱۲ -۴۱۰.

[۵۰۸] بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۱۷ -۴۱۶.

[۵۰۹] کتاب سلیم: حدیث ۱۱.

[۵۱۰] الغدیر: ج ۱ ص ۱۸۶.

[۵۱۱] بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۳۸۸.

[۵۱۲] کتاب سلیم: حدیث ۲۵.

[۵۱۳] کتاب سلیم: حدیث ۲۵.

[۵۱۴] بحارالانوار: ج ۳۸ ص ۲۳۸ ح ۳۹.

[۵۱۵] مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۸۰.

[۵۱۶] بحارالانوار: ج ۹۴ ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

[۵۱۷] بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۴۷، ج ۳۷ ص ۱۹۹. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۸۹ و ۴۹۰. الغدیر: ج ۱ ص ۹۳.

[۵۱۸] بحارالانوار: ج ۳۰ ص ۱۴.

[۵۱۹] بحارالانوار: ج ۳۹ ص ۳۳۶ ح ۵.

[۵۲۰] بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۲۳۴.

[۵۲۱] کتاب سلیم: حدیث ۶۰.

[۵۲۲] فضائل شاذان: ص ۸۴.

[۵۲۳] کتاب سلیم: حدیث ۸.

[۵۲۴] بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۴۳.

[۵۲۵] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۱ ح ۴۶۵.

[۵۲۶] بحارالانوار: ج ۳۸ ص ۲۴۰.

[۵۲۷] الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۷.

[۵۲۸] بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۳۵۲. الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۷. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۲.

[۵۲۹] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۰۵.

[۵۳۰] بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۱۶۱.

[۵۳۱] بحار الانوار: ج ۱۰ ص ۱۳۹.

[۵۳۲] بحارالانوار: ج ۴۴ ص ۷۵.

[۵۳۳] کتاب سلیم: حدیث ۲۶.

[۵۳۴] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۴ ح ۱۳۹.

[۵۳۵] انوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱ ح ۸۶.

[۵۳۶] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۰ ح ۳۴.

[۵۳۷] بحارالانوار: ج ۳۵ ص ۳۱۱.

[۵۳۸] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۴ ح ۱۴۰.

[۵۳۹] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۳۴ ح ۵۸۴.

[۵۴۰] بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۳۹.

[۵۴۱] اثبات الهداة: ج ۱ ص ۵۲۶ ح ۲۸۵.

[۵۴۲] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۶۴ ح ۷۳۶.

[۵۴۳] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۰ ح ۳۳.

[۵۴۴] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۰۸.

[۵۴۵] بحارالانوار: ج ۲۳ ص ۱۰۳.

[۵۴۶] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۴ ح ۷.

[۵۴۷] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۷ ح ۱۸.

[۵۴۸] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۶ ح ۶۷، ص ۲۱ ح ۸۷.

[۵۴۹] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۷۸ ح ۳۲۷.

[۵۵۰] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۹۱.

[۵۵۱] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۲۲ ح ۵۰۵.

[۵۵۲] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۲۶ ح ۵۳۵.

[۵۵۳] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۲.

[۵۵۴] بحارالانوار: ج ۶ ص ۵۳.

[۵۵۵] بحارالانوار: ج ۴۸ ص ۱۴۷.

[۵۵۶] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۰۳ ح ۴۲۵.

[۵۵۷] غیبت نعمانی: ص ۲۱۸ ح ۶.

[۵۵۸] بحارالانوار: ج ۹۷ ص ۳۶۰.

[۵۵۹] بحار الانوار: ج ۲ ص ۲۲۶ ح ۳.

[۵۶۰] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۳۲۱.

[۵۶۱] اثبات‌الهداة: ج ۲ ص ۱۳۹ ح ۶۰۶.

[۵۶۲] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۹۳ ح ۷۶.

[۵۶۳] بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۳۰.

[۵۶۴] نزهۀالکرام (رازی): ج ۱ ص ۳۰۱ و ۳۰۲. داستان حنفیه از دختران قبیله‌ی مالک که اسیر شده بود در شماره‌ی ۴۴ همین اتمام حجتها خواهد آمد.

[۵۶۵] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۷ و ۱۳۱.

[۵۶۶] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

[۵۶۷] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۹۸. اثبات الهداۀ: ج ۲ ص ۱۵۹ ح ۷۱۰.

[۵۶۸] مثالب النواصب (ابن شهر آشوب)، نسخه خطی: ص ۱۳۴.

[۵۶۹] الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۳.

[۵۷۰] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۰۰.

[۵۷۱] الغدیر: ج ۱ ص ۱۸۸.

[۵۷۲] بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۱۶۶.

[۵۷۳] کتاب سلیم: حدیث ۲۶.

[۵۷۴] کتاب سلیم: حدیث ۳۹.

[۵۷۵] بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

[۵۷۶] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۲۳.

[۵۷۷] اثبات الهداۀ: ج ۲ ص ۱۲۰ ح ۴۹۸.

[۵۷۸] الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۵.

[۵۷۹] بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۱۸۸ ح ۱۳۸.

[۵۸۰] اثبات الهداۀ: ج ۲ ص ۷۱ ح ۳۰۹.

[۵۸۱] بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۲۶۶.

[۵۸۲] کتاب سلیم: حدیث ۴۲.

[۵۸۳] اثبات الهداۀ: ج ۲ ص ۱۲۰ ح ۴۹۸.

[۵۸۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۶۳.

[۵۸۵] بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۹۲.

[۵۸۶] بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۲۵۹.

[۵۸۷] بحارالانوار: ج ۴۰ ص ۶۸ ح ۱۰۴.

[۵۸۸] الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۱.

[۵۸۹] اثبات الهداۀ: ج ۲ ص ۳۴.

[۵۹۰] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۵۹ ح ۴۲.

[۵۹۱] الغدیر: ج ۱ ص ۱۸۷ تا ۱۹۱.

[۵۹۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۵۷ ح ۳۶۴.

[۵۹۳] اثبات‌الهداۀ: ج ۲ ص ۱۰۴ ح ۴۲۸.

[۵۹۴] بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۵۸۲ ح ۱۶.

[۵۹۵] اثبات‌الهداة: ج ۲ ص ۱۷۳ ح ۸۰۳.

[۵۹۶] العددالقویة: ص ۱۶۹. التحصین: ص ۵۷۸. الصراط المستقیم: ج ۱ ص ۳۰۱.

[۵۹۷] بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۴۷، ج ۳۷ ص ۱۹۹. الغدیر: ج ۱ ص ۹۳.

[۵۹۸] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۵۲.

[۵۹۹] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۹.

[۶۰۰] بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۹.

[۶۰۱] المسترشد: ص ۲۷۰ ح ۸۱.

[۶۰۲] اثبات‌الهداة: ج ۲ ص ۱۴۹ ح ۶۵۲.

[۶۰۳] اثبات‌الهداة: ج ۲ ص ۳۲ ح ۱۷۰.

[۶۰۴] بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۲۶۰ ح ۵۳۲.

[۶۰۵] بحارالانوار: ج ۳۹ ص ۱۶۲ ح ۱.

[۶۰۶] بحارالانوار: ج ۴۱ ص ۲۲۸.

[۶۰۷] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۲۰ ح ۱۰۱۵.

[۶۰۸] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۰۸ ح ۱.

[۶۰۹] الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۳.

[۶۱۰] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۹۹.

[۶۱۱] کتاب سلیم: حدیث ۵۵.

[۶۱۲] بحارالانوار: ج ۴۰ ص ۴۱.

[۶۱۳] اثبات‌الهداة: ج ۲ ص ۳۵ ح ۱۴۷، ص ۴۴ ح ۱۷۹.

[۶۱۴] الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۲.

[۶۱۵] اثبات‌الهداة: ج ۲ ص ۱۸۵.

[۶۱۶] الغدیر: ج ۱ ص ۲۱۰.

[۶۱۷] کشف المهم: ص ۱۸۸.

[۶۱۸] الغدیر: ج ۱ ص ۲۱۲.

[۶۱۹] الغدیر: ج ۱ ص ۲۱۰.

[۶۲۰] تاریخ‌الاسلام (ذهبی): ج ۲۳ ص ۲۸۳.

[۶۲۱] بحارالانوار: ج ۴۲ ص ۱۵۱.

[۶۲۲] بحارالانوار: ج ۴۲ ص ۱۵۰ ح ۱۶.

[۶۲۳] بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۱ ح ۱۵. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۴.

[۶۲۴] ماجرای مفصل آن در قسمت سوم از بخش دوم کتاب حاضر آمده است.

[۶۲۵] بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۱۳۱ ح ۴۱۷، ج ۳۸ ص ۲۳۸ ح ۳۹.

[۶۲۶] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۸۳، ج ۲۶ ص ۲۳۰.

[۶۲۷] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۸.

[۶۲۸] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۰.

[۶۲۹] بحارالانوار: ج ۹۷ ص ۳۶۰.

[۶۳۰] به کتاب «عیدالغدیر فی عهد الفاطمیین» مراجعه شود.

آینه داران غدیر

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران

سرشناسه: حسینی، اکرم‌السادات

عنوان و نام پدیدآور: غدیر: هجرت، بیعت، و روایت بانوان/اکرم‌السادات حسینی

منشا مقاله: بانوان شیعه،ش ۱۳، ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۶: ص ۲۴۷ - ۲۷۵

توصیفگر: علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

توصیفگر: زنان

توصیفگر: محدثان

توصیفگر: قدیسان

توصیفگر: فعالیت‌های اجتماعی/آینه داران غدیر

توصیفگر: غدیر خم

توصیفگر: امامت

توصیفگر: بیعت

توصیفگر: هجرت پیامبر

توصیفگر: آیات

توصیفگر: احادیث

زنان راوی غدیر

اشاره

شواهد موجود در کتب تاریخی گویای این حقیقت است که پیامبر اکرم(ص) از آغاز رسالت‌با رویکرد عمده زنان به آیین توحیدی روبرو شد. اولین پذیرنده اسلام (خدیجه)، [۱] اولین شهیده (سمیه) [۲] و بانوانی که از سابقین و مهاجران شمرده می‌شدند [۳] نمونه روشنی از مشارکت زنان در عرصه‌های اجتماعی را به نمایش می‌گذارند.

حضور زنان در حجهٔ الوداع بارزترین و ماندگارترین نوع شرکت در صحنه‌های اجتماعی است. اخبار فراوانی که به وسیله راویان زن از این مراسم عظیم نقل شده، گویای تلاش گسترده زنان در پاسداری از این میراث مقدس است. دستاوردهای بانوان در عرصه اخبار غدیر به دو گروه عمده تقسیم می‌شود:

اخبار زنان صحابی

در سال دهم هجری، با اعلام پیامبر(ص)، مؤمنان بسیاری از شهرهای مختلف به سوی مدینه روان شده، در حومه شهر مسکن گزیدند و به انتظار موسم حج نشستند؛ حجی که بعدها به حجهٔالوداع، حجهٔالاسلام، حجهٔالبلاغ، حجهٔالکمال، حجهٔالتمام شهرت یافت. پیامبر اکرم(ص) روز شنبه، پنج‌یا شش روز قبل از آغاز ذی‌حجهٔ، از مدینه حرکت کرد. در این سفر همه زنان و اهل بیت پیامبر با وی همراه بودند. [۲۵] گروهی از این بانوان حدیث غدیر را نقل کرده‌اند؛ که نام و روایتشان چنین‌است:

۱. حضرت زهرا(س)

حضرت فاطمه زهرا(س) یگانه یادگار رسول اکرم(ص) است، که همچون دیگر اهل بیت(علیهم السلام) بارها به یادآوری واقعه غدیر پرداخت. نگاهی به سخنان آن بزرگوار جایگاه وی در عرصه اخبار غدیر را آشکار می‌سازد:

گروهی از انصار، برای توجیه خطای خویش، به ایشان گفتند: اگر مطالب شما را قبل از بیعت با دیگران می‌شنیدیم با غیر علی بیعت نمی‌کردیم. حضرت فرمود:

آیا پدرم در روز غدیر برای کسی جای عذر باقی گذاشت؟ [۲۶] و نیز در جواب محمود بن‌لبید که پرسیده بود: آیا از سخنان پیامبر دلیلی بر امامت علی دارید؟

فرمود: شگفتا، آیا روز غدیر را فراموش کردید؟!

محمود بن‌لبید گفت: آن روز چنان بود ولی از آنچه به شخص شما اشاره شده، بگویید.

حضرت فرمود: خدا را شاهد می‌گیرم، شنیدم [پیامبر] فرمود: علی بهترین کسی است که در میان شما جانشین خود قرار می‌دهم. علی(ع) امام و جانشین بعد از من است و دو فرزندم حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین امامان نیک‌اند. اگر از آنان اطاعت کنید، شما را هدایت‌خواهند کرد و اگر با آنان مخالفت ورزید، تا قیامت اختلاف در میان شما حاکم خواهد بود. [۲۷].

روایتی با سند بسیار دقیق و مشهور بیان می‌دارد که دختر بزرگوار پیامبر حدیث غدیر را چنین بیان فرمود:

قال رسول الله(ص): «من کنت ولیه فعلی ولیه و من کنت امامه فعلی امامه.» [۲۵].

رسول خدا(ص) فرمود: هر که من سرپرست اویم علی سرپرست اوست و هر که من امام او هستم علی امام اوست. احتجاجی از فاطمه زهرا به وسیله چند تن از زنان به این صورت روایت‌شده است:

قالت: انسیتم قول رسول الله(ص) یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه و قوله: انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی علیهما السلام. [۲۶].

آیا سخن رسول خدا(ص) در روز غدیر خم را فراموش کرده‌اید، که فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست و آیا سخنش را فراموش کرده‌اید که فرمود: تو نسبت‌به من مانند هارون نسبت‌به موسی هستی. حضرت فاطمه زهرا(س) عمر خویش را در راه اثبات ولایت امیرمؤمنان به انصار و مهاجرین صرف نمود و سرانجام نیز در همین راه به شهادت رسید و سیده شهیدان ولایت نام گرفت.

۲. ام‌سلمه

حضور زنان پیامبر، از جمله ام‌سلمه [۲۷] در مراسم غدیر، در کتب مختلف مورد تاکید قرار گرفته است. [۲۵] صاحب روضهٔالصفا می‌گوید: «چون حضرت رسول خدا(ص) در غدیر خم حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» در شان امیرمؤمنان فرمود پس از منبر فرود آمد و در خیمه خاص خود نشست و فرمود که امیرمؤمنان در خیمه دیگر بنشیند بعد از آن طبقات خلائق را فرمود تا به خیمه علی(رض) رفتند و زبان به تهنیت علی(ع) گشادند. چون مردم از این امر فارغ شدند امهات مؤمنین به فرموده آن حضرت نزد علی رفتند و او را تهنیت دادند». [۲۶].

ام‌سلمه یکی از دو زن پیامبر(ص) است که حدیث غدیر را روایت کرده است. او ماجرای غدیر را چنین باز می‌گوید:

اخـذ رسول الله(ص) بید علی بغدیر خم فرفعها حتی راینا بیاض ابطیه فقال «من کنت مولاه فعلی مولاه» ثم قال «ایها الناس انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». [۲۷].

در غـدیر خم رسول خـدا(ص) دست علی(ع) را بالا برد، تا آنجا که سـفیدی زیر بغلش را دیدیم، آنگاه فرمود: هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

بعد فرمود: ای مردم، من دو چیز گرانبها در میان شما بر جای می‌گذارم کتاب خدا و عترتم. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا وقتی در حوض به من برگردند.

ام‌سلمه از معدود کسانی است که بعد از وفات نبی اکرم(ص) در خط ولایت امیرمؤمنان باقی ماند. او به فرزنش چنین وصیت کرد. «یا بنی الزمه فلا و الله ما رایت‌بعد نبیک صـلی الله علیه و آله اماما غیره»؛ پسـرکم، همراهش [علی] باش. به خدا قسم، بعد از پیامبرت امامی غیر او ندیدم. [۲۵] ام‌سلمه روایات دیگری نیز، در باره امیرمؤمنان، از پیامبر اکرم(ص) نقل کرده است. [۲۶].

۳. اسماء بنت عمیس

او به دلیل تقرب به اهل بیت روایات فراوانی نقل کرده است؛ تنها حدود شـصت روایت از پیامبر اکرم(ص) دارد که بسـیاری از آنها در منزلت امیرمؤمنان است. [۲۷] اسـماء از سـابقین در اسـلام است و از جمله افرادی است که قبل از آنکه مردم در خانه ارقم ایمان بیاورنـد به همراه همسـرش جعفر به خدمت پیامبر آمد و اسـلام اختیار نمود و به همراه جعفر به حبشه مهاجرت کرد. بعد از شـهادت جعفر طیار به عقد ابوبکر در آمد و از وی صاحب (محمد) شد در آن زمان که همسـر خلیفه دوم بود توطئه قتل وصی پیامبر(ص) را با هوشـیاری و ایثار تمام خنثی نمود. وی همواره از محبان و ملازمان فاطمه زهرا(س) بود او بعـد از شـهادت حضـرت فاطمه(س) از جمله زنـان علی(ع) شـد. فرزنـدش محمـد را چنـان تربیت کرد که از مریـدان و مخلصان امیرمؤمنان شـد. زمانی که در حجـهٔالوداع شرکت جست همسـر ابوبکر بود. و محمد بن‌ابی‌بکر نیز در مسـیر حجهٔالوداع متولد شد. ابن‌عقده در کتاب ولایت‌حدیث غدیر را از او روایت کرده است. [۲۵] اسماء همچنین از راویان حدیث ردالشمس [۲۶] به شمار می‌رود.

۴. ام‌هانی بنت ابی‌طالب (سلام‌الله علیهما)

او فاخته نام دارد [۲۷] و خواهر امیرمؤمنان(ع) است. ام‌هانی از راویان [۲۵] و اصحاب [۲۶] پیامبر اکرم بود پیامبر ضمن حدیثی او را «یکی از بهترین مردم» خواند. [۲۷] این بانوی گرانقدر احادیثی چون ثقلین [۲۵] و غدیر را از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده است. او در باره واقعه غدیر می‌گوید:

رسول خـدا(ص) از حـج‌بازگشت، تا در غدیر خم فرود آمد، سـپس برخاست و در گرمای سوزان چنین گفت: [ای مردم هر که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست. خدایا، هر که او را دوست دارد، دوست‌بدار و هر که با او دشمنی کند، دشمن بدار؛ هر که او را زبون سازد، زبون گردان و هر که او را یاری کند، یاری کن]. [۲۶].

۵. عایشه دختر ابی‌بکر

او در شـمار زنان پیامبر اکرم [۲۷] و حاضـران در حجهٔالوداع جای داشت. در کتب مختلف اهل سـنت روایت غدیر از وی نقل شده است. ابن‌عقده در «حدیث ولایت» روایت او را نیز ذکر می‌کند. [۲۵].

بررسـی موضـعگیریهای وی و تطبیق آن با عملکرد ام‌سلمه همسر دیگر پیامبر گرامی که در تاریخ از خود بر جای نهاده و تحقیق در انگیزه‌ها، تعیین جهت‌گیریها و موقعیت‌های آن دو می‌تواند برای بانوانی که امروز در مقابل امواج سـهمگین و بنیانکن سیاست‌بازی تبلیغات رنگارنگ و هدفدار و شـعارهای برخاسـته از مطامع نفسانی و دنیوی دنیاداران قرار دارند نمونه‌هایی تجربه شده و تاریخی و الگویی عملی و آکنده از راهکارهای مذهبی و سیاسی باشد.

۶. فاطمه دختر حمزهٔ بن‌عبدالمطلب

او از صحابه مشهور پیامبر(ص) است و ابن‌عقده و منصور رازی حدیث غدیر را از وی نقل کرده‌اند. [۲۶].

۷. همسر زید بن‌ارقم

از جمله کسانی که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند زید بن‌ارقم و نیز همسر وی می‌باشد علامه طباطبایی ضمن نام بردن از گروه کثیری که روایت (من کنت مولاه فعلی مولاه) را نقل کرده‌اند به ایشان نیز اشاره می کند. [۲۷].

روایات زنان تابعی و..

در میان روایات غدیر روایتی با ده سند به چشم می‌خورد که همه راویانش زن هستند. نام این بانوان چنین است:

۱. الشیخهٔ ام محمد زینب ابنهٔ احمد بن‌عبدالرحیم المقدسیه.

۲. فاطمه دختر امام موسی بن‌جعفر(ع)

۳. زینب دختر امام موسی بن‌جعفر(ع)

۴. ام‌کلثوم دختر امام موسی بن‌جعفر(ع)

۵. فاطمه دختر جعفر بن‌محمد الصادق(ع)

۶. فاطمه دختر محمد بن‌علی(ع)

۷. فاطمه دختر علی بن‌الحسین(ع)

۸. فاطمه دختر حسین بن‌علی(ع)

۹. سکینه دختر حسین بن‌علی(ع)

۱۰. ام‌کلثوم دختر فاطمه زهرا(س)

این گروه از فاطمه‌زهرا(سلام‌الله‌علیها) نقل کرده‌اند که حضرت فرمود:

«انسیتم قول رسول الله(ص) یوم غدیر خم، من کنت مولاه فعلی مولاه و قوله انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی علیهما السلام.» [۲۸].

آیا سخن رسول خدا(ص) در روز غدیر را فراموش کردید، که فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست. و [آیا] گفتارش را [فراموش کردید که فرمود]: [ای علی،] جایگاه تو در برابر من مانند جایگاه هارون در برابر موسی است.

۱۱. عایشه بنت‌سعد

عایشه بیشتر روایتهایش را از پدرش سعد [۲۹] بن‌ابی وقاص نقل می کند و نزد ابن‌حجر از راویان موثق به شمار می‌رود. [۳۰] او روایت غدیر را، از زبان پدرش چنین بازگو می کند:

«کنا مع رسول الله(ص) بطریق مکهٔ و هو متوجه الیها (کذا فی النسخ و الصحیح و هو: متوجه الی المدینه) فلما بلغ غدیر خم وقف للناس ثم رد من تبعه و لحقه من تخلف فلما اجتمع الناس الیه قال: ایها الناس من ولیکم؟ قالوا: الله و رسوله. ثلاثا ثم اخذ بید علی فاقامه ثم قال «من کان الله و رسوله ولیه فهذا ولیه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه». [۳۱].

با رسول خدا در راه مکه بودیم و او به سوی مکه توجه داشت. (در نسخه‌های صحیح می‌خوانیم که به مدینه توجه داشت.) وقتی به غدیر خم رسید، ایستاد؛ آنان که جلو بودند بازگشتند و آنان که عقب مانده بودند، رسیدند. مردم پیرامونش گردآمدند و حضرت فرمود:

ای مردم، سرپرست‌شما کیست؟ حاضران سه بار گفتند: خدا و پیامبرش. آنگاه دست علی را بلند کرد و فرمود: هر که خدا و رسول او سرپرستش هستند، این سرپرست اوست. خدایا، هر که او را دوست دارد، دوست‌بدار و آن که با او دشمنی می‌ورزد، دشمن بدار.

عایشه بنت‌سعد حدیث دیگری نیز از پدرش روایت کرده، که ولایت علی(ع) را آشکار می‌سازد:

«سمعت ابی یقول: سمعت رسول الله(ص) یوم الجحفه فاخذ بید علی فخطب فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس انی ولیکم قالوا صدقت‌یا رسول الله ثم اخذ بید علی فرفعها فقال: هذا ولیی و یؤدی عنی دینی و انا موالی من والاه و معادی من عاداه.» [۳۲].

شنیدم پدرم گفت که، رسول خدا(ص) در روز جحفه دست علی(ع) را گرفت، سپس خطبه خواند، خدای را سپاس گفت، ستایش کرد و فرمود: ای مردم، من ولی شما هستم. گفتند: راست گفتی، ای رسول خدا(ص). سپس دست علی را گرفت و بالا- برد و فرمود: این جانشین من است و دین مرا ادا می‌کند. من دوست‌دار کسی هستم که او را دوست‌بدارد و دشمن کسی هستم که با او دشمنی ورزد.

۱۲. دارمیه حجونیه کنانیه

او از شیعیان معروف و بسیار مشهور حضرت امیرمؤمنان بوده به نحوی که آوازه‌اش تا بدان حد پیچیده بود که معاویه موقع ورود به مکه از وی سراغ گرفت این موضوع خود به خوبی می‌تواند نمایانگر فعالیتهای مؤثر و ارزنده این بانوی شیعه و محب اهل بیت‌باشد (ما تنها به آن بخش از سخنان وی که مربوط به غدیر می‌شود می‌پردازیم) [۳۳] آنچه از گفتگوی او و معاویه بر جای مانده است را زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» چنین باز می‌گوید:

سالی معاویه به حج رفت و از زنی که به نام دارمیه حجونیه، که سیاه چهره و تنومند بود، سراغ گرفت وقتی او را نزد معاویه آوردند، پرسید: ای دختر حام، چگونه‌ای؟

گفت: خوبم، حام نیستم، از قبیله بنی‌کنانم.

گفت: راست گفتی، آیا می‌دانی چرا تو را فرا خواندم؟

– سبحان الله! من غیب نمی‌دانم.

– خواستم بپرسم چرا علی را دوست داری و با من دشمنی می‌ورزی؟

– آیا از پاسخ معافم می‌داری؟

– نه.

– حال که نمی‌پذیری می‌گویم؛ من علی را به خاطر عدالتش و تقسیم یکسانش دوست داشتم و با تو دشمنی می‌ورزم چون با آن که برای حکومت از تو سزاوارتر بود، جنگیدی و در پی چیزی برآمدی که برای تو نیست. با علی دوستی ورزیدم به خاطر ولایتی که رسول خدا(ص)، در روز غدیر خم در مقابل چشم تو، برای او اقرار گرفت، به خاطر آنکه به بیچارگان محبت می‌ورزید و دینداران را بزرگ می‌داشت و [... ۳۴].

۱۳. حسنیه

او در خانه امام صادق(ع) پرورش یافته بود و از شاگردان مکتب وی شمرده می‌شد. [۳۵] حسنیه، با استعداد سرشارش، در مناظرات مختلف، که توسط هارون‌الرشید ترتیب داده می‌شد، شرکت جسته و از مقام ولایت دفاع می‌کرد. در یکی از این مناظره‌ها از فردی، که ابراهیم خوانده می‌شد، پرسید: آیا در هیچ جای تفاسیر شما آمده است که در حجهٔ‌الوداع رسول خدا(ص) به امر پروردگار، در غدیر خم، فرود آمده، این آیه را: (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک). با بیمناکی برای مردم تلاوت کرد و سپس آیه والله یعصمک من الناس نازل شد و [آیا در تفاسیر شما آمده است که پس از نزول «والله یعصمک من الناس» پیامبر خدا دست علی بن‌ابی‌طالب را گرفت؛ بر منبری، که از جهاز شتر ساخته بودند، برآمد و گفت: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن من ظلمه. آنگاه، این آیه نازل شد: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.»

ابراهیم سر به زیر افکند، حسنیه علماء را مخاطب ساخت و آنان را به جان هارون سوگند داد. حاضران، که خود را در مقابل

هارون‌الرشید می‌دیدند، لب به تایید گشودند. ابو یوسف گفت: بیشتر صحابه و مفسران تصریح کرده‌اند که این آیه در باره علی بن‌ابی‌طالب نازل شده است و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهود است.

حسنیه پرسید در باره «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاهٔ و یوتون الزکوهٔ و هم راکعون» چه می گویید؟ ابو یوسف گفت: به اجماع امت در باره علی بن‌ابی‌طالب است.

آنگاه حسنیه با شگفتی پرسید ...: احکام و نصوص الهی را وا می‌نهید و بیعت روز غدیر را نادیده می گیرید؟! [۳۶].

۱۴. عمیرهٔ بنت‌سعد بن‌مالک

او نیز از تابعین شمرده می‌شود. عمیره، اهل مدینه و خواهر سهل ام‌رفاعه ابن‌مبشر بود. او از راویان حدیث غدیر است و در سلسله سند حدیث «مناشده» امیرمؤمنان(ع) قرار دارد.

۱۵. ام‌المجتبی علویه

او حدیث غدیر را از عدی بن‌ثابت نقل کرده است و ابن‌عساکر در تاریخ خود از حدیث وی یاد می کند. [۳۷].

۱۶. فاطمه بنت علی بن‌ابی‌طالب(ع)

او دختر علی بن‌ابی‌طالب(ع) است و مادرش ام‌ولد می‌باشد. برقی در رجال خود وی را از راویان امام حسن(ع) می‌داند [۳۸] و در تهذیب‌الاحکام از راویان امیرمؤمنان(ع)، ابی‌حنیفه، اسماء بنت‌عمیس [۳۹] شمرده شده است. حدیث منزلت [۴۰] و ردالشمس [۴۱] از جمله روایات اوست. وی حدیث غدیر را از ام‌سلمه نقل نموده است. [۴۲].

«اشهد الله تعالی لقد سمعته یقول: علی خیر من اخلفه فیکم و هو الامام و الخلیفهٔ بعدی و سبطای و تسعهٔ من صلب ائمهٔ ابرار لئن اتبعتموهم وجدتموهم هادین مهدیین و لئن خالفتموهم لیکون الاختلاف فیکم الی یوم القیمهٔ».

پاورقی

[۱] در باره اسلام خدیجه این سخن امیرمؤمنان به تنهایی کافی است که فرمود: «لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله و خدیجه و انا ثالثهما» نهج‌البلاغه خطبه ۱۹۲ (قاصعه).

[۲] کانت سمیه ام عمار بن‌یاسر و ابوه یاسر ممن عذب فی الله تعالی فصبرا و ارادتهما قریش علی ان رجعا عن الاسلام الی الکفر فابیا فضرب ابوجهل سمیهٔ بحربهٔ فی قبلها فماتت ... اعیان‌الشیعه، ج۷، ص۳۱۹.

[۳] ریاحین‌الشریعهٔ، ج ۲، ص ۳۰۵.

[۴] الغدیر ج ۱، ص۹.

[۵] خصال صدوق، ج ۱، ص۱۷۳؛ عوالم، ج ۱۱، ص۴۶۷. «هل ترک ابی یوم غدیر خم لاخذ عذرا» تاکید مورخان بر این که اهل بیت پیامبر(ص) از جمله حاضرین در غدیر بودند مبین این مطلب است که حضرت فاطمه زهرا(س) نیز در بین آنان حضور داشته است. زیرا مورخان حضور زنان پیامبر را به طور مستقل بیان کرده و گفته‌اند که امهات مؤمنین همراه پیامبر بودند بنابراین از طرفی فاطمه زهرا(س) دارای چنان شخصیت‌برتری است که در صورت عدم حضور وی در غدیر باید بتوان روایاتی دال بر آن یافت که ظاهرا وجود ندارد از این روی می‌توان گفت که ایشان نیز در بین جمع حاجیان در حجهٔ‌الوداع حضور داشته است.

[۶] بحارالانوار، ج۳۶، ص۳۵۳ و ۳۵۴؛ اسمی المناقب، ص ۳۲؛ نهج‌الحیاهٔ، ص ۳۸.

[۷] احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۶۰. در فیض الغدیر، ص ۳۹۱ به نقل از ینابیع الموده حدیث را چنین نقل کرده است «قالت: قال رسول الله(ص) من کنت ولیه فعلی ولیه و امامه».

[۸] الغدیر، ج ۱، ص۱۹۷؛ «من کنت مولاه فعلی مولاه» احقاق الحق، ج۶، ص ۲۸۲؛ ارجح المطالب، ص ۵۷۱ و ۴۴۸. صاحب فیض

الغدیر توضیحی بر احتجاج حضرت فاطمه دارد (فیض الغدیر، ص ۳۹۰).

[۹] ام سلمه دختر ابی‌امیه بن‌المغیرهٔ مخزومی است مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب است او دختر عمه پیامبر و همسر وی بود و در سال ۶۵ هجری وفات یافت. (اعلام خصال صدوق، ص ۳۰۱).

[۱۰] معارج النبوهٔ، ج ۲، ص ۳۱۸.

[۱۱] فیض الغدیر، ص ۳۸۸ -۳۸۹.

[۱۲] الغدیر،، ج ۱، ص۱۷ و ۱۸؛ ملحقات احقاق الحق، ص۵۳؛ معجم رجال الحدیث، ج۲۳، ص۱۷۷.

[۱۳] اعلام النساء، ص ۶۵۱؛ بصائر الدرجات، ص۱۸۳، ح ۴.

[۱۴] مانند «من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله تعالی» (المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص ۱۲۱) و «قال رسول الله(ص) کانی دعیت فاجیب و انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله عز و جل حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما». اعلام‌النساء، ص ۶۳۴ نقل از امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۹۲؛ کشف‌الغمه، ج۲، ص ۳۲، ارجح المطالب، ص ۳۳۸، از طریق ابن‌عقده.

[۱۵] اعیان الشیعه، ج۳، ص ۴۰۸؛ جامع الرواهٔ، ج ۲، ص ۴۵۵؛ خلاف طوسی، ج ۱، ص ۵.

[۱۶] الغدیر، ج ۱، ص۱۷.

[۱۷] امالی مفید، ص ۵۵ و۵۶؛ ارشاد مفید، ص۱۶۳ و ۱۶۴. مجموعه فضایل و عنایات اسماء بنت عمیس به اهل بیت(ع) در ضمن مقاله‌ای مستقل در شماره‌های آینده به خوانندگان گرامی ارائه خواهد شد.

[۱۸] اعیان الشیعه، ج۳، ص ۴۸۸.

[۱۹] رجال برقی، ص ۶۰.

[۲۰] رجال شیخ طوسی، ص۳۳.

[۲۱] تنقیح المقال، ج۳، ص۷۳؛ معجم رجال الحدیث، ج۲۳، ص ۸۸۱.

[۲۲] اعلام النساء، ص ۴۸۸؛ ارجح المطالب، ص۳۳۷.

[۲۳] «رجع رسول الله(ص) من حجهٔ حتی نزل بغدیر خم ثم قام خطیبا بالهاجرهٔ فقال: ایها الناس [من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره] ینابیع المودهٔ، ص ۴۰؛ اعلام النساء، ص۴۸۹. روایت غدیری فاخته را در الغدیر، ج ۱، ص ۱۸ و احقاق الحق، ج ۲، ص۴۶۳ ببینید.

[۲۴] عایشه در سال۵۷ در مدینه درگذشت و در بقیع دفن شد. (اعلام خصال صدوق، ص ۳۱۵).

[۲۵] الغدیر، ج ۱، ص ۴۸؛ احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۶۰.

[۲۶] الغدیر، ج ۱، ص ۵۸.

منصور بن‌حسین آبی معروف به ابوسعد صاحب کتاب نثرالدرر متوفی قرن پنجم کتابی به نام حدیث‌الغدیر نوشته و بنا به گفته مناقب ابن شهرآشوب این کتاب راویان حدیث غدیر را بر حسب حروف الفبا برشمرده است. «غدیر در آینه کتاب، ص۷۹».

[۲۷] المیزان فی تفسیر القرآن، ص۵۹.

[۲۸] روایت فوق را حافظ بزرگ ابوموسی مدینی در کتاب خود آورده است. او می‌گوید: این حدیث سلسله‌دار است. زیرا هر یک از فاطمه‌ها از عمه خود روایت کرده‌اند و این روایت پنج‌خواهر برادر است که هر یک از دیگری نقل کرده‌اند. رک: اسنی المطالب فی مناقب علی بن‌ابی‌طالب»، شمس الدین ابوالخیر الجزری، ص ۳۲؛ احقاق الحق، ج ۲۱، ص۲۶ و۲۷؛ بحارالانوار، ج۳۶، ص۳۵۳؛ عوالم، ج ۱۱، ص ۴۴۴؛ اثبات الهدی، ج ۲، ص۵۵۳ و ج۳، ص۱۲۷؛ اعلام النساء المؤمنات، ص ۵۷۸ و مسند فاطمه معصومه(سلام

الله علیها)، سید علی‌رضا سید کباری، ص۵۶ (چاپ نشده).

[۲۹] ابواسحاق سعد بن‌ابی‌وقاص در سال ۵۴ – ۵۸ و عایشه بنت‌سعد در سال۱۱۷ وفات یافتند. نسایی روایت وی را نقل کرده است. به خصائص نسایی، ص۳ مراجعه شود.

[۳۰] التقریب، ابن‌حجر، ص۴۷۳.

[۳۱] الغدیر، ج ۱، ص ۳۸– ۴۱؛ خصائص نسائی، ص ۱۸ و ۲۵.

عایشه بنت‌سعد احادیث دیگری راجع به فضایل امیرمؤمنان دارد؛ به اسنی المطالب، ص ۵۲ و ملحقات احقاق الحق، ص۱۸۹ و ۱۹۰ رجوع کنید.

[۳۲] الغدیر، ج ۱، ص ۳۸ – ۴۱.

[۳۳] دارمیه حجونیه از زنان فاضل، خردمند و فصیح بود. او استدلالی قوی داشت و در خط ولایت استوار بود. روایت او را ابن‌عبدربه در عقد الفرید از سهل بن‌ابی‌سهل تمیمی از پدرش نقل کرده است.(عقد الفرید، ج ۱، ص ۳۵۲؛ بلاغات النساء، ص ۷۲).

[۳۴] متن کامل مباحثه دارمیه حجونیه را در کتب ذیل بخوانید:

بلاغات النساء، ص ۷۲؛ العقد الفرید، ج ۱، ص ۱۶۲؛ صبح الاعشی، ج ۱، ص۲۵۹؛ الغدیر، ج ۱، ص۲۰۹؛ اعلام النساء المؤمنات، ص۳۳۳؛ اعیان الشیعه، ج۶، ص ۳۶۴.

[۳۵] ریاض العلماء، ج ۵، ص ۷۰۴. او فاضل، عالم، مدقق و آگاه به اخبار و آثار بود.

[۳۶] این متن در حلیهٔ المتقین، بخش مناظرات حسنیه، ذکر شده است. در باره موضوع مناظره حسنیه اختلاف است. سید محسن امین در اعیان الشیعه، ذیل کلمه «حسنیه» می‌گوید: این [مناظره] از اختراعات ابوالفتوح رازی است. مرحوم خوانساری در روضات الجنات این مناظره را ذکر کرده است و شیخ آقابزرگ در ذریعه می‌نویسد:

الحسنیه: رسالهٔ فی الامامهٔ تنسب الی مؤلفها و هو بعض الجواری من بنات الشیعهٔ فیها مناظراتها مع علماء المخالفین فی عصر هارون‌الرشید. (الذریعه، ج۷، ص ۲۰۰، رقم۸۹؛ نقل از اعلام‌النساء، ص ۳۰۰ تا ۳۰۱). برای تحقیق بیشتر در باره شخصیت‌حسنیه به تنقیح المقال، ج۳، ص۲۴۷؛ ریاض العلماء، ج ۵، ص۴۰۷؛ روضات الجنات، ج ۱، ص۱۵۳؛ الذریعهٔ، ج۷، ص ۲۰۰ و ج ۴، ص۹۷ و ج ۲۵، ص۲۹۶ و ج ۵، ص ۱۰۵ و ۱۴۵ و ۱۶۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۵. معجم رجال الحدیث، ج۲۳، ص۱۸۷ رجوع کنید. خلاصه‌ای از مطالب کتب فوق در اعلام النساء ص ۳۰۰ تا ۳۰۲ آمده است.

[۳۷] الغدیر، ج ۱، ص ۷۰.

[۳۸] پیام غدیر، عذرا انصاری، ایشان روایت را از تاریخ دمشق، باب تاریخی علی بن‌ابی‌طالب(ع) ص ۵۱ نقل نموده‌اند.

[۳۹] رجال برقی، ص ۶۰؛ معجم رجال الحدیث، ج۲۳، ص۱۹۷، رقم۱۵۶۵۹.

[۴۰] تهذیب التهذیب، ج۱۲، ص ۴۷۰.

[۴۱] اعیان الشیعهٔ، ج ۸، ص۳۹ – ملحقات احقاق الحق؛ ص۲۶۲.

[۴۲] همان، ص ۵۴.

عید غدیر در اسلام

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران

سرشناسه : محدثی جواد، ۱۳۳۱ - عنوان و نام پدیدآور : عید غدیر درسیره اهل بیت/جواد محدثی

منشا مقاله : ضمیمه اطلاعات ، ۱۲ آذر ۱۳۸۸ : ص ۷

توصیفگر : عید غدیرخم توصیفگر : اهل‌بیت

توصیفگر : سیره معصومین توصیفگر : سیره نبوی توصیفگر : احادیث

سخن ناشر

کتـاب ارزشـمند و عظیم (الغـدیر)، اثر محقق بزرگوار و عـاشق اهل بیت و مـدافع بزرگ حریم ولایت و امامت ، علامه عبدالحسـین امینی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۰ ق) از ذخـائر گرانقـدر شیعه است که بر اسـاس قرآن و حـدیث و منـابع تـاریخی به دفاع از حق و رفع و دفع شبهـات مخالفان پرداخته و از چنان تتبع و کاوشـی عمیق برخوردار است که برای بعضـی باور این نکته که این کار بزرگ و سترگ از عهـده یک نفر برآیـد، دشوار است . مباحث سودمنـد و ابتکاری که در الغدیر آمده ، سـزاوار آگاهی عموم است . اصل کتاب به زبان عربی است و به فارسـی هم ترجمه شده است . اما شاید بسیاری از علاقه مندان ولایت ، حوصله یا مجال مطالعه مجموعه عظیم و چند جلدی الغدیر را نداشته باشند.

از این رو این موسـسه بر آن شد که برخی از موضوعات بحث شده در (الغدیر) را، بصورت گزینشی و خلاصه ، تدوین و در اختیار عموم قرار دهـد، تا ازاین چشـمه فیض ، بهره منـد شونـد. در این کار، علاوه بر ترجمه ، نوعی تلخیص و چکیده نویسـی به کار رفته است ، تا مباحث مبسوط و فنی و نقلهای فراوان یک مساله از منابع بیشمار، برای خواننده فارسی زبان خسته کننده نباشد.

امیـد است که این سلسـله جزوات ، پیروان اهل بیت (ع) را با معارف شـیعی و دیدگاه ها و تحقیقات علامه امینی در اثر ماندگارش (الغـدیر) آشـناتر سازد و گامی در تقدیر از خدمات و زحمات این بزرگ مدافع ولایت علوی محسوب گردد و عنایات خاصه مولی الموحدین ، امیرالمؤ منین علی بن ابیطالب (ع) را فراهم آورد. ان شاء الله .

معاونت پژوهشهای فارسی

پیشگفتار مترجم

در اینکه (امامت)، تداوم خط نورانی (رسالت) و ضامن اجرای احکام خدا در جامعه است ، شکی نیست و بدون این پشتوانه ، دین الهی از حالت قانون به صورت اجرا در نمی آید.

پیش بینی مکتب وحی برای این منظور، همان (وصایت) است که در مورد پیامبران گذشـته نیز تحقق داشـته و انبیاء الهی برای ادامه دین خداپس از خودشان (وصی) معرفی می کردند تا هادی مردم و مبین شریعت باشد.

در اسـلام ، آن چه که در روز هیجـدهم ذی حجه سـال دهم هجری در (غـدیر خم) پیش آمـد و حضـرت رسـالت ، به فرمـان الهی امیرالمؤ منین علی (ع) را به امامت و وصایت و خلافت تعیین نمود، یکی از حلقه های همین سلسـله نورانی و رشته مستمر (وصایت) بود. دراهمیت آن نیز، همین بس که خداونـد به پیـامبرش فرمـان اکیـد داد که آن را به مردم (ابلاغ) کنـد و گرنه رسالت خـدا را ابلاغ نکرده است . پس از انجام آن مراسم نیز، آیه (اکملت لکم دینکم ...) نازل شد که نشان دهنده جایگاه والای ولایت و رهبری در اکمال دین و اتمام نعمت است .

غدیر، کاشـتن بذر ولایت درجانها بود و نشان دادن خورشـید، به گرفتاران ظلمتها. پیامبر خدا (ص) در غدیر خم ، برای مسـلمانانی که (طـاعت خـدا) را در (اطـاعت از رسول) به اثبات رسانـده بودنـد، رهنمود داد که (اطاعت از اولی الامر) را هم در این قائمه قرار دهند، که آن هم اطاعت از خداست .

از این رو، غـدیر خم ، عیـد ولایت و رهبری ، عیـد عدالت و حق گستری و عید بشـریت و روز (انسان) است ، روز پیمان و میثاق با (ولی خدا) و (دین خدا) و (رسول خدا).

دریغ است که بشر، سرچشمه ساز زلال (ولایت علی) سیراب نشود.

بدون ولایت علی ، کشتی مسـلمانان به ساحل نجات و امنیت نمی رسد. در دنیای طوفان زده ما، نوح ، علی (ع) است که رهشـناس است و موج آشـنا و قاطع و هادی . امت بی امام ، رمه ای بی چوپان است و گله ای بی شـبان و کشتی بی ناخـدا و راه بی علامت و شب بی چراغ ! برای پیمودن این راه ، چه کسـی رهشناس تر از (مولود کعبه)؟و قاطع تر از (ابوتراب) و پسندیده تر از (مرتضی) و والاتر از (علی)؟

این بودکه رسول اکرم (ص) از سوی پروردگـار فرمـان یـافت تـا (حق مجسم) را آشـکارا در بازگشت از (حجهٔ الوداع)، به مردم معرفی کنـد و (علی بن ابی طالب) (ع) را به امامت و خلافت نصب نمایـد تا پس از وی ، مردم در حیرت و ضـلالت نمانند. پس ، چه روزی شایسته تر از (غدیر) برای عید گرفتن و بزرگ داشتن و شادمانی کردن ؟

آن چه می خوانیـد، فشـرده بحثی است که مرحوم (علامه امینی) در جلد اول کتاب ارزشـمند (الغدیر)، تحت عنوان (عید الغدیر فی الاسلام) (۱) آورده و با اسـتفاده از منابع فراوان اهل سنت و با تکیه بر روایات و نقلهای راویان و بزرگان آن فرقه ، هم به عید بودن غـدیر اشـاره کرد، هم ریشه تـاریخی موضـوع را از زمـان پیـامبر اکرم (ص) بررسـی نمـوده است و این که این مساله ، از روزگـار حضـرت رسول و از زبان و زمان او مطرح بوده است ، نه آن که از اختراعات شـیعه در قرون بعد و به دست معزالدوله باشد. تبریک و تهنیت گویی مسـلمانان ، بخصوص ابوبکر و عمر را به علی بن ابی طالب (ع) در همان روز غدیر به صورت مستند آورده و بحثی محققانه هم درباره سلسـله سـند این نقلها وروایات و معتبر بودن راویان و ناقلان حدیث غدیر و حدیث تهنیت ، از دیدگاه خود اهل سنت انجام داده است .

بخش (عنایت خدا و رسول به غدیر) از صفحه ۱۲ همین جلد گرفته شده است .

در مواردی که نقلهای متعدد از منابع مختلف ، پیرامون یک موضوع آمده ، جهت پرهیز از طولانی شدن نوشته ، به ترجمه بعضی از آن نقلها اکتفا شده و به مضمون و محتوای بقیه موارد اشاره شده است .

امیـد است که این نوشـته ، خوانندگان گرامی را با گوشه ای از معارف والای گنجینه پرگوهر (الغدیر) آشـنا سازد و گامی کوچک در ارج نهادن به کار عظیم حضرت علامه امینی (ره) به شمار آید.

قم - جواد محدثی

دی ۱۳۷۵

عنایت خدا و رسول به (غدیر)

خدای سـبحان عنایتی فراوان داشت که حدیث و ماجرای (غدیر خم) علنی و آشکار باشد، تا زبانها و نقلهای راویان پیوسته بر مدار آن بچرخد، تا آن که حجت و دلیلی آشکار برای حمایتگر بزرگوار دینش حضرت امام علی (ع) گردد.

از این رو، ابلاغ این ماموریت را هنگامی به پیامبرش داد، که همراه جمعیت انبوهی از حـج اکبر بازمی گشت . پیامبر خدا (ص) نیز در حـالی این دعوت را ابلاـغ کرد که توده هـای وسـیعی از مردم از شـهرها و آبادیهـای مختلف بر گرد او بودنـد. فرمان داد تا جلو رفتگـان برگردنـد و عقب مانـدگان برسـند، آن گـاه پیـام را به همه گوشـها رسانـد و به حاضـران فرمان داد تا به غایبان برساننـد، تا همگان راوی این حدیث باشند، در حالی که حاضران بیش از صد هزارنفر بودند.

خداوند به این مقدار بسـنده نکرد، بلکه در این باره آیاتی نازل فرمود، تا پیوسـته و با گذشت روز و شب ، تلاوت شود، تا مسلمانان

هر لحظه به یاد این ماجرا باشند و راه و پیشوایی را که باید به او روی آورند و دین خود را از او فرا گیرند، بشناسند.

این عنایت و توجه خاص را رسول خـدا (ص) نیز داشت ، آن حضـرت در آن سال ، گروههای مختلف مردم را به حج فرا خواند و مردم ، دسته دسته به او پیوستند و پیـامبر اکرم (ص) می دانست که در پایـان این سـفر، آن (خبر بزرگ) را به آنـان خواهـد داد؛ خبری که قوام بخش بنای مکتب و مایه سـروری امت اسـلام برامتهای دیگر و سیطره حکومت اسلام بین خاور و باختر می شد، اگر به مصالح امت می اندیشیدند و راه روشن هدایت را می دیدند و می پذیرفتند.(۲)

به خـاطر همین هـدف بود که امامـان (ع) پیوسته یـادآور این واقعه بودنـد و برای اثبـات امامت امیرالمؤ منین (ع) به آن احتجاج و اسـتدلال می کردند. خود حضـرت امیر (ع) نیزدر طول حیاتش به آن استدلال می کرد و در اجتماعات و جلساتی که مردم دور هم بودنـد، از کسانی که در صـحنه غدیر حضور داشـتند می خواست که آن را بازگو کنند و شـهادت دهند. همه اینها به این جهت بود که داستان غدیر، علی رغم گذشت دورانها و سالها، همچنان تر و تازه و شاداب بماند.

از این رو به پیروان خود دسـتور می دادند که روز غدیر را عید گرفته ، دور هم جمع شوند، به یکدیگر تبریک و شادباش گویند، تا آن حادثه بزرگ یاد شود (که اشاراتی به این مساله خواهد آمد).

در روز غدیر، شیعیان در کنار مرقد مقدس علوی ، اجتماع شکوهمندی دارند که بزرگان قبایل و چهره های برجسته شهرهای دور و نزدیک ، برای گرامیـداشت این خاطره گرامی جمع می شونـد و به نقل از پیشوایان دین ، زیارت بلندی را روایت و تکرار می کنند که متضـمن دلائـل امـامت و حجتهـای اسـتواری از قرآن و حـدیث در اثبـات خلافت و به ویژه حـدیث غـدیر است . هر یک از آن هزاران نفر را می بینی که بـا شـادی و مسرت ، الفاظ آن را بر زبان جاری می سازد و خـدا را سپاس می گویـد که او را بر این راه روشن (ولاـیت)، رهنمون شـده است و خود را راوی آن فضـیلت و اثبـات کننـده آن می بینـد که به مفاد آن حـدیث ، ایمان دارد. کسانی هم که توفیق حضور در آن گردهمایی مقدس را ندارند، در شهرهای دوردست ، هر جا هستند آن زیارت را تلاوت کرده و از همانجا به قبر شریف مولی اشاره می کنند.

روز غـدیر، برنامه هایی از قبیل روزه ، نماز و دعا دارد که همه ، احیاگر یاد آننـد و شـیعیان در شـهرهای کوچک و بزرگ و دور و نزدیک و روسـتاها و آبادیها به آن می پردازند. میلیونها نفر شـیعه که به یک سوم یا یک دوم مسلمانان تخمین زده می شوند، راوی این حدیث و معتقد به آنند و آن را دین و آیین خویش قرار داده اند.

و اما کتب حدیث ، تفسیر، تاریخ و کلام شـیعه ، بر هر کدام که دست بگذاری ، می بینی که در اثبات داسـتان غدیر و اسـتدلال به مفهوم حدیث غدیر، اسـتوار و پرمطلب است ، چه کتبی که احادیث را با سلسـله سند تا به حضرت رسول (ص) نقل کرده ، چه آن ها که به خاطر اتفاقی بودن حدیث میان همه فرقه های اسلامی ، سند را نیاورده و احادیث را به صورت مرسل ، نقل کرده است .

فکر نمی کنم که اهل سـنت ، در اثبات این حـدیث و پـذیرش صـحت آن و گرایش به مفاد آن و صـحیح شـمردن احادیث غدیر و ادعـای تواتر آن ، خیلی کمـتر و عقب تر از شـیعیان باشـند! البته به جز عـده ای که بیراهه رفته انـد و تعصب کورکورانه ، آنـان رابه گفتـار بی پـایه واداشـته است . آنـان تنها خودشان را عالم و اندیشـمند می پندارنـد. وگرنه ، محققان برجسـته و آگاه و خبره ، هیچ شکی در اعتبار سلسله سند حدیث غدیر ندارند و سند آن را به صورت تواتر، به صحابه و تابعین می رسانند. (۳)

عدم اختصاص به شیعه

از جمله چیزهایی که موجب جاودانگی داسـتان غـدیر گشـته و مفاد آن را ثابت و محقق ساخته است ، (عید) قرار گرفتن آن است . روز غدیر، عید به شـمار آمده و روز و شب آن همراه با عبادت و خشوع و جشن و نیکی به ضـعیفان و توسعه بر خود و خانواده قرار گرفته است و مردم در این جشن ، لباسهای خوب و زینتهای خود را می پوشند.

هرگاه که مردم به اینگونه امور گرایش داشته باشند، در پی عوامل آن رفته ، از راویان آن جستجو کرده و به سرودن و نقل کردن پیرامون آن می پردازند و اینگونه در هر دوره ای ، همه ساله توجه نسلها به آن معطوف می شود و همواره سندهای واقعه و متون و اخبار مربوط به آن ، خوانده می شود و ماندگار می گردد.

برای یک پژوهشگر در این مساله ، دو چیز آشکار می گردد:

۱ – اینکه این عید، تنها به شیعه مربوط نیست ؛ هرچند که شیعه ، دلبستگی خاصی نسبت به آن دارد. فرقه های دیگر مسلمین هم در عید گرفتن غدیر، با شیعه شریکند و بزرگانی از غیر شیعه در فضیلت این روز و عید بودنش به خاطر تعیین امیرالمؤ منین (ع) به مقام والای ولایت از سوی حضرت رسول (ص) سخنانی ابراز کرده اند، چرا که این موسم ، موسم شادمانی هواداران علی (ع) است ، چه او را به عنوان جانشین بلافصل پیامبر بدانند، چه چهارمین خلیفه .(۴)

کتب تاریخ ، درسهایی از این عید بر ما می خواند و اینکه امت اسلامی در شرق و غرب ، در عید بودن آن متفق اند و مصریان و مغربیان و عراقیان ، به جایگاه آن اعتنا و اهتمام داشته اند و روز غدیر نزد آنان به عنوان روزی مشخص برای نماز، دعا، خطبه و مدیحه خوانی مشهوربوده است و نامگذاری این روز به عید، مورد اتفاق بوده است .(۵)

ابن خلکان می نویسد: پیامبر اکرم (ص) هنگام بازگشت از مکه در حجهٔ الوداع ، وقتی به غدیر خم رسید، میان خود و علی (ع) عقد برادری بست و او را برای خود، همچون هارون برای حضرت موسی (ع) دانست و فرمود: (خدایا دوستدارانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار، یارانش را یاور باشد و خوارکنندگانش را خوار کن) و شیعه را به این روز، دلبستگی خاصی است .(۶) سخن ابن خلکان را مسعودی هم تایید کرده است ، آن جا که می گوید: (فرزندان علی (ع) و شیعیان او این روز را بزرگ می دارند.(۷)

ثعالبی نیز پس از آن که شب غدیر را از شبهای مشهور نزد امت شمرده است ، می نویسد: و این ، شبی است که فردایش پیامبر خدا (ص) در غدیر خم ، بر فراز جهاز شتران خطبه خواند و فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه ...) و شیعیان ، این شب را گرامی داشته ، به احیاء و عبادت می پردازند.(۸) این ، به خاطر عقیده شیعه بر این نکته است که نص صریح بر خلافت بلافصل امیرالمؤ منین (ع) وجود دارد و شهرت این شب به فضیلت و فرخندگی ، بر اساس این باور است که در صبح این شب ، حادثه ای مهم و فضیلتی آشکار روی داده و آن روز را مشخص کرده و عیدی فرخنده ساخته است ، تا آن جا که در سروده ها نیز در باب نیکویی و مسرت و جلوه ، به آن تشبیه می کنند. تهنیت و شادباش گفتن ابوبکر و عمر و همسران پیامبر و صحابه آن حضرت ، به علی (ع) که به فرمان پیامبر بود، از نشانه های دیگر عید بودن این روز است ، چرا که تبریک و تهنیت ، از ویژگیهای عیدها و روزهای شادمانی است .

سابقه عید غدیر

۲ – سابقه این عید، به زمانی دیرین و پیوسته به دوران پیامبر (ص) می رسد. آغاز آن همان روز غدیر در حجهٔ الوداع بود، که پیامبر خدا پایگاه و قرارگاه خلافت بزرگ خویش را بیان کرد و جایگاه دینی و دنیوی حاکمیت خویش رابرای جامعه دینی روشن ساخت و سطح بلند و والای دینش را برای مردم تعیین نمود. از این رو، روزی برجسته گشت و جایگاه آن هر معتقد به اسلام را شادمان ساخت ، زیرا پس از این رخداد، خاستگاه انوار فروزان دین روشن گشت و دیگر هوسها و جهالتها نخواهد توانست دین را به این سو و آن سو بگرداند. چه روزی بزرگتر از غدیر، که خطوط اصلی سنتها و روشهای روشن دین آشکار گشت و آیین به کمال رسید و نعمت پایان گرفت ، چیزی که قرآن ، آن را اعلام نمود.

اگر روز بر تخت نشستن پادشاهان شایسته است که جشن و چراغانی گرفته شود و اجتماعات برپا گردد و سخنرانیها و سرودها و

مهمانیها برپا شود - آن چنان که میان ملتها و نسلها رایج است - پس روزی که حکومت اسلامی و ولایت دینی به فرمان صریح خداوند استقرار یافت و پیامبری که جز به حق سخن نمی گوید، آن را بیان کرد، سزاوارتر است که عید گرفته شود و چون این عید، از اعیاد دینی است ، لازم است که غیر از جشن و شادمانی ، چیزهایی به آن افزوده گردد که موجب قرب به خداوند است ، همچون روزه ، نماز، دعا و...

از این رو، رسول خدا (ص) فرمان داد همه کسانی که در صحنه غدیر حضور داشتند، از جمله ابوبکر و عمر و بزرگان قریش و چهره های برجسته انصار و همسران پیامبر، به حضور امیرالمؤ منین شرفیاب شوند و او را به خاطر این منصب والا تهنیت بگویند.

متن تبریک

محمد بن جریر طبری ، ضمن بیان ماجرای آن روز، چنین آورده است :

سپس پیامبر خدا (ص) فرمود: ای مردم ! بگویید: (با تو پیمان بستیم و با زبان و دست بیعت کردیم و متعهد شدیم که به فرزندان و خانواده خویش برسانیم و جایگزینی بر آن نخواهیم گزید و خدا را بر این میثاق ، شاهد می گیریم). آن چه را گفتم ، بگویید و به علی (ع) به عنوان (امیرالمؤ منین) سلام دهید و بگویید: (الحمد لله الذی هدانا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله) - خدا را سپاس که به این مرام ، هدایتمان فرمود و اگر خدا هدایت نمی کرد، راه را نمی یافتیم - همانا خداوند هر صدایی و نهانی را می داند. هرکس پیمان شکند، به زیان خویش پیمان شکسته است و هرکس به پیمان وفا کند، خداوند پاداشی بزرگ می دهد. چیزی بگویید که خدا را از شما راضی سازد و اگر ناسپاسی و کفران کنید، همانا خداوند از شما بی نیاز است .

زید بن ارقم گوید: آن گاه مردم شتافتند و چنین می گفتند: آری !شنیدیم و گوش به فرمانیم و فرمان خدا و رسول را به جان می پذیریم .

اولین کسانی که با پیامبر و علی (ع) دست دادند، عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان ، طلحه ، زبیر و باقی مهاجرین و انصارو مسلمانان دیگر، تا آن که پیامبر خدا نماز ظهرو عصر را با هم خواند. مراسم بیعت ادامه یافت ، تا آن که آن حضرت ، نماز مغرب و عشاء را نیز با هم خواند و بیعت همچنان ادامه داشت .(۹)و هرگاه که گروهی برای بیعت می آمدند، پیامبر می فرمود: حمد خدایی را که ما را بر جهانیان برتری داد. نیز نقل شده که : عمر بیعت کرد و گفت : ای پسر ابوطالب ، گوارا باد بر تو که مولای من شدی ... و هر صحابی که به دیدار علی (ع) می آمد، آن گونه تهنیت می گفت .(۱۰)

نقل دیگر:... سپس رسول خدا (ص) در خیمه مخصوص خود نشست و به امیرالمؤ منین هم فرمود تا در خیمه دیگری بنشیند و به مردم فرمود که در خیمه اش ، علی (ع) را تهنیت گویند. و چون مردم از تهنیت گویی فراغت یافتند، حضرت رسول همسران خود را فرمان داد که نزد علی (ع) رفته ، به او تبریک گویند - و چنان کردند - از جمله کسانی از صحابه که تبریک گفتند، عمر بن خطاب بود که گفت : گوارا باد بر تو، ای فرزند ابوطالب !مولای من و مولای همه زنان و مردان مؤ من شدی .(۱۱)

در (حبیب السیر) نیز نزدیک به همین مضمون آمده است .(۱۲)

تهنیت گویی ابوبکر و عمر را، بخصوص ناقلان روایات و پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ از اهل سنت آن قدر نقل کرده اند که نمی توان شمار آنان را نادیده گرفت ، چه آنان که مساله را به صورت یک واقعه حتمی و قطعی نقل کرده و از مسلمات دانسته اند، و چه کسانی که با سندهای صحیح از تعدادی از صحابه ، همچون ابن عباس ، ابوهریره ، براء بن عازب ، زید بن ارقم و... نقل کرده اند.(۱۳)

به روایت انس : رسول خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت و او را بر فراز منبر بالا برد و فرمود: خداوندا! این از من است و من از اویم ، جز اینکه او نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است . آگاه باشید! هر کس را من مولای او بودم ، این علی (ع)

مولای اوست . علی (ع) با چشمانی پراشک از صحنه بازگشت ، عمر بن خطاب در پی او روان شد و به آن حضرت اینگونه تبریک و تهنیت گفت : (بخ بخ یا ابا الحسن ! اصبحت مولای و مولی کل مسلم).

و به روایت براء بن عازب : در حجهٔ الوداع همراه پیامبر آمدیم تا به میان مکه ومدینه رسیدیم . حضرت فرمود آمد و دستور داد که همگان برای نماز فرود آیند. سپس دست علی (ع) را گرفت و فرمود: آیا من از مؤ منان نسبت به خودشان شایسته تر نیستم ؟ گفتند: چرا. فرمود: (پس من بر هرکس ولایت دارم ، این علی ، ولی اوست . خداوندا دوستدارانش را دوست بدار و با دشمنش دشمنی کن . هرکسی را که من مولای او هستم ، علی مولای اوست). و این سخن را رسول خدا با رساترین صدا بیان می کرد.

پس از آن ، عمر بن خطاب ، علی (ع) را دیدار کرد و گفت : ای پس ابوطالب ! گوارا باد بر تو. اکنون مولای من و مولای هر زن و مرد مسلمان شدی (هنیئا لک یابن ابی طالب . اصبحت مولای و مولی کل مؤ من و مؤ منهٔ .)

عید غدیر و عترت پیامبر (ص)

تبریک گویی ولایت در غدیر که به فرمان حضرت رسالت بود و آن بیعت یاد شده و شادمانی رسول اکرم (ص) که فرمود: الحمد لله الذی فضلنا علی جمیع العالمین ، و نزول آیه قرآن که به صراحت ، این روز را روز اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار به واقعه آن روز دانسته است ، رمز عید بودن غدیر است . این نکته را حتی طارق بن شهاب مسیحی که در مجلس عمر بن خطاب حضور داشت فهمیده بود، که گفت : اگر این آیه (۱۴)در میان ما نازل شده بود، روز نزول آیه را عید می گرفتیم (۱۵) و هیچ یک از حاضران حرف او را رد نکردند و عمر نیز سخنی گفت که به نوعی پذیرش حرف او بود. و این پس از نزول آیه تبلیغ (۱۶) بود که متضمن نوعی تهدید بود که پیامبر، به خاطر پرهیز و بیم از پیامدهای ابلاغ آن پیام آشکار از طرف امت ، تاخیر در رساندن پیام الهی نکند.

همه این ویژگیها برای این روز بزرگ ، موقعیتی والا و ارزشمند پدید آورد، آن چنان که رسول خدا (ص) و ائمه هدی و مومنانی که پیرو آنان بودند، از موقعیت این روز شادمان بودند. مقصود ما از (عید گرفتن) این روز نیز همین است . خود حضرت رسول نیز به این نکته اشاره و تصریح فرموده است ، از جمله در روایتی که می فرماید:

(روز غدیر خم ، برترین اعیاد امت من است . روزی است که خدای متعال مرا فرمان داد تا برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پرچمی هدایتگر برای امتم تعیین کنم که پس از من به وسیله او راهنمایی شوند، و آن ، روزی است که خداوند در آن روز، دین را کامل ساخت و نعمت را بر امتم به کمال و تمام رساند و اسلام را به عنوان دین ، برایشان پسندید.)

کلام دیگر پیامبر که فرموده بود: (به من تهنیت بگویید، به من تهنیت بگویید)(۱۷) نیز نشان دهنده همین عید بودن روز غدیر در کلام حضرت رسالت است .

خود امیرالمؤ منین (ع) در ادامه خط پیامبر، این روز را عید گرفت و در سالی که روز جمعه با روز غدیر مصادف شده بود، در ضمن خطبه عید فرمود:

(خداوند متعال برای شما مؤ منان ، امروز دو عید بزرگ و شکوهمند را مقارن قرار داده است که کمال هر کدام به دیگری است ، تا نیکی و احسان خویش را درباره شما کامل سازد و شما را به راه رشد برساند و شمارا دنباله روکسانی قرار دهد که با نور هدایتش روشنایی گرفته اند و شما را به راه نیکوی خویش ببرد و به نحو کامل از شما پذیرایی کند. پس جمعه را محل گردهمایی شما قرار داده و به آن فراخوانده است ، تا گذشته را پاک سازد و آلودگیهای جمعه تا جمعه را بشوید، نیز برای یادآوری مؤ منان و بیان خشیت تقوا پیشه گان مقرر ساخته است و پاداشی چند برابر پاداشهای مطیعان درروزهای دیگر قرارداده و کمال این عید، فرمانبرداری از امر الهی و پرهیز ازنهی او و گردن نهادن به طاعت اوست . پس توحید خدا، جز با اعتراف به نبوت پیامبر (ص)

پـذیرفته نیست و دین ، جز با قبول ولایت به امر الهی قبول نمی شود و اسباب طاعت خدا جز با چنگ زدن به دستگیره های خدا و اهـل ولایـت ، سامان نمی پـذیرد. خداونـد در روز غـدیر، بر پیامبرش چیزی نـازل کرد کـه بیـانگر اراده اش دربـاره خالصـان و برگزیدگان است و او را فرمان داد که پیام را ابلاغ کند و از بیماردلان و منافقان هراس نداشته باشد و حفاظت او را عهده دار شد... (تـا آن جـا که فرمود:) رحمت خـدا بر شـما باد! پس از پایان این تجمع ، به خانه ها برگردیـد و به خانواده خود، وسـعت و گشایش دهیـد و به برادران خود نیکی کنیـد و خداونـد را بر نعمتی که ارزانیتان کرده سپاس گوییـد، با هم باشـید، تا خداونـد هم متحدتان سازد، به یکدیگر نیکی کنید، تا خداوند هم الفت شـما را پایدار کند، ازنعمت الهی به یکدیگر هدیه دهید، آن گونه که خداوند بر شمـا منت نهاد، و پاداش آن را در این روز، چنـدین برابر عیـدهای گذشـته و آینـده قرار داده است . نیکی دراین روز، ثروت را می افزایـد و عمر را طولانی می کند. ابراز عاطفه و محبت به هم در این روز، موجب رحمت و لطف خدا می شود. تا می توانید، در این روز از وجودتان خرج خانواده و برادرانتان کنید و در برخوردها و ملاقاتها ابراز شادمانی و سرور کنید...)(۱۸)

ائمه اهل بیت ، این روز راشـناخته و شـناسانده و آن را عید نامیدند و همه مسـلمانان را به عید گرفتن آن دسـتور دادند و فضیلت آن روز و ثواب نیکوکاری در آن را بیان کردند.

فرات بن احنف می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم : جانم فدایت !آیا مسلمانان عیدی برتر از عید فطر و قربان و جمعه و روز عرفه دارنـد؟ فرمود: آری !با فضـیلت ترین ، بزرگترین و شـریفترین روز عیـد نزد خداوند، روزی است که خدا دین را در آن کامل سـاخت و بر پیامبرش محمـد (ص) این آیه را نازل فرمود: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضـیت لکم الاسـلام دینا). گفتم : آن کدام روز بود؟فرمود: هرگاه یکی از پیامبران بنی اسـرائیل می خواست جانشـین خود را تعیین کند و انجام می داد، آن روز را عیـد قرار می دادنـد. آن روز، روزی است که پیـامبر اکرم (ص)، علی (ع) را به عنوان هـادی امت نصب کرد و این آیه نازل شد و دین کامل گشت و نعمت خدا بر مؤ منان ، تمام شد. گفتم : آن روز، کدام روز از سال است ؟ فرمود: روزها جلو وعقب می افتد، گاهی شـنبه است ، گاهی یک شنبه ، گاهی دوشنبه ، تا... آخر هفته . گفتم : در آن روز، چه کاری سزاوار است که انجام دهیم ؟فرمود: آن روز، روز عبادت و نماز و شکر و حمد خداوند و شادمانی است ، به خاطر منتی که خدا بر شما نهاد و ولایت ما را قرار داد. دوست دارم که آن روز را روزه بگیرید.(۱۹)

حسن بن راشـد از امام صادق روایت می کنـد که به آن حضـرت عرض کردم : جانم فدایت ! آیا مسـلمانان راجز عید فطر و قربان ، عیـدی است ؟فرمود: آری ای حسن ! بزرگتر و شـریف تر از آن دو. پرسـیدم : چه روزی است ؟فرمود: روزی که امیرالمؤ منین (ع) به عنوان نشانه راهنما برای مردم منصوب شد. گفتم : فدای شما!در آن روز چه کاری سزاوار است که انجام دهیم ؟فرمود: روزه می گیری و بر پیامبر و دودمانش درود می فرستی و از آنان که در حقشان سـتم کردنـد، به درگاه خـدا تبری می جویی . همانا پیامبران الهی به اوصـیاء خویش دسـتور می دادند روزی را که جانشین تعیین شده ، (عید) بگیرند. پرسیدم : پاداش کسی که آن روز راروزه بگیرد چیست ؟فرمود: برابر با روزه شصت ماه است .(۲۰)

نیز عبدالرحمان بن سالم از پدرش روایت کرده که : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : آیا مسلمانان غیر از جمعه ، قربان ، فطر، عیدی دارنـد؟فرمود: آری ، عیـدی محترم تر. گفتم : چه روز؟ فرمود: روزی که حضـرت رسول (ص)، امیرالمؤ منین را به امامت منصوب کرد و فرمـود: (من کنت مولاـه فهـذا علی مولاـه). عرض کردم : آن روز، چه روزی است ؟فرمود: به روزش چه کـار داری ؟ سـال درگردش است ، ولی آن روز، هیجـدهم ذی حجه است . پرسـیدم : در آن روز چه کـاری شایسـته است انجـام شود؟ فرمود: در آن روز، بـا روزه و عبـادت و یـاد کردن محمـد و آل محمـد، خداونـد را یاد می کنیـد. همانا پیامبر اکرم (ص) به امیرالمؤ منین توصـیه فرمود که مردم این روز را عید بگیرند. پیامبران همه چنین می کردند و به جانشـینان خود وصـیت می کردند که روز تعیین جانشـین را عید بگیرند.(۲۱)

امام صادق (ع) نیز روزه غدیر خم را برابر با صد حج و عمره مقبول نزد خداوند می دانست و آن را (عید بزرگ خدا) می شمرد.

در (خصال) صـدوق از مفضل بن عمر روایت آمـده که : به حضـرت صادق (ع) عرض کردم : مسـلمانان چنـد عید دارند؟ فرمود: چهار عیـد. گفتم : عیـد فطر و قربان و جمعه را میدانم . فرمود: برتر از آنها روز هیجدهم ذی حجه است ، روزی که پیامبر خدا (ص)، حضرت امیر (ع) را بلند کرد و او راحجت بر مردم قرار داد. پرسیدم : دراین روز، چه باید بکنیم ؟ فرمود: با آن که هر لحظه باید خـدا را شـکر کرد، ولی دراین روز، بشـکرانه نعمت الهی بایـد روزه گرفت . انبیـای دیگر نیز اینگـونه به اوصـیای خود سـفارش می کردند که روز معرفی وصی را روزه بدارند و عید بگیرند.

در حدیث دیگری (۲۲) امـام صـادق (ع) آن روز را روزی عظیم و مورد احـترام معرفی کرده است که خداونـد حرمت آن رابر مؤ منـان گرامی داشته و دینشـان را کامـل سـاخته و نعمت را بر آنـان تمـام نموده است و در این روز، بـا آنان عهـد و میثاق خویش را تجدیـد کرده است . امام ، غـدیر خم را روز عید و شادمانی و سـرور و روز روزه شـکرانه دانسـته که روزه اش معادل شـصت ماه از ماههای حرام است .

در حـدیثی دیگر است که ، حضـرت صـادق (ع) در حضور جمعی از هواداران و شـیعیانش فرمود: آیا روزی را که خداونـد، با آن روز، اسـلام را اسـتوار ساخت و فروغ دین را آشـکار کرد و آن را برای ما و دوسـتان و شـیعیانمان عید قرار داد، می شناسید؟گفتند: خـدا و رسول و فرزنـد پیـامبر داناتر است ، آیا روز فطر است ؟ فرمود: نه . گفتنـد: روز قربان است ؟فرمود: نه ، هرچنـد این دو روز، بسیار مهم و بزرگند، اما روز (فروغ دین) از اینها برتر است ، یعنی روز هیجدهم ذی حجه ... تا آخر حدیث .

فیاض بن محمـد بن عمر طوسـی در سال ۲۵۹ (در حـالی که خودش ۹۰ سـال داشت) گفته است که حضـرت رضـا (ع) را در روز غدیر ملاقات کردم ، در حالی که در محضر او جمعی از یاران خاص وی بودند و امام ، آنان را برای افطار نگاه داشته بود و به خانه های آنان نیز طعام و خلعت و هدایا، حتی کفش و انگشتر فرسـتاده بود و وضع آنان و اطرافیان خود را دگرگون ساخته بود و پیوسته فضیلت و سابقه این روز بزرگ را یاد می فرمود.

محمد بن علاء همدانی و یحیی بن جریح بغدادی می گویند: ما به قصد دیدار احمد بن اسـحاق قمی (از اصحاب امام عسکری (ع) در شـهر قم به درخانه اش رفته ، در زدیم . دخترکی آمـد. از او درباره احمـد بن اسـحاق پرسـیدیم ، گفت : او مشـغول عید خویش است ، امروز عید است . گفتیم : سبحان الله ! عید شیعیان چهار تاست : عیدقربان ، فطر، غدیر و جمعه .(۲۳)

پاسخی به یک دروغ

تا اینجای بحث ، حقیقت این عیـد و ارتباط آن را با همه امت و سابقه آن را که به دوران پیامبر اکرم (ص) میرسـد، فهمیدیم . پس از عهـد پیامبر نیز، عید گرفتن این روز، از امامی به امام دیگر رسـیده است و امینان وحی الهی ، همچون امام صادق و امام رضا (ع) آن را آشکار کرده و یادش را زنده نگهداشته اند. پیش از آنان هم امیرالمؤ منین (ع) احیاگر این عید بود.

سخن و عمل امام صادق و امام رضا (ع) درزمانی بود که هنوزنطفه (آل بویه) بسـته نشده بود و روایات این دو امام در تفسیر فرات و کافی که در قرن سوم تالیف شـده انـد، آمـده است و اینگونه روایات ، مـدرك و منبع شـیعه است که این روز را از دیر زمان عید گرفته اند، در سایه عمل به آن سخنان نورانی و طلایی امامان .

اکنون تعجب از (نویری) و (مقریزی) است که گفته انـد این عیـد را معزالدوله در سال ۳۵۲ پدید آورده است و آن را از بدعتهای شیعه شمرده اند.

نویری ضـمن برشمردن اعیاد اسلامی ، گفته است : یك عید هم هست که شیعه آن را ساخته اند و نامش را عید غدیر گذاشته اند و سبب آن ، عقـد اخوتی بوده که پیامبر، میان خود و علی (ع) در روز غدیر خم بست و (غدیر) برکه ای است که آب چشـمه در آن

بریزد و اطرافش درختهای انبوه باشد. بین غدیر و چشـمه ، مسجد پیامبر است . روزی را که شیعه عید ساخته اند، هیجدهم ذی حجه است ، چرا که آن برادری در حجهٔ الوداع سال دهم هجری بود و اینان شب غدیر را با نماز زنده می دارند و فردایش ، پیش از زوال ، دو رکعت نماز می خوانند و شعارشان در این روز، پوشیدن جامه نو و آزاد کردن برده و نیکی به دیگران و قربانی کردن است و اولین کسـی که این روز را عید قرار داد، معزالدوله بود (که اخبار او را در قضایای سال ۳۵۲ خواهیم آورد). و چون شیعه ، این عید را ساختنـد و از سـنتها و مراسم خویش قرار دادنـد، عوام اهل سـنت نیز در سال ۳۸۹، مثـل شـیعیان روزی را روز شادی و جشن قرار دادنـد و آن را هشت روز پس از عیـد شـیعه تعیین کردنـد و گفتنـد: این روز، روز داخل شدن پیامبر و ابوبکر به غار است و در این روز، زیورها و جشنها و آتش افروختنهایی را رسم نمودند...)(۲۴)

مقریزی نیز گفته است : عیـد غـدیر، عیـد مشروعی نبوده و هیچ یک از پیشـینیانی که مقتدای مردمند به آن عمل نکرده اند و اولین باری که در تاریخ اسلام دیده شده ، در روزگار معزالدوله است که در سال ۳۵۲ آن را بنا نهاد و شیعه نیز از آن پس ، غدیر را عید قرار داد...(۲۵)

چه می توان گفت درباره نگارنده ای که پیش از آن که حقیقت تشیع را بشـناسد، درباره تاریخ شـیعه می نگارد، یا آن که حقیقت را شناخته ، ولی هنگام نگارش ، آن را فراموش کرده است ، یا به دلایلی از آن چشم پوشیده ، یا آن که نمی فهمد چه می گوید، یا آن که به آن چه می گویـد، بی اعتنـاست ! مگر مسـعودی (م ۳۴۶) نمی گویـد: فرزندان و شـیعیان علی (ع) این روز را گرامی می دارند؟(۲۶) مگر کلینی ، راوی حدیث در کافی (م ۳۲۹) و پیش از او فرات کوفی در تفسـیرش آن را نگفته است ؟ این کتابها پیش از تاریخی که مقریزی گفته (یعنی ۳۵۲) تالیف شـده است . مگر فیاض بن عمر در سال ۲۵۹ از آن خبر نداده و نگفته است که امام رضا (ع) را دیـده است که این روز را عیـد می گرفت و فضـیلت و سابقه اش را می گفت و آن را از پـدرانش از امیرالمؤ منین نقل می کرد؟ مگر امـام صادق (ع) (م ۱۴۸) خبر از آن نداده و اینکه پیامبران پیشـین هم روز نصب وصـی را عید می گرفتند، آن گونه که سلاطین و امرا، روز به تخت نشستن خود را عید می گرفتند؟امامان شیعه (ع) در دورانهای کهن و زمان خویش پیروانشان را به انجام کارهای نیک و دعا و عبادت در این روز دسـتور می دادنـد. حدیثی که از (مختصـر بصائر الدرجات) نقل شد، نشان می دهد که در اوایل قرن سوم ، غدیر از اعیاد چهارگانه مشهور شیعه بوده است .

این است حقیقت غدیر. اما آن دو نویسـنده خواسـته اند از شـیعه ایراد بگیرند، آن سابقه شایسته را انکار کرده و غدیر را از بدعتهای منسوب به معزالدوله دانسته اند و به خیال خود پنداشته اند که هیچ تاریخ شناسی سخن آنان را به نقد نخواهد کشید!...

تاج امانت

چون صاحب خلافت و ولایت ، به منصب جانشینی پیامبر (ص) معین شـد، شایسـته بود که تاجگـذاری کند، همچنانکه سـلاطین و امیران عادت دارند.

تاجهـای زرین و جواهرنشـان ، از نشانه های پادشاهان ایران بود و عرب ، عمامه را جایگزین تاج ساخته بود. جز بزرگان و اشـراف ، عمامه بر سـر نمی نهادند و دیگران بیشتر در صـحرا و دشت ، سـر برهنه بودند، یا کلاه بر سـر داشتند. عمامه نزد عرب ، به منزله تاج نزد دیگران بود. از این رو از پیـامبر اکرم (ص) نقـل شـده است که عمامه ها، تاجهای عرب است (العمائم تیجان العرب)(۲۷) و به عمامه ، تاج می گفتند و افراد اندکی عمامه داشـتند و هرگاه می خواسـتند کسـی را به سـروری و بزرگی برسانند عمامه ای سرخ بر سرش می نهادند. از لقبهای پیامبر نیز یکی (صاحب التاج) است ، یعنی صاحب عمامه .(۲۸)

بر این اساس ، رسول خدا (ص) در روز غدیر، امیرالمؤ منین را به شـکل خاصی عمامه بر سر نهاد که نشانگر شکوه و جلوه او باشد. به دست مبارکش ، عمامه مخصوص خودش را (به نام سـحاب) در برابر دیدگان آن جمع انبوه ، بر سر علی (ع) نهاد، تا نشان دهد

که این تاجدار، همچون خود رسول الله ، حاکم و فرمانرواست ، جز این که ابلاغگر از سوی آن حضرت و جانشین پس از اوست . از خود علی (ع) روایت است که : پیامبر اکرم روز غدیر خم بر سر من عمامه گذاشت و یک طرف آن را از پشتم آویخت (و در نقل دیگر: یک طرف آن را روی دوشم انداخت)... خداوند، روز جنگ بدر و حنین ، مرا با فرشتگانی امداد کرد که این عمامه را بر سر داشتند. نیزاز او روایت است که چون حضرت رسول (ص) عمامه بر سر علی (ع) نهاد، فرمود: برو، رفت ، فرمود: بیا، آمد. آن گاه روی به اصحاب فرمود: تاج فرشتگان نیزهمین گونه است .(۲۹)

این روز تاجگذاری ، فرخنده ترین روز در اسلام و بزرگترین عید برای موالیان امیرالمومنین (ع) است . و در عین حال ، یکی ازعوامل و انگیزه های کینه توزی ناصبی ها با علی (ع) است .

تذکر:

(مولف بزرگوار، علامه امینی (ره) پس از این بحث ، سخن مبسوطی پیرامون سند حدیث دارد. از آن جا که ممکن است برخی کج اندیشان و مغرضان نسبت به سند حدیث غدیر تشکیک کنند و آن را ضعیف بشمارند، مولف بر اساس مستندات فراوان ، نظرات محققان و مولفان و صاحبنظران اهل سنت را که درباره حدیث و سند و رجال ، اظهارنظر می کنند، آورده و از زمانهای کهن تا عصر حاضر را مورد بررسی قرار داده است که همه ، حدیث را متقن و راویان آن را موثق شمرده اند.

تعابیری که در نوشته های آنان به کار رفته ، متنوع است ، از قبیل : حدیث حسن ، صحیح ، متواتر، مامون علیها، موافق بالاصول ، ثابت ، لاعرف له علهٔ ، اجماعی ، مستفیض ، مشهور، روته الثقات ، قویهٔ الاسناد، حسان ، لامریهٔ فیه ، اتفق علیه جمهور اهل السنهٔ ، نص ، المفیدهٔ للعلم ، طرقه کثیرهٔ ، رواه من الصحابهٔ عدد کثیر و... که همه ، حاکی از اعتبار این حدیث ، بخصوص ذیل آن که مربوط به تهنیت گویی دوخلیفه به علی بن ابی طالب (ع) است ، می باشد و پاسخی علمی و محققانه است به کسانی که حدیث غدیر یا ذیل آن را تضعیف و تشکیک کرده اند. این بحث گسترده و محققانه در ص ۲۴۹ تا ۳۱۳ کتاب آمده است .)

(مترجم)

پی نوشتها

۱-از ص ۲۶۷ تا ۳۱۳ الغدیر، ج ۱، چاپ سوم ، دارالکتاب العربی ، بیروت و ص ۵۰۳ از چاپ (مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیهٔ)، قم .

۲-حدیثهای متعددی به این مضمون از رسول خدا (ص) روایت شده است که : اگر علی (ع) را به امارت و پیشوایی بپذیرید - که فکر نمی کنم چنین کنید! - او را هدایت گری هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست ، رهنمون می گردد. (علامه امینی متن حدیثها و نشانیهای آن ها را از کتب : مسند احمد، تاریخ خطیب بغدادی ، حلیهٔ الاولیاء ابونعیم ، کنزالعمال هندی ، مناقب خطیب خوارزمی ، البدایهٔ و النهایهٔ ابن کثیر نقل کرده است).

۳-علامه در اینجا به نقل دهها و صدها نفر از صحابه ، تابعین و راویانی که حدیث غدیر را نقل کرده و آن را صحیح دانسته اند، پرداخته است .

۴-از جمله : (الاثار الباقیه) بیرونی ، ص ۳۳۴، (مطالب السئول) ابن طلحه شافعی ، ص ۵۳.

۵-ر.ک : (وفیات) ابن خلکان ، ج ۱ ص ۶۰، ج ۲ ص ۲۲۳.

۶-همان .

۷-(التنبیه و الاشراف)، مسعودی ، ص ۲۲۱.

۸-(ثمار القلوب)، ثعالبی ، ص ۵۱۱.

۹-(الولایه)، محمد بن جریر طبری ، ص ۲۱۴ تا ۲۱۶، (مناقب علی بن ابی طالب)، احمد بن محمد طبری .

۱۰-(مرآة المومنین)، ولی الله لکهنوی .

۱۱-(روضة الصفا)، ابن خاوند شاه ، ج ۱ ص ۱۷۳.

۱۲-(حبیب السیر)، غیاث الدین ، ج ۱ ص ۱۴۴.

۱۳-در این قسمت ، علامه امینی ۶۰ مورد از متون حدیث و تاریخ را از منابع اهل سنت و عبارتهایشان را نقل می کند (ازص ۲۷۲ تا ۲۸۳ الغدیر، ج ۱، در چاپ مرکز الغدیر، ص ۵۱۰) که چون اغلب مشابه یکدیگر است ، از ترجمه یکایک آنها خودداری می شود. این موارد عبارتند از: (مصنف) ابن ابی شیبه ، ج ۱۲، ص ۷۸، (مسند) احمد بن حنبل ، ج ۴، ص ۲۸۱، (مسند کبیر) ابوالعباس شیبانی ، (مسند) ابویعلی موصلی ، (تفسیر طبری)، ج ۳ ص ۴۲۸، (الولایه) ابن عقده کوفی ، (سرقات الشعر)، مرزبانی بغدادی ، (الابانه)، ابن بطه ، (التمهید) باقلانی ، ص ۱۷۱، (شرف المصطفی) ابوسعید خرگوشی ، (الکشف و البیان) ثعلبی ، ذیل آیه ۶۷ مائده ، (الفصول المهمه) ابن صباغ مالکی ، ص ۲۵، (المناقب) ابن مغازلی ، ص ۲۳۲، (زین الفتی) احمد العاصمی ، (فضایل الصحابه) سمعانی ص ۲۷۲، (سرالعالمین) ابوحامد غزالی ، ص ۹، (الملل و النحل) شهرستانی ، ج ۱ ص ۱۴۵. (مناقب) خوارزمی ، ص ۹۴. (نهایه) ابن کثیر، ص ۱۷۸، (کفایة الطالب) کنجی شافعی ، ص ۱۶. (تذکره) سبط بن جوزی ، ص ۱۸، (فرایدالسمطین) حموینی) باب ۱۳، ج ۳ ص ۱۱۳، (نظم درر السمطین) زرندی ، ص ۱۰۹، (البدایه و النهایه) ابن کثیر شامی ، ج ۵ ص ۲۲۹، (الخطط) مقریزی ، ج ۲، ص ۲۲۳، (الفصول المهمه) ابن صباغ مالکی ، ص ۲۵، (جمع الجوامع) سیوطی ص ۲۷۲، (وفاء الوفاء) سمهودی ، ج ۲ ص ۱۷۳، (المواهب اللدنیه) قسطلانی ، ج ۲ ص ۱۳، (لصواعق المحرقه) ابن حجر عقلانی ، ص ۲۶، (فیض القدیر) مناوی شافعی ، ج ۶ ص ۲۱۸، (شرح المواهب) زرقانی ، ج ۷ ص ۱۳، (الروضة الندیه) صنعانی ، ص ۱۵۵، (تفسیر شاهی) محمد محبوب العالم ، (الفتوحات الاسلامیه) زینی دحلان ، ج ۲ ص ۳۰۶، (کفایة الطالب) شنقیطی ، ص ۲۸ و... دیگران .

۱۴-الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (مائده / ۳).

۱۵-به نقل مولفان صحاح اهل سنت همچون مسلم ، مالك ، بخاری ، ترمذی و نسائی و نیز: تیسیر الوصول ۱/۱۲۲، مشکل الاثار، ج ۳ ص ۱۹۶، تفسیر طبری ، ج ۶ ص ۴۶، تفسیر ابن کثیر، ج ۲ ص ۱۳ و دیگران .

۱۶-یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ... (مائده / ۶۷).

۱۷-شرف المصطفی ، ابوسعید خرگوشی .

۱۸-(مصباح المتهجد)، ص ۵۲۴.

۱۹-تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی ، در سوره مائده .

۲۰- (کافی)، ج ۱ ص ۳۰۳.

۲۱-(کافی)، ج ۱ ص ۲۰۴.

۲۲-(مصباح)، شیخ طوسی ص ۵۱۳.

۲۳-(مختصر بصائر الدرجات).

۲۴-(نهایة الارب فی فنون الادب)، ج ۱ ص ۱۷۷.

۲۵-(الخطط)، ج ۲ ص ۲۲۲.

۲۶-(التنبیه و الاشراف)، ص ۲۲۱.

۲۷-(الجامع الصغیر)، سیوطی ، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲۸-(نور الابصار)، شبلنجی ، ص ۲۵.

۲۹-ر.ک : (کنزالعمال)، ج ۸، ص ۶۰، (معرفة الصحابه)، حافظ ابونعیم ، (الریاض النضره)، ج ۲ ص ۲۱۷، (فرائد السمطین)، باب ۱۲.

غدیر در گذر تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه : تقوی دهکلانی، علی
عنوان و نام پدیدآور : غدیر در گذر تاریخ: گفت‌وگوی ادبی تاریخ با امیرالمومنین علیه‌السلام / مولف علی تقوی‌دهکلانی.
مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری : ۸۸ ص.
شابک : ۶۵۰۰ ریال: چاپ اول ۸-۱۰۱-۹۷۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ۷۰۰۰ ریال : ۸-۱۰۱-۹۷۳-۹۶۴-۹۷۸
یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۶.
یادداشت : چاپ دوم.
یادداشت : عنوان روی جلد: غدیر در گذر تاریخ: گفتگوی ادبی تاریخ با علی علیه‌السلام.
یادداشت : کتابنامه : ص. ۸۶ - ۸۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان روی جلد : غدیر در گذر تاریخ: گفتگوی ادبی تاریخ با علی علیه‌السلام.
موضوع : علی‌بن ابی‌طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -۴۰ق -- .اثبات خلافت
موضوع : غدیر خم
شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)
رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/ت۷۴غ۴ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۴۷۶۰

بسم اللّه الرحمن الرحیم

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:
«إنّ اللَّهَ جَعَلَ لأخِی عَلیَ فَضَائِلَ لا تُحصَی کِثرَةً فَمَن ذَکَرَ فَضِیلَةَ مِنْ فَضَآئِلِهِ مُقِرّاً بِها غَفَراللَّهُ ما تَقَدّمَ مِن ذَنبِهِ وَ ما تَأَخّرَ وَ مَن کَتَبَ فَضِیلَةَ مِن فَضَائِلِه لَم تَزَلِ المَلائِکَةُ تَستَغفِرُ لَه ما بَقِی لِتِلکَ الکِتَابَهْ رَسمٌ وَ مَن اِستَمَعَ إلی فَضِیلَةٍ مِن فَضَائِلِه غَفَرَ اللهُ ذُنُوبَهُ الَتیاِکتَسَبَها بِالاستِماعِ وَمَن نَظَرَ إلی کِتابٍ مِن فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ الّتی إکتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ» (۱)
«خداوند برای برادرم علی‌علیه السلام فضایلی قرار داده است که از شمارش بیرون است؛ هر کس یکی از فضایل او را بیان نماید و بدان مُعترف باشد خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را خواهد بخشید، و هر کس فضیلتی از فضایل او را بنویسد تا وقتی که از آن نوشته اثری هست، فرشته‌ها برای او طلب آمرزش می‌کنند، و هر کس به فضایل علی‌علیه السلام گوش بسپارد خداوند متعال گناهانی را که با گوش مرتکب شده است عفو می‌کند و هر کس به نوشته‌ای که در فضیلت علی‌علیه السلام است نظری اندازد، گناهانی که به وسیله چشم انجام داده است، مورد آمرزش قرار خواهد گرفت».

مقدّمه

نوشته حاضر به صورت نثر ساده و روان، ده گفتار از فرازهای پر حماسه زندگی بنده برگزیده خدا، مردی آسمانی، عارفی خستگی ناپذیر، مجاهدی شب زنده‌دار، فرمانروایی یتیم نواز «بنده رها شده از تمام قُیُود» (۲) امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب‌علیه السلام را جمع نموده.

از آن جایی که این گفتار برای نوجوانان تهیه شده، سعی در اختصار می‌باشد و سوق قلم به سوی حماسی نوشتن است، به مقتضای حال. نقص و کاستی از جانب ماست، در زندگی این شخصیت بی‌نظیر هیچ چیز کم نیست.

ثواب این گفتار را هدیه می‌نمایم به پیشگاه مقدّس آقا امام زمان‌علیه السلام و اجداد پاک آن حضرت.

نثر حاضر؛ سخنان تاریخ، این گواه عالم هستی و معلّم بشریّت است که با امام متقیّان به گفت و گو و درد دل می‌نشیند.

نام من تاریخ است، حکایت گر و روایتگر تمام حوادث جهان آفرینش، پیوند دهنده نسل‌ها و ارتباط دهنده قرن‌ها، هیچ‌کس بی‌نیاز از من نیست. با زنده بودنم، بشر گذشته را در اختیار دارد، و در نبودِ من، انسان هست و یک زندگی مُبهَم.

در وصف من امام عارفان و مجاهدان به فرزندش می‌فرماید: «فرزندم: من اگر چه در تمام طول تاریخ، همراه گذشتگان زندگی نداشتم، ولی اخبار زندگی آنها را به دقّت مطالعه کردم و آثاری که از آنها به یادگار مانده بررسی نمودم و با این کار، گویا من در تمام این مدّت زنده بوده‌ام و حوادث تلخ و شیرین زندگی همه را، از نزدیک دیده‌ام گویا عمر جاویدان داشته‌ام.» (۳)

منِ تاریخ، تمامی حوادث واقع شده را بدون کم و کاست در سینه خود ضبط دارم، عدّه‌ای زیاد بهره می‌گیرند، دسته‌ای دیگر اندک و گروهی اصلاً.

سر گذشتِ شگفتی راز هستی مرا شگفت زده کرده. از «ولادت» گرفته تا «شهادت»، «اسلام آوردن و ایمان آوردن» او به رسول خاتم صلی الله علیه وآله سینه زرّین مرا پر کرده، همو که «ازدواجی» آسمانی داشت و «فضیلت‌های» او جهانیان را مبهوت می‌کند، «جنگاوری» که همانند او در تاریخ یافت نخواهد شد.

با این حال نگرش خاصّی به دنیا داشت، او اصلاً «دنیا نگر» نبود، در «جانشینی» او رسول رحمت و رأفت از طرف خدا مورد خطاب گردید که اگر ولایتِ به معنای حکومتِ او را ابلاغ نکنی انگار ۲۳ سال رسالت مان را انجام ندادی.

بعد طولی نکشید که در «مرگ همسرش» جان داد، مرگ انیس جانش، او را کُشت. امّا در عین حال «سکوت و مظلومیت» او، سکوت آفرینش را شکست و عرشیان را وادار به اعتراض نمود...

این است که می‌گویم بی علی‌علیه السلام تاریخ و مطالعه در آن معنایی ندارد؛ زیرا او راز آفرینش است.

حال که ملّت‌ها به اصطلاح متمدّن شدند و هنوز آه و ناله گرسنه گان در جهان، علی‌علیه السلام را رنج می‌دهد و اوّلین قبله گاه مسلمین و «محل عروج خاتم الانبیاءصلی الله علیه وآله و قبور انبیای الهی این سرزمین مقدّس و مبارک» (۴) در زیر چکمه‌های صهیونیزم بین‌الملل قرار دارد، صهیونیزمی که دلِ علی‌علیه السلام و اولاد او را خون کرده، منِ تاریخ می‌خواهم گفت و گویی عاشقانه با شگفتی راز هستی داشته باشم؛ تا علّت این همه ظلم در جهان را بیشتر سُروده باشم.

گفتار اول

«ولادت»

نام: علی

لقب: امیرالمؤمنین

کنیه: ابوالحسن

نام پدر: ابوطالب

نام مادر: فاطمه بنت اسد

ولادت: ۱۳ رجب، ۲۳ سال قبل از هجرت

مکان ولادت: بیت اللَّه الحرام

مدت امامت: سی سال

مدّت خلافت ظاهری: چهار سال و شش ماه

مدت عمر: ۶۳ سال

شهادت: ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری

محل شهادت: محراب عبادت

قاتل: عبدالرّحمان بن ملجم مرادی

مرقد مطهر: نجف اشرف.

نحوه خاصّی از ارتباط بین لفظ و معنا وجود دارد؛ یعنی معنا از لفظ حاصل می‌شود و لفظ حکایت گر و آینه تمام نمای معناست، اگر لفظی استعمال شود ناخودآگاه معنای آن به ذهن تبادُر و تراوش می کند، انگار گوینده اصلاً لفظی نگفته فقط معنا را بیان نموده. چنین ارتباط تنگاتنگ بین لفظ و معنا بر هیچ کس پوشیده نیست.

از درون کعبه پا به زمین گذاشتی یا به عبارتی از درون کعبه ظاهر شدی؛ همانند ظاهر شدن معنا از لفظ، نمی‌دانم کدام یک معنا می‌باشد که اگر علی گویم کعبه معنا می‌شود و اگر کعبه گویم علی می‌فهمم. نمی‌دانم تو لفظی یا کعبه، تو معنایی یا کعبه، همین قدر می گویم اگر معنا و روح عبادات نبودی از درون کعبه تولد نمی‌یافتی.

مادرت فاطمه بنت اسد بن هاشم ابن عبد مناف، چون مادری بود برای رسول خداصلی الله علیه وآله و آن رسول هدایت و رستگاری، در دامن پر مِهر او پرورش یافت. و سرانجام آن زن نمونه به پیامبر خداصلی الله علیه وآله ایمان آورد و همراه او با جمله مهاجرین دیگر از مکّه به سوی مدینه هجرت کرد.

آن زمان که جان به جان آفرین تسلیم نمود، پیامبرصلی الله علیه وآله «او را با پیراهن مخصوص خود کفن نمود و در قبرش آرام گرفت تا خاک را آرامش آموزد.» (۵) تا به خاک بگوید این گوهر گرانمایه رابه امانت نگه‌دار، مادرم را محافظت کن که او حفاظت جان نبی‌صلی الله علیه وآله بنمود. در آن زمان به حرکت در آمدن لب‌های مقدّس وحی را دیدم که مادر را، تلقین به ولایت پسر می‌فرماید: فاطمه جان! شهادت بده که فرزندت علی‌علیه السلام ولی خداست انکار امامت او، ابطال عبادت، و انکار قبر و قیامت، و باقی ماندن همیشگی در آتش جهنّم است.

آن گاه که مادرت حامل فلسفه خلقت بود و به مسجد الحرام وارد شد، نگاه‌های پر امیدِ او در مقابل خانه کعبه و دعاهای پر مضامین او در تاریخ فراموش ناشدنی است. «خدایا به تو و هر فرستاده تو و هر کتاب نازل شده از جانب تو ایمان دارم.» (۶) بعد خدا را به حق طفل درون رحم قسم داد که این ولادت را بر من آسان گردان.

در آن هنگام چه زیبا بود سخن گفتن تو با مادر! انیس دل مادر بودی. مادر عیسای مسیح، مریم‌علیها السلام در زمان وضع حمل خود، مأمور به بیرون رفتن از خانه خدا گشت؛ امّا تو، هنگام وضع حمل مادر، آرامش جانش بودی در بیت اللَّه الحرام.

بعد از دعا، شکاف دیوار بنای ابراهیمی را شاهد بودم و گام‌های لرزان و استوار مادرت را به نظاره نشسته بودم تا این که از دیده پنهان گردید. شکاف خدایی به هم پیوست، شب را به صبح رسانند مادر، در اندرون کعبه مرا نگران نمود، که چرا انتظار

مخلوقات دیر به سر می‌رسد؟ چرا چشم جهانیان به جمال دل آرای دوست منّور نمی‌شود؟ در خود میپیچیدم که دیگر بار به امر کردگار همان موضع از دیوار گشوده گشت و «خزانه دار علوم اوّلین و آخرین» (۷) پا به عرصه زمین گذاشت، احمد ثانی آمد به کعبه میهمانی!

گفتار دوم

«اسلام آوردن»

داستان زندگی تو و پیامبر خداصلی الله علیه وآله از داستان‌های بی‌پایان عمر تاریخ است، جدّاً عجیب بود این کنار هم بودن تان، سخن از دوستی، همراهی و یا قوم و خویشی به دور است، به یقین مرید و مرادی و یا عاشق و معشوقی بود...

هرگاه تو را می‌دیدم، پیامبر را چون معشوقی می‌نگریستی و آن گاه که چشمان تاریخ پیامبرصلی الله علیه وآله را نظاره‌گر بود، او را مشغول دیدن عاشقانه وصی می‌دیدم.

با هم نبودن تان، برابر بود با نبودَن تان. اگر با هم نبودید کار نبوّت به کجا و مسیر دیانت به چه جایی ختم می‌شد؟ قطعاً تاریخ عوض می‌شد و فلسفه خلقت دگرگون می‌گشت.

بارها گفتم و حق غیر ازاین نیست، که این رابطه مخفی مانده، اگر این رابطه، همان طوری که بود به آیندگان بازگو و به آن عمل می‌شد، کدام حقّی دراین عالم پایمال می‌شد و کدام گرسنه‌ای چشم انتظار غذا، سر به بالین بستر می‌نهاد؟

اختلاف سِنّی تو با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه وآله حدود ۳۰ سال است لحظه به لحظه در کنار آن وجود مقدّس زیستی، این باهم بودن واین رابطه با نبی را به خاطر فهم مردمان آن زمان «همانند رفتار بچّه شتر نسبت به مادر تشبیه میفرمودی.» (۸)

اسلام آوردن و ایمان آوردن تو به رسول خاتم از مسلّمات و از واضحات عمر تاریخ است؛ اوّلین مردی که به رسول نور ایمان آورد تو بودی و این را به عنوان افتخاری برای خود بیان می‌کردی که «اسلام در خانه‌ای نیامده بود؛ مگر خانه پیامبر و خدیجه، که من سوّم ایشان بودم» (۹) «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولِئِکَ الْمُقَرَّبُونَ».(۱۰)

در مجالسی که این کلمات، از زبان آسمانی تو بیان می‌گشت، احدی را ندیدم که منکر این حقایق باشد، هیچ اعتراض نمی‌شنیدم که یا علی! چرا این ادّعاها را بیان می‌کنی؟ چون غیر از این نبود.

در آن زمان که آیه «وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ» (۱۱) بر رسول مُکرّم اسلام‌صلی الله علیه وآله نازل شد، خاتم رسولان از دعوت پنهانی دست برداشت و آن را، آشکار نمود. در آن هنگام که صورت نورانی و سیرت آسمانی تو در خاطر هر بیننده‌ای نقش می‌بست، چالاکی و بی‌باکی تو از یک سو، تیز هوشی و زیرکی ات از سوی دیگر، نشان امتیاز از دیگران بود.

کودکی تو در دامان پیامبرصلی الله علیه وآله و پاکدامنی تو در کودکی، داستان بی‌پایان عمر من است، خاطرات زیادی را از آن دوره در سینه دارم...

نبی خاتم صلی الله علیه وآله نگاه عاشقانه خود را به جانش دوخته بود و فرمود: علی جان! غذایی ترتیب بده و بنی هاشم و بنی عبد المطلب را دعوت کن، غذایی از گوشت تهیه نمودی، میهمانان را میزبانی کردی، مطیع امر مولا- گشتی و اطاعت ولی امر نمودی. بعد از آن پذیرایی بی‌سابقه، پیامبر رأفت لب به سخن گشود و فرمود: «من پیامبر خدا هستم و از جانب او مبعوثم. من مأمورم که ابتدا شما را دعوت کنم، اگر سخن مرا بپذیرید سعادت دنیا و آخرت نصیب شما خواهد شد.» (۱۲) ابوجهل که عموی پیامبر بود، چنان جسارتی به گل سرسبد عالم خلقت نمود. که هرگز از یاد تاریخ محو نخواهد شد و آن جلسه نخستین را به هم زد.

بار دیگر اسوه عالمیان خطاب فرمود: علی جان! جلسه‌ای تشکیل بده، دوباره، تکرار خطاب آسمانی نمود که هر کس از شما،

دعوت مرا بپذیرد، وصی و جانشین من خواهد بود.

سکوت مجلس را درهم شکستی و تعصّبات آبا و اجدادی را برهم زدی چون خورشید در میان آسمان درخشیدی و ظلمت‌ها را کنار زدی ناباوری ها را باورانـدی و جهالت ها را محو نمودی، با آن‌که سن و سالی نـداشتی و از همه اهل مجلس کوچک‌تر بودی آمادگی خود را به پیامبرصلی الله علیه وآله اعلام داشتی. چشمان عزیز خدا محمّد مصطفی‌صلی الله علیه وآله را دیدم که چگونه در دریـای وجود تو خیره شـده بود و بـا زبـان وحی می‌فرمود: «اِجلِس فَاَنتَ اَخی وَ وَصِیّی وَ وَزِیری وَ وَارِثِی وَ خَلِیفَتِی مِن بَعـدِی» (۱۳) علی جان! تو برادر، وصی، وزیر، وارث و خلیفه بعد از من می‌باشی.

دائماً تو را نبی می‌دیدیم و نبی را علی، به خدا رابطه علی و نبی از همه رابطه‌ها جدا بود.

گفتار سوم

«ازدواج»

یکی دیگر از داستان‌های شگفت انگیز آفرینش که در طول تاریخ می‌درخشد، مسئله ازدواج یگانه دختر ختم المرسلین صلی الله علیه وآله است، چه مقام و منزلّتی خداونـد به این زن داده! آنان که پیامبر را «ابتر» می‌نامیدند(۱۴) به خواستگاری کوثر آمده بودند. هر کس بافته های ذهنی خود را در ازدواج نور دیـده رسول خـدا پرسـتش می‌کرد؛ امّا چه غافل بودند که فرمان ازدواج یگانه کوثر خلقت، از سوی خالق هستی صورت می‌گیرد.

دسته گل محمّدی شاخه گلی در دامن پروریـده، نوبت ازدواج این هدیه آسمانی و شادی دلِ پدر و لطف بزرگ خداوند عالم به بشریّت فرا رسید و فاطمه‌علیها السلام باید سنّت زیبای محمّدی را عمل می‌نمود.

بحث در ازدواج ریحانه بهشتی نبود سخنی بود قطعی، بلکه هم کُفو زهراعلیها السلام بایـد شـناخته می‌شـد. آیا جگر گوشه رسول‌صلی الله علیه وآله می‌توانست با هر کسی ازدواج نماید؟ یا باید شوهر فاطمه‌علیها السلام شخصّیتی «عاقل، دوراندیش، خوش اخلاق، بـا ادب، دارای عملی صالح، پرهیز کننـده از شـبهات، بی‌اعتنا به مالِ دنیا، متفکّر، با حیا و صـبور، فروتن، دانشـمند، بردبار، مشاوری امین» (۱۵) و همراه پیامبر باشد.

تاریخ مدیون قدم‌های امیرالمؤمنین‌علیه السلام است.

مولا جان! با قدم‌های نازنین و با وقار خود، خدمت رسول خدا مشرّف گشتی، چیزی که در تو دیدم حجب و حیا بود، سر به زیر داشتی، پرورده دامن رسالت بودی و با این که مقام باب شهر علم نبوی داشتی، حرفی نمی‌زدی، پیامبرصلی الله علیه وآله را دیدم که لب به سخن گشود تا تو را وادار به گشودن لب نمایـد. اشارتی کردی تا مقصود خود را به پیامبر رسانـدی، چه ظلمی شـده بر بشریّت که نگذاشتند سنّت زیبای محمّدی و علوی پای بگیرد تا بشر گرفتار این همه تجمّلات گمراه کننده نشود و انسان‌ها،انسانیّت خویش را فدای خواسته شیاطین نکنند. چرا مکتب خانه‌های ما، در درس علی آموزی به تمام جوانب مکتب علوی توجّه ندارند؟

جواب پیامبرصلی الله علیه وآله را شنیدم به خاطر مشورت با بتول بابا، از شما طلب صبر کرد، زهرای آفرینش و زهره آسمان نبوّت و امامت جز سکوت حرفی نزد، لب‌های «خُلق عظیم» (۱۶) انسانیّت تکان خورد و فرمود: «اللَّهُ اَکبر! سُکُوتُها إقرارُها»؛ سکوت زهرا علامت رضایت اوست(۱۷)

به خـدا عجیب بود آن وصلت آسـمانی، از مال دنیا یک زره داشتی و یک شمشـیر، به امر رسول خداصلی الله علیه وآله شمشـیر را نگه داشتی و زره را فروختی و مقـدّمات آن زنـدگی بی‌بـدیل خلقت را فراهم نمودی، مصطفای آدمیان و برگزیـده عالمیان فرمود: «اگر خداونـد علی ابن ابیطالب‌علیه السلام را خلق نمی‌کرد، برای فاطمه‌علیهما السلام همتایی بر روی زمین از آدم تا خاتم وجود

نداشت».(۱۸)

سؤال من از ملتّ‌ها این است: چرا در وصلت ها به شما نگاه نمی‌کنند؟ و چرا معیار شان در تشکیل زندگی، مکتب علی‌علیه السلام نیست؟ تـا برکـات آسـمانی نصـیب آنان گردد و از این همه گرفتاری‌های تجمّل پرستی، به در آینـد؟ مکتب او راه نجات است، هر کس به این مکتب تمسّک جویـد نجات خواهد یافت. «وَ مَنِ اعْتَصَم بِکُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ» هر کسـی به شـما خاندان نبوّت تمسـک جست به خـدا تمسک جُسـته است.(۱۹) پیـامبر رحمت سـر به سوی آسـمان بلنـد کرد و عرضه داشت: «خـدایا! این دختر من است، محبوب‌ترین خلق در نزد من می‌باشـد و این برادر من است و محبوب‌ترین خلق نزد من است. خـدایا! او را ولیّ و یاور خود گردان و اهلش را بر او مبـارک کن.» (۲۰) آن ازدواج بی‌بـدیل تاریخ صورت گرفت تا آیه شـریفه «أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُوْلِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (۲۱) تفسیر گردد.

سراسر زندگی ۶۳ سـاله امیرالمؤمنین زیبـاست، زیبـاترین ولادت، زیباترین نام، زیباترین تربیت در دامان نبوّت، زیباترین جنگاوری، زیبـاترین حکومت، زیبـاترین کلام، زیبـاترین ازدواج، زیبـاترین تربیت اولاد، حتّی زیباترین مرگ در زیباترین مکان و در زیباترین شب، آن هم نه یک شب، بلکه یک شبِ بهتر از هزار شب، شب نزول قرآن!

زیبـاترین تربیـت اولاـد تـو، نقطـه پرگـار تاریـخ اسـت و گردش چرخ گردون بر محـور تربیت این مکتب است، حاصـل آن ازدواج آسـمانی هدیه نیمه رمضان سال سوّم هجرت، نخستین سـبط محمّد مصطفی‌صـلی الله علیه وآله دوّمین گوهر تابناک آسمانِ ولایت، امام حسن مجتبی‌علیه السـلام؛ هم بازی جدّ اطهر خویش رسول خداصـلی الله علیه وآله نبی رحمت صلی الله علیه وآله او را بر بالای دوش خود می‌نهاد، تا خود آرام گیرد و عرضه می‌داشت: «خداونـدا! من دوست دارم حسن را و دوست می‌دارم هرکه او را دوست بدارد.» (۲۲)

حسن‌علیه السـلام فرزند شـیر خداست، پروریده دامن زهراست و دست آموز علی مرتضی علیه السلام، صاحبِ ذوالفقار، شجاع‌ترین مرد تاریخ، یکه تاز میادین نبرد. آن زمان که امام مجتبی‌علیه السـلام در میدان شمشیر به دست می‌گرفت من گمانم حیدر می‌جنگد وپیامبر نفس می‌کشد. ضربات او تکرار خاطرات غزوات شیر خدا و شمشیر او روایتگر حرکات ذوالفقار در میدان نبرد بود.

عبادت امام دوّم با پای پیاده در سـفرهای حجّ، از بـدیهیات است و جایی برای انکار آن وجود ندارد، چون انکار آن، انکار حقیقت است و حقیقت انکار شدنی نیست. تنها ترین سـردار در طول تاریخ کاری حسـینی کرد و قیامی علوی، خدا را خشـنود ساخت و دل نازنین پیامبرصلی الله علیه وآله را شاد نمود.

هـدیه دوّم خـدای حکیم به این وصـلت بی‌نظیر، مولود سوم شـعبان سـال چهـارم هجرت، سوّمین سـتاره درخشـان آسـمان امـامت و ولایت، سیّد جوانان اهل بهشت، سفینه نجات، حسین‌علیه السلام سیّد الشهدا است.

موجود زنده در حیات خود دارای قلبی است که عضو مرکزی دسـتگاه گردش خون است و دارای ضـربانی است که ضربانش رکن رکین حیات است. «قلب را در بدن اهمیّتی بسـزا است؛ یعنی تا نیرویش باقی است و باز و بسته می‌شود شخص زنده است؛ همین که از کار افتاد مرگ فرا می‌رسد».(۲۳) تپش قلب، جهش زندگی است، راه و روش را، قلب رقم می‌زند.

منِ تاریخ، معلّم بشریّت و چراغ هدایتم، زندگی‌ام را قلبی است که ضربانش رکن حیات من است، بدون او تاریخ می‌میرد و زندگی را وداع می‌گوید.

اگر من زنده‌ام و معلّم بشـریّتم، عاشورا قلب تاریخ است و حسین‌علیه السلام حماسه ساز عاشورا، و به یقین باید گفت که حسین‌علیه السلام مبدأ و معاد تاریخ است.

هدیه‌ای دیگر، زینت پدر، عقیله بنی هاشم، عالمه غیر معلّمه، عجیب است زینب‌علیهما السلام! چه کرد این زینب‌علیهما السـلام؟! از چه ظلمی دریغ کردنـد؟! هرچه توانسـتند ظلم نمودنـد؛ امّـا زینب‌علیهـا السـلام چون کوهی اسـتوار و سـروی مقـاوم سـران ظلم را به

وحشت انداخت، با صبرش، با شجاعتش، با عبادتش، با وفاداری اش، به خدا عجیب بود این زن، زن مگو مرد آفرین روزگار ... سرّ

نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود
کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود
چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنج
پشت ابری از ریا می‌ماند اگر زینب نبود
چشمه فریادِ مظلومیّت لب تشنگان
در کویر تشنه، جا می‌ماند اگر زینب نبود
زخمی زخمی‌ترین فریاد، در چنگ سکوت
از تراز نغمه، وا می‌ماند اگر زینب نبود
در طلوع داغ اصغر، استخوانِ اشک سرخ
در گلوی چشم‌ها، می‌ماند اگر زینب نبود
ذوالجناح داد خواهی، بی‌سوار و بی‌لجام
در بیابان‌ها رها، می‌ماند اگر زینب نبود
در عبور از بستر تاریخ، سیر انقلاب
پشت کوه فتنه‌ها، می‌ماند اگر زینب نبود

و هدیه دیگر ربُ العالمین به شما، حضر ت ام کلثوم علیها السلام است. محبّت‌های پدر به این دختر و دختر به پدر از حکایت‌های فراموش نشدنی عمر من است و تاریخ عاشق این مکتب است.

با انیس جانت زهراعلیها السلام در خانه‌ای محقّر چه مکتبی ساختید؟ تمام داشته هایم از این مکتب است. اینکه خدا عمرم را تا به حال چنین مقدّر فرموده، همه به خاطر برکت مکتب حیات بخش پنج تن آل عباست، بارها گفتم، تا حدّی که شهرتم به این مطلب است، که جوهر قلم تاریخ از مکتب اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله است.

گفتار چهارم

«فضایل»

قال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: «لو أنّ الرِّیاض أقلامٌ وَ البَحرُ مِدادٌ و الجِنُّ حُسّابٌ وَالإِنسُ کُتّابٌ ما أحصَوا فضائِل علی بنَ أبی طالب»

به خدا فضایل تو شمردنی نیست، من جان برای نقل این خاطراتم دارم، اگر این احادیث از من گرفته شود دیگر تاریخ حرکتی ندارد. حیاتم در گرو این سخنان است، مگر آفرینش چند نبی و چند وصی دارد؟ و مگر غیر از این است که خلقت افلاک برای شماست. من این سخن را با گوش خود از وجود نازنین پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود:

«اگر همه درختان قلم و همه دریاها مرکّب و همه پریان حسابگر و همه انسان‌ها نویسنده شوند، نمی‌توانند فضایل علی بن ابیطالب را بشمارند.» (۲۴) بی‌تو عبادت عابدان و شب زنده‌داران، جهاد جهادگران، علم عالمان و فرزانگان، نیایش عارفان و احسان نیکوکاران اثری ندارد. «اگر دشمنی تو نبود جهنّمی خلق نمی‌شد».(۲۵) سبیل اللَّه، حُجَتُ اللَّه، نور الانوار، قَسیمُ الجَنّهِ والنار، واژه‌های هستند که بی‌تو معنا نمی‌دهند. در طول عمرم از هیچ تلاشی برای محو نام مقدّس علی‌علیه السلام فرو گذار نکردند، امّا نام

تو عزیزترین نام حیات تاریخ است، هر روز عزیزتر از دیروز.

در فضیلت تو کلام نورانی خاتم پیغمبران صلی الله علیه وآله را نقل نمودم. که دیگر جای هیچ گونه تردیدی باقی نماند، فضایل شما را از قرآن هم بگویم. که مگر هل أتی، آیه شریفه خدا را، غیر تو، تفسیری هست که از دید من پنهان باشد؟ «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَ أَسِيراً * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً» (۲۶) همه عشق تاریخ به جمله «لِوَجهِ اللَّه» است، مگر چند نفر این لیاقت را پیدا نمودند؟

در سیزده سال اول بعثت تمام خون دل‌ها و سختی‌ها، و مصیبت‌های وارده را گل سرسبد عالم خلقت تحمّل نمود، شعب ابیطالب (آه، امان از آن دوره) داغ ابوطالب، آن انسان وارسته (امان از این داغ بزرگ) رحلت جانکاه اوّل زن مسلمان، مادر فاطمه‌علیها السلام آفرینش حضرت خدیجه‌علیها السلام.

تاریخ گواه است که پیامبرصلی الله علیه وآله چه کشید، همه را وجود نازنین شمع جمع آفرینش تحمّل نمود، تمام غم‌ها و غصّه‌ها را برای هدایت مردم به جان خرید تا جایی که خدای «علی اَعلَی» او را تَسَلّی می‌داد. «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتىَ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْاْ مُدْبِرِينَ» (۲۷) «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ» (۲۸) ای نبی رحمت تو غم اینان را مخور که هر دم، بر یک مزاجند، اینان مردگانند، که وقتی رو بر می‌گردانند تو نمی‌توانی به آن‌ها بشنوانی * گویا می‌خواهی خویشتن را تلف نمایی برای این که اینان ایمان نمی‌آورند. پروانه دور شمع نبوی در دوران سخت و خطر تو بودی یا امیرالمؤمنین!

ماه ربیع الاوّل سال سیزدهم بعثت را به یاد می‌آورم، سران کفر تصمیمی بس خطرناک گرفتند؛ من ترسیدم، دیگر لحظات آخر زندگی خود را سپری می‌کردم؛ جلسه مشورتی آنان در «دارُالندوه» (۲۹) بود. ترس آن روز دوباره مرا از حال می‌برد، عجب روزی بود! محمّدصلی الله علیه وآله را عامل تفرقه و باعث از دادن عزّت خویش می‌پنداشتند. خواستند او را از جلوی راه خود، بردارند. سخن از خون بهایش به میان آمد. که عدّه‌ای ترسیدند؛ نظراتی دادند، نگون بختی را دیدم که پیشنهاد انتخاب جنگجویانی از تمامی قبایل عرب را داد، تا خون‌بهای وارثِ همه پیامبران در میانشان تقسیم گردد. می‌خواستند شبانه به خانه مَحرمِ اسرار الهی حمله‌ور شوند تا او را تکّه تکّه نمایند؛ من زنده بودم ولی انگار مرده بودم، در آن هنگام نزول امینِ وحی، جبرئیل را شاهد بودم که به پیامبر خداصلی الله علیه وآله خبر داد: «هنگامی که کافران بر ضد تو فکر می‌کنند تا تو را زندانی کنند یا بکشند و یا تبعید نمایند، آنان با خدا از در حیله وارد می‌شوند و خداوند حیله آنان رابه خودشان بر می‌گرداند» (۳۰) امّا علی جان می‌شنیدی آنچه را پیامبرصلی الله علیه وآله می‌شنید، سخن، حفظ جان نبوّت است دل مشغولی تو هم فقط حفظ جان حامل رسالت بود.

پیامبرصلی الله علیه وآله تصمیم به هجرت شبانه گرفتند، قرار براین شد در بستر او، کسی بخوابد تا نقشه‌های کوردلان، کور گردد. با خود گفتم؛ چه کسی در جایگاه رسالت می‌خوابد؟ راستی چه کسی لیاقت خواهد داشت؟ چه کسی این مدال افتخار را بر گردن می‌نهد، و بر سکوی بزرگ‌ترین معامله با خدا قرار می‌گیرد؟ حدس زده بودم، همان کس که اوّل بار به رسول نور ایمان آورد، پروانه شمع نبوی، یعنی پسر عمّ او علی‌علیه السلام. من یقین دارم هیچ کس، نه لیاقت اینکار را داشت ونه شجاعت آن را؛ هرگونه احتمالی غیر از علی‌علیه السلام را نمی‌پذیرم، آخه من همه را دیده بودم، بهتر بگویم همه را می‌شناختم.

در آن حال پیامبرصلی الله علیه وآله را دیدم رو به جان خود کرد و فرمود: علی جان! امشب در فراش من بخواب، به دریای بی‌کران نبوّت نظر انداختی و این جمله را شنیدم، که آیا تو در امانی؟! با گفتن آری جانی دوباره گرفتی، خارق‌العاده بود، واللّه بی‌نظیر بود آن ایثار و از جان گذشتگی.

آن زمان که در بستر پیامبر قرار گرفتی، آن بستر بوی پیامبرصلی الله علیه وآله را دوباره استشمام کرد. همان احمد صلی الله علیه وآله ولی علی‌علیه السلام است یعنی احمد صلی الله علیه وآله را ولی است.یک جان، یک نفس، یک خون، عجیب است این راز هستی واین رابطه یک جان در دو بدن.

دشمن اطراف منزلِ وحی را بـه محاصـره درآورد، شمشیر عـداوت و بغض و کینه در دست داشت، فقـط و فقـط منتظر دیـدن روی پیامبر بودنـد تا کار را تمام کننـد. وارد حجره رسول خداصـلی الله علیه وآله شدنـد، در حالی که ثانیه‌های آخر عمر شـریف آخرین فرسـتاده خدا را در سـر می‌پروراندند؛ سـر را از بالشت برداشتی و بُرد سبز رنگ ختم نبوّت را از سـر کنار زدی و با شجاعت بی‌نظیر خود فرمودی: چه می‌گویید؟ محمّدصـلی الله علیه وآله سرسلسله رسولان را خواستند، سراغ او را گرفتند؛ امیر فصاحت و بلاغت لب به سـخنِ دوباره گشود. عجب اسـتدلالی دیدم، به خدا از ضربه چهل شمشیر برای آنان دردناک‌تر بود، فرمودی: مگر پیامبرصلی الله علیه وآله را به من سپرده بودیـد؟ شاهـد بودم قهر خداونـدی را به مشـرکان آشـکار نمودی، دست و قـدرتِ انتقـام الهی را بر آنـان نمایان ساختی.

جانبازی تو، در شب به نمایش گذاشـتن عشق به حقیقت و بقاء اسـلام را خداوند در قرآنش سـتود و مدال بزرگ‌ترین معامله تاریخ را به گردنت آویخت. «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوفُ بِالْعِبَادِ» (۳۱)

«مردانی که از جان خود در راه رضای خـدا در گذرنـد؛ و خداونـد دوسـتدار چنین بندگانی است» در آن معامله بزرگ «فروشـنده» مولود خـانه خـدا «مَبیع» (۳۲) رضـای پروردگـار «ثَمَن» (۳۳) جـان خـانه زاد خـدا، این هجرت برای اسـلام برکـاتی داشت که قـابل شمارش نیست. «اگر این هجرت رخ نمی‌داد اسـلام در همان محیط مکه دفن می‌گردید و جهانِ بشـریّت از این فیض بزرگ محروم می‌ماند.» (۳۴) چه کرد قهرمـان میـادین نبرد و محافـظ جان پیامبر در این هجرت تاریخی؟ من گواهم که هیـچ‌کس توان گفتن و یا جرأت کتمان این حقیقت را ندارد که بگوید آیه کریمه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» (۳۵) در شأن شـما نازل نشده «این است و جز این نیست که خداوند اراده کرده رجس و پلیدی را، از شـما خانواده نبوّت ببرد و شما را از هر عیب پـاک و منزّه گردانـد». قطعاً چنین جایگاهی لیاقت می‌خواهـد. فقط دوستی، آشـنایی و یا همراهی پیامبر که چنین مقامی را در قرآن ثابت نمی‌کند.

چون هستی‌ام مـدیون توست و خود شاهـدِ داسـتان بی‌شک و شـبهه سـرگذشت مباهله بودم، تا فرصتی به دست می‌آورم، گویا جان برای نقـل ایـن واقعـه مهـم تـاریخی دارم. قرآن گـواه مـن اسـت کـه ختم المرسـلین صـلی الله علیه وآله در رو به رو شـدن بـا هیئت نماینـدگی نجران این‌گونه خطـاب گردیـد: «فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکَذِبِینَ» (۳۶) ای رسول مـا هر کس بـا تو، درباره بنـدگی و رسالت عیسـی‌علیه السلام مجادله کرد، بعد از علمی که از مطلب یافتی به ایشان بگو بیایید، ما فرزندان خود و شما فرزندان خود را، ما زنان خـود، و شـما زنـان خـود را، مـا نَفسِ خـود را، و شـما نَفسِ خود را، بخوانیم و سـپس مبـاهله کنیم و دوری از رحمت خـدا را برای دروغگویان (که یا ماییم و یا شما) در خواست نماییم.

«آنجـا که پیـامبر «أَنفُسَنَا» می‌فرمایـد، قطعـاً مراد نفس مقـدّس نبـوی نبـود، زیرا دعـوت اقتضـای مغـایرت دارد؛ یعنی آدمی خـود را نمی‌خوانـد، خود را دعوت نمی‌کنـد پس بایـد مراد دیگری باشد.» (۳۷) چه کسـی می‌توانـد بگوید مراد از نفس مقدّس پیامبر شـما نبودید، مگر چند نفر در آن جمع حاضـر بودید؟ پیامبر هم که خود را صدا نمی‌زند. روز مباهله نقطه‌ای در خارج شـهر مدینه، من با چشـمان خود دیـدم، تاریـخ ورق‌هـای زرّین خود را بـا عُصـاره جانش نوشـته، نه انکار کردنی است و نه فراموش شـدنی، انکار آن، انکار تمام حقایق عالم هستی است.

خودم دیدم. نبی اسلام‌صـلی الله علیه وآله، عزیز خود حسـین‌علیه السلام را در آغوش نهاد و دست سبط اکبرش حسن‌علیه السلام در دستانش، تو و فاطمه‌علیهما السلام دو زوج بی‌همتای آفرینش، پشت سر نبی‌صلی الله علیه وآله. قسم به لفظ جلاله اگر دعا می‌کرد و آمین از جمع تان به آسمان بالا می‌رفت، هیچ کوهی را توان ایستادن بر جای خود نبود.

فضـایلی را هم، از زبـان علی‌علیه السـلام بیـان نمـایم در وصـف خود، و سـخنانی شـیرین در وصف علی‌علیه السلام بگویم از زبـان

نبی‌صلی الله علیه وآله، شنیدم که میفرمودی: «من در کوچکی سینه‌های عرب را به زمین رساندم، شما قدر و منزلت مرا از رسول خداصلی الله علیه وآله به سبب خویشی نزدیک و مقام بلند و احترام مخصوص می‌دانید. در زمان کودکی، پیامبر مرا در کنار خود پرورش داد، به سینه‌اش می‌چسبانید، و در بسترش، در آغوش می‌داشت. تنش را به من می‌مالید، و بوی خوش خویش را به من می‌بویانید، می‌فرمود: «تو می‌شنوی آنچه را که من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را که من می‌بینم مگر اینکه پیامبر نیستی و وزیری».(۳۸) بارها شاهد بودم که میفرمودی: «از من بپرسید از طرق آسمان، زیرا من آن را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسم».(۳۹)

«از من سؤال کنید قبل از اینکه مرا از دست بدهید نزد من علوم اوّلین و آخرین است».(۴۰) تا قیامت در گوش من این صدا طنین‌انداز است که «اگر با اهل تورات بنشینم، حکم به تورات می‌کنم؛ اگر با اهل اِنجیل بنشینم، حکم به اِنجیل می‌کنم؛ و اگر با اهل فرقان بنشینم؛ با فرقان حکم می‌کنم» (۴۱) راستی چه رابطه‌ای بود بین تو و خدا که چنین تو را جامع علوم ساخت؟ فقط در امر نبوّت با رسول خدا شریک نبودی از رسول گرامی اسلام هم شنیدم که می‌فرمود: «عليٌ مَعَ الحَقّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِي، عَلِيٌ مَعَ القُرآنِ وَالقُرآنُ مَعَ عَليّ».(۴۲) حق با علی‌علیه السلام است و علی‌علیه السلام با حقّه، قرآن با علی‌علیه السلام است و علی‌علیه السلام با قرآنه. یعنی بی علی قرآن معنا نمی‌شود.

در فضل و شرفت همین نکته بس باشد که نبی خاتم صلی الله علیه وآله می‌فرمود: «يا عليُ ما عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعرَفَتَهُ غِيری وَ غِيرُك وَ مَا عَرَفكَ حَقَّ مَعرَفَتِك غِيرُ اللَّه وَ غِيری»؛(۴۳) علی جان حق معرفت پروردگار را غیر از من و تو هیچ‌کس نمی‌داند، و جز من و رب العالمین هیچ کس نسبت به تو شناخت ندارد.

گفتار پنجم

«جهاد»

«فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ درْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَ جُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَ شَمِلَتْهُ الْبَلَاءُ وَ دُيِّثَ بِالصَّغَارِ وَ الْقَمَاءِ وَ ضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْأَسْدَادِ وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ» (۴۴)

جهاد دری از درهای بهشت است؛ دری که خداوند آن را به روی هر کس نگشوده است، جهاد لباس تقوی، زره استوار الهی و سپر محکم پروردگار است، هر کس که از جهاد گریزان باشد. خداوند لباس ذلّت و زبونی بر تن او می‌پوشاند و او را مشمول بلا و گرفتاری می‌نماید و در اثر ضایع کردن جهاد در فرومایگی بماند، دلش در پرده‌های گمراهی قرار گرفته، و حق از او رویگردان گردیده، و در نهایت خوار شده، از عدالت محروم خواهد شد.

این جملات را از زبان قرآن ناطق، امیر فصاحت و بلاغت می‌شنیدم. خاطرات جنگ تو، انیس دل تنگیهای من است، با آن خاطرات است که تاریخ ادامه حیات می‌دهد. چه کرد علی‌علیه السلام در دفاع از دین؟ در جهاد فی سبیل اللَّه تو را می‌دیدم که از احدی ترس نداری، جسور و با غیرت، گویا از بچگی فقط فنون نظامی یاد گرفتی، بارها گفتم در هر جایی علی‌علیه السلام را می‌دیدم او یکّه تاز بود، تا علی‌علیه السلام زنده بود چشمان تاریخ به دور شمع هدایت او طواف می‌کرد، تو را در تمام زمینه‌های زندگی دارای یک منطق می‌دید که در هیچ حالی تغییر نمی‌کردی؛ منطق جهاد و شهادت تو، همان منطق عدالت و عبادت تو بود.

همان جهادی که به وسیله آن، پایه‌های اسلام بر پا شد و به سبب آن شریعت و احکام آن پا برجا، چنان امتیازی داری که شهرتت زبانزد تمام مخلوقات است، آوازه ات معروف عام و خاص، و خردمندان در آن اختلافی ندارند، هوشمندان عالم در درستی اش ستیزه ندارند، جز بی خبرانی که دقّت در تاریخ ندارند و با تاریخ بیگانه اند، امّا دشمنان عناد ورز تو که انکار حقیقت نمودند و از تو جدا شدند و به جمع اصحاب دوزخ پیوستند، غافل از آنند که زندگی تاریخ از آن علی‌علیه السلام است و علی‌علیه السلام نقطه

پرگار آفرینش است. رشادت های علی‌علیه السلام در جنگ، همه عمر من است، تَدَبُّرت را نمی گویم، تَرَحُّمَت را نمی‌سُرایم که در جنگ به دشمنی که قصد جانت را کرده بود، آن‌قدر محبّت می‌نمودی که گویا از خویشتن است و در همان حال به خاطر منافع اسلام، چنان غیرت و عزّت از خود به نمایش میگذاشتی که تمام زورمندان عالم، اسیر آهنگ شمشیر تو بودند؛ و در عین حال مورچه‌ای را ستم روا نمی‌داشتی.

خاطرات سال سوم هجرت، قطرات اشک را از ناودان گوشه چشمانِ پرحادثه ام سرازیر می کند و این اشک، معلول همان حماسه‌های زیبای توست که تاریخ را خجل کرده.

بیست و شش بهار از عمر گرانمایه خود را پشت سر نهاده بودی، لحظه به لحظه عُمرت، صفحه‌ای را در تاریخ رقم می‌زد. حق است که هر جایی از تاریخ مرور شود بی علی‌علیه السلام به نتیجه نمی‌رسد.

آن روز صدای فرشته امین وحی زمین و زمان را به لرزه درآورد که «لافَتی إلّا علی لاسِیفَ إلّا ذُوالفَقَار» (۴۵) فرشته خدا، محرم اسرار آفرینش شگفت‌زده شده بود، دفاع با اخلاص امیرالمؤمنین‌علیه السلام او را به وجد آورد، پرسید؛ یا محمّدصلی الله علیه وآله! کیست این؟ چگونه از تو دفاع می کند؟ صدای شمشیرت هنگامه ای به پا کرده بود. شنیدم پیامبرصلی الله علیه وآله جان شیرینش را خطاب می کند و می‌فرماید: «هُوَ مِنِّی وَاَنَاْ مِنهُ» (۴۶) جان ما یکی است، او مرتضی علی است. در آن روز در تمام آسمان‌ها صدای مدح و ثنای تو بلند بود.

سال پنجم هجرت، سال غزوه خندق یا جنگ احزاب، یادگار جوان پاک باخته عَجَمی «سلمان فارسی» (۴۷) مفتخر به دریافت مدال لیاقت «سَلمَانٌ مِنّا أَهلَ البَیت» (۴۸) شاهکار این جوان ایرانی از حکایت‌های فراموش ناشدنی عمر تاریخ است، سپاه فراوان از قبایل زیاد، به قصد براندازی نظام نو پای اسلام گردهم آمده بودند، همه قهرمانان نامی عرب جمع بودند، روز عجیبی بود، روز رویارویی احزاب مختلف با اسلام، مشرکان و یهودیان هر چه داشتند رو کردند. مقابله آغاز شد، قهرمان نامی عرب در آن روز «عمر بن عَبدَوَد» را دیدم، سوار بر اسب دائماً «هَل مِن مُبارِزٍ» می گفت و مبارز می‌طلبید. آمادگی همه کفر بود، گستاخ و جَسور، طالبان بهشت را، از روی مسخره صدا می‌زد، در رَجَز خواندن همه‌اش تحقیر حریف می کرد.

از پیامبرصلی الله علیه وآله اذن میدان طلبیدی تا بار دیگر آسمان و زمین را شگفت‌زده سازی، پیامبر اجازه میدان داد، با خود گفتم: کار، کار علی‌علیه السلام می‌باشد، شیر اسلام باید برخیزد تا این مشکل را حل نماید. بار دیگر پیامبرصلی الله علیه وآله شمشیر را به دست با لیاقت تو داد. عمّامه ای بر سرت بست و در حقّت دعا فرمود و آیه شریفه «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرداً وَ أَنتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ» (۴۹) خدایا مرا تنها نگذار و تو بهترین وارثی را، خواند. به سرعت به سوی تمام کفر حرکت کردی، قدم‌های محکم و استوار تو در آن روز، باعث مباهات همه آزادی خواهان دنیاست.

توجّه به لب‌های مقدّس پیامبرصلی الله علیه وآله نمودم، سخن گفتن حبیب خدا را شنیدم و از ابراز علاقه او به وجد آمدم. همان جمله تاریخی که هیچ خردمندی، در آن شک ندارد: «بَرَزَ الْإِیمَانُ کُلُّهُ إِلَی الشِّرْکِ کُلِّه» (۵۰) ایمان و کفر به تمامی رو به روی هم آشکار گشتند.

ذوالفقار دستانت، مُهری بر لب‌ها شد، سکوت همراه با ترس در خیمه کفر حکم فرما گشت، با رَجَزِ خود که در فصاحت و بلاغت بی‌نظیر بود، وارد میدان شدی. حریف خواست به خیال خود حریفش را بشناسد، حریف نمای تو، حریفش را خوب می‌شناخت؛ تمام عرب تو را می‌شناختند، لا اُبالی ترین جنگ جویان، هنر تو را در جنگ دیده یا شنیده بودند. او به اصطلاح خود، قصدِ تحقیر داشت، تو را در بَدر و اُحُد دیده بود، فقط می‌خواست از چنگ شیر اسلام فرار نماید، خواست حریفش تو نباشی، نمی‌خواست گران‌ترین قیمت را، که جانش بود در رویارویی با این حریف از دست بدهد. مبارزه شروع گشت و بالاخره قوی‌ترین مبارز عرب، راه جهنّم را در پیش گرفت و رفت. چگونه ممکن است جنگیدن و شجاعت تو را در آن دوره، تاریخ از یاد ببرد و بر آن افتخار

نکند، ضربه زدن تو آسمانیان و زمینیان را به تواضع وا داشت و همه شرک را فراری داد، رسول خاتم صلی الله علیه وآله شروع به سُرائیدن آن حماسه کرد: «ضَربَةُ عليٍّ يَومَ الخَندَق أفضَل مِن عِبَادِةِ الثِقلَين».(۵۱) «أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ فَلَوْ وُزِنَ الْيَوْمَ عَمَلُكَ بِعَمَلِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ لَرَجَحَ عَمَلُكَ بِعَمَلِهِمْ» (۵۲) ضربه علی‌علیه السلام در روز خندق از عبادت جنّ و انس بالاتر بود* بشارت باد بر تو یا علی‌علیه السلام این فداکاری بالاتر از تمام اعمال امّت من است.

نام خیبر نامی آشناست، آوازه این نام مدیون فاتح آن است. «ناجوانمردی یهودیان خیبر، پیامبرصلی الله علیه وآله را بر آن داشت که این کانون خطر را بر چیند و همه آنها را خلع سلاح سازد؛ زیرا بیم آن می‌رفت که این ملّت لجوج و ماجراجو، بار دیگر با صرف هزینه‌های سنگین، بت پرستان عرب را بر ضد مسلمانان برانگیزد و به خصوص آن‌که، تعصّب یهود نسبت به آئین خود بیشتر از علاقه مردم قریش به بت‌پرستی بود و برای همین تعَصُّب کور بود که هزار مشرک اسلام می‌آورد، ولی یک یهودی حاضر نبود از کیش خود دست بردارد و لذا پیامبر گرامی اسلام فرمان تسخیر آخرین مراکز یهود را، در سرزمین عربستان صادر نمود.» (۵۳)

علی‌علیه السلام جان! و ای همه هستی تاریخ، در آن روز پرچم سفیدی چشمانم را خیره نمود، پرچمی که هنگام حرکت، نبی مکرّم اسلام به دست شیر خدا داده بود. استحکام دژهای خیبر عجیب بود، سنگرهای نفوذناپذیر، شکستن چنین موانع عظیمی، نیاز به هنرمندانی ورزیده و جنگجویانی کارآزموده داشت. فرماندهان و پرچمداران سپاه اسلام که برای فتح دژ خیبر رفته بودند، هر روز در حالی بر می‌گشتند که قدرت و هیبت صاحبان دژ را، می‌سُرائیدن. در آن لحظات حسّاس جمله مبارک پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله در جای جای زندگی تاریخ می‌درخشد، چون آن کلام، تنها یک تقدیر نظامی ساده نبود، بلکه ترسیم راه و رسم زندگی ولایت مدارانه بود، زندگی که جا دارد، دنیا برای آن تمام عمر فکر نماید. جمله‌ای عجیب بود «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّه وَرَسُولُهُ كَرَّاراً غَيْرَ فَرَّارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْه» (۵۴) این پرچم را فردا بدست کسی خواهم داد، که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول خدا هم او را دوست دارند و خداوند این دژ را، به دست او می‌گشاید. او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نکرده.

تمام سربازان، آرزوی دست یافتن به این مدال را پرستش می‌کردند، عالَم خیال برای اون رزمندگان، شیرین ترین لحظات را نشان می‌داد، چه آرزوهای را در سر می‌پروراندند؟ کم نبود این مقام، شب عجیبی بود، آن شب، شبِ حکومت احساسات، بر تک تک جنگ جویان، هر یک زیر لب زمزمه‌ای داشت، خدا کند فردا، من باشم و مدال رضایت نبوی نصیب من گردد.

با خود نمایی خورشید عالم افروز در روز موعود، پیامبرصلی الله علیه وآله را دیدم که فرمود: علی‌علیه السلام کجاست، چه فرقی می‌کند کی، کجا باشد؟ باید دید شمشیری که حتّی لحظه‌ای برای غیر رضای پروردگار از غلاف بیرون نیامده کجاست. در پاسخ پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله گفته شد چشمان نازنینِ عزیز خدا، ناراحت است، نبی رحمت، امیر فتوّت را طلبید از درد چشم می‌نالیدی، آن زمان که آب حیات از دهان عصاره خلقت، به چشمانِ نازنین شما تماس گرفت، سلامت حاصل گشت، ذوالفقار با وقار سر به جانب آسمان بلند کرد، گویا سجده شکر به جای آورد. که خدایا! مگر قطعه فلزی در این عالم، چقدر لیاقت پیدا می‌کند؟ چگونه به من این همه محبّت فرمودی؟! که در چنین افتخارات برای دینت در دستان ابر مرد تاریخ بدرخشم. آن زمان که این شمشیر خدایی را در دستان شیر خدا گرفتی، به سوی دژ مستحکم یهود، پیش رفتی، پرچم زیبای اسلام را در نزدیکی دژ، بر زمین نهادی، خود را جانانه معرفی نمودی قهرمان یهود را از پای در آوردی و درب خیبر را کَندی و به جای سپر از آن استفاده نمودی و خود فرمودی: «مَا قَلَعْتُهَا بِقُوَّةٍ بَشَرِيَّةٍ وَلَكِنْ قَلَعْتُهَا بِقُوَّةٍ إِلَهِيَّةٍ وَنَفْسٍ بِلِقَاءِ رَبِّهَا مُطْمَئِنَّةٍ رَضِيَّةٍ وَفِي ذَلِكَ الْيَوْم» (۵۵) من این در را به قوّت بشریّه از جای نکندم، بلکه باقدرت الهی در حالی که ایمان راسخ به روز قیامت داشتم آن را از جای درآوردم، قدرت بشری قادر به کندن این در نبود».

فتح مکّه؛ یک شگفتی دیگر، بی‌نظیر در تمام ادیان، دانشگاهی برای تمام جنگ‌ها و برای تمام لشکر کشی‌ها، یک شاهکار خلقت،

تمام کرسی‌های نظامی باید بر صندلی‌های این مکتب بزرگ بنشینند تا درس جنگ را، دیکته کنند، فلسفه جنگ را مرور نمایند و شرافت انسانیّت را از مکتب اسلام یاد گیرند، معنی جنگ را از اوّل بیاموزند، و صله‌های ناجور را به دامن این دین مقدّس نچسبانند. حرکت رسول نور برای فتح خانه خدا را در سال هشتم هجرت دیدم. هیچ‌کس این لذّت مرا حس نمی‌کند، در چگونگی بیانش ماندم، آن صحنه بی‌نظیر، عزیمت مولود کعبه برای نائل شدن به زیارت زادگاه خود. مکّه بدون خونریزی آزاد شد، و ابوسفیان و فرزندانش اسیر و ذلیل در ذمّه اسلام، زیر پرچم رحمت نبی رحمت صلی الله علیه وآله قرار گرفتند، نوبت به شکستن بت‌های مکّه، «خدایان آبا و اجدای» (۵۶) قریش فرا رسید. هنوز برایم هضم نشده و در عمرم مبهم مانده، که چرا اوّل نبی‌صلی الله علیه وآله بر دوش وصی علیه السلام قرار گرفت، بعد وصی را امر فرمود بر دوش نبی قرار گیرد تا بت‌های مکّه به دست فرزند کعبه شکسته شود؟با خود گفتم باز علی‌علیه السلام.

بار دیگر شیر اسلام، این بار پای بردوش گل سرسبد عالم خلقت نهاد، خدایا چقدر به او عشق می‌ورزی؟ چقدر به او فضیلت دادی؟ محمّد پدر همسر او، حمزه سیدالشهداعلیه السلام عموی او، جعفر طیار علیه السلام هم پرواز فرشتگان، برادر اوست. کوثر هستی، همسر اوست. دو سیّد جوانان اهل بهشت پسر اویند، اوّلین اسلام آورندگان بود آن زمان که رنگ بلوغ را ندیده بود، طهارت و پاک دامنی او را در نوجوانی خدایش ستود. و اینک فتح مکّه پای بردوش نبی‌صلی الله علیه وآله بگذاشت بتان بشکست، این است که می‌گویم هرجای تاریخ، گذر شود باید علی‌علیه السلام را در آنجا یافت؛ از آدم تا خاتم و از خاتم تا روز محشر، روز حساب که فرا رَسد، علی‌علیه السلام شفیع محشر است پای حساب که به میان آید علی‌علیه السلام «قَسِیمُ الجَنَّهِ وَالنّار» (۵۷) است.

آهنگ رفتن غزوه تبوک حالم را دگرگون می‌سازد، شوقی به من دست می‌دهد؛ فکر می‌کنم اگر عمرم را، صرف این ماجرا نمایم ضرر نکنم گفتنی های زیادی از آن روز دارم. امان از منافقین بدتر از کفّار، پست‌ترین و شقی ترین انسان‌های روی زمین، دو چهره‌های مغضوب پروردگار، نه به خود اعتقاد دارند، نه به خدای خود، و نه برای ملّت‌ها جایگاه و ارزشی قائلند، از هیچ خیانتی برای رسیدن به هدف خود فروگذار نمی‌کنند. عَلَم اسلام را در خیلی از جنگ‌ها به دوش کشیدی، هرگاه که اسب را رکاب می‌گرفتی، صفحه‌ای در تاریخ ورق می‌خورد و حماسه‌ای به یادگار می‌ماند، خدمتی برای بشریّت انجام می‌دادی.

از افتخارات تواین است که در تمام نبردها در کنار پیامبر بودی، امّا تبوک این آخرین غزوه نبی‌صلی الله علیه وآله بدون علی‌علیه السلام و اوّلین غزوه بدون وصی پیامبرصلی الله علیه وآله را دیدم که دقیقاً برخلاف جنگ‌های دیگر، گویا میل رفتن تو را به میدان نداشت، سیاست مداری او را خوب می‌شناختم، مؤسس حکومتی نو بنیاد، حکومتی بی‌نظیر در عمر تاریخ که تازه چند بهار از عمر خویش را پشت سر نهاد. باید تدبیری انجام می‌داد تا با آن چاشنی تمام حیله‌های منافقان، از جا در می‌آمد و ترفندهای دو رویی آنان، عقیم می‌ماند. در قلب‌هایشان مرض بود «فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمُ بِمَا كَانُواْ يَكْذِبُون» (۵۸) نمی‌فهمیدن رسول نور از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. «وَمَا يَنطِقُ عَنِ الهَوَى * انْ هُوَ إِلَّا وَحْىٌ يُوحَى» (۵۹) این بدترین انسان‌های روی زمین شروع به شایع سازی کردند که علی‌علیه السلام امتناع از جنگ می‌کند، کور بودند، که علی‌علیه السلام اوّل مجاهد اسلام بود، ضربه علی‌علیه السلام در جهاد، روزی افضل از عبادت جنّ و انس، و روزی دیگر جبرئیل را در آسمان به وجد می‌آورد و تمام عالم انگشت حیرت به دندان میگزیدند. برای ابطال این تهمت، خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله شرفیاب گشتی، لب‌های آیات الهی تکان خورد و کلمه تاریخی خود را که از دلایل واضح و روشن امامت و جانشینی بلافصل پیامبرصلی الله علیه وآله است و در تاریخ چون خورشید می‌درخشد را فرمود: «أَفَلا تَرضَى يَا عَلِي اَن تَكُونَ مِنِّي بِمَنزِلَهِ هَارُونَ مِن مُوسى، اِلّا اَنَّهُ لا نَبِيَ بَعدِى» (۶۰) به خود پیچیدم، عجیب کلامی بود! تمام مقام و منصب هارون را برای تو ثابت نمود، اگر تمام مقام، مرادش نبود، دلیلی برای استثنا باقی نمی‌ماند.

گفتار ششم

«دنیا نگری»

در آن روزها، که در کنار پیامبرصلی الله علیه وآله انیس جانش بودی و من دو انسان می‌دیدم به یک هدف، دو جان در یک بدن، رسولِ مهربانی، می‌فرمود: «یا علی! خداوند تو را زینت داده به زینتی که مزیّن نگشته بندگان به زینتی محبوب‌تر از آن و آن زینت ابرار است در پیشگاه خداوند (زهد در دنیا) قرار داده تو را چنان‌که «لا ترزء من الدّنیا شیئا» چیزی از دنیا بر نمی‌داری «ولا ترزء الدّنیا مِنکَ شیئاً» و بر نمی‌دارد دنیا از تو چیزی.» (۶۱) بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله عابد ترین مردم بودی، وصی و وزیر و جانشینی شایسته، هیچ زاهدی به مرتبه زهد تو نرسید، عابدان و شب زنده‌داران، خاک کُویت را، مُهر نمازشان قرار دادند و دست گدایی به سوی آستانت دراز نمودند. و رحل اقامت شان را به در خانه تو افکندند، نشد که از طعامی سیر شوی، نان جوین خوردی، خدمت خلق نمودی، خانه نشین وامام برحق، قولت، قول خدا بود و برای قوام این دین عزیز، ساکت بودی و «در سکوتت چاره ساز مسلمین بودی»؛(۶۲) آن زمان هم که حکومت را با مصلحت پذیرفتی، در آن حکومت بی‌نظیر خشتی بر روی خشتی سوار نکردی، و پیوسته به جانب بهشت و دوزخ چشم دوخته بودی. آیه انفاق را معنا میفرمودی و مال خود را از کد یمین و عرق جبین به دست می‌آوردی و در راه رضای دوست، بخشش می‌داشتی. چگونه این کلمات زرّین را در عمر خود پنهان سازم و این مدال های افتخار را که هر انسان آزاده‌ای طالب آن است آشکار نسازم؟!

دائماً می‌شنیدم؛ ازآن لب‌های آسمانی که میفرمودی: «آگاه باشید نه دنیا برای شما باقی می‌ماند و نه شما برای آن باقی خواهید ماند، آگاه باشید تباه شدن و از دست رفتن متاع دنیا به شما زیانی وارد نخواهد آورد.» (۶۳)

«داستان دنیا مانند ماری است که دست برآن بکشی نرم و در اندرونش، زهر کُشنده است، فریب خورده نادان به طرف آن می‌رود و خردمند پایان نگر از آن دوری می گزیند.» (۶۴)

همواره دنیا را می‌سرودی که «من چگونه وصف نمایم سرایی راکه اوّل آن رنج است و آخر آن نیستی، در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب است. کسی که در آن غنی شد فتنه به پا می‌کند و نیازمند در آن غمگین است، و هرکه در تحصیل آن بکوشد، به آن نمی‌رسد».(۶۵) «اینجا سرای گذشتن است نه سرای ماندن» (۶۶) «خوشی دنیا باقی نمی‌ماند و به سرعت از اهلش رو بر می گرداند و ساکنین خود رابه فنا و نیستی می کشاند و همسایگان خود را، به سوی مرگ می‌راند» (۶۷)

«چه بسیار است کسی که به دنیا اطمینان داشته باشد و دنیا،او را به خاک می‌اندازد وچه بسیار است کسی که دارای مرتبه بزرگ بوده، دنیا او را کوچک و پست می گرداند. چه بسیار است کسی‌که دارای افتخار و خودخواهی می‌باشد که دنیا او را ذلیل و خوار می‌نماید.(۶۸)

در دنیا بودی امّا اهل دنیا نبودی، چند روزی در این سرای نیستی، زیستی، طاقت نیاوردی در زندانی بودی تَنگ و تاریک، خدایت فرستاد برای اهل دنیا، تا نور را از آن خورشید هدایت دریافت دارند؛ ولی اهل دنیا جز عدّه‌ای در زمان حضورت لیاقت پیدا نکردند، نشناختند، اهل دنیا بودند.(۶۹) و آنان که جرعه‌ای از آن «چشمه سار سیل آسای» (۷۰) زُلال حقیقت نوشیدند جاودانه شدند. فرهنگ، علی‌علیه السلام فرهنگ خدا محوری، و زیر پرچم علی‌علیه السلام استقلال و سربلندی است، چون هرجا فرهنگ غدیر باشد ذلّت معنا ندارد...

گفتار هفتم

«خلافت»

«امامت؛ مقامی است، که خداونـد ابراهیم خلیل‌علیه السـلام را پس از رتبه پیغمبری و دوستی به آن ممتاز ساخت، این سوّمین رتبه و فضـیلتی بود که خدا، خلیلش را بدان شرافت داد و نامش را برافراشت. چنان‌که فرمود: آن‌گاه که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود، و چون همه را به پایـان رسانـد، فرمود: من تو را، امـام مردم خواهم سـاخت «وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمـاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُـکَ لِلنّاسِ اِمامـاً» حضـرت خلیل (سـلام اللّه علیه) از خرسـندی گفت:، از نژادم نیز امام قرار بـده؛ «قالَ لا یَنالُ عَهْـدِی الظّالِمِینَ» (۷۱) خطاب رسـید، عهد من به ستمکاران نمی‌رسد. این آیه امامتِ هر ظالمی را تا قیامت ردّ کرده و این مقام اختصاص به برگزیده گان امّت یافت.

سپس خداونـد امـامت را، ارجمنـد داشت و در نسـل برگزیـدگان پـاک نهـاد، فرمـود: به ابراهیم و اسـحق و فرزنـد زاده اش یعقوب بخشـیدم، و همه را شایسته قرار دادیم، و آنان را امامانی ساختیم که به فرمان ما، مردم را هدایت کنند، و انجام کارهای نیک و به پا داشـتن نمـاز و پرداختن زکـات، به آنها وحی کردیم، و آنها به عبادت ما پرداختنـد. نسل ابراهیم، این مقام را پیوسـته، قَرن به قَرن از یک دیگر ارث بردند، تا نوبت به پیامبر اسلام‌صـلی الله علیه وآله رسید که خداوند فرمود: سزاوارترین مردم به ابراهیم همانها هستند که پیروی‌اش کردنـد. و این پیغمبر و آنها که ایمان آوردنـد، امامت به آنان اختصاص یافت. «إِنَّ أَوْلَی النّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هـذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ» (۷۲) و پیامبرصـلی الله علیه وآله آن را به عهده علی‌علیه السـلام نهاد، همچنین در نسـل برگزیـده او که خداونـد علم و ایمانشـان داده، قرار گرفت ... امـامت مقـام انبیا و میراث اوصـیا است، امام، زمام و عنان دین و نظام مسـلمین، صلاح دنیا و عزّت مؤمنین است، ریشه بالنده اسلام و شاخه سربلند آن، تمام کننده و کامل کننده نماز، حج و جهاد است، مایه زیادی غنیمت و صـدقات می‌باشـد. امام است که حلال خـدا را حلال و حرامش را حرام می‌کند و حدود را اقامه می‌نماید و از دین خدا دفاع می‌کند. او ابر بارنده باران پیاپی، آسمان سایه افکن، زمین گسترده، چشمه جوشان، امینی رفیق، پدری شفیق، برادری همزاد، پناهگاه بنـدگان و هماننـدِ مادری نکو کار نسبت به فرزنـد خردسال است. امین خـدا در زمین، پاک کننده گناهان، زُداینده عیب‌ها، نظم دین، عزّت مسـلمین، خشم منافقین، و نابودی کافرین است، یگانه دورانی که هیـچ‌کس به پایه او نرسد، عالمی همطراز او نباشد» (۷۳)

یا علی اگر خدا به کسـی توفیق شـناختِ شـما اهل بیت‌علیهم السلام را داد خوشا به حالشان، و گرنه آنان که شما را نشناختند «انگار در زمان جاهلیت مرده‌اند» (۷۴)

این مطالب حقیقتی است روشن و آشکار که از نصّ شریف قرآن و پیامبر خاتم و مفسرانِ حقیقی قرآن، امامان بعد نبی‌صلی الله علیه وآله بدست می‌آید و در تاریخ سندی است محکم؛ مگر اینکه دقّت در تاریخ نشود و حقیقت را از تاریخ نخواهند.

اینکه تا الآن گفتم و خاطرات تلخ و شیرین گذشته را بیان نمودم همه برای غدیر بود، خواستم خیز را محکم‌تر بردارم تا قدری بیشتر به عُمقِ دریای بی‌کران فرهنگ غـدیر غوص نمایم. وگرنه هستی همه فضایل علی‌علیه السـلام است. علی‌علیه السـلام را با غدیر باید شناخت و غـدیر را برای نجات بشـریّت بایـد دریافت، فرهنگ غـدیر را بایـد جهانی ساخت، غـدیر فرهنگی جهان شـمولی دارد، امّا جهان فهمی غـدیر، روی دیگر سـکّه است که مغفول مانـده، من تاریـخ برای نقل آن زنده ام، اگر خون در رگ‌های من می‌جوشـد فقط به خاطر برپایی فرهنگ غـدیر است، فرهنگی که در فطرت پاک موحـدان عالم خوابیده است و بیدار شدنی است. آن فرهنگ، حق حکومت دارد و گستره هستی، برای برپایی همان فرهنگ پهن گردیـده، زمین در انتظار شـنیدن آهنگ زیباترین صدای شمشـیرِ عالم است، همان شمشـیری که عـدالت را جهانی می‌کنـد و در حق احـدی ظلم روا نمی‌دارد. جهانی شدن عدالت در فرهنگ غدیر نهفته است. ملّت‌ها هرچه از غدیر دورتر گردند به فرهنگ سـردرگمی و پوچی گری نزدیک‌تر می‌شوند. فرهنگ غدیر است که در آخرالزمـان حکـومت خواهـد کرد. غـدیر یـک حـادثه طبیعی نیسـت؛ سـخنی کـه در مکـان غـدیر گفته شـد، برای همه مکان‌هـا و زمان‌هاست. تفکّر غدیر آهنگ آزادی تمامی صداهای خفته در تارهای صوتی ملل مستضـعف عالم است؛ فرهنگ غدیر هیچ سخن

از قومیّت ندارد، لوح منشور اتحاد و همدلی بشریّت است.
مکان غـدیر در آن زمان، محل نزول قوافل نبود، چون قوافل در جایی اقامت میگزینند که از آب و چراگاه بهره‌مند باشد، ولی غدیر از این ویژگی بی‌بهره بود. سبب وقوف نبی اللّه الاعظم صلی الله علیه وآله در ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجرت در مکان غـدیر خُم همان ابلاغِ تأکیدی حق تعالی بود. این خبر را، قبل از این چندین مرتبه پیامبرصلی الله علیه وآله به شما داده بود، امّا در غدیر از همه دفعات جدا بود؛ لحن کلام خدا، لحن دیگری بود، حرکت کاروانیان در آن شـرایط سخت و دستورِ توقف و ابلاغ، همه گویای این حقیقت است.
امین وحی خبر آورد. «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَه» (۷۵)
«ای رسول ما بیان کن آنچه که از طرف پروردگارت نازل شد که اگر بیان نکنی گویا اصلاً رسالت مان را انجام ندادی»
این سؤال برای هر آزاد اندیشـی رُخ خواهـد داد، چه موضـوعی بـوده که تـا پایـان دوره رسـالت خـاتم پیـامبران و در انتهـای وحی آسـمانی، ابلاغ نشـده بود؟ چه حکمی از احکام آسـمانی بود. که پیامبری همانند خاتم الانبیا از گفتنِ آن اِبا داشت؟ و چندین مرتبه از جبرئیـل در خواست می‌کنـد که خـدا عـذرم را بپـذیرد که ابلاغ نکنم. امّا خـدای حکیم مصلحت بشـریّت را در این می‌دانست و فرمود: ای رسول مـا بگو به هر قیمـتی که شـده، و اگر می‌ترسـی «وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (۷۶) خداونـد تو را حفظ می‌کند، این فرمان باید اجرا شود، اگر این رسالت اجرا نشود فلسـفه خلقت عبث خواهد شد. «اَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ» (۷۷) و حکیم کـار عبث ننمایـد. این فرمان لطف از جانب پروردگار عالمیان بود و لطف بر خـدا واجب است او «لَطِیف خَبِیر» (۷۸) است، می‌داند بشر، بدون امام به بیراهه می‌رود.
من شاهـد یـک صـد و بیست و چهـار هزار عطیه آسـمانی و مُبَلِّغ ربّانی بودم که در وجودِ تک تک سـفیران الهی تو را جست و جو می‌کردم تـا روزی که جهـان شاهـد خلقت گـلِ سرسبـد عـالم خلقت بود، تا روزی که تمام مخلوقات را دیـدم که چگونه تسبیـح و تقدیس می‌گویند، به خاطر عظمت خلقت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله.
محمّدصـلی الله علیه وآله که به دنیـا آمـد رنـگ دیگری به خود گرفتم جـانی دیگری خـدا به من مرحمت فرمود، هیـچ کس از این رسـول آگـاهی نـداشت، من او را خوب می‌شـناختم، از وصف آن وجود ملکوتی بـا خـبر بودم، عظمت او را از پیـامبران پیشـین، به یادگار داشتم؛ می‌دانستم «احمَدِی» (۷۹) در راه است «که خلقت افلاک به خاطر برکت وجود اوست».(۸۰)
تا چهل سالگی که ابلاغ حقیقت نمود، تازه مردم جایگاه او را شـناختند، دارنـده‌گان زَر و زُور دشـمنی خود را آغاز کردند. آن‌قدر رسول نور در اذیّت قرار گرفت که من طـاقت خود را از دست دادم. امّـا او مردم عـامّی را چون نگینی در برگرفته بود، و تو هم گام بـه گـام؛ سـایه بـه سـایه نـبی رحمـت صـلی الله علیـه وآله حرکت می‌کردی، همـدم و هم کلامـش بـودی، پیـامبر برای آن قـوم دعا می‌فرمود.آن‌قـدر عطوفت و رحمت نشان می‌داد، که خـدایش چنین فرمود: «لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ أَلاَّ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ» (۸۱) «ای رسول نزدیـک است که جان عزیزت را از شـدّت حزن و تأسّف به ایمان نیاوردن قوم هلاک سازی» امّا او مظهر بُرد باری و اسـتقامت بود، هرگز کاسه صبر او، لبریز نمی‌شد، تمامی نبایدها را تحمّل نمود به خاطر اتمام رسالت، تا این بار سـنگین را به سـر منزل برساند. سـر سلسله رسولان بود و حامل رسالتی عظیم‌تر از همه رسالت‌های قبل. غـدیر که فرا رسیـد، این رسالت انتهای سـیر خود را می‌پیمود و عمر پـاک و گران مـایه پیامبر در این جهان به پایان می‌رسـید خطاب آمـد؛ ای رسول ما! ابلاغ رسالت کن. آن روز که همه هستی، غـدیر را نظاره‌گر بودنـد، تو گویی همه هسـتی رقم می‌خورد. لب‌هـای مقـدّس آخرین رسول حقّ، حرکت کرد و فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ» (۸۲) هر کس من مولای اویم، زین پس علی مولای اوست. خداونـدا! کسانی که علی‌علیه السلام را دوست دارنـد، دوست بـدار، و آنان که علی را دشمن دارند، دشمن بدار. خدایا! علی را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذلیل نما.

رسولِ عالمیان آن زمان که تو را بر بلندترین نقطه زمین، بالا برد و بر گلدسته‌های محمّدی نشاند و شجاع‌ترین دست تاریخ را بلند کرد، فریادی بر بلندای آسمان‌ها برآورد: که ای مردم! شما به علی‌علیه السلام تمسّک جویید؛ او ثقل اصغر است و تنها مفسّر ثقل اکبر، بعد من؛ تمسّک به این ثقلین (قرآن و عترت) است که سعادت هر دو جهان را به دنبال دارد و دوری جستن از آن دو، هلاکت ابدی را، دوستی تو را دوستی خدا دانست و دشمنی تو را دشمنی خدا.(۸۳)

اینجا بود که خدا مُهر پذیرش رسالت نبی‌صلی الله علیه وآله را مشروط به ابلاغ جانشینی تو قرار داد. این است که می گویم فرهنگ غدیر مغفول مانده، باید فرهنگ غدیر را دریافت، نه غدیر را، چون غدیر از مسلّمات است عاقلان شکّی ندارند، شک جاهلان هم که به جایی بند نمی‌شود.

رسالت پیامبر امضاء شد ۲۳ سال زحمت او را خدایش مُهر تأیید زد فرشته وحی خبر آورد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً» (۸۴) امروز دینِ شما را، به حد کمال رساندم. و بر شما نعمت را تمام کردم، و بهترین آئین را، که اسلام است برایتان برگزیدم.

صدای تکبیر پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله هنوز هم در گوش تاریخ، طنین‌انداز است. سر تعظیم به درگاه خالق متعال فرود آورد که: خدایا تو را شاکرم که آئین تو کامل گشت و نعمت را تمام نمودی، خدایا تو را شکر می گویم که علی‌علیه السلام را معرّفی کردم و رسالت خود را به پایان رساندم. اینجا بود که من به خود لرزیدم، موعد انتظار من به سر رسیده بود، چیز دیگری را خواهان نبودم، با خود می گفتم دیگر آرزویی ندارم! آنچه بود، ولایت بود که من مشاهده کردم، غدیر را دیدم، فرهنگی آسمانی را نظاره نمودم. حال دیگر بعد اتمام نعمت، چیزی باقی نمی‌ماند. در همین افکار بودم که چشمانم را به جمال نورانی ات خیره نمودم، آن چرا فراموش کرده بودم، بازیافتم؛ که من مبدأ وجودم تویی، من برای تو و ولایت تو زنده‌ام، اگر نبود ولای علی‌علیه السلام نامی از من به عنوان تاریخ وجود نداشت. اینجا نه تنها پایان کار و آخر عمر من نیست، بلکه از این پس، زندگی در سایه ولایت ادامه خواهد داشت و من برای آن زنده‌ام.

گفتار هشتم

«شهادت همسر»

پیامبرصلی الله علیه وآله جان شیرینش را، به وصلتی شیرین‌تر و ملاقاتی گرانبهاتر بخشید و آن امانت را به صاحب جانها تسلیم نمود.

رسالت را به اتمام رساند و چشم از جهان فرو بست و تسلیم پروردگارش شد. «اِنّا للَّهِ واِنّا اِلَيه راجِعُون» (۸۵)

امّا روزهای واپسین عمر گران مایه، دلهره ای سخت، او را اذیّت می کرد، و آن روی آوردن فتنه‌ها، یکی پس از دیگری بود. فتنه‌های شوم، سخت نگرانش می کرد. مدیر عالمیان، زیرکانه تمام فعّالیّت‌های زیرزمینی را، زیر نظر داشت. فتنه‌ها را منِ تاریخ، شاهد بودم و گواهی می‌دهم که چه خونِ دلی به پیامبرصلی الله علیه وآله دادند! و با دلی پر خون از این فتنه‌ها و فتنه‌گران به سرایی باقی شتافت.

آخرین کلماتی که از او به یادگار دارم، این بود که می‌فرمود: «با عترت من به نیکی رفتار کنید و از آن‌ها جدا نشوید».

...« وَ أَهْلُ بَيْتِي أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي» (۸۶) سفارش می کنم شما را به اهل بیت‌علیهم السلام آن‌ها را تنها نگذارید. و دیدم؛ که آخرین پیامبر الهی صلی الله علیه وآله در حال «جان دادن سر مبارک خود را روی سینه عزیزش گذاشت» (۸۷) و جان داد. من از این راز مُهم آگاهی نداشتم؛ ذهنم را به خود مشغول کرد، خدایا چه سِرّی است که در آخرین لحظات حیات نبی‌صلی الله علیه

وآله سر مبارک او باید بر سینه وصی باشد؟ این فکر امانم را ربود و افکارم را به خود اختصاص داد، تا این که با خود گفتم: حتماً این آغازِ تپش قلبِ نورانی خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله در سینه امیرمؤمنانعلیه السلام است؛ علیعلیه السلام یعنی امام بعدِ نبیصلی الله علیه وآله. او را غسل دادی و چون نزدیک‌ترین فرد به ایشان بودی، طبق وصیتش عمل نمودی، و در فراقش نوحه گر شدی.

«یا رسول اللّه پدر و مادرم به فدایت باد، با مرگ تو، رشته‌ای بریده شد، که در مرگ غیر تو، چنین نشد. دعوت پیامبران و اخبار آسمان، دیگر پایان یافت. اشک دیده را اگر با گریستن بر تو به پایان میرساندیم، همچنان بی‌درمان می‌ماند.این زاری و بی‌قراری، در فقدان تو اندک است. ولی چه کنیم که مرگ را نمی‌توان باز گرداند؟! هیچ کس را از مرگ نمی‌توان رهانید. پدر و مادرم فدایت، ما را در پیشگاه پروردگارت به یاد آر، و در خاطر خود نگهدار» (۸۸)

مشغول غسل و کفن و دفن بدن مطهّر خاتم النبیینصلی الله علیه وآله بودی بنی هاشم داغدار این غم بزرگ، «اللّهُمَّ إنَّا نَشْکُو إِلَیْکَ فَقْدَ نَبِیِّنَا صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ... وَکَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا»

فاطمه را می‌دیدم داغدارِ بابا «اُمَّ اَبِیها» بابایش را از دست داده، نور چشم رسول خدا در غم بزرگی به سر می‌بُرد، عالم و آدم باید گرد هم می‌آمدند، کوثر خلقت، داغدار پدر بود، او را تَسَلّی می‌دادند، سنّت نبیصلی الله علیه وآله را اجرا می‌کردند و همراه اهل بیت، لباس عزا به تن می‌کردند. ولی اجتماع کردند، اجتماعِ سقیفه؛ پس مردم سنّت کجا بود؟! سنّت چگونه معنا می‌شد؟ مگر قول نبیصلی الله علیه وآله سنّت نیست؟ مگر فعل نبیصلی الله علیه وآله در غدیر سنّت نیست؟ مگر «امر به اطاعت رسول را قرآن کراراً» (۸۹) نمی‌فرماید؟ مگر قرآن و سنّت پیامبر همدیگر را کامل نمی‌کنند؟ همان سنّتی که سرپیچی از آن، سرپیچی از فرمان خداست.» «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً».(۹۰)

«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است» «نافرمانی از فرمان خدا و رسول، جاودانه بودن در آتش جهنّم را به دنبال دارد» (۹۱) یا ندارد؟ مگر غدیر خدا فرمان نداده بود؟ مگر غدیر پیامبرصلی الله علیه وآله به بلندای همه آسمان‌ها، فریاد بر نیاورده بود که ای مردم! من رسول خدا هستم، سعادت و بدبختی شما در اطاعت کردن و یا نکردن علیعلیه السلام است؟ اهل بیت مرا تنها نگذارید. نمی‌گویم پسر عمِّ نبی را ندیدند، داماد او را نیافتند، وصی را گم کردند، ولی علم را خانه نشین کردند. سقیفه بنا نهادن و بیعت کردند، از تو بیعت خواستند «أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ» (۹۲)

«آیا مردم گمان کردن که به حال خود رها می‌شوند، این که بگویند ایمان آوردیم، و آن‌ها آزمایش نمی‌شوند؟!»

چه ظلمی بر خویشتن نمودند؟ چگونه با این کار نامه عمل خویش به سوی خالق شان می‌روند؛ در حالی که از آن امتحان الهی نمره قبولی کسب نکردند؟

بنی هاشم را، با زُور شمشیر برای گرفتنِ بیعت، به مسجد بردند. حتّی به خانه وحی آمدند. فاطمهعلیها السلام به نور دیدگانش نگاه می‌کرد و در غم فراغ بابا اشک می‌ریخت. بچه‌ها بهانه پیامبر داشتند، آرام و قرار نداشتند، فقط بهانه، پشت بهانه، بوی پیامبر، دیگر به مشام شان نمی‌رسید. چه کسی می‌توانست آن‌ها را ساکت کند؟ زینب کوچولو، مگر آرام می‌گرفت؟ اشک چشم مادر، اشک را در چشمان کودک خردسال جاری می‌ساخت.

قرآن ناطق، مشغول جمع کردن آیات قرآن بود. همان قرآنی را که به ظاهر مسلمانان از آن روی گرداندند. بر خانه اهل بیتعلیهم السلام هجوم آوردند، همراه خود هیزم آوردند، بر در خانه وحی آتش افروختند، در را سوختند، نه در را، که خانه حیدر را، نه حیدر، حجره پیامبرصلی الله علیه وآله را، من یقین دارم که کعبه را سوزاندند، قرآن را آتش زدند، آتش دیدم، ناله و فریاد شنیدم،

ولی از آن خانه بیعت ندیدم.

در را شکسته دیدم، فریاد «یا اَبَتا» شنیدم، کبودی بازوان نظاره کردم؛ و تو را ای علی‌علیه السلام! کشان کشان سوی مسجد، با پای برهنه دیدم. امّا چیزی که از زهراعلیها السلام دیدم، دفاع از ولایت بود و بس؛ فاطمه دیگر برای او زنده ماندن مطرح نبود، ادامه حیات دادن مطرح نبود، برایش تکلیف مطرح بود، ادای تکلیف را می‌خواست. او که غدیر را، از یاد نمی‌بُرد، جانش را هم برای غدیر می‌داد. فریاد بر می‌آورد: آی بَدریون وآی اُحُدِیون! و ای هم رکابان علی‌علیه السلام! «وَ هَلْ تَرَکَ أَبی یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ لِأَحَدٍ عُذْراً» (۹۳) آیا بابایم پیغمبرصلی الله علیه وآله، در روز غدیر برای شما عذری باقی گذاشت؟ پس چرا به ما پشت کردید؟ چرا غدیر را فراموش کردید؟ خودم دیدم ظلم کردند و فاطمه‌علیها السلام دفاع کرد، هرچه فرمود؛ احدی نگفت شما دروغ می گویید، چون می‌دانستند عصمت پیغمبر شان دروغ نمی گوید. معصومه نبوّت بیراه نمی‌رود. چیزی که بود آنان غدیر را برای دنیا فراموش کردند. جهنّم را بر گزیدند.

فدک(۹۴) را که من از یاد نمی‌برم، چگونه ندانم و نگویم فدک چیست؟! و چگونه برای آن ظلم بزرگ نوحه سرایی نکنم؟!

در دین مقدّس اسلام، سرزمینی که بدون هجوم نظامی و اعزام نیرو، به دست مسلمانان می‌اُفتد، مخصوص پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله و یا امام بعد او می‌باشد. هرگونه تصرّفی با اذن آنهاست. مگر فدک غیر از این است؟ مگر فدک را پیامبر به زهراعلیها السلام نبخشید؟ مگر می‌شود چشم تاریخ را بست و زبان او را بند آورد که تاریخ حرف نزد؟ گیریم که حرف نزنند، انکار سند زنده فدک در تاریخ، نوید جهالت می‌دهد ویا عداوت همراه با قساوت. انکار فدک انکار رسول خدا، و انکارِ قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت است.

سند فدک را، از دست زهراعلیها السلام ربوده شده و تکّه تکّه یافتم، از خودش دفاع نمود، که او را هم سیلی خورده دیدم. محسنش را سقط شده یافتم. فدک هر چه باشد، ارزش سیلی کوثر را نداشت. من شاهد بودم و گواهی می‌دهم، که آنچه زهراعلیها السلام برای آن سیلی خورد، ولایت بود، همان ولایت علی بن ابیطالب‌علیه السلام، همان شجره طیّبه که رسول خاتم صلی الله علیه وآله از طرف پروردگارش به قصد تکمیل دین در روز غدیر خم در دلِ هستی کاشت؛ این نهال باید آبیاری می‌شد.این فاطمه‌علیها السلام بود که فهمید، ولایت یعنی چه. او می‌دانست ولایت ادامه، نبوّت است و اگر نباشد، رسالت ناتمام، دین ناقص، خلقت نابجا است، یعنی دین در کنار ولایت، نور می‌دهد و گر نه شمع خاموش است.

«از غضب فاطمه‌علیها السلام خدا غضبناک می‌شد و از خشنودی او خدا هم خشنود، اوّلین فردی است که داخل بهشت می‌شود، او میوه دل رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و حوری انسان صفت است» (۹۵) ظلم کردند آنچه نباید می کردند.

زهراعلیها السلام را خانه نشین کردند، کشتی پهلو شکسته، پهلو گرفته، دیگر در بستر افتاده، آخرین روزهای حیات را بانوی ۱۸ ساله سپری می کرد. وصیّت می گفت، مگر می‌شد به آن کلمات گوش داد؟ مگر جان در بدن آرام می گرفت؟ و طاقت ماندن در قفس تن را می‌آورد تا وصیت زهراعلیها السلام بشنود؟ داغ پیامبرصلی الله علیه وآله او را، احاطه کرده بود. خدا باید بگوید، زهراعلیها السلام چه کشید. سوز ناله اش سوزناک تر می‌شد، گریه‌اش بلندتر می گشت، قُوَّتش را از دست داد، صبرش تمام شد؛ داغ پدر او را کُشت. علی جان! خاندان وحی باید عُذرَم بپذیرد، داغ پدر او را می کشت، اگر نمی کشتند. پدر مُرده را که تازیانه نمی‌زنند، اگر بزنند، در میان خانه نمی‌زنند، اگر بزنند، با درِ آتش گرفته نمی‌زنند، گیریم که در میان ملّتی، چنین کنند؛ دیگر زن حامله نمی‌زنند.

زهراعلیها السلام وصیّت های آخر را، می‌فرمود. همه‌اش از مواظبت حسن و حسین‌علیهما السلام، از بی کسی بچّه‌ها سخن می گفت، این بچّه‌ها سیلی مادر دیدند، علی جان! مرا شب غسل کن، شب دفن نما. دیگر به جنازه من هم، رحم نمی کنند.

فاطمه‌علیها السلام چشم از دنیا فرو بست، میهمان پدر گردید، از خانه حیدر، وداع نمود و بچّه‌ها را تنها نهاد. طفلان در تاریکی

شب، بهانه گرفتند؛ ای کاش منِ تاریخ وجود نداشتم تا شاهدِ این همه ظلم بر آل محمّدعلیهم السلام نبودم.

دیدم که چندین بار، از حال رفتی و دست از خویشتن، شُستی، داشتی شب، غسلش می‌دادی و جان خود را، درون پیراهن می‌شُستی، خود جانِ خویش را در کفن پیچیدی. بچّه‌ها آرام! دیگر به جنازه مادر هم، رحم نمی‌کنند. او را درون قبر، تحویل دستان رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله دادی و فرمودی: «یا رسول اللّه! دخترت به شما خبر خواهد داد، اجتماع امّت تو را، بر ستم آن مظلومه، پس همه سر گذشت را از او سئوال کن و چگونگی رفتارشان را با ما، بپرس این همه ستمگری از امّت تو، بر ما وارد شده در حالی که از رفتن تو، مدّتی نگذشته و یاد تو از بین نرفته بود» (۹۶)

گفتار نهم

«سکوت»

«أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِی قُحَافَةَ وَ إِنَّهُ لَیَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّی مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَی یَنْحَدِرُ عَنِّی السَّیْلُ وَلَا یَرْقَی إِلَیَّ الطَّیْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً وَ طَوَیْتُ عَنْهَا کَشْحاً وَ طَفِقْتُ أَرْتَئِی بَیْنَ أنْ أَصُولَ بِیَدٍ جَذَّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَی طَخْیَةٍ عَمْیَاءَ یَهْرَمُ فِیهَا الْکَبِیرُ وَیَشِیبُ فِیهَا الصَّغِیرُ وَیَکْدَحُ فِیهَا مُؤْمِنٌ حَتَّی یَلْقَی رَبَّهُ، فَرَأَیْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَی هَاتَا أَحْجَی فَصَبَرْتُ وَ فِی الْعَیْنِ قَذًی وَفِی الْحَلْقِ شَجاً أرَی تُرَاثِی نَهْباً» (۹۷)

«آگاه باشید! به خدا سوگند پسر ابی قحافه خلافت را، مانند پیراهنی پوشیده و حال آن که می‌دانست من برای خلافت، مانند قطب وسط آسیاب هستم، علوم و معارف از سرچشمه فیض من، مانند سیل سرازیر می‌شود، هیچ پرواز، در علم و دانش به اوج رفعت من نمی‌رسد، پس جامه خلافت را رها، و پهلو از آن تهی نمودم و درکار خود اندیشه می‌کردم، که آیا بدون یار و یاور حمله کرده، یا آن که بر تاریکی و کوری صبر کنم، تاریکی که در آن، پیران را فرسوده و جوانان را پژمرده و پیر می‌ساخت، مؤمن رنج می‌کشید تا بمیرد. دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم، در حالتی که چشمانم را غبار و خاشاک و گلویم را استخوان، گرفته بود، میراث خود را تاراج رفته دیدم».

من شهادت می‌دهم به عنوانِ شاهدی که تا به حال زنده هستم و تمام وقایع را با چشم خود دیدم؛ که حتّی لحظه‌ای غیر خدا را نپرستیدی.پناه به یگانه هستی می‌برم از اینکه بگویم خانه زاد خدا، پرستش غیر او نمود. نام تو «علی» مشتق از «علی اَعلَی» عبد خدا در جاهلیت کهن، اوّل مأموم پیامبر، در علم و شرافت داماد ختم المرسلین صلی الله علیه وآله و دروازه علمِ نبوّت بودی. اگر زمین طعم علم را چشید از سر چشمه فیضِ علی‌علیه السلام است، شمشیر برّنده اسلام، چشمان نازنین پیامبرصلی الله علیه وآله هر کجا علی‌علیه السلام بود، به آنجا نظاره داشت. گم شده چشم نبی‌صلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام بود. امّا لباس خلافت را از تنت درآوردند و غاصبانه به تن کردند.

همرزمان اُحد را، فرا خواندی، جنگ جویان بدر را، صدا زدی. امّا کجروی‌های قوم به سان شب می‌ماند، که همه جا را فرا گرفته بود. تو را تنها، بی سپاه و بی‌یاور می‌دیدم. نه تنها گنجینه علوم خانه نشین بود، بلکه فلسفه خلقت، بر گوشه‌ای تنها نشسته بود. اتهامات از هر سو روان شد. تا جایی که سلام می‌کردی، جوابش نمی‌شنیدی. بارها دیدم بعد مرگِ جانِ رسول خداصلی الله علیه وآله، انیس جانت زهراعلیها السلام جایی برای دردِ دل نمی‌یافتی، مردمان ستمکار شدند، نیک را بد شمردند، روز را کنار زدند، شب را برگزیدند؛ چاهی پیدا می‌کردی غمِ دل را، درون چاه می‌گفتی. کُلنگ بردوش، نخل خرما پرورش می‌دادی. صبرم به سر رسیده بوده امّا چون نبی تو را آرام می‌دیدم. اون چند صباحی هم که جانِ مصطفی‌صلی الله علیه وآله زنده بود، عزیزت لب به اعتراض گشود: «یا اباالحسن! چرا به گوشه‌ای آرام گرفتی؟ مگر شجاعان عرب نبودند، که از ترس علی‌علیه السلام خواب نداشتند؟ پس چرا در مقابل این ضعیفان سُستی نشان می‌دهی؟ ای کاش منِ زهرا، می‌مُردَم تا این روز را نمی‌دیدم» (۹۸) تاریخ گواه است که

سخت بود حالتِ عزیزت برایت، سخت بود که این چنین لب به اعتراض بگشاید. ولی صبر کردی؛ صبر و سکوتت را، تمام وجدان های بیدار عالَم میسرایند. چگونه شرح ندهم؟

آرامش تو، در آن لحظات، مجال سخن گفتن را از من می‌رباید.فرمودی: «فرقی نکردم من همان علی هستم» (۹۹) همان شیر همان جنگاور «نه ذوالفقار کُند شده و نه بازوان شُل» (۱۰۰) زهرای من شما که غدیر از یادتان نرفته، سفارش پیغمبرصلی الله علیه وآله در غدیر راجع به ولایت، که فراموش شدنی نیست. زهرا جان! مصلحت چیز دیگری است، شمشیرم را برای آن مصلحت از غلاف بیرون نمی‌آورم، شمشیر در غلاف مصلحت اسلام و نظام نوپای محمّدی‌صلی الله علیه وآله بسر می‌برد.

من تاریخ، شاهد بودم سکوتت را، به خدا عجیب بود! همه‌اش برای اسلام عزیز بود. روزی ایمان آوردن تو را دیدم، روزی عشق ورزیدن تو و نبی‌صلی الله علیه وآله به همدیگر را دیدم، روزی هم سکوت تو را دیدم، خدماتی که به اسلام نمودی همه را دیدم، همه دیدن داشت. این حقیقت عمر تاریخ است. که امام به بیان صریح نبوّت انتخاب می‌شود، و یا به بیان امام، قبل امام آن‌قدر این مسئله روشن است، که جای هیچ‌گونه تردیدی نیست.

امّا من، از صبر تو سکوت می‌کنم حرفی نمی‌زنم، فقط همین قدر می‌گویم: سکوت تو در تاریخ شنیدن دارد.

گفتار دهم

«شهادت»

آخرین رمضانِ عمر مبارک، در سال چهلم هجرت. یک ماه رمضان دیگری داشتی، روش ات روش دیگری بود؛ این رمضان، از همه رمضان ها جدا بود. حالی دیگر داشتی. میفرمودی: چند روز دیگر باقی است؟ به نظرم گم کرده‌ای داشتی، دنبال او میگشتی. امّا در آن روزها نفاق و دورویی قومی لجوج، مرا سخت نگران می‌کرد. به یاد می‌آورم، جمله مبارک خاتم النبیین‌صلی الله علیه وآله را، که می‌فرمود: «لَا یُحِبُّکَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِیٌّ وَلَا یُبْغِضُکَ إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِیٌّ» (۱۰۱) مؤمن با تو دشمن نمی‌شود، منافق باتو دوست نمی‌شود.

و خود هم میفرمودی: «که شما را از مردم دو رو برحذر می‌دارم؛ زیرا آنها گمراه کننده می‌باشند، خود را به رنگ‌های گوناگون و حالت‌های مختلف در می‌آورند، دل‌هایشان بیمار است، ظاهرشان آراسته، در پنهانی راه می‌روند، نزد هر دلی وسیله‌ای دارند، در هر غم و اندوهی اشک‌ها می‌ریزند. برای هر در، کلیدی و برای هر شبی، چراغی آماده ساخته‌اند. راه باطل را آسان نشان می‌دهند، آنها پیرو شیطان و شعله آتشند.» (۱۰۲) علی‌علیه السلام با قرآن است و قرآن با علی‌علیه السلام نمی‌شود کلمات مولایم را با قرآن نسنجم قرآن هم چنین می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنافِقینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصیراً» (۱۰۳) منافقین را در جهنّم پست‌ترین درجه و برای آنان هرگز یاوری نخواهی یافت.

عجیبند انسان‌های بدتر از کفّار. مشکل ترین مبارزه ها، مبارزه با نفاق است. خود را طرفدار حق معرّفی می‌کنند و خدا خدا می‌گویند؛ امّا افکار پلیدی دارند. خوارج نهروان را می‌گویم، خون دل‌های این قوم را به تو، هرگز از یاد نمی‌برم. خشکه مقدّس مآب های نفهم که از اسلام هیچ چیز نفهمیدند، ولی خود را مسلمان می‌دانستند. از زیادی عبادت بر پیشانی پینه داشتند، امّا خدا را نشناخته بودند، در مدّت کوتاه خلافت ظاهری که چهار سال و شش ماه طول کشید، ناکثین، مارقین، قاسطین، چه ها که نکردند؟! دنیا تازه عدل، برایش مفهوم پیدا نمود، تازه هدایت موعودِ غدیر، به سر رسیده بود، که گرفتار جنگ با دشمنان خدا شدی فرمودی: «خدا مرا به جنگِ با ستمگران و پیمان شکنان و تباهکاران در روی زمین امر فرمود؛ پس با پیمان شکنان جنگیدم، و با آنان که دست از حق برداشتند جهاد کردم و با آنان که از دین بیرون رفتند، خشم نموده و زبون و خوارشان کردم.» (۱۰۴)

سینه تاریخ از حماسه‌های علی‌علیه السلام پُر می‌باشد، و گواهی می‌دهد که هیچ کس را، توان بلند کردن شمشیر، در مقابلِ این به ظاهر مسلمانان نبود، نافله خوان‌های مُتِعَبِّد، الهی اَلعَفوگویانِ حُقّه باز. این افتخار منِ راوی می‌باشد که حکایت گر زندگی علی‌علیه السلام می‌باشم، بازگو کننده داستانِ تو و جهانِ آفرینش هستم. رابطه تو با خدا را می‌سرایم، در دریای ولایت تو زندگی می کنم، عاشق مکتب غدیر توام، ولایتی که پیامبرصلی الله علیه وآله در غدیر ابلاغ نمود، هم چنان مایه حیات من است. می‌شنیدم آن زمان که با این قوم ریا کار رو به رو بودی، میفرمودی: «غیر من احدی قادر نبود که چشم فتنه را بکند، غیر من احدی جرأت نمی کرد، شمشیر به گردن این‌ها بگذارد» (۱۰۵) در آن مدّت عمرم که باتو بودم و احساس می کردم ابدی هستم، چون در کنار علی هستم؛ لذّت می‌بردم که دو طایفه را سر جایشان نشاندی، منافقان زیرك و زاهدان احمق را. عاشقانه با آنان میجنگیدی، هر لحظه آرزوی شهادت داشتی. میفرمودی: «اگر هزار ضربه شمشیر بر فرقم فرود آید و با این وضع کشته شوم، بهتر است که در بستر بیماری، با یك مریضی بمیرم. اگر این بدن‌های ما ساخته شده که در آخر کار بمیرد، پس چرا در راه خدا با شمشیر قطعه قطعه نشود؟» (۱۰۶) به خدا عشق تو به شهادت، قابل سرودن نیست. چون عشقِ عاشق را معشوق می‌سراید، خدا باید بگوید علی‌علیه السلام چقدر عاشق بود. اگر بالاتر از درجه معنوی شهادت، مقامی بود، قطعاً خدای متعال آن را به تو می‌داد، شهادت آرزوی همه انبیا و اولیاء الهی و محبوب‌ترین کلمه در طول تاریخ برای آنان بود.

خباثت و لجاجت منافقین را کاملاً احاطه داشتی. لحظه به لحظه حیات تاریخ، صرف این افکارت می‌شد که چگونه شمشیر اسلام در دست علی بن ابیطالب‌علیه السلام برگردن این نابکاران فرود خواهدآمد؟!

پسر ملجم مرادی که از همین طایفه بود، دشمنی او برایت روشن بود. اون منافقی که درباره اش میفرمودی: «اُرِیدُ حَیاتَهُ وَیرِیدُ قَتلِی» (۱۰۷) من می‌خواهم او زنده بماند و سعادتش را می‌خواهم، ولی او اراده کشتنم را دارد.

ابلهی گروه خشکه مقدس خوارج، در تاریخ از فصل‌های تکان دهنده است. نقشه قتلت را کشیدند، عبدالرحمان پسر ملجم مرادی مأمور قتل تو گردید؛ شب نوزده رمضان، به خاطر ثواب بیشتر، نفهمی و لجاجت تا به کجا؟! حتی مَهر وصال شان را، ریختن خون بهترین بنده خدا قرار دادند، قُطام(۱۰۸) در پیشنهاد آن وصلت شوم، درخواست ریختن خون محبوب هستی را داد.

تاریخ عاشق علی‌علیه السلام بود، با افکار و اعمال او، روز و شب می گذراند. به معشوقم خیره بودم و او هم دائماً به آسمان نظاره گر بود. کسی نمی‌فهمید علی راه‌های آسمان را بهتر از زمین می‌شناسد، یعنی چه؟ هیچ کس نمی‌خواست که بفهمد، بلکه شعورش چنین اجازه‌ای نمی‌داد درك این حقیقت کند، که اگر علی‌علیه السلام نبود زمین اهلش را می‌بلعید و آسمان ثانیه ای، سایه نمی‌افکند. همه به برکت ولایت است که چرخ گردون می گردد. همان ولایتی که تمام ملائك در غدیرخم، برای آن شاد بودند و جان عالمیان رسولِ هدایت، از ابلاغ آن شادمان تر بود. غدیری که جا دارد من، برای آن تمام هستی‌ام را صرف نمایم و برای آن داستان‌ها بنویسم، چون من بدون غدیر معنا نمی‌دهم، قلمی که جوهر نداشته باشه چگونه برای هستی مشق بنویسد؟ اینها کلماتی اند که تاریخ برای تسکین دردِ خود، نوحه‌سرایی می کند وگرنه، شما امیرالمؤمنین اید، همه هستی غدیر، هستی، و غدیر جانِ تاریخه. تمامی ارسالِ رُسُل و اِنزَالِ کتب برای غدیر بود و بس.

شب نوزدهم سال چهلم هجری، افطار به خانه اُم کلثوم میهمان شدی، دختر طبقی از همه علاقه و محبّت خود را به عنوان غذا برای پدر هدیه آورد، دو نان جوین و مقداری نمك، نگاهی پُر معنا به غذای سرسفره؛ آهی از سوز دل، که دخترم! یادگار زهرای من، همان مدافِع تنهای من، مگر یادت رفته بابات متابعت از پسر عمّ خود رسول خداصلی الله علیه وآله می کند؟ کِی شده برسر سفره‌ای دو نوع غذا باشد که علی بر آن سفره حاضر باشد؟ افلاکیان را، بر سر سفره نظاره گر بودم. عرشیان، عاشقانه تو را می‌سرودند، من از این راز بی خبر بودم، اُمِّ کلثوم را دیدم کاسه شیر را برداشت و جان پیغمبرصلی الله علیه وآله با نان و نمك افطار نمود. بعداً فهمیدم که این آخرین افطار علی‌علیه السلام بود؛ همه علی‌علیه السلام را می‌دیدند، حتّی برای خدا هم دیدن داشت، آخه خدا هم عاشقت

بود. بازهم می گویم هم عاشق و هم معشوق؛ همه عُمر تاریخی.

علی‌علیه السلام که خاک را به یک نظر کیمیا می کرد، توان دسترسی به طعام دنیوی، آنی او را رنج نمی‌داد، چگونه ممکن است علی‌علیه السلام برای غذا این گونه در سختی بسر بَرَد؟ قوی‌ترین مردان عرب، لاابالی ترین جنگجویان که دشمن اسلام بودند، از ترس او خواب نداشتند؛ اونی که هست ترس خدا، اشک یتیم، ناله پیرزنی، تو را می‌لرزاند، تاریخ می‌شنید صدای عدالت را، به پهنای همه هستی: «دخترم! چگونه ممکن است علی‌علیه السلام سیر باشد؛ امّا همسایگان گرسنه داشته باشد؟» (۱۰۹) گاهی از «حجاز می‌نالیدی و گاهی هم از یمَامِه».(۱۱۰)

همواره از اشک می‌نالیدی و دلت برای یتیمان و گرسنه گان روی زمین آرام نبود. مسکین نوازی ات را، رسولِ آفرینش، نوازش کرد: «یا علی! خداوند به تو بخشید دوستی مساکین را، آنان به امامت تو خشنودند و تو نیز به پیروی آنان از تو.» (۱۱۱)

شب نوزدهم را در راز و نیاز با خدایت به صبح رساندی، دائم به آسمان نگاه می کردی. خدایت شاهد بود که چگونه با جان آسمانیان، بازی می کردی؟! من در نگاه تو این مطلب را می‌خواندم، که برای رسیدن به پیامبرصلی الله علیه وآله و یار با وفایت زهرای اطهرعلیها السلام لحظه شماری می کنی. بارها گفتم و تا زنده‌ام می گویم، که شما برای اینجا نبودید. این که چند صباحی را با مردم عامی به سر بردی، خدا بر آنان منّت نهاد و این کرم خداست، ذات پاک را شایسته چنین لطفی هست. و گرنه علی کجا؟ دنیا کجا؟ کیست که او را بشناسد؟

آرام، آرام به سوی مسجد حرکت کردی. «یَأَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً» (۱۱۲) ای نفسِ مطمئن، وای معشوق خدا، ملاقات پروردگار گوارایت باد. وارد مسجد شدی، قاتل را از خواب غفلت بیدار نمودی، بالای مأذنه رفتی، ندای اللَّه اکبر بلند شد. اذان گفتی و با سپیده دم خداحافظی نمودی، ای فجرِ صادق، آیا تا به حال، چشمان علی را خفته دیده‌ای؟

فجر تا سینه آفاق شکافت

چشم بیدار علی خفته نیافت

از مأذنه به سوی محراب رفتی تا نماز شهادت را قامت بندی، تکبیرهٔ الاحرام گفتی و با هرچه غیر خدا بود نامحرم گشتی؛ اللَّه اکبر! شقی ترین انسان روی زمین ضربه بر فرق مبارک وارد کرد، منادی ندا داد: «تَهَدَّمَتْ وَاللَّهِ أَرْکَانُ الْهُدَی وَانْطَمَسَتْ وَاللَّهِ أَعْلَامُ التُّقَی قُتِلَ ابْنُ عَمِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضَی قَتَلَهُ أَشْقَی الأَشْقِیَاءِ» (۱۱۳)(۱۱۴)؛

به خدا ارکان هدایت منهدم شده برطرف شد نشانه‌های پرهیزگاری، و گسیخته شد عُرْوَةُ الوُثقای الهی، کشته شد پسر عموی رسول خدا، کشته شد وصی برگزیده، کشته شد علی مرتضی، کُشت او را شقی ترین شقی ها.

شگفت انگیزترین دوره زندگی‌ات که مرا سخت داغدار ساخت و کمرم را شکست، همان دوره بود، یعنی فاصله بین ضربت تا شهادت، آن گاه که ضربت آن منافق، فرقت را شکافت، جمله‌ای گفته‌ای که از جملات عجیب عالم خلقت بود. «فُزتُ وَرَبِّ الکَعبَة» (۱۱۵) به خدای کعبه رستگار شدم. حسنین علیهما السلام زیر بغل دلاور مرد تاریخ را گرفتند و شمشیرِ اسلام را به سوی منزل حرکت دادند. مردی که در اخلاص برای خدا، تاریخ جنگاوری همانند او ندیده. به خدا سخت بود برایم، سخت بود برایم.

وارد بستر شدی، سفارش قاتل نمودی: «مدارا کنید به او غذا بدهید.» (۱۱۶) لبانی متبسم، به آرزویت رسیده بودی، زهر به لب‌های قرآن ناطق اصابت کرد. عشق به شهادت، جان و تن نمی‌شناخت، آرزوی شهادت داشتی، خودم به یاد دارم که فرمودی: «به خدا قسم اگر هنگام رو به رو شدن با دشمن آرزوی شهادت نداشتم و دل به مرگ نمی‌نهادم، دوست نداشتم حتّی یک روز با این مردم به سر برم و یا با آنها ملاقاتی داشته باشم.» (۱۱۷) «گُم گشته‌ای داشتی آن را باز یافتی، تشنه ای که به آب رسیده بودی.» (۱۱۸)

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند

و اندر آن نیمه شب آب حیاتم دادند

چه مُبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

اصحاب ناراحت، اهل بیت محزون، زینب پریشان، باز زینب، بار دگر سوزی دیگر، نیمه های شب را به یاد می‌آورد. آن پهلو، آن صورت، آن زخم، آن سینه، آن تشییع، اینک دوتا گشته؛ پدر و مادر، دختر بزرگ خانه نگو، اُمُّ المصائب آلِ رسول. امام مجتبی‌علیه السلام رسالت بابا را بردوش گرفته، عالم علم امامت، پرورده دامن نبوّت، به بابا نگاه می کرد، حسرت می‌خورد، زمین از چه کسی خالی می‌شود؟ حسین‌علیه السلام بغض کرده بود، بابا تنها می‌شویم. نگاه عبّاس به برادر، در لحظات مرگ پدر. دیدن داشت. گویا خیمه‌ای دیده، فریاد تشنگی اولاد علی‌علیه السلام را شنیده، او هم طاقت نیاورد، امّا عبّاسه فقط به ولی امر نظر دارد، او جایگاه امامت را می‌شناخت و فقیه اهل بیت علی‌علیهم السلام گرچه غدیر را ندیده بود، امّا برای احیای فرهنگ امامت غدیر رکاب پوشیده بود، که تا قیام قیامت آماده رزم می‌باشد.

من خود را باختم، عمرم را پایان یافتم، دست خودم نبود، همه چیز را از دست داده دیدم، ناامید گشتم، چیزی برای از دست دادن نداشتم، همه زندگی تاریخ رفته بود. گفتم من برای ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام زنده بودم، دیگه تمام شد.

ناگهان به خود آمدم، تفسیر «أَطیعُوا اللَّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (۱۱۹) پیامبر خدا را به یاد آوردم، به امام حسن‌علیه السلام نظاره‌گر شدم، امیدی دوباره یافتم روحیه از دست رفته خود را، باز پس گرفتم؛ گفتم تاریخ به ولایت زنده است، تا ولایت هست، تاریخ خواهد بود؛ با خود گفتم: در غدیر تجدید حیات کردی، بعد در مرگ خاتم رسولان خود را باختی، به علی‌علیه السلام نظر انداختی، امیدی دوباره گرفتی، اینک گرچه علی‌علیه السلام هم رفته، ولایت که نرفته، غدیر و فرهنگش و دستاورد آن، تا روز محشر ادامه خواهد داشت. این فرهنگ اختصاص به مکانی خاص و یا زمانی خاص ندارد، غدیر برای همه بشریّت است در عمرِ تاریخ. ادامه حیات دادم و یازده نور درخشان آسمان امامت و ولایت، از فرزندان تو علیهم السلام را دیدم؛ خاطرات تلخ و شیرین زندگی همه را در سینه دارم، و اینک که در زمان غیبتِ آخرین حُجت بر حقِّ خدا به سر می‌برم، به امید فرجش زنده‌ام، «وعده خدا حق است و خدا از وعده خویش تخلّف نمی‌کند».(۱۲۰) هیچ شکی در آن ندارم. «وَنُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ» (۱۲۱) زمین از حجّت خدا خالی نیست، و حال که حکمت خدا چنین اقتضا دارد که آخرین ولی خدا، در پشت پرده غیبت باشد؛ این ولایت فقیه است که ولایت رسول اللّه و امان بعدِ او را؛ یعنی ولایت به معنای حکومت را امانت‌داری می کند «مَنْ کانَ مِنَ الْفُقَهاءِ صائِناً لِنَفْسِهِ حافِظاً لِدینِهِ مُخالِفاً عَلَی هَواهُ مُطیعاً لِأَمْرِ مَوْلاهُ فَلِلْعَوامِ أنْ یُقَلِّدُوه»؛ (۱۲۲) آن فقیهی که تمامی وجود خود را وقف اسلام نماید، آنچه تلاش می کند برای اجرای احکام اسلام می‌باشد. فقیه جامع الشرایط، ولایت فقه آل محمّد را به اهلش، یعنی حُجت ابن الحسن العسکری علیهما السلام باز می گرداند، آن زمان که مُنتَقِم آلِ مُحمّد علیهم السلام ظهور نماید، و من تا ظهور دولت یار در سایه غیبتِ او ادامه حیات می‌دهم.

سخن را کوتاه نمایم به این جمله که من مبدأ و معادم غدیر بود در سایه ولایت علی بن ابی‌طالب و اولاد اوعلیهم السلام. این بود که عرض کردم بی علی‌علیه السلام تاریخ بی‌معنا خواهد بود، چون جامعه بدون فرهنگ غدیر جامعه‌ای سر در گم می‌باشد.

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته للّه الحمد.

قم: خدمت‌گزار ناچیز آل محمّد

نیمه شعبان سال ۱۳۷۹ ه.ش سال امام علی‌علیه السلام

علی تقوی دهکلانی

«منابع»

۱ – قرآن

۲ – نهج‌البلاغه، فیض الاسلام

۳ – احتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، چاپ مشهد، نشر مرتضی ۱۳۶۱ ه.ش.

۴ – الارشاد شیخ مفید، ابی عبداللّه محمّد بن محمّد بن نعمان، چاپ بیروت.

۵ – الروضه البهّیه، فی شرح اللمعه الدمشقیه، شهید ثانی، زین الدین الجبعی العاملی، چاپ بیروت.

۶ – ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، انتشارات شریف رضی ۱۳۷۴ ه.ش.

۷ – اسدالغابه، عزّالدین بن اثیر، چاپ دارالفکر ۱۳۷۷ ه.ش.

۸ – اصول کافی، ابی جعفر محمّد بن یعقوب کلینی، چاپ بیروت.

۹ – الطرائف، سیّد بن طاووس، چاپ خیام، ۱۳۴۰ ه.ش.

۱۰ – اعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، مؤسسه آل البیت.

۱۱ – اعلام الوری، امین الاسلام، فضل بن حسن طبرسی.

۱۲ – الغدیر، علامه عبدالحسین، امینی چاپ مرکز الغدیر ایران.

۱۳ – اقبال الاعمال، سیّد بن طاووس، دارالکتب الاسلامیه.

۱۴ – امالی، شیخ صدوق، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۲ ه.ش.

۱۵ – انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر البلا ذری، دارالفکر بیروت ۱۳۶۷ ه.ش.

۱۶ – بحارالانوار، علّامه مجلسی محمّد باقر بن تقی، چاپ بیروت.

۱۷ – تأویل الآیات الظاهره، سیّد شریف الدین حسینی استر آبادی، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۷ه.ش.

۱۸ – تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، چاپ مرکز انتشارات علمی فرهنگی.

۱۹ – تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمّد بن خلدون، چاپ دارالفکر، ۱۳۶۷ ه.ش.

۲۰ – تاریخ طبری، ابو جعفر محمّد بن جریر طبری، بیروت دار التراث، ۱۳۴۶ ه.ش.

۲۱ – تحف العقول، مرحوم حرّانی حسن بن علی بن شعبه انتشارات اسلامیه.

۲۲– تحریرالوسیله، سیّد روح اللّه موسوی خمینی، چاپ بیروت.

۲۳– تفسیر المیزان، علامه طباطبایی محمّد حسین، چاپ بیروت.

۲۴– تفسیر نمونه، آیت اللّه مکارم شیرازی ناصر، چاپ مطبوعاتی هدف.

۲۵ – تفسیر شبّر، سیّد عبداللّه شبّر چاپ بیروت.

۲۶ – تفسیر قرآن، ابوالفتوح رازی.

۲۷ – ترجمه بیت الاحزان، شیخ عباس قمی

۲۸ – جامع الاخبار، تاج الدین شعیری، انتشارات رضی.

۲۹ – خصال شیخ صدوق، انتشارت جامعه مدرسین ۱۳۶۱ ه.ش

۳۰ – دلائل النبوه، ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی دارالکتب العلمیه بیروت ۱۳۶۴ ه.ش.

۳۱ – دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمّد حافظ شیرازی

۳۲ – شرح ابن ابی الحدید، عزّالدین ابو حامد معتزلی.

۳۳ – شرح نهج البلاغه علاّمه محمّد تقی جعفری.

۳۴ – شرح نهج البلاغه (مدرس وحید).

۳۵ – شواهد التنزیل، قمی علی بن ابراهیم.

۳۶ – عیون الاخبار الرضا، شیخ صدوق انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ه.ش.

۳۷ – فرهنگ فارسی معین، محمّد معین.

۳۸ – فروغ ابدیّت، علّامه سبحانی جعفر، چاپ بوستان کتاب قم.

۳۹ – قاموس القرآن، قرشی سیّد علی اکبر، چاپ دارالکتب اسلامیه.

۴۰ – لسان العرب، علّامه ابن منظور، چاپ بیروت.

۴۱ – کنزالفوائد، ابوالفتوح کراجکی، چاپ دار ذخائر، ۱۳۶۸ ه.ش.

۴۲ – کشف المُراد فی شرح تجرید الاعتقاد، جمال الدین علّامه حلّی.

۴۳ – منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، چاپ مطبوعاتی حسینی ناصر خسرو.

۴۴ – مناقب، محمّد بن شهر آشوب انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ه.ش.

۴۵ – نَهج الحق، علامه حِلّی دارُ الهِجره، ۱۳۶۵ ه.ش

۴۶ – وسائل الشیعه، شیخ حُرِّ عاملی مؤسسه آل البیت، ۱۳۶۷ ه.ش.

پی نوشت ها

۱) نهج الحق، ص ۲۳۱؛ ینابیع الموده، ص ۱۲۱؛ کفایهٔ الطالب، باب ۶۲.

۲) صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۲۰۰.

۳) نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴) سوره اسراء، آیه ۱: «سُبْحانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصا الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ».

۵) الارشاد، ص ۹ و ۱۰.

۶) منتهی الآمال، ص ۱۷۱.

۷) الارشاد، ص ۲۳ / بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۸۶.

۸) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۹) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۷.

۱۰) سوره واقعه، آیه، ۱۱ – ۱۰.

۱۱) سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۱۲) الارشاد، ص ۱۱.

۱۳) الارشاد، ص ۱۱ و ۱۲.

۱۴) إِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ* فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ * إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ».

۱۵) نهج البلاغه، حکمت ۲۵۷.

۱۶) سوره قلم آیه ۴.

۱۷) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۳.

۱۸) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۱.

۱۹) عیون اخبار الرضا، ج۲، ص ۲۷۴

۲۰) بحارالانوار، ج۴۳، ص ۹۷.

۲۱) سوره نساء، آیه ۵۹.

۲۲) منتهی‌الآمال،ص ۲۶۶.

۲۳) فرهنگ فارسی معین، ج۲، ص ۲۷۰۶.

۲۴) نهج الحق، ص ۲۳۱ / بحارالانوار،ج۲۸، ص۱۹۷.

۲۵) مناقب ابن شهرآشوب،ج۳، ص۲۳۸.

۲۶) سوره انسان، آیه ۸.

۲۷) سوره نحل،آیه،۸۰ / روم،۵۲.

۲۸) سوره شعرا، آیه ۳.

۲۹) مرکز اجتماع سران قریش در دوران جاهلیّت

۳۰) سوره انفال، آیه ۳۰.

۳۱) سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۳۲) جنس یا کالایی که فروخته می‌شود.

۳۳) قیمت یا پولی که در مقابل کالا داده می‌شود.

۳۴) فروغ ابدیّت، ج۱، ص ۴۳۵.

۳۵) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳۶) سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۳۷) تفسیر ابوالفتوح رازی، ج۳،ص ۶۵و۶۶.

۳۸) نهج البلاغه، خطبه قاصعه، ۲۳۴.

۳۹) الارشاد، ص ۲۳.

۴۰) همان مدرک

۴۱) همان مدرک

۴۲) بحارالانوار، ج۱۰، ص ۴۳۲ / ج ۳۸،ص ۳۶.

۴۳) ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۰۹ / مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۶۷

۴۴) نهج البلاغه، خطبه ۲۷

۴۵) الارشاد، ص۴۷.(شمشیری نیست،مگر ذوالفقار جوانی نیست، مگر علی علیه السلام)

۴۶) الارشاد،ص ۴۷.

۴۷) سلمان فارسی از بزرگان اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله و از شیعیان امام علی‌علیه السلام‌است. در نام و محل تولد او پیش از اسلام اختلاف است آنچه مشهور است، اهل شیراز و نامش روزبه است به سلمان فارسی ملقّب شده طرح خندق دور مدینه را به فرماندهی کل قوا پیشنهاد داده با مشورت افسران عالی رتبه به تصویب رسید.

۴۸) بحارالانوار،ج۱۰،ص ۱۲۳- ج۱۱، ص ۱۴۸.

۴۹) سوره انبیا، آیه ۸۹.

۵۰) بحارالانوار،ج ۲۰،ص ۲۱۵- ج ۲۹، ص ۱ – شرح ابن ابی الحدید ج، ۱۳،۳۶۱ – کنزالفوائد،ج، ص ۲۹۷ – الطرائف، ج ۱، ص ۳۶.

۵۱) اقبال الاعمال، ص ۴۶۶.

۵۲) بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۸ – کنزالفوائد،ج ۱، ص ۲۹۸ – شواهد التنزیل،ج ۲، ص ۱۲ – تأویل الآیات الظاهره،ص ۴۵۵.

۵۳) فروغ ابدیّت، ج ۲، ص ۲۴۰

۵۴) مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۲۰ – اصول کافی، ج ۸، ص ۳۵۱.

۵۵) بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۴۰.

۵۶) سوره زخرف، آیه ۲۲.

۵۷) بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۵۵ – امالی صدوق، ص ۸۹ – جامع الاخبار،ص ۱۴.

۵۸) سوره بقره، آیه ۱۰؛ دل‌های آن‌ها مریض است، پس خدا بر مرض ایشان بیفزاید و بر آن‌ها عذاب دردناک است بدین سبب که دروغ می گویند.

۵۹) سوره نجم، آیه ۲و۳؛ هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او هیچ غیر از وحی خدا نیست.

۶۰) الارشاد،ص ۱۱ – انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۵ – تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۴ – دلائل النبوّه

۶۱) شرح نهج البلاغه (مدرس وحید) ج ۱۰، ص ۱۲۸.

۶۲) نهج البلاغه خطبه،۳

۶۳) همان مدرک، حکمت ۷۴.

۶۴) همان مدرک،حکمت ۱۱۵.

۶۵) نهج البلاغه، خطبه ۸۱.

۶۶) همان مدرک، حکمت ۱۲۸.

۶۷) همان مدرک، خطبه ۵۲.

۶۸) همان مدرک خطبه ۱۱۰.

۶۹) همان مدرک خطبه،۳.

۷۰) همان مدرک

۷۱) سوره بقره،آیه ۱۲۴.

۷۲) سوره آل عمران آیه،۶۷.

۷۳) بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۱ – احتجاج، ج ۲، ص ۴۳۴ – امالی صدوق، ص ۶۷۷ – تحف العقول، ص ۴۳۹ – عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۹.

۷۴) بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۵

۷۵) سوره مائده،آیه ۶۷.

۷۶) سوره مائده، آیه ۶۷.

۷۷) سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۷۸) سوره حجّ آیه ۶۳.

۷۹) سوره صف، آیه ۶.

۸۰) تأویل الآیات، ص ۴۳۰.

۸۱) سوره کهف، آیه ۶؛ شعراء، آیه ۳.

۸۲) تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۸۰ – اصول کافی ج ۱، ص ۴۲۰ – اعلام الوری، ص ۱۶۵ – امالی صدوق، ص ۱۲۳ – مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص ۲۸.

۸۳) همان مدرک

۸۴) سوره مائده آیه ۳.

۸۵) سوره بقره آیه ۱۵۶.

۸۶) نهج الحق، ص ۲۲۸.

۸۷) نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

۸۸) نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

۸۹) آل‌عمران،۱۳۲و۳۲ – نساء،۵۹ – مائده،۹۲ – انفال،۴۰و۲۰و۱ – نور،۵۴ – محمّد،۳۳ – مجادله،۱۳.

۹۰) سوره احزاب، آیه ۳۶.

۹۱) نساء، آیه ۱۴.

۹۲) سوره عنکبوت، آیه ۲.

۹۳) خصال، ج۱، ص ۱۷۳.

۹۴) فدک روستای آباد و حاصل خیزی است در ۱۴۰ کیلو متری مدینه دارای آب فراوان و نخلستان بسیار در سال هفتم هجری هنگام فتح خیبر یهودیان در اثر ترس و وحشت بدون جنگ و خون ریزی در اختیار پیامبرصلی الله علیه وآله قرار دادند و ازآن پس فدک به عنوان ملک شخصی پیامبرصلی الله علیه وآله به شمار می‌رفت.

۹۵) بحارالانوار، ج۴۳، ص۱۹.

۹۶) ترجمه بیت الاحزان، ص ۲۰۳.

۹۷) نهج البلاغه، خطبه۳.

۹۸) ترجمه بیت الاحزان، ص ۲۰۴.

۹۹) همان مدرک

۱۰۰) همان مدرک

۱۰۱) عوالی الآلی، ج ۴، ص ۸۵ – اعلام الدین، ص ۲۷۸.

۱۰۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۱۰۳) سوره نساء، آیه ۱۴۵.

۱۰۴) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۲.

۱۰۵) نهج البلاغه خطبه ۹۲.

۱۰۶) نهج البلاغه، خطبه،۱۲۲.

۱۰۷) بحارالانوار، ج۴۲، روایت ۵۸ –اسدالغابه، ج۲، ص ۷۷۲.

۱۰۸) قطام یکی از زن‌های خوارج بود که سخت مورد علاقه ابن ملجم مرادی قرار داشت.

۱۰۹) منتهی‌الآمال، ص ۲۰۷.

۱۱۰) ترجمه وتفسیر نهج البلاغه محمّد تقی جعفری، ج ۱۰،ص ۲۲۶

۱۱۱) بحارالانوار، ج۱۴، ص ۲۹۳ - مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص۹۴

۱۱۲) سوره فجر، آیه ۲۸ و ۲۷.

۱۱۳)

۱۱۴) بحار الانوار، ج ۴۲،ص ۲۸۰، ۲۸۴.

۱۱۵) مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص ۱۱۹ - الطرائف، ج۲، ص ۵۲۰

۱۱۶) نهج البلاغه،نامهء ۲۳.

۱۱۷) نهج‌البلاغه،نامه۳۵.

۱۱۸) همان مدرک نامه ۲۳.

۱۱۹) نساء، آیه ۵۹.

۱۲۰) سوره کهف، آیه ۹۸؛ سوره حجّ آیه ۴۷؛ سوره روم، آیه ۶؛ سوره انعام، آیه ۷۲.

۱۲۱) سوره قصص، آیه ۴.

۱۲۲) وسائل‌الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱ - بحار الانوار، ج۲، ص ۸۸ - احتجاج، ج۲، ص ۴۵۸.

غدیر در بیان صاحب غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی‌اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : غدیر در بیان صاحب غدیر/ تالیف علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۷۱ ص.

فروست : سلسله مباحث یادمان غدیر.

شابک : ۷۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۷۷-۳

یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۹(فیپا) .

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت -- احادیث

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵/ر۶غ۳۷ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۲۰۹۴۱

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکّر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.

غدیر در طول تاریخ مورد بی‌مهری‌هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم.

امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجّت «عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد.

لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت اللَّه وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیر سعید سعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و ... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده‌اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء اللَّه خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

برخی می‌گویند: اگر این مسائلی را که شما می‌گویید درست است چرا خود حضرت علی‌علیه السلام بعد از وفات پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله به این ادله تمسک نکرد و خود را از این طریق مستحق خلافت ندانست؟ و لذا این به نوبه خود دلیل بر آن است که حضرت علی‌علیه السلام یا این گونه ادله را قبول نداشته و یا بعد از انتخاب ابوبکر به خلافت، به آن راضی شده است!

اینک جا دارد این موضوع را بررسی کرده و به روایاتی که در آن‌ها حضرت علی‌علیه السلام بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله به ادله امامت خود اشاره کرده و در مصادر اهل سنت آمده بپردازیم.

استدلال به آیات امامت

استدلال به آیات امامت

۱ - استدلال به آیه «ولایت»

الف) از امام علی‌علیه السلام نقل شده در احتجاجی که در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در ایام خلافت عثمان داشتند فرمود: ...« فانشدکم اللَّه، اتعلمون ... حیث نزلت: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَواةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَواةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»،(۱ ...) فأمر اللَّه عزّوجلّ ان یُعلمهم ولاة امرهم و ان یفسّر لهم من الولایة ما فسّر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجّهم، بنصبی للناس بغدیر خم، ثم خطب، و قال: ایّها الناس! انّ اللَّه ارسلنی برسالة ضاق بها صدری و ظننت انّ الناس مکذّبنی، فاوعدنی لَأُبلّغها او لیعذّبنی. ثم امر فنودی بالصلاة جامعة، ثم خطب فقال: ایها الناس! أتعلمون انّ اللَّه عزّوجلّ مولای و انا مولی المؤمنین، و انا اولی بهم من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول اللَّه. قال: قم یا علیّ، فقال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه »؛(۲ ...) « شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید ... چه موقعی نازل شد آیه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا »؟... ...خداوند عزّوجلّ دستور داد تا والیان امرش را بشناساند و همان‌گونه که نماز و زکات و حج را برای مردم تفسیر کرد برای آنان ولایت را با انتصاب من برای مردم در غدیر خم تفسیر نماید، و لذا خطبه خوانده و فرمود: ای مردم! همانا خداوند مرا به رسالتی

فرستاد که سینه‌ام برای آن تنگ آمده و می‌ترسم که مردم مرا در آن تکذیب کنند، ولی مرا تهدید کرده که آن را ابلاغ نمایم وگرنه مرا عذاب خواهد کرد. آن‌گاه دستور داد تا اعلام نماز جماعت کنند و سپس خطبه خوانده فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که خدای عزّوجلّ مولای من و مولای مؤمنان است، و من از آنان به خودشان سزاوارترم؟ عرض کردند: آری ای رسول خدا!، فرمود: برخیز ای علی! من بر خواستم. آن‌گاه حضرت‌صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. بار خدایا دوست بدار هر کس که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کس که با او عداوت کرده است».…

ب) حاکم نیشابوری به سند خود از امام علی‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «نزلت هذه الآیهٔ علی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوهَٔ وَیُؤْتُونَ الزَّکَوهَٔ وَهُمْ رَاکِعُونَ»، فخرج رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و دخل المسجد، و الناس یصلّون بین راکع و قائم، فصلی فإذا سائل قال: یا سائل أعطاک أحد شیئاً؟ فقال: لا إلّا هذا الراکع – اشار لعلیّ – أعطانی خاتماً»؛(۳) «این آیه بر رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شد: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا »، ... رسول خداصلی الله علیه وآله از منزل خارج و وارد مسجد شد در حالی که مردم در حال رکوع و قیام بوده و نماز می‌خواندند. حضرت نیز نماز به جای آورد که ناگهان فقیری را مشاهده کرد. حضرت به او فرمود: ای سائل! آیا کسی چیزی به تو داد؟ فقیر گفت: هیچ کس جز این رکوع کننده – اشاره به علی‌علیه السلام کرد – او بود که به من انگشتری داد.»

۲ – استدلال به آیه «اکمال»

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که در ذیل احتجاجی در مورد استدلال به آیه «اولی الأمر» و آیه «ولایت» فرمود: «فقام سلمان فقال: یارسول اللّه! ولاءٌ کماذا؟ فقال: ولاءٌ کولای، من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه. فانزل اللّه – تعالی ذکره -: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَمَ دِیناً».(۴) فکبر رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و قال: اللّه اکبر، تمام نبوّتی و تمام دین اللّه؟ ولایهٔ علیّ بعدی »؛(... ۵) «سلمان برخواست و گفت: ای رسول خدا! کدامین ولایت مقصود شماست؟ حضرت فرمود: ولایتی همانند ولایت من؛ هر کس من سزاوارتر به او از خودش می‌باشم پس علی نیز اولی به تصرف اوست. اینجا بود که خداوند متعال این آیه را نازل کرد ": امروز برای شما دینتان را کامل و نعمتم را تمام کردم، و راضی شدم که اسلام برای شما به عنوان دین باشد. " در این هنگام بود که رسول خداصلی الله علیه وآله تکبیر گفت و فرمود: خدا بزرگ‌تر است، تمامیت نبوت و تمامیت دین خدا به ولایت علی بعد از من است ».…

۳ – استدلال به آیه «خیر البریهٔ»

یزید بن شراحیل انصاری، کاتب امام علی‌علیه السلام می‌گوید: «سمعت علیاً یقول: حدّثنی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و أنا مسنده إلی صدری فقال: یا علیّ! أما تسمع قول اللّه عزّوجلّ: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِٔ» هم أنت و شیعتک، و موعدی و موعدکم الحوض، إذا اجتمعت الأمم للحساب تدعون غراء محجّلین»؛(۶) «از علی‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که او را به سینه چسبانده بودم مرا حدیث کرد و فرمود: ای علی! آیا قول خدای عزوجل را نشنیده‌ای[": امّا]کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات [خدا]یند "آنان تو و شیعیان تو هستند، و موعد من و شما در کنار حوض [کوثر] است آن زمان که امت‌ها برای حساب جمع شده و شما در حالی که پیشانی سفید هستید دعوت می‌شوید.»

استدلال به روایات امامت

استدلال به روایات امامت

۱ – استدلال به حدیث «غدیر»

الف) معاویه نامه‌ای به حضرت علی‌علیه السلام نوشت که برای من فضایل بسیاری است؛ پدرم در جاهلیت مردی بزرگ بود و من برای اولین بار در اسلام پادشاه شدم...

امیرالمؤمنین‌علیه السلام در جواب نامه او فرمود: «أباالفضائل یفخر علیّ ابن اکلهٔ الأکباد؟ ثم قال: اکتب یا غلام:

محمد النبیّ أخی و صنوی

و حمزهٔ سیّد الشهداء عمّی

و جعفر الذی یُضحی و یُمسی

یطیر مع الملائکهٔ ابن أمّی

و بنت محمد سکنی وعرسی

منوط لحمها بدمی و لحمی

و سبطا أحمد ولدای منها

فأیّکم له سهم کسهمی

سبقتکم إلی الاسلام طرّاً

علی ما کان من فهمی و علمی

فأوجب لی ولایته علیکم

رسول اللّه یوم غدیر خمّ

فویل ثمّ ویل ثمّ ویل

لمن یلقی الإله غداً بظلمی

فقال معاویهٔ: أخفوا هذا الکتاب لا یقرأه أهل الشام فیمیلون إلی ابن أبی‌طالب.»؛(۷)

«آیا به واسطه فضایل، فرزند جگرخوار بر من ظلم می‌کند؟ بنویس به او ای غلام:

محمد پیامبرصلی الله علیه وآله برادر من است. و حمزه سیدالشهدا عموی من می‌باشد.

و جعفری که شبانه‌روز همراه با ملائکه پرواز می‌کند پسر مادر من است.

و دختر محمدصلی الله علیه وآله همسر من بوده و در خانه من سکنی دارد و گوشتش با خون و گوشت من در تماس است.

و دو نوه احمد فرزندان من از فاطمه اند، پس کدامین شما همچون من چنین سهمی دارند؟

من بر تمام شما به اسلام پیشی گرفته‌ام، در حالی که نوجوانی بودم که به وقت بلوغ نرسیده است.

رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم ولایت من را بر شما واجب کرده است. من کسی هستم که شما مرا در روز جنگ و صلح فراموش نخواهید کرد.

پس وای و وای و وای بر کسی که فردای قیامت خدا را ملاقات کند در حالی که به من ظلم کرده است.

معاویه دستور داد تا آن نامه را مخفی دارند تا اهالی شام آن را قرائت نکنند چرا که باعث می‌شود تا مردم به علی بن ابی طالب تمایل پیدا کنند.»

ب) ابو طفیل عامر بن واثله می‌گوید: «کنت علی الباب یوم الشوری مع علیّ‌علیه السلام فی البیت و سمعته یقول لهم: لأحتجّنّ علیکم

بمالایستطیع عربیّکم و لاعجمیّکم تغییر ذلک. ثم قال ... فأنشدکم باللَّه: هل فیکم احد قال له رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره، لیبلغ الشاهد الغائب غیری؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۸) «من بر در اتاق در روز شورا با علی در خانه بودم و شنیدم که به آن‌ها می‌فرمود: بر شما به چیزی استدلال می‌کنم که عرب و عجم از شما قدرت تغییر آن را نداشته باشد. سپس فرمود ...: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست، بار خدایا دوست بدار هر کس که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کس را که با او دشمنی کرده، و یاری کن هر کسی که او را یاری نموده است، باید حاضران به غایبان اطلاع دهند، غیر از من؟ گفتند: بار خدایا هرگز.»

ج) حاکم نیشابوری به سندش از نُذَیر ضبیّ کوفی تابعی نقل کرده که گفت: «کنّا مع علیّ یوم الجمل، فبعث إلی طلحهٔ بن عبیداللَّه أن ألقنی، فأتاه طلحهٔ. فقال: نشدتک اللَّه، هل سمعت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه؟

قال: نعم. قال: فَلِمَ تقاتلنی؟ قال: لم اذکر. قال: فانصرف طلحهٔ»؛(۹) «ما با علی‌علیه السلام در روز جنگ جمل بودیم، حضرت کسی را نزد طلحهٔ بن عبیداللَّه فرستاد تا با او ملاقات کند، طلحه نزد حضرت آمد، حضرت به او فرمود: تو را به خدا سوگند! آیا شنیدی از رسول خداصلی الله علیه وآله که می‌فرمود: هر کس که من مولای اویم علی هم مولای اوست، بار خدایا دوست بدار هر کس که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کس که او را دشمن داشته است؟

طلحه گفت: آری. حضرت فرمود: پس چرا با من قتال می‌کنی؟ او گفت: یادم نمی‌آید. در این هنگام طلحه از امام علی‌علیه السلام جدا شد.»

د) ابن اثیر به سندش از اصبغ نقل کرده که گفت: «نشد علیّ الناس فی الرحبهٔ: من سمع النبیّ‌صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم ما قال الّا قام و لا یقوم الّا من سمع رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یقول. فقام بضعهٔ عشر رجلاً فیهم أبوأیوب الأنصاری، و أبوعمرهٔ بن عمرو بن محصن، و أبوزینب، و سهل بن حنیف، و خزیمهٔ بن ثابت، و عبداللَّه بن ثابت الأنصاری، و حبشی ابن جنادهٔ السلولی، و عبید بن عازب الأنصاری، و النعمان بن عجلان الأنصاری، و ثابت بن ودیعهٔ الأنصاری، و أبوفضالهٔ الأنصاری، و عبدالرحمن بن عبد رب الأنصاری، فقالوا: نشهد انّا سمعنا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یقول: ألا انّ اللَّه عزّوجلّ ولیّی و أنا ولیّ المؤمنین، ألا فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و أحب من أحبه و أبغض من ابغضه و أعن من اعانه»؛(۱۰) «علی‌علیه السلام در رحبه مردم را سوگند یاد کرد که هر کس از پیامبرصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم شنید آن را که فرموده برخیزد، و تنها کسانی برخیزند که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده‌اند که می‌فرمود. در آن هنگام بیش از ده نفر بر خواستند که در میان آن‌ها ابوایوب انصاری، ابو عمرهٔ بن عمر بن محصن، ابو زینب بن عوف انصاری و سهیل بن حنیف، و خزیمهٔ بن ثابت، و عبداللَّه بن ثابت انصاری، و حُبشی بن جناده سلولی، و عبید بن عازب انصاری، و نعمان بن عجلان انصاری، و ثابت بن ودیعه انصاری، و ابو فضاله انصاری و عبدالرحمن عبد ربّ انصاری، بودند، و گفتند: ما گواهی می‌دهیم از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: آگاه باشید! هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست، بار خدایا! هر کس که ولایت او را پذیرفت او را دوست بدار و هر کس که با او دشمنی کرد او را دشمن بدار، و هر کس که او را دوست داشت او را دوست بدار، و هر کس او را دشمن داشت او را دشمن بدار، و کمک کن هر کس که او را کمک نموده است.»

ه) از زید بن ارقم نقل شده که گفت: «نشد علیّ الناس: أَنشُد اللَّه رجلاً سمع النبیّ‌صلی الله علیه وآله یقول: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقام اثنا عشر بدریاً فشهدوا بذلک، و کنت فیمن کتم فذهب بصری»؛(۱۱) «علی‌علیه السلام مردم را سوگند داد و فرمود: سوگند می‌دهم کسی را که از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیده که می‌فرمود: هر کس که من مولای

اویم پس علی هم مولای اوست، بار خدایا! دوست بدار هر کسی را که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کسی را که با او دشمنی کرده است، [برخیزد و گواهی دهد]. در آن هنگام دوازده نفر که همگی بدری بوده و در جنگ بدر با پیامبرصلی الله علیه وآله حاضر بودند برخاسته و همگی به حدیث غدیر گواهی دادند. و من از جمله کسانی بودم که آن را کتمان کردم و لذا چشمانم نابینا شد.»

و) احمد بن حنبل به سندش از زاذان بن عمر نقل کرده که گفت: «سمعت علیاً فی الرحبهٔ و هو ینشد الناس، من شهد رسول اللّهصلی الله علیه وآله یوم غدیر خمّ و هو یقول ما قال. فقام ثلاثهٔ عشر رجلًا، فشهدوا انّهم سمعوا رسول اللّهصلی الله علیه وآله و هو یقول: "من کنت مولاه فعلی مولاه»؛("۱۲) «از علی‌علیه السلام در روز" رحبه "شنیدم مردم را سوگند می‌داد که هر کس در روز غدیر خم شاهد بوده که پیامبرصلی الله علیه وآله چنان فرمود گواهی دهد. در آن هنگام سیزده نفر برخواسته و گواهی دادند از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده‌اند که فرمود: هر کس من مولای اویم علی هم مولای اوست.»

ز) و نیز به سندش از زیاد بن ابی زیاد نقل کرده که گفت: «سمعت علی بن أبی طالب‌علیه السلام یَنْشُدُ الناس فقال: أَنْشُدُ اللَّه رجلًا مسلماً سمع رسول اللّهصلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خمّ ما قال. فقام اثنا عشر بدریا فشهدوا»؛(۱۳) «از علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام شنیدم مردم را سوگند می‌داد و می‌فرمود: به خدا سوگند! هر فرد مسلمانی که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنید که در روز غدیر خم فرمود آن چه را فرمود [گواهی دهد]. در آن هنگام دوازده نفر از صحابه که در جنگ بدر شرکت کرده بودند بر خواستند.»

ح) و نیز به سندش از سعید بن وهب و زید بن یثیع نقل کرده که گفتند: «نشد علیّ الناس فی الرحبهٔ: من سمع رسول اللّهصلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خمّ الاّ قام. قال: فقام من قِبل سعید ستهٔ و من قِبل زید ستهٔ، فشهدوا انّهم سمعوا رسول اللّهصلی الله علیه وآله یقول لعلیّ یوم غدیر خم: ألیس اللَّه أولی بالمؤمنین؟ قالوا: بلی. قال: اللّهم من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه»؛(۱۴) «علی‌علیه السلام در" رحبه "مردم را سوگند داد: هر کس از رسول خداصلی الله علیه وآله شنید که در روز غدیر خم می‌فرمود [آنچه را که فرمود]برخیزد. راوی می‌گوید: از ناحیه سعید شش نفر و از ناحیه زید نیز شش نفر برخاسته و همگی گواهی دادند که از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدند که برای علی‌علیه السلام در روز غدیر خم می‌فرمود: آیا خدا اولی به مؤمنین نیست؟ گفتند آری. حضرت فرمود: بار خدایا! هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست، بار خدایا! دوست بدار هر کس که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کس که با او دشمنی کرده است.»

ط) و نیز به سندش از ابو الطفیل عامر بن واثله لیثی صحابی نقل کرده که گفت: «جمع علیّ - رض - الناس فی الرحبهٔ ثم قال لهم: أنشد اللَّه کل أمرئ مسلم سمع رسول اللّهصلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم ما سمع لمّا قام، فقام ثلاثون من الناس»؛(۱۵) «علی - رض - در" رحبه "مردم را جمع کرد سپس به آنان فرمود: سوگند می‌دهم به خدا هر فرد مسلمانی را که از رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم شنید آنچه را که می‌فرمود، برخیزد [و گواهی دهد]. در آن هنگام سی نفر برخاسته و گواهی دادند.»

ی) و نیز از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل کرده که گفت: «شهدت علیاً - رض - فی الرحبهٔ ینشد الناس: أَنشُد اللَّه من سمع رسول اللّهصلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، لمّا قام فشهد.

قال عبدالرحمن: فقام اثنا عشر بدریاً کأنّی أنظر إلی أحدهم، فقالوا: نشهد انّا سمعنا رسول اللّهصلی الله علیه وآله یقول یوم غدیر خم: ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم و أزواجی أمّهاتهم؟ فقلنا: بلی یا رسول اللَّه. قال: فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه، و عاد من عاداه»؛(۱۶) «من شاهد علی - رض - در" رحبه "بودم که مردم را چنین سوگند می‌داد: به خدا سوگند! هر کس از رسول خداصلی الله علیه وآله شنید که در روز غدیر خم می‌فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست برخیزد و گواهی دهد.

عبـدالرحمن می گویـد: دوازده بـدری بر خواسـتند. گویـا که به یکی از آن‌ها نظاره می کنم، و همگی گفتنـد: ما گواهی می‌دهیم از رسول خدا شـنیدیم که در روز غدیر خم می‌فرمود: آیا من اولی به مؤمنین از خودشان نیستم و همسران من مادران مؤمنان نیست؟ ما گفتیم: آری ای رسول خـدا! حضـرت فرمود: پس هر کس که من مولاـی اویم پس علی مولاـی اوست، بار خـدایا! دوست بـدار هر کس که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کس که او را دشمن داشته است.»

۲ – استدلال به حدیث «دار»

از امیرالمـؤمنین‌علیه السـلام نقـل شـده است که فرمـود: «لمّـا نزلت هـذه الآیـهٔ علی رسول اللّٰه‌صـلی الله علیه وآله: «وَأَنـذِرْ عَشِیـرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» دعانی رسول اللّٰه‌صـلی الله علیه وآله فقال لی: یا علیّ، إنّ اللّٰه أمرنی أن أنذر عشـیرتی الأقربین، فضقت بذلک ذرعاً و عرفت أنّی متی أبـادئهم بهـذا الأـمر أری منهم ما أکره، فصـمتُّ علیه حتی جاءنی جبریل فقال: یا محمـد! إنّک إلا تفعل ما تؤمر به یعـذّبک ربّـک. فاصـنع لنا صاعاً من طعام و اجعل علیه رجل شاهٔ و املأ لنا عسّاً من لبن، ثم اجمع لی بنی عبـدالمطلب حتی أکلمهم وأبلّغهم ما أمرت به، ففعلت ما أمرنی به ثم دعوتهم له و هم یومئـذ أربعون رجلًا – یزیدون رجلا أو ینقصونه – فیهم أعمامه: أبوطالب و حمزهٔ و العباس و أبولهب فلمّا اجتمعوا إلیه دعانی بالطعام الذی صـنعت لهم فجئت به، فلمّا وضـعته تناول رسول اللّٰه‌صـلی الله علیه وآله جذرهٔ من اللحم فشقّها بأسنانه ثم ألقاها فی نواحی الصفحهٔ ثم قال: خذوا بسم اللّٰه.

فأکل القوم حتی ما لهم بشیء حاجهٔ و ما أری الّا موضع أیدیهم، و ایم اللّٰه الذی نفس علیّ بیده إن کان الرجل الواحد منهم لیأکل ما قـدمت لجمیعهم، ثم قـال: اسق القوم، فجئتهم بـذلک العسّ فشـربوا منه حتی رووا منه جمیعـاً، و ایم اللّٰه إن کان الرجل الواحـد منهم لیشرب مثله. فلمّا أراد رسول اللّٰه‌صلی الله علیه وآله أن یکلّمهم بَدَرَه أبولهب إلی الکلام فقال: لحدّ ما سحرکم صاحبکم! فتفرّق القوم و لم یکلّمهم رسول اللّٰه‌صـلی الله علیه وآله فقال الغد: یا علیّ! إنّ هذا الرجل سـبقنی إلی ما قد سـمعت من القول فتفرق القوم قبل أن أکلّمهم، فعـدّ لنـا من الطعام بمثل ما صـنعت، ثم اجمعهم إلیّ. قال: ففعلت، ثم جمعتهم، ثم دعانی بالطعام فقرّبته لهم، ففعل کما فعل بالأمس، فأکلوا حتی ما لهم بشیء حاجهٔ، ثم قال: أسقهم، فجئتهم بذلک العس فشربوا حتی رووا منه جمیعاً، ثم تکلّم رسول اللّٰه‌صلی الله علیه وآله فقال: یا بنی عبـدالمطلب! إنّی واللّٰه ما أعلم شاباً فی العرب جاء قومه بأفضل ممّا قد جئتکم به، إنّی قد جئتکم بخیر الدنیا و الآخرهٔ، و قد أمرنی اللّٰه تعالی أن أدعوکم إلیه، فأیّکم یؤازرنی علی هذا الامر علی أن یکون أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم؟

قـال: فـأحجم القوم عنهـا جمیعـاً. و قلت ... أنا یا نبی اللّٰه أکون وزیرک علیه. فاخـذ برقبتی ثم قال: إنّ هـذا أخی و وصـیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوا.

قال: فقام القوم یضحکون و یقولون لأبی طالب: قد أمرک أن تسمع لابنک و تطیع»؛(۱۷)

«چون این آیه نازل شـد: «وَأَنـذِرْ عَشِیـرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»، رسول خداصـلی الله علیه وآله مرا خواست و فرمود: ای علی! همانا خداوند مرا فرمـان داده تـا قوم نزدیکم را بیم دهم، ولی از این جهت در مضـیقه ام و می‌دانم اگر شـروع به دعوت از آن‌هـا کنم چیزی مشاهـده می کنم که کراهت دارم. من سـکوت اختیار کردم تا این که جبرئیل نزد من آمد و فرمود: ای محمّد! اگر آنچه را فرمان داده شده‌ای انجام نـدهی پروردگارت تو را عذاب خواهد کرد. پس یک من گندم آمده کن و نان بپز و یک ران گوسـفند نیز خریداری کن، و نیز از شیر شربتی فراهم آور، و بنی عبدالمطلب را جمع کن تا آنان را آگاه کرده و دستوری که به من داده شده ابلاغ نمایم.

حضـرت علی‌علیه السـلام می‌فرماید: من آنچه را که حضـرت دسـتور داده بود فراهم کردم، سپس آنان را برای غذا دعوت نمود که جمعیت آن‌ها چهل نفر یا کمتر یا بیشتر بود، و در میان آنان عموهای پیامبر از ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب بودنـد. چون همگی برای غـذا جمع شدنـد حضـرت آن‌ها را به غـذایی که فراهم کرده بودم دعوت کرد و ما غـذا را حاضـر کردیم. چون آن را بر زمین گذاشتیم، حضـرت تکه گوشتی را برداشت و با دندان‌های خود دو نیم کرد و سپس آن را در میان طبق گذاشت و فرمود: با نام خدا

شروع کنید. همگی از آن غذا خورده و سیر شدند در حالی که تنها آثار دست‌های آن‌ها بر غذا بود و از غذا چیزی کاسته نشده بود. و قسم به کسی که جان علی به دست اوست اگر یک نفر آن‌ها به مقدار تمام غذاها می‌خورد باز برای همه فراهم بود. سپس حضرت فرمود: آنان را سیراب نما. من کاسه را برداشته و به آنان دادم و همگی از آن آشامیده و سیراب شدند. به خدا سوگند! که اگر هر یک از آنان می‌خواست همه شربت را بخورد امکان داشت. چون رسول خداصلی الله علیه وآله خواست برای آنان سخن بگوید ابولهب ابتدا به صحبت کرد و گفت: سحر صاحب شما، شما را تأثیر کرده است. آنان متفرق شدند و لذا پیامبرصلی الله علیه وآله نتوانست با آنان سخن بگوید.

روز بعد پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای علی! همانا این مرد مرا سبقت گرفت به آنچه که شنیدی و قوم مرا متفرق کرد قبل از آن که من با آنان سخن بگویم. تو همانند سابق طعامی آماده ساز و دوباره آن‌ها را برای من جمع کن.

حضرت علی‌علیه السلام می‌فرماید: من برخاستم و آنان را برای حضرت جمع کردم. پیامبرصلی الله علیه وآله طعام را خواست و من برای قوم آماده ساختم و پیامبرصلی الله علیه وآله همان کاری را که روز قبل انجام داده بود انجام داد، سپس فرمود: آن‌ها را سیراب کن. من ظرف شربت را آورده و به آنان دادم و همگی از آن خورده و سیراب شدند. آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله به سخن درآمد و فرمود: ای بنی عبدالمطلب! همانا به خدا سوگند! من در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام آورده باشد، همانا من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، و خدای تبارک و تعالی مرا دستور داده تا شما را به آن دعوت کنم، پس کدامین نفر از شماست که مرا بر این امر کمک کند تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

همگی سرهایشان را به زیر انداخته و سکوت کردند، ولی من ... به حضرت عرض کردم: من ای پیامبر خدا وزیر تو خواهم بود. حضرت گردن مرا گرفته و سپس فرمود: این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به دستوراتش گوش فرا داده و او را اطاعت کنید.

آن قوم برخاسته و شروع به خنده کردند و به ابوطالب می‌گفتند: او تو را دستور داده تا سخن فرزندت را گوش فرا داده و اطاعت کنی.»

۳ - استدلال به حدیث «ولایت»

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «سألت فیک خمساً فمنعنی واحدهٔ و اعطانی فیک أربعهٔ؛ سألته ان تجمع علیک أمّتی فأبی علیّ، و اعطانی انّی أول من تنشقّ عنه الأرض و انت معی، و لواء الحمد تحمله، تسبق الأولین والآخرین. و اعطانی انّک أخی فی الدنیا و الآخرهٔ، و اعطانی انّ بیتک مقابل بیتی فی الجنهٔ، و انت ولیّ المؤمنین بعدی»؛(۱۸) «از خداوند درباره تو - علی‌علیه السلام - پنج تقاضا کردم، یکی را امتناع کرد و درباره تو چهار تقاضا را برآورده نمود؛ از او خواستم که امتم را بر تو مجتمع سازد آن را امتناع نمود. ولی به من عطا کرد که من اولین کسی باشم که زمین برایم شکافته شده در حالی که تو همراه من هستی، و پرچم حمد را حمل می‌کنی تو از اولین و آخرین با آن پرچم سبقت می‌گیری. و به من عطا نمود که تو برادر من در دنیا و آخرت باشی. و عطا نمود که خانه تو مقابل خانه من در بهشت باشد، و این‌که ولیّ مؤمنان بعد از من باشی.»

۴ - استدلال به حدیث «وصایت»

الف) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله درباره او فرمود: «إنّ هذا أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوا»؛(۱۹) «همانا این شخص، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست پس به دستورات او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید.»

ب) و نیز فرمود: «انا أخو رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و وصیه»؛(۲۰) «من برادر رسول خدا و وصیّ اویم ».…

ج) و نیز در اثنای خطبه‌ای فرمود: «أنا عبداللّه، و أخو رسوله، لا یقولها أحد قبلی و لا بعدی إلّا کذب، ورثت نبی الرحمهٔ، و نکحت سیدهٔ نساء هذه الأمهٔ، و أنا خاتم الوصیین»؛(۲۱) «من بنده خدا و برادر رسولش می‌باشم، کسی قبل و بعد از من چنین سخنی نمی‌گوید جز آن‌که دروغگوست. من وارث نبی رحمتم و با بزرگ زنان این امت ازدواج نمودم و من خاتم اوصیایم.»

۵ – استدلال به حدیث «منزلت»

الف) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که در احتجاج خود بر اهل شورا فرمود: «أنشدکم باللّه؛ أفیکم أحد أخو رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله غیری إذ آخی بین المؤمنین، فآخی بینی و بین نفسه، و جعلنی منه بمنزلهٔ هارون من موسی إلّا أنّی لست نبیّ؟! قالوا: لا»؛(۲۲) «شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که غیر از من برادر رسول خداصلی الله علیه وآله باشد، چرا که بعد از عقد اخوت بین مؤمنین، بین من و خودش عقد اخوت بست و مرا نزد خود به منزله هارون نزد موسی قرار داد جز آن‌که من پیامبر نیستم؟! گفتند: هرگز.»

ب) و نیز از حضرت‌علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله در حق من فرمود: «أنت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی»؛(۲۳) «تو نزد من به منزله هارون نزد موسی هستی.»

۶ – استدلال به حدیث «علیّ منّی و انا من علیّ»

عبد خیر از امام علی‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «اهدی إلی النبیّ‌صلی الله علیه وآله قنوموز، فجعل یقشر الموز و یجعلها فی فمی، فقال له قائل: یا رسول اللّه! إنّک تحبّ علیّاً؟ قال: أو ما علمت إنّ علیّاً منّی و انا منه»؛(۲۴) «برای پیامبرصلی الله علیه وآله دسته‌ای از موز هدیه آوردند. حضرت شروع به پوست کندن موز کرده و در دهان من می‌گذارد. شخصی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! شما علی را دوست دارید؟ حضرت فرمود: آیا نمی‌دانی که علی از من و من از اویم؟».

استدلال به آیات بر مرجعیت دینی

استدلال به آیات بر مرجعیت دینی

۱ – استدلال به آیه «اولی الامر»

از امام علی‌علیه السلام نقل شده در احتجاجی که در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در ایام خلافت عثمان داشتند فرمود…: « فأنشدکم اللّه، أتعلمون حیث نزلت «یأَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ …»؟ فأمر اللّه عزّوجلّ نبیّه‌صلی الله علیه وآله أن یُعلمهم ولاهٔ أمرهم … بنصبی للناس بغدیر خم ثم خطب و قال: أیها الناس! إنَّ اللّه أرسلنی برسالهٔ ضاق بها صدری و ظننت أنّ الناس مکذّبنی، فأوعدنی لأبلّغها أو لیعذّبنی، ثم أمر، فنودی بالصلاهٔ جامعهٔ، ثم خطب، فقال: أیّها الناس! أتعلمون أنّ اللّه عزّوجلّ مولای و أنا مولی المؤمنین، و أنا أولی بهم من أنفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول اللّه. قال: قم یا علیّ، فقمت. فقال: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه، و عاد من عاداه»؛(۲۵ …) « شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید چه موقعی نازل شد آیه: «یأَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ … » … پس خداوند عزّوجلّ پیامبرش را فرمان داد تا والیان امرش را معرفی کند … به نصب کردن من بر مردم در روز غدیر خم، آنگاه خطبه‌ای خوانده و فرمود: ای مردم! همانا خداوند مرا به رسالتی فرستاده که سینه‌ام برای آن تنگ آمده و گمان می‌کنم که مردم مرا تکذیب کنند، ولی خداوند مرا تهدید کرده که باید آن را ابلاغ نمایم وگرنه مرا عذاب خواهد کرد،

آنگاه دستور داد تا نماز جماعت برپا شود، و بعد از آن خطبه‌ای خواند و فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که خداوند عزّوجلّ مولای من و من مولای مؤمنان و سزاوارتر به مردم از خودشان می‌باشم؟ عرض کردند: آری ای رسول خدا!. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: برخیز ای علی! من برخاستم، حضرت فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی نیز مولای اوست، بار خدایا! دوست بدار هر کس که ولایت علی را پذیرفته و دشمن بدار هر کس که او را دشمن دارد.»

۲ – استدلال به آیه «انذار»

الف) احمد بن حنبل به سندش از امام علی‌علیه السلام نقل کرده که در مورد آیه: «إِنَّما أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِ‌ّقَوْم هادٍ» فرمود: «رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله المنذر و الهاد رجل من بنی هاشم»؛(۲۶) «رسول خداصلی الله علیه وآله بیم دهنده و هدایت‌گر مردی از بنی هاشم است.»

ب) حاکم نیشابوری به سندش از امام علی‌علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «إِنَّما أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِ‌ّقَوْم هادٍ» فرمود: «رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله المنذر، و انا الهادی»؛(۲۷) «رسول خداصلی الله علیه وآله بیم دهنده و من هدایت گرم.»

۳ – استدلال به آیه «تطهیر»

عامر بن واثله می‌گوید: «کنت مع علیّ فی البیت یوم الشوری، فسمعت علیاً یقول لهم: لأحتجنّ علیکم بما لا یستطیع عربیّکم و لا عجمیّکم تغییر ذلک. ثم قال ...: فأنشدکم باللَّه! هل فیکم احد انزل اللَّه فیه آیة التطهیر حیث یقول: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» غیری؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۲۸) «من همراه با علی روز شورا در خانه بودم، که شنیدم علی‌علیه السلام به آنان می‌فرمود: بر شما به چیزی استدلال خواهم کرد که عرب و عجم از شما قدرت تغییر آن را نداشته باشد سپس فرمود: ...شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی هست که خداوند در شأن او آیه تطهیر را نازل کرده باشد آنگاه فرمود: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ »، ... غیر از من؟ گفتند: هرگز.»

۴ – استدلال به آیه «مباهله»

الف) از حضرت علی‌علیه السلام نقل شده که در احتجاج خود با قوم فرمود: «افتقرّون انّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله حین دعا أهل نجران الی المباهلة، أنّه لم یأت إلاّ بی و بصاحبتی و ابنیّ؟. قالوا: اللّهم نعم»؛(۲۹) «آیا اقرار می‌کنید که رسول خداصلی الله علیه وآله هنگامی که اهل نجران را به مباهله دعوت کرد کسی به جزمن و همسر و دو فرزندانم را نیاورد؟ گفتند: بار خدایا، آری.»

ب) و نیز نقل شده که خطاب به اهل شورا فرمود: «نشدتکم باللَّه! هل فیکم أحد أقرب إلی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله فی الرحم و من جعله رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله نفسه، و أبناه أبناءه، و نساءه نساءه، غیری؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۳۰) «شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی به رسول خداصلی الله علیه وآله در رحم بودن از من نزدیک‌تر است؟ و کسی که رسول خداصلی الله علیه وآله او را نفس خود دانسته و فرزندانش را فرزندان خود و زنانش را زنان خود به حساب آورده است؟ گفتند: بار خدایا! هرگز.»

استدلال به احادیث بر مرجعیت دینی

استدلال به احادیث بر مرجعیت دینی

۱ – استدلال به حدیث «ثقلین»

الف) عامر بن واثله می‌گوید: «کنت مع علیّ فی البیت یوم الشوری، فسمعت علیاً یقول لهم: لأحتجنّ علیکم بما لایستطیع عربیّکم و لاعجمیّکم بغیر ذلک ثم قال ... فأَنشدکم باللَّه! أتعلمون انّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله قال: انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللَّه و عترتی، لن تضلّوا ما استمسکتم بهما، و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؟ قالوا: اللّهم نعم »؛(... ۳۱) «من همراه علی – علیه السلام – روز شورا در خانه بودم که شنیدم خطاب به آنان می‌فرمود: بر شما به چیزی احتجاج خواهم کرد که عرب و عجم از شما نتواند آن را تغییر دهد، سپس فرمود ...: شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: همانا من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گذارم کتاب خدا و عترتم، اگر به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد، و آن دو از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا بر من در کنار حوض [کوثر] وارد شوند؟ گفتند بار خدایا! آری.»

ب) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انّی قد ترکت فیکم ما إن اخذتم به لن تضلّوا؛ کتاب اللَّه سبب بید اللَّه و سبب بأیدیکم، و اهل بیتی»؛(۳۲) «همانا در میان شما چیزی گذاشتم که اگر به آن اخذ کنید هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا که سببی است به دست خدا و وسیله‌ای است به دستان شما، و اهل بیتم.»

۲ – استدلال به حدیث «مدینه علم»

الف) مبرّد از امام علی‌علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها»؛(۳۳) «من شهر علم و علی دروازه آن است.»

ب) ابن خلاد به سندش از امام علی‌علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها»؛(۳۴) «من شهر علم و علی دروازه آن است.»

ج) نظیر این معنا را نیز حاکم نیشابوری به سندش از ابو الطفیل نقل کرده که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب‌علیه السلام را روی منبر مشاهده کردم که می‌فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی، و لن تسألوا بعدی مثلی»؛(۳۵) «از من سؤال کنید قبل از آن که از میان شما رحلت کنم و هرگز از مثل من بعد از من سؤال نخواهید کرد.»

ابن کوا در آن هنگام بلند شد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! «الذّارِیاتِ ذَرْواً» چیست؟ حضرت فرمود: بادها. او گفت: «الْحامِلتِ وِقْراً» چیست؟ حضرت فرمود: ابرها. گفت: «الْجرِیاتِ یُسْراً»؟ حضرت فرمود: کشتی‌ها. گفت: «الْمُقَسِّماتِ أَمْراً»؟ فرمود: ملائکه. گفت: آن کسانی که نعمت خدا را تبدیل به کفران کرده و قوم خود را به خانه بدبختی جهنم کشاندند کیانند؟ حضرت فرمود: منافقین قریش.(۳۶)

ه) و نیز از حضرت علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «واللَّه ما نزلت آیهٔ إلّا و قد علمت فیم أنزلت، و أین أنزلت، إنّ ربّی وهب لی قلباً عقولاً و لساناً سؤولاً»؛(۳۷) «به خدا سوگند! هیچ آیه‌ای نازل نشد جز آن‌که می‌دانم درباره چه موضوعی نازل شده و کجا نازل گشته است. همانا پروردگارم به من قلبی درک کننده و زبانی سؤال کننده عطا نموده است.»

و) ترمذی به سندش از امام علی‌علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انا دار الحکمهٔ و علیّ بابها»؛(۳۸) «من خانه حکمت و علی درب آن است.»

۳ – استدلال به حدیث «علیّ مع الحق»

الف) عامر بن واثله می‌گوید: «کنت مع علیّ فی البیت یوم الشوری، فسمعت علیاً یقول لهم: لأحتجنّ علیکم بما لایستطیع عربیّکم و لاعجمیّکم بغیر ذلک. ثم قال ...: فأنشدکم باللَّه! أتعلمون انّ رسول اللَّه قال: الحق مع علیّ و علیّ مع الحق، یزول الحق مع علیّ حیث زال»؛(۳۹) «من همراه علی علیه السلام – روز شورا در خانه بودم که شنیدم می‌فرمود: بر شما به چیزی احتجاج خواهم کرد که عرب

و عجم از شما قدرت تغيير آن را ندارد. سپس فرمود ...: شما را به خدا سوگند! آيا مى‌دانيد كه رسول خداصلى الله عليه وآله فرمود: حق با على و على با حق است، حق هميشه با على است هر جا كه او باشد.»

ب) حاكم نيشابورى به سندش از امام على‌عليه السلام نقل كرده كه رسول خداصلى الله عليه وآله فرمود: «رحم اللَّه علياً، اللّهم أدر الحق معه حيث دار»؛(۴۰) «خدا رحمت كند على را، بار خدايا! حق را بر محور على قرار بده هر جا كه او هست.»

۴ – استدلال به حديث «صديق اكبر»

الف) معاذه مى گويد: از على‌عليه السلام هنگامى كه بر منبر بصره خطبه مى‌خواند شنيدم كه مى‌فرمود: «انا الصديق الأكبر! آمنت قبل أن يؤمن أبوبكر، و أسلمت قبل أن يسلم»؛(۴۱) «من صدّيق اكبرم، قبل از آن كه ابوبكر ايمان آورد ايمان آوردم و قبل از آن‌كه او اسلام آورد اسلام آوردم.»

ب) و نيز از امام على‌عليه السلام نقل شده است كه فرمود: «أنا عبد اللَّه و أخو رسوله، و أنا الصديق الأكبر، لا يقولها بعدى إلّا كذّاب مفترٍ، و لقد صلّيت قبل الناس سبع سنين»؛(۴۲) «من بنده خدا و برادر رسول اويم، و من صديق اكبرم، كسى بعد از من اين ادعا را به جز بسيار دروغگو و افترا زننده نمى كند. من هفت سال قبل از مردم نماز به جاى آوردم.»

۵ – استدلال به انس و نزديكى با رسول خداصلى الله عليه وآله

الف) از امام على‌عليه السلام نقل شده كه فرمود: «كنت فى أيام رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله كجزء من رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله، ينظر إلىّ الناس كما ينظر إلى الكواكب فى أفق السماء »؛(... ۴۳) «من در ايام رسول خداصلى الله عليه وآله همانند جزئى از او بودم، و مردم به من نظر مى كردند همان‌گونه كه به ستاره‌ها در پهنه آسمان مى‌نگريستند »....

ب) و نيز نقل شده كه روز شورا بر اهل آن چنين احتجاج كرد: «نشدتكم باللَّه! هل فيكم أحد أقرب إلى رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله فى الرحم [منىّ ؟ و من جعله رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله نفسه، و أبناءه أبناءه، و نساءه نساءه، غيرى؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۴۴) «شما را به خدا سوگند! آيا در ميان شما كسى هست كه از من در خويشاوندى به رسول خداصلى الله عليه وآله نزديك‌تر باشد؟ و كسى كه پيامبرصلى الله عليه وآله او را همانند خود قرار داده و فرزندانش را فرزندان خود و زنانش را زن خود بداند؟ گفتند: بار خدايا! هرگز.»

ج) و نيز نقل شده كه فرمود: «كان لى من رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله مدخلان: بالليل و النهار. و كنت إذا دخلت عليه و هو يصلّى تنحنح»؛(۴۵) «در دو وقت خدمت رسول خداصلى الله عليه وآله به طور اختصاصى مى‌رسيدم؛ يكى در شب و ديگرى در روز. و چون بر او وارد مى‌شدم در حالى كه نماز مى‌گذارد صدايى مى كرد.»

د) و نيز نقل شده كه فرمود: «كانت لى ساعة من السحر ادخل فيها على رسول اللَّه‌صلى الله عليه وآله، فان كان قائما يصلّى سبح بى فكان ذاك اذنه لى و ان لم يكن يصلّى أذن لى»؛(۴۶) «من يك ساعت اختصاصى از سحر خدمت رسول خداصلى الله عليه وآله مى‌رسيدم، اگر او را در حال نماز مى‌يافتم تسبيح مى گفت، و اين در حكم اجازه پيامبر به من براى وارد شدن بر او بود، و اگر نماز به جاى نمى‌آورد به من اجازه ورود مى‌داد.»

ه) و نيز نقل شده كه فرمود: «حسبى حسب النبىّ‌صلى الله عليه وآله و دينى دين النبىّ‌صلى الله عليه وآله و من نال منّى شيئا فإنّما يناله من النبى‌صلى الله عليه وآله»؛(۴۷) «هويت من همان هويت پيامبرصلى الله عليه وآله و دين من نيز همان دين اوست. و كسى كه از من چيزى فرا گرفته در حقيقت به طور حتم از پيامبرصلى الله عليه وآله فرا گرفته است.»

۶ – استدلال به وارث علم پیامبر صلی الله علیه وآله بودن

الف) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «کنت أدخل علی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله لیلاً و نهاراً، و کنت إذا سألته أجابنی و إن سکتُ ابتدأنی، و ما نزلت علیه آیهٔ إلّا قرأتها و علمت تفسیرها و تأویلها. و دعا اللَّه لی أن لا أنسی شیئاً علّمنی إیّاه فما نسیته من حَرام ولا حلال و أمر و نهی و طاعهٔ و معصیهٔ. و لقد وضع یده علی صدری و قال: اللّهم املأ قلبه علماً و فهماً و حکماً و نوراً. ثم قال لی: أخبرنی ربّی عزّوجلّ أنّه قد استجاب لی فیک»؛(۴۸) «من بر رسول خداصلی الله علیه وآله شبانه روز وارد می‌شدم، و چون از او سؤال می‌کردم مرا جواب می‌داد و چون ساکت می‌شدم او ابتدا به سخن می‌کرد. بر او آیه‌ای نازل نشد جز آن‌که آن را قرائت می‌کردم و تفسیر و تأویلش را می‌دانستم. و از خدا برای من خواست که هیچ چیزی را که به من تعلیم داده فراموش نکنم، و لذا هیچ حرام و حلال و امر و نهی و طاعت و معصیتی را فراموش نکرده‌ام. و فرمود: بار خدایا! قلب او را پر از علم و فهم و حکمت و نور گردان. سپس فرمود: خبر داد مرا پروردگارم عزّوجلّ که دعای تو را در مورد من اجابت خواهد کرد.»

ب) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «واللَّه انّی لأخوه و ولیّه و وارثه و ابن عمّه، فمن أحقّ به منّی»؛(۴۹)(۵۰) «به خدا سوگند که من برادر رسول خدا و ولی و وارث و پسر عموی اویم. پس چه کسی سزاوارتر به او از من است.»

ج) از امام علی‌علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: چون آیه «وَتَعِیَها أُذُنٌ وَاعِیَةٌ» نازل شد، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «سألت اللَّه أن یجعلها أذنک یا علیّ!»؛(۵۱) «از خدای عزّوجلّ خواستم که آن را گوش تو قرار دهد ای علی.»

د) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که در احتجاجی فرمود: «نشدتکم باللَّه، أفیکم أحد دعا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله له فی العلم و إن یکون أذنه الواعیهٔ مثل ما دعا لی؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۵۲) «شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که رسول خداصلی الله علیه وآله برای او در علم دعا کرده و این‌که گوش فراگیرنده داشته باشد آن گونه که برای من دعا کرد؟ گفتند: بار خدایا! هرگز.»

استدلال به آیات فضایل

استدلال به آیات فضایل

۱ – استدلال به آیه «شراء»

الف) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که در احتجاج خود با اصحاب شورا فرمود: «أفیکم أحدٌ کان أعظم غناءاً عن رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله حین اضطجعت علی فراشه و وقیته بنفسی و بذلت له مهجهٔ دمی؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۵۳) «آیا در میان شما غیر از من کسی هست که از همه بیشتر حوائج رسول خداصلی الله علیه وآله را برآورده کرده باشد؟ زمانی که من در رختخواب او خوابیدم و با جانم او را محافظت کرده و خون قلبم را به او هدیه نمودم. عرض کردند: بار خدایا! هرگز.»

ب) و نیز از امام علی‌علیه السلام نقل شده که در اشعاری فرمود:

وقیت بنفسی خیر من وطئ الحصا
و من طاف بالبیت العتیق و بالحجر
رسول اله خاف أن یمکروا به
فنجّاه ذو الطول الاله من المکر
و بات رسول اللَّه فی الغار آمنا
موقّی و فی حفظ الاله و فی ستر

و بتّ اراعیهم متی ینشروننی

و قد وطّنت نفسی علی القتل و الأسر»؛(۵۴)

«من با جانم از بهترین کسی که بر روی سنگ‌ریزه ها گام نهاده حفاظت کردم، و کسی که به دور خانه خدا و حجرالأسود طواف کرده است.

رسول خدا ترسید که حیله‌ای بر او وارد کنند، لذا خدای بخشنده از حیله نجاتش داد.

رسول خدا در غار با امن و امان شب را تا به صبح آرمید و در حفظ خدا و پناه او بود.

من شب را تا به صبح بیدار بوده و منتظر بودم که چه وقتی مرا قطعه قطعه می‌کنند، و لذا خودم را برای کشته شدن و اسیری آماده کرده بودم.»

۲ – استدلال به آیه «مودّت»

ابونعیم اصفهانی به سندش از امام علی‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «قال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: علیکم بتعلّم القرآن و کثرهٔ تلاوته، تنالون به الدرجات و کثرهٔ عجائبه فی الجنهٔ، ثم قال علیّ: و فینا آل حم، انّه لا یحفظ مودّتنا الاّ کل مؤمن، ثم قرأ: «قُل لَّا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى »؛(۵۵) «رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: بر شما باد به فراگیری قرآن و کثرت تلاوت آن تا به توسط آن به درجات و کثرت عجایبش در بهشت نایل شوید، سپس علی‌علیه السلام فرمود: ودر ماست آل حم، و هرگز مودّت ما را حفظ نمی‌کند مگر مؤمنین، سپس این آیه را قرائت کرد: «قُل لَّا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ».

استدلال به روایات فضایل

استدلال به روایات فضایل

۱ – استدلال به سابق بودن در اسلام و ایمان

الف) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «انّی کنت أول الناس اسلاماً، بُعث [صلی الله علیه وآله] یوم الاثنین، و صلّیت معه یوم الثلاثاء، و بقیت معه اصلیّ سبع سنین، حتی دخل نفر فی الاسلام، و أیّد اللَّه تعالی دینه من بعد»؛(۵۶) «من اولین مسلمان از بین مردم بودم، پیامبرصلی الله علیه وآله روز دوشنبه مبعوث شد و من با او روز سه شنبه نماز گذاردم، و همراه با او هفت سال نماز به جای آوردم، تا عده‌ای وارد در اسلام شدند و خداوند متعال از آن وقت دینش را تأیید کرد.»

ب) حبه عرنی از امام علی‌علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «انا أول من اسلم مع النبیّ‌صلی الله علیه وآله»؛(۵۷) «من اول کسی هستم که با رسول خداصلی الله علیه وآله اسلام آورد.»

ج) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «اُنزلت النبوهٔ علی النبیّ‌صلی الله علیه وآله یوم الاثنین و أسلمت غداهٔ یوم الثلثاء، فکان النبی‌صلی الله علیه وآله یصلّی و أنا إصلّی عن یمینه و ما معه أحد من الرجال غیری»؛(۵۸) «نبوت بر پیامبرصلی الله علیه وآله روز دوشنبه نازل شد و من صبح روز سه شنبه اسلام آوردم. پیامبرصلی الله علیه وآله نماز می‌خواند و من در طرف راست او نماز می‌خواندم در حالی که با او کسی غیر از من نبود.»

د) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «آمنت قبل الناس سبع سنین»؛(۵۹) «من هفت سال قبل از دیگران ایمان آوردم.»

ه) حبهٔ بن جوین می‌گوید: «سمعت علیاًصلی الله علیه وآله یقول: عبدت اللَّه مع رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله قبل أن یعبده رجل من هذه الأمهٔ خمس سنین – أو سبع سنین –»؛(۶۰) «از علی‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خدا را همراه رسول خداصلی الله علیه وآله

عبادت کردم پنج یا هفت سال قبل از آنکه کسی از این امت خدا را عبادت کرده باشد.»

و) نسایی از امام علی‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «ما اعرف احداً من هذه الأمهٔ عبد اللَّه بعد نبیّنا غیری، عبدت اللَّه قبل ان یعبده احد من هذه الأمهٔ تسع سنین»؛(۶۱) «کسی از این امت بعد پیامبرش را نمی‌شناسم که غیر از من خدا را عبادت کرده باشد. من خدا را عبادت کردم نه سال قبل از آنکه از این امت کسی او را عبادت کرده باشد.»

ز) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود ...: « أنشدکم باللَّه الّذی لا إله الّا هو، أفیکم أحد وحّد اللَّه قبلی؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۶۲) ...« شما را به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند! آیا در میان شما کسی هست که خداوند را قبل از من به وحدانیّت شناخته باشد؟ گفتند: بار خدایا! هرگز.»

ح) حبه عرنی می‌گوید: «سمعت علیاًعلیه السلام یقول: أنا أوّل من صلّی مع النبیّ‌صلی الله علیه وآله»؛(۶۳) «از علی‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: من اولین کسی هستم که همراه با پیامبرصلی الله علیه وآله نماز گذارد.»

ط) عبداللَّه نجیّ می‌گوید: از علی بن ابی طالب‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «صلّیت مع رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله قبل أن یصلّی معه أحد من الناس ثلاث سنین»؛(۶۴) «همراه رسول خداصلی الله علیه وآله نماز گذاردم سه سال قبل از آنکه کسی از مردم با او نماز گذارد.»

ی) و نیز نقل شده که حضرت علی‌علیه السلام فرمود: «صلّیت مع رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله کذا و کذا، لا یصلّی معه غیری إلّا خدیجهٔ»؛(۶۵) «همراه رسول خداصلی الله علیه وآله مدتی نماز گذاردم در حالی که با او کسی غیر از خدیجه نماز نمی‌خواند.»

ص) عباد اسدی می‌گوید: از علی‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود ...: « و لقد صلیت قبل الناس سبع سنین»؛(۶۶ ...) « من هفت سال قبل از مردم با پیامبرصلی الله علیه وآله نماز گزاردم.»

ل) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «أنشدکم باللَّه! هل فیکم أحد صلّی للَّه قبلی و صلّی القبلتینّ قالوا: اللّهم لا»؛(۶۷) «شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی هست که برای خدا قبل از من نماز گذارده و به دو قبله نماز خوانده باشد؟ گفتند: بار خدایا! هرگز.»

۲ – استدلال به برادری با پیامبرصلی الله علیه وآله

الف) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «أنا عبد اللَّه و أخو رسول اللَّه »؛(... ۶۸) «من بنده خدا و برادر رسول اویم.»

ب) زید بن وهب می‌گوید: «کنّا ذات یوم عند علیّ‌علیه السلام فقال: أنا عبد اللَّه و أخو رسوله، لا یقولها بعدی إلّا کذّاب. فقال رجل من غطفان: واللَّه لأقولنّ لکم کما قال هذا الکذّاب!! أنا عبد اللَّه و أخو رسوله. قال: فصُرِع فجعل یضطرب، فحمله أصحابه »؛(... ۶۹) «ما روزی نزد علی‌علیه السلام بودیم که فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم، که بعد از من کسی به جز کذّاب آن را ادعا نمی‌کند. شخصی از قبیله غطفان گفت: به خدا سوگند! من می‌گویم همین را که این کذّاب گفت!! من بنده خدا و برادر رسول اویم. راوی گفت: همان وقت او بر زمین خورد و شروع به دست و پا زدن نمود که اصحابش او را برداشتند »....

ج) ترمذی و دیگران از امام علی‌علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «آخی رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله بین أصحابه، فقلت: یا رسول اللَّه! آخیت بین اصحابک و ترکتنی فرداً لا أخ لی؟! فقال: إنّما اخترتک لنفسی، أنت أخی فی الدنیا و الآخرهٔ، و أنت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی »؛(... ۷۰) «رسول خداصلی الله علیه وآله بین اصحابش عقد اخوت بست. عرض کردم: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی ولی مرا تنها بدون برادر گذاشتی؟ پیامبر فرمود: همانا تو را برای خود انتخاب کردم، تو برادر من در دنیا و آخرت هستی و تو نزد من به منزله هارون نزد موسی می‌باشی.»

د) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که در احتجاج خود بر اهل شورا فرمود: «أنشدکم باللَّه! أفیکم أحد أخو رسول اللَّه‌صلی الله علیه

وآله غیری؟ إذ آخی بین المؤمنین؛ فآخی بینی و بین نفسه، و جعلنی منه بمنزلهٔ هارون من موسی إلاّ أنّی لست نبیّ؟ قالوا: لا»؛(۷۱) «شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی هست به جز من که برادر رسول خداصلی الله علیه وآله باشد؟ آن زمان که بین مؤمنان عقد اخوت بست و بین من و خودش نیز عقد برادری بست و مرا نزد خود به منزله هارون نزد موسی قرار داد جز آن که من پیامبر نیستم؟ گفتند: هرگز.»

۳ – استدلال به حدیث «طیر»

الف) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که در احتجاج خود با قوم فرمود: «نشدتکم باللَّه! أفیکم أحد أحبّ إلی اللَّه و إلی رسوله منّی، ...و یوم الطائر إذ یقول: اللّهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یأکل معی. فجئت فقال: اللّهم و إلی رسولک، اللّهم و إلی رسولک، غیری؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۷۲) «شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی هست که نزد خدا و رسولش از من محبوب‌تر باشد...؟ و روز پرنده آن زمان که فرمود: بار خدایا! محبوب‌ترین خلقت را نزد من بفرست تا همراه من از آن پرنده تناول کند. من آمدم، حضرت فرمود: بار خدایا! به سوی رسولت! بار خدایا به سوی رسولت؟، غیر از من؟ گفتند: بار خدایا! هرگز.»

ب) و نیز از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «أهدی لرسول‌اللَّه‌صلی الله علیه وآله طیر یقال له الحباری فوضعت بین یدیه – و کان أنس بن مالک یحجبه – فرفع النبیّ‌صلی الله علیه وآله یده إلی اللَّه ثم قال: اللّهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یأکل معی من هذا الطیر. قال: فجاء علیّ فاستأذن فقال له أنس: إنّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یعنی علی حاجهٔ. فرجع، ثم دعا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله [الثانیهٔ فجاء علیّ فاستأذن فقال انس: إنّ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله علی حاجهٔ] فرجع. ثم دعا الثالثهٔ فجاء علیّ فأدخله، فلمّا رآه رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله قال: اللّهم والیّ. فأکل معه. فلمّا اکل رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله خرج علیّ. قال أنس: اتبعت علیاً فقلت: یا أبا حسن! استغفر لی فإنّ لی إلیک ذنباً و إنّ عندی بشارهٔ. فأخبرته بما کان من النبیّ‌صلی الله علیه وآله فحمد اللَّه و استغفر لی و رضی عنّی أذهب ذنبی عنده بشارتی إیاه»؛(۷۳) «برای رسول خداصلی الله علیه وآله پرنده‌ای به نام حباری هدیه آورده و نزد او گذاردند. در آن هنگام انس بن مالک دربان حضرت بود. پیامبرصلی الله علیه وآله دستان خود را به سوی خداوند بلند کرده عرض نمود: بار خدایا! محبوب‌ترین خلقت به سوی تو را نزد من بفرست تا با من از این پرنده بخورد. راوی می‌گوید: علی‌علیه السلام آمد و اجازه گرفت، ولی انس گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله مشغول کاری است و حضرت بازگشت. بار دوّم پیامبرصلی الله علیه وآله دعا کرد، حضرت علی‌علیه السلام آمد و اجازه خواست، انس گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله مشغول کاری است. بار سوم پیامبرصلی الله علیه وآله دعا کرد، علی‌علیه السلام آمد و این بار او را راه داد. و چون حضرت‌صلی الله علیه وآله او را دید فرمود: بار خدایا! نزد من آی. و حضرت علی‌علیه السلام همراه پیامبرصلی الله علیه وآله آن غذا را خوردند. بعد از صرف غذا حضرت علی‌علیه السلام از منزل خارج شد. انس می‌گوید: من به دنبال او رفتم و عرض کردم! ای ابوالحسن! از تقصیر من در گذر؛ زیرا که در حق تو گناهی انجام داده‌ام ولی برای تو بشارتی دارم، و آنچه را که پیامبرصلی الله علیه وآله درباره او سه بار فرموده بود بازگو کردم. حضرت علی‌علیه السلام خدا را سپاس گفته و برای من استغفار نمود و به جهت بشارتی که به او دادم از من راضی شد.»

۴ – استدلال به حدیث «رایه»

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که در احتجاج خود با قوم فرمود: «نشدتکم باللَّه! أفیکم أحد أحبّ إلی اللَّه و إلی رسوله منّی، إذ دفع الرایهٔ إلیّ یوم خیبر فقال: لأعطینّ الرایهٔ إلی من یحبّ اللَّه و رسوله و یحبّه اللَّه و رسوله ...؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۷۴) «شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی هست که نزد خدا و رسولش از من محبوب‌تر باشد آن زمان که پرچم را در روز خیبر به من سپرد و فرمود: آن را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد ...؟ گفتند: بار

خدایا! هرگز.»

۵ – استدلال به حدیث «سدّ ابواب»

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «إنّ موسی سأل ربّه أن یطهّر مسجده بهارون و إنّی سألت ربّی أن یطهّر مسجدی بک و بذریّتک، ثم أرسل إلی أبی بکر: أن سدّ بابک، فاسترجع ثم قال: سمعاً و طاعهٔ، فسدّ بابه: ثم أرسل إلی عمر، ثم أرسل إلی العباس بمثل ذلک، ثم قال رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: ما أنا سددت أبوابکم و فتحت باب علیّ، و لکنّ اللّه فتح باب علیّ و سدّ أبوابکم»؛ (۷۵) «همانا موسی از پروردگارش خواست تا مسجدش را برای هارون پاک گرداند، و من هم از پروردگارم خواسته‌ام تا مسجدم را برای خود و ذریه‌ام پاک کند. آن‌گاه کسی را نزد ابوبکر فرستاد که درب خانه‌اش را [به سوی مسجد] ببندد ابوبکر کلمه استرجاع [انّا للّه و انّا الیه راجعون] را بر زبان جاری ساخت سپس گفت: گوش داده و اطاعت می‌کنم، و لذا درب خانه‌اش را بست. آن گاه کسی را نزد عمر و کس دیگری را به نزد عباس فرستاد تا درب خانه خود را به طرف مسجد ببندند. سپس فرمود: من درب خانه‌های شما را نبستم و درب خانه علی را باز نگذاشتم، بلکه خدا بود که درب خانه علی را باز گذاشته و درب های شما را بست.»

۶ – استدلال به مجاهده در راه خدا

الف) از امام علی‌علیه السلام نقل شده که در احتجاج خود روز شورا فرمود: «أفیکم أحد کان أقتل لمشرکی قریش عند کلّ شدیدهٔ تنزل برسول اللّه‌صلی الله علیه وآله منّی؟ قالوا: اللّهم لا»؛(۷۶) «آیا در میان شما کسی هست که از من بیشتر مشرکان قریش را هنگامی که شداید بر رسول خداصلی الله علیه وآله نازل می‌شد، کشته باشد؟ گفتند: بار خدایا! هرگز.»

ب) و نیز نقل شده که فرمود: «لمّا انهزم الناس یوم احد عن رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله لحقنی من الجزع علیه ما لم أملک نفسی، و کنت أمامَه أضرب بسیفی بین یدیه، فرجعت أطلبه فلم اره، فقلت: ما کان رسول اللّه لیفرّ، و ما رأیته فی القتلی، و اظنّه رُفع من بیننا الی السماء، فکسرت جفنَ سیفی، و قلت فی نفسی لأُقاتلنّ به عنه حتی أُقتل، و حملت علی القوم، فأفرجوا، فإذا أنا برسول اللّه‌صلی الله علیه وآله قد وقع علی الأرض مغشیا علیه، فقمت علی رأسه، فنظر الیّ و قال: ما صنع الناس یا علیّ؟

فقلت: کفروا یا رسول اللّه! و ولّوا الدبر من العدو و اسلموک. فنظر النبیّ‌صلی الله علیه وآله الی کتیبهٔ قد أقبلتْ إلیه، فقال لی: رُدَّ عنّی یا علی هذه الکتیبهٔ. فحملت علیها بسیفی، أضربها یمینا و شمالاً حتی ولّوا الأدبار. فقال لی النبی‌صلی الله علیه وآله: أما تسمع یا علیّ مدیحک فی السماء، إنّ ملکاً یقال له رضوان ینادی: لا سیف إلّا ذوالفقار و لا فتی إلّا علیّ. فبکیت سروراً، و حمدت اللّه سبحانه علی نعمته»؛(۷۷) «چون مردم در جنگ احد از دور رسول خداصلی الله علیه وآله پراکنده شدند چنان به جزع و تعب افتادم که نتوانستم خود را کنترل نمایم. من در جلوی پیامبر بودم و با شمشیرم در مقابل حضرت از او دفاع می‌کردم. برگشتم و او را دنبال کردم ولی او را ندیدم. با خود گفتم: هرگز رسول خداصلی الله علیه وآله فرار نمی‌کرد و او را در بین کشته‌ها نیافتم، و گمان کردم که از میان ما به سوی آسمان رفته است. روکش شمشیرم شکست و با خود گفتم در راه او می‌جنگم تا کشته شوم و لذا بر آنان حمله کردم تا راه را باز نمودم، که ناگاه رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که بر زمین افتاده و بیهوش شده است. بر بالین سر او ایستادم. حضرت به من نظر کرد و فرمود: مردم چه کردند ای علی؟!

عرض کردم: کافر شدند ای رسول خدا! آن‌ها به جنگ پشت کرده و تو را تسلیم دشمن نمودند، پیامبرصلی الله علیه وآله نظرش به گروهی از دشمن افتاد که به سوی او می‌آیند، به من فرمود: ای علی آنان را از من دور کن. من با شمشیرم بر آنان از طرف راست و چپ حمله کردم و همگی را فراری دادم. پیامبرصلی الله علیه وآله به من فرمود: ای علی! آیا مدحت را در آسمان می‌شنوی؟ ملکی به نام " رضوان " صدا می‌زند: شمشیری به جز ذوالفقار نیست و جوان‌مردی به جز علی نمی‌باشد. من از شادی گریستم و خدا را بر

نعمتش شکر گذاردم.»

۷ – استدلال به بت شکن بودن

ابو مریم نقل کرده که علی بن ابی طالبعلیه السلام فرمود: «انطلقت أنا و النبیّصلی الله علیه وآله حتّی أتینا الکعبهٔ، فقال لی رسول اللّٰهصلی الله علیه وآله: اجلس و صعد علی منکبی فذهبت لأنهض به فرأی منّی ضعفاً، فنزل و جلس لی نبی اللّٰهصلی الله علیه وآله و قال: اصعد علی منکبی. قال: فصعدت علی منکبیه. قال: فنهض بی. قال: فانه یخیل الیّ انّی لو شئت لنلت أفق السماء حتی صعدت علی البیت و علیه تمثال صفر أو نحاس فجلعت ازاوله عن یمینه و عن شماله و بین یدیه و من خلفه حتی إذا استمکنت منه. قال لی رسول اللّٰهصلی الله علیه وآله: اقذف به فقذفت به فتکسر کما تتکسر القواریر ثم نزلت فانطلقت أنا و رسول اللّٰهصلی الله علیه وآله نستبق حتی توارینا بالبیوت خشیهٔ ان یلقانا أحد من الناس»؛(۷۸) «من و پیامبرصلی الله علیه وآله حرکت کرده تا به [کنار]کعبه رسیدیم. رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود: بنشین، آنگاه بر دوش من سوار شد، من خواستم که برخیزم حضرت در من ضعفی مشاهده کرد لذا پایین آمد و برای من نشست و فرمود: بر دوشم بالا برو. می‌فرماید: بر دوش حضرت بالا رفتم و او مرا بالا برد. حضرت علیعلیه السلام می‌فرماید: به گمانم آمد که اگر بتوانم می‌توانم به افق آسمان برسم تا اینکه بر روی بام کعبه رفتم در حالی که بر آن تمثال هایی از طلا و مس بود. آن‌ها را به طرف راست و چپ انداخته و جلو و عقب نمودم تا اینکه بر آن‌ها مسلط شدم. پیامبرصلی الله علیه وآله به من فرمود: آن‌ها را خرد کن. من شروع به شکستن آن‌ها همانند کوزه نمودم و سپس پایین آمدم، و با رسول خداصلی الله علیه وآله در فرار کردن مسابقه گذاشتم تا اینکه در خانه‌ها مخفی شدیم تا کسی ما را مشاهده نکند.»

۸ – استدلال به حدیث «نور»

از امام علیعلیه السلام نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خلقت انا و علیّ من نور واحد»؛(۷۹) «من و علی از یک نور آفریده شده‌ایم.»

۹ – استدلال به ابلاغ سوره برائت

از امام علیعلیه السلام نقل شده که فرمود: «لمّا نزلت عشر آیات من براءهٔ علی النبیّصلی الله علیه وآله دعا النبیّصلی الله علیه وآله أبابکر فبعثه بها لیقرأها علی أهل مکهٔ، ثم دعانی النبیصلی الله علیه وآله فقال لی: أدرک أبابکر. فحیث لقیتَه فَخُذ الکتاب منه، فأذهب به إلی أهل مکهٔ فاقرأه علیهم.

فلحقته بالجحفهٔ و أخذت الکتاب منه و رجع أبوبکر إلی النبیّصلی الله علیه وآله فقال: یا رسول اللّٰه! نزل فیّ شیء؟ قال: لا ولکن جبریل جاءنی فقال: لن یؤدّی عنک إلاّ أنت أو رجل منک»؛(۸۰) «چون ده آیه از سوره برائت بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد حضرت ابابکر را خواست و او را با آن آیه‌ها فرستاد تا بر اهل مکه بخواند. سپس مرا خواست و فرمود: ابوبکر را دریاب، و چون او را ملاقات کردی نامه را از او بگیر و خودت آن را برای اهالی مکه ببر و برای آنان قرائت کن. حضرت علیعلیه السلام می‌فرماید: من به دنبال ابوبکر رفته و او را در جحفه یافتم و نامه را از او گرفتم.

ابوبکر به سوی پیامبرصلی الله علیه وآله بازگشت و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا درباره من چیزی نازل شده است؟ حضرت فرمود: هرگز، ولی جبرئیل نزد من آمد و فرمود: این آیات را تنها تو و یا مردی مثل تو می‌تواند ابلاغ نماید.»

۱۰ – استدلال به محوریت محبت او در ایمان

زرّ بن حبیش می گوید: «سمعت علیاً یقول: والذی فلق الحبهٔ و برأ النسمهٔ إنّه لعهد النبیّ‌صلی الله علیه وآله إلیّ أن لا یحبّک إلاّ مؤمن و لا یبغضک إلاّ منافق»؛(۸۱) «امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را بر بالای منبر مشاهده کردم و شنیدم که می‌فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و عالم را خلق کرد! این عهدی است از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله به من که تو را جز مؤمن دوست ندارد، و نیز به جز منافق تو را دشمن ندارد.»

۱۱ – استدلال به برتری خویش

الف) متقی هندی به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «أنا أتقاکم للّه و أعلمکم لحدود اللّه»؛(۸۲) «من باتقواترین شما از خدا و داناترین شما نسبت به حدود اویم.»

ب) ابن ابی الحدید چنین نقل کرده است: «جاؤا بعلیّ و معها بنو هاشم، و علیّ یقول: أنا عبداللّه و أخو رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله، حتی انتهوا به إلی أبی بکر فقیل له: بایع، فقال: أنا أحق بهذا الأمر منکم، لا ـ أبایعکم و أنتم أولی بالبیعهٔ لی »؛(... ۸۳) «علی‌علیه السلام را همراه بنی‌هاشم آوردند در حالی که می‌فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم، تا این که او را نزد ابوبکر بردند، به او گفته شد: بیعت کن، فرمود: من از شما به امر خلافت سزاوارترم، با شما بیعت نمی کنم بلکه شما سزاوارتر به بیعت با من هستید... .»

ج) متقی هندی از امام علی‌علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «بایع الناس لأبی‌بکر و أنا – واللّه – أولی بالأمر منه، و أحقّ به منه، فسمعت و أطعت مخافهٔ أن یرجع الناس کفاراً»؛(۸۴) «مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که – به خدا سوگند – من سزاوارتر و مستحق تر از او به امر خلافت بودم، ولی شنیدم و اطاعت کردم چرا که ترسیدم که مردم به کفر برگردند.»

د) ابن ابی الحدید درباره قصه شورا می‌نویسد: «أنّ عمر لمّا قال: کونوا مع الثلاثهٔ التی عبدالرحمن فیها، قال ابن عباس لعلیّ‌علیه السلام: ذهب الأمر منّا، الرجل یرید أن یکون الأمر فی عثمان، فقال علی‌علیه السلام: و أنا أعلم ذلک، ولکنّی أدخل معهم فی الشوری؛ لانّ عمر قد أهلّنی الآن للخلافهٔ، و کان قبل ذلک یقول: إنّ رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله قال: إنّ النبوهٔ و الامامهٔ لا یجتمعان فی بیت، فأنا أدخل فی ذلک لأُظهر للناس مناقضهٔ فعله لروایته»؛(۸۵) «عمر چون که گفت: با سه نفری باشید که عبدالرحمن در آن‌ها هست، ابن عباس به علی‌علیه السلام عرض کرد امر خلافت از دست ما رفت، او می‌خواهد که خلافت به عثمان برسد. علی‌علیه السلام فرمود: من این مطلب را می‌دانم ولی به این جهت داخل شورا شدم که دیدم عمر الآن مرا اهل برای خلافت می‌داند در حالی که قبل از آن می گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: نبوت و امامت در یک خانه جمع نمی‌شود. من داخل آن شدم تا به مردم بفهمانم عملکرد عمر با روایتش تناقض دارد.»

صفات و خصایص پیروان غدیر

صفات و خصایص پیروان غدیر

برخی ادعا می کنند که ما شیعه امام علی‌علیه السلام و امام جعفر صادق‌علیه السلام هستیم ولی در عمل از آن حضرات چندان پیروی نمی‌کنند و تنها به حرف دل خوش کرده‌اند. مخالفان از ادیان و مذاهب دیگر هنگامی که به اعمال مدّعیان تشیّع نگاه می کنند به تشیّع بدبین شده و از آن اعلان تنفّر می‌نمایند، خیال می کنند که تشیّع همین اعمالی است که در اشخاص مدّعیان آن تبلور یافته است، در حالی که این چنین نیست، شیعه آن گونه که امامان شیعه فرموده‌اند، خصوصیات و صفاتی دارد که برخی از آنان در اصل مسلمان بودن او دخیل بوده و برخی نیز دلالت بر کمال او دارد. شیعه واقعی و کامل کسی است که در تمام صفات حسنه، بارز و

نمونه باشد. در این بخش به ذکر صفات و خصوصیاتی که در کلمات اهل بیت‌علیهم السلام برای شیعیانشان آمده می‌پردازیم.

صفات پیروان غدیر

۱ – عن الامام الصادق‌علیه السـلام: «شیعتنا اهل الورع والاجتهاد، واهل الوفاء والأمانهٔ، و اهل الزهد والعبادهٔ، اصحاب احدی وخمسین رکعهٔ فی الیوم واللیلهٔ، القائمون باللّیل، الصائمون بالنهار، یزکّون اموالهم، ویحجّون البیت، ویجتنبون کلّ محرّم»؛(۸۶) امام صادق‌علیه السـلام فرمود: «شـیعیان مـا اهل ورع و کوشـش و اهل وفا و امانت‌داری و اهل زهـد و عبادتنـد. شـبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می‌خواننـد، (یعنی غیر از نمازهـای واجب، نوافـل را نیز انجـام می‌دهنـد). آن‌هـا شب را به عبـادت پرداخته و روزهـا را روزه دارنـد. زکات اموال خود را می‌پردازند و حج به جا آورده و از هر کار حرامی پرهیز می‌کنند».

۲ – وعنه‌علیه السـلام: «شـیعتنا من قدّم مااسـتحسن وامسک ما اسـتقبح، واظهر الجمیل، و سارع بالامر الجلیل، رغبهٔ الی رحمهٔ الجلیل، فـذلک منّا والینا ومعنا حیثما کنّا»؛(۸۷) و نیز فرمود: «شـیعیان مـا کسانی هسـتند که پیشـتاز در کارهای خوب بوده و از کارهای قبیح خودداری می‌نماینـد، کارهـای زیبـا را آشـکار کرده و نسبت به امر جلیل سـرعت می‌نماینـد، و این به جهت رغبت به رحمت جلیل است، این چنین شخصی از ما است و به سوی ما منسوب بوده و با ما است، هر کجا که ما هستیم».

۳ – وعن الامـام الباقرعلیه السـلام: «ما شـیعتنا الاّ من اتّقی اللَّه وأطاعه، وماکانوا یعرفون الاّ بالتواضع والتخشّع وأداء الأمانـهٔ وکثرهٔ ذکر اللَّه»؛(۸۸) «امام باقرعلیه السـلام فرمود: «شیعیان ما فقط کسانی هستند که خدا ترس بوده و او را اطاعت کنند. آنان معروف به تواضع و خشوع و ادای امانت و کثرت یاد خدایند».

۴ – وعنه‌علیه السـلام ایضاً: «انّما شـیعهٔ علیّ من عفّ بطنه وفرجه، واشتدّ جهاده، وعمل لخالقهٔ، ورجاء ثوابه، وخاف عقابه، فاذا رأیت اولئک فاولئک شیعهٔ جعفر»؛(۸۹) امام صادق‌علیه السـلام فرمود: «همانا شـیعه علی کسـی است که شـکم و فرج او عفیف بوده و در جهـاد ثابت قـدم باشـد. تنها برای خالقش کار کنـد و امیـد ثواب او را داشـته و از عقاب او خائف باشـد. هر گاه چنین اشخاصـی را دیدی آن‌ها شیعه جعفرند».

۵ – وعنه‌علیه السـلام: «انّما شیعتنا یعرفون بخصالٍ شتی: بالسخاء والبذل للإخوان و بأن‌یصلّوا الخمسین لیلاً ونهاراً»؛(۹۰) «و نیز فرمود: «همانا شـیعیان ما به خصلت‌هایی چند شناخته می‌شوند؛ سخاوت و بخشش نسبت به برادران، و به این که پنجاه رکعت نماز در شبانه روز می‌خوانند».

۶ – وعن الامام الباقرعلیه السـلام: «لاتذهب بکم المذاهب، فواللَّه ما شـیعتنا الاّ من اطاع اللَّه عزّوجلّ»؛(۹۱) امام باقرعلیه السلام فرمود: «مذاهب گوناگون شما را به بیراهه نبرند، به خدا سوگند! شیعیان ما تنها کسانی هستند که خداوند عزّوجلّ را اطاعت می‌کنند».

۷ – وعن الامـام علی‌علیه السـلام: «شـیعتنا المتباذلون فی ولایتنا، المتحابّون فی مودّتنا المتزاورون فی احیاء امرنا، الـذین ان غضـبوا لم یظلموا، وان رضوا لم یسرفوا، برکهٔ علی من جاوروا، سلم لمن خالطوا»؛(۹۲) امام علی‌علیه السلام فرمود: «شیعیان ما کسانی هستند که در راه ولایت ما از خود بذل و بخشـش نشان می‌دهند، و در راه مودّت ما همدیگر را دوست دارند. به جهت زنده نگهداشـتن امر ما به زیارت یکدیگر می‌روند. در حال غضب به کسـی ظلم نمی‌کنند، و در صورت رضا اسراف نمی‌نمایند. برای همسایگان خود مایه برکتند، و با کسانی که معاشرت می‌کنند پیام‌آوران صلح و صفا و صمیمیّتند».

۸ – وعن الامـام علی‌علیه السـلام: «شـیعتنا هم العـارفون بـاللَّه، العـاملون بـأمر اللَّه، أهل الفضائل، الناطقون بالصواب، مأکولهم القوت، وملبسـهم الاقتصاد، ومشیهم التواضع »؛(... ۹۳) و نیز فرمود: «شـیعیان ما همان عارفان به خـدا و عمل کننـدگان به امر خداینـد. آنان اهل فضایل و ناطقان به صوابند. به اندازه قوت خود می‌خورند، و در پوشش میانه‌رو بوده و هنگام راه رفتن متواضع‌اند ».…

۹ – عن عبداللَّه بن‌زیاد؛ قال: سلّمنا علی ابی‌عبداللَّه‌علیه السلام بمنی، ثمّ قلت: یابن رسول‌اللَّه! انّا قوم مجتازون لسنا نطیق هذا المجلس

منك كلّما أردناه، فأوصـنا؟ قال: عليكم بتقوى اللّه، وصـدق الحـديث، واداء الأمانة وحسن الصـحبة لمن صـحبكم، وافشاء السـلام، و اطعـام الطعـام، صـلّوا فى مساجـدهم، وعودوا مرضـاهم، واتّبعوا جنـائزهم، فانّ ابى حـدثنى: انّ شـيعتنا اهل البيت كانوا خيار من كانوا منهم، ان كـان فقيه كـان منهم، وان كـان امام كان منهم، وكـذلك (كونوا) احبّونا الى الناس ولاتبغّضونا اليهم»؛(۹۴) عبداللّه بن زياد مى‌گويد: خدمت امام صادق‌عليه السـلام در سـرزمين منى رسـيدم، بعد از سلام، به حضرت عرض كردم: اى فرزند رسول خداصلى الله عليه وآله! ما جماعتى هستيم كه هميشه توفيق شرفيابى خدمت شما را نداريم، ما را سفارش و وصيت نما. حضرت فرمود: «بر شما بـاد به تقواى الهى، و راستى در گفتـار و اداى امـانت، و بـا كسانى كه هم صـحبت مى‌شويـد معاشـرت خوب داشـته باشـيد. بلنـد به يكـديگر سـلام كرده و اطعام دهيد. در مساجد آن‌ها - اهل سـنت - نماز به جاى آورده و مريضان آنان را عيادت كرده و در تشـييع جنـازه آن‌ها شـركت نماييـد؛ زيرا پـدرم مرا حـديث فرمود كه همانا شيعيان ما اهل بيت، بهترين مردمانـد، اگر در ميان آن‌ها فقيهى وجود دارد از آن‌هـاست و اگر امامى وجود دارد از ميان آن‌ها است، شـما نيز اين چنين باشـيد. كارى كنيـد كه محبّت مردم را به ما جلب نماييد نه آن‌كه كارى كنيد كه مردم به ما بدبين شوند و بغض ما را در دل بگيرند».

۱۰ - وهى حـديث عن الامام الكاظم‌عليه السـلام ...: « انّما شـيعة علىّ من صـدّق قوله فعله»؛(۹۵) امام كاظم‌عليه السـلام فرمود...: « همانا شيعه على كسى است كه قول او فعلش را تصديق نمايد».

۱۱ - وعن الامام الصادق‌عليه السـلام: «لو انّ شـيعتنا اسـتقاموا لصافحتهم الملائكة، ولأظلّهم الغمام، ولأشرقوا نهاراً، ولأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم، ولما سألوا اللّه شيئاً الّا أعطاهم»؛(۹۶) امام صادق‌عليه السلام فرمود: «اگر شيعيان ما استقامت مى‌كردند ملائكه با آن‌هـا مصـافحه مى‌كردنـد و ابرهـا بر سـرشان سـايه مى‌افكنـد، و در روز تحت اشـراق انـوار الهى بـوده و از بالاـى سـرشان و از زير پاهايشان متنعّم به نعمت‌هاى خداوند بودند، و از خداوند هر چيزى را كه سؤال و خواهش مى‌كردند به آن‌ها عطا مى‌نمود».

۱۲ - زيد شـحّام مى‌گويد: امام صادق‌عليه السلام به من فرمود: «به هر كس از شما كه مطيع من است و از من دستور مى‌گيرد، سلام برسان. من شـما را به تقواى خداوند عزّوجلّ و ورع در دينتان و كوشـش براى خدا و صدق گفتار و اداى امانت و سـجده طولانى و معاشـرت خوب با همسايگان، دعوت مى‌نمايم. محمّدصلى الله عليه وآله براى اين امور به سوى مردم فرستاده شد. كسانى كه شما را امين خود دانسته و چيزى را نزد شما به امانت گذارده اند، حق امانت را رعايت كنيد چه خوب باشد و چه بد؛ زيرا رسول خداصلى الله عليه وآله هميشه امر مى‌نمود به اداى نـخ و پارچه خياطى شده. از عشـيره خود صـله رحم نماييد، و در تشـييع جنازه آن‌ها حاضـر شويـد. مريض هاى آن‌ها را عيادت كنيـد و حقوق آنان را بپردازيـد. هر يك از شـما كه در دين خود ورع داشـته و راسـتگو بوده و اداى امانت نمايـد و با مردم خوش رفتار باشـد، گفته مى‌شود اين شـيعه جعفرى است، اين امر مرا خشـنود ساخته و گفته مى‌شود اين ادب جعفرى است. به خـدا سوگنـد! هر آينه حـديث گفت مرا پـدرم: همانـا شخصـى از شـيعيان على در ميـان قبيله خود زينت آنان است، از همه بهتر امانت‌دار بوده و به جا آورنده حقوق و راستگوترين مردم در گفتار است. وصيت هاى مردم و امانت‌هاى آنان نزد اوست. در بين عشيره از او سؤال مى‌شود و مى‌گويند: چه كسـى مثل فلانى است؟ او از همه بهتر امانت‌دار بوده و از همه راسـتگوتر در گفتار است».(۹۷)

پيروان غدير و همياری با برادران دينی

۱ - وعن الامام الباقرعليه السـلام - لبعض اصـحابه لمّا ذكر عنده كثرة الشـيعة: - «هل يعطف الغنىّ على الفقير؟ ويتجاوز المحسن عن المسـيىء؟ ويتواسون؟ قلت: لا، قال: ليس هؤلاء الشيعة، الشيعة من يفعل هكذا»؛(۹۸) شخصى خدمت امام باقرعليه السلام از كثرت و فراوانى شيعه سخن به ميان آورد، حضرت به او فرمود: «آيا غنى آن‌ها بر فقير عطوفت دارد؟ آيا نيكوكار از گنه‌كار مى‌گذرد؟ و آيا نسـبت به يكـديگر مواسـات و برابرى و برادرى دارنـد؟ راوى مى‌گويـد: عرض كردم: خير. حضـرت فرمـود: اينـان شـيعه به حسـاب

نمی‌آیند، شیعه کسی است که چنین کند».

۲ – عن محمد بن عجلان قال: «کنت عند ابی عبداللَّه فدخل رجل فسلّم، فسأله کیف من خلّفت من اخوانک؟ قال: فأحسن الثناء وزکّی وأطری. فقال له: کیف عیادهٔ أغنیائهم علی فقرائهم؟ فقال: قلیلهٔ، قال: فکیف صلهٔ أغنیائهم لفقرائهم؟ قال: قلیلهٔ، قال: وکیف مشاهدهٔ لفقرائهم فی ذات أیدیهم؟ فقال: انّک لتذکر اخلاقاً قلّ ما هی فیمن عندنا، قال: فقال: فکیف تزعم هؤلاء انّهم شیعهٔ»؛(۹۹) محمّد بن عجلان می‌گوید: «خدمت امام صادق‌علیه السلام بودم که شخصی وارد شد و سلام کرد. حضرت از او پرسید: برادران تو چگونه‌اند؟ او شروع به ستایش و تعریف از آنان نمود. حضرت به او فرمود: چگونه است عیادت اغنیا از فقرا؟ او در جواب گفت: کم است. حضرت فرمود: چگونه است مشاهده اغنیا نسبت به فقرا؟ عرض کردم: کم است. حضرت فرمود: چگونه است بخشش اغنیا نسبت به فقرائشان نسبت به آنچه که در دست دارند؟ او در جواب عرض کرد: شما از اخلاقی سؤال می‌نمایید که کمتر در میان مردم ما وجود دارد. حضرت فرمود: پس تو چگونه گمان می‌کنی که آن‌ها شیعه اند».

این‌ها پیروان واقعی غدیر نیستند؟!

۱ – عن الامام الصادق‌علیه السلام: «لیس من شیعتنا من قال بلسانه وخالفنا فی أعمالنا و آثارنا»؛(۱۰۰) امام صادق‌علیه السلام فرمود: «از شیعیان ما نیست کسی که به زبان خود چیزی بگوید ولی در اعمال و آثار با ما مخالفت کند».

۲ – وعنه‌علیه السلام ایضاً: «یا شیعهٔ آل محمد! انّه لیس منّا من لم یملک نفسه عند الغضب، ولم یحسن صحبهٔ من صحبه، ومرافقهٔ من رافقه، ومصالحهٔ من صالحه »؛(... ۱۰۱) و نیز فرمود: «ای شیعیان آل محمّد! از ما نیست کسی که هنگام غضب خود را حفظ نکند، و با کسی که همنشین می‌شود خوش زبان نبوده و با او مدارا ننماید و با کسی که تقاضای صلح کرده مصالحه نکند »....

۳ – وعنه‌علیه السلام ایضاً: «لیس من شیعتنا من یکون فی مصر یکون فیه آلاف ویکون فی المصر أورع منه» (۱۰۲)؛ «از شیعیان ما نیست کسی که اگر در شهری هزاران نفر است در بین آن‌ها باورع‌تر از او وجود داشته باشد».

۴ – وعنه‌علیه السلام ایضاً: «قوم یزعمون انّی امامهم، واللَّه ما أنا لهم بامام، لعنهم اللَّه ما کلّما سترت ستراً هتکوه، أقول: کذا وکذا، یقولون: انّما یعنی کذا وکذا، انّما أنا الامام من أطاعنی»؛(۱۰۳) «و نیز فرمود: «گروهی گمان می‌کنند که من امام آنانم، به خدا سوگند که من امام آن‌ها نیستم، خدا آن‌ها را لعنت کند، هر پوشش را که مستور کردم دریدند، من می‌گویم: چنین و چنان، آنان می‌گویند: مقصود او چنین و چنان است، همانا من امام کسی هستم که مرا اطاعت کند».(۱۰۴)

۵ – وعن الامام العسکری‌علیه السلام: قال رجل لرسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: فلان ینظر الی حرم جاره و ان أمکنه مواقعهٔ حرام لم یدع عنه، فغضب رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وقال: ایتونی به، فقال رجل آخر یا رسول اللَّه! انّه من شیعتکم ممّن یعتقد موالاتک وموالاهٔ علیّ‌علیه السلام ویتبرّأ من أعدائکما! فقال رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله: لاتقل؛(۱۰۵) امام حسن عسکری‌علیه السلام فرمود: «شخصی به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: فلانی به داخل خانه همسایه‌اش نگاه می‌کند، و هر گاه موقعیّت حرامی بر او پیدا شود از آن دست برنمی دارد. رسول خداصلی الله علیه وآله غضبناک شد و فرمود: او را نزد من آورید. شخصی دیگر که در مجلس حاضر بود، عرض کرد: ای رسول خداصلی الله علیه وآله! او از شیعیان شما است و از جمله کسانی است که معتقد به ولایت شما و موالات علی است و از دشمنان شما بیزاری می‌جوید! رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: نگو که او از شیعیان ماست، این دروغ است، همانا شیعیان ما کسانی هستند که ما را پیروی کرده و در اعمال از ما متابعت نمایند».

وظیفه پیروان غدیر در معاشرت با مردم

۱ – امام صادق‌علیه السلام فرمود: «ای جماعت شیعه! شما به ما منسوب هستید، زینت ما باشید، کاری نکنید که مردم با رفتار شما به

ما بدبین شوند».(۱۰۶)

۲ – و نیز فرمود: «خدا رحمت کند بنده ای را که ما را نزد مردم محبوب گرداند و باعث دشمنی مردم با ما نشود. به خدا سوگند اگر مردم محاسن کلمات ما را ببینند از هرچه عزیزتر خواهند شد و هرگز کسی نمی‌تواند به آن‌ها دسترسی پیدا کند».(۱۰۷)

۳ – و نیز فرمود: «ای عبد الاعلی ... سلام و رحمت خدا را بر شیعیان ما برسان و به آن‌ها از قول من بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که محبت مردم را به سوی خود و ما بکشاند به این که معروف را بر آن‌ها ظاهر کرده و منکر را از آنان دور نماید».(۱۰۸)

۴ – و نیز فرمود: «ای جماعت شیعه! زینت ما باشید و مایه بی آبرویی ما نشوید، به مردم سخن نیک بگویید. زبان‌های خود را حفظ کرده و از سخن زیادی و گفتار قبیح نگاه دارید».(۱۰۹)

۵ – «وعن الامام الهادیعلیه السلام – لشیعته: – اتّقوا اللّه وکونوا زیناً ولاتکونوا شیناً، جرّوا الینا کلّ مودّة، وادفعوا عنّا کلّ قبیح»؛ (۱۱۰) «امام هادیعلیه السلام خطاب به شیعیان خود فرمود: تقوا پیشه کنید و زینت ما باشید نه مایه بی آبرویی، هر دوستی و مودت را به سوی ما بکشید و از ما هر قبیحی را دفع نمایید».

پی نوشت ها

۱) سوره مائده، آیه ۵۵.

۲) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵.

۳) معرفة علوم الحدیث، حاکم نیشابوری، ص ۱۰۲.

۴) سوره مائده، آیه ۳.

۵) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰.

۶) در المنثور، ذیل آیه؛ شواهد التنزیل، ذیل آیه؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۸۶.

۷) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۵۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۲.

۸) مناقب خوارزمی حنفی، ص ۳۱۳، ح ۳۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۲۵۱.

۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷.

۱۰) اسد الغابة، ج ۳، ص ۴۶۹، رقم ۳۳۴۱ و ج ۶، ص ۱۳۰، رقم ۵۹۲۶.

۱۱) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۵۱۰، ح ۴۹۹۶.

۱۲) مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴.

۱۳) همان، ص ۸۸.

۱۴) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸.

۱۵) مسند احمد، ج ۴، ص ۳۷۰.

۱۶) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹.

۱۷) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ تاریخ دمشق، ج ۱، رقم ۱۳۳–۱۳۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۸۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۶۳؛ کنز العمال، ج۱۳، ص ۱۱۴؛ السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۸۶.

۱۸) نظم درر السمطین، زرندی، ص ۱۱۹.

۱۹) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲.

۲۰) مناقب، خوارزمی حنفی، ص ۲۲۲.

۲۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲۲) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۲.

۲۳) همان، ج ۱۲، ص ۳۴۹.

۲۴) مناقب، خوارزمی حنفی، ص ۶۴.

۲۵) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰.

۲۶) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۶؛ المعجم الصغیر، طبرانی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲۷) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲۸) المناقب، ابن مغازلی شافعی، ص ۱۱۲.

۲۹) تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۱۶، رقم، ۱۱۴۰.

۳۰) همان، ج ۴۲، ص ۴۳۲.

۳۱) المناقب، ابن مغازلی شافعی، ص ۱۱۲.

۳۲) کنز العمال، ج ۱، ص ۳۸۰.

۳۳) کتاب الفاضل، ص ۳.

۳۴) معرفهٔ الصحابه، مخطوط.

۳۵) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۵۲.

۳۶) همان.

۳۷) حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

۳۸) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱، ح ۳۸۰۷؛ تهذیب الآثار، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳۹) المناقب، ابن مغازلی شافعی، ص ۱۱۲.

۴۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۴و۱۲۵.

۴۱) المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۶۹؛ الریاض النضرهٔ، طبری، ج ۳، ص ۹۵؛ کنز العمال، ج۱۳، ص ۱۶۴.

۴۲) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲، ح ۳۶۳۸۹؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۲۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۸۴.

۴۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۶.

۴۴) همان، ج ۴۲، ص ۴۳۲.

۴۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۸۰؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۱.

۴۶) مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷؛ خصائص، نسایی، ص ۱۱۰و۱۱۱.

۴۷) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۵۱۹.

۴۸) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۶؛ انساب الأشراف، ج ۲، ص ۹۸؛ صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۱۷۰؛ خصائص نسایی، ص ۱۱۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۵؛ صواعق المحرقه، ص ۱۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۰.

۴۹) خصائص نسایی، ص ۸۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۶، ح ۴۶۳۵؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۱۷۶.

۵۰)

۵۱) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۷.

۵۲) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۲.

۵۳) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۵؛ مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۵.

۵۴) مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۴؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۳۵.

۵۵) تاریخ اصبهان، ابونعیم، ج ۲، ص ۱۶۵.

۵۶) مسند ابویعلی موصلی، ج۱، ص۳۲۸، رقم ۴۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۳۸، ص ۲۰۹، رقم۵.

۵۷) تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۱؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۵۶.

۵۸) شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۳۰۰.

۵۹) خصائص امیرالمؤمنین‌علیه السلام، نسایی، ص ۴۶.

۶۰) تاریخ دمشق، ج۴۲، ح ۳۰؛ مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۱۲؛ کنزالعمال، ج۱۳، ص۱۲۲.

۶۱) خصائص امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ص ۴۷.

۶۲) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۱؛ مناقب خوارزمی حنفی، ص ۳۱۴.

۶۳) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۳؛ خصائص، نسایی، ص ۴۲، رقم ۱.

۶۴) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳.

۶۵) الاستیعاب، حاشیه الاصابهٔ، ج ۳، ص ۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۲۰.

۶۶) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، رقم ۱۲۰؛ خصائص، نسایی، ص ۴۶؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲، رقم ۳۶۳۸۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲.

۶۷) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۱؛ المناقب، خوارزمی حنفی، ص ۳۱۴.

۶۸) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، رقم ۱۲۰؛ خصائص نسایی، ص ۴۶، رقم ۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۲.

۶۹) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۶۱؛ خصائص، نسایی، ص ۸۷؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱۲؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۹.

۷۰) صحیح ترمذی، ج۳،ص۱۶۹؛ صواعق المحرقه، ص۱۲۰؛ السیرهٔ الحلبیهٔ، ج۲،ص۹۱.

۷۱) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۲.

۷۲) تاریخ دمشق، ج ۴۲؛ ص ۴۳۲؛ مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۴.

۷۳) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۴۵.

۷۴) تاریخ دمشق، ج ۴۲؛ ص ۴۳۲.

۷۵) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۵.

۷۶) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳۴؛ مناقب، خوارزمی، ص ۳۱۴.

۷۷) مسند ابی یعلی موصلی، ج ۱، ص ۴۱۵، رقم ۵۴۶؛ اسد الغابهٔ، ج ۴، ص ۲۱؛ کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۴۲۶.

۷۸) مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴؛ السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۳، ص ۸۶؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۱.

۷۹) مودهٔ القربی، مودت هشتم.

۸۰) تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹.

۸۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۶؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۱؛ انساب الأشراف، ج ۲، ص ۹۷؛ خصائص، نسایی، ص ۱۰۴؛ مسند ابی یعلی موصلی، ج ۱، ص ۲۵۱، رقم ۲۹۱؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، ج ۱، ص ۶۱.

۸۲) کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۱۹، ح ۳۱۹۶۴.

۸۳) شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱.
۸۴) کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۴، ح ۱۴۲۴۳.
۸۵) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۹.
۸۶) بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۱۶۷، ح ۲۳.
۸۷) بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۱۶۹، ح ۲۹.
۸۸) تحف العقول، ص ۲۹۵.
۸۹) کافی، ج ۲، ص ۲۳۳.
۹۰) تحف العقول، ص ۳۰۳.
۹۱) کافی، ج ۲، ص ۷۳، ح ۱.
۹۲) کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۲۴.
۹۳) بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۲۹، ح ۹۶.
۹۴) مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۹۵۳۰.
۹۵) کافی، ج ۸، ص ۲۲۸، ح ۲۹۰.
۹۶) تحف العقول، ص ۳۰۲.
۹۷) کافی، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۵.
۹۸) بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۳۱۳، ح ۶۹.
۹۹) کافی، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۱۰.
۱۰۰) بحارالأنوار، ج ۶۸، ص ۱۶۴، ح ۱۳.
۱۰۱) تحف العقول، ص ۳۸۰.
۱۰۲) بحارالأنوار، ج ۶۸، ص ۱۶۴، ح ۱۳.
۱۰۳) پیشین.
۱۰۴) همان.
۱۰۵) تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۵.
۱۰۶) مشکاة الانوار، ص ۶۷.
۱۰۷) پیشین، ص ۱۸۰.
۱۰۸) بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۷، ح ۶۲.
۱۰۹) امالی صدوق، ص ۳۲۷، ح ۱۷.
۱۱۰) تحف العقول، ص ۴۸۸.

غدیر شناسی

مشخصات کتاب

عنوان : غدیر شناسی

پدیدآورندگان : دشتی، محمد، ۱۳۳۰-۱۳۸۰.(پدیدآور)

سرآغاز

بسم الله الرحمن الرحیم غـدیر، زلال حقیقت همیشه جاری است. شـیعه برای غدیر و غدیر، همه چیز شـیعه می باشد. غدیر، نام دیگر شیعه و تشیع است. شـیعه با غـدیر معنا پیدا کرد، و ماهیت وجودی خود را یافت که بدون غدیر، شیعه تشیع معنایی نخواهد داشت. غدیر رمز پایداری و تلاش و کوشـش جاودانه عاشـقان خداست. غدیر رمز و اکمال دین و اتمام نعمت پروردگاری است. غدیر علة العلل جاودانگی رسالت است. غدیر علت اصـلی تداوم دین و جاودانگی احکام الهی است. غدیر ریشه تمام فضیلت ها، شرافت ها، ارزشـها، و به تکامل رسـیدن هاست. غـدیر عامل اصـلی ایثارگریها، فـدا شـدن ها، فدائی دادن ها، شـهادت ها، سـربردار شدن ها، و عاشوراهـای مکرر تاریـخ است. چون غـدیر سامان یافت، عاشورا تحقق پـذیرفت. و عاشورائیان همیشه تاریـخ در تـداوم خط اسـلام ناب، و خط ولایت و غدیر، برای پای فشـردن در خط غدیر در تداوم وفاداریها، رعایت عهد و پیمان ها، به اسـتقبال شهادت رفتند و خواهنـد رفت. اگر غـدیر نبود، عشق می مرد و رسـالت ناتمام می مانـد. و گلواژه های شـهادت و ایثار بی معنا بود. و رسالت بـدون ولایـت در توطئه های مکرر خناسان فرو می خشـکید. آنگاه که رسالت با غـدیر همیشه جاری ولایت پیونـد خورد. دین الهی کامل شـد که فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم. امروز نیز غـدیر باوران عاشق شـهادت، ابر قدرتها را به سـقوط کشاندند و در عصـر اسـلحه های اتمی، همه سلاح های مدرن را با ایمان و خون، شکست دادند. و ترس را ترساندند و مرگ را خجل کردند. چه اینان پیرو امام غدیرند. امامی که در غدیر، بیعت عمومی مسلمانان برای رهبری او تحقق یافت و امامت او و فرزندان معصومش تا قیامت و رجعت، شناسانده شد و امت اسلامی با تحقق ولایت به ابدیت پیوند خورد، و عزت و سربلندی مسلمانان جاودانه گردید. و آینده نیز آن امام غـدیر است که بـا دست توانمنـد غـدیر بـاوران عـاشق، و منتظران تشنه زلاـل حقیقت غـدیر، بازسـازی خواهـد شـد. و زمین بـا نـور پروردگاری روشن خواهـد گشت و پس از طلوع آخرین خورشـید از سـلاله غدیر، غدیر باوران منتظر در رکاب او حاضـر شده و به پاکسازی زمین همت خواهنـد کرد. پس گذشـته ما با غدیر سامان یافت. و امروز و فردای ما در پرتوی غدیر نور می گیرد، معنا پیدا می کنـد به امیـد آن روز که فرزنـد راستین غـدیر، رمز و راز غـدیر را بر همگان باز گوید. انشاء الله قم، مؤ سـسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع) محمد دشتی

پیرامون غدیر

غدیر چه معنایی دارد؟

رود کوچکی که مقـدار کمی آب همواره در آن جاری باشـد. چون در صـحرای نزدیک «جحفه» رود کوچکی وجود داشت آن را به صحرای غدیر نام نهادند.

چرا حادثه عظیم بیعت مردم با امام علی با نام غدیر معروف شد؟

بیابان غـدیر خم پس از سـرزمین «جحفه» در ۳ میلی [۱] در مکه قرار دارد، و در آنجـا رود همیشه جـاری وجـود داشت، چون برای اعلام ولایت امام علی (ع) و بیعت ۱۲۰ هزار حاجی از زن و مرد، دو روز در آنجا توقف کردند، و در آن هوای گرم و کمبود آب، از آن رود کوچـک اسـتفاده می شـد، آن حادثه بزرگ به نام «غـدیر)) معروف شـد. از آن پس در نوشـته ها و گفته ها و شـعرهای گوناگون، روز بیعت عمومی مردم با حضرت امیرالمؤمنین (ع) با نام غدیر مطرح گردید.

آیا با نامهای دیگری نیز آمده است؟

نام معروف حادثه عظیم بیعت عمومی مردم با امام علی (ع) همان غدیر است اما با نامهای دیگری نیز مطرح شده است مانند: یوم الو لایه (روز اعلام ولایت) یوم البیعه (روز بیعت) یوم الدوح (روز بزرگ، که حادثه بزرگی در آن رخ داد، یا روزی که مردم در کنار درختان تنومند صحرای غدیر، از سایه های آن استفاده می کردند و سایبان برای خود درست نمودند.) [۲] .

حادثه عظیم در چه روزی تحقق یافت؟

روز پنجشنبه، سال دهم هجرت، هیجدهم ذی الحجه، درست هشت روز پس از عید قربان، در صحرای غدیر خم فرمان بیعت عمومی مردم با حضرت امیرالمؤمنین (ع) از طرف خدا و فرشته وحی صادر شد که: یا ایهاالرسول بلغ ماانزل الیک. [۳] . (ای پیامبر آنچه نسبت به ولایت علی (ع) به تو ابلاغ کرده ایم برای مردم بازگو)

پس از کدام مراسم مهمی غدیر شکل گرفت؟

پس از مراسم حج واجب، که مسلمانان بلاد اسلامی چون شنیدند، رسول خدا(ص) در این مراسم شرکت دارد، به گونه ای گسترده شرکت کردند، و چون آخرین حج رسول خدا(ص) و در روزهای آخر عمر آن حضرت بود آن را «حجه الوداع» نامیدند. شیخ کلینی روایت کرده است که حضرت رسول خدا(ص) بعد از هجرت ده سال در مدینه ماند و حج بجا نیاورد تا آنکه در سال دهم خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که: و اذن فی الناس بالحج یا توک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم. [۴] . (ای رسول خدا! در میان مردم برای سفر حج ندا در ده و همه را به مراسم حج فراخوان تا مردم پیاده و سواره و از راه دور بسوی تو آیند) پس امر کرد رسول خدا(ص) مؤ ذنان را که با آواز بلند به مردم اطلاع دهند که رسول خدا(ص) در این سال به حج می رود.

چرا در آخرین سفر حج پیامبر حماسه غدیر مطرح شد؟

هر پیامبری دارای جانشین و امام بوده و رسول خدا(ص) نیز می بایست جانشین و امامی داشته باشد که او را معرفی و برای او از مردم بیعت بگیرد، اما در کجا؟ و در میان کدام جمعیت؟ در کدام اجتماع عظیمی می شود مسئله بیعت برای امامت امام علی (ع) را بگوش مسلمانان جهان رساند؟ اجتماع عظیمی چون سفر حج، آن هم حجه الوداع، که همه مسلمانان از سراسر بلاد اسلامی به جهت حضور شخص پیامبر (ص) شرکت کرده بودند بهترین موقعیت بود.

حجه الوداع چیست؟ و کدام خاطره را در ذهن انسان تداعی می کند؟

شرکت رسول گرامی اسلام در مراسم حج سال دهم هجرت را «حجه الوداع» می نامند.زیرا دیگر پیامبر اسلام نتوانست به حج برود، آخرین سفر حج آن حضرت را وداع با حج نامیدند، و چون پس از مراسم حج آن سال در روز هیجدهم ذی الحجه در صحرای غدیر خم، ولایت امام علی (ع) و دیگر امامان معصوم شیعه تا قیام حضرت مهدی (ع) را مطرح کرد و از عموم مسلمانان بیعت گرفت، نام حجه الوداع، حادثه غدیر خم را در دلها زنده می کند.

چرا در شهر مکه یا عرفات و منی در مراسم حج بیعت با امیرالمؤمنین مطرح نگردید؟

فرمان الهی پس از خارج شدن از مکه به رسول خدا(ص) ابلاغ شد، و برخی از علل آن چنین است. اگر در مراسم شهر مکه یا عرفات یا منی این حقیقت مطرح می شد شاید جاذبه روز غدیر را نداشت و دلها و مغزها را بخود جذب نمی کرد، چون همه در حال عبادت و انجام مراسم بودند. اما پس از پایان مراسم حج و کوچ کردن حاجیان بسوی شهر و دیار خود، زمینه بیشتری برای بیعت با امام (ع) وجود داشت.

چرا در حادثه عظیم بیعت عمومی مسلمین با امیرالمؤمنین با نام غدیرمعروف شد؟

این یک امر طبیعی است. در تمام ملتها این شیوه نامگذاری رواج دارد، که گاهی یک حادثه تاریخی را با نام شهری یا خیابانی، یا کوهستانی، یا نام فرد خاصی مطرح می کنند. چون در صحرای سوزان غدیر خم، ۱۲۰ هزار حاجی از نظر آب در زحمت بودند و همه از یک رود کوچکی استفاده می کردند، آن حادثه بزرگ، و آن خاطره نورانی با نام آن رود کوچک «بنام غدیر)) با صحرای غدیر مشهور شد.

چرا در سرزمین جحفه این حادثه عظیم سامان یافت؟ آنجا چه امتیازی داشت؟

چون همه مسلمانان پس از مراسم حج برای رفتن به شهرهای خود تا سرزمین «جحفه» با یکدیگر همراه بودند، که از آنجا تقسیم شده هر یک بسوی شهر و دیار خود می رفتند. سرزمین جحفه چهار راهی است که مردم سرزمین حجاز را با دیگران از هم جدا می کند، از آنجا راهی بسوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق، و راهی بسوی مصر در غرب، و راهی بسوی یمن در جنوب وجود دارد. سرزمین اگر فرمان الهی تحقق نمی یافت، دیگر اجتماع بزرگی از همه مسلمانان بلاد اسلامی شکل نمی گرفت و همه پراکنده می شدند. و چون در آن روزگاری، رادیو، تلویزیون، ماهواره، تلکس خبری، تلگراف، وجود نداشت، ابلاغ پیام الهی به همه مسلمانان در تمام بلاد اسلامی غیر ممکن بود. پس امتیاز بزرگ سرزمین غدیر آن بود که می توانستند، مسلمانان بلاد اسلامی را در آنجا گرد هم آورند.

چرا در شهر مدینه، یا دیگر مراسم مذهبی بیعت با امیرالمؤمنین مطرح نشد؟

خداوند بزرگ صحرای غدیر را برگزید و علت آن بود که اگر در شهر مدینه یا دیگر مراسم مذهبی بیعت با ولایت مطرح می گردید، از حضور همه مسلمانان بلاد اسلامی خبری نبود و در محدوده مرزهای مشخص، یا زمان و مکان مشخص محصور می شود. در صورتی که در مراسم حج جهانی و شرکت مسلمانان همگانی است. پس برای جهانی شدن غدیر می بایست در مدینه یا دیگر مراسم یاد شده این مهم صورت نپذیرد.

چرا حجه الوداع برای این مهم انتخاب شد؟

چون سفر آخرین پیامبر (ص) بود و باید جانشین خود را معرفی می کرد، و اجتماع بی سابقه ای از مسلمانان دیگر بلاد اسلامی در آنجا گرد می آمدند، و همه مسلمانان پس از انجام مراسم حج در یک حالت معنوی، عبادی خاصی بودند، که آن حالات معنوی در دیگر اجتماعات یافت نمی شد و حجاج معمولا پس از بازگشت به وطن خود وقایع مهم سفر را بازگو و حکایت می کنند.

آیا حضرت امیرالمؤمنین در آغاز این سفر با پیامبر بود؟

خیر، امام علی (ع) از طرف رسول خدا(ص) در شهر یمن بود که عازم مکه شد، اما حضرت زهرا(س) از آغاز تا پایان سفر حجه

الوداع همواره با پیامبر بوده و حوادث و تحولات روز غدیر و پس از آن را شاهد بود.

در میان هموار جایگاه سخنرانی پیامبر را چگونه فراهم کردند؟

پیامبر خـدا(ص) دسـتور داد تا اشتران را خوابانـده و از جهاز شتران جایگاه بلنـدی برای سـخنرانی آماده سازنـد، بگونه ای که بتواند برای آن جمعیت انبوه سخن بگوید و همگان او را به روشنی بنگرد.

شمار مردم در آن اجتماع عظیم چقدر بود؟

تعـداد جمعیت انبوه روز غدیر را مختلف ثبت کرده اند، برخی ۱۲۴ هزار نفر و بعضی ۱۰۰ هزار، و بعضی ۹۰ هزار، و گروهی ۱۲۰ هزار نفر نوشته اند. [۵] .

اجتماع بزرگ غدیر چه ویژگیهایی داشت؟

ویژگیهای فراوانی داشت مانند: ۱ اجتماعی از تمام بلاد اسلامی بود. ۲ حاضران پس از اعمال حج با جاذبه های معنوی خاصی گرد هم آمدند. ۳ انگیزه اجتماع معنوی و با فرمان الهی بود. ۴ فراوانی این اجتماع در آن روزگاران بی نظیر بود.

آیا چنان اجتماع بزرگی را می شود در جای دیگری گرد آورد؟

نه هرگز!! زیرا ارتش های بزرگ آن روزگاران با همه فراخوانی و جمع آوری نیروها نمی توانستند آن تعداد از جمعیت را گرد هم آوردنـد، و با همه تلاش ۱۰ هزار یا ۱۵ هزار نفر را گرد می آورنـد. و دیگر اجتماعـات، جاذبه حضور پیامبر را نـداشت، و از جاذبه های معنوی حج برخوردار نبود.

پیرامون حادثه بزرگ غدیر

سخنرانی رسول خدا چگونه آغاز و پایان یافت؟

رسول خـدا (ص) پس از آنکه در جایگاه بلنـد سـخنرانی قرار گرفت. با حمد و سـتایش الهی و اعتراف گرفتن از حاضـران بحث را آغاز کرد و فرمود: شـما درباره من چگونه شـهادت می دهیم؟ همه مردم پاسخ دادند: شهادت می دهیم که تو فرمان خدا را ابلاغ و ما را به خوبیها دعوت کردی خـدا تو را پاداش نیکو دهـد. پیامبر (ص) فرمود: ایهاالناس من اولی الناس بالمؤ منین من انفسـهم؟ (ای مردم! چه کسـی نسبت به مؤ منان از خودشان سـزاوارتر است؟) همه پاسـخ دادند: خدا و پیامبر او دانا ترند. آنگاه پیامبر (ص) نزول فرشـته وحی و آخرین فرمان الهی پیرامون مومی مردم با علی (ع) و یازده فرزنـدانش را تا قیامت، مطرح و از همگان اقرار و اعتراف گرفت و همگان را به پخش این خبر و فرمان الهی، فرمان داد، و در پایان سـخنرانی، فرمان بیعت عمومی را صادر فرمود که همه زن و مرد حاضر در صحرای غدیر با امام علی (ع) بیعت کردند.

پیامبر، امام علی را چگونه برای بیعت معرفی کرد؟

پس از ابلاـغ ولایت امام علی (ع) و یازده امام دیگر از فرزنـدان او، آن حضـرت را به جایگاه بلنـد سـخنرانی فرا خوانـد، دست او را گرفت و بلنـد کرد به گونه ای که زیر بغل پیامبر (ص) پیدا شد و فرمود: فمن کنت مولاه فعلی مولاه [۶] . (پس هر کس را من رهبر

او می باشم، پس علی (ع) نیز رهبر اوست.)

اول کسی که با امام علی بیعت کرد چه کسی بود؟

پس از ابلاغ وحی، و فراخوان امام علی (ع) به جایگاه سخنرانی، اول کسی که دست علی (ع) را گرفت وبا آن حضرت بیعت کرد، شخص رسول خدا(ص) بود و سپس دیگران با امام بیعت کردند.

بیعت با امیرالمؤمنین از کی آغاز و تا چه زمانی بطول انجامید؟

امروز اخذ رای با نوشتن ورقه های مخصوص انتخابات انجام می گیرد، اما در آن روزگاران بگونه دیگری بود که دست در دست امام می گذاشتند و به او بعنوان رهبر سلام می کردند. که بیعت مردان از ظهر روز غدیر تا شب، و زنان تا پاسی از شب گذشته بطول انجامید. مرحوم شیخ عباس قمی اینگونه نقل می کند:حضرت رسول (ص) از منبر فرود آمد و آن وقت، نزدیک زوال بود در شدت گرما، پس دو رکعت نماز کرد. و مؤ ذن آن حضرت اذان گفت و مردم نماز ظهر را با آن حضرت بجا آوردند. پس به خیمه خود مراجعت فرمود و امر کرد خیمه ای برای حضرت امیرالمؤمنین (ع) در برابر خیمه آن حضرت بر پا کردند و حضرت امیرالمؤمنین (ع) در آن خیمه نشست. پس حضرت رسول خدا(ص) دستور داد تا مسلمانان فوج فوج به خدمت آن حضرت رفته و بگویند: «اسلام علیك یا امیرالمؤمنین» پس مردان چنین کردند. آنگاه امر فرمود تا همسران آن حضرت و زنان مسلمانان که همواره بودند بروند و با امام علی (ع) بیعت کنند. [۷] .

اگر در آن روز بیعت با امام انجام نمی گرفت چه می شد؟

کامل نمی شد، و امت اسلامی بدون رهبر، سرگردان و مضطرب می گشت و دیگر گرد آوردن چنان اجتماع بزرگی غیر ممکن بود و رسالت پیامبر (ص) نا تمام می ماند که جبرئیل هشدار گونه وحی الهی را اینگونه برای پیامبر (ص) خواند: «و ان لم تفعل فما بلغت رسالته (اگر امروز برای علی (ع) بیعت نگیری رسالت خود را به پایان نبرده ای)

آیا پیامبر هم بیعت کرد؟ به دستور چه کسی؟

مردم با فرمان خدا و پیامبر (ص) با امام علی (ع) بیعت کردند، زیرا رسالت پیامبران بدون امامت تداوم نخواهد یافت.

آیا زنان هم بیعت کردند؟

یکی از جلوه های زیبای غدیر، عمومی بودن همگانی بودن آن است که همه اقشار جامعه، از سفید و سیاه، از سرمایه دار و تهیدست، از مهاجر و انصار، و از زن مرد، همه و همه در آن روز بزرگ نقش داشتند و با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند؟ آری زنان هم بیعت کردند که زنان هم از دیدگاه اسلام حق انتخاب دارند. حق شرکت در سرنوشت خویش را دارند و آزادند.

مردان و زنان چگونه با امیرالمؤمنین بیعت کردند؟

مردان خدمت امام علی (ع) آمده دست در دست آن حضرت گذاشته می گفتند: «السلام علیك یا امیرالمؤمنین» پس از پایان بیعت عمومی مردان وقتی نوبت به زنان رسید، امام در جلوی خیمه بر نشست، طشت آبی مقابل آنحضرت نهادند و امام دست مبارك در آب طشت فرو برد، آنگاه زنان مسلمان جلو می آمدند دستی بر آب زده می گفتند: «السلام علیك یا امیرالمؤمنین (ع)»

به هنگام بیعت، زنان و مردان خطاب به امام علی چه می گفتند؟

زنان و مردان با نام امیرالمؤمنین (ع) سلام می دادند و می گفتند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین (ع. و برخی مانند ابابکر و عمر و عثمان جلو آمده خطاب به امام علی (ع) گفتند:بخ بخ لک یا ابا لحسن لقد اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنه. (درود بر تو، درود بر تو ای پدر حسن! از هم اکنون امام من و امام هر مرد و زن مسلمانان می باشد.) [۸] .

در آستانه غدیر

روز غدیر فرشته وحی چه آیاتی را آورد، و از پیامبر چه خواست؟

آیه ۶۷ سوره مائده را آورد،از پیامبر خواست که «در روز غدیر برای امام علی (ع) و یازده امام دیگر از فرزندان آن حضرت، از عموم مردم بیعت بگیرد.)) و هشدار داد که: اگر امروز ولایت امام علی (ع) و یازده امام دیگر را اعلام نکنی و برای آنان بیعت نگیری، رسالت خود را ناقص گذاشته ای.

چرا پیامبر از جبرئیل خواست که او را معاف دارد؟

چون رسول خدا(ص) از گروه های مخالف اطلاع داشت، و از توطئه های سیاسی، نظامی آنان باخبر بود، و می دانست که برای بدست گرفتن حکومت و قدرت سیاسی جامعه برخی پیمان سیاسی نظامی امضاء کردند و برخی دیگر با یکدیگر هم سوگند شده تا پس از پیامبر (ص) قدرت را بدست گیرد که خود فرمود: و سالت جبرئیل (ع) ان یستعفی لی السلام عن تبلیغ ذلک الیکم، ایها الناس لعلمی بقله المتقین، و کثره المنافقین،و ادغال الاثمین،و حیل المستهزئین بالاسلام [۹] . (از جبرئیل «درود خدا بر او باد)) در خواست کردم، تا مرا از اعلام ولایت علی (ع) معاف بدارد، زیرا ای مردم می دانم که تعداد پرهیزکاران اندک، و شمار منافقان فراوان است، و گنهکارانی پر فریب، و نیرنگ کارانی که اسلام را مورد استهزاء قرار می دهند وجود دارند.

در روز غدیر فرشته وحی کدام تهدید را مطرح کرد؟

چون نبوت و رسالت بدون امامت و رهبری، دوام نمی آورد و ره آورد رسالت بر باد می رود، تهدید کرد که:«و ان لم تفعل فما بلغت رسالته». [۱۰] . (اگر امروز برای امام علی (ع) و یازده امامان دیگر از فرزندان آن حضرت بیعت نگیری، رسالت خود را ناقص گذاشته ای).

در روز غدیر فرشته وحی چه وعده ای به پیامبر داد؟

چون پیامبر (ص) از عمق کینه توزی مخالفان با خبر بود و می ترسید که پس از اعلام ولایت و فرمان بیعت عمومی دست به شورش بزنند، و دست به شمشیر ببرند، و حرمت فرمان الهی، و رسالت در هم شکسته شود. از این رو جبرئیل از طرف خدا به پیامبر وعده پیروزی و حفظ سلامت و امنیت داد که فرمود: «والله یعصمک من الناس» (خدا تو را از مردم حفظ می کند)

اگر پیامبران نمی ترسند پس رسول خدا در روز غدیر از چه می ترسید؟

پیامبر خدا (ص) بر جان خود نمی ترسید. می ترسید که مخالفان ولایت برابر اعلام بیعت عمومی دست به شورش بزنند وحدت

امت اسلامی خدشه دار شود. می ترسید که مخالفان کینه توز دست به شمشیر ببرند و حرمت وحی و رسالت را در هم بشکنند.می ترسید که مخالفان مانع بیعت عمومی شده و رسالت نا تمام بماند.

پیامبر در روز غدیر خم از مردم چه خواست؟

از مردم خواست تا به امامت امام علی (ع) و یازده امام دیگر از فرزندان او ایمان آوردند، و اعتراف کنند. و سپس با امام علی (ع) بیعت کنند و آنگاه پیام آن حادثه عظیم را در شهر و دیار خود به فرزندان و خویشاوندان خود برسانند تا غدیر فراموش نشود فرمود: معاشرالناس! انی ادعها امامه و واراثه فی عقبی الی یوم القیامه، و قد بلغت ما امرت بتبلیغه، حجه علی کل حاضر و غائب و علی کل احد ممن شهد اولم یشهد، ولدااولم یولد، فلیبغ الحاضر الغائب، و الوالد الولد یوم القیامه ن، من امامت علی (ع) را در میان شما باقی می گذارم که ماءمور ابلاغ آن بوده ام به شما رسانده ام، که حجت آشکاری بر هر حاضر و غائب است. به آنها که امروز با هستند. و آنان که در این جمعیت نیستند. آنان که هم اکنون از مادر متولد شدند یا در آینده متولد خداهند شد. پس بر حاضران در صحنه غدیر، واجب است که امر الهی را به دیگران که حضور ندارند برسانند، و بر پدران واجب است که حماسه غدیر را به فرزندان خود تا قیامت بشناسند.)

آیا در روز غدیر تنها بیعت با امیرالمؤمنین مطرح بود؟

خیر، بیعت با همه امامان معصوم (ع) از امام علی (ع) تا حضرت قائم آل محمد(عجل الله تعالی فرج الشریف) مطرح شد. جمع حاضران با دستور خدا به امامت همه امامان اعتراف کردند و سپس چون امام علی (ع) در جمع حاضران، حضور داشت با آنحضرت بیعت کردند که رسول خدا (ص) فرمود: معاشر الناس! انکم اکثر من ان تصافقونی بکف واحد، فی وقت واحد قد امرنی الله عزوجل ان اخذ من السنتکم الاـقرار بما عقدت لعلی امیرالمؤمنین و لمن جاء بعده من الائمه منی و منه. (ای جمعیت انسانها! جمعیت شما بیشتر از آن است که بتواند با دست خود با من در این صحرا بیعت کنید پس از طرف خدا داده شدم که از شما اقرار بگیرم نسبت به ولایت علی (ع) و امامت امامان پس از او که فرزندان من و علی هستند.

طرح جامع امامت و رهبری، چگونه در روز غدیر مطرح شد؟

برخی فکر می کنند که در روز غدیر تنها ولایت امام علی (ع) مطرح و مردم تنها با آن حضرت بیعت کردند، آنگاه از امامت دیگر امامت دیگر امامان معصوم (ع) دچار غفلت شده اند. بلکه در روز غدیر طرح جامع امامت پس از رسول خدا(ص) تا ظهور و ولایت حضرت مهدی (عج) و دوران پس از ظهور و شهادت، و دوران رجعت تا قیامت، مطرح بود. که امامان و جانشینان پیامبران گذشته فاصله میان وفات پیامبری را تا بعثت پیامبر بعدی پر کرده و رهبری مردم را بر عهده داشتند تا انسانها در هیچ شرایطی بدون رهبر نباشند و زمین از حجت خدا خالی نباشد. امامان معصوم شیعه (ع) نیز فاصله زمانی، از وفات پیامبر اسلام (ص) تا قیامت و بر پائی آخرت، را پر کرده، رهبری امت اسلامی را را بر عهده دارند.

پیامبر اسلام از اجتماع بزرگ آن روز چه درخواستهای داشت؟

۱ از همگان خواست تا به امامت دوازده امام اعتراف کنند. ۲ از همگان خواست تا به امام علی (ع) بیعت کنند. ۳ از همگان خواست تا از فرمان علی (ع) سرپیچی نکنند که فرمود: معاشرالناس! انی ادعها امامه، و وراثه فی عقبی الی یوم القیامه، و قد بلغت ماامرت بتبلیغه، حجه علی کل حاضر و غائب، و علی کل احد ممن شهد اولم یشهد، ولد اولم یولد فلیبلغ الحاضر الغائب، و الوالد

الولد الی یوم القیامه. ها: امامت علی و فرزندان او را تا روز قیامت در میان شما باقی می گذارم و من به آنچه نسبت به ابلاغ ولایت ماءمور بودم به شما رساندم که بر هر انسان حاضر و غائبی، و بر هر شاهد و غیر شاهدی، و بر هر کس که تا کنون متولد شده یا نشده حجت تمام شده است. پس باید حاضران به غائبان، و پدران به فرزندان تا روز قیامت مسئله امامت علی و فرزندانش را بازگو نمایند.

مسئولیت عظیم حاضران غدیر از زبان پیامبر چه بود؟

پیامبر اسلام (ص) مسئولیت بزرگ حاضران غدیر را اینگونه مطرح فرمود: ۱ پس از بیعت وفادار بمانند. ۲ با دوستان امام علی (ع) دوست و با دشمنانش دشمن باشد. ۳ حادثه روز غدیر را به آنان که حضور نداشتند ابلاغ کنند. ۴ حادثه روز غدیر را زبان به زبان، به نسل های آینده منتقل کنند.

پیامبر در روز غدیر به چه کسانی هشدار داد؟

رسول خدا (ص) به همه مسلمانان حاضر در روز غدیر هشدار داد که مبادا تسلیم قدرت طلبان شوند و حماسه غدیر را فراموش کنند و فرمود: معاشرالناس! انه سیکون من بعدی ائمه یدعون الی النار و یوم القیمهٔ لا ینصرون. معاشرالناس! ان الله تعالی و انا بریئان منهم معاشرالناس! انهم و انصارهم و اشیاعهم، و اتباعهم، فی الدرک الاسفل من النار، و لبس مثوی المتکبرین، الاانهم اصحاب الصحیفه، فلینظر احدکم فی الصحیفه!! فذهب علی الناس الاشر ذمه منهم امر الصحیفهٔ. س از من رهبران فاسدی خواهند آمد که مردم را بسوی آتش جهنم می کشانند. و در روز قیامت یاوری نخواهند داشت، ای مردم! همانا خدا، و من از آنان بیزاریم ای جمعیت انسانها!همانا آن رهبران فاسد و اطرافیان و پیروان و یارانشان در پائین ترین جایگاه آتش قرار دارند، و چه بد جایگاهی برای متکبران است. آگاه باشید: آنان پدید آورندگان طوماری (صحیفه و نامه ای در مخالفان امامت علی (ع) می باشند. پس بر همه شما لازم است که در آن طومار ننگین بنگرید، اکثر مردم جز اندکی از صحیفه غفلت کردند و همه را از مخالفت کردن و سرپیچی از فرمان امام علی (ع) هشدار داد.

چه کسانی را پیامبر در روز غدیر لعنت کرد؟

پیامبر اسلام (ص) به افراد زیر در روز غدیر لعنت کرد: ۱ کسانی که امامت امام علی (ع) را انکار کنند. ۲ کسانی که امامت امام علی (ع) را غصب کنند. «و العن من انکره، واغضب علی من جحد حقه.»

پیرامون ولایت و غدیر

چرا امام امت اسلامی را خدا باید تعیین کند؟

شرایط و ویژگیهایی دارد که شناخت انسان کامل، و شناسائی آن ویژگیها، برای انسانها ممکن نیست. انسان موجودی است ناشناخته، و کشف راز درون انسانها برای مردم امکان ندارد، حال که انسانها در انتخاب و شناخت رهبر کامل عاجزند باید خداوند خالق بشر به کمک انسانها آمده و رهبران کامل را معرفی فرماید که: «الله اعلم حیث یجعل رسالته.» (خدا آگاه تر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.) از این رو امام علی (ع) را خداوند برگزید و در روز غدیر به بیعت همگانی با آن حضرت، فرمان داد.

اگر امام را خدا انتخاب می کند، پس بیعت مردم چه نقشی دارد؟

هدایت می کند همانگونه که خوبیها و بدیها را معرفی کرد و راه سعادت و شقاوت را نشان داد. امام حق را نیز معرفی می کند. اما انسانها در انتخاب رهبر آزادند، می توانند امام حق را انتخاب کنند و به سعادت برسند و یا مخالفت کنند و گمراه شوند. آنگونه که در دیگر رهنمودهای الهی گروهی رستگار و گروه دیگر منحرف گشتند. پس از حادثه غدیر نیز گروهی امامت امام علی (ع) را انکار و غصب کردند و گروهی بر ولایت و رهبری آن حضرت وفادار ماندند، و انواع شکنجه ها را به جان خریدند. پس اعلام وحی تضادی با اختیار انسان ندارد.

بیعت مردم چه ره آوردهایی دارد؟

چون امام و رهبر جامعه باید در میان مردم زندگی کند، امر و نهی داشته باشد به خوبیها فرمان دهد، و مردم را برای پاکسازی و تصفیه دلها و جامعه از پلیدیها بسیج کند، باید مردم او را قبول داشته و با او بیعت کنند تا پشتوانه اجرائی داشته باشد. اگر مردم به علل گوناگونی از حق منحرف شوند و دستورات امام حق را رعایت نکنند یا او را در انزوا قرار دهند، فرمان و دستورات امام بر زمین می ماند و در عمل امامت و رهبری او برای آنها نقشی نخواهند داشت.

آیا تنها در روز غدیر ولایت امیرالمؤمنین اعلام شد؟

اعلام ولایت امام علی (ع) پیش از غدیر بارها و بارها توسط پیامبر اسلام (ص) مطرح گردید. بریده بن خضیب اسلمی می گوید: روزی رسول خدا(ص) به جمعی و به من امر فرمود «ما هفت نفر بودیم از جمله ابوبکر، عمر، طلحه و زبیر))که: «سلمو علی علی با مره المؤ منین.)) [۱۱] «به علی کنید)) ما به او به لفظ یا امیرالمؤمنین، سلام کردیم، با آنکه رسول الله زنده و در کنار ما بود. رسول خدا(ص) بارها از امامت امام علی (ع) و یازده فرزند او، و امامان معصوم (ع) سخن گفت، در روز غدیر برای امامت امام علی (ع) و دیگر امامان معصوم (ع) بیعت گرفته شد که فرمود: فامرت ان اخذ البیعه منکم و الصفقه لکم بقبول ما جئت به عن الله عزوجل فی علی امیرالمؤمنین، و الاوصیاء من بعده الذین هم منی و منه امامه فیهم المهدی الی یوم یلقی الله الذی یقدر و یقضی. پس از طرف خدای عزیز و بزرگ ماءمورم که برای علی امیرالمؤمنین (ع) از شما بیعت بگیرم، و برای امامان پس از او نیز بیعت کنید. امامانی که همگان از من و تز علی می باشند، و قائم آنان مهدی (عج) است تا روز قیامت که به حق قضاوت خواهند شد.

اگر در گذشته ولایت امامان معصوم اعلام و ابلاغ شد، پس در روزغدیر واقعیتی شکل گرفت؟

در روز غدیر همه مسلمانان با رهنمود رسول خدا(ص) با امام علی (ع) بیعت کردند. و همه به امامت دیگر امامان معصوم (ع) تا حضرت قائم (عجل الله) اعتراف و اقرار کردند. و امامت آنان را تا رجعت و قیامت پذیرفتند.

با بیعت عمومی مردم کدام اصل از اصول آزادی و دموکراسی ثابت می گردد؟

اصل شرکت مردم در سرنوشت خویش اصل آزادی مردم در حکومت اسلامی حادثه غدیر زیباترین جلوه آزادی در حکومت اسلامی است با اینکه امام حق را خدا برگزید، و پیامبر خدا (ص) او را معرفی فرمود. حق بیعت به مردم داده شده است.

آیا در روز غدیر تنها روز بیعت با امیرالمؤمنین است؟

خیر بلکه روز غدیر روز بیعت با دوازده امام معصوم (ع) است. روز غدیر اعتراف و اقرار به امامت دوازده امام شیعیان است.

امیرالمؤمنین و یازده امام دیگر از فرزندان آن حضرت است. رسول خدا(ص) فرمود: معاشرالناس! فبایعوا الله و با یعونی و با یعوا علیا امیرالمؤمنین، والحسن والحسین والائمه منهم فی الدنیا والاخره کلمه طیبه باقیه یهلک الله من غدر و یرحم من و فی. فمن نکث فانما یتکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیوتیه اجرا عظیما ای جمعیت انسانها: پرهیزگار باشید، و بیعت کنید با علی امیر مؤ منان، و حسن و حسین و امامان پس از آنان، که کلمه طیبه جاودانه هستند، خدا نیرنگ باز را هلاک می کند، و رحمت خدا را می نگرد کسی که وفای به عهد کند و کسی که پیمان شکند، پس بر زیان خود عمل کرده است.

اگر امامت نباشد چرا رسالت پیامبر ناقص است؟

هر چیزی برای تداوم و جاودانه ماندن به دو اصل نیازمند است.۱ اصل علل پیدایش ۲ و اصل علل پایداری و حفاظت. احی اختراعی را به ثبت برساند و برود، و دیگر کسی آن اختراع را مطرح نکند به تولید انبوه نرساند، آن را حفظ نکند، چون اصل تداوم و پایداری با اصل پیدایش و اختراع هماهنگ نشد آن اختراع فراموش می شود، از یاد می رود، نابود می شود. در حفظ و نگهداری یک ساختمان یک کتاب، یک طرح اقتصادی، نیز این واقعیت جاری است. در مسائل فکری و عقیدتی نیز به دو اصل نیازمندیم: ۱ اصل پیدایش «علت محدثه» و پدید آورنده. ۲ و اصل پایداری و حفاظت «علت مبقیه» و نگهدارنده مکتب را معرفی کند، و ملت و دولت را با انواع زحمت ها و تلاش ها پدید آورد، و پس از دورانی از دنیا برود و علت پایداری و حفاظتی نباشد که راه و رسم او را تداوم دهد، و مکتب او را از انواع تحریف و دگرگونی برهاند. ره آورد رسالت تاراج می شود و پس از اندک زمانی اثری از آن باقی نخواهد ماند. پس رسالت بدون ولایت و امامت نا تمام است.

حوادث پس از غدیر

چرا مخالفان ولایت در روز غدیر به آخر خط و به بن بست رسیدند؟

خالفان سیاسی که با یکدگر پیمان سیاسی، نظامی بستند معتقد بودند که: تا پیامبر (ص) زنده است آنها نمی توانند به اهداف سیاسی خود برسند. پس تمام طرح ها و نقشه ها را برای دوران پس از پیامبر نگهداشتند تا رسول خدا(ص) بر منبر مدینه یا در کوچه و خیابان، یا در اجتماعات معمولی، از امامت امام علی (ع) و فرزندانش سخن می گفت و رهنمود می داد، برای مخالفان هر ناگوار بود اما تا حدودی قابل تحمل بود. روز غدیر خم بدنبال سالها تذکر و رهنمود، از نظر کاربردی وارد نهایی ترین مرحله تحقق رهبری شده و از آن اجتماع عظیم برای امام علی (ع) بیعت گرفت. زیرا احادیث و روایات را می توان با تهاجم و محاصره فرهنگی بدست فراموشی سپرد، اما بیعت ۱۲۰ هزار زن و مرد حاجیان از حرم بازگشته را چگونه می شود بدون فشار نظامی از خاطره ها زدود؟ از فرهنگنامه ها پاک کرد؟ از ذهن ها و دلها شست؟ اینجا بود که چاره ای جز حرکت نظامی و رسوائی خود ندیدند.

اول کسی که آشکارا مخالفت کرد چه کسی بود؟

شخصی بنام حارث بن نعمان فهری بود. که با تحریک دیگر مخالفان جرئت کرد تا آشکارا مخالفت کند و با رسول خدا به مجادله پردازد.

چه افرادی پس از بیعت عمومی دست به توطئه و مخالفت زدند؟

آنانکه نقشه ترور پیامبر را ریختند. آنانکه پس از ۷۵ روز به خانه امام علی (ع) هجوم آوردند. [۱۲] . آنانکه امامت را از اهل بیت (ع) غصب کردند.

چرا پس از غدیر، عذری برای کسی باقی نماند؟

زیرا هم ابلاغ فرشته بود هم اعلام رسول خدا. انتخاب الهی بود و هم بیعت آشکاری پیامبر (ص) با علی (ع) و سرانجام بیعت عمومی مسلمانان با امامان معصوم (ع) از امام علی (ع) تا حضرت مهدی (ع). زبانی و بیعت علمی تمام مسلمانان بلاد اسلامی همراه با پیامبر اسلام (ص) آیا دیگر عذری برای انکار غدیر باقی خواهد ماند؟ هرگز!! که حضرت زهرا (س) بارها این حقیقت را مطرح می کرد که فرمود: فما جعل الله لا حد بعد غدیر خم من حجه و لا عذر. [۱۳] (خداوند بزرگ پس از حادثه غدیر خم «که ولایت علی (ع) اعلام گردید) برای هیچکس عذر و بهانه ای باقی نگذاشته است»

اولین مخالف غدیر که عذاب شد به پیامبر چه گفت؟

حارث بن نعمان فهری پس از مخالفت آشکار خطاب به رسول خدا(ص) گفت: (ای محمد! ما را به خدا خواندی پذیرفتم، نبوت خود را مطرح کردی، لااله الاالله و محمد رسول الله گفتیم، ما را به اسلام دعوت کردی اجابت کردیم، گفتی، نماز در پنج وقت بخوانید خواندیم، به زکات و روزه و حج و جهاد سفارش کردی اطاعت کردیم، حال پسر عموی خود را امیر ما ساختی که نمی دانیم این حکم از طرف خداست یا با اراده شخصی شما پیدا شده است؟) [۱۴] رسول خدا(ص) پاسخ داد سوگند به خدا که جز او پروردگاری نیست، این دستور از طرف اوست.

اولین مخالف غدیر چگونه عذاب شد؟

حارث بن نعمان فهری خود تقاضای عذاب کرد و آنقدر مغرور بود که می پنداشت که قدرتی وجود ندارد تا او را کیفر دهد. وقتی رسول خدا(ص) به او فرمود اعلام ولایت امیرالمؤمنین (ع) و فرمان بیعت عمومی به دستور خدا انجام گرفت و من وظیفه ای جز ابلاغ و اجرای آن نداشتیم. نعمان پس از شنیدن این جواب، خشمناک شده سر به آسمان بلند کرد و گفت: (خدایا اگر آنچه را که محمد درباره علی می گوید از طرف تو است، و به امر توست، سنگی از آسمانی بر من فرود آید و مرا عذاب کند) هنوز سخنان حارث بن نعمان به پایان نرسیده بود که از آسمان سنگی بر او فرود آمد و او را به هلاکت رساند که آیات ۱ و ۲ سوره معراج نازل شد.

کدام آیه قرآن به کیفر مخالف غدیر اختصاص دارد؟

آیه ۱ و ۲ سوره معارج سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع. [۱۵] .

فاطمه زهرا نسبت به آغاز مخالفت چه فرمود؟

حضرت زهرا(س) نگاهی معنادار به امام علی (ع) نمود و فرمود: اتظن یا الحسن ان هذا الرجل وحده؟! والله ما هو الا طلیعه قوم لا یلبثون ان یکشفوا عن وجوههم اقنعتها عندما تلوح لهم الفرصه. [۱۶] . (ای ابوالحسن! آیا گمان می کنی در می کنی در مخالفت با غدیر، این مرد تنهاست؟ سوگند به خدا او پیشگام قومی است که هنوز نقاب از چهره هایشان فرو نیافتاده است و آنگاه که فرصت بدست آوردند مخالف خود را آشکار خواهد ساخت) علی (ع) در پاسخ فرمود: من دستور خدا و پیامبر را انجام می دهم و به خدا

توکل می کنم که بهترین یاری دهنده است.

چند آیه به مخالفان غدیر اختصاص دارد؟

۱- آیه ۱ و ۲ سوره معارج به مخالفت و عذاب حارث بن نعمان فهری ۲ آیه ۶۷ مائده به کل مخالفان ارتباط دارد که فرمود: و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین. (خدا تو را از شر انسانهای مخالف حفظ می کند همانا خدا مردم کافر را هدایت نخواهد کرد.)

مخالفان غدیر چه توطئه های را طراحی کردند؟

توطئه های فراوانی را طرح کردند که مهمترین آنها به شرح زیر است: ۱ مخالفت آشکار ۲ طرح ترور رسول خدا(ص) در جاده های کوهستانی بین راه مدینه ۳ پیمان سیاسی نظامی برای بدست گرفتن قدرت ۴ نوشتن طومار دروغین و نفرین شده

اولین برخورد مسلحانه پس از غدیر چگونه شکست خورد؟

ولایت امیرالمؤمنین (ع) که فکر می کردند در بن بست کاملی قرار که تصمیم نهایی را گرفتند، و آن ترور پیامبر (ص) بود که بگونه ای طبیعی با رم دادن شتر آن حضرت در «عقبه» که راه کوهستانی، و دره های عمیق داشت به اهداف خود برسند، با یکدیگر گفتند: بر سر راه کوهستانی «عقبه» کمین کرده و با پرتاب سنگ و چوب و آلاتی که صداهای وحشتناک تولید کند، شتر پیامبر (ص) را رم می دهیم تا سقوط کند و در آن دره های عمیق فرو غلطد، آنگاه از تاریکی شب بهره جسته فرار می کنیم، و فردا همه جا می گوئیم که مرگ پیامبر یک حادثه طبیعی بود. اب رفتند و بر سر راه کمین کرده و منتظر رسیدن شتر پیامبر (ص) و همراهان شدند. رسول گرامی اسلام به وسیله فرشته وحی از نقشه آنان آگاهی یافت، چون به عقبه نزدیک شدند، به حذیفه بن یمان، و عمار یاسر فرمود تا یکی عنان شتر را در دست گیرد، و دیگری شتر را هدایت کند. منافقان کمین کرده، هر چه داشتند پرتاب نمودند، و با سر و صداهای گوناگون سعی کردند، شتر را رم دهند که به امر خدا هیچ تزلزلی در حرکت شتر پدید نیامد، و ترور نافرجام ماند. ترور پیامبر (ص) این فرصت طلایی را نمی توانستند از دست بدهند که با شمشیرهای برهنه، خود به پیامبر (ص) حمله کردند، ولی با مقاومت بی نظیر عمار یاسر و حذیفه روبرو شدند.اگر اندکی درنگ می کردند دیگر یاران پیامبر (ص) که پیوسته و آهسته در یک کاروان بزرگ در حرکت بودند سر می رسیدند و کار همه منافقان تباه می شد. پس ناچار فرار کردند. حذیفه گفت یا رسول الله آنها چه کسانی بودند؟پیامبر فرمود نگاه کن: در آن هنگام برقی جهید و چهره آنان آشکار دیده شد که حذیفه با شگفتی آنها را شناسایی کرد. [۱۷] . ترور نافرجام و افشای اسامی دست اندرکاران، اولین زنگ خطر در امت اسلامی به صدا در آمد که مخالفان به آخر خط رسیدند، و از هیچگونه اقدامی دست بردار نیستند، که اندوهی بر دل یاران پیامبر (ص) نشست، و با نگرانی و با مراقبت شدیدتری در حفظ جان رسول خدامی کوشیدند. همه می دانستند چه اختلافاتی پدید خواهد آمد. و به روشنی، حوادث تلخ آینده را می نگریستند. که نگرانیها و گریه های رسول خدا در آستانه رحلت، برای تنهای علی (ع) و اهل بیت گرامی او بر همین اساس شکل می گرفت.

تشکل های سیاسی پس از غدیر چه اهدافی داشتند؟

پس از بیعت عمومی مسلمانان با علی (ع) و نگرانی سخت مخالفان، هر لحظه احتمال می رفت که از غدیر خم تا مدینه، در آن راه طولانی تشکل های شیطانی شکل گیرد، و دست به یک سلسله حرکات مذبوحانه بزنند که برای جهان اسلام، و وحدت امت

اسلامی ناخوشایند باشد.از این رو پیامبر (ص) دستور داد تا منادی اعلام کند که: «در طول راه به امر رسول خدا تا رسیدن به شهر مدینه، دو نفر یا سه نفر حق ندارند گردهم آمده و در گوش یکدیگر زمزمه کنند.)) با این فرمان تشکیل های شیطانی ضربه خورد، و اجتماعات توطئه آمیز لغو گردید، مخالفان دیگر نتوانستند در طول راه نقشه ای را سامان دهند یا طرح خطر ناکی را تحقق بخشند.

اولین طومار ننگین را چگونه و برای چه نوشتند؟

فکر تهیه طوماری افتادند تا مخالفت خود را با ولایت علی (ع) اعلام دارند، و بگویند که مخالفت ما سازمان یافته و مستحکم است. از این رو در خانه ابابکر گرد آمدند و پس از گفتگوهای فراوان، عهدنامه ای با خط سعیدبن عاص نوشتند که با بررسی امضاء تایید کنندگان این طومار، عمق کینه توزی قریش و مخالفان علی (ع) به اثبات می رسد که نام: ابوسفیان، و فرزند ابی جهل، و صفوان بن امیه در راس همه امضاها به چشم می خورد. یعنی سردمداران شرك و کفر دست در دست منافقان مسلمان نما گذاشته اند تا خورشید ولایت را انکار کنند. [۱۸] .

پیامبر کدام آیه از قرآن را در افشای طومار ننگین قرائت کردند؟

پیامبر (ص) پس از مشاهده ابو عبیده جراح چون آگاهی به توطئه پنهانی آنان داشت آیه ۷۹ سوره بقره را تلاوت فرمود: فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله (وای بر کسانی که کتاب را با دستان خود می نویسند و آن را برای اینکه به بهای اندك بفروشد به خدا نسبت می دهند)

غدیر در آیات و روایات

اولین آیات مربوط به روز غدیر کدام است؟

اولین آیه ای که بر رسول خدا(ص) نسبت به حادثه عظیم غدیر نازل شد آیه ۶۷ سوره مائده است که فرود: یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیك من ربك. (ای پیامبر! آنچه بر تو نازل شد «نسبت به ولایت علی (ع) از طرف پروردگار تو امروز ابلاغ کن).

چند آیه قرآن به حادثه عظیم روز غدیر اختصاص دارد؟

چهار آیه به ماجرای عظیم غدیر اختصاص دارد: ۱ آیه ۶۷ سوره مائده اولین آیه «یا ایهاالرسول بلغ» ۲ آیه ۳ سوره مائده. «الیوم اکملت لکم دینکم» ۳ آیه ۱ و ۲ سوره معارج «سال سائل بعذاب واقع» نسبت به عذاب کردن حارث بن نعمان فهری ۴ آیه ۷۹ بقره. «فویل للذین یکتبون الکتاب» (نسبت به پیمان نامه سیاسی ابابکر و عمر و عثمان و ابوعبیده و سالم، که پیمان نامه را در اختیار ابوعبیده گذاشتند و پیامبر صبح فردا خطاب به او این آیه را خواندند.)

چرا در روز غدیر دین کامل شد؟

این به نبوت و امامت بستگی دارد زیرا پیامبران دین الهی را به مردم ابلاغ می کنند و تشکیل ملت و دولت توحیدی می دهند و عامل «محدثه» آورنده دین می باشند و امامان معصوم (ع) دین الهی را پس از پیامبران با همان اصالت و سلامت به عصرها و نسل های آینده انتقال می دهند، حفظ می کنند و عامل جاودانگی و حفظ دین خداوند، چون در غدیر بیعت با ولایت تحقق یافت و اصل امامت در پرتو اصل نبوت سامان گرفت دین تکمیل شد که فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت

لکم الاسلام دنیا. (امروز «روز غدیر)) دین را برای شما کامل کردم، و نعمت من بر شما تمام شد و رضایت دادم که اسلام دین شما باشد.)

چرا نعمت های خدا بر انسانها در روز غدیر به اکمال رسید؟

همه نعمت ها، و خوبیها، صلح و آرامش، امنیت و رفاه، همه و همه در سایه حاکمیت اسلام است، و حاکمیت اسلام پس از رسول خدا(ص) در پرتو ولایت عترت است، پس نعمت ولایت از همه نعمت ها برتر است که در روز غدیر با تحقق بیعت عمومی برای ولایت عترت، نعمت پروردگاری کامل شد. «و اتممت علیکم نعمتی.))

حضرت زهرا چگونه حادثه غدیر را مطرح می فرماید؟

حضرت زهرا (س) فرمود: و اعجباه انسیتم یوم غدیر خم؟ سعمت رسول الله یقول: علی خیر من اخلفه فیکم، و هو الامام و الخلیفه بعدی، و سبطای و تسعه من صلب الحسین (ع) ائمه ابرار لئن اتبعتوهم وجدتموهم هادین مهدیین و لئن خالفتموهم لیکون الاختلاف فیکم الی یوم القیامه. فرمود: (شگفتا! آیا حادثه عظیم غدیر خم را فراموش کرده اید؟ شنیدم که پیامبر گرامی اسلام فرمود: و علی بهترین کسی است که او را جانشین خود در میان شما قرار می دهم علی (ع) امام و خلیفه بعد از من است و دو فرزندم حسن و حسین (ع) و نه نفر از فرزندان حسین (ع) پیشوایان و امامانی پاك و نیك اند. اگر از آنها اطاعت کنید شما را هدایت خواهند نمود و اگر مخالفت ورزید، تا روز قیامت بلای تفرقه و اختلاف در میان شما حاکم خواهد شد) [۱۹] .

امامان معصوم چگونه غدیر را تبلیغ می کردند؟

امامان معصوم (ع) پس از رسول خدا(ص) همواره در بحث و مناظرات سیاسی، عقیدتی خود مردم را به یاد غدیر می انداختند و می فرمودند اگر اعتراف دارید که روز غدیری وجود دارد، و بیعت با ولایت در آن روز تحقق یافت، پس چرا حکومت غیر ما را پذیرفته اید؟ پس از حضرت زهرا (س) کسی که روش مناظره با حدیث غدیر را از نظر کاربردی مطرح فرمود علی (ع) است. در بسیاری از مواقع حساس، و در روز شوری و تا «سال ۲۳ هجری» که امام فرمود: فانشد کم باالله هل فیکم احد قال رسول الله (ص) من کنت مولاه فعلی مولاه، الهم وال من والاه، و عاد من عاداه وانصر من نصره، لیبلغ الشاهد الغایب غیری؟ یان شما غیر از من کسی هست که پیامبر (ص) درباره او فرمود باشد؟«هر کس را که من مولی او هستم، علی مولی اوست، خدایا دوست دار دوستان او را، دشمن دار دشمنان او را، یاری کن یاری کنندگان او را، پس باید حاضران به غائبان خبر دهند)) همه گفتند: نه غیر از تو کسی نیست (قالواللهم لا) [۲۰] . و پس از حضرت امیرالمؤنین (ع) حضرت امام مجتبی (ع) و عمار یاسر و عبدالله بن جعفر و قیس بن سعد با یاد حماسه غدیر با دشمنان ولایت علی (ع) بحث و مناظره کردند. از حدیث غدیر را دیگران از حضرت زهرا (س) یاد گرفتند، که آغازگر این راه بود، و با دشمنان ولایت بر اساس حماسه غدیر بحث و مناظره می کرد که یکی از آنها اصبغ نباته است. اصبغ یکی از رجال بنام و از یاران حضرت علی (ع) است که برای مذاکره با معاویه به شام فرستاده شد. ر معاویه وارد شدم دیدم عمروبن عاص و جمعی از سران بنی امیه در اطراف معاویه حلقه زدند، و ابوالدرداء در پیش روی او قرار دارند. تا چشم او به من افتاد، گفت: عثمان مظلوم کشته شد و چرا علی (ع) قاتلان عثمان را به من تحویل نمی دهد؟ در جواب معاویه گفتم: ای معاویه، ما و هم می دانی که دروغ می گویی، تو عثمان را بهانه قرار دادی که به حکومت دست یابی. بعد به ابوهریره گفتم: تو را به خدائی که می پرستی سوگند می دهم در روز غدیر خم کجابودی؟ ابوهریره گفت: در میان جمعیت بودم. پرسیدم، رسول خدا در آن روز درباره علی (ع) چه فرمود؟ ابوهریره گفت شنیدم که رسول خدا فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه و عادمن

عاداه و انصر من نصره و خذله. گفتم ای ابوهریره! تو که این سخنان را با گوش خود از پیامبر شنیدی پس چرا علی (ع) را دشمن می داری؟ ابوهریره فقط گفت: اناالله و انا الیه راجعون. چون معاویه دید که روش مناظره من در حاضران مجلس تاءثیر کرد فریاد زد و با سخنان بی مورد مرا ساکت کرد. [۲۱] . حماسه غدیر آنقدر والاست که دشمنان امام نیز در بحث و مناظره خود از حدیث غدیر یاد می کردند مانند: عمروعاص که برای غلبه بر معاویه عمربن عبدالعزیز برای پیروزی بر مخالفان و ماءموران برای پاسخ دادن به علماء فرق سلامی، را می توان نام برد.

از دیدگاه امامان شیعه بزرگترین عید اسلامی کدام است؟

پس از حادثه عظیم غدیر یکی از مسئولیت های سیاسی اجتماعی مسلمین این بود که از دیدگاه امامان شیعه بزرگترین عید ملت اسلام عید غدیر است. امام رضا (ع) فرمود: و هو یوم الزینه فمن تزین لیوم الغدیر غفرالله کل خطیئه عملها صغیره او کبیره. [۲۲] . (روز غدیر، روز زینت و آراستن است، کسی که برای روز غدیر خود را بیاراید خدا گناهان او را چه کوچک باشد چه بزرگ می آمرزد.)

چرا غدیر همه چیز شیعه می باشد؟

زیرا غدیر یعنی بیعت با ولایت، و ولایت همه چیز امت اسلام است، اگر ولایت عترت نباشد، دین ناقص است و نبوت پیامبر (ص) ناتمام و نعمت های الهی نیز تمام نیست.

سخن حضرت زهرا با مردم مدینه در مورد روز غدیر چه بود؟

یکی از روزهای پس از پیامبر (ص) که مردم در کوچه نزدیک خانه حضرت علی (ع) گرد آمده بودند، دختر رسول خدا(ص) از خانه بیرون آمده و در کنار درب ورودی منزل ایستاد، و خطاب به مردم فرمود: لا عهد لی بقوم حضروا اسوء محضر منکم،ترکتم رسول الله (ص) جنازه بین ایدینا و قطعتم امرکم فیمابینکم، لم تستامروننا و لم تردو النا حقا کانکم لم تعلموا ما قال یوم غدیر خم، والله لقد له (علی بن ابی طالب) یومئذ الولاء لیقطع منکم بذالک منها الرجاء، ولکنکم قطعتم الاسباب بینکم و بین نبیکم، ولله حسیب بیننا و بینکم فی الدنیا و الاخره. (من ملتی را مثل شما نمی شناسم که اینگونه عهدشکن و بد برخورد باشند، جنازه رسول خدا را در دست ما گذاشته رها کردید، و عهد ما پیمانهای میانتان را بریده، فراموش نموده اید و ولایت و رهبری امام علی (ع) و ما اهل بیت را نکار کردید، و حق مسلم ما را باز نگرداندید. غدیر خم آگاهی ندارید؟ سوگند به خدا که رسول گرامی اسلام در آن روز ولایت و رهبری امام علی (ع) را مطرح کرد و از مردم بیعت گرفت، تا امید شما فرصت طلبان تشنه قدرت را قطع نماید، ولی شما رشته های پیوند معنوی میان پیامبر (ص) و خودتان را پاره کردید، این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.) [۲۳] .

اگر غدیر نبود آیا عاشورایی وجود داشت؟

خیر، زیرا عاشورا در تداوم تحقق فرهنگ غدیر بوجود آمد. غدیر خم یعنی بیعت با ولایت عترت پیامبر (ص) و اگر امت اسلامی با ولایت عترت بیعت کرد و آن را پذیرفت دیگر نمی تواند حکومت ننگین یزید را بپذیرد! پس شهدای عاشورا نیز فدائیان آگاه خط غدیرند.

اگر غدیر نبود آیا شناخت مؤمن و منافق ممکن بود؟

ولایت نبود مـدعیان دروغین، منافقان تشـنه قـدرت، انسانهای متظاهر به اسـلام آزمایش نمی شدند، همه می گفتند ایمان داریم همه ادعا داشـتند از یاران پیامبرند، همه اظهار می کردند مسلمانند اما وقتی فرمان خدا ابلاغ شد که همه باید با امام بر حق بیعت کنند، و بر این بیعت وفادار بمانند. گروهی آشـکارا مخالفت کردند. و گروه دیگر پیمان نامه سیاسـی نوشتند. برخی انواع توطئه ها را سامان دادنـد تا خلافت از خانـدان عترت خارج شود آنگاه غـدیر معیار شـناخت مؤ من و منافق که حضـرت اباعبـدالله فرمود: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله، الا ببغضـهم علیا و ولده علیه السلام. [۲۴] . امام حسـین (ع) فرمود: (در زمان رسول خدا(ص) منافقین را نمی شناختیم جز با دشمنی و کینه توزی آنان نسبت به علی (ع) و فرزندان او.

اگر غدیر نبود آیا تداوم اسلام ناب امکان داشت؟

خیر، هرگز!! زیرا اسـلام بـدون ولاـیت نبود، انواع آداب و رسوم جـاهلی را بنام اسـلام مطرح می کردنـد، چه اینکه ۷۲ فرقه بوجود آوردند. از این رو غدیر اسلام ولایت را مطرح کرد و اسلام ولایت ضامن تداوم اسلام ناب تا قیامت شد.

پاورقی

[۱] مقیاس طول می باشد، که میل انگلیسی ۱۶۰۹ متر، میل دریایی ۱۸۵۲ متر است.

[۲] الغدیر ۱ ص ۳۴۱ و امالی شیخ طوسی ص ۵۶۸.

[۳] سوره مائده آیه ۶۷.

[۴] سوره حج آیه ۲۷.

[۵] سیره حلبی شافعی ج ۳ ص ۲۸۳ و تاریخ الخلفاء ج ۴ سیو طی شافعی.

[۶] مسند احمد ج ۱ ص ۸۸ و سیره حلبی ج ۳ ص ۳۰۲.

[۷] منتهی الامال ۱ ص ۲۶۸ شیخ عباس قمی.

[۸] ۱ سیره حلبی ج ۳ ص ۲۸۳: حلبی شافعی ۲ تاریخ الخفاء جلد ۴: سیوطی شافعی ۳ تذکره الخواص ص ۴ ص ۲۸۱: ابن جوزی حنفی ۴ مسند احمد ج ۴ ص ۲۸۱: احمدبن حنبل.

[۹] بخشی از خطبه روز غدیر پیامبر (ص) است.

[۱۰] سوره مائده آیه ۶۷.

[۱۱] سوره مائده آیه ۶۷.

[۱۲] خصال شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۷۳ و امالی شیخ طوسی ص ۳۸۳.

[۱۳] دلائل الامامه: طبری و احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۴۶.

[۱۴] به اسناد و مدارك سئوال ۵۶ مراجعه شود.

[۱۵] تذکره الخواص ص ۱۹: ابن جوزی حنفی و تفسیر المنارج ج ۶ ص ۴۶۴.

[۱۶] سیره حلبی شافعی ج ۳ ص ۳۰۸.

[۱۷] ارشادالقلوب ص ۱۱۲ و بحارالانوارج ۲۸ ص ۸۶ و ابن حزم اندلسی ج ۳.

[۱۸] کشف الیقین علامه حلی ص ۱۳۷ و بحارالانوار ج ۲۸ ص ۸۶.

[۱۹] بحارالانوار ج ۳۶ ص ۳۵۳ و غایه المرام ص ۹۶.

[۲۰] الغدیر ج ۱ ص ۱۵۹ و مناقب خوارزمی حنفی ص ۲۱۷.

[۲۱] پیکار صفین ص ۱۲۳ و فتوح البلدان ص ۴۷۸.

[۲۲] الغدیر ج ۱ ص ۱.۲ و اقبال الاعمال ابن طاووس ص ۴۶۴.

[۲۳] امالی شیخ مفید ص ۴۹ و الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۲.

[۲۴] عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲ ص ۷۲ و بحارالانوار ج ۳۹ ص ۳۰۲.

غدیر شناسی (خلاصه «الغدیر» علامه امینی برای جوانان)

مشخصات کتاب

غدیر شناسی: خلاصه الغدیر علامه امینی برای جوانان

پدیدآورنده: محمد بیستونی

دیگر پدیدآورندگان:

ناشر: بیان جوان {ایران-تهران}

تعداد جلد: ۱

محل نشر: ایران ـ تهران

سال نشر: ۱۳۸۵

نوبت چاپ: ۱

شماره جلد:

تعداد صفحه: ۱۶۵

تیراژ: ۱۵۰۰

زبان: فارسی

قطع: جیبی

جنس جلد: شمیز

فهـــرســت مطــالــب

(۱۶۲)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۱۶۳)

فهـرست مطـالـب

موضـوع صفحـه

(۱۶۴)

اَلْاِهْداءِ

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا

وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ

شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاْئِمَّةِ التِّسْعَةِ

الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةِاللّهِ فِی الاْرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ

الاْنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،

الْحُجَّةِبْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ

الاْوْلِیاءِوَیامُذِلَ الاْعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاْرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ فی غَیْبَتِـــکَ وَ فِراقِـــکَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ

مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ

فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِٔ رَحْمَهٍٔ مِنْکَ

اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

(۳)

(۴)

متن تأییدیه حضرت آیهٔ اللّه خزعلی حافظ و مفسّر قرآن و نهج البلاغه

درباره کتاب غدیرشناسی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

سپاس بی‌اندازه خداوند پاک بی‌همتا را و درود فراوان بهترین پیام آوران دربار الهی پیامبر گرامی و ارجمندمان محمد مصطفی را و پاکیزه‌ترین جانشینان را، جانشینان این پیامبر دوازده امام گزیـده و برجسته و بر مادر یازده امام، بانوی بزرگوار زهرای اطهر روحی لِتُرابِ اَقْدامِهِم فِداء و درود ویژه بر سر و سـرور آنان علی مرتضـی و نواده پاکش پاک کننده جهان از تیرگی ستم و گسترش‌دهنده داد در پهنه گیـتی و نابودکننـده ستمگران از گستره جهـان حضـرت مهـدی روحی فـداه. سـرور این امامـان علی مرتضـی ممتـاز به خصائصی همتای پیامبر است و برادر او در عقد اخوت و جان و نفس او در مباهله با نصارای نجران، شاهد بر توحید، بر نبوت و

(۵)

روشـنگر ابهامـات در معـاد است. کمـال دین و تمـامیت نعمت و موجب رضـای الهی است، برای گردن نهادن مردمان بـدین اسـلام شرط قبـولی ایمـان و اعمـال اسـت و در تمـام اهـوال و اوضـاع «حـق مـدار» اسـت و چـه می‌گـویم بـل «مـدار حـق» اسـت که پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ اَللّهُمَّ اَدِرِالْحَقَّ مَعَهُ حَیْثُما دارَ» (علی بـا حقّ و حقّ با علی است، خداونـدا هرجا که او باشـد، حق را جـاری سـاز) . خـوبست دگر لب ببنـدیم و قلم را از حرکت بـازداریم که «کُلُّ الصَّیْدِ فی جَوْفِ الْفَرا» . علاوه گنجانـدن بحر در سبو ممکن نیست. درباره این زبـده بیماننـد گفتنـد آنچه نشایـد، کردنـد آنچه نبایـد، از حقش محروم کردند و فضائلش را مکتوم تا در شـمار مظلومان، بزرگترین مظلوم جهان شـد. اگر پیامبر که درود خدا بر روانش باد می‌فرمود: «ما اُوذِیَ نَبِیٌّ بِمِثْلِ ما اُوذیتُ» (هیچ پیامبری به اندازه من مورد اذیّت و آزار قرار نگرفت)، این بزرگمرد هم فرمود: «فَوَاللّهِ مازِلْتُ مَدْفُوعا عَنْ حَقّی

(۶)

مُسْتَأْثِرا عَلَیَّ مُنْذُ قَبَضَ اللّهِ نَبِیَّهُ حَتّی یَوْمِ النّاسِ هـذا» (به خدا سوگند از زمان رحلت پیامبر اکرم صـلی‌الله‌علیه‌وآله تاکنون و در میان این مردم، حقّ من غصب شـده و سـختی فراوانی بر من تحمیـل گردیـده است) . و لکن حق جویـان و شـیفتگان حقـائق نمرده‌انـد و نمی‌میرنـد مردانی قد کشیده و اورست و البرز را کوتاه‌تر از قامت خود دیده، حقائق پنهان را آشکار و ستمهای فراوان را زدوده و چهره تابنـاک این مرد را آشـکار سـاخته از همان زمان‌های اول تا هر دوره و در این زمان‌های اخیر میرحامـد حسـین هنـدی، شـرف الـدّین عاملی ... و اخیرا علاّمه امینی چنان به رنـج‌ها به سـفرها به کتب و اسـفار دل سپردنـد و جان باختنـد که جائی برای کژمداری نگذاشته‌اند. علامه امینی «قَدَّسَ اللّهِ سِرَّهُ» در ۱۱ جلـد الغدیرش افترائات و یاوه‌گوئی‌ها را از کتب خود آنان برملا کرد ولی آیا همه را توش و توان و بردباری و شکیب مطالعه همه ۱۱ جلد عربی یا ۲۲ جلد ترجمه فارسی آن میسر است؟ برای آسان دست

(۷)

یافتن به قله‌ها و سـرشاخه‌های شـجره طیّبه «الغدیر» کتابی خلاصه و فشـرده از آن، فراهم آمده که اینک در برابر دیدگان شـماست و خصوصا برای جوانان عزیز بسیار قابـل اسـتفـاده می‌باشد. به همت پـدیـدآورنده ایـن اثـر ارزشـمنـد، «جناب آقای دکتر محمد بیسـتونی رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان» که در گزینش، تـألیف و نشـر کتب موضوعی قرآن و عـترت بـا سازمانـدهی و جـذب

جوانـان برای انجـام مطالعـات و تحقیقات مرتبط، بسـیار موفق عمل کرده‌انـد، تبریک می گویم و جـدّ و جهـد شـما را در مطالعه این کتاب و سایر تألیفات منحصر به‌فرد مؤسسه مذکور مسألت دارم.

و آخِرُ دَعْوانا اَنِ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ. ۳ شوال المکرم ۱۴۲۶

۱۵ آبان ۱۳۸۴

ابوالقاسم خزعلی

(۸)

مقدمه

یکی از عوامـل پیـدایش و بقـاء مـذاهب و فرقه‌های گوناگون در طول تاریـخ، بی‌شکّ جهالت و ناآشـنائی مردم با حقائق است. چه آن‌که اگر حقائق پوست‌کنـده و بـدون رتوش به آنان تفهیم می‌شد، از آن‌جا که راه راست در شـرایط زمانی و مکانی واحد ، واحد است ، جز افراد معانـد و بـدنیّت ، همان یک راه و طریق واحـد (مـذهب) را می‌پیمودنـد و طبعا این همه مـذاهب مختلف و جنگ و جدال‌هایی که از این رهگذر پدید می‌آید ازبین می‌رفت .

علّامه امینی رحمهٔاللّه علیه، وقتی که دیدند : جمعی معاند و سودجو،

غدیرشناسی (۹)

مسأله خلافت را از وضع طبیعتش منحرف کرده شتر خلافت را در خانه دیگران خوابانـدنـد و برای مـوجّه جلوه دادن ایـن امر و انحراف افکار عمومی، روایات و احادیث ساختگی زیادی درمورد حقّانیّت خلفاء ، حتّی به نام علی علیه‌السلام وضع کردنـد، اقـدام به تألیف کتاب نفیس «الغدیر» فرمودند .

وی در این کتاب ، صـرف نظر از این که ، حقیقت «ولایت» و «امامت» را از لحاظ کتاب و سـنّت و نظرات دانشمندان منصف، مورد بررسـی قـرارداده و از ایـن رهگـذر، خـلافـت بـلافصــل علی‌بن‌ابی‌طـالـب علیه‌السلام را اثبـات نمـود، معرکـه گردانـان قضـایـا و کسانـی را که روی سوءنیّت ، احــادیـث جعلــی بـه نفـع وضــع مـوجـود، سـاختـه و یـا تهمت‌هـای نـاروا به پیـروان راستیـن علـی زده‌انـد معرفـی فرمود .

(۱۰) غدیرشناسی

از باب نمونه : او در جلـد دهم کتاب الغدیر در برابر کسانی که به شیعه تهمت حدیث‌سازی زده‌اند، تحت عنوان « کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعول » بحث جالب و جامع‌الاطرافی نموده و در حدود هفتصد نفر از روات اهل سنت را می‌شمرد که کذّاب و حدیث‌ساز بوده‌اند و تنها از ۴۳ نفر آن‌ها، در حدود نیم میلیون حدیث جعلی نقل می‌نماید .

بـه عـلاوه، در حـدود صـد حدیـث دروغ از طریـق عامّـه، نقـل می‌کند که در آن‌ها ، نه تنها خلافت و فضائل خلفا تأیید شده ، بلکه از مقام معاویه ، یزید ، منصور دوانیقی و دیگر خلفاء بنی‌امیّه و بنی عبّاس نیز تجلیــل شـده اسـت !!!

غدیرشناسی (۱۱)

امینی با این کار بی‌نظیرش، به همه نویسندگان مسئول و متعهّد این درس را داد کـه هیچ‌گاه نباید در برابر تحریف حقائق و انحراف افکار عمومی ساکت نشست .(۱)دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

۱- نقل از استاد زین‌العابدین قربانی در مقدمه جلد ۱۰ ترجمه الغدیر .

(۱۲) غدیرشناسی

قبل از ورود به دریای زیبا و عمیق «الغدیر علامه امینی» لازم است جایگاه این کتاب ارزشمند را در ارتباط با «وحدت جهان اسلام» بررسی کنیم .

علامه امینی ، الغدیر را عامل اتحاد صفوف مسلمانان می‌داند : الغدیرُ یُوَحِّدُ الصُّفوفَ فِی الْمَلأِ الإسْلامِیِّ . آیا الغدیر ـ چنانکه برخی پنداشته‌اند ـ منافی اتحاد اسلامی است ؟

پاسخ به این سؤال ، بسته به تعریفی که از اتحاد اسلامی داشته باشیم ، فرق می کند . اگر مراد از اتحاد اسلامی ، نفی «تشیع» و استهلاک آن در «تسنن» ، یا احیانا تبدیل آن دو به مذهبی جدید مثل وهابی گری باشد ، الغدیر ، به شدت مخل چنین اتحادی است ؛ اما اگر

غدیرشناسی (۱۳)

مراد از اتحاد اسلامی ، معنای معقول آن باشد ، الغدیر ، نه تنها مضر به وحدت نیست ، بلکه راه وحدت کامل و حقیقی را نیز هموار می‌سازد . وحدت راستین ، یعنی همبستگی و همکاریِ اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و نظامیِ مسلمین بر پایه مشترکات دینی خویش (خدا ، قرآن ، پیامبر و قبله واحد) علیه دشمن مشترک (استعمار) در این وحدت ، قصد نابودیِ یکی به نفع دیگری در کار نیست و در عین حال ، برای رسیدن به وحدت کامل و پایدار امت اسلام در عرصه‌های نظر و عمل ، راه بر بحث و گفتگوی آزاد و بی‌طرفانه علمی میان دانشمندان فریقین ، برای حل اختلافات فکری و اعتقادی باز است .

بدیهی است ، برای رسیدن به اتحاد ، نخست باید عوامل تفرقه و

(۱۴) غدیرشناسی

موانع اتحاد را از سر راه برداشت و به فریقین ، شناختی صحیح از عقاید و افکارِ یکدگر بخشید و این جز با بحث و مذاکره علمی بین دانشمندان ممکن نیست . تا وقتی که برخی از اهل سنت ـ به خطا و تحت تأثیر القائات دشمنان ـ شیعیان را قائل به تحریف قرآن می‌شمرند و می‌پندارند که «شیعیان ، علی علیه‌السلام را شایسته‌تر از پیامبر به رسالت دانسته ، معتقدند که جبرئیل با آوردن وحی نزد پیامبر ، به علی علیه‌السلام خیانت کرده است» ، چگونه می‌توان آنان را به اتحاد با شیعیان فراخواند ؟ اتحاد بین یک وهابی که زیارت قبر پیامبر را شرک می‌انگارد ، با سایر مسلمین که از باب احترام به خود ایشان به قبر آن حضرت تبرک می‌جویند ، چگونه ممکن است و ایجاد زمینه اتحاد بین

غدیرشناسی (۱۵)

او و عامه مسلمین ، جز بحث آزاد علمی و حق‌جویانه ، چه راهی دارد ؟

برداشتِ فِرَق و مذاهبِ‌اسلامی ازمتون‌دینی(کتاب‌خداوسنت‌پیامبر) مختلف است ؛ مثلًا شیعیان با تأسی به سیره علمی سیاسیِ علی علیه‌السلام و انقلاب خونین عاشورا ، منطق بسیاری از دانشمندان اهل سنت را نظیر ابوالحسن ماوردی ، ابن جماعه و حافظ محیی‌الدین یحیی نووی (۱)، در قبول اولواالامرِی سلاطین فاسق ، نمی‌پذیرند .

باید با لحاظ غایات و مبادی ، «اتحاد» چنان تعریف شود که با اصولِ والای اسلامی و انسانی ، همچون آزادی اندیشه و بیان ، امر به معروف

۱- ر.ک: حکیمی، محمدرضا، حماسه غدیر، ص ۵۷ ـ ۵۶ .

(۱۶) غدیرشناسی

و نهی از منکر و حقیقت‌جویی و عدالت‌خواهی مغایر نباشد . حفظ این اصول ، اقتضا می کند که اتحاد در حدودِ مشترکات اعتقادیِ فریقین و در قالب همکاری‌های کلانِ سیاسی ، اقتصادی و نظامیِ کشورهای اسلامی ـ به مثابه «ید واحد» در برابر جهانخواران غرب و شرق ـ باشد . باید همزمان با این همکاری ، متفکران مسلمان برای شناخت درست ، کامل و واحد از اصول و فروعِ «اسلام

ناب محمدی» که در کل ، یکی بیشتر نبوده و حقیقتِ واحدِ آن ، این همه اختلاف مسلک و تفرق مذهب را در بین مسلمین برنمی‌تابد ، در فضایی باز و سالم ، به گفتگو نشینند و با رعایت ادب بحث و مناظره ، حقیقت را در تک تک موارد اختلاف فکری ـ از اصول عقاید گرفته تا فروع احکام ـ معلوم دارند ، تا راه بر وحدتِ کامل و تام امت اسلامی در همه عرصه‌های نظر و عمل گشوده شود .

غدیرشناسی (۱۷)

اگر آن تصور و این دورنما را از وحدت اسلامی بپذیریم ـ که ظاهرا گریزی از آن نیست ـ نقش مثبت و کارسازِ الغدیر، در اتحاد اسلامی کاملاً ـ روشن می‌شود؛ چه، الغدیراز یک‌سو با معرفی منطق تشیع به برادران اهل سنت و نقد تهمت‌های ناروا به شیعیان ، موانع وحدت را از سر راه مسلمین برمی‌دارد و از سوی دیگر با انگشت نهادن بر موضوعِ کلیدی و راه‌گشایِ «غدیر» و تبیین پیامِ نجات‌بخش و وحدت آفرینِ آن، راه را بر همدلی و هم‌اندیشیِ عمیق و پایدارِ امت اسلام می گشاید. به بیان مرحوم دکتر صلاح‌الصاوی، ادیب و شاعرِ مستبصرِ مصری

(۱۸) غدیرشناسی

«استدلالات امینی در الغدیر بر حقانیت مذهب تشیع ، عموما بر اقوال ائمه و بزرگان اهل سنت و جماعت متکی است و می توانیم کتاب الغدیر را چون پُلی بدانیم که علامه ، آن را بین جهان و تسنن و تشریع برقرار ساخته است» (۱). چنین است که به حق باید پذیرفت : اَلغَدیرُ یُوحِّدُ الصُّفوفَ فِی الْمَلاَءِ الْاءِسلامی .

برخی می‌پندارند مذاهبی که در اصول با یکدیگر اختلاف نظر دارند ، به هیچ وجه نمی‌توانند با یکدیگر برادر باشند ؛ زیرا اصولِ مذهبی ، مجموعه‌ای به هم پیوسته می‌باشد که آسیب دیدنِ یکی ، عین آسیب

۱- یادنامه علامه امینی، ضمیمه روزنامه رسالت، همان، صفحه ۲۸ .

غدیرشناسی (۱۹)

دیدنِ همه است ؛ بنابراین آنجا که مثلاً اصل «امامت» آسیب می‌پذیرد و قربانی می‌شود...، موضوع وحدت و اخوت منتفی‌است و به همین دلیل، شیعه و سنی به هیچ وجه نمی‌توانند دست یکدیگر را به عنوان دو برادر مسلمان بفشارند و در یک جبهه قرار گیرند ، [حال] دشمن هر که باشد . اما این تصور به نظر علمای روشنفکر اسلامی درست نیست ، چون دلیلی ندارد ما اصول را در حکم یک مجموعه به هم پیوسته بشماریم و از اصلِ «یا همه یا هیچ» در این جا پیروی کنیم ... سیره و روش شخص امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برای ما بهترین و آموزنده‌ترین درس‌ها است . علی علیه‌السلام راه و روشی بسیار منطقی و معقول ، که شایسته بزرگواری مانند او بود ، اتخاذ کرد . او برای احقاق حق خود از هیچ کوششی

(۲۰) غدیرشناسی

خودداری نکرد . همه امکانات خود را به کار برد ، تا اصل «امامت» را احیا کند ، اما هرگز از شعار «یا همه یا هیچ» پیروی نکرد ... . علی علیه‌السلام در برابر ربایندگان حقش قیام نکرد و قیام نکردنش اضطراری نبود ؛ بلکه کاری حساب شده و انتخاب شده بود . او از مرگ بیم نداشت . چرا قیام نکرد ؟ حداکثر این بود که کشته شود . کشته شدن در راه خدا منتهای آرزوی او بود ... . علی علیه‌السلام در حساب صحیحش بدین نکته رسیده بود که مصلحت اسلام در آن شرایط ، ترک قیام و بلکه همگامی و همکاری است. آن‌حضرت، خود در نامه به‌مالک اشتر به این مطلب تصریح دارد : «در برابر شیخین ، ابتدا دست خود را پس کشیدم ، تا اینکه دیدم گروهی‌از مردم، ازاسلام بازگشته و مردم‌را به نابودی دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

غدیرشناسی (۲۱)

دعوت می‌کنند ؛ در نتیجه ، ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم ، شکاف یا انهدامی در اسلام پدید می‌آید که مصیبت

آن از فوت‌خلافت چندروزه، بسی بیشتراست». این‌ها می‌رساند که علی علیه‌السلام ، اصل " یا همه یا هیچ "را در این مورد ، محکوم می‌دانسته است ... . (۱)

۱- فَامْسَکْتُ یَدی حَتّی رَأَیْتُ راجِعَةَ النّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْاِسْلامِ، یَدْعُونَ اِلی مَحْقِ دَیْنِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله ، فَخَشیتُ اِنْ لَمْ اَنْصُرِ الْاِسْلامَ وَ اَهْلَهُ، اَنْ أری فیهِ ثَلْما اَوْ هَدْما، تَکُونُ الْمُصیبَةُ بِه عَلَیَّ اَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلایَتِکُمُ الَّتی اِنَّما هِیَ مَتاعُ اَیّامٍ قَلائِلَ. (نهج‌البلاغه،نامه ۶۲).

(۲۲) غدیرشناسی

استاد شهید مطهری ، «نقش مثبت الغدیر در وحدت اسلامی» (۱) را در سه وجه زیر خلاصه می کند :

اولاً ، منطق مستدل شیعه را روشن می‌کند و ثابت می‌کند که گرایش در حدود صد میلیون مسلمان به تشیع ـ برخلاف تبلیغات زهرآگین عده‌ای ـ مولود جریان‌های سیاسی و نژادی و غیره نبوده است ؛ بلکه یک منطق قوی متکی به «قرآن» و «سنت» موجب این گرایش شده است؛

ثانیا ، ثابت می‌کند که پاره‌ای اتهامات به «شیعه» که سببِ فاصله

۱- مطهری ، مرتضی ، «الغدیر و وحدت اسلامی» در : حکیمی ، محمدرضا ، حماسه غدیر ، صفحه ۵۳۷ ـ ۵۲۸ .

غدیرشناسی (۲۳)

گرفتنِ مسلمانان دیگر از شیعه شده است ، از قبیل این که شیعه ، غیرمسلمان را بر مسلمانِ غیر شیعه ترجیح می‌دهد و از شکست مسلمانان غیرشیعه از غیرمسلمانان ، شادمان می گردد و از قبیل این که شیعه به جای حج به زیارت ائمه علیه‌السلام می‌رود ، یا در نماز چنین می‌کند و در ازدواج موقت چنان ، به کلی بی‌اساس و دروغ است ؛

ثالثا، شخص شخیص امیر المؤمنین علی علیه‌السلام را ـ که مظلوم‌ترین و مجهول‌القدرترین شخصیت بزرگ اسلامی است و می‌تواند مُقتدای عموم مسلمین واقع شود ـ و همچنین ذُریه اظهارش را، به جهان اسلام معرفی می‌کند .

به گفته استاد : برداشت بسیاری از دانشمندان بی‌غرض مسلمانِ

(۲۴) غدیرشناسی

غیرشیعه از «الغدیر» ، همین است که ما گفتیم : محمد عبدالغنی حسن مصری ، در تقریظ خود بر «الغدیر» ـ که در مقدمه جلد اول ، چاپ دوم ، چاپ شده است ـ می‌گوید : از خداوند مسئلت می‌کنم که برکه آب زلال شما را (غدیر در عربی به معنای گودال آب است) سببِ صلح و صفا میان دو برادر شیعه و سنی قرار دهد ، که دست به دست هم داده ، بنای امت اسلامی را بسازند .

عادل غضبان ، مدیر مجله مصری «الکتاب» در مقدمه جلد سوم می‌گوید : این کتاب ، منطق شیعه را روشن‌می‌کند. اهل‌سنت می‌توانند به‌وسیله این‌کتاب، شیعه‌را به‌طورصحیح بشناسند. شناسایی صحیحِ شیعه ، سبب می‌شود که آرای شیعه و سنی به یکدیگر نزدیک شود و

غدیرشناسی (۲۵)

مجموعا صف واحدی تشکیل دهند .

دکتر محمد غَلاب ، استاد فلسفه در دانشکده اصول دین جامع الازهر ، در تقریظی که بر «الغدیر» نوشته و در مقدمه جلد چهارم چاپ شده است ، می‌گوید : کتاب شما ، در وقت بسیار مناسبی به دستم رسید ؛ زیرا اکنون مشغول جمع آوری و تألیف کتابی درباره زندگی مسلمین از جوانب مختلف هستم . لهذا خیلی مایلم که اطلاعات صحیحی درباره شیعه امامیه داشته باشم . کتاب شما به من کمک خواهد کرد و من ، دیگر مانند دیگران درباره شیعه اشتباه نخواهم کرد.

دکتر عبدالرحمان کیالی حلبی ، در تقریظ خود که در مقدمه جلد چهارم «الغدیر» چاپ شده ، پس از اشاره به انحطاط مسلمین در

عصر

(۲۶) غدیرشناسی

حاضـر و عوامل نجات بخش مسـلمانان و پس از اشاره به این که شـناختِ صـحیح وصـی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ، یکی از آن عوامل است ، می گویـد : کتاب الغـدیر و محتوای غنی آن ، چیزی است که سـزاوار است هر مسـلمانی از آن آگاهی یابد تا دانسـته شود چگونه مورخـان کوتـاهی کرده‌انـد و حقیقت کجـا است . ما به این وسـیله ، بایـد گذشـته را جبران کنیـم و با کوشــش در راه اتحـاد مسلمین به اجر و ثواب نایل گردیم .(۱)

اهمیّت «غدیر خُم» در تاریخ

در نظر هیچ خردمندی تردیدپذیر نیست که شرف و برتری

۱- دانشنامه امام علی علیه‌السلام ، زیر نظرعلی اکبر رشاد ، جلد ۱۲ ، صفحه ۳۳۹ .

غدیرشناسی (۲۷)

هرچیزی بسته به فایده و نتیجه آن چیز است .

بنابراین قاعده : در میان موضوع‌های تاریخی نخستین امری که می‌تواند متضمّن مهمترین فواید و نتایج باشد موضوعی است که دین الهی بر آن پایه‌گذاری شده و کیش و آئینی براساس آن اسـتوار گشـته و استوانه‌های مذهبی بر آن نصب و اُمّتی از آن بوجود آمده باشد و دولت‌هـایـی براساس آن تشکیل شده و ذکر آن جاودانی گردیده باشد .

واقعه تاریخی «غـدیر خم» از جمله همین قضایای مهمّه و خود خطیرترین موضوع تاریخی در جهان اسـلام است . زیرا این واقعه مهمّ بـا بسیاری از براهین قاطعه مرتبط به آن مبنا و اساس مـذهب آنهائی است که از آثار خانـدان پیغمبر اسـلام صـلی‌الله‌علیه‌وآله پیروی می‌نمایند که شامل

(۲۸) غدیرشناسی

میلیون‌هـا نفر از نفوس مسـلمانان است ، در این گروه عظیم مظـاهر دانش و بزرگی نمایـان و از میان آن‌ها دانشـمندان بنام ، حکما ، فلاسفه، مردان بزرگ ، نوابغ در علوم و فنون متنوّعه ، سلاطین ، سیاستمداران ، فـرمـانـدهـان ، ادبـا و فضـلا برخـاسـتـه‌انـد و کتـب و مؤلّفـات گـرانبهـا در هـر فـنّ از آن از آنـان در جهــان منتشــر گشتــه اســت .

بنـابراین اگر مـورّخ ، خـود از ایـن گروه باشـد، بر او فرض و واجب است که اخبـار و مطـالب مهمّه مربـوط به شـروع دعـوت نبـوی علیهم‌السلام را به‌وسیله ثبت و ضبط در تاریخ خود به طور تفصیل در دسترس استفاده هم‌کیشان خود قراردهد .

اینـک به ذکر و خصوصیّات برخی از مـورّخینی که واقعه غـدیرخم را در آثـار و کتــب تـاریخــی خود ثبــت نمودهانــد مبــادرت می‌شـود :

غدیرشناسی (۲۹)

۱۰ نفر از تاریخ‌نگاران مشهور واقعه « غدیر خم » عبارتند از

ردیف نام‌مورّخ تاریخ‌فوت‌او نام کتاب او

۱ابــن قُتَیْبَـــهٔ ۲۷۶ ه.ق «المعــارف» و «والامامهٔ و السیاسه»

۲طَبَـــــرِیّ ۳۱۰ ه.ق کتابی‌درخصوص‌این‌موضوع نوشته

۳خطیب بغدادی ۴۶۳ ه.ق در تـاریـخ خود

۴شهـرستـانی ۵۴۸ ه.ق المِلَل و النِّحَـل

۵ابـــن عســاکر ۵۷۱ ه.ق تـاریـــخ شـام

۶یاقـوت حَمَوِیّ ۶۲۶ ه.ق جلـد ۱۸ معجـم الادبـاء صفحــه ۸۴

۷ابـن اثیــر ۶۳۰ ه.ق أُسْـدُ الغـابَـهٔ

۸ابن ابی‌الحـدید ۶۵۶ ه.ق شرح‌نهج‌البلاغه

۹ابـــن‌خَلْـدون ۸۰۸ ه.ق در مقـدمــه تـاریــخ خــــود

۱۰جلال‌الدّین‌سیوطی ۹۱۱ ه.ق در کتب متعدده

(۳۰) غدیرشناسی

برخی از محدّثین بزرگی که حدیث غدیرخم را ثبت و منتشر کرده‌اند عبارتند از

۱ ـ پیشــوای مـذهـب شـافعـی ـ ابوعبـداللّه محمــدبن‌ادریــس شافعی (وفـات ۲۰۴) ـ در« "النهایـه» ابـن اثیر."

۲ ـ پیشـوای مذهـب حنبلی ـ احمدبـن حنبـل (متوفی ۲۴۱) ـ در «مُسْنَـد» و «مناقب» .

۳ ـ ابــوعبــداللّه دمشقـــی حنفـــی در «البیــان والتّعــریـف» .

غدیرشناسی (۳۱)

نام ۶ تن از مفسّرین بزرگی که به ذکر واقعه «غدیر» پرداخته‌اند بدین قــرار است

همیــن‌طور است حـال و شـأن علمـاء تفسیـر زیـرا : آیـاتـی از قـرآن کریـم که در مورد این قضیه نـازل شـده از جمله آیه سوم از سوره مائـده در برابر دیدگان مفسّر نمایان می‌شود و بر مفسّر لازم و واجب است که آنچـه از مصـدر وحـی دربـاره نزول آن آیات و تفسیر آن رسیده بیان کند و روا نمی‌داند که کار او نارسا و کوشش او ناقص باشد .

اینک قسمتی از مفسّرین مشهور که در تفسیر خود به ذکر این واقعه پرداختـه‌اند :

(۳۲) غدیرشناسی

۱ ـ طبــری در تفسیــر خــــود

۲ ـ واحـــدی در «اسبـابُ النــزول»

۳ ـ قُرْطُبِیّ در تفسیــر خــــود

۴ ـ فخــر رازی در تفسیــر کبیـر

۵ ـ جلال الدّین سیوطی در تفسیرش

۶ ـ آلوسِیّ بغــدادی در تفسیرش

و امّـا علمـاء علم کلاـم ـ در مورد اقـامه دلیل و برهان در هریک از مسائل کلام ـ وقتی که به موضوع امامت می‌رسـند ، برای غلبه بر مـدّعی و یا به‌منظور نقل دلیل و برهان طرف خود ناگزیرنـد که متعرض واقعه غـدیرخمّ شونـد ـ هرچند که‌درعین‌این‌اقدام‌به‌زعم‌خود درچگونگی دلالت حدیــث مزبور به مناقشه پردازند .

غدیرشناسی (۳۳)

نام ۴ نفر از «متکلّمیــن» که به ذکر واقعه غدیرخم پرداخته‌اند

۱ ـ قاضـی ابوبکـر باقِلّانِیّ بَصْرِیّ در (اَلتَّمْهید) .

۲ ـ قاضی‌عبدالرّحمن ایجیّ شافعی در (اَلْمَواقِف) .

۳ ـ سیـد شریـف جرجانـی در (شرح اَلْمَواقِف) .

۴ ـ تفتـازانـی در (شـرح اَلْمَقـاصِـد) .

و عیـن الفـاظ نـامبـردگـان بـه‌طـوری اسـت کـه ذیـلاً ذکر می‌شود :

پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غـدیر خـمّ ـ در محلّی بین مکّه و مدینه به نام جُحْفَهْ ـ هنگام بازگشت از حَجَّةُالْوِداع مردم را جمع فرموده و آن

(۳۴) غدیرشناسی

روز بسیار گرم و سوزان بود به حدّی که مردم قسمتی از ردای خود را از شدت گرمی زمین زیرپا می‌گذاشتند ، پس از گرد آمدن خلق ـ آن حضرت در جایگاه بلندی خطبه‌ای ایراد فرمود و از جمله فرمود: ای گروه مسلمانان ، آیا من اولی (سزاوارتر) بر شما و امور شما از خود شما نیستم؟ گفتند: آری به‌خدا قسم . آنگاه فرمود : هرکس که من مولای اویم پس از من علی علیه‌السلام مولای او خواهد بود ، خداوندا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد و یاری کن یاران او را و خوارکن خوارکنندگان او را. و از جمله متکلّمین ـ قاضی النجم محمّـد شافعی (متوفی ۸۷۶) است که در (بدیع المعانی) این واقعه را ذکر کرده است و جلال‌الدین سیوطی در اربعین

غدیرشناسی (۳۵)

خود و مفتی‌شام حامدبن‌علی عمادی در (اَلصَّلاةُ الْفاخِرِ بِالْاَحادیثِ الْمُتَواتِرَه) و آلوسی بغدادی (متوفی ۱۳۲۴) در (نَثْرُ اللَّئالی) .

علماء علم‌لغت نیز درآن‌جا که به لغاتی از قبیل : مَوْلی ، وَلی و خُم ، برخورد نمایند ناچار به حدیث غدیر خم اشاره می‌نمایند مانند: ابن دُرَیْد محمّدبن حسن (متوفی ۳۲۱) در جلد ۱ «جَمْهَرَة» ، صفحه ۷۱ و ابن اثیر در «النِّهایَة» و حَمَوِیّ در «مُعْجَمُ الْبُلْدان» در بیان (خُم) و زُبَیْدِیّ حَنَفِیّ در «تاج العروس» و نَبَهانِیّ در «اَلْمَجْموعةُ النَّبَهانِیَّةُ» .

شرح غدیر خم

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در دهمین سال هجرت ، زیارت خانه خدا (کعبه) را با اجتماع مسلمین اراده فرمود و در میان قبایل مختلفه و طوائف اطراف

(۳۶) غدیرشناسی

برحسب امر آن حضرت اعلان شد و در نتیجه گروه عظیمی به مکّه آمدند تا در انجام این تکلیف الهی (ادای مناسک حجّ بیت‌اللّه از آن حضرت پیروی و تعلیمات آن حضرت را فراگیرند . این تنها حجّی بود که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از مهاجرت به مدینه انجام داد ، نه پیش از آن و نه بعد از آن دیگر این عمل از طرف آن حضرت وقوع نیافته و این حجّ را به اسامی متعدّد در تاریخ ثبت نموده‌اند ، از قبیل: حَجَّةُالْوِداع ـ حُجَّةُالْاِسْلام ـ حَجَّةُالْبِلاغ ـ حَجَّةُالْکَمال ـ حَجَّةُالتَّمام . (۱)

۱– آنچه به گمان ما می‌رسد این است که وجه نامیدن حجةالوداع به «بلاغ» به مناسبت نزول آیه تبلیغ (یا اَیُّهَا الرَّسُولَ بَلِّغ) می‌باشد و همچنین نامیدن آن به «کمال و تمام» نیز به‌مناسبت نزول آیه (اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُم دینُکُم وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُم نِعْمَتی ...) می‌باشد .

غدیرشناسی (۳۷)

در این موقع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله غسل و تدهین فرمود و فقط با دو جامه ساده (احرام) که یکی را به کمر بست و آن دیگر را به دوش افکند روز شنبه ۲۴ یا ۲۵ ذیقعدةالحرام به قصد حجّ پیاده از مدینه خارج شد و تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز در

هودج‌ها قرارداد و با همه اهل‌بیت خود و تمام مهاجرین و انصار و قبایل عرب و گروه عظیمـی از خلـق حرکـت فرمـود . (۱)

اتّفاقا در این هنگام بیماری آبله ـ یا حصبه ـ در میان مردم شیوع

۱– طبق مطالب مندرج در جلد۳ طبقات ابن‌سعد، صفحه ۲۲۵ و (اَلْاِمتاع) مَقْریزِیّ ، صفحه ۵۱۱ و جلد ۶ ارشاد الساری صفحه ۴۲۹ .

(۳۸) غدیرشناسی

یافته بود و همین عارضه موجب گردید که بسیاری از مردم از عزیمت و شرکت در این سفر بازماندند ، مع‌الوصف گروه بی‌شماری با آن حضرت حرکت نمودند که تعداد آن‌ها به ۱۱۴/۰۰۰ و ۱۲۰/۰۰۰ تا ۱۲۴/۰۰۰ نفر و بیشتر ثبت شده است .

البتّه از اهالی مکّه و آن‌ها که به اتّفاق امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و ابوموسی از یمن آمدنـد بر این تعـداد اضافه می‌شوند . بامداد یکشنبه موکب نبویّ صلی‌الله‌علیه‌وآله در «یَلَمْلَمْ» بود و شبانگاه به (شَرَفُ السَّیّالَة) رسیدند و در آن‌جا نماز مغرب و عشاء را خواندند و صبح آن شب را در (عِرْقُ الظَّبْیَة) ادای فریضه فرمودنـد سپس در (رَوْحاء) فرود آمدند و پس از کوچ از آن‌جا نماز عصـر را در (مُنْصَرَف) ادا فرمودند و نماز مغرب و

غدیرشناسی (۳۹)

عشا را در (مُتَعَشّیّ) خواندنـد و در همان‌جا صـرف غـذا کردنـد و نماز صـبح روز بعـد را در (اِثایَة) خواندند و بامداد سه‌شـنبه را در (عَرَج) درک کردنـد و در نقطه‌ای که به نـام (لَحی جَمَل) معروف است که در شـیب و فرازهای (جُحْفَة) بود آن حضـرت حجامت کرد سـپس روز چهارشـنبه در (سُقْیاء) فرود آمدنـد و پس از حرکت از آن‌جا نماز صبح را در (اَبْواء) خواندنـد و از آن‌جا حرکت کردند و روز جمعه به (جُحْفَة) رسـیدند و از آن‌جا به (قَدیـد) رفتـه و شنبـه را در آن‌جـا درک فرمودنـد و روز یکشنبـه در (عُسْفان) و پس از طـی راه از آن‌جـا به (غَمیـم) رسـیدند . روز دوشـنبه در (مُرُّ الظَّهْران) بسربردند و هنگام غروب آفتاب به (سَرَف) و پیش از ادای نماز مغرب به حوالی مکّه رسیدند و در ثَنِیَّتَیْن

(۴۰) غدیرشناسی

(کـه نـام دو کـوه مشـــرف بـه مکّـه می‌باشــد) فـرود آمـدنـد و شـــب را در آن‌جــا بســـر بـــرده و روز شـنبـــه داخـــل مکّـــه شـدنـــد .

پس از آن که رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله مناسک حجّ را انجام دادند با جمعیّتی که همراه آن حضـرت بودند آهنگ بازگشت به مـدینه فرمودنـد چون به غدیر خمّ (که در نزدیک جُحْفَه است) رسـیدند ، جبرئیل امین فرود آمد و از طرف خدای تعالی این آیه را آورد: «یا اَیُّهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ...» (۶۷ / مائده).

جحفـه منزلگـاهی اسـت کـه راه‌هـای متعـدّد (راه اهـل مـدینه و مصـر و عراق) از آن‌جـا منشـعب و جـدا می‌شـود و ورود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و همراهان بـــه آن نقطـــه در روز پنجشنبـــه هجدهـــم ذیحجّـــه تحقّـــق یافـــت .

غدیرشناسی (۴۱)

امین وحـی الهی آیه فوق‌الذکر را آورد و از طرف خداوند آن حضـرت را امر کرد که علی علیه‌السلام را به ولایت و امامت معرّفی و منصوب فرمایـد و آنچه دربـاره پیروی از او و اطاعت اوامر او از جانب خـدا بر خلق واجب آمـده به همگان ابلاغ فرمایـد . در این هنگام آن‌ها که از آن مکان گذشـته بودند به امر پیغمبر بازگشتند و آن‌ها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همان‌جا متوقّف شدند . در این سـرزمین درختان کهن و انبوه و سایه‌گستر وجود داشت که پیغمبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله دسـتور فرمود کسـی زیردرختان پنـج‌گانه که به هم پیوسـته بودنـد فرود نیایـد و خار و خاشاک آن‌جا را برطرف سازند. وقت ظهر حرارت هوا شدّت یافت به طوری که مردم قسمتی از ردای خود را برسر و قسمتی را زیرپا افکندند و برای آسایش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایه کاملی برای پیغمبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله فراهم گشت . اذان ظهر گفته شد و آن حضـرت در زیر آن درختان نمازظهر را

با همه همراهان ادا فرمود. پس از فراغ از نماز درمیان گروه حاضرین بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند قرار گرفت و آغاز خطبه فرمود و با صدای بلند همگان را متوجّه ساخت و چنین فرمود :

(۴۲) غدیرشناسی

حمد و ستایش مخصوص ذات خداست . یاری از او می‌خواهیم و به او ایمان داریم و توکّل ما به اوست و از بدی‌های خود و اعمال ناروا به او پناه می‌بریم . گمراهان را جز او راهنمایی نیست و آن کس را که او راهنمائی فرموده گمراه کننده نخواهد بود و گواهی می‌دهم که

غدیرشناسی (۴۳)

معبودی (در خور پرستش) جز او نیست و این که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده و فرستاده اوست . پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او . ای گروه مردم ، همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگهی داده که دوران عمرم سپری گشته و قریبا دعوت خداوند را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت . من و شماها هرکدام برحسب آنچه به عهده داریم مسئولیم ، اینک اندیشه و گفتار شما چیست ؟

مردم گفتند : ما گواهی می‌دهیم که تو ابلاغ فرمودی و از پند ما و کوشش در راه وظیفه دریغ نفرمودی ، خدای به تو پاداش نیکو عطا فرماید . فرمود: آیا نه این است که شماها به یگانگی خداوند و این که محّمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده و فرستاده او است گواهی می‌دهید و به این که

(۴۴) غدیرشناسی

بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردیدناپذیر است و این که مردگان را خدا برمی‌انگیزد و این‌ها همه راست و مورد اعتقاد شماســت ؟

همگان گفتند : آری ، به این حقایق گواهی می‌دهیم . پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: خداوندا گواه باش و با تأکید و مبالغه در توجّه و شنوائی همگی و اقرار مجدّدآنان به این که سخنان آن حضرت را شنیده و توجّه دارند فرمود : همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید . پهنای حوض من بمانند مسافت بین صَنْعاء (پایتخت یمن کنونی) و بُصْری (از توابع دِمشق)است و درآن‌به‌شماره‌ستارگان ـ قدح‌ها و جام‌های سیمین مهیّا شده ، بیندیشید و مواظب باشید که پس از

غدیرشناسی (۴۵)

درگذشتن من با دوچیز گرانبها و ارجمند که در میان شما می‌گذارم چگونه رفتار نمائید؟! (۱) در این موقع یکی در میان مردم بانگ برآورد که یا رسول‌اللّه آن دوچیز گرانبها و ارجمند چیست ؟ فرمود: آن که بزرگتر است کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است (کنایه از این که کتاب خدا وسیله ارتباط با خداوند است) بنابراین آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید و آن دیگر که کوچک‌تر است عترت من (اهل بیت من) می‌باشد و

۱– دوچیز گرانبها و ارجمند مفاد کلمه (ثَقَلَیْن) است که مفرد آن (ثَقَل) است یعنی چیز بزرگ و گرانبها .

(۴۶) غدیرشناسی

همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند و من این امر (یعنی عدم جدائی کتاب و عترت) را از پروردگار خود درخواست نموده‌ام . بنابراین ، بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو بازنایستید و کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد . سپس دست علی علیه‌السلام را گرفت و او را بلند نمود تا به حدّی که سفیدی زیربغل هر دو نمایان شد و مردم او را دیدند و شناختند .

و فرمود: ای‌مردم کیست که بر اهل ایمان از خود آن‌ها (سزاوارتر) می‌باشد؟ گفتند : خدای و رسولش داناترند . فرمود : همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم‌واولی و سزاوارترم‌بر آن‌هااز خودشان. پس هر کس که من مولای اویم علی علیه‌السلام مولای او خواهد بود و این سخن را سه‌بار و بنا به گفته احمدبن‌حنبل پیشوای حنبلی‌ها چهاربار تکرار فرمود . سپس دست به دعا گشود و گفت : بارخدایا . دوست بدار آن‌که او را دوست دارد و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد و یاری‌فرما یاران او را و خوارگردان خوارکنندگان اورا و او را معیار و میزان و محورحقّ و راستی قرارده . آنگاه فرمود: باید آنان که حاضرند این‌امر را به‌غائبین برسانند و ابلاغ نمایند .

غدیرشناسی (۴۷)

هنوز جمعیّت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی رسید و این آیه را آورد : «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُم دینَکُم وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُم نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دینا» (۳ / مائده)، در این موقع پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اَللّٰهُ اَکْبَرُ ، بر

(۴۸) غدیرشناسی

اکمال‌دین و اتمام‌نعمت و خشنودی‌خدا به‌رسالت من و ولایت علی علیه‌السلام بعد از من، سپس آن گروه شروع کردند به تهنیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از جمله آنان (پیش از دیگران) شیخین ـ (ابوبکر و عمر) بودند که گفتند: خوشا به حال تو ای پسر ابی‌طالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی و ابن‌عباس گفت: به‌خداسوگند که این امر(یعنی ولایت‌علی علیه‌السلام) بر همه واجب گشت . سپس حَسّان ابن‌ثابت گفت : یا رسول‌اللّه اجازه فرما تا درباره علی علیه‌السلام اشعاری بسرایم. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بگو با میمنت و برکت الهی . در این هنگام حسّان برخاست و چنین گفت : ای گروه بزرگان قریش . در محضر پیغمبر اسلام درباره ولایت که مسلّم گشت، گفتار و اشعار خود را بیان می‌کنم و گفت :

غدیرشناسی (۴۹)

یُنادیهِم ، یَوْمَ الْغَدیرِ نَبِیُّهُم بِخُمٍّ فَاسْمِع بِالرَّسُولِ‌مُنادِیا

(اشعاری که یک بیت آن ذکر شد با ترجمه احوال سراینده آن حَسّان‌بن ثابت و ترجمه خود اشعار ضمن ذکر شعرای قرن اول که درباره غدیر خمّ شعر گفته‌اند در جلد دوم ترجمه الغدیر درج شده است).

موضوع غدیر خُمّ در نظر علمای اهل سنّت نیز ثابت و محقّق است و از متواترات و مسلمیّات است. از جمله احمدبن حنبل این حدیث را از چهل طریق روایت کرده و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق .

پس بهتر آن است که ایراد کنندگان بدون مطالعه ایراد نگیرند و نسنجیده و ندانسته کتاب الغدیر را موجب تشتت و اختلاف نپندارند!!!

(۵۰) غدیرشناسی

مناشَدَه (قسم دادن) و احتجاج به حدیث شریف «غدیر خُم»

مناشَدَه (قسم دادن) و احتجاج به حدیث شریف «غدیر خُم»

واقعه غدیر خُمّ از ابتدای وقوع یعنی روز هجدهم‌ذی‌الحجهٔ سال دهم هجری تا عصر حاضر پیوسته و بدون انقطاع از اصول مسلّمه و حوادث غیرقابل تردید بوده، به طوری‌که نزدیکان به این داستان ایمان و اذعان داشته و دشمنان و مخالفین بدون این‌که تردید یا انکاری در خاطرخود راه دهند، آن را روایت نموده‌اند و تا بدان پایه از تحقّق رسیده که ارباب جدل و معارضه نیز هروقت که از طرف مدّعیان آن‌ها دامنه مناظره بدان کشیده‌شده و قضیّه به‌روایت آن منتهی گشته ، ناچار بدان تن داده و نتوانسته‌اند با هیچ نیرنگ

و جدلی آن را نادیده و یا ناشنیده انگارند .

غدیرشناسی (۵۱)

لـذا ، فیمابین صحـابه و تـابعین، چه پیش از دوران خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و چه در عهد خلافت آن‌جناب و اَعصار بعداز آن ، استدلال به قضیه غدیر و یادآوری بدان با مبادله سوگند بسیار دست داده .

نخستین استـدلال بدین منوال، کیفیّت گفت و شنودی است که به وسیله شـخص امیرالمؤمنین (ع) با اشـخاص همزمان و معاصر در مسجد رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از رحلت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقوع یافته، این ماجرا را سلیم‌بن‌قیس هلالی در کتاب خود به تفصیل بیان داشته ، آن‌ها که آگهی به آن را خواستارنـد بـدان مراجعه نماینـد و ما در اینجا آنچه را کـه از مناشَـدات بعـد آن بـه وقوع پیوسته ذکر می‌نمائیـم .

(۵۲) غدیرشناسی

۱ ــ مناشده علی علیه‌السلام

در روز شـوری به سـال ۲۳ ـ و یـا ـ آغاز سال ۲۴ از هجرت بـه نقـل از اخطـب خطبـاء خـوارزم ـ حنفـی ـ در صـفحه ۲۱۷ «مناقـب» .

۲ ــ مناشده علی علیه‌السلام در ایّام عثمان بن عفّان

طبق نقل شیخ الاسـلام ، ابواسحق ، ابراهیم‌بن‌سعدالدین ابن الحمویّه به اِسنادش در «فَرایِدُ السِّمْطَیْن» سمط اوّل در باب ۵۸ از تابعی بزرگ ، سلیم بن قیس هلالی .

غدیرشناسی (۵۳)

۳ ــ مناشده علی علیه‌السلام در روز رُحْبَه (۱) ــ سال ۳۵

در اثرمعـارضه و منـازعه‌که در امرخلافت بـاامیرالمؤمنین علیه‌السـلام وقوع یـافت برخی از مردم نسـبت‌به آنچه‌کـه آن‌حضـرت‌از رسول‌خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله دایر به تقـدیم آن جنـاب بر دیگران روایت و نقـل فرمـوده بـود آن حضـرت را متّهم ساختنـد و فرموده رسول‌خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله را در این موضوع با تردید و انکار تلقی کردند ، چون این کیفیّت به آن حضرت رسید، در میدان وسیع کوفه حضور یافت و در میان گروه بسیاری که در آن‌جا

۱- منظـور روزی اسـت کـه حضـرت علی‌بن‌ابیطـالب علیه‌السـلام در محـل رُحْبَـِه کـوفه در حضـور ۳۰ نفر از اصـحاب پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخنرانی کردند.

(۵۴) غدیرشناسی

گردآمده بودند به منظور دفاع از حق و ردّ بر آن‌ها که در امر خلافت با آن جناب منازعه می‌کردند ، با آن گروه استدلال و مناشده فرمود و این موضوع به حدّی جلب اهمیّت کرده که بسیاری از تابعین آن را روایت نموده‌اند و اسناد آن در کتب عامّه به حدّ تواتر و تظافر رسیده از جمله :

ابن‌ابی‌الحدید در جلد ۱ ، شرح نهج البلاغه ، صفحه ۳۶۲ ، گویـد: ابواسـرائیل از حَکَم روایت کرده و او از سـلیمان مؤذّن این‌که : علی علیه‌السـلام سوگند داد مردم را که هرکس از آن‌ها این فرموده رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را شنیده که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ ...» گواهی دهـد ، پس گروهی بـدان شـهادت دادند و زِیدبن اَرْقَم از شـهادت به آن در حالی که بدان‌آگاه بود اِمساک

نمود، پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را به نابینائی

غدیرشناسی (۵۵)

نفرین فرمود و او نابینا شد و پس از نابینا شدن داستان این گفتار رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای مردم بیان می‌کرد .

غدیر در قرآن

مشیّت و اراده (ذات اقدس الهی) بر این تعلّق یافت که داستان غدیر پیوسته باقی و تازه بماند و گذشت زمان آن‌را کهنه و متروک‌نسازد و گذر ایام ، از اهمیّت و اثر آن نکاهد، لذا در پیرامون آن آیاتی نازل فرمود که با صراحت بیان تَرْجُمان آن باشد و امّت اسلامی هر صبح و شام با ترتیل، آیات قرآن کریم را تلاوت و مدلول آیات کریمه را به‌خاطر بسپارند و گوئی خداوند سبحان ضمن تلاوت هریک از آیات مربوط به آن توجّه قاریان قرآن را به داستان مزبور معطوف می‌دارد و اثر

(۵۶) غدیرشناسی

درخشان واقعه مهمّه غدیرخمّ را در قلب قاری تجدید و طنین این واقعه را در گوش او منعکس می‌فرماید تا هر مُسْلِم و قاری قرآن آنچه را که از دین الهی در باب خلافت کبری بر او واجب گشته نصب‌العین قرارداده و به مدلول آن استوار و ثابت بماند .

از جمله آیات کریمه: قول خدای تعالی است در آیه ۶۷ سوره مائده : « یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ، وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّه یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ».

ایـن آیه شریفه روز هجدهم ذی‌الحجهٔ سال حَجَّةُالْوِداع (دهم از هجرت) نازل شد، پس از آن‌که پیغمبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله و بزرگوار به غدیر خمّ رسید جبرئیل در ساعت پنجم از روز مذکور بر آن‌جناب فرود آمد

غدیرشناسی (۵۷)

و گفت: یا محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله همانا خدای‌متعال‌به‌تو درود می‌فرستد و می‌فرماید : «ای فرستاده خدا، ابلاغ کن آنچه را (که درباره علی علیه‌السلام) از جانب پروردگارت به تو نازل شده و اگر این امر را اجراء ننمائی ، رسالت خود را انجام نداده‌ای ...» تا آخر آیه ، در این موقع پیشروان آن کاروان عظیم که تعداد آن‌ها یکصدهزار یا بیشتر بود نزدیک جُحْفَهْ رسیده بودند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امر فرمود آن‌ها را که از آن نقطه‌ای که پیشروی کرده‌اند برگردانند و آن‌ها را که عقب بودند در جای خود متوقّف سازند تا علی علیه‌السلام را در میان آن گروه آشکار سازد و آنچه را که خداوند متعال درباره او نازل فرموده به آن‌ها ابلاغ فرماید و (جبرئیل) آن جناب را آگاه ساخت، که خداوند او را (از کید بدخواهان)

(۵۸) غدیرشناسی

نگاهداری فرموده .

آنچه در بالا بدان اشعار نمودیم در نزد علمای امامیه مورد اتّفاق همگانی است ، ولی ما این‌جا در این مقام به احادیث اهل سنّت در این زمینه استدلال و احتجاج می‌نمائیم ، از جمله :

حافظ ابوجعفر محمّدبن‌جریر طبری متوفّای ۳۱۰ ق به اِسناد خود با بررسی «کتابُ اَلْوِلایَه» درطریق حدیث غدیر از زیدبن اَرْقَم روایت نموده است .

قُرْطُبیّ در جلد ۶ تفسیرش ، صفحه ۲۴۲ درباره قول خدای تعالی: « یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ » گوید: این، یک تأدیبی است برای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تأدیبی است برای دانشمندان از امّت او به این که،

غدیرشناسی (۵۹)

چیزی از امر شـریعت خـدا را کتمـان نکننـد ، در حـالی که خـدای متعـال می‌دانست کـه پیغمـبر او چیزی از وحی الهی را کتمـان نمی‌نماید.

عذاب واقع شده در مورد منکِر غدیر

از جمله آیات نازله بعد از نصّ غدیر قول خدای تعالی است در سوره «مَعارِج» که می‌فرماید: « سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْکافِرِینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ مِنَ اللّهِ ذِی‌الْمَعـارِجِ : تقاضاکننـده‌ای، تقاضـای عـذابی کرد که واقع شـد. این عـذاب مخصـوص کـافران است و هیـچ‌کس نمی‌تواند آن را دفع کند. از سـوی خداوندی است که فرشتگانش بر آسمان‌ها صعود می‌کنند » (۱ تا ۳/معارج) که علاوه بر اعتقاد شیعه به آن ، جمعی از علمای اهل‌سنّت که شخصیت‌شان مورد تصدیق است آن را در کتب تفسیر و

(۶۰) غدیرشناسی

حدیث ثبت و ضبط نموده‌اند .

و اینـک بـه ذکـر نصّ برخـی از روایـات مذکـور توجّـه کنیـد :

۱ ـ حافظ، ابوعُبَیْـد هَرَوِیّ، در تفسیرخود «غَریبُ‌القرآن» گویـد: پس‌از آن‌که رسول‌خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله در غـدیر خُمّ تبلیغ فرمود آنچه را که مأمور بـدان بود و این امر در بلاد شایع و منتشر شـد ، جابِر بْنِ نَضْرِبْنِ حارِثِ بْنِ کلـده عَبْـدَرِیّ آمد و خطاب به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نموده گفت: به ما از طرف خداونـد امر کردی که گواهی به یگانگی خداونـد و رسالت تو بـدهیم و نماز و روزه و حـج و زکـاهٔ را امتثال کنیم همه را از تو پـذیرفتیم و قبول کردیم و تو به این‌ها اکتفا ننمودی تا این‌که بازوی پسر عمّت را گرفتی و بلند نمودی و اورا بر ما برتری دادی و گفتی: « مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ

غدیرشناسی (۶۱)

مَوْلاـهُ »، آیا این‌امراز طرف‌تواست یا از جانب خداونـد؟! رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : قسم به خداونـدی که معبودی جز او نیسـت ایـن امر از جـانب خداونـد است. نـامبرده پس از شـنیدن این سـخن رو به طرف شـتر خـود روان شـد در حـالی که می گفت : بارخـدایا ! اگر آنچه محمّـد می گویـد راست و حقّ است بر ما سـنگی از آسـمان ببار و یا عذابی دردناك به ما برسان ، هنوز به شتر خود نرسـیده بودکه سـنگی از فراز بر سـر او آمد و از پشت او خارج شد و او را کشت و خدای تعالی این آیه را نازل فرمود : « سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ ... » .

۲ ـ شیخ برهان‌الدین علی حلبی شافعی ، متوفّای ۱۰۴۴ در جلد ۳ (اَلسّیـرَهُ الحَلَبِیَّـهُ) صفحـه ۳۰۲ ضمـن بیـان ایـن داستـان ، نـام

(۶۲) غدیرشناسی

منکَرِ مـورد اشـاره را حَـرْثِ بْـنِ نُعْمـانِ فِهْـرِیّ ذکـر می‌کنـد .

چون این گفتـار رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله : «مَنْ کُنْتُ مَوْلاـهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» در شـهرها و اقطار مختلفه شایع و منتشـر و به حَرْث بن نُعْمان فِهْرِیّ رسـید، به مـدینـه آمـد و شتر خود را در مسجد خوابانید و داخل شد در حالی‌که پیغمبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله نشسـته بود و اصحاب او در پیرامونش بودند ، آمد تا مقابل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زانو به زمین زد و گفت : یا محمّد ... تا آخر داستان .

داستان تهنیت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از اعلام ولایت علی علیه‌السلام

امام ـ محمّـد بن جریر طبری ـ در کتاب (اَلْوِلایَه) حدیث غدیر را ذکر کرده و در پایان آن می گوید : را به اسناد خود آورده از زَیْدِ بْنِ اَرْقَم

غدیرشناسی (۶۳)

بدین ترتیب ذکر کرده : رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله فرمود ای گروه مردم بگوئید : پیمان بستم با تو از صمیم قلب و عهد نمودیم با زبان و دست بیعت دادیم بر این امر، عهد و پیمان و بیعتی که اولاد و اهل بیت و کسان خود را بدان وادار نمائیم و به جای این سیره مقدّس روش دیگری را نپذیریم و تو گواه بر ما هستی و خداوند از حیث گواهی کافی است ، بگوئید آنچه را به شما تلقین و تعلیم نمودم و سلام کنید برعلی با تصریح به فرماندهی اهل ایمان و بگوئید : « اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللّه» همانا خداوند هر صدا و آهنگی را می‌شناسد و می‌شنود و به خیانت هر خائن واقف است ، پس هرکس پیمان‌شکنی کند به زیان خود کرده و کسی که به پیمان خدایی وفادار بماند، خدای پاداش بزرگ به او خواهد داد، بگوئید چیزی را که موجب رضایت خداوند است و اگر ناسپاسی کنید خداوند از شما بی‌نیاز خواهد بود .

(۶۴) غدیرشناسی

زیدبن‌ارقم گفت : در این هنگام مردم به‌طرف رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله شتافتند در حالی که همه می گفتند: « سَمِعْنا وَ اَطَعْنا عَلی اَمْرِاللّهِ وَ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنا » یعنی: شنیدیم و بر امر خدا و رسولش از صمیم قلب فرمانبرداریم و اوّل کسانی که دست خود را به‌عنوان اطاعت و بیعت به پیغمبر صلی‌اللهعلیه‌وآله و علی علیه‌السلام رساندند، ابی‌بکر و عمر و عثمان‌وطلحه وزبیربودندباباقی‌مهاجرین‌و انصارو سایرمردم تاهنگامی که نمازظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و این جریان امتداد یافت تا نماز مغرب و عشاء نیز در یک وقت خوانده شد و تا سه روز امر دست دادن و بیعت پیوسته ادامه داشت .

غدیرشناسی (۶۵)

و خصوص داستان تهنیت شیخین (ابوبکر و عمر) را تعداد بسیاری از پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ اهل سنّت که عدّه آنان قابل توجّه است روایت نموده‌اند، چه آن‌ها که این داستان را به‌طور مُرْسَل (۱) تردیدناپذیر روایت نموده‌اند و چه آن‌ها که آن را به مسانید صحیح (۲) و رجال ثقه و مورد اعتماد روایت نموده‌اند که سلسله ناقلین منتهی

۱- حدیثی است که بعضی از راویان در سلسله سند آن حذف گردیده و به امام معصوم نسبت داده شده است.

۲- حدیثی است که راویان آن شیعه ۱۲ امامی عادل باشند.

(۶۶) غدیرشناسی

می‌شود به تعدادی از صحابه مانند ابن‌عباس و ابی‌هُرَیْرَهْ و بُراء بن عازِب و زیدبن اَرْقَم.

۱ ـ امام و پیشوای حنبلیان ، احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ در جلد ۴ مسند خود در صفحه ۲۸۱.

۲ ـ قاضی ابوبکر باقِلّانِیّ بغدادی داستان مزبور را در کتاب خود «اَلتَّمْهیدُ فی اُصولِ الدّین» صفحه ۱۷۱ با دقّت در سند روایت نموده است.

۳ ـ فخرالدین رازی شافعی ، داستان تهنیت را در تفسیر کبیر خود جلد ۳ ، صفحه ۶۳۶ روایت نموده است .

۴ ـ جلال الدین سیوطی متوفّای ۹۱۱ داستان تهنیت را در

غدیرشناسی (۶۷)

«جمع الجوامع» به‌طوری که در کنزالعُمّال جلد ۶ ، صفحه ۳۹۷ مذکور است به نقل از حافظ ابن‌ابی‌شیبه در صفحه ۱۸۱ ذکر نموده .

قراین معیّنه در مورد معنای مَوْلی در حدیث غدیر

مولی به‌معنای ـ اَوْلی بِالشَّیْء ـ است و چنانچه مااز آن‌که گفتیم تنزّل کرده و بگوئیم : «یکی» از معانی مولی این معنی است و آن را مشترک لفظی بدانیم ، (بازهم مقصود حاصل است) زیرا در حدیث مزبور (حدیث غدیر) قرینه‌های متّصله و گاهی منفصله وجود دارد که با وجود این قرائن اراده غیر این معنی‌از بین‌می‌رود ـ اینک بیان مطلب :

قرینه اول ـ مقدّمه حدیث است و آن ، سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرمود: « اَلَسْتُ اَوْلی بِکَمْ مِنْ اَنْفُسِکَمْ » (یعنی آیا من سزاوارتر نیستم به

(۶۸) غدیرشناسی

شما از خود شماها) یا سخنان دیگر آن‌جناب به الفاظ دیگر که همین معنی را می‌فهماند و متفرّع فرمود بر سخن خود این جمله‌را: « فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌ مَوْلاهُ » و این حدیث را به کیفیتی که بیان شد بسیاری از علماء فریقین ـ روایت نموده‌اند و از حُفّاظ اهل سُنّت و پیشوایان آنان این هاست :

۱ ـ احمدبن حنبل ۲ ـ ابن‌ماجَهٔ ۳ ـ طبری ۴ ـ بَیْهَقِیّ ۵ ـ خوارزمی ۶ ـ بیضاوی ۷ ـ سیوطیّ .

بنابراین مطلب ، اگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله غیر از معنایی که در مقدمه سخن خود «اَلَسْتُ اَوْلی بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ ...» بدان تصریح فرموده معنای دیگری را اراده فرموده بود ، فرمایش آن‌جناب به صورت کلامی

غدیرشناسی (۶۹)

درمی‌آید که رشته ارتباط آن گسیخته باشد و قسمتی از آن با قسمت دیگر بی‌ارتباط باشد (و ما پیغمبر بزرگوار را بزرگ‌تر می‌دانیم از هر لغزش و سخن نارسائی) و در این‌صورت سخن آن حضرت از مرز بلاغت جدا می‌بود در حالی که آن‌جناب افصح بلغا و بلیغ‌ترین کسانی است که به زبان عربی دهن گشوده است، پس جز اذعان و اعتراف به ارتباط اجزاء کلام آن حضرت با متّحد دانستن معنی در مقدمه و ذی‌المقدمه راهی نیست و حقّ هم در هر کلامی که از وحی الهی سرچشمه گرفته جز آن نیست .

و مزید بر توضیح و بیان مطلب برای شما شرحی است که در تذکره سبط ابن جوزی در صفحه ۲۰ مذکور است ، نامبرده بعد از تعداد ده

(۷۰) غدیرشناسی

معنی برای مولی و تصریح به این‌که معنای دهم مولی (اَوْلی) است ، چنین گوید: و مراد از (مولی) در حدیث (غدیر) طاعت مخصوص است ، پس معنای دهم (که: اولی است) متعیَّن است و معنای حدیث چنین می‌شود : هرکس من اولی به او هستم از خودش ، پس علی علیه‌السلام اولی به اوست و حافظ ابوالفرج یحیی‌بن‌سعیدثقفی اصفهانی در کتاب خود مسمّی به «مَرَجُ الْبَحْرَیْن» به این مطلب تصریح نموده ، چه او این حدیث را به اسناد خود به استادانش روایت نموده و در روایت مزبور چنین گفته : پس رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست علی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «مَنْ کُنْتُ وَلِیُّهُ وَ اَوْلی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ ، فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ » یعنی هرکس ، من وَلِیّ اویم و اولی (سزاوارتر) به او هستم از خودش ، پس علی علیه‌السلام ولیّ او است.پس

غدیرشناسی (۷۱)

دانسته شد که تمام معانی بازگشت به معنای دهم (اَوْلی بِالشَّیْء) دارد و گفتار رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز: « أَلَسْتُ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» نیز دلالت بر همین معنی دارد و این (حدیث) نصّ صریح است در اثبات امامت او (علی علیه‌السلام) و پذیرش طاعت او ... .

قرینه دوم : دنباله حدیث است، که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: « اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ » در جمله از طرق‌حدیث بر فرمایش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این جمله‌ها نیز افزوده شده : «وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» یا جمله‌هائی که متضمن همین معانی است و با ذکر گروه‌های راویان که قبلاًـ ذکر نمودیم دیگر موجبی برای تطویل به اعاده ذکر آن‌ها نیست و ضمن کلمات رسیده پیرامون سند حدیث گذشت این‌که صحیح دانستن عدّه بسیاری از علماء ، حدیث (غدیر) را مبتنی برمبنای مجموع حدیث با دنباله آن « اَللّهُمَّ وَالِ مَنْ والاهُ ... » و با این کیفیّت برای اهل تحقیق و بحث امکان خواهد داشت که ذیل حدیث مزبور را قرینه مدّعی بداند به دلایل و وجوهی که جز با معنای اولویّت ، اولویّتی که ملازم با سمت امامت باشد سازگار نخواهد بود .

(۷۲) غدیرشناسی

قرینه سوم ـ این گفتـار رســول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله است در دنباله لفظ حدیث : « اَللّه‌اَکْبَرُ عَلی اِکْمالِ‌الدّینِ وَ اِتْمامِ النِّعْمَةِ وَ رَضِی الرَّبِّ بِرِسالَتی وَ اَلْوَلایَةِ لِعَلِیِ‌بْنِ‌اَبیطالِبٍ : خـدا بزرگـتر است و سـتایش بر اوست در برابر کامـل نمودن دین و تمـام کردن نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی‌بن‌ابی‌طالب» . و در لفظ شیخ الاسلام حِمْوَیْنی: « اَللّه‌اَکْبَرُ

غدیرشناسی (۷۳)

تَمامُ نُبُوَّتی وَ تَمامُ دینِ‌اللّهِ بِوِلایَةِ عَلِیٍّ بَعْدی»(۱) آیـا شـما چه معنایی را در ردیف رسالت در نظر می‌گیریـد ؟ که به سـبب آن دین تکمیـل شود و نعمت تمـام شود و خـدا بـدان خشـنود گردد ؟ غیر از امـامتی که تمـامیّت امر رسـالت و تکمیل نشـر آن و اسـتحکام پایه‌های آن بسته به آن است ؟ بنابرایــن کسـی کـه ایـن وظیفـه مقـدّس و مهمّ را برعهده دارد (بالطبع) اولــی (سزاوارتریــن) مــردم اسـت بـه آن‌هـا از خودشــان .

قرینه چهارم ـ فرمایــش رســول خــدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است بعد از بیان

۱ـ اللّه‌اکبر (که قبل‌از سخنان‌مهم می‌گفتند)، تمام‌شدن نبوت‌من و دین‌خدا به‌سبب ولایت علی‌بن‌ابی‌طالب پس از من است.

(۷۴) غدیرشناسی

ولایــت : « فَلْیُبَلِّغِ الشّاهِدُ الْغایِبَ » یعنی آن‌ها که حضور دارند مراتب را بــه غائبیــن ابــلاغ نمایند .

آیا این گونه تأکید پیغمبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله دایر بر اینکه حاضـرین به غائبین ابلاغ نمایند گمان می‌کنید نسبت به موالات و محبت و نصرت بوده که به موجب کتاب و سنّت هر فردی آن را می‌دانسته که بایستی در میان افراد مسلمین برقرار باشد ؟

قرینه پنجم ـ قول رسول خدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله است بعد از ابلاغ ولایت : « اَللّهُمَّ اَنْتَ شَهیدٌ عَلَیْهِمْ اَنّی قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ » یعنی : بار خدایا تو بر اینها گواهی که من ابلاغ نمودم و خیر و صـلاح آن‌ها را به ایشان گفتم ، گواه گرفتن بر امّت به ابلاغ و نصیحت مستلزم این است که موضوع تبلیغ

غدیرشناسی (۷۵)

پیغمبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله در آن‌روز امرجدیدی‌باشـد‌که قبـل از آن روز آن امر را ابلاـغ نفرموده بوده ، مضافـا بر اینکه در بقیه معانی عمومی مولی بین افراد مسـلمین‌از قبیـل دوسـتی و یـاری ـ نیـازی‌برای گواه گرفتن بر امّت دربـاره حضـرت علی علیه‌السـلام در خور تصوّر نیست .

قرینه ششم ـ در اسنادهای بسیار زیاد ، از موضوع روز غدیر به لفــظ ـ نَصْــب ـ تعبیــر شــده از جملـه :

از قول عمربن‌خطـاب ذکـر شــده کـه : (نَصَبَ رَسُولُ اللّهِ عَلِیّا عَلَما) رســـول خــدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله علــی را بــه‌طــور نمـایــان منصــوب داشــت.

لفـظ (نَصْب) مـا را آگـاه می‌سـازد بـا ایجاد مرتبه برای امام علیه‌السـلام در روز غـدیر خم که قبل از آن روز چنین مرتبه‌ای برای آن جناب شناخته نشده

(۷۶) غدیرشناسی

و این مرتبه غیر از محبت و نصـرت است که نزد همه معلوم بوده و برای هر فردی از افراد مسـلمین ثابت بوده و استفاده معنای خاصّ (اولویّت) از کلمه نصب بر مبنای شایع بودن اسـتعمال آن در برقراری حکومت‌ها و تثبیت ولایت قابل تردید نیست چه ، (مثلًا) گفته می‌شود : پادشـاه ، زیـد را بر فلان منطقه و ولایت به عنوان والی نصب کرد و در چنین موردی (از کلمه نصب) نمی‌توان احتمال داد که : او را به‌عنوان رعیّت بودن یـا محبّ ، یـا ناصـر ، یـا محبوب ، یـا منصور نصب نمود ـ زیرا هماننـد و مسـاوی با آن معنی به افراد مجتمع که زیر سیطره و امر آن پادشاهند نیز اطلاق می‌شود .

غديرشناسی (۷۷)

از جلد سوم تا جلد ۲۲ ترجمه الغدير مطالب متنوع و مستندی مطرح شده است که چکيده و مهم‌ترين آنها به شرح زير است:

۱ـ شعراء غدير در قرن اول هجری که نام مبارک اميرمؤمنان علی بن ابيطالب عليه‌السلام زينت بخش آنهاست و جمعی از برادران اهل سنّت آن را روايت کرده‌اند که عبارتند از:

حافظ بيهقی ، سِبط ابن جوزی حنفی، شيخ محمد حبيب‌اللّه شَنَقيطِيّ مالکی، غديريه‌قيس‌بن‌سعدانصاری،قصيده عَمْرُو بْنُ عاص اين قصيده به‌نام‌قصيده‌جُلْجُلِيَّة‌معروف‌است.

۲ـ غديريه سرايان در قرن دوم که می‌توان به قصيده ابومُسْتَهِلّ کُمَيْت و قصيده عينيّه هاشميات اشاره نمود .

(۷۸) غديرشناسی

۳ـ غديريه‌سرايان قرن سوم که ستاره درخشان آن‌ها دِعْبِل خُزاعِيّ شهيد به‌سال ۲۴۶می‌باشد.

در جلد پنجم کتاب ترجمه الغدير شعر وامق مسيحی در حقانيت غدير درج شده است.

در اين جلد هم چنين به نظر استاد عبدالفتّاح عبدالمقصود دانشمند اهل سنّت در موضوع سقيفه در کتاب الامام علی‌بن‌ابيطالب‌اش اشاره شده است .

در جلد پنجم الغدير در شأن نزول سوره هل أتی آمده است: « شِهابُ الدّينِ ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ » مالکی ۳۲۸ در «عقد الفريد» حديث احتجاج مأمون خليفه عباسی را بر چهل نفر از دانشمندان ياد کرده و در آن‌جا

غديرشناسی (۷۹)

می گويد :

مأمون گفت : يا اسحاق آيا قرآن می‌خوانی ؟ گفتم بلی گفت : برای من بخوان « هَلْ اَتی عَلَی الْاِنْسانِ حينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَکُنْ شَيْئا مَذکورا » .

من خواندم تا رسيدم به « وَ يَشْرِبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُورا »

تا قول خدای تعالی : «وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّه مِسْکينا وَ يَتيما وَ اَسيرا» .

مأمون گفت درباره چه کسی اين آيات فرود آمده ؟ گفتم: درباره علی. گفت: آيا تو می‌دانی وقتی علی مسکين و يتيم و اسير را اطعام می کرد . « اِنَّما نُطْعِمَکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ » گفت ؟

و آيا شنيده‌ای خدا درقرآن کسی را توصيف کند چنان‌که از علی

(۸۰) غديرشناسی

توصيف کرده است ؟ گفتم : نه . گفت : راست گفتی، زيرا خدای بزرگ سيرت و احوال علی را می‌دانست . ای اسحق آيا تو آن ده نفر (عَشَرَه مُبَشَّرَه) (۱) را از اهل بهشت می‌دانی؟ گفتم: بلی يا اميرالمؤمنين ، گفت: آيا اگر کسی بگويد به خدا قسم نمی‌دانم اين حديث صحيح است يا نه و نمی‌دانم آيا پيغمبر آن را گفته است يا نه ، آيا نزد تو کافر است ؟ گفتم پناه‌می‌برم به‌خدا؟ گفت: اگر اوبگويد من نمی‌دانم آيا اين‌سوره‌از قرآن است يا نه آياکافراست؟ گفتم:بلی. گفت: ای‌اسحاق ! به‌نظرمی‌رسد ميان اين‌دو کس فرقی هست .

۱- ابوبکر ، عمر ، عثمان ، طلحه ، زبير ، عبدالرحمن عوف ، حضرت علی ، سعيدبن زيدبن نَفيل ، سَعدبن ابی‌وقاص، ابوعبيده جرّاح

.

غديرشناسی (۸۱)

در این جلد از ترجمه الغدیر پیرامون حدیث ردّ شـمس و آیه ولایت و قتال ناکثین در روز جمل، حدیث منزلت و حدیث سدّ ابواب مطالب جالبـی ذکـــر شده است .

در جلد شـشم ترجمه الغدیر به موضوعاتی پرداخته شده است که برخی از آنها عبارتند از: علی علیه‌السـلام اولین کسـی است که در حوض کـوثر بر پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله وارد می‌شـود و نظریـه اصـحاب و تـابعین دربـاره اولیـن مسـلمان . در همین رابطه تصـریح می‌نماید که: عمربن‌الخطاب یکی‌دیگر

(۸۲) غدیرشناسی

از راویان این حدیث است . عبداللّهبن عباس گوید: شنیدم وقتی گروهی نزد عمربودند، سخن‌از سابقین در اسلام به میان آمد ، عمر گفـت: امـا دربـاره علی شـنیدم رسـول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله سه خصـلت دربـاره او می‌گفت، که بسیار آرزو می‌کردم یکی از آن خصـلت‌ها برای من بـود. رسـیدن به این آرزو از هر چه خورشـید بر آن بتابـد برای من محبـوب‌تر است . من و ابوعبیـده و ابـوبکر و گروهی از اصـحاب پیغمبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله در نزد آن حضـرت بودیم که دست به پشت علی رضی‌اله‌عنه می‌زد و بدو می‌گفت: یا علی! تو اوّل مؤمنی هستی که ایمـان آورده و اوّل مسـلمانی که به اسـلام گرویـده و نسـبت تو به من، ماننـد نسـبت هارون به موسـی است.(منابع‌نقـل‌این‌موضوع رساله‌اسـکافی،مناقب‌خوارزمی و شـرح ابن در جلـد هفتم غـدیریه صاحب ابن عباد ،غـدیریه أبوالنجیب ، طاهر و غدیریه شریف رضی و سخن ابن ابی‌الحدید در ارتباط با خطبه شِقْشِقِیَّه نقـل شـده است.

غدیرشناسی (۸۳)

ابی‌الحدید۳ / ۲۵۸ می‌باشد).

در جلد هشـتم ترجمه الغدیر غدیریه مهیار دیلمی، و غدیریّه سـیّد شـریف مرتضی و غدیریه قاضی ابن قادوس، غدیریه ملک صالح، غـدیریه ابن عودی نیلی و غـدیریه خطیب خـوارزمـی که حنفی مـذهب است آورده شـــده که نامبـرده در قسـمتــی از اشـعــار خود می‌گویــد:

ـ محمّــد و علــی چون هارون و موسی باشند . ایــن تمثیــل از پیــامبر بـزرگـوار اســت .

(۸۴) غدیرشناسی

ـ در مسجــد خود، درهــای دیگران مســدود کرد، درب خــانه علــی بـازمـانــد .

ـ هــرگاه «عمــر» در پــاسخ مسائل به خطا رفت، علی راه صــوابش بنمود .

ـ و عمراز ره‌انصاف‌گفت:اگرعلی‌نمی‌بودپاسخ خطایم مرا به هلاکت و تباهــی می‌راند .

در جلد نهم ترجمه الغدیر برخی از فضایل علی علیه‌السلام بررسی شده اسـت از جملـه: حـدیث بـرگرداندن خورشید که سُبْکِیّ در کتاب «طبقات الشّافعیـن» جلد ۵، صفحه ۵۱ به شرح و تأیید آن پرداخته است.

در این جلد مرحوم آیت اللّه امینی «رحمۀاللّه علیه» پاسخ پندارهای

غدیرشناسی (۸۵)

ابن تیمیـۀ را در خصوص کراهت عمـل مولی علی علیه‌السـلام در مـداومت بر شب زنـده‌داری در تمام شب به رشـته تحریر آورده و احادیثی را از رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در تأییـد عمـل امیرمؤمنان نقل می‌نماید از جمله :

اَلصَّلاۀُ خَیْرُ مَوْضُوعٍ اِسْتَکْثَرَ اَوْ اِسْتَقَلَّ: «نماز بهترین چیز است زیاد خوانده شودیا کم» .(۱)

«نمــاز بهترین چیز است، پس هرکس توانائی زیاد خواندنش را دارد کوتاهی نکند» .(۲)

۱– حافظ ابونعیم در «اَلْحَلیلَۀ»، جلد ۱ ، صفحه ۱۶۶ با شش طریق این روایت را نقل کرده است .

۲– طبرانی در «الاوسط» چنان‌که در «اَلتَّرْغیبُ وَ التَّرهیبُ» ، جلد ۱ ، صفحه ۱۰۹ و «کَشْفُ الْخِفاء» جلد ۲ صفحه ۳۰ آمده این روایت

را نقل کرده است .

(۸۶) غدیرشناسی

سپس می‌گوید: به طریق صحیح از بخاری و مسلم روایت شده که: پیامبـر اکـرم آنقدر شـب را به عبـادت روی پا ایسـتاد کـه از پـایـش خـون جـاری شد .

و در پایان این بحث می‌گوید: خود آنان در شـرح حال بسـیاری از رجال اهل سـنّت نقل کرده‌اند که آنان در شـبانه‌روز و یا تنها در روز ۱۰۰۰ رکعت نماز می‌خوانده‌اند و این را از فضائل آنان به شمار آورده‌اند و از آن جمله است:

عبدالرحمان ابن ابان ابن عثمان ابن عفان که در هر روز ۱۰۰۰

غدیرشناسی (۸۷)

رکعت نماز می‌خوانده است . (۱)

بنابراین بجاآوردن ۱۰۰۰ رکعت نمـاز در شـبانه‌روز هیـچ‌گاه تمام وقت آن را اشـغال نمی‌کنـد و نیازمنـد به مصـرف تمام وقت و یا نصف آن نیست و چنین کـاری مخالف با سـنت پیامبر نیز نمی‌باشـد، بلکه عین سـنـت اسـت و عمـل علمـاء و اولیـاء نیـز آن را تـأیید کـرده است .

علیهـذا مـداومت بر شـب زنـده‌داری در تمـام شـب اگر مستحب نباشـد و چنـان‌که ابن‌تیمیـه پنداشته مکروه و مخـالف سـنت ثـابته پیامبراکرم

۱– انسـاب البـلاذری ، جلـد ۵ ، صفحـه ۱۲۰ ـ رسـائل الجاحظ ، صفحه ۹۸.

(۸۸) غدیرشناسی

باشد، چگونه در طی کتاب‌هااز فضائل بزرگان آنان به شمار آمده‌است؟

آیـهٔ اللّه امینی سـپس به بحث زیارت مشاهـد مشـرفه خانـدان پیغمبر صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله و دعا و نماز در آن اماکن و توسّل و تبرّک به آن‌ها پرداخته می‌فرماید:

از صدر اسلام تاکنون ، همواره مسلمین قبور انبیاء ، امامان ، اولیاء و بزرگان دین و پیشاپیش همه آن‌ها ، قبر پیامبر بزرگوار اسلام را زیـارت می‌کردنـد و بـا رفتن به سوی این مشاهـد و خوانـدن نمـاز و دعـا در برابر آن‌هـا و تـبرّک و توسّـل به آن‌هـا، به خـدا تقرّب می‌جستند و این کار مورد اتّفاق همه فرقه‌های اسلامی بدون کوچک‌ترین اختلافی بوده است ، تا آن که روزگار ابن‌تیمیهٔ حَرّانِیّ را زائید و او منکر این روش پسندیده که همواره مقدّس و مورد احترام همگان بود ، گردید و آن را

غدیرشناسی (۸۹)

مورد هتک و توهین قرارداد و با گفتاری دور از منطق و ادب ، به آن حمله کرد و حرکت برای زیارت پیامبر اکرم را حرام شـمرد و مسافرت برای این عمل مقدّس را معصیّت دانسـته فتوی داد: کسی که برای زیارت پیامبر بزرگوار اسلام، مسافرت کند چون سفرش سفر معصیـت است از این رو باید نمـازش را تمـام بخـوانـد .

وقتی که این نغمه از نـاحیه او ساز شـد، بسـیاری از دانشـمندان و بزرگان اهل سـنّت علیه او قیام کردنـد و شدیـدا گفتارش را، مورد انتقـاد قراردادنـد . کتاب‌هـای ارزنـده‌ای علیه او نوشـتند و عقایـد نادرست و بـدعت‌هایش را مورد نقـد و بررسـی قرارداده عیـوب و دروغ‌هـایش را برای همگان آشکار نمودند . از جمله کتاب‌های «شِفاءُ السِّقام فی زِیارَهِٔ

(۹۰) غدیرشناسی

خَیْرِالاْنـام» تألیـف تقـی الـدیـن السُّبْکِیّ و «دفعُ الشُّبهَه» تألیف تقی‌الـدین الحِصـنی و «اَلصَّواعقُ الالهیـهَٔ فِی الرَّدِّ عَلَی الْوَهّابِیَّهْ» تألیف شیـخ سـلیمان بن عبـدالوهاب در رد بر برادرش «محمـد بن عبـدالوهاب النجـدی» و «الفتـاوی الحدیثـهٔ» تـألیف ابن حجر و «المواهب

اَللَّدُنِّيَةُ» تأليف قسطلانی .

آیا در میان تمام ملل، این رسم رواج نـدارد که زیارت بزرگانشان را محترم‌می‌دارند و آن‌را برای‌زائرافتخارمی‌دانند و به‌این‌کار ابراز علاقه می‌کنند ؟!

سیره تمام عقلاء عالم از هر ملت و مذهبی ، بر این جاری بوده و در تمام ادوار تاریـخ بشـریّـت ، بر این اصـل اتفـاق داشتـه تا جائـی که

غدیرشناسی (۹۱)

همواره ارزش بزرگان دین را با زیارت کردن و تبرک جستن دیگران به آنان اندازه‌گیری می‌نمودند .

ابوحاتم می‌گوید: « اَبُومُسَهِّر عَبْدُالاْعْلی دِمِشْقِیّ غَسّانِیّ، متوفی در سال ۲۱۸ ه وقتی که به سوی مسجد می‌رفت مردم پشت سرهم صف کشیده بر او سلام کرده دستش را می‌بوسیدند» (تاریخ خطیب بغدادی ، جلد ۱۱ ، صفحه ۳۷).

مرحوم امینـی سـپس بـه گفتـار بزرگـان مـذاهـب چهارگانه دربـاره زیـارت قبـر پیامبر بزرگوار اسـلام، اشاره می‌نماید که برخی از آن‌هـا را ذکـر می‌کنیـم :

قاضی عیاض مالکی ، متوفی در سال ۵۴۴ ه ق در «اَلشِّفاء» را ذکر

(۹۲) غدیرشناسی

می‌نماید که گفته است: «و زیارت قبـر پیامبـراکرم سنت مورد اتفاق همه مسلمین و دارای فضیلت مورد ترغیب است» .

و نیز گفته‌امام‌ابن‌الحاج محمدبن‌محمدعبـدری قیروانی مالکی ، در «اَلْمَدْخَل» در فصل زیارت قبور جلد ۱ ، صفحه ۲۵۷ می‌گوید: « توسل به رسول خدا محل پائین گذاشـتن بارهای سـنگین و ریزش گناهان و خطاهاست ، زیرا برکت شـفاعت آن حضرت و عظمت آن پیش خـدا چنان است که دیگر برای گناه عظمتی نمی‌ماند، چون او از همه‌چیز اعظم است . پس به کسـی که او را زیارت کرده است، بشـارت ده و کسـی کـه او را زیارت‌نکرده باید به‌شفاعتش‌به‌خدا پناه ببرد .

خدایا ما را به احترامی که او پیشت دارد از شفاعتش محروم مفرما!

غدیرشناسی (۹۳)

آمینَ یا رَبَّ الْعالَمیـنَ و کســی که خـلاف ایـن عقیـده را داشتــه باشــد او محـروم است. آیا او گفتـه خـدا را نشنیده که فرمـوده است :

« وَ لَـوْ اَنَّهُـمْ اِذْ ظَلَمُـوا اَنْفُسَهُمْ جائُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّه‌ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَـوَجَــدُو اللّه‌ تَـوّابـا رَحیمـا» .

« اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کرده ، پیشت آمده از خدا طلب مغفرت کنند و پیامبر نیز بـرایشان درخـواست بخشش نمـاید، هر آینــه خــدا را توبـه‌پذیـر و بخشنــده خــواهنـد یــافت» (۶۴ / نســاء).

در جلـد دهم ترجمه الغـدیر به سلسـله دروغگـویـان و حـدیـث سازان اشاره شده است و به ترتیب حروف الفباء جمع کثیری از این جاعلین حدیث به نقل از کتاب‌های معتبر اهل تسنّن نظیر لسان المیزان و

(۹۴) غدیرشناسی

میزان‌الاعتدال، تاریخ بغداد، مجمع الزوائد و مقدمه صحیح مسلم نام می‌برد .

از جمله در مدارک یاد شده آمده است: ابوعلی احمد جویباری و دو فرزنـد او عُکاشَـهٔ و تمیـم ، بیش از ۱۰/۰۰۰ حدیــث جعـل کرده‌اند .

احمدبن‌محمدقیسی، به‌نام پیشوایان، بیش از ۳۰/۰۰۰ حدیث ساخته اســت .

عبــدالکـریـم بــن ابــی‌العــوجــاء ۴۰۰۰ حــدیـــث ساختــه .

عبداللّه قزوینی ، به نام شافعی، در حدود ۲۰۰ حدیث ســاختــه اســت .

عبــداللّه قُدّامِــیّ، به نام مالــک ، بیــش از ۱۵۰ حدیــث پائیــن و بــالا کــرده اســت .(۱)

غدیرشناسی (۹۵)

وی در پایان این مبحث می‌فرماید: مجموع احادیث این عده ۶۸۴/۴۰۸ خواهد شد.

و برای شـخص بحـث کننـده، مخفی نخواهـد بـود کـه این عـدد، نسبت به آن همه احـادیث سـاختگی، که دست‌هـای جنایتکـارانه ساخته‌اند ، بسیار ناچیــز خواهـد بـود.

در همین جلـد از ترجمه الغـدیر به غـدیر سـرایان قرن شـشم از جمله: قطــب الدّین راوَنْدِیّ اشاره نموده و به دنبال آن نام تعدادی از شعراء

۱- لسان المیزان ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۶ .

(۹۶) غدیرشناسی

غدیر در قرن هفتم را بر می‌شمارد که عبارتند از: ابوالحسن المنصور باللّه و کمال‌الدین شافعی .

در جلـد یـازدهم کتـاب ترجمه الغـدیر غدیرسـرایان قرن هشـتم مورد اشاره قرار گرفته‌انـد که از آن جمله‌انـد: امام شـیبانی شافعی و شمس‌الدیـــن مالکـــی .

در این جلد از ترجمه الغدیر خطاهای متعددی از عمر به نقل از مساند و مدارک معتبر اهل تسنّن اشاره می‌شود که فهرست برخی از آنهــا بدین قــرار اســت:

۱ ـ عقیده خلیفه درباره کسی که آب ندارد

و نزد عمر آمده می‌گوید: غسل بر من واجب شده است و آب نیافتم

غدیرشناسی (۹۷)

عمر به او گفت: نماز نخوان تا آخر ماجرا به نقل از امام مسلم در صحیح خود .

۲ ـ عمر حکم شک‌ها را نمی‌داند

امام حنبلی‌ها احمد در مسندش جلد ۱ ، صفحه ۱۹۲ نقل کرده. از ابن‌عباس که گوید: نشسته‌بودم کنار عمربن‌خطاب پس گفت: ای پسـر عباس هر گاه برای مرد اشـتباهی شد درنمازش پس ندانست آیا زیاد کرده یا کم ، گفتم : ای امیرمؤمنین نمی‌دانم نشـنیده‌ای در این مسـئله چیزی را پس عمر گفت: نه به خدا قسم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مسئله چیزی نشنیده‌ام . ما در این میان بودیم که عبدالرّحمن بن عوف آمد گفت: درباره چه موضوعی مذاکره می‌کنیـد؟ عمـر بـه او گفـت: ما

(۹۸) غدیرشناسی

صحبـت می‌کردیم که مردی شکّ می‌کنـد در نمـازش چه کنـد. پـس او گفت : شـنیدم که پیغمبر خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمـود ایـن حدیـث را تا آخر... .

۳ ـ نادانی خلیفه به کتاب خدا

دوحافظ حـدیث‌ابن‌ابی‌حاتم و بیهقی‌از دُئِلِیّ نقل‌کرده‌اندکه زنی‌را آوردند پیش عمربن‌خطاب‌که شـش‌ماه زائیده‌بود پس مصمّم‌شـد که او را سـنگسار کنـد . (زیرا تصوّر می‌کردنـد او بـا مرد دیگری زنـا کرده و سه ماهه آبسـتن بوده و شـش ماه پس از ازدواجش به

جای ۹ ماه بچه‌دار شده است و مستوجب حدّ زنا می‌باشد) .
پس این خبر به گوش علی علیه‌السلام رسید : پس فرمود: بر این زن حدّی نیست . پس عمر کسی را فرستاد خدمت آن حضرت و سؤال کرد چرا
غدیرشناسی (۹۹)
رجم و سنگسار نشود پس فرمود : خداوند تعالی فرماید : «وَالْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ»(۲۳۳/بقره).
مادرها بایدفرزندانشان‌را دوسال کامل‌شیر دهند و فرمود: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا» (۱۴ / احقاف) .
و حمل (آبستنی) او و شیرخواری او سی ماه است .پس شش ماه دوره آبستنی و دوسال هم دوران شیرخوارگی جمعا سی‌ماه می‌شود، پس عمر او را رها ساخت .

۴ ـ قضاوت عمر درباره زن دیوانه زناکار

از ابن‌عباس روایت شده که گفت: زن دیوانه‌ای را آورند پیش عمر که زنا داده بود ، درباره آن زن با چندنفر مشورت کرد و دستور
(۱۰۰) غدیرشناسی
سنگسار کردن آن را داد امام علی که رضوان خدا بر او باد به آن زن گذر نمود و فرمود: خطای این زن چیست ؟ گفتند: این زن دیوانه اهل فلان قبیله است که زنا داده و عمر فرمان داده که سنگسار شود . پس گفت : او را برگردانید سپس آمدند پیش عمر و گفتند: ای پیشوای مسلمین آیا ندانستی آیا یاد نداری که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: قلم تکلیف از ۳ طایفه برداشته شده ۱ ـ از طفل تا بالغ شود ۲ ـ از خواب تا بیدار گردد ۳ ـ از دیوانه تا عاقل شود و این دیوانه فلان قبیله است شاید این زنائی که مرتکب شده در حال دیوانگی بوده پس او را آزاد گذارد و عمر شروع کرد به اللّه‌اکبر گفتن .
این داستان را ابوداود در سنن خودش به چند طریق نقل کرده ،
غدیرشناسی (۱۰۱)
جلد ۲ ، صفحه ۲۲۷ و ابن ماجه در سننش ، جلد ۲ ، صفحه ۲۲۷ و حاکم در مستدرک ، جلد ۲ ، صفحه ۵۹ و جلد ۴ صفحه ۳۸۹ و آن را صحیح دانسته و بیهقی در سنن‌الکبری ، جلد ۸ صفحه ۲۶۴ به چندین طریق .

۵ ـ «لَوْلا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ» اگر علی علیه‌السلام نبود عمر هلاک بود

زنی را آوردند نزد عمر که آبستن بود و اقرار کرد به زنا پس عمر فرمان داد که او را سنگسار کنند پس علی علیه‌السلام برخورد کرد به او و فرمود: این زن را چه می‌شود ، گفتند عمر دستور داده او را سنگسار کنند . پس علی علیه‌السلام او را برگردانید و فرمود: این تسلّط و حکومت تو است بر او و امّا حکومت و سلطه‌ای نیست برای تو بر طفلی که در شکم دارد و شاید تو او را شکنجه دادی یا ترسانیدی گفت: آری شکنجه‌اش
(۱۰۲) غدیرشناسی
دادم فرمود: آیا نشنیدی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حدّی نیست برای کسی که بعد از شکنجه اقرارکند که او را در زندان مجرّد و تک‌سلولی و غیره حبس کنند یا تهدید کنند که اگر نگوئی چنین و چنان خواهیم کرد . پس اقرار او ارزش و اعتباری ندارد لذا عمر او را آزاد ساخت سپس گفت: عَجَزَتِ‌النِّساءُ اَنْ یَلِدْنَ عَلِیَّ بْنَ ابیطالِبٍ لَوْلاعَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ : بانوان عاجز و نازاهستند که مانند علی‌بن‌ابیطالب بزایند. اگر علی علیه‌السلام نبود عمر هلاک شده بود.

مدارك اين قضيه در الرياض النَضْرَة ، جلد ۲ ، صفحه ۱۹۶ ـ ذخايرالعُقْبى ، صفحه ۸۰ ، مطالب‌السئول، صفحه ۱۳ ، مناقب خوارزمى صفحه ۴۸ ، اربعين فخر رازى صفحه ۴۶۶ درج شده است.

غديرشناسى (۱۰۳)

۶ ـ حكايت تجسّس و شبگردى عمر

از عمربن خطاب نقل شده كه او شبى شبگردى مى‌كرد پس به خانه‌اى گذشت و صدايى از آن شنيد مشكوك شد و از ديوار بالا رفت ، مردى را ديد دركنار زنى با ظرف مشروبى . پس گفت: اى دشمن خدا آيا خيال كردى كه خدا گناه تو را مى‌پوشاند ؟ مرد گفت: اى پيشواى مسلمين اگر من يك گناه و خطا كردم تو مسلّما سه گناه كردى : ۱ ـ خداوند مى‌فرمايد : « لا تَجَسَّسُوا » (۴۹ / حجرات) تفتيش نكنيد و تو جاسوسى كردى و فرمود ۲ ـ « اتُو الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوابِها » (۱۸۹ / بقره)، خانه‌ها را از درهايش وارد شويد و تو از ديوار بالا آمدى و فرمود ۳ ـ « اذا دَخَلْتُمْ بُيُوتا فَسَلِّمُوا » (۶۱ / نور)، هرگاه داخل خانه‌اى شديد

(۱۰۴) غديرشناسى

سلام كنيد و تو سلام نكردى عمر گفت: آيا اگر من از خطاى تو صرف‌نظر كنم تو هم اين قضيه را ناديده مى‌گيرى؟! گفت : آرى .

مدارك اين قضيه در اَلرِّياضُ النَّضْرَة ، جلد ۲ ، صفحه ۴۶ ـ شَرْحُ النَّهْجِ‌اِبْنِ اَبِى‌الْحَديد ، جلد ۱ ، صفحه ۶۱ و جلد ۳ صفحه۶۹ ـ الدّرالمنثور ، جلد ۶ ، صفحه ۹۳ ـ الفتوحات الاسلاميه ، جلد ۲ ، صفحه ۴۷۷ بيان شده است .

۷ ـ خليفه بدون دليل جوانى را تازيانه زد

ابن‌عساكر از عِكْرَمَةبن‌خالد نقل كرده كه گفت: پسرى از عمربن‌خطاب بر او وارد شد كه خود را به صورت مردها درآورده و لباس خوبى پوشيده بود . عمر با تازيانه‌اش او را به

غديرشناسى (۱۰۵)

شدت تنبيه كرد تا به گريه افتاد .

حفصه دختر عمر به او گفت براى چه او را زدى، گفت: ديدم كه مغرور شده دوست داشتم او را كوچك كنم . مدارك اين مطلب و مشابه آن در سيره عمر ابن‌جوزى ، صفحه ۱۷۸ ، شرح ابن‌ابى‌الحديد ، جلد ۳ ، صفحه ۱۱۲ ، كنزالعُمّال ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۷ مى‌باشد.

عقيده خليفه در متعه حجّ و متعه نساء

۱ ـ از ابى‌رجاء نقل‌شده كه گويد: عمران‌بن حصين گفت آيه متعه نازل شده در كتاب‌خدا و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله امر فرمود ما را به آن؛ سپس نازل نشد آيه‌اى كه نسخ كند آيه متعه حجّ را و نهى نكرد از آن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله تا از دنيا رفت .

(۱۰۶) غديرشناسى

از ابن سيرين نقل شده كه از او درباره متعه عمره سؤال شد گفت: عمربن‌خطاب و عثمان بن عفان آن را مكروه داشتند . اين مخالفت صريح با قرآن است آنجاكه مى‌فرمايد :

« فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراْضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِالْفَريضَةِ اِنَّ اللّه كانَ عَليما حَكيما » (۲۴ /

نساء) . پس آن چه را که متعه کردید از ایشان پس بدهید به ایشان مهرهایشان را که فرض کرده شده و نیست گناهی بر شما در آن‌چه به آن راضی شدید به آن از بعد مَهریّه واجب به درستی که خداوند دانای درست کردار است .

احمد امام حنبلی‌ها در مسندش جلد ۴ ، صفحه ۴۳۶ با سندهائی که

غدیرشناسی (۱۰۷)

تمام رجال و راویان آن مورد وثوق و اعتمادند از عمران‌بن حصین نقل کرده گوید: آیه متعه در کتاب خدای تبارك و تعالی نازل شده و ما به آن عمل کردیم با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پس آیه‌ای نازل نشد که آن را نسخ کند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم نهی نفرمود تا از دنیا رفت .

سه چیزی که عمر آن‌ها را حرام کرد

قوشچی از علمای بزرگ اهل سنّت در شرح تجرید در مبحث امامت یادکرده که عمر بر بالای منبر گفت: « اَیُّهَا النّاسُ ثَلاثٌ كُنَّ عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللّهِ صَلّی اللّه عَلَیْهِ و آلِهِ وَ اَنَا اَنْهی عَنْهُنَّ وَ اُحَرِّمُهُنّ وَ اُعاقِبُ عَلَیْهِنَّ: مُتْعَةُ النِّساء وَ مُتْعَةُ الْحَجِّ وَ حَیَّ عَلی خَیْرِالْعَمَل » ، سه چیز در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله معمول بود و من از آن‌ها نهی می‌کنم و هرکس مرتکب

(۱۰۸) غدیرشناسی

شوداو راشکنجه و مجازات برآن می‌کنم ۱ ـ صیغه کردن زنان ۲ ـ متعه حج ۳ ـ گفتن حَیَّ عَلی خَیْرِالْعَمَلِ .

خلیفه و مسائل سلطان روم از دیگر عناوین جلد دوازدهم ترجمه الغدیر است که می گوید: احمد، امام حنبلی‌ها از قول ابن مُسَیِّب گفت : عمربن‌خطاب بود که می گفت: «اَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَیْسَ لَها اَبُوحَسَنٍ» پناه می‌برم از مشکلی که ابوحسن علی علیه‌السلام در آن نباشد ، ابن مسیّب گوید : و برای این قول سببی است و آن این است که ، پادشاه روم نامه‌ای به عمر نوشت و از او مسائلی پرسید پس عمر آن مسائل را برای صحابه گفت ولی جوابی برای آن‌ها نیافت ، آن‌ها را بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام معروض داشت پس آن حضرت در سریع‌ترین اوقات بهترین پاسخ‌ها را داد .

غدیرشناسی (۱۰۹)

ابن‌مسیّب گوید : سلطان روم به عمر نوشت : از قیصر پادشاه بَنِی‌الْاَصْفَر به عمر خلیفه مسلمین ، من سئوالاتی دارم پاسخ آنها چیست !؟

۱ ـ آن‌چیست که خدا خلق نکرده آن را ؟

۲ ـ و آن چیست که خدا نمی‌داند آن را ؟

۳ ـ و آن چیست که نزد خدا نیست ؟

۴ ـ و آن چیست که تمامش دهانست ؟

۵ ـ و آن چیست که تمامش پاست ؟

۶ ـ و آن چیست که تمامش چشم است ؟

(۱۱۰) غدیرشناسی

۷ ـ و آن چیست که تمامش بال است ؟

۸ ـ خبربده‌ازمردی که‌برایش‌فامیل‌نیست ؟

۹ ـ خبر بده از چهار چیزی که رحم و شکمی آن‌ها را برنداشته ؟ (۱)

۱۰ ـ و از چیزی که نفس می‌کشد ولی روح در آن نیست ؟

۱۱ ـ و از صوت ناقوس که چه می گوید؟

۱۲ ـ و از حـرکـت‌کننـــده‌ای کــه یکبـــار حـرکـــت کـرد ؟

۱۳ ـ و از درختی که سواره صدسال در سایه‌اش می‌رود و تمام نمی‌شـود مثلـــش در دنیـا چیست ؟

۱– منظور این‌است‌که از طریق زایمان به دنیا نیامده باشد .

غدیرشناسی (۱۱۱)

۱۴ ـ و از مکـانی کـه یکبـار بیشتـر خـورشیـد بـر آن نتابیـد ؟

۱۵ ـ و از درختـــی کـــه بــــدون آب روئیـــــد ؟

۱۶ ـ و از اهـل بهشت که می‌خورنـد و می‌نوشنـد و برایشـان مـدفوعـی از بـول و غـایط نیسـت مثلشـان در دنیـا چیســت ؟

۱۷ ـ و از سفره گسترده بهشتی کـه در آن قـدح‌هایی است و در هر قـدح انـواعی رنگـارنـگ از غـذا اسـت کـه مخلـوط بـه هـم نمی‌شونـد مثلشان در دنیا چیست ؟

۱۸ ـ و از حوریّه و کنیزی که از سیبی در بهشت بیـرون می‌آیـد و چیزی‌از آن کم نمی‌شود ؟

۱۹ ـ و از کنیزی کـه در دنیـا بـرای دو مـرد اســت ولـــی در

(۱۱۲) غدیرشناسی

آخـــــرت بــــرای یــک مــــرد ؟

۲۰ ـ و ازکلیدهای بهشتی‌که آن چیست ؟

پـس علـی علیه‌السلام نامــه را خوانــد و فــورا پشت آن نـوشـت :

جـواب نامـه قیصـر روم و مسائـــل او

بسم اللّه الرحمن الرحیم

مطّلع و آگاه شدم از نامه تو ای پادشاه و پاسخ تو را می‌دهم به کمک و نیـرو و بـرکـت خـدا و بـرکـت پیـامبـرمـان محمّــد صلی‌الله‌علیه‌وآله .

۱ ـ امّـا چیزی که خـدای تعـالی آن را نیافریـده ، آن قرآن است چون که کـلام خـدا و صـفـت اوســت و همیـن‌طور کتاب‌هـای نـازل شــده .

۲ ـ و امّا چیـزی که خـدا نمی‌دانـد پـس قـول شماسـت کـه می گوییـد

غدیرشناسی (۱۱۳)

بـرای او فرزنـد و همسـر و شـریـک اسـت ، نیسـت خـــدا کـه فـرزنـدی اختیـار کنـد و بـــا او خدائی نیست ، زائیـــده نشـده و نمی‌زایـد (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَـدْ) .

۳ ـ و امّا چیزی که پیش خدا نیست ظلم و ستم است ، نیست پروردگار تو ستم‌کننـده بر بندگـانش .

۴ ـ و امّا آنچه تمامش دهان است آن آتش است که هرچه از هـر طـرف در او افکنـده شود می‌خورد .

۵ ـ و امّـا آنچــه تمـامــش پــاست : آب اســت .

۶ ـ و امّا آنچه تمامش چشــم است : خورشیداســت .

۷ ـ و امّا آنچه تمـامش بـــال اسـت : بـــاد اسـت .

(۱۱۴) غدیرشناسی

۸ـ و امّا آنچه فامیلی برایش نیست : حضرت آدم علیه‌السلام .

۹ـ و آن که‌شکمی آن‌هارابرنداشت(یعنی‌ازطریق‌زایمان‌بدنیانیامده): چهار چیز است :

۱ـ عصای موسی ، ۲ـ قوچ ابراهیم ۳ـ آدم ۴ـ حواء .

۱۰ـ و امّا آن که نفس می‌کشد بدون روح آن صبح است براساس گفته خدا در قرآن کریم وَالصُّبْحِ اِذا تَنَفَّسَ .

۱۱ـ و امااینکه حضرت ناقوس چه می‌گوید؟ پس آن می‌گوید « طَقّا طَقّا، حَقّا حَقّا ، مَهْلاً مَهْلاً ، عَدْلاً عَدْلاً ، صِدْقا صِدْقا ، اِنَّ الدُّنْیا قَدْ غَرَّتْنا وَ اسْتَهْوَتْنا تَمْضِی الدُّنْیا قَرْنا قَرْنا ما مِنْ یَوْمٍ یَمْضی عَنّا اِلاّ اَوْهی مِنّا رُکْنا

غدیرشناسی (۱۱۵)

اِنَّ الْمَوْتِ قَدْ اَخْبَرْنا اِنّا نَرْحَلُ فَاسْتَوْطَنّا » . به درستی که دنیا ما را فریب داد و بازی داد دنیا قرن قرن می‌گذرد هیچ روزی از ما نمی‌گذر جز این‌که رکنی از ما را سست و خراب می‌کند به راستی که مرگ ما را خبر داده که ما خواهیم رفت پس ما دل‌بسته و وطن نمودیم .

۱۲ـ و امّا حرکت کننده : پس طور سیناست هنگامی که بنی‌اسرائیل عصیان نمودند و بین آن و زمین مقدّسه چند شبانه‌روز فاصله بود پس خدا قطعه‌ای از آن را کند و برای آن دو بال از نور قرار داد پس روی سر آن‌ها نگاه داشت و این است قول خدای تعالی : « وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ کَاَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا اَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ » (۱۷۰ / اعراف).

و زمانی که ما بلند کردیم کوه را بالای سرایشان مثل آن که

(۱۱۶) غدیرشناسی

آن سایبانی بود و گمان کردند که آن برایشان فرود آید، و بنی‌اسرائیل را فرمود : اگر ایمان نیاورید آن را بر شما فرود آورم پس چون توبه آوردند به جای خودش برگرداند .

۱۳ـ و امّا درختی که سواره در سایه‌اش صدسال می‌رود . آن درخت طُوبی و آن سِدْرَةُ الْمُنْتَهی در آسمان هفتم است به سوی آن منتهی می‌شود اعمال بنی‌آدم و آن از درخت‌های بهشتی است در بهشت قصری و خانه‌ای نیست مگر آن که در آن شاخه‌ای از شاخه‌های آن است و نظیرش در دنیا خورشید است که اصلش یکی است و نورش در همه‌جاست .

۱۴ـ و امّا مکانی که نتابید بر آن آفتاب مگر یک مرتبه : پس آن زمین

غدیرشناسی (۱۱۷)

دریا بود وقتی که خدا آن را شکافت پس خدا آن را شکافت برای موسی علیه‌السلام و آب بلند شد مانند کوه‌ها و زمین خشکیده به تابش آفتاب برآن سپس آب‌برگشت به‌جای‌خودش .

۱۵ـ و امّا درختی که بدون آب روئیده شد پس آن درخت یونس بود و این معجزه‌ای برای او بود برای قول‌خدای‌تعالی: « وَ اَنْبَتْنا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِنْ یَقْطینٍ » (۱۴۸ / صافّات) .

و ما رویاندیم بر او درختی از کدو .

۱۶ـ و امّا غذای اهل بهشت پس مثل آن‌ها در دنیا جنین و طفل در رحم مادر است که او تغذیه می‌کند از طریق بندناف و ابدا بول و غایط و مدفوعی ندارد .

(۱۱۸) غدیرشناسی

۱۷ـ و امّا انواع غذاهائی که در یک ظرف است پس مانندش در دنیا تخم پرندگان است که در آن دو رنگ سفید و زرد است و مخلوط و آمیخته به هم نمی‌شود .

۱۸ ـ و امّا جاریه از سیب بیرون می‌آید پس نظیرش در دنیا کرم است که از سیب بیرون می‌آید و سیب تغییر نمی‌کند .

۱۹ ـ و امّا جاریه و کنیزی که بین دو نفر است پس آن درخت خرمائی است که در دنیا برای مؤمنی مثل من و برای کافری مانند تو است، ولی در آخرت آن فقط مال من است نه تو برای آن که آن در بهشت است و تو داخل آن نخواهی شد .

۲۰ ـ و امّا کلیدهای بهشت : پس لا اِلهَ اَلاَّ اللّه، مُحَمَّدٌ

غدیرشناسی (۱۱۹)

رَسُولُاللّهِ است .

ابن مسیِّب گوید : پس چون قیصر روم نامه را خواند گفت : این جواب صادر نشده مگر از خانه نبوت و پیامبری ، آن‌گاه پرسید از جواب‌دهنده ، پس به او گفتندکه این جواب پسر عمّ محمّد صلی‌اللهعلیه‌وآله است ، پس به آن حضرت نوشت ، سَلامٌ عَلَیْکَ ، امّا بعد : پس من مطّلع شدم بر جواب تو و دانستم که تو از خاندان نبوّت و معدن رسالت و موصوف به شجاعت و علمی و علاقه دارم که برای من روشن کنی مذهب و روش خودتان را و روحی که در کتاب شما خدا یاد کرده در قولش « وَ یَسْاَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی » (۸۷ / اسراء) و از تو درباره روح سؤال می‌کنند بگو روح از امر پروردگار من است ، پس

(۱۲۰) غدیرشناسی

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او نوشت ، امّا بعد: پس روح نکته لطیفه و لُمْعَه شریفه‌ای (۱) است از صنعت آفریدگار و قدرت ایجاد کننده‌اش آن را از خزائن ملکش بیرون آورده و در ملکش ساکن گردانیده پس آن در نزد او برای تو وسیله است و برای او نزد تو امانت ، پس هرگاه گرفتی مالت را که نزد اوست می‌گیرد مال خودش را که پیش تو است والسلام .

مدارک این موضوع زَیْنُ الْفَتی در شرح سوره هَل اَتی حافظ عاصمی، و تَذْکِرَةُ خَواصِّ الْاُمَّةِ سِبْط ابْنُ جَوْزی حَنَفی صفحه ۸۷ می‌باشد.

۱- بخش مورد توجه که درخشش خاصّی دارد .

غدیرشناسی (۱۲۱)

در جلد سیزدهم کتاب ترجمه الغدیر غدیریه سرایان قرن نهم هجری نام برده می‌شوند که حافظ بُرْسِیّ حِلّیّ از آن جمله می‌باشد .

در این جلد از الغدیر منش‌ها و مایه‌های فکری و روانی ابوبکر مورد بحث مرحوم علامه امینی «ره» قرار گرفته و می‌گوید :

درباره پیش از مسلمانی‌اش سخنی بر زبان نمی‌رانیم زیرا اسلام ، روزگار پیش از خود را ندیده می‌گیرد و بر این بنیاد ، کاری نداریم که عِکْرِمَه گفته : ابوبکر با اُبَیْ پسر خَلْف و دیگر بت‌پرستان قماربازی می‌کرد. این گزارش را امام شعرانی در نگارش خود بنام کشف الغُمَّة ـ جلد ۲ ، صفحه ۱۵۴ » آورده است .

و فاکهی در « کتاب مکه نامه » آورده که ابوبکر باده‌گساری می‌کرد .

(۱۲۲) غدیرشناسی

این باده‌گساری در سالی روی داد که پیامبر مکّه را گرفت واین هنگام از هجرت او به مدینه هشت سال می‌گذشت ، بزم آن در خانه بوطلحه زید پسر سهل برپا شد و پیاله‌گردانی با اَنَس بود چنانچه در «صحیح بخاری» بخش تفسیر آیه خمر از سوره مائده ـ آمده ـ نیز در «صحیح مسلم» بخش اشربه (نوشیدنی‌ها) باب ناروا بودن باده‌گساری و سیوطی در « الدّرالمنثور= گوهرهای‌پراکنده ، جلد ۲ ، صفحه ۳۲۱ » گوید این گزارش را عبد پسر حمید و ابویَعْلی و ابن‌مُنْذَر و ابوالشیخ و ابن‌مَرْدَوَیْهَ از انس آورده‌اند .

انس پسر مالک که در بزم ایشان پیاله‌گردانی می‌کرده و آن روز بر اساس درست‌ترین گزارش‌ها ، ۱۸ سال داشته و در گزارش مسلم آمده

غدیرشناسی (۱۲۳)

که انس گفت من کوچک‌ترین آنان بودم و ایستاده پیمانه در دستشان می‌نهادم . مدرک این مطلب سنن بیهقی، جلد ۸، صفحه ۲۹ می‌باشد.

علامه امینی در این جلد از الغدیر بحثی را تحت عنوان جانشینی پیامبر از دیدگاه اهل تسنّن طرح نموده و می‌گوید: در پندار ایشان جانشین پیامبر هرکسی است که بر مردم چیرگی یافته دست دزد را ببرد و آدمکش را به کیفر برساند و مرزها را پاسداری کند و آسایش همگان را نگاهدارد و برنامه‌هایی از این دست و اگر هم تبهکاری پیشه کرد نمی‌توان او را برکنار ساخت چنان‌چه برای رفتار زشتی هم که آشکار انجام دهد نباید خرده‌ای بر او گرفت ، نادانی او را کژی و کاستی نشاید شمرد و لغزش‌هایش سزاوار کیفر نیست ، نیازی به یافتن

(۱۲۴) غدیرشناسی

هیچ‌یک از منش‌های بزرگوارانه در او نداریم ، در همه جا باید به او خشنودی داد و هیچ سرزنشی نباید کرد .

باقِلانیّ در « تَمْهید صفحه ۱۸۶ » می‌نویسد : توده کسانی که خدا را با ویژگی‌هایی همچون آدمیان می‌شناسند و به حدیث‌ها پشتگرمند گویند امام از سمت خود برکنار نمی‌شود هرچند تبهکاری و ستمگری کند ، چه دارایی‌های مردم را با زور برباید یا آسیبی به پیکر ایشان برساند یا جان بی‌گناهان را بستاند و آنچه را از این و آن است تباه ساخته کیفرها را روان نگرداند که به هیچ روی نباید بر او شورید ، بلکه شایسته است او را انذار گویند و بیم دهند و اگر دستوری ناساز با فرمان خداوند داد به‌جا نیاورند .

این برداشت را برشالوده سخنانی

غدیرشناسی (۱۲۵)

بسیار و پی در پی استوار داشته‌اند که از پیامبر ، درود و آفرین خدا بر وی ، و از یاران او رسید که باید از امامان فرمانبرداری کرد هرچند بیدادگری نمایند و دارائی‌ها را بربایند و ویژه خود شناسند که به راستی پیامبر ، درود بر وی ، فرمود : بشنوید و فرمان برید هرچند در برابر برده‌ای دست و گوش بریده باشید ، یا در برابر بنده‌ای حبشی و پشت سرهر نیکوکار نماز بگزارید و گزارش کرده‌اند که گفت: فرمانبردار ایشان‌باش‌هرچند دارائی‌ات‌رابخورند و بر پشتت‌بکوبند، تا هنگامی که نماز را برپا می‌دارند از آنان فرمان برید و به همین‌گونه گزارش‌های بسیاری در این زمینه رسیده که همه را در کتاب خود« اَکْفارُ الْمُتَأَوِّلینَ» (۱) یاد کرده‌ایم که هرکس در آن بنگرد ، با خواست خدا، از هر پاسخی بی‌نیاز خواهد بود .

(۱۲۶) غدیرشناسی

امینی گوید : و این هم نمونه‌ای از آن گزارش‌های بسیار که باقلانی سربسته انگشت بر آن‌ها نهاده و همه می‌رسانند که باید فرمانبردار امامان بود هرچند بیدادگر باشند و همه دارایی‌ها را ویژه خود گردانیده دیگران را بهره ندهند و نیز این که اگر امام تبهکار شد برکنار نمی‌شود .

۱- انواع کفر تأویل‌کنندگان .

غدیرشناسی (۱۲۷)

همچنین از زبان حذیفه پسر یمان آورده‌اند که : برانگیخته خدا را پرسیدم ما در دامن بدی‌ها می‌زیستیم تا خداوند ، نیکویی را فرو فرستاد و اکنون ما در پناه آنیم ، آیا پس از این نیکی باز هم بدی در کار هست ؟ گفت : آری ، گفتم : آیا پس از آن نیکویی بدی درکار است ؟ گفت : آری ، گفتم : چگونه می‌شود؟ گفت : پس از من امامانی خواهند آمد که با راهبری من راه نمی‌یابند و بر

شیوه من کـار نمی‌کننـد و به زودی مردانی در میان ایشان می‌ایستند که دل‌های آنان دل‌های اهریمنان است در پیکر آدمیان . گفتم ای برانگیخته خدا ! اگر آن روزگار را دیدم چه کنم ؟ پاسخ داد: فرمانروا را فرمان می‌بری و سخن وی را آویزه گوش می گردانی و اگر دارائیت را گرفت و پیکرت را درهم کوبید باز هم بشنو و فرمان ببر .

(۱۲۸) غدیرشناسی

«صحیـح مسلـم » جلد ۲ ، صفحه ۱۱۹ و « سنن بیهقی » جلد ۸ ، صفحه ۱۵۷ .

امینی گوید : پس عایشه و طلحه و زبیر و پیروان ایشان که پیمان شکستند و از کیش راستین به درشدند با چه‌دست‌آویزی بر سرور ما امیرمؤمنان حضرت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام شوریدند ؟ گرفتیم که او ، کشندگـان عثمـان را پنـاه داده و آئین‌های کیفری را به انجام نرسـانده بود ، که از ایـن سـخن بـه خدا پناه می‌بـریـم ، ولـی آنـان چـرا ایـن حـدیث‌هایی را که جعل کرده‌انـد بـه کـار نبستنـد؟!

در جلد چهاردهم ترجمه الغدیر علامه امینی «ره» پرسش یک

غدیرشناسی (۱۲۹)

یهودی از ابوبکر را براساس نقل «ابن درید» در صفحه ۳۵ «اَلْمُجْتَنی»(۱) بدین ترتیب نقل می کند:

از زبـان انس پسـر مالـک آورده‌انـد که گفت : پس از درگـذشت رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله یک یهودی بیامـد و توده ، او را به ابوبکر راه نمودنـد تـا در برابر وی ایستاد و گفت می‌خواهم در زمینه‌هایی از تو پرسش کنم که هیـچ‌کس پاسخ آن را ندانـد مگر پیامبر یا کسـی که به دستور وی برای انجام سفارش‌هایش برگماشته باشد. بوبکر گفت: هرچه می‌خواهی بپرس یهودی گفت : مرا آگاهی ده آن چیست که خدا ندارد و چیست که

۱- برگزیده .

(۱۳۰) غدیرشناسی

در آستان خدا نیست و چیست که خداوند نمی‌شناسد ؟ بوبکر گفت : ای جهود ! این پرسش‌ها از کسانی است که خود را از پیروان آئین می‌نمایند و در نهان دشمن آنند. پس ابوبکر و مسلمانان ، بر آن شدند که آسیبی به یهودی رسانند ابن عباس ، گفت: با این مرد دادگرانه رفتار نکردید ابـوبکر گفت: ببریـدش به نزد علی علیه‌السلام ، تـا پاسخ او را بدهـد زیرا من به‌راسـتی از رسول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ، شنیدم درباره علی پسر ابوطالب به این‌گونـه خدای را خواند : « خدایا دل او را راه‌بنمای و زبان او را استوار دار » وی نزد امیر مؤمنـان رسید. ابوبکر گفت : ابوالحسن ! این جهود ، پرسش‌های کسانی را به نزد من آورده که خود را از پیروان آئین می‌نمایند و در نهان دشمن آنند ، علی گفت : یهودی ! چه می گوئی ؟

غدیرشناسی (۱۳۱)

گفـت : من در زمینه‌هـایی از تـو پرسـش می کنم که هیـچ‌کس پاسخ آن ندانـد مگر پیـامبر یـا کسـی که به دسـتور وی برای انجـام سفارش‌هـایش برگماشـته شـده گفت : بگوی ، یهودی همـان پرسش‌ها را بازگو کرد و علی گفت: آن‌چه را خداونـد نمی‌شناسد، درستی سـخن شـما است، ای گروه یهود ! که می گوئیـد : «عزیر پسـر خدا است» (۳۰ / توبه). با این که خداونـد فرزنـدی برای خود نمی‌شـناسد .این هم که می گوئی : «مرا از آن چه در آسـتان خـدا نیست آگاه کن» بدان که در آسـتان او سـتمی بر بندگان نیست و این که می گوئی « مرا از آن‌چه خـدا نـدارد آگـاه کن » بـدان که او همتا و انباز نـدارد یهودی گفت : گواهی می‌دهم که به راستی خداوندی جز خدای یگانه نیست و محمّد برانگیخته خدا است.

(۱۳۲) غدیرشناسی

در فراز دیگری از این جلد ترجمه الغدیر در مطلبی تحت عنوان دلیری ابوبکر آمده است:

از ایـن خلیفه پیش از مسـلمانی‌اش نمونه‌ای در دست نـداریم کـه دلاوری او را برسانـد گرچـه در نبردهـای بسـیاری کـه پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت او نیز حضور یـافت بـازهم نه نشـانه‌ای از دلیری او در آن سـراغ توان کرد و نه نشـان اسـتقامتی که برصـفحه تاریخ جاودان بماند و نه گامی کوتاه در آن نبردگاه‌های خونین که نماینده گوشه‌ای از این موضوع مهم باشد ، آری او نیز همچون دوستش عمربن‌خطاب در رویـداد خیبر از روبروشـدن و دست و پنجه نرم کردن با مَرْحَب یهودی گریخت. علی و پسـرش گفته‌اند: رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را به خیبر فرستاد و او

غدیرشناسی (۱۳۳)

شکست خورد و با همراهان برگشت فردا عمر را به همین مهم فرستاد او نیز شکست خورد و برگشت چراکه هم او یارانش را ترسو یافته بود و هم یارانش او را .

روایت فـوق را چنـان‌که در مجمع‌الزوائد ۹-۱۲۴ می‌خوانیم طبرانـی و بَـزّار آوردهانـد و رجـال اسنـاد بَـزّار از رجال صحیح است .

آنچـه از گریختـن آن دو در آن روز پـرده برمـی‌دارد سـخن رســول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است پس از گریختنشان که فرمود: فردا عَلَم جنگ را به کسـی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند خدا به دست او (ما را) به پیروزی می‌رساند و گریزپا هم نیست و در عبارت دیگر : سوگند به آن که روی

(۱۳۴) غدیرشناسی

محمـد را گرامـی داشــت آن را بـه مـردی خـواهـم داد کــه نگریـزد و در عبــارتی ، بـه پشـت برنمی گردد. مـدرک ایـن روایت صحیح‌بخاری، جلد۶، صفحه۱۹۱ ـ صـحیح مسلم، جلد۲ ، صفحه ۳۲۴ ـ طبقات ابن‌سـعد، صفحه ۶۱۸ می‌باشـد. در ادامه زندگینامه ابوبکر در جلـد چهاردهم ترجمه الغـدیر در مطلبی با عنوان: در حالی که فاطمه از ابوبکر به شـدت خشـمگین بوداز دنیا رفت، چنین می‌خوانیم :

بخـاری در باب واجب گردیـدن خمس ، جلـد ۵ ، صـفحه ۵ ، از زبـان عـایشه آورده است که فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از مرگ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از بوبکر صدّیق درخواست کرد که سهم‌الارث وی را از غنیمت‌هایی که خدا به رسول خود بخشیده و پس از او بر جای مانده

غدیرشناسی (۱۳۵)

بود به وی بدهـد بوبکر به او گفت رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله گفت : ما ارث نمی‌گـذاریــم و هر چه از ما بماند صدقه است پس فــاطمه دخــتر رسول‌خـــدا صـــلی‌الله‌علیه‌وآله خشــم گرفـت و از ابـــوبکـر دوری گزیـد و همچنـان از وی دوری گزیـده بـود تـا درگذشــت .

خشم وی بدان‌جا رسید که سفارش کرد او را شبانه در خاک کنند و هیچ‌کس بر او درنیاید و بوبکربر وی نمازنکند پس شبانه‌اورابه خاک سپردنـد و ابوبکر از آن آگاهی نیافت و علی خود بر او نماز گزارد و همـراه با اسـمـاء بنت عُمَیْس او را غسـل داد. مـدرک این فـراز از سخـن طبقـات ابن‌سعــد و رسائـل جاحِـظ ، صفحـه ۳۰۰ می‌باشـد .

آیـا ابوبکر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشنیده که می‌گوید: خشنودی

(۱۳۶) غدیرشناسی

فاطمـه از خشـنـودی مـن اســت و خشـــم فاطمـه از خشـــم مــن ، پس هــر کــه دختـرم فـاطمــه را دوســت داشــت مرا دوســت داشتــه و هــر کــه فــاطمـــه را بــه خشـــم آورد مـــرا بــه خشــم آورده ؟

در ادامه کتـاب علاّمـه امینی به شـرح حال عثمان پرداخته و در مطلبی تحت عنوان : داوری عثمان درباره زنی که شـش ماهه زائیـد، چنین می‌گوید :

راویان حدیث آورده‌اند که بَعْجَه پسر عبداللّه جُهَنّی گفت مردی از ما، زنی از خاندان جُهَیْنَهٔ را به همسری گرفت و زن پس از شش ماه فرزندی آورد . شوهرش به نـزد عثمان شد و گزارش رویداد را بازگو کرداو دستور داد زن را سنگسار کنند، علی علیه‌السلام که ، از چون و چندکار،

غدیرشناسی (۱۳۷)

آگاهی یافت به نزد وی شد و گفت چه می‌کنی چنین دستوری بر او روا نیست زیرا خدای بزرگ و برتر از پندار گوید: بارداری و شیرخوارگی کودک بر روی هم سی ماه می‌شود (۱۵ / احقاف) و هم گوید: مادران ، فرزندانشان را دو سال ، بی‌کم و کاست، شیر می‌دهند (۲۳۳ / بقره)، پس روزگار شیرخوارگی بیست و چهار ماه می‌شود و بارداری هم ممکن است در شش ماه پایان پذیرد. عثمان گفت : به خدا سوگند این را نمی‌دانستم آن‌گاه عثمان گفت : تا آن زن را برگردانند که کار گذشته بود و سنگسارش کرده بودند و پیش از آن نیز به خواهرش گفته بود :

خواهرکم ! اندوه مخور که به خداوند سوگند دست هیچ‌کس به جز او ، شوهرم ، به دامن من نرسیده . گزارشگر گفت : پس از آن، کودک به

(۱۳۸) غدیرشناسی

روزگار جوانی رسید و مرد نیز بودن او را از پشت خویش گواهی کرد و خود همانندترین مردم بود به او و باز گفت: مرد را دیدم که پس از آن پاره‌پاره اندام‌هایش بر روی بستر می‌ریخت .

گزارش‌بالا را به گونه‌ای که در جلد ۶ ، صفحه ۹۴ از چاپ دوم دیدیم، مالك و ابن‌منذر و ابن‌ابی‌حاتم و بیهقی و ابوعمر و ابن‌کثیر و ابن‌دیبع و عینی و سیوطی آورده‌اند .

در ادامه‌بحث می‌خوانیم: عثمان نماز را در سفر شکسته نمی‌خواند .

بخاری و مسلم آورده‌اند که عبداللّه پسر عمر گفت : رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز را با ما در منی دو رکعتی خواند ، و به همین‌گونه پس از او ابوبکر و پس از ابوبکر عمر و نیز عثمان در آغاز فرمانروائی‌اش . اما بعدها

غدیرشناسی (۱۳۹)

عثمان آن را چهار رکعتی می‌خواند و پسر عمر نیز چون با پیش‌نماز نماز می‌گزارد چهار رکعت می‌خواند و چون به تنهائی نماز می‌گزارد دورکعتی می‌خواند .این مطلب در صحیح بخاری ج ۲، ص ۱۵۴ ، صحیح مسلم ج ۲، ص ۲۶۰، مسنداحمد ج ۲، ص ۲۴۸ ، سنن بیهقی ج ۳، ص ۱۲۶ ذکر شده است .

طبری در تاریخ خود آورده است: علی آمد و به عثمان گفت : به خدا سوگند نه پیش‌آمد تازه‌ای روی داده و نه پیمانی از گذشته در دست است، نه پیامبرت صلی‌الله‌علیه‌وآله را به یادداری که در مسافرت نماز را دو رکعتی بخواند و پس از او بوبکر و سپس عمر و تو خود در آغاز فرمانروائی‌ات بر همین شیوه بودی . من نمی‌دانم این بدعت به کجا برمی‌گردد ؟ گفت : اندیشه‌ای است که خود پذیرفته‌ام .

(۱۴۰) غدیرشناسی

در جلد شانزدهم کتاب ترجمه الغدیر نیز چنین می‌خوانیم: عثمان برای خود و کسانش چراگاه خصوصی قرارمی‌دهد ، اسلام علفزارها و چمن‌هائی را که بر اثر آب باران روئیده و مالك خصوصی ندارد حق همه مسلمانان شناخته که به صورت مساوی و به گونه‌ای که در همه مباحات اصلیه ، از میانه‌های بیابان و کناره‌های خشکی‌ها ، معمول است از آن بهره‌مند شوند چهارپایانشان را از گوسفند و اسب و شتر در آن بچرانند و نه هیچ‌کس مزاحم دیگری شود و نه برای خود چراگاه اختصاصی قراردهد و دیگران را از آن محروم سازد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت : مسلمانـان در ۳ چیز شریك‌اند: مرغزار و آب و آتش .

غدیرشناسی (۱۴۱)

و گفت : ۳ چیز است که مردم را از آن نباید محروم کرد : آب و مرغزار و آتش .

آری در روزگار جاهلیّت گردن کلفت‌ها هر قطعه‌ای از زمین را که خوش می‌داشتند برای چارپایان و شتران خود قرق می‌کردند و با آن که خود در استفاده از دیگر مرغزارها با مردم شریک بودند نمی‌گذاشتند در استفاده از آن مرغزارهای قرق شده کسی شریکشان شود و این‌از نمونه‌های‌زورگویی رایج درآن روزگار بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه با جاروکردن دیگر عادات گردنکشان و سنّت‌های زورگویان این رسم را نیز برانداخت و گفت : هیچ چراگاهی نیست مگر برای خدا و رسول .مدرک این مطلب صحیح بخاری ، ج ۳، ص ۱۱۳ ، الاموال از

(۱۴۲) غدیرشناسی

بوعبید صفحه ۲۹۴ ، کتاب‌الام از شافعی ج ۳، ص ۲۰۷ و در دو کتاب اخیر به گستردگی در پیرامون این مسئله بحث شده است.

و شافعی در تفسیر این حدیث می‌نویسد : « در روزگار جاهلیّت چون کسی از گردن کلفت‌های عرب در شهری فرودمی‌آمد سگی را به پارس وامی‌داشت و آن‌گاه تا هرجا را که صدای سگ می‌رفت چراگاه اختصاصی برای مخصوصان خود قرارمی داد و هیچ‌کس را نمی‌گذاشت در استفاده از آن با او شریک شود و چارپایانِ خود را در آن بچراند با این که در استفاده از دیگر چراگاه‌های آن حوالی خود با دیگران شریک می‌شد... پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منع کرد از این که چنان‌چه در روزگار جاهلیّت عمل می‌شد کسی چراگاه اختصاصی اختیار کند و

غدیرشناسی (۱۴۳)

دیگـران را از آن محـروم سـازد » .

سپس گوید : این که پیامبر گفت : « مگر برای خدا و رسول او » مقصود آن است که مگر چراگاه اختصاصی را برای اسبان و شتران مسلمانانقراردهندکه برایجهاد در راهخدا در کارسواری و باربری از آناستفادهمی‌شود یابرایشترانیکهمتعلقبهبیتالمالاست و به صورتزکاتازمردمگرفتهشده، چنانچه عمرمنطقهنقیع را برای شترانی که به عنوان صدقه از مردم می‌گیرند و نیز اسبانی اختصاص داد که برای جهاد در راه خدا آماده می‌داشتند .

این قانون در میان مسلمانان مورد اتّفاق بود تا عثمان به خلافت رسید و چنان‌چه در انساب بلاذری ج ۵ ، ص ۳۷ و سیره حلبی ج ۲،

(۱۴۴) غدیرشناسی

ص ۸۷ آمده ، به جای چراگاه برای شترانی که به صورت مالیات گرفته می‌شد، برای خود چراگاهی برگزید .

آری این هم از جمله کارهایی بود که مسلمانان بر عثمان عیب شمردند و عایشه نیز آن را از کارهایی شمرد که بر وی انتقاد کردند و گفت : ما او را سرزنش کردیم برای فلان کار و برای آن که مرغزارها را چراگاه اختصاصی خود گردانید و با عصا و تازیانه به کتک زدن این و آن پرداخت ، پس قصد او کردند تا او را مانند پیراهن‌تری که آبش را با فشردن دور کنند در هم فشردند. سند این موضوع نهایه‌ابن‌اثیر ج ۱، ص ۲۹۸ ، ج ۴، ص ۱۲۱ و لسان‌العرب ج ۸، ص ۳۶۳ ، ج ۱۸، ص ۲۱۷ و تاج‌العروس ج ۱۰، ص ۹۹ می‌باشد .

غدیرشناسی (۱۴۵)

برخی از عناوین دیگر این کتاب که با ذکر مدارک معتبر از کتابهای دانشمندان اهل تسنّن همراه می‌باشد عبارتند از :

عثمان ، فدک را تیول مروان می‌گرداند ، برداشت عثمان درباره اموال و صدقات ،بذل و بخشش‌های خلیفه به حَکَم‌بن‌ابی‌العاص

،بذل و بخشش‌های عثمان به مروان ،بخشش عثمان به ولید از مال مسلمانان، بخشش عثمان به ابوسفیان ،سیاهه‌ای از بخشش‌های عثمان و گنج‌های آبادان شده به برکت او که جمع آن به ۳۱۰/۴ ۰۰۰ دینار طلا می‌رسید. در ادامه آمده است: عثمان ابوذر رابه ربذه تبعید می‌کند ، سخن امیرمؤمنان هنگامی که عثمان ابوذر را به سوی ربذه بیرون کرد و حدیث دانش ابوذر .

(۱۴۶) غدیرشناسی

در جلد هفدهم ترجمه الغدیر بخش دیگری از تخلّفات عثمان به نقل از ابن قُتَیْبه دینوَرِی مورّخ مشهور اهل سنّت و نویسنده کتاب‌های «الامامه و السیاسهٔ» «عیونُ الاخبار» و «ادبُ الکاتب» بدین شرح ذکر شده است: آورده‌اند که جمعی از یاران پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گرد آمده نامه‌ای نوشتند و در آن کارهایی را که عثمان برخلاف سنّت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و رویّه دو صحابیش (یعنی ابوبکر و عمر) کرده بود برشمردند ، از جمله این‌ها را :

۱ ـ خمس (یا مالیات) آفریقا(ی اسلامی) را که حقّ خدا و سهم پیامبرش و سهم خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یتیمان و بیچارگان بوده به «مروان» بخشیده است .

غدیرشناسی (۱۴۷)

۲ ـ اسراف و ریخت و پاش‌هایی که در کارهای ساختمانی کرده و هفت ساختمانی که در مدینه کرده بود و خانه‌ای برای عائله (زنش) دختران و خویشانش ساخته بود یکایک را ذکر کرده بودند .

۳ ـ کاخ‌هایی که مروان در «ذی خَشَب» ساخته و درآمد خمس را که حقّ خدا و پیامبر او است (و باید در رضای آن‌ها صرف شود و در مواردی که قرآن یاد کرده است) صرف آن کرده بود .

۴ ـ کارهای دولتی و مقام استانداری را همیشه به خویشاوندان و پسرعموهای اموی خود می‌سپرد که همه جوان و کم سن و سال بودند و نه مصاحبت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درک کرده بودند و نه تجربه و لیاقتی داشتند .

(۱۴۸) غدیرشناسی

۵ ـ عمل ولیدبن عُقْبَهٔ استاندار کوفه که در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت می‌خواند و بعد رو کرد به مردم که اگر بخواهید یک رکعت زیادتر بخوانم می‌خوانم !

۶ ـ این که عثمان قانون اسلام را در مورد ولید اجرا نکرده یعنی او را حدّ نزده و اجرای حکم را به تأخیر انداخته بود .

۷ ـ مهاجران و انصار را به کارهای دولتی و هیچ‌کاری نمی‌گماشت و با آنان مشورت نمی‌کرد و به جای این که از آراء آنان استفاده کند به رأی خود عمل می‌کرد .

۸ ـ مراتع اطراف مدینه را قُرُق کرده بود .

۹ ـ قطعاتی از املاک دولتی و خواربار و مستمری‌هایی از خزانه

غدیرشناسی (۱۴۹)

عمومی را به عدّه‌ای از اهالی مدینه می‌داد که نه افتخار مصاحبت و شاگردی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را داشتند و نه در جهاد خارجی و یا در دفاع شرکت می‌نمودند .

سپس همداستان شدند که نامه را به دست عثمان برسانند . از کسانی که در نوشتن نامه حضور داشتند عمّار یاسر بود و مقدادبن‌اسود و جملگی ۱۰ نفر می‌شدند . وقتی بیرون آمدند تا نامه را به دست عثمان برسانند و نامه در دست عمّار یاسر بود ، یکایک عقب کشیدند تا عمار تنها ماند و رفت تا رسید به خانه عثمان . اجازه ورود خواست و اجازه یافت و روزی بارانی بود . وقتی وارد شد مروان‌بن‌حکم و خویشان اموی عثمان نشسته بودند . نامه را به عثمان

(۱۵۰) غدیرشناسی

داده و او آن را خوانـد . پرسیـد : تو این نامه را نوشته‌ای؟ گفت : بله پرسیـد : چه کسانی با تو بودنـد ؟ گفت : عـدّه‌ای بودند که از ترس تو یکایـک پراکنـده شدنـد . پرسید که بودنـد ؟ گفت : اسم‌هایشـان را به تو خواهم گفت . عثمـان گفت : چرا از آن میان تو جرأت این کار را به خود دادی ؟ در این‌وقت مروان گفت : ای امیرالمؤمنین ! این بنده سیاه (یعنی عمار یاسر) مردم را در مخالفت با تو دلیر ساخته است و اگر او را بکشـی کسانی‌راکه پشت‌سـر او هسـتند ضـربه زده‌ای . عثمان گفت : او را بزنید . او را کتک زدند و عثمان با آن‌ها در کتک زدن شـرکت کرد تا شـکمش را بشکافتند و بیهوش گشت. او را کشیده بیرون خانه انداختند تا آخر ماجرا .

مرحوم امینی «ره» سپس به فضائل عمّار یاسر با استناد

غدیرشناسی (۱۵۱)

به آیـات ۹ سـوره زمر و ۵۲ سوره انعـام اشـاره می‌کنـد و نظرات مفسّـرین بزرگ اهـل سـنّت از جمله زمخشـری، قُرْطُبی، آلوسـی و شوکانی را در تأیید مطلب ذکر می‌نماید که آیات مذکور در عظمت مقام عمّار یاسر نازل شده است.

در جلد هجدهم ترجمه الغدیر ماجرای محاصره عثمان و نامه‌هایی که در دوره محاصره نوشته است و نامه وی به اهالی شام و جریان کشـته شـدن عثمان، مطرح شده و روایات تاریخی جعلی و دروغین در مـورد عثمـان با اسـتنـاد به منابـع اهل سـنّت مورد بررسـی قرار گرفتــه اســت .

در جلد نوزدهم ترجمه الغدیر روایاتی که در تمجید خلفای سه‌گانه

(۱۵۲) غدیرشناسی

در منابع اهل سـنّت درج شده مورد ارزیابی حضـرت آیهٔاللّه امینی «قدس سـره» قرار گرفته و با اشاره به مسـلّمات تاریخی نظیر صغر سنّ عبـداللّه‌بن عمر به عنوان منبع روایت صـحیح بخـاری در فضـیلت خلفـای ثـلاثه، این قبیـل روایـات را سـاختگـی و به دور از واقعیــت می‌داند.

در همین جلـد از ترجمه الغـدیر فضـیلت تراشـی برای معاویه در برخی از منابع اهل تسنّن نظیر تاریخ ابن کثیر و کتاب صـفّین مورد بررسی قرار گرفته و با استناد به مطالب مندرج در برخی دیگر از منابع آنها نظیر تاریخ طبری بطلان ادعاها را اثبات می‌کند.

در جلد بیستم ترجمه الغدیر این مطالب به چشم می‌خورد: طَبَرانی از قول ابوهُرَیْرَهٔ چنین ثبت کرده است : اوّلین کسی که تکبیر نماز را تــرک کــرد معــاویــه بــود .

غدیرشناسی (۱۵۳)

در ادامه بـا اشـاره به منابع اهل سـنّت می‌گویـد : از تبهکاری‌ها و جنایات‌معاویه ـ که‌مجسـمه‌تبهکاری و گناه‌است ـ یکی بیعت‌گیری برای یزیداست برخلاف‌خواست «اهل حَلّ و عَقْد» یعنی صاحب‌نظران جامعه اسـلامی و از طریق سرکوبی باقیمانده مهاجران و انصار و علیرغم مخالفت برجسته‌ترین اصحاب .

مرحوم امینی در ادامه آورده است: معاویه در شام برای یزیـد بیعت می‌گیرد و در این راه امام‌مجتبی را می‌کشد. وی در ادامه به نطق امام حسیــن سیدالشهــداء در مورد معاویه اشاره کرده. آنجا که می‌گوید:

ای‌معاویه! می‌خواهی مردم را درباره یزید گمراه و دچار توهّم کنی.

(۱۵۴) غدیرشناسی

پنداری آدم ناشناخته و محجوبی را توصیف می‌نمایی یا فرد غایب و نامشهودی را معرفی می‌کنی یا از چیزهایی تعریف می‌کنی که فقط تو می‌دانی . حال آنکه یزیـد خودش وضع و عقیده‌اش را نشان داده و باز نموده است . کارهایش را نگاه کن از سگ‌بازیش به گاهی که سگ‌ها را به جان هم اندازد و کبوتر بازیش و کنیزکان خنیاگرش و انواع هوسبازی‌هایش تا ترا در وصف خویش کمک

کنـد . تصـمیمی را که داری کنـار بگـذار . همـان گناهانی که تا به‌حال مرتکب گشـته‌ای کافی نیست که می‌خواهی وزر و بال این موجود را بر دوش خود بـازکنی و به چنین‌حالی به آسـتان دادرسـی پروردگار درآئی ؟ به خـدا همچنان به باطل در انحراف و سـتم فرو رفته‌ای و به بیدادگری پرداخته‌ای که دیگر جایی باقی نگذاشته‌ای تو با مرگ فقط یک چشم به هم زدن فاصله‌داری، بنابراین به کـاری پسـندیده دست بزن برای روز مشـهور قیـامت که غیرقابـل اجتناب است و در آن گریز گاهی نیست . در سـخنت ضـمنا به ما تعرض نموده‌ای و ما را از حق اجدادی محروم می‌شـماری در حالی که به‌خدا قسم این‌حق راپیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله از طریق ولادت برای ما به میراث نهاده است ... تا آخر .

غدیرشناسی (۱۵۵)

در جلـد بیست و یکـم ترجمـه الغـدیـر موضـع معـاویـه بـا امـامحسـن علیه‌السـلام تشـریـح شـده اسـت ، از جملـه مـی‌گـویـد :

« امام حسن از معاویه پیمان گرفته بود که در خلافت با کسـی پیمان نبنـدد و پس از او خلافت با امام حسن علیه‌السـلام باشـد . لکن معاویه خواست

(۱۵۶) غدیرشناسی

فرزنـدش یزیـد خلیفه بشود و در این راه مانعی بزرگ‌تر از حسن بن علی و سـعدبن ابی وقّاص نبود، پس به هردو سم داد و به دختر اشـعث پیام فرستاد که : هرگاه امام حسن را زهر بدهی ، تو را به پسرم یزید تزویج می‌کنم . صدهزار درهم نیز با این پیام به سوی او فرسـتاد این پول را بدو داد لکن بر پسرش تزویج نکرد » .(مقاتل الطالبین ص ۲۹ . ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج البلاغه ج ۴، ص ۱۱ و ۱۷ ، از طریق مغیره و ابوبکر بن حفص از او این واقعه را نقل کرده است) .

در جلـد بیست و دوم ترجمه الغدیر که آخرین قسـمت این مجموعه ارزشـمند و ملکوتی است به شاعران غدیر در قرن دهم از جمله شیخ کفعمی و بهاءالملّهٔ و الدّین شیخ بهایی اشاره می‌نماید و در ادامه به

غدیرشناسی (۱۵۷)

غدیریه سـرایان قرن یازدهم از جمله اَلْحَرفُوشیّ الْعامِلی پرداخته و سپس به شاعران غدیر در قرن دوازدهم اشاره می‌کند که شیخ حر عاملی گل سرسـبد همه آن می‌باشد. و بدین ترتیب مسـیر نسـیم‌گونه ما در ۱۱ باغ بهشتی و سـرسبز «الغدیر» که در ۲۲ بوستان ادب فارسی جای گرفته است به پایان رسید.

برای حسـن ختـام این کتاب مطلبی را که در کتاب معروف سـفرنامه ابن‌بطوطـه نقـل شده اسـت ذکر می‌کنم. وی در بیان ورود خود از مکه معظمه به نجف اشـرف دربـاره مرقـد مولایمـان امیرالمؤمنیـن علـی علیه‌السلام می‌نویسـد: اهـل این شـهـر تمامـی رافضـی هستنـد و از برای ایـن روضـه مبارکه کراماتی ظاهر شده از

(۱۵۸) غدیرشناسی

جمله آنکه در شب بیست و هفتم مـاه رجب که نـام آن شب نزد اهـل آنجـا «لَیْلَهُٔ الْمَحیا» است ، از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم هر شـل و مفلوج و زمین‌گیری که هست را می‌آورنـد و از آنهـا قریب سـی چهـل نفر در آنجا جمع می‌شونـد پس بعـد از عشا می‌آورنـد این مبتلایان را نزد ضـریح مقدّس و مردم جمع می‌شونـد و منتظرنـد خوب شدن و برخاسـتن آنها را و این جماعت مردم بعضی نماز می‌خوانند و بعضی ذکر می‌گویند و بعضی قرآن تلاوت می‌کنند و بعضی تماشای روضه می‌کنند تا آنکه بگذرد نصف یـا دو ثلث از شب ، آن وقت جمیع این مبتلایـان و زمین‌گیران که حرکت نمی‌توانسـتند بکننـد برمی خیزنـد در حـالی که صـحیح و تندرست می‌باشند و بیماری در آنها نیست و

غدیرشناسی (۱۵۹)

می گویند: «لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللّهِ» و این امری است مشـهور و مستفیض و من خود آن شب را در آنجا درک نکردم و لیکن از مردمـان ثقه که اعتمـاد بر قول آنهـا بود شـنیدم و هم دیـدم در مـدرسه‌ای که مهمانخانه آن حضـرت است سه نفر زمین‌گیر که قادر بر حرکت نبودند، یکی از اهل روم و دیگری از اهل اصـفهان و سیّمی از اهل خراسان بود، از آنها پرسیدم چگونه شما خوب نشده‌ایـد و اینجا مانده‌ایـد؟ گفتند: ما به شب بیست و هفتم نرسیـدیم و همین جا مانده‌ایم تا شب بیست و هفتم آینده که شفا بگیریم.

(۱۶۰) غدیرشناسی

اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلی اَمیرالْمُؤْمِنینَ عَلِیِبْنِ اَبیطـالِبٍ، اَخی نَبِیِّکَ، وَ وَلِیِّه وَ ناصِـرِه، وَ وَصِـیِّه وَ وَزیرِه، وَ مُسْـتَوْدَعِ عِلْمِه وَ مَوْضِعِ سِـرِّه وَ بـابِ حِکْمَتِه وَ النّاطِقِ بِحُجَّتِه وَ الدّاعی اِلی شَـریعَتِه وَ خَلیفَتِه فی اُمَّتِه، وَ مُفَرِّجِ الْکَرْبِ عَنْ وَجْهِه، قاصِمِ الْکَفَرَهِٔ وَ مُرْغِمِ الْفَجَرَهِٔ ، اَلَّذی جَعَلْتَهُ مِنْ نَبِیِّکَ بِمَنْزِلَهِٔ هارُونَ مِنْ مُوسـی ، اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ ، وَانْصُـرْ مَنْ نَصَـرَهُ ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ، وَ صَلِّ عَلَیْهِ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اَحَدٍ مِنْ اَوْصِیاءِ اَنْبِیائِکَ ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ آمّینَ یا رَبَّ الْعالَمینَ .

غدیرشناسی (۱۶۱)

۵)

غدیر از آدم تا خاتم

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی‌اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : غدیر از آدم تا خاتم/ تالیف علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۱۰ص.

فروست : سلسله مباحث یادمان غدیر

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۷۴-۲

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۹ (فیپا).

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I

موضوع : غدیر خم

موضوع : امامت -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : ولایت -- جنبه‌های قرآنی

موضوع : پیامبران -- جانشینی

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵/ر۶غ۳۵ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۲۷۱۹

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکّر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.
غدیر در طول تاریخ مورد بی‌مهری‌هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم.
امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجّت «عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد.
لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت اللَّه وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیر سعید سعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و ... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده‌اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء اللَّه خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.
مدیر مسوول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

باید به یک اصل مهم در شرایع و ادیان الهی توجه کرد و آن، اصل وصایت است که انبیای گذشته از حضرت آدم‌علیه السلام تا پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله همگی وصی و جانشین داشته‌اند و به دستور وحی به اصل وصایت و تعیین وصی عمل کرده‌اند. این موضوع در قرآن کریم، در شرح حال پیامبران و نیز به صورت کلی بارها یاد شده است. از طرف دیگر در قرآن کریم تصریح شده است که سنت الهی تبدیل و تحویل و دگرگونی بردار نیست. بنابراین پیامبر ما صلی الله علیه وآله نیز باید مانند دیگر پیامبران به دستور وحی به اصل وصایت عمل نماید و وصی و جانشین خویش را به امتش معرفی کند تا به سنت غیر قابل تبدیل الهی عمل شده باشد. پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله به اقتضای پیامبری و به امر خداوند متعال وصی خود را معرفی نمود و جز این هم نمی‌توانست انجام دهد؛ زیرا که خداوند می‌فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلًا».
پایه اصلی تشیع بر قایل بودن به عصمت و لزوم وصی برای پیامبرصلی الله علیه وآله و تعیین آن از جانب خداوند به وسیله پیامبرصلی الله علیه وآله است که در قرآن کریم و روایات به آن تصریح شده است. جا دارد به این موضع به طور اختصار بپردازیم.
علی اصغر رضوانی

قرآن و ضرورت وجود حجّت در هر زمان

قرآن و ضرورت وجود حجّت در هر زمان

از موضوعات مورد اختلاف بین علمای عامه و شیعه مسأله ضرورت وجود حجّت خدا و ولیّ اللَّه الاعظم و قطب عالم امکان در هر زمان تا روز قیامت است؛ خواه این حجّت نبیّ باشد یا امام. علمای عامه این مسأله را قبول ندارند ولی علمای شیعه، به تبع ادله عقلی و نقلی بر این موضوع پافشاری می‌کنند.
برای اثبات ضرورت وجود حجّت، از طریق عقل و قرآن و حدیث می‌توان آن را به اثبات رسانند ولیکن ما در اینجا تنها به مبحث

قرآنی آن اشاره می‌کنیم:

۱ – آیات «لیلهٔ القدر»

۱ – آیات «لیلهٔ القدر»

قرآن کریم در دو سوره به موضوع «لیلهٔ القدر» و نزول قرآن و ملائکه و روح در آن شب اشاره کرده است.

الف) سوره قدر

«إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیلَهِٔ الْقَدْرِ * وَما أَدْراکَ ما لَیلَهُٔ الْقَدْرِ * لَیلَهُٔ الْقَدْرِ خَیرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُٔ وَالرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ * سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ»؛ «ما آن [قرآن] را در شب قدر نازل کردیم. و تو چه می‌دانی شب قدر چیست؟! شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای [تقدیر]هر کاری نازل می‌شوند. شبی است سرشار از سلامت [و برکت و رحمت] تا طلوع سپیده.»

از سوره فوق به خوبی استفاده می‌شود که ملائکه در هر شب قدر به جهت تمام امور بر زمین فرود می‌آیند. به این موضوع در سوره دخان نیز اشاره شده است.

ب) سوره دخان

«حم * وَالْکِتابِ الْمُبِینِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیلَهٍٔ مُبارَکَهٍٔ إِنّا کُنّا مُنْذِرِینَ * فِیها یفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ»؛(۱) «حم. سوگند به این کتاب روشنگر. که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره انذار کننده بوده‌ایم. در آن شب هر امری بر اساس حکمت [الهی] تدبیر و جدا می‌گردد.»

شکّی نیست که ملائکه در زمان حیات پیامبرصلی الله علیه وآله بر آن حضرت نازل می‌شدند، و لذا او محلّ امور تکوینی و تشریعی بوده است، ولی سخن درباره بعد از وفات آن حضرت است، و سؤال این است که آیا تا کنون در هر شب قدر، ملائکه بر زمین فرود آمده و خواهند آمد؟ یا با انقطاع وحی بر پیامبرصلی الله علیه وآله نزول ملائکه در شب قدر نیز منقطع گشته است؟ در صورتی که جواب مثبت باشد، سؤال دیگری مطرح است و آن این‌که بعد از پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله ملائکه بر چه کسی نازل شده و فرود می‌آیند؟

نسبت به سؤال اوّل می‌گوییم: در سوره قدر جمله به صورت مضارع «تنزّل» به کار رفته است که دلالت بر دوام و استمرار دارد، خصوصاً آن‌که باب «تفعّل» نیز این معنا را می‌رساند آن گونه که علمای ادبیات به آن اشاره کرده‌اند.

خلاصه مطلب این‌که: ماه رمضان تا روز قیامت استمرار دارد، و لذا لیلهٔ القدر نیز تا روز قیامت استمرار و ادامه دارد و در نتیجه فرود آمدن ملائکه و روح هم تا روز قیامت ادامه دارد.

مفسّر سنّی رشید الدین میبدی می‌گوید: «علما و مفسّران در وقت «لیلهٔ القدر» اختلاف کرده‌اند: برخی معتقدند که تنها در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و بعد از او برداشته شده است. ولی عموم صحابه و علما می‌گویند: «لیلهٔ القدر» تا روز قیامت باقی است.» (۲)

شیخ طبرسی از ابوذر غفاری نقل می‌کند که فرمود: به رسول اللّه خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: «آیا لیلهٔ القدر چیزی است

که در عصر انبیا است که ملائکه و روح در آن شب نازل می‌شوند و بعد از وفات آن‌ها برداشته خواهد شد؟ حضرت فرمود: خیر، «لیلة القدر» تا روز قیامت دوام و استمرار دارد.» (۳)

نسبت به سؤال دوم می گوییم: سؤال ما از منکرین وجود امام کامل و معصوم در هر عصر و زمان این است که: این ملائکه و روح که در هر سال در شب قدر بر زمین فرود می‌آیند، بر چه کسی وارد می‌شوند؟ چاره‌ای نیست که انسان با کمترین تأمّل و تدبّر به این سؤال این گونه پاسخ دهد که در هر زمان باید امام کامل و معصومی باشد تا محلّ نزول ملائکه و روح گردد.

و لذا امام باقرعلیه السلام بنابر نقلی فرمود: «ای گروه شیعه! با خصم خود به سوره «انّا انزلناه» استدلال و احتجاج کنید که پیروز خواهید شد، پس سوگند به خدا که این سوره از برای حجّت خدای تبارک و تعالی بر خلق بعد از رسول او است، این سوره همانا مدرک دین شما، و نهایت علم ما است. ای جماعت شیعه! با آیه «حم * وَالْكِتابِ الْمُبِینِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِینَ» بحث کنید؛ زیرا این آیات اختصاص به والیان امر دارد » (... ۴)

کلینی‌رحمه الله به سند خود از امام باقرعلیه السلام نقل می کند که فرمود: «به خدا سوگند، همانا هر کس که تصدیق کند لیلة القدر را علم پیدا می کند که از برای ما است؛ زیرا رسول خداصلی الله علیه وآله با اشاره به علی‌علیه السلام هنگامی که رحلتش نزدیک شد فرمود: «این ولیّ شما بعد از من است، اگر او را اطاعت کنید به رشد خواهید رسید، و لکن هر کس ایمان به آنچه در لیلة القدر است نیاورد منکر به حساب می‌آید، و هر کس ایمان آورد و بر غیر رأی ما باشد، نمی‌توانند راست بگوید جز آن‌که اعتراف نماید که آیه برای ما است و ماییم مصداق آن. و هر کس که به این مطلب قائل نباشد دروغگو است؛ زیرا خداوند - عزّ وجلّ - بزرگ‌تر از آن است که امور را با روح و ملائکه بر شخص کافر فاسق بفرستد. اگر بگویند: آن‌ها را بر خلیفه‌ای که روی زمین است می‌فرستد، که حرف نا مربوطی است. و اگر بگویند: آنان بر کسی فرود نمی‌آیند، این حرف نیز صحیح نیست؛ زیرا هیچ‌گاه چیزی بر معدوم فرستاده نمی‌شود. و اگر بگویند - و زود است که بگویند -: این چیزی نیست، به طور حتم به گمراهی شدیدی دچار شده‌اند.» (۵)

وی هم چنین به سند خود از امام باقر صلی الله علیه وآله نقل می کند که امیرالمؤمنین‌علیه السلام به ابن عباس فرمود: «همانا در هر سال لیلة القدر است، در آن شب امر یک سال نازل می‌شود، برای آن امر والیانی است بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله.

ابن عباس می گوید: آنان چه کسانی‌اند؟ حضرت فرمود: من و یازده نفر از صلب من که همگی امام و محدّثند.» (۶)

صدوق به سند خود از امام باقرعلیه السلام از پدرش از پدرانش‌علیهم السلام از امیرالمؤمنین‌علیه السلام نقل می کند که فرمود: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که به اصحاب خود می‌فرمود: «به لیلة القدر ایمان آورید؛ زیرا برای علی بن ابی طالب و یازده فرزند از نسل او است.» (۷)

از مجموعه احادیثی که در ذیل سوره قدر و سوره دخان وارد شده، به دست می‌آید که ملائکه و روح که فرشته‌ای خاص است در شب‌های قدر بر ولی عصرعلیه السلام نازل می‌شوند و مقدرات یک سال مردم را بر آن حضرت عرضه می کنند، و این امر در هر سال تکرار خواهد شد.

امام جوادعلیه السلام فرمود: «خداوند در ابتدای خلقت دنیا لیلة القدر را خلق نمود، در آن شب اولین نبیّ و اولین وصی را آفرید، و به طور حتم حکم کرده که در هر سال شبی باشد که تفسیر و تفصیل امور بر مردم در آن شب نازل گردد »...

آن‌گاه فرمود: «و به خدا سوگند! به طور حتم روح و ملائکه در شب قدر با تفسیر امور بر آدم فرود آمدند. و به خدا سوگند که آدم از دنیا نرفت جز آن‌که برای او وصیّ بود. و هر پیامبری بعد از آدم تفسیر امور در شب قدر بر او نازل می‌شد » (... ۸)

ابن حجر مکّی در ذیل حدیث ثقلین می گوید: «در احادیث امر به تمسّک به اهل بیت‌علیهم السلام اشاره به عدم انقطاع شخصی است از اهل بیت تا روز قیامت که قابلیت و اهلیت برای اقتدا و تمسّک به او باشد، همان‌گونه که کتاب عزیز این گونه است، و لذا

اهل بیت‌علیهم السلام به عنوان امان اهل زمین معرفی شده‌اند.» (۹)

مستفاد از آیات و روایات

آنچه از سوره قدر و دخان و روایاتی که در ذیل آن رسیده استفاده می‌شود عبارت است از:

۱ - ضرورت وجود نظام و تقدیر در عالم از اولین زمان خلقت، که «لیلهٔ القدر» ظرف تقدیر و تنظیم امور به شمار می‌آید.

۲ - ضرورت وجود قوّه و قدرت تنفیذی برای تقدیر که همراه ظرف تقدیر باشد.

۳ - ضرورت وجود حجّت که همان تنفیذ کننده مقدّرات به اذن خدا است و او خلیفه خدا، نبیّ یا وصیّ نبیّ است.

۴ - ضرورت وجود واسطه داخلی برای عالم که واسطه فیض الهی است، که عبارت است از ولیّ و حجّت خدا، و وجود او مقدّم بر وجود دیگران است.

۵ - ضرورت استمرار این سنّت الهی بدون وقفه تا پایان تاریخ بشریت.

۲ - آیات «شهادت و گواهی»

۲ - آیات «شهادت و گواهی»

از جمله آیاتی که دلالت بر ضرورت وجود امام معصوم در هر زمانی دارد، آیات گواهان و شهادت است.

از آیات بسیاری استفاده می‌شود که خداوند در بین هر امّتی، کسی را به عنوان شاهد و گواه قرار داده تا در روز قیامت بر آن‌ها احتجاج کند. اینک به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

۱ - «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤُلآءِ شَهِیداً»؛(۱۰) «چگونه است حال در [روز محشر] آن‌گاه که از هر طایفه‌ای گواهی آوریم و تو را [ای پیامبر] بر آنان گواه خواهیم.»

۲ - «وَیَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً ثُمَّ لا یُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَلا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ»؛(۱۱) «و آن روز را که ما از هر امّتی گواهی برانگیزیم، آن‌گاه به کافران اجازه سخن داده نشود و توبه آنان نیز پذیرفته نگردد.»

۳ - «وَیَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنا بِکَ شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ»؛(۱۲) «روزی که ما در هر امّتی از میان خودشان گواهی بر آنان برانگیزیم و تو را [ای محمّد] بر این امّت گواه آوریم.»

از این آیات استفاده می‌شود که در هر زمان و برای هر امّتی، خداوند افرادی معصوم از خطا و اشتباه قرار داده است تا در روز قیامت بر اعمال آن امّت گواهی دهند. کسی که قرار است شاهد باشد، در شهادتش نزد خداوند نباید اشتباه کند. اینان کسانی‌اند که در امر هدایت بشر حجّت خداوند در روی زمینند. حجّت باید عالم به شریعت و قادر بر هدایت خلق، و از طرفی محیط به اعمال قوم خود باشد تا به طور صحیح شهادت دهد. شاهد هر امّت و قومی باید زنده بوده، معاصر با آن قوم باشد همان‌گونه که قرآن از زبان حضرت عیسی‌علیه السلام نقل می‌کند: «وَکُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ»؛(۱۳) «و تا زمانی که در میان آنان بودم مراقب و گواه شان بودم ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی تو خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی.»

از این آیه استفاده می‌شود که اعلان نتایج شهادت و گواهی در روز قیامت است، ولی احاطه به مورد آن که همان اعمال مردم است در دنیا و در خلال معاشرت و حاضر بودن شاهد با امت خود است. به همین جهت است که شاهدی را که خداوند به او در روز قیامت احتجاج می‌کند باید هم عصر کسانی باشد که قرار است برای آن‌ها شهادت دهد. با این بیان نمی‌توان شاهدان بر امت‌ها

را منحصر در انبیا دانست؛ زیرا انبیا همیشه وجود نداشته‌اند، بلکه آنچه ضرورت دارد، وجود شاهدی معاصر و زنده در هر عصر و زمان و برای هر امّتی از پیامبر یا امام و حجّت معصوم، تا در روز قیامت حجّت خدا برای مردم باشد و شهادت بر اعمال آن‌ها دهد.

فخر رازی در ذیل آیه: «وَنَزَعْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً» (۱۴)، می گوید: «مقصود از آیه این است که ما یک نفر را از هر امّتی امتیاز دادیم تا بر آنان شهادت دهد. برخی گفته‌اند که مقصود انبیا است، شهادت می‌دهند که دلایل را بر قوم شان ابلاغ نمودند، و در روشن نمودن آن‌ها نهایت کوشش را از خود به خرج داده‌اند، در نتیجه اگر کوتاهی وجود دارد از ناحیه خود مردم است ... برخی دیگر می گویند: بلکه آنان شاهدانی هستند که در هر زمان بر مردم شهادت می‌دهند که از جمله آن‌ها انبیایند.

این به واقع نزدیک‌تر است؛ زیرا خداوند به هر امّت و هر جماعتی این حکم، را تعمیم داده که از آن‌ها کسانی را به عنوان شاهد قرار دهد، لذا داخل می‌شود در این حکم زمان‌هایی که نبیّ وجود نداشت که از آن به عصر فترت تعبیر می‌شود، همانند زمان‌هایی که بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله آمد » (... ۱۵)

و نیز همو در ذیل آیه شریفه «وَیَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ»،(۱۶) می گوید: «هر جمع و قرنی که در دنیا حاصل می گردد، لازم است که کسی به عنوان شاهد در میان آن‌ها وجود داشته باشد. شاهد در عصر رسول‌صلی الله علیه وآله خود حضرت بود، به دلیل قول خداوند متعال: «وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدآءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً» (۱۷) و نیز لازم است که در هر زمانی بعد از رسول، شاهد در میان امّت باشد. از این بیان، روشن می‌شود که هر عصری خالی از شاهد بر مردم نیست، و آن شهید باید از خطا مصون باشد، وگرنه احتیاج به شاهد دیگری دارد و در نتیجه به بی‌نهایت منتهی خواهد شد، که این باطل است » (... ۱۸)

نتیجه این‌که: لازم است در هر زمانی که شاهدی معصوم در میان هر قومی باشد. حال در قوم حاضر، شاهد این امت کیست؟ آیا کسی غیر از امام زمان حجة بن الحسن المهدی‌علیه السلام است؟

صفات شاهد

از آیات قرآن صفاتی چند برای شاهد هر امّت در روز قیامت استفاده می‌شود:

۱ - شاهد از جنس بشر است:

در سوره نحل آمده است: «شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»،(۱۹) از این آیه و آیات دیگر استفاده می‌شود که شهید و شاهد باید از جنس خود بشر باشد، همان‌گونه که در آیات دیگر کلمه «من» تبعیضیه به کار رفته است: «من کلّ امّة»؛ یعنی شاهد همانند پیامبران از جنس بشر است، نه از جنس ملائکه، یا جن یا کتاب آسمانی یا لوح محفوظ. و این مؤیّد آن معنایی است که در آیه «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ»،(۲۰) ذکر کردیم که امام در این آیه باید شخص باشد نه کتاب یا لوح محفوظ.

۲ - شاهد در هر زمان یکی است:

در آیات شهادت از صیغه مفرد استفاده شده است: شهیداً، همان‌گونه که در آیه سوره اسراء به این نکته اشاره شده است؛ زیرا می‌فرماید: «کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ». و این به نوبه خود دلالت دارد بر این‌که نمی‌توان شاهد بر هر امّت را، کلّ امّت اسلامی یا جماعت مؤمنینی که آمر به معروف و ناهی از منکرند، دانست؛ زیرا با وحدت شاهد که از آیه استفاده شد، سازگاری ندارد.

۳ - دارای احاطه علمی ربّانی باشد:

از آنجا که موقعیت شاهد، شهادت بر اعمال امّت خود به کفر و تکذیب یا ایمان و تصدیق است، و این‌ها حالاتی است قلبی؛ در حالی که حواس عادی که در ما وجود دارد و نیز قوای مرتبط به ما تنها متحمل صورت‌های افعال و اعمال است، لذا باید شاهد، احاطه غیبیه به امور بندگان داشته باشد. و از این جهت است که باید شاهد بر هر امّت، احاطه علمی ربّانی به حقایق اعمال بندگان

خـدا داشـته باشـد؛ زیرا ارزش اعمال در میزان الهی به نیّات و انگیزه‌های باطنی است. پس بایـد شاهـد از افراد عادی نباشـد، بلکه از کسـانی باشـد که مورد تأییـد خاص خداونـد بوده و از جمله کسانی باشـد که رضایت الهی بر آن تعلق گرفته که از علم غیب مطلع گردد. و واضح است که این کرامت سزاوار همه امت نیست، بلکه خاص اولیای طاهرین از امت است (... ۲۱)

۴ – شاهد دارای علم کتاب است:

اطلاع یافتن از باطن های افراد برای شـهادت در روز قیامت، با اسـباب طبیعی و متعارف امکان‌پذیر نیست، لذا به علم خاصی احتیاج است که خداوند متعال به برخی از بندگان خود عطا می‌کند تا بتواند بر اسباب طبیعی فائق آید و بالاتر از آن‌ها بر اموری مطلع شود که آن اسـباب را راهی نیست، در نتیجه باید مرتبه‌ای از ولایت تکوینی را به اذن خداوند دارا باشد تا بتواند از اسباب طبیعی گذشته و به امور غیر طـبیعی اطلاع پیـدا کنـد. این نوع از علم را که از اسـباب غیر طبیعی به دست می‌آیـد در قرآن از آن به «علم الکتـاب» تعبیر شـده است. همـان‌گونه که در قصه آوردن تخت بلقیس توسط آسف بن برخیا از یمن به فلسـطین در کمتر از یک چشم بر هم زدن، این علم خاص و ولایت تکوینی را مشاهـده می‌کنیم. قرآن منشأ این قدرت تکوینی را که در حدّ اعجاز است اطلاع آسف بن برخیا از «علم الکتاب» می‌دانـد و می‌فرماید: «قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی»؛(۲۲) «کسـی که نزد او دانشـی از کتاب بود چنین گفت: پیش از آن‌که تو چشم بر هم بزنی، من آن را در این مجلس حاضر می‌کنم. ناگهان سلیمان تخت را در برابر خود حاضر دید و گفت: این نعمتی است از جانب خدا بر من.»

آصف بن برخیا وصـیّ حضـرت سـلیمان‌علیه السلام بود. او خواست که به مردم بفهماند که حجّت بعد از او آسف است، لذا کاری کرد که از او تصرفی تکوینی که منشأ آن علم الکتاب است از او صادر شود تا مردم به او اعتماد نموده و او را حجّت بدانند.

نتیجه: کسـی که قرار است شاهـد بر قوم خود باشد باید نزد او «علم کتاب» باشد تا بتواند از طریق اسـباب غیر طبیعی بر ضـمایر افراد امت خود آگـاهی داشـته باشـد. خداونـد متعال می‌فرمایـد: «وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»؛(۲۳) «و کـافران بر تو اعتراض کننـد که تو رسول خـدا نیستی، بگو تنهـا گواه بین من و شـما خـدا و کسـانی که نزدشان علم کتاب است خواهد بود.»

از روایـات فریقین که در ذیـل این آیه و آیـات شـهادت وارد شـده به خوبی به دست می‌آیـد که مقصود از شاهـد در هر امّت امـام معصوم است که اوّل آن‌ها در این امت علی بن ابی طالب‌علیه السلام و آخر آن‌ها حضرت مهدی‌علیه السلام می‌باشد.

کلینی به سـند خود از امام صادق‌علیه السلام در تفسیر آیه ۴۱ از سوره نساء نقل می‌کند که فرمود: این آیه تنها در امّت محمّدصـلی الله علیه وآله نازل شده است؛ زیرا در هر قرنی از آنان امامی است از ما که شاهد بر آنان است، و محمّدصـلی الله علیه وآله نیز شاهد بر ما است.(۲۴)

صدوق در «معانی الاخبار» به سـندش از ابو سعید نقل می‌کند که از رسول خداصلی الله علیه وآله در مورد آیه: «قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ» سؤال نمودم، فرمود: او وصـیّ برادرم سلیمان بن داوود است. عرض کردم: ای رسول خدا! مقصود از آیه «قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» کیست؟ فرمود: آن برادرم علی بن ابی طالب است.(۲۵)

۳ – آیه انذار

۳ – آیه انذار

از جمله آیاتی که از آن‌ها ضرورت وجود امام معصوم در هر عصر و زمانی استفاده می‌شود، آیه انذار است.

خداونـد متعـال می‌فرمایـد: «وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّه إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»؛(۲۶) «کسـانی که کافر

شدنـد می‌گوینـد: چرا آیه [و معجزه‌ای] از پروردگارش براو نازل نشـده؟! تو فقط بیم دهنـده‌ای و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است.»

از صـریح آیه فوق اسـتفاده می‌شود که به طور عموم برای هر قومی هدایت کننده‌ای است به حقّ و حقیقت که در هر عصر و زمانی بایـد وجود داشـته باشـد. این حقیقت بـا آیـات دیگر و روایـات معتبر و براهین عقلی سازگاری دارد؛ زیرا مقتضای ربوبیت الهی آن است که خداونـد متعـال در هر عصـر و زمـانی برای مردم حجتی قرار دهـد تـا آنان را به حقّ و غایت و هـدف از خلقت، هـدایت و رهنمون سازند. خداوند می‌فرماید: «الَّذِی خَلَقَ فَسَوّی * وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدی ؛(۲۷) «همان خداوندی که آفرید و منظّم کرد و همان که اندازه‌گیری کرد و هدایت نمود.» این سنّت در نوع انسان نیز جاری است؛ به این معنا که خداوند مردم را خلق نمود و هر چیز را در جای خود قرار داد، و تقدیر نمود که آنان را به کمالاتشان راهنمایی کند. و به طور حتم این هدف را از راه اسباب طبیعی که همان وجود هادیان معصوم از هر خطا و اشتباه است، دنبال می‌کند.

«هادی» در اصطلاح قرآن

آیه فوق دلالـت دارد بر این‌که زمین هیـچ‌گاه از هادی به حقّ خالی نمی‌گردد، خواه نبیّ باشـد یا غیر نبیّ. اطلاق آیه در «وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» حصـر مصداق هادی را در انبیا نفی می‌کند، همان‌گونه که زمخشـری در ذیل آیه شـریفه در تفسیر «کشّاف» به آن اشاره کرده است؛ زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید در عصر هایی که از نبیّ خالی است، حجّت و هادی برای بشر وجود نداشته باشد.

هـادی اوّل در اصـطلاح قرآن کیسـت؟ بـا مراجعه به قرآن پی می‌بریم که امر هـدایت به حـقّ بالإصـاله از آن خداونـد متعـال است، آن‌گاه خداونـد به هر کس که اراده کنـد، با ایجاد قابلیت در او تفویض می‌کند. «قُلْ هَلْ مِنْ شُـرَکآئِکُمْ مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ یَهْـدِی لِلْحَقِّ أَفَمَنْ یَهْـدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا ـ یَهِـدِّی إِلّا أَنْ یُهْـدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»؛(۲۸) «بگو: آیا هیـچ یک از معبودهای شـما به سوی حقّ هـدایت می‌کنـد؟ بگو: تنها خدا به حقّ هدایت می‌کند. آیا کسـی که هدایت به سوی حقّ می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است؛ یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!.»

از آیه به طور صـریح استفاده می‌شود که امر هدایت منحصر به خداوند است؛ زیرا ربوبیت از برای او است. و هر کس که قرار است به این مقام برسـد بایـد از جانب خداوند منصوب باشد، لذا خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا»؛(۲۹) «و ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هـدایت می‌کننـد.» و آیاتی دیگر نیز بر این مطلب دلالت دارد و این مؤیّـد مطلبی است که در علم کلام بـه آن اشـاره شـده اسـت کـه امـامت، عهـد و منصب الهی است و خـدا به هر کس که اراده و مشـیتش تعلق گرفته، و دارای قابلیت‌های ذاتی باشد افاضه می‌کند.

مصداق هادی در آیه

همان‌گونه که اشاره شد، آیه فوق به طور صـریح بر وجود هادی «علی الاطلاق» در هر زمان برای اتمام حجّت بر خلق در روی زمین دلالت دارد. حال ببینیم که مصداق هادی در این آیه کیست؟

همان طور که گفته شـد نمی‌توان هادی در آیه را به کتاب آسـمانی معنا کرد؛ زیرا قبل از حضـرت نوح کتاب تشـریعی نبوده است، همان‌گونه که مصداق هادی را لوح محفوظ گرفتن معنا ندارد؛ زیرا تنها یک لوح محفوظ وجود دارد، نه این‌که برای هر قومی یک لوح باشـد. و نیز همان‌گونه که اشاره شـد؛ نمی‌توان هادی را در نبیّ خلاصه کرد. و نیز نمی‌توان مصداق هادی را خداوند قرار داد؛ زیرا گرچه خداوند هادی «علی الاطلاق و بالاصاله» است، ولی از آنجا که در آیه فوق به صورت مبهم آمده و دلالت بر تعدّد دارد،

نمی‌توان مصداق آن را خداونـد قرار داد، خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که هـدایت خداونـد به طور مستقیم و بـدون واسطه نخواهـد بود، بلکه توسط هادیـانی از جنس خود بشـر انجـام خواهـد گرفت که آن‌ها از خداونـد به جهت ارتباط خاص با او، تلقی می‌کنند، و سپس به مردم انتقال می‌دهند.

نتیجه این می‌شود که لازم است در هر زمـانی زمین خالی از حجّت نباشـد؛ خواه نبیّ باشـد یا امام. و از آن جهت که این حجّت در عصر ما حاضر نیست، ناچار با اعتقاد به وجود او، قائل به غیبت و استتار او می‌شویم.

۴ – آیه نذیر

خداونـد متعال می‌فرمایـد: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلّا خَلا فِيها نَذِيرٌ»؛(۳۰) «و هیـچ امتی نبوده جز آن‌که در میانشـان ترساننـده و رهنمایی بوده است.»

از آیه فوق اسـتفاده می‌شود که در هر زمانی بایـد در بین مردم انذار دهنده‌ای باشد. امام باقرعلیه السـلام فرمود: «ای جماعت شـیعه! خداونـد تبارك و تعالی می‌فرمایـد: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلّا خَلا فِيها نَـذِيرٌ». عرض شد: ای اباجعفر! مگر نذیر این امت محمدصـلی الله علیه وآله نیست؟ حضرت فرمود: آری، راست می‌گویی، امّا آیا محمّد در زمان حیاتش انذار کننده همه مناطق بود » (...؟ ۳۱)

حضـرت‌علیه السـلام به قرینه صدر روایت درصدد اثبات لزوم وجود امام معصوم و هادی «علی الاطلاق» در طول زمان تا روز قیامت است. می‌فرمایـد: پیامبرصـلی الله علیه وآله امکان نـداشت که به تنهایی همه امّت خود را هدایت کند، لذا از صـحابه در این امر مهم کمك می‌گرفت. پس همان‌گونه که در زمان حیاتش برای هدایت از مردم کمك گرفت، برای بعد از وفاتش نیز از افرادی معصوم برای هدایت بشـر کمك می‌گیرد، کسانی که در خطّ او قرار داشـته و از هر گونه خطا و اشتباه در امان باشند. تنها فرقی که بین مبلّغ از جـانب پیامبرصـلی الله علیه وآله در زمـان حیـات و بعـد از حیـات است، در این است که در قسم اوّل لازم نیست که مبلّغ معصوم باشد؛ زیرا با حضور پیامبرصـلی الله علیه وآله هر زمان که خطا و اشـتباهی از آنان سـر زند حضـرت کنترل کرده یا عزل می‌نماید، به خلاف نـذیر و مبلّغی که بعـد از وفات حضـرت درصدد تبیین شـریعت است؛ زیرا از آنجا که بعد از نصب، امکان عزلش نیست، لذا بایـد از مقـام عصـمت و کمالاـت علمی و اخلاقی برخوردار باشـند. در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه فوق می‌خوانیم: «برای هر زمانی، امامی است.» (۳۲)

۵ – آیه هدایت

خداونـد متعال می‌فرمایـد: «وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»؛(۳۳) «و از جمله کسانی که آفریـدیم فرقه‌ای به حقّ هـدایت می‌یابند و به حقّ بر می‌گردند.»

فخر رازی در ذیل آیه فوق در تفسـیرش از جبائی نقل می‌کنـد: «این آیه دلالت دارد بر این‌که هیـچ زمانی خالی نیست از کسـی که قیام و عمل به حقّ کرده و مردم را به آن هدایت می‌کنند.» (۳۴)

میرزا محمـد مشـهدی در تفسـیر «کنز الـدقائق» می‌گویـد: «آیه دلالـت دارد بر این‌که در هر قرنی یـک نفر معصـوم وجود دارد؛ زیرا دلالـت دارد بر این‌که هادی ها و عادل ها بعضـی از خلقنـد نه تمام آن‌ها، و آن بعضـی که معصوم نیست هادی و عادل کلّی نیست» (۳۵)

کلینی‌رحمه الله به سـند خود از عبـداللّه بن سـنان نقل می‌کنـد که از امام صادق‌علیه السـلام درباره قول خداوند – عزّ وجلّ – «وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» سؤال کردم. حضرت فرمود: «مقصود از آیه ائمه‌علیهم السلام است.» (۳۶)

۶ – آیه صادقین

خداوند متعال می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ»؛(۳۷) «ای مؤمنین تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.»

این آیه مؤمنین را امر می‌کند که همواره با صادقین بوده و از آنان به طور مطلق متابعت کنند. صادقین کسانی‌اند که قائل به حقّ بوده و به آن عمل می‌کنند، به رسول خداصلی الله علیه وآله اقتدا کرده و الگوی عملی سیره آن حضرتند.

در مقصود از صادقین در آیه فوق دو احتمال است:

۱ – مقصود جمیع مؤمنین باشد، این احتمال غیر معقول است؛ خصوصاً آن‌که رسول خداصلی الله علیه وآله اعتراف نمود به این‌که دروغ‌گویان بر او در زمانش بسیار شده‌اند تا چه رسد به زمان بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله.

۲ – این‌که مقصود از صادقین برخی از مؤمنین باشند. این معنا صحیح است.

حال باید به دنبال شناسایی این عدّه باشیم و این‌که آنان دارای چه خصوصیاتی اند تا با تمییز آن‌ها از غیر، امتثال امر الهی کرده، با آن‌ها همراهی کنیم.

سؤالی که قبل از هر چیز مطرح است این‌که: آیا مفاد آیه، مخصوص زمان نزول آن است و یا این‌که تا استمرار و بقای دین اسلامی باقی است؟

در جواب می‌گوییم: قول به اختصاص آیه به زمان نزول آن، مخالف حکمت خداوند و لطف و رحمت او به بندگان است؛ زیرا خداوندی که پیامبرش را بعد از مدّت‌ها به سوی مردم فرستاده تا آنان را از ظلمات خارج کند، آیا صحیح است که به حال خود رها کرده تا بار دیگر به تاریکی و جهالت بازگردند؟ جواب به طور حتم منفی است. نتیجه این‌که باید در هر زمانی افرادی «صادق علی الاطلاق» باشند که امر به اطاعت آن‌ها علی الاطلاق شده باشد، تا با اقتدا و هدایت به دستوراتشان، به حقّ و حقیقت و سعادت نایل آییم. پس صادقین در آیه همان حاملین وحی و خلفای رسول و امینان شرع و حامیان دین و ائمه هدایت و چراغ‌های هدایتند، کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و از هر عیب و نقصی پاکشان نموده است. و اینان کسانی غیر از اهل بیت معصوم پیامبرعلیهم السلام نیستند، که آخر آن‌ها مهدی موعودعلیه السلام است، و ما در این زمان باید همراه ایشان باشیم.

۷ – آیه اولی الامر

خداوند متعال می‌فرماید: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»؛(۳۸) «خدا و رسول و صاحبان امری که از میان خود شما است را اطاعت نمایید.»

از آیه فوق نیز به خوبی استفاده می‌شود که در هر عصر و زمانی باید امام معصومی در قید حیات باشد تا او را اطاعت نماییم، اطاعتی که همانند اطاعت از پیامبر بلکه اطاعت از خداوند است.

مقصود از «اولی الامر» در آیه فوق همان صاحبان شأن و حقّ امر و نهی است، کسانی که زمام امور مردم و اختیار آنان به دستشان است، که همان ائمه معصومین‌علیهم السلام می‌باشند. این آیه از آنجا که بر وجوب اطاعت به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی دلالت دارد، مستلزم عصمت اولی الامر است، وگرنه سر از تناقض در می‌آورد؛ زیرا اطاعت خدا و رسول بدون هیچ قید و شرطی واجب است، حال اگر اولی الامر معصوم نباشد و در برخی از امور به گناه یا اشتباه و سهو و نسیان بیفتد و در عین حال اطاعت او به طور مطلق واجب باشد، مستلزم تناقض در جعل حکم به وجوب اطاعت است، تناقض محال است، در نتیجه: باید اولی الامر معصوم باشد. و از آن جا که صاحب امر حقیقی این امت که شأن امر و نهی به دست او است به جهت مصالحی از دیدگاه مردم غایب است، بنابراین باید معتقد به وجود امامی باشیم که صاحب ولایت کلیّه الهی و امر و نهی باشد، هر چند از دیدگان امّت غایب است.

از جمله کسانی که ما را در این معنا راهنمایی نموده، فخر رازی مفسّر معروف اهل سنّت است. او می گوید: «خداوند متعال در این آیه امر به اطاعت اولی الأمر به طور جزم نموده است، و هر کس که به طور جزم و قطع، امر به اطاعت او از جانب خداوند شده باشد باید از خطا مصون باشد؛ زیرا در غیر این صورت، اگر با فرض اقدام بر خطا، باز خداوند ما را امر به متابعت نموده است، در نتیجه لازم می‌آید که خداوند امر به فعل خطا کرده باشد. خطا از آن جهت که خطاست، منهی عنه است. و این منجرّ به اجتماع امر و نهی در فعل واحد به اعتبار واحد می‌شود که محال است. نتیجه این که: اولی الامر در آیه باید معصوم باشد.» (۳۹)

فخر رازی گرچه تا اینجا با ما موافقت نموده، ولی در ادامه راه از آنجا که نمی‌خواهد آیه به نفع شیعه تمام شود به مخالفت پرداخته و ادّعا کرده که مراد از اولی الامر در آیه اهل حلّ و عقد از بزرگان امّت است، کسانی که به مسائل و احکام اسلامی آگاهی کامل دارند، لذا اگر بر مسأله‌ای اجتماع کردند، نتیجه‌ای که از این اجتماع حاصل می‌شود از هر عیب و نقصی مبرّا است. ما در بحث امامت خاصّه به ادلّه فخر رازی پرداخته و به آن‌ها پاسخ خواهیم داد.

۸ – آیه امام

۸ – آیه امام

از جمله آیاتی که دلالت بر ضرورت وجود حجّت و امام معصوم در هر عصر و زمان در روی زمین دارد، آیه «امام» است.

خداوند متعال می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَلا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَمَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛(۴۰) «[به یاد آور]روزی را که هر گروهی را به پیشوای شان می‌خوانیم. کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود آن را [با شادی و سرور]می‌خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود.»

از آیه فوق استفاده می‌شود که هر کس در روز قیامت همراه با امامش بوده و او را با پیشوایش می‌خوانند؛ چه امام هدایت و یا امام ضلالت. پس باید در هر زمانی امام به حقّ و حقیقت که از مقام عصمت برخوردار است وجود داشته باشد تا با اعتقاد به او و پیروی از دستوراتش رستگار شده و نامه عملش به دست راستش داده شود. و به تعبیر دیگر از اصحاب الیمین گردد که خداوند متعال در قرآن کریم درباره آنان می‌فرماید: «وَأَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ * وَظِلٍّ مَمْدُودٍ * وَماءٍ مَسْكُوبٍ * وَفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ »؛(... ۴۱) «و اصحاب یمین و خجستگان! چه اصحاب یمین و خجستگانی! آنان در سایه درختان [سدر] بی‌خار قرار دارند. و در سایه درخت [طلح پر برگ [درختی خوشرنگ و خوشبو]. و سایه کشیده و گسترده. و در کنار آبشارها و میوه‌های فراوان »...

کسانی که اعتراف و اعتقاد به حقّ ندارند بر دو دسته‌اند:

الف) کسانی که معتقد به امام باطلند، امامی که مردم را به دوزخ دعوت می کند. همان‌گونه که قرآن درباره آنان می گوید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّارِ»؛(۴۲) «ما [با رها کردنشان به حال خود] آنان را امامانی قرار دادیم که مردم را به دوزخ دعوت می کنند.»

از این دسته افراد قرآن به «اصحاب الشمال» تعبیر کرده است، آنجا که می‌فرماید: «وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ * لا بارِدٍ وَلا كَرِيمٍ»؛(۴۳) «و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی! [که نامه اعمالشان به نشانه جرم شان به دست چپ آنان داده می‌شود]. آنان در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند. و در سایه دودهای متراکم و آتش‌زا، سایه‌ای نه خنک است و نه آرام بخش.»

ب) کسانی که اعتقاد به هیچ امامی ندارند که اگر در عدم انتخاب امام بر حقّ قصور دارند داخل در «اصحاب الشمال» خواهند بود.

ضرورت وجود حجّت

از آیه «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» استفاده می‌شود که هر کس بایـد امام به حقّ که واجب الاطاعه است داشته باشـد و لـذا هیچ زمانی از وجود او خالی نیست، امامی که بدون معرفت و متابعت از او فلاح و رستگاری برای انسان نخواهد بود.

این معنا از برخی روایات نیز استفاده می‌شود:

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میتهً جاهلیهً»؛(۴۴) «هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته، او به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

احتمال مخالف

همـان‌گونه که اشـاره کردیم از آیه مـورد بحث اسـتفاده می‌شـود که در هر زمـانی ضـرورت دارد که امـام به حقّ و معصومی وجود داشـته باشد تا انسان‌های حقّ طلب به او اقتدا کرده، به سعادت برسند. ولی احتمالات دیگری در مورد این آیه داده شده که آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - این‌که مراد از «امام» در آیه، «لوح محفوظ» باشـد. ولی این احتمال باطل است؛ زیرا مسـتفاد از آیه آن است که برای هر طایفه و قومی امام است، در حالی که «لوح محفوظ» یکی بیش نیست و اختصاص به برخی از افراد ندارد.

۲ - این‌که مراد از «امام» در آیه مورد بحث «کتاب آسـمانی هر قوم» باشد، که این احتمال نیز باطل است؛ زیرا شامل همه انسان‌ها از اوّل خلقت تا پایان تاریخ بشریّت است، در حالی که اوّلین کتاب مشتمل بر شریعت، کتاب حضرت نوح‌علیه السلام است و قبل از او چنین کتابی بر مردم نازل نشده است، و لذا نمی‌توان مراد از «امام» در آیه را کتاب هر قوم دانست؛ چون شامل اقوام قبل از حضـرت نوح نمی‌شود.

روایات عامه

۱ - سـیوطی به سندش از امام علی‌علیه السلام و او از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که در تفسیر آیه «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» فرمود: «یدعی کلّ قوم بإمام زمانهم وکتاب ربّهم وسنّهٔ نبیّهم»؛(۴۵) «هر قومی به امام زمان و کتاب پروردگار و سنّت نبیّ شان فرا خوانده می‌شوند.»

۲ - و نیز از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه «یَوْمَ نَـدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» گفت: «إمام هدی وإمام ضـلالهٔ»؛(۴۶) «مقصود از آیه، امام هدایت و امام ضلالت است.»

روایات اهل بیت‌علیهم السلام

۱ - کلینی‌رحمه الله به سـندش از امام باقرعلیه السـلام نقل کرده که فرمود: «زمانی که آیه «یَوْمَ نَـدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» نازل شـد، مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا! آیا شما امام همه مردم نیستی؟ حضرت فرمود: «من فرستاده خدا به سوی همه مردم می‌باشم، ولیکن زود است که بعـد از من امامان بر مردم از بین اهل بیتم بیاینـد، آنان در بین مردم قیام می‌کنند ولی تکذیب می‌شوند و امامان کفر و ظلال و متابعین آنان، به امامان از اهل بیتم ظلم می‌کنند. هر کس که ولایت آنان را داشـته و از آنان متابعت و پیروی کرده و

تصـدیق گفتارشـان کنـد از مـن و بـا مـن است و زود است که مرا ملاقـات نمایـد. آگـاه باشـید! و هر کس که به آنـان ظلم کرده و تکذیب شان کند از من و با من نیست و من نیز از او بیزارم.» (۴۷)

۲ - شخصـی به نام بشـر بن غالب بر امام صادق‌علیه السـلام وارد شـد و درباره آیه «یَوْمَ نَـدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» از حضـرت سؤال نمود. امـام فرمود: «امـامی است که مردم را به هـدایت دعوت کرده و مردم نیز دعوت او را پذیرفته‌انـد. و امامی است که مردم را به ضلالت دعوت کرده و او را اجابت نموده‌انـد، آنان در بهشت و اینان در دوزخنـد. و این همان گفتار خداوند است که فرمود: «فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ».(۴۸)

اصطلاحات «امام» در قرآن

اصطلاحات «امام» در قرآن

در قرآن کریم کلمه «امام» در اصطلاحات گوناگون به کار رفته است:

۱ - امام به حق

کلمه «امام» بر امام به حقّ که از جانب خداوند منصوب می‌شود در قرآن به کار رفته است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا»؛(۴۹) «ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند.»

و نیز دربـاره حضـرت ابراهیم‌علیه السـلام می‌فرمایـد: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً»؛(۵۰) «بـه طـور حتم من تـو را برای مردم پیشـوا قرار دادم.»

۲ - امام کفر و ضلالت

اطلاق دیگر کلمه «امام» بر پیشوایان ضلالت و گمراهی است، که مردم را به کفر و دوزخ دعوت می‌کنند.

خداوند می‌فرماید: «فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ»؛(۵۱) «پس با امامان کفر قتال کنید.»

و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ»؛(۵۲) «ما [با رها کردنشان به حال خود] آنان را رهبرانی قرار دادیم که مردم را به دوزخ دعوت می‌کنند.»

۳ - صحف موسی‌علیه السلام

و نیز عنوان «امـام» بر صـحیفه‌های حضـرت موسـی‌علیه السـلام یعنی تورات اطلاـق شـده است، آنجا که می‌فرمایـد: «وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَرَحْمَةً»؛(۵۳) «و از قبل او کتاب موسی است که امام و رحمت می‌باشد.»

۴ - لوح محفوظ

خداوند متعال می‌فرماید: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ»؛(۵۴) «و هر چیزی را در امام مبین [لوح محفوظ] شماره نموده‌ایم.»

صفات امام بر حق

سؤال محوری که در مورد آیه «امام» مطرح است این‌که: این امام به حقّ که حجّت خدا بر خلق در هر عصری است چه خصوصیّات و صفاتی باید داشته باشد؟

با تأمّلی در آیه مورد بحث و آیات دیگر پی می‌بریم: امام به حقّ کسی است که اهلیّت و قابلیت احتجاج به او در روز قیامت را دارا می‌باشد. یعنی می‌تواند مردم را به هدایت رسانده و آنان را به حقّ و حقیقت رهنمون سازد. و به تعبیر دیگر شاهد بر اعمال انسان‌ها بوده و اطاعت او مستلزم اطاعت خداوند است.

حال باید دید چه کسی چنین صفاتی را در خارج دارد؟ چه کسی است که خود به هدایت مطلق رسیده و قابلیت و اهلیّت دستگیری مردم را نیز دارد؟

مکتب اهل بیت‌علیهم السلام و پیروان آنان به این سؤال به خوبی پاسخ می‌دهند، آنان معتقدند که در هر زمانی باید امام معصومی در روی زمین وجود داشته باشد تا زمین خالی از حجّت نباشد. و امام زمان ما در این عصر و زمان حضرت حجهٔ بن الحسن المهدی – ارواحنا فداه – است. کسی که امامت او به نصّ از رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله و امامان بعد از آن حضرت به اثبات رسیده و نیز از او معجزات فراوانی که دلالت بر امامت او داشته باشد، صادر شده است.

قرآن و نصّ بر امام

قرآن و نصّ بر امام

از جمله آیاتی که مربوط به امامت عامه بوده و دلالت بر یکی از گزاره های امامت دارد، آیاتی است که مربوط به وجوب نصب امام از جانب خداوند می‌باشد؛ زیرا در بحث امامت، این موضوع مطرح است که آیا نصب امام و جانشین پیامبرصلی الله علیه وآله لازم است که از جانب خداوند به طور مستقیم باشد یا خیر؟ در این مبحث به این موضوع می‌پردازیم.

حقّ طاعت الهی

متکلمان برای توحید افعالی اقسامی را ذکر کرده‌اند که یکی از آن‌ها توحید در حقّ الطاعه است؛ یعنی تنها کسی که اطاعت او بالذات و به طور مستقل واجب است خداوند متعال می‌باشد و اطاعت دیگران در صورت لزوم در طول اطاعت خداوند و به اذن او واجب است؛ زیرا اطاعت، از شؤون مالکیت است، و از آنجا که مالك حقیقی انسان خدا است پس اطاعت او نیز ذاتاً واجب است.

لذا خداوند متعال وجوب اطاعت پیامبرش را به اذن خود دانسته و می‌فرماید: «وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛(۵۵) «هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به جهت آن‌که به اذن الهی از او اطاعت کنند.»

از این آیه به طور وضوح استفاده می‌شود که اطاعت پیامبرصلی الله علیه وآله فرع بر اطاعت خدا و در طول است.

و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»؛(۵۶) «هر کس رسول را اطاعت کند، قطعاً خدا را اطاعت کرده است.»

حقّ حاکمیت الهی

هم‌چنین از اقسام توحیـد افعالی، توحید در حاکمیّت است؛ یعنی حکومت، حکمرانی و حاکمیّت بالاصاله و ذاتاً برای خداوند است؛ زیرا حاکمیّت هرگز منفکّ از تصرّف در نفوس و اموال و ایجاد محـدودیت نیست، در حالی که تصرف و محدودیت در غیر، حقّ کسـی است که بر دیگران ولایت و سـلطه دارد و در غیر این صورت تصرّف عدوانی است حقّ ولایت و سلطنت که بالاصالهٔ و ذاتاً برای خداوند است، لذا حاکمیت نیز از آنِ او است، و هر کس که قرار است بر مردم حکومت کند باید از جانب او اذن داشته باشد. خداوند متعال به این موضوع اشاره کرده و دو نوع حاکمیّت را در قرآن برای خود ذکر کرده است:

الف) حاکمیت تشریع و قانون‌گـذاری؛ آنجا که می‌فرمایـد: «إِنِ الْحُکْمُ إِلّا للَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلّا إِیّاهُ»؛(۵۷) «و تنهـا حکم فرمای عالم خداوند است و امر فرموده که جز آن ذات یکتا را نپرستید.»

ب) حاکمیت در تکوین؛ آنجا که می‌فرماید: «ما عِنْدی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلّا للَّهِ»؛(۵۸) «عذابی که شما بر آن تعجیل دارید به دست من نیست، فرمان جز برای خدا نخواهد بود.»

علامـه طباطبایی‌رحمه الله می‌فرمایـد: «از آنجا که تأثیر از آنِ خداونـد متعال است، حکمی که نوعی تأثیر و جعل است نیز از برای او است، خواه آن حکم در حقـایق تکوینی باشـد یـا در شـرایع وضـعی و اعتبـاری، و این معنا با آیات قرآن نیز تأییـد می‌شود آنجا که می‌فرماید: «إِنِ الْحُکْمُ إِلّا للَّهِ»، «أَلا لَهُ الْحُکْمُ»، «لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولی وَالْآخِرَهِٔ وَلَهُ الْحُکْمُ»، «وَاللَّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ». از این آیات اسـتفاده می‌شود که اگر برای غیر خـدا حکمی هست بایـد بعـد از حکم خـدا و به اذن او باشـد و هرگز بـا اراده و مشیّت او منافاتی نداشته باشد » (... ۵۹)

ابو الأعلی مودودی نیز می‌گویـد: «حـاکمیت تنهـا برای خداونـد است و تنهـا حـاکم حقیقی او است. بـا همین فرض است که نظام اسلامی داخل در نظام دمکراسی نیست، بلکه حکومت الهی می‌باشد.» (۶۰)

قرآن و نصب امام

قرآن و نصب امام

با مراجعه و تدبّر در آیات قرآن پی می‌بریم که امامت و حکومت به امر خداوند است و به هر کس که صلاح بداند واگذار می‌کند. اینک به بررسی برخی از آیات در این باره می‌پردازیم:

آیه اول

آیه اول

خداونـد متعـال در قرآن کریمش می‌فرمایـد: «وَإِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِٔ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهًٔ قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَیَسْفِکُ الدِّماءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ »؛(... ۶۱) و «[بـه خـاطر بیـاور هنگـامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت ": من در روی زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد. " فرشـتگان گفتند ": پروردگارا! آیا کسـی را در آن قرار می‌دهی کـه فسـاد و خـونریزی کنـد؟! مـا تسبیـح و حمـد تـو را بـه جـا می‌آوریم، و تـو را تقـدیس می‌کنیم." پروردگار فرمود ": من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»"

مفهوم خلیفه

«خلیفه» در لغت بر کسی اطلاق می‌شود که به جای دیگری قرار می گیرد. خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: «خلیفه کسی است که به جای کسی که قبل از او است قرار گرفته و قائم مقام او گردد.» (۶۲)

این کلمه به صیغه مفرد دو مورد در قرآن کریم استعمال شده است: یکی در همین آیه و دیگری در آیه: «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۶۳) «ای داوود! ما تو را خلیفه و [نماینده خود] در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حقّ داوری کن.»

ولی به صیغه جمع در موارد بسیاری به کار رفته است.(۶۴)

مقصود از خلافت در آیه

کلمه «خلافت» و مشتقات آن در قرآن کریم به معنای جانشین گذشتگان در زندگانی دنیا به کار رفته است. و این معنایی است که قراین موجود در آیات بر آن دلالت دارد، جز آن‌که مقصود به خلافت در آیه مورد بحث که به صیغه مفرد آورده شده، به معنای جانشینی خالق و جاعل؛ یعنی خداوند متعال به کار رفته است. به تعبیر دیگر مقصود از خلافت در آیه مورد بحث «خلافت الهی» است. که این مطلب را به چند دلیل می‌توان اثبات نمود:

۱ - اطلاق کلمه «خلیفه» بدون اضافه و اشاره به شخص، که تأکید می کند انسان خلیفه و جانشین کسی است که او را خلیفه قرار داده است. این مثل آن است که رئیس یک حکومت می گوید: «من تو را جانشین خود قرار دادم.» مفهوم عرفی آن این است که مخاطب، جانشین همان رئیس حکومت است که او را خلیفه قرار داده است.

۲ - مباحثه ای که بین ملائکه و خداوند متعال بود نیز شاهد این مطلب است که مقصود از خلافت، جانشینی خداوند است؛ زیرا آنان سؤال از خلیفه‌ای کردند که در زمین افساد و خونریزی خواهد کرد. خداوند به آن‌ها خبر داد که شما چیزی را که من می‌دانم نمی‌دانید. و نیز با تعلیم دادن حضرت آدم‌علیه السلام به اسمائی و امتحان ملائکه به دست می‌آید که مقصود از خلافت، جانشینی خداوند است.

۳ - خداوند قبل از آن‌که او را خلق کند عنوان خلیفه را بر او اطلاق نمود، و این با خلافت از غیر خدا در امور دنیوی سازگاری ندارد.

۴ - در آیه‌ای که مربوط به حضرت داوودعلیه السلام بود خداوند متعال متفرّع بر خلافت او امر به حکم کردن بین مردم به حقّ نمود: «فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»، این تفریع با معنای خلافت الهی سازگاری دارد.

مقصود از خلافت الهی

خلافت، نشانگر این مطلب است که خلیفه جانشین دیگری است در شؤونات آن شخص. حال اگر خلافت به طور مطلق باشد اقتضا دارد که جانشینی او شامل تمام شؤونات و اموری که مربوط به دیگری است شود، به حدّی که کمّاً و کیفاً تمام شؤونات او را در بر گیرد.

به همین جهت است که خلیفه و جانشین مطلق، عالم به صفات و شؤون کسی است که او را خلیفه قرار داده است. همان‌گونه که واجب است قدرت کافی برای تصرّف در آن شؤونات و امور داشته باشد. این مطلب در مورد خلافت الهی نیز جاری است. کسی

که قرار است خلیفه و جانشین خداوند به طور مطلق باشد، باید به اسماء حسنای الهی و صفات علیای او علم و معرفت داشته باشد، تا این‌که ممکن شود بر او اطلاق خلیفه الهی کرد. همان‌گونه که متوقف بر این است که به عموم مخلوقات معرفت داشته باشد تا متمکّن از تدبیر آنان بوده و قدرت اداء حقّ استخلاف را داشته باشد. به همین جهت است که خداوند به حضرت آدم‌علیه السلام تمام اسماء را یاد می‌دهد. علمی که او را در اعمال و اجرای وظیفه جانشینی مخلوقات از طرف خداوند کمک خواهد کرد.

این علم تنها در محدوده اطلاع از الفاظ و معانی ذهنی آن خلاصه نشده است، بلکه علم به حقایق و مصادیق خارجی اشیاء و عموم موجودات بوده است. و لذا است که ملائکه از رسیدن به این مقام عاجز مانده و اعتراف به عجز آن نمودند.

از آنجا که خلافت در آیه مطلق بوده و مقیّد به هیچ گونه قیدی نیست، در نتیجه حضرت آدم‌علیه السلام خلیفه و جانشین مطلق الهی در تمام شؤونات و امور است. مقامی که احتیاج به علم لدنی از جانب خداوند متعال و معرفت شهودی به موجودات و حقایق دارد. علمی که اکتسابی نبوده و بدون واسطه، خلیفه از خداوند متعال اخذ خواهد کرد، تا بتواند به وظایف «خلافهٔ اللّهی» خود از جانب خداوند بر موجودات عمل کند، و آنان را هدایت تکوینی و تشریعی و باطنی نماید.

مقصود از «اسماء»

«اسم» چیزی است که خبر از معنا می‌دهد و توسط آن، چیزی شناخته می‌گردد. سخن در این است که مقصود از «اسماء» در آیه مورد بحث که خداوند متعال به حضرت آدم‌علیه السلام تعلیم داد چیست؟

در اینجا چهار احتمال وجود دارد:

۱ – الفاظ اسماء الهی.

۲ – مفاهیم ذهنی اسماء الهی.

۳ – اعیان خارجی موجودات که حکایت از وجود خداوند دارد.

۴ – اسماء مخلوقات.

احتمال اول و دوم و چهارم صحیح نیست؛ زیرا در آن وقت، نه کسی خلق شده و نه لغتی برای موجودی وضع شده بود. و مفاهیم ذهنی نیز قابل نقل و انتقال و اخبار نیستند. در نتیجه احتمال سوّم صحیح است؛ یعنی مقصود از اسمائی که خداوند حضرت آدم‌علیه السلام را از آن‌ها مطّلع ساخت، همان احاطه پیدا کردن شهودی به حقایق و اعیان موجودات بود.

مصداق «خلیفه» در آیه

در این‌که مصداق «خلیفه» در آیه مورد بحث کیست دو احتمال وجود دارد:

۱ – این‌که مراد از «خلیفه» حضرت آدم‌علیه السلام باشد؛ زیرا او خلیفه و جانشین خداوند در شؤونات او است.

۲ – این‌که مصداق «خلیفه» عموم مردم و انسان‌ها باشند و لفظ مفرد در معنای جمع به کار رفته است.

احتمال اوّل از جهاتی رجحان دارد:

۱ – با سیاق آیه موافقت و سازگاری دارد.

۲ – خداوند به ملائکه خبر داد که در ذریّه حضرت آدم‌علیه السلام کسانی خواهند بود که اهل فساد و خونریزی هستند و لذا احتیاج به امام و خلیفه و رهبری از جانب من دارند تا آن‌ها را به هدایت برسانند. گرچه به یک معنا همه انسان‌ها در روی زمین

خلیفه خدا هستند، ولی این به معنای جانشینی امّت‌های پیشین است، همان‌گونه که در تعدادی از آیات به آن اشاره شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ فِی الْأَرْضِ»؛(۶۵) «اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد.»

قاضی بیضاوی در تفسیر آیه مورد بحث می گوید: «خلیفه کسی است که جانشین و نایب دیگری می‌شود. و (هاء) در خلیفه برای مبالغه است، و مراد از آن آدمعلیه السلام است؛ زیرا او خلیفه و جانشین خدا در روی زمین است. و هر پیامبری این‌چنین است که خداوند او را جانشین خود در روی زمین برای آباد کردن و سیاست بر مردم و تکمیل نفوس آنان و تنفیذ امر در میان مردم قرار می‌دهد. ولی این نه به جهت این است که خداوند احتیاج به نایب دارد، بلکه از آن جهت است که مردم فیض الهی را بدون واسطه خلیفه و جانشین نمی‌توانند کسب و از آن بهره‌مند شوند.

طبری به سندش از ابن عباس و ابن مسعود و تعدادی از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که خداوند - جلّ ثناؤه - به ملائکه فرمود: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً» ملائکه گفتند: پروردگار ما! آن خلیفه کیست؟ خداوند فرمود: او کسی است که برایش ذریّه ای است که در زمین افساد خواهند نمود. آنان به یکدیگر حسد ورزیده و همدیگر را به قتل خواهند رساند.

آن‌گاه طبری می گوید: «تأویل آیه بنابر این روایت، این است که خداوند می‌فرماید: من در روی زمین کسی را از طرف خود قرار می‌دهم که جانشین من برای حکم در میان خلق باشد و آن خلیفه، حضرت آدم و کسانی هستند که قائم مقام او در اطاعت خدا و حکم به عدل در بین خلقند.» (۶۶)

سیوطی به سندش از ابن زید نقل کرده: «هنگامی که خداوند آتش را خلق کرد ملائکه ضجّه شدیدی کشیدند و عرض کردند: پروردگار ما! چرا آتش را خلق کردی؟ خداوند فرمود: برای کسی خلق کردم که از خلقم مرا معصیت کند. در آن هنگام کسی به جز ملائکه خلق نشده بود. ملائکه عرض کردند: ای پروردگار ما! آیا ممکن است زمانی بر ما بیاید که تو را معصیت کنیم؟ خداوند فرمود: هرگز. ولی من اراده کرده‌ام تا در روی زمین مخلوقاتی را بیافرینم و بر آن‌ها خلیفه و جانشین قرار دهم، مخلوقاتی که خونریزی کرده و در روی زمین فساد خواهند نمود » (... ۶۷)

نتیجه این‌که: مقصود از «خلیفه» حضرت آدمعلیه السلام و مقصود از «أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها» ذریّه حضرت آدمعلیه السلام است.

عدم اختصاص خلافت به آدمعلیه السلام

شکی نیست خلافتی که از جانب خداوند در آیه به آن اشاره شد، اختصاص به شخص حضرت آدمعلیه السلام ندارد، بلکه در هر زمانی از این نوع خلیفه و جانشین خداوند در روی زمین خواهد بود. این مطلب را از قراینی چند می‌توان به اثبات رسانید:

۱ - جمله اسمیه «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً» دلالت بر دوام و استمرار دارد.

۲ - جمله «أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَیَسْفِکُ الدِّماءَ» دلالت بر وجود جمعیتی دارد که تولید نسل داشته و در حال گسترش و ادامه حیات و زندگی هستند. در نتیجه سنّت خلافت باید به طور مستمر وجود داشته باشد. خصوصاً آن‌که در میان این موجودات همان‌گونه که ملائکه فهمیدند، افساد و قتل مستمر خواهد بود.

همان طور که از این آیه استفاده می‌شود که این مقام ارزشمند به هر کس و با هر خصوصیت و حالت اعطا نمی‌شود؛ زیرا قرار است که او جانشین خداوند در روی زمین برای اصلاح و هدایت افراد مفسد و قاتل گردد، و کسی که خود مفسد است چگونه می‌تواند از جامعه بشری رفع فساد نماید.

نتیجه این‌که: خلافت و جانشینی خداوند برای نوع آدم جعل شده است نه شخص حضرت آدم. و این بدان معنی است که در هر

عصر و زمانی در میان نوع انسان‌ها کسی یافت می‌شود که صلاحیت رسیدن به این مقام را دارا است، و او غیر از امام معصوم و ولیّ اللّه الأعظم نخواهد بود.

آیه دوم

خداونـد متعـال می‌فرمایـد: «وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»؛(۶۸) «به یـادآور آن هنگـامی را که خداونـد ابراهیم را به امـوری چنـد امتحـان فرمـود و همه را به جـای آورد. خـدا به او فرمـود: مـن تـو را به پیشـوایی خلـق برگزیـدم. ابراهیم عرض کرد: و از نسـلم [نیز به این سـمت برگزین؟] خداونـد فرمـود: عهـد من [امامت] به ستمکاران نمی‌رسد.»

از چند جای این آیه استفاده می‌شود که امامت منصبی الهی است و لذا امامت هر شخصی باید به اذن و اراده خداوند باشد:

الف) در جمله «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً» جعل و نصب امام را به خود نسبت داده است. پس باید امام از جانب خدا منصوب شود.

ب) در ذیل آیه از امامت به «عَهْدِی» تعبیر شده است که دلالت دارد بر این‌که «امامت» عهدی الهی است که بین خداوند و شخصـی معصوم ازطرف او بسته می‌شود.

آیه سوم

حضـرت موسـی‌علیه السـلام از خداونـد متعال می‌خواهد تا برادرش هارون را وزیر و جانشـین او قرار دهد. خداوند از قول حضـرت موسـی‌علیه السـلام می‌فرمایـد: «قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی * وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی * وَاحْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی * یَفْقَهُوا قَوْلِی * وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی »؛(... ۶۹) «موسی عرض کرد: پروردگارا! شـرح صدر به من عطا فرما و کار مرا آسان گردان. عقده زبانم را برایم بگشا تا مردم سخنم را به خوبی بفهمند و نیز از اهلم یکی را وزیر و معاون من قرار ده، برادرم هارون را »...

خداونـد متعال در جواب حضـرت موسـی‌علیه السـلام نفرمود: به آرای مردم رجوع کن، تا وزیرت را انتخاب کنند، بلکه فرمود: «قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی ؛(۷۰) «ای موسی آنچه از ما خواستی به تو عطا شد.»

آیه چهارم

خداوند متعال خطاب به حضـرت داوودعلیه السـلام می‌فرماید: «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۷۱) «ای داوود! ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا در میان خلق خدا به حقّ حکم کنی.»

در این آیه نیز خداونـد جعل منصب خلافت را به خود نسبت داده و متفرّع بر این جعل، او را امر می‌کنـد که بین مردم به حقّ حکم نماید.

آیه پنجم

و نیز می‌فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا»؛(۷۲) «و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.»

در این آیه نیز نصب و جعل امامت را خداوند به خود نسبت داده است.

اگر کسـی اشـکال کند که همین تعبیر درباره ائمه ضـلالت نیز به کار رفته است آنجا که خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ»؛(۷۳) «و ما آنان را امامانی قرار دادیم که به دوزخ دعوت می‌کنند.»

در پاسخ می گوییم:

اوّلاً: در جای خود به اثبات رسانده ایم که جبر باطل است و هرگز خداوند متعال کسـی را از طرف خود برای ضلالت مردم نصب و جعل نکرده است، بلکه این مردمند که برخی از آنان به اختیار خود فاسد شده و سبب فساد دیگران می گردند.

ثانیـاً: این آیه از متشابهـات است و لـذا بایـد بـا ارجاع آن به محکمات قرآنی تفسـیر نمود. و همان معنایی را که برای آیه «یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَیَهْدِی مَنْ یَشاءُ» می کنیم برای آیه مورد سؤال نیز می‌توان کرد. به این معنا که خداوند عده‌ای را به جهت طغیان و سرکشی به حال خود رها می کند، و لذا به نهایت ظلالت و گمراهی رسیده و دیگران را نیز به دوزخ دعوت می کنند.

ثالثاً: ممکن است تعبیر به «جعل» در ائمه ظلالت از باب مقابله باشد، همان‌گونه که در آیه «وَمَکَرُوا مَکْراً وَمَکَرْنا مَکْراً» خداوند مکر را از باب مقابله به خود نسبت داده است.

رابعـاً: در مورد امامت به حقّ، خداونـد تعبیر به هـدایت کرده است: «یَهْـدُونَ»، ولی در مورد امامان به ضـلالت تعبیر به دعوت کرده است: «یَدْعُونَ إِلَی النّارِ» و بین این دو تعبیر فرق واضحی است.

خامساً: در مورد امامان هـدایت، هـدایتشان به امر خـدا است و لـذا در آیه آمـده است: «یَهْـدُونَ بِأَمْرِنا»، ولی در مورد امامان ظلالت این‌گونه تعبیری نیامده است.

روایات و مسأله نصّ بر امام

۱ – ابن هشام نقل می کند: جماعتی از قبیله «بنی عامر بن صعصـعه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند. حضرت آنان را به خداوند متعال دعوت و خود را بر آنان عرضه نمود. شخصـی از آنان به نام «بحیرهٔ بن فراس» به رسول خداصـلی الله علیه وآله عرض کرد: به من بگو اگر ما با تو بر اسـلام بیعت کنیم، آن گاه که بر دشـمنانت غلبه کردی، آیا ما بعـد از تو حقّی در امر خلافت داریم؟ حضـرت فرمود: امر امامت و خلافت و جانشینی من به دست خداست و هر جا که صلاح بداند قرار می‌دهد. او در جواب پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا ما گلو های خود را هدف تیر و نیزه‌ها قرار دهیم تا شـما به پیروزی برسـی، ولی در خلافت و جانشـینی تو سهمی نداشته باشیم؟ ما این چنین دینی را نمی‌پذیریم » (... ۷۴)

۲ – ابن کثیر نیز به سـند خود نقل می کند که قبیله «کنده» به خدمت رسول خداصـلی الله علیه وآله شرفیاب شده، عرض کردند: اگر تو بر دشمنانت ظفر یافتی ما را در خلافت و جانشینی بعد از خود سهیم میگردانی؟

حضـرت فرمود: ملـک و سـلطنت و حکومت برای خداونـد است، هر کجـا که صـلاح بدانـد آن را قرار می‌دهـد. آنـان نیز به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردند: ما را به دینی که آورده‌ای حاجتی نیست.(۷۵)

همو نقل می کند که «عامر بن طفیل» و «اربد بن قیس» در مدینه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند، عامر بن طفیل عرض کرد: ای محمّـد! اگر من اسـلام آورم چه امتیـازی برایم قرار خواهی داد؟ حضـرت فرمود: هر امتیازی که مسـلمانان دارنـد، به تو نیز خواهم داد. عـامر گفت: آیا امر خلافت و جانشـینی بعـد از خود را به من وا می گـذاری؟ پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: امر امامت برای تو و قومت نخواهد بود.(۷۶)

کسانی که از جانب خداوند ولایت دارند

کسانی که از جانب خداوند ولایت دارند

خداوند سبحان در قرآن کریم برای افرادی حقّ ولایت قرار داده است:

۱ – ولایت خداوند متعال

خداوند سبحان می‌فرماید: «اَللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا »؛(... ۷۷) «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند »...

۲ – ولایت پیامبرصلی الله علیه وآله

خداوند سبحان می‌فرماید: «اَلنَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛(۷۸) «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.»

۳ – ولایت حضرت علی‌علیه السلام

خداوند سبحان می‌فرماید: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ»؛(۷۹) «سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند.»

۴ – ولایت اهل بیت‌علیهم السلام

خداوند سبحان می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛(۸۰) «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را.»

بررسی آیات معارض

بررسی آیات معارض

برخی از اهل سنّت در ردّ نظریه نصّ به آیاتی از قرآن تمسّک کرده‌اند:

الف) خطاب‌های عمومی قرآن

محمّد یوسف موسی می‌گوید: «گاهی استدلال می‌شود بر سلطه امّت و این که امّت منشأ سلطه و سیادت است. به این‌که قرآن در بسیاری از آیات، خطاب‌های خود را متوجّه عموم مؤمنان می‌کند، بدان دلیل که امّت را صاحب حقّ در تنفیذ امور می‌داند و این، همان معنای حقّ سلطه امّت است.» (۸۱)

این استدلال از جهاتی باطل است:

۱ – خطاب‌های قرآن کریم در تکالیف – اعم از واجب عینی یا کفایی – متوجه مؤمنان است و این گونه تکالیف، طبیعت ولایی ندارد که تنفیذ آن منوط به حاکم باشد تا این که نتیجه‌گیری شود: قرآن حقّ سلطه را برای امّت قرار داده است.

آری، در برخی از موارد این گونه توهّم می‌شود؛ همانند آیه شریفه «الزّانِيَةُ وَالزّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ»؛(۸۲) «زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید.»

و نیز آیه: «وَالسّارِقُ وَالسّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما »؛(... ۸۳) «دستان مرد و زن دزد را قطع کنید.»

هم چنین آیه: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَةً»؛(۸۴) «و آنان که به زنان پاک مؤمن

نسبت زنا دهند؛ آن‌گاه چهار شاهد بر ادعای خود نیاورند آنان را به هشتاد تازیانه کیفر دهید.»

ولی بـا دقّت و تأمّل در آیـات پی می‌بریم که خطـاب آیـات فوق به مجموع امّت نیست، تا از آن‌ها حقّ سیادت برای امّت استفاده شود، بلکه خطاب به اولی الأمر و کسانی است که حقّ قضاوتِ بین مردم را دارند.

۲ – اگر حقّ سـلطه برای امّت است، بایـد امام در حکمرانی اش از همه امّت رضایت بگیرد، در حالی که اهل سـنّت معتقدند ولایت امام به بیعت برخی از اهل حلّ و عقد و حتّی یک نفر از علمای اهل حلّ و عقد نیز منعقد می‌شود.

۳ – حاصل این نظریه آن است که هر کس متولّی امر امّت از جانب مردم شد، ولایتش شرعی و اطاعتش واجب است، هر چند فاسق و جـائر باشـد، در حـالی که این دیـدگاه منافـات دارد با آیات و روایاتی که از دوستی و همکاری با ظالمین نهی کرده، و از حرمت اطاعت کسی که به غیر از احکام الهی حکم می‌کند سخن می‌گوید.

۴ – بـا جمع بین آیات فوق و برخی از آیات دیگر؛ماننـد ...: « وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ »،(... ۸۵) استفاده می‌شود حقّ سلطه و سیادت از برای خداوند متعال است، ولی وظیفه مردم است که خدا و پیامبرش را یاری و اطاعت کنند.

ب) آیات خلافت

در برخی از آیـات، اشـاره شـده به این که از برخی آیات، اسـتفاده شـده که خلافت از برای مجتمع است نه شـخص معین؛ مثل قول خداوند متعال: «وَإِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً »؛(... ۸۶) «و یادآور زمانی را که پروردگارت به ملائکه فرمود: همانا من در روی زمین خلیفه قرار می‌دهم.»

از این تعبیر استفاده کرده‌اند چون انسان خلیفه و جانشین خدا در روی زمین است، پس حقّ سلطه نیز برای خود اوست.

در جواب می‌گوییم:

اوّلاً: از این آیات چنین اسـتفاده می‌شود که بشر جانشین خداوند در آبادانی روی زمین است و این معنا ربطی به سلطه انسان بر خود ندارد. از همین رو می‌بینیم هنگامی که خلافت به معنای حکومت است، خداوند آن را به مردم نسـبت نمی‌دهد، بلکه می‌فرماید: «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَـةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۸۷) «ای داوود! مـا تو را جانشـین خود در روی زمین قرار دادیم، پس بین مردم به حقّ حکم کن.»

ثانیـاً: آیـات خلافت عامّه – تکویناً نه تشـریعاً – دلالت بر تفویض آبادانی زمین به بشـر دارد؛ زیرا تشـریع بر شـرایطی خاص متوقف است.

ج) آیه امانت

خداونـد متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَإِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ»؛(۸۸) «خدا به شما امر می‌کند که البته امانت‌ها را به صاحبانشان برگردانید و چون میان مردم حکم می‌کنید به عدالت داوری کنید.»

از آیـه فوق چنیـن اسـتفاده کرده‌انـد که مقصـود از امـانت، حکـومت بین مردم است، به قرینه تفریعی که در آیه آمـده است: «وَإِذا حَکَمْتُمْ» به این معنـا که حکم و حکومت بین مردم امـانت است و آن‌هـا صـاحب و مالک تـدبیر آن هسـتند؛ زیرا مخاطب این حکم آنانند و هر کس از طریق مردم انتخاب شد باید به عدل رفتار کند.

در جواب می‌گوییم: آیه شـریفه بر فرض که خطـابش به عموم مردم است، دلالـت دارد بر این که مردم وظیفه دارنـد حکومت را به اهلش – که از جانب خدا منصوب است — وا گذارند، نه آن‌که بگویند ما در آن حقّ داریم و بخواهند خود حاکم برگزینند.

انتخاب اوصیا از دیدگاه قرآن

انتخاب اوصیا از دیدگاه قرآن

برخی سؤال می‌کنند که چرا قرآن کریم سخنی از ولایت و امامت و وصایت به میان نیاورده است با وجودی که در موضوعات بسیاری که اهمیّت آن به مسئله امامت نمی‌رسد بحث کرده است؟ به تعبیر دیگر: چگونه است که قرآن کریم سخن از خلافت اسلامی و رهبری جامعه اسلامی و امامت به میان نیاورده در حالی که این مسئله از خطیر ترین مسائل اسلام به حساب می‌آید؟
ولی با دقّتی کوتاه در آیات قرآنی پی می‌بریم که قرآن در تمام موضوعات مربوط به امامت؛ اعمّ از کلّی و جزئی و مصداقی بحث‌های فراوان کرده و به این مسئله مهمّ پرداخته است. اینک درصدد آن هستیم که به اصل مسئله خلافت و امامت و انتخاب اوصیای الهی بعد از انبیا اشاره کنیم که این مسأله سنّت دائمی الهی بوده و قرآن اکیداً به آن اشاره کرده است.

مفهوم اصطفا «انتخاب»

اصطفا در لغت از ماده «صفو» یعنی اختیار و خالص از چیزی است. و اصطفاء یعنی انتخاب کردن چیز خالص.
و در اصطلاح اسلامی: اصطفاء و انتخاب برخی از افراد از جانب خداوند به این است که او را تصفیه و خالص از هر گونه شوائب موجود در غیر کرده و او را بر دیگران ترجیح دهد.

اوصیا از ذریّه پیامبران

با مراجعه به آیات قرآن کریم پی می‌بریم که سنّت الهی بر این قرار گرفته که اوصیا انبیا را به معنای عام آن که مرادف با حجّت خدا بوده و شامل نبیّ و امام و وصیّ می‌شود از ذریّه آنان قرار دهد. هیچ پیامبری نیست جز آن‌که وصیّ یا اوصیا داشته و خداوند آنان را از آل و ذریّه پیامبران قرار داده است، خواه آن اوصیا پیامبر باشند یا خیر. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:
۱ - خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْراهِیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»؛(۸۹) «به حقیقت خدا برگزید آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان. فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر و خدا به اقوال و احوال همه شنوا و دانا است.»
۲ - و نیز می‌فرماید: «وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ کُلًّا هَدَیْنا وَنُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَسُلَیْمانَ وَأَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسی وَهارُونَ وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَزَکَرِیّا وَیَحْیی وَعِیسی وَإِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحِینَ * وَإِسْماعِیلَ وَالْیَسَعَ وَیُونُسَ وَلُوطاً وَکُلًّا فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ * وَمِنْ آبآئِهِمْ وَذُرِّیّاتِهِمْ وَإِخْوانِهِمْ وَاجْتَبَیْناهُمْ وَهَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم * ذلِکَ هُدَی اللَّهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَلَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما کانُوا یَعْمَلُونَ * أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ»؛(۹۰) «و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و همه را به راه راست بداشتیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم و از فرزندانش داوود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون هدایت نمودیم و این چنین نیکوکاران را پاداش نیک خواهیم داد.
و هم زکریا و یحیی و عیسی و الیاس و هم اسماعیل و یسع و یونس و لوط همه از نیکوکارانند. و ما همه آن پیغمبران را بر عالمیان شرافت و برتری دادیم. و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آن‌ها را فضیلت داده و بر دیگران آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم. این است هدایت خدا که به آن هر یک از بندگانش را می‌خواهد هدایت می‌کند و اگر به خدا شرک آورند اعمال آنان را نابود می‌سازد. آن‌ها [پیغمبران] کسانی‌اند که ما آنان را کتاب و فرمان و مقام نبوّت عطا کردیم.»
۳ - «هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ * فَنادَتْهُ الْمَلائِکَةُ وَهُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرابِ

أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيى مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّداً وَحَصُوراً وَنَبِيّاً مِنَ الصّالِحِينَ»؛(۹۱) «در آن هنگام زکریا [که کرامت مریم را مشاهده کرد]عرض کرد: پروردگارا مرا به لطف خویش فرزندانی پاک سرشت عطا فرما که همانا تویی مستجاب کننده دعا. و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: خدا تو را به یحیی بشارت می‌دهد، [کسی] که کلمه خدا [= مسیح] را تصدیق می‌کند، و رهبر خواهد بود، و از هوس‌های سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است.»

۴ – «لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَإِبْراهِيمَ وَجَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتابَ»؛(۹۲) «ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آن دو، نبوّت و کتاب قرار دادیم.»

۵ – «وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتابَ وَآتَيْناهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِينَ»؛(۹۳) «و [در اواخر عمر] اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و نبوّت و کتاب آسمانی را در دودمانش قرار دادیم و پاداش او را در دنیا دادیم و او در آخرت از صالحان است.»

۶ – «وَوَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ وَقالَ يا أَيُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»؛(۹۴) «و سلیمان وارث داوود شد، و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هرچیز به ما عطا گردیده، همانا این فضیلت آشکاری است.»

۷ – «أُولئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْراهِيمَ وَإِسْرائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنا وَاجْتَبَيْنا إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً»؛(۹۵) «آن‌ها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمت شان قرار داده بود، از فرزندان آدم، و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم، و از دودمان ابراهیم و اسرائیل، و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم. آن‌ها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد، به خاک می‌افتادند، در حالی که سجده می‌کردند و گریان بودند.»

۸ – «أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً»؛(۹۶) «یا این‌که نسبت به مردم [= پیامبر و خاندانش]، و از آنچه خداوند از فضلش به آن‌ها بخشیده، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم، [که یهود از خاندان او هستند نیز] کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها [پیامبران بنی اسرائیل]قرار دادیم.»

۹ ... – « وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هارُونَ أَخِي »؛(... ۹۷ ...) « و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. برادرم هارون را »...

عنایت خاص به ذریّه انبیا

با مراجعه به آیات قرآن پی می‌بریم که ذریّه انبیا و اهل بیت آنان‌علیهم السلام مورد توجه خاص و عنایت ویژه الهی بوده و بدین جهت قابلیّت مقام نبوّت و امامت و وصایت را داشته‌اند. اینک به برخی از آیات اشاره می‌کنیم:

۱ – پیامبر خدا در ابتدای بعثت مأمور می‌شود که انذار و تبلیغش را از خاندان نزدیکش شروع کند: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ».(۹۸)

۲ – خداوند متعال اراده تکوینی اش بر عصمت و طهارت اهل بیت پیامبرعلیهم السلام تعلّق گرفته است: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛(۹۹) «همانا خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

۳ – خداوند متعال چنان قابلیّتی به ذریّه و اهل بیت پیامبر اسلام علیهم السلام داده که می‌توانند در هنگام مباهله شرکت داده شوند: «فَمَنْ حاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَكُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَكُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ»؛(۱۰۰) «هر گاه بعد از علم و دانشی که [درباره مسیح]به تو رسیده، [باز] کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آن‌ها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن‌گاه مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.»

۴ – خداوند به حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله خطاب کرده و می‌فرماید: به مردم بگو که من جز مودّت ذوی القربی چیز دیگری از شما نمی‌خواهم: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى»؛(۱۰۱) «بگو: من هیچ پاداشی بر رسالتم از شما درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم].»

۵ – و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله را امر می‌کند که تأکید و سفارش خصوصی نسبت به اهلش درباره نماز داشته باشد: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْها»؛(۱۰۲) «خانواده خود را بر نماز فرمان ده، و بر انجام آن شکیبا باش.»

از این آیات استفاده می‌شود که سنّت خداوند در روی زمین آن است که خداوند اوصیای انبیا را از ذریّه پاک و طیّب و طاهر آنان انتخاب می‌کند. و این سنّت از حضرت آدم‌علیه السلام ادامه داشته است که برخی از اوصیای انبیا غالباً نبیّ بوده‌اند. جز اوصیای پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله که چون قرار نیست بعد از او پیامبری باشد اوصیای آن حضرت تنها وظیفه امامت و وصایت دارند و وحی بعد از آن حضرت قطع شده است.

انتخاب اوصیا از جانب خداوند

حال سؤال اساسی و مهم این است که چگونه وصایت و امامت بین ذریّه انبیا به ارث گذارده می‌شود؟ آیا به انتخاب مردم است، یا به اراده و مشیت الهی توسّط انبیا و اوصیای قبل؟

با نظری گذرا به آیات قرآن پی می‌بریم که انتخاب اوصیا از جانب خداوند متعال صورت پذیرفته است.

اینک به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

۱ – خداوند متعال درباره کیفیت انتخاب یوسف‌علیه السلام به عنوان جانشین یعقوب و پیامبری برای بنی اسرائیل می‌فرماید: «وَكَذلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلى آلِ يَعْقُوبَ كَما أَتَمَّها عَلى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِيمَ وَإِسْحاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛(۱۰۳) «و این گونه پروردگارت تو را بر می‌گزیند، و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام و کامل می‌کند، همان‌گونه که پیش ازاین، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است.»

۲ – و نیز از زبان حضرت موسی‌علیه السلام نقل می‌کند که می‌فرماید: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هارُونَ أَخِي * اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً * وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً * إِنَّكَ كُنْتَ بِنا بَصِيراً * قالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يا مُوسى»؛(۱۰۴) «و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. برادرم هارون را. با او پشتم را محکم کن. و او را در کارم شریک ساز. تا تو را بسیار تسبیح گوییم، و تو را بسیار یاد کنیم. چرا که تو همیشه از حال ما آگاه و بینایی. فرمود: ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد.»

۳ – در مورد حضرت داوودعلیه السلام می‌فرماید: «يا داوُدُ إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۱۰۵) «ای داوود! ما تو را خلیفه [و نماینده خود] در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حقّ داوری کن.»

تغییر ناپذیری سنّت الهی

اگر سنّت الهی در اوصیا و جانشینان انبیا آن است که آنان را از ذریّه طیّب و طاهر شان انتخاب کند، حال چگونه ممکن است که ادعا کنیم این سنّت نسبت به پیامبرصلی الله علیه وآله و امت اسلامی تغییر کرده باشد؟

خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلاً»؛(۱۰۶) «هرگز برای سنّت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنّت الهی تغییر نمی‌یابی.»

نقد کلام ابوالحسن ندوی

نقد کلام ابوالحسن ندوی

ابوالحسن ندوی در اعتراض به شیعه می‌گوید: «عقیده شیعه امامیه در مسئله امامت و خلافت با اهداف خدا و رسول او سازگاری ندارد؛ زیرا آنان به حکومت موروثی معتقدند.» (۱۰۷)

پاسخ

اوّلاً: مقصود از آن‌که امامت و وصایت اوصیای انبیا در ذریّه و اهل بیت آنان قرار می‌گیرد آن است که خداوند به آنان قابلیت داده تا پذیرای این مقام گردند. اگر مراد از وراثت آن است که بگوییم: به صرف این‌که این‌ها اولاد پیامبرند و امام علی‌علیه السلام داماد او است باید امام باشند گرچه قابلیت این مقام را نداشته باشند، قطعاً شیعه امامیه به این معنا معتقد نیست.

ثانیاً: اگر آن گونه که ابوالحسن ندوی می‌گوید: حکومتِ موروثی شعار حکومت‌های مادی است و انبیا الهی باید از آن منزّه باشند، (۱۰۸) چه فرق است بین پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله و دیگر پیامبران؟ با آن‌که حکومت وراثتی را با در نظر گرفتن قابلیت‌ها در انبیای گذشته مشاهده می‌کنیم:

خداوند متعال می‌فرماید: «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً»؛(۱۰۹) «یا حسد می‌ورزند با مردم چون آن‌ها را خدا به فضل خود بهره‌مند نمود که البته ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن‌ها فرمانروایی بزرگ عطا کردیم.»

از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که حضرت ابراهیم‌علیه السلام امامت را برای ذریّه خود درخواست کرده است، آنجا که خداوند می‌فرماید: «وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»؛(۱۱۰) «[به یاد آر]هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و همه را به جای آورد. خدا به او فرمود: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: [آری، اگر شایسته باشند]عهد من هرگز به ستمکاران نمی‌رسد.»

در این آیه، خداوند حکومت و امامت موروثی و نَسَبی را به طور مطلق نفی نکرده است، بلکه آن را از خصوص ستمگران از ذریّه حضرت ابراهیم‌علیه السلام سلب نموده است.

ثالثاً: ممکن است سرّ این‌که امامت و نبوّت و وصایت در نسل پیامبرصلی الله علیه وآله قرار گرفته این باشد که از جهتی نسل پیامبرصلی الله علیه وآله نسلی طیّب و طاهر، و خانواده او خانواده‌ای الهی است و از طرف دیگر پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت نبوّت و کمالاتش در قلوب مردم جا گرفته و در میان آن‌ها از محبوبیّت خاصی برخوردار است، مردم در صورتی که کسی را دوست داشته باشند وابستگان او را نیز دوست دارند. و کسی که مورد محبّت قرار گرفت درصدد اطاعت از فرامین او برخواهد آمد. از همین رو بهترین افراد برای امامت و جانشینی و یا نبوّت، ذریّه و نسل پیامبرانند، هرچند این مقامات را ما بدون شرط ندانسته، برای آن قابلیت‌ها و شرطهایی را لازم می‌دانیم که از جمله آن‌ها، عصمت و علم لدنّی و برتری در جامعه است.

گزارشی از اوصیای پیامبران

گزارشی از اوصیای پیامبران

با مراجعه به تاریخ انبیای الهی از حضرت آدم‌علیه السلام تا حضرت خاتم صلی الله علیه وآله پی می‌بریم که نه تنها هر یک از انبیا، وصی یا اوصیایی برای خود داشته، بلکه وصیّ او از ذریّه‌اش بوده است. و این نه به جهت مجرّد قرار گرفتن آن در نسل و ذریّه پیامبر بوده، بلکه این امر همراه با وجود قابلیت‌ها و اهلیت ها بوده است. اینک اوصیای برخی از انبیا را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ – شیث وصی حضرت آدم‌علیه السلام

الف) مسعودی نقل می‌کند: «چون حوّا به شیث حامل شد، نور در پیشانی‌اش درخشان گشت، و هنگامی که او را زایید آن نور به فرزندش منتقل شد. و چون رشد کرده و کامل شد، آدم بر او وصیّت نمود و اعلام کرد که او حجّت خدا برای بعد از خود و خلیفه خدا در روی زمین خواهدبود » (... ۱۱۱)

ب) یعقوبی می‌گوید: «چون وقت وفات آدم فرا رسید فرزندش شیث و فرزندان اورا دور خود جمع نمود و برآن‌ها درود فرستاد و دعا به برکت نمود، و بر شیث وصیت کرد ... و او را امر نمود تا در میان اولادش قائم مقام او باشد. آنان را به تقوای الهی و حسن عبادت خدا امر کرده و از معاشرت با قابیل لعین و اولادش نهی نمود » (... ۱۱۲)

او هم چنین می‌گوید: «شیث بعد از مرگ آدم‌علیه السلام به انجام وظایف خود قیام نمود. او قومش را به تقوای خداوند سبحان و عمل صالح امر می‌کرد.» (۱۱۳)

عبداللَّه بن عباس می‌گوید: «چون هنگام وفات آدم رسید به شیث عهد و وصیت نمود و ساعات شب و روز و عبادت خلوت در هر ساعت از شبانه روز را به او تعلیم داد و او را خبر از وقوع طوفان داد. و ریاست بعد از آدم به او رسید. خداوند بر او ۵۰ صحیفه نازل کرد.» (۱۱۴)

۲ – انوش، وصیّ شیث

انوش فرزند شیث در زمان آدم‌علیه السلام متولد شد. و چون هنگام وفات شیث شد بر فرزندش انوش وصیت نمود، و او را خبر داد به نوری که از جانب خود به سوی او منتقل شده است (... ۱۱۵)

یعقوبی می‌نویسد: «انوش فرزند شیث بعد از پدرش قیام به حفظ وصیت پدر و جدّش نمود و عبادت خود را به نحو احسن انجام داد. و قومش را نیز به حسن عبادت امر نمود.» (۱۱۶)

طبری می‌نویسد: «انوش، جانشین پدرش در سیاست و حکومت داری و تدبیر امور رعیت شد.» (۱۱۷)

و در جای دیگر می‌نویسد: «چون وقت وفات شیث شد فرزندان خود و نوادگانش را که عبارت بودند از: انوش، قینان، مهلائیل، یرد، اخنوخ، و از زنان و فرزندانشان، دور خود جمع کرد، بر آنان درود فرستاده و دعا به برکت نمود ... و به فرزندش انوش وصیت کرد که تقوا پیشه کرده و قومش را به تقوای الهی و حسن عبادت سفارش نماید و سپس از دنیا رحلت نمود.» (۱۱۸)

۳ – قینان وصیّ انوش

مسعودی می‌نویسد: «انوش دارای فرزندی به نام قینان شد. او کسی بود که در پیشانی‌اش نور هویدا بود و بر مردم عهد گرفت.» (۱۱۹)

چون هنگام وفات انوش فرا رسید به فرزندش قینان وصیت نمود، و نور به قینان منتقل شد و او را از سرّی که در او به ودیعت گذارده بود باخبر ساخت. و قینان به سیره پدرش رفتار کرد.(۱۲۰)

۴ – مهلائیل وصیّ قینان

یعقوبی می‌نویسد: «قینان فرزند انوش در حالی که مردی لطیف، باتقوا، و مقدس بود، در قوم خود قیام به انجام وظیفه کرد. او قوم خود را به اطاعت از خدا و حسن عبادتش و متابعت از وصیت آدم و شیث سفارش نمود. و چون مرگش فرا رسید فرزندان خود و فرزندان پسرش مهلائیل و یرد و متوشلح و لمک و زنان آنان و فرزندانشان را جمع کرده و بر آنان درود فرستاد و دعا به برکت نمود. آن‌گاه به مهلائیل وصیت نمود » (... ۱۲۱)

یعقوبی می‌نویسد: «بعد از قینان مهلائیل قیام به وظایف خود نمود و قوم خود را به اطاعت خداوند متعال و متابعت از پدرش دعوت نمود. و چون مرگش فرا رسید بر فرزندش یرد وصیت نمود آن‌گاه از دنیا رحلت کرد.» (۱۲۲)

مهلائیل به فرزندش وصیت کرده و مصحف را تعلیم او داد. و نیز چگونگی تقسیم زمین و آنچه در عالم حادث می‌شود را تعلیم او نمود. و کتاب سرّ الملکوت را که ملک به آدم تعلیم داده بود تسلیم به او کرد، کتابی که مهر خورده نزد یکدیگر گذارده و از همدیگر به ارث می‌بردند.» (۱۲۳)

۵ – یوارد وصیّ مهلائیل

مسعودی می گوید: «مهلائیل دارای فرزندی به نام یارد (یوارد) شد. او نور را به ارث برده و به او عهد و وصیت شد » (... ۱۲۴)

پدرش بر او وصیت نمود و او را از سرّ مکنون و انتقال نور به او خبر داد. او مردی خوش سیرت بود.(۱۲۵)

یعقوبی می‌نویسد: «بعد از مهلائیل، یرد (یوارد) به وظایف او قیام نمود. او مردی مؤمن و کامل العمل برای خداوند سبحان و عبادت برای او بود. شبانه روز بسیار نماز به جای می‌آورد » (... ۱۲۶)

چون مرگش فرا رسید به فرزندش اخنوخ (ادریس) وصیت و عهد نموده و علومی را که نزدش بود به او نیز تعلیم داد و مصحف سرّ را به او تسلیم کرد.(۱۲۷)

۶ – ادریس نبیّ وصیّ یوارد

طبری می گوید ...: « او اوّلین پیامبر بعد از آدم و حامل نور محمّدی بود » (... ۱۲۸)

مسعودی می گوید: «بعد از یرد (یوارد) فرزندش اخنوخ قیام به وظایف او نمود و او همان ادریس پیامبر است، که صابئه گمان می‌کنند که او هرمس است. او کسی است که خداوند – عزّ وجلّ – در کتابش خبر از مقام رفیع و عالی او داده است ... بر او سی صحیفه نازل شده بود، و بر شیث بیست و نه صحیفه نازل شد که در آن تهلیل و تسبیح بود.» (۱۲۹)

یعقوبی می‌نویسد: «اخنوخ (ادریس) اوّلین کسی بود که به قلم خط نوشت و او همان ادریس پیامبر است. به فرزندانش سفارش نمود تا عبادت را خالص برای خدا انجام دهند و صدق و یقین را پیشه نمایند، آن‌گاه خداوند او را به سوی خود بالا برد.» (۱۳۰)

خداوند متعال درباره ادریس در قرآن کریم می‌فرماید: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً * وَرَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیّاً»؛(۱۳۱)

«و در این کتاب، از ادریس [نیز]یاد کن، او بسیار راست‌گو و پیامبر [بزرگی]بود. و ما او را به مقام والایی رساندیم.»

ابن سعد از ابن عباس نقل کرده که گفت: «اوّلین پیامبری که بعد از آدم مبعوث شد، ادریس؛ یعنی اخنوخ فرزند یرد بود. اخنوخ دارای فرزندانی؛ از جمله متوشلح بود که به او وصیت نمود » (... ۱۳۲)

۷ – متوشلح وصیّ ادریس

ادریس به فرزندش متوشلح وصیّت نمود؛ زیرا خداوند به او وحی نموده بود که وصایت را در او قرار دهد.(۱۳۳)

مسعودی می‌نویسد: «بعد از اخنوخ فرزندش متوشلح به وظایف او قیام نمود، شهرها را آباد کرد در حالی که نور در پیشانی‌اش بود.» (۱۳۴)

طبری می‌گوید: «اخنوخ، متوشلح را جانشین خود بر امر خداوند قرار داد. و قبل از آن‌که به آسمان‌ها رود اهل بیتش را وصیت نمود ...او اوّل کسی بود که سوار بر اسب شد؛ زیرا روش پدرش را در جهاد پیمود، و نیز طریق پدرانش را در عمل به اطاعت خدا دنبال کرد.» (۱۳۵)

۸ – لمک، وصیّ متوشلح

طبری می‌گویـد: «چون هنگام وفات متوشـلح رسـید به فرزندش لمک وصـیت نمود. «لمک» به معنای جامع است. و او پدر نوح بود که به او وصیت و عهد شده و صحف و کتاب‌های مهر زده شده که برای ادریس بود به او واگذار شد و وصیت به او منتقل گشت.» (۱۳۶)

یعقوبی می‌نویسـد: «لمـک بعـد از پـدرش به عبـادت و طاعت خـدا قیام نمود ... و چون مرگش فرا رسـید، نوح، سام، حام، یافث و زنانشان را فراخواند، تنها کسانی که از اولاد شیث باقی مانده بودند ... متوشـلح بر آنان درود فرسـتاد و به برکت دعا نمود و عرضه داشت: از خداونـدی که آدم را آفریـد می‌خواهم که به شـما از برکت پدرمان آدم عطا نماید و در اولاد شـما مُلك و حکومت قرار دهد » (... ۱۳۷)

۹ – نوح نبیّ، وصیّ لمک

خداونـد متعال درباره نبوّت حضـرت نوح می‌فرمایـد: «وَلَقَدْ أَرْسَـلْنا نُوحاً وَإِبْراهِیمَ وَجَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْکِتابَ »؛(... ۱۳۸) «ما نوح و ابراهیم را فرسـتادیم، و در دودمان آن دو، نبوّت و کتاب قرار دادیم.» و نیز می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَـلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلّا خَمْسِینَ عاماً»؛(۱۳۹) «و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، و او در میان آن‌ها هزار سال مگر پنجاه سال، درنگ کرد.»
یعقوبی می‌نویسـد: «خداوند – عزّ وجلّ – در زمان حیات جدّش اخنوخ که همان ادریس نبیّ بود به او وحی فرستاد. و قبل از آن‌که خداوند ادریس را به آسمان برد او را امر کرد که قومش را انذار کرده و آنان را از معاصی که انجام می‌دادند، نهی نموده و آنان را از عذاب برحذر دارد. او مردم را بر عبادت خداوند متعال دعوت نمود...
نوح بعـد از خروجش از کشـتی ۳۶۰ سـال زنـدگی کرد. و هنگام وفات خود که رسـید، سه فرزنـدش سام، حام، و یافث و فرزنـدان دیگرش را دور خود جمع کرد و آنان را وصیت کرده و به عبادت خداوند متعال امر نمود » (... ۱۴۰)

۱۰ – سام، وصیّ حضرت نوح

ابن اثیر می‌نویسد: «نوح به فرزندش سام که بزرگ‌ترین فرزنداش بود وصیت کرد.» (۱۴۱)
مسعودی می‌نویسد: «خداوند برای سام، فرزند نوح، ریاست و کتاب‌های فرستاده شده از آسمان را قرار داد » (... ۱۴۲)
یعقوبی می‌نویسـد: «سام فرزنـد نوح، بعـد از پدرش به عبادت خداوند و طاعت او قیام نمود ... و هنگامی که زمان وفاتش رسـید به فرزندش ارفخشد وصیّت نمود.» (۱۴۳)

۱۱ – ارفخشد، وصیّ سام

مسعودی می گوید: «قیّم بعد از سام در روی زمین فرزندش أرفخشد بود.» (۱۴۴)
یعقوبی می گوید: «ارفخشد پسر سام قیام به عبادت خداوند متعال و طاعت او نمود، و بعد از گذشت ۱۸۵ سال از عمرش، خداوند به او فرزندی به نام شالح عنایت نمود. اولاد نوح در شهرها پراکنده شدند » (... ۱۴۵)

۱۲ – شالح، وصیّ أرفخشد

یعقوبی می گویـد: «چون وقت وفات أرفخشـد رسـید اولاد و اهل خود را جمع کرده و آنان را به عبادت خداونـد متعال و اجتناب از معاصـی فراخوانـد. و به شالح فرزند خود فرمود: وصـیت مرا قبول کن، و در بین اهلت بعد از من قیام کرده و عمل به طاعت خداوند متعال کن. این را گفت و از دنیا رحلت نمود.» (۱۴۶)
او هم‌چنین می گویـد: «شالـح فرزنـد أرفخشد در بین قومش قیام کرده و آنان را به طاعت خداوند متعال امر نموده و از معاصـی نهی کرد، و از آنچه به اهـل معاصـی از مصـیبت و عـذاب خواهـد رسـید برحـذر داشت. خداونـد متعال بعـد از گـذشت ۱۳۰ سـال به او فرزنـدی داد که نـامش را «عـابر» گـذاشت. هنگام مرگش که فرا رسـید به فرزنـدش عابر وصـیت کرده و او را دسـتور به اجتناب از کارهای فرزندان قابیل لعین داد و آن‌گاه از دنیا رحلت نمود.» (۱۴۷)
این چهار نفر که ذکر شدند همگی از اوصیای نوح بودند ولی پیامبر نبودند.

۱۳ – حضرت هود و صالح علیهما السلام

قـبیله «عـاد» از ذریّه نـوح نـبیّ به درجه‌ای بالاـ از پیشـرفت رسـیدند، ولی شـیطان توانست در آن‌هـا راه پیـدا کرده و به عبـادت بتـان تشویقشان نماید.
خداوند متعال از بین افراد قبیله خودشان، حضرت هودعلیه السلام را برای عبادت خدا مبعوث نمود. حضرت هودعلیه السلام آن‌ها را تنها به عبادت خداوند و عمل به دین اسلام که پروردگار عالمیان تشریع کرده بود، دعوت نمود...
خداونـد متعـال می‌فرمایـد: «وَإِلی عـادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَوْمِ اعْبُـدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلّا مُفْتَرُونَ »؛(... ۱۴۸) «[ما] به سوی [قوم] عاد، برادرشان هود را فرسـتادیم، [به آن‌ها] گفت: ای قوم من! خدا را پرسـتش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست شما فقط تهمت می‌زنید [و بت‌ها را شریک او می‌خوانید »...]
و نیز می‌فرمایـد: «وَاذْکُرْ أَخا عادٍ إِذْ أَنْـذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلّا تَعْبُدُوا إِلّا اللَّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَـذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ »؛(... ۱۴۹) «[سرگذشت هود] برادر قوم عـاد را یـاد کن، آن زمـان که قومش را در سـرزمین احقـاف بیم داد در حالی که پیامبران زیادی قبل از او و در گذشته‌های دور و نزدیک آمده بودند که: جز خدای یگانه را نپرستید [و گفت:] من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم »...
و نیز می‌فرمایـد: «کَـذَّبَتْ عادٌ فَکَیْفَ کانَ عَـذابِی وَنُـذُرِ * إِنّا أَرْسَـلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً صَرْصَـراً فِی یَوْمِ نَحْسٍ مُسْـتَمِرٍّ * تَنْزِعُ النّاسَ کَأَنَّهُمْ أَعْجـازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ»؛(۱۵۰) «قوم عـاد نیز پیـامبر خود را تکـذیب کردنـد، پس [ببینیـد] عـذاب و انـذار های من چگونه بود. ما تنـدباد وحشـتناک و سـردی را در یـک روز شوم مستمر بر آنـان فرسـتادیم ... که مردم را همچون تنه‌هـای نخـل ریشه‌کن شـده، از جا بر می کَند.»
و قبیله ثمود نیز از ذریّه حضرت نوح بودند. آنان بعد از قوم عاد زندگی کرده و قصرهای زیبایی را بین شام و مدینه بنا نمودند. ولی

بعد از مدتی طغیان و سرکشی کرده و به عبادت بت‌ها مشغول شدند. خداوند متعال از بین قبیله خود، صالح را به جهت بشارت و انذار فرستاد...

خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «وَإِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ »؛(... ۱۵۱) «و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم]، گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست. اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت، از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم [به بندگان خود]نزدیک، و اجابت کننده [خواسته‌های آن‌ها] است »...

۱۴ – وصیت ابراهیم به فرزندش اسماعیل علیهما السلام

بعد از حضرت نوح‌علیه السلام یکی پس از دیگری اوصیا برای هدایت مردم از طرف خداوند متعال مأمور به وظیفه و هدایت خلق بودند، تا آن‌که خداوند متعال حضرت ابراهیم‌علیه السلام را مبعوث به شریعت حنیفیه نمود.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِبْراهِیمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ »؛(... ۱۵۲) «ما ابراهیم را [نیز]فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: خدا را پرستش کنید و از [عذاب]او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید... »

و هنگامی که حضرت ابراهیم‌علیه السلام خواست از مکه کوچ کند به فرزندش اسماعیل وصیت نمود تا در کنار بیت الحرام اقامت کرده و حجّ و مناسک مردم را برپا دارد. و به او فرمود: خداوند تعدادش را زیاد کرده و نسلش را پر ثمر کرده، و در اولادش برکت و خیر قرار خواهد داد.(۱۵۳)

و چون هنگام وفات اسماعیل‌علیه السلام فرا رسید به برادرش اسحاق وصیّت نمود. و همین‌طور وصیت از پدر به فرزند یا به برادر و یا یکی از افراد خانواده منتقل می‌شد.

۱۵ – وصیت داوود به سلیمان‌علیهما السلام

حضرت داوودعلیه السلام به فرزندش سلیمان‌علیه السلام وصیت نمود و به او فرمود: «من در راه تمام اهل زمین حرکت می‌کنم... پس به وصیت های پروردگارت عمل نما و میثاق ها و عهدها و وصیت های او را که در تورات آمده عمل کن.» (۱۵۴)

خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَیْنا داوُدَ وَسُلَیْمانَ عِلْماً وَقالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِینَ * وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ »؛(... ۱۵۵) «و ما به داوود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم، و آنان گفتند: ستایش از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید. و سلیمان وارث داوود شد »...

۱۶ – وصیت زکریّا به یحیی علیهما السلام

حضرت زکریاعلیه السلام به سنّ پیری رسیده بود و همسر او نیز زنی نازا بود، لذا از خداوند متعال فرزندی درخواست کرد که وارث او گردد. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «کهیعص * ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیّا * إِذْ نادی رَبَّهُ نِدآءً خَفِیّاً * قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَلَمْ أَکُنْ بِدُعآئِکَ رَبِّ شَقِیّاً * وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرآئِی وَکانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً * یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً * یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّاً *

قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَکانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً * قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً * قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَةً قالَ آیَتُکَ أَلاّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیّاً * فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَعَشِیّاً * یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ وَآتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً * وَحَناناً مِنْ لَدُنّا وَزَکاةً وَکانَ تَقِیّاً * وَبَرّاً بِوالِدَیْهِ وَلَمْ یَکُنْ جَبّاراً عَصِیّاً * وَسَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً»؛(۱۵۶)

«کهیعص. [این آیات] یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا. در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه [عبادت]پنهان خواند. گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته، و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده ام. و من از بستگان بعد از خودم بیمناکم [که حقّ پاسداری از آیین تو را نگه ندارند]و [از طرفی]همسرم نازا و عقیم است، تو از نزد خود جانشینی بر من ببخش. که وارث من و دودمان یعقوب باشد، و او را مورد رضایتت قرار ده. ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش «یحیی» است، و پیش از این هم نامی برای او قرار نداده‌ایم. گفت: ای پروردگار من! از کجا برای من فرزندی خواهد بود، در صورتی که همسرم ناز است. و من هم از شدت پیری به فرتوتی رسیده‌ام. فرمود: این گونه است؛ پروردگارت گفته این بر من آسان است؛ و قبلاًـ تو را آفریدم در حالی که چیزی نبودی. عرض کرد: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده، فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلّم با مردم نخواهی داشت؛ در حالی که زبانت سالم است. او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد، و با اشاره به آن‌ها گفت: [به شکرانه این موهبت،]صبح و شام خدا را تسبیح گویید. ای یحیی! کتاب خدا را با قوت بگیر. و ما فرمان نبوّت [و عقل کافی] در کودکی به او دادیم. و رحمت و محبّتی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاکی [دل و جان] و او پرهیزکار بود. او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود، و جبار[و متکبر]و عصیانگر نبود. سلام بر او، آن روز که تولّد یافت و آن روز که می‌میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می‌شود.»

عصر فترت

خداوند متعال می‌فرماید ...: « قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلی فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِیرٍ وَلا نَذِیرٍ فَقَدْ جاءَکُمْ بَشِیرٌ وَنَذِیرٌ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»؛(۱۵۷) «رسول ما، پس از فاصله و فترتی میان پیامبران، به سوی شما آمد، در حالی که حقایق را برای شما بیان می‌کند، تا مبادا [روز قیامت] بگویید: نه بشارت دهنده‌ای به سراغ ما آمد، و نه بیم دهنده‌ای! [هم اکنون، پیامبر] بشارت‌دهنده و بیم دهنده، به سوی شما آمد! و خداوند بر همه چیز تواناست.»

«فترت» در لغت به معنای مدتی است که بین دو زمان قرار می‌گیرد. و در اصطلاح اسلامی به معنای فاصله‌ای است که بین بعثت دو پیامبر قرار دارد.

پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله بعد از مدت زمانی که از پیامبری حضرت عیسی‌علیه السلام می‌گذشت مبعوث به رسالت شد. ولی در این مدت، انبیا و اوصیایی وجود داشتند که شریعت حضرت عیسی یا دین حنیف حضرت ابراهیم علیهما السلام را تبلیغ می‌نمودند.

حلبی در سیره خود نقل کرده که بعد از حضرت اسماعیل‌علیه السلام کسی به جز محمّدصلی الله علیه وآله به شریعت مستقل مبعوث نشد. امّا خالد بن سنان و بعد از او حنظله، این دو به تقریر و تبلیغ شریعت حضرت عیسی مبعوث بودند.(۱۵۸)

مسعودی و دیگران نقل کرده‌اند که رسول خداصلی الله علیه وآله درباره خالد بن سنان عبسی فرمود: «او پیامبری بود که قومش او را ضایع نمودند.» (۱۵۹)

احمد بن حنبل و دیگران خبری از صحابی محترم، سلمان فارسی نقل کرده‌اند که در آن، سخن از ملاقات او با یکی از اوصیای حضرت عیسی‌علیه السلام در سرزمین عموریه(۱۶۰) به میان آمده است. او می‌گوید ...: « من به صاحب عموریه ملحق گشتم و از

خبرم او را مطلع ساختم. او گفت: نزد من اقامت نما. من با مردی که بر هدایت اصحاب و امر آنان بود اقامت نمودم. او گفت: سپس امر خدا بر او نازل شد. و چون حاضر گشت به او گفتم: من با فلان شخص بودم که فلان شخص مرا وصیت به فلان شخص نمود و همین طور تا این‌که فلان شخص مرا به تو وصیت کرد. حال تو مرا به چه کسی وصیت و امر می‌کنی؟ او به من فرمود: ای فرزندم! به خدا سوگند! من از کسی که ما بر آن بوده‌ایم اطلاع ندارم و لذا به آن امر نمی‌کنم، ولی زمانی پیامبری بر تو سایه می‌افکند که او مبعوث به دین ابراهیم‌علیه السلام است. او در سرزمین عرب خروج خواهد کرد ... او دارای علاماتی است که برکسی مخفی نمی‌باشد. او از هدیه استفاده می‌کند ولی از مال صدقه نمی‌خورد. بین دو کتفش مهر نبوّت است. اگر تو توانستی در آن شهرها به او ملحق شوی این کار را انجام بده. او این را گفت و از دنیا رحلت نمود » (... ۱۶۱)

اوصیا از نسل حضرت اسماعیل‌علیه السلام در عصر فترت

اوصیا از نسل حضرت اسماعیل‌علیه السلام در عصر فترت

در عصر فترت و نبود رسولان، اوصیایی از آباء و اجداد پیامبرصلی الله علیه وآله وظیفه رهبری جامعه جزیرهٔ العرب را بر عهده داشتند، اینک به شرح حال برخی از آنان در این عصر و زمان اشاره می‌کنیم:

۱ – الیاس بن مضر

یعقوبی می‌گوید: «الیاس بن مضر مردی باشرف بوده و فضیلتش آشکار بود. او اوّلین کسی بود که بر فرزندان اسماعیل به جهت تغییر سنّتهای پدرانشان انکار کرد، و از او کارهای زیبایی ظاهر شد، به طوری که نسبت به کارهای او به حدّی رضایت پیدا کردند که به هیچ یک از اولاد اسماعیل چنین رضایتی نداشتند. او آنان را به سنّتهای پدرانشان بازگردانید تا این‌که سنّت آنان به طور تمام به اوّل خود بازگشت.

او اوّلین کسی بود که شتران را برای خانه خدا به هدیه می‌فرستاد، و او اولین کسی بود که بعد از وفات ابراهیم‌علیه السلام رکن را قرار داد. و عرب او را تعظیم می‌نمود » (... ۱۶۲)

بنابر این، الیاس یکی از اوصیای رسولان صاحب شریعت بود که در حفاظت شریعت حضرت ابراهیم‌علیه السلام می‌کوشید.

۲ – کنانهٔ بن خزیمه

حلبی می‌گوید: «او بزرگمردی با حُسن و عظیم القدر بود که عرب به جهت علم و فضلش به او رجوع می‌کرد. او همیشه می‌گفت: وقت خروج پیامبری از مکه به نام «احمد» نزدیک شده است. پیامبری که مردم را به سوی خدا و نیکی و احسان و مکارم اخلاق دعوت نماید. او را متابعت کنید تا بر عزّت و شرف تان اضافه گردد. و هرگز آنچه را آورده تکذیب نکنید؛ زیرا برحقّ است.» (۱۶۳)

۳ – کعب بن لؤی

بلاذری و دیگران نقل کرده‌اند: «او مردی عظیم القدر در بین عرب بود. او چنان شخصیتی بود که زمان مرگش را به جهت تعظیمش مبدأ تاریخ قرار دادند، تا زمان عام الفیل که آن واقعه مبدأ تاریخ عرب شد. کعب در ایام حج برای مردم خطبه می‌خواند

و می‌فرمود: «ای مردم! بفهمید، و گوش فرا دهید و فرا گیرید ... همانا آسمان بنا شده و زمین گسترده شده است و ستارگان نشانه‌هایی هستند که بیهوده آفریده نشده‌اند تا روی خود از آن‌ها برگردانید ... صله رحم کنید ... به عهد خود وفا کنید ... حرمت این حرم را به پا دارید و به آن تمسّک نمایید؛ زیرا برای آن به زودی خبری خواهد بود و از آن، خاتم انبیا مبعوث گردد. خبرش را موسی و عیسی رسانده‌اند...

آن‌گاه گفت: ای کاش من شاهد نجوای دعوتش بودم!» (۱۶۴)

۴ – قصیّ بن کلاب

قوم خزاعه در مکه حکمرانی می‌کرده و متولّی امر بیت اللَّه الحرام بودند تا آن‌که قصی بن کلاب به حدّ رشد رسید. قومش را جمع کرده و با کمک گرفتن از قومی دیگر با قبیله خزاعه جنگیدند تا این‌که ولایت بیت اللَّه الحرام را به دست گرفتند ... او قبایل قریش را از بالای درّه‌ها و کوه‌ها جمع کرد، و برای آن‌ها در مکه «دار الندوه» را بنا نمود تا در آن اجتماع کرده و در امورشان مشورت نمایند، و بیت اللَّه الحرام را به گونه‌ای ساخت که کسی هرگز آن را آن گونه نساخته بود.(۱۶۵)

ابن سعد نقل می‌کند: «قصی خطاب به قریش کرده و فرمود: ای جماعت قریش! همانا شما همسایگان خدا و اهل خانه او و اهل حرم هستید، و حاجیان، مهمانان خدا و زائران خانه اویند و آنان سزاوارترین مهمانان به کرامتند، پس برای آنان طعام و آب در ایّام حجّ فراهم سازید » (... ۱۶۶)

حلبی می‌گوید: او اولین کسی بود که در مزدلفه آتش روشن کرد تا مردم هنگام کوچ کردن از عرفه آنجا را مشاهده نمایند »... (۱۶۷)

این‌ها همان کارهایی بود که حضرت ابراهیم‌علیه السلام انجام می‌داد.

۵ – عبدمناف بن قصی

بعد از فوت قصیّ، فرزندش عبدمناف جانشین او شد. او که اسمش مغیره بود قریش را وصیت به تقوای الهی و صله رحم نمود.(۱۶۸)

یعقوبی می‌گوید: «ریاست به عبدمناف فرزند قصیّ منتهی شد. او مردی جلیل القدر و دارای شرف عظیم بود.» (۱۶۹)

۶ – هاشم بن عبد مناف

ابن سعد می‌گوید: «هاشم بعد از پدرش دارای شرف شده و جلیل القدر گشت. قریش، ریاست و سقایت و مهمانداری حجّاج را به او واگذار کردند. هنگامی که ایّام حجّ می‌شد در میان قریش می‌ایستاد و برای آنان خطبه می‌خواند » (... ۱۷۰)

۷ – عبدالمطلب بن هاشم

ابن سعد می‌گوید: «عبدالمطلب زیباترین مرد قریش از حیث صورت و از حیث جسم، کشیده ترین آنان بود. او در حلم و سخاوت برترین مردم به حساب می‌آمد ... او مردی خداشناس بود و ظلم و فجور را بس کاری عظیم می‌دانست. و هیچ پادشاهی نبود جز آن‌که او را اکرام کرده و شفیع می‌نمود » (... ۱۷۱)

مسعودی می‌گوید: «از جمله کسانی که اقرار کننده به توحید و اثبات کننده جزا در قیامت و ترک کننده تقلید بود، عبدالمطّلب بن

هاشم است » (... ۱۷۲)

او کسی بود که در عالم رؤیا مأمور به حفر چاه زمزم شد.(۱۷۳)

هنگامی که لشکر ابرهه با فیل هایش به قصد تخریب خانه خدا آمدند، در ملاقاتی که با او داشت تقاضای استرداد شتران خود را کرد. ابرهه گفت: چرا از من نمی‌خواهی که برگردم؟ او در جواب فرمود: «أنا ربّ الإبل، ولهذا البیت الّذی زعمت أنّك ترید هدمه، ربّ یمنعك منه»؛ «من صاحب این شترانم و برای این خانه‌ای که تو گمان می کنی که می‌توانی آن را خراب کنی پروردگاری است که تو را از این کار منع خواهدکرد.» او از این کلام وحشتی در دلش افتاد.

آن‌گاه عبدالمطلب اولاد خود و کسانی که با او بودند را جمع کرده و به طرف درب خانه خدا روانه شد و آن را گرفت و فرمود: « ...ای پروردگار من! همانا بنده، زاد و توشه خود را حفظ می کند، تو نیز راحله خود را حفظ فرما و از گزند دشمنان برحذر دار... در این وقت بود که خداوند بر سر اصحاب فیل پرندگان ابابیل را فرستاد.(۱۷۴)

بلاذری می گوید ...: « و چون آمنه، محمّد را زایید کسی را به سوی عبدالمطلب فرستاد و به او پیام رساند که برای تو فرزندی متولد شده است. عبدالمطلب خوشحال با فرزندانش به سوی آمنه آمد. و چون فرزند را دید او را گرفته و در پارچه‌ای پیچیده و داخل کعبه نمود و این اشعار را خواند:

الحمد للّٰه الّذی أعطانی

هذا الغلام الطیّب الأردان

أعیذه بالبیت ذی الأرکان

من کلّ ذی بغی وذی‌شنئان

وحاسد مضطرب العنان(۱۷۵)

ابن عساکر و ابن اثیر نقل کرده‌اند که به این اشعار ابیاتی را اضافه کرد که در آخر آن چنین آمده است:

أنت الّذی سُمّیت فی الفرقان

فی کتب ثابتة المبان

أحمد مکتوب علی اللسان(۱۷۶)

حلبی می گوید: «عبدالمطلب در عصر جاهلیت شراب (خمر) را بر خود حرام کرده و شخصی مستجاب الدعوه بود. او را به جهت سخاوتش فیّاض می‌نامیدند ... و نیز از حکما و حلمای قریش به حساب می‌آمد.» (۱۷۷)

عبدالمطلب اولاد خود را به ترک ظلم و ستم امر می‌نمود و آنان را بر مکارم اخلاق تحریض می کرد و از امور پست نهی می‌نمود. همیشه می‌فرمود: از این دنیا ظالمی خارج نمی‌شود تا آن‌که از او انتقام گرفته شود و به سزای اعمالش برسد. تا این‌که مردی ظالم از اهل شام بدون آن‌که به عقوبت برسد هلاک شد. این خبر را به عبدالمطلب رساندند او فکر کرد و گفت: به خدا سوگند! همانا ورای این دار خانه‌ای است که محسن درآن به سزای احسانش و بدکار به جزای بدی هایش خواهد رسید.» (۱۷۸)

عبدالمطلب کسی بود که بعد از آمدن قحطی طولانی در شبه جزیره عربستان مردم به او پناه آورده و به او گفتند: خداوند مکرّر ما را به خاطر تو سیراب کرده است، از خدا بخواه که ما را سیراب گرداند. عبدالمطلب با رسول خداصلی الله علیه وآله به طرف بیابان حرکت کردند و بعد از مقداری مناجات و خواستن از خدا، باران فراوانی برای آنان نازل شد.(۱۷۹)

مجلسی نقل می کند که برای عبدالمطلب، جدّ رسول خداصلی الله علیه وآله بستری در سایه بان کعبه پهن می‌شد و هیچ یک از اولاد او به جهت جلالت قدر عبدالمطلب بر روی آن نمی‌نشست، به جز رسول خداصلی الله علیه وآله که می‌آمد و بر روی آن می‌نشست. عموهای آن حضرت می‌آمدند تا او را از آن مکان دور سازند، که جدّش عبدالمطلب می‌فرمود: فرزندم را رها سازید.

آن‌گاه دستی بر کمر او می‌کشید و می‌فرمود: همانا برای این فرزندم شأنی است.(۱۸۰)

یعقوبی می‌نویسد: «عبدالمطلب به فرزندش زبیر وصیت به حکومت و امر کعبه نمود و به ابوطالب وصیت رسول خداصلی الله علیه وآله و سقایت زمزم کرد. و به او فرمود: من در میان شما شرف عظیم گذاردم » (... ۱۸۱)

غدیر محور انسجام حقیقی

در دهمین سال هجرت، رسول خداصلی الله علیه وآله قصد زیارت خانه خدا را نمودند، فرمان حضرت مبنی بر اجتماع مسلمانان، در میان قبایل مختلف و طوایف اطراف، اعلان شد، گروه عظیمی برای انجام تکلیف الهی (ادای مناسک حج) و پیروی از تعلیمات آن حضرت، به مدینه آمدند. این تنها حجّی بود که پیامبر بعد از مهاجرت به مدینه، انجام می‌داد، که با نام‌های متعدد، در تاریخ ثبت شده است؛ از قبیل: حجهٔ‌الوداع، حجهٔ‌الاسلام، حجهٔ البلاغ، حجهٔ الکمال و حجهٔ التمام.

رسول خداصلی الله علیه وآله غسل کردند، دو جامه ساده احرام، با خود برداشتند: یکی را به کمر بسته و دیگری را به دوش مبارک انداختند، و روز شنبه، ۲۴ یا ۲۵ ذی‌قعده، به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شدند. تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز، در هودج ها قرار دادند. با همه اهل بیت خود و به اتفاق تمام مهاجران و انصار و قبایل عرب و گروه بزرگی از مردم، حرکت کردند.(۱۸۲) بسیاری از مردم به علّت شیوع بیماری آبله از عزیمت و شرکت در این سفر باز ماندند با وجود این، گروه بی‌شماری با آن حضرت، همراه شدند. تعداد شرکت کننده‌ها را، ۱۱۴ هزار، ۱۲۰ تا ۱۲۴ هزار و بیشتر، ثبت کرده‌اند؛ البته تعداد کسانی که در مکه بوده، و گروهی هم که با علی‌علیه السلام و ابوموسی اشعری از یمن آمدند، به این تعداد افزوده می‌شود.

بعد از انجام مراسم حج، پیامبرصلی الله علیه وآله با آن جمعیت کثیر، آهنگ بازگشت به مدینه کردند. هنگامی که به غدیر خم رسیدند، جبرئیل امین، فرود آمد و از جانب خدای متعال، این آیه را آورد: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ »؛(... ۱۸۳) «ای رسول ما! آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده به مردم ابلاغ کن.» جحفه، منزلگاهی است که راه‌های متعدد، از آنجا منشعب می‌شود. ورود پیامبر و یارانش به آنجا، در روز پنج‌شنبه، هجده ذی‌الحجّهٔ صورت گرفت.

امین وحی، از طرف خداوند به پیامبر امر کرد تا علی‌علیه السلام را ولی و امام معرفی کرده و وجوب پیروی و اطاعت از او را به خلق ابلاغ کند.

آنان که در دنبال قافله بودند، رسیدند، و کسانی که از آن مکان عبور کرده بودند، باز گشتند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود خار و خاشاک آنجا را برطرف کنند. هوا به شدت گرم بود، مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیامبر، چادری تهیه کردند.

اذان ظهر گفته شد و پیامبر، نماز ظهر را با همراهان، ادا کردند. بعد از پایان نماز، از جهاز شتر، محل مرتفعی ترتیب دادند.

پیامبر با صدای بلند، همگان را متوجه ساخت و خطبه را این‌گونه آغاز فرمود: «حمد، مخصوص خداست، یاری از او می‌خواهیم، به او ایمان داریم، و توکّل ما بر اوست. از بدی‌های خود و اعمال نادرست به او پناه می‌بریم. گمراهان را جز او، پناهی نیست. آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده‌ای نخواهد بود. گواهی می‌دهم معبودی جز او نیست و محمّد بنده و فرستاده اوست.

پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او فرمود: ای گروه مردم! خداوند مهربان و دانا مرا آگاهی داده که دوران عمرم به سر آمده است. هر چه زودتر دعوت خدا را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت. من و شما هر کدام برحسب آنچه بر عهده داریم، مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟

مردم گفتند: «ما گواهی می‌دهیم که تو پیام خدا را ابلاغ کردی و از پند دادن ما و کوشش در راه وظیفه، دریغ ننمودی، خدای به تو پاداش نیک عطا فرماید!»

سپس فرمود: «آیا به یگانگی خداوند و این‌که محمّد بنده و فرستاده اوست، گواهی می‌دهید؟ و این‌که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و این‌که مردگان را خدا بر می‌انگیزد، و این‌ها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟»

همگان گفتند: «آری! به این حقایق، گواهی می‌دهیم.»

پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: «خداوندا! گواه باش».

پس، بـا تأکیـد فرمود: «همانـا من در انتقـال به سـرای دیگر و رسـیدن به کنار حوض، بر شـما سـبقت خواهم گرفت و شـما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید؛ پهنای حوض من به مانند مسافت بین «صـنعا» و «بصـری» است، در آنجا به شـماره سـتارگان، قدح ها و جام‌های سیمین، وجود دارد. بیندیشـید و مواظب باشـید، که من پس از خودم دو چیز گران‌بها و ارجمنـد در میان شـما می گـذارم، چگونه رفتار می کنید؟»

در این موقع، مردم بانگ برآوردند: یا رسول‌اللَّه! آن دو چیز گران‌بها چیست؟

فرمود: «آنچه بزرگ‌تر است کتاب خـداست، که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن، در دست شـماست. بنابراین آن را محکم بگیریـد و از دست ندهیـد تا گمراه نشویـد. آنچه کوچک‌تر است، عترت من می‌باشـد. همانا، خدای دانا و مهربان، مرا آگاه سـاخت، کـه ایـن دو هرگز از یکـدیگر جـدا نخواهنـد شـد، تـا در کنـار حـوض بر مـن وارد شونـد؛ مـن این امر را از خـدای خـود، درخواست نموده‌ام، بنابراین بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید، که هلاک خواهید شد».

سپس دست علی‌علیه السلام را گرفت و او را بلند نمود، به حدّی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد. مردم او را دیدند و شناختند. رسول‌اللَّه‌صلی الله علیه وآله این گونه ادامه داد: «ای مردم! کیست که بر اهل ایمان از خود آن‌ها سزاوارتر باشد؟»

مردم گفتند: «خدای و رسولش دانا ترند.»

فرمود: «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و بر آن‌ها از خودشان اولی و سزاوارترم. پس هر کس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود.»

و بنا به گفته احمد بن حنبل (پیشوای حنبلی ها)، پیامبر این جمله را چهار بار تکرار نمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: «بارخدایا! دوست بدار، آن‌که او را دوست دارد و دشـمن بدار آن که او را دشمن دارد. یاری فرما یاران او را و خوارکنندگان او را خوارگردان. او را معیار، میزان و محور حقّ و راستی قرار ده».

آن‌گاه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «باید آنان که حاضرند، این امر را به غایبان برسانند و ابلاغ کنند.»

قبـل از پراکنـده شـدن جمعیـت، امین وحی، این آیه را بر پیامبرصـلی الله علیه وآله نـازل نمـود: «أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً»؛(۱۸۴) «امروز دین شـما را کامل نمودم و نعمت را بر شـما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.» در این موقع پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّه‌اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی‌علیه السلام بعد از من.»

جمعیت حاضـر، از جمله بعضـی از بزرگـان حاضـر که بعـداً خلافـت را از آن خود دانسـته به امیرالمؤمنین، این گونه تهنیت گفتنـد: «مبارک باد! مبارک باد! بر تو ای پسر ابی‌طالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی».(۱۸۵)(۱۸۶)

ابن‌عباس گفت: «به خدا سوگند، ولایت علی‌علیه السلام بر همه واجب گشت».

حسّـان بن ثـابت گفت: «یا رسول‌اللَّه! اجازه فرما تا درباره علی‌علیه السـلام اشـعاری بسـرایم» پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «بگو با میمنت و برکت الهی.» در این هنگـام، حسّـان برخـاست و چنین گفت: «ای گروه بزرگـان قریش! در محضـر پیامبر اسـلام، اشـعار و گفتار خود را درباره ولایت، که مسلّم گشت بیان می‌نمایم.» و این گونه اشعار خود را سرود:

يناديهم يوم الغدير نبيّهم

بخم فاسمع بالرسول مناديا(۱۸۷)

«ندا داد در روز غدیر خم پیامبرشان، پس به ندای رسول گوش فرا دهید».

تا آخر اشعار.

اجمالی از واقعه غدیر را که همه امت اسلامی، بر وقوع آن اتفاق دارند، بیان نمودیم. شایان ذکر است که در هیچ جای جهان، واقعه و داستانی به این نام و نشان و خصوصیات، ذکر نشده است.

عواقب انکار نصّ بر امام علی‌علیه السلام

عواقب انکار نصّ بر امام علی‌علیه السلام

اکثر مسلمانان بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله از نصّ ایشان اعراض نموده و آن را انکار کرده یا به فراموشی سپردند، در حالی که قرآن مردم را به متابعت از آن دعوت کرده بود، و در نتیجه گرفتار مشکلات و مصیبت‌های فراوانی شدند.

۱ – خداوند متعال می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا للَّهِ و لِلرَّسُولِ إذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ»؛(۱۸۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد».

۲ – و نیز می‌فرماید: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ و لا مُؤْمِنَةٍ إذا قَضَی اللَّهُ و رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ و مَنْ یَعْصِ اللَّهَ و رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً»؛(۱۸۹) «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری [در برابر فرمان خدا]داشته باشد، و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکار گرفتار شده است».

۳ – و نیز می‌فرماید: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشآءُ و یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ»؛(۱۹۰) «پروردگار تو هر چه می‌خواهد می‌آفریند، و هرچه بخواهد برمی گزیند، آنان [در برابر او]اختیاری ندارند».

اعتراف اهل سنت به عواقب انکار نص

اعتراف اهل سنت به عواقب انکار نص

طبیعی به نظر می‌رسد که انکار نصّ شرعی و الهی بر امام معصوم و واگذاری آن بر امّت، دارای عواقب و خطراتی خواهد بود که از روشنفکران اهل سنت نیز پوشیده نمانده است. اینک به نقل برخی از عبارات آن‌ها می‌پردازیم:

۱ – دکتر احمد محمود صبحی

او می‌گوید: «نحوه فکر اهل سنت در مسئله سیاست و اصول حکم، یا به تعبیری جامع تر نظام بیعت، بسیاری از چالش‌ها را ایجاد نمود. سه خلیفه اوّل هر کدام به طریقی بر خلاف طریق دیگری حکم کردند، حال چگونه ممکن است که رأی اسلام را از عملکرد گوناگون آنان استنباط کرده و جمهور مسلمین بر آن اتفاق داشته باشند».(۱۹۱)

او نیز می‌گوید: «هنگامی که معاویه به فکر افتاد تا خلافت را بعد از خودش برای فرزندش یزید به ارث گذارد، در نظام اسلامی بدعت گذارده و در آن تقلید جدیدی ایجاد نمود که با آن، سنت سلف را تغییر داد، و خلافت را شبیه پادشاهان فارس و بیزنطی‌ها نمود، و خلافت را – آن گونه که جاحظ گفت – به پادشاهی قیصر و کسری تبدیل نمود».(۱۹۲)

او نیز می‌گوید: «هر چه که به اسم اسلام از تسلّط و زور در عصر خلفا جائر اتفاق افتاد، دین خدا از آن متبرّی است، و گناه آن تا

روز قیامت به گردن کسانی است که چنین حکومتی داشتند».(۱۹۳)

۲ – جاحظ

او در عین حال که از طرفداران عثمان است به روش معاویه در حکومت داری اعتراض کرده و می گوید ...: « معاویه در حکومت طریقه استبداد را پیش گرفت، و بر بقیه اعضای شورا و بر جماعت مسلمین از انصار و مهاجرین در سالی که آن را «سال جماعت» نامیدند، استبداد به خرج داد؛ سالی که سال جماعت نبود بلکه سال تفرقه و قهر و جبر و غلبه بود. سالی که در آن، امامت به پادشاهی کسروی منتقل شد و خلافت، منصبی قیصری گشت ».(... ۱۹۴)

۳ – ابن قتیبه

او می گوید: «جهمیّه و مشبّهه در تأخیر علیّ – کرّم اللَّه وجهه – غلوّ کرده و حقّش را ضایع کردند و در گفتار خود لجاجت به خرج دادند، گرچه تصریح به ظلم خود نکردند و خون او را بدون حقّ و از روی تعدّی بر زمین ریختند ... و او را به جهت جهل شان از امامت امامان خارج کرده و در جمله امامان فتنه گر قرار دادند، و بر خلافت او به جهت اختلاف مردم اسم خلافت نگذاشتند و در عوض یزید بن معاویه را به جهت اجماع مردم بر او مستوجب خلافت دانستند ».(... ۱۹۵)

۴ – مقریزی

او می‌نویسد: «خدا و رسولش راست گفته‌اند که بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله خلفایی خواهند آمد که به هدایت و دین حقّ قضاوت نمی کنند و سنت‌های هدایت را تبدیل می‌نمایند ».(... ۱۹۶)

۵ – ابن حزم ظاهری

او می گوید: «یزید فرزند معاویه در اسلام آثار قبیحی را از خود به جا گذارد؛ اهل مدینه و بزرگان قوم و بقیه صحابه را در روز حرّه در آخر دولتش به قتل رساند، و حسین و اهل بیتش را در اول دولتش به قتل رساند. و ابن زبیر را در مسجدالحرام محاصره کرد و حرمت کعبه و اسلام را بر پا نداشت ».(... ۱۹۷)

او همچنین در «المحلّی» می گوید: «پادشاهان بنی امیه تکبیر را در نماز اسقاط کردند و خطبه نماز عید فطر و قربان را مقدم داشتند تا آن که این مطلب بر روی زمین پخش شد. لذا صحیح است که بگوییم عمل هیچ کس به جز رسول خدا حجّت نیست».(۱۹۸)

۶ – ابو الثناء آلوسی

او در تفسیر آیه شریفه: «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتی أَرَیْناکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ و الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ و نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیاناً کَبیراً»؛(۱۹۹) «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین (شجره) درخت نفرین شده را که در قرآن ذکر کرده‌ایم. ما آن‌ها را بیم داده [و انذار] می کنیم، اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آن‌ها نمی‌افزاید!»

روایاتی از ابن جریر، از سهل بن سعد، و از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در «الدلائل» و ابن عساکر از سعید بن مسیّب، و روایت ابن ابی حاتم از یعلی بن مرّه و از ابن عمر، درباره خواب پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که بنی امیه از منبر او همانند

بوزینه بالا می‌رفتند. این خواب بر او دشوار آمد و خداوند این آیه را نازل کرد (... ۲۰۰)

۷ – دکتر طه حسین مصری

او در کتاب «مرآة الاسلام» می‌گوید ...: « خداوند مکه را در قرآن حرمت داده و نیز مدینه پیامبرصلی الله علیه وآله را محترم شمرده است؛ ولی بنی امیه مدینه و مکه را مباح کردند. از یزید بن معاویه شروع شد که او سه بار مدینه را مباح کرده، غارت نمود. عبدالملک بن مروان نیز به حجاج بن یوسف اجازه داد تا مکه را مباح گرداند و چه جنایاتی که در آنجا انجام داد. همه این‌ها برای این بود که بلاد مقدّس برای فرزندان ابوسفیان و بنی مروان خاضع گردد. ابن زیاد با امر یزید بن معاویه، کشتن حسین و فرزندان و برادرانش و به اسارت گرفتن دختران رسول خداصلی الله علیه وآله را مباح کرد ... مال مسلمانان ملک خلفا شد و آن گونه که دوست داشتند انفاق می‌نمودند، نه آن‌گونه که خدا دوست می‌داشت ».(... ۲۰۱)

او همچنین می‌گوید: «طغیان و سرکشی، اصلی از اصول حاکم بین شرق و غرب عالم شد. زیاد و فرزندانش در روی زمین فساد می‌کردند تا حکومت را برای بنی امیه قرار دهند، و بنی امیه برای آنان این فساد را مباح کرده بود. و حجّاج بعد از زیاد و فرزندش وارد عراق شد و عراق را پر از شرّ و منکر نمود».(۲۰۲)

او همچنین در کتاب «الفتنة الکبری» می‌گوید: «علیّ نزدیک‌ترین مردم به پیامبرصلی الله علیه وآله بود. او تربیت شده پیامبرصلی الله علیه وآله و جانشین او بر ودیعه اش بود. او به حکم عقد اخوّتی که با پیامبر بسته بود برادر او بود. او داماد پیامبرصلی الله علیه وآله و پدر ذرّیه رسول‌صلی الله علیه وآله بود. او صاحب پرچم پیامبرصلی الله علیه وآله و جانشین او در بین اهل بیتش بود. و به نصّ حدیث نبوی منزلتش نزد پیامبر، همانند منزلت هارون نزد موسی است. اگر تمام مسلمانان چنین می‌گفتند و به حکم این مطلب علیّ را انتخاب می‌نمودند، هرگز از حقّ دور نمی‌شده و منحرف نمی‌شدند...

و همه چیز نشانگر کاندیداتوری علی بر خلافت بود ... خویشاوندی او با پیامبرصلی الله علیه وآله، سابقه او در اسلام، جایگاه او در بین مسلمین، بلاهای حسنی که در راه خدا کشیده، و سیره او که هرگز در آن انحراف و اعوجاج نبوده است و شدّتش در دین و فقاهت و فهمش نسبت به کتاب و سنت و استقامت رأیش، همگی زمینه ساز امامت و خلافت او بود ... بنی هاشم از امر خلافت به طور عمد دور شدند و قریش بودند که آنان را چنین کردند؛ زیرا از آن می‌ترسیدند که برای بنی هاشم جماعتی جمع شود، و نمی‌خواستند که خلافت به دست قبیله‌ای دیگر غیر از قبیله خودشان قرار گیرد».(۲۰۳)

دکتر می‌گوید: «هر چه مردم می‌خواهند درباره معاویه بگویند، ولی او فرزند ابوسفیان رهبر مشرکان در جنگ احد و خندق است. او فرزند هند است که باعث قتل حمزه بود، که شکم او را دریده و جگر او را بیرون آورد، امری که نزدیک بود پیامبر به جهت آن جان تهی کند ».(... ۲۰۴)

۸ – مورّخ مشهور سید امیر علی هندی

«حکومت بنی امیه تنها اصول خلافت و تعلیمات آن را تغییر نداد، بلکه حکومت آنان منجرّ به واژگون شدن اساس مبدأ اسلام شد».(۲۰۵)

او در جایی دیگر می‌گوید: «با به دست گرفتن خلافت توسط معاویه در شام حکومت بت پرستی سابق باز گشته و جای دمکراسی اسلامی را گرفت ».(... ۲۰۶)

و در جایی دیگر می‌گوید: «و این چنین بت پرستی مکه بازگشته و سر از شام درآورد».(۲۰۷)

او همچنین می گوید: «بنی امیه به جز عمر بن عبدالعزیز، اهل بت پرستی بوده و به مراعات نکردن شرع و ارکان دین مباهات می کردند؛ همان دینی که اعتراف به داشتن آن می کردند ... آنان کرسی خلافت را با جرایم دو چندان خود ملوّث نمودند و در دریاهای خون غوطه‌ور ساختند ».(... ۲۰۸)

۹ – دکتر احمد امین مصری

وی در کتاب «ضحی الاسلام» می گوید ...: « نظر اهل سنت به خلافت متعادل تر و قوی‌تر و نزدیک‌تر به عقل است! گر چه باید آنان را مؤاخذه شدید نمود بر این که نظریه خود را به طور محکم و قوی پیاده نکردند، آنان از امامان خود به طور صریح انتقاد نکردند، و هنگامی که ظلم نمودند در مقابلشان نایستادند، و هنگامی که ستم کردند آنان را در راه مستقیم قرار ندادند، و احکامی که بتواند جلوی ظلم خلیفه بر امت را بگیرد وضع نکردند، بلکه در مقابل آن‌ها تسلیمی داشتند که ناخوشایند بود، و لذا آنان بزرگ‌ترین جنایت را بر امت وارد ساختند».(۲۰۹)

او نیز در کتاب «یوم الاسلام» می گوید: «رسول اسلام در آن مرضی که با آن از دنیا رحلت نمود، اراده کرد که متولّی امر مسلمین بعد از خود را تعیین کند آنجا که بنابر نقل صحیحین فرمود: بیاورید تا نامه‌ای بنویسم که بعد از من گمراه نشوید ... ولی آنان امر خلافت را برای هر کسی از مسلمانان که قصد داشته باشند قرار می‌دهند، و لذا تا این زمان در امر خلافت اختلاف وجود دارد. اسلام در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله قوی و متین بود، ولی چون از دنیا رحلت نمود معرکه های خانمان‌سوز شروع شد».(۲۱۰)

او همچنین می گوید: «از مظاهر خلاف، اختلافی بود که صحابه در مورد متولّی امر خلافت بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله پیدا کردند، و این خود ضعف لیاقت آن‌ها را می‌رساند؛ زیرا قبل از آن‌که پیامبرصلی الله علیه وآله دفن شود اختلاف نمودند... ».(۲۱۱)

او همچنین در کتاب «فجر الاسلام» می‌نویسد: «چون بنی امیه خلافت را به دست گرفتند، عصبیت همانند عصر جاهلیت به حال خود باز گشت».(۲۱۲)

۱۰ – دکتر علی سامی نشار

او می گوید ...: « خلیفه دمشق گوش‌هایش در جاهلیت اولی از صوت کنیزان و آواز خوانان و آلات لهو و لعب پر شده بود. او به طور علنی و مخفیانه مرتکب گناه می‌شد ... و فحشاء را بین مردم گسترش می‌داد ».(... ۲۱۳)

او نیز می‌نویسد: «ابوسفیان عقیده کفر آمیزش را هنگامی که عثمان بن عفان به حکومت رسید ابراز داشت، آنجا که گفت: حکومت بعد از تیم وعدی به شما رسید، پس به مانند توپ آن را دست به دست کنید و میخ های آن را در بنی امیه قرار دهید؛ زیرا خلافت ملک و حکومت است و من نمی‌دانم که بهشت و دوزخی باشد.(۲۱۴) و عثمان گر چه او را طرد نمود ولی چیزی نگذشت فکر نکنم که ریسمان های این خانواده کافر بر جایگاه‌های خلافت قرار گرفت، و زمانی که این خانواده متولّی امر حکومت شدند نفس‌های مسموم آن‌ها در بیشتر احیان ظاهر شد».(۲۱۵)

او نیز می گوید: «من معاویه را از سمّ دادن به حسن – علیه السلام – تبرّی نمی کنم؛ زیرا این مرد اصلاً مسلمان نبود، بلکه به تمام معنای کلمه جاهلی بود که استعداد ارتکاب هر گونه گناهی در راه فرزندش یزید را داشت. این مردی که آزاد شده در فتح مکه بود مُرد بعد از آن‌که برخی از بزرگان صحابه؛ همچون حجر بن عدی و اصحابش را به نحو مرگ صبر به قتل رسانید. او مُرد بعد از

آن‌که از مردم برای فرزندش یزید بیعت گرفت، و لذا امر خلافت به پادشاه جاهلی منتقل شد که با آن آل معاویه خلافت را یکی پس از دیگری به ارث بردند».(۲۱۶)

۱۱ – عباس محمود عقّاد

او در کتاب خود «معاویه فی المیزان» می‌نویسد: «قیام دولت بنی امیه بعد از عصر خلافت، حادثه‌ای عظیم و پرخطر در تاریخ اسلام و تاریخ عالم بود».(۲۱۷)

طبری مدرکی را از سعید بن سوید نقل می‌کند که معاویه خطاب به مردم گفت: «من با شما نجنگیدم تا روزه داشته، نماز خوانده، حجّ به جا آورده و زکات دهید؛ زیرا من می‌دانم که شما این اعمال را انجام می‌دهید، ولی من با شما قتال کردم تا امیر بر شما گردم».(۲۱۸)

۱۲ – دکتر محمود خالدی، استاد دانشگاه یرموک، اردن

او می‌نویسد: «بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله نظام خلافت به طور جدیدی ظهور پیدا کرد ... و باب اجتهاد در آن راه پیدا نمود. نحوه خلافت مورد بحث و جدل و اجتهاد بین عموم مسلمین قرار گرفت، و آرا و نظریات متعددی حول آن پدید آمد و فرقه‌ها و جماعت های سیاسی و دینی بر محور شکل‌گیری خلافت و طریقه اختیار خلیفه و خانه‌ای که از آن اختیار می‌شود پدید آمد، و این اختلاف منجرّ به ظهور شکل‌ها و نمونه‌های مختلفی از خلافت شد ».(... ۲۱۹)

این مشکلات و اختلافات، همه از عوارض و آثار انکار نصّ بر امامت اهل بیت و در رأس آنان علی بن ابی طالب بوده است.

۱۳ – مصطفی رافعی، دکترای حقوق در دانشگاه پاریس

او درباره عصر بنی امیه می‌گوید: «در این عصر شما انقلابی گسترده، بلکه ریشه‌ای در تطبیق خلافت به عنوان نظام حکومتی مشاهده می‌کنید. حکومتی که از جوهر اولش به عنوان یک عمل دینی دور شده است. در این عصر بود که خلیفه برای خود کاخ می‌سازد، و سریر انداخته و شرطه برپا می‌دارد ... در این عصر است که معاویه سنّت جدیدی را به راه انداخته است و برای پیاده کردن و تثبیت آن تمام حیله‌ها را به کار گرفته، تا این نظام بین عموم مسلمانان مورد متابعت قرار گیرد».(۲۲۰)

۱۴ – محمّد رشید رضا

او در تفسیر «المنار» می‌نویسد ...: « چگونه بنی امیه حکومت اسلام را فاسد نمود و قواعد آن را خراب کرد، و برای مسلمانان حکومت شخصی ابدی جعل نمود، پس وزر آن و وزر هر کس که به آن عمل کرده و عمل می‌کند تا روز قیامت بر گردن او است».(۲۲۱)

۱۵ – سیّد قطب

او می‌گوید: «چون بنی امیه آمدند و خلافت اسلامی، سلطنتی خانوادگی و دائمی در بنی امیه شد، این موضوع از وحی و دستورات اسلام نبود، بلکه از تعلیمات جاهلیت بود که درخشندگی روح اسلامی را خاموش کرد».(۲۲۲)

او نیز می‌گوید: «عثمان به سوی رحمت پروردگارش رفت، ولی دولتی اموی را برای بعد از خودش با تمهیداتی که خصوصاً در شام فراهم کرد، برپا گذاشت. و نیز با عنایت به افکار اموی که با روح اسلام سازگاری نداشت حکومت موروثی را تأسیس نمود».(۲۲۳)

او در جای دیگر می‌گوید: «دائره اسلام بعد از آن گسترش یافت، ولی بدون شک از روح تهی شد. و اسلامِ گسترش یافته در صورتی که از روح تهی باشد چه ارزشی دارد؟ و اگر قوّتی که در طبیعت این دین نهفته است نبود و نیز فیضی که در بنیه روحی آن است نمی‌بود به طور حتم در ایام خلافت بنی امیه کافی بود که اسلام به طور کلّ نابود گردد و آخرین لحظات حیات خود را طیّ کند».(۲۲۴)

او نیز می‌گوید: «این تصور نسبت به حقیقت حکومت داری تا حدودی بدون شک در عهد عثمان تغییر پیدا کرد. از بدی طالع او این‌که عثمان در سنین پیری به خلافت رسید، و لذا نسبت به مسلمات اسلام نقطه ضعف از خود نشان داد. و در مقابل کید مروان و کید امیه که در پناه او انجام می‌دادند اراده‌اش برای مقابله با آنان ضعیف بود. عثمان همّتش این بود که امامی باشد که به او آزادی تصرف در اموال مسلمین به بذل و بخشش داده شده است. عثمان در پاسخ به اعتراض منتقدین خود در اعمال این سیاست می‌گفت: «اگر من چنین نکنم پس در چه چیزی امام شمایم؟!».

همان‌گونه که همّ او این بود که در مسلّط نمودن بنی معیط و بنی امیه از نزدیکانش بر گردن مردم آزاد باشد، که در بین آنان حَکَم، تبعید شده رسول خداصلی الله علیه وآله بود، به مجرد این‌که حقّ او است که اهلش را اکرام کرده و به آنان نیکی کند و حقوقشان را مراعات نماید».(۲۲۵)

او در جایی دیگر می‌گوید: «عثمان از بیت المال مسلمین به همسر دخترش حارث بن حکم در روز عروسی‌اش دویست هزار درهم بخشید. چون صبح شد زید بن ارقم خزینه‌دار اموال مسلمین در حالی که حزن در صورتش نمایان و چشمانش اشکبار بود به نزد عثمان آمد و از او خواست که از ادامه کارش او را عفو کند.

چون عثمان از سرّ قضیه آگاه شد که به جهت بخشش به دامادش از اموال مسلمین ناراحت شده است با تعجب به او گفت: ای فرزند ارقم! آیا به جهت این‌که من به رحمم صله داده‌ام گریه می‌کنی؟ آن مردی که روح اسلام را درک کرده بود به او گفت: نه ای امیرمؤمنان! بلکه گریه‌ام بدین جهت است که گمان می‌کنم تو این مال را در عوض آنچه در راه خدا در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله انفاق کرده‌ای برداشتی. به خدا سوگند! اگر صد درهم به او داده بودی باز هم زیاد بود.

عثمان از این‌که این شخص قلبش به این اندازه گسترش و طاقت ندارد که ببیند از اموال مسلمین به اقوام خلیفه مسلمین داده می‌شود، به او گفت: کلید ها را رها کن ای فرزند ارقم؛ زیرا ما کسی غیر تو را به زودی برای این کار خواهیم یافت».(۲۲۶)

او در جایی دیگر می‌گوید: «مثال‌ها درباره سیره و روش عثمان در بی‌عدالتی‌ها بسیار است. به زبیر یک روز ششصد هزار داد، و به طلحه دویست هزار. و به مروان بن حکم خمس خراج افریقا را بخشید. و چون به جهت این رفتارش گروهی از صحابه و در رأس آنان علی بن ابی‌طالب او را اعتراض و سرزنش کردند در جواب گفت: برای من قوم و خویش و رحم است. باز بر او انکار کردند و از او پرسیدند: مگر برای ابوبکر و عمر، خویش و رحم نبوده است؟ او در جواب گفت: ابوبکر و عمر در منع از اقوام شان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و من در عطا کردن به اقوامم. بعد از آن، صحابه در حالی که غضبناک بودند از نزد او برخاستند».(۲۲۷)

این مشکلات همه از انکار نصّ الهی بر امامت و خلافت خلیفه مسلمین صورت گرفت. اگر مسلمانان نصّ بر امامان بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله را انکار نمی‌کردند هرگز به این مصیبت‌ها گرفتار نمی‌شدند، مصیبت‌هایی که علمای اهل سنت به آن اعتراف کرده و از آن‌ها گله دارند، مصیبت‌هایی که هرگز جامعه شیعی به جهت پیروی از اهل بیت‌علیهم السلام به آن مبتلا و گرفتار نشد.

پی نوشت ها

۱) سوره دخان، آیات ۱ – ۴.

۲) کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۵۹.

۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۶؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۲۰، ح ۳۹.

۴) کافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۵) کافی، ج ۱، ص ۲۵۲ و ۲۵۳، ح ۹.

۶) کافی، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۴۸، ص ۲.

۷) کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱، ح ۳۰.

۸) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۱.

۹) الصواعق المحرقه، ذیل حدیث ثقلین.

۱۰) سوره نساء، آیه ۴۱.

۱۱) سوره نحل، آیه ۸۴.

۱۲) سوره نحل، آیه ۸۹.

۱۳) سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۱۴) سوره قصص، آیه ۷۵.

۱۵) تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۱۲ و ۱۳.

۱۶) سوره نحل، آیه ۸۹.

۱۷) سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۱۸) تفسیر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۹۸.

۱۹) سوره نحل، آیه ۸۹.

۲۰) سوره اسراء، آیه ۷۱.

۲۱) المیزان، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲۲) سوره نمل، آیه ۴۰.

۲۳) سوره رعد، آیه ۴۳.

۲۴) کافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲۵) المیزان، ج ۱۱، ص ۳۸۸.

۲۶) سوره رعد، آیه ۷.

۲۷) سوره اعلی، آیات ۲ و ۳.

۲۸) سوره یونس، آیه ۳۵.

۲۹) سوره انبیا، آیه ۷۳.

۳۰) سوره فاطر، آیه ۲۴.

۳۱) کافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳۲) تفسیر علی بن‌ابراهیم، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳۳) سوره اعراف، آیه ۱۸۱.

۳۴) تفسیر فخررازی، ج۱۵، ص۷۲.

۳۵) تفسیر کنز الدقائق، ج۳، ص۶۵۷.

۳۶) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۴.

۳۷) سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۳۸) سوره نساء، آیه ۵۹.

۳۹) تفسیر فخر رازی، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

۴۰) سوره اسراء، آیات ۷۱ و ۷۲.

۴۱) سوره واقعه، آیات ۲۷ – ۳۲.

۴۲) سوره قصص، آیه ۴۱.

۴۳) سوره واقعه، آیات ۴۱ – ۴۴.

۴۴) شرح مقاصد، مبحث امامت.

۴۵) درّ المنثور، ج ۵، ص ۳۱۷.

۴۶) همان، ص ۳۱۶.

۴۷) کافی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۴۸) امالی صدوق‌رحمه الله، ص ۲۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۳۱۳.

۴۹) سوره انبیا، آیه ۷۳.

۵۰) سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۵۱) سوره توبه، آیه ۱۲.

۵۲) سوره قصص، آیه ۴۱.

۵۳) سوره هود، آیه ۱۷.

۵۴) سوره یس، آیه ۱۲.

۵۵) سوره نساء، آیه ۶۴.

۵۶) سوره نساء، آیه ۸۰.

۵۷) سوره یوسف، آیه ۴۰.

۵۸) سوره انعام، آیه ۵۷.

۵۹) المیزان، ج ۷، ص ۱۱۶.

۶۰) نظریّهٔ الاسلام السیاسیّهٔ، ص ۵.

۶۱)]. سوره بقره، آیات ۳۰ – ۳۳.

۶۲) ترتیب کتاب العین، ماده خلف.

۶۳) سوره ص، آیه ۲۶.

۶۴) سوره‌های انعام، آیه ۱۶۵؛ یونس، آیه ۱۴؛ اعراف، آیات ۶۹ و ۷۴؛ نمل، آیه ۶۲.

۶۵) سوره فاطر، آیه ۳۹.

۶۶) جامع البیان، ج ۱، ص ۲۶۴.

۶۷) درّ المنثور، ج ۱، ص ۹۴.

۶۸) سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۶۹) سوره طه، آیات ۲۵ – ۳۰.

۷۰) همان، آیه ۳۶.

۷۱) سوره ص، آیه ۲۶.

۷۲) سوره انبیا، آیه ۷۳.

۷۳) سوره قصص، آیه ۴۱.

۷۴) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۳.

۷۵) سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۹.

۷۶) همان، ج ۴، ص ۱۱۴.

۷۷) سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۷۸) سوره احزاب، آیه ۶.

۷۹) سوره مائده، آیه ۵۵.

۸۰) سوره نساء، آیه ۵۹.

۸۱) نظام الحکم فی الشریعه، ظافر قاسمی، ص ۲۷۳.

۸۲) سوره نور، آیه ۲.

۸۳) سوره مائده، آیه ۳۸.

۸۴) سوره نور، آیه ۴.

۸۵) سوره حدید، آیه ۲۵.

۸۶) سوره بقره، آیه ۳۰.

۸۷) سوره ص، آیه ۲۶.

۸۸) سوره نساء، آیه ۵۸.

۸۹) سوره آل عمران، آیات ۳۳ و ۳۴.

۹۰) سوره انعام، آیات ۸۴ – ۸۹.

۹۱) سوره آل عمران، آیات ۳۸ و ۳۹.

۹۲) سوره حدید، آیه ۲۶.

۹۳) سوره عنکبوت، آیه ۲۷.

۹۴) سوره نمل، آیه ۱۶.

۹۵) سوره مریم، آیه ۵۸.

۹۶) سوره نساء، آیه ۵۴.

۹۷) سوره طه، آیه ۲۹ و ۳۰.

۹۸) سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۹۹) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۱۰۰) سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۱۰۱) سوره شوری، آیه ۲۳.

۱۰۲) سوره طه، آیه ۱۳۲.

۱۰۳) سوره یوسف، آیه ۶.

۱۰۴) سوره طه، آیات ۲۹ – ۳۶.

۱۰۵) سوره ص، آیه ۲۶.

۱۰۶) سوره فاطر، آیه ۴۳.

۱۰۷) صور تان متضاد تان، ندوی، ص ۱۲ و ۱۳.

۱۰۸) صور تان متضاد تان، ندوی، ص۱۲ و ۱۳.

۱۰۹) سوره نساء، آیه ۵۴.

۱۱۰) سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۱۱۱) مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۷ و ۴۸، به اختصار.

۱۱۲) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۷.

۱۱۳) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸.

۱۱۴) کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۷.

۱۱۵) مرآة الزمان، ص ۲۲۳.

۱۱۶) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸.

۱۱۷) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۵.

۱۱۸) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸ و ۹.

۱۱۹) مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۹.

۱۲۰) مرآة الزمان، ص ۲۲۴.

۱۲۱) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۹.

۱۲۲) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۰.

۱۲۳) اخبار الزمان، ص ۷۷.

۱۲۴) مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۰.

۱۲۵) مرآة الزمان، ص ۲۲۴.

۱۲۶) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۱.

۱۲۷) آخر الزمان، ص ۷۷.

۱۲۸) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۵ – ۱۱۷.

۱۲۹) مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۰.

۱۳۰) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۱۳۱) سوره مریم، آیات ۵۶ و ۵۷.

۱۳۲) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۹.

۱۳۳) اخبار الزمان، ص ۷۹.

۱۳۴) مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۰.

۱۳۵) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۳.

۱۳۶) تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۸.

۱۳۷) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳.

۱۳۸) سوره حدید، آیه ۲۶.

۱۳۹) سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۱۴۰) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۶.

۱۴۱) کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۶.

۱۴۲) اخبار الزمان، ص ۷۵.

۱۴۳) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۷.

۱۴۴) مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۴.

۱۴۵) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸.

۱۴۶) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸.

۱۴۷) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸.

۱۴۸) سوره هود، آیات ۵۰ - ۵۵.

۱۴۹) سوره احقاف، آیات ۲۱ - ۲۵.

۱۵۰) سوره قمر، آیات ۱۸ - ۲۰.

۱۵۱) سوره هود، آیات ۶۱ - ۶۸.

۱۵۲) سوره عنکبوت، آیات ۱۶ - ۱۸.

۱۵۳) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸.

۱۵۴) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۷.

۱۵۵) سوره نمل، آیات ۱۵ - ۲۴.

۱۵۶) سوره مریم، آیات ۱ - ۱۵.

۱۵۷) سوره مائده، آیه ۱۹.

۱۵۸) سیره حلبیه، ج ۱، ص ۲۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۹۹.

۱۵۹) مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۷۱.

۱۶۰) عموریه: شهری از بلاد روم است. معجم البلدان، حموی.

۱۶۱) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۷.

۱۶۲) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۷.

۱۶۳) السیرة الحلبیه، ج ۱، ص ۱۶.

۱۶۴) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶ و ۴۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ سیره حلبیه، ج ۱، ص ۹ و ۱۵ و ۱۶؛ سیره نبویه در حاشیه سیره حلبیه، ج ۱، ص ۹.

۱۶۵) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۸ – ۲۴۰.

۱۶۶) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۲.

۱۶۷) السیرهٔ الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳.

۱۶۸) السیرهٔ الحلبیه، ج ۱، ص ۷؛ السیرهٔ النبویهٔ، ج ۱، ص ۱۷.

۱۶۹) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۱۷۰) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۴۶.

۱۷۱) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱.

۱۷۲) مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۱۷۳) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۵۴ – ۱۵۶.

۱۷۴) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۰ – ۲۵۴؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱؛ مروج الذهب، ج۲، ص۱۰۵.

۱۷۵) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۸۰ و ۸۱.

۱۷۶) تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۶۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۶۴.

۱۷۷) السیرهٔ الحلبیه، ج ۱، ص ۴؛ السیرهٔ النبویهٔ، ج ۱، ص ۲۱.

۱۷۸) السیرهٔ الحلبیه، ج ۱، ص ۴؛ السیرهٔ النبویهٔ، ج ۱، ص ۲۱.

۱۷۹) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۸۲ – ۸۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.

۱۸۰) بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴ و ۱۴۶ و ۱۵.

۱۸۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳.

۱۸۲) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۲۵؛ مقریزی، الامتاع، ص ۵۱۱؛ ارشاد الساری، ج ۶، ص ۳۲۹.

۱۸۳) سوره مائده، آیه ۶۷.

۱۸۴) سوره مائده، آیه ۶.

۱۸۵) المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۷۸، ح ۱۲۱۶۷، مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۱۸۰۱۱.

۱۸۶)

۱۸۷) الغدیر، ج ۱، ص ۳۱-۳۶.

۱۸۸) سوره انفال، آیه ۲۴.

۱۸۹) سوره احزاب، آیه ۳۶.

۱۹۰) سوره قصص، آیه ۶۸.

۱۹۱) نظریهٔ الامامهٔ لدی الشیعهٔ الاثنی عشریهٔ، ص ۵۰۱.

۱۹۲) النظم الاسلامی نشأتها و تطوّرها، ص ۲۶۷.

۱۹۳) همان، ص ۲۷۹.

۱۹۴) رسائل جاحظ، ص ۲۹۲-۲۹۷، رساله یازدهم.

۱۹۵) الاختلاف فی اللفظ و الردّ علی الجهمیّهٔ و المشبّههٔ، ص ۴۷-۴۹.

۱۹۶) النزاع و التخاصم، ج ۱۲، ص ۳۱۵–۳۱۷.

۱۹۷) جمهرهٔ انساب العرب، ص ۱۱۲.

۱۹۸) المحلّی، ج ۱، ص ۵۵.

۱۹۹) سوره اسراء، آیه ۶۰.

۲۰۰) تفسیر آلوسی، ذیل آیه.

۲۰۱) مرآهٔ الاسلام، ص ۲۶۸–۲۷۰.

۲۰۲) همان، ص ۲۷۲.

۲۰۳) الفتنهٔ الکبری، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲۰۴) همان، ج ۲، ص ۱۵.

۲۰۵) مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی، ص ۶۳.

۲۰۶) روح الاسلام، ص ۲۹۶.

۲۰۷) همان، ص ۳۰۰.

۲۰۸) همان، ص ۳۰۱.

۲۰۹) ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۵.

۲۱۰) یوم الاسلام، ص ۴۱.

۲۱۱) همان، ص ۵۳.

۲۱۲) فجر الاسلام، ص ۷۹.

۲۱۳) نشأهٔ الفکر الفلسفی فی الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۹.

۲۱۴) النزاع و التخاصم، ص ۳۱.

۲۱۵) نشأهٔ الفکر الفلسفی فی الاسلام، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲۱۶) همان، ج ۲، ص ۴۶.

۲۱۷) معاویهٔ فی المیزان، ج ۳، ص ۵۴۲.

۲۱۸) همان، ص ۶۱۱، به نقل از طبری.

۲۱۹) الاصول الفکریهٔ للثقافهٔ الاسلامیهٔ، ج ۳، ص ۱۶.

۲۲۰) مصطفی رافعی، الاسلام نظام انسانی، ص ۳۰.

۲۲۱) تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۸.

۲۲۲) العدالهٔ الاجتماعیهٔ، سیّد قطب، ص ۱۵۴.

۲۲۳) همان، ص ۱۶۱.

۲۲۴) العدالهٔ الاجتماعیهٔ، ص ۱۹۴.

۲۲۵) العدالهٔ الاجتماعیهٔ، ص ۱۸۶.

۲۲۶) العدالهٔ الاجتماعیهٔ، ص ۱۵۹.

۲۲۷) العدالهٔ الاجتماعیهٔ، ص ۱۸۷.

غدیر چشمه زلال ولایت

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی شیرازی، سیدصادق، ۱۳۲۰ -

عنوان و نام پدیدآور: غدیر چشمه زلال ولایت/ صادق حسینی‌شیرازی؛ مترجم حسین اسلامی.

مشخصات نشر: قم: یاس زهرا علیها سلام، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.

شابک: ۵۰۰۰ ریال: ۹۷۹-۹۶۴-۸۱۸۵-۸۶-۶

وضعیت فهرست نویسی: برون‌سپاری.

یادداشت: کتاب حاضر مجموعه سخنرانی آیت‌الله‌العظمی سیدصادق حسینی‌شیرازی است.

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع: حسینی شیرازی، سیدصادق، ۱۳۲۰ - --سخنرانی‌ها

موضوع: غدیر خم

شناسه افزوده: اسلامی، حسین، ۱۳۴۵، -مترجم

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵۴/ح۵۸غ۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۹۵۷۲۳

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم

بنا به مقتضای رحمت الهی، جامعه بشری از آغاز پیدایش، از وجود رسول یا واسطه وحی الهی برخوردار بوده واین برخورداری تا واپسین روز زندگی در این دنیا ادامه خواهد داشت، چه این‌که زمین هیچ‌گاه نباید از حجت خدا خالی باشد. راوی می‌گوید: «از ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم:]آیا [زمین از حجت خدا خالی می‌شود؟

فرمود:

لَوْ خَلَتِ الأَرضُ طَرْفَةَ عَین مِنْ حُجَّة لَساخَتْ بِأَهلِها()؛ اگر چشم برهم زدنی زمین از حجت خدا تهی شود، به یقین، زمین مردم را در خود فرو خواهد برد.

همین امر نشانگر ضرورت وجود حجت است وتعیین جانشین را بر خاتم پیامبران الهی، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله بایسته می‌داند، تا پس از پیامبر صلی الله علیه و اله، امامت وسرپرستی جامعه بشری را بر عهده گرفته، رهپوی راه وتحقق بخش اهداف پیامبر باشند.

البته روشن است که جانشین برگزیده پیامبر صلی الله علیه و اله می‌بایست همفکر وهمراه ودر عصمت وپاکی، آینه تمام‌نمای آن حضرت باشد.

سؤالی در این‌جا مطرح است وآن این‌که: آیا ممکن است خداوند کار گزینش جانشین پیامبر خود را به مردم واگذارد؟ یا همان‌سان

که پیامبران خویش را برگزیده، جانشین پیامبر اسلام را نیز، خود انتخاب کرده است؟

بی‌تردید، وجه دوم درست است وبا عقل سلیم سازگاری دارد، چرا که سنت الهی هماره بر این بوده که جانشینانی درست کار وشایسته‌ای برای رسولان خود برگزینند تا در نبود رسولان، جانشینان ایشان، وظایف ومسئولیت پیامبران را بر دوش گیرند وامر هدایت را استمرار بخشند. پیامبر گرامی اسلام نیز از این قاعده مستثنا نبود ومی‌بایست به فرمان خدا جانشین خود را که برگزیده خداوند بود به امّت معرفی کند تا حرکت پیامبر صلی الله علیه و اله را در امر هدایت جامعه، گستراندنِ دامنه ایمان ووالایی‌ها ومبارزه با کفر وفرومایگی‌ها وپستی‌ها دنبال کند. واین رسالت رسول خدا در روزی معین، یعنی روز غدیر به وسیله حضرتش ابلاغ شد.

این ابلاغ بدین صورت بود که به هنگام بازگشت حاجیان از مکه، پیامبر خدا از حضرت حق فرمان یافت تا حاجیان را در غدیر خم گرد آورد وآخرین بخش از رسالتش را که از خدای متعال فرمان ابلاغ آن را یافته به مسلمانان برساند. او نیز بر اساس رسالتی که یافته بود وصی وجانشین خود را به حاضران معرفی وبر اهمیت وابعاد پیوند رسالت وامامت تأکید نمود وبدین وسیله رسالت خود را بدون هیچ کاستی وابهامی به انجام رساند.

شیخ صدوق از زرارهٔ بن اعین نقل کرده است که گفت: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و اله برای انجام آخرین حج خود (حَجَّةُ الوداع) به مکه رفت ... جبرئیل در میانه راه بر او نازل شد وگفت: ای پیامبر خدا، خدایت سلام می‌رساند ومی‌فرماید: «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ؛ ... ای پیامبر، آنچه از پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن».

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای جبرئیل، مردم تازه مسلمانند ولذا بیم آن دارم که برآشوبند وفرمان نبرند. جبرئیل به جای خویش بازگشت وروز بعد نزد پیامبر صلی الله علیه و اله که به غدیر رسیده بود بازگشت وخطاب خدا را برای او آورد که: «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ ... ای پیامبر، آنچه از پروردگارت به سوی تو نازل شد، ابلاغ کن واگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای».

پیامبر صلی الله علیه و اله به جبرئیل گفت: ای جبرئیل بیم آن دارم که اصحابم با من مخالفت ورزند.

جبرئیل بازگشت وروز سوم نزد پیامبر صلی الله علیه و اله که در «غدیر خم» بود آمد وفرمان خدا را این گونه برای او خواند:

يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ واللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكَفِرِينَ()؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شد، ابلاغ کن واگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای وخدا تو را از]گزند[مردم نگاه می‌دارد.]آری،[خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله این فرمان را شنید، خطاب به مردم فرمود: شتر مرا بخوابانید که به خدا سوگند تا فرمان خدا را ابلاغ نکنم این مکان را ترک نخواهم کرد.

سپس به فرمان حضرتش از جهاز شتران منبری فراهم کردند وحضرت بر فراز آن شد وعلی علیه السلام را در کنار خویش قرار داد وخطبه‌ای شیوا ایراد کرد که در آن مردمان را مژده وزنهار داد ودر آخر سخن خود خطاب به مردم فرمود: ای مردم، آیا من، از خودتان نسبت به شما سزاوارتر نیستم؟

گفتند: چرا ای رسول خدا،]نسبت به ما بر ما سزاوارتری[. آن گاه به علی علیه السلام فرمود: ای علی، برخیز.

علی علیه السلام برخاست وپیامبر صلی الله علیه و اله دست او را گرفت وبلند کرد، چنان که سفیدی زیر بغل حضرت دیده شد، سپس حضرتش فرمود:

ألا من کنت مولاه فهذا علی مولاه، أللّهم والِ من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله؛ آگاه باشید، هرکس که

من مولای اویم، پس این علی مولای اوست. بار خداوندا دوستداران او را دوست ودشمنان او را دشمن بدار. یاران او را یاری کن وآنان که او را رها کنند، رهای‌شان کن (به خویش‌شان واگذار).

حضرت پس از خطبه، از منبر به زیر آمد واصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفته، ولایت او را بر خویش به حضرتش تبریک گفتند. نخستین این افراد «عمر بن خطاب» بود. او به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

یا علی، أصبحت مولایَ ومولا کل مؤمن ومؤمنة؛ ای علی، مولای (سرپرست) من ومولای هر مرد وزن مؤمن شدی.

دگرباره جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد واین آیه را برای حضرتش آورد:

...الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِینًا ()؛ ... امروز دین شما را برایتان کامل ونعمت را بر شما تمام گردانیدم().

بدین‌گونه آخرین رسالت پیامبر گرامی اسلام به انجام رسید وجمعیت حاجیان راه شهر خویش را در پیش گرفتند تا هر یک، پیک رسول خدا در جمع خویشان خود باشد وآنان را از آخرین فرمان خداوند که حضرتش رساننده آن بود آگاه کند؛ آخرین فرمان خداوند ومهم‌ترین فریضه واجب که در تعیین علی علیه السلام به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و اله تبلور یافت().

جان سخن این‌که «غدیر خم» تنها یک حادثه یا رخدادی مقطعی نبود، بلکه چنان که مرجع عالی‌قدر حضرت آیة الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی آن را کاویده فرهنگی است، غنی، درهم پیوسته وپایا، که از سال دهم هجری تا به امروز امتداد یافته وتا عصر شکوهمند ظهور حضرت قائم آل محمد علیه السلام نیز ماندگار خواهد ماند.

ایشان، غدیر را بسان آینه‌ای شفاف وپاک از تیرگی‌ها می‌داند که والایی‌های اخلاقی، سیاسی واجتماعی را به رخ جهانیان می‌کشد وترجمان بی‌کم وکاستی از منش وروش پیراسته اسلام است تا بند استثمار وسلطه جویان را از دست وپای ملت‌ها بگسلد. از همین رو معظم له در هر مناسبت وفرصتی همگان، به ویژه متولیان فرهنگ اسلامی را به جدّیت در نشر فرهنگ سترگ غدیر فرا می‌خواند وبر مسئولیت آنان در ترویج آموزه‌های غدیر تأکید فراوانی دارند.

کتاب پیش‌رو فراهم آمده از مجموعه سخنرانی‌های مرجع عالی قدر با موضوع غدیر است، باشد که گامی هرچند کوچک در این مسیر فرارو نهاده باشیم، ان شاء الله.

واحد تحقیقات

مؤسسه فرهنگی رسول اکرم صلی الله علیه و اله

فصل اول: عظمت غدیر نزد خداوند

فصل اول: عظمت غدیر نزد خداوند

کامل کردن دین ونعمت

مفهوم اعیاد دینی

بزرگ‌ترین عید خدا

موهبت‌های الهی وزندگانی پرنعمت

بالندگی معنوی

کامل کردن دین ونعمت

پس از آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و اله در غدیر خم رسالت خود را با اعلام جانشینی وامامت امیرالمؤمنین علیه السلام به انجام رساند، خدای متعال آیه کمال بخشیدن به دین وتمامیت دادن به نعمت را فرو فرستاده، فرمود:

...الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَمَ دِینًا ()؛ ... امروز دین شما را برایتان کامل ونعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، واسلام را برای شما]به عنوان[آیینی برگزیدم.

رسول گرامی اسلام درباره این روز فرمود:

...وهو الیوم الذی أکمل الله فیه الدین، وأتمَّ علی أمتی فیه النعمهٔ ورَضیَ لهم الإسلام دیناً ()؛ ... وآن (روز غدیر) روزی است که خداوند دین را در آن کمال بخشید ونعمت را بر امت من تمام گرداند ودین اسلام را برای آنان برگزید.

از این سخن رسول خدا صلی الله علیه و اله به روشنی بر می‌آید که با اعلان ولایت وامامت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان فرمان واجب حق تعالی بر مسلمانان، دین اسلام کمال یافته وهم بدین وسیله، خدای متعال نعمت‌های خویش را بر بندگانش تمام گردانده است. بنابراین می‌توان واقعه را این‌چنین خلاصه کرد:

۱. آخرین واجب

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

آخر فریضهٔ أنزلها الله الولایهٔ (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَمَ دِینًا) فلم ینزل من الفرائض شیء بعدها حتی قبض الله رسوله صلی الله علیه و اله()؛ آخرین]حکم[واجبی را که خداوند فرو فرستاد «ولایت» بود]آن‌جا که فرمود:[«امروز دین شما را برایتان ونعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، واسلام را برای شما]به عنوان[آیینی برگزیدم» وپس از این]فریضه[تا زمانی‌که رسولش را نزد خویش فرا خواند، دیگر چیزی از فرایض فرو نفرستاد.

نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

وکانت الفرائض ینزل منها شیءٌ بعد شیء، تنزل الفریضهٔ، ثم تنزل الفریضهٔ الاخری، وکانت الولایهٔ آخر الفرائض فأنزل الله عزّوجلّ : «الیوم اکملت». یقول الله عزوجل : لاأُنزل علیکم بعد هذه الفریضهٔ فریضهٔ، قد أکملت لکم هذه الفرائض()؛ فرایض اندک اندک وبه تدریج نازل می‌شد]، یعنی[یک فریضه نازل می‌شد، سپس فریضه‌ای دیگر و «ولایت» آخرین فریضه بود وآن گاه خداوند آیه «امروز دین شما را » ... فرو فرستاد]و این بدان معناست که خداوند می‌فرماید: [پس از این فریضه، دیگر فریضه‌ای بر شما نازل نخواهم کرد وفرایض را بر شما تمام کردم.

بر اساس آنچه بیان شد، خدای منان احکام وواجبات را یکی پس از دیگری فرو فرستاد وآن‌ها را با «ولایت» به پایان رساند وآن گاه آیه «اکمال دین» از سوی حضرتش نازل شد تا همگان بدانند، پس از «ولایت» فریضه‌ای نخواهد رسید.

زمانی‌که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله به فرمان خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام را به جانشینی خویش منصوب نمود، مردم به معنای این آیه پی بردند که می‌فرماید:

یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وأَطِیعُوا الرَّسُولَ وأُولِی الأَمْرِ مِنکُمْ ()؛ ... ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید وپیامبر واولیای امر خود را]نیز [اطاعت کنید.

دیگر همگان می‌دانستند که در نبود پیامبر صلی الله علیه و اله می‌بایست از امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و اله پیروی کنند واین، آخرین حکم وفریضه‌ای است که خداوند بر پیامبرش فرو فرستاده است.

۲. تمامیت نعمت

نکته در خور توجه آیه «اکمال دین» این است که خدای متعال اتمام نعمت بر خلق را با موضوع «ولایت» از پیوندی تنگاتنگ برخوردار فرموده وبه دیگر بیان، همان طور که کمال یافتگی دین در گرو ولایت محمد صلی الله علیه و الهو خاندان پاک اوست،

چنین ولایتی مسلمانان را از تمامیت نعمت‌ها برخوردار می کند.

البته نعمت مورد نظر آیه کریمه، تمام گونه‌های ظاهری وباطنی آن را در بر می گیرد، مانند: عدالت، مساوات، همبستگی، برادری، اخلاق، دانش، آرامش روحی وآزادی و ... وخلاصه این‌که تمام گونه‌های نعمتها را شامل می‌شود. از همین رو، نظریه آنان که می کوشند نعمت مورد اشاره قرآن را تنها به «شریعت» ونعمت‌های معنوی تفسیر کنند، قابل تأمل ونظر است، چه این‌که آیه مورد نظر، به اصل نعمت نپرداخته، بلکه صریح آیه، اتمام نعمت را بیان می کند که شامل تمام گونه‌های نعمت است. نه تنها در این آیه، که هر جایی از قرآن کریم سخن از اتمام نعمت به میان آمده، مراد تمام نعمت‌هایی است که انسان در این جهان از آن برخوردار می‌شود().

این تفصیل، رابطه مستقیم وتنگاتنگ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام وبرخورداری از نعمت‌های مشروع مادی را روشن می کند، چرا که ولایت محوریِ علوی، از ارکان اساسی ومهم رسیدن به جامعه مبتنی بر آزادی، عدالت وارزش‌ها وفضایل اخلاقی وانسانی می‌باشد.

از همین رو می‌بایست به آخرین رسالت پیامبر صلی الله علیه و اله در روز غدیر خم تن دهیم ودر عمل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بپذیریم.

به دیگر سخن، پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام با تمام لوازم آن، که خداوند در غدیر خم آن را بر مسلمانان واجب گرداند، اثر تکوینی داشته، مردم را از خیرات وبرکات بی‌شمار آسمان وزمین بهره‌مند می کند. خدای متعال درباره تأثیرپذیری از فرمان حضرتش می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم ()؛ ... واگر آنان به تورات وانجیل وآن چه از جانب پروردگارشان به سوی‌شان نازل شده است، عمل می کردند، قطعاً از بالای سرشان]برکات آسمانی [واز زیر پاهای‌شان]برکات زمینی [برخوردار می‌شدند.

۳. یگانه راه الهی

اگر کسی بر آن شود تا غدیر را در یک جمله معرفی کند، می‌تواند بگوید: غدیر پیمانه وظرفی است که تمام فداکاری‌های رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله در آن گرد آمده، گنجینه تمام احکام وآدابی است که خدای متعال بر پیامبر خویش فرو فرستاده است. این حقیقت وبُعد پیوند ناگسستنی بعثت وخاتمیت با غدیر، در این آیه از قرآن تبلور یافته که می‌فرماید:

يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ()؛ ... ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن واگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای.

توصیف دیگر غدیر این است که بوستان تمام فضایل، اخلاق، والایی‌ها، وخوبی‌هاست. بلکه غدیر عین والایی‌هاست وتحولات مدنی وفرهنگی ومعنوی، وام دار غدیر هستند، چرا که مهم‌ترین عامل ماندگاری کیان دین وملت اسلام است ومنکر غدیرِ با این ویژگی‌ها، در حقیقت منکر تمام ارزش‌های والای اسلامی است. غدیر، مدرسه وفرهنگ امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌تواند تمام بشریت را قرین سعادت وشادکامی گرداند.

صاحب مدرسه غدیر، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام در عظمت ومنزلت، در مرتبه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله است، چه این‌که وی چنان منزلت والایی دارد که هیچ کس را یارای همسنگی با او نیست. از همین رو امام صادق علیه السلام درباره «حکم بن عتیبه» که می‌خواست از غیر طریق علی علیه السلام به مراتب خداشناسی دست یابد، فرمود:

...فَلْيُشَرِّقْ وَلْيُغَرِّبْ، اَما وَاللهِ لايُصيبُ الْعِلْمَ إلا مِنْ اَهْلِ بَيْت نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَئيلُ()؛ برود وشرق وغرب را در نوردد. آگاه باشید که به خدا سوگند]هر کجا که رود[به علم]واقعی[دست نخواهد یافت، مگر از محضر کسانی که جبرئیل بر آنان نازل شده است.

حق نیز همین است که روی برتافتن از مدرسه وفرهنگ پیامبر واهل‌بیتش، ?دلیل روشن وخدشه ناپذیر تیره روزی وسیه بختی است. ودانش، هر مرتبه وجایگاهی داشته باشد، اگر از خاستگاهی جز خاندان رسالت به دست آید ارج وارزش نخواهد داشت، زیرا چنین دانشی از ارزش‌های اخلاقی ومعنوی تهی واز روح شریعت به دور است. همچنین هر مسیری که به غدیر نرسد، علیه دین است وهرچه بر ضد ومخالف دین باشد، مخالف خدا ورسول وخاندان پاک اوست، چرا که تمام ارزش‌ها ووالایی‌های اخلاقی در غدیر نهفته است واز آن جوشش می گیرد.

۴. نماد ارزش‌ها

گاهی این پرسش پیش می‌آید که احیای غدیر در ملکوت الهی ونزد افلاکیان به چه صورتی انجام می گیرد؟

در پاسخ می گوییم: واقعیت این است که خِرد، از درک ژرفای این مباحث ناتوان است وفهم همگان جز معصومین ?در شناخت عظمت غدیر در آسمان ونزد افلاکیان، قاصر است. ودرک وشناخت آنچه از پیشوایان معصوم ?درباره عظمت غدیر به ما رسیده است وشناخت این‌که بزرگداشت غدیر، در حقیقت بزرگداشت عدالت، مدیریت صحیح در امور معیشت وتأمین امنیت مردم ووانهادن ستمگری، اجحاف وتبعیض است، خود مرتبه‌ای از شناخت غدیر است وهمین ما را بسنده است.

زمانی‌که امیرالمؤمنین علیه السلام به مقتضای]فرمان خدا در [غدیر وجز آن حاکم باشد، بدین معناست که همگان]بدون تبعیض طبقاتی وموقعیت‌های اجتماعی[در امنیت وآرامش به سر خواهند برد وگرسنه، نیازمند، گمراهی وانحراف وجود نخواهد داشت وفرودست‌ترین مردم در محضر عدالت، با فرادست‌ترین افراد، حتی حاکمان، یکسان خواهد بود واگر در حال حاضر در جایی آسایش ونعمت‌های نسبی دیده شود، بی‌تردید در برابر اقیانوس موهبت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام بسان قطره‌ای بیش نیست.

مسلّم این‌که خط روشن وصحیح وصراط مستقیم الهی در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام امتداد یافته است تا از این طریق فضایل ووالایی‌ها بر جامعه حاکمیت یابد. لذا روز غدیر در حقیقت، روح وجوهر تمام روزهای مقدس والهی است. از این‌رو بزرگ داشتن وزنده نگاه داشتن غدیر، احیای عید فطر، عید قربان، روز جمعه وتمام عیدهاست، چه این‌که پایندگیِ عدالت، انصاف وتمام ارزش‌هایی که سبب آفرینش وارسال پیامبران از سوی خدا بوده، در غدیر خلاصه می‌شود.

مفهوم عیدهای دینی

روزها ومناسبت‌ها هرچند بزرگ ودعا واعمال خاصی در آن وارد شده باشد، زمانی عید خواهند بود که از سوی شرع اقدس به چنین صفتی خوانده شوند. به عنوان مثال روزهای بزرگی در اسلام وجود دارد، مانند: روز شریف مبعث، روز تولد حضرت رسول گرامی اسلام وموالید دیگر معصومان، ?روز عرفه وجز آن، ولی هیچ یک از این روزها از سوی شرع، عید خوانده نشده است. همچنین روایاتی در باب استحباب برخی اعمال وادعیه در روز نوروز آمده است، اما در حد مراسم دینی است ودر هیچ روایتی از این روز به عید یاد نشده است.

از میان این روزها ومناسبت‌ها، روز غدیر در زبان روایات بسان عید فطر وعید قربان وروز جمعه عید خوانده شده است، وبلکه با صیغه تفضیلی، مانند: «أفضل الأعیاد()؛ برترین عیدها» و «عیدالله الأکبر()؛ عید بزرگ‌تر خداوند». درباره عظمت این روز روایت شده است که امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود:

لعلّک تری أن الله عزَّوجلَّ خلق یوماً أعظم حرمةً منه؟ لا والله لاوالله()؛ شاید بپنداری که خدای عزوجل روزی بزرگ‌تر از آن (روز غدیر) آفریده باشد؟ نه به خدا، نه به خدا]چنین نیست[.

از این بیان‌ها روشن می‌شود که روز غدیر همسنگ روز دحْوُالارض، نیمه ماه رجب، نوروز وامثال آن نیست، بلکه به مراتب از این روزها با عظمت‌تر وارجمندتر است. البته مرحوم محدث قمی(قدس سره) درباره روز عرفه آورده است: وآن روز (عرفه) از اعیاد

بسیار بزرگ است، هرچند عید خوانده نشده است().

توجه به این نکته ضروری است وآن این‌که بعید است سخن مرحوم محدث قمی اجتهاد خود او باشد، چرا که شیوه وروش او چنین نیست واحتمال می‌رود که عید بودن عرفه را از پیشینان گرفته باشد واگر تنها در یک روایت از عرفه به عنوان عید یاد شده باشد، از باب تسامح می‌توان آن را عید خواند، زیرا بنا بر مشهور مواردی از این دست نیاز به سند ندارد، اما اگر روایتی درباره آن نیامده باشد، نمی‌توان آن را عید خواند.

به دیگر سخن، ملاک در نام‌ها وحقایق شرعی، فقط وجود ادله شرعی است واز همین‌رو در صورتی می‌توان روزی را عید اسلامی خواند که این نام‌گذاری ریشه در قرآن کریم یا سنّت مطهر داشته باشد. بر این اساس برای عید خواندن عرفه باید دلیل شرعی داشته باشیم ودر غیر این صورت برای عید خواندن این روز هر چند روزی ارجمند وبا عظمت است وجهی نمی‌یابیم.

درباره نوروز نیز همین امر صادق است، چه این‌که در روایات از آن به عنوان عید یاد نشده است. البته روایات متضادی درباره نوروز وجود دارد. مرحوم علامه مجلسی پس از کندوکاو در روایات نوروز، روایات مؤید نوروز را ترجیح داده وعلمای پس از وی نیز از او پیروی کرده‌اند، اما علامه در بحارالانوار پرسشی را مطرح کرده است بدین بیان که: از کجا بدانیم نوروزی که اعمال مستحبی مانند: نماز مخصوص، روزه وغسل برای آن روایت شده، همین نوروز معروف باشد (که با آغاز بهار وتحویل شمس به برج حمل فرا می‌رسد)؟ وانگهی پادشاهان آل بویه، حمدانیان ودیگر شاهان که این روز را جشن می‌گرفتند، بر معین بودن آن روز اتفاق نظر نداشتند. مثلا نوروز معتضدی (نسبت به المعتضد یکی از حاکمان عباسی که احمد بن طلحه نام داشت وبه المعتضد بالله ملقب بود)، نوروز جلالی ونوروز سلطانی از دیگر موارد نوروز است().

درباره نوروز، اقوال متعددی است که آن را پنج یا شش روز خوانده‌اند، اما در تعیین قطعی آن، همصدایی وجود ندارد، چرا که چندین بار، نوروز جابه جا شده است. که در سده‌های اخیر اولین روز بهار نوروز اعلام شد.

لذا بسیاری از فقیهان در مبحث احکام نماز وروزه نوروز، درباره نوروز وتعیین دقیق آن تحقیقاتی کرده‌اند وشماری نیز از تحقیق در این زمینه صرف نظر کردند.

یادآوری می‌شود که در صورت شک در منحصر کردن نوروز، نمی‌توان به «اصلِ عدم نقل» (عدم تغییر زمان آن) تمسک جست، بر خلاف غدیر که می‌توان اصل عدم نقل را در مورد آن حاکم دانست واز آغاز، روز هجدهم ذی حجه را روز غدیر خوانده‌اند، در حالی‌که نوروز این گونه نیست، چرا که جابه جایی آن در سده‌های گذشته قطعی است ودیگر جایی برای اصل یادشده باقی نمی‌ماند.

مرحوم مجلسی(رحمه الله) در پژوهش خود این احتمال را مطرح کرده است که نوروز، با روز عید غدیر (هجدهم ماه ذی حجه) مطابق باشد؛ زیرا در روایت آمده است: هجدهم ماه ذی حجه سال دهم هجری قمری (روزی‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله امیرالمؤمنین علیه السلام را به جانشینی خویش منصوب نمود) با نوروز همزمان بوده است. بنابراین، محاسبه نوروز اسلامی]که برای آن اعمال وادعیه خاص لحاظ شده[با ماه‌های شمسی مجوزی ندارد().

به هر حال، منظور از بیان این مطالب این است که بدانیم نصوص دینی، نوروز را عید نخوانده است، در حالی‌که از غدیر به عنوان عید نام برده، بلکه آن را «بزرگ‌ترین عیدها» خوانده است().

بزرگترین عید خدا

روایات رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وامامان معصوم ?روز غدیر را بزرگ‌ترین عید خدا خوانده‌اند.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت شده است که فرمود:

یوم غدیرخمّ أفضل أعیاد امتی، وهو الیوم الذی أمرنی الله تعالی ذکره فیه بنصب أخی علیّ بن أبی طالب علماً لأمتی تهتدون به من بعدی، وهو الیوم الذی أکمل الله فیه الدین، وأتم علی أمتی فیه النعمة، ورضی لهم الإسلام دیناً ()؛ ... روز غدیر خم، بهترین عیدهای امت من است وروزی است که خدا مرا فرمان داد برادرم علی بن ابی طالب را به جانشینی خویش نصب نمایم تا در نبود من، مردم به وسیله او هدایت شوند. نیز در این روز خداوند دین]خود [را کامل ونعمتش را بر امت من تمام نمود ودین اسلام را برای آنان برگزید.

نیز در روایت صحیحه‌ای از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

ویوم غدیرخمّ أفضل الأعیاد ()؛ ... وروز غدیر خم برترین عیدهاست.

از عبدالرحمن‌بن سالم از پدرش نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مسلمانان جز روز جمعه، عید قربان وعید فطر عید دیگری دارند؟

فرمود: بله، عیدی گرامی‌تر وبزرگ‌تر از آن‌ها دارند.

گفتم: فدایت گردم، آن، کدامین عید است؟

فرمود:

الیوم الذی نَصَّبَ فیه رسول الله صلی الله علیه و اله أمیرالمؤمنین علیه السلام وقال: من کنت مولاه فعلی مولاه؛ روزی‌که پیامبر صلی الله علیه و اله امیرالمؤمنین علیه السلام را به جانشینی خویش منصوب نمود وفرمود: هرکس من مولای اویم، پس از من این علی مولای اوست.

پرسیدم: این رخداد در چه روزی بوده است؟

فرمود: روز هجدهم ذی حجه().

همچنین امام صادق علیه السلام درباره روز غدیر فرموده است:

صیام یوم غدیرخمٍّ یعدل صیام عمر الدنیا، لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنیا لکان له ثواب ذلک، وصیامه یعدل عند الله عزّوجل فی کل عام مائة حجة ومائة عمرة مبرورات متقبلات، وهو «عیدالله الأکبر» وما بعث الله عزوجل نبیاً قطُّ إلّا وتَعَیَّد فی هذا الیوم وعرف حرمته. واسمه فی السماء: یوم العهد المعهود، وفی الأرض: یوم المیثاق المأخوذ والجمع المشهود ()؛ ... روزه روز غدیر خم با روزه گرفتن در تمام عمر دنیا همسنگی می‌کند، یعنی اگر کسی]از آغاز پیدایش[تا پایان دنیا عمر کند وهمه را روزه بدارد پاداش روزه روز غدیر بدو داده می‌شود. وروزه این روز نزد خدای عزوجل معادل یکصد حج ویکصد عمره مقبول در سال است واین روز، بزرگ‌ترین عید خداوند است.

خداوند هر پیامبری که مبعوث فرمود،]آن پیامبر [این روز را عید گرفت وحرمت آن را شناخت. این روز در آسمان (نزد افلاکیان) روز «عهد معهود» (عهد از پیش رقم خورده) ودر زمین روز «پیمانِ گرفته شده وجمع مشهود» (حضور بی‌پرده) نام دارد.

بنابراین، عید غدیر، تنها به امیرالمؤمنین علیه السلاماختصاص ندارد، بلکه روز پیامبر گرامی اسلام است وبحق می‌شود آن را یوم الله نیز دانست، چرا که خواسته واراده رسول اکرم صلی الله علیه و اله وامیرالمؤمنین علیه السلام در امتداد اراده خداوند متعال است.

موهبت‌های الهی وزندگانی پُرنعمت

غدیر از ویژگی‌های متمایز وبرجسته‌ای برخوردار است که از آن جمله:

مواهب الهی بر امیرالمؤمنین علیه السلام در این روز اعلان شده است؛

با حاکم شدن تمام مفاهیم غدیر، زندگی خوش وپرنعمت وتوأم با آرامش بر همگان تحقق خواهد یافت.

نخست: غدیر ومواهب الهی

نص زیارت نامه امیرالمؤمنین علیه السلام، در روز غدیر() در دست است که امام هادی علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن زیارت نموده وعلمای بزرگ‌مان آن را از دو تن از نایبان خاص امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف (عثمان بن سعید، نایب اول وحسین بن روح نایب سوم که هر دو از اصحاب امام عسکری بوده‌اند) از ایشان، از پدرش امام هادی علیه السلام روایت کرده‌اند.

بنابر این روایت: زمانی که امام هادی علیه السلام از مدینه به سامرا احضار شد، فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام وی را همراهی می کرد. چون به نجف اشرف رسیدند، کنار قبر جدشان امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده، امام هادی علیه السلام زیارت می‌خواند وامام عسکری آن را با پدر گرامی‌اش تکرار می کرد.

از ویژگی‌های این زیارت، برخورداری‌اش از مفاهیم ومضامین بسیار بالایی است که در زیارت نامه‌های مأثور از امامان اهل بیت? کمتر یافت می‌شود. به همین جهت می‌سزد فرد زیارت کننده در مضامین آن تأمل کند، به ویژه آن قسمت که امام هادی علیه السلام جدش امیرالمؤمنین علیه السلام را مخاطب قرار داده می گوید:

...لقد رفع الله فی الأولی منزلتک، وأعلی فی الآخرة درجتک، وبصّرک ما عَمِیَ علی من خالفک وحال بینک وبین مواهب الله لک ؛ ...خدا منزلت تو را در]سرای [نخست (دنیا) رفعت ودر آخرت بلندی بخشید وآنچه را که مخالفانت وآنان که میان تو ومواهب الهی که برای تو فراهم شده بود حایل گشتند وآن را نمی‌دیدند، بینا گرداند.

حال این مواهبی که خداوند برای امیرالمؤمنین علیه السلام خواسته بود وامام هادی علیه السلام درباره ممانعت مخالفان از اجرای آن توسط آن حضرت در میان امت سخن گفت، چه بود؟ آیا مخالفان، میان امام علیه السلام ودانش، عصمت، مقام امامت یا درجات عالی او نزد خداوند، حایل شدند؟ یقیناً چنین نبوده وتمام موارد یاد شده برای حضرتش محفوظ بود.

حقیقت این است که آن جماعت مانع بین امیرالمؤمنین علیه السلام ومواهب الهی]برای مردم[شدند، یعنی او را از حق حکومت واجرای آنچه خداوند در این زمینه به حضرت عطا کرده بود بازداشتند وبر اثر همین امر زیان‌های جبران ناپذیری بر خودشان]مسلمانان[وارد شد.

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام از مقام خلافتش کنار گذاشته نمی‌شد وپس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله حکومت را خود به دست می گرفت، به یقین حکومتی کاملا منطبق با حکومت پیامبر صلی الله علیه و اله می‌داشت، با یک تفاوت وآن این که چنان که پیامبر صلی الله علیه و اله در حدیث منزلت فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام مقام رسالت نداشت().

دوم: غدیر وزندگی پر نعمت

امیرالمؤمنین علیه السلام در این‌باره می‌فرمایند:

ولو أن الأمة منذ قبض الله نبیّه اتبعونی وأطاعونی لأکلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم رغداً إلی یوم القیامة()؛ اگر امت از زمان ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و اله از من پیروی وفرمانبرداری می کردند، به یقین از فرازشان واز زیر پای‌شان تا روز قیامت گوارا وبی دغدغه می‌خوردند (زندگی‌ای سراسر آسایش وپر نعمت داشتند).

در این سخن امام علیه السلام واژه «رَغَد» به کیفیت وعبارت «إلی یوم القیامة» به کمیّتِ سعادتمندی ورفاه زندگی تصریح دارد. رغد در لغت به معنای زندگی بدون سختی وتلخ کامی وجامعه پاک از فقر، بیماری، جهل، جنگ، منازعات، نگرانی، مشکلات، زندان وگرفتاری ومحنت‌ها می‌باشد والبته آنچه بدان اشاره شد، بخشی از مفاهیم واژه رَغد است.

بنا بر فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام اگر آن حضرت بلافاصله پس از پیامبر صلی الله علیه و اله حکومت بر امت را به دست می گرفت وتمام اهداف غدیر تحقق می‌یافت، مردم تا واپسین روز زندگی این عالم از تمام خیرات ونعمت‌های الهی برخوردار

می‌شدنـد. وجهـان امروز شاهـد این همه مظاهر ناخوشاینـد، ماننـد: بیماری، گرفتاری، محنت، خون ریزی، سـتمگری، فقر، گسست پیوندهای خویشاوندی ومنازعات وجز آن نبود. به یک سخن، برخورداری افراد جامعه از تمام نعمت‌ها ورها بودن از تمام مشکلات مادی ومعنوی، ترجمان رَغد است.

می‌بینیم که غدیر در بردارنده تمام ارکان واصول قانون گذاری اسلامی است؛ خصوصیتی که حتی دو عید فطر وقربان ودیگر اعیاد اسلامی از آن برخوردار نیست. با مقارنه‌ای میان تمام اعیاد اسلامی از جمله روز جمعه وعید فطر وقربان، وعید غدیر به حکم عقل، بزرگ‌ترین عیـد بودن آن را در می‌یابیم والبته روایات نیز همین را تأیید می‌کند، وآن گاه است که به معنای سـخن امام صادق علیه السلام پی می‌بریم که عید غدیر را «عیدالله الأکبر» () خوانده است.

بالندگی معنوی

نخست: درجات متعالی

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود:

لو عرف النـاس فضـل هـذا الیوم بحقیقته لصـافحتهم الملائکـهٔ فی کـل یوم عشـر مرّات()؛ اگر مردم عظمت]وجایگاه والای[این روز (غدیر) را به معنای واقعی آن بشناسند،]چنان منزلتی خواهند یافت که [فرشتگان روزی ده بار با آنان مصافحه خواهند کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

...إنا لأُمراءُ الکلام()؛ به یقین ما امیران وفرمانروایان]عرصه[سخن هستیم.

این سـخن امیرالمؤمنین علیه السـلام از آن‌رو نقل شـد تا همگان بداننـد که حضـرات معصومین ?در انتخاب واژه وجمله بسیار دقیق بوده، هرگز به گزاف سخن نمی‌گویند. بنابراین باید در هر نکته وسخن از آن بزرگواران به دقت تأمل کرد.

نکته‌ای که در جمله «لو عرف الناس» امام صادق علیه السـلام بایسته دقت است، جنبه ادبی آن است که معنای سخن امام علیه السلام را به خوبی برای همگـان روشن می‌کنـد وآن، کلمه «لو» (اگر) است؛ چرا که این کلمه در مواردی به کار می‌رود که تعلیق به محال می‌کند. معنای این سـخن این است که غدیرشناسی به معنای واقعی آن از سوی عامه مردم، شبیه به محال است. البته منظور امام علیه السـلام معرفت وشناخت کامل عظمت غدیر است، نه معرفت نسبی که افراد به حسب حال وتوانمندی خویش از آن برخوردارند که این نسبی بودن همه جا ودر هر چیز موضوعیّت دارد، مانند آیه‌ای که می‌فرماید:

أَنزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتْ أَوْدِیَهٌ بِقَدَرِهَا ()؛ ... از آسـمان، آبی فرو فرسـتاد، پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند.

تعبیر امام صادق علیه السـلام درباره غـدیر، کم نظیر است، زیرا در هیـچ موردی غیر از مورد غـدیر، از مصافحه فرشـتگان با بنـدگان خدا سخنی به میان نیامده است.

همه می‌دانیم که مصـافحه، نشـان دهنـده احـترام ووسـیله اظهـار محبت به فرد یـا افراد است. دیگر این‌که فرشـتگان از جنس آدمیـان نیسـتند ولـذا بیهوده دست دوستی به سوی کسـی دراز نکرده، با هرکس مصافحه نمی‌کننـد، زیرا ملاک‌های آنان در برخورد با بنی بشـر، الهی است ودر انجـام یـا پرهیز از هر کـاری تنهـا فرمـان خـدا را ملاـک عمل قرار می‌دهنـد. خـدای متعال درباره فرمانبرداری فرشتگان می‌فرماید:

...لا یَعْصُونَ اللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ ()؛ ... آنچه خداوند به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند.

به دیگر سـخن، همان طور که پیامبران ورسولان وامامان معصوم ?دست دوستی در دست کسانی که خدا را دوست ندارند وخدا نیز دوست‌شان نمی‌دارد، نمی‌نهند، فرشتگان نیز از سر بیهودگی، با هرکسی مصافحه نمی‌کنند.

نتیجه سخن امام علیه السلاماین است که انسانی می‌تواند طرف مصافحه فرشتگان قرار گیرد که مراتب والای شناخت را در نوردیده باشد. تأمل در روایت «معرفت واقعی غدیر» واین که فرشتگان روزی ده بار با عارف به غدیر مصافحه می‌کنند، منزلت چنین کسی را روشن می‌کند، چه این‌که انسان اگر در ماه وحتی در سال یک بار مورد گرامی داشت فرشتگان قرار گیرد، خود منزلتی بس والاست، چه رسد به این‌که همه روزه وهر روز ده بار فرشتگان با وی مصافحه کنند.

روایت دیگری نیز وجود دارد که بنا بر منطوق آن، ارواح پیامبران با محبان آل محمد صلی الله علیه و اله دیدار وفرشتگان با آنان مصافحه می‌کنند، اما میان روایت فوق وروایت مورد بحث تفاوت بزرگی است، چرا که در این روایت فرشتگان همه روزه ده بار با عارف به غدیر مصافحه می‌کنند واین، امری استثنایی است.

به منظور ملموس‌تر شدن عظمت چنین شخصی وصورت مسأله می‌گوییم، اگر کسی‌که غدیر را چنان که هست بشناسد، مثلا ۸۳ سال عمر کند واز بیست سالگی به این مرتبه از شناخت رسیده باشد در این مدت ۶۳ ساله، حدود ۲۲۹۹۵۰ بار از سوی فرشتگان مورد مصافحه قرار گرفته است؛ فرشتگانی که «از آنچه خداوند به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند» () وروشن است که فرشتگان در مصافحه با عارف به غدیر جز به فرمان خداوند کاری نمی‌کنند.

وچه جایگاه والا وتوفیق بزرگی است که انسان بتواند به گونه‌ای باشد که فرشتگان همه روز دو برابر نمازهای واجب روزانه، با وی مصافحه کنند وآثار وبرکات معنوی چنین پاداشی هرچه باشد بی‌تردید بس بزرگ وشکوهمند است.

دوم: فزونی پاداش

حضرت امام زین العابدین علیه السلام درباره رحمت خداوند در ماه مبارک رمضان وشب عید]فطر[می‌فرمایند:

إن لله عزوجل فی کل لیلهٔ من شهر رمضان عند الإفطار سبعین ألف ألف عتیق من النار، کلٌّ قد استوجب النار، فإذا کان آخر لیلهٔ فی شهر رمضان أعتق فیها ما أعتق فی جمیعه()؛ خدای عزوجل در هر یک از شب‌های ماه رمضان، به هنگام افطار هفتاد هزار هزار (هفتاد میلیون) تَن را از زندان آزاد می‌کند که همگی مستوجب آتش]دوزخ[هستند وچون شب آخر ماه در رسد، به تعداد تمام کسانی را که در طول ماه آزاد نموده،]در آن شب[آزاد می‌کند.

روایتی که از امام رضا علیه السلام درباره برکت غدیر نقل شده، نشان از عظمت وارجمندی بیشتر روز عید غدیر دارد. آن حضرت می‌فرماید:

...ویُعتَقُ فی یوم الغدیر من النار ضِعف ما اُعتِق فی شهر رمضان ولیلهٔ القدر ولیلهٔ الفطر()؛ ودر روز غدیر دو برابر آنچه در ماه رمضان وشب قدر وشب عید فطر از دوزخ آزاد شده‌اند،]از کیفر وآتش جهنم[آزاد می‌شوند.

دیگر اعمال نیک نیز در این روز پاداشی بسیار دارد. شیخ طوسی از امام رضا علیه السلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایتی در این زمینه نقل کرده است که فرمود:

الدرهم فیه أی فی عید الغدیر بألف ألف درهم()؛ یک درهم]صدقه دادن[در روز غدیر، با هزار هزار درهم]صدقه در غیر غدیر[برابر است.

روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل شده که فرمودند:

الدّال علی الخیر کفاعله()؛ راهنمای به کار نیک]در پاداش [همانند کسی است که آن را انجام داده باشد.

با کنارهم قرار دادن دو روایت پیشین به این نتیجه خواهیم رسید که اگر انسان نتواند در روز غدیر صدقه بدهد، اما دیگران را به دادن صدقه تشویق کند یا به گونه‌ای سبب شود دیگری صدقه بدهد، پاداشی همسنگ پاداش صدقه دهنده دارد. بدیهی است که دادن پاداشی چنین بزرگ، از کرم خدای بزرگ نمی‌کاهد، زیرا:

...لا تزیده کثرهٔ العطاء إلّا جوداً وکرماً ()؛ ... عطای فراوان]نه تنها از داشته‌های او نمی‌کاهد که[بخشش وکرم حضرتش را فزونی

می‌بخشد.

شایان توجه است که تمام روایات پیش گفته درباره غدیر وپاداش بزرگ الهی در این روز بر انجام عملی ویژه تأکید دارد، مگر روایت «معرفت غدیر» که پاداش سترگی که برای آن لحاظ شده، تنها وتنها به پاس معرفت حقیقی عظمت وبرتری غدیر داده می‌شود. البته درک عمق این روایت کار آسانی نیست ولذا باید عالمان وصاحبان فضیلت در این موضوع کَنْدوکاو کنند ودستاوردهای خود را در اختیار جویندگان معارف اهل بیت ?بگذارند تا زمینه شناخت ژرف این روایت را به دست آورند.

روزه عید غدیر

بر کسی پوشیده نیست که روزه در دو عید فطر وقربان حرام وروزه روز جمعه به عنوان سومین عید مسلمانان مستحب است ودر روزهایی نیز، روزه، مکروه است، مانند روز عاشورا()، اما در مورد روزه روز عید غدیر مطلبی وارد شده که ظاهراً درباره روزهای دیگر نیامده است وآن این که:

وذلک یوم صیام وقیام وإطعام الطعام()؛ وآن روز (غدیر) روزِ روزه داشتن ونمازگزاردن واطعام است.

بررسی فقهی

بر اساس این روایت، روزه داشتن در روز عید غدیر ونیز میهمانی دادن هردو مستحب است. ولی چنان که می‌دانیم مکروه است میزبان روزه باشد. از این‌رو مستحب بودن روزه داشتن واطعام در عید غدیر با این مکروه قطعی در تعارض است. از دیگر سو مستحب است میهمانان در این روز روزه داشته باشند که در این صورت نیز میان اجابت دعوت مؤمن برای صرف طعام وروزه بودن، تزاحم وجود دارد، (مگر این‌که بگوییم در صورت دعوت شدن از سوی مؤمنی، شکستن روزه کاری بدون اشکال وپسندیده است).

وانگهی نمی‌توان مسأله را این گونه حل کرد که انسان در روز عید غدیر روزه بگیرد وبه هنگام افطار وسر رسیدن شب اطعام کند، چه این‌که «یوم» دو اطلاق دارد: یکی به معنای ۲۴ ساعت است یا بیشتر از آن، مانند روز اول ماه مبارک رمضان که با دیده شدن هلال ماه، آغاز می‌شود یا در مورد دیه قتل در ابتدای ماه رجب که از آغاز شب (مغرب) روز قبل افزایش می‌یابد.

اطلاق دوم تنها به معنای روز است، مانند روزه عید غدیر. بنابراین روز عید غدیر از طلوع فجر تا غروب خورشید است واطلاق این روز بر قبل از طلوع فجر وپس از غروب خورشید خلاف ظاهر است. حال اگر کسی بگوید: حل این تعارض بدین صورت است که انسان روزه بگیرد وکسی را بگمارد تا به نیابت وبا هزینه او اطعام کند. پاسخ این است که چنین کاری خارج از موضوع است، زیرا سخن در این است که شخص روزه دار، خود به امر اطعام بپردازد.

از نظر ما، مسأله، به باب تزاحم بر می‌گردد، بدین معنا که روزه عید غدیر واطعام توسط روزه دار، دو فضیلت جمع نشدنی است وانسان مکلف می‌بایست یکی از دو مورد را برگزیند. اما بحث در مورد این‌که کدام یک، برتر ومهم‌تر است، بحث دیگری است که در این مجال نمی‌گنجد وفرصتی دیگر می‌طلبد.

فصل دوّم: شاخصه‌های مکتب غدیر

فصل دوّم: شاخصه‌های مکتب غدیر

برپا داشتن احکام خدا

عدل وانصاف

مهرورزی وانسانیّت

تقویت ارکان آزادی

تعامل با مخالفان

برپا داشتن احکام خدا

غـدیر تبلور منش وروش امیرالمؤمنین علیه السـلام است؛ روشـی که هیـچ اختلاـف وتعارضـی بـا روش رسول خـدا نـدارد وبه دیگر سخن: «اگر امیرالمؤمنین علیه السلام کنار گذاشته نمی‌شد، تنها کسی بود که تمام قرآن را به مرحله عمل در می‌آورد» ().

توجه داشته باشیم که جمله فوق مفهوم بسیار بلنـد وژرفی دارد که بایـد در آن تأمـل کرد زیرا مردم معمولا به بخش‌هایی از قرآن عمل می‌کنند، اما تمام آنان ستوده نیستند، چه این‌که خداوند یهود را از آن جهت مورد نکوهش وتوبیخ قرار داد که می‌گفتند:

...نُؤْمِنُ بِبَعْض وَنَکْفُرُ بِبَعْض ()؛ ... به بعضی ایمان داریم وبعضی را انکار می‌کنیم.

آنچه مهم است، این‌که انسان به تمام قرآن عمل کند وبه تمام آنچه در قرآن آمده است ایمان داشته باشد.

ما در اطراف خود ودر زندگی روزمره می‌بینیم که بسیاری از کارهای مردم با قرآن کریم مطابقت دارد، مثلا در قرآن آمده است:

...أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ ()؛ ... خدا داد وستد را حلال گردانیده است.

مردم همگی داد وستد می‌کنند ودر اجاره، ازدواج، طلاق وجز آن نیز تابع حکم قرآن هسـتند، اما نکته مهم در این جاست که پس از پیـامبر صـلی الله علیه و اله عملی کردن تمـام احکـام قرآن، تنهـا از امیرالمـؤمنین علیه السـلام برمی‌آمـد ودر صورتی که حضـرت متصدی عملی کردن تمام قرآن می‌شد، این سخن خداوند تحقق می‌یافت که فرمود:

...لأَکَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم ()؛ ... قطعـاً از بالای سـرشان]برکات آسـمانی[واز زیر پاهای‌شان]برکات زمینی [برخوردار می‌شدند.

در مقام مقایسه ومقارنه میان کسـی که برخی از احکام خـدا را عملی می‌کنـد وآن که تمام آن را موبه مو وبـدون هیـچ کم وکاستی عملی می‌کنـد، می‌گوییم: فرد نخست، هماننـد کسـی است که برخی انـدام‌ها را دارد واز پـاره‌ای دیگر محروم است. به عنوان مثال کبـدی ناتوان ومعلولی دارد یا این‌که یک ریه دارد. روشن است چنین کسـی می‌توانـد با تمام بیماری‌ها ومعلولیت‌های فوق زندگی کند، اما به طور قطع زندگی چنین فردی، هرگز با زندگی یک انسان سالم وتندرست قابل مقایسه نیست.

حال ببینید در صدر اسـلام چه حادثه‌ای رخ داد وچه کسـی مقام امیرالمؤمنین علیه السـلام را که بایسته او بود غصب کرد؟ وبه جای شیـوه‌ای که می‌بـایست بـا شیـوه رسـول خـدا صـلی الله علیه و اله همسو باشـد، چه شـیوه‌ای را به کـار بست وسیره او چگونه بود()؟ وآن‌گاه داوری کنیم.

اگر به امیرالمـؤمنین علیه السـلام فرصت داده می‌شـد تـا پس از پیـامبر صـلی الله علیه و اله وبـدون فوت وقت، حکومت را در دسـت بگیرد، به یقین مردم به بهترین شکل از نعمت‌های مادی ومعنوی برخوردار می‌شدند.

دردنـاک‌تر این‌که پس از یک دوره ۲۵ ساله خانه‌نشـینی وهنگام قرار گرفتن امیرالمؤمنین علیه السـلام در منصب خلافت ظاهری که کمتر از پنج سال به طول انجامید جماعت بدخواه ودنیاطلب وحق‌ستیز، امام را به حال خود وانگذاشـتند، بلکه سه جنگ بزرگ علیه حضرتش راه انداختند؛ جنگ‌های جمل، صفین ونهروان.

امـا بـا وجود تمـام این مشـکلات وبـا توجه به مـدت کوتاه حکومت آن حضـرت، تاریـخ چونان آینه‌ای، منش وروش حکومتی آن حضرت را منعکس کرده، نشان می‌دهد که تا به امروز هرگز جامعه وملتی در جهان چنان حکومتی را به خود ندیده است.

آنچه در بخش‌های بعدی خواهیم خواند، تنها قطره‌ای از دریای بی‌کران غدیر وعظمت علی علیه السلام است:

عدل وانصاف

عناصر تشکیل دهنده فرهنگ ومکتب غدیر چنان گسترده وژرف است که هیچ کس را یارای شناخت تمام آن نیست واگر انسان بخواهد، تنها می‌تواند پرتویی از فروغ جهان شمول غدیر برگیرد وبه همین مقدار، مکتب غدیر را بشناسد. یکی از آموزه‌های مکتب غدیر در سخن کوتاه، اما شیوای امیرالمؤمنین علیه السلام تبلور یافته است، آن‌جا که فرمود:

...والله لو اُعطیتُ الأقالیم السبعة بما تحت أفلاکها علی أن أعصیَ الله فی نملة أسلبها جُلبَ شعیرة ما فعلته ()؛ ... به خدا سوگند، اگر همه هفت اقلیم عالم، وهرچه در زیر آسمان است به من دهند تا خدا را با ربودن پوست جوی از دهان مورچه‌ای معصیت کنم، نپذیرم.

نکته بسیار مهم ودر خور توجه در این عبارت این است که امیرالمؤمنین علیه السلام برای بیان مقصود خود، واژه «لو» به کار برده است. این واژه از حروف شرط وبه معنای «اگر» است، اما با این تفاوت که واژه «اگر» در زبان فارسی، معنایی اعم از «لو» دارد ودر موارد امکان تحقق شرط ونیز در موارد عدم تحقق آن به یکسان استفاده می‌شود، ولی «لو» در زبان عربی در موارد عدم تحقق شرط به کار می‌رود، چنان که خداوند می‌فرماید:

لَوْ کَانَ فِیهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا()؛ اگر در آن‌ها (زمین وآسمان) جز خدا، خدایانی]دیگر[وجود داشت، قطعاً]زمین وآسمان [تباه می‌شد.

لذا چون آسمان وزمین همچنان پابرجاست، روشن می‌شود که جز «الله» خدایی وجود ندارد و «لو» در صدر آیه بر عدم تحقق شرط دلالت دارد.

بنابراین، معنای «لو» در عبارت «والله لو اُعطیت » ... این است که نافرمانی وعصیان من در درگاه خدا، به همین اندازه که پوست جوی را از مورچه‌ای بربایم وبدین طریق بر وی ستم کنم اگرچه در مقابل به دست آوردن هفت اقلیم باشد ممکن نخواهد بود. به دیگر سخن حضرت می‌فرماید که حاضر نیست با ربودن آذوقه مورچه‌ای، گیتی را با هرچه در آن است به دست آورد واین معنا حاصل از حرف شرط «لو» است.

دیگر نکته در خور اهمیت در سخن امیرالمؤمنین علیه السلام عبارت «جلب شعیر» (پوست نازکی که دانه جو را در میان دارد) است، چه این‌که اگر بی‌ارزش‌تر از آن یافت می‌شد، به یقین حضرتش از آن نام می‌برد.

بدین‌ترتیب امیرالمؤمنین علیه السلام در امر حکومت داری، حجت را بر تمام حاکمان تمام کرده، مسئولیت سنگین فرمانروایی را بی‌پرده به آنان یادآوری می‌کند، به ویژه آن دسته از حاکمان که برای دست‌یابی به یک وجب زمین، مشتی زر یا رسیدن به مقامی با انگیزه‌های دنیایی، دست به نابودی زده، هزاران انسان بی‌گناه را به کام مرگ می‌فرستند.

راستی اگر در مکتب غدیر ربودن پوست جوی از دهان مورچه‌ای گناه باشد، کشتن افراد بی‌گناه به صرف گمان وشبهه چه وضعیتی دارد؟ تاریخ از این قبیل برخوردها فراوان به خود دیده است که از سوی حاکمان اموی، عباسی وجز آنان صورت گرفت است ودر واقع با مکتب غدیر در تقابل است.

به گواهی تاریخ منطق اموی وعباسی بسان پیشینیان خود، افراد را تنها به اتهام دوستی امیرالمؤمنین کیفر می‌کرد ومخالفان فکری خود را به اندک گمان وشبهه‌ای وبه بهانه‌های واهی مورد شکنجه قرار می‌داد وصدای مخالفان خود را در گلو خفه می‌کرد.

به عنوان مثال، ابوبکر، سپاهی به فرماندهی خالد بن ولید برای سرکوب مخالفان خود گسیل داشت. خالد نیز مأموریت خود را در کمال بی‌رحمی ودرنده خویی به انجام رساند ودر سلسله جنگ‌هایی که «جنگ‌های ردّه» نامیده می‌شد، خون عده‌ای از مسلمانان را ریخت. شایان توجه است که قریب به اتفاق کسانی‌که در این جنگ‌ها به دست خالد وسپاه او کشته شدند، از مسلمانان بی‌گناه بودند والبته موضوع «ارتداد» بهانه‌ای بیش نبود().

خالد در این مأموریت، روشی در پیش گرفت که صددرصد با سیره رسول خدا صلی الله علیه و اله وآموزه‌های اسلام مغایر بود.

خالـد در جنگ‌های]به اصـطلاح[ردّه، مسـلمانان را از فراز بلندی به زیر پرتاب می‌کرد، آنان را زنده زنده می‌سوزانده، مُثله می‌کرد، در چاه می‌افکند وبا محارم آنان همبستر می‌شد که یکی از موارد یاد شده، تجاوز او با همسر «مالك بن نویره» بود().

خالـد در حـالی این گونه وحشیانه وبی‌رحمانه با مسلمانان رفتار می‌کرد که رسول خـدا صـلی الله علیه و اله از مُثله کردن، حتی در مورد سـگ هـار، بـاز می‌داشت وامیرالمؤمنین علیه السـلام هماره کسان خود را از مُثله کردن قاتل خود (ابن ملجم) زنهار می‌داد وبه آنان می‌فرمود که از پیامبر خدا شنیدم فرمود:

إیاکم والمثلهٔ ولو بالکلب العقور()؛ از مُثله کردن بپرهیزید هرچند در مورد سگ هار باشد.

تقسیم عادلانه

امیرالمؤمنین علیه السـلام در تقسیم اموال جزیه وخراج که به بیت المال می‌رسید از رسول خدا صلی الله علیه و اله پیروی می‌کرد وبه محض فراهم آمـدن مـالی در بیت المـال، آن را به نسـبت‌های مسـاوی میـان مسـلمانان تقسـیم کرده() واز انبـاشت امـوال خودداری می‌نمود. در مقابل، عُمر، به گونه دیگری رفتار می‌کرد. او عایـدات بیت المال را به مدت یک سال می‌انباشت، سـپس آن را تقسـیم می‌کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این‌باره می‌فرماید:

کـان خلیلی رسول الله صـلی الله علیه و اله لایـحبس شـیئاً لغـد، وکـان ابوبکر یفعل، وقـد رأی عمر فی ذلك أن دوّن الـدواوین وأخَّر المال من سـنهٔ إلی سنهٔ ()؛ ... دوستم رسول خدا صلی الله علیه و اله چیزی از بیت المال را برای فردا نگاه نمی‌داشت (هرچه در بیت المال بود تا شب به صاحبان آن می‌رسانـد) وابوبکر نیز چنین می‌کرد، اما عمر]برای بیت المال [دیوانی پدید آورد واموال بیت المال را تا یک سال نگاه می‌داشت...

از نظر امیرالمؤمنین علیه السـلام موجودی بیت المـال از آنِ تمـام افراد امت بود، نه ملـك حاكم واز همین‌رو می‌بایست بـدون تأخیر وفوت وقت آن را به مسـلمانان برساند. به یقین، جهان امروز با تمام پیشـرفت‌های موجود، هنوز نتوانسته است به این مرتبه از عدالت ورعـایت حقوق مردم دست یابـد، امـا پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و اله چنین برنامه‌ای را وضع وتنفیـذ نمود، سـپس امیرالمؤمنین علیه السلام آن را اجرا کرد ودر تقسیم عادلانه عایدات بیت المال ورساندن آن به مسلمانان لحظه‌ای درنگ ننمود.

همچنین صدقات وزکوات که از آنِ خداوند است وبه تهی دسـتان، بی‌نوایان، در راه ماندگان وجز آنان تعلق دارد واز همین‌رو باید به مصرف آنان برسد، چه این‌که خدای متعال آن را برای نیازمندان مقرر داشته، آن‌جا که می‌فرماید:

إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسَکِینِ ()؛ ... صدقات، تنها از آنِ تهی‌دستان وبی نوایان و ... است.

همچنین امیرالمؤمنین علیه السـلام به هنگام تقسیم غنیمت‌ها عدالت را رعایت می‌نمود. به عنوان مثال اگر به هر فرد سه دینار می‌داد، خود که رئیس دولت بود سه دینار بر می‌داشت وبه غلام خود قنبر نیز سه دینار می‌داد.

آنچه بیان شـد، قطره‌ای از اقیانوس بی‌کران غـدیر وتعبیری کوتاه از آموزه «اگر مردم حقیقت برتری این روز (غدیر) را می‌دانسـتند» است.

از دیگر سو اگر نگـاهی به سـیره «غـدیر ستیزان» بیفکنیم، تضـاد وتقابل روش حکومتی آنان با شـیوه پیامبر اکرم صـلی الله علیه و اله وامیرالمؤمنین علیه السـلام کاملا بر ما آشـکار خواهد شد وبه اوج چپاولگری ودست‌اندازی آنان به بیت المال مسـلمانان پی خواهیم برد. تاریخ‌نگاران آورده‌اند:

هنگامی‌که خمس درآمد آفریقا که یك میلیون دینار بود برای عثمان بن عفان آورده شد، تمام آن را به مروان بن حکم داد وچیزی از آن را به دیگر مسـلمانان نـداد. صـحابی ارجمند، ابوذر نسبت به این کارِ عثمان به او اعتراض کرد واو را مورد نکوهش قرار داد.

همین امر سبب شد تا عثمان او را به «ربذه» تبعید کند وابوذر در آن‌جا با غربت وگرسنگی روزگار سر کرد وسرانجام مظلومانه وغریب، به شهادت رسید.

عماربن یاسر دیگر صحابی والامقام وبزرگوار نیز به دلیل اعتراض به سیاست امویان، گرفتار ضربات تازیانه آنان شد ودر اثر آن ضربات، در بستر بیماری افتاد.

چند نمونه پیش گفته، وجه تمایز میان فرهنگ غدیر وشیوه دیگر مدعیان، در فرمانروایی است. در حقیقت، اسلام بسان چشمه زلالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله آن را پدید آورد وآبی گوارا از آن روان ساخت، اما دیگران با مصادره آن، به زهر نفاق وتفرقه افکنی واختلاف خویش، آلوده‌اش کردند.

آن گاه که امیرالمؤمنین علیه السلام زمام حکومت را در دست گرفت، سخت کوشید تا چشمه جوشان سعادت را که از پیامبر صلی الله علیه و اله بر جای مانده بود، از سموم نفاق واختلاف وبدخواهی وکینه توزی بپالاید تا برای نوشندگان آن گوارا گردد.

در واقع بخشی از خطبه حضرت زهرا علیها السلام در جمع زنان مدینه به همین امر اشاره دارد، آن‌جا که فرمود:

...ویحهم، أنّی زحزحوها عن رواسی الرسالهٔ ... ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبیطاً ()؛ ... وای بر آنان،]منصب امامت را[از جایگاه ولنگرگاه رسالت، به کدامین سو بردند! سپس پیمانه را از خون تازه پر کردند.

آری، چنین است. آنان مسیر را منحرف کردند وتمام آنچه تاریخ اسلامی با آن دست به گریبان بوده ومحنت‌ها وتنگناهایی که امروزه شاهد آنیم، پیامد فتنه بزرگی است که پس از ارتحال پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله چهره نمود.

مهرورزی وانسانیّت

شناخت وتأمل در جنبه انسانی شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام وفرزندان معصوم او که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله]وبه فرمان خداوند[به خلافت حضرتش منصوب شدند، حقیقتی دیگر از فرهنگ غدیر را برای ما روشن می‌کند؛ همان بزرگانی که تجلی گاه رحمت خداوند بر خلق بودند واسمای حسنی وصفات والای الهی به تمام معنا در آنان تبلور یافته بود().

در این بخش به مواردی از فرهنگ انسانی غدیر می‌پردازیم.

روح ایثار

در باب ایثار امیرالمؤمنین علیه السلام ومهرورزی حضرتش نسبت به مردم، بسیار گفته‌اند ونوشته‌اند ونقل کرده‌اند.

از جمله مطالب تاریخی که درباره ایثار آن حضرت نقل شده این است که ایشان سه روز پیاپی غذای خویش را به یتیم واسیر وبینوا بخشید وخود وحضرت زهرا علیها السلام وامام حسن وامام حسین علیهما السلام گرسنه ماندند. سیوطی، فخر رازی، قرطبی، آلوسی، واحدی، حسکانی، زمخشری وجز آنان ذیل تفسیر آیه‌های ۵ ۹ سوره انسان (هل اتی) از ابن عباس نقل کرده‌اند که:

حسن وحسین علیهما السلام بیمار شدند. پیامبر صلی الله علیه و اله به همراه جمعی از مردم به عیادت آن دو رفتند. همراهان پیامبر صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام گفتند: خوب است برای]رفع بیماری[فرزندانت نذر کنی!

علی، فاطمه وفضه، خادمه آنان نذر کردند که اگر حسن وحسین از این بیماری شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. حسن وحسین شفا یافتند، اما آذوقه‌ای در خانه نبود تا غذای افطار فراهم کنند. از این‌رو علی از شمعون یهودی سه صاع (مَنْ) جو به قرض گرفت وآن را به خانه برد. فاطمه یک صاع جو را آرد کرد وپنج قرص (برای هر نفر یک قرص) نان پخت وآن را بر خوان افطار نهاد. چون دست به سوی نان بردند تا افطار کنند، سائلی بر درب خانه بانگ بر آورد: ای خاندان محمد، من مسکینی از مساکین مسلمین هستم، مرا خوراک دهید، خدای‌تان از خوراک‌های بهشت به شما بدهد!

آنان ایثار کرده، سائل را بر خویش مقدم داشته، افطار خود را به او دادند وبا آب افطار کردند وبدون حتی لقمه نانی روز دیگر را با

روزه آغاز کردند.

به هنگام افطار]بسان روز قبل با پنج قرص نان[سفره گستراندند وچون خواستند افطار کنند، بانگ یتیمی را بر درب خانه شنیدند که چیزی می‌خواست وآنان افطار خود را به وی دادند. شب سوم نیز به همین منوال، اسیری از آنان درخواست غذا کرد وآنان آنچه در سفره داشتند، به وی دادند.

روز بعد، علی دست حسن وحسین را گرفته نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله رفتند. چون پیامبر آنان را بسان جوجه، لرزان دید، فرمود: دیدن شما در این حالت مرا سخت می‌آزارد.

آن گاه حضرتش برخاست وبه همراه آنان به خانه‌شان رفت. در آن‌جا فاطمه را دید که در محراب]به عبادت مشغول[است واز شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده وچشمانش به گودی نشسته است. این صحنه نیز بر آزردگی حضرتش افزود. در همان حال جبرئیل بر حضرتش فرود آمد و]سوره هل أتی را برای او آورد[گفت: ای محمد، این]سوره[را بگیر. خداوند تو را به]داشتن این[خاندان دل شاد گرداند. آن گاه سوره هل أتی را برای آن حضرت خواند که به نذر آنان واطعام مسکین، یتیم واسیر اشاره داشت، آن‌جا که می‌فرماید:

إِنَّ الأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا()؛ همانا نیکان از جامی می‌نوشند که آمیزه‌ای از کافور دارد. چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و]به دلخواه خویش [جاریش می کنند.]همان بندگانی که[به نذر خود وفا می کردند، واز روزی که گزند آن فرا گیرنده است می‌ترسیدند. وبه]پاس [دوستی]خدا[، بینوا ویتیم واسیر را خوراک می‌دادند.]ومی گفتند: [ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم وپاداش وسپاسی از شما نمی‌خواهیم().

اجماع مفسران ومحدثان شیعی بر آن است که آیات فوق درباره علی، فاطمه، حسن وحسین ?نازل شده وشأن نزول آن، سه روز روزه گرفتن ودادن افطار خود به مسکین، یتیم واسیر بوده است.

اهل سنت نیز آن را به طور متواتر وبا همین‌شان نزول نقل کرده‌اند().

رفتار انسانی با اسیر

امیرالمؤمنین علیه السلام آخرین ساعت‌های عمر خود را در بستر شهادت سپری می‌کرد، اما از قاتل خود غافل نبود واز همین‌رو به فرزندان سفارش می‌کرد که از خوراک ومحل نگاهداری وپوشاک او کم نگذارند، فراتر از این، از آنان می‌خواست از ابن ملجم بگذرند. حضرتش در این‌باره فرمود:

إن أعف فالعفو لی قربهٔ ولکم حسنهٔ فاعفوا ()؛ ... اگر از او در گذرم]این [گذشت مایه قرب من]به خداوند[وبرای شما حسنه است، پس عفو کنید.

آن گاه حضرتش از آنان خواست تا با وی رفتار نیکو داشته باشند وفرمود:

أطیبوا طعامه وألینوا فراشه، فإن أعش فأنا ولیُّ دمی، فإمّا عفوت وإمّا اقتصصت، وإن أمُت فألحقوه بی، ولا تعتدوا إن الله لایحب المعتدین()؛ خوراکش را گوارا وبسترش را نرم گردانید، پس اگر زنده بمانم خود خونخواه خویشم، می‌گذرم یا قصاص می‌کنم واگر به سرای باقی شتافتم او را به من ملحق کنید (بکشید) ولی از حد نگذرانید که خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

در روایت دیگر آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان خود فرمود:

أطعموه من طعامی واسقوه من شرابی، فإن عشت فأنا أولی بحقی، وإن مِتُّ فاضربوه ضربهٔ ولا تزیدوه علیها()؛ از آنچه می‌خورم ومی‌نوشم به او بخورانید وبنوشانید، پس اگر زنده بمانم، خود به حق خویش سزاوارترم واگر مُردم، او را یک ضربه]شمشیر[بزنید وچیزی بر آن نیفزایید.

پرهیز از ثروت‌اندوزی

چنان که تاریخ نگاران روایت کرده‌اند، پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن مجتبی علیه السلام در میان مردم خطبه خواند وضمن آن فرمود:

لقد فارقكم أمس رجل ما سبقه الاولون، ولا يدركه الآخرون في حلم ولا علم، وماترك من صفراءَ ولا بيضاءً، ولا ديناراً ولا درهماً ولاـ عبداً ولاـ أمةً، إلاـ سبعمائة درهم فَضُلت من عطائه أراد أن يبتاع بها خادماً لأهله()؛]ای مردم[دیروز مردی از میان شما رخت بربست]وبه سرای دیگر شتافت[که در بردباری ودانش، پیشینیان بر او سبقت نگرفتند وآیندگان بدو نخواهند رسید. او هیچ زرد (طلاـ) وسفیدی (نقره) ودینار ودرهمی وبرده وکنیزی برجای ننهاد. تنها چیزی که از او برجای ماند، هفت صد درهم باقی مانده سهم او از بیت المال بود که می‌خواست با آن خادمی برای خانواده‌اش بخرد.

در مقابل زهد امیرالمؤمنین علیه السلام، عثمان‌بن عفّان وثروت‌اندوزی او خودنمایی می‌کند. پس از کشته شدن وی، یکصد وپنجاه هزار دینار ویک میلیون درهم وشتران واسبان فراوانی از او بر جای ماند وارزش املاـک باقی مانده از عثمان در منطقه «وادی القری»، «حُنین» وغیر آن، دویست هزار دینار بود().

روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی به سرای دیگر شتافت که وام دار دیگران بود وفرزندش بدهی او را پرداخت کرد(). نیز به گواهی تاریخ، امام علیه السلام هرگاه از حفر چاهی فارغ می‌شد یا زمینی را آباد می‌کرد، بلافاصله آن را وقف می‌نمود.

آنچه بیان شد نشان می‌دهد که حضرتش چیزی از مال دنیا

برجای ننهاد.

ساده زیستی

چنانچه در صدد مقارنه میان منش امیرالمؤمنین علیه السلام ومنش تمام حاکمان طول تاریخ جز پیامبران وپیروان آنان برآییم، تفاوتی به فاصله زمین تا آسمان در منش آنان خواهیم یافت وعظمت وشکوهمندی امیرالمؤمنین علیه السلام واهداف غدیر برای ما آشکار خواهد شد. در این معنا، حضرتش را از زبان خودش]که فارغ از هرگونه گزافه گویی است [بشناسیم. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

...ألا وإن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه ومن طعمه بقرصيه ()؛]... ای مردم[آگاه باشید که امام شما از دنیای خود به دو جامه واز خوراک آن به دو قرص نان بسنده کرده است.

می‌گویند در بعضی از کشورها، رئیس دولت را پیش از به دست گرفتن زمام قدرت وپس از پایان خدمت وزن می‌کنند تا در آخر کار مشخص شود که افزایش وزن]ناشی از برخورداری از امکانات مالی دولت[داشته یا نه، اما نمی‌توان مسئولی را یافت که با کوله بار بدهی از دنیا برود.

اما چرا امام علیه السلام مقروض از دنیا رفت؟ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام خود فرموده، در روزگار خلافت ظاهری‌اش خوراکی جز نانِ خشک جوین که به آسانی شکسته نمی‌شد وشیر ترشیده‌ای که بوی ترشیدگی آن استشمام می‌شد نداشت، پس به یقین آنچه قرض بر عهده داشت، برای مصارف شخصی‌اش نبوده، بلکه وام می‌ستاند تا به مسلمانان خدمت کرده، امور معیشتی مسلمانان نیازمند را سامان دهد. چنین سیره حکومتی بدین معناست که حاکمان مسلمان باید در خدمت به مسلمانان بکوشند ونیازمندی‌های آنان، به ویژه یتیمان، بیوه زنان، بی‌نوایان وتهی دستان را برطرف نمایند، اگرچه چنین کاری با قرض گرفتن ممکن باشد.

بنابراین بزرگداشتن غدیر در واقع بزرگداشت این ارزش‌ها وفضیلت‌ها ومحور قرار دادن آموزه‌های اصیل آن است واحیای غدیر،

احیای این ارزش‌هاست که سخت کوشی حاکم اسلامی برای فراهم کردن وسایل رفاه مردم است، اگرچه با قرض گرفتن وراهکارهایی مشابه آن باشد.

همدردی با مردم

امیرالمؤمنین علیه السلام در این‌باره می‌فرماید:

إن الله فرض علی أئمة العدل أن یقدروا أنفسهم بضعفة الناس()؛ خدای متعال بر پیشوایان عدل واجب گردانیده است تا خود را با ناتوان‌ترین مردم همسنگ کنند.

سیره نویسان آورده‌اند: هنگامی که آیه:

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَب لِّكُلِّ بَاب مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ()؛ وقطعاً وعده گاه همه آنان دوزخ است.]دوزخی [که برای آن هفت در است وازهر دری بخشی معین از آن]وارد می‌شوند[.

بر پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد، حضرتش سخت گریست وصحابه همراه او گریستند، ولی نمی‌دانستند جبرئیل چه چیزی را برای پیامبر صلی الله علیه و اله آورده وکسی را نیز یارای سخن گفتن با آن حضرت نبود. از طرفی صحابه می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و اله با دیدن فاطمه علیها السلام شادمان می‌شود. لذا برای شاد نمودن پیامبر یکی از اصحاب (سلمان فارسی) به درب خانه فاطمه علیها السلام رفت واو را دید که جو آسیاب می‌کرد ومی‌خواند:

وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وأَبْقَى()؛ وآنچه نزد خداست بهتر وپایدارتر است.

مرد صحابی به حضرت فاطمه علیها السلام سلام کرد وماجرای گریستن رسول خدا را برای او باز گفت. حضرت فاطمه علیها السلام برخاست وخود را با پشمینه‌ای ژنده که دوازده جای آن با رشته‌های باریک برگ خرما وصله شده بود پوشاند واز خانه برون شد. سلمان فارسی با دیدن پشمینه وصله دار حضرت فاطمه علیها السلام گریست وموبه کنان گفت: دردا که دختران قیصر (امپراتور روم) وکسری (پادشاه ایران) پرنیان بر تن می‌کنند، اما دختر محمد صلی الله علیه و اله پشمینه‌ای ژنده با دوازده وصله بر تن دارد!

حضرت فاطمه علیها السلام بر پیامبر صلی الله علیه و اله وارد شد]وسلام داد[وگفت: ای رسول خدا، سلمان از پشمینه‌ای که بر تن دارم شگفت زده شده است. به آن کسی (خدایی) که تو را به حق برانگیخت، پنج سال است که من وعلی تنها یک پوست گوسفند در خانه داریم که روزها علف بر آن نهاده، شترمان را سیر می‌کنیم وچون شب فرا می‌رسد آن را بستر خویش می‌سازیم ومتکایی داریم که از لیف نخل خرما پر شده است.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود:

یا سلمان، إن ابنتی لفی الخیل السوابق ()؛ ... ای سلمان، به یقین دخترم در شمار پیشتازان]در این راه[است.

آری، حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام ردایی با دوازده وصله برتن می‌کرد واین مطلب را می‌توان در یک جمله نوشت، اما بی‌تردید یک دنیا معنا ومضمون دارد. به یقین چنین زهدی را حتی در زاهدترین افراد نمی‌توان یافت وتاریخ سراغ ندارد که دختر فرمانروا یا پادشاهی جامه‌ای وصله دار بر تن کرده باشد.

شایان توجه است که حضرت فاطمه علیها السلام حتی از جهت امور دنیایی، جایگاه والایی داشت، چه این‌که پدرش عالی‌ترین منصب حکومتی در سرزمین خود داشت وهمسرش وزیر بود، اما وی خدادوست وفرمانبردار حضرتش بود.

به راستی آیا می‌توان در طبقه فقیر جامعه، زنی را یافت که چادر یا ردایی با چنین اوصافی بپوشد؟

قطعاً چنین کسی پیدا نخواهیم کرد واگر هم باشند تعدادشان بسیار اندک است ودر عین حال دوست می‌دارند تن پوش، ردا یا چادری نو داشته باشند، اما بدان دسترسی پیدا نمی‌کنند. حضرت فاطمه علیها السلام این گونه نبود ودر حالی که می‌توانست ردایی نو تهیه کند، چنان نکرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام زندگی خود، خشتی بر خشت ننهاد ودر کاخی سکونت نکرد، بلکه تمام ناهمواری‌ها وسختی‌ها را به جان خرید تا مبادا نیازمند وبی‌نوایی در دورترین نقطه تحت فرمانروایی‌اش، از پا در آمده فقر باشد ونتواند وعده‌ای غذا برای رفع گرسنگی وتجدید نیرو به دست آورد. حضرتش در این‌باره فرموده است:

...ولعل بالحجاز أو الیمامهٔ من لا طمع له فی القرص، ولا عهد له بالشبع ()؛ ... شاید در حجاز یا یمامه بی‌نوایی باشد که به یافتن قرص نانی امید ندارد وهرگز مزه سیری را نچشیده باشد.

می‌بینیم امیرالمؤمنین علیه السلام با احتمال وجود گرسنگانی در مناطق دور دست فرمانروایی‌اش، شب را با شکم سیر نمی‌خفت وخود را از حد متوسط خوراک، پوشاک، مسکن ودیگر نیازمندی‌های زندگی محروم می‌کرد. به همین جهت، حتی دشمنانی که تمام فضایل او را انکار می‌کردند، هیچ بهانه‌ای برای نکوهش او نداشتند().

این شیوه حکومت، چگونه حکومت کردن را پیش روی حاکمان وفرمانروان قرار داده، حاکمان اسلامی را با مسئولیت‌شان در قبال گرفتاری‌ها ودغدغه‌های مردم تحت حاکمیت آنان، آشنا کرده، از آنان می‌خواهد، دامنه عدالت را بگسترانند، با مردمِ دردمند همدردی کنند وبکوشند رفاه وزندگی شرافتمندانه برای آنان فراهم آورند.

وانگهی صرف احتمال وجود گرسنگانی در دورترین نقطه دولت اسلامی از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام مسئولیتی بس بزرگ ودارای تبعات است واز همین‌رو آن حضرت با چنان لحنی سخن می‌گوید که گویی می‌خواهد ضرورت همسانی در معیشت ومشارکت در سختی‌های زندگی ضعیفان جامعه را به حاکمان یادآوری کند. افراد خاندان رسالت که درود خدا بر آنان باد همواره جانب احتیاط را رعایت می‌کردند تا مبادا از همدردی عملی با مردم ضعیف ونیازمند جامعه غافل ودور بمانند.

پر واضح است که چنین سیره‌ای، شکوه وعظمت غدیر را بیش از پیش بر همگان آشکار وارزش‌ها وآموزه‌های بلند غدیر را جلوه گر می‌کند؛ ارزش‌ها وآموزه‌هایی که سعادت جامعه در قالب افراد، گروه‌ها وفرمانروایان وزیردستان را تأمین می‌کند وتوازن طبیعی را میان نیازهای مادی ومعنوی بشر پدید می‌آورد. در این‌باره آمده است:

مردی وارد کوفه شد وسراغ خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت. چون با حضرتش دیدار کرد، خانه‌اش را تهی از وسایل زندگی دید، علت آن را پرسید، حضرت در پاسخ فرمود: آن را به سرای دیگر فرستادم.

آن مرد پس از خارج شدن از خانه امیرالمؤمنین علیه السلام در جستجوی خانه دوم حضرت برآمد وهمگان به او گفتند: خانه دیگری از او سراغ نداریم.

در آن هنگام مرد غریب دریافت که منظور امام از سرای دیگر، سرای آخرت است.

تقویت ارکان آزادی

در این مبحث سخن بسیار وتاریخ، آکنده از گواه است، آن سان که اگر پژوهشگری در صدد گرد آوردن آن برآید بی‌تردید می‌تواند دائرهٔ المعارفی بنگارد. لذا به اختصار چند مورد از زبان تاریخ نقل می‌شود تا همگان بدانند اندک آزادی که امروزه در جهان وجود دارد، وامدار امیرالمؤمنین علیه السلام است، چه این‌که این موهبت الهی که بلافاصله پس از سقیفه از جامعه ربوده شد، ارکان آن به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام ودر دوره کوتاه حکومت ظاهری‌اش بنیان نهاده شد. بنابراین برخورداران از موهبت آزادی ونیز آزادی موجود در غرب وامدار امیرالمؤمنین علیه السلام هستند، با یک تفاوت وآن این‌که آزادی غربی به بیراهه رفته ودستخوش افراط وتفریط شده است، اما آزادی که امیرالمؤمنین علیه السلام در جامعه به وجود آورد، از نوع صحیح ومعتدل آن وبه دور از افراط وتفریط بود.

مطلب تاریخی زیر ما را در مقارنه میان آزادی از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام وآزادی موجود در کشورهای مدعی آزادی وپی

بردن به حقیقت امر یاری می کند.

پس از رحلت رسول گرامی اسلام، ۲۵ سال غصب حقوق وظلم وسرکوب آزادی، جامعه اسلامی را فرا گرفت، تا آن‌جا که نگارش وحتی نقل روایت ممنوع شده بود واگر کسی از این ممنوعیت سر بر می‌تافت، محکوم به تحمل ضربات تازیانه وزندان می‌شد().

در آن شرایط خفقان آلود، امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت را به دست گرفت.

کوفه آن روز مرکز حکومت حضرتش بود، که شهری بود کانون اختلاف مذهب‌ها، مشرب‌ها، سلیقه‌ها ونژادهای گوناگون.

بصره نیز چنین بود، چه این‌که برخی از طوایف در جنگ جمل به فرماندهی عایشه، طلحه وزبیر، ومارقین مانند خوارج به فرماندهی «ذوالثدیه»، وقاسطین به سرکردگی معاویه بر ضد آن حضرت شوریده بودند. با توضیحی که گذشت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام خلافت ظاهری با مردم چگونه تعاملی داشت؟ وحدود آزادی‌هایی که به آنان داد چه بود؟

به عنوان مثال، امیرالمؤمنین علیه السلام در ماه مبارک رمضانِ اولین سال حکومت خود، از خواندن نماز نافله در شب‌های ماه مبارک به صورت جماعت نهی کرد وسفارش فرمود تا این نمازها را آن‌سان که پیامبر صلی الله علیه و اله سنت نهاده بود، فرادی خوانده شود. حضرتش در نهی از این کار به گواهی افرادی از اصحاب زنده پیامبر صلی الله علیه و اله استناد کرد که آنان خود شاهد بوده‌اند حضرت ختمی مرتبت، در شب اول ماه مبارک رمضان وارد مسجد شد تا نماز نافله بگزارد ومسلمانان پشت سر حضرتش به صف ایستادند تا نافله را به جماعت بخوانند. پیامبر صلی الله علیه و اله آنان را منع نموده، یادآوری کرد که این نماز (نافله) به جماعت خوانده نمی‌شود، سپس به خانه‌اش رفت تا نماز نافله را آن‌جا بگزارد() وهمین امر، مبنای نهی امیرالمؤمنین علیه السلام از خواندن نافله به جماعت بود.

کسانی که به این بدعت خو گرفته بودند، منع امیرالمؤمنین علیه السلام را تاب نیاورده، تظاهرات به راه انداخته، با سردادن شعار «واسُنَّةُ عمراه» خواهان لغو ممنوعیت نماز نافله به جماعت شدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر نافرمانی وتظاهرات اعتراض آمیز مردم چه کرد؟ آیا با قوه قهریه با آنان برخورد نمود؟ یا فرمان بازداشت‌شان را صادر، یا کسی را تبعید نمود؟ یا حداقل آنان را به دست قضا سپرد؟ پاسخ منفی است وعلی رغم این‌که حضرتش برای کار خود دلیلی محکم ارائه کرد که حتی بدخواه‌ترین افراد، نتوانستند دلیل امام را رد کنند؛ همان‌هایی که همواره علیه آن حضرت شبهه افکنی می‌کردند. به هر حال امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ یک از واکنش‌های پیش گفته را در برخورد با معترضان به کار نبست وآنان را به حال خویش وا گذاشت تا نماز نافله را به هر صورتی که بخواهند بگزارند.

روشن است که نهی پیامبر صلی الله علیه و اله از گزاردن نافله به جماعت، در واقع نهی از عملی باطل با ظاهری حق نما نبوده، بلکه بی‌هیچ شبهه وتردیدی بطلان آن آشکار بود. وانگهی معترضان به نهی امیرالمؤمنین علیه السلام به خوبی می‌دانستند که آن حضرت امام بر حق() وحاکمی صاحب نفوذ بود که مجاز بود ولایت خود را اعمال کرده، آنچه در تحکیم حکومتش کارآمد باشد به کار بندد، چنان که پیش از او نیز چنین می‌شد. با تمام این احوال، امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

به آنان بگو:]آن گونه که می‌خواهند[نماز]نافله[بخوانند().

نگاهی به تدبیر وروش امام علیه السلام در اعطای آزادی ومقارنه میان این موضع گیری حضرتش با آنچه دولت‌های به اصطلاح مترقی امروز که مدعی پیشگامی در اعطای آزادی هستند، فاصله زیادی میان آن دو می‌بینیم. اگر چه مسئولان کشورهای آزاد، آن سان که متأسفانه در برخی از کشورهای اسلامی رخ می‌دهد، سلاح خود را به سوی مردم نمی‌گیرند، اما معمولاـ هر تظاهرات اعتراض آمیزی کشته یا حداقل، زخمی بر جای می‌نهد وعده‌ای نیز دستگیر وبه دست قضا سپرده شده وزندانی می‌شوند.

وانگهی با تمام هیاهو وجنجال کشورهای مدعی آزادی بیان وتظاهرات، اما در این کشورها در صورتی امکان تظاهرات وجود دارد

که شرایط زیر فراهم شود:

الف) گرفتن مجوز تظاهرات؛

ب) تعیین مکان وزمان تظاهرات؛

ج) مشخص شدن شعارهایی که در تظاهرات سر داده می‌شود؛

د) جریان یا گروه برگزار کننده تظاهرات؛

ه) جریان یا تشکل برگزار کننده تظاهرات می‌بایست پیش از برگزاری تظاهرات قانونی بوده باشد.

بدین‌ترتیب درمی‌یابیم که دستاوردهای غرب در زمینه آزادی در مقایسه با آزادی در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام مقایسه نم با اقیانوس است.

فراتر از آنچه بیان شد این‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در شرایط وروزگاری مردم را از چنان فضای آزاد برخوردار نمود که تمام جهان زیر یوغ استبداد وحاکمیت فردی قرار داشت. فراموش نکنیم که امیرالمؤمنین علیه السلام بزرگ‌ترین حکومت را در دست داشت که از نظر قدرت وافراد تحت حاکمیت، نمی‌توان آن را با حکومت‌های مقتدر امروز مقایسه کرد، زیرا آن حضرت بر گستره‌ای به بزرگی پنجاه کشور جهان امروز حکومت می‌کرد.

البته در جهان امروز حکومت چین، بر جمعیت یک میلیارد وچند صد میلیونی چین فرمانروایی می‌کند، اما قدرت برتر نیست ودولت آمریکا قدرتمندتر به شمار می‌رود، اما بر بخش اعظم جمعیت جهان حکومت ندارد. حکومت اسلامی امیرالمؤمنین علیه السلام هردو ویژگی را داشت، بدین ترتیب که قدرتمندترین حکومت جهان آن روز بود وبیشترین جمعیت انسانی آن زمان نیز تحت فرمانروایی او بود. روشن است که با چنین اقتداری، حضرتش می‌توانست معترضان را با گفتن «نه» به تسلیم وا دارد، اما آزادی را بر خودکامگی مقدم داشت تا در عمل به جهانیان بفهماند که:

...لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ()؛ ... در دین هیچ اجباری نیست.

تعامل با مخالفان

چنان که پیش‌تر روشن شد، حکومت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام نیمی از جمعیت این خاکدان را که پنجاه کشور فعلی را تشکیل می‌دهد شامل می‌شد. با چنین اقتداری، زمانی که یکی از خوارج بصره به نام «جعدهٔ بن نعجه» به حضرتش گفت: «از خدا بترس که خواهی مُرد»]با این جمله به حضرت طعنه می‌زد که تو درستکار نیستی[، امام علیه السلام در پاسخ او فرمود:

...بل مقتولٌ ضربهٔ علی هذا یخضب هذه، عهدٌ معهود وقضاءٌ مقضیٌ ()؛]... چنین نیست که با مرگ طبیعی بمیرم [بلکه کشته می‌شوم]آن هم[با ضربه]شمشیر[بر سرم، که این (محاسنم) را رنگین خواهد کرد.]این سرنوشت، [پیمانی است از پیش رقم خورده وقضایی است شدنی.

بی‌تردید اگر امروزه کسی فرماندهی نظامی، مسئول درجه دو ونه شخص اول کشور یا مسئول عالی را با چنین لحن وکلامی مورد خطاب قرار دهد، بدون کیفر نخواهد ماند. از این مطلب نیز نباید غافل بود که عدم واکنش امام علیه السلام نسبت به سخنانی این‌گونه خودخواهانه، دیگران را نیز تحریک می‌کرد تا رفتاری مشابه رفتار جعده داشته باشند، اما حضرتش در مقام رئیس بزرگ‌ترین دولت وقت، بزرگوارانه از کنار چنان برخوردی گذشت تا تعاملی متناسب با سخن خدا با وی داشته باشد، آنجا که فرمود:

...وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَهِلُونَ قَالُوا سَلَمًا()؛ وچون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند.

به حق، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام همان‌گونه بود که رسول گرامی اسلام درباره‌اش فرمود:

علی مع القرآن والقرآن مع علی علیه السلام ()؛ علی علیه السلام همراه]وهمسوی [با قرآن است وقرآن همراه علی است.

در مقابل این برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام به این نمونه توجه کنید: در تاریخ آمده است: یکی از حاکمان اموی بی‌پرده گفت: از این پس هرکس مرا به پرهیزگاری وخداترسی دعوت کند، به یقین سر از تنش جدا خواهم کرد().

این گواه تاریخی تأیید می‌کند که پیروان خط مقابلِ راه وسیره امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها از قرآن پیروی نمی‌کردند، بلکه رفتار ومنشی کاملا مغایر با آموزه‌های قرآن کریم داشتند.

آیا عصر حاضر که «عصر آزادی‌ها» نامیده شده، همانند روزگار امیرالمؤمنین علیه السلام از آزادی کامل برخوردار است؟ به یقین چنین نیست، چرا که در برخی کشورها نمایندگان ملت! با تقدیم لوایحی به مجلس، قوانینی تصویب می‌کنند که بر اساس آن، هرکس مسئول حکومتی یا حکومت را مورد اعتراض یا نقد قرار دهد مجازاتی معین پیش‌رو خواهد داشت.

حال شما مقایسه کنید تفاوت بین فرهنگ غدیر وفرهنگ مقابل آنرا.

تأمل در سیره امیرالمؤمنین علیه السلام که تبلور غدیر است وشیوه حکومتی حاکمان پس از آن حضرت ووضعیت آزادی در جوامع مدعی آزادی، فاصله فراوان وشکاف ژرف میان فرهنگ غدیر ودیگر فرهنگ‌ها را به خوبی آشکار می‌کند وآن گاه است که بی‌هیچ ابهامی، سخن امام رضا علیه السلام برای همگان روشن می‌شود که فرمود:

لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکهٔ فی کل یوم عشر مرات؛ اگر مردم به درستی حقیقت این روز را می‌شناختند، به یقین فرشتگان روزانه ده بار با آنان مصافحه می‌کردند.

به راستی، آیا دگر باره، زمان، فرمانروایی دادگر ومردم دار خواهد زاد که دنباله‌رو امیرالمؤمنین علیه السلام باشد وهمانند او خویش را با ضعیف‌ترین افراد تحت حکومتش برابر کند؟

انگیزه مخالفت‌ها

پس از آن‌که حکومت ظاهری به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید وحضرتش بنا به سیره عدالت خواهی وحق طلبی‌اش ونیز پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و اله، قدمی از راه حق به بیراهه ننهاد وحق را آن چنان که باید اجرا می‌کرد، این روش، به کام کسانی‌که منافع مادی ومصالح دنیایی خود را از دست داده بودند خوش نیامد ولذا بر ضد آن حضرت تشکیل جبهه دادند که از آن جمله، کسانی بودند که بعدها «خوارج» نامیده شدند.

کار این جماعت در ضدیت وستیز با امیرالمؤمنین علیه السلام به جایی رسید که روزی یکی از آنان در جمع مردم به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام داد. حاضران در صدد برخورد با وی بر آمدند، اما آن حضرت آنان را از واکنش باز داشته، فرمود:

...سبٌّ بسبٍّ، أو عفو عن ذنب()؛ دشنامی در پاسخ دشنام یا گذشت از گناه.

پر واضح است که برخورد خوارج با امام علیه السلام از سر دشمنی وکینه توزی بود وآنان از مصادیق این سخن پیامبر صلی الله علیه و اله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که فرمود:

حُبُّه إیمان وبغضه کفر()؛ دوستی او (علی علیه السلام) ایمان ودشمنی با او کفر است.

می‌بینیم امیرالمؤمنین علیه السلام حتی در برخورد با دشمنان خود بیش از این اندازه نمی‌پسندید والبته حضرتش از همین مقدار نیز که قرآن کریم برای هر مسلمانی مقرر داشته، آن‌جا که می‌فرماید:

...فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیْکُمْ()؛ پس هرکس بر شما تعدّی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید.

صرف نظر نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام افزون بر گذشتن از حق خود، بالاترین مرتبه تعامل به نیکی را که قرآن بدان فراخوانده است درپیش

گرفت وآن این که:

...وَأَن تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی()؛ وگذشت کردن شما به تقوا نزدیک‌تر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تعامل با دشمن دو راه پیش‌رو داشت: یا می‌بایست مقابله به مثل کند، یا گذشت می‌کرد وحضرتش راه دوم را برگزید واز آنان که نسبت به وی بد می‌کردند می‌گذشت تا حق به طور کامل چهره نماید وباطل زبون وخوار گردد. از همین‌رو آن حضرت میزان سنجش اعمال وفاروق خوانده شده است، که با وجود حضرتش می‌توان حق را از باطل بازشناخت، چنان که در زیارت آن حضرت می‌خوانیم:

...السلام علی میزان الأعمال ()؛ ... سلام بر میزان]سنجش[اعمال.

وبه همین دلیل است که ما باید اعمال خود را با میزان پیروی از او ومحبت او بسنجیم وبرای داشتن اعمال مقبول، هرچه بیشتر به آن امام بزرگ نزدیک شویم.

آنچه در این زمینه بیان شد، یک از هزاران موردی است که در روزگار حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام رخ داد واگر تنها همین آموزه از فرهنگ غدیر از سوی حاکمان روزگاران گذشته وامروز به کار بسته می‌شد، قطعاً کسی به جهت اظهار نظر یا خرده گیری از حاکمان وجز آن، گرفتار زندان نمی‌شد.

مسلّم این است که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی مخالفان، ۲۵ سال خانه نشین نمی‌شد وبلافاصله پس از پیامبر صلی الله علیه و اله حکومت را به دست می‌گرفت، طی سی سال حضور فعال حضرتش، مردم با معیارهای او پرورش می‌یافتند وجهانیان از برکات غدیر برخوردار شده، به منزلتی بس بزرگ می‌رسیدند وبه دور از منازعات نژادی، قومی وجز آن، از چشمه جوشان غدیر سیراب می‌گشتند.

امیرالمؤمنین وجنگ افروزان

به گواهی تاریخ هرگز امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ پیش قدم نبود()، بلکه تمام جنگ‌ها از سوی جنگ افروزان ومخالفان بر آن حضرت تحمیل شد.

نخستین این جنگ‌ها جنگ جمل بود که با فروکش کردن آتش آن وشکست خوردن آنان، کسانی که جنگ را به راه انداختند، گریخته، در اتاق‌هایی در یکی از خانه‌های بصره پنهان شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام با گروهی از سپاهیان خود به خانه محل اختفای فراریان رفته، بر درب اتاقی که عایشه در آن پنهان شده بود ایستاد وپس از آن که او را سرزنش نمود، فرمود:

أبهذا أمرَكِ الله أو عهد به إلیكِ رسول الله؟()؛ آیا خدا تو را به چنین کاری (به راه انداختن جنگ جمل) فرمان داده؟ یا این که رسول خدا از تو چنین خواسته است؟

آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام از عایشه خواست آماده شود تا او را به مدینه باز گرداند.

روایت شده است: پیش از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام به اتاقی که عایشه در آن بود برسد، زنان کسانی که در جنگ با امام علیه السلام شکست خورده بودند رودرروی امام علیه السلام فریاد «هذا قاتل الأحبة؛ این کُشنده عزیزان است» سر دادند وچون آن حضرت راه بازگشت را در پیش گرفت همان‌ها شعار خود را بر ضد حضرتش سر دادند. در آن هنگام امام علیه السلام توقف نمود وفرمود:

لو قتلت الأحبة لقتلت من فی تلك الدار؛ اگر کُشنده عزیزان بودم، به یقین کسانی را که در آن خانه]پناه گرفته[اند می‌کشتم.

آن گاه حضرت به سه اتاق در آن خانه اشاره کرد. زنان با شنیدن سخن امام علیه السلام خاموش شدند().

در آن سه اتاق مورد اشاره امیرالمؤمنین علیه السلام، جنگ افروزان جمل، پنهان شده بودند وعلی رغم این که عایشه، علیه امام علیه السلام به تحریک وگردآوری نیرو پرداخت وسرانجام جنگی را بر حضرت تحمیل کرد وخود وسپاهیانش شکست خورده، میدان

جنـگ را ترک گفتنـد ودیگر بـاره گرد آمدنـد، اما امیرالمؤمنین علیه السـلام تنها به سـرزنش ونکوهش عایشه بسـنده کرده، سـپس دسـتور داد عایشه را به مـدینه باز گردانند. همچنین حضـرتش دسـتور منع تعقیب سـران سپاه دشـمن را صادر واز هر گونه تعرضـی چون: اعدام، زندان، تبعید و ... نسبت به آنان پرهیز نمود.

بی تردیـد نمی‌توان چنین تعاملی را با دشـمن، در تمام عمر بشـریت یافت وامروزه نیز در جهان، به ویژه در کشورهای مدعی آزادی ورعایت حقوق بشـر، برخوردی این گونه مشاهـده نمی‌شود، چرا که اگر در جنگ‌های باطل وتوسـعه طلبانه‌شان پیروز شوند، سـران مخالفـان خود را دسـتگیر وزنـدانی کرده، یـا این‌که آنان را جنایتکار جنگی، خائن وتوطئه گر خوانـده ودادگاه‌های ویژه برای آنان تشکیل می‌دهند وبسا که آنان را اعدام می‌کنند.

از همین روست که می‌گوییم: اگر پس از رحلت پیامبر صـلی الله علیه و اله وتمام سی سال منتهی به واپسین روز حیات امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت در دست آن حضرت می‌بود، به یقین جهانیان تا به امروز وتا فرمان فرجامین خداوند، از نعمت‌ها ومواهب الهی برخوردار می‌بودند وشاهد این همه گرفتاری وسختی وتنگنایی که تا عصر ظهور همچنان گریبانگیر جهانیان است نبودند.

خوارج، پدیده صفین

امیرالمؤمنین علیه السـلام که به اجبار تن به جنگ صفین داد وهزاران تن از دو سپاه کشته شدند وامام علیه السلام در آستانه پیروزی قرار گرفت. سپاه دشمن به منظور برهم زدن معادله وتغییر نتیجه جنگ به سود خود، نیرنگ به کار بسته، قرآن‌هایی بر سر نیزه کرد. این نیرنـگ کـارگر افتـاد وجمع فراوانی از کسـانی‌که در سـپاه امیرالمؤمنین علیه السـلام بودنـد از او خواسـتند جنگ را متوقف کند وتهدید کردند که اگر دست از جنگ نکشد حضـرت را خواهند کُشت وهمچنان که جنگ صـفین بر امام علیه السـلام تحمیل شده بود، این بار نیز ناچار از مالک اشتر خواست تا جنگ را متوقف کند. آن گاه آنان حضرت را به پذیرش حکمیت وا داشتند، اما پس از مدتی، خود بر حضرتش ایراد گرفتند که چرا تن به حکمیت داده است!

وپس از این اعتراض، شعار «لا حکم إلاّ لله؛ حکم وفرمانروایی تنها از آن خداست» سر دادند والبته چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در این‌باره فرمود: «سخن حقی بود که از آن، اراده باطل می‌کردند» ().

خوارج وبه تعبیر دیگر مارقین (از دین برگشـتگان) به همین اندازه بسـنده نکرده، حتی در یک روز جمعه که در مسجد با حضرتش روبه‌رو شدند بی‌پروا وبی شـرمانه، رو در روی شخص اولِ بزرگ‌ترین وقدرتمندترین وگسترده‌ترین دولت ومملکت در روی زمین، شعار «لا حکم إلاّ لله» سـر دادنـد. آنان در حالی چنین شـعاری را سـر می‌دادنـد که کاملا آگاه بودند رسول خدا صـلی الله علیه و اله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود:

علی مع الحق والحق مع علی()؛ علی با حق است وحق، با علی.

امیرالمـؤمنین علیـه السـلام کـه بـا چنـان تعبیری از سـوی پیـامبر صـلی الله علیـه و الـه معرفی شـده واز چنـان قـدرتی برخـوردار بـود ومی‌توانست آنان را مورد پیگرد قرار داده ومجازات نمایـد، اما چنین نکرد، بلکه به سـرداران سـپاه خود نیز اجازه نـداد تا آنان را از برخوردشـان باز دارنـد وحتی یک تن از آنان را به دست قضا وزنـدان نسپرد. یعنی امیرالمؤمنین علیه السـلام حتی پیروان باطل را از اظهـار نظر وعقیـده بـاز نـداشت. بالاـتر از این، امـام نه تنهـا خود، خوارج را منـافق نخوانـد، بلکه اجازه نـداد کسـی آنان را که علیه حضـرتش ورودرروی آن حضـرت شعار سر دادند منافق بخوانند()، در حالی‌که خوارج، خود بارزترین مصداق نفاق بودند، چرا که پیامبر صلی الله علیه و اله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود:

یـا علی، لاـیُحبُّک إلاّـ مؤمن ولاـ یبغضـک إلاّ منافق أو کافر()؛ ای علی، تنها مؤمنان تو را دوست دارنـد وفقط منافقان وکافران با تو دشمنی می‌ورزند.

بی تردیـد کسانی‌که بر ضد امیرالمؤمنین علیه السـلام شوریدند بنا به فرموده پیامبر اکرم صـلی الله علیه و اله منافقان واقعی بودند، اما

سیاست آن حضـرت، از سنخ سیاست رسول خدا صلی الله علیه و اله بود والبته پرهیز از به کار بردن خشونت وشمشیر ودشنام بر ضد مخالفـان ومعارضان، مقتضای آن بود، چه رسـد به منافق خوانـدن، که نسـبتی فراتر از دشـنام است. لـذا امیرالمؤمنین علیه السـلام در راستای اداره جامعه که معارضان نیز در شمار افراد جامعه بودند از منافق خواندن آنان نیز نهی فرمود.

خاتمه

خاتمه

پیامدهای نفی غدیر

مسئولیت ما در برابر غدیر

پیامدهای نفی غدیر

در این‌جـا این سؤال پیش می‌آیـد که در اثر کنـار نهـادن امیرالمؤمنین علیه السـلام از منصب خلافت ونادیـده گرفتن فرمان خـداوند متعال در روز غدیر که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله ابلاغ شد، چه رخدادهایی چهره نمود؟

حقیقت این است از وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام را، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله به مدت ۲۵ سال خانه نشین کردند وعملا غدیر را نفی نمودند، کینه توزی‌ها، کشـتارها، جنگ‌ها وستمگری‌ها بروز کرد که با ظلم به صدیقه طاهره حضرت زهرا علیها السـلام کـه بـه سِـقط شـدن حضـرت محسـن انجامیـد، آغـاز شـد وسـپس جنگ‌هـایی در پی داشـت که آتش افروزان آن آن‌هـا را «جنگ‌های ردّه» خواندند والبته رشـته جنگ همچنان تا به امروز امتداد یافته که میلیون‌ها انسان را به کام مرگ فرستاده است. وتمام این نابرابری‌ها وسـتمگری‌ها وکشتارها، پیامد نفی غدیر ودور کردن امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت بود؛ همو که پیامبر صلی الله علیه و اله درباره‌اش فرمود:

هذا ولیّکم من بعدی()؛ این (علی) پس از من سرپرست شماست.

روایتی وجود دارد که بایـد در آن اندیشـید وتأمل نمود. این روایت مؤیـد سـخن ما درباره دسـتاوردهای تحقق اهـداف غدیر اسـت ومفاد آن این است که اگر غدیر تحقق می‌یافت:

...لمـا اختلـف فی هـذه الامـهٔ سـیفان()؛ در میـان این امت دو شمشـیر به مصـاف یکـدیگر نمی‌رفتنـد (حـتی بین دو نفر جنگی رخ نمی‌داد).

این سخن نه از سر گزافه گویی، بلکه گفته فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام وحقیقتی است بایسته تأمل.

بی‌تردیـد اگر آن‌سـان که خـدا وپیـامبر گرامی اسـلام خواسـته بودنـد، امت اسـلامی در خط اهـداف غـدیر قرار می‌گرفت، از سوی کسـانی که اهـداف غـدیر به کام‌شـان خـوش نمی‌آمـد، جنگی بر امیرالمـؤمنین علیه السـلام تحمیـل نمی‌شـد، همـان جنگ‌هـایی که برخورداران از حمایت‌های پیشـینیان بر حضـرتش، تحمیل کردند. متأسـفانه وضعیت، صورت دیگری یافت ودر نتیجه نفی غدیر، در طول تاریـخ]هزار وچهارصـد ساله[جهان شاهد جنگ، ویرانی، سـتمگری، فساد وهتک حرمت‌های فراوانی بوده وکار به‌جایی رسـید که امروزه می‌بینیم تقریباً در سراسر گیتی، عرصه جنگ، استبداد، کشتار، خشونت وبه بردگی کشیدن مردم شده است. یکی دیگری را می‌کُشـد وشخصـی، به همنوع خود سـتم روا می‌دارد وجای‌جای این گستره خاکی شاهد آدم‌ربایی، نسل‌کشـی وویرانی است که تماماً پیامد نفی غدیر است؛ پیامدی که حضرت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام، نسبت به آن هشدار داد وفرمود:

...ثم احتلِبوا طِلاعَ القعْب دماً عبیطاً، وزعافاً ممقِّراً هنالـک یخسـر المُبْطلون، ویعرف التّالون غِبَّ مـا أسّـس الأولـون ثم طِیبوا عن

أنفسکم أنفساً، واطمئنوا للفتنة جائشاً، وأبشروا بسیف صارم، وهرج شامل، واستبداد من الظالمین، یدع فیئکم زهیداً، وزرعکم حصیداً. فیاحسرتی لکم،وأنّی بکم وقد «فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ أَنُلْزِمُکُمُوهَا وأَنتُمْ لَهَا کَرِهُونَ» ()–()؛ آن گاه با ظرف]چوبین[خون تازه بدوشید (بریزید) وزهری کشنده وتلخ بدروید.]بدانید[آن گاه است که باطل کاران زیان می‌بینند وآیندگان، فرجام کار پیشینیان را خواهند دید، پس]در آن روزگار [به میل خود دست از جان خویش بشویید، وبرای فتنه سختْ ترساننده، خویش را آماده کنید و]خویش را[به]چیرگی [شمشیری بی‌رحم وبرنده وکشتاری فراگیر واستبدادی از ستمگران مژده دهید]تیغ برنده وکشتاری فراگیر واستبدادی که[سهم (یا دارایی)تان را بی‌مقدار وکِشت‌تان را]چنان[درو کند]که گویی پیش‌تر وجود نداشته (کنایه از ویرانی وظهور حکومت ظالم) است.[

بر شما دریغ می‌خورم وچه توان کرد که]آنچه خدا به ما داده وما را بدان، منزلت وبزرگی بخشیده، [«بر شما پوشیده است آیا ما]باید [شما را در حالی که بدان]منزلت وبزرگی[اکراه دارید به]پذیرفتن [آن وادار کنیم؟»].

مسئولیت ما در برابر غدیر

از آن‌جا که غدیر ومفهوم وحقیقت آن از جامعه دور نگاه داشته شد، طبیعتاً بیگانگی وناآشنایی جهان را با این فرهنگ به دنبال داشته واین امر سبب شد تا مردم، به ویژه آنان که از مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام بهره‌ای نگرفتند واز سیره آن حضرت دوری گزیدند، از چشمه زلال وجوشان غدیر وداده‌های آن محروم بمانند.

با این تفصیل، وظیفه ما که به بزرگی زیان‌هایی که در پی نفی غدیر متوجه بشریت شده پی برده‌ایم چیست؟

وبه دیگر سخن چگونه غدیر را احیا کنیم؟

از عبدالسلام بن صالح هروی روایت شده است که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

رحم الله عبداً أحیی أمرنا؛ خدای، رحمت کند آن بنده‌ای که امر ما را احیا کند.

پرسیدم: احیای امر شما چگونه ممکن است؟

فرمود: یتعلّم علومنا ویعلّمها الناس()؛ علوم ما را فرا گیرد وآن را به مردم بیاموزد.

می‌بینیم که امام رضا علیه السلام کار تعلیم را به شیعه یا پیروان دیگر مذاهب اسلامی محدود نکرده، بلکه واژه «ناس» (مردم) را به کار برده است واین بدان معناست که به همه مردم بیاموزد.

اکنون در جهانی روزگار می گذرانیم که مردمان آن، بلکه متأسفانه بیشتر مسلمانان با غدیر وآموزه‌های اهل بیت ?بیگانه‌اند. در چنین شرایطی وبه منظور آشنایی با حجم وسنگینی مسئولیتی که غدیر بر دوش ما نهاده است، باید از خود بپرسیم: جهان معاصر چه اندازه با غدیراشنا شده وژرفای آن را کاویده است؟ واگر جهان، با این فرهنگ جهان شمول بیگانه است، چه کسی مسئول زدودن این جهل وبیگانگی است؟ ومسئولیتی که باید در قبال جوامع اسلامی به انجام برسانیم، چگونه است؟

حقیقت این است که نسل امروز، غالباً تصوری روشن ودرست از غدیر ندارد که در این مورد، مسئولیت روشنگری وآگاهی بخشی در مرتبه اول بر عهده ماست که اگر میثاق غدیر را آن گونه که موظفیم بیان کنیم، بی‌تردید جامعه وضعیت بهتری خواهد داشت. در این راستا باید به جهانیان این آگاهی را بدهیم که غدیر، یعنی جوشش مستمر، سرزندگی ونشاط اسلام وشاداب نگاه داشتن آن برای تحقق رفاه، توسعه بخشیدن به گستره آن، پیشرفت، ترقی وآباد کردن جوامع انسانی است.

مسئولیت پذیری صاحبان ثروت نسبت به دیگر افراد جامعه، از بین بردن پدیده خوردن ازدست رنج دیگران وسربار بودن ودسته‌ها وباندهای مخرب، دیگر مفهوم غدیر است، چه این‌که فرهنگ غدیر متولیان امور اقتصادی را امانتدارانی می‌داند که شریان حیات مدنی را به عنوان عامل محرک وشتاب دهنده جامعه، در دست دارند.

از این‌رو بر ما واجب است این حقیقت را به همگان بباورانیم که غدیر میثاق «أولواالأمر» با خداوند است؛ همان‌هایی که از سوی خدا فرمان یافته‌اند تا سطح زندگی خود را با ضعیف‌ترین افراد جامعه همسان سازند ودر خوراک، پوشاک، مسکن وجز آن، با آنان همگون شوند.

دگر باره تأکید می‌شود که مسئولیت سنگینی که در مورد غدیر بر عهده ما نهاده شده ونیز ضرورت پای بندی به آن در جهان معاصر، می‌طلبد که آموزه‌های غدیر را بگسترانیم وهمگان را به برخورداری از این خوان گسترده آسمانی فرا خوانیم که در غیر این صورت، امید به کوتاه شدن دست خودکامگان، نجات دادن بشریت از وضع بسیار بد ووحشتناک فعلی ورسیدن به ساحل امنیت، رفاه، عدالت وآزادی، انتظاری بیهوده است.

بنابراین هرگاه از غدیر سخن گفته شود، در واقع سخن از معانی والایی است که در فرهنگ غدیر نهفته است.

سخن آخر این‌که باید در این مناسبت شکوهمند، با اهل بیت، ?به ویژه با صاحب غدیر، امیرالمؤمنین علیه السلام تجدید بیعت کرده، با آن پاکان پیمان فرمانبرداری وولایت ببندیم وبدانیم که بر ما واجب است با قلم وبیان ومال وگفتار وکردار خویش، بیش از پیش، آموزه‌های نورانی غدیر را به مردم بشناسانیم تا از این رهگذر، جهان تشنه معنویت از چشمه زلال غدیر سیراب گردد.

از خدای متعال مسئلت دارم توفیق شناخت حرمت وعظمت این روز شکوهمند را به همگان عطا فرماید. ان شاءالله.

ترجمه خطبه حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در غدیر خم

ترجمه خطبه حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در غدیر خم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

حمد وثنای خداوند

ستایش خداوندی را سزد که در]عین[یگانگی، والاـ ودر]عین [بی‌همتایی، نزدیک ودر اقتدار شکوهمند، ودر ارکان خود بسی بزرگ است. علمش بر هر چیزی احاطه دارد، در حالی‌که آن چیز در جای خویش است وآفریدگان، را مقهور قدرت وبرهان خود ساخت. بزرگی که پیوسته بوده وستوده‌ای که همیشه خواهد بود.

پدید آورنده آسمان‌ها]ی برافراشته[وگستراننده]زمین‌های [گسترده شده وفرمانروای مطلق زمین‌ها وآسمان‌ها و]همو که [منزه وتقدیس شده وپروردگار فرشتگان وروح القدس ونسبت به هر آنچه آفریده، پُردَهِش وهرچه ساخته، از عطای خویش بهره مند کرده است. هر دیده‌ای را می‌بیند وهیچ دیده‌ای را توان دیدار او نیست.

]ستایش، خداوندی را شایسته است که[بزرگوار وبردبار وبخشنده است ورحمتش همه چیز را فرا گرفته ومُنعمی که همه مخلوقات ریزه خوار نعمت اویند. در کیفر]بدکاران[وبه کیفری که در خور آنند شتاب نمی‌کند.

به اسرار نهان وبه سویدای سینه‌ها آگاه است وهیچ رازی از او پوشیده نیست وهیچ امر پنهانی، امور را بر او مشتَبَه نمی‌کند.

بر همه چیز محیط وچیره وبر هر نیرویی غالب وبر هر کاری تواناست. همانندی ندارد وهمه موجودات را از هیچ پدید آورده است. جاودانی که]کارهای او همه[به عدل است وخدایی جز آن خدای توانا وحکیم نیست. او برتر از آن است که به چشمْ مشهود گردد، ولی هر دیده‌ای را در می‌یابد وبه هر چیز آگاه است.

]ستایش خدای را که[به دیده هیچ بیننده‌ای در نیامده تا وصفش توان کرد وهیچ‌کس چگونگی او را از شواهد نهان وعیان در نیابد، مگر به همان‌مقدار که حضرتش عزّوجلّ خود را توصیف فرموده است.

وگواهی می‌دهم: او خدایی است که هستی، آکنده قداست اوست وآغاز بی‌آغاز وانجام بی‌فرجام، مُحاط به فروغ اوست. بی‌مشورتِ مشورت دهنده‌ای، فرمانش جاری ونافذ است وبی مدد دستیاری، قضا وتقدیرش بر کائنات فرمانرواست ودر تدبیر امر خلقش، هیچ کاستی ونابسامانی وجود ندارد. بی‌آن که نمونه‌ای از پیش داشته باشد وبی نیاز از کمک کسی، موجودات را پدید آورد]ودر امر آفرینش[نه او را رنجی رسید ونه نیازی به چاره جویی داشت. به ایجاد خلق اراده فرموده]وبا همان اراده [جهان آفرینش پدید آمد. پس اوست خدایی که معبودی جز او نیست]؛ همو[که آفرینش را استواری وآن را حُسن وزیبایی بخشید. دادگری است که هرگز ستم نکند وبزرگی است که کارها بدو باز می‌گردد.

وگواهی می‌دهم که هستی در برابر قدرت وهیبت حضرتش فروتن وتسلیم است. او سلطان سلاطین، مالک هستی وبه چرخ درآورنده افلاک است ومهر وماه را مسخر خویش نموده که هر یک تا زمانی معیّن در حرکتند. اوست که شب را بر روز چیره وشب را بر نور روز بپوشاند که هر یک شتابان در جستجوی یکدیگرند. او درهم کوبنده ستمکاران وزورگویان ونابود کننده شیاطین سرکش است. او را ضدّ وشریکی نباشد که یکتای بی‌نیاز است. نه کسی را زاده است ونه او زاده کسی است وهمتا وهمانند ندارد. یگانه معبود وپروردگار ذوالجلال است، هرچه خواهد همان کند واراده‌اش بر جهان، فرمانروا وبه هرچیز دانا وبه شمار همه چیز آگاه است. می‌میراند وزندگی می‌دهد، بی‌نوا می‌کند وبی نیازی می‌بخشد. وخنده وگریه ومنع وعطا به خواست اوست.

فرمانروایی وستایش، ویژه او وهمه خوبی‌ها در دست]وبه اراده [اوست وبر هر کاری تواناست. شب را در روز، وروز را در شب فرو می‌برد وخدایی جز او نیست؛ خدای توانا وبسیار آمرزنده، دعای بندگان را اجابت می‌کند وعطای فراوان می‌دهد. به شمار نفس جانداران آگاه وخداوندگار جنیان وآدمیان است. کاری بر او دشوار نیست وناله فریاد خواهان واصرارِ اصرارکنندگان، او را ملول وآزرده نمی‌سازد. نگهبان صالحان، توفیق دهنده رستگاران وسَروَر جهانیان است وسزاوار ستایش وسپاس آفریدگان است.

بر]فرا رسیدن[سختی وآسایش وتنگناها وفراخناها او را می‌ستایم وبه او وفرشتگان وفرستادگان وکتاب‌های آسمانی‌اش، ایمان دارم. فرمانش را به گوش گرفته وفرمانبردارم ودر انجام هر کاری که او را خشنود سازد، می‌شتابم. به قضا وحکمش تسلیم هستم]وتمام این امور[از سر فرمانبرداری از حضرتش وترس از کیفرش است؛ همو که از حیله‌اش، ایمن نتوان بود و]هیچ‌گاه[بیم ستم از او به دل راه نخواهد یافت.

اعتراف می‌کنم که بنده اویم وگواهی می‌دهم که او پرورنده وپروردگار من است وآنچه را که به من وحی فرموده، به مردم ابلاغ خواهم کرد، مبادا که به کیفر سستی در انجام وظیفه تبلیغ،]عذاب[درهم کوبنده‌ای از سوی حضرتش بر من فرود آید که هیچ‌کس اگرچه در چاره‌اندیشی بزرگ وقدرتمند باشد نتواند آن را از من باز دارد.

فرمان الهی

خدایی جز او نیست وهمو فرمانم داده است که «اگر در ابلاغ آنچه اکنون بر من فرو فرستاده کوتاهی کنم، در حقیقت، به هیچ یک از وظایف رسالت وابلاغ پیام او عمل نکرده ام». وهم او حفظ ونگهداری مرا در برابر مخالفان تضمین نموده که او کفایت کننده‌ای بزرگوار است. واین است آن پیام که بر من نازل فرموده:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ؛ یَأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ واللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَفِرِینَ()؛ به نام خداوند بخشایشگر مهربان. ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت «]درباره خلافت علی[بر تو نازل شده، به مردم ابلاغ کن، واگر نکنی، به وظایف رسالت الهی خود اقدام ننموده‌ای وخدا تو را از]گزند [مردم نگاه می‌دارد.

ای مردم،]آگاه باشید که[در ابلاغ آنچه که حق بر من فرو فرستاده است، کوتاهی نکرده‌ام واینک سبب نزول آن آیه را برای‌تان باز خواهم گفت. جبرئیل علیه السلام سه بار بر من فرود آمده واز سوی پروردگارم فرمان داد تا در این‌مکان به‌پا خیزم وبه اطلاع سپید

وسیاه (همگان) مردم برسانم که علی‌بن ابی‌طالب، برادر، وصیّ وجانشین من وامام پس از من است که نسبت به من همانند نسبت هارون به موسی است، با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود؛ وبعد از خداوند ورسولش، علی، ولیّ وصاحب‌اختیار شماست وپیش از این هم، خداوند در این مورد آیه‌ای دیگر از قرآن را نازل کرده، فرموده است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَهُمْ رَكِعُونَ()؛ ولیّ شما، تنها خدا وپیامبر اوست وکسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند ودر حال رکوع زکات می‌دهند.

علی‌بن ابی‌طالب، همان کسی است که نماز به پای داشت ودر حال رکوع، به نیازمند، صدقه داده است واو در هرحالی رضای خدا را می‌جوید.

از جبرئیل علیه السلام خواستم از خداوند متعال بخواهد مرا از ابلاغ این مأموریّت معاف دارد؛ چه این که ای مردم می‌دانستم پرهیزگاران، اندک ومنافقان، بسیارند واز وجود نیرنگ بازانی که دین اسلام را به تمسخر واستهزا گرفته‌اند، آگاهی داشتم؛ همان که خداوند، در قرآن کریم، وصف‌شان کرده است:

يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ()؛ چیزی که در دل‌های‌شان نیست، بر زبان خویش می‌رانند.

نیز فرموده است:

وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ()؛ ومی‌پندارید که کاری سهل وساده است، با این که آن]امر [نزد خدا بس بزرگ است.

هنوز آزارهایی که]این جماعت همراه[بر من روا داشتند، از یاد نبرده ام، تا آن‌جا که به دلیل ملازمت ومصاحبت فراوان علی علیه السلام با من وتوجّهی که به او داشتم، ومرا مردی زودباور که هرچه می‌شنود، بی‌اندیشه می‌پذیرد، خواندند تا آن‌که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل فرمود:

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِىَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ()؛ واز ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند ومی‌گویند: «او زودباور است.» بگو: گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و]سخن[مؤمنان را باور می‌کند.

هر آینه اگر بخواهم نام آنان را ببرم وبر آن باشم که یکایک آنان را با اشاره نشان دهم]وشما را[بدانان دلالت کنم، به یقین چنین خواهم کرد؛ لیکن به خدا سوگند که من در مورد این افراد، بزرگوارانه رفتار کرده ومی‌کنم.

ولی اینها همه خدای را از من راضی نمی‌سازد مگر آنکه وظیفه خود را در مورد مأموریتی که دارم، به انجام برسانم آن‌گاه تلاوت نمود:

يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ واللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ()؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت]درباره علی[بر تو نازل شده، ابلاغ کن واگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای وخدا تو را از]گزند [مردم نگاه می‌دارد.

اعلام ولایت

ای مردم، بدانید که خدا او (علی‌بن ابی‌طالب) را به عنوان ولی وسرپرست وامام شما تعیین فرموده است؛ امامی که فرمانبرداری از او را بر مهاجرین، انصار وتابعانی که از آنان به نیکی پیروی کردند، بیابانی وشهری، عرب وغیر عرب، آزاد وبرده، خرد وکلان، سیاه وسپید وبر هر یکتاپرستی، واجب فرموده است. حکمش (داوری‌اش) قاطع، سخنش قانع کننده وفرمانش نافذ است. هرکس با او مخالفت کند ملعون وهر که از او پیروی کند، مشمول عنایت ورحمت حق خواهد بود.

مؤمن، کسی است که او (علی علیه السلام) را تصدیق کند. رحمت ومغفرت خدا ویژه او وکسانی است که سخن او را بشنوند ونسبت به فرمان او مطیع وتسلیم باشند.

ای مردم! این آخرین باری است که در چنین جایگاهی (جایگاه تبلیغ) قرار می‌گیرم، پس بشنوید وفرمان برید وتسلیم امر خداوند

شوید که خدای عزّوجلّ سرپرست وپروردگار شماست]بنابراین[پس از]فرمانبرداری از[او، از رسولش محمد صلی الله علیه و اله سرپرست شما، همین من که اکنون به پا خاسته وبا شما سخن می‌گویم پیروی کنید وپس از من به فرمان خدا، فرمانبردار علی که سرپرست وامامتان است باشید. و]بدانید که [امامت]پس از علی علیه السلام [در نسل من از فرزندان او (علی) تا روز قیامت خواهد بود؛ آن هنگام که خدا ورسولش را دیدار خواهید کرد.

]بدانید که[جز آنچه را که خداوند حلال کرده، حلال نیست وجز آنچه را حرام فرموده، حرام نیست. خدای متعال هر حلال وحرامی را به من آموخت ومن نیز تمام آنچه از کتاب (قرآن) وحلال وحرام حضرتش آموختم به او (علی علیه السلام) سپردم.

ای مردم! دانشی نیست مگر آنکه خداوند آن را به من تعلیم فرمود وهر علمی را که آموختم، به علی علیه السلام امام المتقین، تعلیم کردم واو امام مبین (آشکار)]وانکار ناپذیر [است.

ای مردم! از]خط امامت وولایت[او منحرف نشوید، واز او روی برنتابید واز ولایتش سرپیچی نکنید که همو به سوی حق هدایت وبدان عمل نموده، وباطل را محو می‌کند واز]پیروی از [آن باز می‌دارد ودر راه خدا از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسد.

او (علی علیه السلام) نخستین ایمان آورنده به خدا ورسول اوست وهموست که جان خویش را فدای رسول خدا کرد ونیز اوست که در کنار رسول خدا بود، هنگامی‌که هیچ یک از مردان جز او با رسول خدا، بندگی خدا نمی‌کرد.

ای مردم، او را برتر ومقدم (بر هرکس) دارید که خدایش مقدم داشته وبپذیریدش که خدایش]به امامت[منصوب فرموده است.

ای مردم! او امامی است از جانب خدا، که خدا هرگز توبه منکر ولایتش را نپذیرفته وهرگز او را نخواهد آمرزید و]خداوند [بر خود حتم گردانده که مخالف او (علی علیه السلام) را نیامرزد واو را کیفری سخت نماید؛ کیفری که پایان ندارد.

پس مبادا که با وی مخالفت کنید که در «آتشی که سوختش مردمان وسنگ‌ها هستند وبرای کافران آماده شده» () جای خواهید گرفت.

ای مردم! به خدا سوگند که پیامبران ورسولان پیشین، آمدن مرا مژده داده‌اند ومن خاتم پیامبران ورسولان وحجت]خدا [بر تمام آفریدگان از افلاکیان وزمینیان هستم. پس هرکس در این امر]اعلام ولایت علی علیه السلام [شک کند، به یقین کافر وبر کفر جاهلیت نخستین است وهرکس در چیزی از این سخنم شک کند، به یقین در تمام سخنان من شک کرده است والبته کیفر چنین کسی دوزخ است.

ای مردم! خداوند از سر لطف ومنت احسانش بر من، مرا از چنین فضیلتی برخوردار کرد وخدایی جز او نیست ودر هر حال ودر تمام روزگاران وبرای همیشه، ستایش من نثار پیشگاهش باد.

ای مردم، علی علیه السلام را برتر (از همه) بدارید که پس از من، او از هر مرد وزنی، برتر است]وبدانید که[خدا به]برکت وجود [ما روزی فرو فرستاده وآفرینش پا برجاست. ملعون است ملعون است ومغضوب است ومغضوب است کسی‌که این سخن مرا رد وانکار کند وآن را نپذیرد وبا آن همراه نباشد. بدانید که جبرئیل در این زمینه از سوی خدای تعالی خبر داده است که فرمود:

هرکس با علی علیه السلام دشمنی ورزد وولایت او را نپذیرد، لعنت وخشم من بر او باد، پس «هرکس باید بنگرد که برای فردا]ی خود [از پیش چه فرستاده است واز خدا بترسید]ومبادا گامی پس از استواری‌اش بلغزد[. در حقیقت خدا به آنچه می‌کنید آگاه است().

ای مردم! او (علی علیه السلام) همان کس است که خدا در کتاب (قرآن) خود، به عنوان «جنبُ الله» از او یاد کرده واز زبان مخالفانش می‌فرماید:

أن تَقُولَ نَفْسٌ یَحَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ()؛ تا آن‌که]مبادا [کسی بگوید: دریغا بر آنچه تقصیر وکوتاهی، نسبت به «جنب الله» ورزیدم.

ای مردم! در قرآن تدبر کنید وآیاتش را بفهمید وبه محکمات آن پای بند باشید ودنبال متشابه آن نروید. به خدا سوگند تنها کسی تفسیر آن (قرآن) را برای شما باز گفته وروشن می‌کند که اکنون دست او را گرفته، نزد خویش آورده وبا گرفتن بازویش، به شما میگویم:

من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه؛ هرکس که من مولای اویم، پس این علی مولای اوست.

او علی‌بن ابی‌طالب، برادر ووصیّ من است وولایت او فرمانی است که خدای عزوجل بر من نازل فرموده است.

ای مردم! به یقین علی علیه السلام و]دیگر[پاکان از نسل من «ثقل اصغر» انـد وقرآن «ثقل اکبر» است که هریک دیگری را به مردم شناسانـده وهر کدام، دیگری را تایید وتصدیق می‌کند. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا این‌که بر حوض]کوثر[بر من وارد شوند. آنان (علی وفرزندان او) امانت داران خدا در میان خلق وحاکمان]برگزیده[اش در زمین او (خدا) هستند.

]ای مردم![آگاه باشید که حقّ]رسالت[را ادا کردم، آگاه باشید که ابلاغ]رسالت[نمودم، آگاه باشید که به گوش]همگان [رساندم، آگـاه باشـید که]همه چیز را[واضـح بیـان نمودم وآگاه باشـید که این امر]ولایت علی علیه السلام)[را خـدای عزوجل فرمود ومن از سوی خدا برای شما باز گفتم.

]ای مردم![آگاه باشید که تنها این برادرم «امیرالمؤمنین» است واین صفت پس از من جز برای او روا ومجاز نباشد.

آن گـاه پیـامبر صـلی الله علیه و اله بازوی علی علیه السلام را گرفته، بالا برد تا آن‌جا که پای علی علیه السلام در کنار زانوی پیامبر صلی الله علیه و اله قرار گرفت، سپس فرمود:

ای مردم! ایـن علی علیـه السـلام برادر، وصـی، گنجینه علم وخلیفه وجانشـین من است در میـان امت من، و]پس از من[مفسـر کتـاب خـدای عزوجل ودعوت کننـده به سوی آن است. به هرچه خشـنودی خـدا را فراهم آورد، عمل می‌کنـد، با دشـمنان خـدا در جنگ است، وفرمـانبرداران از خـدا را دوست می‌دارد و]مردم را [از نافرمـانی خـدا بـاز می‌دارد.]او[خلیفه رسـول خـدا وامیرالمؤمنین وامـام هدایتگر است وناکثین وقاسطین ومارقین را خواهد کشت.

]ای مردم![آنچه می‌گـویم به فرمـان پروردگـارم می‌گـویم واین دسـتور حـق است که هیـچ سـخنی از او، به دست من تغییر وتبـدیل نپذیرد؛ به امر خدا می‌گویم:

بار خداونـدا، آن‌که او (علی علیه السـلام) را دوست دارد، دوست بـدار وآن که با وی دشـمنی ورزد، دشـمن بدار وآن که انکارش کند لعنت کن ومنکر حق او را گرفتار خشم خود فرما.

خداونـدا، تو بر من نـازل (امر) کردی که امامتِ پس از من از آنِ علی علیه السـلام است ومن به فرمان تو، او را به جانشـینی خویش منصوب کردم، امری که بیـان وابلاـغ آن برای مردم موجب اکمـال دین‌شان واتمام نعمت تو بر این مردم شـد وبه آن دین اسـلام را برای آنان پسندیدی وفرمودی:

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْأخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ()؛ وهرکه جز اسـلام، دینی]دیگر [جویـد، هرگز از وی پـذیرفته نشود ووی در آخرت از زیانکاران است.

خداوندا، تو را گواه می‌گیرم که ابلاغ رسالت کردم وگواه بودن تو]مرا[بس است.

اصل مهم امامت

ای مردم! خـدای عزوجـل کمال دین شـما را تنها با امامت او (علی علیه السـلام) قرار داده است. پس هرکس تا روز قیامت وهنگامه حضور در پیشگاه خـدای عزوجل به او وجانشـینان او از فرزنـدان من که از صُـلب اوینـد اقتدا نکند]به یقین[در شـمار کسانی اسـت که]خداونـد درباره‌شان فرموده است: [«اعمال‌شان به هـدر رفته وخود در آتش جاودانند» () و «در آن جاودانه بماننـد؛ نه عـذاب از

ایشان کاسته گردد ونه مهلت یابند» ().

ای مردم! این علی علیه السلام بیش از همگی‌تان مرا یاری کرده واز شما به من سزاوارتر وبه من نزدیک‌تر وبر من گرامی‌تر وعزیزتر است وخدای عزوجل ومن از او خشنودیم. آیه‌ای در قرآن، مُشعِر به رضایت حق، از بندگان نازل نشده مگر آن‌که درشان علی علیه السلام است وآن گاه که حق تعالی مؤمنان را مخاطب قرار داده، نخستین‌شان علی علیه السلام بود وآیه مدحی در قرآن نیست مگرآنکه در مورد اوست وبهشتی که در سوره «هل أتی» یاد شده، برای اوست، وآن را درباره جز او نفرستاد وجز او را با آن مدح ننمود.

ای مردم! او (علی علیه السلام) ناصر دین خدا وحامی رسول خداست. او پرهیزگارِ پاکیزه هدایتگرِ هدایت یافته است.

پیامبر شما بهترین پیامبر ووصی]او بر[شما بهترین وصی وفرزندانش بهترین اوصیا هستند.

ای مردم! نسل هر پیامبری از صلب اوست ونسل من از صُلب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

خطر انحراف وکارشکنی

ای مردم، ابلیس به حسادت، آدم را از بهشت بیرون کرد، پس مبادا که نسبت به او (علی علیه السلام) حسادت ورزید که اعمال‌تان تباه شده وگام‌های‌تان خواهد لغزید وبه انحراف در افتید. آدم نیز که برگزیده خداوند بود به کیفر یک لغزش]از بهشت[به زمین فرو فرستاده شد. پس بر شماست که مراقب احوال خویشتن باشید. شما که در میانتان، دشمن خدا نیزهست.

]ای مردم![آگاه باشید که جز تیره روز شقاوت پیشه با علی علیه السلام دشمنی نمیورزد وجز پارسای پرهیزگار، مهر علی علیه السلام در دل نمی‌گیرد وجز اهل ایمان ومخلصان بی‌ریا به علی علیه السلام ایمان نخواهند آورد. وبه خدا سوگند سوره «والعصر» درباره علی علیه السلام نازل شده است.

ای مردم! خدا را گواه گرفتم (برای ابلاغ رسالتم به شما) ورسالتم را به شما ابلاغ کردم که «بر فرستاده]خدا[جز ابلاغ آشکار]مأموریت[نیست» ().

ای مردم! «از خدا آن گونه که حقِ پروا کردن از اوست، پروا کنید، وزینهار، جز مسلمان نمیرید» ().

ای مردم! «به خدا ورسولش ونوری که با وی فرستاده شد، ایمان بیاورید، پیش از آن‌که چهره‌هایی را محو کنیم ودر نتیجه، آن‌ها را به قهقرا بازگردانیم، یا همچنان که «اصحاب سَبت» را لعنت کردیم، آنان را]نیز [لعنت کنیم» ().

ای مردم! نور]ی که بدان اشاره شد[از سوی خدا عزوجل در من، سپس در علی بن ابی طالب وپس از او در نسل وی تا مهدی قائم قرار داده شده است؛ همان مهدی که حق خدا وهر حقی که از آن ماست]از متجاوزان وستمگران[خواهد ستاند، چرا که خدای عزوجل ما را بر مقصران، معاندان، مخالفان، خائنان، گنه کاران وستمگرانِ همه جهانیان حجت قرار داده است.

ای مردم! هشدارتان می‌دهم، به هوش باشید که من رسول خدایم وپیش از من نیز رسولانی]از سوی خدا[آمده‌اند. پس آیا اگر بمیرم یا کشته شوم از عقیده خود بر می‌گردید؟]بدانید که [«هرکس از عقیده خود باز گردد، هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند وبه زودی خداوند، سپاسگزاران را پاداش می‌دهد» ().

ای مردم! مسلمانی خود را بر خدا منت منهید، که موجب خشم وغضب پروردگار بر شما گردد وعذابی از سوی خود بر شما فرو خواهد فرستاد، که او در کمین]ستمگران[است.

ای مردم! پس از من «پیشوایانی خواهند آمد که به سوی آتش (کفرورزی وستمگری) فرا می‌خوانند ودر روز قیامت یاری نخواهند شد» ().

ای مردم!]آگاه باشید که[به یقین، خدا ومن از آنان (پیشوایان کفر) بیزاریم.

ای مردم! آنان ویاران وپیروان‌شان در فروترین درجات دوزخند وبد جایگاهی است برای متکبران. بدانید که آنان «اصحاب صحیفه» (کسانی که همداستان شدند تا خلافت وامامت را از علی علیه السلام وفرزندانش بربایند وبر همین اساس عهدنامه‌ای نوشتند)() هستند، پس هرکس در صحیفه (اندیشه) خویش تأمل کند.

()راوی[گفت: موضوع صحیفه جز برای اندک کسانی بر همگان پوشیده بود.)

]آن گاه پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: [ای مردم،]جانشینی خود را به صورت[امامت ووراثت را تا روز قیامت در نسل خود قرار دادم. به یقین آنچه را که به ابلاغ آن مأمور شده بودم، رساندم]واین ابلاغ[بر حاضران وغایبان وهرکس که]مرا[دیده یا ندیده وآن که زاده شده یا به دنیا خواهد آمد، حجت خواهد بود. پس حاضران به غایبان وپدران به فرزندان تا روز قیامت]امر امامت وجانشینی علی علیه السلام را[ابلاغ کنند.

(گرچه) پس از من امامت را غصب کرده، آن را به پادشاهی تبدیل خواهند کرد. آگاه باشید که لعنت خدا بر غاصبان خواهد بود وآنان را از رحمت خویش دور خواهد کرد]وآنان از کسانی هستند که خدا وعده کیفرشان داده، [می‌فرماید: «ای جن وانس، زودا که به شما بپردازیم» و «بر سر شما شراره‌هایی از]نوع [تفته آهن ومس فرو فرستاده خواهد شد و]از کسی[یاری نتوانید طلبید» ().

ای مردم! خدای عزوجل شما را بر آنچه هستید وا نمی‌گذارد «تا آن‌که پلید را از پاک جدا کند وخدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند» ().

ای مردم! هرگاه خداوند، شهری را نابوده کرده، به سبب تکذیب مردم آن، از سخنان رسولان بوده یا این‌که ظلم کرده‌اند.

]پس بدانید[این علی علیه السلام امام وسرپرست شماست ووعده الهی است والبته خداوند وعده خویش را]با تحقق آن[تصدیق می‌کند]پس مبادا علی علیه السلام را تکذیب کنید ودر حق او ستم روا دارید[.

ای مردم!]آگاه باشید که[بیشتر پیشینیان، گمراه شدند وخداوند پیشینیان را]به دلیل گمراهی خودخواسته[هلاک کرد و]به همان جرم[پسینیان را هلاک خواهد نمود ودر این‌باره فرموده است: «مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟ سپس از پی آنان پسینیان را می‌بریم. با مجرمان چنین می‌کنیم. آن روز وای بر تکذیب کنندگان» ().

ای مردم! خدا مرا فرمان داد ونهی نمود ومن نیز علی علیه السلام را فرمان دادم ونهی نمودم. پس دانش امر ونهی، از پروردگارش]به او رسیده[است، پس فرمان او را به گوش گیرید تا ایمنی یابید واو را اطاعت کنید تا هدایت شوید وچون نهی کند بدان گردن نهید تا راه یابید ودر خط او قرار گیرید و «از راه‌ها]ی دیگر[که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی مکنید» ().

ای مردم، من صراط مستقیم (راه راست) خدایم که به پیروی از آن فرمان‌تان داده است وپس از من، علی علیه السلام وپس از او فرزندانم که از صُلب اویند وامامان دعوت کننده به حق بوده وبه حق داوری می‌کنند]صراط مستقیم خدا[هستند.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و اله سوره فاتحه را تلاوت نمود وفرمود: این سوره درباره من وآنان (امامان) نازل شده وتمام آنان را در بر می‌گیرد واختصاص به آنان دارد. همچنین این آیه مخصوص آنان است: «آنان اولیای خدایند که نه بیمی دارند ونه اندوهگین می‌شوند. آگاه باشید که حزب خدا همانا پیروزمندانند» ().

دوستان ودشمنان را بشناسید

آگاه باشید که دشمنان علی علیه السلام، اهل تفرقه ونفاق وکینه ورزانی متجاوز هستند وبرادران شیاطین‌اند که «بعضی از آنان به بعضی، برای فریب]یکدیگر[سخنان آراسته القا می‌کنند» ().

آگاه باشید که دوستان]وپیروان[آنان (امامان پاک) همان‌هایی هستند که خدای عزوجل در کتابش فرموده است: «قومی را نیابی که به خدا وروز بازپسین ایمان داشته باشند]و[کسانی را که با خدا ورسولش مخالفت کرده‌اند هرچند پدران‌شان یا پسران‌شان یا

برادران‌شان یا عشیره آنان باشند دوست بدارند. در دل این‌هاست که]خدا[ایمان را نوشته وآن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است وآنان را به بهشت‌هایی که از زیر]درختان[آن، جوی‌هایی روان است در می‌آورد، همیشه در آن‌جا ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود وآن‌ها از او خشنودند، اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند» ().

آگاه باشید که دوستداران آنان (امامان) همان‌هایی هستند که خدای عزوجل در توصیف‌شان فرموده است: «کسانی که ایمان آورده‌اند وایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان ایمن‌اند وایشان راه یافتگانند» ().

آگاه باشید که اولیای خدا کسانی هستند که با سلامت وایمنی وارد بهشت شده، فرشتگان با سلام به استقبال آنان رفته، می‌گویند: «سلام بر شما، خوش آمدید، در آن در آیید]و[جاودانه]بمانید[» ().

آگاه باشید دوستداران آنان کسانی‌اند که خدای عزوجل درباره‌شان فرموده است: «در نتیجه آنان داخل بهشت می‌شوند ودر آن‌جا بی‌حساب روزی می‌یابند» ().

]ای مردم![آگاه باشید که بی‌تردید، دشمنان آنان (امامان) به زودی در آتشی فروزان در آیند.

آگاه باشید دشمنان آنان همان کسانی هستند که از جهنم در حالی که می‌جوشد، خروشی می‌شنوند.

آگاه باشید که دشمنان خدا کسانی‌اند که خدا درباره‌شان می‌فرماید: «هربار که امتی]در آتش[در آید، هم‌کیشان خود را لعنت کند» ().

آگاه باشید که قطعاً دشمنان آنان آن‌هایی هستند که خدای عزوجل درباره‌شان فرموده است: «هر بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگاهبانان آن، از ایشان پرسند: مگر شما را هشدار دهنده‌ای نیامد؟

گویند: چرا؛ هشدار دهنده‌ای به سوی ما آمد و]لی[تکذیب کردیم وگفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است؛ شما جز در گمراهی بزرگ نیستید» ().

]ای مردم،[آگاه باشید دوستداران آنان (امامان)]چنانند که خدا در وصف‌شان می‌فرماید: [«کسانی که در نهان از پروردگارشان می‌ترسند، آنان را آمرزش وپاداشی بزرگ خواهد بود» ().

ای مردم!]بدانید که[میان دوزخ وبهشت تفاوت بسیار است. دشمن ما کسی است که خدای‌شان نکوهش ولعن کرده، ودوست ما هموست که خدایش ستوده ودوست می‌دارد.

ای مردم! آگاه باشید که من هشدار دهنده‌ام وعلی علیه السلام هدایت گر است.

ای مردم! من پیامبرم وعلی علیه السلام وصی من است.

معرفی حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف)

]ای مردم![آگاه باشید که خاتم امامان از ما، مهدی قائم است.

آگاه باشید که او بر]تمام[دین]ها[پیروز خواهد شد. آگاه باشید که او از ظالمان انتقام خواهد گرفت. آگاه باشید که او گشاینده ونابود کننده دژها]ی کفر[است.

آگاه باشید او کشنده قبایل شرک است.

آگاه باشید او]انتقام[خون اولیای خدا را خواهد گرفت. آگاه باشید او یاور دین خداست. آگاه باشید او برگیرنده از دریای ژرف]دانش الهی [است. آگاه باشید او هر صاحب فضل وهر جاهلی را می‌شناساند. آگاه باشید او برگزیده خداوند است. آگاه باشید او وارث تمام علوم ومحیط به همه دانش‌ها است.

آگاه باشید او از خدای عزوجل خبر داده، وگرویدن به خداوند را به همگان یادآوری می‌کند. آگاه باشید که او رشید (راه یافته)

وسدید (استوار) است. آگاه باشید که کارها بدو سپرده می‌شود. آگاه باشید پیشینانش به]آمدن [او مژده داده‌اند.

آگاه باشید او حجت ماندگار است که حجتی پس از وی نباشد.

آگاه باشید تنها، چیزی حق است که با او]همسو[باشد.

آگاه باشید تنها، نور]روشنی بخش[نزد او است.

آگاه باشید هیچ کس بر او چیره نشود وهیچ کس در برابر او یاری نگردد. آگاه باشید او ولیّ خدا در زمینش وداور او در میان خلقش ودر نهان وآشکار امانت دار اوست.

فراخوان به بیعت

ای مردم!]آنچه می‌بایست،[برای شما تبیین وتفهیم کردم وپس از من این علی علیه السلام]احکام ووظایف را[تفهیم خواهد کرد. آگاه باشید پس از به پایان رساندن خطبه ام، شما را می‌خوانم تا دست در دست من نهاده، پیمان وعهدِ بیعت با او واقرار به]امامت[او بدهید، سپس با وی دست بیعت بدهید.

آگاه باشید که من با خدا بیعت کرده‌ام وعلی علیه السلام با من ومن از سوی خداوند از شما برای او بیعت می‌گیرم که فرموده است: «در حقیقت کسانی‌که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند، دست خدای بالای دست‌های آنان است. پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند وهرکه بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد» ().

حج

ای مردم!]بدانید که[«حج و «صفا» و «مروه» از شعائر الهی است.]که یادآور اوست[، پس هر که خانه]خدا[را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد» ().

ای مردم! به حج خانه خدا بروید، چه این‌که هر خاندانی بدان]خانه[وارد شود (حج گزارد) قطعاً بی‌نیاز می‌شود وهر جمعی که از آن (حج) رویگردان شود، قطعاً مستمند خواهند شد.

ای مردم، هرگاه مؤمنی در موقف (عرفات) حضور به هم رساند، قطعاً خداوند گناهان گذشته او را تا آن لحظه می‌آمرزد وچون حج را به پایان برساند]فارغ از دغدغه گذشته وآلودگی به گناه[اعمالش را از سر گیرد.

ای مردم، حاجیان از مدد الهی برخوردارند وهزینه سفر حج‌شان]از خزانه کرم الهی[به آنان باز گردانده خواهد شد و]به یقین [خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

ای مردم، با دینی کامل وبا تفقّه]در وظیفه[حج گزارید واز]آن [مشاهد باز نگردید، مگر پس از توبه کردن و]از گناهان [بریدن.

ای مردم، آن سان که خدای عزوجل فرمان‌تان داده است نماز بگزارید وزکات دهید واگر روزگاران بر شما دراز شد و]شناخت احکام را[نتوانستید یا فراموش کردید،]این [علی علیه السلام ولیّ وسرپرست شماست واحکام را برای شما تبیین خواهد کرد؛ همو که خدای عزوجل پس از من برای شما منصوب فرموده وکسانی‌که به جای من واو (= امامان معصوم) به جانشینی برگزیده است. آنان پرسش‌های شما را پاسخ می‌دهند ونادانسته‌ها را برای شما تبیین می‌کنند.

احکام الهی

آگاه باشید که حلال وحرام]از حد وشماره برون است[وبیش از آن است که آن‌ها را به شماره در آورم و]یک به یک [معرفی کنم،

لذا یکجا به حلال، امر واز حرام، نهی می کنم.

]ای مردم بدانید که از سوی خدای عزوجل [فرمان یافته‌ام تا برای پذیرش فرمانی که از سوی خدای عزوجل درباره علی علیه السلام واامامان پس از او، از شما بیعت بگیرم.]آگاه باشید که[آنان از نسل من وعلی علیه السلام هستند وامامت در آنان مستقر است وتا لحظه دیدار با حضرت حق، ختم امامت با مهدی است؛ همو که به حق داوری می کند.

ای مردم! هر حلالی که شما را بدان راه نمودم وهر حرامی که شما را از آن باز داشتم، از آن عدول نکرده، آن را تغییر نمی‌دهم.

آگاه باشید وآنچه]در این‌باره گفتم[به یاد داشته، حفظ و]دیگران را [بدان سفارش کنید وآن را دستخوش تغییر وتبدیل نسازید.

آگاه باشید که من سخنم را باز می گویم: پس نماز را بر پا دارید وزکات بدهید وامر به معروف ونهی از منکر کنید.

آگاه باشید که اساس امر به معروف ونهی از منکر آن است که به سخنم برسید وآن را به غایبان]از این جمع[برسانید واو را به پذیرش آن امر واز سرپیچی از آن نهی کنید، چرا که فرمان خدا وامری از من است و]بدانید که[امر به معروف ونهی از منکر در گرو همراه بودن (شناختن حق) امام معصوم است.

تنها راه هدایت

ای مردم! قرآن به شما می گوید که امامان پس از او (علی علیه السلام) از فرزندان اویند ومن نیز گفتم: آنان از من هستند ومن از آنان.

خدای متعال در این‌باره فرموده است: «واو آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد» ().

من نیز درباره‌شان گفتم: «چون به آن دو (یعنی کتاب خدا وعترت وخاندان من) تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد».

ای مردم! تقوا را، تقوا را]در پیش گیرید[واز]فرا رسیدن [ساعت (قیامت)]وبی‌ره‌توشه بودن[بترسید که خدای عزوجل درباره آن روز می‌فرماید: «چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است» ().

]ای مردم![مرگ ومعاد وحساب وترازوی اعمال وحسابرسی در پیشگاه خداوند جهانیان وپاداش وکیفر را]هماره [به یاد داشته باشید]وبدانید[هرکس عملی نیک آورده باشد، پاداشش دهند وهرکس کوله بار گناه بسته باشد، بهره‌ای از بهشت نخواهد داشت.

املای متن بیعت

ای مردم، شما بیش از آنید که]بتوانید[یکایک دست بیعت به من دهید، در حالی‌که خدای عزوجل مرا فرمان داده تا برای آنچه که برای علی امیرالمؤمنین وامامان پس از او بیان کردم (امر ولایت وامامت) از زبان فرد فرد شما اقرار بگیرم؛ امامانی که از]نسل[من واو هستند وچنان که آگاه‌تان کردم، فرزندان من از صُلب اویند.

]آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و اله متن بیعت را املا کرد وبه حاضران فرمود: [پس همگی]ویکصدا[بگویید: آنچه را که از سوی خدای‌مان به ابلاغ آن درباره امامت علی امیرالمؤمنین وامامت فرزندانش که از صُلب اویند فرمان یافتی، شنیدیم وفرمانبردار آنیم وبدان خشنودیم ودر برابر آن تسلیم هستیم. وبا دل وجان وزبان ودست]بر امامت امیرالمؤمنین وفرزندانش[با تو بیعت می کنیم]وعهد می‌بندیم [که با پای بندی به این بیعت زنده باشیم وجان دهیم و]در رستاخیز [دگرباره زنده شویم وآن را دستخوش دگرگونی نکنیم، در آن شک نورزیم، منکر آن نشویم، از عهد خود باز نگردیم وپیمان نشکنیم. واز خدا وتو وعلی امیرالمؤمنین علیه السلام واامامان پس از او، حسن وحسین که از نسل خود وفرزندان او (علی علیه السلام) هستند اطاعت می کنیم]... بر همین اساس[از دل وجان وزبان ونهان وبا دست دادن از ما برای آنان پیمان ستانده شده است. هرکس توانست دست پیمان وبیعت دهد]چه شایسته است[وگرنه با زبان پیمان]فرمانبرداری [بسته وبه امامت آنان اقرار کند وجز آن نخواهد و]هرگز[خداوند ما را روی گردان از این

بیعت وپیمان نبیند.

وما به جای تو این رسالت را به دوردستان ونزدیکان از خویشاونـدان وفرزندان‌مان ابلاغ خواهیم کرد وخدا را بر آن گواه می گیریم که خدا گواهی بسنده است وتو]نیز[بر ما گواه]باش[».

]بـا پایـان یافتن املای متن بیعت، حضـرت ختمی مرتب فرمود: [ای مردم! چه می گوییـد؟ (چه در انـدیشه می گذرانیـد؟)]بدانیـد که [خـدای متعـال، هر صـدایی را می‌شـنود واز هرچه در نهـان انسان‌هـا نهفته، آگـاه است]وحضـرت حق در این‌بـاره می‌فرمایـد: [«پس هرکس هدایت شود، به سود خود اوست وهرکس بیراهه رود، تنها به زیان خویش گمراه می‌شود» (). هرکس بیعت کند، به یقین با خدا بیعت کرده است؛ که: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ()؛ دست خدا بالای دست‌های آنان است».

ای مردم! تقوای الهی در پیش گیریـد وبـا علی امیرالمؤمنین وحسن وحسـین وامامان]از نسل او[که سـخنی پاکیزه وجاودانه‌انـد بیعت کنیـد]وبدانیـد[هرکس]در این بیعت[خیانت ورزد، خـدایش هلاک خواهـد کرد وهرکس بدان پای بند ووفادار بماند، خداوند او را رحم می کنـد]که خود او در این‌باره می‌فرمایـد: [«پس هرکه پیمان شـکند، تنها به زبان خود پیمان می‌شـکند وهرکه بر آنچه با خـدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد» ().

ای مردم! آنچه را گفتم (املاـ کردم) بـاز گوییـد وبر علی بـا عنـوان «امیرالمؤمنین» سـلام دهیـد وبگوییـد: «شـنیدیم وگردن نهـادیم، پروردگارا، آمرزش تو را]خواسـتاریم[» () ونیز بگوییـد: «سـتایش خـدایی را که ما را بـدین]راه[هدایت نمود واگر خدا ما را رهبری نمی کرد، ما خود هدایت نمی‌یافتیم» ().

ای مردم!]بدانیـد که[فضایـل علی بن ابی طـالب نزد خـدای عزوجـل که در قرآن بیـان فرمـوده، بیش از آن است که بتـوانم در یک مجلس برشمرم، پس هرکس شما را از آن]فضایل[آگاه کرد وآن را به شما شناساند، تصدیقش کنید.

ای مردم!]بدانیـد[هرکس از خـدا ورسولش وعلی وامامـانی که از آنان یاد کردم فرمانبرداری کنـد، «قطعاً به رسـتگاری بزرگی نایل آمده است» ().

ای مردم! سبقت گیرندگان در بیعت وپیروی با او (علی علیه السلام) وسلام دهندگان بر حضرتش به عنوان امیرالمؤمنین رستگارانند واز بهشت‌های سراسرنعمت برخوردار.

ای مردم! سـخنی بگوییـد که موجب رضـای خـدا باشـد و]بدانیـد، [«اگر شـما وتمام زمینیان کفر ورزیـد، هرگز هیـچ زیانی به خـدا نمی‌رسانید» ().

بـار خداونـدا، مؤمنـان را قرین آمرزش خـویش قرار ده وخشم خود را بر کـافران فرو فرست؛ وسـتایش، مختص پروردگـار جهانیـان است.

(در این هنگام، مردم فریاد برآوردند):

«فرمان خدا وپیامبر خدا را شنیدیم وبا دل وزبان ودست، مطیع وفرمانبرداریم». وپس از آن، مردم بر گرد آن حضرت صلی الله علیه و اله وامیرالمؤمنین علیه السلام، ازدحام کردند وهرک س می‌خواست با ایشان، مصافحه وبیعت کند.

پی نوشتها

. صفار، بصائر الدرجات، ص۵۰۹.

. مائده(۵)، آیه۶۷.

. مائده(۵)، آیه۳.

. بحار الأنوار، ج۳۷، ص۱۶۵.

. ماجرای غدیر خم وتعیین امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان جانشین پیامبراکرم ?از سوی آن حضرت، به روایت علمای خاصه وعامه با اسانید والفاظ مختلف، اما دارای یک مضمون نقل شده است. ر.ک: صحیح مسلم، ج۲، ص۲۵؛ مسند احمد، ج۴، ص۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۸ و۲۹؛ خصائص نسائی، ص۱۶؛ صحیح ترمذی؛ ج۲، ص۲۹۸؛ حافظ بغوی، مصابیح السنه، ج۲، ص۱۹۹؛ موفق خوارزمی، المناقب، ص۱۳۰، جزری، أسمی المطالب، ص۳، قندوزی حنفی، ینابیع المودهٔ، ص۴۰؛ ابن قتیبه، المعارف، ص۲۹۱؛ بدخشی، نزل الأبرار، ص۲۰؛ محب الدین طبری، الریاض النظره، ج۲، ص۱۶۹؛ احمدبن عبدالله طبری، ذخائر العقبی، ص۶۷؛ صباغ مالکی، الفصول المهمه، ص۲۵؛ کنجی شافعی، کفایهٔ الطالب، ص۱۱۴؛ متقی هندی، کنزالعمال، ج۶، ص۱۵۴؛ ابن عبدالبر، الإستیعاب، ج۲، ص۴۷۳؛ ابن کثیر دمشقی، البدایهٔ والنهایه، ج۵، ص۲۱۴؛ ابن اثیر، اُسد الغابه، ج۳، ص۳۰۷؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۸، ص۳۹۰، مزّی، تهذیب الکمال، ج۲۰، ص۴۸۴؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج۷، ص۳۲۷؛ همو، الإصابه، ج۳، ص۴۰۸؛ دولابی، الکنی والأسماء، ج۲، ص۸۸؛ سیوطی، الدرالمنثور، ج۲، ص۲۵۹؛ تاریخ سیوطی، ص۱۱۴؛ همو، الجامع الصغیر، ج۲، ص۵۵۵؛ تفسیر فخری رازی، ج۳، ص۶۳۶ (ذیل تفسیر آیه)؛ تفسیر نیشابوری، ج۶، ص۱۹۴، آلوسی، روح المعانی، ج۲، ص۳۵۰؛ مستدرک حاکم، ج۳، ص۱۱۰؛ ابو نعیم اصفهانی، حلیهٔ الأولیاء، ج۴، ص۲۳؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۰۶؛ قرمانی، اخبارالدول، ص۱۰۲.

. مائده (۵)، آیه ۳.

. شیخ صدوق، الأمالی، ص۱۲۵.

. تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۹۲ ذیل تفسیر آیه.

. قاضی نعمان مغربی، دعائم الإسلام، ج۱، ص۱۵.

. نساء (۴)، آیه ۵۹.

. به عنوان مثال، آن‌جا که می‌فرماید ...: « وَ لِأُتِمَّ نِعْمَتِی عَلَیْکُمْ؛ ... تا نعمت خویش را بر شما تمام کنم» (بقره (۲)، آیه ۱۵۰...)؛ « وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ؛ ... تا]خدا[نعمت خود را بر شما تمام کند» (مائده (۵)، آیه۶ ...)؛ « وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ؛ ... ونعمت خود را بر تو تمام کند» (یوسف (۱۲)، آیه۶ ...)؛ « کَذَلِکَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ؛ ... این گونه وی نعمتش را بر شما تمام می گرداند» (نحل (۱۶)، آیه۸۱) و ... « وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ؛ ... ونعمت خود را بر تو تمام گرداند» (فتح (۴۸)، آیه۲).

. مائده (۵)، آیه۶۶.

. مائده (۵)، آیه ۶۷.

. کافی، ج۱، ص۳۹۹.

. بحار الأنوار، ج۹۴، ص۱۱۰.

. تهذیب الاحکام، ج۳، ص۱۴۳.

. وسائل الشیعه، ج۸، ص۸۹.

. مفاتیح الجنان، اعمال روز نهم ذی حجه، روز عرفه.

. بحار الأنوار، ج۵۶، ص۹۲.

. همان جا.

. این مبحث به طور مفصل بیان خواهد شد.

. صدوق، الامالی، ص۱۲۵.

. وسائل الشیعه، ج۷، ص۳۸۰.

. کافی، ج۴، ص۱۴۹، حدیث ۳، باب صیام الترغیب.

. وسائل الشیعه، ج۸، ص۸۹ وطوسی، تهذیب الاحکام، ج۳، ص۱۴۳.

. نک: بحار الأنوار، ج۹۷، ص۳۶۲ (زیارات مخصوصه امیرالمؤمنین علیه السلام).

. نک: شیخ کلینی، کافی، ج۸، ص۱۰۶؛ شیخ صدوق، الإحتجاج، ج۱، ص۷۵ و ... حدیث منزلت.

. کتاب سلیم بن قیس کوفی، ص۲۱۱.

. تهذیب الاحکام، ج۳، ص۱۴۳.

. سید ابن طاووس، اقبال الاعمال، ص۴۶۸.

. نهج البلاغه (انتشارات هجرت، قم)، ص۳۵۴.

. رعد (۱۳)، آیه ۱۷.

. تحریم (۶۶)، آیه ۶.

. سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶.

. وسائل الشیعه، ج۱۰، ص۳۱۷.

. تهذیب الاحکام، ج۶، ص۲۴.

۳. همان، ج۳، ص۱۴۴.

. من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۳۸۰.

. تهذیب الاحکام، ج۳، ص۱۰۹.

. برخی از علما نیز قائل به حرمت روزه عاشورا هستند.

. بحار الأنوار، ج۹۵، ص۳۲۳.

. مسائل علی بن جعفر، ص۱۴۴.

. نساء (۴)، آیه ۱۵۰.

. بقره (۲)، آیه ۲۷۵.

. مائده (۵)، آیه ۶۶.

. نقل شده است که روزی عمربن خطاب در حال جنابت یا بدون وضو امامت جماعت مسلمانان را برعهده گرفت. نک: صنعانی، المصنف، ج۲، ص۳۴۸.

. نهج البلاغه، ص۳۴۷، خطبه ۲۲۴.

. انبیاء (۲۱)، آیه ۲۲.

. نک: تاریخ طبری، ج۲، ص۵۰۲ وجز آن.

. ر.ک: امینی، الغدیر، ج۵، ص۳۶۴.

. نهج البلاغه، سفارش امام علیه السلام به حسن وحسین.?

. معانی الأخبار، ص۱۸۰.

. وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۱۰۸.

. توبه (۹)، آیه ۶۰.

. بحار الأنوار، ج۴۳، ص۱۵۸.

. از معاویهٔ بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره آیه «وَلِلَّهِ الأسْمَآءُ الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا؛ ... ونام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آن‌ها بخوانید» (اعراف (۷)، آیه ۱۸۰) فرمود: به خدا سوگند، ما اسمای حسنای خداوندیم وخداوند عمل بی‌شناخت ما را از هیچ بنده‌ای نمی‌پذیرد (کافی، ج ۱، ص۱۴۳).

. انسان (۷۶)، آیه ۵ ۹.

. الغدیر، ج۳، ص ۱۱۱.

. نیز نک: خوارزمی، المناقب، ص۱۸۸؛ اسدالغابه، ج۵، ص ۵۳۰ ۵۳۱؛ عقدالفرید، ص۱۰۲، الاصابه، ضمن شرح حال فضه؛ شرح ابن ابی الحدید، ج۱، ص ۲۱؛ تفسیر بیضاوی، ج۲، ص۵۲۶؛ فتح الغدیر، ج۵، ص۳۴۹؛ فرائد السمطین، حدیث ۳۸۳؛ ذخائر العقبی، ص۸۹ و۱۰۲؛ نورالابصار، ص۱۰۲، کفایهٔ الأثر، ص۳۴۵؛ تفسیر بغوی، ص۲۰۵، ذیل تفسیر آیه وزمخشری، النص.

. نهج البلاغه، سخن آن حضرت پیش از شهادتش (۲۳).

. ر.ک: بلاذری، انساب الاشراف، ص۴۹۵ ودینوری، الامامهٔ والسیاسهٔ، ج۱، ص ۱۸۱.

. اربلی، کشف الغمه، (چاپ دارالاضواء، بیروت) ج۱، ص۴۳۳.

. شریف رضی، خصائص الائمه، ص۷۹ ومقدمه ابن خلدون، ص۲۰۴.

. ر.ک: همان جا.

. مستدرک الوسائل، ج۱۲، ص۵۴.

. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

. کافی، ج۱، ص۴۱۱.

. حجر (۱۵)، آیه ۴۳ ۴۴.

. قصص (۲۸)، آیه ۶۰.

. بحار الأنوار، ج۴۳، ص۸۷.

. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

. خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام در حال نماز، از جمله مواردی است که خرده گیران بد اندیشان آن را انکار کرده‌اند، در حالی که غالب مفسرانشان نزول آیه کریمه «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ ءَامَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَوةَ وَهُمْ رَ کِعُونَ؛ ولیّ شما، تنها خدا وپیامبر اوست وکسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند ودر حال رکوع زکات می‌دهند» (مائده (۵)، آیه ۵۵) را درباره امیرالمؤمنین علیه السلامو آن حضرت را تنها مصداق آیه دانسته‌اند.

. برخی از صحابه که با دستگاه حکومتی رابطه حسنه داشتند واز طرفداران حاکمیت بودند نیز مورد تعرض قرار گرفته، به تبعید وطرد از دستگاه حکومت تهدید شدند. (ر.ک: ذهبی، تذکرهٔ الحفاظ، ج۱، ص۷). همچنین «بکری» بابی را به این موضوع اختصاص داده است (ر.ک: کتاب عمر، ص۱۷۱، باب منع عمر از تدوین حدیث).

. نهج الحق، ص۱۸۹.

چنان که پیامبر ?فرمان داد، مسلمانان نمازهای نافله ماه مبارک را فرادی می‌خواندند تا این که عمر بن خطاب حکومت اسلامی را به دست گرفت. در آن هنگام گفت: «بر آنم که مردم این نماز (نافله) را به جماعت بخوانند». مردم نیز از او پیروی کردند وآن را نماز «تراویح» نامیدند.

عبدالرحمن بن عبدالباری می گوید: «شبی با عمر بن خطاب وارد مسجد شدم. مردم پراکنده بودند، عده‌ای به تنهایی نماز می‌خواندند وجمعی شخصی را به امامت برگزیده، به او اقتدا کرده بودند. عمر گفت: اگر اینان به یک امام اقتدا کنند، به نظرم بهتر

وسزاوارتر است. آن گاه مردم را به اقتدا به «اُبَیّ بن کعب» فرا خواند.

شبی دیگر با عمر به مسجد رفتم ودیدم مردم نماز نافله را به جماعت می‌خوانند. عمر با دیدن نمازگزاران گفت: این، نیکو بدعتی است» (مظفر، دلائل الصدق، ج۳، ص۷۸ وصحیح بخاری با حاشیه سندی، ج۱، ص۳۴۲).

. چنان که پیامبر ?فرمود: «علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیثما دار؛ علی همراه حق است وحق همراه علی. هرجا که علی باشد، حق نیز همراه اوست» (شریف مرتضی، الشافی فی الإمامه، ج۱، ص۲۰۲).

. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کوفه شد، به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمان داد تا به آگاهی مردم برساند که در ماه مبارک رمضان نباید نماز]نافله[در مساجد به جماعت گزارده شود. امام حسن علیه السلام پیام حضرت را به مردم رساند. مردم با شنیدن سخن امام حسن علیه السلام فریاد «واعمراه، وا عمراه» بر آوردند.

چون امام حسن علیه السلام نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت، حضرت پرسید: این سر وصدا چیست؟

امام حسن علیه السلام عرض کرد: فریاد «وا عمراه، وا عمراه» سر داده‌اند!

امام علیه السلام فرمود:]نزد آنان برو و[وبه آنها بگو:]آن گونه که می‌خواهید[نماز]نافله را[بگزارید. (تهذیب الاحکام، ج۳، ص۷۰).

. بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

. ابراهیم ثقفی، الغارات، ج۱، ص۱۰۸؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج۴۲، ص۵۴۴ وجز آن.

. فرقان (۲۵)، آیه ۶۳.

. بحار الأنوار، ج۸۹، ص۸۰.

. شیروانی، مناقب اهل بیت، ?ص۴۷۵.

. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۰.

. کنزالفوائد، ج۲، ص۱۳.

. بقره (۲)، آیه ۱۹۴.

. بقره (۲)، آیه ۲۳۷.

. بحار الأنوار، ج۹۷، ص۲۸۷.

. مسلم در صحیح خود از عبدالله بن حمید واو از عبدالرزاق روایت کرده که گفت: علی که خدایش از او خشنود باد چند خطبه ایراد کرد وفرمان رسول خدا را در مورد جنگ با آنان (لشکریان جمل) یادآوری نمود.

اعتقاد انسان مسلمان بر این است که جنگِ امیرالمؤمنین علیه السلام با منافقین، قاسطین ومارقین اقدامی درست وبجا بوده ودر این جهت به حق رفتار کرده است، بر خلاف خوارج]که جز این را می گویند[وشناخت این حقیقت واعتقاد به آن بر هر مسلمانی واجب است (ر.ک: زرندی، نظم درر السمطین، ص۱۱۷).

. ر.ک: شیخ مفید، الامالی، ص۲۴.

. ر.ک: تفسیر فرات کوفی، ص۱۱۱، ذیل تفسیر آیه ۶۹ سوره نساء.

. نهج البلاغه، سخن چهلم: کلمهٔ حق یراد بها الباطل.

. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۱۴، ص۳۲۲ (به نقل از: ام السلمه) وجز آن.

. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام افرادی را که با وی می‌جنگیدند مشرک ومنافق نمی‌خواند، ولی می‌فرمود: اینان برادران ما هستند که بر ما شوریده‌اند (ر.ک: حمیری قمی، قرب الإسناد، ص۹۴).

. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص۹۵؛ مقریزی، إمتاع الأسماع، ج ۱، ص۴۸.

. کافی، ج ۱، ص۲۵۲.

. ر.ک: بحرانی، حلیة الأبرار، ج ۲، ص۷۷.

. هود (۱۱)، آیه ۲۸.

. ر.ک: شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص۳۳۶ ۳۳۸.

. همان، ص ۱۸۰.

. مائده (۵)، آیه ۶۷.

. مائده (۵)، آیه ۵۵.

. فتح (۴۸)، آیه ۱۱.

. نور (۲۴)، آیه ۱۵.

. توبه (۹)، آیه ۶۱.

. مائده (۵)، آیه ۶۷.

. بقره (۲)، آیه ۲۴.

. اشاره به آیه ۹۴ سوره نحل (۶۱) وآیه ۱۸ سوره حشر (۵۹) است.

. زمر (۳۹)، آیه ۵۶.

. آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

. توبه (۱۹)، آیه ۱۷.

. آل عمران (۳)، آیه ۸۸.

. نور (۲۴)، آیه ۵۴.

. آل عمران (۳) آیه ۱۰۲.

. مضمون آیه ۷ سوره تغابن (۶۴) وبخشی از آیه ۴۷ سوره نساء (۴).

. آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

. قصص (۲۸)، آیه ۴۱.

. نک: بحارالأنوار، ج۲۸، کتاب الفتن والمحن، باب ۳، تمهید غصب الخلافة وقصة الصحیفة الملعونه، ص۱۰۳.

. رحمن (۵۵)، آیه ۳۱ و۳۵.

. آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹.

. مرسلات (۷۷)، آیه ۱۶ ۱۹.

. انعام (۶)، آیه ۱۵۳.

. یونس (۱۰)، قسمتی از آیه ۶۲.

. انعام (۶)، آیه ۱۱۲.

. مجادله (۵۸)، آیه ۲۲.

. انعام (۶)، آیه ۸۲.

. زمر (۳۹)، آیه ۷۳.

. غافر (۴۰)، آیه ۴۰.

. اعراف (۷)، آیه ۳۸.

. ملک (۶۷)، آیه ۸ ۹.

. ملک (۶۷)، آیه ۱۲.

. فتح (۴۸)، آیه ۱۰.

. بقره (۲)، آیه ۱۵۸.

. زخرف (۴۳)، آیه ۲۸.

. حج (۲۲)، آیه ۱.

. زمر (۳۹)، آیه ۴۱.

. فتح (۴۸)، آیه ۱۰.

. فتح (۴۸)، آیه ۱۰.

. بقره (۲)، آیه ۲۵۸.

. اعراف (۷)، آیه ۴۳.

. احزاب (۳۳)، آیه ۷۱.

. آل عمران (۳)، آیه ۱۴۴.

غدیر، عید دعا و محبت

مشخصات کتاب

سرشناسه: نیشابوری، عبدالحسین، ۱۳۴۲ –

عنوان و نام پدیدآور: غدیر، عید دعا و محبت / عبدالحسین نیشابوری.

مشخصات نشر: قم: دلیل ما، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ۶۴ ص.

شابک: ۲۸۰۰ ریال۶-۹۰-۷۵۲۸-۹۶۴: ؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ هفتم)؛ ۳۵۰۰ ریال : چاپ هشتم۶۸-۷۵۲۸-۹۶۴-X؛ : ۴۵۰۰ ریال (چاپ نهم)؛ ۷۰۰۰ ریال (چاپ دهم؛)۷۰۰۰ ریال: چاپ یازدهم ۹-۶۸-۷۵۲۸-۹۶۴-۹۷۸؛ : ۷۰۰۰ ریال (چاپ دوازدهم؛)۷۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم)؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ شانزدهم)

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Qadir prayers & kindness ....

یادداشت: چاپ قبلی: دلیل، ۱۳۷۹.

یادداشت: چاپ هفتم: پاییز ۱۳۸۴.

یادداشت: چاپ هشتم: ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ نهم: پاییز ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ دهم و یازدهم: ۱۳۸۷.

یادداشت: چاپ دوازدهم و سیزدهم: پاییز ۱۳۸۸.

یادداشت: چاپ شانزدهم: پاییز ۱۳۹۱.
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.
موضوع: غدیر خم
موضوع: عید غدیرخم
رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵۴/ن۹غ۴ ۱۳۸۰
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی: م۲۸۶۴۷-۸۰

اهداء

تقدیم به سلمان و ابوذر و مقداد و عمار،
چهار نفری که زیر درختان غدیر را جارو زدند،
و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله را بر پا کردند،
تا مهمترین پیام آسمانی،
ولایت چهارده معصوم علیهم‌السلام،
از فراز آن به جهانیان ابلاغ گردد.
یادشان بر کرانه‌ی غدیر تا ابد گرامی باد.
[صفحه ۷]

مقدمه

بسم اللَّه الرحمن الرحیم
مَعاشِرَ النَّاسِ،
قُولُوا الَّذی قُلْتُ لَکُمْ،
وَ سَلِّمُوا عَلی عَلِیٍّ بِإمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ،
و قُولُوا: «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ إِلَیْکَ الْمَصیرُ». [۱].

این نـدای بلنـد پیـامبر صـلی الله علیه و آله در غـدیر است که بعـد از یکصـد و بیست هزار حاضـر در غـدیر، در گوش تمام جهانیان طنین‌انـداز اسـت. در هر زمـان میلیونهـا نـدای لبیـک در پاسـخ به این فرمـان الهی از سـینه‌های پر محبت شـیعیان و دوسـتان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، دور دستهای افق را در می‌نوردد و بر دست مقام «من کنت مولاه فعلی مولاه» بوسه‌ی بیعت می‌زند.

اینک ما از دور دست چهارده قرن، دست بیعت تا بلندای با عظمت غدیر بلند می‌کنیم، و هستی خود را مدیون صاحب ولایت زمین و آسمانها چهارده معصوم پاک علیهم‌السلام می‌دانیم.
[صفحه ۸]

الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ، وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی،
وَ رَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً. [۲].

این قرآن است که با امضای خداوند بر سطر آخر غدیر آن را اعتباری ابدی بخشیده است. ایمان استوارِ آنان که فقط او را امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌دانند، از این سند محکم اسلام است که از حیات پیامبر صلی الله علیه و آله تا کنون بر تارک جهان درخشیده، و غدیر زیبا را زیبنده‌تر نشان داده است.

هر ساله یاد غدیر در هیجدهم ذی‌الحجه در دلها تازه می‌شود، و شیعه در سرتاسر جهان جوششی تازه به خود می گیرد، و با پای دل سفری به غدیر می‌نماید.

غدیر از خداست، و باید در آن روز رنگ خدایی بگیریم. غدیر روح نماز است، و باید در آن روز نمازی با روح بخوانیم. غدیر سبب استجابت دعاست، و باید دعاهایمان را برای غدیر ذخیره کنیم تا پذیرفته شود. غدیر عید محبت است، و باید محبتها را در چنان روزی نصار یکدیگر کنیم تا عیار آن را به صاحب ولایت نشان دهیم. غدیر روزی است که باید دست در دست هم به زیارت صاحب غدیر رویم و خاک پایش را زیارت کنیم.

کتاب حاضر گوش جان به دستورات ائمه معصومین علیهم‌السلام سپرده تا بلندترین دعاها را به درگاه خدا برد و پر معنی‌ترین محبتها را در چنان روزی نثار کند، آنگونه که صاحب ولایت خشنود شود.

عبدالحسین نیشابوری

قم، عید غدیر ۱۴۲۱،۱۳۷۹

[صفحه ۹]

داستان غدیر

اشاره

سال دهم هجرت، آخرین سال از عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. چون جمیع احکام را به مردم تبلیغ فرموده بود، جبرئیل نازل شد که خداوند سلام می‌رساند و می‌فرماید: «من روح هیچ پیامبری را قبض نکردم مگر بعد از آنکه تمام احکام دین خود را به مردم رسانده باشد. اجل تو هم نزدیک شده و دو حکم دیگر مانده که باید به مردم برسانی: یکی فریضه‌ی حج و دیگری نصب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برای خلافت»

بعد از آن به دستور حضرت اعلام شد حضرتش امسال به حج می‌روند، و این در حالی بود که از زمان هجرت به مدینه تا آن سال حضرت به حج نرفته بودند. جمع زیادی برای همراهی آنحضرت در حج به مدینه آمدند. حجی که به آن حجهٔالوداع، حجهٔ الاسلام، حجهٔ البلاغ، حجهٔ الکمال و حجهٔ التمام می گویند.

[صفحه ۱۰]

حرکت کاروان صد و بیست هزار نفری

پیامبر صلی الله علیه و آله با غسل از مدینه خارج شدند در حالی که از روغنی مخصوص برای مو و صورت استفاده نموده بودند و دو لباس مخصوص احرام را همراه برداشتند.

خروج آن حضرت در روز شنبه چهار یا پنج روز مانده به آخر ذی‌قعده بود.

همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان وابسته همراه آنحضرت در هودجها بودند. مخصوصاً حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام و اسماء و امّ‌سلمه و نیز عایشه و حفصه حضور داشتند. اهل بیت آنحضرت و مهاجر و انصار و مردم دیگر نیز ایشان را همراهی

می کردند. [۳] فقط افرادی که با آنحضرت از مدینه خارج شدند آنقدر زیاد بودند که تا صد و بیست هزار نفر نقل شده است، و اما کسانی از شهرهای دیگر که با آنحضرت اعمال حج را انجام دادند بیش از این مقدار بودند مثل کسانی که با امیرالمؤمنین علیه‌السلام از یمن آمدند و همچنین با ابوموسی و غیر ایشان در بازگشت از سفر به کاروان بزرگ حج ملحق شدند. [۴] چند روز طی منازل فرمودند تا به مکه رسیدند و اعمال حج را آغاز کردند و در مواضع مختلف احکام واجب و مستحب حج آن برای مردم بیان کردند.

آغاز بیان ولایت در مراسم حج

در عرفات دستور الهی رسید که علم و ودایع انبیا علیهم‌السلام را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحویل دهند، و امر ولایت او را به مردم تبلیغ نمایند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار گریست بطوری که محاسن مبارک از اشک تر شد، و حضرت خواستند خداوند ایشان را از شر منافقین محافظت فرماید. [۵] در مِنی دو بار خطبه ایراد فرمودند که اشاره‌ی کلی به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام داشتند.

در مسجد خیف بار دیگر جبرئیل نازل شد که خداوند می‌فرماید: «ولایت علی علیه‌السلام را به مردم برسان»، ولی وعده‌ی محافظت از شرّ دشمنان را برای آنحضرت نیاورد.

به «کُراع الغُمَیم» در نزدیکی جحفه که رسیدند باز جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: «فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی اِلَیْکَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ». [۶] یعنی: «شاید تو ترک کننده باشی بعضی از اموری را که به تو وحی می‌شود، و سینه‌ی تو به خاطر آن گرفته باشد».

این بار هم در امر ولایت تأکید نمود، ولی آیه‌ای دالّ بر محافظت آن حضرت از شرّ دشمنان نیاورد.

[صفحه ۱۱]

سفر ولایت

پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی دالّ بر شرّ منافقین نسبت به علی علیه‌السلام به جبرئیل فرمود و بعد از آن کوچ نمودند. به غدیر خم که رسیدند اوایل روز بود. جبرئیل نازل شد و آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی مائده را آورد، که شامل تأکید بر ابلاغ امر ولایت و در امان بودن حضرت از شرّ منافقین بود: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ، اِنَّ اللَّهَ لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ»، یعنی: «ای پیامبر، تبلیغ کن به مردم آن امری را که درباره‌ی علی علیه‌السلام از جانب خدا بر تو فرستاده شد، و اگر این کار را انجام ندهی رسالت الهی را تبلیغ نکرده‌ای، و خدا تو را از مردم حفظ می‌نماید؛ خداوند کافران را هدایت نمی‌کند.

[صفحه ۱۲]

حضور در غدیر

حضرت امر فرمودند مردم در غدیر جمع شوند. غدیر قبل از جحفه بود که اهل مدینه و مصر و شام از یکدیگر جدا می‌شدند.

مردم جمع شدند و هوا بسیار گرم بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خاص خود- که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند- دستور دادند زیر چند درخت کهنسال [۷] را که در غدیر خم بود جارو زده و خار و خاشاک آن را جمع کنند و آب پاشیده منبری از سنگها و روانداز‌های شتران به بلندی قامت حضرت مهیا نمایند.

منبر آماده شد و روی آن را هم با پارچه پوشاندند و تزیین نمودند. به خاطر حرارت آفتاب، پارچه‌ای بین چند درخت برفراز بستند

تا سایبانی برای محل ایستادن حضرت باشد. [۸].

خطابه ابدی غدیر

بعد از آن که نماز ظهر را به جماعت خواندند، رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بر فراز منبر قرار گرفتند. به دستور آن حضرت، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سمت راست حضرت یک پله پایین‌تر روی منبر قرار گرفتند. در این حال عده‌ای از منافقین مقابل منبر بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از حمد خداوند متعال و بیان کلمات دُرربار خویش درباره‌ی توحید و بیان صفات کمال حق تعالی، یادآور گذشته‌ی عرب و زندگی و عقاید آنان شدند. سپس به بیان زحماتی که آنحضرت در این مدت برای هدایت مردم متحمل شده‌اند پرداختند. بعد قسمت عمده‌ای از احکام حلال و حرام دین خدا را بصورت کلی بیان فرمودند.

اتصال قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام با یکدیگر و اینکه از هم جدا نمی‌شوند، و ولایت و امامت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و اولادش تا حضرت مهدی علیه‌السلام را بیان فرمودند و فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نیز یادآور شدند، و آیاتی درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بیان فرمودند. [۹] از جمله فرمودند: بر من وحی شده: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ، اِنَّ اللَّهَ لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ». [۱۰] سپس فرمودند: ای مردم، من کوتاهی نکردم در تبلیغ آنچه خدا بر من نازل کرده و من سبب نزول این آیه را بیان می‌کنم. جبرئیل سه بار بر من نازل شد و مرا از طرف خداوند متعال امر کرد که در این مکان اعلام کنم به هر سفید و سیاهی از هر قبیله‌ای که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وصی و جانشین و امام بعد از من است.

[صفحه ۱۳]

او بعد از خدا و رسولش ولی و صاحب شما و اولی بر همه‌ی شما از خود شما است و در این باره خداوند بر من آیه‌ای نازل نموده است: «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ هُمْ راکِعُونَ». [۱۱] من از جبرئیل خواستم که از خداوند بخواهد مرا از تبلیغ این امر عفو کند، چون به کمی مؤمنین و زیادی منافقین و استهزاکنندگان به اسلام علم دارم، که خداوند در کتابش می‌فرماید: «یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِمْ». [۱۲] معاشر الناس، هو الامام المبین.

روی بر نگردانید از ولایت او.

فهو الذی یهدی الی الحق و یعمل به.

اوست که هدایت به حق می‌کند و عمل به حق می‌نماید.

و یزهق الباطل و ینهی عنه، باطل را او از بین می‌برد و از آن نهی می‌کند. یعنی او می‌شناسد که باطل چیست که نهی از آن می‌کند.

لاتأخذه فی اللَّه لومهٔ لائم، ذره‌ای در راه خدا کوتاهی نکرده است.

انّه اوّل من آمن باللَّه و رسوله، او اولین کسی بود که ایمان به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله آورد.

و الذی فدی رسول اللَّه بنفسه، او بود که در لیلهٔ المبیت و اُحد و غیر آن جانش را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود.

[صفحه ۱۴]

و الذی کان مع رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و لا احد یعبد اللَّه مع رسول اللَّه صلی الله علیه و آله من الرجال غیره، او اولین مردی بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله خدا را عبادت می‌کرد.

معاشر الناس، فَضِّلوه فقد فضله اللَّه، او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است.

و اقبلوه فقد نصبه اللَّه، خداوند او را منصوب نموده است.

معاشر الناس، انَّه امام من اللَّه، او امام از طرف خداست.

و لن‌یتوب اللَّه علی احد أنکر ولایته و لن‌یغفر له، توبه منکرش قبول نمی‌شود.

معاشر النـاس، فَضِّلوا علیّاً فـإنّه أفضـل النـاس بعـدی من ذکر و انـثی، ملعون ملعون مغضوب مغضوبٌ من ردّ قولی هـذا و لم‌یوافقه، مخالفش ملعون است، لعنت خدا و رسول بر مخالفش.

الا ان جبرئیل خبّرتی عن اللَّه عزوجل: من عادی علیّا و لم‌یتولّه فعلیه لعنتی و غضبی.

در قسمتی دیگر از خطبه کلماتی درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمودند که در هیچ مورد دیگری مانند ندارد:

خدایا تو شاهد باش...

الا وقد ادّیتُ...

الا وقد بَلَّغت...

الا وقد أسمعت...

الا وقد أوضحت...

الا و ان اللَّه عزوجل قال و أنا قلتُ عن اللَّه عزوجل...

الا انه لیس امیرالمؤمنین غیر أخی هذا...

و لاتحل إمرة المؤمنین بعدی لأحد غیره...

بعد بازوی علی علیه‌السـلام را گرفت و علی علیه‌السلام دستان مبارکش را به طرف آنحضرت بلند کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضـرت را بالا برد به حدّی که پاهای مبارک حضـرت به سر زانوهای رسول خدا صـلی الله علیه و آله رسـید. سپس فرمود: «ألست أولی بکم من أنفسکم»؟ قالوا بأجمعهم: اللهم بلی.

[صفحه ۱۵]

فرمود: «معاشـر الناس هـذا علی، أخی و وصـیی، من کنت مولاه فهذا علی مولاه، و هو علی بن أبی‌طالب علیه‌السـلام ». ... هر که من مولی و صاحب اختیار او هستم این علی اولی و صاحب اختیار اوست. مکان و منزلت او مثل مکان و منزلت من نزد شماست.

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصـر من نصـره، و اخذل من خذله، الها! دوست بدار هر که او را دوست می‌دارد و دشـمن بدار هر که او را دشمن می‌دارد.

سپس کلماتی نسبت به تأکید این امر فرمودند. بعد از آن سفارش فرمودند که خبر غدیر را حاضرین به غایبین و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.

[صفحه ۱۶]

بیعت و تبریک عمومی

پیـامبر صـلی الله علیه و آله در خطبه کلمـاتی را فرمودنـد تـا همه تکرار کننـد و مضـمونش این بود که امر ولاـیت علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام را رسول خـدا ابلاـغ فرمودنـد و مـا همه بـا زبـان و قلب و دست بـا او بیعت کردیم و قبول نمودیم. همه‌ی مردم کلمـات آنحضرت را تکرار کردند.

پیامبر صـلی الله علیه و آله پس از خطابه از منبر پایین آمدنـد و مردم گِرد حضـرت جمع شدند و با صدای بلند با زبان و دست بیعت کردند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: هَنِّئونی هَنِّئونی: [۱۳] به من تبریک بگوئید.

بعـد دسـتور دادنـد تا چادری زدند و علی علیه‌السـلام داخل آن چادر نشـست.آنگاه حضـرت فرمودند: همه بروند و به آن حضـرت

سلام کنند و بگویند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین».
عمر آمد و سلام کرد و گفت: بخ بخ یابن ابی‌طالب، اصبحت مولای و مولی کل مومن و مؤمنهٔ. [۱۴] زوجهٔ من یعادیک طالق طالق طالق!! [۱۵] برنامه‌ی بیعت سه روز طول کشید به صورتی که در این مدت نماز ظهر و عصر را با هم می‌خواندند و بیعت تا غروب ادامه پیدا می‌کرد تا نماز مغرب و عشا را نیز با هم می‌خواندند.
همچنین ظرف آبی زیر پرده‌ای قرار دادند به طوری که نصف ظرف در طرفی و نصف دیگر در طرف دیگر ظرف آب بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یک سوی پرده دست خود را در آب گذاشته بودند و در سوی دیگر زنها دست در آب می‌گذاشتند و بعنوان بیعت به آن حضرت می‌گفتند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین»، و ضمن آن تبریک و تهنیت می‌گفتند.
حضور صدیقه طاهره علیهاالسلام در بیعت زنان زینت بخش مراسم بود. از سوی دیگر بیعت عایشه این سابقه‌ی او را در اذهان ثبت کرد، تا روزی که جنگ جمل را به راه انداخت و در مقابل صاحب غدیر صف آرایی کرد و با خواری و ذلت از لشکر ولایت شکست خورد!! [۱۶].
[صفحه ۱۷]

کمال دین و تمام نعمت

بعد از اعلام ولایت در غدیر جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: «الیوم اکلمت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»: امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خدا را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.
بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللّٰه اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمهٔ و رضی الرب برسالتی و ولایهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بعدی».

توطئه گران در غدیر

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این خطبه اشاره‌ای فرمودند به چهارده نفر اصحاب صحیفه [۱۷] که در مکه با هم پیمان بستند و قسم خوردند و امضا کردند و عهدنامه را در مکه دفن نمودند، که نگذارند رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه سالم برسد و ماجرای عقبه را در همین سفر پیش آوردند که در کتب سنی و شیعه به طرق مختلف بیان شده است.
خداوند نبی مکرمش را خبر داد و توطئه‌ی آنان نقش بر آب شد، ولی سی و چهار نفر بعد از غدیر دوباره عهدی در مدینه بستند که مانع از رسیدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خلافت شوند و آن را امضا نمودند و به ابوعبیده جراح دادند که به مکه ببرد و دفن کند.
این دو صحیفه‌ی ملعونه آغاز راهی بود که آثار شوم آن در آتش زدن درِ خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام ظاهر شد و ادامه پیدا کرد تا واقعه‌ی کربلا را بوجود آورد و سید شباب اهل الجنهٔ علیه‌السلام را با سایر جوانان بهشتی در دریای خون نشاند و اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله را در کوفه و شام به اسیری کشانید. فقُتِلَ مَن قُتِل ... و سُبِیَ مَن سُبِی ... و اُقْصِیَ مَن اُقْصِی...
[صفحه ۱۸]

اسناد و منابع غدیر

اشاره

حدیث شریف غدیر مشهور و متواتر بین فریقین است، و گذشته از از آنکه در منابع اصیل شیعه آمده در منابع اهل سنت نیز نقل شده است به حدی که کتابهای متعددی درباره‌ی غدیر و اسانید آن نوشته‌اند که کتاب «حدیث الولایهٔ» طبری از جمله‌ی آنهاست. [۱۸].

[صفحه ۱۹]

منابع مربوط به غدیر

علامه امینی در الغدیر به ترتیب حروف الفبا نام ۱۱۰ نفر از صحابه و ۸۹ نفر از تابعین را ذکر فرموده که راوی این حدیث‌اند، و سپس این حدیث شریف را مورد بحث و تحقیق قرار داده‌اند.

از کتب شیعه درباره غدیر

غایهٔ المرام، علامه بحرانی. اثبات الهداهٔ، شیخ حرّ عاملی. بحار الانوار، مرحوم مجلسی. النقض، شیخ عبداللّه قزوینی رازی. عقبات الانوار، علامه میرحامد حسین هندی. ایضاح، فضل بن شاذان نیشابوری.

[صفحه ۲۰]

از کتب اهل سنت درباره غدیر

تفسیر کبیر، رازی: ذیل آیه‌ی بلاغ، الدر المنثور، سیوطی، اسباب النزول، واحدی، خصائص، نسائی، سنن، ابن ماجه، باب فضائل صحابه، مستدرک الصحیحین، حاکم، ج ۲، صحیح ترمذی، اسد الغابهٔ، ج ۱، نور الابصار، شبلنجی

چند سؤال درباره غدیر و سقیفه

۱. آیا اجتماع غدیر خدایی و نبوی بود یا اجتماع سقیفه؟!

۲. آیا تعداد مسلمانان در غدیر بیشتر بودند یا در سقیفه؟!

۳. آیا در غدیر هر یک از مهاجر و انصار گفتند: «منّا امیر»، یا در سقیفه؟! ۴. آیا در اجتماع غدیر از یک شهر و کشور بودند یا در اجتماع سقیفه؟!

۵. آیا جمعی که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند اولی به تبعیت هستند یا اجتماع سقیفه؟!

۶. آیا در غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را با شمشیر برای بیعت علی علیه‌السلام بُرد یا در اجتماع سقیفه بردند؟!

۷. آیا در غدیر کسی را به ریسمان بستند یا برای بیعت اهل سقیفه؟!

۸. آیا برای بیعت در غدیر درِ خانه یا خیمه‌ی کسی را آتش زدند یا برای بیعت اهل سقیفه؟!

از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی آیه‌ی «یَعْرِفُونَ نِعْمَهَ اللَّهَ ثُمَّ یُنْکِرُونَها» سؤال شد. حضرت فرمود: «در روز غدیر آن را می‌شناسند، و در روز سقیفه آن را انکار می‌کنند». [۱۹].

[صفحه ۲۱]

تاریخ و جغرافیای غدیر

معنای غدیر

اشاره

المعجم الوسیط. مجمع البحرین: ج ۲. المصباح المنیر. معجم البلدان. مجله تراثنا: ش ۲۵.
فصلنامه‌ی علوم حدیث: ویژه‌ی غدیر.
قبل از پرداختن به جزئیات تاریخی غدیر جا دارد نگاهی به کلمه‌ی «غدیر» داشته باشیم، و معنای دقیق این لغت را مورد بررسی قرار دهیم.

معنای لغوی غدیر

غدیر از نظر لغوی چند معنی دارد: برکه، آبگیر، نهر کوچک، محل تجمع آب که از سیلابها به وجود می آید.

معنای اصطلاحی غدیر

«غدیر» در اسلام معنای معروفی دارد که برای دوست و دشمن روشن است. «غدیر» واقعه‌ای است که در حجهٔ الوداع روز هیجدهم ذی الحجه در محلی به نام غدیر خم در نزدیکی جحفه بوقوع پیوست و طی آن پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را به جانشینی خود منصوب فرمود.
[صفحه ۲۲]

جغرافیای غدیر

منطقه‌ی غدیر خم در مسیر سیلابهای سالیانه واقع شده که نوعاً بعد از عبور از غدیر به جحفه می‌رسد و از آنجا به دریای سرخ می‌ریزد. این غدیر معمولاً خشک نمی‌شود و حتی در سالهای کم آب و خشک از بین نمی‌رود. چشمه‌ی آبی در آن نزدیکی است که بر اثر سیلابها در بعضی سالها مسیر آن به طرف آبگیر تغییر می‌کند. نام این چشمه «عین الغدیر» است.
از کتب موجود و کلمات محققین و بقایای بناهای قدیمی که سه قلعه‌ی مخروبه در اطراف است، استفاده می‌شود که بعد از شهادت حضرت امیر علیه‌السلام فرزندان و شیعیان و اصحاب آن حضرت در مکانهای مختلف متفرق شدند. از جمله جاهایی که ساکن شدند این مکان بود که نقل و انتقال کردند و تشکیل زندگی دادند و بخصوص با وجود مسجد غدیر و آب چشمه و سرسبزی و وجود درختان مختلف، مخصوصاً نخلها این احتمال در گذشته بسیار قوی است.
در زمان فعلی هم اثری از نخلها و درختان در آن صحرا موجود است که احتمالاً ـ در اثر هسته‌های خرمایی است که مسافرین در مسیل آن وادی انداخته‌اند و رشد نموده است، ولی به مرور با نبودن آب و آمدن سیل به صورت فعلی تبدیل شده است.
محل فعلی غدیر خم همان محل قبلی آن است، و در اطراف آن غدیرهای دیگری هست که اسمهای مختلفی دارند و یا بدون اسم است. این غدیر معروف به «خم» است و گاهی اوقات به اسامی دیگر شناخته شده و گفته می‌شود.
[صفحه ۲۳]

اسامی محل غدیر

المعجم الوسیط. مجمع البحرین: ج ۲. المصباح المنیر. معجم البلدان. مجله تراثنا: ش ۲۵.

فصلنامه‌ی علوم حدیث: ویژه‌ی غدیر.

غدیر در طول زمانها اسامی مختلفی به خود گرفته است:

۱. گاهی به عنوان «جحفه» از آن یاد می‌شود، که غدیر خم در آن است.

۲. گاهی به عنوان «خرّار» از آن نام می‌برند که نام مسیر سیل از غدیر تا جحفه است.

۳. گاهی به عنوان «غُرَبَهْ» از آن یاد می‌شود که جحفه و غربه هر دو در یک منطقه قرار دارند.

مکان فعلی غدیر

المعجم الوسیط. مجمع البحرین: ج ۲. المصباح المنیر. معجم البلدان. مجله تراثنا: ش ۲۵.

فصلنامه‌ی علوم حدیث: ویژه‌ی غدیر.

غدیر هم اکنون در مسیر مکه تا مدینه قرار دارد و جهات آن چنین است:

۱. در سمت شرقیِ آبگیر دشت «خانق» است.

۲. در سمت جنوب آبگیر صحرای «وبریهْ» است، و کنار «عویرضهْ» قرار دارد.

۳. در سمت غربی و شمال غربی «خم» آثار سه قلعه است که خراب شده است.

۴. در سمت شمال شرقی بیابان سیاه رنگی است که «ذویبانهْ» نام دارد.

۵. در سمت غربی، بیابان «رمحه» است که درختانی به نام «سَمُر» تقریباً شبیه به چنار دارد.

۶. در سمت شمال دشت وسیعی است که «وادی ظهر» نام دارد.

۷. فاصله‌ی غدیر نسبت به میقات جحفه از سمت طلوع آفتاب ۱۱ کیلومتر است.

۸. در محل فعلی چشمه‌ای هست و غدیر با مقداری فاصله از آن قرار دارد.

[صفحه ۲۴]

مسجد غدیر

در غدیر مسجدی بوده و طبق نقلهای تاریخی به دستور عمر این مسجد خراب شده، و در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تجدید بنا شده است.

چند نفر از معصومین علیهم‌السلام به این مکان تشریف آورده‌اند و اعمال آن را انجام داده‌اند و امر به نماز در این مسجد فرموده‌اند. شایان ذکر است که این مسجد در دوران عثمانی بر اثر سیل خراب شده ولی بخشی از آن بر جا مانده است، [۲۰] که ساختمان آن را تعدادی از پادشاهان شیعی هند بازسازی کرده‌اند. [۲۱].

در زمان ما، در جاده‌ی قدیم مکه تا مدینه، ۱۷ کیلومتر بعد از دو راهی جحفه به مسجد غدیر می‌رسیم. اکنون مسجد غدیر در خیابان اصلی انتهای شهر رابغ قرار دارد در حالی که از جنوب به شمال، یعنی از مکه به مدینه برویم.

در تقاطع یک خیابان فرعی مسجدی است با بنای حدود ۶۰۰ متر که با سیمان و بتون ساخته شده و دارای یک گلدسته کوتاه است. حدود ۴۰ سال از تاریخ بنای فعلی آن می‌گذرد و اسم بخصوصی روی آن نیست و در آن محل هم آن را به نام مسجد غدیر نمی‌شناسند. درهای مسجد در اوقات نماز بسته است و اگر زوار بخواهند خادم در را باز می‌کند.

[صفحه ۲۵]

داخل مسجد به رنگ سفید و ساده است بدون هیچ نقشی و آیه‌ای و مطلبی که دال بر حدیث غدیر یا خطبه‌ی حضرت رسول صلی

الله علیه و آله باشد. از شواهد و قرائن معلوم می‌شود که مسجد غدیر است.

در ده متری مسجد برج سنگی شش ضلعی به ارتفاع تقریبی ۴ متر با مساحت تقریبی ۱۰ متر قرار دارد که دارای چند پنجره و روزنه‌های کوچک است و به گفته‌ی اهل اطلاع این برج محل توقف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام معرفی حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

سقف برج فرو ریخته ولی دیوارهای سنگی که لایه‌ای از سیمان بر آنها کشیده شده سالم است.

در کنار برج تابلویی است که زنگ زده و به مرور زمان از بین رفته که ظاهراً سابقه‌ی تاریخی برج روی آن نگاشته بوده است.

چندین متر پس از مسجد غدیر، در انتهای شهر رابغ در ادامه‌ی خیابان اصلی شهر، وادی غدیر است.

رودخانه‌ای است کم عمق و عریض که چندین پل کم ارتفاع برای عبور عابرین روی آن احداث شده است. این وادی دارای نخلستان و درختان کُنار و زمینهای زراعتی سبزی کاری شده است و بارانهای موسمی را به دریای سرخ هدایت می‌کند. [۲۲] سمت چپ این مسجد به سمت قبله، مکان ایستادن پیامبر صلی الله علیه و آله برای انتخاب علی علیه‌السلام به جانشینی است که از سایر نقاط مسجد برای نمازگزاران افضل است.

درباره‌ی اهمیت برج سنگی فعلی که به محل ایستادن پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده و افضلیت سمت چپ مسجد که برای نماز خواندن مقدم است، دو احتمال دارد:

۱. همین مکان مسجد بوده ولی مسجد بزرگتر بوده کما اینکه گفته شد مسجد بارها خراب شده و بر اثر این خرابی به جای مسجد قدیم مسجد کوچکتری ساخته شده و بین این دو مکان فاصله افتاده است.

۲. قسمتی از مسجد یا آن برج سنگی محل خیمه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده که مردم برای بیعت به آنجا می‌آمدند.

تصویر مسجد و برج سنگی پشت جلد همین کتاب آمده است.

نماز مسجد غدیر

نماز خواندن در محل مسجد غدیر استحباب دارد و از ائمه معصومین علیهم‌السلام روایاتی در این باره وارده شده است. [۲۳].

[صفحه ۲۶]

اسامی روز غدیر

العدد القویة: ص ۱۶۶. بحار: ج ۳۷ ص ۱۵۶. تهذیب: ج ۳ ص ۱۴۳. اقبال: ص ۴۷۴. بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۴ تا ۱۱۶. بحار: ج ۹۸ ص ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۲۳.

در احادیث از سوی ائمه علیهم‌السلام این اسامی بعنوان بیان اهمیت روز غدیر وارد شده است:

۱. یوم العهد المعهود

۲. عید اللّه الاکبر

۳. یوم العبادة

۴. یوم المیثاق المأخوذ

۵. یوم الجمع المشهود

۶. یوم ابداء خفایا الصدور و مضمرات الامور

۷. یوم ابلاء السرائر

۸. یوم الفصل

۹. یوم وقع الفرج

۱۰. یوم محنهٔ العباد (یوم محنهٔ علی العباد)

۱۱. یوم الملأ الاعلی

۱۲. یوم النبأ العظیم

۱۳. یوم النصوص علی اهل الخصوص

۱۴. یوم وُضِحت الحجج

۱۵. یوم ادریس

۱۶. یوم اطعام الطعام

۱۷. الیوم الذی اکمل اللّه به الدین

۱۸. یوم الارشاد

۱۹. یوم الایضاح

۲۰. یوم الافصاح

۲۱. یوم الکشف عن المقام الصراح

۲۲. یوم الأمن المأمون

۲۳. یوم البرهان

۲۴. یوم البیان عن حقائق الایمان

۲۵. یوم تبیان العقود عن النفاق و الجحود

۲۶. یوم دحر الشیطان

۲۷. یوم الدلیل علی الرُوّاد

۲۸. یوم الروح

۲۹. یوم رُفِعت الدرج

۳۰. یوم شمعون

۳۱. یوم شیث

۳۲. یوم العهد المعهود

۳۳. یوم هود

۳۴. یوم یوشع

۳۵. یوم استراحهٔ المؤمنین

۳۶. یوم اکثار الصلاهٔ علی محمد و آل‌محمد علیهم‌السلام

[صفحه ۲۷]

۳۷. الیوم الذی یزید اللّه فی حال من عبد فیه (یوم طلب الزیادهٔ)

۳۸. یوم العتق من النار

۳۹. یوم البشارة

۴۰. یوم التبسم

۴۱. یوم تحطیط الوزر

۴۲. یوم ترک الکبائر و الذنوب

۴۳. یوم التزکیة

۴۴. یوم تفطیر الصائمین

۴۵. یوم تنفیس الکرب

۴۶. یوم التودّد

۴۷. یوم التهنئة

۴۸. یوم الحباء

۴۹. یوم العطیة

۵۰. یوم غفران الذنوب (یوم الصفح عن مذنبی الشیعة).

۵۱. یوم الرضا

۵۲. یوم السبقة

۵۳. یوم الزینة

۵۴. یوم الشاهد و المشهود

۵۵. یوم الشرط المشروط

۵۶. یوم تشیّد الاسلام

۵۷. یوم اظهار منار الدین

۵۸. یوم الصیام

۵۹. یوم القیام

۶۰. یوم صلة الاخوان

۶۱. یوم قبول الاعمال (یوم قبول اعمال الشیعة و محبی آل محمد صلی الله علیه و آله).

۶۲. عید اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله

۶۳. افضل الاعیاد

۶۴. یوم فیه مرضاة الرحمن

۶۵. یوم کالقمر بین الکواکب

۶۶. یوم لبس الثیاب و نزع السواد

۶۷. یوم المتاجرة

۶۸. یوم مرغمة الشیطان

۶۹. یوم الموقف العظیم

۷۰. یوم نشر العلم

۷۱. یوم نفی الغموم و الهموم

۷۲. یوم الوصول الی رحمهٔ اللّه

۷۳. یوم یستجاب فیه الدّعاء

۷۴. یوم یجعل اللّه فیه سعی الشیعهٔ مشکوراً

۷۵. یوم عید و فرح و سرور

۷۶. اشرف الاعیاد

۷۷. اعظم الاعیاد

۷۸. یوم عید شیعتنا

۷۹. یوم عید موالینا

۸۰. یوم عید لنا

[صفحه ۲۸]

جشن غدیر

ثواب جشن و عید قرار دادن غدیر

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: «یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی و هو الیوم امرنی اللّه تعالی ذکره بنصب اخی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام عَلَماً لأمتی». [۲۴] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: روز غدیر خم با فضلیت‌ترین عیدهای امت من است. آن روزی است که خداوند امر فرمود برادرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را عَلَم (خلیفه، جانشین، نشانه‌ی حق، پرچم هدایت، راهبر، امام) برای این امت قرار دهم. [۲۵].

[صفحه ۲۹]

تاریخچه و ابتدای این جشن

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: هنئونی، هنئونی: [۲۶] به من تهنیت بگویید، به من تهنیت بگویید.

این عید و جشن جدید نیست و منحصر به تشیع هم نبوده چه اینکه فِرَق دیگر مسلمین هم این روز را جشن می‌گرفته‌اند، ولی در قرون اخیر از شعائر شیعه محسوب می‌شود.

در مصر و کشورهای اسلامی در طول سالها روز غدیر را به عنوان عید جشن می‌گرفته‌اند. [۲۷] این مراسم از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با کلام حضرت که فرمودند: «هَنِّئونی، هَنِّئونی» شروع شد، آنچنانکه خود آنحضرت مردم را امر می‌کند به ایشان تبریک بگویند. همچنین عمامه سحاب را به سر مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن روز قرار دادند.

[صفحه ۳۰]

در چنین روزی در آسمانها هم جشن برقرار است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: روز غدیر نزد اهل آسمان مشهورتر از اهل زمین است.

خداوند تعالی در بهشت قصری خلق فرموده که بنای آن خشتی از نقره و خشتی از طلا است. در آن قصر صد هزار اتاق سرخ رنگ و صد هزار خیمه‌ی سبز رنگ وجود دارد و خاک آن از مشک و عنبر است.

در آن قصر چهار نهر جاری است: نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل. در کناره‌های این نهرها درختانی

از انـواع میوه‌هـا قرار دارد، و بر آن درختـان طیـوری هسـتند که بـدنهای آنهـا از لؤلؤ و بالهایشـان از یـاقوت است و به انواع صـداها می‌خوانند.

روز غـدیر که فرا می‌رسـد اهل آسـمانها وارد این قصـر می‌شوند و تسبیح و تقدیس و تهلیل می‌گویند. آن پرندگان هم به پرواز در می‌آینـد و خـود را به آب می‌زننـد، و سـپس در آن مشـک و عنـبر می‌غلطنـد. آنگـاه که ملائـکه جمع شدنـد بـار دیگر به پرواز در می‌آیند و آن عطرها را بر آنان می‌پاشند.

ملائکه در روز غـدیر «نثار فاطمه علیهاالسـلام» [۲۸] را به یکـدیگر هـدیه می‌دهنـد. وقتی آخرین ساعات روز غـدیر فرا می‌رسد ندا می‌آیـد: «به مراتب و درجـات خود بازگردیـد که به احترام محمـد و علی تـا سـال آینـده در چنین روزی، از لغزش و خطر در امـان خواهید بود». [۲۹] در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السـلام روز جمعه‌ای مصادف با عیـد غدیر شده بود. حضـرت در میدان شـهر کوفه در خطبه‌ی نماز درباره‌ی غدیر و اهمیت و افضـلیت آن سـخنانی ایراد فرمودند، و بعد از نماز در مجلسـی که به همین مناسـبت در منزل حضرت مجتبی علیه‌السلام ترتیب داده شده بود با جمعی شرکت نمودند.

ائمه‌ی معصومین علیهم‌السـلام نیز در سالهای مختلف در مکانهای مختلف مراسم جشن و اطعام و افطار بر پا می‌نمودنـد و در اهمیت و عظمت این روز کلمـات بسـیار حسـاس و شایـان توجهی بیان می‌فرمودنـد که در کتب مختلف ذکر شـده و به مناسـبتهایی خواهد آمد.

عظمت این روز به حدی بوده که طارق بن شـهاب یهودی در مجلس عمر گفت: «لو نزلت فینا هذه الایهٔ (الیوم اکلمت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسـلام دیناً) لاتخذنا یوم نزولها عیداً». اگر این آیه درباره‌ی ما نازل می‌شد روز نزولش را عید قرار می‌دادیم.

کسی از حاضرین در آن مجلس این مطلب را انکار ننمود، بلکه عمر کلامی گفت که دلالت بر تقریر کلام یهودی می‌کرد. [۳۰]. [صفحه ۳۱]

رسمیت جشن غدیر

در طول قرون و اعصار، مسـلمین و بالاخص شـیعه، این روز عظیم را جشن می‌گرفتند. رسمیّت عمومی آن در هجدهم ذی‌حجه سال ۳۵۲ قمری بود که معزالدوله دسـتور داد جشن گرفتند و به خاطر عید غدیر سـرور و شادی نمودند و شـهر را آراستند، همچنانکه در سایر عیدها می‌کنند تا خاطره‌ی عید غدیر را زنده نگه دارند. [۳۱].

جواب از کلام مخالفین

آنچه برخی از مخالفین نوشـته‌اند که این از بـدعتهای شـیعه بوده و معز الـدوله دیلمی در عراق عیـد قرار داده و عوام شـیعه هم ادامه داده‌انـد، کلامـی بی‌اسـاس و از روی تعصـب است. [۳۲] مسـعودی متوفای ۳۴۶ هجری در کتـاب التنـبیه و الاشـراف گفته: شـیعیان ولادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را جشن می‌گرفته‌اند، چه رسد به غدیر!!

در روایت کلینی متوفای ۳۲۹ هجری فرموده که شیعیان غدیر را جشن می‌گرفته‌اند.

در روایت فرات می‌گوید: حضـرت رضا علیه‌السـلام در روز هجدهم ذی‌الحجه عید می‌گرفتند و مراسم جشن داشتند. این روایت را در سنه ۲۵۹ نقل می‌کند که شاهد است بر جشن غدیر توسط خود حضرت که در سنه ۲۰۳ هجری به شهادت رسیدند.

مسـئله‌ی تعظیم روز غـدیر را امام رضا علیه‌السـلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه‌السـلام نقل نموده‌اند. امام صادق علیه‌السـلام به

اصحاب خود فرموده‌اند: این عید از سُنن انبیاء بوده که روز نصب جانشین خود به خلافت را عید قرار دهند. [۳۳] کما اینکه پادشاهان نسبت به جانشینان و ولیعهد خود چنین می کنند.

ائمه علیهم‌السلام امر فرمودند شیعه‌ی خود را در هر زمانی که این روز را عید قرار دهند و اظهار سرور و فرح نمایند، حتی روزه‌ی شکر بگیرند و صله‌ی ارحام بجا آورند.

پس این عید و جشن از زمان معزالدوله نبوده، بلکه در آن زمان به عنوان مراسم حکومتی عید عمومی اعلام شده است.

[صفحه ۳۲]

یفرحون لفرحنا

غرر الحکم: ج ۲ ص ۵۴۹ تا ۶۶۸.

جشن و سرور در ایام سرور و فرح اهل بیت علیهم‌السلام مثل اعیاد و موالید آنها بسیار پسندیده است، اما با آداب و مسائلی که خود آن بزرگواران فرموده‌اند، که از جمله مراعات مسائل زیر را می‌توان ذکر کرد:

۱. مرتکب نشدن مناهی و کارهایی که مناسب مجالس ائمه علیهم‌السلام نیست.

۲. از حیث ظاهری به حدّ وسع و بالاتر از آن احترام و ابهّت لازم را برای مجالس در نظر بگیرند.

۳. از بهترین اسباب برای پذیرایی در حدّ وسع استفاده کنند و «یبذلون اموالهم و انفسهم » ... را فراموش ننمایند.

۴. متوجه باشند که مجلس جشن ائمه علیهم‌السلام با جشنهای خصوصی و شخصی و مسائل فردی قابل قیاس نمی‌باشد.

۵. اظهار فرح و سرور ظاهری و قلبی به مناسبت فرح و سرور ائمه علیهم‌السلام نمایند.

۶. این نکته را فراموش ننمایند که جشن و سرور به پوشیدن لباس نو و خوردن شیرینی و چراغانی خلاصه نمی‌شود، بلکه بیان فضائل و مناقب و حقانیت ائمه علیهم‌السلام و خباثت دشمنان آنها به مدح و شعر و نثر و خطابه و ذکر احوال آن بزرگواران از اساس اولیه جشنهاست.

البته میزان معرفت و محبت نسبت به این چهارده نور پاك علیهم‌السلام در بذل و فداکاری از مال و جان برای آن بزرگواران دخیل است و روایات متعددی از ائمه معصومین علیهم‌السلام در این باره وارد شده است.

هر نبی روزی که وصی خود را معین می کرد عید قرار می‌داد. در روایتی امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: خداوند هر نبی را که به پیامبری مبعوث نموده امر فرموده آن روز را عید قرار دهد و در بعضی از روایات پیامبران اوصیاء خود را امر به جشن گرفتن و روزه گرفتن این روز نموده‌اند. [۳۴].

[صفحه ۳۳]

تقارن روز عید غدیر با روزهای تاریخی و مذهبی

۱. هر پیامبری را که خداوند فرستاده این روز را برای او عید قرار داده است. [۳۵].

۲. مصادف بودن عید غدیر با عید نوروز. [۳۶].

۳. مصادف بودن روز عید غدیر با روز کشته شدن عثمان بن عفان در سنه ۳۴ هجری در هجدهم ذی الحجه که او را در خانه‌اش کشتند و از آنجا بیرون آوردند و در مزبله‌ی مدینه انداختند. [۳۷] از ترس مهاجرین و انصار کسی او را دفن نمی کرد تا بعد از سه روز با نیرنگ او را به مقبره‌ی یهودیان مدینه بردند و پنهانی او را دفن کردند.

وقتی معاویه بن ابی‌سفیان به خلافت ناحق خود دست یافت خانه‌های بین مقبره‌ی یهود و قبرستان بقیع را خراب کرد و در فاصله‌ی

بین این دو قبرستان مسلمانان را دفن کردند تا قبر عثمان را به قبرستان مسلمانان وصل کردند.

[صفحه ۳۴]

۴. در این روز مردم بعد از کشته شدن عثمان برای بیعت با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به طرف منزل آن حضرت هجوم آوردند و با آنحضرت بیعت نمودند، گرچه بیست و پنج سال و اندی خلافت آن‌حضرت را غصب کرده بودند. این جهت مزید بر سرور و شادی برای دوستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. [۳۸].

۵. در این روز خداوند متعال موسی بن عمران علیه‌السلام را ظفر داد و فرعون و ساحران را رسوا نمود. [۳۹].

۶. در این روز خداوند متعال حضرت ابراهیم علیه‌السلام را از آتش نجات داد. [۴۰].

۷. در این روز حضرت موسی علیه‌السلام یوشع بن نون را به عنوان وصی خود تعیین فرمود و در حضور جمع در فضل آن بزرگوار فرمایشاتی فرمود. [۴۱].

۸. در این روز حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام وصایت شمعون صفا وصی خود را علنی فرمود.

[صفحه ۳۵]

۹. در این روز شاهد گرفت سلیمان بن داود علیه‌السلام رعیّت خود را بر اینکه بعد از او آصف بن برخیا علیه‌السلام خلیفه‌ی اوست و بیاناتی در فضیلت و منقبت او فرمود و وصی بودن و افضل بودن او را بر آن جمع با دلیل ثابت نمودند. [۴۲].

۱۰. انبیاء علیهم‌السلام اوصیاء خود را دستور می‌دادند که این روز را عید قرار دهند و روزه بگیرند. [۴۳].

۱۱. در این روز پیامبر صلی الله علیه و آله بین اصحاب خود عقد اخوت بست. [۴۴].

۱۲. یوم شیث. [۴۵].

۱۳. یوم ادریس. [۴۶].

۱۴. یوم هود. [۴۷].

۱۵. توبه‌ی آدم علیه‌السلام در این روز مورد قبول خداوند متعال واقع شد. [۴۸].

۱۶. در این روز حضرت موسی حضرت هارون علیه‌السلام را عَلَمی برای امتش قرار داد. [۴۹].

۱۷. خداوند ولایت را در این روز بر اهل آسمانهای هفت‌گانه عرضه داشت. [۵۰] آسمان هفتم در قبول کردن سبقت بر دیگران گرفت و خداوند عرش را در او قرار داد. سپس آسمان چهارم در قبول کردن سبقت گرفت و خداوند او را مزیّن به ستارگان کرد.

۱۸. روز عرضه‌ی ولایت بر زمینهاست. پس سبقت گرفت زمین مکّه قبل از زمینهای دیگر، و خداوند او را به کعبه مزین کرد. سپس زمین مدینه سبقت گرفت و خداوند آن را مزین نمود به محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، سپس سبقت گرفت در قبول ولایت زمین کوفه، و خداوند آن را به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مزیّن نمود. [۵۱].

[صفحه ۳۶]

۱۹. روز عرضه‌ی ولایت بر کوههاست. اولین کوههایی که به ولایت اقرار کردند سه کوه بودند: عقیق و فیروزه و یاقوت. به خاطر اقرار به ولایت این کوهها بهترین جواهر شدند. سپس سبقت گرفت بر کوهها، کوههای دیگری که معادن طلا و نقره شدند. و آنچه قبول ولایت نکرد زمین بی‌حاصل خشک و شوره‌زار شد. [۵۲].

۲۰. روزی است که ولایت بر آبها عرضه شد، پس آنچه از آبها قبول ولایت کرد شیرین و گوارا گشت و آنچه قبول نکرد شور و تلخ شد. [۵۳].

۲۱. روزی است که ولایت بر گیاهان عرضه شد. پس آنچه قبول کرد شیرین و پاک و طیب شد، و آنچه قبول نکرد بد مزه و تلخ شد. [۵۴].

۲۲. روز عرضه‌ی ولایت بر پرندگان است. آنهایی که قبول کردند خوش خوان و خوش صدا شدند و آنهایی که منکر شدند گنگ گشتند. [۵۵].

[صفحه ۳۷]

اعمال روز غدیر

غسل

العدد القویة: ص ۱۶۶. تهذیب الاحکام: ج ۳ ص ۱۴۳. مستدرک الوسائل: ج ۶ ص ۲۷۶.

اقبال: ص ۴۷۴. بحارالانوار: ج ۹۸ ص ۳۲۱ ح ۶. مراة الکمال: ج ۱ ص ۳۱۳، به نقل از

تهذیب: ج ۳ ص ۱۴۳. جواهر الکلام: ج ۵ ص ۶۵. بحار: ج ۱۰۱ ص ۳۷۱. مزار شهید: ص

۱۹. مزار محمد بن المشهدی. فرحة الغری. وسائل الشیعة: ج ۲ ص ۹۶۱، ج ۸ ص ۸۹.

بحار: ج ۸۱ ص ۲۲، ج ۹۵ ص ۲۹۸. مستمسک العروة: ج ۴ ص ۲۸۰. الحدائق الناظرة: ج ۴ ص ۲۰۶.

در لیالی و ایام متبرکه‌ی با فضیلت- که خداوند متعال عنایت خاصی در آن به بندگان خویش دارد- اغسالی در مذهب حقه اثناعشری وارد شده است.

یکی از آن ایام که اشرف و اعظم و اکبر اعیاد اسلامی است روز عید غدیر ۱۸ ذی الحجه است.

در روز غدیر غسل نمودن پسندیده است، و حتی در بعضی روایات حکم به وجوب غسل در این روز داده شده است.

در برخی روایات برای ادای نماز عید نیم ساعت به زوال مانده امر به غسل آن شده و بعد نماز مخصوص آن نیز وارد شده است. در برخی دیگر غسل نمودن در صبح وارد شده است.

[صفحه ۳۸]

نماز

نماز شب عید غدیر

دوازده رکعت که فقط در آخر آن سلام می‌دهد و بین هر دو رکعت می‌نشیند و تشهد می‌خواند. در هر رکعت این نماز یک بار حمد و هفت بار قل هو اللّه می‌خواند و در قنوت آن ده بار می‌گوید: «لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ یُحْیی وَ یُمیتُ وَ یُمیتُ وَ یُحْیی وَ هُوَ حَیٌّ لایَموتُ»،بعد یک بار می گوید: «وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ». سپس در سجده ده بار می گوید:

سُبْحانَ مَنْ اَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عِلْمُهُ سُبْحانَ مَنْ لایَنْبَغِی التَّسْبیحُ اِلاّ لَهُ سُبْحانَ ذی الْمَنِّ وَ النِّعَم سُبْحانَ ذی الْفَضْلِ وَ الطَّوْلِ سُبْحانَ ذی الْعِزَّةِ وَ الْکَرَم اَسْئَلُکَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ وَ مُنْتَهی الرَّحْمَةِ مِنْ کِتابِکَ وَ بِالاِسْمِ الْاَعْظَمِ وَ کَلِماتِکَ التّامَّةِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ رَسولِکَ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ وَ اَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَ کَذا اِنَّکَ سَمیعٌ مُجیبٌ.

نماز روز عید غدیر

۱. دو رکعت نماز، در هر رکعت یک حمد و ده مرتبه «قل هو اللّه احد» و ده مرتبه آیة الکرسی و ده مرتبه «انا انزلناه»، بعد تشهد و

سلام. [۵۶].

[صفحه ۳۹]

۲. دو رکعت نماز، و بهتر آن است که در رکعت اول قدر و در دوم توحید بخواند. بعد از سلام به سجده رود و صد مرتبه شکر خدا (شکراً للّه) بگوید، و سر از سجده بردارد و این دعا را بخواند: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُک بِأَنَّ لَکَ الْحَمْدُ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ وَ اَنَّکَ واحِدٌ اَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُولَدْ». ... باز به سجده رود و صد مرتبه «الحمد للّه» و صد مرتبه «شکر اًللّه» بگوید.

هرکس این عمل را بجا آورد ثواب کسی را دارد که در روز عید غدیر نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شده باشد و با آن حضرت بر ولایت بیعت کرده باشد و در درجه‌ی صادقین- آنهایی که خدا و رسولش را در امر ولایت مولایشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تصدیق نمودند - باشد، و مانند کسی است که همراه رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام شهید شده، و همچنین مثل کسی است که زیر پرچم حضرت قائم علیه‌السلام و در خیمه‌ی ایشان از نجباء و نقباء باشد.

بهتر آنکه این نماز را نزدیک به زوال بخواند که در آن ساعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در غدیر خم به امامت و خلافت برای مردم نصب فرمود. [۵۷].

۳. غسل کند و دو رکعت نماز پیش از زوال به نیم ساعت بخواند، در هر رکعت حمد یک مرتبه، و «قل هو اللّه احد» ده مرتبه، و آیهٔ الکرسی ده مرتبه، و «انا انزلنا» ده مرتبه بخواند. ثواب این نماز با صدهزار حج و صدهزار عمره برابر است و خداوند کریم حوائج دنیا و آخرت او را به آسانی و عافیت بر می‌آورد. [۵۸].

[صفحه ۴۰]

روزه

استحباب روزه غدیر

روزه‌ی این روز با سندهای مختلف در کتب ذکر شده [۵۹] و علمای بزرگ شیعه فتوا به آن داده‌اند.

در روایتی حضرت آدم، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی علیهم‌السلام و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این روز روزه بوده‌اند. حتی در روایتی در همان کتاب وارد شده است که دلالت بر روزه بودن معصومین علیهم‌السلام در روز عید غدیر می‌کند. [۶۰] بعنوان مثال راوی می‌گوید: در روز هیجدهم ذی حجه خدمت امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و آن حضرت را روزه‌دار یافتم. حضرت به من فرمود: امروز روز عظیمی است. [۶۱].

نیت روزه غدیر

در غالب روایات به نیت روزه‌ی شکر و سپاس بر نعمت ولایت آمده است.

ثواب روزه غدیر

۱. روزه‌ی روز غدیر ثوابش برابر با روزه‌ی عمر دنیا است اگر زنده باشد تا زمانی که دنیا باشد. [۶۲].

۲. روزه‌ی این روز نزد خداوند متعال با صد حج و صد عمره مقبول و مبرور برابر است. [۶۳].

۳. روزه‌ی این روز برابر با روزه‌ی ۶۰ ماه است. [۶۴].

[صفحه ۴۱]

ثواب افطار دادن روز غدیر

یکی از اعمـال نیـک در شـرع مقـدس اسـلام افطـار دادن به مؤمنین روزه‌دار است که در کتب فریقین ثوابهای زیادی برای آن ذکر شـده است، و معصومین علیهم‌السـلام ما را امر به آن کرده و خود به آن عمل نموده‌اند و بزرگان و خیّرین و مؤمنین این عمل صالح را ارج نهاده و مداومت نموده‌اند و در ایام ماه مبارک رمضان و لیالی متبرکه دیگر به این سنت حسنه جامه‌ی عمل پوشانده‌اند.

یکی از آن ایام، بلکه طبق روایات افضل و اکبر و اشـرف آن ایام شام عید غدیر است. حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: کسی که افطـار دهـد در آن شب مـؤمنی را ماننـد کسـی است که اطعـام کرده فئـام و فئـامی را تـا اینکه ده فئـام را شـمردند. سـپس حضـرت علیه‌السلام از راوی پرسیدند: آیا می‌دانی «فئام» چیست؟ عرض کرد: خیر.

حضرت علیه‌السلام فرمود: صد هزار، [۶۵] و برای شـخص اطعام کننده ثواب کسی است که به همان عدد از انبیا و صدیقین و شهدا را در حرم خداوند متعال اطعام کند و سیراب نماید.

بعضـی از معصومین علیهم‌السـلام مانند حضرت رضا علیه‌السلام در روز غدیر مجلسی برای افطار دادن می‌گرفتند. [۶۶] آن حضرت فرمودند: کسی که مؤمنی را در آن روز اطعام کند مانند کسی است که جمیع انبیاء و صدیقین را اطعام کرده باشد. [۶۷].

[صفحه ۴۲]

عقد اخوت

اشاره

یکی از سـنتهای حسنه در شرع مقدس اسلام عقد اخوت بین مؤمنین است که خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم با علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام عقد اخوت بسـتند. در روز غدیر به این عمل حسـنه تأکید بسـزایی شده است تا آنجا اگر کسی خواست با دیگری پیمان اخوت ببندد و امکان حضور با برادر دینی‌اش را پیدا نکرد به کسی وکالت دهد که آن عقد را بخواند.

آداب پیمان اخوت

کیفیت پیمان اخوت چنین است که دست راست خود را در دست راست برادر مومن خود بگذارد و بگوید:

واخَیْتُکَ فِی اللَّهِ وَ صافَیْتُکَ فِی اللَّهِ وَ صافَحْتُکَ فِی اللَّهِ وَ عاهَـدْتُ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ وَ کُتُبَهُ وَ رُسُـلَهُ وَ اَنْبِیاءَهُ وَ الاَئِمَّةَ الْمَعْصُومینَ علیهم‌السلام عَلی أَنّی انْ کُنْتُ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الشَّفاعَةِ وَ اُذِنَ لی بِأَنْ أَدْخُلَ الْجَنَّةِ لااَدْخُلَها اِلّا وَاَنْتَ مَعی.

آنگاه برادر مؤمن بگوید: «قَبِلْتُ»، پس بگوید: «اَسْقَطْتُ عَنْکَ جَمیعَ حُقوقِ الْاُخُوَّةِ ما خَلاَ الشَّفاعَةِ وَ الدُّعاءِ وَ الزِّیارَةِ».

محـدث فیض نیز در خلاـصه الاذکـار صـیغه‌ی اخوت را قریب به همین ذکر نموده و آنگـاه فرموده: پس قبول نمایـد طرف مقابل از برای خود یا موکّل خود به لفظی که دلالت بر قبول نمایـد. پس از یکـدیگر جمیع حقوق اخوت به جز دعا و زیارت را ساقط کننـد. [۶۸].

[صفحه ۴۳]

زیارات

اشاره

زیارات و ادعیه‌ای که در ازمنه‌ی مختلف از ناحیه‌ی معصومین علیه‌السلام وارد شده بیانگر اعتقادات اصیلی است که شامل مسائل مختلفی از جمله تزکیه نفس، ارتباط با خدا، تلقین عقاید حقه و تکرار آنها مخصوصاً معرفت به ساحت مقدس حضرات معصومین علیه‌السلام و اسباب زیادتی محبت و صفای قلب و رفع کدورتهای گناهان از اندرون انسان و جلب توفیقات و دفع مضرات و مفاسد دنیوی و اخروی و جسمی است.
یکی از آن ایام بلکه اشرف آنها نزد خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم‌السلام و انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین و دوستان و موالیان چهارده معصوم علیهم‌السلام یوم اللّٰه الاکبر عید غدیر است.
ادعیه و زیارات این روز شریف زیاد است و سعی شده که قریب به اکثر را در این مختصر جمع نموده و اسباب راحتی برای دوستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وقت قرائت فراهم شود.

زیارت امیرالمؤمنین از دور و نزدیک

اشاره

امام صادق و امام رضا علیهماالسلام سفارش اکید فرموده‌اند که تا حدّ امکان در روز غدیر کنار قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشید و آن حضرت را از نزدیک زیارت کنید. [۶۹] در هر جا که باشیم زیارت آن حضرت ممکن است، و می‌توان با زیارات مطلقه‌ی آن حضرت در حرم هم او را زیارت کرد.
[صفحه ۴۴]

زیارتی که از دور و نزدیک قرائت می‌شود

امام صادق علیه‌السلام فرمود: زمانی که در روز غدیر در مشهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستی به حرم آن‌حضرت برو و اگر در مکان دوری از قبر شریف هستی اشاره کن به طرف قبر آن‌حضرت و بعد از نماز این دعا را بخوان: [۷۰].
اَللهُمَّ صَلِّ عَلی وَلِیِّکَ وَ اَخی نَبِیِّکَ وَ وَزیرِهِ وَ حَبیبِهِ وَ خَلیلِهِ وَ مَوضِعِ سِرِّهِ، وَ خِیَرتِهِ مِنْ اُسْرَتِهِ وَ وَصِیِّهِ و صَفْوَتِهِ وَ خالِصَتِهِ وَ اَمینِهِ وَ وَلِیِّهِ وَ اَشْرَفِ عِتْرَتِهِ الَّذینَ آمَنوا بِهِ وَ اَبی ذُرِّیَتِهِ وَ باب حِکْمَتِهِ وَ الناطِقِ بِحُجَّتِهِ وَ الدّاعی اَلی شَریعَتِهِ، وَ الْماضی عَلی سُنَّتِهِ، وَ خَلیفَتِهِ عَلی اُمَّتِهِ، سَیِّدِ الْمُسْلِمینَ وَ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ قائِدَ الْغُرّ الْمُحَجَّلینَ، اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ وَ اَصْفِیائِکَ وَ اَوْصیاءِ اَنْبیائِکَ. اَللهُمَّ اِنی اَشْهَدُ اَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ عَنْ نَبِیِّکَ صلی الله علیه و آله ما حُمِّلَ و رُعِیَ مَا اسْتُحْفِظَ وَ حَفِظَ مَا اسْتَوْدِعَ وَ حَلَّلَ حَلالَکَ وَ حَرَّمَ حَرامَکَ وَ اَقامَ اَحْکامَکَ وَ دَعا اِلی سَبیلِکَ وَ والی اَوْلِیاءَکَ وَ عادی اَعْداءَکَ وَ جاهَدَ الناکِثینَ عَنْ سَبیلِکَ وَ الْقاسِطینَ وَ الْمارِقینَ عَنْ اَمْرِکَ صابِراً مُحْتَسِباً مُقْبِلاً غَیْرَ مُدْبِرٍ لاتَأْخُذُهُ فِی اللَّهِ لَوْمَةُ لائِم حَتّی بَلَغَ فی ذلِکَ الرِّضا وَ سَلَّمَ اِلَیْکَ الْقَضاءِ وَ عَبَدَکَ مُخْلِصاً وَ نَصَحَ لَکَ مُجْتَهِداً حَتّی اَتاهُ الْیَقینُ فَقَبَضْتَهُ اِلَیْکَ شَهیداً سَعیداً وَلِیّاً تَقِیّاً رَضِیّاً زَکِیّاً هادِیاً مَهْدِیّاً. اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلَیْهِ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی اَحَدٍ مِنْ اَنْبیائِکَ وَ اَصْفِیائِکَ یا رَبَّ الْعالَمینَ.
[صفحه ۴۵]

روایتی که حضرت رضا به ابن ابی‌نصر می‌فرمایند

در روز غـدیر هر جـا بـودی نزد قـبر امیرالمؤمنین علیه‌السـلام بـاش، که خداونـد متعـال از هر مؤمن و مؤمنه‌ای گنـاه شـصت سـال را می‌بخشـد و از آتش آزاد می‌کنـد چند برابر آنچه در ماه رمضان در شب قدر و شب عید فطر آزاد کرده، و انفاق یک درهم در آن روز برای برادر دینی هزار درهم محسوب می‌شود. [۷۱].

زیارتی که حضرت باقر می‌فرماید

حضـرت سـجاد علیه‌السلام زیارت نمود آنحضرت را در حالی که محاسن شریف آن حضرت به اشک مبارکش آغشته بود، [۷۲] و آن زیارت «امین‌اللَّه» است: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ اللَّه و برکاته، السلام علیک یا امین اللَّه فی ارضه...

زیارت امام حسن عسکری

آن حضـرت از پدرش امام هادی علیه‌السلام زمانی که معتصم آن‌حضرت را تبعید کرده بود نقل نموده که هرگاه زیارت آنحضرت را اراده کردی جلوی درب قبه شـریفه آن حضرت بایست و اذن دخول [۷۳] بگیر و داخل شو در حالی که پای راست خود را مقدم بر پای چپ نموده‌ای. وقتی مقابل ضـریح مطهر واقع شـدی رو به آن بایست و قبله را در مقابل دو کتف خود قرار ده و بگو: السـلام علی محمد رسول اللَّه خاتم النبین [... ۷۴].

[صفحه ۴۶]

ثواب زیارت امیرالمؤمنین در روز غدیر

حضـرت رضـا علیه‌السـلام بـه ابن ابی‌نصـر فرمودنـد: ای پسـر ابی‌نصـر، هر جـا که بـودی سـعی کن روز غـدیر نزد قـبر امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام باشـی، که خداونـد متعال گناه شـصت ساله‌ی هر مؤمن و مؤمنه را و هر زن و مرد مسـلمانی را می‌بخشد و در آن روز از آتش آزاد می‌کند چند برابر آنچه در رمضان و شب قدر و شب عید فطر آزاد نمود. [۷۵].

ادعیه شب و روز عید غدیر

ادعیه شب غدیر

اقبال: ص ۴۵۲.

در شب عید غدیر خوانده شود:

اَللّهُمَّ اِنَّکَ دَعَوْتَنا اِلی سَبیلِ طاعَتِکَ وَ طاعَةِ نَبِیِّکَ وَ وَصِّیِهِ و عِتْرَتِهِ دُعاءً لَهُ نورٌ وَ ضِیاءٌ وَ بَهْجَةٌ وَ اسِتِنارٌ فَدَعانا نَبِیُّکَ لِوَصِیِّهِ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ فَوَفَّقْتَنا لِلاصابَةِ وَ سَدَّدْتَنا لِلإجابَةِ لِدُعائِهِ فَاَنِلْنا اِلَیْکَ بِالاِنابَةِ وَ اَسْلِمْنا لِنَبِیِّکَ قُلوبُنا و لِوَصِیِّهِ نُفوسَنا وَ لِما دَعَوْتَنا اِلَیْهِ عُقُولَنا فَتَمَّ لَنا

نُورَکَ یا هادِیَ الْمُضِلِّینَ اَخْرِجْ الْبُغْضَ وَ الْمُنْکَرَ وَ الْغُلُوَّ لِاَمینِکَ اَمیرالْمُؤْمِنینَ وَ الاَئِمَّهِٔ مِنْ وُلْدِهِ مِنْ قُلُوبِنا وَ نُفوسِنا وَ اَلْسِنَتِنا وَ هُمُومِنا وَ زِدْنا مِنْ مُوالاتِهِ وَ مَحَبَّتِهِ وَ مَوَدَّتِهِ لَهُ وَ الاَئِمَّهِٔ مِنْ بَعْدِهِ زِیاداتٍ لاَ انْقِطاعَ لَها وَ مُدَّهًٔ لاتَناهِیَ لَها وَ اجْعَلْنا نُعادی لِوَلِیِّکَ مَنْ ناصَبَهُ وَ نُوالی مَنْ اَحَبَّهُ وَ نَأْمُلُ بِذلِکَ طاعَتَکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اللّهُمَّ اجْعَلْ عَذابَکَ وَ سَخَطَکَ عَلی مَنْ ناصَبَ وَلِیَّکَ وَ جاحَدَ اِمامَتَهُ وَ اَنْکَرَ وِلایَتَهُ وَ قَدَّمْتَهُ اَیّامَ فِتْنَتِکَ فی کُلِّ عَصْرٍ وَ زَمانٍ وَ اَوان، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْئٍ قَدیرٍ. اَللّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ رَسولِکَ وَ عَلِیٍّ وَلِیِّکَ وَ الاَئِمَّهِٔ مِنْ بَعْدِهِ حُجَجِکَ فَاثْبِتْ قَلْبی عَلی دینِکَ وَ مُوالاهِٔ اَوْلِیاءِکَ وَ مُعاداهِٔ اَعْداءِکَ مَعَ خَیْرِ الدُّنْیا وَ الآخِرَهِٔ تَجْمَعُهُما لی وَ لاَهْلی وَ وَلَدی وَ اِخْوانِیَ الْمُؤْمِنینَ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٍ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

[صفحه ۴۷]

ادعیه روز غدیر

۱. از ادعیه‌ی روز غدیر این دعای شریف است: [۷۶] اللهم رب السماوات و الارض و رب النور العظیم و رب البحر المسجور...

۲. یکی دیگر از ادعیه این است: [۷۷] اللهم انی اسئلک بحق محمد نبیک و علی ولیک و الشأن و القدر...

۳. دعای بعد از دو رکعت نماز: [۷۸] ربّنا انّنا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربّکم...

۴. دعای بعد از دو رکعت نماز: [۷۹] اللهم انی اسئلک بأن لک الحمد وحدک لا شریک لک...

۵. از ادعیه روز غدیر این است: [۸۰] اللهم بنورک اهتدیت و بفضلک استغنیت و قلت و قولک الحق...

۶. از ادعیه دیگر در این روز دعای امام صادق علیه‌السلام است: [۸۱] بعد از غسل کردن در اول روز و پوشیدن بهترین و تمیزترین لباسش ... سپس می‌گوید: اللهم انّ هذا الیوم الذی شرفتنا فیه بولایهٔ ولیک...

[صفحه ۴۸]

اذکار روز غدیر

لعن بر دشمنان اهل بیت و غاصبین

یکی از اساسی‌ترین و عمده‌ترین اعتقادات شیعه بر پایه‌ی آیات کریمه‌ی قرآن مجید و احادیث معتبره، لعن بر دشمنان، غاصبین و مخالفین اهل بیت علیهم‌السلام است که آثار مثبت بسیاری دارد:

الف. یادآوری ظلمهایی که بر اهل بیت علیهم‌السلام روا داشته‌اند.

ب. یادآوری مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام.

ج. یادآوری نفاق و پلیدی و خیانت غاصبین حقوق آنها.

د. درسی اعتقادی برای دوستان و محبین اهل بیت علیهم‌السلام

ه. تذکر به دوستان و موالیان اهل بیت علیهم‌السلام که پیروی از باطل ننمایند.

و. رفع همّ و غمّ از اهل بیت علیهم‌السلام، با لعن دشمنانشان.

ز. دست یافتن به ثوابهای بسیاری که مترتب بر لعن است.

یکی از لعنهای مخصوصی که در این روز وارد شده که زیاد باید تکرار شود این است: [۸۲].

اَللّهُمَّ الْعَنِ الْجاحِدینَ وَ النّاکِثینَ وَ الْمُغَیِّرینَ وَ الْمُبَدِّلینَ وَ الْمُکَذِّبینَ (الَّذینَ یُکَذِّبُونَ) بِیَوْمِ الدّینِ مَنِ الاَوَّلینَ وَ الآخِرینَ.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: در این روز روزه بگیر و زیاد صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام بفرست و نزد خداوند متعال بیزاری بجوی از کسانی که ظلم به آن بزرگواران کردند. [۸۳].

[صفحه ۴۹]

صلوات

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: سزاوار است در آن روز که بسیار ذکر خدا بگویی و بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام بسیار صلوات بفرستی [... ۸۴].

حرز و تعویذ

در روز عید غدیر حرزی نقل شده که خواندن آن برای محافظت از تمام بدیها مفید است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، بِسْمِ اللَّهِ خَیْرِ الأسْماءِ بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْآخِرَةِ وَ الْاُولی وَ رَبِّ الْارْضِ وَ السَّماءِ الَّذی لایَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ کَیْدُ الْاعْداءِ وَ بِها تُدْفَعُ کُلُّ الأَسْواءِ وَ بِالْقَسَمِ بِها یُکْفی مَنِ اسْتَکْفی. اللّهُمَّ اَنْتَ رَبُّ کُلِّ شَیْئٍ وَ خالِقُهُ وَ بارِیءُ کُلِّ مَخْلوقٍ وَ رازِقُهُ وَ مُحْصی کُلِّ شَیْءٍ وَ عالِمُهُ وَ کافی کُلِّ جَبّارٍ وَ قاصِمُهُ وَ مُعینُ کُلِّ مُتَوَکِّلٍ عَلَیْهِ وَ عاصِمُهُ وَ بَرُّ کُلِّ مَخْلوقٍ وَ راحِمُهُ لَیْسَ لَکَ ضِدٌّ فَیُعانِدَکَ وَ لا نِدٌّ فَیُقاوِمَکَ وَ لا شَبیهٌ فَیعادِلَکَ تَعالَیْتَ عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً کَبیراً. اَللّهُمَّ بِکَ اعْتَصَمْتُ وَ اسْتَقَمْتُ وَ اِلَیْکَ تَوَجَّهْتُ وَ عَلَیْکَ اعْتَمَدْتُ یا خَیْرَ عاصِمٍ وَ اَکْرَمَ راحِمٍ وَ اَحْکَمَ حاکِمٍ وَ اَعْلَمَ عالِمٍ. مَنِ اعْتَصَمَ بِکَ عَصَمْتَهُ وَ مَنِ اسْتَرْحَمَکَ رَحِمْتَهُ وَ مَنِ اسْتَکْفاکَ کَفَیْتَهُ وَ مَنْ تَوَکَّلَ عَلَیْکَ آمَنْتَهُ وَ هَدَیْتَهُ سَمْعاً لِقَوْلِکَ یا رَبِّ وَ طاعَةً لِاَمْرِکَ، اَللّهُمَّ اَقولُ وَ بِتَوْفیقِکَ اَقولُ وَ علی کِفایَتِکَ اَعولُ وَ بِقُدْرَتِکَ اَصولُ وَ بِکَ اَسْتَکْفی وَ اَصولُ فَاکْفِنِی اللّهُمَّ وَ اَنْقِذْنی وَ تَوَلَّنی وَ اعْصِمْنی وَ عافِنی وَ امْنَعْ مِنّی وَ خُذْ لی وَ کُنْ لی بِعَیْنِکَ وَ لاتَکُنْ عَلَیَّ اللّهُمَّ اَنْتَ رَبّی، عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْکَ أَنَبْتُ وَ اِلَیْکَ الْمَصیرُ وَ اَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ.

[صفحه ۵۰]

از دیگر اذکار وارده در این روز آن است که صد مرتبه بگوید: [۸۵] اَلْحَمْدُ للَّهِ الَّذی جَعَلَ کَمالَ دینِهِ وَ تَمامَ نِعْمَتِهِ بِولایَةِ عَلِیِّ بْنِ اَبی‌طالِبٍ علیه‌السلام.

[صفحه ۵۱]

آداب روز غدیر

اشاره

عید اللَّه الاکبر [۸۶].

عمل روز غدیر برابر با هشتاد ماه است. [۸۷] به علت اهمیت این روز اعمال و آدابی ذکر شده که با هیچ روزی برابری نمی‌کند و مختص به قشر خاص و سنّ معیّنی نیست و دارای ابعاد اعتقادی و عبادی مختلفی است.

معرفت و درک اهمیت این روز از این حدیث بخوبی معلوم می‌شود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به مردم کوفه در روز غدیر

فرمودنـد: کسـانی که فضـل غـدیر را بداننـد از افرادی هسـتند که قلب آنها برای ایمان امتحان شـده است. [۸۸] در قسـمتی دیگر از کلامشان فرمودند: کسانی که فضل امروز را بدانند و معرفت نسبت به آن پیدا نمایند ملائکه هر روز ده بار با آنها مصافحه می کنند.
در ادامه می‌فرمایند: فضیلت این روز در اعطای خداوند متعال به عامل آن به عدد قابل شمارش نیست. [۸۹].
[صفحه ۵۲]

جمع شدن و با هم بودن

از نامهای روز غدیر «یوم الجمع المشـهود» است. [۹۰] در خطبه‌ی روز غـدیر که مصادف با روز جمعه بود، امیرالمؤمنین علیه‌السـلام در کوفه فرمودنـد: «و اجمعوا یجمع اللَّه شـملکم». [۹۱] مجـالس دسـته جمعی مخصوصاً در چنین روزی که اعلان ولایت و حقانیت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام است، بسیار ممدوح و نیکو و باعث تعظیم شـعائر اللَّه و شادی اهل بیت علیهم‌السـلام و باعث تعظیم شیعه و عظمت فرقه‌ی ناجیه است.

تبریک گفتن

اشاره

خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز عید غدیر در کوفه.
از نامهـای روز غـدیر «یوم التهنئـهٔ» است. [۹۲] و منظـور تهنیـت به رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و به امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام و همچنین تبریک مؤمنین به یکدیگر است.

تبریک گفتن به رسول خدا

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمودند: [۹۳] «هنّئونی، هنّئونی»: به من تهنیت بگویید!
لـذا در بعضـی از زیـارات و ادعیه در این روز خطـاب به رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله تبریـک می گـوییم. پس سـزاوار است که مؤمنین ادعیه و زیارات این روز را که زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در آن است قرائت کنند.
[صفحه ۵۳]

تبریک گفتن به امیرالمؤمنین

در روز غـدیر خم بعد از اتمام خطبه حضـرت رسول خدا صـلی الله علیه و آله در خیمه‌ای که اختصاص به خود آن حضـرت داشت، نشسـتند و امر فرمودند امیر المؤمنین علیه‌السـلام را که در خمیه‌ی دیگری بنشـیند و مردم را امر فرمودند که به آن حضـرت تهنیت و تبریك بگویند. بعد از بیعت مردها امر فرمودند که زنها نیز تبریك بگویند و بیعت نمایند.
امیرالمؤمنین علیه‌السـلام در خطبه‌ی غـدیر فرمودنـد: پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمودنـد: به یکدیگر تبریك بگویید، و امروز را عید قرار دهید. سپس فرمودند: این کلمات را رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرمودند تا بیان کنم.

تبریک گفتن مؤمنین به یکدیگر

در این روز شریف نوع برخورد ما شیعیان با یکدیگر و کلماتی که باید گفته شود از ناحیه‌ی معصوم علیه‌السلام به ما رسیده است.

[۹۴] هنگامی که مؤمنین یکدیگر را ملاقات کردند، بعد از سلام و مصافحه این تهنیت را بگویند: اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ بِولایَةِ اَمیرالْمُؤْمِنینَ وَ الاَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ.

و نیز بگویند: «اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی اَکْرَمَنا بِهذَا الْیَوْمِ وَ جَعَلَنا مِنَ الْمُوفینَ بِعَهْدِهِ اِلَیْنا وَ میثاقِهِ الَّذی واثَقَنا بِهِ مِنْ وُلاةِ اَمْرِهِ وَ الْقُوّامِ بِقِسْطِهِ وَ لَمْ یَجْعَلْنا مِنَ الْجاحِدینَ وَ الْمُکَذِّبینَ بِیَوْمِ الّدینِ. [۹۵].

[صفحه ۵۴]

اطعام کردن

مدارک قبلی از خطبه‌ی حضرت امیر علیه‌السلام، اقبال: ص ۴۶۵ تا ۴۷۵. مصباح الزائر:

فصل هفتم.

از نامهای روز غدیر «یوم اطعام الطعام» است.

در این روز شریف اطعام مؤمنین و افطار دادن ثواب زیادی دارد. در سالی که روز جمعه و غدیر با هم مصادف بود امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از خطبه‌ها با فرزندان و شیعیانش به منزل حضرت مجتبی علیه‌السلام تشریف بردند، برای صرف غذایی که پیشتر برای آن بزرگواران تهیه شده بود.

در این روز شریف سزاوار است دوستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حد وسع بهترین مجالس و پذیرایی‌ها را انجام دهند و به مؤمنینی که اقدام به این امر می‌نمایند مساعدت مالی و فکری نمایند تا در ثواب آنها شریک شوند و مجلس از ابهّت شایسته‌ای برخوردار شود.

حضرت رضا علیه‌السلام در ثواب اطعام در آن روز می‌فرماید: «من اطعم مؤمناً کان کمن اطعم جمیع الانبیاء و الصدیقین». [۹۶]

هر کس در آن روز مؤمنی را اطعام کند مانند کسی است که همه‌ی انبیا و صدیقین را اطعام کرده باشد.

هدیه دادن به مؤمنین

خطبه حضرت علی علیه‌السلام در کوفه روز عید غدیر. وسائل: ج ۷ باب ۱۴.

از نامهای روز غدیر «یوم الحباء و العطیة» است.

هدیه باعث زیادی محبت و از بین رفتن کینه‌ها و شدت الفت بین مؤمنین می‌شود. قال علی علیه‌السلام: «وهبوا لإخوانکم و عیالکم من فضله»: [۹۷] در این روز از فضل خداوند به برادران و عیال خود ببخشید.

در هیچ روزی از سال به اندازه‌ی این عید اسلامی و شیعی تأکید بر هدیه دادن به برادران دینی و نزدیکان بالأخص اهل و عیال و فرزندان نشده است.

در این روز نثار حضرت فاطمه علیهاالسلام را که در شب زفاف آن حضرت در سدرة المنتهی از درخت طوبی نثار کردند، ملائکه برای یکدیگر به هدیه می‌فرستند.

[صفحه ۵۵]

احسان کردن به مؤمنین

خطبه حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر. وسائل: جلد ۷ باب ۱۴.

از نامهای روز غدیر «یوم صلة الاخوان» است.

از سنتهای حسنه احسان نمودن اعم از هدیه دادن و انفاق کردن است، که فرموده‌اند: احسان و نیکی مال و عمر را زیاد می‌کند. [۹۸] گاهی با تبسم به صورت برادر دینی خود به او احسان کرده‌ای، و گاهی عبور دادن شخصی از خیابان نوعی احسان است، و گاهی قرض دادن به برادر دینی احسان محسوب می‌شود. گاهی گوش دادن به مشکل برادر دینی احسان است، و گاهی قدم برداشتن برای رفع گرفتاری برادر دینی احسان به اوست.

در این روز شریف که بهترین زمان برای احسان است و ثواب آن مضاعف بر روزهای دیگر است، ائمه معصومین علیهم‌السلام ما را امر به احسان فرموده‌اند.

یکی از موارد احسان، نیکی به برادر دینی در روز غدیر است بدون آنکه او درخواستی داشته باشد. اگر قبل از درخواست برادر دینی به او احسان و اکرام و انفاق کند مانند کسی است که این روز را روزه بگیرد و شب آن روز هم به عبادت مشغول باشد.

[صفحه ۵۶]

شاد کردن مؤمنین

خطبه حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر.

از نامهای روز غدیر «یوم السرور» است.

ایجاد فرح و سرور در برادر دینی ثواب بسیار دارد و وسعت روزی می‌آورد، و اثرات اخروی نیز دارد مثل اینکه قبر او یکی از روضه‌های بهشت قرار می‌گیرد.

اسباب شادی بسیار است مثل هدیه دادن، مشکلات شخصی را برطرف کردن، مهمانی کردن، و اشعار در مدح و منقبت اهل‌بیت علیهم‌السلام قرائت کردن و سرودن و ذکر قضایایی که واقعیت است و دیگران را در وقت شنیدن به فرح و سرور کشاند.

در روایت وارد شده که این روز روز نفی غمها است و مهربانی کردن رحمت الهی را به دنبال دارد. [۹۹].

انفاق و صدقه

خطبه حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر.

از نامهای روز غدیر «یوم الانفاق» است. انفاق در هر حالی در زندگی انسان و سلامتی و عاقبت به خیری در خود صدقه دهنده و نسل او و توفیق در انجام کارهای خیر تأثیر دارد.

نمونه‌های انفاق را می‌توان در مهمانی، آب دادن، تهیه‌ی لباس برای مستمندان، موعظه و نصیحت دلسوزانه، و از مال و جان و آبرو برای دیگران مایه گذاشتن مشاهده کرد.

در روز عید غدیر که بهترین ایام برای انفاق است ثواب این نیکیها مضاعف می‌شود. یک درهم انفاق در آن روز دویست هزار درهم محسوب می‌شود، و در روایتی یک درهم را به یک میلیون درهم برابر دانسته است. [۱۰۰] امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «شیعتنا یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و یبذلون اموالهم و انفسهم لنا» یعنی: «شیعیان ما در خوشحالی ما خوشحال و در حزن ما محزون می‌شوند و مال و جانشان را برای ما بذل می‌نمایند». شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم‌السلام این کلام امام علیه‌السلام را نصب العین خود قرار دهند تا مجالس ائمه علیهم‌السلام با عظمت گردد، و در آن روزها از دادن صدقه و انفاق و خوشحال کردن فقرای شیعه کوتاهی ننماید. [۱۰۱].

[صفحه ۵۷]

صله رحم

خطبه حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر. وسائل: ج ۷ باب ۱۴.
صله‌ی رحم و دید و بازدید ارحام آثار زیادی نظیر زیاد شدن روزی و طول عمر و عاقبت به خیری دارد.
از ما خواسته‌اند که در ایام مخصوصی مثل بزرگترین عید ائمه علیهم‌السلام یعنی عید کبیر غدیر، به دیدن پدر و مادر و برادر و خواهر برویم، و با سلام و تبریک و تهنیت گفتن هم اسباب خوشحالی ائمه علیهم‌السلام را فراهم نماییم و هم باعث سرور فامیل شویم.

توسعه بر عیال

خطبه‌ی حضرت علی علیه‌السلام روز غدیر. وسائل: ج ۷ باب ۱۴.
یکی از سفارشات ائمه معصومین علیهم‌السلام برای ایجاد هر چه بیشتر محبت در کانون خانواده رفتار و کردار خوش با اهل خانه است. بخیل نبودن در خرج خانه و با روی باز برخورد کردن با اهل و عیال از نمونه‌های آن است که خداوند به مال او بیش از پیش برکت عنایت می‌فرماید، وگرنه اسباب فقر او بیشتر می‌شود.
درباره‌ی توسعه به اهل و عیال در روز غدیر خم در فرمایشات معصومین علیهم‌السلام تأکید شده که برای همسر و فرزندان و در بعضی روایات برادران اسباب آسایش و راحتی به هر طریقی که میسّر باشد فراهم آورد که ثواب آن نسبت به بقیه‌ی ایام مضاعف است.
[صفحه ۵۸]

زیارت مؤمنین

خطبه حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر.
در کلمات ائمه معصومین علیهم‌السلام برای دید و بازدید برادران دینی ثوابهای کثیری ذکر شده تا آنجا که زائر مؤمن زائر خدامحسوب شده است، و حتی اگر برای دیدن برادر دینی تا در منزل برود ولی او در منزل نباشد باز ثواب برای او حساب می‌شود و در رفت و برگشت گناهان او آمرزیده می‌شود.
در این روز شریف به خاطر این نعمت عظیمی که خداوند متعال بر بندگان خود عنایت فرموده و تعظیم این روز که تعظیم شعائر اللّٰه است، در احادیث و روایات و خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ما را امر به زیارت مؤمنین نموده‌اند.
امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «من زار فیه مؤمناً ادخل اللّٰه قبره سبعین نوراً و وسّع فی قبره و یزوره فی قبره کل یوم سبعون الف ملك و یبشرونه بالجنهٔ»، یعنی: «هرکس مؤمنی را در این روز زیارت کند خداوند بر قبر او هفتاد نور وارد می‌کند و قبر او را وسیع می‌نماید، و هر روز در قبرش او را هفتاد هزار ملك زیارت می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند». [۱۰۲].
[صفحه ۵۹]

شکر و حمد الهی

خطبه حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر.
حمد و شکر الهی در تمام احوال نیکو و پسندیده است و طبق روایات هر اندازه شکر و حمد الهی به جا آوریم باز ذره‌ای از

نعمتهای خداوند متعال را سپاس نگفته‌ایم، چه رسد به افضل نعمتها و بزرگترین و بهترین نعمتها که ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

آنچه نعمت در دنیا هست به خاطر وجود حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌باشد، حتی زمینی که روی آن قدم برمی‌داریم طبق فرموده حضرت صادق علیه‌السلام از نعمی است که به واسطه‌ی ولایت به ما عنایت شده است.

در روز غدیر خم این حمد و شکر باید بیشتر باشد حتی روایاتی که امر به روزه نموده‌اند فرموده‌اند که نیت آن روزه‌ی شکر بر نعمت عظمای الهی یعنی امامت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد.

در اکثر ادعیه کلمه‌ی «الحمد اللَّه» به چشم می‌خورد، مثل «الحمد للَّه الذی جعل کمال دینه » ... و یا در ملاقات برادر دینی «الحمد للَّه الذی جعلنا من المتمسکین بولایهٔ » ... آورده شده است.

ما در واقع شکر می‌کنیم که در این دنیا با این همه مسائل و مصائبش و با ادیان و مذاهب مختلف، مسلمانیم و شیعه‌ی دوازده امامی هستیم. شامل کسانی هستیم که خداوند نعمتش را به برکت وجود امیرالمؤمنین و اولاد معصومینش علیهم‌السلام به ما عنایت فرموده است. [۱۰۳] این شکر نمودن هم با لسان و کلمه‌ی «الحمد للَّه» و «شکراً للَّه» و قرائت ادعیه و نماز و روزه و زیارت امامان معصوم علیه‌السلام یا امامزادگان عظیم‌الشان و مؤمنین میسّر می‌شود.

[صفحه ۶۰]

زینت کردن

خطبه حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر.

از نامهای روز غدیر «یوم الزینهٔ» است. نظافت و پاکی از سنتهای الهی است که در هر حال توصیه به آن شده است. در روایاتی امر شده که انسان با تمیزترین لباس نماز بخواند و یا هنگام خروج از منزل به آینه نگاه کند. احادیثی درباره‌ی شانه زدن، حمام کردن و بوی خوش استعمال کردن در کتب مختلف شیعه آمده که سفارش به تمیز بودن و زینت ظاهری شده است.

لباسهای روشن که در ایام شادی و عید و سرور و وجد و فرح به چشم می‌خورد، نسبت به مردان در روایات اسلامی سفارش شده که ظاهر بدن را طوری آرایش دهند که موافق اخلاق همسر باشد، و به بانوان سفارش شده که برای همسر خود در منزل زینت نمایند.

در متون روایی و تاریخی می‌بینیم در روزهای عید رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام از لباسهایی استفاده می‌نمودند که دارای رنگ باز و روشن مانند لباس سفید بود.

امام رضا علیه‌السلام در حدیث مفصلی در اهمیت غدیر فرمودند: «من تزیّن لیوم الغدیر غفر اللَّه له کل خطیئهٔ عملها صغیرهٔ او کبیرهٔ، و بعث اللَّه الیه ملائکته یکتبون له الحسنات و یرفعون له الدرجات الی قابل مثل ذلک الیوم، فان مات مات شهیداً و ان عاش عاش سعیداً».

در بعضی روایات آمده است که روز غدیر روز بیرون آمدن از لباس مشکی یعنی لباس عزا است.

تبسم کردن

خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر.

از نامهای روز غدیر «یوم التبسم» است. یکی از حالات خوشحالی تبسم است که در بعضی کلمات معصومین علیهم‌السلام خوش برخوردی و متبسم بودن را یکی از اسباب زیادی رزق و روزی ذکر فرموده‌اند و در روایتی می‌فرمایند: «ضحک المؤمن تبسم»:

خنده‌ی مؤمن تبسم است.

تبسم عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه‌السلام است. یکی از آداب روز غدیر خم تبسم به صورت برادر دینی است. یعنی دلالت می‌کند بر اینکه این روز اسباب خرسندی و شادی ما را فراهم آورده و از نعمت و برکت این روز ما متبسم هستیم. اضافه بر اینکه اسباب الفت بین شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. لذا حضرت رضا علیه‌السلام در فضیلت غدیر می‌فرمایند: «فمن تبسّم فی وجه اخیه یوم الغدیر نظر اللّه الیه یوم القیامهٔ بالرحمهٔ و قضی له الف حاجهٔ و بنی له قصراً فی الجنه من درهٔ بیضاء و نظّر وجهه. [۱۰۴] یعنی: هرکس در روز غدیر به روی برادر خود تبسم کند خداوند روز قیامت به او با نظر رحمت می‌نگرد و برایش قصری از در سفید در بهشت بنا می‌کند و صورت او را نورانی می‌نماید.

[صفحه ۶۱]

مصافحه کردن

خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر.

یکی از سنن دینی مصافحه و دست دادن است. هنگام سلام مستحب است دست یکدیگر را در دست بگیرند و فشار دهند. [۱۰۵] اگر دو نفر برای رفع اختلاف با یکدیگر مصافحه یا معانقه کنند، هنگامی که دست از دست یکدیگر می‌کشند گناهانشان ریخته می‌شود.

درباره‌ی روز غدیر امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «اذا تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم» یعنی: هرگاه در این روز با یکدیگر ملاقات کردید سلام خود را با مصافحه همراه کنید.

[صفحه ۶۲]

دیدار با امام یا علما

خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر.

در روزهای غدیر شیعیان و بزرگان به دیدن امام خود مشرف می‌شدند. راوی می گوید: قصدتُ مولانا علی بن محمد علیه‌السلام- و هو بالصریا- و لم‌ابدِ ذلک لأحد من خلق اللّه. فدخلت علیه فلما بصر بی قال: «یا اباالسحاق، جئت تسأل عن الایام التی یصام فیهن و هی اربعهٔ ... و یوم الغدیر فیه اقام النبی صلی الله علیه و آله اخاه علیاً علیه‌السلام علماً للناس و اماماً من بعده». قلت: صدقت، جعلت فداك! لذلک قصدت، اشهد انک حجهٔ اللّه علی خلقه. [۱۰۶] سیره‌ی شیعه از قدیم الایام چنین بوده که بعد از غیبت حضرت صاحب الامر علیه‌السلام در ایام مخصوص به دیدن نواب خاص حضرت و بعد نواب عام آنحضرت از علماء و سادات بنی الزهراء علیهاالسلام و بنی علی علیه‌السلام مشرف می‌شدند، و این سنت حسنه تا زمان ما در اکثر شهرهای شیعه‌نشین ادامه دارد.

[صفحه ۶۳]

در پیشگاه صاحب غدیر

امام زمان در عید غدیر

سید باقر رضوی هندی (م ۱۳۲۹) می‌گوید: [۱۰۷] در شب عید غدیر امام زمان علیه‌السلام را در خواب دیدم در حالیکه محزون بود و گریه می‌کرد. خدمت حضرت رفتم و سلام کردم و دو دستش را بوسیدم، ولی دیدم گویا متفکر است. عرض کردم: آقای من،

این روزها ایام خوشحالی و سرور عید غدیر است؛ ولی شما را محزون و گریان می‌بینم؟ فرمودند: به یاد مادرم زهرا علیهاالسلام و حزن و مصائب او هستم. سپس حضرت این شعر را خواندند:

لاترانی اتّخذتُ لا وعُلاها

بعد بیت الأحزان بیت سرورا!

سید باقر می‌گوید: از خواب برخاستم و قصیده‌ای با تضمین شعر مولایم و بر همان قافیه درباره‌ی غدیر و مصائب حضرت زهرا علیهاالسلام سرودم که قسمتی از آن چنین است:

لستَ تدری لِمَ أحرقوا الباب بالنار

أرادوا إطفاء ذاک النور

لستَ تدری ماصدرُ فاطم؟ ماالمس

-مار؟ ما حال ضلعها المکسور؟

ما سقوط الجنین؟ ما حمرة العین؟

و ما بال قرطها المنثور؟

دخلوا الدار و هی حسری بمرآی

من علیّ ذاک الأبیّ الغیور

تا آنجا که خطاب به امام عصر علیه‌السلام- در حالی که مصائب مادرش حضرت زهرا علیهاالسلام را می‌شمارد- می گوید:

أفصبراً یاصاحب الامر و الخط

-ب جلیل یذیب قلب الصبور؟

کم مصاب یطول فیه بیانی

قد عری الطهر فی الزمان القصیر

کیف من بعد حمرة العین منها

یابن طه، تهنیء بطرف قریر؟!

فابکِ و ازفر لها، فإنّ عداها

منعوها من البکاء و الزفیر

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک، اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله، اللهم العنهم جمیعاً.

پاورقی

[۱] سوره‌ی بقره: آیه‌ی ۲۸۵.

[۲] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۳.

[۳] طبقات ابن سعد: ج ۳ ص ۲۳۵. ارشاد الساری: ج ۶ ص ۴۲۹.

[۴] الغدیر: ج ۱ ص ۹. السیرة الحلبیة: ج ۳ ص ۲۸۳. سیرة احمد زینی: ج ۳ ص ۳. تاریخ الخلفاء لابن جوزی: جزء ۴. دائرةالمعارف، فرید وجدی: ج ۳ ص ۵۴۲.

[۵] بحار: ج ۳۷ ص ۱۲۷.

[۶] سوره‌ی هود: آیه‌ی ۱۵.

[۷] طبق بعضی روایات درختی به نام «شوک» بوده که تیغهای بسیار داشته است. بحار: ج ۳۷ ص ۱۹۵. بعضی درخت «اِراک» نقل نموده‌اند: بحار: ج ۳۷ ص ۱۹۵.

[۸] بحار: ج ۳۷ ص ۲۰۴. اقبال: ص ۴۵۶.

[۹] بحار: ج ۳۷ ص ۲۰۶.

[۱۰] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۷۱.

[۱۱] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۵۵.

[۱۲] اشاره به آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی فتح، و آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی نور.

[۱۳] الغدیر: ج ۱ ص ۲۷۴.

[۱۴] در الغدیر: ج ۱ این مطلب را از ۶۰ منبع اهل سنت نقل می‌کند.

[۱۵] الروضهٔ من الفضائل و المعجزات: ج ۱ ص ۱۲۹. بحار: ج ۳۸ ص ۳۴۴. ملحقات احقاق الحق: ج ۶ ص ۴۶۸ و ۴۶۹.

[۱۶] بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸. عوالم ج ۱۵: ۳ ص ۳۰۹.

[۱۷] بحار: ج ۳۷ ص ۱۱۵ و ۱۱۶. اقبال: ص ۴۵۸ و ۴۵۹.

[۱۸] بحار: ج ۳۷ ص ۱۲۶.

[۱۹] اثبات‌الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۶۴ ح ۷۳۶.

[۲۰] تاریخ آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه: ص ۱۹۹.

[۲۱] تاریخ آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه: ص ۱۹۹، به نقل از مفتاح الجنات: ج ۲ ص ۶۳.

[۲۲] فصلنامه علوم حدیث ویژه‌ی غدیر. چهارده قرن با غدیر.

[۲۳] تهذیب: ج ۶ ص ۱۸ ح ۴۱ تا ۴۲، باب استحباب الصلوهٔ فی مسجد الغدیر. بحار: ج ۳۷ ص ۱۷۳. وسائل الشیعهٔ (چاپ آل‌البیت): ج ۸ ص ۸۹. وسائل الشیعهٔ (چاپ آل‌البیت): ج ۱۴ ص ۳۸۴. تذکرهٔ الفقهاء: ج ۲ ص ۲۸۵. ج ۸ ص ۴۵۱.

[۲۴] الغدیر: ج ۱ ص ۲۸۳. بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۰.

[۲۵] در مورد روایاتی که بر افضلیت عید غدیر بر همه‌ی اعیاد دلالت دارد مراجعه شود به: بحارالانوار: ج ۹۸ ص ۳۲۳ تا ۳۹۸. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۰۹. مصباح: اعمال غدیر. کافی: ج ۴ ص ۱۴۹ ح ۳. بحارالانوار: ج ۹۴ ص ۱۱۴ تا ۱۱۵. بحارالانوار: ج ۹۷ ص ۱۱۰. امالی صدوق: ص ۱۲ ح ۸. وسائل: ج ۷ باب ۱۴. کافی: ج ۱ ص ۳۰۳. الغدیر: ج ۱ ص ۲۸۵. اقبال: ص ۴۶۴ تا ۴۶۸.

[۲۶] الغدیر: ج ۱ ص ۲۷۴.

[۲۷] الغدیر: ج ۱ ص ۲۶۷ تا ۲۶۸.

[۲۸] نثار فاطمه علیهاالسلام همان میوه‌های درخت طوبی است که در شب زفاف حضرت، به امر الهی از آن درخت در آسمانها پخش شد و ملائکه آنها را به عنوان یادگار برداشتند. بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۱۰۹.

[۲۹] بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۲۲۱.

[۳۰] بحار: ج ۳۷ ص ۱۵۶. الغدیر: ج ۱ ص ۲۸۳. اقبال: ص ۴۵۸.

[۳۱] المختصر: ج ۱ ص ۱۰۴.

[۳۲] الغدیر: ج ۱ ص ۲۸۸.

[۳۳] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ از بقیه ابواب الصوم المندوب ح ۲.

[۳۴] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ از ابواب الصوم المندوب ح ۲ و ۷. بحار: ج ۹۴ ص ۱۱۴ و ۱۱۵، ج ۹۸ ص ۳۲۱. مصباح: ص ۷۳۶. خصال: ج ۱ ص ۲۶۴ ح ۱۴۵. تهذیب: ج ۳ ص ۱۴۳.

[۳۵] العدد القویة: ص ۱۶۶.

[۳۶] بحار: ج ۵۶ ص ۹۱. المهذب البارع: ج ۱ ص ۱۹۴ ص ۱۹۵. طهارة شیخ انصاری: ص ۳۲۸.

[۳۷] توضیح المقاصد (شیخ بهایی). مسار الشیعة (شیخ مفید).

[۳۸] مسار الشیعة.

[۳۹] مسار الشیعة.

[۴۰] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۱۲. مسار الشیعة.

[۴۱] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۱۲. مسار الشیعة.

[۴۲] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۱۲. مسار الشیعة. توضیح المقاصد.

[۴۳] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۲ و ۷.

[۴۴] مفاتیح‌الجنان.

[۴۵] بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۶.

[۴۶] بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۶.

[۴۷] بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۶.

[۴۸] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۱۲.

[۴۹] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۱۲.

[۵۰] اقبال: ص ۴۶۵.

[۵۱] اقبال: ص ۴۶۵.

[۵۲] اقبال: ص ۴۶۵.

[۵۳] اقبال: ص ۴۶۵.

[۵۴] اقبال: ص ۴۶۵.

[۵۵] اقبال: ص ۴۶۵.

[۵۶] عروة الوثقی: ج ۲ ص ۱۰۸.

[۵۷] مفاتیح‌الجنان: اعمال روز غدیر. اقبال: ص ۴۷۲ تا ۴۷۴. بحار: ج ۹۸ ص ۲۸ تا ۳۰۰.

[۵۸] عروة الوثقی: ج ۲ ص ۱۰۹. تهذیب: ج ۳ ص ۱۴۳.

[۵۹] اقبال: ص ۴۶۳ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۷۲. وسائل: ج ۷ باب ۱۴ از ابواب بقیهٔ الصوم المندوب. من لایحضره الفقیه. لوامع صاحبقرانی. جواهر الکلام. بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۲، ج ۹۸ اعمال یوم غدیر، مصباح المتهجد: اعمال یوم غدیر. بشارة المصطفی: ص۳۲۳. مرآة الکمال: ج ۱ ص ۵۲۵ از مصباح المتهجد. الفقیه: ج ۲ ص ۵۵ باب ۲۵.

[۶۰] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۱.

[۶۱] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۱.

[۶۲] العدد القویة: ص ۱۶۶. بحار: ج ۹۸ ص ۳۰۲ و ۳۲۱. وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۴.

[۶۳] العدد القویة: ص ۱۶۶. بحار: ج ۹۸ ص ۳۰۲ و ۳۲۱. وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۴.

[۶۴] بحار: ح ۹۸ ص ۲۹۸ و ۳۲۱ و ۳۲۲. وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۱۰. الفقیه: ج ۲ ص ۵۵ باب ۲۵. اقبال: ص ۴۶۵ و ۴۶۶. بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۲.

[۶۵] در بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۸ از امام رضا علیه‌السلام حدیثی نقل کرده که می‌فرماید: بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه روز غدیر در کوفه ثواب افطار دادن را فرمودند و کلمه «فئام» ذکر شد و حضرت ۱۰ بار فئام را تکرار کردند، شخصی از آن‌حضرت سؤال کرد: یا امیرالمؤمنین، فئام چیست؟ فرمودند: ۲۰۰ هزار پیامبر و صدیق و شهید. چه کسی می‌تواند این عدد را کفالت کند از مؤمنین و مؤمنات؟ من ضامن هستم او را نزد خداوند متعال که در امان باشد از کفر و فقر و اگر بمیرد در آن شب یا روز بمیرد بدون اینکه مرتکب کبیره‌ای شود اجر او بر خداست.

[۶۶] اقبال: ص ۴۶۱.

[۶۷] اقبال: ص ۴۶۵ و ۴۶۶.

[۶۸] مستدرک الوسائل: ج ۶ ص ۲۷۸.

[۶۹] اقبال: ص ۴۶۸. بحار: ج ۱۰۰ ص ۳۵۸.

[۷۰] اقبال: ص ۴۹۴. بحار: ج ۱۰۰ ص ۳۷۲.

[۷۱] وسائل: ج ۱۰ ص ۳۰۲. اقبال: ص ۴۶۸. بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۹.

[۷۲] اقبال: ص ۴۷۰. بحار: ۱۰۰ ص ۳۵۸.

[۷۳] شهید در مزارش: ص ۱۹ اذن دخول برای این زیارت را اینگونه بیان کرده است: «اللهم انی وقفت علی باب بیت من بیوت نبیک »....

[۷۴] بحار: ج ۱۰۰ ص ۳۵۹ تا ۳۶۸.

[۷۵] اقبال: ص ۴۶۸. بحار: ج ۱۰۰ ص ۳۵۸.

[۷۶] بحار: جلد ۹۸ ص ۳۰۸.

[۷۷] بحار: ج ۹۸ ص ۳۱۹.

[۷۸] اقبال: ص ۴۷۶. بحار: ج ۹۸ ص ۳۰۳.

[۷۹] اقبال: ص ۴۷۲.

[۸۰] اقبال: ص ۴۹۱. بحار: ج ۹۸ ص ۳۱۸.

[۸۱] اقبال: ص ۴۷۴. بحار: ج ۹۸ ص ۳۰۱.

[۸۲] بحار: ج ۹۸ ص ۳۰۵.

[۸۳] بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۱. کافی: ج ۴ ص ۱۴۸.

[۸۴] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۶. بحار: ج ۹۷ ص ۱۱۲.

[۸۵] اقبال: اعمال روز غدیر. بحار: ج ۹۸ ص ۳۲۱ ح ۵.

[۸۶] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۴.

[۸۷] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۶.

[۸۸] اقبال: ص ۴۶۸.

[۸۹] اقبال: ص ۴۶۸.

[۹۰] خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز عید غدیر در کوفه.

[۹۱] خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز عید غدیر در کوفه.

[۹۲] اقبال: ص ۴۶۴.

[۹۳] الغدیر: ج ۱ ص ۲۷۴.

[۹۴] اقبال: ص ۴۶۱ تا ۴۶۳.

[۹۵] اقبال: ص ۴۷۶. مفاتیح الجنان: اعمال غدیر. زاد المعاد مجلسی: اعمال غدیر.

[۹۶] اقبال: ص ۴۶۴. از کتاب النشر و الطی.

[۹۷] خطبه حضرت علی علیه‌السلام در روز غدیر.

[۹۸] اقبال: ص ۴۶۳.

[۹۹] اقبال: ص ۴۶۳.

[۱۰۰] تهذیب: ج ۳ ص ۱۴۴.

[۱۰۱] غرر الحکم: ج ۲ ص ۵۴۹ تا ۶۶۸.

[۱۰۲] اقبال: ص ۴۶۵.

[۱۰۳] القطرهٔ: ج ۱.

[۱۰۴] اقبال: ص ۴۶۴.

[۱۰۵] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۱۱.

[۱۰۶] وسائل: ج ۷ باب ۱۴ ح ۳.

[۱۰۷] ریاض المدح و الرثاء: ص ۱۹۸. ظرافهٔ الاحلام (شیخ محمد سماوی): ص ۸۱.

غدیرشناسی وپاسخ به شبهات

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی‌اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : غدیرشناسی و پاسخ به شبهات تالیف علی‌اصغر رضوانی

مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس صاحب‌الزمان (جمکران ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۲۷۲ ص.

شابک : ۱۱۰۰۰ ریال ۹۶۴-۸۴۸۴-۳۵-X : ؛ ۱۲۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۲۰۰۰۰ ریال چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۴-۳۵-۹ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ دوم : زمستان ۱۳۸۴.

یادداشت : چاپ سوم : بهار ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ پنجم : تابستان ۱۳۸۸.

یادداشت : چاپ چهارم : زمستان ۱۳۸۶.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

یادداشت : نمایه.
موضوع : غدیر خم
موضوع : غدیر خم -- احادیث
شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)
رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵/ر۶غ۴ ۱۳۸۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی : م۸۴-۴۷۵۹

پیشگفتار

درست است که اکنون سال‌ها از واقعه غدیر گذشته و تاریخ، سیر خویش را طی کرده است، امّا در طول تاریخ، حقیقت غدیر از چند نظر برای هر مسلمان مطرح است. از جمله از نظر عقیده دینی، چه حقیقت غدیر برای هر مسلمانی که به پیامبرصلی الله علیه وآله ایمان آورده است و می‌خواهد از گفته‌ها و دستورهای او پیروی کند و سنّت پیامبر را عملی سازد و هیچ یک از خواسته‌ها و ارشادات او را ترک نکند، تا دامنه رستاخیز مطرح است و جزء حقیقتی است که همواره با خورشید طلوع می‌کند و در متن لحظه‌ها تکرار می‌شود. از نظر عملی و اجتماعی و پیدا کردن خطّ مشی سیاسی - دینی در راه مبارزات انسانی و ضدّ استعماری نیز چنین است. چرا؟

چون از نظر اجتماعات انسانی و اسلامی، اگر مفهوم غدیر، جدّیّت خویش را در اذهان و افکار باز یابد، به بازسازی موفّق خواهد گشت، و از این رهگذر می‌توان جوامع اسلامی را به یک وحدت جوهری رهنمون ساخت.

از این رو جامعه اسلامی می‌بایست با زنده کردن خاطرات این روز عظیم و تفهیم محتوای آن به فرزندان سرزمین‌های اسلامی و نشر تعالیم نهفته در آن و حساسیت دادن نسبت به آن، یکی از بزرگترین آرمان‌های انسانی اسلام را احیا کند.

آری، پوشاندن یا پوشیده ماندن «غدیر» پوشیدن یا پوشیده ماندن یکی از روشن‌ترین روزهای انسان است، و به دیگر سخن، ردّ کردن عظیم‌ترین فریاد، بلکه فریاد نهایی و ابدی وحی است.

غدیر تبلور جوهرنمایی در جامعه اسلامی و پایان فریادهای وحی خدایی غدیر و چون پیامبر ما خاتم پیامبران است باید گفت: آخرین حکم آسمان، حکم روز غدیر است. یعنی ارشاد ابدیت در مسیر حیات انسانی امامت علی بن ابی طالب‌علیه السلام است...

و امّا سبب تألیف این کتاب...

اسلامی‌ترین کتاب - پس از قرآن کریم و کتب روائی - کتابی است که مسلمین را مستقیماً با پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله روبه‌رو سازد و در جریان مستقیم خواسته‌های او قرار دهد و به پای سخنان و دستورات او بنشاند، تا گوش فرا داده و عمل کنند.

اسلامی‌ترین کتاب کتابی است که نگذارد مسلمانان به جریانات پس از درگذشت پیامبرصلی الله علیه وآله دچار شوند و قطعات ابرهای سیاه چون شب ظلمانی میان آنان و رفتار کردن بر طبق دستورات پیامبرصلی الله علیه وآله حایل گردد، و سخن او را به گوششان سنگین کند تا جایی که نشنوند که چه می‌گوید.

اسلامی‌ترین کتاب آن است که چون آن مرد قویّ الصوتِ صحابه - ربیعهٔ بن امیّهٔ بن خَلف -، که در خطبه حجهٔ الوداع پیامبرصلی الله علیه وآله، سخنان پیامبر را تکرار می‌کرد تا به گوش همه مسلمین برسد، سخنان آخرین و سفارش‌های نهایی پیشوای امّت را به گوش همگان برساند و تا سواحل تاریخ و درون زمان‌ها گسترش دهد... این تألیف ناچیز در همین راستا است.

در این اثر برای خنثی کردن توطئه‌ها و پاسخگویی به شبهات دشمنان، در حدّ توان کوشیده شده است تا با بهره‌گیری از منابع شیعه

و سنّی، به برخی از اتهامات مطرح شده پاسخ بگوییم و پرده از توطئه‌های شوم آنان برداریم.
امید است این حرکت برای طالبان حق و حقیقت سودمند بوده، گامی هر چند کوچک در افشای توطئه دشمنان تشیّع باشد.
از همه خوانندگان، به خصوص علما و اندیشمندان می‌خواهم تا کاستی‌ها را بر من ببخشایند و عیوب این نوشتار را متذکر شوند.
در پایان از کلیه کسانی که در بنیاد بین المللی غدیر با اینجانب همکاری نمودند قدردانی می‌کنم و پاداش همه را از خداوند متعال مسألت دارم.
علی اصغر رضوانی کاشانی

غدیر و وحدت اسلامی

اشاره

به نظر برخی، در عصر ما بحث از غدیر و امامت حضرت علی‌علیه السلام - که زمان بسیاری از آن گذشته است - بی فایده بلکه زیان آفرین است، زیرا این بحث‌ها مربوط به قضیه‌ای است تاریخی، که قرن‌ها از وقوعش گذشته است. بحث از این که خلیفه و جانشین بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله چه کسی بوده و هست؟ علی بن ابی طالب‌علیه السلام یا ابوبکر؟ در این زمان خالی از فایده است و حتی چه بسا این مباحث در این زمان، جز ایجاد فتنه و نزاع و برانگیختن کینه‌ها، اثر دیگر ندارد؛ به عبارت دیگر در این عصر که احتیاج مبرم به وحدت و تقریب بین مذاهب است، چرا این گونه مباحث که اختلاف‌زا است مطرح می‌گردد؟... .
ما به لطف خداوند متعال در صددیم آثار و فواید بحثِ امامت را در این عصر طیّ مطالبی بیان کنیم.

۱ - حقیقت وحدت

از آن جا که اشکال کننده، به واژه «وحدت» اهمیت فراوانی می‌دهد، جا دارد ابتدا به مفهوم حقیقی آن بپردازیم:
دو اصطلاح و عنوان مهمّ است که باید در کنار هم مورد توجه خاص قرار گیرد و هیچ کدام را نباید فدای دیگری کرد: یکی حفظ وحدت و یک پارچگی امّت اسلامی و دیگری حفظ اصل اسلام.
شک نیست که همه مسلمانان وظیفه دارند این دین حنیف را حفظ کرده و در گسترش آن بکوشند و از این رو همگان در این راه مسئولیت سنگینی دارند، همچنین از آن جا که مسلمانان دشمنان مشترکی دارند که در صددند اصل اسلام و مسلمانان را نابود کنند، باید متحد شده و در حفظ کیان اسلام و مسلمانان بکوشند. ولی این بدان معنا نیست که از وظیفه دیگر شانه خالی کرده و از بیان حقایق مسلّم اسلامی سرباز زنند. هرگز نباید مسئله وحدت یا اتحاد را اصل و هدف قرار داده و حقایق شریعت را فرع و فدای آن نماییم. بلکه بر عکس، اگر اسلام بر وحدت یا اتحاد بین مسلمانان تاکید دارد، برای صیانت و نگه‌داری از دین است، حال چگونه ممکن است مسئله «وحدت» برای کسی بسیار مهم جلوه کند؛ به طوری که دست از برخی مسلّمات دین و مذهب بردارد و یا آن که در صدد توجیهات بی مورد آنها برآید.
تاریخ و سیره پیامبرصلی الله علیه وآله بهترین شاهد و مؤیّد این مطلب است: پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله با آن که می‌داند بنی امیّه با علی‌علیه السلام و بنی هاشم مخالف است و هرگز عده‌ای زیر سلطه و ولایت امام علی‌علیه السلام نمی‌روند و امامت او را هرگز نمی‌پذیرند، اما این مسئله باعث نشد که از بیان حقّ و حقیقت صرف نظر کرده و ولایت و امامت علی‌علیه السلام را بیان نکند، بلکه در طول ۲۳ سال بعثت خود در هر جا و هر نحو که ممکن بود و موقعیت داشت، ولایت و امامت علی‌علیه السلام را به مردم گوشزد کرد، با این که به طور قطع می‌دانست از هنگام وفاتش در این موضوع اختلاف خواهند کرد، بلکه این اختلاف باقی مانده تا روز

ظهور امـام زمـان‌علیه السـلام ادامه پیـدا خواهـد کرد، با این همه حقّ را بیان کرد. پیامبرصـلی الله علیه وآله با این که می‌دانـد تا روز قیامت بر سـر مسـئله امامت علی‌علیه السـلام اختلاف می‌شود، باز هم این‌گونه بر ولایت علی‌علیه السلام تأکید می‌ورزد، که حتّی در روز غدیر برای جلوگیری از شک و شـبهه دست آن حضـرت را بالا می‌برد، تا همه ببینند که پیامبرصلی الله علیه وآله چه تأکیدی بر ولایت او داشته است.

از این جا به خوبی روشن می‌شود که بیان حقّ و حقیقت اصل است و در هیچ موقعیّتی نباید از آن صرف نظر کرد؛ حتّی در صورتی که می‌دانیم با بیان آن میان مسـلمین دو صف ایجاد شـده و دو دسـتگی ایجاد خواهد شد. ولی این بدان معنا نیست که مسـلمانان به جـان یکـدیگر افتاده و هم دیگر را نابود کننـد، بلکه با بیان مـدّعای خود، یکـدیگر را تحمل کرده و به پیروی از گفتار نیکو دعوت نماینـد، ولی در عین حال از دشـمن مشترک نیز غافل نباشـند. قیام امام حسـین‌علیه السـلام نیز دلیل و شاهد خوبی بر مدعای ماست، زیرا حضـرت‌علیه السـلام با آن که می‌دانست با قیامش بین دو دسته از مسلمانان نزاع خواهد شد، در عین حال هرگز به جهت اتحاد بین مسلمانان از اصل مهم امر به معروف و نهی از منکر غافل نشد.

سیره و روش امـام علی‌علیه السـلام نیز گویـای این مطلب است، زیرا به نظر برخی حضـرت می‌توانست با دادن امتیاز بیجا به طلحه و زبیر و معاویه، جلوی جنگ جمل و صـفین را بگیرد و با این کار از ایجاد اختلاف بین مسلمانان جلوگیری کند تا هزاران نفر در این قضـیه کشـته نشوند، ولی آن حضـرت به جهت حفظ اصول اسلام و حقّ و حقیقت و شریعت اسلامی هرگز حاضر نشد از آن حقایق چشم پوشی کند.

پس حقیقت مفهوم «وحـدت» - و به عبـارت صـحیح‌تر «اتحـاد» - آن است که بـا حفظ عقایـد قطعی و مسـلم خود در مقابل دشـمن مشترک موضع واحـدی داشـته و از او غافل نباشـیم و این بـدان معنا نیست که از بحث و گفتگوی علمی محض و خالی از تعصـبات پرهیز کنیم، زیرا همه امور در حقیقت برای حفظ شریعت اسلامی است.

از این رو است که امام علی‌علیه السـلام در بحبوبه جنگِ صـفین، از وقت نماز سؤال می‌کنـد و بعد از آن که از او سؤال می‌شود که اکنون در اوج نبرد چه وقت نماز است؟ در جواب می‌فرمایـد: مگر ما برای غیر از برپایی نماز می‌جنگیم؟ لـذا نبایـد هیچ گاه هدف، فدای وسیله گردد.

شیـخ محمّـد عـاشور، معاون رئیس دانشگاه الازهر مصـر و رئیس کمیته گفت و گوی بین مـذاهب اسـلامی در بیان نظریه‌ای کاملاً منطقی و متین می‌گویـد: «مقصود از انـدیشه تقریب بین مذاهب اسـلامی، یکی کردن همه مذاهب و روی گردانی از مذهبی و روی آوردن به مذهبی دیگر نیست، که این به بیراهه کشاندن اندیشه تقریب است. تقریب باید بر پایه بحث و پذیرش علمی باشد تا بتوان با این اسـلحه علمی به نبرد با خرافات رفت و بایـد دانشـمندان هر مذهبی در گفت و گوی علمی خود، دانش خود را مبادله کنند، تا در یک محیط آرام بدانند، بشناسند، بگویند و نتیجه بگیرند».(۱)

نگاه اهل هر مذهب به نقاط مشترک، باعث همکاری درون گروهی برای زیسـتن در جامعه جهانی می‌شود و نگاه به نقاط اختلاف، در یـک بسـتر علمی و تحقیقـاتی، بـاعث جدّیت و تلاش در بحـث و پژوهش علمی برای رسیـدن به حقیقت و تـبیین آرا و نظرات دیگران می‌گردد. نمی‌توان در پوشـش شعار «تمسک به ولایت اهل بیت‌علیهم السلام»، آثار و لوازم فقهی اقرار به «شهادتین» را نفی کرد، همان طور که نمی‌توان تحت عنوان «وحدت اسـلامی» و با شعار براندازی تعصبات، از جهات اختلاف در اصول ایمانی و آثار و لوازم آن چشم پوشی نمود.

نفی تعصّب به معنـای عـدول از حقایق نیست، بلکه به معنای پایه ریزی مبانی اعتقادی بر موازین علمی و کارشـناسانه است - چه در زمینه پژوهش و تحقیق، و چه در زمینه گفت و گو و بحث - تـا در نتیجه این نظـام فکری، سـلوک اهـل مـذاهب با یکـدیگر بر پایه مدارا و عدم خشونت، شکل گیرد.

۲ – وحدت بر محور امام بر حقّ

اسلام بر وحدت میان مسلمانان تأکید فراوانی دارد؛ قرآن کریم می‌فرماید:

{اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوانًا}؛(۲) «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت تا به لطف او برادران هم شدید.»

{وَ لا تَكُونُوا كَالَّذينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ ؛(۳) «و چون کسانی مباشید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سنگین است.»

{إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ}؛(۴) «در حقیقت مؤمنان با هم برادرند.»

{إِنَّ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ كانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ في شَيْءٍ}؛(۵) «کسانی که دین را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو مسئول ایشان نیستی.»

{وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعًا وَ لا تَفَرَّقُوا}؛(۶) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»

{وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ريحُكُمْ ؛(۷) «و با هم نزاع مکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود.»

{إِنَّ هذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ؛(۸) «و این امت شما امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید.»

با این همه تأکید فراوان که قرآن بر مسئله وحدت اسلامی و اتّحاد دارد، لکن از این نکته نباید غافل بود که وحدت، محور می‌خواهد و به تعبیر دیگر کانالی برای رسیدن به وحدت و اتحاد لازم است. تأکید بر اصل وحدت، بدون آن که محور و کانال آن مشخّص شود، کاری لغو و بیهوده است.

هرگز قرآن صامت به تنهایی نمی‌تواند محور وحدت باشد، زیرا به تعبیر امیرالمؤمنین‌علیه السلام: قرآن دارای وجوهی است که می‌توان لفظ آن را بر هر یک از آن وجوه حمل کرد؛ از این رو می‌بینیم که قرآن کریم، با آن که از کتاب آسمانی به «امام» تعبیر می‌کند آن جا که می‌فرماید: {وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِمامًا وَ رَحْمَةً}؛(۹) «و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است.» همچنین از صحف ابراهیم و موسی یاد کرده و می‌فرماید: {صُحُفِ إِبْراهيمَ وَ مُوسى ؛(۱۰) «صحیفه‌های ابراهیم و موسی.» ولی در عین حال به آن اکتفا نکرده، ابراهیم‌علیه السلام را به عنوان امام ناطق معرفی می‌کند و می‌فرماید: {وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمينَ ؛(۱۱) «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» [ابراهیم پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.»

از این جا به خوبی استفاده می‌شود امام صامت که همان کتاب‌های آسمانی است، کافی نیست، بلکه نیاز به امام ناطقی است که در موارد اختلاف، بیانگر حقّ و حقیقت باشد. و به تعبیر دیگر او محور حقّ و وحدت اسلامی گردد.

از آیه اعتصام(۱۲) نیز این نکته به خوبی روشن می‌شود؛ زیرا مسلمانان را امر می‌کند که به ریسمان الهی چنگ زنند؛ یعنی آن که شما را به طور قطع به خداوند می‌رساند، کسی جز امام بر حقّ و معصوم نیست. ضابطه بسیار مهم در وحدت اسلامی این است که نتیجه آن باید اتحاد و وحدت بر حقیقتی باشد که پس از بحث و بررسی کارشناسانه خبرگان امر، کشف می‌شود.

مراد و نتیجه وحدت، دست برداشتن از حقایق نیست، بلکه وحدت در مسیر حقیقت است. آیه اعتصام با تعیین معیار و میزان وحدت در امت اسلامی از این راز بسیار مهمّ پرده بر می‌دارد که این وحدت در امّت محقّق نمی‌شود مگر با اعتصام و تمسک به «حبل اللّه»؛ چنگ زدن به ریسمان الهی امّت را از تفرقه و فرو افتادن در وادی بدبختی‌ها و فتنه‌های تیره و تار نجات می‌دهد.

نکته قابل توجه این است که از محور وحدت، به حبل تعبیر شده است. روشن است که این ریسمان دو طرف دارد: یک سوی آن

امت و سوی دیگرش خداوند متعال است؛ واسطه‌ای است بین زمین و آسمان؛ بشر و غیب. پس باید این قطب دایره وحدت و اتحاد، متّصل به عالم غیب و ملکوت باشد تا بتواند حلقه ارتباط عالم شهود با عالم غیب گردد. از همین جا می‌توان نتیجه گرفت که کشتی وحدت باید در بندر حقّ و حقیقت پهلو گیرد و لنگر بیندازد، نه در اسکله هوا و هوس؛ اتحاد بر حقّ و حقیقت مدّ نظر است، نه اتفاق بر هوا و هوس.

بنا بر این، «حقیقت» واقعیتی است که هیچ گونه ربطی به وفاق یا عدم وفاق امّت ندارد. و این، وظیفه امّت است که حقیقت را بیابد و به آن به صورت جمعی – چنگ بزند؛ یعنی پس از درک آن حقیقت، با تطبیق خود بر آن، متّحد گردد. پس «حقیقت»، مولود اتفاقِ امت نیست که هر گاه بر چیزی متفق شد، همان حقّ باشد و هر گاه از چیزی روی گرداند، باطل گردد. همان گونه که حضرت سیدالشهداعلیه السلام، شجاعانه اتحاد مسلمانان را بر هم زد و علیه یزید قیام کرده و فرمود: «إنّما خرجت لطلب الاصلاح فی أمّهٔ جدّی أرید أن آمر بالمعروف وأنهی عن المنکر.»؛(۱۳) «من به جهت اصلاح در امّت جدّم قیام کردم و هدف من امر به معروف و نهی از منکر است.» اگر نفس اتفاق امّت، ملاک و معیار حق و حقیقت است، دیگر احتیاج به اصلاح ندارد. اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر قوی‌ترین برهان است که حقّ، حقانیّت خود را از اجماع مردم کسب نمی‌کند، بلکه این مردم‌اند که باید خود را بر حق عرضه کنند، و خویش را با آن هماهنگ سازند. با مراجعه به روایاتی که ذیل آیه «اعتصام» وارد شده نیز به این نتیجه می‌رسیم که ریسمان خدا همان امامان معصوم‌اند که انسان را به طور قطع و یقین به خداوند متعال می‌رسانند.

ابن حجر هیتمی این آیه را در ردیف آیاتی آورده که در شأن اهل بیت‌علیهم السلام وارد شده است.(۱۴) هم چنین می‌توان حدیث ثقلین را مفسّرِ آیه «اعتصام» دانست، زیرا در آن حدیث، رسول خداصلی الله علیه وآله مؤمنان را امر می‌کند که به دو گوهر گران بها چنگ زنند، که همان قرآن و عترت است، تا به حقّ و حقیقت رهنمون شده و از گمراهی رها شوند.

ابو جعفر طبری در تفسیر آیه «اعتصام» می‌گوید: مقصود از «اعتصام»، تمسک و چنگ زدن است، زیرا ریسمان، چیزی است که انسان را به مقصد خواهد رساند.(۱۵) از طرف دیگر در برخی از متن‌های حدیث ثقلین، کلمه «اعتصام» به کار رفته است. از باب نمونه ابن ابی شیبه، حدیث ثقلین را چنین نقل می‌کند که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انّی ترکت فیکم ما لن تضلّوا بعدی ان اعتصمتم به: کتاب اللَّه و عترتی.»(۱۶). از این جاست که مفسران و محدثان، حدیث ثقلین را در ذیل آیه شریفه «اعتصام» ذکر کرده‌اند.

حاکم حسکانی به سند خود از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می‌کند: «من أحبّ أن یرکب سفینهٔ النجاهٔ و یمتمسّک بالعروهٔ الوثقی و یعتصم بحبل اللَّه المتین فلیوال علیّاً و لیأتمّ بالهداهٔ من ولده»؛(۱۷) «کسی که دوست دارد سوار بر کشتی نجات شده به ریسمان محکم چنگ زند و اعتصام به ریسمان الهی داشته باشد، باید ولایت علی را پذیرفته و به فرزندان هدایتگر او اقتدا کند.»

نتیجه این که از آیه شریفه و روایاتی که در تفسیر آن آمده است به خوبی استفاده می‌شود که اهل بیت‌علیهم السلام محور وحدت میان امّت اسلامی‌اند، و بحث از امامت و ولایت آنان در حقیقت، بحث از محور وحدتی است که قرآن و روایات بر آن تأکید فراوانی داشته‌اند. همان گونه که روایات دیگر نیز بر این امر تأکید دارند؛

حاکم نیشابوری به سند خود از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لامّتی من الاختلاف فإذا خالفتها قبیلهٔ من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس»؛(۱۸) «ستارگان، امان اهل زمین‌اند از غرق شدن و اهل بیت من امان‌اند برای امّتم از اختلاف و هر گاه قبیله‌ای از عرب با آنان مخالفت کنند، در میان خودشان اختلاف افتاده و جزء حزب ابلیس می‌گردند.» و نیز به سند خود از ابوذر نقل می‌کند که او در کنار کعبه ایستاد، دست‌ها را به درِ کعبه گرفت، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر کس نمی‌شناسد، من ابوذرم، از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینهٔ نوح من قومه من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»؛(۱۹) «مَثل

اهل بیت من، مَثل کشتی نوح است، هر کس سوار بر آن شود، نجات می‌یابد و کسی که از آن تخلّف کند، غرق می‌شود.» آن گاه هر دو حدیث را صحیح می‌شمرد.

۳ – بحث علمی زمینه ساز وحدت

توضیح

بزرگ‌ترین اختلاف بین امّت اسلامی، مسئله امامت و رهبری است. شهرستانی می گوید: «بزرگ‌ترین خلاف بین امّت، اختلاف در مسئله امامت است، زیرا برای هیچ مسئله‌ای در اسلام مانند امامت این‌قدر شمشیر کشیده نشده است».(۲۰) لذا هر مسلمانی وظیفه دارد که در راه وحدت مسلمانان بکوشد ولی این بدان معنا نیست که دست از بحث علمیِ خالی از هر گونه تعصّب و عناد بر دارد، زیرا این بحث‌ها به طور قطع در وحدت صفوف مسلمان اثر دارد. هنگامی که هر کدام از فرقه‌های مسلمان، پی به عقاید واقعی فرقه دیگر برده و بداند که او نیز عقائدش مستند به عقل و قرآن و سنت است. کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر کمتر می‌شود. بخش مهّم کینه‌ها و دشمنی‌ها به این خاطر است که مسلمانان از عقاید یکدیگر بی خبرند و یا بدون دلیل می‌دانند. اگر شیعه را به جهت اعتقاد به بدا متهم به کفر می کنند، تقیه را به نفاق نسبت می‌دهند، به خاطر آن است که از حقیقت این اعتقاد و عمل ناآگاه‌اند، که بخشی از آن به کوتاهی ما در عرضه نمودن عقاید خودمان باز می گردد. مسئله امامت نیز از این موضوع مستثنا نیست اگر اهل سنت اعتقاد شیعه امامیه را در مسئله امامت و شرایط آن غلوّ می‌دانند، به جهت آن است که ما به طور علمی و صحیح آن را معرفی نکرده‌ایم، و هر جا که خوب عمل کردیم تا حدود زیادی موفق بوده‌ایم و زمینه‌ساز وحدت مسلمانان شده‌ایم. اینک به نمونه هایی از این قبیل اشاره می کنیم:

الف – تمایل به حق

۱ – شیخ محمود شلتوت، رئیس دانشگاه الأزهر مصر در عصر خود، بعد از مطالعه فراوان در فقه شیعه و مرجعیت اهل بیت‌علیهم السلام پی به اعتبار شیعه جعفری برده و فتوای معروف خود را در جواز تعبّد به مذهب جعفری صادر می کند و می گوید: «مذهب جعفری، معروف به مذهب شیعه امامی اثنا عشری، مذهبی است که تعبّد به آن شرعاً جایز است، همانند سایر مذاهب اهل سنت، لذا سزاوار است بر مسلمانان که آن را شناخته و از تعصّبِ به ناحقّ نسبت به مذاهبی معیّن خلاصی یابند».(۲۱)
۲ – شیخ أزهر، دکتر محمّد محمّد فحّام نیز در تقریظی که بر فتوای شلتوت نوشت نظر او را تأیید کرده، می گوید: «من از شیخ محمود شلتوت و اخلاق، علم، گستردگی اطلاع، بهره‌مندی از لغت عرب، تفسیر قرآن و اصول فقه او در عجبم. او فتوا به جواز تعبد به مذهب شیعه امامیه را صادر کرده است. شک ندارم که فتوای او اساس محکمی دارد، که اعتقاد من نیز همان است».(۲۲)
و نیز می‌گوید: «خدا رحمت کند شیخ شلتوت را که به این معنای کریم التفات نمود و با آن فتوای صریح و شجاعانه‌ای که صادر کرد خودش را جاودانه ساخت، او فتوا به جواز عمل به مذهب شیعه امامیه داد، از آن جهت که مذهبی است فقهی و اسلامی، و اعتماد آن بر کتاب و سنت و دلیل محکم است...».(۲۳)
۳ – شیخ محمّد غزالی می گوید: «من معتقدم که فتوای استاد اکبر؛ شیخ محمود شلتوت، راه طولانی را در تقریب بین مسلمان پیموده است... عمل او در حقیقت تکذیب خیالاتی است که مستشرقین در سر می‌پروراندند، آنان در این خیال بودند که کینه‌ها و اختلافاتی که بین مسلمانان است بالاخره روزی امت اسلامی را قبل از آن که به وحدت برسند و تحت لوای واحد در آیند، از هم پاشیده و نابود خواهد کرد. ولی این فتوا در نظر من شروع راه و اولین کار است».(۲۴)

۴ – عبدالرحمن نجار، مدیر مساجد قاهره می گوید: «ما نیز فتوای شیخ شلتوت را محترم شمرده و به آن فتوا می‌دهیم و مردم را از انحصار در مذاهب چهار گانه بر حذر می‌داریم. شیخ شلتوت، امامی است مجتهد، رأی او صحیح و عین حقّ است، چرا باید در اندیشه و فتاوایمان، اکتفا بر مذاهب معیّنی نماییم، در حالی که همه آنان مجتهد بودند؟»(۲۵)

۵ – استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمان‌اند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبرصلی الله علیه وآله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فنّ دیده می‌شود. آنان تفکّری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می‌رسد و من بر مقدار زیادی از آنها اطلاع پیدا نمودم».(۲۶)

۶ – شیخ محمّد ابوزهره نیز می‌نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه‌ای است اسلامی،... هر چه می گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبرصلی الله علیه وآله تمسک می کنند. آنان با همسایگان خود از سنّی‌ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند».(۲۷)

۷ – استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالحمان گفته‌اند می گویم و آن این که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوّت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حقّ برادری داریم».(۲۸)

۸ – استاد عبدالفتاح عبدالمقصود نیز می گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که آینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید از خلال عقائد و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان‌های دفاع از عقیده اسلامی داشته است».(۲۹)

۹ – دکتر حامد حنفی داود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید: «از این جا می‌توانم برای خواننده متدبّر آشکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی‌ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبد اللّه بن سبأ و دیگر شخصیت‌های خیالی در تاریخ نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده‌ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی‌توانست به روح تجدّد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد به حدّی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد».(۳۰)

او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبداللّه بن سبأ نوشته است می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلام می گذرد و ما شاهد صدور فتواهایی از جانب علما بر ضدّ شیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه‌های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته‌اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق‌های آنان محروم بوده‌اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن مبرّا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (ت ۱۴۸ه .) پرچم دار فقه شیعی – استاد دو امام سنّی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (ت ۱۵۰ه .) و ابوعبداللّه مالک بن انس (ت ۱۷۹ه .) و در همین جهت است که ابو حنیفه می گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می‌شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمّد بهره‌ها برده بود. و مالک بن انس می گوید: من کسی را فقیه‌تر از جعفر بن محمّد ندیدم».(۳۱)

۱۰ – دکتر عبد الرحمن کیالی یکی از شخصیت‌های حلب در نامه خود به علامه امینی‌رحمه الله می‌نویسد: «عالم اسلامی همیشه نیاز شدید به مثل این تحقیقات دارد... چرا که بعد از وفات رسول اعظم، بین مسلمین اختلاف شد و در نتیجه بنی هاشم از حقّ خود محروم شدند؟ و نیز سزاوار است که از عوامل انحطاط و انحلال مسلمانان سخن به میان آید، چه شد که مسلمانان به این وضع

امروز مبتلا شده‌اند؟ آیا ممکن است آن چه از دست مسلمانان رفته با رجوع به تاریخ اصیل و اعتماد بر آن، باز گرداند؟».(۳۲)

۱۱ – استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرّس فلسفه اسلامی در دانشگاه الأزهر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضدّ شیعه شده‌اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آنها متهم می‌نمایند. از جمله عواملی که منجرّ به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب‌های دشمنان شیعه مراجعه نموده‌اند».(۳۳)

ب – اعتراف به حق

قسمت اول

طرح مباحث علمی محض و عاری از تعصّب و جدال غیر احسن و تالیف در آن‌ها، نه تنها منجرّ به تمایل برخی از شخصیت‌های طراز اوّل اهل سنت در اعتراف به جواز تعبّد به مذهب جعفری و قبول شیعه امامیه به عنوان مذهبی که دارای اصول و فروع مستند به عقل و قرآن و حدیث است، شد، بلکه باعث شد که عده‌ای دیگر از بزرگان اهل سنت مذهب خود را رها کرده، مذهب تشیع را در آغوش بگیرند. و اعتراف کنند که حقّ یکی است و آن در هیچ مذهبی جز تشیع که همان مذهب اهل بیتعلیهم السلام است، نیست. اینک تعدادی از این اشخاص را معرفی می کنیم:

۱ – علامه شیخ محمّد مرعی، امین انطاکی

او در قریه عنصو از توابع انطاکیه در سال ۱۳۱۴ه متولد شد. مذهب شافعی داشت. به همراه برادرش احمد برای فراگیری علوم به مصر عزیمت نمود و بعد از طیّ مراحل مقدماتی از شخصیت‌های طراز اوّل ازهر؛ از قبیل: شیخ مصطفی مراغی، محمود ابوطه مهنی، شیخ رحیم و دیگران استفاده کرده و به درجات عالی از علم رسید. هنگام بازگشت به وطن، بزرگان ازهر از آن‌دو دعوت کردند که در مصر باقی مانده و هر کدام تدریس در ازهر را به عهده گرفته و شاگردان را از علوم خود سیراب کنند، ولی نپذیرفته و به شهر خود باز گشتند. با گذشت زمانی نه چندان دور با مطالعه کتاب‌ها به حقانیّت شیعه پی‌برده و هر دو برادر داخل در مذهب تشیع می‌شوند.

شیخ محمّد در کتاب خود «لماذا اخترت مذهب اهل البیتعلیهم السلام» می گوید: «به طور قطع خداوند مرا هدایت کرد. و برایم تمسک به مذهب حقّ مقدّر فرمود؛ یعنی مذهب اهل بیتعلیهم السلام، مذهب نوه رسول خداصلی الله علیه وآله امام جعفر بن محمّد صادق...

او در عوامل و اسبابی که منجرّ به تمسک به مذهب اهل بیتعلیهم السلام شد می گوید:

اولاً: مشاهده کردم که عمل به مذهب شیعه مجزی است و ذمه مکلف را به طور قطع بری می کند. بسیاری از علمای اهل سنت – از گذشته و حال – نیز به صحّت آن فتوا داده‌اند...

ثانیاً: با دلایل قوی، برهان‌های قطع آور و حجت‌های واضح، که مثل خورشید درخشان در وسط روز است، ثابت شد حقانیت مذهب اهل بیتعلیهم السلام و این که آن مذهب همان مذهبی است که شیعه آن را از اهل بیتعلیهم السلام اخذ کرده و اهل بیت نیز از رسول خدا و او از جبرائیل و او از خداوند جلیل اخذ کرده است...

ثالثاً: وحی در خانه آنان نازل شد و اهل خانه از دیگران بهتر می‌دانند که در خانه چیست. لذا بر عاقل مدبّر است که دلیل‌هایی که

از اهل بيت‌عليهم السلام رسيده رها نكرده، و نظر بيگانگان را دنبال نكند.

رابعاً: آيات فراوانی در قرآن كريم وارد شده كه دعوت به ولايت و مرجعيت دينی آنان نموده است.

خامساً: روايات فراوانی از پيامبر اكرم‌صلی الله عليه وآله نقل شـده كه ما را به تعبد به مذهب اهل بيت‌عليهم السـلام دعوت می كند، كه بسياری از آن‌ها را در كتاب الشيعة و حججهم فی التشيع آورده‌ام».(۳۴)

۲ - علامه شيخ احمد امين انطاكی

او برادر شيخ محمّد امين است كه بعد از مطالعه كتاب المراجعات سيد شرف الدين عاملی و تدبّر و تفكر در مطالب آن، از مذهب خود عـدول كرده، مـذهب تشيع را انتخاب نموده است. او نيز در مقـدمه كتابش فی طريقی إلی التشـيع می گويـد: «سبب تشيع من گفتـاری است از پيـامبر اكرم كه تمـام مـذاهب اسـلامی بر آن اتفـاق نظر دارنـد. پيامبرصـلی الله عليه وآله فرمود: «مثل اهل بيت من هماننـد كشتی نوح است، هر كس بر آن سوار شـد نجات يافت و هر كس از آن سـرپيچی كرد غرق شد». ملاحظه كردم كه اگر از اهل بيت‌عليهم السـلام پيروی كرده و احكام دينم را از آنان اخـذ كنم بدون شك نجات يافته‌ام. اگر آنان را رها كرده و احكام دين خود را از غير آنان اخذ نمايم، از گمراهان خواهم بود...».

و نيز می‌فرمايـد: «بـا تمسـك به مـذهب جعفری، ضـمير و درونم آرامش يـافت. مـذهبی كه در حقيقت مـذهب آل بيت نبوت‌عليهم السـلام است، كه درود و سـلام خـدا تا روز قيامت بر آنان باد. به عقيده‌ام از عذاب خداوند متعال با پذيرفتن ولايت آل رسول‌عليهم السلام، نجات يافته‌ام، زيرا نجات جز با ولايت آنان نيست...».

۳ - دكتر محمّد تيجانی سماوی

او در تونس متولـد شـد. و بعـد از گـذر از ايام طفوليّت، به كشورهای عربی مسافرت نمود، تا بتواند از شخصـيت‌های مختلف علمی بهره‌منـد شود. در مصـر، علمـای الازهر از او درخواست كردنـد كه در آن‌جـا بمانـد و طلاب الأزهر را از علم فراوان خود بهره‌مند سازد، ولی قبول نكرد و در عوض سفری كه به عراق داشت، با مباحثات فراوان با علمای شيعه اماميه، مذهب تشيع را انتخاب نمود و الآن در دنيا از مروّجين تشيع شناخته می‌شود. و كتاب‌هايی را نيز در دفاع از اين مذهب تأليف نموده است.

او در بخشـی از كتاب «ثم اهتـديت» می گويـد: «شيعه ثابت قدم بوده و صبر كرده و به حقّ تمسك كرده است... و من از هر عالمی تقاضا دارم كه با علمای شـيعه مجالست كرده و با آنان بحث نمايـد، كه به طور قطع از نزد آنان بيرون نمی‌آيد جز آن كه به مذهب آنان كه همان تشيع است، بصيرت خواهد يافت... آری من جايگزينی برای مذهب سابق خود يافتم و سپاس خداوندی را كه مرا بر اين امر هدايت نمود و اگر هدايت و عنايت او نبود، هرگز بر اين امر هدايت نمی‌يافتم.

ستـايش و سپاس خـدايی را سـزاست كه مرا بر فرقه ناجيه راهنمايی كرد؛ فرقه‌ای كه مـدتّ‌ها با زحمت فراوان در پی آن بودم. هيچ شك ندارم هر كس به ولای علی و اهل بيتش تمسك كند به ريسـمان محكمی چنگ زده كه گسسـتنی نيست. روايات پيامبرصـلی الله عليه وآله در اين مورد بسـيار است، روايـاتی كه مورد اجمـاع مسـلمين است. عقـل نيز به تنهـايی بهترين راهنمـا برای طـالب حق است... آری، به حمـد خـدا، جـايگزين را يـافتم، و در اعتقاد به اميرالمؤمنين و سـيد الوصـيين امام علی بن ابی طالب‌عليه السـلام، به رسول خداصـلی الله عليه وآله اقتـدا كردم، و نيز در اعتقاد به دو سيّد جوانان اهل بهشت و دو دسـته گل از اين امّت، امام ابو محمّد حسن زكّی و امـام ابو عبـداللّه حسـين، و پاره تن مصـطفی خلاصه نبوت، مادر امامان و معـدن رسالت و كسـی كه خداونـد عزيز به غضب او غضبناك می‌شود، بهترين زنان، فاطمه زهرا.

به جـای امـام مالك، با اسـتاد تمام امامان، امام جعفر صادق‌عليه السـلام و نه نفر از امامان معصوم از ذريه حسـين و امامان معصوم را برگزيدم...».

او بعـد از ذكر حـديث «باب مدينة العلم» می گويد: «چرا در امور دين و دنيای خود از علی‌عليه السـلام تقليد نمی كنيد، اگر معتقديد

که او باب مدینه علم پیامبرصلی الله علیه وآله است؟ چرا باب علم پیامبرصلی الله علیه وآله را عمداً ترک کرده و به تقلید از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و ابن تیمیه پرداخته‌اید، کسانی که هرگز در علم، عمل، فضل و شرف به او نمی‌رسند؟

آن گاه خطاب به اهل سنت نموده می‌گوید: «ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حقّ و رها کردن تعصّب دعوت می‌کنم، ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم، ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی‌های جمود و تحجر فکری هستیم که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته‌اند».(۳۵)

او کتاب‌هایی در دفاع از تشیع نوشته که برخی از آن‌ها عبارتند از: ثم اهتدیت، لأکون مع الصادقین، فاسألوا أهل الذکر، الشیعهٔ هم أهل السنهٔ، اتقوا اللّٰه.

۴ – نویسنده معاصر، صائب عبدالحمید

او شخصیتی عراقی است که با سفر به ایران و تحقیقات فراوان، با عنایات خداوند مذهب اهل سنت را رها و تشیع را انتخاب نموده است. او در بخشی از کتاب خود می‌نویسد: «من اعتراف می‌کنم بر نفس خود که اگر رحمت پروردگار و توفیقات او مرا شامل نمی‌شد، به طور حتم نفس معاندم مرا به زمین می‌زد. این امر نزدیک بود و حتّی یک بار نیز اتفاق افتاد. ولی خداوند مرا کمک نمود. با اطمینان خاطر به هوش آمدم در حالی که خود را در وسط کشتی نجات می‌یافتم، مشغول به آشامیدن آب گوارا شدم و الآن با تو از سایه‌های بهاری آن گل‌ها سخن می‌گویم.

بعد از اطلاع دوستانم از این وضع همگی مرا رها نموده به من جفا کردند. یکی از آنان که از همه داناتر بود به من گفت: آیا می‌دانی که چه کردی؟ گفتم: آری، تمسک کردم به مذهب امام جعفر صادق، فرزند محمّد باقر، فرزند زین العابدین، فرزند سیّد جوانان بهشت، فرزند سید وصیین و سیده زنان عالمیان و فرزند سید مرسلین. او گفت: چرا این گونه ما را رها کردی، و می‌دانی که مردم در حقّ ما حرف‌ها می‌زنند؟ گفتم: من آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده می‌گویم. گفت چه می‌گویی: گفتم: سخن رسول خداصلی الله علیه وآله را می‌گویم که فرمود: «من در میان شما چیزهایی قرار می‌دهم که با تمسک به آن‌ها بعد از من گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم». و گفتار پیامبرصلی الله علیه وآله در حق اهل بیتش که فرمود: «اهل بیتم کشتی‌های نجات‌اند، که هر کس بر آن‌ها سوار شود، نجات یابد».(۳۶)

صائب عبدالحمید کتاب‌هایی را نیز در دفاع از اهل بیت‌علیهم السلام و تشیع نوشته که برخی از آن‌ها عبارتند از: منهج فی الانتماء المذهبی، ابن تیمیه، حیاته، عقائده و تاریخ الاسلام الثقافی و السیاسی.

۵ – استاد صالح الوردانی

او نیز از جمله کسانی است که با مطالعات فراوان پی به حقانیت تشیع برده، و مذهب اهل سنت را رها کرده تشیع را انتخاب می‌کند. او از جمله کسانی است که بدون خوف و ترس از کسی، به طور علنی اعتراف به تشیع نموده و مردم را نیز در مصر به آن مذهب دعوت می‌نماید.

در بخشی از کتاب خود الخدعهٔ، رحلتی من السنهٔ الی الشیعهٔ می‌نویسد: «در مدتی که سنّی بودم، مردم را به عقل گرایی دعوت کرده و شعار عقل را سر دادم، ولی در میان قوم خود جایگاهی نیافتم و از هر طرفی تهمت‌ها و شایعات علیه خود شنیدم... و من به خوبی می‌دانستم که کوتاه آمدن از عقل یعنی ذوب شدن در پیشینیان و در نتیجه انسان بدون هیچ شخصیتی خواهد بود که واقع را بر او روشن کند... من هرگز چیزی را بدون تحقیق و دقت نظر نمی‌گویم... عقل گرایی من عامل اساسی در تمایلم به سوی تشیع و خطّ اهل بیت‌علیهم السلام و اختیار مذهب آنان بود...».(۳۷)

قسمت دوم

۶ – استاد معتصم سید احمد سودانی

او بـا مطالعـات فراوان در تاریـخ و حـدیث، به حقانیت مـذهب اهل بیت‌علیهم السـلام پی برده و با رها کردن مـذهب خود، تشیع را انتخـاب می‌کنـد. او در توصـیف و وجه نـام گـذاری کتـابش، بنور فاطمـهٔ اهتـدیت می‌گویـد: «هر انسانی در انـدرون خود نوری را احساس می‌کنـد که راهنمای به حق است، ولی هواهای نفسانی و پیروی از گمان بر آن نور پرده می‌انـدازد، لذا انسان نیازمند تذکّر و بیداری است و فاطمه‌علیها السلام اصل آن نور است. من آن نور را دائماً در وجود خود احساس می‌کنم...».(۳۸)

او نیز درباره نظریه عدالت صـحابه می‌گوید: «عدالت صـحابه نظریه‌ای است که اهل سـنت در مقابل عصـمت اهل بیت‌علیهم السـلام جعل نمودند، و چقدر بین این دو فرق است. عصمت اهل بیت‌علیهم السلام حقیقتی است قرآنی و پیامبرصلی الله علیه وآله نیز بر آن تأکیـد دارد و در واقع نیز تحقّق پیـدا کرده است. امّا نظریه عدالت صـحابه، مخالف قرآن کریـم است. همان گونه که پیامبرصـلی الله علیه وآله نیز تصـریح بر خلاف آن نموده است، بلکه خود صـحابه به بدعت هایی که در زمان پیامبرصـلی الله علیه وآله و نیز بعد از آن ایجاد کردند، اقرار نمودند».(۳۹)

و نیز می‌گوید: «من در وجود خود چیزی می‌یابم و احساس می‌کنم، که نمی‌توانم توصیفش کنم. ولی نهایت تعبیری که می‌توانم از آن داشته باشم این که: هر روز احساس می‌کنم که به جهت تمسّک به ولای اهل بیت‌علیهم السلام در خود قرب بیشتری به خداوند متعـال پیـدا کرده‌ام، و هر چه در کلمـات آنـان بیشـتر تـدبر می‌کنم معرفت و یقینم به دین بیشتر می‌شود. معتقـدم اگر تشـیع نبود، از اسـلام خبری نبود. و هر گـاه در صـدد تطبیق و پیاده کردن تعلیمات اهل بیت‌علیهم السـلام در خود بر می‌آیم، لـذت ایمان و لطافت یقین را در خود احساس می‌کنم. و هنگامی که دعاهای مبارکی را که از طریق اهل بیت‌علیهم السلام رسیده و در هیچ مذهبی یافت نمی‌شود، قرائت می‌کنم، شیرینی مناجات پروردگار را می‌چشم...».(۴۰)

۷ – وکیل مشهور مصری، دمرداش عقالی

او از شخصـیت‌های مشهور و بارز مصری است که در شغل وکالت مدت‌هاست فعالیّت می‌کند. هنگام تحقیق در یک مسئله فقهی و مقایسه آرا در آن مسـئله، فقه و اسـتنباطهای شـیعه امامیه را از دیگر مذاهب فقهی قوی‌تر می‌یابد و همین مسئله بارقه‌های تشیع را در دلش روشـن می‌گردانـد، تـا ایـن که حـادثه‌ای عجیب سـرنوشت او را به کلّی عـوض کرده و او را مفتخر به ورود در مـذهب تشـیع می‌نمایـد و آن، ایـن بـود که: وقـتی گروهی از حجّـاج ایرانی همراه بـا حـدود بیش از بیست کـارتن کتـاب اعتقـادی وارد عربسـتان می‌شوند. تمام کتاب‌ها از طرف حکومت مصادره می‌شود. سفیر ایران در زمان شاه، موضوع را با ملک فیصل در میان می‌گذارد. او نیز به وزارت کشور عربسـتان می‌نویسد تا به موضوع رسیدگی کنند. وزیر کشور دسـتور می‌دهد که تمام کتاب‌ها را بررسی کرده، اگر مشـکلی نـدارد آن را بـه صـاحبش برگرداننـد. در آن زمـان «دمرداش عقـالی» در حجـاز بـه سـر می‌برد، از او خواسـتند که این کتاب‌ها را بررسـی کند و در نهایت رأی و نظر قانونی خود را بدهد. او با مطالعه این کتاب‌ها به حقانیّت تشیع پی می‌برد و از همان موقع قدم در راه اهل بیت‌علیهم السلام می‌گذارد...».(۴۱)

۸ – علّامه دکتر محمّد حسن شحّاته

او نیز که اسـتاد سابق دانشگاه ازهر است پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیّه پی به حقّانیّت این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سـخنرانی خود برای مردم اهواز می‌گوید: «عشق به‌امام حسـین‌علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیّت‌هایی که داشتم دست بردارم».

و در قسـمتی دیگر از سـخنانش می‌گویـد: «اگر از من سؤال کننـد: امـام حسـین‌علیه السـلام را در شـرق یـا غرب می‌توان یافت؟ من جواب می‌دهم که امـام را می‌توان در درون قلب من دیـد و خداونـد توفیق تشـرّف به سـاحت امام حسـین‌علیه السـلام را به من داده

است».

وی در ادامه می‌گوید: «۵۰ سال است که شیفته امام علی‌علیه السلام شده‌ام و سال‌هاست که هاله‌ای از طواف پیرامون ولایت امام علی‌علیه السلام در خود می‌بینم».(۴۲)

۹ – عالم فلسطینی شیخ محمّد عبدالعال

او کسی است که بعد از مدّت‌ها تحقیق در مذهب تشیع، پی به حقانیّت آن برده، و به اهل بیت‌علیهم السلام اقتدا نموده است. در مصاحبه‌ای می‌گوید: «... از مهم‌ترین کتاب‌هایی که قرائت کردم کتاب المراجعات بود، که چیزی بر ایمان من نیفزود و تنها بر معلوماتم اضافه شد. تنها حادثه‌ای که مطلب را نهایی کرده و مرا به ولایت اهل بیت‌علیهم السلام رهنمون ساخت. این بود که: روزی در پیاده رو، رو به روی مغازه یکی از اقوامم نشسته بودم، مغازه‌ای کوچک بود. شنیدم که آن شخص به یک نفر از نوه‌های خود امر می‌کند که به جای او در مغازه بنشیند، تا نماز عصر را به جای آورد. من به فکر فرو رفتم، که چگونه یک نفر مغازه خود را رها نمی‌کند تا به نماز بایستد، مگر آن که کسی را به جای خود قرار دهد که بتواند حافظ اموالش باشد، حال چگونه ممکن است که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله یک امّتی را بدون امام و جانشین رها کند!! به خدا سوگند که هرگز چنین نخواهد بود...

هنگامی که از او سؤال شد که آیا الآن که در شهر غربت لبنان به سر می‌بری احساس وحشت و تنهایی نمی‌کنی؟. او در جواب می‌گوید: «به رغم این که عوارض و لوازم تنهایی زیاد و شکننده است، ولی در من هیچ اثری نگذاشته و هرگز آن‌ها را احساس نمی‌کنم؛ زیرا در قلبم کلام امیرالمؤمنین را حفظ کرده‌ام که فرمود: «لا تستوحشوا من الحق لقلة اهله»؛ «ای مردم هیچ گاه از راه حق به جهت کمی اهلش وحشت نکنید.»(۴۳)

او نیز می‌گوید: «مردم به خودی خود به دین اهل بیت‌علیهم السلام روی خواهند آورد، زیرا دین فطرت است، ولی چه کنیم که این دین در زیر چکمه‌های حکومت‌ها قرار گرفته است».

و نیز در پاسخ این سؤال که آیا ولایت احتیاج به بیّنه و دلیل دارد می‌گوید: «ما معتقدیم که هر چیزی احتیاج به دلیل دارد مگر ولایت اهل بیت‌علیهم السلام، که دلیل محتاج به آن است...».(۴۴)

و نیز می‌گوید: «هر کسی که دور کعبه طواف می‌کند – دانسته یا ندانسته، جبری باشد یا اختیاری یا امر بین الامری – در حقیقت به دور ولایت طواف می‌کند، زیرا کعبه مظهر است و مولود آن، جوهر، و هر کسی که برگرد مظهر طواف می‌کند در حقیقت به دور جوهر طواف می‌کند».(۴۵)

۱۰ – مجاهد و رهبر فلسطینی محمّد شحّاده

او کسی است که هنگام گذراندن محکومیّت خود در زندان‌های اسرائیل با بحث‌های فراوانی که با شیعیان لبنانی در بند زندان‌های اسرائیل داشت پی به حقانیت شیعه برد و با انتخاب تشیع و مذهب اهل بیت‌علیهم السلام از دعوت کنندگان صریح و علنی مردم فلسطین به اهل بیت‌علیهم السلام شد. اینک قسمت‌هایی از مصاحبه‌ای را که با او انجام گرفته نقل می‌نماییم: «بازگشت فلسطین به محمّد و علیّ است». «من آزاد مردان عالم را به اقتدا و پیروی از امام و پیشوای آزاد مردان؛ حسین‌علیه السلام دعوت می‌کنم».

و نیز می‌گوید: «من هم دردی فراوانی با مظلومیّت اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله دارم و احساسم این است که علی بن ابی طالب‌علیه السلام حقاً مظلوم بود. و این احساس به مظلومیّت آن حضرت‌علیه السلام در من عمیق‌تر و ریشه دارتر شده، هر گاه که ظلم اشغالگری در فلسطین بیشتر می‌شود.

جهل من به تشیع عامل این بود که در گذشته در تسنّن باقی بمانم. و امیدوارم که من آخرین کسی نباشم که می‌گویم: «ثم اهتدیت». رجوع من به تشیع هیچ ربطی به مسئله سیاسی ندارد که ما را احاطه کرده است. من همانند بقیه مسلمانان افتخارها و پیروزی‌هایی را که مقاومت در جنوب لبنان پدید آورد در خود احساس می‌کنم، که در درجه اوّل آن را «حزب اللَّه» پدید آورد.

ولی این بـدان معنا نیست که عامل اساسـی در ورود من در تشـیع مسائل سیاسـی بوده است، بلکه در بر گرفتن عقیده اهل بیت‌علیهم السـلام از جانب من، در نتیجه پـذیرش باطنی من بوده و تحت تأثیر هیـچ چیز دیگری نبوده است. راه اهل بیت‌علیهم السـلام راه حقّ است که من به آن تمسک کرده‌ام». «تشـیع من عقیدتی است نه سیاسـی». «زود است که در نشـر مذهب امامی در فلسطین بکوشم و از خداوند می‌خواهم که مرا در این امر کمک نماید».

«امـام قـائم آل بیت نبّوت‌علیه السـلام برای مـا برکت‌هـا و فیض‌هـایی دارد که مـوجب تحرک مردم فلسـطین است. و در مـا جنب و جوشـی دائمی ایجاد کرده، که نصـرت و پیروزی را در مقابل خود مشاهـده می‌کنیم و فرج او را نزدیک می‌بینیم ان شاءاللّه. و من با او از راه باطن ارتباط دارم و با او نجوا می‌کنم و از او می‌خواهم که ما را در این موقعیت حساس مورد توجه خود قرار دهد».

«آزاد مردان عـالم خصوصاً مسـلمانان با اختلاف مـذاهب را نصیحت می‌کنم که قیام حسـین‌علیه السـلام و نهضت او بر ضـد ظلم را سرمشق خود قرار داده و هرگز سـکوت بر ظلمی را که آمریکا، شـیطان بزرگ و اسرائیل آن غده سرطانی که در کشورهای اسلامی رشد کرده، روا ندارند».

من در کنفرانس‌هـا و جلسـاتی که در فلسـطین تشـکیل می‌شـود و مرا برای سـخنرانی دعـوت می‌کننـد، در حضور هزاران نفر، تمـام کلمات و سـخنان خود را بر محور مواقف و سیره اهل بیت پیامبرصـلی الله علیه وآله قرار می‌دهم که این سـخنان سـهم به سزایی در تغییر وضع موجود در جامعه فلسـطین در رابطه با اهل بیت‌علیهم السـلام داشته، و این روش را ادامه می‌دهم تا این که مردم قدر آنان را بدانند و با اقتدا به آنان به اذن و مشیّت خداوند به پیروزی برسند...».

«با مشیّت خداونـد با گروهی از برادران مؤمنم مـذهب اهل بیت‌علیهم السـلام را به زودی در فلسـطین منتشـر خواهیم کرد تا این که زمینه ساز ظهور مهدی آل‌محّمد – عجل‌اللّه تعالی فرجه – الشریف گردد».

هنگامی که رئیس علمای ازهر مصـر به طور صـریح به جهت نشر تشیع و دفاع از آن، او را مورد هجوم قرار دادند، در جواب گفت: «من تنها [این را] می‌گویم: بار خـدایا قوم مرا هـدایت کن، که آنان نمی‌دانند...» سـپس می‌گوید: «من در جواب سـخنی که به زبان جاری کرد: که جهل و نادانی من نسـبت به مذهب شـیعه باعث شد که وارد تشیع شوم تنها بر این نکته تأکید می‌کنم که در حقیقت این جهل به تشیع بود که مرا در مذهب تسنن تا به حال باقی گذارد، تا الآن که به حقانیّت آن اعتراف می‌کنم».(۴۶)

۱۱ – طبیب فلسطینی اسعد وحید قاسم

او نیز بعد از مطالعات بسیار در رابطه با شـیعه، تشیع را انتخاب نمود و از راه‌های مختلف در صدد اثبات حقانیّت و نشر تشیع بر آمد و در این راه سـعی و کوشـش فراوان نمود. در مصـاحبه‌ای که با او انجام گرفته می‌گویـد: «به عقیـده من تشـیع همان اسـلام است و اسلام نیز همان تشیع».(۴۷) او نیز تألیفاتی در دفاع از مـذهب تشـیع دارد که از آن جمله می‌توان به ازمـهٔ الخلافـهٔ و الامامهٔ و آثارها المعاصرهٔ اشاره کرد.

لازم به ذکر است که حقّانیّت تشیّع باعث گرایش تعداد فراوانی از پیروان اهل سنّت و سایر ادیان به این مذهب گردیده و انسانهای پاک نهاد و حقیقت‌گرا؛ پس از درک حقّانیت شیعه، پیرو این مکتب پویا و مقدّس می‌شوند.

آنچه در این مختصر آورده شد، نتها به عنوان نمونه مطرح گردید.

۴ – تعیین مرجع دینی

مسئله امامت دو جنبه دارد: یکی جنبه تاریخی و دیگری دینی. بر فرض که از جنبه تاریخی عصر آن گذشته باشد، از جنبه دینی، اثر آن تـاکنون باقی است و تا روز قیامت نیز باقی خواهـد مانـد. اگر از امامت و ولایت بحث می‌کنیم، یک جهت مهمّش این است که مرجع دینی ما کیست و دین را از چه کسانی بایـد اخذ کرد؟ سـنت واقعی پیامبرصـلی الله علیه وآله نزد چه کسانی است؟ آیا دین و

معارف اسلام را از امثال ابوالحسن اشعری و ابن‌تیمیه و فقه و فروع دین را از ائمه مذاهب چهارگانه بگیریم، همان گونه که اهل سنت و وهابیون می‌گویند، یا از راه افرادی معصوم که جز اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله کسان دیگر نیستند، پیروی کنیم؟

همان گونه که آیات و روایات بر این امر تأکید فراوان نموده است و شیعه امامی بر آن اصرار دارد؛ بر هر مسلمان واجب است که بعد از گذشت زمان و فاصله زیاد از صاحب رسالت، پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله و اختلاف مذاهب و آرا، راهی را برای رسیدن به سنت نبوی و معارف دینی بپیماید که مورد اطمینان اوست. و لذا نصب امام علی‌علیه السلام به مقام ولایت و خلافت غیر از آن که خلأ زعامت و حاکمیّت اسلامی را در امور سیاسی، بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله جبران می‌کند، او را مرجعی برای رفع مشکلات دینی و مسائل شرعی مردم نیز قرار می‌دهد. مشکلاتی که طبیعتاً بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله پدید آمده بلکه شدیدتر می‌شود. و به همین جهت است که امام علی‌علیه السلام بر این امر مهّم تأکید کرده در توصیف عترت پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به مردم می‌فرماید:

۱ - «فأین تذهبون؟ و أنّی تؤفکون و الأعلام قائمهٔ و الآیات واضحهٔ و المنار منصوبهٔ فأین یتاه بکم و کیف تعمهون و بینکم عترهٔ نبیّکم؟ و هم أزمّهٔ الحقّ و أعلام الدّین و ألسنهٔ الصّدق»؛(۴۸) «مردم کجا می‌روید؟ چرا از حق منحرف می‌شوید؟ پرچمهای حقّ بر پاست، و نشانه‌های آن آشکار است، با این که چراغهای هدایت روشنگر راه‌اند، چون گمراهان به کجا می‌روید؟ چرا سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیامبرصلی الله علیه وآله شما در میان شماست. آنان زمامداران حقّند، پیشوایان دین، و زبان‌های راستی و راست گویانند.»

۲ - «انظروا أهل بیت نبیّکم فالزموا سمتهم و اتّبعوا أثرهم فلن یخرجوکم من هدی و لن یعیدوکم فی ردی فإن لبدوا فالبدوا و إن نهضوا فانهضوا و لا تسبقوهم فتضلّوا و لا تتأخّروا عنهم فتهلکوا»؛(۴۹) «مردم! به اهل بیت پیامبرتان بنگرید از آن سو که گام برمی‌دارند گام را به جای گام آنان بگذارید، آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت باز نمی‌گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند، بپا خیزید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نمانید که نابود می‌گردید.»

۳ - «نحن الشّعار و الأصحاب و الخزنهٔ و الأبواب و لا تؤتی البیوت إلّا من أبوابها فمن أتاها من غیر أبوابها سمّی سارقاً»؛(۵۰) «مردم! ما اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله چونان پیراهن تن او و یاران راستین او خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف، می‌باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه‌ها وارد نخواهد شد. و هر کس از در به خانه وارد نشود دزد نامیده می‌شود.»

۴ - «أین الّذین زعموا أنّهم الرّاسخون فی العلم دوننا کذباً و بغیاً علینا أن رفعنا اللّه و وضعهم و أعطانا و حرمهم و أدخلنا و أخرجهم بنا یستعطی الهدی و یستجلی العمی»؛(۵۱) «کجایند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می‌باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ وستمکاری بر ضد ما روا داشتند. خدا ما اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آنها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت‌های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند و روشنی دل‌های کور از ما می‌جویند.»

۵ - «إنّما مثلی بینکم کمثل السّراج فی الظّلمهٔ یستضیء به من ولجها»؛(۵۲) «همانا من در بین شما چونان چراغ درخشنده در تاریکی هستم که هر کس به آن روی می‌آورد از نورش بهرمند می‌گردد.»

۶ - «هم عیش العلم و موت الجهل یخبرکم حلمهم عن علمهم و ظاهرهم عن باطنهم و صمتهم عن حکم منطقهم لا یخالفون الحقّ و لا یختلفون فیه»؛(۵۳) «آنها - اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله - رمز حیات دانش و راز مرگ نادانی هستند، حلمشان شما را از دانش آنان، ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق آنان اطلاع می‌دهد، نه با دین خدا مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می‌کنند.»

۵ – نقش غدیر در ساختار زندگی انسان

یکی از امتیازات ادیان این است که اگر هدفی عالی را برای انسان مشخص کرده و راه رسیدن به آن را ترسیم می کند، الگو و نمونه‌ای را نیز برای آن مشخص می‌نماید تا با در نظر گرفتن سیره عملی او، و اقتدا و پیروی از او، انسان‌ها بهتر بتوانند به سر منزل مقصود برسند، زیرا طبق نظر روانشناسان و روان کاوان، با الگوی کامل، بهتر می‌توان انسان‌ها را به حقّ و حقیقت و هدف راهنمایی کرد.

خداوند متعال پیامبر اسلام را الگوی خوبی برای مسلمین معرفی کرده می‌فرماید: {لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ}؛(۵۴) «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست.»

باید دانست که موقعیت‌ها و مواقفی بعد از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله پدید آمد که هرگز در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله پدید نیامده بود، تا آن حضرت‌صلی الله علیه وآله را در آن مواقف الگو قرار دهیم، از آن جمله اتفاقی بود که در عصر امام حسین‌علیه السلام پدید آمد، که حاکمی به اسم اسلام ولی بر ضدّ اسلام به اسم یزید حاکم بر کشورهای اسلامی شود، در آن وقت تنها کسی که بهترین الگو را تا روز قیامت به جامعه انسانی عرضه کرد امام حسین‌علیه السلام بود. این الگو برای جامعه شیعه و پیروان اهل بیت‌علیهم السلام از آن جمله امام حسین‌علیه السلام است، که اهل سنّت چنین الگویی ندارند.

بحث از امامت و خلافت بعد از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله اگر چه از جهتی تاریخی است، ولی همین تاریخ صدر اسلام است که انسان ساز است. بحث از امامت بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله در حقیقت بحث از این موضوع است که امام باید قابلیت امامت داشته باشد و از جانب خداوند منصوب گردد. بحث از این که امام بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله چه کسی بوده، در حقیقت بحث از این است که چه کسی باید تا روز قیامت برای جامعه اسلامی، بلکه جامعه بشریت الگو باشد؛ آیا مثل علی‌علیه السلام الگو باشد که جامع همه صفات کمال است و در شجاعت، عدالت، سخاوت، عبادت، زهد، تقوا، فروتنی، و دیگر صفات نظیر نداشت، یا برخی که هیچ جایگاهی در جنگ‌ها نداشتند؟ امّت اسلامی احتیاج به الگوهایی جامع در بین بزرگان صدر اسلام دارد، که بتوانند محرّک آنان تا روز قیامت باشند. و مردم با خواندن موقعیت‌ها و فضائل و کمالاتشان در راه آنان قرار گرفته، به حقّ و حقیقت نزدیک شوند.

مگر نه این است که «ماهاتما گاندی» به عنوان الگو و نمونه ضد استعمار در شبه قاره هند مطرح است؟ مگر نه این است که دهقان فداکار به عنوان الگوی فداکاری و از خود گذشتگی در کتاب‌های کودکان مطرح می‌شود، تا از ابتدا کودکان با ترسیم موقعیت او در روح و روان و ذهنشان فداکار بار آیند. چرا امّت اسلامی در خواب است در حالی که دشمنان اسلام و مسلمانان بر بلاد آنان غلبه و سیطره پیدا کرده و دین و منابع مادی آنان را به غارت می‌برد؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نمی‌فرماید: {وَلَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا}؛(۵۵) «و خداوند هرگز بر مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی قرار نداده است.»

مگر پیامبرصلی الله علیه وآله نفرموده است: «الإسلام یَعْلو و لا یُعلی علیه»؛(۵۶) «اسلام بر هر دینی برتری دارد و هیچ دینی بر او علوّ و برتری ندارد.»

چرا مسلمانان باید در خدمت به استعمار، حتّی بر ضدّ بلاد دیگر اسلامی سبقت گرفته و مسابقه دهند؟ چرا باید یک کشور اسلامی به خاطر خوش خدمتی به استعمار؛ به خاطر اشغال یکی از بلاد اسلامی به اشغالگر مدال افتخار عطا کند؟ چرا در خوابیم؟ چرا غافلیم؟ چرا ملت تاجیکستان با تقدیم دویست هزار شهید و دو ملیون آواره به پیروزی نرسید؟ ولی ملّت ایران با تقدیم کمترین شهید ظرف یک سال، حکومت طاغوتی ۲۵۰۰ ساله را بر انداخت، این به جهت داشتن الگوهایی همانند علی و حسین‌علیهما السلام بود. کدام کشوری می‌توانست هشت سال جنگ را که از سوی استکبار و استعمار تحمیل شده بود، از همان اوایل پیروزی انقلابش

تحمل کند و در نهایت، سرفراز از جنگ بیرون آید؟ آیا غیر از داشتن الگوهایی همچون حسین‌علیه السلام و اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله بود؟ آیا به غیر از داشتن الگویی همچون ابوالفضل العباس‌علیه السلام بود؟ این ادعا از من نیست که یک نفر شیعی هستم، بلکه این ادعای افراد و شخصیت‌های بزرگ سیاسی و انقلابی برخی از کشورهای اسلامی است، که از بی‌تحرّکی امّتشان رنج می‌برند. در قضیه فلسطین متأسفانه شاهد بوده و هستیم که برخی از کشورهای اسلامی از خود هیچ گونه تحرکی نشان ندادند، حتّی در حد و اندازه یک راهپیمایی، که در حقیقت به نفع خودشان بود، زیرا اسرائیل چشم طمع به تمام کشورهای اسلامی دوخته است، ولی گویا که هیچ اتفاقی برای ملّت فلسطین که هم نوع و هم دین آنان است نیفتاده است و آنان همانند پرنده‌ای که سر بزیر برف کرده و شکارچی را نمی‌بیند و می‌گوید دشمن وجود ندارد، مشغول عیش و نوش خود هستند، اما زهی غفلت که یک مرتبه دشمن بر بالای سر آنان آمده و همه را شکار کرده و نابود کنند ولی ملّت مسلمان شیعه دوازده امامی با پیروزی بر استکبار، به فکر تمام ملت‌های اسلامی است، و از فلسطین و افغانستان و چچن و عراق گرفته تا بوسنی و سایر ملت‌های مسلمان در صدد یاری رساندن به آنان از هر طریق ممکن بر آمده است اگر چه در این راه بهای سنگینی را پرداخته است. این‌ها نیست مگر آن که شیعه امامی الگوهایی دارد که برای او درس‌هایی تا پایان تاریخ به یادگار گذاشته است. شیعه الگویی مثل علی‌علیه السلام دارد که معتقد است اگر به خاطر ربودن خلخال از پای زن یهودی، انسان بمیرد جا دارد. شیعه الگویی دارد مثل حسین بن علی‌علیه السلام که می‌گوید: «نه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو» کسی که می‌گوید: «هیهات منّا الذله». کسی که می‌گوید: «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است». کسی که معتقد است به خاطر امر به معروف ونهی از منکر گاهی جان باید داد.

بحث از امامت در این زمان در حقیقت بحث از این الگوهاست. بحث از امامت در حقیقت بحث از الگو در تمام زمینه هاست: در زمینه عبادت، نظام خانواده، وظائف فردی و اجتماعی، و... این الگوها هستند که آینده انسان را ترسیم کرده و ورق می‌زنند. فرزند خردسالی که از کودکی پرچم «هیهات منّا الذله» را بر پیشانی می‌بندد و در مجالس امام حسین‌علیه السلام شرکت کرده و او را الگوی خود می‌بیند، هرگز در سنین بالاتر زیر بار ذلت نمی‌رود، همان گونه مولایش حسین‌علیه السلام چنین بود. انسان الگو را نصب العین خود قرار می‌دهد، تا به او اقتدا کرده و به او نزدیک شود، نزدیکی به او همان، و نزدیک شدن به خدا همان، پس چه بهتر که در الگو، بهترین‌ها انتخاب شوند، آنانی که در طول عمر خود هرگز گناهی انجام نداده و هرگز خطا و اشتباهی از آنان سرنزده است. امام حقیقی است که برای انسان حقّ را از باطل، نیک از بد، مضر از مفید را تمییز می‌دهد. و با ارتباط به خطّ امامت است که راه انسان از هر یک از دو طرف جدا می‌شود. اگر من پیرو حسین بن علی باشم هرگز دست بیعت به حاکم فاسق و فاجر نمی‌دهم، ولی اگر پیرو فردی مانند عبداللَّه بن عمر باشم، حاضرم حتّی با پای حجاج بن یوسف ثقفی آن خون‌خوار معروف تاریخ هم بیعت کنم، همان‌گونه که احمد بن حنبل با الگو قرار دادن عبداللَّه بن عمر، با متوکّل بیعت کرد. امامت است که معیارها و شعارها را مشخّص می‌کند. پس بحث از «امامت» و «غدیر» بحثی تاریخی و بی‌ثمر عقیم نیست، بحث روز است، بحثی است زنده که حیات جامعه اسلامی بلکه بشری به آن وابسته است. امامت امری است که با حقیقت و شالوده و روح انسانی ارتباط دارد. امامت مسیر انسان را روشن می‌کند، امامت مربوط به دنیا و آخرت انسان است، امامت حقیقتی است که در جای‌جای زندگی انسان تأثیر گذار است.

۶ - انتخاب مذهب با دلیل و برهان

اشاره

آیا هر یک از ما مذهب خود را با دلیل و برهان و تحقیق انتخاب کرده‌ایم، یا این که موروثی به دست ما رسیده است؟ چون پدر و

مادرمـان بر این مـذهب و عقیده‌انـد ما نیز چنین هستیم؟ آیا امامت از اصول اعتقادی نیست که هر یک بایـد بر آن دلیل اقامه کنیم؟ چه عاملی باعث شده که من این اعتقاد و مذهب را پذیرفته‌ام؟ آیا عامل قرآنی است یا حدیثی یا عقلی یا تعصّبات قومی و قبیله‌ای و خانواده‌ای که به هیچ اصـلی تکیه ندارد؟ به چه دلیل مذاهب دیگر از مذهب من برتر نباشند؟ آیا در آینده بر این اعتقاداتی که دارم مسئول نیستم؟ اینها سؤال‌هایی است که ممکن است در ذهن هر کسـی خطور کند و طبیعتاً باید پاسـخگوی آن بود پاسخ آن جز با بحث از امامت نخواهد بود، زیرا محور همه مذاهب بر مسئله امامت است.

تقلید مذموم

تقلیـد هر چنـد در برخی از موارد صـحیح و ممـدوح است؛ مثـل تقلیـد جاهل از عالم در مسائل فقهی، لکن در برخی از موارد دیگر صحیـح نیست و مورد سـرزنش عقل و شـرع است، مثل تقلید جاهل از جاهل، یا تقلید عالم از عالم بر خلاف آن چه که خود به آن نتیجه رسـیده است. لذا قرآن کریم می‌فرماید: {وَ إذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلی الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَوَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْلَمُونَ شَیْئاً وَلا یَهْتَدُونَ ؛(۵۷) «و هنگامی که به آنان گفته شود: «به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید». می گویند: «آن چه از پدران خود یافته‌ایم ما را بس است». آیا اگر پدران آن‌ها چیزی نمی‌دانستند، و هدایت نیافته بودند [باز هم از آن‌ها پیروی می کنند]؟!».

و نیز می‌فرماید: {وَکَذ لِکَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلّا قالَ مُتْرَفُوها إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلی أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ ؛ (۵۸) «و بدین گونه در هیچ شـهری پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرسـتادیم مگر آن که خوش گذرانان آن گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی [و راهی یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم.»

و نیز می‌فرمایـد: {یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِیالنّارِ یَقُولُونَ یـا لَیْتَنـا أَطَعْنا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولاْ * وَقالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَکُبَراءَنا فَأَضَـلُّونَا السَّبِیلاْ * رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ العَذابِ َالْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً}؛(۵۹) «روزی که چهره‌هایشان را در آتش زیرو رو می کنند، می گویند: «ای کاش ما فرمان خـدا را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم.»؛ و می گویند: «پروردگارا، ما رؤسا و بزرگان خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند.»؛ پروردگارا، آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ.»

پیامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله فرمود: «امتی نباشید که بگویید اگر مردم کار خوب کردند ما نیز خواهیم کرد و اگر مردم ظلم کردند ما نیز ظلم می کنیم. ولی خود را آماده کنید که اگر مردم کار خوب کردند شما نیز چنین کنید و اگر بد کردند شما بد نکنید».(۶۰)

۷ – تعیین فرقه ناجیه

پیـامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله فرمود: «افـترقت الیهود علی إحـدی و سـبعین فرقـهٔ، فواحـدهٔ فی الجنـهٔ، و سـبعون فی النـار. و افـترقت النصاری علی ثنتین و سـبعین فرقهٔ، فإحدی و سبعون فی النار، و واحدهٔ فی الجنهٔ. و الذی نفس محمد بیده لتفترقنّ أمّتی علی ثلاث و سبعین فرقـهٔ، واحدهٔ فی الجنهٔ و ثنتان و سـبعون فی النار»؛(۶۱) «یهود بر هفتـاد و یـک فرقه متفرّق شدنـد، یک فرقه آنان در بهشت و هفتـاد فرقه در آتش‌انـد. و نصـارا بر هفتـاد و دو فرقه تقسـیم شدنـد، هفتاد و یک فرقه از آنان در آتش و یک فرقه در بهشت است. قسم به کسـی که جان محمّد به دست اوست، امّت من به هفتاد و سه فرقه تقسـیم می‌شوند، یک فرقه در بهشت و هفتاد و دو فرقه از آنـان در آتش‌انـد.» می‌دانیم که عمـده اختلافات در مسـئله امامت است و همین مسـئله بود که سـرمنشأ بسیاری از فرقه‌ها در جامعه اسلامی شده است. لذا برای آن که به فرقه ناجیه برسیم باید از امامت و رهبری در جامعه اسلامی بحث کنیم.

ضرورت تعیین جانشین برای پیامبرصلی الله علیه وآله

توضیح

گروهی از اهل سنت معتقدند که پیامبرصلی الله علیه وآله برای بعد از خود کسی را به عنوان خلیفه معین نکرده و امر خلافت را به مردم واگذار نموده است. گروهی دیگر می گویند: پیامبر، ابوبکر را به عنوان جانشین خود معین کرده است، ولی شیعه امامیه معتقد است که پیامبرصلی الله علیه وآله خلیفه و جانشین بعد از خود را معرفی کرده است. ما در این بحث این موضوع را بررسی کرده و ضرورت تعیین جانشین بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله را به اثبات خواهیم رساند:

پیامبر و آگاهی از آینده امّت

اشاره

اولین سؤالی که می توان آن را مطرح کرد این است که آیا پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله از اختلاف و حوادثی که بعد از وفاتش در مورد خلافت پدید آمد اطلاع داشته است یا خیر؟

قرآن و آگاهی از آینده

در مورد علم غیب، حتّی در موضوعات خارجی باید بگوییم: اگر چه خداوند در آیات فراوانی علم غیب را مخصوص به خود می‌داند: {وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلاَّ هُوَ}؛(۶۲) «و کلید خزائن غیب نزد خداست، کسی جز خدا بر آنها آگاه نیست.» و نیز می‌فرماید: {وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ؛(۶۳) «و علم غیب آسمان‌ها و زمین مختص خدا است.» و می‌فرماید: {قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللَّهُ ؛(۶۴) «بگو [ای پیامبر] هیچ کس از آنان که در آسمان‌ها و زمین هستند به جز خدا از غیب آگاهی ندارند.»

ولی یک آیه هست که مخصّص تمام آیاتِ حصر غیب است، آن جا که می‌فرماید: {عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلاَّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ ؛(۶۵) «او آگاه از غیب است، پس احدی را بر غیبش مطّلع نمی‌سازد، مگر رسولان برگزیده خود را.»

با جمع بین این آیه و آیات پیشین به این نتیجه می‌رسیم که علم غیب به تمام انواعش تنها مخصوص خداوند است، ولی به هر کسی که خداوند اراده کرده باشد، عنایت می کند و از آنجا که بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله در مسأله خلافت و جانشینی حضرت اختلاف شد، از قرآن به خوبی استفاده می‌شود که پیامبرصلی الله علیه وآله از غیب و آینده آگاهی داشته است و لذا از فتنه‌ای که بعد از وفاتش در مورد خلافت و جانشینی پدید آمد مطلع بوده است.

روایات و آگاهی از آینده

با مراجعه به روایات نیز به طور صریح پی می‌بریم که پیامبرصلی الله علیه وآله کاملاً نسبت به فتنه و نزاعی که در مسئله خلافت و جانشینی او پدید آمد، آگاهی داشته است. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: «لتفترقنّ أمّتی علی ثلاث و سبعین فرقهٔ، واحدهٔ فی الجنهٔ و ثنتان و سبعون فی النار»؛(۶۶) «امّت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند، یک فرقه در بهشت و هفتاد و دو فرقه از آنان در آتش‌اند.»

این حدیث را عده زیادی از صحابه مانند: علی بن ابی طالب‌علیه السلام، انس بن مالک، سعد بن ابی وقاص، صُدی بن عجلان، عبداللَّه بن عباس، عبداللَّه بن عمر، عبداللَّه بن عمرو ابن عاص، عمرو بن عوف مزنی، عوف بن مالک اشجعی، عویمر بن مالک و

معاویهٔ بن ابی سفیان نقل کرده‌اند.

عده‌ای از علمای اهل سنت نیز آن را صحیح دانسته یا به تواتر آن تصریح کرده‌اند؛ همانند: مناوی در فیض القدیر،(۶۷) حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین،(۶۸) ذهبی در تلخیص المستدرک، شاطبی در الاعتصام،(۶۹) سفارینی در لوامع الانوار البهیهٔ(۷۰) و ناصر الدین البانی در سلسلهٔ الاحادیث الصحیحهٔ.(۷۱)

البته عدد هفتاد و سه فرقه را می‌توان یا حقیقی گرفت و یا مجازی تا بر مبالغه دلالت بکند.

می‌دانیم که عمده اختلافات و دسته بندی‌ها در مورد مسئله امامت و رهبری در جامعه اسلامی است.

۲ – عقبهٔ بن عامر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّی فرطکم و انا شهید علیکم انّی و اللَّه لأنظر إلی حوضی الآن و انّی قد أعطیت خزائن مفاتیح الأرض و انّی واللَّه ما أخاف بعدی أن تشرکوا و لکن اخاف أن تنافسوا فیها»؛(۷۲) «همانا من پیشتاز شما در روز قیامت و بر شما شاهدم، به خدا سوگند که من الآن نظر می‌کنم به حوضم، به من کلید خزینه‌های زمین داده شده است. نمی‌ترسم از این که بعد از من مشرک شوید، ولی از نزاع و اختلاف در مسأله خلافت بیمناکم.»

۳ – ابن عباس از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمود: «و انّ اناساً من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فأقول اصحابی اصحابی؟ فیقال: انّهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم»؛(۷۳) «روز قیامت گروهی از اصحابم را به جهنّم می‌برند، عرض می‌کنم خدایا اینان اصحاب من هستند؟ پس گفته می‌شود: اینان کسانی هستند که از زمانی که از میانشان رحلت نمودی به جاهلیّت برگشتند.»

به این مضمون روایات زیادی در اصحّ کتب اهل سنت از برخی از صحابه از قبیل: انس بن مالک، ابوهریره، ابوبکره، ابوسعید خدری، اسماء بنت ابوبکر، عایشه و امّسلمه نقل شده است.

شیخ محمود ابوریه از مقبلی در کتاب العلم الشامخ نقل می‌کند که این احادیث متواتر معنوی است.

البته این احادیث را نمی‌توان بر اصحاب ردّه (از مسلمین) که بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله به شرک و بت پرستی بازگشتند حمل کرد، زیرا پیامبر در روایتی که عقبهٔ بن عامر از آن حضرت نقل می‌کند می‌فرماید: «به خدا سوگند که من بر شما از این که بعد از من مشرک شوید نمی‌ترسم، بلکه از آن می‌ترسم که بعد از من مشاجره و نزاع نمایید».

لذا پیامبرصلی الله علیه وآله در ذیل برخی از احادیث می‌فرماید: «سحقاً سحقاً لمن غیّر بعدی»؛(۷۴) «نابود باد، نابود باد کسی بعد از من تغییر ایجاد کند.» و می‌دانیم که تبدیل و تحریف در دین غیر از شرک است.

هم چنین نمی‌توانیم این دسته را همان کسانی بدانیم که بر عثمان هجوم آورده و او را به قتل رساندند. چنانکه عده‌ای می گویند، زیرا:

اولاً: در برخی از روایات آمده: بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله آنان به جاهلیت برگشتند که ظهور در اتصال دارد.

ثانیاً: اهل سنت قائل به عدالت کل صحابه‌اند و شکی نیست که در میان آنان جماعتی از صحابه نیز وجود داشته است.

۴ – ابو علقمه می گوید: «قلت لإبن عبادهٔ: و قد مال الناس الی بیعهٔ ابی بکر: الا تدخل ما دخل فیه المسلمون؟ قال: الیک منّی فواللَّه لقد سمعت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله یقول: «اذا أنا متّ تضلّ الأهواء و یرجع الناس علی أعقابهم، فالحقّ یومئذ مع علیّ و کتاب اللَّه بیده و لاتبایع احداً غیره»؛(۷۵) «به سعد بن عباده – هنگام تمایل مردم به بیعت با ابوبکر – گفتم: آیا همانند بقیه با ابوبکر بیعت نمی‌کنی؟ گفت: نزدیک بیا، به خدا سوگند! از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: وقتی که از دنیا می‌روم، هوای نفس [بر مردم غلبه کرده و آن‌ها را به جاهلیت بر می گرداند، حقّ در آن روز با علیّ است و کتاب خدا به دست اوست، با کسی غیر از او بیعت مکن.»

۵ – خوارزمی حنفی در مناقب، از ابو لیلی نقل می‌کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «سیکون من بعدی فتنهٔ، فإذا کان

ذلک، فالزموا علی بن أبی طالب، فانّه الفاروق بین الحق والباطل»؛(۷۶) «زود است که بعد از من فتنه‌ای ایجاد شود در آن هنگام به ابی طالب پناه برید، زیرا او فرق گذارنده بین حقّ و باطل است».

۶ – ابن عساکر به سند صحیح از ابن عباس نقل می‌کند: «خرجت أنا و النبیّ‌صلی الله علیه وآله و علیّ فی حیطان المدینهٔ، فمررنا بحدیقهٔ، فقال علیّ‌علیه السلام: ما احسن هذه الحدیقهٔ یا رسول اللّه! فقال‌صلی الله علیه وآله: حدیقتک فی الجنّهٔ أحسن منها. ثمّ أومأ بیده الی رأسه و لحیته، ثمّ بکی حتی علا بکاه. قیل: ما یبکیک؟ قال: ضغائن فی صدور قوم لایبدونها لک حتّی یفقدوننی»؛(۷۷) «من با پیامبر و علی‌علیهما السلام در کوچه‌های مدینه عبور می‌کردیم، گذرمان به باغی افتاد، علی‌علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! این باغ چقدر زیباست؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: باغ تو در بهشت از این باغ زیباتر است. آن گاه به دست خود بر سر و محاسن علی‌علیه السلام اشاره کرده و سپس با صدای بلند گریست. علی‌علیه السلام عرض کرد: چه چیز شما را به گریه درآورد؟ فرمود: این قوم در سینه‌هایشان کینه‌هایی دارند که آن را اظهار نمی‌کنند، مگر بعد از وفاتم.»

۷ – ابو مویهبه، خادم رسول خدا می‌گوید: «أیقظنی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله لیلهٔ و قال: انّی قد أمرت أن أستغفر لأهل البقیع (فانطلق معی). فانطلقت معه فسلّم علیهم ثمّ قال: لیهنئکم ما أصبحتم فیه، قد أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم. ثمّ قال: قد أوتیت مفاتیح خزائن الأرض و الخلد بها ثمّ الجنّهٔ و خیّرت بین ذلک و بین لقاء ربّی، فاخترت لقاء ربّی. ثم استغفر لأهل البقیع، ثم انصرف فبدئ بمرضه الذی قبض فیه...»؛(۷۸) «پیامبرصلی الله علیه وآله شبی مرا از خواب بیدار کرد و فرمود: من امر شده‌ام تا بر اهل بقیع استغفار نمایم، همراه من بیا. با حضرت حرکت کردم تا به بقیع رسیدیم. پیامبرصلی الله علیه وآله بر اهل بقیع سلام نمود و سپس فرمود: جایگاه خوشی داشته باشید، هر آینه فتنه‌ها مانند شب تاریک بر شما روی آورده است. آن گاه بر اهل بقیع استغفار نمود و برگشت و در بستر بیماری افتاد و با همان مرض از دنیا رحلت نمود.»

شهید صدررحمه الله در توضیح آن فتنه می‌گوید: «این فتنه همان فتنه‌ای است که فاطمه زهراعلیها السلام از آن خبر داده، آن جا که فرمود: «زعمتم خوف الفتنهٔ، الا فی الفتنهٔ سقطوا»؛(۷۹) «از فتنه ترسیدند، ولی خود در فتنه گرفتار شدند.» آری این همان فتنه است، بلکه بدون شک اصل و اساس همه فتنه‌هاست. ای پاره تن پیامبر! چه چیز قلب تو را به درد آورده است که پرده از حقیقتی تلخ بر می‌داری و برای امّت پدرت از آینده‌ای بس تاریک خبر می‌دهی؟

آری بازی‌های سیاسی در آن روز فتنه‌ای بود که در حقیقت اصل و ریشه همه فتنه‌ها شد، همان گونه که از کلام عمر بن خطاب ظاهر می‌شود که گفت: بیعت ابوبکر امری بدون فکر و تأمل بود که خداوند مسلمین را از شرّ آن نجات داد».(۸۰)

سه راه پیش روی پیامبرصلی الله علیه وآله

گفته شد که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله از آینده امّت خود و آن فتنه‌ای که درباره خلافت اتفاق افتاد، آگاهی داشت، حال سؤال این است که پیامبرصلی الله علیه وآله برای مقابله با آن فتنه چه تدابیری اندیشیده بود؟ آیا احساس مسئولیّت کرده و راه حلّی برای پیش گیری از آن ارائه داده است یا خیر؟

در جواب می‌گوییم: سه احتمال در این جا متصوّر است:

الف – روش سلبی: یعنی پیامبرصلی الله علیه وآله وظیفه‌ای را احساس نمی‌کرده است.

ب – روش ایجابی با واگذاری به شورا: به این صورت که برای رفع اختلاف و نزاع، مردم را به شورا دعوت نموده تا طبق نظر شورا عمل کنند.

ج – روش ایجابی با تعیین: یعنی پیامبرصلی الله علیه وآله برای رفع فتنه و اختلاف مردم، کسی را به جانشینی خود معرفی کرده است.

ترویج کنندگان راه اول

نخستین کسی که این شایعه را پراکنده کرد که پیامبرصلی الله علیه وآله به کسی وصیت نکرده، عایشه بود. او می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی که سرش بر دامان من بود از دنیا رفت و به کسی وصیّت ننمود».(۸۱)

ابوبکر نیز هنگام وفاتش می گفت: «دوست داشتم که از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال می کردم که امر خلافت در شأن کیست تا کسی در آن نزاع نکند».(۸۲)

در جایی دیگر نیز می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را به حال خود گذاشت تا برای خود آن چه مصلحت شان در آن است انتخاب کنند».(۸۳)

عمر بن خطاب نیز در جواب فرزندش که از او خواسته بود تا مردم را مانند گله‌ای بدون چوپان رها نکند، گفت: «اگر جانشین برای خود معین نکنم، به رسول خداصلی الله علیه وآله اقتدا کرده‌ام و اگر خلیفه معیّن کنم به ابوبکر اقتدا نموده‌ام».(۸۴)

اشکالات راه اول

این احتمال که پیامبرصلی الله علیه وآله هیچ گونه احساس وظیفه‌ای نسبت به جانشینی بعد از خود نمی کرده اشکالاتی دارد که در ذیل به آن اشاره می کنیم:

۱ - نتیجه این احتمال، اهمال یکی از ضروریات اسلام و مسلمین است. ما معتقدیم که اسلام دین جامعی است که در تمام ابعاد زندگی انسان دستورات کاملی دارد که می‌تواند سعادت آفرین باشد، حال چگونه ممکن است پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله نسبت به این وظیفه مهمّ (جانشینی) بی توجه باشد!

۲ - این احتمال، خلاف سیره رسول خداصلی الله علیه وآله است. کسانی که توجهی به تاریخ پیامبر دارند می‌دانند که چه مقدار آن حضرت در طول بیست و سه سال برای گسترش اسلام و عزت مسلمین کوشش نموده است. او کسی بود که حتّی در مرض موتش لشکری را برای حفظ حدود و مرزهای اسلامی تجهیز کرده و خود تا بیرون شهر آنان را در حالی که بیمار بود، بدرقه نمود.

او کسی بود که برای حفظ مسلمین از اختلاف و ضلالت، دستور داد: کاغذ و قلمی آماده کنند تا وصیتی کند که مردم با عمل کردن به آن گمراه نشوند.

او کسی بود که هر گاه به خاطر جنگ از مدینه بیرون می‌رفت کسی را به جای خود نصب می کرد تا امور مردم را ساماندهی کند؛ مثلاً:

در سال دوّم هجرت در «غزوه بواط»، سعد بن معاذ را، و در غزوه «ذی العشیره»، ابوسلمه مخزومی، و در غزوه «بدر کبرا»، ابن ام مکتوم و در غزوه «بنی قینقاع» و غزوه «سویق»، ابولبابه انصاری را جانشین خود کرد.

در سال سوّم هجری نیز در غزوه «قرقرة الکُدْر» و «فران» و «احد» و «حمراء الاسد»، ابن ام مکتوم و در غزوه «ذی امر» در نجد، عثمان بن عفان را به جای خود قرار داد.

در سال چهارم، در غزوه «بنی النضیر»، ابن ام مکتوم و در غزوه «بدر سوّم»، عبداللَّه بن رواحه را جانشین خود قرار داد.

در سال پنجم هجری در غزوه «ذات الرقاع»، عثمان بن عفان، و در غزوه «دومة الجندل» و «خندق»، ابن امّ مکتوم و در غزوه «بنی المصطلق»، زید بن حارثه را به جای خود قرار داد.

در سال ششم، ابن ام مکتوم را در غزوه «بنی لحیان» و «ذی قَرَد» و «حدیبیه» جانشین خود کرد.

در سال هفتم، سباع بن عُرْفُطه را در غزوه «خیبر» و «عمرة القضاء» و در سال هشتم، علی بن ابی طالب‌علیه السلام را در غزوه «تبوک»

جانشین خود در مدینه قرار داد.(۸۵)

حال با این چنین وضعی که پیامبرصلی الله علیه وآله حاضر نبود تا برای چند روزی که از مدینه خارج می‌شود، آن جا را از جانشین خالی گذارد، آیا ممکن است کسی تصور کند که در سفری که در آن بازگشت نیست کسی را جانشین خود نکند، تا به امور مردم بپردازد؟

۳ - این احتمال، خلاف دستورات پیامبرصلی الله علیه وآله است، زیرا حضرت به مسلمانان فرمود: «من اصبح و لم یهتمّ بامور المسلمین فلیس منهم»؛(۸۶) «هر کسی صبح کند در حالی که به فکر امور مسلمین نباشد، مسلمان نیست.»

آیا با این وضع می‌توان گفت که پیامبرصلی الله علیه وآله به فکر آینده درخشان مسلمین نبوده است؟

۴ - این احتمال، خلاف سیره خلفاست، زیرا هر یک از خلفا به فکر آینده مسلمین بوده و برای خود جانشین معین نموده‌اند.

طبری می‌گوید: «ابوبکر هنگام احتضار، عثمان را در اتاقی خلوت به حضور پذیرفت. به او گفت: بنویس: بسم اللَّه الرحمن الرحیم، این عهدی است از ابوبکر بن ابی قحافه به مسلمین، این را گفت و از هوش رفت. عثمان برای آن که مبادا ابوبکر بدون تعیین جانشین از دار دنیا برود، نامه را با تعیین عمر بن خطاب به عنوان جانشین ابوبکر ادامه داد. ابوبکر بعد از به هوش آمدن نوشته او را تصدیق کرده و آن را مهر نمود و به غلام خود داد تا به عمر بن خطاب برساند. عمر نیز نامه را گرفت و در مسجد به مردم گفت: ای مردم! این نامه ابوبکر خلیفه رسول خداست که در آن از هیچ نصیحتی برای شما فروگذار نکرده است».(۸۷)

در این قصه به دو نکته پی می‌بریم: یکی این که ابوبکر و عثمان هر دو به فکر امّت اسلامی بوده و ابوبکر برای خود جانشین معیّن نمودند که عمر نیز آن را تأیید کرده است.

دوم این که چگونه حبّ جاه و مقام؛ عمر را بر آن واداشت که با وصیت پیامبرصلی الله علیه وآله مقابله کرده و به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت هذیان دهد، ولی وصیت ابوبکر در حال احتضار را قبول کرده و هرگز آن را به هذیان نسبت نداد؟!

عمر نیز همین که احساس کرد مرگش حتمی است، فرزند خود عبداللَّه را نزد عایشه فرستاد تا از او برای دفن در حجره پیامبرصلی الله علیه وآله اجازه بگیرد، عایشه با قبول درخواست، برای عمر چنین پیغام فرستاد: مبادا امت پیامبرصلی الله علیه وآله را مانند گله‌ای بدون چوپان رها کرده و برای آنان جانشین معین نکنی.(۸۸)

از این داستان نیز استفاده می‌شود که عایشه و عمر نیز به فکر آینده امت اسلامی بوده و برای امت جانشین معین کرده‌اند.

معاویه نیز برای گرفتن بیعت برای فرزندش یزید، به مدینه آمد و با ملاقاتی که با جمعی از صحابه؛ از جمله عبداللَّه بن عمر داشت، گفت: من از این که امّت محمّد را مانند گله‌ای بدون چوپان رها کنم ناخوشنودم، لذا در فکر جانشینی فرزند خود یزید هستم.(۸۹)

حال چگونه ممکن است که همه به فکر امّت باشند، ولی پیامبرصلی الله علیه وآله بی خیال باشد؟

۵ - این احتمال، خلاف سیره انبیاست، زیرا با بررسی‌های اولیه پی می‌بریم که تمام انبیای الهی برای بعد از خود جانشین معین کرده‌اند و به طور قطع پیامبر اسلام نیز از این خصوصیّت مستثنا نیست.

به همین دلیل حضرت موسی‌علیه السلام از خداوند متعال می‌خواهد که وزیری را برای او معین کند، آن جا که می‌فرماید: {وَ اجْعَلْ لِی وَزِیرًا مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی }؛(۹۰) «و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. برادرم هارون را.»

ابن عباس نقل می‌کند: یهودی‌ای به نام «نعثل» خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای محمّد! از تو درباره اموری سؤال می‌کنم که در خاطرم وارد شده، اگر جواب دهی به تو ایمان می‌آورم. ای محمّد! به من بگو که جانشین تو کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نیست، مگر آن که جانشینی داشته است. و جانشین نبی ما (موسی بن عمران)، یوشع بن نون است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ وصیّی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعهٔ ائمهٔ من صلب الحسین...»؛ «همانا وصیّ من علی بن ابی طالب و بعد از او دو سبط من حسن و حسین، بعد از آن دو، نُه امام از صُلب حسین است.»(۹۱)

یعقوبی می گوید: آدم‌علیه السلام هنگام وفات به شیث وصیّت نمود و او را به تقوی و حُسن عبادت امر کرده و از معاشرت با قابیلِ لعین برحذر داشت.(۹۲)

شیث نیز به فرزندش «انوش» وصیت کرد. انوش نیز به فرزندش «قینان» و او به فرزندش «مهلائیل» و او به فرزندش «یَرد» و او به فرزندش «ادریس» وصیت نمود.(۹۳) ادریس نیز به فرزندش «متوشلخ»، و او به فرزندش «لمک» و او به فرزندش «نوح»، و نوح نیز به فرزندش «سام» وصیت نمود.(۹۴)

هنگامی که ابراهیم‌علیه السلام خواست از مکه حرکت کند به فرزندش «اسماعیل» وصیت نمود که در کنار خانه خدا اقامت کند و حج و مناسک مردم را برپا دارد.(۹۵) اسماعیل نیز هنگام وفات به برادرش «اسحاق» وصیت نمود، و او نیز به فرزندش «یعقوب»، وهمین طور وصیت از پدر به پسر یا برادر ادامه یافت.

داود بر فرزندش سلیمان وصیت نمود و فرمود: به وصایای خدایت عمل کن و مواثیق و عهدها و وصایای او را که در تورات است، حفظ نما.

عیسی‌علیه السلام نیز به شمعون وصیت کرده و شمعون نیز هنگام وفات، خداوند به او وحی نمود که حکمت (نور خدا) و تمام مواریث انبیا را نزد یحیی به امانت بگذارد.

و یحیی را امر نمود تا امامت را در اولاد شمعون و حواریین از اصحاب حضرت عیسی قرار دهد. این چنین وصیت ادامه یافت تا به پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله رسید.(۹۶)

این وصایا تنها به تقسیم مال یا مراعات اهل بیت محدود نبوده است خصوصاً با در نظر گرفتن اینکه اهل سنت معتقدند که انبیا از خود مالی به ارث نمی‌گذاشته‌اند، بلکه وصایت در امر هدایت و رهبری جامعه و حفظ شرع و شریعت نیز بوده است.

حال آیا ممکن است که پیامبرصلی الله علیه وآله از این قانون عقلایی مستثنا باشد؟

سلمان فارسی از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کرد: «یا رسول اللَّه إنّ لکلّ نبیّ وصیّاً فمن وصیّک؟ فسکت عنّی فلمّا کان بعد رأنی فقال یا سلمان! فأسرعت إلیه قلت لبیک. قال تعلم من وصیّ موسی؟ قال نعم یوشع بن نون. قال لم؟ قلت لأنّه کان أعلمهم یومئذ. قال فإنّ وصیّی و موضع سرّی و خیر من أترک بعدی و ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن أبی طالب»؛(۹۷) «ای رسول خدا! برای هر پیامبری وصیّی است، وصیّ تو کیست؟ پیامبر بعد از لحظاتی فرمود: ای سلمان. من با سرعت خدمت او رسیدم و عرض کردم: لبیک. حضرت فرمود: آیا می‌دانی وصیّ موسی کیست؟ سلمان گفت: آری، یوشع بن نون. حضرت فرمود: برای چه او وصی شد؟ عرض کردم: زیرا او اعلم مردم در آن زمان بود. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «همانا وصی و موضع سرّ من و بهترین کسی که برای بعد از خود می‌گذارم، کسی که به وعده من عمل کرده و حکم به دینم خواهد کرد، علی بن ابی طالب است.»

بریده نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمود: «لکلّ نبیّ وصیّ و وارث، و انّ علیّاً وصیّی و وارثی»؛(۹۸) «برای هر پیامبری وصی و وارث است، و همانا علیّ وصی و وارث من است.»

۶ - پیامبرصلی الله علیه وآله وظیفه‌اش تنها گرفتن وحی و ابلاغ آن به مردم نبوده، بلکه وظائف دیگری نیز داشته است از قبیل:

الف - تفسیر قرآن کریم و شرح مقاصد و بیان اهداف و کشف رموز و اسرار آن.

ب - تبیین احکام و موضوعاتی که در زمان حضرت اتفاق می‌افتاد.

ج - پاسخ به سؤالات و شبهاتِ دشوار که دشمنان اسلام به خاطر غرض‌ورزی‌هایی که داشتند، به جامعه تزریق می‌کردند.

د - حفظ دین از تحریف.

بعد از پیامبر نیز این احتیاجات، شدیداً احساس می‌شد، و ضرورت وجود جانشین برای پیامبر که قابلیت پاسخ گویی به آن را داشته باشد احساس می گشت.

از طرفی دیگر نیز می‌دانیم که کسی از عهده آن‌ها غیر از علی بن ابوطالب‌علیه السلام بر نمی‌آمد.

۷ - هم چنان مشاهده می کنیم که هنگام وفات پیامبر، امّت اسلامی از راه‌های مختلف، مورد تهاجم و خطر بوده است؛ مثلاً از طرف شمال و شرق با دو امپراطور بزرگ روم و ایران در حال کشمکش بوده، و در داخل نیز با منافقین درگیر بود. یهود بنی قریظه و بنی نضیر هم با مسلمین چندان انسی نداشتند و خیال شکست و نابودی آن را در سر می‌پروراندند.

حال در این وضعیت وظیفه پیامبرصلی الله علیه وآله درباره جانشینی خود چیست؟ آیا آنان را به حال خود بگذارد، یا این که وظیفه دارد یک نفر را به عنوان جانشین برای رفع اختلافات مسلمین معین کرده تا با هدایت و رهبری مردم از تضعیف اسلام جلوگیری نماید؟

قطعاً باید قبول کنیم که پیامبرصلی الله علیه وآله در این زمینه به وظیفه خود عمل کرده و جانشینی را تعیین کرده است، ولی متأسفانه عده‌ای از اصحاب، این سفارش و وصیت را نادیده گرفته و مردم را به گمراهی کشاندند. لذا آشوبی در جامعه به وجود آوردند که - به قول عمر بن خطاب - خداوند مسلمین را از شرّ آن نجات داد.

اشکالات راه دوّم

راه دومی که مقابل پیامبرصلی الله علیه وآله قرار داشت این بود که آن حضرت مسئله خلافت را به شورا واگذار نموده تا با توافق خلیفه‌ای را انتخاب نمایند. اشکالات این راه نیز عبارت اند از:

۱ - اگر پیامبرصلی الله علیه وآله این راه را برای خلافت برگزیده بود، می‌بایست، مردم را در این باره توجیه نموده و برای فرد انتخاب شده و افراد انتخاب کننده شرایطی بیان می کرد، در حالی که می‌بینیم چنین اتفاقی نیفتاده است. بنابراین اگر بنا بود که امر خلافت، شورایی باشد باید آن را مکرر و با بیانی صریح و بلیغ بیان می‌داشت.

۲ - نه تنها پیامبرصلی الله علیه وآله نظام شورایی را بیان نکرد، بلکه هرگز مردم صلاحیّت و آمادگی چنین نظامی را نداشتند، زیرا اینان همان کسانی بودند که در قضیه بنای «حجرالاسود» با یک دیگر در نصب آن نزاع کرده و هر قبیله‌ای می‌خواست آن را خود نصب کند تا این افتخار نصیب او گردد که نزدیک بود، این نزاع به جنگی تبدیل شود. تنها پیامبرصلی الله علیه وآله با تدبیر حکیمانه خود این نزاع را خاموش کرد و با قرار دادن حجر الاسود در میان پارچه‌ای از تمام اقوام دعوت کرد تا نماینده آنان در نصب حجرالاسود سهیم باشد.

در غزوه «بنی المصطلق» یک نفر از ان......و یکی از مهاجرین در مسئله‌ای نزاع کردند و هر کدام قوم خود را به یاری خواست، نزدیک بود جنگ داخلی در گرفته و دشمن بر مسلمین مسلّط گردد که باز هم پیامبرصلی الله علیه وآله آنان را مورد سرزنش قرار داده و از ادعاهای جاهلی برحذر داشت.

همان مردم هستند که در مسئله خلافت بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله این چنین اختلاف کرده و تعدادی از انصار و مهاجرین در سقیفه با ادعاهای واهی و بی اساس خود، حقّ خلافت را از آنِ خویش دانستند. در آخر هم با لگدکوب کردن صحابی (سعد بن عباده) مهاجرین حکومت و خلافت را برای خود تمام نمودند.

۳ - گفته شد که پیامبرصلی الله علیه وآله وظایف دیگری غیر از تلقی و تبلیغ وحی داشته است. مسلمین بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله به کسی احتیاج داشتند تا خلأای را که با رحلت پیامبر حاصل شده بود جبران کند و آن هم کسی غیر از علی‌علیه السلام و اهل بیتش نبود.

لذا از علی‌علیه السلام سؤال شد: چرا تو از همه بیشتر از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت نقل می کنی؟ فرمود: «لأنی کنت اذا سألته انبأنی و اذا سکتّ ابتدأنی»؛(۹۹) «زیرا من هر گاه از پیامبرصلی الله علیه وآله سؤال می کردم مرا خبر می‌داد و هر گاه سکوت

می کردم او شروع به حدیث گفتن می کرد.»

پیامبر بارها فرمود: «انا دارالحکمهٔ و علیّ بابها»؛(۱۰۰) «من شهر حکمت و علی دروازه آن است.»

هم چنین فرمود: «انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها، فمن اراد العلم فلیأت الباب»؛(۱۰۱) «من شهر علم و علی دروازه آن شهر است، هر کس اراده علم مرا دارد باید از دروازه آن وارد شود.»

نتیجه این که: با ردّ احتمال و راه اول و دوّم، راه سوّم که همان تعیین و نصب خلیفه از جانب رسول خدا است، متعیّن می گردد.

برتری امام علی‌علیه السلام بر سایر صحابه

توضیح

از جمله شرایط متکلمان برای امامت امام، این است که باید افضل اهل زمانش باشد. خداوند متعال می‌فرماید: {أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ؛(۱۰۲) «آیا آن که خلق را به راه حقّ رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی کند مگر آن که خود هدایت شود. پس شما مشرکان را چه شده [که این قدر بی خرد و نادانید] و چگونه چنین قضاوت باطل می کنید؟.»

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس شخصی را بر ده نفر بگمارد و بداند که در میان آن‌ها فاضل‌تر از آن کس وجود دارد، به طور قطع غشّ به خدا و رسول و جماعتی از مؤمنان کرده است».(۱۰۳)

احمد بن حنبل به سندش از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «هر کس شخصی را به جماعتی بگمارد، در حالی که می‌داند در میان آن‌ها افضل از او وجود دارد، قطعاً به خدا و رسول و مؤمنان خیانت کرده است».(۱۰۴)

به خلیل بن احمد گفتند: چرا علی‌علیه السلام را مدح نمی کنی؟ گفت: چه بگویم در حقّ کسی که دوستانش فضایل او را به جهت خوف کتمان کرده و دشمنانش نیز به دلیل حسد از انتشار آن جلوگیری کردند، در حالی که فضایل آن حضرت همه جا را پر کرده است.(۱۰۵)

الف – برخی از آیاتی که دلالت بر افضلیت امام علی‌علیه السلام دارد

۱ – امام علی‌علیه السلام و ولایت

امام علی‌علیه السلام کسی است که در شأن او آیه ولایت نازل شده است: {إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ ؛(۱۰۶) «ولّی امر شما تنها خدا و رسول خدا و مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می‌دهند.»

به اتفاق مفسّران عامه و خاصه، شأن نزول آیه علی‌علیه السلام است، و بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت به آن اشاره کرده‌اند.(۱۰۷)

۲ – امام علی‌علیه السلام و مودّت

امام علی‌علیه السلام از جمله کسانی است که مودّتش بر همه مسلمانان فرض و واجب شده است. خداوند متعال می‌فرماید: {قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى ؛(۱۰۸) «[ای رسول ما به امّت بگو من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودّت و

محبّت مرا در حقّ خویشان من منظور دارید.»

سیوطی از ابن عباس نقل کرده است: «هنگامی که این آیه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، عرض کردند: ای رسول خدا! قرابت تو که مودّتشان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آنها».(۱۰۹)

۳ – امام علی‌علیه السلام و آیه تطهیر

امام علی‌علیه السلام کسی است که مشمول آیه تطهیر است. خداوند می‌فرماید: {إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}؛(۱۱۰) «همانا خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد.» مسلم بن حجاج به سند خود از عایشه نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله صبح هنگامی از اتاق خارج شد، در حالی که بر دوش او عبائی بود، در آن هنگام حسن بن علی وارد شد، او را داخل آن عبا – کسا – نمود. سپس حسین وارد شد و در آن داخل شد. آن گاه فاطمه وارد شد و پیامبر او را داخل آن عبا نمود. آن گاه علی وارد شد و او را نیز در آن داخل نمود. سپس این آیه را قرائت کرد: {إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}.(۱۱۱)

۴ – امام علی‌علیه السلام و لیلهٔ المبیت

امام علی‌علیه السلام کسی است که در شب هجرت پیامبرصلی الله علیه وآله به جای حضرت خوابید و در شأن او این آیه نازل شد: {وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ}؛(۱۱۲) «بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.»

ابن عباس می‌گوید: آیه هنگامی نازل شد که پیامبرصلی الله علیه وآله با ابوبکر از دست مشرکان مکه به غار پناه برد و علی‌علیه السلام در رختخواب پیامبرصلی الله علیه وآله خوابید.(۱۱۳)

ابن ابی الحدید می‌گوید: تمام مفسران روایت کرده‌اند که این آیه در شأن علی‌علیه السلام هنگامی نازل شد که در بستر رسول خداصلی الله علیه وآله آرمید.(۱۱۴)

این حدیث را احمد بن حنبل در المسند،(۱۱۵) طبری در تاریخ الأمم و الملوک؛(۱۱۶) و دیگران نقل کرده‌اند.

۵ – امام علی‌علیه السلام و آیه مباهله

خداوند متعال می‌فرماید: {فَمَنْ حاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ ؛(۱۱۷) «پس هر کس با تو [درباره عیسی در مقام محاجّه بر آید، پس از آن که به وحی خدا براحوال او آگاه شدی، بگو که بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله برخیزیم تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

مفسران اجماع دارند که مراد از {أَنْفُسَنا} در این آیه علی بن ابی طالب‌علیه السلام است، پس علی‌علیه السلام در مقامات و فضایل با پیامبرصلی الله علیه وآله مساوی است.

احمد بن حنبل در «المسند» نقل کرده است. «هنگامی که این آیه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را دعوت کرد و فرمود: بار خدایا اینان أهل‌بیت منند».(۱۱۸)

مسلم،(۱۱۹) ترمذی،(۱۲۰) حاکم(۱۲۱) و دیگران نیز به همین مضمون نقل کرده‌اند.

ب – برخی از روایاتی که دلالت بر افضلیت امام علی‌علیه السلام دارد

۱ – امام علی‌علیه السلام برادر پیامبرصلی الله علیه وآله

حاکم نیشابوری از عبداللَّه بن عمر روایت کرده است: پیامبرصلی الله علیه وآله بین اصحاب خود عقد اخوّت بست: ابوبکر را برادر عمر، طلحه را برادر زبیر و عثمان را برادر عبداللَّه بن عوف قرار داد. علی‌علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت.(۱۲۲)

استاد توفیق ابو علم – وکیل اول وزارت دادگستری مصر – می‌نویسد: «این عمل پیامبر دلالت بر برتری امام علی‌علیه السلام بر جمیع صحابه دارد، و نیز دلالت دارد بر این که غیر از علی‌علیه السلام کسی دیگر کفو و همتای رسول خداصلی الله علیه وآله نیست».(۱۲۳)

استاد خالد محمّد خالد مصری می‌نویسد: «چه می‌گویید در حق شخصی که رسول خداصلی الله علیه وآله او را از بین اصحابش انتخاب نمود تا آن که در روز عقد اخوّت او را برادر خود برگزید. چه بسیار ابعاد و اعماق ایمان آن حضرت گسترده بود، که پیامبرصلی الله علیه وآله او را بر سایر صحابه مقدم داشته و به عنوان برادر برگزیده است».(۱۲۴)

استاد عبدالکریم خطیب مصری می‌نویسد: «این اخوت و برادری را که پیامبرصلی الله علیه وآله تنها به علی‌علیه السلام مرحمت نمود بی جهت نبود، بلکه به امر خداوند و به جهت فضل او بوده است».(۱۲۵)

۲ – امام علی‌علیه السلام مولود کعبه

حاکم نیشابوری می‌نویسد: «اخبار متواتره دلالت دارد بر این که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب – کرّم اللَّه وجهه – را داخل کعبه به دنیا آورد».(۱۲۶)

خانم دکتر سعاد ماهر محمّد از نویسندگان اهل سنت می‌گوید: «امام علی‌علیه السلام بی نیاز از ترجمه و تعریف است. و بس است ما را از تعریف این که آن حضرت در کعبه متولد شد، و در منزل وحی تربیت یافت و تحت تربیت قرآن کریم قرار گرفت...».(۱۲۷)

۳ – امام علی‌علیه السلام و تربیت الهی

حاکم نیشابوری می‌نویسد: «از نعمت‌های خداوند بر علی بن ابی طالب‌علیه السلام تقدیری بود که برای آن حضرت مقدر داشت. قریش در مشکلات بی شماری قرار گرفته بودند. ابوطالب‌علیه السلام اولاد زیادی داشت، رسول خداصلی الله علیه وآله به عمویش عباس که از تمام بنی هاشم ثروتمندتر بود، فرمود: ای ابوالفضل! برادر تو ابوطالب عیالمند است و زندگی سختی دارد، نزد او رویم تا از بار او بکاهیم: من یکی از فرزندان او را بر می‌گزینم و تو نیز فرزند دیگری را انتخاب کن تا تحت کفالت خود قرار دهیم. عباس قبول کرد و هر دو به نزد ابوطالب آمدند و بعد از طرح تقاضای خود، ابوطالب عرض کرد: عقیل را نزد من بگذارید و هر کدام از فرزندها را که خواستید می‌توانید انتخاب کنید. پیامبرصلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام را انتخاب کرد و عباس، جعفر را. علی‌علیه السلام تا هنگام بعثت با پیامبرصلی الله علیه وآله بود و از او پیروی کرده و او را تصدیق می‌نمود...

پیامبرصلی الله علیه وآله برای نماز به مسجد می‌آمد، و به دنبالش علی‌علیه السلام و خدیجه‌علیه السلام می‌آمدند و با آن حضرت در ملأ عام نماز می‌گزاردند، در حالی که غیر از این سه نفر کسی دیگر نمازگزار نبود».(۱۲۸)

عبّاد بن عبداللَّه می گوید:از علی‌علیه السـلام شـنیدم که فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم. من صدیق اکبرم، این ادعا را کسـی بعـد از مـن نمی کنـد مگر آن کـه دروغگـو و تهمت‌زننـده است. مـن هفـت سـال قبـل از مردم بـا پیامبرصـلی الله علیـه وآلـه نمـاز گزاردم.(۱۲۹)

استاد عباس محمود عقّاد نویسنده معروف مصری می گوید: «علی‌علیه السلام در خانه‌ای تربیت یافت که از آن‌جا دعوت اسلامی به سر تا سر عالم گسترش یافت...».(۱۳۰)

دکتر محمّـد عبـده یمـانی در مـورد امـام علی‌علیه السـلام می‌نویسـد: «او جوانمردی بود که از زمـان کودکیش که در دامـان رسول خداصلی الله علیه وآله پرورش یافت، تا آخر عمر آن حضرت را رها نساخت».(۱۳۱)

۴ – امام علی‌علیه السلام بر هیچ بتی سجده نکرد

استاد احمـد حسن بـاقوری وزیر اوقات مصر می‌نویسـد: «اختصاص امام علی‌علیه السـلام از بین صـحابه به کلمه «کرم اللَّه وجهه» به جهت آن است که او هرگز بر هیچ بتی سجده نکرده است...».(۱۳۲)

استاد عباس محمود عقّاد می‌نویسد: «به طور مسلّم علی‌علیه السـلام مسـلمان متولد شد، زیرا او تنها کسـی بود که دو چشـمش را بر اسلام باز نمود، و هرگز شناختی از عبادت بت‌ها نداشت».(۱۳۳)

دکتر محمّـد یمـانی می‌نویسـد: «علی بن ابی طـالب همسـر فاطمه، صاحب مجـد و یقین دختر بهترین فرسـتادگان – کرّم اللَّه وجهه – کسی که برای هیچ بتی تواضع و فروتنی نکرد».(۱۳۴)

همین فضیلت را دکتر محمّد بیوّمی مهران استاد دانشـکده شریعت در دانشگاه امّ القری در مکه مکرمه، و خانم دکتر سعاد ماهر نیز بیان کرده است.(۱۳۵)

۵ – امام علی‌علیه السلام اوّلین مؤمن

پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد علی‌علیه السلام به حضرت زهراعلیها السلام فرمود: «همانا او اولین شخصی است از اصحابم که به من ایمان آورد».(۱۳۶)

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «چه بگویم در حق کسـی که پیشـی گرفت از دیگران به هدایت، به خدا ایمان آورد و او را عبادت نمود، در حالی که تمام مردم سنگ را می‌پرستیدند...».(۱۳۷)

۶ – امام علی‌علیه السلام محبوب‌ترین خلق به سوی خداوند

ترمـذی بـه سـندش از انس بـن مالـک نقـل کرده کـه فرمـود: نزد رسـول خداصـلی الله علیـه وآله پرنـده‌ای بریـان شـده قرار داشت، پیامبرصـلی الله علیه وآله عرض کرد: بـار خـدایا محبوب‌ترین خلقت را به سوی من بفرست تا با من از این پرنـده میل نمایـد، در این هنگام علی آمد و با پیامبرصلی الله علیه وآله تناول نمود.(۱۳۸)

استاد احمـد حسن بـاقوری می‌نویسـد: «اگر کسـی از تو سؤال کنـد که به چه دلیل مردم علی را دوست می‌دارنـد؟ بر توست که در جواب او بگویی: بدان جهت است که خدا علی‌علیه السلام را دوست می‌دارد».(۱۳۹)

۷ – علی و پیامبر از یک نور

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من و علی بن ابی طالب چهار هزار سال قبل از آن که حضرت آدم خلق شود نزد خداوند نور واحدی بودیم، هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد، آن نور دو قسمت شد: جزئی از آن، من هستم و جزء دیگرش علی است.(۱۴۰)

۸ – امام علی‌علیه السلام زاهدترین مردم

استاد عباس محمود عقّاد می‌نویسد: «در میان خلفا، در لذّت بردن از دنیا، زاهدتر از علی‌علیه السلام نبوده است...».(۱۴۱)

۹ – امام علی‌علیه السلام شجاع‌ترین صحابه

استادان علی جندی، و محمّد ابوالفضل ابراهیم، و محمّد یوسف محجوب در کتاب خود «سجع الحمام فی حکم الامام» می‌نویسد: «او سیّد مجاهدین بود و در این امر منازعی نداشت. و در مقام او همین بس که در جنگ بدر – بزرگ‌ترین جنگی که در آن رسول خداصلی الله علیه وآله حضور داشت – هفتاد نفر از مشرکان کشته شدند، که نصف آن‌ها را علی‌علیه السلام و بقیه را مسلمانان و ملائکه کشتند. او کسی بود که در جنگ‌ها زحمات زیادی را متحمل شد. وی پیش‌تاز مبارزان در روز بدر بود. و از جمله کسانی بود که در جنگ احد و حنین ثابت قدم ماند. او فاتح و شجاع خیبر و قاتل عَمر بن عبدوَدّ سواره خندق و مرحب یهودی بود».(۱۴۲)
عباس محمود عقّاد می‌نویسد، «مشهور است که علی با کسی تن به تن نشد مگر آن که او را به زمین زد. و با کسی مبارزه نکرد مگر آن که او را به قتل رسانید».(۱۴۳)
دکتر محمّد عبده یمانی در توصیف امام علی‌علیه السلام می‌نویسد: «او شجاع و پیش تازی بود که برای سلامتی و حفظ رسول خداصلی الله علیه وآله در روز هجرت، جانش را در طبق اخلاص گذاشت؛ آن هنگامی که به جای پیامبرصلی الله علیه وآله در بستر او خوابید...».(۱۴۴)

۱۰ – امام علی‌علیه السلام داناترین صحابه

امام علی‌علیه السلام داناترین اهل زمان خود بود و این مطلب را از جهاتی می‌توان به اثبات رساند:
الف – تصریح پیامبرصلی الله علیه وآله
پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «أعلم امّتی من بعدی علی بن ابی طالب»؛(۱۴۵) «أعلم امّت بعد از من علی بن ابی طالب است.»
ترمذی از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انا دارالحکمۀ و علیّ بابها»؛(۱۴۶) «من شهر حکمت و علی دروازه آن است.»
پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انا مدینۀ العلم و علیّ بابها، فمن اراد العلم فلیأت الباب»؛(۱۴۷) «من شهر علمم و علی درب آن است، پس هر کس طالب علم من است باید از درب آن وارد شود.»
احمد بن حنبل از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که به فاطمه‌علیه السلام فرمود: «الا ترضین انّی زوجتک اقدم امّتی سلماً و اکثرهم علماً و اعظمهم حلماً»؛(۱۴۸) «آیا راضی نمی‌شوی که من تو را به کسی تزویج کنم که اولین مسلمان است و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه عظیم‌تر است.»
ب – اعتراف صحابه به اعلمیّت امام علی‌علیه السلام
عایشه می‌گوید: «علی اعلم مردم به سنت است».(۱۴۹)

ابن عباس می گوید: «عمر در خطبه‌ای که ایراد کرد، گفت: علی در قضاوت بی‌مانند است».(۱۵۰)

امام حسن‌علیه السلام بعد از شهادت پدرش امام علی‌علیه السلام فرمود: «همانا روز گذشته از میان شما شخصی رفت که سابقین و لاحقین به علم او نرسیدند».(۱۵۱)

عباس محمود عقاد می‌نویسد: «امّا در قضاوت و فقه: مشهور آن است که حضرت علی‌علیه السلام در قضاوت و فقه و شریعت پیش تاز بود و بر دیگران سابق... هر گاه بر عمر بن خطاب مسئله دشواری پیش می‌آمد، می‌گفت: این قضیه‌ای است که خدا کند برای حلّ آن ابوالحسن به فریاد ما برسد».(۱۵۲)

ج - رجوع جمیع علوم به امام علی‌علیه السلام

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: «مبادی جمیع علوم به او باز می گردد. او کسی است که قواعد دین را مرتب و احکام شریعت را تبیین کرده است. او کسی است که مباحث علوم عقلی و نقلی را تقریر نموده است».(۱۵۳) آن گاه کیفیت رجوع هر یک از علوم را به امام علی‌علیه السلام توضیح می‌دهد.

۱۱ - امام علی‌علیه السلام بت شکن زمان

امام علی‌علیه السلام می‌فرماید: «با رسول خداصلی الله علیه وآله حرکت کردیم تا به کعبه رسیدیم. ابتدا رسول خداصلی الله علیه وآله بر روی شانه من سوار شد و فرمود: حرکت کن. من حرکت نمودم و هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله ضعف مرا مشاهده کرد، فرمود: بنشین و من نیز نشستم. پیامبرصلی الله علیه وآله از روی دوش من پایین آمده بر زمین نشست و فرمود. تو بر دوش من سوار شو. بر دوش او سوار شدم. و به سطح کعبه رسیدم. حضرت می‌فرماید: در آن هنگام گمان می کردم که اگر بخواهم می توانم به افق آسمان‌ها برسم. بالای کعبه رفتم، بر روی بام تمثالی طلا یا مس دیدم، به فکر افتادم چگونه آن را نابود سازم، آن را چپ و راست و جلو و عقب کردم تا بر آن دسترسی یابم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: او را بر زمین بینداز. من نیز آن را از بالای بام کعبه پایین انداخته و به مانند کوزه که بر زمین می‌خورد و خُرد می‌شود، آن را شکستم. آن‌گاه از بام کعبه پایین آمده با سرعت فرار نمودیم، تا آن که در اتاق‌هایی مخفی شدیم تا کسی ما را نبیند».(۱۵۴)

تدابیر پیامبرصلی الله علیه وآله برای خلافت امام علی‌علیه السلام

تدابیر پیامبر(ص) برای خلافت امام علی(ع)

گفته شد که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله باید جانشین خود را مشخص می‌نمود، لذا راه سلبی و ایجابیِ به واگذاری انتخاب خلیفه به شورا را ابطال کردیم و گفتیم تنها شخص لایق برای جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام است، چون همه کمالات را در خود داشت و از همه صحابه فاضل‌تر و کامل‌تر بود.

حال ببینیم پیامبرصلی الله علیه وآله برای تبیین و تثبیت خلافت و جانشینی امام علی‌علیه السلام چه تدابیری اندیشید.

می توان تدابیر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در تبیین و تثبیت خلافت و جانشینی امام علی‌علیه السلام را در سه نوع خلاصه کرد:

۱ - آمادگی تربیتی امام علی‌علیه السلام از کودکی و امتیاز او در کمالات و فضایل و علوم.

۲ - بیان نصوص ولایت و امامت.

۳ - اجرای عملی با تدابیر مخصوص در اواخر عمر پیامبر.

اینک هر یک از این سه مورد را توضیح می‌دهیم:

الف – آمادگی تربیتی

از آن‌جا که قرار بود خلیفه و جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله امام علی بن ابی طالب‌علیه السلام باشد، لذا اراده و مشیّت الهی بر آن تعلّق گرفت که از همان ابتدای طفولیت در دامان رسول خداصلی الله علیه وآله و در مرکز وحی بزرگ شود.

۱ – حاکم نیشابوری می‌گوید: «از نعمت‌های خدا بر علی بن ابی طالب‌علیه السلام این بود که بر قریش قحطی شدیدی وارد شد، ابوطالب‌علیه السلام عیال‌وار بود. رسول خداصلی الله علیه وآله به عموی خود عباس، که از ثروتمندان بنی هاشم بود، فرمود: ای ابوفضل! برادرت عیال‌وار است و قحطی بر مردم هجوم آورده، بیا به نزد او رویم و از عیالات او کم کنیم. من یکی از فرزندانش را انتخاب می‌کنم، تو نیز یک نفر را انتخاب کن، تا با کفالت آن دو از خرجش بکاهیم. عباس این پیشنهاد را پذیرفت و با پیامبرصلی الله علیه وآله به نزد ابوطالب‌علیه السلام رفتند و پیشنهاد خود را بازگو نمودند. ابوطالب‌علیه السلام عرض کرد: شما عقیل را نزد من بگذارید و هرکدام از فرزندانم را که می‌خواهید به منزل خود ببرید. رسول خداصلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام را انتخاب کرد و عباس، جعفر را برگرفت. علی‌علیه السلام تا زمان بعثت پیامبرصلی الله علیه وآله، با آن حضرت بود و از او پیروی کرده و او را تصدیق می‌نمود».(۱۵۵)

۲ – در آن ایّام پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله به مسجدالحرام می‌رفت تا نماز بخواند، علی‌علیه السلام و خدیجه نیز به دنبالش می‌رفتند و با او در مقابل دیدگان مردم نماز می‌خواندند، و این در زمانی بود که کسی غیر از این سه، روی زمین نماز نمی‌گزارد.(۱۵۶)

عباد بن عبداللَّه می‌گوید: از علی‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدّیق اکبرم؛ این ادعا را کسی بعد از من، غیر از دروغگو و افترا زننده، نمی‌کند، هفت سال، قبل از مردم با رسول خداصلی الله علیه وآله نماز گزاردم.(۱۵۷)

ابن صباغ مالکی و ابن طلحه شافعی و دیگران نقل می‌کنند: «رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از دعوت به رسالت خود هر گاه می‌خواست نماز بگزارد، به بیرون مکّه، در میان درّه‌ها، می‌رفت، تا مخفیانه نماز بخواند و علی‌علیه السلام را نیز با خود می‌برد، و هر دو با هم هر مقدار می‌خواستند نماز می‌گزاردند و باز می‌گشتند».(۱۵۸)

۳ – امام علی‌علیه السلام آن ایّام را، در نهج البلاغه چنین توصیف می‌کند: «و قد علمتم موضعی من رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله بالقرابهٔ القریبهٔ، و المنزلهٔ الخصیصهٔ. وضعنی فی حجره و أنا ولد یضمّنی إلی صدره، و یکنفنی إلی فراشه، و یمسّنی جسده و یشمّنی عرفه. و کان یمضغ الشّیء ثمّ یلقمنیه. و ما وجد لی کذبهً فی قول، و لا خطلهً فی فعل. و لقد قرن اللَّه به‌صلی الله علیه وآله من لدن أن کان فطیماً أعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم، و محاسن أخلاق العالم لیله و نهاره. و لقد کنت أتّبعه اتّباع الفصیل أثر أمّه یرفع لی فی کلّ یوم من أخلاقه علماً و یأمرنی بالاقتداء به. و لقد کان یجاور فی کلّ سنهٔ بحراء فأراه و لا یراه غیری. و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و خدیجهٔ و أنا ثالثهما. أری نور الوحی و الرّسالهٔ، و أشمّ ریح النّبوّهٔ و لقد سمعت رنّهٔ الشّیطان حین نزل الوحی علیه‌صلی الله علیه وآله، فقلت یا رسول اللَّه ما هذه الرّنّهٔ؟ فقال هذا الشّیطان أیس من عبادته. إنّک تسمع ما أسمع و تری ما أری إلّا أنّک لست بنبیّ. و لکنّک وزیر و إنّک لعلی خیر»؛(۱۵۹) «شما می‌دانید که من نزد رسول خدا چه جایگاهی دارم، و خویشاوندیم با او در چه درجه است. آن‌گاه که کودک بودم مرا در کنارش می‌نهاد و در سینه خود جا می‌داد و در بستر خود می‌خوابانید، چنان که تنم را به تن خویش می‌سود، و بوی خوشِ خود را به من می‌افشاند! و گاه بود که چیزی را می‌جَوید و به من می‌خورانید. از من دروغی نشنید و خطایی ندید.

هنگامی که از شیر گرفته شد خدا بزرگ‌ترین فرشته خود را شب و روز همنشین او فرمود، تا راههای بزرگواری را پیمود و خوی‌های نیکوی جهان را فراهم نمود.

من در پی او بودم – در سفر و حضر – چنان که بچه شتری در پی مادر. هر روز برای من از اخلاقِ خود نشانه‌ای بر پا می‌داشت و مرا به پیروی از آن می‌گماشت. هر سال در «حراء» خلوت می‌گزید، من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام، اسلام در هیچ خانه‌ای جز در خانه‌ای که رسول خدا۹ و خدیجه در آن بود، راه نیافته بود، من سوّمین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.

من هنگامی که وحی بر او۹ فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم، گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ فرمود: این شیطان است و از این‌که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می‌شنوی آن چه را من می‌شنوم و می‌بینی آن چه را من می‌بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیری و به راه خیر می‌روی.»

۴ – پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله هنگام هجرت به‌سوی مدینه، علی‌علیه السلام را انتخاب کرد تا در جای او بخوابد، آن‌گاه امانت‌ها را به صاحبانش برگرداند و سپس با بقیه زنان بنی‌هاشم به سوی مدینه هجرت کند.(۱۶۰)

۵ – در سنین جوانی او را به دامادی خود برگزید، و بهترین زنان عالم یعنی فاطمه زهراعلیها السلام را به ازدواج او درآورد. و این هنگامی بود که خواستگاری ابوبکر و عمر را رد نموده بود.(۱۶۱)

پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از ازدواج فرمود: «من تو را به ازدواج کسی درآوردم که در اسلام از همه پیش‌تر و در علم از همه بیشتر و در حلم از همه عظیم‌تر است».(۱۶۲)

۶ – در غالب جنگ‌ها پرچم مسلمانان یا تنها مهاجرین به دست علی بن ابوطالب‌علیه السلام بود.(۱۶۳)

۷ – در حجّهٔ‌الوداع در هدی و قربانیِ پیامبرصلی الله علیه وآله شریک شد.(۱۶۴)

۸ – پیامبرصلی الله علیه وآله در طول مدّت حیاتش او را امتیاز خاصّی داده بود، که احدی در آن شریک نگشت یعنی اجازه داده بود که علی‌علیه السلام ساعتی از سحر نزد او بیاید و با او مذاکره کند.(۱۶۵)

امام علی‌علیه السلام می‌فرمود: من با پیامبرصلی الله علیه وآله شبانه‌روز دو بار ملاقات می‌کردم: یکی در شب و دیگری در روز.(۱۶۶)

۹ – هنگام نزول آیه شریفه {وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ}؛ «و اهلت را بر نماز امر کن.» پیامبرصلی الله علیه وآله هر روز صبح هنگام نماز کنار خانه علی‌علیه السلام می‌آمد و می‌فرمود: «الصلاة، رحمکم اللّه {إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}».(۱۶۷)

۱۰ – در جنگ خیبر بعد از آن که ابوبکر و عمر کاری از پیش نبردند، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند، خداوند او را هرگز خوار نخواهد کرد، باز نمی‌گردد تا آن‌که خداوند به دست او فتح و پیروزی برساند. آن‌گاه علی‌علیه السلام را خواست، و پرچم را به دست او داد و برایش دعا کرد. و پیروزی به دست علی‌علیه السلام حاصل شد.(۱۶۸)

۱۱ – پیامبرصلی الله علیه وآله ابوبکر را با سوره برائت، امیر بر حجّاج نمود، آن‌گاه به امر خداوند علی‌علیه السلام را به دنبال او فرستاد تا سوره را از دست او گرفته و خود، آن را بر مردم ابلاغ کند. پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ اعتراض ابوبکر فرمود: من امر شدم که خودم این سوره را ابلاغ کنم یا به کسی که از من است بدهم تا او ابلاغ نماید».(۱۶۹)

۱۲ – برخی از اصحاب دری را به سوی مسجد باز کرده بودند که پیامبرصلی الله علیه وآله دستور داد تا همه درها بسته شود به‌جز در خانه علی‌علیه السلام.(۱۷۰)

۱۳ – عائشه می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام وفات خود فرمود: حبیبم را صدا بزنید که بیاید. ابوبکر را صدا زدند. تا نگاه رسول خداصلی الله علیه وآله به او افتاد سر خود را به زیر افکند. باز صدا زد: حبیبم را بگویید تا بیاید. عمر را خواستند.

هنگـامی که پیامبرصـلی الله علیه وآله نگـاهش به او افتاد سـر را به زیر افکنـد. سوّمین بار فرمود: حبیبم را بگوییـد تا بیایـد. علی‌علیه السـلام را صـدا زدنـد. هنگـامی که آمـد، کنـار خود نشانیـد و او را در پارچه‌ای که بر رویش بود، گرفت در این حال بود تا آن که رسول خداصلی الله علیه وآله دست در دستان علی‌علیه السلام از دنیا رحلت نمود.(۱۷۱)

امّ‌سلمه نیز می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام وفاتش با علی‌علیه السلام نجوا می‌نمود و اسراری را به او بازگو می کرد و در این‌حال بود که از دنیا رفت. لذا علی‌علیه السلام نزدیک‌ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله از حیث عهد و پیمان است.(۱۷۲)

۱۴ - ترمذی از عبداللَّه بن عمر نقل می کند که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بین اصحاب خود عقد اخوت بست. علی‌علیه السلام در حالی که گریان بود خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، بین اصحاب خود عقد اخوّت بستید ولی میان من و کسی عقد اخوت نبستید؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرتی!»

توجه خاص پیامبرصلی الله علیه وآله به علی‌علیه السلام جهتی جز آماده کردن علی‌علیه السلام برای خلافت نداشت، و این که نشان دهد تنها کسی که برای این پست و مقام قابلیّت دارد امام علی‌علیه السلام است.

ب - تصریح بر ولایت و امامت

تدبیر دیگر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله این بود که در طول ۲۳ سال بعثت هر جا که موقعیت را مناسب می‌دید یادی از ولایت امام علی‌علیه السلام و جانشین خود کرده، و مردم را به این مسئله مهمّ تذکّر می‌داد. که از جمله آن‌ها نص غدیر است.

ج - تدابیر عملی

اشاره

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در آخر عمر خود نیز برای تثبیت خلافت امام علی‌علیه السلام راههایی را عملی کردند تا شاید جلوی مکر و حیله دیگران را در غصب خلافت بگیرند، ولی متأسفانه این تدابیر اثری نداشت، زیرا گروه مخالف، چنان قوی بود که نگذاشت این تدبیرهای پیامبرصلی الله علیه وآله عملی شود. در این‌جا به چند نمونه از تدابیر عملی اشاره خواهیم کرد:

۱ - بلند کردن دست امام علی‌علیه السلام در روز غدیر خم

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله برای به‌جا آوردن آخرین حج که به حجهٔ‌الوداع معروف شد با جماعت زیادی از اصحاب به سوی مکه حرکت کرد. در سرزمین عرفات برای مردم خطبه‌ای ایراد فرمود. در آن خطبه خواست امامان بعد از خود را معرفی کند تا امّت به گمراهی و فتنه و آشوب نیفتد. ولی گروه مخالف بنی هاشم که با خلافت اهل بیت‌علیهم السلام دشمنی می‌ورزیدند در کمین بودند تا مبادا در آن جمع عظیم، پیامبرصلی الله علیه وآله مطلبی بگوید و توطئه‌های آنان نقش بر آب شود. جابر بن سمره سوائی می گوید: من نزدیک پیامبرصلی الله علیه وآله بودم تا سخنان او را بشنوم. حضرت در خطبه‌اش اشاره به خلفا و امیرانی بعد از خود نمود و فرمود: «امامان و خلفا و جانشینان بعد از من دوازده نفرند». جابر می گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله به این‌جا که رسید عده‌ای شلوغ کردند به حدّی که من نفهمیدم پیامبرصلی الله علیه وآله چه گفت. از پدرم که نزدیک‌تر بود پرسیدم؟ گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله در ادامه فرمودند: «تمام آنان از قریشند».

شگفتا هنگامی که به مُسند جابر بن سمره در «مسند احمد» مراجعه می کنیم، می‌بینیم تعبیراتی از جابر آمده که سابقه نداشته است.

در برخی از روایات جابر بن سمره آمده: هنگامی که سخن پیامبرصلی الله علیه وآله به این نقطه رسید فرمود: «جانشینان بعد از من دوازده نفرند» مردم فریاد زدند. در بعضی دیگر آمده «تکبیر گفتند» و در برخی دیگر: «شلوغ کردند» و در برخی دیگر: «بلند شده و نشستند».

جمع این روایات که همگی از یک راوی است به این است که در آن مجلس طیف مخالف دسته‌هایی را برای بر هم زدن مجلس قرار داده بودند تا نگذارند که پیامبرصلی الله علیه وآله به مقصود خود در امر خلافت و جانشینی برسد. و این دسته‌ها درصدد برآمدند تا هر کدام به نحوی جلسه را بر هم زنند که در این امر نیز موفّق شدند.

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله برای آن که بتواند با گفتار خود امر خلافت را در این مرکز بزرگ تبیین و تثبیت کند مأیوس شد. و به فکر مکانی دیگر برآمد، تا با اجرای عملی، امر خلافت را برای امام علی‌علیه السلام تثبیت نماید. از آن رو بعد از پایان اعمال حجّ و قبل از آن که حاجیان متفرّق شوند، مردم را در سرزمین غدیر خم جمع کرد و قبل از بیان ولایت امام، اموری را به عنوان مقدمه بیان داشته و از مردم نیز اقرار گرفت. پیامبرصلی الله علیه وآله می‌دانست که این بار نیز منافقین در کمین‌اند تا نگذارند امر خلافت حضرت علی‌علیه السلام تثبیت شود، ولی آن حضرت‌صلی الله علیه وآله تدبیری عملی اندیشید که همه نقشه‌ها را بر باد داد، و آن این‌که دستور داد تا سایه‌بان‌های هودج شتران را روی هم بگذارند، آن‌گاه خود و علی‌علیه السلام بر بالای آن قرار گرفتند؛ به طوری که همگی آن دو را می‌دیدند. پس از قرائت خطبه و تذکر به نکاتی چند و اقرارهای اکید از مردم، آن‌گاه دست علی‌علیه السلام را بلند کرد و از جانب خداوند، ولایت و امامت او را به مردم ابلاغ نمود.

منافقان با این تدبیر پیامبرصلی الله علیه وآله که قبلاً فکر آن را نکرده بودند، در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتند، و لذا نتوانستند از خود عکس‌العملی انجام دهند.

۲ – فرستادن لشکر اسامه

پیامبرصلی الله علیه وآله در بستر بیماری است، در حالی که بر امت خود سخت نگران می‌باشد؛ نگران اختلاف و گمراهی؛ نگران این‌که تمام تدابیر او بر هم ریزد؛ نگران این‌که مسیر نبوت و رسالت و شریعت به انحراف کشیده شود. پیامبرصلی الله علیه وآله مضطرب است، دشمنی بزرگ چون روم در پشت مرزهای اسلامی کمین نموده تا صحنه را خالی ببیند و با ضربه‌ای سهمگین مسلمین را از پای درآورد.

پیامبرصلی الله علیه وآله وظایف مختلفی دارد؛ از سویی باید با دشمن بیرونی مقابله کند، لذا تأکید فراوان داشت تا لشکری را برای مقابله با آنان گسیل دارد، از طرفی دیگر خلیفه و جانشین به حقّ باید مشخص شده و موقعیّت او تثبیت گردد، ولی چه کند؟ نه تنها با دشمن بیرونی دست به گریبان است بلکه با طیفی از دشمنان داخلی نیز که درصددند تا نگذارند نقشه‌ها و تدابیر پیامبرصلی الله علیه وآله در مسئله خلافت و جانشینی عملی شود، نیز رو به روست. پیامبرصلی الله علیه وآله برای عملی کردن تدبیر خود دستور می‌دهد همه کسانی که آمادگی جهاد و شرکت در لشکر اسامه را دارند از مدینه خارج شده و به لشکر او بپیوندند. ولی مشاهده می‌کند که عده‌ای با بهانه‌های واهی عذر آورده و از لشکر اسامه خارج می‌شوند و به او نمی‌پیوندند. گاهی بر پیامبرصلی الله علیه وآله اعتراض می‌کنند که چرا اسامه را، که فردی جوان و تازه کار است، به امیری لشکر برگزیده است، در حالی که در میان لشکر افرادی کار آزموده وجود دارد؟

پیامبرصلی الله علیه وآله با اعتراض بر آن‌ها و این‌که اگر بر فرماندهی اسامه خرده می‌گیرید، قبلاً بر امارت پدرش هم ایراد می‌کردید، سعی بر آن داشت که جمعیّت را از مدینه خارج کرده و به لشکر اسامه ملحق نماید. حتّی کار به جایی رسید که وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله نافرمانی عده‌ای از جمله عمر و ابوبکر و ابوعبیده و سعد بن ابی‌وقاص و برخی دیگر را دید که امر او را در

ملحق شدن به لشکر اسامه امتثال نمی‌کنند، آنان را لعنت کرد و فرمود: «لعن اللّه من تخلّف جیش اسامة»؛(۱۷۳) «خدا لعنت کند هر کسی را که از لشکر اسامه تخلّف نماید.» ولی در عین حال برخی به دستورهای اکید پیامبرصلی الله علیه وآله توجهی نمی‌کردند. و گاهی به بهانه این که ما نمی‌توانیم دوری پیامبرصلی الله علیه وآله را هنگام مرگ تحمل کنیم، از عمل به دستور پیامبرصلی الله علیه وآله سرپیچی می‌کردند.

ولی حقیقت امر چیز دیگری بود؛ آنان می‌دانستند که پیامبرصلی الله علیه وآله، علی‌علیه السلام و برخی از اصحاب خود را که موافق با بنی هاشم و امامت و خلافت امام علی‌علیه السلام هستند، نزد خود نگاه داشته تا هنگام وفات به او وصیت کرده و بعد از وفات نیز آن گروه از صحابه با علی‌علیه السلام بیعت نمایند و خلافت از دست آنان خارج شود، ولی عزم آنان بر این بود که هر طور و به هر نحوی که شده از انجام این عمل جلوگیری کنند، و نگذارند که عملی شود.

این نکته نیز قابل توجه است که چرا پیامبرصلی الله علیه وآله اسامه را که جوان تازه کار و کم سنّ و سال است، به فرماندهی لشکر برگزید و به پیشنهاد کنار گذاشتن او از فرماندهی لشکر به حرف هیچ کس توجهی نکرده بلکه بر امیری او تأکید نمود؟ نکته‌اش چیست؟

پیامبرصلی الله علیه وآله می‌دانست که بعد از رحلتش به مسئله خلافت و امامت علی بن ابوطالب‌علیه السلام به بهانه‌های مختلف از جمله جوانی علی بن ابوطالب‌علیه السلام خرده می‌گیرند؛ خواست با این عمل به مردم بفهماند که امارت و خلافت به لیاقت است، نه به سنّ، بعد از من نباید در امامت علی‌علیه السلام به عذر این که علی‌علیه السلام کم سن و سال است، اعتراض کرده و حقّ او را غصب نمایند. اگر کسی لایق امارت و خلافت است، باید همه - پیر و جوان، زن و مرد - مطیع او باشند، ولی - متأسفانه - این تدبیر پیامبرصلی الله علیه وآله هم عملی نشد و با بر هم زدن لشکر و خارج شدن از آن به بهانه‌های مختلف نقشه‌های پیامبرصلی الله علیه وآله را بر هم زدند.(۱۷۴)

مگر خداوند متعال در قرآن امر اکید به اطاعت از دستورهای پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله نکرده است آن‌جا که می‌فرماید: {وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}؛(۱۷۵) «آن چه را که رسول دستور دهد بگیرید و آن چه را که از آن نهی کند واگذارید.» و نیز می‌فرماید: {فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً}؛(۱۷۶) «نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن‌گاه هر حکمی که کنی هیچ‌گونه اعتراض در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.»

۳ - دعوت به نوشتن وصیت

بعد از آن‌که پیامبرصلی الله علیه وآله مشاهده نمود که تدبیر فرستادن مردم با لشکر به بیرون مدینه عملی نشد، در صدد برآمد که تمام سفارش‌های لفظی را در باب امامت علی‌علیه السلام که در طول ۲۳ سال به مردم گوشزد کرده است، در وصیت‌نامه‌ای مکتوب کند. از همین‌رو در روز پنج شنبه چند روز قبل از وفاتش در حالی که در بستر آرمیده بود و از طرفی نیز حجره پیامبرصلی الله علیه وآله مملوّ از جمعیّت و گروه‌های مختلف بود، خطاب به جمعیت کرده و فرمود: «کتابی بیاورید تا در آن چیزی بنویسم که با عمل به آن بعد از من گمراه نشوید.» بنی‌هاشم و همسران پیامبرصلی الله علیه وآله در پشت پرده اصرار اکید بر آوردن صحیفه و قلم برای نوشتن وصیت‌نامه رسول خداصلی الله علیه وآله داشتند. ولی همان طیفی که در سرزمین عرفات مانع شدند تا پیامبرصلی الله علیه وآله کلام خود را در امر امامت خلفای بعدش بیان بفرماید، در حجره پیامبرصلی الله علیه وآله نیز جمع بودند و از عملی شدن دستور پیامبرصلی الله علیه وآله جلوگیری کردند. عمر یک لحظه متوجه شد که اگر این وصیت مکتوب شود تمام نقشه‌ها و تدبیرهایش در غصب خلافت بر باد خواهد رفت و از طرفی مخالفت دستور پیامبرصلی الله علیه وآله را صلاح نمی‌دید. لذا درصدد

چاره‌ای برآمد و به این نتیجه رسید که به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبتی دهد که عملاً و خود به خود نوشتن نامه و وصیت بی‌اثر گردد. از این‌رو به مردم خطاب کرده گفت: «نمی‌خواهد صحیفه بیاورید، زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله هذیان می‌گوید! کتاب خدا ما را بس است!» این جمله را که طرفداران عمر و بنی امیه و قریش از او شنیدند، آنان نیز تکرار کردند. ولی بنی‌هاشم سخت ناراحت شده با آنان به مخالفت برخاستند. پیامبرصلی الله علیه وآله با این نسبت ناروا، که همه شخصیت او را زیر سؤال می‌برد، چه کند؟ چاره‌ای ندید جز این‌که آنان را از خانه خارج کرده و فرمود: «از نزد من خارج شوید، سزاوار نیست که نزد پیامبرصلی الله علیه وآله نزاع شود!».(۱۷۷)

تعجب این‌جاست که طرفداران عمر بن خطاب و به طور کلّی مدرسه خلفا برای سرپوش گذاشتن بر این نسبت ناروا از طرف عمر به پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله، هنگامی که اصل کلمه را که همان «هجر - هذیان» باشد می‌خواهند نقل کنند، آن را به جمعیت نسبت داده می‌گویند: «قالوا: هجر رسول اللَّه». و هنگامی که به عمر بن خطاب نسبت می‌دهند می‌گویند: «قال عمر: انّ النبیّ قد غلب علیه الوجع». ولی کلام ابوبکر جوهری در کتاب «السقیفه» مطلب را روشن می‌سازد که: شروع نسبت هذیان از جانب عمر بوده و طرفدارانش به متابعت از او این جمله را به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت دادند. جوهری این گونه نسبت را از ناحیه عمر نقل می‌کند: «عمر جمله‌ای گفت که مضمون و معنای آن این است که پیامبرصلی الله علیه وآله درد مرض بر او غلبه کرده است». پس معلوم می‌شود که تعبیر عمر چیز دیگری بوده که به جهت قباحت آن نقل به معنا کرده‌اند. متأسفانه بخاری و مسلم و دیگران اصل کلمه را نقل نکرده‌اند و نقل به معنا و مضمون را آورده‌اند. گر چه از کلام ابن اثیر در «النهایة» و ابن ابی‌الحدید استفاده می‌شود که نسبت هذیان را مستقیماً خود عمر داده است.

لکن به هر تقدیر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از بیرون کردن گروه مخالف و خالص شدن اصحاب وصیت خود را آن طور که باید بیان نمود، و طبق نصّ سلیم بن قیس با وجود برخی از اصحاب بر یکایک اهل‌بیت‌علیهم السلام وصیت کرده و آنان را به عنوان خلفای بعد از خود معرفی کرد.(۱۷۸)

اهل سنت نیز در کتاب‌های حدیثی خود به این وصیت اشاره کرده‌اند، ولی اصل موضوع را مبهم گذارده‌اند.

ابن عباس در پایان آن حدیث می‌گوید: «پیامبر در آخر امر، به سه مورد وصیت نمود: یکی آن‌که مشرکین را از جزیرة العرب بیرون برانید. دیگر آن‌که به کاروان‌ها همان‌گونه که من اجازه ورود دادم، اجازه دهید. ولی در خصوصِ وصیت سوّم سکوت کرد. و در برخی از احادیث دیگر آمده است: آن‌را فراموش کردم.(۱۷۹)

سابقه نداشته است که در حدیثی ابن‌عباس بگوید: این قسمت از آن را فراموش کرده‌ام یا آن را نقل نکند. این نیست مگر خوف و ترس ابن‌عباس از عمر بن خطاب، زیرا به طور حتم وصیت سوّم به ولایت و خلافت و امامت امام علی‌علیه السلام و اهل بیت پیامبرعلیهم السلام بوده است، ولی از آن جا که ابن‌عباس از عمر می‌ترسید، از نشر آن جلوگیری کرد. همان‌گونه که در زمان حیات عمر بن خطاب نتوانست با نظر او در مسئله عول و تعصیب مخالفت کند، تا این که بعد از فوت او حقّ را بیان کرد و هنگامی که از او در تأخیر بیان حکم سؤال کردند، گفت: از مخالفت با نظر عمر بیمناک بودم.

چرا عمر از نوشتن نامه جلوگیری کرد؟

این سؤال در ذهن هرکس خطور می‌کند که چرا عمر بن خطاب و طرفدارانش نگذاشتند قصد و تدبیر پیامبرصلی الله علیه وآله عملی شود؟ مگر پیامبرصلی الله علیه وآله نوید نگهداری امّت از ضلالت را تا روز قیامت نداده بود؟ چه بشارتی بالاتر از این؟ پس چرا با این کار مخالفت نمودند؟ چرا امّت را از این سعادت محروم کردند؟ چه بگوییم که حبّ جاه و مقام و کینه و حسد گاهی بر عقل چیره می‌شود و نتیجه‌گیری را از عقل سلب می‌کند. می‌دانیم که عمر چه نّیاتی در سر می‌پروراند. او می‌دانست که پیامبرصلی

الله علیه وآله برای چه از مردم کاغذ و دوات می‌خواهد، او به‌طور حتم می‌دانست که پیامبرصلی الله علیه وآله قصد مکتوب کردن سفارش‌های لفظی خود در امر خلافت علی بن ابی طالب‌علیه السلام و بقیه اهل بیت‌علیهم السلام را دارد، از همین رو مانع نوشتن این وصیّت می‌شود. این صرف ادعا نیست بلکه می‌توان برای آن شواهدی قطعی ادعا نمود که به دو نمونه از آن اشاره می کنیم:

۱ – عمر بن خطاب در اواخر زندگانی پیامبرصلی الله علیه وآله مکرر حدیث ثقلین به گوشش رسیده بود؛ در آن حدیث، پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: من دو چیز گران‌بها در میان شما به ارمغان می گذارم که با تمسک به آن دو هرگز گمراه نخواهید شد. این تعبیرِ «گمراه‌نشدن» را چندین بار عمر درباره کتاب و عترت شنیده بود. در حجره پیامبرصلی الله علیه وآله هنگام درخواست کاغذ و دوات نیز همین تعبیر را از زبان پیامبرصلی الله علیه وآله شنید که می‌فرماید: «نامه‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید». فوراً عمر به این نکته توجه پیدا کرد که: پیامبرصلی الله علیه وآله قصد دارد تا وصیت به کتاب و عترت را مکتوب دارد، لذا شدیداً با آن به مخالفت برخاست.

۲ – ابن‌عباس می گوید: «در اول خلافت عمر بر او وارد شدم... رو به من کرده گفت: بر تو باد خون‌های شتران اگر آن چه از تو سؤال می کنم کتمان نمایی! آیا هنوز علی در امر خلافت، خود را بر حق می‌داند؟ آیا گمان می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله بر او نصّ نموده است؟ گفتم: آری. این را از پدرم سؤال کردم؛ او نیز تصدیق کرد... عمر گفت: به تو بگویم: پیامبرصلی الله علیه وآله در بیماریش خواست تصریح به اسم علیّ (به عنوان امام و خلیفه) کند، من مانع شدم...».(۱۸۰)

حدیث غدیر

حدیث غدیر

یکی از مهمترین ادله ولایت و امامت و خلافت بلافصل حضرت علی‌علیه السلام حدیث معروف «غدیر خم» است. مطابق این حدیث پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله حضرت امیرعلیه السلام را از جانب خداوند متعال به امامت بعد از خود منصوب کرده است. سند این حدیث چگونه است؟ بر چه مطالبی دلالت دارد؟ اهل سنت درباره آن چه می گویند و چه شبهاتی را درباره این حدیث مطرح کرده‌اند؟ اینها مطالبی است که در این بحث مطرح خواهیم کرد.

واقعه غدیر

در دهمین سال هجرت، رسول خداصلی الله علیه وآله قصد زیارت خانه خدا را نمودند، فرمان حضرت مبنی بر اجتماع مسلمانان، در میان قبایل مختلف و طوائف اطراف، اعلان شد، گروه عظیمی برای انجام تکالیف الهی (ادای مناسک حج) و پیروی از تعلیمات آن حضرت، به مدینه آمدند. این تنها حجّی بود که پیامبر بعد از مهاجرت به مدینه، انجام می‌داد، که با نام‌های متعدد، در تاریخ ثبت شده است، از قبیل: حجهٔالوداع، حجهٔالاسلام، حجهٔالبلاغ، حجهٔالکمال و حجهٔالتمام.

رسول خداصلی الله علیه وآله، غسل کردند. دو جامه ساده احرام، با خود برداشتند: یکی را به کمر بسته و دیگری را به دوش مبارك انداختند، و روز شنبه، ۲۴ یا ۲۵ ذی‌قعده، به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شدند. تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز، در هودج‌ها قرار دادند. با همه اهل‌بیت خود و به اتفاق تمام مهاجران و انصار و قبایل عرب و گروه بزرگی از مردم، حرکت کردند.(۱۸۱) بسیاری از مردم به علت شیوع بیماری آبله از عزیمت و شرکت در این سفر باز ماندند با این وجود، گروه بی‌شماری با آن حضرت، همراه شدند. تعداد شرکت کننده‌ها را، ۱۱۴ هزار، ۱۲۰ تا ۱۲۴ هزار و بیشتر، ثبت کرده‌اند؛ البته تعداد کسانی که در مکه بوده، و گروهی که با علی‌علیه السلام و ابوموسی اشعری از یمن آمدند به این تعداد افزوده می‌شود.

بعـد از انجام مراسم حـج، پیامبر با جمعیت، آهنگ بازگشت به مدینه کردند. هنگامی که به غدیر خم، رسـیدند، جبرئیل امین، فرود آمـد و از جـانب خـدای متعـال، این آیه را آورد: {یـا أَیُّهَـا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...}؛(۱۸۲) «ای رسـول مـا! آن چه از جـانب پروردگارت به تو نازل شـده به مردم ابلاغ کن.» جحفه، منزلگاهی است که راه‌های متعـدد، از آن‌جا منشـعب می‌شود. ورود پیامبر و یارانش به آن‌جا، در روز پنج‌شنبه، هجده ذی‌الحجّهٔ صورت گرفت.

امین وحی، از طرف خداونـد به پیـامبر امر کرد تـا علی‌علیه السـلام را ولی و امـام، معرفی کرده و وجوب پیروی و اطاعت از او را به خلق ابلاغ کند.

آنان که در دنبال قافله بودند، رسـیدند، و کسانی که از آن مکان عبور کرده بودند، باز گشتند. پیامبر فرمود: خار و خاشاک آنجا را برطرف کنند. هوا به شدت گرم بود، مردم، قسـمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیامبر، چادری تهیه کردند.

اذان ظهر گفته شد و پیامبر، نماز ظهر را با همراهان، ادا کردند. بعد از پایان نماز، از جهاز شتر، محل مرتفعی ترتیب دادند.

پیامبر با صـدای بلند، همگان را متوجه ساخت و خطبه را این‌گونه آغاز فرمود: «حمد، مخصوص خداست، یاری از او می‌خواهیم، به او ایمان داریم، و توکل ما بر اوست. از بدی‌های خود و اعمال نادرست به او پناه می‌بریم. گمراهان را جز او، پناهی نیست. آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننـده‌ای نخواهد بود. گواهی می‌دهم معبودی جز او نیست و محمّد بنده و فرسـتاده اوست. پس از ستایش خداونـد و گواهی به یگانگی او فرمود: ای گروه مردم! خداونـد مهربان و دانا مرا آگاهی داده که دوران عمرم به سـر آمده است. هر چه زودتر دعـوت خـدا را اجـابت و به سـرای بـاقی خـواهم شـتافت. من و شـما هر کـدام برحسب آن چه بر عهـده داریم، مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟

مردم گفتنـد: «ما گواهی می‌دهیم که تو پیام خـدا را ابلاغ کردی و از پند دادن ما و کوشـش در راه وظیفه، دریغ ننمودی، خدای به تو پـاداش نیـک عطـا فرمایـد!» سپس فرمود: «آیـا این‌که شـما به یگـانگی خداونـد و این‌که محمّـد بنـده و فرسـتاده اوست، گواهی می‌دهیـد؟ و این‌که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردیـد ناپذیر است و این‌که مردگان را خدا بر می‌انگیزد، و این‌ها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟» همگان گفتند: «آری! به این حقایق، گواهی می‌دهیم.»

پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «خداونـدا! گواه بـاش». پس، بـا تأکیـد فرمود: «همانا من در انتقال به سـرای دیگر و رسـیدن به کنار حوض، بر شـما سـبقت خواهم گرفت و شـما در کنار حوض بر من وارد می‌شویـد؛ پهنای حوض من بهماننـد مسافت بین «صـنعا» و «بصـری» است، در آن به شماره ستارگان، قدح‌ها و جام‌های سیمین، وجود دارد. بیندیشید و مواظب باشید، که من پس از خودم دو چیز گران‌بها و ارجمند در میان شما می‌گذارم، چگونه رفتار می‌کنید؟» در این موقع، مردم بانگ برآوردند: یا رسول‌اللّه، آن دو چیز گران‌بهـا چیسـت؟ فرمـود: «آنچـه بزرگ‌تر اسـت کتـاب خـداست، کـه یـک طرف آن در دست خـدا و طرف دیگر آن، در دسـت شماست. بنابراین آن را محکم بگیریـد و از دست ندهید تا گمراه نشوید. آن چه کوچک‌تر است، عترت من می‌باشد. همانا، خدای دانا و مهربان، مرا آگاه ساخت، که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ من این امر را از خدای خود، درخواست نموده‌ام، بنابراین بر آن دو پیشـی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید، که هلاک خواهید شد».

سپس دست علی‌علیه السـلام را گرفت و او را بلنـد نمـود، تـا به حـدّی که سـفیدی زیر بغـل هر دو نمایـان شـد. مردم او را دیدنـد و شناختنـد. رسول‌اللّه، این‌گونه ادامه داد: «ای مردم! کیست که بر اهـل ایمان از خود آن‌ها سـزاوارتر باشـد؟» مردم گفتنـد: «خـدای و رسولش داناترنـد.» فرمود: «همانا خـدا مولای من است و من مولای مؤمنین هسـتم و بر آن‌ها از خودشان اولی و سـزاوارترم. پس هر کس که من مولـای اویم، علی مولـای او خواهـد بود.» و بنا به گفته احمـد بن حنبل (پیشوای حنبلی‌ها)، پیامبر این جمله را چهار بار

تکرار نمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: «بارخدایا! دوست بدار، آن‌که او را دوست دارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد. یاری فرما یاران او را و خوارکنندگان او را خوارگردان. او را معیار، میزان و محور حق و راستی قرار ده».

آن‌گاه، پیامبر فرمود: «باید آنان که حاضرند، این امر را به غایبان برسانند و ابلاغ کنند.»

قبل از پراکنده شدن جمعیت، امین وحی، این آیه را بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل نمود: {أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَرَضيتُ لَكُمْ الِاسْلامَ ديناً}؛(۱۸۳) «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.» در این موقع پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّه اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی‌علیه السلام بعد از من.»

جمعیت حاضر، از جمله شیخین (ابوبکر و عمر) به امیرالمؤمنین، این گونه تهنیت گفتند: «مبارک باد! مبارک باد! بر تو ای پسر ابوطالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی».

ابن‌عباس گفت: «به خدا سوگند، ولایت علی‌علیه السلام بر همه واجب گشت».

حسان بن ثابت گفت: «یا رسول‌اللَّه! اجازه فرما تا درباره علی‌علیه السلام اشعاری بسرایم» پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «بگو با میمنت و برکت الهی.» در این هنگام، حسّان برخاست و چنین گفت: «ای گروه بزرگان قریش! در محضر پیامبر اسلام، اشعار و گفتار خود را درباره ولایت، که مسلّم گشت بیان می‌نمایم.» و این‌گونه اشعار خود را سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم

بخم فاسمع بالرسول منادیا»

تا آخر اشعار.

اجمالی از واقعه غدیر را، که همه امت اسلامی، بر وقوع آن اتفاق دارند بیان نمودیم. شایان ذکر است که در هیچ جای جهان، واقعه و داستانی به این نام و نشان و خصوصیات، ذکر نشده است.(۱۸۴)

اهمیّت واقعه غدیر

داستان نصب علی‌علیه السلام به مقام ولایت، در غدیر خم، از داستان‌های مهم تاریخ اسلام است؛ شاید داستانی با اهمیت‌تر و مهم‌تر از این واقعه نداشته باشیم. این واقعه بیانگر بقای رسالت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله و دوام دوره الهی آن حضرت در تجلّی‌گاه وجود مبارک علی‌علیه السلام بوده است.

غدیر، نشانِ اتحاد و پیوند رسالت و امامت است؛ این دو از یک ریشه و بن روییده‌اند؛ غدیر، محل ظهور حقایق مخفی و بواطن پنهان شده و ارشاد و هدایت مردمان به این راه است.

غدیر، روز بیعت با حق و روز سر سپردگی است، روز داد و ستد جنود شیطان با جنود رحمان است.

غدیر، روز درخشش خورشید عالمتاب از پس ابرهای تاریک است.

موضع جغرافیایی غدیر خم

«غدیر» در لغت به معنای مکان فرو رفته از زمین را گویند که در آن آب باران یا سیل جمع شده و تا تابستان آینده باقی نمی‌ماند.

درباره کلمه «خم» یاقوت حموی از زمخشری نقل کرده که «خم» اسم مردی رنگ‌کار بوده و غدیری را که بین مکه و مدینه در جُحفه است به او نسبت داده‌اند.(۱۸۵)

«غدیر خم» همان گونه که اشاره شد موضعی است بین مکه و مدینه، ولی به مکه نزدیک‌تر است تا مدینه، و مسافت بین آن تا

جُحفه دو مایل است.(۱۸۶)

«جُحفه» دهی است بزرگ در بین راه مکه به مدینه، در شمال غربی از مکّه. و در قدیم نام آن را «مَهْیعَه» می‌نامیدند، ولی بعدها او را به «جُحفه» تغییر نام دادند؛ زیرا «جحفه» به معنای کوچ است، و در آن ایام سیل‌های مخرّب که می‌آمد مردم آن دیار را کوچ می‌داد. این منطقه الآن خراب شده است.(۱۸۷)

«غدیر خم» در امروز حدود ۱۶۴ کیلومتر از شمال مکه دور است، و حدود ۴۵۰ کیلومتر از طرف جنوب مدینه منوّره فاصله دارد.

راویان حدیث غدیر از صحابه

عده زیادی از صحابه حدیث غدیر را نقل کرده‌اند. اینک ما اسامی آن‌ها را به ترتیب حروف هجاء ذکر خواهیم کرد. ولی به قصد تبرّک در ابتدا اسامی اصحاب کساء را نقل خواهیم نمود.

۱ - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب‌علیه السلام.

۲ - فاطمه صدیقه‌علیها السلام دختر رسول خداصلی الله علیه وآله.

۳ - امام حسن مجتبی‌علیه السلام.

۴ - امام حسین شهیدعلیه السلام.

حرف الف

۵ - ابوبکر بن ابی قحافه تمیمی.

۶ - ابو ذویب خویلد.

۷ - ابو رافع قِبطی.

۸ - ابو زینب بن عوف انصاری.

۹ - ابو عمره بن عمرو بن مِحْصَن انصاری.

۱۰ - ابو فضاله انصاری، از اهل بدر که در صفین در رکاب حضرت امیرعلیه السلام کشته شد.

۱۱ - ابو قدامه انصاری.

۱۲ - ابو لیلی انصاری. بنابر نقلی در صفین به شهادت رسید.

۱۳ - ابو هریره دوسی.

۱۴ - ابو الهیثم بن تیهان. در صفّین به شهادت رسید.

۱۵ - ابی بن کعب انصاری خزرجی، بزرگ قراء.

۱۶ - اسامهٔ بن زید به حارثه کلبی.

۱۷ - اسعد بن زراره انصاری.

۱۸ - اسماء بنت عُمیس خثعمیّه.

۱۹ - أمّ سلمه همسر پیامبرصلی الله علیه وآله.

۲۰ - امّ‌هانی دختر ابوطالب‌علیه السلام.

۲۱ - انس بن مالک انصاری خزرجی، خادم پیامبرصلی الله علیه وآله.

حرف باء

۲۲ - براء بن عازب انصاری اوسی.

۲۳ – بریدهٔ بن عازب انصاری اوسی.

حرف ثاء

۲۴ – ثابت بن ودیعه انصاری، ابو سعید خزرجی مدنی.

حرف جیم

۲۵ – جابر بن سَمُره بن جناده، ابو سلیمان سوائی.

۲۶ – جابر بن عبداللَّه انصاری.

۲۷ – جبلهٔ بن عمرو انصاری.

۲۸ – جبیر بن مطعم بن عدی قرشی نوفلی.

۲۹ – جریر بن عبداللَّه جابر بجلی.

۳۰ – جندب بن جناده غفاری ابوذر.

۳۱ – جندع بن عمرو بن مازن انصاری، ابو جُنَیده.

حرف حاء

۳۲ – حَبّهٔ بن جوین، ابو قُدامه عُرَنی بجلی.

۳۳ – حُبشی بن جناده سلولی.

۳۴ – حبیب بن بُدَیل بن ورقاء خزاعی.

۳۵ – حذیفهٔ بن أَسید، ابو سریحه غفاری، از اصحاب شجره.

۳۶ – حذیفهٔ بن یمان یمنی.

۳۷ – حسّان بن ثابت.

حرف خاء

۳۸ – خالد بن زید، ابو ایوب انصاری. در جنگ با روم به شهادت رسید.

۳۹ – خالد بن ولید بن مغیره مخزومی، ابو سلیمان.

۴۰ – خزیمهٔ بن ثابت انصاری ذوالشهادتین، که در صفّین به شهادت رسید.

۴۱ – خُویلد بن عمرو خزاعی، أبو شریح.

حرف راء و زاء

۴۲ – رفاعهٔ بن عبد المنذر انصاری.

۴۳ – زبیر بن عوّام قرشی.

۴۴ – زید بن ارقم انصاری خزرجی.

۴۵ – زید بن ثابت ابو سعید.

۴۶ – زید یا یزید بن شراحیل انصاری.

۴۷ – زید بن عبداللَّه انصاری.

حرف سین

۴۸ – سعد بن ابی وقّاص، ابو اسحاق.

۴۹ – سعد بن جناده عوفی، پدر عطیه عوفی.

۵۰ – سعد بن عباده انصاری خزرجی.

۵۱ – سعد بن مالک انصاری، ابو سعید خدری.

۵۲ – سعید بن زید قرشی عدوی، یکی از عشره مبشّره.

۵۳ – سعید بن سعد بن عباده انصاری.

۵۴ – سلمان فارسی ابو عبداللَّه.

۵۵ – سَلَمهٔ بن عمرو بن الأکوع اسلم، ابو مسلم.

۵۶ – سمرهٔ بن جُندب فزازی، ابو سلیمان.

۵۷ – سهل بن حُنَیف انصاری، أوسی.

۵۸ – سهل بن سعد انصاری، خزرجی، ساعدی، ابو العباس.

حرف صاد و ضاد

۵۹ – صُدَیُّ بن عجلان باهلی، ابو أُمامه.

۶۰ – ضُمیره أسدی.

حرف طاء

۶۱ – طلحهٔ بن عبداللَّه تَیْمی.

حرف عین

۶۲ – عامر بن عُمیر نمیری.

۶۳ – عامر بن لیلی بن حمزه.

۶۴ – عامر بن لیلی غِفاری.

۶۵ – عامر بن واثله لیثی، ابو الطفیل.

۶۶ – عائشه دختر ابی بکر.

۶۷ – عباس بن عبد الملک بن هاشم، عموی پیامبرصلی الله علیه وآله.

۶۸ – عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری.

۶۹ – عبدالرحمن بن عوف قرشی، زهری، ابو محمّد.

۷۰ – عبدالرحمن بن یعمر دیلیّ.

۷۱ – عبداللَّه بن عبد الأسد مخزومی.

۷۲ – عبداللَّه بن بُدَیل بن وَرْقاء.

۷۳ – عبداللَّه بن بشیر مازنیّ.

۷۴ – عبداللَّه بن ثابت انصاری.

۷۵ – عبداللَّه بن جعفر بن ابی طالب هاشمی.

۷۶ – عبداللَّه بن حنطب قرشی، مخزومی.

۷۷ – عبداللَّه بن ربیعه.

۷۸ – عبداللَّه بن عباس.

۷۹ – عبداللَّه بن ابی أوفی علقمه اسلمی.

۸۰ – عبداللَّه بن عمر بن خطاب عدوی، ابو عبد الرحمن.

۸۱ – عبداللَّه بن مسعود هُذَلی، ابو عبد الرحمن.

۸۲ – عبداللَّه بن یامیل.

۸۳ – عثمان بن عفّان.

۸۴ – عُبَید بن عازب انصاری.

۸۵ – عدی بن حاتم، ابو طریف.

۸۶ – عطیّه بن بسر مازنی.

۸۷ – عُقبهٔ بن عامر جُهَنی.

۸۸ – عمّار بن یاسر عنسّی، ابو الیقظان.

۸۹ – عَماره خزرجی انصاری.

۹۰ – عمر بن ابی سلمهٔ بن عبد الأسد مخزومی.

۹۱ – عمر بن خطاب:

حدیث او را حافظ ابن مغازلی در «المناقب»(۱۸۸) به دو طریق، و محبّ‌الدین طبری در «الریاض النضرهٔ»(۱۸۹) و «ذخائر العقبی»(۱۹۰) به نقل از «مسند احمد» آورده است. و نیز ابن کثیر دمشقی و شمس الدین جزری، عمر را از جمله راویان حدیث «غدیر» به حساب آورده‌اند.(۱۹۱)

۹۲ – عمران بن حصین خزاعی، أبو نحید.

۹۳ – عمرو بن حمق خزاعی، کوفی.

۹۴ – عمرو بن شراحیل.

۹۵ – عمرو بن عاص.

۹۶ – عمرو بن مرّهٔ جُهَنی، ابو طلحه.

حرف فاء

۹۷ – فاطمه دختر حمزهٔ بن عبد المطلب.

حرف قاف و کاف

۹۸ – قیس بن ثابت شمّاس انصاری.

۹۹ – قیس بن سعد بن عُباده انصاری، خزرجی.

۱۰۰ – کعب بن عجره انصاری، مدنی، ابو محمّد.

حرف میم

۱۰۱ – مالک بن حویرث لیثی، ابو سلیمان.

۱۰۲ – مقداد بن عمرو کندی، زهری.

حرف نون

۱۰۳ – ناجیهٔ بن عمرو خزاعی.

۱۰۴ – نضلهٔ بن عتبه اسلمی، ابو برزه.

۱۰۵ – نعمان بن عجلان انصاری.

حرف هاء تا آخر حروف.

۱۰۶ – هاشم بن مِرْقال بن عتبهٔ بن ابی وقّاص زهری، مدنی.

۱۰۷ – وحشی بن حرب حَبَشی، حِمْصی، ابو وَسْمه.

۱۰۸ – وهب بن حمزه.

۱۰۹ – وهب بن عبداللَّه سوائی، ابو جحیفه.

۱۱۰ – یعلی بن مرّهٔ بن وهب ثقفی، ابو مُرازم.

اینها اسامی صد و ده نفر از بزرگان صحابه بود که ما نقل کردیم، و به طور حتم بیش از این افراد حدیث غدیر را نقل کرده‌اند، زیرا مطابق نقل تاریخ صد هزار یا بیشتر در سرزمین خم حاضر بوده‌اند، و طبیعت حال اقتضا می‌کند که بیش از این تعداد جمعیت این حدیث را نقل کرده باشند، ولی آن چه که با تتبّع در کتب اهل سنت به دست آمده این تعداد جمعیّت است.

حافظ سجستانی (متوفّی ۴۷۷) کتابی به نام «الدرایهٔ فی حدیث الولایهٔ» در هفده جلد تألیف کرده و در آن طرق حدیث غدیر را ذکر کرده است. او این حدیث را از صد و بیست صحابی نقل کرده است.(۱۹۲)

راویان حدیث غدیر از تابعین

حدیث غدیر را هشتاد و چهار نفر از تابعین نقل کرده‌اند امثال:

– ابو راشد حُبرانی، شامی. افضل اهل زمان خود در دمشق.

– ابو سلیمان مؤذن، از بزرگان تابعین.

– ابو صالح سمّان ذکوان مدنی. احمد بن حنبل او را «ثقهٔ ثقهٔ» معرفی کرده است.(۱۹۳)

– أصبغ بن نُباته تمیمی کوفی.

– حبیب بن ابی ثابت اسدی، کوفی، فقیه کوفه.

– حکم بن عُتَیبه کوفی، کندی. در حقّ او گفته شده: «ثقهٔ، ثبت، فقیه».

– حُمَید طویل بصری. در حقّ او گفته شده: «حافظ، محدّث، ثقهٔ».

– زاذان بن عمر کندی، بزّار، کوفی، از بزرگان تابعین.

– زرّ بن حُبیش أسدی.

– سالم بن عبداللَّه بن عمر بن خطاب قرشی، مدنی.

– سعید بن جُبیر اسدی، کوفی، به دست حجّاج شهید شد.

– سعید بن مسیّب قرشی، مخزومی. احمد بن حنبل درباره او گفته است: مراسیل سعید همگی صحیح‌اند.

– سُلَیم بن قیس هلالی.

– سلیمان بن مهران أعمش.

– ضحاک بن مزاحم هلالی.

– طاووس بن کیسان یمان، جَنَدی.

– عائشه دختر سعد.

– عبد الرحمن بن ابی لیلی.

– عدی بن ثابت انصاری، کوفی، خطمی.

- عمر بن عبد العزیز، خلیفه اموی.
- عمرو بن عبد اللَّه سبیعی، همدانی.
- فطر بن خلیفه مخزومی.
- مسلم بن صُبَیح همدانی، کوفی، عطار.
- نذیر ضبّی کوفی، از بزرگان تابعین.
- یحیی بن سُلَیم فزاری، واسطی.
- یزید بن ابی زیاد کوفی.
- یسار ثقفی، ابو نجیح.

و دیگران.

راویان حدیث در قرن دوّم

در قرن دوم پنجاه و شش نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:
- حافظ محمّد بن اسحاق مدنی (۱۵۱).
- حافظ سفیان بن سعید ثوری (۱۶۱).
- حافظ وکیع بن جراح (۱۹۶).

و ...

راویان حدیث در قرن سوّم

در قرن سوّم نود و دو نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:
- محمّد بن ادریس شافعی (۲۰۴).(۱۹۴)
- احمد بن حنبل شیبانی (۲۴۱).(۱۹۵)
- حافظ محمّد بن اسماعیل بخاری (۲۵۶).(۱۹۶)
- حافظ محمّد بن عیسی ترمذی (۲۷۹).
- حافظ احمد بن یحیی بلاذری (۲۷۹).(۱۹۷)

و ...

راویان حدیث در قرن چهارم

در قرن چهارم چهل و سه نفر از علماء اهل سنّت این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:
- احمد بن شعیب نسائی (۳۰۳).(۱۹۸) این حدیث را در «سنن» و «خصائص» نیز به طُرق بسیاری نقل کرده که بیشتر آنها صحیح السند است.
- حافظ احمد بن علی موصلی، ابو یعلی، (۳۰۷).(۱۹۹)
- حافظ محمّد بن جریر طبری (۳۱۰).(۲۰۰)
- ابو القاسم طبرانی (۳۶۰).(۲۰۱) او نیز حدیث غدیر را به طرق بسیاری نقل کرده که بیشتر آن‌ها صحیح السند است.

و ...

راویان حدیث در قرن پنجم

در قرن پنجم بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

- قاضی ابی‌بکر باقلانی (۴۰۳).(۲۰۲)
- ابو اسحاق ثعلبی (۴۲۷).(۲۰۳)
- ابو منصور ثعالبی (۴۲۹).(۲۰۴)
- حافظ ابو عمر قرطبی (۴۶۳).(۲۰۵)
- ابوبکر خطیب بغدادی (۴۳۶).(۲۰۶)
- ابن مغازلی شافعی (۴۸۳).(۲۰۷)
- حافظ حسکانی حنفی (۴۹۰).(۲۰۸)

راویان حدیث در قرن ششم

در قرن ششم بیست نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

- حجهٔ الاسلام غزّالی (۵۰۵).
- جاراللَّه زمخشری (۵۳۸).(۲۰۹)
- موفق بن احمد خوارزمی (۵۶۸).(۲۱۰)
- ابن عساکر دمشقی (۵۷۱).(۲۱۱)

و ...

راویان حدیث در قرن هفتم

در قرن هفتم بیست و یک نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

- فخرالدین رازی شافعی، (۶۰۶).(۲۱۲)
- ابن اثیر جزری (۶۳۰).(۲۱۳)
- ابن ابی الحدید معتزلی (۶۵۵).(۲۱۴)
- حافظ گنجی شافعی (۶۵۸).(۲۱۵)
- حافظ محبّ الدین طبری شافعی (۶۹۴).

و ...

راویان حدیث در قرن هشتم

در قرن هشتم هجده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

- شیخ الاسلام جوینی (۷۲۲).(۲۱۶)
- جمال الدین زرندی (۷۵۰).(۲۱۷)

- قاضی ایجی شافعی (۷۵۶).(۲۱۸)

- ابن کثیر شافعی (۷۷۴).(۲۱۹)

- سید علی همدانی (۷۸۶).(۲۲۰)

- سعدالدین تفتازانی شافعی (۷۹۱).(۲۲۱)

و ...

راویان حدیث در قرن نهم

در قرن نهم شانزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

- حافظ ابی الحسن هیثمی شافعی (۸۷۰).(۲۲۲)

- حافظ ابن خلدون مالکی (۸۰۸).(۲۲۳)

- سید شریف جرجانی حنفی (۸۱۶).(۲۲۴)

- ابن حجر عسقلانی شافعی (۸۵۲).(۲۲۵)

- ابن صبّاغ مالکی (۸۵۵).(۲۲۶)

- علاءالدین قوشچی (۸۷۹).(۲۲۷)

و ...

راویان حدیث در قرن دهم

در قرن دهم چهارده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

- حافظ جلال‌الدین سیوطی (۹۱۱).(۲۲۸)

- نورالدین سمهودی شافعی (۹۱۱).

- حافظ ابی العباس قسطلانی شافعی (۹۲۳).

- ابن حجر هیتمی شافعی (۹۷۴).(۲۲۹)

- متقی هندی.(۲۳۰)

و ...

راویان حدیث در قرن یازدهم

در قرن یازدهم دوازده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

- زین‌الدین مناوی شافعی (۱۰۳۱).(۲۳۱)

- نورالدین حلبی شافعی (۱۰۴۴).(۲۳۲)

و ...

راویان حدیث در قرن دوازدهم

در قرن دوازدهم سیزده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

– ضیاءالدین مقبلی (۱۱۰۸).

– ابن حمزه حرّانی (۱۱۲۰).(۲۳۳)

– ابی عبد اللّه زرقانی مالکی (۱۱۲۲).(۲۳۴)

و ...

راویان حدیث در قرن سیزدهم

در قرن سیزدهم دوازده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

– ابوالعرفان محمّد بن صبّان شافعی (۱۲۰۶).(۲۳۵)

– قاضی شوکانی (۱۲۵۰).

– شهاب الدین آلوسی (۱۲۷۰).(۲۳۶)

و ...

راویان حدیث در قرن چهاردهم

در قرن چهاردهم نوزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده‌اند از قبیل:

– سید احمد بن زینی دحلان شافعی (۱۳۰۴).

– سید مؤمن شبلنجی.

– شیخ محمّد عبده مصری (۱۳۲۳).(۲۳۷)

– سید عبدالحمید آلوسی (۱۳۲۴).(۲۳۸)

– عبدالفتاح عبدالمقصود.

و ...

تواتر حدیث غدیر

اشاره

هر قضیه تاریخی بزرگ که رهبر امت در آن دخیل بوده و در بین جماعت بسیاری از مردم اتفاق افتاده، طبیعت چنین قضیه‌ای اقتضا دارد که متواتر باشد، خصوصاً آن که آن قضیه مورد اهتمام رهبر بزرگ الهی قرار گرفته و از تمام کشورها و شهرها افرادی شاهد و ناظر قضیه باشند، و تأکید فراوانی از ناحیه آن رهبر در نشر خبر آن واقعه باشد، آیا می‌توان ادعا کرد که این خبر تنها در حدّ نقل یک نفر و دو نفر و . . . محدود گردد یا به طور قطع نقل آن متواتر خواهد بود؟ حدیث غدیر از این قسم خبرهاست، زیرا پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله این خبر را در میان ده‌ها هزار جمعیت از کشورها و شهرهای مختلف اسلامی بیان داشت و تأکید فراوانی نیز برای نشر آن بین مسلمین نمود...

کسانی که اعتراف به تواتر حدیث غدیر نموده‌اند

عده زیادی از علمای عامه به تواتر حدیث «غدیر» تصریح کرده‌اند از قبیل:

۱ – جلال الدین سیوطی.(۲۳۹)

۲ – علامه مناوی.(۲۴۰)

۳ – علامه عزیزی.(۲۴۱)

۴ – ملّا علی قاری حنفی.(۲۴۲)

۵ – میزرا مخدوم بن میر عبد الباقی.(۲۴۳)

۶ – محمّد بن اسماعیل یمانی.(۲۴۴)

۷ – محمّد صدر عالم.(۲۴۵)

۸ – شیخ عبداللَّه شافعی.(۲۴۶)

۹ – شیخ ضیاء الدین مقبلی.(۲۴۷)

۱۰ – ابن کثیر دمشقی.(۲۴۸)

۱۱ – ابو عبداللَّه حافظ ذهبی.(۲۴۹)

۱۲ – این جزری.(۲۵۰)

۱۳ – شیخ حسام الدین متقی.

۱۴ – جمال الدین حسینی شیرازی.(۲۵۱)

۱۵ – حافظ شهاب الدین ابو الفیض احمد بن محمّد بن صدّیق غماری، مغربی:

او می‌گوید: حدیث «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» به تواتر از پیامبرصلی الله علیه وآله از طریق شصت نفر رسیده است. و اگر بخواهیم سندهای همه را بیاوریم جدّاً به طول خواهد انجامید، ولی به ناقلین آن به جهت تتمیم فائده اشاره خواهیم کرد. و هرکس که اراده نموده تا بر طرق و سندهای آن مطّلع شود به کتاب «المتواتر» ما مراجعه کند».(۲۵۲)

تصریح به صحت حدیث غدیر

اشاره

عده‌ی بسیاری از علمای عامه به صحّت حدیث «غدیر» تصریح کرده‌اند از قبیل:

۱ – ابن حجر هیتمی

او می‌گوید: «حدیث غدیر صحیح بوده و هیچ گونه شکّی در آن نیست، جماعتی همچون ترمذی، نسائی و احمد آن را نقل کرده‌اند، و طرق او جداً زیاد است».

او نیز می‌گوید: «بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است. و هیچ گونه توجّهی به کسی که درصدد تضعیف حدیث برآمده نمی‌شود. و نیز به کسی که می‌گوید: علی‌علیه السلام در آن هنگام در یمن بوده است توجّهی نمی‌گردد؛ زیرا ثابت شده که او از یمن رجوع کرده و در حجهٔ الوداع با پیامبرصلی الله علیه وآله شرکت کرده است. و این که برخی گفته‌اند جمله: «اللّهم وال من والاه...» جعلی است، حرفی مردود است؛ زیرا این جمله از طرقی وارد شده که ذهبی بسیاری از آن طُرق را تصحیح کرده است».(۲۵۳)

۲ – حاکم نیشابوری

او بعد از نقل حدیث از زید بن ارقم آن را تصحیح نموده و تصریح کرده که این حدیث شرائط صحّت نزد شیخین را دارد.(۲۵۴)

۳ – حلبی

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «این حدیثی است صحیح با سندهای صحیح و حسن، و هرگز به کسی که در صحّت آن تشکیک کرده التفات نمی‌شود».(۲۵۵)

۴ – ابن کثیر دمشقی

او بعد از نقل حدیث از استادش ذهبی نقل می کند که او قائل به صحّت این حدیث بوده است.(۲۵۶)

۵ – ترمذی

او بعد از نقل حدیث «غدیر» در باب مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام می گوید: «این حدیثی حسن و صحیح است».(۲۵۷)

۶ – ابو جعفر طحاوی

او نیز بعد از نقل حدیث «غدیر» می گوید: «این حدیث از حیث سند صحیح بوده و هیچ کس بر راویان آن طعنی وارد نکرده است».(۲۵۸)

۷ – ابن عبدالبرّ قرطبی

او درباره حدیث «مؤاخاۀ» و «اعطاء رایه» و «غدیر» می گوید: «تمام این روایات آثاری ثابت‌اند».(۲۵۹)

۸ – سبط بن جوزی

او می‌نویسد: «اگر کسی اشکال کند که این روایت که عمر به علی‌علیه السلام گفت: «اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنۀ» ضعیف است، در جواب می گوییم: این روایت صحیح است.(۲۶۰)

۹ – عاصمی

او در کتاب «زین الفتی فی تفسیر سورۀ هل اتی» در رابطه با این حدیث می گوید: «این حدیثی است که امّت آن را تلقّی به قبول کرده است، و نیز موافق با اصول می‌باشد».(۲۶۱)

۱۰ – آلوسی

او در تفسیر خود بعد از نقل حدیث می گوید: «نزد ما ثابت شده که پیامبرصلی الله علیه وآله در حقّ امیر در غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه».(۲۶۲)

۱۱ – ابن حجر عسقلانی

او می گوید: «و امّا حدیث «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» را ترمذی و نسائی نقل کرده‌اند، و جداً طرق آن بسیار زیاد است. و ابن عقده تمام طرق آن را در کتابی جداگانه به شماره درآورده است. و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است».(۲۶۳)

۱۲ – ابن مغازلی شافعی

او از ابوالقاسم فضل بن محمّد درباره حدیث «غدیر» نقل کرده که می گوید: «این حدیثی است صحیح از رسول خداصلی الله علیه وآله که حدود صد نفر از صحابه از جمله عشره مبشّره آن را نقل کرده‌اند. و این حدیثی است ثابت که در آن هیچ گونه عیبی نمی‌بینم. تنها حضرت علی‌علیه السلام به این فضیلت اختصاص یافته است، فضیلتی که هیچ کس در آن شریک نبوده است».(۲۶۴)

۱۳ – فقیه ابو عبداللّه بغدادی (م ۳۳۰)

او در کتاب «الامالی» حدیث غدیر را تصحیح کرده است.

۱۴ – ابو حامد غزّالی

او می گوید: «حجت و دلیل، خود را به طور وضوح آشکار نموده و عموم مردم بر متن این حدیث اجماع کرده‌اند که پیامبرصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم به اتفاق همه فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه». عمر در این هنگام گفت: مبارک باد مبارک باد...».(۲۶۵)

۱۵ – ابن ابی الحدید معتزلی

او در شرح خود بر «نهج البلاغه» حدیث غدیر را از اخبار شایع در فضائل امیر المؤمنین‌علیه السلام شمرده است.(۲۶۶)

۱۶ – حافظ ابو عبداللّه گنجی شافعی

او می گوید: «این حدیث مشهور و حسن است و راویان آن همگی از ثقات‌اند، و انضمام برخی از سندها به برخی دیگر دلیلی بر صحّت این حدیث است».(۲۶۷)

۱۷ – شیخ ابو المکارم علاء الدین سمنانی (۷۳۶)

او در ذیل حدیث غدیر می گوید: «این حدیث از جمله احادیثی است که اتفاق بر صحّت آن است و لذا حضرت سیّد اولیاء شمرده می‌شود ...».(۲۶۸)

۱۸ – شمس الدین ذهبی شافعی (۷۴۸)

او در کتابی مستقل که درباره حدیث غدیر تألیف کرده در آن بعد از بررسی سندهای آن تصریح به صحت سند بسیاری از آن‌ها نموده است.(۲۶۹) و نیز در تلخیص «مستدرک حاکم» تصریح به صحت این حدیث کرده است.(۲۷۰)
او همچنین در کتاب خود به نام «رسالهٔ فی طرق حدیث من کنت مولاه» می‌گوید: «حدیث «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» از جمله احادیث متواتری است که صدورش از رسول خداصلی الله علیه وآله قطعی است، و گروه زیادی آن را از طرق صحیح و حسن و ... نقل کرده‌اند».(۲۷۱)
آن‌گاه سندها و طرق این حدیث را نقل می‌کند و درباره ده‌ها طریق از طرق این حدیث تصریح به صحّت یا قوّت یا وثاقت آن می‌نماید.

۱۹ – حافظ نورالدین هیثمی (۸۰۷)

او که این حدیث را به طرق مختلف نقل کرده در بسیاری از سندهای آن، رجال حدیث غدیر را رجال صحیح می‌داند.(۲۷۲)

۲۰ – شهاب الدین قسطلانی (۹۲۳)

او در ذیل حدیث غدیر می‌گوید: «و طرق این حدیث جداً بسیار است، ابن عقده آن طرق را در کتابی مستقل شماره کرده و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است».(۲۷۳)

۲۱ – شیخ نور الدین هروی قاری حنفی (۱۰۱۴)

او درباره این حدیث می‌گوید: «این حدیثی است صحیح که هیچ شکّی در آن وجود ندارد، بلکه برخی از حفّاظ آن را از احادیث متواتره به حساب آورده‌اند».(۲۷۴)

۲۲ – شیخ احمد بن باکثیر مکی (۱۰۴۷)

او درباره این حدیث می‌گوید: «این روایت را بزّار به رجال صحیح از فطر بن خلیفه نقل کرده که ثقه است ...».(۲۷۵)

۲۳ – میرزا محمّد بَدَخشی.

او درباره حدیث غدیر می‌گوید: «این حدیث صحیح و مشهور است، و هیچ کس به جز انسان متعصّب و منکری که اعتباری به گفتار او نیست در صحّت آن شک نکرده است؛ زیرا حدیث غدیر جداً دارای طرق بسیاری است».(۲۷۶)

۲۴ – ابو العرفان صبّان شافعی (۱۲۰۶)

او بعد از نقل حدیث غدیر می‌گوید: «این حدیث را سی نفر از صحابه از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است».(۲۷۷)

۲۵ – ناصر الدین البانی

او درباره حدیث غدیر می‌گوید: «این حدیثی است صحیح که از طرق جماعتی از صحابه رسیده است».(۲۷۸)

البانی و سند حدیث غدیر

البانی در موسوعه حدیثی خود به نام «سلسلهٔ الأحادیث الصحیحهٔ» که احادیث صحیح‌السند را نقل کرده و آن‌ها را تصحیح نموده است، این حدیث شریف را نیز نقل کرده می‌گوید: «حدیث غدیر از زید بن ارقم و سعد بن ابی وقاص و بریدهٔ بن حصیب و علی بن ابی طالب‌علیه السلام و ابی ایوب انصاری و براء بن عازب و عبداللَّه بن عباس و انس بن مالك و ابی سعید و ابی هریره نقل شده است.

الف – حدیث زید بن ارقم از پنج طریق نقل شده که همگی صحیح السند است:

۱ – ابی الطفیل از زید.

۲ – میمون ابی عبداللَّه از زید

۳ – ابی سلیمان مؤذّن از زید

۴ – یحیی بن جعده از زید

۵ – عطیه عوفی از زید

ب – حدیث سعد بن ابی وقّاص از سه طریق رسیده که همگی صحیح السندند:

۱ – عبدالرحمن بن سابط از سعد

۲ – عبد الواحد بن ایمن از سعد

۳ – خیثمهٔ بن عبدالرحمن از سعد.

ج – حدیث غدیر از بریده سه طریق دارد که همگی صحیح السندند:

۱ – طریق ابن عباس از بریده

۲ – طریق فرزند بریده از بریده

۳ – طریق طاووس از بریده

د – حدیث غدیر از امام علی بن ابی طالب‌علیه السلام نُه طریق دارد که همگی صحیح‌السند است:

۱ – طریق عمرو بن سعید از امام علی‌علیه السلام.

۲ – طریق زاذان بن عمر از امام علی‌علیه السلام.

۳ – طریق سعید بن وهب از امام علی‌علیه السلام.

۴ – طریق زید بن یُثیع از امام علی‌علیه السلام.

۵ – طریق شریک از امام علی‌علیه السلام.

۶ – طریق عبد الرحمن بن ابی لیلی از امام علی‌علیه السلام.

۷ – طریق ابی مریم از امام علی‌علیه السلام.

۸ – طریق یکی از هم مجلسی‌های امام علی‌علیه السلام از حضرت‌علیه السلام.

۹ – طریق طلحهٔ بن مصرف از امام علی‌علیه السلام.

ه – حدیث ابو ایوب انصاری از طریق ریاح بن حارث نقل شده که رجال سند آن همگی ثقه‌اند.

و – حدیث براء بن عازب از عدی بن ثابت نقل شده که رجال سند آن نیز ثقه می‌باشند.

ز – حدیث براء بن عازب از عدی بن ثابت نقل شده که رجال سند آن نیز ثقه می‌باشند.

ح – حدیث ابن عباس از عمر بن میمون روایت شده که سند آن صحیح است.

ط – حدیث انس بن مالک و ابو سعیده و ابو هریره از عَمیرهٔ بن سعد نقل شده که در آن سندهای صحیح و موثق وجود دارد.

آن‌گاه بعد از نقل سندهای مختلف این حدیث و تصحیح آن‌ها می‌گوید: «این مطلب را که دانستی، حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل کلام درباره این حدیث و بیان صحّت آن این است که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آن که طُرق آن را جمع کرده و در آن‌ها دقت کند...».(۲۷۹)

حدیث تهنیت

توضیح

مورّخ معروف اهل سنت میرخواند در کتاب «روضهٔ الصفا» بعد از نقل حدیث غدیر می‌گوید: «آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله در خیمه اختصاصی خود نشست، و دستور داد تا امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام در خیمه‌ای دیگر بنشیند. بعد عموم مردم را فرمود تا در خیمه حضرت علی‌علیه السلام وارد شده و به او تهنیت بگویند.

بعد از فارغ شدن مردان از تهنیت به حضرت امیرعلیه السلام رسول خداصلی الله علیه وآله همسران خود را دستور داد تا نزد او رفته و به حضرت تهنیت بگویند. آنان نیز چنین کردند. از جمله کسانی که به حضرت تهنیت گفت عمر بن خطاب بود که خطاب به او عرض کرد: «گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو مولای من و مولای همه مردان و زنان مؤمن گردیدی».(۲۸۰)

راویان حدیث تهنیت از علمای عامه

این مضمون را گروهی از امامان حدیث و تفسیر و تاریخ از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند به نحوی که برخی آن را از مسلّمات دانسته و برخی دیگر با سندهای صحیح آن را از برخی صحابه امثال ابن عباس، ابی هریره، براء بن عازب و زید بن ارقم نقل کرده‌اند.

از جمله کسانی که حدیث «تهنیت» را نقل کرده‌اند عبارتند از:

۱ – حافظ ابوبکر عبداللَّه بن محمد بن ابی شیبه (م ۲۳۵).(۲۸۱)

۲ – احمد بن حنبل (۲۴۱).(۲۸۲)

۳ – حافظ شیبانی نسویّ (۳۰۳).(۲۸۳)

۴ – حافظ ابو یعلی موصلی (۳۰۷).(۲۸۴)

۵ – حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۳۱۰).(۲۸۵)

۶ – حافظ علی بن عمر دارقطنی بغدادی (۳۵۸).(۲۸۶)

۷ – قاضی ابوبکر باقلانی (۴۰۳).(۲۸۷)

۸ – ابو اسحاق ثعلبی (۴۲۷).(۲۸۸)

۹ – حافظ ابوبکر بیهقی (۴۵۸).(۲۸۹)

۱۰ – حافظ ابوبکر خطیب بغدادی (۴۶۳).(۲۹۰)

۱۱ – فقیه شافعی ابو الحسن ابن مغازلی (۴۸۳).(۲۹۱)

۱۲ – ابو حامد غزّالی (۵۰۵).(۲۹۲)

۱۳ – شهرستانی (۵۴۸).(۲۹۳)

۱۴ – خطیب خوارزمی (۵۶۸).(۲۹۴)

۱۵ – فخر رازی (۶۰۶).(۲۹۵)

۱۶ – ابوالسعادات ابن اثیر شیبانی (۶۰۶).(۲۹۶)

۱۷ – عزّ الدین ابوالحسن ابن اثیر شیبانی (۶۳۰).(۲۹۷)

۱۸ – حافظ ابو عبداللَّه گنجی شافعی (۶۵۸).(۲۹۸)

۱۹ – سبط بن جوزی حنفی (۶۵۴).(۲۹۹)

۲۰ – محبّ الدین طبری (۶۹۴).(۳۰۰)

۲۱ – شیخ الاسلام حمّوئی (۷۲۲).(۳۰۱)

۲۲ – نظام الدین نیشابوری.(۳۰۲)

۲۳ – ولی الدین خطیب.(۳۰۳)

۲۴ – جمال الدین زرندی.(۳۰۴)

۲۵ – ابن کثیر دمشقی.(۳۰۵)

۲۶ – تقی الدین مقریزی.(۳۰۶)

۲۷ – نور الدین ابن صباغ مالکی.(۳۰۷)

۲۸ – متقی هندی.(۳۰۸)

۲۹ – ابو العباس شهاب الدین قسطلانی.(۳۰۹)

۳۰ – ابن حجر هیثمی.(۳۱۰)

۳۱ – شمس الدین مناوی شافعی.(۳۱۱)

۳۲ – ابو عبداللَّه زرقانی مالکی.(۳۱۲)

۳۳ – سیّد احمد زینی دحلان مکی شافعی.(۳۱۳)

و ...

مؤلّفان پیرامون حدیث غدیر

اشاره

برخی از علمای اهل سنت در طول تاریخ درباره این حدیث تألیفاتی داشته و در آن سندهای حدیث را ذکر کرده‌اند از قبیل:

۱ – محمد بن جریر طبری

او کتابی به نام «الولایهٔ فی طرق حدیث الغدیر» تألیف کرده است.

ابن کثیر می‌گوید: «ابو جعفر محمد بن جریر طبری – صاحب تفسیر و تاریخ – به امر این حدیث اعتنا کرده و درباره آن دو جلد کتاب تألیف نموده و طرق و الفاظ این حدیث را در آن کتاب جمع‌آوری کرده است».(۳۱۴)

ذهبی می‌گوید: «دو جلد کتاب درباره طرق حدیث غدیر از ابن جریر مشاهده کردم و از کثرت طرق آن متحیّر شدم».(۳۱۵)

۲ – حافظ ابن عقده

او در کتابی به نام «الولایهٔ فی طرق حدیث الغدیر» این حدیث را با (۱۵۰) طریق نقل کرده است.

ابن حجر درباره حدیث غدیر می‌گوید: «این حدیث را ابن عقده تصحیح نموده و به جمع طرق آن اعتنا نموده است، و آن را از طریق هفتاد صحابی یا بیشتر نقل کرده است».(۳۱۶)

۳ – ابوبکر جعابی

او در این باره کتابی را به نام «من روی حدیث غدیر خم» تألیف کرده و حدیث غدیر را با (۱۲۵) طریق نقل کرده است.(۳۱۷)

۴ – علی بن عمر دار قطنی

گنجی شافعی می‌گوید: «حافظ دارقطنی طرق این حدیث را در یک جلد کتاب جمع کرده است».(۳۱۸)

۵ – شمس الدین ذهبی

او در کتابی به نام «طرق حدیث من کنت مولاه» تألیف کرده و در آن ده‌ها سند صحیح و حسن و موثق از این حدیث را نقل کرده است. او خود به این کتاب اشاره کرده است می‌گوید: «و امّا حدیث «من کنت مولاه» دارای طرق خوبی است و من جداگانه آن‌ها را در کتابی آورده‌ام».(۳۱۹)

۶ – جزری شافعی

او رساله‌ای مستقل در اثبات تواتر حدیث غدیر تألیف کرده و اسم آن را «أسنی المطالب فی مناقب سیّدنا علی بن ابی طالب‌علیه السلام» گذارده است، و در آن این حدیث را از هشتاد طریق نقل کرده است.(۳۲۰)

۷ – ابو سعید سجستانی

او کتابی را به نام «الدرایهٔ فی حدیث الولایهٔ» تألیف کرده است.(۳۲۱)

۸ – ابو القاسم عبیداللّه حسکانی

او درباره این حدیث کتابی را به نام «دعاهٔ الهداهٔ الی اداء حق الموالاهٔ» تألیف کرده و در «شواهد التنزیل» به آن اشاره کرده

است.(۳۲۲)

۹ – امام الحرمین جوینی

قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع المودة» به جوینی کتابی مستقل درباره حدیث غدیر نسبت داده است.(۳۲۳)

دلالت حدیث غدیر

دلالت حدیث غدیر

کلمه «مولی» در حدیث غدیر به معنای سرپرست و امام و اولی به تصرف است، و این معنا را از طرق مختلف می‌توان به اثبات رساند:

۱ – تبادر از حاقّ لفظ

لفظ «ولیّ» و «مولی» در لغت گرچه به معانی مختلفی آمده است، ولی هنگامی که بدون قرینه به کار می‌رود عرب از آن معنای سرپرست و اولی به تصرف که همان معنای امامت است استفاده می‌کند. و تبادر علامت حقیقت است.

۲ – تبادر هنگام اضافه به افراد انسان

بر فرض که تبادر از حاقّ لفظ را قبول نداشته باشیم می‌توان ادعای این تواتر را هنگام اضافه این کلمه به افراد انسان استفاده کرد. مثلاً: عرب می‌گوید: ولی و مولای همسر، این به معنای سرپرست است. و نیز می‌گوید: ولی و مولای طفل، اینجا نیز در سرپرست به کار رفته است.

۳ – استعمال قرآنی

با مراجعه به قرآن کریم پی خواهیم برد که کلمه «مولی» به معنای اولویّت به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: {فَالْیَوْمَ لا یُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَةٌ وَ لا ـ مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلا ـکُمْ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ}؛(۳۲۴) «پس امروز نه از شما فدیه‌ای پذیرفته می‌شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستتان می‌باشد؛ و چه بد جایگاهی است!»

در این آیه مولا به معنای اولویت به کار رفته است.

۴ – فهم صحابه

با مراجعه به تاریخ پی خواهیم برد صحابه‌ای که در غدیر خم حضور داشته و سخنان پیامبرصلی الله علیه وآله را شنیده‌اند همگی از این حدیث معنای سرپرستی و اولی به تصرف و امامت را فهمیده‌اند، و فهم کسانی که در عصر نص بوده و مقصود پیامبرصلی الله علیه وآله را درک می‌کردند می‌توانند برای ما حجت باشد. فهمی که هیچ کس با آن مخالفت نکرده بلکه آیندگان نیز این فهم را دنبال کرده و در شعر و نظم خود آورده‌اند.

اشخاصی مثل امام علی بن ابی طالبعلیه السلام در جواب معاویه، حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عباده انصاری، محمّد بن عبداللَّه حمیری، عبد کوفی، ابی تمام، دعبل خزاعی، حِمّانی کوفی، امیر ابی فراس و علم‌الهدی و دیگران از این حدیث معنای سرپرستی فهمیده و در اشعارشان به آن اشاره کرده‌اند.

مگر نه این است که عمر و ابابکر به حضرت امیرعلیه السلام بعد از خطبه غدیر از ناحیه پیامبرصلی الله علیه وآله و ذکر حدیث غدیر، تهنیت گفته و به او تبریک گفتند. آیا این به جهت فهم معنای امامت و خلافت نبوده است؟

چرا حارث بن نعمان فهری ولایت حضرت را تحمل نکرد و از خداوند متعال درخواست عذاب کرد؟ آیا به جهت فهم معنای امامت و سرپرستی حضرت بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله نبوده است؟

گروهی در کوفه خدمت امیر المؤمنین‌علیه السلام رسیده عرض کردند: «السلام علیک یا مولانا». حضرت به آن‌ها فرمود: «من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما قومی از عرب هستید؟ آنان در جواب عرض کردند: زیرا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدیم که در روز غدیر خم می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه».(۳۲۵)

۵ – اشتراک معنوی

ابن بطریق می‌گوید: «کسی که مراجعه به کتب لغت داشته باشد پی به وجود معانی مختلف برای کلمه (مولی) می‌برد. از باب نمونه فیروزآبادی می‌گوید: مولی به معنای: مالک، عبد، آزاد کننده، آزاد شده، همراه نزدیک همانند پسر عمو، و ... ، همسایه، هم قسم، فرزند، عمو، فرو آمده، شریک، فرزند خواهر، سرپرست، تربیت کننده، یاور، نعمت دهنده، کسی که به او نعمت داده شده، دوست، پیرو و داماد، آمده است».(۳۲۶)

آن گاه می‌گوید: حقّ این است که کلمه «مولی» بیش از یک معنا ندارد و آن اولی و سزاوارتر به یک چیز است، ولی این اولویّت به حسب استعمال در هر مورد از مواردش مختلف است. نتیجه این که لفظ «مولی» مشترک معنوی بین این معانی مختلف است. و مشترک معنوی از مشترک لفظی سزاوارتر است...».(۳۲۷)

در توضیح کلام ابن بطریق می‌گوییم:

با کمی تأمل و دقّت پی خواهیم برد که معنای «اولویت در یک شیٔ» در تمام معانی لفظ «مولی» به یک نحوی موجود است، و اطلاق این کلمه بر هر یک از آن معانی به اعتبار در برداشتن معنای اولویت است:

۱ – مالک اولی به تصرّف در ملک خود است.

۲ – عبد سزاوارتر بر اطاعت مولای خود از دیگری است.

۳ – آزاد کننده سزاوارتر است به تفضیل بر کسی که او را آزاد کرده، از دیگری.

۴ – آزاد شده اولی است به تشکر از آزاد کننده.

۵ – همراه سزاوارتر است به شناخت حقوق کسی که همراه اوست.

۶ – نزدیک، سزاوارتر است به دفاع و کمک قوم خود.

۷ – همسایه سزاوارتر است به حفظ حقوق همسایگی.

۸ – هم قسم اولی است به دفاع و حمایت از کسی که با او هم قسم شده.

۹ – فرزند سزاوارتر است به اطاعت از پدرش.

۱۰ – عمو اولی‌تر است به مراعات فرزند برادرش.

و ...

نتیجه این که: کلمه «مولی» در لغت عرب در یک معنا یعنی «سزاوارتر» به کار می‌رود، و در مورد حدیث غدیر به قرینه اضافه به «ه» [یعنی مولاه که مقصود افراد است، معنای آن همان سرپرستی افراد است که مرادف با امامت می‌باشد.

۶ – قرینه صدر حدیث

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله صدر حدیث «من کنت مولاه...» از باب مقدمه فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم»؛(۳۲۸) «آیا من سزاوارتر بر شما از خود شما نیستم؟» همگی گفتند: آری. آن گاه فرمود: «فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه». این «فاء» تفریع بر جمله سؤال سابق است. و در حقیقت جمله سابق مفسّر معنای حدیث غدیر می‌باشد. به این معنا که همان مقامی که خداوند برای من قرار داده و مرا سرپرست شما معرفی نموده، همان مقام برای حضرت علی‌علیه السلام بعد از من است. این معنا از آیه قرآن نیز استفاده می‌شود آن جا که فرمود: {النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ .(۳۲۹)
قسطلانی در تفسیر آیه می‌گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله سزاوارتر است در تمام امور بر مردم از خودشان، از بعضی به بعض دیگر، در نفوذ حکم و وجوب طاعتش. ابن عباس و عطا می‌گویند: هرگاه پیامبرصلی الله علیه وآله آن‌ها را به کاری دعوت نمود، و نفوس آن‌ها از جانب خودشان به کار دیگری دعوت شد، اطاعت پیامبرصلی الله علیه وآله سزاوارتر است بر آنان از اطاعت خودشان؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله تنها به چیزی امر می‌کند و رضایت می‌دهد که صلاح و رستگاری آنان است بر خلاف نفس انسان...».(۳۳۰)
بیضاوی می‌گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله در تمام امور، نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است، زیرا او بر خلاف دیگران به چیزی که مصلحت مردم در آن نباشد نه امر خواهد کرد و نه به آن رضایت خواهد داد».(۳۳۱)
زمخشری می‌گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله سزاوارتر است به مؤمنین در هر چیز از امور دنیا و دین، از خود آن‌ها، و به همین جهت است که به صورت مطلق آمده و مقیّد نشده است. لذا واجب است بر مؤمنین که پیامبر محبوب‌ترین افراد نزدشان باشد، و حکم او نافذتر از حکم خودشان باشد، و نیز حقّ او مقدّم بر حقوق خودشان باشد...».(۳۳۲)
همین تفسیر از نسفی و سیوطی نیز وارد شده است.(۳۳۳)
قابل ذکر است که جمله «الست اولی بکم من انفسکم» را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند از قبیل: احمد بن حنبل، ابن ماجه، نسائی، شیبانی، ذهبی، حاکم، ثعلبی، ابو نعیم، بیهقی، خطیب بغدادی، ابن مغازلی، خوارزمی، بیضاوی، ابن عساکر، ابن اثیر، گنجی شافعی، تفتازانی، قاضی ایجی، محبّ‌الدین طبری، ابن کثیر، حمّوئی، زرندی، قسطانی، جزری، مقریزی، ابن صبّاغ، هیثمی، ابن حجر، سمهودی، سیوطی، حلبی، ابن حجر مکّی، بدخشی و ...

۷ – ذیل حدیث

در ذیل بسیاری از احادیث غدیر این جمله آمده است: «اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه»؛(۳۳۴) «بار خدایا! هر کس که ولایت او را پذیرفت دوست بدار، و هر کس که ولایت او را نپذیرفت و با او ستیز کرد، دشمن بدار.»
این جمله که برخی از علمای اهل سنت همچون ابن کثیر و البانی تصریح به صحّت آن دارند تنها با معنای «سرپرستی و امامت» سازگاری دارد، نه با معنای «محبّ و دوست» که اهل سنت می‌گویند؛ زیرا معنا ندارد که پیامبرصلی الله علیه وآله دعا کند بر کسانی که ح□...[علی‌علیه السلام دوست آنان است.

۸ – گواهی گرفتن از مردم

حذیفهٔ بن اُسیدبه سند صحیح نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیر خمّ فرمود: «آیا شما شهادت به وحدانیّت خدا (لا ـ اله الّا اللّه) و نبوت من (محمّداً عبده و رسوله) نمی‌دهید؟... گفتند: آری، ما به این امور شهادت می‌دهیم. آن گاه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای مردم! خدا سرپرست من و من سرپرست مؤمنانم، و من سزاوارترم به شما از خود شما، پس هر کس که من مولای اویم پس این علی مولای اوست».(۳۳۵)
این که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله ولایت حضرت علی‌علیه السلام را در ردیف شهادت و گواهی به توحید و رسالت قرار داده، دلیل بر آن است که ولایت حضرت‌علیه السلام همان معنای امامت و سرپرستی امّت است.

۹ – اکمال دین به ولایت حضرت علی‌علیه السلام

مطابق روایات صحیح السند که در ذیل آیه «اکمال» آمده و بیان خواهیم کرد، خداوند متعال بعد از واقعه غدیر و اتمام خطبه رسولش این آیه را نازل کرد: {أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً}؛(۳۳۶) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.»
از این آیه استفاده می‌شود که خداوند متعال، به اسلامِ با ولایت حضرت علی‌علیه السلام رضایت داده است. و نیز دین با ولایت او کامل و نعمت با ولایت او تمام خواهد شد. و این با امامت و سرپرستی امام علی‌علیه السلام سازگاری دارد. و لذا مطابق برخی از روایات، بعد از نزول آیه «اکمال» و قبل از پراکنده شدن مردم پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اللّه اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمهٔ ورضی الربّ برسالتی والولایهٔ لعلیّ من بعدی»؛(۳۳۷) «خدا بزرگ‌تر است بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت برای علی بعد از من.»

۱۰ – خبر وفات پیامبرصلی الله علیه وآله

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در صدر خطبه غدیر خطاب به مردم فرمود: «کأنّی دُعیت فأجبت»؛ «گویا من دعوت شده و اجابت کرده‌ام.» بنابر نقلی فرمود: «یوُشِک ان ادعی فاجیب»؛ «نزدیک است که دعوت شوم و من نیز آن دعوت را اجابت خواهم کرد.»
از این تعبیرها استفاده می‌شود که پیامبرصلی الله علیه وآله در صدد ابلاغ مطلب بسیار مهمّی است که قبل از آن مقدمه‌چینی کرده و خبر از مرگ خود می‌دهد، و این به جز با معنای جانشینی خود در امر امامت و خلافت و سرپرستی سازگاری ندارد.

۱۱ – تبریک به پیامبرصلی الله علیه وآله

مطابق برخی از روایات، پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از واقعه غدیر و تمام شدن خطبه‌اش به مردم امر کرد تا به او تهنیت و تبریک بگویند. بنابر نقل حافظ ابو سعید نیشابوری (م ۴۰۷) در کتاب «شرف المصطفی» به سندش از براء بن عازب و ابوسعید خدری نقل می‌کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هنّئونی هنّئونی، انّ اللّه تعالی خصّنی بالنبوّهٔ، و خصّ اهل بیتی بالإمامهٔ»؛ «مرا تبریک بگویید، مرا تبریک بگویید، زیرا خداوند متعال مرا به نبوت و اهل بیت مرا به امامت اختصاص داد.»
عمر بن خطاب در همین وقت جلو آمد و به حضرت علی‌علیه السلام تبریک گفت.

۱۲ – ترس پیامبرعلیه السلام

سیوطی نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «همانا خداوند مرا مبعوث به رسالت نمود، این مطلب برای من سنگین بود و می‌دانستم که مردم مرا با ابلاغ این امر تکذیب خواهند کرد. خداوند مرا بیم داد که باید این مطلب را ابلاغ کنی یا اینکه عذاب خواهی شد. آنگاه این آیه را نازل فرمود: {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...}.(۳۳۸)

چرا پیامبرصلی الله علیه وآله می‌ترسید و از چه چیزی خوف داشت؟ آیا ابلاغ این مطلب که حضرت علی‌علیه السلام دوست و یاور شماست ترسی دارد؟ هرگز، این تنها ابلاغ ولایت و سرپرستی و خلافت حضرت علی‌علیه السلام است که پیامبرصلی الله علیه وآله از ابلاغش بر مردم خوف دارد؛ زیرا می‌داند قریش با حضرت علی‌علیه السلام خصومت دارد، این همان کسی است که در جنگها پدران و اقوام آن‌ها را به قتل رسانده است... .

۱۳ – انکار حارث بن نعمان

مطابق برخی از روایات، حارث بن نعمان فهری بعد از انتشار خبر غدیر خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمده و عرض کرد: «ای محمّد! ما را از جانب خداوند امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا داده و تو را رسول خدا بدانیم، ما آن را قبول کردیم. و ما را امر کردی که پنج وقت نماز گذاریم آن را قبول کردیم. و ما را امر به زکات و روزه و حج کردی آن‌ها را نیز قبول نمودیم. به این مقدار راضی نشدی تا اینکه دست پسر عموی خود را بلند کرده و او را بر ما برتری دادی و فرمودی: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه»، این مطلب از طرف تو بود یا از طرف خدا؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «سوگند به کسی که به جز او خدایی نیست، این مطلب را از طرف خداوند ابلاغ کردم». در این هنگام حارث بن نعمان پشت کرده و به سوی راحله‌اش حرکت نمود در حالی که با خودش چنین زمزمه می‌کرد: «بار خدایا! اگر آن چه را که محمد می‌گوید حق است پس بر ما سنگی از آسمان بفرست یا به عذاب دردناکی مبتلا گردان. هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند سنگی را بر او زد و بر فرق او خورد و از پشتش خارج شد و به درک واصل گشت. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: {سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ ...

این حدیث را ثعلبی در تفسیر این آیه و دیگران نیز نقل کرده‌اند.

اگر در حدیث غدیر تنها خبر از محبّت حضرت علی‌علیه السلام و نصرت او داده است چه جای تقاضای عذاب از خداوند است؟ این معنای سلطه و سرپرستی است که برخی حاضر به زیر بار رفتن آن نبودند.

۱۴ – تعبیر به نصب

در برخی از روایات غدیر خم با لفظ «نصب» تعبیر شده است.

شهاب الدین همدانی از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: «رسول خداصلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام را به عنوان عَلَم نصب کرده و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»...(۳۳۹)

حموینی به سند خود از حضرت علی‌علیه السلام نقل کرده که فرمود: «خداوند پیامبرش را امر کرد تا مرا بر مردم نصب کند».(۳۴۰)

ما می‌دانیم که تعبیر «نصب» با مقام امامت و سرپرستی سازگاری دارد.

۱۵ – تاج گذاری

مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از واقعه غدیر عمامه معروف خود به نام «سحاب» را بر سر مبارک حضرت‌علیه السلام گذاشت.

ابن قیّم می گوید: «رسول خداصلی الله علیه وآله عمامه‌ای داشت به نام سحاب که بر سر علی‌علیه السلام گذاشت».(۳۴۱)

مسلم نقل می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله آن عمامه را در ایّام خاص همانند روز فتح مکه بر سر می گذاشت».(۳۴۲)

محب الـدین طبری از عبـدالاعلی بن عـدی بهرانی نقل می کنـد که گفت: رسول خداصـلی الله علیه وآله در روز غـدیر خم علی‌علیه السلام را خواست و بر سر او عمامه‌ای پیچید و دنبال آن را بر پشتش انداخت.(۳۴۳)

عده‌ای از علمای اهل سنت حدیث تاج گذاری حضرت علی‌علیه السلام را نقل کرده‌اند امثال:

- ابو داود طیالسی
- ابن ابی شیبه
- احمد بن حسین بن علی بیهقی
- ابراهیم بن محمد حموینی
- محمد بن یوسف زرندی
- علی بن محمد معروف به ابن صباغ مالکی
- جلال الدین سیوطی
- متقی هندی

و ...

۱۶ - تعبیر به اولویّت

سبط بن جوزی بعـد از ردّ معانی دیگر غیر از «اولویّت و سرپرستی» برای حـدیث غـدیر می گویـد: «پس متعیّن است معنای دهم، و معنـای حـدیث این است: هر کس من به او سـزاوارتر از خودش هسـتم پس علی سـزاوارتر به اوست. آن گـاه می گویـد: به این معنا تصریح کرده حافظ ابو الفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب «مرج البحرین»، زیرا این حدیث را به سند خود از مشایخش نقل کرده و در آن چنین آمده است: «رسول خداصـلی الله علیه وآله دست علی‌علیه السلام را گرفت و فرمود: «من کنت ولیّه و أولی به من نفسه فعلیّ ولیّه»؛ «هر کس من ولیّ و سزاوارتر به او از خودش هستم پس علی ولیّ و سرپرست اوست».(۳۴۴)

اعتراف کنندگان به دلالت حدیث غدیر بر ولایت

توضیح

برخی از علمای اهل سنت تا حـدودی انصاف به خرج داده و دلالت حدیث را بر امامت و سرپرستی حضـرت امیرعلیه السـلام قبول کرده‌اند، گرچه از طرفی دیگر درصدد توجیه آن بر می‌آیند. اینک به اسامی برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن محمد غزّالی

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «این، تسلیم و رضایت و تحکیم است. ولی بعد از این واقعه هوا و هوس به جهت حبّ ریاست و به دست گرفتن عمود خلافت و ...، بر آنان غلبه کرد... و لذا به خلاف اول بازگشته و اسلام را به پشت سر خود انداختند و با پول اندکی آن را معامله کردند، پس چه بد معامله‌ای انجام دادند».(۳۴۵)

همین مطلب را سبط بن جوزی از غزّالی نقل کرده است.(۳۴۶)

۲ – ابوالمجد مجدود بن آدم، معروف به حکیم نسائی

او در مدح حضرت امیر می گوید:

نائب مصطفی بروز غدیر

کرده بر شرع خود مر او را میر(۳۴۷)

۳ – فرید الدین عطار نیشابوری

او در معنای حدیث غدیر می گوید:

چون خدا گفته است در خمّ غدیر

با رسول اللّه ز آیات منیر

ایّها الناس این بود الهام او

زانکه از حق آمده پیغام او

گفت رو کن با خلایق این ندا

نیست این دم خود رسولم بر شما

هر چه حق گفته است من خود آن کنم

بر تو من از اسرار حقّ آسان کنم

چونکه جبریل آمد و بر من بگفت

من بگویم با شما راز نهفت

این چنین گفته است قهّار جهان

حقّ و قیّوم خدای غیب دان

مرتضی والی در این ملک من است

هر که این سرّ را نداند او زنست(۳۴۸)

۴ – محمد بن طلحه شافعی

او می گوید: «... باید دانسته شود که این حدیث – حدیث غدیر – از اسرار قول خداوند متعال در آیه مباهله است {فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ . مراد از لفظ {أَنْفُسَنا} جان علی‌علیه السلام است آن گونه که گذشت؛ زیرا خداوند جلّ و علا جان رسول خداصلی الله علیه وآله و جان علی‌علیه السلام را مقرون به هم قرار داده و آن دو را با هم جمع کرده، لذا در حدیث غدیر هر چه برای رسول خداصلی الله علیه وآله نسبت به مؤمنین ثابت است برای حضرت علی‌علیه السلام نیز ثابت است. پیامبرصلی الله علیه وآله به مؤمنین سزاوارتر و ناصر و آقای مؤمنین است. هر معنایی که برای رسول خدا اثباتش ممکن است و لفظ «مولی» بر آن دلالت دارد همان معنا برای حضرت علی‌علیه السلام ثابت است. و این مرتبه‌ای است عالی و درجه‌ای است بس بزرگ که پیامبرصلی الله علیه وآله تنها به حضرت علی‌علیه السلام اختصاص داده است. و به همین جهت است که روز غدیر خم

عید و موسم سرور اولیاء خداست».(۳۴۹)

۵ – سبط بن جوزی

او درباره حدیث غدیر می گوید: «معنای آن این است: «هر کس من اولی و سزاوارتر به او هستم پس علی‌علیه السلام سزاوارتر به اوست...».(۳۵۰)

۶ – محمد بن یوسف گنجی شافعی

او می گوید: «... لکن حدیث غدیر خم دلالت بر تولیه و استخلاف دارد».(۳۵۱)

۷ – سعیدالدین فرغانی

او در شرح یک بیت از ابن فارض که می گوید:

واوضح بالتأویل ما کان مشکلاً

علیّ بعلم ناله بالوصیة

می‌نویسد: «در این شعر به این مطلب اشاره شده که علی – کرم اللَّه وجهه – کسی است که مشکلات کتاب و سنت را بیان و واضح خواهد کرد به توسّط علمی که به او رسیده است؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله او را وصیّ و قائم مقام خود قرار داد آن هنگام که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».(۳۵۲)

۸ – تقی الدین مقریزی

او از ابن زولاق نقل می کند: «در روز هجدهم ذی حجه، سال ۳۶۳ که روز غدیر خم است جماعتی از اهل مصر و مغرب زمین و متابعین آن‌ها دور هم جمع می‌شدند و دعا می‌خواندند؛ زیرا آن روز عید بود، به جهت آن که رسول خداصلی الله علیه وآله در آن روز عهد کرد به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب‌علیه السلام و او را خلیفه خود قرار داد...».(۳۵۳)

۹ – سعدالدین تفتازانی

او در دلالت حدیث غدیر می گوید: «(مولی) گاهی به معنای آزاد کننده و گاهی آزاد شده و هم قسم، همسایه، پسر عمو، یاور و سرپرست استعمال می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: {مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلاـکُمْ یعنی اولی بکم. این معنا را ابو عبیده نقل کرده است. و پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «ایّما امرأة أنکحت نفسها بغیر اذن مولاه...»؛ «هر زنی که خودش را بدون اذن مولایش به نکاح درآورد...»، مولی در این حدیث به معنای سزاوارتر و سرپرست است. و مثل این معنا برای کلمه «مولی» در شعر بسیار است. و به طور کلی، استعمال کلمه «مولی» به معنای متولّی و مالک امر و اولی به تصرف، در کلام عرب شایع است و نیز از بسیاری از بزرگان اهل لغت نقل شده است. و مقصود آن است که کلمه «مولی» اسم برای این معناست، نه این که صفت باشد و به منزله اولی به تصرف، تا اعتراض گردد که این کلمه صیغه اسم تفضیل نیست، و به این معنا استعمال نمی‌شود. و سزاوار است که در حدیث غدیر از کلمه «مولی» همین معنا اراده شود، تا با صدر حدیث مطابقت پیدا کند. و به جهت این که با پنج معنای اول مناسبت ندارد،

و این امری است ظاهر. و نیز با معنای ششم یعنی «ناصر» سازگاری ندارد؛ زیرا معنا ندارد که پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را در آن مکان برای ابلاغ این معنا جمع کرده باشد، این مطلب نیز واضح است...».
او در آخر می‌گوید: «مخفی نماند که ولایت بر مردم، و سرپرستی و مالکیّت تدبیر امر مردم و تصرّف در شؤون آنان همانند منزلت پیامبرصلی الله علیه وآله با معنای امامت سازگاری دارد».(۳۵۴)

کتمان کنندگان حدیث غدیر

مطابق برخی از روایات، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در مجامعی از صحابه خواست تا کسانی که در روز غدیر خم حاضر بوده و از پیامبرصلی الله علیه وآله حدیث غدیر را شنیدند برخیزند و در بین جمعیّت شهادت و گواهی دهند. عده‌ای برخواسته و گواهی دادند ولی برخی نیز بدون هیچ علت خاص از شهادت سرباز زده و بهانه‌هایی آوردند و در نتیجه مبتلا به امراضی شدند که هرگز علاج‌پذیر نبود، که از جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد:
۱ – انس بن مالک: او کسی بود که به جهت کتمان حدیث غدیر به مرض برص مبتلا شد.(۳۵۵)
۲ – براء بن عازب: او به جهت کتمان حدیث غدیر کور شد.(۳۵۶)
۳ – زید بن ارقم: او نیز به جهت کتمان حدیث غدیر خم کور شد.(۳۵۷)
۴ – جریر بن عبداللَّه بجلی: او بعد از کتمان حدیث و نفرین امیرالمؤمنین‌علیه السلام به جاهلیّت بازگشت.(۳۵۸)

فضیلت روزه روز غدیر

خطیب بغدادی با سند صحیح از ابی هریره نقل کرده که گفت: هر کس در روز هجدهم از ماه ذی حجه روزه بگیرد برای او معادل شصت ماه روزه نوشته می‌شود. و آن روز غدیر خم است، هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وآله دست علی بن ابی طالب‌علیه السلام را گرفته و فرمود: «آیا من سرپرست مؤمنین نیستم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا، حضرت فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست. عمر بن خطاب گفت: مبارک باد، مبارک باد بر تو ای فرزند ابوطالب، تو مولای من و مولای هر مسلمانی شدی. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: {أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ...} ...(۳۵۹)
این حدیث را خطیب بغدادی از عبداللَّه بن علی بن محمد بن بشران، از حافظ علی بن عمر دارقطنی، از ابی نصر حبشون خلّال، از علی بن سعید رملی، از ضمرهٔ بن ربیعه، از عبداللَّه بن شوذب، از مطر ورّاق، از شهر بن حوشب، از ابی هریره نقل کرده است.
– ابوهریره: کسی است که جمهور اهل سنت اجماع بر عدالت و وثاقت او دارند.
– شهر بن حوشب اشعری: ابو نعیم او را از اولیا شمرده،(۳۶۰) و ذهبی می‌گوید: بخاری او را ثنا گفته و احمد بن عبداللَّه عجلی و یحیی و ابن شیبه و احمد و نسوی او را توثیق کرده‌اند.(۳۶۱) و ابن عساکر نقل می‌کند که از احمد بن حنبل درباره او سؤال شد، او حدیثش را ستود، و خودش را نیز توثیق کرده و بر او ثنا گفت.(۳۶۲)
– مطر بن طهمان ورّاق، ابو رجاء خراسانی: ابو نعیم او را از اولیاء برشمرده است.(۳۶۳) و ابن حبّان او را جزء ثقات آورده، و از عجلی نقل کرده که او صدوق است.(۳۶۴) بخاری و مسلم و بقیه صحاح از او روایت نقل کرده‌اند.
– ابو عبدالرحمن (عبداللَّه) بن شوذب: او را نیز حافظ از اولیاء به حساب آورده است.(۳۶۵) خزرجی از احمد و ابن معین نقل کرده که او ثقه است.(۳۶۶)
ابن حجر او را از ثقات دانسته و از سفیان ثوری نقل کرده که او از ثقات مشایخ ما به حساب می‌آید. و ابن خلفون توثیقش را از ابن نمیر و ابی طالب و عجلی و ابن عمار و ابن معین و نسائی، نقل کرده است.(۳۶۷)

– ضمرهٔ بن ربیعه قرشی ابو عبداللَّه دمشقی: ابن عساکر از احمد بن حنبل نقل کرده که او ثقه مأمون و مرد صالح و ملیح الحدیث است. و نیز از ابن معین نقل کرده که او ثقه است.(۳۶۸) و ابن سعد نیز او را ثقه مأمون و اهل خیر معرّفی کرده که هیچ کس افضل از او نبوده است.(۳۶۹)

– ابو نصر علی بن سعید ابی حمله رملی: ذهبی او را توثیق کرده و می‌گوید: تا کنون از کسی نشنیده‌ام که درباره او حرفی بزند.(۳۷۰) ابن حجر در «لسان المیزان» توثیقش را اختیار کرده است.(۳۷۱)

– ابو نصر حبشون بن موسی بن ایّوب خلّال: خطیب بغدادی او را توثیق کرده و از دارقطنی حکایت شده که او صدوق است.(۳۷۲)

– حافظ علی بن عمر، ابو الحسن بغدادی، مشهور به دارقطنی، صاحب سنن: او کسی است که بسیاری از علمای اهل سنت او را تعریف کرده‌اند: خطیب بغدادی او را یگانه دهر و ...(۳۷۳) و ابن خلّکان(۳۷۴) و حاکم نیشابوری او را بسیار ستایش کرده‌اند.

احتجاجات به حدیث غدیر

۱ – احتجاج امام علی‌علیه السلام

امام علی‌علیه السلام بعد از وفات پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در هر موقعیتی که مناسب می‌دید حقانیت خود را از هر راه ممکن به اثبات می‌رساند که از آن جمله تذکّر به حدیث غدیر و ولایت خود است. اینک به مواردی اشاره می‌کنیم:

الف – روز شورا

خطیب خوارزمی حنفی و حمّوئی شافعی با سند خود از ابی الطفیل عامر بن واثله نقل کرده‌اند که گفت: من در روز شورا کنار درب اتاقی بودم که علی‌علیه السلام و پنج نفر دیگر در آن بودند. شنیدم که حضرت به آن‌ها می‌فرمود: «هر آینه بر شما به چیزی احتجاج خواهم کرد که عرب و عجم نمی‌تواند آن را تغییر دهد».

آنگاه فرمود: «شما را به خدا سوگند ای جماعت! آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به توحید بخواند؟ همگی گفتند: خیر... شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در حق او فرموده باشد: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله، لیبلّغ الشاهد الغائب، غیری؟» گفتند: به خدا هرگز.(۳۷۵)

این مضمون را جماعت بسیاری از اهل سنت در کتاب‌های خود آورده‌اند از قبیل:

– ابن حاتم شامی.(۳۷۶)

– ابن هجر هیثمی.(۳۷۷)

– ابن عقده.(۳۷۸)

– حافظ عقیلی.(۳۷۹)

– ابن عبدالبرّ.(۳۸۰)

– بخاری.(۳۸۱)

– ابن عساکر.(۳۸۲)

– قاضی ابو عبداللَّه الحسین بن هارون ضبّی (۳۹۸ ه).(۳۸۳)

– گنجی شافعی.(۳۸۴)

– ابن المغازلی شافعی.(۳۸۵)

- سیوطی شافعی.(۳۸۶)

- متقی هندی.(۳۸۷)

ب – ایام خلافت عثمان

حمّوئی شافعی به سند خود از تابعی بزرگ سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند که فرمود: علی – صلوات اللَّه علیه – را در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در عصر خلافت عثمان مشاهده کردم و جماعتی که با یکدیگر مذاکره علم و فقه می‌نمودند. آنان فضیلت و سوابق و هجرت قریش را متذکّر شدند و آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله در فضیلت آنها بیان کرده است... در میان آن جمعیت بیش از دویست نفر از جمله علی بن ابی طالب‌علیه السلام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، هاشم بن عتبه، ابن عمر، حسن‌علیه السلام، حسین‌علیه السلام، ابن عباس، محمد بن ابی‌بکر و عبداللَّه بن جعفر بود. و نیز از انصار ابیّ بن کعب، زید بن ثابت، ابو ایوب انصاری، ابو الهیثم بن تیهان، محمد بن سلمه، قیس بن سعد، جابر بن عبداللَّه، انس بن مالک و... بودند... علی بن ابی طالب‌علیه السلام و اهل بیتش ساکت نشسته سخن نمی‌گفتند. جماعت حاضر رو به حضرت کرده عرض کردند: ای ابا الحسن! چه شده که سخن نمی‌گویی؟

حضرت فرمود: هیچ قبیله‌ای نبود جز آن که فضیلت خود را بیان کرده و حق خود را ذکر کرد، ولی من از شما سؤال می‌کنم از جماعت قریش و انصار! خداوند به توسط چه کسی این فضیلت را به شما عطا فرمود؟ آیا به توسط شما و عشایر و اهل بیوتتان یا توسط غیر شما؟ عرض کردند: بلکه خداوند این‌ها را توسط محمدصلی الله علیه وآله و عشیره او به ما عطا کرده و منّت گذاشته است نه به واسطه خود ما و عشایر و اهل بیوت ما. آن گاه حضرت‌علیه السلام شروع به ذکر مناقب و فضائل خود کرده یکی پس از دیگری آن‌ها را برمی‌شمارد تا این که می‌فرماید: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که این آیه کجا نازل شد: {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ .(۳۸۸) و کجا نازل شد: {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ .(۳۸۹) و کجا نازل کرد: {... وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنینَ وَلیجَةً...}.(۳۹۰) مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیه مخصوص برخی از مؤمنین است یا شامل جمیع آنان خواهد شد؟ خداوند عزّ وجلّ پیامبر خود را امر نمود تا والیان امرشان را معرفی کند، و نیز همان گونه که برای آنان نماز و زکات و حجّ را تفسیر نمود، ولایت را نیز تفسیر نماید و مرا نیز در غدیر خم منصوب به خلافت کند. آن گاه پیامبر در خطبه‌ای فرمود: ای مردم! خداوند مرا مأمور به رسالتی کرده که دلم به آن تنگ آمده است و می‌ترسم که با ابلاغ آن مردم مرا تکذیب کنند، ولی مرا تهدید کرده که آن را ابلاغ کنم وگرنه مرا عذاب خواهد کرد. آن گاه امر نمود تا ندای نماز جماعت سر داده شود. سپس در خطبه‌ای فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که خداوند عز وجل مولای من و من مولای مؤمنین و اولی به آن‌ها از خودشان هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: بلند شو ای علی. پس من بلند شدم. حضرت فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای او است، بار خدایا هر کس که ولایت او را پذیرفت او را دوست داشته و او را تحت ولایت و سلطه خود قرار بده، و هر کس که از روی عناد و سرکشی از ولایت او سرباز زد او را دشمن بدار ...(۳۹۱)

ج – در اجتماع کوفه

امام علی‌علیه السلام بعد از آنکه به او خبر رسید که مردم او را در ادعای حقانیت خود بر خلافت متهم می‌سازند در رحبه کوفه میان جماعتی از مردم حاضر شده و به حدیث غدیر بر ضدّ کسانی که با او به نزاع برخاسته بودند استشهاد نمود.

این احتجاج به حدّی شایع و علنی بود که عده بسیاری از تابعین آن را نقل کرده و علما نیز با سندهای مختلف و متظافر آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند. اینک به برخی از راویانی که این قصه را نقل کرده اشاره می‌کنیم:

۱ – ابو سلیمان مؤذّن:

ابن ابی الحدید به سند خود از ابی سلیمان مؤذن نقل کرده که علی‌علیه السلام با مردم چنین احتجاج کرد: «هر کس از رسول خداصلی الله علیه وآله شنید که فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» شهادت دهد؟ قومی به آن شهادت دادند ولی زید بن ارقم از آن امساک نموده و شهادت نداد در حالی که می‌دانست. حضرت به او نفرین کرد که خداوند او را کور گرداند. و لذا کور شد. ولی بعد از کوری حدیث غدیر را روایت می‌نمود.(۳۹۲)

۲ - اصبغ بن نباته.(۳۹۳)

۳ - حَبَّهٔ بن جُوَین عُرَنی، ابو قدامه بجلی، صحابی (م ۷۶، ۷۹ ه).(۳۹۴)

۴ - زاذان بن عمر.(۳۹۵)

۵ - زِرّ بن حبیش اسدی.(۳۹۶)

۶ - زیاد بن ابی زیاد.(۳۹۷)

۷ - زید بن ارقم.(۳۹۸)

۸ - زید بن یُثیع.(۳۹۹)

۹ - سعید بن ابی حدّان.(۴۰۰)

۱۰ - سعید بن وهب.(۴۰۱)

۱۱ - ابو الطفیل عامر بن واثله.(۴۰۲)

۱۲ - ابو عماره، عبد خیر بن یزید.(۴۰۳)

۱۳ - عبدالرحمن بن ابی لیلی.(۴۰۴)

۱۴ - عمرو ذی مرّ.(۴۰۵)

۱۵ - عمیرهٔ بن سعد.(۴۰۶)

۱۶ - یعلی بن مرّه.(۴۰۷)

۱۷ - هانی بن هانی.(۴۰۸)

۱۸ - حارثهٔ بن مضرّب.(۴۰۹)

۱۹ - هبیرهٔ بن مریم.(۴۱۰)

۲۰ - ابو رمله عبداللّه بن ابی امامه.(۴۱۱)

۲۱ - ابو وائل شقیق بن سلمه.(۴۱۲)

۲۲ - حارث اعور.(۴۱۳)

برخی از گواهان

برخی از کسانی که در روز رحبه شهادت و گواهی برای امیرالمؤمنین‌علیه السلام به حدیث غدیر داده‌اند عبارتند از:

۱ - ابو زینب بن عوف انصاری

۲ - ابو عمرهٔ بن عمرو بن محصن انصاری.

۳ - ابو فضاله انصاری.

۴ - ابو قدامه انصاری.

۵ - ابو لیلی انصاری.

۶ - ابو هریره دوسی.

۷ – ابو الهیثم بن تیّهان.

۸ – ثابت بن ودیعه انصاری.

۹ – حُبش بن جناده سلولی.

۱۰ – ابو ایوب خالد انصاری.

۱۱ – خزیمهٔ بن ثابت انصاری.

۱۲ – ابو شریح خویلد بن عمرو خزاعی.

۱۳ – زید یا یزید بن شراحیل انصاری.

۱۴ – سهل بن حنیف انصاری اوسی.

۱۵ – ابو سعید سعد بن مالک خُدری انصاری.

۱۶ – ابو العباس سهل بن سعد انصاری.

۱۷ – عامر بن لیلی غفاری.

۱۸ – عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری.

۱۹ – عبداللَّه بن ثابت انصاری خادم رسول خداصلی الله علیه وآله.

۲۰ – عبید بن عازب انصاری.

۲۱ – ابو طریف عدی بن حاتم.

۲۲ – عقبهٔ بن عامر جهنی.

۲۳ – ناجیهٔ بن عمرو خزاعی.

۲۴ – نعمان بن عجلان انصاری.

۲۵ – حافظ هیثمی به سند صحیح نقل کرده که تعداد نفراتی که در آن منطقه حاضر بوده و احتجاج امیرالمؤمنین‌علیه السلام را به حدیث غدیر شنیدند سی نفر بوده‌اند.(۴۱۴)

از آن جا که تاریخ این احتجاج سال ۳۵ هجری بوده و از وقت صدور حدیث غدیر ۲۵ سال می‌گذشته است، طبیعی به نظر می‌رسد که بسیاری از صحابه که حدیث را شنیده بوده‌اند از دار دنیا رحلت کرده باشند. و نیز برخی در جنگ‌ها شهید شده و برخی دیگر نیز در کشورها و شهرهای مختلف پراکنده شده‌اند و تنها این سی نفر کسانی بودند که در کوفه آن هم در منطقه رحبه در آن وقت حاضر بوده و شهادت و گواهی به حدیث غدیر برای امیرالمؤمنین‌علیه السلام دادند.

د – احتجاج در جنگ جمل

یکی دیگر از مواردی که حضرت علی‌علیه السلام به حدیث غدیر احتجاج نمود در روز جنگ جمل بر طلحه بود.

حافظ حاکم نیشابوری به سند خود از نُذیر ضبّی کوفی تابعی نقل می‌کند که گفت: ما با علی‌علیه السلام در روز جمل بودیم، حضرت‌علیه السلام کسی را به نزد طلحهٔ بن عبیداللَّه فرستاد تا به ملاقات او بیاید. طلحه خدمت حضرت رسید. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم! آیا از رسول خداصلی الله علیه وآله نشنیدی که می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه»؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس برای چه با من جنگ می‌کنی؟ گفت: یادم نمی‌آید. این را گفت و از حضرت جدا شد.(۴۱۵)

ه – حدیث سواران در کوفه

احمد بن حنبل به سند خود از ریاح بن حارث نقل کرده که گفت: جمعی در منطقه رحبه بر علی‌علیه السلام وارد شدند و عرض

کردند: السلام علیك یا مولانا. حضرت فرمود: «چگونه من مولای شمایم در حالی که شما عرب هستید؟» عرض کردند: ما از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدیم که در روز غدیر خم می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه».(۴۱۶)

و - احتجاج در روز صفین

سلیم بن قیس هلالی، تابعی بزرگ در کتاب خود نقل می کند که امیرالمؤمنین‌علیه السلام در صفین در میان لشکر خود بر منبر رفت و مردم را دور خود جمع کرده و برای آنان که از نواحی مختلف بوده و از آن جمله مهاجرین و انصار بودند سخن گفت: او پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای جماعت مردم! همانا مناقب من بیش از آن است که احصا شود . . .».

در این حدیث نیز حضرت به طور تفصیل فضائل خود را بیان کرده که از آن جمله تذکّر به حدیث غدیر است.(۴۱۷)

۲ - احتجاج حضرت زهراعلیها السلام به حدیث غدیر

شمس الـدین ابوالخیر جزری دمشـقی شافعی به سـند خود از امّ کلثوم دختر فاطمه‌علیها السـلام، و او از فاطمه زهراعلیها السـلام نقل کرده که فرمود: «أنسیتم قول رسول اللَّه‌صـلی الله علیه وآله یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، و قوله‌صلی الله علیه وآله: انت منّی بمنزلهٔ هارون من موسـی؟»؛(۴۱۸) «آیا فراموش کردیـد گفتار رسول خداصـلی الله علیه وآله در روز غـدیر خم را که فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. و گفتارش که فرمود: تو نزد من همانند هارون نزد موسی هستی.»

به حدیث غدیر نیز امام حسن و امام حسین‌علیهما السلام تمسک کرده و احتجاج نموده‌اند.(۴۱۹)

۳ - احتجاج دیگران به حدیث غدیر

غیر از اهل بیت‌علیهم السـلام نیز، در مواردی خاص به حـدیث غدیر خم احتجاج و تمسک کرده‌اند و این به نوبه خود بر این دلالت دارد که این حدیث نزد عموم مسلمانان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اینک به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱ - احتجاج عبداللَّه بن جعفر بر معاویه به حدیث غدیر بعد از شهادت امیرالمؤمنین‌علیه السلام.(۴۲۰)

۲ - احتجاج کردن بُرد بر عمرو بن عاص به حدیث غدیر خم.(۴۲۱)

۳ - احتجاج کردن عمرو بن عاص بر معاویه به حدیث غدیر.(۴۲۲)

۴ - احتجاج کردن عمار بن یاسر در روز صفین بر عمرو بن عاص به حدیث غدیر.(۴۲۳)

۵ - احتجاج کردن اصبغ بن نباته به حدیث غدیر در مجلس معاویه در سال (۳۷).(۴۲۴)

۶ - مناظره جوانی با ابو هریره به حدیث غدیر در مسجد کوفه:

این مناظره را ابوبکر هیثمی نیز در کتاب «مجمع الزوائـد» به نقل از ابی یعلی و طبرانی و بزّار به دو طریق نقل کرده، و یکی از آن دو طریق را تصحیح و طریق دیگر را توثیق نموده است.(۴۲۵)

۷ - احتجاج کردن شخصی بر زید بن ارقم به حدیث غدیر خم.(۴۲۶)

۸ - مناظره مردی عراقی با جابر بن عبداللَّه انصاری به حدیث غدیر.(۴۲۷)

۹ - احتجاج کردن قیس بن سعد بر معاویه به حدیث غدیر خم در سال (۵۰، ۵۶).(۴۲۸)

۱۰ - احتجاج کردن دارمیّه حجونیّه بر معاویه به حدیث غدیر در سال (۵۰، ۵۶).(۴۲۹)

۱۱ - احتجاج کردن عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی به حدیث غدیر.(۴۳۰)

۱۲ - احتجاج کردن مأمون خلیفه عباسی به حدیث غدیر خم بر فقهاء.(۴۳۱)

بررسی شبهات

اشاره

از آن جا که این حدیث شریف از قوی‌ترین ادله بر امامت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام است، اهل سنت در صدد اشکال و تشکیک در سند یا دلالت آن برآمده‌اند. اینک به بررسی هر یک از آن‌ها می‌پردازیم:

۱ – حدیث از طریق ثقات نقل نشده است!!

ابن حزم می‌گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاه فعلیّ مولاه) هرگز از طریق ثقات نرسیده و صحیح نیست».(۴۳۲)

پاسخ

اولاً: قبلاً اشاره کردیم که بسیاری از علمای اهل سنت تصریح به صحّت این حدیث نموده‌اند.

ثانیاً: او کسی است که تمام فقهای عصرش اتفاق بر گمراه بودن او داشته و عوام را از نزدیک شدن به او باز داشته‌اند.(۴۳۳)

ثالثاً: او آرایی دارد که از آن‌ها استفاده می‌شود شخصی است متعصّب و حتی نسبت به حضرت علی‌علیه السلام عناد و بغض و کینه دارد.

او در کتاب خود «المحلّی» می‌گوید: «بین هیچ یک از امت خلافی نیست که عبدالرحمن بن ملجم، به جز با تأویل علی را نکشت و اجتهادش او را به این نتیجه رساند، و این چنین حساب کرده بود که کارش صحیح است».(۴۳۴)

در حالی که بسیاری از علمای اهل سنت از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند که خطاب به حضرت علی‌علیه السلام فرمود: «قاتل تو شقی‌ترین از آخرین است». و در تعبیری دیگر فرمود: «شقی‌ترین مردم است». و در تعبیری دیگر آمده است: شقی‌ترین این امت است، همانگونه که پی کننده شتر صالح شقی‌ترین قوم ثمود است».(۴۳۵)

و در خبری دیگر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که خطاب به حضرت علی‌علیه السلام فرمود: «آیا تو را خبر دهم به شدیدترین مردم از حیث عذاب در روز قیامت؟ حضرت عرض کرد: خبر ده مرا ای رسول خداصلی الله علیه وآله. آنگاه فرمود: همانا شدیدترین مردم از حیث عذاب در روز قیامت پی کننده شتر ثمود است، و کسی که محاسنت را به خون سرت سیراب خواهد کرد.(۴۳۶)

و نیز فرمود: «قاتل تو شبیه یهود بلکه خود یهود است».(۴۳۷)

امام علی‌علیه السلام روزی خطاب به ابن ملجم کرد و فرمود: «من تو را از شرورترین خلق خدا می‌بینم».(۴۳۸)

چگونه می‌توان ابن ملجم را مجتهد نامید در حالی که امام واجب الاطاعه خود را به قتل رسانده است؟ مگر پیامبرصلی الله علیه وآله خروج بر امام مسلمین را همانند خروج از جماعت مسلمین ندانسته و حکم به قتل او نکرده است.(۴۳۹)

ابن حزم کسی است که قاتل عمار – ابو الغادیه یسار بن سبع سلمی – را نیز اهل تأویل و مجتهد می‌داند که در این عملش دارای یک اجر است. و می‌گوید: این عمل همانند کشتن عثمان نیست؛ زیرا کشتن عثمان جای اجتهاد نیست.(۴۴۰)

در صورتی که ابوالغادیه از مجاهیل دنیا به حساب می‌آید و هیچ کس او را تعریف و توثیق نکرده است.

این چه نوع اجتهادی است که در مقابل نصوص صریح کرده است؟ مگر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله مطابق احادیث صحیح السند خطاب به عمّار نفرمود: «تو را گروه ظالم خواهند کشت».(۴۴۱)

مگر پیامبرصلی الله علیه وآله در حق او نفرمود: «هر گاه مردم اختلاف کردند فرزند سمیّه (عمار) با حق است».(۴۴۲)

مگر پیامبرصلی الله علیه وآله نفرمود: «بار خدایا قریش به عمار ولع دارد، همانا قاتل عمار و برنده لباس او در آتش است».(۴۴۳)

۲ – مردم در صحت آن نزاع دارند!!

ابن تیمیه می‌گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاه فعلیّ مولاه) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده‌اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طائفه‌ای از اهل علم به حدیث نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده‌اند...».(۴۴۴)

پاسخ

اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحّت آن نموده است.

ثانیاً: کسی را نمی‌شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشند، اگر کسی می‌بود حتماً ابن تیمیه نام او را می‌برد.

ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت و خصوصاً علی بن ابی طالب‌علیه السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می‌کند که او در تضعیف احادیث عجله به خرج داده است، بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد.(۴۴۵)

در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و بهتر باید گفت: خصومت با اهل بیت‌علیهم السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضائل و مقامات اهل بیت‌علیهم السلام و در رأس آن‌ها امام علی‌علیه السلام برآمده است.

۳ – «مولی» به معنای اولویّت نیست!!

محمود زعبی در اشکال بر شرف الدین می‌گوید: «مولی به معنای اولویّت و برتری در تصرّف در لغت عرب به کار نرفته است».(۴۴۶)

پاسخ

این ادعا که کلمه «مولی» به معنای اولویت و برتری به کار نرفته حرفی بدون دلیل بلکه بر خلاف واقعیات است؛ زیرا بزرگان کلام و تفسیر و لغت به این معنا برای کلمه «مولی» تصریح کرده‌اند:

الف – کلمات مفسّرین:

فخر رازی در تفسیر آیه {هِیَ مَوْلاکُمْ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ}؛(۴۴۷) از کلبی و زجاج و ابی عبیده و فرّاء نقل می‌کند که معنای آن «اولی بکم» است.(۴۴۸)

– بغوی نیز این آیه را چنین تفسیر می‌کند: «صاحبتکم و اولی بکم»(۴۴۹) همدم شما و اولی و سزاوار به شما است.

این تفسیر نیز از زمخشری، ابو الفرج ابن جوزی، نیشابوری، قاضی بیضاوی، نسفی، سیوطی، ابوالسعود، در ذیل آیه فوق رسیده است.(۴۵۰)

ب – کلمات متکلمین:

و نیز برخی از متکلمین اهل سنّت همانند سعد تفتازانی، علاء قوشچی و دیگران نیز به این معنا برای کلمه «مولی» تصریح کرده‌اند. تفتازانی می‌گوید: «استعمال (مولی) به معنای متولّی و مالک امر و اولی به تصرّف در کلام عرب شایع و از بسیاری از ائمه لغت نقل شده است...».(۴۵۱)

ج – تصریح لغویّین

از بزرگان لغت اشخاصی از قبیل: فرّاء، زجّاج، ابو عبیده، اخفش، علی بن عیسی رمّانی، حسین بن احمد زوزنی، ثعلب و جوهری و دیگران به معنای «اولی» برای کلمه «مولی» اشاره کرده‌اند.

ریشه واژه «مولی»

ریشه واژه «مولی»، ولایت است. اصل این ماده بر قرب و نزدیکی دلالت می‌کند، یعنی میان دو چیز به گونه‌ای از نسبت قرب برقرار است که چیز دیگری میان آنها فاصله نیست.

ابن فارس می‌گوید: «واو، لام، ی (ولی) بر قرب و نزدیکی دلالت می‌کند و واژه ولی به معنای قرب و نزدیکی است، و کلمه مولی نیز از همین باب است. و بر معتِق، معتَق، صاحب، حلیف، ابن عم، ناصر و جار اطلاق می‌شود. ریشه همه آن‌ها ولی به معنای قرب است».(۴۵۲)

راغب اصفهانی گفته است: «ولاء و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه‌ای باشند که غیر آن‌ها میان آن‌ها نباشد. این معنا برای قرب مکانی و قرب به لحاظ نسبت، دین، صداقت، نصرت و اعتقاد استعاره آورده می‌شود.

واژه وِلایت (بر وزن هِدایت) به معنای نصرت، و واژه وَلایت (بر وزن شَهادت) به معنای تولّی امر است. و گفته شده هر دو واژه یک معنا دارد و حقیقت آن همان تولّی امر است».(۴۵۳)

با توجه به حالات اولیه انسان در کاربرد الفاظ و این که معمولاً ـ کلمات را در آغاز برای بیان معانی مربوط به محسوسات به کار می‌برد می‌توان گفت: واژه ولایت در آغاز برای قرب و نزدیکی خاص در محسوسات (قرب حسی) به کار رفته است، آن گاه برای قرب معنوی استعاره آورده شده است. بر این اساس هر گاه این واژه در امور معنوی به کار رود بر نوعی از نسبت قرابت دلالت می‌کند و لازمه آن این است که ولیّ نسبت به آن چه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و می‌تواند تصرّفاتی را بنماید که دیگری جز به اذن او نمی‌تواند. مثلاً ولیّ میّت می‌تواند در اموال او تصرف کند، این ولایت او ناشی از حقّ وراثت است. و کسی که بر صغیر ولایت دارد حقّ تصرف در امور وی را دارد. کسی که ولایت نصرت دارد می‌تواند در امور منصور (آن کسی که نصرتش را عهده‌دار شده است) تصرف کند. و خداوند ولیّ امر بندگان خویش است، یعنی امور دنیوی و اخروی آن‌ها را تدبیر می‌کند و او ولیّ مؤمنان است یعنی بر آنان ولایت خاصی دارد...

بنابر این، معنای ولایت در همه موارد استعمال آن، گونه‌ای از قرابت است که منشأ نوعی تصرف و مالک بودن تدبیر است.(۴۵۴)

به عبارت دیگر: ولایت، نوعی اقتراب و نزدیکی نسبت به چیزی است به گونه‌ای که موانع و حجاب‌ها از میان براشته می‌شود ...(۴۵۵)

حال اگر کسی با ریاضت‌های نفسانی و قابلیت‌هایی که برای خود ایجاد کرده، و از طرفی دیگر مورد عنایات و الطاف الهی قرار گرفته و به مقام قرب تام الهی نائل شده این چنین شخصی بر مردم از جانب خداوند ولایت پیدا می‌کند، ولایتی که لازمه آن این است که ولیّ نسبت به آن چه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و او می‌تواند تصرفاتی بنماید که دیگری جز به اذن او نمی‌تواند. و همه این‌ها به اذن و اراده و مشیّت خداوند است.

۴ – اولی و سزاوارتر در محبّت!!

زعبی در اعتراضی دیگر می‌گوید: «شیعه بعد از آن که (مولی) را به معنای اولی گرفته آن را به «تصرّف» نسبت داده و آن کلمه را به معنای اولی به تصرف معنا کرده‌اند، چرا ارتباط آن را به محبّت نداده‌اند؟».(۴۵۶)

پاسخ

اولاً ـ در قرآن کلمه «مولی» در معنای «متصرف در امر» به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: {وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاکُمْ

.(۴۵۷) فخر رازی در تفسیرش «مولی» را به معنای آقا و متصرّف معنا کرده است.(۴۵۸)
نیشابوری نیز در ذیل آیه {ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِ ،(۴۵۹) کلمه «مولی» را به معنای متصرف گرفته می گوید: «آنان در دنیا تحت تصرفات موالی باطل بوده‌اند».(۴۶۰)
ثانیاً: ثابت شد که (مولی) به معنای متولّی امر به کار رفته است و فرقی بین متولّی و متصرّف نیست.
ثالثاً: کلمه «مولی» به معنای «ملیک» آمده، و معنای آن همان متصرف در امور است.
رابعاً: در جای خود به اثبات رساندیم که حدیث غدیر با معنای محبّت سازگاری ندارد، و تنها معنای مناسب با آن «متصرف در امور» و «متولّی» است.

۵ – امامت حضرت امیرعلیه السلام بعد از عثمان!!

برخی می گویند: ما این حدیث را از حیث سند تمام می‌دانیم و دلالت آن را نیز بر امامت و خلافت حضرت علی‌علیه السلام قبول می کنیم، ولی در این حدیث اشاره نشده که حضرت بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله بلافاصله امام است، و لذا به جهت جمع با سائر ادله او را خلیفه چهارم می‌دانیم.
پاسخ
اولاً: هیچ دلیلی بر خلافت خلفای قبل از حضرت علی‌علیه السلام وجود ندارد تا بخواهید بین ادله جمع کنید.
ثانیاً: با جمع بین این حدیث و حدیث «ولایت» که در آن تصریح به «بعدی» آمده می‌توان فهمید که حضرت علی‌علیه السلام خلیفه بلافصل رسول خداصلی الله علیه وآله است. زیرا مطابق احادیث صحیح السند پیامبرصلی الله علیه وآله درباره علی‌علیه السلام فرمود: «و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی»،(۴۶۱) و او سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این بعدیّت ظهور در اتصال دارد.
ثالثاً: ظهور خود حدیث غدیر خصوصاً با قرائن حالیه و مقالیه در این است که حضرت علی‌علیه السلام خلیفه بلافصل پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله است.
رابعاً: مفاد حدیث غدیر آن است که حضرت علی‌علیه السلام سرپرست همه مسلمین حتی این سه خلیفه است و این با خلافت بلافصل سازگاری دارد.
خامساً: اگر مقصود، امامت حضرت علی‌علیه السلام بعد از عثمان است، چرا عمر بن خطاب در روز غدیر خم به حضرت علی‌علیه السلام تبریک گفت، و او را مولای خود و هر مؤمنی خطاب کرد؟

۶ – امامت باطنی نه ظاهری!!

برخی می گویند: مقصود از «ولایت» در حدیث غدیر ولایت باطنی است نه ظاهری که مرادف با حکومت داری و خلافت و سرپرستی عموم مسلمین باشد، اهل سنت با این توجیه در صدد جمع بین ولایت حضرت امیرعلیه السلام و خلافت سه خلیفه قبل می‌باشند.
پاسخ
اولاًـ اگر بنا باشد که این گونه کلمات حمل بر خلاف ظاهر شود، باید نبوّت را نیز این گونه بتوان تأویل کرد، در حالی که قطعاً باطل است.
ثانیاً: به چه دلیل خلافت این خلفا ثابت شده تا در صدد جمع بین حقانیّت خلافت آنان و حدیث غدیر برآمده‌اند.

ثالثاً: این تفسیر، خلاف ظاهر کلمه «مولی» و مفهوم ولایت است، زیرا معنایی که از ظاهر لفظ مولی و ولایت به دست می‌آید همان سرپرستی است.

رابعاً: ما معتقدیم که «ولایت» در حدیث غدیر و دیگر احادیث، همان ولایت عامّه الهی است که از شؤونات آن حاکمیت سیاسی و مرجعیّت دینی است.

۷ – احتمال اولویّت در تعظیم!!

دهلوی می گوید: «احتمال دارد که مراد از کلمه (مولی) اولویّت در تعظیم باشد».

پاسخ

اولاًـ این احتمال خلاف ظاهر لفظ (مولی) است، چون قبلًا اشاره شد، که استفاده خلاف ظاهر و مجازی از لفظ احتیاج به قرینه صارفه از معنای حقیقی دارد.

ثانیاً: این احتمال با قرائن موجود در حدیث که مناسب با معنای سرپرستی است، منافات دارد، چون پیامبرصلی الله علیه وآله در آغاز با طرح: «الست اولی بکم من انفسکم» در مفهوم امامت و اولی به تصرّف از آن‌ها اقرار گرفت بعد فرمود: «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه» که تصریح به امامت شخص علی بن ابی طالب‌علیه السلام است.

ثالثاً: برداشت دیگری غیر از مفهوم سرپرستی و امامت از لفظ ظاهری «مولی» چگونه با تبریک گفتن عمر بن خطاب سازگاری دارد؟

رابعاً: بر فرض که مقصود از کلمه (مولی) اولویّت در محبّت و تعظیم باشد، باز هم با آن‌چه ما می گوییم منافات ندارد، زیرا کسی که سزاوارتر از دیگری به تعظیم در امور دینی و شرعی است او افضل از همه است، طبیعی است که فرد افضل و برتر سزاوارتر به خلافت و امامت از دیگران باشد.

۸ – نقض به آیه ۶۸ سوره آل عمران!!

دهلوی نیز می گوید: «چه ضرورتی دارد که لفظ (مولی) در حدیث را حمل بر اولی به تصرف و سرپرستی نماییم در حالی که در قرآن بر خلاف این معنا به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: {إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذینَ آمَنُوا}، پرواضح است که پیروان حضرت ابراهیم از شخص او اولی و سزاوارتر به تصرف نبوده‌اند.

پاسخ

اولاً: در برخی از آیات قرآن کلمه (مولی) به معنای اولی و اولویت به کار رفته است، همانند آیه {مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلاکُمْ .(۴۶۲)

ثانیاً: حمل کلمه (مولی) در حدیث غدیر بر معنای اولی به تصرف و سرپرستی به جهت قرائنی است که در حدیث وجود دارد.

ثالثاً: در آیه مربوط به حضرت ابراهیم‌علیه السلام قرینه‌ای وجود دارد که مانع از حمل آیه بر اولویت در تصرف است، و آن این که هیچ کس بر پیامبر خدا مقدم نیست. به خلاف مورد حدیث غدیر.

۹ – ذیل حدیث!!

او نیز می گوید: قرینه‌ای در ذیل حدیث وجود دارد که دلالت بر اراده محبّت از کلمه (مولی) دارد؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه».

پاسخ

اولاً: این دعا، به قرینه صدر حدیث «الست اولی بکم من انفسکم» این چنین معنا می‌شود: «بار خدایا! هر کس که ولایت حضرت علی‌علیه السلام را پذیرفت او را دوست بدار، و هر کس از ولایت او سرباز زد او را دشمن دار».

ثانیاً: این معنا هرگز با اهتمام شدید پیامبرصلی الله علیه وآله در ذکر آن سازگاری ندارد، زیرا چگونه قابل توجیه است که ما بگوییم: پیامبرصلی الله علیه وآله آن جماعت عظیم را در آن بیابان گرم به جهت اعلان یک مطلب جزئی و آن این که حضرت علی‌علیه السلام دوست آن‌ها است، جمع کرده باشد.

ثالثاً: در برخی از روایات جمله «وال من والاه» همراه با جمله «احبّ من احبّه» آمده است، و این شاهد بر آن است که جمله اول به معنای محبّت نیست، و در غیر این صورت تکرار لازم می‌آید.

ابن کثیر از طبرانی قضیّه رحبه را نقل کرده و در ذیل آن آمده است: آن گاه سیزده نفر از صحابه برخاسته و شهادت دادند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه، واحبّ من احبّه وابغض من ابغضه، وانصر من نصره واخذل من خذله».(۴۶۳)

متقی هندی نیز این حدیث را نقل کرده و در ذیل آن از هیثمی نقل می‌کند که گفته: رجال سند این حدیث همگی از افراد ثقه هستند.(۴۶۴)

رابعاً: برخی از بزرگان اهل سنت همانند محب الدین طبری شافعی این توجیه و تفسیر را بعید شمرده‌اند.(۴۶۵)

خامساً: جمله «اللّهم وال من والاه...» دعایی است که پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از فارغ شدن از خطبه، کرده است، و لذا نمی‌تواند قرینه بر حمل کلمه «مولی» بر معنای محبّت باشد، بلکه جمله قبل از آن که همان «الست اولی بکم من انفسکم» است بهترین قرینه و زمینه‌سازی برای حمل کلمه «مولی» بر معنای امامت و اولی به تصرف و سرپرستی است.

سادساً: در برخی روایات کلمه «بعدی» آمده است. ابن کثیر به سند خود از براء بن عازب نقل کرده هنگام اجتماع مردم در غدیر خم پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم؟! قلنا: بلی یا رسول اللَّه! قال: ألست؟ ألست؟ قلنا: بلی یا رسول اللَّه! قال: من کنت مولاه فانّ علیاً بعدی مولاه، اللّهم وال من والاه وعاده من عاداه...».

اگر پیامبرصلی الله علیه وآله از کلمه «مولی» اراده محبّت کرده بود، وجهی برای ذکر کلمه «بعدی» نداشت، زیرا معنا ندارد که پیامبرصلی الله علیه وآله بگوید: حضرت علی‌علیه السلام بعد از من دوست شماست نه قبل از من.

۱۰ – مولی به معنای محبوب!!

برخی مثل ابن حجر مکی و شاه ولی اللَّه دهلوی می‌گویند: مراد به (مولی) در حدیث غدیر «محبوب» است. یعنی هر کس که من محبوب اویم این علی نیز محبوب اوست.

پاسخ

اولاًـ این ادعایی بدون دلیل است؛ زیرا با مراجعه به کتب لغت به این نتیجه می‌رسیم که هیچ یک از لغویین این معنا را برای کلمه (مولی) ذکر نکرده‌اند.

ثانیاً: این معنا با معنای متبادر از حدیث بدون قرینه سازگاری ندارد.

ثالثاً: این معنا با قرائن موجود در روایت خصوصاً قرینه صدر حدیث «الست اولی بکم من انفسکم» سازگاری ندارد.

رابعاً: اگر مقصود پیامبر از این حدیث این احتمال است، پس چرا افرادی همچون معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و امثال آن‌ها با حضرت علی‌علیه السلام به جنگ برخواسته و با او مخالفت کردند؟ آیا معاویه نبود که لعن حضرت را در مأذنه‌ها

علنی کرد؟ و ...

خامساً: این معنا خلاف آن چیزی است که صحابه از حدیث غدیر فهمیده‌اند، و لذا حسّان بن ثابت در شعر خود از قول پیامبرصلی الله علیه وآله می‌گوید: «و رضیت من بعدی اماماً و هادیاً»، و راضی شدم از بعد خود که علی‌علیه السلام امام و هادی باشد.

۱۱ – استدلال به روایتی از حسن مثنّی

دهلوی می‌گوید: ابو نعیم اصفهانی از حسن مثنّی نقل کرده که از او سؤال شد: آیا حدیث (من کنت مولاه) نصّ بر خلافت حضرت علی‌علیه السلام است؟ او در جواب گفت: اگر مقصود رسول خداصلی الله علیه وآله به این حدیث خلافت می‌بود باید آن را به طور فصیح بیان می‌کرد؛ زیرا او از فصیح‌ترین مردم بود ...».

پاسخ

اوّلاً: کلام حسن مثنّی بر فرض ثبوت، حجیّت و اعتباری ندارد، زیرا او معصوم نبوده، و نیز از صحابه به حساب نمی‌آید تا فهم او نزد اهل سنت دارای اعتبار باشد.

ثانیاً: این حدیث سندی ندارد.

ثالثاً: چگونه پیامبرصلی الله علیه وآله مسأله خلافت و امامت حضرت را در این حدیث به طور فصیح بیان نکرده است؟ در حالی که مقصود حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله با قرائن حالیه و مقالیه که همان امامت و خلافت حضرت علی‌علیه السلام است به طور وضوح از حدیث غدیر استفاده می‌شود. و علمای بلاغت گفته‌اند که کنایه ابلغ از تصریح است. و نیز حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله در روایات دیگر مسأله امامت و خلافت حضرت علی‌علیه السلام را به طور واضح بیان کرده است.

۱۲ – قرینه‌ای بر حمل بر محبّت!!

شیخ سلیم البشری می‌گوید: «در حدیث غدیر قرینه‌ای وجود دارد که کلمه (مولی) را بر معنای محبّت حمل می‌کند و آن این که این حدیث بعد از واقعه‌ای بیان شده که در یمن اتفاق افتاد برخی بر ضدّ او اقدام کردند، لذا رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم در صدد تمجید و مدح حضرت علی‌علیه السلام برآمد، تا جلالت قدر او را بیان کرده و در مقابل کسانی که بر حضرت حمله کرده بایستد».(۴۶۶)

دهلوی نیز می‌گوید: «سبب این خطبه – آن طور که مورّخین و سیره‌نویسان می‌گویند – این بود که: جماعتی از اصحاب که با حضرت علی‌علیه السلام در یمن بودند امثال بریده اسلمی و خالد بن ولید و دیگران از مشاهیر، قرار گذاشتند که هنگام بازگشت از جنگ بر ضدّ حضرت علی‌علیه السلام نزد پیامبرصلی الله علیه وآله شکایت کنند... پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از مشاهده این صحنه در روز غدیر مردم را به محبّت علی‌علیه السلام دعوت کرد...

پاسخ

اولاً: پیامبرصلی الله علیه وآله در همان مجلس معترضین را از اعتراض بر ضدّ حضرت علی‌علیه السلام بر حذر داشت، و سه بار فرمود: از جان علی چه می‌خواهید...

ثانیاً: مطابق بسیاری از روایات واقعه غدیر به امر خداوند بوده است نه به جهت شکایت عده‌ای از حضرت.

ثالثاً: بر فرض اتحاد دو قضیه دلالت حدیث غدیر بر سرپرستی و امامت تمام است؛ زیرا اعتراض بریده و دیگران به جهت تصرّف در غنائم، قبل از تقسیم آن بوده است که حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله با ذکر ولایت داشتن او در آن حدیث و این حدیث به این

نکته اشاره می‌کند که او حقّ هر نوع تصرفی را دارد زیرا او امام و ولیّ خداست.
رابعاً: واقعه غدیر خم بعد از قضیه بریده بوده و هیچ گونه ارتباطی به آن ندارد. سیّد شرف‌الدین می‌گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام را دوبار به سوی یمن فرستاد: مرتبه اوّل در سال هشتم هجری بود.(۴۶۷) در آن مرتبه برخی شکایت حضرت علی‌علیه السلام را نزد رسول خدا بعد از بازگشتشان از یمن نمودند. در آن هنگام رسول خداصلی الله علیه وآله بر آن‌ها غضب کرد، و آنان نیز با خود عهد کردند تا دیگر بار بر حضرت اعتراض نکنند. بار دوّم در سال دهم هجرت بود.(۴۶۸) در آن سال، پیامبرصلی الله علیه وآله پرچم را به دست حضرت علی‌علیه السلام داد و به دست مبارکش عمامه‌ای بر سر او بست. و به او فرمود: حرکت کن و به کسی توجه نکن... در این سفر کسی شکایت حضرت را از رسول خداصلی الله علیه وآله نکرد و بر او حمله ننمود، حال چگونه ممکن است که حدیث غدیر مسبَّب از اعتراض و شکایت بریده و امثال او باشد . . .».(۴۶۹)
خامساً: بر فرض که کسی بر ضدّ حضرت علی‌علیه السلام مطلبی را گفته است، ولی وجهی ندارد که پیامبرصلی الله علیه وآله این جمعیّت عظیم را در صحرایی سوزان به جهت یک امری جزئی و کوچک جمع کند و این مقدار به آن بها دهد.
سادساً: اگر مقصود رسول خداصلی الله علیه وآله مجرد بیان فضیلت حضرت امیرعلیه السلام و ردّ بر اعتراض کنندگان بر او بود باید به طور صریح این مطلب را بیان می‌کرد، مثل آن که می‌فرمود: این شخص پسر عم و داماد و پدر فرزندان من و سیّد اهل بیت من است، او را اذیت نکنید و ...، کلماتی که دلالت جلالت قدر و عظمت حضرت دارد.
سابعاً: از این حدیث شریف غیر از معنای اولی به تصرّف و سرپرستی و امامت معنای دیگری متبادر به ذهن نمی‌شود، حال سبب ذکر این حدیث هر چه می‌خواهد باشد، ما الفاظ را حمل بر معنای حقیقی آن می‌نماییم و به اسباب آن کاری نداریم، خصوصاً آن که قرائن عقلی و نقلی نیز این معنا را تأیید می‌نماید.

۱۳ – اشکال اجتماع دو متصرّف!!

محمود زعبی می‌گوید: «اگر دلالت حدیث غدیر بر ولایت و اولی به تصرف و سرپرستی را قبول کنیم لازم می‌آید که در یک زمان و عصر دو متصرف مطلق و سرپرست بر مسلمانان وجود داشته باشد، و این دارای محذورات بسیاری است».(۴۷۰)
پاسخ
اولاً: از حدیث غدیر استفاده ولایت و سرپرستی و اولی به تصرّف برای حضرت علی‌علیه السلام استفاده می‌شود، ولی در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله تصرفات حضرت علی‌علیه السلام در طول تصرفات رسول خداصلی الله علیه وآله است، یعنی در غیاب حضرت‌صلی الله علیه وآله او متصرف در امور است.
ثانیاً: اشکال و محذوری در اجتماع دو ولایت نیست، و اگر محذوری باشد در اجتماع دو تصرف است، و ثبوت ولایت مستلزم فعلیّت تصرّف نیست.
ثالثاً: محذور اجتماع دو تصرّف در صورتی است که هر یک از تصرفات با یکدیگر مخالف باشد در حالی که پیامبرصلی الله علیه وآله و حضرت علی‌علیه السلام هیچ گونه اختلافی در تصرّف نداشتند.
رابعاً: عمده ولایت حضرت علی‌علیه السلام و فعلیّت آن بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله است.

آیه تبلیغ

اشاره

از آیاتی که می‌توان در باب امامت خاصه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالبعلیه السلام به آن استشهاد کرد آیه معروف به «تبلیغ» است. خداوند متعال می‌فرماید: {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ ؛(۴۷۱) «ای رسول! آن چه از پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای و خدا تو را از مردم حفظ خواهد کرد. خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.»

مفسران و متکلمان شیعه، این آیه را درباره ابلاغ ولایت و امامت و خلافت امام علیعلیه السلام می‌دانند و در این قول متّفق‌اند.اینک برای بررسی مطلب آیه را مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهیم.

تحلیلی درباره آیه

توضیح

قبل از ورود در بحث مناسب است که نکاتی چند درباره آیه «تبلیغ» اشاره شود:

۱ – ظهور فعل در ماضی

ظهور جمله {ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ در ماضی و گذشته حقیقی است نه مضارع و آینده به دو دلیل:

الف – صیغه ماضی وضع شده برای معنای گذشته و در صورتی که قرینه‌ای در آن برای حمل بر مضارع نباشد حمل بر همان معنای موضوع له حقیقی که ماضی است می‌شود.

ب – آیه مورد بحث در آخرین ماه‌های نبوت پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله نازل شده است، و اگر فعل را حمل بر مضارع و آینده کنیم معنای آیه این می‌شود: «و اگر آن چه را که بعداً بر تو نازل می کنیم در ماه‌های باقیمانده از نبوّتت ابلاغ نکنی، هرگز رسالتت را به پایان نرسانده‌ای». معنایی که در هیچ روایتی به آن اشاره نشده و از هیچ عالم شیعی و سنّی نیز نرسیده است.

در این صورت آیه دلالت می‌کند بر این که خداوند بر پیامبرش مطالبی را نازل کرده که بر او ابلاغش سنگین و دشوار بوده است. و از طرفی نیز پیامبرصلی الله علیه وآله مأمور به تبلیغ آن است. حضرتصلی الله علیه وآله در فکر دشواری چگونگی تبلیغ آن است که آیه فوق نازل می‌شود تا به او گوشزد کند که هیچ فکر و ناراحتی به خود راه ندهد که مردم در مقابل ابلاغ آن چه موقفی خواهند داشت . . .

۲ – بیان اهمیت شرط

جمله شرطیه در آیه {وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ در مقام تهدید آمده است و حقیقت آن بیان اهمیّت حکم است به این معنا که اگر این حکم به مردم نرسد و حق آن مراعات نشود گویا حقّ هیچ جزئی از اجزای دین مراعات نشده است. نتیجه این که: جمله شرطیه در صدد بیان اهمیّت شرط در ترتّب جزاء مهمتر است، و لذا نمی‌توان این نوع جمله شرطیه را همانند جملات شرطیه دیگر دانست که در مکالمات رایج است، زیرا غالب جملات شرطیه در مواردی به کار برده می‌شود که انسان به تحقق جزاء غافل است چون از تحقق شرط آگاهی ندارد، ولی این احتمال در حقّ پیامبرصلی الله علیه وآله جاری نمی‌شود.(۴۷۲)

۳ – نوع خوف پیامبرصلی الله علیه وآله

از آن جا که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله شجاع بوده و در راه پیشبرد اهداف اسلام از هیچ فداکاری دریغ نمی‌کرده است، لذا خوفی که از آیه استفاده می‌شود که پیامبرصلی الله علیه وآله در ابلاغ آن داشته مربوط به خودش نبوده، بلکه خوف حضرت بر اسلام و رسالتش بوده است.

۴ – مقصود از «الناس»

گر چه افرادی امثال فخر رازی در صددند که «الناس» در آیه را به کفار برگردانند به قرینه ذیل آیه که می‌فرماید: {إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ ، ولی این معنا خلاف ظاهر کلمه «الناس» است، زیرا «ناس» اعمّ از کافر و مؤمن است و وجهی برای حصر آن در کفار نیست. و لذا باید «کافرین» در آیه را به مرتبه‌ای از کفر معنا کرد که شامل منافقان زمان حضرت رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله که از آن‌ها خوف داشته نیز بشود.

۵ – معنای عصمت

مطابق بیانات گذشته مقصود از عصمت الهی که به پیامبرش وعده داده شده، نوع عصمتی است که با خوف رسول خداصلی الله علیه وآله تناسب داشته است، که همان عصمت از طعن در نبوّت و اتهام حضرت‌صلی الله علیه وآله به اموری است که با مقام نبوت او سازگاری ندارد.

بررسی روایات

اشاره

اینک برخی از روایاتی را که درباره نزول آیه تبلیغ در شأن امیرالمؤمنین‌علیه السلام از طرق فریقین وارد شده اشاره می‌کنیم:

۱ – روایت ابو نعیم اصفهانی

ابو نعیم از ابوبکر خلاد، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از ابراهیم بن محمد بن میمون، از علی بن عابس، از ابی حجّاف و اعمش، از عطیه، از ابی سعید خدری نقل کرده که این آیه {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...} بر رسول خداصلی الله علیه وآله در شأن علی بن ابی طالب‌علیه السلام نازل شده است.(۴۷۳)

بررسی سند

– ابوبکر بن خلاد: همان احمد بن یوسف بغدادی است که خطیب بغدادی، شنیدن از او را صحیح دانسته و ابو نعیم ابن ابی فراس او را ثقه معرّفی کرد.(۴۷۴) و ذهبی نیز او را شیخ صدوق خوانده است.(۴۷۵)

– محمد بن عثمان بن ابی شیبه: کسی است که ذهبی او را از ظروف علم برشمرده و صالح جزره او را ثقه معرفی کرده است و ابن عدی می‌گوید: من از او حدیث منکری نشنیدم که آن را ذکر کنم.(۴۷۶)

– ابراهیم بن محمد بن میمون: ابن حبّان او را در جمله ثقات آورده است.(۴۷۷) و کسی او را در کتب ضعفاء ذکر نکرده است، و اگر عیبی از او گرفته می‌شود به جهت آن است که او فضائل اهل بیت خصوصاً امیرالمؤمنین‌علیه السلام را نقل می‌کند.

– علی بن عابس: او از رجال صحیح ترمذی است.(۴۷۸) و اگر عیبی بر او وارد می‌شود همانند شاگردش به جهت نقل فضائل اهل

بیت‌علیهم السلام است. ولی مطابق نصّ ابن عدی حدیثش نوشته می‌شود.(۴۷۹)
– ابو الحجّاف: او که داود بن ابی عوف نام دارد از رجال ابی داود و نسائی و ابن ماجه به حساب آمده، که احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را توثیق کرده است، و ابو حاتم نیز او را صالح الحدیث می‌داند.(۴۸۰) گر چه ابن عدی به جهت این که غالب احادیث او درباره اهل بیت‌علیهم السلام است، او را تضعیف کرده است.(۴۸۱)
– اعمش: او از رجال صحاح ستّه به شمار می‌آید.(۴۸۲)
در نتیجه این که: این حدیث مطابق رأی اهل سنت معتبر است.

۲ – روایت ابن عساکر

ابن عساکر از ابوبکر وجیه بن طاهر، از ابو حامد ازهری، از ابو محمد مخلّدی حلوانی، از حسن بن حمّاد سجّاده، از علی بن عابس، از اعمش و ابی الجحاف، از عطیه از ابو سعید خدری نقل کرده که این آیه {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ بر رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب‌علیه السلام نازل شده است.(۴۸۳)
بررسی سند
– وجیه بن طاهر: ابن جوزی او را شیخ صالح و صدوق،(۴۸۴) و ذهبی او را شیخ عالم و عادل معرفی کرده است.(۴۸۵)
– ابو حامد ازهری: که همان احمد بن حسن نیشابوری است، به تصریح ذهبی عادل و صدوق است.(۴۸۶)
– ابو محمد مخلّدی: حاکم شنیدن حدیث از او را صحیح دانسته و نیز متقن در روایت معرفی کرده است.(۴۸۷) و ذهبی نیز او را شیخ صدوق و عادل دانسته است.(۴۸۸)
– ابوبکر محمد بن ابراهیم حلوانی: خطیب بغدادی او را ثقه می‌داند.(۴۸۹) و حاکم نیشابوری او را از ثقات أثبات دانسته(۴۹۰) و ذهبی او را حافظ ثبت معرفی کرده است.(۴۹۱) و ابن جوزی نیز او را ثقه می‌داند.(۴۹۲)
– حسن بن حمّاد سجّاده: او از رجال ابی داود و نسائی و ابن ماجه است که احمد بن حنبل در حق او گفته: «از او به جز خیر به من نرسیده است».(۴۹۳) ذهبی او را از اجلاّء علما و ثقات عصر خود دانسته،(۴۹۴) و ابن حجر نیز او را صدوق معرفی کرده است.(۴۹۵)
بقیه رجال سند حدیث قبلاً بررسی شد.

۳ – روایت واحدی

واحدی ابوسعید محمد بن علی صفّار، از حسن بن احمد مخلدی از محمّد بن حمدون، از محمّد ابراهیم خلوتی (حلوانی)، از حسن بن حمّاد سجّاده، از علی بن عابس، از اعمش و ابی جحّاف، از عطیّه، از ابی سعید خدری نقل کرده که این آیه {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ در روز غدیر خم در حقّ علی بن ابی طالب‌علیه السلام نازل شد.
بررسی سند
محمود زعبی در کتاب خود «البیّنات فی الردّ علی المراجعات» تنها اشکالی که به سند این حدیث داشته وجود عطیّه در سند آن است.
او می گوید: «عطیه کسی است که امام احمد او را ضعیف الحدیث دانسته و ابوحاتم نیز او را تضعیف کرده و ابن عدی او را از شیعیان کوفه به حساب آورده است».

ولی این تضعیف به طور قطع ناصواب است زیرا:

اولاً: عطیه عوفی از تابعین است که مورد مدح رسول خداصلی الله علیه وآله واقع شده‌اند.

ثانیاً: او از رجال بخاری در کتاب «الأدب المفرد» و صحیح ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و احمد به حساب می‌آید، که علمای اهل سنت شدیداً آن‌ها را مدح کرده‌اند.

آری، امثال جوزجانی او را تضعیف کرده‌اند که معروف به ناصبی بودن و انحراف از علی بن ابی طالبعلیه السلام هستند. و سبب تضعیف او نیز به جهت آن است که امام علی‌علیه السلام را بر همه ترجیح می‌داد. و هنگامی که به امر حجاج مأمور شد سبّ بر امام علی‌علیه السلام گوید: امتناع کرد و در نتیجه ۴۰۰ ضربه شلاق خورد و محاسنش را نیز تراشیدند.

۴ – روایت حبری

حبری از حسن بن حسین، از حبان، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس در تفسیر آیه {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...} نقل کرده که آیه در شأن علی‌علیه السلام نازل شده است. رسول خداصلی الله علیه وآله امر شد تا آن چه درباره او است ابلاغ کند. پس دست علی‌علیه السلام را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه، اللّهم وال من والاه، وعاد من عاداه»؛(۴۹۶) «هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست. بار خدایا! دوست بدار هر کس را که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کس را که با او دشمنی کرده است.» سند این روایت نزد اهل سنت معتبر است.

شأن نزول آیه از دیدگاه اهل بیتعلیهم السلام

کلینی‌رحمه الله با سند صحیح از زراره، فُضیل بن یسار، بکیر بن اعین، محمد بن مسلم، برید بن معاویه و ابی الجارود، جملگی از امام باقرعلیه السلام چنین نقل می‌کنند: «خداوند، پیامبرش را به ولایت علی‌علیه السلام فرمان داد و بر او چنین نازل کرد: {إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ .(۴۹۷) خداوند ولایت اولی الامر را واجب کرد، آنان نمی‌دانستند این ولایت چیست، پس خداوند به محمدصلی الله علیه وآله فرمان داد ولایت را برای آنان تفسیر کند همانگونه که احکام نماز و زکات و روزه و حجّ را تفسیر می‌کند. چون این فرمان رسید، حضرت دلتنگ شده ونگران بود، نکند مردم از دینشان برگشته و او را تکذیب کنند. حضرت به پروردگارش رجوع کرد. پس خداوند چنین وحی فرستاد: {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ . پس حضرت به فرمان خدا امر ولایت را آشکار ساخت و به معرفی ولایت علی‌علیه السلام در روز غدیر خم پرداخت... و به مردم فرمان داد تا حاضران به غایبان اطلاع دهند...».(۴۹۸)

راویان حدیث از صحابه

دانشمندان اهل سنت به نقل از صحابه روایات متعددی را نقل کرده‌اند که صریح در نزول آیه «تبلیغ» در شأن امام علی‌علیه السلام است، از قبیل:

۱ – زید بن ارقم.(۴۹۹)

۲ – ابو سعید خدری.(۵۰۰)

۳ – عبداللَّه بن عساکر.(۵۰۱)

۴ – عبداللَّه بن مسعود.(۵۰۲)

۵ – جابر بن عبداللَّه انصاری.(۵۰۳)

۶ – ابوهریره.(۵۰۴)

۷ – عبداللَّه بن ابی اوفی اسلمی.(۵۰۵)

۸ – براء بن عازب انصاری.(۵۰۶)

راویان حدیث از تابعین

و از تابعین نیز آنان که نزول آیه را درباره امام علی‌علیه السلام و روز غدیر می‌دانند عبارتند از:

۱ – امام باقرعلیه السلام.(۵۰۷)

۲ – امام جعفر صادق‌علیه السلام.(۵۰۸)

۳ – عطیه بن سعد عوفی.(۵۰۹)

۴ – زید بن علی.(۵۱۰)

۵ – ابو حمزه ثمالی.(۵۱۱)

راویان حدیث از علمای عامه

جماعت بسیاری از علماء عامه این حدیث را در کتب خود نقل کرده‌اند از قبیل:

۱ – ابو جعفر طبری.(۵۱۲)

۲ – ابی حاتم رازی.(۵۱۳)

۳ – حافظ ابو عبداللَّه محاملی.(۵۱۴)

۴ – حافظ ابن مردویه.(۵۱۵)

۵ – ابو اسحاق ثعلبی.(۵۱۶)

۶ – ابو نعیم اصفهانی.(۵۱۷)

۷ – واحدی نیشابوری.(۵۱۸)

۸ – حاکم حسکانی.(۵۱۹)

۹ – ابو سعید سجستانی.(۵۲۰)

۱۰ – ابوالقاسم ابن عساکر شافعی.(۵۲۱)

۱۱ – فخر رازی.(۵۲۲)

۱۲ – ابو سالم نصیبی شافعی.(۵۲۳)

۱۳ – شیخ الاسلام حمّوئی.(۵۲۴)

۱۴ – سید علی همدانی.(۵۲۵)

۱۵ – ابن صباغ مالکی.(۵۲۶)

۱۶ – قاضی عینی.(۵۲۷)

۱۷ – نظام الدین نیشابوری.(۵۲۸)

۱۸ – کمال الدین میبدی.(۵۲۹)

۱۹ – جلال الدین سیوطی.(۵۳۰)

۲۰ – میرزا محمد بدخشانی.(۵۳۱)

۲۱ – شهاب الدین آلوسی.(۵۳۲)

۲۲ – قاضی شوکانی.(۵۳۳)

۲۳ – قندوزی حنفی.(۵۳۴)

۲۴ – شیخ محمده عبده.(۵۳۵)

دیدگاه شیعه در آیه تبلیغ

شیعه معتقـد است آیه تبلیغ مربوط به ولایـت امام علی‌علیه السـلام بوده و مصـداق {ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام است، زیرا:

اولاً: خداونـد متعال در این مورد اهتمام بسیاری کرده است به حـدّی که اگر این موضوع ابلاغ نشود گویا رسالت پیامبر ابلاغ نشده است. و این امری جز مسأله امـامت و زعامت و جانشـینی امیرالمؤمنین‌علیه السـلام نیست که عهـده‌دار وظائف و شؤونات نبی به جز وحی است.

ثانیاً: از آیه فوق استفاده می‌شود که ابلاغ این امر برای رسول خداصلی الله علیه وآله دشوار بوده است، زیرا خوف آن را می‌داده که برخی از فرمان او سرپیچی کرده و با ایجاد اختلاف و تشتّت زحمات ۲۳ ساله او را بر باد دهند، و این مطلب – با مراجعه به تاریخ – جز ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام چیز دیگری نبوده است.

در یک بررسی اجمالی در آیات قرآن خواهیم دید که رسول خداصلی الله علیه وآله میثاق بر نبوت داشته(۵۳۶) و از ناحیه خداوند مأمور به اسـتقامت و صبر بوده است.(۵۳۷) از این رو در تبلیغ دین خـدا و رساندن پیام‌ها هیچ کوتاهی نکرده و در برابر درخواسـت غیر معقول و بهانه‌جویی‌ها هرگز سـر تسلیم فرود نیاورده است.(۵۳۸) پیامبر خداصـلی الله علیه وآله در ابلاغ پیام‌ها حتی در مواردی که به نوعی تحمّل آن برای دیگران سـنگین می‌بود مانند داستان زینب همسر زید،(۵۳۹) استحیای از مؤمنان،(۵۴۰) ابلاغ همین آیه مورد بحث و ... چیزی را به دلیل ترس از خود و یا امر دیگر فروگذار نکرده است.

بنـا بر ایـن، دلیـل دل نگرانی پیامبرصـلی الله علیه وآله را بایـد در جـای دیگر (نه ترس از قتـل) جسـتجو کرد، و آن پیامـدهای وخیم تکـذیب منافقان و عکس العمل منفی برخی از یاران حضرت‌صـلی الله علیه وآله در برابر این پیام بوده که منجر به حبط عمل آنان و شـدّت نفاق و کفر منافقان می‌شد. و از سوی دیگر با تکذیب و کفر آنان، ادامه رسالت و حتّی اصل رسالت ناکام می‌ماند و موجب هدم دین می‌شد.

ثالثاً روایات صحیح السند نیز از طرق شیعه و سنّی شأن نزول آیه «اکمال» را درباره حضرت امیر مؤمنان‌علیه السلام می‌دانند.

نتیجه این که مقصود از {مـا أُنْزِلَ إِلَیْـکَ مِنْ رَبِّکَ امر ولایـت حضـرت علی‌علیه السـلام است که پیامبرصـلی الله علیه وآله مـأمور به ابلاغ آن بوده است.

بررسی شبهات

توضیح

برخی از علمـای اهـل سـنت در صـدد تـوجیه دیگری برای آیـه برآمده‌انـد تـا ربطی بـه مسأله غـدیر نداشـته و از مؤیّدات ولایـت

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب‌علیه السلام به حساب نیاید. اینک این توجیهات را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ – نزول آیه در مورد حراست پیامبرصلی الله علیه وآله در مدینه

اهل سنت بر اساس برخی از روایات می‌گویند: پیش از نزول این آیه از پیامبرصلی الله علیه وآله حراست می‌شد ولی پس از نزول آن و تضمین خداوند بر حفظ جان ایشان، عذر نگهبانان را خواستند، و فرمودند: «بروید، خداوند من را حفظ خواهد کرد».

پاسخ

اولاًـ این روایات بر فرض احراز صدور، درصدد بیان مورد نزول آیه نیست و با آن منافاتی ندارد، بلکه در آنها تنها استناد پیامبر خداصلی الله علیه وآله را به بخشی از این آیه نشان می‌دهد و چون در متن برخی از روایات تصریح شده این ترخیص از ناحیه رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه بوده است، احتمال دارد در فاصله غدیر خم تا وفات پیامبر خداصلی الله علیه وآله باشد.

ثانیاً: اساساً مفسران اهل سنت این روایات را غریب دانسته و بر این قول متفقاند که چون آیه مذکور مدنی و در اواخر بعثت نازل شده است، با حراست ابو طالب در مکه پیوندی ندارد.

ثالثاً: قول به اینکه آیه فوق دو بار یکی در اوائل بعثت و دیگری در مدینه در اواخر بعثت نازل شده باشد،(۵۴۱) نمی‌تواند مشکلی را حل کند؛ زیرا بر فرض که آیه در اوائل بعثت نازل شده باشد و در آن تضمین خداوند بر حفظ پیامبرصلی الله علیه وآله باشد ولی نیازی به نگهبانی رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه توسط یارانش نخواهد بود.

۲ – نزول آیه در مورد حراست در مکه

سیوطی از ابن عباس نقل می‌کند که از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال شد: کدام آیه بر شما گران آمد؟ حضرت فرمود: «در ایام موسم در منا بودم و مشرکان عرب و سایر مردم در آنجا بودند. جبرائیل بر من نازل شد و گفت {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ... }من برخاستم و ندا دادم: ای مردم! چه کسی مرا یاری می‌کند تا پیام پروردگارم را برسانم و برای او بهشت باشد. ای مردم! بگویید: لا اله الّا اللَّه و من رسول خدایم تا رستگار شده، نجات یابید و به بهشت روید. پس هیچ کس از مرد و زن و کودک نبود جز آن که مرا با خاک و سنگ هدف قرار دادند و در صورتم آب دهان انداختند و گفتند: دروغگو است... پس عموی ایشان عباس آمد و حضرت را از دست آنان نجات داد و آنان را به عقب راند».(۵۴۲)

پاسخ

حدیث از موضوعات و جعلیات بنی العباس بوده تا در برابر علویان فضیلتی بسازند زیرا:

اولاً: آیه مذکور به اتفاق شیعه و سنّی در اوائل بعثت در مکه نازل نشده است. و تکرار نزول هم وجهی ندارد.

ثانیاً: این حدیث خبر واحد است و مخالفت است با تمام احادیثی که مخالفت با این مضمون دارد.

۳ – نزول آیه در جنگ با بنی انمار!!

ابن ابی حاتم به نقل از جابر بن عبداللَّه انصاری می‌گوید: «در جنگ پیامبر خداصلی الله علیه وآله با بنی انمار، حضرت بر سر چاهی نشستند. مردی به نام «وارث» یا «غورث بن حارث» از بنی نجار قصد کشتن حضرت را کرد... وی نزد پیامبر آمد و گفت: شمشیرت را بده تا ببویم. حضرت آن را به وی داد. آن گاه از دستش لیز خورده و افتاد. پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: خداوند بین تو و آنچه می‌خواستی انجام دهی مانع شد. آنگاه این آیه نازل شد: {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ .(۵۴۳)

پاسخ

اولاً: ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: «حدیث جابر بدین صورت غریب است».(۵۴۴)

ثانیاً: در نقل این داستان اختلاف است، زیرا ابو هریره آن را به نحو دیگری نقل می کند.(۵۴۵) و اختلاف در نقل سبب وهن روایت است.

ثالثاً: این داستان با متن آیه سازگاری ندارد؛ زیرا در آن ضمانت بر حفظ پیامبر خداصلی الله علیه وآله به خاطر ابلاغ پیام خداوند می باشد.

رابعاً: توطئه برای قتل رسول خدا تازگی نداشته تا در اثر آن در اواخر بعثت، خداوند طبق آیه مذکور، ضمانت بر حفظ پیامبرصلی الله علیه وآله کند.

خامساً: این جریان با تمام روایاتی که از طریق فریقین نقل شده منافات دارد، زیرا در آن‌ها نگرانی پیامبر از تبلیغِ دستوری بوده که بر ایشان نازل شده است.

۴ – نزول آیه درباره رجم و قصاص

برخی از اهل سنت در شأن نزول آیه می گویند: «خداوند به پیامبرش دستور داد تا آن چه را که درباره حکم رجم و قصاص بر وی نازل شده اعلان کند. در واقع این اعلان برخوردی در برابر موضع یهود بود که می‌خواستند به نحوی از حکم رجم زنای محصنه و قصاص که در تورات آمده است فرار کنند. از این رو افرادی را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستادند تا از ایشان درباره این دو موضوع سؤال کنند، جبرئیل نازل شد و حکم رجم و قصاص را آورد.(۵۴۶)

این افراد از اهل سنت می گویند آیات ۴۱ تا ۴۳ که پیش از آیه مورد بحث در همین سوره مائده است در این باره می‌باشد.

پاسخ

اولاً: این قول بدون دلیل و مخالف با اقوال تمام صحابه است.

ثانیاً: متن این آیات در ردّ این قول کافی است، چون یهود در زمان نزول این سوره در اواخر بعثت تار و مار شده و سر جایشان نشسته بودند و در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند به حضرت زیانی برسانند تا خداوند وعده حفظ به او دهد.

۵ – نزول آیه درباره مکر یهود!!

اولین کسی که آیه «تبلیغ» را در مورد مکر یهود تفسیر کرده مقاتل بن سلیمان است.(۵۴۷) و پس از وی طبری و بغوی و محمد بن ابی‌بکر رازی این قول و تفسیر را اختیار کرده‌اند.(۵۴۸) فخر رازی نیز پس از احتمالات فراوان در مورد نزول آیه مورد بحث همین قول را برگزیده و تنها دلیل آن را نیز سیاق یا تناسب آیات قبل و بعد دانسته که جملگی درباره یهودیان است.(۵۴۹)

پاسخ

اولاً سوره مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبرصلی الله علیه وآله در حجهٔ الوداع نازل شده است، و در آن موقع یهود شوکتی نداشته‌اند تا پیامبر از آن‌ها خوف داشته باشد و احتیاج به محافظت و عصمت و نگهبانی از آنها داشته باشد.

ثانیاً: قرآن بر ترتیب نزول آن نبوده تا بتوان به سیاق آیات آن بر ظهور یک معنا تمسک کرد.

ثالثاً: سیاق بر فرض ظهور دادن، قرینه مقامی است و در برابر نص روایات و قرینه‌های دیگر ظهوری نخواهد داشت.

رابعاً: بنا بر گفته فخر رازی، حکمی که خداوند درباره یهود نازل کرد و به قدری بر آنان گران تمام شد که موجب تأخیر در ابلاغ

آن از سوی رسول خداصلی الله علیه وآله گردید، این بود: {يا أَهْلَ الْكِتابِ لَسْتُمْ عَلى شَيْءٍ حَتَّى... }«ای اهل کتاب شما بر هیچ چیز نیستید تا آن که...». در حالی که قرآن پیش از این آیه در آیه ۶۴ همین سوره خطاب تندتری به یهود دارد: {وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْديهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا...}؛ «و یهود گفتند: دست خدا [با زنجیر] بسته است، دست‌هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن از رحمت [الهی دور شوند...».

خامساً: ممکن است که وجود این آیه در بین آیات یهود اشاره به این نکته باشد که منافقانی که پیامبر از آنها خوف داشت به منزله یهود و از سنخ آنان در کفر و ضلالتند.

آیه اکمال

اشاره

از جمله آیاتی که دلالت بر امامت و ولایت حضرت علی‌علیه السلام دارد و می‌تواند پشتوانه بسیار محکمی برای حدیث «غدیر» در افاده معنای ولایت و امامت باشد، آیه معروف به «اکمال» است. خداوند متعال می‌فرماید: {أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً}؛(۵۵۰) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.»

در ذیل آیه روایات بسیاری از فریقین وارد شده که آیه در شأن امیر المؤمنین‌علیه السلام وارد شده است. اینک به بحث و بررسی درباره آن می‌پردازیم.

بررسی احادیث

توضیح

با مراجعه به مصادر حدیثی اهل سنت پی به وجود روایاتی صحیح السند در رابطه با نزول آیه در شأن امام علی‌علیه السلام می‌بریم، اینک به بررسی برخی از این روایات می‌پردازیم:

۱ – روایت ابونعیم اصفهانی

ابی نعیم از محمّد بن احمد بن علی بن مخلّد، از محمّد بن عثمان بن ابی شیبه، از یحیی حمانی، از قیس بن ربیع، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری نقل می کند که: پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را در روز غدیر خم به علیّ‌علیه السلام دعوت نمود. و امر کرد که هر چه خار و خاشاك زیر درخت بود بکنند. و این واقعه در روز پنجشنبه بود. علیّ‌علیه السلام را صدا زد، آن گاه بازوهای او را گرفت و هر دو را بلند نمود به حدّی که مردم سفیدی زیر بغل‌های رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردند. مردم متفرّق نشدند تا این که این آیه نازل شد: {أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً} پس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: اللَّه اکبر بر کامل کردن دین و تمام نمودن نعمت، و رضایت پروردگار به رسالت من و به ولایت علیّ از بعد من. آن گاه فرمود: هر که من مولای اویم پس علیّ مولای اوست، بار خدایا هر کس ولایت او را پذیرفت او را دوست بدار و هر که با او دشمنی نمود او را دشمن دار. و هر کس او را یاری کرد یاری کن و هر کس او را خار کرد خارش نما...(۵۵۱)

بررسی سند

– محمـد بن احمـد بن علی بن مخلّـد معروف به ابن محرّم: از بزرگـان شاگردان ابن جریر طبری و ملازمین او است، که دار قطنی و ابو بکر برقـانی او را معتبر دانسـته‌اند، و ذهبی از او به امام تعبیر کرده است.(۵۵۲) و اگر برخی او را تضـعیف کرده‌اند به جهت نقل احادیث مناقب اهل بیت‌علیهم السلام است.

– محمّد بن عثمان بن ابی شیبه: ذهبی او را به امام حافظ تعبیر کرده و صالح جزره او را توثیق نموده است. و ابن عدی می‌گوید: من از او حدیث منکری ندیده‌ام تا آن را نقل کنم.(۵۵۳)

– یحیی حمانی: او از رجال مسلم در صحیح اوست. و نیز از مشایخ ابی حاتم و مطیّن و امثال این دو از بزرگان اهل سنت به حساب می‌آیـد. و عـده‌ای از یحیی بن معین نقل کرده‌اند که او را صدوق و ثقه معرفی نموده است. و نیز گروهی دیگر از علمای اهل جرح و تعدیل (رجال) او را توثیق نموده‌اند. و هر کس درباره او سخنی ناشایست گفته به جهت حسد او بوده است. گفته‌اند که او عثمان را دوست نداشته و درباره معاویه می‌گفته که او بر غیر ملت اسلام بوده است.(۵۵۴)

– قیس بن ربیع: او از رجال ابی داود و ترمذی و ابن ماجه به حساب می‌آید. و ابن حجر او را صدوق دانسته است.(۵۵۵)

– ابو هـارون عبـدی: که همـان عمارهٔ بن جوین است، او از مشاهیر تابعین بوده و از رجال بخاری در «خلق افعال العباد»، و ترمـذی و ابن ماجه و از شـیوخ ثوری و حمّادین و دیگران از بزرگان اهل سـنت بوده است. گرچه برخی به جهت تشیع بر او خرده گرفته‌انـد، (۵۵۶) ولی نمی‌تواننـد او را ردّ کننـد؛ زیرا حدیث او در کتب بخاری و دو کتاب از صـحاح اهل سـنت وارد شده است. و دیگر این که در جای خود به اثبات رسیده که شیعه بودن راوی حدیث در صورتی که راستگو باشد مضرّ به حدیث او نیست.(۵۵۷)

۲ – روایت خطیب بغدادی

خطیب بغدادی از عبداللَّه بن علیّ بن محمّد بن بشـران، از علی بن عمر حافظ، از ابو نصـر حبشون بن موسـی بن ایوب خلّال، از علی بن سـعید رملی، از ضـمرهٔ بن ربیعه قرشـی، از ابن شـوذب، از مطر ورّاق، از شـهر بن حـوشب، از ابی هریره نقـل کرده که گفت: هر کس در روز هجـدهم ذی حجه روزه بگیرد ثواب شـصت مـاه روزه بر او نوشـته خواهـد شـد. و آن روز غـدیر خم است، زمانی که پیامبرصـلی الله علیه وآله دست علی بن ابی طالب‌علیه السـلام را گرفت و فرمود: آیا من ولیّ مؤمنین نیسـتم؟ گفتنـد: آری ای رسول خـدا! فرمود: هر که من مولـای اویم پس علیّ مولـای اوست. عمر بن خطـاب گفت: مبـارک بـاد، مبارک باد ای پسـر ابی طالب! تو مولای من و مولای هر مسلمان شدی. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: {أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ...} ...(۵۵۸).

بررسی سند

– ابن بشران (م ۴۱۵): خطیب بغدادی او را صدوق، ثقه، ثبت و ... معرفی کرده است. و ذهبی نیز او را عدل دانسته است.(۵۵۹)

– علی بن حافظ: همان دارقطنی است (م ۳۸۸) که علمای رجال او را بسیار تمجید کرده‌اند.(۵۶۰)

– ابو نصر حبشون: ذهبی او را صدوق دانسته و خطیب بغدادی نیز او را توثیق کرده و درباره او قول مخالفی ذکر نکرده است.

– علیّ بن سعید رملی: ذهبی تصریح به وثاقت او کرده و می‌گوید: تا به حال کسی را ندیدم که درباره او مذمّتی بگوید.(۵۶۱)

– ضمرهٔ بن ربیعه (م ۲۰۲): او از رجال بخاری در کتاب «الادب المفرد» و چهار صـحیح دیگر از صحاح اهل سنت است. عبداللَّه بن احمد از پدرش نقل کرده که او صالح الحدیث و از ثقات به حساب می‌آید. عثمان بن سعید دارمی از یحیی بن معین و نسائی توثیق او را نقل کرده، و ابو حاتم او را صالح، و محمّد بن سعد او را ثقه مأمون خیّر دانسته و گفته که افضل از او وجود ندارد.(۵۶۲)

– عبـداللَّه بن شـوذب (م ۱۵۶)؛ او از رجـال ابی داود و ترمـذی و نسـائی و ابـن مـاجه است. ذهـبی می‌گویـد: جمـاعتی او را تـوثیق کرده‌اند،(۵۶۳) و ابن حجر او را صـدوق عابـد معرفی نموده است.(۵۶۴) و از سـفیان نقل کرده که ابن شوذب از ثقات مشایـخ ما به حساب می‌آیـد. و ابن معین و ابن عمار و نسائی نیز او را ثقه معرفی کرده است. و ابن حبّان نیز او را در جمله ثقات به حساب آورده

است.(۵۶۵)

– مطر ورّاق (م ۱۲۹): او از رجال بخاری و رجال مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان صحاح است.(۵۶۶)

– شهر بن حوشب (م ۱۱۲): او از رجال بخاری درکتاب «الادب المفرد» و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان صحاح به حساب می‌آید و همین معنا در توثیق او نزد اهل سنت کافی است.(۵۶۷)

۳ – روایت ابن عساکر

ابن عساکر به طرق مختلف این مضمون را نقل کرده است. به یک سند از خطیب بغدادی نقل کرده قبلاً ذکر شد.

در سندی دیگر از ابو بکر بن مزرفی، از حسین بن مهتدی، از عمر بن احمد، از احمد بن عبداللَّه بن احمد، از علی بن سعید رقّی، از ضمره، از ابن شوذب، از مطر ورّاق، از شهر بن حوشب از ابی هریره همان مضمون قبل را نقل کرده است.(۵۶۸)

بررسی سند

– ابوبکر بن مزرفی (م ۵۲۷): ابن جوزی می‌گوید: «من از او حدیث شنیدم، مردی ثابت در نقل حدیث، عالم و دارای عقیده نیک بود».(۵۶۹) و ذهبی نیز او را ثقه و متقن دانسته است.(۵۷۰)

– ابو الحسین بن مهتدی، (م ۴۶۵): خطیب بغدادی او را ثقه، و سمعانی او را ثقه معرفی کرده و احادیث او را قابل احتجاج دانسته است.(۵۷۱)

– عمر بن احمد: او که همان ابن شاهین است (م ۳۸۵)، خطیب بغدادی و ابن ماکولا او را ثقه امین، و دارقطنی و ابو الولید باجی و ازهری او را ثقه، و ذهبی او را شیخ صدوق حافظ معرفی کرده است.(۵۷۲)

– احمد بن عبداللَّه بن احمد همان ابن النیری سابق است. بقیه رجال سند قبلاً مورد بررسی قرار گرفت.

۴ – طریق دیگر از ابن عساکر

ابن عساکر نیز از ابو القاسم سمرقندی، از ابو الحسین بن نقور، از محمّد بن عبداللَّه بن حسین دقّاق، از احمد بن عبداللَّه بن احمد بن عباس بن سالم بن مهران، معروف به ابن النیری، از سعید رقّی، از ضمره، از ابن شوذب، از مطر ورّاق از شهر بن حوشب از ابی هریره همین مضمون را نقل کرده است.(۵۷۳)

بررسی سند

– ابو القاسم بن سمرقندی (م ۵۳۶): ابن عساکر و سلفی او را ثقه، و ذهبی او را استاد و امام در حدیث معرفی کرده است.(۵۷۴)

– ابو الحسین بن نقور (م ۴۷۰): خطیب او را راستگو، و ابن خیرون او را ثقه، و ذهبی او را شیخ جلیل راستگو معرفی کرده است.(۵۷۵)

بقیه رجال حدیث قبلاً به آن‌ها اشاره شد.

راویان نزول آیه در روز غدیر خم

جماعت بسیاری از علمای اهل سنت روایت نزول آیه در روز هجدهم ذی حجه در سرزمین غدیر خم را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند اینک به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ – حافظ ابو جعفر محمّد بن جریر طبری (م ۳۱۰).(۵۷۶)

۲ – حافظ ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰).(۵۷۷)

۳ – حافظ ابی نعیم اصفهانی.(۵۷۸)

۴ – حافظ ابو بکر خطیب بغدادی (م ۴۶۳).(۵۷۹)

۵ – حافظ ابو سعید سجستانی (م ۴۷۷).(۵۸۰)

۶ – ابو الحسن بن مغازلی شافعی (م ۴۸۳).(۵۸۱)

۷ – حافظ ابو القاسم حسکانی.(۵۸۲)

۸ – حافظ ابو القاسم بن عساکر دمشقی شافعی (م ۵۷۱).(۵۸۳)

۹ – خطیب خوارزمی (م ۵۶۸).(۵۸۴)

۱۰ – سبط بن جوزی.(۵۸۵)

۱۱ – شیخ الاسلام حمّوئی.(۵۸۶)

۱۲ – عماد الدین ابن کثیر دمشقی شافعی.(۵۸۷)

۱۳ – جلال الدین سیوطی شافعی.(۵۸۸)

۱۴ – میرزا محمّد بدخشی.(۵۸۹)

و دیگران.

آراء در شأن نزول آیه

اشاره

در رابطه با شأن نزول آیه سه رأی عمده مطرح است:

۱ – اشاره به دوران عظمت اسلام

فخر رازی احتمال می‌دهد که کلمه «الیوم» در این آیه در معنای حقیقی خود به کار نرفته است، بلکه معنای مجازی دارد، بدین معنا که «یوم» در این جا به معنای «دوران» و «یک برهه از زمان» است، نه یک قطعه کوتاه از زمان.

طبق این نظریه، آیه نظر به روز خاص و حادثه ویژه‌ای ندارد، بلکه از شروع و آغاز دوران عظمت اسلام و فرا رسیدن دوران یأس و ناامیدی کفار خبر می‌دهد.

پاسخ

اولاً: معنای مجازی و غیر حقیقی نیاز به قرینه روشنی دارد که فخر رازی برای این معنای مجازی قرینه‌ای ارائه نمی‌دهد.

ثانیاً: اگر این تفسیر صحیح بود، نزول آیه بنابر این معنا سزاوارتر بود که در فتح مکه باشد.

ثالثاً: با روایاتی که دلالت بر نزول آیه در هجدهم ذی حجه دارد سازگار نیست.

۲ – نزول آیه در روز عرفه

فخر رازی احتمال دیگری می‌دهد که بگوییم آیه در روز عرفه بر پیامبر نازل شده و کلمه «یوم» نیز در معنای حقیقی آن به کار رفته

است، که همان روز خاص و معیّنی باشد، یعنی روز هشتم ماه ذی حجه در آخرین سفر حج پیامبرصلی الله علیه وآله که سال دهم هجرت بوده است.

بخاری به سند خود از عمر بن خطاب نقل کرده که مردی از یهود به او گفت: ای امیر المؤمنین: آیه‌ای در کتاب شما است که می‌خوانید، اگر بر ما جماعت یهود نازل شده بود آن روز را عید می گرفتیم. عمر گفت: کدامین آیه؟ او گفت: {أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً}. عمر گفت: ما آن روز و مکانی را که این آیه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد می‌دانیم، آن روز، روز عرفه و روز جمعه بود.(۵۹۰)

پاسخ

اولاً ـ تمام روایات از این قبیل از حیث سند ضعیف است، زیرا از پنج نفر از صحابه نقل شده است، که دو نفر از آن‌ها عمر بن خطاب و معاویه‌اند، و از آن جا که در قول به نزول آیه در روز نهم ذی حجه ذی نفع‌اند، زیرا هر دو غاصب خلافت امیر المؤمنین‌علیه السلام بوده‌اند، لذا قولشان مورد قبول نخواهد بود.

و نیز از طریق سمرهٔ بن جندب و ابن عباس و امام علی‌علیه السلام نیز نقل شده است، ولی در روایت سَمُره، عمر بن موسی بن وجیه قرار دارد که ضعیف است و لذا اصل روایت را هیثمی ردّ کرده است.(۵۹۱) و در سند روایت منسوب به ابن عباس، عمّار مولی بنی هاشم قرار دارد که بخاری در صدد تضعیف او برآمده است...(۵۹۲) در روایت منسوب به امام علی‌علیه السلام نیز احمد بن کامل واقع شده که دارقطنی او را سهل‌انگار در نقل حدیث معرفی کرده است.(۵۹۳)

ثانیاً: فخر رازی می گوید: «مورخان و محدّثان اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله پس از نزول این آیه شریفه بیش از ۸۱ یا ۸۲ روز عمر نکرده...».(۵۹۴)

و از طرفی دیگر اهل سنت معتقدند که پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله در روز دوازدهم ربیع الأوّل به دنیا آمده است و اتفاقاً در روز دهم ربیع الأوّل نیز رحلت نموده‌اند. حال با کمی تأمّل پی می‌بریم که این مدت زمان تنها با مبدئیّت هجدهم ذی حجه سازگاری دارد نه نهم عرفه.

ثالثاً: ممکن است که این دو قول را بر فرض صحت این گونه با هم جمع کنیم که آیه دو بار بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده است.

رابعاً: و نیز ممکن است این دو قول را به این نحو جمع کنیم که آیه در روز نهم ذی حجه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده ولی در روز هجدهم پیامبرصلی الله علیه وآله آن را تلاوت کرده است، زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله از جانب خداوند مأمور به ابلاغ به ولایت امیر المؤمنین در حجهٔ الوداع بوده است.

خامساً: ممکن است که مقصود از اکمال دین در آن روز کامل شدن اسلام با تبیین حجّ و ابلاغ ولایت امیر المؤمنین‌علیه السلام باشد؛ زیرا مطابق برخی از روایات جبرئیل بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد و از جانب خداوند به او فرمود که: تو همه چیز را بیان کردی جز دو وظیفه را که باید عملی کنی، یکی حجّ و دیگر ولایت...(۵۹۵).

علامه طباطبایی‌رحمه الله می‌فرماید: «جایز است که بگوییم: خداوند سبحان بیشتر سوره را که در آن آیه «اکمال» و امر ولایت است در روز عرفه نازل کرده است، ولی پیامبرصلی الله علیه وآله ابلاغ و بیان ولایت را به روز غدیر خم در هجدهم ذی حجه موکول کرد، گرچه آن را در روز عرفه تلاوت کرده بود. و این که در برخی از روایات آمده که نزول آیه در روز غدیر است، بعید به نظر نمی‌رسد که مراد تلاوت حضرت همراه تبلیغ امر ولایت باشد که در آن روز انجام گرفته است. بنابر این توجیه، بین روایات، تنافی وجود ندارد.(۵۹۶)

۳ – نزول آیه در روز غدیر خم

نظر شیعه امامی و بسیاری از علمای اهل سنت آن است که آیه «اکمال» در روز هجدهم ذی حجه، در غدیر خم بر پیامبر نازل شده است، که به برخی از روایات صحیح السند اشاره کردیم.

کلینی‌رحمه الله به سندش از امام باقرعلیه السلام در حدیثی نقل کرده که فرمود: «و کانت الفریضهٔ تنزل بعد الفریضهٔ الأولی، وکانت الولایهٔ آخر الفرائض، فانزل اللَّه عزّ وجلّ {أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی ...}»؛(۵۹۷) «فریضه به ترتیب یکی پس از دیگری نازل می‌شد و ولایت آخرین فریضه‌ها بود سپس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: {أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ...} ...».

این نظریه با مضمون و محتوای آیه شریفه نیز سازگار است، زیرا:

اولاً: دشمنان اسلام پس از ناکامی در تمام توطئه‌ها تنها به یک چیز دل بسته بودند و آن این که پیامبرصلی الله علیه وآله از دنیا برود و پس از ارتحال آن حضرت بتوانند به آرزوی خود برسند و ضربه نهایی را بر اسلام وارد سازند. اما وقتی دیدند که آن حضرت در روز هجدهم ذی حجه، سال دهم هجرت در بین عموم مردم شخصی بی نظیر را به جانشینی خود انتخاب کرد، آرزوهای خویش را بر باد رفته دیدند.

ثانیاً: با انتخاب امیرالمؤمنین‌علیه السلام به ولایت و امامت، نبوت به سیر تکاملی خود ادامه داد، و به آن دین خود را تمام و کامل کرد.

ثالثاً: نعمت‌های خداوند با نصب امامت و رهبریِ پس از پیامبر تکمیل شد.

رابعاً: بدون شک اسلام بدون امامت و رهبری پس از پیامبرعلیه السلام یک دین فراگیر و جهانی نخواهد شد.

استعمالات واژه الیوم

«یوم» در چهار معنا استعمال شده است:

۱ – مدّت زمانی که از طلوع فجر آغاز و به غروب خورشید ختم می‌شود. بنابر این معنا «یوم» مترادف «نهار» است و به معنای روز در مقابل شب به کار می‌رود. مانند: {إِذْ تَأْتیهِمْ حیتانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ یَوْمَ لا یَسْبِتُونَ لا تَأْتیهِمْ ؛(۵۹۸) «روز شنبه آنان، ماهی‌هایشان روی آب می‌آمد، و روز غیر شنبه به سوی آنان نمی‌آمد.»

و نیز می‌خوانیم: {فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَریضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَر}؛(۵۹۹) «هر کس از شما که در ماه رمضان بیمار یا در سفر باشد، پس روزهای دیگری را روزه بگیرد.»

۲ – مجموع شبانه روز: چنان که بر مجموع نمازهایی که در یک شبانه روز خوانده می‌شود نمازهای یومیه می گویند.

۳ – عصر، روزگار و برهه‌ای از زمان، مانند آیه: {تِلْکَ الْأَیَّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النَّاسِ ؛(۶۰۰) «ما این روزهای ظفر و شکست را به نوبت میان مردم می گردانیم.»

حضرت امیر المؤمنین‌علیه السلام می‌فرماید: «الدهر یومان: یوم لک ویوم علیک»؛(۶۰۱) «زمانه دو روز است: یک روز به نفع تو است و یک روز به ضرر تو.»

۴ – مرحله: چنان که درباره خلقت آسمان و زمین فرمود: {الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِتَّةِ أَیَّامٍ ؛(۶۰۲) «خدایی که آسمان و زمین را در شش مرحله خلق کرد.» و نیز فرمود: {خَلَقَ الْأَرْضَ فی یَوْمَیْنِ ؛(۶۰۳) «زمین را در دو مرحله خلق کرد.»

۵ – قیامت: بیشترین استعمال واژه در قرآن کریم مربوط به روز قیامت است. سرّ اینکه از قیامت به «یوم» تعبیر می‌شود آن است که مرحله دیگری از نظام هستی و مرحله پایانی آن است.

الـف و لاـم در «الیوم» برای عهـد است و اشـاره به روز معیّن و مشخّصِ ی دارد که نزد گوینـده و شـنونده معلوم است. بنـابر این واژه «الیوم» به معنای امروز در مقابل دیروز و فردا قرار دارد.
حقّ آن است که آیه، اشاره به برهه‌ای از روزگار دارد که آغاز آن قطعه زمانی، روز نزول این آیه بوده است. از این رو اختصاصـی به دوازده ساعت یا بیست و چهار ساعت ظرف نزول آیه ندارد.
«الیوم» دوم در آیه که به منظور اهمّیت دادن به آن روز بزرگ تکرار شده است نیز به همین معناست.

طمع کافران

مراد از «کـافران» در جمله {أَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ تنهـا مشـرکان مکّه یـا حجاز نیست، بلکه به علت مطلق بودنش شامل مشرکان، بت پرستان، یهودیان و مسیحیان و ... نیز می‌شود.
تلاش کافران به امید نفوذ در دین با انگیزه نابودی آن از برخی آیات قرآن کریم استفاده می‌شود. خدای سـبحان اهداف کافران را در محورهای زیر تشریح کرده است:
۱ – ابتدا تلاش می‌کردند تا چراغ دین را به طور کلّی خاموش کنند و این نهال نو پا را از ریشه بیرون آورند: {یُریدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلاَّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ ؛(۶۰۴) «آنان اراده دائمی دارنـد که نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند. در حالی که خدا می‌خواهد نورش را تمام و کامل کند هر چند که کافران را خوش نیاید.»
۲ – چون دیدند که موفّق به ریشه‌کن ساختن دین و خاموش کردن چراغ آن نشدند تلاش کردند تا مسـلمانان را از دین و آیین‌شان برگرداننـد: {لا یَزالُونَ یُقاتِلُونَکُمْ حَتَّی یَرُدُّوکُمْ عَنْ دینِکُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا}؛(۶۰۵) «مشـرکان، پیوسـته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند.»
این تلاـش فرهنگی و نظامی اختصاص به مشـرکان نـدارد، بلکه اهل کتاب نیز در چنین تلاش و کوششـی بودنـد: {وَدَّ کَثیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إیمانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً}؛(۶۰۶) «بسیاری از اهل کتاب دوست دارند شما را بعد از ایمان آوردنتان به کفر برگردانند.»
۳ – بعـد از بی ثمر مانـدن کوشـش‌هایشان در دو مرحله قبل، تلاش کردند تا با پیشـنهادِ گرویدن به آیین یهود و نصاری در حقیقت دین بـدلی بسازنـد و حسّ دین گرایی آنان را این گونه اقناع کننـد. از این رو به مردم عوام می‌گفتنـد {لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری ؛(۶۰۷) «کسـی داخل بهشت نمی‌شود جز آن که یهودی یا نصـرانی باشـد.» یا آن جا که می‌فرماید: {کُونُوا هُوداً أَوْ نَصاری تَهْتَدُوا(۶۰۸)} «یهودی یا نصـرانی باشـید تا هدایت شوید.» سـران کفر نیز در مقام توصـیه به اسـتقامت و پایداری می‌گفتند: برای حفظ خدایانتان و عبادت آن‌ها صبر و اسـتقامت به خرج دهید: {أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ ؛(۶۰۹) «بروید و بر خدایانتان استقامت و پایداری بورزید.»
۴ – بعـد از آن کـه همـه نقشه‌هـای پیشـین آنـان بر بـاد رفـت بـه فکر دیگری افتـاده و خـود را به آن دل خـوش کردنـد و آن اینکه محمّدصـلی الله علیه وآله فرزند پسـری ندارد تا جانشـین او و ادامه دهنده راهش باشد. و نیز کسـی را به طور علنی به جانشـینی خود نصب نکرده است، لذا نقشه‌ها را برای بعد از وفات رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله ریختند و به آن دل خوش کرده بودند که در روز غدیر خم رسول گرامی اسلام‌صـلی الله علیه وآله حضـرت علی‌علیه السـلام را به عنوان جانشـین خود معرفی کرده و بر این سمت در میان جماعت بسیاری نصب نمود. این جا بود که کافران و منافقان از این نقشه خود نیز مأیوس شدند، و لذا خداوند متعال این آیه را نـازل کرد: {أَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلاـ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً}؛(۶۱۰) «امروز کـافران از [زوال آیین شـما مـأیوس شدنـد، بنـابر این از آن‌هـا نترسـید، و از [مخالفت من بترسـید!

امروز، دین شما را کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین [جاویدان شما پذیرفتم.»

مقصود از اکمال دین

در این که مقصود از «اکمال دین» در آیه مورد بحث چیست سه نظریه مطرح شده است:

۱ - منظور از «دین» قوانین و احکام شرع است، یعنی در آن روز قوانین اسلام کامل شد، و پس از آن دیگر در اسلام خلأ قانونی وجود ندارد.

پاسخ:

اگر مقصود از اکمال دین، اکمال تشریعی بود باید بعد از نزول آیه حکمی بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل نمی‌گشت، با این که مطابق روایات بسیار آیه کلاله و آیه ربا و برخی دیگر از احکام بعد از آن روز بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد.

طبری از براء بن عازب نقل می‌کند که آخرین آیه‌ای که بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد آیه: {يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتيكُمْ فِي الْكَلالَةِ(۶۱۱)} است.

ابو حیان اندلسی می‌گوید: «بعد از این آیه - آیه اکمال - آیات بسیاری از قبیل آیات ربا و آیات کلاله و دیگر آیات بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد».

۲ - برخی معتقدند که منظور از دین در آیه «اکمال» حجّ است، یعنی در آن روز خاص و با شکوه، خداوند حجّ شما را کامل کرد.

پاسخ:

اولاً: حجّ جزء شریعت اسلامی است نه دین، و حمل دین بر شریعت که جزئی از آن، حجّ است خلاف ظاهر به نظر می‌رسد.

ثانیاً: این توجیه با ظاهر کلمه «الیوم» سازگاری ندارد؛ زیرا مقصود از «الیوم» ظرف زمان حاضر و همان زمان نزول و ابلاغ آیه می‌باشد. باید مشاهده کرد که در آن روز چه اتفاقی افتاده که به سبب آن دین کامل شده است. می‌دانیم که در آن روز جز ابلاغ ولایت امیر المؤمنین‌علیه السلام واقعه دیگری نبوده است.

۳ - مقصود از «اکمال دین» کامل شدن ارکان آن به توسط ولایت و امامت امیر المؤمنین است؛ زیرا با ادامه نبوت از کانال امامت است که دین به قله کمال خود خواهد رسید.

ویژگی‌های روز غدیر در آیه

مطابق آیه سوم از سوره مائده، شش ویژگی برای روز غدیر خم که هجدهم ذی حجه بوده و در آن روز، واقعه غدیر و نصب امامت حضرت امیرعلیه السلام بوده، وجود دارد:

۱ - امید تمام دشمنان را که برای نابودی اسلام دندان طمع تیز کرده بودند، به یأس مبدّل کرد: {أَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا}.

۲ - افزون بر تبدیل شدن امیدشان به یأس، آن چنان زمینه فعالیّت آن‌ها را خنثی کرد که ترس مسلمانان را از آنان بی جهت دانست: {فَلا تَخْشَوْهُمْ .

۳ - امکان داشت که مسلمانان با پشت پا زدن و نادیده گرفتن آن نعمت بزرگ، کفران نعمت کنند و زمینه غضب الهی و بازگشت سلطه کفّار را فراهم و امید تازه‌ای در آنان ایجاد کنند، از این رو برای پیشگیری از این مسأله فرمود: {وَ اخْشَوْنِ .

۴ - پیشرفتی کیفی (کمال) در دین الهی ایجاد کرد و مایه تکامل آن گردید: {أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ .

۵ - پیشرفتی کمّی (تمامیّت) در نعمت مطلق الهی (ولایت) ایجاد کرد، و آن را به مراحل پایانی و اتمام رساند: {وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي .

۶ – در مرحله ابلاغ نیز خدا راضی شد تا اسلام با ولایت، دین ابدی مردم گردد: {وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً}.
بنابر این، آن روز آغاز برهه‌ای جدید در تاریخ اسلام شد.

کیفیت نزول آیه

برخی از علمای شیعه به اقتضای ظاهر روایات، احتمال داده‌اند که این بخش از آیه جدا از بقیه بخش‌ها نازل شده و هنگام جمع آوری قرآن در این جا قرار داده شده است، در حالی که غالب یا همه مفسّران اهل سنت می گویند: مجموع این آیه با هم نازل شده و قسمت‌های گوناگون آن، مضمون مشترک دارد. از این رو لازم است هر دو احتمال به طور جداگانه مورد بحث و گفتگو قرار گیرد:

۱ – علمای شیعه می گویند: تعدّد یا وحدت آیات به تنهایی نمی‌تواند دلیل تعدد یا وحدت نزول باشد، یعنی همان گونه که دو آیه بودن، نشان تعدّد نزول نیست، یک آیه بودن نیز دلیل وحدت نزول تمام بخش‌های آن نمی تواند باشد. مثلاً در آیه تطهیر که در سوره احزاب آمده، نشان می‌دهد، که این آیه، مستقل از قبل و بعد خودش است، چنان که مضمون و محتوای آن شهادت می‌دهد که مخاطبی غیر از مخاطب قبل و بعد خود دارد. شأن نزولی که علمای اهل سنت نیز نقل کرده‌اند نشان می‌دهد این فقره از آیه در واقعه‌ای خاص نازل شده است.

در آیه محلّ بحث نیز مطلب از همین قرار است؛ زیرا هنگام بیان حکم خون، مردار، گوشت خوک و ... می‌فرماید: {أَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ...}.

همان طور که می‌دانیم معلوم شدن حکم خون و امثال آن موجب یأس دشمن و تکمیل دین نمی‌شود. شاهدش آن است که این احکام، قبلاً در دو سوره مکّی – انعام، آیه ۱۴۵ و نحل، آیه ۱۱۵ – ونیز در آیه ۱۷۳ از سوره بقره، که اولین سوره مدنی است، نازل شده بود ولی عنوان یأس کفار و تکمیل دین در آن‌ها مطرح نیست، در حالی که اگر نزول و ابلاغ این احکام دارای چنین خاصیّتی باشد باید در آن سوره‌ها نیز {أَلْیَوْمَ یَئِسَ ذکر می‌شد.

بدین ترتیب {أَلْیَوْمَ...} نمی‌تواند اشاره به روز نزول حکم خون، مردار، و ... باشد، بلکه باید اشاره به روزی باشد که در آن، حادثه مهمّ دیگری واقع شده است. از این جهت شیعه اعتقاد دارد آیه {أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ...} اشاره به روزی دارد که نبیّ اکرم‌صلی الله علیه وآله آیه «تبلیغ» را عملی نمود. آن چه که خداوند می‌فرماید: {یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ؛(۶۱۲) «ای پیامبر! آن چه که از سوی پروردگارت به تو نازل شد به مردم ابلاغ کن.» امری که اگر امتثال نمی‌شد زحمات بیست و سه ساله آن حضرت به هدر می‌رفت و رسالت الهی ابلاغ نمی گردید.

نتیجه این که یا باید بگوییم: این دو بخش، جدای از قبل و بعد خود نازل شده، لیکن هنگام جمع آوری قرآن به دستور پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله یا به دستور کسانی که بعد از آن حضرت به جمع آوری قرآن پرداختند – طبق مبانی مختلف در تدوین قرآن – در این جا قرار گرفته است. یا این که بگوییم: این دو جمله همراه قبل و بعد خود نازل شده، لیکن به روز نزول آیه، از آن جهت که ظرف نزول برخی احکام فقهی است اشاره ندارد، بلکه جمله معترضه‌ای است که بین این جملات قرار گرفته است.

مؤیّد این مدّعا این است که اگر این دو جمله را حذف کنیم بقیه آیه، تامّ و کامل خواهد بود و خللی در معنای آن وارد نمی‌شود. چنان که حذف آیه تطهیر خللی در معنا ایجاد نمی کند، بلکه معنا روشن‌تر و ترجمه و تفسیر راحت‌تر خواهد شد.

۲ – احتمال دیگر این که این جمله همراه بقیه قسمت‌های آیه نازل شده و جدای از آن‌ها نیست، چنان که مفسّران عامه بر این باورند.

با این احتمال نیز می‌توان گفت: «الیوم» اشاره به روز نزول احکام مذکور در آیه است؛ زیرا وحدت نزول، نقشی در این جهت

ندارد. همان گونه که صدر آیه ۲۹ سوره یوسف با خطاب به حضرت یوسف‌علیه السلام می‌فرماید: {یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا}؛ «ای یوسف! از این حادثه صرف نظر کن.» و در ذیل آن خطاب به همسر عزیز مصر آمده است: {وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ ؛ «و تو ای زن! از گناه خویش استغفار کن.» با آن که مجموع این‌ها یک آیه بیشتر نیست و نامی از همسر عزیز مصر به میان نیامده است. کسی ادعا نکرده که هر دو بخش آیه خطاب به یک نفر است. بنابر این، گرچه در محاورات و گفتگوهای عرفی، از وحدت سیاق به عنوان یک اصل و قاعده‌ای عقلائی نام می‌برند و بدان توجّه و عنایت دارند؛ لیکن نمی‌توان گفت: یک قاعده کلّی و عمومی است و همیشه می‌تواند دلیل یا مؤیّد باشد، به ویژه اگر قرینه داخلی یا خارجی بر خلاف آن وجود داشته باشد.

برخی می گویند: در ابتدای آیه سوم مائده سخن از گوشت‌های حرام است، و در انتهای آن، سخن از اضطرار و ضرورت و حکم آن و در وسط آن دو آیه «اکمال» آمده است، اگر مقصود از آیه اکمال مسأله ولایت و امامت و جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله است چه تناسبی با صدر و ذیل آیه دارد؟

پاسخ:

آیات قرآن به صورت یک کتاب کلاسیک تنظیم نشده است، بلکه به همان شکلی که نازل می گشت به دستور پیامبرصلی الله علیه وآله ثبت می‌شد. بنابر این ممکن است صدر آیه مورد بحث به خاطر سؤالاتی که از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در مورد گوشت‌های حرام شده، قبل از واقعه غدیر نازل شده باشد، و بعد از مدّتی واقعه غدیر پیش آمده و آیه مورد بحث نازل گشته و کتّاب و نویسندگان وحی آن را به دنبال حکم گوشت‌های حرام ثبت کرده‌اند. سپس مسأله اضطرار یا مصداقی از مصادیق آن رخ داده و حکم آن نازل شده و ذیل آیه را که حاوی حکم اضطرار است به دنبال قسمت وسط آیه ثبت کرده باشند. بنابر این، با توجه به نکته فوق، لازم نیست آیات تناسب خاصّی با هم داشته باشند.

آیه سأل سائل

آیه سأل سائل

یکی از آیاتی که درباره قصه غدیر خم نازل شده و دلالت حدیث غدیر بر امامت و ولایت و خلافت حضرت علی‌علیه السلام را تأیید می کند آیه «سأل سائل» است. خداوند متعال می‌فرماید: {سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ ؛(۶۱۳) «تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شود. این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند.»

اصل قصّه چیست؟ و چگونه ارتباط با واقعه غدیر دارد؟ و چگونه دلالت حدیث بر امامت و ولایت را تأیید می کند؟ سؤال‌هایی است که در این مبحث به آن می‌پردازیم.

اعتراف به نزول آیه در مورد قصه غدیر

اشاره

برخی از علمای اهل سنت این آیه را مربوط به قصه غدیر می‌دانند از قبیل:

۱ – ابو اسحاق ثعلبی

او می گوید: از سفیان بن عینیه درباره تفسیر قول خداوند عز وجل {سَأَلَ سائِلٌ }سؤال شد که در شأن چه کسی نازل شده است؟ او

در جواب گفت: تو از من درباره مسأله‌ای سؤال کردی که کسی قبل از تو از من سؤال نکرده بود. حدیث کرد مرا پدرم از جعفر بن محمد از پدرانش: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در سرزمین غدیر خم به سر می‌بردند مردم را ندا داده و همه را جمع کرد. آنگاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست. این خبر شایع شد و در همه کشورها و شهرها پیچید. از آن جمله خبر به حارث بن نعمان فهری رسید. او در حالی که بر شتر خود سوار بود وارد سرزمین ابطح شد و از شتر خود پایین آمده شتر را خوابانید و پای او را بست. آن گاه به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد در حالی که در میان جمعی از اصحاب خود بود. عرض کرد: ای محمد! ما را از جانب خداوند امر کردی تا شهادت به وحدانیّت خدا دهیم و این که تو رسول خدایی، ما هم قبول کردیم. و امر نمودی تا پنج نوبت نماز بخوانیم. آن را نیز از تو قبول کردیم. و ما را به زکات و روزه ماه رمضان و حج امر کردی آن‌ها را نیز قبول کردیم. به این راضی نشدی تا آن که بازوان پسر عمویت را بالا برده و او را بر ما برتری دادی و گفتی: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛ «هر کس که من مولای اویم این علی مولای اوست.» آیا این مطلبی بود که از جانب خود گفتی یا از جانب خدای عز وجل؟!

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: قسم به کسی که جز او خدایی نیست همانا این مطلب از جانب خداوند بوده است. در این هنگام حارث بن نعمان به پیامبر پشت کرده و به سوی راحله خود حرکت کرد در حالی که می‌گفت: بار خدایا! اگر آن چه محمد می‌گوید حق است بر من سنگی از آسمان ببار یا عذابی دردناك بر من بفرست. او به شتر خود نرسیده بود که خداوند بر او سنگی فرستاد که بر سر او خورده و از پشت او بیرون آمد و با این طریق به قتل رسید. در این هنگام بود که خداوند عز وجل این آیه را نازل کرد: {سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْکافِرینَ لَیسَ لَهُ دافِعٌ .(۶۱۴)

ترجمه ابی اسحاق ثعلبی

ابن خلّکان می‌گوید: «ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، مفسّر مشهور، او یکتای اهل زمان خود در علم تفسیر بود. تفسیری نوشته که با آن بر سایر مفسرین فایق آمده است. عبدالغافر بن اسماعیل فارسی در کتاب سیاق تاریخ نیشابور او را یاد کرده و بر او درود فرستاده و نیز او را صحیح النقل و مورد وثوق و اطمینان دانسته است...».(۶۱۵)

صفدی نیز درباره او می‌گوید: «او حافظ، عالم، صاحب نظر در عربیّت و موثّق است».(۶۱۶)

ترجمه سفیان بن عیینه

سفیان از مشاهیر مورد وثوق نزد اهل سنت است. نووی درباره او می‌گوید: «سفیان بن عیینه... اعمش، ثوری، مسعر، ابن جریح، شعبه، همّام، وکیع، ابن مبارك، ابن مهدی، قطّان، حمّاد بن زید، قیس بن ربیع، حسن بن صالح، شافعی، ابن وهب، احمد بن حنبل، ابن مدینی، ابن معین، ابن راهویه، حمیدی و خلائقی بسیار که قابل شمارش نیستند، از او روایت نقل کرده‌اند. و ثوری از قطّان، و او از ابن عیینه روایت نقل کرده است. علما اتفاق بر امامت و جلالت و عظمت مرتبه او دارند».(۶۱۷)

ذهبی گوید: «امام ابو محمد سفیان بن عیینه هلالی شیخ حجاز». شافعی گفته: اگر نبود مالك و سفیان علم حجاز از بین رفته بود... او ثابت قدم در حدیث بود. بهز بن اسد گفته: همانند ابن عیینه را ندیدم... و احمد گفته من کسی را داناتر به سنن از او نیافتم».(۶۱۸)

یافعی می‌گوید: «علما در حق او گفته‌اند که او: امام، عالم، ثابت، باورع بوده و اجماع بر صحت حدیث اوست...».(۶۱۹)

۲ – ابو عبید هروی (م ۲۲۳)

هروی در تفسیرش به نام «غریب القرآن» در ذیل آیه {سَأَلَ سائِلٌ }می‌نویسد: «هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در غدیر خم آن چه قرار بود ابلاغ کند به مردم رساند و آن مطلب در کشورها و شهرها پخش شد جابر بن نضر بن حارث بن کلده عبدری

آمد و عرض کرد: ای محمد! تو ما را از جانب خدا امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا دهیم... تا آخر روایت».
ابن خلکان در ترجمه هروی می‌نویسد: «او مردی ربّانی، و دارای فنون مختلف در علوم اسلامی بود، روایتش حسن و صحیح النقل بود. و کسی را نمی‌شناسم که در امر دین او طعنی وارد کرده باشد».(۶۲۰)

۳ – شیخ الاسلام حمّوئی

او در باب پانزدهم از کتاب «فرائد السمطین» از شیخ عمادالدین عبدالحافظ بن بدران، از قاضی جمال الدین عبدالقاسم بن عبدالصمد انصاری، از عبدالجبار بن محمد خوارزمی بیهقی، از ابی الحسن علی بن احمد واحدی نقل کرده که گفت: من از شیخ ما استاد ابی اسحاق ثعلبی در تفسیرش قرائت کردم که از سفیان بن عیینه درباره این آیه {سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ سؤال شد که در شأن چه کسی نازل شده است؟ او این حدیث را (که قبلاً ذکر کردیم) نقل نمود...(۶۲۱)
حموئی همان ابراهیم بن محمد بن مؤیّد بن حمویه صدرالدین ابو المجامع شافعی است که از شیوخ ذهبی بوده و در سال ۷۲۲ وفات یافته است. علماء اهل سنت او را امام در علوم حدیث و فقه معرفی کرده‌اند.(۶۲۲)
کتاب او «فرائد السمطین» در سال ۷۱۶ تألیفش به پایان رسیده است.
بغدادی می گوید: «جوینی از کتابش (فرائد السمطین) در سال ۷۱۶ فارغ شد».(۶۲۳)
کتاب او از بهترین کتاب‌هایی است که اهل سنت در نقل فضائل و مناقب اهل بیت‌علیهم السلام به رشته تحریر درآورده‌اند.

۴ – حاکم حسکانی

حاکم حسکانی حنفی این روایت را با سندهای بسیار از برخی از امامان اهل بیت‌علیهم السلام و تعدادی از صحابه نقل کرده است. اینک ما یک روایت از آن‌ها را نقل می کنیم:
او از ابوبکر محمد بن محمد بغدادی، و او از ابو محمد عبداللَّه بن احمد بن جعفر شیبانی، از عبدالرحمن بن حسن اسدی، از ابراهیم بن حسین کسائی، از فضل بن دکین، از سفیان بن سعید، از منصور، از ربعی، از حذیفهٔ بن یمان نقل کرده که گفت: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله درباره علی‌علیه السلام فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» نعمان بن منذر فهری ایستاد و گفت:... آنگاه تا آخر قصه را نقل می کند.(۶۲۴)
– ابوبکر محمد بن محمد بغدادی: حافظ عبدالغافر نیشابوری در ترجمه او می گوید: «او فقیه، فاضل، دین‌دار... بود».(۶۲۵)
– عبداللَّه بن احمد بن جعفر شیبانی نیشابوری: خطیب بغدادی در ترجمه او می گوید: «او اموال بسیاری داشت، همه آن‌ها را در راه علم و اهل علم و حج و جهاد و اعمال نیک بکار گرفت، واز تمام علمای هم عصرش بیشتر حدیث شنید... او مورد وثوق است...».(۶۲۶)
– عبدالرحمن بن حسن اسدی: خطیب بغدادی او را در ترجمه‌اش تمجید کرده است.(۶۲۷) گرچه برخی از معاصرینش او را تضعیف کرده‌اند ولی بنا بر رأی ذهبی و ابن حجر تضعیف معاصر قابل توجه نیست.(۶۲۸)
– ابراهیم بن حسین کسائی معروف به ابن دیزل: ذهبی درباره او می گوید: «امام حافظ، ثقه، عابد... حاکم او را ثقه مأمون معرفی کرده است...».(۶۲۹)
فضل بن دکین: او از رجال صحاح سته به شمار می‌آید. ابن حجر می گوید: «او ثقه، ثبت بوده و از بزرگان شیوخ بخاری به حساب می آید».(۶۳۰)

سفیان بن سعید: او که معروف به ثوری است، شعبه و سفیان بن عیینه و ابو عاصم نبیل و یحیی بن معین و بسیاری از علما او را امیرالمؤمنین در حدیث معرفی کرده‌اند. سفیان بن عیینه می گوید: اصحاب حدیث سه نفرند: ابن عباس در زمانش، شعبی در زمانش، ثوری در زمانش. عباس دوری می گوید: مشاهده کردم که یحیی بن معین هیچ کس را در فقه و حدیث و زهد و هر چیز، بر سفیان مقدم نمی‌داشت. او از رجال صحاح سته است.(۶۳۱)

– منصور: همان منصور بن معتمر است که از رجال صحاح سته بوده و ابن حجر در شأن او گفته: «او ثقه، ثبت و اهل تدلیس نبوده است».(۶۳۲)

– ربعی: همان ربعی بن خِراش است که از رجال صحاح سته به حساب می‌آید. ابن حجر او را ثقه و عابد معرفی کرده است.(۶۳۳)

– حذیفهٔ بن یمان: او از اصحاب جلیل القدر است.

راویان حدیث از اهل بیت‌علیهم السلام و اصحاب

این روایت را برخی از امامان اهل بیت‌علیهم السلام و نیز برخی از صحابه نقل کرده‌اند از قبیل:

۱ – امام امیرالمؤمنین‌علیه السلام.

۲ – امام محمد باقرعلیه السلام.

۳ – امام جعفر صادق‌علیه السلام.

۴ – عبداللَّه بن عباس.

۵ – حذیفهٔ بن یمان.

۶ – سعد بن ابی وقاص.

۷ – ابی هریره.

راویان حدیث از عامه

مضمون این حدیث را عده‌ای از علمای اهل سنت در کتب خود نقل کرده‌اند از قبیل:

۱ – حافظ ابو عبید هروی (۲۲۳).(۶۳۴)

۲ – ابوبکر نقّاس موصلی بغدادی (۳۵۱).(۶۳۵)

۳ – ابو اسحاق ثعلبی نیشابوری (۴۲۷).(۶۳۶)

۴ – حاکم حسکانی حنفی.(۶۳۷)

۵ – ابوبکر یحیی قرطبی (۵۶۷).(۶۳۸)

۶ – سبط بن جوزی حنفی (۶۵۴).(۶۳۹)

۷ – شیخ الاسلام حموئی.(۶۴۰)

۸ – شیخ محمد زرندی حنفی.(۶۴۱)

۹ – نورالدین ابن صبّاغ مالکی.(۶۴۲)

۱۰ – سید نورالدین سمهودی شافعی.(۶۴۳)

۱۱ – ابو السعود عمادی.(۶۴۴)

۱۲ – شمس الدین شربینی شافعی.(۶۴۵)

۱۳ – سید جمال الدین شیرازی.(۶۴۶)

۱۴ – شیخ زین الدین مناوی شافعی.(۶۴۷)

۱۵ – شیخ برهان الدین علی حلبی شافعی.(۶۴۸)

۱۶ – سید مؤمن شبلنجی شافعی.(۶۴۹)

۱۷ – شیخ احمد بن باکثیر مکی شافعی.(۶۵۰)

۱۸ – شیخ عبدالرحمن صفوری.(۶۵۱)

۱۹ – شمس الدین حنفی شافعی.(۶۵۲)

۲۰ – ابو عبداللّه زرقانی مالکی.(۶۵۳)

۲۱ – قندوزی حنفی.(۶۵۴)

۲۲ – محمد بن یوسف گنجی.(۶۵۵)

و دیگران.

دلالت حدیث

این روایت از جمله شواهد و قرائنی است که دلالت بر معنای سرپرستی در حدیث غدیر دارد، زیرا اگر مقصود از مولا در حدیث غدیر محبّت و یا نصرت بود چه ضرورتی داشت که حارث بن نعمان این گونه با رسول خداصلی الله علیه وآله محاجّه کرده و در نهایت امر از خداوند تقاضای مرگ کند؟ به طور حتم او از حدیث غدیر معنای سرپرستی و امامت حضرت علی‌علیه السلام را فهمیده بود، لذا به جهت عنادی که با حضرت داشت تحمل نیاورده، حسد او باعث شد که چنین درخواستی از خداوند نماید.

پاسخ به شبهات

توضیح

برخی از متعصبین از علمای اهل سنت درصدد توجیه یا تکذیب این حدیث برآمده‌اند اینک به این شبهات پرداخته و هر یک را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد:

۱ – سوره معارج مکّی است!!

ابن تیمیه در یک سری از اشکالات خود بر این حدیث می‌گوید: «سوره معارج که این آیه در اول آن آمده است به اتفاق اهل علم مکّی است، در نتیجه نزول آن ده سال یا بیشتر قبل از واقعه غدیر بوده است».(۶۵۶)

پاسخ

اجماعی را که ابن تیمیه ادعا کرده متیقّن از آن نزول مجموع سوره در مکه است نه مجموع آیات آن؛ زیرا ممکن است که خصوص این آیه مدنی باشد.

اگر کسی اشکالی کند قاعده در این که سوره‌ای مکّی یا مدنی است این است که اول آن سوره آیه‌اش در کجا نازل شده باشد، و چون افتتاح سوره با آیه مدنی است پس با مکّی بودن سوره سازگاری ندارد.

در جواب می‌گوییم: این ادعا خلاف واقع است زیرا چه بسیار مواردی که بر خلاف این مطلب آمده است:

الف – سوره عنکبوت: تمام آیات آن مکّی است به جز ده آیه از اول آن.(۶۵۷)

ب – سوره کهف: تمام آیات آن مکّی است به جز هفت آیه از اول آن که مدنی است.(۶۵۸)

ج – سوره مطفّفین: تمام آیات آن مکی است به جز آیه اول آن.(۶۵۹)

د – سوره لیل: تمام آیات آن مکّی است به جز آیه اول آن.(۶۶۰)

ه – سوره مجادله: تمام آیات آن مدنی است به جز ده آیه از اول آن.(۶۶۱)

و – سوره بلد: تمام آیات آن مدنی است به جز آیه اول آن.(۶۶۲)

۲ – خداوند با وجود پیامبر عذاب نخواهد کرد!!

ابن تیمیه نیز می‌گوید: «این آیه به سبب مطلبی است که مشرکین در مکه گفته‌اند، و بعد از آن هم عذابی به خاطر آن نازل نشد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: {وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فیهِمْ وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ ؛(۶۶۳)«ولی [ای پیامبر!] تا تو در میان آن‌ها هستی، خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد. و [نیز] تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند.»(۶۶۴)

پاسخ

اولاً: منافاتی ندارد که عذاب خداوند در مکه بر مشرکین وارد نشده باشد ولی در این مکان بر حارث نازل گشته باشد.

ثانیاً: از برخی روایات استفاده می‌شود که در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله برخی از اشخاص مورد عذاب قرار گرفتند.

الف – مسلم در صحیح خود به سندش از ابن مسعود نقل می‌کند که قریش نافرمانی رسول خدا نمود و از قبول اسلام سرباز زد پیامبرصلی الله علیه وآله در حقّ آن‌ها نفرین کرد و به خداوند عرض کرد: «بار خدایا! همانند هفت سال یوسف بر آنان قحطی بفرست. در این هنگام بود که خشک‌سالی شبه جزیره حجاز را فرا گرفت و کار به جایی رسید که مردار می‌خوردند. و از شدت گرسنگی و عطش آسمان را همانند دود مشاهده می‌کردند...(۶۶۵)

ب – ابن عبدالبر نقل می‌کند: پیامبر هر گاه راه می‌رفت به طرف راست و چپ مایل می‌شد. حکم بن عاص آن حرکت را به جهت استهزای حضرت انجام می‌داد. پیامبرصلی الله علیه وآله روزی او را دید که چنین کاری را انجام می‌دهد، حضرت او را نفرین کرد که خدا کند که چنین شوی. از همان روز به حالتی مبتلا شد که هنگام راه رفتن بدنش می‌لرزید.(۶۶۶)

ج – بیهقی به سند خود از اسامهٔ بن زید نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله کسی را به محلّی فرستاد، او بر رسول خداصلی الله علیه وآله دروغ بست. حضرت‌صلی الله علیه وآله او را نفرین کرد. او را مشاهده کردند که از دنیا رفته و شکمش پاره شده است. و هنگام دفن هر چه کردند او را خاک کنند زمین او را قبول نکرد.(۶۶۷)

از این قضایا و قصه‌های دیگر استفاده می‌شود که مقصود از عذابی که با وجود پیامبرصلی الله علیه وآله بلکه پیامبران از مردم برداشته می‌شود عذاب عمومی است نه عذاب خصوصی و مربوط به یک فرد یا دو فرد، و این مطلب موافق با مقتضای حکمت است، زیرا گاهی ضرورت چنین اقتضائی را دارد.

۳ – اگر چنین بود باید معجزه می‌شد!!

ابن تیمیه می‌گوید: «اگر این واقعه صحیح بود باید همانند قصه اصحاب فیل به عنوان معجزه‌ای در بین همه مردم پخش می‌شد و همه آن را می‌دانستند در حالی که چنین نیست».(۶۶۸)

پاسخ

اولاً: قیاس ابن تیمیه یک قضیه و واقعه فردی را به قصه اصحاب فیل قیاس مع الفارق است، زیرا در مورد قصه اصحاب فیل حادثه‌ای عظیم و همگـانی اتفـاق افتـاد و لـذا سـریع خبـر آن بین مردم پخش شـد، بر خلاـف قصه حـارث بن نعمـان که قضـیه‌ای فردی و در محدوده‌ای خاص بوده است.

ثانیـاً: از آن جا که این قصّه از فضائل حضـرت امیرعلیه السـلام به حساب می‌آیـد لـذا سـعی مـدرسه خلفا در طول تاریـخ در مخفی داشتن آن بوده است.

۴ – مسلمان عذاب دنیوی نمی‌شود!!

ابن تیمیه می گوید: «از ظاهر کلمات حارث اسـتفاده می‌شود که او مسـلمان بوده و به مبادی پنجگانه اسـلامی اعتراف داشته است. و معلوم است که در دنیا خصوصاً در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله کسی که مسلمان است عذاب نمی‌شود».(۶۶۹)

پاسخ

از حدیث مذکور همان گونه که اسـلام حارث اسـتفاده می‌شود از آن حرفی که در آخر کلامش زده استفاده می‌شود که مرتد شده و در حقیقت مشرک است. و لذا او استحقاق چنین عذابی را داشته است.

سرّ اعراض اکثر صحابه از نص غدیر

اشاره

بعـد از بحث‌هـای طولانی که با برخی از اهل تسـنن درباره شـیعه و حقانیّت و ولایت بلافصل امیرالمؤمنین می‌شود، و بعـد از آن که ادله امـامت و خلافت آن حضـرت از جمله حـدیث غـدیر ملاـحظه می گردد و پی به صـحت سـند و قوّت دلاـلت آن برده می‌شود، آخرین سؤال یا اشـکالی که از طرف اهل سنت مطرح می‌شود این است که چه شد که با وجود این هجم از آیات و روایات در شأن و امامت علی‌علیه السـلام، صحابه به آن‌ها بی اعتنایی کرده و توجّهی به آن نکردند؟ علی بن ابی طالب‌علیه السلام را رها کرده و به سراغ دیگران رفتند و آن‌ها را به خلافت برگزیدند؟ آیا اعراض مردم سبب سست شدن روایات نمی‌شود؟

شیـخ سـلیم البشـری بعـد از بحث طولاـنی بـا مرحـوم سـید شـرف الـدین عـاملی و تصـدیق احـادیث ولاـیت و امـامت بلافصـل امیرالمؤمنین‌علیه السلام می گوید: «من چه بگویم! از طرفی به این ادله نگاه می کنم آن‌ها را از حیث سند و دلالت تمام می‌یابم، ولی از طرف دیگر می‌بینم که اکثر صـحابه از علی‌علیه السـلام اعراض نمودنـد، و این بـدان معنا است که به این روایات عمل نکرده‌انـد، من با این سیاهی لشکر چه کنم؟»(۶۷۰)

لذا جا دارد که به این سؤال پرداخته و موضوع را به طور وضوح بیان کنیم تا حق روشن گردد.

عامل اول: وجود دو خط فکری در میان صحابه

توضیح

هرکس که مطالعه‌ای در رابطه با حیات صـحابه در عصـر رسول خداصـلی الله علیه وآله و بعـد از آن داشـته باشد، پی می‌برد که دو اتجاه و خط فکری در میان آن‌ها حاکم بوده است:

الف – خطّ فکری اجتهاد در مقابل نصّ:

این خطّ فکری معتقد است که لازم نیست به تمام آن چه که پیامبرصلی الله علیه وآله به آن خبر و دستور داده ایمان آورده و تعبّداً آن را قبول کنیم، بلکه می‌توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می‌کنیم اجتهاد کرده و در آن تصرّف نماییم. این خط فکری از مبانی اساسی مدرسه خلفا قرار بود و پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله مصائب فراوانی را از این نوع خط فکری تحمّل نمود.

ب - در مقابل این اتجاه و خط فکری، خط فکری دیگری است که معتقد است، باید در مقابل مجموعه دستورات دین و شریعت تسلیم بوده و تعبّد کامل داشت. این خط فکری همان طریق و ممشای اهل بیت و به تعبیر دیگر مدرسه اهل بیت است.

طرفداران طریق اجتهادی

از آن‌جا که اجتهاد در مقابل نصوص به جهت رعایت مصالح، امری موافق با میل و طبیعت انسان است، لذا گروهی از صحابه از همان زمان حیات پیامبرصلی الله علیه وآله دست به این کار زده و عملاً با حضرت به مقابله پرداختند، که می‌توان از سردمداران این جرأت و خط فکری را عمر بن خطاب دانست. او کسی بود که در صلح حدیبیه شدیداً با پیامبر برخورد کرد(۶۷۱) و در اذان تصرّف کرده (حیّ علی خیرالعمل)(۶۷۲) را از آن ساقط نمود و به جای آن (الصلاۀ خیر من النوم)(۶۷۳) را در اذان صبح اضافه کرد. او از متعۀ النساء منع کرده(۶۷۴) و حجّ تمتع را نیز تعطیل نمود.(۶۷۵) او در برخی از امور امثال تجهیز لشکر اسامه(۶۷۶) و احضار قلم و دوات برای پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت نوشتن وصیّتش، مخالفت عملی نمود.(۶۷۷) این‌ها همه دلالت بر وجود یک نوع خط فکری خاص در بین برخی از صحابه داشته است که به جهت آن برداشت و خط فکری این گونه با پیامبر عمل می‌کردند. آن‌ها پیامبر را در غیر وحی قرآنی یک فرد عادی بیش نمی‌دانستند.

عمر بن خطاب در توجیه مخالفت با پیامبرصلی الله علیه وآله در نوشتن وصیت‌نامه خود می‌گوید: «من می‌دانستم که پیامبر چه چیزی قصد داشت بنویسد، او اراده نموده بود تا به اسم علیّ تصریح کند، ولی من به جهت مهربانی و احتیاط بر اسلام از آن امتناع نمودم».(۶۷۸)

عذر مدرسه خلفا در مخالفت با امام علی‌علیه السلام

با مراجعه به تاریخ و کلمات رؤسای مدرسه خلفا پی می‌بریم که در عملکرد خود برای گرفتن حقّ خلافت امیرالمؤمنین‌علیه السلام به بهانه‌هایی تمسک جستند که نه تنها عذری شرعی و عقلانی برای عمل آن‌ها نیست، بلکه خود، دلالت بر بطلان افکار آن‌ها می‌باشد. اینک به برخی از این توجیهات اشاره می‌کنیم:

۱ - کراهت قریش:

گاهی در توجیه عمل ناشایست خود به جمله‌ای تمسک می‌کردند که غربزدگان امروز نیز این شعار را بر زبان خود جاری ساخته و آن را دنبال می‌کنند. آنان می‌گفتند: قریش کراهت دارد که نبوّت و خلافت در یک خاندان قرار گیرد، اگر نبوّت در خاندان بنی هاشم بوده، امامت و خلافت نبی باید در خاندانی دیگر قرار گیرند.(۶۷۹) و از آنجا که باید توسعه سیاسی در حکومت اسلامی باشد، لذا به خاطر جلب نظر قریش، خلافت و امامت را از علی‌علیه السلام که از بنی هاشم است سلب می‌نماییم.

پاسخ:

بهترین پاسخ را در آن زمان ابن عباس در ردّ این استدلال داده است. او در جواب آنها گفت: «اگر قریش خلافت را برای خود انتخاب کرد به جهت آن که خواست و اراده خدا بود، اشکالی ندارد، ولی حق، خلاف این امر است، خداوند متعال گروهی را متّصف به کراهیت کرده و فرموده است: {ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ ؛(۶۸۰) «این به خاطر آن است که از آن چه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد!».

خواست خداوند چنین بوده که علی و اهل بیتش را بر دیگران برتری دهد، زیرا قلوب آنان از قلب رسول خدا است. آنان کسانی‌اند

که خداوند رجس و پلیدی را از وجودشان دور کرده و قلبشان را پاک گردانیده است».(۶۸۱)

در حکومتی که به اسم اسلام و دین برپا شده معنا ندارد که به خاطر جلب توجّه عدّه‌ای بی دین و بی تفاوت و دشمن اسلام و مسلمین، به آن‌ها امتیاز داده و حتّی پست‌های کلیدی را در اختیار آنان قرار داد، یا حاکم عادل اسلامی که از جانب خداوند متعال برای رهبری جامعه معیّن شده را عزل کرده و اشخاص ناقابلی را بر این سمت گماشت. آیا این قریش که بر آن‌ها دل می‌سوزاند همان کسانی نبودند که در مدت عمر پیامبرصلی الله علیه وآله چه در مکه و چه در مدینه، به اسلام و مسلمین و شخص پیامبر ضربه‌های هولناکی زدند و در آخر نیز به جهت ترس و خوف از مسلمین اسلام اختیار کردند؟

آیا به خاطر جلب توجه آنان باید دست از حقّ و حقیقت شسته و صاحب حقّ را خانه‌نشین کرد و کسانی را به جای او بر حکومت اسلامی نشاند که از اسلام و دین چندان اطّلاعی ندارند؟

۲ - عرب تحمّل علی‌علیه السلام را ندارد:

گاهی در توجیه غصب خلافت امام علی‌علیه السلام این‌گونه عذر می‌آورند: از آن‌جا که علی‌علیه السلام مظهر عدل و عدالت است عرب تاب و توان عدالت او را ندارد لذا صلاح نیست که او خلیفه مردم باشد.(۶۸۲)

پاسخ:

اولاً: این اجتهاد در مقابل نص است. کسانی که بر فرض چنین نیتی داشتند آیا مشاهده این همه سفارشات رسول خداصلی الله علیه وآله و وصایای او با تأکیدات فراوان در شأن امیرالمؤمنین‌علیه السلام را نکردند؟ آیا آنان پیامبر را معصوم و خیرخواه و مصلحت اندیش امت نمی‌دانند؟ آیا به خاطر عدم تحمّل حقّ می‌توان از حقّ گذشت و به باطل روی آورد؟ باطلی که جز گمراهی چیز دیگری در آن نیست. خداوند متعال می‌فرماید: {فَماذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ ؛(۶۸۳) «پس بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟!».

اگر امر چنین است چرا رسول خداصلی الله علیه وآله به جهت تألیف قلوب مشرکین، از مواضع اصولی خود هیچ قدمی عقب‌نشینی نکرد حتّی حاضر شد تمام مشکلات و گرفتاری‌ها از قبیل هجرت از موطن اصلی خود و جنگ را بپذیرد، ولی قدمی از مواضع خود عقب نشینی نکند.

ثانیاً: آیا عرب نسبت به اشخاص دیگر غیر از علی‌علیه السلام استقامت و رضایت داشتند که با علی نداشتند؟ مگر نه این بود که سعد بن عباده رئیس قومی بزرگ با ابوبکر مخالفت کرد؟(۶۸۴) مگر نه این است که گروهی به طور کلّی از دین رسول خداصلی الله علیه وآله خارج شده و مرتد گشتند؟ مگر نه این است که برخی قسم یاد کردند که ما تا ابد با ابافصیل بیعت نمی‌کنیم؟(۶۸۵) مگر نبود که انصار در سقیفه بر ابوبکر اعتراض کردند و غضب قریش را به این جهت برانگیختند تا کار به جایی رسید که بین آنان درگیری شد و به یکدیگر فحش و ناسزا گفتند؟(۶۸۶)

هرگز انصار قصدشان این نبود که علی‌علیه السلام را از خلافت عزل کنند، زیرا اکثر آنان می‌گفتند: ما با کسی غیر از علی بیعت نمی‌کنیم.(۶۸۷)

هرگز قبائل عرب قصد تمرّد بر امام علی‌علیه السلام را در صورت به خلافت رسیدن نداشتند. آنان در بین خود کسی را غیر از علی‌علیه السلام اولی به مقام خلافت بعد از رسول نمی‌دانستند.

آلوسی در توجیه این قصه که چرا رسول خداصلی الله علیه وآله ابوبکر را از تبلیغ سوره برائت کنار زد و علی بن ابی طالب را بر این کار انتخاب کرد و فرمود: «نباید سوره را کسی غیر از من یا کسی که از سنخ خود من است ابلاغ کند» می‌گوید: «زیرا عادت عرب بر این بود که کسی متولی عهد میثاق الهی و نقض آن نشود مگر خود پیامبر یا کسی که از نزدیکان او باشد، تا حجّت بر مردم تمام گردد».(۶۸۸)

از کلام آلوسی به خوبی استفاده می‌شود که مردم نماینده و شخص منتخب رسول خداصلی الله علیه وآله را به خوبی می‌پذیرفتند، ولی چه کنیم که عده‌ای با شیطنت و زیرکی خاص عقول مردم را تخدیر کرده و به انحراف کشیدند.

حقّ آن است: کسی که عرب یا قریش بر او استقامت نداشت و زیر بار او نمی‌رفت علی‌علیه السلام نبود بلکه همان چند نفر از مهاجرین بودند که ماهیتشان بر همه معلوم بود و لذا برای پیش بردن آمال شوم و مطامع خود از هر راهی حتّی تهدید و زور استفاده می‌کردند.

ابن ابی الحدید می‌گوید: «اگر شلاق و تازیانه عمر نبود خلافت ابوبکر پابرجا نمی‌شد».(۶۸۹)

آنان به جای این که مردم را به حق و حقیقت و ولایت به حقّ امیرالمؤمنین‌علیه السلام دعوت کنند، مردم را از او دور کرده و عقول آنان را تخدیر کردند، مردم را فریب داده و خلافت را به نام خود تمام کردند. آنان خصوصاً عمر به همان اندازه که برای تثبیت خلافت ابی بکر فعالیت کردند اگر نیمی از آن را برای تثبیت خلافت علی‌علیه السلام به کار می‌گرفتند هرگز کار به اینجا نمی‌کشید. مگر ابوسفیان، طلحه و زبیر در آن زمان از سردمداران و طرفداران علی‌علیه السلام نبودند، مگر ابوسفیان رئیس قریش پیشنهاد بیعت با علی‌علیه السلام را بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله نداد. مگر گروهی از مهاجرین و انصار در خانه آن حضرت به جهت مخالفت با ابی بکر تحصّن نکردند تا آن که آن‌ها را با زور و تهدید برای بیعت بردند، مگر زبیر شمشیر نکشید و نگفت که این شمشیر را غلاف نمی‌کنم تا با علیّ بیعت شود؟(۶۹۰)

این‌ها که حقّ را به بهانه‌های مختلف از علی‌علیه السلام گرفتند تنها به فکر حکومت و مطامع شخصی خود بودند و هیچ‌گاه به فکر دیگران و اسلام نبودند ولی با این بهانه‌ها عقول مردم را تخدیر نمودند.

خضری می‌گوید: «شکی نیست که اگر خلیفه از آل بیت نبوت می‌بود به طور حتم مردم بیشتر به آن میل پیدا کرده و با رغبت تمام با او بیعت می‌کردند همان‌گونه که با رغبت و میل با پیامبر بیعت کرده و به او گرویدند، زیرا جنبه‌های دینی، اثر محکمی در میان مردم دارد. به همین جهت است که در اوائل قرن دوم عده‌ای به عنوان اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را به خود دعوت کرده و به پیروزی رسیدند...».(۶۹۱)

۳ - کمی سنّ:

عمر بن خطاب در جواب اعتراض ابن عباس که چرا حقّ امیرالمؤمنین‌علیه السلام را گرفتید می‌گویند: «من گمان نمی‌کنم که علت منع علی از خلافت غیر از این باشد که قوم، او را کوچک به حساب می‌آوردند».

ابن عباس در جواب عذر عمر بن خطاب می‌گوید: «خداوند از آن جهت که او را اختیار کرد علی‌علیه السلام کوچک نشمرد».(۶۹۲)

مگر مقام و فضیلت به سن است؟ مگر نه این است که اسامهٔ بن زید جوانی نوزده یا بیست ساله بیش نبود، چرا پیامبر این قدر اصرار بر امارت او بر لشکر خود داشت، حتّی با اصرار فراوان از جانب عمر و ابوبکر و دیگران که او کم سنّ است، در میان ما بزرگان و پیرمردان ورزیده جنگ وجود دارد چرا او را بر این امر انتخاب کردید؟ حضرت به سخنان آنان گوش نداد و فرمود: «اگر در امارت او تردید می‌کنید قبلاً در امارت پدرش نیز تردید داشتید». از این عملکرد پیامبر استفاده می‌شود که مقام و منصب به لیاقت است نه به سنّ.

۴ - خدا نخواست:

برخی نیز در توجیه عملکرد غلط خود به جبر متوسل می‌شوند و می‌گویند: «اگر چنین شد جهتش این بود که خدا نخواست تا علی‌علیه السلام به خلافت برسد، گرچه رسول خدا بر این امر اصرار می‌ورزید. و هنگام تعارض بین مراد خداوند و مراد رسول او حقّ تقدم با خداست».(۶۹۳)

پاسخ:

اولاً: این توجیه در حقیقت بازکردن باب جبرگرایی است، که اگر این مسئله باب شود به همه امور حتی گناهان بشـر نیز تعمیم داده می‌شود و در نتیجه تمام مبانی عقلایی و عقلی و نقلی بر هم خواهـد ریخت. خداوند هر فعلی را با اختیار از بشـر درخواست کرده نه به جبر.

ثانیاً: مگر درخواست ولایت علی بن ابی طالب‌علیه السـلام اختصاص به رسول خـدا دارد تا با خواست خداوند متعال تعارض داشـته باشد؟ مگر خداوند متعال در آیات متعدد همچون آیه ولایت، سخن از ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام به میان نیاورده است؟

ثالثاً: مگر ممکن است که رسول خداصـلی الله علیه وآله اراده چیزی کنـد که خلاف اراده و مراد خـدا باشد؟ مگر قرآن نمی‌فرماید: {قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ ؛(۶۹۴) «بگو: اگر خـدا را دوست می‌داریـد، از من پیروی کنید! تا خدا [نیز] شـما را دوست بدارد.»

و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: {مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ ؛(۶۹۵) «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.»

نتیجه: در توجیه اول از اعراض صـحابه از امیرالمؤمنین‌علیه السـلام بعد از وفات رسول خداصـلی الله علیه وآله گفتیم که: دو اتجاه و روش فکری در میان صـحابه حاکم بوده است، برخی خود را صاحب نظر در مقابل شـریعت دانسته و در مقابل آن مصلحت اندیشی کرده و اجتهاد می‌نمودنـد. اینان در مورد ادله خلافت و امامت علی‌علیه السـلام نیز چنین کردند، در صدد توجیه آن به انواع حیله‌ها برآمدند.

و از طرفی دیگر امر برای گروهی دیگر از صحابه مشتبه شد، زیرا آنان صاحبان این خط فکری را از صحابه می‌پنداشتند، کسانی که با پیامبر حشر و نشر داشتند، باور نمی‌کردند که این‌ها شیطنت کرده و پا بر روی حق و حقیقت بگذارند.

گروهی دیگر به تعبیر علی‌علیه السـلام «همـج رعـاع» بوده بـا هر بـادی میـل پیـدا می‌کردنـد. خصوصاً آن که داهیه و مصـیبت وفات پیامبرصـلی الله علیه وآله اثر سـنگینی بر آنان گذاشـته بود که قدرت فکر کردن در امور را از آنان گرفته بود، و لذا رؤسای مدرسـه خلفا این وقت را بهترین موقعیّت برای اجرای نقشه‌های خود پنداشـتند و سریع به سقیفه رفتند و مسئله خلافت را به نفع خود به پایان رساندند.

عامل دوّم: حقد و کینه

امام علی‌علیه السلام کسی بود که پدران و اجداد کافر و فاسق عده‌ای از همین افراد تازه مسلمان را در جنگ‌ها به قتل رسانده بود و لذا کینه عجیبی در دل از این جهت نسبت به آن حضرت داشتند.

علی بـن حسـن بـن فضّـال از پـدرش نقـل می‌کنـد کـه: از امـام ابـوالحسن علی بـن موسـی الرضـاعلیه السـلام سؤال کردم دربـاره امیرالمؤمنین‌علیه السـلام: چه شد که مردم از او اعراض کرده و به دیگری میل پیدا کردند، در حالی که فضیلت و سابقه او در اسلام و منزلت او را نزد رسـول خداصـلی الله علیه وآله می‌دانسـتند؟ حضـرت فرمـود: جهتش این است که امـام علی‌علیه السـلام پـدران و اجداد و برادران و عموها و خاله‌ها و نزدیکان آنان را که دشمن خدا و رسول او بودند تا حدّ زیادی به قتل رسانید، لذا به این جهت کینه حضـرت را در دل گرفتنـد، و نمی‌خواسـتند که او متولی امورشـان شود ولی از غیر علی‌علیه السـلام در دل کینه‌ای نداشـتند آن گونه که از علی‌علیه السـلام داشـتند، زیرا کسـی بهماننـد علی‌علیه السـلام در جهاد بر ضـدّ مشـرکان شـرکت نکرده بود. و به همین جهت بود که از او اعراض کرده و به سراغ دیگری رفتند».(۶۹۶)

عبـداللَّه بن عمر به علیّ‌علیه السـلام عرض کرد: «چگونه قریش تو را دوست بـدارد در حـالی که تو در روز بـدر و احـد هفتاد نفر از بزرگان آنان را به قتل رساندی».(۶۹۷)

از امام زین العابدین‌علیه السلام و نیز ابن عباس سؤال شد: چرا قریش نسبت به علی‌علیه السلام بغض داشت؟ امام‌علیه السلام فرمود: «زیرا دسته اول آنان را به جهنم واصل کرده، و دسته آخر را نیز خوار و ذلیل کرد».(۶۹۸)

ابوحفص می گوید: «حریز بن عثمان شدیداً بر علی‌علیه السلام حمله می‌کرد و بر بالای منابر او را دشنام می‌داد و همیشه می گفت: من او را به جهت این که پدرانم را به قتل رسانید دوست ندارم».(۶۹۹)

لذا در تاریخ مشاهده می‌کنیم که یزید بن معاویه بعد از به شهادت رساندن حسین بن علی بن ابی طالب‌علیه السلام خطاب به سر مبارک کرده و اشعار ابن زبعری را می‌خواند که در آن اشاره به مقابله به مثل از کشته‌های بدر است.

لیت اشیاخی ببدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

لأهلّوا واستحلّوا فرحاً

ثمّ قالوا یا یزید لاتشل

قد قتلنا القوم من ساداتهم

وعدلناه ببدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء ولا وحی نزل

لست من خندف ان لم انتقم

من بنی احمد ما کان فعل(۷۰۰)

عامل سوّم: امام علی‌علیه السلام مرد عدالت

امام علی‌علیه السلام کسی بود که بدون جهات الهی و تقوایی کسی را بر دیگری مقدّم نمی‌داشت، او کسی بود که همه را به یک دید نگاه می‌کرد، از این جهت خلافتش خوشایند عده‌ای نبود، آنان می‌خواستند کسی به خلافت منصوب شود که بین آنان تبعیض قرار داده و بهره‌ای بیشتر از بیت المال مسلمین به آنان برساند.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «مهمترین سبب در اعراض عرب از امیرالمؤمنین‌علیه السلام مسئله مالی بود، زیرا علی‌علیه السلام شخصی نبود که کسی را بی جهت بر دیگری برتری دهد، عرب را بر عجم تفضیل بخشد همان گونه که پادشاهان چنین می‌کردند. او کسی بود که هرگز اجازه نمی‌داد تا شخصی به جهات خاصّ به او متمایل گردد...».(۷۰۱)

او نیز از هارون بن سعد نقل می‌کند که عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب به علی‌علیه السلام عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! از تو می‌خواهم که دستور دهی به من کمکی شود، به خدا سوگند که هیچ نفقه‌ای ندارم جز اینکه مرکب خود را بفروشم تا با آن امور معاش خود را بگذرانم.

حضرت فرمود: «نه به خدا سوگند، من چیزی را برای تو نمی‌یابم جز آن که تو عمویت را امر کنی تا سرقت کرده و از آن به تو چیزی بدهد».(۷۰۲)

همو می‌گوید: «از جمله منحرفین از علی‌علیه السلام انس بن مالک است، کسی که مناقب آن حضرت را کتمان کرده و به خاطر میل به دنیا کمک به دشمنان آن حضرت نمود...».(۷۰۳)

عامل چهارم: دشمنی با بنی هاشم

تاریخ گواهی می‌دهد که قریش زمان رسول خداصلی الله علیه وآله عداوت و دشمنی خاصی با بنی هاشم داشت. تا هنگامی که آن حضرت زنده بود از هیچ آزار و اذیتی فروگذار نکرد؛ زیرا بعد از ظهور اسلام و دعوت پیامبر به دین جدید مشاهده کردند که با خسارت عظیمی از ناحیه او و دینش مواجه شده‌اند، خصوصاً آن که هدف اصلی این دین بر قلع و قمع بت پرستی و اعتقادات آنان برپا شده است. آنان مشاهده می‌کردند که روز به روز محمّدصلی الله علیه وآله در قلوب مردم نفوذ کرده و مردم به او و دین و آیینش جذب می‌شوند و در مقابل آن‌ها جبهه‌ای عظیم تشکیل داده‌اند. لذا کینه آن حضرت را به دل گرفته در صدد جبهه‌گیری با او برآمده و شدیداً به مقابله پرداختند.

عباس بن عبدالمطلب روزی در حالی که غضبناک بود بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد. حضرت به او فرمود: چه چیز تو را به غضب درآورده است؟ عرض کرد: ای رسول خدا! ما چه کرده‌ایم با قریش که هرگاه به خودشان می‌رسند با روی باز همدیگر را در آغوش می‌گیرند ولی هر گاه با ما ملاقات می‌کنند طور دیگری معامله می‌کنند؟

راوی می‌گوید: در این هنگام بود که رسول خداصلی الله علیه وآله به حدّی غضبناک شد که صورتش قرمز گشت، آن‌گاه فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست در قلب کسی ایمان داخل نمی‌شود تا این که شما را به خاطر خدا و رسولش دوست بدارد...(۷۰۴)

رسول خداصلی الله علیه وآله از آن‌جا که برای پیشبرد اهداف الهی خود مجبور بود تا با آنان مقابله کند، لذا در این راستا از علی‌علیه السلام کمک‌های فراوان گرفت. برخی از آنان که اقوام و افراد عشیره خود را در جنگ‌ها از دست داده بودند کینه و خشم خود را بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله بر علی بن ابی طالب ریخته و از او قصاص نمودند، و نگذاشتند تا به حقّی که خداوند برای او معیّن کرده بود برسد.

عمر بن خطاب در مناظره‌ای که با ابن عباس دارد در آخر آن می‌گوید: «به خدا سوگند همانا علی پسر عمویت از همه به خلافت سزاوارتر است، ولی قریش تحمّل او را ندارد».(۷۰۵)

انس بن مالک می‌گوید: «با رسول خدا و علی بن ابی طالب بودیم گذرمان به باغی افتاد، علیّ عرض کرد: ای رسول خدا! آیا نمی‌بینی که این باغ چقدر زیباست؟ پیامبر فرمود: باغ تو در بهشت از این بهتر است. انس می‌گوید: ما بر هفت باغ گذر کردیم، و این سؤال و جواب در آن‌ها تکرار شد. رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاد و ما نیز توقف نمودیم، آن‌گاه سر خود را بر علی گذاشت و شروع به گریه نمود. علی‌علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چه چیز تو را به گریه درآورد؟ پیامبر فرمود: کینه‌ها در سینه‌های قومی که آن‌ها را بر تو آشکار نمی‌سازد تا من از دنیا بروم...».(۷۰۶)

پیامبر در حدیثی خطاب به علی‌علیه السلام کرده و فرمود: «همانا امت زود است که بعد از من بر تو حیله کنند».(۷۰۷)

و نیز خطاب به علی‌علیه السلام فرمود: «آگاه باش همانا زود است که بعد از من مشکلاتی خواهی دید. علی‌علیه السلام عرض کرد: آیا در سلامت دینی هستم؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آری در سلامت دینی خواهی بود».(۷۰۸)

عثمان روزی خطاب به علی‌علیه السلام کرده و گفت: «چه کنم اگر قریش تو را دوست ندارد، زیرا تو کسی هستی که از آنان در جنگ بدر هفتاد نفر را به قتل رساندی».(۷۰۹)

امام علی‌علیه السلام به خداوند عرضه می‌دارد: «بار خدایا! به تو از قریش شکایت می‌کنم، آنان انواعی از شرّ و خدعه در سر داشتند که بر رسولت پیاده کنند ولی از آن عاجز ماندند و تو بین آنان با نیاتشان حائل شدی، بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله دور مرا گرفتند و نیت شوم خود را بر من جاری ساختند. بار خدایا! حسن و حسین را حفظ گردان، و تا زنده‌ام آن‌ها را از گزند قریش مصون دار، و هنگامی که جانم را گرفتی تو بر آنان مراقب باش و تو بر هر چیز شاهدی».(۷۱۰)

شخصی به امام علی‌علیه السلام عرض کرد: خبر بده مرا، اگر پیامبر فرزند پسری داشت که به حدّ بلوغ و رشد رسیده بود آیا عرب

امر خلافت را به او واگذار می کرد؟

حضرت فرمود: «هرگز، بلکه اگر آن تدبیری که من انجام دادم انجام نمی‌گرفت عرب او را می‌کشت. عرب نسبت به کار محمّد کراهت داشت، و از آن چه خداوند به فضلش به او داده بود حسد می‌ورزید...».(۷۱۱)

عواقب انکار نصّ غدیر

اشاره

اکثر مسلمانان بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله از نص غدیر اعراض نموده و آن را انکار کرده یا به فراموشی سپردند در حالی که قرآن مردم را به متابعت از آن دعوت کرده بود، و در نتیجه گرفتار مشکلات و مصیبت‌های فراوانی شدند.

۱ - خداوند متعال می‌فرماید: {یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا للَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ ؛(۷۱۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد.»

۲ - و نیز می‌فرماید: {وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً}؛(۷۱۳) «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بداند، اختیاری [در برابر فرمان خدا] داشته باشد، و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکار گرفتار شده است.»

۳ - و نیز می‌فرماید: {وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ}؛(۷۱۴) «پروردگار تو هر چه می‌خواهد می‌آفریند، و هرچه بخواهد برمی گزیند، آنان [در برابر او] اختیاری ندارند.»

اعتراف اهل سنت به عواقب انکار نصّ

توضیح

طبیعی به نظر می‌رسد که انکار نصّ شرعی و الهی بر امام معصوم و واگذاری آن بر امت دارای عواقب و خطراتی خواهد بود که از روشنفکران اهل سنت نیز پوشیده نمانده است. اینک به نقل برخی از عبارات آنها می‌پردازیم:

۱ - دکتر احمد محمود صبحی

او می گوید: «نحوه فکر اهل سنت در مسئله سیاست و اصول حکم یا به تعبیری جامع‌تر نظام بیعت، بسیاری از چالش‌ها را ایجاد نمود. سه خلیفه اوّل هر کدام به طریقی بر خلاف طریق دیگری حکم کردند، حال چگونه ممکن است که رأی اسلام را از عملکرد گوناگون آنان استنباط کرده و جمهور مسلمین بر آن اتفاق داشته باشند».(۷۱۵)

او نیز می‌گوید: «هنگامی که معاویه به فکر افتاد تا خلافت را از بعد خودش برای فرزندش یزید به ارث گذارد در نظام اسلامی بدعت گذارده و در آن تقلید جدیدی ایجاد نمود که با آن سنت سلف را تغییر داد، و خلافت را شبیه پادشاهان فارس و بیزنطی‌ها نمود، و خلافت را - آن گونه که جاحظ گفت - به پادشاهی قیصر و کسری تبدیل نمود».(۷۱۶)

او نیز می‌گوید: «هر چه که به اسم اسلام از تسلّط و زور در عصر خلفاء جائر اتفاق افتاد دین خدا از آن متبرّی است، و گناه آن تا روز قیامت به گردن کسانی است که چنین حکومتی داشتند».(۷۱۷)

۲ - جاحظ

او در عین حال که از طرفداران عثمان است به روش معاویه در حکومت‌داری اعتراض کرده و می‌گوید: «... معاویه در حکومت طریقه استبداد را پیش گرفت، و بر بقیه اعضای شورا و بر جماعت مسلمین از انصار و مهاجرین در سالی که آن را «سال جماعت» نامیدند استبداد به خرج داد. سالی که سال جماعت نبود بلکه سال تفرقه و قهر و جبر و غلبه بود. سالی که در آن امامت به پادشاهی کسروی منتقل شد و خلافت منصبی قیصری گشت...».(۷۱۸)

۳ – ابن قتیبه

او می‌گوید: «جهمیّه و مشبّهه در تأخیر علیّ – کرّم اللّه وجهه – غلوّ کرده و حقّش را ضایع کردند و در گفتار خود لجاجت به خرج دادند گرچه تصریح به ظلم خود نکردند و خون او را بدون حقّ و از روی تعدّی بر زمین ریختند... و او را به جهت جهل‌شان از امامت امامان خارج کرده و در جمله امامان فتنه‌گر قرار دادند، و بر خلافت او به جهت اختلاف مردم اسم خلافت نگذاشتند و در عوض یزید بن معاویه را به جهت اجماع مردم بر او مستوجب خلافت دانستند...».(۷۱۹)

۴ – مقریزی

او می‌نویسد: «خدا و رسولش راست گفته‌اند که بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله خلفائی خواهند آمد که به هدایت و دین حقّ قضاوت نمی‌کنند و سنت‌های هدایت را تبدیل می‌نمایند...».(۷۲۰)

۵ – ابن حزم ظاهری

او می‌گوید: «یزید فرزند معاویه در اسلام آثار قبیحی را از خود بجا گذارد: اهل مدینه و بزرگان قوم و بقیه صحابه را در روز حرّه در آخر دولتش به قتل رسانید، و حسین و اهل بیتش را در اول دولتش به قتل رسانید. و ابن زبیر را در مسجدالحرام محاصره کرد و حرمت کعبه و اسلام را بر پا نداشت...».(۷۲۱)
او نیز در «المحلّی» می‌گوید: «پادشاهان بنی امیه تکبیر را در نماز اسقاط کردند و خطبه نماز عید فطر و قربان را مقدم داشتند تا آن که این مطلب بر روی زمین پخش شد. لذا صحیح است که بگوییم عمل هیچ کس به جز رسول خدا حجّت نیست».(۷۲۲)

۶ – ابوالثناء آلوسی

او در تفسیر آیه شریفه: {وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیاناً کَبِیراً}؛(۷۲۳) «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره درخت نفرین شده را که در قرآن ذکر کرده‌ایم. ما آن‌ها را بیم داده [و انذار] می‌کنیم، اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آن‌ها نمی‌افزاید!». روایاتی از ابن جریر از سهل بن سعد، و از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در «الدلائل» و ابن عساکر از سعید بن مسیّب، و روایت ابن ابی حاتم از یعلی بن مرّه و از ابن عمر، درباره خواب پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که بنی امیه از منبر او همانند بوزینه بالا می‌رفتند. این خواب بر او دشوار آمد و خداوند این آیه را نازل کرد...(۷۲۴)

۷ – دکتر طه حسین مصری

او در کتاب «مرآة الاسلام» می گوید: «... خداوند مکه را در قرآن حرمت داده و نیز مدینه پیامبرصلی الله علیه وآله را محترم شمرده است، ولی بنی امیه مدینه و مکه را مباح کردند. از یزید بن معاویه شروع شد که او سه بار مدینه را مباح کرده و غارت نمود. عبدالملک بن مروان نیز به حجاج بن یوسف اجازه داد تا مکه را مباح گرداند و چه جنایاتی که در آن جا انجام داد. همه این‌ها برای این بود که بلاد مقدّس برای فرزندان ابی سفیان و بنی مروان خاضع گردد. ابن زیاد با امر یزید بن معاویه کشتن حسین و فرزندان و برادرانش و به اسارت گرفتن دختران رسول خداصلی الله علیه وآله را مباح کرد... مال مسلمانان ملک خلفا شد و آن گونه که دوست داشتند انفاق می‌نمودند نه آن گونه که خدا دوست می‌داشت...».(۷۲۵)

او نیز می گوید: «طغیان و سرکشی اصلی از اصول حکم بین شرق و غرب عالم شد. زیاد و فرزندانش در روی زمین فساد می کردند تا حکومت را برای بنی امیه قرار دهند، و بنی امیه برای آنان این فساد را مباح کرده بود. و حجاج بعد از زیاد و فرزندش وارد عراق شد و عراق را پر از شرّ و منکر نمود».(۷۲۶)

او نیز در کتاب «الفتنة الکبری» می گوید: «علیّ نزدیکترین مردم به پیامبرصلی الله علیه وآله بود. او تربیت شده پیامبرصلی الله علیه وآله و جانشین او بر ودیعه‌اش بود. او به حکم عقد اخوّتی که با پیامبر بسته بود برادر او بود. او داماد پیامبرصلی الله علیه وآله و پدر ذرّیه رسول‌صلی الله علیه وآله بود. او صاحب پرچم پیامبرصلی الله علیه وآله و جانشین او در بین اهل بیتش بود. و به نصّ حدیث نبوی منزلتش نزد پیامبر همانند منزلت هارون نزد موسی است. اگر تمام مسلمانان چنین می گفتند و به حکم این مطلب علیّ را انتخاب می‌نمودند هرگز از حقّ دور نمی‌شده و منحرف نمی‌شدند...

و همه چیز نشانگر کاندیداتوری علی بر خلافت بود... خویشاوندی او با پیامبرصلی الله علیه وآله، سابقه او در اسلام، جایگاه او در بین مسلمین، بلاهای حسنی که در راه خدا کشیده، و سیره او که هرگز در آن انحراف و اعواج نبوده است و شدّتش در دین و فقاهت و فهمش نسبت به کتاب و سنت و استقامت رأیش، همگی زمینه ساز امامت و خلافت او بود... بنی هاشم از امر خلافت به طور عمد دور شدند و قریش بودند که آنان را چنین کردند، زیرا از آن می‌ترسیدند که برای بنی هاشم جماعتی جمع شود، و نمی‌خواستند که خلافت به دست قبیله‌ای دیگر غیر از قبیله خودشان قرار گیرد».(۷۲۷)

او نیز می گوید: «هر چه مردم درباره معاویه بگویند ولی او فرزند ابوسفیان رهبر مشرکان در جنگ احد و خندق است. او فرزند هند است که باعث قتل حمزه بود، که شکم او را دریده و جگر او را بیرون آورد، امری که نزدیک بود پیامبر از آن جان تهی کند...».(۷۲۸)

۸ – مورّخ مشهور سید امیر علی هندی

«حکومت بنی امیه تنها اصول خلافت و تعلیمات آن را تغییر نداد بلکه حکومت آنان منجرّ به واژگون شدن اساس مبدأ اسلام شد».(۷۲۹)

او در جایی دیگر می گوید: «با به دست گرفتن خلافت توسط معاویه در شام حکومت بت پرستی سابق باز گشته و جای دمکراسی اسلامی را گرفت...».(۷۳۰)

و در جایی دیگر می گوید: «و این چنین بت پرستی مکه بازگشته و سر از شام درآورد».(۷۳۱)

او نیز می گوید: «بنی امیه به جز عمر بن عبدالعزیز اهل بت پرستی بوده و به مراعات نکردن شرع و ارکان دین مباهات می کردند، همان دینی که اعتراف به داشتن آن می کردند... آنان کرسی خلافت را با جرائم دو چندان خود ملوّث نمودند و در دریاهای خون غوطه‌ور ساختند...».(۷۳۲)

۹ – دکتر احمد امین مصری

او در کتاب «ضحی الاسلام» می گوید: «... نظر اهل سنت به خلافت متعادل‌تر و قوی‌تر و نزدیک‌تر به عقل است! گر چه باید آنان را مؤاخذه شدید نمود بر این که نظریه خود را به طور محکم و قوی پیاده نکردند، آنان امامان خود را به طور صریح انتقاد نکردند، و هنگامی که ظلم نمودند در مقابلشان نایستادند، و هنگامی که ستم کردند آنان را در راه مستقیم قرار ندادند، و احکامی را که بتواند جلوی ظلم خلیفه را بر امت بگیرد وضع نکردند، بلکه در مقابل آنها تسلیمی داشتند که ناخوشایند بود، و لذا آنان بزرگترین جنایت را بر امت وارد ساختند».(۷۳۳)

او نیز در کتاب «یوم الاسلام» می گوید: «رسول اسلام در آن مرضی که با آن از دنیا رحلت نمود اراده کرد که متولّی امر مسلمین بعد از خود را تعیین کند آن جا که بنابر نقل صحیحین فرمود: بیاورید تا نامه‌ای بنویسم که بعد از من گمراه نشوید... ولی آنان امر خلافت را برای هر کسی از مسلمانان که قصد داشته باشند قرار می‌دهند، و لذا تا این زمان در امر خلافت اختلاف وجود دارد. اسلام در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله قویّ و متین بود ولی چون از دنیا رحلت نمود معرکه‌های خانمان‌سوز شروع شد».(۷۳۴)

او نیز می گوید: «از مظاهر خلاف، اختلافی بود که صحابه در مورد متولّی امر خلافت بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله پیدا کردند، و این خود ضعف لیاقت آن‌ها را می‌رساند، زیرا قبل از آن که پیامبرصلی الله علیه وآله دفن شود اختلاف نمودند...».(۷۳۵)

او نیز در کتاب «فجرالاسلام» می‌نویسد: «چون بنی امیه خلافت را به دست گرفتند عصبیت همانند عصر جاهلیت به حال خود بازگشت».(۷۳۶)

۱۰ – دکتر علی سامی نشار

او می گوید: «... خلیفه دمشق گوش‌هایش در جاهلیت اولی از صوت کنیزان و مغنّیان و آلات لهو و لعب پر شده بود. او به طور علنی و مخفیانه مرتکب گناه می‌شد... و فحشاء را بین مردم گسترش می‌داد...».(۷۳۷)

او نیز می‌نویسد: «ابوسفیان عقیده کفرآمیزش را هنگامی که عثمان بن عفان به حکومت رسید ابراز داشت، آن جا که گفت: حکومت بعد از تیم وعدی به شما رسید، پس به مانند کره آن را دست به دست کنید و میخ‌های آن را در بنی امیه قرار دهید، زیرا خلافت ملک و حکومت است و من نمی‌دانم که بهشت و دوزخی باشد.(۷۳۸) و عثمان گر چه او را طرد نمود ولی چیزی نگذشت که ریسمان‌های این خانواده کافر بر جایگاه‌های خلافت قرار گرفت، و زمانی که این خانواده متولّی امر حکومت شدند نفس‌های مسموم آن‌ها در بیشتر احیان ظاهر شد».(۷۳۹)

او نیز می گوید: «من معاویه را از سمّ دادن به حسن – علیه السلام – تبرّی نمی کنم، زیرا این مرد ابداً مسلمان تامّ نبود، بلکه به تمام معنای کلمه جاهلی بود که استعداد ارتکاب هر گونه گناهی در راه فرزندش یزید را داشت. این مردی که آزاد شده در فتح مکه بود مُرد بعد از آن که برخی از بزرگان صحابه همچون حجر بن عدی و اصحابش را به نحو مرگ صبر به قتل رسانید. او مُرد بعد از آن که از مردم برای فرزندش یزید بیعت گرفت، و لذا امر خلافت به پادشاه جاهلی منتقل شد که با آن آل معاویه خلافت را یکی پس از دیگری به ارث بردند».(۷۴۰)

۱۱ – عباس محمود عقّاد

او در کتاب خود «معاویه فی المیزان» می‌نویسد: «قیام دولت بنی امیه بعد از عصر خلافت حادثه‌ای عظیم و پرخطر در تاریخ اسلام و

تاریخ عالم بود».(۷۴۱)

طبری مدرکی را از سعید بن سوید نقل می‌کند که معاویه خطاب به مردم گفت: «من با شما نجنگیدم تا روزه داشته و نماز خوانده و حجّ بجا آورده و زکات دهید، زیرا من می‌دانم که شما این اعمال را انجام می‌دهید، ولی من با شما قتال کردم تا امیر بر شما گردم».(۷۴۲)

۱۲ – دکتر محمود خالدی: استاد دانشگاه یرموک، اردن.

او می‌نویسد: «بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله نظام خلافت به طور جدیدی ظهور پیدا کرد... و باب اجتهاد در آن راه پیدا نمود. نحوه خلافت مورد بحث و جدل و اجتهاد بین عموم مسلمین قرار گرفت، و آراء و نظریات متعددی حول آن پدید آمد و فرقه‌ها و جماعت‌های سیاسی و دینی حول شکل خلافت و طریقه اختیار خلیفه و خانه‌ای که از آن اختیار می‌شود پدید آمد، و این اختلاف منجرّ به ظهور شکل‌ها و نمونه‌های مختلفی از خلافت شد...».(۷۴۳)

این مشکلات و اختلافات همه از عوارض و آثار انکار نصّ بر اهل بیت و در رأس آنان علی بن ابی طالب بوده است.

۱۳ – مصطفی رافعی، دکترای حقوق در دانشگاه پاریس

او درباره عصر بنی امیه می‌گوید: «در این عصر شما انقلابی گسترده بلکه ریشه‌ای در تطبیق خلافت به عنوان نظام حکومتی مشاهده می‌کنید. حکومتی که از جوهر اولش به عنوان یک عمل دینی دور شده است. در این عصر بود که خلیفه برای خود کاخ می‌سازد، و سریر انداخته و شرطه برپا می‌دارد... در این عصر است که معاویه سنت جدیدی را بکار گرفته است و برای پیاده کردن و تثبیت آن تمام حیله‌ها را به کار گرفته تا این نظام بین عموم مسلمانان مورد متابعت قرار گیرد».(۷۴۴)

۱۴ – محمّد رشید رضا

او در تفسیر «المنار» می‌نویسد: «... چگونه بنی امیه بعد از آن حکومت اسلام را فاسد نمود و قواعد آن را خراب کرد، و برای مسلمانان حکومت شخصی ابدی جعل نمود، پس وزر آن و وزر هر کس که به آن عمل کرده و عمل می‌کند تا روز قیامت بر گردن او است».(۷۴۵)

این مشکلات همه از انکار نصّ الهی بر امامت و خلافت خلیفه مسلمین صورت گرفت. اگر مسلمانان نصّ بر امامان بعد از رسول خدا را انکار نمی‌کردند هرگز به این مصیبت‌ها گرفتار نمی‌شدند، مصیبت‌هایی که علمای اهل سنت به آن اعتراف کرده و از آن‌ها گله دارند، مصیبت‌هایی که هرگز جامعه شیعی به جهت پیروی از اهل بیت‌علیهم السلام به آن مبتلا و گرفتار نشد.

برپایی جشن غدیر

اشاره

یکی از اعمالی که مسلمین در طول تاریخ در موقعیت‌های خاص انجام می‌دهند برپایی مراسم جشن و شادی در روزها یا شب‌های خاصی است. این کار به دلیل اهمیت و مبارک بودن آن موقعیّت انجام می‌شود؛ خواه ولادت امامی باشد یا بعثت پیامبر و یا مناسبت خاص.

مسلمین به جهت استفاده معنوی در آن اوقات مقدس و کسب فیض از معصومین در چنین مجالسی شرکت کرده و با بزرگداشت آن به برکات عظیمی دست می‌یابند، ولی متأسفانه وهابیون در طول تاریخ علاوه بر این‌که از چنین برکاتی استفاده نمی‌کنند، دیگران را نیز از برپایی چنین مجالسی منع کرده و از این طریق خواست دشمنان اسلام را جامه عمل می‌پوشانند، زیرا دشمن هرگز نمی‌خواهد مسلمانان با مقدساتشان تجدید عهد نمایند. به خاطر اهمیت موضوع، آن را در این جا بررسی می‌کنیم.

فتاوای وهابیون

۱ – ابن تیمیه می‌گوید: «... نوع دوم از ایام، روزهایی است که در آن اتفاقی افتاده است؛ همانند هجدهم ذی‌حجه و این‌که برخی آن روز را عید می‌گیرند اصل و اساسی ندارد، زیرا پیشینیان و نیز اهل بیت و دیگران آن روز را عید نگرفتند و اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستور متابعت نمود، نه آن‌که بدعت‌گذاری کرد، این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث حضرت عیسی‌علیه السلام را عید می‌گیرند».(۷۴۶)

۲ – شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «جایز نیست برای پیامبر و غیر پیامبر مراسمی برپا شود و این عمل از بدعت‌های در دین است، زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله و خلفای راشدین و دیگران از صحابه و تابعین اینچنین عملی انجام نداده‌اند».(۷۴۷)

۳ – اعضای دائمی فتوای وهابیون می‌گویند: «جایز نیست در سوگ انبیا و صالحین و نیز زنده کردن یاد آنان در روز تولدشان و برداشتن عَلَم، چراغانی و شمع نصب کردن بر قبورشان مراسمی برگزار شود، زیرا تمام این امور از بدعت‌هایی است که در دین وارد شده و از موارد شرک است و پیامبرصلی الله علیه وآله و انبیا و صالحینِ گذشته این‌چنین نکرده‌اند. صحابه و هیچ یک از امامان مسلمین هم در طول سه قرن که بهترین قرن‌هاست چنین نکردند».(۷۴۸)

۴ – ابن فوزان می‌گوید: «بدعت‌های این عصر زیاد است؛ از جمله برپایی جشن به مناسبت ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله در ماه ربیع الاول می‌باشد».(۷۴۹)

۵ – ابن عثیمین می‌گوید: «برپایی مراسم جشنِ تولد برای فرزند که در آن تشبّه به دشمنان خداست از عادت مسلمین نبوده، بلکه از دیگران به ارث گذاشته شده است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هرکس به قومی شبیه شود از زمره آن قوم به‌حساب می‌آید».(۷۵۰)

برپایی جشن مظهر حبّ و بغض

حبّ و بغض دو امری است که بر نهاد انسان عارض شده و از آن دو به میل و عدم میل نفس انسان تعبیر می‌کنند.

وجوب محبّت

توضیح

از ادله عقلی و نقلی استفاده می‌شود که محبّت به برخی افراد بر انسان واجب است؛ از جمله:

۱ – خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبّت به او اصالتاً واجب است، آن هم به جهت دارا بودن جمیع صفات کمال و جمال و وابستگی همه موجودات به او. لذا خداوند می‌فرماید: {قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ

اقْتَرَفْتُمُوهَـا وَ تِجَـارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِی سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ؛(۷۵۱) «[ای رسول بگو ای مردم اگر شما پدران، پسران، برادران، زنان و خویشاوندان خود و اموالی که جمع کرده و مال‌التجاره‌ای که از کساد شدن آن بیمناکید و منازلی که به آن دل‌خوش داشته‌اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خداوند فسّاق و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

۲ – رسول خداصلی الله علیه وآله

از جمله کسانی که باید به خاطر خدا دوست بداریم، رسول گرامی اسلام است، زیرا او واسطه فیض تشریع و تکوین است. لذا در آیه فوق در کنار نام خداوند از او هم یاد شده و به محبّت او امر شده است.

پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله فرمود: «احبّوا اللَّه لما یغذوکم و احبّونی بحبّ اللَّه»؛(۷۵۲) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید که به شما روزی می‌دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت نیز از جمله عواملی است که انسان را به سوی آن حضرت جذب کرده و محبّتش را در دل ایجاد می‌کند.

۳ – آل بیت پیامبرعلیهم السلام

از جمله کسانی که محبّت به آن‌ها واجب است، اهل بیت رسول خداعلیهم السلام است، زیرا با قطع‌نظر از آن‌که آنان مجمع فضایل و کمالات بوده و واسطه فیض تکوین و تشریع الهی‌اند، پیامبرصلی الله علیه وآله به محبّت ورزیدن به آنان امر نموده است؛ مثلاً در همان حدیث فوق پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: «و أحبّوا أهل بیتی لحبّی»؛ «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.»

عوامل لزوم حبّ آل رسول

از آن‌جا که محبّت به پیامبرصلی الله علیه وآله واجب است، محبّت به آل رسول نیز به جهات زیر واجب و لازم است:

۱ – انتساب آنان به صاحب رسالت. لذا پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب من.»

۲ – اهل بیت، محبوب خدا و رسول‌اند؛ همان‌گونه که در حدیث «رایه» و حدیث «طیر» به آن‌ها اشاره شده است.

۳ – حبّ اهل بیت‌علیهم السلام اجر و مزد رسالت محمدی است؛ همان‌طور که خداوند متعال می‌فرماید: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى .(۷۵۳)

۴ – روز قیامت از محبّت آل رسول سؤال می‌شود: {وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُون .(۷۵۴) سبط بن جوزی از مجاهد چنین نقل می‌کند: روز قیامت از محبّت علی‌علیه السلام سؤال می‌شود.(۷۵۵)

۵ – معصومین‌علیهم السلام عِدل کتاب الهی‌اند؛ همان‌طور که پیامبرصلی الله علیه وآله در حدیث «ثقلین» به آن اشاره فرمود: «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللَّه و عترتی».

۶ – محبّت به اهل بیت‌علیهم السلام شرط ایمان است، زیرا در احادیث صحیح از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی‌علیه السلام فرمود: «ای علیّ! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

۷ – اهل بیت کشتی نجات امّت‌اند؛ چنان‌که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینهٔ نوح من رکبها نجی، و

من تخلّف عنها غرق».

۸ – حبّ اهل بیت، شرط قبولی اعمال و عبادات است، زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به علی‌علیه السلام فرمود: «اگر امّت من روزه بدارند تا آن‌که مانند کمان‌ها کمرشان خم شده و دل‌ها فرو رود و نماز بدارند به حدّی که مانند تارها گردند، ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش جهنّم می‌اندازد».(۷۵۶)

۹ – اهل بیت امان اهل زمین‌اند؛ همان‌گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اهل بیت من امان اهل زمین‌اند».

این نکته قابل توجه است که محبّت به مثابه نیرو محرکه‌ای است که قوای انسان را تحریک کرده تا به سوی محبوب و اقتدای به او پر کشد.

حال در جمع‌بندی از این مطالب به این نتیجه می‌رسیم که برپایی مراسم جلوه‌ای از جلوه‌های محبّت نسبت به محبوب است، زیرا از طرفی می‌دانیم که مردم در درجات محبّت مختلف‌اند و از طرفی دیگر اثر محبّت تنها اقبال نفس و تحریک نفسانی نیست، بلکه ظهور و بروز داشته و در رفتارهای خارجی هم مؤثر است. البته اثر بیرونی آن هم تنها اطاعت و انقیاد از محبوب نیست – همان‌گونه که برخی می‌گویند – بلکه آثار و جلوه‌های دیگری نیز دارد که اطلاق ادله لزوم محبّت تمام آن‌ها را شامل می‌شود، مگر آن‌که با ادله دیگر معارضه داشته باشد؛ مثل قتل نفس در محبّت محبوب.

جلوه‌های حب در زندگی انسان عبارت‌اند از:

۱ – اطاعت و انقیاد؛

۲ – زیارت محبوب؛

۳ – تکریم و تعظیم محبوب؛

۴ – برآورده کردن حاجات محبوب؛

۵ – دفاع از محبوب؛

۶ – حزن و اندوه در فراق محبوب؛ همانند حزن یعقوب در فراق یوسف.

۷ – حفظ آثار محبوب؛

۸ – احترام به فرزندان و نسل او؛

۹ – بوسیدن آنچه به او مرتبط است؛

۱۰ – برپایی مراسم جشن در مناسبت‌ها و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

اشاره

با مراجعه به قرآن پی می‌بریم که برپایی مراسم و یادبود از مسائلی است که اصل آن را قرآن امضا، بلکه بدان ترغیب نموده است:

۱ – از آیات مربوط به حج پی می‌بریم که بیشتر آن‌ها در حقیقت برپایی یادبود انبیا و اولیای الهی است، که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

الف – مقام ابراهیم‌علیه السلام

خداوند متعال می‌فرماید: {وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلّیً ؛(۷۵۷) «مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خداوند قرار دهید.»

خداوند متعال امر می‌کند که مسلمین از جاهای پای حضرت ابراهیم تبرک جسته و آن‌جا را به عنوان مصلی انتخاب کنند تا یاد حضرت ابراهیم‌علیه السلام و بنای کعبه زنده گردد.

بخاری در صحیح خود نقل می‌کند که هنگام ساختن خانه خدا اسماعیل سنگ می‌آورد و ابراهیم نیز خانه را بنا می‌نمود، تا آن‌که ساختمان بالا رفت، سنگی را آوردند و ابراهیم بالای آن رفت و هر دو با این حالت ساختمان خانه خدا را به اتمام رساندند.(۷۵۸)

ب – صفا و مروه

خداوند متعال می‌فرماید: {إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا}؛(۷۵۹) «صفا و مروه از شعائر دین خداست، پس هر کس حجّ خانه کعبه یا اعمال مخصوص عمره به جای آورد پس باکی نیست که سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.»

خداوند متعال سعی بین صفا و مروه را از مناسک حجّ قرار داد تا کوشش هاجر بین صفا و مروه در خاطره‌ها زنده گردد.

بخاری نقل می‌کند: ابراهیم هنگامی که هاجر و فرزندش اسماعیل را در سرزمین مکه رها نمود، آب تمام شد و عطش شدیدی بر هر دو غلبه نمود، فرزند از شدت عطش به خود می‌پیچید. هاجر به طرف کوه صفا رفت تا این وضعیت فرزند را نبیند و در ضمن سعی کند تا کسی را پیدا نموده و از او آب طلب نماید، ولی مأیوس از کوه پایین آمد و با شتاب به طرف کوه مروه رفت، از کوه بالا آمد تا شاید شخصی را مشاهده نموده و از او آب طلب کند، ولی در این مکان نیز کسی را مشاهده ننمود. این عمل هفت بار تکرار شد. ابن عباس از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمود: به این جهت است که حجاج هفت بار بین صفا و مروه طواف می‌نمایند.(۷۶۰)

ج – قربانی

خداوند متعال می‌فرماید: {فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ؛(۷۶۱) «پس مژده پسر بردباری را به او دادیم. آن‌گاه [که آن پسر رشدی یافت با او به سعی و عمل شتافت. ابراهیم گفت: ای فرزند گرامی من! در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی کنم، نظرت در این واقعه چیست؟ گفت: ای پدر! هرچه مأموری انجام ده، که ان شاء اللَّه مرا از صابرین خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند، او را برای کشتن به روی افکند، ما در آن حال خطاب کردیم که ای ابراهیم! تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی ما نیکوکاران را چنین نیکو پاداش می‌دهیم، این ابتلا همان امتحانی است که حقیقت حال ایمان را روشن می‌کند و ما بر او ذبح بزرگی فدا ساختیم.»

خداوند متعال به پاس این فداکاری، حاجیان را امر نموده تا در منا به حضرت ابراهیم اقتدا کرده و به یادبود آن عمل عظیم و امتحان بزرگ، گوسفندی را در سرزمین منا قربانی نمایند.

د – رمی جمرات

احمد بن حنبل و طیالسی در مسندهای خود از رسول خداصلی الله علیه وآله چنین نقل می‌کنند: جبرئیل ابراهیم را به سوی جمره عقبه برد، در آن هنگام شیطان بر او نمایان گشت، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب نمود که صدای شیطان از آن بلند شد. سپس نزد

جمره وسطی آمد، باز شیطان بر او ظاهر شد، در آن هنگام نیز هفت سنگ بر او پرتاب نمود که صدای او بلند شد. آن‌گاه به سوی جمره قصوی آمد، باز هم شیطان بر او ظاهر شد و حضرت ابراهیم او را با هفت سنگ رمی نمود، به حدّی که صدایش در آمد.(۷۶۲)

مشاهده می‌نماییم که چگونه خداوند متعال به‌خاطر یادبود این قضیه آن عمل را برای حجاج واجب کرده تا یاد واقعه اتفاق افتاده زنده بماند.

۲ - خداوند متعال می‌فرماید: {وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ ؛(۷۶۳) «و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل‌های با تقواست.»

کیفیت استدلال به این آیه شریفه آن است که شعائر جمع شعیره به معنای نشانه است و شعائر خداوند به معنای نشانه‌های خداوند و دین اوست. لذا هر عملی که مردم را به سوی خدا و دینش رهنمون و یادآوری کند، جزء شعائر الهی است که یکی از آن‌ها برپایی مراسم جشن غدیر است که در آن وقت مردم با ذکر فضایل و کمالات آن ولیّ، به خداوند متعال نزدیک می‌شوند.

۳ - خداوند متعال می‌فرماید: {وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ ؛(۷۶۴) «و یادآوری ده آنان را به روزهای خداوند.»

مقصود از ایام خدا، ایام غلبه حق بر باطل و ظهور حق است، که غدیر نیز یکی از مصادیق آن است، زیرا در آن روز پیامبرصلی الله علیه وآله، جانشین خود را به مردم معرفی کرد، تا ادامه دهنده راه خود باشد.

۴ - خداوند متعال می‌فرماید: {قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی ؛(۷۶۵) «[ای رسول خدا به امت بگو: من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که مودت و محبت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»

بنابراین با برپایی مراسم غدیر و یادبود آن مقداری از اجر رسالت نبوی را ادا کرده‌ایم.

۵ - خداوند متعال می‌فرماید: {وَ الضُّحَی * وَ اللَّیْلِ إِذَا سَجَی ؛(۷۶۶) «قسم به شب تار هنگامی که جهان را در پرده سیاه بپوشاند.»

حلبی در سیره حلبیه می‌گوید: «خداوند متعال در این آیه به شب میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله قسم یاد کرده است. برخی گفته‌اند که مراد، شب اسراء است و مانعی ندارد که قسم به هر دو باشد».(۷۶۷)

واضح است که قسم خوردن به چیزی حکایت از اهمیت آن دارد. لذا با قسم، یاد آن را در ذهن مردم زنده کرده تا آن را مورد احترام قرار دهند. مراسم غدیر نیز از همین قبیل است.

۶ - خداوند متعال در تأیید یاری‌رسانان و تعظیم‌کنندگان پیامبر می‌فرماید: {فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ ؛(۷۶۸) «پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاریش کردند و از نوری که به او نازل شده پیروی کردند آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند.»

خداوند متعال در این آیه شریفه یاری‌کنندگان و تعظیم‌کنندگان پیامبر را ستوده و به رستگاری بشارت داده است. حال آیا برپایی مراسم در روز میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله یا مبعث او و یا غدیر خم که جشن وصایت و جانشینی رسول است از مصادیق تکریم و تعظیم پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله نیست؟

۷ - خداوند متعال در شأن پیامبر می‌فرماید: {وَ رَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ ؛(۷۶۹) «نام تو را بلند کردیم.»

بنابراین برپایی مراسم غدیر، نوعی بالا بردن سطح فکری مردم نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله و جانشین او و شناساندن موقعیت پیامبرصلی الله علیه وآله به مردم است.

اگر کسی اشکال کند که طبق مفاد آیه شریفه، نصرت و تکریم و تعظیم پیامبرصلی الله علیه وآله اختصاص به خداوند متعال دارد.

در جواب می‌گوییم: خداوند در جایی دیگر می‌فرماید: {وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً}؛(۷۷۰) آیا کسی در این مورد گمان می‌کند که نصرت پیامبرصلی الله علیه وآله مخصوص به خداوند است و ما در این‌باره هیچ تکلیف نداریم؟

۸ – هم‌چنین خداونـد می‌فرمایـد: {وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ ؛(۷۷۱) «و مـا این حکایات و اخبار انبیا را بر تو بیان می‌کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم.»

از این آیه به خوبی اسـتفاده می‌شود که حکمت بیـان سـرگذشت انبیـا برای پیامبرصـلی الله علیه وآله تثبیت قلب پیامبرصـلی الله علیه وآله است، تا در مشـکلات ثابت قدم باشد. شـکی نیست که مسلمانان در این برهه از زمان احتیاج بیشتری به تثبیت قلوب دارند. لذا جا دارد که به مناسـبت‌های خاص هماننـد روز میلاد پیامبرصـلی الله علیه وآله یا مبعث یا غـدیر خم، مردم را در محلی مقـدس جمع کرده و آنان را به فضـیلت آن روز یا شب آگاه ساخته و با سیره و فضایل پیامبرصلی الله علیه وآله آشنا سازیم تا قلوب مردم به دین الهی تقویت شود.

برپایی مراسم از دیدگاه احادیث

با مراجعه به روایات نیز می‌توان به مشروعیت چنین مجالسی پی برد:

۱ – مسـلم از ابن قتاده نقل می‌کند که از رسول خداصـلی الله علیه وآله در مورد علت استحباب روزه روز دوشنبه سؤال شد؟ فرمود: بدان جهت است که من در آن روز متولد شده و در آن روز بر من قرآن نازل گشت.(۷۷۲)

۲ – مسـلم از ابن عباس نقل می‌کنـد: هنگامی که پیامبرصـلی الله علیه وآله وارد مـدینه شد مشاهده نمود که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرنـد، از علت آن سؤال نمود؟ گفتنـد: این روزی است که خداوند موسـی و بنی اسـرائیل را بر فرعون پیروز گردانید، لذا آن روز را تعظیم می‌دارنـد، پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: مـا سـزاوارتر به این عمل هستیم. لـذا دسـتور داد تا روز عاشورا را روزه بدارند.(۷۷۳)

ابن حجر عسـقلانی بنـابر نقـل سـیوطی بـدین حـدیث بر مشـروعیت برپـایی مراسم ولاـدت پیامبرصـلی الله علیه وآله اسـتدلال نموده است.(۷۷۴)

۳ – حافظ بن ناصـرالدین دمشـقی نقل می‌کند: «به نقل صحیح وارد شده که در روز دوشنبه به ابولهب تخفیف عذاب داده می‌شود، به جهت آن‌که کنیزش ثویبهٔ را در میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله از روی خوشنودی آزاد کرد».(۷۷۵)

از این مورد به طریق اولویت اسـتفاده می‌کنیم که برپایی مراسم در مولد پیامبرصلی الله علیه وآله و یادبود آن حضرت از طرف یک مؤمن ارزش عظیمی دارد.

۴ – بیهقی از انس چنین نقـل می‌کنـد: پیامبرصـلی الله علیه وآله بعـد از نبوّتش از طرف خود گوسـفندی را عقیقه نمود، با آن‌که در روایات وارد شده که ابوطالب برای پیامبر در روز هفتم ولادتش گوسفندی را عقیقه کرده بود.(۷۷۶)

سیوطی می‌گویـد: «عقیقه هیچ‌گاه دوبار تکرار نمی‌شود، لذا باید این عمل پیامبرصـلی الله علیه وآله را بر این حمل کنیم که پیامبر به جهت اظهار شـکر از این‌که خداونـد او را آفریده و رحمت برای عالمیان قرار داده است، عقیقه نمود؛ همان‌گونه که آن حضـرت بر خود درود می‌فرسـتاد و به همین جهت مستحب است که ما هم به جهت شکرگذاری به درگاه الهی، در روز ولادتش اجتماع نموده و با اطعام دادن و امثال این امور که جنبه تقرّبی دارد شکر خدا را اظهار نماییم».(۷۷۷)

۵ – ترمـذی از پیامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله نقل می‌کنـد که آن حضـرت در مورد فضـیلت روز جمعه فرمود: در آن روز است که آدم خلق شد.(۷۷۸)

از این حـدیث اسـتفاده می‌شود که برخی از ایام به جهت اتفاق خاص و مبارکی که در آن رخ داده، فضـیلت دارد، حال چه رسد به روزی که در آن روز، میلاد پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله و یا روز تعیین جانشین برای او باشد.

فواید برپایی مراسم

برپایی مراسم و یادبود اولیای الهی آثار و برکاتی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:
۱ – در این مراسم مردم با بنیان‌گذار دین و مکتب و مذهب خود تجدید عهد و پیمان می‌بندند که ادامه دهنده راه او باشند و به خود چنین وانمو...می‌کنند که امام و مقتدایش چنین شخصیتی است که باید در راه او قدم بردارند.
۲ – با اظهار تولّی و ارتباط باطنی با آن حضرت از فیوضات معنوی و برکات وجود او بهره‌مند می‌شود.
۳ – شیعیان با برپایی این مراسم در حقیقت به دشمنان خود این پیام را می‌رسانند که ما کسانی هستیم که رهبرمان مولا علی‌علیه السلام است او ظلم‌ستیز و طرد کننده ظالم بود. او در راه پیاده شدن احکام الهی با هیچ کس مماشات نداشت او... ما نیز این خط را دنبال کرده و با پیروی از او چنین خواهیم کرد.
۴ – هرساله مسلمانان در آن روز به یاد پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی افتاده و محبتشان نسبت به او زیادتر می‌گردد.
۵ – برخی از کمالات و فضایل آن حضرات تشریح و توضیح داده می‌شود و مردم نیز با تأسی کردن به آنان به خدا نزدیک‌تر می‌شوند.
۶ – با اظهار فرح و شادی، ایمان و ارادت خود را به پیامبرصلی الله علیه وآله و اولیای الهی ابراز داشته و آن را مستحکم می‌سازند.
۷ – در پایان مجلس با اطعام و پخش شیرینی به ثواب اطعام رسیده و گروهی از ضعفا از این مجالس بهره مادی نیز می‌برند.
۸ – در این مجالس یاد خدا زنده شده و مقدار زیادی از آیات قرآن تلاوت می‌شود.
۹ – فرصت مناسبی است که مردم بیشتر بر پیامبر خود درود بفرستند.
۱۰ – هم‌چنین موقعیت مناسبی برای دعوت مردم به خدا و دستورات او فراهم می‌گردد.

عید غدیر در اسلام

اشاره

از جمله اموری که موجب جاودانگی داستان غدیر گشته و مفاد آن را ثابت و محقّق ساخته است، عید قرار گرفتن آن است. روز غدیر، عید به شمار آمده و روز و شب آن همراه با عبادت و خشوع و جشن و نیکی به ضعیفان و توسعه بر خود و خانواده قرار گرفته است و مردم در این جشن، لباس‌های خوب و زینت‌های خود را می‌پوشند.
هر گاه مردم به این گونه امور گرایش داشته باشند، در پی عوامل آن رفته، از راویان آن جستجو کرده و به سرودن اشعار و نقل کردن آن می‌پردازند و این گونه در هر دوره‌ای، همه ساله توجّه نسل‌ها به آن معطوف می‌شود و همواره سندهای واقعه و متون و اخبار مربوط به آن خوانده می‌شود و ماندگار می‌گردد. در رابطه با عید غدیر از دو جهت بحث است:

۱ – عدم اختصاص به شیعه

این عید، تنها به شیعه مربوط نیست، هر چند که شیعه، دلبستگی خاصّی نسبت به آن دارد. فرقه‌های دیگر مسلمین هم در عید گرفتن غدیر، با شیعه شریکند. و بزرگانی از غیر شیعه در فضیلت این روز و عید بودنش به خاطر تعیین امیر المؤمنین‌علیه السلام به مقام والای ولایت از سوی حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله سخنانی ابراز کرده‌اند؛ چرا که این موسم، موسم شادمانی هواداران حضرت علی‌علیه السلام است؛ چه او را به عنوان جانشین بلا فصل پیامبرصلی الله علیه وآله بدانند، چه چهارمین خلیفه.
بیرونی در «الآثار الباقیهٔ» روز غدیر خم را از روزهایی می‌داند که اهل اسلام آن را از اعیاد به حساب آورده‌اند.(۷۷۹)

ابن طلحه شافعی می گوید: «روز غدیر خم، امیر المؤمنین‌علیه السلام آن را در شعر خود ذکر کرده و آن روز عید و موسم به حساب می‌آید، زیرا آن روز وقتی است که رسول خداصلی الله علیه وآله او را به این منزلت منصوب کرده و بر سایر خلائق برتری داده است».(۷۸۰)

و نیز می گوید: «هر معنایی که اثباتش ممکن است و لفظ مولی برای رسول خداصلی الله علیه وآله بر آن دلالت داشته باشد، حضرت‌صلی الله علیه وآله آن را برای علی‌علیه السلام قرار داده است، و این مرتبه‌ای است بلند، و منزلتی است عظیم، و درجه‌ای است عالی، و مکانتی است رفیع، که پیامبرصلی الله علیه وآله حضرت علی‌علیه السلام را به آن اختصاص داده است. و لذا آن روز، روز عید و موسم سرور برای اولیای الهی گشته است».(۷۸۱)

از کتب تاریخ، استفاده می‌شود که امّت اسلامی در شرق و غرب، در عید بودن آن متّفق‌اند و مصریان و مغربیان و عراقیان، به جایگاه آن اعتنا و اهتمام داشته‌اند. و روز غدیر نزد آنان به عنوان روزی مشخّص برای نماز، دعا، خطبه و مدیحه‌سرایی مشهور بوده است، و نامگذاری این روز به عید، مورد اتفاق بوده است.(۷۸۲)

ابن خلّکان می گوید: «پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله هنگام بازگشت از مکّه در حجّة الوداع، وقتی به غدیر خم رسید، میان خود و علی‌علیه السلام عقد برادری بست و او را برای خود، همچون هارون برای حضرت موسی‌علیه السلام دانست و فرمود: «خدایا! کسانی که ولایت او را پذیرا شدند دوست بدار و کسانی که تحت سلطه ولایت او نرفته و با او دشمنی ورزیدند دشمن بدار، و یارانش را یاور باش و خوار کنندگانش را خوار کن». و شیعه را به این روز، دلبستگی خاصّی است.(۷۸۳)

سخنِ ابن خلّکان را مسعودی تأیید کرده است، آن جا که می گوید: فرزندان حضرت علی‌علیه السلام و شیعیان او این روز را بزرگ می‌دارند.(۷۸۴)

ثعالبی نیز پس از آن که شب غدیر را از شب‌های مشهور نزد امّت شمرده است می‌نویسد: «و این، شبی است که فردایش پیامبر خداصلی الله علیه وآله در غدیر خم، بر فراز جهاز شتران خطبه خواند و فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه...»، و شیعیان، این شب را گرامی داشته، به احیاء و عبادت می‌پردازند».(۷۸۵)

۲ – مبدأ عید غدیر

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مبدأ این عید بزرگ به عصر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله باز می گردد. مبدأ آن زمانی بود که پیامبرصلی الله علیه وآله در صحرای غدیر خم حضرت علی‌علیه السلام را به امامت و ولایت از جانب خداوند منصوب کرد. در آن روز هر مؤمنی بدین جهت مسرور شد. و لذا نزد حضرت علی‌علیه السلام آمده و بر او تبریک گفتند. از جمله کسانی که او را تبریک گفتند عمر و ابوبکر بود که قبلاً به آن اشاره کردیم. و نیز به جهت تبریک و بزرگداشت این واقعه افرادی از قبیل حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عباده انصاری و دیگران این واقعه را به شعر درآوردند.

پیام‌های غدیر

برخی در این زمان با طرح «کاربردی کردن غدیر» درصدد پیاده کردن پیام‌های «غدیر» در جامعه اسلامی‌اند. اینک جا دارد این موضوع به طور دقیق موشکافی و بررسی شده که «غدیر خم» چه پیام‌هایی داشته است؟ آیا پیام‌های آن اختصاص به عصر رسول‌صلی الله علیه وآله و بعد از وفات او داشته یا قابل اجرا و پیاده شدن تا روز قیامت است؟ اینک به برخی نکته‌ها و پیام‌های غدیر که برپایی جشن‌ها سبب یادآوری و ابلاغ آن به مردم می‌شود می‌پردازیم:

۱ – بعد از هر پیامبری احتیاج به شخصیتی معصوم است که در خطّ او بوده و ادامه دهنده راه و تبیین کننده مرام آن پیامبر است، و

لااقل در حدّ حفظ کیان و مجموعه شریعت، نگهبان و پاسدار دین باشد، همان‌گونه که رسول خداصلی الله علیه وآله برای بعد از خود جانشینی را در این امر معیّن نمود، و در این زمان این شخص امام مهدی‌علیه السلام است.

۲ - جانشینان پیامبران باید از جانب خداوند منصوب شده و توسط پیامبر معیّن و معرفی گردند، همان‌گونه که پیامبرصلی الله علیه وآله برای خود جانشین معیّن کرد؛ زیرا مقام امامت مقامی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند به طور خاص و عام بر این سمت منصوب گردد.

۳ - یکی از پیام‌های غدیر مسأله رهبری و صفات و خصوصیات او است، هر کس نمی‌تواند رهبر و جانشین پیامبرصلی الله علیه وآله در جامعه اسلامی باشد، رهبر باید کسی همانند حضرت علی‌علیه السلام باشد که در خط پیامبر بوده و مجری فرمان و دستورات او باشد وگرنه بر مردم است که با او بیعت نکنند. در نتیجه: مسأله غدیر با مسأله سیاسی اسلام گره خورده است.

ما در کشور یمن مشاهده می‌کنیم که از اواسط قرن چهارم به بعد مسأله جشن‌های غدیر مطرح بوده و هر سال در روز غدیر خم آن صحنه عظیم را به نمایش می‌گذارند و مردم آن روز تجدید خاطر کرده و با وضعیت و شرایط رهبری در جامعه نبوی آشنا می‌شوند. گرچه در سال‌های اخیر حکومت وقت پی به آثار و پیام‌های مهمّ آن برده و شدیداً با برپایی آن مقابله کرده است و حتی هر سال تعدادی به جهت اصرار برای برپایی آن کشته می‌شوند، ولی مردم در برپایی آن مصمّم‌اند، و این به جهت آثار و برکات و پیامدهای این قضیه در جامعه اسلامی است.

۴ - غدیر یک پیام همیشگی دارد و آن این که الگوی جامعه اسلامی و رهبر و مقتدای آن بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله باید حضرت علی‌علیه السلام و امثال او از امامان معصوم باشند. آنان کسانی هستند که بر ما ولایت و سلطه دارند و ما باید با تقرب و نزدیکی به آن بزرگواران تحت سلطه تکوین و تشریع آنان قرار گرفته تا از برکات فیض وجودشان بهره‌مند شویم.

۵ - غدیر و برپایی جشن‌های آن نمادی از تشیّع است، و در حقیقت واقعه غدیر اعلام این پیام است که باید همیشه با حقّ که بر محوریّت حضرت علی‌علیه السلام و اولاد او است پیمان بست تا به پیروزی نایل شد.

۶ - نکته و پیام دیگری که از واقعه غدیر استفاده می‌شود اینکه انسان باید در ابلاغ حق و حقیقت اصرار ورزیده و از بیان آن کوتاه نیاید؛ زیرا پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله گرچه می‌دانست مردم بعد از وفاتش به سفارشات او عمل نخواهند کرد، ولی حجت را بر مردم تمام کرده و در هیچ موقعیت مناسب خصوصاً در حجة الوداع و در غدیر خم از بیان حق و پافشاری بر آن کوتاه نیامد.

۷ - یکی دیگر از پیام‌های غدیر که تا روز قیامت باقی است مسأله مرجعیت دینی اهل بیت‌علیه السلام است، و لذا پیامبرصلی الله علیه وآله در همین ایّام بود که حدیث «ثقلین» را بیان کرده و مردم را به رجوع به اهل بیت معصومش برای اخذ شریعت خود رهنمون ساخت.

۸ - یکی دیگر از پیام‌های غدیر آن است که در برخی از مواقع به جهت حفظ مصلحت و در نظر گرفتن مصلحت اهمّ باید از مصلحت مهم گذشت و آن را فدای مصلحت اهمّ نمود. حضرت علی‌علیه السلام با آن که از جانب خداوند سبحان و با ابلاغ رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله به مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی منصوب شد، ولی هنگامی که مقابله و جنگ و خونریزی به جهت به دست آوردن حق خود را به صلاح و مصلحت اسلام و مسلمین ندید، تنها به موعظه و تذکّر و اتمام حجّت و اظهار مظلومیّت خود اکتفا کرد تا اسلام محفوظ بماند؛ زیرا به طور حتم اگر حضرت علی‌علیه السلام غیر از آن چه انجام داد، عمل می‌نمود فاجعه‌ای بزرگ بر اسلام و مسلمین وارد می‌شد که جبران‌پذیر نبود. و این درسی برای امّت اسلامی تا روز قیامت است، که گاهی باید به جهت حفظ مصلحت اهم از امر مهم گذشت.

۹ - اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت خداوند سبحان در بیان حق و حقیقت و اتمام حجت بر مردم است، همان‌گونه که در آیه «اکمال» به آن اشاره شده است.

۱۰ – برای تبلیغ و بیان حق بایـد اعلان عمومی کرده و مخفی‌کاری ننمود، همان‌گونه که پیامبرصـلی الله علیه وآله در حجهٔ الوداع به جهت ابلاغ امر ولایت اعلان عمومی نمود، و نیز قبل از پراکنده شدن مردم در ملأ عام ولایت را ابلاغ نمود.

۱۱ – مسأله خلافت و جانشینی و رهبری صحیح امت اسلامی در رأس امور است و هیچ‌گاه نباید معطّل گردد، همان‌گونه که رسول خداصلی الله علیه وآله با وجود آنکه در مدینه مرض خطرناکی وارد شده و گروه زیادی را زمین‌گیر ساخته بود، ولی به جهت ابلاغ امر ولایت به این مشـکل توجهی نکرده سـفر خود را انجام داد و در آن سـفر موضوع ولایت و جانشـینی و رهبری بعـد از خود را به مردم ابلاغ نمود.

۱۲ – موضوع رهبری صـحیح در جامعه اسـلامی به منزله شالوده و روح اسـلام و شریعت است و در صورتی که ابلاغ نگردد رکن و ستون فقرات جامعه اسـلامی از هم متلاشی خواهد شد. لذا قرآن در این باره خطاب به پیامبرش می‌فرماید: {وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ ؛(۷۸۶) «و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای.»

بررسی اشکالات وهابیون

توضیح

بـا وجود ادله فراوان از آیـات، روایـات و سـیره مسـلمین بر جواز، بلکه رجحان برپایی مراسم یادبود، باز هم وهابیون در مقابل عمل مسـلمین ایسـتاده و بـا انواع ایرادات سـست، مـانع برپـایی این عمـل مقـدس می‌شونـد. اینک به ذکر برخی از ایرادات و پاسـخ آن‌ها می‌پردازیم:

اشکال اول

برپایی مراسم و یادبود، نوعی عبادت غیر خدا است.(۷۸۷)

پاسخ

در جـای خود اشـاره شـده است که عنصـر مقوّم عبـادت، اعتقـاد به الوهیت یا ربوبیّت کسـی است که او را تعظیم می‌نماییم. لـذا در صورتی که تکریم و تعظیمی از این عنصر خالی باشد اصطلاحاً آن را عبادت نمی‌گویند.

اشکال دوم

برپایی چنین مراسمی همراه با اموری است که غالباً حرام است؛ همانند اختلاط زنان با مردان، قرائت مدح با موسیقی و غنا.(۷۸۸)

پاسخ

عمل گناه در هر مکان و زمانی حرام است؛ خواه در مراسم باشـد یا غیر آن، ولی ما نمی‌توانیم عملی ممدوح و پسـندیده را به جهت امور جانبی که گاهی اتفاق می‌افتد مانع شویم، بلکه باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری نماییم.(۷۸۹)

اشکال سوم

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «خانه‌های خود را قبر و قبر مرا عید قرار ندهید».(۷۹۰) ابن قیم به این حدیث بر حرمت برپایی مراسم استدلال کرده است.(۷۹۱)

پاسخ

اولاً: دلیل، اخص از مدعا است؛ زیرا روایت تنها اشاره به قبر پیامبر دارد، نه مطلق مکان‌ها.

ثانیاً: جهت آن شاید این باشد که انسان باید در محضر پیامبرصلی الله علیه وآله با خضوع و خشوع باشد و این مسئله با اظهار فرح و سرور در کنار قبر سازگاری ندارد ولی منافاتی ندارد که در جایی دیگر انجام گیرد.

سبکی می‌گوید: محتمل است که معنای حدیث این باشد: قبر مرا مانند روزهای عید قرار ندهید، بلکه در کنار قبر من زیارت و سلام و دعا بخوانید.(۷۹۲)

اشکال چهارم

در برپایی مراسم و مولودی‌خوانی تشبه به نصارا است.(۷۹۳)

پاسخ

اولاًـ تشبه از عناوین قصدی است که در ترتب حکم بر آن احتیاج به قصد دارد. حال سؤال می‌کنیم که آیا احدی از مسلمین در برپایی مراسم، قصد تشبه به کفار و نصارا را دارد؟ قطعاً جواب منفی است.

بخاری در کتاب مغازی از صحیح خود در باب غزوه احد نقل می‌کند: ابوسفیان برای تحریک مشرکین صدا داد: زنده باد بت هُبل. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: شما نیز جواب او را بگویید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: اللَّه اعلی و اجلّ. ابوسفیان بار دیگر شعار دیگری را برای تحریک مشرکین به حمله سرداد: برای ماست عُزّا و شما عُزّا ندارید. پیامبر فرمود: شما نیز جواب او را بدهید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: اللَّه مولانا و لا مولی لکم... .(۷۹۴)

آیا کسی مثل وهابیون می‌تواند به پیامبرصلی الله علیه وآله اعتراض نموده و بگوید: ای رسول خدا! این عمل تو تشبه به کفار است و جایز نیست؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نفرموده: {کُتِبَ عَلَیْکُمْ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ ؛(۷۹۵) «بر شما روزه نوشته و حتمی شده؛ همان‌گونه که بر اقوام قبل از شما نیز نوشته شده بود. پس مجرد تشابه یک عمل با کردار پیشینیان دلیلی بر بطلان آن نیست.»

شیخ شلتوت در کتاب الفتاوی در جواب سؤال کسی که از او درباره کلاه‌هایی که از غرب وارد می‌شود سؤال نمود، می‌فرماید: «صحیح نیست که بگوییم این کلاه‌ها زیّ خاص غیرمسلمین و شعار غیراسلامی است، بلکه مسلمان و غیرمسلمان در آن مساوی است و آنچه که مسلمانان به سر می‌گذارند به قصد تشبه به غیر مسلمین در خصوصیات دینشان نیست، بلکه به جهت جلوگیری از حرارت خورشید یا سرمای زمستان از آن استفاده می‌کنند. لذا مشکلی ندارد».(۷۹۶)

ثانیاً: اساس جواز یک عمل؛ انطباق آن با کتاب و سنت است، خواه شبیه به عمل دیگران باشد یا نه و ما مشروعیت آن را با ادله عام و خاص ثابت کردیم.

ثالثاً: همان‌گونه که از کلام شیخ شلتوت استفاده شد، مقصود از تشبه به نصارا تشبه در اختصاصیات آنان از قبیل صلیب و زدن ناقوس است، نه در هر عملی.

اشکال پنجم

سلف صالح این عمل را انجام ندادند.

پاسخ

اولاًـ در اصول به اثبات رسیده که عدم فعل معصوم دلالت بر حرمت، و فعل معصوم دلالت بر وجوب ندارد، بلکه تنها عدم فعل، دلالت بر عدم وجوب و فعل دلالت بر عدم حرمت دارد. پس مجرد انجام ندادن دلیل بر حرمت و عدم جواز نیست.

ثانیاً: سیره و عمل مسلمین تا عصر ابن تیمیه، برپایی مراسم بوده و اهل سنت تصریح دارند که اجماع حجت است.

ثالثاً: این‌که در کلام ابن تیمیه آمده: سلف صالح محبّتشان نسبت به رسول خدا بیشتر بوده و اگر جایز می‌بود حتماً این عمل را انجام می‌دادند، این حرف، خلاف احادیث نبوی است، زیرا در روایتی از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله خطاب به صحابه آمده: «همانا زود است که اقوامی بیایند که از شما محبتشان نسبت به من بیشتر باشد».(۷۹۷)

اشکال ششم

اختصاص دادن روزی خاص برای اظهار فرح و شادی بدعت است.

پاسخ

اوّلاً: همان‌گونه که به اثبات رسیده، گاهی مکانی به جهت مظروفش شرف پیدا می‌کند، زمان نیز این‌چنین است؛ برخی از زمان‌ها به جهت عمل خاصی که در آن انجام گرفته ارزش‌مند است؛ همانند شب قدر که قرآن می‌فرماید: {إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُبَارَکَةٍ}؛ «ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم.» پس اگر مراسمی را در وقت خاصی که همان میلاد پیامبر یا غدیر است انجام می‌دهیم به جهت آن است که شب مبارکی است.

ثانیاً: اوامر شارع گاهی به شیئی به عنوان عام آن تعلق می‌گیرد، که تطبیقش بر مصادیق بر عهده مکلف است؛ همانند کمک به فقرا، که حکم بر موضوعی کلّی است (کمک به فقرا)، ولی تطبیق آن بر مصادیق خاص به عهده مکلف واگذار شده تا هر نوع کمکی که فقیر لازم دارد و مقدور اوست انجام دهد. در این‌جا نیز تطبیق آن بر وقتش به مکلف واگذار شده تا در هر وقتی که مناسب می‌بیند پیاده نماید.

پی نوشت ها

۱ تا ۱۵۰

۱) بازخوانی اندیشه تقریب، اسکندری، ص ۳۲.

۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳) همان، آیه ۱۰۵.

۴) سوره حجرات، آیه ۱۰.

۵) سوره انعام، آیه ۱۵۹.

۶) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۷) انفال، آیه ۴۶.

۸) سوره انبیاء، آیه ۹۲.

۹) سوره هود، آیه ۱۷.

۱۰) سوره اعلی، آیه ۱۹.

۱۱) سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۱۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۱۳) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۱۴) الصواعق المحرقهٔ، ص ۹۰.

۱۵) جامع البیان، ج ۴، ص ۲۱.

۱۶) المصنّف، ابن ابی‌شیبه.

۱۷) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۸.

۱۸) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۱۹) همان، ج ۳، ص ۱۵۱.

۲۰) الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۴.

۲۱) اسلامنا، رافعی، ص ۵۹ ؛ مجله رسالهٔ الاسلام، تاریخ ۱۳ ربیع الاول ۱۳۷۸ هجری، قاهره.

۲۲) فی سبیل الوحدهٔ الإسلامیهٔ، ص ۶۴.

۲۳) همان.

۲۴) دفاع عن العقیدهٔ والشریعهٔ، ص ۲۵۷.

۲۵) فی سبیل الوحدهٔ الاسلامیهٔ، ص ۶۶.

۲۶) تاریخ التشریع الاسلامی.

۲۷) تاریخ المذاهب الاسلامیّهٔ، ص ۳۹.

۲۸) مجله رسالهٔ الثقلین، شماره ۲، سال اوّل ۱۴۱۳ هجری، ص ۲۵۲.

۲۹) فی سبیل الوحدهٔ الاسلامیهٔ.

۳۰) نظرات فی الکتب الخالدهٔ، ص ۳۳.

۳۱) عبد اللَّه بن سبأ، ج ۱، ص ۱۳.

۳۲) الغدیر، ج ۴، ص ۴ و ۵.

۳۳) مع رجال الفکر فی القاهرهٔ، ص ۴۰.

۳۴) لماذا اخترت مذهب اهل البیت‌علیهم السلام، ص ۱۶و۱۷.

۳۵) ثم اهتدیت، ص ۲۰۴.

۳۶) منهج فی الانتماء المذهبی، ص ۳۱۱.

۳۷) صالح الوردانی، الخدعهٔ، العقل المسلم بین أغلال السلف وأوهام الخلف.

۳۸) المتحّولون، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳۹) همان، ج ۳، ص ۱۲۶.

۴۰) همان، ج ۳، ص ۱۲۷.

۴۱) همان، ج ۳، ص ۸۶و۸۷، به نقل از صالح الوردانی.

۴۲) به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۷۷۱، قسمتی از سخنرانی ایشان در اهواز.

۴۳) همان، ج ۳، ص ۱۱۳.

۴۴) همان، ج ۳، ص ۱۱۷.

۴۵) همان.

۴۶) المتحولون، ج ۱، ص ۷۰۹.

۴۷) همان، ج ۱، ص ۴۶۲.

۴۸) نهج البلاغه، عبده، ج ۲، ص ۱۹.

۴۹) همان، ص ۱۹.

۵۰) همان، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵۱) همان، ج ۲، ص ۵۵.

۵۲) همان، ج ۵، ص ۳۶۲.

۵۳) نهج البلاغه، صحبی صالح، خطبه ۱۴۷.

۵۴) سوره احزاب، آیه ۲۱.

۵۵) سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۵۶) بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۴۴؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۲۴۶.

۵۷) سوره مائده، آیه ۱۰۴.

۵۸) سوره زحرف، آیه ۲۳.

۵۹) سوره احزاب، آیات ۶۶و۶۸.

۶۰) الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۳۴۱.

۶۱) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲، ح ۳۹۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۲۷۷۸.

۶۲) سوره انعام، آیه ۵۹.

۶۳) سوره نحل، آیه ۷۷.

۶۴) سوره نمل، آیه ۶۵.

۶۵) سوره جن، آیه ۲۶.

۶۶) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲، ح ۳۹۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۲۷۷۸.

۶۷) فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۱.

۶۸) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۲۸.

۶۹) الاعتصام، ج ۲، ص ۱۸۹.

۷۰) لوامع الانوار، ج ۱، ص ۹۳.

۷۱) سلسلهٔ الاحادیث الصحیحهٔ، ج ۱، ص ۳۵۹.

۷۲) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۶.

۷۳) همان، ج ۴، ص ۱۱۰.

۷۴) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۶.

۷۵) احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۹۶، به نقل از کتاب المواهب طبری شافعی.

۷۶) مناقب خوارزمی، ص ۱۰۵.

۷۷) ترجمه امام علی‌علیه السلام، ابن عساکر، رقم ۸۳۴.

۷۸) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۱۸.

۷۹) خطبه حضرت زهراعلیها السلام ؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۴.

۸۰) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳۵ ؛ فدک در تاریخ، شهید صدر.

۸۱) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۶.

۸۲) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۱.

۸۳) همان، ج ۴، ص ۵۳.

۸۴) حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۴۴.

۸۵) رک: معالم المدرستین، ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۹.

۸۶) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۸۷) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۹.

۸۸) الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۳۲.

۸۹) همان، ص ۱۶۸.

۹۰) سوره طه، آیات ۲۹و۳۰.

۹۱) ینابیع المودهٔ، باب ۷۶، ح ۱.

۹۲) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۷.

۹۳) کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۴ و ۵۵.

۹۴) همان، ص ۶۲.

۹۵) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸.

۹۶) اثبات الوصیهٔ، ص ۷۰.

۹۷) کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰، ح ۳۲۹۵۳ ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳و۱۱۴.

۹۸) الریاض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۳۸.

۹۹) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۴۶۰ ؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۱.

۱۰۰) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

۱۰۱) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷.

۱۰۲) سوره یونس، آیه ۳۵.

۱۰۳) کنز العمال، ج ۶، ص ۱۹، ح ۱۴۶۵۳.

۱۰۴) مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۲ ؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۵.

۱۰۵) احقاق الحقّ، ج ۴، ص ۲.

۱۰۶) سوره مائده، آیه ۵۵.

۱۰۷) در المنثور، ج ۲، ص ۲۳۹ و...

۱۰۸) سوره شوری، آیه ۲۳.

۱۰۹) احیاء المیت بفضائل اهل البیتعلیه السلام، ص ۲۳۹ ؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷ ؛ جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۴ ؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۴ ؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹ و...

۱۱۰) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۱۱۱) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۳۱.

۱۱۲) سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۱۱۳) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴.

۱۱۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

۱۱۵) مسند احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۳۴۸.

۱۱۶) تاریخ الامم والملوك، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۱.

۱۱۷) سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۱۱۸) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

۱۱۹) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

۱۲۰) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۶.

۱۲۱) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰.

۱۲۲) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴ و... .

۱۲۳) الامام علی بن ابی طالب، ص ۴۳.

۱۲۴) فی رحاب علی.

۱۲۵) علی بن ابی طالب‌علیه السلام بقیهٔ النبوهٔ و خاتم الخلافهٔ، ص ۱۱۰.

۱۲۶) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۵۰، ح ۶۰۴۴.

۱۲۷) مشهد الإمام علی‌علیه السلام فی النجف، ص ۶.

۱۲۸) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۳ ؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹ ؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۱.

۱۲۹) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶.

۱۳۰) عبقریهٔ الامام علی‌علیه السلام، ص ۴۳.

۱۳۱) علّموا أولادکم محبّهٔ آلَ بیت النبیّ‌صلی الله علیه وآله، ص ۱۰۱.

۱۳۲) علیّ امام الأئمهٔ، ص ۹.

۱۳۳) عبقریهٔ الامام علی، ص ۴۳.

۱۳۴) علموا اولادکم محبّهٔ آل بیت النبی‌صلی الله علیه وآله، ص ۱۰۱.

۱۳۵) علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ص ۵۰ ؛ مشهد الامام علی فی النجف، ص ۳۶.

۱۳۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۱۹۷۹۶ ؛ کنز العمال، ح ۱۱، ص ۶۰۵، ح ۲۳۹۲۴ و... .

۱۳۷) شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۰.

۱۳۸) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵.

۱۳۹) علی امام الأئمهٔ، ص ۱۰۷.

۱۴۰) تذکرهٔ الخواص، ص ۴۶.

۱۴۱) عبقریهٔ الامام علی، ص ۲۹.

۱۴۲) سجع الحمام فی حکم الامام، ص ۱۸.

۱۴۳) عبقریة الامام علی، ص ۱۵.

۱۴۴) علّموا اولادکم محبة آل بیت النّبی‌صلی الله علیه وآله، ص ۱۰۹.

۱۴۵) مناقب خوارزمی، ص ۴۰.

۱۴۶) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

۱۴۷) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۷.

۱۴۸) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶ ؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۰۱.

۱۴۹) تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۶۲ ؛ اسدالغابة، ج ۴، ص ۲۲.

۱۵۰) تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۶ ؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱۳ ؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۲.

۱۵۱ تا ۳۰۰

۱۵۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۸ و...

۱۵۲) عبقریة الامام علی، ص ۱۹۵.

۱۵۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷.

۱۵۴) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۶۶ ؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴ ؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷ ؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۰۲ و...

۱۵۵) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۸۲.

۱۵۶) مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹ ؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۱.

۱۵۷) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶.

۱۵۸) الفصول المهمة، ص ۱۴ ؛ مطالب السؤول، ص ۱۱ ؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸.

۱۵۹) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۱۶۰) مسند احمد، ج ۱، ص۳۴۸ ؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۹۹ ؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴ ؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

۱۶۱) الخصائص، ح ۱۰۲.

۱۶۲) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶.

۱۶۳) الإصابة، ج۲، ص ۳۰.

۱۶۴) کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲.

۱۶۵) الخصائص، ح ۱۱۲.

۱۶۶) السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۴۱۴، ح ۸۵۲۰

۱۶۷) تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۱۷۴ ؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۲، ص ۱۳۷ ؛ روح المعانی، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

۱۶۸) سیره ابن‌هشام، ج ۳، ص ۲۱۶ ؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲ ؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۲۱۹.

۱۶۹) مسند احمد، ج ۱، ص ۳ ؛ سنن ترمذی، ج ۵، ح ۳۷۱۹ ؛ سنن ترمذی، ج ۵، ح ۸۴۶۱.

۱۷۰) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱ ؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۷۳۲ ؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۷۴.

۱۷۱) الریاض النضرة، ص ۲۶ ؛ ذخائرالعقبی، ص ۷۲.

۱۷۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸ ؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۰.

۱۷۳) ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۳.

۱۷۴) ر.ک: طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۶۶ ؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۹۱ ؛ کنزالعمال، ج ۵، ص ۳۱۳ ؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۳ ؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۱ ؛ مغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۱۱ ؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۴ ؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۲۰۷.

۱۷۵) سوره حشر، آیه ۷.

۱۷۶) سوره نساء، آیه ۶۵.

۱۷۷) ر.ک: صحیح بخاری: کتاب المرضی، ج ۷، ص ۹ ؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیهٔ، ج ۵، ص ۷۵ ؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۵۶، ح ۲۹۹۲.

۱۷۸) کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۵۸.

۱۷۹) صحیح بخاری، کتاب مغازی، باب ۷۸ ؛ صحیح مسلم، کتاب وصیّت، باب ۵.

۱۸۰) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱.

۱۸۱) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۲۵ ؛ مقریزی، الامتاع، ص ۵۱۱ ؛ ارشادالساری، ج ۶، ص ۳۲۹.

۱۸۲) سوره مائده، آیه ۶۷.

۱۸۳) سوره مائده، آیه ۶.

۱۸۴) الغدیر، ج ۱، ص ۳۱-۳۶ ؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۷۳ ؛ الامتاع، مقریزی، ص ۵۱۰ ؛ ارشاد الساری، ج ۹، ص ۴۲۶ ؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۵۷ ؛ سیره زینی دحلان، ج ۲، ص ۱۴۳ ؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۳۰ ؛ خصائص نسائی، ص ۹۶ ؛ دائرهٔ المعارف، فرید وجدی، ج ۳، ص ۵۴۲.

۱۸۵) معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۸۹.

۱۸۶) مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۱۵و۴۸۲.

۱۸۷) معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۱۱.

۱۸۸) مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ص ۲۲، ح ۳۱.

۱۸۹) الریاض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۱۳.

۱۹۰) ذخائر العقبی، ص ۶۷.

۱۹۱) البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۷، ص ۳۸۶ ؛ اسنی المطالب، ص ۴۸.

۱۹۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴.

۱۹۳) العلل و معرفهٔ الرجال، ج ۳، ص ۱۶۱، رقم ۴۷۲۳.

۱۹۴) النهایهٔ، ج ۵، ص ۲۲۸.

۱۹۵) المسند.

۱۹۶) التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۳۷۵.

۱۹۷) انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۸.

۱۹۸) خصائص النسائی، ص ۱۶و۱۰.

۱۹۹) مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۲۰۰) تفسیر طبری، ج ۳، ص ۴۲۸.

۲۰۱) المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۳۳.

۲۰۲) التمهید، ص ۱۶۹.

۲۰۳) الکشف والبیان، ص ۱۸۱.

۲۰۴) ثمار القلوب، ص ۶۳۶، رقم ۱۰۶۸.

۲۰۵) الاستیعاب، قسم سوم، ۱۰۹۹.

۲۰۶) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

۲۰۷) مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ص ۲۵، ح ۳۷.

۲۰۸) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۲۱۱.

۲۰۹) ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۴.

۲۱۰) المناقب، ص ۱۵۴، ح ۱۸۲.

۲۱۱) ترجمه امام علی‌علیه السلام، رقم ۵۷۲.

۲۱۲) التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۶۳۶.

۲۱۳) اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۳۶۴.

۲۱۴) شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳.

۲۱۵) کفایهٔ الطالب، ص ۱۶.

۲۱۶) فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۷۴.

۲۱۷) نظم درر السمطین، ص ۱۰۹.

۲۱۸) المواقف، ص ۴۰۵.

۲۱۹) البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۲۰۹.

۲۲۰) المودّهٔ القربی، مودّت پنجم.

۲۲۱) شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲۲۲) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵.

۲۲۳) مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲۲۴) شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۶۰.

۲۲۵) الاصابهٔ، ج ۷، ص ۷۸۰.

۲۲۶) الفصول المهمهٔ، ص ۲۴.

۲۲۷) شرح تجرید، ص ۴۷۷.

۲۲۸) تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۴.

۲۲۹) الصواعق المحرقهٔ، ص ۲۵.

۲۳۰) کنز العمّال، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲۳۱) کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲۳۲) السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۳، ص ۲۷۴.

۲۳۳) البیان و التعریف، ج ۳، ص ۷۴.

۲۳۴) شرح المواهب، ج ۷، ص ۱۳.

۲۳۵) الاسعاف در حاشیه نور الأبصار، ص ۱۵۲.

۲۳۶) روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۴.

۲۳۷) تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۴.

۲۳۸) نثر اللآلی، ص ۱۶۶.

۲۳۹) الفوائد المتکاثرة فی الأخبار المتواترة.

۲۴۰) التیسیر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۴۲.

۲۴۱) شرح جامع الصغیر، ج ۳، ص ۳۶۰.

۲۴۲) المرقاة فی شرح المشکاة، ج ۵، ص ۵۶۸.

۲۴۳) نفحات الأزهار، ج ۶، ص ۱۲۱.

۲۴۴) همان، ص ۱۲۶.

۲۴۵) همان، ص ۱۲۷.

۲۴۶) الاربعین.

۲۴۷) نفحات الأزهار، ج ۶، ص ۱۲۵.

۲۴۸) البدایة و النهایة.

۲۴۹) طرق حدیث من کنت مولاه.

۲۵۰) اسنی المطالب.

۲۵۱) الأربعین.

۲۵۲) تشنیف الأذان، ص ۷۷.

۲۵۳) صواعق المحرقه، ص ۴۲و۴۳.

۲۵۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲۵۵) السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۲۷۴.

۲۵۶) البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۸۸.

۲۵۷) صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲۵۸) مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲۵۹) الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲۶۰) تذکرة الخواص، ص ۱۸.

۲۶۱) زین الفتی.

۲۶۲) روح المعانی، ج ۶، ص ۶۱.

۲۶۳) فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱.

۲۶۴) مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ص ۲۶.

۲۶۵) سرّ العالمین، ص ۲۱.

۲۶۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۶، خطبه ۱۵۴.

۲۶۷) کفایة الطالب، ص ۶۱.

۲۶۸) العروة لأهل الخلوة، ص ۴۲۲.

۲۶۹) طرق حدیث من کنت مولاه.

۲۷۰) تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۶۱۳، ح ۶۲۷۲.

۲۷۱) طرق حدیث من کنت مولاه، ص ۱۱.

۲۷۲) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴–۱۰۹.

۲۷۳) المواهب اللدنیّة، ج ۳، ص ۳۶۵.

۲۷۴) المرقاة فی شرح المشکاة، ج ۱۰، ص ۴۶۴، ح ۶۰۹۱.

۲۷۵) وسیلة المآل فی مناقب الآل، ص ۱۱۷و۱۱۸.

۲۷۶) نزل الأبرار، ص ۵۴.

۲۷۷) اسعاف الراغبین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۵۳.

۲۷۸) السنة، ابن ابی عاصم، با تحقیق البانی، ج ۲، ص ۵۶۶.

۲۷۹) سلسلة الاحادیث الصحیحة، ح ۱۷۵۰.

۲۸۰) تاریخ روضة الصفا، ج ۲، ص ۵۴۱.

۲۸۱) المصنف، ج ۱۲، ص ۷۸، ح ۱۲۱۶۷.

۲۸۲) المسند، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۱۸۰۱۱.

۲۸۳) مسند شیبانی نسویّ.

۲۸۴) مسند ابی یعلی.

۲۸۵) جامع البیان، ج ۳، ص ۴۲۸.

۲۸۶) الصواعق المحرقة، ص ۴۴.

۲۸۷) التمهید، ص ۱۷۱.

۲۸۸) الکشف والبیان، در ذیل آیه ۶۷ از سوره مائده.

۲۸۹) الفصول المهمّة، ص ۴۰.

۲۹۰) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

۲۹۱) مناقب علی بن ابی طالبعلیه السلام، ص ۱۸، ح ۲۴.

۲۹۲) سرّ العالمین، ص ۲۱.

۲۹۳) الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲۹۴) المناقب، ص ۹۴، فصل ۱۴.

۲۹۵) التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹.

۲۹۶) النهایة، ج ۵، ص ۲۲۸.

۲۹۷) اسد الغابة، ج ۴، ص ۱۰۸.

۲۹۸) کفایة الطالب، ص ۶۲.

۲۹۹) تذکرة الخواص، ص ۲۹.

۳۰۰) الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۱۳.

۳۰۱ تا ۴۲۰

۳۰۱) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۷، ح ۴۴.

۳۰۲) غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۹۴.

۳۰۳) مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۳۶۰، ح ۶۱۰۳.

۳۰۴) نظم درر السمطین، ص ۱۰۹.

۳۰۵) البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۲۹.

۳۰۶) الخطط، ج ۱، ص ۳۸۸.

۳۰۷) الفصول المهمة، ص ۴۰.

۳۰۸) کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۱۳۳، ح ۳۶۴۲۰.

۳۰۹) المواهب اللدنیّة، ج ۳، ص ۳۶۵.

۳۱۰) الصواعق المحرقة، ص ۴۴.

۳۱۱) فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۱۸.

۳۱۲) شرح المواهب، ج ۷، ص ۱۳.

۳۱۳) الفتوحات الاسلامیة، ج ۲، ص ۳۰۶.

۳۱۴) البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۱۸۳.

۳۱۵) طبقات الحفاظ، ج ۲، ص ۵۴.

۳۱۶) تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۷.

۳۱۷) الغدیر، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳۱۸) همان.

۳۱۹) تذکرة الحفاظ، ج ۳، ص ۲۳۱.

۳۲۰) الغدیر، ج ۱.

۳۲۱) نفحات الازهار.

۳۲۲) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۲۴۶.

۳۲۳) ینابیع المودة، ص ۳۶.

۳۲۴) سوره حدید، آیه ۱۵.

۳۲۵) ارشاد الساری، ج ۷، ص ۲۸۰.

۳۲۶) قاموس المحیط، ج ۴، ص ۴۱۰.

۳۲۷) ابن بطریق، العمدة، ص ۱۱۴و۱۱۵.

۳۲۸) این جمله در بسیاری از احادیث غدیر آمده است.

۳۲۹) سوره احزاب، آیه ۶.

۳۳۰) ارشاد الساری، ج ۷، ص ۲۸۰.

۳۳۱) انوار التنزیل، بیضاوی، ذیل آیه ۶ سوره احزاب.

۳۳۲) الکشاف، ج ۳، ص ۵۲۳.

۳۳۳) مدارك التنزيل، نسفی، ج ۳، ص ۲۹۴؛ تفسير جلالين، ذيل آيه.

۳۳۴) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، و. . . .

۳۳۵) اسد الغابة، ج ۶، ص ۱۳۶، رقم ۵۹۴۰؛ تاريخ دمشق، ج ۱۲، ص ۲۲۶؛ سيره حلبی، ج ۳، ص ۳۷۴.

۳۳۶) سوره مائده، آيه ۳.

۳۳۷) البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۱۴؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۱۵۷.

۳۳۸) درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۳۳۹) مودّة القربى، مودّت پنجم.

۳۴۰) فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۲.

۳۴۱) زاد المعاد، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳۴۲) صحيح مسلم، كتاب الحج، ح ۴۵۱؛ سنن ابى داود، ج ۴، ص ۵۴.

۳۴۳) الرياض النضرة، ج ۲، ص ۲۸۹؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۱۱۴.

۳۴۴) تذكرة الخواص، ص ۳۲.

۳۴۵) سرّ العالمين، ص ۳۹و۴۰، طبع دار الآفاق العربية، مصر.

۳۴۶) تذكرة الخواص، ص ۶۲.

۳۴۷) حديقة الحقيقة، حكيم نسائی.

۳۴۸) مثنوى مظهر حقّ، عطار نيشابوری.

۳۴۹) مطالب السؤول، ص ۴۴و۴۵.

۳۵۰) تذكرة الخواص، ص ۳۰-۳۴.

۳۵۱) كفاية الطالب، ص ۱۶۶و۱۶۷.

۳۵۲) شرح تائيه ابن فارض، فرغانی.

۳۵۳) المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳۵۴) شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳۵۵) المعارف، ابن قتيبه، ص ۱۹۴؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ۱، ص ۳۶۲.

۳۵۶) احقاق الحق، ج ۶، ص ۵۶۰؛ ارجح المطالب، ص ۵۸۰.

۳۵۷) شرح ابن ابى الحديد، ج ۱، ص ۳۶۲؛ السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۳۳۷.

۳۵۸) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳۵۹) تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۸، ح ۲۴؛ تذكرة الخواص، ص ۳۰؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۷، ح ۴۴ و ...

۳۶۰) حلية الاولياء، ج ۶، ص ۵۹-۶۷.

۳۶۱) ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۸۳، رقم ۳۷۵۶.

۳۶۲) تاريخ مدينة دمشق، ج ۸، ص ۱۳۷-۱۴۸.

۳۶۳) حلية الاولياء، ج ۳، ص ۷۵.

۳۶۴) الثقات، ج ۵، ص ۴۳۵.

۳۶۵) حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۱۲۵–۱۳۵.

۳۶۶) خلاصة الخزرجی، ج ۲، ص ۶۶، رقم ۳۵۶۶.

۳۶۷) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۲۵.

۳۶۸) تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۴۷۵.

۳۶۹) الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۷۱.

۳۷۰) میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۲۵، رقم ۵۸۳۳ و ص ۱۳۱، رقم ۵۸۵۱.

۳۷۱) لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۶۰، رقم ۵۸۰۶.

۳۷۲) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴، رقم ۴۳۹۲.

۳۷۳) وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۹، رقم ۴۳۴.

۳۷۴) تذکرة الحفّاظ، ج ۳، ص ۹۹۱، رقم ۹۲۵.

۳۷۵) مناقب خوارزمی، ص ۳۱۳، ح ۳۱۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۲۵۱.

۳۷۶) الدر النظیم، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳۷۷) الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶، به نقل از دارقطنی.

۳۷۸) الامالی، طوسی، ص ۳۳۲، ح ۶۶۷.

۳۷۹) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۱، رقم ۱۶۴۳؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۹۸، رقم ۲۲۱۲.

۳۸۰) الاستیعاب، قسم سوم / ۱۰۹۸، رقم ۱۸۵۵.

۳۸۱) التاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۳۸۲.

۳۸۲) تاریخ دمشق، رقم ۱۱۴۰و۱۱۴۱و۱۱۴۲.

۳۸۳) امالی، ضبّی، مجلس ۶۱.

۳۸۴) کفایة الطالب، ص ۳۸۶.

۳۸۵) المناقب، ح ۱۵۵.

۳۸۶) جمع الجوامع، ج ۲، ص ۱۶۵و۱۶۶؛ مسند فاطمه‌علیها السلام، ص ۲۱.

۳۸۷) کنز العمال، ج ۵، ص ۷۱۷–۷۲۶، ح ۱۴۲۴۱و۱۴۲۴۳.

۳۸۸) سوره نساء، آیه ۵۹.

۳۸۹) سوره مائده، آیه ۵۵.

۳۹۰) سوره توبه، آیه ۱۶.

۳۹۱) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۳۵۰.

۳۹۲) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۴، خطبه ۵۶.

۳۹۳) اسد الغابة، ج ۳، ص ۴۶۹، رقم ۳۳۴۱.

۳۹۴) مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ابن المغازلی، ص ۲۰، ح ۲۷.

۳۹۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مطالب السؤول، ص ۵۴؛ البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۱۰ و ج ۷، ص ۳۴۸؛ تذکرة الخواص، ص ۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۰، ح ۳۶۵۱۴؛ تاریخ دمشق،

رقم ۵۲۴ ؛ مسند علی‌علیه السلام، سیوطی، ح ۱۴۴ و ...

۳۹۶) شرح المواهب، ج ۷، ص ۱۳ ؛ اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۴۴۱ ؛ الاصابهٔ، ج ۱، ص ۳۰۵ ؛ قطن الازهار المتناثرهٔ، سیوطی، ص ۲۷۸.

۳۹۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۶۷۲ ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶ ؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۷، ص ۳۸۴، حوادث سال ۴۰ هجری ؛ الریاض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۱۴ ؛ ذخائر العقبی، ص ۶۷ ؛ تاریخ دمشق، رقم ۵۳۲ ؛ المختارهٔ، حافظ ضیاء، ج ۲، ص ۸۰، ح ۴۵۸ ؛ درّ السحابهٔ، شوکانی، ص ۲۱۱.

۳۹۸) مسند احمد، ج ۶، ص ۵۱۰، ح ۲۲۶۳۳ ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶ ؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۷۵، ح ۴۹۹۶ ؛ مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ابن المغازلی، ص ۲۳، ح ۳۳ ؛ ذخائر العقبی، ص ۶۷ ؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۷، ص ۳۸۳، حوادث سال ۴۰ ه.

۳۹۹) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۹۵۳ ؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۲۲۹ ؛ کفایهٔ الطالب، ص ۶۳ ؛ اسنی المطالب، ص ۴۹ ؛ خصائص امیرالمؤمنین‌علیه السلام، نسائی، ص ۱۰۱، ح ۸۷ و ص ۱۰۲، ح ۸۸ ؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۱، ح ۸۴۷۲ ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵ ؛ جامع الاحادیث، سیوطی، ج ۱۶، ص ۲۶۳، ح ۷۸۹۹ ؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸، ح ۳۶۴۸۷ و ...

۴۰۰) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۶۸، ح ۳۴.

۴۰۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۹۵۳ و ج ۶، ص ۵۰۴، ح ۲۲۵۹۷ ؛ خصائص امیرالمؤمنین‌علیه السلام، نسائی، ص ۱۱۷، ح ۹۸ ؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۸۴۸۳ ؛ اسد الغابهٔ، ج ۳، ص ۴۹۲، رقم ۳۳۸۲ ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴ ؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۲۲۹ و ج ۷، ص ۳۸۴ ؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۵۶، ح ۱۸۵ ؛ المعجم الکبیر، ح ۵۰۵۸ ؛ المعجم الاوسط، ح ۱۹۸۷ ؛ تاریخ دمشق، رقم ۵۱۷-۵۲۲ ؛ المختارهٔ، ضیاء مقدسی، رقم ۴۷۹و ۴۸۰و ۴۸۱.

۴۰۲) مسند احمد، ج ۵، ص ۴۹۸، ح ۱۸۸۱۵ ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴ ؛ خصائص امیرالمؤمنین‌علیه السلام، نسائی، ص ۱۱۳، ح ۹۳ ؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۴، ح ۸۴۷۸ ؛ کفایهٔ الطالب، ص ۵۵ ؛ الریاض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۱۴ ؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۲۳۱ ؛ نزل الابرار، ص ۵۲ ؛ اسد الغابهٔ، ج ۶، ص ۲۵۲، رقم ۶۱۶۹ ؛ ینابیع المودهٔ، ج ۱، ص ۳۶، باب ۴.

۴۰۳) المناقب، خوارزمی، ص ۱۵۶، ح ۱۸۵ ؛ المناقب، ابن المغازلی، رقم ۲۷ ؛ تاریخ دمشق، رقم ۵۲۰.

۴۰۴) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۹۶۴ ؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۲۳۶ ؛ مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۰۸ ؛ اسد الغابهٔ، ج ۴، ص ۱۰۸، رقم ۳۷۸۳ ؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۶۹، ح ۳۶ ؛ اسنی المطالب، ص ۴۷و۴۸ ؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۲۳۰ ؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۱، ح ۳۶۴۱۷ ؛ مسند بزّار، رقم ۶۳۲ ؛ مسند علی‌علیه السلام، سیوطی، ص ۴۶ ؛ مسند ابو یعلی، رقم ۵۶۷ ؛ جمع الجوامع، ج ۲، ص ۱۵۵ ؛ تاریخ امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ابن عساکر، رقم ۵۱۰ ؛ المختارهٔ، ضیاء مقدسی، ج ۲، ص ۲۷۳، رقم ۶۵۴.

۴۰۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۹۵۴ ؛ خصائص نسائی، ص ۱۱۷، ح ۹۹ ؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۸۴۸۴ ؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۶۸، ح ۳۶ ؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵ ؛ کفایهٔ الطالب، ص ۶۳ ؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۹۴، رقم ۶۴۸۱ ؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۵، ص ۲۳۰ ؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۸ ؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸، ح ۳۶۴۸۷ ؛ مسند بزّار، ج ۳، ص ۳۵، رقم ۷۶۶ ؛ اسنی المطالب، ص ۴۹ ؛ المعجم الکبیر، ح ۵۰۵۹ ؛ المعجم الاوسط، ح ۲۱۳۰و۵۳۰۱ ؛ تاریخ امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ابن عساکر، رقم ۵۱۵و۵۱۶ ؛ جمع الجوامع، ج ۲، ص ۷۲ ؛ درّ السحابهٔ، ص ۲۰۹.

۴۰۶) حلیهٔ الاولیاء، ج ۵، ص ۲۶ ؛ خصائص نسائی، ص ۱۰۰، ح ۸۵ ؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۱، ح ۸۴۷۰ ؛ المناقب، ابن المغازلی، ص ۲۶، ح ۳۸ ؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۵، ص ۲۳۰ و ج ۷، ص ۳۸۴ ؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۴، ح ۳۶۴۸۰ و ص ۱۵۷، ح ۳۶۴۸۶.

۴۰۷) اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۲۹۷، رقم ۵۱۶۲.

۴۰۸) همان، ج ۳، ص ۴۹۲، رقم ۳۳۸۲.

۴۰۹) خصائص نسائی، ص ۱۶۷، ح ۵۸ ؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۸۵۴۲. شرح نهج البلاغهٔ، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص

۲۲۸، خطبه ۳۷؛ السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۲۷۴.

۴۱۰) المعجم الکبیر، ح ۸۰۵۸.

۴۱۱) کتاب الموالاة، طبری.

۴۱۲) انساب الاشراف، ترجمه امیرالمؤمنین‌علیه السلام، رقم ۱۶۹.

۴۱۳) لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۷۹.

۴۱۴) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴.

۴۱۵) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱۹، ح ۵۵۹۴؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۸۲، ح ۲۲۱؛ تاریخ دمشق، ج ۸ ص ۵۶۸؛ تذکرة الخواص، ص ۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۲، ح ۳۱۶۶۲ و ...

۴۱۶) مسند احمد، ج ۶، ص ۵۸۳، ح ۲۳۰۵۱و ۲۳۰۵۲؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۴۴۱، رقم ۱۰۳۸؛ الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۱۳؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۳۱ و ج ۷، ص ۳۸۴و۳۸۵؛ المعجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۷۳، ح ۴۰۵۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۵۴ و ...

۴۱۷) کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۷۵۷، ح ۲۵.

۴۱۸) اسنی المطالب، ص ۴۹.

۴۱۹) ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۵۰، باب ۹۰؛ کتاب سلیم، ج ۲، ص ۷۸۸، ح ۲۶.

۴۲۰) کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۳۴، ح ۴۲.

۴۲۱ تا ۵۶۰

۴۲۱) الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۹۷.

۴۲۲) مناقب خوارزمی، ص ۱۹۹، ح ۲۴۰.

۴۲۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۶، خطبه ۳۵؛ وقعه صفّین، ص ۳۳۸.

۴۲۴) مناقب خوارزمی، ص ۲۰۵، ح ۲۴۰؛ تذکرة الخواص، ص ۸۵.

۴۲۵) مسند ابی یعلی موصلی، ج ۱۱، ص ۳۰۷، ح ۶۴۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵.

۴۲۶) ینابیع المودة، ج ۲، ص ۷۳، باب ۵۶.

۴۲۷) کفایة الطالب، ص ۶۱.

۴۲۸) کتاب سلیم، ج ۲، ص ۷۷۷، ح ۲۶.

۴۲۹) ربیع الابرار، ج ۲، ص ۵۹۹.

۴۳۰) حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۳۶۴.

۴۳۱) عقد الفرید، ج ۵، ص ۵۶–۶۱.

۴۳۲) الفِصَل، ج ۴، ص ۲۲۴.

۴۳۳) لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۲۹، رقم ۵۷۳۷.

۴۳۴) المحلّی، ج ۱۰، ص ۴۸۲.

۴۳۵) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۶، ح ۱۷۸۵۷؛ خصائص نسائی، ص ۱۶۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۹ و . . .

۴۳۶) عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۵.

۴۳۷) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۹۵، ح ۳۶۵۸۲.

۴۳۸) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۴۵ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳۵.

۴۳۹) صحیح مسلم، کتاب الامارهٔ.

۴۴۰) الفصل، ج ۴، ص ۱۶۱.

۴۴۱) الاصابهٔ، ج ۲، ص ۵۱۲، رقم ۵۷۰۴.

۴۴۲) المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۹۶، ح ۱۰۰۷۱.

۴۴۳) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۳۷، ح ۵۶۶۱.

۴۴۴) منهاج السنهٔ، ج ۷، ص ۳۱۹.

۴۴۵) سلسلهٔ الاحادیث الصحیحهٔ، ح ۱۷۵۰.

۴۴۶) البیّنات، محمود زعبی.

۴۴۷) سوره حدید، آیه ۱۵.

۴۴۸) تفسیر رازی، ج ۲۹، ص ۲۲۷.

۴۴۹) معالم التنزیل، ج ۸، ص ۲۹.

۴۵۰) الکشاف، ج ۴، ص ۴۷۶ ؛ زاد المسیر، ج ۸، ص ۱۶۸ ؛ غرائب القرآن در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۷، ص ۱۳۱ ؛ انوار التنزیل ؛ مدارک التنزیل، ج ۴، ص ۲۲۶ ؛ تفسیر جلالین و ...

۴۵۱) شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۹۰.

۴۵۲) ابن فارس، معجم مقاییس اللغه، ص ۱۱۰۴.

۴۵۳) راغب اصفهانی، مفردات، ص ۵۳۳.

۴۵۴) المیزان، ج ۶، ص ۱۲.

۴۵۵) همان، ج ۵، ص ۳۶۸.

۴۵۶) البیّنات.

۴۵۷) سوره حج، آیه ۷۸.

۴۵۸) تفسیر رازی، ج ۲۳، ص ۷۴.

۴۵۹) سوره انعام، آیه ۶۲.

۴۶۰) تفسیر نیشابوری، ج ۷، ص ۱۲۸.

۴۶۱) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۸.

۴۶۲) سوره حدید، آیه ۱۵.

۴۶۳) البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۷، ص ۳۴۷.

۴۶۴) کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۱۵۸.

۴۶۵) الریاض النضرهٔ، ج ۱، ص ۲۰۵.

۴۶۶) المراجعات، رقم ۵۸.

۴۶۷) سیره نبویه، زینی دحلان در حاشیه سیره حلبیه، ج ۲، ص ۳۴۶.

۴۶۸) سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۱۲.

۴۶۹) المراجعات، ص ۴۰۷.

۴۷۰) البینات.

۴۷۱) سوره مائده، آیه ۶۷.

۴۷۲) المیزان، ج ۶، ص ۴۹.

۴۷۳) الخصائص، ابن بطریق، به نقل از کتاب «ما نزل من القرآن فی علیّ» از ابی نعیم اصفهانی.

۴۷۴) تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۲۰و۲۲۱.

۴۷۵) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۶۹.

۴۷۶) تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۳.

۴۷۷) الثقات، ج ۸، ص ۷۴.

۴۷۸) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۹.

۴۷۹) الکامل فی الضعفاء، ج ۵، ص ۱۹۰، رقم ۱۳۴۷.

۴۸۰) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸.

۴۸۱) الکامل فی الضعفاء، ج ۳، ص ۸۲و۸۳ رقم ۶۲۵.

۴۸۲) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۱.

۴۸۳) ترجمه امام علی بن ابی طالبعلیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۸۶.

۴۸۴) المنتظم، ج ۱۸، ص ۵۴.

۴۸۵) سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۱۰۹.

۴۸۶) همان، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

۴۸۷) همان، ج ۱۶، ص ۵۴۰.

۴۸۸) همان، ص ۵۳۹.

۴۸۹) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۹۸.

۴۹۰) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۶۱.

۴۹۱) همان، ص ۶۰.

۴۹۲) المنتظم، ج ۱۲، ص ۲۷۹.

۴۹۳) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۳۹۳.

۴۹۴) همان.

۴۹۵) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۵.

۴۹۶) تفسیر حبری، ص ۲۶۲.

۴۹۷) سوره مائده، آیه ۵۵.

۴۹۸) کافی، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۵.

۴۹۹) الغدیر، ج ۱، ص ۴۲۴.

۵۰۰) تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۷۳، ح ۶۶:۹ ؛ در المنثور، ج ۳، ص ۱۱۷ ؛ ترجمهٔ الامام علیعلیه السلام من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۸۵ ح ۵۸۸.

۵۰۱) الامالی، ص ۱۶۲، ح ۱۳۳ ؛ مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ص ۲۴۰، ح ۳۴۹ ؛ الکشف والبیان، ج ۴، ص ۹۲ ؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۲۴۰.

۵۰۲) مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ص ۲۳۹، ح ۳۴۶ ؛ درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۱۷ ؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۰ ؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۸۲.

۵۰۳) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۲۴۹.

۵۰۴) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۲۴۴ ؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۱۲۰.

۵۰۵) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۲۴۷.

۵۰۶) مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۵۰ ؛ الکشف والبیان، ج ۴، ص ۹۲.

۵۰۷) الکشف والبیان، ج ۴، ص ۹۲ ؛ ینابیع المودهٔ، ج ۱، ص ۱۱۹، باب ۳۹ ؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۲۴۸ ؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۵۰ ؛ عمدهٔ القاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

۵۰۸) تفسیر الحبری، ص ۲۸۵، ح ۴۱.

۵۰۹) النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی، ص ۸۶، ح ۱۶.

۵۱۰) مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ص ۲۴۰، ح ۳۴۸.

۵۱۱) همان، ص ۲۴۰، ح ۳۴۷.

۵۱۲) الولایهٔ فی طریق حدیث الغدیر.

۵۱۳) الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸ ؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۷.

۵۱۴) کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳، ح ۳۲۹۱.

۵۱۵) درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۵۱۶) الکشف والبیان، ج ۴، ص ۹۲.

۵۱۷) ما نزل من القرآن فی علی‌علیه السلام، ص ۸۶.

۵۱۸) اسباب النزول، ص ۱۳۵.

۵۱۹) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۲۴۹.

۵۲۰) کتاب الولایه، به نقل از الطرائف، ج ۱، ص ۱۲۱.

۵۲۱) تاریخ مدینهٔ دمشق، ج ۱۲، ص ۲۳۷.

۵۲۲) التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹.

۵۲۳) مطالب السؤول، ص ۱۶.

۵۲۴) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۱۲۰.

۵۲۵) مودهٔ القربی، مودّت پنجم.

۵۲۶) الفصول المهمهٔ، ص ۴۲.

۵۲۷) عمدهٔ القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

۵۲۸) غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۱۹۴.

۵۲۹) شرح دیوان امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ص ۴۰۶.

۵۳۰) الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۱۶.

۵۳۱) مفتاح النجا، ص ۳۴-۳۶، باب ۳، فصل ۱۱.

۵۳۲) روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۲.

۵۳۳) فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۰.

۵۳۴) ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۱۹، باب ۳۹.

۵۳۵) المنار، ج ۶، ص ۴۶۳.

۵۳۶) سوره احزاب، آیه ۷.

۵۳۷) سوره هود، آیه ۱۲.

۵۳۸) سوره یونس، آیه ۱۵.

۵۳۹) سوره احزاب، آیه ۳۷.

۵۴۰) همان، آیه ۵۳.

۵۴۱) تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۹.

۵۴۲) درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۷ ؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۹۰ ؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۱.

۵۴۳) تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۷۳، ح ۶۶۱۴.

۵۴۴) تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۹.

۵۴۵) اسباب النزول، سیوطی، ص ۱۵۲ ؛ درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۱۹ ؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۹.

۵۴۶) عمدة القاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶ ؛ تفسیر معالم التنزیل، بغوی، ج ۲، ص ۵۱ ؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۸.

۵۴۷) تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۹۱و۴۹۲.

۵۴۸) جامع البیان، طبری، ج ۴، ص ۳۰۷ ؛ معالم التنزیل، بغوی، ج ۲، ص ۵۱ ؛ تفسیر اسألة القرآن المجید و اجوبتها، رازی، ص ۷۴.

۵۴۹) مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۵۰.

۵۵۰) سوره مائده، آیه ۳.

۵۵۱) خصائص الوحی المبین، ص ۶۱و۶۲، به نقل از کتاب ما نزل علیّ من القرآن از ابی نعیم اصفهانی.

۵۵۲) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۶۱ ؛ تاریخ بغداد ج ۱، ص ۳۳۱ ؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۲۶.

۵۵۳) تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۳.

۵۵۴) تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۱۳-۲۱۸.

۵۵۵) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۸.

۵۵۶) تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۶۱و۳۶۲.

۵۵۷) ر.ک: مقدمه فتح الباری.

۵۵۸) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

۵۵۹) سیراعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۱۱.

۵۶۰) تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۴ ؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۴۴۹.

۵۶۱ تا ۷۰۰

۵۶۱) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۲۵.

۵۶۲) تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۳۱۹و ۳۲۰.

۵۶۳) الکاشف، ج ۱، ص ۳۵۶.

۵۶۴) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۲۳.

۵۶۵) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۵۵–۲۶۱.

۵۶۶) تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۵۵۱ ؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۲.

۵۶۷) تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۵۷۸ ؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۵۶۸) ترجمه امیرالمؤمنین‌علیه السلام از تاریخ دمشق، رقم ۵۷۵و۵۷۸و۵۸۵.

۵۶۹) المنتظم، ج ۱۷، ص ۲۸۱.

۵۷۰) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۴۱.

۵۷۱) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۴۱.

۵۷۲) همان، ج ۱۶، ص ۴۳۱.

۵۷۳) ترجمه امیر المؤمنین‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ح ۵۷۵و۵۷۸و۵۸۵.

۵۷۴) سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۸.

۵۷۵) همان، ج ۱۸، ص ۳۷۲.

۵۷۶) کتاب الولایة.

۵۷۷) تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴ ؛ درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۹ ؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۲، ص ۲۳۷ ؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۳.

۵۷۸) ما نزل من القرآن فی علیّ‌علیه السلام، ص ۵۶.

۵۷۹) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

۵۸۰) کتاب الولایة.

۵۸۱) مناقب علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ص ۱۸، ح ۲۴.

۵۸۲) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۲۱۱.

۵۸۳) ترجمه امیر المؤمنین‌علیه السلام از تاریخ دمشق، ح ۵۷۵و۵۷۸و۵۸۵.

۵۸۴) المناقب، ص ۱۳۵، ح ۱۵۲.

۵۸۵) تذکرة الخواص، ص ۳۰.

۵۸۶) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۲، ح ۳۹.

۵۸۷) البدایة والنهایة، ج ۵، ص ۲۳۲.

۵۸۸) در المنثور، ج ۳، ص ۱۹ ؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۳.

۵۸۹) مفتاح النجا، باب ۳، فصل ۱۱، ص ۳۴.

۵۹۰) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶.

۵۹۱) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۳.

۵۹۲) تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۰۴.

۵۹۳) لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۴۹.

۵۹۴) تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۱۳۹.

۵۹۵) ر.ك: تفسير صافى، ذيل آيه اكمال.

۵۹۶) الميزان، ج ۶، ص ۱۹۶و۱۹۷.

۵۹۷) اصول كافى، ج ۱، ص ۲۸۹.

۵۹۸) سوره اعراف، آيه ۱۶۳.

۵۹۹) سوره بقره، آيه ۱۸۴.

۶۰۰) سوره آل عمران، آيه ۱۴۰.

۶۰۱) نهج البلاغه، حكمت ۳۹۶.

۶۰۲) سوره اعراف، آيه ۵۴ ؛ سوره حديد، آيه ۴.

۶۰۳) سوره فصّلت، آيه ۹.

۶۰۴) سوره توبه، آيه ۳۲.

۶۰۵) سوره بقره، آيه ۲۱۷.

۶۰۶) همان، آيه ۱۰۹.

۶۰۷) همان، آيه ۱۱۱.

۶۰۸) همان، آيه ۱۳۵.

۶۰۹) سوره ص، آيه ۶.

۶۱۰) سوره مائده، آيه ۳.

۶۱۱) سوره نساء، آيه ۱۷۶.

۶۱۲) سوره مائده، آيه ۶۷.

۶۱۳) سوره معارج، آيات ۱و۲.

۶۱۴) الكشف والبيان، ذيل آيه.

۶۱۵) وفيات الاعيان، ج ۱، ص ۶۱و۶۲.

۶۱۶) الوافى بالوفيات، ج ۸، ص ۳۳.

۶۱۷) تهذيب الأسماء واللغات، ج ۱، ص ۲۲۴.

۶۱۸) العبر، حوادث سنه ۱۹۷.

۶۱۹) مرآة الجنان، حوادث سنه ۱۹۸.

۶۲۰) وفيات الاعيان، ج ۴، ص ۶۰، رقم ۵۳۴.

۶۲۱) فرائد السمطين، ج ۱، ص ۸۲ ح ۶۳.

۶۲۲) تذكرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۵ ؛ معجم شيوخ الذهبى، ص ۱۲۵، رقم ۱۵۶.

۶۲۳) ايضاح المكنون در ذيل كشف الظنون، ج ۴، ص ۱۸۲.

۶۲۴) شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۳۸۱-۳۸۵.

۶۲۵) السياق فى تاريخ نيشابور، ص ۳۷.

۶۲۶) تاريخ بغداد، ج ۹، ص ۳۹۱.

۶۲۷) همان، ج ۱۰، ص ۲۹۲.

۶۲۸) لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۳۴ ؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۱.

۶۲۹) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۸۴.

۶۳۰) تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۱۱۰.

۶۳۱) تهذیب الکمال، ج ۱۱، ص ۱۶۴-۱۶۹.

۶۳۲) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۷۷.

۶۳۳) همان، ج ۱، ص ۲۴۳.

۶۳۴) تفسیر غریب القرآن.

۶۳۵) تفسیر شفاء الصدور.

۶۳۶) الکشف والبیان.

۶۳۷) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۸۳.

۶۳۸) الجامع لأحکام القرآن، ج ۸، ص ۲۷۸.

۶۳۹) تذکرة الخواص، ص ۳۰.

۶۴۰) فرائد السمطین، ج ۱، ص ۸۲، ح ۶۳.

۶۴۱) نظم درر السمطین، ص ۹۳.

۶۴۲) الفصول المهمة، ص ۴۱.

۶۴۳) جواهر العقدین، ص ۱۷۹.

۶۴۴) ارشاد العقل السلیم، ج ۹، ص ۲۹.

۶۴۵) السراج المنیر، ج ۴، ص ۳۸۰.

۶۴۶) الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ص ۴۰.

۶۴۷) شرح جامع الصغیر، ج ۶، ص ۲۱۸.

۶۴۸) السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۲۷۴.

۶۴۹) نور الابصار، ص ۱۵۹.

۶۵۰) وسیلة المآل، ص ۱۱۹.

۶۵۱) نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۰۹.

۶۵۲) شرح جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۷۸.

۶۵۳) شرح المواهب اللدنیّة، ج ۷، ص ۱۳.

۶۵۴) ینابیع المودة، ص ۲۷۴.

۶۵۵) کفایة الطالب.

۶۵۶) منهاج السنة، ج ۴، ص ۳۱.

۶۵۷) جامع البیان، ج ۲۰، ص ۱۳۳ ؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۴۱.

۶۵۸) الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۳۵ ؛ الاتقان، ج ۱، ص ۴۱.

۶۵۹) جامع البیان، ج ۳۰، ص ۹۱.

۶۶۰) الاتقان، ج ۱، ص ۴۷.

۶۶۱) ارشاد العقل السلیم، ج ۸، ص ۲۱۵.

۶۶۲) الاتقان، ج ۱، ص ۴۷.

۶۶۳) سوره انفال، آیه ۳۳.

۶۶۴) منهاج السنهٔ.

۶۶۵) صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۳۹ ؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۳۰، ح ۴۴۱۶.

۶۶۶) الاستیعاب، قسم اول، ص ۳۵۹.

۶۶۷) الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۳۰.

۶۶۸) منهاج السنهٔ.

۶۶۹) همان.

۶۷۰) المراجعات.

۶۷۱) صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب ۳۴، ج ۳، ص ۱۴۱۲، ح ۱۷۸۵.

۶۷۲) سیره حلبی، ج ۲، ص ۹۸ ؛ نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲.

۶۷۳) الموطأ، ص ۵۷، ح ۱۵۱.

۶۷۴) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱، باب نکاح المتعهٔ.

۶۷۵) زاد المعاد، ج ۲، ص ۱۸۴ ؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴۸.

۶۷۶) طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۰ ؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۰۷.

۶۷۷) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹، کتاب المرضی.

۶۷۸) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱.

۶۷۹) کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۳ ؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۳ ؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۰۷.

۶۸۰) سوره محمّد، آیه ۹.

۶۸۱) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۴.

۶۸۲) الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۰ ؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸ ؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۳۶.

۶۸۳) سوره یونس، آیه ۳۲.

۶۸۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۶۸۵) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۵۴.

۶۸۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۶۸۷) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲ ؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۲۵.

۶۸۸) روح المعانی، ج ۱۰، ص ۴۵.

۶۸۹) شرح ابن ابی الحدید، خطبه سوم.

۶۹۰) العقد الفرید، ج ۴، ص ۸۵.

۶۹۱) تاریخ الامم الاسلامیه، ص ۴۹۷.

۶۹۲) شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۵.

۶۹۳) همان، ج ۱۲، ص ۷۸.

۶۹۴) سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۶۹۵) سوره نساء، آیه ۸۰.

۶۹۶) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۳ ؛ عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۲، ص ۸۱ ح ۱۵.

۶۹۷) المناقب، ج ۳، ص ۲۲۰.

۶۹۸) بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۴۸۲ ؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۹۱ ؛ معرفهٔ الصحابهٔ، ابی نعیم، ص ۲۲، مخطوط ؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۳.

۶۹۹) مختصر تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۲۷۶ ؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۹ ؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۱۰ ؛ المجروحین، ابن حبان، ج ۱، ص ۲۶۸ ؛ الأنساب، سمعانی، ج ۳، ص ۵۰.

۷۰۰) البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۸، ص ۱۴۲ ؛ تذکرهٔ الخواص، ص ۲۳۵ ؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۸۳.

۷۰۱ تا ۷۹۷

۷۰۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۹۷.

۷۰۲) همان، ص ۲۰۰.

۷۰۳) همان، ج ۴، ص ۱۷۴.

۷۰۴) ینابیع المودهٔ، ج ۱، ص ۵۳.

۷۰۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۲۴.

۷۰۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷.

۷۰۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۶.

۷۰۸) همان، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۷.

۷۰۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۳.

۷۱۰) همان، ج ۲۰، ص ۲۹۸، رقم ۴۱۳.

۷۱۱) همان، رقم ۴۱۴.

۷۱۲) سوره انفال، آیه ۲۴.

۷۱۳) سوره احزاب، آیه ۳۶.

۷۱۴) سوره قصص، آیه ۶۸.

۷۱۵) نظریهٔ الامامهٔ لدی الشیعهٔ الاثنی عشریهٔ، ص ۵۰۱.

۷۱۶) النظم الاسلامی نشأتها و تطوّرها، ص ۲۶۷.

۷۱۷) همان، ص ۲۷۹.

۷۱۸) رسائل جاحظ، ص ۲۹۲-۲۹۷، رساله یازدهم.

۷۱۹) الاختلاف فی اللفظ و الردّ علی الجهمیّهٔ و المشبّههٔ، ص ۴۷-۴۹.

۷۲۰) النزاع و التخاصم، ج ۱۲، ص ۳۱۵-۳۱۷.

۷۲۱) جمهرهٔ انساب العرب، ص ۱۱۲.

۷۲۲) المحلّی، ج ۱، ص ۵۵.

۷۲۳) سوره اسراء، آیه ۶۰.

۷۲۴) تفسیر آلوسی، ذیل آیه.

۷۲۵) مرآة الاسلام، ص ۲۶۸-۲۷۰.

۷۲۶) همان، ص ۲۷۲.

۷۲۷) الفتنة الکبری، ج ۱، ص ۱۵۲.

۷۲۸) همان، ج ۲، ص ۱۵.

۷۲۹) مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی، ص ۶۳.

۷۳۰) روح الاسلام، ص ۲۹۶.

۷۳۱) همان، ص ۳۰۰.

۷۳۲) همان، ص ۳۰۱.

۷۳۳) ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۵.

۷۳۴) یوم الاسلام، ص ۴۱.

۷۳۵) همان، ص ۵۳.

۷۳۶) فجرالاسلام، ص ۷۹.

۷۳۷) نشأة الفکر الفلسفی فی الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۹.

۷۳۸) النزاع و التخاصم، ص ۳۱.

۷۳۹) نشأة الفکر الفلسفی فی الاسلام، ج ۱، ص ۱۹۸.

۷۴۰) همان، ج ۲، ص ۴۶.

۷۴۱) معاویة فی المیزان، ج ۳، ص ۵۴۲.

۷۴۲) همان، ص ۶۱۱، به نقل از طبری.

۷۴۳) الاصول الفکریة للثقافة الاسلامیة، ج ۳، ص ۱۶.

۷۴۴) مصطفی رافعی، الاسلام نظام انسانی، ص ۳۰.

۷۴۵) تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۸.

۷۴۶) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳-۲۹۵.

۷۴۷) مجموع فتاوی و مقالات متنوعة، ج ۱، ص ۱۸۳.

۷۴۸) اللجنة الدائمة من الفتوی، رقم ۱۷۷۴.

۷۴۹) البدعة، ابن فوزان، ص ۲۵و۲۷.

۷۵۰) فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.

۷۵۱) سوره توبه، آیه ۲۴.

۷۵۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۷۵۳) سوره شوری، آیه ۲۳.

۷۵۴) سوره صافات، آیه ۲۴.

۷۵۵) تذکرةالخواص، ص ۱۰.

۷۵۶) تاریخ مدینهٔ دمشق، ج ۱۲، ص ۱۴۳.

۷۵۷) سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۷۵۸) صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

۷۵۹) سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۷۶۰) صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

۷۶۱) سوره صافات، آیات ۱۰۱–۱۰۷.

۷۶۲) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند الطیالسی، ح ۲۶۹۷.

۷۶۳) سوره حج، آیه ۳۲.

۷۶۴) سوره ابراهیم، آیه ۵.

۷۶۵) سوره شوری، آیه ۲۳.

۷۶۶) سوره ضحی، آیات ۱و۲.

۷۶۷) السیرة الحلبیه، ج ۱، ص ۵۸.

۷۶۸) سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۷۶۹) سوره انشراح، آیه ۷.

۷۷۰) سوره فتح، آیه ۳.

۷۷۱) سوره هود، آیه ۱۲۰.

۷۷۲) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۱۹.

۷۷۳) صحیح مسلم، ح ۱۱۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۵.

۷۷۴) الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۷۷۵) مورد الصادی فی مولد الهادی.

۷۷۶) الحاوی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۷۷۷) همان.

۷۷۸) صحیح ترمذی، ح ۴۹۱.

۷۷۹) الآثار الباقیهٔ فی القرون الخالیهٔ، ص ۳۳۴.

۷۸۰) مطالب السؤول، ص ۵۳.

۷۸۱) همان، ص ۵۶.

۷۸۲) وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۶۰ و ج ۲، ص ۲۲۳.

۷۸۳) همان.

۷۸۴) التنبیه و الإشراف، مسعودی، ص ۲۲۱.

۷۸۵) ثمار القلوب، ثعالبی، ص ۵۱۱.

۷۸۶) سوره مائده، آیه ۶۷.

۷۸۷) فتح المجید بشرح عقیدهٔ التوحید، ص ۱۵۴و۱۵۵، در حاشیه.

۷۸۸) المدخل، ابن الحاج، ج ۲، ص ۲.

۷۸۹) الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۱، ص ۱۹.
۷۹۰) مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶.
۷۹۱) حاشیه عون المعبود، ج ۶، ص ۳۲.
۷۹۲) کشف الارتیاب، ص ۴۴۹.
۷۹۳) اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴.
۷۹۴) صحیح بخاری، ح ۴۰۴۳ ؛ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۴، ص ۲۸.
۷۹۵) سوره بقره، آیه ۱۸۳.
۷۹۶) الفتاوی، شلتوت، ص ۸۸.
۷۹۷) مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۶ ؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۴.

غدیر حقیقتی بر گونه تاریخ

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : غدیر حقیقتی بر گونه تاریخ / مؤلف رضا فرهادیان .
مشخصات نشر : قم: مسجد مقدّس جمکران ، ۱۳۸۵ .
مشخصات ظاهری : ۵۶ ص
شابک : ۸ - ۰۴۴ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
یادداشت : عنوان روی جلد: غدیر حقیقتی بر گونه تاریخ ویژه نوجوانان
یادداشت : چاپ قبلی: ستاد بزرگداشت غدیر، ۱۳۸۰
عنوان روی جلد : علی بن ابیطالب‌علیه السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - - اثبات خلافت
موضوع : غدیر خم
موضوع : غدیر خم - - داستان
شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)، واحد پژوهش
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۵ ۷ ح ۴ ف /BP۲۲۳/۵
رده‌بندی دیویی : ۴۵۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملّی : ۱۰۴۱۹۳۸

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که استقبال جهان اسلام و حتی ادیان دیگر نسبت به مباحث واقع‌گرایانه و مستند غدیر بیش از پیش شده است بر آن شدیم که کتابی ویژه جوانان و نوجوانان پیرامون غدیر آماده و چاپ گردد که این زحمت را برادر ارجمند حجّت الاسلام والمسلمین فرهادیان متقبل و به زیور طبع آراسته گردید، که امید است مورد توجّه حضرت صاحب الزمان‌علیه السلام قرار گیرد.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران

حسین احمدی

مقدّمه مؤلف

تصویری از واقعه زنده و حقیقتی گویا بر گونه تاریخ، همانند رعد و برقی در زمان، آن چنان درخشیدن گرفت که در خاطره‌ها ماند و با وجود فراوانی راویان و ثبت حادثه، کسی را توان و یارای انکار آن نیست. برای هر انسان مسلمانی لازم به نظر می‌رسد که در عمر خویش، دست کم یک بار هم که شده با یاران پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم هم سفر شود و این مسیر تاریخی را با پستی و بلندی‌هایش بپیماید و با اسرار نهفته در آن، از نزدیک آشنا شده و با پیروان واقعی آن حضرت هم گام، هم کلام و هم‌پیمان شود.

در این جا سعی شده که سیر واقعه به ترتیب و مستند با زبانی ساده و گویا، ارائه شود تا هر مخاطب منصفی را به راحتی در فضای معنوی حادثه قرار دهد و از نزدیک بوی خوش حقیقت آن واقعه، که تا ابد، زمان را عطرآگین کرده است، استشمام کند.

در فراهم آمدن این مجموعه، لازم است از برادر عزیزم جناب آقای حسین حسن‌زاده و واحد پژوهش ستاد بزرگداشت غدیر تشکر و قدردانی نمایم.

آخرین سفر

از هجرت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به مدینه ده سال می‌گذشت.(۱) در سحرگاه یکی از شب‌های ماه ذیقعده، پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم پس از فراغت از نماز شب در صحن مسجد نشسته بود که ناگهان جبرئیل فرود آمد.(۲) پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم خوشحال گردید.

جبرئیل:

ای محمّدصلی الله علیه وآله وسلم! خدای عزّوجل به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید:

من هیچ یک از رسولان خود را به سوی خویش فرا نخواندم مگر این که دین آنان را کامل کردم و حجّتم را بر مردم آن دیار تمام کردم. اکنون از رسالت تو، تنها دو وظیفه بر عهده‌ات باقی مانده که باید آن را به امّت خود ابلاغ کنی: یکی حجّ و دیگری وصایت! زیرا من هیچ گاه زمین را از حجّت خالی نگذاشته و نخواهم گذاشت.

ای محمدصلی الله علیه وآله وسلم! خداوند بزرگ به تو فرمان می‌دهد که حجّ را به جا آور و مناسک آن را به مردم بیاموز، هم چنان که نماز و روزه را آموختی.

اینک رهبر شصت و سه ساله امّت اسلامی مأموریت پیدا می‌کند برای آخرین بار، به منظور برپا داشتن مراسم حجّ به سوی مکّه رهسپار شود. صبح همان روز پیامبر دستور داد در شهر مدینه و سایر شهرها و در بین قبایل و عشایر اعلان کنند که: پیامبر امسال عازم خانه خدا است. جارچیان همه در مدینه و اطراف آن به راه افتادند و اعلام کردند که: ای مردم! بدانید که رسول خدا برای به جا آوردن فریضه حجّ عازم سفر مکّه است. پس همگان با وی همراه شوید تا از فراگیری این فریضه مقدّس الهی بی‌بهره نمانید.

انتشار این خبر در فضای مدینه و سایر شهرها، غلغله‌ای به پا کرد و در دل گروه‌های زیادی از مردم شور و شوق فراوانی برانگیخت و به دنبال آن، هزاران نفر از محل‌های خود کوچ کردند و در اطراف مدینه خیمه‌ها برپا کردند و همگی در انتظار حرکت کاروان پیامبر لحظه شماری می‌کردند. رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم پس از غسل و نظافت کردن، جامه سفید بلندی به تن پوشید و با پای پیاده در حالی که تمام اعضای خانواده خود را در درون هودجی بر روی شتران جای داده بود، پیشاپیش مردم به سوی مکّه به راه افتاد.(۳)

در این سفر گروه‌های مهاجر و انصار و جمعیّت انبوهی از مردم مدینه و قبایل اطراف آن، حضرتش را همراهی می‌کردند. در بین

راه در مناطق مختلف، کاروان‌ها و گروه‌های کوچک و بزرگ، منزل به منزل به تدریج به کاروان پیامبر ملحق می‌شدند. هرچه به مکّه نزدیک‌تر می‌شدند، جمعیّت زائران خانه خدا افزایش می‌یافت. منظره باشکوهی به وجود آمده بود. همه از این که این توفیق نصیبشان شده بود تا در رکاب رسول خدا و همراه با ایشان عازم سفر حجّ بشوند، خوشحال و شادمان بودند. هرچه زمان می‌گذشت، جمعیّت بیشتر می‌شد و شور و نشاط مردم فزونی می‌یافت.

حضرت علی‌علیه السلام که از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم برای تبلیغ اسلام به یمن رفته بود، پس از این که از حرکت به قصد حجّ و زیارت خانه خدا باخبر شد، با دوازده هزار نفر عازم مکّه شد.(۴)

امسال بیابان حجاز جمعیّت فراوان و باشکوهی را در خود می‌بیند که همه با اشتیاق تمام به سوی مکّه در حرکت‌اند. وقتی کاروان به «ذی الحلیفه» منطقه‌ای که مسجد شجره هم در آنجا قرار داد، رسیدند، پیامبر شب را در آنجا اقامت گزید و صبح خیلی زود به طرف مسجد شجره حرکت کردند و در آنجا به همه دستور داد با دو قطعه پارچه سفیدی که از قبل همراه داشتند احرام ببندند. هنگام بستن احرام، طنین پر شور «لبیک... اللّهمّ لبیک» از بیابان‌های مکّه به گوش می‌رسید. اینک زائران خانه خدا، همه با لباس‌های سفید و یک شکل و یک نواخت نیت حجّ نمودند و به سوی مکّه حرکت کردند در صحرای حجاز منظره شگفت‌آوری به وجود آورده بودند. خیل جمعیّت سفیدپوش مردم برای یک لحظه، صحنه رستاخیر و صحرای محشر را در ذهن‌ها مجسم می‌کرد.

ورود به خانه محبوب

انبوه مردم در قالب کاروان همچنان در حال حرکت بودند و هرگاه به روستا یا جمعیتی می‌رسیدند و یا از نقطه بلند و یا دره‌ای عبور می‌کردند، فریاد: «لبیک اللّهمّ لبیک» آنان بلند می‌شد و شور و هیجانی در دل‌ها ایجاد می‌کرد؛ به طوری که این وحدت و همدلی و احساس روح جمعی و یاد خدا سبب گردید تا جمعیّت، همین که به نزدیک مکّه رسیدند فریاد لبیک آنان فضای شهر مکّه را تحت تأثیر ورود خودشان قرار دهد. وقتی که دیوارهای مسجدالحرام را از دور مشاهده کردند ناخودآگاه قطرات اشک در چشمانشان حلقه زد و همگی صدای تکبیر خودشان را بلند و بلندتر کردند. روز چهارم ذی حجه بود که وارد مکّه شدند. پیامبر از همان جا بی‌درنگ به قصد زیارت خانه خدا از در «بنی شیبه» وارد مسجدالحرام گردید؛ در حالی که جمعیّت او را همراهی می‌کرد، خدا را حمد و ثنا می‌گفت و بر ابراهیم خلیل درود می‌فرستاد. کاروان‌ها به تدریج به دنبال حضرت وارد مسجدالحرام شدند. در حالی که همه احرام سفید به تن داشتند یک دل و یک صدا همراه رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم اللّٰه اکبر گفتند و هم زمان هفت بار به طواف خانه کعبه مشغول شدند و دور خانه خدا چرخیده و این عمل را همانند رسول بزرگوار اسلام انجام دادند.

صحنه با شکوه و فراموش نشدنی بود. جمعیّت، پیامبر را همچون نگین انگشتری در میان گرفته بودند. پیامبر در حال تکبیر گفتن، قطرات اشک از چشمانش همانند مرواریدی شفاف روی گونه مبارکش می‌غلطید.

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم پس از طواف، برای ادای نماز طواف پشت مقام ابراهیم قرار گرفت و دو رکعت نماز خواند. وقتی از نماز فارغ گردید، شروع نمود به سعی میان صفا و مروه. آن گاه رو به جمعیّت کرد و فرمود: کسانی که همراه خود قربانی نیاورده‌اند باید از احرام خارج شوند و با انجام «تقصیر»(۵) دیگر تمام محرمات احرام برای آنان حلال باقی بمانند تا زمانی که به منا رسیدند، قربانی خود را سر ببرند.(۶)

در فاصله بین انجام مراسم عمره و حج، پیامبر راضی نبود که در خانه کسی بماند؛ از این رو، دستور داد تا خیمه‌ای در بیرون از مکّه برپا کردند و در آنجا رحل اقامت گزید.(۷)

حرکت به سوی شناخت

روز هشتم ذی حجه فرار رسید، زائران خانه خدا همان روز از مکّه به سوی عرفات حرکت کردند و پیامبر نیز بر شتر خود سوار شد و راه عرفات را در پیش گرفتند و در نقطه‌ای به نام «نَمَره» که خیمه‌ای برای حضرت زده بودند، فرود آمدند. در آنجا اجتماع باشکوهی از جمعیّت مسلمانان گرد آمده بود. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نماز ظهر و عصر را در سرزمین عرفات همراه با ده‌ها هزار نفر از جمعیّت زائران به جا آوردند. پس از اتمام فریضه نماز برای نمازگزاران خطبه‌ای ایراد کردند که در آن، مردم را موعظه نمودند. آن‌گاه پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم با گفتن سه تکبیر به سخنان خود پایان دادند.(۸)

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم تا غروب روز نهم در عرفه توقف نمودند. هنگامی که خورشید کاملاً در افق پنهان گشت و هوا کمی تاریک شد بر شتر خود سوار شدند و پیشاپیش جمعیّت به طرف مشعر حرکت کردند. بخشی از شب را در «مزدلفه» گذراندند و به محض طلوع فجر صادق؛ یعنی در روز دهم، رهسپار «منا» شدند. سپس «رمی جمره» و ذبح قربانی و «تقصیر» را انجام داده و برای به جا آوردن بقیه مراسم حجّ عازم مکّه گردیدند و به این ترتیب مناسک حجّ تمتع را به مردم آموزش دادند. مراسم حجّ به پایان رسید و مسلمانان برای اولین بار اعمال و مناسک حجّ را از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آموختند.

پس از انجام مراسم، پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم پیاده همراه جمعیّت به طرف «مسجد خیف» حرکت کرد.(۹) رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم از این که توانسته بود فریضه حجّ را انجام دهد و مسلمانان را با آن آشنا سازد و به فرمان خدا جامه عمل بپوشاند خوشحال بود. انبوه جمعیّت همچنان در حرکت بود. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم شادمان بود و احساس آرامش می‌کرد و گاه و بی‌گاه چهره پر فروغ رهبر مسلمانان را هاله‌ای از غم فرا می‌گرفت و به فکر فرو می‌رفت و شادی را در کامش ناگوار می‌ساخت. چرا که او به فکر عهد و وظیفه دیگری بود که؛ در بدو حرکتش به سوی مکّه، جبرئیل یادآور شده بود و آن؛ جانشینی بعد از خودش بود. به آن فکر می‌کرد و همراه جمعیّت، باشکوه و وقار تمام، پیاده راه خود را به طرف «مسجد خیف» ادامه می‌داد. پیامبر همواره می‌اندیشید و بیمناک بود که مبادا پس از رحلتش در بین جامعه اسلامی تفرّقه ایجاد شود و وحدت امّت اسلامی از هم بگسلد و متفرق شوند و روح برادری و اخوّت از میانشان رخت بربندد و دوباره تعصبات قبیلگی و جاهلیّت گریبان‌گیر مردم شود. پیامبر خوب می‌دانست که امّت اسلامی به رهبر و امامی عادل و عالم نیاز دارد که اگر بعد از او زمام امور جامعه، ولایت امّت را به دست نگیرد، تمام زحمت گرانبهای چندین ساله‌اش به هدر خواهد رفت. چرا که منافقان داخلی و دشمنان خارجی همواره درصدد فرصت بودند تا مردم را به مسیر باطل و جاهلیّت گذشته بکشانند. منافع زورگویان و اشراف را که در سایه شرک و جهل و بت‌پرستی مردم تأمین می‌شد، دوباره زنده کند.

از طرفی چگونه می‌توان تصوّر کرد که چنین رهبر دلسوز و آگاه و مهربانی نگران آینده جامعه اسلامی نباشد و این که زمام امور خلافت و رهبری جهان بزرگ اسلام که نوبنیاد است و به صورت نهالی نو رسته و تازه شکوفه کرده است به دست حوادث بسپارد؟ آیا می‌توان باور کرد که چنین رهبر دلسوزی به این مسئله نیندیشد و درباره آن دوراندیشی نکرده باشد؟ آیا عقل چنین حکم می‌کند؟ آیا شرع چنین اقتضایی دارد؟ آیا ممکن است خداوند رسالت رسول خدا را ناتمام بگذارد و پس از آن جامعه و امّت اسلامی را به حال خود رها کند؟ و برای هدایت و رهبری امّت بعد از پیامبر سکوت کند؟

پیامبر همواره با خود می‌اندیشید و موانعی را در کار می‌دید. او می‌دانست که رهبری امّت بعد از خودش شایسته کیست و لباس خلافت به قامت رسای چه کسی برازنده است؟

او خوب می‌دانست که باید کسی عهده‌دار این مسؤولیت بزرگ شود که از آغاز زندگی لحظه‌ای عقاید و افکارش به شرک و ظلم آلوده نشده باشد. او باید کسی باشد که در دامن وحی پرورده شده و در ایمان آوردن به اسلام، گوی سبقت را از همه ربوده باشد. برای پیشبرد دین و جهاد و در راه خدا، پیش قدم بوده و در نبردها سربازی شجاع و فداکار، که از علم و دانش و تقوا سرآمد مهاجر

و انصار باشد و در قضاوت، شخصی بی‌نظیر. در نبردها هرگز از دشمن نهراسد و در جهاد اکبر، نفس خود را مهار کند و هوا و هوس وی را فریب ندهد.

پیامبر در این فکر بود و همراه جمعیّت همچنان آرام و با وقار حرکت می‌کرد. هنوز چند قدمی باقی مانده بود تا به «مسجد خیف» برسند که ناگهان فرود جبرئیل را احساس کرد. پیامبر از مردم فاصله گرفت. جبرئیل به سخن آمد، پیامبر خوشحال شد.

جبرئیل:

ای محمّد خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: ای رسول من، هنگام رحلت تو فرا رسیده است و کسی را از این کوچ گریزی نیست. پس به عهدهای خود وفا کن و وصایا و سفارش‌های خود را با امّت، در میان بگذار آنچه از میراث انبیاء نزد تو هست؛ از علوم، نشانه‌ها، سلاح و ... همه را به وصی و جانشین بعد از خود تسلیم کن که او حجّت من و ولیّ من پس از تو خواهد بود، مردم را از این امر آگاه کن و عهد و میثاق مردم را با او محکم گردان و برای او از مردم بیعت بگیر ... .(۱۰)

پیامبر در حالی که با دقت به سخنان جبرئیل گوش می‌کرد رو به او نمود و فرمود:

جبرئیل! من از منافقین هراس دارم، نه برای خودم که برای مردم و آینده آنان... می‌ترسم که پس از من امّت دچار تفرقه شوند و از دین خدا خارج شوند و به دوران شرک و جاهلیّت برگردند. من کینه این گروه به ظاهر مسلمان را نسبت به او می‌شناسم و شدت دشمنی‌شان را نسبت به او احساس می‌کنم. مگر این که پروردگار او را از شر و دسیسه دشمن محفوظ بدارد.

پیامبر ادامه داد:

ای جبرئیل از خدا بخواه که این مصونیت را عنایت کند.

پیامبر سخنش تمام می‌شود و به طرف جمعیّت می‌رود، اصحاب به او نزدیک می‌شوند، احساس می‌کنند قطرات عرق روی گونه مبارکش نشسته است. برای او آب می‌آورند او کمی می‌نوشد و سپس وضو می‌گیرد. انبوه جمعیّت به همراه پیامبر وارد مسجد خیف می‌شوند و نماز می‌گذارند.

بازگشت

پیامبر بر می‌خیزند و آماده حرکت می‌شوند و تصمیم می‌گیرند تا مکّه را به قصد مدینه ترک نمایند. فرمان حرکت صادر می‌شود. کاروان‌ها آماده حرکت می‌شوند. پیامبر هنوز به مرکب خویش سوار نشده است که بار دیگر پیک وحی، سر می‌رسد. پیامبر لحظه‌ای بر سکوی مسجد می‌نشیند. مردم متوجّه نشستن حضرت می‌شوند. اصحاب نیز از مرکب‌های خود پیاده می‌شوند؛ ولی به پیامبر نزدیک نمی‌شوند. جبرئیل می‌خواهد چیزی بگوید: پیامبر خودش را آماده شنیدن وحی می‌کند، جبرئیل صدا می‌زند:

ای محمّد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: پیام مرا به مردم ابلاغ می‌کنم و به آنان بگو که او پس از تو ولیّ و امام این امّت است. بگو که: هرکس ولایت او را به رسمیّت بشناسد، مؤمن است و کسی که ولایت او را انکار کند، کافر است. ای محمّد به مردم بگو که اطاعت از او اطاعت از تو و اطاعت از خدا است و سرپیچی از فرمان او نافرمانی خدا. بگو که مؤنان به او بهشتی‌اند و کافران به او دوزخی.(۱۱)

برای چند لحظه جبرئیل ساکت شد. پیامبر پرسید:

ای جبرئیل! بگو ببینم: آیا خداوند عزیز درباره درخواست من از برخورد با دشمنان و منافقان، پیامی نفرستاد؟

جبرئیل:

نه بردارم! هنوز خداوند متعال در این باره پیامی نداده است.(۱۲)

پیامبر از جا بر می‌خیزد. اصحاب به طرف او می‌شتابند. پیامبر فرمود: بروید! همه باید حرکت کنیم. سوار شتر خود می‌شود و به قصد

مدینه حرکت می‌کند. جمعیّت هم به دنبال پیامبر حرکت می‌کنند. پیامبر به لحاظ همگامی با کاروانِ خانواده‌اش، آهسته‌تر از دیگران گام برمی‌دارد. انبوه مردم، پیامبر را حلقه‌وار همراهی می‌کنند. کاروان به سیر خودش به طرف مدینه ادامه می‌دهد تا این که به سرزمین «رابغ» رسیدند. این محل تا «جُحفه» سه «میل» فاصله دارد. کاروان از این محل گذشتند و و به منزل دیگر به منزل دیگری به نام «کراعُ غمیم» رسیدند. نزدیک ظهر بود و هوا گرم و سوزان. در حوالی «کراعُ غمیم» نقطه‌ای وجود دارد به نام «غدیرخم» کاروان می‌رفت تا به این محل نزدیک شد. پیامبر ایستاد. مردم نمی‌دانستند چرا پیامبر توقف کرده است. او در حالی که سوار شتر بود جبرئیل بر وی فرود آمد. حضرت نگران بود، این بار پیامبر آغاز به سخن کرد! فرمود:

آمدی برادرم! جبرئیل، می‌ترسم که این قوم مرا تکذیب کنند و سخنانم را درباره امامت او نپذیرند!

در مسیر بازگشت

پیامبر همچنان حرکت می‌کند امّا احساس می‌کند که جبرئیل او را همراهی می‌کند. کاروان می‌رود تا به سرزمین «غدیرخم» می‌رسد. این جا محل تقاطع مسیرها و راه عبور کاروان‌ها و نقطه جدا شدن مردم مصر و عراق و مدینه و نجد از یکدیگر است. این محل به خاطر وجود آب و چند درخت کهن سال، محل استراحت کاروانیان بود. پیامبر همراه جمعیّت به نزدیک برکه «غدیرخم» می‌رسند. این بار جبرئیل به سخن درمی‌آید و خطاب به پیامبر:

ای محمّد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: ای رسول! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن که اگر چنین نکنی، رسالت خود را به انجام نرسانیدی، و بدان که خداوند تو را از شرّ مردم حفظ خواهد نمود.(۱۳)

پیامبر می‌ایستد و با خوشحالی از شتر پیاده می‌شود و در ته دل خدا را سپاس می‌گوید و از این که خواسته او را اجابت کرده است شکرگزاری می‌کند. او احساس می‌کند اکنون، زمان ابلاغ پیام فرا رسیده و باید آن را علنی کند. پیامبر فوراً دستور می‌دهد که کاروان‌ها توقف کنند و پیک‌هایی را به پیش و پس می‌فرستد تا عدّه‌ای را که جلو رفته‌اند بازگرداند و گروهی که هنوز نیامده‌اند، از راه برسند. گروه‌های قبایل یکی پس از دیگری از دو سوی منطقه به کاروان پیامبر ملحق می‌شوند. نزدیک ظهر است آفتاب داغ نیمروز هیجدهم ماه ذیحجّه بر پهنه غدیر همچنان می‌تابد و یکصد بیست هزار نفر از مردم در آنجا جمع می‌شوند در این هوای گرم و سوزان مردم نمی‌دانستند چرا و برای چه یک باره دستور توقف داده شده است. چه موضوع مهمّی پیش آمده که در این بیابان و زیر آفتاب داغ همه باید جمع شوند، آیا پیک وحی خبر ناگهانی آورده است؟ مردم در این افکار غوطه‌ور بودند که ناگهان صدای فریاد مؤذن آنان را به خود می‌آورد؛ صلاهٔ جامعه، صلاهٔ جامعه...!

مردم در انتظار پیام

از شدت گرما، مردم بخشی از ردای خود را بر سر و قسمتی دیگر را در زیر پا افکنده بودند. سلمان، ابوذر، مقداد و عمّار برای پیامبر با استفاده از درخت، سایبانی به وسیله چادر برپا کردند.(۱۴)

مردم برای نماز جماعت ظهر آماده می‌شوند. طنین بانگ اللّه اکبر، مردم را به نماز فرا می‌خواند پیامبر نماز ظهر را با جماعت به جا می‌آورد. سپس در حالی که انبوه جمعیّت پیرامون او حلقه زده بودند به سوی نقطه بلندی که قبلاً از قطعه‌های سنگ و جهاز شتر برپا شده بود می‌رود تا از آنجا به همه جمعیّت مسلط باشد. همهمه از جمعیّت بلند می‌شود؛ همه منتظرند ببینند پیامبر از پیک وحی، چه پیامی برای آنان دارد. چشم‌ها به او دوخته شده و نفس‌ها در سینه حبس گردیده، همه بی‌صبرانه مشتاقند تا سخنان پیامبر را بشنوند. پیامبر بر فراز منبر قرار می‌گیرند. با چهره‌ای گشاده و سیمایی بشّاش نگاهی به جمعیّت می‌کنند. از چشمانش رحمت و محبّت و عطوفت می‌بارد. چهره پرفروغش را با تمام رخ به تمام جمعیّت می‌گرداند. چشم‌ها می‌جوشد، دل‌ها می‌خروشد. سکوت

عمیقی بر صحرای غدیر حکم‌فرما شده است.

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم سخن آغاز می کند:(۱۵)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

حمد و سپاس خدایی را که در یگانگی برتر؛ در عین بی‌همتایی نزدیک؛ در قدرت و اقتدار شکوهمند و در ارکان نظام عالم بسی بزرگ است. علمش بر همه چیز احاطه دارد، در حالی که در جایگاه خویش است و مخلوقات همگی مقهور قدرت اویند. بزرگی که پیوسته بوده و ستوده‌ای که همیشه خواهد بود، پدید آورنده آسمان‌های برافراشته و فرمانروای مطلق زمین و آسمان‌ها است. هر دیده‌ای را می‌بیند و هیچ دیده‌ای را توان دیدار او نیست. بزرگوار و بردبار و بخشنده‌ای که رحمتش همه چیز و همه جا را فرا گرفته. منعّمی است که بر همه مخلوقات منّت دارد. در اجرای کیفر مجرمان شتاب نمی کند و به عذابی که مستحق کنند، تعجیل روا نمی‌دارد. به اسرار دل‌ها آگاه است و هیچ رازی از او پوشیده نیست و هیچ امر پنهانی او را به اشتباه نمی‌اندازد. بر همه چیزها محیط و بر همه موجودات غالب و بر هر نیرویی چیره و بر هر کاری تواناست. همانندی برایش نیست و حال این که او پدید آورنده همه موجودات از نیستی است. پروردگاری که جز او نیست، سرافرازی که برتر از آن است تا به دیده‌ها درآید، لیک هر دیده‌ای را در می‌یابد و بر هر چیزی دقیق و آگاه است. به دیده هیچ بیننده‌ای درنیامده تا وصفش کند و احدی را از چگونگی آشکار و نهانش آگاهی نیست مگر به همان مقدار که خود از خویشتن خبر داده است.

گواهی می‌دهم که هستی در برابر قدرتش فروتن و در مقابل هیبتش سرافکنده و تسلیم است.

او شکننده ستم‌کاران و زورگویان و نابود کننده هر شیطان پلیدی است. نه او را ضدی است و نه شریکی؛ یکتای بی‌نیاز. او به هر چیزی دانا و به شماره هرچیزی آگاه است. مرگ و زندگی، نیازمندی و بی‌نیازی، خنده و گریه، منع و عطا به خواست و اراده او است. به خواهش بندگان پاسخ می‌دهد و صاحب بخشش و عطای بزرگ است. به شماره نَفَسِ جانداران آگاه است. کاری بر او دشوار نیست. ناله فریاد خواهان او را به کاری وادار و ناگزیر نمی کند و اصرارِ اصرارکنندگان او را به ستوه نمی‌آورد. نگهدار نیکان و توفیق‌بخش رستگاران و سرور کائنات است. آفریدگان را شایسته است که او را حمد و سپاس گویند.

من در دشواری و سختی، در آرامش و راحتی ستایشگر اویم و به او و فرشتگان و کتاب و فرستادگانش ایمان دارم. فرمانش را به جان می‌شنوم و فرمانبردارم. در هر کاری که او را خشنود سازد شتابنده‌ام. به قضا و حکمش سر تسلیم دارم و به اطاعت از فرمان‌هایش مشتاق و از عقوبت و مجازاتش سخت در هراسم. خداوندی که از آزمایشش گریز نیست و بر بندگان ستم نمی کند. اعتراف می کنم که بنده اویم و گواهی می‌دهم که او پرورنده من است. آنچه را که به من وحی فرموده، به مردم ابلاغ کن. مبادا که در انجام امر او مسامحه کنم که عذاب حقّ بر من فرود آید، عذابی که هیچ کس قدرت و توان دفعش را ندارد و چه بزرگ است آزمایش او.

آن‌گاه پیامبر این چنین ادامه داد:

هان ای مردم! نزدیک است که من دعوت حقّ را لبیک گویم و از میان شما بروم. آگاه باشید که امر مهمّی پیش آمده است و من می‌خواهم شما را از آن مطلع سازم.

در این حالت غلغله‌ای در جمعیّت می‌افتد و کمی بعد یک‌باره ساکت می‌شوند، سپس پیامبر ادامه می‌دهند:

پیک وحی تا به حال چندین بار پیش من آمده واز طرف پروردگار پیامی آورده است که باید آن را به شما ابلاغ کنم. البته من از جبرئیل خواستم که از خداوند متعال بخواهد که مرا از تبلیغ این مأموریت معاف دارد؛ زیرا می‌دانستم که در میان مردم، پرهیزگاران اندک و منافقان بسیاراند، مفسده‌جویان پرفریب و حیله‌گران مسخره کننده‌اند، که خداوند در کتاب خود به وصف آنان پرداخته و می‌فرماید: «به زبان‌های خود چیزی را می گویند که در قلب آنان وجود ندارد و گمان می کنند که این امر کوچکی است؛ در حالی

که در پیشگاه خدا بسیار بزرگ است».(۱۶)

هم اکنون من می‌توانم یک یک اینان را به نام و نشان، معرفی کنم؛ لیکن به خدا سوگند که من درباره این افراد بزرگوارانه رفتار کرده و می‌کنم و رسوایشان نمی‌کنم. ولی این‌ها، خدای را از من راضی نمی‌سازد؛ مگر آن‌که وظیفه خود را در مورد مأموریتی که به عهده دارم انجام دهم. خداوند متعال به من وحی فرمود که؛

پیامبر آیه قرآن را تلاوت می‌کنند:

ای رسول، آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن، اگر چنین نکنی، رسالت خود را به انجام نرسانده‌ای، البته خداوند تو را از شر مردم مصون می‌دارد.(۱۷)

پیامبر در ادامه می‌فرماید:

ای مردم! آن‌که را من می‌خواهم به شما معرفی کنم مرا بیش از هرکس دیگری در دین یاری کرده و از همه بر من سزاوارتر است. از تمام مردم به من نزدیک‌تر و از همه کس نزد من محبوب‌تر و گرامی‌تر است. خداوند متعال و من از او راضی و خشنودیم.

ای مردم! جز شقی و نگون بخت، کسی به او کینه نمی‌ورزد و جز پارسای پرهیزگار، مهرِ او را در دل نمی‌گیرد و جز اهل ایمان و مخلصان بی‌ریا به او ایمان نخواهد آورد.

ای مردم! بدانید او همان کسی است به حلم و بردباری وصف شده و فضایل و امتیازات و قدر منزلتش در قرآن آمده است.

ای مردم! هرکس از او پیروی کند و از او فرمان برد به رستگاری بزرگی دست یافته است.

ای مردم! بدانید او وصیّ و جانشین من و امام پس از من است؛ کسی است که موقعیتش نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.

او ولیّ شما است بعد از خدا و رسول او. خداوند درباره او این آیه را در قرآن فرو فرستاده که: «همانا ولی شما خدا است و پیامبر او و آن کسان از مؤمنان که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع به سائل انفاق می‌کنند»(۱۸) او است که نماز را اقامه کرد و در حال رکوع صدقه داد و در همه حال خرسندی خدا را می‌جوید.

ای مردم! بدانید که خداوند او را صاحب اختیار شما قرار داده و او را پیشوا و امام واجب الاطاعه قرار داده است. فرمانش را بر همه مهاجران و انصار و بر هر مسلمانی فرض و واجب نموده است هرکس با او به مخالفت برخیزد ملعون است و هرکس که از او پیروی کند، مشمول عنایت و رحمت الهی قرار خواهد گرفت.

ای مردم! همه حلال و حرامی را که خدا به من شناسانده است من نیز همه را به او آموخته‌ام، دانشی نیست که خداوند به من تعلیم کرده باشد و من در اختیار او نگذاشته باشم.

ای مردم! مبادا که نسبت به او راه ضلالت و گمراهی پیشه گیرید و از او روی برتابید؛ مبادا که از ولایت و سرپرستی او و از اطاعت از فرمانش به تکبر سرباز زنید. او هادی حقّ و عامل به حقّ و نابود کننده باطل است و از ناپسندیده‌ها بازتان می‌دارد.

ای مردم! اوست که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌ترسد. او نخستین کسی است که به خدا و پیامبرش ایمان آورد و جان خویش را فدای رسول خدا کرد و در آن هنگام که هیچ کس در کنار پیامبر باقی نمی‌ماند، از او حمایت می‌کرد و در آن روزگار که کسی را اندیشه عبادت و ایمان به خدا نبود، در کنار پیامبر، پروردگار را پرستش و عبادت می‌کرد.

ای مردم! او را برتر و سزاوارتر از هر کس بدانید که خدایش او را از همه شایسته‌تر و برتر داشته. به ولایت او تمکین کنید که خدایش او را به پیشوایی بر شما منصوب کرده است.

ای مردم! بدانید، خداوند توبه منکران ولایت او را هرگز نمی‌پذیرد و آنان را مشمول رحمت و مغفرت خویش، قرار نمی‌دهد. هرکس در سخنی از سخنان من شک نماید، در حقیقت به تمام سخنان من شک کرده است و چنین کسی مستحق بلا و مستوجب

آتش است.

ای مردم! آگـاه باشـید که این سـخنان را، به یقین، جبرئیـل از سوی حقّ تعالی به من خبر داده که: هرکس با او به دشـمنی برخیزد و ولایـت و محبت او را در دل نگیرد، لعنت و خشم مرا نسـبت به خود، برانگیخته. پس شایسـته است از مخـالفت بـا او سـخت برحـذر باشـید و مبادا پایتان بلغزد که خداوند به هرچه انجام می‌دهید آگاه است. به هوش باشید که «عنوان» امیرالمؤمنین بر کسی جز او روا نیست و پس از من، برای هیـچ کس جز او جـایز و حلاـل نیست. اوست که بـا دشـمنان حـقّ در پیکـار و به بازدارنـدگی از معاصـی سخت کوش و به اطاعت از خـدا فرمـانبردار است. اوست خلیفه و جانشـین رسول خـدا، پیشوا و هادی خلق. اوست که به امر خـدا، قاتل «ناکثین» و قاسطین» و «مارقین» است.

ای مردم! او یاور دین و حامی پیامبر خدا و پارسای پرهیزگار و طیب و طاهر و رهنما و ره‌یافته است.

پیامبرتان بهترین پیامبر و وصیّ او، بهترین وصیّ و فرزندانش بهترین اوصیااند.

ای مردم! شیطان به حسادت آدم را از بهشت بیرون کرد؛ پس مبادا شما نسبت به او حسد ورزید که اعمالتان سراسر باطل می‌شود و به لغزش و انحراف می‌افتید.

ای مردم! نور حقّ در من سرشـته شـده و بعـد از من در طینت او و سـپس در نسـل وی قرار داده شـده تا آن زمان که نوبت به امامت مهـدی قائم به حقّ و صاحب زمان برسـد و اوست که سـرانجام، حقّ خـدا و حقوق ما را باز خواهـد سـتاند. خداوند عزّوجل ما را بر تمام خطاکاران و دشمنان، مخالفان و خائنان، معصیت‌کاران و ستمگران، حجّت قرار داده است.

ای مردم! بدانیـد که چیزی نمی‌گـذرد و پس از من سـردمدارانی سـرکار می‌آینـد که خلق را به آتش دوزخ فرا می‌خواننـد؛ امّـا این گروه را در روز قیامت یار و مددکاری نخواهد بود. و خداوند و پیامبرش از این کسان متنفر و بیزارند.

ای مردم! من این ولایـت را به عنوان امـامت و وارث تـا روز قیامت در ذریّه و نسل خود قرار دادم و با این کار وظیفه‌ای را که به آن مأمورم به انجام می‌رسانم تا بر هر حاضـر و غایب و بر هرکسـی که در این جمع بوده و یا در این اجتماع حضور نداشته باشد و حتی بر آنان که هنوز از مادر متولد نشده‌اند، حجّت تمام باشد.

ماجرای امروز را حاضـران به غایبان گزارش دهنـد و پدران به فرزندان تا روز واپسـین. گرچه مدّتی نخواهد گذشت که عدّه‌ای این امر را با ستم غصب می‌کنند و از آن خود می‌سازند. خداوند غاصبان را لعنت کند و از رحمت خویش مهجورشان سازد.

ای مردم! صـراط مسـتقیم خداوند منم و شما به پیمودن آن مأمور شده‌اید و پس از من او سپس فرزندانم که از صلب اویند امامان و پیشوایان شمایند که خلق را به راه راست هدایت می‌کنند.

آن گاه پیامبر سوره حمد را تلاوت می‌کند:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم. الحمـدللّه رب العـالمین. الرّحمن الرّحیم. مالـک یـوم الـدین. ایـاک نعبـد و ایـاک نسـتعین. اهـدنا الصـراط المستقیم. صراط الّذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لاالضّالین.(۱۹)

ای مردم! این سوره در شأن من و او و فرزنـدانش نازل شـده و اختصاص به آنان دارد. اینان اولیای خدایند و نه بیمی در دل دارند و نه اندوهی آزارشان می‌دهد. بدانید اینان حزب خدایند که حزب خدا پیروز است.

در برابر، دشـمنان او گروهی ناسازگـار نیرنگ‌باز و کینه‌ورزانی متجاوزانـد که به منظور فریب و نیرنگ، سـخنان بیهوده و آمیخته به رنگ و ریا با یکدیگر نجوا می‌کنند.

ای مردم! آگاه باشـید که دوستان او اهل بهشت‌اند که خداوند وصفشان را در قرآن این گونه فرموده: «ایشان در امن و سلامت بوده و بی‌حساب وارد بهشت می‌شونـد».(۲۰) و در مورد دشـمنان او فرموده: «آگـاه باشـید که دشـمنان او کسانی هسـتند که به دوزخ در می‌افتند و غریو جهنم را که می‌خروشد و صدایی که از سوخت و سوز آنان بر می‌خیزد، می‌شنوند.»

ای مردم! من منذر و ترساننده‌ام و او هادی و امید دهنده؛

ای مردم! من پیامبر و او وصی من است؛

حکم او جاری است؛

گفتار او جایز است؛

دستور او نافذ است؛

و هرکه از فرمان او سرپیچد از رحمت خداوند به دور است؛

و کسی که از او پیروی کند مورد رحمت و عنایت خداوند قرار می‌گیرد. مؤمن کسی است که او را تصدیق کند و به ایمان بیاورد.

لحظه‌های فراموش نشدنی

مردم بی‌صدا و سر تا پا گوش‌اند. در این هنگام پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم علی‌علیه السلام را فرا می‌خواند تا بالای منبر بیاید و در سمت راست او بایستد.

همهمه‌ای در جمعیّت افتاد، برخی او را به یکدیگر نشان می‌دادند. بعضی دیگر که دور بودند، منتظر بودند ببینند چه کسی بالای منبر می‌رود. آرامش به جمعیّت بازگشت، بار دیگر سکوت حکم‌فرما شد. پیامبر نگاهی به جمعیّت انداخت سپس ادامه داد:

ای مردم! من به زودی از میان شما می‌روم.

دوباره صدای همهمه و غلغله‌ای از جمعیّت بلند می‌شود، صدای ناله و شیون و فریاد و گریه بیابان غدیر را به لرزه درآورده به طوری که دیگر صدای پیامبر شنیده نمی‌شود، ناگهان پیامبر با صدای بلند و رسا می‌فرماید:

هان ای مردم! بدانید من مسؤولم و شما نیز مسؤولید.

جمعیّت ساکت می‌شوند. آن گاه ادامه می‌دهند:

حال به من بگویید، که من در بین شما چگونه پیامبری بودم؟

همه یک صدا فریاد زدند: ما گواهی می‌دهیم که تو رسالت خود را به خوبی انجام دادی و از هیچ کوششی دریغ ننمودی، خدا تو را پاداش نیک دهد.

آن گاه پیامبر ادامه دادند:

آیا شما گواهی نمی‌دهید که جز خدا، خدایی نیست و محمدصلی الله علیه وآله وسلم بنده و فرستاده اوست؟ بهشت و دوزخ و مرگ و حیات حقّ است و روز رستاخیز بدون شک فرا خواهد رسید و خداوند کسانی را که در خاک پنهان شده‌اند، زنده خواهد کرد؟

جمعیّت مردم یک صدا فریاد برآوردند: آری، گواهی می‌دهیم.

پیامبر ادامه داد:

ای مردم! بدانید من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم، با آن چگونه رفتار خواهید کرد؟

یک نفر از داخل جمعیّت با صدای بلند پرسید: یا رسول اللّه! مقصود از دو چیز گرانبها چیست؟

پیامبر پاسخ می‌دهند:

یکی «ثقل اکبر» که کتاب خدا و از طرف او است و در دست شماست. به آن چنگ بزنید تا گمراه نشوید و دیگر «ثقل اصغر» که عترت و اهل بیت من‌اند. خدایم به من خبر داده که این دو یادگار من تا روز رستاخیز از هم جدا نمی‌شوند(۲۱) هان ای مردم! از کتاب خدا و عترت من پیشی نگیرید و یا از آن عقب نمانید و در عمل به هر دو کوتاهی نکنید که هلاک می‌شوید.

پیامبر رو به جمعیّت نیز ادامه دادند:

ای مردم! به من بگویید که سزاوارترین مردم نسبت به خودشان کیست؟(۲۲)

همه مردم یک صدا فریاد برآوردند: ای فرستاده خدا، خدا و پیامبرش بهتر می‌داند. آن گاه پیامبر دست حضرت علی‌علیه السلام را بالا برد تا جایی که سفیدی زیر بغل او بر همه نمایان شد و همه علی را در کنار پیامبر دیدند و او را خوب شناختند و دریافتند که مقصود از این اجتماع مسئله خلافت علی‌علیه السلام است، دوباره سر و صدا بالا گرفت و جنب و جوشی در بین مردم برخاست همه از دور و نزدیک بلند می‌شدند تا علی‌علیه السلام را بهتر ببینند. همه او را به یکدیگر نشان می‌دادند، عدّه‌ای در عین این که به علی‌علیه السلام اشاره می‌کردند به هم دیگر می‌گفتند: به خدا سوگند که این همان فاتح خیبر است. گروه دیگر می‌گفتند: سوگند به خدا که این همان کسی است که از طرف پیامبر به مکّه اعزام شد و تنها او بود که سوره برائت را مقابل مشرکان در خانه خدا قرائت کرد. عدّه‌ای دیگر نیز می‌گفتند: واللّه او همان است که در جنگ خندق قهرمان یکه تاز عرب «عمر بن عبدود» را به خاک سیاه نشاند. هرکسی برای اثبات فضایل و برتری‌های علی‌علیه السلام سخنی و خاطره‌ای را نقل می‌کرد. سلمان، ابوذر، عمار و مقداد در دل‌هایشان ابراز خوشحالی و شعف می‌کنند. امّا هیجان‌های تلخ در پشت چهره‌های عبوس گروه منافقین نیز به چشم می‌خورد، کسانی که پیامبر آنها را بهتر از خودشان می‌شناسد. منافقان نیز نزدیک‌ترین کسانی بودند که در برابر پیامبر نشسته بودند و در صفحه عقیده‌شان هیچ نقطه مشترکی با او نداشتند ... .

پیامبر با صدای بلند فرمود:

ای مردم! آنچه که من از طرف خدا مأمورم، این است؛ به خدا سوگند غیر از این مرد که هم اکنون دست او را بالا- برده‌ام هرگز کسی نمی‌تواند دستورات قرآن را برای شما به روشنی تفسیر و بیان کند. اینک مردی را که بازوی او را گرفته‌ام به شما معرفی می‌کنم و اعلام می‌کنم؛

پیامبر بازوی علی را تا آنجا بالا- برد که مردم همه او را دیدند؛ در این هنگام پاهای علی‌علیه السلام در مقابل زانوی پیامبر قرار گرفت. برکه غدیر یکپارچه در سکوت بود. در این هنگام رسول خدا با صدای رسا ادامه داد:

ای مردم! هرکسی را، من مولا و سرپرست او هستم، علی هم مولا و رهبر اوست.(۲۳)

رسول اکرم این جمله را در این حالت سه بار(۲۴) تکرار فرمودند و سپس ادامه دادند:

پروردگارا! دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد. خدایا! یاری کن کسانی را که او را یاری می‌کنند و خوار گردان کسانی را که به او دشمنی می‌ورزند. پروردگارا! علی را محور حقّ قرار بده.(۲۵)

سپس پیامبر افزود:

حاضران به غایبان از این مجلس خبر دهند و دیگران را از این امر آگاه گردانند.

ای مردم! فرمان ولایت بر این مردم از جانب خدا توسط جبرئیل به من ابلاغ گردیده بود و من هم این پیام را به شما رساندم.(۲۶)

ای مردم! علی برادر و وصیّ من و مخزن علم و خلیفه و جانشین بعد از من بر این امّت است. علی مفسر قرآن است. اوست که مردم را به حقّ دعوت می‌کند و به آنچه موجب خشنودی خداست عمل می‌کند. علی صاحب همه آن فضایلی است که برای شما برشمردم.

ای مردم! جبرئیل به من خبر داده است که خداوند فرمود هرکس با علی دشمنی کند و از ولایت او سرباز زند همواره مورد لعن و غضب من است. پس هرکس بنگرد که برای فردای خود چه پیش می‌فرستد! بترسید از این که با خدا مخالفت کنید و همان باعث شود قدم‌های استوار مردم بلغزد. به یقین خداوند به آنچه که می‌کنید آگاه است.

ای مردم! خداوند شما را به حال خود رها نخواهد کرد تا آن که پاک از ناپاک ممتاز شود و خدا شما را به اسرار غیب آگاهی

نداده است.

فضیلت‌های دیگر

ای مردم! علی همان کسی است که خدا در کتاب خود از او به عنوان «جنب اللَّه» یاد کرده و از زبان دوزخیان می گوید: وا اسفا! بر من که نسبت به «جنب اللَّه» تقصیر و کوتاهی روا داشتم.(۲۷)

ای مردم! سوره «هل أتی»(۲۸) درباره علی نازل شده و جز علی، کسی ستایش نشده است.

ای مردم! به خدا سوگند که سوره «والعصور»(۲۹) در شأن علی نازل شده است.

ای مردم! این قرآن است که امامان پس از علی‌علیه السلام را از فرزندان و از نسل او به عنوان «باقیه» معرفی فرموده است: «وَ جَعَلَها کِلمةُ باقِیَةً فِی عِقابِهِ»(۳۰) و خداوند گوهر امامت را در نسل او پایدار کرد.

رسول خدا هنوز سعی دارد که پیامش را کامل کند و کمترین بهانه‌ای به دست مغرضین و سودجویان تاریخ ندهد.

ای مردم! بدانید که علی‌علیه السلام را ولی و رهبر شما قرار دادم و نیز مأمورم که در مورد قبول امامت و ولایت امامانی که از نسل من و از صلب علی هستند از شما اقرار و بیعت بگیرم. حال که چنین است همگان یک صدا و یک زبان بگویید: آنچه درباره رهبری علی‌علیه السلام و امامان پس از وی که از صلب اویند و از جانب حقّ تعالی به ما ابلاغ کردی، شنیدیم و در برابر آن گوش به فرمان و خشنودیم! ما با دل و جان و با زبان و دست، نسبت به ولایت، با تو بیعت می کنیم و پیمان می‌بندیم که با این اعتقاد زندگی کنیم و با آن بمیریم و هرگز در آن تغییر و تبدیلی ندهیم و شک و تردیدی ننماییم و از پیمان خود دست برنداریم و از خدا و پیامبرش و از امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام و فرزنداش حسن‌علیه السلام و حسین‌علیه السلام و امامان دیگر که از صلب اویند و به جهان می آیند، فرمان برداریم.

در این هنگام جمعیّت یک صدا فریاد برآورد که فرمان خدا را شنیدیم و با دل و زبان و دست، مطیع و فرمانبرداریم.

فریاد بیعت جمعیّت، غبار غفلت را پراکنده می کند. برکه غدیر زیر اقرار جمعیّت جاودانه می‌شود. همه اعتراف می کنند. حتی منافقانی که ظلمت کفر، دلشان را سیاه کرده و نفاق را از راه زبان جاری می‌سازند و فریاد می‌زنند، غافل از این که حافظه تاریخ شدت فریادشان را فراموش نخواهد کرد.

آن گاه پیامبر ادامه داد:

خدایا! تو را به شهادت می گیرم که پیامت را به مردم ابلاغ کردم و تو تنها برای گواهی دادن بسنده‌ای.

سپس رو به جمعیّت کرد و فرمود:

ای مردم! آگاه باشید! از شما می‌خواهم پس از پایان خطبه‌ام، نخست با من و سپس با علی‌علیه السلام دست بیعت دهید و میثاق خود را استوار کنید. بدانید که من به خداوند متعال تعهّد سپرده‌ام و اکنون هم از سوی حقّ تعالی از شما درباره علی می‌خواهم که پیمان ببندید و بدانید که هرکس بیعت خود را بشکند، به زیان خود عمل کرده است.

پیامبر این آیه را تلاوت فرمود:

پس هر کس که عهد خویش را بشکند، به زیان خود عمل کرده است.(۳۱)

پیامبر در ادامه فرمود:

ای مردم! رستگاران کسانی هستند که در بیعت با علی‌علیه السلام و پذیرش ولایت او و در ادای سلام بر وی به عنوان «امیرالمؤمنین» مبادرت ورزند و سبقت جویند...؛ درود و رحمت خدا بر شما باد.

کمال دین و نعمت

سخنان پیامبر در این جا به پایان رسید. سخنان پیامبر خاطره شیرینی برای مردم به ارمغان آورده بود. آسمان در نهایت بارش فیض الهی بر مسلمانان است. هنوز اجتماعی باشکوهی که در صحرای غدیرخم به هم شکل گرفته بود به حال خود باقی بود و از هم متفرق نشده بود که جبرئیل فرود آمد و به پیامبر بشارت داد و این آیه را تلاوت فرمود:

خداوند، امروز دین خود را کامل کرد و نعمت خویش را بر مؤمنان به اتمام رسانید.(۳۲)

در این لحظه صدای تکبیر پیامبر بلند شد و خطاب به مردم فرمود:

خدا را سپاس گزارم که دین خود را کامل کرد و نعمت خود را بر شما تمام کرد و از رسالت من و ولایت علی‌علیه السلام پس از من خشنود شد، امروز بزرگ‌ترین نعمت به حقّ پذیران داده شده است.

ثبت عینی واقعه

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و به دنبال او علی‌علیه السلام از منبر و جایگاه خود فرود آمدند و در کنار جمعیّت قرار گرفتند. مردم به سوی پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم و علی بن ابی طالب‌علیه السلام هجوم آوردند تا با آن دو بیعت کنند. حضرت دستور داد تا در آن صحرا دو خیمه برپا کردند. در یکی از آنها خود و در دیگری علی‌علیه السلام نشست. پیامبر عمامه خود را که «سحاب» نام داشت به عنوان تاج افتخار بر سر امیرمؤمنان قرار داد و تا سه روز در آن محل اقامت کردند و مردم دسته، دسته به خیمه‌ها می‌آمدند و با پیامبر تجدید عهد می‌کردند و سپس به خیمه علی‌علیه السلام می‌رفتند و به عنوان امیرمؤمنان با وی بیعت کرده و تبریک می‌گفتند: شور و غوغایی برپا بود. هرکس دوست داشت زودتر از دیگری در بیعت کردن سبقت بگیرد. زن‌ها با گذاشتن دست خود در تشت آبی که پیشتر علی‌علیه السلام دست مبارکش را در آن زده بود، مراسم بیعت را با وی انجام می‌دادند. حسّان بن ثابت شاعر معروف زمان پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و با کسب اجازه از محضر رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم اشعاری را سرود و سپس در حضور پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و علی‌علیه السلام و مردم قرائت نمود:

– برخیز که من تو را برای جانشینی و راهنمایی خلق پس از خویش انتخاب کردم.

– و من مولای هرکسی می‌باشم که علی مولای اوست. شما در حالی که از صمیم قلب او را دوست دارید از پیروان او باشید ... (۳۳).

لبخند شادمانی یک لحظه از لبان رسول خدا ترک نمی‌شد. و در عمل به هر طریق ممکن، محبّتش را به علی پیش چشم همگان برای اثبات ولایت او ابراز کرد تا کمترین بهانه‌ای به قلب‌های بهانه‌جو ندهد.

نخستین کسی که موفق به بیعت و مصافحه شد «ابوبکر» بود و پس از او «عمر» و سپس «عثمان» بیعت کردند و به دنبال ایشان بقیه مهاجر و انصار و دیگر مردم اقدام به بیعت نمودند.(۳۴)

در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت:

به خدا قسم روزی مانند امروز ندیدم، چقدر کار علی‌علیه السلام را محکم نمودی! برای او پیمانی گرفتی که جز کافرِ به خدا و رسولش کسی آن را به هم نخواهد زد. وای بر کسی که این پیمان را بشکند.(۳۵)

بار دیگر در لحظات پایانی غدیرخم معجزه‌ای اتفاق می‌افتد و واقعه غدیر را ماندنی‌تر می‌کند.

شخصی به نام «حارث بن نعمان فهری» دوان دوان خود را به خیمه پیامبر رساند و به حضرت عرض کرد: ای محمّد تو ما را امر کردی که شهادت به یکتایی خدا و رسالت تو بدهیم؛ ما از تو پذیرفتیم. تو ما را امر کردی که روزی پنج بار نماز بخوانیم؛

خواندیم. ماه رمضان روزه بگیریم؛ گرفتیم. خانه خدا را زیارت بکنیم؛ انجام دادیم. مال خود را با دادن خمس و زکات پاک کنیم؛ همه این‌ها را از تو قبول کردیم. به این اکتفا نکردی، تا آخر دست پسر عمویت را گرفتی او را بر همه ما برتری دادی و امیر ما کردی! آیا بگو ببینم این از طرف خدا بود یا از جانب خودت!!

رسول اکرم در حالی که صورتش سرخ شده بود و یارانش از اسائه ادب او در دل می‌خروشیدند، فرمود:

سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، این امر از طرف خدا بوده است.

در این هنگام «حارث» برخاست و با غضب از نزد پیامبر بیرون رفت؛ در حالی که با خود می‌گفت؛ خدایا اگر آنچه که محمّد می‌گوید حقّ است، پس سنگی از آسمان بفرست و یا عذابی بر ما نازل کن!

هنوز حارث به شتر خود نرسیده بود که سنگ کوچکی از آسمان فرود آمد و بر سرش اصابت کرد و فرو رفت و از پشتش خارج شد(۳۶) و در مقابل دیده دوست و دشمن به هلاکت رسید. بدین وسیله باز هم واقعه‌ای ماندنی بر کرانه غدیر ثبت گردید. در اینجا بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را برای پیامبر تلاوت کرد:

در خواست کننده‌ای درخواست عذابی کرد که واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و بازدارنده‌ای ندارد، از جانب خدای صاحب درجات است.(۳۷)

کم کم هنگام وقت نماز مغرب فرا رسید. مؤذن اذان گفت. پیامبر همراه با جمعیّت کاروان‌ها نماز مغرب و عشا را پیوسته و در یک زمان با هم به جا آوردند.

بعد از واقعه

در اهمیت این واقعه تاریخی، همین اندازه بس است که رویداد غدیر را یکصد و ده نفر از صحابی و هشتاد نفر از تابعین رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم بیان کردند و سپس ۳۶۰ نفر از محدثین و مورّخین شیعه و سنّی نیز نقل کرده‌اند. روایات واقعه غدیر از نظر سند و راویان و شواهد بسیار روشن و واضح و دارای دلایلی متقن بوده و در کتب سنّی و شیعه آمده است که ما در پایان، برخی از مدارک کتب اهل تسنن را به طور مشروح نقل می‌کنیم.

خبر واقعه غدیر در شهرها منتشر شد و آن سه روز به عنوان «ایّام الولایهٔ» نام گرفت. امید این بود که این واقعه بزرگ با خطبه مهم و ارزشمند پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم که از طریق یکصد و بیست هزار شنونده و راوی مستقیم، همیشه بر سر زبان‌ها جاری و گفت و گو شود و در عمل تحقّق پیدا کند، ولی با کمال تأسّف پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و جَوّ حاکم بر جامعه مسلمین و اعلام ممنوعیت نقل حدیث از طرف هیئت حاکمه، سخنان و رهنموده‌های سرنوشت‌ساز پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم از دسترس مردم و نسل‌های بعد برای چند صباحی خارج شد، ولی کثرت راوی و انتشار حدیث بالاخره سبب شد که پس از مدّتی در اختیار مردم و علما قرار گیرد و کسی را یارای انکار آن واقعه نباشد.

روز عید غدیر خم

روز عید غدیر به نام روز «میثاق مأخوذ و جمع مشهود» نام گرفت.(۳۸)

در این روز حضرت جبرئیل‌علیه السلام و بقیه ملائکه به امر خدای متعال جشن می‌گیرند و بر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم درود می‌فرستند و برای پیروان امیرالمؤمنین‌علیه السلام استغفار می‌کنند.(۳۹) این روز حتی قبل از این واقعه در تاریخ، روز معروفی بوده است؛ زیرا در چنین روزی توبه حضرت آدم پذیرفته شده و «شیث» وصیّ او گردید، حضرت ابراهیم‌علیه السلام از آتش نمرود نجات یافت، حضرت موسی‌علیه السلام برادرش هارون را به عنوان وزیر و یوشع بن نون را به عنوان وصی خود انتخاب کرد و

حضرت عیسی‌علیه السلام، شمعون الصّفا را برای جانشینی خودش معرّفی کرد.(۴۰)

روز عیـد غـدیر روز سـرور و شادمـانی و خوشـحالی مـؤمن است که مـورد تأکیـد و سـفارش ائمه معصـومین‌علیهم السـلام و رسـول گرامی‌صلی الله علیه وآله وسلم می‌باشد.

روز شکر و حمد الهی و روز عبادت و ذکر است و روزه آن معادل صد حجّ و صد عمره است. روز عید خدای بزرگ است.(۴۱)

رسول خداصلـی الله علیه وآله وسلم فرمود: روز عید غدیرخم برترین عیدهای امّت من است و آن روزی است که خداوند متعال مرا به نصب برادرم به عنوان امامت امّت، فرمان داد که پس از او امّتم هدایت شوند، روزی است که دین کامل گردیده و نعمت بر همه تمام شده و روزی است که خدا دین اسـلام را بر ایشان پسـندیده است(۴۲) و سـیّد بن طـاووس در اقبال نقل کرده است که در این روز چون مؤمنی را ملاقات کنی مستحب است تبریک گفته و بگوییـد: «اَلحَمْدللَّه الَّذی جَعَلنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ بِوِلایَةِ أَمیرَالْمؤمِنینَ و الْأئِمَةِ علیهم السلام»

علی‌علیه السـلام در بحث بـا نـاکثین در شـورا، فرمود: گمـان نـدارم که رسول خداصلـی الله علیه وآله وسـلم در روز غـدیرخم برای کسی، حجتی باقی گذاشته باشد و نه برای گوینده‌ای جای سخنی.(۴۳)

محمود بن لبید از حضرت زهراعلیها السلام سؤال می کند: آیا رسول خدا پیش از وفاتش بر امامت علی‌علیه السلام تصریح فرمودند؟ حضرت زهراعلیها السلام پاسخ فرمودند: شگفتا! آیا روز غدیر خم را فراموش کرده‌اید؟(۴۴)

حضرت رضاعلیه السلام در نقلی می‌فرماید: مَثَل مردم در پذیرفتن ولایت حضرت علی‌علیه السلام در روز غدیر خم، مَثَل ملائکه در سجودشان، در برابر حضـرت آدم‌علیه السـلام است و مَثَل کسانی که در روز عیـد غدیر از ولایت علی‌علیه السـلام سـرباز زدند، مَثل شیطان است:(۴۵) پس همه سجده کردند به جز ابلیس، سرباز زد و از کافران شد.(۴۶)

فهرست منابع

* منابع و کتاب‌های دیگری که نیز مورد استفاده بوده است عبارتند از:

۱ – فروغ ولایت و فروغ ابدیت، نوشته استاد جعفر سبحانی، علامه امینی.

۲ – غدیر کمی آن سوتر نوشته، سیّد مهدی شجاعی.

۳ – غدیر زلال وحی، خطبه رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم در غدیرخم، مجمع فرهنگی عاشقان بقیع قم.

۴ – برکه بر فلك نازد، نوشته یحیی مقدسیان.

۵ – شرح و تفسیر خطبه پیامبر اکرم در غدیرخم، نوشته سیّد محمّد تقی نقوی.

۶ – جرعه نوش غدیر، به کوشش مهدی لطفی.

فهرست برخی از مدارك و کتاب‌های معتبر اهل تسنن پیرامون واقعه غدیر خم

۱. نسائی، احمد بن شعیب، فضائل الصحابهٔ، طبع دار الکتب العلمیه بیروت، لبنان، ناشر طبع دارالکتب العلمیه.

۲. امام احمد بن حنبل، مسـند احمد، بیروت، ناشر طبع دار صادر، ج ۱، ص ۱۱۸ و ص ۱۱۹ و ج ۴، ص ۲۸۱ و ص ۳۶۸، ج ۵، ص ۳۷۰.

۳. قزوینی، محمّد بن یزید، سنن ابن ماجه، تحقیق محمّد فؤاد عبدالباقی، ناشر دارالفکر بیروت، ج ۱، ص ۴۳.

۴. نیشابوری، محمّد بن محمّد الحاکم، مستدرك الحاکم، تحقیق دکتر یوسف المرعشـی ناشـر دارالمعرفهٔ، بیروت ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۱۰۹ و ص ۳۷۱.

۵. میثمی، نور الـدین، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، المطبعهٔ دارالکتب العلمیهٔ، طبع ۱۴۰۸ ه – ۱۹۸۸ م، ناشر دارالکتب العلمیه بیروت

لبنان، ج ۷، ص ۱۷، ج ۶، ص ۱۰۴ – ۱۰۸، ج ۹ ص ۱۶۴.

۶. ابی جعفر اسکافی، محمّد بن عبداللّه معتزلی، المعیار والموازنه، تحقیق شیخ محمّد باقر محمودی، ص ۲۱۴ – ۲۱۲ و ص ۳۲۳ و ۳۲۲.

۷. ابن ابی شیبهٔ الکوفی، المصنف، تحقیق سعید محمّد اللحام، الطبعهٔ الاولی، ۱۴۰۹ ه، ناشر المطبعهٔ دارالفکر، ج ۷، ص ۴۹۹ و ص ۵۰۳.

۸. ابن قتیبه، امام ابن محمّد عبداللّه بن مسلم، تأویل مختلف الحدیث، تحقیق شیخ اسماعیل السعردی، المطبعهٔ دارالکتب العلمیه، بیروت، ناشر دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، ص ۱۴.

۹. ضحاک، عمرو بن ابی عاصم، کتاب السّنه، تحقیق محمّد ناصر الدین اللبانی، المطبعهٔ الکتب الاسلامی، بیروت لبنان، الطبعهٔ الثالثه. ۱۴۱۳ ه. ۱۹۹۳ م، ناشر المکتب الاسلامی، بیروت لبنان، ص ۵۵۲.

۱۰. نسائی، شافعی ابی عبدالرحمن، احمد بن شعیب، السنن الکبری، تحقیق دکتر عبدالغفار سلیمان البنداری و سیّد کسروی حسن، المطبعهٔ دارالکتب العلمیه بیروت لبنان، الطبعهٔ الاولی ۱۴۱۱ ه. ۱۹۹۱ م، ناشر دارالکتب العلمیه بیروت – لبنان ج ۵ ص ۴۵ و ص ۱۳۰ و ص ۱۳۴ و ص ۱۵۵.

۱۱. نسائی شافعی، ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب، خصائص امیرالمؤمنین، تحقیق محمّد هادی الامینی، ناشر مکتبهٔ نینوی الحدیثه، ص ۹۵ – ۹۳ و ص ۱۰۰.

۱۲. تمیمی، احمد بن علی بن المثنی، مسند ابویعلی، تحقیق حسین سلیم اسد المطبعهٔ دارالمأمون للتراث ناشر دارالمأمون للتراث، ج ۱، ص ۴۲۹ و ج ۱۱، ص۳۰۷.

۱۳. علاء الدّین علی بن بلبان الفارسی، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، تحقیق شعیب الارنؤرط، المطبعهٔ مؤسسهٔ الرساله، الطبعهٔ الثانیه ۱۴۱۴ ه. ۱۹۹۳ م – ناشر مؤسسهٔ الرسالهٔ، ج ۱۵، ص ۳۷۶.

۱۴. الطبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی، المعجم الصغیر، المطبعهٔ دارالکتب العلمیه، بیروت، ناشر دارالکتب العلمیه – ج ۶، ص ۶۵.

۱۵. الطبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی، المعجم الاوسط، تحقیق ابراهیم الحسینی، المطبعهٔ دارالحرمین، ناشر دارالحرمین، ج ۲، ص ۲۴ و ص ۲۷۵ و ص ۳۶۹ و ج ۶، ص ۲۱۸.

۱۶. طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، المطبعهٔ داراحیاء الثراث العربی الطبعهٔ الثالثه، ناشر، مکتبهٔ ابن تیمیّه – القاهره، ج ۲، ص ۳۵۷ – ج ۳، ص ۱۸۰ و ج ۴، ص ۱۷ و ص ۱۷۴ – ج ۵، ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷ و ص ۱۷۰ و ص ۱۷۵ و ص ۱۹۲ و ص ۱۹۴.

۱۷. طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب، مسند الشامیین، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، المطبعهٔ مؤسسهٔ الرسالهٔ – بیروت الطبعهٔ الثانیه ۱۴۱۷ ه. ۱۹۹۶ م، ناشر مؤسسهٔ الرساله – بیروت، ج ۳، ص ۲۲۳.

۱۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، المطبعهٔ، منشورات مکتبهٔ آیت... مرعشی النجفی، ناشر داراحیاء الکتب العربیه، ج ۲، ص ۲۸۹ – ج ۴، ص ۶۸ – ج ۵، ص ۸ ص ۲۱.

۱۹. الزرندی الحنفی، جمال الدین محمّد بن یوسف بن الحسن بن محمّد، نظم در المسطین، المطبعهٔ، من مخطوطات مکتبهٔ الامام امیرالمؤمنین علیه السلام العامهٔ. الطبعهٔ الاولی، ۱۳۷۷ ه. ۱۹۵۸م، ص ۷۷.

۲۰. هیثمی، علی بن ابی بکر، موارد الظمآن إلی زوائد ابن حیان، تحقیق محمّد بن عبدالرزاق، ناشر دارالکتب العلمیه – بیروت، ص ۵۴۴.

۲۱. المتقی الهندی، کنزالعمال ،تحقیق الشیخ بکری حیانی، الشیخ صفوة السقا، المطبعة مؤسسة الرساله، بیروت – لبنان، ناشر مؤسسه الرسالة، بیروت، لبنان، ج ۱، ص ۱۸۷، ج ۵، ص ۲۹۰ و ج ۱۱، ص ۶۱۰ – ج ۱۳، ص ۱۰۵.

۲۲. عبدالرووف المناوری، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، تحقیق احمد عبدالسلام، الطبعة الاولی، ۱۴۱۵ ه. المطبعة درالکتب العلمیة، ناشر دارالکتب العلمیه – بیروت، ج ۶، ص ۲۸۲.

۲۳. العجلونی الجراحی، کشف الخفا و مزیل الالباس، الطبعة الثانیه ۱۴۰۸ ه، الناشر دارالکتب العلمیه، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲۴. ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی الحنبلی، تحقیق حسن السقاف، الطبعة الثالثه ۱۴۱۳، المطبعة دارالامام النووی، عما، اردن ناشر دارالامام النووی، ص ۲۴۱.

۲۵. شیخ محمود ابوریه، اصفراء علی السّنة المحمدیة، المطبعة دارالکتاب الاسلامی، ص ۲۱۶.

۲۶. حاکم حسکانی، عبیداللّه بن احمد، شواهد التنزیل فی آیات النازلة فی اهل البیت، تحقیق شیخ محمّد باقر محمودی، الطبعة الاولی – ۱۴۱۱، ناشر مجمع احیاء الثقافة السلامیة، التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ج ۱، ص ۲۰۱، ج ۲، ص ۳۹۰ و ص ۳۹۳.

۲۷. قرطبی، ابی عبداللّه محمّد بن احمد انصاری، الجامع الاحکام القرآن، المطبعة داراحیاء الثراث العربی، ناشر مؤسسه التاریخ العربی بیروت، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲۸. جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور، المطبعة الاولی ۱۳۶۵ – المبعة، الفتح، جده، ناشر دارالمعرفة، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲۹. عبداللّه بن عدی الجرجانی، ابی احمد، الکامل فی ضعفاء الرجال، تحقیق دکتر سهیل زکار، قرأها و دققها، یحیی مختار غزاوی الطبعة الثالثه ۱۴۰۹، المطبعة دارالفکر، ناشر دارالفکر، بیروت، ج ۳، ص ۲۵۶ – ج ۵، ص ۳۳.

۳۰. خطیب بغدادی، ابی بکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، الطبع الاولی، ۱۴۱۷، المطبعة الدار الکتب العلمیه، ناشر محمّد علی زنصره (دارالکتب العلمیة – بیروت) ج ۱۴، ص ۲۳۹.

۳۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، الطبع ۱۴۱۵ ه. المطبعة دارالفکر، ناشر دارالفکر، ج ۴۲، ص ۲۱۷ – ۲۰۵.

۳۲. ابن اثیر – اسد الغابه، ناشر انتشارات اسماعیلیان، تهران، ج ۱، ص ۳۰۸ و ص ۳۶۷ – ج ۴، ص ۲۸.

۳۳. ابن نجار بغدادی، ذیل تاریخ بغداد، دارسة و تحقیق، مصطفی عبدالقادر عطا، الطبعة الاولی ۱۴۱۷ ه المطبعة و النشر دارالکتب العلمیه – بیروت – ج ۳، ص ۱۰

۳۴. المزی، ابوالحجاج یوسف، تهذیب الکمال، تحقیق دکتر بشار عواد معروف، الطبعة الاولی ۱۴۱۳، ناشر مؤسسه الرسالة، ج ۲۰، ص ۴۸۲.

۳۵. ذهبی، سیراعلام النبلاء، تحقیق شعیب الارنقروط، ابراهیم الزیبق، الطبعة التاسعه ۱۴۱۳، ناشر مؤسسة الرسالة، بیروت، ج ۱۵، ص ۱۲۹.

۳۶. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، تحقیق شیخ محمّد باقر محمودی، الطبعة الاولی ۱۳۹۴ ناشر مؤسسة الاعلمی – بیروت، ص ۱۱۲ – ۱۰۸.

۳۷. یعقوبی، احمد بن یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضع، تاریخ یعقوبی، المطبعةدار صادر، بیروت، ناشر مؤسسة و نشر فرهنگ اهل بیت‌علیهم السلام – قم ج ۲، ص ۱۱۲.

۳۸. ابن کثیر دمشقی الحافظ ابی الفداء اسماعیل، البدایه و النهایه، تحقیق علی شیری، الطبعة الاولی ۱۴۰۸ – المطبعة دار احیاء الترات العربی، ناشر داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۵، ص ۲۳۳ – ۲۲۸ – ج ۷، ص ۳۸۳.

پی نوشت ها

۱) مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۵۱۰ به بعد وابن اسعد: طبقات، ج ۲.

۲) طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۶.

۳) سیف بن عمر نخعی به نقل از رجال نجاشی، ص ۱۴۳، سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۸۹، ص ۱۸۴۴.

۴) بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۱۹.

۵) تقصیر: یعنی چیدن مو یا گرفتن ناخن.

۶) همان مدرک.

۷) طبقات کبری، ج ۲، ص ۱۷۴ و ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۴۲۹.

۸) بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۴۰۵.

۹) طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۶۹.

۱۰) ابن سعد: الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۲۵؛ مقریزی: امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۵۱۱؛ قسطلانی؛ ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۴۳۰؛ طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۶۷ و ناسخ التواریخ.

۱۱) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۶۶ – ۷۴، چاپ نجف.

۱۲) همان مدرک.

۱۳) یا أَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ (سوره مائده (۵) آیه ۶۷). سبب نزول این آیه در خطبه غدیر و در کتاب ناسخ التواریخ و کتاب الغدیر نوشته مرحوم علامه امینی به طور مفصل نقل شده است.

۱۴) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۱۶؛ تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۱.

۱۵) متن کامل خطبه و مشروح واقعه غدیرخم در کتاب مرحوم ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (م ۵۸۸ ق) که در اینجا، ما قسمت زیادی از متن خطبه را گزینش کرده و آورده‌ایم.

۱۶) یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم ما لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ یَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَاللَّهِ عَظِیماً (سوره فتح، آیه ۱۱ و سوره نور، آیه ۱۵).

۱۷) یا أَیُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ (سوره مائده (۵) آیه ۶۷).

۱۸) إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَواةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَواةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ (سوره مائده (۵) آیه ۵۵).

۱۹) فاتحهٔ الکتاب، (۱) آیات ۱ – ۷.

۲۰) غافر (۴۰) آیه ۴۰.

۲۱) حدیث معروف به حدیث ثقلین است که این حدیث در پنج مکان از حضرتش صادر شده است که این صدور مکرر دلالت به اهمیت موضوع می‌کند و آن حدیث این است: إِنِّی تارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْن؛ کِتابَ اللَّهِ، وَ عِتْرَتِی (وَ أَهْلِ بَیتِی) ما إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّو أَبَدَاَ، لَنْ یَفْتَرِقا حَتَّی یَردا عَلَیَّ الحَوْضَ. ر ک، ترمذی، جامع الصحیحین، ج ۵، ص ۶۲۱.

۲۲) أَلَسْتَ أَوْلی بِکُم مِنْ أَنْفُسِکُمْ؟ قالُوا: بَلی قال‌صلی الله علیه وآله وسلم: فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ اللَّهُمَّ و الِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ... احتجاج طبرسی، ص ۶۹، ج ۱.

۲۳) همان مدرک.

۲۴) بنابه نقل از احمد بن حنبل در مسند او، پیامبر این جمله (من کنت مولا...) را چهار بار تکرار کردند. (مسند، احمد بن حنبل، ناشر طبع دار صادر – بیروت، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲۵) همان مدرک.

۲۶) سی تن از محدثان بزرگ اهل تسنن برآنند که آیه یا أیها الرسول... در غدیر خم نازل شده است و طیّ آن خدا به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم مأموریت داده که علی‌علیه السلام را به عنوان «مولای مؤمنان» معرفی کند. افرادی مانند، ابونُعَیم اصفهانی، ابن عساکر، ابواسحاق حمدینی، جلال الدین سیوطی و .. به چشم می‌خورد و از میان صحابه پیامبر از ابن عباس و ابوسعید خدری و براد بن عازب نام برده شده است. همین آیه و خطبه غدیر در کتاب نفیس الغدیر مرحوم علاّمه امینی نام سی تن ذکر شده (ج۱، ص ۱۹۶ تا ۲۰۹) به نقل از کتاب فروغ ولایت، استاد جعفر سبحانی.

۲۷) یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّه (سوره زمر، آیه ۵۶).

۲۸) سوره هَلْ اتی عَلَی الإنسان (۷۶) آیه ۱.

۲۹) وَالْعَصْر إنَّ الإنْسانَ لَفِی خُسْرٍ... (سوره عصر (۱۰۳) آیات ۱ – ۳).

۳۰) زخرف (۴۳) آیه ۲۸.

۳۱) فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ عَلَی نَفْسِهِ.

۳۲) الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً» سوره مائده (۵)، آیه ۳.

۳۳) فَقالَ لَهُ قُمْ یا عَلی فَانَّنِی
رَضِیتُکَ مِنْ بَعْدِی اِماماً وَ هادِیاً
فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذَا وَلِیُّهُ
فَکُونُوا لَهُ اَتْباعَ صِدْقٍ مُوَالیاً

چکامه حسّان بن ثابت شاعر معروف رسول خدا ادامه دارد که ما فقط به دو بیت در اینجا بسنده کردیم. احتجاج، ص ۸۵.

این اشعار در ده‌ها کتاب از اهل سنّت نقل کرده‌اند؛ مثل: ابوسعید خرگوشی در شرف المصطفی و ابوسعید سجستانی در کتاب الولایه و جلال الدین سیوطی در رسالهٔ شعر.

۳۴) به نقل معتبر، عمر اوّلین کسی بود که به حضرت علی‌علیه السلام رسید و گفت: «بَخٍ بَخٍ یا عَلیُّ، اَصْبَحْتَ مَوْلایَ و مَوْلی کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ»: به به! گوارایت باد ای علی! اکنون تو مولای من مولای هرمرد و زن مؤمنی شده‌ای!

۳۵) طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۷۱.

۳۶) سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۰۲. رشید رضا: المنار، ج ۶، ص ۴۶۴.

۳۷) سَأَلَ سَآئِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْکافِرِینَ لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ مِّنَ اللَّهِ ذی الْمَعارِجِ، سوره معارج (۷۰)، آیه ۱ – ۳.

۳۸) عوالم، ج ۱۵، ص ۲۲۰ – ۲۰۹.

۳۹) همان مدرک.

۴۰) عوالم، ج ۱۵، ص ۲۲۰.

۴۱) کافی، ج ۴، ص ۱۴۹، خ ۳.

۴۲) قال رسول اللَّه: یوم غدیر خُمّ أَفصلُ أَعْیاد أمّتی وَ هُوَ الیوم الّذِی امرنی اللَّه تعالی ذکره بَنَصب أخی علی بن ابی‌طالب علماً لاُمتی یهتدون به مِن بَعدِی وَ هُو الیوم الّذی اکمل اللَّه فِیه الدین، و أتمّ علی أمتی فیه النعمهٔ وَ رَضَی لَهُم الإِسلام دیناً – تفسیر فرات ابراهیم کوفی، ص ۱۱۷، ذیل آیه یا ایها الرسول.

۴۳) قال علی‌علیه السلام فِی روایهٔ – وَ لاعَلمْتُ أنّ رسولَ اللَّه ترک یوم غدیرخُم لِاَحَدِ حُجَّةً وَ لالقائلٍ مقالاً... احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۷۵.

۴۴) هل نصّ رسول اللّٰه قبل وفاته علی علیٍّ بالامهٔ؟ قالت: واعجباه! أَنَسیتم یوم غدیرخُمّ؟ - عوالم المعارف، ج ۱، ص ۲۲۸.

۴۵) کتاب عوالم، ج ۱۵، ص ۲۲۴.

۴۶) فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبَی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ»، سوره بقره (۲) آیه ۳۴.

غدیر در روایت قلم

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاری زنجانی خوئینی محمد، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور: غدیر در روایت قلم محمد انصاری

مشخصات نشر: قم دلیل ما ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ۷۸ ص.؛ ۱۱ × ۵/۲۰ س‌م.

شابک: ۲۰۰۰ ریال ۲-۵۸-۷۵۲۸-۹۶۴؛ ۳۵۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ چهارم؛)۶۰۰۰ ریال: چاپ پنجم-۹۶۴-۹۷۸-۰-۵۸-۷۵۲۸:

یادداشت: ص ع به انگلیسی Mohammad Ansari. Ghadir in Pen.

یادداشت: چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۵

یادداشت: چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ پنجم: پاییز ۱۳۸۷.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: علی‌بن ابی‌طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- .اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم

موضوع: غدیر خم -- کتابشناسی

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵/الف۸۶غ۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: م۲۶۹۶۸-۸۰

اهداء

به دلسوخته‌ی شمع ولایت علوی

که از شوق پر وبال سوزاند

و در گرمای خورشید ولایت ذوب شد

تا نامش گرمی بخش محفل غدیریان باشد

و «الغدیر» جاودانه‌ی ولایت شود.

به آرمیده در خاک نجف

علامه امینی رضوان الله علیه

محمد

[صفحه ۸]

غدیر یعنی..

به نام پروردگار غدیر

غدیر..

یعنی برادری و محبت..

یعنی سر سپردن به همه‌ی خوبیها.

غدیر..

یعنی جلوه‌ی عدالت و دین گرایی..

یعنی فرسایش ظلم و جاهلیت..

یعنی ستودن سپیده‌ی عالم.

غدیر یعنی موج دریاها و زلال چشمه‌ی انسانیت.

غدیر یعنی هزار برگ زیبا در نهال سبز ولایت.

غدیر روزی است که

آفتاب تیغه‌ی نورانیش را بر ساحل دلها کشید؛

و گل محبت شکفت.

[صفحه ۹]

غدیر یعنی قرآن؛

غدیر یعنی آخرین پیامِ آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله؛

غدیر یعنی روایت فاطمه اطهر علیهم‌السلام؛

غدیر یعنی خروش خاموش محسن علیه‌السلام در پشت در..

و فدا شدن به دست بی‌وفایان؛

غدیر یعنی ریسمان بر گردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛

غدیر یعنی صبر امام مجتبی علیه‌السلام؛

غدیر یعنی لب‌های تشنه‌ی کنار فرات؛

غدیر یعنی آفتاب بر نیزه؛

غدیر یعنی ناله‌ی سوزان زین‌العابدین علیه‌السلام؛

غدیر یعنی شکوفایی علم به دست امام باقر علیه‌السلام؛

غدیر یعنی مذهب جعفری..

و کرسی درس آسمانی امام جعفر صادق علیه‌السلام؛

غدیر یعنی موسی بن جعفر علیه‌السلام و زندان بغداد؛

غدیر یعنی جلال خداوندی در امام هشتم علیه‌السلام؛

غدیر یعنی امامت در هفت سالگی جواد الائمهٔ علیه‌السلام؛

غدیر یعنی جامعه‌ی کبیره‌ی امام هادی علیه‌السلام؛

غدیر یعنی خانه‌نشینی امام عسکری علیه‌السلام؛

و غدیر یعنی عدالت؛

یعنی صلح؛

یعنی دین فراگیری اسلام؛

یعنی سرنگونی ظلم؛

یعنی انتظار؛

یعنی فرج؛

و غدیر یعنی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.

[صفحه ۱۰]

غدیر و باز هم غدیر

و باز هم غدیر؛

هر جا برویم باز هم غدیر؛

اگر دوستی است..

اگر بحث و گفتگوست..

اگر دین است..

و اگر عقل است..

همه از حضور غدیر است.

فراموش نکنیم:

غدیر فقط یک تاریخ نیست

و تنها به یک برکه در بیابان حجاز پایان نمی‌پذیرد.

غدیر فراخنای رسالت و شروع امامت است.

غدیر حلقه‌ی وصل زنجیره‌ی نبوت و امامت است..

و اگر غدیر نباشد اصول دین کامل نیست.

زندگی بدون غدیر حیات مجازی است.

آیا این گونه نیست؟

آیا غدیر در وجود ما ذوب نشده است؟

آیا این گونه نیاموخته‌ایم که غدیر اسلام ماست؟

آری، همین گونه آموخته‌ایم.

غدیر ما عقیده‌ی ماست و چرا که نباشد؟

امروز در هر جای جهان نام شیعه است واژه‌ی غدیر می‌درخشد.

هر جا گفتار از سفر حج آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله است، همه به دنبال پایان این سفرند.

کدام سفر؟!

[صفحه ۱۱]

و کدام پایان!؟

ندای عمومی صاحب نبوت را می‌گویم که

این آخرین حج من است...

هر که می‌خواهد بیاید.

این وداع من با کعبه و مکه ... و این حجهٔ الوداع من است.

به راستی که این حج

آغاز زیبایی بود برای غدیر و فریاد ولایت..

برای لقب «امیرالمؤمنین»..

و تکمیل دین و فزونی نعمت.

هر چه بود در بازگشت این رفت و لحظه‌ی وداع حجهٔ الوداع؛

و در کویر غدیر که چند راهی مسلمانان بود؛

و هر قومی و ملتی به وطن خویش باز می‌گشت؛

کلام وحی همه را باز ایستادند.

در دل بیابان..

و زیر تازیانه‌های سوزناک خورشید؛

- اینها که وصف قیامت است-

گویا رستاخیز به پا شده..!؟

آری، این رستاخیز ولایت است.

این است قیامت رسول الله صلی الله علیه و آله به فرمان الله!

و نه یک لحظه..

یا یک نیم روز یا روزی؛

دل صحرای غدیر روز دوم و سوم هم مهمانخانه‌ی ولایت بود.

سه روز و شب و صد و بیست هزار مسلمان؛

و صد و بیست هزار بیعت برای ولایت به امر نبوت؛

[صفحه ۱۲]

و صد و بیست هزار شنونده‌ی پیام غدیر؛

و هم صد و بیست هزار بیننده‌ی غدیر.

صد و بیست هزار شاهد ماجرا..

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله علی را بر سر دست بلند نموده؛

و حدیث غدیر را فریاد می‌زند:

من کنت مولاه فهذا علی مولاه،

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

و انصر من نصره و اخذل من خذله.

هر که من مولای اویم این علی مولای اوست..

خداوندا، دوست بدار هر که او را دوست بدارد..

و دشمن بدار هر که با او دشمنی کند..

و یاری کن هر که یاریش کند..

و خوار نما هر که او را خوار کند.

و نه صد و بیست هزار..

که اگر شنونده باشد،

هر سال در عید غدیر پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می‌زند..

و نه در عید غدیر ... که لحظه به لحظه ندا می کند؛

و پیام غدیر را اعلام می‌دارد.

پس آفرین به آنان که می‌شنوند..

و نه فقط می‌شنوند- که شنونده بسیار است-

می‌شنوند و می‌فهمند، و نه همین..

آنان که بعد از این همه..

می‌پذیرند.

[صفحه ۱۳]

یادگار غدیر

غدیر همه‌اش دوست داشتنی است.

تمامش امید وروح افزایی است.

همه‌اش صفا ویکرنگی است، و همه جا را سبز و بهاری می کند.

حتی یادگار غدیر..

امیدمان را می گویم..!؟

آخرین پناه!

او که نزد هر کس و هر جا می‌رویم سخن از اوست.

حتی غیر مسلمانان!

همه از او می گویند..

و به دنبال وی در جستجویند.

و چرا نباشند که
هر چه پیش‌تر روند وپیش رفته‌تر شوند از این زندگانی
ناامیدتر می‌شوند.
امروزِ بشر غیر دیروز اوست که به هر تازه‌ای افتخار می‌کرد
انسان امروز در تنهایی به این فکر می‌افتد:
این زندگی تحرک بی‌روح است و آن که به هیچ منبع
روحانی حاضر در زمان خود وابسته نباشد کارگر بدن خود یا
دیگران است!
این فطرت بشری است.
از کودکان بپرسید
که آنها به نهادینه‌ی خدادادی‌شان نزدیکترند.
آدمی دریافته زمان ومکان بدون سفیر الهی نخواهد بود..
و هستی بدون او پای بر جا نیست..
حتی برای لحظه‌ای!!
[صفحه ۱۴]
وچه زیبا کلامی است گفتاری از لبان پیامبر صلی الله علیه و آله:
«مَنْ ماتَ وَ لَمْیَعْرِفْ إِمامَ زَمانِهِ ماتَ مَیتَةً جاهِلِیَّةً».
«هر کس بمیرد وامام زمانش را نشناسد
به مرگ جاهلیت مرده است»!
و هم نور افشانی امام معصوم علیه‌السلام که فرمود:
«لَوْ لا الْحُجَّةَ لَساخَتِ الاَرْضُ بِأَهْلِها».
اگر حجت خداوند در روی زمین نباشد زمین اهل خود را
فرو می‌برد.
پس در سر تا سر جهان سر برافراشته و با ضمیری استوار
اعلام می‌کنیم:
امروزه در دنیا هیچ مکتبی بجز شیعه نمی‌تواند ادعا کند:
ما به سفیر الهی حاضر در زمان خود عقیده داریم.
عده‌ای می‌گویند: مهدی ما به آسمانها رفته و گروهی او را
از دنیا رفته می‌پندارند که بار دیگر زنده خواهد شد؛
و دیگران بر این خیالند که سفیر الهی‌شان هنوز به دنیا
نیامده است!!
ولی این تنها مکتب سر بلند تشیع است که سر بلند نموده
ندا می‌دهد:

مهدی ما امام زمان ماست.

مهدی شیعه حجت پروردگار در روی زمین و رابطه‌ی خلق با خالق است و خواهد بود تا قیام کند و قیامت بپا نماید.

شیعه می گوید:

مهدی ماست که پس از پدرش امام عسکری علیه‌السلام- که یازدهمین جانشین رسول صلی الله علیه و آله است- عَلَم خليفة اللهی را به دست گرفت؛

و هم اکنون همانند دیگران در روی زمین زندگانی می کند؛

و به برکت قدمهای او تمام عوالم هستی- و نه تنها زمین و یا

[صفحه ۱۵]

آنچه ما از هستی می‌دانیم- پا برجاست و ادامه‌ی حیات می‌دهد.

مهدی ماست که روزی سر از پرده‌ی غیبت بیرون خواهد آورد و آن که مکتبهای دیگر مهدیش می‌دانند از او پیروی خواهد نمود و پشت سر او نماز می گزارد.

در پر آشوب دنیای امروز به جرأت می‌توان گفت:

اگر مهدی شیعه- این یادگار غدیر- را برای هر بشری توصیف کنیم ناخود دانسته دلباخته ودلداده‌ی او و عقیده‌مند به وجودش می گردد؛

چرا که حقیقت همیشه نورانی است وفطرت سالم طالب نور است.

حال ای مهدی شیعه..

بلکه ای مهدی خداوند؛

و ای مهدی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و تمام پیامبران..

ای مهدی حیدر کرار امیرالمؤمنین؛

و ای مهدی مادر هستی زهرای مرضیه..

وقت آن نشده که سر از پرده‌ی غیبت بیرون آری و خود بگویی که کیستی؟

ای مهدی حسن مجتبی و سید الشهداء؛

و ای حجة بن الحسن..

به جان نیاکانت ائمه معصومین علیهم‌السلام سوگند..

قلبمان گرفته و خود نمی‌دانیم چه فردایی در انتظار ماست.

ای مهدیِ بانوی صبر زینب کبری و رقیه‌ی حسین؛

و ای خونخواه آل پاک رسول علیهم‌السلام..

[صفحه ۱۶]

ای تک سوار دشت حجاز، و ای داغدیده واندوه پیشه‌ی

باغ فدک..

هنگام آن نشده که در کنار کعبه غریو «ألا یا أهل العالم»

سر دهی؟

چادر خاک آلود بانوی مدینه مادرت فاطمه علیهم‌السلام را به یک

دست و سند ریز ریز فدک را به دست دیگر، به عالمیان نشان

دهی..؟

و حریم پیامبر صلی الله علیه و آله را از وجود بتهای قریش پاک نمایی؟

آن زمان نرسیده که خشک نخلهای سوزان فدک را آبیاری

نمایی..؟

تیغ جدت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تاب دهی..

و با فریاد «یا لثارات الحسین» رو سوی دشت خونرنگ

کربلای حسین علیه‌السلام نمایی؟

بیا..

بیا که غدیر در انتظار توست.

بیا که شیعه، بلکه بشریت در انتظار توست.

بیا که پیامبر و فاطمه‌اش منتظر تواند.

ظهور کن که پدران معصوم تو انتظارت را می‌کشند.

قیام کن که خدایت نیز در انتظار توست.

و ما هم دعا می‌کنیم؛

خدا کند عید غدیری را با تو به جشن نشینیم..

ای یادگار غدیر!

[صفحه ۱۸]

فرهنگ غدیر

کتاب، همراه با غدیر

آستان غدیر..

آستانی است که سر سپردگان بسیاری داشته و دارد؛

و از جمله:

کتاب است و قلم.

سابقه‌ی کتاب و قلم با غدیر از چهارده قرن پیش آغاز شده و همچنان ادامه دارد.

از آغازین روز غدیر، که رسول اسلام صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را

به جهانیان معرفی کرد..

دفتری با عنوان «فرهنگ مکتوب غدیر» باز شد..

تا همواره و در هر زمان حقایق آن انعکاس یابد.

و این تقدیر پروردگار غدیر بود!

چرا که غدیر آن قدر که دوست دارد دشمن هم دارد.

دشمنانِ به ظاهر قوی و هم فرومایه و بی‌بند و بار.

ولی با این همه، خداوند مردانی را برای ثبت این واقعه‌ی عظیم برانگیخت تا غدیر را با جزئیات آن در کتابهای خود به عنوان اصل اسلام ثبت کنند.

[صفحه ۱۹]

این سربازان غدیر..

در راه ثبت غدیر از سده‌ی اول هجری و همگام با روایت سینه به سینه‌ی آن..

با کتابهای خویش در رساندن این پیام الهی به آیندگان نقش خود را ایفا نموده و پرونده‌ی سراسر افتخار غدیر را باز نگه داشته‌اند.

البته این مهم از قرن دوم هجری صورتی جدی به خود گرفته و کتاب و کتابت و فرهنگ مکتوب رسماً در آستان غدیر به کار گرفته شد.

و آنچه در این مختصر رقم خورده روایتی است از

کتاب و غدیر..

و غدیر در آینه‌ی کتاب.

کتاب غدیر، کتاب ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خط مرز بین شیعیان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است.

غدیر که بر بلندای اسلام است با به خدمت گرفتن قلم از شبیخون راهزنان اعتقادی مصون ماند و هیچ تیره ابری نتواست تیغه نورهای آن را بپوشاند..

مگر آنکه خود آب شد و خورشید ولایت زیباتر از پیش تابان و نمایان..

همچون خورشید بهاری.

از ابتدای خلقت عالم همواره خفاش دشمن آفتاب است، که نه تنها خورشید را نمی‌بیند که نمی‌خواهد ببیند.

ولی خورشید غدیر چیست که خفاشان شریعت اسلام هم آن را دیده‌اند..

و حتی گاهی به دیگران نمایانده‌اند!

غاصبان غدیر و پیروانشان را می‌گویم.

[صفحه ۲۰]

حیرت‌آور نیست که گروهی از بزرگان سقیفه‌ای در کتاب غدیر شرکت کرده باشند؟!

آری،

این است معنی «کلمهٔ الله هی العلیا».

این است نوری که «یریدون لیطفؤوا نور الله بأفواههم و ا للهمتمّ نوره و لو کره الکافرون».

پس همه در آستان غدیر سر تعظیم فرود می‌آورند..

و زانو می‌زنند.

نگاشته‌ی حاضر به عنوان نمایه‌ی تحقیق در غدیر و نیم نگاهی به پیش‌ترِ علمی و فرهنگی مسلمانان در راه زنده داشتن غدیر تدوین شده..

و هم معرفی قلم پیشگانی است که غدیر را مهم دانسته کتاب مستقل درباره‌ی آن تدوین نموده اند.

و شکی نیست این همه، نتیجه‌ی زحمات پیشینیان ما و علمای راستین است که کتابهای اصلی را تدوین نموده‌اند.

گر چه هنوز جای خالی مکتوبی به عظمت غدیر در فرهنگ کتاب حس می‌شود، ولی باید بدانیم مبلغین غدیر- این دلسوختگان و سوخته بالان شمع ولایت مرتضوی- هر کدام در توان خود غدیر را حفظ کرده‌اند..

و هم تبلیغ آن نموده‌اند.

البته نگاهدارنده‌ی غدیر خود الله است..

و غدیر زنده است چون پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام زنده‌اند.

غدیر فراگیر است چون نام حسین شهید علیه‌السلام و مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف هر روز فراگیرتر می‌شود.

[صفحه ۲۱]

غدیر و گذرگاه سقیفه

شهادت غمبار رسول گرامی صلی الله علیه و آله..

نه تنها خود ضایعه‌ی بزرگ عالم اسلام بود..

که زلزله‌ای سهمگین در اسلام را به دنبال داشت:

غصب خلافت..

غصب فدک..

هجوم به کاشانه‌ی وحی..

پرده دری و حریم سوزی نسبت به آل پاک رسول علیهم‌السلام..

سنت شکنی در اسلام..

و...

از جمله:

از هم گسستن میراث مکتوب اسلام از طرف چپاولگران خلافت!

و ممنوعیت رسمی و شدید روایت و کتابت حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله!!؟

و نه همین..

که مجازات‌های سختی برای قلم به دستان اسلام قرار داده شده بود!!؟

بدون شک سبب اصلی این روش جاهلی این بوده که پایه‌های اسلام همچون غدیر به کتاب نیاید..

چرا که با اساس حکومت غاصبان منافات داشت..

و هم نسلهای آینده را مشتاق‌تر به بدعت و رخنه در اسلام می‌نمود.

حال این غدیر واین گذرگاه تاریکِ تاریخ.

این غدیر و این نادانی‌های پر مشتری خلیفه‌گان زور و ستم.

این غدیر و این شعله و تازیانه و سیلی..

و این غدیر و یک سده میراث مکتوب ممنوع..

[صفحه ۲۲]

و باز این غدیر و یک دنیا دشمن و چشم حسود.

به راستی چگونه غدیر عزیز، خود را به نسل بعدی رساند؟ جامعه‌ای که فراموشکاران..

و یا خود به فراموشی زدگان غدیر، با هشتاد روز سپری شدن قیامتِ غدیر را انکار کردند..

و سترگ شخصیت غدیر، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زانو به بغل نمودند..

و در کنج خانه و پشت درب نیم سوخته زندانی‌اش داشتند؛ اینک سر بردارند و ببینند:

غدیرِ سر بلند، در سراسر کلبه‌ی جهانی سرافراز است..

و جشن هزار و چهارصدمین سال عیدش را پشت سر گذارده است.

با چنان دشمنان به ظاهر پر قدرت و با چنان جاهلانی بی‌فرهنگ..

که نخواستند غدیر را به یاد آورند و برای دیگران یاد آوری کنند..

و حتی از گواهی یک کلمه‌ی غدیر ابا کردند..

امروزه میلیاردها کلمه در وصفش مکتوب شده و گفته می‌شود..

و هم غدیر، چراغ نورانی اسلام..

و غدیر شناسنامه بزرگ مذهب اهل بیت علیهم‌السلام شده است.

چرا غدیری که یکصد و بیست هزار شاهد حضوری داشت، نباید یکصد و بیست هزار راوی داشته باشد؟

[صفحه ۲۳]

علاوه که پیام رسان آن یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش اکید به پیام رسانی همه‌ی حاضران به غایبان هم نمود.

ولی چنین نکردند. اینان سر بردارند و ببینند فرهنگنامه‌ی اسلام پر از نام غدیر است..

و در مکتوب تاریخ و حدیث در هر کجا و هر زمان،

نور غدیر قابل کتمان نبوده است.

همه‌ی اینها معجزه‌ی قرآن است که

«می‌خواهند با دهانشان نور الله را خاموش کنند ولی خداوند تمام کننده‌ی نورش است اگر چه کافران را خوش نیاید».

پروردگار نگاه دارنده‌ی غدیر است که همچون قرآن خود او را نازل نموده است.

اگر خداوند دینش را با غدیر کامل کرد و نعمتش را با ولایت تمام نموده..

و هم نگاه دارنده‌اش اوست..

نیکو نگاه خواهد داشت..

و دشمن سر افکنده‌تر از آن است که در مقابل ذات اقدس الله آهنگ مخالفت بر افرازد.

[صفحه ۲۴]

کتاب اول در غدیر

بی شک اولین‌هایی که غـدیر را در خود مکتوب داشته‌اند از ارزش والایی برخوردارنـد. در فرهنگنامه‌ی غدیر سه کتاب را می‌توان

به عنوان اولین کتابهایی که ماجرای غدیر را ثبت کرده‌اند یافت:

۱- «کتاب علی علیه‌السلام» که جز معصومین علیهم‌السلام بدان راه ندارند.

این کتاب از ودیعه‌های امامت و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و نوشتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

شخصی به نام «معروف» خدمت امام باقر علیه‌السلام رسید و داستان غدیر را به نقل از ابی‌الطفیل برای حضرت نقل کرد. حضرت آن را تأیید کرد و فرمود: «این مطلب را در کتاب علی علیه‌السلام دیده‌ایم و نزد ما صحیح است». [۱].

۲- اولین کتاب از تألیفات بشری که مسئله‌ی غدیر را در خود ثبت کرده «کتاب سلیم بن قیس الهلالی» است.

این کتاب که در سالهای اولیه‌ی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده و مؤلف آن در سال ۷۶ هجری درگذشته، دور از چشم غاصبین خلافت در موارد مختلف کتاب خود مسئله‌ی غدیر را آورده و حتی در یک حدیث مستقل ماجرای غدیر را بطور کامل منعکس نموده است.

این یادگار هزار و چهار صد ساله هم اکنون موجود است و به فارسی و اردو و انگلیسی ترجمه و بارها چاپ شده است.

۳- اولین کتاب مستقلی که در موضوع غدیر تألیف شده «خطبة النبی صلی الله علیه و آله یوم الغدیر»، از عالم بزرگ ادبیات عرب خلیل بن احمد فراهیدی متوفای سال ۱۵۷ قمری است که خطبه‌ی

[صفحه ۲۵]

مفصل پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر را در آن آورده است.

اگر چه این کتاب امروزه مفقود است ولی نام و خصوصیات آن در تاریخ ثبت شده و محفوظ است. [۲].

[صفحه ۲۶]

سیر فرهنگی غدیر تا امروز

به هر نقطه از تشیع که بنگری لطف است؛

لطفِ صاحب تشیع؛

لطفِ خداوند متعال و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام؛

و لطف صاحب غدیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام..

و هم در ثبت غدیر پر افتخار.

معجزه‌ی ولایت تنها در خیبر..

و باز گرداندن خورشید خلاصه نمی‌شود.

توانایی ولی الله این است که حدیث بلورین غدیرش را این گونه زیبا و سالم از چهارده قرن سنگلاخ گذرانده..

و از میان هزاران راهزن فرهنگ ملتها..

و خطرناک گردباد و طوفان‌ها حفظ نموده است.

معجزه‌ی شاه ولایت در مکتوب شدن غدیر است.

اگر نیک بنگریم..

و تاریخ کتاب را ورق زنیم..

مسیر فرهنگی غدیر در چهارده قرن را در چهار مرحله می‌یابیم:

۱در طول اول قرن هجری تدوین و کتابت جرم محسوب می‌شد و ممنوعیت رسمی داشت..

و اگر هم مکتوبی به قلم می‌آمد اگر حق بود مخفیانه واگر مجوز پیدا می‌کرد سرریز از اراجیف غاصبین خلافت بود.

در این اختناق و فضای آلوده..

بهترین و تنها یاری فرهنگی به غدیر آیا چه می‌توانست باشد؟

[صفحه ۲۷]

این سینه‌های امین و حافظه‌های قوی افراد بود که کتابگونه عمل کرد و به خوبی این ره صد ساله را پیمود..

و این ودیعه‌ی آل محمد علیهم‌السلام را در خود نگاهداری کرد.

به مکتوب اسلامی که بنگریم با کمال حیرت خواهیم دید:

بیش از صد و بیست صحابی..

و گروه بسیاری از تابعین، واقعه‌ی غدیر را به گرد یکدیگر بیان کرده‌اند..

و حلقه‌ی وصل غدیر حجهٔ الوداع با نسلهای آینده بوده‌اند.

این تعداد راوی از صحابه و تابعین برای کمتر حدیثی در اسلام یافت می‌شود.

تـا جایی که زیـد بن ارقم و حذیفـهٔ بن یمان متن خطبه‌ی غـدیر را که بیش از یک ساعت به طول انجامیـده و بیش از بیست صـفحه است حفظ نموده و برای مردم باز گو کرده‌اند.

از آن سو،

صاحب غدیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای اتمام حجت..

و اینکه آیندگان اسلام راه خود را بیابند..

در اجتماعات مختلف و مناسبتها و فرصتهای گونه گون..

غدیررا مطرح می‌ساخت و هم درباره‌ی آن از شاهدان اقرار می‌گرفت..

حتی در بحبوحه‌ی جنگ صفین..

بر فراز منبر رفت و گفتار غدیر را گسترده مطرح ساخت.

یا در سالروز غدیر..

و در زمان خلافت خود..

سخن بسیاری از غدیرش فرمود.

نه تنها او..

که همسرش فاطمه اطهر علیهم‌السلام نیز که خود روایت کننده‌ی غدیراست

[صفحه ۲۸]

در عمر کمتر از سه ماهه پس از شهادت پدر..

بارها و بارها یادآوری غدیر نمود..

و اظهار تعجب از چنان جو ظلمانی فرهنگی.

بجاست یادآوری شود:

امامان معصوم ما نیز..

هر فرصت و هر رسانه‌ای را برای پیام غدیر بهره‌ور نمودند.

تا آنجا که امام باقر علیه‌السلام متن کامل خطبه‌ی غدیر را باز گو فرمود..

و امام هشتم علیه‌السلام مناظراتی در این باره نمود و حقایقی از غدیر را بیان داشت.

از سوی دیگر:

اصحاب ائمه علیهم‌السلام حاملان پیام غدیر بوده و در محضر امامان علیهم‌السلام اقدام به حفظ و نشر غدیر نموده‌اند.

نظم شاعران هم نگاهدار غدیر در دالان تاریک تاریخ بوده است..

چه آنکه قالب شعری محفوظتر است..

و هم علاقه‌ی مردم بدان بیشتر.

از همان ساعتی که حضرت خاتم صلی الله علیه و آله ندای غدیر را به جهانیان اعلان داشت حسان بن ثابت اولین سروده‌ی غدیر را به حضور حضرتش تقدیم کرد؛

و این بالاترین دلیل شد برای شعر و شاعران غدیر در طول چهارده قرن.

اینها گونه‌های مختلف فرهنگی بود که غدیر را در سده‌ی اول اسلام محافظت نموده..

و البته این راهها در قرنهای بعد نیز ادامه یافت.

[صفحه ۲۹]

۲از ابتدای دومین قرن هجری که معارف دینی و از جمله فرهنگ مکتوب رسماً آزاد اعلام شد..

راویان آسوده خاطر حدیث و تاریخ می‌گفتند..

و نگارندگان می‌نگاشتند.

- البته گویندگان و نویسندگانی بودند که مزدوری خلیفه‌گان ظلم می‌نمودند-

در این قرن، پیام رسانی غدیر شکل تازه‌ای به خود گرفت..

و رفته رفته از گفتار به مکتوب تبدیل شد..

و به صورت کتاب و تألیف در آمد.

در اواسط قرن دوم هجری به اولین مکتوب مستقل درباره‌ی غدیر برمی‌خوردیم.

فراهیدی..

این دانشمند ادبیات عرب اولین کتاب مستقل غدیر را تألیف کرد.

و این سیر ادامه یافت و راه بی‌انتهایی با عنوان فرهنگ مکتوب غدیر آغاز گردید..

و کتابهای گوناگون به صورت مستقل یا ضمنی در موضوع غدیر به رشته‌ی تحریر در آمد.

تألیف در غدیر تا آنجا اوج گرفت که ابوالمعالی جوینی از قرن پنجم گوید:

«در بغداد در دست صحافی کتابی دیدم که بر جلد آن نوشته بود: جلد بیست و هشتم از اسناد حدیث من کنت مولاه، و بعد از این جلد بیست و نهم خواهد بود»!!

مخالف دیگر ابن کثیر دمشقی است که می‌گوید:

«کتابی در دو جلد ضخیم دیدم که محمد بن جریر طبری

[صفحه ۳۰]

احادیث غدیر خم را در آن جمع آوری کرده بود». [۳].

پس آنچه در این پاره‌ی تاریخی به چشم می‌خورد اینکه بیشتر مکتوب غدیر مربوط به سندها و رجال خطبه‌ی غدیر است..

و این را می‌توان حاصل سه نظر پنداشت:

یک:

فراگیر بودن علم سند و رجال و سندگویی و رجال پروری در حدیث و تاریخ در این مقطع تاریخ..

و هم زیاد نمودن در نقل‌ها و گویش چندانی آن.

دو:

ریشه‌دار نمودن حدیث و تاریخ برای آینده‌ی جامعه و نسل پسین.

سه:

نزدیک بودن زمانی افراد قرن دوم به غدیر و هم مبدأ اسلام و حدیث.

اندیشمندان سترگِ صد ساله‌ی دوم اسلام که فضای فرهنگی آن قرن را به خوبی در پیش رو داشتند..

و تولدی نو را در فرهنگ اسلام می‌انگاشتند..

بُن‌ریزی و استوار سازی حدیث غدیر و هم واقعه و خطبه‌ی غدیر را در بهترین شرایط به انجام رساندند..

تا نسل بعدی و قرنهای نیامده‌ی اسلام مدارک لازم برای کنکاش و کاوش و پژوهش..

و هم مو شکافی و افتخار و نمایاندن به جهانیان در دست داشته باشند.

[صفحه ۳۱]

پس این پی را نیکو بنا نمودند و برج غدیر را تا بلندای عرش افراشتند.

این روشِ پژوهش بیشتر در قرن دوم اسلامی بود..

و هم در قرن سوم و چهارم و قرن پنجم اوج خود را حفظ کرد..

و به حق که حق آن به خوبی ادا شد.

۳فرهنگ اسلام را ورق زدیم تا قرن چهارم.

اکنون آغاز دیگری در مکتوب غدیرِ استوار به چشم می‌خورد:

پژوهش در سند و متنِ روایت غدیر..

و پژواک اندیشه‌ها..

و سر سپردگان ولایت که در این سده و سده‌های پس از آن پرونده‌های تازه را برای غدیر باز کردند.

بدبینان به ولایت و خفاشان خورشید غدیر به هر سو که می‌رفتند..

موشکافی سند غدیر را می‌دیدند..

و به کنکاش در حدیث غدیر بر می‌خوردند..

و هم خطبه‌ی غدیر قلب سختشان را می‌سایید.

هر چه گوش خود را می‌گرفتند باز طنین غدیر..

و این گلواژه‌ی غدیر بر فرقشان می‌آمد:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه».

در گفتگوها و مناظرات؛

در محافل علمی و فرهنگی؛

و همه جا و همه جا.

نگاشته‌های شیخ صدوق و شیخ مفید و هم سید مرتضی

[صفحه ۳۲]

بهترین شهادت بر این گفته است.

این تحقیقات در قرنهای چهارم و پنجم و ششم اوج خود را پیموده..

و تا سال هزار اسلامی همچنان پیشروی نموده..

که آثار ارزنده‌ای از این قطعه‌ی تاریخی در دست است.

۴حال به زمان خود نزدیک شده‌ایم..

و همگام با فرهنگ غدیر از پس آن واقعه‌ی پر افتخار تا سال هزار گام به گام پیش آمده‌ایم..

و اکنون می‌بینیم:

از اولین سالهای قرن یازدهم تا به حال میدانی باز برای پژوهشگران و اندیشمندان فراهم گشته..

و یا بهتر بگوییم: خود فراهم نموده‌اند؛

بلکه واقعی‌تر: امیرالمؤمنین علیه‌السلام به وجود آورده است.

دلسوزان ولایت علوی..

و این روایت نبوی..

از زحمات پیشینیانشان نیکو بهره بردند؛

و خستگی از دستان و تن آنان ستردند.

در این دوران..

که گوشه‌ای از آن را به چشم می‌بینیم و هم می‌شنویم:

تمامی شاخه‌های درخت سر به فلک کشیده‌ی غدیر بارور گشته..

و این شجره‌ی طیبه و طوبای امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تمام زمینه‌های تحقیقی و علمی و میراث مکتوب به ثمر نشسته است..

و در هر جنبه‌ای از آن کتاب یا کتابها نگاشته شده است.

مثلاً:

ارتباط غدیر با قرآن، بحثهای مفصل در اسناد غدیر،

[صفحه ۳۳]

بررسیهای عمیق در متن حدیث غدیر و اثبات ولایت از آن، گردآوری سروده‌های غدیر، و...

شب زنده داری‌ها و ذوب شدن‌های بزرگانی همچون:

قاضی نور الله شوشتری، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، سید هاشم بحرانی، میر حامد حسین هندی و علامه‌ی امینی و...

خود بهترین شاهد ماست.

علامه‌ی مجلسی نیمی از یک جلد اثر گرانسنگ «بحار الأنوار» خود را به غدیر اختصاص داده است..

سید هاشم بحرانی کتابی مستقل به نام «کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم» به رشته‌ی تحریر در آورده..

سید حامد حسین هندی در ده جلد چهارصد صفحه‌ای از کتاب بی‌نظیرش «عبقات الأنوار فی أًمامهٔ الأئمهٔ الأطهار» به پژوهش در غدیر پرداخته..

و بالاخره علامه‌ی امینی طی یازده جلد «الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الأدب» جوانبی از غدیر و هم کلیه‌ی سرایندگان عرب در غدیر را همراه با غدیریه‌شان جمع آوری نموده..

و به عنوان غدیر که نمودار ولایت و تشیع است سخنان بسیاری از شیعه گفته است.

نگاشته‌هایی همانند «التکمیل» از سید مرتضی حسین، و «الغدیر فی الأسلام» از شیخ محمد رضا فرج الله نیز دیگر تحقیقات علمی غدیرند.

بدان امید که در آینده شاهد کتابی ژرف به عظمت غدیر باشیم..

که به عنوان یک مجموعه‌ی پر محتوا..

همه‌ی مطالب غدیر را در بر داشته باشد..

تا این آبروی جهانی اسلام را آن گونه که در توان است در نمایشگاه جهانی به دید جهانیان برسانیم.

[صفحه ۳۴]

آمارهای پر افتخار از تألیفات غدیر

اشاره

در دهکده‌ی جهانی امروز..

آمار و سرشماری جایگاه به سزایی برای خود باز کرده است.

و بی‌تردید ارائه‌ی آمار در هر موضوعی نشانگر اهمیت آن است.

و هم فراگیری آن را بیان خواهد نمود.

با کوتاه پژوهشی که طی سالها انجام پذیرفته..

و نوشته‌ای که با عنوان «غدیر در آئینه‌ی کتاب» در دو مرحله به چاپ رسیده..

و غدیر را در آئینه‌ی مکتوب به معرض نمایش گذارده:

می‌توان آمارهای سودمندی..

در شکلهای مختلف به غدیریان ارائه کرد.

این آمارها بی‌شک در محاسبات مذهبی..

نسبت به زمان‌ها و هم ملت‌ها بسیار پراهمیت و تأثیرگذار؛

و هم بیانگر اوج فراگیری غدیر خواهد بود.

ولی به ملاحظه‌ی حوصله‌ی این نوشته و خواننده‌ی آن تنها این آمارها گفته می‌شود.. [۴].

و این آمارها فقط در مورد کتابهای مستقل در غدیر است:

زبانهای مختلف..

کتب چاپی و خطی و محل چاپ یا نگهداری میراث خطی..

نویسندگان..

موضوعها.

بخوانید که به راستی افتخار آفرین و امید بخش است.

[صفحه ۳۵]

آمار چاپی و خطی

کتابهای چاپی غدیر که در کشورهای مختلف چاپ شده ۴۴۵ کتاب است.

مواردی که محل چاپ آنها معلوم است ۳۷۴ کتاب به شرح زیر است:

ایران: ۲۵۶ کتاب، شهرهای: تهران: ۹۲ کتاب، قم: ۱۰۹ کتاب، اصفهان: ۶ کتاب، تبریز: ۶ کتاب، کرمانشاه: ۱ کتاب، مشهد: ۲۱ کتاب، کاشان: ۲ کتاب، یزد: ۱ کتاب، شیراز: ۱ کتاب، و ۱۶ کتاب که شهر آنها مشخص نیست.

هند: ۳۶ کتاب، شهرهای: دهلی: ۷ کتاب، لکنهو: ۱۳ کتاب، کلکته: ۲ کتاب، بنارس: ۱ کتاب، علیگره: ۱ کتاب، محمودآباد: ۱ کتاب، بمبئی: ۶ کتاب، بیهار: ۱ کتاب، گجرات: ۱ کتاب، و ۲ کتاب که شهر آنها مشخص نیست.

پاکستان: ۳۰ کتاب، شهرهای: لاهور: ۱۷ کتاب، کراچی: ۹ کتاب، پیشاور: ۱ کتاب، سیالکوت: ۲ کتاب، راولپندی: ۱ کتاب.

عراق: ۱۸ کتاب، شهرهای: نجف: ۱۳ کتاب، کربلا: ۲ کتاب، عماره: ۱ کتاب، بغداد: ۲ کتاب.

لبنان: ۲۵ کتاب: شهرهای: بیروت: ۲۳ کتاب، صیدا: ۲ کتاب.

بحرین: ۱ کتاب.

بنگلادش: ۱ کتاب.

تانزانیا: ۳ کتاب: شهرهای: دارالسلام: ۲ کتاب، دودوما: ۱کتاب.

انگلستان: ۲ کتاب: شهر لندن.

مصر: ۱ کتاب: شهر قاهره.

نروژ: ۱ کتاب، که نام شهر آن مشخص نیست.

در ۷۱ کتاب چاپی، کشور محل نشر و یا چاپ آنها مشخص نیست.

[صفحه ۳۶]

کتابهایی که چاپ نشده باشند خطی تلقی شده، اگر چه مربوط به قرن‌های گذشته نباشد و به عنوان دست‌نویس نزد مؤلف باشد.

کتابهای خطی ۱۳۸ کتاب است که به جز دست‌نویس مؤلفان که ۳۷ کتاب است و ۶۷ کتاب که محل نگهداری آنها مشخص نیست، بقیه در مراکز زیر نگهداری می‌شود:

ایران

کتابخانه‌ی دانشگاه تهران، ۵ کتاب.

کتابخانه‌ی مسجد گوهرشاد (مشهد)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی شاهچراغ (شیراز)، ۲ کتاب.

کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی، ۳ کتاب.

کتابخانه‌ی مجلس شوری (تهران)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی آیهٔ الله مرعشی نجفی (قم)، ۴ کتاب.

کتابخانه‌ی وزیری (یزد)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی سید محمد علی روضاتی (اصفهان)، ۳ کتاب.

کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار (تهران)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی دانشکده‌ی الهیات تهران، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی نوربخش (تهران)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی مجلس سابق، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی ملی ایران (تهران)، ۱ کتاب.

سوریه

کتابخانه‌ی ظاهریه (دمشق)، ۱ کتاب.

یمن

کتابخانه‌ی جامع کبیر صنعا، ۱ کتاب.

هند

کتابخانه‌ی فیضی (بمبئی)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی خدابخش (پتنه)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی شیخ عبدالقیوم (بمبئی)، ۱ کتاب.

[صفحه ۳۷]

پاکستان

کتابخانه‌ی جمعیت اسماعیلی (کراچی)، ۱ کتاب.

آلمان

کتابخانه‌ی سلطنتی برلین، ۲ کتاب.

آمار مؤلفین

تألیفات مربوط به غدیر اکثراً به صورت فردی انجام شده، و گاهی به صورت گروهی و یا با نام هیئت تحریریه به چشم می‌خورد.

در میان این خدمتگزاران غدیر که به نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اظهار محبت به ساحت اقدسش قلم زده‌اند، از علمای بزرگ و محدثین طراز اول دیده می‌شوند.

همچنین خطبای مشهوری دیده می‌شوند که مستقلاً درباره‌ی غدیر تألیف داشته‌اند و یا متن گفتارهای پر محتوای آنان به صورت کتاب عرضه شده است.

دامنه‌ی این محبت تا آنجا کشیده شده که حتی جوانانی را می‌بینیم که با سن کم خود مشتاقانه و آگاهانه قلم به دست گرفته اند و شعاعی از نور علوی را به نمایش گذاشته‌اند.

اکثر مؤلفین کتب مربوط به غدیر شیعه‌ی اثناعشری هستند و باید هم چنین باشد. در این میان چند مؤلف از اسماعیلیه و چند نفر از عامه نیز دیده می‌شوند.

از سوی دیگر تعدادی از کتب مجهول المؤلف است که گاهی به علت در دست نبودن اصل کتاب یا منبع معرفی‌کننده بوده و گاهی در کتاب اثری از نام مؤلف دیده نشده که اکثراً در کتب خطی است.

[صفحه ۳۸]

کتابهایی که «هیئت تحریریه» مؤلف آن باشند مجهول المؤلف تلقی نمی‌شوند. تعدادی از کتابها نیز توسط چند مؤلف نوشته شده‌اند.

مجموع مؤلفین ۵۱۹ نفر هستند که ذیلاً آمار مربوطه ذکر می‌شود:

شیعه: ۴۳۱ نفر.

اسماعیلی: ۱۴ نفر.

اهل سنت: ۱۰ نفر.

مؤلفانی که مذهب آنان مشخص نیست: ۲۴ نفر.

کتابهایی که مؤلفان آنها مشخص نیست (مجهول المؤلف): ۳۰ کتاب.

آمار زبان‌های مختلف

تألیفات مستقل درباره‌ی غدیر تا کنون به ۹ زبان دنیا به دست آمده است.

اکثریت کتابهای این مجموعه به زبان‌های فارسی، عربی و اردو هستند و این دقیقاً به علت گسترش مذهب تشیع در اهل این زبان‌ها است.

اکثر کتابهایی که به غیر این سه زبان هستند ترجمه از فارسی یا عربی و یا اردو است.

مخاطبین خاص این کتابها یا مسلمانانی هستند که به یکی از این زبان‌ها سخن می‌گویند، و یا از ادیان و ملل غیر مسلمانند که چنین کتابهایی به عنوان هدایت و راهنمایی آنان تألیف شده است. به همین جهت رعایت اختصار و پرداختن به مسائل کلی در آنها مشهود است.

[صفحه ۳۹]

طبق آخرین آمارهای به دست آمده در تألیفات غدیر، تعداد کتابها در هر زبانی چنین است:

فارسی: ۲۵۱ کتاب.

عربی: ۱۶۲ کتاب.

اردو: ۹۰ کتاب.

انگلیسی: ۸ کتاب.

ترکی آذری: ۱ کتاب.

ترکی استانبولی: ۱ کتاب.

بنگالی: ۱ کتاب.

نروژی: ۱ کتاب.

سواحلی: ۱ کتاب.

آمار موضوعات

عنوان «غدیر» زیر مجموعه‌ای عظیم دارد که هر روز جوانب تازه‌ای از آن برای محققین بروز می‌کند. موضوعاتی که تا کنون درباره‌ی غدیر مورد کنکاش علمی قرار گرفته چنین است:

۱- خطبه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر: در مورد خطبه انواع کارهای علمی انجام شده است. تحقیقاتی از قبیل ترجمه‌ی خطبه، شرح و تفسیر خطبه، شاهد آوردن برای فرازهای خطبه از آیات و روایات، بررسی مدارک و مصادر و نسخه‌های خطبه و...

۲- خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر: همچنین موضوع دیگر در مورد غدیر خطبه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر در زمان خلافت ظاهری خود که مصادف با روز جمعه گشته بود بیان فرمود. این خطبه‌ی مفصل بیانگر حقایق نهفته

در غدیر است که فکر و نوشته‌ی عده‌ای از اهل قلم را به خود مشغول داشته است.

[صفحه ۴۰]

۳- عید غدیر و اعمال آن: موضوع دیگر عید غدیر است که دو بخش می‌شود:

روز عید غدیر از قبیل اهمیت آن و وقایعی که در امم گذشته در این روز اتفاق افتاده و تطابق غدیر با نوروز و...

اعمال روز غدیر از قبیل روزه و عقد اخوت و زیارت و سایر مستحبات وارده در آن روز.

۴- خلافت و امامت: از آنجا که غدیر مظهر خلافت و امامت است در کتابهای غدیر موضوع خلافت و امامت نیز بسیار به چشم می‌خورد. حتی امامت دوازده امام علیهم‌السلام و به خصوص امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که در خطبه‌ی غدیر تصریح به آن شده است.

۵- آیات غدیر: تحقیق دیگر در مورد غدیر آیاتی است که در غدیر و یا در رابطه با غدیر نازل گشته که عمده‌ی آنها سه آیه است:

آیه‌ی «یا أیها الرسول بلّغ ما أنزل الّیک من ربک و انّ لم‌تفعل فما بلّغت رسالته والله یعصمک من الناس »....

آیه‌ی «الیوم أکلمت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاّسلام دیناً »....

آیه‌ی «سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع »....

۶- واقعه‌ی غدیر و حجهٔ‌الوداع: از موضوعات مربوط به غدیر تحقیق در واقعه‌ی آن است که در چند جنبه می‌تواند باشد:

ابتدای حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله برای سفر حجهٔ الوداع و سپس مراسم حج.

منتهی شدن آن به واقعه‌ی غدیر که در راه بازگشت از این سفر در کنار غدیر خم رخ داد و فرمان توقف توسط پیامبر صلی الله علیه و آله صادر گردید.

[صفحه ۴۱]

خطبه و مراسم پس از خطبه از بیعت مردان و زنان و سلام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام که همه تا سه روز به طول انجامید.

منافقین در غدیر که شامل ماجرای سنگ آسمانی و سخنان منافقین در غدیر و نیز نقشه‌های آنان قبل و بعد از واقعه‌ی غدیر که جریان عقبه و صحیفه‌ی معلونه‌ی دوم است.

مکان غدیر که بحث در محل واقع شدن واقعه‌ی غدیر و تحقیق در تعیین محل آن در آن زمان و این زمان است.

۷- شعر غدیر: در مورد غدیر شعرها و غدیریه‌های بسیاری سروده شده است، چه از شاعران عرب یا فارسی یا اردو، و چه شعرای شیعه و یا مذاهب دیگر. این اشعار که به اصطلاح «غدیریه» نامیده می‌شوند بسیار مورد توجه بوده و کتابهای مستقلی برای جمع‌آوری این اشعار تألیف شده است.

۸- حدیث غدیر: تحقیق درباره‌ی کلام پیامبر صلی الله علیه و آله «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» بعنوان عصاره‌ی خطبه‌ی غدیر در چند جهت است:

جمع‌آوری اسناد و طرق حدیث غدیر از صحابه و تابعینی که از اصحاب نقل نموده‌اند و...

بحث در دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

جمع آوری عبارات مختلف حدیث غدیر.

جمع آوری ناقلین حدیث غدیر در کتابها از شیعه و غیر شیعه.

۹- چهل حدیث غدیر: جمع‌آوری چهل حدیث از قدیم مورد توجه علما بوده و در موضوعات مختلف چهل حدیث تألیف گردیده است. از جمله در مورد غدیر که چهل حدیث در مورد یک یا چند جنبه‌ی آن جمع آوری شده است.

[صفحه ۴۲]

۱۰. احتجاج به غدیر: از جمله موضوعات بسیار مهم و ارزشمند در مورد غدیر احتجاجات معصومین علیهم‌السلام به حدیث غدیر است. احتجاجاتی که از امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و سایر ائمه علیهم‌السلام و احتجاجهای بعضی امامزادگان و نیز اصحاب ائمه علیهم‌السلام و علمای شیعه و دیگر افراد در طول تاریخ به غدیر رسیده و باعث بقای آن شده است.

۱۱. رد شبهات: از جمله امور تحقیقی در مورد غدیر رد شبهاتی است که دشمنان تشیع در مسئله‌ی غدیر و به خصوص حدیث غدیر ایراد نموده‌اند. در این باره کتابهایی نیز تألیف شده و علمای شیعه امثال سید مرتضی و دیگران کتابهایی در رد کلام مخالفین تألیف نموده‌اند.

۱۲. کتابشناسی غدیر: یکی از ابعاد تألیفی در فرهنگ مکتوب غدیر کتابشناسی است که به دو صورت است:

جمع‌آوری کتب و یا فهرست موضوعی برای کتابهای غدیر، فهرست مؤلفین، فهرست زبانها، آمارهای مختلف در مورد کتب غدیر، و...

معرفی یک یا چند کتاب ارزشمند درباره‌ی غدیر.

آمار گرایشهای تحقیقی غدیر

غدیر برای همه‌ی بشریت است..

و مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آن برکه، تمام انسانهایی است که در جستجوی حقیقت باشند.

از همین نگاه دست اندرکاران قلم سعی در پر کردن خلأهای علمی از جوانب مختلف درباره‌ی غدیر داشته‌اند که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود:

[صفحه ۴۳]

۱- غدیر و کتاب کودک و نوجوان: از دیگر موارد فرهنگی در مورد غدیر تدوین و تنظیم مجموعه‌های تفریحی و سرگرمی و یا علمی و پرسش و پاسخ و یا داستان‌نویسی و قلمفرسایی‌های ادبی یا عامیانه و مجموعه‌های مسابقه‌ای و پرسشنامه و امثال آن برای کودکان و نوجوانان است. بدون شک تأثیر این‌گونه نگاشته‌ها بر ذهن کودکان و نوجوانان که نسل آینده‌ی تشیع خواهند بود بسیار قوی است و ساختار فکری آنان را از کودکی طبق مبانی غدیر تطابق خواهد داد و از ابتدا با مرامی غدیرگونه پرورش خواهند یافت.

۲. ترجمه‌ی کتابهای غدیر: از دیگر موارد بسیار به جا و لازم ترجمه‌ی کتابهای مفید در غدیر به زبانهای مختلف است. این روش باعث می‌شود زحمتی که مؤلفی طی مدتهای طولانی کشیده منحصر به یک زبان و در یک کشور نباشد و مخاطبان گسترده‌تری داشته، و گاهی جهانی شود. به عنوان مثال در زبان اردو به خصوص در کشور هند کتابهای بسیار ارزشمند و علمی و عمیق و تحقیقی به رشته‌ی تحریر در آمده ولی به علت زبان کتاب قدر آنها ناشناخته مانده است. و یا کتابهایی که به زبان فارسی است و اگر به عربی ترجمه شود در تمام کشورهای عربی قابل استفاده خواهد بود. همچنین ترجمه‌ی کتابهای غدیر به زبانهای اروپایی و در رأس همه انگلیسی و نیز به زبانهای آفریقایی و ... بسیار لازم به نظر می‌رسد.

گاهی متون قدیمی به همراه بازنویسی و یا تألیفات جدید است که به زبان‌های دیگر برگردانده می‌شود. پیداست که اشتیاق فارسی زبانان و عرب زبانان و اردو زبانان به آثار یکدیگر با توجه به یگانگی مذهب از نشاط خاصی برخوردار است. ترجمه‌هایی که غیر این سه زبان است اکثراً جنبه‌ی تبلیغی

[صفحه ۴۴]

دارند، و یا برای کسانی است که به آن زبان‌ها مأنوس هستند. لازم به ذکر است که کتابهایی درباره‌ی غدیر توسط مجتمع‌های آموزشی نابینایان به خط «بریل» که مخصوص نابینایان است تهیه شده است.

۳- خلاصه‌نویسی غدیر: از دیگر کارهای بسیار به جا خلاصه نمودن کتابهای بزرگ است. این روش در واقع نوعی فهرست گویا برای کتابهای مفصل در مورد غدیر است و موارد آن در کتابهای غدیر بسیار به چشم می‌خورد. خلاصه نمودن آثار بزرگان و کتابهای مرجع و تألیفات قدیم به چند صورت دیده می‌شود: تلخیص کتابهای بزرگ، تلخیص احادیث و قطعه‌های تاریخی. داستان پردازی تلفیقی که با برداشت از چند متن به دست می‌آید، تدوین چهل حدیث‌ها، انتخاب یک قطعه از کتب مؤلفین و نشر جداگانه‌ی آن به خاطر اهمیت محتوای آن.

۴- تنظیم سخنرانی‌های غدیر: تنظیم سخنرانی‌ها و بیانات بزرگان که در عید غدیر ایراد می‌کنند نیز از دیگر مسائل مهم در کتاب غدیر است، چرا که بزرگان و علمای شیعه سخنرانی‌هایی دارند و بیانیه‌هایی صادر می‌نمایند که شامل نکات و ظرائف بسیار است. این گونه افادات علمی اگر ثبت نشود پس از چندی بسیاری از آنها از اذهان نیز پاک خواهد شد ولی اگر همین بیانات به صورت مکتوب در آمده و چاپ و منتشر گردد اثر جاودانی در فرهنگ غدیر خواهد بود.

۵- جمع‌آوری مقالات و قصائد: از دیگر موارد تألیفی غدیر تنظیم چندین مقاله و نوشته و چاپ و نشر آنها به صورت مجموعه‌ای درباره‌ی غدیر، به صورت کتاب و یا شماره‌ای از

[صفحه ۴۵]

مجله است. این روش- همانند تنظیم سخنرانی‌ها- باعث می‌شود نکات و تحقیقات افراد، در لابلای نوشته‌ها و کتابخانه‌های شخصی نمانده و همه به زیور طبع آراسته و منتشر گردد.

۶- جواب سؤالات: در مورد تحقیق غدیر بسیار به جاست که مجموعه‌هایی نیز تدوین شود که در آنها پاسخ سؤالات به خصوص برای جوانان در مورد غدیر داده شود. چه سؤالات مطرح شده و یا سؤالات فرضی.

۷- تحقیقات علمی: که در دو جهت جلوه‌ی بیشتری دارد: مقابله و تنظیم و ویرایش نسخ خطی مربوط به غدیر، بحث‌های سندی و رجالی درباره‌ی متون مرتبط با زندگانی آنحضرت.

۸- اقتباس از آثار بزرگان: که با استفاده از کتابهای مرجع و تألیفات قدیم علمای بزرگ است.

۹- شرح و توضیح متون: که این مهم به خصوص درباره‌ی خطبه‌ی مفصل غدیر بارها به انجام رسیده و آثار بسیار پرارزشی در زمینه‌ی شرح و توضیح ادبی، اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی آن در دست است.

۱۰- ادبیات، که در شعر و نثر قابل ملاحظه است. تألیفاتی هستند که به گردآوری اشعار نغز درباره‌ی غدیر از شعرای مختلف پرداخته‌اند. در نثر فارسی و عربی هم- به خصوص در سال‌های اخیر- شاهد آثار زیبایی هستیم که به حق عظمت غدیر را همچون زلالی از کوثر ولایت در قلب خوانندگان جای می‌دهند.

جلوه‌ی دیگر ادبی انتخاب نام‌های زیبا و پرمحتوایی است که به تنهایی یک دنیا معنای اعتقادی به همراه دارد و وقایع غدیر را

[صفحه ۴۶]

تداعی کرده روح شنونده را به حقیقت غدیر نزدیک می‌کند. نمونه‌هایی از این نام‌های روح‌بخش چنین است:

برکه‌ای بر فلک نازد، انوار ولایت در خطبه‌ی غدیر، بر کرانه‌ی غدیر، برکه‌ی آفتاب، پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران، جرعه‌ای از چشمه سار غدیر، جرعه‌ای از خمخانه‌ی غدیر، خورشید غدیر، در ساحل غدیر، خم غدیر، دریا در غدیر، روزی که محبت گل کرد، زلالی از کوثر غدیر، صهبای غدیر، غدیر تا ابدیت می‌درخشد، غدیر چشمه‌ی زلال طهارت توحیدی، کوثر غدیر، گلبانگ غدیر، مهر آب خم، یک جرعه از غدیر، برکه‌ی آسمانی، غدیر و چشمه‌های جوشان ولایت...

۱۱- جواب مخالفان: به پیروی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در مورد خلافت و فدک با غاصبین به احتجاج پرداختند؛ در طول تاریخ دشمنان درباره‌ی مسائل مختلف مربوط به غدیر اقدام به تحریف و حذف حقایق نموده‌اند و یا با فکر کوتاه خود به جنگ

حقیقت آمده‌اند، که امامان معصوم علیهم‌السلام و به پیروی از ایشان اصحاب ایشان و علمای بزرگ در طول چهارده قرن در مقابل آنان ایستاده‌اند و پاسخ‌های دندان شکن به آنان داده‌اند. بخش قابل توجهی از این مهم کتابهای بزرگ و کوچکی است که در رد آنان تألیف و منتشر شده است.

۱۲- یادنامه‌ها: که به چند صورت دیده می‌شوند:

آنچه در غدیر و یا هفته‌ی غدیر به عنوان یادبود همان سال منتشر می‌شود که اکثراً مجموعه‌ای از حدیث و تاریخ و شعر است و گاهی به صورت شماره‌ی مخصوص یک مجله ارائه شده است.

کتابهایی که در کنگره‌های مربوط به غدیر انتشار می‌یابد و شامل مقالات ارائه شده در کنگره و نیز کتابهای تدوین شده

[صفحه ۴۷]

به مناسبت کنگره است.

سخنرانی‌هایی که به خاطر محتوای پرفایده‌ی آن به صورت کتاب درآمده و منتشر شده است.

لازم به تذکر است که بعضی از کتابهای مربوط به غدیر به عنوان یک جلد از مجموعه‌ای بزرگ است، مانند جلد ۳: ۱۵ از مجموعه‌ی مفصل کتاب «عوالم العلوم» و یا یک جلد از مجموعه‌ای است که به عنوان آشنایی با معارف اسلام و امثال آن منتشر شده است.

[صفحه ۴۸]

کتابنامه‌های غدیر

اشاره

معرفی کتابهای مربوط به غدیر طی چهارده قرن به دو صورت دیده می‌شود:

الف. کتابشناسی ضمنی، که در تألیفات مربوط به غدیر بخشی را به معرفی کتابهای تألیف شده درباره‌ی غدیر اختصاص داده‌اند.

ب. کتابشناسی مستقل، که با تألیف کتابهای مستقلی درباره‌ی تألیفات مربوط به غدیر مفصلاً آنها را معرفی کرده‌اند.

کتابشناسی ضمنی

با توجه به اهمیت خاص غدیر در اسلام و ارتباط مستقیم آن با مسئله‌ی امامت و خلافت، از دیر زمان علمای بزرگ به اهمیت کتب مربوط به غدیر توجه داشته‌اند.

در این راستا شیخ محمد بن علی بن شهرآشوب از قرن ششم در کتاب مناقب آل أبی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵، اقدام به معرفی تعدادی از کتابهای مربوط به غدیر نموده است. همچنین سید بن طاووس از قرن هفتم در کتاب الأقبال: ص ۴۵۴ -۴۵۳، کتابهایی در رابطه با غدیر معرفی کرده است.

در سده‌ی اخیر که مسئله‌ی کتابشناسی رسماً مطرح شده اولین قدم را علامه حاج آقا بزرگ تهرانی برداشته و کتابهای بسیاری در ارتباط با غدیر در کتاب «الذریعهْ الّی تصانیف الشیعهْ» معرفی کرده است.

بعد از ایشان هم کسانی که تألیفات مهمی درباره‌ی غدیر داشته‌اند ضمن مطاب کتابشان کتب مربوط به غدیر را معرفی کرده‌اند، که شرح آن چنین است:

[صفحه ۴۹]

۱- الذریعهٔ، آقا بزرگ تهرانی: ج ۱۶ ص ۲۵ -۲۸. در موارد دیگر آن نیز کتب بسیاری درباره‌ی غدیر معرفی نموده است.

۲- الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الأدب، علامه امینی: ج ۱ ص ۱۵۲ -۱۵۸.

۳- الغدیر فی الاًسلام، محمد رضا فرج الله: ص ۵ -۷.

۴- پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران، حسین عمادزاده: ص ۴۵.

۵- امام شناسی، سید محمد حسین حسینی تهرانی: ج ۷ ص ۱۵۶ -۱۶۲.

۶- در صحنه‌ی غدیر، محمد مهدی رکنی: ص ۴۰ -۴۱.

۷- معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت علیهم‌السلام، عبد الجبار رفاعی: ج ۶ ص ۱۹۰ -۲۲۰ و موارد دیگری از کتاب مزبور.

۸- نگرشی بر غدیر خم، عبدالصالح انتصاری، ص ۸۶ -۸۵.

۹- الغدیر (مجله اردو)، مقاله‌ی شماره‌ی چهارم با عنوان «غدیر شماریات کراجالی مین»، سید مسعود عابدی.

۱۰- الثقلین (مجله)، شماره‌ی ۲ (آوریل- ژوئن ۱۹۹۸(.

۱۱- تجلی ولایت در خطبه‌ی غدیر: مهدی جعفری، ص ۹۰ -۷۸.

۱۲- کتاب غدیر (مجله)، مقاله‌ای با عنوان «کتابیات غدیر»، سید تقی مرتضی رضوی.

کتابشناسی مستقل

بـا رسـمیت یافتن کتابشناسـی در موضوعات خاص در دو دهه‌ی اخیر و احساس ضـرورت نسـبت به وجود آن، کتابهای مسـتقلی در معرفی کتابهای تألیف شده درباره‌ی غدیر تدوین شده که معرفی می‌شوند:

۱- الغدیر فی التراث الاًسلامی، سید عبدالعزیز طباطبایی. اولین قدم به عنوان کتابشناسی مستقل غدیر را علامه‌ی فقید

[صفحه ۵۰]

سیـد عبـدالعزیز طباطبـایی در کتـاب «الغـدیر فی التراث الاًسـلامی» برداشـته، و به حق کاری عظیم در احیای فرهنگ غـدیر به انجام رسانـده است. در این کتاب که عنوانش به معنای «غدیر در میراث فرهنگی اسـلام» است، بیش از ۱۸۰ عنوان کتاب مستقل درباره‌ی غدیر که تألیف آن از قرن دوم تا پانزدهم انجام شده و در هر مورد شرح حال مفصل مؤلفین آنها آمده است.

استـاد علامه بیش از ربع قرن با محقق کبیر علامه امینی ملازم بوده و همچون استـادشان در مسـئله‌ی غـدیر و تحقیقات مربوط به آن تخصـص داشـتند. لذا در زمینه‌ی غدیر مقالات تحقیقی و نیز دو کتاب به نامهای «علی ضـفاف الغدیر» به عنوان مسـتدرک بر کتاب «الغدیر» و «الحاشیهٔ علی کتاب الغدیر» تألیف نموده و نیز کتاب «ذهبی» در غدیر را تحقیق نموده‌اند.

۲- غـدیر در مآخـذ اسلامی، ترجمـه و تلخیص: مهـدی جعفری. ایـن کتـاب ترجمـه‌ی ملخص و فارسـی کتـاب «الغـدیر فی الـتراث الاًسلامی» است.

۳- کتابنـامه‌ی غـدیر خم»، نـادر مطلبی، این کتاب به کوشـش سـید محسن دین‌پرور، توسط بنیاد نهج‌البلاغـهٔ در غـدیر سال ۱۴۱۵ق منتشر شده است.

۴- کتابنامه‌ی غدیر، پژوهشکده‌ی باقرالعلوم علیه‌السلام قم.

۵- غدیر در آئینه‌ی کتاب، به عنوان آخرین تلاش علمی در این زمینه و در شکلی جدید و با معرفی تعداد کامل‌تری از کتب مستقل درباره‌ی غدیر به چاپ رسیده است. ذیلاً به معرفی مفصل آن می‌پردازیم.

[صفحه ۵۱]

برنامه‌ی تدوین آخرین فهرست

اشاره

«غدیر در آئینه‌ی کتاب» بعنوان آخرین و کاملترین فهرستی که تا کنون درباره‌ی کتب غدیر تدوین شده و معرفی ۵۱۵ کتاب مستقل تا سال ۱۳۸۰ خورشیدی برابر با عید غدیر ۱۴۲۲ قمری را در بر دارد، در دو مرحله به انجام رسیده است:

به دست آوردن نام کتابها

برای این منظور از زحمات استاد فقید علامه سید عبدالعزیز طباطبایی در دو کتاب «الغدیر فی التراث الأسلامی» و «مستدرک الذریعة» استفاده‌ی کامل شد. همچنین کتابهای «الذریعة» و «کتابنامه‌ی غدیر خم» مورد استفاده قرار گرفت. فهرست کتابخانه‌های بزرگ چاپی و خطی و نیز نمایه‌های ناشران کتاب در ایران و خارج از کشور نیز مفصلاً مراجعه شد، و در کنار آن کتابفروشیها و نمایشگاه‌های کتاب مورد مراجعه قرار گرفت؛ و بدین صورت جستجوی کاملی درباره‌ی کتابهای مستقل غدیر انجام شد.

به دست آوردن اصل کتابها

برای دست یافتن به اصل کتابها کتابخانه‌ی آستان قدس در مشهد و کتابخانه‌ی آیةالله مرعشی در قم و بعضی کتابخانه‌های دیگر مورد مراجعه قرار گرفت. همچنین به بسیاری کتابخانه‌ها و نمایشگاه‌های کتاب و کتابفروشی‌ها مراجعه شد، که نتیجه همه‌ی اینها تهیه‌ی اصل کتابها و انعکاس تصویر جلد آنها بعنوان سندی زنده در کنار کتابشناسی آن است.
[صفحه ۵۲]

خصوصیات آخرین فهرست

اشاره

در قالب ریزی کتاب «غدیر در آئینه‌ی کتاب» شکل خاصی از تألیف در نظر گرفته شده تا برای همگان قابل استفاده باشد:
الف. هر کتابی در دو مرحله شناسایی شده است:
۱- تعریف کلی کتاب و بیان روش کار مؤلف.
۲- تفصیل مطالب و موضوعات و نکات خاص مربوط به کتاب.
ب. تعریف محتوای کتاب که شامل مطالب زیر است:
۱- شامل بودن کتاب بر همه‌ی مطالب مربوط به غدیر یا جنبه‌ی خاصی از آن.
۲- جهت تاریخی یا حدیثی یا ادبی در کتاب.
۳- نقل مطالب یا تحقیق و تحلیل در کتاب.
۴- تقسیم بندی کتاب.
۵- کیفیت قلم مؤلف.
۶- نکات خاص در هر کتاب از قبیل توضیح مدارک آن.

ج. نمونه‌ی عکسی از جلد کتابهای موجود، بعنوان شاهدی زنده از آن.

د. مراعات ترتیب الفبایی در نام کتابها.

هـ. فهرستهای آخر کتاب به منظور جداسازی زبان کتابها و کتب چاپی و خطی و نظایر اینها.

و. خلاصه‌ای از مقدمه‌ی کتاب به زبانهای عربی، اردو و انگلیسی ترجمه شده تا روش کار برای مراجعه‌کنندگان مختلف روشن باشد.

[صفحه ۵۳]

روش فهرست نگاری

شیوه‌ی معرفی هر کتاب به ترتیب زیر و شامل این مطالب است:

- شماره‌ی مسلسل.
- نام دقیق و کامل کتاب.
- زبان کتاب: فارسی، عربی، اردو و غیره.
- چاپی یا خطی بودن کتاب.
- نام مؤلف و تاریخ وفات او.
- نام مترجم یا محقق یا همکاری کننده.
- نام ناشر.
- محل چاپ.
- نوبت چاپ.
- سال چاپ: قمری، شمسی و یا میلادی.
- قطع کتاب: رحلی، وزیری، رقعی، جیبی، خشتی، پالتویی و نیم جیبی.
- تعداد صفحات.
- مدرکی که معرفی کتاب از آن استخراج شده که اکثراً در کتب خطی است.
- کتابشناسی و معرفی کامل محتوای کتاب.
- مطالب جنبی در هر کتاب جداگانه پس از پایان کتابشناسی آورده شده است.

زمینه‌ی کتابشناسی غدیر

تحقیق و تتبع در جمع آوری و معرفی تألیفات مربوط به غدیر از سه جهت زمینه‌ی باز دارد:

۱- کتابهای خطی بسیاری در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی درباره‌ی غدیر وجود دارد که از یک سو اطلاع بر

[صفحه ۵۴]

بسیاری از آنها در طول زمان صورت می‌گیرد و از زوایای کتابخانه‌ها بیرون می‌آید، و از سوی دیگر فهرست‌های موجود کتابخانه‌های خطی جهان نیز تا کنون به طور جامعی در این باره مطالعه نشده است. بنابر این احتمال اضافه شدن کتابهای خطی زیادی به آمارهای موجود بسیار است.

۲- با توجه جهانی به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و عنایت خاص ائمه علیهم‌السلام، در سده‌ی اخیر گرایش خاصی به تألیف کتبِ مربوط به آل محمد علیهم‌السلام مشهود است و به خصوص درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسین و امام زمان علیهم‌السلام و غدیر کتابهای بسیاری تألیف شده، و با مراعات جنبه‌های فنیِ تألیف شاهد کتابهای پرمحتوا و تحقیقی- چه از نظر تاریخی و حدیثی و چه از نظر ادبی و شعری- هستیم.

۳- با توجه به گسترش روز افزون ذخایر کامپیوتری و ارتباطات سریع مراکز کامپیوتری، به خصوص شبکه‌ی جهانی اینترنت، از یک سو شاهد کتابهایی هستیم که فقط به صورت نرم‌افزار منتشر شده‌اند، و از سوی دیگر دسترسی به کتابخانه‌های بزرگ جهان و نیز مراکز علمی و مؤسسات انتشاراتی به سهولت انجام می‌پذیرد و در نتیجه اطلاع از کتابهای زیادی که در آرشیوهای خود نگهداری می‌کنند و یا حتی در دست انتشار دارند بسیار آسان خواهد بود.

با در نظر گرفتن این زمینه‌ها پیداست که هر کتابنامه‌ای تهیه شود، با گذشت مدتی کم احتیاج به ملحقات و استدراک دارد تا کتابهای جدید به آن اضافه شود.

[صفحه ۵۵]

کتابخانه‌ی غدیر

برای آماده سازی فهرستی کامل از کتابهای مستقل تألیف شده درباره‌ی غدیر، جستجوی گسترده‌ای صورت گرفته که یکی از نتایج آن تشکیل کتابخانه‌ی تخصصی غدیر است.

از سال ۱۳۷۴ تا کنون کتابهای مربوط به غدیر از چاپهای قدیم گرفته تا کتب چاپ جدید خریداری شده است. همچنین نمونه‌ی عکسی از برخی کتابهای خطی در دسترس و هم دست نویس مؤلفان که به چاپ نرسیده تهیه گردید. بدین ترتیب اولین مجموعه‌ی غدیر با حدود ۲۰۰ کتاب جمع آوری و بعنوان «کتابخانه‌ی غدیر» نگهداری می‌شود.

این کتابخانه در چندین نمایشگاه مورد بازدید عموم قرار گرفته و دائماً در حال تکمیل است، و به مناسبت‌های دیگری مورد بازدید قرار خواهد گرفت.

[صفحه ۵۸]

واقعه‌ی غدیر در یک نگاه

اعلان عمومی حجة الوداع

در سال دهم هجرت، به دستور الهی آخرین سفر پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه برای تعلیم حج و اعلام ولایت ائمه علیهم‌السلام آغاز شد. در این سفر بیش از یکصد و بیست هزار نفر آنحضرت را همراهی کردند که در شرایط آن زمان سابقه نداشت.

بلافاصله پس از پایان مراسم حج، اعلام شد همه‌ی حجاج از مکه خارج شوند و برای برنامه‌ای مهم در غدیر خم- که کمی قبل از محل جداشدن کاروانها بود- حضور یابند.

سه روز پس از پایان مراسم حج، سیل جمعیت به سوی غدیر حرکت کردند.

[صفحه ۵۹]

اجتماع عظیم

در غـدیر با رسـیدن به محل موعود، فرمان توقف از سوی پیامبر صـلی الله علیه و آله صادر شد و مَرکبها از حرکت ایسـتادند و مردم پیاده شدند و هر کس جایی برای توقف سه روزه آماده کرد.

به دسـتور پیـامبر صـلی الله علیه و آله، سـلمان و ابوذر و مقـداد و عمـار زیر چنـد درخت کهنسـال را آمـاده کردنـد و روی درختان، پـارچه‌ای به عنوان سایبـان قرار دادنـد. در زیر سایبـان، منبری به بلنـدی قامت پیامبر صـلی الله علیه و آله از سـنگها و روانـداز شتران ساختند به طوری که حضرت هنگام خطبه بر همه‌ی مردم مشرف باشند.

هنگام ظهر، پس از ادای نماز جماعت، پیامبر صـلی الله علیه و آله بر فراز منبر ایستادند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فرا خواندند تا بر فراز منبر در سـمت راست حضرت بایستند. قبل از شروع خطابه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر فراز منبر یک پله پائین‌تر در طرف راست آنحضرت ایستاده بودند.

با در نظر گرفتن این شکل خاص از منبر و سخنرانی، که دو نفر بر فراز منبر در حالت قیام دیده می‌شوند و بیش از صد و بیست هزار نفر این منظره‌ی بدیع را می‌نگرند، به استقبالِ سخنانِ حضرت خواهیم رفت.

یادآور می‌شود که اجتماع ۱۲۰۰۰۰ نفر برای یک سـخنرانی و در مقابل یک خطیب که همه شـخص او را ببینند در دنیای امروز هم مسـئله‌ی غیر عـادی است، تا چه رسـد به عصـر بعثت که در گذشـته‌ی شـش هزار ساله‌ی انبیا تا آن روز هرگز چنین مجلس عظیمی برای سخنرانی تشکیل نشده بود.

[صفحه ۶۰]

سخنرانی پیامبر

بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱ تا ۲۰۷. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۴، ج ۳ ص ۵۵۸.

سخنرانی تاریخی پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر که حدود یک ساعت طول کشید در یازده بخش قابل ترسیم است:

حضـرت در اولین بخش سـخن، به حمد و ثنای الهی پرداختند و صفات قدرت و رحمت حق تعالی را ذکر فرمودند، و بعد از آن به بندگی خود در مقابل ذات الهی شهادت دادند.

در بخش دوم، سـخن را متوجه مطلب اصـلی نمودند و تصـریح کردند که باید فرمان مهمی درباره‌ی علی بن ابی‌طالب ابلاغ کنم، و اگر این پیام را نرسانم رسالت الهی را نرسانده‌ام و ترس از عذاب او دارم.

در سومین بخش، امامت دوازده امام بعد از خود را تا آخرین روز دنیا اعلام فرمودند تا همه‌ی طمعها یکباره قطع شود. از نکات مهم در سـخنرانی حضـرت، اشـاره به عمومیت ولاـیت آنـان بر همه‌ی انسانهـا و در طول زمانهـا و در همه‌ی مکانهـا و نفوذ کلماتشان در جمیع امور بود، و نیابت تام ائمه علیهم‌السلام را از خدا و رسول در حلال و حرام و جمیع اختیارات اعلام فرمودند.

در بخش چهارم خطبه، پیامبر صـلی الله علیه و آله با بلند کردن و معرفی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»: «هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر بوده‌ام این علی هم نسبت به او صاحب اختیارتر است. خدایا دوست بدار

[صفحه ۶۱]

هر کس علی را دوست بدارد، و دشـمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند، و خوار کن هر کس او را خوار کند».

سپس کمـال دین و تمـام نعمت را بـا ولاـیت ائمه علیهم‌السـلام اعلاـم فرمودنـد و بعـد از آن، خـدا و ملاـئکه و مردم را بر ابلاغ این رسالت شاهد گرفتند.

در بخش پنجم حضرت صریحاً فرمودند: «هر کس از ولایت ائمه علیهم‌السلام سر باز زند اعمال نیکش سقوط می‌کند و در جهنم خواهد بود». بعد از آن شمه‌ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را متذکر شدند.

مرحله‌ی ششم از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله جنبه‌ی غضب الهی را نمودار کرد. حضرت با تلاوت آیات عذاب و لعن از قرآن فرمودند: «منظور از این آیات عده‌ای از اصحاب من هستند که مأمور به چشم پوشی از آنان هستم، ولی بدانند که خداوند ما را بر معاندین و مخالفین و خائنین و مقصرین حجت قرار داده، و چشم پوشی از آنان در دنیا مانع از عذاب آخرت نیست».

سپس با اشاره به امامانِ گمراهی که مردم را به جهنم می‌کشانند فرمودند: «من از همه‌ی آنان بیزارم». با اشاره‌ی رمزی به «اصحاب صحیفه‌ی ملعونه» تصریح کردند که بعد از من مقام امامت را غصب می‌کنند و غاصبین را لعنت کردند.

در بخش هفتم، حضرت تکیه‌ی سخن را بر اثراتِ ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار دادند و فرمودند: «اصحاب صراط مستقیم در سوره‌ی حمد شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند».

سپس آیاتی از قرآن درباره‌ی اهل بهشت تلاوت فرمودند و آنها را به شیعیان و پیروان آل‌محمد علیهم‌السلام تفسیر فرمودند. آیاتی

[صفحه ۶۲]

هم درباره‌ی اهل جهنم تلاوت کردند و آنها را به دشمنان آل‌محمد علیهم‌السلام معنی کردند.

در بخش هشتم مطالبی اساسی درباره‌ی حضرت بقیهٔ ا للهالاعظم حجهٔ بن الحسن المهدی ارواحنا فداه فرمودند و به اوصاف و شئون خاص حضرتش اشاره کردند و آینده‌ای پر از عدل و داد به دست امام زمان عجل الله فرجه را به جهانیان مژده دادند.

در بخش نهم فرمودند: پس از اتمام خطابه شما را به بیعت با خودم و سپس بیعت با علی بن ابی طالب دعوت می‌کنم. پشتوانه‌ی این بیعت آن است که من با خداوند بیعت کرده‌ام، و علی هم با من بیعت نموده است؛ پس این بیعتی که از شما می‌گیرم از طرف خداوند و بیعت با حق تعالی است.

در دهمین بخش، حضرت درباره‌ی احکام الهی سخن گفتند که مقصود بیانِ چند پایه‌ی مهم عقیدتی بود: از جمله اینکه چون بیان همه‌ی حلالها و حرامها توسط من امکان ندارد، با بیعتی که از شما درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام می‌گیرم حلال و حرام را تا روز قیامت بیان کرده‌ام، زیرا علم و عمل آنان حجت است. دیگر اینکه بالاترین امر به معروف و نهی از منکر، تبلیغ پیام غدیر درباره‌ی امامان علیهم‌السلام و امر به اطاعت از ایشان و نهی از مخالفتشان است.

در آخرین مرحله‌ی خطابه، بیعتِ لسانی انجام شد و حضرت فرمودند: «خداوند دستور داده تا قبل از بیعت با دست، از زبانهای شما اقرار بگیرم». سپس مطلبی را که می‌بایست همه‌ی مردم به آن اقرار می‌کردند تعیین کردند که خلاصه‌ی آن اطاعت از دوازده امام علیهم‌السلام و عهد و پیمان بر عدم تغییر و تبدیل و بر رساندن پیام غدیر به نسلهای آینده و غائبان از غدیر بود. در

[صفحه ۶۳]

ضمن بیعت با دست هم حساب می‌شد زیرا حضرت فرمودند: «بگوئید با جان و زبان و دستمان بیعت می‌کنیم».

کلمات نهایی پیامبر صلی الله علیه و آله دعا برای اقرارکنندگان به سخنانش و نفرین بر منکرین اوامر آن حضرت بود و با حمد خداوند خطابه‌ی حضرت پایان یافت.

بیعت عمومی

پس از اتمام خطابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله، دو خیمه بر پا شد که در یکی خود آن حضرت و در دیگری امیرالمؤمنین علیه‌السلام جلوس فرمودند. مردم دسته دسته وارد خیمه‌ی حضرت می‌شدند و پس از بیعت و تبریک، در خیمه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور می‌یافتند و با آن حضرت بیعت می‌کردند و تبریك می‌گفتند.

زنان نیز، با قرار دادن ظرف آبی که پرده‌ای در وسط آن بود بیعت نمودند. به این صورت که امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست مبارک را در یک سوی پرده داخل آب قرار می‌دادند و در سوی دیگر زنان دست خود را در آب قرار می‌دادند.

وقایع سه روز در غدیر

در طول سه روز توقف در غدیر پس از ایراد خطابه، چند جریان به عنوان تأکید و به نشانه‌ی اهمیت غدیر به وقوع پیوست که شرح آن چنین است:

پیامبر صلی الله علیه و آله در این مراسم، عمامه‌ی خود را- که «سحاب» نام داشت- به عنوان افتخار بر سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار دادند.

حسان بن ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد تا در مورد غدیر شعری بگوید، و با اجازه‌ی حضرت اولین شعر غدیر را سرود.

[صفحه ۶۴]

جبرئیل علیه‌السلام به صورت انسانی ظاهر شد و خطاب به مردم فرمود: «پیامبر برای علی بن ابی‌طالب عهد و پیمانی گرفت که جز کافر به خدا و رسولش آن را بر هم نمی‌زند».

مردی از منافقین گفت: «خدایا اگر آنچه محمد می گوید از طرف توست سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست». در همین لحظه سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و او را هلاک کرد، و این معجزه‌ی غدیر تأیید الهی را بر همگان روشن کرد.

پس از سه روز مراسم پر شور غدیر پایان یافت، و آن روزها به عنوان «ایام‌الولایة» در صفحات تاریخ نقش بست. مردم پس از وداع با پیامبرشان و معرفتِ کامل به جانشینان آن حضرت تا روز قیامت، راهی شهر و دیار خود شدند. خبرِ واقعه‌ی غدیر در شهرها منتشر شد و به سرعت شایع گردید و خداوند بدین گونه حجتش را بر همه‌ی مردم تمام کرد.

[صفحه ۶۶]

کتابهای برگزیده‌ی غدیر

یادنامه‌ی مؤلفین غدیر

در آغاز دهه‌ی سوم از قرن پانزدهم غدیر، یادمانی از تلاش هزار و چهارصد ساله‌ی بزرگمردان علم در پاسداری از میراث فرهنگی اسلام به پروانگان آفتاب غدیر تقدیم می گردد، تا با دلی روشن از گذشته‌های غدیر شاهد آینده‌های زیباتر آن باشیم. ابتدا کتابهای برگزیده و سپس چند کتاب در دسترس برای تحقیق و مطالعه معرفی می‌شوند.

کتابهای برگزیده‌ی غدیر

اشاره

کتابهای این بخش بر اساس محتوا و تلاش علمی منعکس در آن، در موضوعات و گرایشهای تحقیقی مربوط به غدیر انتخاب شده‌اند. این کتابهای چاپی و خطی در هشت زبان است که به ترتیب الفبایی معرفی می‌شوند:

آرمان غدیر از دیدگاه امیرالمؤمنین [فارسی، چاپی]

سید محمد مجیدی (نظامی)، حسن عرفان.
نشر مولود کعبه، قم، ۱۳۷۶ ش، ۱۴۱۷ ق. رقعی، ۱۵۲ ص.
این کتاب درباره‌ی خطبه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز جمعه مصادف با روز غدیر در ایام خلافت ظاهری خود است.
[صفحه ۶۷]

آیات الغدیر [عربی، چاپی]

مرکز المصطفی للدراسات الاسلامیة (قم).
همان، ۱۴۱۹ ق. وزیری، ۳۷۴ ص.
در این کتاب پس از مقدمه ابحاثی مفصل و علمی و تحقیقی درباره‌ی آیاتی که در مورد ماجرای غدیر نازل گشته دارد و درباب خود بسیار تحقیقی و جامع است.

از زلال زمزم غدیر [فارسی، چاپی]

سید علی موحد ابطحی.
مدرسة الإمام المهدی علیه‌السلام، قم، ۱۴۱۸ ق. جیبی، ۳۲ ص.
در این کتاب وقایع هفته‌ی غدیر بصورت جامعی آمده است.

اسرار غدیر [فارسی، چاپی]

محمد باقر انصاری.
نشر مولود کعبه، قم، ۱۴۲۱ ق، ۱۳۷۹ ش. وزیری، ۳۸۴ ص.
این کتاب گزارشی تحلیلی از لحظه به لحظه‌ی واقعه‌ی غدیر خم و شامل ناگفته‌هایی از آن ماجرا و نیز تحقیقی در محتوای خطبه‌ی غدیر است، و همچنین جوانب اجتماعی و سیاسی آن را مورد بررسی قرار داده است. سه خصوصیت این کتاب عبارتند از: الف. تقدیم یک دوره‌ی کامل از ماجرای غدیر با تمام جزئیات و به صورت یک داستان متسلسل که تنظیم آن با جمع بندی دهها قطعه‌ی تاریخی و حدیثی انجام شده است. ب. تقدیم خطبه‌ی غدیر به طور کامل و مقابله‌ی متن آن با هفت نسخه که جلوه‌ای تازه به آن بخشیده است. ج. تحلیل قسمتهای مختلف واقعه‌ی غدیر و نتیجه‌گیری‌های اعتقادی از آن.

بیعت با خورشید [فارسی، چاپی]

انجمن ادبی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان، مشهد، ۱۳۷۶ ش. وزیری، ۱۳۶ ص.
اشعاری درباره‌ی غدیر و مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام از سی و هشت شاعر آمده است.
[صفحه ۶۸]

پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران [فارسی، چاپی]

حسین عمادزاده، م ۱۴۱۰ ق.

مکتب قرآن، تهران. وزیری، ۲۸۳ ص.

این کتاب از جمله کتب نسبتاً جامع در موضوع غدیر است.

تراثنا، ش ۲۱ [عربی، چاپی]

جمعی از محققین.

مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۱۰ ق. وزیری، ۴۵۴ ص.

شماره‌ی بیست و یکم از مجله‌ی علمی «تراثنا» که بعنوان شماره‌ی مخصوص غدیر سال ۱۴۱۰ قمری به چاپ رسیده است.

تصحیح أسانید الغدیر، ج۱ [عربی، خطی]

حسین بن عبدالله معتوقی.

در این کتاب اسانید غدیر حدود ششصد سند با ذکر بیش از صد و بیست صحابی جمع آوری شده است.

التکمیل [اردو، چاپی]

سید مرتضی حسین هندی

نظامی پریس، لکنهو، هند. رحلی، ۳۷۶ ص.

از کتابهای بسیار ارزنده‌ای است که درباره‌ی غدیر تألیف شده، و بسیار فنی و علمی و تحقیقی است.

چهارده قرن با غدیر [فارسی، خطی]

محمد باقر انصاری.

انتشارات دلیل، قم، ۱۳۷۸،۱۴۱۹، وزیری، ۲۴۰ ص.

این کتاب شامل بحثهای زیر است: گزارشی از واقعه‌ی غدیر. ۱. غدیر و سقیفه در چهارده قرن، ۲. اتمام حجت خداوند تعالی با غدیر، ۳. اتمام حجت پیامبر صلی الله علیه و آله با غدیر، ۴. اتمام حجت حضرت زهرا علیهم‌السلام با غدیر، ۵. اتمام حجت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با غدیر. ۶. اتمام حجت ائمه علیهم‌السلام با غدیر، ۷. احتجاج اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با غدیر. ۸. استدلال اصحاب و طرفداران امیرالمؤمنین علیه‌السلام با غدیر. ۹. اتمام

[صفحه ۶۹]

حجت زنان با غدیر. ۱۰. اقرارهای مخالفین غدیر. ۱۱. تایخچه‌ی علمی سند حدیث غدیر، ۱۲. تاریخچه‌ی علمی متن حدیث غدیر، ۱۳. میراث مکتوب غدیر، ۱۴. شعر و ادبیات غدیر. ۱۵. غدیر در دعاها و زیارات، ۱۶. مسجد غدیر. ۱۷. عید و جشن غدیر.

حدیث الولایة [عربی، خطی]

احمد بن محمد ابن‌عقده، م ۳۳۳ ق.

کتابی جامع درباره‌ی حدیث و اسناد غدیر بوده که اخیراً احیا و بازسازی شده است.

حساسترین فراز تاریخ یا داستان غدیر [فارسی، چاپی]

نگارش: جمعی از دبیران مشهد.

آفاق، تهران، ۱۳۷۶ ش. رقعی، ۲۸۰ ص.

این کتاب به تجزیه و تحلیل واقعه‌ی غدیر و اثرات و بازتاب آن در آینده‌ی اسلام پرداخته است.

خورشید غدیر [فارسی، چاپی]

مؤسسه‌ی تحقیقاتی احیای غدیر، مشهد. وزیری، ۲۰ ص.

این کتاب برای نوجوانان تدوین شده و شامل خلاصه‌ای از داستان و نقاشی درباره‌ی آن است.

الدرایهٔ فی حدیث الولایهٔ، ۱۷ جز [عربی، خطی]

مسعود بن ناصر سجستانی، م ۴۷۷ ق. این کتاب جمع‌آوری سندهای مؤلف در حدیث غدیر تا صد و بیست نفر از صحابه است،و هم اکنون مفقود است.

دعاء الهداهٔ الی أداء حق الموالاهٔ، ۱۰ ج [عربی، خطی]

عبیدالله بن عبدالله حسکانی، م قرن ۵.

اسناد حدیث غدیر در ده جلد مفصل که فعلاً مفقود است.

[صفحه ۷۰]

دلیل النص بخبر الغدیر علی امامهٔ امیرالمؤمنین [عربی، چاپی]

ابو الفتح محمد بن علی کراجکی، م ۴۴۹ ق.

تحقیق: عبد الله نعمهٔ. دار الأضواء، بیروت، ۱۳۲۲ ق.

تحقیق دیگر: اسامه آل‌جعفر. چاپ اول: مؤسسهٔ آل‌البیت لأحیاء التراث، قم، ۱۴۱۰ ق. وزیری، ۳۴ ص.

تحقیق دیگر: علاء آل‌جعفر. مؤسسهٔ آل‌البیت لأحیاء التراث، قم، ۱۴۱۶ ق. وزیری، ۶۸ ص.

چهار سؤال درباره‌ی غدیر و پاسخ علمی به آنها از آیات قرآن است.

الرد علی الحرقوصیهٔ [عربی، خطی]

محمد بن جریر طبری، م ۳۱۰ ق.

این کتاب هفتاد و پنج طریق برای حدیث غدیر است و فعلاً مفقود است.

رسالهٔ فی معنی المولی [عربی، چاپی]

شیخ مفید، م ۴۱۳ ق.

تحقیق: محمد مهدی نجف.

مناظره‌ی شیخ مفید با متکلم معتزلی درباره‌ی حدیث غدیر است.

شرح و تفسیر خطبه‌ی پیامبر اکرم در غدیر خم [فارسی، چاپی]

سید محمد تقی نقوی.

مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی منیر، تهران، ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۴ ش.

وزیری، ۵۱۲ ص.

این کتاب شرح خطبه‌ی غدیر در هفتاد و چهار قطعه و در پایان خاتمه‌ای شامل پی‌آمدهای غدیر و وقایع بعد از آن است.

شعرای غدیر از گذشته تا امروز، ۱۰ ج [فارسی، خطی]

محمد هادی امینی.

در این کتاب شعرای غدیر طبق حروف ابجد و القاب شاعران همراه با شعرشان در مورد غدیر آورده شده است.

[صفحه ۷۱]

طرق حدیث الغدیر [عربی، خطی]

علی بن عمر دارقطنی، م ۳۸۵ ق.

کتابی درباره‌ی غدیر بوده که فعلاً مفقود است.

طرق حدیث من کنت مولاه [عربی، چاپی]

محمد بن احمد ذهبی، م ۷۴۸ ق.

تحقیق علامه سید عبد العزیز طباطبایی

انتشارات دلیل، قم، ۱۳۷۹.

در این کتاب حدود پنجاه طریق از ذهبی و یا از دیگران به نقل ذهبی امثال طبری برای حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» آمده که پس تحلیل رجالی درباره‌ی اسناد آن نیز آمده است.

ظهور ولایت در غدیر [فارسی، چاپی]

سید محمدتقی مقدم

انتشارات مقدم، مشهد، ۱۳۷۷ ش. جیبی، ۲۰۷ ص.

این کتاب شامل داستان غدیر و جوانب آن است.

عبقات الأنوار فی امامهٔ الأئمهٔ الأطهار، ۱۰ ج [فارسی، چاپی]

میر حامد حسین هندی، م ۱۳۰۶ ق.

تحقیق: غلامرضا مولانا بروجردی.

چاپ اول: لکنهو (هند)، سال ۱۲۹۳ ق، ۱۸۷۶ م.

رحلی، ج ۱۲۵۱: ۱ ص، ج ۱۰۰۸: ۲ ص.

چاپ دوم: فقط قسم اول، تهران، سال ۱۳۶۹ ق، ۱۳۲۸ش.

رحلی، ۶۰۰ ص.

چاپ سوم: قم، سال ۱۴۱۱ -۱۴۰۴ ق، ۱۳۶۹ -۱۳۶۲ ش.

وزیری، ج ۸۲: ۱ به اضافه ۳۴۶ ص، ج ۴۲۷: ۲ ص، ج ۴۲۱: ۳ ص، ج ۴۳۴: ۴ ص، ج ۴۲۹: ۵ ص، ج ۴۰۰: ۶ ص، ج ۴۴۴: ۷ ص، ج ۴۴۰: ۸ ص، ج ۴۴۷: ۹ ص، ج ۶۱۶: ۱۰ ص.

این کتاب از کتب بی‌نظیر در زمینه‌ی غدیر است که در آن از آنچه می‌توان در مورد سند و متن حدیث و واقعه‌ی غدیر و استدلال به آن و جواب از شبهات صحبت نمود، بررسی و تحقیق شده و در واقع

[صفحه ۷۲]

جواب از گفته‌های صاحب کتاب «تحفه‌ی اثنی‌عشریه» در کتابش است و به این عنوان تألیف شده است.

قسمت مربوط به حدیث غدیر از کتاب «عبقات الأنوار» در ده جلد تحقیق شده است. جلد اول تا هفتم درباره‌ی سند حدیث و سه جلد بقیه درباره‌ی دلالت حدیث است،

عوالم العلوم والمعارف والأحوال، ج ۳: ۱۵ [عربی، چاپی]

عبدالله بن نورالله بحرانی.

استدراک: سید محمدباقر موحد (ابطحی، اصفهانی).

تحقیق: مؤسسهٔ الأمام المهدی علیه‌السلام (قم).

ناشر: همان، چاپ اول، سال ۱۴۱۳ ق. وزیری، ۶۳۲ ص.

این کتاب بخش حدیث غدیر از مجلدات امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از دوره‌ی مفصل کتاب «عوالم العلوم و »... است، که تمام آن در حدود کتاب «بحارالأنوار» مجلسی است، و این بخش پس از مستدرکات و تحقیقات و فهارس مجلد مستقلی شده است.

غدیر [انگلیسی، چاپی]

سید محمدباقر صدر، عبدالعزیز ساشادینا، سید محمد رضوی، حسین کامیجی.

ترجمه: گروهی از محققین.

انتشارات انصاریان، قم، ۱۴۱۶ ق، ۱۹۹۶ م. رقعی، ۱۰۳ ص.

تدوین چند نوشته درباره‌ی غدیر و ترجمه‌ی آن به انگلیسی است.

غدیر [نروژی، چاپی]

زیر نظر: سید شمشاد حسین رضوی اُترولْوی.

چاپ نُروژ، ۱۹۹۰ م.

در این کتاب مطالبی را پیرامون غدیر از کتب عامه استخراج کرده و استدلال نموده است.

[صفحه ۷۳]

غدیر (چهل حدیث) [فارسی، چاپی]

محمود شریفی.

نشر معروف، قم، ۱۴۲۰ ق، ۱۳۷۸ ش. جیبی، ۸۰ ص.

این کتاب شامل ترسیم ماجرای غدیر، غدیر در قرآن، چهل حدیث درباره‌ی غدیر است.

غدیر خطبه سی [ترکی‌آذری، خطی]

محمدباقر انصاری.

مترجم: عباد ممی‌زاده.

ترجمه‌ی کتاب «خطابه‌ی غدیر» به ترکی آذری است.

غدیر در آئینه‌ی کتاب [فارسی، چاپی]

محمد بن اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی.

چاپ اول: نشر الهادی، قم، ۱۴۱۶ ق، ۱۳۷۵ ش. وزیری، ۳۰۴ص.

چاپ دوم: انتشارات دلیل، ۱۴۲۰ ق، ۱۳۷۸ ش. وزیری، ۴۴۰ص.

این کتاب شامل مقدمه‌ای در هشت بخش، و نیز خلاصه‌ی آن به عربی و اردو ودر آخر کتاب به انگلیسی است. سپس شمارش کتابها به صورت الفبایی شروع گردیده که در چاپ دوم ۴۱۴ کتاب معرفی شده است.

غدیرهٔ دیباشرهٔ تتپارجا [بنگالی، چاپی]

علی عکاس.

بنگلادش، ۱۴۱۶ ق. رقعی، ۲۳ ص.

این کتاب در مورد اهمیت روز غدیر است.

الغدیر فی الاسلام [عربی، چاپی]

محمدرضا فرج‌الله حلفی نجفی، م ۱۳۸۶ ق.

مطبعهٔ الراعی، نجف، سال ۱۳۶۲ ق، ۱۹۴۳ م. رقعی: ۲۲۹ ص.

از جمله کتابهای بی‌نظیر در موضوع غدیر است که جوانب مختلف آن را به طور کامل، علمی و فنی مورد بحث و بررسی قرار داده است، به فارسی نیز در دست ترجمه است.

[صفحه ۷۴]

الغدیر فی التراث الاسلامی [عربی، چاپی]

سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی متوفای ۱۴۱۶ ق.

چاپ اول: دار المؤرخ العربی، بیروت، ۱۴۱۴ ق، ۱۹۹۳ م، وزیری، ۳۳۶ ص. چاپ دوم: نشر الهادی، قم، ۱۴۱۵ ق، ۱۳۷۴ ش، وزیری، ۳۴۲ ص.

کتابنامه‌ی غدیر است که با مستدرکاتی که در آخر چاپ دوم آمده ۱۸۴ کتاب مستقل درباره‌ی غدیر به ترتیب چهارده قرن معرفی شده است. پس از بیان اسم هر کتابی شرح حال و مختصری از زندگانی هر مؤلف آمده است.

الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الأدب، ۱۱ ج [عربی، چاپی]

علامه امینی، م ۱۳۹۰ ق.

ده‌ها بار در کشورهای مختلف تجدید چاپ شده است.

وزیری، ج ۴۱۷: ۱ ص، ج ۳۹۴: ۲ ص، ج ۴۲۰: ۳ ص، ج ۴۲۴: ۴ ص، ج ۴۶۴: ۵ ص، ج ۴۰۶: ۶ ص، ج ۴۱۶: ۷ ص، ج ۳۹۶: ۸ ص، ج ۴۰۲: ۹ ص، ج ۳۸۷: ۱۰ ص، ج ۳۹۹: ۱۱ ص.

تحقیق: مرکز الغدیر للدراسات الاًسلامیهٔ، قم.

چاپ اول: همان، سال، ۱۴۱۶ ق، ۱۳۷۵ ش.

الذریعهٔ، ج ۱۶، ص ۲۷، ش ۹۷ و ج ۷، ص ۱۷۳.

کتاب «الغدیر» بی‌نیاز از توضیح و تعریف است، چرا که نتیجه‌ی زحمات و مطالعات هجده ساعته‌ی مؤلف در شبانه‌روز و نیز مسافرتهای او به چند کشور جهان است. در این کتاب ابتدا جوانب واقعه‌ی غدیر از قبیل حدیث آن از نظر سند و دلالت، و نیز آیات در غدیر و یا احادیث مربوط به غدیر، و همچنین شعر و شعرا در غدیر، همه مورد بررسی قرار گرفته و در بسیاری از موارد با کوچکترین مناسبت، مؤلف وارد موضوعات دیگر نیز گشته و در حد کامل به شکل فنی و علمی بحث نموده است.

الغدیر و المعارضون [عربی، چاپی]

سید جعفر مرتضی عاملی.

چاپ اول: مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۱۰ ق. وزیری، ۴۵ ص.

[صفحه ۷۵]

چاپ دوم: دارالأمیر، بیروت. چاپ سوم: ۱۳۷۵ ش. وزیری، ۱۲۸ص.

این کتاب جوانب مختلف غدیر که اکثراً تاریخی و اجتماعی و گاهی کلامی است را تحلیل نموده و با وجود اختصار نکات

ارزنده‌ای را در چند بخش بیان نموده است.

غدیریه [فارسی، چاپی]

محمد جعفر قاری، م قرن ۱۲ ق.
چاپ دوم: تهران، سال ۱۳۹۱ ق. رقعی، ۲۳۱ ص.
این کتاب شامل مقدمه و پنج باب و خاتمه درباره‌ی غدیر است.

الغدیریهٔ [عربی، خطی]

سید محمد حسین شهرستانی، م ۱۳۱۵ ق.
این کتاب قصیده‌ای بلند در وصف واقعه‌ی غدیر است.

کتاب الغدیر [عربی، خطی]

علی بن بلال بصری.
این کتاب هم از تألیفات قرون اول بوده و هم اکنون مفقود شده است.

گَدیری هوم، اوزتلی الگدیرهٔ [ترکی‌استانبولی، چاپی]

علی‌اصغر مروج خراسانی.
مترجم: سید علی حسینی.
انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران، مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱۹۹۸ م. رقعی، ۴۴۲ ص.
این کتاب ترجمه‌ی کتاب «فی رحاب الغدیر» به ترکی استانبولی است. عنوان کتاب به معنای «غدیر خم در سایه‌ی کتاب الغدیر» است.

نفحات الأزهار فی خلاصهٔ عبقات الأنوار، ج ۹ -۶ [عربی، چاپی]

تلخیص و ترجمه: سید علی بن میلانی حسینی.
مؤسسه‌ی بعثت، تهران، ۱۴۰۵ -۱۴۰۴ ق. چاپ دیگر: دارالکتاب
[صفحه ۷۶]
الاًسلامی، بیروت. وزیری، ج ۴۶۳: ۶ ص، ج ۴۳۷: ۷ ص، ج ۴۱۸: ۸ ص، ج ۴۲۶: ۹ ص. چاپ دیگر: قم، سال ۱۴۱۴ ق. وزیری، ج ۴۲۶: ۶ ص، ج ۴۲۷: ۷ ص، ج ۳۹۵: ۸ ص، ج ۳۲۷: ۹ ص.
چهار جلد از این کتاب- که از جلد ششم تا نهم است- تمام مطالب عبقات الانوار را تلخیص و سپس به عربی ترجمه نموده و همراه با تحقیق و ذکر مصادر آورده است. این ۴ جلد به دو بخش سند حدیث غدیر و دلالت آن تقسیم می‌گردد.

النهج السوی فی معنی المولی و الولی [عربی، چاپی]

محسن‌علی بلتستانی پاکستانی

تعلیق: سید مرتضی رضوی.

چاپ دوم: مکتبهٔ النجاح، ۱۴۱۹ ق. وزیری، ۲۰۰ ص.

این کتاب درباره‌ی حدیث غدیر و معنی کلمه‌ی «مولی» به طور مفصل و تحقیقی و نیز تفسیر آیه‌ی «انّما ولیکم الله » ... است، و بیشتر بحث در کلمه‌ی «مولی» است که در بخشهای مختلف ولیکم تحقیقی کامل نموده و به معانی و اشکالات و جواب از آنها و بقیه‌ی جوانب این کلمه پرداخته و کتابی جامع و علمی و کم‌نظیر در این باره است.

یوم الغدیر [عربی، خطی]

حسین بن عبیدالله غضائری، م ۴۱۱ ق.

این کتاب از تألیفات قرن چهارم بوده و هم اکنون مفقود شده است.

یوم الغدیر [فارسی، چاپی]

مهدی علی عظیم‌آبادی.

مطبعه فیض مطلع صبح صادق، پتنه بسامی گری، کلکته (هند)، سال ۱۳۰۲ ق. وزیری، ۳۱۹ ص.

در این کتاب مباحثی درباره‌ی امامت و جوانب آن و نیز زندگانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و نیز فضایل و دیگر جوانب حضرتش و سپس مطاعن خلفای ثلاثه‌ی عامه و علمایشان بیان شده، وگویا مؤلف غدیر را مظهری از تشیع فرض نموده و طی آن در این ابحاث بحث کرده است و از این نظر شبیه کتاب «الغدیر» علامه امینی است.

[صفحه ۷۷]

معرفی کتابهایی برای مطالعه و تحقیق درباره‌ی غدیر

در پایان این نوشتار چند کتاب چاپیِ موجود، برای مشتاقان مطالعه و تحقیق در جوانب مختلف غدیر به ترتیب الفبا و همراه با شماره‌ی تماس ناشران معرفی می‌شود:

آخرین پیام بر آخرین پیامبر، محمد رضا دین پرور، تهران، انتشارات احسان، رقعی، ۴۶ ص، تلفن ۸۹۰۰۳۶۳.

آداب عید غدیر، خانه کودک، انتشارات دلیل، تلفن ۷۷۴۴۹۸۸.

آرمان غدیر از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام، سید محمد مجیدی (نظامی)، حسن عرفان، نشر مولود کعبه، قم، ۱۳۷۶ ش، ۱۴۱۷ ق. رقعی، ۱۵۲ ص، تلفن ۷۷۳۷۴۱۰.

اسرار غدیر، محمد باقر انصاری، نشر مولود کعبه، قم، ۱۴۲۱ ق، ۱۳۷۹ ش. وزیری، ۳۸۴ ص. تلفن ۷۷۳۷۴۱۰.

برکه‌ای بر فلک نازد، یحیی مقدسان، قم، دلیل، رقعی، ۵۶ ص. تلفن ۷۷۴۴۹۸۸.

برکه‌ی آسمانی، سید صادق موسوی گرمارودی، انتشارات تاسوعا، تهران، رقعی، ۳۳ ص. تلفن ۸۷۶۵۲۲۲.

چهارده قرن با غدیر، محمد باقر انصاری، انتشارات دلیل، قم، ۱۳۷۸،۱۴۱۹، وزیری، ۲۲۴ ص. تلفن ۷۷۴۴۹۸۸.

خطابه غدیر، محمد باقر انصاری، انتشارات مولود کعبه، قم رقعی، ۸۰ ص. تلفن ۷۷۳۷۴۱۰.

[صفحه ۷۸]

عید غدیر، سید محمد ابراهیم موحد، ترجمه: محمد قاسمی، جیبی، ۸۷ص.

غدیر عید دعا و محبت، عبدالحسین نیشابوری، قم، انتشارات دلیل، رقعی، ۶۴ ص، تلفن ۷۷۴۴۹۸۸.

غدیر کمی آن سوتر، سید مهدی شجاعی، انتشارات تاسوعا، تهران، پالتویی، ۳۸ ص، تلفن ۸۷۶۵۲۲۲.

غدیر و چشمه‌های جوشان ولایت، سید علی موحد ابطحی، انتشارات سابقون، قم، رقعی، ۲۲۶ ص، تلفن ۷۷۲۷۷۲۷.

غدیریه‌های فارسی از قرن چهارم تا چهاردهم، محمد صحتی سردروی، تهران، وزارت ارشاد، وزیری، ۶۶۶ ص.

فیض الغدیر، خلاصه عبقات الانوار، حاج شیخ عباس قمی، دفتر تبلیغات، قم، ۴۶۲ ص، ۷۷۴۲۱۵۵ -۷

گزارش لحظه به لحظه از واقعه‌ی غدیر، محمد باقر انصاری، انتشارات دلیل، قم، رقعی، ۴۸ ص، تلفن ۷۷۴۴۹۸۸.

ما و غدیر، حامد رضا معاونیان، قم، انتشارات دلیل، رقعی ۸۰ ص، تلفن ۷۷۴۴۹۸۸.

نامه‌هایی برای الفبا، سید مصطفی موسوی گرمارودی، انتشارت تاسوعا، تهران، پالتویی، ۵۷ ص، تلفن ۸۷۶۵۲۲۲.

نگاهی بر زیارت غدیریه، زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز عید غدیر به بیان امام هادی علیه‌السلام، انتشارات سهاره، تهران، ۱۳۸۰، رقعی، ۲۴۸ ص. تلفن ۶۷۰۷۱۴۰.

پاورقی

[۱] بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۱۲۱ ح ۱۵. عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۴.

[۲] الذریعة: ج ۵ ص ۱۰۱.

[۳] بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۲۳۵. احقاق الحق: ج ۲ ص ۴.۴۸۶.

[۴] این آمارها تا سال ۱۳۸۰ خورشیدی برابر با عید غدیر ۱۴۲۲ قمری است.

غدیر موهبتی برای جهانیان

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: غدیر موهبتی برای جهانیان/صادق حسینی شیرازی

مشخصات نشر: قم: سلسله، ۱۳۹۰ش=۱۴۳۲ق.

مشخصات ظاهری: ۷۱ص.

یادداشت: چاپ سوم.

شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۷۷۶۹۳

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

ولعنة الله علی أعدائهم أجمعین

محبوب خدا شدن

امام صادقعلیه السلام در نامهٔ معروف شان خطاب به اصحاب خود، فرمودند:

«ومن سَّره أن یَعلَم أن الله یُحِبُه فَلیَعمَل بِطاعهِٔ الله ولْیَتبِعنا، اَلَم یَسمَعْ قَولَ الله عَزَّوجَلَّ لنبیّهصلی الله علیه السلام: «قُلْ إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ »؛ ... هر که دوست دارد بداند (اطمینان داشته باشد) خدا به او محبت دارد، باید فرمانبردار حضرتش و پیرو ما باشد. مگر نشنیده اید که خدای متعال به رسول خود فرمود: بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان تان را بر شما ببخشاید».

امام صادقعلیه السلام در این گفتار پربها دو راه را وسیلهٔ محبوب خدا شدن دانسته اند:

نخست: فرمانبرداری از خدا

این قسمت، از طریق عمل به فرمان های خدای عزوجل در عبادات، معاملات و دیگر مسائل ضروری و شناخت حلال و حرام مورد نظر و تصریح قرآن که باید اطلاع کافی از آنها داشت تحقق می‌یابد.

دوم: پیروی از اهل بیتعلیهم السلام

احکام قرآن زمانی به وسیلهٔ امامان معصومعلیهم السلام بازگو و حدود آن بیان می‌شود و گاهی کسانی دیگر ادعای تفسیر و استخراج احکام را می‌کنند که اگر در پی رسیدن به مقام محبوب خدا بودن باشیم، باید بر اساس فرمان «ولیتبعنا» از اهل بیتعلیهم السلام پیروی و تبعیت کنیم. حال اگر کسی موفق به انجام این دو کار شود، یعنی از خدا اطاعت و از اهل بیتعلیهم السلام پیروی کند، بی تردید بر اساس فرمایش گهربار و استشهاد حضرت صادقعلیه السلام به آیهٔ کریمه که بهترین استشهاد و استناد است، مورد محبت خدا قرار خواهد گرفت.

در این جا لازم است به یک بحث لغوی اشاره شود. در کلام عرب گاه لفظ «إستماع» (گوش دادن) به کار می‌رود و گاه «سَماع» (به گوش رسیدن). به عنوان مثال، اگر کسی در حال خواندن قرآن است و شخص با توجه به آن گوش می‌دهد، این را استماع می‌گویند، اما زمانی کسی توجهش به جای دیگر و به کار دیگری مشغول است و در عین حال صدای قرآن هم به گوشش می‌رسد به این حالت سماع می‌گویند. البته حکم سماع و استماع در برخی موارد با هم متفاوت است. مثلاً اگر کسی آیهٔ سجده واجب را در حال استماع بشنود، بنابر اتفاق علما، سجده بر او واجب می‌شود، ولی اگر سماع باشد، مسأله اختلافی است و برخی در این صورت سجده را واجب نمی‌دانند. با توجه به این نکته باید دقت شود که حضرت صادقعلیه السلام در این نامه «سماع» فرموده اند نه «استماع» و نگفته اند: «ألم یستمع؛ آیا نمی‌شنوند؟» بلکه فرموده اند: «الم یسمع؛ آیا به گوشش نخورده است؟». این سخن بدان معناست که لازم نیست انسان به آن سخن دل سپرده، کاملاً توجه کرده باشد، بلکه همین اندازه که به گوشش رسیده باشد، کافی است.

بنابراین فرموده، هر کس این آیه به گوشش برسد، باید از معصوم پیروی نماید تا خدای سبحان او را دوست بدارد و آنچه از این کلام شریف استفاده می‌کنیم این است که هر کس بخواهد بداند خدای متعال او را دوست می‌دارد یا نه، باید دو نکته را در نظر بگیرد:

۱ تا چه اندازه فرمانبردار خدا می‌باشد؛

۲ چه مقدار از اهل بیتعلیهم السلام پیروی می‌کند؛

پس از چنین سنجشی خواهد دریافت، چه اندازه نزد خدا محبوبیت یافته است.

آشنایی با غدیر

در آستانه عید بزرگ غدیر قرار داریم. به جاست که نگاهی کوتاه، اما همه جانبه به این رخداد بزرگ تاریخی و جایگاه آن در بیان معصومانعلیهم السلام بیندازیم.

بنا به فرموده معصومینعلیهم السلام و نصوص روایی، عید غدیر «أعظم الأعیاد؛ بزرگ ترین عیدها» خوانده شده است که خوشبختانه امروز میهمان این عید شکوهمند و باعظمت اسلامی هستیم.

به تعبیری دیگر، غدیر هم قرآن است، هم سنت، هم تاریخ.

از آن رو غـدیر را قرآن می‌خوانیم که در هر تفسیری بنگریـد گزارش رویـداد شکوهمند غدیر را در آن خواهید یافت و از آن رو سنت است که در تمام متون رواییِ واقعهٔ غدیر، قسمتی از گفتار، رفتار و کردار و تقریر رسول خداصلی الله علیه السلام دربارهٔ واقعه غـدیر دیـده می‌شود. البته ظاهراً کتابی که از عامه رویـداد غدیر را ذکر نکرده است تنها صـحیح بخاری است، اما پنج صـحیح دیگر آنها ماجرای غدیر را نقل کرده اند.

غـدیر را نیز بایـد جزئی از تاریـخ دانست، زیرا در زنـدگی پیامبر اسلامصـلی الله علیه السـلام رویـداد تاریخی بسیار مهمی به شـمار می‌رود و هر متن تاریخی که زندگی پیامبر اسلام را بررسی کرده باشد، فصلی را به غدیر خم اختصاص داده است. در سرزمین های اسـلامی کم و بیش مردم با رویداد غدیر آشنا هستند، ولی اکثر افراد جهان حتی نام غدیر را نشنیده و از جریان و رخدادهای آن بی اطلاع می‌باشـند. به حکم وظیفه بایـد آنـان را در جریـان این روز بزرگ قرار دهیم و دربـارهٔ تمـام ابعاد دنیایی و آخرتی و مادی و معنویِ آن بحث کنیم.

بزنطی یکی از یاران برجسـته امامان معصوم است. در میان هزاران صحابی ای که معاصر امامان بوده اند، چهره های درخشانی چون بزنطی از بیست تن تجاوز نمی‌کند. منابع رجالی نام کامل او را «احمدبن محمدبن أبی نصـر البزنطی» نقل کرده اند. وی از زبان امام رضاعلیه السلام روایتی نقل نموده که از بین روایات غدیر بی تردید کم نظیرتر است و اگر عمری را در بین کتاب‌ها و مجامع روایی سپری کنیم، کمتر روایتی همسنگ این روایت می‌یابیم و همین کم نظیر بودن، ارزش و جایگاه ویژه ای به این روایت می‌دهد.

بزنطی می گوید: حضرت رضاعلیه السلام فرمودند:

«لو عرف النـاس فضـل هـذا الیوم بحقیقته لصـافحتهم الملائکهٔ فی کل یوم عشـر مرات؛ چنانچه مردم ارزش این روز را آن گونه که هست، بدانند ملایک خدا روزی ده بار با آنان مصافحه خواهند کرد».

در روایات و موضوعات دیگر چنین روایتی وجود ندارد که در آن به مصافحهٔ ملایك با بندگان خدا اشاره شده باشد، لذا این تعبیر در شأن و عظمت یوم الله غدیر بی نظیر است.

مصافحه (دست دادن) یک احترام، تقدیر و تشکر و اظهار علاقه است. از دیگر سو فرشتگان مانند آدمیان نیستند که بی مبنا و اساس با هر کس رفتاری مهرآمیز داشته باشند، چرا که ملاک هایی خدایی دارند. از این رو هرگز نافرمانی خدا نمی‌کنند و قرآن کریم در توصیف شان می‌فرماید:

«لَّا یَعْصُونَ اللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ؛ هرگز از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند».

آنان مقام عصـمت دارند، البته عصـمت آنان نه در مرتبهٔ عصمت چهارده معصومعلیهم السلام که از آن فروتر است. تصور کنید، در صورتی ملایک با ما مصافحه و ابراز محبت خواهنـد کرد که به درجهٔ بالای شـناخت دست یابیم. برای درک بیشتر از آنچه در این روایت بیـان شـده، بایـد توجه کنیم اگر اظهار علاقه و تجلیل ملایك از آدمی ماهی یك بار و حتی سالی یک بار باشـد، باز ارزش والایی است. بعضـی از ما شایـد سالی یك بار به دیدن دوسـتان و خویشاوندان برویم و در صورتی که علاقه مندی مان بیشتر باشـد مـاهی یـک بـار و در مواردی که علاقه فزون تر و نسـبت نزدیکتر باشـد، هفته ای یك بار و گاهی با بعضـی از آنان روزی یك بار دیدار و مصافحه می کنیم، اما اگر کسـی امین و رازدار ما باشد، ممکن است روزی ده بار به دیدار او رفته و نسـبت به او ابراز محبت کنیم. حال ببینیم که مصافحه ملایک خدای متعال با ما آدمیان آن هم روزی ده بار چه معنایی دارد و امام رضاعلیه السـلام از گفتن این مطالب در پی بیان چه مسأله مهمی هستند؟

در مورد این که شناختن غدیر عمل محسوب می‌شود یا خیر، باید دانست که عمل در مرتبهٔ دوم است، زیرا شناخت مقدمهٔ عمل است و شناخت به تنهایی این ارزش والا را دارد، خواه آنان که غدیر را شناخته اند به آنچه در مورد غدیر دستور داده شده است عمل کنند یا خیر. به عنوان مثال عموم مردم مرجع تقلید خود را گر چه هیچ گونه نیازی به او نداشته باشند احترام می کنند، زیرا دانشمند است و دانش، احترام دیگران را بر می‌انگیزد و در واقع احترامی که به او گذاشته می‌شود به دلیل دانش وخردمندی اوست. بنابراین احترامی که ملایک به غدیرشناسان می گذارند، به دلیل شناخت آنهاست. همان طور که بیان شد این تعبیر از تعابیر کم نظیر است. البته در خصوص ارزش زیارت حضرت سیدالشهداعلیه السلام روایتی نقل شده است که ارواح انبیا با زائران حضرت سیدالشهداعلیه السلام مصافحه می کنند، اما این روایت با روایت غدیر تفاوت بسیار دارد و مصافحه ملایک آن هم هر روز ده بار، موردی است کاملًا استثنایی.

با توجه به این سخن امیرالمؤمنینعلیه السلام که می‌فرمایند: «إنّا لأُمراء الکلام؛ ما پادشاهان سخنیم» و این که آن حضرت خود پایه گذار دستور زبان عربی است و همهٔ امامان معصومعلیهم السلام با نکته سنجی و دقت کامل، کلمه‌ها و جمله‌ها را برمی گزینند، این سخن امام رضاعلیه السلام تأمل و دقت می‌طلبد. لذا در این جا حضرت رضاعلیه السلام نفرمودند: «إن عرف الناس» یا «إذا عرف الناس»، بلکه فرموده اند: «لو عرف الناس» و همان طور که از قواعد دستور عربی معلوم است «لو» حرف امتناع است و برای کارهای نشدنی به کار می‌رود و متعلَقِ لو «بحقیقته» می‌باشد، یعنی آنچه شناختنش تقریباً نشدنی است و در این جا منظور شناخت ارزش غدیر، آن چنان که هست و در حقیقت امر وجود دارد می‌باشد، نه شناخت به اندازهٔ سِعه وجودی و درک و بینش افراد.

به تعبیری دیگر، نه آن گونه که هر کسی به اندازهٔ ظرف خود از دریا آب بردارد، بلکه به بزرگی خود دریا از آن بهره گیرد. لذا ارزش و منزلت غدیر بسیار بالاتر از درک محدود ماست و به تعبیر واضح تر، فرضاً اگر کسی یوم الله غدیر را آن گونه که در واقع ارزش دارد، بشناسد، آن گاه است که ملایک روزی ده بار با او مصافحه می کنند. برای روشن شدن عظمت پاداش این شناخت محاسبه کنیم: از باب مثال اگر کسی ۸۳ سال عمر کند و فرضاً در بیست سالگی (قمری) به این شناخت برسد، طی ۶۳ سال که این شناخت را داشته، یعنی حدود ۹۵۵/۲۲ روز، ملایک حدود ۵۵۰/۲۲۹ بار با او مصافحه می‌کنند و این نشانهٔ بزرگی و والایی این شناخت بوده که البته منزلتی بس ارجمند است.

غدیر پاینده

پس از گذشت چهارده قرن و اندی اینک دگربار جرعه نوش غدیر علوی هستیم؛ روزی که برای همیشهٔ تاریخ، شاهد بر مظلومیت امامت و ولایت بوده و هست و خواهد بود. حاجیان در راه بازگشت از خانهٔ خدا به فرمان حضرت ختمی مرتبت، محمد بن عبداللهصلی الله علیه السلام در غدیر خم گرد آمدند. آن رسول هدایت از جانب پروردگار فرمان یافته بود تا آخرین رسالت خود را به انجام برساند و با معرفی جانشین خویش، خط رسالت را به رشتهٔ امامت و ولایت پیوند زند تا وظیفهٔ رسالت را به خوبی ادا کرده باشد.

آن گاه تمام حاجیانی که غدیر را ترک کرده بودند، فرا خوانده شدند و چون دیگر حاجیان از راه رسیدند، به فرمان پیامبرصلی الله علیه السلام از جهاز اشتران منبری فراهم آمد و آن حضرت بر فراز آن قرار گرفتند ... و دست امیرمؤمنان علیعلیه السلام را بالا برده، فرمودند:

«من کنت مولاه فعلی مولاه. اللّهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله؛ هر کس من مولای او هستم، این علی مولای اوست. بار الها، دوستان او را دوست بدار، دشمنان او را دشمن دار، یاری کنندگان او را یاری کن و آنان که او را تنها واگذارند، تنهای شان گذار».

سپس آیهٔ «اکمال دین» را برای حاضران تلاوت فرمودند و حاجیان راه شهر و خانهٔ خود را در پیش گرفتند تا آخرین پیام آسمانی و خبر جانشینی علیعلیه السلام را به کسان خود برسانند.
جامعهٔ بشری از آغاز پیدایش از وجود پیامبر و واسطهٔ وحی الهی برخوردار بوده و می‌بایست این رونـد تا واپسین دم حیات این خاکـدان ادامه یابد و هیچ گاه نباید زمین از حجت خدا تهی باشد. از همین رو باید برای پیامبر اسلام جانشینی تعیین می‌شد تا پس از خاتمیت رسالت، امام و ولی، راه پیامبرصلی الله علیه السلام را ادامه داده و اهداف ناتمام ماندهٔ او را به بهترین وجه محقق سازد. پرروشن است فردی می‌تواند جانشین پیامبرصلی الله علیه السلام باشد که از هر نظر با پیامبرصلی الله علیه السلام همراه و همفکر بوده و در عصمت و پاکدامنی تجسم عینی آن حضرت باشد.
حال این سؤال پیش می‌آید که انتخاب جانشین شایسته در اختیار انسان هاست یا همان سان که خدا پیامبران را به رسالت بر می‌گزیند، جانشین آنان را نیز خود انتخاب می‌کند؟ که پاسخ صحیح، مورد دوّم است.
در طول عمر رسالت پیامبران، جانشینی مناسب و پاکدامن برای رسولان الهی معیّن شده است تا در نبود رسولان، جانشینان آنها به انجام وظیفه بپردازند. پیامبر اسلامصلی الله علیه السلام نیز از این قاعده مستثنا نبودند و ناچار باید با تعیین و فرمان الهی جانشین خود را برای سامان دادن به جامعهٔ نوپای اسلامی و گستراندن عدل و ظلم ستیزی در جامعه آن روز معیّن کنند و چنین کردند.

جامعه جاهلی

دوران جاهلیِ پیش از مبعوث شدن حضرت محمد مصطفیصلی الله علیه السلام به پیامبری، آکنده از جنگ، خونریزی، غارت و... بود. انسان‌ها بر اساس موقعیت اجتماعی، اقتصادی و روابط قبیله ای به تناسب، از احترام خاصی برخوردار بودند. زنان به صورت کالاـ در میان آنان دست به دست می‌گشتند و دخترکان تنها به جرم دختر بودن، زنده به گور می‌شدند. یک نزاع کوچک گاهی جنگی خردکنندهٔ شصت ساله در پی می‌آورد و جان هزاران انسان را می‌گرفت. طبقهٔ ضعیف جامعه، اسیر بیگاری طبقهٔ برتر بود و هیچ حقی نداشت. نژاد، شمار افراد، موقعیت قبیله و نیز ثروت، وسیلهٔ تفاخر مردم دوران جاهلی بود و انسان های بی گناه به سبب نادانی و خودخواهی فرادستان، به پای بت‌ها قربانی می‌شدند تا خدایگان آنها خشنود شوند؛ خدایگانی که از سنگ، چوب، خرما و گاهی نیز از طلا و نقره به دست همان جماعت جاهل ساخته می‌شد.

پیامبر خاتم

از درون چنین تاریکخانه ای، انسانی کامل به پیامبری مبعوث شد تا دیو پلید ستم، تجاوز به حقوق افراد، سفاکی و ... را از جامعه برانـد و آن را با زیور اسلام، دین آسان گیر و آسمانی بیارایـد. او که در میان مردمش به «امین» شهره بود و جز خوبی از او ندیده بودنـد و او را همـاره راه گشـای خویش می‌دانستند، با آشکار کردن دعوت به یکتاپرستی، آماج آزار همان مردم قرار گرفت و دیوانه، جادوگر، دروغ پرداز و ... خوانده شد. او را به سنگ کین می‌زدند، خاکستر بر سر مبارکش می‌افشاندند و، ... امّا با تمام این احوال صبوری ورزیـد، چرا که خدایش او را «دارای خُلق والا» خوانده بوده. آن بزرگوار طی ۲۳ سال فعالیت، جامعه ای پدید آورد که همان دشمنان دیروز اکنون چون برادر در کنار یکدیگر با صفا می‌زیستند و حکومتی تأسیس نمود که مانندی نداشت، امّا بودنـد کسانی که همچنان بر رسوم جاهلی پایورزی می‌کردنـد و هر زمان که فرصتی دست می‌داد گوهر ناپاک خود را بروز می‌دادند. همین افراد برای از میان برداشتن پیامبرصلی الله علیه السلام و نابودی دین نوپای اسلام مذبوحانه تا کشتن پیامبرصلی الله علیه السلام پیش رفتند، ولی ارادهٔ حضرت حق، بر آن تعلق نگرفته بود وسرانجام اسلام پابرجا شد و همه دنیا را با وجود خود نورانی و کام مردم حقیقت جو را شیرین کرد.

مصادره غدیر

تنها هفتاد روز پس از ابلاغ منشور امامت و ولایت از سوی پیامبرصلی الله علیه السلام، آن حضرت دعوت حق را لبیک گفته، و به دیدار خدا شتافتند. اینک وقت آن رسیده بود تا آنچه دربارهٔ امیرمؤمنان علیعلیه السلام به مردم رسانده بودند عملی شود. آنان که دیروز و در جمع غدیریان با امیرالمؤمنین علیعلیه السلام به عنوان امام و جانشین پیامبر بیعت کرده، این منصب را به او تبریک گفته و ولایت او را پذیرفته بودند، تغییر ماهیت داده و با تفاصیلی که در منابع تاریخیِ تمام فرقه های اسلامی آمده است، امام به حق را کناری زده، خود، خلافت پیامبرصلی الله علیه السلام را تصاحب کردند. آنان خوب می‌دانستند که امیرمؤمنان علیعلیه السلام از تمام صحابه برتر و به پیامبرصلی الله علیه السلام نزدیک تر و در حقیقت رازدار آن حضرت و ترجمان واقعی قرآن و سنت رسول خداست. باید دید که اینان به چه انگیزه ای این تخریب بزرگ تاریخی را مرتکب شدند.

«عثمان بن سعید» و «حسین بن روح» دو تن از یاران امام حسن عسکریعلیه السلام و دو نایب خاص امام زمانK بودند. هر دو نقل کرده اند که امام حسن عسکریعلیه السلام فرمودند: «پدرم امام هادیعلیه السلام از سوی حاکم وقت، متوکل عباسی از مدینه به سامرا احضار شد. آن حضرت در مسیر خود به سامرا به نجف اشرف رسید و به منظور زیارت جدّ گرامیش کنار مرقد مطهر امیرالمؤمنینعلیه السلام حضور یافت و زیارتی خواند که به «زیارت امیرالمؤمنینعلیه السلام در روز غدیر» مشهور است. در بخشی از این زیارت آمده است:

...« وحال بینک و بین مواهب الله لک؛ ... میان شما و مواهبی که خدا برای شما مقرّر فرموده است، حایل و مانع شد».

این عبارت تنها در زیارت امیرالمؤمنینعلیه السلام آمده است و بی تردید امام هادیعلیه السلام در این عبارت به کسانی اشاره داشتند که پس از شهادت پیامبرصلی الله علیه السلام از رسیدن موهبت الهی به دست حضرت امیرمؤمنان علیعلیه السلام ممانعت کردند. باید توجّه داشت که خدای جلّ وعلا مواهب زیادی چون: علم بی کران، عصمت، مقام امامت و جایگاه و منزلت والا نزد خود به امیرالمؤمنین علیعلیه السلام داد. حال این پرسش پیش می‌آید که چرا پیمان شکنان این مواهب را از امامعلیه السلام دریغ داشتند؟ یقیناً این مواهب چیزی نبود که بتوان آنها را از امامعلیه السلام دریغ نمود یا حضرتش را از داشتن آنها بازداشت.

بنابراین آنچه مورد توجّه امام هادیعلیه السلام بود و در زیارت امیرالمؤمنین علیعلیه السلام بدان اشاره فرمودند، حق آن حضرت برای ادارهٔ حکومت بود؛ همان چیزی که خدای عزّ وجل در روز غدیر خم به وسیلهٔ رسولش به همگان ابلاغ کرد و مردم نیز با بیعت خود آن را پذیرفتند، امّا حضرتعلیه السلام به مدت ۲۵ سال پس از پیامبرصلی الله علیه السلام با توطئه پیمان شکنان از ادارهٔ حکومت دور ماندند. نتیجهٔ این اقدام، محروم نگاه داشتن مردم از امیر و حاکمی لایق بود که می‌توانست حکومت پیامبرصلی الله علیه السلام را با تمام عدالت خواهی و مردم داری اش استمرار بخشیده و دامنهٔ آن را آن سان که مورد رضایت خدای عزّ وجل و آرامش خاطر همگان بود بگستراند. بنا به شواهد تاریخی، دورانِ تقریباً پنج سالهٔ حکومت امیرالمؤمنینعلیه السلام که تبلور همه خوبی هاست عظمت اهداف غدیر را آشکار کرده و به حق این روز را عیدی بزرگ و باعظمت برای مسلمانان و حتی بشریت گردانده است، ولی غدیر و صاحب شایستهٔ غدیر هر دو مورد جفای تاریخ قرار گرفتند، در عین حال این روز همچنان با عظمت و شکوه است.

پیامدهای غصب خلافت

روایات مختلفی به موضوع غدیر و دستاوردهای آن در صورت تحقق آن پرداخته اند. از آن جمله، در روایتی طولانی آمده است:

...« لو أن أمیرالمؤمنینعلیه السلام ثبتت قدماه أقام کتاب الله کلّه والحق کلّه؛ ... اگر امیرالمؤمنینعلیه السلام در مصدر امور قرار می‌گرفت کتاب خدا و حق را تماماً احیا می‌کرد».

اگر حق در جامعه جاری و عملی می‌شد، بی تردید نماز، زکات، عدالت، بردباری و ... نیز جایگاه واقعی خود را می‌یافت و در سایهٔ چنین حاکمی، به مسائل دنیوی مردم رسیدگی می‌شد و مردم به شکلی کاملاً مطلوب از تمام نعمت‌ها بهره مند می‌شدند، زیرا خدای عزوجل همان گونه که در قرآن می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الاْرْضِ جَمِیعًا؛ ... اوست آن کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید».

تمام نعمت‌ها را برای بندگانش آفریده است. در روایتی از امیرالمؤمنینعلیه السلام آمده است که فرمودند:

...« لو أن الأمهٔ منذ قبض رسول اللهصلی الله علیه السلام اتبعونی وأطاعونی، لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم؛ ... اگر پس از شهادت رسول خداصلی الله علیه السلام امت از من پیروی و اطاعت می‌کردند به یقین از بالای سر و زیر پای خود از نعمت خدای متعال بهره مند می‌شدند».

بی تردید اگر امیرالمؤمنینعلیه السلام که حضرت رسولصلی الله علیه السلام به عنوان اولین شخصیت جهان، به حکم آیهٔ (یَاأَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ)؛ ... ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن» فرمان یافت تا آن حضرت را به جانشینی خود معرفی کند زمام امور را در دست می‌گرفت مفهوم و هدف غدیر برای همگان روشن می‌شد و دنیا برای همیشه به بهشت نعمت‌ها و برادری‌ها مبدل می‌گردید، اما متأسفانه چنین شخصیتی را ۲۵ سال خانه نشین کردند. شخصیتی که در مورد روز غدیرش آمده است: «لو عرف الناس » ... باید ۲۵ سال مشغول کشاورزی شود و به جز از دست و پایش از دیگر نیروهای او استفاده نشود و حداکثر بیل بزند و درخت بکارد. این ظلم و ظلمت بزرگ تاریخ، نه تنها جهان آن روز اسلام را تاریک کرد، بلکه تاریکی آن، امروز و تا فرداهای تاریخ ادامه خواهد داشت. اگر دیروز، امروز و در آینده بیچاره و درمانده ای دیده شود، مستمندی گرسنه سر بر بالین نهد و مکر و حیله ای و زور و ستم و باطلی در جامعه وجود داشته باشد، تماماً از عوارض نادیده گرفتن غدیر و مصادره آن سرچشمه گرفته است.

پس از ۲۵ سال خانه نشینی، آن حضرت مدت کوتاهی کمتر از پنج سال به ظاهر اختیاراتی را به دست گرفتند. با این حال، در همان روزها نیز معاویه از پای ننشست و از توطئه و جنگ افروزی دست برنداشت. حکومت اسلامی به ازای زکاتی که از مسلمانان می‌گرفت و به ازای تحت الحمایگی غیر مسلمانان ساکن در قلمرو اسلام از آنان جزیه می‌گرفت. در مقابل، معاویه که خود را خلیفهٔ رسول خدا می‌خواند، بر خلاف سنت پیامبرصلی الله علیه السلام و شرع مقدس اسلام به کفار جزیه می‌داد تا بتواند برای جنگ با امیرالمؤمنینعلیه السلام آماده شود.

مسلماً غدیر از چنان گستردگی برخودار است که اگر به تمام معنا تحقق می‌یافت دنیا و آخرت مردم تأمین می‌شد و بی تردید بدون غدیر نه دنیا برای مردم فراهم شده است و نه آخرتی. دنیایی که امروز می‌بینیم با صدها میلیون گرسنه، کشت و کشتار و دهها میلیون زندانی، آیا با چنین وضعیتی انسان به کمال می‌رسد؟ به یقین پاسخ منفی است. وانگهی این نابسامانی‌ها از همان روزی که اسلام به انحراف کشیده شد نشأت گرفته است و زمانی می‌توان به درست شدن آن دل بست که اسلام به مسیر اهل بیتعلیهم السلام باز گردد و هر چه نسبت این تغییر بیشتر باشد، نسبت سامان گرفتن کار دنیا بیشتر خواهد بود.

اگر نکته‌ها و ویژگی هایی که در قصه های امیرالمؤمنینعلیه السلام وجود دارد، جمع آوری شود، دنیا را تکان می‌دهد. نکته های ظریفی در جای جای زندگی امیرمؤمنانعلیه السلام به چشم می‌خورد که امروزه آزاداندیش ترین و دموکرات ترین انسان‌ها که شعار آزادی سر می‌دهند، از آنها بی بهره اند.

کار دنیای شرق و غرب، شعار، فریب، خدعه و نیرنگ شده است و با حکومت حدود پنج سال امیرالمؤمنینعلیه السلام که در ۱۴۰۰ سال قبل به وجود آمد، قابل مقایسه نیست. داستان هایی که در تاریخ به ثبت رسیده و تا به امروز در کتابخانه های ما یافت می‌شود، تکه هایی از تاریخ و گزارش هایی است از آنچه حضرت امیرالمؤمنینعلیه السلام در آن چهار سال و اندی با اندک اختیاراتی که

داشتند، انجام داده اند.

درس هایی از حکومت امیرمؤمنان (علیه السلام)

یکی از آن نکته هـایی که در روایـات آمـده و تاریـخ نیز آن را نقـل کرده و به عنوان درسـی از حکومت امیرمؤمنان علیعلیه السـلام مطرح می‌باشد، این است که: «روزی یکی از خوارج نهروان در مقابل حضـرت امیرمؤمنان علیعلیه السلام ایستاد و خطاب به حضرت گفت: «اتق الله فأنک میت؛ تو روزی خواهی مرد، از خدا بترس».

او چنان می‌پنداشت گویی آن حضرت مرگ را نمی‌شناسد و آن را باور ندارد و باید به او تذکر دهند و موعظه اش کنند.

در آن روز امیرالمؤمنینعلیه السـلام رهبر بزرگ ترین حکومت روی زمین بودند. در عین حال چنین فردی به خود جرأت می‌داد تا با چنـان شخصیتی این گونه سـخن بگویـد. امیرمؤمنـانعلیه السـلام بـا آن نادان به گونه ای برخورد کردنـد که با روح «علی مع القرآن والقرآن مع علی؛ علی بـا قرآن است و قرآن بـا علی» و آیـهٔ ... « وَ إِذَا خَـاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُواْ سَـلامًا؛ و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهنـد به ملایمت پاسـخ می‌دهنـد» سازگاری داشـته باشـد. در مقابل چنین رفتاری، در زمان بنی امیه یکی از آنان اعلام کرد: «ای مردم، اگر کسی به من اتق الله بگوید، گردنش را می‌زنم».

این‌هـا نه تنها با قرآن نبودنـد، بلکه درست بر خلاف قرآن رفتار می کردنـد. امروزه حق آزادی چقـدر است؟ آیا کسـی می توانـد به یـک مسـئول جزء، اعـتراض کنـد؟ متأسـفانه در دنیـای قـانون گـذاری امروزه، نماینـدگان مجلس بحث و گفتوگـو می کننـد، رأی می گیرند، به کمیسیون می‌برند که اگر به فلان مقام توهین شود، مجازاتش چنین و چنان است.

اگر غـدیر با غیر غدیر مقایسه شود، روشن خواهد شد که تفاوت از کجا تا به کجاست؟ وقتی غدیر باشد، یعنی علی بن ابی طالبعلیه الصـلاهٔ و السـلام، و روش امیرمؤمنانعلیه السـلام که هیـچ تفاوتی با روش رسول خداصـلی الله علیه السـلام نـداشت حاکم است. این رفتارها را در تاریـخ ملاحظه کنیـد و بسـنجید و ببینید چه کسـی جای امیرمؤمنانعلیه السـلام را غصب کرده و چه روشـی جای روش حکومتی آن حضرت را گرفته است؟

در تاریخ آمده است: «روزی عمربن خطاب به مسـجد رفت و امامت جماعت را بر عهده گرفت و مردم به او اقتدا کردند. وقتی نماز تمام شد رو به نمازگزاران کرد و خیلی ساده گفت: مردم، من نماز خواندم، اما جنب بودم!».

فقـط امیرمؤمنـانعلیه السـلام است که اگر او را کنـار نمی‌زدنـد، قرآن با تمام برنامه هایش محقق می‌شـد و اصل «أقام کتاب الله کله» تحقق می‌یـافت. تـوجه داشـته باشـیم ایـن کلمه، مفهـوم بلنـدی دارد و بایـد به آن تـوجه شـود، وگرنه همه به قسـمتی از قرآن عمل می کننـد. قرآن کریم یهودیـان را به این جهت که می گفتنـد: «نُؤْمِنُ بِبَعْض وَنَكْفُرُ بِبَعْض؛ به بعضـی ایمـان داریم و بعضـی را انکـار می کنیم» نکوهش کرده است.

پرواضـح است، فردی می‌توانـد سـخن بگویـد، راه برود، مطالعه کنـد، غـذا بخورد و بیندیشـد که تمام اعضای بـدن او کامل و سالم باشد. حال اگر بعضـی از اندام‌ها را داشـته باشد و بعضـی را نداشـته باشد، چه وضـعیتی خواهد داشت؟ بدون کبد، قلب یا مغز ادامه زنـدگی ممکن نیست. از دیگر سو ممکن است بعضـی از اعضای بدن فاسد شود، ولی زندگی انسان مختل نشود. عمل به کل قرآن و ایمـان آوردن به تمـام آن مهم است، وگرنه شـما هر جای دنیا برویـد بسـیاری از کارهایی که انجام می‌دهنـد در واقع با بخشـی از قرآن منطبق است. به عنوان مثال دادوستدهایی در سراسر دنیا صورت می گیرد که با قرآن کریم سازگاری دارد، زیرا می‌فرماید: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ؛ خدا تجارت را حلال کرده است».

اجاره، ازدواج و طلاق که در قرآن وجود دارد دیگران نیز انجام می‌دهنـد، اما جاری کردن تمام احکام قرآن و تمام حق، مخصوص امیرالمؤمنینعلیه السلام است و در آن صورت است که نعمت آن چنان فراوان می‌شود که:

«لأَكَلُواْ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم؛ از فراز و فرود و پیش روی خود [نعمت های فراوان الهی] می‌خورند».
اگر حضرت امیرعلیه السلام از ابتدا فرصت می‌یافتند تا بر مسند حکومت که حق مسلم آن حضرت بود تکیه زنند، مردم از نعمت های آسمان و زمین به بهترین وجه، بهره می‌جستند. تنها کارشکنی معاویه در آن مدت حکومت چند سالهٔ ظاهری نبود، بلکه علاوه بر جنگ صفین، جنگ جمل، طلحه و زبیرها و نهروانی‌ها و خوارج نیز بودند که بیشتر دورهٔ چهار سال و چند ماههٔ حکومت امیرالمؤمنینعلیه السلام با این جنگ‌ها سپری شد. با این همه مطالبی در تاریخ امیرمؤمنانعلیه السلام یافت می‌شود که هنوز دنیا به آنها نرسیده است. آن حضرت نور و جانشین پیامبرصلی الله علیه السلام بودند و خود در این باره فرموده اند:
«وأنا من رسول الله كالضوء من الضوء والذراع من العضد؛ نسبت من به رسول خدا همانند نسبت نور به نور و آرنج به بازو است».
آرنج و بازو با هم کار می‌کنند و با هم از کار می‌ایستند. یا کاری را با هم انجام می‌دهند یا هیچ کدام کار نمی‌کنند. با این همه نزدیکی و یکی بودن، باز امیرمؤمنان از پیامبرصلی الله علیه السلام پیروی می‌کردند. تک تک اینها مطالبی است درخور دقت که امروزه دنیا از آنها غافل است. باید باور کنیم بیشتر مردم جهان از حقیقت غدیر و عظمت امیرالمؤمنینعلیه السلام ناآگاه هستند و این مطالب را نشنیده اند.

ساده زیستی

شاید این مطلب را شنیده باشید که حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراعلیها السلام چادری با دوازده وصله داشتند. این مطلب را در یک خط می‌توان نوشت، ولی یک دنیا معنا و محتوا در آن نهفته است. حضرت زهراعلیها السلام زمانی آن چادر را سر می‌کردند که پدرشان رئیس حکومت و امیرمؤمنان علی بن ابی طالبعلیه الصلاهٔ و السلام شوهرشان وزیر آن حضرت بودند. آن بانوی بزرگ اسلام تا این اندازه خداخواه و فرمانبردار بودند. شما فقرا را هم بنگرید، مشکل بتوان فقیری را یافت که چادرش دوازده وصله داشته باشد، البته فقیر می‌خواهد چادر نو و گران بها سر کند، ولی نمی‌تواند، اما حضرت زهراعلیها السلام می‌توانستند و نمی‌کردند. ایشان با اموال بیت المال این گونه با احتیاط برخورد می‌کردند. نقطه مقابل، عملکرد عثمان و ... بود. امیرمؤمنانعلیه السلام فرمودند: من اموال را همانند رسول خدا تقسیم می‌کنم. حضرت رسولصلی الله علیه السلام اموال را نگه نمی‌داشتند و بلافاصله آن را بین مردم تقسیم می‌کردند، ولی عمر اموال را از سالی تا سال دیگر نگه می‌داشت، سپس تقسیم می‌کرد. این مطلب در متون تاریخی آمده است که: «وإن عمر كان يجمع الأموال من سنة إلى سنة ثم يقسّم».
وقتی حکومت در اختیار امیرمؤمنانعلیه السلام قرار گرفت، حضرت فرمودند: «من چون عمر رفتار نخواهم کرد. این اموال مال مردم است و اگر تهی دستی در جامعه وجود دارد، مال، مال اوست و اگر هم فقیری وجود ندارد، به بقیه مسلمانان می‌رسد».
این نکته ای است که امروزه دنیا با این همه پیشرفت هنوز به آن نرسیده است. این قانون را شخص پیامبرصلی الله علیه السلام وضع و اجرا کرده بودند. امیرمؤمنانعلیه السلام نیز طبق روش رسول خداصلی الله علیه السلام عمل می‌کردند. در حکومت ایشان، پولی که به بیت المال مسلمانان می‌رسید اولویت استفاده از آن با فقیران بود. کسانی که خانه، زن، زندگی، لباس، خوراک و ... نداشتند، به جهت احتیاج شان در اولویت بودند و آنچه زیاده بر نیاز فقیران بود به بقیه می‌دادند. در مصرف بیت المال، چون مال، از آن خداست و همه بندگان خدا هستند لذا بیت المال الزاماً و حتماً مخصوص فقرا نیست، از این رو لازم نیست مصرف کننده، فقیر باشد و تنها صدقات و زکات از آنِ فقیران است که در قرآن بدان اشاره شده است، آن جا که می‌فرماید:
«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسَاكِينِ؛ ... صدقات تنها به فقیران و تهی دستان و ... می‌رسد».
امیرمؤمنانعلیه السلام اموال را به طور مساوی تقسیم می‌کردند. مثلاً ـ اگر به هر نفر سه دینار می‌رسید خودشان با آن که رئیس حکومت بودند، همین مقدار بر می‌داشتند و به قنبر خادم خود نیز همین مقدار می‌دادند. این است معنای غدیر، این است جزئی از

معنای بزرگِ «لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته».

شیوه حاکمان نامشروع

حال به شیوهٔ حکومتی غاصبان نظری بیفکنیم. نوشته اند: وقتی خمس آفریقا را که یک میلیون دینار بود برای عثمان آوردند او همه را به مروان داد و سایر مسلمانان از آن مبلغ محروم ماندند. ابوذر به این کار اعتراض کرد و عثمان او را به همین دلیل به بدترین مکان (ربذه) تبعید کرد و سرانجام او در غربت و تنهایی از گرسنگی جان داد.

عماربن یاسر اعتراض کرد او را نیز آن قدر زدند که در بستر بیماری افتاد.

این، فرق بین غدیر و غیر غدیر است. اسلام مانند چشمه زلال است که پیامبرصلی الله علیه السلام آن را به جوشش درآورده، از آن آبی گوارا جاری ساختند. آن گاه کسانی چشمه را مصادره و آن را به زهر نفاق آلوده کردند، اما زمانی که امیرمؤمنان علی بن ابی طالبعلیه الصلاهٔ و السلام حکومت ظاهری را به دست گرفتند، چشمه را از آلودگی‌ها پاک کردند تا جرعه نوشان از چشمه اسلام، جرعه های گوارا بنوشند.

روش برخورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) با مخالفان

زمانی که امیرالؤمنینعلیه السلام حکومت ظاهری را به دست گرفتند، بنا به طبیعت شان که هیچ ناحقی را نمی‌پسندیدند و به آن تن نمی‌دادند، از سوی افرادی دنیاطلب و مخالف مورد اعتراض قرار می‌گرفتند. خوارج از گروه های مخالف آن حضرت بودند. یکی از این افراد در حضور جمع، به امیرالمؤمنینعلیه السلام جسارت کرد. حاضران در صدد برخورد با او برآمدند، ولی امامعلیه السلام آنان را بازداشتند و فرمودند:

«سب بسب، أوعفو عن ذنب؛ [او را واگذارید که طرف سخنش من هستم، پاسخ] دشنام به دشنامی است یا بخشودن گناهی».

این گفتهٔ شخصیتی است که پیامبرصلی الله علیه السلام درباره اش فرمودند:

...« حبّه إیمان وبغضه کفر؛ دوستی او (علیعلیه السلام) ایمان و دشمنی با او کفر است».

چنین بزرگواری در مقابل رفتار جسارت بار دشمنِ خود حتی از حق خود که قرآن کریم برای آحاد مسلمانان محفوظ داشته، می‌فرماید:

...« فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُم فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیْکُمْ؛ ... پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید» گذشتند.

امیرالمؤمنینعلیه السلام این حق را می‌دانستند، اما آیهٔ دیگر را نیز لحاظ می‌داشتند که خدای عزوجل می‌فرماید:

...« وَأَن تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی؛ ... و اگر ببخشاید [این کار شما] به تقوا نزدیک تر است».

حضرت امیرعلیه السلام دو راه پیش روی خود می‌دیدند، مقابلهٔ به مثل یا گذشت، اما ایشان راه دوم را برگزیدند و از او گذشتند تا بدین ترتیب، حق با تمام وجود، تجلی یابد و باطل خوار گردد. از همین روست که حضرت، میزان و محک سنجش اعمال است و به وسیلهٔ او حق از باطل باز شناخته می‌شود. با اشاره به همین وجهِ تمایز حضرت امیرالمؤمنینعلیه السلام در زیارت آن حضرت آمده است:

«السّلام علی میزان الأعمال؛ سلام بر [علی] میزان [سنجش] اعمال».

از این رو ما باید در تمام رفتارهای خود میزانی داشته باشیم و امیرمؤمنان علی بن ابی طالبعلیه الصلاهٔ و السلام به عنوان تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ، مظهر اسلام حقیقتی و امام بر حق، تنها میزانِ واقعیِ سنجش هستند.

تفاوت دو حکومت

متأسفانه پس از شهادت مظلومانه امیرالمؤمنینعلیه السلام و ماجراهایی که بر حکومت علوی رفت، حکومت به دست امویان و عباسیان نااهل افتاد، در حالی که می‌بایست امام حسن و دیگر امامان معصومعلیهم السلام آن را ادامه می‌دادند. آنان با اندوختهٔ بیت المال که از آنِ تمام مسلمانان بود به عیش و نوش و تدارک زندگی مرفه پرداختند و در کنار چنین حیف و میل هایی، مردم به طور عموم و خاندان رسالت به ویژه در شرایط سختی به سر می‌بردند.

از بی شمار موارد دست اندازی خلیفگان عباسی به بیت المال مسلمانان این مطلب است که کاخ هارون الرشید سه فرسخ (۵/۱۶ کیلومتر مربع) مساحت داشت و در همان زمان دختران حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام که پاک ترین و گرامی ترین انسانها بودند هر یک چادر مخصوص به خود نداشتند تا نماز را به وقت و با هم بخوانند. نقطه مقابل این رفاه گرایی و نادیده گرفتن حقوق مسلمانان از بیت المال، روش حکومتی امیرالمؤمنینعلیه السلام بود که همسر والامقامش حضرت فاطمه زهراعلیها السلام چادری با دوازده وصله بر سر می‌کرد، اما به هیچ وجه دست به سوی بیت المال نبرد و امیرالمؤمنینعلیه السلام به عنوان رئیس حکومتی گسترده، همان اندازه از بیت المال بر می‌داشت که به غلام خود قنبر می‌داد.

در تاریخ آمده است: «مردی وارد کوفه شد و از یکی از مسلمانان سراغ خانهٔ رئیس مسلمانان را گرفت. خانهٔ حضرت امیرمؤمنان علیعلیه السلام را به او نشان دادند. پس از رو به رو شدن با امیرالمؤمنینعلیه السلام به حضرت گفت: این خانه و اثاث خانه از آنِ شماست؟!

حضرت فرمودند: اثاثیهٔ دیگر را به خانه ای دیگر فرستادم. (منظور حضرت خانه آخرت بود).

آن مرد از نزد حضرت خارج شده، از مردم می‌پرسید: خانهٔ دیگر امیرالمؤمنینعلیه السلام کجاست؟

پاسخ می‌دادند: او خانهٔ دیگری ندارد.

او می گفت: حضرت خود، فرموده است که اثاثیه را به خانه ای دیگر برده است.

او را متوجه این مطلب کردند که منظور امامعلیه السلام از خانهٔ دیگر، آخرت است».

«ابن شبّه» استاد طبری بود. او دوستدار امیرالمؤمنین نبود، در عین حال نقل کرده است: «وقتی ابوبکر مُرد سه خانه از خود بر جای گذارد، اما می‌بینیم که امیرالمؤمنینعلیه السلام بدهکار و شهید از دنیا رفت.

بی تردید مصادرهٔ غدیر کار را به جایی رساند که حکومت های جُور جای حکومت عدل علوی را بگیرند و دارایی مردم مسلمان را نثار هوس های نامعقول خود کنند و در همان حال صدها هزار از علویان و غیر آنان در فقر مطلق به سر می‌بردند.

دو نکتهٔ شایان توجه

به جاست که دو نکته را در زندگی مان سخت مورد توجه قرار دهیم:

نخست: زیارت غدیر امیرالمؤمنینعلیه السلام است. عالم محدث مرحوم حاج شیخ عباس قمی ?در مفاتیح الجنان آورده است:

«مستحب است انسان هر روز و در هر جایی که قرار دارد، این زیارت را بخواند».

در واقع زیارت غدیریه باید با تأمل و دقت خوانده و به نکات آن توجه شود.

دوم: خواندن خطبهٔ غدیر است که این خطبه نیز دارای مفاهیم و آموزه های والاست. به یک سخن این که غدیر در دو مورد فوق تبلور می‌یابد.

هرگز دروغ نگفتم

جانشینی رسول خداصلی الله علیه السلام چنان منصب والایی است که جز پاکان شایستگی رسیدن به آن را ندارند و چنین فردی باید تمام صفات نیکو را داشته و از تمام خصلت های ناپسند دور باشد و البته چنین خصوصیتی تنها در وجود امیرالمؤمنینعلیه السلام و فرزندان پاک و معصومش تبلور دارد. امیرالمؤمنینعلیه السلام خود دربارهٔ خویش فرموده اند:

...« والله ما کذبت ولا کذّبت؛ به خدا سوگند [در تمام عمرم یک] دروغ نگفته ام و کسی نتوانسته نسبت دروغ به من دهد».

همچنین می‌فرماید:

«والله ما کذبت کذبهٔ؛ به خدا سوگند [حتی] یک دروغ نگفته ام».

روشن است که همین راست گفتاری جز از غدیر بر نمی‌آید و روشن تر این که از چنین انسان راست گفتار و با عظمت، ستم و ستمکاری نشاید و این دو خصلت، نمادی از غدیر و حاکمیت غدیر است. البته دین به دنیا فروشان، در طول تاریخ پرچم دشمنی با امیرالمؤمنینعلیه السلام برافراشتند و نسبت های ناروا به ساحت پاکش زدند، اما تمام تلاش آنان، چونان خاکستری در معرض گردباد، بر باد شد.

قضاوت از منظر امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

«قضاوت» در روایات سخت مورد توجه قرار گرفته است. از همین منظر، قضات به سه و گاهی به چهار دسته تقسیم شده اند که تنها یک دسته از آنان به بهشت می‌روند، اما تصور چنین شائبه ای در مورد امیرالمؤمنینعلیه السلام که بزرگ شدهٔ خانه وحی و قرآن و دست پروردهٔ حضرت رسول اکرمصلی الله علیه السلام است محال و محال می‌باشد. او که سوگند خورده حتی به ازای به دست آوردن هفت اقلیم و خورشید و ماه هرگز پوست جُوی را از مورچه ای نگیرد، به یقین تن به داوری به ناحق نمی‌دهد.

روزی حضرتش در زمان حکومت خود از جایی می گذشتند. کودکان در حال بازگشت از مکتب خانه بودند، که با دیدن حضرت، لوح های خود را (تخته هایی که بر آن می‌نوشتند) به امیرالمؤمنین نشان داده، از حضرت خواستند تا در مورد نوشته های آنان داوری کنند و زیباترین را بر گزینند ... امیرالمؤمنینعلیه السلام در پاسخ به درخواست چند کودک که حضرتش را به داوری خواسته بودند [پاسخ دادند، آن گاه] فرمودند:

...« أما إنها حکومهٔ، والجور فیها کالجور فی الحکم؛ ... اما این مطلب نیز قضاوت است و ستم در این مورد، همانند ستم در داوری است».

از نظر امیرالمؤمنینعلیه السلام این داوری با قضاوت میان دو مدعی بر سر یک خانه، مِلك یا چیزی دیگر هیچ تفاوتی ندارد. اگر این آموزهٔ قرآن و منطق غدیر در تمام سی سال پس از شهادت رسول خداصلی الله علیه السلام حاکم می‌شد، بی تردید جهان، تمام والایی‌ها و خوبی‌ها و فضایل انسانی را به دست می‌آورد.

مطلبی که باید بدان توجه داشت، روایتی است که درک ما از فهم آن ناتوان است، اما از آن جا که روایت صحیح است و به صحت آن علم داریم، آن را تعبداً می‌پذیریم. البته مسائلی نیز وجود دارد که در حد درك و فهم انسان است، از جمله این که امام رضاعلیه السلام فرموده است: «لو عرف الناس ... حقیقته»، در واقع همان گونه که پیش تر بیان شد «لو» (اگر) و «حقیقت» دو جزء از غدیر بوده و جدایی ناپذیر هستند.

آثار نفی غدیر

آثار نفی غدیر

بـا نگـاهی گـذرا به دوران چهار سال و چنـد ماهه حکومت ظاهری امیرمؤمنان علیعلیه السـلام به حجم زیان هایی که در نتیجـهٔ نفی غدیر بر مسلمانان و جامعه بشری وارد شد پی می‌بریم. پس از ۲۵ سال حکومت مدّعیان خلافت، روش حکومتی پیامبرصلی الله علیه السلام به فراموشی سپرده شد.

نفی غدیر، آثار و پیامدهای ناگوار و بی حسابی برای بشـریّت به همراه داشـته است، زیرا دگرگونی بسیاری در کیفیت حیات بشری ایجـاد نموده که خسـارت مطلق به شـمار می‌رود. در نتیجه، جـامعه از نعمت هـای فراوانی محروم شـد، چرا که خط مشـی حکومتی امیرمؤمنان علیعلیه السـلام مشابه و در اسـتمرار حکومت پیامبرصـلی الله علیه السلام بود و همان سان که حکومت پیامبرصلی الله علیه السـلام برای جـامعه سازنـده بـود، حکومت امـام امیرمؤمنـان علیعلیه السـلام انعکاسـی از حکومت پیامبرصـلی الله علیه السـلام بود و حضـرتش در مسیر تعیین شدهٔ خدا و پیامبر گام برمی داشتند که ثمرهٔ آن برپایی عدالت، آزادی، نفی هر گونه ستیزه جویی و ایجاد جـامعه ای سـالم و آکنـده از فضایـل اخلاقی بود. روشن است تمـام این امور از مواهب الهی است که بـا وجود موهبت خـداداده به امیرالمؤمنینعلیه السـلام در غـدیر، یعنی امامت و ولایت آن حضـرت محقق می‌شـد. نفی این موهبت و مصادرهٔ حکومت از حضـرت امیرعلیه السلام آثار سوئی در جامعه پدید آورد که به برخی از آنها اشاره می کنم:

۱. سلب آزادی

اگر در دنیای امروز از آزادی سـخن گفته می‌شود و یا به همین مقـداری که آزادی وجود دارد بایـد آن را مرهون مولی الموحـدین امیرالمؤمنینعلیه السـلام دانست. البته سـخن دربارهٔ پس از واقعه غدیر و در نبودِ پیامبرصـلی الله علیه السـلام است، زیرا پیامبرصـلی الله علیه السـلام در دوران حـاکمیت خـود آزادی را در جـامعه گسترانـد و پس از شـهادت آن حضرتصـلی الله علیه السـلام بـود که این آزادی از جـامعه سـلب شـد. اختنـاق موجـود در دنیـای فعلی بـه سـبب نفی غـدیر اسـت، چرا که بـا جلـوگیری از برپـایی حکـومت امیرمؤمنانعلیه السـلام مانع گسترش آزادی گردیدنـد. نزاع های فراوانی در جامعه چهره نموده که جاهلیت را حیات مجدد بخشیده، جنـگ هـای بسیاری به راه انـداخته شـد که نـام آن را «حروب الردّهٔ» گذاشـتند و اسـتمرار چنین جنـگ هـایی که تـا به امروز، جان میلیون‌ها انسان را گرفته و هماره ادامه دارد، نتیجهٔ نفی غدیر است.

۲. تحریف شریعت

پس از پیامبر گرامی اسلامصـلی الله علیه السـلام بسیاری از مبانی شریعت مبین اسلام دستخوش تحریف شد و قدرتمندان، دین را بر حسب سـلایق و به مقتضای رأی شخصـی تغییر می‌دادند. طی مدت ۲۵ سالهٔ حکومت غاصـبان، چنان جوّ خفقان و اختناق بر جامعه حاکم شده بود که هیچ کس حق نداشت از پیامبرصـلی الله علیه السـلام حتی یک روایت نقل کند. امیرالمؤمنینعلیه السلام و دیگران گرفتار چنین جوّی بودنـد. زمینه هایی برای امکان تحریف ایجاد کرده بودنـد که از جملـهٔ آنها سـلب آزادی بود. در جامعه آن روز هیـچ کس آزادی روایت یـک حـدیث از پیامبرصـلی الله علیه السـلام را نـداشت و حکـام غـاصب حتی اجـازه جمع آوری قرآن را نمی‌دادنـد. پسر عمر می گویـد: «من در زمان پدرم نمی‌توانسـتم حتّی حدیثی که از رسول گرامی اسـلام شـنیده بودم نقل کنم». در صورتی که شخصـی حـدیثی از رسول اللهصـلی الله علیه السـلام نقـل می کرد به تحمـل شـلاق محکوم می‌شـد، ولی امیرالمؤمنینعلیه السلام پس از به دست گرفتن حکومت کوتاه مدت، جوّ اختناق را از بین بردند و آزادی را به جامعه بازگرداندند.

راستی مگر پیامبرصـلی الله علیه السلام غیر از بیان شریعت، بیان دیگری هم داشتند؟ مگر قرآن شریعت نبود؟ آیا سیرهٔ پیامبرصلی الله علیه السلام غیر از شریعت بود؟

در حقیقت، تحریف واقعیت دین بـا وجود آزادی ممکن نبود. از جمله تحریف هـایی که حاکمـان غاصب پایه گـذاری کردنـد، در

مورد نماز نافلهٔ شب های ماه مبارک رمضان بود که پیامبرصلی الله علیه السلام تشریع فرمودند. پیامبر گرامی اسلامصلی الله علیه السلام نماز نافلهٔ ماه رمضان را در مسجد به جا می‌آوردند. عده ای این نماز را به جماعت خواندند، ولی پیامبرصلی الله علیه السلام فرمودند: «این نماز به جماعت خوانده نمی‌شود، بلکه باید فرادا به جای آورده شود».

پس از شهادت پیامبرصلی الله علیه السلام عمر بن خطاب در مخالفت با بیان پیامبرصلی الله علیه السلام به رأی خود اقدام به برپایی نافله در ماه رمضان به جماعت نمود و نام آن را «نماز تراویح» نهاد. موارد بسیاری از تحریف شریعت از سوی حاکمان وجود دارد که در محل خود ذکر شده است و همه کم و بیش آن را می‌دانید.

۳. جنگ افروزی علیه امیرالمؤمنینعلیه السلام

پس از این که امیرالمؤمنینعلیه السلام به خواست افراد جامعه، حکومت را پذیرفتند، عدالت و برابری را در جامعه گستراندند و هیچ ظلمی را بر جامعه روا نمی‌دانستند. افرادی نیز بودند که انگیزه های ظالمانه داشتند و منافع خود را در همراهی با امیرالمؤمنینعلیه السلام نمی‌دیدند. لذا در پی تضعیف پایه های حکومت امیرالمؤمنینعلیه السلام برآمدند و از هر وسیله ای برای رسیدن به این هدف بهره می گرفتند. آنان به بهانه جویی می‌پرداختند و جنگ و نزاع و اختلاف به راه می‌انداختند و بدین وسیله هم خود و هم بسیاری از افراد جامعه را در مقابل حضرت امیرعلیه السلام قرار دادند. این فتنه انگیزان غالباً از وابستگان حاکمان پیشین بودند. جنگ جمل، صفین و خوارج نمونه هایی از جنگ افروزی آنان و تحمیل نبرد بر امیرالمؤمنینعلیه السلام بود که بارزترین پیامدهای نفی غدیر به شمار می‌رود. جنگ جمل به سرکردگی عایشه و افرادی چون: طلحه، زبیر و عبدالله بن زبیر به راه افتاد. طلحه و زبیر که در آغاز حکومت حضرت امیرمؤمنانعلیه السلام با ایشان بیعت کرده بودند، پیمان شکستند. آنان با بیعت خود خواهان مناصبی چون فرمانروایی بصره و کوفه بودند، ولی امیرالمؤمنینعلیه السلام با واقع بینی خود آنان را ناکام گذاردند. سرانجام مخفیانه مدینه را به سوی مکّه ترک کردند و در آن جا با استفاده از بیت المالِ غارت شده از سوی امویان، خون خواهی عثمان را بهانه کردند و با تشکیل ارتشی رهسپار بصره شدند و آن را تصرف کردند که در نهایت، امیرالمؤمنینعلیه السلام آنان را شکست دادند.

جنگ صفین نیز یکی دیگر از آن جنگ هایی بود که از سوی معاویه بر ضد امیرالمؤمنینعلیه السلام به راه افتاد. دلیل به وجود آمدن این جنگ، حکومت معاویه بر شام بود که از سوی عثمان و در راستای انتصاب های قبیله گرایانه و بازگشت به عصر جاهلیت صورت گرفته بود. حضرت امیرمؤمنان علیعلیه السلام به ابقای حکومت معاویه تن نمی‌دادند. معاویه که منافع و حکومت خود را در خطر می‌دید، با فریفتن برخی اصحاب و ایجاد اختلاف در صفوف آنان، جوسازی علیه امامعلیه السلام و تطمیع و تهدید، توانست جنگی را بر ضدّ امیرالمؤمنینعلیه السلام راه اندازد. پس از ورود در جنگ و زمانی که خود را در یک قدمی شکست مفتضحانه می‌دید، با سر دادن شعارهای فریبنده و نفوذ در صفوف یاران امامعلیه السلام حضرت را وادار به پذیرش حکمیت کرد. البته کیفیت این حکمیت از پیش مشخص شده بود. پس از آن که امامعلیه السلام به حکمیت تن دادند و توطئهٔ معاویه کارساز شد، همان کسانی که با اصرار خود، حضرت را وادار به پذیرش حکمیت نمودند با عنوان خوارج نبردی دیگر را در نهروان بر حضرت تحمیل کردند. تمام این وقایع نتیجهٔ نفی غدیر بود، چرا که در فاصله ۲۵ ساله میان حاکمیت پیامبرصلی الله علیه السلام و امیرالمؤمنینعلیه السلام حکومت در اختیار کسانی بود که غدیر را به کناری گذاشته بودند و سنت های جاهلی به جامعه بازگردانده شده بود.

۴. منافق پروری

جامعه ای که پیامبرصلی الله علیه السلام ایجاد نمودند جامعه ای بود که آثار جاهلی از آن زدوده شده بود و ادامهٔ این روند مستلزم برپایی غدیر بود، ولی نفی غدیر آثار سوئی را جایگزین چنین تحولی کرد، زیرا روحیهٔ نفاق و منافق پروری از همان روزهای

آغازینِ پس از شـهادت پیامبر گرامی اسلامصـلی الله علیه السـلام در جامعه جلوه کرد و امیرالمؤمنینعلیه السلام حتّی پس از به دست گرفتن حکومت با منافقان مواجه بودند؛ جریان صـفین و افرادی که در رکاب امیرالمؤمنینعلیه السـلام بودند و با اصـرار، حضـرت را وادار به حکمیت کردند تا جنگی که بر حضرت تحمیل شده بود و نزدیک بود با پیروزی آن را تمام کنند که در نهایت به حکمیت انجامیـد. همـان هـایی که با اصـرار خود، موفقیت قریب الوقوع امیرالمؤمنینعلیه السـلام را به مسـلخ حکمیت کشاندنـد، پس از پایان جنگ به امیرالمؤمنینعلیه السلام اعتراض کردند که چرا حکمیت را پذیرفتند و با شعارهایی چون «الحکم لله لا لک ولا لأصحابک یا علی» و شعار «لا حکم إلاّ لله» که مغالطه ای آشکار بود، روحیه نفاق و دورویی خود را بروز دادند.

بسـیاری از اصـحاب حضـرت، طراحان چنین رفتار و شعارسازی های بر ضد امیرالمؤمنینعلیه السلام را «منافقان» خواندند و یقیناً اینان منافق بودنـد، زیرا اگر در قاموسِ مفهومِ نفاق، مصـداقی وجود داشـته باشـد، یقیناً همین دسـته انـد که بر ضد امیرالمؤمنینعلیه السـلام شعار می‌دادند، در حالی که در رکاب حضرتش بودند و به چیزی اعتراض می‌کردند که خود بر حضرت تحمیل کرده بودند. پیامبر گرامی اسلامصلی الله علیه السلام در حدیثی، در وصف منافق می‌فرمایند:

...« لا یبغضک إلاّ منافق؛ تنها منافقان نسبت به تو (علی) دشمنی و بغض می‌ورزند».

آنچه بیان شده پاره ای از پیامدهای سوء کنار زدن امیرمؤمنان علیعلیه السلام و نفی غدیر بود.

حال این سؤال پیش می‌آید اگر اهداف غدیر محقق می‌شد، چه رهاوردی می‌داشت؟

در این باره مطالبی به شرح زیر بایستهٔ بیان است:

غدیر و جامعه ای پاک و بی اختلاف

هنگـامی که رسول گرامی اسـلام در روز غـدیر امیرمؤمنـان علیعلیه السـلام را به مقـام ولایت نصب و معرفی نمودنـد خطاب به امّت فرمودند:

...« هذا ولیّکم؛ این (علی) ولی شماست».

در منطوق آیات و روایات، کسـی که ادارهٔ امور فرد یا جامعه را بر عهده دارد «ولی» خوانده می‌شود. در متون اسـلامی در خصوص این که اگر غـدیر برپـا و حکـومت به اهلش که فرمـان خـدا و رسـولش بر آن بود واگـذار می‌شـد، هرگز در جـامعه اختلافی پیش نمی‌آمد. روایات فراوانی در این زمینه آمده است، از جمله:

...« ما اختلف علیکم سیفان؛ هرگز اختلافی که به شمشیر کشیده شود پیش نمی‌آمد».

در این عبـارت، واژهٔ «إختلف» آمـده که به معنـای رفت و آمـد است و در این جا برخورد و نزاعی که سـرانجام آن جنگ و کشـتار باشد مدّ نظر است.

در نتیجه اینکه رخت بربسـتن نزاع و جنگ از یک جامعه به منزله داشتن جامعه ای پاک و سالم است که هدف رسول گرامی اسلام دقیقاً رسیدن به آن بود.

اولین پیامدهای نفی غدیر در جامعه، شـهادت حضـرت صدیقه طاهره فاطمه زهراعلیها السـلام و حضرت محسنعلیه السلام بود که از سـوی حکّام به شـکلی خشونت بـار روی داد و از همین زمـان کشـتار و نزاع چهره نمود و حاکمـان که نمی‌توانسـتند حق را که در امیرمؤمنان علیعلیه السلام تجسّم یافته بود، تحمّل کنند، با آن حضرت سر ستیز برافراشتند.

برخی خرده می‌گرفتنـد که چرا امیرالمؤمنینعلیه السـلام پس از رسـیدن به حکومت در جنـگ هـایی دامنه دار شـرکت کردنـد؟ بلی، امیرالمؤمنین درگیر سه جنـگ شدنـد، ولی در هر سه جنـگ، حضـرت آغازگر جنگ نبودنـد، بلکه جنگ افروزی از سوی مخالفان حضرت بود که از بقایا و دست نشاندگان حاکمان پیشین بودند و عدل امیرالمؤمنینعلیه السلام را برنمی تافتند. طبیعی است در چنین

مواجهه ای (جنگی) یا باید خود و اصحاب شان کشته شوند یا به دفاع از خود بپردازند و دفاع حضرت به همین منظور و ضروری بود.

به دیگر سخن، این که درگیر شدن آن حضرت در سه جنگ اقدامی دفاعی بود.

غدیر و حقیقت آزادی

برای درک بهتر آزادی و این که منشأ تمام آزادی هایی که در دنیای غرب امروز از آن سخن گفته می‌شود اگر چه دستخوش نادرستی‌ها شده امیرالمؤمنینعلیه السلام است. ذکر نمونه هایی از آزادی عملی آن حضرت در زمان حکومت شان لازم است.

امیرالمؤمنینعلیه السلام در ماه های اولیه حکومت شان در مواجهه با کسانی که شریعت پیامبرصلی الله علیه السلام را تحریف کرده، نماز نافله در ماه مبارک رمضان را به جماعت به جا می‌آوردند، در مقام حاکم اسلامی و کسی که از سوی پیامبر «ولی» معرفی شد، انجام به جماعتِ نافلهٔ شب های ماه مبارک رمضان را نهی و به فرادا گزاردن آن دستور دادند و با این اقدام، موجی از اعتراض‌ها حضرت را در میان گرفت. پرواضح است که این اقدام سرپیچی از فرمان امامعلیه السلام و مقاومت در برابر حکمی واقعی بود که از سوی پیامبر تشریع شد. امیرالمؤمنین علیعلیه السلام برای گفتهٔ خود به عمل رسول اللهصلی الله علیه السلام استدلال فرمودند، به این معنا که پیامبرصلی الله علیه السلام به عنوان پایه گذار نماز جماعت، هرگز خواندن نافله را به جماعت دستور ندادند و خود نیز چنین نکرده، بلکه از گزاردن نافله به جماعت منع فرمودند.

این استدلال آن چنان محکم و متین بود که معترضان و اشکال تراشان، نتواستند بر استدلال امامعلیه السلام خدشه وارد کنند، در عین حال همان‌ها علیه اقدام امیرالمؤمنینعلیه السلام مبنی بر منع خواندن نافله به جماعت تظاهرات کردند. حضرت نه تنها مانع تظاهرات اعتراض کنندگان نشدند، بلکه به امام حسن مجتبیعلیه السلام فرمودند: به آنان بگو که هر چه می‌خواهند بکنند.

منظور امام این بود که چنانچه اصرار دارند، نافله را به جماعت بخوانند. عملکرد حضرتعلیه السلام بیانگر وجود جامعه ای آزاد بود و حتی آنان که در پی باطل بودند و باطل طلبی شان نیز آشکار بود، امامعلیه السلام آنان را آزاد گذارد. مخالفان به همین مقدار بسنده نکردند، بلکه فضایل اخلاقی امامعلیه السلام را العیاذ بالله سبکسری خواندند و می گفتند:

«فیه دعابهٔ؛ او شوخ طبع است».

کسانی این مطلب را مطرح می کردند که می‌دانستند امیرالمؤمنینعلیه السلام عمل و سخنی غیر از حق ندارد و نیز حق محض است، زیرا از پیامبر گرامی اسلامصلی الله علیه السلام شنیده بودند که می‌فرمودند:

«الحق مع علی وعلی مع الحق؛ حق با علی وعلی با حق است».

آنان فراموش نکرده بودند که پیامبرصلی الله علیه السلام نافلهٔ ماه مبارک رمضان را فرادا می‌خواندند و از اقامهٔ این نماز به جماعت جلوگیری نمودند، امّا اینان بر اعتراض خود اصرار داشتند.

در ماجرای جنگ جمل، جنگ افروزان بر ضد امیرالمؤمنینعلیه السلام شکست خوردند و سردمداران جنگ پس از شکست در کاروانسرایی در بصره مخفی شدند. یکی از این فراریان عایشه بود. حضرت امیرمؤمنان علیعلیه السلام سوار بر اسب و در حالی که جمعی از اصحاب مسلح او را همراهی می کردند وارد کاروانسرا شدند و در مقابل اتاقی که عایشه در آن مخفی شده بود رفته، با خطابی عتاب آلود به عایشه فرمودند:

«آیا پیامبرصلی الله علیه السلام به تو فرمان داده تا چنین کنی؟ سپس فرمودند: آماده باش تا تو را به مدینه بفرستم».

طبیعی است در جریان جنگ عده ای کشته می‌شوند که وابستگانی از قبیل: زن، فرزند، خواهر و ... دارند. در جمل نیز وضع به همین منوال بود و بازماندگانِ کشتگان در کاروانسرا حضور داشتند. آنان با دیدن حضرت در مقابل ایشان قرار گرفته، بر ضد امام

شعار می‌دادند:

«هذا قاتل الأحبهٔ؛ این، کُشندهٔ عزیزان [ما] است».

حضـرت مجـدداً در مقابل اتاق عایشه قرار گرفتنـد. چون زنان تظاهرکننـده، واکنشـی از حضـرت ندیدند جرأت بیشتری پیدا کرده، شعارهای خود را بر ضد حضـرت تکرار کردند. برخی اصـحاب که همراه حضـرتعلیه السـلام بودند قصد داشتند زنان تظاهرکننده را ساکت کنند، ولی حضرت مانع شدند و فرمودند: «به آنان کاری نداشته باشید و حتی آنان را به سکوت وادار نکنید».

امیرالمؤمنین علیعلیه السـلام هنگام خروج از کاروانسـرا در مقابل تظاهرکننـدگان لحظه ای توقف کردنـد و جمله ای را فرمودنـد که تاریخ هرگز نمونه آن را ثبت نکرده و نخواهـد کرد. آزادترین کشورهایی که مـدعی آزادی انـد نیز نمی‌توانند چنین ادعایی کنند. حضـرت لحظه ای توقف فرمودنـد و به اتاق هایی که جنگ افروزان در آنها پنهان شـده بودنـد اشاره کرده، فرمودنـد: «اگر من قاتل الاحبهٔ بودم، جنگ افروزانی را که در اتاق‌ها پنهانند می کشتم».

طبـق قوانین جنگی در تمـام دنیـا پس از پایـان جنـگ، فرمانـدهان جنـگ دسـتگیر، گـاهی به حبس و در مواردی به اعـدام محکوم می‌شونـد، ولی حضـرت امیرمؤمنان علیعلیه السـلام چنین نکردنـد. آیا کسـی می‌توانـد ادّعا کنـد در حکومت امیرالمؤمنینعلیه السـلام آزادی نبود؟ به یقین اگر به دیـدهٔ انصاف به حکومت آن حضـرت بنگریم خواهیم دید که حضـرتش حکومتی کاملاً آزاد به وجود آوردند و همگان در سایهٔ حکومت آن حضرت از آزادی کامل برخوردار بودند.

در جنگ صفین که بر امیرالمؤمنینعلیه السلام تحمیل شد، شماری از اصحاب از حضرت خواستند به حکمیت تن بدهند. می‌بینیم که امـامعلیه السـلام به افراد آزادی بیان دادنـد و حکمیت را پذیرفتنـد. کار به همین جا خاتمه نیافت و آنان پس از ماجرای حکمیت، با تظاهرات و شـعارهایی چون «لا حکم إلا لله» که مغالطه ای بیش نبود در مقابل حضرت قرار گرفتند. این شعار در مسجد نیز سر داده شـد، امّـا امیرالـمؤمنینعلیه السـلام که بیشـترین قـدرت و بزرگ ترین حکومت دنیـا را داشـتند هرگز آنـان را به جهت اعـتراض شـان محاکمه نکرده، حتی اجازه ندادند به این دلیل کیفر شوند.

غدیر امیرالمؤمنین علیعلیه السـلام به عنوان نمادی شفاف از آزادی، علی رغم این که برای جامعه اسلامی آن روز تدارک دیده شد، ولی متأسـفانه جوامع اسـلامی هرگز از مفهوم آزادی به عنوان یکی از اهـداف غـدیر بهره ای نبردنـد و تـا به امروز اسـیر دیکتاتوری هسـتند. در مقابـل، در غرب جوامعی وجود دارنـد که عنوان آزادی را هر چنـد این آزادی مبنـا و مجرای صـحیحی نـدارد و گرفتـار افراط و تفریـط است بر خـود نهـاده انـد. در آن جـا اجـازهٔ برپـایی تظـاهرات و اعـتراض داده می‌شود، ولی در بیشـتر موارد مشاهـده می‌شود اعتراض‌ها به خشونت کشـیده شده، بسـیاری دسـتگیر می‌شوند و مورد ضرب و شتم قرار می گیرند. چنانچه در صدد مقایسهٔ حکومت های مـدّعی آزادی با حکومت مولی الموحدین علیعلیه السـلام برآییم می‌بینیم هیچ شـباهتی میان آزادی اینان و آزادی در حکـومت آن حضـرت وجود نـدارد و ایشـان تمـام اعتراض‌هـا را بـا بزرگواری تحمّـل می کردنـد و کمـترین اثری از خشونت وجود نداشت و پس از جنگ نیز با جنگ افروزان برخوردی نکردند، بلکه آنها را آزاد گذاشتند.

پس بایـد تمام آزادی هایی را که در غرب از آن سـخن گفته می‌شود مرهون امیرالمؤمنینعلیه السـلام دانست، زیرا آموزه ای است از ایشان که در آن جوامع به کار گرفته می‌شود.

آثار نفی غدیر

حکمت اعطای آزادی از دیدگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

بـا توجه به فرمودهٔ پیـامبر گرامی اسـلام «الحق مع علی وعلیّ مع الحق؛ حق با علی و علی با حق است» به یقین آن هایی که در مقابل حضـرت قرار می گرفتنـد و اعتراض و تظـاهرات می کردنـد مخالف حق بودنـد، ولی هرگز حضـرت با آنان برخورد نمی کردنـد و از

طرد، نفی و سرکوب آنان پرهیز داشتند و دادگاه و مجازاتی برای برخورد با آنان به راه نینداختند. حال این سؤال پیش می‌آید که چرا امامعلیه السلام به جامعه آزادی دادند؟ پاسخ این پرسش را باید در سیرهٔ امیرالمؤمنینعلیه السلام و نگاه ایشان به حکومت و سیاست یافت.

سیاست امیرالمؤمنینعلیه السلام در ادامهٔ سیاست رسول گرامی اسلامصلی الله علیه السلام و در راستای وحی الهی بود. لذا وقتی با موج اعتراض‌ها مواجه می‌شدند از ابزار قدرت استفاده نمی‌کردند، زیرا حکمتی در عمل ایشان وجود داشت و آن، این که می‌خواستند درسی برای همهٔ انسان‌ها باشد و در ادارهٔ حکومت و سیاست، اصل الهی «لا إِکراه فی الدّین؛ اجباری در دین نیست» و مصلحت ادارهٔ امور جامعه مهم تر از شخص است و همین ترجیح دادن مصالح جامعه بر مصالح شخصی، سبب گردید تا اصحاب را از منافق خواندن منافقان واقعی بر حذر دارند.

آثار نفی غدیر

غدیر، تأمین کننده معاد و معاش بی دغدغه

در روایتی از امیرالمؤمنینعلیه السلام نقل شده که اگر اهداف غدیر در جامعه محقق می‌شد و ایشان پس از پیامبرصلی الله علیه السلام حکومت می‌کردند، شرایط چنان تحولی می‌یافت که خود فرمودند:

...« ولو أن الامهٔ منذ قبض الله نبیه اتبعونی وأطاعونی، لأکلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم رغداً إلی یوم القیامهٔ؛ اگر امت، پس از شهادت رسول خدا از من پیروی و فرمانبرداری می‌کردند تا روز قیامت از فراز و زیر پای خود نعمت های گوارا می‌خوردند و زندگی توأم با رفاه داشتند».

واژهٔ «رغد» به معنی زندگی مرفه است و در چنین زندگی، دغدغهٔ فقر و مشکلات معیشت و انگیزه ای برای جنگ وجود ندارد.

اگر امیرالمؤمنینعلیه السلام از مقام حکومت نفی نمی‌شدند، غدیر بر پا می‌شد و ایشان مدت سی سال پس از پیامبرصلی الله علیه السلام حکومت می‌کردند نه تنها شریعت دستخوش تحریف نمی‌شد و جنگ و نزاعی رخ نمی‌داد، بلکه راحت ترین زندگی مادی و معنوی در جامعه فراهم می‌آمد و جهان برای همیشه در امنیّت و سلامت به سر می‌برد، به گونه ای که حتی یک فقیر در جامعه دیده نمی‌شد و کار خانواده ای به نزاع و قطع رحم نمی‌انجامید. تمام خوبی های بیان شده در صورتی تحقق می‌یافت که غدیر برپا می‌شد، امّا با کمال تأسف آنچه شایستهٔ بشر نبود و نصیب بشر شد، نتیجهٔ نفی غدیر است. از این رو حضرت بقیهٔ الله الاعظمK پس از ظهورشان همان خواهند کرد که بر عهدهٔ امیرالمؤمنینعلیه السلام گذارده شده بود.

آثار نفی غدیر

پیش بینی حضرت زهرا (علیها السلام) از پیامدهای نفی غدیر

پس از آن که کودتاگران غدیر را نفی کردند، حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراعلیها السلام پیامدهای سوء این روند و تأثیر منفی آن را بر جامعه بشری بیان و جامعه را متوجّه خطرات آن کرده، هم در خطبه و هم زمانی که زنان مدینه به دیدار ایشان می‌رفتند، فرمودند:

...« ویحهم! أنی زحزحوها عن رواسی الرسالهٔ ... ثم احتلبوا ملأ القعب دماً عبیطاً وزعافاً مبیداً؛ ... وای بر شما! [منصب امامت را] از جایگاه و لنگرگاه رسالت، به کدامین سو بردند! سپس پیمانه را از خون تازه پر کردند».

این همه خون ریزی ها، جنگ و کشتارها و بمب گذاری‌ها میان مسلمانان و کفّار که در جای جای دنیا رخ می‌دهد، تبلور فرمایش حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراعلیها السلام است که جای تأمل فراوان دارد.

آثار نفی غدیر

غدیر بزرگ ترین عید

در اسـلام عیـدهای متعـدّدی وجود دارد، ماننـد: عیـد فطر، عید اضـحی (قربان)، جمعه و، ... اما هیچ یک از این عیدها ویژگی عید غـدیر را ندارنـد، زیرا این عیـد صـرفاً عبادی نیست که عیـد کرامت انسان هاست و اهـداف والایی را دنبال می‌کنـد و هر چنـد جنبهٔ عبادی آن به تنهایی برای ساختن جامعه بسنده است، امّا حکومت عدل، مساوات و ... از اهداف اصلی این عید به شمار می‌رود. در صورتی که غدیر امیرالمؤمنین علیعلیه السلام اجرا می‌شد آثار نیک آن نصیب بشریت می‌گردید. البته تاریخ نمونه هایی از آن آثار را که در مـدت کوتـاه حکـومت امیرالمؤمنینعلیه السـلام تحقق یـافت، ثبت کرده و هیـچ کس منکر آن نشـده و نخواهـد شـد. تمـام مذاهب و ادیان حتی یهودی و مسیحی نیز واقعیت آزادیِ به اجرا درآمده از سوی امیرالمؤمنینعلیه السلام و پیامبر گرامی اسلامصلی الله علیه السـلام را پذیرفته اند. پیامبر گرامی اسلامصلی الله علیه السلام به خوبی از اهداف غدیر آگاه بودند و تأثیر آن را در صورت تحقق بر جامعه می‌دانستند. در روایتی دربارهٔ غدیر می‌فرمایند:

«أفضل أعیاد أمتی؛ بزرگ ترین عیدهای امّت من است».

این روایت را می‌توان این گونه تفسیر کرد که: در صورت عملی شـدن اهـداف غدیر، چنان شکوه و عظمتی به وجود می‌آورد که برای مسـلمانانِ همهٔ دوران‌ها سـرافرازی می‌آفرید. جان سـخن این که عظمت غدیر بر هیچ کس پوشـیده نیست و اگرچه در آن ایام نمودی نداشت، ولی همان مقدار خیراتی که ظاهر شد، ثمرهٔ بخشی از حکومت کوتاه مدت امیرمؤمنانعلیه السلام بود.

آثار نفی غدیر

غدیر از منظر روایات

در روایـات در بـاب نوروز مطـالبی آمـده است که اسـتحباب برخی از ادعیه و اذکار و اعمال را در این روز اثبات می‌کنـد. اگر این تعبیر درست باشـد می‌توان گفت: این موارد صـرفاً نوعی مراسم و مناسـک مـذهبی است و به هر روی تعبیر «عیـد» دربـارهٔ این روز نیامده است، اما در خصوص عید غدیر، روایاتِ بسـیاری به کار رفته و به صـیغهٔ تفضـیلی، از آن به «أفضل الأعیاد» و «عیدالله الأکبر» تعبیر شده است. در روایت آمده است که امام صادقعلیه السلام به (شخصی) فرمودند:

...« لعلـک تری أن الله عزوجل خلق یوماً أعظم حرمـهٔ منه؟ لا والله، لا والله، لا والله؛ ... شایـد می‌پنـداری خـدا روزی را آفریـده که حرمت آن از روز غدیر عظیم تر باشد؟ نه به خدا سوگند، نه به خدا سوگند نه به خدا سوگند [چنین نیست]».

از این جـا روشن می‌شود که چنین روز عظیم و آسـمانی در ردیف روزهایی چون نوروز، دحوالارض، نیمـهٔ رجب و جز آن نیست، بلکه فراتر از آنهاست.

مرحوم حاج شیخ عباس قمیاعلی الله اعلی الله مقامه دربارهٔ روز عرفه آورده است:

«از اعیاد عظیمه است، اگر چه به اسم عید نامیده نشده است».

بعیـد است که این مطلب از اجتهـادات ایشـان باشـد؛ زیرا شـیوهٔ ایشـان جز این است و احتمالاً چنین اجتهادهایی را از برخی بزرگان پیشـین گرفته باشد، هر چند از گویندهٔ آن یاد نکند. کافی است در روایتی عرفه عید خوانده شود تا از باب تسامح که مشهور است چنین روزی را عیـد بخوانیم (زیرا در چنین مواردی بنا بر مشـهور، چندان به سـند نیاز نداریم)، اما اگر چنین روایتی در دست نباشد، نامیـدن این روز به عیـد وجهی نـدارد. و ملاک اسامی و حقایق شـرعی، ادلهٔ شـرعی است. در صورتی روز خاصـی عید اسـلامی به شمار می‌رود که مصدر این نام گذاری قرآن و سـنتِ اهل بیتعلیهم السلام باشد. از این رو هر چند عرفه روز شریفی است و اعمال و

نیایش های ویژه ای دارد، ولی عید خواندن آن، بدون داشتن دلیل شرعی توجیهی روشن ندارد.
نوروز نیز چنین است و در روایات از این روز به «عید» تعبیر نشده است. گفتنی است که در خصوص نوروز، روایات مؤید و روایات معارض داریم. مرحوم علامه مجلسیاعلی الله اعلی الله مقامه پس از تتبع در این روایات و به پیروی از او، عالمان پس از او روایات مؤید را ترجیح داده اند. در بحث مفصلی که ایشان در بحارالانوار به آن پرداخته، این پرسش اساسی را مطرح می کند که از کجا معلوم نوروزی که روزه و غسل در آن مستحب است و نمازی برای آن روایت شده، همین روز معهود (یعنی ابتدای بهار و هنگام تحویل خورشید به برج حمل) باشد؟ شاهان آل بویه، حمدانیان و عده ای از پادشاهان شیعه که نوروز را جشن می گرفتند، در این که نوروز کدام روز سال است، هم داستان نبودند. حتی معتضد، یکی از خلفای عباسی، صریحاً گفت: «من فلان روز را، به عنوان نوروز تعیین کردم» و از آن پس چنین روزی به نام نوروز معتضدی مشهور شد.
در این که نوروز چه روزی از سال است شاید پنج یا شش قول وجود داشته باشد. هر چند در سده های اخیر، نوروز در اولین روز بهار استقرار یافته، ولی در تعیین آن بارها و بارها تبدیل و تحول صورت گرفته است. از این رو بسیاری از فقها مانند صاحب مستند به مناسبت احکامی چون روزهٔ نوروز و نماز آن، در تعیین زمان آن پژوهش هایی انجام داده و بسیاری نیز در این باره توقف کرده اند. گفتنی است هنگام شک در تحدید آن نمی‌توان «به اصالت عدم نقل» تمسک جست، اما در مورد عید غدیر می‌توان به این اصل تمسک جست و گفت: اکنون هیجدهم ذی حجه، عید غدیر است و اصل، عدم نقل این مناسبت است. لذا می گوییم از همان ابتدا هیجدهم ذی حجه، غدیر بوده است، ولی در مورد نوروز تبدیل و دگرگونی در سده های گذشته، قطعی است و جایی برای استصحاب عدم نقل نمی‌ماند.
در پژوهشی که علامه مجلسیاعلی الله اعلی الله مقامه در بحارالانوار انجام داده، این احتمال مطرح می‌شود که شاید نوروز در هر سال منطبق با عید غدیر باشد که در آن صورت روز عید غدیر دو عنوان دارد، یکی عید غدیر و دیگری نوروز، زیرا در روایت آمده است که روز هیجدهم ذی حجهٔ سالِ دهمِ هجرت (که پیامبرصلی الله علیه السلام امیرمؤمنانعلیه السلام را به عنوان خلیفهٔ خود تعیین فرمودند) مصادف با نوروز بود. اگر چنین باشد دلیلی ندارد نوروز اسلامی را بر اساس ماه های شمسی بسنجیم.
هدف ما از این بحث این بود که بدانیم در نصوص دینی از نوروز به عنوان عید یاد نشده است، ولی در خصوص غدیر مطلب به گونه دیگری است و چنان که گذشت این روز در متون دینی بزرگ ترین عید اسلامی شمرده شده است. در روایت آمده است که امام سجادعلیه السلام می‌فرمودند:
«إن لله عزوجل فی کل لیلهٔ من شهر رمضان عند الإفطار سبعین ألف ألف عتیق من النار کلٌّ قد استوجب النار، فإذا کان آخِرُ لیلهٔ من شهر رمضان أعتق فیها مثل ما أعتق فی جمیعه؛ خدای متعال در ماه مبارک رمضان هر شب به هنگام افطار هفتاد هزارهزار (میلیون) تن از بندگان را از آتش دوزخ آزاد می‌سازد. چون آخرین شب ماه مبارک فرا رسد به شمار تمام کسانی که در کل ماه مبارک از آتش دوزخ آزاد کرده، از آتش دوزخ آزاد می کند».
همچنین در روایت دیگری آمده است که امام رضاعلیه السلام فرمودند:
...« ویُعتق [فی یوم الغدیر] من النار ضِعفَ ما أعتق فی شهر رمضان و لیلهٔ القدر و لیلهٔ الفِطر؛ ... خدای متعال در روز عید غدیر ضِعفِ (دو برابرِ) آنچه در ماه مبارک رمضان و شب قدر و شب فطر از آتش دوزخ آزاد کرده، از دوزخ آزاد می کند».
این مطلب نشان دهنده جایگاه والای غدیر و احترام مضاعفی است که این روز نزد خدای متعال دارد.
آثار نفی غدیر

احسان و پاداش مضاعف

در کتاب تهذیب شیخ طوسی ?آمده است که امام رضاعلیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنینعلیه السلام نقل کرده که فرمودند: «الدرهمُ فیه بألف ألف درهم؛ [... انفاق] درهمی در این روز هم سنگِ صدقه دادن هزار هزار (یک میلیون) درهم است».

به دیگر بیان، هر درهمی که انسان در روز شانزدهم یا هفدهم ذی حجه صدقه بدهد هر مقدار نزد خدا پاداش داشته باشد، اگر در روز هیجدهم ذی حجه تصدق شود پاداش آن یک صد هزار برابر افزایش می‌یابد. تفاوت نمی‌کند که این درهم را شخص در راه خدا صدقه دهد، با آن اطعام کند، برای خشنودی خدا با آن درهم در مصارف خانواده اش گشایش ایجاد کند، یا چنان که در مورد روز نهم ماه ربیع الاول آمده است به منظور گشایش در زندگی خود به مصرف رساند. اگر این روایت و مانند آن را در کنار این حدیث شریف قرار دهیم که در آن آمده:

«الدال علی الخیر کفاعله؛ راهنمای به کار نیک [در پاداش] همانند کسی است که آن را انجام داده است» به نتایج جالب توجهی می‌رسیم. پس اگر انسان خود نتواند در روز غدیر صدقه بدهد، اما دیگران را بدین کار فراخواند یا به نحوی سبب شود دیگران صدقه بدهند، در پاداشْ مانند کسانی است که در این روز صدقه داده اند.

بدیهی است که دادن چنین ثواب گرانی از کرم خدای متعال نمی‌کاهد، چرا که:

«لاـ تزیده کثرة العطاء إلا جوداً وکرما؛ بخشش بسیار [نه] تنها [از داشته های او نمی‌کاهد، که] جود و کرم حضرتش را افزایش می‌دهد».

از این رو اگر انسان درهمی در این روز صدقه دهد، یک صد هزار برابر پاداش می‌گیرد. دیگر آن که اگر در این روز انسان باعث شود، کسی صدقه بدهد هر دو به طور جداگانه بدین پاداش نایل می‌شوند و سرانجام اگر کسی در این روز به شخصی درهمی دهد تا برای خود یا موردی که صلاح می‌داند صرف کند، پاداش پیش گفته برای هر دو منظور می‌گردد.

دست دادن فرشتگان

در صدر سخن، از امام صادقعلیه السلام روایت شده که:

«لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکة فی کل یوم عشر مرات؛ اگر مردم به درستی از فضیلت این روز آگاهی داشتند، هر آینه فرشتگان روزانه ده بار با آنان مصافحه می‌کردند».

این بیان بدان معناست که فرشتگان دو برابر شمار نمازهای روزانه، با کسی که نسبت به فضیلت این روز آگاه است، دست می‌دهند. چنین کسی حتی اگر صد سال عمر کند در هر روز عمرش این توفیق را دارد که با فرشتگان الهی مصافحه کند و آثار و برکات معنوی این مصافحه هر چه باشد عظیم است. گفتنی است روایاتی که تاکنون دربارهٔ عید غدیر و ثواب های عظیم الهی در آن نقل کردیم همه به نوعی با به جای آوردن «عمل» خاصی در این روز مربوط بود، حال آن که در این روایت پاداش الهی نه به سبب یک «عمل» خاص، که به پاس «معرفت» آنان نسبت به عظمت و فضیلت این روز ارزانی آنان می‌شود. فهم این روایتِ ژرف کار آسانی نیست و جا دارد که فاضلان و عالمان در این باب اندیشهٔ فراوان کنند و یافته های خود را در اختیار جویندگان معارف اهل بیتعلیهم السلام قرار دهند.

چنان که می‌دانیم روزه گرفتن در عید فطر و قربان حرام، در جمعه که عید سوم به شمار می‌آید مستحب و در ایامی چون عاشورا مکروه است، اما دربارهٔ غدیر تعبیری در روایت آمده که ظاهراً در خصوص اعیاد دیگر به کار نرفته است. در این روایت می‌خوانیم: «وذلک یوم صیام وقیام وإطعام الطعام؛ و آن روز (غدیر) روزِ روزه داشتن و نماز گزاردن و اطعام است».

ممکن است این پرسش مطرح شود که احیای غدیر نزد خدای متعال و در ملأ اعلی چگونه است؟ انصافاً در این قبیل موضوعات کُمیت عقل لنگ است و سرِ اندیشه های ژرف کاو بر سنگ. بنابراین آنچه از ناحیهٔ اهل بیت عصمت و طهارتعلیهم السلام دربارهٔ

این امور به ما رسیده همان ما را بسنده است، زیرا اندیشه، ناتوان تر از آن است که این مسائل را درک کند. در حقیقت، فهم همگان جز معصومین و اولیا در برابر فهم عظمتی که غدیر در آسمان‌ها دارد، نارساست، اما همین قدر به اندیشهٔ قاصر ما می‌رسد که احیای غدیر احیای عدالت و طرد ستم و نابرابری و اجحاف است. یادکرد غدیر، یادآوری سخاوت، عدالت، حُسن سیاست، خوش تدبیری در معاش و بهسازی اقتصاد مردم است. وقتی امیرمؤمنان علی بن ابی طالبعلیه الصلاهٔ و السلام اسوه باشد، بدین معنا خواهد بود که مردم در آسایش به سر برند، گرسنه ای یافت نشود، گمراهی و انحراف عقیده نباشد، فرودست ترین مردم، در امنیت و برابری قضایی با فرادستان و حتی حاکمان جاری باشد و هزار نیکی و خیر دیگر که تماماً قطره ای از دریای بیکران عدالت امیرالمؤمنین علیعلیه السلام است. در حقیقت خط خدا و صراط مستقیم همین است که امیرمؤنان علیعلیه السلام اسوه باشد و این فضایل در جامعه منتشر شود.

در روایت است که قلمرو حکومت ظاهری حضرت امیرالمؤمنینعلیه السلام بیش از نصف ساکنان زمین و قریب پنجاه کشور فعلی را فرا می‌گرفت. در آن زمان یکی از خوارج نادان و کج نهاد به ایشان گفت:

«اتق الله فإنک میت؛ از خدا بترس، زیرا روزی خواهی مرد».

حضرت بدون آن که برآشوبد به او فرمود:

آری می‌میرم. به خدا سوگند به ضرب شمشیر کشته خواهم شد و محاسنم از خون سرم خضاب خواهد شد و این قضای حتمی و عهدی معهود است و هر که دروغ بندد، نومید می‌گردد».

اما امروزه وضعیت به گونه ای دیگر است.

آثار نفی غدیر

حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نمادی از غدیر

در کتاب الدرع الواقیهٔ سید ابن طاووس (قدس سره) آمده است: جامه بانوی بزرگ اسلام حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراعلیها السلام مُرقّع (وصله دار) بود.

چنین چیزی در میان زهاد تاریخ نیز یاد نشده است. چنانچه تاریخ را بکاوید حتی یک مورد نخواهید یافت که حاکم یا پادشاهی قسمتی از این خاکدان را تحت فرمان داشته باشد و دخترش لباس وصله دار بر تن کند.

امیرالمؤمنینعلیه السلام می‌فرمودند:

«إن الله فرض علی أئمهٔ العدل أن یقدروا أنفسهم بضعفهٔ الناس؛ خدای متعال بر پیشوایان عدل فرض و لازم دانسته است که خود را با ناتوان ترین مردمان همسنگ گردانند».

گرامی داشت غدیر در واقع ارج نهادن به این ارزش‌ها و فضیلت های متعالی و محور قرار دادن این آموزه های ناب است.

روایت شده است:

امیرالمؤمنینعلیه السلام وقتی شهید شدند هشتصد هزار درهم مدیون بودند و امام حسن مجتبیعلیه السلام از جانب ایشان این قرض را ادا کردند.

این مطلب گواه روشنی است بر این که حضرت امیرعلیه السلام مالی بر جای ننهادند. به شهادت تاریخ، ایشان هر چه زمین آباد می‌کردند و هر چه چاه می‌کندند بی درنگ وقف می‌فرمودند. کج اندیشی است کسی احتمال دهد این قرض برای مصارف شخصی بوده است. وقتی خوراک حضرت در هنگام ریاست ظاهری اش نان جوِ خشک سبوس دار که به دست غیر ایشان به زحمت شکسته می‌شد و دوغی بود که حاضران ترشی آن را استشمام می‌کردند، معلوم می‌شود بدهی های ایشان برای تأمین

زنـدگی فقرا بوده است. رئیس مسـلمانان حتی اگر به قرض گرفتن باشـد، بایـد به مسـلمانان خـدمت کنـد و به هر دشواری که شده اسباب آسایش یتیمان و بیوگان و تهی دستان را فراهم آرد. وانگهی اگر عدد هشتصدهزار، درهم باشد مبلغ بسیار سنگینی است، چه رسد دینار باشد که در آن صورت ده برابر خواهد بود. در دنیای امروز که در بعضی کشورها رئیس را پیش از ریاست و پس از آن وزن می‌کننـد تا ببیننـد مبادا وزنش در دوران مـدیریت افزایش یابد! کجا مدیر یا کارگزاری را می‌توان یافت که مقروض از دنیا برود؟

جان سخن اِحیای غـدیر اِحیای این ارزش است که والی و کارگزار به هر نحوِ شرعی باید آسایش رعیت را فراهم کند و از خود و آبرو و اعتبار خود بر سر این کار مایه بگذارد.

آثار نفی غدیر

در اندیشهٔ بینوایان

حضرت می‌فرمودند:

...« ویقودنی جشعی إلی تخیّر الأطعمهٔ، ولعل بالحجاز أو الیمامهٔ من لا طمع له فی القرص ولا عهد له بالشِّبع؛ و چگونه حرصم مرا به گزینش خوراک های لذیـذ بکشاند، در حالی که شاید در حجاز یا یمامه بینوایی باشد که به یافتن قرص نانی امید ندارد و هرگز مزهٔ سیری را نچشیده باشد».

واژهٔ: «لعـل»، در سـخن امامعلیه السـلام به معنی شایـد است، یعنی بسا چنین کسـی یا کسانی باشـند. انصافاً همین آموزهٔ بلنـد، جهان امروز و حکم گزاران دنیا را بس است تا در رفتار خود تجدیـد نظر کنند و اندکی به انبوه گرسـنگان و بینوایان بیندیشـند و البته این کمترین دستاورد محور قرار دادن غدیر است.

بسیار بودنـد دولت‌هـا و افرادی که می‌کوشـیدند از حضـرت امیرالمؤمنینعلیه السـلام بهـانه ای به دست آورنـد، ولی ناکام و مأیوس شدند. هیچ کس تاکنون نتوانسته است بر ایشان نقص وارد کند و همین امر موجب وحشت بسیاری از حکومت های بیدادگر است.

حضـرت امیرالمؤمنینعلیه السلام حتی در برخورد با پیروان دیگر ادیان مراتب دادگری را رعایت می‌کردند. ایشان هنگامی که رئیس بزرگ ترین حکومت زمین بودنـد، با مردی یهودی، بر سـر زرهی اختلاف کردند و مرافعه نزد قاضـی بردند. حضـرت در دادگاهی که قاضـی آن از قِبَـل ایشـان منصـوب بـود، محکوم شدنـد و قاضـی به سود آن یهودی حکم کرد. بعـد یهودی اقرار کرد که حق با امیرالمؤمنین علیعلیه السلام است و شهادتین را برزبان جاری کرد و مسلمان شد.

آیا کسـی شـنیده است که حکمران قدرتمنـدی در دادگاهی که در قلمرو کشور پهناورش باشـد و در برابر شـهروندی از اقلیت های دینی، محکوم شود و تن به حکم قاضی دهد؟ بی تردید پاسخ «نه» است.

غدیر در حقیقت، روح تمام روزهاست. اگر غدیر زنده نگاه داشته شود، عید فطر و قربان و جمعه نیز زنده نگاه داشته می‌شود. غدیر به واقع تأسیس عـدل، انصـاف، انسـانیت و همه ارزش هـایی است که خـدای تبـارك و تعـالی برای آن، هستی و انسان را آفریـد و پیامبران را فرستاد.

آثار نفی غدیر

وظیفه شیعیان در برابر غدیر

آنچه گفته شد تاریخ اهل بیتعلیهم السـلام است و باید توجه داشت که تاریخ اهل بیت عصـمت و طهارتعلیهم السـلام جزئی از علوم آنان است، امّا با کمال تأسف مردم جهان جای خود دارنـد که بیشتر مسـلمانان تاریخ اهل بیتعلیهم السـلام را به درستی فرا نگرفته و

اهمیت نعمت غدیر را درک نکرده اند. در حدیثی صحیح از امام رضاعلیه السلام آمده است که فرمودند:
«یتعلم علومنا ویعلّمها الناس؛ علوم اهل بیتعلیهم السلام را به درستی فرا گیرد و به مردم بیاموزد».
آنچه مهم است، این که حضرت در حدیث فوق نفرمودند به شیعه یا به مسلمین بیاموزید، بلکه فرمود به تمام مردم بیاموزید.
واژهٔ «مردم» پیروان تمام ادیان و مذاهب و نهایتاً کل بشریت را دربر می‌گیرد. پس چه خوب است که به جای پرداختن به برخی شخصیت سازی های بی مورد، حقیقت و عظمت غدیر به جهانیان شناسانده شود و اهداف آن به افکار عمومی معرفی شود.
دیگر این که این مطالب، یک از هزاران موردی است که در دوران حکومت امیرالمؤمنینعلیه السلام رخ داد و در واقع شمه ای از غدیر پربرکت آن بزرگوار است. اگر این جنبهٔ حکومت داری از غدیر تا به امروز از سوی تمام حاکمان لحاظ می‌شد، به یقین در هیچ حکومتی کسی به جرم دشنام یا ایراد سخنی به زندان فرستاده نمی‌شد. پر واضح است اگر امیرالمؤمنینعلیه السلام در تمام سی سال پس از شهادت پیامبرصلی الله علیه السلام در مقام حاکم قرار می‌گرفتند و از سوی مخالفان خانه نشین نمی‌شدند، مردم توسط آن حضرت [و با این ملاک‌ها و معیارها] پرورش می‌یافتند، دنیا از برکت غدیر به شکوهی باور نکردنی دست می‌یافت و تمام انسان‌ها فارغ از جنجال های نژادی و قومی از تمام برکات و عدالت بهره مند می‌شدند.
متأسفانه شخصی مانند صلاح الدین ایوبی را «رهبر اسلامی» می‌خوانند، در حالی که صلاح الدین به نوشته هم کیشان خود در جریانی، شهری را با ساکنان پنجاه هزار نفری اش به آتش کشید. چنین شخصیت سازی هایی از برخی با وجود غدیرِ عظیم امیرالمؤمنین علیعلیه السلام مایهٔ تأسف است.
غدیر امیرمؤمنان علیعلیه السلام عظمتی دارد که فقط می‌توان دربارهٔ آن سخن گفت، ولی حقیقت و ماهیت عظیم آن را نمی‌دانیم و تنها رسول اللهصلی الله علیه السلام که واسطه رساندن این پیام و امیرالمؤمنین و اهل بیتعلیهم السلام که مأمور تحقّق بخشیدن اهداف آن بودند از آن آگاهی دارند.
آنچه مسلم است، همگان نسبت به غدیر دو مسئولیت عمده داریم، یکی معرفی غدیر به دنیای بیگانه، زیرا چنین اقدامی، ارشاد بوده و ارشادِ انسان راه گم کرده واجب کفایی است. اگر کسی بدان پرداخت از دیگران ساقط می‌شود. به انجام رساندن این وظیفه، با بیان اهداف غدیر، گردآوری نصوص غدیر، سخنرانی، نوشتن و از طریق وسایل ارتباط جمعی محقق می‌شود. در سفر و در فاصله ای که میان دو شهر در حرکت هستیم، در تجمع های دوستانه و خانوادگی باید دیگران را با غدیر و اهداف آن آشنا کنیم و مطمئن باشیم هنوز کسانی هستند که در همین نزدیکی‌ها زندگی می‌کنند، اما ناخواسته از غدیر شناختی ندارند، ولی آن را به عنوان یک عبادت و تعبد قبول دارند و به همین اندازه می‌دانند که غدیر پسندیده است و جایگاه والایی دارد. باید آنان را متوجه این مطلب کرد که غدیر به همین اندازه خلاصه نمی‌شود که دامنه ای گسترده و به بزرگیِ حکومتی عادلانه و جهانی دارد.
در چنین مناسبت عظیمی باید دگربار با اهل بیتعلیهم السلام به ویژه صاحب غدیر بیعت کنیم و بر فرمانبرداری از آنان پیمان ببندیم.
همچنین باید بکوشیم با گفتار و کردار، مردم را با آموزه های نورانی غدیر آشناتر کرده و جهان تهی از معنویت و تشنه کام امروز را از جاریِ با طراوت این چشمهٔ جوشان و این غدیر زاینده سیراب کنیم.
خدای متعال به همه توفیق عنایت کند در شمار کسانی باشیم که نسبت به حرمت و عظمت این روزِ عظیم شناخت و معرفت داشته باشیم.
دیگر این که افراد سعی کنند خود را با امیرالمؤمنینعلیه السلام وفق داده و او را میزان سنجش اعمال خود قرار دهند.
امیدوارم به برکت اهل بیتعلیهم السلام به ویژه عنایات امام صادقعلیه السلام و حضرت رضاعلیه السلام که سخنان شان محور این گفتگو بود، خدای متعال توفیق عملی کردن این رهنمودهای پرارزش را به ما عنایت فرماید، ان شاء الله تعالی.
وصلّی الله علی محمد وآله الطاهرین

. آنچه پیش رو دارید، فراهم آمده از سه سخنرانی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی حاج سید صادق حسینی شیرازی مدظله العالی در موضوع غدیر است.

پی نوشتها

. آل عمران (۳)، آیه ۳۱.

. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۳، باب ۲۳.

. شیخ صدوق، خصال، ص ۳۹۴. نک: مستدرک سفینهٔ البحار، ج ۷، ص ۴۷۳.

. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۴، حدیث ۹.

. تحریم (۶۶)، آیه۶.

. تحف العقول، ص ۷ و بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۲۴۵.

. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص۲۰۲، حدیث ۵۰۹.

. مائده (۵)، آیه۳ ...: « الیوم أکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الإسلام دینا »؛ ... امروز دین شما را برای تان کامل و نعمت خودم را بر شما تمام گرداندم و اسلام را برای شما برگزیدم.

. قلم (۶۸)، آیه۴: وانک لعلی خلق عظیم.

. نک: محمد بن المشهدی، المزار، ص۲۶۹.

. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۶۵، باب ۱۷.

. بقره (۲)، آیه ۲۹.

. بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۲۴، باب احتجاج امیرالمؤمنین.?

. مائده (۵)، آیه ۶۷.

. مادری در هندوستان بر اثر گرسنگی فرزند خردسالش را به مبلغ نوزده تومان می‌فروشد تا نانی تهیه کند و مدتی خود را از گرسنگی وارهاند (رسانه ها).

. ابراهیم بن محمد الثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۶۷.

. اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۸.

. فرقان (۲۵) آیه ۶۳.

. مسائل علی بن جعفر، ?ص ۱۴۴.

. نساء (۴)، آیه ۱۵۰.

. بقره (۲)، آیه ۲۷۵.

. مائده (۵)، آیه ۶۶.

. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۹.

. قریب به این مطلب را نک: وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۸، حدیث ۲۰۰۸۴.

. توبه (۹)، آیه ۶۰.

. نهج البلاغه، ص ۵۵۰.

. کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۳.

. بقره (۲)، آیه ۱۹۴.

. بقره (۲)، آیه ۲۳۷.

. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۸۷.

. شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۳۶۴، حدیث ۳۷۹.

. بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۵۸۴.

. حضرت امیرالمؤمنین ?در این باره فرموده است: «والله لو أعطیت الأقالیم السبعهٔ بما تحت أفلاکها علی أن أعصی الله فی نملهٔ أسلبها جلب شعیرهٔ ما فعلت؛ به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم عالم و هر چه در زیر آسمان است به من بدهند تا با ربودن پوست جُوی از دهان مورچه ای خدا را معصیت کنم، نخواهم پذیرفت» (نهج البلاغه، گفتار ۲۱۵).

. جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۴۴۴.

. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۸۹.

. سه نبرد تحمیلی بر امیرالمؤمنین علی ?که «ناکثین/جمل»، «قاسطین/صفین»، «مارقین/خوارج» نام دارد.

. وفیات الأئمهٔ، ص۵۶.

. مالک، المدونهٔ الکبری، ج۲، ص۴۹.

. ابراهیم بن محمد الثقفی، الغارات، ج۲، ص۵۲۰.

. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۵، ص ۳۲۰.

. بحار الانوار، ج۲۸، ص۱۵۹.

. فضل بن شاذان، الایضاح، ص ۱۶۴ و ۲۳۷.

. قاضی نعمان مغربی، شرح الأخبار، ج۲، ص۵۲۵.

. قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج۱،ص ۳۹۴.

. برابر قواعدی که در ارتش های جهان وجود داشته و دارد و در عرصه جنگ، سلسله مراتب هرگز اجازه نافرمانی، پیشنهادهای خارج از ردهٔ سازمانی که جایگاه و مجرای ارائه پیشنهاد و برنامه است، وجود ندارد و در صورت بروز کوچک ترین نافرمانی که موجب تضعیف نبرد شود بدون رعایت اصول محاکمات عادی متمردان محکوم به مرگ هستند که در تعبیر قواعد نظامی «دادگاه صحرایی» خوانده می‌شود و هیچ یک از کشورها اعم از کشورهای آزاد و غیر آزاد از این قاعده مستثنی نیستند. کشورهای آزاد در زمان بروز حوادثی نظیر جنگ این آزادی را از نیروهای مسلح سلب نموده و با عنوان «خطوط قرمز امنیت ملی» اجازهٔ اعتراضی را نمی‌دهند، مگر ارائهٔ پیشنهادی از مجاری قانونی که قبل ازعملیات‌ها در طراحی عملیات و یا در حین شکست به عنوان پیشنهاد از سوی فرمانده باشد. با این احوال، اعطای آزادی ارائه شده از سوی امیرالمؤمنین ?عرصهٔ محدودی نداشت و وضعیت جنگی را نیز شامل می‌شد.

. مشخص می‌شود که امیرالمؤمنین آزادی بیان را ضرورت یک جامعه می‌دانستند، زیرا ایشان صریحاً در برابر آزارهای مفرط خوارج می‌فرمودند که من علی رغم تمام مخالفت‌ها و کارشکنی هایی که می کنید، حق و حقوق تان را از بیت المال به شما می‌دهم. فقط اگر دست به اسلحه بردید، من نیز در آن وقت دست به اسلحه خواهم برد، یعنی میزان شرعی امر را که «امنیت عمومی» در جامعه است معین و بر وفق آن عمل کردند، ولی هر گونه اعتراضی را در مقام بیان، ناقض امنیت عمومی ندانسته و مستوجب سلب حقوق اجتماعی نمی‌دانند.

. بقره(۲)، آیه۲۵۶.

. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص۲۱۱.

. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج۱، ص۱۴۸.

. بحار الانوار، ج ۳۷، حدیث ۲ و ج ۹۴، ص ۱۱۰، حدیث ۲.

. بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۰.

. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۴۳.

. وسائل الشیعه، کتاب الصلاهٔ، ابواب بقیهٔ الصلوات المندوبه، باب ۳، حدیث ۱.

. دحوالأرض، روزی است که زمین از زیر کعبه گسترده شد. تا پیش از آن تمام سطح زمین را آب فرا گرفته بود.

. مفاتیح الجنان، ذیل اعمال روز عرفه.

. یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که «عید» به معنی «مایستعاد» و چیزی که هر سال زنده نگاه داشته می‌شود.

. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص۳۱۷. حدیث ۱۳۵۰۲.

. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۴، حدیث ۹.

. تهذیب الاحکام، ج ۳، باب صلاهٔ الغدیر، حدیث ۱.

. بایـد توجه داشت که درهم یـا دینـار در این گونه روایـات خصوصـیتی نـدارد و اگر انسـان به ریال، تومان یا هر واحـد پولی دیگر صدقه بدهد، همان حکم را دارد و پاداش چنین کاری در روز غدیر یکصد هزار برابر افزایش می‌یابد.

. من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص ۳۸۰.

. تهذیب الاحکام، ج۳، ص ۱۰۸.

. همان، ج ۶، ص ۲۴.

. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۲۳.

. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۵.

. کافی، ج ۱، ص ۴۱۰.

. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۳۹، حدیث ۲۳، و این مبلغ آن زمان معادل قیمت بیش از ۴/۱ تن طلا، یا هشتادهزار گوسفند بوده است.

. نهج البلاغه (صبحی صالح)، نامه ۴۵ (از نامه های حضرت به عثمان بن حنیف).

. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۷.

. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ?ج۲، ص۲۷۵.

پیروان غدیر در گذر تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی‌اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : پیروان غدیر در گذر تاریخ/ تالیف علی‌اصغر رضوانی .

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۹۵ ص.

فروست : سلسله مباحث یادمان غدیر.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۷۹-۷
یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۹ (فیپا).
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .
موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اصحاب
موضوع : غدیر خم
موضوع : شیعه -- تاریخ
موضوع : شیعه -- سرگذشتنامه
شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)
رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵/ر۶پ۹ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۲۰۹۱۱

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکّر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.

غدیر در طول تاریخ مورد بی‌مهری‌هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم.

امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجّت «عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد.

لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت اللّٰه وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیرسعیدسعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و ... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده‌اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء اللّٰه خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.

مدیر مسوؤل انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

بعد از نصب امام علی‌علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم عدّه‌ای با اخلاص تمام و اعتقاد مبرم به ولایت حضرت با او بیعت کرده و تا پایان عمر به عهد و پیمان خود وفادار ماندند. بعد از آنها در طول تاریخ و گذر زمان کسانی آمدند که گرچه حضرت علی‌علیه السلام را ندیدند ولی با تمام مشکلات و زحماتی که مخالفان حضرت ایجاد کرده بودند ولایت او را پذیرفته و تا آخر بر آن وفادار بودند. اینک سیری اجمالی بر پیروان غدیر در گذر تاریخ خواهیم داشت.

علی اصغر رضوانی

پیروان غدیر در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله

گروهی از صحابه در زمان پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله با شنیدن آیات و روایات در امر امامت و ولایت و خلافت امام علی‌علیه السلام، بعد از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله، به او اعتقاد پیدا کرده، زعامت و امامت او را پذیرفتند و از ارادتمندان آن حضرت قرار گرفتند. این گروه از همان زمان به «شیعه علی‌علیه السلام» معروف شدند:

۱ - ابوحاتم رازی می‌گوید: «انّ اوّل اسم ظهر فی الاسلام علی عهد رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله هو الشیعهٔ، و کان هذا لقب اربعهٔ من الصحابهٔ هم: أبوذر و سلمان و المقداد و عمّار»؛(۱) «اوّلین لقب و کلمه‌ای که در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله ظهور کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه، لقب چهار نفر از صحابه بوده است که عبارتند از: ابوذر، سلمان، مقداد و عمّار.»

۲ - ابن‌خلدون می‌نویسد: «کان جماعهٔ من الصحابهٔ یتشیعون لعلی و یرون استحقاقه علی غیره»؛(۲) «جماعتی از صحابه، شیعه علی بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می‌دانستند».

۳ - استاد محمّد کردعلی می‌گوید: «عرف جماعهٔ من کبار الصحابهٔ بموالاهٔ علی‌علیه السلام فی عصر رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله مثل سلمان الفارسی القائل: بایعنا رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله علی النصح للمسلمین والائتمام بعلی بن أبی‌طالب والموالاهٔ له. ومثل أبی سعید الخدری الّذی یقول: أمر الناس بخمسٍ فعملوا بأربعٍ و ترکوا واحدهً، ولمّا سئل عن الاربع قال: الصلاهٔ والزکاهٔ وصوم شهر رمضان و الحج. و قیل: ما الواحدهٔ التی ترکوها؟ قال: ولایهٔ علی بن أبی‌طالب. قیل له: و انّها لمفروضهٔ معهنّ؟ قال: نعم هی مفروضهٔ معهنّ. ومثل أبی ذر الغفاری وعمّار بن یاسر وحذیفهٔ بن الیمان وذی الشهادتین خزیمهٔ بن ثابت وأبی أیوب الانصاری وخالد بن سعید بن العاص وقیس بن سعد بن عبادهٔ»؛(۳) «گروهی از بزرگانِ صحابه، معروف به موالیان علی‌علیه السلام در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله بودند؛ از آن جمله سلمان فارسی است که می‌گفت: ما با رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت کردیم بر خیرخواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام و موالیان او. و ابو سعید خدری است که گفت: مردم به پنج کار امر شدند؛ چهار تا را انجام دادند و یکی را ترک نمودند. وقتی از آن چهار مورد سؤال شد گفت: نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج. از او سؤال شد آنچه را که ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام. از او سؤال شد آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد: آری. و ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفهٔ بن یمان، ذی‌الشهادتین خزیمهٔ بن ثابت، ابوایوب انصاری، خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد بن عباده.»

او در ادامه کلماتش می‌نویسد: «وامّا ما ذهب الیه بعض الکُتّاب من أنّ اصل مذهب التشیع من بدعهٔ عبداللَّه بن سبأ المعروف بابن السوداء، فهو وهم و قلّهٔ معرفهٔ بحقیقهٔ مذهبهم. ومن علم منزلهٔ هذا الرجل عند الشیعهٔ وبرائتهم منه ومن أحواله وأعماله، وکمال علمائهم فی الطعن فیه بلا خلاف بینهم، علم مبلغ هذا القول من الثواب. لاریب فی أنّ ظهور الشیعهٔ کان فی الحجاز ولد المتشیع له»؛(۴) «و امّا آنچه که بعضی از نویسندگان به آن رسیده‌اند، از این که اصل مذهب تشیع از بدعت‌های عبداللَّه بن سبأ معروف به ابن السوداء است، این از وهم و کمی شناخت حقیقت مذهب شیعیان است. و هر کس شناختی از جایگاه این مرد نزد شیعه و تبرّی آنان از او و گفتار و کردار او دارد و بفهمد که علمای شیعه همگی بدون اختلاف او را مذمّت کرده‌اند علم پیدا می‌کند که تا چه اندازه‌ای این نسبت به شیعه صحیح است! شکّی نیست در این که ظهور شیعه در حجاز کشور شیعیان علی بوده است».

۴ - دکتر صبحی صالح می‌نویسد: «کان بین الصحابهٔ حتّی فی عهد النبی‌صلی الله علیه وآله شیعهٔ لربیبه علی، منهم: أبوذر الغفاری والمقداد بن الأسود و جابر بن عبداللَّه وابی بن الکعب و أبو الطفیل عامر بن واثلهٔ والعباس بن عبد المطلب و جمیع بنیه وعمّار بن یاسر وأبو ایوب الانصاری»؛(۵) «در میان صحابه حتی در عصر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله برای علی‌علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است؛ از آن جمله می‌توان ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبداللَّه، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار یاسر و ابوایوب انصاری را نام برد.»

۵ – استاد محمّد عبداللَّه عنّان می گوید: «من الخطأ ان یقال: انّ الشیعهٔ ظهرت و لاوّل مرّهٔ عند انشقاق الخوارج، بل کان بدء الشیعهٔ و ظهورهم فی عصر الرسول‌صلی الله علیه وآله حین أمره اللَّه بانذار عشیرته فی الآیهٔ ۲۱۴ من الشعراء (و انذر عشیرتک الاقربین)، و لبّی النبی فجمع عشیرته فی بیته و قال لهم مشیراً الی علی: هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوا»؛(۶) «این اشتباه است که گفته می‌شود شیعه برای اوّلین بار هنگام جدایی خوارج ظهور پیدا کرده است، بلکه ظهور شیعه در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله بوده است، هنگامی که خداوند رسولش را فرمان داد تا عشیره خود را مطابق آیه ۲۱۴ سوره شعرا انذار کند. پیامبرصلی الله علیه وآله دعوت خدا را پذیرفته و عشیره خود را در خانه‌اش جمع کرد و در حالی که اشاره به علی‌علیه السلام می‌نمود، خطاب به آنان فرمود: این، یعنی علی، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به سخنان او گوش فراداده و او را اطاعت کنید».

۶- نوبختی می گوید: «انّ اوّل الفرق الشیعهٔ و هم فرقهٔ علی بن أبی‌طالب‌علیه السلام المسمّون شیعهٔ علی فی زمان النبی‌صلی الله علیه وآله، و بعده معروفون بانقطاعهم الیه و القول بامامته»؛ «همانا اوّلین فرقه از فرقه‌های اسلامی، شیعه است و آن فرقه علی بن ابی‌طالب می‌باشد که در زمان پیامبر به شیعه علی نام‌گذاری شده و بعد از او معروف به توجه به آن حضرت و اعتقاد به امامت او بوده‌اند.»

برنامه پیروان غدیر در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله

اشاره

شیعیان در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از آن که از ولایت و جانشینی امام علی‌علیه السلام اطلاع یافتند درصدد تثبیت این مقام و ولایت از راه‌های مختلف برآمدند که از آن جمله است:

۱ – بیعت با امیرالمؤمنین‌علیه السلام در روز غدیر خم

پیامبرصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم خطبه‌ای ایراد کرد و در آن، مقام و منصب علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام را برای خلافت ابلاغ نمود، آن‌گاه فرمود: «امرت عن آخذ البیعهٔ منکم و الصفقهٔ لکم بقبول ما جئت به عن اللَّه عزّوجلّ فی علی أمیر المؤمنین و الائمهٔ من بعده، الذین هم منّی و منه أئمهٔ قائمهٔ منهم المهدی الی یوم القیامهٔ الذی یقضی بالحق... .

معاشر الناس! انّکم اکثر من ان تصافقونی بکف واحدهٍ، و قد أمرنی اللَّه عزّوجلّ أن آخذ بألسنتکم الاقرار بما عقدت لعلی من امرهٔ المسلمین و من جاء بعده من الأئمهٔ منّی و منه علی ما أعلمتکم: أنّ ذریتی من صلبه، فقولوا باجمعکم: انا سامعون، مطیعون راضون منقادون لما بلّغت عن ربّنا و ربک فی أمر علی و أمر ولده من صلبه من الأئمهٔ، نبایعک علی ذلک بقلوبنا و أنفسنا و ألسنتنا و أیدینا علی ذلک، نحیی ونموت ونبعث ولانغیر و لانبدل، و لانشک و لانرتاب، و لا نرجع عن عهده و لاننقض المیثاق، نطیع اللَّه و نطیعک و علیاً أمیرالمؤمنین وولده الأئمهٔ الذین ذکرتهم من ذریتک... .

فناداه القوم: سمعنا و أطعنا علی أمر اللَّه و أمر رسوله بقلوبنا و ألسنتنا و أیدینا. و تداکوا علی رسول اللَّه و علی علی – علیهماالسلام – فصافقوا بأیدیهم...»؛(۷) «من مأمورم که از شما بیعت گرفته نسبت به آنچه از جانب خدا در حق علی أمیرالمؤمنین و امامان بعد از او آورده‌ام از شما التزام بگیرم، امامانی که آن‌ها از ذرّیه من و اویند. امامانی که قیام کننده بر حق می‌باشند. و از جمله آنان مهدی است که تا روز قیامت به حق حکم خواهد کرد... .

ای مردم! شما بیش از آن هستید که با یک دست با من بیعت کنید، در حالی که خداوند عزّوجلّ مرا امر کرده که از زبان شما نسبت به پیمانی که برای علی به عنوان امیرالمؤمنین و امامان بعد از او گرفته‌ام، اقرار بگیرم. امامانی که از من و از اویند، آن‌گونه که من به شما ابلاغ کردم، این که ذرّیه من از صلب اوست. پس همه شما بگویید: ما شنوا و مطیع و راضی و منقاد دستوراتی هستیم

که از جانب پروردگار ما و تو در امر علی و امر اولاد از صلب او از امامان، ابلاغ کردی. با تو به قلب‌ها و جان‌ها و زبان‌ها و دست‌هایمان بیعت می‌کنیم و بر این امر زندگی کرده و می‌میریم و مبعوث می‌گردیم و هرگز تغییر و تبدیل نخواهیم داد و شک و ریبی نخواهیم داشت. و از عهد خود بازنمی‌گردیم و پیمانی که بسته‌ایم نقض نخواهیم کرد. خدا را اطاعت کرده و تو و علی امیر المؤمنین و اولاد او، امامانی که از ذرّیه و صلبت بعد از حسن و حسین نام بردی اطاعت خواهیم نمود. امامانی که مقام آن‌ها را نزد خود و پروردگارم عزّوجلّ به شما شناساندم... .

مردم خطاب به حضرت‌صلی الله علیه وآله عرض کردند: گوش فراداده و اطاعت امر خدا و امر رسولش را به قلب‌ها و زبان‌ها و دستان خود خواهیم کرد. در این هنگام بود که مردم نزد رسول خدا و علی – علیهما السلام – ازدحام کرده و با دستان خود بیعت نمودند...».

۲ – سرودن شعر در دفاع از ولایت

حسان بن ثابت بعد از واقعه غدیر از پیامبرصلی الله علیه وآله اجازه خواست تا نصب امام علی‌علیه السلام به ولایت را به شعر درآورد. پیامبرصلی الله علیه وآله نیز به او اجازه داد، آن‌گاه واقعه غدیر را چنین سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم

بخمّ وأسمع بالرسول منادیاً

فقال له قم یا علی فانّنی

جعلتک من بعدی اماماً وهادیاً

«ندا می‌دهد مردم را در روز غدیر پیامبرشان، در سرزمین خم، و چقدر ندای رسول شنیدنی است! پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: برخیز ای علی! چرا که من تو را بعد خود امام و هدایتگر قرار دادم».

تا آخر شعر.(۸)

۳ – کار عملی در تثبیت ولایت

از جمله کارهایی که پیروان امام علی‌علیه السلام در جهت تثبیت امامت و ولایت آن حضرت انجام دادند این بود که شهادت به ولایت او را بعد از شهادت به رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله در اذانشان به‌عنوان تبرک، نه به قصد جزئیت، می‌گفتند تا از این راه، هم اعتقادشان را به ولایت محکم کنند و هم به دیگران گوشزد نمایند.

شیخ عبداللَّه مراغی مصری نقل می‌کند: «انّ سلمان الفارسی ذکر فیهما – الاذان والاقامهٔ – الشهادهٔ بالولایهٔ لعلی بعد الشهادهٔ بالرسالهٔ فی زمن النبی‌صلی الله علیه وآله، فدخل رجل علی رسول اللَّه فقال: یا رسول اللَّه! سمعت أمراً لم اسمع به قبل هذا؟ فقال رسول‌اللَّه‌صلی الله علیه وآله: ما هو؟ قال: سلمان یشهد فی اذانه بعد الشهادهٔ بالرسالهٔ الشهادهٔ بالولایهٔ لعلی. قال: سمعتم خیراً»؛(۹) «در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله سلمان فارسی در اذان و اقامه نمازش شهادت به ولایت را بعد از شهادت به رسالت می‌گفت. شخصی بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! چیزی شنیدم که تاکنون نشنیده بودم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آن چیست؟ عرض کرد سلمان در اذانش بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت می‌گوید. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: نیکی و خیر شنیده‌ای.».

و نیز نقل می‌کند که شخصی بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد و عرض کرد: «یا رسول اللَّه! انّ اباذر یذکر فی الأذان بعد الشهادهٔ بالرسالهٔ الشهادهٔ بالولایهٔ لعلی و یقول: اشهد انّ علیاً ولی اللَّه؟ فقال: کذلک، أوَ نسیتم قول یوم غدیر خم: من کنت مولاه

فعلی مولاـه؟ فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه»؛(۱۰) «ای رسول خدا! ابوذر در اذان، بعد از شهادت به رسالت، شهادت به ولایت علی‌علیه السلام یعنی: «أشهد أنّ علیاً ولی اللّه» می گوید. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: همین‌طور است. آیا فراموش کردید گفتار مرا در روز غدیر خم «من کنت مولاه فعلی مولاه» پس هرکس پیمان‌شکنی کند برضرر خود چنین کرده است.»

پیروان غدیر هنگام وفات پیامبرصلی الله علیه وآله

شیعیان هنگام وفات پیامبرصلی الله علیه وآله با توجه به دستورهای آن حضرت درصدد تثبیت و تنفیذ دستورات برآمدند؛ از آن جمله:

۱ – با تأکید و اصرار پیامبرصلی الله علیه وآله به آوردن دوات و قلم برای نوشتن وصیت، در آن هنگام، دسته و جماعتی بودند که اصرار به آوردن دوات و قلم داشتند تا پیامبرصلی الله علیه وآله وصیت خود را مکتوب دارد، ولی از آن‌جا که طرف مقابل قوی بود نتوانستند این دستور را عملی سازند.

۲ – بعد از آن‌که پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت عمل نکردن به دستورش، جمعیت را از خود دور کرد، افرادی از شیعیانِ امام علی‌علیه السلام امثال مقداد و ابوذر را نزد خود نگاه داشت، آن‌گاه وصیت خود را نسبت به امامان بعد از خود نزد آنان مطرح نمود.(۱۱)

۳ – بنابر نقل مظفر در «السقیفة» پیامبرصلی الله علیه وآله گروهی از شیعیان و ارادتمندان امام علی‌علیه السلام را هنگام فرستادن لشکر اسامه به جنگ و مقابله با لشکر روم، نزد خود نگاه داشت، تا چنانچه مرگ او فرا رسید این چند نفر با بیعت با امام علی‌علیه السلام خلافت و حکومت را برای آن حضرت تمام کنند، ولی متأسفانه عمر، ابوبکر و برخی دیگر با تخلّف از لشکر اسامة بن زید، این نقشه و تدبیر عالی پیامبرصلی الله علیه وآله را برهم زدند تا مبادا خلافت از دست آنان گرفته شود.

۴ – هنگامی که برخی، به جهت رسیدن به ملك و سلطنت بعد از فوت پیامبرصلی الله علیه وآله به سقیفه بنی‌ساعده رفته، مشغول تقسیم قدرت یا تصاحب آن برای خود بودند، در حالی که جنازه رسول خداصلی الله علیه وآله هنوز دفن نشده بود، شیعیان به پیروی امامشان علی‌علیه السلام مشغول دفن رسول خداصلی الله علیه وآله و عزاداری برای آن حضرت بودند.

پیروان غدیر در ایام خلافت ابوبکر

توضیح

شیعیان بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله نیز به تلاش خود در راه عملی‌کردن دستور پیامبرصلی الله علیه وآله در رابطه با امام علی‌علیه السلام ادامه دادند، و در این راه اقداماتی انجام دادند که به برخی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱ – کاندیدا کردن امام علی‌علیه السلام برای بیعت

از آن‌جا که شیعیان سفارش‌های پیامبرصلی الله علیه وآله را در حقّ امام علی‌علیه السلام دیده و شنیده بودند و معتقد به امامت و جانشینی امام علی‌علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله، از جانب خداوند و رسول‌صلی الله علیه وآله بودند، از این رو بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله فوراً طرح کاندیدا کردن امام را برای بیعت مطرح نمودند. عباس بن عبدالمطلب به امام علی‌علیه السلام می گوید: «أمدد یدك أبایعك یبایعك الناس»؛(۱۲) دستانت را به من بده تا با تو بیعت کنم و مردم نیز با تو بیعت خواهند کرد.

۲ – تحصّن شیعیان در خانه فاطمه زهراعلیها السلام

شیعیان بعد از واقعه سقیفه و تمام شدن خلافت به نفع ابوبکر، به‌عنوان اعتراض به خانه حضرت زهراعلیها السلام آمده، در آنجا تحصن کردند، تا ضمن اعتراض به عمل انجام شده، بر امامت و ولایت بحقّ امام علی‌علیه السلام صحّه بگذارند.

مسعودی در حوادث وفات پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می‌کند: «انّ الامام علیاً اقام ومن معه من شیعته فی منزله بعد ان تمّت البیعهٔ لأبی بکر»؛(۱۳) «همانا امام علی‌علیه السلام و کسانی که با او از شیعیان بودند، بعد از آن‌که بیعت با ابو بکر تمام شد، در منزل حضرت اقامت گزیدند».

عمر بن خطاب می‌گوید: «انّه کان من خبرنا حین توفّی اللّٰه نبیه انّ علیاً والزبیر و من معهما تخلّفوا عنّا فی بیت فاطمهٔ»؛(۱۴) «از جمله اتفاقاتی که بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله افتاد آن‌که علی و زبیر و گروهی که با آن‌دو بودند از بیعت و همکاری با ما سرپیچی کرده، در خانه فاطمه تحصّن نمودند».

متخلفین از بیعت با ابوبکر عبارتند از:

۱ – سلمان فارسی

۲ – عمار یاسر

۳ – براء بن عازب

۴ – ابوذر غفاری.

۵ – مقداد بن اسود.

۶ – ابان بن سعید.

۷ – عباس بن عبدالمطلب و جماعتی از بنی‌هاشم وجمعی از مهاجرین و انصار.(۱۵)

ابن اثیر می‌گوید: «وکان أبان أحد من تخلّف عن بیعهٔ أبی‌بکر لینظر ما یصنع بنوهاشم، فلمّا بایعوه بایع»؛(۱۶) «ابان از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سر باز زد تا ببیند بنی‌هاشم چه می‌کنند؛ بعد از آن‌که دید بنی‌هاشم بیعت کردند او نیز بیعت نمود».

۳ – موضع‌گیری‌ها در دفاع از ولایت

اشاره

شیعیان بعد از آن‌که تحصّن‌نشان توسط عمر بن خطاب بر هم‌خورد، وارد مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله شده، درصدد احتجاج و اقامه حجت بر مردم آمدند، تا آنان را از این خواب غفلت بیدار سازند. اینک به موضع گیری‌های برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

الف) فضل بن عباس

او در ضمن سخنان خود خطاب به مردم فرمود: «.. وصاحبنا أولی بها منکم»؛(۱۷) «صاحب ما – علی‌علیه السلام – به خلافت، از شما سزاوارتر است».

ب) مقداد بن اسود

او می‌گوید: «واعجباً لقریش ودفعهم هذا الأمر عن أهل‌بیت نبیهم وفیهم أوّل المؤمنین...»؛(۱۸) «عجب دارم از قریش که چگونه

خلافت را از اهل‌بیت نبی‌شان گرفت درحالی‌که درمیان آنان کسی است - علی‌علیه السلام - که اوّل مؤمن به پیامبرصلی الله علیه وآله است».

ج) سلمان فارسی

بعد از واقعه سقیفه خطاب به مردم فرمود: «کرداز وناکرداز، لو بایعوا علیاً لأکلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم»؛(۱۹) «کردید آنچه نباید می‌کردید، و نکردید آنچه را که باید می‌کردید، اگر با علی‌علیه السلام بیعت می‌کردید نعمت فراوانی برای شما از آسمان و زمین جاری بود.»

د) ابوذر غفاری

او می‌گوید: «أصبتم قناعهٔ وترکتم قرابهٔ، لو جعلتم هذا الأمر فی أهل‌بیت نبیکم ما اختلف علیکم اثنان»؛(۲۰) «به کم قناعت کردید، و قرابت رسول خداصلی الله علیه وآله را رها ساختید، اگر امر خلافت را در اهل‌بیت نبی‌تان قرار می‌دادید هرگز دو نفر هم در میان شما اختلاف نمی‌کرد.»

ه) أُبی بن کعب

او از جمله کسانی بود که هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و شورای سقیفه را بی‌ارزش خواند.(۲۱)
ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیهٔ الاولیاء» از قیس بن سعد نقل می‌کند:
«وارد مدینه شدم تا با یاران پیامبرصلی الله علیه وآله ملاقات کنم، علی الخصوص خیلی علاقه داشتم که ابی را ملاقات نمایم، وارد مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله شدم و در صف اوّل به نماز ایستادم، ناگهان مردی را دیدم که نماز خود را تمام کرد و شروع به حدیث گفتن نمود. گردن‌ها به سوی او کشیده شد تا بیاناتش را بشنوند. او سه بار گفت: سران این امّت گمراه شدند و آخرتشان تباه شد، ولی من دلم به حال آن‌ها نمی‌سوزد، بلکه به حال مسلمانانی می‌سوزد که به دست آنان گمراه شدند.»(۲۲)

و) بریدهٔ بن خضیب اسلمی

ذهبی در ترجمه او می‌نویسد: «بعد از غصب خلافت از طرف ابوبکر، بریده خطاب به ابوبکر کرده، گفت: « إِنّا للَّهِ وَإِنّا إِلَیهِ راجِعُونَ»، چه مصیبت‌هایی که حق از طرف باطل کشید، ای ابوبکر! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی می‌زنی؟ کسی تو را گول زده یا نفست تو را گول زده است؟ آیا به یاد نداری که چگونه رسول خداصلی الله علیه وآله ما را امر نمود که علی‌علیه السلام را امیرالمؤمنین بنامیم؟ آیا یاد نداری که پیامبرصلی الله علیه وآله در اوقات مختلف، اشاره به علی کرده، می‌فرمود: این، امیرمؤمنین، و قاتل ظالمین است؟ از خدا بترس و نفس خود را محاسبه کن، قبل از آن‌که وقت بگذرد و خودت را از آنچه باعث هلاکت نفس است نجات بده. و حقّ را به کسی که از تو به آن سزاوارتر است واگذار، و در غصب آن پافشاری مکن، برگرد، تو می‌توانی برگردی، تو را نصیحت کرده و به راه نجات راهنمایی می‌کنم، کمک کار ظالمین مباش.»(۲۳)

ز) خالد بن سعید

ابن اثیر می گوید: «تأخر خالد و أخوه أبان عن بیعهٔ أبی‌بکر، فقال لبنی‌هاشم: انّکم لطوال الشجر، طیبو الثمر، نحن تبع لکم... فلمّا بایع بنوهاشم أبابکر بایعه خالد»؛(۲۴) «خالد و برادرش ابان از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به بنی‌هاشم خطاب کرده گفتند: همانا شما خاندانی ریشه‌دار و اصلی هستید که افراد شایسته‌ای را به جامعه تحویل داده است و ما به دنبال شماییم... بعد از آن‌که بنی‌هاشم با ابوبکر - با تهدید و زور - بیعت کردند این دو برادر - خالد و ابان - نیز بیعت نمودند».

۴ - سکوت معنادار

از جمله موضع گیری‌های شیعیان در خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، سکوت معنادار آنان بود؛ زیرا از طرفی حقّ را با علی‌علیه السلام دانسته و دیگران را لایق مقام خلافت نمی‌دانستند. از طرف دیگر مصالح اسلام و مسلمین را در نظر می گرفتند، کسانی که به تعبیر امیرالمؤمنین، تازه مسلمان‌اند. از طرف سوم دشمنان داخلی و خارجی را در کمین می‌دیدند، لذا با یک جمع‌بندی، سکوت را بر هر چیز دیگر ترجیح دادند. به این معنا که دست به شمشیر نبرند و برای گرفتن حقّ امیرالمؤمنین‌علیه السلام اقدامی انجام ندهند، ولی این بدان‌معنا نبود که سکوت مطلق داشته باشند؛ زیرا حقّ هیچ‌گاه نباید به طور مطلق خاموش بماند، بلکه در هر موردی که صلاح می‌دیدند از راه‌های مختلف حقانیت امیرالمؤمنین‌علیه السلام را گوشزد می کردند.

۵ - مخالفت عملی

در برخی از موارد نیز عملاً با خلیفه غاصب مقابله می کردند که می‌توان یک نمونه از آن را اقدام عملی مالک بن نویره در ندادن زکات به نماینده ابوبکر، خالد بن ولید دانست؛ زیرا او معتقد بود که ابوبکر شایسته خلافت نیست و دادن زکات به نماینده او کمک به ظالم است؛ ازاین‌رو از دادن زکات به او سرپیچی کرد... .

نمونه دیگر از مخالفت عملی را می‌توان هجرت بلال از مدینه دانست؛ زیرا بلال به خاطر منصب مهمّی که نزد رسول خداصلی الله علیه وآله داشت، احساس کرد که اگر در مدینه بماند باید برای خلیفه وقت اذان‌گو باشد، و از آن‌جا که اذان او در حقیقت تأیید خلافت غاصب است، به‌همین‌خاطر مصلحت را در آن دید که از مدینه پیامبرصلی الله علیه وآله به محلّی دور هجرت کند تا از او بهره‌برداری سیاسی نشود و در آنجا بود تا از دار دنیا رحلت کرد.(۲۵)

۶ - مبارزه منفی

اشاره

حضرت زهراعلیها السلام بعد از وفات پدرش و مشاهده خلافکاری‌های دستگاه خلافت و بعد از این‌که نتوانست از راه گفت و گو ونصیحت آنان را متنبّه سازد، راه مبارزه منفی را پیش گرفت. و این راه را چه تا زمانی که زنده بود و چه برای بعد از شهادتش دنبال کرد:

الف) غضب حضرت زهراعلیها السلام بر ابوبکر

بخاری در باب «خمس» در مسأله میراث حضرت زهراعلیها السلام از فدک نقل می کند: فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله غضبناک شد و با ابوبکر قهر نمود. و این متارکه ادامه داشت تا از دنیا رحلت نمود.(۲۶)

او نیز در باب غزوه خیبر به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را به نزد ابی بکر فرستاد

تا میراث خود را از رسول خداصلی الله علیه وآله که همان فیٔ مدینه و فدك و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بود بر او بفرستد. ابوبکر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم آنچه هست همه صدقه می‌باشد. تا این‌که می‌گوید: ابوبکر از پرداخت میراث حضرت امتناع کرد. فاطمه – علیها السلام – بر او ناراحت شد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت».(۲۷)

ب) وصیت به دفن شبانه

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «فاطمه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خداصلی الله علیه وآله از فیٔ مدینه و فدك و آنچه از خمس خیبر باقی مانده باز خواهد... ابوبکر از پرداخت آن‌ها امتناع ورزید. فاطمه – علیها السلام – بر ابوبکر غضبناك شد و با او قهر کرده و تا زنده بود با او سخن نگفت. بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله شش ماه زنده بود. و هنگامی که وفات نمود شوهرش علی – علیه السلام – او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از دفن حضرت آگاه نکرد.»(۲۸)

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «علی و حسن و حسین – علیهما السلام – فاطمه را شبانه دفن کرده و قبرش را مخفی نمودند.»(۲۹)

او نیز می‌گوید: «خبر صحیح نزد من این است که فاطمه – علیها السلام – از دنیا رحلت نمود در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناك بود ولذا وصیت کرد تا این دو نفر بر جنازه او نماز نخوانند.»(۳۰)

مسلم در ضمن قضیه غصب حضرت زهراعلیها السلام بر ابوبکر و وفات حضرت می‌گوید: «...علی – علیه السلام – خبر وفات فاطمه را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نماز گزارد».(۳۱)

حلبی از واقدی نقل کرده که گفت: «نزد ما به اثبات رسیده که علی – کرمّ اللّه وجهه – فاطمه را شبانه دفن کرد و بر آن حضرت با عباس و فضل نماز گزارد و هرگز کسی را خبر ننمود».(۳۲)

استاد توفیق ابو علم می‌گوید: «فاطمه زهراعلیها السلام سه وصیت کرد: یکی این‌که کسانی که بر آن‌ها غضب نموده در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند و جنازه‌اش شبانه به خاك سپرده شود.»(۳۳)

ابوبکر جوهری نقل می‌کند: «هنگامی که زمان وفات فاطمه – علیها السلام – فرار رسید بر امیرالمؤمنین – علیه السلام – وصیت کرد که هرگاه از دنیا رفتم مرا شبانه دفن کن و هرگز ابوبکر و عمر را از این امر آگاه مساز...»(۳۴)

ابن قتیبه می‌گوید: «...فاطمه – علیها السلام – قسم یاد کرد که هرگز با ابوبکر سخن نگوید و وصیت کرد تا شبانه دفن شود تا ابوبکر در تشییع جنازه‌اش حاضر نگردد، لذا شبانه دفن شد».(۳۵)

پیروان غدیر در ایام خلافت عمر بن خطّاب

عمر بن خطاب با توجه به نقش مهمّی که در دوران خلافت ابوبکر داشت، به خلافت رسید و بدین جهت با مخالفت رو به رو نشد. امام علی‌علیه السلام و شیعیان با این اقدام مخالف بودند، امّا بیعت سریع مردم، فرصتی برای مخالفت امام و شیعیان باقی نگذاشت. سابقه رفتار تند عمر در دوران خلافت ابوبکر، زمینه هرگونه مخالفت عملی را منتفی می‌ساخت.(۳۶)

علی‌علیه السلام اگرچه میراث خویش را برباد رفته و خود را شایسته رهبری می‌دانست، ولی برای حفظ موقعیت حسّاس جهان اسلام، همچنان سکوت توأم با بیان حقّ و حقیقت، و تذکّر به حقانیت خود را ادامه می‌داد.

شیعیان نیز همانند امیرالمؤمنین‌علیه السلام سکوت معناداری داشتند، آن‌ها اگرچه سکوت کرده و به جهت حفظ اسلام و وحدت مسلمین دست به اقدامی عملی علیه حکومت وقت نمی‌زدند ولی با بیانات خود با آنان مخالفت می‌ورزیدند.

عمر بن خطاب در مجلسی گفت: «دلیل قریش در انتخاب نکردن علی‌علیه السلام به خلافت این بود که آنان کراهت داشتند خلافت و نبوت در یک خانـدان جمع شود. ابن‌عباس که در آن مجلس بود در برابر این سـخن عمر موضع‌گیری کرده، خطاب به او فرمود: قریش نسبت به آنچه که خداوند نازل کرده بود، کراهت داشتند.»(۳۷)

پیروان غدیر در ایام خلافت عثمان

عثمـان شـیوه دو خلیفه پیشـین را دنبـال نکرد. ابتـدا والیـان عمر را از ولایـات برداشت و بسـتگان خود را بر کـار گمـاشت. حکم بن العاص را که پیامبرصـلی الله علیه وآله به طائف تبعید کرده بود، به مدینه برگرداند و خزانه مسلمین را به او سپرد. مروان بن حکم را مشاور خویش قرار داد و یک‌پنجم زکات شـمال آفریقا را که مبلغ دومیلیون و پانصد و بیست‌هزار دینار بود به وی بخشید و او را به دامادی خویش برگزید.

وی از بیت‌المـال بصـره مبلـغ ششـصدهزار درهم به دامـاد دیگر خـویش، عبـداللّٰه بن خالـد بن اسـید، حـواله کرد. عبـداللّٰه بن عـامر، پسـردائی خـویش را که نوجـوانی بـود به حکـومت بصـره انتخـاب کرد. عبـداللّٰه بن سـعد بن ابی‌سـرح، برادر رضـاعی خود را - که پیامبرصـلی الله علیه وآله در فتح مکه به سـبب ارتداد وی دسـتور قتلش را صادر کرده بود - به حکومت مصـر و خراج آن سـرزمین برگزیـد. ولید بن عقبهٔ بن ابی‌معیط برادر مادری خود را به کوفه فرسـتاد و پس از فساد و تباهی و شـراب‌خواری او سـعید بن عاص، فامیـل دیگر خود را به آن شـهر گماشت. سـعید با اعمال سـیاست اشـرافی اموی و بیان این‌که زمین‌های سـرسبز عراق از برای قریش است، موجب اعتراض و شورش مردم کوفه گردید.(۳۸)

در این دوران علی‌علیه السلام و شیعیان در مقابل بدعت‌های عثمان و والیانش ساکت نمی‌نشستند.

ابن ابی‌الحدیـد می‌نویسد: «انّ الّذی علیه اکثر ارباب السیر وعلماء الأخبار انّ عثمان نفی اباذر اوّلاً إلی الشام ثم اسـتقدمه الی المدینهٔ لمّا شـکی منه معاویهٔ، ثمّ نفاه من المدینهٔ إلی الربذهٔ لمّا عمل بالمدینهٔ ما کان یعمل بالشام»؛(۳۹) «بیشتر تاریخ‌نویسان و عالمان اخبار برآنانـد که عثمان ابتـدا ابوذر را به شام تبعیـد کرد و بعـد از آن‌که معاویه از او به عثمان شـکایت کرد، او را به مـدینه خواست و از مدینه، به‌خاطر مخالفت با خلیفه، به ربذه تبعید نمود.»

زمانی که ابوذر را به ربـذه تبعیـد کردنـد و علی‌علیه السـلام و فرزندانش او را بدرقه نمودند، ابوذر نگاهی به امام‌علیه السـلام کرد و گفت: وقتی شما و فرزندانت را می‌بینم به یاد سخن رسول‌خداصلی الله علیه وآله در مورد شما می‌افتم و گریه می‌کنم.(۴۰)

و نیز از پیـامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله نقل می‌کرد که فرمود: «زود است که شـما را فتنه فرارسـد، اگر گرفتار آن شدیـد بر شـما باد عمل به کتاب خدا و اقتدا به علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام.»(۴۱)

در زمـان خلافـت عثمان، ابوذر بر درب مسـجد رسول خداصـلی الله علیه وآله ایسـتاد و در خطبه‌ای که ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! محمّد وارث علم آدم و فضایل انبیاست، و علی بن ابی‌طالب وصی محمّد و وارث علم اوست... .»(۴۲)

بلاذری می‌نویسد: «مقداد بن عمرو، عمار بن یاسـر، طلحه و زبیر با تعداد دیگری از اصـحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به عثمان نامه نوشـتند و او را به نکاتی چند تذکر دادند و او را از خدا ترساندند. و در ضمن تهدید کردند که اگر به تذکرات آنان گوش فرا ندهـد برضدّ او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفته نزد عثمان آورد. به مجرد این‌که صدر نامه را برای او خواند، عثمان با غضـب به او گفت: آیـا تو از بین دوسـتانت جرأت خوانـدن نـامه تهدیـدآمیز را برای من داری؟ عمار در جواب گفت: دلیلش این است که ناصح‌ترین قوم خود به تو هسـتم. عثمان در جواب گفت: دروغ می‌گویی ای فرزند سـمیه! عمّار گفت: به خدا سوگند من پسر سمیه و فرزند یاسرم. سپس عثمان به غلامش دستور داد که دست و پای او را بشکنند. آن‌گاه با دو پایش درحالی‌که در کفش بود شروع به لگدزدن به عمار کرد که بر اثر آن «فتق» بر او عارض شد.»(۴۳)

پیروان غدیر در ایام امامت امیرالمؤمنین‌علیه السلام

توضیح

خلافت امام علی‌علیه السـلام در اواخر سال سی‌وپنج ه.ق. شروع شد و تقریباً چهار سال و نُه ماه ادامه یافت. شیعیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام هنگام بیعت عمومی با آن حضرت وقت را مناسب دیدند تا یادی از ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام کرده، مردم را به آن مقام شامخ تذکر دهند تا اگر خواستند با آن حضرت بیعت کنند با انگیزه‌ای حقیقی باشد. از این رو هنگام بیعت مردم با امیرالمؤمنین‌علیه السـلام، مالـک بن حـارث اشتر خطاب به مردم کرده، فرمود: «ای مردم! این علی‌علیه السـلام وصـی اوصـیا و وارث علم انبیاست، او کسـی است که بلاهای بزرگ را به جان خریده و زحمت‌های فراوانی در راه اسلام تحمل کرده است. او کسی است که کتاب خدا به ایمـان او شـهادت داده و پیـامبرش او را به بهشت رضوان بشارت داده است. کسـی که تمام فضایل در او جمع شـده، و احـدی از گذشتگان و اهل این زمان در سابقه و علم و فضلش شک نکرده است... .»(۴۴)

خزیمهٔ بن ثابت نیز پس از بیعت با امام علی‌علیه السـلام می‌گفت: «ما کسی را برگزیدیم که رسول خداصلی الله علیه وآله او را برای ما برگزید.»(۴۵)

امام علی‌علیه السـلام به کوفه آمـد و آن شـهر را محلّ اقامت خود، به‌عنوان پایتخت، انتخاب نمود؛ تا آن‌که بتواند تشیع را در عراق گسترش داده و خود را نیز به اهل عراق معرفی نماید. از طرفی کوفه منطقه‌ای سوق‌الجیشی بود، و چون کلّ عراق نیز به شام نزدیک بود، آن حضرت خواست تا علاوه بر عراق؛ شام را نیز تحت نظر قرار دهد.

بعد از ورود امام علی‌علیه السـلام به عراق، مردم با ملاحظه امام علی‌علیه السـلام به عنوان قهرمان سیاست، در مقابل استیلای شامیان از او حمایت کردند و مدّت‌ها از حامیان مذهبی امام علی‌علیه السلام بودند.

پس از جنـگ جمـل، اصـطلاح شـیعه علی‌علیه السـلام شامـل همه کسـانی می‌شـد که از علی‌علیه السـلام در مقابـل عـایشه حمـایت می‌کردنـد. علاوه بر آن به اشـخاص و گروه‌های غیرمـذهبی که به دلایل سیاسـی از علی‌علیه السـلام حمایت می‌کردنـد، لفظ شیعه اطلاق می‌گردید.

نصـربن مزاحم می‌گویـد: امـام علی‌علیه السـلام هنگـام برشـمردن جنایـات طلحه و زبیر فرمـود: «انّ اتبـاع طلحهٔ والزبیر قتلوا شـیعتی وعمّالی»؛(۴۶) «همانا پیروان طلحه و زبیر در بصره شیعیان و عاملان مرا به قتل رساندند».

در این مفهوم وسیع بود که کلمه شیعه در سـند حکمیت در صـفین به‌کـار رفت. ده سـال بعـد، زمـانی که شـیعیان شـروع به تثبیت موقعیت اسمی خود کردند، کوشش‌هایی برای جدایی حامیان علی‌علیه السلام صورت گرفت و بین حامیان مذهبی و غیرمذهبی وی تمایزی حاصل شد.

امـام علی‌علیه السـلام در طـول چهـار سـال و نه مـاه حکـومت خـویش، اگرچه نتـوانست جـامعه اسـلامی را به صـورت اوّل خـویش بازگرداند، اما به موفقیت‌های مهمّی دست یافت که عبارتند از:

۱ - معرفی‌کردن شخصیت واقعی رسول خداصلی الله علیه وآله برای مردم.

۲ - تبیین احکام فراموش‌شده اسلام.

۳ - جلوگیری از بدعت‌ها و تحریف‌های دینی درحدّ امکان.

۴ - تصحیح و اصلاح احکامی که به اشتباه برای مردم تبیین شده بود.

۵ - تبیین مقدار زیادی از معارف دینی.

۶ - تربیت شاگردانی جلیل القدر؛ مانند: اویس قرنی، کمیل بن زیاد، میثم تمّار، رُشید هُجری و... .

در عصر حکومت امام علی‌علیه السلام اگرچه فشارها و حصرهای سیاسی از شیعه برطرف شد، ولی درعوض مبتلا به جنگ‌های داخلی متعدد شدند و در این جنگ‌ها نیز با گفتار و عمل، دست از دفاع از امیرالمؤمنین‌علیه السلام برنداشتند.
شیعیان با وجود شکست در جنگ‌ها برای دفاع از امیرالمؤمنین‌علیه السلام و مقابله با مخالفین آن‌حضرت، دست از دفاع عقیدتی از آن‌حضرت‌علیه السلام برنداشتند.

الف) جنگ جمل

شیعیان عقیدتی در جنگ جمل به جهت آگاهی دادن مخالف و موافق به حقانیت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در خطبه‌ها و رجزهای حماسی خود، آن حضرت را به دیگران معرفی می‌کردند.
مردی از قبیله ازد به میدان آمده، می‌گوید:

هذا علی وهو الوصی
أخاه یوم النجوة النبی
وقال هذا بعدی الولی
وعاه واع ونسی الشقی(۴۷)

«این علی است که همان وصی می‌باشد و برای او در روز نجوا پیامبر بود. و فرمود: این بعد از من ولی و سرپرست است. عدّه‌ای آن را پذیرفته و افراد شقی فراموشش نمودند».
زحر بن قیس جعفی می‌گوید:

أضربکم حتّی تقرّوا لعلی
خیر قریش کلّها بعد النبی
من زانه اللَّه وسمّاه الوصی
انّ الولی حافظاً ظهر الولی(۴۸)

«من با شما می‌جنگم تا بر علی اقرار نمایید؛ کسی که بهترین قریش بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله است. کسی که خداوند او را زینت داده و او را وصی نامیده است. همانا ولی پشت و پناه ولی است».

ب) جنگ صفین

در جنگ صفین نیز شیعیان به طرق مختلف به دفاع از امیرالمؤمنین‌علیه السلام و حریم ولایت برآمدند.
عدّه‌ای با بیان خطبه‌ها، به دفاع از مقام او برآمدند. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «بعد از آن‌که امیرالمؤمنین‌علیه السلام مردم را در کوفه برای حرکت به طرف صفین به‌جهت جنگ با معاویه جمع کرد، عمرو بن حمق خزاعی ایستاد و امام علی‌علیه السلام را مورد خطاب قرار داده، عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! من تو را به جهت خویشاوندی یا طلب مال، یا سلطنت و جاه، دوست ندارم، بلکه دوستی من نسبت به تو از آن جهت است که پنج خصلت در تو یافتم که در دیگری نبوده است: تو پسرعموی رسول خدا و جانشین و وصی او هستی، و پدر ذرّیه پیامبری که در میان ما به ودیعت گذارده شده است. تو اوّل کسی هستی که اسلام آورد، و سهم تو در جهاد از همه بیشتر است... .»(۴۹)
امّ خیر نیز در روز صفین در تحریک سپاهیان امام علی‌علیه السلام می‌فرمود: «عجله کنید - خداوند شما را رحمت کند - به یاری امام عادل و باتقوای باوفا و راستگو که وصی رسول خداست.»(۵۰)

برخی دیگر نیز با اشعار خود به دفاع از مقام ولایت برآمدند:

قیس بن سعد، صحابی عظیم و سید خزرج، می‌گوید:

وعلی إمامنا و إمام

لسوانا أتی به التنزیل

یوم قال النبی من کنت مولاه

فهذا مولاه خطب جلیل

إنّ ما قاله النبی علی الأمّة

حتم ما فیه قال وقیل (۵۱)

«و علی امام ما و امام غیر ماست، و این مطلبی است که قرآن آورده است. روزی که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هرکه من مولای اویم پس این علی مولای اوست، و این شأن بزرگی است. همانا چیزی را که پیامبرصلی الله علیه وآله برای امّت فرموده حتمی است و در آن قال و قیل نیست».

اینان در اشعار خود عمدتاً بر مسأله وصایت و جانشینی امام علی‌علیه السلام از رسول‌خداصلی الله علیه وآله تأکید داشتند.

برخی دیگر نیز پس از آن‌که امام علی‌علیه السلام از صفین به کوفه بازگشت و خوارج از او جدا شدند، در کنار امام علی‌علیه السلام ثابت‌قدم ماندند و بار دیگر با آن‌حضرت تجدید بیعت و عهد نمودند. از جمله عهد آنان این بود که به حضرت خطاب کرده، عرض کردند: «ما دوست هر کسی هستیم که تو دوست آنی، و دشمن هر کسی هستیم که تو با آنان دشمنی داری.»(۵۲)

عده‌ای دیگر با نوشتن نامه به معاویه او را مورد عتاب و سرزنش قرار داده، مقام ولایت و خلافت به‌حق امیرالمؤمنین‌علیه السلام را به او گوشزد می‌کردند.

محمّد بن ابوبکر در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد، می‌گوید: «...وای بر تو! چگونه خودت را در کنار علی‌علیه السلام قرار می‌دهی، کسی که وارث رسول خداصلی الله علیه وآله و وصی او و پدر فرزندان اوست. کسی که قبل از دیگران به او گروید و آخرین کسی بود که عهد پیامبرصلی الله علیه وآله را شنید. او را از اسرارش آگاه و در امرش شریک ساخت.»(۵۳)

دارمیه حجونیه از زنان شیعه امام علی‌علیه السلام در برابر معاویه در بیان علل دوستی علی‌علیه السلام گفت: «من او را دوست دارم؛ زیرا مساکین را دوست می‌داشت و به واماندگان کمک می‌کرد. او فقیه در دین بود و از بیان حق کوتاهی نمی‌نمود. او از جانب رسول‌خداصلی الله علیه وآله ولایت داشت... .»(۵۴)

جنایات معاویه بر پیروان غدیر

از سال ۳۹ هجری، معاویه هجوم همگانی و گسترده‌ای را برعلیه شیعیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام آغاز نمود و با فرستادن افرادی خشن و بی‌دین برای سرکوب شیعیان، حیطه حکومت حضرت را مورد تاخت وتاز قرار داد:

۱ – نعمان بن بشیر را با هزار نفر برای سرکوب مردم عین‌التمر فرستاد.

۲ – سفیان بن عوف را با شش‌هزار نفر برای سرکوب مردم هیت و از آنجا به انبار و مدائن فرستاد.

۳ – عبداللَّه بن مسعدهٔ بن حکمه فزاری که از دشمنان امیرالمؤمنین‌علیه السلام بود را با هزار و هفتصد نفر به تیماء فرستاد.

۴ – ضحاک بن قیس را با سه‌هزار نفر به واقعه برای غارت هرکس که در طاعت امام علی‌علیه السلام است فرستاد. و در مقابل، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام حجر بن عدی را با چهار هزار نفر برای مقابله با او فرستاد.

۵ – عبدالرحمن بن قباث بن اشیم را با جماعتی به بلاد جزیره فرستاد، که حضرت کمیل را برای مقابله با او فرستاد.

۶ - حرث بن نمر تنوخی را نیز به جزیره فرستاد تـا بـا هرکس که در اطاعت امام علی‌علیه السـلام است مقابله کنـد که در آن واقعه افراد زیادی کشته شدند.(۵۵)

۷ - در سال ۴۰ ه.ق، بُسر بن أرطاة را با لشکری به سوی مکه و مـدینه و یمن فرسـتاد، او هنگامی که به مـدینه رسـید، عبیداللَّه بن عباس که عامل مدینه از طرف امام علی‌علیه السلام بود، از آنجا فرار کرده و در کوفه به حضرت ملحق شد، ولی بُسر هر دو فرزند او را به شهادت رسانید.(۵۶)

یکی دیگر از مناطقی که سر راه «بُسـر» مورد غارت قرار گرفت، منطقه‌ای بود که گروهی از قبیله همدان و شیعیان حضرت علی‌علیه السـلام در آن‌جـا سـکونت داشـتند. بُسر بـا حرکتی غافلگیرانه به آن‌ها حمله کرد. بسـیاری از مردان را کشت، و تعـدادی از زنان و فرزندان آنان را به اسارت برد. و این اوّلین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می‌شدند.(۵۷)

مسعودی در مورد بسر بن ارطاة می‌گوید: «او افرادی از خزاعه و همدان و گروهی را که معروف به «الانباء» از نژاد ایرانیان مقیم یمن بودند کشت. و هرکسی را که مشاهده می‌کرد میل به علی دارد یا هوای او را در سر دارد، می‌کشت.»(۵۸)

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «بُسر به طرف اهل حسـبان که همگی از شـیعیان علی‌علیه السـلام بودند، آمد و با آنان سخت درگیر شد و به‌طور فجیعی آنان را به قتل رسانید. و از آنجا به طرف صنعا آمد و در آنجا صد نفر از پیرمردان را که اصالتاً از فارس بودند کشت، تنها به جرم این‌که دو فرزنـد عبیـداللَّه بن عباس در خانه یکی از زنان آنان مخفی شـده است. و بُسـر در حمله‌هایش حدود سـی‌هزار نفر را به قتل رساند و عدّه‌ای را نیز در آتش سوزاند.»(۵۹)

او نیز می‌نویسـد: «معاویه در نامه‌ای به تمام کارگزارانش نوشت: به هیـچ‌یک از شـیعیان علی و اهل‌بیتش اجازه گواهی ندهیـد. و در مقابـل، شـیعیانِ عثمـان را پناه داده و آنان را اکرام کنیـد... . و نیز در نامه‌ای دیگر به کارگزاران خود نوشت هرکسـی که ثابت شـد محبّ علی و اهـل‌بیت اوست اسـمش را از دیوان محو کرده و عطا و روزی‌اش را قطع نماییـد. و در ضـمیمه این نامه نوشت: هرکس که متّهم به ولای اهل‌بیت‌علیهم السـلام است او را دسـتگیر کرده و خانه او را خراب کنید. بیشتر مصـیبت بر اهل عراق بود خصوصـاً اهل کوفه... .»(۶۰)

روزی معاویه به امام حسین‌علیه السلام گفت: «یا اباعبداللَّه! أعلمت انّا قتلنا شیعهٔ ابیک، فحنّطناهم وکفناهم وصلّینا علیهم ودفنّاهم؟»؛ (۶۱) «ای اباعبـداللَّه! آیـا علم پیـدا کردی که مـا شـیعیان پـدرت را به قتـل رسانـده و حنوط و کفنشان کرده و بر آنان نمازگزارده و دفنشان کرده‌ایم؟»

پیروان غدیر در عصر «امام حسن‌علیه السلام»

هنگـامی که امـام حسن‌علیه السـلام مجبور به مصالحه با معاویه گردیـد، یکی از خطراتی که امام‌علیه السـلام احساس می‌کرد امنیت شیعیان حضـرت علی‌علیه السـلام بود. ازاین‌رو در قرارداد خود با معاویه تصـریح کرد که باید امنیت به اصحاب امام علی‌علیه السلام داده شود. معاویه نیز آن را پذیرفت. ولی در همان روز اوّل معاویه اعلام کرد که آن تعهدات را نمی‌پذیرد و زیر پا می‌گذارد.

ابن ابی‌الحدیـد از ابی‌الحسن مـدائنی روایت می‌کنـد: «معـاویه در نـامه خـود به والیـان چنین نـوشت: من ذمه خود را از هرکسـی که روایتی در فضـیلت ابی‌تراب و اهل‌بیتش نقل نمایـد، بری کردم. بعـد از این دسـتور خطبا در هر منطقه بر منبر شـروع به لعن علی‌علیه السـلام و تبرّی از او و اهل‌بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت اهل کوفه بودند؛ زیرا آن هنگام در کوفه تعداد زیادی از شیعیان وجود داشـتند. معاویه، «زیاد» را والی بصـره و کوفه نمود. او شـیعیان را خوب می‌شـناخت، بر اساس دسـتور معاویه هرجا که شیعیـان را می‌یـافت به قتـل می‌رسانـد، و یـا این‌که آنـان را ترسانـده، دست و پـای آنان را قطع می‌نمود و چشـمان آنان را از حـدقه درآورده، به دار آویزان می‌کرد. همچنین عده‌ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند... .»(۶۲)

ابن أعثم می‌نویسد: «زیاد، دائماً در پی شیعیان بود و هرکجا آنان را می‌یافت به قتل می‌رساند، به‌طوری که شمار زیادی را کشت. او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می‌کرد. البته خود معاویه نیز جماعتی از شیعیان را به قتل رساند.(۶۳) معاویه خود دستورِ به دار آویختن گروهی از شیعیان را صادر کرد.(۶۴) زیاد شیعیان را در مسجد جمع می‌کرد، تا از علی‌علیه السلام اظهار بی‌زاری جویند.(۶۵) او در بصره نیز در جست و جوی شیعیان بود و با یافتن آن‌ها آنان را به قتل می‌رساند.(۶۶) عده‌ای از صحابه و تابعین به دستور معاویه به شهادت رسیدند.

در سال ۵۳ هجری معاویه حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رساند و او اوّلین کسی بود که به همراه اصحابش به شیوه قتل صبر در اسلام کشته شد.(۶۷)

عمرو بن حمق خزاعی، صحابی عظیم را که امام حسین‌علیه السلام او را سیدالشهدا نامید، بعد از آن‌که معاویه او را امان داد، به قتل رساند.(۶۸)

مالک اشتر، یکی از اشراف و بزرگان عرب و یکی از فرماندهان جنگ‌های امام علی‌علیه السلام بود. معاویه او را در مسیر مصر به وسیله سمّ، به دست یکی از غلامانش به قتل رسانید.(۶۹) رشید هجری، از شاگردان امام علی‌علیه السلام و خواص وی بود، زیاد دستور داد که از علی‌علیه السلام برائت جسته و او را لعنت کند، او امتناع ورزید. ازاین‌رو دو دست و دو پا و زبان او را بریده و به دار آویخت.(۷۰)

جویریه بن مهر عبدی را به جرم داشتن ولایت علی‌علیه السلام دستگیر نموده و بعد از جداکردن دو دست و دو پای او، بر شاخه درخت خرما به دار آویخت.

پیروان غدیر در عصر «امام حسین‌علیه السلام»

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «وضع تا وقتی که حسن بن علی، از دار دنیا رحلت نمود، این چنین بود. در این هنگام مصیبت و فتنه بر شیعیان بیشتر شد، کار به جایی رسید که شیعیان در بین مردم از جان خویش ترس داشتند و یا از شهر خود فرار کرده و به‌طور پنهانی زندگی می‌کردند.(۷۱)

امام محمد باقرعلیه السلام می‌فرماید: «بیشتر مصیبت برای ما و شیعیان، بعد از رحلت امام حسن‌علیه السلام بود که در آن زمان در هر شهر، شیعیان ما را می‌کشتند و دست‌ها و پاهای آن‌ها را به این گمان که شیعه هستند از بدن جدا می‌کردند. هرکسی که متّهم به دوستی و ارتباط با ما می‌شد، او را زندانی نموده و یا اموالش را غارت می‌کردند یا خانه‌اش را خراب می‌نمودند و این مصیبت و بلا همچنان شدت یافت تا زمان عبیداللَّه ابن زیاد».(۷۲)

سال شصت هجری قمری، معاویه هلاک شد و پسرش یزید، طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود، زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. به شهادت تاریخ، یزید، هیچ‌گونه شخصیت دینی نداشت. حتی در زمان حیات پدرش، جوانی بود که به اصول و قوانین اسلام، اعتنا نمی‌کرد و جز عیاشی و بی‌بندوباری و شهوترانی، کاری نمی‌دانست. در سه سال حکومت خود فجایعی را به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام، با آن همه فتنه‌ها که انجام گرفته، بی‌سابقه بود.

سال اوّل، حضرت حسین بن علی‌علیه السلام را که سبط پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بود، با فرزندان و خویشان و یاران و شیعیانش، با فجیع‌ترین وضع، به شهادت رساند و زنان و کودکان و اهل‌بیت پیامبر را به‌همراه سرهای بریده شهداء، در شهرها گرداند.(۷۳)

سال دوّم مدینه را قتل عام کرد و جان و مال و آبروی مردم آن دیار را تا سه روز برای لشکریانش مباح نمود.(۷۴)

و در سال سوّم کعبه مقدسه را خراب کرد و آن را به آتش کشید.(۷۵)

ابومخنف از حجاج نقل کرده که گفت: «اجتمعت الشیعهٔ فی منزل سلیمان بن صرد، فذکروا هلاک معاویه، فحمدنا اللَّه علیه، فقال: انّ معاویهٔ قدهلک وانّ حسیناً قد تقبّض علی القوم ببیعته، وقد خرج الی مکهٔ وانتم شیعته وشیعهٔ ابیه...»؛(۷۶) «شیعیان در منزل سلیمان بن صرد جمع شده و خبر از هلاکت معاویه دادند. آنان همگی خدا را از این جهت ستایش کردند. سلیمان بن صرد گفت: همانا معاویه به هلاکت رسیده و حسین بیعت خود را دریغ داشته و از مدینه به مکه حرکت نموده است، و شما شیعیان پدرش هستید... ».

طبری و ابن اثیر قصه دعوت ولید از امام حسین‌علیه السلام در دارالاماره بعد از هلاکت معاویه را نقل کرده است. او می گوید: عبداللَّه‌بن زبیر به حضرت عرض کرد: فدایت گردم ای پسر رسول خداصلی الله علیه وآله! من بر تو می‌ترسم که اگر به نزد او در دارالاماره روی تو را در آنجا حبس نماید، و تو را رها نکنند تا با یزید بیعت کرده یا تو را بکشند.

امام حسین‌علیه السلام فرمود: «إنّی لست ادخل وحدی، ولکن اجمع اصحابی الی وخدمی و انصاری واهل الحقّ من شیعتی، ثمّ آمرهم ان یأخذ کل واحد سیفه...»؛(۷۷) «من به تنهایی بر او وارد نمی‌شوم، بلکه اصحاب و خدمتکاران و یاران اهل حق از شیعیانم را جمع می کنم و آنان را سفارش می کنم تا هر کدام شمشیر خود را به همراه خود داشته باشند...».

ملحق شدن گروهی از پیروان غدیر

تاریخ گواهی می‌دهد که گروهی از شیعیان فرصت را مناسب دیده و به هر نحو ممکن و با زحمت فراوان خود را به کاروان امام حسین‌علیه السلام ملحق نمودند، که یزید بن ثبیط عبدی و دو فرزندش عبداللَّه و عبیداللَّه از این قبیلند.

یزید بن ثبیط از شیعیان و از اصحاب ابوالاسود به شمار می‌آید. او کسی بود که در میان قوم خود به شرف و کرامت معروف بود.

ابوجعفر طبری می گوید: «ماریه دختر منفذ عبدیه زنی از شیعیان به حساب می‌آمد و خانه او محلّ اجتماع شیعیان بود که در آنجا جمع می‌شدند و گفت‌گو می کردند. به ابن زیاد خبر رسید که امام حسین‌علیه السلام به جهت نوشتن نامه بر او به طرف کربلا در حرکت است، لذا به عامل خود دستور داد که دیده‌بان گذاشته و راه را ببندد و هر کس که به کوفه وارد یا خارج می‌شود کنترل نمایند. یزید بن ثبیط عزم خروج از کوفه و ملحق شدن به امام حسین‌علیه السلام را نمود. ده فرزند داشت، آنان را از عزم خود مطّلع ساخت و پیشنهاد کرد که هر کس می‌خواهد با او در این سفر شرکت کند. دو فرزند از ده فرزندش به نام عبداللَّه و عبیداللَّه به درخواست او پاسخ مثبت دادند. آن گاه به خانه ماریه آمد و به اصحاب خود گفت: من قصد خارج شدن از کوفه و ملحق شدن به حسین‌علیه السلام را دارم، کیست که با من در این سفر شرکت کند. همگی به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد می‌ترسیم ... آن گاه با دو فرزند خود و مصاحبت عامر و غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیه از کوفه به قصد ملحق شدن به کاروان حسینی به حرکت درآمدند. آنان با سرعت هرچه تمام‌تر خود را در سرزمین ابطح در مکه به امام حسین‌علیه السلام رساندند. خبر آمدن آنان که به امام رسید حضرت به سراغ آنان آمد، عرض کردند: آنان نیز به دنبال شما آمده‌اند. حضرت در بین راحله آنان به انتظارشان نشست. بعد از لحظاتی یزید بن ثبیط که امام را در منزلش ندید به سوی راحله خود بازگشت و همین که امام حسین‌علیه السلام را ملاقات کرد گفت: « بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیفْرَحُوا». اشاره به این‌که به فضل خدا و رحمتش که ملاقات با امام حسین‌علیه السلام است باید خشنود بوده و به من تبریک بگویید. آن گاه بر حضرت سلام داده و در محضرش بر زمین نشست، و خبر از آمدن خود و فرزندان و عده‌ای دیگر به جهت نصرتش داد. امام حسین‌علیه السلام بر او دعای خیر نمود. آن گاه قافله او را به کنار قافله خود برد، آنان با حضرت بودند تا در سرزمین کربلا بعد از مبارزه‌ای به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به حضرت ملحق شدند، برید بن خضیر همدانی است. او تابعی و قاری قرآن و از اصحاب علی‌علیه السلام و از اشراف کوفه به شمار می‌آمد. سیره نویسان می‌نویسند: هنگامی که خبر حرکت امام حسین‌علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، از کوفه حرکت کرد و در مکه به حضرت ملحق شد، و با او بود تا در کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان که به حضرت ملحق شدند، سعد بن حرث انصاری و ابوالحتوف بن حرث انصاری است. آن دو در ابتدای امر با عمر بن سعد به جهت قتال با امام حسین‌علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شدند، ولی روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب امام، هنگامی که صدای طلب نصرت و یاری امام را از طرفی و صدای شیون زنان و کودکان را از طرف دیگر شنیدند، با اسلحه خود از سپاه عمر بن سعد خارج شده و به دفاع از امام حسین‌علیه السلام برآمدند، و بعد از کشتن جماعتی از لشکر عمر بن سعد خود نیز به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از شیعیان خالص آن حضرت از کوفه به کربلا آمدند، کاروان شش نفره‌ای به نام عمرو بن خالد صیداوی، سعد مولی عمرو بن خالد، مجمع العائذی، عائذ بن مجمع، جنادهٔ بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی یا جملی است که اسب نافع را یدک می‌کشید؛ زیرا نافع خودش از پیش به امام حسین‌علیه السلام ملحق شده بود. اعلان قیس بن مسهر صیداوی و اخبار او از خروج امام حسین‌علیه السلام به سوی عراق، این شش تن را از کوفه به یاری حضرت فرستاد. این شش تن می‌دانستند که دیده‌بان‌ها بر سر راه قرار داده‌اند تا هر کس را که به یاری حسین‌علیه السلام می‌رود دستگیر کنند. طرماح شتربان را راهنما گرفتند تا آنان را از بیراهه برده و به امام حسین‌علیه السلام ملحق کند. طرماح آنان را به سرعت از بیراهه می‌برد و در راه برای شترها آواز حدی می‌خواند... بیابان‌ها را در نوردیدند و می‌کوشیدند خود را از دید مأموران پنهان دارند تا به امام حسین‌علیه السلام رسیدند. کاروانیان هنگام شرفیابی شعرهای طرماح را برای امام خواندند. حضرتش فرمود: امید است که آن‌چه خدا برای ما خواسته خیر باشد، خواه کشته شویم و خواه پیروز گردیم. حرّ آنان را مانع شد و خواست که تمام آن‌ها را زندانی کند و یا به کوفه برگرداند. امام فرمود: هرگز نخواهم گذاشت و ما از ایشان دفاع می‌کنیم چنان که از جان خود دفاع نماییم. اینان انصار من‌اند، تو وعده دادی که تا نامه ابن زیاد نرسد متعرّض من نشوی. حرّ گفت: چنین است ولی این‌ها همراه تو نیامده‌اند. امام فرمود: اینان یاران من‌اند و مانند کسانی هستند که همراه من بوده‌اند. لازم است که به وعده خود وفا کنی وگرنه با تو پیکار می‌کنیم. حرّ که وضع را چنین دید سخن خود را پس گرفت و دست از آن‌ها برداشت... این گروه همگی در روز عاشورا شهید شدند و از نخستین شهدا بودند. در آغاز مبارزه مورد محاصره دشمن قرار گرفتند. امام برادرش عباس را فرمود تا آن‌ها را از محاصره نجات دهد. عباس اطاعت کرد و بر سپاه دشمن حمله کرد تا این که خطّ محاصره را شکست و همگی را نجات داد، و این جوانان با پیکرهای آغشته به خون به سوی امام حسین‌علیه السلام آمدند. حضرت عباس‌علیه السلام در پشت سرشان قرار داشت. سپاهیان یزید خواستند راه را بر این جوانان ببندند، آن‌ها که چنین دیدند از حضرت عباس‌علیه السلام جدا شدند و حمله متقابل نمودند، آن قدر جانبازی کردند تا همگی به شهادت رسیدند. حضرت عباس‌علیه السلام به حضور امام‌علیه السلام رسید و گزارش داد. و امام بر آنان درود فرستاد.(۷۸)

و نیز از جمله کوفیان حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسین‌علیه السلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیداللَّه بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسلم بن عقیل قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین‌علیه السلام را کردند.

سیره نویسان می‌نویسند: حبیب اسب خود را محکم زین نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلان مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می‌خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحبت نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می‌شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد و در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدا! بندگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. آن گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی‌گذارم تا با تو به نصرت حسین‌علیه السلام آیم.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به نصرت امام حسین‌علیه السلام آمد حجاج بن مسروق جعفی از شیعیان امام علی‌علیه السلام است. او از کوفه به مکه آمد تا به امام حسین‌علیه السلام ملحق شود. همراه حضرت به کربلا آمد. او در اوقات نمازها اذان می‌گفت و از جمله کسانی بود که در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان نعمان بن عمرو ازدی راسبی و برادرش حُلاس بن عمرو است. این دو در ابتدا همراه عمر بن سعد بودند ولی شبانه به لشکر امام حسین‌علیه السلام ملحق شدند و با او بودند که در حمله اوّل در رکاب امام حسین‌علیه السلام به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کوفیان زهیر بن قین بجلی است. او از اشراف و شجاعان کوفه بود و در جنگ‌ها مواقف عجیبی داشت. در ابتدا عثمانی و طرفدار او بود ولی در سال ۶۰ هجری با اهل بیتش به حج مشرف شد، به هنگام بازگشت به کوفه در بین راه با امام حسین‌علیه السلام مواجه شد. خداوند متعال او را هدایت کرد و از آن‌جا حسینی شد و به طرف کربلا آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

از این‌جا استفاده می‌شود که در کوفه عده زیادی عثمانی بودند حتی تا زمان امام حسین‌علیه السلام و چندان تمایلی به اهل بیت‌علیهم السلام نداشتند. لذا چگونه می‌توان گفت که کوفیان همگی شیعیان عقیدتی امام علی‌علیه السلام بوده‌اند.

از جمله کوفیان سعید بن عبداللَّه حنفی است. او از شیعیان شجاع و عابد کوفه بود. خبر مرگ معاویه که به او رسید شیعیان را در کوفه به دور خود جمع کرد، آن گاه نامه‌ای برای امام حسین‌علیه السلام نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. مسلم که به کوفه آمد سعید بن عبداللَّه قسم یاد کرد که جان خود را در یاری حسین‌علیه السلام فدا کند.

مسلم بن عقیل نامه‌ای را نوشته و به سعید داد تا به امام برساند. او نیز با رسیدن به امام با حضرت ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید. او از جمله کسانی است که در شب عاشورا بعد از آن که امام خطبه‌ای خواند و اصحاب خود را مخیر به ماندن و فرار از صحرا نمود، ابتدا هر یک از بنی هاشم به دفاع و وفاداری به امام مطالبی را بیان داشتند. سخن آنان که تمام شد اوّل کسی از اصحاب که به دفاع از حضرت سخن گفت سعید بن عبداللَّه بود. او به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا این‌که بدانیم حق پیامبر را در مورد تو حفظ نموده‌ایم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم، سپس زنده می‌گردم، آن‌گاه زنده سوزانده می‌شوم و این عمل در حق من هفتاد بار تکرار می‌شود، هرگز دست از یاری تو بر نمی‌دارم ... روز عاشورا نیز خود را سپر تیرها و نیزه‌ها قرار داد تا به امام چیزی اصابت نکند، آن قدر زخم بر بدن او اصابت کرد تا بر زمین افتاد ... آن گاه بعد از لعن دشمنان رو به امام حسین‌علیه السلام نمود و خطاب به او عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت. سپس روح از بدن مبارکش مفارقت نمود.

و نیز از جمله کوفیان شوذب بن عبداللَّه همدانی و عابس بن ابی شبیب شاکری است. شوذب از شخصیت‌های شیعی کوفه و شجاعان آن دیار بود. از جمله حافظان حدیث و حاملان آن از امیرالمؤمنین به شمار می‌آمد. با مولای خود از کوفه برای رساندن نامه مسلم به مکه آمد، و تا کربلا حضرت را همراهی کرد تا در روز عاشورا هردو به شهادت رسیدند.

عابس بن ابی شبیب شاکری نیز از شخصیت‌های معروف شیعه در کوفه بود. او رئیس قبیله و مردی شجاع، خطیب و اهل عبادت بود. قبیله بنی شاکر از مخلصین در ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بودند. در روز عاشورا یک تنه به میدان آمد و فریاد زد: آیا کسی هست که با من مقابله کند؟ هیچ کس جرأت نکرد، تا آن‌که عمر بن سعد دستور داد او را سنگ‌باران کنند. وضع را که چنین دید، زره و کلاه‌خود را به پشت خود انداخت و با آنان جنگید تا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان عبداللَّه بن عمیر کلبی است. او کسی است که با همسرش امّ وهب به یاری امام حسین‌علیه السلام شتافت. روز عاشورا امّ وهب عمود خیمه را به دست گرفت و به طرف همسر خود آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! در راه ذرّیه پیامبر قتال کن. عبداللَّه بن عمیر او را به طرف زن‌ها روانه نمود ولی این شیرزن لباس او را گرفته و رها نمی‌کند، می‌گوید: من هرگز تو را رها

نمی‌کنم تـا بـا تو به شـهادت برسم. امـام حسـین‌علیه السـلام به او فرمود: از جـانب اهـل بیت جزای خیر بـبینی، به سوی زنـان برگرد خداوند تو را رحمت کند، و با آنان باش؛ زیرا قتال از زنان برداشته شده است. او به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت شوهرش بر بالینش آمد خاک‌ها را از روی او کنار زد و به او خطاب کرد: بهشت بر تو گوارا باد. شـمر لعین به غلام خود دسـتور داد تا با چوب بر سر او زند. رستم غلام شمر چنان با چوب به سر او کوبید که همان جا به شهادت رسید.

و از جمله کوفیان عبـداللّه بن عروه غفاری و برادرش عبـدالرحمن هسـتند. این دو برادر در سـرزمین کربلا به حضـرت ملحق شدنـد. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت شمـا بوده و بـا دشـمنانتان بجنگیم تا آن‌ها را از شـما دفع کنیم. حضـرت فرمود: مرحبا بر شـما، نزدیک من آییـد. آن دو نیز نزدیک حضرت آن قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظه انصـاری نیز از صـحابه و راویـان حـدیث و از اصـحاب امیرالمـؤمنین‌علیه السـلام است که در کـوفه همراه او در تمـام جنگ‌هـا بود. قبـل از ممانعت از امام حسـین‌علیه السـلام خود را در کربلا به آن حضـرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سـینه خود به دفاع از امام برآمـد تا تیرها و نیزه‌ها به حضـرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد، عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضـرت فرمود: آری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ابوثمامه عمرو صائدی نیز از کوفیان است که در زمان امام علی‌علیه السـلام و امام حسن‌علیه السـلام همواره در رکاب آن‌ها بود. در کوفه باقی مانـد و بعـد از مرگ معاویه در نامه‌ای به امام حسـین‌علیه السلام او را به کوفه دعوت نمود. در کوفه از جمله کسانی بود که به امر مسـلم کمک مالی برای خرید اسـلحه جمع می‌نمود ... عبیداللّه بن زیاد کسـی را فرستاد تا او را دستگیر کند. از کوفه فرار کرد و بـا نـافع بن هلال بجلی خود را به امـام رسانیـد. او از جمله کسانی بود که در روز عاشورا در مقابل صـفوف نماز خوف امام حسـین‌علیه السـلام ایسـتاد تا به حضـرت تیری اصابت نکند. بعد از نماز در حالی که سیزده چوبه تیر بر بدنش اصابت کرده بود و با زخم‌های بی شمار بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

قاسط بن زهیر و دو برادرش کردوس و مقسط نیز از کوفیانی هسـتند که در عصر امام علی و امام حسن‌علیهما السلام از اصحاب این دو بزرگوار بودند و هنگامی که خبر حرکت امام حسین‌علیه السلام را از مکه شنیدند در کربلا به آن حضرت ملحق شده و در حمله اوّل هر سه نفر به شهادت رسیدند.

مسـلم بن عوسجه از صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین‌علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می‌گرفت. او بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرارکرده و به امام حسین‌علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود.

از جمله کوفیـان شـهید یک‌پا مسـلم بن کثیر اعرج ازدی است. او کسـی است که یکی از پاهایش را در جنگ‌های امیرالمؤمنین‌علیه السلام از دست داده بود. جهاد با آن‌که از اعرج برداشته شده، ولی از کوفه فرار کرده و خود را به امام رسانید و در کربلا به خدمت امـام حسـین‌علیه السـلام رسـیده و در لشـکر حضـرت قرار گرفت و در روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اوّل به شـهادت رسید.

مسـعود بن حجاج تیمی و فرزندش عبدالرحمن بن مسـعود نیز از جمله کسانی بودند که در رکاب حضرت در روز عاشورا در حمله اوّل به شـهادت رسیدند. این دو نیرنگ سیاسی خوبی را به کار بردند؛ زیرا وقتی دیدند که نمی‌شود از کوفه به سوی امام حسین‌علیه السلام خارج شد، خود را به عنوان لشکر عمربن سعد به کربلا رساندند و بعد به حضرت ملحق شدند.

موقّع بن ثمامه اسـدی نیز از جمله کسانی است که از کوفه به کربلا آمد. شـبانه راه پیمود تا به امام رسـید و در روز شـهادت دلیرانه

جنگید و هنگامی که توانش سلب شده بود به روی زمین افتاد. می‌خواستند سر از پیکرش جدا کنند، خویشانی در سپاه یزید داشت، خود را رسانیدند و از چنگ دشمنش رهایی بخشیدند و به کوفه‌اش بردند. خواستند در نهان به درمانش بپردازند ولی راز پنهان نماند و خبرش به امیر کوفه رسید. دستور داد پیکر مجروح و ناتوان او را در غل و زنجیر کشند و به تبعیدگاه زراره تبعیدش کنند. موقّع سالی را در غل و زنجیر با پیکر آغشته به خون گذرانید و پس از یک سال به امام حسین‌علیه السلام ملحق شد.
اینان برخی از شیعیان عقیدتی کوفه بودند که به حضرت ملحق شدند و جان خود را فدای آن حضرت و مرامش نمودند. عده‌ای دیگر از کوفیان بودند که به امام حسین‌علیه السلام پیوستند ولی مجال شرح حال آن‌ها نیست.(۷۹)

شهیدان نامه‌رسان

اشاره

برخی از شیعیان نیز که قاصد و پیام‌رسان از کوفه به مکه و از مکه به طرف کوفه بودند در این راه به شهادت رسیدند، اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ – عبداللَّه بن یقطر حمیری برادر رضائی امام حسین‌علیه السلام

سیره نویسان می‌نویسند: «امام حسین‌علیه السلام او را با نامه‌ای در جواب نامه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد. حصین بن تمیم او را در منطقه قادسیه دستگیر کرده و به سوی عبیداللَّه بن زیاد فرستاد. عبیداللَّه از کار او پرسید؟ جوابی نداد. به او گفت: بالای قصر برو و کذّاب بن کذّاب را لعن کن تا بعد از آن رأی خود را درباره تو صادر کنم. او نیز بر بالای قصر رفته و رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! من فرستاده حسین پسر فاطمه دختر رسول خدایم که به سوی شما فرستاده شده‌ام، تا او را بر ضدّ پسر مرجانه و پسر سمیه یاری کرده و پشتیبانی کنید.
عبیداللَّه دستور داد تا او را از بالای قصر به زمین بیندازند. با این عمل استخوان‌هایش شکسته شد و در حالی که تنها رمقی در جانش بود عبدالملک بن عمیر لخمی قاضی و فقیه کوفه بالای سرش آمد و سرش را از بدن جدا نمود. هنگامی که او را بر این کار عیب گرفتند، در جواب گفت: خواستم تا او را راحت کنم.

۲ – قیس بن مسهّر صیداوی

از جمله شهیدان نامه‌رسان قیس بن مسهر صیداوی است. او که از جانب مسلم نامه‌ای را به سوی امام حسین‌علیه السلام برده بود در بازگشت امام نامه‌ای را نوشته و به او داد که به مسلم در کوفه بدهد. در بین راه حصین بن تمیم او را دستگیر کرده و نزد عبیداللَّه آورد. او از محتوای نامه سؤال نمود، گفت: آن را پاره کردم تا تو از محتوای آن نامه اطلاع پیدا نکنی. عبیداللَّه گفت: نامه به چه کسانی نوشته شده بود؟ قیس گفت: گروهی که اسامی آن‌ها را نمی‌دانم. عبیداللَّه گفت: اگر اسامی آن‌ها را نمی‌گویی لااقل بر بالای منبر برو و سبّ کذّاب پسر کذّاب کن، یعنی امام حسین‌علیه السلام. او بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! همانا حسین بن علی‌علیه السلام بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله است. من فرستاده او به سوی شمایم، من از او در منطقه حاجر جدا شدم، به سوی او بشتابید. آن گاه عبیداللَّه بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و درود بر امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام فرستاد. ابن زیاد دستور داد تا او را از بالای منبر به پایین بیندازند و با این روش او را نیز به شهادت رسانید. اینان شیعیان واقعی بودند.(۸۰)

پیشگامان شهادت

توضیح

تعدادی از مردم کوفه بعد از آمدن حضرت مسلم بن عقیل به کوفه و قبل از شهادت امام حسین‌علیه السلام به جهت بیعت با حضرت مسلم یا فرستادن نامه به امام حسین‌علیه السلام و یا به جهت حرکت برای یاری آن حضرت دستگیر شده و به شهادت نایل آمدند. اینک شرح حال دو تن از آنان را بررسی می‌کنیم:

۱ – عمارهٔ بن صلخب ازدی

او از جمله شیعیانی بود که با مسلم در کوفه بیعت کرده و با او خروج نمود. مسلم که اسیر شد و به شهادت رسید، ابن زیاد او را نیز دستگیر کرد و به او گفت: از چه قبیله‌ای هستی؟ گفت: از قبیله ازد. ابن زیاد دستور داد تا او را به قبیله‌اش برده و در میان قومش سرش را از گردنش جدا کنند. ابوجعفر می‌گوید: او را در میان قومش گردن زدند.

۲ – عبدالاعلی بن یزید کلبی

او اسب سوار و جنگ‌جویی شجاع از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل خروج نمود. بعد از آن که مردم، مسلم را تنها گذاشتند، کثیر بن شهاب عبدالاعلی او را دستگیر نموده و تسلیم عبیداللّٰه نمود.
ابومخنف می‌گوید: بعد از شهادت مسلم، عبیداللّٰه بن زیاد او را حاضر نمود، و از حالش سؤال کرد؟ او در جواب گفت: من از خانه بیرون آمدم تا نظاره‌گر معرکه باشم و قصدی بر ضدّ تو نداشتم. عبیداللّٰه از او خواست که بر این مطلب قسم یاد کند، ولی او قسم نخورد. لذا او را در محلّ درندگان به شهادت رساندند.(۸۱)

پیروان غدیر در عصر «امام سجادعلیه السلام»

بعد از هلاکت «یزید بن معاویه» و سست شدن پایه‌های حکومت امویان، شیعیان در کوفه به دنبال «فرمانده‌ای» برای خود بودند، تا جماعت متفرق آنان را جمع نماید و عقده به‌جا مانده از شهادت حسین‌علیه السلام را شفا بخشد.
بعد از مدتی، «مختار» برعلیه «بنی‌امیه» قیام نمود، شیعیان به دور او جمع شدند، او لشکری را به فرماندهی «ابراهیم بن مالک اشتر» به سوی لشکر شام روانه ساخت و آن لشکر را شکست داد و فرمانده‌اش «ابن‌زیاد» را به قتل رسانید؛ این امر آرزوی اهل بیت‌علیهم السلام و شیعیان بود.
بعد از شکست لشکریان شام، «مختار» و شیعیان، قوت گرفتند. به نقل ابن عبد ربّه در «عقد الفرید»، مختار شیعیان را دستور داد تا در کوچه‌های کوفه، شبانه بگردند و ندا دهند: «یا لثارات الحسین».(۸۲)
ابوالفداء، در مورد حوادث سال ۶۶ هجری، می‌نویسد: «در این سال، مختار در کوفه به طلب خون «حسین‌علیه السلام» قیام نمود، جماعت زیادی دور او جمع شدند، او بر کوفه تسلط پیدا کرد و مردم نیز با او بر کتاب خدا و سنت رسول و طلب خون اهل‌بیت‌علیهم السلام بیعت نمودند.
خانم «دکتر لیثی» می‌نویسد: «شهادت امام حسین‌علیه السلام در کربلا، واقعه تاریخی بزرگی بود که منجر به تبلور جماعت شیعه و ظهور او به‌عنوان یک فرقه متمیز، که دارای مبانی سیاسی و رنگ دینی است، گردید... واقعه کربلا، در رشد و نموّ روح شیعه و زیادشدن آن‌ها، تأثیر مهمی گذاشت. جماعت شیعه بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام به مانند جماعت منظم با رویه سیاسی

متین، در جامعه ظهور پیدا نمود.»(۸۳)

از طرفی «عبداللّه بن زبیر» در مکه قیام کرده و نُه سال ریاست کرد. امویان، در این نُه سال، با وی درگیر بودند. شیعیان در این موقعیت مناسب، خدمت حضرت امام سجّادعلیه السلام می‌رسیدند و فرصتی برای بیان مظلومیت سیدالشهدا، در میان مردم، پدید آمد.

بنی مروان، با پیروزی بر «آل زبیر» حکومت شبه‌جزیره را به دست گرفتند. بعد از گسترش نفوذ «عبدالملک بن مروان» بر بلاد اسلامی و محکم‌شدن پایه‌های حکومتی او، به فکر مقابله با اهل‌بیت‌علیهم السلام و شیعیان افتاد. امام شیعیان در آن زمان، امام زین‌العابدین‌علیه السلام بود.

عبدالملک، برای این‌که از مقام آن حضرت بکاهد، او را از مدینه به شام آورد، ولی بعد از ظهور فضایل و معارف از آن حضرت، محبت امام، در میان مردم بیشتر گردید.

مرکز تجمع شیعیان در آن زمان، کوفه بود. عبدالملک به قصد ریشه‌کن‌کردن تشیع از کوفه، شخصی را به نام «حجّاج» به آن ایالت فرستاد.

امام‌باقرعلیه السلام می‌فرماید: «حجّاج سرکار آمد و تا توانست، شیعیان را به قتل رساند و به هر گمان و تهمتی آنان را دستگیر نمود. کار به جایی رسید که اگر کسی به او زندیق یا کافر می‌گفتند بهتر بود از این‌که او را شیعه علی‌علیه السلام بگویند.»(۸۴)

ابن ابی‌الحدید، از «مدائنی» نقل می‌کند: «هنگامی که «عبدالملک بن مروان» به ولایت رسید، بر شیعه بسیار سخت گرفت و «حجاج بن یوسف» را بر آنان گماشت. مردم به بغض علی‌علیه السلام و موالات دشمنان آن حضرت به او تقرب جستند و هرچه را توانستند در فضل دشمنان علی، روایت جعل کردند و در لعن بر علی‌علیه السلام، کوتاهی ننمودند.»(۸۵)

ابن سعد، در «طبقات»، از «منهال» نقل می‌کند: «من بر علی بن حسین، وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: چگونه صبح کردید؟ خدا امر تو را اصلاح کند؟ حضرت فرمود: من پیرمردی مثل تو در این شهر نمی‌بینم، نمی‌دانی که چگونه صبح کردیم؟ اگر نمی‌دانی، من تو را باخبر نمایم؛ ما در میان قوم خود به مانند بنی‌اسرائیل در میان آل‌فرعون(!!) صبح نمودیم، که فرزندان آنان را ذبح کرده و زنان آنان را به کنیزی می‌بردند. کار ما به جایی رسیده که شیخ و سید ما را بر بالای منابر، لعن و دشنام می‌دهند و با این عمل به سوی دشمنان ما تقرّب پیدا می‌کنند...»(۸۶)

قنبر، غلام علی‌علیه السلام، از جمله کسانی است که به دست حجاج، به شهادت رسید. حجاج، به بعضی از نزدیکان خود می‌گوید: «دوست دارم به یکی از اصحاب ابوتراب (علی‌علیه السلام) دست پیداکنم. به او گفتند: ما از قنبر کسی را به علی‌علیه السلام نزدیک‌تر نمی‌دانیم. حجاج، کسی را به دنبال قنبر فرستاد و او را نزد حجاج آورد، حجاج به او گفت: تو قنبری؟ گفت: آری! حجاج گفت: از دین علی تبرّی بجو! قنبر گفت: آیا تو می‌توانی مرا به افضل از دین علی راهنمایی نمایی؟ حجاج گفت: من تو را خواهم کشت. کدام قتلی برای تو محبوب‌تر است، آن را انتخاب نما! قنبر در جواب گفت: مرا امیرالمؤمنین خبر داده است که بدون حق، ذبح خواهم شد. حجاج نیز، دستور داد تا سر او را مانند گوسفند از تن جدا نمایند.»(۸۷)

کمیل بن زیاد، از شیعیان و خواص علی‌علیه السلام می‌باشد، حجاج در زمان ولایتش در کوفه او را طلب کرد. لکن کمیل فرار نمود و در مکانی مخفی گشت. حجاج حقوق قومش را قطع نمود. کمیل، با مشاهده این وضع، با خود گفت: «من پیرمردی هستم که عمرم به سرآمده است، سزاوار نیست که من سبب محرومیت قومم گردم.» لذا خود را تسلیم حجاج نمود. حجاج، با مشاهده کمیل گفت: «من از مدّت‌ها منتظر تو بودم». کمیل در جواب فرمود: «خشنود مباش؛ زیرا از عمر من چیزی باقی نمانده است، هرکاری می‌خواهی انجام بده، بازگشت انسان به سوی خداست و بعد از قتل من نیز حسابی هست. امیرالمؤمنین‌علیه السلام مرا خبر داده که تو قاتل منی.» حجاج گفت: «پس حجت بر تو تمام شد.» در این هنگام دستور داد تا گردن او را بزنند.»(۸۸)

از دیگر شیعیان، سعید بن جبیر است. او مردی معروف به تشیع و زهد و عبادت و عفّت بود. حجاج دستور داد او را دستگیر کردند، و بعد از مشاجرات زیاد بین این دو، حجاج دستور داد تا سرش را از بدن جدا کنند.(۸۹)

در چنین شرایطی، که تصور نابودی اهل‌بیت‌علیهم السلام می‌رفت، امام‌سجّادعلیه السلام فعالیت را شروع نمود. و در این راه، موفقیت زیادی کسب کرد.(۹۰)

امام سجّادعلیه السلام توانست به شیعه، حیاتی تازه بخشد. و زمینه را برای فعالیت‌های امام باقر و امام صادق‌علیهما السلام فراهم آورد. به گواهی تاریخ، امام سجّادعلیه السلام در طول سی و چهار سال فعالیت، شیعه را از دشوارترین بحران‌های حیات خویش عبور داد؛ بیست سال حاکمیت حجاج بر عراق و سلطه عبدالملک بن مروان بر کل قلمرو اسلامی، جهت گیری روشنی برای کوبیدن شیعیان بود...، حجاج کسی بود که شنیدن لفظ کافر، برای او از شنیدن لفظ شیعه، آرامش بیشتری داشت.(۹۱)

روش فقهی حضرت سجادعلیه السلام نقل احادیث پیامبرصلی الله علیه وآله از طریق علی‌علیه السلام بود که شیعیان تنها آن احادیث را درست می‌دانستند. بدین‌صورت شیعه اوّلین قدم‌های فقهی خود را در مخالفت با انحرافات موجود برداشت.

شهر مدینه با توجه به کجروی‌هایی که از آغاز اسلام در آن انجام شده بود، علیه شیعه، تحریک گردیده بود. بنابراین، جای مناسبی برای رشد شیعه به‌شمار نمی‌رفت.

امام سجادعلیه السلام می‌فرمود: «دوستداران واقعی ما در مکه و مدینه، به بیست نفر نمی‌رسند.»(۹۲) در عین‌حال، در عراق، افراد بیشتری به اهل‌بیت‌علیهم السلام علاقه‌مند بودند.

پیروان غدیر در عصر «امام محمد باقرعلیه السلام»

دوران امامت امام باقرعلیه السلام، مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنی‌امیه و حکّام بر شیعیان عراق بود. عراق مرکز اصلی تشیع محسوب می گردید.

امام ابوجعفر محمدبن علی الباقرعلیه السلام در توصیف مصایبی که بر اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله وارد شد، می‌فرماید: «و کان عظم ذلک وکبره زمن معاویهٔ بعد موت الحسین‌علیه السلام، فقتلت شیعتنا بکلّ بلدهٔ وقطعت الأیدی والأرجل علی الظنّهٔ، وکلّ من یذکر بحبّنا والانقطاع الینا سجن او نهب ماله او هدمت داره... حتی أنّ الرجل لیقال له زندیق او کافر احبّ الیه من ان یقال: شیعهٔ علی...»؛(۹۳) «عظمت و بزرگی مصایب از زمان معاویه، بعد از مرگ حسین‌علیه السلام بود. در آن هنگام بود که شیعیان ما در هر کشوری کشته شدند و دست‌ها و پاها به مجرّد گمان قطع گردیدند. و هرکسی که محبت و میل به ما را می‌داشت او را زندانی کرده، یا مالش را به غارت می‌بردند و یا خانه‌اش را خراب می‌نمودند... و کار به جایی رسید که اگر به کسی زندیق یا کافر می گفتی نزد او بهتر بود از این‌که بر او شیعه علی اطلاق می کردی... ».

شیعیان هرساله در مراسم حج، با امام تماس داشتند. این تماس‌ها معمولاً ـ یا در مکه و یا در بازگشت و عبور از مدینه، صورت می‌گرفت. با توجه به برخی اخبار، مردم عراق از رفتن نزد امام باقرعلیه السلام در مدینه، نهی شده بودند.(۹۴)

مشکل «غُلات» در این دوران، یکی از مشکلات برای شیعیان بود. شمار این گروه رو به فزونی بود. وقتی که امام‌علیه السلام آن‌ها را از خود طرد کرد، اصحاب آن حضرت نیز «غُلات» را از جمع خود بیرون راندند. «مغیرهٔ بن سعید» و «بیان بن سمعان»، که هر دو از معروف‌ترین شخصیت‌های غالیان و از رهبران آن‌ها بودند، توسط اصحاب امام‌باقرعلیه السلام تکفیر شدند.

تأکید امام باقرعلیه السلام به عمل گرایی شیعیان، به‌طور غیرمستقیم، در مقابل تمام فرقه‌هایی که به عمل صالح اعتنایی نداشتند، صورت می گرفت.

بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام‌علیه السلام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد. ولی

امـام باقرعلیه السـلام مأمور به تقیه بود. لـذا، برخی از آن‌ها نسبت به امامت آن حضـرت دچار تردیـد گشـتند. آگاهی کافی درباره امامت به آن‌ها نمی‌رسـید و به همین جهت گروهی به «زیـد»، برادر امام گرویدنـد و انشـعابی را به وجود آوردند. هرچند زید هفت سـال زودتر از برادرش، در کوفه وفـات یـافت. امّـا در همین دوره و پس از آن، ریشه‌هـای گرایش به زیـد در میـان شـمار زیادی از شیعیان رشد کرد.

مخـالفت با مصالـح «امویان»، موجب اختلافات کمتری در میان شـیعیان می‌گشت. اما به موازات فروکش کردن فشارهای سیاسـی بر آنان، مسأله «غُلات» به تدریج دامنه بیشتری گرفت؛ به طوری که مسأله مهم در زمان امام صادق‌علیه السـلام مسأله «غُلات» محسوب می‌گردیـد. فشـار اموی‌ها، جز در دو سال حکومت «عمر بن عبـدالعزیز»، (از سال ۹۹ تا ۱۱۰ ه.ق) در تمـام دوران حکومت آنان به شدت ادامه داشت.

پیروان غدیر در عصر «امام جعفر صادق‌علیه السلام»

در این دوره، به علت ضـعف امویان و درگیری آنان با عباسیان، امام‌علیه السلام و شاگردانش فرصت بیشتری برای نشر مکتب اصیل اسلامی یافتند. این موقعیت، تا اوائل خلافت منصور، دومین خلیفه عباسی نیز ادامه داشت.

عباسـیان، خـود را «خونخـواه» آل ابی‌طـالب می‌دانسـتند. و مردم را به خشـنودی آل‌محمّـدعلیهم السـلام دعوت می‌کردنـد؛ بنـابراین نمی‌توانستند در آغاز با اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله مخالفت نمایند.

در سال ۱۴۰ هجری قمری پس از این که منصور بر مخالفـان خود پیروز گشت و خطر نفوذ رهبری مـذهبی شـیعیان اهـل‌بیت‌علیهم السلام را بیشتر احساس کرد، به سراغ آنان رفت. ابتدا از «بنی‌الحسن» آغاز نموده؛ «عبداللَّه بن حسن» و فرزندانش را دستگیر ساخت و به زندان افکند و سـپس دسـتور قتل همه آنان را داد. سپس به محدودساختن حوزه درس «جعفر بن محمدعلیه السلام» در مدینه و تهدید و محاصـره امام‌علیه السـلام و شـیعیانش پرداخت؛ زیرا از توجّه مردم و تشکّل شیعیان به شدّت هراسناک بود، و موقعیت خود را در خطر می‌دید، و پس از بارها تهدید و فراخوانی، سرانجام امام را در مدینه مسموم کرد.

در زمان منصور بار دیگر علویان تحت فشار سیاسـی سـختی قرار گرفتند، چنان که سیوطی گفته است: «منصور اوّلین خلیفه «عباسی» بود که میـان علویـان و عباسـیان آتش فتنه را برانگیخت. در سال (۱۴۵ ه ق) (پس از گـذشت نه سـال از حکومت منصور) محمـد و ابراهیم، فرزندان عبداللَّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، علیه منصور قیام کردند، ولی آن دو و گروه بسـیاری از اهل بیت، توسط وی به شهادت رسیدند».(۹۵)

محمـد اسـقنطوری می‌گویـد: «بر منصـور وارد شـدم و دیـدم در فکر عمیقی فرو رفته، گفتم چرا فکر می‌کنیـد؟ پاسـخ داد: از اولاـد فاطمه‌علیها السلام بیش از هزار نفر را کشته‌ام، ولی بزرگ آنان (حضرت صادق‌علیه السلام) را نکشتم».(۹۶)

آزار و شکنجه‌های علویان توسط منصور در زندان‌های تاریک و نمناک و قرار دادن آنان در لای دیوار مشهور است.(۹۷)

از کسانی که به دسـتور منصور به شهادت رسیدند، معلّی بن خُنیس از شیعیان و اصحاب مقرّب و متصدّی امور مالی امام صادق‌علیه السـلام بود. منصور از داوود بن عروه فرمانـدار مـدینه خواست تا وی را به قتل برسانـد. داوود معلَّی را احضار نمود و او را تهدید به قتـل کرد و از وی خواست تا نام شـیعیان را به او بگویـد. معلی مقاومت نمود و گفت: به خـدا سوگنـد اگر نام یکی از آن‌ها در زیر پـای من باشـد، پـایم را برنخواهم داشت. داوود وی را کشت و سـرش را به دار آویخت. او سـرانجام امـام صـادق‌علیه السـلام را هم مسموم و به شهادت رسانید.(۹۸)

این وضـعیت در عصر حکومت مهدی عباسی (۱۵۸ – ۱۶۹ه ق) و هادی عباسی (۱۵ماه) و هارون الرشید (۱۹۳ – ۱۷۰ه ق) نیز ادامه یافت و آنان در اعمال فشار و شکنجه، زندان، تبعید و قتل علویان، راه منصور را ادامه دادند. محمدبن ابی عمیر و فضل بن شاذان به

دستور او زندانی و شکنجه شدند. وی حکم دستگیری هشام بن حکم را صادر کرد، ولی او مخفی گردید. داستان جنایت حمید بن قحطبه به دستور هارون نیز مشهور است.(۹۹)

پیروان غدیر در عصر «امام موسی کاظم‌علیه السلام»

امام کاظم‌علیه السلام در سال ۱۴۸ه.ق، بعد از شهادت پدرش، رهبری شیعیان را برعهده گرفت. اختلافی که بین شیعیان به وجود می‌آمد، غالباً ناشی از تعیین امام بعدی بود. که گاه بنابر دلایل سیاسی (وحشت از حاکمیت عباسیان) امام‌علیه السلام برای بسیاری از شیعیان خود ناشناخته می‌ماند.

شدت اختناق «منصور» درباره «علویان» بویژه امام صادق‌علیه السلام که عظمتی فراوان در میان جامعه کسب کرده بود، موجب سردرگمی برخی از شیعیان نسبت به رهبری آینده شده بود.

بعضی از فرزندان امام صادق‌علیه السلام داعیه رهبری داشتند و این موجب پراکندگی شیعیان می‌شد. مشکل دیگر آنان، دور بودن از شهرها و محل سکونت بود... با توجه به دلایل فوق، بعد از امام صادق‌علیه السلام نیز انشعاباتی رخ داد.

اسماعیل بن جعفر بن محمد، که فرزند بزرگ‌تر امام صادق‌علیه السلام بود، بسیاری از شیعیان وی را رهبر آینده می‌دانستند. وی در حیات پدر، فوت کرد. به‌طوری‌که در روایت آمده است امام صادق‌علیه السلام اصرار داشتند تا شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با وجود این، عدّه‌ای بعد از آن حضرت، با داعیه «مهدویت اسماعیل» و بهانه‌های دیگر، فرقه‌ای به نام «اسماعیلیه» در شیعه به وجود آوردند.

شیعیان راستین کسانی بودند که مدعی امامت را با طرح سؤالات خاصی، ارزیابی می‌کردند و آن‌گاه که در امامت وی به یقین می‌رسیدند، او را به وصایت می‌پذیرفتند.

هشام بن سالم می‌گوید: «همراه مؤمن الطاق در مدینه بودم، مشاهده کردیم که عده‌ای در خانه عبداللَّه بن جعفر بن محمد گرد آمده و مسائلی را از او درباره زکات می‌پرسند. ما نیز سؤالاتی درباره زکات از وی پرسیدیم، لیکن وی جواب صحیحی به ما نداد. آن‌گاه بیرون آمدیم و نمی‌دانستیم که از فرقه‌های مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله و خوارج چه گروهی را بپذیریم. دراین‌حال، شیخی را دیدیم که او را نمی‌شناختیم. فکرکردیم جاسوسی از جاسوسان منصور است، ولی برخلاف این احتمال، او ما را به خانه ابوالحسن موسی بن جعفر برد. هنوز آنجا بودیم که فضیل و ابوبصیر، وارد شده و پرسش‌هایی نمودند و بر امامت وی یقین حاصل نمودند. آن‌گاه مردم از هر سو، دسته‌دسته می‌آمدند، به جز گروه عمار ساباطی و شمار اندکی که عبداللَّه بن جعفر را قبول داشتند.»(۱۰۰)

هشام بن سالم، عبداللَّه بن ابی‌یعفور، عمر بن یزید بیاع السابری، محمد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن دراج، ابان بن تغلب و هشام بن حکم که از بزرگان شیعه و اهل علم به شمار می‌آمدند، امامت موسی بن جعفرعلیه السلام را پذیرفتند.

تنها کسانی که به امامت آن حضرت نگرویدند «عبداللَّه بکیر» و «عمار بن موسی ساباطی» بودند.(۱۰۱)

عصر امام کاظم‌علیه السلام دوران بسیار سختی برای شیعیان بود. از مهم‌ترین قیام‌هایی که در این دوران برعلیه خلفای عباسی صورت گرفت، قیام «حسین بن علی، شهید فَخ» در زمان حکومت هادی عباسی و جنبش «یحیی و ادریس»، «فرزندان عبداللَّه» در زمان هارون بود.

امامان شیعه به لزوم رعایت «تقیه» پافشاری می‌کردند و می‌کوشیدند شیعیان را به‌طور پنهانی اداره نمایند. این وضعیت موجب گردید، تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آن‌ها، ارزشیابی دقیقی به عمل آورد. رهبری این حرکت و ظرافتی که در هدایت‌آن به کار برده شد، عامل مهمّ استواری شیعه در تاریخ گردید.

پیروان غدیر در عصر «امام رضاعلیه السلام»

مأمون عباسی با طرح «ولایتعهدی» امام رضاعلیه السلام ظاهراً توانست بر مشکلات پیروز گردد و شیعیان و علویان را راضی نگه دارد.

شاید اوّلین مرحله نفوذ شیعه در دستگاه عباسی، ماجرای ولایتعهدی امام رضاعلیه السلام باشد. هرچند قبلًا «علی‌بن یقطین» به دستور امام کاظم‌علیه السلام برای کمک به شیعیان، در دستگاه عباسی باقی ماند.(۱۰۲)

در این دوران تشیع در ظاهر رنگ سیاسی به خود گرفت. و مأمون اظهار تشیع نمود. در نقلی آمده است: «مأمون پس از آمدن به عراق، سعی کرد امور مملکتی را به کسانی که عقاید شیعی داشتند بسپارد. و بعد از آن‌که راضی شد تا از عامه نیز کسانی را به مقامی بگمارد، تصمیم گرفت تا در کنار هر نفر از عامه، یک نفر شیعی نصب کند».(۱۰۳)

بعد از مأمون، «معتصم عباسی» و «متوکل» این شیوه را دگرگون ساختند و به دفاع از «اهل‌حدیث» که به شدت با «معتزله» و «شیعه» مخالف بودند، پرداختند. متوکّل در دشمنی با علویان و شیعیان تا جایی پیش رفت که دستور خرابی قبر امام‌حسین‌علیه السلام را صادر کرد و فرمان داد تا زمین‌های گرداگرد آن را شخم زده و کشت کنند.(۱۰۴)

لکن این حرکت ضدّ شیعی دوام نیاورد و پس از روی کار آمدن «مقتدر عباسی» زمینه رشد شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد. در این دوره بسیاری از شیعیان برجسته، دارای مشاغل حکومتی و اداری شدند.

شیخ طوسی نقل می‌کند: «حکم بن علیا گفت: من فرمانروایی بحرین را داشتم و در آنجا به مال زیادی دست یافتم که مقداری را انفاق کرده و با مقدار دیگر آن، زمین و... خریدم. پس از آن مدتی خمس آن را نزد امام‌جوادعلیه السلام آوردم... .(۱۰۵)

حسین بن عبداللّه نیشابوری، از شیعیان امام جوادعلیه السلام، مدتی حکومت سیستان را برعهده داشت.(۱۰۶)

جریان مشارکت شیعیان امامی، در دستگاه حکومتی، در دوران آخرین امامان‌علیهم السلام رو به گسترش نهاد. در دوران امام یازدهم‌علیه السلام و پس از آن در «غیبت صغری شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی، شغل‌های مهمی به دست آوردند.

آنچه قابل تأمّل است، عدم مشروعیت بودن خلافت عباسیان و فقط تا سرحدّ وزارت رفتن شیعیان بود.

پس از هارون، محمّد امین به حکومت رسید و مدت چهارسال و چند ماه حکومت کرد.

ابوالفرج در مقاتل الطالبین می‌نویسد: «روش امین در برابر اولاد علی بن ابی طالب‌علیه السلام بر خلاف گذشتگان بود. علت آن این بود که او به فکر خوشگذرانی و تهیه وسایل آن بود و پس از آن در بحران جنگ خود با مأمون قرار گرفت، تا این‌که کشته شد».

مأمون برادر خود را کشت و قدرت سیاسی را به دست آورد و حدود بیست سال (۲۱۸ – ۱۹۸ ه ق) حکومت کرد.

در زمان مأمون، تشیع در اکثر شهرهای اسلامی نفوذ کرد و اثر آن در دربار مأمون نیز ظاهر شد، چنان که فضل بن سهل ذوالریاستین، وزیر مأمون و طاهربن الحسن خزاعی فرمانده ارتش وی شیعه بودند.

مأمون وقتی کثرت شیعه را دید، می‌دانست که حضرت رضاعلیه السلام مورد توجّه و محبوب مردم است و مردم از پدر او (هارون) ناراضی هستند و نسبت به حکومت‌های قبلی بنی عباس اظهار دشمنی می‌کنند، ظاهراً روش تفاهم و دوستی با علویان را برگزید و بدین ترتیب افکار عمومی را متوجه خود ساخت، لذا از دَرِ نفاق و ریا اظهار تشیع نموده، از خلافت، حقانیت، و برتری حضرت علی‌علیه السلام بر ابوبکر و عمر دفاع می‌کرد، و حتی مسأله واگذاری خلافت و سپس ولایتعهدی را مطرح نمود، ولی در حقیقت او هدفی جز حفظ قدرت و تثبیت موقعیت خود نداشت، و سرانجام نیز امام رضاعلیه السلام را به وسیله زهر مسموم ساخت. ولی در هر حال همین ملایمت و نرمش ظاهری، موجب فراهم شدن زمینه نسبتاً مناسبی برای ترویج و نشر عقاید شیعه گردید.

عامل مؤثّر دیگری نیز در این باره وجود داشت، و آن گسترش و افزایش ترجمه کتب فلسفی و علمی بسیار از زبان یونانی و سریانی و غیر آن‌ها به زبان عربی بود که به گرایش مسلمانان به علوم عقلی و استدلالی سرعت بخشید، به ویژه آن‌که مأمون نیز معتزلی

مذهب بود و به خاطر علاقه‌مندی به بحث‌های استدلالی، مباحث کلامی در زمینه ادیان و مذاهب را آزاد گذاشته بود، و دانشمندان و متکلّمان شیعه از فرصت استفاده کرده، به تبلیغ مذهب اهل بیت‌علیهم السلام همت گماردند.

در عصر معتصم (متوفّای ۲۲۷ هجری قمری) نیز تقریباً شرایط سیاسی در مورد اهل بیت‌علیهم السلام همانند زمان مأمون بود. به ویژه آن‌که آن دو نیز به کلام معتزله گرایش داشته و با بحث‌های کلامی و استدلالی موافق بودند. پرسش‌های کلامی و دینی بسیاری که از امام جوادعلیه السلام شده است(۱۰۷) نیز گواه بر این است که ارتباط مردم با آن حضرت در عصر معتصم ممنوع نبود، هرچند معتصم در باطن امر نسبت به امام‌علیه السلام عداوت می‌ورزید و سرانجام نیز دستور قتل او را صادر نمود. پس از شهادت امام، جمعیت انبوهی برای تشیع جنازه آن حضرت اجتماع نمودند. علی رغم این‌که معتصم تصمیم داشت آنان را از شرکت در مراسم تشیع منع کند، ولی آنان به تصمیم وی اعتنا نکرده و شمشیر بر دوش بر گرد خانه امام اجتماع نمودند. این مطلب نیز گواه بر قدرت و کثرت شیعه در آن زمان است.(۱۰۸)

پیروان غدیر در عصر «امام جوادعلیه السلام»

در سال ۲۰۳ هجری قمری امام رضاعلیه السلام به شهادت رسید. تنها فرزند وی امام جوادعلیه السلام بیش از هشت سال نداشت، شیعیان از این‌جهت در نگرانی و اضطراب به سر می‌بردند. به نوشته مورّخان، در این دوران شیعیان به حیرت افتاده و دچار اختلاف گشتند.(۱۰۹) به همین جهت گروهی از آنان در منزل «عبدالرحمن بن حجّاج» گرد آمدند و ضجّه و ناله سر دادند.(۱۱۰)

برای شیعیان مسلم بود که امام رضاعلیه السلام فرزند خود جوادعلیه السلام را برای جانشینی برگزیده است. ولی خردسالی آن حضرت موجب کاوش بیشتر مردم برای اطمینان خاطر، گردید.

اضطراب خاطر موجود، سبب شد تا برخی از آن‌ها به دنبال «عبداللّه بن موسی»، برادر امام رضاعلیه السلام بروند. ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل، امامت کسی را بپذیرند، جمعی از آن‌ها، پیش وی سؤالاتی را مطرح کردند و هنگامی که او را از جواب دادن ناتوان دیدند، وی را ترک کردند.(۱۱۱) و شمار دیگری نیز به واقفی‌ها که بر امام کاظم‌علیه السلام توقّف کرده بودند پیوستند؛ زیرا طبق نظر نوبختی، آنان بلوغ را یکی از شرایط امامت می‌دانستند.(۱۱۲)

با وجود این، بیشتر شیعیان به امامت امام جوادعلیه السلام گردن نهادند. در میان آنان کسانی، کمی سن امام را به خود امام جوادعلیه السلام نیز، گوشزد کردند. آن حضرت در جواب به جانشینی «سلیمان‌علیه السلام» از «داودعلیه السلام» اشاره کرد و فرمود: «حضرت سلیمان هنگامی که هنوز کودکی بیش نبود، و گوسفندان را به چرا می‌برد، حضرت داوود او را جانشین خود کرد، درحالی که علمای بنی‌اسرائیل، عمل او را انکار می‌کردند.»(۱۱۳)

«شیعیان امامی» امامت را از جانب خدا می‌دانستند، و به همین‌جهت کمی سن امام نمی‌توانست خللی در عقیده آنان ایجاد کند.

شیعیان برای اثبات امامت، سؤالاتی را مطرح می‌نمودند و موقعی که احساس می‌کردند که مدعی امامت از عهده پاسخ‌گویی برمی‌آید، (با وجود نصّ به امامتشان) وی را به عنوان امام معصوم می‌شناختند و می‌پذیرفتند.

شیعیان امامی در سراسر نقاط، بویژه در عراق، مدائن و ایران و... به سر می‌بردند.(۱۱۴) شیعیان علاوه بر ارتباط با امام از طریق وکلای آن حضرت، در مراسم حج نیز با امام دیدار می‌کردند.

بنابه روایتی عده‌ای از شیعیان امام جوادعلیه السلام در مصر می‌زیسته‌اند. در این روایت، «علی بن اسباط» می‌گوید: «قامت امام را به دقّت می‌نگریستم تا آن حضرت را برای اصحابمان در مصر بتوانم توصیف کنم.»(۱۱۵)

در روایت دیگری آمده است: «یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جوادعلیه السلام مشرّف شد.»(۱۱۶)

روایت دیگری از «حر بن عثمان همدانی» حاکی از آن است که عده‌ای از شیعیان «ری» به محضر ایشان شرفیاب شدند.(۱۱۷) و این

دلالت دارد بر این‌که شیعه در ری فراوان بوده است.(۱۱۸)

قم، یکی از مراکز تشیع در دوران امام جوادعلیه السلام بود که شیعیان آن ارتباط نزدیکی با امام‌علیه السلام داشتند.

احمد بن محمد بن عیسی، که از وی به‌عنوان «شیخ القمیین» یاد شده است، از اصحاب امام رضا و امام جوادعلیهما السلام بوده است و تألیفات زیادی در فقه و حدیث، از خود به‌جای گذاشته و حتی محضر امام حسن عسکری‌علیه السلام را درک کرده است.(۱۱۹)

صالح بن محمد بن سهل، یکی دیگر از اصحاب امام جوادعلیه السلام در قم بود که رسیدگی به امور موقوفات حضرت را در آن شهر عهده‌دار بود.(۱۲۰)

به دلیل ارتباط امام‌رضاعلیه السلام و سفر ایشان به خراسان، شبکه وکلای ایشان و روابط بین مردم و امامان، رو به گسترش نهاد.

پیروان غدیر در عصر «امام هادی‌علیه السلام»

در این قرن، بیشتر شیعیان از کوفه بودند، لقب «کوفی» که به برخی افراد نسبت داده شده است، بهترین گواه این مطلب است.

از دوران امام باقر و امام صادق‌علیهما السلام به بعد، لقب «قمی» در آخر اسم شماری از اصحاب ائمه به چشم می‌خورد. این‌ها اشعری‌های عرب تباری بودند که در قم می‌زیستند.(۱۲۱)

در زمان امام هادی‌علیه السلام، قم مهم‌ترین مرکز تجمّع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهرین‌علیهم السلام وجود داشت.

دو شهر «آبه» یا «ساوه» و «کاشان» تحت تأثیر تعلیمات شیعی قرار داشتند و از بینش شیعی مردم قم پیروی می‌کردند. در پاره‌ای از روایات «محمد بن علی کاشانی» نام برده شده که از امام‌هادی‌علیه السلام سؤال کرده است.(۱۲۲)

مردم قم رابطه مالی نیز با امام هادی‌علیه السلام داشتند، در این زمینه، از «محمد بن داوود قمی» و «محمد طلحی» یاد شده است که از قم و شهرهای اطراف آن، اموال و اخبار درباره وضعیت آن سامان را، به امام‌علیه السلام می‌رسانیدند.(۱۲۳)

مردم شیعه دیگر شهرهای ایران نیز با امامان رابطه داشتند، این درحالی بود که بیشتر شهرهای ایران به دلیل نفوذ قهرآمیز «امویان» و «عباسیان» گرایش‌های «سنّی» داشتند. «دیلم» از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود داشت. علاوه بر آن، عده‌ای از مهاجران «دیلمی»، در عراق نیز به مذهب تشیع گرویده بودند.

در روایتی که حاوی نامه‌ای از امام هادی‌علیه السلام، به وکیل خود در همدان است، این‌چنین آمده است: «سفارش شما را به دوستداران خود در همدان کرده‌ام.»(۱۲۴)

با به حکومت رسیدن متوکّل (۲۴۷ - ۲۳۲ ه ق) شرایط دگرگون، و سخت‌گیری و کینه‌توزی آشکار با علویان تجدید شد، و ارتباط با اهل بیت‌علیهم السلام جرم سیاسی به شمار آمد. دستور متوکل در سال ۲۳۶ هجری قمریبه ویران نمودن قبر امام حسین‌علیه السلام و منع زیارت آن حضرت مشهور است.(۱۲۵)

خصومت متوکل، به شیعیان اختصاص نداشت، بلکه وی با فلسفه و کلام و عقل‌گرایی مخالفت می‌ورزید. جرجی زیدان می‌نویسد: از روزی که متوکّل به خلافت رسید تا آخرین نفس، در آزار و شکنجه فیلسوفان و طرفداران رأی و قیاس و منطق کوشش داشت.(۱۲۶)

پس از متوکل، حکومت عباسیان گرفتار آشفتگی‌ها و کشمکش‌های بسیار گردید، و هر چند گاهی درباریان بر سر کسب قدرت، به جدال و کشتار دست می‌زدند، تا زمان معتضد عباسی (۲۷۹ - ۲۴۷ ه ق) پنج تن از حکّام عباسی؛ به نام‌های: منتصر، مستعین، معتز، مهتدی و معتمد به حکومت رسیدند، و با به قدرت رسیدن معتضد (۲۸۹ - ۲۷۹ ه ق) بار دیگر دستگاه عباسی اقتدار یافت.

چنان که سیوطی در مورد او نوشته است: «وی را سفّاح ثانی لقب دادند؛ زیرا فرمانروایی بنی عباس را تجدید حیات کرد، که قبل از

او از زمان متوکل به بعد، گرفتار اضطراب و فرسودگی و ضعف شده و در آستانه زوال بود».(۱۲۷)

بنابراین در عداوت و دشمنی عباسیان با اهل بیت‌علیهم السلام و پیروان آنان، جای تردید نیست، ولی با توجه به اضطراب و نابسامانی حاکم بر دستگاه عباسی در دوره یاد شده، و شورش‌ها و انقلاب‌هایی که در گوشه و کنار سرزمین اسلامی رخ می‌داد، شرایط مناسب برای عباسیان در جهت اعمال فشار بیشتر بر علویان فراهم نبود، و آنان نسبت به عصر منصور و هارون، از شرایط بهتری برخوردار بودند.

پیروان غدیر در عصر «امام حسن عسکری‌علیه السلام»

وقتی که امام رضاعلیه السلام به خراسان آمد، سادات علوی، به دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی ایران مهاجرت کردند. این مهاجرت از زمانی که فشار و اختناق برای مقابله با علویان و شیعیان، در عراق، شدت گرفت، رو به گسترش نهاد.

شیعیان ناچار شدند به مناطق امن‌تری کوچ نمایند. سرزمین عرب، به علّت تسلّط روحیات و طرز تفکّر «اموی»، نمی‌توانست جای مناسبی برای آنان باشد. اما در شرق، به‌ویژه در ایران زمینه‌های مناسبی برای این هدف وجود داشت. به این‌جهت بسیاری از شیعیان به این سرزمین سرازیر شدند و در شهرهای دور دست و جدای از هم به زندگی پرداختند.

شیعیان نیاز مبرمی به ارتباط با یکدیگر داشتند؛ به این دلیل که امام حاضر داشتند. و نیازمند حل پرسش‌های دینی و یافتن راه‌حلی برای مسائل سیاسی و اجتماعی بودند. برای رسیدن به این هدف، از روش‌های مختلف ارتباط؛ از قبیل اعزام افراد خاصی نزد امام‌علیه السلام و تماس با آن حضرت، در ایام حجّ و در مدینه و نیز مکاتبه، استفاده می‌کردند.

نیشابور شیعیان فراوانی را در خود جای داده بود که ارتباط خوبی با امام‌علیه السلام داشتند. اصولاً شرق ایران جزو مناطقی است که در قرن‌های سوم و چهارم، نام شماری از اصحاب و علمای مشهور، در تاریخ آن به چشم می‌خورد. یکی از این شخصیت‌ها «فضل بن شاذان» است، که مقام ارجمندی در میان صحابه ائمه و علمای شیعه داشته است. غیر از نیشابور، «بیهق» و «سمرقند» و «طوس» از محل‌های تجمّع شیعیان به‌شمار می‌رفت.

یکی از راه‌های ارتباط مردم با امام و بالعکس، «وکیل» بود. افرادی که سابقه علمی درخشان و ارتباط استوار با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند، و می‌توانستند از نظر حدیث، پشتوانه‌ای برای شیعیان به‌شمار آیند، به‌عنوان «وکیل» انتخاب می‌شدند.

ایجاد رابطه به شیوه مذکور، موجب احیای شیعیان و عدم هضم آنان در جامعه «تسنّن» گشت.

آموزه‌های شیعی درقالب «کلام» و «حدیث» به تمامی جوامع کوچک و پراکنده و دور؛ از قبیل «سمرقند» و «کشّ» فرستاده می‌شد. با وجود دور بودن این مراکز، بسیاری از علمای شیعه از این مناطق برخاسته‌اند. فرستادگان و نامه‌های پربار و به‌موقع ائمه‌علیهم السلام، اشکالات ناشی از دوری راه را برطرف می‌ساخت.

یکی از راه‌های ارتباطی دیگر، فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت بوده است.

از «جعفر بن شریف جرجانی» نقل شده است: «به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری‌علیه السلام رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به‌وسیله من فرستاده بودند، به آن حضرت بدهم. پیش از آن‌که بپرسم به چه کسی بدهم، آن حضرت‌علیه السلام فرمود: آنچه را همراه آورده‌ای به مبارک، خادم من بسپار.(۱۲۸)

قم اصلی‌ترین شهری بود که انبوهی از شیعیان را در خود جای داده بود و از زمان امام صادق‌علیه السلام، به‌طور مرتب و منظم با امام معصوم‌علیه السلام رابطه داشته است.

«احمد بن اسحاق بن عبداللّه اشعری» از جمله شخصیت‌های قمی بود که با امام حسن عسکری‌علیه السلام ارتباط داشت. امام حسن

عسکری‌علیه السلام وی را فردی مورد اعتماد معرفی می کرد.

سیستم «وکالت» در زمینه ایجاد پیوند بین امام و شیعیان، بویژه در اخذ وجوهات شرعی برای ساماندهی امور شیعیان نقش خود را ایفا می کرد.

در «سامرا»، «بغداد» و «مدائن»، شیعیان آمار قابل توجهی را تشکیل می‌دادند.

شاید «سلمان فارسی» اوّلین کسی بود که سنگ بنای تشیع را در «مدائن» نهاد و «حذیفهٔ بن یمان» بر این اساس بنایی استوار برافراشت.

کوفه نیز در این زمان و قبل و بعد آن، خالی از شیعه نبوده است. کوفه یکی از بزرگ‌ترین شهرهای شیعه‌نشین به شمار می‌رفت.

پیروان غدیر در عصر «امام مهدی (عج)»

برخی از شیعیان قم، (بی‌خبر از رحلت امام عسکری‌علیه السلام) برای پرداخت وجوه خویش به سامرا رفتند. کسانی آن‌ها را به پیش «جعفر» بردند. قمی‌ها، نخست در پی امتحان «جعفر» برآمدند، بدین‌منظور از وی پرسیدند: آیا از مبلغی که آوردیم اطلاع داری؟ جعفر گفت: تنها خدا از غیب اطلاع دارد. در نتیجه قمی‌ها از پرداخت پول به وی خودداری نمودند. در آن هنگام شخصی آن‌ها را به خانه‌ای هدایت کرد و در آنجا پس از آن‌که مبلغ وجوهات به آن‌ها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود، تحویل دادند.

جعفر این موضوع را به «معتمد» گزارش دادند، به دستور او، خانه امام و حتی خانه‌های همسایگان آن حضرت تفتیش مجدد شد... (۱۲۹).

حساسیت شدید دستگاه خلافت و تحریکات جعفر برای کنترل امام دوازدهم‌علیه السلام بود و علاوه بر آن در صورت عدم دسترسی به آن حضرت، دست‌کم می‌توانستند اعلام کنند که امام‌حسن‌عسکری‌علیه السلام فرزند نداشته است. احضار افراد موثق در منزل امام نیز برای این بود تا به ادعای خود در این‌باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی سازند.(۱۳۰)

بر اساس طرح پیش‌بینی شده، مسأله ولادت آن حضرت، از چشم مردم و حتی بیشتر شیعیان به دور ماند.

فقط برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده‌ای از وکلای امام‌حسن‌عسکری‌علیه السلام و کسانی که در خانه امام‌علیه السلام مشغول خدمت بودند، از ولادت حضرت باخبر شدند.

شیخ مفید از تعدادی اصحاب و خادمان و یاران نزدیک امام عسکری‌علیه السلام روایت کرده است که آنان موفق به دیدار امام زمان‌علیه السلام شده‌اند.

محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، حکیمه خاتون (دختر امام جوادعلیه السلام)، ابوعلی بن مطهر، عمرو اهوازی وابونصر طریف (خدمتگزار امام) از آن جمله بودند.(۱۳۱)

به این ترتیب امام حسن عسکری‌علیه السلام فرزند خود را به برخی نشان داد و ایشان را جانشین خویش معرفی نمود.

شیخ کلینی، از «ضوء بن عِجلی» روایت کرده است که مردی ایرانی از اهالی فارس، به او گفته بود: «به منظور خدمت برای امام عسکری‌علیه السلام به سامرا رفتم و امام مرا به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. روزی حضرت عسکری‌علیه السلام فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: «هذا صاحبکم». وی اظهار می‌کند که دیگر پس از آن تا رحلت امام، آن کودک را ندیده است. او می‌افزاید: «در زمانی که وی آن حضرت را دید حدود دو سال سن داشته است.»(۱۳۲)

شاید پراهمیت‌ترین دیدار اصحاب و شیعیان امام عسکری‌علیه السلام با حضرت بقیهٔ‌اللّه، زمانی بود که «محمد بن عثمان عمروی» از وکلای خاص امام زمان(عج)، همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام بودند. آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد و فرمود:

«هـذا إمامكم من بعـدی وخليفتی عليكم أطيعوه ولا تتفرقوا من بعـدی فی أديانكم فتهلكوا، أما إنكم لا ترونه بعـد يومكم هذا»؛ «اين امام شـما پس از من و جانشـين من در ميان شما است. از او فرمان ببريد و پس از من در دين خود اختلاف نكنيد كه در اين صورت هلاك می‌شويد و پس از اين هرگز او را نخواهيد ديد.»

در ادامه اين روايت آمده است: چند روز پس از آن، امام عسكری‌عليه السلام رحلت كرد.(۱۳۳)

بعد از رحلت امام عسكری‌عليه السلام احتمال ايجاد فرقه‌های انشعابی و افكار ناروا، فراوان بود؛ زيرا تولد و نگهداری و وصايت امام زمـان‌عليه السـلام به‌طـور كاملاًـ محرمـانه انجـام شـده بـود و دوران غيبـت نيز آغـاز شـده و تنهـا پشـتوانه نيرومنـد امـامت حضـرت حجت(عـج)، ميراث عظيم احـاديث موجود، درباره اصل مهـدويت و پاره‌ای از لوازم آن و در بخش ديگر، اسـتقرار سيسـتم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شيعه، در ميان اصحاب امام عسكری‌عليه السلام و شيعيان آن حضرت بود.

پيروان غدير در عصر آل بويه، فاطميان و حمدانيان

قرن چهارم و پنجم هجری از نظر شـرايط سياسـی، از بهترين دوران شـيعه به حساب می‌رود؛ زيرا خاندان بويه (۴۷۷ - ۳۲۰ ه ق) كه مذهب شيعه داشتند، در دستگاه خلافت عباسی از نفوذ و اقتدار زايدالوصفی برخوردار بودند.

فرزنـدان بويه به نام‌های: علی، حسن و احمد كه قبلًا در فارس حكومت می‌كردند، در زمان «المسـتكفی» به سال ۳۳۳ هجری قمری وارد بغـداد شـده، بـه مقرّ حكـومت راه يـافته و مـورد تكريـم خليفـه قرار گرفتنـد. احمـد «معزالـدوله»، حسـن «ركن الـدوله»، و علی «عمادالدوله» لقب يافتند.

معزالـدوله كه منصب اميرالأمرايی را داشت، چنان اقتـداری را به دست آورد كه حتی برای «مسـتكفی» حقوق و مقری تعيين كرد. به دسـتور وی در روز عاشورا بازارها تعطيل و برای امام حسـين‌عليه السـلام مراسم سوگواری برپا گرديد، و مراسم عيد غدير با شـكوه بسيار انجام شد.

كوتاه سـخن آن‌كه: آل بويه در ترويج مذهب اماميه اثنی عشـری اهتمام بسيار ورزيدند و در بغداد، مركز حكومت اسلامی، كه قبل از آل بويه مردم پيرو مـذهب اهل سـنت بودنـد، با به قـدرت رسـيدن آنان، مـذهب شـيعه نشو و نما پيـدا كرد و آيين‌های مخصوص شيعيان با شكوه فراوان انجام می‌شد.

شيـخ مفيـد، متكلم نامدار اماميه كه در اين زمان می‌زيست، مورد تجليل و تكريم بسـيار بود. مسـجد «براثا» در منطقه كرخ بغداد، به وی اختصاص داشت، و شيخ مفيد در آن علاوه بر اقامه نماز و موعظه، به تعليم و تدريس می‌پرداخت. وی در پرتو موقعيت ويژه ای كه از جنبه‌های علمی و اجتماعی داشت، توانست فرق مختلف شيعه را انسجام بخشيده، آرا و عقايد شيعه را تحكيم و ترويج كند.

خـدمات آل بويه به مـذهب تشـيع اختصاص نـداشت، بلكه آنان به ادب و فرهنگ اسـلامی خـدمت شايان نمودند. غناوی در كتاب «الاـدب فی ظـلّ بنی بويه» می‌نويسـد: «يكی از امتيـازات آل بويه بالاـ رفتن سـطح فرهنگ و دانش بود كه خود و وزرای ايشان تأثير بسـزايی در اين زمينه داشـتند؛ زيرا وزرا هميشه از طبقات نويسـندگان و دانشـمندان و مبرّز برگزيـده می‌شدنـد...آوازه شان در فضـا طنين‌انداز شد، تا آنجا كه دانشـمندان و اهل ادب از هر سو به جانب ايشان رو آورده و از توجّه‌شان برخوردار شدند. در ميدان ادب و فلسفه و دانش، و در سازندگی و به كار انداختن انديشه‌ها، گوی سبقت را از سروران خود «خلفای عباسی» ربوده بودند».(۱۳۴)

در قرن چهارم فاطميان نيز در مصـر به قـدرت رسـيدند و حكومت آنان تا اواخر قرن شـشم هجری (۵۶۷ ه ق) ادامه يـافت. حكومت فاطميان بر مبنای دعوت به تشيع پايه گـذاری شـد و اگرچه آنان دوازده امامی نبوده، پيرو مـذهب اسـماعيليه بودنـد، و ميان اين دو مذهب اختلافاتی وجود دارد، ولی در حفظ شـعائر تشـيع، و نيز فراگرفتن تعاليم اسلامی از طريق خاندان وحی، و تشويق مردم به اين روش، هردو مذهب هماهنگ می‌باشند.

سیوطی می‌نویسد: «در سال ۳۵۷ هجری قمری قرامطه بر دمشق استیلا یافتند و بر آن شدند که مصـر را نیز به تصرّف خود درآورند، ولی عبیدیون(۱۳۵) (فاطمیون) مالک آن گردیده و دولت رفض (تشیع) در سـرزمین‌های مغرب، مصر و عراق، استقرار یافت، و این بـدان جهت بود که پس از مرگ کافور اخشـیدی، حاکم مصـر، نظم مصـر مختل گردیـد. و سـربازان در مضـیقه مالی قرار گرفتنـد. گروهی از آنان نامه‌ای برای المعز لدین اللَّه (فرمانروای مغرب) نوشته و از او خواستند تا وارد مصر گردد. وی فرمانده ارتش خود به نـام «جوهر» را بـا هزار سواره عازم مصـر نمود و او وارد مصـر گردیـد. در سال ۳۵۸ هجری قمری از پوشـیدن لباس سـیاه و خواندن خطبـه‌ای کـه بنی عبـاس می‌خواندنـد منع کرد و دسـتور داد جـامه سـفید پوشـیده و خطبـه زیر را بخواننـد: «اللّهـمّ صـلّ علی محمّد المصطفی، وعلی علی المرتضی وعلی فاطمهٔ البتول وعلی الحسن والحسین سبطی الرسول...»».

او در سال ۳۵۹ هجری قمری دسـتور تأسیس دانشگاه الازهر را صادر کرد و بنای آن به سال ۳۶۱ هجری قمری پایان یافت. همچنین دسـتور گفتـن «حی علی خیرالعمـل» را در اذان صـادر نمـود. مشـابه همیـن دسـتور توسـط جعفربن فلاـح فرمانـدار دمشـق از جـانب المعزباللَّه صادر گردید.(۱۳۶)

پیروان غدیر در عصر حمدانیان و مذاهب شیعه

در قرن چهارم هجری قمری حکومت شـیعی دیگری نیز در جهان اسلام پدید آمد، و آن حکومت حمدانیان (۳۹۱ – ۲۹۳ ه ق) بود. برجسـته‌ترین زمامـدار آل حمـدان علی بن عبـداللَّه بن حمدان، ملقب به سـیف الدوله (۳۰۳ – ۳۵۰ ه ق) بود. وی انسـانی خردمنـد، دانش دوست و سـلحشور بود و بیشتر ایام عمر خود را در جنگ با تجاوزگران رومی به سـر برد. در عصر حمدانیان سرزمین سوریه، مانند حلب و اطراف آن، بعلبک و توابعش،جبل عامل و سواحل آن، مملوّ از شـیعیان بود، و به ویژه شـهر حلب پایگاه علماء شـیعه و به خصوص بنوزهره به شـمار می‌رفت. از کسانی که در تحکیم و نشـر مـذهب تشـیع نقش مهمی ایفا نمود، ابوفراس (متوفّای ۳۵۷ ه ق) شاعر نامدار آل حمدان بود، چنان که قصیده میمیه او از شهرت بسزایی برخوردار است و مطلع آن چنین است:

الحق مهتضم والدین محترم

وفییء آل رسول اللَّه مقتسم(۱۳۷)

«حقّ غصب شده و دین محترم است و سهم آل فرستاده خدا به تاراج رفته است».

حمـدانیان هیـچ کس را به پیروی از مـذهب شـیعه مجبور نکردنـد، به وسـیله مـال و مقـام نیز نفریفتنـد، بلکه مردم را به اختیـار خود واگـذار کرده، تـا هرچه را می‌پسـندند برای خود برگزیننـد. فقط مبلّغان با اخلاص، حقایق را برای مردم بازگو می‌کردنـد، برعکس امویها و عباسی‌ها و صلاح الدین ایوبی که مردم را با ارعاب و خشونت به مذهب تسنن فرا می‌خواندند.

حمدانیان مردمی روشـنفکر و آزاد منش بودند. به همین جهت پایگاه دانشمندان، فلاسفه، ادبا و روشنفکران از همه مذاهب و ادیان شدند، تا آنجا که هنرمندان از روم گریخته و به سوی سیف الدوله می‌آمدند.(۱۳۸)

پیروان غدیر در عهد سلجوقیان

در اواسط قرن پنجم هجری قمری دولت مهمی با نام دولت سلجوقی پدید آمد و حکومت سنی مذهب بغداد را که رو به زوال و فنا بود از سـقوط نجات داد و از پیشـرفت شـیعیان در مصـر، عراق، شام، فارس و خراسان جلوگیری نمود. حکومت سـلجوقیان تا اواخر قرن هفتم هجری استقرار یافت.

حکومت مقتـدر دیگری که در نیمه دوم قرن شـشم (۵۶۵ ه ق) تأسـیس گردید، حکومت ایوبیان به دست سـردار نامی صلاح الدین ایوبی بود، که تا سال (۸۴۸ ه ق) دوام یافت.(۱۳۹)

فـداکاری‌های صـلاح الـدین در جنـگ با صـلیبیان در خور تقـدیر و تحسین است، ولی تعصّب شدیـد او نسبت به مـذهب تسـنن و خصومت و عداوت او با مذهب تشیع، نقطه ضـعفی بس بزرگ و غیر قابل اغماض است. وی پس از استیلای بر مصـر، با فاطمیان با خشونت تمـام عمـل نمود. در کتـاب «الازهر فی الف عـام» آمـده است: «ایوبی‌هـا در مطلق آثار شـیعه دخالت کرده و آنان را نابود کردنـد. صـلاح الـدین دولت فـاطمی را عزل کرد و اقـوام خـود را در یـک شب به منـازل آنـان وارد نمود و ناله‌هـای جگرخراش و گریه‌های جانسوز به قدری بلند بود که مردم فکر خود را از دست داده بودند...».(۱۴۰)

وی دسـتور داد روز عاشورا که بنی امیه و حجاج عیـد می‌گرفتنـد، مجـدداً عید باشد و «حی علی خیرالعمل» را از اذان برداشت و در سخت‌گیری با شـیعیان تا آنجا پیش رفت که دسـتور داد: گواهی کسـی بایـد قبول شود که معتقـد به یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت باشد، و کسـی حق سـخنرانی یا تدریس را داشت که پیرو آن مذهب باشد و حتی کتابخانه‌های بزرگی را که فاطمیان تأسیس کرده بودنـد و کتاب‌های نفیسـی در فنون مختلف در آن‌ها گردآوری شـده بود، به دست وی متلاشـی گردید و در نتیجه این روش خصمانه، مذهب تشیع در مصر فراموش گردید.(۱۴۱)

پیروان غدیر در عصر حکومت مغول

دولت مغول در سـال ۶۵۰ هجری قمری توسـط هولاکوخـان در ایران تأسیس و به سال ۷۳۶ هجری قمری با مرگ سـلطان ابوسعید پایان یافت.

هولاکوخـان در دومین حمله خـود به عراق، حکومت بنی عبـاس را برانـداخت، و همه مـذاهب را در انجـام مراسم مـذهبی و ترویج تعـالیم آنـان آزاد ساخت و دانشـمندان را تکریم نمود. به عبارت دیگر قتل و غارت‌هایی که هولاکوخان به آن دست می‌زد، انگیزه دینی نداشت. بدین جهت در مناطقی که به تصرف او درمی آمد ادیان مختلف از آزادی یکسان برخوردار بودند.

در این‌که آیا هولاکوخان به دین اسـلام تشـرّف یافت یانه، اختلاف است. هرچنـد برخی حتی تشیع او را مسـلم دانسـتند، ولی قـدر مسـلّم این است که چهارتن از سلاطین مغول به نام‌های: نکوداربن هولاکو (احمد)، غازان خان (محمود)، نیقولاوس (سلطان محمد خدابنـده) و بهادرخان، اسـلام آوردنـد. حکومت احمـد چنـدان برجای نماند و در مورد «غازان خان» نیز شواهد تاریخی بر تشـیع او دلالت دارد. سـلطان محمـد خدابنـده در آغاز، پیرو مـذهب حنفی بود، ولی چون نظام الدین عبدالملک شافعی که اعلم دانشـمندان اهل سـنت در آن زمان بود از طرف وی به عنوان قاضـی القضات منسوب گردیـد و او در مناظره با علماء حنفی غالب شـد، سـلطان، مذهب شافعی را برگزید.

سرانجـام پس از منـاظره‌ای که میـان علامه حلّی (متوفای ۷۲۶ ه .ق) و نظام الـدین واقع شـد و علامه بر وی غالب گردیـد، سـرانجام سلطان خدابنده آیین شـیعه را انتخاب کرد و دستور داد تا سرتاسر قلمرو فرمانروایی او مراسم مذهب امامیه اجرا گردد. به درخواست وی علامه حلی کتاب معروف خود «نهـج الحق و کشف الصـدق» را تألیف نمود. و پس از وی فرزنـدش بهادرخان، آخرین سـلطان مغول پیرو آیین شیعه بود.

در قرن هفتم و هشـتم هجری قمری در عصـر سـلاطین مغـول دانشـمندان بزرگی از شـیعه ظهور کردنـد که از آن جمله: محقّق حلّی صاحب شرایع (متوفای ۶۷۶)، یحیی بن سعید (متوفای ۶۸۹)، مؤلّف کتاب «الجامع الشرایع»، علامه حلّی (متوفای ۷۲۶) پدرش سدید الـدین حلّی، فرزندش فخرالمحققین (متوفای ۷۷۱)، سـید رضی الدین طاووس (متوفای ۶۶۴)، سـید قیاس الدین بن طاووس (متوفای ۶۹۳)، ابن میثم بحرانی (متوفـای ۶۷۹ یا ۶۹۹)، خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲)، قطب الدین رازی (متوفای ۷۶۶) و دیگران می‌باشند.

موضوع جالب توجه در این دوره، پیـدایی «مدرسه سیار» است که به پیشـنهاد علامه حلّی و توسط سـلطان خدابنده تأسـیس گردید.

داستان او این است که عادت سلاطین مغول بر این بود که در فصل گرما، در مراغه و سلطانیه و در فصل سرما در بغداد اقامت می‌گزیدند، و از طرفی سلطان خدابنده در سفر و حضر علمای بزرگ را با خود همراه می‌داشت و چون به علامه حلّی علاقه فراوان داشت، به وی پیشنهاد کرد که با او همراه باشد.ردّ این پیشنهاد از طرف علامه مصلحت نبود؛ زیرا ممکن بود مخالفان و حسد ورزان نسبت به علامه این عمل را به گونه‌ای نادرست تفسیر نموده و علیه او استفاده نمایند، و از طرفی علامه نمی‌خواست به طور در بست در اختیار سلطان قرار گرفته و از فعالیت علمی بازماند، بدین جهت پیشنهاد تأسیس «مدرسه سیار» را مطرح کرد که مورد قبول سلطان قرار گرفت و بدین وسیله علامه حلّی توانست به نشر عقاید و معارف امامیه و تربیت شاگردان بسیاری همّت گمارد.(۱۴۲)

پیروان غدیر در عصر صفویان و عثمانیان

شیعه از نظر شرایط سیاسی تا قرن دهم هجری تقریباً همان وضع پیشین (دوران ایوبیان و سلجوقیان) را داشت. ولی در طلیعه این قرن، دولت صفویه توسط شاه اسماعیل اوّل تأسیس گردید، و مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شد.

ایران در آن هنگام به صورت ملوک الطوایفی اداره می‌شد و هر بخشی را امیر، وزیر، خان و بزرگ قبیله‌ای به دست گرفته و بر آنجا فرمانروایی می‌کرد. هنوز از عمر اسماعیل، چهارده سال بیش نگذشته بود که از مریدان و پیروان پدرش ارتشی تشکیل داد و به اندیشه یکپارچگی ایران، از اردبیل قیام کرد و مناطق مختلف را یکی پس از دیگری فتح کرد و آیین ملوک الطوایفی را برانداخت، و ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور منسجم درآورد و در تمام قلمرو حکومت خود مذهب شیعه را رسمیت داد.

پس از درگذشت وی (سال ۹۳۰ هجری) پادشاهان دیگر صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری (۱۱۴۸ه ق) حکومت کردند و همگی رسمیت مذهب شیعه را تأیید و تثبیت نمودند و به ترویج آن همّت گماردند.

مراکز دینی مانند مساجد، مدارس علمی، و حسینیه‌های بسیار ساختند، و به تعمیر و توسعه مشاهد مشرّفه اقدام نمودند. عامل این اقدامات، علاوه بر جاذبه فطری و دینی و معنوی، نفوذ علماء بزرگی نظیر شیخ بهایی و میرداماد در دربار صفویان بود که آنان را به تعظیم شعایر دینی و پرورش دانشمندان بزرگ علوم مختلف، تشویق می‌کردند. از مشاهیر علمای این دوره می‌توان میرداماد، محقق کرکی، شیخ بهایی و پدرش شیخ حسین عبدالصمد، صدرالمتألهین، علامه مجلسی، محقق اردبیلی، ملاعبداللَّه یزدی و فیض کاشانی و... را نام برد.(۱۴۳)

در این دوران دولت عثمانی نیز بر بخش وسیعی از سرزمین‌های اسلامی حکومت می‌کرد و نسبت به مذاهب اهل سنت، متعصّب بود و با شیعیان خصومت می‌ورزید، تا آنجا که با گروهی از روحانی نما امضا گرفت که شیعیان از اسلام خارج بوده و قتل آنان واجب است.

سلطان سلیم در آناطول چهل هزار یا هفتاد هزار نفر را به جرم شیعه بودن کشت. در حلب به دنبال فتوای شیخ نوح حنفی، به کفر و وجوب قتل شیعه، ده‌ها هزار شیعه کشته شدند و مابقی فرار کردند، و حتی یک نفر شیعه در حلب نماند؛ در صورتی که در ابتدای دولت حمدانی‌ها، تشیع در حلب کاملاً رسوخ کرده و منتشر شده بود و حلب جایگاه دانشمندان بزرگی در فقه، امثال آل ابو زهره و آل ابو جراده و...بود که نام آنان در کتاب «أمل الآمل» ثبت است.

از علماء بزرگ امامیه که به دست عثمانی‌ها به شهادت رسید، شهید ثانی است.

عثمانی‌ها شیعیان را از دستگاه دولتی اخراج کردند و آنان را از انجام وظایف اختصاصی دینی بازداشتند و در شهرهای شام و مکان‌هایی که اقلّیت‌های شیعی زندگی می‌کردند مانع انجام اعمال دینی شدند. این جریان‌ها و مصایب، چهار قرن (۱۱۹۸ – ۱۵۱۶) میلادی ادامه داشت.(۱۴۴)

پس از آن نیز تقریباً همین شرایط سیاسی برای شیعیان ادامه یافت. در ایران مذهب تشیع به عنوان دین رسمی شناخته شد و جدال و

نزاع مذهبی رخ نداد، ولی در سایر ممالك اسلامی که دولت‌های غیرشیعی حکومت می‌کرد و به ویژه در مناطقی که وهابیون نفوذ کلمه داشتند، شیعیان از شرایط سیاسی مطلوبی برخوردار نبودند، ولی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رهنمودها و سیاست‌های حکیمانه بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی‌قدس سره حقایق بسیاری را در مورد مذهب و عقاید شیعه روشن کرد؛ به گونه‌ای که شمار طرفداران و هواداران آن افزایش یافت؛ گرچه ایادی استعمار در گوشه و کنار اسلام همچنان به سیاست تفرقه‌افکنی و جوّ عداوت و اختلاف ادامه می‌دهند.

پی نوشت ها

۱) ابی‌حاتم رازی، حاضر العالم اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲) تاریخ ابن خلدون، ج۳، ص۳۶۴.

۳) خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱.

۴) پیشین.

۵) النظم الاسلامیهٔ، ص ۹۶.

۶) روح التشیع، ص ۲۰.

۷) احتجاج، طبرسی، ص ۶۵ و ۶۶.

۸) الغدیر، ج ۲، ص ۳۴.

۹) السلافهٔ فی امر الخلافهٔ، شیخ مراغی

۱۰) همان.

۱۱) کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۵۸.

۱۲) طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۸.

۱۳) اثبات الوصیهٔ، مسعودی، ص ۱۲۱.

۱۴) مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۶۶؛ تاریخ ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۱۲۴ و... .

۱۵) تاریخ ابی‌الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶.

۱۶) اسدالغابهٔ، ابن‌اثیر، ج ۱، ص ۵۳.

۱۷) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۱۸) همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۱۹) انساب‌الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱.

۲۰) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵.

۲۱) الفصول المهمهٔ، ص ۱۸۰.

۲۲) حلیهٔ‌الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲۳) پیشین، ص ۴۰۳.

۲۴) اسدالغابهٔ، ج ۱، ص ۶۵۶.

۲۵) اسدالغابهٔ، ترجمه بلال.

۲۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۰۴، کتاب الخمس و کتاب الفرائض، ج ۱، ص ۵۵۱، ح ۳۰۹۳.

۲۷) همان، ج ۵، ص ۲۵۲، ح ۷۰۴.

۲۸) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

۲۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۰.

۳۰) همان، ج ۶، ص ۵۰.

۳۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۳۲) السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۳، ص ۳۶۱.

۳۳) اهل البیت‌علیهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴.

۳۴) السقیفهٔ و فدک، ص ۱۴۵.

۳۵) تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۰.

۳۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳۷) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۵۳.

۳۸) الاخبارالطوال، ص۱۷۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۴۳۵.

۳۹) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۳۱۶.

۴۰) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴۱) انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸.

۴۲) همان، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴۳) انساب‌الاشراف، ج ۵، ص ۴۹؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴۵) المعیار والموازنهٔ، ص ۵۱.

۴۶) وقعه صفین، ص ۷.

۴۷) همان، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴۸) پیشین، ج ۱، ص ۱۴۷.

۴۹) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۸۱.

۵۰) بلاغات النساء، ص ۶۷.

۵۱) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۴۹.

۵۲) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۸.

۵۳) تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۸؛ وقعهٔ صفین، ص ۱۱۸.

۵۴) الوافدات من النساء علی معاویه، ص ۴۱.

۵۵) ر.ک. الاغانی، ج ۱۵، ص ۴۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ الاستیعاب، ج۱/۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۴۲۵.

۵۶) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۳۹؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵؛ تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۷، ص ۳۵۶.

۵۷) العقدالفرید، ج ۵، ص ۱۱.

۵۸) مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۲۲.

۵۹) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۱۶ – ۱۲۱.

۶۰) همان، ج ۱۱، ص ۴۴ – ۴۵.

۶۱) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۳۱.

۶۲) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

۶۳) الفتوح، ج ۴، ص ۲۰۳.

۶۴) المحبر، ص ۴۷۹.

۶۵) مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۸۸.

۶۶) همان.

۶۷) مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۳، سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۶۴۲.

۶۸) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴.

۶۹) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۹۱.

۷۰) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۹۴.

۷۱) همان، ج ۱۱، ص ۴۴.

۷۲) همان.

۷۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶ و تاریخ ابی‌الفداء، ج۱، ص۱۹۰ و مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۶۴.

۷۴) تاریخ ابی‌الفداء، ج۱، ص۱۹۲

۷۵) همان.

۷۶) مقتل ابی مخنف، ص ۱۵.

۷۷) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۰، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۳۰.

۷۸) ابصارالعین، ص ۶۶

۷۹) ر.ک: قاموس الرجال، تستری؛ ابصار العین فی انصار الحسین‌علیه السلام؛ ذخیرة الدارین فیما یتعلّق بالحسین و اصحابه؛ معالی السبطین؛ پیشوای شهیدان؛ نفس المهموم؛ تاریخ طبری؛ و ... .

۸۰) ر.ک: پیشین.

۸۱) ر.ک: پیشین.

۸۲) العقد الفرید، ج۲، ص ۲۳۰، جهاد الشیعه، ص۲۷

۸۳) تاریخ ابی‌الفداء، ج۱، ص۱۹۴

۸۴) شرح ابن ابی‌الحدید؛ ج ۳، ص ۱۵.

۸۵) شرح ابن ابی‌الحدید.

۸۶) طبقات ابن‌سعد، ج ۵، ص ۲۱۹ و تهذیب‌الکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۹.

۸۷) الشیعة والحاکمون، ص ۹۵.

۸۸) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

۸۹) سیر اعلام النبلاء، ج۴، ص۳۲۱.

۹۰) دراسات وبحوث فی التاریخ والاسلام، ج ۱، ص ۶۱.

۹۱) الامام الصادق، ابوزهره، ص ۱۱۱.
۹۲) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴.
۹۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۹۵.
۹۴) مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۸۳.
۹۵) تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۱.
۹۶) الشیعه و الحاکمون، محمد جواد مغنیة، ص ۱۴۹.
۹۷) ر. ک: تاریخ مسعودی، ج ۳، ص ۳۱،تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۵.
۹۸) بحارالانوار، ج ۴۷.
۹۹) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹.
۱۰۰) کافی، ج ۱، ص ۳۵۱.
۱۰۱) فرق الشیعه، ص ۷۹.
۱۰۲) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶.
۱۰۳) تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۹.
۱۰۴) مقاتل‌الطالبیین، ص ۴۷۸.
۱۰۵) استبصار، ج ۲، ص ۵۸.
۱۰۶) کافی، ج ۵، ص ۱۱۱.
۱۰۷) رجوع شود به کتاب احتجاج طبرسی.
۱۰۸) تاریخ الشیعة، ص ۵۷.
۱۰۹) دلائل الامامه، ص ۲۰۴.
۱۱۰) عیون المعجزات، ص ۱۱۹.
۱۱۱) مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۴۲۹ و مسند الامام الجواد، ص ۲۹.
۱۱۲) فرق الشیعة، ص۸۸
۱۱۳) الکافی، ج ۱، ص ۳۸۳.
۱۱۴) الغیبة، طوسی، ص۲۱۲
۱۱۵) الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴.
۱۱۶) الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۸.
۱۱۷) همان کتاب.
۱۱۸) تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۶۵.
۱۱۹) مسند الامام‌الجواد، ص ۲۶۵.
۱۲۰) تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۰.
۱۲۱) تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، بحث قم، پایگاه تشیع در ایران.
۱۲۲) کافی، ج ۱، ص ۱۰۲ وتوحید، صدوق، ص ۱۰۱.
۱۲۳) مشارق‌الانوار، ص ۱۰ و مسند الامام‌الهادی، ص ۴۵.

۱۲۴) رجال کشی،ص ۶۱۰.

۱۲۵) ر. ک: تاریخ الخلفاء، ص ۴۳۷.

۱۲۶) تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ص ۵۸۷.

۱۲۷) تاریخ الخلفاء، ص ۳۶۹، و نیز ر. ک: تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۱۴ – ۸۲۰.

۱۲۸) کشف‌الغمّهٔ، ج ۲، ص ۴۲۷.

۱۲۹) کمال‌الدین، ص ۴۷۳.

۱۳۰) الغیبه، طوسی، ص ۱۳۲.

۱۳۱) الارشاد، ص ۳۵ وینابیع الموده، ۴۶۱.

۱۳۲) الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴.

۱۳۳) منتخب الاثر، ص ۳۵۵ وینابیع المودّه، ص ۴۶۰ والغیبه، طوسی، ص ۲۱۷.

۱۳۴) ر. ک: تاریخ الشیعهٔ، ص ۲۰۶ – ۲۱۳؛ الشیعهٔ و التشیع، ص ۱۴۸ – ۱۵۹؛ شیعه در اسلام علامه طباطبایی، ص ۲۹ – ۳۰؛ فلاسفهٔالشیعهٔ، شیخ عبداللّه نعمهٔ، ص ۱۵۶ – ۱۱۹.

۱۳۵) فاطمیون را«عبیدیون» می‌نامند که منسوب به عبیداللّه‌بن مهدی نخستین خلیفه فاطمی است. وی در سال (۲۹۶) هجری به حکومت رسید.

۱۳۶) تاریخ الخلفاء، ص ۴۰۱ – ۴۰۲.

۱۳۷) تاریخ الشیعه، ص ۱۳۹ – ۱۴۱.

۱۳۸) الشیعهٔ و التشیع، ص ۱۷۷ – ۱۸۸.

۱۳۹) تاریخ تمدن اسلامی، ص ۸۲۲ – ۸۲۵.

۱۴۰) الأزهر فی الف عام، خفاجی، ج ۱، ص ۵۸.

۱۴۱) تاریخ الشیعهٔ، ص ۱۹۲ – ۱۹۴؛ الشیعهٔ و الحاکمون، ص ۱۹۰ – ۱۹۳ به نقل از خطط مقریزی، ج ۲ و ۳، الازهر فی الف عام، ج ۱؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۹؛ أعیان الشیعه، ج ۱.

۱۴۲) ر. ک: تاریخ الشیعهٔ، ص ۲۱۴ – ۲۱۹، مقدمه کتاب الالفین، سیدمهدی خرسان.

۱۴۳) تاریخ‌الشیعهٔ، ص ۲۲۰–۲۲۴؛ شیعه دراسلام، ص ۳۱، الشیعه و التشیع، ص ۱۹۰–۱۹۸.

۱۴۴) الشیعهٔ و الحاکمون، ص ۱۹۴ – ۱۹۷.

حدیث غدیر و جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حدیث غدیر و جانشین حضرت محمد(ص)/ از هیئت تحریریه موسسه در راه حق.

مشخصات نشر: قم: موسسه در راه حق، [۱۳].

مشخصات ظاهری: ۱۲ ص.؛ ۵/۱۱ X۱۶س‌م.

فروست: انتشارات در راه حق؛ ۷/۴.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- .اثبات خلافت
موضوع: غدیر خم
شناسه افزوده: موسسه در راه حق
رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵/ح۴ ۱۳۰۰ی
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی: م۴۵۱۸-۸۰

پیامبر با خانه خدا وداع می‌کند

سال دهم هجرت است، و موسم حج. بیابان حجاز شاهد جمعیّت انبوهی است که همه، با یک شعار به سوی یک هدف گام بر می‌دارند.

امسال، منظره‌ی حج، شور و هیجان دیگری دارد و مسلمانان با اشتیاق و شتاب، منزل‌های بین راه را، پشت‌سر می گذارند و خود را به مکّه می‌رسانند.

طنین پر تپش لبیک ... لبیک، از بیابان مکّه به گوش می‌رسد، قافله‌ها یکی پس از دیگری به شهر نزدیک می‌شوند و حاجیان بالباس احرام، یک‌رنگ، یک‌نواخت، غبارآلود و اشک‌ریزان، خود را به حرم امن پروردگار می‌رسانند و به گرد خانه‌ای که به دست قهرمان توحید، ابراهیم خلیل بنا شده است طواف می کنند. فرید وجدی، حاجیان سال دهم هجرت را ۹۰ هزار می‌نویسد [۱] ولی تا ۱۲۴۰۰۰ هم گفته شده است [۲].

پیامبر اسلام، نگاه می کند: مسجدالحرام از اجتماع مسلمانان موج می‌زند و همه به حکم «انما المؤمنون اخوة» برادروار و فرشته صفت مشغول نیایشند.

پیامبر خوشحال است که توانسته چنین قدم بزرگی بردارد و به بهترین وجه رسالت خود را بگزارد.

ولی هاله‌یی از غم و اضطراب، گاه و بیگاه چهره‌ی پیغمبراکرم‌صلی الله علیه وآله را فرا می گیرد و شادی را در کامش ناگوار می‌سازد.

او می‌ترسد پس از مرگ، این اجتماع از هم بگسلد و روح برادری و وحدت از میانشان رخت بربندد و دوباره به قهقرا برگردند.

پیامبر اسلام خوب می‌داند که امّت اسلام، به راهبری امام عادل و عالم نیاز شدید دارد و در غیر این صورت، زحمات گرانبها و چندین ساله‌ی او به هدر خواهد رفت.

به همین جهت، آن حضرت در مسافرت‌ها و جنگها که از مدینه بیرون می‌رفت هر چند هم مدّت مسافرت کوتاه بود، زمام امور را به دست‌شخصی‌امین و با کفایت می‌سپرد و مردم مدینه را بدون سرپرست نمی گذاشت [۳].

بنابراین چگونه می‌توان تصور کرد که پیامبر دلسوز و مهربان ما، زمام امور امت عظیم اسلامی را پس از درگذشت خود، به دست حوادث سپرده باشد.

و باز خوب می‌داند که این مقام، شایسته‌ی کیست و لباس خلافت، به قامت‌رسا و لایق چه انسانی بریده و دوخته شده است.

او همان است که در حضور عده‌ی زیادی از بزرگان قریش و بستگان پیامبر که به خاطر دعوت به اسلام، گرد آمده بودند، به جانشینی آن حضرت منصوب گردید [۴].

او مردی پاک و خداپرست بود و لحظه‌یی به خدا شرک نیاورده و به بت سجده نکرده است.

او در راه پیشرفت دین مبین اسلام، سربازی فداکار است، کانون علمش از سرچشمه‌ی دانش‌رسول خداست، دادرسیش، عالی‌ترین

قضاوت به شمار می‌آید [۵].

او دیده و شناخته شده است، او علی، فرزند ابوطالب است.

فریضه‌ی حج، به پایان رسید و مردم به سوی شهرهای خود حرکت می‌کردند که ناگهان صدای «منادیان» پیامبر، در صحرای حجاز، طنین افکند و مسلمانان را دستور توقف داد، زیرا فرشته‌ی وحی به رسول خدا نازل شده و این آیه را ابلاغ کرده بود:

«ای پیامبر! آنچه به سوی تو از پروردگارت فرود آمده است، به مردم ابلاغ کن و اگر کوتاهی کنی، رسالت او را نرسانده‌یی و خداوند ترا از شرّ مردم نگهداری می‌کند». [۶].

موضوعی که خداوند، پیامبرش را با لحنی تند مخاطب ساخته بود، چیزی جز اعلام رسمی خلافت علی‌علیه السلام‌نبود که پیامبر از آن خودداری می‌کرد، زیرا می‌ترسید موجب اختلاف و شکاف در میان مسلمین گردد و منتظر زمینه‌ی مساعدی بود تا آن را اظهار کند، و پس از نزول این آیه دانست که اکنون موقع آن است، لذا مردم را در نقطه‌یی از آن بیابان سوزان و خالی از آب و آبادی به نام «غدیرخم» نگه داشت، تا روح اسلام یعنی مسأله‌ی خلافت و جانشینی را کاملاً روشن سازد.

مردم نمی‌دانستند که چرا این دستور صادر شده و چه موضوع مهمی پیش آمده است ولی طولی نکشید که نماز جماعت اعلام گردید و پس از ادای فریضه‌ی ظهر، انبوه جمعیّت قیافه‌ی جذّاب و آسمانی پیامبراسلام‌صلی الله علیه وآله را برفراز منبر بلندی که از «جهازشترها» درست شده بود، مشاهده کردند.

سکوتی عمیق حکمفرما بود ... در این موقع سکوت صحرای حجاز را کلمات پر مغز و جالب پیامبر شکست و پس از ستایش پروردگار، خبر جانگداز در گذشت زودرس خود را اعلام کرد و آنگاه فرمود:

مردم! من برای شما چگونه پیامبری بودم؟

همه یکصدا گفتند: یا رسول اللّه، از پند و اندرز ما فرو نگذاشتی و از موعظه و تربیت ما، غفلت ننمودی، خدا تو را پاداش نیکو دهد.

...پیامبر فرمود: کتاب خدا و پیشوایان معصوم بعد از من، دوش به دوش هم راهبر شما هستند و شماباید کاملاً پیرو آنها باشید تا گمراه نشوید.

آنگاه دست علی‌علیه السلام را برافراشت، به طوری که همه‌ی حاضران او را دیدند سپس فرمود:

مردم! چه کسی به مؤمنان از خودشان سزاوارترست و بر آنان ولایت و سرپرستی دارد.

مردم گفتند: خدا و رسولش داناترند.

پیامبرصلی الله علیه وآله: خدا مولای من است و من مولای مؤمنان و به آنان از خودشان سزاوارترم. آنگاه بدون فاصله و تأمل فرمود: به هر که مولا منم و سمت ولایت و سرپرستی بر او دارم، علی‌علیه السلام هم بعد از من همین منصب را دارد ... من کنت مولاه فهذا علی مولاه ... واین جمله را سه بارتکرارکرد؛ و در پایان سخنان خود فرمود این حقیقت را حاضران به دیگران برسانند.

جمعیت، هنوز پراکنده نشده بود که این آیه نازل شد: امروز دین شما را کامل گردانیدم، و نعمت خویش را بر شما تمام کردم، و به این‌که اسلام دینتان باشد، راضی گشتم [۷].

پس از پایان مراسم رسمی تعیین جانشین، مردم از دور و نزدیک بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند تا به حضرت‌علی‌علیه السلام‌به عنوان جانشین پیغمبراسلام‌تبریک بگویند.

اولین کسی که آمد و خلافت را به علی‌علیه السلام تبریک گفت «ابوبکر» و سپس «عمر» بود آنها در حالی که این کلمات را می‌گفتند از امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام جدا شدند:

«خوشا به حال تو ای پسرابی‌طالب که مولای من و هر مرد و زن باایمان شده‌ای» [۸].

راویان حدیث غدیر

در حقیقت راویان حدیث غدیر، متجاوز از ۱۲۰۰۰۰ نفر می‌باشند، زیرا تمام حاضرین در غدیر، طبق دستور پیامبر اسلام که فرمود به دیگران اطلاع دهید حدیث غدیر و مسألهی جانشینی علیعلیه السلام را به عنوان مهمترین حادثهی سفر، تلقی و برای دیگران بیان کردند [۹]. و به همین جهت بود که خاطرهی غدیر در مجامع عمومی مسلمانان هر چند یکبار تازه می‌شد.

تقریباً ۲۵ سال پس از روز غدیر یعنی زمانی که بسیاری از صحابهی رسول خدا از دنیا رفته و عدهی معدودی از آنها باقی مانده بودند؛ علیعلیه السلام از مردم خواست هر کس روز غدیر حاضر بوده است و حدیث غدیر را از دهان مبارک پیامبر شنیده است، شهادت دهد. فی‌المجلس ۳۰ نفر، برخاستند و حدیث غدیر را نقل کردند [۱۰].

امام حسین علیه السلام، یک سال پیش از مرگ معاویه، یعنی سال ۵۸ یا ۵۹ هجری، بنی‌هاشم و انصار و سایر حاجیان را در سرزمین «منی» جمع کرد و پس از جملاتی گفت: شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیر علیعلیه السلام را برای ولایت - و رهبری امت اسلام - بگماشت و دستور داد این موضوع را حاضر به غایب برساند؟

...همه گفتند: آری [۱۱].

دانشمندان اهل تسنن نام ۱۱۰ نفر از اصحاب پیامبر که این‌ها حدیث را از پیامبر اکرم شنیده و برای دیگران بازگو کرده‌اند؛ در کتابهای معتبر خود یادآوری کرده‌اند [۱۲] و عده‌یی از دانشمندان نیز در پیرامون حدیث و حادثه غدیر کتاب ویژه‌یی نوشته‌اند [۱۳].

معنای حدیث غدیر

شواهدی که در دست است روشن می‌کند منظور از کلمهی «مولی» و «ولی» همان جانشین و سرپرست امّت اسلامی است و با معنای دیگر نمی‌سازد اینک به نکات زیر توجه فرمایید:

۱ - دانستیم که پیامبر اسلامصلی الله علیه وآله از مطرح کردن حدیث غدیر بیم داشت و تا فرمان صریح و شدید از طرف خدا صادر نشد، آن را اعلام نداشت.

آیا می‌توان گفت منظور از حدیث غدیر، تذکر دوستی علیعلیه السلام بوده است؟ اگر هدف این بود، اعلام آن ترسی نداشت و اجتماع مسلمانان از هم پاشیده نمی‌شد.پس باید منظور همان مسألهی خلافت و جانشینی باشد که بیم آن می‌رفت یادآوری آن موجب سرکشی و طغیان سودجویان گردد.

۲ - پیامبر اکرم، پیش از آنکه جملهی «من کنت مولاه فعلی مولاه» را بگوید، از مردم اعتراف گرفت که خود، نسبت به آنان سزاوارتر است و مقام سرپرستی و زمامداری دارد، آنگاه همان مقام را برای علیعلیه السلام قرار داد و بلافاصله فرمود:

هرکس که من مولی و سرپرست او هستم، علیعلیه السلام مولا و سرپرست اوست.

۳ - حسان بن ثابت، واقعهی غدیر را با اجازهی پیامبر به شعر درآورد و انتشار داد و مورد تأیید آن حضرت قرار گرفت. در اشعار حسان به مقام خلافت و امامت علیعلیه السلام تصریح شده است و هیچ کس از آن جمعیت انبوه به حسان اعتراض نکرد که چرا کلمهی «مولی» را غلط معنی کردی بلکه مورد تشویق و تأیید قرار گرفت و اینک قسمتی از آن:

فقال له قم یا علی فاننی

رضیتک من بعدی اماما وهادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه

فکونوله اتباع صدق [۱۴] موالیا

یعنی: (آنگاه که پیامبر اسلام به ولایت و ریاست دینی و الهی از مردم اعتراف گرفت) به علی‌علیه السلام فرمود: برخیز، ای علی، که من به امـامت و رهبری تو پس از خودم رضایت دارم؛ پس هر کس که من مولی و رئیس دینی و الهی او هسـتم این علی هم مولی و سرپرست او است، پس همگی از پیروان راستین و صمیمی علی علیه السلام باشید.

۴- پیامبرصـلی الله علیه وآله‌پس از برگزاری مراسم غدیر با حضـرت علی‌علیه السـلام‌در خیمه‌ای نشست و دستور داد که مسلمانان و حتی زنان خودش به علی‌علیه السلام‌تبریک بگوینـد و با او بیعت کننـد و به او به عنوان امیرالمؤمنین سـلام دهند [۱۵]. بدیهی است این مراسم فقط بامسألهی خلافت و رسیدن او به مقام امامت و امارت مناسبت دارد.

۵ – پیامبرصـلی الله علیه وآله دوبار فرمود: هنیئونی، یعنی به من تبریک بگوییـد، چون خداوند مرا به نبوّت و پیامبری و خاندانم را به امامت اختصاص داد [۱۶].

با ذکر این شواهد هیچ‌گونه ابهامی در مورد حدیث غدیرباقی نخواهد ماند.

پاورقی

[۱] دائرة المعارف فرید وجدی، ج ۳، ص ۵۴۲.

[۲] الغدیر، ج ۱، ص ۹.

[۳] کامل‌ابن‌اثیر، ص ۲۴۲ و ۲۷۸ و ۲۱۶.

[۴] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۷۳ – ۱۱۷۱.

[۵] فضائل‌الخمسه – چاپ دارالکتب الاسلامیه، ج ۱،ص۱۸۶–۱۷۸.

[۶] سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۷.

[۷] الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳).

[۸] الغدیر، ج ۱، ص ۹ – ۱۱.

[۹] الغدیر، ج ۱، ص ۶۰ – ۶۱.

[۱۰] الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۶–۱۷۴.

[۱۱] الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۸ – ۱۹۹.

[۱۲] الغدیر، ج ۱، ص ۱۴ – ۶۱.

[۱۳] در جلد اوّل الغدیر، ص (۱۵۲ – ۱۵۷)، ۲۶ نفر از آنان را ذکر می‌کند.

[۱۴] الغدیر، ج ۲، ص ۳۴ – ۴۱.

[۱۵] الغدیر، ج ۱، ص ۲۷۰ – ۲۷۱.

[۱۶] لغدیر، ج ۱، ص ۲۷۴.

همراه با غدیر (کودکان)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: هدیه عید غدیر/رضا رهنما

مشخصات نشر: [بی جا]: سید مرتضی شجاعی، ۱۳۶۸ = ۱۴۰۹.
مشخصات ظاهری: ۲۴ص.
وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۰۴۱۰۴

هدیه عید غدیر

هدیه عید غدیر

شعر: مهدی وحیدی صدر

بیت العباس (علیه السلام) کربلائی‌های اصفهان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

ذِكْرُ عَلیٍّ عِبادَةٌ

یاد کردن علی علیه السّلام عبادت است.

الجامع الصغیر: ج ۱، ص ۶۶۵، ح ۴۳۳۲

کنزالعمال: ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۴

از علی بگو

چونکه یار ماست

((یا علی مدد))

هم شعار ماست

مهر او فقط

از ولایت است

نام و یاد او

یک عبادت است

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

خُلِقْتَ أنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ

من و علی علیه السّلام از یک نور آفریده شده ایم.

خصال ص ۳۱، ح ۱۰۸

ینابیع المودة ج ۲، ص ۳۰۸، ح ۸۸۰

گفته آن پیمبرم

بهترینِ انبیاء

خلقت علیّ و من

بوده از خدای ما

گفته او خدا یکی

قلب مهربان یکی

گفته او علی و من

بوده نورمان یکی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

أنَا وَ عَلِیٌّ اَبَوا هذِهِ الأُمَّهِٔ

من و علی علیه السّلام دو پدر برای این امّت هستیم.

علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۲

ینابیع المودهٔ ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۴

بدان چه گفته مصطفی

به مؤمنان با خدا

به بنده‌های زنده دل

به پیروان مرتضی

پیمبر و ولیّ حق

چراغ راه ملّتیم

بدان علیّ و من دو تا

پدر برای امّتیم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

هُوَ الرّاسِخُ فِی الْعِلْمِ وَ هُوَ اَهْلُ الذِّکْرِ.

او تنها ریشه دار علم است و اوست تنها اهل ذکری که خدا فرموده است.

شب‌های پیشاور شیخ الواعظین ص ۵۴۵

هر که دل بر او بندد

شیعه هست و آزاده

اینهمه محبّت را

آن خدا به ما داده

بوده آن علی رهبر

اهل ذکر و بیداری

از تمام دانشها

کرده او نگهداری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

عَلیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلیٍّ.

علی با حقّ است و حق با علی است.

المعیار و الموازنه ص ۱۱۹

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۲۹۷

اگر بوده حقّی

علی بوده آنجا

که حق بی وجودش

نمی داده معنا

علی بوده خندان

علی بوده خوشرو

علی بوده با حق

و حق بوده با او

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

عَلیٌّ قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ.

علی علیه السّلام قسمت کننده ی بهشت و جهنّم است.

مناقب ابن مغازلی ص ۶۷، ص ۹۷

علل الشرایع ج ۱، ص ۱۶۲، باب ۱۳۰

علی موج خشم است

علی لطف و رحمت

پر از مهربانی

پر از درد و غیرت

علی برده غم را

علی بوده همدم

که قسمت کند او

بهشت و جهنم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

إنَّ وَصِیّی وَ وَارِثی عَلِیّ بْنُ أبی طالِبٍ.

به درستی که جانشین و وارث من علیّ بن ابیطالب علیه السّلام است.

نهج الایمان ص ۱۹۸

در غدیر خم

گفته مصطفی

ای علی تویی

جانشین من

بعد من تویی

وارثی که هست

در بهشت پاک

همنشین من

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ.

هر که من مولا و رهبر او بودم، پس علی علیه السّلام مولای اوست.

فضائل الصحابه ص ۱۴

سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۴۵، ح ۱۲۱

گفته پیغمبر به مردم

جمله هایی در غدیر

گفته از مردی که باشد

در عبادت بی نظیر

گفته پیغمبر به مردم

بعد من حق جای اوست

هر که من مولای اویم

پس علی مولای اوست

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

لا یُحِبُّکَ اِلّا طاهِرُ الْوِلادَهِ.

(ای علی!) دوست نمی‌دارد تو را مگر انسان حلال زاده.

امالی صدوق ص ۳۸۳، ح ۴۸۹

ینابیع المودهٔ ج ۱ ص ۳۹۷ ح ۱۷

گفته مصطفی

جمله ای به آن

حضرت امیر

آن امین پاک

مهرت ای علی

بوده در دلِ

پیروانِ حق

مومنینِ پاک

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

شیعَهُ عَلِیٍّ هُمُ الْفائِزُونَ.

شیعیان علی علیه السّلام رستگارند.

أنساب الاشراف ص ۱۸۱

الفردوس ج ۲، ص ۵۰۴، ح ۳۴۱۷

زنده می کند

مهر مرتضی

زندگیّ و هر

دشت مُرده را

دشمنش شده

خوارِ خوارِ خوار

پیرو علی

بوده رستگار

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

یَا عَلِیُّ کَذِبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ یُحِبُّنی وَ یَبْغِضُکَ.

ای علی! کسی که گمان کند مرا دوست دارد ولی تو را دشمن بدارد دروغ می گوید.

تاریخ دمشق ج ۴۲ ص ۲۶۸ و ص ۲۸۳

شواهد التنزیل ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۰۰۵

اگر کسی گمان کند

که بوده یار و یاورم

ولی کند مخالفت

همیشه با برادرم

بدان که ای علی به ما

حقیقتی نگفته او

نبوده او محب من

که او ندارد آبرو

۱+۶

۱+۶

۱

نویسنده: محمد تقی اختیاری

تصویر گر: حمید رضا بیدقی

من کاپیتان تیم فوتبالم؛ تیم فوتبال مدرسه. پارسال خوردم زمین و پایم شکست.

به بچه‌های تیم گفتم تا موقعی که پای من تو گچه، جواد کاپیتان تیم باشه. بعد خودم بازوبند کاپیتانی را بستم به دستش.

محسن گفت: من نمی‌دونستم دروازه بان هم می‌تونه کاپیتان باشه.

۲

یک روز معلّم ما با یک آقای دیگه آمد سر کلاس و گفت:

بچه‌ها از این به بعد من معلّم شما نیستم. محلّ کار من عوض شده.

از این به بعد من توی یک شهر دیگه درس می‌دم.

ما ناراحت شدیم و فریاد زدیم: نه ما شما را دوست داریم.

می خواهیم شما معلّم ما باشید.

معلّم ما گفت: امّا به جای من، این آقا، معلّم شما خواهد شد. اون آقای جدید لبخند زد. ما هم لبخند زدیم.

۳

یک شب پدرم همه ما را جمع کرد و شروع کرد به صحبت کردن. گفت: «من باید برم حج، یک ماه این جا نیستم.» ما خوشحال شدیم که بابا می‌خواد بره مکّه.

همه گفتیم: آقاجون التماس دعا.

من هم گفتم: آقاجون سوغاتی یادتون نره.

مادرم گفت: حاج آقا! ان شاء الله دفعه‌ی بعد من را هم با خودت ببر.

پدرم به همه‌ی حرفها گوش داد و بعد گفت:

در این مدّت که من نیستم، حمید پسر بزرگم مسؤول خونه ست.

او به جای من توی این خونه تصمیم می گیره. همه ساکت شدیم و مادرم گفت:

چه کسی بهتر از او؟ حمید دیگه به قدری بزرگ شده که بتونه مردِ خونه باشه.

۴

با اتوبوس داشتیم می‌رفتیم شیراز. اتوبوس پر از مسافر بود.

وسطهای راه، تلفن همراه آقای راننده زنگ زد. راننده، اتوبوس را کنار جاده نگه داشت و شروع کرد به صحبت کردن. مسافرها ساکت شده بودند. راننده هِی می گفت: عجب! عجب!

بعد گفت: باشه من بر می گردم. وقتی تلفنش را قطع کرد، از جاش بلند شد و رو کرد به مسافرها و گفت:

آقایون، خانوم ها، من عذر می‌خوام. الآن زنگ زدند که مادرم حالش بد شده و بردنش بیمارستان. من تنها پسر او هستم. باید کنار مادرم باشم. شاید دکترها بخواهند عَمَلش کنند. من بر می گردم.

چند نفر گفتند: پس ما چی کار کنیم؟ ما می‌خواهیم بریم شیراز.

راننده گفت: ناراحت نباشید. این ماشین یک راننده‌ی دوم هم داره. اون مثل من جادّه را می‌شناسه. بعد دستش را گذاشت روی شانه‌ی آقایی که روی صندلیِ کنار راننده نشسته بود و گفت:

این حسین آقا شما را به سلامت می‌رسونه شیراز. هیچ نگران نباشید، یکی از مسافرها فریاد زد:

برای سلامتی مادر آقای راننده، صلوات.

۵

رفته بودیم خونه‌ی دایی علی. موقع شام شده بود امّا دایی نیامده بود.

زن دایی می گفت: چند روزه که علی آقا دیر می آد خونه.

مادرم پرسید: برای چی زهرا خانوم؟

زن دایی گفت: نمی‌دونم. اون قدر خسته از راه می‌رسه که نمی‌خوام با سئوال‌های خودم اذیتش کنم.

مادرم گفت: خب کاری نداره من ازش می‌پرسم. دایی رسید. شام که خوردیم، مادرم پرسید:

راستی، علی آقا چرا شبها دیر به خونه می آی. چیزی شده؟

علی آقا گفت: راستش، رئیس اداره‌ی ما رفته مأموریت. من شدم جانشین او. کارهای خودم که تمام می‌شه، تازه نوبتِ کارهای

آقای رئیسه. همه‌ی پرونده‌های روی میز را باید بخونم. تمام نامه‌ها را باید امضا کنم. این جوری می‌شه که دیر می‌رسم خونه.

زن دایی سینی چایی را گرفته بود جلوی دایی علی و می گفت: خسته نباشی علی آقا.

۶

ما تو مسجد محل، آقای خیلی خوبی داشتیم که پشت سرش نماز می‌خوندیم. اون بچه‌ها رو دوست داشت. وقتی ما را می‌دید که تو صف نماز جماعت نشسته ایم، به روی ما لبخند می‌زد و به ما سلام می کرد. یک شب آقا، نماز مغرب را که خوند بلند شد و رو به جمعیت کرد و گفت:

برادرهای عزیز. خواهرهای محترمی که صدای من را می‌شنوید. من چند سالی مزاحم شما بودم.

ان شاء الله که از من راضی باشید. امّا حالا می‌خوام برای تبلیغ دین خدا، برم جنوب کشور. اون طرفها بیشتر به من نیاز دارند.

از امشب به بعد به جای من تو این مسجد، این آقا سیّد محترم، حاج آقا محمّدی نماز می‌خونه، من او را قبول دارم شما هم قبولش داشته باشید. بعد آقا سیّد را از جایش بلند کرد و بُرد روی سجاده‌ی خودش.

نماز جماعت عشاء را آقا سیّد خوند و آقا هم پشت سرش ایستاد و نمازش را به او اقتدا کرد. احمد که کنار من نشسته بود، گفت: چه نماز جماعت با حالی خوندیم!

۱+۶

یکی دو ساله تو کوچه‌ی ما یکی نفر پیدا شده که حرف‌های عجیب و غریب می‌زنه.

مهم‌ترینش اینه که پیغمبر بعد از خودش کسی رو برای جانشینی تعیین نکرده و فرموده: خودتون در این مورد تصمیم بگیرید. هر کسی برای این آقا دلیلی آورد که اشتباه می گه و این طور نبوده. امّا من به او گفتم:

وقتی من پایم شکست، بازوبند کاپیتانی را دادم به جواد.

معلّم ما وقتی می‌رفت به شهرِ دیگه، فکر معلّم بعدی بود و کسی را برای ما تعیین کرد.

پدرم وقتی می‌خواست بره حج، برادر بزرگم را برای سرپرستی ما مشخص کرد.

راننده اتوبوس وقتی می‌خواست برگرده شهر خودش، ما را وسط بیابان رها نکرد و به یک راننده‌ی دیگه سپرد.

رئیس اداره دایی علی وقتی مأموریت رفت، دایی علی را جانشین خودش گذاشت.

اون وقت چه طور می‌شه پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، دین و آیین تازه را بی سرپرست بگذاره و از دنیا بره؟

این آدم تازه وارد خیلی وقته رفته که برای من جواب بیاره! اگر چه می‌دونم جوابی نداره که بیاره.

یا علی

حالا که کتاب را خواندید به این سئوالات پاسخ بدهید و به آدرس زیر بفرستید.

ما به بهترین‌ها جایزه می‌دهیم.

چند مثال دیگر برای جانشینی بزنید.

فکر می کنید جانشین هر کسی باید چه شباهتی با نفر قبلی داشته باشد؟

اگر شما به جای آدم تازه وارد بودید در برابر این دلیل‌ها چه جوابی داشتید؟

چند دلیل بیاورید که حضرت علی علیه السّلام بهترین و تنها جانشین پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بودند؟

پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در چه زمان‌ها و مکان هایی حضرت علی علیه السّلام را به جانشینی تعیین کردند؟

آدرس: اصفهان، صندوق پستی ۴۶۷ – ۸۱۴۶۵

بهترین عیدی غدیر

بهترین عیدی غدیر

شعر: مهدی وحیدی صدر

بیت العباس (علیه السلام) کربلائی‌های اصفهان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

کُنْتُ اَنَا وَ عَلِیٌّ بْنُ اَبی طالِبٍ نُورَاً بَیْنَ یَدَیِ اللهِ. من و علی علیه السّلام نوری بودیم در برابر خداوند.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۹ ص ۱۷۱

تاریخ دمشق ج ۴۲، ص ۶۷

ای علیّ مانند نوری

مثل خورشیدی که هست

دیده‌ام مهرت چه زیبا

توی دلها می‌نشست

گفته پیغمبر که بودم

با علی در ابتدا

قبل از این دنیا و مردم

نور پاکی از خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

هُوَ الصِّدیقُ الْاَکْبَرُ.

علی علیه السّلام بزرگترین راستگو است.

مستدرک حاکم ج ۳، ص ۱۱۱ سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۲۰

هم بوده خوشرو

هم بوده والا

هم بوده حیدر

هم بوده آقا

هم بوده مولا

هم بوده رهبر

هم بوده صادق

صدّیقِ اکبر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

یَا عَلِیُّ أنْتَ اَوَّلُ الْمُؤْمِنینَ.ای علی علیه السّلام تو اوّلینِ مومنان هستی.

تاریخ دمشق ج ۴۲، ص ۱۶۷

کنزالعمال ج ۱۱، ص ۶۱۷، ح ۳۲۹۹۵

هست و بوده مرتضی

اولین امام من

بر علیّ و آل او

روز و شب سلام من

گفته مصطفی به آن

بهترینِ بندگان

ای علی تو بوده ای

اوّلینِ مؤمنان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

عَلیٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنِ مَعَ عَلیٍّ.علی علیه السّلام با قرآن است و قرآن با علی علیه السّلام است.

مجمع الزوائد ص ۱۳۴، ح ۹

المعجم الاوسط ج ۵ ص ۱۳۵

تو سردار پاکی

وصیّ و امیری

تو در جنگ و میدان

شجاعی، دلیری

که هستی همیشه

تو با حقّ و قرآن

و قرآن که با تو

بماند، علی جان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

وَ هُوَ فَارُوقُ هذِهِ الْأُمَّهِ یُفْرُقُ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ.

او (علی علیه السّلام) جداساز این امّت است که میان حق و باطل (جدایی می‌اندازد).

المعجم الکبیر ج ۶، ص ۲۶۹

کنزالعمال ج ۱۱،ص ۶۱۶، ح ۳۲۹۹۰

آنکه حقّ و ناحق را

می کند جدا از هم

آنکه زشت و زیبا را

می کند جدا از هم

گفته مصطفی آنکس

این ولیّ من باشد

این وصیّ با تقوا

این علیّ من باشد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

أنْتَ الْهَادِی وَ بِکَ یَهْتَدِی الْمُهْتَدوُنَ.

تو راهنمای این امّتی و به وسیله تو هدایت می‌شوند هدایت یافتگان.

تفسیر ابن کثیر ج ۲، ص ۵۲۰

تاریخ دمشق ج ۴۲، ص ۳۵۹

پیمبر چه گفته

به آن مرتضی؟

چه فرموده ایشان

به آن رهنما؟

امیریّ و سرور

تو آن رهبری

امامی و پاکی

هدایتگری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

أنْتَ خَلیفَتِی یَعْنی فی کُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدی.

تو جانشین من هستی یعنی برای همه مؤمنین بعد از من.

کتاب السنهٔ لابن ابی عاصم ص ۵۵۱، ح ۱۱۸۸

السنن الکبری للنسائی ج ۵، ص ۱۱۳، ح ۸۴۰۹

گفته احمد از علی

در غدیر خم به ما

کرده او معرفی

آن وصیّ تازه را

گفته مصطفی تویی

جانشینِ بعدِ من

بر تمام خلق و بر

مؤمنینِ بعدِ من

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

سَتَکُونُ بَعْدِی فِتْنَهٌٔ فَإذَا کانَ فَالْزِمُوا عَلیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ.

به زودی بعد از من فتنه ای برپا شود، در آن موقع با علی علیه السّلام همراه باشید.

اسدالغابه ج ۵، ص ۲۸۷

تاریخ دمشق ج ۴۲، ص ۴۵۰

گفته آن نبی

گفته مصطفی

بعدِ من شود

فتنه ای به پا

پس در آن زمان

با ولیّ من

هَمرَهی کنید

با علیّ من

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَهٌ لا یَضُرُّ مَعَها سَیِّئهٌ.

دوست علی علیه السّلام حسنه و ثوابی است که هیچ گناهی با وجود آن ضرر نمی‌رساند.

الفردوس ج ۲، ص ۲۲۷، ح ۲۵۴۷

مناقب خوارزمی ص ۷۶

همیشه گفتم از علی

که بوده افتخار من

همیشه بوده رهبرم

همیشه بوده یار من

بدان محبت علی

نگشته از دلم جدا

ضرر نمی‌زند به این

محبتش خطای ما

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

إنَّ اللهَ قَدْ عَهِدَ إلَیَّ مَنْ خَرَجَ عَلی عَلِیٍّ فَهُوَ کافِرٌ فی النّارِ.

خداوند عهد نموده با من، که هر کس بر علی علیه السّلام خروج کند کافر است و جایش آتش است.

ینابیع المودهٔ ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۷۸۹

بدانکه با رسولش

خدا نموده پیمان

ببین چه گفته احمد

به امّت مسلمان

کسی که کرده شورش

علیه حقّ و حیدر

به خشم او بسوزد

که بوده مثل کافر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم:

حِزْبُ أعْدائِهِ حِزْبُ الشَّیْطانِ.

گروه دشمنان علی علیه السّلام گروه شیطان هستند.

خصال ص ۴۹۶، ح ۵

ینابیع المودهٔ ج ۱، ص ۱۷۳

بدان دشمن او

کثیف است و کافر

که در دل ندارد

یقینی به حیدر

ندارد به قلبش

نه نور و نه ایمان

بدان بوده حتما

طرفدار شیطان

چهارده قرن با غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاری، محمدباقر، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور: چهارده قرن با غدیر: اتمام حجتها، بحثهای علمی، مناظرات میراث مکتوب، شعر و ادبیات، یادگارها و یادبودها/ محمدباقر انصاری.

مشخصات نشر: قم: دلیل ما، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۲۳۸ ص.: نقشه.

شابک: ۱۱۰۰۰ریال : ۹۶۴-۳۹۷-۰۱۶-۷؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)؛ ۱۴۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Mohammad Bager Ansari. Foorteen centuries with Qudir: including the final conclusions، debates objective ...

یادداشت: چاپ قبلی: دلیل، ۱۳۷۹.

یادداشت: چاپ چهارم: زمستان ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۶.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم، خطبه

موضوع: غدیر خم -- احادیث

موضوع: غدیر خم -- شعر

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵/الف۸۳چ۹ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: م۸۳-۱۳

اهدا

به آنانکه

چهارده قرن غدیر را

با حفظ و ابلاغ پیام آن

به امروزش رسانده‌اند

و از سنگر غدیر

سقیفه را نشانه رفته‌اند

تا پرچم ولایت را

بر بلندای تاریخ سر فراز دارند.

و لبخند رضایت بر لب صاحبان غدیر نشانند.

محمد باقر

[صفحه ۷]

پیشگفتار

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

چهارده قرن است که غدیر بر بلندترین قله‌ی تاریخ می‌درخشد.

چهارده قرن از حیات پر برکت غدیر می‌گذرد چون پیامبر و علی و حسین علیهم‌السلام زنده‌اند؛ چهاردهمین قرنِ روزی که خداوند غدیر را والاترین نعمت خود اعلام کرد.

چهارده قرن از ساعتی می‌گذرد که پیامبر عزیز با صدای ملکوتیش خبرِ خوشِ غدیر را برای مردم آورد.

چهاده قرن از فریادِ غـدیرِ زهرا از بین در و دیوار آتشـین می‌گـذرد؛ و از روزگار مظلومانه‌ی صاحب غدیر که با گلو و چشم سوزان غدیر را زنده نگه داشت.

چهاده قرن از روز حسین علیه‌السلام می‌گذرد، که غدیر قربانی شد تا حیاتی دوباره یابد.

چهارده قرن از روزگار امامانی گذشته که نام علی علیه‌السلام را با غدیر زنده نگه داشتند.

چهـارده قرن است که پاسـداران غـدیر درخت ولـایت را آبیـاری می‌کننـد و پرچم آن را به دوش می‌کشـند و در راهش جانفشـانی می‌نمایند.

چهاردهمین قرنی است که پرونده‌ی پرافتخار غدیر پایه‌های استوار آن را به جهانیان می‌نمایاند.

[صفحه ۸]

چهارده قرن است که قلم در راه غدیر انجام وظیفه می‌کند و میراث مکتوب عظیمی از غدیر را به یادگار گذاشته است.

چهارده قرن است که شعر و ادب جلوه‌های زیبایی از غدیر را در معرض تماشای جهانیان گذاشته است.

چهارده قرن است که غدیر را دعا می‌کنیم و به زیارت صاحب غدیر می‌رویم.

چهارده قرن است که مسجد غدیر در وادی خم یاد «ایام الولایه» را تازه می‌کند.

چهارده قرن است که غدیر را عید می گیریم و با دوستان غدیر شیرینی آن روز را به جشن می‌نشینیم.

آغاز پانزدهمین قرنی است که دفتر غدیر ورق می‌خورد و هر روز خاطره‌ای از ولایت علوی را در خود ثبت می کند.

پرونده‌ی هزار و چهارصد ساله‌ی غدیر، با کلید «من کنت مولاه فعلی مولاه» گشوده شد و دو جلوه از خود نشان داد:

«اللهم وال من والاه ... و انصر من نصره».

«اللهم عاد من عاداه ... و اخذل من خذله».

اینک از بلندای چهارده قرن، افقهای دور دستی را می‌توان نگریست که تقابل دو جبهه‌ی غدیر و سقیفه در این پرونده منعکس شده است.

از منبر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر اقدامات موافق و مخالف هویدا شد و ادامه یافت تا روزی که غدیر به دست سقیفه بخون نشست. آنانکه در سقیفه‌ی سیاه جمع شدند و بر منبر آن ابوبکر و عمر را معرفی کردند، در واقع جبهه‌ای در برابر غدیر سبز تشکیل دادند و برای نابودی آن، پرچم سفید علوی را سرخگون کردند. و از آن روز، غدیر گرانسنگ امتحان شد.

[صفحه ۹]

پرونده‌ی غدیر هرگز بسته نمی‌شود تا روز قیامت که در پیشگاه محمد و علی صلوات‌اللَّه‌علیهماوآلهما باز شود و همه درباره‌ی آن، مورد سؤال قرار گیرند.

در یک نگاه برگهای این پرونـده شامل رویارویی‌های طرفداران غدیر و سـقیفه، مناظرات و اتمام حجتهای غدیر، اقرارهای دشـمنان درباره‌ی آن، بحثهای علمی غدیر، میراث مکتوب غدیر، شعر و ادبیات غدیر و یادبودهای غدیر است.

همه‌ی اینها خاطرات شیرین و تلخ غدیر در چهارده قرن است، که کتاب حاضر در صدد ترسیم گوشه‌ای از آن است.

خدایا نام ما را در صفحات «اللهم انصر من نصره» ثبت فرما، و به ما شناختی کامل از گروه «اللهم اخذل من خذله» عنایت فرما.

ای خدای قدیر، خورشید بلند غدیر را تا همیشه‌ی روزگار در کرانه‌ی اقیانوس اسلام، چراغراه اهل بهشت قرار ده و نام آن را جهانی فرما.

ای صـاحب اختیـار هسـتی، چشـمانمان منتظر موعـود غـدیر است تـا بـا ظهـورش حضـور غـدیر را جشن جهـانی بگیریم و نـام «علی علیه‌السلام» را نقش آسمان نماییم.

قم، محمد باقر انصاری زنجانی خوئینی عید غدیر ۱۴۲۰، ۶ فروردین ۱۳۷۹

[صفحه ۱۱]

گزارشی از واقعه غدیر

اشاره

برگ برگ کتاب حاضر، هر چه بگوید به یاد واقعه‌ای است که چهارده قرن پیش در وادی غدیر بوقوع پیوست و تا امروز ادامه پیدا کرد. قبل از هر سخنی باید یادی از مراسم سه روزه‌ی غدیر شود تا بدانیم تاریخچه‌ی هزار و چهارده ساله‌ی کدام واقعه‌ی تاریخی را ورق می‌زنیم.

فرمان حضور در غدیر خم

در سـال دهـم هجرت، [۱] بـه دسـتور الهی آخریـن سـفر پیـامبر صـلی اللَّه علیـه و آلـه به مکه برای تعلیم حـج و اعلاـم ولاـیت ائمه

علیهم‌السلام آغاز شد. در این سفر بیش از یکصد و بیست هزار نفر آنحضرت را همراهی کردند که در شرایط آن زمان سابقه نداشت.

[صفحه ۱۲]

بلافاصله پس از پایان مراسم حج، از سوی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اعلام شد همه‌ی حجاج از مکه خارج شوند و برای برنامه‌ای مهم در غدیر خم حضور یابند.

سه روز پس از پایان مراسم حج، کاروانهای حجاج از مکه به سوی غدیر حرکت کردند.

اجتماع عظیم در غدیر

با رسیدن به محل موعود، فرمان توقف از سوی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله صادر شد و مَرکبها از حرکت ایستادند و مردم پیاده شدند و هر کس جائی برای توقف سه روزه آماده کرد.

به دستور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، سلمان و ابوذر و مقداد و عمار زیر چند درخت کهنسال کنار غدیر را آماده کردند، و روی درختان پارچه‌ای به عنوان سایبان قرار دادند. در زیر سایبان، منبری به بلندی قامت پیامبر صلی‌اللَّه علیه‌وآله از سنگها و روانداز‌های شتران ساختند به طوری که حضرت هنگام خطبه بر همه‌ی مردم مشرف بودند.

هنگام ظهر، پس از ادای نماز جماعت، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر فراز منبر ایستادند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فرا خواندند تا بر فراز منبر در سمت راست حضرت بایستد. قبل از شروع خطابه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر فراز منبر یک پله پائین‌تر در طرف راست آنحضرت ایستاده بودند.

سخنرانی پیامبر

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نگاهی به سمت راست و چپ جمعیت نمودند و منتظر شدند تا همه‌ی مردم در مقابل منبر اجتماع کنند. سپس سخنرانی تاریخی و آخرین خطابه‌ی رسمی خود برای جهانیان را آغاز کردند. با در نظر گرفتن این شکل خاص از سخنرانی که دو نفر بر فراز منبر در حال قیام دیده می‌شوند به استقبال سخنان حضرت می‌رویم که حدود یک ساعت طول کشیده و در یازده بخش قابل ترسیم است:

[صفحه ۱۳]

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در بخش آغازین سخن به حمد و ثنای الهی پرداختند و صفات قدرت و رحمت خداوند را ذکر فرمودند، و به بندگی خود در مقابل ذات الهی شهادت دادند.

در بخش دوم، حضرت سخن را متوجه مطلب اصلی نمودند و تصریح کردند که باید فرمان مهمی درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ابلاغ کنم، و اگر این پیام را نرسانم رسالت الهی را نرسانده‌ام و ترس از عذاب او دارم.

در سومین بخش، امامت دوازده امام علیهم‌السلام را تا آخرین روز دنیا اعلام نمودند تا همه‌ی طمعها یکباره قطع شود. از نکات مهم در سخنرانی حضرت، اشاره به عمومیت ولایت آنان بر همه‌ی انسانها در طول زمانها و در همه‌ی مکانها و نفوذ کلماتشان در جمیع امور بود، و نیابت تام ائمه علیهم‌السلام را از خدا و رسول در حلال و حرام و جمیع اختیارات اعلام فرمودند.

برای آنکه هرگونه ابهامی از بین برود و دست منافقین از هر جهت بسته باشد، در بخش چهارم خطبه، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با دستهای مبارک بازوان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفتند و آنحضرت را از جا بلند کردند تا حدی که پاهای آنحضرت محاذی زانوان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار گرفت. در این حال فرمودند: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا علیّ مَولاه، اللهمَّ والِ مَن والاهُ وَ عادِ مَن

عاداهُ وَانْصُر مَن نَصَرَه و اخْذُل مَن خَذَلَه»: «هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر بوده‌ام این علی هم نسبت به او صاحب اختیارتر است. خدایا دوست بدار هر کس علی را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند، و خوار کن هر کس او را خوار کند». سپس کمال دین و تمام نعمت را با ولایت ائمه علیهم‌السلام اعلام فرمودند و بعد از آن خدا و ملائکه و مردم را بر ابلاغ این رسالت شاهد گرفتند.

[صفحه ۱۴]

در بخش پنجم حضرت صریحاً فرمودند: «هر کس از ولایت ائمه علیهم‌السلام سرباز زند اعمال نیکش سقوط می‌کند و در جهنم خواهد بود». بعد از آن شمه‌ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را متذکر شدند.

مرحله ششم از سخنان پیامبر صلی اللّه علیه و آله جنبه‌ی غضب الهی را نمودار کرد. حضرت با تلاوت آیات عذاب و لعن از قرآن فرمودند: «منظور از این آیات عده‌ای از اصحاب من هستند که مأمور به چشم‌پوشی از آنان هستم، ولی بدانند که خداوند ما را بر معاندین و مخالفین و خائنین و مقصرین حجت قرار داده، و چشم‌پوشی از آنان در دنیا مانع از عذاب آخرت نیست».

سپس به امامانِ گمراهی که مردم را به جهنم می‌کشانند اشاره کرده فرمودند: «من از همه‌ی آنان بیزارم». اشاره‌ای رمزی هم به «اصحاب صحیفه‌ی ملعونه» داشتند و تصریح کردند که بعد از من مقام امامت را غصب می‌کنند و سپس غاصبین را لعنت کردند.

در بخش هفتم، حضرت تکیه‌ی سخن را بر اثراتِ ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار دادند و فرمودند: «اصحاب صراط مستقیم در سوره‌ی حمد شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند».

سپس آیاتی از قرآن درباره‌ی اهل بهشت تلاوت کردند و آنها را به شیعیان و پیروان آل‌محمد علیهم‌السلام تفسیر فرمودند. آیاتی هم درباره‌ی اهل جهنم تلاوت نمودند و آنها را به دشمنان آل‌محمد علیهم‌السلام معنی کردند.

در بخش هشتم مطالبی اساسی درباره‌ی حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم حجهٔ بن الحسن المهدی ارواحنافداه فرمودند و به اوصاف و شئون خاص حضرتش اشاره کردند، و آینده‌ای پر از عدل و داد به دست امام‌زمان عجل‌اللّه‌فرجه را به جهانیان مژده دادند.

در بخش نهم فرمودند: «پس از اتمام خطابه شما را به بیعت با خودم و سپس بیعت با علی بن ابی‌طالب دعوت می‌کنم. پشتوانه‌ی این بیعت آن است که من با خداوند بیعت

[صفحه ۱۵]

کرده‌ام، و علی هم با من بیعت نموده است. پس این بیعتی که از شما می‌گیرم از طرف خداوند و بیعت با حقتعالی است».

در دهمین بخش، درباره‌ی احکام الهی سخن گفتند که مقصود بیانِ چند پایه‌ی مهم عقیدتی بود. از جمله آنکه چون بیان همه‌ی حلالها و حرامها توسط من امکان ندارد با بیعتی که از شما درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام می‌گیرم حلال و حرام را تا روز قیامت بیان کرده‌ام. دیگر اینکه بالاترین امر به معروف و نهی از منکر،تبلیغ پیام غدیر درباره‌ی امامان علیهم‌السلام و امر به اطاعت از ایشان و نهی از مخالفتشان است.

در آخرین مرحله‌ی خطابه، بیعتِ لسانی انجام شد. حضرت با توجه به آن جمعیت انبوه و شرائط غیرعادی زمان و مکان و عدم امکان بیعت با دست برای همه‌ی مردم،فرمودند: «خداوند دستور داده تا قبل از بیعت با دست، از زبانهای شما اقرار بگیرم». سپس مطلبی را که می‌بایست همه‌ی مردم به آن اقرار می‌کردند تعیین کردند که خلاصه‌ی آن اطاعت از دوازده امام علیهم‌السلام و عهد و پیمان بر عدم تغییر و تبدیل و بر رساندن پیام غدیر به نسلهای آینده و غائبان از غدیر بود.در ضمن بیعت با دست هم حساب می‌شد زیرا حضرت فرمودند: «بگوئید با جان و زبان و دستمان بیعت می‌کنیم».

بیعت عمومی

پس از اتمام خطابه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، دو خیمه برپا شد که در یکی خود آنحضرت و در دیگری امیرالمؤمنین علیه‌السلام جلوس فرمودند. مردم دسته دسته وارد خیمه‌ی حضرت می‌شدند و پس از بیعت و تبریک، در خیمه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور می‌یافتند و با آنحضرت بیعت می‌کردند و تبریک می‌گفتند.

زنان نیز، با قرار دادن ظرف آبی که پرده‌ای در وسط آن بود بیعت می‌نمودند. به این صورت که امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست مبارک را در یک سوی پرده و زنان در سوی دیگر دست خود را در آب قرار می‌دادند.

[صفحه ۱۶]

وقایع سه روزه غدیر

در طول سه روز توقف در غدیر، پس از ایراد خطابه چند جریان به عنوان تأکید و به نشانه‌ی اهمیت غدیر به وقوع پیوست که شرح آن چنین است:

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در این مراسم، عمامه‌ی خود را- که «سحاب» نام داشت- به عنوان افتخار بر سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار دادند.

حسّان بن ثابت از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درخواست کرد تا در مورد غدیر شعری بگوید، و با اجازه‌ی حضرت اولین شعر غدیر را سرود.

جبرئیل به صورت انسانی ظاهر شد و خطاب به مردم فرمود: «پیامبر برای علی بن ابی‌طالب عهد و پیمانی گرفت که جز کافر به خدا و رسولش آن را بر هم نمی‌زند».

مردی از منافقین گفت: «خدایا اگر آنچه محمد می‌گوید از طرف توست سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست». در همین لحظه سنگی از آسمان بر سر او فرود آمد و او را هلاک کرد، و تأیید الهی را بر همگان روشن کرد.

پس از سه روز مراسم پرشور غدیر پایان یافت، و آن روزها به عنوان «ایّام‌الولایهٔ» در صفحات تاریخ نقش بست. مردم پس از وداع با پیامبرشان و معرفتِ کامل به جانشینان آنحضرت تا روز قیامت، راهی شهر و دیار خود شدند. خبرِ واقعه‌ی غدیر در شهرها منتشر شد و به سرعت شایع گردید و خداوند بدینگونه حجتش را بر همه‌ی مردم تمام کرد.

[صفحه ۱۷]

غدیر و سقیفه

اشاره

در حالیکه غدیر بیابان وسیع و مستعدی برای سخنرانی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود، آغازی برای جنگ سقیفه با غدیر نیز شد. سرلشکران سقیفه در حالیکه مقابل منبر غدیر نشسته بودند غدیر و غدیریان را تهدید می‌کردند، و به وفادارانشان هشدار و آماده باش می‌دادند، و به صاحب غدیر ناسزا می‌گفتند.

تشکیل لشکر سقیفه

بنیانگذاران سقیفه مقارن ماجرای غدیر، پیمان نامه‌ی نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امضا کردند و به نظام دادن لشکر خود پرداختند.

آنها چنان در این کار سرعت عمل بخرج دادند که در یک چشم بر هم زدن هفتاد روزه، با لشکر عظیمی بر در خانه‌ی صاحب غدیر ریختند و آن را به آتش کشیدند، و با ضرب و شتم وارد خانه شدند، و پیشگامان دفاع از غدیر یعنی فاطمه و محسن علیهماالسلام را به شهادت رساندند. آنگاه طناب برگردن صاحب غدیر افکندند؛ و با این قتل عامِ

[صفحه ۱۸]

غدیریان، به خیال خام خود فاتحه‌ی غدیر را خواندند!!

مقاومت غدیر در برابر سقیفه

اهل سقیفه غافل از این بودند که خداوند تعالی حافظ غدیر و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مبلغ غدیر و امامان علیهم‌السلام صاحب غدیرند و در این جنگ پیروزند.

در اولین درگیری بر سر غدیر یعنی غوغای سقیفه، که در واقع میدان جنگ تن به تن و نابرابر بین غدیریان و اهل سقیفه بود؛ با آنکه غدیریان مغلوب شدند ولی با حضور صاحب غدیر توانستند حقایق را بازگو کنند و حجت را برای نسلهای آینده تمام کنند. صف غدیریان که در ابتدا سه نفر بودند، کم‌کم در اثر همین حسن تدبیر به هفت نفر و همچنان تا عدد میلیونی و میلیاردی رسیدند.

غدیر در جمل و صفین و نهروان

اگر همان سقیفه‌ی روز اول بود هرگز روزی پیش نمی‌آمد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را پس از ۲۵ سال مردم به التماس برای خلافت فراخوانند. این اثر کارهایی بود که در روزهای سقیفه از طرف غدیریان انجامید.

همین روزها بود که به صف‌آرایی‌های جمل و صفین و نهروان انجامید. اگر چه در سقیفه نوبت به صف‌آرایی نرسید و غدیریان فوراً مغلوب شدند و حتی چهل نفر غدیری پیدا نشد، ولی در جنگهای سه‌گانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شمشیرهای بسیاری- با درجات اعتقادی متفاوت- در رکاب حضرت بودند که فقط پنج هزار نفر شرطهٔ الخمیس یعنی فدائیان غدیر بودند که معنای مولی و صاحب اختیاری امیرالمؤمنین و اطاعت مطلق خود از مقام ولایت مطلقه را در آنجا به نمایش گذاشتند.

چهره‌های سقیفه در برابر غدیر

اهل سقیفه که روز اول یک چهره بیشتر نداشتند اینک به سه چهره‌ی شاخص و

[صفحه ۱۹]

صدها چهره رنگ یافته که تحت همان سه چهره خلاصه می‌شدند به جنگ غدیریان آمدند. اینان که در روز اول باطن خود را کتمان می‌کردند و فقط پشت سر غاصبین به نفع آنان شعار می‌دادند، اکنون جهت‌گیری هم نموده و نشان دادند که برای چه به نفع اصحاب سقیفه شعار می‌دادند.

گروهی بودند که پیشانی‌ها از عبادت پینه بسته و ظاهر زاهدانه‌ای داشتند ولی با این همه در مقابل علی علیه‌السلام بودند. گروهی اشخاص ریاست طلب بودند که در مقابل علی علیه‌السلام قرار گرفته بودند. گروهی مال‌پرست بودند و به جنگ علی علیه‌السلام آمده بودند. گروهی عیاش بودند و در برابر امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار گرفته بودند. گروهی اظهار محبت شدید نسبت به اسلام و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌کردند و با اینهمه در مقابل صاحب غدیر ایستاده بودند!! گروهی بغض و عناد خود را نسبت به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله کتمان نمی‌کردند. عده‌ای مبانی تازه که صراحت در ضدیت با قرآن و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله داشت مطرح می‌کردند و در عین حال خود را وفادار به اسلام می‌دانستند و از همان دیدگاه به جنگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده بودند!!

قیافه‌های ظاهر فریب سقیفه در برابر غدیر

سقیفه نمایان در قیافه‌های ظاهر فریبی آمدند که کمر اجتماع در مقابل آن خم شد.

بـار اول همسـر پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در میـدان جنگ در برابر علی علیه‌السـلام ظاهر شـد، در حالیکه طلحه و زبیر دو صـحابی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نیز در کنار او بودند.

حضور زن در میـدان جنگ از یک سو و همسـر پیامبر بودن از سوی دیگر برای عوام فریبی راه شـکننده‌ای بود و تأثیر به سـزائی هم داشت، ولی دختر مؤسـس سـقیفه بودن و سابقه‌های شومی که از جاسوسی برای پدر در حیات و پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در پرونده داشت معرف خوبی برای نمایندگی او از سقیفه در مقابل غدیر بود.

بار دوم به بهانه‌ی قتل عثمان، آخرین نماینده‌ی تام الاختیار سقیفه با نقشه‌ی صاحب

[صفحه ۲۰]

سقیفه انتخاب شد. معاویه و بقایای سـقیفه حزب واحدی تشـکیل دادند و بعنوان خونخواهی خلیفه‌ی مقتولِ سـقیفه پرچم برافراشتند. پیراهن سـقیفه را بر منبر دمشق که پایه‌های سقیفه در آن محکم شده بود آویختند و عناوینی از قبیل «خال المؤمنین» و «کاتب وحی» را هم زیور آن نمودند و به جنگ غدیر آمدند.

غـدیریان نیز آنچه بایـد نشان دادنـد و بـدست نیروهای فداکار و ریشه‌دار خود چون عمار و اویس قرنی و مالک اشتر چنان حماسه آفریدند که نقش طلایی غدیر را بر آسمان تاریخ حک نمودند.

بار سوم کـج فکران پینه بر پیشانی- که در واقع مولود سـقیفه بودند و آرمان خودرأیی و عدم اطاعت از امام معصوم را همچون اهل سقیفه بر دوش می‌کشیدند- به میدان غدیر آمدند.

شهادت صاحب غـدیر با شمشـیری که آب طلائی از اسم اسـلام بر آن داده بودنـد و زهری از ناب سـقیفه بر تیغ آن کشـیده بودند، آغاز راهی برای ذبح غدیر بدست سقیفه بنظر می‌آمد.

مذبح غدیر

معـاویه، این سگ بچه‌ی سـقیفه- که اکنون بزرگ شـده و چنگالهای تیز و دنـدانهای درنـده‌اش کارسازتر بود- در طول بیست سال مذبح بزرگی برای غدیر آماده کرد و هزاران نفر از غدیریان را در آن سـر برید و خونشان را با لشـکر سقیفه سرکشید تا برای کربلا قوی‌تر شوند و شدند.

با مرگ معاویه و روی کار آمـدن یزیـد، این مذبـح بزرگ آماده‌ی سـر بریـدن غـدیر بود، و اینسان شد که غدیر را به مسـلخ کربلا کشاندند و می‌رفت تا خوابهای رؤسای سقیفه تعبیر شود.

[صفحه ۲۱]

غدیر یعنی حسین علیه‌السلام

این بار غـدیر با همه‌ی وجود و به همراه تنی چنـد از فـداکارترین نیروهایش به میدان آمد. اکنون غدیر «حسـین علیه‌السـلام» بود که همراه گروهی آماده‌ی شـهادت و قطعه قطعه شـدن و فداشـدن و اسـیر شـدن و اشک ریختن برای غـدیرِ سـر بریده و معرفی غدیر به بی‌خبران شام به مصاف سقیفه رفت.

آری غدیر را با یاران باوفایش سـربریدند، و خیمه‌های آسـمان عمود آن را غارت کردند و آتش زدند، و عزیزان غدیر را به اسیری بردند تا در شهرهای سقیفه به آن افتخار کنند و به همه اعلام کنند که کار غدیر پایان یافت؛ امّا !...

امام صادق علیه‌السلام مذبح کربلا را از بازوی سیاه سقیفه می‌داند و می‌فرماید: [۲].

إِذا کُتِبَ الْکِتابُ قُتِلَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلامُ»،

یعنی: «آنگاه که پیمان سقیفه امضا شد امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید»!

حیات حقیقی غدیر

غدیر از همان روز کربلاـ حیات حقیقی خود را آغاز کرد، و پس از ۵۰ سال که در چنگال سقیفه و اوباش آن گرفتار بود برگ جدیدی از تاریخ خود را ورق زد.

با شهادت امام حسین علیه‌السلام برای بار دوم آوازه‌ی غدیر تا دورترین نقاط دنیا رفت و حتی کفار و مشرکین اهل سقیفه را لعنت کردند و سرفرازی غدیر را آفرین گفتند.

اما این بار جنگ سقیفه و غدیر زبانه کشید و حسد و کینه‌ی اهل سقیفه چنان شعله کشید که سلّاخانی چون حَجاج را به نیابت از سقیفه برگزیدند و آنها هم با چراغ آمدند و فدائیان غدیر را برگزیدند و در مذبح سقیفه قطعه قطعه کردند. امثال قنبر و ... خود را خوش به بستر شهادت غدیر معرفی کردند. اگر چه زبانشان را بریدند و یا از پشت سر بیرون آوردند، اما این بهایی بود که بخاطر غدیر پرداختند.

گویا حزب سقیفه‌ی سخیف بخوبی دریافتند که غدیر هنوز زنده است و هر روز

[صفحه ۲۲]

زنده‌تر می‌شود. غدیر در انتظار نسلهایی است که چون جانان گمشده با آغوش باز آن را پذیرا خواهند شد و با پای دل در صحرای غدیر حضور می‌یابند و با صاحب غدیر بیعت می‌کنند.

غدیر و سقیفه در همیشه تاریخ

پرونده‌ی سقیفه با پایان حکومت اموی مختومه اعلام شد ولی بار دیگر سر از حکومت عباسی در آورد و بار دیگر به مبارزه با غدیر پرداخت. گویا جلوه‌های مختلف سقیفه به تناسب هر زمانی باید به گونه‌ای خودنمایی کند. پانصد سال که عباسیان بر سر کار بودند هرگز روی خوشی به غدیریان نشان ندادند و به قتل و شکنجه و زندان آنان پرداختند و امامان غدیر را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند.

اما گذر زمان در راه باریکه‌هایی که برای تشیع باز بود غدیر را هر روز بسیار فراتر از آنچه بنظر دیگران می‌آمد پیش برد، و از آن سوی مرزهای اسلام نیز عاشقانی را به خود جذب کرد و کشتی نجاتی برای جویندگان صراط مستقیم در دریای متلاطم فتنه‌های سقیفه شد.

اگر در روزهای غصب خلافت فقط سه نفر از غدیریان برای صاحب غدیر ماندند، و در کربلا هیچکس!! غاصبان سقیفه اینک برخیزند و رقم میلیاردی غدیریان در طول چهارده قرن و در سراسر جهان را ببینند. آنجا که غاصبین خیالش را هم نمی‌کردند !!...

احتجاجات درباره غدیر

پرونده‌ی علمی غدیر تا کنون دوران بی‌وقفه‌ی هزار و چهارصد ساله‌ای را پشت سر گذاشته که طی آن امر پیامبر صلی الله علیه و آله بر پشتیبانی دائمی از غدیر به اجرا در آمده است. ابرمردانی همچون سلمان و ابوذر و مقداد بعنوان شاهدان صدق غدیر، و علمای وارسته‌ای در مجالس بحث و مناظره، و مؤلفان زبردستی در کتابها، و واعظان

[صفحه ۲۳]

بسیاری بر فراز منبرها، و نیز خدمتگزارانی در آحاد جامعه، وظیفه‌ی حراست و دفاع از این آرمان بزرگ اسلام را بر دوش کشیده‌اند.

مخاطب این اقدامات عبارت بودند از تازه آشنایانی که می‌بایست از این حقیقت بزرگ اسلام آگاهی می‌یافتند، وجدانهای خفته‌ای که نیاز به تجدید عهد و یادآوری و بیداری داشتند، دلهای مرده‌ای که باید راه هدایت برایشان باز می‌شد تا آبی به زمین خشکیده‌ی آنان برسد، نسلهای آینده‌ای که شاید صدها سال دیگر قدم به این جهان می‌گذاشتند و باید حقیقت غدیر برای اطلاع آنان در صفحات تاریخ ثبت می‌شد.

دفاع مقدس از حریم غدیر

تاریخچه‌ی دفاع از غدیر، دلیر مردان علم را در خود جای داده که در هر زمانی به اقتضای آن و در هر مکانی طبق شرایط آن، از فکر و روح سرشار از معنویتشان گرفته تا جان و آبرویشان در طبق اخلاص می‌گذاشتند، و با اسلحه‌ی استدلالهای قاطعِ ولایت که پشتیبانش پروردگار است، دشمنان زبون و رنگ به رنگ ولایت را در صحنه‌ی بحثهای علمی شکست داده و نام تشیع و غدیر را در گستره‌ی جهان بلند آواز و سرافراز ساخته‌اند.

نمونه‌های بارز این احتجاجات و استدلالها و یادآوریهای غدیر توسط خود ائمه علیهم‌السلام و اصحابشان صورت گرفته است. تمام راویانی که در طول هزار و چهارصد سال حدیث غدیر را روایت کرده‌اند نیز بگونه‌ای جهاد خود را در مقابله با سقیفه به نمایش گذاشته‌اند.

علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان‌عجل‌اللّه‌فرجه پرچم دفاع از غدیر را به دوش کشیده‌اند و در پای آن مقاومت نموده‌اند. تا آنجا که در مواردی حتی خود دشمن اقرار به غدیر نموده و از انکار آن عاجز مانده است.

امروزه دامنه‌ی این احتجاجات از کتابها و جلسات بالاتر رفته و در کنفرانسها و بصورت برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و حتی در اینترنت مطرح شده است.

[صفحه ۲۴]

نمونه‌هایی از این احتجاجات و اتمام حجتها که بخشی از صدها هزار مورد آن است در بخشهای آینده‌ی کتاب حاضر تقدیم می‌شود.

[صفحه ۲۵]

اتمام حجت خداوند تعالی با غدیر

اشاره

اصل واقعه‌ی غدیر یک اتمام حجت الهی بر بشریت و ادامه‌ی اتمام حجتهای خداوند با ارسال پیامبران بود. پس از غدیر نیز پروردگار قادر متعال- به عنوان مهر تأیید و امضای ربوبی- در چندین مقطع حساس، با یَدِ قدرت خود نشان داد که از هیچکس هیچ عذری درباره‌ی اعتقاد به غدیر و ابلاغ آن به نسلهای آینده پذیرفته نیست و مخالفت با غدیر شمشیر کشیدن در برابر خالق جهان است.

عذاب آسمانی بر دشمن غدیر

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۳۶ و ۱۶۲ و ۱۶۷. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۵۶ و ۵۷ و ۱۲۹ و ۱۴۴.

الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۳.

واقعه‌ی عجیبی که به عنوان یک معجزه، امضای الهی را بر خط پایان غدیر ثبت کرد جریان «حارث فهری» بود که در آخرین ساعات روز سوم، بهمراه دوازده نفر از اصحابش نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمدند و او از طرف بقیه گفت:

[صفحه ۲۶]

ای محمد سه سؤال از تو دارم: شهادت به یگانگی خداوند و پیامبری خود را از جانب پروردگارت آورده‌ای یا از پیش خود گفتی؟ آیا نماز و زکات و حج و جهاد را از جانب پروردگار آورده‌ای یا از پیش خود گفتی؟ آیا این علی بن ابی‌طالب که گفتی: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ » ... از جانب پروردگار گفتی یا از پیش خود گفتی؟

حضرت در جواب هر سه سؤال فرمودند:

خداوند به من وحی کرده است، و واسطه‌ی بین من و خدا جبرئیل است، و من اعلان کننده‌ی پیام خدا هستم و بدون اجازه‌ی پروردگارم خبری را اعلان نمی‌کنم.

حارث گفت:

«خدایا، اگر آنچه محمد می‌گوید حق و از جانب توست سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست». و به روایتی: «خدایا، اگر محمد در آنچه می‌گوید صادق و راستگو است شعله‌ای از آتش بر ما بفرست»!!

همینکه سخن حارث تمام شد و به راه افتاد، خداوند سنگی از آسمان بر او فرستاد که از مغزش وارد شد و از دُبُرش خارج گردید و همانجا او را هلاک کرد.در روایت دیگر: ابر غلیظی ظاهر شد و رعد و برقی به وجود آمد و صاعقه‌ای رخ داد و آتشی فرود آمد و همه‌ی آن دوازده نفر را سوزانید.

بعد از این ماجرا، آیه نازل شد: «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ، لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ »، ... یعنی «درخواست کننده‌ای عذاب واقع شدنی را درخواست کرد که کسی نتواند آن را دفع کند». پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به اصحابشان فرمودند: آیا دیدید و شنیدید؟ گفتند: آری.

با این معجزه، بر همگان مسلم شد که «غدیر» از منبع وحی سرچشمه گرفته و یک فرمان الهی است.

[صفحه ۲۷]

ظهور جبرئیل در غدیر

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۰ و ۱۶۱. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۸۵ و ۱۳۶.

مسئله‌ی دیگری که پس از خطبه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پیش آمد و بار دیگر حجت را بر همگان تمام کرد، این بود که مردی زیبا صورت و خوشبوی را دیدند که در کنار مردم ایستاده و می‌گوید:

بخدا قسم، روزی مانند امروز هرگز ندیدم. چقدر کار پسر عمویش را مؤکد نمود، و برای او پیمانی بست که جز کافر به خدا و رسولش آن را بر هم نمی‌زند. وای بر کسی که پیمان او را بشکند.

در اینجا عمر نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت: شنیدی این مرد چه گفت؟! حضرت فرمود:

آیا او را شناختی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: او روح الامین جبرئیل بود. تو مواظب باش این پیمان را نشکنی، که اگر چنین کنی خدا و رسول و ملائکه و مؤمنان از تو بیزار خواهند بود!

ندای آسمانی در غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۵۳.

عده‌ای از منافقین نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمدند و از آنحضرت آیت و نشانه‌ای خواستند. حضرت فرمود: آیا روز غدیر خم برای شما کافی نبود که وقتی من علی را به امامت منصوب نمودم، منادی از آسمان ندا داد: این ولی خداست تابع او باشید وگرنه عذاب خدا بر شما نازل می‌شود. بر حذر باشید!

ظهور پیامبر پس از سقیفه برای غدیر

بحارالانوار: ج ۴۱ ص ۲۲۸.

روزی ابوبکر نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و به خیال اینکه توجیهی برای غصب خلافت یافته گفت: پیامبر درباره‌ی مسئله‌ی ولایت تو بعد از ایام ولایت در غدیر چیزی را

[صفحه ۲۸]

تغییر نداده و من شهادت می‌دهم که تو مولای من هستی و بدین مطلب اقرار می‌نمایم و در زمان پیامبر هم به عنوان امیرالمؤمنین بر تو سلام کردم، ولی اینکه «تو خلیفه‌ی او باشی» در این باره چیزی به ما نگفته است!!

این قبیح‌ترین شکل عناد و لجاجت بود که با نام بردن غدیر و آوردن اسم ولایت و اقرار به آن فقط با ذکر کلمه‌ی «خلافت» بخواهد القای شبهه‌ای کند. لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بجای اینکه مسئله را بر سر خلافت یا ولایت و یا هر کلمه‌ای که احتیاج به معنی کردن دارد ببرند، معجزه‌ای نشان دادند تا اتمام حجت مستقیم الهی بر او باشد و فرمودند:

چطور است پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را به تو نشان دهم تا به تو بگوید من به این مسئله‌ای که به خود اختصاص داده‌ای از تو سزاوارترم و اگر خود را از این مقام عزل نکنی مخالفت خدا و رسول نموده‌ای؟

ابوبکر گفت: اگر آنحضرت را نشانم دهی و کمتر از این را هم به من بگوید برایم کافی است! حضرت فرمود: بعد از نماز مغرب نزد من بیا تا آنحضرت را به تو نشان دهم.

این چیزی جز معجزه‌ی نبود که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بعد از رحلت دوباره زنده شود و غدیر را در چشم غاصب تکرار کند. بعد از نماز مغرب ابوبکر همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مسجد قبا آمدند و دیدند پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در سمت قبله‌ی مسجد نشسته است. آنحضرت به خطاب ابوبکر فرمودند:

ای ابوبکر، بر ضد ولایت علی اقدام کرده‌ای و در جای او نشسته‌ای که جای نبوت است و جز او کسی مستحق آن نیست، زیرا او وصی و خلیفه‌ی من است. تو دستور مرا کنار گذاردی و آنچه به تو گفته بودم مخالفت نمودی و خود را به غضب خدا و من دچار ساختی. این لباسی را که بغیر حق بر تن کرده‌ای و اهلش نیستی بیرون بیاور و الّا وعده‌ی تو آتش است!

[صفحه ۲۹]

پس از این ماجرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سلمان فرمود: اکنون این خبر را به عمر خواهد گفت و اگر قصد بازگشت هم داشته باشد او مانع خواهد شد.

ابوبکر سراغ عمر آمد و همه چیز را برای او تعریف کرد. عمر گفت: چه سست عقیده و ضعیف العقل هستی! نمی‌دانی که این هم گوشه‌ای از سحر اوست! بر سر آنچه بوده‌ای پایدار باش!!!

بلای الهی بر منکر غدیر

بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۴۷، ج ۳۷ ص ۱۹۹. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۸۹ و ۴۹۰. الغدیر: ج ۱ ص ۹۳. تفصیل بیشتر ماجرا در ص ۵۴ کتاب حاضر آمده است.

پس از بیست و پنج سال خفقان که می‌رفت نسلهای جدید را از غدیر بی‌خبر گذارد، در زمان خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آنحضرت برای احیای غدیر اقدامات اساسی فرمود. در چنان شرایط حساسی که غدیر می‌رفت تا جان تازه‌ای به خود گیرد، نیاز به عده‌ای از حاضران در غدیر بود که با شهادت به آنچه خود در آن حضور داشته‌اند و بچشم خود دیده‌اند مؤیِّد سخنان حضرت در پیشگاه مردمی باشند که در اثر تبلیغات سوء دشمنان از صاحب غدیر فاصله پیدا کرده‌اند و بسیاری از باورها برایشان در مرحله‌ی ابتدائی است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در میدان بزرگ کوفه مجلس مهمی تشکیل دادند که در آن عده‌ی قابل توجهی از حاضرین غدیر بودند. حضرت در حضور آن جمعیت انبوه کسانی را که در غدیر حاضر بوده‌اند و منصوب کردن آنحضرت را بچشم خود دیده‌اند، قسم داد که برخیزند و شهادت دهند.

عده‌ای که حداقل سی نفر می‌شدند برخاستند و به آنچه دیده بودند شهادت دادند. در این میان هشت نفر که همه حضور آنان در غدیر را می‌دانستند برای شهادت برنخاستند. وقتی حضرت از آنان علت را پرسید، بهانه آوردند که فراموش کرده‌ایم! و گویا طوری فراموش کرده بودند که با یادآوری هم به خاطرشان نیامد!!!

[صفحه ۳۰]

در اینجا حضرت فرمود: اگر در این بهانه‌ای که می‌آورید دروغ می‌گویید و عذر بیجا تراشیده‌اید خدا شما را به بلایی مبتلا کند که برای همه‌ی مردم آشکار و ثابت شود. سپس برای هر یک بلای خاصی را ذکر کردند و مجلس پایان یافت.

همه‌ی هشت نفر به بلاهایی که حضرت فرموده بود گرفتار شدند و بین مردم به نفرین شده‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام معروف گردیدند. این بلای الهی بر منکرین غدیر به معنای اتمام حجت الهی و اثبات پشتوانه‌ی خدایی برای غدیر بود و نتیجه‌ای که از آن گرفته شد این بود که اگر شاهدان غدیر با بهانه‌ی دروغین برای شهادت به پا نمی‌خیزند ولی این خداوند است که با رسوا کردن آنان، برای غدیر شهادت می‌دهد.

[صفحه ۳۱]

اتمام حجت پیامبر با غدیر

اشاره

غدیر اتمام حجتی از سوی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر مسلمانان بود. پس از آن در فاصله هفتاد روزه تا رحلت نیز چند بار آنحضرت با غدیر اتمام حجت نمودند و با این اقدامات سندیت دائمی غدیر را برای آینده‌های بلند مدت مسلمین تثبیت فرمودند.

بر چادرنشینان اطراف مدینه

بحارالانوار: ج ۴۰ ص ۵۴ ح ۸۹.

یک چادرنشین در مسجد مدینه نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول‌اللَّه، حاجیان قوم ما که در حجهٔ الوداع همراه شما بوده‌اند برای ما خبر آورده‌اند که در بازگشت از حج در غدیر خم ولایت و اطاعت او را واجب کرده‌ای. آیا این یک دستور از جانب تو است یا از جانب خداست و واجب است؟

حضرت فرمود: از جانب خدا و واجب است، و ولایت او را هم بر اهل آسمان و هم اهل زمین واجب کرده است.

[صفحه ۳۲]

هدف از غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۲۶ ح ۵۳۵.

از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پرسیدند: مقصود شما از کلامتان در روز غدیر چه بود که فرمودید: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»؟

حضرت فرمود:

خدا صاحب اختیار من است و به من از خودم صاحب اختیارتر است، و در برابر دستورات او مرا امری نیست. من نیز صاحب اختیار مؤمنینم و نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم و در برابر من آنان را امری نیست. هرکس من صاحب اختیار اویم و نسبت به او از خودش صاحب اختیارترم علی بن ابی‌طالب صاحب اختیار اوست و نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است و در برابر او برایش امری نیست.

در پاسخ منافقین

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۵۳.

عده‌ای از منافقین نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمدند و از آنحضرت آیت و نشانه‌ای طلب کردند. حضرت فرمود: آیا روز غدیر خم برای شما کافی نبود؟!

معرفی عید غدیر به نسلهای آینده

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۰۹ ح ۲.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ی روز غدیر خم فرمود:

روز غدیر خم بهترین اعیاد امت من است، و آن همان روزی است که خداوند به من دستور داد برادرم علی بن ابی‌طالب را برای امتم منصوب نمایم ... قسم به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد و بر همه‌ی خلایق برگزید، من علی را در زمین منصوب ننمودم تا خداوند او را در آسمانها معرفی کرد و ولایت او را بر ملائکه واجب نمود.

[صفحه ۳۳]

غدیر و خانه نشینی امیرالمؤمنین

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۱ ح ۴۶۵.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین وصیت فرمود:

یا علی، اگر یارانی یافتی که با دشمنانت بجنگی حق خود را طلب کن، وگرنه خانه‌نشینی اختیار کن چرا که من در روز غدیر خم از مردم عهد و پیمان گرفته‌ام که تو وصی و خلیفه‌ی من و صاحب اختیار آنان بعد از من هستی. مَثَل تو مثل بیت‌اللَّه الحرام است که مردم باید سراغ تو بیایند و تو نباید سراغ مردم بروی.

[صفحه ۳۵]

اتمام حجت حضرت زهرا با غدیر

از اولین مواردی که حدیث غدیر به عنوان پاسخ دندان شکن در مقابل سقیفه و غاصبین خلافت مطرح شد توسط حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمه زهرا علیهاالسلام در فاصله‌ی ۷۵ روز عمر آنحضرت پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود. این در حالی بود که اهل سقیفه با تمام قوا صاحب غدیر را مورد حمله قرار داده بودند، و بجز سلمان و ابوذر و مقداد همه او را تنها گذاشته بودند. در این میان فاطمه زهرا علیهاالسلام با سوزی که از مظلومیت غدیر داشت تا مرز شهادت خود و فرزندش محسن علیه‌السلام پیش رفت و نام غدیر را تا امروز پا بر جا نگاه داشت.

کنار قبور شهدای احد

بحارالانوار: ج ۳۶ ص ۳۵۲ ح ۲۲۴. الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۷. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۲ ح ۴۷۳.

بعد از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حضرت زهرا علیهاالسلام کنار قبور شهدای اُحد و بخصوص حضرت حمزه می‌آمد و در آنجا گریه می‌کرد. محمود بن لبید می‌گوید:

[صفحه ۳۶]

روزی بر سر قبر حمزه آمدم و آنحضرت را در آنجا در حال گریه دیدم. کمی صبر کردم تا آرام گرفت. سپس خدمتش سلام نمودم و عرض کردم: من سؤالی از شما دارم که سینه‌ام را مضطرب ساخته! فرمود: سؤال کن. عرض کردم: آیا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قبل از وفاتش درباره‌ی امامت علی کلام صریحی فرموده است؟!! حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود:

واعجبا، آیا روز غدیر خم را فراموش کرده‌اید؟!!

هنگام آتش زدن در خانه

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۰۵.

هنگامی که اهل سقیفه بر در خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام حمله آورده بودند و با آتش زدن دَرِ خانه می‌خواستند آنحضرت را برای بیعت اجباری ببرند، حضرت زهرا علیهاالسلام پشت در آمد و فرمود:

هیچ قومی بد حضورتر از شما به یاد ندارم ... گویا شما نمی‌دانید پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم چه فرمود؟! بخدا قسم در آن روز برای علی بن ابی‌طالب پیمان ولایت را بست تا بدان وسیله امید شما را از آن قطع کند، ولی شما اسباب بین خود و پیامبرتان را قطع کردید. خدا بین ما و شما در دنیا و آخرت محاکمه خواهد کرد.

برای دخترش ام کلثوم

الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۷.

در موردی دیگر حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام از مادرش فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام نقل می‌کند که فرمود:

آیا کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را در روز غدیر خم فراموش کردید که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ»؟!

[صفحه ۳۷]

در روزهای آخر عمر در پاسخ به یاران سقیفه

بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۱۶۱. دلائل الامامهٔ: ص ۳۸. خصال: ص ۱۷۳.

در روزهای آخر عمر حضرت زهرا علیهاالسلام عده‌ای از زنان مهاجر و انصار به عیادت آمدند. آنحضرت در این فرصت مطالبی درباره‌ی مسئله‌ی غصب خلافت مطرح کردند و بر آنان اتمام حجت فرمودند. زنان سخنان حضرت را برای مردان خود نقل کردند، و در پی آن عده‌ای از سرشناسان مهاجر و انصار بعنوان عذرخواهی نزد حضرت آمدند و عرض کردند: ای سیدهٔ النساء، اگر ابوالحسن این مطالب را برای ما می‌گفت قبل از آنکه پیمان با اهل سقیفه را محکم کنیم و با آنان بیعت کنیم، ما هرگز بجای او با دیگری بیعت نمی‌کردیم! حضرت فرمود:

از من دور شوید، که عذری از شما پذیرفته نیست بعد از آنکه عذرهایتان خواسته شده است. بعد از کوتاهی شما جایی برای امر و نهی باقی نمانده است. (و در روایتی فرمود:) بعد از روز غدیر خم خداوند هیچ دلیل و عذری (در برابر ولایت)برای احدی باقی نگذاشته است. (و به روایتی فرمود:) آیا پدرم در روز غدیر خم برای احدی عذری باقی گذاشت؟!

[صفحه ۳۹]

اتمام حجت امیرالمؤمنین با غدیر

اشاره

سزاوارترین کسی که احتجاج با غدیر حق او بوده صاحب آن امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، و مناسب‌ترین اوقات برای اتمام حجت با غدیر روزهای آغازین غصب خلافت و دوران حیات آنحضرت است. بهمین جهت از همان روزهای اول رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله غدیر بصورت تبلیغ، احتجاج، مناشده و مناظره با حضور شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطرح شد.

روز هفتم غصب خلافت حضرت به مسجد آمدند و در برابر غاصبین با حضور مردم غدیر را مطرح فرمودند. هنگام طلب بیعت از آنحضرت و آنگاه که درِ خانه‌اش را آتش زدند و حضرت را به اجبار برای بیعت بردند و در زیر شمشیرها از او بیعت خواستند باز هم با غدیر استدلال بر حق خویش فرمود.

آنحضرت در زمان ابوبکر و عمر چندین مورد با حضور مردم و بطور خصوصی، مسئله‌ی غدیر را مطرح کردند. در شورایی که پس از قتل عمر برای تعیین خلیفه تشکیل شد و هنگام بیعت مردم با عثمان و در زمان عثمان نیز بارها غدیر را مطرح فرمودند.

[صفحه ۴۰]

با آغاز خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام، آنحضرت در میدان جنگ جمل با غدیر احتجاج کردند. جنگ صفین بحبوحه‌ی کارآیی غدیر بود که در نامه‌های حضرت به معاویه، و در خود میدان جنگ بارها مطرح شد.

در دوران پنج ساله‌ی حکومت ظاهری حضرت مجلس بزرگی در میدان اصلی کوفه تشکیل شد و حقیقت بزرگ غدیر برای عموم مردم تبیین شد. در زمان حضرت غدیر رسما عید گرفته شد و سخنرانی مفصلی درباره‌ی عظمت این روز از سوی حضرت ایراد شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روزهای آخر عمر، نوشته‌ای آماده کردند که هر جمعه بر مردم خوانده شود و در آن با غدیر استدلال کردند، و بالأخره امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعنوان بالاترین فضیلت خود غدیر را مطرح کردند.

روز هفتم سقیفه

اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۸ ح ۷۲. روضه‌ی کافی: ص ۲۷.

هفت روز پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جمع قرآن فراغت یافتند، در حالیکه

غاصبین خلافت و بقیه‌ی مردم در مسجد بودنـد، از خانه بیرون آمـده و خطاب به آنان به عنوان اولین اتمام حجت خود با غـدیر در سخنان مفصلی فرمودند:

خداوند تعالی بوسیله‌ی من بندگانش را آزمایش فرمود ... و مرا به وصایت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اختصاص داد و به خلافت او در امتش برگزید ... پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به حجهًالوداع رفت و سپس به غدیر خم آمد. در آنجا شبیه منبری برای او ساخته شد و بر فراز آن رفت و بازوی مرا گرفت و بلنـد کرد بحـدی که سفیدی زیر بغلش دیده شد و در آن مجلس با صدای بلند فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». پس بر اساس ولایت من ولایت الهی است، و عداوت با من برابر با دشمنی خداست. خداونـد در آن روز این آیه را نازل کرد که «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا». پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار تبارک و تعالی است...

[صفحه ۴۱]

در مسجد پس از ملاقات ابوبکر و عمر

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۴۸.

ابوبکر و عمر برای بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خانه‌ی آنحضرت آمدنـد و پس از صحبت‌هایی در این باره بیرون آمدند. بلافاصله امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مسجد آمد و پس از حمد و ثنا و مطالبی دیگر، فرمود:

ابوبکر و عمر نزد من آمدنـد و از من طلب بیعت نمودنـد با کسی که او باید با من بیعت کند ... من صاحب روز غدیرم و درباره‌ی من سوره‌ای از قرآن نازل شده است. منم وصی بر رفتگان اهل‌بیتش، منم یادگار و باقیمانده‌ی او بر زندگان از امتش. تقوی پیشه کنید تا شما را ثابت قدم بدارد و نعمتش را بر شما تمام کند.

سپس حضرت به خانه بازگشتند.

در پاسخ به انصار

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۱۸۶. اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۱۵.

بار اول که امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به اجبار برای بیعت با ابوبکر آوردنـد و آنحضرت امتناع فرمود و احتجاجاتی نمود، بشیر بن سعیـد و عـده‌ای از انصار کـه طرفدار ابوبکر بودنـد گفتنـد: ای اباالحسن، اگر انصار این سـخنان را قبل از بیعت با ابوبکر از تو می‌شنیدند، حتی دو نفر در امامت تو اختلاف نمی‌کردند. حضرت در پاسخ فرمود:

...بخدا قسم هرگز ترس آن نداشتم که کسی برای خلافت خود را بالا بگیرد و با ما اهل‌بیت در آن نزاع کنـد و آنچه شما انجام دادیـد حلال بشمارد! گمان نـدارم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غـدیر خم برای احـدی حجتی و برای گوینده‌ای سخنی باقی گذاشته باشد. قسم می‌دهم کسانی را که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم شنیدند که می‌فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله»، برخیزند و به آنچه شنیده‌اند شهادت دهند.

[صفحه ۴۲]

دوازده نفر از اهل بدر برخاستند و به ماجرای غدیر شهادت دادند و سایر مردم هم در این باره مطالبی گفتند و سر و صدا بلند شد و عمر ترسید مردم سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بپذیرند، و لذا مجلس را تعطیل کرد!!

زیر شمشیرها پس از آتش زدن در خانه

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۷۳.

بار دوم که اهل سقیفه به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام حمله کردند، و درب خانه را آتش زدند و شکستند و بدون اجازه وارد شدند و حضرت زهرا و حضرت محسن علیهماالسلام را بین در و دیوار قرار دادند و جراحات سنگینی بر ایشان وارد کردند که منجر به شهادت هر دو گل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گردید، و طناب به گردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام انداختند و شمشیرها بر سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرفتند و به اجبار آنحضرت را برای بیعت به مسجد آوردند و در همان حال ابوبکر بر فراز منبر بود و عمر می‌گفت: بیعت کن وگرنه تو را می‌کشیم! در چنین حالتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

ای مسلمانان، ای مهاجرین و انصار، شما را بخدا قسم می‌دهم آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نشنیدید که در روز غدیر خم چه می‌فرمود؟!!

سپس حضرت آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بطور علنی نزد عموم مردم فرموده بود برایشان یادآور شد، و همه تصدیق می‌کردند و می‌گفتند: آری بخدا قسم شنیدیم. شاید بتوان گفت که شیرین‌ترین و تلخ‌ترین احتجاج به غدیر همین مورد است که صاحب غدیر از زیر شمشیرهای آخته‌ای که بر سر او گرفته‌اند و از حلقومی که در فشار طناب غاصبین بود، نام غدیر را بر زبان جاری نموده است!

[صفحه ۴۳]

در مجلس خصوصی با ابوبکر

بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۱۸-۳.

پس از غصب خلافت، امیرالمؤمنین علیه‌السلام دائماً با ابوبکر و عمر با ترشرویی روبرو می‌شد، و هرچه آنان- از روی نیرنگ- خوشرویی نشان می‌دادند حضرت تغییری در رفتار خود نمی‌داد. ابوبکر برای اینکه به این مشکل خاتمه دهد روزی غفلتاً و بدون اطلاع نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و از آنحضرت خواست تا در خلوت با هم گفتگو کنند.

در آن مجلس مطالبی بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ابوبکر رد و بدل شد و حضرت اتمام حجتهای بسیاری بر او نمود و از جمله فرمود:

تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا من صاحب اختیار تو و هر مسلمانی طبق حدیث پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر هستم یا تو؟ ابوبکر گفت: البته که تو هستی!! حضرت مطالب بسیار دیگری نیز در مورد امامت فرمود و در همه‌ی آنها او را قسم داد و او همه را تصدیق کرد. سپس ابوبکر گفت: پس با این مقامات و درجات چه کسی مستحق قیام به امور امت محمد است؟ حضرت فرمود: تو که از آنچه اهل دین خدا به آن نیاز دارند دست خالی هستی، چه شده که به دین خدا دست دراز کرده و مغرور شده‌ای؟!

در پاسخ به سؤال ابوبکر در مسجد قبا

بحارالانوار: ج ۴۱ ص ۲۲۸.

ابوبکر به عنوان نیرنگی در توجیه غصب خلافت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر تو را صاحب اختیار ما قرار داد ولی خلیفه قرار نداد! حضرت فرمود: اگر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را نشانت دهم و او به تو بگوید که من به این مقامی که غصب کرده‌ای سزاوارترم، می‌پذیری؟

[صفحه ۴۴]

ابوبکر پذیرفت و پس از نماز مغرب با امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مسجد قبا آمدند و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را دیدند که در

سمت قبله نشسته است. حضرت خطاب به ابوبکر فرمودند: ای ابوبکر بر ضد ولایت علی اقدام کرده‌ای و در جای او نشسته‌ای که جای نبوت است و جز او کسی مستحق آن نیست، زیرا او وصی و خلیفه‌ی من است »؟!...

در برابر تقاضای ابوبکر و عمر

بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۳۷-۳۵.

ابوبکر و عمر از هر فرصتی برای تثبیت موقعیت غصبی خود استفاده می‌کردند و حتی در فکر این بودند که گاهی غافلگیرانه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام اظهار رضایتی بگیرند تا از آن بعنوان تبلیغ به نفع خود استفاده کنند. روزی ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوچه بنی‌النجار برخورد کرد و فرصت را غنیمت شمرده گفت: یا علی، بخدا قسم اگر کسی که به او اطمینان داشته باشم شهادت دهد که تو به خلافت از من سزاوارتری، آن را به تو می‌سپارم!! حضرت فرمود:

ای ابوبکر، آیا احدی را مطمئن‌تر از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سراغ داری؟ آنحضرت در چهار مورد برای من از تو و عمر و عثمان و عده‌ای از همراهیانت بیعت گرفت که یکی از آنها روز غدیر در بازگشت از حجهٔ الوداع بود. آن روز همه‌ی شما گفتید: شنیدیم و اطاعت خدا و رسول را پذیرفتیم. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از شما پرسید: خدا و رسولش بر شما شاهد باشند؟ همگی گفتند: آری، شاهد باشند. حضرت فرمود: پس بر یکدیگر شاهد باشید و حاضرین شما به غائبین برسانند و آنانکه شنیدند به کسانی که نشنیده‌اند برسانند. و شما گفتید: قبول کردیم یا رسول اللَّه! سپس همگی برخاستید و به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و به من بخاطر این کرامت خداوند تبریک گفتید. عمر جلو آمد و بر کتف من زد و در حضور شما گفت: خوشا به حال تو ای پسر ابوطالب که صاحب اختیار من و مؤمنین شدی!

[صفحه ۴۵]

پس از قتل نماینده ابوبکر در فدک

بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۶۲-۴۶.

آنگاه که ابوبکر و عمر فدک را غصب کردند و نماینده‌ی حضرت زهرا علیه‌السلام را از آنجا اخراج نمودند شخصی بنام «اشجع» را بعنوان نماینده‌ی خود به آنجا اعزام نمودند. اشجع گذشته از مقام غاصبانه‌ای که بدست آورده بود، به مردم منطقه ظلم و اجحاف فراوانی نمود بحدی که اهل آنجا بعنوان شکایت نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام بهمراه عده‌ای به آنجا آمدند تا او را از رفتارش باز دارند. اشجع در مقابل امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار گرفت و بر تصمیم خود پافشاری کرد و در نتیجه بدست اصحاب حضرت کشته شد.

با رسیدن این خبر به ابوبکر، عده‌ای را به سرکردگی خالد بن ولید به منطقه فرستاد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام با یک اشاره‌ی ذوالفقار خالد را از اسب به زیر انداخت بطوری که همه‌ی لشکر او وحشت کردند. حضرت رو به خالد کرد و فرمود:

وای بر تو ای خالد! چقدر مطیع خائنین و عهدشکنان هستی! آیا روز غدیر برای تو قانع کننده نبود که اکنون چنین تصمیمی گرفته‌ای؟!

وقتی به مدینه بازگشتند بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ابوبکر مطالبی رد و بدل شد و پس از جدا شدن از آنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عباس عموی خود فرمود:

عموجان تو را قسم می‌دهم که سخنی نگویی ... من با اینان راهی جز صبر انتخاب نکرده‌ام، همانطور که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من دستور داده است. اکنون که روز غدیر برای اینان قانع کننده نیست به حال خود واگذارشان!! بگذار آنچه قدرت دارند ما را

ضعیف نمایند، که خداوند مولای ماست و او بهترین حکم کننده است.

[صفحه ۴۶]

در مسجد پیامبر در زمان عمر

کتاب سلیم بن قیس: حدیث ۱۴.

در مجلسی که در زمان عمر در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برقرار شده بود و همه از بنی‌هاشم بودند و سلمان و ابوذر نیز حضور داشتند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدعتها و اعتراضات ابوبکر و عمر را برمی‌شمرد. از جمله فرمود:

عمر بود که در روز غدیر خم وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مرا برای ولایت نصب کرد، با رفیقش (ابوبکر) با هم گفتگو کردند. او گفت: «در این که کار پسر عمویش را بالا ببرد هیچ کوتاهی نمی‌کند»؛ و دیگری گفت: «در اینکه بازوی پسر عمویش را بلند کند هیچ کوتاهی نمی‌کند».

همچنین در حالیکه منصوب شده بودم به رفیقش (ابوبکر) گفت: «این واقعاً کرامت بزرگی است»! رفیقش با تندی به او نگاه کرد و گفت: «نه بخدا قسم، ابداً این سخن او را گوش نمی‌دهم و از او اطاعت نمی‌کنم». سپس به او تکیه داد و با تکبر به راه افتادند و رفتند.

در شورای شش نفره پس از قتل عمر

بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۳۳۲ و ۳۵۱ و ۳۷۳ و ۳۸۱.

بعد از قتل عمر، طبق وصیت او شش نفر که تعیین کرده بود جمع شدند تا یکی را از بین خود بعنوان خلافت انتخاب کنند. البته این نقشه‌ی عمر بود و در واقع عثمان از قبل تعیین شده بود. پس از سه روز که می‌رفت تا با انتخاب عثمان جلسه پایان پذیرد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعنوان اتمام حجت برخاست و خطاب به پنج نفر دیگر فضائل خود را بر اولویت در احراز مقام خلافت برشمرد و از جمله فرمود:

شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا در بین شما غیر از من کسی هست که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم او را به امر خداوند منصوب کرده و فرموده باشد: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلیبلغ الشاهد الغائب»؟

[صفحه ۴۷]

همه گفتند: نه! کسی جز تو صاحب این فضیلت نیست. حضرت فرمود:

آیا کسی غیر از من در بین شما هست که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در جحفه، کنار درختان غدیر خم به او فرموده باشد: «هر کس تو را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. و هر کس از تو سرپیچی کند مرا عصیان نموده و هر کس از من سرپیچی کند از خدای تعالی سرپیچی کرده است؟

همه گفتند: نه، کسی جز تو صاحب این مقام نیست.

هنگام بیعت مردم با عثمان

بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۳۶۱.

پس از ماجرای شورا و انتخاب عثمان، آنگاه که قرار شد مردم با عثمان بیعت کنند بار دیگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بپاخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و ضمن آن فرمود:

ای مردم، به آنچه می گویم گوش فرا دهید ... ای مردم، شما با ابوبکر و عمر بیعت کردید در حالیکه بخدا قسم من سزاوارتر و صاحب حق‌تر از آنان به جانشینی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بودم، ولی من خودداری می کردم. امروز هم می‌خواهید با عثمان بیعت کنید. اگر این بیعت را انجام دهید و من سکوت اختیار کنم بخدا قسم شما و آنانکه قبل از شما بودند به فضل من جاهل نیستید، و اگر بنابر سکوت نبود مطالبی می گفتم که قادر به رد آن نیستید ... آیا در میان شما کسی هست که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم دست او را گرفته و فرموده باشد: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلیبلغ الشاهد الغائب»؟ آیا این مطلب درباره‌ی کسی غیر من بوده است؟

یک نفر برخاست و به نیابت از بقیه گفت: هیچکس را سراغ نداریم که صحیح‌تر از گفتار تو گفته باشد...

[صفحه ۴۸]

در مسجد پیامبر در زمان عثمان

بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۱۲-۴۱۰.

در زمان عثمان مجلس بزرگی در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تشکیل شد که در آن بیش از دویست نفر از سرشناسان مهاجرین و انصار حاضر بودند. این مجلس از صبح تا ظهر طول کشید و هر یک از مهاجر و انصار به ذکر فضائل خود پرداختند و مطالبی از سوابق خود در اسلام را به میان آوردند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در این مجلس حاضر بودند و چیزی نمی گفتند. حاضرین از حضرت درخواست کردند تا فضایل خود را بیان کند. حضرت شروع به ذکر مناقب خود نمودند و داستان غدیر را بطور بسیار مفصل بیان فرمودند، که شاید اولین بار از لسان مبارک حضرت به این تفصیل آمده باشد. از جمله فرمودند:

خداوند به پیامبرش دستور داد تا والیان امرشان را معرفی کند و ولایت را مانند نماز و زکات و روزه و حج تفسیر نماید. این بود که در غدیر خم مرا منصوب نمود و در خطابه‌ای فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». در آنجا سلمان پرسید: ولایت او چگونه است؟ فرمود: ولایت او همچون ولایت من است. هر کس من نسبت به او صاحب اختیار بوده‌ام علی هم نسبت به او صاحب اختیار است، و خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً». پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تکبیر گفت و فرمود: «اللَّه اکبر، تمام نبوتم و کمال دین خدا ولایت علی بعد از من است...

همه‌ی جمعیت مسجد گفتند: آری بخدا قسم. این را شنیدیم و همانطور که گفتی حاضر بودیم ... حضرت فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم کسانی که از دو لب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله این مطلب را به یاد دارند برخیزند و شهادت دهند.

مقداد و ابوذر و عمار و براء بن عازب و زید بن ارقم برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را بیاد داریم آن هنگام که تو در کنار آنحضرت برفراز منبر در غدیر ایستاده بودی و آنحضرت می‌فرمود:

[صفحه ۴۹]

ای مردم ... خداوند شما را به ولایت امر کرده و من شما را شاهد می گیرم که این ولایت مخصوص این شخص است- و آنحضرت دست بر دست علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام گذاشتند- سپس مخصوص دو پسرش بعد از او، و سپس در جانشینان بعد از او از فرزندانش که از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنان جدا نمی‌شود تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

این پنج نفر پس از شهادت به غدیر در حضور جمعیت و با حضور صاحب غدیر، نشستند.

در پاسخ به طلحه در زمان عثمان

بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۱۷-۴۱۶.

در مجلسی که با حضور دویست تن از سرشناسان مهاجر و انصار در زمان عثمان در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تشکیل شده بود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز حضور داشت، طلحه از حضرت پرسید: با ادعای ابوبکر و اصحابش که او را تصدیق کردند چه کنیم که از قول پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گفتند: خداوند برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نمی‌کند؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام از سخن طلحه به غضب در آمدند و بپاخاسته فرمودند:

...دلیل بر بطلان آنچه بدان شهادت دادند سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است که در غدیر خم فرمود: «هر کس من نسبت به او صاحب اختیارم علی نسبت به او صاحب اختیار است». من چگونه نسبت به آنان صاحب اختیارتر از خودشان هستم در حالیکه آنان امیر و حاکم بر من باشند؟!

در بیان لیبلغ الشاهد الغائب

کتاب سلیم بن قیس: حدیث ۱۱.

در زمان عثمان که مجلسی در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با حضور ۲۰۰ نفر از سرشناسان صحابه تشکیل شده بود، طلحه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: چطور

[صفحه ۵۰]

کسی جز تو نمی‌تواند از طرف پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پیامی را برساند در حالیکه در مواردی به ما فرموده: «فلیبلِّغ الشاهد الغائب»؟

حضرت فرمود: حضرت این جمله را فقط در روز غدیر خم و در روز عرفه و در روز رحلتش فرموده ... و به عموم مردم دستور داده که هر کس را دیدند واجب بودن اطاعت از امامان آل محمد علیه‌السلام و واجب بودن حقشان را برسانند و این وظیفه‌ی ابلاغ را در هیچ مطلبی غیر از این موضوع نفرموده است.

در واقع پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به عموم مردم دستور داده که به مردم برسانند حجت و دلیل کسانی را که همه‌ی آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بدان مبعوث شده را، از قول او کسی جز ایشان نمی‌رساند.

در جنگ جمل

الغدیر: ج ۱ ص ۱۸۶.

در میدان جنگ جمل، هنگامی که لشکر از دو سو صف آرایی کرده بودند و هنوز جنگ آغاز نشده بود، امیرالمؤمنین علیه‌السلام قاصدی را سراغ طلحه فرستاد که ملاقاتی داشته باشند. طلحه آمد تا مقابل حضرت قرار گرفت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدی که می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟ طلحه گفت: آری. حضرت فرمود: پس چرا به جنگ من آمده‌ای؟!! گفت: در خاطرم نبود!!! سپس طلحه به لشکر خود بازگشت و بدینصورت در جنگ جمل با یادآوری غدیر اتمام حجت بزرگی شد.

در آغاز جنگ صفین

بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۳۸۸.

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه برای جنگ صفین آماده می‌شد ضمن خطابه‌ای که برای مردم ایراد کرد چنین فرمود:
[صفحه ۵۱]
تعجب از معاویهٔ بن ابی‌سفیان است که در خلافت با من به نزاع برخاسته و امامت مرا انکار می‌کند! ای مهاجرین و انصار ! ... آیا بر شما واجب نیست که مرا یاری کنید و آیا امر من بر شما واجب نیست؟ آیا نمی‌دانید که بیعت من بر حاضر و غایب شما لازم شده؟ پس چرا معاویه و اصحابش در بیعت من خلل وارد می‌کنند ...؟ آیا سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را نشنیدید که در روز غدیر درباره‌ی ولایت و صاحب اختیاری من می‌فرمود؟!

در نامه معاویه

کتاب سلیم: حدیث ۲۵.
معاویه در جنگ صفین طی نامه‌ای برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین نوشت:
درباره‌ی تو به من خبر رسیده که وقتی با اهل سر و شیعیان و خواص خود در خلوت جمع می‌شوید، نزد آنان از ابوبکر و عمر و عثمان برائت می‌جویی و آنان را لعنت می‌کنی و ادعا می‌کنی که تو خلیفه‌ی پیامبر در امتش و وصی او در میان ایشان هستی و خداوند اطاعت تو را بر مؤمنین واجب کرده و در کتاب و سنتش به ولایت تو امر کرده است ... او هم امتش را در غدیر خم جمع کرد و آنچه درباره‌ی تو از جانب خداوند مأمور شده بود ابلاغ نمود و دستور داد حاضر به غایب برساند، و به مردم خبر داد که تو بر مردم صاحب اختیارتر از خودشان هستی...

در جنگ صفین بر فراز منبر

کتاب سلیم: حدیث ۲۵.
در جنگ صفین پس از چند نامه و پیام که بین امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معاویه رد و بدل شد، آنحضرت در میان لشکر خود در جمع مهاجرین و انصار و با حضور فرستادگان معویه برفراز منبر قرار گرفت و مناقب خود را برشمرد و در هر کدام مردم را قسم داد و آنان اقرار کردند. از جمله فرمود:
[صفحه ۵۲]
شما را بخدا قسم درباره‌ی قول خداوند: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا اللَّه و » ... و آیه‌ی «انما ولیکم اللَّه ... » ... که خداوند به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور داد به مردم بفهمانند که این آیات درباره‌ی چه کسانی نازل شده و ولایت را برای آنان تفسیر کند... آنحضرت هم مرا در غدیر خم منصوب کرد ... و فرمود: «ای مردم، خداوند صاحب اختیار من، و من صاحب اختیار مؤمنین هستم و اختیارم بر مؤمنین از خودشان بیشتر است. أَلا ـ فمن کنت مولاـه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله...»
پس از این سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، دوازده نفر از کسانی که از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر بودند و در صفین همراه حضرت حضور داشتند برخاستند و به گفتار حضرت شهادت دادند. سپس هفتاد نفر بقیه‌ی صحابه برخاستند و شهادت دادند. بعد از آن چهار نفر از اهل بدر برخاستند و تفصیل ماجرا و آنچه در غدیر دیده بودند را بازگو کردند.

در پاسخ به ادعای معاویه

بحارالانوار: ج ۳۸ ص ۲۳۸ ح ۳۹.

معاویه در نامه‌ای به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نوشت: ای اباالحسن، من فضایل بسیاری دارم: پدرم در جاهلیت آقا بود! و من در اسلام پادشاه شده‌ام! و من داماد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و دایی مؤمنین و کاتب وحی هستم!

وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نامه‌ی معاویه را خواند فرمود: «آیا پسر هند جگر خوار با فضایل بر من فخر می‌فروشد؟! ای غلام آنچه می گویم برایش بنویس»؛ و حضرت اشعاری سرودند که یک بیت آن درباره‌ی غدیر خم بود:

وأوجب لی ولایته علیکم

رسول اللَّه یوم غدیر خم

یعنی: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم ولایت خود بر شما را، برای من نیز واجب کرد.

[صفحه ۵۳]

وقتی معاویه پاسخ امیرالمؤمنین علیه‌السلام را خواند گفت: ای غلام، این نامه را پاره کن، تا اهل شام آن را نخوانند و به علی بن ابی‌طالب تمایل پیدا نکنند!

در جنگ صفین در بیان عم یتسائلون

مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۸۰.

در روز جنگ صفین مردی از لشکر معاویه به میدان آمد در حالیکه از یک سو غرق اسلحه بود و از سوی دیگر قرآنی را جلوی اسلحه‌اش گرفته بود و این آیه را می‌خواند: «عمَّ یتسائلون، عن النبأ العظیم »....

علقمه می گوید: من خواستم به مبارزه‌ی او بروم ولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «بر سر جایت باش»! و خود حضرت به جنگ او رفتند. ابتدا به او فرمودند: آیا می‌شناسی نبأ عظیم را که مردم بر سر آن اختلاف دارند؟ آن مرد گفت: نه! حضرت فرمود:

بخدا قسم منم نبأ عظیم که بر سر آن اختلاف دارند. بر سر ولایت من نزاع کردید و از ولایت من بازگشتید پس از آنکه آن را پذیرفتید، و پس از آنکه به شمشیر من نجات یافتید با ظلم خود هلاک شدید. در روز غدیر دانستید و روز قیامت خواهید دانست که چه کردید.

سپس حضرت شمشیر کشیده سر از تنش جدا کردند.

خطبه نماز جمعه در روز غدیر

بحارالانوار: ج ۹۴ ص ۱۱۵-۱۱۴.

در دوران خلافت ظاهری پنج ساله‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، یک سال روز غدیر مقارن روز جمعه شد. حضرت خطبه‌ی نماز جمعه را به مسئله‌ی غدیر اختصاص دادند و پس از حدود ۲۵ سال- که خلفای غاصب سعی در فراموشی غدیر داشتند- برای اولین بار آن روز را عید رسمی قرار دادند و درباره‌ی آن سخن گفتند. از جمله فرمودند:

[صفحه ۵۴]

خداوند در این روز دو عید عظیم و بزرگ را برای شما جمع کرده است ... خداوند دینی را قبول نمی کند مگر با ولایت آنکه به ولایتش دستور داده و اسباب اطاعتش با تمسک به دستاویزهای او و اهل ولایتش نظام می‌یابد. این است که خداوند در روز غدیر بر پیامبرش فرستاد آنچه بیانگر اراده‌اش درباره‌ی انتخاب شدگانش بود و به او دستور ابلاغش را داد ... و برای او حفظ از منافقین را ضمانت نمود. خداوند دینش را کامل نمود و چشم پیامبرش و مؤمنین و تابعین را روشن ساخت. امروز روز عظیم الشأنی است ...و روز کمال دین است.

پس از نماز جمعه، حضرت به اتفاق اصحابشان به مجلس جشنی که امام مجتبی علیه‌السلام در منزلشان گرفته بودند رفتند و در آنجا اطعام و پذیرایی مفصلی از شرکت کنندگان بعمل آمد.

در میدان بزرگ کوفه با حضور اصحاب پیامبر

بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۴۷، ج ۳۷ ص ۱۹۹. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۸۹ و ۴۹۰. الغدیر: ج ۱ ص
۹۳. مسند احمد: ج ۱ ص ۸۴. شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۳۶۱، ج ۴ ص ۴۸۸. تاریخ ابن
عساکر: ج ۳ ص ۵۰.

پنج سال خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام حساسترین روزهایی بود که غدیر می‌رفت تا جان تازه‌ای به خود بگیرد و محتوای بلند آن از زبان صاحب غدیر بیان شود.

نسلی که ۲۵ سال از غدیر فاصله داشتند و خفقان علمی و اقدامات وحشیانه علیه غدیر می‌رفت تا نسل جدید را کاملاً از آن بی‌خبر نماید و از صفحه‌ی اعتقادش پاک کند. از سوی دیگر عده‌ای فتنه‌گر- که باقیماندگان سقیفه بودند- دست به اقدامات مخرب می‌زدند و شایع می‌کردند که علی بن ابی‌طالب درباره‌ی مقدم بودن خود در خلافت و فضیلتش بر دیگران دلیلی ندارد.

در شرایطی که صاحب غدیر برای احیای آن آستین بالا زده بود، نیاز به عده‌ای از اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از حاضرین در غدیر بود که مؤید او باشند و به حضور خود در آن ماجرا شهادت دهند. در چنین شرایطی امیرالمؤمنین علیه‌السلام مجلسی در میدان

[صفحه ۵۵]

بزرگ کوفه- که مقابل مسجد کوفه و دارالاماره قرار داشت- تشکیل دادند و منبری در آنجا نصب کردند و مردم جمع شدند. این مجلس فقط برای شهادت دادن کسانی بود که ۲۵ سال پیش در غدیر حضور داشتند و اکنون می‌بایست در پیشگاه ملت بپا خیزند و آنچه به چشم خود دیده‌اند بازگو کنند.

حضرت از فراز منبر فرمودند:

به خدا قسم می‌دهم باقیماندگان از کسانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را دیده‌اند، و در روز غدیر خم در بازگشت از حجهٔ الوداع از آنحضرت شنیده‌اند که درباره‌ی من- درحالیکه دستان مرا بلند کرده بود- فرمود: «مَن کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أحبَّ من أحبَّه»،قسم می‌دهم هرکس این واقعه را حاضر بوده و بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده برخیزد و شهادت دهد.

پس از این کلام حضرت، عده‌ی زیادی که حداقل سی نفر ذکر شده‌اند برخاستند و آنچه دیده بودند بازگو نمودند و شهادت خود را نسبت به آن اعلام کردند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام دیدند چند نفر از اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای شهادت برنخاستند، و گویی سکوت آنان توجه مردم را جلب کرده بود. لذا فرمودند: در جلوی این منبر چهار نفراز اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هستند (که از آنها انتظار شهادت دادن می‌رود) که عبارتند از انس بن مالک و براء بن عازب و اشعث بن قیس و خالد بن یزید. سپس رو به آنان کرده فرمودند: شما در غدیر حاضر بوده‌اید چرا برنمی خیزید و شهادت نمی‌دهید؟ گفتند: سنّ ما بالا رفته و فراموش کرده‌ایم!!!

حضرت رو به انس بن مالک کرده فرمودند:

ای انس، اگر از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده‌ای که فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و امروز بر نمی‌خیزی برای من به ولایت شهادت دهی، از دنیا نروی مگر آنکه به بَرَص (پیسی) مبتلا گردی که نتوانی آن را پنهان کنی.

و تو ای اشعث، اگر از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدی که می‌فرمود: «من کنت مولاه فهذا

[صفحه ۵۶]

علی مولاه، اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه»، و امروز برای من به ولایت شهادت نمی‌دهی، از دنیا نروی مگر آنکه خداوند چشمانت را کور کند.

و اما تو ای خالد بن یزید، اگر از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده‌ای که می‌فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه» و امروز به ولایت برای من شهادت نمی‌دهی، خدا تو را به مرگ جاهلیت بمیراند.

و اما تو ای براء بن عازب، اگر از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده‌ای که می‌فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه»، و امروز به ولایت من شهادت نمی‌دهی، خدا تو را در همانجایی که از آن هجرت کرده‌ای (یعنی یمن) بمیراند.

این چهار نفر هریک به نفرین امیرالمؤمنین علیه‌السلام مبتلا شدند. انس بن مالك در پیشانیش لکّه‌ی پیسی پیدا شد که هر قدر عمامه را پایین می‌آورد نمی‌توانست آن را پنهان کند. اشعث بن قیس هم کور شد. خالد بن یزید هم طبق مراسم جاهلیت به خاك سپرده شد، و براء بن عازب از طرف معاویه حکومت یمن یافت و در همانجا- که وطن اصلی او بود و از آنجا به مدینه هجرت کرده بود- از دنیا رفت. چهار نفر دیگر هم بودند که برای شهادت برنخاستند و حضرت هر یك از آنان را نیز نفرینی کرد که مبتلا شدند: زید بن ارقم، جریر بن عبداللَّه بجلی، یزید بن ودیعه، عبدالرحمن بن مدلج.

این هشت نفر دنباله‌ی ماجرای حارث فهری بودند که در روز غدیر در حضور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسماً عذاب الهی را درخواست کرد و آیه‌ی «سأل سائل بعذاب واقع» نازل شد و خداوند با فرستادن سنگ و صاعقه‌ی آسمانی و هلاك او بر همگان ثابت کرد که غدیر ریشه‌ی الهی دارد و خدا پشتیبان آن است.

پس از ۲۵ سال همان ماجرا به گونه‌ای دیگر تکرار شد و اینان با اینکه خود را در حضور صاحب غدیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌دیدند و می‌دانستند دروغ می‌گویند و نیز می‌دانستند که نفرین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام چوب الهی است و یقیناً بر سرشان

[صفحه ۵۷]

خواهد خورد، ولی با این همه کتمان کردند و لب به شهادت نگشودند. به فاصله‌ی بسیار کمی که به دعاهای امیرالمؤمنین مبتلا شدند و خداوند عذابش را مانند عذاب حارث فهری بر سرشان فرستاد، بار دیگر بر همگان ثابت شد که غدیر پشتوانه‌ی الهی دارد. وقوع این ماجرا در موقعیت حساسی بود که نیاز مبرم به شهادت چنین افرادی بود، و اکنون که شهادت ندادند، خداوند گواهی داد که اینان دروغ می‌گویند و غدیر و صاحب غدیر راست می‌گوید و اینگونه خداوند حجتش را بر مردم تمام کرد.

در ماههای آخر عمر در نوشته‌ای بلند

بحارالانوار: ج ۳۰ ص ۱۴.

در ماههای آخر عمر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از جنگ نهروان، مردم از حضرت درباره‌ی ابوبکر و عمر و عثمان سؤال کردند. حضرت فرمود: در این باره برایتان نوشته‌ای می‌نویسم که درباره‌ی آنچه پرسیده‌اید به صراحت سخن گفته باشم. سپس نوشته‌ی بلندی که حدود ۳۰ صفحه و در حد یك جزوه بود املا کردند و نویسنده‌ی حضرت نوشت. آنگاه ده نفر از خواص اصحاب خود را فراخواندند و دستور دادند هر روز جمعه نویسنده‌ی حضرت آن را بر مردم بخواند و این ده نفر شاهد باشند تا کسی انکار نکند و فرمود: اگر کسی انکار کرد قرآن را حَکَم بین خود قرار دهید. از جمله مطالب آن نوشته چنین بود:

این امر خلافت عجیب است، که حکومت و ولایت احدی را مثل ولایت من مبغوض نداشتند! دلیل من بر ولایت این است که صاحب اختیار مردم فقط من هستم نه قریش ... چرا که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ولایت این امت را داشت و من بعد از او

اختیارات او را دارم ... به دلیل گفته‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که در روز غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه».
[صفحه ۵۸]

در بیان امتیازات خاص خود

بحارالانوار: ج ۳۹ ص ۳۳۶ ح ۵.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مجلسی امتیازات خاص خود را بیان نموده چنین فرمودند: «بخدا قسم خداوند تبارک و تعالی نُه چیز به من عطا فرموده که به احدی قبل از من جز پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نداده است»؛ و از جمله فرمودند:
خداوند با ولایت من دین این امت را کامل نمود و نعمتها را بر آنان تمام کرد، و اسلامشان را مورد رضایت قرار داد، هنگامی که در یوم الولایة (روز غدیر) به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: یا محمد، به مردم خبر ده که امروز دینشان را کامل کردم و نعمتم را بر آنان تمام نمودم و اسلام را بعنوان دینشان راضی شدم.

در بیان امرنا صعب مستصعب

بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۲۴۳. تفسیر فرات کوفی: ص ۵۶.
اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه‌السلام این حدیث را شنید که «تحمل امر ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام بر مردم سنگین است و آن را نمی‌پذیرد جز انبیای مرسل و ملائکه مقرب و مؤمنی که خداوند قلب او را از جهت ایمان امتحان کرده باشد». او این مطلب را برای میثم تمار نقل کرد. میثم نزد آنحضرت آمد و با تعجب درباره‌ی این حدیث سؤال کرد. حضرت فرمود:
اما مؤمن، پیامبر ما صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم دست مرا گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، آیا مؤمنین- بجز آنانکه خداوند آنان را از لغزش و گمراهی حفظ کرد- این مطلب را پذیرفتند؟
پس آگاه باشید! بشارت باد شما را، بشارتتان باد که خداوند شما را اختصاص داده به آنچه ملائکه و پیامبران و مؤمنین را اختصاص نداده، و آن پذیرفتن امر ولایت ما است.
[صفحه ۵۹]

به عنوان بالاترین منقبت خود

کتاب سلیم: حدیث ۶۰.
مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، بالاترین منقبت خود را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بفرمائید. حضرت فرمود:
منصوب کردن آنحضرت مرا در غدیر خم، که به امر خدای تبارک و تعالی ولایت را از جانب او برایم اقامه نمود...

در مفاخره با امام حسین

فضائل شاذان: ص ۸۴.
مفاخره بین معصومین علیهم‌السلام برای بیان فضایل ایشان بصورت زیبایی است که در تاریخ بخوبی ثبت می‌شود. روزی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشسته بودند که امام حسین علیه‌السلام وارد شد، در حالیکه شش سال از عمر او می‌گذشت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: یا رسول‌اللَّه، کدامیك از ما دو نفر نزد شما محبوبتر هستیم؟

امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: پدرجان، هر کدام از ما شرافت و فضیلتش بالاتر باشد نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله محبوبتر و مقرب‌تر است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ای حسین، حاضری افتخارات خود را در برابر هم بگوییم؟ عرض کرد: پدرجان، اگر شما مایل باشید، من حاضرم! امیرالمؤمنین فرمود:

یا حسین، من امیرالمؤمنینم، من لسان صادقینم، من وزیر مصطفایم ...، من آن نعمت خدای تعالی هستم که بر خلقش ارزانی داشته است. منم آن کسی که خداوند تعالی در حق من فرموده: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»، پس هر کس مرا دوست بدارد مسلمان مؤمن است ودینش کامل است ... من نبأ عظیمی هستم که خداوند در روز غدیر خم دین را با او کامل نمود. منم آنکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ام فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه...»

امام حسین علیه‌السلام هم مطالبی فرمود و در پایان عرضه داشت: شما نزد خداوند از

[صفحه ۶۰]

من افضل هستی، ولی من از نظر پدران و مادران و اجداد بر شما فخر می‌نمایم! سپس امام حسین علیه‌السلام با پدر هم‌آغوش شدند و یکدیگر را بوسیدند...

منصوب شدگان غدیر

کتاب سلیم بن قیس: حدیث ۸.

مردی خدمت امیرالمومنین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: ایمان را طوری برایم بیان کنید که از غیر شما و بعد از شما از کسی سؤال نکنم. حضرت پس از ذکر پایه‌های ایمان فرمودند: کمترین چیزی که شخص با آن گمراه می‌شود آن است که حجت خدا در زمین و شاهد او بر خلقش را که امر به اطاعت او نموده و ولایتش را واجب شمرده نشناسد.

آن مرد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آنان را برایم معرفی کنید. فرمود:

...کسی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را در غدیر خم نصب کرد و به آنان خبر داد که نسبت به مردم صاحب اختیارتر از خودشان است، و سپس به آنان دستور داد تا حاضران غائبان را آگاه نمایند.

آن مرد پرسید: یا امیرالمؤمنین، آن شما هستید؟ فرمود: من اول و افضل آنها هستم. سپس پسرم حسن بعد از من نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است. سپس پسرم حسین بعد از او نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان است و سپس جانشینان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هستند تا بر سر حوض کوثر یکی پس از دیگری به خدمت او وارد شوند.

در هفتاد فضیلت انحصاری حضرت

بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۴۳.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: من هفتاد فضیلت و منقبت دارم که احدی از اصحاب

[صفحه ۶۱]

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آنها با من شریک نیستند. سپس حضرت بطور مفصل آن فضایل را برشمرد تا آنکه در پنجاه و یکم فرمود:

و اما پنجاه و یکم، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم مرا برای همه‌ی مردم منصوب نمود و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». پس ظالمین دور از رحمت خدا باشند و عذاب خدا بر آنان باد.

اتمام حجت بر کوتاهی کنندگان در غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۱ ح ۴۶۵.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی اینکه پس از بیعت غدیر هر کوتاهی از سوی مردم به عهده‌ی خودشان است، فرمود:
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من وصیت کرد و فرمود: یا علی، اگر گروهی یافتی که با آنان بجنگی حق خود را طلب کن، وگرنه در خانه‌ات بنشین چرا که من پیمان تو را در روز غدیرخم گرفته‌ام که تو وصی و خلیفه‌ی من و صاحب اختیار مردم نسبت به خودشان هستی. مَثَل تو مثل بیت اللَّه الحرام است. مردم باید سراغ تو بیایند و تو نباید سراغ مردم بروی.

همه مردم شاهد بر غدیر

بحارالانوار: ج ۳۸ ص ۲۴۰.
امیرالمؤمنین علیه‌السلام نگاهی به مردم کرد و فرمود:
من برادر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و وزیر او هستم. شما خوب می‌دانید که من مقدم بر همه‌ی شما در ایمان به خداوند عزوجل و رسولش هستم ... و شما خود دیدید که در روز غدیرخم چگونه بپا ایستاد و مرا کنار خود بپا داشت و دست مرا بلند کرد (و مرا معرفی فرمود).
[صفحه ۶۳]

اتمام حجت ائمه با غدیر

اشاره

تا روزی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قید حیات بودند بعنوان کسی که در غدیر بر فراز دستان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار گرفته و اینک شخصاً در برابر دیدگان مردم است، معرّف عینی غدیر بودند و حضور آنحضرت بمعنای حضور غدیر بود.
پس از شهادت آنحضرت، ائمه علیهم‌السلام از یک سو صاحبان غدیر بودند که در غدیر برای ایشان نیز بیعت گرفته شده بود، و از سوی دیگر بعنوان مدافعان و حافظان غدیر در برابر دشمنان آن بودند. تبیین و استدلال و احتجاجات ائمه علیهم‌السلام، سنگر غدیر را برای آینده‌ای که تا امروز چهارده قرن از آن گذشته در برابر سقیفه محکم می‌ساخت و دوستان غدیر را از اسرار عمیق آن آگاه می‌نمود.
آنچه توسط ائمه علیهم‌السلام درباره‌ی غدیر مطرح شده سر نخ و سرآغاز بحثهای علمی است که در قرون بعد مورد گفتگو و مناظره قرار گرفته است. با توجه به مخاطبان گوناگون از دوست و دشمن که در برابر ائمه علیهم‌السلام قرار داشته‌اند،به فراخور حال
[صفحه ۶۴]
همه‌ی آنان در کلام ائمه علیهم‌السلام مطالبی درباره‌ی غدیر بچشم می‌خورد.
نکته‌ی قابل توجه اینکه موضوعاتی که ائمه علیهم‌السلام نسبت به آنها حساسیت نشان داده‌اند برای ما نیز باید قابل توجه باشد و نسبت به آنها حساس باشیم. غدیر بعنوان مسئله‌ای در فرمایشات ائمه علیهم‌السلام مطرح است که حساسیت امامان معصوم علیهم‌السلام نسبت به آن شاخص است و به ما می‌فهماند که باید درباره‌ی آن حساسیت فوق العاده داشته باشیم.

اتمام حجت امام حسن مجتبی با غدیر

هنگام صلح با معاویه در کوفه

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۸۸ ح ۳۶۰. بحارالانوار: ج ۱۰ ص ۱۳۹.
یکی از مورادی که غدیر در عرصه‌ی اعتقادی مردم مطرح شد در صلح امام حسن علیه‌السلام بود. آنحضرت در کوفه با حضور معاویه بر فراز منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی مطالبی فرمودند که از جمله آنها این بود:
بنی‌اسرائیل هارون را رها کردند و تابع سامری شدند در حالیکه می‌دانستند او خلیفه‌ی موسی است. این امت نیز پدرم را رها کردند و با غیر او بیعت کردند در حالیکه خودشان دیدند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پدرم را در روز غدیر خم منصوب فرمود و به آنان دستور داد که حاضرانشان به غائبان خبر دهند.
[صفحه ۶۵]

در مجلس معاویه در شام

بحارالانوار: ج ۴۴ ص ۷۵.
در تاریخ مشاجرات لفظی اسلام مانند روزی نیامده که معاویه و دار و دسته‌اش نزد او جمع شده بودند و فرستادند تا امام حسن علیه‌السلام هم آمد و آنچه می‌توانستند به آنحضرت و پدر بزرگوارش ناسزا گفتند.
امام مجتبی علیه‌السلام آغاز به سخن فرمود و احتجاجات مفصلی درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در برابر آنان بیان نمود و از جمله فرمود:
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حالیکه بر فراز منبر بود علی علیه‌السلام را فرا خواند. سپس او را با دستانش گرفت و فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

اتمام حجت امام حسین با غدیر

در زمان معاویه در موسم حج

کتاب سلیم: حدیث ۲۶.
یکسال قبل از مرگ معاویه که مطابق است با یکسال قبل از واقعه‌ی عاشورا، امام حسین علیه‌السلام در سفر حج در منی با حضور ۷۰۰ نفر اجتماع بزرگی در خیمه‌ی خود تشکیل دادند که دویست نفر آنان اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بودند.
سپس حضرت برای خطابه بپاخاستند و پس از حمد و ثنای الهی، از اقدامات معاویه بر ضد امیرالمؤمنین علیه‌السلام اظهار ناراحتی شدید کردند و سپس شروع به شمردن مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمودند. حضرت در همه‌ی موارد مردم را بر صدق آنها قسم می‌دادند و همه اقرار می‌کردند. از جمله فرمودند:
[صفحه ۶۶]
شما را بخدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را منصوب کرد و ولایت را برای او اعلام نمود و فرمود: باید حاضران به غایبان خبر دهند؟
جمعیت حاضر گفتند: آری بخدا قسم.

اتمام حجت امام زین‌العابدین با غدیر

غدیر یعنی امامت

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۴ ح ۱۳۹.
یک نفر از امام زین‌العابدین علیه‌السلام پرسید: معنای کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چیست که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؟ فرمود: به آنان خبر داد که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام امام بعد از او است.

اتمام حجت امام باقر با غدیر

متن کامل خطابه غدیر

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱ ج ۸۶. احتجاج: ج ۱ ص ۶۶.
امام باقر علیه‌السلام در شرایط خفقان سخت بنی‌امیه، که غدیر می‌رفت تا به صفحات تاریخ سپرده شود و از آن واقعه‌ی عظیم فقط گاهگاهی جمله‌ی «من کنت مولاه فعلی مولاه» سینه به سینه می‌گشت، با پیدا شدن شرایط اجتماعی خاص در انقراض بنی‌امیه، برای
[صفحه ۶۷]
اولین بار شرح مفصلی از ماجرای غدیر را با متن خطبه‌ی آن بیان فرمودند.

در پاسخ به حسن بصری

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۰ ح ۳۴.
امام باقر علیه‌السلام برای مردم صحبت می‌کردند که مردی از اهل بصره به نام عثمان اعشی بپاخاست و عرض کرد: یابن رسول‌اللَّه، حسن بصری آیه‌ی «یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک » ... را می‌خواند و می‌گوید درباره‌ی مردی نازل شده و نام او را نمی‌گوید!
حضرت فرمود: او را چه شده است خدا نمازش را قبول نکند. اگر می‌خواست خبر می‌داد درباره‌ی چه کسی نازل شده است. جبرئیل بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نازل شد و عرض کرد: خداوند به شما امر می‌کند امتت را راهنمایی کنی که ولیّشان کیست و این آیه را نازل کرد.
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم قیام کرد و دست علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

در پاسخ به ذکر نام اهل بیت در قرآن

بحارالانوار: ج ۳۵ ص ۳۱۱.
امام باقر علیه‌السلام به ابوبصیر فرمود: آیه‌ی «اطیعواللَّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نازل شده است. ابوبصیر عرض کرد: مردم به ما می‌گویند: چرا خداوند نام علی و اهل‌بیتش را در کتابش ذکر نکرده است؟
حضرت فرمود: به مردم بگویید: خداوند نماز را بر پیامبرش نازل کرده و سه و چهار رکعت بودن آن را ذکر نکرده تا آنکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را برای مردم تفسیر نموده است. (و همچنین زکات و حج را)، و نیز نازل کرده «اطیعوا اللَّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» که درباره‌ی علی و حسن و حسین علیهم‌السلام است. (دربیان کلمه‌ی «اولی

[صفحه ۶۸]

الامر») پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ی علی علیه‌السلام فرموده: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، و نیز فرموده: «شمارا به کتاب خدا و اهل بیتم وصیت می کنم »....

اگر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سکوت می‌کرد و اهل آیه‌ی «اولی الامر» را معرفی نمی‌کرد آل‌عباس و آل‌عقیل و دیگران آن را ادعا می‌کردند ...!! وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت علی علیه‌السلام صاحب اختیار مردم بود ... چون پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ولایت او را به مردم ابلاغ فرموده و او را منصوب نموده بود.

بی‌انصافی مردم با غدیر

بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۲۳۹.

امام باقر علیه‌السلام بعنوان بیان مفهوم و حدود ولایت و برائت با استناد به حدیث غدیر فرمودند: چقدر این امت نسبت به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ظلم و بی‌انصافی کرده‌اند! سپس حضرت بعنوان نمونه فرمودند:

شما مخالفین، دوستانِ ابوبکر را دوست دارید و از دشمنان او- هرکس که باشد- بیزاری می‌جویید، و دوستان عمر را دوست دارید و از دشمنان او- هرکس که باشد- بیزاری می‌جویید، و دوستان عثمان را دوست دارید و از دشمنان او- هر کس که باشد- بیزاری می‌جویید. ولی وقتی نوبت به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌رسد می گویند: دوستانش را دوست داریم ولی از دشمنانش بیزاری نمی‌جوییم بلکه آنان را هم دوست داریم! چگونه چنین ادعایی برایشان صحیح است در حالیکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌فرماید: «اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»، ولی می‌بینی که با دشمنان او دشمنی نمی‌کنند و خوارکنندگان او را خوار نمی‌کنند. این انصاف نیست.

تعجب از سؤال درباره معنای غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۴ ح ۱۴۰.

ابان بن تغلب از امام باقر علیه‌السلام پرسید: معنای کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چیست که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؟

حضرت فرمود: آیا مثل این مطلب جای سؤال

[صفحه ۶۹]

دارد؟! به آنان فهمانید که جانشین او خواهد بود.

انکار حقیقت بزرگ غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۳۴ ح ۵۸۴.

امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی انکار عمومی امت نسبت به حقیقت بزرگ ولایت در غدیر می‌فرماید:

این امت انکار کردند پیمانی را که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از ایشان برای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام گرفت در روزی که او را برای مردم منصوب فرمود و آنان را در زمان حیاتش به ولایت و اطاعت او فراخواند و خود آنان را بر این مطلب شاهد گرفت.

اتمام حجت امام صادق با غدیر

اشاره

در دوران زنـدگی امـام صـادق علیه‌السـلام در اثر جوّ منـاسبی که برای نشـر معـارف اهل‌بیت علیه‌السـلام پیش آمـد، بیش از همه‌ی دورانها حدیث غدیر مطرح شده است. مواردی از آن ذیلاً تقدیم می‌شود:

تغافل مردم از غدیر

اثبات الهداة: ج ۱ ص ۵۲۶ ح ۲۸۵.

امام صادق علیه‌السـلام فرمود: مردم درباره‌ی روز غدیرخم خود را به غفلت زدند همانگونه که در روز مشربه‌ی امّ ابراهیم خود را به غفلت زدند! روز مشربه مردم اطراف حضرت بودند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند، ولی برای حضرت جا باز نکردند!!

[صفحه ۷۰]

پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای مردم، آیـا در حـالی که من زنـده‌ام و در بین شـما هسـتم به اهل‌بیت من بی‌اعتنایی می‌کنیـد؟ بدانید اگر من از میان شما غایب شوم خداوند از شما غایب نمی‌شود...

انکار نعمت در سقیفه

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۶۴ ح ۷۳۶.

امـام صـادق علیه‌السـلام داسـتان غـدیرخم را بیـان کردنـد که پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در روز غـدیر فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاـه، اللهم وال من والاـه و عادِ من عاداه» ... و اصـحاب آنحضـرت ولایت را به او تبریک گفتنـد ... سـپس حضـرت امام صادق علیه‌السـلام درباره‌ی آیه‌ی «یعرفون نعمهٔ اللَّه ثم ینکرونها»، یعنی: «نعمت خدا را می‌شناسند و سپس آن را انکار می‌کنند»، فرمود: در روز غدیر آن را می‌شناسند و در روز سقیفه انکار می‌کنند.

هزاران شاهد در غدیر

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۰ ح ۳۳.

امام صادق علیه‌السـلام به ابوحفص عمر بن یزیـد فرمودنـد: ای اباحفص، تعجب است از آنچه علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام کشـیده است! (در روز غـدیر) آنحضـرت این همه شاهـد داشت ولی نتوانست حق خود را بگیرد در حـالیکه مردم بـا دو شاهـد حق خود را می‌گیرند. این همه از اهل مدینه با حضـرت در حج بودند و در بازگشت پنج هزار نفر هم از اهل مکه همراه حضرت تا غدیر آمدند و در آنجا ولایت علی علیه‌السلام را اعلان فرمود.

خوشا به حال ثابت قدمان بر غدیر

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۰۸.

امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی روز غدیر چنین فرمودند:

[صفحه ۷۱]

روزی پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه‌السـلام در غـدیرخم پیمان گرفت و به ولایت او اقرار کردنـد. خوشا به حال

آنانکه بر ولایت او ثابت قدم ماندند و وای بر کسانی که آن پیمان را شکستند.

استناد غدیر به قرآن

بحارالانوار: ج ۲۳ ص ۱۰۳.
امام صادق علیه‌السلام فرمود: هرکس دینش را از کتاب خداوند بیاموزد کوهها از جا کنده می‌شوند قبل از اینکه او تکانی بخورد. راوی پرسید: در قرآن کدام آیه است؟ حضرت نمونه‌هایی را ذکر کردند تا آنکه مسئله‌ی غدیر را چنین فرمودند:
از جمله قول خداوند عزوجل است که می‌فرماید: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و اللَّه یعصمک من الناس». و از همین جاست قول پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که به علی علیه‌السلام فرمود: «اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله »....

غدیر، پایان رسالت

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۴ ح ۷.
امام صادق علیه‌السلام در بیان مراحل رسالت پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود:
خداوند عزوجل به پیامبرش فرمود: «فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب» یعنی: آنگاه که فراغت یافتی عَلَم و علامت خود را نصب کن و وصیت را اعلان نما و فضیلت او علناً بیان کن. تا آنگاه که از حجهٔ الوداع بازمی گشت آیه‌ی «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک » ... نازل شد. حضرت مردم را ندا داد تا جمع شوند و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه».
[صفحه ۷۲]

شکنندگان غدیر، کفری بر کفر دیگر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۷ ح ۱۸.
امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی آیه‌ی «ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفراً لن‌تقبل توبتهم» فرمود: این آیه درباره‌ی ابوبکر و عمر و عثمان است. اینان ابتدا به دین پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گرویدند، ولی آنگاه که ولایت بر آنان عرضه شد و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» کافر شدند. سپس به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اقرار کردند ولی آنگاه که پیامبر صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفت کافر شدند و بر بیعت خود ثابت نماندند. سپس کفر خود را بالاتر بردند و از آنانکه با علی علیه‌السلام بیعت کرده بودند برای خود بیعت گرفتند!! اینان کسانی‌اند که از ایمان برای آنان هیچ نمانده است.

جای پای پیامبر در غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۶ ح ۶۷، ص ۲۱ ح ۸۷.
امام صادق علیه‌السلام از مدینه به مکه می‌رفتند. در بین راه که به مسجد غدیر رسیدند نگاهی به سمت چپ مسجد نمودند و فرمودند: آنجا جای پای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است در حالیکه می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه».

غدیر برای مرد و زن

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۷۸ ح ۳۲۷.
امام صادق علیه‌السلام فرمود: روز غدیر خم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مردم معرفی و منصوب شد، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برای او پیمان ولایت را بر گردن مردان و زنان قرار داد.

روز عظیم تجدید پیمان

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۹۱.
امام صادق علیه‌السلام روز غدیر را با عظمت خاصی یاد کردند و چنین فرمودند:
[صفحه ۷۳]
روز غدیر روز عظیمی است که خداوند حرمت آن را بر مؤمنین بزرگ قرار داده و دین را در آن کامل فرموده و نعمت را بر آنان تمام کرده، و آن عهد و پیمانی را که از ایشان گرفته بود بر ایشان تجدید نموده است.

انتشار فوری خبر غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۲۲ ح ۵۰۵.
امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی شیوع و پخش فوری خبر غدیر در آن زمان می‌فرماید:
وقتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه‌السلام را منصوب کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، این خبر در شهرها منتشر گردید. وقتی از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدند: این خبر از سوی شماست یا از سوی پروردگار است؟ فرمود: قسم به خدایی که خدایی جز او نیست، این مسئله از سوی خداست.

معنای غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۲۶ ص ۵۳۵.
از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: مقصود پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از اینکه در روز غدیر فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» چه بود؟ فرمود: بخدا قسم همین سوال را از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نمودند و آنحضرت فرمود:
خدا صاحب اختیار من است و به من از خودم صاحب اختیارتر است و در برابر دستورات او مرا امری نیست؛ و من صاحب اختیار مؤمنینم و نسبت به آنان صاحب اختیارترم و در برابر من آنان را امری نیست؛ و هر کس من صاحب اختیار اویم و نسبت به از او خودش صاحب اختیارترم علی بن ابی‌طالب صاحب اختیار اوست و نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است و در برابر او برایش امری نیست.
[صفحه ۷۴]

اتمام حجت حضرت موسی بن جعفر با غدیر

ماجرای مشهور و معروف غدیر

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۲.

امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در حدیثی واقعه‌ی غدیر را چنین نقل فرموده‌اند:

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در ماجرای معروف و مشهور روز غدیر معرفی کردند و چنین فرمودند: ای مردم، آیا من صاحب اختیارتر از شما نسبت به خودتان نیستم؟ گفتند: آری یا رسول اللَّه. حضرت نگاهی به آسمان کرد و فرمود: خدایا شاهد باش - و این کار را سه بار تکرار کرد- سپس فرمود: بدانید که هر کس من مولای او و صاحب اختیارتر نسبت به او هستم این علی مولای او و صاحب اختیار اوست. اللهم وال من والاه و عادِ من عاداه و انصر من نصره واخذل من خذله.

ولایت همه خلایق با ماست

بحارالانوار: ج ۴۸ ص ۱۴۷.

در ایامی که حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در زندان بودند، روزی هارون حضرت را احضار کرد و مسائلی را سؤال نمود که از جمله درباره‌ی ولایت اهل‌بیت علیه‌السلام بر مردم بود. حضرت فرمود:

ما می‌گوییم ولایت همه‌ی خلایق با ما است ... و ما این ادعا را از کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیرخم می‌نماییم که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

دشمنان غدیر در روز قیامت

بحارالانوار: ج ۶ ص ۵۳.

در حدیثی حضرت امام کاظم علیه‌السلام توطئه‌های منافقین در غدیر را بیان کردند و

[صفحه ۷۵]

اشاره به جزای این رفتار آنان در روز قیامت نمودند. قسمتی از این حدیث چنین است:

آنگاه که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله علی علیه‌السلام را در روز غدیر خم منصوب کرد و به بزرگان مهاجرین و انصار دستور داد تا با او بیعت کنند، آنان در ظاهر بیعت کردند ولی بین خود توطئه کردند که دو کار انجام دهند: یکی امر خلافت را پس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از علی علیه‌السلام بگیرند و دیگر اینکه در صورت امکان هر دو بزرگوار را به قتل برسانند. خداوند به پیامبرش خبر داد که اینان حیله‌گرند و شما را مسخره می‌کنند. در آخرت هم خداوند آنان را به استهزاء خواهد گرفت، به جزای استهزایی که در این دنیا کردند و خدا در دنیا به آنان مهلت داد.

روز قیامت که می‌شود از جهنم مقامات شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در بهشت می‌بینند. مؤمنین آن منافقین را به اسم صدا می‌زنند و به آنان می‌گویند: چرا در آن عذاب و خواری معطل مانده‌اید، نزد ما بیایید تا درهای بهشت را به روی شما باز کنیم و از آتش جهنم نجات یابید. آنان در جهنم خود را بسوی بهشت می‌کشانند و در همان حال مأمورین عذاب خود را به آنان می‌رسانند و با عمودها و تازیانه‌های خود بر آنان می‌زنند. وقتی نزدیک درهای بهشت می‌رسند می‌بینند درها به روی آنان بسته شده است. اینجاست که بار دیگر به اعماق جهنم کشیده می‌شوند، و مؤمنین از دیدن این منظره می‌خندند و آنان را مسخره می‌کنند که خداوند هم در قرآن فرموده: «فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی الأرائک ینظرون».

اتمام حجت امام رضا با غدیر

عقلهای مردم کجا و مقام بلند امامت

غیبت نعمانی: ص ۲۱۸ ح ۶.

در فاصله‌ی تبعید امام رضا علیه‌السلام به خراسان زمینه‌های بسیار مناسبی برای تبیین معنای غدیر پیش آمد که از نمونه‌های بارز آن در روزهای اول ورود حضرت بود.

[صفحه ۷۶]

عبدالعزیز می‌گوید: در روزهای اول ورود حضرت به شهر مرو، در روز جمعه مردم در مسجد جامع شهر جمع شده بودند و درباره‌ی مسئله‌ی امامت و اختلافاتی که درباره‌ی آن مطرح است سخن می‌گفتند. من خدمت آقایم امام رضا علیه‌السلام رفتم و این بحثهای مسجد را به حضرت گزارش دادم. حضرت تبسمی کرد و فرمود:

این مردم نمی‌دانند و در آرائی که می‌گویند مورد مکر و حیله قرار گرفته‌اند. خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را از این جهان نبُرد مگر بعد از آنکه دین را برایش کامل فرمود. از یک سو قرآن را بر او نازل کرد ... و از سوی دیگر در حجهٔ الوداع که آخر عمر او بود این آیه را فرستاد که «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا». مسئله‌ی امامت کمال دین است؛ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از این جهان نرفت مگر آنکه برای امتش معارف دینشان را روشن ساخت و راهشان را مشخص فرمود و آنان را به قول حق سپرد و علی علیه‌السلام را عَلَم و امام برای آنان منصوب فرمود، و هرچه امت بدان نیاز دارند بیان فرمود. هر کس گمان کند که خداوند دینش را کامل نکرده او کتاب خدا را رد نموده و به آن کافر است...

انتخاب امام بدست مردم و عقلهای مردم کجا و مقام بلند امامت!؟ کجا می‌توان صاحب چنین مقامی را پیدا کرد ...؟ می‌خواهند امامت را با عقلهای حیران و بی‌ثمر و ناقص، و رأیهای گمراه برپا کنند ... انتخاب خدا و پیامبر و اهل‌بیتش را کنار گذارده و به انتخاب خود روی آورده‌اند، در حالیکه قرآن ندا داده است: «پروردگارت آنچه بخواهد خلق می‌کند و انتخاب می‌نماید، برای مردم حق انتخاب و اختیاری نیست » ... و همچنین فرموده: «وقتی خدا و رسولش در مسئله‌ای حکم کنند برای هیچ زن و مرد مسلمانی حق اختیار نمی‌ماند...»

روایت غدیر به نقل از همه امامان

اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۰۳ ح ۴۲۵.

یکی از خصوصیات زمان امام رضا علیه‌السلام شرایط سخت تقیه بود، و لذا امام علیه‌السلام بسیاری از روایات را با ذکر سند از پدرانشان نقل می‌کردند. از جمله حدیث غدیر را حضرت از پدرشان حضرت موسی بن جعفر از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسین از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نقل کردند که فرمود: «من کنت

[صفحه ۷۷]

مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

جشن غدیر توسط امام رضا

عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۴-۲۲۱.

در روز عیـد غـدیری امـام رضـا علیه‌السـلام عـده‌ای از خواص اصـحابشان را– که آن روز را روزه گرفته بودنـد– برای افطار دعوت کردند و هدایایی بعنوان عیدی به خانه‌هایشان فرستادند و همچنین درباره‌ی این روز فرمودند:

روز غدیر در آسمان مشهورتر از زمین است ... و آن روزی است که خداوند دین را کامل کرد ... در روز غدیر خداوند ولایت را بر اهـل آسـمانهای هفتگـانه و زمینهـا عرضه کرد. مَثَل مؤمنین در قبول ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام در روز غـدیر مَثَل ملائکه در سجودشان برای آدم است، و مثل آنانکه ولایت آنحضرت در روز غدیر را نپذیرفتند مثل ابلیس است.

اتمام حجت امام علی النقی با غدیر

زیارت نامه غدیر

بحارالانوار: ج ۹۷ ص ۳۶۰. مصباح المتهجد: ص ۶۹۱.

امام علی النقی علیه‌السـلام در سالی که معتصم عباسـی آنحضـرت را از مـدینه به سامرا آورد، در روز عیـد غـدیر به نجف آمدنـد و امیرالمؤمنین علیه‌السـلام را زیارت کردند و زیارت نامه‌ی مفصلی که یک دور کامل اعتقادی درباره‌ی فرهنگ غدیر است خواندند و ماجرای غدیر را ضمن آن چنین بیان فرمودند:

[صفحه ۷۸]

من شـهادت می‌دهم که پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله آنچه درباره‌ی تو از سوی خـدا نازل شـده بود را ابلاغ کرد و امر خـدا را امتثال نمود و اطـاعت و ولایـت تو را بر امتش واجب کرد و برای تو از آنان بیعت گرفت و تو را صاحب اختیار مؤمنین قرار داد، همانگونه که خداوند این مقام را برای تو قرار داده بود.

سپس خدا را بر این مطلب شاهد گرفت و فرمود: آیا فرمان الهی را به شـما نرساندم؟ گفتند: آری رساندی. فرمود: خدایا شاهد باش و تو برای شاهد بودن و قضاوت بین بندگان کافی هستی.

...یـا امیرالمؤمنین، من شـهادت می‌دهم که هر کس غیر تو را بـا تو یکسان بدانـد و او را به جای تو قرار دهـد از دینِ پایـداری که خداوند رب العالمین پسندیده و آن را با ولایت تو در روز غدیر کامل فرموده، روی گردان است.

...شـهادت می‌دهم که خداونـد به پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله دسـتور داد تـا صـاحب اختیاریِ تو را بر امت علناً اعلام کنـد تا مقام شامخ تو را بلندتر نماید و برهان و دلیل تو را اعلان نماید و سخنان باطل را خط بطلان کشد و عذرها را قطع نماید. آنگاه که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از فتنه‌ی فاسـقین نگران شـد و تقیه از منـافقین را مطرح نمـود، پروردگـار جهـان بر او وحی فرسـتاد که «یـا ایها الرسول، بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و اللَّه یعصـمك من الناس». این بود که آنحضرت سنگینی سفر را بر خود هموار نمود و در شـدت گرمـای ظهر بپاخـاست و خطبه‌ای ایراد کرد و شـنوانید و نـدا کرد و رسانیـد. سـپس از همه‌ی آنـان پرسـید: آیـا رسانیـدم؟ گفتنـد: آری بخـدا قسم. عرض کرد: خـدایا شاهـد باش. سـپس پرسـید: آیا من نسـبت به مؤمنین از خودشان صـاحب اختیـارتر نبوده‌ام؟ گفتنـد: آری. پس دست تو را گرفت و فرمود: «من کنت مولاـه فعلی مولاـه،اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

ولی به آنچه خداونـد دربـاره‌ی تو بر پیـامبرش نـازل کرد جز عـده‌ی کمی ایمان نیاوردنـد و اکثرشان جز زیان کاری چیزی بدسـت نیاوردنـد ... خـدایا لعنت کن کسـانی را که حق ولیت را غصب نمودنـد و عهـد و پیمـان او را انکار نمودنـد بعـد از یقین و اقرار به ولایت او در روزی که دین را برایش کامل نمودی.

[صفحه ۷۹]

قرآن موافق با غدیر، غدیر موافق با قرآن

بحارالانوار: ج ۲ ص ۲۲۶ ح ۳.

اهل اهواز خدمت امام هادی علیه‌السلام نامه‌ای نوشتند و طی آن سؤالاتی مطرح کردند. حضرت در جواب آنان نامه‌ای نوشتند و پاسخ سؤالاتشان را دادند و از جمله فرمودند:

صحیح‌ترین خبری که اثبات آن از قرآن شناخته شده حدیث ثقلین است که نقل آن از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مورد اتفاق است. ما این آیه را به صراحت در قرآن می‌یابیم که می‌فرماید: «انما ولیکم اللَّه و رسوله و الذین آمنوا »، ... و روایات متفق است که این آیه درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد و خدا از این عمل او قدردانی فرمود و این آیه را درباره‌اش نازل نمود.

بعد می‌بینیم که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را از اصحابش جدا کرد و این عبارت را فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». از این ارتباط می‌فهمیم که قرآن به درستی این اخبار و حقانیت این شواهد گواهی می‌دهد. لذا است که امت باید بدان اقرار کنند چرا که با قرآن موافق است و قرآن با آنها موافق است. اینجاست که پیروی از چنین احادیثی واجب می‌شود و جز اهل عناد و فساد نمی‌توانند از آن سرپیچی کنند.

اتمام حجت امام حسن عسکری با غدیر

منت خداوند بر مردم با غدیر

بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۳۲۱.

اسحاق بن اسماعیل از نیشابور برای امام عسکری علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و مسائلی را مطرح کرد. آنحضرت نامه‌ای را توسط نماینده‌ی خود برای او فرستادند که یکی از فرازهای آن چنین است:

[صفحه ۸۰]

آنگاه که خداوند با بپاداشتن اولیاء بعد از پیامبرش بر شما منت گذاشت خطاب به پیامبرش فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً».

غدیر، معرف حزب اللَّه

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۳۹ ح ۶۰۶.

حسن بن ظریف می‌گوید: به امام عسکری علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم و سؤال کردم: معنای قول پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام چیست که فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»؟

امام عسکری علیه‌السلام فرمود:

مقصود حضرت آن بود که او را عَلَم و علامتی قرار دهد که هنگام اختلاف حزب خداوند با آن شناخته شوند.

[صفحه ۸۱]

احتجاج اصحاب پیامبر با غدیر

اشاره

اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حاضران در غدیر بوده‌اند و بعنوان شاهد ماجرا از یک سو و یاران پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از سوی دیگر مطرح هستند.
در اجتماعی که سقیفه حکومت یافت و کارگزاران سقیفه گروهی از صحابه‌ی حاضر در غدیر بودند که به دین پشت پا زدند و در صدد محو آثار غدیر و قتل صاحب غدیر بر آمدند، در چنین اجتماعی دفاع یاران باقیمانده‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از غدیر ارزش بالایی دارد.
در نگاهی دیگر اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در نظر مخالفین غدیر جایگاه ویژه‌ای دارند و در عدالت آنان تردیدی ندارند، اگر چه دوستان غدیر این مطلب را قبول ندارند. اینک اگر گروهی از صحابه درباره‌ی غدیر شهادت دهند، باید آن را دلیلی عظیم بر حقانیت آن دانست و پاسخ دندان شکنی به مخالفان خواهد بود.
موارد مختلفی که اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله غدیر را مطرح کرده‌اند به اهمیت آن می‌افزاید چه آنکه اکثراً در موقعیتهایی که صورت مناظره و اتمام حجت داشته و حتی
[صفحه ۸۲]
از نظر اجتماعی برایشان مسئله ساز بوده، به گفتن حقیقت مبادرت ورزیده‌اند و از کتمان آن اجتناب کرده‌اند.

ابوذر غفاری: پیامبر شاهد من و من شاهد بر غدیر

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۹۳ ح ۷۶.
ابوذر از اولین یاران غدیر و از آن سه نفری است که در روزهای اول سقیفه مقاومت کردند و با غاصبین بیعت نکردند. او بارها مسئله‌ی غدیر را با جزئیاتش مطرح می‌کرد و با آن احتجاج می‌نمود.
ابوذر در مجلس ابن عباس که در خیمه‌ای برقرار بود نشسته بود و ابن عباس مشغول صحبت با مردم بود. ناگهان ابوذر برخاست و دست به عمود خیمه زد و گفت: ای مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هر کس مرا نمی‌شناسد من خود را به اسمم برایش معرفی می‌کنم. من جندب بن جناده ابوذر غفاری هستم. بحق خدا و رسولش از شما می‌پرسم که آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدید که می‌فرمود: زمین حمل نکرده و آسمان سایه نینداخته بر راستگوتر از ابوذر؟ گفتند: آری بخدا قسم.
ابوذر گفت: ای مردم، آیا قبول دارید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم ما را جمع کرد و فرمود: «اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله »....
همه گفتند: آری بخدا قسم.

عمار یاسر در جواب عمروعاص در صفین

بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۳۰.
در جنگ صفین عمروعاص برای اصحاب خود این حدیث را نقل کرد که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «عمار را گروه متجاوز می‌کشند و عمار از حق جدا نمی‌شود و آتش جهنم او را نمی‌سوزاند».
[صفحه ۸۳]
یک نفر از لشکر معاویه به عمروعاص گفت: هم اکنون عمار در لشکر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است!! عمروعاص گفت: اگر

بتوانی بین من و او جمع کنی با هم صحبت می‌کنیم.

وقتی عمار و عمروعاص در مقابل هم قرار گرفتند عمرو گفت: ای عمار، تو را بخدا قسم می‌دهم که از اسلحه کشیدن این دو لشکر مانع شوی و خون آنان را حفظ کنی! ما که یک خدا را می‌پرستیم و به قبله‌ی شما نماز می‌خوانیم و به همان دینی دعوت می‌کنیم که شما دعوت می‌کنید و کتاب شما را می‌خوانیم و به پیامبرتان ایمان داریم.

عمار در جواب او ضمن مطالبی گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من دستور داده با قاسطین که شما هستید بجنگم. ای ابتر، آیا بیاد داری که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به علی علیه‌السلام فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟ صاحب اختیار من خدا و رسول و بعد از آنان علی است، ولی تو مولی و صاحب اختیار نداری!!

معاویه وقتی این خبر را شنید گفت: «عرب هلاک شده است اگر سبک شمردن این غلام سیاه آنان را دریابد»! و منظور او عمار بود.

حذیفهٔ بن یمان، ناقل بلندترین داستان غدیر

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۹۸، ج ۳۷ ص ۱۲۷ و ۱۳۱. الاقبال: ص ۴۵۴ و ۴۵۶.

حذیفهٔ بن یمان یکی از اصحاب با وفای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است که در غدیر حاضر بود. او مشروح‌ترین گزارش را درباره‌ی واقعه‌ی غدیر نقل کرده که شامل جزئی‌ترین مسائل مربوط به سفر حج و مراسم غدیر و نیز توطئه‌های منافقین همزمان و قبل و بعد از غدیر می‌شود. حذیفه در طول عمر خود نیز چندین بار به ماجرای غدیر احتجاج کرده است و از کسانی است که توانسته متن کامل و مفصل خطابه‌ی غدیر را حفظ کند و به نسلهای بعد برساند.

[صفحه ۸۴]

حذیفه: غدیر با صدای بلند اعلام شد

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۹۸. اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۵۹ ح ۷۱۰.

در ایام عثمان مردم مدائن از دست حاکمان ظالم و فاسق او به ستوه آمدند و شکایت کردند و او مجبور شد حذیفه را بعنوان حاکمی که مردم قبول داشتند منصوب کند. این ماجرا مقارن با اواخر حکومت عثمان بود و پس از کشته شدن عثمان و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حضرت برای او نامه‌ای نوشت و او را در سِمَت خود ابقا فرمود.

حذیفه که خود نیز روزهای واپسین عمر را می‌گذراند بر فراز منبر آمد تا برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام از مردم بیعت بگیرد. او در ضمن خطبه‌ای که ایراد کرد گفت: «اکنون امیرالمؤمنین حقیقی و سزاوار به این نام صاحب اختیار شما شده است»!

پس از پایان مراسم بیعت، جوانی ایرانی بنام مسلم بپاخاست و عرض کرد: ای امیر، این که گفتی «امیرالمؤمنین حقیقی»، تعرض و اشاره به خلفای قبل از او بود. اگر آنان خلفای واقعی نبودند حقیقت امر را برای ما روشن کن که شما در ماجراها حاضر بوده‌اید و دیده‌اید.

حذیفه در پاسخ به او مطالب مفصلی از تاریخ اسلام و سیر آن در زمان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را برای جوان ایرانی بیان کرد تا رسید به ماجرای غدیر و پس از بیان مقدمات نقطه‌ی اصلی آن را چنین بیان کرد:

در غدیرخم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ولایت علی علیه‌السلام را با صدای بلند اعلام کرد واطاعت او را بر مردم واجب کرد و به آنان دستور داد از دستورات او تخلف نکنند و به آنان خبر داد که اینها دستور از سوی پروردگار است. بعد فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر نیستم؟ گفتند: آری یا رسول‌اللَّه. فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله». سپس دستور داد همه‌ی مردم با او بیعت کنند، و همه بیعت کردند.

[صفحه ۸۵]

حذیفه: در غدیر من مقابل منبر نشسته بودم

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۹۴-۱۹۳.

در مورد دیگری حذیفه داستان غدیر را چنین نقل می کند:

بخدا قسم در غدیر خم من در مقابل پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نشسته بودم و مهاجرین و انصار در مجلس بودند. پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فراخواند و دستور داد تا سمت راست او بایستد. سپس فرمود: ای مردم، ایا می‌دانید که من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارترم؟ گفتند: آری بخدا قسم. فرمود: «ایها الناس، من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

بلال: چه کسی در برابر صاحب اختیار خود با دیگری بیعت می‌کند

مثالب النواصب: تألیف ابن شهر آشوب (نسخه خطی): ص ۱۳۵-۱۳۴.

بلال مؤذن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از کسانی بود که با ابوبکر بیعت نکرد. از سوی دیگر ابوبکر در زمان پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله بلال را که غلام بود خرید و آزاد کرد. عمر از این بهانه استفاده کرد و روزی گریبان بلال را گرفت و گفت: ای بلال، این جزای ابوبکر است که تو را آزاد کرده، اکنون نمی‌آیی با او بیعت کنی!

بلال گفت: اگر مرا بخاطر خدا آزاد کرده، مرا بخاطر همان خدا بحال خودم رها کند، و اگر مرا برای غیر خدا آزاد کرده و بخاطر خودش آزاد نموده آنوقت حرف تو را باید عمل کرد. و اما بیعت با ابوبکر، من بیعت نخواهم کرد با کسی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله او را خلیفه قرار نداده و او را مقدم نداشته است. خداوند تعالی می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی اللّٰه و رسوله»، یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و پیامبر جلوتر نروید».

ای عمر، تو خوب می‌دانی که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله برای پسر عمویش پیمانی بست که تا قیامت بر گردن ما است. آنحضرت او را در روز غدیر خم مولی و صاحب اختیار ما قرار داد. چه کسی جرأت دارد در برابر صاحب اختیار خود با دیگری بیعت کند؟!

[صفحه ۸۶]

عمر گفت: اگر بیعت نمی کنی با ما زندگی مکن! نه طرفدار ما باش و نه مخالف ما! بلال هم مجبور شد بخاطر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از مدینه بیرون رود و در جای دیگری زندگی کند!

ابوالهیثم بن تیهان: علی دلسوزترین مردم برای امت در غدیر

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۰۰.

دوازده نفر با اجازه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار گذاشتند در روز جمعه که ابوبکر منبر می‌رود در مقابل منبر اجتماع کنند و آنچه درباره‌ی ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌دانند بگویند تا هم اتمام حجت بر ابوبکر باشد و هم بر مردم. روز جمعه یکی پس از دیگری برخاستند و مطالبی گفتند تا نوبت به ابوالهیثم بن تیهان رسید. او گفت:

من گواهی می‌دهم که پیامبرمان علی علیه‌السلام را در روز غدیر منصوب کرد. عده‌ای از انصار در این باره به گفتگو پرداختند که منظور پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله از این اقدام چه بود و در این باره سخن بسیار گفتند. لذا عده‌ای را خدمت آنحضرت فرستادند و در این باره سؤال کردند. فرمود: «به آنان بگویید: علی بعد از من صاحب اختیار مؤمنین است و دلسوزترین مردم برای امت من

است».

من به آنچه در خاطرم بود شهادت دادم. هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کافر شود. وعده‌گاه روز قیامت است.

ابوایوب انصاری: سلام ای مولا و صاحب اختیار من

الغدیر: ج ۱ ص ۱۸۸.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشسته بودند که مردی وارد شد در حالیکه آثار سفر در وی دیده می‌شد. عرض کرد: سلام بر تو ای مولا و صاحب اختیار من! حضرت فرمود: این کیست؟ عرض کردند: ابو ایوب انصاری. حضرت فرمود: راه برایش باز کنید! مردم راه باز کردند و جلو آمد و عرض کرد:

از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

[صفحه ۸۷]

مالک بن نویره: ای ابوبکر، بیعت غدیر را فراموش کرده‌ای

نزهة الکرام (رازی): ج ۱ ص ۳۰۲-۳۰۱.

مالک بن نویره رئیس قبیله‌ی بنی حنیفه بود که در اطراف مدینه سکونت داشتند. او از حاضرین در غدیر بود و همه‌ی واقعه را به چشم خود دیده و به قبیله‌ی خود بازگشته بود و برای آنان شرح داده بود.

پس از انتشار خبر رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مالک بعنوان رئیس قبیله برای تجدید عهد با مولای خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مدینه آمد و یکسره به مسجد رفت ولی با تعجب ابوبکر را بر فراز منبر دید. از همانجا صدا زد: «ای ابوبکر، بیعت علی علیه‌السلام در روز غدیرخم را فراموش کردی؟ این منبر جای تو نیست که بر آن خطابه می‌خوانی»! این را گفت و به قبیله‌ی خود بازگشت و با ابوبکر بیعت نکرد.

ابوبکر ترسید و برای مقابله با او بهانه‌ای که برای سایر قبایل عرب بکار می‌بست به میان آورد. ابتدا فردی را فرستاد و بعنوان نماینده‌ی خلیفه از او زکات طلب کرد. مالک گفت: زکات را باید به امام داد، و ابوبکر امام نیست تا به او زکات بدهم!!

با آمدن این پاسخ برای ابوبکر، حکم ارتداد آنان را صادر کرد و خالد را با لشکری به جنگ آنان فرستاد. مالک که عمق توطئه را احساس کرده بود اذان و نماز بپاداشت تا تهمت را رد کرده باشد و بر همه معلوم کند که منظور اینان از ارتداد نپذیرفتن ابوبکر است.

خالد که دستور را از قبل گرفته بود در یک اقدام مزوّرانه به آنان امان داد ولی سپس دستور داد در یک شبیخون آنان را اسیر کنند و مردانشان را بکشند و زنانشان را اسیر کنند. مالک بن نویره اولین شهید راه غدیر شد و خالد بی‌شرمانه در همان شب با همسر او همبستر گردید، و معلوم شد اینان که به مبارزه‌ی باصطلاح مرتدین آمده بودند، خودشان تا چه حد مرتد بودند.

[صفحه ۸۸]

قیس بن سعد: بعد از غدیر هیچ حجتی برایم نمانده

بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۱۶۸-۱۶۶.

در زمان ابوبکر، خالد بن ولید با لشکری به بهانه‌ی جنگ با مرتدین و برای محکم کردن پایه‌های سقیفه عازم طائف شد و از آنجا

به سوی جده آمد. در کنار چشمه‌ای بنام «رویه» امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه مقداد و عمار و ابوذر و زبیر و دو جوان دیگر با لشکر خالد مصادف شدند.

خالد با حرکاتی نامناسب و سخنانی نامربوط خواست کثرت جمعیت خود را در برابر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نمایش گذارد. حضرت شانه‌های او را گرفت و از اسب به زیر آورد و او را کشان کشان تا آسیابی قدیمی که در آنجا بود برد و آهن وسط آسیاب را با معجزه نرم کرد و بر گردن خالد پیچید و طوق گردن او ساخت.

خالد با چنین وضعی نزد ابوبکر بازگشت و چاره جویی بسیاری کردند ولی نتوانستند حلقه‌ی آهنین را از گردن او باز کنند. این بود که متوسل به بازوان قوی قیس شدند که قوی‌ترین مرد مدینه به شمار می‌آمد. قیس قسم یاد کرد که قادر بر باز کردن آن نیست. در اینجا ابوبکر به قیس گفت: «تو نمی‌خواهی کاری انجام دهی که امامت و حبیبت ابوالحسن از تو عیب بگیرد»! قیس در پاسخ او چنین گفت:

بخدا قسم اگر دست من با تو بیعت کرده ولی قلب و زبانم با تو بیعت نکرده است. بعد از روز غدیر هیچ حجتی درباره‌ی علی علیه‌السلام برای من باقی نمانده است، و بیعت من با تو مانند کسی است که تافته‌های خود را پس از محکم شدن رشته کند. این که گفتی: «علی امام من است»، من امامت او را انکار نمی‌کنم و از ولایت او اعراض نمی‌نمایم. چگونه پیمان شکنی کنم در حالیکه درباره‌ی امامت و ولایت او عهدی با خدا بسته‌ام که درباره‌ی آن از من سؤال خواهد کرد...؟!

تو با غصب ولایت او برای خود و نشستن در جای او و نامیدن خود به نام او مرتکب جرمی عظیم شده‌ای ... و اما اینکه مرا سرزنش کردی که او مولای من است، بخدا قسم او هم مولای من و هم مولای تو و هم مولای همه‌ی مؤمنین است! آه! آه! ای کاش پافشاری می‌کردم و قدرتی داشتم تا تو را مانند منجنیق به دور دستها پرتاب می‌کردم!

[صفحه ۸۹]

قیس بن سعد: از معلم غدیر آموخته‌ام

کتاب سلیم: حدیث ۲۶.

معاویه بعد از صلح با امام مجتبی علیه‌السلام بعنوان سفر حج وارد مدینه شد. انصار نسبت به او بی‌اعتنایی کردند و در این باره معاویه به رئیس انصار قیس بن سعد بن عباده صحابی بزرگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتراض کرد. قیس ضمن سخنانی که در پاسخ معاویه گفت مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ذکر کرد و ظلم قریش نسبت به آنحضرت را یادآور شد. معاویه با خشم و تعجب پرسید: این مطالب را از چه کسی آموخته‌ای؟ قیس گفت:

از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ... که پیامبر صلی اللّه علیه و آله او را در غدیر خم منصوب کرد و فرمود «من کنت مولاه فعلی مولاه».

ابوسعید خدری: پیامبر در غدیر علی را بلند کرد

کتاب سلیم: حدیث ۳۹.

ابوسعید خدری صحابی پیامبر صلی اللّه علیه و آله یکی از بازگوکنندگان واقعه‌ی غدیر بصورت نسبتاً مفصلی است. او در قسمتی از سخنانش می‌گوید:

پیامبر صلی اللّه علیه و آله در روز غدیر خم مردم را فراخواند ... و بازوی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را گرفت و بلند کرد بطوری که سفیدی زیر بغل پیامبر صلی اللّه علیه و آله را می‌نگریستم. سپس فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد

من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

سپس ابوسعید به نزول آیه «الیوم اکملت لکم » ... اشاره می‌کند و بعد اشعار حسان بن ثابت را ذکر می‌نماید.

[صفحه ۹۰]

۱۳. ابوسعید خدری: حضرت سه مرتبه فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» [۳].

عبداللَّه بن علقمه از کسانی بود که عمری به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناسزا می‌گفت. یکسال به مکه رفت و نزد ابوسعید خدری آمد و از او پرسید: آیا هیچ منقبتی درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شنیده‌ای؟!

ابوسعید گفت: آری، می‌توانی از مهاجرین و انصار و قریش سئوال کنی.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم ابلاغ کاملی نمود و فرمود: ای مردم آیا من نسبت به مؤمنین از خود آنان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: آری- و این سؤال و جواب سه بار تکرار شد- سپس فرمود: ای علی، نزدیک بیا. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دو دست او را بلند کرد- بطوری که زیر بغلها آنان را می‌دیدم- و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، و این را سه مرتبه فرمود.

عبداللَّه بن علقمه- که تحت تأثیر تبلیغات بنی‌امیه قرار داشت با تعجب پرسید: تو خودت این را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدی؟ ابوسعید اشاره به گوشهای و سینه‌اش کرد و گفت: دو گوشم شنیده و قلبم آن را در خود جای داده است. اینجا بود که عبداللَّه گفت: من از ناسزا گفتن به علی علیه‌السلام استغفار و توبه می‌نمایم.

ابی بن کعب: درباره غدیر خود را به فراموشی زده‌اید؟

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۲۳.

ابی بن کعب یکی از اصحاب سرشناس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بعنوان اعتراض به غصب خلافت توسط ابوبکر، در اولین روز ماه مبارک رمضان- که روز جمعه بود- پس از خطبه‌ی ابوبکر در نماز جمعه بپاخاست و ضمن سخنانی گفت:

ای مهاجرین و ای انصار، آیا خود را به فراموشی زده‌اید یا فراموش کرده‌اید، یا قصد تحریف دارید یا حقایق را تغییر می‌دهید یا قصد خوار کردن دارید و یا عاجز شده‌اید؟! آیا نمی‌دانید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در بین ما در موقعیتی مهم قیام کرد و علی علیه‌السلام را برای ما منصوب کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه »....

[صفحه ۹۱]

جابر بن عبداللَّه انصاری: در غدیر از قبایل مختلف حاضر بودند

الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۵.

عده‌ای در خانه‌ی جابر بن عبداللَّه انصاری نشسته بودند و امام زین‌العابدین علیه‌السلام نیز حضور داشتند. در این هنگام مردی عراقی وارد شد و به جابر گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم آنچه دیده و شنیده‌ای از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برایم نقل کنی. جابر گفت: در منطقه‌ی جحفه در غدیر خم بودیم و در آنجا مردم بسیاری از قبایل مختلف بودند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از خیمه بیرون آمد و سه بار با دستش اشاره کرد و دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

جابر: غدیر از جانب خدا بود

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۲۰ ح ۴۹۸.

جابر داستان غدیر را در روایتی چنین نقل کرده است: خداوند به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور داد علی علیه‌السلام را برای مردم

منصوب کند و آنان را به ولایت او خبر دهد. این بود که در غدیر خم بپاخاست و ولایت او را بیان کرد.

حذیفهٔ بن اسید غفاری: الا من کنت مولاه فعلی مولاه

اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۷۱ ح ۳۰۹.
ابوالطفیل صحابی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از حذیفهٔ بن اسید غفاری نقل می‌کند که آنحضرت در بازگشت از حجهٔ الوداع فرمودند:
خداوند صاحب اختیار من است و من صاحب اختیار هر مسلمانی هستم و نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارترم. اَلا من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.
[صفحه ۹۲]

عبداللَّه بن جعفر: در غدیر مقابل منبر نشسته بودم

کتاب سلیم: حدیث ۴۲. بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۲۶۶.
معاویه در سال اول حکومتش پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مدینه آمد. در آنجا مجلسی تشکیل داد و از امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و عبداللَّه بن جعفر و ابن‌عباس و عده‌ای دیگر دعوت کرد و همه جمع شدند. در آن مجلس احتجاجات بسیاری بر معاویه شد. از جمله عبداللَّه بن جعفر این مطلب را مطرح کرد:
ای معاویه، من از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم در حالیکه حضرت بر فراز منبر بود و من و عمر بن ابی‌سلمهٔ و اسامهٔ بن زید و سعد بن ابی‌وقاص و سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر در برابر او نشسته بودیم. حضرت فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان نیستم؟ گفتیم: بلی یا رسول اللَّه ... فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».
معاویه گفت: ای حسن، ای حسین، ای ابن عباس، عبداللَّه بن جعفر چه می‌گوید؟ ابن عباس گفت: تو به آنچه می‌گوید ایمان نمی‌آوری. اکنون سراغ کسانی که نام برد بفرست و از آنان سؤال کن.
معاویه کسی را سراغ عمر بن ابی‌سلمهٔ و اسامهٔ بن زید فرستاد و از آنان نیز سؤال کرد. آنان شهادت دادند که آنچه عبداللَّه بن جعفر می‌گوید از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده‌اند همانگونه که او می‌گوید.

عبداللَّه بن عباس: بیعت علی بر گردن مردم واجب شد

عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۶۳.
ابن عباس داستان غدیر را نقل می‌کند و می‌گوید:
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حضور مردم بازوی علی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». ... سپس ابن عباس می‌گوید: بخدا قسم با این اقدام بیعت علی علیه‌السلام بر گردن مردم واجب شد.
[صفحه ۹۳]

ابن عباس: غدیر از جانب خدا بود

اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۲۰ ح ۴۹۸.
ابن عباس در روایتی واقعه‌ی غدیر را این گونه نقل کرده است:

خداوند به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور داد علی علیه‌السلام را برای مردم منصوب کند و آنان را به ولایت او خبر دهد. این بود که در روز غدیر خم به ولایت او قیام نمود.

ابن عباس: ای معاویه، از غدیر تعجب می‌کنی

کتاب سلیم: حدیث ۴۲.

در مجلسی که معاویه در مدینه در سال اول پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تشکیل داد و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و نیز عبداللَّه بن جعفر و عبداللَّه بن عباس را دعوت کرد، احتجاجات بسیاری بر معاویه نمودند. از جمله ابن عباس گفت:

پیامبر ما صلی اللَّه علیه و آله افضل مردم و سزاوارترین آنها و بهترینشان را در غدیر خم برای امتش منصوب نمود و با علی علیه‌السلام بر امت اتمام حجت کرد و به آنان دستور اطاعت از او را داد ... و به آنان خبر داد که هر کس صاحب اختیارش پیامبر است علی هم نسبت به او صاحب اختیار است.

(در روایتی چنین است:) ای معاویه، آیا تعجب می کنی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم و در موارد زیادی نام امامان را برد و حجت را بر آنان تمام کرد و دستور به اطاعت آنان داد؟!

اسامهٔ بن زید: فاصله زیادی نشده که غدیر را فراموش کرده‌ای

بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۹۲.

اسامهٔ بن زید با لشکری که به دستور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تشکیل شد به جنگ رومیان رفته بود. در همین ایام حضرت از دنیا رحلت فرمود وابوبکر غاصبانه خلافت را به دست گرفت و طی نامه‌ای اسامه را به بیعت با خود و پذیرفتن خلافتش فراخواند. اسامه در پاسخ نامه چنین نوشت...:

[صفحه ۹۴]

نامه‌ای از تو به دستم رسید که آغاز آن ضد پایان آن بود! در آغاز نامه خود را خلیفه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله معرفی می کنی و در آخر آن می‌نویسی که مسلمانان جمع شده و تو را بر امور خود انتخاب کردند !...

...فکر کن در اینکه حق را به اهلش بازگردانی و آن را به ایشان واگذاری که از تو به آن سزاوارترند. خوب می‌دانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم درباره‌ی علی علیه‌السلام چه فرمود، و فاصله‌ی زیادی هم نشده که فراموش شده باشد!

چهل نفر از صحابه: به دلیل غدیر از کسی جز تو اطاعت نمی‌کنیم

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۵۹ ح ۴۲.

پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله همه‌ی مردم- بجز عده‌ی کمی- از دین بازگشتند و پیروی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام را کنار گذاشتند. در این میان چهل نفر خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند و عرض کردند: «نه بخدا قسم، هرگز از کسی جز تو اطاعت نمی کنیم». حضرت فرمود: چرا؟ عرض کردند: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر آن مطالب را درباره‌ی تو می‌فرمود. حضرت فرمود: بر سر پیمانتان هستید؟ گفتند: آری. فرمود: فردا در حالیکه سرهایتان را تراشیده‌اید نزد من آیید...

عده‌ای از انصار: سلام بر تو ای صاحب اختیار ما

الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۱-۱۸۷. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۲۱۳ ص ۶۹.

عـده‌ای از انصار بصورت کاروانی وارد کوفه شدنـد و در میـدان بزرگ کوفه شترهای خود را خواباندند و در حالیکه عمامه بر سـر داشتند و شمشیر حمایل کرده بودند و روی خود را پوشانده بودند به راه افتادند تا خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیدند، و عرض کردند: سلام بر تو ای مولای ما!

حضـرت فرمود: شما که هستید؟ عرض کردند: قومی از موالیان تو هستیم. فرمود: چگونه من مولای شما هستم در حالیکه شما قومی تازه وارد هستید؟ عرض کردند:

[صفحه ۹۵]

از پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله شـنیدیم که در روز غـدیر خم- در حالیکه بازوان تو را گرفته بود- می‌فرمود: «خـدا صاحب اختیار من است و من مولای مؤمنینم، و هر کس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست.

حضـرت فرمود: شـما این مطلب را قبول داریـد؟ عرض کردنـد: آری. فرمود: به آن شـهادت می‌دهیـد؟ عرض کردنـد: آری. فرمود: راست می گویید.

سپس به راه افتادنـد و از خدمت حضـرت بیرون آمدند. از یکی از آنان پرسـیدند: شـما کیستید؟ گفتند: گروهی از انصار هستیم که ابوایوب انصاری نیز در میان ما است.

چهار نفر از صحابه: با استناد به غدیر موالی تو هستیم

عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۵۷ ح ۳۶۴.

چهار نفر وارد کوفه شدنـد و در میـدان بزرگ کوفه شترهای خود را خواباندند و خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام رسـیدند و عرض کردند: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ اللَّه و برکاته. حضرت فرمود: علیکم السلام، از کجا آمده‌اید؟

عرض کردند: موالی شما از فلان سرزمین هستیم. حضرت فرمود: شما از کجا موالی من هستید؟ عرض کردند:

از پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله در روز غـدیر خم شـنیدیم که می‌فرمـود: «من کنت مولاـه فعلی مولاـه، اللهم وال من والاـه و عـاد من عاداه».

عمران بن حصین: پاسخ پیامبر درباره صاحب اختیار مردم

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۷۳ ح ۸۰۳.

عمران بن حصین ماجرای غدیر را اینگونه نقل کرده است:

پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله فرمود: شـما از من پرسیدید که صاحب اختیارتان پس از من کیست؟ و من به شما خبر دادم. سپس دست علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در روز غدیر خم گرفت و گفت: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

[صفحه ۹۶]

عمران بن حصین: ای ابوبکر، روز غدیر را فراموش کرده‌ای

مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۲۵۲.

پس از غصب خلافـت، عمران بن حصـین به ابـوبکر گفت: تو در روز غـدیر از کسـانی بودی که به علی بعنوان امیرالمؤمنین، سـلام دادی! آیا آن روز را بیاد می‌آوری یا فراموش کرده‌ای؟ ابوبکر گفت: یادم هست!

بریده اسلمی: آیا احدی می‌تواند بر امیرالمؤمنین امیر باشد

مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۲۵۲.

بریده‌ی اسلمی بعنوان اعتراض به ابوبکر در غصب خلافت گفت: تو در روز غدیر از کسانی بودی که به علی بن ابی طالب «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» گفتی. آن روز در خاطرت هست یا فراموش کرده‌ای؟

ابوبکر گفت: بیاد دارم. بریده گفت: آیا برای احدی از مسلمین سزاوار است بر امیرالمؤمنین امارت داشته باشد؟! عمر گفت: نبوت و امامت در یک خانـدان جمع نمی‌شود! بریـده در پاسخ این آیه را خواند: «بر مردم حسد می‌برند نسبت به آنچه خداوند از فضـل خویش به آنـان عطـا کرده است. مـا به آل ابراهیم کتـاب و حکمت دادیم و به آنـان مُلک عظیم عنایت کردیم» سپس گفت: پس خداوند نبوت و ملک را برای آنان جمع کرده است.

عمر غضب کرد و دستور داد او را از مسجد بیرون کردند؛ و همیشه نسبت به بریده نگاه غضب آلود داشت!!

زید بن ارقم، ناقل متن کامل خطبه

العدد القویهٔ: ص ۱۶۹. التحصین: ص ۵۷۸. الصراط المستقیم: ج ۱ ص ۳۰۱. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۶۸.

زید بن ارقم کسی بود که در روز غدیر شاخه‌های درختان را بالای سر

[صفحه ۹۷]

پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله نگه داشته بود تا هنگام سخنرانی حضرت به او اصابت نکند. طبعاً هنگام معرفی و بلند کردن امیرالمؤمنین علیه‌السـلام توسط پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از نزدیک بلکه نزدیک‌تر از همه شاهد ماجرا بود. او کسی است که متن کامل خطبه‌ی مفصل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر را به خاطر سپرد و آن را حفظ کرد و برای نسلهای آینده بازگو نمود.

زید بن ارقم، نفرین شده غدیر

بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۴۷، ج ۳۷ ص ۱۹۹. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۸۹ و ۴۹۰. الغدیر: ج ۱ ص ۹۳.

شخصـیماننـد زید بن ارقم باید بارها ماجرای غدیر را نقل کرده و شـهادت خود را ارائه کرده باشد. در حساسترین موقعیتی که نیاز به گـواهی او بـود از این اقـدام سـرباز زد، و آن روزی بـود که در کـوفه امیرالمـؤمنین علیه‌السـلام از او و چنـد نفر دیگر خواست تا برخیزنـد و دربـاره‌ی غـدیر به آنچه با چشم خود دیـده و با گوش خود شـنیده‌اند شـهادت دهنـد. با آنکه هیـچ شـرایط تقیه و نگران کننده‌ای نبود و عده‌ای هم برخاستند و شهادت دادند ولی او برنخاست و شهادت نداد.

در آنجا امیرالمؤمنین علیه‌السـلام او را نفرین کرد و از مجلس بیرون نرفته چشـمانش کور شد و این معجزه چنان درباره‌ی او معروف شد که هرجا می‌رفت بعنوان نفرین شده‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را نشان می‌دادند.

او هم قسم یاد کرد از آن پس هر کس درباره‌ی غدیر بپرسد آنچه دیده و شنیده را بیان کند و شهادت دهد.

زید بن ارقم: در غدیر خدا و جبرئیل شاهد پیامبر بودند

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۵۲.

برادر زیـد بن ارقم می گویـد: روزی با زیـد نشسـته بودیم که اسب سواری نزدیک آمـد که حال سـفر از او هویدا بود. سـلام کرد و پرسید: زید بن ارقم در میان شما است؟

[صفحه ۹۸]

زید گفت: من هستم، چه می‌خواهی؟ آن مرد گفت: نمی‌دانی از کجا آمده‌ام؟ گفت: نه. گفت: از فسطاط مصـر آمده‌ام تا حدیثی را که از پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله بیـاد داری از تو سؤال کنم. زیـد گفت: کـدام حـدیث؟ مرد گفت: حـدیث غـدیر خم درباره‌ی ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. زید تفصیلی از ماجرای غدیر را بیان کرد و از جمله گفت:

پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله بر فراز منبر در غـدیر فرمود: ای مردم چه کسـی صاحب اختیارتر بر شـما از خودتان است؟ گفتند: خدا و رسـولش. فرمـود: خـدایا شاهـد بـاش و تـو ای جبرئیـل شاهـد بـاش- و این را سه بـار تکرار فرمود- سـپس دست علی بن ابی‌طـالب علیه‌السـلام را گرفت و او را بسوی خود بلنـد کرد و فرمود: «اللهم من کنت مولاـه فعلی مولاـه، اللهم وال من والاـه و عاد من عاداه و انصـر من نصـره واخذل من خذله» - و این را نیز سه مرتبه فرمود- سپس فرمود: آیا شنیدید؟ گفتند: آری بخدا قسم. فرمود: اقرار هم کردید؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا شاهد باش و تو ای جبرئیل شاهد باش.

زید بن ارقم، می‌خواهم غدیر را از زبان خودت بشنوم

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۹.

عطیه عوفی می گویـد: به زید بن ارقم گفتم: داماد من از قول تو درباره‌ی علی بن ابی‌طالب ماجرای غدیر را نقل کرده و من دوسـت دارم از خودت بشنوم. زید گفت:

هنگام ظهر بود که پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله بیرون آمد و سـپس در حالیکه بازوی علی بن ابی‌طالب را گرفته بود گفت: ای مردم، آیا قبول دارید من نسبت به مردم صاحب اختیارتر از خود آنانم؟ گفتند: آری. فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

براء بن عازب: در سفر حج در غدیر خم پیاده شدیم

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۹ و ۱۶۸. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۰۶.

براء بن عازب کسـی است که در روز غدیر آنقدر به منبر پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله نزدیک بود که شاخه‌ی درختان را از بالای سر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بلند کرده بود تا به حضرت

[صفحه ۹۹]

اصابت نکنـد و حضـرت در کمال آرامش سـخنرانی کند. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السـلام‌در میدان کوفه از همین شـخص خواست تا درباره‌ی غدیر شهادت دهد سرباز زد و به نفرین آنحضرت گرفتار شد.

او بعدها از عمل خود پشیمان بوده و داستان غدیر را چنین نقل کرده است:

با پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در سـفر حج بودم که در غدیر خم پیاده شدیم. دستور نماز جماعت داده شد و بین درختان برای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جارو زده شـد. حضـرت نماز ظهر را خوانـد و دست علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فعلی علی مولاه، اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله».

انس بن مالک: من در غدیر از پیامبر شنیدم

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۴۷، ص ۴۴ ح ۱۷۹.

انس بن مالک خدمتکار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بوده و در غدیر همه‌ی ماجرا را از نزدیک دیده و شنیده است. او یکی از کسانی است که در حساسترین موقعیت که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او خواست در پیشگاه مردم به آنچه در غدیر دیده شهادت دهد، از شهادت دادن سر باز زد. حضرت او را نفرین کرد و او در پیشانیش مبتلا به برص شد، بطوری که قابل کتمان نبود و همه او را بعنوان نفرین شده‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌شناختند.

انس پس از مبتلا شدن به نفرین حضرت تصمیم گرفت هرگز ماجرای غدیر را کتمان نکند و در هر جایی که از او در این باره سؤال شود به صراحت بیان کند. نمونه‌ای از آن چنین است که گفت:

من در روز غدیر خم از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم در حالیکه دست علی علیه‌السلام را گرفته بود فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر نیستم؟ گفتند: آری. فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله».

[صفحه ۱۰۱]

استدلال اصحاب و طرفداران امیرالمؤمنین با غدیر

اشاره

یکی از جلوه‌های زیبای دفاع از غدیر، اقدامات دوستان آن است. شیفتگان ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که چون پروانه گرد آن وجود مقدس طواف می‌کردند، بالاترین افتخار خود را دفاع از پایه‌ی اصیل غدیر می‌دانستند و سایر ارکان اعتقادی خود را بر آن استوار می‌دیدند.

لطافت خاصی از گفته‌های حساب شده و ریشه دار اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر دیده می‌شود و موقعیت‌های حساسی در آنها بچشم می‌خورد که راهگشای موارد بسیاری از بحثهای علمی در آینده‌های غدیر بوده است.

سلیم بن قیس، اولین مبلغ غدیر در فرهنگ مکتوب

کتاب سلیم: حدیثهای ۸ و ۱۱ و ۱۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۳۹ و ۴۲ و ۵۵ و ۶۰.

سلیم بن قیس هلالی صاحب اولین کتاب در اسلام است. او تألیف این کتاب را در اوایل حکومت عمر آغاز کرده و در زمان حجاج به پایان رسانده است. او واقعه‌ی غدیر را در مواضع مختلف کتابش به مناسبتهای مختلف از قول افراد مختلفی از حاضران

[صفحه ۱۰۲]

غدیر نقل نموده است. در یک مورد هم داستان مفصل آن ماجرا را از ابوسعید خدری نقل کرده است. بدین صورت کتاب او، اولین موردی است که در راستای ابلاغ غدیر به نسلهای آینده فرهنگ مکتوب را بکار گرفته است و چه زیبا تأثیر خود را در طول چهارده قرن به ظهور رسانده که تقریباً همه‌ی کتب حدیثی و تاریخی ما واقعه‌ی غدیر را از کتاب سلیم نقل کرده‌اند و خود کتاب هم تا امروز باقی است و بعنوان اولین مدرک مکتوب غدیر در میراث علمی اسلام می‌درخشد.

اصبغ بن نباته، منادی غدیر در صفین

الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۳.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ایام صفین نامه‌ای برای معاویه نوشت و آن را توسط اصبغ بن نباته فرستاد. معاویه پس از خواندن نامه

گفت: علی قاتلین عثمان را به ما تحویل نمی‌دهد. اصبغ در پاسخ او گفت: ای معاویه با خون عثمان بهانه میاور...

معاویه از سخن اصبغ غضبناک شد. اصبغ می‌گوید: برای آنکه او را بیشتر ناراحت کنم خطاب به ابوهریره که نزد او نشسته بود گفتم:

ای صحابی پیامبر، تو را قسم می‌دهم به خدایی که جز او خدایی نیست و عالم به غیب و شهود است و بحق حبیب خدا حضرت مصطفی صلی اللّه علیه و آله، که به من خبر دهی آیا در روز غدیر خم حاضر بودی؟

ابوهریره گفت: آری حاضر بودم. اصبغ پرسید: چه شنیدی که آنحضرت درباره‌ی علی علیه‌السلام فرمود. ابوهریره گفت: از او شنیدم که می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

گفتم: ای ابوهریره اگر چنین است تو ولایت دشمن او را پذیرفته‌ای و با او دشمنی کرده‌ای!! ابوهریره نفس عمیقی کشید و گفت: انا للّه و انا الیه راجعون!!

[صفحه ۱۰۳]

زید بن صوحان: بخاطر غدیر شهید می‌شوم

بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۱۸۸ ح ۱۳۸.

زید بن صوحان از بهترین اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در جنگ جمل شهید شد. وقتی در میدان جنگ روی زمین افتاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بالای سرش آمد و نشست و فرمود: ای زید، خدا رحمتت کند. سبک‌بار بودی و کمکهای تو بسیار با ارزش بود.

زید سرش را به طرف امیرالمؤمنین علیه‌السلام بلند کرد و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین، خدا تو را جزای خیر دهد. بخدا قسم اعتقادم درباره‌ی شما این است که عالِم به خداوند هستی و در امّ الکتاب علیّ حکیم هستی و خدا در سینه‌ی تو جلوه‌ی عظیم دارد. بخدا قسم من در لشکر تو با جهالت کشته نمی‌شوم! بلکه از ام‌سلمه همسر پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌گفت: از پیامبر صلی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله». بخدا قسم نخواستم تو را خوار کنم تا خدا مرا خوار نکند.

عبدالرحمن بن ابی‌لیلی: آیا با وجود غدیر می‌شود بگوییم...

بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۵۸۲ ح ۱۶.

عبدالرحمن بن ابی‌لیلی در حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام بپاخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، من از شما سؤالی دارم که می‌خواهم جوابش را از خود شما بشنوم، و این در حالی است که ما منتظر شدیم شما درباره‌ی ولایت و خلافت خود مطالبی بگویید ولی هنوز نگفته‌اید. آیا وقت آن نرسیده که بگویید.

ما درباره‌ی شما مطالب بسیاری می‌گوییم. آیا می‌شود ما بگوییم آنان که قبل از شما خلافت را بدست گرفتند از شما نسبت به آن سزاوارتر بودند؟ اگر چنین چیزی بگوییم پس چرا پیامبر صلی اللّه علیه و آله بعد از حجهٔ الوداع شما را منصوب کرده فرمود: «ایها الناس، من کنت مولاه فعلی مولاه»؟!

عبدالرحمن بن ابی‌لیلی: در غدیر علی را در مقابل دیدگان مردم آورد

اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۰۴ ح ۴۲۸.

عبدالرحمن حدیث غدیر را چنین نقل کرده است:
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه‌السلام را مقابل مردم آورد و به آنان معرفی کرد که او صاحب اختیار هر مرد و زن مؤمنی است».

برد همدانی: از معاویه و اصحابش بر غدیر اقرار گرفتیم

الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۱.
مردی از همدان بنام «برد» نزد معاویه آمد. عمروعاص در آنجا مشغول بدگوئی نسبت به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. برد گفت: ای عمروعاص، بزرگان ما از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدند که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، آیا این حق است یا باطل؟
عمروعاص گفت: حق است، و من اضافه می‌کنم که هیچیک از اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مثل مناقب علی را ندارند...!!
آن مرد نزد قبیله‌ی خود بازگشت و به آنان گفت: ما نزد قومی آمدیم که از زبان آنان بر علیه خودشان اقرار گرفتیم! بدانید که علی بر حق است و تابع او باشید!!

محمد حمیری: اقرار معاویه به غدیر

بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۲۵۹.
روزی سه نفر از شعرا نزد معاویه جمع بودند: طرماح، هشام مرادی، محمد بن عبداللَّه حمیری. معاویه کیسه‌ی زری بیرون آورد و مقابل خود گذاشت و گفت: ای شعرای عرب، درباره‌ی علی بن ابی‌طالب شعری بگویید ولی جز حق نگویید. من فرزند ابوسفیان نیستم اگر این کیسه را به کسی بدهم جز آنکه درباره‌ی علی حق را بگوید.
[صفحه ۱۰۵]
طرماح برخاست و درباره‌ی حضرت ناسزا گفت. هشام مرادی نیز ناسزا گفت. عمروعاص به محمد بن عبداللَّه حمیری گفت: اکنون تو بگو، ولی غیر حق مگو. سپس عمروعاص به معاویه گفت: قسم یاد کرده‌ای که این کیسه را ندهی جز به کسی که درباره‌ی علی حق را بگوید. معاویه گفت: آری.
محمد بن عبداللَّه حمیری برخاست و اشعار بلندی در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام سرود که یک بیت آن درباره‌ی غدیر بود:
تَناسَوْا نَصْبَهُ فی یَوم خُمٍّ
مِنَ الْباری وَ مِنْ خَیْرِ الاَنامِ
یعنی:
فراموش کردند نصب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را در روز غدیر خم از سوی خداوند و از سوی بهترین مردم!
معاویه گفت: تو از همه راست‌تر گفتی! کیسه زر را تو بردار!

عمرو بن میمون: در غدیر نام علی به صراحت برده شد

بحارالانوار: ج ۴۰ ص ۶۸ ح ۱۰۴. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۸۷ ح ۳۵۸.
عمرو بن میمون اودی گفت: عده‌ای از مردم نسبت به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بدگویی می‌کنند. اینان هیزم آتش‌اند. من از عده‌ای از اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده‌ام که می‌گفتند: به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام خصوصیاتی داده شده که به

احدی از بشر داده نشده است. از جمله اینکه او صاحب روز غدیر خم است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نام او را به صراحت برد و ولایت او را بر امتش لازم کرد و مقام والای او را به آنان شناسانید و منزلت او را روشن ساخت و فرمود: ای مردم چه کسی صاحب اختیارتر از شما نسبت به خودتان است؟ گفتند: خدا و رسولش. فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

[صفحه ۱۰۶]

شریک: به دلیل غدیر، هر کس علی را نشناسد در آتش است

المسترشد: ص ۲۷۰ ح ۸۱.

شریک بن عبداللَّه نخعی که یکی از قضات بزرگ سنی است، سخن جالبی درباره‌ی غدیر گفته است. از او پرسیدند: چه می گویی درباره‌ی کسی که از دنیا رفته و نسبت به ابوبکر معرفتی ندارد؟ پاسخ داد: چیزی بر عهده‌ی او نیست. گفتند: اگر نسبت به علی علیه‌السلام معرفت نداشته باشد چطور؟ گفت: در آتش است! زیرا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر او را بعنوان عَلَم و راهنما بین مردم منصوب کرده و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

زید بن علی بن الحسین: غدیر، نصب علامت خداوند برای روز اختلاف

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۴ ح ۱۴۱.

نزد زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ذکر شد که فرموده: «من کنت مولاه فعلی مولاه». زید گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را بعنوان علامتی منصوب فرمود که حزب خداوند هنگام اختلاف شناخته شوند.

[صفحه ۱۰۷]

اتمام حجت زنان با غدیر

اشاره

حضرت فاطمه زهرا علیهالسلام در مقام عصمت و مرتبه‌ی سیدهٔ نساء العالمین، اولین مدافع غدیر بودند. [۴].

زنان نیز بعنوان نیمی از مخاطبان «من کنت مولاه فعلی مولاه» در اعتقاد به غدیر و دفاع از آن وظیفه دارند. همانگونه که ولایت صاحب غدیر بر مردان و زنان یکسان است وظیفه‌ی این دو گروه نیز در برابر او یکسان است. در طول تاریخ نیمی از عدد میلیاردی شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زنان تشکیل داده‌اند و در اعتقاد به آن حضور داشته‌اند.

در موقعیت‌های دفاعی غدیر، بنابر شرایط مختلف زمانها، به موارد شاخصی برمی‌خوریم که زنان از غدیر دفاع کرده‌اند و در برابر دشمنانی همچون معاویه اتمام حجت کرده‌اند، و این حاکی از آن است که دفاع از ولایت در هر شرایطی بر مرد و زن واجب است.

[صفحه ۱۰۸]

ام سلمه: حاضر در غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۴۹ ح ۶۵۲.

ام سلمه که از حاضرین در غدیر است حدیث غدیر این گونه نقل کرده است: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

خوله حنفیه: بخاطر غدیر مورد غضب سقیفه قرار گرفتیم

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۲ ح ۱۷۰. بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۴۶۰.

در حکومت غاصبانه‌ی ابوبکر عده‌ای از پذیرفتن خلافت او سرباز زدند و اعلام کردند که فقط خلیفه‌ی تعیین شده در غدیر را به امامت قبول دارند. از جمله‌ی این افراد مالک بن نویره رئیس قبیله‌ی بنی‌حنیفه بود که از پرداخت زکات هم به نمایندگان ابوبکر ابا کرد.

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۳۲ ح ۱۷۰. بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۴۶۰.

ابوبکر سرلشکر خود خالد بن ولید را به جنگ مالک فرستاد. خالد که در خباثت و جنایت و بی‌حیایی ید طولایی داشت با لشکر خود از مدینه خارج شد تا به منطقه‌ی مزبور رسید. مالک برخورد مسلحانه‌ی ابوبکر را که دید فهمید با تهمت ارتداد می‌خواهند آنها بجنگند. لذا در مقابل آنها اعلام کرد که ما مسلمانیم و اذان گفتند و همه به نماز ایستادند؛ و بهانه‌ی خالد از این جهت قطع شد، ولی دستور کار به او داده شده بود.

پس از نماز مغرب و عشا قرار شد شب را هر دو گروه به استراحت بپردازند تا فردا صبح در حل و فصل امور مذاکره کنند. خالد با یک اقدام ناجوانمردانه به مالک نیرنگ زد و در حالیکه آنها سلاحها را بر زمین گذارده بودند همه را اسیر کردند و در یک فرمان اسیران راکشتند و خالد همان شب با همسر مالک همبستر شد تا اسلام سقیفه‌ای به همه معرفی شود.

به این همه اکتفا نکردند و زنان و دختران مسلمان قبیله را بعنوان اسیر به مدینه

[صفحه ۱۰۹]

آوردند تا بین مسلمانان قسمت کنند! خوله دختری از آنان بود که او را بعنوان اسیر وارد مسجد کردند. او در ابتدای ورود به مسجد صدا زد: ای مردم، محمد صلی اللّه علیه و آله چه شده است؟ گفتند: از دنیا رفت. پرسید: آیا قبر و زیارتگاهی دارد؟ گفتند: آری این تربت و قبر اوست. از همانجا خطاب به پیامبر صلی اللّه علیه و آله صدا زد: «السلام علیك یا رسول اللّه. من شهادت می‌دهم که صدای مرا می‌شنوی و قادر بر پاسخ من هستی. ما بعد از تو اسیر شده‌ایم در حالیکه به لا اله الا اللّه و محمد رسول اللّه شهادت می‌دهیم».

سپس نشست. در اینجا طلحه و زبیر او را بعنوان کنیز برای خود درخواست کردند. خوله گفت: ای اعرابی (که از دین خدا خبر ندارید)، چگونه است که زنان خود را در پس پرده‌ها نگه داشته‌اید و زنان دیگران را هتك حرمت می‌کنید؟! سپس گفت: به خدا و پیامبر قسم، کسی مالك من نخواهد شد مگر آن کسی که خبر دهد آنچه مادرم در زمان حامله بودنش به من در خواب دیده و آنچه هنگام ولادتم به من گفته و علامتی که بین من و اوست.

در اینجا امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد مسجد شد و پرسید: این چه سر و صدایی است که در مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله برپا شده؟ داستان خوله را گفتند. حضرت فرمود: من اگر بگویم او از آن من خواهد بود؟ گفتند: آری. حضرت از خوله هم در این باره پرسید. خوله گفت: تو کیستی که در بین این مردم چنین ادعایی می‌کنی؟!! فرمود: من علی بن ابی‌طالبم. خوله عرض کرد:

شاید تو همان کسی هستی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر خم بعنوان عَلَم و راهنمای مردم برایمان منصوب کرد؟

حضرت فرمود: من همانم. خوله عرض کرد:

ما بخاطر تو غضب کردیم و بخاطر تو به ما حمله کردند و ما را غارت کردند و اسیر گرفته آوردند؛ زیرا مردان ما گفتند: ما صدقات اموالمان و اطاعت خود را در اختیار کسی قرار نمی‌دهیم مگر آن که پیامبر صلی اللّه علیه و آله او را برای ما و شما نصب کرده است.

[صفحه ۱۱۰]

دارمیه: ولایت علی را بخاطر غدیر پذیرفته‌ام

الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۸. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۲۲۲ ح ۱۱۴. بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۲۶۰ ح ۵۳۲.

بانوی سیاه پوستی بنام «دارمیّه حجونیّه» از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. معاویه در سفری که برای حج به مکه آمد سراغ او فرستاد و او را آوردند. معاویه از او پرسید: چرا علی را دوست داری و مرا مبغوض می‌داری؟ و چرا ولایت او را پذیرفته‌ای و با من دشمنی می کنی؟ دارمیه گفت:

از پاسخ این سؤال درگذر! معاویه گفت: هرگز! دارمیه گفت: اکنون که نمی‌گذری ... ولایت علی علیه‌السلام را پذیرفته‌ام بخاطر پیمانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر خم برای ولایت او گرفت، و تو نیز حاضر بودی...

[صفحه ۱۱۱]

اقرارهای مخالفین غدیر

اشاره

سرعت و وسعت انتشار خبر غدیر به قدری حیرت‌انگیز بود که باعث شد تلاشهای مذبوحانه‌ی دشمن برای مخفی کردن آن ناکام بماند و در حکومت ضد غدیر هم ذکر آن علناً شنیده می‌شد.

در چنین شرایطی مخالفین غدیر نیز مورد سؤال قرار می‌گرفتند و درباره‌ی غدیر از آنان پرسیده می‌شد، و آنان چاره‌ای جز اقرار نداشتند. حتی سران سقیفه که برای ریشه‌کن کردن غدیر به میدان آمده بودند نیز به آن اعتراف کردند و این اقرار بقدری علنی بود که دوست و دشمن را به تعجب واداشت.

ارزش این اقرارهای خصم در بحثهای علمی غدیر بر احدی پوشیده نیست و نزدیک‌ترین راه برای اثبات غدیر است. اقرارهای دشمنان اولیه‌ی غدیر در قرنهای بعد بصورت کتابهایی که مخالفین غدیر نوشتند و در آنها حدیث غدیر را با اسناد معتبر نقل کردند جلوه نمود.

این سیر تا آنجا پیشرفت که عده‌ای از مؤلفین مخالف به جمع‌آوری اسناد و متون

[صفحه ۱۱۲]

مربوط به غدیر در ضمن کتابهایشان و یا بصورت کتابهای مستقل پرداختند و جای هرگونه شک و اشکال در این زمینه را تا ابد مسدود نمودند. در این فصل نمونه‌هایی از اقرارهای مخالفان غدیر ذکر می‌شود.

اقرار ابلیس درباره غدیر

بحارالانوار: ج ۳۹ ص ۱۶۲ ح ۱.

سلمان که در پرتو ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام چشم بصیرتش فراتر از ظاهر را می‌دید نقل می‌کند: عده‌ای مشغول ناسزا گفتن نسبت به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند. در همین حال ابلیس (بصورت آدمی) گزارش از آنجا افتاد و ایستاد و خطاب به آنان چنین گفت: بدا به حال شما که به مولی و صاحب اختیار خود ناسزا می‌گویید! گفتند: تو از کجا می‌گویی او مولای ماست؟ ابلیس گفت:

از کلام پیامبرتان که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله»!

ابوبکر: چیزی بعد از غدیر تغییر نیافته

بحارالانوار: ج ۴۱ ص ۲۲۸. صورت کامل ماجرا در ص ۴۳ کتاب حاضر ذکر شد.
روزی ابوبکر با نیرنگی تازه برای توجیه غصب خلافت، نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و گفت:
پیامبر درباره‌ی مسئله‌ی ولایت تو بعد از ایام ولایت در غدیر چیزی را تغییر نداده و من شهادت می‌دهم که تو مولای من هستی و بدین مطلب اقرار می‌نمایم، و در زمان پیامبر هم بعنوان امیرالمؤمنین بر تو سلام کرده‌ام ولی ».…
[صفحه ۱۱۳]

عمر بن خطاب: علی به عنوان امام ما منصوب شد

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۲۰۱ ح ۱۰۱۵.
از عمر نیز حدیث غدیر به این صورت نقل شده است:
پیامبر علی را بعنوان امام منصوب کرد و گفت: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله، خدایا تو بر اینان شاهد هستی»!
عمر می‌گوید جوان خوش سیمایی را دیدم که گفت: ای عمر، چه می‌بینی؟ بخدا قسم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پیمانی بر شما بست که جز منافق آن را بر هم نمی‌زند، و عهدی گرفت که با آن مخالفت نمی‌کند مگر کسی که از دینش مرتد شده باشد. ای عمر، تو بپرهیز از اینکه آن را بر هم زنی یا با آن مخالفت کنی!!

ابوهریره: در غدیر آیه الیوم اکملت.. نازل شد.

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۰۸.
ابوهریره در موردی روز غدیر را چنین توصیف کرده است:
روز غدیر خم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه‌السلام را گرفت و فرمود: آیا من صاحب اختیار مؤمنین نیستم؟ گفتند: آری یا رسول اللَّه. فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه ...» و خداوند آیه نازل کرد که «الیوم اکملت لکم دینکم... .»

ابوهریره: در غدیر حاضر بودم

الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۳.
اصبغ بن نباته در جنگ صفین به ابوهریره گفت:
تو را قسم به خدایی که جز او خدایی نیست و عالم به غیب و شهود است، و بحق حبیب خدا حضرت محمد مصطفی علیه‌السلام که به من خبر دهی آیا در روز غدیر خم حاضر بودی؟
[صفحه ۱۱۴]
ابوهریره گفت: آری، حاضر بودم. اصبغ گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره‌ی علی علیه‌السلام چه می‌فرمود؟ ابوهریره گفت: از او شنیدم که می‌فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه.

ای ابوهریره، ولایت دشمن غدیر را پذیرفته‌ای؟

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۹۹. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۷۹ ح ۸۵۸.

بعد از شهادت امیرالمؤمنین و صلح امام حسن علیه‌السلام، ابوهریره همراه معاویه وارد کوفه شد. او هر شب با معاویه در مسجد کوفه در کنار باب کنده می‌نشست. یک شب جوانی از اهل کوفه نزد ابوهریره نشست و گفت: ای ابوهریره، تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدی که درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرمود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟ ابوهریره در حضور معاویه گفت: آری! جوان گفت: من هم خدا را شاهد می‌گیرم که تو ولایت دشمن او (معاویه) را پذیرفته‌ای و با دوست او دشمنی کرده‌ای!

ابوهریره همانجا برخاست و از مسجد خارج شد و دیگر بازنگشت تا از کوفه بیرون رفت!!

سعد بن ابی وقاص: غدیر بالاترین فضیلت علی است

کتاب سلیم: حدیث ۵۵. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۹۶.

سعد بن ابی‌وقاص که در همه‌ی وقایع پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مشارکت جدی داشت و بعنوان یکی از سرلشکران سقیفه شناخته می‌شد، پس از عثمان از بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام سرباز زد و عزلت اختیار کرد. وقتی از او پرسیدند: چرا کناره‌گیری می‌کند پس از عذرهای بیهوده‌ای که آورد، رسماً به فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتراف کرد و از جمله گفت:

[صفحه ۱۱۵]

بالاتر از همه روز غدیر خم است. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دست او را گرفت و دو بازوی او را بالا برد و در حالیکه من به او نگاه می‌کردم، فرمود: «آیا من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر نیستم»؟ گفتند: آری. فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، حاضران به غایبان اطلاع دهند».

سعد منادی در غدیر ندا داد: من کنت مولاه...

بحارالانوار: ج ۴۰ ص ۴۱.

در راه مکه در سفر حج دو نفر عراقی به سعد بن ابی‌وقاص رسیدند. او پرسید: علی بن ابی‌طالب درباره‌ی من چه می‌گوید؟ سپس چهار فضیلت بزرگ از فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بر شمرد و گفت: اگر بخواهید پنجمی را هم بگویم. دو نفر عراقی گفتند: می‌خواهیم بگوئی. سعد گفت:

با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حجهٔ الوداع بودیم. در بازگشت در غدیرخم پیاده شد و دستور داد تا منادیش بین مردم ندا کند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

سعد: ای معاویه، من از پیامبر شنیدم

احقاق الحق: ج ۳ ص ۳۲۴.

معاویه به سفر حج آمده بود، و در آن سفر سعد به دیدن او آمد. در آنجا درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام سخن به میان آمد و از جمله سعد به معاویه گفت: من از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

عمروعاص: ذکر غدیر در پاسخ معاویه

الغدیر: ج ۱ ص ۲۰۲.
معاویه نامه‌ای برای عمروعاص نوشت و طی آن ضمن بدگوئی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را به یاری خویش فراخواند. عمروعاص در جواب معاویه
[صفحه ۱۱۶]
بدگوئی‌های معاویه را رد کرد و در مقابل آن فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بر شمرد و از جمله گفت:
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیرخم درباره‌ی او فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

حسن بصری و اعتراف به غدیر

اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۸۵ ح ۹۰۰.
حسن بصری نیز حدیث غدیر را اینگونه نقل کرده است:
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله علی علیه‌السلام را در روز غدیرخم برای مردم منصوب کرد و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

عمر بن عبدالعزیز: غدیر برای خودم روایت شده

الغدیر: ج ۱ ص ۲۱۰.
مردی نقل می‌کند: در شام نزد عمر بن عبدالعزیز آمدم در حالیکه به مردم عطایایی می‌داد و من نیز پیش رفتم. به من گفت: از کدام طایفه‌ای؟ گفتم: از قریش. گفت: از کدام طایفه‌ی قریش؟ گفتم: از بنی‌هاشم. پرسید: از کدام بنی‌هاشم؟ گفتم: از موالیان علی علیه‌السلام هستم! پرسید: علی کیست؟! من سکوت نمودم. عمر بن عبدالعزیز دست بر سینه‌اش گذاشت و گفت: من هم بخدا قسم از موالیان علی بن ابی‌طالب هستم. سپس گفت:
عده‌ای برایم روایت کرده‌اند که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده‌اند که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».
[صفحه ۱۱۷]

ابوحنیفه: خودم غدیر را روایت کرده‌ام

کشف المهم: ص ۱۸۸.
ابوحنیفه به مجلسی که درباره‌ی غدیرخم صحبت بود وارد شد و وقتی متوجه شد گفت: به اصحاب خود گفته‌ام در برابر شیعیان به حدیث غدیر اقرار نکنید که شما را محکوم می‌کنند!!
هیثم بن حبیب صیرفی که در آن مجلس بود متغیر شد و گفت: چرا به آن اقرار نمی‌کنید؟ آیا این مطلب نزد تو ثابت نیست؟ ابوحنیفه گفت: ثابت است و خود آن را روایت کرده‌ام. هیثم گفت: پس چرا به آن اقرار نمی‌کنید ... در حالیکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را فرموده و درباره‌اش خطابه ایراد کرده؟ آنگاه ما دلسوزتر از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله باشیم و بخاطر گفته‌ی این و آن از نقلش چشم بپوشیم؟!

مامون: غدیر، خلافت علی بر ابوبکر و عمر را ثابت می‌کند

الغدیر: ج ۱ ص ۲۱۰.

مأمون عباسی در خراسان مجلسی تشکیل داد که در آن چهل نفر از بزرگان علمای اسلام را برای مناظره با خود دعوت کرد. از جمله مطالبی که در آن مجلس مطرح شد این بود که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در خلافت بر دیگران مقدم است. وقتی اهل مجلس از این مطلب تعجب کردند، از یکی از آنان پرسید: آیا حدیث ولایت (غدیر) را روایت می‌کنی؟ آنان اقرار کردند، وآن را نقل کردند.

مأمون گفت: این حدیث، خلافت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را بر ابوبکر و عمر ثابت می‌کند و هیچ حقی برای آنان ثابت نمی‌کند.

یکی از آنان بنام اسحاق گفت: عده‌ای می‌گویند: این حدیث مربوط به مسئله‌ای است که بین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و زید بن حارثه پیش آمده است!! مأمون گفت: زمان این حدیث کِی بوده؟ آیا هنگام بازگشت از حجهٔ الوداع نبوده؟ گفت: آری. مأمون

[صفحه ۱۱۸]

گفت: شهادت زید بن حارثه قبل از غدیر بوده است!! چطور خود را به چنین اشکالی قانع کرده‌ای؟!

مامون: اقرار به غدیر در نامه‌ای به بنی هاشم

الغدیر: ج ۱ ص ۲۱۲.

مأمون در نامه‌ای که برای بنی هاشم نوشت فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برشمرد و از جمله نوشت: «او بود صاحب ولایت در حدیث غدیر خم».

[صفحه ۱۱۹]

تاریخچه علمی سند حدیث غدیر

اشاره

بحثهای علمی درباره‌ی سند حدیث غدیر بسیار مفصل است و علمای بزرگ، بحثهای کافی و وافی در این زمینه نموده‌اند و طالبین می‌توانند به کتبی که در همین بخش به آنها اشاره می‌شود مراجعه نمایند. در اینجا اشاره‌ای گذرا به این جنبه خواهیم داشت.

واقعه‌ی عظیم غدیر، شامل مراحل مقدماتیِ قبل از خطبه و متن خطبه و وقایعی که همزمان با خطبه اتفاق افتاد و آنچه پس از خطبه بوقوع پیوست، بطور یک روایت واحد و متسلسل بدست ما نرسیده است. بلکه هر یک از حاضرین در غدیر، گوشه‌ای از مراسم یا قطعه‌ای از سخنان حضرت را نقل نموده‌اند. البته قسمتهایی از این جریان بطور متواتر بدست ما رسیده است، و خطبه‌ی غدیر نیز بطور کامل در کتب حدیث حفظ شده است.

[صفحه ۱۲۰]

روایت حدیث غدیر در شرایط خفقان

خبر غدیر و سخنان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آن مجمع عظیم، طوری در شهرها منتشر شد که حتی غیر مسلمانان هم از این خبر مهم آگاه شدند. جا داشت بیش از یکصد و بیست هزار مسلمانِ حاضر در غدیر، هر یک به سهم خود خطبه‌ی غدیر را حفظ کند و متن آن را در اختیار فرزندان و فامیل و دوستان خود قرار دهد.

متأسفانه جو حاکم بر اجتماع آن روز مسلمین و فضای ظلمانیِ بعد از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله- که حدیث گفتن و حدیث نوشتن در آن ممنوع بود و سالهای متمادی همچنان ادامه داشت- سبب شد که مردم، سخنان سرنوشت سازِ پیامبر دلسوزشان در آن مقطع حساس را به فراموشی بسپارند و اهمیت آن را نادیده بگیرند. طبیعی است که باید چنین می‌شد؛ زیرا مطرح کردن غدیر مساوی با برچیدن بساطِ غاصبینِ خلافت بود، و آنان هرگز اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌دادند. البته جریان غدیر بصورتی در سینه‌ها جا گرفت که عده‌ی زیادی خطبه‌ی غدیر یا قسمتی از آن را حفظ کردند و برای نسلهای آینده بیادگار گذاشتند و هیچکس را قدرت کنترل و منع از انتشار چنین خبر مهمی نبود.

شخص امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا علیهماالسلام که رکن غدیر بودند، و نیز ائمه علیهم‌السلام یکی پس از دیگری تأکید خاصی بر حفظ این حدیث داشتند، و همه‌ی ایشان بارها در مقابل دوست و دشمن بدان احتجاج واستدلال می‌فرمودند، [۵] و در آن شرایط خفقان می‌بینیم امام باقر علیه‌السلام متن کامل خطبه‌ی غدیر را برای اصحابشان نقل فرموده‌اند.

همچنین بیش از دویست نفر از صحابه و عده‌ی زیادی از تابعین، با آن که در شرایط سخت تقیه بوده‌اند و نقل حدیث غدیر برای آنان به قیمت آبرو و حیثیت و جانشان تمام می‌شده، آن را نقل کرده‌اند.

در کتاب «عوالم العلوم»: ج ۳/۱۵ ص ۵۰۸/۴۹۳ فهرستی از راویان حدیث غدیر به ترتیب زمانی چهارده قرن را آورده و گفته است چنین اتصال سند و نقل خَلَف از

[صفحه ۱۲۱]

سَلَف ریشه‌ی محکم و سلسله‌ی بدون انقطاع اسناد در نقل حدیث غدیر را به اثبات می‌رساند. در ص ۵۱۷/۵۰۹ راویان غدیر از علما را به ترتیب الفبا آورده است. در ص ۵۲۲ مؤلفینی که حدیث غدیر را ثبت کرده‌اند ذکر کرده و در ص ۵۳۴/۵۲۹ به وثاقت صحابه و تابعین و سایر ناقلین حدیث غدیر پرداخته است.

بهمین جهت در بین قاطبه‌ی مسلمین، هیچ حدیثی به اندازه‌ی «حدیث غدیر» روایت کننده ندارد، و گذشته از تواتر آن، از نظر علم رجال و درایت، اسنادِ آن در حد فوق العاده‌ای است.

معرفی کتاب درباره سند حدیث غدیر

کتب مف صلی در زمینه‌ی بحثهای رجالی و تاریخیِ مربوط به سند حدیث غدیر تألیف شده است که از بهترین نمونه‌های آن کتاب «عبقات الانوار» و «الغدیر» است. در این کتابها، اسماء راویان حدیث غدیر از مرد و زن جمع آوری شده و از نظر رجالی درباره‌ی موثق بودن راویان بحث شده و تاریخچه‌ی مف صلی از اسناد و راویان حدیث غدیر تدوین شده و جنبه‌های اعجاب انگیز آن در زمینه‌های اسناد و رجال تبیین گردیده است. ذیلاً به دو نمونه اشاره می‌شود:

ابوالمعالی جوینی می‌گوید: در بغداد در دست صحافی یک جلد کتاب دیدم که بر جلد آن چنین نوشته بود: «جلد بیست و هشتم از اسنادِ حدیثِ «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» و بعد از این جلد مجلد بیست و نهم خواهد بود». [۶].

ابن کثیر می‌گوید: «کتابی در دو جلد ضخیم دیدم که طبری در آن، احادیثِ غدیرخم را جمع آوری کرده بود». [۷].

در تعدادی از کتابهای بزرگان عامه حدیث غدیر بعنوان یکی از مسلمات روایت شده که از جمله‌ی مؤلفین عبارتند از: اصمعی، ابن‌سکیت، جاحظ، سجستانی، بخاری،

[صفحه ۱۲۲]

اندلسی، ثعلبی، ذهبی، مناوی، ابن حجر، تفتازانی، ابن اثیر، قاضی عیاض، باقلانی. [۸].

اگر چه کتاب برای معرفی در این زمینه بسیار زیاد است ولی در اینجا چند کتاب بعنوان راهنمایی و برای آگاهی از مباحث مربوط

به سند حدیث غدیر معرفی می‌شود:

۱. عبقات الأنوار، میرحامد حسین هندی: جلدهای غدیر.

۲. الغدیر، علامه‌ی امینی: ج ۱ ص ۳۲۲/۲۹۴/۱۵۱/۱۲.

۳. نفحات الأزهار فی خلاصهٔ عبقات الأنوار، علامه سید علی میلانی: ج ۹/۶.

۴. اثبات الهداهٔ، شیخ حر عاملی: ج ۲ ص ۲۵۰/۲۰۰.

۵. عوالم العلوم، شیخ عبداللّه بحرانی: ج ۳/۱۵ ص ۳۲۷/۳۰۷.

۶. بحار الأنوار، علامه مجلسی: ج ۳۷ ص ۲۸۲ ۱۸۱.

۷. کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم، سید هاشم بحرانی.

مدارک متن کامل خطبه غدیر

در تاریخچه‌ی کتابهای اسلامی، اولین بار در نقل متن مفصل خطابه‌ی غدیر به صورت مستقل، به کتابی که عالم شیعی استاد بزرگ علم نحو شیخ خلیل بن احمد فراهیدی متوفای ۱۷۵ هجری تألیف کرده برمی‌خوریم، که تحت عنوان «جزءٌ فیه خطبهٔ النبی صلی اللّه علیه و آله یوم الغدیر» [۹] معرفی شده، و بعد از او کتابهای بسیاری در این زمینه تألیف گردیده است.

خوشبختانه متن مفصل و کامل خطبه‌ی غدیر در نُه کتاب از مدارک معتبر شیعه که هم اکنون در دست می‌باشد و بچاپ رسیده، با اسناد متصل نقل شده است. روایاتِ این نُه کتاب به سه طریق منتهی می‌شود:

الف. روایت امام باقر علیه‌السلام، که با اسناد معتبر در چهار کتاب نقل شده است:

[صفحه ۱۲۳]

۱. «روضهٔ الواعظین» تألیف شیخ ابن فتّال نیشابوری: ج ۱ ص ۸۹.

۲. «الاحتجاج» تألیف شیخ طبرسی: ج ۱ ص ۶۶.

۳. «الیقین» تألیف سید ابن طاووس: ص ۳۴۳ باب ۱۲۷.

۴. «نزههٔ الکرام» تألیف شیخ محمد بن حسین رازی: ج ۱ ص ۱۸۶.

ب. روایت حذیفهٔ بن یمان، که با اسنادِ متصل در کتاب «الاقبال» تألیف سید ابن طاووس: ص ۴۵۶/۴۵۴، به نقل از کتاب «النشر و الطیّ» نقل شده است.

ج. روایت زید بن ارقم، که با اسناد متصل در چهار کتاب نقل شده است:

۱. «العُدَد القویّهٔ» تألیف شیخ علی بن یوسف حلی: ص ۱۶۹.

۲. «التحصین» تألیف سید ابن طاووس: ص ۵۷۸ باب ۲۹ از قسم دوم.

۳. «الصراط المستقیم» تألیف شیخ علی بن یونس بیاضی: ج ۱ ص ۳۰۱، به نقل از کتاب «الولایهٔ» تألیف مورخ طبری.

۴. «نهج الایمان» تألیف شیخ علی بن حسین بن جبر: ص ۹۲، به نقل از کتاب «الولایهٔ» تألیف مورخ طبری.

شیخ حر عاملی در کتاب «اثبات الهداهٔ»: ج ۲ ص ۱۱۴، ج ۳ ص ۵۵۸، و علامه‌ی مجلسی در «بحار الأنوار»: ج ۳۷ ص ۲۱۷/۲۰۱، و سید بحرانی در کتاب «کشف المهم»: ص ۱۹۰، و سایر علمای متأخر، خطبه‌ی مفصل غدیر را از مدارک مذکور نقل کرده‌اند. بدین ترتیب، متن کامل خطبه‌ی غدیر بدست این بزرگان شیعه حفظ شده تا بدست ما رسیده است، که این خود در عالم اسلام از افتخارات تشیع است.

[صفحه ۱۲۵]

تاریخچه علمی متن حدیث غدیر

اشاره

همانطور که داستان غدیر و خطبه‌ی آن با یک سند واحد بدست ما نرسیده، متن آن نیز به علل مختلفی از قبیل شرائط تقیه و امثال آن، و نیز طولانی بودن خطبه و عدم امکان حفظ کامل آن برای همگان از یک نفر نقل نشده است. اکثر راویان «غدیر» گوشه‌هایی از آن را نقل کرده‌اند، ولی جمله‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» و چند جمله‌ی دیگرِ آن را همه‌ی راویان به اشاره یا صریحاً نقل کرده‌اند. با این همه، متن خطبه بطور کامل بدست ما رسیده است، چنانکه در بخش گذشته بیان شد، واین از توجهات صاحب ولایت است که این سند بزرگ اسلام را برای ما حفظ کرده است.

بحث در معنای کلمه «مولی»

خطبه‌ی غدیر منشور دائمی اسلام تلقی می‌شود و دارای محتوایی فراگیر نسبت به همه‌ی جوانب اسلام بصورت کلی است. ولی بحثهای علمی در متن حدیثِ غدیر عموماً در کلمه‌ی «مولی» و معانی عرفی و لغوی آن مرتکز است.

[صفحه ۱۲۶]

این بدانجهت است که قطب اصلی حدیث جمله‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» - که در حساسترین موقعیت خطبه ادا شده است- و هرگاه بصورت اختصار به حدیث غدیر اشاره شود همین جمله مد نظر قرار می‌گیرد، و راویان و محدثین نیز در هنگام اختصار به همین جمله اکتفا نموده و قرائن همراه آن را حذف کرده‌اند.

نکته‌ی قابل توجه در این مقطع آن است که با توجه به متن خطبه‌ی مفصل و دقت در سایر مطالبی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در خطبه‌ی خود فرموده‌اند، معنای «مولی» و مراد از «ولایت»، هم برای مخاطبین در غدیر بسیار واضح و روشن بوده، و هم برای هر مُنصفی که متن را مطالعه کند و شرایط خطبه را بطور کامل در نظر بگیرد واضح‌تر از آن خواهد بود که جای بحث و احتجاج باشد.

بکار گرفتن کلمه «مولی» برای آن است که هیچ لفظی از قبیل «امامت»، «خلافت»، «وصایت» و امثال اینها، نمی‌تواند حامل معنای دقیقی باشد که فوق همه‌ی معانی الفاظ مذکور است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نمی‌خواهد فقط امامت یا خلافت یا وصایت حضرت را بیان کند، بلکه می‌خواهد اولی به نفس بودن و صاحب اختیار تام بر جان و مال و عرض و دین مردم بودن و بعبارت واضحتر «ولایت مطلقه‌ی الهیه» را که به معنای نیابت تامه از طرف پروردگار است بیان کند، و هیچ لفظی فصیح‌تر و گویاتر از «مولی» برای رساندن این منظور پیدا نمی‌شود.

دشمنان غدیر هم اگر کلمه‌ی دیگری در اینجا بکار رفته بود خیلی آسانتر آن را می‌پذیرفتند و یا در مقام رد آن چنین تلاش نمی‌کردند، و اگر بنا به تعدد معانی بود در الفاظ دیگر بسیار آسانتر بود. آنان با تشکیک در معنای این کلمه می‌خواهند آن را از محتوای مهم و کارساز عقیدتی و اجتماعی آن جدا کنند و آن را در حد بیان یک موضوع عاطفی و اخلاقی پایین بیاورند. آنان از معنای وسیع «اولی به نفس» وحشت

[صفحه ۱۲۷]

دارند و معنای آن را خوب می‌فهمند که اینچنین به مبارزه‌اش برخاسته‌اند. ما هم باید بر سر همین معنی پافشاری کنیم، و از خدا و رسول تشکر کنیم که با بکار بردن چنین کلمه‌ای در ترکیب خاص جمله، بنیادی محکم در فرهنگ اعتقادی ما بر جای گذاشته‌اند که از آن نتایج زیر گرفته می‌شود:

- امامت و ولایت دوازده امام معصوم علیهم‌السلام بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله.

- اطلاق و عمومیت ولایت و اختیار ایشان بر همه‌ی انسانها و در همه‌ی زمانها و مکانها و در هر شرایطی.

- استناد ولایت ایشان به امضای پروردگار و اینکه امامت یک منصب الهی است.

- عصمت صاحبان ولایت به امضای خدا و رسول.

- تعهد مردم در مقابل ولایت ائمه علیهم‌السلام دقیقاً مانند تعهدشان در مقابل ولایت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله.

از همه مهمتر اینکه لازمه‌ی اثبات چنین محتوای بلندی، عدم مشروعیت هر ولایتی بدون اذن پروردگار و با انتخاب غیر خداوند است که خط بطلان بر هر دین و مذهبی می‌کشد که غیر از ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام را پذیرفته باشند.

منشا بحث در کلمه مولی

بحث درباره‌ی معنای کلمه‌ی مولی از آنجا شروع شده که اکثر راویانِ مخالفِ شیعه، فقط همین یک فقره از حدیث را نقل کرده‌اند، و متکلمین آنها برای دفاع از خود همه‌ی قرائن و مطالب تاریخ را رها کرده‌اند و از همه‌ی خطبه کلمه‌ی «مولی» را انتخاب کرده‌اند و به بحث درباره‌ی معنای لغوی و عرفی آن پرداخته‌اند. طبیعی است که در مقابل آنان علمای شیعه هم بر سر همین موضوع بحث نموده و به آنان جواب لازم را داده‌اند و بطور ناخواسته همه‌ی جوانب سخن بر سر همین یک کلمه مرتکز شده است.

در کتاب «عوالم العلوم»: ج ۳/۱۵ ص ۳۳۱ بحث مف صلی درباره‌ی معنای مولی آورده،و در ص ۵۸۹ تعدادی از کتب تفسیر عامه را ذکر کرده که کلمه‌ی «مولی» را

[صفحه ۱۲۸]

بمعنای «اولی» دانسته‌اند. همچنین در ص ۵۹ فهرستی از راویان حدیث و شعرا و اهل لغت که معنی «اولی» را معنای ا صلی کلمه دانسته‌اند آورده، که ذیلاً نام آنان ذکر می‌شود:

محمد بن سائب کلبی م ۱۴۶، سعید بن اوس انصاری لغوی م ۲۱۵، معمر بن مثنی نحوی م ۲۰۹، ابوالحسن اخفش نحوی م ۲۱۵، احمد بن یحیی ثعلب م ۲۹۱، ابوالعباس مبرّد نحوی م ۲۸۶، ابواسحاق زجاج لغوی نحوی م ۳۱۱، ابوبکر ابن انباری م ۳۲۸، سجستانی عزیزی م ۳۳۰، ابوالحسن رمانی م ۳۸۴، ابونصر فارابی م ۳۹۳، ابواسحاق ثعلبی م ۴۲۷، ابوالحسن واحدی م ۴۶۸، ابوالحجاج شمنتری م ۴۷۶، قاضی زوزنی م ۴۸۶، ابو زکریا شیبانی م ۵۰۲، حسین فرّاء بغوی م ۵۱۰، جاراللَّه زمخشری م ۵۳۸، ابن‌جوزی بغدادی م ۵۹۷، نظام الدین قمی م ۷۲۸، سبط ابن جوزی م ۶۵۴، قاضی بیضاوی م ۶۸۵، ابن‌سمین حلبی م ۷۵۶، تاج الدین خجندی نحوی م ۷۰۰، عبداللَّه نسفی م ۷۱۰، ابن صباغ مالکی ۷۵۵، واعظ کاشفی م ۹۱۰، ابوالسعود مفسّر م ۹۸۲، شهاب الدین خفاجی م ۱۰۶۹، ابن حجر عسقلانی، فخر رازی، ابن کثیر دمشقی، ابن ادریس شافعی، جلال الدین سیوطی، بدرالدین عینی.

نکته‌های جالب در واضح بودن معنای «مولی»

اشاره

یک مطالعه‌ی کامل عیار در بحثهای هزار و چهارصد ساله درباره‌ی کلمه‌ی مولی، نکته‌های بسیار جالبی از مدافعان غدیر در واضح بودن معنای کلمه‌ی مولی را نشان می‌دهد که ذیلاً مروری بر آنها خواهیم داشت.

بیان معنی «مولی» در خود خطبه غدیر

اگر در سراسر خطبه‌ی غدیر دقت کنیم خواهیم دید که اکثر مطالب آن تفسیر و توضیحی برای روشن‌کردن کامل معنی «مولی» و

مصداق آن، و ارزش الهی «ولایت» در اجتماع و ارتباط آن با توحید و نبوت و وحی است.

بنابراین در حالیکه خود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مقصود و مراد از «مولی» را روشن کرده، و همه‌ی حاضرین در غدیر- که شاعر بزرگ عرب حسان هم در میان آنان بوده- معنای

[صفحه ۱۲۹]

صاحب اختیاری را از آن فهمیدند و بر سر همین بیعت نمودند، معنی ندارد برای فهمیدن منظور آنحضرت به لغت‌ها و لغت‌نامه‌ها و معانی عرفی این کلمه مراجعه کنیم، چه آنها با تفسیر خودِ حضرت مطابق باشد و چه نباشد!

کلمه مبهم در شرائط حساس

مسلم است که مقصد ا صلی از اجتماع و سخنرانی غدیر بیان مسئله‌ی ولایت بوده است، و این در حالی بوده که مردم اجمالاً مطالبی در این باره از خود آنحضرت شنیده بودند. با توجه به این نکات معلوم است که اجتماع عظیم غدیر برای رفع هرگونه ابهام باقیمانده در مسئله‌ی ولایت و معنای مولا است. بنابر این بسیار خنده‌آور خواهد بود که در چنان جمعی و در آن شرایط حساس، درباره‌ی «مولی» مطالبی گفته شود که نه تنها موضوع را روشن نکند بلکه ابهام را بیشتر نماید و احتیاج به کتابهای لغت و امثال آن برای رفع ابهام باشد، بطوری که هر عاقلی قضاوت کند که اگر آن اجتماع نبود ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بسیار واضح‌تر بود، و اصلاً چه نیازی به تشکیل این مجلس بزرگ بود!!؟

مجلس عظیم: آغاز ابهامی بزرگ

آیه‌ی «و ان لم‌تفعل فما بلغت رسالته» در اجتماعی که برای بیان مسئله‌ی ولایت بوده نازل شده است. اگر بنا باشد همان مجلس آغاز ابهامی بزرگ در مسئله باشد، مصداق انجام ندادن فرمان الهی و شانه خالی کردن از آن می‌شود. یعنی اگر ابلاغ پیامی به این صورت تحقق یابد که مفهوم آن با گذشت چهارده قرن روشن نیست، پس در واقع ابلاغی نشده است!!

کلامی مبهم از فصیح ترین مردم

پیامبراکرم صلی اللَّه علیه و آله که فصیح‌ترین مردم در سخن گفتن بودند، آن هم در مهم‌ترین سخنرانی خود در طول حیات، اگر بنا باشد مطلبی گفته باشند که مسلمانان فقط در فهم معنای تحت‌اللفظی آن پس از هزار و چهارصد سال بحث هنوز به نتیجه‌ی

[صفحه ۱۳۰]

روشنی نرسیده باشند، این برخلاف فصاحت است و هیچ پیامبری پیام الهی را چنین نرسانده است!!

ابهام کلمه «مولی» فقط در غدیر

جا دارد کسی بپرسد: چطور وقتی همین غاصبین خلافت- در حالی که خود حقی نداشتند- خلیفه‌ی بعد از خود را هم تعیین می‌کردند و کلمه «ولی» را بکار می‌بردند هیچکس نگفت: «این کلمه هفتاد معنی دارد»؟ چطور وقتی ابوبکر درباره‌ی عمر نوشت: «ولَّیْتُکم بعدی عمر بن الخطاب» ابهامی درباره‌ی معنای ولایت نبود، و فقط در کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر این بحثها پیش آمد؟!!!

پیداست که مسئله بر سر معنای لغوی و ابهام کلمه نیست، بلکه وزنه‌ی غدیر بقدری سنگین و کامل عیار است که دشمن را به این

تلاشهای مذبوحانه واداشته است؟

تواتر در حدیث مبهم

همچنین جا دارد سؤال شود: حـدیث غـدیر که به اقرار عامه و خاصه متواتر است و کمتر حـدیثی داریم که در طول چهارده قرن این همه روایت کننـده داشته باشـد، اگر معنـای آن بقـدری مبهم است که هنوز کسـی معنـای واقعی آن را نیـافته و بین چنـدین احتمال نامتنـاسب مانـده، چـه داعی بر نقـل آن بـوده و این راویـان بزرگ که بسـیاری از آنـان از علمـا و مـؤلفین بودهانـد چه داعی در نقل داشتهاند؟! حدیث مبهم که نقل کردن ندارد! حدیث مبهم که احتیاج به جمع آوری اسناد بیشتر ندارد! پس باید گفت: بخاطر معنای مهمی که از «مولی» برای همه واضح بوده این همه بدان اهتمام ورزیده‌اند.

جسارت بخاطر کلمه «مولی»

جا دارد کسـی بگوید: اینکه ابوبکر و عمر و حارث فهری و چند نفر دیگر از پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله پرسـیدند: «آیا این مسئله از جـانب خـدا است یـا از جانب تو است»؟ بخاطر همین بود که معنای بسـیار سـنگینی را از کلمه‌ی «مولی» دریافتنـد که همان صاحب اختیاری بود و برای زیر سؤال بردن آن حاضر به جسارت نسبت به ساحت مقدس
[صفحه ۱۳۱]
آنحضـرت شدند، و الّا همه می‌دانند که تمام گفته‌های پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله طبق آیه‌ی «و ما ینطق عن الهوی» چیزی جز وحی و کلام خداوند نیست.

دقتهای علمی در واضح بودن معنای کلمه مولی

در طول چهـارده قرن دقتهـای علمی اهل حـدیث و تحلیل‌گران تاریـخ و خبرگان ادب، بیش از دوازده قرینه‌ی مهم در کنار جمله‌ی «من کنت مولاـه » ... نشـان داده‌است که مبیِّن معنـای «مولی» است، و هر یـک به تنهـایی برای اثبـات آن کافی است. جا دارد بطور فهرستوار آنها را ذکر کنیم:

قرینه‌ی اول

در آغاز خطبه، پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله «اولی بنفس بودن» خداونـد و بعـد خود را مطرح کردند و سـپس همان کلمه را درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بکار بردند؛ و این در حالی است که معنای ولایت مطلقه‌ی آنحضرت بر کسی پوشیده نیست.

قرینه‌ی دوم

آیه‌ی «یـا ایهـا الرسول » ... که در نهـایت می‌فرمایـد: «و ان لم تفعل فمابلغت رسالته» درباره‌ی هیچیک از احکام الهی نازل نشـده و پیداست که باید بالاترین مسائل اسلام باشد که چنین پیامدی برایش در نظر گرفته شده است.

قرینه‌ی سوم

متوقف کردن مردم در بیابان، آن هم به مدت سه روز و اجرای برنامه‌ای حساب شده و منظم و سـخنرانی استثنایی از نظر طول خطبه و ترتیب مطـالب آن و سـایر برنامه‌هـایی که بعنوان یـک اجتمـاع سه روزه در عمر پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله بلکه در سراسـر تاریخ اسلام استثنایی است؛ از قوی‌ترین ادله بر معنای مهم مولی است.
[صفحه ۱۳۲]

قرینه‌ی چهارم

اشاره‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به اینکه عمر من به پایان رسیده و از میان شما می‌روم. پس باید معنای مولی در رابطه با ایام بعد از رحلت حضرت باشد که همان امامت و وصایت است.

قرینه‌ی پنجم

در چندین مورد خدا را بر این ابلاغ شاهد گرفتند که در هیچیک از احکام الهی چنین نکردند. پیرو آن چندین بار از مردم خواستند که «حاضران به غائبان اطلاع دهند» که این را هم در هیچیک از احکام الهی انجام ندادند.

قرینه‌ی ششم

تصریح حضرت به ترس از تکذیب مردم در حالیکه درباره‌ی هیچیک از احکام الهی چنین ترسی نبود. معلوم است که تعیین جانشین همان موقعیت حساس در قلوب مردم است که به آسانی نمی‌پذیرند.

قرینه‌ی هفتم

آیه «الیوم اکملت لکم» نیز مانند آیه‌ی فوق درباره‌ی هیچیک از احکام الهی نازل نشده، و لزوماً باید مهمترین احکام اسلام باشد که کمال دین با آن باشد.

قرینه‌ی هشتم

مسئله‌ی بیعت که در اثناء خطبه مطرح شد و بصورت لسانی و بعد از خطبه با دست انجام شد، بعنوان قبول امارت و ولایت می‌تواند باشد نه معنای دیگر.

قرینه‌ی نهم

بیعت و تبریک حاضرین غدیر و گفتگوهایی که دوست و دشمن در غدیر داشته‌اند معلوم می‌کند که از این جمله معنای ولایت و امارت را فهمیده‌اند و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برداشتِ آنان را رد نکردند و یا اصلاحی نسبت به آن نداشتند.

[صفحه ۱۳۳]

قرینه‌ی دهم

اشعاری که حسان بن ثابت سروده بود و مورد تأیید پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار گرفت، دلیل قاطعی بر این است که او هم از مولی معنای «اولی بنفس» را فهمیده است. او چون اهل ادب و شاعر بزرگ عرب است از نظر لغوی بر هر لغت دیگری ترجیح دارد، زیرا لغتنامه‌ها فقط معنای کلمه را می‌گویند ولی تبادر در مورد معین بر عهده‌ی حاضرین آن ماجراست. از الطاف خدا بوده که شاعری زبردست و لغت شناس در غدیر حاضر بوده و در همانجا تبادر ذهنی خود را صراحتاً اعلام کرده و حتی آن را به صورت شعر درآورده که اثری ماندگار و سندی محکم باشد.

قرینه‌ی یازدهم

داستان حارث فهری نوعی مباهله در مورد مردّدین در معنای «مولی» بود. او صریحاً سؤال خود را بر این متمرکز کرد که آیا منظور از «مولی» این است که علی بن ابی‌طالب صاحب اختیار ما خواهد بود؟ در این مباهله خداوند فوراً حق را نشان داد و عذابی بر سر حارث فرستاد و او را هلاک کرد تا معنای «مولی» به معنای «اولی بنفس» ثابت شود.

قرینه‌ی دوازدهم

عمر در غدیر جمله‌ی «اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنهٔ» را بکار برد که می‌توان ادعا کرد اقرار دشمن بر مدعای خصم از این زیباتر نمی‌شود. بکار گرفتن کلمه «اصبحت» اشاره به اتفاق تازه است که پیش آمده و کلمه‌ی «کل» اشاره به ولایت مطلقه است، و این اقرار نشانه‌ی تبادری است که حتی دشمن آن را پذیرفته است.

قرینه‌ی سیزدهم

دستور «سلام بعنوان امیرالمؤمنین» در پیشگاه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که هم معنای امارت را برای مولی می‌رساند و هم اقرار عملی به آن است.

[صفحه ۱۳۴]

معنای مولی در کلام معصومین

اشاره

کلام صاحبان غدیر ائمه معصومین علیهم‌السلام در وضوح مقصود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از کلمه‌ی «مولی» نیز یادآور گوشه‌ی دیگری از تاریخ علمی غدیر است:

اطاعت در آنچه دوست دارید یا ندارید

از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پرسیدند: این ولایت که شما در آن از خود ما بر ما مقدم هستید، چیست؟ فرمود: گوش جان سپردن و اطاعت در همه‌ی موارد: آنچه دوست بدارید و آنچه شما را خوش نیاید. [۱۰].

نمونه‌ای برای ولایت علی

سلمان در غدیر خم از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پرسید: ولایت علی همانند کدام ولایت است؟ حضرت فرمود: ولایت او همچون ولایت من است، هرکس که من نسبت به او از خودش بیشتر اختیار دارم علی هم نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر است. [۱۱].

ولایت یعنی امامت

از امام زین‌العابدین علیه‌السلام پرسیدند: معنای کلام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چیست که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» فرمود: «به مردم خبر داد که علی علیه‌السلام امام بعد از اوست». [۱۲].

این هم جای سؤال دارد

ابان بن تغلب از امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ » ... سؤال کرد. حضرت فرمود: ای ابوسعید، چنین مطلبی هم جای سؤال دارد!؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به مردم فهمانید که علی علیه‌السلام به جای آنحضرت خواهد بود. [۱۳].

[صفحه ۱۳۵]

علامت حزب اللّه

از امام عسکری علیه‌السلام درباره‌ی «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ » ... سؤال شد. فرمود: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌خواست او را علامتی قرار

دهد که هنگام تفرق و اختلاف مردم، حزب خداوند شناخته شود. [۱۴].

با امر او ایشان را اختیاری نیست

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: منظور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از کلامی که در روز غدیر درباره‌ی علی علیه‌السلام فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ » ... چیست؟ حضرت فرمود: بخدا قسم همین سؤال را از خود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نیز پرسیدند. آنحضرت در پاسخ فرمودند: خداوند مولای من است و بر من از خودم بیشتر اختیار دارد و با امر او مرا امری و اختیاری نیست. و من مولای مؤمنان هستم و نسبت به آنان از خودشان بیشتر اختیار دارم و با امر من ایشان را امری و اختیاری نیست. و هر کس من صاحب اختیار او هستم و با امر من او را اختیاری نیست علی بن ابی‌طالب مولای اوست و بر او از خودش بیشتر اختیار دارد و با امر او برایش امری و اختیاری نیست. [۱۵].

معرفی کتاب درباره متن حدیث غدیر

همانطور که در زمینه‌ی سند حدیث غدیر بحثهای مف صلی در کُتب شده، در مورد متنِ حدیث هم تألیفاتِ ارزنده‌ای وجود دارد که ذیلًا به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. معانی الأخبار، شیخ صدوق: ص ۷۳/۶۳.

۲. کتاب «اقسام المولی فی اللسان»، شیخ مفید.

۳. رسالهٔ فی معنی المولی، شیخ مفید.

[صفحه ۱۳۶]

۴. رسالهٔ فی الجواب عن الشبهات الواردهٔ لخبر الغدیر، سید مرتضی.

۵. بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۲۳۵/۲۵۳.

۶. عوالم العلوم: ج ۳/۱۵ ص ۳۲۸/۳۷۹.

۷. عبقات الأنوار، میرحامد حسین: جلدهای غدیر.

۸. فیض القدیر فیما یتعلق بحدیث الغدیر، حاج شیخ عباس قمی.

۹. الغدیر، علامه‌ی امینی: ج ۱ ص ۳۴۰/۳۹۹.

۱۰. الغدیر فی الإسلام، شیخ محمد رضا فرج اللَّه: ص ۸۴/۲۰۹.

۱۱. المنهج السوی فی معنی المولی و الولی، محسن علی بلتستانی پاکستانی.

نگاهی به تنظیم متن عربی خطبه

متن عربیِ «خطبه‌ی غدیر» بارها بصورت مستقل بچاپ رسیده که همه‌ی آنها طبق روایت کتاب «احتجاج» بوده است. دو نمونه‌ی معروف آن، کتاب «الخطبهٔ المبارکهٔ النبویهٔ فی یوم الغدیر» به تنظیم علامه سید حسن حسینی لواسانی، و کتاب «خطبهٔ النبی الأکرم صلی اللَّه علیه و آله یوم الغدیر» به تنظیم مرحوم استاد عماد زاده‌ی اصفهانی است.

در مورد «خطبه‌ی غدیر» سه جهت مهم، لزوم مقابله‌ی نسخه‌های آن را مؤکدتر می‌نماید: اهمیتِ خود خطبه، طولانی بودن متن، سماعی بودن حدیث.

لذا آخرین اقدام اساسی که درباره‌ی متن «خطبه‌ی غدیر» انجام گرفته مقابله‌ی آن با سه روایت امام باقر علیه‌السلام و حذیفهٔ بن

الیمان و زید بن ارقم است، که پس از مقابله و تطبیق آن در مدارک نُه گانه‌اش، یعنی کتابهای «روضهٔ الواعظین»، «الاحتجاج»، «الیقین»، «التحصین»، «العُدَد القویّهٔ»، «الاقبال»، «الصراط المستقیم»، «نهج الایمان» و «نزههٔ الکرام» تنظیم و تلفیق و تنقیح شده و در پاورقی‌ها موارد اختلاف نسخه‌ها و کیفیت آن آمده است. این متن در کتاب «اسرار غدیر» و خلاصه‌ی آن «خطابه‌ی غدیر» در یازده بخش بچاپ رسیده است.

[صفحه ۱۳۷]

میراث مکتوب غدیر

اشاره

کتاب و قلم سابقه‌ی هزار و چهارصد ساله با غدیر دارند. از روزی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در صحرای غدیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به عنوان جانشین خود به جهانیان معرفی کرد، کار حفظ و ثبت آن نیز آغاز شد و در هر زمانی حقایق آن به گونه‌ای انعکاس یافت. از قرن اول هجری، همگام با روایت سینه به سینه‌ی غدیر، کتاب نیز نقش خود را در نقل آن برای نسلهای بعد ایفا کرد و پرونده‌ی پرافتخار غدیر را باز نگه داشت، و از قرن دوم کتاب و کتابت به‌صورتی جدی در مورد آن به کار گرفته شد.

غدیر که کتاب ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حد فاصل بین دوستان و دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام است، با بکارگیری قلم، از دست دشمنان مصون ماند و کسی نتوانست مانع این حقیقت بزرگ شود، به طوری که مؤلفین بزرگی از غیر شیعه هم درباره‌ی غدیر کتابهایی نوشتند.

با این همه باید اذعان داشت جای کتابهایی در حد عظمت غدیر همچنان خالی است و مقام بلند غدیر اقتضای بیش از این دارد.

[صفحه ۱۳۸]

غدیر در فرهنگ اسلام

از روز رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تا پایان قرن اول هجری ثبت و تدوین احادیث و تاریخ اسلام از طرف غاصبین خلافت ممنوع اعلام شده و مجازاتهای سختی برای اقدام‌کنندگان به چنین مهمی در نظر گرفته شده بود. علت اصلی این نقشه جلوگیری از ثبت مطالبی چون واقعه‌ی غدیر بود که با اساس حکومت غاصبین منافات داشت.

اکنون باید دید غدیر چگونه از این گذرگاه تاریک گذشته و خود را به نسلهای آینده‌ی مسلمین رسانده است. آنانکه که با گذشت هفتاد روز غدیر را به فراموشی سپردند و صاحب غدیر یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام را خانه‌نشین کردند چگونه باور می‌کنند که امروز نام غدیر در سراسر جهان شناخته شده و اینک جشن چهاردهمین قرن خود را پشت سر گذاشته باشد؟

با چنان دشمنان پر قدرتی که غدیر دارد و با چنان جاهلان فراموشکاری که نخواستند آن را بیاد بیاورند و از گواهی دادن به یک کلمه درباره‌ی آن ابا کردند، ولی اینک میلیاردها کلمه در وصفش به رشته‌ی تحریر در آمده و نور آن در جهان معرّف بزرگ مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

با آنکه هر یک از صد و بیست هزار مخاطب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که در غدیر خم حضور داشتند باید در راه ثبت و ضبط آن واقعه‌ی بزرگ اقدامی می‌کردند و نکردند، و با آنکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سفارش اکید کرده بود که پیام غدیر را به نسلهای آینده برسانید و اختناق حکومتها مانع از آن شد، ولی باز فرهنگ غنی اسلام پر از نام غدیر است و در کتب تاریخ و حدیث اسلامی در هر کجا و هر زمان که تألیف شده باشد نور غدیر قابل کتمان نبوده است.

همه‌ی اینها نظر عنایت الهی است و او حافظ غدیر است که خود آن را نازل کرده است. اگر دین با غدیر تکمیل شده و نعمت پروردگار با ولایت به درجه‌ی کمال خود رسیده، نگهدارنده‌اش نیکو نگاه خواهد داشت، و دشمن عاجزتر از آن است که در

[صفحه ۱۳۹]

مقابل ذات الهی آهنگ مخالف برافرازد.

رسوخ غدیر در جهات مختلف دین در حدی است که در موضوعات متعددی مورد بحث قرار گرفته است. در کتب حدیثی بعنوان سند و متن آن، در کتب تاریخی بعنوان مهمترین واقعه‌ی اسلام، در کتب کلامی بعنوان مؤثرترین بحث اعتقادی که همان ولایت و خلافت است، در کتب تفسیر بعنوان تفسیر آیاتی که به خلافت برمی‌گردد، در کتب لغت بعنوان معنای کلمه‌ی «مولی» و در کتب ادب و شعر بعنوان قطعه‌ی زیبای تاریخ اسلام که در قالب نظم و نثر ارائه شده است.

تبلیغ گسترده غدیر با فرهنگ مکتوب

در یک نگاه به فرهنگ مکتوب غدیر، جلوه‌های آن را به صورتهای مختلفی می‌بینیم. کتابهای بزرگ و کوچک، جزوه‌ها، بروشورها، مقالات مجلات و روزنامه‌ها،برنامه‌های علمی کامپیوتری، خطاطی‌های زیبا در کاشی‌ها و تابلوها و بصورت کارتها و پوسترها.

این روند هر ساله اوج بیشتری از خود نشان می‌دهد، و در ظل عنایت حضرت بقیهٔ‌اللّه الاعظم‌عجل‌اللّه‌فرجه آثار عمیق خود را در ابلاغ پیام غدیر به اثبات رسانده است.

اولین کتابها در موضوع غدیر

سه کتاب را باید به عنوان اولین کتابهایی نام برد که ماجرای غدیر را ثبت کرده‌اند:

۱. «کتاب علی علیه‌السلام»، که نوشته‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از املای پیامبر صلی اللّه علیه و آله است، و این کتاب از ودایع امامت است که جز معصومین علیهم‌السلام کسی به آن راه ندارد. شخصی به نام «معروف» خدمت امام باقر علیه‌السلام رسید و داستان غدیر را به نقل از ابی‌الطفیل برای حضرت نقل کرد. حضرت آن را تأیید کرد و فرمود: «این مطلب را در کتاب علی علیه‌السلام دیده‌ایم و نزد ما صحیح است». [۱۶].

[صفحه ۱۴۰]

۲. اولین کتاب از تألیفات بشری که مسئله‌ی غدیر را در خود ثبت کرده «کتاب سلیم بن قیس الهلالی» است. این کتاب که در سالهای اولیه‌ی بعد از رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله تألیف شده و مؤلف آن در سال ۷۶ هجری درگذشته، دور از چشم غاصبین خلافت در موارد مختلف کتاب خود مسئله‌ی غدیر را آورده و حتی در یک حدیث مستقل ماجرای غدیر را به طور کامل منعکس نموده است. این یادگار هزار و چهار صد ساله هم اکنون موجود است و متن عربی و ترجمه فارسی و اردو و انگلیسی آن بارها چاپ شده است. [۱۷].

۳. اولین کتاب مستقلی که در موضوع غدیر تألیف شده، «خطبهٔ النبی صلی اللّه علیه و آله یوم الغدیر»، از عالم بزرگ ادبیات عرب خلیل بن احمد فراهیدی متوفای سال ۱۷۵ است که خطبه‌ی مفصل پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر را آورده است. اگر چه این کتاب امروزه مفقود است، ولی نام و خصوصیات آن در تاریخ ثبت شده است. [۱۸].

مراحل چهارگانه فرهنگ غدیر در تاریخ

اشاره

مسیر فرهنگی غدیر- که چهارده قرن را پشت سر گذاشته است- به‌طور کلی می‌توان در چهار مرحله ترسیم نمود:

روایت

در طول قرن اول هجری که تـدوین معـارف اسـلام ممنوعیت رسـمی داشت و اگر هم کتـابی نوشـته می‌شـد مخفیـانه بود و یـا اگر نوشـته‌ای مجوز پیدا می‌کرد فقط اراجیف غاصبین خلافت بود که انتشار می‌یافت، در چنان جوّی بهترین کتاب برای غدیر سـینه‌های امین و حافظه‌هـای قوی افراد بود که به‌خوبی توانست این راه صـد ساله را بپیمایـد و این ودیعه‌ی آل‌محمـد علیهم‌السـلام را در خود حفظ کند.

[صفحه ۱۴۱]

بیش ازصـد و بیست نفر از صـحابه و عـده‌ی بسـیاری از تابعین، واقعه‌ی غدیر را در محافل بیان می‌کردند و آن را به نسـلهای بعد از خـود انتقـال می‌دادنـد. به طـوری که زیـد بن ارقم و حذیفـهٔ بن یمـان متن کامـل خطبه‌ی غـدیر را که بیش از یـک سـاعت به‌طـول انجامیده، حفظ کرده و برای مردم بازگو کرده‌اند.

از سوی دیگر صاحب غـدیر امیرالمؤمنین علیه‌السـلام برای اتمام حجت و برای آنکه نسـلهای آینـده راه خود را بیابند، در اجتماعات مختلف مردم و در مناسـبتها و فرصتهای گوناگون حتی در بحبوحه‌ی جنگ صفین مسئله‌ی غدیر را مطرح می‌ساخت و درباره‌ی آن از شاهدان عینی اقرار می‌گرفت.

فاطمه‌ی زهرا علیهاالسـلام در عمر کمتر از سه ماهه‌ی خود پس از رحلت پیامبر صـلی اللّه علیه و آله بارها جریان غدیر را برای مردم متذکر شد و تعجب خود را از چنین جوّ ظلمانی فرهنگی اعلام فرمود.

ائمه علیهم‌السـلام نیز از هر فرصت مناسبی برای تبلیغ پیام غدیر اسـتفاده کرده و آن را برای مردم بیان می‌کردند، تا آنجا که امام باقر علیه‌السلام متن کامل خطبه‌ی غدیر را برای مردم بازگو فرمود و امام رضا علیه‌السلام مناظراتی در این باره برقرار نمود.

از سوی دیگر اصحاب ائمه علیهم‌السلام حاملان پیام غدیر بودند، و در حضور امامان علیهم‌السلام اقدام به حفظ و نشر غدیرنمودند.

شعر شـاعران نیز نقش مهمی در حفـظ غـدیر در طول زمانهـای ظلمـانی داشـته چه آنکه قـالب شـعر محفوظتر است و مردم علاـقه‌ی خاصـی به آن دارند. از ساعتی که خطبه‌ی پیامبر صـلی اللّه علیه و آله پایان یافت حسان بن ثابت اولین شـعر را در حضور آنحضرت سرود و دلیل روشنی شد تا شاعران در طول چهارده قرن با هنر خود غدیر را حفظ کنند و براحتی به نسلهای بعد برسانند.

[صفحه ۱۴۲]

اینها شکلهای مختلف فرهنگی بود که غدیر را در قرن اول حفظ کرد و البته این طرق در قرنهای بعد نیز ادامه یافت. تنها اثر مکتوبی که در قرن اول درباره‌ی غدیر شناخته شده همان «کتاب سلیم» است که ذکر شد.

از روایت به تألیف

از اوایل قرن دوم هجری که تـدوین معارف دینی رسـماً آزاد اعلام شـد، تبلیغ غدیر نیز شـکلی تازه بخود گرفت و کم کم از شـکل روایت به صورت تألیف در آمد. در اواسط قرن دوم اولین تألیف مسـتقل درباره‌ی غدیر را می‌بینیم که از فراهیدی است. در ادامه‌ی این راه کتابهای مختلفی به صورت مستقل یا ضمنی در موضوع غدیر تدوین شد.

ابوالمعالی جوینی از قرن پنجم می‌گویـد: در بغداد در دست صـحافی کتابی دیدم که بر جلد آن نوشـته بود: «جلد بیست و هشـتم از

اسناد حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، و بعد از این جلد بیست و نهم خواهد بود»!! همچنین ابن کثیر دمشقی می گوید: «کتابی در دو جلد ضخیم دیدم که محمد بن جریر طبری احادیث غدیر خم را در آن جمع آوری کرده بود»! [۱۹].

آنچه در این مرحله مشهود است اینکه اکثر کتب، مربوط به اسناد و رجال خطبه است و هدف اول مؤلفین استحکام اصل مطلب بوده است. آنان که جو خاص فرهنگی را به خوبی لمس می کردند در مرحله‌ی اول دست به کار محکم کاری در اسناد و حفظ متون شدند تا نسلهای آینده مدارك لازم برای تحقیق و موشکافی و بحث و بررسی داشته باشند.

این دوران در طول قرن دوم و سوم و چهارم و پنجم اوج خاص داشته و حق آن به خوبی ادا شده است.

[صفحه ۱۴۳]

تحقیق در سند و متن

از قرن چهارم تحقیق و بحث در متن و سند حدیث غدیر آغاز شده و قطعه‌ی ا صلی خطبه‌ی غدیر که جمله‌ی «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه» است در مناظرات مطرح شده، و رجال اسناد و ناقلین حدیث غدیر نیز به دقت مورد بررسی قرار گرفته‌اند. کتب شیخ صدوق و سید مرتضی و شیخ مفید بهترین شاهد بر این مدعا هستند.

این تحقیقات در قرنهای چهارم و پنجم و ششم اوج داشته و تا سال هزار همچنان پیش رفته، و آثار برجسته‌ای از این قرون در دست است.

شکوفائی علمی غدیر

از اوائل قرن یازدهم هجری تا امروز با ایجاد میدان باز علمی، محققین و اندیشمندان اسلام تألیفات بسیار مهمی درباره‌ی غدیر تألیف کرده و به خوبی از زحمات هزار ساله نتیجه گیری نموده‌اند. در این دوران تمام جوانب غدیر مورد جمع و بررسی و تحقیق قرار گرفت. ارتباط غدیر با قرآن، بحثهای مفصل در اسناد غدیر، بررسیهای عمیق در متن حدیث غدیر، جمع آوری و تدوین اشعار مربوط به غدیر و جوانب دیگر آن مورد توجه خاص واقع شد و در هر مورد کتابهایی تدوین گردید.

تحقیقات بزرگانی همچون قاضی شوشتری، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، سید هاشم بحرانی، میرحامدحسین هندی، علامه امینی و بسیاری دیگر از علما، بهترین شاهد این مدعا است.

علامه‌ی مجلسی نیمی از یک جلد از «بحارالانوار» را به مسئله‌ی غدیر اختصاص داده است. سید هاشم بحرانی کتابی مستقل بنام «کشف المهم» تألیف نموده است. سید حامدحسین هندی در ۱۰ جلد ۴۰۰ صفحه‌ای از کتاب «عبقات‌الأنوار» به بحثهای تحقیقی درباره‌ی غدیر پرداخته است. علامه‌ی امینی طی ۱۱ جلد کتاب «الغدیر» جوانبی از آن و نیز کلیه‌ی شعرای غدیر و شعرهای آنان را جمع آوری نموده و مطالب مهمی درباره‌ی

[صفحه ۱۴۴]

آنها آورده است. کتابهایی از قبیل «التکمیل» از سید مرتضی‌حسین و «الغدیر فی الإسلام» از شیخ محمد رضا فرج‌اللّه نیز نمونه‌های دیگری از این تحقیقات علمی هستند.

بدین امید که در آینده‌های نزدیک شاهد کتابی به عظمت غدیر باشیم که به عنوان یک مجموعه‌ی پر محتوی، همه مطالب مربوط به غدیر را در خود جمع کرده باشد و این آبروی ابدی اسلام را آن طور که هست در معرض دید جهانیان قرار دهد.

کتابنامه‌های غدیر

اشاره

معرفی کتابهایی که طی چهارده قرن درباره‌ی غدیر تألیف شده به دو صورت دیده می‌شود:

کتابشناسی ضمنی

با توجه به اهمیت خاص غدیر در اسلام و ارتباط مستقیم آن با مسئله‌ی امامت و خلافت، از دیر زمان علمای بزرگ به اهمیت کتب مربوط به غدیر توجه داشته‌اند. در این راستا شیخ محمد بن علی بن شهرآشوب از قرن ششم در کتاب مناقب آل‌ابی‌طالب: ج ۳ ص ۲۵، و سید بن طاووس از قرن هفتم در کتاب اقبال‌الاعمال: ص۴۵۴/۴۵۳، اقدام به معرفی تعدادی از کتابهای مربوط به غدیر نموده‌اند.

در سده‌ی اخیر که مسئله‌ی کتابشناسی رسماً مطرح شده اولین قدم را علامه حاج آقا بزرگ تهرانی برداشته و کتابهای بسیاری در ارتباط با غدیر در کتاب «الذریعهٔ» معرفی نموده است. بعد از ایشان هم کسانی که تألیفات مهمی درباره‌ی غدیر داشته‌اند کتب مربوط به غدیر را معرفی کرده‌اند که شرح آن چنین است:

۱. الذریعهٔ، آقا بزرگ تهرانی: ج ۱۶ ص ۲۵ –۲۸، و موارد دیگر.

۲. الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الأدب، عبدالحسین امینی: ج ۱ ص ۱۵۷/۱۵۲.

۳. الغدیر فی الإسلام، محمد رضا فرج اللّه: ص ۷/۵.

[صفحه ۱۴۵]

۴. پیامی بزرگ از بزرگ پیامبران، حسین عمادزاده: ص ۴۵.

۵. امام شناسی، سید محمد حسین حسینی تهرانی: ج ۷ ص ۱۶۲/۱۵۶.

۶. در صحنه‌ی غدیر، محمد مهدی رکنی: ص ۴۱/۴۰.

۷. معجم ما کتب عن الرسول و اهل‌البیت علیهم‌السلام، عبدالجبار رفاعی: ج ۶ ص ۲۲۰/۱۹۰ و موارد دیگر.

۸. تجلی ولایت در خطبه‌ی غدیر، مهدی جعفری، ص ۹۰/۷۸.

۹. نگرشی بر غدیر خم، عبدالصالح انتصاری، ص ۸۶/۸۵.

۱۰. الغدیر (مجله‌ی اردو)، مقاله‌ی ۴: «غدیر شماریات کراجالی مین»، سید مسعود عابدی.

۱۱. الثقلین (مجله‌ی اردو)، شماره‌ی ۲ (آوریل- ژوئن ۱۹۹۸).

کتابشناسی مستقل

۱. الغدیر فی التراث الإسلامی، علامه سید عبدالعزیز طباطبائی.

اولین قدم به عنوان کتابشناسی مستقل غدیر را علامه‌ی فقید سید عبدالعزیز طباطبائی در کتاب «الغدیر فی التراث الإسلامی» برداشته، و به حق کاری عظیم در احیای فرهنگ غدیر به انجام رسانده است.

این کتاب که نامش به معنای «غدیر در میراث فرهنگی اسلام» است، ابتدا با معرفی ۱۲۵ کتاب مستقل درباره‌ی غدیر در شماره‌ی ۲۱ مجله‌ی «تراثنا» بمناسبت چهاردهمین قرن غدیر در سال ۱۴۱۰ق در قم بچاپ رسید. سپس توسط مؤلف تکمیل شد و بصورت کتابی مستقل با معرفی ۱۶۴ کتاب مستقل در سال ۱۴۱۳ق در بیروت چاپ شد. در سال ۱۴۱۵ق پس از تکمیل دوم مؤلف با معرفی

۱۸۴ عنوان کتاب مستقل در قم بچاپ رسید.

در این کتاب تألیفات مستقل درباره‌ی غدیر از قرن دوم تا پانزدهم هجری معرفی شده و بیشتر از دیدگاه رجالی مورد تحقیق قرار گرفته و به شرح حال مفصل مؤلفین آنها پرداخته شده است.

۲. غدیر در مآخذ اسلامی، ترجمه و تلخیص: مهدی جعفری. این کتاب ترجمه‌ی ملخص و فارسی کتاب «الغدیر فی التراث الإسلامی» است.

[صفحه ۱۴۶]

۳. کتابنامه‌ی غدیر خم»، نادر مطّلبی، سید محسن دین‌پرور، که توسط بنیاد نهج البلاغة در غدیر سال ۱۴۱۵ق منتشر شده است.

۴. کتابنامه‌ی غدیر (حجةالوداع)، پژوهشکده‌ی باقرالعلوم علیه‌السلام قم، که به صورت کامپیوتری است.

۵. غدیر در آئینه‌ی کتاب، فاضل دانشمند محمد انصاری.

در زمینه‌ی کتابشناسی غدیر آخرین و کاملترین کتاب است و بالاترین رقم از کتب مستقل غدیر را ارائه داده است.

این کتاب ابتدا در سال ۱۴۱۶ق با معرفی ۲۶۷ عنوان مستقل درباره‌ی غدیر در قم بچاپ رسید. مقدمه‌ی مف صلی در آغاز آن تنظیم شده که با ترسیم تاریخچه‌ی کاملی از «کتاب و غدیر» آمارهای علمی مفیدی در آن ارائه شده‌است. ترجمه ملخصی از مقدمه‌ی کتاب به زبانهای عربی و اردو و انگلیسی در آغاز و انجام آن آمده است. [۲۰].

بار دوم پس از تکمیل آن با معرفی ۴۱۴ عنوان مستقل در سال ۱۴۲۰ق در قم در دست انتشار است که آمارهای جدیدی به آن افزوده شده است.

کتابهای معرفی شده در این کتابنامه در چهار مرحله شناسایی شده‌اند:

۱. تعریف کلی کتاب و بیان روش کار مؤلف، تفصیل مطالب و موضوعات و نکات خاص مربوط به کتاب.

۲. تعریف کیفیت محتوای کتاب: شامل بودن کتاب بر همه‌ی مطالب مربوط به غدیر یا جنبه‌ی خاصی از آن، جهت تاریخی یا حدیثی یا ادبی در کتاب، نقل مطالب یا تحقیقی و تحلیلی بودن کتاب، تقسیم بندی کتاب، کیفیت قلم مؤلف، نکات خاص در هر کتاب از قبیل توضیح مدارک آن.

۳. خصوصیات فنی کتاب: نام کتاب، زبان، چاپی یا خطی، مؤلف و تاریخ وفات او، مترجم یا محقق، ناشر، محل چاپ، نوبت چاپ، سال چاپ، قطع کتاب، تعداد صفحات، مدرک معرفی کتاب.

۴. نمونه‌ی عکسی از جلد کتابهای موجود، بعنوان شاهدی زنده از آن.

[صفحه ۱۴۷]

زمینه کتابشناسی غدیر

کتابشناسی غدیر از سه جهت زمینه‌ی باز دارد:

۱. کتابهای خطی بسیاری در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی درباره‌ی غدیر وجود دارد که از یکسو اطلاع بر بسیاری از آنها درطول زمان صورت می‌گیرد واز زوایای کتابخانه‌ها بیرون می‌آید، و از سوی دیگر فهرست‌های موجود کتابخانه‌های خطی جهان نیز تا کنون به طور کامل و جامعی در این باره مورد مطالعه قرار نگرفته است. بنابر این احتمال اضافه شدن کتابهای خطی زیادی به آمارهای موجود بسیار است.

۲. با توجه جهانی به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و عنایت خاص ائمه علیهم‌السلام، در سده‌ی اخیر گرایش خاصی به تألیف کتبِ مربوط به آل‌محمد علیهم‌السلام مشهود است و شاهد کتابهای پرمحتوا و تحقیقی چه از نظر تاریخی و حدیثی و چه از نظر ادبی و

شعری هستیم که غدیر نیز یکی از همین زمینه‌ها است.

۳. بـا توجه به گسترش روزافزون ذخـایر کـامپیوتری و ارتباطـات سـریع مراکز کـامپیوتری بـا یکـدیگر، به خصوص شـبکه‌ی جهانی اینترنت، از یـک سو شاهـد کتابهـایی هستیم که فقـط به صورت نرم‌افزار منتشـر شده‌انـد، و از سوی دیگر دسترسـی به کتابخانه‌های بزرگ جهـان ونیز مراکز علمی و مؤســسات انتشـاراتی بـه ســهولت انجـام می‌پـذیرد و در نـتیجه اطلاع از کتابهـای زیـادی کـه در آرشیوهای خود نگهداری می‌کنند و یا حتی در دست انتشار دارند بسیار آسان خواهد بود.

بـا در نظر گرفتن این زمینه‌هـا پیـداست که هر کتابنـامه‌ای تهیه شود، بـا گـذشت مـدتی کم احتیـاج به ملحقات و اسـتدراک دارد تا کتابهای جدید به آن اضافه شود.

آماری در رابطه با کتابشناسی غدیر

با در دست داشتن اطلاعات وسیع از کتب تألیف شده درباره‌ی غدیر آمارهای

[صفحه ۱۴۸]

سودمند و متعددی بدست می‌آید. این آمارها در محاسبات مذهبی نسبت به مکانها و زمانها و ملتها بسیار مؤثر بوده و بیانگر عظمت کارهـای انجـام شـده در موضوع است. بعضـی از کتابهای مربوط به غـدیر بصورت چنـد جلـدی هسـتند که از جمله‌ی آنها «عبقات الانوار» و ترجمه‌ی آن «نفحات الازهار» و نیز «الغدیر» را می‌توان نام برد.

بعضی از کتابهای مربوط به غدیر به عنوان یک جلد از مجموعه‌ای بزرگ‌اند، که نمونه‌ی آن جلد ۳/۱۵ از مجموعه‌ی مفصل کتاب «عوالم العلوم» است.

تعـدای از کتب مفقود شده و تعدادی بصورت خطی موجود است که تعدادی از نسـخه‌های خطی تخقیق و چاپ شده و تعدادی هم تألیفات جدید چاپی هستند.

در اینجـا فقـط چهار جهت به عنوان نمونه آمار اشاره می‌شود: کتب چاپی و خطی و محل چاپ مطبوعات یا نگهـداری کتب خطی، مؤلفین، زبانهای مختلف، موضوعات و گرایشهای تحقیقی.

آمار کتابهای چاپی

کتابهای چاپی مربوط به غدیر که در کشورهای مختلف طبع شده ۲۹۰ کتاب است و تفصیل آن به ترتیب کثرت تعداد کتابها چنین است:

ایران: ۱۸۰ کتاب، شـهرهای: تهران: ۵۷ کتـاب، قم: ۷۸ کتاب، اصـفهان: ۵ کتـاب، تبریز: ۶ کتـاب، کرمانشاه: ۱ کتاب، مشـهد: ۱۷ کتاب، کاشان: ۲ کتاب، یزد: ۱ کتاب، شیراز: ۱ کتاب، و ۱۲ کتاب که شهر آنها مشخص نیست.

هند: ۳۲ کتاب، شـهرهای: دهلی: ۷ کتـاب، لکنهو: ۱۲ کتـاب، کلکته: ۲ کتـاب، بنارس: ۱ کتـاب، علیگره: ۱ کتـاب، محمودآباد: ۱ کتاب، بمبئی: ۴ کتاب، بیهار: ۱ کتاب، و ۳ کتاب که شهر آنها مشخص نیست.

پاکستان: ۲۷ کتاب، شهرهای: لاهور: ۱۵ کتاب، کراچی: ۸ کتاب، پیشاور: ۱ کتاب، سیالکوت: ۲ کتاب، راولپندی: ۱ کتاب.

[صفحه ۱۴۹]

عراق: ۱۷ کتاب، شهرهای: نجف: ۱۳ کتاب، کربلا: ۲ کتاب، عماره: ۱ کتاب، بغداد: ۱ کتاب.

لبنان: ۲۴ کتاب: شهرهای: بیروت: ۲۲ کتاب، صیدا: ۲ کتاب.

بحرین: ۱ کتاب.

بنگلادش: ۱ کتاب.

تانزانیا: ۱ کتاب: شهر دودوما.

انگلستان: ۲ کتاب: شهر لندن.

مصر: ۱ کتاب: شهر قاهره.

نروژ: ۱ کتاب، که نام شهر آن مشخص نیست.

همچنین در ۶۸ کتاب چاپی، کشور محل نشر و یا چاپ آنها مشخص نیست.

آمار کتابهای خطی

در این مجموعه کتابهایی که چاپ نشده باشند خطی تلقی شده‌اند اگر چه مربوط به قرن‌های گذشته نباشد و به عنوان دست‌نویس نزد مؤلف باشد. کتابهای خطی این مجموعه ۱۲۶ کتاب است که به جز دست‌نویس مؤلفان که ۲۴ کتاب است و ۶۸ کتاب که محل نگهداری آنها مشخص نیست، بقیه بدین شرح در مراکز زیر نگهداری می‌شود:

ایران

کتابخانه‌ی دانشگاه تهران، ۵ کتاب.

کتابخانه‌ی گوهرشاد (مشهد)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی شاهچراغ علیه‌السلام (شیراز)، ۳ کتاب.

[صفحه ۱۵۰]

کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی، ۳ کتاب.

کتابخانه‌ی مجلس شوری (تهران)، ۲ کتاب.

کتابخانه‌ی مجلس سابق (تهران)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی آیهٔ‌اللَّه مرعشی (قم)، ۴ کتاب.

کتابخانه‌ی وزیری (یزد)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی سید محمد علی روضاتی (اصفهان)، ۳ کتاب.

کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار (تهران)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی دانشکده‌ی الهیات تهران، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی نوربخش (تهران)، ۱ کتاب.

سوریه

کتابخانه‌ی ظاهریّه (دمشق)، ۱ کتاب.

یمن

کتابخانه‌ی جامع کبیر صنعاء (یمن)، ۱ کتاب.

هند

کتابخانه‌ی فیضی (بمبئی)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی خدابخش (پتنه)، ۱ کتاب.

کتابخانه‌ی شیخ عبدالقیوم (بمبئی)، ۱ کتاب.

پاکستان

کتابخانه‌ی جمعیت اسماعیلیه (کراچی)، ۱ کتاب.

آلمان

کتابخانه‌ی برلین، ۲ کتاب.

[صفحه ۱۵۱]

آمار مؤلفین

اشاره

تألیفات مربوط به غدیر اکثراً به صورت فردی انجام شده، و گاهی به صورت گروهی و یا با نام هیئت تحریریه به چشم می‌خورد.

در میان این خدمتگزاران غدیر که به نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اظهار محبت به ساحت اقدسش قلم زده‌اند، علمای بزرگ و محدثین طراز اول دیده می‌شوند. همچنین خطبای مشهوری دیده می‌شوند که مستقلًا درباره‌ی غدیر تألیف داشته‌اند و یا متن خطابه‌های پر محتوای آنان درباره‌ی به صورت کتاب عرضه شده است. دامنه‌ی این محبت تا آنجا کشیده شده که حتی جوانانی را می‌بینیم که با سن کم خود مشتاقانه و آگاهانه قلم به دست گرفته‌اند و شعاعی از نور علوی را به نمایش گذاشته‌اند. عده‌ای از مؤلفین را نیز زنان تشکیل می‌دهند که در راه ولایت تألیف داشته‌اند و نام غدیر را برای تألیف و تحقیق خود برگزیده‌اند.

اکثر مؤلفین کتب مربوط به غدیر از شیعه‌ی اثناعشری هستند و باید هم چنین باشد. در این میان چند مؤلف از اسماعیلیه و چند نفر از عامه نیز دیده می‌شوند. البته از سوی دیگر تعدادی از کتب مجهول‌المؤلف اند که گاهی به علت در دست نبودن اصل کتاب یا منبع معرفی کننده بوده و گاهی در کتاب اثری از نام مؤلف دیده نشده که اکثراً در کتب خطی است. البته کتابهایی که «هیئت تحریریه» مؤلف آن باشند مجهول‌المؤلف تلقی نمی‌شوند. تعدادی از کتابها نیز چند مؤلفی هستند که هر کدام از آن مؤلفان جداگانه به حساب می‌آیند.

مجموع مؤلفین بیش ۴۱۹ نفر هستند که ذیلًا آمار مربوطه ذکر می‌شود:

از نظر مذهب

شیعه: ۳۴۸ نفر.

اسماعیلی: ۱۴ نفر.

عامه: ۱۰ نفر.

[صفحه ۱۵۲]

مؤلفانی که مذهب آنان مشخص نیست: ۲۴ نفر.

کتابهایی که مؤلفان آنها مشخص نیست (مجهول‌المؤلف): ۲۳ کتاب.

از نظر زبان و ملیت

در مؤلفین غدیر عرب و فارس و هندی و پاکستانی و ترک و ترکمن و کرد و اروپایی دیده می‌شوند.

از نظر تعداد تألیف

بعضـی از مؤلفین دو کتاب یا بیشتر درباره‌ی غدیر تألیف کرده‌اند مانند شیخ مفید و شیخ کراجکی و غیر ایشان. در بعضی موارد نیز دو یا چند مؤلف در تألیف یک کتاب مشارکت کرده‌اند.

مولفین مشهور چهارده قرن

از مؤلفین مشهور چهارده قرن می‌توان نامهای زیر را معرفی کرد:
خلیل بن احمـد فراهیـدی متوفای ۱۷۵، علی بن حسن طـاطری متوفای حـدود ۲۰۰، ابوجعفر بغـدادی متوفای حدود ۳۰۰، محمد بن جریر طبری متوفـای ۳۱۰، شـیخ کلینی متوفای ۳۲۸، ابوالعباس ابن عقـده کوفی متوفای ۳۳۳، حسن بن ابراهیم علوی نصـیبی متوفای حدود ۳۵۰، علی بن هلال مهلبی متوفای ۳۵۰، ابوبکر جعابی متوفای ۳۵۵، ابوطالب انباری متوفای ۳۵۶، ابوجعفر محمد بن علی بن دحیم شـیبانی متوفای حدود ۴۰۰، ابوالحسن دارقطنی متوفـای ۳۸۵، ابوالمفضل شـیبانی متوفای ۳۸۷، حـاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵، ابوعبداللَّه غضائری متوفای ۴۱۱، شیخ مفید متوفای ۴۱۳، ابوالحسن علی القنانی متوفای ۴۱۳، منصور لائی رازی قرن ۵، سید مرتضی علم الهدی متوفای ۴۳۶، محسن خزاعی نیشابوری (قرن ۵)، ابوالفتح کراجکی متوفای ۴۴۹، هبۀاللَّه بن موسی شیرازی متوفای ۴۷۰، حافظ سـعید بن ناصر سجستانی متوفای ۴۷۷، حاکم حسـکانی متوفای (قرن ۵)، ابوطالب فارسی (قرن ۶)، شمس‌الدین ذهبی متوفای ۷۴۸، زین‌الـدین کردی رازیانی متوفای ۷۲۵، مولی عبـداللَّه قزوینی قرن ۱۰، ابن طولون دمشـقی متوفای ۹۵۳، سـید علی خان مدنی متوفای ۱۰۸۸، سـید هاشم بحرانی متوفای ۱۱۰۷، ملا مسـیحا فسوی متوفای ۱۱۲۷، میر حامد حسـین هندی متوفای ۱۳۰۶، حاج شیخ عباس قمی متوفای ۱۳۵۹، سید مرتضی حسین متوفای ۱۴۰۰، شیخ عبد الحسین امینی.
[صفحه ۱۵۳]

آمار زبانهای مختلف

تألیفات مستقل درباره‌ی غدیر تا کنون به ۸ زبان دنیا به دست آمده است.
اکثریت کتابها به زبانهای فارسی، عربی و اردو هستند و این دقیقاً به علت گسترش مذهب تشیع در اهل این زبانها است.
اکثر کتابهایی که به غیر این سه زبان هستند ترجمه از فارسی یا عربی و یا اردو است. مخاطبین خاص این کتابها یا مسلمانانی هستند که به یکی از این زبان‌هـا سـخن می‌گوینـد، و یـا از ادیان و ملل غیر مسـلمانند که چنین کتابهایی به عنوان هـدایت و راهنمایی آنان تألیف شده است. به همین جهت در این کتابها رعایت اختصار و پرداختن به مسائل کلی مشهود است.
طبق شمارش تعداد کتابها در هر زبانی چنین است:
فارسی: ۱۷۱ کتاب.
عربی: ۱۵۴ کتاب.
اردو: ۸۴ کتاب.
انگلیسی: ۵ کتاب.
ترکی آذری: ۱ کتاب.
ترکی استانبولی: ۱ کتاب.
بنگالی: ۱ کتاب.

نروژی: ۱ کتاب.

آمار موضوعات و گرایشهای تحقیقی

اشاره

دربـارهی غـدیر موضوعـات بسـیاری بایـد مورد تحقیق و تـألیف قرارگیرد و هنوز جـای آنها خالی است. موضوعاتی که تا کنون در کتابهای تألیف شده دربارهی غدیر مورد نظر مؤلفین قرار گرفته چنین است:

[صفحه ۱۵۴]

اعتقادی

از آنجا که غدیر مظهر خلافت و امامت است در کتابهای غدیر موضوع خلافت و امامت محور ا صلی تألیفات است.

تفسیری

تحقیق در مورد آیاتی که در غـدیر و یا در رابطهی با غـدیر نازل شده که بیش از ۵۰ آیه است و عمـدهی آنها سه آیه است: «یا أیها الرسول »، «... الیوم أکلمت لکم دینکم »، «... سأل سائل بعذاب »....

تاریخی

تحقیق در جزئیات تاریخی واقعهی غدیر و حجهٔالوداع که در چند جنبه میتواند باشد:

ابتدای حرکت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای سفر حجهٔالوداع و سپس مراسم حج.

منتهی شدن حج به واقعهی غدیر.

خطبه و مراسم قبل و بعد از خطبه که تا سه روز به طول انجامید.

منافقین و سخنان آنان در غدیر و نقشههای آنان برای ضربه به غدیر.

سابقهی تاریخی غدیر و وقایع امم گذشته در روز غدیر.

جغرافیایی

موقعیت منطقهی غدیر از نظر جغرافیایی و تاریخچهی آن در طول تاریخ و موقعیت آن در زمان حاضر.

رجالی

جمعآوری اسـناد و طرق حـدیث غـدیر از صـحابه و تابعین و جمعآوری راویان و ناقلین حدیث غدیر از شـیعه و عامه و غیر عامه، و بحثهای سندی و رجالی دربارهی آنها.

دلالت حدیث غدیر

بحث در دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، بخصوص معنای کلمه‌ی مولی.

متن شناسی

مقابله، ویرایش، ترجمه، شرح، تفسیر خطبه‌ی پیامبر صلی اللّه علیه و آله در غدیر و نیز کتب مربوط به غدیر، شاهد آوردن برای فرازهای خطبه از آیات و روایات،

[صفحه ۱۵۵]

بررسی مدارک و منابع و نسخه‌های خطبه، جمع آوری عبارات مختلف جمله‌ی «من کنت مولاه »،...

احتجاج به غدیر

احتجاجات معصومین علیهم‌السلام، صحابه و تابعین، اصحاب ائمه علیهم‌السلام و علمای شیعه و دیگر افراد در طول تاریخ درباره‌ی غدیر.

رد شبهات و جواب مخالفان

پاسخ به سؤالات و اشکالاتی که دشمنان تشیع و علمای عامه در مسئله‌ی غدیر و معنای آن و مفاد کلمه‌ی «مولی» و سایر موارد القاء نموده‌اند. جا دارد مجموعه‌هایی تدوین شود که در آنها جواب سؤالات مطرح شده و یا احتمالی جوانان در مورد غدیر داده شود.

شعر و ادبیات

شعرهای بسیاری،چه از شاعران عرب یا فارسی یا اردو، و چه شعرای شیعه و یا مذاهب دیگر درباره‌ی غدیر سروده شده است. این اشعار که به اصطلاح «غدیریه» نامیده می‌شوند بسیار مورد توجه بوده و کتابهای مستقلی برای جمع‌آوری این اشعار تألیف شده است.

جلوه‌ی دیگر ادبی انتخاب نام‌های زیبا و پرمحتوایی است که به تنهایی یک دنیا معنای اعتقادی به همراه دارد و وقایع غدیر را تداعی می‌کند و روح شنونده را به حقیقت غدیر نزدیک می‌نماید.

عبادی

اهمیت روز غدیر، دعاهای روز غدیر، زیارات روز غدیر.

کتابشناسی غدیر

جمع‌آوری کتب، فهرست موضوعی کتابهای غدیر، فهرست مؤلفین،فهرست زبانها، آمارهای مختلف در مورد کتب غدیر، معرفی یک یا چند کتاب ارزشمند درباره‌ی غدیر.

اقتباس از آثار بزرگان

برداشت از کتابهای مرجع و تألیفات علمای گذشته.

[صفحه ۱۵۶]

کتاب کودک و نوجوان

تـدوین مجموعه‌هـای تفریحی و سـرگرم کننـده و یا علمی و پرسـش و پاسـخ و یا داستان‌نویسـی عامیانه و مجموعه‌های مسابقه‌ای و پرسشنامه و نظایر آن برای کودکان و نوجوانان.

ترجمه

برگردان کتابهـای ارزشـمند به زبانهای دیگر راهی سـریع برای توسـعه‌ی فرهنگی در تبلیغ غـدیر است. بسـیارند کتابهایی که بخاطر آشـنا نبودن طالبین به زبان تألیفی آن قـدرشان ناشـناخته مانـده است. همچنین ترجمه‌ی کتابهای غدیر به زبانهای اروپایی ودر رأس همه انگلیسی و نیز به زبانهای آفریقایی و شرقی از کارهایی است که در مراحل آغازین قرار دارد.

گـاهی متون قـدیمی به صورت بازنویسـی به زبان‌های دیگر برگردانـده می‌شود. پیـداست که اشتیاق فارسـی زبانان و عرب زبانان و اردو زبانان به آثار یکدیگر با توجه به یگانگی مذهب از نشاط خاصـی برخوردار است. ترجمه‌هایی که غیر این سه زبان است اکثراً جنبه‌ی تبلیغی دارنـد، و یـا برای کسـانی است که به آن زبان‌هـا مـأنوس هسـتند. همچنین مجتمع‌هـای آموزشـی نابینایـان، کتابهـایی درباره‌ی غدیر به خط «بریل» مخصوص نابینایان تهیه کرده‌اند که در پایان این بخش معرفی خواهد شد.

خلاصه نویسی

این روش در واقع نوعی فهرست گویـا برای کتابهـای مفصـل غـدیر است. خلاـصه نمودن آثـار بزرگـان و کتابهای مرجع و تألیفات قـدیم که به چنـد صورت دیده می‌شود: تلخیص کتابهای بزرگ، تلخیص احادیث و قطعه‌های تاریخی، داسـتان‌پردازی تلفیقی که با برداشت از چنـد متن بـدست می‌آیـد، تـدوین چهل حدیث‌ها،انتخاب یک قطعه از کتب مؤلفین و نشـر جداگانه آن به خاطر اهمیت محتوای آن.

تنظیم سخنرانی‌ها

بیانات و سخنرانی‌های ارزشمندی که به صورت مکتوب در آمده و منتشر می‌گردد.

[صفحه ۱۵۷]

جمع‌آوری مقالات و قصائد

تنظیم چندین مقاله و نوشته و نشر آنها بعنوان مجموعه‌ای درباره‌ی غدیر چه به صورت کتاب و یا شماره‌ای از مجله.

یادنامه‌ها

که به چند صورت دیده می‌شوند:

۱. آنچه همه ساله در عید غدیر به عنوان یادبود همان سال منتشر می‌شود که اکثراً مجموعه‌ای از حدیث و تاریخ و شعر است و گاهی به صورت شماره‌ی مخصوص یک مجله ارائه شده است.

۲. کتابهایی که در کنگره‌های مربوط به غدیر انتشار می‌یابد و شامل مقالات ارائه شده در کنگره و نیز کتابهای تدوین شده به مناسبت کنگره است.

۳. سخنرانی‌هایی که به مناسبت غدیر ایراد شده و بخاطر محتوای ارزشمند آن به صورت کتاب درآمده است.

نگاهی به ترجمه‌های خطبه غدیر

«خطبه‌ی غدیر» بصورت ترجمه‌ی فارسی و اردو و ترکی و انگلیسی، و نیز بصورت شعر عربی و فارسی و اردو و ترکی، بطور مکرر برگردانده شده و بسیاری از آنها بچاپ رسیده است. ذیلاً به مواردی از نثر و نظم خطبه اشاره می‌نماییم:

ترجمه‌ی خطبه‌ی غدیر به زبان فارسی اولین بار در قرن ششم هجری توسط عالم بزرگ شیخ محمد بن حسین رازی در کتاب «نزهة الکرام» انجام گرفته و عیناً در کتاب مزبور بچاپ رسیده است.

از ترجمه‌های فارسی خطبه به چهار عنوان چاپی اشاره می‌شود:

۱. خطبه‌ی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله در غدیر خم، تألیف مرحوم استاد حسین عمادزاده اصفهانی. این ترجمه گاهی با متن عربی و زیرنویس فارسی، و گاهی بصورت ترجمه‌ی فارسی جداگانه بچاپ رسیده است. همچنین بصورت کتابی مفصل تحت

[صفحه ۱۵۸]

عنوان «پیامی بزرگ از بزرگِ پیامبران» منتشر شده است.

۲. غدیریه، تألیف ملا محمد جعفر بن محمد صالح قاری.

۳. غدیر پیوند ناگسستنی رسالت و امامت، تألیف علامه شیخ حسن سعید تهرانی.

۴. خطابه‌ی غدیر، تألیف محمد باقر انصاری، که از روی متن مقابله شده بر نُه کتاب در یازده بخش ترجمه شده، و در کتاب «اسرار غدیر» تفصیل مقابله‌ی آن ثبت شده است.

از ترجمه‌های اردوی خطبه به سه عنوان چاپی اشاره می‌کنیم:

۱. غدیر خم اور خطبه‌ی غدیر، تألیف علامه سید ابن الحسن نجفی، که در کراچی چاپ شده است.

۲. حدیث الغدیر، تألیف علامه سید سبط الحسن جایسی، که در هند چاپ شده است.

۳. حجة الغدیر فی شرح حدیث الغدیر، که در دهلی چاپ شده است.

ترجمه‌ی ترکی آذری خطبه‌ی غدیر با عنوان «غدیر خطبه سی» از روی کتاب خطابه‌ی غدیر انجام شده است.

از ترجمه‌های انگلیسی خطبه‌ی غدیر به سه عنوان اشاره می‌شود:

۱. What happend in Qadir? (واتْ هَپِنْدْ اینْ غدیر)، که از روی کتاب خطابه‌ی غدیر انجام شده است.

۲. The Khutbas Of The Last Prophet (PBUH) (دِلَسْتْ تُو خُوطْباز آوْ دِ لَسْتْ پِرافِتْ)، سید فیض الحسن فیضی، که در راولپندی پاکستان چاپ شده است.

۳. The Last Sermon of Prophet Mohammad at Ghadire Khom (دِ لَسْتْ سِرْمُنْ آوْ پِرافِتْ محمد اَتْ غدیر خم)، حسین بهانجی، که در تانزانیا چاپ شده است.

نظم عربی حدیث غدیر در کتاب شریف «الغدیر» طی یازده جلد بصورت جامعی تدوین گردیده است. همچنین کتاب «شعراء

الغدیر» مؤسسه‌ی الغدیر بیروت در دو جلد تدوین و چاپ شده است.

[صفحه ۱۵۹]

نظم فارسی خطابه‌ی غدیر توسط عده‌ای از شعرای فارسی زبان انجام گرفته و در کتابهای سرود غدیر: ۲ جلد، شعرای غدیر از گذشته تا امروز: ۱۰ جلد، غدیر در شعر فارسی از کسائی مروزی تا شهریار تبریزی بصورت مبسوطی جمع آوری شده است.

ذیلاً چهار عنوان چاپی ذکر می‌شود:

۱. خطبه‌ی الغدیر، اثر صغیر اصفهانی، با همکاری مرحوم عمادزاده.

۲. خطبه‌ی غدیریه‌ی، اثر میرزا رفیع، که در سال ۱۳۱۳ق در هند چاپ شده است.

۳. ترجمه‌ی (منظوم) خطبه‌ی غدیر خم، اثر میرزا عباس جبروتی قمی.

۴. غدیر خم، مرتضی سرافراز، ۱۳۴۸ ش.

این چند عنوان کتاب بعنوان نمونه ذکر شد. برای اطلاع بیشتر به دو کتاب «الغدیر فی التراث الاسلامی» و «غدیر در آئینه‌ی کتاب» رجوع شود.

نگاهی به کتابهای لاتین در زمینه غدیر

اشاره

با توجه به اهمیت مسئله‌ی غدیر در بُعد اعتقادی شیعه، و برهان مستحکمی که در برابر دشمنان و مخالفین شیعه است، جا دارد از جمله اولین کتابهایی که به زبانهای مختلف ترجمه و تألیف می‌شود، تألیفاتی در رابطه با غدیر باشد.

به دلیل سابقه‌ی طولانی زبانهای عربی، فارسی و اردو با مسئله‌ی غدیر، اکثر تألیفات مربوط به آن در این سه زبان هستند. در غیر این زبانها باید بگوییم که تألیف و نشر، هنوز در آغاز راه است.

در زبان انگلیسی تا کنون شش کتاب منتشر شده است. از این تعداد، چهار مورد ترجمه‌ی خطبه‌ی غدیر است که مقدمه‌ای درباره‌ی واقعه‌ی غدیر هم ضمیمه‌ی آنها است. یک مورد ترجمه‌ی جلد اول الغدیر علامه امینی است. یک مورد هم ترجمه‌ی مطالبی از چند مؤلف درباره‌ی غدیر است.

این کتابهای انگلیسی از سال ۱۳۵۳ شمسی- یعنی ۲۵ سال پیش تاکنون- در سالهای مختلفی، در انگلستان، تانزانیا، پاکستان و ایران منتشر شده است.

[صفحه ۱۶۰]

به زبان ترکی دو کتاب درباره‌ی غدیر در قم منتشر شده که یکی به زبان ترکی استانبولی و دیگری ترکی آذری است. کتاب اول برداشتی از کتاب الغدیر و کتاب دوم ترجمه‌ی خطبه به ضمیمه‌ی خلاصه‌ای از واقعه‌ی غدیر است.

یک کتاب هم به زبان نروژی بصورت بحث علمی درباره‌ی غدیر در نروژ منتشر شده است، و کتاب دیگری به زبان بنگالی بصورت جزوه‌ای درباره‌ی غدیر که در بنگلادش چاپ شده است.

ذیلاً کتابهای مزبور با کتابشناسی مختصر معرفی می‌شوند:

انگلیسی

ترجمه الغدیر

عبدالحسین امینی.

مترجم: دکتر صفا خلوصی.

این کتاب ترجمه‌ی جلد اول «الغدیر» علامه‌ی امینی توسط دکتر خلوصی استاد دانشگاه لندن است. این ترجمه بیش از بیست سال پیش در لندن چاپ و منتشر شده است. [۲۱].

دلست سرمن آو پِرافت محمد ات غدیر خم

حسین بهانجی.

دار المسلمین، دودوما، تانزانیا.

رقعی، ۶۰ ص.

این کتاب ترجمه‌ی خطبه‌ی غدیر به انگلیسی شامل دو بخش ا صلی است: متن خطبه، راویان خطبه.

[صفحه ۱۶۱]

عنوان انگلیسی کتاب به معنای «آخرین خطبه‌ی پیامبر محمد صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم» چنین است:

The Last Sermon of Prophet Mohammad (saw) at Ghadire Khum

دلست تو خطباز آو د لست پِرافت

سید فیض الحسن فیضی.

آرمی پریس، راولپندی، سال ۱۹۹۲م.

۸۵ ص.

این کتاب ترجمه‌ی خطبه‌ی غدیر همراه با متن عربی آن است. [۲۲] عنوان انگلیسی کتاب به معنای «آخرین دو خطبه‌ی آخرین پیامبر صلی اللَّه علیه و آله» چنین است:

The Last Two Khutbas Of The Last Prophet (PBUH)

غدیر

سید محمدباقر صدر، عبدالعزیز ساشادینا، سید محمد رضوی، حسین کامیجی. ترجمه: گروهی از محققین.

انتشارات انصاریان، قم، سال ۱۴۱۶ق، ۱۹۹۶م.

رقعی، ۱۰۳ ص.

غدیر خم

حسین نجفی

گروه برادران مسلمان، تهران، سال ۱۳۵۳ ش.

جیبی، ۴۵ ص.

نام انگلیسی کتاب چنین است:

Ghadeer-e-Khom

[صفحه ۱۶۲]

وات هِپند این غدیر

محمد باقر انصاری

مترجم: بدر شاهین

این کتاب ترجمه‌ی کتاب «خطابه‌ی غدیر» است که از روی عربی آن «معاً فی الغدیر» ترجمه شده است.

عنوان انگلیسی کتاب به معنای «در غدیر چه واقعه‌ای رخ داد» چنین است:

What happen in Ghadeer

ترکی آذری

غدیر خطبه سی

محمد باقر انصاری

مترجم: عباد ممی‌زاده

نشر مولود کعبه، قم، سال ۱۴۲۰ ق، ۲۰۰۰م.

رقعی، ۱۱۲ص.

ترجمه‌ی کتاب «خطابه‌ی غدیر» به زبان ترکی آذری و با خط کریل است.

ترکی استانبولی

گَدیری هوم، اوزتلی الگَدیر

علی‌اصغر مروج خراسانی

مترجم: سید علی حسینی بحری آکیول

انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران، مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام، قم، سال ۱۳۷۸ ش، ۱۹۹۸ م.

رقعی، ۴۴۲ ص.

[صفحه ۱۶۳]

این کتاب ترجمه‌ی کتاب «فی رحاب الغدیر» است. عنوان لاتین کتاب به معنای «غدیر خم در سایه‌ی الغدیر» چنین است:

Gadir-i Hum Ozetle el-Gadir

نروژی

غدیر

زیر نظر: سید شمشاد حسین رضوی اترولوی

چاپ نُروژ، سال ۱۹۹۰ م.

در این کتاب مطالبی پیرامون غدیر از کتب عامه استخراج شده و مورد استدلال قرار گرفته است. [۲۳].

بنگالی

غدیر دیباشر تتپارجا

علی عکاس

بنگلادش، ۱۴۱۶ ق.

رقعی، ۲۳ ص.

این کتاب در مورد اهمیت روز غدیر است و نام آن به زبان بنگالی به همین معنی است. مدارك این کتاب از کتب عامه است.

کتابهای بریل در زمینه غدیر

اشاره

کتابهای محدود و انگشت شماری از کتب مذهبی برای نابینایان به خط سوزنی «بریل» ترجمه شده، که خوشبختانه دو کتاب از آنها درباره‌ی غدیر است و در «فهرستگان

[صفحه ۱۶۴]

کتابهای بریل ایران» معرفی شده است. این اقدام که توسط مجتمع‌های توانبخشی نابینایان صورت گرفته، از دیدگاه دستور اکید پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در ابلاغ پیام غدیر در خور تقدیر است و صفحه‌ی جدیدی در تاریخ هزار و چهارصد ساله‌ی غدیر به شمار می‌آید. ذیلاً به معرفی این کتابها می‌پردازیم:

غدیر خم

حبیب اللَّه رهبر اصفهانی

اصل کتاب: جیبی، ۸۴ ص

محل نگهداری: مجتمع توانبخشی نابینایان ۷ تیر، اصفهان

معرفی: فهرستگان کتابهای بریل ایران: ص ۱۶۰.

داستان غدیر

جمعی از دبیران مشهد

اصل کتاب: جیبی، ۸۰ ص

محل نگهداری: مجتمع خدمات بهزیستی نابینایان رودکی

معرفی: فهرستگان کتابهای بریل ایران: ص ۹۹.

[صفحه ۱۶۵]

شعر و ادبیات غدیر

اشاره

در میان وقایع اسلام، تنها واقعه‌ی غدیر است که از همان لحظات وقوع قطعه شعری بعنوان سند دائمی ضمیمه‌ی آن است. شعر با وزن و قافیه‌ای که دارد مدرک ماندگاری در پرونده‌ی غدیر است که سینه به سینه حفظ شده و با توجه به اهمیت ادبی آن در کتابها ثبت گردیده است. نسلهای بعدی که در اثر تبلیغات سوء سقیفه از معارف خود فاصله گرفته‌اند از طریق شعر حسّان و امثال او درباره‌ی غدیر آن را باز یافته‌اند.

در طول تاریخ نیز، در کنار اسناد و مدارک حدیثی و تاریخی، شعر غدیر که توسط شعرای قرنهای مختلف سروده شده در حفظ این ماجرا اثر بسزایی داشته است.

نکته‌ی دیگری که در شعر وجود دارد این است که توانسته غدیر را در کتابها و محافلی حاضر کند که با روشهای دیگر ممکن نیست و یا لااقل آسان نیست. بسیاری از کتب ادبی که حتی در مواردی مخالف ولایت اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند، بعنوان یک قطعه‌ی جالب ادبی از شاعری توانا شعر غدیر را نقل کرده‌اند. همچنین بسیاری از مردم که برای مطالعه و شنیدن متون علمی وقت و حوصله‌ی کافی ندارند، گاهی در یک قطعه شعر معارف غدیر را در می‌یابند.

[صفحه ۱۶۶]

غدیر در شعر عربی، فارسی، اردو، ترکی

در طول چهارده قرن، مسئله‌ی غدیر در قالب اشعار عربی، فارسی، اردو، ترکی و غیر آن به نظم کشیده شده است. اولین قدم را شاعر زبردست عرب حسان بن ثابت برداشت که با اجازه‌ی رسمی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله لحظاتی پس از خطابه‌ی آنحضرت اشعاری را که در غدیر درباره‌ی واقعه‌ی آن سروده بود در حضور مردم خواند.

خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر شعری سروده‌اند و چند تن از اصحاب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و نیز عده‌ای از اصحاب ائمه علیهم‌السلام اشعاری درباره‌ی غدیر دارند که از جمله‌ی آنان قیس بن سعد بن عباده، سید حمیری، کمیت اسدی، دعبل خزاعی و ابوتمام است.

عده‌ای از علمای بزرگ نیز که قریحه‌ی شعری داشته‌اند اشعار رسایی درباره‌ی غدیر سروده‌اند که از جمله‌ی آنان شریف رضی، سید مرتضی، قطب راوندی، حافظ برسی، شیخ کفعمی، شیخ بهایی، شیخ کَرَکی، شیخ حر عاملی، سید علی خان مدنی و آیهٔ اللّٰه

کمپانی است.

شعرای زبردستی چون ابن رومی، وامق نصرانی، حمانی، تنوخی، ابوفراس حمدانی، بشنوی کردی، کشاجم، ناشی صغیر، صاحب بن عباد، مهیار دیلمی، ابوالعلاء معری، اقساسی، ابن عرندس، ابن عودی، ابن داغر حلی، بولس سلامه مسیحی از شعرای عرب درباره‌ی غدیر شعر سروده‌اند.

گذشته از شعرای عرب، شاعران پارسی گوی و اردو زبان و ترک زبان نیز سهم بسزایی در نظم محتوای غدیر و حفظ و نشر آن در غالب شعر داشته‌اند.

لازم به تذکر است که عده‌ای از شعرا داستان غدیر را بصورت مفصل یا مختصر در قالب شعر آوده‌اند که اول آنان حسان است. برخی دیگر فقط مقطع حساس آن را که «من کنت مولاه فعلی مولاه» است به شعر کشیده و پرورش داده‌اند. گروهی نیز با قالب ریزی ادبی غدیر، مبانی اعتقادی آن را بیان کرده‌اند و تا آنجا که توانسته‌اند شکوفایی

[صفحه ۱۶۷]

روحی آن را در زندگی معنوی یک شیعه جلوه گر ساخته‌اند تا با خواندن آنها حلاوت و خنکای ولایت در سراسر وجود انسان نمودار شود.

تدوین کتب شعر غدیر

اشاره

مؤلفینی اقدام به جمع آوری و تدوین اشعار مربوط به غدیر کرده‌اند و این اسناد ادبی غدیر را بصورت مجموعه‌های تنظیم یافته ارائه نموده‌اند. برخی از این کتابها مستقلاً درباره‌ی اشعار غدیر است که نمونه‌هایی از آنها نام برده می‌شود:

عربی

۱. الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الأدب، علامه امینی.

۲. شعراء الغدیر، مؤسسهٔ الغدیر، بیروت.

۳. الغدیر فی الأدب الشعبی، حسین بن حسن بهبهانی.

۴. غدیریات، علامه امینی، برگزیده از الغدیر.

۵. غدیریات هادفهٔ، سید طالب خرسان.

فارسی

۶. غدیر در شعر فارسی، سید مصطفی موسوی گرمارودی.

۷. سرود غدیر، علامه سید احمد اشکوری، ۲ جلد.

۸. شعرای غدیر از گذشته تا امروز، علامه محمد هادی امینی، ۱۰ جلد.

۹.غدیردرشعرفارسی‌ازکسائی‌مروزی‌تاشهریارتبریزی،محمدصحتی‌سردرودی.

۱۰. پاسداران حماسه‌ی غدیر، پرویز عباسی.

۱۱. بیعت با خورشید، اداره‌ی ارشاد خراسان.

۱۲. در ساحل غدیر، احمد احمدی بیرجندی.

۱۳. گلبانگ غدیر، محمد مهدی بهداروند.

۱۴. دریا در غدیر، ثابت محمودی.

۱۵. مهر آب خم، سید علی رضوی.

۱۶. یک جرعه از غدیر، شعرای قم.

اردو

۱۷. صهبای غدیر، شعرای هند.

۱۸. ترانه‌ی غدیر، سید محمد رضا ساجد زید پوری.

[صفحه ۱۶۸]

شعر غدیر در عصر حاضر

در زمان ما آثار شـعر غـدیر از جنبه‌های ادبی فراتر رفته و ارزش تبلیغی خاصـی به خود گرفته است و انعکاس آن در موارد بسـیاری چون کتابها، مجلات، روزنامه‌ها، برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و کامپیوتری، در جشـنها بصورت مداحی و تهیه نوارهای صوتی و تصویری و کامپیوتری و حتی پخش آنها از طریق اینترنت جلوه‌های تازه‌ای به شعر غدیر داده است.

در بخش حاضـر قطعه‌هـایی از شـعر و ادبیات عربی و فارسـی و اردو و ترکی که از نظر اعتقادی یا انگیزه‌ی ولایی و یا ظرافت ادبی، خصوصیتی داشته انتخاب شده و در چهار بخش تقدیم می‌شود.

[صفحه ۱۶۹]

شعر و ادب عربی

امیرالمؤمنین: أفتخر بالغدیر

معاویه طی نامه‌ای در مقابل امیرالمؤمنین علیه‌السـلام ادعای افتخاراتی کرد. حضرت در جواب او اشعاری را طی نامه‌ای فرستادند که ابیاتی از آن درباره‌ی غدیر است: [۲۴].

محمد النبی أخی وصنوی

وحمزة سید الشهداء عمّی

...

وأوجب لی ولایته علیکم

رسول اللّه یوم غدیر خم

وأوصانی النبی علی اختیار

لأمّته رضیً منکم بحکمی

ألا من شاء فلیؤمن بهذا

وإلاّ فلیمُتْ کَمَداً بغمّ

فویل ثم ویل ثم ویل

لمن یلقی الإله غداً بظلمی

امیرالمؤمنین: الغدیر، حق اضیع

هناد بن سری می گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در خواب دیدم. حضرت فرمود: شعر کمیت را برای من بخوان که می گوید: «ویوم الدوح دوح غدیر خم »....

من آن اشعار را برای حضرت خواندم. فرمود: ای هناد، شعر مرا هم به آن اضافه کن: [۲۵].

ولم أرَ مثل الیوم یوماً

ولم أرَ مثله حقاً أُضیعا

[صفحه ۱۷۰]

امام زمان: أبعد بیت الأحزان بیت سرور

سید باقر رضوی هندی (م ۱۳۲۹) می گوید:

در شب عید غدیر امام زمان علیه‌السلام را در خواب دیدم در حالیکه محزون بود و گریه می کرد. خدمت حضرت رفتم و سلام کردم و دستش را بوسیدم، ولی دیدم گویا متفکر است. عرض کردم: آقای من، این روزها ایام خوشحالی و سرور عید غدیر است ولی شما را محزون و گریان می‌بینم؟ فرمود: به یاد مادرم زهرا علیهاالسلام و حزن او افتادم. سپس حضرت این شعر را خواندند:

لاترانی اتّخذتُ لا وعُلاها

بعد بیت الأحزان بیت سرورا!

سید باقر می گوید: از خواب برخاستم و قصیده‌ای با تضمین شعر مولایم و بر همان قافیه درباره‌ی غدیر و مصائب حضرت زهرا علیهاالسلام سرودم که قسمتی از آن چنین است:

کلُّ غدر وقول إفک وزور

هو فرع عن جحد نص الغدیر

...

یوم أوحی الجلیل یأمرطه

وهو سارٍ أن مُر بترک المسیر

حطِّ رحل السری علی غیر ماء

وکِلا، فی الفلا بحرِّ الهجیر

ثمَّ بلِّغهم وإلاّ فما بلَّغت

وحیاً عن اللطیف الخبیر

أقِم المرتضی إماماً علی الخل

ق ونوراً یجلو دجی الدیجور

فرقی آخذاً بکفِّ علیٍّ

منبراً کان من حدوج و کور

ودعا و الملا حضور جمیعاً

غَیَّبَ اللَّه رشدهم من حضور

إنَّ هذا أمیرکم وولیّ ال

أمر بعدی ووارثی ووزیری

هو مولی لکل من کنت مولا

هُ من اللَّه فی جمیع الأمور

[صفحه ۱۷۱]

أفصبراً یا صاحب الأمر والخط

ب جلیل یذیب قلب الصبور

وکأنّی به یقول ویبکی

بسلوٍّ نزر و دمع غزیر:

«لاترانی اتّخذتُ لا وعُلاها

بعد بیت الأحزان بیت سرور»!

فمتی یابن أحمد تنشر الط

اغوت و الجبت قبل یوم النشور

حسان بن ثابت: ألم تعلموا

اولین شعر غدیر که با اجازه‌ی شخص پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و در حضور آنحضرت در غدیر سروده شده شعر حسان است که بیت حساس آن چنین است: [۲۶].

ألم‌تعلموا أنَّ النَّبیَّ محمَّداً

لدی دَوح خمٍّ حین قام مُنادیاً

...

فقال لهم: من کنت مولاه منکم

وکان لقولی حافظاً لیس ناسیاً

فمولاه من بعدی علیٌّ وإنَّنی

به لکم دون البریَّهٔ راضیاً

قیس بن سعد: قلت لما بغی العدو علینا

قیس بن سعد بن عباده از سرلشکران امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ صفین، این اشعار را در میدان جنگ برای حضرت خواند: [۲۷].

قلت لمّا بغى العدوّ علينا

حسبنا ربنا ونعم الوكيل

وعليٌّ إمامنا وإمام

لِسِوانا أَتى به التنزيل

ومن قال النبى: من كنت مولاه

فهذا مولاه خطب جليل

[صفحه ۱۷۲]

شریف رضی: وفاء السرور یوم الغدیر

غدر السرور بنا وكان

وفاؤه يوم الغدير

يوم أطاف به الوصى

وقد تلقّب بالأمير

فتسلّ فيه و ردَّ عا

ريۀ الغرام إلى المعير

سید مرتضی: الغدیر أمرض الأعداء

للَّه درّ يوم ما أشرفا

ودرّ ما كان به أعرفا

ساق إلينا فيه ربّ العُلى

ما أمرض الأعداء أو أتلفا

ابوعبدالله خصیبی: نادی محمد فی جمیع الخلق

إنَّ يوم الغدير يوم سرور

بيَّن اللَّه فيه فضل الغدير

وحبا خمّ بالجلالۀ و التف

ضيل والتحفۀ التى فى الحبور

يوم نادى محمد فى جميع ال

خلق إذ قال مفصح التخيير

قائلاً للجميع من فوق دوح

جمعوه لأمره المقدور

فصددتم عنه ولم‌تستجيبوا

وتعرَّضتم لإفک وزور

ثم قلتم قد قال: من کنت مولاه

فهذا مولاه غیر نکیر

ابن رومی: أصبح بالفخار متوجا

قال النبی له مقالاً لم‌یکن

یوم الغدیر لسامعیه مُجمجماً

من کنت مولاه فهذا مولی له

مثلی وأصبح بالفخار متوّجاً

[صفحه ۱۷۳]

ابومحمد حلی: الغدیر نص لا یتأول

وإذا نظرت إلی خطاب محمد

یوم الغدیر إذا استقرّ المنزل

من کنت مولاه فهذا حیدر

مولاه لایرتاب فیه محصّل

لغرفتَ نصّ المصطفی بخلافهٔ

من بعده غرّاء لایتأوَّل

مهیار دیلمی: إنکارهم عار لهم

واسألهم یوم خم بعد ما عقدوا

له الولایهٔ لِمَ خانوا و لِمَ خَلَعوا

قول صحیح ونیّات بها نَغَل

لاینفع السیف صقل نحته طبع

إنکارهم یا أمیرالمؤمنین لها

بعد اعترافهم عارٌ به ادّرعوا

سید حمیری: عقد حیدر لم تحلل

وکم قد سمعنا من المصطفی

وصایا مخصَّصهٔ فی علیّ

وفی یوم خمٍّ رقی منبراً

یبلغ الرکب والرکب لم‌یرحل

فبَخبَخَ شیخک لمّا رآی

عری عقد حیدر لم‌تحلل

ناشی صغیر: معاقدها الرقاب

وصارمه کبیعته بخمٍّ

معاقدها من القوم الرقاب

علیّ الدرّ والذهب المصفّی

وباقی الناس کلهم تراب

[صفحه ۱۷۴]

فنجکردی: لا تنکرن غدیرا کالشمس

لاتنکرنَّ غدیر خمّ إنّه

کالشمس فی إشراقها بل أظهر

ما کان معروفاً بأسناد إلی

خیر البرایا أحمد لایُنکر

فیه إمامهٔ حیدر وکماله

وجلاله حتی القیامهٔ یذکر

بولس سلامه مسیحی: عیدک العید یا علی

عاد من حجهٔ الوداع الخطیر

ولفیف الحجیج موج بحور

لجهٔ خلف کانتشار الغی

م صبحاً فی الفدفد المغمور

بلغ العائدون بطحاء خمٍّ

فکأنَّ الرکبان فی التنور

عرفوه غدیر خم و لیس الغ

ور إلّا ثمالهٔ من غدیر

جاء جبریل قائلًا: یا نبی

اللَّه بلِّغ کلام ربّ مجیر

أنت فی عصمهٔ من الناس فانثر

بینات السماء للجمهور

وأذِعها رسالهٔ اللَّه وحیاً

سرمدیاً وحجهٔ للعصور

ما دعاهم طه لأمر یسیر

وصعید البطحاء وهج حرور

وارتقی منبر الحدائج طه

یشهر السمع للکلام الکبیر

أیها الناس إنما اللّه مولا

کم ومولای ناصری ومجیری

ثم إنی ولیُّکم منذ کان ال

دهر طفلاً حتی زوال الدهور

یا إلهی من کنت مولاه حقاً

فعلیٌ مولاه غیر نکیر

یا إلهی والِ الذین یوالون اب

ن عمی وانصر حلیف نصیری

کن عدوّاً لمن یعادیه واخذل

کل نکس وخاذل شریر

قالها آخذاً بضبع علی

رافعاً ساعد الهمام الهصور

لاح شَعر الإبطین عند اعتن

اق الزند للزند فی المقام الشهیر

[صفحه ۱۷۵]

بثَّ طه مقاله فی علی

واضحاً کالنهار دون ستور

لا مجاز و لا غموض و لبس

یستحثّ الأفهام للتفسیر

فأتاه المهنِّئون عیون ال

قوم یبدون آیهٔ التوقیر

جاءه الصاحبان یبتدران الق

ول طلّا علی حقاق العبیر

بتَّ مولی للمؤمنین هنیئاً

للمیامین بالإمام الجدیر

هنّأتْه أزواج أحمد یتلوهنَّ

رتل من الجمیع الغفیر

عیدک العید یا علی فان یص

مت حسود أو طامس للبدور

معروف عبدالمجيد مصرى: أنت الولى و إجماع السقيفة باطل

وُلّيتَ فی يوم الغدير بآية

شهد الحجيج بها، فكيف تؤوّل؟!

أنت الوليُّ، ومن سواك معطّل

عنها، وإجماع السقيفة باطل

فإذا أتى يوم الغدير تنزَّلت

آيات ربِّك كالنجوم اللمّعِ

: قم يا محمد، إنّها لرسالة

إن لم تبلّغها فلست بصادعِ

وقف الرسول مبلِّغاً ومنادياً

فی حجة التوديع بين الأربُعِ

وأبوتراب فی جوار المصطفی

طلق المحيّا كالهلال الطالعِ

رفع النبیّ يد الوصیّ وقال فی

مرأى من الجمع الغفير ومسمعِ

«من كنتُ مولاه فهذا المرتضی

مولی له ...» فبخٍ بخٍ لسميدعِ !...

وسَعَتْ جموعُ الناس نحو أميرها

ما بين مقطوع الرجا، ومبايعِ !...

وصّی بها موسی، وهذا أحمدٌ

وصّی أخاه، فذلَّ من لم‌يبخعِ !!...

[صفحه ۱۷۶]

يک قطعه ادبی

معروف عبدالمجيد مصرى: غدير الوعى فى ذاكرة العالم

واختزنَتْ ذاكرةُ العالمِ

أحداثَ اليوم الموعودِ

لتشهدها الأجيالُ

ويفطنَ مغزاها الحكماءُ...

وتدلَّت من أغصان الغرقدِ

حبّاتُ ندىً فضّيٍّ

وقفت تقطفها الزهراءْ...

هى ذى أودية سالت لعليٍّ

بالوحى على البطحاءْ...

فاندثرت أحلام قريشٍ

وتلاشت محضَ هباءْ

ويقال بأنّك المأمور بتبليغ التنزيل

افترش الصحراء

وجمع وفود الرحمن

عن شطآن غدير الوعى

وآخذ بيدك ... و نادى:

من كنت أنا مولاه ... فهذا مولاه...

[صفحه ۱۷۷]

شعر و ادب فارسی

آیهْ الله کمپانی: ساقی خم غدیر

باده بده ساقیا، ولی ز خمِّ غدیر

چنگ بزن مطربا، ولی به یاد امیر

وادی خمِّ غدیر، منطقه‌ی نور شد

باز کف عقل پیر، تجلّی طور شد

آیهْ الله کمپانی: غدیر، حدیثی از قدیم

ولایتش که در غدیر شد فریضه‌ی اُمَم

حدیثی از قدیم بود ثبت دفتر قدم

که زد قلم به لوح قلب سیّد اُمم رقم

مکمّل شریعت آمد و متمّم نعم

شد اختیار دین به دست صاحب اختیار من

آیهْ الله میرزا حبیب الله خراسانی: نوبت خم و غدیر است

امروز بگو، مگو چه روز است؟

تا گویمت این سخن به اکرام

موجود شد از برای امروز

آغاز وجود تا به انجام

امروز ز روی نص قرآن

بگرفت کمال، دین اسلام

امروز به امر حضرت حق

شد نعمت حق به خلق اتمام

امروز وجود پرده برداشت

رخساره‌ی خویش جلوه گر داشت

[صفحه ۱۷۸]

امروز که روز دار و گیراست

می‌ده که پیاله دلپذیر است

از جام و سبو گذشت کارم

وقت خم و نوبت غدیر است

امروز به امر حضرت حق

بر خلق جهان علی امیر است

امروز به خلق گردد اظهار

آن سرّ نهان که در ضمیر است

عالم همه هر چه بود و هستند

امروز به یک پیاله مستند

مصطفی محدثی خراسانی: انتظار آسمان در غدیر

ملتهب در کنار یک برکه

روح تاریخ پیر منتظر است

دست خورشید تا نهد در دست

آسمان در غدیر منتظر است

بر سر آسمانیِ آن ظهر

آیه‌های شکوه نازل شد

مژده دادند آیه‌های شکوه

دین احمد تمام و کامل شد

محمد علی سالاری: نام غدیر حک بود بر جبینم

سر زد از دوش پیمبر، ماه در شام غدیر

تا که جبرائیل او را داد پیغام غدیر
مژده داد او را ز ذات حق که با فرمان خویش
نخل هستی بار و بر آرَد در ایام غدیر
دین خود را کن مکمَّل با ولای مرتضی
خوف تا کی باید از فرمان و اعلام غدیر
می‌شود مست ولای مرتضی، از خود جدا
هر که نوشد جرعه‌ای از باده‌ی جام غدیر
[صفحه ۱۷۹]
شد بپا هنگامه‌ای در آسمان و در زمین
تا ولایت شد علی را ثبت، هنگام غدیر
شور و شوقی شد در آن صحرای سوزان حجاز
مرغ اقبال آمد و بنشست بر بام غدیر
عشق مولا در دلم از زاد روز من نشست
بر جبینم حک بود تا مرگِ خود نام غدیر

طاهره موسوی گرمارودی: آب غدیر آب حیات

مای شرف اهل ولایت، غدیر
برکه‌ی سرشار هدایت، غدیر
زمزم و کوثر ز تو کی بهترند
آبروی خویش ز تو می‌خرند
این که کند زنده همه چیز آب
زاب غدیر است نه از هر سراب
از ازل این برکه بجا بوده است
آینه‌ی لطف خدا بوده است

خوشدل کرمانشاهی: خم ولای ساقی کوثر

در غدیر خم نبی خشت از سر خم برگرفت
خشت از خم ولای ساقی کوثر گرفت
از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی
ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت
[صفحه ۱۸۰]

سید مصطفی موسوی گرمارودی: غدیر، گل همیشه بهار

گلِ همیشه بهارم غدیر آمده است
شراب کهنه‌ی ما در خم جهان باقی است
خدای گفت که «اکملت دینکم»، آنک
نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است
قسم بخون گل سرخ در بهار و خزان
ولایت علی و آل، جاودان باقی است
گل همیشه بهارم بیا که آیه‌ی عشق
بنام پاک تو در ذهن مردمان باقی است

عرش بر دوش غدیر

در روز غدیر، عقل اول
آن مظهر حق، نبیِّ مرسل
چون عرش تو را کشید بر دوش
آنگاه گشود لعل خاموش
فرمود که این خجسته منظر
بر خلق پس از من است رهبر
بر دامن او هر آن که زد دست
چون ذره به آفتاب پیوست

علیرضا سپاهی لائین: تنها در غدیر

دشت غوغا بود، غوغا بود، غوغا در غدیر
موج می‌زد سیل مردم مثل دریا در غدیر
در شکوه کاروان آن روز با آهنگ زنگ
بی‌گمان باری رقم می‌خورد فردا در غدیر
ای فراموشان باطل سر به پایین افکنید
چون پیغمبر دست حق را برد بالا در غدیر
حیف اما کاروان منزل به منزل می‌گذشت
کاروان می‌رفت و حق می‌ماند تنها درغدیر!!
[صفحه ۱۸۱]

ناصر شعار ابوذری: چراغانی صحرای غدیر

گفت برخیز که از یار سفیر آمده است

به چراغانی صحرای غدیر آمده است

موج یک حادثه در جان غدیر است امروز

و علی چهره‌ی تابان غدیر است امروز

بیعت شیشه‌ای و آهن پیمان شکنی

داد از بیعتِ آبستنِ پیمان شکنی!

پس از آن بیعتِ پر شور علی تنها ماند

و وصایای نبی در دل صحرا جا ماند

موج آن حادثه در جان غدیر است هنوز

و علی چهره‌ی تابان غدیر است هنوز

ناظم زاده کرمانی: شب غدیر، شب قدر

عارفان را شب قدر است شب عید غدیر

بلکه قدر است از این عید مبارک تعبیر

کرده تقدیر بدینسان چو خداوند قدیر

ای علی، ای که تویی بر همه‌ی خلق امیر

بهترین شاهد این قصه بود خمّ غدیر

کرد تقدیر چنین لطف خداوند قدیر

فرصت شیرازی: نوش از خم غدیر

این خم نه خم عصیر باشد

این خم، خم غدیر باشد

از خم غدیر می‌کنم نوش

تا چون خم برآورم جوش

[صفحه ۱۸۲]

محمد جواد غفور زاده (شفق): شیعه جوشیده ست از غدیر

جلوه‌گر شد بار دیگر طور سینا در غدیر

ریخت از خم ولایت می‌به مینا در غدیر

رودها با یکدگر پیوست کم‌کم سیل شد

موج می‌زد سیل مردم مثل دریا در غدیر

هدیه جبریل بود «الیوم اَکمَلْتُ لَکُم»

وحی آمد در مبارک باد مولی در غدیر
با وجود فیض «اَتْمَمتُ عَلَیکم نعمَتی»
از نزول وحی غوغا بود غوغا در غدیر
بر سر دست نبی هرکس علی را دید گفت
آفتاب و ماه زیبا بود زیبا در غدیر
بر لبش گلواژه‌ی «مَنْ کُنْتُ مَولا» تا نشست
گلبن پاک ولایت شد شکوفا در غدیر
«برکه‌ی خورشید» در تاریخ نامی آشناست
شیعه جوشیده‌ست از آن تاریخ آنجا در غدیر
گر چه در آن لحظه‌ی شیرین کسی باور نداشت
می‌توان انکار دریا کرد حتی در غدیر
باغبان وحی می‌دانست از روز نخست
عمر کوتاهی‌ست در لبخند گلها در غدیر
دیده‌ها در حسرت یک قطره از آن چشمه ماند
این زلال معرفت خشکید آیا در غدیر؟
دل درون سینه‌ها در تاب و تب بود ای دریغ
کس نمی‌داند چه حالی داشت زهرا در غدیر
[صفحه ۱۸۳]

سید رضا موید: ولایتعهدی حیدر، لبخند فاطمه

از ولایتعهدی حیدر، خدا تاج شرف
بار دیگر بر سر زهرای اطهر می‌زند
در حریم ناز و عصمت زین همایون افتخار
فاطمه لبخند بر سیمای شوهر می‌زند
این بشارت دوستان را جان دیگر می‌دهد
دشمنان را این خبر، بر قلب خنجر می‌زند

سید رضا موید: سلام بر غدیر، باب رحمت

باز تابید از افق روز درخشانِ غدیر
شد فضا سرشار عطرِ گل ز بستان غدیر
موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر
چشمه‌های نور جاری شد ز دامان غدیر

شد غدیر خُم تجلیگاه انوار خدا

تا در آنجا جلوه گر شد نور مِصباحُ‌الهُدی

آفرینش را بُوَد بر سوی آن سامان نگاه

ما سوی اللّه منتظر تا چیست فرمان اِله

ناگهان خَتمِ رُسُل آن آفتاب دین پناه

بر فراز دست می‌گیرد علی را همچو ماه

تا شناساند به مردم آن ولی اللّه را

والِ مَن والاه خواند، عادِ مَن عاداه را

ای غدیرخم که هستی روز بیعت باامام

برتو ای روز امامت از همه امت سلام

ازتو محکم شد شریعت وز تو نعمت شد تمام

ما بیاد آن مبارک روز وآن زیبا پیام

از وِلای مُرتضی دل را چراغان می‌کنیم

با علی بار دگر تجدید پیمان می‌کنیم

[صفحه ۱۸۴]

خط سُرخی کز غدیر خم پیمبر باز کرد

باب رحمت را ز اول تا به آخر باز کرد

بر جهان ما سوی حق راه دیگر باز کرد

از بهشت آرزوها بر بشر دَر باز کرد

از غدیر خم کمالِ شرع پیغمبر شده است

مُهر این فرمان بخون مُحسن و اصغر شده است

این خدائی روز، بر شیر خدا تبریک باد

بر تمام اَنبیا و اولیا تبریک باد

یا امام العصر این شادی تو را تبریک باد

چهارده قرن امامت بر شما تبریک باد

سینه‌ها از داغ هِجران داغدارت تا به کِی

چون «مؤید» شیعیان در انتظارت تا به کِی

نظیری نیشابوری: هستیِ ما از خم غدیر تو مست

قسم به جان تو ای عشق ای تمامی هست

که هست هستی ما از خم غدیر تو مَست

در آن خجسته غدیر تو دید دشمن و دوست

که آفتاب بود آفتاب بر سرِ دست

فراز منبر یوم الغدیر این رمز است

که سر ز جیب محمد، علی برآورده

حدیث لحمک لحمی بیان این معناست

که بر لسان مبارک پیمبر آورده

[صفحه ۱۸۵]

دکتر یحیی حدادی ابیانه: به یمن فیض ولایت

ستاره سحر از صبح انتظار دمید

غدیر از نفس رحمت بهار چکید

گرفت دست قدر، رایت شفق بر دوش

زمین به حکم قضا آب زندگی نوشید

بر آسمان سعادت ز مشرق هستی

سپیده داد نویدِ تولدِ خورشید

به باغ، بلبل شوریده رفت بر منبر

چو از نسیم صبا بوی عشق یار شنید

ز خویش رفته، نواخوان عشق بود وسرود

به بانک زیر و بم، اسرار خطبه‌ی توحید

فتاد غلغله در باغ و شورشی انگیخت

که خیل غنچه شکفت و به روی او خندید

هوا ز عطر گلاب محمدی مشحون

زمین به عترت و آل رسول بست امید

رسول، سدره نشین شد، علی به صدر نشست

پیِ تکامل دینش خدای کعبه گزید

گرفت پرچم اسلام را علی در دست

از این گزیده زمین و زمان به خود بالید

به یُمنِ فیضِ ولایت شراب خمّ اَلَست

به عشق آل علی از غدیر خم جوشید

[صفحه ۱۸۶]

محمود شاهرخی: جوشش غدیر در رگ زمان

به‌کام دهر چشاندی مِیی ز خم غدیر

که شور و جوشش آن در رگ زمان جاری است

ز چشمه سار ولای تو ای خلاصه‌ی لطف

به جویبار زمان فیض جاودان جاری است

محمد علی صفری (زرافشان): صحرای غدیر زیارتگه دلها

آن روز که با پرتو خورشید ولایت

ره را به شب از چهار طرف بست محمد

صحرای غدیر است زیارتگه دلها

از شوق علی داد دل از دست محمد

تا جلوه‌ی حق را به تماشا بنشینند

بگرفت علی را به سر دست محمد

یحیی: کوثری از می‌غدیر خم

ساقی ای قدت طوبی، ای لبت کوثر

کوثری مِیَم امروز، از غدیر خم آور

آور از غدیر خم، خم خُمَم مِیِ کوثر

من منم بده ساغر، خم خمم بده صهبا

باده در غدیرم ده، از غدیر خم، خم خم

همچون زاهدان شهر، در غدیر خم شو گم

می‌ز خم وصلم ده، تا کف آورم بر لب

خم دل کنم دجله، دجله را کنم دریا

[صفحه ۱۸۷]

محمد تقی بهار: باده تولا، شراب روحانی

ای نگار روحانی، خیز و پرده بالا زن

در سرادق لاهوت، کوس «لا» و «الاّ» زن

در ترانه‌ی معنی، دم ز سرّ مولا زن

وانگه از غدیر خم، باده‌ی تولاّ زن

تا ز خود شوی بیرون، زین شراب روحانی

درخم‌غدیرامروز،باده‌ای‌بجوش آمد

کزصفای‌اوروشن،جان‌باده‌نوش آمد

وان‌مبشّررحمت،بازدرخروش آمد

کان‌صنم‌که‌ازعشاق،برده‌عقل‌وهوش آمد

با هیولی توحید در لباس انسانی
اوست کز خم لاهوت، نشأه‌ی صفا دارد
در خریطه‌ی تجرید، گوهر وفا دارد
در جبین جان پاک، نور کبریا دارد
در تجلی ادراک جلوه‌ی خدا دارد
در رُخَش بود روشن، رازهای رحمانی

حالی اردبیلی: خم جنت

صبح سعادت دمید، عید ولایت رسید
فیض ازل یار شد، نوبت دولت رسید
از کرمش بر گدا، داد همی جان فزا
گفت بخور زین هلا، کز خُم جنت رسید

احمد عزیزی: جوشش غدیر از غیرت

غدیر خم از غیرت بجوش است
ببین قرآن ناطق را خموش است
خم غدیر از کف این می‌تَرَست
زانکه علی ساقی این کوثر است
[صفحه ۱۸۸]

مکرم اصفهانی: غدیر حقه الماس

اندیشه مکن زانکه کند وسوسه خناس
در باب علی یعصمک اللّه من الناس
باید بشناسانیش امروز به نشناس
بازار خَزَف بشکنی از حُقّه‌ی الماس
حق را کنی آنگونه که حق گفت مدلّل

یوسفعلی میرشکاک: آفتاب روی زهرا در غدیر

ماه صد آئینه دارد نیمه شبها در غدیر
روزها می‌گسترد خورشید، خود را بر غدیر
پیش چشم آسمان، پیشانی باز علی
آفتاب روی زهرا در پس معجر غدیر

طائی شمیرانی: ماه سایه آفتاب

سایبان باور نکردم مه شود بر آفتاب
تا ندیدم بر فراز دست احمد بوتراب
آری آری ماه بر خورشید گردد سایبان
مصطفی گر آفتاب آید، علی گر ماهتاب

حکیم ناصر خسرو: مگریز از عهد روز غدیر

بیاویزد آن کس به غدر خدای
که بگریزد از عهد روز غدیر
چه گوئی به محشر اگر پرسدت
از آن عهد محکم شبر یا شبیر
[صفحه ۱۸۹]

حاج غلامرضا سازگار: غدیر نقش ولای علی به سینه ما

غدیر عید همه عُمْر با علی بودن
غدیر آینه‌دار علی ولی اللّه‌ست
غدیر حاصل تبلیغ انبیا همه عمر
غدیر نقش ولای علی به سینه‌ی ماست
غدیر یک سند زنده، یک حقیقت محض
غدیر از دل تنگ رسول عقده گشاست
غدیر صفحه‌ی تاریخ وال من والاه
غدیر آیه‌ی توبیخ عاد من عاداست
هنوز لاله‌ی «اکملت دینکم» روید
هنوز طوطی «اتممت نعمتی» گویاست
هنوز خواجه‌ی لولاک را نِداست بلند
که هر که را که پیمبر منم، علی مولاست
بگو که خصم شود منکر غدیر، چه باک
که آفتاب، به هر سو نظر کنی پیداست
چو عمر صاعقه کوتاه باد دورانش
خلافتی که دوامش به کشتن زهراست
[صفحه ۱۹۰]

قطعات ادبی

اسماعیل نوری علاء: غدیر، معیاری که بدنیا آمد

آری ... خم!
شربدار ولایت
غدیر حادثات
و میان منزل افشای رازهاست.
بنگریدش
که بر اوج دست و بازو
در چنگ چنگالی از نور
ایستاده است
- به ابرها نزدیکتر تا به ما-
و نگاه نمی‌کند
نه در چشمان مشتاق
نه در دیدگان دریده از حسد.
به این ترانه گوش کنید
که در هفت آسمان می‌طپد:
«هر که مرا مولای خویش بداند اینکه فرا چنگ من ایستاده مولای اوست».
[صفحه ۱۹۱]
آری
امروز همه چیز کامل است
معیاری بدنیا آمده
که در سایه‌اش
نیک و بد از هم مشخصند.

در این زلال، باید جان را به شستشو نشست

در غدیر، یک تاریخ تبلور پیدا کرد.
وبدینسان، آن دشت که دیروز گمنامش،
کندی و سستی قافله‌ها را می‌زدود؛
امروز؛
طلوع آفتاب ولایت را بستر شد.
آن برکه‌ی آب، میانه‌ی کویری برهوت،

که رنج و خستگی مسافران را به جان می‌خرید،

امروز؛

چشمه‌ی جوشان و همیشه جاری پهنه‌ی آرمان‌های والا گشت.

بدینسان بود که پیامبر(درود خدا بر او و خاندانش)

ندا در داد:

آنها که بی‌ولایت علی(سلام خدا بر او) رفته‌اند،

باز گردند و

در کناره‌ی غدیر؛ «آینه‌ی بلندای آسمان کویر»

با حماسه‌ساز نهضت اسلام، روح مطهّر زمان،

بیعتی دوباره کنند،

و در طبیعت حقیقت، تنفسی روحنواز و مستی‌زا...

و اینگونه بود که به یکباره،

- از کالبد بی جان یک دشت پر سکوت-

غوغای اجابت و پذیرش برخاست.

[صفحه ۱۹۲]

و هیاهوی سر در گم انسانی،

- در بازتاب مرزهای روشنی و جاودانگی-

جوششی مداوم یافت،

بیراهه‌ها، نهاده شد،

و حجت در جانشان بیامیخت.

راستی را،

مگر خورشید در غروبش،

ماه را به نور افشانی،نمی‌گمارد؟

و مگر دریا؛

ابر را،

از خود و برای خود، غنا نمی‌بخشد؟

در این زلال، باید جان را به شستشو نشست و از این دریا، باید گوهرهای ناب به دست آورد.

در غدیر که به چِه می‌اندیشد

در غدیر گویا محمد صلی اللَّه علیه و آله می‌اندیشد:

بدون علی علیه‌السلام چگونه خواهد رفت؟

و علی علیه‌السلام می‌اندیشد:

بدون محمد صلی اللَّه علیه و آله چگونه خواهد ماند؟

و مردم بین همین رفتن و ماندن است که به ابهامی شگفت گرفتار آمده‌اند:
این همان محمد صلی اللّه علیه و آله است که می‌ماند، اگر با علی بیعت می کردیم؛
و این حتی علی علیه‌السلام است که می‌رود، اگر بیعت را شکستیم!!
توده‌ی مردم به چگونگی بیعت می‌اندیشند و سران توطئه به شکستن بیعت !!؟...
[صفحه ۱۹۹]

شعر و ادب ترکی

یوسف شهاب: علینی رد ایلین، رد ایدوبدی قرآنی

امامی حضرت باری گَرَك ایده تعیین
مُحوّل هر کَسَه اولماز امور ربّانی
منادی آیه‌ی قرآنیدور، علیدی ولی
علینی رد ایلین، رد ایدوبدی قرآنی
منه وصی، سیزه اولی بنفسدور بوعلی
مباد ترك ایلیه سیز بو وصایانی
بو امر امر الهیدی، نه منیم رأییم
امین وَحْیِدی نازل ایدن بو فرمانی
دوتوب گوگه یوزین عرض ایتدی اول حبیب خدا
که ای خدای رؤوف و رحیم و رحمانی
عم اوغلومی دوتا دشمن او کس که، دشمن دوت
محب و ناصرینه، نصرت ایله هر آنی
بو ماجرانی گورنده تمام دشمن و دوست
غریو و غلغله‌دن دولدی چرخ دامانی
او کی محبیدی مسرور اولوب، عدو غمگین
نه اولدی حدی سرور و نه غصه پایانی
[صفحه ۲۰۰]

قمری: آیه یا ایها الرسول وصایتوه مدعا علی

حکم خطاب آیه‌ی یا ایها الرسول
تبلیغنه وصایتوه مدعا علی
خم غدیره منزلی حج الوداعده
قیلدی سنی یرنده وصی، مصطفی علی

یوسف معزی اردبیلی: اسلامون آرترویدو بوگون حق جلالتین

پروردگار عالم ایدوبدور حمایتین

بیلدیردی یر یوزنده پیمبر رسالتین

گلدی غدیر خُمّیده رجعتده ناگهان

روح الامین گتوردی پیام و بشارتین

بعد از سلام عرض ایلدی امر ایدور خدا

امّت لَره یتورسون علی نون ولایتین

فرمان ویروب رسول امین کاروان دوشوب

فرمانینون گوروبدور اولاردا اطاعتین

منبر دوزَلدی چخدی همان منبر اوستنه

اوّل ایشیتدی امّتی قرآن تلاوتین

خیر البشر علی کمرین دوتدی قالخِزوب

حضار تا گوروبدور او صاحب شجاعتین

مولایم هر کیمه دیدی من هر زمانده

مولاسی دور عم اوغلوم همان با دیانتین

جبریل گتدی آیه‌ی اکلمت دینکم

اسلامون آرترویدو بوگون حق جلالتین

[صفحه ۲۰۱]

غدیر در دعاها و زیارات

اشاره

آرزوی هر شیعه است که ای کاش زمان به عقب برمی‌گشت و در غدیر حاضر بود و با مولایش دست بیعت می‌داد و به آنحضرت تبریک می‌گفت. ای کاش امیرالمؤمنین علیه‌السلام اکنون زنده بود، و هر ساله در روز غدیر به حضورش شرفیاب می‌شدیم و با او تجدید بیعت می‌کردیم و بار دیگر به او تهنیت می‌گفتیم.

تحقق این آرزو چندان مشکل نیست. زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف و حضور در حرم مطهر آنحضرت و عرض ادب به ساحت قدس او و سخن گفتن با او از صمیم جان و باز گفتن این آرزوی قلبی در پیشگاهش از نظر شیعه، تجدید بیعت حقیقی و تبریک و تهنیت واقعی است. سلام غدیر به آن دوم شخصیت عالم وجود که صدای ما را می‌شنود و پاسخ ما را می‌دهد در حکم حضور در بیابان غدیر و بیعت با دست مبارک اوست.

امام صادق و امام رضا علیهماالسلام سفارش اکید فرموده‌اند [۲۸] که تا حد امکان در روز

[صفحه ۲۰۲]

غدیر کنار قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر باشیم و این یادبود عظیم را در حرم صاحب غدیر بپا کنیم. حتی اگر نمی‌توانیم در حرم او حاضر شویم در هر جایی که باشیم کافی است به سوی مزار با صفایش اشاره کنیم و به او سلامی دهیم و قلب خود را در حرم او

حاضر کنیم و با مولایمان سخن بگوییم، که او سلام ما را سلامی گرم می‌دهد و دست بیعت ما را با دستان یداللهی خویش می‌فشارد.

این یادبود سالانه، تجدید خاطره‌ی غدیر و بیعت مجدد با صاحب آن است، و از زمان ائمه علیهم‌السلام تا کنون همواره برگزار شده است. سالانه هزاران نفر در شب و روز غدیر در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور یافته‌اند و بند رقّیت او را بدست مبارکش زینت گردن خود ساخته‌اند و به صاحب اختیاری مطلق او بر همه‌ی هستی‌شان افتخار نموده‌اند، و این را بعنوان بیعت با فرزندش حضرت قائم آل محمد عجل‌اللّه‌فرجه تلقی نموده‌اند.

امام هادی علیه‌السلام- در سالی که معتصم عباسی آنحضرت را از مدینه به سامرا تبعید کرد- در روز غدیر به نجف آمدند و در حرم جدشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور یافتند و زیارت مف صلی خطاب به آنحضرت انشا فرمودند. [۲۹] این زیارت دوره‌ی کامل عقاید شیعه درباره‌ی ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فضایل و سوابق و محنتهای آنحضرت را بیان می‌کند. در اینجا جملاتی از این زیارت را که تجدید عهدی با عقاید ریشه‌دارمان است و نیز برخی دعاها که در آن مسئله‌ی غدیر مطرح شده است می‌آوریم:

در دعای ندبه: امامت پایان نبوت

فَلَمَّا انْقَضَتْ أَیّامُهُ أَقامَ وَلِیَّهُ عَلِیَّ بْنَ أَبی طالِبٍ صَلَواتُکَ عَلَیْهِما وَ آلِهِما هادِیاً إِذْ کانَ هُوَ الْمُنْذِرُ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ، فَقالَ وَ الْمَلَأُ أَمامَهُ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ، أَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

[صفحه ۲۰۳]

آنگاه که دوران رسالت پیامبر صلی اللّه علیه و آله سرآمد ولیّ خود علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را بعنوان هدایتگر مردم منصوب نمود، چرا که او ترساننده‌ی مردم بود و هر قومی هدایتگری می‌خواهد. لذا در حالیکه مردم در برابر او بودند فرمود: «هرکس من صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد و یاری کن هرکس او را یاری کند و خوار کن هرکس او را خوار کند.

در دعای عدیله: ایمان به صاحب غدیر

آمَنّا بِوَصِیِّهِ الَّذی نَصَبَهُ یَوْمَ الْغَدیرِ وَ أَشارَ بِقَوْلِهِ «هذا عَلِیٌّ» إِلَیْهِ.

ما ایمان می‌آوریم به جانشین پیامبر صلی اللّه علیه و آله که او را در روز غدیر منصوب کرد و با کلمه‌ی «این علی» به او اشاره کرد.

قسمتی از زیارت غدیر: اطاعت و ولایت تو را واجب کرد

السَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ وَمَوْلَی الْمُؤْمِنینَ.

السَّلامُ عَلَیْکَ یا دینَ اللّهِ الْقَویمَ وَصِراطَهُ الْمُسْتَقیمَ.

أَشْهَدُ أَنَّکَ أَخُو رَسُولِ اللّهِ صلی اللّه علیه و آله ... وَأَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ عَنِ اللّهِ ما أَنْزَلَهُ فیکَ، فَصَدَعَ بِأَمْرِهِ وَأَوْجَبَ عَلی أُمَّتِهِ فَرْضَ طاعَتِکَ وَوِلایَتِکَ وَعَقَدَ عَلَیْهِمُ الْبَیْعَةَ لَکَ وَجَعَلَکَ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَما جَعَلَهُ اللّهُ کَذلِکَ. ثُمَّ أَشْهَدَ اللّهَ تَعالی عَلَیْهِمْ فَقالَ: أَلَسْتُ قَدْ بَلَّغْتُ؟ فَقالُوا: اللّهُمَّ بَلی. فَقالَ: اللّهُمَّ اشْهَدْ وَکَفی بِکَ شَهیداً وَ حاکِماً بَیْنَ الْعِبادِ. فَلَعَنَ اللّهُ جاحِدَ وِلایَتِکَ بَعْدَ الْإِقْرارِ وَناکِثَ عَهْدِکَ بَعْدَ الْمیثاقِ.

سلام بر تو ای صاحب اختیار من و صاحب اختیار مؤمنین.

سلام بر تو ای دین محکم خداوند و راه مستقیم او.

شهادت می‌دهم که تو برادر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هستی ... و آنحضرت از طرف خداوند آنچه درباره‌ی تو نازل کرده بود رسانید و دستور خدا را به اجرا در آورد و وجوب اطاعت تو و ولایتت را بر مردم واجب کرد، و برای تو از آنان بیعت گرفت و تو را نسبت به مؤمنین صاحب اختیارتر از خودشان قرار داد همانطور که خداوند به آنحضرت چنین مقامی داده بود.

[صفحه ۲۰۴]

سپس خدای تعالی را بر آنان شاهد گرفت و فرمود: آیا من به شما رساندم؟ گفتند: آری بخدا قسم.

عرض کرد: خدایا شاهد باش و تو بعنوان شاهد و حاکم بین بندگان کفایت می‌کنی. خداوند منکر ولایت تو را بعد از اقرار و شکننده‌ی عهد تو را بعد از پیمان لعنت کند.

قسمت دیگری از زیارت غدیر: قرآن به ولایت تو گویاست

أَشْهَدُ أَنَّکَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ الْحَقُّ الَّذی نَطَقَ بِولایَتِکَ التَّنْزیلُ وَأَخَذَ لَکَ الْعَهْدَ عَلَی الْاُمَّةِ بِذلِکَ الرَّسُولُ.

أَشْهَدُ یا أَمیرَالْمُؤْمِنینَ أَنَّ الشَّاکَّ فیکَ ما آمَنَ بِالرَّسُولِ الْأَمینِ وَأَنَّ الْعادِلَ بِکَ غَیْرَکَ عانَدَ عَنِ الدّینِ الْقَویمِ الَّذی ارْتَضاهُ لَنا رَبُّ الْعالَمینَ وَأَکْمَلَهُ بِوِلایَتِکَ یَوْمَ الْغَدیرِ.

ضَلَّ وَاللَّهِ وَأَضَلَّ مَنِ اتَّبَعَ سِواکَ وَ عَنَدَ عَنِ الْحَقِّ مَنْ عاداکَ.

شهادت می‌دهم تو امیرالمؤمنینِ بر حقی هستی که قرآن به ولایت تو گویاست و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر سر آن از امت عهد و پیمان گرفته است.

یا امیرالمؤمنین، شهادت می‌دهم که شک کننده درباره‌ی تو به پیامبر امین صلی اللَّه علیه و آله ایمان نیاورده است، و کسی که تو را با غیر تو مساوی قرار دهد از دین محکمی که رب العالمین برای ما پسندیده و با ولایت تو در روز غدیر آن را کامل کرده، ضدیت و دشمنی کرده است.

بخدا قسم کسی که تابع غیر تو شد گمراه شده و هر کس با تو دشمنی کند با حق عناد ورزیده است.

فراز دیگری از زیارت غدیر: بخاطر ترس حق خود را رها نکردی

أَشْهَدُ أَنَّکَ مَا اتَّقَیْتَ ضارِعاً وَلا أَمْسَکْتَ عَنْ حَقِّکَ جازِعاً وَلا أَحْجَمْتَ عَنْ مُجاهَدَةِ غاصِبیکَ ناکِلاً وَلا أَظْهَرْتَ الرِّضا بِخِلافِ ما یُرْضِی اللَّهَ مُداهِناً وَلا وَهَنْتَ لِما أَصابَکَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَلا ضَعُفْتَ وَلَا اسْتَکَنْتَ عَنْ طَلَبِ حَقِّکَ مُراقِباً.

مَعاذَ اللَّهِ أَنْ تَکُونَ کَذلِکَ، بَلْ إِذْ ظُلِمْتَ احْتَسَبْتَ رَبَّکَ وَفَوَّضْتَ إِلَیْهِ أَمْرَکَ وَذَکَّرْتَهُمْ فَمَا ادَّکَرُوا وَوَعَظْتَهُمْ فَمَا اتَّعَظُوا وَخَوَّفْتَهُمْ فَما تَخَوَّفُوا.

شهادت می‌دهم که تو از روی ذلت تقیه نکردی، و بخاطر ترس از حق خود امساک نکردی، و بعنوان عقب نشینی از جهاد با غاصبین حقت خودداری نکردی، و بعنوان

[صفحه ۲۰۵]

سازشکاری مطلبی بر خلاف رضای خدا اظهار نکردی، و در مقابل آنچه در راه خدا به تو رسید سستی نکردی و ضعف نشان ندادی و بعنوان انتظار از طلب حق خود ناتوانی نشان ندادی.

معاذ اللَّه که تو چنین باشی! بلکه وقتی مظلوم شدی برای خدا صبر کردی و کار خود را به او سپردی، و ظالمان را متذکر شدی ولی نخواستند بیاد بیاورند، و آنان را موعظه کردی ولی در آنان اثر نکرد، و آنان را از خدا ترسانیدی ولی نترسیدند!

قسمت دیگری از زیارت غدیر: خدا لعنت کند آنانکه حرمت شکستند

لَعَنَ اللَّهُ مُسْتَحِلِّی الْحُرْمَةِ مِنْکَ وَ ذائِدِی الْحَقِّ عَنْکَ، وَأَشْهَدُ أَنَّهُمُ الْأَخْسَرُونَ الَّذینَ تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فیها کالِحُونَ.
لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ساواکَ بِمَنْ ناواکَ.
لَعَنَ اللَّهُ مَنْ عَدَلَ بِکَ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ عَلَیْهِ وِلایَتَکَ.

خدا لعنت کند آنانکه حرمت تو را شکستند و حقت را از تو دور کردند. شهادت می‌دهم که آنان از همه زیانکارترند، آنان که حرارت آتش به صورتهایشان می‌خورد و در آن با روی گرفته و عبوس هستند.
خدا لعنت کند کسی را که تو را با آن که در مقابل تو ایستاد مساوی بداند.
خدا لعنت کند کسی را که تو را با آنکه خداوند ولایتت را بر او واجب کرده مساوی بداند.

فراز دیگری از زیارت غدیر: جز عده کمی ایمان نیاوردند

إِنَّ اللَّهَ تَعالی اسْتَجابَ لِنَبِیِّهِ صلی اللَّه علیه و آله فیکَ دَعْوَتَهُ، ثُمَّ أَمَرَهُ بِإِظْهارِ ما أَوْلاکَ لِأُمَّتِهِ إِعْلاءً لِشَأْنِکَ وَإِعْلاناً لِبُرْهانِکَ وَ دَحْضاً لِلْأَباطِیلِ وَ قَطْعاً لِلْمَعاذِیرِ.
فَلَمَّا أَشْفَقَ مِنْ فِتْنَةِ الْفاسِقینَ وَاتَّقی فیکَ الْمُنافِقینَ أَوْحی إِلَیْهِ رَبُّ الْعالَمینَ: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ». فَوَضَعَ عَلی نَفْسِهِ أَوْزارَ الْمَسیرِ وَ نَهَضَ فی رَمْضاءِ الْهَجیرِ فَخَطَبَ وَأَسْمَعَ وَ نادی فَأَبْلَغَ، ثُمَّ سَأَلَهُمْ أَجْمَعَ فَقالَ: هَلْ بَلَّغْتُ؟ فَقالُوا: اللَّهُمَّ بَلی. فَقالَ: اللّهُمَّ اشْهَدْ. ثُمَّ قالَ: أَلَسْتُ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ فَقالُوا: بَلی. فَأَخَذَ بِیَدِکَ وَ قالَ: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». فَما آمَنَ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فیکَ عَلی نَبِیِّهِ إِلاَّ قَلیلٌ وَلا زادَ أَکْثَرَهُمْ غَیْرَ تَخْسیرٍ.
[صفحه ۲۰۶]

خداوند تعالی دعای پیامبرش صلی اللّه علیه و آله را درباره‌ی تو مستجاب کرد، و به او دستور داد تا ولایت تو را بر امت اظهار کند تا مقام تو را بلند مرتبه و دلیل تو را اعلام کرده باشد و سخنان باطل را کوبیده و عذرهای بیجا را ریشه کن کرده باشد.
آنگاه که از فتنه‌ی فاسقان احساس خطر کرد و از منافقین درباره‌ی تو ترسید، پروردگار جهان به او چنین وحی کرد: «ای پیامبر، برسان آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، و اگر نرسانی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از شر مردم حفظ می‌کند». پیامبر صلی اللّه علیه و آله سختیِ سفر را متحمل شد و در شدت حرارت ظهر بپاخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و شنوانید و ندا کرد و رسانید. سپس از همه‌ی آنها پرسید: آیا رسانیدم؟ گفتند: آری بخدا قسم.
عرض کرد: خدایا شاهد باش. سپس پرسید: آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر نبوده‌ام؟ گفتند: آری. پس دست علی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: «هرکس من صاحب اختیار او بوده‌ام این علی صاحب اختیار اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند و خوار کن هر کس او را خوار کند». ولی به آنچه خداوند درباره‌ی تو بر پیامبرش نازل کرد جز عده‌ی کمی ایمان نیاوردند و اکثرشان جز زیانکاری برای خود زیاد نکردند.

فراز دیگری از زیارت غدیر: معتقدیم که این حقی از جانب خداست

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ هذا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِکَ، فَالْعَنْ مَنْ عارَضَهُ وَاسْتَکْبَرَ وَکَذَّبَ بِهِ وَ کَفَرَ وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.

لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ مَلائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ أَجْمَعينَ عَلى مَنْ سَلَّ سَيْفَهُ عَلَيْكَ وَ سَلَلْتَ سَيْفَكَ عَلَيْهِ- يا أَميرَالْمُؤْمِنينَ- مِنَ الْمُشْرِكينَ وَالْمُنافِقينَ إِلى يَوْمِ الدّينِ، وَعَلى مَنْ رَضِىَ بِما ساءَكَ وَ لَمْ يُكْرِهْهُ وَ أَغْمَضَ عَيْنَهُ وَ لَمْ يُنْكِرْ أَوْ أَعانَ عَلَيْكَ بِيَدٍ أَوْ لِسانٍ أَوْ قَعَدَ عَنْ نَصْرِكَ أَوْ خَذَلَ عَنِ الْجِهادِ مَعَكَ أَوْ غَمَطَ فَضْلَكَ وَ جَحَدَ حَقَّكَ أَوْ عَدَلَ بِكَ مَنْ جَعَلَكَ اللَّهُ أَوْلى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ.

خدایا، ما می‌دانیم که این حقی از جانب توست. پس لعنت کن هر کس با آن معارضه کند و در مقابل آن سر تعظیم فرود نیاورد و آن را تکذیب کند و کافر شود. و بزودی آنانکه ظلم کردند خواهند دانست که به کجا باز خواهند گشت.

یا امیرالمؤمنین، لعنت خدا و لعنت همه‌ی ملائکه و انبیائش بر کسی که تو بر او

[صفحه ۲۰۷]

شمشیر کشیدی و کسی که بر تو شمشیر کشید از مشرکین و منافقین تا روز قیامت. و بر کسی که به آنچه تو را ناراحت می کند راضی باشد و او را ناراحت نکند، و بر کسی که چشم خود را بسته و انکار نمی‌کند، و بر کسی که علیه تو با دست یا زبان کمک کرده یا از یاری تو خودداری کرده یا از جهاد همراه تو دیگران را منع کرده یا فضیلت تو را کوچک شمرده و حق تو را انکار نموده یا کسی را که خداوند تو را صاحب اختیار بر او قرار داده با تو برابر بداند.

بخش دیگری از زیارت غدیر: مسئله عجیب بعد از انکار حق تو

وَالْأَمْرُ الْأَعْجَبُ وَ الْخَطْبُ الْأَفْزَعُ بَعْدَ جَحْدِكَ حَقِّكَ غَصْبُ الصِّدّيقَةِ الطَّاهِرَةِ الزَّهْراءِ سَيِّدَةِ النِّساءِ فَدَكاً وَرَدُّ شَهادَتِكَ وَشَهادَةُ السَّيِّدَيْنِ سُلالَتِكَ وَ عِتْرَةِ الْمُصْطَفى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَ قَدْ أَعْلَى اللَّهُ تعالى عَلَى الْأُمَّةِ دَرَجَتَكُمْ وَ رَفَعَ مَنْزِلَتَكُمْ وَ أَبانَ فَضْلَكُمْ وَ شَرَّفَكُمْ عَلَى الْعالَمينَ.

مسئله‌ی عجیب و کار سوزناک بعد از انکار حق تو، غصب فدک از صدیقه‌ی طاهره سیدة النساء حضرت زهرا علیهاالسلام و رد شهادت تو و دو آقا از نسل و عترت تو امام حسن و امام حسین علیهماالسلام‌است که صلوات خدا بر شما باد، و این در حالی بود که خداوند تعالی درجه‌ی شما را بر امت بالا برده و منزلت شما را بلند قرار داده و فضل شما را روشن کرده و شما را بر عالمیان شرافت داده است.

فراز دیگری از زیارت غدیر: متحیر است کسی که به تو ظلم کرده

ما أَعْمَهَ مَنْ ظَلَمَكَ عَنِ الْحَقِّ.

فَأَشْبَهَتْ مِحْنَتُكَ بِهِما مِحَنَ الْأَنْبِياءِ عِنْدَ الْوَحْدَةِ وَعَدَمِ الْأَنْصارِ.

ما يُحيطُ الْمادِحُ وَصْفَكَ وَلا يُحْبِطُ الْطاعِنُ فَضْلَكَ.

تُخْمِدُ لَهَبَ الْحُرُوبِ بِبَنانِكَ وَتَهْتِكُ سُتُورَ الشُّبَهِ بِبَيانِكَ وَتَكْشِفُ لَبْسَ الْباطِلِ عَنْ صَريحِ الْحَقِّ.

چقدر متحیر است از حق کسی که به تو ظلم کرده است.

محنت تو به آن دو (ابوبکر و عمر)، به گرفتاریهای انبیاء علیهم‌السلام هنگام تنهایی و کمک نداشتن شباهت پیدا کرد.

[صفحه ۲۰۸]

مَدح کننده‌ی تو به اوصافت احاطه پیدا نمی کند، و طعن زننده بر تو فضیلتت را پائین نمی‌آورد.

آتش جنگها را با انگشتانت خاموش می کردی، و پرده‌های شبهه را با بیانت پاره می‌نمودی، و پوشش باطل را با حق صریح منکشف می کردی.

فراز دیگری از زیارت غدیر: خدایا منکرین حق ولیت را لعنت کن

اللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ أَنْبیائِکَ وَ أَوْصِیاءِ أَنْبیائِکَ بِجَمیعِ لَعَناتِکَ وَأَصْلِهِمْ حَرَّ نارِکَ وَالْعَنْ مَنْ غَصَبَ وَلِیَّکَ حَقَّهُ وَ أَنْکَرَ عَهْدَهُ وَ جَحَدَهُ بَعْدَ الْیَقینِ وَالْإِقْرارِ بِالْوِلایَةِ لَهُ یَوْمَ أَکْمَلْتَ لَهُ الدّینَ.

اللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ مَنْ ظَلَمَهُ وَ أَشْیاعَهُمْ وَ أَنْصارَهُمْ.

اللَّهُمَّ الْعَنْ ظالِمِی الْحُسَیْنِ وَ قاتِلیهِ وَ الْمُتابِعینَ عَدُوَّهُ وَ ناصِریهِ وَ الرَّاضینَ بِقَتْلِهِ وَ خاذِلیهِ لَعْناً وَبیلاً.

خدایا، قاتلین انبیاء و جانشینان انبیائت را با همه لعنتهایت لعنت کن، و گرمی آتش را به آنان بچشان. و لعنت کن کسانی را که حق ولیّت را غصب کردند و پیمان او را انکار نمودند و بعد از یقین و اقرار به ولایت او در روزی که دین را برایش کامل کردی، آن را انکار کردند.

خدایا قاتلین امیرالمؤمنین و کسانی که به او ظلم کردند و پیروان و یارانشان را لعنت فرما.

خدایا، ظالمین حسین علیه‌السلام و قاتلین او و تابعین دشمنِ او و یاری کننده‌ی دشمنش را و راضیان به قتل او و خوارکنندگان او را لعنتی فرما که عاقبتی بد دنبال آن باشد.

فراز دیگری از زیارت غدیر: خدایا اولین ظالم به آل محمد را لعنت فرما

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ آلَمُحَمَّدٍ وَ مانِعیهِمْ حُقُوقَهُمْ.

اللَّهُمَّ خُصَّ أَوَّلَ ظالِمٍ وَ غاصِبٍ لِآلِ مُحَمَّدٍ بِاللَّعْنِ وَ کُلَّ مُسْتَنٍّ بِما سَنَّ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ عَلی عَلِیٍّ سَیِّدِ الْوَصِیّینَ وَ آلِهِ الطَّاهِرینَ وَاجْعَلْنا بِهِمْ مُتَمَسِّکینَ وَ بِوِلایَتِهِمْ مِنَ الْفائِزیْنَ الْآمِنینَ الَّذینَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ.

خدایا اولین ظالمی که به آل محمد ظلم کرد و مانعین حقوق ایشان را لعنت فرما.

خدایا اولین ظالم و غاصب حق آل محمد و هرکس که بدعتهای او را تا روز قیامت

[صفحه ۲۰۹]

عمل می‌کند لعنت مخصوص فرما.

خدایا، بر محمد خاتم پیامبران و بر علی آقای اوصیاء و آل طاهرینش صلوات فرست، و ما را متمسک به آنان قرار داده و با ولایتشان ما را از رستگاران و از صاحبان امان که بر آنان ترسی نیست و محزون نمی‌شوند قرار ده.

در دعای روز عید غدیر: غدیر را پذیرفتیم

اللَّهُمَّ صَدَّقْنا وَ أَجَبْنا داعِیَ اللَّهِ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فی مُوالاةِ مَوْلانا وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنینَ أَمیرِالْمُؤمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبیطالِبٍ ... أَللَّهُمَّ رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادی لِلْایمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا ... فَإِنَّا یا رَبَّنا بِمَنِّکَ وَ لُطْفِکَ أَجَبْنا داعیکَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ وَ صَدَّقْناهُ وَ صَدَّقْنا مَوْلَی الْمُؤْمِنینَ وَ کَفَرْنا بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ، فَوَلِّنا ما تَوَلَّیْنا...

خدایا ما تصدیق کردیم و اجابت نمودیم دعوت کننده‌ی تو را و پیرو پیامبر صلی اللّه علیه و آله شدیم درباره‌ی ولایت مولایمان و مولای مؤمنان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ... خدایا، پروردگارا، ما شنیدیم منادیی برای ایمان ندا می‌کند که به پروردگارتان ایمان بیاورید. ما نیز ایمان آوردیم ... پروردگارا، ما- به منت و لطف تو- دعوت کننده‌ات را پاسخ مثبت دادیم و پیرو پیامبر صلی اللّه علیه و آله شدیم و او را تصدیق کردیم و همچنین مولای مؤمنین را تصدیق کردیم، و به جبت و طاغوت کافر شدیم. خدایا ولایتی را که پذیرفته‌ایم همراهمان قرار ده.

فرازی دیگر از دعای روز غدیر: معرفت غدیرم ده

اللَّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُـکَ ... أَنْ تَجْعَلَنی فی هـذَا الْیَوْمِ الَّذی عَقَـدْتَ فیهِ لِوَلِیِّکَ الْعَهْـدَ فی أَعْناقِ خَلْقِکَ وَ أَکْمَلْتَ لَهُمُ الـدّینَ، مِنَ الْعارِفینَ بِحُرْمَتِهِ وَ الْمُقِرّینَ بِفَضْـلِهِ ... اللَّهُمَّ فَکما جَعَلْتَهُ عیدَکَ الْأَکْبَرَ وَ سَـمَّیْتَهُ فِی السَّماءِ یَوْمَ الْعَهْدِ الْمَعْهُودِ وَ فِی الْأَرْضِ یَوْمَ الْمیثاقِ الْمَأْخُوذِ وَ الْجَمْعِ المَسْـؤُولِ صَـلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ‌مُحَمَّدٍ وَ أَقْرِرْ بِهِ عُیُونَنـا وَ أَجْمِـعْ بِهِ شَـمْلَنا وَ لاتُضِـلَّنا بَعْـدَ إِذْ هَـدَیْتَنا وَ اجْعَلْنـا لِأَنْعُمِـکَ مِنَ الشّاکِرینَ یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ.

خدایا از تو می‌خواهم مرا در این روزی که برای ولیت عهدی برگردن خلقت بسته‌ای و دین را برایشان کامل کرده‌ای، مرا از عارفین به حرمت آن و اقرار کنندگان به فضیلت آن قرار دهی...

خدایا همانگونه که آن را عید بزرگ خود قرار داده‌ای و در آسمان روز عهد معهود

[صفحه ۲۱۰]

نامیـده‌ای و در زمین روز پیمان گرفته شـده و اجتماع سؤال شونده نامگذاری کرده‌ای، بر محمد و آل محمد درود فرست و چشم ما را بـدان روشن فرما و کارهای ما را به برکت آن منظم فرما و بعد از هدایت ما را گمراه مفرما و ما را نسبت به نعمتهایت از شاکران قرار ده، ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان.

فراز دیگری از دعای عید غدیر: لعنت بر منکر حق غدیر

الْحَمْـدُ لِلّهِ الَّذی عَرَّفَنا فَضْلَ هـذَا الیَوْمِ وَ بَصَّرَنا حُرْمَتَهُ وَ کَرَّمَنا بِهِ وَ شَـرَّفَنا بِمَعْرِفَتِهِ وَ هَـدانا بِنُورِهِ ... اللَّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ ... أَنْ تَلْعَنَ مَنْ جَحَدَ حَقَّ هذَا الْیَوْمِ وَ أَنْکَرَ حُرْمَتَهُ فَصَدَّ عَنْ سَبیلِکَ لِإِطْفاءِ نُورِکَ.

حمد خدایی را که فضیلت این روز را به ما شناسانید و ما را نسبت به حرمت آن بصیرت داد و بوسیله‌ی آن به ما کرامت بخشید و با معرفت آن به ما شرف داد و به نور آن ما را هدایت کرد.

خـدایا، از تو می‌خواهم لعنت کنی کسانی را که حق این روز را انکار کردند و حرمت آن را نپذیرفتند و برای خاموش کردن نور تو راه تو را بستند.

فراز دیگری از دعای عید غدیر: خدا را بر غدیر سپاسگزارم

الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ کَمالَ دینِهِ وَ تَمامَ نِعْمَتِهِ بِوِلایَةِ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبیطالِبٍ علیه‌السلام.

شکر خدایی را که کمال دینش و تمام نعمتش را با ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام قرار داد.

[صفحه ۲۱۱]

مسجد غدیر

اشاره

آن سـرزمین مقدس که در سال دهم هجرت، در حجهٔ الوداع پیامبر گرامی صلی اللّه علیه و آله «وصایت و ولایت» امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را رقم زد هم اکنون چه وضعی دارد؟

آیا در گرد و غبار عناد به فراموشی سپرده شده است؟ آیا این وادی مقدس نباید زیارتگاه شیعیان بلکه همه‌ی مسلمانان جهان باشد؟ مگر بعـد از گـذشت چهارده قرن این خاک عطرآگین، شـمیم روح پرور و با صـفای رسالت و وصایت را در خود نگهداری نکرده

است؟ مگر هنوز نشان گامهای مقدس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و علی علیه‌السلام بر آن نقش نبسته است؟ و همان خاك و شن‌ها شاهد آن صحنه‌ی بزرگ نبوده‌اند؟ مگر آوای نجات‌بخش پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در امواج هوای تفتیده‌ی غدیر منعکس نیست؟ آیا به زائران بیت اللَّه الحرام هم اکنون اجازه می‌دهند از آن سرزمین پاك بگذرند و روح و جسم خود را در همان فضائی که ندای ملکوتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز هجدهم ذیحجهٔ سال دهم هجرت بلند شد؛ تازگی و طراوت بخشند؟

[صفحه ۲۱۲]

تاریخچه مسجد غدیر

بحارالانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۲۵، ج ۳۷ ص ۲۰۱، ج ۵۲ ص ۵ ح ۴، ج ۱۰۰ ص ۲۲۵. اثبات

الهداة: ج ۲ ص ۱۷ ح ۶۷، ص ۲۱ ح ۸۷، ص ۱۹۹ ح ۱۰۰۴. معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۸۹.

مصباح المتهجد: ص ۷۰۹. الوسیله (ابن حمزه): ص ۱۹۶. الغیبهٔ (شیخ طوسی): ص ۱۵۵.

الدروس: ص ۱۵۶. مزارات اهل‌البیت علیهم‌السلام و تاریخها (سید جلالی): ص ۴۲.

از روزی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به امامت منصوب فرمود، آن وادی تقدس تازه‌ای یافت. مراسم سه روزه در آن سرزمین با حضور نور پاك محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات‌اللَّه‌علیهم چنان روحی در کالبد آن جاری ساخت که در طول چهارده قرن همواره با نام «مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر» بر سر زبانها ماند و میلیونها زائر بیت اللَّه در رفت و بازگشت بدان متبرك گشتند و با عبادت در آن به بارگاه الهی تقرب جستند.

ائمه علیهم‌السلام به اصحابشان سفارش اکید داشتند که از زیارت مسجد غدیر غفلت نکنند. امام حسین علیه‌السلام در مسیر بازگشت از مکه به کربلا توقفی در غدیر داشتند. امام باقر و امام صادق علیهماالسلام به مسجد غدیر آمدند و جای جای مراسم غدیر را برای اصحابشان تشریح کردند.

محدثین و علمای بزرگ نیز در غدیر حضور می‌یافتند و ادای احترام می‌کردند. علی بن مهزیار اهوازی از قرن سوم در سفر حج خود به مسجد غدیر آمده است. در کلام شیخ طوسی از قرن ششم و ابن حمزه از قرن هفتم و شهید اول و علامه حلی از قرن هشتم نام مسجد غدیر و تصریح به باقی بودن آثار آن در زمانشان را می‌خوانیم.

سید حیدر کاظمی در سال ۱۲۵۰ از وجود آن خبر داده و با آنکه جاده از غدیر فاصله داشته ولی مسجد آن مشهور بوده است. محدث نوری نیز از وجود آن در سال ۱۳۰۰ خبر داده و شخصاً در آن حضور یافته و اعمال آن را بجا آورده است.

[صفحه ۲۱۳]

تخریب مسجد غدیر بدست دشمنان

مثالب النواصب (ابن شهر آشوب)، نسخه‌ی خطی: ص ۶۳.

همانگونه که «غدیر» پرچمی بر بلندای تاریخ است که از آن نور سبز «علی ولی اللَّه» می‌درخشد، مسجد غدیر هم تیری به چشم دشمنان ولایت بوده که بنای گِل و آجری آن بعنوان سندی زنده از غدیر در قلب صحرا می‌درخشید. از همین جاست که دشمنان کینه توز علی علیه‌السلام که درِ خانه‌اش را آتش زدند و تابعین آنان در طول قرنها هرگز چشم دیدن چنین بنای اعتقادی- تاریخی را نداشتند.

آثار مسجد غدیر که توسط پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و اصحابش علامت گذاری شده بود، اولین بار بدست عمر بن الخطاب از میان برده شد و علائم آن محو گردید.

بار دیگر در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام احیا شد ولی پس از شهادت آنحضرت، معاویه ساربانی را با دویست نفر فرستاد تا آثار غدیر خم را با خاک یکسان کنند!

در زمانهای بعد بار دیگر مسجد غدیر بنا شد و از آنجا که کنار جاده‌ی حجاج قرار داشت محلی معروف بود و حتی تاریخ نگاران و جغرافی نویسانِ مخالفین هم آن را نام برده و محل آن را تعیین کرده‌اند.

تا صد سال پیش مسجد غدیر بر پا بوده و با آنکه در منطقه‌ی مخالفین بوده ولی رسماً محل عبادت و بعنوان مسجد غدیر معروف بوده است، تا آنکه آخرین ضربه را وهابیها زده‌اند. آنان دو اقدام کینه توزانه برای از بین بردن مسجد غدیر انجام داده‌اند: از یکسو مسجد را خراب کرده و آثار آن را از بین برده‌اند، و از سوی دیگر مسیر جاده را طوری تغییر داده‌اند که از منطقه‌ی غدیر فاصله‌ی زیادی پیدا کرده است.

موقعیت جغرافیایی غدیرخم

منطقه‌ی غدیرخم در مسیر سیلابهایی واقع شده که پس از عبور از غدیر به جحفه می‌رسد و سپس تا دریای سرخ ادامه پیدا می کند و سیلهای سالیانه را به دریا می‌ریزد. چنین مسیرهایی را به زبان عربی «وادی» می گویند.

[صفحه ۲۱۴]

بنابراین در توصیف جغرافیایی غدیر می‌توانیم بگوئیم: وادی جحفه مسیر سیلی است که به دریا می‌ریزد. در این مسیر آبگیری طبیعی بوجود آمده که پس از عبور سیل، آبهای باقیمانده در آن جمع می‌شوند، و به چنین گودالها و آبگیرهایی در عرب «غدیر» می گویند. در مناطق مختلف غدیرهای زیادی در مسیر سیلها وجود دارد که با نامگذاری از یکدیگر شناخته می‌شوند. این غدیر هم برای شناخته شدن از غدیرهای دیگر بنام «خم» نامگذاری شده است.

نام غدیر خم در طول چهارده قرن تغییر نیافته و در کتابهای جغرافیایی و تاریخی و لغت مربوط به قرون مختلف همین نام را برای این مکان معین می‌بینیم که موقعیت دقیق آن را هم تعیین کرده‌اند و فواصل آن را از چهار جهت به صراحت گفته‌اند. در این باره به کتابهای زیر مراجعه شود:

معجم ما استعجم: ج ۲ ص ۵۱۰ و ۴۹۲ و ۳۶۸. لسان العرب: ماده‌ی خمم و غدر. معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۸۹ و ۳۵۰، ج ۳ ص ۱۵۹، ج ۴ ص ۱۸۸، ج ۶ ماده غدیر. معجم معالم الحجاز: ج ۱ ص ۱۵۶. تاج العروس: ماده خمم، غدر. النهایهٔ (ابن اثیر): ماده خم. الروض المعطار: ص ۱۵۶. وفاء الوفاء: ج ۲ ص ۲۹۸. صفهٔ جزیرهٔ العرب: ص ۲۵۹.

با توجه به اینکه یک منطقه جغرافیایی را به مناسبتهای مختلف با نامهای متفاوت یاد می‌کنند، لذا غدیرخم هم در تاریخ با نامهای مناطقی که از نظر جغرافیایی از آن حساب می‌شود نام برده شده است. در مواردی بعنوان «جحفه» از آن یاد شده، بدان جهت که غدیر خم در وادی جحفه قرار دارد. در مواردی «خرّار» گفته شده که نام مسیر سیل از غدیر تا جحفه است که سیل را به آنجا می‌ریزد. در مواردی با نام «غُرَبهٔ» یاد می‌شود و این بمناسبت همجواری غدیر با این منطقه است و هر دو در یک وادی قرار دارند.

با توجه به اینکه موقعیت غدیر و جحفه بصورت از شرق به غرب در مسیر سیل است و هر چه به سمت دریا پیش می‌رود مسیر سیل وسیع‌تر می‌شود و کسانی که در صدد تعیین فاصله‌ی جحفه تا غدیر بوده‌اند از زاویه‌های مختلفی مسافت را اندازه

[صفحه ۲۱۵]

گرفته‌اند، لذا فاصله‌ی آن تا جحفه را گاهی سه مایل و گاهی دو مایل تعیین کرده‌اند.

از سوی دیگر شرایط جغرافیایی منطقه در طول تاریخ تغییراتی داشته است، بخصوص آنکه در مسیر سیل بوده و شکل آن براحتی تغییر می‌یابد. بهمین جهت در توصیف غدیر خم جنبه‌های حیاتی و طبیعی از زمان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تا کنون تغییراتی

داشته‌اند که به شرح زیر است:

– در نزدیک آبگیر (غدیر) چشمه‌ی آبی است که پس از جاری شدن به سمت غدیر آمده و در آن می‌ریخته است. این چشمه گاهی کم آب یا خشک می‌شده و گاهی در اثر عوامل طبیعی مسیرش از غدیر عوض می‌شده و به سمت دیگری می‌رفته است.

– در اطراف چشمه درختانی سرسبز و انبوه رشد کرده و محل زیبایی را ایجاد کرده بوده است. گاهی در اثر سیلابها این درختان از بین می‌رفته و یا در سالهایی که آب چشمه کم بوده یا خشک شده درختان نیز سرسبزی خود را از دست داده یا خشکیده‌اند.

– کنار آبگیر نیز درختان صحرایی کهنسالی بوده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در سایه‌ی آنها سخنرانی فرموده است. این درختان نیز در اثر عمر زیاد خشکیده و سیل نیز در از بین رفتن آنها مؤثر بوده است.

– خود آبگیر نیز از نظر عمق و عرض و طول در سالیان متمادی که سیل از روی آن عبور کرده تغییرات زیادی بخود دیده، ولی محل ا صلی آن تغییری نکرده است و در طول تاریخ تا امروز بعنوان غدیرخم محلی معروف بوده است.

محل کنونی مسجد غدیر

مجله تراثنا: شماره‌ی ۲۱ ص ۲۲-۵.

هم اکنون غدیر بصورت بیابانی است که در آن آبگیری و چشمه آبی است و محل مسجد- که اکنون اثری از آن نیست- بین چشمه و آبگیر بوده است. این منطقه در حدود ۲۰۰ کیلومتری مکه در نزدیکی شهر «رابغ» در کنار روستای جحفه که میقات حجاج است قرار دارد و هم اکنون بنام «غدیر» شناخته می‌شود و مردم منطقه بخوبی از محل دقیق و نام آن آگاهند و می‌دانند که شیعیان هر از چندگاهی برای زیارت آن به

[صفحه ۲۱۶]

منطقه می‌آیند و پرس و جو می‌کنند.

بعنوان شاهد زنده، گزارش دو سفر تحقیقاتی که توسط دو تن از اهل خبره به منطقه‌ی غدیر صورت گرفته تقدیم می‌شود.

عاتق بن غیث بلادی

اشاره

او از علمای سنی است و از سال ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۸ برای تعیین مسیر هجرت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سه سفر اکتشافی برنامه ریزی شده و با مقدمات لازم انجام داده و کلیه‌ی شهرها و روستاها و بیابانها و چشمه‌ها و سایر جزئیات منطقه‌ی بین مکه تا مدینه را شناسایی کرده و محل آنچه از بین رفته تعیین نموده و در دو کتاب خود «علی طریق الهجرة»: ص ۶۷/۶۰ و «معجم معالم الحجاز»: ج ۳ ص ۱۵۹ همراه با چند نقشه منعکس نموده است. او سفر خود به منطقه‌ی غدیر خم و کیفیت جغرافیایی، آن را چنین توصیف می‌کند:

از جحفه به «قصر علیا» آمدم. در آنجا شخصی از اهل منطقه را دیدم و درباره‌ی «چشمه‌ی غدیر خم» سؤال کردم. او به درختان خرمایی در سمت طلوع آفتاب اشاره کرد و گفت: آنجا «غُرَبه» است و منظورش همان غدیرخم بود که امروزه گاهی به این نام خوانده می‌شود. هشت کیلومتر پس از قصر علیا به غدیرخم رسیدم که از شرق رابغ ۲۶ کیلومتر است. آبگیری در سمت غربی دشت است که حدود ۱۵۰ درخت خرما کنار آن است. این دشت قبلاً «خرّار» نام داشته و سیل در آن جاری می‌شده، ولی هم‌اکنون تپه هایی در آن ایجاد شده که مانع سیل است. از سمت شرقی این آبگیر دشت «خانق» است که آب کوههای «شراء» از ۲۵ کیلومتری

در آن جاری می‌شود و به این آبگیر می‌ریزد که باعث بقای این آبگیر تاریخی شده است. این آبگیر دائمی است و هر قدر خشکسالی باشد خشک نمی‌شود.

سمت جنوب این آبگیر، صحرای «وبریه» است و کنار آن «عویرضهٔ» است.

در سمت غربی و شمال غربی غدیر خم آثار شهری باستانی دیده می‌شود که

[صفحه ۲۱۷]

حصاری داشته و بوضوح قابل رؤیت است. از جمله سه ساختمان بلند یا قلعه که خراب شده است.

سه دلیل می‌توان ذکر کرد که در این مکان سکونت جمعی از مردم به صورت شهر یا روستای مهمی بر قرار بوده است:

۱. چشمه‌ی غدیر، که در حجاز بودنِ یک چشمه مساوی با برقراری یک روستا است.

۲. بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرزندان صحابه و انصار و قریش در دشتهای حجاز متفرق شدند و برای خود باغها و آبادی‌هایی ساختند که به صراحت تاریخ مناطق اطراف غدیر خم از آن مناطق است. بنابر این استبعادی ندارد در این غدیر هم وطن کرده باشند و اطراف آن را آباد نموده باشند، بخصوص آنکه سابقه‌ی حضور پیامبر صلی اللّه علیه و آله نیز در آنجا ثابت بوده است.

۳. زمینهای اطراف غدیر همه به قسمتهای کوهپایه‌ای و مایل به دشت هستند و تا آنجا که اهل منطقه نقل می‌کنند سراسر آن را نخلستان پوشانده بوده است.

این سه دلیل ثابت می‌کند که سرزمین غدیرخم که امروزه فقط چند چادرنشین در این سو و آن سویش خیمه زده‌اند، روزگاری شهرآبادی بوده است. [۳۰].

در سمت شمال شرقی، بیابان سیاه رنگی است که «ذوبیان» نام دارد. در سمت شمال غربی بیابان «رمحه» است که جنگلهای درخت سَمُر [۳۱] آن را فرا گرفته است.

از سمت شمال دشت وسیعی است که همان «وادی ظهر» است و سراسر آن را جنگلهای درخت سَمُر بطوری پوشانده که عبور از آن را مشکل ساخته است.

در زمین مسطح کنار غدیر برای استراحت توقفی کردیم و در همین حال چوپانی

[صفحه ۲۱۸]

گوسفندانش را برای آن کنار غدیر آورد و پس از آب خوردن از آنجا دور شدند.

سپس مؤلف کتاب مسئله‌ی غدیرخم و سابقه‌ی تاریخی آن را مطرح می‌کند و می‌گوید: در بازگشت از حجهٔ الوداع، در همین مکان پیامبر صلی اللّه علیه و آله درباره‌ی علی علیه‌السلام فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و خطبه‌ی مشهور غدیر کنار همین آبگیر بوده است که از دلیلهای شیعه بر ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. [۳۲].

علامه دکتر شیخ عبدالهادی فضلی

ایشان از علمای بزرگ شیعه در منطقه‌ی شرقی عربستان هستند و در سالهای ۱۴۰۲ و ۱۴۰۹ دوبار به منطقه‌ی غدیر سفر کرده‌اند و با توجه به سوابق تاریخی و جغرافیایی که در منابع شیعه و غیر شیعه آمده به شناسایی غدیر خم پرداخته‌اند و توصیف کاملی از منطقه‌ی غدیر را طی مقاله‌ای که در مجله تراثنا شماره‌ی ۲۱ ص ۳۳ –۸ چاپ شده ارائه داده‌اند که خلاصه‌ای از آن را می‌آوریم:

به همراه سه نفر از جده راهی جحفه شدیم و در آنجا به مسجد میقات آمدیم و از خادم مسجد راه قصر علیا را پرسیدیم. از آنجا پنج کیلومتر طی کردیم تا به قصر علیا رسیدیم. آنجا جاده به سمت راست از جانب مکه به موازات کوهها منحرف شد. در قسمت

وسیع بیابان جاده به چند سو تقسیم شده و کم کم زیر ریگها گم شده بود. چوپانی را از دور دیدیم و نزد او رفتیم و از او راه «غُرَبه» که نام دیگر غدیر است سؤال کردیم. او راهی را نشان داد و گفت: بعد از آن دشت وسیعی را می‌بینید که بالای آن نخلستان غربه پیدا می‌شود. در وسط بیابان پیرمردی را همراه جوانی سوار بر ماشین دیدیم و از او درباره‌ی وطنش سؤال کردیم. او گفت: کمی بعد از غربه ساکن هستیم.

گفتم: مقصد ما هم آنجاست. گفت: شما اهل منطقه‌ی شرقی عربستان هستید و دنبال

[صفحه ۲۱۹]

غدیر هستید!! گفتم: آری. گفت: غدیر در قسمت پایین دشت سمت راست جاده است. بعد از خداحافظی به آن سمت آمدیم و به لطف خداوند وارد وادی غدیر شدیم.

بیابان بسیار وسیعی بود و دختان سَمُر بصورت پراکنده در این سو و آن سو دیده می‌شد. این بیابان بین دو رشته کوه در سمت شمال و جنوبی قرار داشت. در مسیر سیل آن، سه دسته درختان نخل دیده می‌شد که هر دسته با دیگری حدود ۲۰ متر فاصله داشت.

در انتهای غربی بیابان غدیر، درختانی بود که وسط آن چشمه‌ای جاری بود که به احتمال قوی همان چشمه‌ی تاریخی غدیر است.

بار دوم که در سال ۱۴۰۹ به منطقه‌ی غدیر سفر کردیم همان راه سفر قبلی را پیمودیم تا به غدیر رسیدیم. در آنجا مشاهده کردیم که سیل بسیاری از شرایط جغرافیایی منطقه را تغییر داده و تعدادی از درختان خرما از بین رفته و درختانی که اطراف چشمه بودند- بجز چند تا- از بین رفته‌اند. چشمه‌ی غدیر را دیدیم که مسیرش عوض شده و به سمت درختانی در بیست متری چشمه می‌رود.

توضیح راههای منتهی به غدیر

راه رسیدن به وادی غدیر هم اکنون از دو طریق است:

۱. راه جحفه: از کنار فرودگاه رابغ تا اول روستای جحفه، سپس ۵ کیلومتر به سمت شمال در ریگزار تا قصر علیا، سپس ۲ کیلومتر در سمت راست جاده با عبور از تپه‌های شنی، سپس بیابانی کوتاه، از بیابان به سمت راست جاده وادی غدیر است. فاصله‌ی غدیر نسبت به میقات جحفه از سمت طلوع آفتاب ۸ کیلومتر است.

[صفحه ۲۲۰]

۲. راه رابغ: از تقاطع جاده مکه- مدینه- رابغ به سمت مکه در طرف چپ جاده ۱۰ کیلومتر، سپس به سمت راست، جاده‌ی فرعی به طرف غدیر است که فاصله‌ی آن از جنوب شرقی تا رابغ ۲۶ کیلومتر است.

به امید آنکه با ظهور صاحب غدیر، منطقه‌ی زیبا و روح انگیز غدیر بار دیگر احیا شود، و بین آبگیر و چشمه‌ی آن مسجد با شکوهی بنا شود و محل منبر و خیمه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با ترسیم کاملی از آن واقعه‌ی عظیم در آنجا مورد بازدید جهانیان قرار گیرد.

[صفحه ۲۲۵]

عید و جشن غدیر

اشاره

زنده نگه داشتن یاد غدیر، مؤثرترین عامل در احیای محتوای آن است. در طول تاریخ یابودهای مختلفی از غدیر به چشم می‌خورد که اقوام و ملل مختلف مسلمان به فراخور حال خود و شرایطی که در آن بوده‌اند، برای حضور غدیر در جامعه‌ی خود بکار

گرفته‌اند.

جشنهای سالیانه‌ی غدیر و برنامه‌های متنوعی که بمناسبت آن اجرا می‌شود نیز جلوه‌ی دیگری از احیای غدیر است. زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در غدیر نیز تجدید خاطره‌ای از غدیر و دست بیعتی مجدد با صاحب غدیر است. این یابودها همه مظاهری از حفظ نام غدیر در جوامع معتقد به آن، و سنگر دفاعی از غدیر در برابر مخالفین آن است. در سایه‌ی همین یادمانده‌هاست که پس از چهارده قرن نام غدیر بر پیشانی تاریخ اسلام می‌درخشد و هزاران توطئه برای نابودی آن خنثی شده است.

[صفحه ۲۲۶]

مروری بر جشنهای غدیر در تاریخ

عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۸ و ۲۲۱ و ۲۲۲.

جشنهای سراسری غدیر که هر ساله در سالروز عید غدیر خم در هیجدهم ذی‌حجه برگزار می‌شود از شاخص‌ترین آئینهای یادبود غدیر است و تأثیر اجتماعی آن در حفظ محتوای غدیر در اذهان عموم مردم فوق العاده است.

همانگونه که جشن یادبود غدیر همه ساله در آسمان با اجتماع همه‌ی ملائکه برگزار می‌شود در زمین هم شیعیان یادبود آن روز را جشن می گیرند.

اولین جشن غدیر در همان بیابان غدیر انجام شد که سیل تبریک و تهنیت به پیشگاه پیامبر و امیرالمؤمنین‌صلوات‌اللَّه‌علیهما جاری شد و مراسم پر شور و غیرقابل تکراری در آن بیابان پیاده شد.

بعد از آن، بیست و پنج سال غدیر پشت درِ خانه‌ی آتش زده‌ی علی و فاطمه علیهماالسلام گریست، تا روزی که صاحب غدیر قدرت را بدست گرفت و اولین جشن غدیر با حضور او در کوفه انجام شد. روز جمعه مصادف با عید غدیر بود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ی نماز بیانات مف صلی در عظمت غدیر بیان کردند، و سپس همه‌ی مردم به اتفاق حضرت برای مراسم اطعام مخصوص غدیر به منزل امام حسن مجتبی علیه‌السلام رفتند.

در دورانهای بعد، شرایط اجتماعی زمینه‌ای برای جشن مفصل غدیر فراهم نکرد تا روزی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در خراسان عده‌ای از خواص اصحاب خود را برای افطار روزه‌ی عید غدیر دعوت نمود، و به منازل آنان هدایا و عیدی فرستاد و برایشان درباره‌ی فضایل روز غدیر سخنان مفصلی فرمود.

در زمان آل‌بویه در ایران و عراق و در حکومت فاطمیان در شام و مصر و یمن جشنهای غدیر بطور مفصل گرفته می‌شد و اهمیت خاصی برای آن قائل بودند. [۳۳] از زمان صفویه تا کنون همه ساله مراسم غدیر با شور و شوق خاصی برگزار می‌شود.

[صفحه ۲۲۷]

جشن چهاردهمین قرن غدیر

اشاره

اکنون سالیان متمادی است که بزرگان علما و مقامات بلند پایه و اقشار مختلف مردم در روز غدیر پیامهای تبریک برای یکدیگر می‌فرستند و آن را گرامی می‌دارند. جشنهای غدیر نیز از شهرهای بزرگ گرفته تا دور افتاده‌ترین روستاها برگزار می‌شود و حتی در همه‌ی کشورهای جهان، هر جا که چند نفر شیعه کنار هم باشند، از روز غدیر بدون جشن نمی گذرند.

در سال ۱۴۱۰ هجری بمناسبت چهاردهمین قرن غدیر، کنگره‌ی باشکوهی در شهر لندن برگزار شد که چند روز ادامه داشت و

گزارش آن بچاپ رسید، و بار دیگر عظمت غدیر در حد جهانی به نمایش گذاشته شد.

این کنگره تحت عنوان «مهرجان الإمام علی علیه‌السلام، بمناسبهٔ مرور ۱۴ قرناً علی یوم الغدیر الأغرّ» طی سه روز ۲۱/۱۹ ذی‌حجهٔ سال ۱۴۱۰ق- ۱۳۶۸ش (۱۹۹۰م) در مرکز شهر لندن برگزار شد.

این یادبود چهاردهمین قرن غدیر در پنج جهت زیر فعالیت داشت:

کنفرانسهای علمی

این کنفرانسهابعنوان اجتماعی از آراء و افکار مختلف نیز بحساب می‌آمد. مباحث تحقیقی کنفرانس درباره‌ی غدیر تحت این عناوین بود:

۱. غدیر در احادیث نبوی، یا غدیر در کتب سیره و صحاح.

۲. غدیر در شعر عربی.

۳. غدیر در مناظرات مذهبی.

۴.نقش غدیر در حیات امت اسلامی، یا «اگر غدیر اجرا می گردید چگونه می‌شد»؟

۵. غدیر در عقل و نقل.

۶. اهمیت متن حدیث غدیر در عقاید شیعه.

۷. روز غدیر در دولتهای اسلامی زمانهای مختلف.

۸. اهمیت کتاب «الغدیر» علامه امینی.

[صفحه ۲۲۸]

۹. بررسی‌های تفسیری درباره‌ی آیه‌ی تبلیغ و آیه‌ی اکمال دین.

۱۰. اهمیت مجالس عید غدیر.

۱۱. رسالت اسلامی از یوم الدار در مکه تا روز غدیر.

۱۲. غدیر در کتب مستشرقین.

مجالس فرعی

اول: زندگانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از ولادت تا غدیر بصورت صوتی و تصویری.

دوم: شب شعر غدیر، با حضور شعرای بزرگ عرب و ایرانی و شاعران اردو زبان.

سوم: مدیحه خوانی به زبانهای عربی و فارسی و اردو.

نمایشگاه کتاب

نمایشگاهی که در آن کتابهای تألیف شده درباره‌ی غدیر از خطی و چاپی به هر زبانی که باشد جمع آوری شده و به مدت یک هفته در معرض دید عموم قرار گرفت.

مسابقه تألیف کتاب

یک مسابقه‌ی عمومی برای تألیف کتاب درباره‌ی غدیر به چهار زبان عربی، فارسی، اردو و انگلیسی قرار داده شد و جوایز نفیسی برای نفرات اول تا چهارم از هر زبانی در نظر گرفته شد که در مرحله‌ی ابتدایی بیش از سی کتاب برای مسابقه ارائه شد.

نمایشگاه فنی

به همین مناسبت نمایشگاهی از لوحه‌های خط عربی و کوفی و لوحه‌های تذهیب شده‌ی نقوش اسلامی و آثار معماری و یادگارهای فنی بر چوب و مس و نقره و شیشه برپا شد.

در این کنفرانس علما و دانشمندان بزرگ از سراسر جهان دعوت شدند و جشن چهاردهمین قرن غدیر در باشکوهترین شکل خود برگزار گردید.

اکنون یکهزار و چهارصد و دهمین سالروز غدیر را جشن می‌گیریم و نام بلند

[صفحه ۲۲۹]

غدیر را گوشواره‌ی خورشید می‌کنیم و به آن افتخار می‌نماییم و لبخند پیروزی غدیر بر سقیفه را به تماشا می‌نشینیم.

عید تاریخی آل محمد

روز غدیر در واقع عید آل محمد علیهم‌السلام و روز جشن اهل بیت است، و به همین جهت تأکید خاصی از سوی ائمه علیهم‌السلام بر جشن گرفتن و اظهار سرور و شادی در این روز وارد شده است.

شخص یهودی که در مجلس عمر حاضر بود گفت: اگر آیه‌ی «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ » (... که در روز غدیر نازل شده) در امت ما نازل شده بود ما روز نزول آن را عید می‌گرفتیم! [۳۴].

بدون شک عید گرفتن غدیر بمعنای زنده نگه داشتن آن روز تاریخی در دلهای شیعیان و احیای محتوای آن در مقابل دشمنان است، و بعنوان علامتی بزرگ بر صفحه‌ی تاریخ تشیع نقش بسته و نشان دائمی ولایت است.

جشن غدیر در آسمانها

در آسمانها روز غدیر را می‌شناسند و اکنون آغاز پانزدهمین قرنی است که حتی در یک سال آن جشن غدیر ترک نشده است. در این باره چهار حدیث ذکر می‌نماییم:

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود: نام عید غدیر در آسمانها روز «عهد معهود» است. [۳۵].

۲. امام رضا علیه‌السلام فرمود:

[صفحه ۲۳۰]

خداوند در روز عید غدیر ولایت را بر اهل آسمانها عرضه کرد، و اهل آسمان هفتم در قبول آن از دیگران سبقت گرفتند. بهمین جهت خداوند آسمان هفتم را به عرش خود مزین فرمود.

سپس اهل آسمان چهارم بر دیگران سبقت گرفتند، و خداوند آن را به بیت المعمور مزین فرمود.

سپس اهل آسمان اول سبقت گرفتند، و خداوند آن را به ستارگان مزین فرمود. [۳۶].

۳. امام رضا علیه‌السلام فرمود:

روز غدیر، روزی است که خداوند به جبرئیل امر می‌کند تا تختی از کرامت خود در مقابل بیت المعمور قرار دهد. سپس جبرئیل بر

فراز آن قرار می گیرد و ملائکه از همه‌ی آسمانها جمع می‌شوند و بر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله ثنا می‌فرستند و برای شیعیان امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام و محبین ایشان استغفار می کنند. [۳۷].

۴. امام رضا علیه‌السلام از پدرش امام موسی بن جعفر علیه‌السلام از جدش امام صادق علیه‌السلام نقل می‌فرماید که فرمود:

روز غدیر نزد اهل آسمان مشهورتر از اهل زمین است.

خداوند تعالی در بهشت قصری خلق فرموده که بنای آن خشتی از نقره و خشتی از طلا است. در آن قصر صد هزار اتاق سرخ رنگ و صد هزار خیمه‌ی سبز رنگ وجود دارد و خاک آن از مشک و عنبر است. در آن قصر چهار نهر جاری است: نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل. در کناره‌های این نهرها درختانی از انواع میوه‌ها قرار دارد، و بر آن درختان طیوری هستند که بدنهای آنها از لؤلؤ و بالهایشان از یاقوت است و به انواع صداها می‌خوانند.

روز غدیر که فرا می‌رسد اهل آسمانها وارد این قصر می‌شوند و تسبیح و تقدیس و تهلیل می گویند. آن پرندگان هم به پرواز در می‌آیند و خود را به آب می‌زنند، و سپس در آن مشک و عنبر می‌غلطند. آنگاه که ملائکه جمع شدند بار دیگر به پرواز در می‌آیند و آن عطرها را بر آنان می‌پاشند.

[صفحه ۲۳۱]

ملائکه در روز غدیر «نثار فاطمه علیهاالسلام» [۳۸] را به یکدیگر هدیه می‌دهند. وقتی آخرین ساعات روز غدیر فرا می‌رسد ندا می‌آید: «به مراتب و درجات خود برگردید که به حرمت محمد و علی تا سال آینده در چنین روزی، از لغزش و خطر در امان خواهید بود». [۳۹].

سابقه تاریخی روز غدیر

در آن روز از ایام سال که مقارن با روز غدیر بوده وقایع بسیار مهمی در عالم خلقت و در تکوین جهان رخ داده، همانطور که انبیاء نیز برنامه‌های مهم خود را در این روز انجام داده‌اند. این بخاطر ارزشی است که صاحب این روز یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آن داده است، و حاکی از آن است که واقعه‌ای مهمتر از آن در تاریخ عالم نبوده که سعی شده سایر وقایع با آن مقارن گردد و از مبارکی این روز طلب برکت و یُمن شود:

۱. روز قبولی توبه‌ی حضرت آدم علیه‌السلام. [۴۰].

۲. روزِ حضرت شیث، فرزند و وصی حضرت آدم علیهماالسلام. [۴۱].

۳. روز نجاتِ حضرت ابراهیم علیه‌السلام از آتش. [۴۲].

۴. روز نصب حضرت موسی علیه‌السلام حضرت هارون علیه‌السلام را. [۴۳].

۵. روز حضرت ادریس علیه‌السلام. [۴۴].

۶. روز حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیهماالسلام. [۴۵].

۷. روز نصب حضرت عیسی علیه‌السلام وصی خود شمعون را. [۴۶].

بعضی از موارد فوق که بصورت مبهم آمده و واقعه‌ی آن روز ذکر نشده به پیروی از

[صفحه ۲۳۲]

متن حدیث است و احتمالاً مربوط به روز مبعوث شدن ایشان به نبوت یا منصوب شدنشان به وصایت باشد.

یک تقارن جالب

از لطایف مقـدرات الهی این است که در روز ۱۸ ذی‌الحجه عثمان کشـته شد و مردم پس از ۲۳ سال غصب خلافت، با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کردند و خلافت ظاهری آنحضرت بار دیگر مقارن با روز غدیر شد. [۴۷].

اساس و سابقه عید و جشن غدیر

اعیـادِ هر ملت، روزی برای احیـاء شـعائر آنـان و تجدیـد عهـد و یـادآوری روزهای سـرنوشت ساز و مهم آنهاست. عیـد گرفتنِ روز «غدیر» از همان سال حجهٔ الوداع و در همان بیابان غدیر پس از اتمام خطبه‌ی پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله شروع شد. در طول سه روز توقف در «غدیر خم» مراسـمی بر پا شد و حضرت شـخصاً از مردم خواسـتند که به او تبریک بگویند و می‌فرمود: «هَنِّئونی، هَنِّئونی» که این سخن را در هیچیک از فتحها و پیروزی‌ها نفرموده بود.

اولین تهنیت‌ها و تبریکها را مردم به خود پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کردند و بهمین مناسبت در آن ایام شعر سروده شد.

این سنت حَسَنه در فراز و نشیب تاریخ همچنان ادامه یافته و بصورت یک سیره‌ی مستمر و مؤکد مورد توجه عام و خاص اهل اسلام بوده و هرگز ترک نشده است. [۴۸].

این عید در جوامع شیعه- به پیروی از روایات معصومین علیهم‌السلام- از عید فطر و قربان مهم‌تر تلقی شده و بطور مفصل‌تری جشن گرفته می‌شود.

[صفحه ۲۳۳]

تبریک و تهنیت غدیر

یک سنت دیرینه در غدیر تبریک خاص آن است که مفاهیم والای غدیر را منعکس می‌کند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: هرگاه در این روز برادر مؤمن خود را ملاقات کردی بگو:

الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی أَکْرَمَنا بِهـذَا الْیَوْمِ وَ جَعَلَنا مِنَ الْمُؤْمِنینَ، وَ جَعَلَنا مِنَ الْمُوفینَ بِعَهْدِهِ الَّذی عَهِدَهُ إِلَیْنا وَ میثاقِهِ الَّذی واثَقَنا بِهِ مِنْ وِلایَهِٔ وُلاهِٔ أَمْرِهِ وَالْقُوّام بِقِسْطِهِ وَ لَمْ یَجْعَلْنا مِنَ الْجاحِدینَ وَ الْمُکَذِّبینَ بِیَوْمِ الدّینِ.

شکر خـدای را که مـا را به این روز گرامی داشـته و مـا را از مؤمنین قرار داده و از وفـاداران به پیمـانی که بـا مـا بسـته و عهـدی که درباره‌ی والیان امرمان و بر پا دارندگان عدالت از ما گرفته است، و ما را از منکرین و تکذیب کنندگان روز قیامت قرار نداده است. [۴۹].

امـام رضـا علیه‌السـلام فرمود: در این روز به یکـدیگر تهنیت و تبریـک بگوئیـد، و هرگـاه برادر مؤمن خود را ملاقـات کردیـد چنین بگوئید:

الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ بِوِلایَهِٔ أَمیرِالْمُؤْمنینَ علیه‌السلام.

سپاس خدایی را که ما را از تمسک کنندگان بولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرارداده است. [۵۰].

جشنهای ائمه در غدیر

جشن گرفتن بمعنای اجتماع عده‌ای بمناسـبتی شادی آور و مسرور کننده است. بعبارت دیگر «جشن» بمعنی عید گرفتنِ دستجمعی و نمونه‌ی بارز آن است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام روز غدیری را که با جمعه مقارن شده بود جشن گرفتند و در

[صفحه ۲۳۴]

خطبه‌ای به همین مناسبت، مطالب مف صلی درباره‌ی غدیر و عید گرفتن آن فرمودند. پس از نماز، حضرت به اتفاق اصحابشان به منزل امام مجتبی علیه‌السلام که جشنی در آن برپا کرده بود رفتند و پذیرایی مف صلی انجام شد. [۵۱].

امام رضا علیه‌السلام در روز غدیری روزه گرفتند و برای افطار عده‌ای را دعوت نمودند، و برای آنان سخنان مف صلی درباره‌ی غدیر فرمودند، و به منازل آنان هدایایی فرستادند. [۵۲].

امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی عید غدیر فرمود: در این روز کنار یکدیگر جمع شوید تا خداوند امور شما را جمع و درست نماید. [۵۳].

سرودن و خواندن اشعار نیز تناسب تامی با جشن عمومی غدیر دارد که در واقع نوعی یادبود و یادگار است و با شیرینی خاصی که در شعر نهفته است طراوتِ جشن بیشتر می‌شود. شعر گفتنِ حسان بن ثابت بمناسبت مراسم غدیر که با اجازه‌ی شخص پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در اولین جشن غدیر با حضور آنحضرت صورت گرفت مؤید این مطلب است. [۵۴].

عقد اخوت و برادری در غدیر

یکی از مراسم عید غدیر «عقد اُخُوّت» است که در طول چهارده قرن گذشته همواره بعنوان برادری حقیقی و پایدار بر اساس ولایت اهل بیت که طینت ا صلی ماست بین شیعیان انجام می‌شود، به این معنی که برادران دینی- طی یک سنت اسلامی- برادری خود را مستحکم می‌نمایند و با یکدیگر پیمان می‌بندند که در آخرت نیز به یاد یکدیگر باشند. در ضمن درباره‌ی حقوق برادری اسلام که بسیار زیاد است و مراعات آنها احتیاج به مواظبت دارد از یکدیگر حلیت می گیرند، و با همین حلالیت

[صفحه ۲۳۵]

بار دیگر خود را متوجه لزوم مراعات آنها می‌نمایند.

کیفیت اجرای عقد اُخُوّت چنین است: [۵۵].

دست راست خود را در دست راست برادر مؤمن می گذاری و می گویی:

واخَیْتُکَ فِی اللَّهِ وَ صافَیْتُکَ فِی اللَّهِ وَ صافَحْتُکَ فِی اللَّهِ، وَ عاهَدْتُ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِیائَهُ وَ الْأَئِمَّهَْ الْمَعْصُومینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ عَلی أَنّی إِنْ کُنْتُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِْ وَ الشَّفاعَهِْ وَ أُذِنَ لی بِأَنْ أَدْخُلَ الْجَنَّهَْ لا أَدْخُلُها إِلاَّ وَ أَنْتَ مَعی.

با تو در راه خدا برادری و یک روئی (با صفائی) می‌نمایم و دست می‌دهم، و با خدا و ملائکه‌اش و رسولان و انبیائش و امامان معصوم علیهم‌السلام پیمان می‌بندم که اگر من از اهل بهشت و اهل شفاعت بودم و به من اجازه‌ی ورود به بهشت داده شد، وارد آن نشوم مگر آنکه تو نیز همراه من باشی.

آنگاه برادر دینی در جواب او بگوید: «قَبِلْتُ»: «قبول کردم». سپس بگوید: «أَسْقَطْتُ عَنْکَ جَمیعَ حُقُوقِ الْأُخُوَّهِْ ما خَلاَ الشَّفاعَهَْ وَ الدُّعاءَ وَ الزِّیارَهَْ»: «همه‌ی حقوق برادری را از تو ساقط کردم (و بر تو بخشیدم) مگر شفاعت و دعا و زیارت را».

دعا (تجدید عهد و پیمان و بیعت)

دعاهای مختصر و مف صلی برای روز غدیر وارد شده است که غدیریان با خواندن آنها نوعی تجدید عهد و پیمان با خدا و رسول و ائمه علیهم‌السلام می‌نمایند و می‌توان بعنوان «بیعت» و «تجدید بیعت» برای کسانی بحساب آورد که در غدیر حاضر نبوده‌اند و پس از قرنها آرزوی حضور در آن مراسم با شکوه را داشته‌اند.

مضامین والای این دعاها، در قالب شکرگذاری و اظهار عقاید یک شیعه در ولایت و برائت و دعا برای آینده‌ی عقاید اوست که

می توان آنها را تحت سه عنوانِ «ولایت»،

[صفحه ۲۳۶]

«برائت» و «مبارکی روز غدیر» خلاصه کرد. ذیلًا به مضامین بعضی از دعاهای روز غدیر اشاره می‌شود: [۵۶].

شکر خدا را که فضیلتِ این روز را به ما شناسانید و حرمت آن را بما فهمانید، و با معرفت آن به ما شرافت داد.

– خدایا همانگونه که در ابتدای خلقتِ من (در عالم ذر) مرا از اجابت کنندگان «بلی» گویان قرار دادی، و پس از آن کَرَم دیگری نمودی که همان عهد را در غدیر تجدید نمودی و مرا به امامان هدایت فرمودی، خدایا این نعمت را کامل فرما و تا هنگام مرگ آن را از من مگیر، و مرا طوری بمیران که از من راضی باشی.

– خداوندا، ما ندایِ منادیِ ایمان را اجابت کردیم، که آن منادی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله‌بود و ندایِ او ولایت بود.

– خدایا، تو را شکر که بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ما را به امامان علیهم‌السلام هدایت کردی که کمال دین و تمام نعمت بودند، و با این هدایت اسلام را بعنوان دین ما پسندیدی.

– خدایا ما تابع پیامبر و امیرالمؤمنین‌صلوات‌اللَّه‌علیهماوآلهما هستیم، و به جبت و طاغوت و بُتهای چهارگانه و تابعین آنها کفر می‌ورزیم، و از هر کس که آنان را دوست بدارد از اول تا آخر روزگار بیزاریم. خدایا، ما را با امامانمان محشور فرما.

– خدایا، ما بری و بیزار هستیم از هر کس که با امامان روی جنگ داشته باشد.

– خدایا تو را شکر می کنیم بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بر اتمام نعمت و تجدید عهد و پیمان بر ولایت او، و اینکه ما را از اتباعِ تغییر دهندگانِ دین و تحریف‌کنندگان قرار ندادی.

– خدایا، این روزی که ما را به آن گرامی داشته‌ای مبارك فرما، و ما را در ولایت ثابت قدم فرما، و ایمانِ ما را مستودَع و عاریه قرار مده، و ما را از برائت جویندگان از دعوت کنندگان به دوزخ قرار بده.

– خدایا، ما را توفیقِ همراهی با حضرت مهدی علیه‌السلام و حضور در تحت لوایش عنایت فرما.

[صفحه ۲۳۷]

غدیر در قرن پانزدهم

در سالهای آغازینِ پانزدهمین قرن غدیر، مردان و زنان غدیری جای پای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و علی علیه‌السلام را کنار درختان خم بوسه باران می کنند و پاسداری از حریم غدیر را غذای روح خود می‌خوانند.

امروز غدیر سربلندتر و زنده‌تر از دیروز است. اکنون غدیر قرین نام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و علی علیه‌السلام؛ و آمیخته با نام زهرا علیهاالسلام است. امروز غدیر ما حسین علیه‌السلام ماست.

اکنون غدیر تابلوی بلند شیعه در جهان است و در دلهایی جا دارد که شیرینی آن را از عمق جان احساس می کنند و آن را با خونشان ممزوج نموده در رگهای خود جاری ساخته‌اند.

امروز– در سایه‌ی پر فیض صاحب غدیر حضرت بقیهٔ اللَّه الاعظم‌عجل‌اللَّه‌فرجه– پرچم سبز آن را آنقدر بالا می‌بریم که فراتر از باورها آید.

پیام غدیر را می‌رسانیم و دوستان غدیر را راهنمایی می کنیم و بر دشمنان آن اتمام حجت می‌نماییم و بر مظلومیت غدیر اشک می‌ریزیم.

امروز لوای غدیر کنار درِ آتش زده‌ی زهرا و علی علیهماالسلام بلند است، و نام غدیر با هفتاد و دو فدایی آن در کربلا که به پایش قطعه قطعه شدند، و هشتاد و چهار بانوی والا مقام که برای غدیر عطش را، و غارت و آتش را، و داغ جوانان را و اسارت را به جان

خریدند، قرین است.

ما امروز به زیارت قربانگاه غدیر در کربلا می‌رویم و عاشورای غدیر را به سوک می‌نشینیم.

امروز معنای غـدیر لغت‌نامه نمی‌خواهـد ! ... هرکس علی و حسین علیهماالسلام را شناخت غـدیر را می‌یابد. غدیرِ ما از متن قرآن است و قرآن در غدیر معرفی شده است.

[صفحه ۲۳۸]

ما ولایت همه‌ی خلایق را بدست او می‌دانیم، نه فقط انسانها را! ما می‌گوییم: «مردم کجا و مقام بلند امامت»؟! و خدا را شکر گزاریم که به ما اجازه نداد امامی برای خود انتخاب کنیم و انتخاب زیبای خود را بر ما واجب نمود. ما با علی بیعت کرده‌ایم و هیچکس را بر او امیر نمی‌دانیم.

امروز غدیر مستحب نیست، واجب است!!

آنگاه که دستان مبارک صاحب غدیر را از فراسوی قرنها می‌فشاریم لبخند تبریکش به ما چه می‌گوید؟

فدائیان چهارده قرن گذشته‌ی غدیر، که این کاروان هزار و چهارصد ساله را از گذرگاههای پر خطر سقیفه عبور داده‌اند، از سپردن میراث جاودانه‌ی غدیربدست ما چه انتظاری دارند؟

نسلهای کنونی غدیر که آن را در اعماق وجود خود می‌یابند ولی از تاریخ آن چیزی نمی‌دانند، سخن دلشان چیست؟

فرزندان آینده‌ی غدیر که وارثان این گنج عظیم خواهند بود، چه خواسته‌هایی را آرزو خواهند کرد که باید بدست ما انجام شود؟!!

ای غـدیر! از ما انتظارات زیادی داری! و حق با توست که راه بلندی را به بهای سنگینی طی کرده‌ای تا بدست ما رسیده‌ای. قسم به عزیز تو که پیامبر او را از روی دست خویش به رخ جهانیان کشید، نازت را خریداریم!

امروز شهد شیرین‌تر از عسل تو را می‌نوشیم و با آن زنده‌ایم تا فردای تو را در شفاف‌ترین آئینه‌ها جلوه‌گر سازیم و چهره‌ی زیبای تو را جام جهان نمای خلقت سازیم تا پرتو چهارده معصوم پاک را در آن به تماشا بنشینیم.

پاورقی

[۱] طبق روایات خروج حضرت از مدینه روز شنبه ۲۵ ذیقعده و ورود حضرت به مکه سه شنبه پنجم ذی‌حجه بوده است. بنابر این روز ۱۸ ذی‌حجهٔ مطابق با روز دوشنبه می‌شود. طبق تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی (تحقیق: حکیم قریشی) روز هجدهم ذی‌حجه‌ی سال دهم هجری مطابق دوشنبه ۱۵ مارس سال ۶۳۲ میلادی است.

[۲] بحارالانوار: ج ۸ قدیم ص ۲۸.

[۳].بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۴-۱۲۳.

[۴] فرمایشات حضرت زهرا علیهاالسلام درباره‌ی غدیر در بخش چهارم کتاب حاضر گذشت.

[۵] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۷۶-۴۷۲.

[۶] بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۲۳۵.

[۷] بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۲۳۶.

[۸] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۷۷.

[۹] الذریعهٔ: ج ۵ ص ۱۰۱ شماره‌ی ۴۱۸.

[۱۰] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۹۶.

[۱۱] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۶۱.

[۱۲] معانی الاخبار: ص ۶۳.

[۱۳] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۲۸. معانی الاخبار: ص ۶۳.

[۱۴] اثبات‌الهداة: ج ۲ ص ۱۳۹ ح ۶۰۶.

[۱۵] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۳۳ ح ۱۹۰.

[۱۶] بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۱۲۱ ح ۱۵. عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۴.

[۱۷] الغدیر: ج ۱ ص ۶۶ و ۱۵۹ و ۲۳۲، ج ۲ ص ۳۴. کتاب سلیم: مقدمه.

[۱۸] الذریعة: ج ۵ ص ۱۰۱.

[۱۹] بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۲۳۵. إحقاق الحق: ج ۲ ص ۴۸۶.

[۲۰] بخش «میراث مکتوب غدیر» در کتاب حاضر از مقدمه‌ی کتاب «غدیر در آئینه‌ی کتاب» اقتباس شده است.

[۲۱] داستان غدیر: ص ۱۲۲.

[۲۲] مجله الثقلین (آوریل- ژوئن ۱۹۸۸): ج ۵ ش ۲ ص ۱۸۱.

[۲۳] تصانیف الشیعة فی الهند، سید شهوار نقوی (خطی).

[۲۴] بحارالانوار: ج ۳۳ ص ۱۳۱ ح ۴۱۷، ج ۳۸ ص ۲۳۸ ح ۳۹.

[۲۵] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۸۳، ج ۲۶ ص ۲۳۰.

[۲۶] بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸، ج ۳۷ ص ۱۱۲ و ۱۶۶ و ۱۹۵. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۱ و ۹۸ و ۱۴۴ و ۲۰۱.

[۲۷] بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۴۸.

[۲۸] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۰.

[۲۹] بحارالانوار: ج ۹۷ ص ۳۶۰.

[۳۰] از نظر شیعه دلیل دیگری موارد فوق را تأیید می‌کند و آن صراحت تاریخ در وجود مسجد غدیر در آنجا است. قرائن مذکور نیز مؤیدی قوی بر وجود مسجد غدیر است که طبعاً بخاطر عبور حجاج زمینه‌ی سکونت نیز در آنجا فراهم بوده است.

[۳۱] درخت «سَمُر» نوعی درخت مخصوصِ بیابانها و شنزارها است که در حد فوق العاده‌ای رشد می‌کند و شاخ و برگهای پرپشت پیدا می‌کند و شباهت زیادی به درخت چنار دارد و سایه‌ی مناسبی در صحراهای خشک ایجاد می‌نماید.

[۳۲] تطبیق تاریخی محل غدیرخم توسط یک کارشناس غیر شیعه، آن هم نه فقط به صورت تحلیل علمی بلکه در سایه‌ی یک سفر اکتشافی و تحقیقی ارزش بسیار بالایی دارد و بعنوان مدرکی مهم و قابل استناد برای شیعه تلقی می‌شود.

[۳۳] به کتاب «عید الغدیر فی عهد الفاطمیین» مراجعه شود.

[۳۴] الغدیر: ج ۱ ص ۲۸۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۱۱۵ و ۳۰۳.

[۳۵] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۴.

[۳۶] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۴.

[۳۷] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۲.

[۳۸] نثار فاطمه علیهاالسلام همان میوه‌های درخت طوبی است که در شب زفاف حضرت، به امر الهی از آن درخت در آسمانها پخش شد و ملائکه آنها را بعنوان یادگار برداشتند. بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۱۰۹.

[۳۹] بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۱۶۳. عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۱.

[۴۰] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۲.

[۴۱] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۲ و ۲۲۲.

[۴۳] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۳.

[۴۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۵] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۴۶] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹ و ۲۱۳.

[۴۷] اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۹۸.

[۴۸] در این مورد به کتاب «الغدیر» علامه‌ی امینی: ج ۱ ص ۲۸۳، وکتاب «الغدیر فی الاسلام» تألیف شیخ محمدرضا فرج اللّٰه: ص ۲۰۹ مراجعه شود.

[۴۹] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۵.

[۵۰] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۳.

[۵۱] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۵۲] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۲۱.

[۵۳] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۰۹.

[۵۴] عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۱.

[۵۵] مستدرک الوسائل (محدث نوری) چاپ قدیم ج ۱ ص ۴۵۶ باب ۳، از کتاب زاد الفردوس نقل کرده است. همچنین از شیخ نعمهٔاللّٰه بن خاتون عاملی نقل کرده که بر این مطلب از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله نصّ وارد شده است. همچنین مرحوم فیض کاشانی در کتاب خلاصه الأذکار، باب دهم (ص ۹۹) برنامه‌ی «عقداُخُوّت» را ذکر نموده است.

[۵۶] این مضامین از دعاهایی که در کتاب «الاقبال» سید إبن طاووس: ص ۴۶۰ به بعد مذکور است انتخاب شده است. در عوالم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۱۵-۲۲۰ نیز ذکر شده است.

ره‌یافتگان به سوی غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی‌اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : ره یافتگان به سوی غدیر/ تالیف علی‌اصغر رضوانی .

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۷۸ ص.

فروست : سلسله مباحث یادمان غدیر.

شابک : ۸۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۸۰-۳

یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۹ (فیپا).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع : غدیر خم

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)
رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵/ر۶ر۹ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۲۰۹۲۳

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکّر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.

غدیر در طول تاریخ مورد بی‌مهری‌هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم.

امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجّت «عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد.

لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت اللَّه وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیرسعید سعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و ... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده‌اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء اللَّه خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.

مدیر مسوؤل انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

شیعه از صدر اسلام تا به امروز شداید و دردها و آوارگی‌ها و مصایب و بلاهایی را کشیده که هرگز دیگران نکشیده‌اند، و این تنها به جهت ولای عترت پیامبر و اعتقاد به مقام عظیم آنان بوده است که خدای باری تعالی به آن بزرگواران عطا نموده است، و هرچه ضریب این ولایت بالاتر رفته تحمل مصیبت‌ها بیشتر شده است ولی در مقابل هرگز آنان را از خط اهل بیت‌علیهم السلام باز نداشته است، بلکه با تمام مخالفان خود با نرمی و آرامش و با تقدیم ادله و براهین برخورد کرده و بحث علمی محض داشته است. و این یکی از راه‌های هموار سازی برای یاری آنان بوده و زمینه را برای گسترش فعالیتشان باز کرده است. و بدین جهت است که مشاهده می‌کنیم منصفان اهل سنت را که فوج فوج به شیعه گرویده و پیرو مذهب اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام می‌شوند ما در این کتاب درصدد بیان و توضیح همین مطلب می‌باشیم و درصدديم تا حرکت گسترده‌ای که اخیراً در این زمینه پدید آمده و عوامل و موانع آن را توضیح دهیم.

هدف ما از تبیین این امر تعمیق اختلاف بین مسلمانان نیست؛ زیرا ما خود می‌دانیم که جامعه اسلامی امروز احتیاج مبرمی به وحدت قلوب دارد، ولی ما معتقدیم که گفتگوی سالم علنی و بدون تعصب می‌تواند در این راستا کمک کار و مدد یار ما باشد؛ زیرا اگر امت اسلام التزام به روش‌های سازنده علمی در مواجهه با مخالفان خود دهند به طور حتم به آرزوی خود خواهند رسید و به اهدافی را که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله برای این امت ترسیم کرده است دست خواهند یافت و هرگز گمراه نشده و به ضلالت گرفتار

نخواهند شد.

اگر مشاهده می‌کنیم که عوامل و اسباب اختلاف در بین ما وجود دارد چه خوب است که آن را مورد توجه قرار داده و به طور صحیح آن را تبیین نماییم، و این را بدانیم که مهم در این مسأله روش شدن حق از راه صحیح و اصیل اسلامی است، نه آنکه نسبت به عقاید و افکار موروثی خود تکیه کرده و به آن‌ها تعصب داشته باشیم.

ما در این کتاب درصدد برآمده‌ایم تا تجارب عده‌ای از افراد را برای خوانندگان عزیز نقل کنیم که چگونه در مورد عقاید موروثی خود بحث کرده و آن‌ها را غربال نمودند تا به خالص آن‌ها دست یافته و به آنها تمسک کرده‌اند. این تجربه‌های شخصیت‌هایی است که افرادی از خود به یادگار گذاشته و در این راه به ما عرضه کرده‌اند تا به طور وضوح مشاهده کنیم که چرا آنان مذهب اهل بیت‌علیهم السلام را انتخاب کرده و ادله‌ای که بر آن اعتماد کرده‌اند چه بوده است؟

لازم به تذکر است که در این کتاب از کتاب «التحول المذهبی» برادر ارجمند علاء الحسون زیاد استفاده شده است.

علی اصغر رضوانی

پذیرش تشیع نشأت گرفته از عواطف و احساساتی نیست که بر انسان عارض می‌شود بلکه موقفی است که انسان مستبصر، آن را بعد از مطالعه و درس و بحث بسیار و عمیق انتخاب می‌کند. انسان در این مرحله با مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و گردنه‌های زیادی مواجه می‌شود که باید با تدبیر لازم و دقت فراوان از آن‌ها گذشته و خود را به سرمنزل مقصود که همان رسیدن به حقّ و حقیقت است برساند. آری، او مصمّم است که خود را با عنایات الهی پیرو نتیجه‌ای کند که ادلّه و براهین بر آن اقامه شده است. این تحوّل مذهبی برای یک مستبصر پدید نمی‌آید جز آن‌که از مجموعه عواملی عبور کرده و در آن‌ها غور کند تا او را به مکتب اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام رهنمون سازد. اینک به این عوامل اشاره می‌کنیم:

۱ – آشنایی با عظمت اهل بیت‌علیهم السلام

اشاره

بسیاری از علما و جوانان اهل سنت در طول تاریخ، خصوصاً در این عصر و زمان که مقداری سعی در شناساندن معارف اهل بیت‌علیهم السلام شده، در صدد برآمده‌اند تا با تراث فرهنگی آن بزرگواران آشنا شوند، امری که منجرّ به تشیع تعداد زیادی از آنان شده است؛ زیرا پی به وجود چشمه‌ای گوارا از علم و معرفت اهل بیت‌علیهم السلام برده و از آن بهره‌مند گشته‌اند.

اهل بیت‌علیهم السلام از دیدگاه امام علی‌علیه السلام

امام علی‌علیه السلام در توصیف عترت پیامبرصلی الله علیه وآله خطاب به مردم می‌فرماید: «فَأَينَ تَذْهَبُونَ؟ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الأَعْلَامُ قَائِمَـةٌ وَ الآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَينَ يتَاهُ بِكُمْ وَ كَيفَ تَعْمَهُونَ وَ بَينَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيكُمْ؟ وَ هُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ»؛(۱)(۲) «مردم کجا می‌روید؟ چرا از حق منحرف می‌شوید؟ پرچم‌های حقّ بر پاست، و نشانه‌های آن آشکار است، با این که چراغ‌های هدایت روشنگر راه‌اند، چون گمراهان به کجا می‌روید؟ چرا سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیامبرصلی الله علیه وآله شما در میان شماست. آنان زمام‌داران حقّند، پیشوایان دین، و زبان‌های راستی و راست گویانند».

۲ – «أُنْظُرُوا أَهْلَ بَيتِ نَبِيكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ وَ اتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَ لَنْ يعِيدُوكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا وَ إِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا وَ لا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا وَ لا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا»؛(۳) «مردم! به اهل بیت پیامبرتان بنگرید به آن سو که گام برمی‌دارند بروید، و گام را به جای گام آنان بگذارید، چون آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی‌برند و به پستی و هلاکت باز

نمی‌گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند، بپا خیزید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان عقب نمانید که نابود گردید».

۳ - «نَحْنُ الشِّعَارُ وَ الأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ وَ الأَبْوَابُ وَ لا تُؤْتَى الْبُيوتُ إِلّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيرِ أَبْوَابِهَا سُمِّى سَارِقاً»؛(۴) «مردم! ما اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله چونان پیراهن تن او و یاران راستین او خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف، می‌باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه‌ها وارد نخواهد شد. هر کسی از غیر در آن وارد شود دزد است».

۴ - «أَينَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِباً و بَغْياً عَلَينَا أنْ رَفَعَنَا اللَّهُ وَوَضَعَهُمْ و أَعْطَانَا و حَرَمَهُمْ و أَدْخَلَنَا و أَخْرَجَهُمْ بِنَا يسْتَعْطَى الْهُدَى و يسْتَجْلَى الْعَمَى»؛(۵) «کجایند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می‌باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ وستمکاری بر ضد ما روا داشتند. خدا ما اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آن‌ها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت‌های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند و روشنی دل‌های کور از ما می‌جویند».

۵ - «إِنَّمَا مَثَلِي بَينَكُمْ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا»؛(۶) «همانا من در بین شما چونان چراغ درخشنده در تاریکی هستم که هر کس به آن روی می‌آورد از نورش بهره‌مند می‌گردد».

۶ - «هُمْ عَيشُ الْعِلْمِ و مَوْتُ الْجَهْلِ يخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ و ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ و صَمْتُهُمْ عَنْ حِكَمِ مَنْطِقِهِمْ لا يخَالِفُونَ الْحَقَّ و لا يخْتَلِفُونَ فِيهِ»؛(۷) «آن‌ها - اهل‌بیت پیامبرصلی الله علیه وآله - رمز حیات دانش و راز مرگ نادانی هستند، حلمشان شما را از دانش آنان، ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق آنان اطلاع می‌دهد، نه با دین خدا مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می‌کنند».

شواهد

با مراجعه به کلمات مستبصرین پی می‌بریم که این عامل تأثیر بسزایی در شیعه شدن آنان داشته است. اینك به کلمات برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱ - محمدبن علی متوکل یکی از کسانی که شیعه شده، می‌گوید: «روش‌های درسی ما از ذکر اهل بیت‌علیهم السلام خالی است، و این در حالی است که کتاب‌های آن‌ها را سیره و اخبار ضعیف و قوی از مردان و زنان شرق و غرب عالم فراگرفته است، و این به نوبه خود جای سؤال‌های بسیار دارد؛ زیرا ما جوانان دانشگاهی که به حرکت اسلامی خودمان را منتسب کرده‌ایم، کجا می‌توانیم از تاریخ و احوال امام علی‌علیه السلام و سیده زنان، حضرت زهراعلیها السلام و حسن و حسین و فرزندان آنان - علیهم السلام - و از زینب‌علیها السلام اطلاع یابیم؟ برای ما ذکر و یادی از آنان نمی‌کنند... روش‌های درسی، سیره اهل بیت‌علیهم السلام را به فراموشی سپرده‌اند؛ زیرا با سلبیات و مطاعن و جرائم دیگران ارتباطی ندارد. مربّیان و اساتید نمی‌خواهند تا توجه شاگردان خود را به موقعیت‌های ناشایست و پرونده‌های سیاه عده‌ای جلب کنند...».(۸)

عبدالمنعم حسن یکی دیگر از کسانی که شیعه شده می‌نویسد: «برای اهل بیت‌علیهم السلام میراث فرهنگی عظیمی است که امت می‌توانست از آن استفاده کند، ولی خودش را از آن محروم ساخت. یکی از معجزات آن‌ها که مرا مبهوت و متحیر کرده روش آنان در دعا و کیفیت تقرّب به سوی خداوند متعال و ادب بالا در مقام تخاطب با پروردگار سبحان است. کسی که صحیفه سجادیه را بخواند، کتابی که تمام آن دعاهایی از امام چهارم علی بن الحسین‌علیه السلام است تعجب کند که چرا علمای اهل سنت به این صحیفه اهتمام ندارند؟ آیا به جهت این است که از یکی از امامان اهل بیت‌علیهم السلام وارد شده و یا جهت دیگری دارد؟».(۹)

دکتر تیجانی سماوی می‌نویسد: «هرگاه مسلمان بخواهد حقّ را بشناسد و از ضلالت محفوظ مانده و روز قیامت نجات یابد و بهشتی

شـده و رضایت خـدا را کسب نماید، راهی جز این ندارد که سوار بر کشتی نجات شده و به اهل بیت‌علیهم السـلام رجوع کند؛ زیرا آنان امان امتنـد که خداونـد بنـده‌ای را مورد قبول خود به جز از راه آنان قرار نمی‌دهد، و هیچ کس نمی‌تواند به جز از دروازه آنان داخـل در هـدایت شود. این امری است که رسول خداصـلی الله علیه وآله تقریر کرده و از جـانب خداونـد عزّوجـلّ برای امت ابلاغ کرده است».(۱۰)

عبدالمنعم حسن یکی دیگر از مستبصـرین می‌گوید: «نظری کلّی به روش اهل بیت‌علیهم السـلام و کلمات و احوال آنان کافی است که ما را بر این امر هـدایت کند که آنان امین‌های خداوند بر وحی اویند که بر پیامبرش نازل شده است. این امانت عظیمی است که ممکن نیست اشخاصـی که شـیطان آنان را گهگاهی وسوسه می‌کرده، متحمّل آن گردند. و نیز نمی‌تواند حقّ آنان را ادا کند کسی که همه مردم از او فقیه‌تر بوده‌انـد. و نمی‌توانـد حفـظ کنـد این امـانت را کسـی که هـوای نفس خـود و عشـیره‌اش را بر تمسـک به بسیطترین مفردات حق، مقدّم می‌داشته است... کلمات اهل بیت‌علیهم السلام نورانیتی دارد که من نزد دیگران نیافتم. روش آنان در تربیت امت و توجیه آنان شـما را به درجه‌ای از احساس قرار می‌دهد که معنای خلافت الهی را در روی زمین درک می‌کنید. تاریخ گـواهی نمی‌دهـد کـه آنـان نزد احـدی علـم فرا گرفته باشـند، بلکه تمـام صاحبـان علم ادعـای رجـوع علم خـود را به آن حضـرات دارند».(۱۱)

یاسـین معیوف بـدرانی، یکی دیگر از کسانی که شـیعه شده، می‌نویسد: «ما اگر قرآن را دوست داریم و آن را تکریم می‌کنیم، بدان جهت است که این نسـخه نجات‌بخش بشـریت و خارج کننـده او از ظلمات به سوی نور است. ما قرآن را نبایـد مثل کسانی بخوانیم که گفتنـد، شـنیدیم در حـالی که نمی‌شـنیدند. بلکه قرآن را بـا عقل‌هـای باز و قلب‌های مملوّ از ایمان بخوانیم، تا آیاتی را که تبیین کننـده جایگاه رفیع اهل بیت‌علیهم السـلام است بفهمیم. پس بر تو است ای برادر مؤمن! به این‌که از کتاب‌های آنان جست‌جو کرده تا آن‌ها را بشناسـی و خصوصـیاتی را نیز که خداونـد به آن‌ها اختصاص داده دریابی، اموری که خداونـد به غیر از آن‌ها عطا نکرده است. امید است که این امر سبب نجات تو و دیگران از انحراف و گمراهی باشد».(۱۲)

اسـتاد شـیخ حسن شـحاته، از مستبصـرین مصـری می‌گوید: «موقعیت اهل بیت‌علیهم السـلام موقعیت امامت عظمی است، آنان اصـل اصول در وجود این عالمانـد، و آنان سـتارگان هدایت‌اند، که هرکس آنان را متابعت کند به راه مسـتقیم خداوند هدایت پیدا کرده است، و هرکس از طریق آنان منحرف گردد از «مغضوب علیهم» و «ضالّین» است.

اهل بیت‌علیهم السلام چراغان هدایت و کشتی‌های نجاتند. آنان امامان ما و صاحبان امر خلافتند که طاعتشان بعد از اطاعت خداوند واجب شـده، آن‌گـونه که در نصّ قرآن وارد شـده است. آنـان خزانه‌داران قرآن و سـتارگان راه مسـتقیمانند. آنـان صالحـان امت و اولیـای الهی‌انـد. آنـان اهـل ذکرنـد که از مـا خواسـته شـده که از هر مسألـه‌ای از مسائـل دینی از آنـان سؤال کنیم. آنـان اهـل دین صحیحنـد، پس بر هر موحّـِد عاقلی واجب است که آنان را در عبادت و معامله و عادت متابعت کنـد؛ زیرا آنان اهل قدس و پاکی و اهل عصمت و پاکیزگی‌اند».(۱۳)

دکتر تیجانی می‌گوید: «شیعه ثابت قدم بوده و صبر کرده و به حقّ تمسک کرده است... و من از هر عالمی تقاضا دارم که با علمای شیعه مجالست کرده و بـا آنـان بحث نمایـد، که به طور قطع از نزد آنـان بیرون نمی‌آیـد جز آن که به مـذهب آنان که همان تشیع است، بصیرت خواهد یافت... آری من جایگزینی برای مذهب سابق خود یافتم و سپاس خداوندی را که مرا بر این امر هدایت نمود و اگر هدایت و عنایت او نبود، هرگز بر این امر هدایت نمی‌یافتم. سـتایش و سپاس خدایی را سزاست که مرا بر فرقه ناجیه راهنمایی کرد؛ فرقه‌ای که مـدّت‌ها با زحمت فراوان در پی آن بودم. هیـچ شک نـدارم که هر کس به ولای علی و اهل بیتش تمسک کنـد به ریسـمان محکمی چنگ زده که گسسـتنی نیست. روایات پیامبرصلی الله علیه وآله در این مورد بسیار است، روایاتی که مورد اجماع مسـلمین است. عقـل نیز به تنهـایی بهـترین راهنمـا برای طـالب حق است... آری، به حمـد خـدا، جـایگزین را یـافتم، و در اعتقـاد به

امیرالمؤمنین و سید الوصیین امام علی بن ابی طالبعلیه السلام، به رسول خداصلی الله علیه وآله اقتدا کردم، و نیز در اعتقاد به دو سید جوانان اهل بهشت و دو دسته گل از این امّت، امام ابو محمّد حسن زکّی و امام ابو عبداللَّه حسین، و پاره تن مصطفی، خلاصه نبوت، مادر امامان و معدن رسالت و کسی که خداوند عزیز به غضب او غضبناک می‌شود، بهترین زنان، فاطمه زهراعلیها السلام.

به جای امام مالک، استاد تمام امامان، امام جعفر صادق‌علیه السلام و نه نفر از امامان معصوم از ذرّیه حسین و امامان معصوم را برگزیدم...».

او بعد از ذکر حدیث «باب مدینة العلم» می‌گوید: «چرا در امور دین و دنیای خود از علی‌علیه السلام تقلید نمی‌کنید، اگر معتقدید که او باب مدینه علم پیامبرصلی الله علیه وآله است؟ چرا باب علم پیامبرصلی الله علیه وآله را عمداً ترک کرده و به تقلید از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و ابن تیمیه پرداخته‌اید، کسانی که هرگز در علم، عمل، فضل و شرف به او نمی‌رسند؟

آن گاه خطاب به اهل سنت نموده، می‌گوید: «ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حقّ و رها کردن تعصّب دعوت می‌کنم، ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم، ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی‌های جمود و تحجر فکری هستیم که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته‌اند.

او کتاب‌هایی در دفاع از تشیع نوشته که برخی از آن‌ها عبارتند از: ثم اهتدیت، لأکون مع الصادقین، فاسألوا أهل الذکر، الشیعة هم أهل السنة، اتقوا اللَّه.

استاد معتصم سید احمد سودانی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «من در وجود خود چیزی می‌یابم و احساس می‌کنم، که نمی‌توانم توصیفش کنم، ولی نهایت تعبیری که می‌توانم از آن داشته باشم این که: هر روز احساس می‌کنم که به جهت تمسّک به ولای اهل بیت‌علیهم السلام در خود قرب بیشتری به خداوند متعال پیدا کرده‌ام، و هر چه در کلمات آنان بیشتر تدبر می‌کنم معرفت و یقینم به دین بیشتر می‌شود. معتقدم اگر تشیع نبود، از اسلام خبری نبود. و هر گاه در صدد تطبیق و پیاده کردن تعلیمات اهل بیت‌علیهم السلام در خود برمی‌آیم، لذت ایمان و لطافت یقین را در خود احساس می‌کنم. و هنگامی که دعاهای مبارکی را که از طریق اهل بیت‌علیهم السلام رسیده و در هیچ مذهبی یافت نمی‌شود، قرائت می‌کنم، شیرینی مناجات پروردگار را می‌چشم ...».(۱۴)

تأثیرپذیری از حضرت زهراعلیها السلام

عبدالمنعم حسن یکی از مستبصرین در رابطه با تأثیر پذیری‌اش از خطبه فدکیه حضرت زهراعلیها السلام می‌گوید: «این کلمات همانند تیری در اعماق وجودم تأثیر گذاشت، آن‌گاه جراحتی را باز کرد که گمان نمی‌کنم به آسانی بسته شود. این کلمات بر اشک‌های من غلبه کرد و در حدّ استطاعتش در من تأثیر گذاشت...».(۱۵)

او نیز می‌گوید: «شعاع کلمات حضرت زهراعلیها السلام بر اعماق وجدانم سایه افکند و برای من واضح شد که مثل این کلمات از شخص عادی صادر نمی‌شود، حتی اگر آن شخص، عالمی باشد که هزاران سال درس خوانده باشد، بلکه این کلمات در حدّ خود معجزه است... .

دل و جان خود را برای این کلمات رها کردم و با تمام وجود مشغول شنیدن آن شدم، وهنگامی که خطبه حضرت به جاهای حساس آن رسید، دیگر نتوانستم خودم را نگه‌دارم و اشکانم از چشمم سرازیر شد. از این کلمات قوی که متوجه خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله شد تعجب کردم. و چیزی که تعجبم را بیشتر کرد این‌که این کلمات از دختر رسول خداصلی الله علیه وآله صادر می‌شد! چه امری اتفاق افتاده است؟ و چرا و چگونه؟! و حقّ با چه کسی بوده است؟ و قبل از هر چیز، آیا واقعاً چنین اختلافی اتفاق افتاده است؟ من قبلاً علم به صدق این خطبه نداشتم، ولی هنگامی که آن را شنیدم تمام مشاعر وجودم را به لرزه درآورد، و

لذا به طور جدّی قرار گذاشتم تا در آن غور کنم...»(۱۶)

او نیز می‌گوید: «هر انسانی در اندرون خود نوری احساس می‌کند که راهنمای او به حقّ است، ولی هواهای نفسانی و پیروی از گمان، بر آن نور پرده می‌اندازد، لذا انسان نیازمند تذکر و بیداری است، و نور فاطمه‌علیها السلام اصل آن نور است. من آن نور را دائماً در وجود خود احساس می‌کنم...».(۱۷)

۲ – مظلومیت اهل بیت‌علیهم السلام

توضیح

یکی از اسباب تشیع افراد بسیاری از ادیان و مذاهب دیگر، پی بردن به مظلومیت اهل بیت‌علیهم السلام در راه فداکاری آنان برای حفظ و گسترش دین است، عاملی که به نوبه خود تأثیر درونی مهمّی در جلب توجه افراد به مکتب اهل بیت‌علیهم السلام داشته است.

دکتر جوزف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات محیر العقول» می‌نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه‌ها تأثیر گذارد، مسأله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مسأله از امور طبیعی به شمار می‌آید؛ زیرا طبع هرکس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت بشر متمایل به ضعیف است... این مؤلّفان اروپایی که تفصیل مقاتله امام حسین‌علیه السلام و اصحابش و کشته شدن او را می‌نویسند با وجود آن‌که اعتقادی به آنان ندارند، ولی به ظلم و تعدّی و بی رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می‌کنند. چیزی نمی‌تواند در مقابل این امور طبیعی ایستادگی کند، چیزی بایستد. و این نکته از مؤیدات برای فرقه شیعه به حساب می‌آید».(۱۸)

تأثیرپذیری از امام حسین‌علیه السلام

اشاره

از جمله امامانی که سبب تأثیرپذیری تعداد زیادی از مستبصرین شده و به واسطه قضیه‌ای که مربوط به او است گروهی شیعه شده‌اند، حضرت امام حسین‌علیه السلام و واقعه عاشورا است. واقعه‌ای که شیعیان اگر به خوبی از آن استفاده کنند می‌توانند تمام بشریت را از خواب غفلت بیدار کرده و به تشیع دعوت نمایند.

شیخ زهیرالحسّون می‌گوید: «من از کتابخانه واتیکان در رم دیدن کردم. در بخش اختصاصی کتاب‌های اسلامی، بیش از هزار کتاب چاپ شده و خطّی درباره امام حسین‌علیه السلام‌یافتم. از مدیر کتابخانه در این باره سؤال کردم، او در جواب من گفت: «بزرگان واتیکان در این مدت اخیر مشاهده کرده‌اند که تشیع در سطح عالم انتشار پیدا کرده و افراد بسیاری در عالم، مذهب اهل بیت‌علیهم السلام را در آغوش گرفته‌اند. آنان پس از بررسی در عظمت این حادثه پی برده‌اند که سبب آن، انتشار مظلومیت امام حسین‌علیه السلام در مجالس حسینی و برپایی دسته‌های عزاداری از جانب شیعیان است. لذا آنان به نمایندگان واتیکان در سرتاسر عالم دستور دادند تا هر چه کتاب چاپ شده یا خطّی را که درباره امام حسین‌علیه السلام تألیف شده جمع آوری کنند، تا از آن‌ها در نشر و گسترش مسیحیت از طریق نشر مظلومیت مسیح استفاده نمایند؛ زیرا مسیحیان معتقدند که مسیح همانند حسین‌علیه السلام به دار آویخته شده و مظلومانه کشته شده است».(۱۹)

الف – استاد مصری، ابوشریف، معروف به عبدالمجید

او در نامه‌ای به یکی از خطبای حسینی می‌نویسد: «یک روز در حالی که در دستانم رادیوی کوچکی بود، به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال که موج را می‌چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل‌انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی که قبلاً شنیده بودم فرق می‌کرد. کم کم توجّه‌ام را به خودش جلب کرد. دقت کردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین‌علیه السلام و از حادثه تلخی که در کربلا به وقوع پیوسته، سخن می‌گوید. نمی‌دانم در چه ماهی از ماه‌های سال بود، گمانم در ماه محرّم بود.

تا به آن روز من هنوز مسأله گریه بر امام حسین‌علیه السلام را نمی‌دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه کربلا از آن خطیب، در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن حین زار زار گریستم و اشک دیدگانم بدون اراده و با شدّت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه‌ای تلخ و با سوزش داشتم که هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر کلام خطیب ادامه داشت، حالتی که تمام وجود مرا در برگرفته و در آن تأثیر گذاشت... .

او در ادامه سخنانش می‌گوید: «... بعد از این زمان بود که افق‌های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به کشته شده اشک‌ها، امام حسین‌علیه السلام باز شد».(۲۰)

او بعد از آن واقعه تشیع را انتخاب کرده و با سفر به ایران یکی از مجریان تلویزیون می‌شود.

ب – استاد صائب عبدالحمید

او در کتاب خود «منهج فی الانتماء المذهبی» قصه استبصار خود را چنین بازگو می‌کند: «آری این چنین بود، شروع آن با حسین‌علیه السلام چراغ هدایت، بود. با حسین‌علیه السلام کشتی نجات شروع شد. شروعی که من آن را قصد نکرده بودم، بلکه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از آن موفّق گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه‌های آن رساند... و آن، روزی بود که صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا آن صدا قبل از آن نیز بارها به گوشم رسیده بود ولی از آن بی توجّه گذر کرده بودم و بر روی آن پرده‌ها انداختم، او نیز به من بی توجّهی کرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود، در حالی که من در کنار خلوتی یا شبیه آن بودم. به جهت آن صدا، تمام مشاعر و حواسّ من به لرزه درآمد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی اختیار در اختیار او قرار دادم... .

آن صدا مرا به سوی خود جذب کرد... و امواج متلاطم و زبانه‌های شعله پراکنده‌اش هر لحظه بر من اصابت می‌نمود. تا به حدّی که کبریای وجودم را نزد خود ذوب نمود و تمام وجودم را سراسر گوش کرده و به خود متوجّه ساخت. من با آن صوت به حرکت درآمدم و با وقایعی که نقل می‌کرد، زندگی کرده، در آن‌ها ذوب می‌شدم... و با آن قافله سیر می‌نمودم، و هر کجا که فرود می‌آمدند، من نیز فرود می‌آمدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام‌های خود را برداشته و راه را پیمودم.

آن واقعه، قصه مقتل امام حسین‌علیه السلام با صوت شیخ عبدالزهرا کعبی‌رحمه الله در روز دهم از ماه محرّم الحرام سال ۱۴۰۲ هجری بود. من به تمام نداهای امام حسین‌علیه السلام گوش می‌دادم و تمام جوارحم از آن می‌لرزید، و این همراه با اشک و عبرت بود، و چیزی در خونم... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم... که لبیک یا سیدی، یابن رسول اللّه!... .

در ذهنم سؤال‌هایی بی‌پایان بود، و گویا نوری که از قبل محجوب و مستور بوده است. این نور برانگیخت و یک دفعه تمام فضا را شکافت. فروزشی که پیروی و اقتداء به حسین‌علیه السلام را در برداشت، حسینی که یادگار مصطفی و بزرگ امّت و از رهبران دین بود.

فروزشی از اسلام به تمام معنا که از نو برانگیخت و پیامبر خداصلی الله علیه وآله آن را به توسّط شخص ریحانه و سبطش حسین‌علیه السلام از نو رهبری نمود.

این نداهای اسلام است که هر کجا فرود آید پراکنده می‌شود و همه آن‌ها را می‌شناسند! و برای اسلام معنایی به جز آن شناخته نمی‌شود.

آری، مکان‌های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا!...».(۲۱)

ج – استاد ادریس حسینی مغربی

او در کتاب خود «لقد شیعنی الحسین‌علیه السلام» می‌نویسد: «یک نفر از نزدیکانم به من گفت: چه کسی تو را شیعه نمود، و به چه کتاب‌هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: امّا نسبت به این سؤال که چه کسی مرا شیعه نمود باید بگویم: آن شخص جدّم حسین‌علیه السلام و فاجعه ناگواری بود که بر او اتفاق افتاد. و امّا نسبت به این سؤال که به چه کتابی در این باره اعتماد کردم، باید بگویم که مرا صحیح بخاری و صحاح دیگر شیعه نمودند. او سؤال کرد: این چگونه ممکن است؟ به او گفتم: صحاح را مطالعه کن، و از تناقضات آن مگذر جز آن که آن‌ها را شماره نمایی. و نیز از کلامی مگذر جز آن که در آن تأمّل نمایی... در این هنگام به آرزوی خود خواهی رسید.

به طور حتم امّتی که حسین‌علیه السلام را به قتل رساند و اهل بیت طاهرین او را به اسارت برد هرگز قابل اعتماد نیستند. و هرگز برای فکر آزاد و بی تعصّب امکان ندارد تا این حوادث را توجیه کند، همان گونه که من نمی‌توانم خون پاک را با آب طبیعی تأویل نمایم. این خون‌هایی که جاری شد، آب‌های نهر نبود، بلکه خون‌های شریف‌ترین کسانی بود که پیامبرصلی الله علیه وآله بر آنان در این امّت وصیت نموده بود. این امّت خود باعث شدند که اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی‌توانند مرا قانع کنند که چگونه خون حسین‌علیه السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد که بر امّت اسلامی حکمرانی می‌کرده‌اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند!

امّتی که رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد و هرگز نمی‌تواند مراعات سنّتش را بعد از او کند، هر چه می‌خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو که مسلمانان در عهد اوّل در کشتن اهل بیت‌علیهم السلام اجتهاد کردند! و بگو: این افکار که در کتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد؛ ولی آیا یک نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می‌تواند انکار کند که امام حسین‌علیه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشکر اموی کینه‌توز کشته شد، در جامعه‌ای که در آن فکر عامه رشد کرده و در پی حادثه‌ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه‌ای که عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. که بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد... .

هرگز، و هزار هرگز... هیچ کس جرأت و توان ندارد که این موضوع را انکار یا توجیه نماید؛ زیرا سنّت تاریخ آن است که نسبت به وقایع و قضایایی که بر مستضعفین وارد شده کوتاهی نکند، گرچه مفسدین کراهت داشته باشند».(۲۲)

او همچنین می‌گوید: «خواست امام حسین‌علیه السلام این بود که امّت را از جمودی که پیدا کرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضدّ کیان اموی که بر سلطه تکیه زده، تحریک نماید. و این کار احتیاج به جانفشانی و فداکاری داشت، و احتیاج به خونی بود که ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد...».(۲۳)

وی اضافه می‌کند: «امام حسین‌علیه السلام حریص بر کرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل یزید و گمراهی‌های او می‌ایستاد... آری حسین‌علیه السلام خوار شد در حالی که احتیاج شدید به کسانی داشت تا او را یاری کنند».(۲۴)

او بعد از تبیین واقعه عاشورا به صورت اختصار به این نتیجه می‌رسد که «لقد شیعنی الحسین‌علیه السلام» حسین‌علیه السلام مرا شیعه نمود. و سپس می گوید: «... به جان خودم سوگند! این مشهد کسی است که همیشه فریاد او در مقدّس‌ترین مقدسات من به صدا درآمده و در حرکت است. و در تمام حالات و حرکاتم مرا محزون نموده است.

من از قرائت کشتار کربلا با تفاصیل جانکاهش خلاصی نیافتم جز آن که کربلا در نفس و فکرم قیام نمود. و از این‌جا نقطه انقلاب شروع شد، انقلابی بر ضدّ تمام مفاهیم و مسلّمات به ارث گذاشته برای من از گذشتگان، آری، انقلاب حسین‌علیه السلام داخل روح و عقلم... .

اهل شام و کوفه با شمشیر آمدند، ولی امام حسین‌علیه السلام با خون خود آمد، و خون بر شمشیر پیروز شد، بلکه بر تاریخ انحراف پیروز گشت، لذا حسین‌علیه السلام نوری است که تاریکی‌های تحریف، او را نخواهد پوشانید. ما این مصیبت و فاجعه را زنده نگه می‌داریم و می‌دانیم که امام حسین‌علیه السلام در راه حق کشته شد و تنها قطره‌ای از خون او تمام آنان را به بوته فراموشی تاریخ سپرد، ولی ما بر افراد غافلی می گرییم که قاتلان و خوارکنندگان حسین‌علیه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه‌ای از ورع پنداشته‌اند و به آنان اقتدا می‌نمایند... کسانی که حسین‌علیه السلام را به شهادت رساندند در حالی که می‌دانستند او از امیرشان بهتر است، او سید عرب و مسلمانان است. آنان حسین‌علیه السلام را نکشتند جز به خاطر هدایایی که یزید بشارتش را داده بود. آیا آنان قدرت بر تحریف اسلام و جعل احادیث را به جهت رسیدن به هدایای یزید نداشتند؟

آری، این حسین‌علیه السلام بود که مرا از لابه‌لای این مصیبتی که او و اهل بیتش به آن مبتلا شدند، شیعه نمود. مرا با خون‌های تازه‌اش شیعه نمود. خون‌های تازه‌ای که بر روی سنگ ریزه‌های زرد در سرزمین طفّ (کربلا) بر زمین ریخت. او مرا با صدای اطفال و نوحه‌های زنان شیعه نمود. من به یاد آن روز فریاد برآوردم، در حالی که از دیدگانم اشکی همراه با حزن و رقّت قلب جاری بود. و با قلبی که اندوه‌ها آن را پاره می‌نمود گفتم:

و یرثی ربابک دنیا السّجون

و دمع النواح وفیض الدما

«و مرثیه می‌خواند رباب تو از دنیایی که زندان است و اشک نوحه‌گران و خوان انسان‌ها در حال جوشش می‌باشد».

با مرگ حسین‌علیه السلام دشمنان او چه کردند، جز آن که گورهای خود را کنده و نعش‌های خود را با لگد خورد کردند، تا با خواری و ذلّت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای اباعبداللَّه! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می‌بینم. حیات زندگی به خون پاک و معطّر تو نورانی شد.

سطعتَ بریقاً کوَمْضِ الشموس

و شاعَ سناک کبر السما

«برق تو ساطع شد همچون اشعه خورشیدها و نور تو پهنه آسمان بزرگ را فراگرفت».

من هر گاه تفاصیل کربلا را قرائت می کنم، از دور جذبه‌ای مرا به سوی خود می‌برد، آن گاه نفس‌هایم به تپش درمی‌آید و حسین را در کنار خود می‌یابم که به خون پاکش غوطه ور است. ای کاش من با او بودم و به فوز عظیم نایل می گشتم! و در آن جذبه و کشش محو می‌شدم! آری در آن جا کسی است که آنچه را که من فهمیدم می‌فهمد، و ممکن است کسی باشد که آن چه من فهمیدم نفهمد و آن واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد... .

آری، کربلا محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود به اسلام است. چگونه همانند جذبه صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم، یا همانند جذبه ادیبی که شعورش به هیجان آمده است، فانی نگردم. آری این واقعه‌ای است که بر آن فرود آمدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب اهل بیت‌علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضدّ نسل پیامبرصلی الله علیه وآله سخن

گفتم و الآن می‌خواهم کلامم را به پایان رسانم».(۲۵)

د – دکتر محمد تیجانی تونسی

او در کتاب خود «ثمّ اهتدیت» می‌نویسد: «... دوستم منعم آمد و باهم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین – مانند شیعیان – پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین‌علیه السلام نمرده است. مردم ازدحام می‌کردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه‌وار می‌چرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می‌کردند و بیتابی می‌نمودند که گویی هم‌اکنون حسین‌علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می‌شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا احساسات مردم را برمی‌انگیختند و آنان را به ناله و شیون و سوگ وا می‌داشتند و هیچ شنونده‌ای نمی‌تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی‌اختیار از حال می‌رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال‌ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می‌شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین‌علیه السلام بوده‌ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می‌گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می‌کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین‌علیه السلام آمده بود، ولی یکباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ می‌هراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیر می‌بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین‌علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه‌کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون‌کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می‌کردم و از حسین‌علیه السلام می‌خواستم که «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه‌ای برایم هست؟ یابن رسول اللَّه! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان‌گونه که مادری فرزندش را دربر می‌گیرد و تکرار می‌کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می‌کردم که اشک‌هایم قلبم را شست و شو می‌دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می‌کنند. آن جا بود که معنای روایت پیامبرصلی الله علیه وآله را فهمیدم که می‌فرمود: «اگر آن‌چه من می‌دانستم شما هم می‌دانستید هر آینه کمتر می‌خندیدید و بیشتر می‌گریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می‌خواست مرا تسلّی دهد و دلداری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی بکلّی اشتهایم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین‌علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن – نه کم و نه زیاد – نمی دانستم...».(۲۶)

ه – احمد حسین یعقوب اردنی

او که در سفری به مناسبت سالگرد رحلت امام خمینی‌رحمه الله به ایران آمده بود، می‌گوید: «از جمله برنامه‌های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح آن روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیت که کمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم که ضریح او را همانند حلقه‌ای در بغل گرفته و دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده و با هم شعارهایی به فارسی می‌دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه کن که این جمعیت چه می‌گوید؟ او گفت: آنان

می گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم که امام خود را تنها گذاردند، ما با تو هستیم ای امام!

من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی که او را تنها گذاشـتند تا لشـکر خلافت با او مقاتله کند، همان امام حسین‌علیه السلام است و بس!! در آن روز به ذهن و قلبم خطور کرد که به فکر تألیفی در رابطه با واقعه کربلا برآیم. و به این نتیجه رسیدم که مطّلع کردن مردم از جزئیات واقعه کربلا ضـرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر کردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی کردن آن‌ها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تألیف بزنم... .

هنگـامی که مشغول تألیف کتابم در این باره بودم، موقعیت‌هایی بود که به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی که افتـاده بـود، متـأثّر می‌شـدم، و بـه دفعـات زیـاد در طـول روز می‌گریسـتم. و چه انسـانی است که بر بخش‌هـای مختلـف واقعه کربلا نگرید...».(۲۷)

او از جمله مستبصرینی است که بعد از انتخاب تشیع کتاب‌هایی در دفاع از این مذهب تألیف کرده است.

و – علامه دکتر محمد حسن شحّاته

او که از اساتیـد سـابق دانشـگاه الازهر است نیز پس از مطالعـات فراوان در رابطه بـا شـیعه امـامیه، پی به حقّانیت این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سـخنرانی خود برای مردم اهواز می‌گویـد: «عشق من به امام حسـین‌علیه السـلام سـبب شد که از تمامی موقعیت‌هایی که داشتم دست بردارم».

او همچنین در قسـمت دیگری از سـخنانش می‌گویـد: «اگر از من سؤال کننـد: امـام حسـین‌علیه السـلام را در شـرق می‌توان یافت یا غرب؟ من جواب می‌دهم که امام حسـین‌علیه السـلام را می‌توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشـرّف به ساحت امام حسین‌علیه السلام را به من داده است».(۲۸)

۳ – آشنایی با واقعیت‌های اهل سنت

یکی دیگر از عوامل مهم که زمینه را برای متفکّرین اهل سنت فراهم کرده تا به سوی تشیع گرایش پیدا کنند، اطلاع و آگاهی آنان از واقعیت‌هایی است که در مذهب اهل سنت وجود دارد. اینک به برخی از تصریحات کسانی که شیعه شده‌اند اشاره می‌کنیم.

صالح الوردانی مستبصـر مصـری می‌گوید: «کمتر مطلبی که درباره عقیده اهل سنت گفته می‌شود این است که عقیده‌ای آنان عقیده حکومتی است که از ابتدای پیدایش آن تاکنون در دامن‌های حکّام پرورش یافته است. و از این حکّام پشتیبانی و مشروعیت خود را اخذ کرده است، امری که به این عقیده، اجازه و فرصت اسـتمرار و انتشار و بقا را داده است. و این تنها عاملی است که این عقیده را در مرکز صـدارت قرار داده و آن را عقیـده غـالب مردم کرده است؛ زیرا این عقیـده به خودی خود، دارای پایه‌های اساسـی نبوده تا متکفّل بقا و انتشار باشد.

عقیده اهل سـنت در حقیقت عقیده‌ای است که به جهت پناه دادن به واقعیت‌های خارجی و مشـروعیت بخشـیدن به آن تأسیس شده است، که اگر در پناه و دامان حکّام محافظت نمی‌شـد به طور حتم به انتهای خود رسیده بود. دست تقـدیر نسـبت به عقاید بسـیاری چنین حکم کرد که از صـفحه تاریـخ محو شود به رغم این‌که مقوّمـات فراوان و مؤیـدات بسـیاری را داشـتند لـذا از آنها اثری باقی نماند.و بدین جهت و جهات دیگر این عقاید به عنوان جزء مسلّم دین به حساب آمد که هیچ کس حق ندارد با آن به مقابله برآمده و آن را نقـد کنـد، در حالی که عقایـد و روش‌های عقیـدتی دیگر، همگی مورد نقد و طعن و نظر در طول زمان قرار گرفت، و تنها عقیـده اهل سـنت بود که تنها در برجی عالی قرار گرفت که هاله‌ای از قداست و عصـمت دور آن را گرفته و کسـی حق ندارد تا به آن نزدیک شود».(۲۹)

او نیز می گوید: «حکومت‌های پیاپی، به اهل سنت فرصت دادند تا خود را بر دیگران برتر جلوه دهند، و عقاید خود را در سطح جامعه منتشر سازند تا جایی برای مذاهب دیگر از معتزله و شیعه و دیگر مذاهب باقی نماند. کار اهل سنت در این زمینه به جایی رسید که پیروان دیگر مذاهب را به پای میز محاکمه کشانده و آنان را اذیت و آزار نمودند.

واقعیت‌های تاریخی بر این تأکید دارند که اهل سنت به فضل پشتیبانی حکّام به زندگی خود ادامه دادند و اگر آنان چنین پشتیبانی را نداشتند با افکاری که داشتند از هم می‌پاشیدند، این پشتیبانی از ناحیه حکّام تا به امروز ادامه دارد، و این بدان جهت است که روش اهل سنت نمایانگر بزرگ‌ترین و بهترین پشتیبانی است که ممکن است حکومت‌ها بر آن در مقابل دسته‌های دیگر که برای ایشان خطرسازند، سرمایه گزاری کنند...».(۳۰)

او نیز در جایی دیگر می گوید: «من در محیط فکر سنی در مدّت زمانی طولانی زندگی کردم، ولی در آن، احساس خلل‌ها و نابسامانی‌های غیرعادی کردم. احساس کردم که مذهب سنّی مذهب حکومتی است و از آن بوی سیاست به مشام می‌خورد، و عقل تو در آن، ضعف‌هایی را می بیند که نمی‌تواند او را راحت بگذارد و نمی‌تواند برای توجیه آن‌ها جواب پیدا کند.»(۳۱)(۳۲)

و در جایی دیگر می گوید: «در مدتی که سنّی بودم، مردم را به عقل گرایی دعوت کرده و شعار عقل می‌دادم، ولی در میان قوم خود جایگاهی نیافتم و از هر طرف، تهمت‌ها و شایعاتی بر ضدّ خود شنیدم... و من به خوبی می‌دانستم که کوتاه آمدن از عقل یعنی ذوب شدن در پیشینیان، و در نتیجه انسان بدون هیچ شخصیتی خواهدبود تا واقع را بر او روشن سازد... من هرگز چیزی را بدون تحقیق و دقت نظر نمی گویم... عقل گرایی من عامل اساسی در تمایلم به سوی تشیع و خطّ اهل بیت‌علیهم السلام و اختیار مذهب آنان بوده است».(۳۳)

وی در گلایه‌ای از شیخ الازهر مصر می گوید: «شیخ ازهر کارگزار حکومت است. او سیاست دولت وقت را دنبال می کند و در گرو او است. در نتیجه، از هنگام به عهده گرفتن ریاست الازهر تاکنون سخنان متناقض گفته است... .

در طول دهه‌های چهل و پنجاه و شصت میلادی، جامعهٔ الأزهر به شیعه ارادت داشت و با آنان هم پیمان بود. حتی در اوائل دهه هفتاد، الأزهر از مروّجان و پایه‌گزاران جماعت تقریب بین مذاهب در مصر به شمار می‌آمد. امّا هنگامی که انقلاب اسلامی در ایران پدید آمد، شخصیت‌ها و رجال الأزهر بر ضدّ شیعه قیام کردند و علیه آنان اعلام جنگ نمودند. آنان گفتند: شیعیان، صحابه را سبّ و ناسزا می‌گویند و قرآن سرّی غیر از این قرآن موجود دارند. همچنین تهمت‌های باطل دیگری نیز به شیعه نسبت دادند، ولی آنان به خوبی می‌دانند که شیعه از این اتهامات به دور است. به راستی چرا این سخنان را قبل از انقلاب ایران نمی گفتند؟!».

محمد کثیری یکی دیگر از مستبصرین به همین نقطه ضعف اشاره کرده و می گوید: «مهم این است که سلطه حاکم بر مجتمع اسلامی، خصوصاً با شروع قرن چهارم، شرعیت مطلوب را به برخی از مدارس اصولی و فقهی داده‌اند، و عموم مردم نیز آن را تلقی به قبول کردند و با مرور زمان بر آن‌ها چهره قداست و احترام پوشاندند تا به حدّی که نمایانگر اسلام معرفی کردند، و عقاید دیگران را از اسلام خارج کرده، بلکه کفر و ضلالت دانستند و بدین جهت خون و مال صاحبان آن عقاید را حلال نمودند...».(۳۴)

دکتر تیجانی می گوید: «غالب علمای شیعه، از قدیم و جدید، همیشه معتقدند که برادران آنان از اهل سنت و جماعت ذبح شدگان دست مکر و کینه و حیله بنی امیه‌اند؛ زیرا آنان به گذشتگان خود حسن ظن پیدا کرده و لذا به آن‌ها اقتدا نموده‌اند بدون آن‌که تفحّص و جست‌جو کنند و لذا بنی امیه آنان را از راه مستقیم گمراه کردند و از ثقلین - کتاب خدا و عترت پاک پیامبرصلی الله علیه وآله - مردم را دور ساختند، کسانی که در صورت تمسک به آنان، ضامن هدایت و عصمت از ضلالتند....».

۴ - ضعف فقه اهل سنت

یکی دیگر از عوامل استبصار و تشیع برخی از اهل سنت، پی بردن به ضعف مبانی احکام مذهب آن‌ها و در مقابل، قوّت مبانی فقه

و احکام شیعه است.

مستشار دمرداش بن زکی العقالی از شخصیت‌های طراز اوّل الازهر مصر و متخصص در علم حقوق که مدتی است شیعه شده، می گوید:

«در روز دومی که در پست قضاوت قرار گرفتم، زن مسلمانی نزد من آمد. او که از شوهرش شکایت داشت در غیاب وی گفت: شوهرم مدتی است که به سراغ من نیامده و نفقه زندگی مرا قطع کرده است. او می گوید: من شوهر خانم را خواستم و به او گفتم: چرا همسرت را رها کرده و به او نفقه نداده‌ای؟ او در جواب گفت: من حدود یک سال است که این زن را طلاق داده‌ام و لذا هیچ حقّی بر من ندارد.

در این هنگام صدای زن بلند شد و در حالی که به خدا پناه می‌برد، گفت: او دروغ می گوید. ما مدتی با یکدیگر زندگی کرده‌ایم و او هرگز مرا طلاق نداده است.

من با مشاهده این صحنه به خود آمدم، گویا صاعقه‌ای بر سرم فرود آمده باشد. چه پاسخی به او بدهم؟ چگونه حکم کنم؟ مشکل در این قضیه از کجا پدید آمده است؟ مشاهده کردم که ریشه این معضل از فتوای ابوحنیفه است؛ زیرا او می گوید: می‌توان همسر خود را غیابی و با لفظ صریح یا کنایه یا معلق طلاق داد.

با خود گفتم: این مسأله نیاز به مراجعه به کسی دارد که از من به شؤون شریعت و نظام خانواده داناتر است. خدمت استاد خود در دانشکده حقوق شیخ محمّد ابوزهره رفتم و قضیه را برای او تعریف کردم و مشکلی را که از این ناحیه پدید آمده بود برای او شرح دادم. او در جواب گفت: فرزندم! اگر امر به دست من بود در قضاوت و فتوا از مذهب امام صادق‌علیه السلام تجاوز نمی کردم.

استاد مرا مأمور نمود تا به سوره طلاق و شرح مذهب اهل بیت‌علیهم السلام درباره احکام طلاق مراجعه کنم. بعد از مراجعه به این نتیجه رسیدم که مطابق قرآن و دیدگاه اهل بیت‌علیهم السلام طلاق صحیح نیست مگر در صورتی که در حضور دو شاهد عادل اجرا شود. با خود گفتم: سبحان اللّه! چگونه این احکام از فقها مخفی مانده و به سبب آن، حلال و حرام خداوند دگرگون شده است؟ این قضیه جرقه‌ای بود که مرا به تفکّر و تحقیق در مذهب اهل بیت‌علیهم السلام واداشت تا آن‌که با مطالعه گسترده در کتب شیعه، تشیع را انتخاب نمودم.»(۳۵)

۵ – تحریف حقایق

یکی دیگر از عوامل استبصار و تشیع برخی از افراد، تحریف و وارونه جلوه دادن حقایق تشیع از ناحیه علما اهل سنت است؛ زیرا افراد منصف هنگامی که با شیعیان برخورد پیدا می کنند و خلاف آن تبلیغات را مشاهده می‌نمایند، پی به حقانیت و مظلومیت شیعه می‌برند و می‌فهمند که این باطل است که از کشف شدن حقایق دیگران می‌ترسد و درصدد اتهام بر آنان است.

استاد حسن بن فرحان مالکی از شخصیت‌های درخشان و مشهور در مجامع فرهنگی اسلامی به شمار می‌آید و در بحث، عالمی منصف شناخته شده است. و به رغم این‌که در عربستان سعودی به سر می‌برد ولی انصاف او سبب غضب وهابیان بر ضدّ او شده تا به حدّی که مورد تیرهای آنان قرار گرفته است. او که دارای کتاب‌ها و تألیفات فراوان است، در مقاله‌ای در مجله «المجلهٔ» شماره ۱۰۸۲ در تاریخ ۱۱/۱۱/۲۰۰۰ میلادی تحت عنوان «قرائهٔ فی التحوّلات السنیهٔ للشیعهٔ» که درباره علت شیعه شدن افراد و گسترش تشیع است، می گوید: «تیجانی کسی بود که عراق را زیارت کرد و بیشترین تحوّل او هنگامی بود که با واقعیت‌های شیعه از نزدیک آشنا شد و مشاهده کرد که آنان چگونه به دین التزام دارند، با وجود این‌که ما آنان را متّهم به خروج از دین می کنیم. پس مسأله کشف دروغ از خطرناک‌ترین صدماتی است که دانشجوی آزاد و حرّ با آن مواجه است. و این برای ما درس است تا صورت دیگران را مشوّه جلوه ندهیم؛ خواه آن افراد شیعه باشند یا غربی یا شرقی، بلکه حقیقت امر را به طور کامل نقل نماییم؛ چه مطالبی

که به نفع آنان است و یا به ضرر آنان، تا موقعیت خود را نزد دانشجویان و فرزندانمان از دست ندهیم».

او نیز می‌گوید: «از اسباب عام اساسی در تحوّل دکتر تیجانی و دیگران از سنی بودن به شیعه، صورت ذهنی اشتباهی است که پدید آمده است. صورتی که ما آن را برای دیگران مشوّه جلوه دادیم، به نحوی که با حقیقت مخالفت دارد.

هنگامی که دکتر تیجانی به سراغ شیعیان می‌رود، شیعیانی که غلات اهل سنت آنان را چنین معرفی کرده‌اند که: علی را می‌پرستند و گمان می‌کنند جبرئیل خطا کرده است، و هدف آنان نابودی اسلام از طریق تشیع است، و آنان قرآن‌هایی غیر از قرآن ما دارند، و آنان کینه بر ضدّ اسلام دارند، و ازدواج آنان از طریق زنا است! و دیگر اتهامات و افترائاتی که شک جوانان اهل سنت را زیاد می‌کند. هنگامی که حقیقت را کشف کردند و در نتیجه اطمینان به علما و محققین خود را از دست دادند، بنابراین نباید کسی غیر از این را توقّع داشته باشد که به سادگی عده‌ای متحوّل شده و به تمام منظومه سنّی شک و تردید پیدا کنند، بلکه به جهت توافق بر دروغ و اغفال دیگران نسبت به علمای خود کینه پیدا نمایند».

او نیز می‌گوید: «آری، در میان شیعه امامیه کسانی هستند که معتقد به تحریف قرآنند ولی در اقلیت قرار دارند، و اغلب علمای شیعه بر آنان ردّ نوشته و این عقیده را باطل شمرده‌اند».

او نیز می‌گوید: «مسأله غلوّ در ادعای اجتهاد، از اسباب نفرت تیجانی از مذهب تسنن است؛ زیرا ملاحظه می‌کنید که تیجانی گمان ما را درباره معاویه که او اجتهاد کرده و در قتال با علی‌علیه السلام و کشتن صحابه و کشتن حجر بن عدی و سبّ علی‌علیه السلام بر منابر و ملحق کردن زیاد به خود و مخالفت با احادیث و... و این‌که یزید بر کشتن حسین و مباح کردن مدینه در واقعه حرّه مأجور بوده و... را شنیده و همه را به باد مسخره می‌گیرد. حقیقت مطلب این است که این توجیهات، رأی پیشینیان از اهل سنت نیست، بلکه رأی کسانی از نواصب است که اسم سنت را به خود گذاشته‌اند...».

او نیز می‌گوید: «.. اهل سنّت، معاصرین خود را اغفال کرده و ترجمه و شرح حال امامان اهل بیت‌علیهم السلام را؛ از قبیل، باقر، صادق، کاظم، زید بن علی، عیسی بن زید، نفس زکیه و دیگران را مخفی داشتند.

تیجانی ناگهان با شرح حال آنان مواجهه پیدا می‌کند، کسانی که در مدارس و دانشگاه‌های ما و در مراجع حدیثی ما از آن‌ها یاد نمی‌شوند. از علم و فضل و شرف بیت آنان مطلع می‌گردد... و لذا طبیعی است که به آنان متمایل شود».

۶ – قوت استدلال شیعه

یکی دیگر از اسباب تشیع عده‌ای از افراد، قوت و متانت استدلال شیعه در تبیین مرام و عقیده خود است.

محمد مرعی انطاکی در این باره می‌گوید: «از جمله اسبابی که ما را به سوی تشیع می‌کشاند، وقوع بسیاری از مناظراتی است که بین من و برخی از علمای شیعه اتفاق افتاد. من هنگام مناظره، خودم را در مقابل آنان محجوب می‌دیدم، و به مانند کسی که مغلوب شده از خود دفاع می‌کردم، با آن‌که به حمد خدای متعال از اطلاعات گسترده و علم فراوانی در مذهب سنی شافعی و دیگر مذاهب برخوردار بودم؛ زیرا در حدود ربع قرن نزد بزرگان علما و شخصیت‌های الازهر درس خوانده بودم تا این‌که به درجات و مدارک عالی رسیدم.»(۳۶)

دکتر تیجانی در این باره می‌گوید: «دلیل شیعه، دلیل سست یا ضعیف نیست تا این‌که بتوان از آن گذشت یا به آسانی آن را فراموش کرد، بلکه این امر متعلق به آیاتی از قرآن کریم است که خاص و عام، آن را نقل کرده‌اند، به حدّی که کتب تاریخ و احادیث از این مطالب پر شده و راویان در هر طبقه‌ای آن را ثبت کرده‌اند.»(۳۷)

او نیز می‌گوید: «از جمله اموری که قناعت و باور مرا زیاد کرده که شیعه امامی همان فرقه ناجیه است، این‌که عقاید آنان در عین عظمت از آسانی برای هر صاحب عقل و ذوق سلیمی برخوردار است. ما برای هر مسأله از مسائل و هر عقیده از عقاید آنان، تفسیر

شافی و کافی از ناحیه یکی از امامان اهل بیت‌علیهم السلام می‌یابیم. مسائلی که ما گاهی راه حلّی نزد اهل سنت و دیگر فرقه‌ها نمی‌یابیم».(۳۸)

محمد کثیری یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «این کتاب‌هایی را که سلفیه در مملکت خود بر ضدّ عقاید شیعه منتشر می‌کنند، سهم بسزایی در نشر تشیع دارد؛ زیرا کافی است تا جوانان جویای حق و حقیقت، از لابلای کتاب‌ها و مجلّات آنان پی به عقاید شیعه ببرند و هنگام مقایسه با ادعاهای سلفیه به زودی پی به دروغ بودن آنان خواهند برد. و لذا این افراد بعد از آن‌که حقیقت و واقعیت امر برایشان روشن شد، تبدیل به یکی از چهره‌های دشمن علیه سلفیه و مبادی آنان می‌شوند و در آخر امر به دامان تشیع پناه خواهند برد. و این امری است که ما الآن مشاهده می‌کنیم».(۳۹)

او در تعلیل بر ادعای خود می‌گوید: «هیچ عقیده و فکری نیست که شیعه امامیه آن را ادعا کند جز آن‌که برای آن مستندی قوی دارد، نه این‌که تنها به روایاتی تمسک کند که در کتب خودشان آمده است، بلکه به قرآن یا روایاتی تمسک می‌کند که به طریق صحیح در کتاب‌های اهل سنت وارد شده است. لذا مشاهده می‌کنید افرادی که از سلفیه یا اهل سنت امروزه شیعه می‌شوند، در استدلال بر عقاید شیعه به مصادر تاریخی یا حدیثی شیعه تمسک نمی‌کنند؛ بلکه آرزو و هدف خود را که به آن رسیده‌اند، در تراث اهل سنت و سلفیه می‌یابند، و این امری است که اطمینان و ایمان بیشتری برای آنان نسبت به عقاید شیعه و ادعای آنان پدید می‌آورد».(۴۰)

محمد مرعی انطاکی یکی از بزرگان اهل سنت که شیعه شده، در این باره می‌گوید: «به طور قطع خداوند مرا هدایت کرد. و برایم تمسّک به مذهب حقّ مقدّر فرمود؛ یعنی مذهب اهل بیت‌علیهم السلام، مذهب نوه رسول خداصلی الله علیه وآله امام جعفر بن محمّد صادق... .

او در عوامل و اسبابی که منجرّ به تمسک به مذهب اهل بیت‌علیهم السلام شد، می‌گوید:

اوّلاً: مشاهده کردم که عمل به مذهب شیعه مجزی است و ذمه مکلف را به طور قطع بری می‌کند. بسیاری از علمای اهل سنت - از گذشته و حال - نیز به صحّت آن فتوا داده‌اند... .

ثانیاً: با دلایل قوی، برهان‌های قطع آور و حجت‌های واضح، که مثل خورشید درخشان در وسط روز است، حقانیت مذهب اهل بیت‌علیهم السلام ثابت شد و این که آن مذهب همان مذهبی است که شیعه آن را از اهل بیت‌علیهم السلام اخذ کرده و اهل بیت نیز از رسول خدا و او از جبرائیل و او از خداوند جلیل اخذ کرده است... .

ثالثاً: وحی در خانه آنان نازل شد و اهل خانه از دیگران بهتر می‌دانند که در خانه چیست. لذا بر عاقل مدبّر است که دلیل‌هایی که از اهل بیت‌علیهم السلام رسیده، رها نکرده، و نظر بیگانگان را دنبال نکنند.

رابعاً: آیات فراوانی در قرآن کریم وارد شده که دعوت به ولایت و مرجعیت دینی آنان نموده است.

خامساً: روایات فراوانی از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله نقل شده که ما را به تعبد به مذهب اهل بیت‌علیهم السلام دعوت می‌کند، که بسیاری از آن‌ها را در کتاب «الشیعة و حججهم فی التشیع» آورده‌ام.

نویسنده معاصر صائب عبد الحمید، یکی دیگر از مستبصرین در این زمینه می‌گوید: «من اعتراف می‌کنم بر نفس خود که اگر رحمت پروردگار و توفیقات او مرا شامل نمی‌شد، به طور حتم نفس معاندم مرا به زمین می‌زد. این امر نزدیک بود و حتّی یک بار نیز اتفاق افتاد. ولی خداوند مرا کمک نمود. با اطمینان خاطر به هوش آمدم در حالی که خود را در وسط کشتی نجات می‌یافتم، مشغول به آشامیدن آب گوارا شدم و الآن با تو از سایه‌های بهاری آن گل‌ها سخن می‌گویم.

بعد از اطلاع دوستانم از این وضع، همگی مرا رها نموده، به من جفا کردند. یکی از آنان که از همه داناتر بود، به من گفت: آیا می‌دانی که چه کردی؟ گفتم: آری، تمسک کردم به مذهب امام جعفر صادق، فرزند محمّد باقر، فرزند زین العابدین، فرزند سید

جوانان بهشت، فرزند سید وصیین و سیده زنان عالمیان و فرزند سید مرسلین‌علیهم السلام. او گفت: چرا این گونه ما را رها کردی، و می‌دانی که مردم در حقّ ما حرف‌ها می‌زنند؟ گفتم: من آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده، می‌گویم. گفت: چه می‌گویی؟ گفتم: سخن رسول خداصلی الله علیه وآله را می‌گویم که فرمود: «من در میان شما چیزهایی قرار می‌دهم که با تمسک به آن‌ها بعد از من گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم». و گفتار پیامبرصلی الله علیه وآله در حق اهل بیتش که فرمود: «اهل بیتم کشتی‌های نجات‌اند، که هر کس بر آن‌ها سوار شود، نجات یابد».

صائب عبدالحمید کتاب‌هایی را نیز در دفاع از اهل بیت‌علیهم السلام و تشیع نوشته که برخی از آن‌ها عبارتند از: «منهج فی الانتماء المذهبی؛ ابن تیمیه، حیاته و عقائده و تاریخ الاسلام الثقافی و السیاسی».

وکیل و قاضی مشهور مستبصر دمرداش عقالی از شخصیت‌های مشهور و بارز مصری است که در شغل وکالت مدت‌هاست فعالیت می‌کند. هنگام تحقیق در یک مسأله فقهی و مقایسه آرا در آن مسأله، فقه و استنباطهای شیعه امامیه را از دیگر مذاهب فقهی قوی‌تر می‌یابد و همین مسأله بارقه‌های تشیع را در دلش روشن می‌گرداند، تا این که حادثه‌ای عجیب سرنوشت او را به کلّی عوض کرده و او را مفتخر به ورود در مذهب تشیع می‌نماید و آن، این بود که: وقتی گروهی از حجّاج ایرانی همراه با حدود بیش از بیست کارتن کتاب اعتقادی وارد عربستان می‌شوند، تمام کتاب‌ها از طرف حکومت مصادره می‌شود. سفیر ایران در زمان شاه، موضوع را با ملک فیصل در میان می‌گذارد. او نیز به وزارت کشور عربستان می‌نویسد تا به موضوع رسیدگی کنند. وزیر کشور دستور می‌دهد که تمام کتاب‌ها را بررسی کرده، اگر مشکلی ندارد آن را به صاحبش برگردانند. در آن زمان «دمرداش عقالی» در حجاز به سر می‌برد، از او خواستند که این کتاب‌ها را بررسی کند و در نهایت رأی و نظر قانونی خود را بدهد. او با مطالعه این کتاب‌ها به حقانیت تشیع پی می‌برد و از همان موقع، قدم در راه اهل بیت‌علیهم السلام می‌گذارد...».(۴۱)

عالم مستبصر فلسطینی، شیخ محمّد عبدالعال کسی است که بعد از مدّت‌ها تحقیق در مذهب تشیع، پی به حقانیت آن برده، و به اهل بیت‌علیهم السلام اقتدا نموده است. وی در مصاحبه‌ای می‌گوید: «... از مهم‌ترین کتاب‌هایی که قرائت کردم، کتاب «المراجعات» بود، که چیزی بر ایمان من نیفزود و تنها بر معلوماتم اضافه شد. تنها حادثه‌ای که مطلب را نهایی کرده و مرا به ولایت اهل بیت‌علیهم السلام رهنمون ساخت، این بود که: روزی در پیاده رو، رو به روی مغازه یکی از اقوامم نشسته بودم، مغازه‌ای کوچک بود. شنیدم که آن شخص به یک نفر از نوه‌های خود امر می‌کند که به جای او در مغازه بنشیند، تا نماز عصر را به جای آورد. من به فکر فرو رفتم، که چگونه یک نفر مغازه خود را رها نمی‌کند تا به نماز بایستد، مگر آن که کسی را به جای خود قرار دهد که بتواند حافظ اموالش باشد، حال چگونه ممکن است که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله یک امّتی را بدون امام و جانشین رها کند!! به خدا سوگند که هرگز چنین نخواهد بود... .

هنگامی که از او سؤال شد که آیا الآن که در شهر غربت لبنان به سر می‌بری، احساس وحشت و تنهایی نمی‌کنی؟ او در جواب می‌گوید: «به رغم این که عوارض و لوازم تنهایی زیاد و شکننده است، ولی در من هیچ اثری نگذاشته و هرگز آن‌ها را احساس نمی‌کنم؛ زیرا در قلبم کلام امیرالمؤمنین‌علیه السلام را حفظ کرده‌ام که فرمود: «ای‌مردم! هیچ گاه از راه حق به جهت کمی اهلش وحشت نکنید».(۴۲)

او نیز می‌گوید: «مردم به خودی خود به دین اهل بیت‌علیهم السلام روی خواهند آورد؛ زیرا دین فطرت است، ولی چه کنیم که این دین در زیر چکمه‌های حکومت‌ها قرار گرفته است».

و نیز در پاسخ این سؤال که آیا ولایت احتیاج به بینه و دلیل دارد، می‌گوید: «ما معتقدیم که هر چیزی احتیاج به دلیل دارد، مگر ولایت اهل بیت‌علیهم السلام، که دلیل محتاج به آن است...».(۴۳)

وی همچنین می‌گوید: «هر کسی که دور کعبه طواف می‌کند - دانسته یا ندانسته، جبری باشد یا اختیاری یا امر بین الامری - در

حقیقت به دور ولایت طواف می‌کند؛ زیرا کعبه مظهر است و مولود آن، جوهر، و هر کسی که بر گرد مظهر طواف می‌کند در حقیقت به دور جوهر طواف می‌کند».(۴۴)

مجاهد و رهبر مستبصر فلسطینی، محمّد شحّاده کسی است که هنگام گذراندن محکومیت خود در زندان‌های اسرائیل، با بحث‌های فراوانی که با شیعیان لبنانی در بند زندان‌های اسرائیل داشت، پی به حقانیت شیعه برد و با انتخاب تشیع و مذهب اهل بیت‌علیهم السلام از دعوت کنندگان صریح و علنی مردم فلسطین به اهل بیت‌علیهم السلام شد. اینک قسمت‌هایی از مصاحبه‌ای را که با او انجام گرفته، نقل می‌نماییم: «بازگشت فلسطین به محمّد و علی است»، «من آزاد مردان عالم را به اقتدا و پیروی از امام و پیشوای آزاد مردان؛ حسین‌علیه السلام دعوت می‌کنم».

او می‌گوید: «من همدردی فراوانی با مظلومیت اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله دارم و احساسم این است که علی بن ابی طالب‌علیه السلام حقاً مظلوم بود، و این احساس به مظلومیت آن حضرت‌علیه السلام در من عمیق‌تر و ریشه دارتر شده، هر گاه که ظلم اشغالگری در فلسطین بیشتر می‌شود.

جهل من به تشیع، عامل این بود که در گذشته در تسنّن باقی بمانم. و امیدوارم که من آخرین کسی نباشم که می‌گویم: «ثم اهتدیت». رجوع من به تشیع هیچ ربطی به مسأله سیاسی ندارد که ما را احاطه کرده است. من همانند بقیه مسلمانان، افتخارها و پیروزی‌هایی را که «مقاومت» در جنوب لبنان پدید آورد در خود احساس می‌کنم، که در درجه اوّل آن را «حزب اللَّه» پدید آورد. ولی این بدان معنا نیست که عامل اساسی در ورود من در تشیع مسائل سیاسی بوده است، بلکه در بر گرفتن عقیده اهل بیت‌علیهم السلام از جانب من، در نتیجه پذیرش باطنی من بوده و تحت تأثیر هیچ چیز دیگری نبوده است. راه اهل بیت‌علیهم السلام راه حقّ است که من به آن تمسک کرده‌ام». «تشیع من عقیدتی است نه سیاسی». «زود است که در نشر مذهب امامی در فلسطین بکوشم و از خداوند می‌خواهم که مرا در این امر کمک نماید».

«امام قائم آل بیت نبّوت‌علیهم السلام برای ما برکت‌ها و فیض‌هایی دارد که موجب تحرک مردم فلسطین است. و در ما جنب و جوشی دائمی ایجاد کرده، که نصرت و پیروزی را در مقابل خود مشاهده می‌کنیم و فرج او را نزدیک می‌بینیم ان شاءاللَّه. و من با او از راه باطن ارتباط دارم و با او نجوا می‌کنم و از او می‌خواهم که ما را در این موقعیت حسّاس، مورد توجه خود قرار دهد».

«آزاد مردان عالم، خصوصاً مسلمانان با وجود اختلاف مذاهب را نصیحت می‌کنم که قیام حسین‌علیه السلام و نهضت او بر ضد ظلم را سرمشق خود قرار داده و هرگز سکوت بر ظلمی را که آمریکا، شیطان بزرگ و اسرائیل، آن غده سرطانی که در کشورهای اسلامی رشد کرده، روا ندارند».

من در کنفرانس‌ها و جلساتی که در فلسطین تشکیل می‌شود و مرا برای سخنرانی دعوت می‌کنند، در حضور هزاران نفر، تمام کلمات و سخنان خود را بر محور مواقف و سیره اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله قرار می‌دهم که این سخنان سهم به سزایی در تغییر وضع موجود در جامعه فلسطین در رابطه با اهل بیت‌علیهم السلام داشته، و این روش را ادامه می‌دهم تا این که مردم قدر آنان را بدانند و با اقتدا به آنان، به اذن و مشیت خداوند به پیروزی برسند...».

«زود است که با خواست خداوند، با گروهی از برادران مؤمنم، مذهب اهل بیت‌علیهم السلام را در فلسطین منتشر خواهیم کرد تا این که زمینه ساز ظهور مهدی آل محّمد عجّل‌اللَّه تعالی فرجه الشریف گردد».

هنگامی که رئیس علمای الازهر مصر به طور صریح به جهت نشر تشیع و دفاع از آن، او را مورد هجوم قرار داد، در جواب گفت: «من تنها [این را] می‌گویم: بار خدایا قوم مرا هدایت کن، که آنان نمی‌دانند...» سپس می‌گوید: «من کلام باطلی را که به زبان جاری کرد: که جهل و نادانی من نسبت به مذهب شیعه باعث شد که وارد تشیع شو و تنها بر این نکته تأکید می‌کنم که در حقیقت این جهل به تشیع بود که مرا در مذهب تسنن تا به حال باقی گذارد، تا الآن که به حقانیت آن اعتراف می‌کنم».(۴۵)

موانع گسترش تشیع

اشاره

موانع گسترش و پذیرش تشیع را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد:
۱ – اسباب و موانع داخلی که مربوط به ذات انسان است؛ از قبیل ضعف وسائل ادراك یا متلبّس بودن به وهمی که ناشی از نبود میزان فکری است، یا تأثیرپذیری از افکار سابق، یا پیروی از نفسیات موروثی که انسان بدون دلیل و برهان آن را قبول کرده است، یا مبتلا بودن به اخلاق رذیله که مانع از بصیرت انسان و درك حقیقت است. این‌ها اسباب و موانعی است که می‌تواند انسان را از درك حقیقت باز دارد.
۲ – اسباب و موانعی که منشأ خارجی داشته و دیگران برای انسان‌ها ایجاد کرده‌اند تا مانع رسیدن به حقیقت آنان شوند.
در ابتدا به موانع خارجی گسترش تشیع در جوامع اشاره می‌کنیم:

۱ – تحریف حقایق

مصیبت بزرگی که اسلام بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله با آن روبه رو شد و تا به امروز درگیر آثار آن است، مبتلا شدن به افرادی است که به جهت رسیدن به آرزوها و آمال سوء شخصی‌شان، دست به تحریف، حذف، کم و زیاد کردن شریعت و معارف دینی و بازی با برخی از مفاهیم آن زدند. این دست‌های پلید درصدد برآمدند تا با انحای مختلف، حق را کتمان و مخفی کرده، یا با باطل مخلوط جلوه دهند تا مشتبه شده و یکی از دیگری تمیز داده نشود. و در این بین چه بسیار از حقایق که بر امت اسلامی مخفی گشت و لذا بسیاری از افراد که در این هدف شوم گرفتار آمده به ضلالت و گمراهی غوطه ور شدند.و این یکی از مشکلاتی است که شخص مستبصر با آن روبه رو است.
دکتر تیجانی در این باره خطاب به اهل سنت می‌گوید:
«ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصّب دعوت می‌کنم. ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم. ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی جمود و تحجّر فکری هستیم، که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته‌اند».(۴۶)
یاسین بدرانی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید:
«احادیث بسیاری جعل و وضع شد تا مقام افرادی پست و منحط را بالا برده و مقام برخی دیگر را که خداوند آنان را به فضیلت و هدایت و علم و حلم و فصاحت و تقوا اختصاص داده، مخفی دارد، کسانی که برای بندگان خدا نور و هدایت بودند. آری، حاکمان مسلّط از بنی امیه و بنی عباس کارهایی انجام دادند که مورد رضایت خدا نبوده و دروغ‌ها و باطل‌هایی را جعل نمودند. توقع ما از مخاطبان است که گول این‌گونه افراد و روایات باطل را نخورند، و با تنگ نظری و احساس عاطفه به امور ننگرند، بلکه خواست و اراده ما این است که آنان در مطالعات و فهمشان آزاد باشند و در مطالبی که می‌خوانند انصاف به خرج دهند».(۴۷)
دکتر تیجانی در جایی دیگر می‌گوید: «من به دست آوردم که بسیاری از علما (اهل سنت) هنگامی که با حقیقت تلخ و دردآور برای آنان مواجه می‌شوند، در جست‌جوی برخی از تأویلاتی بر می‌آیند تا از آن مهلکه خارج شوند، امری که در عین آن‌که خنده دار است، گریه آور نیز می‌باشد».(۴۸)
ادریس حسینی مغربی، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می‌گوید:
«... آیا این، مردم را به جهل انداختن نیست؟ علمای اهل سنت برای بی سوادان و غافلان از مردم خود، کتاب می‌نویسند و هرگز در تألیفاتشان در جمع مطالب، ورع و تقوا به خرج نمی‌دهند».(۴۹)

صالح الوردانی مصری نیز به این موضوع اشاره کرده و می گوید:

«روش تأویل و توجیه، یک اصل اساسی است که اهل سنت، روش و عقاید خود را بر آن استوار کرده‌اند... تنها سلاحی که آنان بر صورت و چهره منافقانه خود می کوبند...».(۵۰)

یکی از علمای سنی منصف، به نام شیخ محمّد الحسّون که الآن مفتی شهر حلب سوریه است، در این باره خطاب به اهل سنت می گوید:

«ما ذکر و یاد اهل بیت را به جهت ترس از گسترش تشیع رها کردیم... شکی نیست که دست سیاست مانع از ظهور حقایق شده است؛ زیرا مشاهده می کنیم در کتب صحاح موجود در محیط سنی‌ها چه بسیار فضایل ابی بکر و عمر و عثمان را در چندین صفحه ذکر کرده‌اند، ولی در مقابل برای سید ما علی‌علیه السلام در یک صفحه یا دو صفحه فضایل را نقل کرده‌اند.

ما مشاهده می کنیم که امام احمدبن حنبل ۴۶ صفحه از مسند خود را به فضایل سید ما علی‌علیه السلام اختصاص داده است. چیزی که انسان را به سؤال وا می‌دارد این است که چرا این مقدار احادیث فضایل از حضرت‌علیه السلام در کتاب‌های سابق نیامده است. من معتقدم که درک می کنی آنچه را که برای من پدیدار شده، هنگامی که مشاهده کنی که مسند احمد در یکی از کشورهای اسلامی چاپ شده و آن چهل و شش صفحه حذف شده است!! اینجا است که می‌فهمیم که چگونه تاریخ بر ما تزویر و خدعه کرده است...».(۵۱)

یکی دیگر از منصفین اهل سنت به نام دکتر حامد حنفی داوود استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید:

«از اینجا می‌توانم برای خواننده متدبّر آشکار سازم که تشیع، آن‌گونه که منحرفان و سفیانی‌ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملوّ از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبداللّه بن سبأ و دیگر شخصیت‌های خیالی در تاریخ، نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اوّلین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده‌ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع کردن بین معقول و منقول پیدا کرده، هرگز نمی‌توانست به روح تجدد در اجتهاد نایل آید و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد؛ به حدّی که با روح و شریعت اسلامی منافات نداشته باشد».(۵۲)

او همچنین در تقریظی که بر کتاب «عبداللّه بن سبأو اساطیر اخری» از علامه عسکری آورده، می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صدور فتواهایی از جانب علما بر ضدّ شیعه هستیم، فتاوایی همراه با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه‌های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته‌اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق‌های آنان محروم بوده‌اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر علم و عالم و دانش وارد شده، بیشتر از خساراتی است که به توسط نشر این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت شیعه از آن‌ها مبرّا است...».(۵۳)

استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرّس فلسفه اسلامی در دانشگاه الازهر مصر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضدّ شیعه شده‌اند که با هیچ دلیل یا شاهد نقلی سازگاری ندارد، مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن‌که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن‌ها متّهم می‌سازند. از جمله عواملی که منجرّ به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شده، جهلی است که ناشی از بی اطّلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است. آنان در اتّهاماتشان به شیعه، تنها به کتاب‌های دشمنان شیعه مراجعه می کنند».(۵۴)

۲ – جلوگیری مخالفان از گسترش تشیع

و نیز از جمله موانع خارجی گسترش تشیع، جلوگیری مخالفان از انتشار و معرفی آن و آشنا شدن مردم با رهبران معصوم شیعه است. امری که باعث شده عده بسیاری از مردم اعم از مسلمان و غیرمسلمان، از پیروی اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام محروم شده و به تشیع روی نیاورند.

محمد کثیری یکی از مستبصرین در این زمینه می‌گوید: «کتب شیعه در هر مکان مورد ستیز و مقابله از ناحیه مخالفان است و در اغلب دولت‌ها با ورود آن مخالفت می‌شود...».(۵۵)

او در جایی دیگر می‌گوید: «سلفی‌ها با کتاب شیعی در هر مکان مقابله می‌کنند، و مانع ورود آن به کشورهایشان شده و خواندن آن را تحریم می‌کنند. در الجزایر هر جوان ملتزمی را اهانت می‌کنند، بلکه چه بسیار او را کتک زده و محاکمه می‌نمایند هرگاه مشاهده کنند که نزد او کتاب یا مجله‌ای از شیعه وجود دارد!! چرا این گونه از کتاب شیعه ترس دارید، ای دعوت کنندگان سلفیه؟!»(۵۶)

او نیز می‌گوید: «ما به داعیان سلفیه می‌گوییم: اگر آنچه را که درباره شیعه می‌نویسید صحیح و نمایانگر حقیقت است، پس چرا به کتاب شیعه مجال نمی‌دهید تا منتشر گردد؟! واضح است زیرا این امر می‌تواند آنچه را که شما ادعا می‌کنید تأکید نماید و نیز می‌تواند جوانان روشنفکر را در انتخاب موقف صحیح درباره تشیع کمک کند... ولی من یقین دارم که آنان هرگز چنین نخواهند کرد؛ زیرا آنان از تشیع و حقایق آن خوف دارند، به جهت این‌که خورشید هنگامی که طلوع کند و در وسط آسمان قرار گیرد هر شمعی را خاموش و نور آن را معدوم خواهد ساخت، و این موقعیت تشیع نسبت به عقیده سلفیه است.

آنان خود را پنهان کرده و پشت دیوارهایی که از دروغ و اختلاط ساخته‌اند، مخفی می‌دارند، و لذا هنگامی که یکی از جوانان بیدار، برخی از حقایق را درک می‌کند منقلب شده و تبدیل به یکی از دشمنان سلفیه و داعیان آن می‌گردد؛ زیرا کشف می‌کند که غذای سلفی او مخلوط و مملوّ به دروغ و تحریف حقایق بوده است».(۵۷)

دکتر محمد تیجانی سماوی در این باره می‌گوید: «چرا برخی از علما تا به امروز، در عصر علم و نور، قصدشان پوشش گذاردن بر حقایق از طریق تأویلات ساختگی است که هیچ ارزشی ندارد؟»(۵۸)

او نیز می‌گوید: «به استثنای برخی از علمای معاصرین که در نوشته‌های خود درباره شیعه مراعات اخلاق اسلامی را کرده و انصاف از خود نشان داده‌اند، ولی اغلب آن‌ها از قدیم و جدید، همیشه درباره شیعه با افکار بنی امیه کینه‌توز می‌نویسند. تو آنان را می‌بینی که در هر وادی گمراه‌کننده وارد شده و سخنانی که خود نمی‌فهمند، بر زبان جاری می‌سازند و سبّ و دشنام به آنان داده و بر شیعه آل بیت نسبت‌هایی را می‌دهند که از آن‌ها بری می‌باشند... . یک بار چنین می‌نویسند که شیعه فرقه‌ای است که مؤسس آن عبداللَّه بن سبأ یهودی است، و یک بار می‌نویسند که آنان از اصل مجوسند، و گاهی می‌گویند آنان روافض‌اند که خطرشان از یهود و نصارا بیشتر است. و گاهی می‌نویسند که آنان منافقند؛ زیرا به تقیه عمل می‌کنند، و آنان اباحیگری را رواج می‌دهند؛ زیرا نکاح با محارم را مباح دانسته و متعه را که زنا است حلال می‌شمارند. و برخی از آنان می‌گویند که شیعه قرآنی غیر از قرآن ما دارد، و آنان علی و امامان دیگر از فرزندان او را می‌پرستند و نسبت به محمّد و جبرئیل بغض دارند... سالی نمی‌گذرد جز آن‌که کتاب یا مجموعه کتبی از این علمایی که گمان می‌کنند اهل سنت و جماعتند، به دست ما می‌رسد، که پر از تکفیر و توهین به شیعه است. آنان در این کار خود انگیزه‌ای جز خشنودی اربابان خود ندارند، کسانی که مصلحت خود را در تفرقه بین امت و تشتّت آن‌ها می‌بینند. آنان در این گونه نوشته‌های خود حجّت و دلیلی جز تعصّب کورکورانه و کینه به دل گرفته و جهل مرکّب و تقلید از گذشتگان خود بدون تحقیق و جست‌جو و گواه، ندارند... و از آنجا که آنان پیروان سنت بنی امیه و قریشند، لذا چنین سخن می‌گویند و با عقلانیت جاهلیت و افکار قبیله‌ای و صداهای قومی گری می‌نویسند...».(۵۹)

هاشمی بن علی از مستبصرین تونسی می‌گوید: «من همیشه می‌گویم که میلیون‌ها نفر از مسلمانان و دیگران هستند که دارای طینتی

پاکند ولی این مذهب به آنان نمی‌رسد».(۶۰)

دکتر اسعد وحید قاسم، پزشک مستبصر فلسطینی در این باره می‌نویسد:

«... سؤالی که دائماً در ذهن من است، این‌که به چه سبب بسیاری از حوادث تاریخی و احادیث پیامبرصلی الله علیه وآله را از مامخفی کرده‌اند، به رغم این‌که در مصادر معتبر اهل سنت از توثیق برخوردار است، احادیثی که می‌تواند بسیاری از دشواری‌های مسائل اختلافی بین اهل سنت و شیعه در طول قرون گذشته را حلّ کند. آیا مخفی کردن حقایق و روپوش گذاشتن بر آن‌ها و مشوّش کردن آن‌ها می‌تواند توجیه کننده و مانع فتنه باشد؛ آن طوری که آنان گمان می‌کنند؟ آیا تمام فتنه در مخفی کردن حقایق و مشوّه جلوه دادن آن‌ها نیست؟!».(۶۱)

محمد گوزل حسن آمدی، یکی از مستبصرین ترکیه می‌گوید: «من از نصوص بسیاری که در کتاب و سنت وارد شده و در مورد خلافت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین از ذرّیه اوست مطّلع شدم که امر به اقتدای به آنان و حرکت بر طبق روش آنان دارد و از مخالفت و دشمنی با آنان نهی می‌کند. روایاتی که در حدّ تواتر در کتب اهل سنت و شیعه وارد شده است، گرچه حاکمان جور، نهایت سعی و کوشش خود را برای مخفی کردن و کتمان آن‌ها به کار گرفتند، و کسانی که این نصوص را پخش کرده و منتشر ساختند را عذاب کرده و زندان نمودند، و اموال بسیار و جوایز ارزشمندی را به کسانی بذل کردند که مخالف و نقیض آن احادیث را از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل نمودند. ولی به رغم این کارها، خداوند بر این امت منّت گذارد که بر آنان مقدار بسیاری از این نصوص را حفظ کرد...».(۶۲)

۳ – القای شبهات

توضیح

شک و شبهه در برخی از موارد خوب و سازنده است ولی در برخی از موارد دیگر مضرّ و مخرّب می‌باشد.

الف) شک سازنده

انسان بعد از رسیدن به بلوغ، در وجود خود احساس می‌کند که احتیاج به بحث و تحقیق برای رسیدن به شناخت پاک و اصیل و اطمینان آور دارد. از این موقع است که در ذهن انسان، شک‌ها و شبهه‌ها درباره صحت اعتقاداتش پدید می‌آید. این سؤال‌های اعتقادی و شبهات که در درون انسان موج می‌زند، از شک‌های سازنده و ارزشمند به حساب می‌آید، و این امری طبیعی به نظر می‌رسد؛ زیرا ناشی از عدم معرفت است که می‌تواند در نفس انسان برخی از مشاعر را باز کند. مشاعری که بعد از ظهور و بروز، در انسان نشاط و زندگی به جهت طلب علم و اطمینان در امور اعتقادی ایجاد می‌کند.

در این مرحله وظیفه انسان جست‌وجوگر آن است که بحث و تحقیق کرده، تا به نتیجه قطعی برسد؛ زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: «وَالَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا»؛(۶۳) «و کسانی که در راه ما جهاد و کوشش کنند، البته ما آن‌ها را به راه‌هایمان هدایت خواهیم کرد».

ب) شک مخرّب

شک و شبهه مخرّب و غیرسازنده، با شبهه‌ای که در ذهن انسان جستجوگر به طور طبیعی پراکنده می‌شود فرق دارد. شک مخرّب،

شکّی است که انسان مغرض آن را ایجاد کرده و از راه تزیین باطل و پوشاندن حقّ با باطل و دیگر اسباب، آن را پراکنده نموده است.

بیشتر کسانی که این گونه شبهات را پراکنده می‌کنند، کسانی هستند که راه حق دیگران بر آنان مضرّ است، و لذا با هر وسیله ممکنی که در دسترس آنان است می‌خواهند مردم را از حق باز دارند. اینان می‌خواهند تا مردم در گمراهی و حیرت و تاریکی و شک در امور اعتقادی به سر برند تا خود بتوانند در این بین فرصت پیدا کرده و به اهداف شوم خود نایل گردند.

دکتر تیجانی در این باره می‌گوید: «گاهی باطل لباس حق را به خود می‌پوشد تا مردم را به گمراهی و ضلالت بکشاند و در اغلب زمان‌ها نیز موفق می‌شود؛ زیرا عقول مردم بسیط بوده، یا حسن ظن به این گونه افراد داشته‌اند. و گاهی باطل به جهت وجود یاران مؤید خود، پیروز می‌گردد. لذا بر طرفداران حق است که صبر کرده و انتظار وعده خدا را بکشند تا باطل را نابود کند؛ زیرا باطل رفتنی است».(۶۴)

یاسین معیوف بدرانی، یکی از کسانی که شیعه شده، در این باره می‌گوید:

«کسانی که به دنبال هر بادی حرکت کرده و به دنبال هر صدایی از روی نادانی می‌دوند، زود است که در بسیاری از شبهات قرار گیرند؛ شبهاتی که مفاهیم حقیقی را تغییر داده و به جای آن‌ها مفاهیم غلط را در عقول افراد بسیط جایگزین می‌نماید».(۶۵)

محمّد علی متوکّل، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده می‌گوید:

«تشیع از آن جهت که جوهر و اصل دین است، در طول تاریخ با بی رحمانه‌ترین حمله‌ها به جهت مشوّه جلوه دادن چهره آن، مواجه بوده است...».(۶۶)

یاسین معیوف بدرانی می‌گوید:

«ما هنگامی که به وضعیت شیعه نگاه می‌کنیم از آن همه فشار که به آنان وارد شده و مشکلاتی را که در هردو عصر سیاه - بنی امیه و بنی عباس و قرن‌های دیگر - متحمّل شده‌اند تعجب می‌کنیم. تحیر ما از آن جهت است که آنان با وجود این همه فشارها و مشکلاتی که پدید آمد، چگونه بر علم و روش و سیره و رسالتشان محافظت نموده و استمرار پیدا کردند، و پرچم جهاد را بر ضدّ تمام حاکمان منحرف و ظالم برداشتند...».(۶۷)

عبدالمحسن سراوی، یکی دیگر از مستبصرین می‌گوید: «بسیاری از نویسندگان عصر ما هنوز با افکار روزگار ظالمان زندگی می‌کنند، روزگار که در آن دشمنان اسلام در صفوف مسلمانان نفوذ کرده، تهمت‌ها و دروغ‌ها را در بین آنان منتشر ساختند».(۶۸)

معتصم سید احمد، یکی دیگر از مستبصرین می‌گوید: «مخالفان شیعه نهایت کوشش خود را برای تحریف حقایق و مشوّه جلوه دادن مذهب اهل بیت با اسلوب‌های مختلف دعوت و نشر اکاذیب به کار گرفتند. آنان تا حدود زیادی در تعمیق جهل در نفوس اهل مذهب خود و گسترش و فاصله انداختن بین آنان و شناخت حقیقت موفق بودند. آنان تشیع را به بدترین و قبیح‌ترین صورت ممکن با خرافات و اوهامی که یافتند تصویر نمودند...».(۶۹)

او در ادامه می‌گوید: «جهل به تشیع که مجموعه‌ای بزرگ از امت اسلامی در آن زندگی می‌کنند، نتیجه طبیعی کوشش این نویسندگان است که سایه جهل کامل را بر این امت افکندند تا آنان شناختی از مذهب تشیع پیدا نکنند...».(۷۰)

دکتر تیجانی سماوی در این باره می‌گوید:

«ولی محقق منصف هنگامی که بر مقداری از تحریفات و تهمت‌های مخالفان واقف می‌گردد، دوری‌اش از آنان بیشتر می‌شود و بدون شک می‌فهمد که آنان دلیل و حجتی غیر از به گمراهی کشاندن و تزویر و واژگون کردن حقایق به هر نحو ممکن ندارند. آنان بسیاری از نویسندگان را اجیر کرده و برایشان سرمایه و بودجه بسیاری معین کردند، همان‌گونه که بر ایشان القاب و گواهی‌های دانشگاهی گول زننده را جعل نمودند تا طبق مراد و خواسته آنان آنچه دشنام و تکفیر نسبت به شیعه می‌خواهند

بنویسند...».(۷۱)

موانع درونی تشیع

اشاره

برخی از اوقات انسان پی به حقانیت مکتب و مذهب و مطلبی می‌برد، ولی یک مانع درونی، انسان را از پذیرش آن بازمی دارد. در مورد پذیرش تشیع نیز از این قبیل است. بسیاری از اهل سنت در ضمن بحث و بررسی‌هایشان پی به حقانیت اهل بیتعلیهم السلام و پیروان آنان می‌برند و به این نتیجه می‌رسند که وظیفه دارند تا به کتاب و عترت تمسک کنند، ولی رسیدن به این نتیجه را کافی در تغییر مذهب خود نمی‌بینند، بلکه موانع درونی بسیاری را برای پذیرش مذهب جدید می‌یابند. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱ – تقلید کورکورانه

بسیاری از مردم، از مخالفت با مفاهیمی که از پدران و پیشینیان خود به ارث برده‌اند، ترس دارند گرچه حق برایشان همانند روز روشن باشد، و این نتیجه افتادن در اسارت تقلید کورکورانه در انتخاب مذهب است؛ زیرا تقلید در عقاید، انسان را به مقدس شمردن عقیده موروثی وا می‌دارد و در نتیجه انسان را با موانع نفسی بسیاری رو به رو خواهد کرد. ولی واقع و حقیقت بر انسان جست‌وجو گر ایجاب می کند که این بندها را شکسته و با دقت تمام به ادله‌ای که با آرای موروثی او مخالفت دارد نگریسته و تأمل کند. انسان باید بداند که اگر پدران و اقوامش به اشتباه و خطا رفته‌اند و بر ما روشن شد که آنان به بیراهه رفته‌اند، وجهی ندارد که ما راه آنان را دنبال کنیم، بلکه وظیفه ما است که از حق پیروی نماییم؛ گرچه با افکار و معتقدات ارثی ما مخالفت داشته باشد.

قرآن کریم تقلید کورکورانه از اقوام و آبا و اجداد را مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: «کسانی که شیعه شده‌اند به این مشکل اساسی اشاره کرده و برای نجات از آن نیز راه حل ذکر کرده‌اند».

معتصم سید احمد، یکی از مستبصرین سودانی می گوید: «نظر قدسی به علمای سابق و بزرگان خود داشتن، انسان را به تقلید و پیروی مطلق و اتکا کردن بر افکار آنان وا می‌دارد. تسلیم این تقلید شدن منشأ انحراف از حق است. خداوند متعال، عقول آنان را بر ما حجّت قرار نداده است، بلکه عقل هر انسانی بر او حجّت است، لذا احترام ما به آنان نباید سبب منع و جلوگیری از مناقشه افکار آنان و دقت در آن‌ها گردد، تا داخل در مفاد آیه « وَقالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَکُبَرَآءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلَا»(۷۲) نشویم».(۷۳)

یاسین معیوف بدرانی در این باره می گوید: «اسلام، تقلید و تعبّد را در ممارست با اصول عقاید کافی نمی‌داند...، بلکه بر هر فردی واجب می کند که در مورد صحّت عقاید خود به صورت مستقل و به دور از احساسات و تقلید کورکورانه جست‌وجو کند».(۷۴)

طارق زین العابدین، یکی دیگر از مستبصرین، دراین باره می گوید: «چیزی که قابل اشاره به آن است این که افرادی که در آخرت، عاقبت بد و نهایت شومی دارند، کسانی هستند که عقاید موروثی در نفس آنان سکنی گزیده، به گمان این که این عقاید برحق است...»(۷۵)

هاشم آل لقیط از مستبصرین سوری در این باره می گوید:

«کسی که می‌خواهد به حقّ برسد، چاره‌ای جز رسیدن به آن ندارد؛ گرچه راه طولانی باشد، ولی مشکل در کجا نهفته است؟ مشکل در فرار شخص بحث کننده از حقیقت پرستش بزرگان و تقدیس شخصیت‌ها به حساب دین است. مشکل در تقلید اجداد و پدران و افکار موروثی است. لذا اگر انسان از آنچه گفته شد خودش را پیراسته کند و به ادله قرآن و سنت نبوی و آثار صحیح روایت شده از رسول خداصلی الله علیه وآله تمسک کند، به طور حتم حق را درک خواهدکرد و به آرزوی خود که آرزوی هر

طلب کننده و رغبت هر رغبت کننده است خواهد رسید».(۷۶)

۲ – معیار قرار گرفتن اشخاص

توضیح

از جمله موارد دیگری که برای یـک بحث کننـده سنّی مانع مهمی در پـذیرش مـذهب تشیع و پشت پا زدن به مـذهب سابق است، جرأت نداشـتن او در مخالفت و مردود شـمردن گفتار شخصیت‌هایی است که در جامعه خود مورد عظمت و احترام مردم هستند، به حدّی که مانند بتی شده‌اند که هرگز کسی جرأت رسیدن به مقام آنان را ندارد.

مستبصـر معروف مصری، صالح الوردانی در رابطه با افتادن در اسارت تقدیس شخصیت‌ها و شناخت حقّ به آنان، نه شناخت حقّ به خود حقّ، می گوید: «این همان مطلبی است که احبار و راهبان دوست داشته و بین مردم منتشر ساختند. امری که مسلمانان نیز امروزه به آن مبتلا شده‌اند، که گفتار شخصیت‌ها را به جای قبول نصوصات برمی گزینند».(۷۷)

او در ادامه مطلب خود می گویـد: «جست‌وجوی از حق موجب متابعت از نص خواهد شد نه جسـتجو در کلمات شخصـیت‌ها؛ آری، دنبال نص بودن، انسان را به حق رهنمون می‌سازد. دنبال اشخاص رفتن در آینده‌ای نه چندان دور بین انسان و نص فاصله می‌اندازد، و او را در گرو مردان قرار می‌دهـد نه در گرو نصّ. نصّ معیار است، و همین نصّ معیار تکلیف می‌باشـد. با نصّ است که مسؤولیت بر گردن مسلمان قرار می گیرد. قوام انسان بر نصّ است و نجات انسان از آتش نیز بر اساس نصّ است.

مقصود از نص در اینجا نص قرآنی یا نبوی صـحیح موافق با قرآن و عقل در امور مربوط به غیبیات و پیروی‌ها و سیاست و اخلاق و اصول دین و تولّی و تبرّی است...».(۷۸)

او در جایی دیگر می گوید: «بر مسلمین است که از عبادت شخصیت‌ها پرهیز کرده و از توهّم و خیال قداست پیشینیان خارج شوند. وظیفه آنـان است که نصوص را بالاـتر از شخصـیت‌ها به حساب آورده و آن را مقیاس و میزان برای تصـحیح فکر اسـلامی و قرائت وقایع تاریخی به حساب آورند».(۷۹)

او نیز می گوید: «بحث، یک شـرط اساسـی دارد و آن تهی شدن از قدسـیت اشـخاص است، یعنی وجود شخصـیتی فکری مسـتقل و آزاد شده از عبادت افراد. من قبلاً در کتاب‌ها با دید قدسـیت و ترس نسبت به افراد مرموز گذشته که شروع آن از صحابه و ختم آن به فقها است غوص می کردم، ولی هنگامی که از توهّم قـداست رهانیـده شدم، راه را در جلوی خود برای رسیدن به حقیقت اسـلام بازیـافتم... آری، هنگـامی که تتبع در نصوص و حوادث تـاریخی را بـا کنار گـذاردن شخصـیت‌ها شـروع کردم، یا به معنای دقیق‌تر هنگامی که نصوص را بالاتر از شخصـیت‌ها قرار دادم، آن وقت بود که حق را شناختم... من حقیقت را کشف کردم و از دایره وهم به دایره حقیقت وارد شـدم، هنگـامی که مسیر اسـلام را از بعـد رسول خداصـلی الله علیه وآله جست‌وجو کرده و از نو آن را قرائت نمودم.

روحم بعـد از سال‌هـای طولانی از گمراهی و حیرت راحت شـد، هنگامی که چشـمم بر بخش غایب از تاریـخ اسـلام و واقعیت‌های مسـلمانان افتـاد و قـدم‌های من بر راه مسـتقیم اسـتقرار یـافت. در این هنگـام بـود که پرده‌هـا برداشـته شـد و در مقابـل خود، آل‌بیت پیامبرصـلی الله علیه وآله را سـاطع دیـدم و معـالم راه مسـتقیم برای من ظاهرشـد و یقین پیـدا کردم که بر طریـق اسـلام صـحیح قرار گرفته‌ام»(۸۰)

ادریس حسـینی مغربی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «من از ابتدا نیز می‌دانستم که بدون استثنا حقیقت ارزشمندتر و نفیس‌تر از شخصـیت‌ها است، و این‌که من بایـد خودم را آمـاده و مهیـا کنم تـا در معرکه‌هـا به دنبال حقایق گمشـده باشم. من در

مقابل دیدگانم احتمال جدایی با افراد و شخصیت‌هایی را قرار داده بودم که نسبت به من همانند خون بدنم در جریان بودند. من از ابتدا می‌دانستم و اهداف رسالت اسلامی را که برای فراگیری مردم از ارزش‌های آسمانی آمده نه ارزش‌های زمینی، درک می‌کردم.

از باب نمونه: ابو هریره چه ارزشی در میزان دین دارد تا من به جهت تقویت او بحث و جست‌وجو از حقیقت تاریخی را تعطیل کنم؟ و در راه پوشش گذاشتن بر افتضاحات او دست به تحریف تمام حقایق ببرم؟ آیا ابوهریره اصلی از اصول عقیده است تا بر من حرام باشد که او را مورد محاسبه تاریخی قرار دهم و به افعال قبیح او اعتراف کنم؟ آیا زننده نیست که ما از فضایح او ساکت شویم تا آن‌ها با حقایق دین مخلوط شده و اسلام فدای همه مفاسد گردد؟»(۸۱)

تعقّل، راه احتراز از تقلید کورکورانه

مهم‌ترین عاملی که می‌تواند انسان را از پیروی کورکورانه از این و آن باز دارد اعمال عقل و تعقّل است.

محمّد علی متوکّل، یکی از مستبصرین دراین باره می‌گوید: «عقل، آن نوری است که صاحبش را برحق راهنمایی می‌کند، مادامی که هواهای نفسانی و شهوات او را نپوشاند. عقل، حجّت خدا بر انسان است. به توسط آن است که خدا شناخته شده و انبیا تصدیق می‌شوند. و به واسطه آن است که حق از باطل تمییز داده می‌شود و کسی که عقل ندارد دین ندارد...»(۸۲)

استاد معتصم سیداحمد، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می‌گوید:

«خداوند سبحان به انسان نور عقل و علم داده و راه استفاده از آن را به دست انسان قرار داده است. پس هرکس که آن نور را اهمال کرده و به جهت کشف حقایق آن را مشتعل نسازد، زود است که در سایه‌ای از جهل و خرافات و گمراهی به سر برد، به خلاف کسی که عقلش را به کار گرفته و آن را رشد دهد...».(۸۳)

ادریس حسینی مغربی می‌گوید: «هنگامی که اسلام را به دور از افکار پیشینیان می‌فهمیم پی می‌بریم که هدف اسلام برانگیختن عقل انسان است تا با فهم و شعور و درک با آن ممارست داشته و با یقین، قیام کننده به وظایف دینی خود باشد».(۸۴)

۳ – تعصّب

تعصّب، یکی دیگر از موانعی است که می‌تواند بین انسان و پیروی او از حقّ و حقیقت مانع گردد؛ زیرا تعصب، انسان را به نوعی جمود بر فکر معین و اجازه ندادن به خود بر تغییر معتقداتش وا می‌دارد، هرچند که ادله و براهین دلالت بر بطلان عقیده‌اش داشته باشد. بدین جهت است که شخص متعصّب از شناخت حقّ محروم است اگرچه حقیقت در جلوی او همانند خورشید در وسط روز باشد.

محمّد مرعی انطاکی یکی از علمای بزرگ اهل سنت که شیعه شده، در این باره می‌گوید: «خوب و با دقت و تعمّق بر آنچه برای تو از حجّت‌ها و براهین در این کتاب ذکر کردم نظرکن که چگونه حقّ تجلّی کرده راه برای پویندگان آن واضح شده است، کسانی که نیت خود را خالص کرده و از عصبیت مذهبی و نعره‌های قومی کورکورانه و مهلک، خود را به دور ساخته‌اند. اما کسی که با اصرار بر عنادش باقی مانده، روایات گرچه بسیار است ولی برای او سودی ندارد، گرچه بر او هزار دلیل عرضه گردد.»(۸۵)

بدین جهت لازم است برای شخصی که در صدد بحث و جست‌وجو از مذهب حق است، جرأت رهایی از اعتقادات خود را هنگام خطایش داشته و نفس خود را برای پذیرش حق آماده سازد.

دکتر تیجاوی سماوی در این باره می‌گوید: «قوم من کسانی بودند که در برهه‌ای از زمان، جمود فکری در من ایجاد کرده و در عقل من غل و زنجیر ایجاد کردند تا حدیث را نفهمم یا حوادث تاریخی را به میزان عقل و مقیاس‌های شرعی که قرآن کریم و

سنت نبوی شریف ما را تعلیم داده تحلیل نکنم. ولی من غبار تعصّب را که بر من پوشانده بودنـد، از خود دور کرده و از زنجیرها و غل‌هایی که بر من بیش از بیست سال پیچیده بودند خود را رهانیدم...»(۸۶)

او در جایی دیگر می‌گوید: «به جان خودم سوگند! معتقدات اهل بیت‌علیهم السلام همان حقّی است که راهی برای فرار از آن وجود ندارد، در صورتی که انسان خود را از تعصّب کورکورانه و تکبّر رهانیده و به دلیل واضح گوش فرا دهد».(۸۷)

او در جایی دیگر می‌گوید: «عصر تعصّب و دشمنی وراثتی، پشت کرده و عهد نور و آزادی فکر روی آورده است. پس بر جوانان اهل فرهنگ است که چشمان خود را بازکنند و بر آنان است که کتاب‌های شیعه را بخوانند و با آن‌ها ارتباط پیدا نمایند و با علمای آنان صحبت کنند، تا حق را از راهش بشناسند. تا کی با کلام باطلی که به آن عسل مالیده شده و با اراجیفی که در مقابل حجت و دلیل ثابت نمی‌ماننـد گول بخوریم. امروزه مردم عالم در ارتباط با یکدیگرند، و شیعه در هر منطقه‌ای از این کره زمین وجود دارد، و سزاوار نیست که محقق و باحث علمی شیعه را از زبان دشمنان خود به خصوص دشمن شیعه بشناسد، آنانی که در عقیده با شیعه مخالفند... .

شیعه فرقه‌ای سرّی نیست که کسی غیر از خودشان از عقایدشان اطلاع نداشته باشد، بلکه کتب و عقایدشان در عالم پراکنده شده و مدارس و حوزه‌های اسلامی آنان برای هر طالب علم باز است. و علمای آنان میزگردها و مناظراتی برگزار کرده و مسلمانان را به وحدت کلمه و وحدت امت اسلامی فرا می‌خوانند...»(۸۸)

۴ – ترس و وحشت

از جمله مشکلات انسان برای تغییر مذهب و خروج از مذهبی به مذهب دیگر، خوف و ترسی است که برای انسان از دوری نسبت به معتقدات سابق پیدا می‌کند؛ زیرا مدت‌های زیادی بوده که با آن‌ها محشور و مأنوس بوده است.

استاد معتصم سید احمد از مستبصرین سودانی در این باره می‌گوید: «بعد از بحث زیاد، قناعت کافی در وجوب متابعت مذهب اهل بیت‌علیهم السلام و گرفتن دین از آنان، پیدا کردم، ولی این حالت در من تمکّن پیدا نکرد و نتوانستم راه و مذهب خود را انتخاب کنم به رغم این‌که وجدانم مرا به متابعت از مذهب تشیع وادار می‌نمود. و به رغم این‌که دوستان و اهل بیت و رفیقانم مرا به عنوان شیعه صدا می‌زدند و برخی نیز مرا به خمینی خطاب می‌کردند، ولی من هنوز راه خود را انتخاب نکرده بودم. در عین حالی که شک در حقانیت آن نداشتم، ولی این نفس اماره من بود که مرا از این کار نهی می‌کرد و مرا وسوسه می‌نمود که چگونه جرأت می‌کنی دینی را رها کنی که پدرانت بر آن بوده‌اند؟! چه می‌کنی با این مجتمعی که با اعتقاد تو مخالفند؟! تو چه کسی هستی که به این نتیجه رسیده باشی؟! آیا بزرگان از علما، بلکه غالب مسلمانان از این مطلب که تو به آن رسیده‌ای غافل بوده‌اند؟! و هزاران سؤال و تشکیکات از این قبیل که بر انسان غلبه می‌کند و به سکوت وا می‌دارد. و احیاناً عقل درون انسان را می‌پوشاند.

این چنین دفع و جذب، و مدّ و جزر و تشتّت فکر در خود می‌بینـد در حالی کـه راه فرار و انیس و دوست و حبیبی برای خود نمی‌یابد. من در این هنگام شروع به پرسش و جست‌وجو از کتاب‌هایی کردم که در ردّ شیعه نوشته شده است، شاید مرا از این وضع موجود رهایی دهد و برای من حقایقی را کشف کند که شاید از من غایب بوده است... ولی بعد از بحث و جست‌وجو، مشکلم پیچیده‌تر شد و آرزوی خود را در آن نیافتم؛ زیرا آن کتاب‌ها را خالی از بحث علمی محض و مناقشه منطقی دیدم، و در آن‌ها فقط سبّ و لعن و دشنام و تهمت و دروغ یافتم... ولی بعد از تعمّق و بحث در ادله ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام ناگهان حق در نفسم تجلّی کرده و آشکار شد و مرا به سوی آن سوق داد...».(۸۹)

محمّد علی متوکل، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «هنگامی که اراده خود را جزم می‌کردم تا از آخرین زنجیرهای خوف رها شده و پیروی از عقیده جدید را اعلام دارم، دوستم افکار خیالی خود را بر سر من فرو ریخت و گفت: اگر این مذهب

برحق بود به طور حتم کسانی که از ما جلوتر بوده و در آینده می‌آینـد از اوّلین و آخریننـد داناتر بودند و از آن پیروی می‌کردند. با این سـخنان، من هماننـد کسـی شدم که آتش روشن کرده است ولی هنگامی که اطراف خود را روشن نمود از حرکت در میان آن امتناع می‌کند، و لذا عملش را به جهل، و یقینش را به شک تبدیل می‌نماید...».(۹۰)

دکتر تیجانی در این باره می‌گوید: «من بر خود ترسیدم و نزد پروردگارم به کرّات استغفار کردم، و در آن‌ها قصد کردم که دست از بحث در مثل این اموری که ایجاد شکّ درباره صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله کرده و در نتیجه شک در دین من ایجاد نموده، بردارم... ولی شـدت دشـمنی آن‌ها با من و تکـذیب هرچه را که من می‌گفتم و نیز جرأت علمی و حرصم برای رسیدن به حقیقت، مرا تحریک کرد تا بحث خود را ادامه دهم. و نیز نیرویی داخلی در خود احساس کردم که مرا به جلو سوق می‌داد...».(۹۱)

استاد عبدالمنعم حسن یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در بیان مباحثات خود قبل از شیعه شدن با پسرعمویش که او نیز شیعه شده است، می‌گوید: «من جداً تصـمیم گرفته بودم و قصد داشـتم از هرگونه گفت‌وگو با پسرعمویم درباره این مذهب جدید پرهیز کنم... گرفتگی من از خوف و ترسم شـدّت می‌گرفت، ترس از این‌که از فکر او متأثّر شوم، و چه بسا خودم را مجبور به اعتراف به آن نمایم، و در نتیجه با عقیـده‌ای که مردم و پـدرانم بر آننـد مخالفت نمایم و در میان نزدیکانم شاذ شود و چه بسا متّهم شوم که از دین خارج شـده‌ام که چنین اتّهامی به من زده شـد. ولی از همه این امور گذشـتم، و قرار گذاشـتم که با پسـرعمویم وارد گفت‌وگو شوم، شاید بتوانم از اعتمادی که به او و عقیده‌اش پیدا کرده‌ام رهایی یابم؛ خصوصاً این‌که من کتاب‌های مهمی را ضدّ شیعه و تشیع مطالعه کرده بودم... .

به او گفتم: تو الآن از عقیده مردم کناره گرفته و شیعه شده‌ای، چه ضمان و قراری است که مانع شود تو را از این‌که فردا این مذهب را نیز تغییر نـدهی؟ او در جواب گفت: آیه کریمه می‌فرمایـد: « قُـلْ هـاتُوا بُرْهانَکُمْ إِن کُنتُمْ صادِقِینَ»؛(۹۲) «بگو برهانتان را بیاورید اگر راست می‌گوییـد». من از طرفـداران دلیـل هسـتم، هرکجـا میـل کنـد میـل می‌کنم. من خـودم را فـارغ نمـوده‌ام و به این نـتیجه رسـیده‌ام که راه مسـتقیم، همان مذهب اهل بیت‌علیهم السـلام است. و دلیل بر صـحت آن این است که ادله پیروان این مکتب مورد اتفاق عموم مسلمین است.

من به او گفتم: چرا غیر از تو این حقیقت را کشف نکردند؟

او گفت: اوّلاً: چه کسی گفته که غیر از من این حقیقت را کشف نکرده است؟!

ثانیاً: رسـیدن دیگری به حقیقت، یا نرسـیدن او دلیل بر صحت یا اشتباه عقیده‌ای که تو به آن رسیده‌ای نیست؛ زیرا مسأله در وجدان حقیقت و حق و بعـد از آن در پیروان آن نهفته است، و من کـاری بـا دیگران نـدارم؛ زیرا خداونـد متعال می‌فرمایـد: « یا أَیها الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیکُمْ أَنفُسَـکُمْ لَا یضُـرُّکُم مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیتُمْ»؛(۹۳)(۹۴) «ای مؤمنـان! بر شـما باد به ملاحظه نفس‌های خود، در صورتی که شما هدایت یابید کسانی که گمراه شده‌اند به شما ضرری نخواهند رسانید».

من به او گفتم: اگر فرض کنیم که مذهب شـیعه صـحیح است این بدان معنا است که ۹۰ درصد از مسلمانان بر اشتباهند؛ زیرا عموم مسلمانان به مذهب اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند، پس این تشیع چه نسبتی با عموم مردم دارد؟!

او گفت: شـیعه بـا این کمی که تو تصور می‌کنی نیست؛ زیرا آنـان در بسیاری از دولت‌هـا غـالبیت و اکـثریت را تشـکیل می‌دهنـد. وانگهی کثرت و قلّت معیار حق نیست، بلکه قرآن در بسـیاری از موارد کثرت را مذمّت می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَلکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ»؛(۹۵) «ولی بیشتر شما نسبت به حق کراهت دارید».

و آنجا که می‌فرماید: « وَلَا تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شاکِرِینَ»؛(۹۶)(۹۷) «و بیشتر آنان را شاکر نخواهی یافت».

و نیز می‌فرماید:« وَقَلِیلٌ مِنْ عِبادِی الشَّکُورُ»؛(۹۸) «کمی از بندگان من شکرگزارند».

در نتیجه کثرت جمعیت نمی‌تواند دلیل بر حقّانیت باشد... .

من با تعجّب به او گفتم: آیا تو از من می‌خواهی که تسلیم شوم که آباء و اجدادم که همه آنان را می‌شناسم متدین به دینی بوده‌اند که مورد امر الهی نبوده است؟!

او تبسّـمی کرده و گفت: من در مقام بیان و ارزش گذاشـتن احوال گذشتگان نیستم، خدا به آنان آگاه‌تر است، ولی من به تو تذکّر می‌دهم که قرآن مخالفت می‌کند با این‌که اساس در اعتقاد، تقلید آباء و اجداد باشد.

خداونـد متعـال می‌فرمایـد:« وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مـا أَنزَلَ اللَّهُ قـالُوا بَـلْ نَتَّبِعُ مـا أَلْفَینـا عَلَیهِ آبَآءَنـا أَوَلَوْ کـانَ آبَآؤُهُمْ لَا یعْقِلُونَ شَـیاً وَلَا یهْتَدُونَ»؛(۹۹) «و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از آنچه خـدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. آیا اگر پدران آنان چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن‌ها پیروی خواهند کرد]؟!»

پی نوشت ها

۱) نهج البلاغه، عبده، ج ۲، ص ۱۹.

۲)

۳) همان، ص ۱۹.

۴) همان، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵) همان، ج ۲، ص ۵۵.

۶) پیشین، ج ۵، ص ۳۶۲.

۷) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۴۷.

۸) محمدعلی متوکل، دخلنا التشیع سجّداً، ص ۴۰.

۹) عبدالمنعم حسن، بنور فاطمهٔ اهتدیت، ص ۲۱۰.

۱۰) محمّد تیجانی سماوی، کل الحلول عند آل الرسول‌صلی الله علیه وآله، ص ۱۳۶.

۱۱) عبدالمنعم حسن، بنور فاطمهٔ اهتدیت، ص ۲۰۹.

۱۲) یاسین معیوف بدرانی، یا لیت قومی یعلمون، ص ۳۴.

۱۳) مجله المنبر، شماره ۱۱.

۱۴) پیشین، ج ۳، ص ۱۲۷.

۱۵) بنور فاطمهٔ اهتدیت، ص ۶۰.

۱۶) همان، ص ۶۱.

۱۷) المتحوّلون، ج ۱، ص ۱۲۳.

۱۸) سیدمحسن امین، اقناع اللائم، ص ۳۵۶.

۱۹) ادب الطف، ج ۱، ص ۱۹.

۲۰) دورالمنبر الحسینی فی التوعیهٔ الاسلامیهٔ، دکتر مقدسی، ص ۱۱۲و۱۱۳.

۲۱) منهج فی الانتماء المذهبی، صائب عبدالحمید، ص ۳۱و۳۲.

۲۲) لقد شیعنی الحسین‌علیه السلام، ادریس مغربی، ص ۶۳–۶۵.

۲۳) همان، ص ۲۹۷.

۲۴) پیشین، ص ۳۰۳.

۲۵) لقد شیعنی الحسین‌علیه السلام، ص ۳۱۳–۳۱۵.

۲۶) آنگاه هدایت شدم، ص ۹۶–۹۸.

۲۷) کربلاء، الثورهٔ و المأساهٔ، احمد حسین یعقوب، ص ۷–۸.

۲۸) به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۷۷۱.

۲۹) صالح الوردانی، اهل السنهٔ شعب اللَّه المختار، ص ۵ – ۶.

۳۰) صالح الوردانی، الکلمهٔ و السیف، ص ۱۵.

۳۱) مجلّه المنبر، شماره ۲۲.

۳۲)

۳۳) صالح الوردانی، الخدعهٔ.

۳۴) المتحولون، ج ۳، ص ۹۰.

۳۵) محاضرات عقائدیهٔ، ص ۱۷ – ۱۸.

۳۶) محمد مرعی انطاکی، لماذا اخترت مذهب الشیعهٔ، ص ۵۱.

۳۷) محمد تیجانی، لأکون مع الصادقین، ص ۴۴.

۳۸) همان، ص ۲۴.

۳۹) محمد کثیری، السلفیهٔ، ص ۶۶۸.

۴۰) همان، ص ۶۱۵ – ۶۱۶.

۴۱) المتحولون، ج ۳، ص ۸۶ و ۸۷، به نقل از صالح الوردانی.

۴۲) پیشین، ج ۳، ص ۱۱۳.

۴۳) همان، ج ۳، ص ۱۱۷.

۴۴) المتحولون، ج ۳، ص ۱۱۷.

۴۵) المتحولون، ج ۱، ص ۷۰۹.

۴۶) ثمّ اهتدیت، ص ۲۰۴.

۴۷) یاسین بدرانی، یا لیت قومی یعلمون، ص ۶۴.

۴۸) محمد تیجانی‌سماوی، اعرف الحقّ، ص ۱۴.

۴۹) ادریس الحسینی، لقد شیعنی الحسین‌علیه السلام، ص ۲۶.

۵۰) صالح الوردانی، الخدعهٔ، ص ۶۹.

۵۱) مجله المنبر.

۵۲) نظرات فی الکتب الخالدهٔ، ص ۳۳.

۵۳) عبداللَّه‌بن سبأ، ج ۱، ص ۱۳.

۵۴) مع رجال الفکر فی القاهرهٔ، ص ۴۰.

۵۵) محمد کثیری، السلفیهٔ، ص ۷۱۲.

۵۶) همان، ص ۶۷۸.

۵۷) محمد کثیری، السلفیهٔ، ص ۶۸۱.

۵۸) محمد تیجانی، فاسألوا اهل الذکر، ص ۳۱۷.

۵۹) تیجانی، الشیعهٔ هم اهل السنهٔ، ص ۶۳ – ۶۴.

۶۰) روزنامه المبلغ الرسالی، ۲۷ صفر ۱۴۱۹ هجری.

۶۱) اسعد وحید قاسم، حقیقهٔالشیعهٔ الاثنی‌عشریهٔ، ص ۱۵.

۶۲) محمد گوزل حسن آمدی، الهجرهٔ الی الثقلین، ص ۲۰۴.

۶۳) سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۶۴) دکتر تیجانی، الشیعهٔ هم اهل السنهٔ، ص ۱۲.

۶۵) یاسین بدرانی، یا لیت قومی یعلمون، ص ۴۲.

۶۶) محمدعلی متوکّل، و دخلنا التشیع سجّداً، ص ۶۰.

۶۷) یاسین بدرانی، یا لیت قومی یعلمون، ص ۱۶۸.

۶۸) عبدالمحسن سراوی، القطوف الدانیهٔ، ص ۱۶.

۶۹) معتصم سید احمد، الحقیقیهٔ الضائعهٔ، ص ۱۹۹.

۷۰) همان، ص ۲۰۰ – ۲۰۱.

۷۱) تیجانی سماوی، ثمّ اهتدیت، ص ۱۶۹.

۷۲) سوره احزاب، آیه ۶۷.

۷۳) معتصم سید احمد، الحقیقیهٔ الضائعهٔ، ص ۳۲.

۷۴) یاسین معیوف بدرانی، یالیت قومی یعلمون، ص ۴۸.

۷۵) طارق زین العابدین، دعوهٔ الی سبیل المؤمنین، ص ۱۷ – ۱۸.

۷۶) هاشم آل قطیط، من الحوار الکتشفت الحقیقیهٔ، ص ۳۲۲.

۷۷) صالح الوردانی، الخدعهٔ، ص ۴۴.

۷۸) صالح الوردانی، الخدعهٔ، ص ۴۴.

۷۹) صالح الوردانی، السیف و السیاسهٔ، ص ۲۰۳.

۸۰) صالح الوردانی، الخدعهٔ، ص ۴ – ۵.

۸۱) ادریس حسینی، لقد شیعنی الحسین، ص ۱۹ – ۲۰.

۸۲) و دخلنا التشیع سجّداً، محمدعلی متوکّل، ص ۹.

۸۳) الحقیقیهٔ الضائعهٔ، معتصم سیداحمد، ص ۳۰.

۸۴) لقد شیعنی الحسین، ادریس الحسینی، ص ۳۴۹.

۸۵) محمّد مرعی انطاکی، لماذا اخترت مذهب الشیعهٔ، ص ۴۹۰.

۸۶) ثمّ اهتدیت، محمدتیجانی، ص ۱۲۲.

۸۷) همان، ص ۹۷.

۸۸) الشیعهٔ هم اهل السنهٔ، تیجانی، ص ۱۹.

۸۹) الحقیقهٔ الضائعهٔ، معتصم سید احمد، ص ۱۰۹.

۹۰) و دخلنا التشیع سجدّاً، محمدعلی متوکّل، ص ۵۶.

۹۱) ثمّ اهتدیت، تیجانی، ص ۱۲۴.

۹۲) سوره بقره، آیه ۱۱۱.

۹۳) سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۹۴)

۹۵) سوره زخرف، آیه ۷۸.

۹۶) سوره اعراف، آیه ۱۷.

۹۷)

۹۸) سوره سبأ، آیه ۱۳.

۹۹) سوره بقره، آیه ۱۷۰، بنور فاطمهٔ اهتدیت، عبدالمنعم حسن، ص ۵۵ – ۵۶.

پیمان شکنان و وفاداران غدیر

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : پیمان شکنان و وفاداران غدیر/ تالیف: علی اصغر رضوانی

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷ش.

مشخصات ظاهری : ۹۶ص.

فروست : سلسله مباحث یادمان غدیر

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۱۵۸۲

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکّر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت – ولایت – تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.

غدیر در طول تاریخ مورد بی‌مهری‌هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران زمین بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است بر آن شدیم مجموعه پیش روی را که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم.

امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجت (عج) قرار گیرد. ان شاء اللّٰه خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.

پیشگفتار

بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله عده‌ای خطّ اصل اسلام را منحرف کرده و با غصب خلافت خلیفه بلافصل رسول خدا

صلی الله علیه وآله یعنی امیرالمؤمنین‌علیه السلام منکر نصّ بر حضرت شدند. آنان برای رسیدن به اهداف خود و به دست گرفتن خلافت به ناحقّ، از هیچ کاری فروگذار نکردند، گرچه عده‌ای نیز بر عهد و پیمان و بیعت خود که در غدیر خم با حضرت علی‌علیه السلام بسته بودند وفادار بوده و تا آخر عمر در راه آن فداکاری نمودند.

اینک به بررسی و شرح حال هر دو دسته از این افراد خواهیم پرداخت.

علی اصغر رضوانی

پیمان شکنان غدیر

پیمان شکنان غدیر

انکار فوت پیامبرصلی الله علیه وآله!!

رسول خدا صلی الله علیه وآله ظهر روز دوشنبه چشم از جهان فرو بست، در حالی که عمر در مدینه بود و ابوبکر در منزل شخصی خود در سنح به سر می‌برد.(۱)

عایشه می گوید: «عمر و مغیرهٔ بن شعبه پس از آن‌که اجازه گرفتند، به حجره رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدند و پارچه‌ای که بر رخسار رسول خدا صلی الله علیه وآله کشیده شده بود را کنار زدند. عمر با دیدن حضرت بانگ زد: «آه، رسول خدا چه سخت بیهوش افتاده است، آن‌گاه برخاستند و از اتاق خارج شدند.

هنگامی که می‌خواستند از اتاق بیرون بروند، مغیره رو به عمر کرده و گفت: ای عمر! به خدا سوگند! رسول خدا از دنیا رفته بود.

عمر گفت: دروغ گفتی! رسول خدا هرگز نمرده بود ولی تو چون مردی آشوب‌گر هستی چنین وانمود می کنی! رسول خدا هرگز نخواهد مرد تا منافقین را نیست و نابود کند».(۲)

عمر به این مقدار هم اکتفا نکرد و هر کس را که از مرگ رسول خداصلی الله علیه وآله گفت و گو می کرد، تهدید به قتل می‌نمود و می گفت: «اشخاصی از منافقین گمان می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفته، چنین نیست، رسول خدا نمرده است، بلکه مانند موسی بن عمران که چهل روز از چشم مردم غایب شد و بازگشت و درباره‌اش گفتند که مرده است، رسول خدا نیز نزد پروردگارش رفته و به خدا سوگند که باز می گردد و دست و پای آنان را که گمان می‌برند او مرده است قطع خواهد نمود».(۳)

سپس گفت: «هر کس بگوید که او مرده است با این شمشیر سرش را از تن جدا خواهم کرد. رسول خدا به آسمان رفته است».(۴)

در این هنگام، ابن ام‌مکتوم این آیه را در مسجد پیغمبر بر عمر قرائت کرد: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ»؛(۵) «نیست محمّد مگر پیغمبری که پیش از او نیز پیغمبرانی درگذشتند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به عقب برمی گردید؟»(۶)

عباس عموی پیامبرصلی الله علیه وآله نیز گفت: «رسول خدا به طور حتم مرده است و من در سیمایش همان آثار و علائمی را مشاهده می کنم که همیشه در صورت فرزندان عبدالمطلّب هنگام مرگ دیده‌ام».(۷)

ولی عمر از کار خود باز نایستاد. عباس بن عبدالمطلب از مردم پرسید: «آیا کسی از شما از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره مرگ خود چیزی به یاد دارد؟ اگر حدیثی در این باره شنیده‌اید برای ما بازگو کنید؟» همگی گفتند: نه. عباس از عمر پرسید: مگر تو چیزی در این باره از پیامبر می‌دانی؟ عمر گفت: نه.

در این وقت عباس روی به مردم کرد و گفت: ای مردم! آگاه باشید که حتی یک نفر گواهی نداد که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره مرگ خود به او عهدی سپرده باشد،(۸) به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند یاد می کنم که رسول خدا صلی الله

علیه وآله شربت مرگ را نوشیده است.(۹) ولی عمر همچنان می‌غرّید و تهدید می‌کرد.

عباس ادامه داد: «همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله مانند سایر افراد بشر در معرض آفات و حوادث است و از دنیا رفته، بدنش را هرچه زودتر به خاک بسپارید. آیا خداوند شما را یک بار می‌میراند و رسولش را دوبار؟ او نزد خداوند گرامی‌تر از آن است که دوبار شربت مرگ را بچشد. هر گاه گفتار شما درست باشد باز بر خدا دشوار نیست که خاک‌های روی بدنش را به کناری ریخته او را از زیر خاک بیرون آورد. رسول خدا تا راه سعادت و نجات را برای مردم هموار نساخت از دنیا نرفت».(۱۰) ولی عمر آن قدر حرف خود را تکرار کرد که لبانش کف نمود.(۱۱)

پس از این، سالم بن عبید به منظور آگاه ساختن ابوبکر به سنح روانه شد و خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله را به او رسانید.(۱۲)

ابوبکر به مدینه آمد و عمر را دید که سرپا ایستاده و مردم را تهدید می‌کند،(۱۳) و می‌گوید: رسول خدا زنده است و نمرده! او خواهد آمد تا دست آن‌ها را که این‌گونه سخنان را درباره او می‌گویند و او را مرده می‌پندارند، ببرد و گردنشان را بزند و آنان را به چوبه دار بیاویزد.

عمر چون دید ابوبکر می‌آید، ناگهان آرام گرفت و در جای خود نشست.(۱۴)

ابوبکر خدای را ستایش نمود و گفت: «آنان که خدا را می‌پرستند بدانند که خدا همیشه زنده است و نخواهد مرد. آنان که محمّد را می‌پرستند آگاه باشند که محمّد از دنیا رفته است. سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ...».(۱۵)

عمر پرسید: این‌که خواندی قرآن بود؟ ابوبکر گفت: آری. این در حالی است که ابن ام‌کلثوم نیز همین آیه را برای عمر خوانده، ولی عمر آن را نپذیرفته بود.

عمر رأی خود را درباره مرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله نه به سخنان مغیره و تلاوت آیه‌ای که عمرو بن قیس خواند، و نه با احتجاج و استدلالی که عباس عموی پیامبرصلی الله علیه وآله کرد، با هیچ کدام از این‌ها رأی خود را تغییر نداد و برای آنان و گفتارشان ارزش قائل نشد تا ابوبکر آمد و سخن گفت، آن‌گاه دلش آرام گرفت و ساکت شد. خود او بعدها این جریان را به صورت ذیل نقل می‌کند: «به خدا سوگند! به محض این‌که شنیدم ابوبکر این آیه را تلاوت می‌کند زانوهایم سست شد، به حدّی که به زمین افتادم و دیگر توانایی برخاستن را نداشتم و دانستم که رسول خدا مرده است».(۱۶)

سرّ انکار وفات پیامبرصلی الله علیه وآله!

برخی از مریدان و طرفداران عمر بن خطّاب در توجیه انکار وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله از سوی عمر مطالبی را ذکر کرده‌اند:

برخی می‌گویند: عمر از شدت علاقه و محبّتی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله داشت، و نیز به جهت فشار غصّه و اندوهی که با از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه وآله در خود می‌دید، شمشیر کشید و مسلمانانی را که می‌گفتند رسول خدا از دنیا رفته، تهدید می‌کرد!!

برخی دیگر از مورّخین می‌گویند: عمر در آن روز دیوانه شده بود که چنین حرف‌هایی را می‌زد!!(۱۷)

ولی حقیقت غیر از این است، عمر از آنجا که با ابوبکر بر سر مسئله خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله به توافق رسیده بودند، و از طرفی در آن هنگام ابوبکر در مدینه نبود، لذا با این حرف‌ها قصد رد گم کردن داشت تا مردم؛ خصوصاً انصار دست به اقدامی برای تعیین خلیفه بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله نزنند تا ابوبکر به مدینه وارد شود.

ابن ابی الحدید می‌گوید: «انّ عمر لمّا علم انّ رسول اللّه قد مات خاف من وقوع فتنهٔ فی الامامهٔ وتغلب اقوام علیها؛ امّا من الانصار او

من غیرهم، فاقتضت المصلحة عنده تسکین الناس، فاظهر ما اظهر واوقع تلک الشبهة فی قلوبهم حراسة للدین والدولة الی ان جاء ابوبکر»؛(۱۸) «عمر وقتی فهمید رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفته ترسید مبادا بر سر امامت شورش و انقلابی بروز کند و انصار یا دیگران رشته حکومت را به دست بگیرند، لاجرم مصلحت دید که مردم را به هر نحوی که ممکن است آرام و ساکت نگه دارد. از این جهت آنچه را که گفت و مردم را به شک و تردید واداشت برای محافظت حریم دین و دولت بود تا آن‌گاه که ابوبکر رسید».

آری، عمر می‌ترسید که مبادا قرعه خلافت به نام انصار یا از بنی هاشم به حضرت علی‌علیه السلام افتد. و در حقیقت تمام خوف او از به خلافت رسیدن حضرت علی‌علیه السلام بود؛ زیرا کاندیدای انصار، سعد بن عباده چندان شانسی برای رسیدن به خلافت نداشت. طایفه اوس از انصار با او مخالف بودند و از مهاجرین هم حتّی یک نفر پیدا نمی‌شد که با او بیعت کند. بنابراین اگر دسته ابوبکر بر ضدّ حضرت علی‌علیه السلام اقدام نمی‌کرد و هر چه زودتر، حتّی پیش از این‌که کار آماده ساختن جنازه رسول خداصلی الله علیه وآله به پایان برسد به اقدامی دست نمی‌زد، کار خلافت به نفع حضرت علی‌علیه السلام خاتمه پیدا می‌کرد، و آنان به مقاصد خود که همان غصب خلافت بود، نائل نمی‌شدند.

حقیقت این است که اگر علاقه به رسول خدا صلی الله علیه وآله و سنگینی بار اندوه، عمر را تحت تأثیر قرار داده بود که وفات پیامبرصلی الله علیه وآله را به دروغ انکار کند، راه معقول و منطقی برای کاهش این فشار این نبود که جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله را در میان خاندان داغدیده رسالت همچنان برجای گذاشته، برای گرفتن بیعت به سوی ابوبکر به سقیفه بنی ساعده بشتابد و با انصار رسول خدا صلی الله علیه وآله ستیز و جدال کند.

تشکیل سقیفه

وقتی خبر به عمر و ابوبکر رسید که انصار در سقیفه گرد آمده‌اند، عمر به ابوبکر گفت: بیا تا نزد برادران خود (انصار) برویم و ببینیم چه می‌کنند. این در حالی بود که جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله هنوز در خانه‌اش بود و کار تجهیزش به پایان نرسیده بود.(۱۹)

طبری نقل می‌کند: علی بن ابی طالب علیه السلام به جدیت هر چه تمام‌تر مشغول تجهیز جنازه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که این دو نفر به شتاب به سوی انصار رفتند، و در بین راه ابوعبیده جرّاح را دیدند و هر سه با هم به راه افتادند.(۲۰)

آنان رسول خدا صلی الله علیه وآله را به همان حال رها کرده و در را به رویش بستند و به سوی سقیفه شتافتند.(۲۱)

احمد بن حنبل می‌گوید: طایفه انصار برای شور و مذاکره در موضوع خلافت، قبلاً در سقیفه جمع شده بودند. عده‌ای دیگر از مهاجرین نیز به آن‌ها پیوستند. دیگر کسی جز خویشان و نزدیکان پیامبرصلی الله علیه وآله برای تجهیز جنازه‌اش باقی نمانده بودند و فقط آنان بودند که غسل و تکفین وی را بر عهده گرفتند.(۲۲)

غوغای سقیفه!!

طایفه انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و گفتند: ما زمام این کار را پس از محمّد به دست سعد بن عباده می‌سپاریم. و سعد را با این‌که بیمار بود به سقیفه بردند.

سعد خدا را ستایش کرد و سپاس گفت، و پیش آهنگی انصار را در دین و برتری آنان در اسلام را یادآور شد و احترامی که پیغمبر و اصحابش به آنان داشتند و جهادی را که با دشمنان حضرت نمودند، تا آنجا که کار عرب درست شد، و این‌که رسول خداصلی الله علیه وآله خشنود از آنان دنیا را ترک نمود، را بیان کرد. سپس گفت: چاره کار را شما باید بیندیشید نه دیگران. همگی یک

زبـان در جواب گفتنـد: بـا نظر تو موافقیم و گفتـار تو درست است و مـا از رأی تو هرگز نمی‌گـذریم و زمـام این امر را به دست تو خواهیم سپرد. سپس گفت و گوهایی به میان آمد و مذاکراتی صورت گرفت. در پایان مذاکرات پرسیدند: هر گاه مهاجرین قریش زیر بار نرفتند و اظهار کردند که ما مهاجرین و یاران نخستین رسول خداییم و از قبیله و دوستان اوییم و علتی ندارد که پس از او در این کار با ما ستیزه کنید، چه باید کرد؟

عـده‌ای گفتنـد: اگر چنین اعتراض شد در جواب می‌گوییم: امیری از ما و امیری از شـما انتخاب خواهیم کرد. سـعد بن عباده گفت: این خود اوّلین شکست است.(۲۳)

در این هنگام بود که ابوبکر و عمر به اتّفاق ابوعبیـده جرّاح بعـد از باخبر شدن از تشـکیل سـقیفه به آنان پیوسـتند. اسـید بن حضـیر، عویم بن ساعده و عاصم بن عدی از طایفه بنی عجلان انصار، و مغیرهٔ بن شعبه و عبدالرحمن بن عوف نیز به آنان پیوستند.(۲۴)

این دسته مخصوصاً در آن روز برای بیعت با ابوبکر فعّالیت زیادی نموده، خـدمات شایانی را انجام دادند. لذا هر دو خلیفه - ابوبکر و عمر - همیشه خـدمات آن دو را در نظر می‌گرفتنـد و ملاحظه آنان را می‌نمودنـد. ابوبکر هیچ یک از انصار را بر اسـید بن حضـیر مقدّم نمی‌داشت و عمر او را برادر خود می‌خواند.

عویم چون وفات کرد عمر بر سـر خاکش نشـست و گفت: هیچ کس از مردم روی زمین نمی‌تواند بگوید که من از صاحب این قبر بهتر می‌باشم.

ابوعبیده را بر لشکری که به جنگ امپراطوری روم شرقی می‌رفت امیر نمود. عمر هنگامی که می‌خواست برای خود خلیفه و جانشین معین کند افسوس می‌خورد که چرا ابوعبیده زنده نیست تا او را پس از خود خلیفه مسلمانان کند.

عمر برای مغیرهٔ بن شـعبه فعالیت فراوانی کرد و نگـذاشت حـدّ زنا بر او جاری شود و همیشه اسم او در لیست فرمانـداران بود. او در بزرگداشت عبدالرحمن بن عوف نیز کوتاهی نکرد و پیش از مرگ خود کلید تعیین خلافت را به دست وی سپرد.

بیعت با ابوبکر!!

برخی از صـحابه آن‌گونه که اشاره شد در سـقیفه گرد آمدند تا جانشـینی برای رسول خداصـلی الله علیه وآله تعیین نماید. و این در حالی بود که:

اولاً: رسول خداصلی الله علیه وآله جانشین خود را در طول ۲۳ سال بعثت؛ خصوصاً روز غدیر معین کرده، و بر آن تأکید نموده بود.

ثانیاً: هنوز جنازه پیامبرصلی الله علیه وآله دفن نشده است. در این میان هر گروهی در این مورد سخن گفتند و کسی را برای خلافت معرفی کرده و از او طرفـداری نمودنـد. سـخن بـه درازا و جریـان بـه نزاع و کشـمکش کشـیده بـود. در این میـان گروهی از ابـوبکر طرفـداری می‌کردنـد که در رأس آن‌هـا عمر قرار داشت. او مردم را به بیعت بـا ابوبکر تشویق و مخـالفین را تهدیـد می‌نمود. ابوبکر برخـاست و عمر را سـاکت نمود. و پس از سـپاس و سـتایش خـدا و بیـان افتخـارات و خـدمات مهاجرین گفت: ای مردم! مهاجرین نخستین کسانی هسـتند که در روی زمین خـدا را پرستیدنـد و به رسول خـدا ایمان آوردنـد. آنان یاران و اقوام پیامبرنـد و پس از او برای خلافت از همه سزاوارتر و برترند، و جز ستمکاران کسی در این مورد با آنان ستیز نخواهند کرد.

ابوبکر سـپس برتری انصـار را بیـان کرد و به سـخنان خویش چنین ادامه داد: از مهـاجرین که - افتخار سـبقت در اسـلام را دارنـد - بگذریم کسی مقام و منزلت شما را در نزد ما ندارد، پس با این حساب ما امیرانیم و شما وزیران.

حبـاب بن منـذر از جـای خود برخـاست و گفت: ای جمـاعت انصار! زمام کار را محکم به دست بگیریـد تا دیگران ریزه‌خوار شـما باشـند و زیر سایه شـما قرار گیرنـد و هرگز کسـی را جرأت مخالفت با شـما نباشـد. مبادا میان خود اختلاف اندازیـد که دشـمنان از موقعیت استفاده نموده، رأی شما را فاسد کنند که در نتیجه شکست شما قطعی خواهد بود. اینان جز این‌که شنیدید نخواهند کرد. ما

برای خود امیری بر می گزینیم و آنان هم امیری انتخاب کنند.

عمر گفت: هرگز دو پادشاه در اقلیمی نگنجد. به خدا سوگند! عرب هرگز راضی نخواهد شد که شما بر آنان حکومت کنید، در حالی که پیغمبرشان از غیر شما است، ولی برای عرب مانعی ندارد که حکومت را کسانی به دست بگیرند که پیغمبر نیز از آنان بوده است. ما برای این ادعا، دلیلی روشن و مدرکی آشکار در دست داریم. بر میراث پادشاهی محمّدصلی الله علیه وآله و حکومت وی با ما چه کسی ستیزه می کند در صورتی که ما یاران و طایفه اوییم؟ مگر کسی که در راه باطل قدم بگذارد و یا خود را به گناه آلوده سازد و یا خویشتن را به گرداب هلاکت افکنده باشد.

حباب بن منذر مجدداً از جای برخاست و چنین گفت: ای گروه انصار! دست نگه دارید و به گفتار این مرد و یارانش گوش فرا ندهید که حقّ شما را غصب خواهند کرد و بهره شما را از این کار از بین خواهند برد. پس اگر چنانچه باپیشنهاد شما مخالفت کردندن آنان را از این شهر تبعید کنید و زمام حکومت را به دست گیرید. به خدا سزاوارترین کسان برای این کار شمایید، اینان همان افرادی هستند که هرگز حاضر نبودند سر اطاعت در مقابل این دین فرود آورند و از ترس شمشیرهای شما بود که تسلیم شدند.

من در میان شما مثل آن چوبی می‌باشم که در خوابگاه شتران نهند تا هنگام خارش، خود را بدان سایند (کنایه از این‌که در مواقع سخت و گرفتاری به رأی من پناه برید) و نیز چون آن درخت تناوری می‌باشم که در گردباد حوادث، به آن پناه آورند. در کارهای بزرگ به من تکیه می کنند و از قدرت من بهره می‌برند. به خدا قسم! اگر بخواهید حاضریم دوباره آتش جنگ را روشن کنیم. به خدا سوگند هر که پیشنهاد مرا ردّ کند. با شمشیر خود بینی او را به خاک مذلّت می‌مالم!

عمر گفت: پس خدا تو را بکشد!

حباب بن منذر گفت: بلکه تو را بکشد! عمر او را گرفت و لگدی بر شکمش زد و دهان وی را پراز خاک نمود.(۲۵)

سپس ابوعبیده شروع به سخن کرده، چنین گفت: ای گروه انصار! شما نخستین یاران و پشتیبان پیغمبر بودید. اکنون نخستین تغییر دهنده و دگرگون کننده مباشید!

در این وقت، بشیر بن سعد خزرجی، پدر نعمان بن بشیر که از بزرگان خزرج به حساب می‌آمد و سابقه حسادتی بین او و سعد بن عباده بود. از جای برخاسته و گفت: ای گروه انصار! به خدا سوگند گرچه ما در جهاد با مشرکین و سابقه ممتد در ترویج دین، صاحب فضیلتیم، ولی به جز خشنودی خدا و فرمانبرداری از پیغمبر و تحمل سختی برای خود، هدفی نداشتیم. بنابراین شایسته نیست به مردم گردن‌فرازی کنیم! هدفمان وجهه و آبروی دنیایی نبوده است و این یکی از نعمت‌هایی است که خداوند به ما عطا فرموده، محمّدصلی الله علیه وآله از خاندان قریش است و خویشان او سزاوارترند که وارث او شوند. من به خدا سوگند می‌خورم که هرگز خدا مرا با آنان بر سر این کار در ستیزه و نزاع نبیند، شما نیز از خدا بپرهیزید و با آنان مخالفت و ستیزه مکنید.

ابوبکر گفت: اینک عمر و ابوعبیده در این‌جا حاضرند با هر کدام که بخواهید بیعت نمایید.

عمر و عبیده هر دو هماهنگ گفتند: به خدا سوگند! با بودن چون تویی هرگز ما به چنین کاری تن در ندهیم.

عبدالرحمن بن عوف از جای برخاست و چنین گفت: ای گروه انصار! هر چند باید که اعتراف کرد شما را فضیلت بسیار است، ولی در عین حال نمی‌توان نادیده گرفت که مانند ابوبکر و عمر و علی در میان شما یافت نمی‌شود.

منذر بن ارقم برخاست و در جواب چنین گفت: ما فضل اینان را که نام بردی انکار نمی‌کنیم و به ویژه یکی از این سه نفر اگر بخواهد زمامدار شود، حتی یک نفر با او مخالف نیست، و مقصودش علی بن ابی طالب علیه السلام بود.(۲۶) در این زمان همه انصار یا جمعی از آنان بانگ زدند ما جز با علی‌علیه السلام بیعت نخواهیم کرد.

طبری و ابن اثیر نقل می کند: پس از این‌که عمر با ابوبکر بیعت نمود، انصار گفتند: ما جز با علی‌علیه السلام بیعت نخواهیم

کرد!(۲۷)

زبیر بن بکار می گوید: وقتی خلافت نصیب انصار نشد، گفتند: با غیر علی بیعت نخواهیم کرد.(۲۸)

سیاست تزویر

عمر این داستان را چنین نقل کرده و می گوید: آن‌چنان صداها بلند شد که ترسیدم اختلاف پدید آید، به ابوبکر گفتم دستت را پیش آر تا با تو بیعت کنم!(۲۹)

در روایت دیگر از عمر نقل شده که گفت: ما ترسیدیم که اگر در این اجتماع بیعت گرفته نشود و مردم متفرّق شوند، فرصت دیگری برای بیعت گرفتن از آن‌ها پیش نخواهد آمد و آن وقت ما مجبور شویم بر خلاف میل خود به آن بیعت تن دهیم و یا با آن مخالفت کنیم و فساد دیگری روی دهد.

عمر و ابوعبیده به قصد بیعت به سوی ابوبکر حرکت کردند، ولی پیش از آن‌که دستشان به دست وی برسد، بشیر بن سعد بر آنان سبقت گرفت و با ابوبکر بیعت کرد.

حباب بن منذر فریاد زد: ای بشیر بن سعد! عاق شوم! قطع رحم کردی نتوانستی ببینی پسر عمویت فرمانروا شده است.

بشیر گفت: نه به خدا چنین نیست، ولی نخواستم با جمعی نسبت به حقی که خدا برای ایشان قرار داده ستیزه کنم.

برخی از بزرگان قبیله اوس که اسیر بن حضیر نیز از آنان بود، وقتی بیعت بشیر را با ابوبکر دیده و دعوت قریش را شنیدند و گفته‌های ایل خزرج را که قصد داشتند سعد بن عباده را انتخاب نمایند شاهد بودند، گفتند: به خدا سوگند! اگر چنانچه خزرج زمام این کار را، گرچه برای یکبار، به دست گیرد و امروز در این موقع حسّاس، موفقیت نصیب آنان گردد برای همیشه این فضیلت با آنان بوده، هرگز نصیبی از آن به شما نخواهد داد، پس هر چه زودتر برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید.

ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه نقل می کند: چون قبیله اوس بیعت یکی از رؤسای خزرج را با ابوبکر دیدند، اسید بن حضیر که یکی از رؤسای اوس بود، برای جلوگیری از موفقیت سعد بن عباده از موقعیت استفاده نموده، فوراً از جای برخاست و با ابوبکر بیعت کرد.(۳۰)

پس از کارشکنی اوس در کار خزرج، مردم برخاستند و از هر سو به طرف ابوبکر آمده و با وی بیعت کردند. و گفته‌اند چنان ازدحامی پیش آمد که نزدیک بود سعد بن عباده لگدمال شود.

در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «مردم برای بیعت با ابوبکر از روی سعد و فرشی که برای او گسترده شده بود، می‌پریدند به طوری که نزدیک بود وی را لگدمال کنند. جمعی که اطراف سعد را گرفته بودند فریاد زدند: مواظب باشید که سعد را لگدمال نکنید.

عمر پاسخ داد: او را بکشید که خدا وی را بکشد. آن‌گاه بر بالین سعد ایستاد و گفت: می‌خواهم چنان تو را پایمال کنم که اعضایت در هم شکند. در این هنگام قیس بن سعد آمده و ریش عمر را گرفت و گفت: به خدا سوگند! اگر یک مو از سر سعد کم شود یک دندان سالم برایت باقی نخواهد ماند.

ابوبکر بانگ زد: ای عمر! آرام باش که در این موقع حساس به آرامش بیشتری احتیاج داریم.(۳۱)

عمر بازگشت و سعد را به حال خود گذاشت. در این هنگام سعد رو به او کرده و گفت: به خدا سوگند! اگر می‌توانستم به پا خیزم چنان غرشی از من در اطراف و کوچه‌های مدینه می‌شنیدی که خود و یارانت از وحشت در سوراخ پنهان می‌شدید. به خدا قسم! نزد گروهی می‌فرستادمت که فرمانبردار آن‌ها بودی نه فرمانروا. پس روی به یاران خود نمود و گفت: مرا از این‌جا بیرون برید. یارانش وی را به دوش گرفته و به منزلش بردند».(۳۲)

ابوبکر جوهری می‌گوید: «عمر در این روز خیلی تلاش می‌کرد، او پیش روی ابوبکر می‌دوید و شعار می‌داد: توجه کنید! مردم با ابوبکر بیعت کردند...

مردم با ابوبکر بیعت کردند و با این حال و هیأت او را به مسجد آوردند تا دیگران نیز با وی بیعت کنند. علی‌علیه السلام و عباس که هنوز از غسل دادن بدن پیغمبرصلی الله علیه وآله فارغ نشده بودند، صدای تکبیر را از مسجد پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدند. پس علی‌علیه السلام پرسید: این هیاهو چیست؟

عباس گفت: هرگز چنین چیزی سابقه نداشته است!! پس رو به علی‌علیه السلام کرد و گفت: به تو چه گفتم؟!... .(۳۳)

پایان بیعت سقیفه

در تاریخ یعقوبی آمده است: «پس از آن‌که مردم در سقیفه با ابوبکر بیعت نمودند، براء بن عازب هراسان در خانه بنی هاشم را کوبید و فریاد زد: هان ای گروه بنی هاشم! مردم با ابوبکر بیعت نمودند!

بنی هاشم با یکدیگر به هم نظر افکنده و می‌گفتند: مسلمانان با نبودن ما که نزدیک‌ترین محمّدصلی الله علیه وآله هستیم، کاری انجام نمی‌دادند؟!

عباس گفت: «فعلوها و رب الکعبه»؛ «به خدای کعبه سوگند! کردند آن کار را که انجام دادند.» در حالی که مهاجرین و انصار تردیدی نداشتند که خلافت نصیب علی‌علیه السلام خواهد گردید».(۳۴)

و بیعت خصوصی ابوبکر در سقیفه بدین گونه پایان پذیرفت.

مخالفت با ابوبکر

در سقیفه بر سر خلافت و تعیین خلیفه غوغا و کشمکش عظیمی به وجود آمده بود و مسلمانان به چند گروه تقسیم شده بودند و هر گروهی کسی را برای خلافت پیشنهاد می‌نمود؛ عدّه‌ای از سعد بن عباده انصاری و عدّه دیگر از ابوبکر و گروه سوم از علی‌علیه السلام که در سقیفه حضور نداشت و مشغول تکفین و تجهیز جسد پیامبرصلی الله علیه وآله بود، طرفداری می‌کردند. در این میان حزب ابوبکر پیروز گردید و حزب سعد بن عباده انصاری، به شدت شکست خورد، ولی طرفداران علی، هنوز با گروه پیروز درگیر بودند و مخالفت شدید خویش را بر علیه حکومت وقت اظهار می‌داشتند و می‌کوشیدند که رأی انصار را به نفع کاندید خود به دست آورند.

یعقوبی می‌گوید: «جمعی از مهاجرین و انصار از بیعت با ابوبکر سرپیچی نمودند و به علی بن ابی طالب علیه السلام متمایل شدند که از جمله آن‌ها عباس بن عبدالمطلّب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفّاری، عمار یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب بودند.(۳۵)

و در سقیفه ابوبکر جوهری، چنین آمده است: اینان شبانه انجمنی تشکیل داده و تصمیم گرفتند که کار را به مشورت مهاجرین و انصار بازگردانند، اعضای انجمن عبارت بودند از همان‌ها که نامشان در بالا نوشته شد به اضافه عبادة بن صامت و ابوالهیثم بن تیهان و حذیفه.(۳۶)

پناه به خانه حضرت زهراعلیها السلام

گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و بیعت با حضرت علی‌علیه السلام را خواستار بودند. عده‌ای از آنان به عنوان اعتراض به خلافت ابوبکر، دست به اعتصاب زدند و در خانه حضرت فاطمه‌علیها السلام دختر گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله

گرد آمده، متحصّن شدند و از این راه مخالفتشان را نسبت به حکومت نوساخته، عملاً اظهار می‌داشتند.

عمر بن خطّاب، این جریان را چنین گزارش می‌دهد: هنگامی که خدا پیغمبرش را از دنیا برد، به ما گزارش رسید که علی، زبیر و عده‌ای دیگر، از ما روبرگردانده و در خانه فاطمه گرد آمده‌اند.(۳۷)

مورّخان نام برخی از افراد پناهنده شده به خانه فاطمه‌علیها السلام را غیر از حضرت علی‌علیه السلام و زبیر یادآور شده‌اند که از آن جمله اشخاص زیر می‌باشند:

۱ – عباس بن عبدالمطلب.

۲ – عتبهٔ بن ابی لهب.

۳ – سلمان فارسی.

۴ – ابوذر غفاری.

۵ – عمّار یاسر.

۶ – مقداد بن اسود.

۷ – براء بن عازب.

۸ – ابی بن کعب.

۹ – سعد بن ابی وقاص.

۱۰ – طلحهٔ بن عبیداللّه.

و عده‌ای از بنی هاشم و جمعی از مهاجرین و انصار.(۳۸)

در «الفصول المهمهٔ» به جز این ده نفر، نام کسان دیگری نیز برده شده است.

اصل جریان مخالفت حضرت علی‌علیه السلام و همراهانش از بیعت با ابوبکر و تحصّن آنان در خانه فاطمه‌علیها السلام در کتاب‌های تاریخ و سیر و رجال به حدّ تواتر نقل شده است.

چیزی که هست نویسندگان چون نمی‌خواستند برخی از مطالب مربوط به این واقعه و جریانی که میان حزب پیروز ابوبکر و متحصّنین خانه فاطمه‌علیها السلام روی داد را بیان کنند، لذا از نقل آن خودداری نموده‌اند، جز آن جریاناتی که به ناچار و بدون توجه نوشته شده است و از این قبیل است آنچه بلاذری روایت کرده و می گوید: چون علی‌علیه السلام از بیعت با ابوبکر سرپیچی نمود، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و علی را به هر نحوی که شده بیاورد. چون عمر نزد علی‌علیه السلام آمد، گفت و گویی میان آن دو درگرفت و علی‌علیه السلام به عمر گفت: «شیری از پستان خلافت می‌دوشی که نیمی از آن برای خودت می‌باشد، به خدا قسم! این جوش و خروشی که امروز، برای خلافت ابوبکر، از خود نشان می‌دهی، فقط برای این است که فردا تو را بر دیگران مقدّم بدارد...».

و ابوبکر در آن بیماری که بدان درگذشت، چنین گفت: وه! از هیچ کاری که در این دنیا کرده‌ام اندوهناک و متأثّر نیستم مگر بر سه کار! و ای کاش که آن کارها از من سر نزده بود... تا آنجا که گفت: امّا آن سه کاری که انجام دادم: ای کاش در خانه فاطمه را باز نمی‌کردم و او را به حال خود می‌گذاشتم گرچه آن در برای جنگ با ما بسته شده بود...!!(۳۹)

و در تاریخ یعقوبی چنین ضبط شده است: ای کاش خانه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را بازرسی نکرده بودم و مردها را به میان خانه‌اش نریخته بودم، هر چند در نتیجه بسته ماندن آن، جنگ روی می‌داد.(۴۰)

مورّخان برخی از مردانی که مأموریت داشتند به خانه فاطمه‌علیها السلام وارد شوند را این گونه نام برده‌اند:

۱ – عمر بن خطّاب.

۲ – خالد بن ولید.

۳ – عبدالرحمن بن عوف.

۴ – ثابت بن شماس.

۵ – زیاد بن لبید.

۶ – محمّد بن مسلمه.

۷ – سلمهٔ بن سالم بن وقش.

۸ – سلمهٔ بن اسلم.

۹ – اسید بن حضیر.

۱۰ – زید بن ثابت.(۴۱)

و اما درباره کیفیت هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و جریانی که بین مهاجمین و متحصّنین گذشت، چنین می‌نویسد: عده‌ای از مهاجرین، از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام و زبیر از بیعت مردم با ابوبکر خشمگین شدند و با سلاح به سوی خانه فاطمه رفتند.(۴۲) به ابوبکر و عمر گزارش شد که جمعی از مهاجرین و انصار در خانه فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله با علی بن ابی طالب علیه السلام گرد آمده‌اند.(۴۳) و نیز گزارش دادند که مقصود از این اجتماع این است که با علی بیعت کنند.(۴۴)

ابوبکر به عمر بن خطّاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه فاطمه بیرون آورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری نمودند با آن‌ها جنگ کن. عمر با شعله آتشی که به همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه برداشته بود، به سوی آن‌ها حرکت کرد. فاطمه چون این وضع را بدید فرمود: ای پسر خطّاب! آمده‌ای که خانه دختر پیامبر را آتش بزنی؟ عمر گفت: آری، مگر آن‌که با امت هماهنگ بشوید و بیعت کنید.(۴۵)

در روایت «الامامهٔ و السیاسهٔ» چنین آمده است: هنگامی که اینان در خانه علی گرد آمده بودند، عمر سر رسید، آنان را صدا کرد، ولی آن‌ها اعتنایی نکرده، از خانه بیرون نیامدند. عمر هیزم خواست و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست، سوگند یاد می‌کنم بیرون بیایید وگرنه خانه را با کسانی که در آنند آتش خواهم زد.

به عمر گفته شد: ای ابوحفص! فاطمه در این خانه است.

عمر پاسخ داد: باشد!!(۴۶)

در «انساب الاشراف» این حادثه چنین نگارش شده است: «ابوبکر برای بیعت گرفتن از علی دنبال وی فرستاد، ولی او بیعت نکرد، آن‌گاه عمر با شعله آتش به سوی خانه وی رهسپار گشت.

حضرت فاطمه‌علیها السلام به او گفت: «ای پسر خطّاب! آیا تویی که می‌خواهی در خانه‌ام را آتش زنی؟».

عمر پاسخ داد: آری!! این کار آنچه را که پدرت آورده است محکم‌تر می‌سازد».(۴۷)

جوهری درکتاب خود «السقیفه» چنین می‌نویسد: «عمر با عده‌ای از مسلمانان رو به خانه علی آورد تا خانه‌اش را با اهلش آتش زند.(۴۸)

و عبارت ابن شحنه مورّخ شهیر چنین است: «تا خانه و هر که در آن است را آتش بزند».(۴۹)

در کنز العمال آمده است که عمر به فاطمه گفت: با این‌که می‌دانم رسول خدا هیچ کس را به اندازه تو دوست نمی‌داشت، ولی این حقیقت هرگز مرا از تصمیم خود باز نمی‌دارد و اگر این چند نفری که در خانه تو اجتماع کرده‌اند بیعت نکنند، دستور خواهم داد که در خانه را به روی تو آتش بزنند.(۵۰)

هنگامی که عبداللّه بن زبیر با بنی هاشم جنگ می‌کرد و آنان را در شکاف کوه محصور نموده، فرمان داد تا هیزم آورده آنان را با آتش بسوزانند، برادرش عروهٔ بن زبیر برای تصحیح عمل عبداللّه و عذر آوردن از کرده‌اش می‌گفت: این کار برادرم جنبه تهدید و ترساندن داشته، همچنان که در گذشته نیز این عمل سابقه دارد، و یک وقت دیگر نیز چون بنی هاشم بیعت نکردند، هیزم آوردند تا آن‌ها را آتش بزنند.(۵۱) و مقصودش از گذشته، همین روز سقیفه بود که بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خودداری کردند.

شاعر بزرگ مصر، حافظ ابراهیم نیز این جریان رابه یاد می‌آورد، آنجا که می‌گوید:

و قوله لعلی قالها عمر

اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت دارك لاأبقی علیك بها

ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص یفوه بها

أمام فارس عدنان و حامیها

عمر به حضرت علی‌علیه السلام گفت: چنانچه بیعت نکنی خانه‌ات را آتش می‌زنم آن‌چنان که یک نفر از کسان تو که در آن خانه‌اند جان به در نبرند، در حالی که از اشخاصی که در آن خانه بودند، دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. این سخن جز از دهان ابوفحص (عمر) از دهان هیچ کس در محضر پیشوای سواران عدنان و حمایت کننده آنان (علی‌علیه السلام) بیرون نیامد، و کسی را جرأت گفتن چنین سخنی نبود!

یعقوبی می‌گوید: با جمعی آمدند و به خانه هجوم آوردند... تا آنجا که گوید: شمشیر علی شکست و به خانه درآمدند.(۵۲)

طبری می‌نویسد: عمر بن خطّاب به منزل علی آمد. طلحه، زبیر و مردمی از مهاجرین نیز در خانه بودند، زبیر با شمشیر برهنه که در دست داشت از خانه بیرون آمد و به عمر حمله کرد. در این هنگام پایش لغزید و شمشیر از دستش افتاد، همراهان عمر بر او جستند و او را گرفتند.(۵۳) آن‌گاه علی‌علیه السلام را دستگیر کرده و به پیش ابوبکر بردند و گفت و شنودی در میانشان جریان یافت که مشروح آن را در بخش‌های بعدی خواهیم خواند.

مخالفت با بیعت ابوبکر

هر طور که بود حضرت علی‌علیه السلام را دستگیر کرده، نزد ابوبکر آوردند و از ایشان خواستند تا با او بیعت کند. حضرت فرمود: «من به این کار از شما سزاوارترم. هرگز با شما بیعت نخواهم کرد. سزاوار آن است که به بیعت من گردن نهید، شما زمام این کار را از انصار گرفتید و برهان و استدلالتان این بود که از خویشان رسول خدا هستید، آن‌ها هم حکومت را به شما تسلیم کردند، من نیز همان برهان و دلیل را برای شما اقامه می‌کنم، اگر از خدا می‌ترسید، راه انصاف بپیمایید، و همان طور که انصار به شما حق دادند برای آن‌که شما از قوم پیغمبر بودید، شما نیز حق بدهید، وگرنه بدانید که ستمکار می‌باشید».

عمر گفت: دست از تو برنمی داریم تا بیعت کنی.

حضرت علی‌علیه السلام در جواب عمر گفت: «ای عمر! نیک بدوش که نیمی از آن برای تو خواهد بود. امروز اساس کار را به نفع او استوار کن، تا فردا آن را به تو بازگرداند، به خدا قسم! هرگز سخن تو را نپذیرم و از ابوبکر پیروی نکنم».

ابوبکر گفت: چنانچه به رضایت و رغبت بیعت نکنی، من به اکراه از تو بیعت نمی‌گیرم.

ابوعبیده خطاب به حضرت علی‌علیه السلام گفت: ای ابوالحسن! تو نورس و جوانی، اینان پیران طایفه قریش هستند. آن مقدار که آن‌ها در کارها آزموده‌اند و شناسایی دارند، تو نداری. عقیده من این است که ابوبکر برای این کار قدرتی بیش از تو دارد و این

بار را بهتر به دوش می‌کشد، و مرد این میدان اوست. کار را به او واگذار و فعلًا به او راضی باش، و چنانچه زنده ماندی و کهنسال شدی، البته از نظر فضیلت و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سبقت در اسلام و جهاد در راه خدا، برای این کار شایسته‌ای.

حضرت علی‌علیه السلام پاسخ داد: ای گروه مهاجر! بپرهیزید و از خدا بترسید و فرمانروایی محمّد را از خانه و خاندانش بیرون مبرید و خانه‌های خود را مرکز آن قدرت قرار مدهید، حق و موقعیت اجتماعی خاندان پیغمبرصلی الله علیه وآله را از آنان مگیرید که به خدا سوگند ای مهاجرین! ما خاندان پیغمبر تا وقتی که خواننده قرآن، فقیه در دین خدا، عالم به سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و دلسوز به حال اجتماع باشیم، برای این کار از شما سزاوارتریم. به خدا! هرچه بخواهید در خاندان ماست، از هوا و هوس خویش پیروی نکنید که بیش از پیش از شاهراه حقیقت دور خواهید شد».

بشیر بن سعد گفت: ای علی! چنانچه انصار این سخنان را پیش از این‌که با ابوبکر بیعت کنند، از تو شنیده بودند حتی دو نفر درباره تو با هم اختلاف نمی‌کردند، ولی چه باید کرد که کار تمام شد و مردم بیعت کرده‌اند!

پس حضرت علی‌علیه السلام همچنان بر عقیده خود باقی بود، و بدون بیعت با ابوبکر به خانه خود بازگشت.

مبارزات حضرت فاطمه‌علیها السلام

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از ابوبکر جوهری روایت می‌کند: فاطمه چون دید که چه رفتاری با آن دو نفر (علی و زبیر) کردند، پس بر در حجره خود ایستاده و گفت: «ای ابوبکر! چه زود بر خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله مکر ورزیدی، به خدا سوگند که تا هنگام مرگ با عمر سخن نخواهم گفت».(۵۴)

و به روایت دیگر فاطمه در حالی که گریه می‌کرد و شیون می‌نمود بیرون آمد و مردم را به کناری پس زد.

یعقوبی می‌گوید: حضرت فاطمه‌علیها السلام بیرون آمد و گفت: «به خدا سوگند! از خانه من باید بیرون بروید وگرنه سر خود را برهنه می‌کنم و با موی پریشان به درگاه خدا می‌نالم». آن‌گاه مردم از خانه بیرون رفتند و کسانی هم که در خانه بودند از آنجا خارج شدند.(۵۵)

ابراهیم نظام نیز می‌گوید: عمر روز بیعت آن‌چنان بر شکم و پهلوی فاطمه زد که محسن را سقط کرده، همچنان فریاد می‌کشید: خانه را با اهلش آتش زنید در حالی که در خانه جز علی و حسن و حسین کس دیگری نبود.(۵۶)

مسعودی می‌گوید: روز سه شنبه که روز بیعت عمومی مردم با ابوبکر بود، علی‌علیه السلام در مسجد پیامبر حاضر شد و به ابوبکر گفت: «کارها را برای ما تباه ساختی و با ما در این کار مشورت نکردی و هیچ حق ما را رعایت ننمودی!!

ابوبکر در جواب گفت: آری، ولی من از فتنه و آشوب ترسیدم.(۵۷)

و باز یعقوبی می‌گوید: جمعی به نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و خواستند با وی بیعت کنند، علی‌علیه السلام به آنان گفت: «بامداد فردا همه با سرهای تراشیده نزد من حاضر شوید» امّا روز بعد فقط سه نفر از آن‌ها آمدند.(۵۸)

حضرت علی‌علیه السلام در خطبه معروف به شقشقیه، چنین می‌گوید: «برای من روشن بود که به حکم عقل و وظیفه‌ای که به عهده داشتم، چاره‌ای جز صبر و شکیبایی ندارم، ولی به حالتی که گویی خاک و خاشاک در چشم و استخوان در گلویم گیر کرده است، من به چشم خود می‌دیدم که حق مسلّمم را به تاراج می‌برند».

پس از آن فرمود: «بسی شگفت انگیز است که ابوبکر در زمان حیاتش از مردم درخواست می‌نمود که بیعتشان را فسخ نمایند، ولی چند روز به آخر عمرش نمانده بود که پیمان خلافت را برای عمر محکم بست! وه! که این دو غارتگر، خلافت را مانند پستان پر از شیر، میان خود قسمت نمودند...».(۵۹)

رویارویی امام علی‌علیه السلام با توطئه سقیفه

امـام علی‌علیه السـلام به خوبی می‌دانست که زمینه برای حکومت او فراهم نیست، اما وظیفه خود می‌دانست که برای اتمام حجّت بر مردم آن عصـر و زمان‌های بعد، به میدان آید و به رویارویی برخیزد و نشان دهد که حق با او است. اگر فعالیت‌های امام در این باره نبود، چه بسـا آینـدگان درباره خلیفه بلافصل بودن امیرمؤمنان‌علیه السـلام شک می کردنـد، و این احتمال قوت می گرفت که رسول خدا صـلی الله علیه وآله اصـرار خود بر خلافت امیرمؤمنان‌علیه السـلام را نسخ کرده است. بنابراین، لازم بود امام پس از بیعت سقیفه به فعالیت‌هـایی دست بزنـد. بر اسـاس روایات پرشـمار و از طرق مختلف، امام پس از پیمان سـقیفه، شـبانگاهان حضـرت زهرا علیها السـلام را بر مرکب سوار می کرد و دست امـام حسن‌علیه السـلام و امـام حسـین‌علیه السـلام را می گرفت و به خـانه مهـاجر و انصـار می‌رفت و از آنـان برای گرفتن حکومت، یـاری می‌خواست، امـا به نتیجه نرسـید. نظر به تفـاوت جزئی روایات با یکـدیگر، برخی از آن‌ها را می آوریم:

بنـابر نقـل سـلمان، هنگامی که شب فرا رسـید، امام علی‌علیه السـلام، حضـرت زهراعلیها السـلام را بر مرکبی سوار کرد و دست امام حسن‌علیه السلام و امام حسین‌علیه السلام را گرفت و به خانه همه اهل بدر و انصار رفت و حق خود را یادآور شد و آنان را به یاری فرا خوانـد، امّا تنها ۴۴ مرد به حضـرت پاسخ مثبت دادند. حضـرت به آنان فرمان داد که صـبح فردا با سـرهای تراشیده و سلاح برای بیعت تا پای جان حاضر شوند. صبح روز بعد تنها سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام حاضر شدند.

شب بعـد دوبـاره حضـرت به در خـانه آنـان رفت و از آنان کمک خواست. گفتنـد: «صـبح زود می آییم». اما دوباره همان چنـد نفر آمدنـد. شـب سـوم نیز حضـرت از آن‌هـا یـاری خـواست. دوبـاره همانـان آمدنـد. وقـتی حضـرت چنین دیـد، در خـانه نشـست و به گردآوری و تفسیر قرآن مشغول شد.(۶۰)

از جمله پاسـخ‌های انصـار در برابر کمـک خواسـتن حضـرت زهرا علیهـا السـلام این بـود: ای دخـتر رسول خـدا! بیعت مـا بـا ابوبکر گذشت. اگر همسر و پسر عمویت از ابوبکر پیشی گرفته بود، با او بیعت می کردیم.

امام علی‌علیه السـلام درباره همین بهانه است که فرمود: «آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خانه‌اش رها کنم و بر سر حکومت با مردم نزاع کنم؟» حضرت زهراعلیها السلام نیز این عمل امیرالمؤمنین‌علیه السلام را تأیید می کرد.(۶۱)

معـاویه در نامه‌ای به امام علی‌علیه السـلام برای زخم زبان، از این کار امام یاد می کنـد و باز می گویـد: چگونه با حضـرت زهراعلیها السلام و فرزندانش به خانه مردمان می‌رفت تا یاری‌اش کنند، ولی کسی به یاری‌اش برنخاست.(۶۲)

در روایت دیگر است که عده‌ای خدمت امام علی‌علیه السـلام رسیدند و خواسـتار بیعت با حضـرت شدند. امام به آنان فرمود: «فردا برای این کار با سرهای تراشیده (برای جنگ) بیایید». فردا تنها سه نفر آمدند.(۶۳)

راه‌های بیعت

راه‌های بیعت

می توان مسلمانان را در آغاز بیعت ابوبکر به سه دسته تقسیم کرد:

الف) هواخواهان ابوبکر

از میـان کسانی که هواخواه ابوبکر بودنـد، می توان از عمر، ابوعبیـده، عویم بن ساعـده، معن بن عـدی، عبـدالرحمن بن عوف، سالم

مولی ابوحذیفه، بشیر بن سعد و اسید بن حضیر نام برد. روشن است که بیعت گرفتن از اینان برای ابوبکر بسی آسان بود.

ب) بی‌اعتناها

شمار این کسان فراوان بود؛ از جمله آنان که پس از سقیفه وقتی حضرت زهرا علیها السلام به درِ خانه هایشان می‌رفت، پاسخ می‌دادند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با ابوبکر گذشت. اگر همسر و پسر عمویت از ابوبکر پیشی گرفته بود، با او بیعت می کردیم.(۶۴)
گویی برای اینان فرقی نداشت که علی‌علیه السلام جانشین پیامبر باشد یا ابوبکر و یا کس دیگر.
بنابراین، بیعت گرفتن از این گروه نیز سخت نبود.

ج) مخالفان

ج) مخالفان

در آغاز، مخالفان بیعت با ابوبکر فراوان بودند، اما با شیوه‌های مختلفی که مدعیان خلافت به کار بردند، به سرعت از شمارشان کاسته شد. برخی با رغبت و برخی از روی ناچاری بیعت کردند، و برخی هرگز حاضر به بیعت نشدند. راه‌هایی را که برای بیعت گرفتن از این دسته به کار می‌بردند، عبارت بودند از:

استدلال و موعظه

ابوبکر در سخنرانی خود در سقیفه، نمونه‌هایی از فداکاری‌ها و خدمات مهاجرین را برشمرد و از مناقب انصار به گونه‌ای سخن گفت که در مقابل مناقب مهاجران ناچیز نماید و چنین نتیجه گرفت که ریاست عامه با مهاجران است و وزارت با انصارو در امور با انصار مشورت می‌شود.(۶۵) همچنین از اختلاف اوس و خزرج یاد کرد و گفت: که اگر خلافت به یکی از اینان رسد، دیگری زیر بار نخواهد رفت.(۶۶) ابوعبیده نیز در سقیفه زبان به نصیحت گشود که انصار، نخستین یاوران پیامبر بوده‌اند و نکنند که نخستین تغییر دهنده در دین او باشند.(۶۷)

تطمیع

نقل است که پیامبرصلی الله علیه وآله ابوسفیان را برای گردآوری صدقات فرستاده بود. چون بازگشت و خبر رحلت پیامبر و جانشینی او را شنید، خلافت او را نپذیرفت و در ظاهر خواست به حمایت از امام علی‌علیه السلام و عباس بشتابد. عمر با ابوبکر در این باره سخن گفت که ما از شرّ او در امان نیستیم. از این رو، ابوبکر صدقاتی را که ابوسفیان آورده بود، به او بخشید و بدین سان، ابوسفیان به خلافت ابوبکر رضایت داد.(۶۸)
پس از پایان یافتن بیعت، ابوبکر از بیت المال برای زنان مهاجر و انصار مقرری تعیین کرد. او در ظاهر این کار را به عنوان وظیفه حاکم انجام می‌داد، اما واکنش یکی از زنان نشان می‌دهد که این عطاها برای فروکش کردن مخالفت‌ها بوده است. هنگامی که

زید بن ثابت، سهم یکی از زنان قبیله بنی عدی را به او می‌داد، زن پرسید: این چیست؟ زید گفت: عطای ابوبکر است که برای زنان مقرر کرده است. زن گفت: آیا برای گرفتن دینم به من رشوه می‌دهید؟ به خدا سوگند! هرگز نمی‌پذیرم.(۶۹)

هنگامی که عمر و ابوبکر آگاه شدند که عده‌ای از یاران امام علی‌علیه السلام مشغول طرح نقشه‌ای علیه آنان هستند، برای مشاوره به دنبال ابوعبیده و مغیرهٔ بن شعبه فرستادند. مغیره پیشنهاد داد که برای عباس و فرزندانش سهمی از خلافت مقرّر دارند. بدین رو، در دومین شب رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله، چهار نفری به خانه عباس رفتند و ابوبکر موضوع را مطرح کرد، امّا عباس به او گفت: اگر این حقّ توست که ما به آن نیاز نداریم و برای خود محکم نگه‌دار، و اگر حق مؤمنان است، تو نمی‌توانی چنین بذل و بخشش کنی، و اگر حق ماست، حق خود را کامل می‌خواهیم و به گرفتن بخشی از آن راضی نیستیم.(۷۰)

تهدید

روش دیگر برای گرفتن بیعت، تهدید بود. نمونه بارز آن، تهدید به آتش زدن خانه امام علی‌علیه السلام است.(۷۱) که بر اساس برخی روایات، این تهدید عملی شد.(۷۲) همچنین چند بار امام علی‌علیه السلام را برای بیعت، تهدید به قتل کردند.

ضرب و جرح

فاطمه زهراعلیها السلام یکی از کسانی است که در این راه به شدّت مورد ضرب و جرح قرار گرفت.(۷۳) در ایام رحلت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله عده‌ای بادیه نشین (قبیله اسلم) برای تهیه توشه به مدینه آمدند و با ابوبکر بیعت کردند. عمر در برابر بیعتی که کردند، خواروبار مورد نیاز را به آنان داد و از آنان خواست که مردم را به زور برای بیعت جمع کنند و در صورت امتناع آنان را بکشند. بادیه نشین‌ها با چوب به مردم حمله می‌کردند و آنان را به زور برای بیعت می‌آوردند.(۷۴) ماجرای حمله‌ور شدن به سعد بن عباده در سقیفه، نمونه دیگر از ضرب و جرح است که پیشتر گذشت.

قتل

شهادت حضرت فاطمه‌علیها السلام نمونه بارز آن است.(۷۵) مالک بن نویره کسی است که در پی اعتراض به خلافت ابوبکر، خلیفه دستور قتل او را به خالد بن ولید صادر کرد و سرانجام به دست خالد کشته شد.(۷۶) بسیاری از کسانی که در جنگ‌های ارتداد به دستور ابوبکر کشته شدند، در واقع حاضر به بیعت با او نبوده و خلافت او را قبول نداشتند. از این رو، حاضر به پرداخت زکات نمی‌شدند، نه این‌که اصل زکات را قبول نداشته باشند. یکی از این قبایل، قبیله کنده است که فرستادگان ابوبکر شمار بسیاری از آن‌ها را کشتند.

واقدی، به تفصیل، داستان قبیله کنده را نقل می‌کند(۷۷) و از آن به دست می‌آید که این قبیله حاضر به بیعت با ابوبکر نبوده‌اند، و زکات نیز به او نمی‌پرداخته‌اند. پاره‌ای از شواهد آن، چنین است:

۱ – چون زیاد بن لبید، قبیله کنده را به بیعت با ابوبکر دعوت کرد، رئیس آنان اشعث بن قیس به او گفت: «اگر همه مردم با او بیعت کنند، ما نیز بیعت خواهیم کرد».(۷۸) این سخن نشان می‌دهد که مخالفت بر سر حکومت ابوبکر بوده است.

۲ – حارثهٔ بن سراقه، از بزرگان کنده به مناسبتی چنین گفت: «هنگامی که رسول خدا زنده بود از او پیروی می‌کردیم. حال اگر

مردی از اهل بیت او جانشین شود، از او پیروی خواهیم کرد. اما پسر ابوقحافه بر ما بیعت و طاعتی ندارد».(۷۹)

۳ – اشعث بن قیس پس از دعوت مردم کنده به اتحاد در برابر فرستادگان ابوبکر و نهی از پرداخت زکات، چنین گفت: می‌دانم که عرب زیر بار اطاعت از بنی تمیم بن مره (قبیله ابوبکر) نمی‌رود و بنی هاشم را رها نمی‌کند.(۸۰)

۴ – هنگامی که زیاد بن لبید، قبیله بنی ذهل (از قبایل کنده) را به پیروی با ابوبکر فراخواند، حارث بن معاویه، از بزرگان قبیله، به او گفت: چرا اهل بیت پیامبر را کنار گذاشتید در حالی که آنان به خلافت سزاوارترند؛ زیرا خدای عزّوجلّ می‌فرماید: «أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ».(۸۱) به خدا سوگند، شما به علت حسد، حکومت را از اهلش گرفتید. من نمی‌توانم بپذیرم که پیامبر بدون نصب رهبر برای مردم از دنیا برود. از ما دور شو.(۸۲)

۵ – پس از سخنان حارث، عرفجهٔ بن عبداللَّه ذهلی گفت: «به خدا سوگند! حارث بن معاویه درست می گوید. این مرد را از میان خود بیرون کنید. رفیق او (ابوبکر) شایسته خلافت نیست و به هیچ وجه مستحق آن نیست. مهاجرین و انصار در مورد این امت، آگاه‌تر از پیامبر نیستند.(۸۳)

نتایج و آثار سقیفه

نتایج و آثار سقیفه

حادثه‌ای در اسلام سراغ نداریم که ضررش بر اسلام و مسلمین، همانند حادثه سقیفه باشد. این واقعه آثاری را از این قبیل بر جای گذارد:

۱ – اختلاف بین مسلمانان

با وجود این‌که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بر جانشین بعد از خود تصریح و نصّ کرده بودند و حضرت علی‌علیه السلام را به عنوان خلیفه معین نموده بودند ولی با کاری که در سقیفه انجام گرفت اولین اختلاف که همان اختلاف بر سر مسأله خلافت و جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله است پدید آمد. اختلافی که منجرّ به قتل و غارت و خونریزی بسیاری در بین مسلمانان بوده است.

۲ – ظلم و تعدّی نسبت به اهل بیت‌علیهم السلام

از جمله آثار سقیفه، ظلم و تعدّی و خانه‌نشینی بود که اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام به آن مبتلا شدند؛ خصوصاً در عصر بنی امیه و بنی‌عباس و این تنها اختصاص به اهل بیت نداشت بلکه شیعیان آنان نیز از این آزار و اذیت‌ها بی‌بهره و نصیب نبودند.

امام باقرعلیه السلام می‌فرماید: «و قُتِلَتْ شیعتنا بکلّ بلدهٔ، و قطّعت الأیدی و الأرجل علی الظنّهٔ، و کان من یذْکَر بحبّنا و الانقطاع الینا سجن او نهب ماله او هدِّمت داره»؛(۸۴) «شیعیان ما در هر شهری کشته شدند و دست‌ها و پاهای آنان با هر ظنّ و گمان قطع شد. و هر کسی که به عنوان محبّت و ارتباط با ما یاد می‌شد زندانی می‌شد و یا این‌که اموالش به غارت می‌رفت و یا خانه‌اش خراب می گشت».

۳ – ظلم والیان

از آثار سقیفه این بود که خلافت اسلامی از مسیر صحیح آن منحرف شد و به دست افرادی ظالم و جائر قرار گرفت که به اسم

اسلام بر مردم حکمرانی کرده و اهداف شوم خود را با ظلم و ستیز پیش بردند. کار به جایی رسید که مراتع و مناطق سرسبز را ملک قریش نمودنـد و مردم را از آن بی‌بهره ساختنـد. معاویه والیانی را بر ممالک و شـهرهای اسـلامی گماشت که هر کـدام به نوبه خود ثروت‌های مسلمین را به یغما بردند. عقبهٔ بن هبیرهٔ اسدی خطاب به معاویه می گوید:

معاوی انّنا بشر فأسجح

فلسنا بالجبال و لا الحدید

اکلتم ارضَنا و جَرَد تُمونا

فهل من قائم او من حصید

ذروا جور الخلافهٔ و استقیموا

و تأمیر الأراذل و العبید(۸۵) «ای معاویه! همانا ما نیز بشریم، پس بر ما سهل و آسان گیر. ما همانند کوه‌ها و آهن نیستیم.

محصولات زمین ما را خوردید و آن‌ها را خالی نمودید، پس آیا زراعتی پا بر جا یا چیده شده باقی مانده است؟

رها کنید جور خلافت را و استقامت و اعتدال پیشه کنید، و از امارت اراذل و بردگان بپرهیزید».

فـان فلوتن می گویـد: «به جـای این که خلفـای بنی امیه تـدابیری را برای حسابرسـی از والیـان خود اتخـاذ کننـد و آنان را از ظلم منع نماینـد، مشاهـده می کنیم که خودشان در تقسیم اموالی که با آن وضع فضاحت بار جمع کردنـد سـهیم می‌شونـد، و معنای این کار رضـایت خلفا به سوء تصـرّف عاملان آنان در کشورها و شـهرها است. اضافه بر این که این خود دلیل بر آن است که برخی از آنان هدفشان در درجه اول مصالح خزینه مرکزی بوده است».(۸۶)

احمـد امین مصـری می گویـد: «... اهل‌سـنت امامـان خود را به طور صـریح انتقـاد نکردنـد و هنگـامی که ظلم نمودنـد در مقابلشـان نایسـتادند، و هنگامی که ستم کردنـد آنان را در راه مسـتقیم قرار ندادند، و احکامی را که بتواند جلوی ظلم خلیفه را بر امت بگیرد وضع نکردند، بلکه در مقابل آنان تسلیمی داشتند که ناخوشایند بود، و لذا آنان بزرگ‌ترین جنایت را بر امت وارد ساختند».(۸۷)

او همچنین در کتاب «یوم الاسـلام» می‌نویسـد: «رسول خدا صـلی الله علیه وآله در آن مرضـی که با آن از دنیا رحلت کرد، قرار بود متولّی امر مسـلمین را برای بعد از خود معین کند، آنجا که بنابر نقل صـحیحین فرمود: «بیاورید قلم و کاغذ تا نامه‌ای بنویسم که بعد از من گمراه نشویـد... ولی آنـان امر خلافت را برای هر کسـی از مسـلمانان که خود خواسـتند قرار دادنـد، و لـذا تا این زمان در امر خلافت اختلاف وجود دارد. اسلام در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله قوی و متین بود، ولی چون از دنیا رحلت نمود معرکه‌های خانمان سوز شروع شد».(۸۸)

او همچنین در کتاب «فجر الاسـلام» می گوید: «چون بنی امیه خلافت را به دست گرفتند، عصبیت همانند عصر جاهلیت به حال خود بازگشت».(۸۹)

عبـاس محمود عقـاد می گویـد: «قیـام دولت بنی‌امیه بعـد از عصـر خلافت، حادثه‌ای عظیم و پر خطر در تاریـخ اسـلام و تاریـخ عالم بود».(۹۰)

مصـطفی رافعی می‌نویسـد: «در عصـر بنی امیه، شـما انقلابی گسترده بلکه ریشه‌ای در تطبیق خلافت به عنوان نظام حکومتی مشاهده می کنید. حکومتی که از جوهر اولش به عنوان یک عمل دینی دور شده است. در این عصر بود که خلیفه برای خود کاخ می‌سازد و سریر انداخته و شـرط بر پا می‌دارد... در این عصـر است که معاویه سـنت جدیدی را به راه انداخته است و برای پیاده کردن و تثبیت آن، تمام حیله‌ها را به کار گرفته، تا این نظام بین عموم مسلمانان مورد متابعت قرار گیرد».(۹۱)

محمّد رشید رضا می گوید: «... چگونه بنی امیه بعد از آن، حکومت اسلام را فاسد نمود و قواعد آن را خراب کرد و برای مسلمانان حکومت ابدی جعل نمود. پس وزر آن و وزر هر کس که به آن عمل کرده و عمل می کند تا روز قیامت بر گردن او است».(۹۲)

۴ – تحقیر مردم

سقیفه بنی‌ساعده و آنچه در آن انجام گرفت منشأ شد تا حاکمانی که بعد از آن واقعه هر کدام به حکومت رسیدند با تحقیر مردم بر گرده آنان سوار شده و بر آنان حکمرانی نمودند.

۵ – بی‌اعتنایی به ارزش‌ها

یکی دیگر از عوارض و آثار سقیفه زیر پا گذاشتن ارزش‌های اسلامی و مسائل اخلاقی به جهت رسیدن به اهداف سیاسی خود است، همان‌گونه که معاویه به جهت تسلّط بر بلاد مسلمین، از معاهده‌ای که با امام حسن مجتبی‌علیه السلام بسته بود سر باز زد و آن را زیر پای خود گذاشت.

استبعاد واقعه از طرف اهل سنت!!

استبعاد واقعه از طرف اهل سنت!!

از جمله حوادثی که در طول تاریخ اسلامی و علی‌الخصوص یکی دو دهه اخیر در مجامع اهل سنت و حتی برخی از شیعیان مطرح می‌شود موضوع هجوم به خانه حضرت علی‌علیه السلام بعد از وفات رسول خدا است، و آن جسارت‌ها و اهانت‌هایی که بر آن حضرت و همسر معصومه‌اش وارد شد.

به رغم این که بسیاری از مصادر فریقین به این واقعه دردناک اشاره بلکه تصریح کرده‌اند ولی برخی از مخالفان گوش خود را بر این واقعه مهم بسته و درصدد توجیه یا دفاع از عاملان آن برآمده‌اند!! و با احتمالات و سؤال‌های بی‌جهت که می‌کنند درصدد بسته شدن این پرونده برآمده‌اند!! گاهی می‌گوید: مگر حضرت علی‌علیه السلام در آن موقع نبود تا از حضرت زهراعلیها السلام دفاع کند؟ چگونه باورش ممکن است که بگوییم حضرت علی‌علیه السلام در مقابل این وقایع سکوت اختیار کرده است؟! چگونه خلافت از او گرفته شد و سکوت کرد؟! مگر حضرت علی‌علیه السلام همان شجاعی نیست که قلعه خیبر را فتح کرده و شجاعان از مشرکان را به خاک و خون کشید؟! چرا صحابه که این واقعه را دیدند سکوت اختیار کرده و از حضرت دفاع نکردند؟!...

اینک جا دارد این سؤال‌ها را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

۱ – ملاحظه وضعیت سیاسی

کسانی که کمترین مطالعه در تاریخ اسلامی را داشته و در مورد آن تفکّر و تأمل کرده‌اند پی می‌برند به این که کاری را که امام علی‌علیه السلام در آن عصر و زمان انجام داد عین صواب و مطابق حق بود. آیا حضرت می‌توانست با افرادی همچون ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و خالد بن ولید و مغیرة بن شعبه و اُسید و بشیر با پشتیبانی قبیله بنی‌اسلم درگیر شود که همگی راه‌ها و کوچه‌های شهر مدینه را با اسلحه و مشعل‌های آتشین خود پر کرده و در جستجوی مخالفان انقلاب مسلح خود بودند تا با او به مقابله بپردازند؟ آیا اگر حضرت با آن‌ها به مقابله می‌پرداخت اثری از اسلام باقی می‌ماند؟

با یک بررسی و سیر اجمالی در موقعیت سیاسی – اجتماعی آن زمان پی می‌بریم که اسلام و مسلمین از هر طرف مورد هجوم و خطر قرار گرفته بود؛ از طرفی در محاصره دشمنان خارجی از ایران و روم بوده و از طرف دیگر گرفتار مدعیان نبوت و منافقان و ستون پنجم دشمن بود، کسانی که به جهت ضربه زدن به اسلام، وارد اسلام شده و هرگز به دنبال حفظ منافع اسلام نبودند، بلکه

درصدد ضربه زدن به اسلام در مواقع حساس بودند.

آری، بـه خـاطر اسـلام و بـه جهـت اینکـه دیـن خـدا بـه دسـت مـا برسـد بایـد یـک نفر کـه بر حق و حقیقـت است جانفشـانی و از خودگذشـتگی کنـد و با صبر و بردباری که می‌نمایـد به اهداف بلند مدت خود برسد و او کسـی جز علی بن ابی طالب علیه السـلام نبود.

۲ – ابراز کینه‌ها

در روایات بسـیاری از پیامبرصـلی الله علیه وآله نقل شده که زود است امت او کینه‌ها و عقده‌هایی را که از اسلام و رسول خداصلی الله علیه وآله و حضرت علی‌علیه السلام داشتند بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله بر علی‌علیه السلام وارد کنند.

حاکم نیشابوری به سـند خود از حیان اسدی نقل کرده که گفت: «سـمعت علیاً یقول: قال لی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: انّ الأمهٔ ستغدر بک بعدی و انت تعیش علی ملّتی و تقتل علی سـنّتی، من احبّک احبنی و من ابغضک ابغضـنی، و انّ هذه سـتخضب من هذا یعنی لحیته من رأسه»؛(۹۳) «از علی‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: همانا امت زود است که بعد از من بر تو نیرنگ کنند در حالی که تو بر ملت من بوده و بر سنت من قتال می کنی، هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، و به طور حتم زود است که محاسنت به خون سرت خضاب شود.»

او نیز به سـندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: «قال النبی‌صـلی الله علیه وآله لعلی علیه السـلام: أما انّک ستلقی بعدی جهداً. قال: فی سلامهٔ من دینی؟ قال: فی سلامهٔ من دینک»؛(۹۴) «پیامبرصلی الله علیه وآله به علی‌علیه السلام فرمود: آگاه باش! همانا زود است که بعد از من متحمل مصائبی شوی. حضـرت علی‌علیه السـلام فرمود: آیا در سـلامت دینم هسـتم؟ حضرت فرمود: در سلامت دینت هستی.»

ابن عساکر به سـندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «خرجنا مع رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، فمرّ بحدیقهٔ فقال علی – رض –: ما احسن هـذه الحقیقـهٔ! قال: حـدیقتک فی الجنهٔ احسن منها، حتی مرّ بسبع حدائق، کلّ ذلک یقول علی: یا رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله! مـا احسن هـذه الحدیقـهٔ، فیرد علیه النبی‌صـلی الله علیه وآله: حـدیقتک فی الجنـهٔ أحسن منها. ثم وضع النبی‌صـلی الله علیه وآله رأسه علی احـدی منکبی علی فبکی، فقـال له علی: مایبکیـک یا رسول اللَّه؟ قال: ضـغائن فی صـدور اقوام لایبـدونها لک حتی أفـارق الـدنیا. فقـال علی – رض – فمـا اصـنع یا رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله؟ قال: تصبر. قال: فان لم اسـتطع؟ قال: تلقی جمیلاً (او جهداً). قال: و یسلم لی دینی؟ قال: و یسلم لک دینک»؛(۹۵) «ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله از مدینه خارج شدیم، گذرمان به باغی افتاد. علی – رض – عرض کرد: چه قدر این باغ زیباست؟ پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: باغ تو در بهشت از این زیباتر است. تا این که از هفت باغ گـذر کرد و در تمام آن‌ها علی می گفت: ای رسول خدا! چه قدر این باغ زیباست، و پیامبرصـلی الله علیه وآله در جواب او می‌فرمود: باغ تو در بهشت از این زیباتر است. آن‌گاه پیامبرصـلی الله علیه وآله سر خود را بر یکی از شانه‌های علی‌علیه السـلام گـذاشت و گریسـت. علی‌علیـه السـلام به او عرض کرد: چه چیز شـما را به گریه درآورد ای رسـول خـدا؟ حضـرت فرمـود: کینه‌هـایی در سینه‌های اقوامی که آن‌هـا را بر سـر تو نمی‌ریزنـد تـا اینکه از دنیا رحلت کنم. علی – رض – عرض کرد: چه کنم ای رسول خداصـلی الله علیه وآله؟! حضـرت فرمود: صـبر می کنی. علی‌علیه السـلام عرض کرد: اگر نتوانسـتم؟ فرمود: به پیشواز امر زیبا [دشوار] می‌روی. حضرت عرض کرد: آیا دینم سالم خواهد بود؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: دینت سالم خواهد بود.»

۳ – قصد کشاندن اهل بیت علیهم السلام به درگیری

مردم باید بدانند که هجوم بر خانه حضرت علی‌علیه السلام و فاطمه‌علیها السلام اهداف دیگری نیز داشت که یکی از آن‌ها کشاندن پـای اهـل بیت رسول خـدا صـلی الله علیه وآله به معرکه نزاع و درگیر کردن آن‌هـاست تا در این درگیری متعرض اهل بیت شـده و آن‌ها را نابود ساخته و تصـفیه سیاسـی نماینـد و از این طریق اسـلام را نابود کننـد. و لذا حضـرت علی‌علیه السـلام از این توطئه شوم آگاه بود و می‌دانست که چه نقشه‌هایی برای ضـربه زدن به اسلام از داخل و خارج کشیده شده تا با اهداف بلند پیامبرصلی الله علیه وآله مقابله کنند، و با تدابیر حکیمانه‌ای که حضرت اندیشید همه نقشه‌های آنان را نقش بر آب کرد.

مگر نبود که پیامبرصـلی الله علیه وآله در ابتدای بعثت به جهت کمبود یار و یاور از مسـلمانان، با تدبیر و اندیشه و آرام آرام اهداف خود را پیگیری می‌کرد و دست به جنـگ و جهـاد نمی‌زد و حـتی بعـد از هجرت تـا مـدت‌ها این سـیاست به جهت ضـعف اسـلام و مسـلمانان ادامه داشت تا اینکه اسلام قدرت پیدا کرد و مسلمانان قوت گرفتند. حال اگر مسلمانان با آن تعداد کمی که بودند دست به شمشـیر برده و با قریش می‌جنگیدنـد، هرگز پیامبرصـلی الله علیه وآله نمی‌توانست به اهـداف عالی خود برسد، و بدون هیچ گونه نتیجه‌ای به دست دشـمنانش به قتل می‌رسـید و اصـحاب و پیروانش نیز مورد شکنجه قرار می‌گرفتند. و لذا حکمت و تدبیر حکیمانه حضـرت بر این تعلق گرفت که دعوت او همراه بـا صبر بر اذیت و آزار و شـکنجه دوام یـافته تـا به اهـداف عالی خود نایل گردد، تا خوب از بد تمییز داده شده و نخبه‌ها رو شوند.

این سـیاست حکیمانه و هوشـمندانه به طور وضوح و آشـکار از حضـرت علی‌علیه السلام بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله تکرار شـد و حضـرت علی‌علیـه السـلام بـا صـبر و تحمـل مصائب بر خـود و اهـل بیتش و بعـد از او امامـان معصوم از ذریـه آن حضرت‌علیهم السلام با صبوری و تدبیر عاقلانه‌ای که داشتند این هدف والا را دنبال کرده و به مقصد نهایی رساندند.

آری،بـا این بیـان می‌توانیم عملکرد حضـرت علی‌علیه السـلام را بعـد از هجوم به خـانه فـاطمه زهراعلیهـا السـلام و دست به شمشـیر نبردنش را توجیه کنیم، توجیهی که بس عاقلانه به نظر می‌رسد.

۴ – تشبیه به مقتل عثمان

به مخالفان می‌گوییم: مگر نبود که مردم و از آن جمله برخی از صـحابه به خانه عثمان بن عفان هجوم برده و متعرض او و همسـرش شدند و بعد از چند روز محاصـره، او را به قتل رساندند؟! شما چه توجیهی برای آن دارید، همان توجیه را نیز ما برای هجوم به خانه حضرت علی و فاطمه علیهما السلام می‌نماییم.

ترمـذی در باب مناقب عثمان بن عفان به سـندش از ابوسـهله نقل کرده که گفت: «قال عثمان یوم الدار: انّ رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله قد عهد الی عهداً فأنا صابر علیه»؛(۹۶) «عثمان هنگام حمله به خانه‌اش گفت: همانا رسول خدا صـلی الله علیه وآله با من عهدی کرده و من بر آن صبر خواهم کرد.»

عـایشه می‌گویـد: «قـال رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله فی مرضه: وددت انّ عنـدی بعض اصـحابی. قلنـا: یا رسول اللّٰه! ألا نـدعو لک ابابکر؟ فسـکت. قلنا: ألا نـدعو لک عمر؟ فسـکت. قلنا: ألا ندعو لک عثمان؟ قال: نعم. فجاء فخلا به، فجعل النبی‌صـلی الله علیه وآله یکلّمه و وجه عثمـان یتغیر. قـال قیس: فحـدّثنی ابوسـهله: مولی عثمـان انّ عثمان بن عفان قال یوم الـدار: انّ رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله عهـد الی عهداً فأنا صائر الیه ...»؛(۹۷) «رسول خداصـلی الله علیه وآله در مرضـش فرمود: دوست دارم برخی از اصحابم نزد من باشـند. عرض کردیم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! می‌خواهی تا ابوبکر را صدا زنیم؟ حضرت سکوت کرد. عرض کردیم: آیا عمر را صـدا زنیم؟ بـاز پیامبرصـلی الله علیه وآله سـکوت کرد. گفتیم: آیا عثمان را بخوانیم؟ حضـرت فرمود: آری. عثمان آمـد و با حضـرت خلوت نمود. پیامبرصـلی الله علیه وآله شـروع به صـحبت با او کرد و صورت عثمان تغییر می‌کرد. قیس گفت: مرا ابوسـهله مولی عثمان حـدیث کرد که عثمان بن عفان در آن روزی که به خانه‌اش هجوم آوردند گفت: همانا رسول خدا صـلی الله علیه وآله

عهدی با من کرده و من به سوی آن در حرکتم ...».

این حدیث با همین مضمون یا شبیه آن را جماعتی از محدثان اهل سنت ذکر کرده‌اند از قبیل:

- حاکم نیشابوری.(۹۸)
- احمد بن حنبل.(۹۹)
- ابن ابی شیبه.(۱۰۰)
- ابویعلی موصلی.(۱۰۱)
- ابن حبان.(۱۰۲)(۱۰۳)
- بزار.(۱۰۴)
- متقی هندی.(۱۰۵)
- ذهبی.(۱۰۶)
- ابن اثیر.(۱۰۷)
- ابن خلدون.(۱۰۸)

ابن کثیر از خنساء نقل کرده: «انّها کانت فی الدار و دخل محمّد بن ابی بکر و اخذ بلحیته و اهوی بمشاقص معه فبحأ بها فی حلقه فقال: مهلاً یا ابن اخی! فواللّه لقد اخذت مأخذاً ما کان ابوک لیأخذ به، فترکه و انصرف مستحییاً نادماً، فاستقبله القوم علی باب الصفهٔ فردّهم طویلًا حتی غلبوه، فدخلوه و خرج محمّداً راجعاً، فاتاه رجل بیده جریدهٔ یقدمهم حتی قام علی عثمان فضرب بها رأسه فشجّه فقطر دمه علی المصحف حتی لطخه ثم تعاوروا علیه، فأتاه رجل فضربه علی الثدی بالسیف و وثبت نائلهٔ بنت الفرافصهٔ الکلبیهٔ فصاحت و القت نفسها علیه و قالت: یا بنت شیبهٔ أیقتل امیرالمؤمنین؟! و اخذت السیف فقطع الرجل یدها، و انتهبوا متاع الدار ...»؛ (۱۰۹) «من در خانه عثمان بودم که محمد بن ابوبکر داخل شد و محاسن او را گرفت و چوب دستی خود را در حلق او نمود. عثمان گفت: آهسته، ای فرزند برادر! به خدا سوگند! من تصمیمی دارم که پدرت چنین تصمیمی را نداشته است. محمد بن ابی‌بکر او را رها کرد و در حالی که پشیمان و حیا کرده بود از او جدا شد. قوم بر در صفّه به سراغ عثمان آمدند و او آنان را از خود دور کرد تا اینکه بر او غلبه کردند و در حالی که محمد بن ابوبکر بیرون آمده بود آن‌ها وارد خانه شدند. فردی که جلو همه بود و چوب دستی داشت بالای سر عثمان آمد و با آن به سر او کوبید که سرش شکاف برداشت و خونش بر روی قرآن ریخت. آن‌گاه از هر طرف بر او هجوم بردند و مردی با شمشیر بر سینه او زد. نائله دختر فرافصه کلبی جلو آمد و فریاد کشید و خودش را بر روی عثمان انداخت و گفت: ای دختر شیبه! آیا امیرالمؤمنین کشته می‌شود؟ او شمشیر را گرفت، ولی آن مرد دست او را از بدن جدا کرد. آنگاه مردم آنچه را در خانه بود به غارت بردند ...».

با این وضع چگونه صبر و سکوت عثمان - بنابر این نقل‌ها - را توجیه می‌کنید؟ چرا صحابه و مسلمانان سکوت کرده و از عثمان دفاع نکردند؟ چرا عده‌ای متعرض این واقعه و حادثه شدند؟ چطور برخی از افراد جرأت کرده و متعرض همسر عثمان شدند؟ هر توجیهی که در این باره داشته باشید درباره حضرت علی‌علیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام هم می‌کنیم. ولی - مع الاسف - اهل سنت قصه عثمان را قبول کرده و آن را می‌پذیرند و بر آن روضه‌خوانی می‌کنند ولی حادثه دردناک هجوم به خانه وحی یعنی خانه علی و فاطمه علیهما السلام را نمی‌پذیرند و آن را استبعاد می‌کنند. اگر حضرت علی‌علیه السلام در آن موقع یار و یاور چندانی نداشت تا او را حمایت کند عثمان را نیز کسی در آن موقعیت حساس یاری نکرد.

آری، فرق اساسی بین این دو هجوم وجود دارد و آن این‌که خانه‌نشین شدن حضرت علی‌علیه السلام به جهت ظلمی بود که در حق او شد و او را از حق مسلّمش بازداشت، گرچه حضرت با این خانه‌نشینی از فتنه‌ها و خونریزی‌ها جلوگیری کرد، ولی خانه‌نشین شدن

عثمان و جنایاتی که بر سر او وارد کردنـد در نتیجه بی‌عدالتی‌هایی بود که در حکومتش انجام گرفته و مردم را به شورش و انقلاب بر ضد حکومت او واداشته بود. آری، او خودش بود که آتشی را روشن ساخت و منجرّ به فتنه‌ها و خونریزی‌های زیادی بعد از او به بهانه انتقام از خون او در جنگ جمل و صـفین و نهروان شد، و بعد از آن امام حسن و امام حسـین‌علیهما السلام به شهادت رسیدند، و خـون اهـل مـدینه به توسط لشکر یزیـد مبـاح گشت. آری، خانه‌نشـین شـدن عثمـان نه برای خـودش نفعی داشت و نه برای امت اسلامی.

۵ – طبیعت خشن خلیفه

برخی درصـدد اسـتبعاد حـادثه هجوم به خـانه علی‌علیه السـلام برآمـد و می‌گوینـد: مگر ممکن است که شخصـیتی همچون عمر بن خطاب دست به چنین کار زشتی بزند، مگر کسی می‌تواند تا به این اندازه خشونت به خرج بدهد؟!...

ولی هنگامی که به سیره و روش عمر بن خطاب در کتاب‌های اهل سنت پی می‌بریم نتیجه می‌گیریم که این کار از او هیچ استبعادی نداشته است؛

۱ – در باب کفاره قتل، اهل سـنت از عمر بن خطاب نقل کرده‌انـد که گفت: «یا رسول اللّه! انّی وأدت فی الجاهلیهٔ؟ فقال: إعتق رقبهٔ عن کل موؤدهٔ»؛(۱۱۰) «ای رسول خـدا! همانا من در جاهلیت دختر زنـده به گور کرده‌ام؟ حضـرت فرمود: از هر دختری که زنده به گور کرده‌ای یک بنده آزاد کن.»

۲ – سـعید بن مسیب می‌گویـد: «حـجّ عمر بضـجنان، قال: لا اله الّا اللّه العظیم، المعطی ما شاء من شاء. کنت ارعی ابل الخطاب بهذا الوادی فی مدرعهٔ صوف، و کان فظاً غلیظاً یتعبنی اذا عملت، و یضـربنی اذا قصـرت. و قد امسیت و لیس بینی و بین اللّه احد»؛(۱۱۱) «عمر حـج به جای آورد و در وادی ضـجنان گفت: خدایی جز خدای بزرگ نیست، به هر کس که بخواهد آن مقداری که بخواهد عطا می‌کند. من شتر خطاب را در آن وادی با سپری از پوشت می‌چراندم. او بسیار بد اخلاق و تندخو بود؛ هر گاه کار می‌کردم مرا به زحمت می‌انداخت و چون کوتاهی می‌کردم مرا کتک می‌زد، و من عصر نمودم در حالی که کسی به جز خدا ندارم».

۳ – ابن اثیر و دیگران از زید بن حارث نقل کرده‌اند که گفت: «انّ ابابکر حین حضـره الموت ارسل الی عمر یسـتخلفه، فقال الناس: تسـتخلف علینـا فظـاً غلیظـاً، فلو قـد ولّینـا لکـان افظّ و اغلـظ؟ ما تقول لربک اذا لقیته و قـد اسـتخلفت علینا عمر؟ فقال ابوبکر: أبربّی تخوفوننی؟»؛(۱۱۲) «همانا چون هنگام مرگ ابوبکر فرا رسـید کسـی به نزد عمر فرسـتاد تا او را جانشـین خود کند. مردم گفتند: آیا کسـی را بر ما می‌گماری که تنـدخو و بـداخلاق است و اگر بر ما حکمرانی کنـد تنـدخوتر و بداخلاق‌تر خواهد شد؟ چه در جواب خـدا می‌گـویی هنگـامی کـه او را ملاقـات می‌کنی در حـالی کـه عمر را بر مـا گمـارده‌ای؟ ابـوبکر گفـت: آیـا مرا بـه پروردگـارم می‌ترسانید؟».

۶ – حقیقت شجاعت

شجـاع آن نیست که در همه جـا شمشـیر بکشـد و مخالفان را از پای درآورد، این تهور و بی‌باکی و بی‌تـدبیری است، شـجاع کسـی است که به وظیفه خود عمل کند. چه بسا شجاعانی هستند که حاضر به شنیدن یک سخن حق نیستند.

تاریخ اسلام گواهی می‌دهد که درخت اسلام در دل گروهی ریشه ندوانیده بود، بلکه نهالی بود که در دلهای آن‌ها تازه پا گرفته و امکان داشت با نسیم یا بادی از جا کنـده شود. و لـذا پیامبرصـلی الله علیه وآله به عایشه می‌فرمایـد: «لولا انّ قومک حـدیث عهدهم بجاهلیهٔ لهدمت الکعبهٔ، لجعلت لها بابین»؛(۱۱۳) «اگر قریش تازه مسلمان نبودند من وضع کعبه را دگرگون می‌کردم و به جای یک

در دو در برای آن قرار می‌دادم.»
ما شجاع‌تر از پیامبرصلی الله علیه وآله کسی را نمی‌شناسیم، ولی او شرایط را برای انجام کار فراهم نمی‌بیند. آیا صحیح بود که آتش جنگ داخلی در مدینه برافروخته شود تا دشمنان از این موقعیت حساس استفاده و ضربه کاری بر اسلام و مسلمین وارد کنند؟

وفاداران غدیر

وفاداران غدیر

در بین صحابه تعداد بسیاری بوده‌اند که از ابتدا معتقد به جانشینی اهل بیت‌علیهم السلام بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله بوده و لذا بعد از وفات آن حضرت از پیشگامان تشیع به حساب می‌آیند که در مواضع مختلف از اهل بیت‌علیهم السلام دفاع کرده‌اند. اینک به ذکر برخی از آنان می‌پردازیم.

۱ – عباس بن عبدالمطلب

او به امام علی‌علیه السلام می گوید: «أمدد یدک أبایعک یبایعک الناس»؛(۱۱۴) دستانت را به من بده تا با تو بیعت کنم و مردم نیز با تو بیعت خواهند کرد.

۲ – ابان بن سعید

ابن اثیر می گوید: «وکان أبان أحد من تخلّف عن بیعهٔ أبی‌بکر لینظر ما یصنع بنوهاشم، فلمّا بایعوه بایع»؛(۱۱۵) «ابان از جمله کسانی بود که از بیعت با ابوبکر سر باز زد تا ببیند بنی‌هاشم چه می کنند؛ بعد از آن‌که دید بنی‌هاشم بیعت کردند او نیز بیعت نمود».

۳ – فضل بن عباس

او در ضمن سخنان خود خطاب به مردم فرمود: «.. وصاحبنا أولی بها منکم»؛(۱۱۶) «صاحب ما – علی‌علیه السلام – به خلافت، از شما سزاوارتر است».

۴ – مقداد بن اسود

او می گوید: «واعجباً لقریش ودفعهم هذا الأمر عن أهل‌بیت نبیهم وفیهم أوّل المؤمنین...»؛(۱۱۷) «عجب دارم از قریش که چگونه خلافت را از اهل‌بیت نبی‌شان گرفت در حالی که در میان آنان کسی است – علی‌علیه السلام – که اوّل مؤمن به پیامبرصلی الله علیه وآله است».
ونیز می‌فرمود: «معرفهٔ آل محمّد برائهٔ من النار، وحبّ آل محمّد جواز علی الصراط، والولآء لآل محمّد أمان من العذاب»؛(۱۱۸) «شناخت و معرفت آل محمّد برائت از عذاب، و دوستی آنان جواز و مجوز عبور از پل صراط، و ولایت آنان امان از عذاب جهنم است».
او از ارکان اربعه شیعه و در گروه خالص‌ترین و نخستین یاران امام علی‌علیه السلام در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله بوده است.

۵ – سلمان فارسی

او در دفاع از خانـدان عصـمت و طهارت خطاب به مردم می‌گویـد: «ای مردم! همانا آل محمّد از خاندان نوح، آل ابراهیم و از ذرّیه اسماعیل است. آنان عترت پاک و هدایتگر محمّدند. آل محمّد را به منزله سر از بدن، بلکه به منزله دو چشم از سر بدانید؛ زیرا آنان نسبت به شما مانند آسمان سربرافراشته، کوه‌های نصب‌شده، خورشید روشنی‌بخش و درخت زیتون‌اند،..»(۱۱۹)

و در جایی دیگر خطاب به مردم می‌فرماید: «می‌بینم که علی‌علیه السـلام بین شـماست ولی دست به دامان او نمی‌زنید، قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست، کسی بعد از علی‌علیه السلام از اسرار پیامبرتان خبر نمی‌دهد.»(۱۲۰)

بعد از واقعه سـقیفه خطاب به مردم فرمود: «کرداز وناکرداز، لو بایعوا علیاً لأکلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم»؛(۱۲۱) «کردید آنچه نباید می‌کردید، و نکردید آنچه را که باید می‌کردید، اگر با علی‌علیه السـلام بیعت می‌کردید نعمت فراوانی برای شـما از آسـمان و زمین جاری بود.»

سلمان، از استوارترین یاران امام علی‌علیه السلام و یکی از چهارتن، شیعیان صدیق و نخستین امام، به شمار آمده است.(۱۲۲)

سادگی رفتار و حمایت او از حضرت علی‌علیه السلام بی شک در گرایش هموطنان او به اسلام و تشیع بی تأثیر نبوده است.

۶ – ابوذر غفاری

او می‌گوید: «أصبتم قناعهٔ وترکتم قرابهٔ، لو جعلتم هذا الأمر فی أهل‌بیت نبیکم ما اختلف علیکم اثنان»؛(۱۲۳) «به کم قناعت کردید، و قرابت رسول خدا صلی الله علیه وآله را رها ساختید، اگر امر خلافت را در اهل‌بیت نبی‌تان قرار می‌دادید هرگز دو نفر هم در میان شما اختلاف نمی‌کرد.»

۷ – أُبی بن کعب

او از جمله کسانی بود که هرگز با ابوبکر بیعت نکرد و شورای سقیفه را بی‌ارزش خواند.(۱۲۴)

ابونعیم اصفهانی در کتاب «حلیهٔ الاولیاء» از قیس بن سعد نقل می‌کند:

«وارد مدینه شدم تا با یاران پیامبرصـلی الله علیه وآله ملاقات کنم، علی الخصوص خیلی علاقه داشـتم که ابی را ملاقات نمایم، وارد مسـجد پیامبرصـلی الله علیه وآله شـدم و در صف اوّل به نماز ایسـتادم، ناگهان مردی را دیـدم که نماز خود را تمام کرد و شـروع به حـدیث گفتن نمود. گردن‌ها به سوی او کشـیده شد تا بیاناتش را بشـنوند. او سه بار گفت: سـران این امّت گمراه شدند و آخرتشان تباه شد، ولی من دلم به حال آن‌ها نمی‌سوزد، بلکه به حال مسلمانانی می‌سوزد که به دست آنان گمراه شدند.»(۱۲۵)

و نیز آورده است: «ابی بن کعب – که شاهد انحراف مردم از قطب اصـلی رهبری اسلامی بود و از این وضع رنج می‌برد – می‌گفت: «روزی که پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله زنده بود همه متوجّه یک نقطه بودند ولی پس از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله صورت‌ها به چپ و راست منحرف گردید.»(۱۲۶)

ذهبی نقل می‌کند: «یکی از انصار از ابی بن کعب پرسـید: ابی! از کجا می‌آیی؟ پاسخ داد: از منزل خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله. او گفت: وضع آنان چگونه است؟ گفت: چگونه می‌شود وضع کسانی که خانه آنان تا دیروز محلّ رفت‌وآمد فرشته وحی و کاشانه پیـامبر خـدا صـلی الله علیه وآله بود، ولی امروز جنب‌وجوشـی در آنجا به چشم نمی‌خورد و از وجود پیامبرصـلی الله علیه وآله خالی مانده است. این را گفت در حالی که بغض گلویش را می‌فشرد و گریه مجال سخن را به او نمی‌داد، به طوری که وضع او حضّار را نیز به گریه واداشت.»(۱۲۷)

۸ – بریدهٔ بن خضیب اسلمی

ذهبی در ترجمه او می‌نویسد: «بعد از غصب خلافت از طرف ابوبکر، بریده خطاب به ابوبکر کرده، گفت: «إِنّا للّهِ وَإِنّا إِلَيهِ راجِعُونَ»، چه مصیبت‌هایی که حق از طرف باطل کشید، ای ابوبکر! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی می‌زنی؟ کسی تو را گول زده یا نفست تو را گول زده است؟ آیا به یاد نداری که چگونه رسول خداصلی الله علیه وآله ما را امر نمود که علی‌علیه السلام را امیرالمؤمنین بنامیم؟ آیا یاد نداری که پیامبرصلی الله علیه وآله در اوقات مختلف، اشاره به علی کرده، می‌فرمود: این، امیرمؤمنین، و قاتل ظالمین است؟ از خدا بترس و نفس خود را محاسبه کن، قبل از آن‌که وقت بگذرد و خودت را از آنچه باعث هلاکت نفس است نجات بده. و حقّ را به کسی که از تو به آن سزاوارتر است واگذار، و در غصب آن پافشاری مکن، برگرد، تو می‌توانی برگردی، تو را نصیحت کرده و به راه نجات راهنمایی می‌کنم، کمک کار ظالمین مباش.»(۱۲۸)

۹ – خالد بن سعید

خالد بن سعید جزء نخستین کسانی بود که به اسلام گروید، به طوری که برخی از مورخان او را سومین و یا چهارمین شخصی می‌دانند که آیین اسلام را پذیرفته است.(۱۲۹)

خالد یکی از نویسندگان نامه‌های پیامبرصلی الله علیه وآله بود و بسیاری از نامه هایی را که پیامبرصلی الله علیه وآله به قبایل عرب یا شخصیت‌های بزرگ آن روز نوشته به خط او بوده است.

پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله گردانندگان سقیفه با نقشه سریع و حساب شده‌ای زمام امور را به دست گرفتند و ابوبکر را به عنوان جانشین و خلیفه بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله قرار دادند. در این هنگام خالد و دو برادرش هیچ کدام در مدینه نبودند. خالد فرماندار یمن و ابان فرماندار بحرین و عمرو فرماندار تیماء و خیبر بودند و بر اساس شایستگی که داشتند از طرف پیامبرصلی الله علیه وآله به این سمت منسوب شده بودند.

پس از شنیدن رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله هر سه نفر بدون آن که از مرکز احضار شده باشند از سمت خود استعفا داده و به مدینه بازگشتند. ابوبکر گفت: چرا بازگشتید؟ کسی شایسته‌تر از فرمانداران پیامبرصلی الله علیه وآله نیست، باید به حوزه مأموریت خود برگردید.

آنان گفتند: ما بعد از درگذشت پیامبرصلی الله علیه وآله هرگز از طرف کسی مقام فرمانداری را نمی‌پذیریم.(۱۳۰) و بدین ترتیب به رسمیت نشناختن حکومت ابوبکر را از طرف خود اعلام کردند.

خالد بن سعید عقیده داشت که بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله تنها یک نفر است که شایستگی زمامداری جامعه اسلامی را به بهترین وجه دارد و تنها او می‌تواند برنامه‌های پیامبرصلی الله علیه وآله را پیاده نماید و او کسی جز امیرمؤمنان علی‌علیه السلام نیست. و لذا بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله، او و برادرش ابان به در خانه بنی هاشم آمده و گفتند: «شما درختان برومند و بلند باغ رسالت هستید، از شاخسار درختان این باغ میوه‌های پاک و پاکیزه آویزان است. ما از شما پیروی می‌کنیم و شما هرکس را مقدم بدارید ما مطیع او می‌شویم».(۱۳۱)

طبری نقل می‌کند: «پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله خالد رو به حضرت علی‌علیه السلام کرد و گفت: آیا شما را مغلوب کردند؟ حضرت فرمود: آیا غلبه است یا خلافت؟ خالد گفت: گمان نمی‌کنم شایسته‌تر از شما کسی این منصب را به عهده گرفته باشد. عمر این جمله را شنید و گفت: خدا دهان تو را بشکند، دروغ می‌گویی و جز خود را ضرر نمی‌زنی. آن گاه عمر این سخن را به اطلاع ابوبکر رسانید و ابوبکر او را از مقام فرماندهی عزل کرد.(۱۳۲)

ابن اثیر می‌گوید: «تأخر خالد و أخوه أبان عن بيعهٔ أبي‌بكر، فقال لبني‌هاشم: انّكم لطوال الشجر، طيبو الثمر، نحن تبع لكم... فلمّا بايع بنوهاشم أبابكر بايعه خالد»؛(۱۳۳) «خالد و برادرش ابان از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به بنی‌هاشم خطاب کرده گفتند: همانا شما

خاندانی ریشه‌دار و اصلی هستید که افراد شایسته‌ای را به جامعه تحویل داده است و ما به دنبال شماییم... بعد از آن‌که بنی‌هاشم با ابوبکر - با تهدید و زور - بیعت کردند این دو برادر - خالد و ابان - نیز بیعت نمودند».

شهادت وی را در زمان ابوبکر و برخی در زمان خلیفه دوم، در سال چهاردهم هجرت دانسته‌اند.

۱۰ - خزیمهٔ بن ثابت

او نیز پس از بیعت با امام علی علیه السلام می‌گفت: «ما کسی را برگزیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را برای ما برگزید».(۱۳۴)

وی در جنگ‌های «جمل» و «صفین» در کنار امام علی‌علیه السلام بود. و به دست سپاهیان معاویه به شهادت رسید.(۱۳۵)

او در هنگام بیعت با حضرت علی علیه السلام به عنوان نماینده و دومین نفر از انصار، بیانی دارد که نشان دهنده ایمان و اخلاص او به حضرت علی‌علیه السلام است.

یعقوبی می‌نویسد: «... سپس خذیمهٔ بن ثابت، «ذوالشهادتین» برخاست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! برای کار خود جز تو را نیافتم و بازگشت جز به تو نبود. اگر درباره تو درست بگویم، تو در ایمان و دانایی از مردمان دیگر برتری. و به خدا داناتر و سزاوارترین مؤمنان به پیامبرصلی الله علیه وآله می‌باشی، تو آنچه آنان دارند داری و آنان آنچه را که تو داری ندارند».(۱۳۶)(۱۳۷)

۱۱ - ابوالهیثم بن تیهان

او که بدری است، در جنگ جمل در دفاع از امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌گوید:

قل للزبیر وقل لطلحهٔ إنّنا

نحن الذین شعارنا الأنصار

إنّ الوصی إمامنا وولینا

برح الخفاء وباحت الأسرار(۱۳۸)

«بگو به زبیر و بگو به طلحه که ما همان کسانی هستیم که شعار انصار را داشتیم. همانا وصی امام ما و سرپرست ماست، امر مخفی آشکار و اسرارِ پنهان رو شد».

ابوالهیثم، از اوّلین کسانی بود که به عنوان نماینده انصار با حضرت علی‌علیه السلام بیعت کرد،(۱۳۹) و بنا به نقلی، وی در جنگ «صفین» به شهادت رسید.

۱۲ - حجر بن عدی کندی

او در نوجوانی به همراه برادرش هانی بن عدی به حضور پیامبرصلی الله علیه وآله شرفیاب شده و به آیین اسلام گرویدند.(۱۴۰)

او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله پیوسته در کنار حضرت علی‌علیه السلام بود و از یاران خاص و وفادار او به حساب می‌رفت.(۱۴۱)

او در جنگ جمل، صفین و نهروان در رکاب حضرت علی‌علیه السلام شمشیر زد و در جنگ صفین فرماندهی قبیله خود (کنده) و در جنگ نهروان فرماندهی جناح چپ سپاه حضرت علی‌علیه السلام را بر عهده داشت.(۱۴۲)

او در جنگ صفین با رجزها و اشعار حماسی که داشت مردم را به حضرت علی‌علیه السلام دعوت می‌کرد و آن‌ها را به مقامات او تذکّر می‌داد.

او در دفاع از امام علی‌علیه السلام می گوید:

یا ربّنا سلّم لنا علیاً

سلّم لنا المبارک المضیا

المؤمن الموحّد التقیا

لاخَطِل الرأی ولا غویا

بل هادیاً موفّقاً مهدیاً

واحفظه ربّی واحفظ النبیا

فیه فقد کان له ولیاً

ثمّ ارتضاه بعده وصیاً(۱۴۳)

«ای پروردگار ما! علی را برای ما سالم نگاه دار، برای ما سالم نگاه دار کسی را که مبارک بوده و دارای عزمی قوی است. کسی که مؤمن، موحّد، و باتقواست و رأی فاسد ندارد و گمراه نیست، بلکه هدایت کننده، موفق و هدایت شده است. ای پروردگار من! او را حفظ کن و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله را در او حفظ نما؛ چرا که ولی از طرف اوست و پیامبرصلی الله علیه وآله راضی شده که بعد از خودش جانشینش باشد».

۱۳ – قیس بن سعد

او که صحابی عظیم و سید خزرج است، در جنگ صفین در دفاع از امام علی‌علیه السلام می گوید:

وعلی إمامنا و إمام

لسوانا أتی به التنزیل

یوم قال النبی من کنت مولاه

فهذا مولاه خطب جلیل

إنّ ما قاله النبی علی الأمّهٔ

حتم ما فیه قال وقیل(۱۴۴)

«و علی امام ما و امام غیر ماست، و این مطلبی است که قرآن آورده است. روزی که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: هر که من مولای اویم پس این علی مولای اوست، و این شأن بزرگی است. همانا چیزی را که پیامبرصلی الله علیه وآله برای امّت فرموده حتمی است و در آن قال و قیل نیست».

۱۴ – نعمان بن عجلان انصاری

او نیز در جنگ صفین در دفاع از امام علی‌علیه السلام می گوید:

کیف التفرق والوصی إمامنا

لا کیف إلّا حیرهٔ وتخاذلاً

لاتغبُنّ عقولکم، لا خیر فی

من لم یکن عند البلابل عاقلا

وذرو معاویهٔ الغوی وتابعوا

دینَ الوصی لتحمدوه آجلاً(۱۴۵)

«چگونه تفرقه در حالی که وصی [علی‌علیه السلام امام ماست؟! نه بلکه چگونه این حیرت و خذلان؟! عقل‌های خود را فریب ندهید؛ زیرا نیست خیر در کسی که هنگام شداید عاقل نباشد. معاویه گمراه را رها کنید و دین وصی را پیروی کنید تا روز پسین مورد ستایش قرار گیرید».

۱۵ – عمار بن یاسر

وی در حالی که نود و سه یا چهار سال از عمرش می گذشت، در جنگ «صفین» همراه با لشکر حضرت علی‌علیه السلام با سپاه معاویه به نبرد پرداخت. و با شهادت خود، سپاهیان معاویه را به تردید انداخت.(۱۴۶) برخی از سپاهیان که در حمایت از حضرت علی‌علیه السلام دچار تردید بودند، پایدارتر شدند.

عمار بن یاسر را چهارمین فرد از شیعیان نخستین و حامیان امام علی‌علیه السلام دانسته‌اند.

۱۶ – براء بن عازب

براءبن عازب، از اشراف انصار و از قبیله «خزرج» بود، در پانزده یا هجده غزوه شرکت داشت. بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله به امام علی‌علیه السلام پیوست. در کنار حضرت‌علیه السلام در جنگ‌های «جمل» و «صفین» شرکت داشت و به نبرد با مخالفان حضرت پرداخت و در زمان «مصعب بن زبیر» در کوفه وفات یافت.(۱۴۷)

۱۷ – ابوایوب انصاری

پس از کشته شدن «عثمان»، ابوایوب انصاری، از نخستین کسانی بود که به طرفداری از حضرت علی‌علیه السلام پرداخت و از طرف امام علی‌علیه السلام حاکم مدینه شد.

ابوایوب، در جنگ‌های «جمل»، «صفین» و «نهروان» در کنار امام علی‌علیه السلام بود. سخنان وی در برابر مردم کوفه برای یاری امام، گواه درجه ایمان و اخلاص او به امام علی‌علیه السلام بوده است... .

وی در سال ۵۲ وفات کرد و در کنار دیوار «قسطنطنیه» مدفون گردید.

۱۸ – حذیفهٔ بن یمان

او که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله و معروف به شناخت منافقان بود پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله از جمله افرادی بود که در کنار حضرت علی علیه السلام قرار گرفت و تنها او را رهبر شایسته جامعه اسلامی تشخیص داد.

مسعودی می‌نویسد: «در سال ۳۶ هجری حذیفه در کوفه بیمار و بستری بود. خبر به او داده شد که عثمان کشته شده و مردم با حضرت علی‌علیه السلام بیعت کرده اند. حذیفه گفت: مرا به مسجد ببرید و اعلان نماز جماعت کنید. پس از آن که مردم اجتماع کردند او را بر فراز منبر نشاندند. او پس از ستایش خدا و درود بر پیامبرصلی الله علیه وآله چنین گفت: ای مردم! مسلمانان با علی‌علیه السلام بیعت کرده‌اند، اینک پرهیزکار باشید و او را یاری و پشتیبانی نمایید؛ زیرا از روز نخست حق با او بود و او بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله تا روز رستاخیز از بهترین مردم است. سپس دست راست خود را بر دست چپ زد و گفت: خدایا شاهد باش که من با علی‌علیه السلام بیعت کردم. آن گاه اضافه کرد: سپاس خدای را که تا امروز به من عمر داد و استقرار حکومت اسلامی را به دست علی‌علیه السلام مشاهده نمودم.

در این هنگام روی بـه دو فرزنـدش صـفوان و سـعد نمـود و گفت: مرا به منزل برسانیـد و از علی پیروی کنیـد. برای او جنگ‌هـای متعددی پیش خواهدآمد و گروهی از مردم در طی آن کشـته خواهندشد. سـعی کنید در رکاب او به شـهادت برسید؛ زیرا او بر حق است و مخالفانش بر باطل.(۱۴۸)

۱۹ – عثمان بن حنیف

وی از انصار و از قبیله «اوس» بود. «ترمذی» او را از اصحاب بدر دانسته است، برخی دیگر گفته‌اند: وی به جز جنگ بدر در غزوات دیگر پیامبرصلی الله علیه وآله نیز شرکت داشته است.(۱۴۹)

بعد از کشته شدن خلیفه سوم، در خدمت امام علی‌علیه السلام قرار گرفت و به حکومت «بصره» برگزیده شد.

وقتی «اصـحاب جمل» قصد «بصـره» کردند؛ ابتدا با «عثمان بن حنیف»، والی بصره عهد کردند که منتظر رسیدن امام علی‌علیه السلام باشـند، ولی بر خلاـف تعهّـد خـویش بر او تاختنـد و موهـای صـورت او را کندنـد و محافظـان بیـت المـال را کشـته و آن را غـارت نمودند.(۱۵۰) پس از آن «عثمان بن حنیف» در کوفه ساکن شد و در زمان معاویه بدرود حیات گفت.

۲۰ – سهل بن حنیف

«سـهل»، از انصار و از قبیله «اوس» بود. در تمام «غزوات» شـرکت داشت و از اندک افرادی بود که با پیامبرصـلی الله علیه وآله پیمان مرگ بستند.(۱۵۱)

او در جنگ «وادی القری» یکی از پرچمداران پیامبرصـلی الله علیه وآله بود.(۱۵۲) وی در نبرد «فُلس» – که پیامبرصلی الله علیه وآله حضرت علی‌علیه السلام را برای شکستن بتخانه «صلی» اعزام کرده بود – پرچمدار امام علی‌علیه السلام بود.(۱۵۳)

«سـهل» از یـاران بـا وفـای امـام علی‌علیه السـلام بود. و بـا آن حضـرت از مـدینه به طرف بصـره حرکت کرده و در جنـگ «جمل» و «صفین» شرکت داشت. وی در سال (۳۸ه) هجری وفات یافت.(۱۵۴)

۲۱ – ابوالطفیل عامر بن واثله

وی در سال وقوع جنگ «احد» به دنیا آمد و از فرزندان مهاجران بود. او هشت سال از زمان پیامبرصلی الله علیه وآله را درک کرد و به دیـدار حضـرت صـلی الله علیه وآله نایـل شـد. وی از یـاران با اخلاص حضـرت علی‌علیه السـلام بوده و در تمام جنگ‌ی......□امام علی‌علیه السـلام شرکت داشت. وی پس از شهادت امام علی‌علیه السلام در مکه ساکن گردید و تا زمان وفاتش در مکه باقی ماند و برخی گفته‌اند در کوفه اقامت داشته است.

«ابوالطفیـل» به تفضـیل امـام علی‌علیه السـلام بر شـیخین قائـل بـود و امـام را از آنـان برتر می‌دانست. وی را فردی «شـاعر»، «فاضـل»، «عاقل»، «فصیح» و «حاضرجواب» در بین یاران مخلص امام علی‌علیه السلام دانسته‌اند.(۱۵۵)

۲۲ – حبیب بن مظاهر

از جمله کوفیان که به یاری امام حسین‌علیه السلام آمد حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودنـد که در کوفه برای امام حسـین‌علیه السـلام بیعت گرفتنـد و بعد از ورود عبیداللّه بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسـلم بن عقیل قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین‌علیه السلام را کردند.

سیره نویسان می‌نویسند: حبیب اسب خود را محکم زین نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلان مکان برو و مواظب باش

تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می‌خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحبت نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می‌شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد و در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدا! بندگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. آن گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی‌گذارم تا با تو به نصرت حسین‌علیه السلام آیم.

۲۳ – عبداللّه بن عروه غفاری

از جمله کوفیان که به یاری امام حسین‌علیه السلام آمدند عبداللّه بن عروه غفاری و برادرش عبدالرحمن هستند. این دو برادر در سرزمین کربلا به حضرت ملحق شدند. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت شما بوده و با دشمنانتان بجنگیم تا آن‌ها را از شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آیید. آن دو نیز نزدیک حضرت آن قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظه انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین‌علیه السلام است که در کوفه همراه او در تمام جنگ‌ها بود. قبل از ممانعت از امام حسین‌علیه السلام خود را در کربلا به آن حضرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سینه خود به دفاع از امام برآمد تا تیرها و نیزه‌ها به حضرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد، عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

۲۴ – مسلم بن عوسجه

او که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین‌علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می‌گرفت. او بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرار کرده و به امام حسین‌علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود.

طبری نقل می‌کند: «لمّا صُرِع مسلم بن عوسجهٔ مشی الیه الحسین‌علیه السلام فاذا به رمق، و مع الحسین‌علیه السلام حبیب بن مظاهر، فقال له الحسین‌علیه السلام: رحمک اللّه یا مسلم بن عوسجهٔ، «فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن ینتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا» ثم دنا منه حبیب فقال: عزّ علی مصرعک یا مسلم، ابشر بالجنهٔ. فقال له مسلم قولاً ضعیفاً: بشّرک اللّه بخیر. فقال له حبیب: لولا اعلم انّی فی اثرک لاحق بک من ساعتی هذه لأحببت ان توصی الی بکلّ مااهمّک حتی أحفظک فی کلّ ذلک بما انت له اهل من الدین و القرابهٔ. قال له: بل انا اوصیک بهذا رحمک اللّه و اهوی بیدیه الی الحسین‌علیه السلام – ان تموت دونه – فقال حبیب: افعل و ربّ الکعبهٔ»؛(۱۵۶) «چون مسلم بن عوسجه بر زمین افتاد حسین‌علیه السلام به سوی او آمد در حالی که در بدن او رمقی بود و حبیب بن مظاهر نیز به همراه حسین‌علیه السلام بود. حضرت به او فرمود: خداوند تو را رحمت کند ای مسلم بن عوسجه (پس از جمله آنان کسانی هستند که کارشان به اتمام رسیده و برخی دیگر به انتظار نشسته‌اند و هرگز چیزی را تغییر نداده‌اند). سپس حبیب نزد او آمد و گفت: بشارت باد تو را به بهشت. مسلم با صدای ضعیف خطاب به او گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد. حبیب گفت: اگر نبود اینکه بعد از این ساعت به دنبال تو خواهم بود دوست داشتم که به من هر آنچه می‌خواهی وصیت کنی تا آن را در هر چه تو از دین و قرابت لایق آن هستی، حفظ نمایم. مسلم بن عوسجه به او گفت: بلکه من تو را به این مرد وصیت و سفارش می‌کنم، خدا

تو را رحمت کند - در این حال دو دستانش را به طرف امام حسین‌علیه السلام اشاره نمود - که در مقابل او به شهادت برسی. حبیب گفت: به پروردگار کعبه که انجام خواهم داد».

۲۵ - ابوفضاله انصاری

صاحبان رجال و تراجم او را از یاران پیامبرصلی الله علیه وآله معرفی کرده‌اند که در جنگ بدر در رکاب حضرت شرکت داشته است.

ابوفضاله می گوید: از حضرت علی‌علیه السلام شنیدم که فرمود: «پیامبرصلی الله علیه وآله به من خبر داده که در پایان عمر به خلافت می‌رسم و سپس محاسنم با خون سرم خضاب خواهد شد».

پسر وی به نام «فضاله» که این خبر را از پدر خود نقل کرده است می گوید: «پدرم پیوسته همراه حضرت علی‌علیه السلام بود تا در جنگ صفین کشته شد».(۱۵۷)

۲۶ - حارث بن زهیر ازدی

او یکی از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله بود که بعد از رحلت حضرت از یاران امیرمؤمنان‌علیه السلام به شمار آمد و در جنگ جمل شرکت نمود.(۱۵۸) او که در جبهه جمل با کمال شجاعت با سپاه عایشه می‌جنگید، در اثنای جنگ مردی را مشاهده کرد که افسار شتر عایشه را گرفته و از او محافظت می کند و هرکس به شتر او نزدیک می‌شود بی درنگ او را به قتل می‌رساند.

او از دیدن این صحنه سخت خشمگین شد و با شمشیری به سوی آن مرد حمله کرد و خطاب به عایشه رجزی خواند؛

یا امّنا اعق ام نعلم

و الأمّ تغذو ولدها و ترحم

اماترین کم شجاع یکلم

و تختلی هامته و المعصم

«ای مادر! ما تو را عاق‌شده‌ترین مادر می‌دانیم، مادر به کودک خود غذا می‌دهد و به او مهر می‌ورزد. آیا نمی‌بینی که چه مقدار مردان شجاع زخمی می‌شوند؟ و چگونه سرها و سپرها در اثر ضربات نقش بر زمین می گردد».

این رجز را خواند و حمله کرد و در همان جا به شهادت رسید.(۱۵۹)

۲۷ - بلال بن رباح

برای شناسایی کامل روحیات یک فرد و مقدار ثبات و استقامت او در راه عقیده و ایمان، تغییر محیط و دگرگونی اوضاع، یکی از شرایط اساسی است؛ زیرا زندگی یک فرد در شرایط یکنواخت نمی‌تواند کاملاً روحیات و عمق شخصیت فرد را برای ما ترسیم کند؛ به جهت آن که چه بسا در آن محیط، قدرت ابراز روحیات و اعمال غرائز نفسانی امکان‌پذیر نباشد، ولی اگر شرایط دگرگون شود چه بسا غرائز سرکوفته با فراهم شدن شرایط بیدار شده و ایمان به خدا به دست فراموشی سپرده شود.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله، محیط اسلامی دگرگون گردید، و برای بلال و امثال او فرصتی بود که با دادن یک امتیاز، مقامی را در دستگاه خلافت اسلامی به دست آورد و لذا کافی بود که در این راستا چند نوبت برای خلیفه اذان بگوید، ولی از آن جا که او مرد فرصت طلب نبود و بر خلاف عقیده خود گام برنمی داشت حاضر نشد خلافت خلفا را تأیید کند.

فشار دستگاه خلافت در این جا پایان نپذیرفت. کارگردانان خلافت برای جلب کمک، بلال را تحت فشار قرار دادند که حتماً باید

برای آنان اذان بگوید. حتی خود خلیفه شخصاً با بلال ملاقات داشت و گفت باید به کار خود ادامه دهی و اذان بگویی.

او در پاسخ گفت: «هرگاه آزاد کردن من برای خدا بوده باید پاداش خود را از او بگیری و در غیر این صورت من حاضرم به حالت اولیه خودم بازگردم. ای خلیفه! بدان من هرگز پس از رسول خداصلی الله علیه وآله برای احدی اذان نخواهم گفت».(۱۶۰)

از پاسخی که بلال به ابوبکر داده استفاده می‌شود که ابوبکر موضوع آزاد کردن او را به رخ وی کشیده است.

از تاریخ استفاده می‌شود که فشار برای آرام کردن بلال در همین جا خاتمه پیدا نکرد و اگر خلیفه او را رها کرده بود ولی حاشیه نشینان خلافت او را تحت فشار قرار داده که باید برای کمک در به رسمیت شناختن خلافت ابوبکر اذان بگویی.

فشار به حدّی بود که روز جمعه وقتی که خلیفه روی منبر قرار گرفته بود، ناگهان بلال صبرش تمام شد و با لحنی تند رو به ابوبکر کرد و گفت: «مرا برای خدا آزاد کرده‌ای یا برای خودت؟ او گفت: برای خدا. بلال گفت: در این صورت اجازه بده تا برای جهاد در راه خدا مدینه را ترک کنم».(۱۶۱)

این‌ها همه حاکی از آن است که بلال هیچ گونه همکاری با دستگاه خلافت را نداشته و نیز هرگز سودای جهاد در ذهن خود نپرورانده است، ولی این نقشه را برای رهایی از فشار دستگاه خلافت کشیده است.

۲۸ – شبیب بن عبداللَّه

عسقلانی درباره شبیب بن عبداللَّه صحابی از شهدای کربلا می‌گوید: «... کان صحابیاً أدرک صحبهٔ رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و شهد مع علی بن ابی طالب علیه السلام مشاهده کلّها و عداده فی الکوفیین»؛(۱۶۲) «... او مردی صحابی بود که معاشرت با رسول خداصلی الله علیه وآله را درک کرده و در تمام جنگ‌های علی بن ابی طالب علیه السلام شرکت نموده و از جمله کوفیان به شمار می‌آمد».

ابن شهر آشوب می‌نویسد: «و قتل شبیب بن عبداللَّه فی الحملهٔ الأولی التی قتل فیها جملهٔ من اصحاب الحسین‌علیه السلام، و ذلک قبل الظهر فی الیوم العاشر»؛(۱۶۳) «و شبیب بن عبداللَّه در حمله اول که در آن تعدادی از اصحاب امام حسین‌علیه السلام به شهادت رسیدند کشته شد، و آن در روز عاشورا قبل ازظهر بود».

۲۹ – اویس قرنی

او یکی از افراد قبیله «بنی مراد» از تیره «قرن» بود که بدون آن که پیامبرصلی الله علیه وآله را ببیند اسلام آورد ولی هرگز موفق به دیدار پیامبر نشد؛ زیرا مادری داشت که تمام زندگی و خوشی هایش در وجود او خلاصه می‌شد و اویس نیز فوق العاده به مادرش علاقه‌مند بود، و چون مادر نیاز شدیدی به پرستاری داشت نتوانست او را رها نموده و به مدینه مهاجرت نماید.(۱۶۴)

بعدها که به مدینه مهاجرت کرد خود را در زمره اصحاب امام علی‌علیه السلام قرار داد و در عصر حکومت حضرت از سپاهیان او به شمار می‌آمد و این به نوبه خود سندی دیگر بر حقانیت حضرت علی‌علیه السلام بود.

ابونعیم اصفهانی می‌گوید: «در یکی از روزهای جنگ صفین شخصی از میان سپاه شام بیرون آمد و در برابر سپاه عراق با صدای بلند گفت: آیا اویس در میان شماست؟ گفتند: آری، منظورت چیست؟ گفت: از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: اویس بهترین و نیکوکارترین تابعین است. مرد شامی این را گفت و از سپاه شام بیرون آمد و به سپاه عراق یعنی لشکریان امام علی‌علیه السلام پیوست».(۱۶۵)

۳۰ – انس بن حارث کاهلی

او نیز همانند مسلمانان مخلص دیگر از صحابه پیامبرصلی الله علیه وآله در دوران حیات حضرت در رکاب او بوده و حقایق و معارف اسلامی را از محضرش استفاده می‌نمود و با حدیثی که از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیده بود مسیر زندگی‌اش عوض شد و سرنوشت او رنگ ابدیت به خود گرفت.

انس می‌گوید: «از پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود:فرزندم حسین‌علیه السلام در سرزمینی به نام کربلا کشته می‌شود، بر کسانی که شاهد جریان باشند واجب است که او را یاری کنند».

این حدیث را انس از پدرش و او نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است.(۱۶۶)

در سال ۶۰ هجری که حسین بن علی‌علیهما السلام به دعوت مردم عراق به سوی کوفه رهسپار شد همین که انس این خبر را شنید پیشگویی پیامبرصلی الله علیه وآله را به یاد آورد. او لحظه‌ای به فکر فرو رفت... و تصمیم خود را گرفت. از این رو با بینش و بصیرت کامل و عزم استوار خود را به اردوی امام حسین‌علیه السلام رساند و به یاران حضرت پیوست.(۱۶۷)

۳۱ – ابولیلای انصاری

علمای رجال و تراجم وی را از یاران بزرگ پیامبرصلی الله علیه وآله دانسته‌اند که در جنگ بدر و جنگ‌های بعد از آن نیز شرکت داشته است.

ابن خلکان می‌نویسد: «ابولیلا در جنگ جمل پرچم دار سپاه حضرت علی‌علیه السلام بود».(۱۶۸)

ذهبی می‌نویسد: «ابولیلا در جنگ صفین در رکاب پیشوای خود علی‌علیه السلام به شهادت رسید».(۱۶۹)

ابن حجر نیز شبیه همین تعبیر را درباره او آورده است.(۱۷۰)

ابن عبدالبرّ می‌نویسد: «ابولیلا و فرزندش در تمام جنگ‌های حضرت علی‌علیه السلام شرکت داشتند».(۱۷۱)

۳۲ – جاریهٔ بن قدامه سعدی تمیمی

او از یاران پیامبرصلی الله علیه وآله بود و بعد از حضرت هنگامی که حضرت علی‌علیه السلام به خلافت رسید با شرکت در جنگ‌های او فداکاری و اخلاص و ایمان خود را متجلی ساخت. او به قدری مورد توجه و اطمینان امیرمؤمنان‌علیه السلام بود که حضرت او را جزو افسران خود قرار داد.

او پیش از آغاز جنگ جمل از میان سپاه بیرون آمد و خود را به عایشه رسانید و چنین گفت: «ای مادر مؤمنان! به خدا سوگند، این اقدام تو که از خانه ات بیرون آمده و بر این شتر لعنتی سوار شده و خود را هدف تیرها و شمشیرها قرار دادی از کشته شدن عثمان بدتر است.

تو از طرف پروردگار احترام داشتی و پرده نشین بودی، ولی تو خود پرده حرمت را پاره کرده و احترام خود را از بین بردی.

آن کس که جنگ با تو را جایز می‌داند طبعاً کشتن تو را نیز روا می‌داند. اینک اگر به میل خود به جنگ با ما آمده‌ای به خانه ات برگرد و اگر تو را به اجبار به این جا کشانده‌اند از مردی یاری بخواه».(۱۷۲)

در جنگ صفین نیز تنها جاریه با سلاح شمشیر با دشمنان حضرت علی‌علیه السلام مبارزه نمی‌کرد بلکه با شمشیر زبان نیز در برابر تبلیغات آنان سخت ایستادگی می‌نمود.

روزی عبدالرحمن بن خالد بن ولید که پرچم دار معاویه بود رجزی خواند. جاریه برای آن که او با اشعار حماسی خود سربازان امیرمؤمنان‌علیه السلام را تحت تأثیر قرار ندهد، بی درنگ رجزی پرشور و جذّاب در دفاع از حضرت علی‌علیه السلام سرود و خود را به عنوان یاری کننده بهترین پرستش کنندگان خدا یعنی حضرت علی‌علیه السلام معرفی کرد که مثل پدر بر گردن او حق دارد و

ناراحتی‌ها و پریشانی‌ها را برطرف می‌سازد.(۱۷۳)

۳۳ – جبلهٔ بن عمرو انصاری ساعدی

او یکی از یاران بزرگ و بافضیلت پیامبرصلی الله علیه وآله بود که بعد از رحلت حضرت به صف لشکریان امام علی‌علیه السلام پیوست و در جنگ صفین از لشکریان حضرت به شمار می‌آمد.(۱۷۴)

طبری می‌نویسد: «جبلهٔ بن عمرو نخستین کسی بود که با سخنان تند و خشن به عثمان اعتراض نمود، به این ترتیب که روزی جبله در میان گروهی از افراد قبیله بنی سعد نشسته بود و زنجیری در دست داشت. عثمان که از آن جا عبور می‌کرد به آنان سلام نمود. مردم جواب سلام او را دادند. در این هنگام جبله رو به مردم کرد و گفت: چرا جواب سلام کسی را می‌دهید که این همه اعمال خلاف مرتکب می‌شود؟ سپس رو به عثمان کرد و گفت: باید این نور چشمی‌ها را از خود دور کنی و گرنه این زنجیرها را برگردنت خواهم انداخت.

عثمان گفت: کدام نورچشمی‌ها؟ من برای انجام کارها افراد شایسته را انتخاب می‌کنم.

جبله پاسخ داد: آیا مروان و معاویه و عبداللَّه بن عامر و عبداللَّه بن سعد ابی سرح را به دلیل شایستگی آنان انتخاب نموده‌ای؟! اینان کسانی هستند که قرآن و پیامبرصلی الله علیه وآله خون برخی از آنان را مباح دانسته و در اسلام ارزشی ندارند. عثمان که در برابر سخنان نافذ و اعتراض منطقی جبله پاسخی نداشت آن جا را ترک کرد. از آن روز اعتراض‌ها شروع شد و مردم نسبت به عثمان جری شدند».(۱۷۵)

بلاذری می‌نویسد: «روزی عثمان بالای منبر بود که جبله وارد شد و او را از منبر پایین آورد. جبله نخستین کسی بود که با سخنان تند و خشن بر عثمان اعتراض نمود و بی پروا با او رفتار می‌کرد...».(۱۷۶)

جبله نه تنها در زمان حیات عثمان با او مبارزه می‌کرد، بلکه از آن جا که او را یک عنصر خطاکار می‌دانست، پس از مرگ وی نیز هنگامی که خواستند جنازه او را در قبرستان بقیع دفن کنند از این کار جلوگیری نمود و از این رو جنازه عثمان را به حش کوکب برده و در آنجا دفن کردند.(۱۷۷)

حش کوکب منطقه‌ای بود در نزدیکی قبرستان بقیع که دیواری آن را از بقیع جدا می‌نمود و یهودیان مردگان خود را در آن جا دفن می‌کردند. هنگامی که معاویه بر سر کار آمد دستور داد تا آن دیوار را خراب کرده تا آن نقطه به بقیع متصل گردد و فرمان داد تا مردم مردگان خود را در اطراف قبر عثمان دفن کنند. به این ترتیب به تدریج به قبرستان بقیع متصل گردید.(۱۷۸)

۳۴ – ابوقتاده حارث بن ربعی انصاری

او که از اصحاب با وفای پیامبرصلی الله علیه وآله و از مجاهدان صدر اسلام بود بعد از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله از روش راستین او پیروی کرد و از مسیر حق منحرف نشد. او می‌دانست که محور اصلی حکومت و رهبری اسلامی کجاست و چه کسی شایستگی رهبری جامعه اسلامی را دارد.

او بر اثر همین شناخت صحیح در مسأله رهبری و پیشوایی جهان اسلام و آگاهی از وصیت اکید پیامبرصلی الله علیه وآله در این زمینه که داشت، پس از حضرت پیوسته در کنار حضرت علی‌علیه السلام بود و در زمان خلافت او نه تنها تبلیغات گمراه کننده معاویه نتوانست عقیده او را سست کند و فتنه‌های نهروان و جمل او را از پیروی حضرت باز دارد. بلکه همانند کوهی استوار در تمام جبهه‌ها یعنی جمل و صفین و نهروان در رکاب حضرت بود و جانانه جنگید.(۱۷۹)

او نه تنها یک مرد نظامی لایق و وفادار بود بلکه در کشورداری و اداره امور اجتماعی نیز فردی شایسته و قابل اعتماد به حساب

می‌آمد. به همین دلیل، امیرالمومنین علیه السلام مدتی او را به فرمانداری شهر مکه منصوب کرد.(۱۸۰)
ابوقتاده انصاری از جمله کسانی بود که بر جنایت خالد بن ولید نسبت به مالک بن نویره سخت خروشید و با خود سوگند یاد کرد که هرگز در سپاهی که تحت فرماندهی خالد باشد شرکت نکند.(۱۸۱)
او پس از عمری تلاش و کوشش در راه اعتلای اسلام در زمان خلافت امیرمؤمنان‌علیه السلام چشم از جهان فروبست و حضرت علی‌علیه السلام بر جنازه او نماز گذارد.(۱۸۲)

۳۵ – حجاج بن عمرو بن غزیه مازنی

او از جمله اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله است که بعد از وفات حضرت به امام علی‌علیه السلام ملحق شد و در جنگ صفین با جملاتی احساسی و آتشین مردم را برای یاری حضرت تشویق می‌کرد و معاویه را عامل گمراهی و بدبختی مردم معرفی می‌نمود.(۱۸۳)
امیرمؤمنان‌علیه السلام نامه‌ای به او داد تا به معاویه برساند. او هنگامی که به شام رسید معاویه در مسجد دمشق برای مردم شام سخنرانی می‌کرد. حجاج وارد مسجد شد و نامه را به او تسلیم کرد. معاویه نامه را خواند و سخت ناراحت شد... و به حجاج بن عمرو گفت: برگرد نزد علی و به او بگو: پیک من به دنبال تو خواهد آمد.(۱۸۴)
هنگام کشته شدن محمّد بن ابوبکر والی امیرمؤمنان‌علیه السلام در مصر، حجاج بن عمرو در آن دیار بود و او بود که به کوفه آمد و کشته شدن او را به امیرمؤمنان‌علیه السلام گزارش داد.(۱۸۵)
او در جنگ جمل در میان سپاه حضرت بود و با خواندن اشعار حماسی، سربازان را به جنگ با معاویه تحریک می‌کرد.(۱۸۶)

۳۶ – زاهر مولی عمرو بن حمق

درباره زاهر مولی عمرو بن حمق خزاعی از شهدای کربلا آمده است: «... من اصحاب الشجرة و سکن الکوفة و روی عن النبی‌صلی الله علیه وآله و شهد الحدیبیة و خیبر.(۱۸۷) کان زاهر بطلاً، مجرباً، شجاعاً، مشهوراً، محباً لأهل البیت معروفاً»؛(۱۸۸) «... از اصحاب شجره (رضوان) بود که ساکن کوفه شد و از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت نقل کرد و شاهد صلح حدیبیه و فتح خیبر بود. او مردی جوانمرد، تجربه دیده و شجاع و مشهور و در محبت اهل بیت: معروف بود».

۳۷ – عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری

درباره عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری خزرجی از شهیدان کربلا آمده است: «کان عبدالرحمن صحابیاً له ترجمة و روایة، و کان من مخلصی اصحاب امیرالمؤمنین‌علیه السلام.
روی العسقلانی من طریق الاصبغ بن نباتة قال: لما نشد علی بن ابی طالب علیه السلام الناس مع من سمع النبی‌صلی الله علیه وآله یقول یوم غدیرخم ما قال الّا قام و لایقوم الّا من سمع رسول اللّه صلی الله علیه وآله فقام بضعة عشر رجلًا فیهم ابوایوب الأنصاری و ابوعمرة بن عمرو بن محصن و ابوزینب و سهل بن حنیف و خزیمة بن ثابت و عبداللّه بن ثابت و حبشی بن جنادة السلولی و عبیداللّه بن عازب و النعمان بن عجلان الانصاری، و ثابت بن ودیعة الأنصاری و ابوفضالة الأنصاری و عبدالرحمن بن عبد ربّ الأنصاری، فقالوا: نشهد انّا سمعنا رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول: (الا انّ اللّه عزّوجلّ ولیی و انا ولی المؤمنین، ألا فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، و احبّ من احبّه و ابغض من ابغضه و اعن من اعانه) »؛(۱۸۹) «عبدالرحمن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که دارای ترجمه و روایت است و از مخلصان اصحاب امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌باشد.

عسقلانی از طریق اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت: چون علی بن ابی طالب علیه السلام مردم را قسم داد که هر کس از پیامبرصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم شنید آنچه را که فرمود، برخیزد و گواهی دهد، و تنها کسی که شنیده برخیزد، در آن هنگام بیش از ده نفر بلند شده و گواهی دادند که در میان آنان ابوایوب انصاری و ابوعمرهٔ بن عمرو بن محصن و ابوزینب و سهل بن حنیف و حزیمهٔ بن ثابت و عبداللّه بن ثابت و حبشی بن جناده سلولی و عبیداللّه بن عازب و نعمان بن عجلان انصاری و ثابت بن ودیعه انصاری و ابوفضاله انصاری و عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری بودند. همگی شهادت دادند که ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدیم که می‌فرمود: (آگاه باشید! همانا خداوند عزّوجلّ سرپرست من و من سرپرست مؤمنانم. آگاه باشید! هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست. بارخدایا! دوست بدار آن کس که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کس را که ولایت او را نپذیرفته است. و دوست بدار هر کس را که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس را که با او دشمنی کرده است، و کمک کن هر کسی را که او را یاری کرده است) .»

۳۸ – هانی بن عروه

عسقلانی درباره هانی بن عروه از شهیدان کربلا- می‌گوید: «... و کان من خواص امیرالمؤمنین‌علیه السلام. و لمّا بایع اهل الکوفهٔ مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام للحسین بن علی‌علیه السلام، نزل علی هانی المذکور، فلمّا قدم عبیداللّه بن زیاد الکوفهٔ قتل مسلم بن عقیل و قتل هانی بن عروهٔ»؛(۱۹۰) «... او از خواص امیرالمؤمنین‌علیه السلام بود. هنگامی که اهل کوفه با مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام به جهت حسین بن علی‌علیه السلام بیعت کردند، او وارد بر خانه هانی بن عروه شد. چون عبیداللّه وارد کوفه شد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به شهادت رساند».

ابن عساکر می‌نویسد: «کان هانی صحابیاً کأبیه عروهٔ و کان معمّراً، و کان هو و ابوه من وجوه الشیعهٔ و حضر هو و ابوه مع امیرالمؤمنین حروبه الثلاث»؛(۱۹۱) «هانی همانند پدرش عروه از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله بود و از افرادی بود که عمر بسیاری کرد. او و پدرش از سرشناسان شیعه به حساب می‌آمدند که هر دو در جنگهای امیرالمؤمنین‌علیه السلام شرکت داشتند».

پی نوشت ها

۱) سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲) طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۵۴؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹؛ تاریخ ذهبی، ج۱، ص ۳۷.

۳) تاریخ‌یعقوبی، ج۲، ص۹۵؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۴۴۲؛البدایهٔ والنهایهٔ،ج۵،ص۲۴۴.

۴) تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۶۴.

۵) سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۶) طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۵۷؛ کنز العمال، ح ۱۹۰۲.

۷) التمهید، باقلانی، ص ۱۹۲و۱۹۳.

۸) تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۴۳؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۰.

۹) تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۰.

۱۰) تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۸۵؛ کنزالعمال، ج ۴، ص ۵۳، ح ۱۰۹۰.

۱۱) طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۵۳؛ السیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۳۹۲.

۱۲) تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۴۴.

۱۳) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳.

۱۴) کنز العمال، ج ۴، ص ۵۳، ح ۱۰۹۲.

۱۵) طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۵۴؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۲.

۱۶) سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۴و۳۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۴۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۹.

۱۷) سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۲.

۱۸) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۹.

۱۹) سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۶؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲۰) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۶.

۲۱) البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۶۵.

۲۲) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۴و۱۰۵.

۲۳) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵، حوادث سال ۱۱؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۲۲۲؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۵.

۲۴) سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۵.

۲۵) شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۹۱.

۲۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲۷) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲۸) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲۹) سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۶.

۳۰) ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، جلد ۶، شرح خطبه‌و من کلام له فی معنی الانصار.

۳۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳۲) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۵-۴۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳۳) العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۶۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۴.

۳۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ طبری، ج ۲، ص ۴۶۶؛ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۱؛ ابن کثیر، ج۵، ص ۲۴۶؛ صفوهٔالصفوهٔ، ج ۱، ص ۹۷؛ شرح نهج، ابن ابی الحدید، ج۱، ص ۱۲۳؛ تاریخ سیوطی، ص ۴۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳۶؛ تیسیرالوصول، ج ۲، ص ۴۱.

۳۸) تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ العقد الفرید، ج ۳، ۶۴؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۵۶؛ سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۹۴و۳۹۷.

۳۹) طبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ مروج الذهب، ج ۱، ۴۱۴؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۶۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۳۵؛ منتخب کنز، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰و۱۳۱؛ کتاب الاموال، اباعبید، ص ۱۳۱؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۸۹.

۴۰) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴۱) طبری، ج ۳، ص ۱۹۸و۱۹۹؛ شرح نهج، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۳۴ و ج ۶، ص ۲۸۵.

۴۲) الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۲ و ج ۶، ص ۲۹۳؛ تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۴۴) حاشیه کامل، ابن شحنه، ص ۱۱۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴۵) العقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴؛ تاریخ ابولفداء، ج ۱، ص ۱۵۶.

۴۶) الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۲؛ الریاض النضره، ج ۱، ص ۱۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۲ و ج ۶، ص ۲؛ تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۱۷۸.

۴۷) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.

۴۸) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴۹) حاشیه تاریخ کامل، ص ۱۱۲.

۵۰) کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴۰.

۵۱) مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۸۱، طبع ایران.

۵۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۵۳) طبری، ج ۳، ص ۱۹۸و۱۹۹؛ ریاض النضرهٔ، ص ۱۶۷؛ تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۸و۱۲۲و۱۳۲و۱۳۴ و ج ۶، ص ۲؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۲۸.

۵۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۴ و ج ۶، ص ۲۸۶.

۵۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۵۶) ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۶.

۵۷) مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۱۲-۱۴.

۵۸) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴.

۵۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۰؛ تذکرهٔ الخواص، ابن جوزی، باب ششم.

۶۰) الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۰۶ و ۲۰۷؛ کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۵۸۰ و ۵۸۱.

۶۱) الامامهٔ و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹و۳۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳.

۶۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷.

۶۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۶۴) الامامهٔ و السیاسه، ج ۱، ص ۲۹.

۶۵) ر. ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۹و۲۲۰؛ الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳؛ الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۲۴.

۶۶) البیان و التبیین، جاحظ، ج ۳، ص ۱۹۹.

۶۷) الامامهٔ و السیاسه، ج ۱، ص ۲۵؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۲۲۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۴.

۶۸) السقیفه و فدک، جوهری، ص ۳۹.

۶۹) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۳.

۷۰) ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۰و۲۲۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴-۱۲۶؛ الامامهٔ و السیاسه، ج ۱، ص ۳۲و۳۳.

۷۱) السقیفه و فدک، جوهری، ص ۴۰؛ الامامهٔ والسیاسهٔ، ج ۱، ص ۳۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۰؛ الجمل أو النصرهٔ فی حرب البصره، شیخ مفید، ص ۵۷.

۷۲) کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۵۸۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۱.

۷۳) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۵۸۵؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۷۴) الجمل أو النصرة فی حرب البصره، شیخ مفید، ص ۵۹.

۷۵) الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۷۶) ر.ک: بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۴۸۸؛ کتاب الرده، واقدی، ص ۱۰۳–۱۰۸؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۰–۲۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲–۳۴.

۷۷) کتاب الرده، ص ۱۶۷–۲۱۵.

۷۸) همان، ص ۱۶۷ ؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۵۵.

۷۹) کتاب الرده، ص ۱۷۱؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۵۸.

۸۰) کتاب الرده، ص ۱۷۵؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۶۰.

۸۱) سوره انفال، آیه ۷۵.

۸۲) کتاب الرده، ص ۱۷۶و۱۷۷؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۶۰و۶۱.

۸۳) کتاب الرده، ص ۱۷۷؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۱، ص ۶۱.

۸۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

۸۵) خزانة الأدب، ج ۵، ص ۲۲۵.

۸۶) السیادة العربیة، ص ۲۸.

۸۷) ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۵.

۸۸) یوم الاسلام، ص ۴۱.

۸۹) فجر الاسلام، ص ۷۹.

۹۰) معاویة فی المیزان، عباس محمود عقاد، ج ۳، ص ۵۴۲.

۹۱) الاسلام نظام انسانی، مصطفی رافعی، ص ۳۰.

۹۲) تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۸.

۹۳) مستدرک حاکم، کتاب معرفة الصحابه، ح ۴۶۸۶.

۹۴) همان، ح ۴۶۷۷.

۹۵) تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۲۳.

۹۶) سنن ترمذی، ح ۳۷۱۱.

۹۷) سنن ابن ماجه، ح ۱۱۳.

۹۸) المستدرک علی الصحیحین، ح ۴۵۴۳.

۹۹) مسند احمد، مسند عثمان بن عفان، ح ۴۰۷و۵۰۱ و مسند النساء، باب حدیث عائشة، ح ۲۴۲۹۸.

۱۰۰) المصنف، کتاب الفضائل، باب ذکر فی فضل عثمان، ح ۳۲۰۲۸ و کتاب الفتن، باب ما ذکر فی عثمان، ح ۳۷۶۴۶.

۱۰۱) مسند ابی یعلی، باب مسند عائشة، ح ۴۸۰۳.

۱۰۲) صحیح ابن حبان، کتاب التاریخ، باب ذکر عهد المصطفی الی عثمان بن عفان، ح ۶۸۷۹.

۱۰۳)

۱۰۴) مسند بزار، مسند عثمان بن عفان، ح ۴۰۲.

۱۰۵) کنز العمال، کتاب الفضائل، باب فضائل عثمان بن عفان، ح ۳۶۲۷۴.

۱۰۶) سیر اعلام النبلاء، ترجمه عثمان بن عفان.

۱۰۷) الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۳۵، ذکر مقتل عثمان.

۱۰۸) تاریخ ابن خلدون، باب حصار عثمان و قتله.

۱۰۹) البدایهٔ و النهایهٔ، فصل صفهٔ قتل عثمان.

۱۱۰) تکملهٔ المجموع، نووی، ج ۱۹، ص ۱۸۷و۱۸۹، دارالفکر، بیروت.

۱۱۱) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۹.

۱۱۲) الکامل، ج ۳، ص ۵۸ ؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۸.

۱۱۳) مسند احمد، ج ۶، ص ۱۷۶.

۱۱۴) طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۸.

۱۱۵) اسدالغابهٔ، ابن‌اثیر، ج ۱، ص ۵۳.

۱۱۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۱۱۷) همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۱۱۸) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۷.

۱۱۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۱۲۰) انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۳.

۱۲۱) انساب‌الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱.

۱۲۲) شرح نهج البلاغه، از ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱، و ج ۲، ص ۳۹.

۱۲۳) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵.

۱۲۴) الفصول المهمهٔ، ص ۱۸۰.

۱۲۵) حلیهٔ‌الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۲.

۱۲۶) پیشین، ج ۱، ص ۲۵۴.

۱۲۷) الدرجات‌الرفیعه، ص ۳۲۵.

۱۲۸) همان، ص ۴۰۳.

۱۲۹) طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۹۵و۹۶ ؛ اسدالغابهٔ، ج ۲، ص ۸۲ ؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۸.

۱۳۰) الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۰۰ ؛ اسدالغابهٔ، ج ۲، ص ۸۳ ؛ حیاهٔ الصحابهٔ، ج ۲، ص ۱۷۵.

۱۳۱) اسدالغابهٔ، ج ۲، ص ۸۳.

۱۳۲) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸، ضمن حوادث سال ۱۳ هجری.

۱۳۳) اسدالغابهٔ، ج ۱، ص ۶۵۶.

۱۳۴) المعیار والموازنهٔ، ص ۵۱.

۱۳۵) همان کتاب، ج ۴، ص ۳۷۸.

۱۳۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۱۳۷)

۱۳۸) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۴۳.

۱۳۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۱۴۰) اسدالغابهٔ، ج ۱، ص ۳۸۵ ؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۱۷ ؛ الاصابهٔ، ج ۱، ص ۳۱۳.

۱۴۱) اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۳۸۵.

۱۴۲) وقعه صفین، ص ۱۱۷ ؛ اسدالغابهٔ، ج ۱، ص ۳۸۵.

۱۴۳) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۴۵.

۱۴۴) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۴۹.

۱۴۵) پیشین.

۱۴۶) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۳.

۱۴۷) الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

۱۴۸) مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۳.

۱۴۹) الاصابهٔ، از ابن حجر، ج ۲، ص ۴۵.

۱۵۰) المغازی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۱۵۱) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۷۱؛ و الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۶۲.

۱۵۲) المغازی، ج ۲، ص ۵۴۲.

۱۵۳) همان کتاب، ج ۳، ص ۷۵.

۱۵۴) الطبقات الکبری، ج ۳، ۴۷۳.

۱۵۵) الاستیعاب، ترجمه ابوالطفیل.

۱۵۶) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۷.

۱۵۷) الاصابهٔ، ج ۴، ص ۱۵۵.

۱۵۸) الاصابهٔ، ج ۱، ص ۳۶۸.

۱۵۹) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱ ؛ الاصابهٔ، ج ۱، ص ۳۶۸.

۱۶۰) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۳۶.

۱۶۱) همان، ص ۲۳۷.

۱۶۲) الاصابهٔ، ج ۳، ص ۳۰۵.

۱۶۳) المناقب، ج ۴، ص ۸۵.

۱۶۴) حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۸۷.

۱۶۵) حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۸۶.

۱۶۶) اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۱۲۳.

۱۶۷) اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۱۲۳.

۱۶۸) وفیات الاعیان، ترجمه ابولیلای انصاری.

۱۶۹) الدرجات الرفیعهٔ، ص ۴۴۷.

۱۷۰) الاصابهٔ، ترجمه ابولیلای انصاری.

۱۷۱) الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۸.

۱۷۲) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۷۶.

۱۷۳) وقعه صفین، ص ۳۹۵و۳۹۶.

۱۷۴) الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۴۱ ؛ اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۲۶۹ ؛ الاصابهٔ، ج ۱، ص ۲۲۵.

۱۷۵) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۴.

۱۷۶) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۷.

۱۷۷) الاصابهٔ، ج ۱، ص ۲۲۵.

۱۷۸) الاصابهٔ، ج ۱، ص ۲۲۵.

۱۷۹) الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۲ ؛ الاصابهٔ، ج ۴، ص ۱۵۸ ؛ اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۲۷۵.

۱۸۰) الاصابهٔ، ج ۴، ص ۱۵۸.

۱۸۱) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۴۳.

۱۸۲) الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۹۵.

۱۸۳) اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۳۸۳.

۱۸۴) الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۸۳.

۱۸۵) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲.

۱۸۶) همان.

۱۸۷) الاصابهٔ، ج ۲، ص ۴۱۵.

۱۸۸) ابصار العین، ص ۱۷۳.

۱۸۹) الاصابهٔ، ج ۴، ص ۲۷۶ ؛ ذخیرهٔ الدارین، ص ۴۷۴و۴۷۵.

۱۹۰) الاصابهٔ، ج ۶، ص ۴۴۵.

۱۹۱) ابصار العین، ص ۱۳۹، به نقل از او.

ضرورت غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی‌اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: ضرورت غدیر/مولف علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس صاحب‌الزمان (جمکران)، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۷۱ ص.

فروست: سلسله مباحث یادمان غدیر.

شابک: ۷۰۰۰۰ ریال :۴-۱۸۳-۹۷۳-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم)
یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۸ (فیپا).
یادداشت: چاپ دوم.
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: علی‌بن ابی‌طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -۴۰ق -- .اثبات خلافت
موضوع: علی‌بن ابی‌طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -۴۰ق -- .فضایل
موضوع: غدیر خم
شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)
رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵/ر۶ض ۴۱۳۸۹
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۲۰۹۳۵

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکّر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.
غدیر در طول تاریخ مورد بی‌مهری‌هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم.
امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجّت «عجل اللّه تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد.
لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت اللّه وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیر سعید سعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده‌اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء اللّه خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.
مدیر مسوؤل انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

ضروری به نظر می‌رسد که نسل حاضر و جهان معاصر بفهمد شیعه در طول چهارده سده چه می گوید و با این همه اسناد و مدارک درصدد اثبات چیست؟ و برای چه جهتی آن‌ها را گردآوری می کند؟ دعوت شیعه به تدبر و تأمل در واقعه غدیر خم در مقیاس مسایل انسانی کجا جای دارد؟ مضمون این نَفَس متصل از حدیث «بدء الدعوة» در سال سوم هجری تا ده‌ها حدیث دیگر، تا خطبه غدیر چیست؟ آیا این همه درگیری بر سر مسأله‌ای است انقراض یافته، یا بر سرامری زنده تا روزی است که زندگی هست. شیعه با طرح مسئله غدیر و دعوت مردم به تدبر در مفاد آن در حقیقت مردم را به استیفای حقوق خود دعوت می کند. مسأله «عصمت» که شیعه در رهبری شرط می‌داند غیر از این چه معنی دارد؟ این که شیعه می گوید: رهبری جز نوع خدایی آن پذیرفته نیست و امامت

ادامه شؤونات نبوت است جز وحی جز این چه معنا دارد؟ کسـی که درباره موضوع غدیر خم سـخن می‌گوید یا کتاب می‌نویسد در حقیقت مقصود او دفاع از اسـلام است نه شخص امیرمؤمنان علی بن ابی طالب‌علیه السلام، و دفاع از اسلام هم به عینه دفاع از انسان و انسانیت در قلمرو وسیع آن می‌باشد. لذا باید این مسأله را به خوبی روشن نماییم.

علی اصغر رضوانی

آثار بحث از غدیر

اشاره

برخی می گوینـد: بحث از مسائل تاریخی صدر اسـلام و صـحابه پیامبرصـلی الله علیه وآله و سـیره و روش آن‌ها و اختلافاتی که بین آنان بوده نه تنها بی‌فایـده است بلکه باعث ایجاد کینه و اختلاف و نزاع و مشاجره بین مسـلمانان خواهد شد. ولی به نظر می‌رسد که این چنین نخواهد بود؛ زیرا بحث از سـیره و زندگانی افرادی معصوم همچون حضرت علی‌علیه السلام دارای آثار و برکاتی است که اینک به برخی از آن‌ها اشاره می کنیم.

۱ – تفکر کردن

خداوند متعال می‌فرماید: «فاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛(۱) «این داسـتان‌ها را [برای آن‌ها] بازگو کن، شاید بیندیشـند [و بیدار شوند].»

۲ – عبرت گرفتن

خداونـد متعال می‌فرمایـد: «لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ»؛(۲) «در سـرگذشت آن‌هـا درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.»

و نیز می‌فرماید: «فاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ»؛(۳) «پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم.»

از امام علی‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «من کثر اعتباره قلّ عثاره»؛(۴)(۵) «کسی که زیاد عبرت بگیرد لغزشش کم است.»

و نیز نقل شـده که فرمود: «ایّ بنیّ! انّی و ان لم اکن عمّرت عمر من کان قبلی فقـد نظرت فی اعمالهم و فکّرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عـدت کأحدهم بل کأنّی بما انتهی الیّ من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم»؛(۶)(۷) «فرزندم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده‌اند نزیسته‌ام، امّا در کارهایشان نگریسته‌ام و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده‌ام و در آنچه از آنان به جای مانـده رفته و دیده‌ام که گویی همچون یکی از آنان شدم بلکه با آگاهی از کارهایشان به دست آورده‌ام گویی چنان اسـت که با اولین تا آخرین آنان زندگی کرده‌ام.»

و نیز نقـل شـده که فرمود: «من اعتبر ابصـر، و من ابصـر فهم، و من فهم علم»؛(۸)(۹) «هر که عبرت گرفت بینا شـد و آن که بینا شـد فهمید و آن که فهمید دانش ورزید.»

و نیز فرمود: «الاعتبار یقود الی الرشد»؛(۱۰) «عبرت گرفتن، انسان را به سوی رشد می‌کشاند.»

۳ – تقویت قلوب

یکی دیگر از آثار بررسی سیره بزرگان، تقویت قلوب هنگام شداید و تنهایی‌هاست.

خداونـد متعال می‌فرمایـد: «وَکُلاًّ نَّقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبَآءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ...»؛(۱۱) «ما از هر یک از سرگذشت‌های انبیا برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم.»

۴ – الگوگیری از بزرگان

یکی از آثار بحث از سیره بزرگـان الگـو گرفتن از آنـان است. امتیـاز ادیـان الهی آن است که هنگـام برنـامه دادن و همراه بـا آن الگوهـایی از انسان‌هـای کامل به جامعه عرضه می‌کننـد که یکی از آنان شـخص پیامبرصـلی الله علیه وآله و بعـد از او افرادی مؤمنِ واقعی به پیامبر است. خداونـد متعال درباره پیامبر اسلام‌صـلی الله علیه وآله می‌فرماید: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَـنَةٌ لِّمَن کانَ یَرْجُوااللَّهَ وَالْیَوْمَ الْأَخِرَ»؛(۱۲) «مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند.»

و دربـاره حضـرت ابراهیم‌علیه السـلام و مؤمنـان واقعی به او می‌فرمایـد: «قَـدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَـنَةٌ فِی إِبْرَاهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ...»؛(۱۳) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت.»

بحث از بزرگـان صـدر اسـلام در حقیقت بحث از الگوهـاست و این‌که چه کسـی را بایـد در زنـدگی خـود الگـو قرار دهیم، و اگر صحـابه را مورد جرح و تعـدیل قرار می‌دهیم در حقیقت به جهت یافتن الگوهای معصوم و صـحیح و بی‌اشـتباه برای اقتـدای به آنان است، و یا در این حدّ که کدامین یک از آنان بیشتر مطیع پیامبرصـلی الله علیه وآله بوده و به دستورات او گوش فرا می‌دادند تا او را الگوی خود قرار دهیم.

خداونـد متعال می‌فرمایـد: «أَفَمَن یَهْـدِی إِلَی الْحَقِ‌ّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لَّا یَهِدِّی إِلَّا أَن یُهْدَی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»؛(۱۴) «آیا کسی که هـدایت به سوی حق می‌کنـد برای پیروی شایسـته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شـما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!».

۵ – نهی از منکر

بحث از بزرگان صـحابه و جرح و تعدیل آن‌ها و بررسی وقایع تاریخی صدر اسلام در حقیقت مصداق بارز امر به معروف و نهی از منکر است، به این معنـا که مـا اگر از تاریـخ صـحابه و همراهـان پیامبرصـلی الله علیه وآله بحث می‌کنیم به جهت این است که ثابت کنیم کـدامین یک از آن‌ها خوب بوده‌انـد که وظیفه همه مردم پیروی از آن‌هاست و کـدامین فرد بـد بوده که باید همه از او دوری کنیم.

۶ – زمینه‌سازی برای وحدت

ما معتقـدیم که این گونه بحث‌ها اگر علمی محض و بـدون در نظر گرفتن تعصب باشـد به طور حتم می‌توانـد در راسـتای وحدت و انسجام سیاسی و حقیقی باشد؛ زیرا منشأ همه اختلافات مسائلی است تاریخی که در صدر اسلام اتفاق افتاده است و لذا بر ماست که آن‌ها را ریشه‌یابی کرده و حق را روشن نماییم تا مسأله وحدت اسلامی را به طور ریشه‌ای حل کنیم.

۷ – ریشه‌یابی مشکلات و چاره‌جویی برای آن‌ها

دکـتر عبـدالرحمن کیـالی یکی از دانشـمندان حلب سوریه در تقریـظ خود بر کتـاب «الغـدیر» علامـه امینی می‌نویسـد: «... انّ العـالم الاسـلامی الـذی لایزال فی حاجـهٔ ماسـهٔ الی مثل هذه الدراسات، یهمّه و لا شک ان یعلم تطور الحکم قبل الاسـلام و بعده و أسـباب

الأحداث التی رافقت قضیهٔ الخلافهٔ و الخلفاء و ما جری فی ایّامهم... و لماذا بدأ الاختلافات بعد وفاهٔ الرسول الأعظم و أبعد بنوهاشم عن حقّهم؟ و یهّمه ان یعلم ما هی بواعث الانحطاط و الانحلال فی المسلمین حتی اصبحوا علی ما هم علیه؟ و ما هی الطرق المؤدیّهٔ الی وحدهٔ کلمتهم و نهضتهم دینیاً و سیاسیاً و اقتصادیاً و ادبیاً و علمیاً؟ ام یجب البحث و العمل و الانصراف الی التحری و الاستقراء بتجرّد و نزاههٔ؟ حتی یمکن الاستنباط و التحقّق من العلل و استخراج الأسباب...»؛(۱۵) «... جامعه اسلامی همیشه احتیاج شدید و مبرمی به این گونه بحث‌ها دارد. برای او مهم است که بداند چگونه حکومت، قبل از اسلام و بعد از آن تحول پیدا کرده است، و عواملی که در تغییر موضوع خلافت و خلفا و اتفاقات آن زمان تأثیر داشته است... چرا بعد از وفات پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله اختلاف شروع شد و در نتیجه بنی‌هاشم از حق خود محروم شدند؟ و نیز برای جامعه مهم است بداند که عوامل انحطاط و انحلال در مسمانان چه بوده که به این وضع موجود گرفتار شده‌اند؟ و راه‌های رسیدن به وحدت کلمه آن‌ها و نهضت دینی، سیاسی، اقتصادی، ادبی و علمی آنان چیست؟ یا این‌که واجب است تا کوشش و کار شود و جستجو و کاوش علمی بدون تعصب گردد تا این‌که استنباط و دسترسی به عوامل و انگیزه‌ها حاصل شود...».

۸ – احیای دین با نکوداشت بزرگان

گرچه مردم در جلساتی که به نام حضرت علی‌علیه السلام و سایر امامان برپا می‌شود به عشق آن حضرات شرکت می‌کنند، ولی در ضمن با گوش فرا دادن به معارف اسلامی و مسایل دینی اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، نسبت به این گونه امور آگاه شده و معرفت پیدا می‌کنند، همان اموری که هدف اصلی از زحمات و پذیرفتن مصائب آن بزرگواران بوده است.

۹ – ارتباط عاطفی امت با اولیا

یکی از راه‌های اساسی و مهم در توجیه مسایل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی مردم، راه تحریک عاطفه در وجود مردم است، گرچه نباید از محکم کردن این مسائل با مبانی عقلی غافل باشم.

تذکر دادن مردم به وقایع صدر اسلام و مظلومیت اهل بیت‌علیهم السلام خصوصاً حضرت علی‌علیه السلام می‌توان تأثیر به سزایی در تزریق دین و تعالیم اخلاقی به عموم جامعه باشد.

۱۰ – دفاع از مظلوم

یکی از وظایف عموم مسلمین خصوصاً اصحاب قلم و بیان، دفاع از مظلوم است و این وصیتی است که امام علی‌علیه السلام بعد از ضربت خوردن بر فرقش به دو فرزندش نموده است، آنجا که می‌فرماید: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم ناصراً»؛(۱۶) «دشمن ظالم و پشت و پناه مظلوم باشید.»

از آنجا که در طول تاریخ اسلام کسی همچون امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام سراغ نداریم که تا این حد به او ظلم شده باشد لذا جا دارد که انواع این ظلم‌ها را بررسی کرده و در هر مورد به آن‌ها پاسخ دهیم، و این کار می‌تواند در رسیدن مردم به حقّ و حقیقت تأثیرگذار باشد.

گروهی از اهل سنت معتقدند که پیامبرصلی الله علیه وآله برای بعد از خود کسی را به عنوان خلیفه معین نکرده و امر خلافت را به مردم واگذار نموده است. گروهی دیگر می‌گویند: پیامبر، ابوبکر را به عنوان جانشین خود معین کرده است، ولی شیعه امامیه معتقد است که پیامبرصلی الله علیه وآله خلیفه و جانشین بعد از خود را معرفی کرده است. ما در این بحث این موضوع را بررسی کرده و ضرورت تعیین جانشین بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله را به اثبات خواهیم رساند:

پیامبر و آگاهی از آینده امّت

پیامبر و آگاهی از آینده امّت

اولین سؤالی که می‌توان آن را مطرح کرد این است که آیا پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله از اختلاف و حوادثی که بعد از وفاتش در مورد خلافت پدید آمد اطلاع داشته است یا خیر؟

قرآن و آگاهی از آینده

در مورد علم غیب، حتّی در موضوعات خارجی باید بگوییم: اگر چه خداوند در آیات فراوانی علم غیب را مخصوص به خود می‌داند: « وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاَّ هُوَ»؛(۱۷) «و کلید خزائن غیب نزد خداست، کسی جز خدا بر آنها آگاه نیست.» و نیز می‌فرماید: « وَ لِلَّهِ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»؛(۱۸) «و علم غیب آسمان‌ها و زمین مختص خدا است.» و می‌فرماید: « قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلاَّ اللَّهُ»؛(۱۹) «بگو [ای پیامبر] هیچ کس از آنان که در آسمان‌ها و زمین هستند به جز خدا از غیب آگاهی ندارند.»

ولی یک آیه هست که مخصِّص تمام آیاتِ حصر غیب است، آن جا که می‌فرماید: « عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَدًا إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ»؛(۲۰) «او آگاه از غیب است، پس احدی را بر غیبش مطّلع نمی‌سازد، مگر رسولان برگزیده خود را.»

با جمع بین این آیه و آیات پیشین به این نتیجه می‌رسیم که علم غیب به تمام انواعش تنها مخصوص خداوند است، ولی به هر کسی که خداوند اراده کرده باشد، عنایت می‌کند و از آنجا که بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله در مسأله خلافت و جانشینی حضرت اختلاف شد، از قرآن به خوبی استفاده می‌شود که پیامبرصلی الله علیه وآله از غیب و آینده آگاهی داشته است و لذا از فتنه‌ای که بعد از وفاتش در مورد خلافت و جانشینی پدید آمد مطلع بوده است.

روایات و آگاهی از آینده

با مراجعه به روایات نیز به طور صریح پی می‌بریم که پیامبرصلی الله علیه وآله کاملاً نسبت به فتنه و نزاعی که در مسئله خلافت و جانشینی او پدید آمد، آگاهی داشته است. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

۱ – پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: «لتفترقنّ أمّتی علی ثلاث و سبعین فرقهٔ، واحدهٔ فی الجنهٔ و ثنتان و سبعون فی النار»؛(۲۱) «امّت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند، یک فرقه در بهشت و هفتاد و دو فرقه از آنان در آتش‌اند.»

این حدیث را عده زیادی از صحابه مانند: علی بن ابی طالب‌علیه السلام، انس بن مالک، سعد بن ابی وقاص، صُدی بن عجلان، عبداللَّه بن عباس، عبداللَّه بن عمر، عبداللَّه بن عمرو ابن عاص، عمرو بن عوف مزنی، عوف بن مالک اشجعی، عویمر بن مالک و معاویهٔ بن ابی سفیان نقل کرده‌اند.

عده‌ای از علمای اهل سنت نیز آن را صحیح دانسته یا به تواتر آن تصریح کرده‌اند؛ همانند: مناوی در فیض القدیر،(۲۲) حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین،(۲۳) ذهبی در تلخیص المستدرک، شاطبی در الاعتصام،(۲۴) سفارینی در لوامع الانوار البهیهٔ(۲۵) و ناصر الدین البانی در سلسلهٔ الاحادیث الصحیحهٔ.(۲۶)

البته عدد هفتاد و سه فرقه را می‌توان یا حقیقی گرفت و یا مجازی تا بر مبالغه دلالت بکند.

می‌دانیم که عمده اختلافات و دسته بندی‌ها در مورد مسئله امامت و رهبری در جامعه اسلامی است.

۲ – عقبهٔ بن عامر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّی فرطکم و انا شهید علیکم انّی و اللَّه لأنظر إلی حوضی الآن و

انّی قد أعطیت خزائن مفاتیح الأرض و انّی واللّه ما أخاف بعدی أن تشرکوا و لکن اخاف أن تنافسوا فیها»؛(۲۷) «همانا من پیشتاز شما در روز قیامت و بر شما شاهدم، به خدا سوگند که من الآن نظر می‌کنم به حوضم، به من کلید خزینه‌های زمین داده شده است. نمی‌ترسم از این که بعد از من مشرک شوید، ولی از نزاع و اختلاف در مسأله خلافت بیمناکم.»

۳ – ابن عباس از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که فرمود: «و انّ اناساً من اصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فأقول اصحابی اصحابی؟ فیقال: انّهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم»؛(۲۸) «روز قیامت گروهی از اصحابم را به جهنّم می‌برند، عرض می‌کنم خدایا اینان اصحاب من هستند؟ پس گفته می‌شود: اینان کسانی هستند که از زمانی که از میانشان رحلت نمودی به جاهلیّت برگشتند.»

به این مضمون روایات زیادی در اصحّ کتب اهل سنت از برخی از صحابه از قبیل: انس بن مالک، ابوهریره، ابوبکره، ابوسعید خدری، اسماء بنت ابوبکر، عایشه و امّ‌سلمه نقل شده است.

شیخ محمود ابوریه از مقبلی در کتاب العلم الشامخ نقل می‌کند که این احادیث متواتر معنوی است.

البته این احادیث را نمی‌توان بر اصحاب ردّه (از مسلمین) که بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله به شرک و بت پرستی بازگشتند حمل کرد، زیرا پیامبر در روایتی که عقبهٔ بن عامر از آن حضرت نقل می‌کند می‌فرماید: «به خدا سوگند که من بر شما از این که بعد از من مشرک شوید نمی‌ترسم، بلکه از آن می‌ترسم که بعد از من مشاجره و نزاع نمایید».

لذا پیامبرصلی الله علیه وآله در ذیل برخی از احادیث می‌فرماید: «سحقاً سحقاً لمن غیّر بعدی»؛(۲۹) «نابود باد، نابود باد کسی بعد از من تغییر ایجاد کند.» و می‌دانیم که تبدیل و تحریف در دین غیر از شرک است.

هم چنین نمی‌توانیم این دسته را همان کسانی بدانیم که بر عثمان هجوم آورده و او را به قتل رساندند. چنانکه عده‌ای می‌گویند، زیرا:

اولاً: در برخی از روایات آمده: بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله آنان به جاهلیت برگشتند که ظهور در اتصال دارد.

ثانیاً: اهل سنت قائل به عدالت کل صحابه‌اند و شکی نیست که در میان آنان جماعتی از صحابه نیز وجود داشته است.

۴ – ابو علقمه می‌گوید: «قلت لإبن عبادهٔ: و قد مال الناس الی بیعهٔ ابی بکر: الا تدخل ما دخل فیه المسلمون؟ قال: الیک منّی فواللّه لقد سمعت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله یقول: «اذا أنا متّ تضلّ الأهواء و یرجع الناس علی أعقابهم، فالحقّ یومئذ مع علیّ و کتاب اللّه بیده و لاتبایع احداً غیره»؛(۳۰) «به سعد بن عباده – هنگام تمایل مردم به بیعت با ابوبکر – گفتم: آیا همانند بقیه با ابوبکر بیعت نمی‌کنی؟ گفت: نزدیک بیا، به خدا سوگند! از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: وقتی که از دنیا می‌روم، هوای نفس [بر مردم]غلبه کرده و آن‌ها را به جاهلیت بر می‌گرداند، حقّ در آن روز با علیّ است و کتاب خدا به دست اوست، با کسی غیر از او بیعت مکن.»

۵ – خوارزمی حنفی در مناقب، از ابو لیلی نقل می‌کند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «سیکون من بعدی فتنهٔ، فإذا کان ذلک، فالزموا علی بن أبی طالب، فانّه الفاروق بین الحق والباطل»؛(۳۱) «زود است که بعد از من فتنه‌ای ایجاد شود در آن هنگام به ابی طالب پناه برید، زیرا او فرق گذارنده بین حقّ و باطل است».

۶ – ابن عساکر به سند صحیح از ابن عباس نقل می‌کند: «خرجت أنا و النبیّ‌صلی الله علیه وآله و علیّ فی حیطان المدینهٔ، فمررنا بحدیقهٔ، فقال علیّ‌علیه السلام: ما احسن هذه الحدیقهٔ یا رسول اللّه! فقال‌صلی الله علیه وآله: حدیقتک فی الجنّهٔ أحسن منها. ثمّ أومأ بیده الی رأسه و لحیته، ثمّ بکی حتی علا بکاه. قیل: ما یبکیک؟ قال: ضغائن فی صدور قوم لایبدونها لک حتّی یفقدونی»؛(۳۲) «من با پیامبر و علی‌علیهما السلام در کوچه‌های مدینه عبور می‌کردیم، گذرمان به باغی افتاد، علی‌علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! این باغ چقدر زیباست؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: باغ تو در بهشت از این باغ زیباتر است. آن گاه به دست خود بر سر و

محاسن علی‌علیه السلام اشاره کرده و سپس با صدای بلند گریست. علی‌علیه السلام عرض کرد: چه چیز شما را به گریه درآورد؟ فرمود: این قوم در سینه‌هایشان کینه‌هایی دارند که آن را اظهار نمی‌کنند، مگر بعد از وفاتم.»

۷ – ابو مویهبه، خادم رسول خدا می‌گوید: «أیقظنی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله لیلهٔ و قال: انّی قد أمرت أن أستغفر لأهل البقیع (فانطلق معی). فانطلقت معه فسلّم علیهم ثمّ قال: لیهنئکم ما أصبحتم فیه، قد أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم. ثمّ قال: قد أوتیت مفاتیح خزائن الأرض و الخلد بها ثمّ الجنّهٔ و خیّرت بین ذلک و بین لقاء ربّی، فاخترت لقاء ربّی. ثم استغفر لأهل البقیع، ثم انصرف فبدئ بمرضه الذی قبض فیه...»؛(۳۳) «پیامبرصلی الله علیه وآله شبی مرا از خواب بیدار کرد و فرمود: من امر شده‌ام تا بر اهل بقیع استغفار نمایم، همراه من بیا. با حضرت حرکت کردم تا به بقیع رسیدیم. پیامبرصلی الله علیه وآله بر اهل بقیع سلام نمود و سپس فرمود: جایگاه خوشی داشته باشید، هر آینه فتنه‌ها مانند شب تاریک بر شما روی آورده است. آن گاه بر اهل بقیع استغفار نمود و برگشت و در بستر بیماری افتاد و با همان مرض از دنیا رحلت نمود.»

شهید صدررحمه الله در توضیح آن فتنه می‌گوید: «این فتنه همان فتنه‌ای است که فاطمه زهراعلیها السلام از آن خبر داده، آن جا که فرمود: «زعمتم خوف الفتنهٔ، الا فی الفتنهٔ سقطوا»؛(۳۴) «از فتنه ترسیدند، ولی خود در فتنه گرفتار شدند.» آری این همان فتنه است، بلکه بدون شک اصل و اساس همه فتنه‌هاست. ای پاره تن پیامبر! چه چیز قلب تو را به درد آورده است که پرده از حقیقتی تلخ بر می‌داری و برای امّت پدرت از آینده‌ای بس تاریک خبر می‌دهی؟

آری بازی‌های سیاسی در آن روز فتنه‌ای بود که در حقیقت اصل و ریشه همه فتنه‌ها شد، همان گونه که از کلام عمر بن خطاب ظاهر می‌شود که گفت: بیعت ابوبکر امری بدون فکر و تأمل بود که خداوند مسلمین را از شرّ آن نجات داد».(۳۵)

سه راه پیش روی پیامبرصلی الله علیه وآله

توضیح

گفته شد که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله از آینده امّت خود و آن فتنه‌ای که درباره خلافت اتفاق افتاد، آگاهی داشت، حال سؤال این است که پیامبرصلی الله علیه وآله برای مقابله با آن فتنه چه تدابیری اندیشیده بود؟ آیا احساس مسئولیّت کرده و راه حلّی برای پیش‌گیری از آن ارائه داده است یا خیر؟

در جواب می‌گوییم: سه احتمال در این جا متصوّر است:

الف – روش سلبی

یعنی پیامبرصلی الله علیه وآله وظیفه‌ای را احساس نمی‌کرده است.

ب – روش ایجابی با واگذاری به شورا

به این صورت که برای رفع اختلاف و نزاع، مردم را به شورا دعوت نموده تا طبق نظر شورا عمل کنند.

ج – روش ایجابی با تعیین

یعنی پیامبرصلی الله علیه وآله برای رفع فتنه و اختلاف مردم، کسی را به جانشینی خود معرفی کرده است.

ترویج کنندگان راه اول

نخستین کسی که این شایعه را پراکنده کرد که پیامبرصلی الله علیه وآله به کسی وصیت نکرده، عایشه بود. او می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی که سرش بر دامان من بود از دنیا رفت و به کسی وصیّت ننمود».(۳۶)

ابوبکر نیز هنگام وفاتش می گفت: «دوست داشتم که از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال می کردم که امر خلافت در شأن کیست تا کسی در آن نزاع نکند».(۳۷)

در جایی دیگر نیز می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله مردم را به حال خود گذاشت تا برای خود آن چه مصلحت شان در آن است انتخاب کنند».(۳۸)

عمر بن خطاب نیز در جواب فرزندش که از او خواسته بود تا مردم را مانند گله‌ای بدون چوپان رها نکند، گفت: «اگر جانشین برای خود معین نکنم، به رسول خداصلی الله علیه وآله اقتدا کرده‌ام و اگر خلیفه معیّن کنم به ابوبکر اقتدا نموده‌ام».(۳۹)

اشکالات راه اول

این احتمال که پیامبرصلی الله علیه وآله هیچ گونه احساس وظیفه‌ای نسبت به جانشینی بعد از خود نمی کرده اشکالاتی دارد که در ذیل به آن اشاره می کنیم:

۱ - نتیجه این احتمال، اهمال یکی از ضروریات اسلام و مسلمین است. ما معتقدیم که اسلام دین جامعی است که در تمام ابعاد زندگی انسان دستورات کاملی دارد که می‌تواند سعادت آفرین باشد، حال چگونه ممکن است پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله نسبت به این وظیفه مهمّ (جانشینی) بی توجه باشد!

۲ - این احتمال، خلاف سیره رسول خداصلی الله علیه وآله است. کسانی که توجهی به تاریخ پیامبر دارند می‌دانند که چه مقدار آن حضرت در طول بیست و سه سال برای گسترش اسلام و عزت مسلمین کوشش نموده است. او کسی بود که حتّی در مرض موتش لشکری را برای حفظ حدود و مرزهای اسلامی تجهیز کرده و خود تا بیرون شهر آنان را در حالی که بیمار بود، بدرقه نمود.

او کسی بود که برای حفظ مسلمین از اختلاف و ضلالت، دستور داد: کاغذ و قلمی آماده کنند تا وصیتی کند که مردم با عمل کردن به آن گمراه نشوند.

او کسی بود که هر گاه به خاطر جنگ از مدینه بیرون می‌رفت کسی را به جای خود نصب می کرد تا امور مردم را ساماندهی کند؛ مثلاً:

در سال دوّم هجرت در «غزوه بواط»، سعد بن معاذ را، و در غزوه «ذی العشیره»، ابوسلمه مخزومی، و در غزوه «بدر کبرا»، ابن ام مکتوم و در غزوه «بنی قینقاع» و غزوه «سویق»، ابولبابه انصاری را جانشین خود کرد.

در سال سوّم هجری نیز در غزوه «قرقرهٔ الکُدْر» و «فران» و «احد» و «حمراء الاسد»، ابن ام مکتوم و در غزوه «ذی امر» در نجد، عثمان بن عفان را به جای خود قرار داد.

در سال چهارم، در غزوه «بنی النضیر»، ابن ام مکتوم و در غزوه «بدر سوّم»، عبداللَّه بن رواحه را جانشین خود قرار داد.

در سال پنجم هجری در غزوه «ذات الرقاع»، عثمان بن عفان، و در غزوه «دومهٔ الجندل» و «خندق»، ابن امّ مکتوم و در غزوه «بنی المصطلق»، زید بن حارثه را به جای خود قرار داد.

در سال ششم، ابن ام مکتوم را در غزوه «بنی لحیان» و «ذی قَرَد» و «حدیبیه» جانشین خود کرد.

در سال هفتم، سباع بن عُرْفُطه را در غزوه «خیبر» و «عمرهٔ القضاء» و در سال هشتم، علی بن ابی طالب‌علیه السلام را در غزوه «تبوک»

جانشین خود در مدینه قرار داد.(۴۰)

حال با این چنین وضعی که پیامبرصلی الله علیه وآله حاضر نبود تا برای چند روزی که از مدینه خارج می‌شود، آن جا را از جانشین خالی گذارد، آیا ممکن است کسی تصور کند که در سفری که در آن بازگشت نیست کسی را جانشین خود نکند، تا به امور مردم بپردازد؟

ابن ابی الحدید هنگام گفتگوی خود با نقیب علوی درباره مسأله خلافت و جریان سقیفه و شوری می گوید: «انّ نفسی لاتسامحنی ان انسب الی الصحابه عصیان رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و دفع النص. فقال: و انا فلاتسامحنی ایضاً نفسی ان انسب الرسول‌صلی الله علیه وآله الی اهمال امر الامامهٔ و ان یترک الناس فوضی سدیً مهملین. و قد کان لا یغیب عن المدینه الا و یؤمّر علیها امیراً و هو حی لیس بالبعید عنها، فکیف لا یؤمر و هو میت لا یقدر استدراک ما یحدث..»؛(۴۱) «دلم راضی نمیشود که بگویم اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله معصیت کردند و بر خلاف گفته او رفته و نصّ «غدیر» را زیر پا گذاشتند. نقیب در جواب گفت: دل من نیز راضی نمی‌شود که بگویم پیامبرصلی الله علیه وآله اهمال کار بود و امت را رها کرده و مسلمانان را در امر امامت و جانشینی خود بی‌سرپرست گذاشت، با این که او هرگاه از مدینه بیرون می‌رفت برای خود در آنجا امیری معین می‌کرد، و این در حالی بود که هنوز زنده بود و از مدینه چندان دور نمیشد. پس چگونه ممکن است که برای پس از مرگش کسی را امیر مسلمانان قرار ندهد. پس از مرگ که دیگر نمی‌تواند هیچ حادثه‌ای را تدارک کند...».

۳ – این احتمال، خلاف دستورات پیامبرصلی الله علیه وآله است، زیرا حضرت به مسلمانان فرمود: «من اصبح و لم یهتمّ بامور المسلمین فلیس منهم»؛(۴۲) «هر کسی صبح کند در حالی که به فکر امور مسلمین نباشد، مسلمان نیست.»

آیا با این وضع می‌توان گفت که پیامبرصلی الله علیه وآله به فکر آینده درخشان مسلمین نبوده است؟

۴ – این احتمال، خلاف سیره خلفاست، زیرا هر یک از خلفا به فکر آینده مسلمین بوده و برای خود جانشین معین نموده‌اند.

طبری می گوید: «ابوبکر هنگام احتضار، عثمان را در اتاقی خلوت به حضور پذیرفت. به او گفت: بنویس: بسم اللّه الرحمن الرحیم، این عهدی است از ابوبکر بن ابی قحافه به مسلمین، این را گفت و از هوش رفت. عثمان برای آن که مبادا ابوبکر بدون تعیین جانشین از دار دنیا برود، نامه را با تعیین عمر بن خطاب به عنوان جانشین ابوبکر ادامه داد. ابوبکر بعد از به هوش آمدن نوشته او را تصدیق کرده و آن را مهر نمود و به غلام خود داد تا به عمر بن خطاب برساند. عمر نیز نامه را گرفت و در مسجد به مردم گفت: ای مردم! این نامه ابوبکر خلیفه رسول خداست که در آن از هیچ نصیحتی برای شما فروگذار نکرده است».(۴۳)

در این قصه به دو نکته پی می‌بریم: یکی این که ابوبکر و عثمان هر دو به فکر امّت اسلامی بوده و ابوبکر برای خود جانشین معیّن نمودند که عمر نیز آن را تأیید کرده است.

دوم این که چگونه حبّ جاه و مقام؛ عمر را بر آن واداشت که با وصیت پیامبرصلی الله علیه وآله مقابله کرده و به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت هذیان دهد، ولی وصیت ابوبکر در حال احتضار را قبول کرده و هرگز آن را به هذیان نسبت نداد؟!

عمر نیز همین که احساس کرد مرگش حتمی است، فرزند خود عبداللّه را نزد عایشه فرستاد تا از او برای دفن در حجره پیامبرصلی الله علیه وآله اجازه بگیرد، عایشه با قبول درخواست، برای عمر چنین پیغام فرستاد: مبادا امت پیامبرصلی الله علیه وآله را مانند گله‌ای بدون چوپان رها کرده و برای آنان جانشین معین نکنی.(۴۴)

از این داستان نیز استفاده می‌شود که عایشه و عمر نیز به فکر آینده امت اسلامی بوده و برای امت جانشین معین کرده‌اند.

معاویه نیز برای گرفتن بیعت برای فرزندش یزید، به مدینه آمد و با ملاقاتی که با جمعی از صحابه؛ از جمله عبداللّه بن عمر داشت، گفت: من از این که امّت محمّد را مانند گله‌ای بدون چوپان رها کنم ناخوشنودم، لذا در فکر جانشینی فرزند خود یزید هستم.(۴۵)

حال چگونه ممکن است که همه به فکر امّت باشند، ولی پیامبرصلی الله علیه وآله بی خیال باشد؟

۵ – این احتمال، خلاف سیره انبیاست، زیرا با بررسی‌های اولیه پی می‌بریم که تمام انبیای الهی برای بعد از خود جانشین معین کرده‌اند و به طور قطع پیامبر اسلام نیز از این خصوصیّت مستثنا نیست.

به همین دلیل حضرت موسی‌علیه السلام از خداوند متعال می‌خواهد که وزیری را برای او معین کند، آن جا که می‌فرماید: « وَ اجْعَلْ لی وَزیرًا مِنْ أَهْلی * هارُونَ أَخی»؛(۴۶) «و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. برادرم هارون را.»

ابن عباس نقل می‌کند: یهودی‌ای به نام «نعثل» خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای محمّد! از تو درباره اموری سؤال می‌کنم که در خاطرم وارد شده، اگر جواب دهی به تو ایمان می‌آورم. ای محمّد! به من بگو که جانشین تو کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نیست، مگر آن که جانشینی داشته است. و جانشین نبی ما (موسی بن عمران)، یوشع بن نون است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ وصیّی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعهٔ ائمهٔ من صلب الحسین...»؛ «همانا وصیّ من علی بن ابی طالب و بعد از او دو سبط من حسن و حسین، بعد از آن دو، نُه امام از صُلب حسین است.»(۴۷)

یعقوبی می‌گوید: آدم‌علیه السلام هنگام وفات به شیث وصیّت نمود و او را به تقوی و حُسن عبادت امر کرده و از معاشرت با قابیلِ لعین برحذر داشت.(۴۸)

شیث نیز به فرزندش «انوش» وصیت کرد. انوش نیز به فرزندش «قینان» و او به فرزندش «مهلائیل» و او به فرزندش «یَرد» و او به فرزندش «ادریس» وصیت نمود.(۴۹) ادریس نیز به فرزندش «متوشلخ»، و او به فرزندش «لمک» و او به فرزندش «نوح»، و نوح نیز به فرزندش «سام» وصیت نمود.(۵۰)

هنگامی که ابراهیم‌علیه السلام خواست از مکه حرکت کند به فرزندش «اسماعیل» وصیت نمود که در کنار خانه خدا اقامت کند و حج و مناسک مردم را برپا دارد.(۵۱) اسماعیل نیز هنگام وفات به برادرش «اسحاق» وصیت نمود، و او نیز به فرزندش «یعقوب»، وهمین طور وصیت از پدر به پسر یا برادر ادامه یافت.

داود بر فرزندش سلیمان وصیت نمود و فرمود: به وصایای خدایت عمل کن و مواثیق و عهدها و وصایای او را که در تورات است، حفظ نما.

عیسی‌علیه السلام نیز به شمعون وصیت کرده و شمعون نیز هنگام وفات، خداوند به او وحی نمود که حکمت (نور خدا) و تمام مواریث انبیا را نزد یحیی به امانت بگذارد.

و یحیی را امر نمود تا امامت را در اولاد شمعون و حواریین از اصحاب حضرت عیسی قرار دهد. این چنین وصیت ادامه یافت تا به پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله رسید.(۵۲)

این وصایا تنها به تقسیم مال یا مراعات اهل بیت محدود نبوده است خصوصاً با در نظر گرفتن اینکه اهل سنت معتقدند که انبیا از خود مالی به ارث نمی‌گذاشته‌اند، بلکه وصایت در امر هدایت و رهبری جامعه و حفظ شرع و شریعت نیز بوده است.

حال آیا ممکن است که پیامبرصلی الله علیه وآله از این قانون عقلایی مستثنا باشد؟

سلمان فارسی از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کرد: «یا رسول اللّه إنّ لکلّ نبیّ وصیّاً فمن وصیّك؟ فسکت عنّی فلمّا کان بعد رأنی فقال یا سلمان! فأسرعت إلیه قلت لبیك. قال تعلم من وصیّ موسی؟ قال نعم یوشع بن نون. قال لم؟ قلت لأنّه کان أعلمهم یومئذ. قال فإنّ وصیّی و موضع سرّی و خیر من أترك بعدی و ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن أبی طالب»؛(۵۳) «ای رسول خدا! برای هر پیامبری وصیّی است، وصیّ تو کیست؟ پیامبر بعد از لحظاتی فرمود: ای سلمان. من با سرعت خدمت او رسیدم و عرض کردم: لبیك. حضرت فرمود: آیا می‌دانی وصیّ موسی کیست؟ سلمان گفت: آری، یوشع بن نون. حضرت فرمود: برای چه او وصی شد؟ عرض کردم: زیرا او اعلم مردم در آن زمان بود. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «همانا وصی و موضع سرّ من و بهترین کسی که برای بعد از خود می‌گذارم، کسی که به وعده من عمل کرده و حکم به دینم خواهد کرد، علی بن ابی طالب است.»

بریده نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «لکلّ نبیّ وصیّ و وارث، و انّ علیّاً وصیّی و وارثی»؛(۵۴) «برای هر پیامبری وصی و وارث است، و همانا علیّ وصی و وارث من است.»

۶ - پیامبرصلی الله علیه وآله وظیفه‌اش تنها گرفتن وحی و ابلاغ آن به مردم نبوده، بلکه وظائف دیگری نیز داشته است از قبیل:

الف - تفسیر قرآن کریم و شرح مقاصد و بیان اهداف و کشف رموز و اسرار آن.

ب - تبیین احکام و موضوعاتی که در زمان حضرت اتفاق می‌افتاد.

ج - پاسخ به سؤالات و شبهاتِ دشوار که دشمنان اسلام به خاطر غرض‌ورزی‌هایی که داشتند، به جامعه تزریق می کردند.

د - حفظ دین از تحریف.

بعد از پیامبر نیز این احتیاجات، شدیداً احساس می‌شد، و ضرورت وجود جانشین برای پیامبر که قابلیت پاسخ گویی به آن را داشته باشد احساس می گشت.

از طرفی دیگر نیز می‌دانیم که کسی از عهده آن‌ها غیر از علی بن ابوطالب‌علیه السلام بر نمی‌آمد.

۷ - هم چنان مشاهده می کنیم که هنگام وفات پیامبر، امّت اسلامی از راه‌های مختلف، مورد تهاجم و خطر بوده است؛ مثلاً از طرف شمال و شرق با دو امپراطور بزرگ روم و ایران در حال کشمکش بوده، و در داخل نیز با منافقین درگیر بود. یهود بنی قریظه و بنی نضیر هم با مسلمین چندان انسی نداشتند و خیال شکست و نابودی آن را در سر می‌پروراندند.

حال در این وضعیت وظیفه پیامبرصلی الله علیه وآله درباره جانشینی خود چیست؟ آیا آنان را به حال خود بگذارد، یا این که وظیفه دارد یک نفر را به عنوان جانشین برای رفع اختلافات مسلمین معین کرده تا با هدایت و رهبری مردم از تضعیف اسلام جلوگیری نماید؟

قطعاً باید قبول کنیم که پیامبرصلی الله علیه وآله در این زمینه به وظیفه خود عمل کرده و جانشینی را تعیین کرده است، ولی متأسفانه عده‌ای از اصحاب، این سفارش و وصیت را نادیده گرفته و مردم را به گمراهی کشاندند. لذا آشوبی در جامعه به وجود آوردند که - به قول عمر بن خطاب - خداوند مسلمین را از شرّ آن نجات داد.

اشکالات راه دوّم

راه دومی که مقابل پیامبرصلی الله علیه وآله قرار داشت این بود که آن حضرت مسئله خلافت را به شورا واگذار نموده تا با توافق خلیفه‌ای را انتخاب نمایند. اشکالات این راه نیز عبارت اند از:

۱ - اگر پیامبرصلی الله علیه وآله این راه را برای خلافت برگزیده بود، می‌بایست، مردم را در این باره توجیه نموده و برای فرد انتخاب شده و افراد انتخاب کننده شرایطی بیان می کرد، در حالی که می‌بینیم چنین اتفاقی نیفتاده است. بنابراین اگر بنا بود که امر خلافت، شورایی باشد باید آن را مکرر و با بیانی صریح و بلیغ بیان می‌داشت.

۲ - نه تنها پیامبرصلی الله علیه وآله نظام شورایی را بیان نکرد، بلکه هرگز مردم صلاحیّت و آمادگی چنین نظامی را نداشتند، زیرا اینان همان کسانی بودند که در قضیه بنای «حجرالاسود» با یک دیگر در نصب آن نزاع کرده و هر قبیله‌ای می‌خواست آن را خود نصب کند تا این افتخار نصیب او گردد که نزدیک بود، این نزاع به جنگی تبدیل شود. تنها پیامبرصلی الله علیه وآله با تدبیر حکیمانه خود این نزاع را خاموش کرد و با قرار دادن حجر الاسود در میان پارچه‌ای از تمام اقوام دعوت کرد تا نماینده آنان در نصب حجرالاسود سهیم باشد.

در غزوه «بنی المصطلق» یک نفر از انصار و یکی از مهاجرین در مسئله‌ای نزاع کردند و هر کدام قوم خود را به یاری خواست، نزدیک بود جنگ داخلی در گرفته و دشمن بر مسلمین مسلّط گردد که باز هم پیامبرصلی الله علیه وآله آنان را مورد سرزنش قرار

داده و از ادعاهای جاهلی برحذر داشت.

همان مردم هستند که در مسئله خلافت بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله این چنین اختلاف کرده و تعدادی از انصار و مهاجرین در سقیفه با ادعاهای واهی و بی اساس خود، حقّ خلافت را از آنِ خویش دانستند. در آخر هم با لگدکوب کردن صحابی (سعد بن عباده) مهاجرین حکومت و خلافت را برای خود تمام نمودند.

۳ – گفته شد که پیامبرصلی الله علیه وآله وظایف دیگری غیر از تلقی و تبلیغ وحی داشته است. مسلمین بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله به کسی احتیاج داشتند تا خلأای را که با رحلت پیامبر حاصل شده بود جبران کند و آن هم کسی غیر از علی‌علیه السلام و اهل بیتش نبود.

لذا از علی‌علیه السلام سؤال شد: چرا تو از همه بیشتر از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت نقل می‌کنی؟ فرمود: «لأنی کنت اذا سألته انبأنی و اذا سکتّ ابتدأنی»؛(۵۵) «زیرا من هر گاه از پیامبرصلی الله علیه وآله سؤال می‌کردم مرا خبر می‌داد و هر گاه سکوت می‌کردم او شروع به حدیث گفتن می‌کرد.»

پیامبر بارها فرمود: «انا دارالحکمهٔ و علیّ بابها»؛(۵۶) «من شهر حکمت و علی دروازه آن است.»

هم چنین فرمود: «انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها، فمن اراد العلم فلیأت الباب»؛(۵۷) «من شهر علم و علی دروازه آن شهر است، هر کس اراده علم مرا دارد باید از دروازه آن وارد شود.»

نتیجه این که: با ردّ احتمال و راه اول و دوّم، راه سوّم که همان تعیین و نصب خلیفه از جانب رسول خدا است، متعیّن می‌گردد.

برتری امام علی‌علیه السلام بر سایر صحابه

اشاره

از جمله شرایط متکلمان برای امامت امام، این است که باید افضل اهل زمانش باشد. خداوند متعال می‌فرماید: « أ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِـدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»؛(۵۸) «آیا آن که خلق را به راه حقّ رهبری می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی‌کند مگر آن که خود هدایت شود. پس شما مشرکان را چه شده [که این قدر بی خرد و نادانید] و چگونه چنین قضاوت باطل می‌کنید؟.»

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس شخصی را بر ده نفر بگمارد و بداند که در میان آن‌ها فاضل‌تر از آن کس وجود دارد، به طور قطع غشّ به خدا و رسول و جماعتی از مؤمنان کرده است».(۵۹)

احمد بن حنبل به سندش از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «هر کس شخصی را به جماعتی بگمارد، در حالی که می‌داند در میان آن‌ها افضل از او وجود دارد، قطعاً به خدا و رسول و مؤمنان خیانت کرده است».(۶۰)

به خلیل بن احمد گفتند: چرا علی‌علیه السلام را مدح نمی‌کنی؟ گفت: چه بگویم در حقّ کسی که دوستانش فضایل او را به جهت خوف کتمان کرده و دشمنانش نیز به دلیل حسد از انتشار آن جلوگیری کردند، در حالی که فضایل آن حضرت همه جا را پر کرده است.(۶۱)

الف) برخی از آیات برتری

۱ – امام علی‌علیه السلام و آیه ولایت

امام علی‌علیه السلام کسی است که در شأن او آیه ولایت نازل شده است:« إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ

الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ»؛(۶۲) «ولّی امر شـما تنها خدا و رسول خدا و مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و فقیران را در حال رکوع زکات می‌دهند.»

بـه اتفـاق مفسّـِران عـامه و خـاصه، شـأن نزول آیـه علی‌علیـه السـلام اسـت، و بیش از پنجاه نفر از علمـای اهـل سـنت بـه آن اشـاره کرده‌اند.(۶۳)

۲ – امام علی‌علیه السلام و آیه مودّت

امام علی‌علیه السـلام از جمله کسانی است که مودّتش بر همه مسـلمانان فرض و واجب شده است. خداوند متعال می‌فرماید: « قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّـ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی ؛(۶۴) «[ای رسول مـا به امّت بگـو من از شـما اجر رسـالت جز این نمی‌خواهم که مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشان من منظور دارید.»

سیوطی از ابن عباس نقل کرده است: «هنگامی که این آیه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، عرض کردند: ای رسول خدا! قرابت تو که مودّتشان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آنها».(۶۵)

۳ – امام علی‌علیه السلام و آیه تطهیر

امام علی‌علیه السـلام کسـی است که مشـمول آیه تطهیر است. خداوند می‌فرماید: « إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»؛(۶۶) «همانا خداونـد می‌خواهـد پلیـدی و گناه را از شـما اهل بیت دور کند و کاملاً شـما را پاک سازد.» مسـلم بن حجاج به سـند خود از عایشه نقل کرده که رسول خداصـلی الله علیه وآله صـبح هنگامی از اتاق خارج شد، در حالی که بر دوش او عبائی بود، در آن هنگام حسن بن علی وارد شـد، او را داخل آن عبا – کسا – نمود. سـپس حسـین وارد شد و در آن داخل شد. آن گـاه فـاطمه وارد شـد و پیامبر او را داخل آن عبا نمود. آن گاه علی وارد شـد و او را نیز در آن داخل نمود. سـپس این آیه را قرائت کرد: « إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً».(۶۷)

۴ – امام علی‌علیه السلام و لیلهٔ المبیت

امام علی‌علیه السلام کسی است که در شب هجرت پیامبرصلی الله علیه وآله به جای حضرت خوابید و در شأن او این آیه نازل شد: « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ»؛(۶۸) «بعضـی از مردم جـان خود را به خـاطر خشـنودی خـدا می‌فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.»

ابن عبـاس می‌گویـد: آیه هنگـامی نازل شـد که پیامبرصـلی الله علیه وآله با ابوبکر از دست مشـرکان مکه به غار پناه برد و علی‌علیه السلام در رختخواب پیامبرصلی الله علیه وآله خوابید.(۶۹)

ابن ابی الحدیـد می‌گویـد: تمـام مفسـران روایت کرده‌انـد که این آیه در شأن علی‌علیه السـلام هنگامی نازل شـد که در بستر رسول خداصلی الله علیه وآله آرمید.(۷۰)

این حدیث را احمد بن حنبل در المسند،(۷۱) طبری در تاریخ الأمم و الملوک؛(۷۲) و دیگران نقل کرده‌اند.

۵ – امام علی‌علیه السلام و آیه مباهله

خداوند متعال می‌فرماید: « فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ

أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ»؛(۷۳) «پس هر کس با تو [درباره عیسی در مقام محاجّه بر آید، پس از آن که به وحی خدا براحوال او آگاه شدی، بگو که بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله برخیزیم تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

مفسران اجماع دارند که مراد از « أَنْفُسَنا» در این آیه علی بن ابی طالب‌علیه السلام است، پس علی‌علیه السلام در مقامات و فضایل با پیامبرصلی الله علیه وآله مساوی است.

احمد بن حنبل در «المسند» نقل کرده است. «هنگامی که این آیه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم السلام را دعوت کرد و فرمود: بار خدایا اینان أهل‌بیت منند».(۷۴)

مسلم،(۷۵) ترمذی،(۷۶) حاکم(۷۷) و دیگران نیز به همین مضمون نقل کرده‌اند.

ب) برخی از روایات برتری

۱ – امام علی‌علیه السلام برادر پیامبرصلی الله علیه وآله

حاکم نیشابوری از عبداللَّه بن عمر روایت کرده است: پیامبرصلی الله علیه وآله بین اصحاب خود عقد اخوّت بست: ابوبکر را برادر عمر، طلحه را برادر زبیر و عثمان را برادر عبداللَّه بن عوف قرار داد. علی‌علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت.(۷۸)

استاد توفیق ابو علم – وکیل اول وزارت دادگستری مصر – می‌نویسد: «این عمل پیامبر دلالت بر برتری امام علی‌علیه السلام بر جمیع صحابه دارد، و نیز دلالت دارد بر این که غیر از علی‌علیه السلام کسی دیگر کفو و همتای رسول خداصلی الله علیه وآله نیست».(۷۹)

استاد خالد محمّد خالد مصری می‌نویسد: «چه می‌گویید در حق شخصی که رسول خداصلی الله علیه وآله او را از بین اصحابش انتخاب نمود تا آن که در روز عقد اخوّت او را برادر خود برگزید. چه بسیار ابعاد و اعماق ایمان آن حضرت گسترده بود، که پیامبرصلی الله علیه وآله او را بر سایر صحابه مقدم داشته و به عنوان برادر برگزیده است».(۸۰)

استاد عبدالکریم خطیب مصری می‌نویسد: «این اخوت و برادری را که پیامبرصلی الله علیه وآله تنها به علی‌علیه السلام مرحمت نمود بی جهت نبود، بلکه به امر خداوند و به جهت فضل او بوده است».(۸۱)

۲ – امام علی‌علیه السلام مولود کعبه

حاکم نیشابوری می‌نویسد: «اخبار متواتره دلالت دارد بر این که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب – کرّم اللَّه وجهه – را داخل کعبه به دنیا آورد».(۸۲)

خانم دکتر سعاد ماهر محمّد از نویسندگان اهل سنت می‌گوید: «امام علی‌علیه السلام بی نیاز از ترجمه و تعریف است. و بس است ما را از تعریف این که آن حضرت در کعبه متولد شد، و در منزل وحی تربیت یافت و تحت تربیت قرآن کریم قرار گرفت...».(۸۳)

۳ – امام علی‌علیه السلام و تربیت الهی

حاکم نیشابوری می‌نویسد: «از نعمت‌های خداوند بر علی بن ابی طالب‌علیه السلام تقدیری بود که برای آن حضرت مقدر داشت. قریش در مشکلات بی شماری قرار گرفته بودند. ابوطالب‌علیه السلام اولاد زیادی داشت، رسول خداصلی الله علیه وآله به عمویش

عباس که از تمام بنی هاشم ثروتمندتر بود، فرمود: ای ابوالفضل! برادر تو ابوطالب عیالمند است و زندگی سختی دارد، نزد او رویم تا از بار او بکاهیم: من یکی از فرزندان او را بر می‌گزینم و تو نیز فرزند دیگری را انتخاب کن تا تحت کفالت خود قرار دهیم. عباس قبول کرد و هر دو به نزد ابوطالب آمدند و بعد از طرح تقاضای خود، ابوطالب عرض کرد: عقیل را نزد من بگذارید و هر کدام از فرزندها را که خواستید می‌توانید انتخاب کنید. پیامبرصلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام را انتخاب کرد و عباس، جعفر را. علی‌علیه السلام تا هنگام بعثت با پیامبرصلی الله علیه وآله بود و از او پیروی کرده و او را تصدیق می‌نمود....

پیامبرصلی الله علیه وآله برای نماز به مسجد می‌آمد، و به دنبالش علی‌علیه السلام و خدیجه‌علیه السلام می‌آمدند و با آن حضرت در ملأ عام نماز می‌گزاردند، در حالی که غیر از این سه نفر کسی دیگر نمازگزار نبود».(۸۴)

عبّاد بن عبداللَّه می‌گوید: از علی‌علیه السلام شنیدم که فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم. من صدیق اکبرم، این ادعا را کسی بعد از من نمی‌کند مگر آن که دروغگو و تهمت‌زننده است. من هفت سال قبل از مردم با پیامبرصلی الله علیه وآله نماز گزاردم.(۸۵)

استاد عباس محمود عقّاد نویسنده معروف مصری می‌گوید: «علی‌علیه السلام در خانه‌ای تربیت یافت که از آن‌جا دعوت اسلامی به سر تا سر عالم گسترش یافت...».(۸۶)

دکتر محمّد عبده یمانی در مورد امام علی‌علیه السلام می‌نویسد: «او جوانمردی بود که از زمان کودکیش که در دامان رسول خداصلی الله علیه وآله پرورش یافت، تا آخر عمر آن حضرت را رها نساخت».(۸۷)

۴ – امام علی‌علیه السلام و سجده نکردن بر هیچ بتی

استاد احمد حسن باقوری وزیر اوقات مصر می‌نویسد: «اختصاص امام علی‌علیه السلام از بین صحابه به کلمه «کرم اللَّه وجهه» به جهت آن است که او هرگز بر هیچ بتی سجده نکرده است...».(۸۸)

استاد عباس محمود عقّاد می‌نویسد: «به طور مسلّم علی‌علیه السلام مسلمان متولد شد، زیرا او تنها کسی بود که دو چشمش را بر اسلام باز نمود، و هرگز شناختی از عبادت بت‌ها نداشت».(۸۹)

دکتر محمّد یمانی می‌نویسد: «علی بن ابی طالب همسر فاطمه، صاحب مجد و یقین دختر بهترین فرستادگان – کرّم اللَّه وجهه – کسی که برای هیچ بتی تواضع و فروتنی نکرد».(۹۰)

همین فضیلت را دکتر محمّد بیوّمی مهران استاد دانشکده شریعت در دانشگاه امّ القری در مکه مکرمه، و خانم دکتر سعاد ماهر نیز بیان کرده است.(۹۱)

۵ – امام علی‌علیه السلام اوّلین مؤمن

پیامبرصلی الله علیه وآله در مورد علی‌علیه السلام به حضرت زهراعلیها السلام فرمود: «همانا او اولین شخصی است از اصحابم که به من ایمان آورد».(۹۲)

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «چه بگویم در حق کسی که پیشی گرفت از دیگران به هدایت، به خدا ایمان آورد و او را عبادت نمود، در حالی که تمام مردم سنگ را می‌پرستیدند...».(۹۳)

۶ – امام علی‌علیه السلام محبوب‌ترین خلق به سوی خداوند

ترمذی به سندش از انس بن مالک نقل کرده که فرمود: نزد رسول خداصلی الله علیه وآله پرنده‌ای بریان شده قرار داشت، پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: بار خدایا محبوب‌ترین خلقت را به سوی من بفرست تا با من از این پرنده میل نماید، در این هنگام علی آمد و با پیامبرصلی الله علیه وآله تناول نمود.(۹۴)

استاد احمد حسن باقوری می‌نویسد: «اگر کسی از تو سؤال کند که به چه دلیل مردم علی را دوست می‌دارند؟ بر توست که در جواب او بگویی: بدان جهت است که خدا علی‌علیه السلام را دوست می‌دارد».(۹۵)

۷ – امام علی و پیامبرعلیهما السلام از یک نور

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من و علی بن ابی طالب چهار هزار سال قبل از آن که حضرت آدم خلق شود نزد خداوند نور واحدی بودیم، هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد، آن نور دو قسمت شد: جزئی از آن، من هستم و جزء دیگرش علی است.(۹۶)

۸ – امام علی‌علیه السلام زاهدترین مردم

استاد عباس محمود عقّاد می‌نویسد: «در میان خلفا، در لذّت بردن از دنیا، زاهدتر از علی‌علیه السلام نبوده است...».(۹۷)

۹ – امام علی‌علیه السلام شجاع‌ترین صحابه

استادان علی جندی، و محمّد ابوالفضل ابراهیم، و محمّد یوسف محجوب در کتاب خود «سجع الحمام فی حکم الامام» می‌نویسد: «او سیّد مجاهدین بود و در این امر منازعی نداشت. و در مقام او همین بس که در جنگ بدر – بزرگ‌ترین جنگی که در آن رسول خداصلی الله علیه وآله حضور داشت – هفتاد نفر از مشرکان کشته شدند، که نصف آن‌ها را علی‌علیه السلام و بقیه را مسلمانان و ملائکه کشتند. او کسی بود که در جنگ‌ها زحمات زیادی را متحمل شد. وی پیش‌تاز مبارزان در روز بدر بود. و از جمله کسانی بود که در جنگ احد و حنین ثابت قدم ماند. او فاتح و شجاع خیبر و قاتل عَمر بن عبدوَدّ سواره خندق و مرحب یهودی بود».(۹۸)

عباس محمود عقّاد می‌نویسد، «مشهور است که علی با کسی تن به تن نشد مگر آن که او را به زمین زد. و با کسی مبارزه نکرد مگر آن که او را به قتل رسانید».(۹۹)

دکتر محمّد عبده یمانی در توصیف امام علی‌علیه السلام می‌نویسد: «او شجاع و پیش تازی بود که برای سلامتی و حفظ رسول خداصلی الله علیه وآله در روز هجرت، جانش را در طبق اخلاص گذاشت؛ آن هنگامی که به جای پیامبرصلی الله علیه وآله در بستر او خوابید...».(۱۰۰)

۱۰ – امام علی‌علیه السلام داناترین صحابه

اشاره

امام علی‌علیه السلام داناترین اهل زمان خود بود و این مطلب را از جهاتی می‌توان به اثبات رساند:

الف) تصریح پیامبرصلی الله علیه وآله

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «أعلم امّتی من بعدی علی بن ابی طالب»؛(۱۰۱) «أعلم امّت بعد از من علی بن ابی طالب است.»
ترمذی از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انا دارالحکمهٔ و علیّ بابها»؛(۱۰۲) «من شهر حکمت و علی دروازه آن است.»
پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «انـا مدینـهٔ العلم و علیّ بابهـا، فمن اراد العلم فلیـأت البـاب»؛(۱۰۳) «مـن شـهر علمـم و علی درب آن است، پس هر کس طالب علم من است باید از درب آن وارد شود.»
احمـد بن حنبـل از پیامبرصـلی الله علیه وآله نقـل کرده که به فـاطمهعلیه السـلام فرمود: «الا ترضـین انّی زوجتک اقـدم امّتی سـلماً و اکثرهم علماً و اعظمهم حلماً»؛(۱۰۴) «آیا راضی نمی‌شوی که من تو را به کسی تزویج کنم که اولین مسلمان است و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه عظیم‌تر است.»

ب) اعتراف صحابه به اعلمیّت امام علیعلیه السلام

عایشه می‌گوید: «علی اعلم مردم به سنت است».(۱۰۵)
ابن عباس می‌گوید: «عمر در خطبه‌ای که ایراد کرد، گفت: علی در قضاوت بی‌مانند است».(۱۰۶)
امام حسنعلیه السـلام بعد از شـهادت پدرش امام علی‌علیه السـلام فرمود: «همانا روز گذشته از میان شما شخصی رفت که سابقین و لاحقین به علم او نرسیدند».(۱۰۷)
عباس محمود عقاد می‌نویسد: «امّا در قضاوت و فقه: مشـهور آن است که حضـرت علی‌علیه السلام در قضاوت و فقه و شریعت پیش تاز بود و بر دیگران سابق... هر گاه بر عمر بن خطاب مسـئله دشواری پیش می‌آمـد، می‌گفت: این قضـیه‌ای است که خدا کند برای حلّ آن ابوالحسن به فریاد ما برسد».(۱۰۸)

ج) رجوع جمیع علوم به امام علی‌علیه السلام

ابن ابی الحدیـد در شـرح نهـج البلاـغه می‌نویسـد: «مبـادی جمیع علوم به او بـاز می‌گردد. او کسـی است که قواعـد دین را مرتب و احکام شـریعت راتبیین کرده است. او کسـی است که مباحث علوم عقلی و نقلی را تقریر نموده است».(۱۰۹) آن گاه کیفیت رجوع هر یک از علوم را به امام علی‌علیه السلام توضیح می‌دهد.

۱۱ – امام علی‌علیه السلام بت شکن زمان

امام علی‌علیه السـلام می‌فرمایـد: «با رسول خداصـلی الله علیه وآله حرکت کردیم تا به کعبه رسـیدیم. ابتدا رسول خداصـلی الله علیه وآله بر روی شـانه من سـوار شـد و فرمـود: حرکت کن. من حرکت نمودم و هنگـامی که رسول خداصـلی الله علیه وآله ضـعف مرا مشاهـده کرد، فرمود: بنشـین و من نیز نشسـتم. پیامبرصـلی الله علیه وآله از روی دوش من پایین آمده بر زمین نشـست و فرمود. تو بر دوش من سوار شو. بر دوش او سوار شدم. و به سطح کعبه رسیدم. حضرت می‌فرماید: در آن هنگام گمان می‌کردم که اگر بخواهم می‌توانم به افق آسـمان‌ها برسم. بالای کعبه رفتم، بر روی بام تمثالی طلا یا مس دیدم، به فکر افتادم چگونه آن را نابود سازم، آن را چپ و راست و جلو و عقب کردم تا بر آن دسترسی یابم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: او را بر زمین بینداز. من نیز آن را از بالای

بام کعبه پایین انداخته و به مانند کوزه که بر زمین می‌خورد و خُرد می‌شود، آن را شکستم. آن‌گاه از بام کعبه پایین آمده با سرعت فرار نمودیم، تا آن که در اتاق‌هایی مخفی شدیم تا کسی ما را نبیند».(۱۱۰)

تدابیر پیامبرصلی الله علیه وآله برای خلافت امام علی‌علیه السلام

توضیح

گفته شد که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله باید جانشین خود را مشخص می‌نمود، لذا راه سلبی و ایجابیِ به واگذاری انتخاب خلیفه به شورا را ابطال کردیم و گفتیم تنها شخص لایق برای جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام است، چون همه کمالات را در خود داشت و از همه صحابه فاضل‌تر و کامل‌تر بود.

حال ببینیم پیامبرصلی الله علیه وآله برای تعیین و تثبیت خلافت و جانشینی امام علی‌علیه السلام چه تدابیری اندیشید.

می‌توان تدابیر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در تبیین و تثبیت خلافت و جانشینی امام علی‌علیه السلام را در سه نوع خلاصه کرد:

۱ - آمادگی تربیتی امام علی‌علیه السلام از کودکی و امتیاز او در کمالات و فضایل و علوم.

۲ - بیان نصوص ولایت و امامت.

۳ - اجرای عملی با تدابیر مخصوص در اواخر عمر پیامبر.

اینک هر یک از این سه مورد را توضیح می‌دهیم:

الف) آمادگی تربیتی

از آن‌جا که قرار بود خلیفه و جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله امام علی بن ابی طالب‌علیه السلام باشد، لذا اراده و مشیّت الهی بر آن تعلّق گرفت که از همان ابتدای طفولیت در دامان رسول خداصلی الله علیه وآله و در مرکز وحی بزرگ شود.

۱ - حاکم نیشابوری می‌گوید: «از نعمت‌های خدا بر علی بن ابی طالب‌علیه السلام این بود که بر قریش قحطی شدیدی وارد شد، ابوطالب‌علیه السلام عیال‌وار بود. رسول خداصلی الله علیه وآله به عموی خود عباس، که از ثروتمندان بنی هاشم بود، فرمود: ای ابوفضل! برادرت عیال‌وار است و قحطی بر مردم هجوم آورده، بیا به نزد او رویم و از عیالات او کم کنیم. من یکی از فرزندانش را انتخاب می‌کنم، تو نیز یک نفر را انتخاب کن، تا با کفالت آن دو از خرجش بکاهیم. عباس این پیشنهاد را پذیرفت و با پیامبرصلی الله علیه وآله به نزد ابوطالب‌علیه السلام رفتند و پیشنهاد خود را بازگو نمودند. ابوطالب‌علیه السلام عرض کرد: شما عقیل را نزد من بگذارید و هر کدام از فرزندانم را که می‌خواهید به منزل خود ببرید. رسول خداصلی الله علیه وآله علی‌علیه السلام را انتخاب کرد و عباس، جعفر را برگرفت. علی‌علیه السلام تا زمان بعثت پیامبرصلی الله علیه وآله، با آن حضرت بود و از او پیروی کرده و او را تصدیق می‌نمود».(۱۱۱)

۲ - در آن ایّام پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله به مسجدالحرام می‌رفت تا نماز بخواند، علی‌علیه السلام و خدیجه نیز به دنبالش می‌رفتند و با او در مقابل دیدگان مردم نماز می‌خواندند، و این در زمانی بود که کسی غیر از این سه، روی زمین نماز نمی‌گزارد.(۱۱۲)

عباد بن عبداللَّه می‌گوید: از علی‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدّیق اکبرم؛ این ادعا را کسی بعد از من، غیر از دروغگو و افترا زننده، نمی‌کند، هفت سال، قبل از مردم با رسول خداصلی الله علیه وآله نماز گزاردم.(۱۱۳)

ابن صباغ مالکی و ابن طلحه شافعی و دیگران نقل می‌کنند: «رسول خداصلی الله علیه وآله قبل از دعوت به رسالت خود هر گاه

می‌خواست نماز بگزارد، به بیرون مکّه، در میان درّه‌ها، می‌رفت، تا مخفیانه نماز بخواند و علی‌علیه السلام را نیز با خود می‌برد، و هر دو با هم هر مقدار می‌خواستند نماز می‌گزاردند و باز می‌گشتند».(۱۱۴)

۳ – امام علی‌علیه السلام آن ایّام را، در نهج البلاغه چنین توصیف می‌کند: «و قد علمتم موضعی من رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله بالقرابهٔ القریبهٔ، و المنزلهٔ الخصیصهٔ. وضعنی فی حجره و أنا ولد یضمّنی إلی صدره، و یکنفنی إلی فراشه، و یمسّنی جسده و یشمّنی عرفه. و کان یمضغ الشّیء ثمّ یلقمنیه. و ما وجد لی کذبهً فی قول، و لا خطلهً فی فعل. و لقد قرن اللَّه به‌صلی الله علیه وآله من لدن أن کان فطیماً أعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم، و محاسن أخلاق العالم لیله و نهاره. و لقد کنت أتّبعه اتّباع الفصیل أثر أمّه یرفع لی فی کلّ یوم من أخلاقه علماً و یأمرنی بالاقتداء به. و لقد کان یجاور فی کلّ سنهٔ بحراء فأراه و لا یراه غیری. و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله و خدیجهٔ و أنا ثالثهما. أری نور الوحی و الرّسالهٔ، و أشمّ ریح النّبوّهٔ و لقد سمعت رنّهٔ الشّیطان حین نزل الوحی علیه‌صلی الله علیه وآله، فقلت یا رسول اللَّه ما هذه الرّنّهٔ؟ فقال هذا الشّیطان أیس من عبادته. إنّک تسمع ما أسمع و تری ما أری إلّا أنّک لست بنبیّ. و لکنّک وزیر و إنّک لعلی خیر»؛(۱۱۵) «شما می‌دانید که من نزد رسول خدا چه جایگاهی دارم، و خویشاوندیم با او در چه درجه است. آن‌گاه که کودک بودم مرا در کنارش می‌نهاد و در سینه خود جا می‌داد و در بستر خود می‌خوابانید، چنان که تنم را به تن خویش می‌سود، و بوی خوشِ خود را به من می‌افشاند! و گاه بود که چیزی را می‌جَوید و به من می‌خورانید. از من دروغی نشنید و خطایی ندید.

هنگامی که از شیر گرفته شد خدا بزرگ‌ترین فرشته خود را شب و روز همنشین او فرمود، تا راههای بزرگواری را پیمود و خوی‌های نیکوی جهان را فراهم نمود.

من در پی او بودم – در سفر و حضر – چنان که بچه شتری در پی مادر. هر روز برای من از اخلاقِ خود نشانه‌ای بر پا می‌داشت و مرا به پیروی از آن می‌گماشت. هر سال در «حراء» خلوت می‌گزید، من او را می‌دیدم و جز من کسی وی را نمی‌دید. آن هنگام، اسلام در هیچ خانه‌ای جز در خانه‌ای که رسول خداصلی الله علیه وآله و خدیجه در آن بود، راه نیافته بود، من سوّمین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.

من هنگامی که وحی بر او صلی الله علیه وآله فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم، گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ فرمود: این شیطان است و از این‌که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می‌شنوی آن چه را من می‌شنوم و می‌بینی آن چه را من می‌بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیری و به راه خیر می‌روی.»

۴ – پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله هنگام هجرت به‌سوی مدینه، علی‌علیه السلام را انتخاب کرد تا در جای او بخوابد، آن‌گاه امانت‌ها را به صاحبانش برگرداند و سپس با بقیه زنان بنی‌هاشم به سوی مدینه هجرت کند.(۱۱۶)

۵ – در سنین جوانی او را به دامادی خود برگزید، و بهترین زنان عالم یعنی فاطمه زهراعلیها السلام را به ازدواج او درآورد. و این هنگامی بود که خواستگاری ابوبکر و عمر را رد نموده بود.(۱۱۷)

پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از ازدواج فرمود: «من تو را به ازدواج کسی درآوردم که در اسلام از همه پیش‌تر و در علم از همه بیشتر و در حلم از همه عظیم‌تر است».(۱۱۸)

۶ – در غالب جنگ‌ها پرچم مسلمانان یا تنها مهاجرین به دست علی بن ابوطالب‌علیه السلام بود.(۱۱۹)

۷ – در حجّهٔ‌الوداع در هدی و قربانیِ پیامبرصلی الله علیه وآله شریک شد.(۱۲۰)

۸ – پیامبرصلی الله علیه وآله در طول مدّت حیاتش او را امتیاز خاصّی داده بود، که احدی در آن شریک نگشت یعنی اجازه داده بود که علی‌علیه السلام ساعتی از سحر نزد او بیاید و با او مذاکره کند.(۱۲۱)

امام علی‌علیه السلام می‌فرمود: من با پیامبرصلی الله علیه وآله شبانه‌روز دو بار ملاقات می‌کردم: یکی در شب و دیگری در

روز.(۱۲۲)

۹ – هنگام نزول آیه شریفه « وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ»؛ «و اهلت را بر نماز امر کن.» پیامبرصلی الله علیه وآله هر روز صبح هنگام نماز کنار خانه علی‌علیه السلام می‌آمد و می‌فرمود: «الصلاهْ، رحمکم اللَّه « إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»»؛(۱۲۳) «نماز، خداوند شما را رحمت کند، (همانا خداوند اراده نموده تا پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و پاکتان گرداند)».

۱۰ – در جنگ خیبر بعد از آن که ابوبکر و عمر کاری از پیش نبردند، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند، خداوند او را هرگز خوار نخواهد کرد، باز نمی‌گردد تا آن‌که خداوند به دست او فتح و پیروزی برساند. آن‌گاه علی‌علیه السلام را خواست، و پرچم را به دست او داد و برایش دعا کرد. و پیروزی به دست علی‌علیه السلام حاصل شد.(۱۲۴)

۱۱ – پیامبرصلی الله علیه وآله ابوبکر را با سوره برائت، امیر بر حجّاج نمود، آن‌گاه به امر خداوند علی‌علیه السلام را به دنبال او فرستاد تا سوره را از دست او گرفته و خود، آن را بر مردم ابلاغ کند. پیامبرصلی الله علیه وآله در پاسخ اعتراض ابوبکر فرمود: من امر شدم که خودم این سوره را ابلاغ کنم یا به کسی که از من است بدهم تا او ابلاغ نماید».(۱۲۵)

۱۲ – برخی از اصحاب دری را به سوی مسجد باز کرده بودند که پیامبرصلی الله علیه وآله دستور داد تا همه درها بسته شود به‌جز در خانه علی‌علیه السلام.(۱۲۶)

۱۳ – عائشه می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام وفات خود فرمود: حبیبم را صدا بزنید که بیاید. ابوبکر را صدا زدند. تا نگاه رسول خداصلی الله علیه وآله به او افتاد سر خود را به زیر افکند. باز صدا زد: حبیبم را بگویید تا بیاید. عمر را خواستند. هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وآله نگاهش به او افتاد سر را به زیر افکند. سوّمین بار فرمود: حبیبم را بگویید تا بیاید. علی‌علیه السلام را صدا زدند. هنگامی که آمد، کنار خود نشانید و او را در پارچه‌ای که بر رویش بود، گرفت در این حال بود تا آن که رسول خداصلی الله علیه وآله دست در دستان علی‌علیه السلام از دنیا رحلت نمود.(۱۲۷)

امّ‌سلمه نیز می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله هنگام وفاتش با علی‌علیه السلام نجوا می‌نمود و اسراری را به او بازگو می‌کرد و در این حال بود که از دنیا رفت. لذا علی‌علیه السلام نزدیک‌ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله از حیث عهد و پیمان است.(۱۲۸)

۱۴ – ترمذی از عبداللَّه بن عمر نقل می‌کند که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بین اصحاب خود عقد اخوت بست. علی‌علیه السلام در حالی که گریان بود خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، بین اصحاب خود عقد اخوّت بستید ولی میان من و کسی عقد اخوت نبستید؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرتی!»

توجه خاص پیامبرصلی الله علیه وآله به علی‌علیه السلام جهتی جز آماده کردن علی‌علیه السلام برای خلافت نداشت، و این که نشان دهد تنها کسی که برای این پست و مقام قابلیّت دارد امام علی‌علیه السلام است.

ب) تصریح بر ولایت و امامت

تدبیر دیگر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله این بود که در طول ۲۳ سال بعثت هر جا که موقعیت را مناسب می‌دید یادی از ولایت امام علی‌علیه السلام و جانشین خود کرده، و مردم را به این مسئله مهمّ تذکّر می‌داد. که از جمله آن‌ها نص غدیر است.

ج) تدابیر عملی

اشاره

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله در آخر عمر خود نیز برای تثبیت خلافت امام علی‌علیه السلام راههایی را عملی کردند تا شاید جلوی مکر و حیله دیگران را در غصب خلافت بگیرند، ولی متأسفانه این تدابیر اثری نداشت، زیرا گروه مخالف، چنان قوی بود که نگذاشت این تدبیرهای پیامبرصلی الله علیه وآله عملی شود. در این‌جا به چند نمونه از تدابیر عملی اشاره خواهیم کرد:

۱ – بلند کردن دست امام علی‌علیه السلام در روز غدیر خم

پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله برای به‌جا آوردن آخرین حج که به حجهٔالوداع معروف شد با جماعت زیادی از اصحاب به سوی مکه حرکت کرد. در سرزمین عرفات برای مردم خطبه‌ای ایراد فرمود. در آن خطبه خواست امامان بعد از خود را معرفی کند تا امّت به گمراهی و فتنه و آشوب نیفتد. ولی گروه مخالف بنی هاشم که با خلافت اهل بیت‌علیهم السلام دشمنی می‌ورزیدند در کمین بودند تا مبادا در آن جمع عظیم، پیامبرصلی الله علیه وآله مطلبی بگوید و توطئه‌های آنان نقش بر آب شود. جابر بن سمره سوائی می‌گوید: من نزدیک پیامبرصلی الله علیه وآله بودم تا سخنان او را بشنوم. حضرت در خطبه‌اش اشاره به خلفا و امیرانی بعد از خود نمود و فرمود: «امامان و خلفا و جانشینان بعد از من دوازده نفرند». جابر می‌گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله به این‌جا که رسید عده‌ای شلوغ کردند به حدّی که من نفهمیدم پیامبرصلی الله علیه وآله چه گفت. از پدرم که نزدیک‌تر بود پرسیدم؟ گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله در ادامه فرمودند: «تمام آنان از قریشند».
شگفتا هنگامی که به مُسند جابر بن سمره در «مسند احمد» مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم تعبیراتی از جابر آمده که سابقه نداشته است. در برخی از روایات جابر بن سمره آمده: هنگامی که سخن پیامبرصلی الله علیه وآله به این نقطه رسید فرمود: «جانشینان بعد از من دوازده نفرند» مردم فریاد زدند. در بعضی دیگر آمده «تکبیر گفتند» و در برخی دیگر: «شلوغ کردند» و در برخی دیگر: «بلند شده و نشستند».
جمع این روایات که همگی از یک راوی است به این است که در آن مجلس طیف مخالف دسته‌هایی را برای بر هم زدن مجلس قرار داده بودند تا نگذارند که پیامبرصلی الله علیه وآله به مقصود خود در امر خلافت و جانشینی برسد. و این دسته‌ها درصدد برآمدند تا هر کدام به نحوی جلسه را بر هم زنند که در این امر نیز موفّق شدند.
پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله برای آن که بتواند با گفتار خود امر خلافت را در این مرکز بزرگ تبیین و تثبیت کند مأیوس شد. و به فکر مکانی دیگر برآمد، تا با اجرای عملی، امر خلافت را برای امام علی‌علیه السلام تثبیت نماید. از آن رو بعد از پایان اعمال حجّ و قبل از آن که حاجیان متفرّق شوند، مردم را در سرزمین غدیر خم جمع کرد و قبل از بیان ولایت امام، اموری را به عنوان مقدمه بیان داشته و از مردم نیز اقرار گرفت. پیامبرصلی الله علیه وآله می‌دانست که این بار نیز منافقین در کمین‌اند تا نگذارند امر خلافت حضرت علی‌علیه السلام تثبیت شود، ولی آن حضرت‌صلی الله علیه وآله تدبیری عملی اندیشید که همه نقشه‌ها را بر باد داد، و آن این‌که دستور داد تا سایه‌بان‌های هودج شتران را روی هم بگذارند، آن‌گاه خود و علی‌علیه السلام بر بالای آن قرار گرفتند؛ به طوری که همگی آن دو را می‌دیدند. پس از قرائت خطبه و تذکر به نکاتی چند و اقرارهای اکید از مردم، آن‌گاه دست علی‌علیه السلام را بلند کرد و از جانب خداوند، ولایت و امامت او را به مردم ابلاغ نمود.
منافقان با این تدبیر پیامبرصلی الله علیه وآله که قبلاً فکر آن را نکرده بودند، در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتند، و لذا نتوانستند از خود عکس‌العملی انجام دهند.

۲ – فرستادن لشکر اسامه

پیامبرصلی الله علیه وآله در بستر بیماری است، در حالی که بر امت خود سخت نگران می‌باشد؛ نگران اختلاف و گمراهی؛ نگران این‌که تمام تدابیر او بر هم ریزد؛ نگران این‌که مسیر نبوت و رسالت و شریعت به انحراف کشیده شود. پیامبرصلی الله علیه وآله مضطرب است، دشمنی بزرگ چون روم در پشت مرزهای اسلامی کمین نموده تا صحنه را خالی ببیند و با ضربه‌ای سهمگین مسلمین را از پای درآورد.

پیامبرصلی الله علیه وآله وظایف مختلفی دارد؛ از سویی باید با دشمن بیرونی مقابله کند، لذا تأکید فراوان داشت تا لشکری را برای مقابله با آنان گسیل دارد، از طرفی دیگر خلیفه و جانشین به حقّ باید مشخص شده و موقعیّت او تثبیت گردد، ولی چه کند؟ نه تنها با دشمن بیرونی دست به گریبان است بلکه با طیفی از دشمنان داخلی نیز که درصددند تا نگذارند نقشه‌ها و تدابیر پیامبرصلی الله علیه وآله در مسئله خلافت و جانشینی عملی شود، نیز رو به روست. پیامبرصلی الله علیه وآله برای عملی کردن تدبیر خود دستور می‌دهد همه کسانی که آمادگی جهاد و شرکت در لشکر اسامه را دارند از مدینه خارج شده و به لشکر او بپیوندند. ولی مشاهده می‌کند که عده‌ای با بهانه‌های واهی عذر آورده و از لشکر اسامه خارج می‌شوند و به او نمی‌پیوندند. گاهی بر پیامبرصلی الله علیه وآله اعتراض می‌کنند که چرا اسامه را، که فردی جوان و تازه‌کار است، به امیری لشکر برگزیده است، در حالی که در میان لشکر افرادی کارآزموده وجود دارد؟

پیامبرصلی الله علیه وآله با اعتراض بر آن‌ها و این‌که اگر بر فرماندهی اسامه خرده می‌گیرید، قبلاً بر امارت پدرش هم ایراد می‌کردید، سعی بر آن داشت که جمعیّت را از مدینه خارج کرده و به لشکر اسامه ملحق نماید. حتّی کار به جایی رسید که وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله نافرمانی عده‌ای از جمله عمر و ابوبکر و ابوعبیده و سعد بن ابی‌وقاص و برخی دیگر را دید که امر او را در ملحق شدن به لشکر اسامه امتثال نمی‌کنند، آنان را لعنت کرد و فرمود: «لعن اللّه من تخلّف جیش اسامة»؛(۱۲۹) «خدا لعنت کند هر کسی را که از لشکر اسامه تخلّف نماید.» ولی در عین حال برخی به دستورهای اکید پیامبرصلی الله علیه وآله توجهی نمی‌کردند. و گاهی به بهانه این که ما نمی‌توانیم دوری پیامبرصلی الله علیه وآله را هنگام مرگ تحمل کنیم، از عمل به دستور پیامبرصلی الله علیه وآله سرپیچی می‌کردند.

ولی حقیقت امر چیز دیگری بود؛ آنان می‌دانستند که پیامبرصلی الله علیه وآله، علی‌علیه السلام و برخی از اصحاب خود را که موافق با بنی هاشم و امامت و خلافت امام علی‌علیه السلام هستند، نزد خود نگاه داشته تا هنگام وفات به او وصیت کرده و بعد از وفات نیز آن گروه از صحابه با علی‌علیه السلام بیعت نمایند و خلافت از دست آنان خارج شود، ولی عزم آنان بر این بود که هر طور و به هر نحوی که شده از انجام این عمل جلوگیری کنند، و نگذارند که عملی شود.

این نکته نیز قابل توجه است که چرا پیامبرصلی الله علیه وآله اسامه را که جوان تازه‌کار و کم سنّ و سال است، به فرماندهی لشکر برگزید و به پیشنهاد کنار گذاشتن او از فرماندهی لشکر به حرف هیچ کس توجهی نکرده بلکه بر امیری او تأکید نمود؟ نکته‌اش چیست؟

پیامبرصلی الله علیه وآله می‌دانست که بعد از رحلتش به مسئله خلافت و امامت علی بن ابوطالب‌علیه السلام به بهانه‌های مختلف از جمله جوانی علی بن ابوطالب‌علیه السلام خرده می‌گیرند؛ خواست با این عمل به مردم بفهماند که امارت و خلافت به لیاقت است، نه به سنّ، بعد از من نباید در امامت علی‌علیه السلام به عذر این که علی‌علیه السلام کم سن و سال است، اعتراض کرده و حقّ او را غصب نمایند. اگر کسی لایق امارت و خلافت است، باید همه – پیر و جوان، زن و مرد – مطیع او باشند، ولی – متأسفانه – این تدبیر پیامبرصلی الله علیه وآله هم عملی نشد و با بر هم زدن لشکر و خارج شدن از آن به بهانه‌های مختلف نقشه‌های پیامبرصلی الله علیه

وآله را بر هم زدند.(۱۳۰)

مگر خداوند متعال در قرآن امر اکید به اطاعت از دستورهای پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله نکرده است آن‌جا که می‌فرماید: « وَ ما آتـاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مـا نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛(۱۳۱) «آن چـه را کـه رسـول دسـتور دهـد بگیریـد و آن چـه را که از آن نهی کند واگذاریـد.» و نیز می‌فرمایـد: « فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»؛(۱۳۲) «نه چنین است قسم به خـدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن‌گاه هر حکمی که کنی هیچ‌گونه اعتراض در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.»

۳ – دعوت به نوشتن وصیت

بعد از آن‌که پیامبرصـلی الله علیه وآله مشاهده نمود که تدبیر فرسـتادن مردم با لشـکر به بیرون مدینه عملی نشد، در صدد برآمد که تمام سفارش‌های لفظی را در باب امامت علی‌علیه السلام که در طول ۲۳ سال به مردم گوشزد کرده است، در وصیت‌نامه‌ای مکتوب کند. از همین‌رو در روز پنج شـنبه چند روز قبل از وفاتش در حالی که در بستر آرمیده بود و از طرفی نیز حجره پیامبرصـلی الله علیه وآله مملوّ از جمعیّت و گروه‌هـای مختلف بود، خطاب به جمعیت کرده و فرمود: «کتابی بیاوریـد تا در آن چیزی بنویسم که با عمل به آن بعد از من گمراه نشوید.» بنی‌هاشم و همسران پیامبرصلی الله علیه وآله در پشت پرده اصرار اکید بر آوردن صحیفه و قلم برای نوشـتن وصـیت‌نامه رسول خداصـلی الله علیه وآله داشـتند. ولی همان طیفی که در سـرزمین عرفات مانع شدند تا پیامبرصلی الله علیه وآله کلاـم خود را در امر امـامت خلفـای بعـدش بیان بفرمایـد، در حجره پیامبرصـلی الله علیه وآله نیز جمع بودنـد و از عملی شـدن دسـتور پیامبرصـلی الله علیه وآله جلـوگیری کردنـد. عمر یـک لحظه متـوجه شـد که اگر این وصـیت مکتـوب شـود تمـام نقشه‌هـا و تدبیرهایش در غصب خلافت بر باد خواهد رفت و از طرفی مخالفت دسـتور پیامبرصلی الله علیه وآله را صلاح نمی‌دید. لذا درصدد چاره‌ای برآمد و به این نتیجه رسـید که به پیامبرصـلی الله علیه وآله نسـبتی دهد که عملاً و خود به خود نوشـتن نامه و وصـیت بی‌اثر گردد. از این‌رو به مردم خطاب کرده گفت: «نمی‌خواهد صـحیفه بیاورید، زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله هذیان می‌گوید! کتاب خدا مـا را بس اسـت!» ایـن جملـه را که طرفـداران عمر و بنی امیه و قریش از او شـنیدند، آنـان نیز تکرار کردنـد. ولی بنی‌هـاشم سـخت ناراحت شده با آنان به مخالفت برخاسـتند. پیامبرصـلی الله علیه وآله با این نسبت ناروا، که همه شخصیت او را زیر سؤال می‌برد، چه کنـد؟ چـاره‌ای ندیـد جز این‌که آنان را از خانه خارج کرده و فرمود: «از نزد من خارج شویـد، سـزاوار نیست که نزد پیامبرصـلی الله علیه وآله نزاع شود!».(۱۳۳)

تعجب این‌جاست که طرفداران عمر بن خطاب و به طور کلّی مدرسه خلفا برای سرپوش گذاشتن بر این نسبت ناروا از طرف عمر به پیـامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله، هنگـامی که اصل کلمه را که همان «هجر – هـذیان» باشـد می‌خواهنـد نقل کننـد، آن را به جمعیت نسبت داده می‌گویند: «قالوا: هجر رسول اللّه». و هنگامی که به عمر بن خطاب نسبت می‌دهند می‌گویند: «قال عمر: انّ النبیّ قد غلب علیه الوجع». ولی کلاـم ابوبکر جوهری در کتاب «السـقیفه» مطلب را روشن می‌سازد که: شـروع نسـبت هـذیان از جانب عمر بوده و طرفـدارانش بـه متـابعت از او این جمله را به پیامبرصـلی الله علیه وآله نسـبت دادنـد. جـوهری این‌گـونه نسـبت را از نـاحیه عمر نقل می‌کنـد: «عمر جمله‌ای گفت که مضـمون و معنای آن این است که پیامبرصـلی الله علیه وآله درد مرض بر او غلبه کرده است». پس معلوم می‌شود که تعبیر عمر چیز دیگری بوده که به جهت قباحت آن نقل به معنا کرده‌اند. متأسـفانه بخاری و مسـلم و دیگران اصـل کلمه را نقل نکرده‌اند و نقل به معنا و مضـمون را آورده‌اند. گر چه از کلام ابن اثیر در «النهایهٔ» و ابن ابی‌الحدید استفاده می‌شود که نسبت هذیان را مستقیماً خود عمر داده است.

لکن به هر تقدیر پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بعد از بیرون کردن گروه مخالف و خالص شدن اصحاب وصیت خود را آن طور که

باید بیان نمود، و طبق نصّ سلیم بن قیس با وجود برخی از اصحاب بر یکایک اهل‌بیت‌علیهم السلام وصیت کرده و آنان را به عنوان خلفای بعد از خود معرفی کرد.(۱۳۴)

اهل سنت نیز در کتاب‌های حدیثی خود به این وصیت اشاره کرده‌اند، ولی اصل موضوع را مبهم گذارده‌اند.

ابن عباس در پایان آن حدیث می گوید: «پیامبر در آخر امر، به سه مورد وصیت نمود: یکی آن‌که مشرکین را از جزیرةالعرب بیرون برانید. دیگر آن‌که به کاروان‌ها همان‌گونه که من اجازه ورود دادم، اجازه دهید. ولی در خصوصِ وصیت سوّم سکوت کرد. و در برخی از احادیث دیگر آمده است: آن‌را فراموش کردم.(۱۳۵)

سابقه نداشته است که در حدیثی ابن‌عباس بگوید: این قسمت از آن را فراموش کرده‌ام یا آن را نقل نکند. این نیست مگر خوف و ترس ابن‌عباس از عمر بن خطاب، زیرا به طور حتم وصیت سوّم به ولایت و خلافت و امامت امام علی‌علیه السلام و اهل بیت پیامبرعلیهم السلام بوده است، ولی از آن جا که ابن‌عباس از عمر می‌ترسید، از نشر آن جلوگیری کرد. همان‌گونه که در زمان حیات عمر بن خطاب نتوانست با نظر او در مسئله عول و تعصیب مخالفت کند، تا این که بعد از فوت او حقّ را بیان کرد و هنگامی که از او در تأخیر بیان حکم سؤال کردند، گفت: از مخالفت با نظر عمر بیمناک بودم.

چرا عمر از نوشتن نامه جلوگیری کرد؟

این سؤال در ذهن هرکس خطور می‌کند که چرا عمر بن خطاب و طرفدارانش نگذاشتند قصد و تدبیر پیامبرصلی الله علیه وآله عملی شود؟ مگر پیامبرصلی الله علیه وآله نوید نگهداری امّت از ضلالت را تا روز قیامت نداده بود؟ چه بشارتی بالاتر از این؟ پس چرا با این کار مخالفت نمودند؟ چرا امّت را از این سعادت محروم کردند؟ چه بگوییم که حبّ جاه و مقام و کینه و حسد گاهی بر عقل چیره می‌شود و نتیجه‌گیری را از عقل سلب می‌کند. می‌دانیم که عمر چه نیّاتی در سر می‌پروراند. او می‌دانست که پیامبرصلی الله علیه وآله برای چه از مردم کاغذ و دوات می‌خواهد، او به‌طور حتم می‌دانست که پیامبرصلی الله علیه وآله قصد مکتوب کردن سفارش‌های لفظی خود در امر خلافت علی بن ابی طالب‌علیه السلام و بقیه اهل بیت‌علیهم السلام را دارد، از همین رو مانع نوشتن این وصیّت می‌شود. این صرف ادعا نیست بلکه می‌توان برای آن شواهدی قطعی ادعا نمود که به دو نمونه از آن اشاره می کنیم:

۱ - عمر بن خطاب در اواخر زندگانی پیامبرصلی الله علیه وآله مکرر حدیث ثقلین به گوشش رسیده بود؛ در آن حدیث، پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: من دو چیز گران‌بها در میان شما به ارمغان می گذارم که با تمسک به آن دو هرگز گمراه نخواهید شد. این تعبیرِ «گمراه‌نشدن» را چندین بار عمر درباره کتاب و عترت شنیده بود. در حجره پیامبرصلی الله علیه وآله هنگام درخواست کاغذ و دوات نیز همین تعبیر را از زبان پیامبرصلی الله علیه وآله شنید که می‌فرماید: «نامه‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید». فوراً عمر به این نکته توجه پیدا کرد که: پیامبرصلی الله علیه وآله قصد دارد تا وصیت به کتاب و عترت را مکتوب دارد، لذا شدیداً با آن به مخالفت برخاست.

۲ - ابن‌عباس می گوید: «در اول خلافت عمر بر او وارد شدم... رو به من کرده گفت: بر تو باد خون‌های شتران اگر آن چه از تو سؤال می کنم کتمان نمایی! آیا هنوز علی در امر خلافت، خود را بر حق می‌داند؟ آیا گمان می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله بر او نصّ نموده است؟ گفتم: آری. این را از پدرم سؤال کردم؛ او نیز تصدیق کرد... عمر گفت: به تو بگویم: پیامبرصلی الله علیه وآله در بیماریش خواست تصریح به اسم علیّ (به عنوان امام و خلیفه) کند، من مانع شدم...».(۱۳۶)

نصب امام علی‌علیه السلام به خلافت در غدیرخم

توضیح

یکی از مهمترین ادله ولایت و امامت و خلافت بلافصل حضرت علی‌علیه السلام حدیث معروف «غدیر خم» است. مطابق این حدیث پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله حضرت امیرعلیه السلام را از جانب خداوند متعال به امامت بعد از خود منصوب کرده است. سند این حدیث چگونه است؟ بر چه مطالبی دلالت دارد؟ اهل سنت درباره آن چه می‌گویند و چه شبهاتی را درباره این حدیث مطرح کرده‌اند؟ اینها مطالبی است که در این بحث مطرح خواهیم کرد.

واقعه غدیر

در دهمین سال هجرت، رسول خداصلی الله علیه وآله قصد زیارت خانه خدا را نمودند، فرمان حضرت مبنی بر اجتماع مسلمانان، در میان قبایل مختلف و طوائف اطراف، اعلان شد، گروه عظیمی برای انجام تکالیف الهی (ادای مناسک حج) و پیروی از تعلیمات آن حضرت، به مدینه آمدند. این تنها حجّی بود که پیامبر بعد از مهاجرت به مدینه، انجام می‌داد، که با نام‌های متعدد، در تاریخ ثبت شده است؛ از قبیل: حجهٔ الوداع، حجهٔ الاسلام، حجهٔ البلاغ، حجهٔ الکمال و حجهٔ التمام.

رسول خداصلی الله علیه وآله، غسل کردند. دو جامه ساده احرام، با خود برداشتند: یکی را به کمر بسته و دیگری را به دوش مبارک انداختند، و روز شنبه، ۲۴ یا ۲۵ ذی‌قعده، به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شدند. تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز، در هودج‌ها قرار دادند. با همه اهل‌بیت خود و به اتفاق تمام مهاجران و انصار و قبایل عرب و گروه بزرگی از مردم، حرکت کردند.(۱۳۷) بسیاری از مردم به علت شیوع بیماری آبله از عزیمت و شرکت در این سفر باز ماندند با این وجود، گروه بی‌شماری با آن حضرت، همراه شدند. تعداد شرکت کننده‌ها را، ۱۱۴ هزار، ۱۲۰ تا ۱۲۴ هزار و بیشتر، ثبت کرده‌اند؛ البته تعداد کسانی که در مکه بوده، و گروهی که با علی‌علیه السلام و ابوموسی اشعری از یمن آمدند به این تعداد افزوده می‌شود.

بعد از انجام مراسم حج، پیامبر با جمعیت، آهنگ بازگشت به مدینه کردند. هنگامی که به غدیر خم، رسیدند، جبرئیل امین، فرود آمد و از جانب خدای متعال، این آیه را آورد: « یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...»؛(۱۳۸) «ای رسول ما! آن چه از جانب پروردگارت به تو نازل شده به مردم ابلاغ کن.» جحفه، منزلگاهی است که راه‌های متعدد، از آن‌جا منشعب می‌شود. ورود پیامبر و یارانش به آن‌جا، در روز پنج‌شنبه، هجده ذی‌الحجّهٔ صورت گرفت.

امین وحی، از طرف خداوند به پیامبر امر کرد تا علی‌علیه السلام را ولی و امام، معرفی کرده و وجوب پیروی و اطاعت از او را به خلق ابلاغ کند.

آنان که در دنبال قافله بودند، رسیدند، و کسانی که از آن مکان عبور کرده بودند، باز گشتند. پیامبر فرمود: خار و خاشاک آنجا را برطرف کنند. هوا به شدت گرم بود، مردم، قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیامبر، چادری تهیه کردند.

اذان ظهر گفته شد و پیامبر، نماز ظهر را با همراهان، ادا کردند. بعد از پایان نماز، از جهاز شتر، محل مرتفعی ترتیب دادند.

پیامبر با صدای بلند، همگان را متوجه ساخت و خطبه را این‌گونه آغاز فرمود: «حمد، مخصوص خداست، یاری از او می‌خواهیم، به او ایمان داریم، و توکل ما بر اوست. از بدی‌های خود و اعمال نادرست به او پناه می‌بریم. گمراهان را جز او، پناهی نیست. آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده‌ای نخواهد بود. گواهی می‌دهم معبودی جز او نیست و محمّد بنده و فرستاده اوست. پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او فرمود: ای گروه مردم! خداوند مهربان و دانا مرا آگاهی داده که دوران عمرم به سر آمده است. هر چه زودتر دعوت خدا را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت. من و شما هر کدام برحسب آن چه بر عهده داریم، مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟

مردم گفتند: «ما گواهی می‌دهیم که تو پیام خدا را ابلاغ کردی و از پند دادن ما و کوشش در راه وظیفه، دریغ ننمودی، خدای به

تو پاداش نیک عطا فرماید!» سپس فرمود: «آیا این که شما به یگانگی خداوند و این که محمّد بنده و فرستاده اوست، گواهی می‌دهید؟ و این که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و این که مردگان را خدا بر می‌انگیزد، و این‌ها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟» همگان گفتند: «آری! به این حقایق، گواهی می‌دهیم.»

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «خداوندا! گواه باش». پس، با تأکید فرمود: «همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض، بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید؛ پهنای حوض من به مانند مسافت بین «صنعا» و «بصری» است، در آن به شماره ستارگان، قدح‌ها و جام‌های سیمین، وجود دارد. بیندیشید و مواظب باشید، که من پس از خودم دو چیز گران‌بها و ارجمند در میان شما می‌گذارم، چگونه رفتار می‌کنید؟» در این موقع، مردم بانگ برآوردند: یا رسول‌اللّٰه، آن دو چیز گران‌بها چیست؟ فرمود: «آنچه بزرگ‌تر است کتاب خداست، که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن، در دست شماست. بنابراین آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید. آن چه کوچک‌تر است، عترت من می‌باشد. همانا، خدای دانا و مهربان، مرا آگاه ساخت، که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ من این امر را از خدای خود، درخواست نموده‌ام، بنابراین بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید، که هلاک خواهید شد».

سپس دست علی‌علیه السلام را گرفت و او را بلند نمود، تا به حدّی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد. مردم او را دیدند و شناختند. رسول‌اللّٰه، این‌گونه ادامه داد: «ای مردم! کیست که بر اهل ایمان از خود آن‌ها سزاوارتر باشد؟» مردم گفتند: «خدای و رسولش داناترند.» فرمود: «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و بر آن‌ها از خودشان اولی و سزاوارترم. پس هر کس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود.» و بنا به گفته احمد بن حنبل (پیشوای حنبلی‌ها)، پیامبر این جمله را چهار بار تکرار نمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: «بارخدایا! دوست بدار، آن‌که او را دوست دارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد. یاری فرما یاران او را و خوارکنندگان او را خوارگردان. او را معیار، میزان و محور حق و راستی قرار ده».

آن‌گاه، پیامبر فرمود: «باید آنان که حاضرند، این امر را به غایبان برسانند و ابلاغ کنند.»

قبل از پراکنده‌شدن جمعیت، امین وحی، این آیه را بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل نمود: « أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَرَضيتُ لَكُمْ الِاسْلامَ ديناً»؛(۱۳۹) «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.» در این موقع پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اللّٰه‌اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی‌علیه السلام بعد از من.»

جمعیت حاضر، از جمله شیخین (ابوبکر و عمر) به امیرالمؤمنین، این گونه تهنیت گفتند: «مبارک باد! مبارک باد! بر تو ای پسر ابوطالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی».

ابن‌عباس گفت: «به خدا سوگند، ولایت علی‌علیه السلام بر همه واجب گشت».

حسان بن ثابت گفت: «یا رسول‌اللّٰه! اجازه فرما تا درباره علی‌علیه السلام اشعاری بسرایم» پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «بگو با میمنت و برکت الهی.» در این هنگام، حسّان برخاست و چنین گفت: «ای گروه بزرگان قریش! در محضر پیامبر اسلام، اشعار و گفتار خود را درباره ولایت، که مسلّم گشت بیان می‌نمایم.» و این‌گونه اشعار خود را سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم

بخم فاسمع بالرسول منادیا»

تا آخر اشعار.

اجمالی از واقعه غدیر را، که همه امت اسلامی، بر وقوع آن اتفاق دارند بیان نمودیم. شایان ذکر است که در هیچ جای جهان، واقعه

و داستانی به این نام و نشان و خصوصیات، ذکر نشده است.(۱۴۰)

اهمیّت واقعه غدیر

داستان نصب علی‌علیه السلام به مقام ولایت، در غدیر خم، از داستان‌های مهم تاریخ اسلام است؛ شاید داستانی با اهمیت‌تر و مهم‌تر از این واقعه نداشته باشیم. این واقعه بیانگر بقای رسالت پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله و دوام دوره الهی آن حضرت در تجلّی‌گاه وجود مبارک علی‌علیه السلام بوده است.

غدیر، نشانِ اتحاد و پیوند رسالت و امامت است؛ این دو از یک ریشه و بن روییده‌اند؛ غدیر، محل ظهور حقایق مخفی و بواطن پنهان شده و ارشاد و هدایت مردمان به این راه است.

غدیر، روز بیعت با حق و روز سرسپردگی است، روز دادوستد جنود شیطان با جنود رحمان است.

غدیر، روز درخشش خورشید عالمتاب از پس ابرهای تاریک است.

موضع جغرافیایی غدیر خم

«غدیر» در لغت به معنای مکان فرو رفته از زمین را گویند که در آن آب باران یا سیل جمع شده و تا تابستان آینده باقی نمی‌ماند.

درباره کلمه «خم» یاقوت حموی از زمخشری نقل کرده که «خم» اسم مردی رنگ‌کار بوده و غدیری را که بین مکه و مدینه در جُحفه است به او نسبت داده‌اند.(۱۴۱)(۱۴۲)

«غدیر خم» همان گونه که اشاره شد موضعی است بین مکه و مدینه، ولی به مکه نزدیک‌تر است تا مدینه، و مسافت بین آن تا جُحفه دو مایل است.(۱۴۳)(۱۴۴)

«جُحفه» دهی است بزرگ در بین راه مکه به مدینه، در شمال غربی از مکّه. و در قدیم نام آن را «مَهْیَعَه» می‌نامیدند، ولی بعدها او را به «جُحفه» تغییر نام دادند؛ زیرا «جحفه» به معنای کوچ است، و در آن ایام سیل‌های مخرّب که می‌آمد مردم آن دیار را کوچ می‌داد. این منطقه الآن خراب شده است.(۱۴۵)

«غدیر خم» در امروز حدود ۱۶۴ کیلومتر از شمال مکه دور است، و حدود ۴۵۰ کیلومتر از طرف جنوب مدینه منوّره فاصله دارد.

پی نوشت ها

۱) سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۲) سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

۳) سوره حشر، آیه ۲.

۴) شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۲۱۷.

۵)

۶) نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۷)

۸) همان، حکمت ۲۰۸.

۹)

۱۰) شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۹۱.

۱۱) سوره هود، آیه ۱۲۰.

۱۲) سوره احزاب، آیه ۲۱.

۱۳) سوره ممتحنه، آیه ۴.

۱۴) سوره یونس، آیه ۳۵.

۱۵) الغدیر، ج صفر، ص ۳۳۹و۳۴۰.

۱۶) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱۳.

۱۷) سوره انعام، آیه ۵۹.

۱۸) سوره نحل، آیه ۷۷.

۱۹) سوره نمل، آیه ۶۵.

۲۰) سوره جن، آیه ۲۶.

۲۱) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲، ح ۳۹۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۲۷۷۸.

۲۲) فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۱.

۲۳) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲۴) الاعتصام، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲۵) لوامع الانوار، ج ۱، ص ۹۳.

۲۶) سلسلهٔ الاحادیث الصحیحهٔ، ج ۱، ص ۳۵۹.

۲۷) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲۸) همان، ج ۴، ص ۱۱۰.

۲۹) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۶.

۳۰) احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۹۶، به نقل از کتاب المواهب طبری شافعی.

۳۱) مناقب خوارزمی، ص ۱۰۵.

۳۲) ترجمه امام علی‌علیه السلام، ابن عساکر، رقم ۸۳۴.

۳۳) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳۴) خطبه حضرت زهراعلیها السلام؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۴.

۳۵) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳۵؛ فدک در تاریخ، شهید صدر.

۳۶) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۶.

۳۷) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۱.

۳۸) همان، ج ۴، ص ۵۳.

۳۹) حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۴۴.

۴۰) رک: معالم المدرستین، ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۹.

۴۱) شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۴۸، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر.

۴۲) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۱.

۴۳) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۹.

۴۴) الامامهٔ و السیاسهٔ، ج ۱، ص ۳۲.

۴۵) همان، ص ۱۶۸.

۴۶) سوره طه، آیات ۲۹و۳۰.

۴۷) ینابیع المودهٔ، باب ۷۶، ح ۱.

۴۸) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۷.

۴۹) کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۴ و ۵۵.

۵۰) همان، ص ۶۲.

۵۱) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸.

۵۲) اثبات الوصیهٔ، ص ۷۰.

۵۳) کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰، ح ۳۲۹۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳و۱۱۴.

۵۴) الریاض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۳۸.

۵۵) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۴۶۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۱.

۵۶) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

۵۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۷.

۵۸) سوره یونس، آیه ۳۵.

۵۹) کنز العمال، ج ۶، ص ۱۹، ح ۱۴۶۵۳.

۶۰) مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۵.

۶۱) احقاق الحقّ، ج ۴، ص ۲.

۶۲) سوره مائده، آیه ۵۵.

۶۳) در المنثور، ج ۲، ص ۲۳۹ و...

۶۴) سوره شوری، آیه ۲۳.

۶۵) احیاء المیت بفضائل اهل البیتعلیه السلام، ص ۲۳۹؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۴؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹ و...

۶۶) سوره احزاب، آیه ۳۳.

۶۷) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۳۱.

۶۸) سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۶۹) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴.

۷۰) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

۷۱) مسند احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۳۴۸.

۷۲) تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۹۹-۱۰۱.

۷۳) سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۷۴) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

۷۵) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

۷۶) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۶.

۷۷) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰.

۷۸) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴ و....

۷۹) الامام علی بن ابی طالب، ص ۴۳.

۸۰) فی رحاب علی.

۸۱) علی بن ابی طالب‌علیه السلام بقیهٔ النبوهٔ و خاتم الخلافهٔ، ص ۱۱۰.

۸۲) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۵۰، ح ۶۰۴۴.

۸۳) مشهد الإمام علی‌علیه السلام فی النجف، ص ۶.

۸۴) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۱.

۸۵) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶.

۸۶) عبقریهٔ الامام علی‌علیه السلام، ص ۴۳.

۸۷) علّموا أولادکم محبّهٔ آلَ بیت النبیّ‌صلی الله علیه وآله، ص ۱۰۱.

۸۸) علیّ امام الأئمهٔ، ص ۹.

۸۹) عبقریهٔ الامام علی، ص ۴۳.

۹۰) علموا اولادکم محبّهٔ آل بیت النّبی‌صلی الله علیه وآله، ص ۱۰۱.

۹۱) علی بن ابی طالب‌علیه السلام، ص ۵۰؛ مشهد الامام علی فی النجف، ص ۳۶.

۹۲) مسند احمد، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۱۹۷۹۶؛ کنز العمال، ح ۱۱، ص ۶۰۵، ح ۲۳۹۲۴ و....

۹۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۰.

۹۴) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵.

۹۵) علی امام الأئمهٔ، ص ۱۰۷.

۹۶) تذکرهٔ الخواص، ص ۴۶.

۹۷) عبقریهٔ الامام علی، ص ۲۹.

۹۸) سجع الحمام فی حکم الامام، ص ۱۸.

۹۹) عبقریهٔ الامام علی، ص ۱۵.

۱۰۰) علّموا اولادکم محبهٔ آل بیت النّبی‌صلی الله علیه وآله، ص ۱۰۹.

۱۰۱) مناقب خوارزمی، ص ۴۰.

۱۰۲) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷.

۱۰۳) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۷.

۱۰۴) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۰۱.

۱۰۵) تاریخ ابن عساکر، ج ۵، ص ۶۲؛ اسدالغابهٔ، ج ۴، ص ۲۲.

۱۰۶) تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۲.

۱۰۷) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۸ و...

۱۰۸) عبقریهٔ الامام علی، ص ۱۹۵.

۱۰۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷.

۱۱۰) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۶۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص۴۰۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۰۲ و...

۱۱۱) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۸۲.

۱۱۲) مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۱.

۱۱۳) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶.

۱۱۴) الفصول المهمة، ص ۱۴؛ مطالب السؤول، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۸.

۱۱۵) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۱۱۶) مسند احمد، ج۱، ص۳۴۸؛ تاریخ طبری، ج۲، ص۹۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

۱۱۷) الخصائص، ح ۱۰۲.

۱۱۸) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶.

۱۱۹) الإصابة، ج۲، ص ۳۰.

۱۲۰) کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۳۰۲.

۱۲۱) الخصائص، ح ۱۱۲.

۱۲۲) السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۴۱۴، ح ۸۵۲۰

۱۲۳) تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۱۷۴؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۲، ص ۱۳۷؛ روح المعانی، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

۱۲۴) سیره ابن‌هشام، ج ۳، ص ۲۱۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲؛ کامل ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۲۱۹.

۱۲۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ح ۳۷۱۹؛ سنن ترمذی، ج ۵، ح ۸۴۶۱.

۱۲۶) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۷۳۲؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۷۴.

۱۲۷) الریاض النضرة، ص ۲۶؛ ذخائرالعقبی، ص ۷۲.

۱۲۸) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۰.

۱۲۹) ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۳.

۱۳۰) ر.ک: طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۶۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۹۱؛ کنزالعمال، ج ۵، ص۳۱۳؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۹۳؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص۲۱؛ مغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۴؛ سیره حلبیه، ج۳، ص ۲۰۷.

۱۳۱) سوره حشر، آیه ۷.

۱۳۲) سوره نساء، آیه ۶۵.

۱۳۳) ر.ک: صحیح بخاری: کتاب المرضی، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، ج ۵، ص ۷۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۵۶، ح ۲۹۹۲.

۱۳۴) کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۵۸.

۱۳۵) صحیح بخاری، کتاب مغازی، باب ۷۸؛ صحیح مسلم، کتاب وصیّت، باب ۵.

۱۳۶) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱.

۱۳۷) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۲۵؛ مقریزی، الامتاع، ص ۵۱۱؛ ارشادالساری، ج ۶، ص ۳۲۹.

۱۳۸) سوره مائده، آیه ۶۷.

۱۳۹) سوره مائده، آیه ۶.

۱۴۰) الغدیر، ج ۱، ص ۳۱-۳۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۷۳؛ الامتاع، مقریزی، ص ۵۱۰؛ ارشاد الساری، ج ۹، ص ۴۲۶؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۵۷؛ سیره زینی دحلان، ج ۲، ص ۱۴۳؛ تذکرة الخواص، ص ۳۰؛ خصائص نسائی، ص ۹۶؛ دائرة المعارف، فرید وجدی، ج ۳، ص ۵۴۲.

۱۴۱) معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۸۹.

۱۴۲)

۱۴۳) مراصد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۱۵و۴۸۲.

۱۴۴)

۱۴۵) معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۱۱.

تجلی غدیر در عصر ظهور

مشخصات کتاب

مقاله‌ای پیرامون غدیر و مهدویت به درخواست مسئولین ستاد برگزاری دهه غدیر
نویسنده: سید محمود بحرالعلوم میردامادی
تنظیم: واحد پژوهشی مرکز جهانی حضرت ولی عصر(عج)- قم
ناشر: مؤسسه فرهنگی بهار
تیراژ: ده هزار نسخه
قیمت: ۶۵۰۰ ریال
چاپخانه: طلوع
مرکز پخش: نمایشگاه تخصصی نشر بین‌المللی آثار مهدویت
وابسته به مرکز جهانی حضرت ولی عصر(عج)
قم مقدسه: ۷۷۶۰۲۹۷-۰۲۵۱نجف اشرف: ۰۰۹۶۴۷۷۰۸۰۰۰۶۳۸۳
اصفهان: ۲۲۰۴۰۴۵-۰۳۱۱خط بین‌المللی: ۰۰۴۴۷۹۲۴۵۲۶۱۸۴
سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۶۰۱۶۱۴
وبسایت: www.imamalmahdi.com
ایمیل: Info@imamalmahdi.com

مقدمه

انتخاب موضوع «تجلی غدیر در عصر ظهور» چه انتخاب شایسته و زیبائی است.

قبل از هر چیز باید بدانیم که مهندس حصن حصین اسلام بیشتر و بهتر از دیگران به بقاء و جاوادنگی این دین آسمانی پرداخته است.

طراح رسالتِ مُنذر، نه فقط به طرح پیامبری و قوانین و لوازم آن پرداخت، که برای وصایت و رهبری بعد از پیامبر اسلام «صلی الله

علیه و اله» نیز قانون گذاشت.

خدائی که می گوید:

«انما انت منذر و لکل قوم هاد»

هم «منذر» منتخب دارد و هم «هادی» منصوب، هم به علت محدثه نظر دارد و هم به علت مبقیه بخوبی می‌پردازد.

ما «بحول الله و قوته» در جهت تشریح موضوع به دو نکته می‌پردازیم:

۱- غدیر که طرح وصایت و علت مبقیه اسلام است، با فطرت همخوانی دارد و پاسخ منجی گرائی و سوالِ «اهدنا»یِ بشریت محسوب می گردد.

۲- روز ظهور، روز ظهور حقائق پنهان غدیر است و غدیر که تدریس نظری، پیرامون بزرگی حکومت انسان کامل است، روز ظهور، عملاً به نمایش در می‌آید و (لیظهره علی الدین کله) و (والله متم نوره) اجراء می گردد.

بحث منجی گرائی نه فقط در کتب و آثار پیشینیان و ادیان آسمانی آمده، که در کتاب تکوین و آفرینش هم مشهود و محسوس است.

فریاد کودک

طفل صغیری که وقت گرسنگی و یا بیماری می گرید، و یا غریقِ و مضطری که برای نجات‌یابی فریاد می‌زند، دلیل تطبیق اصل منجی گرائی کتب ادیان با کتاب تکوین می‌باشد.

روی آوردن مردم به پیامبران الهی، مثل توجه کودک، به پدر و مادر خویش، جنبه منجی گرائی دارد.

شما در قرآن کریم، به آیه‌ی «و بالوالدین احسانا» برخورد می کنید، قرآن کریم همانطور که به احسان پدر و مادر جسمانی نظر دارد، برتر و بالاتر به احسان پدر و مادر الهی نظر داشته و دارد.

تصور کنید کودکی در یک بیابان گم گشته در حالی که تشنه است، فریاد می‌زند.

علت فریاد و گریه این کودک چیست؟ تشنه و گرسنه است و خواهان نجات است.

چه کسی به او گفته و القاء نموده، که باید برای نجاتت گریه کنی و فریاد بزنی؟

کتاب تکوین این مسئله را القاء کرده است. و چه کسی دلسوزتر از پدر و مادر. اگر صدای کودک بگوش پدر و مادر برسد چه خواهند کرد؟

{ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ}

بشریت، در بیابان خشک ولم یزرع جهالت و نادانی، سرگردان، آیا می‌داند چه می‌خواهد؟

آدرس کجا و چه کسی را می‌طلبد؟

گاهی خودش نمی‌داند آب می‌خواهد و نمی‌داند آب، هم برای پیشگیری مفید است و هم برای درمان بکار می‌آید.

{ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا * لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا}

کودک در کتاب تکوین وقتی گریه می کند به او شیر و آب می‌رسانند ولی کودک در کتاب تشریع اگر خواهان غذا و آب است باید دست از کودکی بردارد و به مدرسه ادب و اخلاق قدم نهاده، آدم بشود تا آبرسان الهی به او عنایت کند.

پس حال بشر در طول اعصار و قرون گذشته و آینده حال کودکی است که دنبال پدر و مادر می گردد، غذا و آب می‌طلبد، سوال دارد، آدرس خانه سعادت را جستجو می کند.

بنابراین، اهدنا الصراط المستقیم گفتن و از آدرس خانه سعادت و مدینه فاضله سوال کردن، کار پیروان پیامبر خدا حضرت محمد

مصطفی |تنها نیست، پیروان همه مکاتب الهی وغیر الهی طلب هدایت داشته و دارند.

نامادری‌ها

مسئله‌ای که جواب از سوال مقدّر است، اینست که انسانها غالباً در پاسخ طلب درونی «اهدنا» آدرس را نادرست و انحرافی گرفته‌اند و به همین اکتفا کرده‌اند.

کودکی را تصور کنید که در طلب شیر سالم مادر گریه می‌کرده، اما نامادری بی‌عاطفه او را با چیزی که کمترین شباهت با شیر مادر نداشته سیر نموده است، و این کودک دیگر دست از طلب برداشته و با این فریب و مکر عادت کرده است.

نامادری‌های بشر، منحرفین از توحید خداوند متعال، جواب (اهدنا)ی درونی بشر را با ترویج گاو پرستی، آفتاب پرستی، فرعون پرستی و خلاصه هوی پرستی پاسخ دادند، و پاسخ درست و موافق با حقیقت انبیاء را نادیده گرفتند.

دانشمندان منحرف و امراء ظالم و ستمگر، بشر را در جهل و غفلت نگه داشته، و با ایجاد اشتباه و انحراف در راه سعادت جوئی انسان‌ها، انحطاط و سرگردانی، اضطراب و بدبختی را به ارمغان آوردند.

ماتریالیست نداریم

پس ندای (اهدنا) را همه بشریت داشته و دارند، به تعبیر دیگر هیچ انسانی نمی‌تواند ماتریالیست باشد، مرحوم محقق عظیم الشأن (میرداماد) فرموده است:

الحمدلله الذی من انکرهانکر ما بذهنه تصوره

ماتریالیست تصور ذهنی خودش را منکر شده است، انکار خدای قادر متعال ممکن نمی‌باشد.

و این هم باز از ترویج نامادریهای بشر بهم پیوسته که بگویند فلان شهر و دیار همگی مادی و ملحد بوده و به انکار خداوند قیام نموده‌اند.

مگر بشر می‌تواند بنّای بناهای دور و اطراف خودش را منکر شود، مگر برای هر مصنوعی صانعی متصَّور نیست.

شما بگوئید کدامین انسان از سعادت گریزان است؟

گریز از سعادت یعنی بی عقلی، بشر که عقل و خرد دارد.

توجه انسانها به خالق و اهدنا گفتن آنان، همان سعادت خواهی فطری و درونی آنان است.

{فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا}

نشانه‌ی مطلب

نشانه‌ی اینکه این موضوع یعنی خداجوئی و طلب سعادت از درون و جبّلی انسان سرچشمه می‌گیرد. اینست که علامت سوال نمی‌پذیرد.

آیا شما می‌توانید بگوئید، چرا کودك گریه می‌کند و شیر می‌طلبد؟

چرا انسان به عاطفه نیاز دارد؟

چرا گفتن در مورد خداجوئی انسان مثل چرا گفتن در مورد سلامت انسان است.

اگر بگوئید چرا انسان در طلب مدینه فاضله و صلح و صفاست. مثل اینست که بگوئید چرا انسان می‌خواهد سالم باشد.

آنچه علامت سؤال می‌پذیرد کسالت و مرض انسان است.

این کسالت برای چیست؟ این درد از کدامین علت سر چشمه می گیرد، این سوال عقلانی است، زیرا، اصل، سلامت انسان است، و اینجا خلاف اصل پیش آمده است.

پاسخ اهدنا

خدای سمیع و مهربان پاسخ (اهدنا)ی بشر، انبیاء و جانشینان آنها را فرستاد.

انبیاء و اوصیاء معلمین هدایت و مربیان راه سعادت هستند.

پاسخ استسقای انسانها بوسیله پیامبران و خلفای آنها داده شده است.

ولی همانطور که نبی درونی بشر یعنی عقل، با انحراف علماء منحرف و امراء ستمگر روبرو گردید، انبیاء الهی و جانشینان آنها، با پیشوایان کفر و فرزندان منحرف آنان روبرو شدند.

سران کفر و قدرتهای استکباری همواره بر فطرتها سرپوش نهاده، به مبارزه با پیامبران الهی و اوصیاء آنها کمر بسته‌اند.

ارسال رسل و انزال کتب با ترتیبی که دارد مانند کلاسهای مدرسه و دانشگاه، هر کدام رتبه‌ای را دارا می‌باشد.

اصرار بر هدایت

استسقای بیشتر بشر و اصرار بر (اهدنا) گفتن باعث گردید خدای متعال دین حنیف و اسلام را بوسیله حضرت ابراهیم (علی نبینا و اله و علیه السلام) نازل نماید.

خدای متعال در طریق ابراهیم× و مکتب او و نیز در نسلش نورانیت و الگو شدن را قرار داد.

امتحان ابراهیم× فراتر از امتحان آدم ابوالبشر× و مقام او بالاتر از بسیاری از انبیاء می‌باشد.

کلماتی که ابراهیم× بدان امتحان گردید بیش از کلمات مورد امتحان آدم× بوده است.

مجاهده‌ی بزرگ ابراهیم× در راه توحید و پاکی و صفای باطن آن حضرت باعث گردید آن وجود مطهر، امام مردم گردد و خدای متعال در پاسخ طلب هدایت مردم، رهبری و حکومت الهی را در آل ابراهیم ^قرار داد.

{ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ *فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا }

پدر معنوی مردم، هدایت و امنیت را به ارمغان آورده و امام خلق شده است.

آل ابراهیم ^یعنی بنی اسماعیل ^که دارای کتاب و حکمت بودند بنا به تقدیر الهی پرچمدار رهبری بشریت گردیدند.

پاکی و صداقت بنی اسماعیل ^باعث گردید تشکیل حکومت الهی با این خانواده باشد و اینان الگوی هدایت بشریت قرار گیرند.

{ وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنَامَ}

و آل اسماعیل ^در مکان مقدسی بنام مکه (عند بیتک المحرم) طلب می‌کرد قلوب مردم واله و شیدای آنان گردد و می‌بینیم که این مطلب مثل درخواست اصل امامت برای این خاندان {وَمِنْ ذُرِّيَّتِي} در دعای حضرت ابراهیم× آمده است {فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ}

درست است که در حکومت الهی، امام، منصوب حق تعالی است ولی پاکی و صفای باطن امام او را محبوب القلوب می‌کند.

محبت مردم نسبت به اولیای دین حاکی از همان فطرت حقیقت‌جو و هدایت‌خواه می‌باشد.

حکومت آل ابراهیم ^از یک طرف الهی است و از طرف دیگر ریشه در قلوب صاحبان فطرت و روح سلیم دارد.

بهرحال راه و روش ابراهیم×، و کلاس بالا ـ و والای توحیدی او برای همه‌ی موحدان حتی فرزندان صالح و معصومش الگو قرار گرفته و سنت‌های او جاودانی شده است البته آفتهای همیشگی جوامع بشری (یعنی دانشمندان منحرف و امرای ستمگر) مردم نادان

را از مسیر توحید ابراهیمی باز داشته به شرک و نفاق، سوق داده است.

اوج درخواست

اینجا پرچمداری انبیاء و پیامبرانی مانند حضرت موسی× و حضرت عیسی× در مبارزه با شرک و ظلم هویدا می‌گردد، و اصرار درونی انسانی در گفتن (اهدنا) با مجاهده‌ی این رسولان بزرگ و اوصیای آنان پاسخ داده می‌شود.

مقدمه چینی ابراهیم× برای حکومتِ (ذریه معصوم) اعم از دعا و درخواست، مشخص نمودن جای حکومت (عند بیتک المحرم)، ردخواست محبوب القلوب شدنِ ذریه– {فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ}

و جهانی شدن و جاودانگی امامت {وَجَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ}

اوج درخواست بشر نسبت به هدایت را می‌رساند.

این همه الطاف الهی مگر می‌تواند بی‌مورد و بیهوده باشد.

مورد این الطاف و نزول باران رحمت که همان جعل امامت از طرف حق تعالی می‌باشد، فطرتهای پاک و قلوب پاکیزه مردم موحد بوده است.

{وَ اَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَی الطَّرِیقَةِ لأَسْقَیْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا}

استسقای بشر و (اهدنا) گفتن انسانها هر چه بیشتر گردد، الطاف الهی، آبرسانی آسمانی و هدایت ربانی بیشتر می‌گردد.

ما گاه می‌شود فقط ستم ستمکاران و انحراف معاندان را می‌بینیم و از دعای نیمه شب موحدان غافلیم. نمی‌دانیم دعای شکسته دلان و محرومان چه مقدار در ترقی و پیروزی انسان مؤثر است.

بهرحال صحنه مبارزات انبیاء و اوصیای آنان، بویژه ابراهیم و آل اسماعیل (علی نبینا و اله و علیهم السلام) چه زیبا و صادقانه است.

ادامه پیام

گویا پیام بزرگتری هنوز باقی مانده است و یا کلاس و دانشگاه برتر و جامع‌تری باید برای بشریت تشکیل گردد.

شما به ابوجهل‌ها و بدتر از آنان، اصحاب سقیفه نگاه نکنید، بلکه سلمان را ببینید که تا اوج آسمان «منّا اهل البیت» پیش می‌رود.

لطف خداوند است که قائل است:

{وَقَلِیلٌ مِنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ}

ولی از نسل ابراهیم (علی نبینا و اله و علیه السلام) بزرگترین رسول و بزرگترین وصی و هادی را ارسال می‌نماید.

حالا ـ وقت {اقْرَأْ} رسیده، وقت خواندن اوامر بالا و والا تا به {فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ} می‌رسد، و چه امری از امر جانشینی بالاتر و چه کاری از هدایت خلق به سوی امام و هادی مهمتر؟

دیگر وقت تمام می‌شود ممکن است بشریت در نادانی نسبت به امامت بماند، اگر چه بارها گفته شده. ولی در یک مجمع عمومی باید از این مهمترین کار، پرده برداری شود و اِلّا رسالت ناتمام و بدون فایده می‌گردد.

{بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ} همه بدانند، اولین قرار خداوند با رسول‌الله، |قرار جانشینی و امامت امیرالمؤمنین× بوده است.

ولی پیامبر خدا |از بیان این مطلب در یک مجمع عمومی می‌ترسد، از چه کسی؟ از منافقین!!

و خداوند او را دلداری می‌دهد {وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ}.

غدیرشناسان از زمان القاء خطبهٔ الغدیر تا ظهور باید روی دو نکته بیشتر توجه کنند:

دو نکته

۱- {إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ}، اگر غدیر از اسلام منها گردد، رسالتی، قرآنی و دستورالعملی باقی نمی‌ماند، آنچه می‌ماند دستورالعمل کعب الاحبار یهودی وزیر فرهنگ سقیفه و احادیث ابوهریره وزیر ارشاد دستگاه منافقین است، پس برای بقاء اسلام، غدیر لازم است و بقاء غدیر، جشن، چراغانی، مدیحه سرائی، سخنرانی، کنفرانس، کتاب، سایت و ماهواره با همت بالا و خلوص دقیق لازم دارد.

۲- مجاهد در مسیر غدیر تا ظهور و قیام قیامت، مشمول دعای (اللهم انصر من نصره) می‌باشد و {وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ} حافظ اوست.

نتیجه اینکه پاسخ (اهدنا) گفتن بشر، «من کنت مولاه فعلی مولاه» آمد

و خداوند متعال به وعده‌ی {استجب لکم} با خطبه نورانی غدیر، عمل فرمود.

مگر تشنه را به سوی غدیر و سرچشمه آب حیات نباید ببرند؟

امتحان بزرگ الهی

مگر تشنه حقائق در هر زمان نبوده و نیست؟ مگر برای آنها که {کرهوا ما انزال الله} یعنی از غدیر گریزانند، باید دست از کار برداشت؟

مگر کسانی که {فی قلوبهم مرض} توانائی دارند که غدیریان را محکوم نمایند، پس نصرت خداوند متعال چه می‌شود؟

به هر حال غدیر امتحان بزرگ الهی در فراز و نشیب تاریخ، میزان الاعمال و شاقول افکار بوده است. مردی که دستش در دست پیامبر خدا، |بزرگ عالمیان است، {یدالله فوق ایدیهم} را مصداق می‌باشد.

همان را می‌گوییم که یاور آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی ^گردید و محمد حبیب خدا |را در بدر، احد، خندق، خیبر و... نصرت داد.

همان که منتخب خداوند است و نامش از نام او مشتق گردیده است.

او که به اذن خداوند کار خدائی می‌کند، نه فقط در غدیر دست در دست پیامبر خدا |دارد که از اول خلقت، همراه او بوده است.

مگر آیه‌ی {وَسئَل مَن اَرْسَلْنا مِن قَبْلِكَ مِن رُسُلِنا ...} را فراموش کرده‌ایم که ذیل آن مفسرین گفته‌اند:

انبیاء در شب معراج، محور رسالت خود را ولایت رسول خدا |و امیرالمؤمنین× بیان داشته‌اند.

غدیریان هیچ هراسی نباید بخود راه دهند، سقیفه نمی‌تواند غدیر را بشکند، اینها امتحانی بیش نیست. مگر نمی‌بینید روی طرفداران سقیفه سیاه‌تر می‌شود و چگونه خود را عمداً به فراموشی می‌زنند و خفاش‌وار از خورشید غدیر فرار می‌کنند.

و امروزه، این بیچاره‌ها هر چه قدرت دارند در سایت و ماهواره خلاصه می‌کنند، اما دلالت غدیر بیشتر می‌درخشد.

نگاه کنید رهیافتگان را که چگونه دسته دسته به مدرسه اهل البیت ^وارد شده به غدیر و صاحب آن پاسخ مثبت می‌دهند.

البته باید غربال شدن مردم پیش بیاید تا معلوم شود چه کسی عبدالله است و چه کسی اجیر وابستگان سقیفه، و عمال یهود.

بدعت بنام سنت

کتاب «از کجا تا بکجا» را بخوانید تا بدانید منکرین غدیر از صلب سامریها و یهودند.

مگر تاریخ نمی‌گوید که یهود، سقیفه را ملعبه خود ساخت تا سقیفه، بنام سنت، بدعت ایجاد کند و غدیر را بکوبد.

ولی غدیر منشور حکومت الهی فردا و فرداهای انسان که به (ارادهٔ الله) ایجاد شده مگر با اراده‌ی (همج رعاع) یعنی اصحاب بُزدل و پشه صفت سقیفه، باطل و محو می گردد.

{يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ}

گل نشگفته

بوستان رسالت پیامبر خدا، |به گل نشست، غدیر، گل این بوستان است، ولی برای بشریت آنچنان که باید شگفته نشده است. اگر چه همهٔ معصومین ^از این گل زیبا و معطر گفته و یاد کرده‌اند، ولی غدیر تدریس عملی می‌خواهد و بزرگی حکومت انسانی معصوم فقط در زمان ظهور معلوم می گردد.

غدیر آب حیات بشریت

انسان در آخرالزمان غریب واقع شده است. چون دستش کوتاه و خرما بر نخیل است.

ولی با این حال اگر خوب فکر کند و تدبیر لازم را داشته باشد، راه را از چاه می‌تواند تشخیص بدهد، البته همه می دانند که طلب تشنگی اساس کار است، بصیرت استبصار می‌خواهد.

دست از طلب ندارم تا کام دل برآید

مستبصرینی که به بصیرت الهیه رسیده‌اند، تشنه غدیر شده از آبشار خطبهٔ النبی |سیراب شده‌اند.

جریان غدیر تا ظهور

غدیر آب حیات بشریت و مدرس حیات طیبه انسان است.

این آب حیات تا ظهور {إعْلَموُا اَن الله يُحی الارضَ بَعدَ مَوتِها} جریان دارد. اندیشمندان مؤمن، به آیه {یا ایها الرسول بلّغ...} نگاه {انزلنا من السماء ماءً طهوراً} می کنند.

غدیر ترسیم هندسی فکر بشریت

غدیر مستند شقشقیه و فریادهای مولای عظیم‌الشأن انسانها علی× است و علیه منافقین از شمشیر ذوالفقار تیزتر و کشنده‌تر است. آنها که می گویند چرا علی× شمشیرش را در روز سقیفه غلاف نمود، چرا از احتجاج‌های آنحضرت چیزی نمی گویند؟

چرا خطبه‌های فاطمی÷ که به استناد غدیر بیان گردیده است را عمداً نمی‌شنوند.

غدیر ترسیم هندسی فکر بشریت و یا نقشه‌ی زندگی انسانیت، مبنای فکری «السبطان فی موقفیهما» است، یعنی صلح الحسن× و قیام الحسین× بر حجیت غدیر تکیه زده است.

استراتژی صلح و قیام، خانه نشینی تا بیان احکام بر محور تأییدیه الهی (ثم الامامهٔ فی ذریتی من ولده الی تلقون الله و رسوله) دور می‌زند.

چه خوش است روزی برسد که خطبهٔ الغدیر را سر درب مسجد الحرام و کعبه با آب طلا بنویسند و ورود منافقین را به زادگاه امیرالمؤمنین× ممنوع اعلام دارند.

و آن روز دیر نیست، روزی که اقامه (صلوهٔ) در نظام حکومتی آخرین مطلوب غدیر بپا گردد {ربنا لیقیموا الصلوهٔ....}

ظهور مبانی غدیر

روزی که غدیرخم، روز تدریس نظری پیرامون بزرگی حکومت امام معصوم به روز تدریس عملی و ظهور این مهم برسد، دیر نیست.

روزی که {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ} مصداق پیدا کند و به سؤال {فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ} پاسخ داده شود.

می‌دانید روز ظهور، روز ظهور مبانی غدیر است، روز مودت که پروانه شدن مردم را برگرد شمع وجود خاتم الاوصیاء «عجل الله تعالی فرجه» ترسیم می کند.

روز ظهور اکمال دین که فقیه و متفقه دیگر {لیتفقهوا فی الدین} را به جستجوی کتاب الطهاره فروع معنا نکنند و بدانند اصل اصول یعنی امام شناسی قبل از هر کار دیگر واجب و اهم بوده است.

روز ظهور اکمال دین، یعنی روز ظهور بزرگیهای قرآن و عترت، ^روز پشیمانی آنها که فقه ولایت و مهدویت را به فقه «فصوص» و بافندگیهای عرفان نمایانه تفسیر کرده و شناخت و یافتن حقائق را در بافتن مطالب معرفی کردند.

روز ظهور وعده‌ی خدا، روز حکومت جهانی امام معصوم، یعنی روز وصول زمینه و آمادگی زمان برای تحقیق امن و امان.

روز حکومت ابراهیمیان (از نسل اسماعیل) که {ومن ذریتی} بر آن گواهی می‌دهد، روز حکومت مطهرون که ابراهیم× برای آنان طلب طهارت کرده است {واجنبی و بنی ان نعبدالاصنام} روز تحقیق {تهوی الیهم} که ارتباط قلبی و مودت انسان با مبدء ایمان و امام زمان(عج) به اوج خود می‌رسد.

رشد عقول

غیر از مودت، رأفت، محبت و مهرورزیِ مطلوب غدیر که ظهور تام و تمام آن، روز ظهور است، علم، بصیرت، آگاهی و بینش هم در آن روز نورانی به اوج خود می‌رسد.

پیامبر خدا |فرمود:

«مَعاشِرَالنّاسِ، النُّورُ مِنَ‌اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلوكٌ فِيَّ ثُمَّ فی عَلِيِّ بْنِ أَبی طالِبٍ، ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذی يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنا، لِاَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرينَ وَالْمُعانِدينَ وَالْمخالِفينَ وَالْخائِنينَ وَالْآثِمينَ وَالظّالِمينَ وَالْغاصِبينَ مِنْ جَميعِ الْعالَمينَ»

روز ظهور این نور و بصیرت الهیه در مأموم تأثیر نموده گل عقول بدون مانع، به رشد خود رسیده، همه جا را عطر مودت و مهرورزی بر اساس بینش هر دانش آموزی پر می‌نماید.

شعر

فاش بگویم این غدیر آب حیات ما شده*** صفای اهل دل ببین به خطبه‌ی ولا شده

الغرض ای غدیریان کار خدا بحکمت است***نور غدیر خم عجب مبقی مصطفی شده

هادی خلق را نگر به علم و عصمت خدا ***علت جاودانگی به قول انّما شده

ظهور آید و دهد شرح چنین دروس را ***حمدِ خدایِ قادرم که علت بقاء شده

روز ظهور منجلی هست بزرگی ولی ***بقاء دین مصطفی به شاه لافتی شده

روز ظهور شارح سرّ ولیّ حق بود***قامت دین چه آشکار چو شمس در سما شده

روز ظهور گویدت بزرگی ولی چه بود ***ولی چرا چنین ولیّ شهید اشقیاء شده

غدیریان دعا کنید که صاحب الزمان رسد ***فرشته این ندا دهد، ظهور مرتضی شده

«کوچکِ» بی‌نوای او به عشق روی حضرتش ***گهی مقیم در نجف، گاه به کربلا شده

در خاتمه

از همه غدیریان و مدافعان ولایت و مهدویت التماس دعا دارم و خواهانم شادی روح آنها که از غدیر دفاع کردند، خاصه علامه عظیم الشأن امینی (قدس سره) و آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره) فاتحه قرائت فرمایند. السّلام علیک یا امیرالمؤمنین

سید محمود بحرالعلوم میردامادی

نجف اشرف - ۲۰ شوال المکرم ۱۴۳۲ هـ ق

۱۶۰ پیشنهاد برای احیای غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۷

عنوان و نام پدیدآور: ۱۶۰ پیشنهاد برای احیای غدیر / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

مقدمه

به نام خدا

با توجه به فرارسیدن ایام مبارک وفرخنده عید سعید غدیرخم ، که عید الله اکبر است روزی که دین اسلام به کمال می رسد عید سعید غدیر از مهمترین و بهترین روزهای شادی رهروان ولایت و امامت است ، احیا و گرامیداشت نفس این روز ، وظیفه باور باورمندان امامت است ؛ چرا که از این رهگذر شعار بلند رهبری انسان در تفکر امامت ، پررنگتر گردیده و از غبار فراموشی و دسیسه دشمنان در امان می ماند . گرچه خداوند بزرگ ، خود حافظ این بعد اجتناب ناپذیر مکتب ، همانند ثقل اکبر (قرآن) بوده و خواهد بود .

با توجه به آنچه گذشت ، با پیگیری های تعدادی از طلاب حوزه علمیه ، مسئولین فرهنگی ، اجرایی ، مجامع صنفی ، هیأتهای مذهبی و مردمی دعوت به همکاری شدند .

از این رو ، استقبال شادمانه دعوت شدگان و حضور چشمگیر آنان منجر به تشکیل همایش استقبال ازدهه فرخنده غدیر شد لذا به جهت همکاری و اجرای برنامه ها در این دهه فرخنده ، اقدامات ذیل پیشنهاد می گردد:

۱۶۰ پیشنهاد برای احیای غدیر

۱

۱ - معرفی اهداف بلند غدیر

۲

۲ – مطرح کردن نظرات وپیشنهادات مراجع وعلما در باره احیای دهه غدیر

۳

۳ – معرفی شیوه‌های مناسب تبلیغی و تاثیر گزار به علاقه مندان

۴

۴ – آموزش دوره های تخصصی به گروههای تبلیغی وحجاج به‌خصوص در عمره‌های دانش‌آموزی و دانشجویی؛

۵

۵ – غنی کردن اطلاعات سایت‌ها در زمینهٔ غدیر ؛ مثلاً در سایت‌های پربیننده مانند: « ویکی‌پدیا » که اطلاعات آن توسط خود افراد تکمیل می گردد؛

۶

۶ – ساخت و تولید نمایش و فیلمنامه از حجه الوداع وغدیر خم

۷

۷ – انتشار عکس های مرتبط باغدیر با زمینه کلمات گویا در سایت‌های اینترنتی

۸

۸ – پژوهش و چاپ کتاب در موضوع غدیر

۹

۹ – معرفی ابعاد فعالیت‌های احیاگران غدیر در همهٔ کشورهای جهان به صورت نمایشگاه یا تهیهٔ CDهای صوتی و تصویری .

۱۰

۱۰ – ایجاد وبلاگ‌ها و سایت‌هایی با موضوع غدیر

۱۱

۱۱ – طراحی پرتال‌های قوی و مرجع از سوی مراکز تخصصیِ خصوصی و دولتی برای شناخت غدیر

۱۲

۱۲ – در دست گرفتن بخش image در سایت‌های پربیننده مانند: googel و yahoo ، به این صورت که با جستجوی کلمات مختلف و متعدد ، عکس‌های مربوط به غدیر و طرح‌های گرافیکی در این زمینه بر روی صفحه بیاید .

۱۳

۱۳ – طراحی بک‌گراندهای جذاب با تصاویر غدیر و نوشتن مطالب کلیدی و تأثیرگذار برای استفاده در کامپیوتر؛

۱۴

۱۴ – خیزش اینترنتی برای پاسخ‌گویی به سایت‌های فرقۀهای منحرف به خصوص فرقه ضالّۀ وهابیت (هک کردن مراکز پشتیبانی از سایت‌های ضالّۀ وهابیت و جایگزینی مطالب سودمند در مقابل مطالب انحرافی فرقۀ ضالّۀ وهابیت ، ایجاد سایت به نام‌های خودشان ، فعالیت‌های علمی نرم و خاموش ، ایجاد اتاق‌های گفتمان در اینترنت . . .) ؛

۱۵

۱۵ – خیزش اینترنتی برای پیگیری مسألۀ غدیر ،

۱۶

۱۶ – اطلاع‌رسانی دقیق به عامۀ مردم از غدیر به صورت چاپ مجله و نشریه (عکس‌العمل‌ها و پیام‌های علما و مراجع و . . .) ؛

۱۷

۱۷ – ایجاد سامانه‌های پاسخگوی تلفنی جهت شبهات و مسائل اعتقادی و معرفتی مربوط به غدیر ؛

۱۸

۱۸ – ایجاد سیستم‌های بولوتوث در اماکن پر رفت و آمد مثل متروها ، فرودگاه‌ها و پایانه‌های قطار و اتوبوس ، نیز ارسال کتابخانه‌های بلوتوثی به روش SMS به شهروندان و یا افراد خاص در ایران و کشورهای جهان اسلام؛

۱۹

۱۹ – تهیۀCD های مختلف آموزشی در زمینه ترسیم اهداف غدیر (بصورت صوتی و تصویری) برای مخاطبان در رده‌های سنی مختلف؛

۲۰

۲۰ – تهیۀ انواع نماهنگ در زمینۀ غربت شیعه ومسئله غدیر؛

۲۱

۲۱ – ایجاد نمایشگاه‌های دائمی و یا تابلوهای روزنامه‌ای در معرفی غدیر در حسینیه‌ها ، مساجد ، ورزشگاه‌ها ، فرودگاه‌ها و پایانه‌های مسافربری؛

۲۲

۲۲ – تهیهٔ انواع بروشورهای معرفی غدیر در مراکز فرهنگی (کتابخانه‌ها ، فرهنگسراها ، سازمان‌ها و ادارات) و قراردادن آنها در دسترس ارباب رجوع؛

۲۳

۲۳ – انتشار جزوات خلاصه و گویا برای رده‌های سنی مختلف با موضوع غدیر؛

۲۴

۲۴ – ایجاد بخش تخصصی در کتابخانه‌های عمومی در موضوع غدیر ؛

۲۵

۲۵ – ایجاد سایت های ویژه با عنوان « دشمنان غدیر » برای بیان حوادث سرنوشت‌ساز و عبرت‌آموز؛

۲۶

۲۶ – انتشار کتب ، نشریات و پایان‌نامه‌های دانشجویی با موضوع غدیر ؛

۲۷

۲۷ – تألیف کتاب و یا تدوین طرح مطالعاتی در زمینهٔ پاسخ به شبهات از سوی مراکزی که می‌توانند این طرح‌ها را اجرا کنند در سراسر کشور؛

۲۸

۲۸ – تدوین دانشنامهٔ جامع غدیر ؛

۲۹

۲۹ – پژوهش در موضوع بقاع متبرکهٔ ویران‌شده در مکه و مدینه به دست وهابیان و تحلیل علت تخریب آنها از جمله تخریب مسجد غدیر و . . . (علل اعتقادی ، تحلیل روان‌شناسانه از علل بغض و کینه نسبت به این مکان ها) ؛

۳۰

۳۰ – مصاحبه با افراد توانمند و مطرح و افشای فجایع وهابیت؛

۳۱

۳۱ – معرفی آمار بسیار اندك وهابیان و عقاید انحرافی و شکاف اعتقادی میان سرکردگان آنها؛

۳۲

۳۲ – معرفی اندیشهٔ ناب تشیع در احترام به اندیشه‌های دیگران و تشریح برخوردهای زیبای ائمهٔ اطهار علیهم السلام با گرایش‌های مختلف عقیدتی زمان خود؛

۳۳

۳۳ – فعالیت‌های پژوهشی و منشورات چاپی و الکترونیکی در زمینهٔ ویژگی‌های دورهٔ آخر الزمان و انطباق تخریب سامرا و فعالیت‌های فرقهٔ ضالّهٔ وهابیت در جلوگیری از احیاء معارف ائمهٔ طاهرین و تحریف این عقاید با علائم آن؛

۳۴

۳۴ – انجام تحقیقات و تألیف و تدوین کتاب و تهیهٔ نرم‌افزارهای رایانه‌ای و تلفن همراه ـ صوتی و تصویری ـ در زمینهٔ شناخت اهمیت و جایگاه قبور بقیع ، زیارت ائمه و غدیر و حفظ و حراست از این سنت حسنه در اذهان عمومی مردم؛

۳۵

۳۵ – تشویق به نگارش مقالات و تحقیقات به صورت چاپی و الکترونیکی دربارهٔ ابعاد شخصیتی خادمان و دلدادگان ائمه؛ خصوصا مسئله غدیر

۳۶

۳۶ – مسابقهٔ وبلاگ‌نویسی ، ساخت نماهنگ ، خوشنویسی ، سرود و شعر ، طراحی و گرافیک در موضوع مختلف (شهادت و ولادت ائمهٔ علیهم السلام و سالروز گرامیداشت غدیر) ؛

۳۷

۳۷ – برگزاری انواع مناظره‌های علمی روشمند در دانشگاه‌ها برای شناساندن چهرهٔ واقعی دشمنان غدیر به دانشجویان و دیگر علاقه مندان؛

۳۸

۳۸ – اجرای انواع طرح‌ها برای تبیین و تعریف « غیرت دینی » جهت حفاظت و حراست از اندیشه‌های دینی و اعتقادی؛

۳۹

۳۹ – انجام طرح‌های تبلیغاتی جذاب و مختصر در معرفی غدیر و قرار دادن آن در وسایل نقلیهٔ جمعی مانند: قطار ، هواپیما ،

اتوبوس . . . برای مطالعهٔ سرنشینان؛

۴۰

۴۰ – ایجاد مباحث و دروس مختلف در زمینه شناخت و شناساندن دشمنان غدیر و پاسخ گویی به شبهات وهابیت به‌خصوص در کتاب‌های درسی مقاطع مختلف آموزشی و تحصیلی؛

۴۱

۴۱ – اجرای برنامه‌های مختلف تلویزیونی برای شناساندن افکار اعتقادی مستبصرین؛

۴۲

۴۲ – اجرای برنامه‌های مختلف تلویزیونی برای پاسخگویی به شبهات به شیوهٔ نوین با تحلیل ابعاد مختلف اندیشه و فقه شیعی؛

۴۳

۴۳ – تبدیل شور و احساسات شیعی نسبت به غدیر به زبان‌های زندهٔ دنیا و ارسال از طریق اینترنت و ماهواره؛

۴۴

۴۴ – پرداختن به ابعاد حادثهٔ غدیر در رسانه‌ها در قالب اشعار و شعارها؛

۴۵

۴۵ – برگزاری همایش بزرگ « شیعه‌پژوهی » و اهدای جایزهٔ سال به آثار برگزیده (چیزی شبیه به نوبل فرهنگی) با حضور فرهیختگان مطرح جهان اسلام؛

۴۶

۴۶ – بررسی و ترسیم چهرهٔ وهابیت شیعی‌نما که به تقلیل ابعاد واقعی ائمهٔ معصومین علیهم السلام و پایین آوردن آنها در سطح انسان‌های عادی می‌پردازند؛

۴۷

۴۷ – فراخوان موضوعی در زمینهٔ نگارش کتاب ، مقاله و پایان‌نامه دربارهٔ شخصیت امیرالمومنین ومسئله عظیم غدیر ؛

۴۸

۴۸ – تشویق فعالیت‌های پژوهشی و منشورات چاپی و الکترونیکی در زمینهٔ تدوین آثار پیرامون موضوع غدیر در طول تاریخ و در زمان حاضر؛

۴۹

۴۹ - تبلیغ برای انجام طرحی مشترک از سوی مؤسسات مختلفی که در زمینهٔ معارف ائمهٔ اطهار علیهم السلام فعالیت می‌کنند برای بررسی و پرداختن به حادثهٔ غدیر و انجام اقدامات رسانه‌ای و خبری و پژوهشی در آن مراکز؛

۵۰

۵۰ - تقریب بین مذاهب جهت احیای مسئله غدیر به روش‌های علمی و فرهنگی؛

۵۱

۵۱ - پایه‌گذاری طرح‌های ماندگار و مطالعاتی در زمینهٔ احیاء فرهنگ معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام به صورت کاربردی؛

۵۲

۵۲ - پایه‌گذاری مراکز مشاورهٔ دینی و اعتقادی با محیط جذاب و دلپسند جهت نسل جوان؛

۵۳

۵۳ - پایه‌گذاری دانشگاه و دانشکده در زمینه‌های اعتقادی؛

۵۴

۵۴ - طرح جدّی مطالعه دربارهٔ « عوامّ و خواصّ » از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام و دلیل پیدایش فرقه‌های ضالّه؛

۵۵

۵۵ - بررسی حدود ۲۰ شبهه‌ای که وهابیون به شیعه وارد می‌کنند و پاسخ‌های علمی علمای شیعه به آنان؛

۵۶

۵۶ - ترویج احادیث ائمهٔ طاهرین علیهم السلام در ذهن جوانان برای انتخاب راه و روش زندگی به شیوهٔ ائمهٔ معصومین علیهم السلام؛

۵۷

۵۷ - طرح جامع غدیر شناسی (طرحی شبیه به طرح‌های حدیث راه عشق و . . .) ؛

۵۸

۵۸ - پژوهش در موضوعاتی چون: چگونگی برگزاری جشن های غدیر ؛

۵۹

۵۹ – ارسال مطالب علمی و مستندات صحیح کلامی شیعه به علمای سنی در سراسر جهان به‌خصوص اساتید « الازهر » مصر؛

۶۰

۶۰– حضور جدّی محققان در برنامه‌های مناظرهٔ شبکه‌های اینترنت و ماهواره‌ها؛

۶۱

۶۱ – طرح و اجرای نمایشگاه‌های تصویری در استان‌های مختلف در مجامع دانشگاهی و عمومی؛

۶۲

۶۲ – ایجاد مسابقات بزرگ تلویزیونی در زمینه غدیر

۶۳

۶۳ – ایجاد طرح‌های ختم قرآن با عنوان « میثاق با نور » به نیت احیاء غدیر و تعجیل در فرج امام زمان عجّل الله فرجه؛

۶۴

۶۴ – آموزش گروه‌های مختلف دانشجویی و طلاب و اعزام ایشان به مراکز آموزشی و حساس جهت معرفی مسئله غدیر ؛

۶۵

۶۵ – احیاء و نکوداشت مناسبت‌های مرتبط همچون ولادت وسالگرد ازدواج حضرت زهرا سلام الله علیها با امیر المومنین علیه السلام؛

۶۶

۶۶– اقدامات عاجل برای تکریم هرچه بیشتر زائران در حین زیارت ائمهٔ علیهم السلام ؛

۶۷

۶۷ – طرح شکایت به دادگاه‌های بین المللی از جمله دادگاه لاهه از فرقهٔ ضالّهٔ وهابیت به‌ویژه مُفتیان آنها که فتوا به تخریب اماکن متبرکه داده‌اند ، حال آنکه این اماکن علاوه بر دارا بودن قداست مذهبی ، بُعد میراثی و تاریخی نیز دارند؛

۶۸

۶۸ – طرح شکایت از مفتیان فرقهٔ وهابیت به خاطر صدور برخی فتاوا از آنان مبنی بر مهدور الدم بودن شیعیان که می‌توان آن را نسل‌کشی دانست؛

۶۹

۶۹ – ایجاد حوزه‌های علمیهٔ بین المللی و داخلی با نام غدیر ؛

۷۰

۷۰ – احیـاء جلسـاتی چون زیـارت عـاشورا و حـدیث کساء و زیارت جامعـهٔ کبیره وخطبه غـدیریه که به‌ویژه وهابیت نسـبت به آنها حساسیت دارند؛

۷۱

۷۱ – اعلان عمومی دهه فرخنده غدیر در طول دهه غدیر؛

۷۲

۷۲ – ایجاد دوربین مستقیمِ جلسات دهه غدیر در یکی از سایت‌ها؛

۷۳

۷۳ – تجهیز حرم مطهر همهٔ ائمهٔ اطهار علیهم السلام به وسایل مختلف امنیتی؛

۷۴

۷۴– نام‌گذاری خطوط ریلی و هوایی ، خیابان‌ها ، میادین و پل‌ها و . . . در هر شـهر به نام‌های مرتبط با غدیر (همان‌گونه که بعضی خیابان‌ها نام شهرهای کشورهای دیگر را گرفته است) ؛

۷۵

۷۵– حمایت از طرح‌های تبلیغی و شیوه‌های مختلف تبلیغات جهت احیاء غدیر ؛

۷۶

۷۶– تهیهٔ فیلم و تصویر از مجالس جشن غدیر و ارائهٔ آن به صورت گزارش؛

۷۷

۷۷– اعلام شادی و تبریک از طرف خلبان و یا ترمینال های مسافربری در سالگرد غدیر ؛

۷۸

۷۸– طراحی نمادهایی از غدیر و نصب آن در میادین و مراکز فرهنگی و موزه‌ها؛

۷۹

۷۹- ارسال نامه‌های الکترونیکی (Email) به دانشمندان و محققین مذاهب دیگر مبنی بر بررسی دقیق تاریخی غدیر؛

۸۰

۸۰- استفاده از کلیهٔ امکانات تلفن همراه و اینترنت مثل: Email ,Mms, Sms برای ارسال پیام به همهٔ مراکز دیپلماسی مرتبط با مقامات علمی کشورهای اسلامی .

۸۱

۸۱- طرح و اجرای همایش‌های اسقبال از غدیر حدود یک ماه قبل از غدیر.

۸۲

۸۲- طراحی و اجرای انواع برنامه‌های تلویزیونی و رسانه‌ای در سطح جهانی برای بیان نقش شیعه در احیاء سنت پیامبرصلی الله علیه و آله

۸۳

۸۳- انجام حرکت‌های مختلف مانند: زنجیرهٔ انسانی و . . . حرکت‌های نمادین توسط اقشار مختلف دانشجویان ، کودکان ، خردسالان ، طلاب و . . . در ایام دهه غدیر ؛

۸۴

۸۴- برنامه‌ریزی و برگزاری همایش‌ها و جلسات مختلف با حضور علمای سنی « الازهر » و دیگر علمای سنی میانه‌رو برای تبیین کلمه ی مولا به عنوان سرپرست نه به عنوان دوست ؛

۸۵

۸۵- تهیه و ساخت نماد و تندیس غدیر در میادین مختلف شهر و حتی کشورهای جهان اسلام جهت بیداری اذهان؛

۸۶

۸۶- انجام تبلیغات برای طرح‌های ختم صلوات و دعا جهت ظهور امام عصرعجّل الله فرجه با هدف تحقق اهداف واقعی غدیر ؛

۸۷

۸۷- طرح‌های تبلیغی برای تقدیر و تشکر از چهره های ماندگار و خادمان غدیر ؛

۸۸

۸۸- به‌کارگیری انواع شیوه‌های تبلیغات اینترنتی و ماهواره‌ای در تأکید بر اینکه شیعیان حق دارند از حرم امامان اهل بیتشان علیهم السلام حتی مسجد غدیر در صحرای غدیر محافظت و آنها را بازسازی و نوسازی کنند؛

۸۹

۸۹- یادآوری اهمیت غدیر در دعای ندبه و دیگر جلسات احیای فرهنگ اهل بیت علیهم السلام ؛ نیز چاپ کتاب‌های دعای ندبه و زیارت با طراحی و شعارها و شعرهای مربوط به غدیر ؛

۹۰

۹۰- تهیه و طراحی انواع نمایشگاه‌های پوستر و عکس و نصب در دانشگاه‌ها ، حوزه‌ها و . . . جهت ترسیم غدیر ؛

۹۱

۹۱- درخواست از مراجع عظام تقلید جهت اختصاص بیشتر سهم مبارك امام علیه السلام برای تبلیغ غدیر در قالب اعزام طلاب و روحانیون به مناطق محروم بخصوص شهرها و روستاهای همجوار با اهل سنت .

۹۲

۹۲- برپایی جشن های خیابانی در سراسر جهان اسلام در مناسبت‌های شاد مختلف و به‌خصوص سالگرد غدیر ؛

۹۳

۹۳- چاپ پوسترهای مختلف از نماد غدیر و بالابردن دست امیرالمومنین علیه السلام به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که در تصاویر ، کمتر در برابر دیدگان مردم هستند؛

۹۴

۹۴- تبلیغ طرحی مبنی بر اینکه در روز غدیر همه بر سر در خانه‌ها پرچم و نماد تبریك نصب کنند؛

۹۵

۹۵- تهیهٔ طومار بیعت با امیرالمومنین در مساجد و محافل مذهبی ؛

۹۶

۹۶- آماده داشتن انواع طرح‌های ساختمانی برای احیاء حرم ائمه علیهم السلام به خصوص غدیر خم؛

۹۷

۹۷- درخواست برای نام‌گذاری سال‌ها به اسماء ائمهٔ طاهرین و غدیر ؛

۹۸

۹۸- برگزاری انواع تجمع‌ها در مقابل سفارت عربستان در تهران و دیگر پایتخت‌های کشورهای اسلامی در سالروز غدیر ؛

۹۹

۹۹- طراحی تورهای زیارتی ویژه در سالروز غدیر از همهٔ کشورهای جهان برای زیارت محل غدیر ، هر چند تا پشت مرزها بروند و موفق به زیارت نشوند؛

۱۰۰

۱۰۰- طراحی و چاپ انواع کتاب داستان برای کودکان و خردسالان در شناساندن غدیر ؛

۱۰۱

۱۰۱- نصب یادمان (عکس و یا . . .) از غدیر در همهٔ مهدیه‌های کشور و دنیا؛

۱۰۲

۱۰۲- چاپ کتاب‌های شعر موضوعی برای مداحان سراسر کشور در زمینهٔ غدیر (برای اینکه مرجعی برای مداحی تأمین باشد) ؛

۱۰۳

۱۰۳- چاپ کتاب‌های شعر برای مداحان سراسر کشور در زمینهٔ مولودی‌ها و عزاداری‌های ائمهٔ ،

۱۰۴

۱۰۴- ساخت مساجد در شهرها مطابق با اماکن خراب‌شدهٔ بقیع ومسجد غدیر خم (بر اساس عکس‌های بجامانده) ؛

۱۰۵

۱۰۵- برپایی بزرگداشت‌های مختلف در روز غدیر ؛

۱۰۶

۱۰۶- چاپ آلبوم‌ها و تصاویر مقایسه‌ای به صورت چاپی و الکترونیکی از حرم‌های قدیم و جدید ائمهٔ اطهار علیهم السلام و نشان دادن تلاش و کوششی که در طی قرن‌ها مردم برای بزرگداشت شعائر اهل بیت علیهم السلام انجام داده‌اند؛

۱۰۷

۱۰۷- درخواست خلق آثار هنری از هنرمندان بزرگ در عرصه‌های مختلف؛ مثل: استاد فرشچیان ، هنرمندان شاغل در صنایع دستی؛

۱۰۸

۱۰۸- ایجاد یک رسم و عادت عرفی مبنی بر دادن نـذری در کنار امامزاده‌ها و حسـینیه‌ها و محافل دیگر در روز غدیر به نیت ظهور امام زمان عجّل الله فرجه

۱۰۹

۱۰۹- پژوهش‌هـای چـاپی و الکترونیکی و تصویری در زمینـهٔ ویژگی‌های یاران واقعی اهل بیت علیهم السـلام و خصوصـیات واقعی یک شیعه؛ همچنین ناراحتی‌ها و نگرانی‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شکوه از سستی یاران خویش و محکم بودن یاران معاویه بر عقاید باطلشان؛ و اینکه همیشه روز امتحان و آزمایش است؛

۱۱۰

۱۱۰- تأسـیس اتاق‌های فکری ـ پژوهشـی ویژه در حوزه‌های علمیه برای انجام وظیفه‌ای که این نهاد مردمی در آگاهی‌بخشـی نسبت به واقعه ی غدیر بر دوش دارد؛

۱۱۱

۱۱۱- تهیهٔ طومارهای بلند و درخواست عمومی از رئیس جمهور برای تأسـیس کارگروه ویژه صـرفاً جهت پیگیری بازسازی مسـجد غدیر خم؛

۱۱۲

۱۱۲- برگزاری هفتگی نمایشـگاه عکس و فیلم در یـک سـایت و یـا یـک شـبکهٔ مـاهواره‌ای و یـا . . . از رونـد بازسـازی سـامراء و برنامه‌های آتی جهت احیاء غدیر ؛

۱۱۳

۱۱۳- درخواست علما و مراجع تقلید از تمامی اقشار اعم از دولتی و مردمی برای احیاء غدیر ؛

۱۱۴

۱۱۴- تشکیل NGO های مختلف داخلی و فرا ملّی برای پیگیری پیشنهادات احیاء غدیر ؛

۱۱۵

۱۱۵- خواندن زیارت امین الله در جلسات شیعه برای پیوند و بیعت محکم تر با صاحب غدیر .

۱۱۶

۱۱۶- تأسیس و یا نام‌گذاری هیئات مذهبی با عنوان غدیر ؛

۱۱۷

۱۱۷– ساخت شهرک‌هایی به نام غدیر در کنار کلان‌شهرها و نیز نام‌گذاری مکان‌های مناسبی مانند مساجد در شهرها؛

۱۱۸

۱۱۸– برگزاری و برپایی نمایشگاه‌های دائمی در کنار حرم مطهر رضوی علیه السلام در ایران و حرم امام حسین علیه السلام در عراق و یا در قم دربارهٔ غدیر و نام‌گذاری یکی از صحن‌ها به نام غدیر ؛

۱۱۹

۱۱۹– جمع‌آوری طومارهای بین المللی (حتی اگر فقط شیعیان جهان امضاکنندهٔ آن باشند) خطاب به مقامات عربستان مبنی بر درخواست برای ساخت و احیای محل غدیر (هر چند امکان عملی شدنش بعید است ، ولی بر سر زبان افتادن این موضوع برای جلوگیری از اقدامات بعدی مفید به نظر می‌رسد) ؛

۱۲۰

۱۲۰– نوشتن طومار و نامه به ستاد ائمهٔ جمعه و جماعات سراسر کشور برای احیاء سالروز قمری بزرگداشت غدیر ؛

۱۲۱

۱۲۱– ایجاد اتاق دائمی در سازمان‌های هنری ـ تفریحی شهرداری‌های کشور برای پیگیری فرهنگی و پشتیبانیِ تبلیغاتی از مسألهٔ غدیر و مظلومیت غدیر ؛

۱۲۲

۱۲۲– نصب تصاویر غدیر در اماکن پر رفت و آمد (ورزشگاه‌ها و . . .) همراه با شعارهایی برای تعجیل در فرج امام زمان عجّل الله فرجه؛

۱۲۳

۱۲۳– برپایی انواع تجمع‌ها و راهپیمایی‌ها به مناسبت‌های ویژه همچون سالگرد غدیر و . . .

۱۲۴

۱۲۴– نام‌گذاری سالروز غدیر به روز جهانی « غدیر » و درج آن در تقویم‌های رسمی کشورهای مختلف؛

۱۲۵

۱۲۵– نام‌گذاری مراکز مختلف فرهنگی و علمی به نام مقدس غدیر ؛

۱۲۶

۱۲۶- تشکیل انجمن‌های مختلف و NGO های مردمی با هماهنگی یونسکو در حمایت از اماکن مقدس در سراسر دنیا با توجه به تاریخی بودن این اماکن؛

۱۲۷

۱۲۷ – ترویج خواندن عقد اخوت در روز عید غدیر خم بین مردم .

۱۲۸

۱۲۸ – ترویج و تبیین آثار نذر کردن برای امیرالمومنین علیه السلام و احیاء غدیر و تاثیر آن در رفع مشکلات شخصی و اجتماعی .

۱۲۹

۱۲۹ - پدران و مادران ، داستان مهم غدیر را برای کودکان و نونهالان خود بازگو کنند و آنان را به ولایت حجت بالغه الهی ، آشناتر سازند و از عطر یاد و نام و محبت علی بن ابیطالب علیه افضل التحیه و السلام و الگوگیری از حیات طیبه حضرتش ، جان خود را سرزنده و زندگی خود را پربرکت نمایند و خانه خویش را به نور معرفت علوی و هدایت های آسمانی امیرمؤمنان ، مزین سازند .

۱۳۰

۱۳۰ - غدیر از ارکان شخصیت و هویت مکتب اهل بیت علیهم السلام است ؛ باید روزنامه ها و رسانه ها و سایت ها همه در این دهه از غدیر بنویسند و بگویند و حقایق غدیر را منتشر کنند . همچنین منابر و سخنرانی ها و همایش ها به نام مقدس غدیر مزین و به آن اختصاص داده شود .

۱۳۱

۱۳۱ - باید غدیر در تمام حوزه ها و دانشگاه ها تدریس شود و همگان پیام های جامع و جهانی آن را دریافت نمایند ؛ کرسی های غدیر شناسی در مراکز علمی معتبر ، ایجاد گردد و علماء ، دانشمندان ، اساتید و پژوهشگران ، در حد وسع خویش ، اقدام به پیگیری و تاسیس این رشته بسیار مهم در مؤسسات علمی و پژوهشی مربوطه در سراسر دنیا نمایند .

۱۳۲

۱۳۲ - تمام همت خود را صرف ترویج فرهنگ غدیر و معرفت افزایی به آن نماییم که راه اصلاح ما ، تمسک به غدیر است و نردبان سیر و ترقی و فتح قله های معرفت ، غدیر است . راه حفظ استقلال و عظمت کشور و دفع استضعاف و استکبار تمسک به غدیر و الهام از مفاهیم غدیر است .

۱۳۳

۱۳۳ - توزیع شیرینی و شکلات در حد امکان در مساجد به خصوص هنگام نماز جماعت.

۱۳۴

۱۳۴ - چراغانی و ریسه کشی هم در داخل و هم در خارج مغازه یا فروشگاه.

۱۳۵

۱۳۵ - نصب تراکت ، پلاکارد، و نصب تابلوهای شامل احادیث کوتاه و کلمات گهربار از امیرالمؤمنین علیه السلام در میادین و یا در فروشگاه های بزرگ و یا نصب برچسب به شیشه و ویترین مغازه ، نوشتن و نصب دعای الحمدا... الذی ... به عنوان شعار اصلی غدیر در محل دید مشتریان

۱۳۶

۱۳۶ - نصب بیرق (پرچم) بر سر در مغازه ها و فروشگاه ها (که البته اگر پرچم رنگی مثلا سبز رنگ باشد و منقوش به جملاتی نظیر اشهد ان علیا ولی ا... باشد بهتر است)

۱۳۷

۱۳۷ - تشویق اصناف به تزئین محل کسب به مناسبت غدیر

۱۳۸

۱۳۸ - پخش شیرینی و شکلات در محل کسب به عنوان مثال می توان مقداری شیرینی در درب مغازه یا درب ورودی فروشگاه قرار داد و یک تابلو یا تراکت در مجاور آن نصب کرد تحت عنوان این که جهت بزرگداشت عید غدیر مشتریان یا عابرین پذیرایی می شوند

۱۳۹

۱۳۹ - فروشگاه ها و اصناف و یا غرفه های دایر در میادین تره بار می توانند به مناسبت عید غدیر به مدت یک یا دو روز تخفیفی هرچند جزئی که به سود آنها لطمه زیادی وارد نکند قائل بشوند (البته باید در ویترین مغازه یا دم درب مغازه قید شود که به مناسبت عید غدیر فلان درصد تخفیف می دهیم .

۱۴۰

۱۴۰ - مغازه های فروش محصولات دینی و صوتی و تصویری مانند سی دی و نوار کاست با نصب پلاکارد اعلام دارند که به مناسبت غدیر محصولات فرهنگی خود را با تخفیف قابل ملاحظه به فروش می رسانند (که در این رابطه اگر بتوانند بانی خیر پیدا کنند تا درصدی از مبلغ را بپردازند بهتر است ، تا ضرری متوجه فروشنده نشود).

۱۴۱

۱۴۱ – پخش سرودها و مداحی ها از بلندگوی میادین یا فروشگاه های بزرگ نظیر رفاه ، و ... (البته این کار باید به گونه ای آرام و دلپذیر باشد تا موجب مزاحمت رهگذران ، مشتریان یا همسایگان نگردد).

۱۴۲

۱۴۲ – ایجاد نمایشگاه کتاب و محصولات فرهنگی دینی و هنری در مکان های مناسب.

۱۴۳

۱۴۳ – تهیه بروشوری در مورد آداب عید غدیر حاوی احادیث و آیات مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام و هدیه آن به مشتریان.

۱۴۴

۱۴۴ – هـدیه دادن به بچه هایی که نامشان «علی» می باشـد و همراه والـدین جهت خریـد به فروشـگاه ها مراجعه می کنند ، اگر چه حتی دادن یک شیرینی یا بادکنک و ... باشد توسط فروشنده.

۱۴۵

۱) تشویق اصـناف مربوط به تولیدی های شیرینی و شکلات تا در بسته بندی کالاهای خود پیام های مربوط به تبریک غدیر را درج کنند (مثلا روی پاکت یا جعبه حاوی شیرینی و شکلات عید غدیر را تبریک بگویند)

۱۴۶

۱۴۶ – تشویق اصـناف مربوط به چـاپ کارت های عروسـی و یادبود به چاپ طرح های ویژه غـدیر در محصولات خود (که در این رابطه می توان حتی آگهی هـای مربوط به مجـالس ترحیم را نیز منقش به احـادیثی از امیرالمؤمنین علیه السـلام درباره مجلس مورد نظر کرد).

۱۴۷

۱۴۷ – اقدام جمعی کسبه محل برای ساختن و برپا داشتن طاق نصرت.

۱۴۸

۱۴۸ – عرض تبریک و شادباش هنگام ورود مشتریان ، دوستان و آشنایان توسط فروشنده گان .

۱۴۹

۱۴۹ – مؤسـسات و فروشـگاه هـای بزرگ و کتاب فروشـی ها که محصولات خود را در پاکت های پلاستیکی عرضه می کننـد می تواننـد پاکت ها و کیسه های خود را منقش به پیام غـدیر بکننـد یا حتی شبیه نمایشـگاه بین المللی کیف های ارزان قیمت منقش به پیام غدیر را به مشتریان هدیه بدهند.

۱۵۰

۱۵۰ – تشویق تولیـدی های لباس و کیف تا به جای چاپ عکس های مبتذل یا نوشـته های خارجی پیام تبریک غدیر یا هر نشانه ای از غدیر را روی محصولات خود چاپ کنند.

۱۵۱

۱۵۱ – مؤسساتی که نقشه چـاپ و تکثیر می کننـد می تواننـد موقعیت جغرافیایی غـدیر را در یک نقشه جـداگانه چاپ و در اختیار مشتریان قرار دهند.

۱۵۲

۱۵۲ – تشویق اصـنافی که در کار سنگ و یا کارهای تزئین ساختمان می باشند تا در محصولات خود به خصوص آنها که بر سر در منازل ، فروشگاه ها و یا در داخل ساختمان نصب می شود پیامی از غدیر را حک کنند.

۱۵۳

۱۵۳ – توصـیه به صـنف رانندگان تاکسـی و سرویس و یا تاکسی ها به طور عام تا به هنگام ورود مسافر به ماشین عید غدیر را به او تبریک گویند و اگر نوار سـرود و مداحی دارند با صدایی که ملایم و مزاحم مسافران نشود از ضـبط ماشـین پخش کنند و به ماشین خود نیز بیرق نصب کنند.

۱۵۴

۱۵۴ – تشویق اصـناف مسـتقر در یـک پاساژ به گرفتن جشن دسـته جمعی و پخش شـیرینی یا پخش نوار سـرود و مـداحی در مورد غدیر (البته با رعایت حال مشتریان و همسایگان)

۱۵۵

۱۵۵ – تشـکیل جلسه شورای مجتمع های مسـکونی مخصوص غدیر و شـرکت تمامی همسایه ها در تزئین و چراغانی کردن و دیگر کارهای تدارکاتی.

۱۵۶

۱۵۶ – نصب شـعارهای مربوط به غدیر ، اشـعار ، احادیث و آیات مربوط به امیرالمؤمنین یا نصب قسمت هایی از سخنان برگرفته از نهج البلاغه یا قسمت هایی برگرفته از خطبه غدیر در تابلوی ساختمان ها.

۱۵۷

۱۵۷ – پیش بینی و تهیه هدایا برای اعضای خانواده ، میهمانان و خصوصا کودکان و نوجوانان.

۱۵۸

۱۵۸ – تهیه بعضی از لوازم تزئینی و یادبود که برخی از این لوازم عبارتند از :

– جاسوئیچی حاوی شعارهای شادباش و تبریک غدیر یا پیام های مربوط به این واقعه.

– برچسب های تبلیغاتی در قطع ها و طرح های گوناگون ، حاوی طرح هایی با مضمون معرفی جانشین پیامبر در روز غدیر ، طلوع آفتاب ولایت ، و نیز عباراتی از این قبیل :

غدیر مبارک.

لا فتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار.

الحمدا... الذی جعلنا من المتمسکین بولایه علی بن ابیطالب علیه السلام

غدیر بلندترین قله تاریخ.

– پرچمک های کاغذی برای تهیه ریسه ها و پرچم حاوی شادباش غدیر.

– کارت های یادبود.

– خورشیدهای کاغذی در رنگ های گوناگون ، با درج نام امیرالمؤمنین در مراکز آن.

– قاب عکس و تابلوهای حاوی طرح ها و مضامین که چگونگی آن در مبحث «پوستر» مطرح شد .

– ساعت دیواری دارای پیام های کوتاه راجع به غدیر.

۱۵۹

۱۵۹ – تشویق جوانان به وسیله اعطای جوایز جهت حفظ خطابه غدیر

۱۶۰

۱۶۰ – خواندن خطابه غدیر در جلسات هفتگی، تابلو کردن فرازهائی از جملات کلیدی خطابه غدیر و نصب در همه جای شهر

کلام پایانی

ضمن تقدیر و تشکر از همراهی شما با ما در خواندن این جزوه ، چنان‌که مشاهده شد ، کوشیدیم فشرده‌ای از نظرات دل‌سوختگان حریم اهل البیت علیهم السلام را مطرح سازیم و در دسترس علاقه‌مندان قرار دهیم .

بدیهی است عملی کردن این پیشنهادها از توان یک نفر و یا یک مجموعه خارج است و مناسب است همهٔ شخصیت‌های جامعه شیعی دست به دست هم داده ، هر کدام بخشی از طرح را پیش ببرند .

لذا از کلیهٔ اشخاص حقیقی و حقوقی درخواست داریم تا با شرکت در این طرح معنوی و یا با ارائهٔ پیشنهادها و انتقادات خود ، در تکمیل این جزوه و این امر خطیر ما را یاری کرده ، موجبات رضایت و خشنودی حضرت بقیهٔ الله الاعظم عجل الله فرجه را فراهم نمایید .

التماس دعا

سید مجید نبوی

پیامک های غدیر

پیامک ۱

دریای غدیر، از ریزش آبشارگون وحی بر جان محمّد(ص) لبریز است و قامت دین در زلال غدیر خم انعکاس می‌یابد.

پیامک ۲

عید غدیر، بر حامیان راستین ولایت، مبارك!

پیامک ۳

بر سرِ آسمانی آن ظهر
آیه‌های شکوه نازل شد
مژده دادند ایه‌های شکوه
دین احمد(ص) دوباره کامل شد

پیامک ۴

گفت پیغمبر به یارای سخن
پیک رب العالمین آمد به من
گفت حیدر را خدا این تحفه داد
بر همه خلق جهان فضلش نهاد

پیامک ۵

غدیر، تجلّی اراده خداوند، مکمّل باور ما و نقطه تأمّلی در تاریخ است.

پیامک ۶

از جام و سبو گذشت کارم
وقت خُم و نوبت غدیر است
امروز به امر حضرت حق
بر خلق جهان علی(ع) امیر است

پیامک ۷

نور عالم از ولی داریم ما
اول و آخر علی(ع) داریم ما

پیامک ۸

ستاره سحر از صبح انتظار دمید
غدیر از نفس رحمت بهار چکید
گرفت دست قدر، رایت شفق بر دوش
زمین به حکم قضا آب زندگی نوشید

پیامک ۹

از ولای مُرتضی دل را چراغان می کنیم
بـا علی بار دگر تجدید پیمـان می کنیم

پیامک ۱۰

ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام
بر تو ای روز امامت از همه امت سلام
از تو محکم شد شریعت، وز تو نعمت شد تمام
ما به یاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام

پیامک ۱۱

باز تابید از افقْ روزِ درخشانِ غدیر
شد فضا سرشار عطرِ گل ز بستان غدیر
موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر
چشمه های نور جاری شد ز دامان غدیر

پیامک ۱۲

به روز غدیر خم از مقام لم یزلی
به کائنات ندا شد به صوت جلی
که بعد احمد مرسل به کهتر و مهتر
امام و سرور و مولا علیست علی
عید غدیر خم بر شما مبارک

پیامک ۱۳

قرآن به جز از وصف علی آیه ندارد
ایمان به جز از حب علی پایه ندارد
گفتم بروم سایه لطفش بنشینم
گفتا که علی نور بود سایه ندارد

عید غدیر مبارک

پیامک ۱۴

عید کمال دین , سالروز اتمام نعمت و هنگامه اعلان وصایت و ولایت امیر المومنین علیه السلام بر شیعیان وپ یروان ولایت خجسته باد

پیامک ۱۵

شبی در محفلی ذکر علی بود
شنیدم عاشقی مستانه فرمود
اگر آتش به زیر پوست داری
نسوزی گر علی را دوست داری

پیامک ۱۶

نه فقط بنده به ذات ازلی می نازد
ناشر حکم ولایت به ولی می نازد
گر بنازد به علی شیعه ندارد عجبی
عجب اینجاست خدا هم به علی می نازد

پیامک ۱۷

نام علی : عدالت -- راه علی : سعادت -- عشق علی : شهادت -- ذکر علی : عبادت -- عید علی : مبارک

پیامک ۱۸

تمام لذت عمرم در این است
که مولایم امیرالمومنین است

پیامک ۱۹

نازد به خودش خدا که حیدر دارد
دریای فضائلی مطهر دارد
همتای علی نخواهد آمد والله
صد بار اگر کعبه ترک بردارد
عید غدیر خم مبارک

پیامک ۲۰

عید کمال دین .سالروز اتمام نعمت وهنگامه اعلان وصایت و ولایت، امیر المومنین (علیه السلام) بر شماخجسته باد.

پیامک ۲۱

خورشید چراغکی ز رخسار علیست
مه نقطه کوچکی ز پرگار علیست
هرکس که فرستد به محمد صلوات
همسایه دیوار به دیوار علیست

پیامک ۲۲

غدیر ، برکت همه احساس های معنوی و دریای جاری خیرات نبوی است .

پیامک ۲۳

غدیر ، ریزش باران الطاف رحمانی بر گلزار جان های تشنه است .

پیامک ۲۴

غدیر ، تجلی خواست خالق ، روح آفرینش ، برانگیزاننده ستایش و دست های بلندی است که انسان خاکی را به افلاک می کشاند .

پیامک ۲۵

غدیر ، گل همیشه بهار زندگی است . دریایی بی‌کرانه است ؛ جاری بر جان های پاک و اندیشه های تابناک .

پیامک ۲۶

یک روز دلم به جشن مولا علی می رفت
در عیدِ غدیرِ خُم به صحرا می رفت
هر کوه که در برابر می‌دیدم
چون دستِ علی بود که بالا می رفت

پیامک ۲۷

علی در عرش بالا بی نظیر است
علی بر عالم و آدم امیر است
به عشق نام مولایم نوشتم
چه عیدی بهتر از عید غدیر است؟

پیامک ۲۸

خجسته باد پیوند «نبوت» و «امامت» در نقطه اوجی به نام غدیر خم که غدیر، گره محکمی است برای رشته دیانت.

پیامک ۲۹

روز عید غدیرخم از شریف ترین اعیاد امت من است. پیامبر اکرم(ص

چگونه جشن غدیر برگزار کنیم

مشخصات کتاب

برنامه‌های مناسب غدیر برای مدرسه

بسمه تعالی

رسول خدا (ص) در خطبه غدیر

(فَلْیَبْلُغِ الشّاهِدُ الْغائِبَ وَ الْوالِدُ الْوَلَدَ اِلی یَوْمِ الْقیامَه)

پس باید این خبر (واقعه غدیر خم) را هر حاضری به غائب

و هر پدری به فرزندش برساند، تا روز قیامت.

امام صادق (علیه‌السلام)

(إجْتَمِعُوا وَ تَذاکَرُوا تَحُفَّ بِکُمُ الْمَلائِکَةُ ؛ رَحِمَ اللّهُ مَنْ أحْیا أمْرَنا)

با یکدیگر جمع شوید و (از امر ما اهل‌البیت) یادآوری کنید که ملائکه شما را در بر گیرند.

خدا رحمت کند کسی را که امر ما را (در دلها) زنده می کند.

غدیری دیگر آمد

به پیروی از فرمایش رسول خدا (ص)

قدمی در ابلاغ غدیر برداریم

برنامه‌های مناسب غدیر برای مدرسه

تیک برنامه پیشنهادی چگونه شروع کنیم؟

۱- ارائه دکلمه در کلاس یا صبحگاه- یک دکلمه انتخاب و بعد از تمرین با ناظم هماهنگ کنید.

۲- مذاکره ماجرای غدیر در کلاس با معلمین- در مورد غدیر مطالعه و با دیگران مذاکره کنید.

۳- مسابقه نقاشی غدیر- با چند نفر از دوستان علاقمند با مدیر هماهنگ کنید، جایزه بدهید.

۴- مسابقه زیباترین جمله (یا مقاله) برای غدیر- با چند نفر از دوستان علاقمند با مدیر هماهنگ کنید، جایزه بدهید.

۵- خرید و توزیع شیرینی، شکلات بین همکلاسیها- با همکلاسیها پول جمع کنید، قبل از عید شیرینی پخش کنید.

۶- اجرای مسابقه حضوری غدیرحدود ۵-۸ سؤال ساده انتخاب و در کلاس یا صبحگاه بپرسید، جایزه بدهید.

۷- تزئین کلاس و راهرو- با دوستان خود مذاکره و پول جمع کنید و تزئینات خریداری و نصب کنید.

۸- خواندن آیات غدیر در صبحگاه، یک هفته- آیات مربوط به غدیر را انتخاب و با ترجمه و توضیح در صبحگاه اجرا کنید.

۹- اجرای مسابقه تستی غدیریک مسابقه تستی ساده تکثیر و در اختیار دوستان قرار دهید، به بهترینها جایزه دهید

۱۰- یک هفته برنامه مخصوص غدیر در صبحگاه - انتخاب برنامه ها با چند نفر از دوستان و مذاکره با ناظم برای اجرا در صبحگاه

۱۱- اجرای سرود یا نمایشنامه غدیر- تهیه سرود یا نمایشنامه و تمرین با دوستان و اجرا در کلاس یا مدرسه

۱۲- مسابقه حفظ آیات غدیر- یافتن آیات غدیر در قرآن و دادن به دوستان برای حفظ، امتحان و جایزه

۱۳- اجرای جشن غدیر- تنظیم برنامه یک جشن و پیدا کردن محتوا، انتخاب زمان و مکان اجرا

۱۴- تهیه روزنامه دیواری غدیر- با چند نفر از دوستان مطالب جالب درمورد غدیر تهیه و به شکل روزنامه دیواری کنید

۱۵- اجرای مسابقه کتابخوانی (یامطلبی باموضوع غدیر)- تهیه کتاب با هزینه مدرسه یا جمع آوری پول از همکلاسیها و بانیها

برنامه‌های مناسب غدیر برای اداره، سازمان، شرکت

تیک برنامه پیشنهادی چگونه شروع کنیم؟

۱- نصب مطالب غدیر در تابلو اعلانات- انتخاب مطالب مناسب توسط همکاران و نصب در تابلو اعلانات

۲- مذاکره کردن واقعه غدیر و اهمیت آن با همکاران- مطالعه واقعه غدیر و خطبه آن و مذاکره با همکاران

۳- دادن عیدی، سکه، بن،پاداش و ... به مناسبت غدیر- هماهنگی و برنامه ریزی لازم با امور مالی و اداری صورت گیرد.

۴- توزیع شیرینی بین همکارانمشارکت همکاران برای خرید و توزیع شیرینی دردفتر خود، کل سازمان ازسوی دیگر

۵- تبریک عید به مراجعین و دادن یادبود- آماده کردن بخش اطلاعات ورودی، هریک از همکاران به شخصه

۶- توزیع CD در مورد غدیر- انتخاب CD مناسب و تکثیر به تعداد همکاران

۷- صرف صبحانه حلیم با همکاران- مشارکت مالی همکاران برای خرید حلیم و توزیع در دفتر خود

۸- مسابقه زیباترین جمله یا نقاشی غدیر برای فرزندان- اطلاع‌رسانی قبلی به همکاران با ذکر چند موضوع، مشخصات نقاشیها، سن و تهیه جایزه

۹- مسابقه دل‌نوشته‌های غدیرضمن اطلاع‌رسانی، متون همکاران جمع‌آوری وچاپ شود. به برترینها جایزه تعلق گیرد

۱۰- نصب پرچم و پلاکارد و چراغانی- تهیه و نصب چراغانی و پرچم در خارج ساختمان و داخل راهروها

۱۱- توزیع کتاب یا مجموعه (جنگ) در مورد غدیر- یک کتاب یا مجموعه مطالب در مورد غدیر انتخاب و به تعداد همکاران خریداری شود

۱۲- اجرای مسابقه کتابخوانی از کتابی در مورد غدیراگر کتابی توزیع شود برای تشویق مطالعه، مسابقه‌ای از آن برگزار و جایزه داده شود.

۱۳- اجرای مسابقه تستی غدیر- حدود ۲۰ سؤال تستی بین همکاران توزیع و به پاسخهای صحیح جایزه داده شود.

۱۴- اجرای جشن غدیر- فضا و برنامه‌های آموزنده و فرحبخش، ترجیحاً با اجرای همکاران تدارک دیده شود برنامه‌های مناسب غدیر برای منزل

تیک برنامه پیشنهادی چگونه شروع کنیم؟

۱- خریدن کیک غدیر، دادن عیدی و کادو به فرزندان - سفارش کیک با طرح خاص غدیر، در نظر گرفتن عیدی و کادو برای خانواده

۲- مذاکره واقعه و خطبه غدیر و اهمیت آن با خانواده - مطالعه قبلی در مورد غدیر، پرسش و پاسخ از اعضاء خانواده

۳- دادن شرینی و شربت به همسایه‌ها- تدارک شیرینی و شربت برای اهالی ساختمان

۴- دادن هدیه و یادبود به همسایه‌ها- انتخاب کتاب، CD، و ... در مورد غدیر و خرید به تعداد همسایه‌ها

۵- نصب مطالب غدیر در تابلو اعلانات ساختمان- انتخاب مطالب زیبا در مورد غدیر، ترجیحاً از سوی کوچکترها

۶- نصب پرچم و چراغانی و تزئینات در کوچه- همراه کردن چند نفر از نوجوانان و جوانان علاقمند، بانی شدن برای خرید موارد

۷- دادن شربت وشیرینی و اسفند دود کردن سر کوچه - همراه کردن چند نفر از نوجوانان و جوانان علاقمند، بانی شدن برای خرید موارد

۸- برگزاری جشن برای کودکان آپارتمان - انتخاب خردسالان و کودکان ساختمان، انتخاب برنامه‌های شاد و آموزنده غدیر

برنامه‌های مناسب غدیر برای مغازه، فروشگاه

تیک برنامه پیشنهادی چگونه شروع کنیم؟

۱- نصب ریسه و چراغانی - خرید ریسه و نصب آن مقابل مغازه

۲- توزیع شیرینی و شربت - بانی شدن برای خرید شیرینی، تهیه کلمن، لیوان، یخ و ...

۳- دادن تخفیف ویژه غدیر - هماهنگی صنفی، ان‌شاءال.. این یک رسم شود وموجب شادی همه در روز غدیر باشد

۴- تبریک عید به مشتریان و دادن یادبود - گفتن تبریک، نصب تبریک مستحب روز عید در مغازه

۵- پخش صدا و فیلم در مورد غدیر - انتخاب فیلم یا کلیپ صوتی مناسب و تهیه دستگاه پخش در مغازه

۶- اختصاص فضا و سالن به جشن غدیر - اگر فضای بزرگی دارید، در اختیار مراسمی برای غدیر قرار دهید.

برگزاری مراسم به روش همایش

« بسمه تعالی »

همایش : تعریف : طرح موضوع در یک گرد همایی عمومی و استفاده از امکانات و ابزار متفاوت جهت انتقال مطالب به میهمانان را همایش می نامیم .

مکان مورد نیاز : سالن مناسب بگونه ای که مدعوین تریبون و سِن را ببینند .

سخنرانی و مداحی

روش های برگزاری: پرسش و پاسخ و چند رسانه ایی

سخنرانی و مداحی

در این روش به شکل سنتی و ساده با دعوت از یک یا چند سخنران موضوع مورد نظر را طرح و برای مدعوین بیان می داریم . در این روش نیاز به امکانات خاصی نداریم و فقط سیستم صوتی مناسب و بی نقص مورد نیاز است . در این روش زمانبندی مناسب از خستگی مدعوین جلو گیری می کند ، کوتاه بودن سخنرانی بین ۲۰ الی ۳۰ دقیقه ، استفاده از سرود ها و میان پرده هایی در بین برنامه ، استفاده از شاعر یا مداح مناسب به ثبت و پایداری مطالب کمک خواهد نمود . استفاده از چند سخنران با محوریت یک موضوع و با مدت زمان هر سخنران ۲۰ دقیقه بازدهی بیشتری دارد . مجری برنامه میتواند با خواندن قطعات ادبی و زیبا در حین اجرا و در میان پرده ها اثرات مفیدی داشته باشد . در صورت موجود بودن امکانات تصویری مانند : پروژکشن و کامپیوتر می توان مطالب سخنرانی را به شکل تصویری همزمان ارائه نمود که اثرات فوق العاده ای دارد استفاده از نرم افزار

پاور پوینت پیشنهاد می شود .

برای جذابیت بیشتر برنامه طرح یک مسابقه مفید است امّا ، سعی کنید از روش های جدید و متنوع در طرح مسابقه استفاده کنید و از روش های سنتی حتی اَلاِمکان بپرهیزید . بطور مثال : مصرعی از شعر که مرتبط با موضوع همایش و سخنرانی است را که قبلاً

آماده نموده ایـد برای مردم بخوانیـد و از آنان در خواست کنیـد به تنهایی و یا با هم فکری اطرافیان در زمانهای مخصوص برای این کار مصرع دوم را بسرایند و به بهترین مصرع دوم جوایزی تقدیم می گردد . خواندن مصرع های دوم شور و هیجان مناسبی را پدید می آورد و ارتباط با مدعوین به بالاترین حد خواهد رسید .

دستور العمل زمانبندی پیشنهادی ما :

۱. قرآن – ۵ دقیقه

۲. مجری قطعه ادبی ، خوش آمد گویی ، اعلام برنامه–۵ دقیقه

۳. سخنرانی اول – ۲۰ دقیقه

۴. پذیرایی و طرح مسابقه – ۱۵ دقیقه

۵. سخنرانی دوم – ۲۰ دقیقه

۶. برگزاری مسابقه و اعطاء جوایز – ۱۵ دقیقه

۷. پیام همایش که حاوی نتیجه گیری از برگزاری همایش است – ۳ دقیقه

۸. سرود یا مداحی و شعر (شاعر) – ۱۰ دقیقه

۹. پایان جلسه دعا و نیایش

تـذکر : در صورت امکان با استفاده از یک یا چنـد میز تعداد محدودی عنوان کتاب در موضوع همایش را به نمایش بگذارید و از مدعوین دعوت نمایید که از این کتاب ها بازدید کنند مسئول میز می تواند با معرفی یک یا دو کتاب این بازدید را مفید تر نماید .

پرسش و پاسخ

این روش نسبت به روش قبل تاثیر گذاری و پایداری بیشتری در ذهن مخاطب خواهد داشت و به این نحو بر گزارمی گردد .

پس از شـروع جلسه مجری ضـمن اعلاـم برنـامه از اسـتاد (یا اساتیـد) دعوت می نمایـد که در جایگاه خود قرار بگیرنـد . بر قراری ارتباط بین اساتیـد و مخاطبین اولین گام است . که با سـلام و گفتگوی اساتیـد با مخاطبین انجام می گردد . سـپس مجری که وظیفه سنگینی دارد موضـوع جلسه را طرح نمـوده و از مردم دعوت می کنـد سوالاتشـان را روی برگه هـایی که قبلاً ـ تـدارک دیـده شـده بنویسـند و به راهنمایـان جلسه تحویل دهنـد در این فاصـله می توان فیلمی که قبلًا در طی یک مصاحبه در کوچه و بازار دررابطه با این موضوع تهیه شـده پخش نموده و اسـتادی به پاسـخ سوال مطروحه در فیلم مشـغول شونـد . مجری در این فاصـله فرصت دارد تا سوالات رسیده از مردم را دسـته بنـدی و تـدوین نمایـد و از طرح سوالات مشترک و یا خارج از موضوع جلوگیری نمایـد مدیریت مجری برنامه در تقسـیم بندی زمان ها ، تقسیم سوال ها و جلوگیری از انحراف بحث ضروریست مجری خود باید سوالاتی را از قبل تهیه نموده باشد که در صورت عدم پرسش از سوی مردم این سوالات را طرح نماید .

برای ارائه بهتر این برنامه اساتید می توانند سوالاتی را از مدعوین بپرسند و پاسخ را نیز از مردم بشنوند .

در این روش می توان از هر یک از اساتید خواست تا ظرف کمتر از ۱۰ دقیقه پیرامون موضوع جلسه سخنرانی نمایند تا مخاطبین در جو موضوع قرار بگیرند .

تذکر مهم : پرسش شفاهی میهمانان نظم جلسه را مختل خواهد نمود .

در این روش هم مانند روش گذشته با تنوع و زمانبندی مناسب می توان به جذابیت برنامه افزود .

در صورت وجود امکانـات خوب است که VCD جلسه را تهیه و در پایـان برنامه به مـدعوین علاقه منـد داده شود . در صورتی که سوالات همگی پاسـخ داده نشـده مجری بایـد از مردم بخواهـد که در صورت علاقه به شـنیدن پاسخ سوالاتشان با مجری هماهنگ نموده ، و بوسیله پست و یا روش دیگر پاسخ ها برایشان ارسال گردد .

معرفی سایت های معتبر و همسو برای یافتن پاسخ سوال های آینده مردم نیز مفید است .

در پایان توصیه می شود در صورت استقبال از برنامه شما از مدعوین دعوت کنید تا جلسه مشابه دیگری را با هم کاری آنان برقرار کنید .

در صورت وجود امکانات توصیه می شود در آینده به صورت مجازی و از طریق اینترنت این جلسات ادامه یابد . رمز موفقیت شما در تداوم ارتباط با مخاطبین است .

چند رسانه ای

در این روش با پخش فیلم ، نمایش زنده ، طراحی نور و صدا و استفاده از دکور مناسب موضوع همایش را طرح می کنیم مجری این برنامه در آغاز و پس از اعلام برنامه سوالی را طرح خواهد نمود که پاسخ آن در برنامه بعدی که فیلم و یا استفاده از رسانه های دیگر می باشد داده شده است .

طراحی جذاب و استفاده از هنرمندان در این روش بازدهی را افزایش خواهد داد . پیوستگی مطالب طرح شده در کلیپ های مختلف از اهمیت ویژه ای بر خوردار است و یکی از وظایف مجری در پایان جلسه جمع بندی ونتیجه گیری و رساندن پیام همایش به مخاطبین خواهد بود .

در این روش می توان به جای مجری از یک گفتگو دونفره که شکل مباحثه و در بین مردم توسط دو مجری انجام می شود استفاده کرد ، آنها به سوی سِن حرکت کرده و در ضمن گفتگو، سوالی را طرح می کنند که پاسخ آن در برنامه بعدی تدارك دیده شده است . استفاده از روش های قبلی و ... . به جذابیت برنامه کمك می کند . در صورت امکان تهیه VCD از کلیپ ها و برنامه های اجراشده و ارائه آن به علاقه مندان در پایان جلسه مفید است .

توصیه های عمومی :

۱.خوشروئی و مهربانی حقیقی ، عنایت به این که میهمانان گرامی شما میهمان صاحب مجلس هستند و توفیق حضور آنان در مجلس شما از ناحیه مقدسه اهل بیت علیهم السلام بوده است . همه خدمتگزاران در تمامی مسئولیت ها همواره باید مطلب فوق را به خود گوشزد نمایند و متذکر این نکته باشند که سعادت عظیمی نصیبشان شده است که اجازه یافته اند خدمتگزارمیهمانان ارزشمندی باشند.

۲. آرام صحبت نمودن و رعایت ادب از کلیدهای مهم راه یافتن به قلب مخاطب است .

۳. آراستگی ظاهراعم از اصلاح مو ، لباس ، وقار و سکینه در حرکات و آرامش باطنی از راز های موفقیت شماست .

۴. نحوه دعوت همیشه مهم است ، ارائه کارت دعوت مناسب ، زیبا و مرتبط با موضوع جذابیت خواهد داشت . طرح سوال مربوط به موضوع جلسه در کارت دعوت ذهن مخاطب را آماده تر می نماید. به روش های متعددی جهت ایجاد سوال در ذهن میهمان خود فکر و عمل کنید .

۵. همیشه در کار تبلیغی موفق به آینده فکر کنید و اینکه می توانید ارتباط خود را با مخاطب حفظ کنید . در صورت موفقیت در هر همایش ، آمادگی دعوت از میهمانان خود را در آینده نزدیک داشته باشید و تکرار این دیدارها شما را به مقصد نهایی خواهد رساند .

۶. طراحی زمانبندی جلسه و اجرای دقیق آن . زمان مطلوب برای این نوع جشن و با هر نوع دیگر ۱:۳۰ دقیقه الی ۲ ساعت می باشد .

۷.برخورد اولین مسئول همایش با میهمانان بسیار مهم است لذا مسئولین انتظامات وراهنمایان باید از لحاظ اخلاقی برجسته باشند والسلام

نمایشگاه بزرگ با زلال غدیر(توضیح مفصل جشن میزها)

بسم الله الرحمن الرحیم

«الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیرالمومنین و الائمه المعصومین علیهم السلام اجمعین»

تعریف همایش

طرح موضوع در یک گرد همایی عمومی و استفاده از امکانات و ابزار متفاوت جهت انتقال مطالب به میهمانان را همایش گویند .

مکان مورد نیاز همایش

سالن مناسب ، به گونه ای که مدعوین ، سن را ببینند . روش های برگزاری همایش

۱- سخنرانی و مداحی

۲- پرسش و پاسخ

۳- چند رسانه ای . سخنرانی و مداحی

در این روش به شکل سنتی و ساده با دعوت از یک یا چند سخنران موضوع مورد نظر را طرح و برای مدعوین بیان می داریم . در این روش نیاز به امکانات خاصی نداریم و فقط سیستم صوتی مناسب و بی نقص مورد نیاز است .

در این روش زمان بندی مناسب از خستگی مدعوین جلوگیری می کند، کوتاه بودن سخنرانی بین ۲۰ الی ۳۰ دقیقه، استفاده از سرودها و میان پرده هایی در بین برنامه، استفاده از شاعر یا مداح مناسب به ثبت و پایداری مطالب کمک خواهد نمود .

استفاده از چند سخنران با محوریت یک موضوع و با مدت زمان هر سخنرانی ۲۰ دقیقه بازدهی بیشتری دارد .

مجری برنامه می تواند با خواندن قطعات ادبی و زیبا در حین اجرا و در میان پرده ها اثرات مفیدی داشته باشد .

در صورت موجود بودن امکانات تصویری مانند پروژکتور و کامپیوتر می توان مطالب سخنرانی را به شکل تصویری همزمان ارائه نمود که اثرات فوق العاده ای دارد استفاده از نرم افزار پاور پوینت نیز پیشنهاد می شود .

برای جذابیت بیشتر برنامه طرح یک مسابقه مفید است اما، سعی کنید از روش های جدید و متنوع در طرح مسابقه استفاده کنید و از روش های سنتی حتی الامکان بپرهیزید .

به طور مثال مصرعی از شعر که مرتبط با موضوع همایش و سخنرانی است را که قبلا "آماده نموده اید برای مردم بخوانید و از آنان درخواست کنید به تنهایی و یا با هم فکری اطرافیان در زمانهای مخصوص برای این کار مصرع دوم را بسرایند و به بهترین مصرع دوم جوایزی تقدیم گردد . خواندن مصرع های دوم شور و هیجان مناسبی را پدید می آورد و ارتباط با مدعوین به بالاترین حد خواهد رسید . دستور العمل زمان بندی پیشنهادی ما

۱- ۵ دقیقه قرآن

۲- ۵ دقیقه مجری قطعه ادبی ، خوش آمد گویی ، اعلام برنامه

۳- ۲۰ دقیقه سخنرانی اول

۴- ۱۵ دقیقه پذیرایی و طرح مسابقه

۵- ۲۰ دقیقه سخنرانی دوم

۶- ۱۵ دقیقه برگزاری مسابقه و اعطای جوایز

۷- ۳ دقیقه پیام همایش که حاوی نتیجه گیری از برگزاری همایش است

۸- ۱۰ دقیقه سرود یا مداحی و شعر (شاعر)

۹- پایان جلسه ، دعا و نیایش .

تذکر : در صورت امکان با استفاده از یک یا چند میز تعداد محدودی عنوان کتاب در موضوع همایش به نمایش بگذارید و از مدعوین دعوت نمایید که از این کتاب ها بازدید کنند، مسئول میز می تواند با معرفی یک یا دو کتاب این بازدید را مفید تر نماید .

پرسش و پاسخ

این روش نسبت به روش قبل تأثیر گذاری و پایداری بیشتری در ذهن مخاطب خواهد داشت و به این نحو برگزار می گردد :

پس از شروع جلسه مجری ضمن اعلام برنامه از استاد (یا بهتر است اساتید) دعوت می نماید که در جایگاه خود قرار بگیرند .

برقراری ارتباط بین اساتید و مخاطبین اولین گام است که با سلام و گفتگوی اساتید با مخاطبین انجام می گردد .

سپس مجری که وظیفه سنگین دارد موضوع جلسه را طرح نموده و از مردم دعوت می کند سؤالاتشان را روی برگه هایی که قبلا" تدارک دیده شده بنویسند و به راهنمایان جلسه تحویل دهند، در این فاصله می توان فیلمی که قبلا "طی یک مصاحبه در کوچه و بازار در این موضوع تهیه شده پخش نمود و استادی به پاسخ سؤال طرح شده در فیلم مشغول شود .

مجری در این فاصله فرصت دارد تا سؤالات رسیده از مردم را دسته بندی و تدوین نماید و از طرح سؤالات مشترک و یا خارج از موضوع جلوگیری نماید.

مدیریت مجری برنامه، در تقسیم بندی زمان ها، تقسیم سؤال ها و جلوگیری از انحراف بحث ضروریست . مجری خود باید سؤالاتی را از قبل تهیه نموده باشد که در صورت عدم پرسش از سوی مردم این سؤالات را طرح نماید .

برای ارائه بهتر این برنامه اساتید می توانند سؤالاتی را از مدعوین بپرسند و پاسخ رانیز از مردم بشنوند .

دراین روش می توان از هر یک از اساتید خواست تا ظرف کمتر از ۱۰ دقیقه پیرامون موضوع جلسه سخنرانی نمایند تا مخاطبین در جو موضوع قرار گیرند .

تذکر مهم : پرسش شفاهی میهمانان نظم جلسه را مختل خواهد نمود .

در این روش هم مانند روش گذشته با تنوع و زمان بندی مناسب می توان به جذابیت برنامه افزود .

در صورت وجود امکانات، خوب است که VCD جلسه را تهیه و در پایان برنامه به مدعوین علاقه مند داد . در صورتی که سؤالات همگی پاسخ داده نشده، مجری باید از مردم بخواهد که در صورت علاقه به شنیدن پاسخ سؤالاتشان با مجری هماهنگ نموده و به وسیله پست و یا روش دیگر پاسخ ها برایشان ارسال گردد.

معرفی سایت های معتبر و هم سو برای یافتن پاسخ سؤال های آینده مردم نیز مفید است.

در پایان توصیه می شود در صورت استقبال از برنامه شما، از مدعوین دعوت کنید تا جلسه مشابه دیگری را با همکاری آنان برقرار کنید .

در صورت وجود امکانات، توصیه می شود در آینده به صورت مجازی و از طریق اینترنت این جلسات ادامه یابد. رمز موفقیت شما در تداوم ارتباط با مخاطبین است . چند رسانه ای

در این روش با پخش فیلم، نمایش زنده ،طراحی نور و صدا و استفاده از دکور مناسب موضوع همایش را طرح می کنیم. مجری این برنامه در آغاز و پس از اعلام برنامه ،سؤالی را طرح خواهد نمود که پاسخ آن در برنامه بعدی که فیلم و یا استفاده از رسانه های دیگر می باشد داده شده است .

طراحی جذاب و استفاده از هنرمندان در این روش، بازدهی را افزایش خواهد داد .

پیوستگی مطالب طرح شده در کلیپ های مختلف، از اهمیت ویژه ای برخوردار است و یکی از وظایف مجری در پایان جلسه، جمع بندی و نتیجه گیری و رساندن پیام هایش به مخاطبین خواهد بود .

در این روش می توان به جای مجری از یک گفتگوی دو نفره که شکل مباحثه و در بین مردم توسط دو مجری انجام می شود استفاده کرد، آنها به سوی سن حرکت کرده و در ضمن گفتگو، سؤالی را طرح می کنند که پاسخ آن در برنامه بعدی تدارک دیده شده است . استفاده از روش های قبلی و ... به جذابیت برنامه کمک می کند.

در صورت امکان، تهیه VCD از کلیپ ها و برنامه های اجرا شده و ارائه آن به علاقه مندان در پایان جلسه مفید است .

توصیه های عمومی :

۱- خوش رویی و مهربانی حقیقی نه ظاهری، عنایت به اینکه میهمانان گرامی شما میهمان صاحب مجلس هستند و توفیق حضور آنان در مجلس شما از ناحیه مقدسه اهل بیت علیهم السلام بوده است .

همه خدمت گزاران در تمامی مسئولیت ها همواره باید مطلب فوق را به خود گوشزد

نمایند و متذکر این نکته باشند که سعادت عظیمی نصیبشان شده است که اجازه یافته

اند خدمتگزار میهمانان ارزشمند باشند .

۲- آرام صحبت نمودن و رعایت ادب از کلید های مهم راه یافتن به قلب مخاطب است .

۳- آراستگی ظاهر اعم از اصلاح مو ، لباس ، وقار و سکینه در حرکات و آرامش باطنی از رازهای موفقیت شماست .

۴- نحوه دعوت همیشه مهم است ، ارائه کارت دعوت مناسب ، زیبا و مرتبط با موضوع جذابیت خواهد داشت .طرح سؤال مربوط به موضوع جلسه در کارت ذهن مخاطب را آماده تر می نماید . به روش های متعددی جهت ایجاد سؤال در ذهن میهمان خود فکر و عمل کنید .

۵- همیشه در کارت تبلیغی موفق به آینده فکر کنید و اینکه می توانید ارتباط خود را با مخاطب حفظ کنید. در صورت موفقیت در هر همایش ، آمادگی دعوت از میهمانان خود را در آینده نزدیک داشته باشید و تکرار این دیدارها شما را به مقصد نهایی خواهد رساند .

۶- طراحی، زمان بندی جلسه و اجرای دقیق آن . زمان مطلوب برای این نوع جشن و یا هر نوع دیگر ۱:۳۰دقیقه الی ۲ ساعت می باشد .

ان شاء ا...

غدیر محور وحدت مسلمین

پیامک های غدیری ۱۳۹۱ (جهت ۱۸ پیامک)

ـ آیامیدانیدکه شیعه وسنی آیه۶۷سوره مائده رادرموردروزغدیروولایت امیرالمومنین میدانند؟

شیعه:کافی ج۱ص ۲۹۰

سنی:شواهدالتنزیل ج۱ح ۲۴۹

?Do you know

Both Shias and Sunnis believe the Ayah ۶۷ of Surah Al-Ma’ida is revealed for the day al-.(Ghadeer and mastership of Imam Ali (Peace be upon him

Shia: Usul-al-Kafi, Volume۱, Page ۲۹۰

Sunni: Shavahed-al-Tanzil, Volume۱, Hadith number۲۴۹

ـ آیامیدانیدکه شیعه وسنی آیه۵۵سوره مائده رادربخشیدن انگشتردرنمازوامامت امام علی (ع) میدانند؟

شیعه:نورالثقلین ذیل آیه

سنی: تفسیرابن کثیرذیل آیه

?Do you know

Both Shias and Sunnis believe the Ayah۵۵ of Surah Al-Ma'ida is revealed for the Imam Ali (Peace be upon him) donation of ring in his Salah(Praying) and leadership of him.

Shia: Al-Tafsir Noor-al-thaghalain, below the Ayah

Sunni: Al-Tafsir Ibn-Kathir, below the Ayah - آیامیدانیددرآیه۵۹سوره نساخداوندهمه رابه اطاعت ازحضرت علی (ع) وائمه دستورمیدهد؟

شیعه:کمال الدین ج۱ص۲۲۲

سنی:شواهدالتنزیل ج۱ح۲۰۲

?Do you know

In the Ayah ۹ of Surah An-Nisa Allah(swt) directs everyone to obey Imam Ali and other Imams (Peace be upon them).

Shia: Kamal-al-Din , Volume ۱, Page ۲۲۲

Sunni: Shavahed-al-Tanzil, Volume۱, Hadith number۲۰۲ - آیامیدانیدکه طبق آیه۳سوره مائده تکامل دین بواسطه روزغدیر وجانشینی امام علی(ع)است؟

شیعه:کافی ج۱ص ۲۹۰

سنی:شواهدالتنزیل ج۱ح۲۱۱

?Do you know

According to the Ayah۳ of Surah Al-Ma'ida religion completion is because of Ghadeer and successorship of Imam Ali(Peace be upon him).

Shia: Usul-al-Kafi, Volume۱,Page ۲۹۰

Sunni: Shavahed-al-Tanzil, Volume۱, Hadith number۲۱۱

- آیامیدانیدشیعه وسنی آیه۷سوره بینه رادرامامت امام علی(ع) میدانندکه بهترین نیکوکاران است؟

شیعه:البرهان ذیل آیه

سنی:الدرالمنثورذیل آیه

?Do you know

Both Shias and Sunnis believe the Ayah۷ of Surah Al-Bayyina is about leadership of Imam Ali (Peace be upon him) who is the best benefactor.

Shia: Al-Tafsir Al-Burhan, below the Ayah

Sunni: Al-Dur al-Manthur, below the Ayah

- آیامیدانیدشیعه وسنی میگویند:خدادرآیه۷سوره رعدامام علی(ع)راهادی امت معرفی کرده؟

شیعه:البرهان ذیل آیه

سنی:مسند احمدجز۲ح ۹۹۰ ?Do you know

Both Shias and Sunnis say in the Ayah۷ of Surah Al-Ra'd has introduced Imam Ali (Peace be upon him) as the steerer and leader of Islamic nation.

Shia: Al-Tafsir Al-Burhan, below the Ayah

Sunni: Musnad Ahmad, Chapter ۲, Hadith number ۹۹۰

ـ آیامیدانیددرآیه۷سوره انبیامنظوراز(اهل ذکر)حضرت علی واماما‌ن میباشند؟

شیعه:تفسیرصافی ذیل آیه

سنی:شواهدالتنزیل ذیل آیه

?Do you know

In the Ayah ۷ of Surah Al-Anbiya Imam Ali and other Imams (Peace be upon them) are meant by "those who reminisce (possess) the message".

Shia: Al-Tafsir al-Safi, below the Ayah

Sunni: Shavahed-al-Tanzil, below the Ayah

ـ آیامیدانیدکه شیعه وسنی میگویندطبق آیه۴۳رعد،دارنده علم قرآن امام علی(ع)میباشد؟

شیعه:کافی ج ۱ص۲۲۹

سنی:شواهدالتنزیل ج۱ص ۴۰۰

?Do you know

Both Shias and Sunnis say according to the Ayah ۴۳ of Surah Al-Ra'd Imam Ali (Peace be upon him) is the possessor of the insight of the holy Quran.

Shia: Usul-al-Kafi, Volume۱, Page۲۲۹

Sunni: Shavahed-al-Tanzil, Volume۱, Page۴۰۰

ـ آیامیدانیددرآیه۱۰۳آل عمران منظورازچنگ زدن به ریسمان الهی، توسل به ولایت امام علی(ع)وائمه میباشد؟

شیعه:غیبت نعمانی باب۲ح۲

سنی:شواهدالتنزیل ج۱ص۱۶۸

?Do you know

In the Ayah ۱۰۳ of Surah Al-i-Imran grasping on belief in mastership of Imam Ali and other Imams (Peace be upon them) are meant by grasping on the Rope of Allah(swt).

Shia: Al-Ghayba Nomani, Chapter ۲ ,Hadith number۲

Sunni: Shavahed-al-Tanzil, Volume۱, Page۱۶۸

ـ آیامیدانیدپس ازنزول آیه۲۱۴شعرا، پیامبردراولین مهمانی اسلام،حضرت علی(ع)راجانشین خودمعرفی کردند؟

شیعه:البرهان ذیل آیه

سنی:مسنداحمدرقم۸۴۱

?Do you know

After revealing of Ayah ۲۱۴ of Surah Ash-Shu'ara to the prophet (Peace be upon him and his family), he introduced Imam Ali (Peace be upon him)as his successor in the first party.

Shia: Al-Tafsir al-Burhan, below the Ayah

Sunni: Musnad Ahmad, Number ۸۴۱ - آیامیدانیدشیعه وسنی حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه رانقل کرده اند؟ازجمله:

شیعه:اصول کافی ج ۱ص ۲۹۳

سنی:مسنداحمدحنبل جزء ۳۹،ص۲۹۷،ح۱۸۴۹۷

?Do you know

Both Shias and Sunnis has narrated the hadith "Whomsoever's master (mawla) I am, Ali is also his master."

Shia: Usul-al-Kafi, Volume۱, Page ۲۹۳

Sunni: Musnad Ahmad Hanbal, Chapter ۳۹, Page ۲۹۷, Hadith number ۱۸۴۹۷ - آیامیدانیدپیامبر(ص)به علی(ع)فرمود:توبرای من همانندهارون هستی نسبت به موسی.

شیعه:ارشادمفیدج ۱ص ۸

سنی:صحیح بخاری،جز۱۳ح۴۰۶۴

?Do you know

The prophet Mohammad (Peace be upon him and his family) told Imam Ali (Peace be uponhim): "You to me are like Aaron to Moses."

Shia: Ershad Mofid, Volume۱, Page ۸

Sunni: Sahih-al-Bukhari, Chapter۱۳, Hadith number ۴۰۶۴

- آیامیدانیدپیامبرفرمود:علی ازمنست ومن ازعلیم وبعدازمن اوسرپرست هرمومنیست؟

شیعه:مناقب شهرآشوب،ج۳،ص ۵۱

سنی:سنن ترمذی،جز۱۲رقم۳۶۵۳

?Do you know

The prophet Mohammad (Peace be upon him and his family) said: "Ali is from me and I am from Ali and after me he is the master of every faithful."

Shia: Managheb Shahr-Ashoob, Volume۳, Page ۵۱

Sunni: Sunan Tirmizi, Chapter ۱۲, Number ۳۶۵۳

- آیامیدانیدپیامبرفرمود:امامان بعدازمن فقط ۱۲نفرهستند؟

شیعه:عیون اخبارالرضا(ع)ج ۱ص ۶۴ح ۳۱

سنی:صحیح مسلم ج۹کتاب الاماره ح۳۳۹۳

?Do you know

The prophet Mohammad (Peace be upon him and his family) said: "Successors after me are only ۱۲."

Shia: Uyun Akhbar al-Reza, Volume ۱, Page۶۴, Hadith number ۳۱

Sunni: Sahih Muslim, Volume ۹, Book Al-Ammarah, Hadith number ۳۳۹۳

ـ آیامیدانیدپیامبرفرمود:کسی که بمیردوامام زمانش رانشناسدبه مرگ جاهلیت مرده است؟

شیعه:کافی ج۱باب مایجب علی الناس ح۲

سنی:مسنداحمدجز۳۴ح ۱۶۲۷۱

Do you know?

The prophet Mohammad (Peace be upon him and his family) said: "One who dies and does not know the Imam of his era dies as ones in the period of Jahiliyya."

Shia: Usul-al-Kafi, Volume ۱, Chapter Ma Yajib Alan-Nas (What people are obligated to do), Hadith number۲

Sunni: Musnad Ahmad, Chapter ۳۴, Hadith number ۱۶۲۷۱

ـ آیامیدانیدپیامبرفرمود:من ازدنیامیروم و۲یادگاربزرگ میگذارم:قرآن وعترت.

شیعه:وسائل الشیعه ح۳۳۱۴۴

سنی:صحیح مسلم جز۱۲رقم ۴۴۲۵

Do you know?

The prophet Mohammad (Peace be upon him and his family) said: "I die and leave two great evocations: the Quran, and the Itrat.

Shia: Vasayel al-Shia, Hadith number ۳۳۱۴۴

Sunni: Sahih Muslim, Chapter ۱۲, Number ۴۴۲۵ ـ آیامیدانیدپیامبرفرمود:من شهرعلمم وعلی درب ورودی شهراست؟

شیعه:کمال الدین ج۱باب۲۲ص ۲۴۱

سنی:مستدرک حاکم نیشابوری جز۱۰رقم ۴۶۱۴

Do you know?

The prophet Mohammad (Peace be upon him and his family) said: "I am the capital of insight and Ali is its portal."

Shia: Kamal-al-Din, Volume۱, Chapter ۲۲, Page ۲۴۱

Sunni: Mustadrak Hakim al-Nishaburi, Chapter۱۰, Number ۴۶۱۴

ـ آیامیدانیدپیامبرفرمود:علی باحق است وحق باعلیست؟

شیعه:خصال صدوق ج۲ص ۴۹۶

سنی:تاریخ بغدادجز۶ باب الیاء ذکرمن اسمه یوسف ص۳۱۲

Do you know?

The prophet Mohammad (Peace be upon him and his family) said: "Ali is with the truth and the truth is with Ali."

Shia: Khesal Sadugh, Chapter ۲, Page ۴۹۶

Sunni: Tarikh-al-Baghdad, Chapter ۶, Section Ya': Thekr man-esmoho Yoosuf (the story of whose name is Yoosuf), Page ۳۱۲ ******************Comments*******************

در برگرداندن عبارات عربی به انگلیسی رسم الخطهای مختلفی استفاده می شود. من از برگردانی که پورتال ویکیپدیا داشته استفاده کرده ام.

در ترجمه علم قرآن از insightبصیرت استفاده کرده ام. Science تعریف خاص علوم تجربی را ارضا می کندو knowledge دانش کتابی است. خواستید عوض کنید.

پس از لفظ جلاله الله از (swt) که مخفف (subhanahu wa ta'la) سبحانه و تعالی استفاده می شود.برخلاف Peace be upon...کامل ننوشته ام چون انگلیسی نیست و جور دیگری در مقالات ندیده ام. خواستید عوض کنید.

با تشکر

نسیمی از غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی شیرازی، صادق

عنوان و نام پدیدآور: نسیمی از غدیر/ سخنرانی صادق شیرازی؛ مترجم محمد آخوند؛ به‌اهتمام و کوشش دفتر نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی شیرازی [حسینیه و موسسه دار الحسین(ع) تهران]

مشخصات نشر: تهران: سمیع، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری: ۳۲ ص؛ ۵/۱۱ X۵/۱۶س‌م

شابک: ۹۶۴-۹۳۳۹۳-۰-۲؛ ۹۶۴-۹۳۳۹۳-۰-۲

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۰؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

موضوع: غدیر خم -- مقاله‌ها و خطابه‌ها

موضوع: علی‌بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- اثبات خلافت -- مقاله‌ها و خطابه‌ها

شناسه افزوده: آخوند، محمد، ۱۳۴۶ -، مترجم

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵۴/ح۵ن۵۸ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: م۸۱-۱۱۳۰۴

مقدمه

شرح حال وقایع تاریخی را نمی‌توان در یک برگ ویا دو برگ ویا یک کتاب ویا ده کتاب به تصویر کشید، آنچه که مؤلفین ومحققین در این راستا انجام می‌دهند همانا حلاجی نمودن گوشه‌هایی از گزارشات گذشته است وبس، ولی باید به این مطلب

توجه داشت که چنین تحقیقاتی از ذهنیت چه مغزی باید تراوش کند، آیا یک شخص عادی می‌تواند چنین کلماتی را به رشته تحریر در آورد، یا باید خصوصیاتی چند داشته باشد؟

آیا هر کس که از راه می‌رسد می‌تواند خود را وارد صحنه تحقیق نموده وخود را با نوشتن یک کتاب ویا یک جزوه جزو قراولان محققین قلمداد نماید؟

پس باید میان این دو فرقی باشد.

محققی که بیش از یک هزار سخنرانی شب‌های جمعه ویا شب‌های چهار شنبه از کربلای معلی تا کویت وقم ووعظ وارشاد هیشگی جوانان یادگار عمر پر برکت ۶۲ ساله‌اش می‌باشد.

حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد صادق شیرازی «دام ظله» بعد از مرجعیت عظمای مرحوم حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی «قدس الله نفسه الزکیهٔ» بار مرجعیت را بر دوش کشیده؛

•با همان نفس،

•با همان تن صدا،

•با همان برخوردهای اجتماعی،

•با همان ملاحت،

•با همان سعه صدر، که هر دوست ودشمن را شیفته رفتار پیامبر گونه‌اش می‌کند، روزانه به استقبال مردم و گره گشای کار ایشان می‌رود.

•وبا همان سخنرانی‌های مرحوم حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی «قدس الله سره» ما را به یاد آن روزها وآن مجالس ومحافل به یاد ماندنی می‌اندازد.

از این رهگذر، عده ای از رهروان راه اهل بیت عصمت وطهار «علیهم السلام» در صدد بر آمده تا با نگارش وترجمه سخنرانی‌های معظم له شما خوانندگان عزیز را به آگاهی وارشادات اهل بیت دعوت بنمایند.

جزوه ای که در پیش رو دارید یکی از صدها سخنرانی‌های حضرت آیت الله العظمی حاج سید صادق حسینی شیرازی «دام ظله» در میان جمعی از هیأتی‌های شهر مقدس قم می‌باشد که در روز عید غدیر خم سال ۱۴۲۱ هجری قمری ایراد فرموده‌اند، ایشان در این جزوه به گوشه‌هایی از وقایع عید الله الأکبر اشاره می‌کنند، پس این ما واین روز فرخنده ومبارک غدیر.

حسین ومؤسسه دار الحسین علیه السلام تهران

صفر المظفر ۱۴۲۳ هجری قمری

عید خدای بزرگ

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین انه خیر ناصر ومعین الحمد لله رب العالمین والصلاهٔ والسلام علی سیدنا ونبینا محمد «صلی الله علیه وآله وسلم» وعلی آله أجمعین.

روز غدیر عید الله است همان گونه که در روایات اسلامی به چشم می‌خورد، زیرا روز علی ابن أبی طالب امیر المؤمنین علیه السلام است، بلکه روز رسول الله «صلی الله علیه وآله وسلم» است، بلکه روز الله تبارک وتعالی است گرچه هیچ دوگانگی در این روز بین خدا ورسول وعلی ابن ابی طالب علیه السلام نخواهد بود، خدای منان در باره این روز در قرآن فرموده:

(الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً).

امروز دین را بر شما کامل گردانیدم ونعمت را به شما ارزانی بخشیدم وانتخاب دین اسلام را بر شما مقرر داشتم.

خـدای منـان ولی امر خود را به مردم معرفی نموده است، آن ولی امری که اطـاعتش بر همگـان بعـد از رسول گرامی اسـلام واجب گردیده است. همان گونه که قرآن می‌فرماید:

(یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) ای گروه مؤمنین از خدا ورسول واولی الامر اطاعت کنید.

چکیده وخلاصه غدیر یعنی: در برگیرنده تمامی اسلام وتمام جهاد ومبارزات سخت رسول الله «صلی الله علیه وآله وسلم» با دشمنان ویادوارهای حضرت.

همان گونه که قرآن می‌فرماید:

(یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) ای رسول هر آنچه را که از خـدایت بر تو نازل شـده بر مردم عرضه بـدار واگر تبلیغ نکردی رسالتت را به اتمام نرسانیـدی. غـدیر در خود هر آنچه را که بر حضـرت رسول «صلی الله علیه وآله وسلم» نازل شده از احکام وآداب وسنن زندگی در بر می‌گیرد.

یعنی؛ ای رسول به بنـدگان خـدا بیـان کن تـا خـدا به فضـل ومرحمت ولایـت ونور وبرکات آن ایشان را رحمت کنـد وعلی بن ابی طالب علیه السلام سرمشق همگان قرار گیرد.

نتیجه سخن

غـدیر دژ مسـتحکم آیین ودین است، زیرا در این قلعه جمیع فضایـل واخلاـق ومکـارم ومحاسن گرد هم آمـده بلکه دقیق‌تر آن که، غدیر خود مکارم وفضایل وصعود تمدن‌ها ومعنویات بوده وهمه فضایل ومناقب وخوبی‌ها در آن خلاصه می‌گردد.

با بیان عیـد غدیر این گونه مضامین اسـلامی در اذهان تداعی می‌شود، آن مضامینی که در آن نهفته است، بیان این مطلب بایسـته به نظر می‌رسـد که هر گونه راهی که منتهی به غـدیر نگردد وبه آن متصـل نگردد، انکـار اهـل بیت ورسول خـدا «علیهم السـلام» این، مضمون وچکیده روز عید غدیرخم است.

بیان این مطلب بایسته به نظر می‌آید که غدیر (با تمامی صفات ومعانی آن) صفحات تاریخ را به میز محاکمه می‌کشاند.

آن امام ورهبری که حضـرت احدیت هیچ نشانه‌ای را بزرگتر از آن هدف برای بشـر قرار نداده است، به همین مناسـبت حضرت باقر علیه السلام در باب علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید: «فلیشـرق ولیغرب» اوست که دستور شرق وغرب بودن حکم را صادر می‌کنـد واین جواب قـاطع آن کسـانی است که معرفت وشـناخت الهی وعرفانی وبه طور کلی بنـدگی را از خطی غیر از خط ونشان امیر المؤمنین علیه السلام می‌طلبند.

از تیرگی وشـقاوت آدمی است که بـدون شـناخت علی علیه السلام وآلش به دنبـال علم قـدم بر دارد، در نتیجه این آگاهی ودانش برای او مثمر ثمر وصحیح نخواهد بود وچنین شناختی (بدون در نظر گرفتن ولایت علی ابن أبی طالب علیه السلام) هیچ‌گاه کار ساز وهمگون با طبیعت بشری نخواهد بود، زیرا بشـر همواره با نبود شناخت ولی وراهبر، جوهره اخلاقی وسرشت علمی خود را فراموش کرده ومی‌کند. این شناخت حتی بالاتر از معنای معنوی وشرعی است معرفت وشناختی که به علی وآلش زیبنده می‌گردد.

هماهنگی با جامعه

مـدتی قبل از این مناسبت عیـد قربان بود، در آن روز مسـتحب است تا انسان مؤمن در راه حق قربانی نماید، تاریخ این مطلب را یاد آور است که تنهـا روزی که علی بن ابی طالب علیه السـلام (آن رهبر یگانه وفرزانه) گوشت تناول می‌کرد عیـد قربان است وسپس مـدت یک سال (تا سال آینـده وعید قربانی آینده) از چنین منبع انرژی خود را محروم می‌نمودند، واین به جهت عدم دسترسـی فقرا ومساکین به گوشت بوده است.

جاری ساختن نام غدیرخم بر زبان، یعنی بیان خصلت‌ها وصفات پسندیده، بیان آن روح متعالی که در جسم وروان صاحب غدیر یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد، علی بن ابی طالب علیه السلام در مدت حکومت ظاهریش، (چهار سال واندی) گوشت تناول نمی کند، در حالی که بر منطقه وسیعی از جهان حکم فرمایی می کرد وهمو بود که می‌فرمود: گوشت نمی‌خورم مگر در روز عید قربان، زیرا در این روز یقین دارم جمیع مسلمانان از این منبع تناول می کنند، آیا امروزه از میان من وشما کسی می‌تواند مدعی باشد که روز عید قربان تمامی مسلمانان می‌توانند از این غذا تناول کنند؟

در حالی که می‌دانیم میلیون‌ها انسان از پیر وجوان وزن ومرد گرسنه شب را به صبح وصبح را به شب می‌رسانند وهنوز شکمشان سیر نشده است چه رسد به خوردن گوشت.

این درد وخود کامکی را باید بر عهده حکام وسردمداران وظالمین گذارد، آن گروهی که خود را به جای همگان دیده وخود، حقوق مردمان را به زیر چکمه ظلم حکومتی له ونابود می کنند. با این بیان آیا صفحات تاریخ آن روز را دیگر به چشم خود خواهد دید؟

آن روزی که علی بن ابی طالب علیه السلام خود را با ضعیف‌ترین مردمان برابر می‌انگارد.

آری اگر مفاهیم غدیر در جامعه بشری بیان گردد واگر سیستم صحیح حکومتی صاحب غدیر بر این کره خاکی حکم فرمایی کند، دیگر شاهد هیچ فرد گرسنه وبی خانمان و ...نخواهیم بود.

زهد علی علیه السلام

اکنون به وضعیت زهد وخویشتن داری حضرت رسیده‌ایم، ایشان نفس خود را به تقوای راضی ساخته وبه مخالفت با هواهای نفسانی ودوری جستن از دینا خود را از خوردنی‌ها وآشامیدنی‌ها، از نرمی زیر انداز ولباس به جهت مواسات وهمدردی با ضعیفترین افراد ورعیتش محروم می‌دارد.

حضرت علی علیه السلام: واعلم، أن إمامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه یسد فورهٔ جوعه بقرصیه یعطم الفلذهٔ فی حوله إلا فی سنهٔ أضحیهٔ.

بدان؛ امام شما (در این دنیا) فقط به دو قطعه پیراهن واز طعام به دو قرص نان اکتفا نموده، هیچ گاه از گوشت نمی‌خورد، مگر در سالی یک مرتبه آن هم در روز عید قربان. هیچ سنگی بر سنگی نگذاشته ودر قصور وکاخی زندگی نکرده واسبان تیز پر را سوار نشده تا با ضعیف ترین ودورترین کسان ملت خود همدردی کند. حضرت در مکان دیگر ودر بیانات زیبای خود این گونه می‌فرماید:

«لعل هناک بالحجاز أو الیمامهٔ من لا طمع له فری القرص ولا عهد له بالشبع». چه بسا در حجاز ویمایمه کسی که قرص نانی نیز نداشته واو را سیر نکرده باشد وجود داشته باشد لعل در فرمایش حضرت یکی از ادات وحروف رجاء است که حضرت علی علیه السلام در آن زمان در مقابل منتقدین بیان فرمودند آن کسانی که در باره تفضیل علی بن ابی‌طالب در قرآن نیز شک نمودند آن جا که قرآن می گوید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

به درستی که ولی خدا ورسول وآن کسانی که اقامه نماز می کنند، وزکات می‌دهند در حالی در رکوعند.

دشمنان نمی‌توانند فرمایش حضرت علی علیه السلام «لعل» شک وشبه‌ای وارد سازند، زیرا در قلوب مردم مسؤلیت وعدل در باب رعیت وضرورت اهتمام ورسیدگی به دیگران واحساس درد وآرزوهای جامعه را حضرت (در تعداد بسیاری از خطبه هایشان) بیان نموده است.

سؤال: برای چه حضرت که امیر سخنوران وسید سخنوران است این کلمه «لعل» را بیان نموده ونه حرف دیگری؟

ج: حضرت علی با بیان این کلمه همواره می‌خواستند وظیفه مهم وحیاتی حاکمان دولتمردان اسلامی را بیان نمایند، آن مسؤلیت بزرگی را که بر گرده وبر عهده دارند، بر حاکمان واجب وضروری است تا جهت رفع ومحو گرسنگی افرادی که در دورترین نقاط دولت اسلامی حتی بنابر احتمال زندگی می کنند، همت گمارند وخود را با ایشان (گرسنگان) مقایسه کنند تا تسلی خاطر دل گرسنگان وبیچارگان گردد. حضرت خود را از غذاها سیر نمی‌سازد بدان جهت که احتمال وجود کسی که سیر نشده باشد را می‌دهد وگوشت نمی‌خورد زیرا احتمال وجود افرادی که در طول سال نتوانند از این ماده ومنبع پر انرژی استفاده کنند را می‌دهند.

علی علیه السلام این گونه است تا رهبر وسر مشق باشد، تا اسوه صبر باشد، نه فقط برای اهل کوفه واطراف آن ونه برای مردم عراق وکشورهای مجاور زیرا حضرت برای این افراد رزق کثیر وزندگی مرفه را آماده کرده بود، همان گونه که خود حضرت به این مطلب تصریح کرده است، بلکه اشاره به دورترین مناطق از کوفه وعراق می کند که از پایتخت دولت اسلامی هزاران کیلومتر فاصله دارد.

از این رهگذر اهمیت حیاتی غدیر برای همگان منکشف می‌شود، زیرا در دل غدیر این گونه صفات عالی وتعالیم بلند ووالا که تعادل روحی وعقلی ومعنوی ومادی جامعه وفردی را در بر می گیرد وسعادت ونیک بختی فرد وگروه ودولتمندان ورعیت با هم نهفته است.

دانشگاهی همچون غدیر

برای صاحب این روز عزیز (یعنی غدیر) کلمه وجمله ای است که از حیث لفظ گرچه کوتاه ومجمل است ولی از حیث معنا ومفهوم آن، تاریخ آن را در صفحه‌ای از نور زیور داده است زیرا از این معنا استفاده می‌شود که حضرت علی علیه السلام بر خلاف سایرین در این موضوع یگانه بوده است، اینک فرمایش حضرت علی علیه السلام را با هم مرور می کنیم:

«والله لو أعطیت الآقالیم السبعهٔ بما تحت أفلاکها علی أن أعصی الله فی نملهٔ أسلبها جلب شعیره ما فعلت». به خدا قسم اگر چنانچه اقالیم سبعه وهر آنچه که در افلاک است به من بدهند، تا خدا را عصیان کنم آن هم در گرفتن پوست دانه گندمی که در دهان مورچه ای باشد این کار را نخواهم کردو

حضرت علی علیه السلام در این کلام از حرف «لو» استفاده نکرده است. در لغت عرب، حرف «إن» یکی از ادات شرط است. حضرت در فرمایشاتش از حرف «إذا» هم استفاده نکرده است، زیرا «إذا» هم یکی از أدات شرط است ولی «لو» فرموده است که این حرف وأدات همانند فرمایش حضرت احدیت است: (لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) اگر در این عالم دو خدا بود، به فساد کشیده می‌شد.

حرف «لو» معنای خاصی را در بر می گیرد، آن هم حرفت امتناع در امتناع است یعنی امتناع شی بر دیگری مترتب می‌شود، مثلاً کسی بگوید: اگر دو بال داشتم پرواز می‌کردم گرچه دو بال داشتن خود ممتنع است، یعنی حال که دو بال ندارم پس نمی‌توانم پرواز کنم همین مطلب را حضرت در این روایت می‌فرماید: یعنی همان گونه که اقالیم سبعه را به من نمی‌دهند ونمی‌توانم آن را داشته باشم همان طور عصیان کردن در سلب نمودن یک پوست دانه گندم نیز در حق من ممتنع است. این فرمایش از صاحب غدیر است تمامی حکام وپادشاهان وسردمداران عالم به مبارزه برخیزند، چه قدر جوانان بی گناه به دستور حکام وظلامین کشته شدند وچقدر خون‌ها ریخته شد آن هم به خاطر یک وجب زمین یا یک مشت مال وثروت ویا رسیدن به شهوتی از شهوات دنیا یا طمع کردن در رسیدن به یک متاع پست این در حالی است که حضرت علی علیه السلام این گونه می‌فرمایند:

ۀ نملهٔ: یعنی یک مورچه.

جلب شعیرهٔ: یعنی پوست گندم.
شعیرهٔ گفته است ونه حنطهٔ زیرا گندم سبک‌تر از جو می‌باشد.
سپس حضرت این مطلب را خاطر نشان وتأکید می‌کند «ما فعلت ذلک»، یعنی این کار را نخواهم کرد.
این همان منطق ومفهوم روز غدیر است ورسالت مبارک در اقامه وپایه گذاری عدل وداد در جامعه توسعه وگسترش امنیت در جامعه است وبرداشتن ظلم ومحو نمودن آن، تا گرفتن حتی پوست گندم آن هم از یک مورچه که گناه ومعصیت خواهد بود، این کجا وآن کجا که مردم را به تهمت وظن وگمان وشک می‌کشند، همان گونه که حکام جور بنی امیهٔ (وبنی العباس وحکمرانان عثمانی) چنین کارهای را انجام دادند. دوست داران علی بن ابی طالب را به تهمت وظن می‌کشتند.
بنی العباس نیز با وجودی که از نقطه نظرات وآرا وطرز تفکرات مخالف با بنی امیه نبودند، مع ذلک همان کارهای جباران خودشان را نسبت به موالیان ومحبان حضرت علی روا داشتند.
حتی آن کسانی که معاصر حضرت علی بودند، در این رابطه ضرورت دارد، تاریخ طبری وتاریخ ابن اثیر را به دقت ملاحظه کنید.

این واقعه تلخ را بخوانید!

ابوبکر خالد بن ولید را با گروهی به جنگ اهل رده فرستاد. اگرچه بحث تاریخی مفصلی در مورد نام گذاری این جنگ به نام رده وجود دارد. این گروه (گماشتگان ابوبکر) سعی بر آن داشتند که بر معاصی وخطا کاری‌های خود سر پوش گذارند، خالد مردم بی‌گناه را با بدترین وضع از دم تیغ گذراند، طوری که اسلام از این گونه کشتارها مبرا است وشدیداً از آن نهی نموده است گروهی را بالای خانه‌ها وساختمان‌ها به زمین واژگون می‌ساخت، بعضی‌ها را در آتش انداخت وگروهی را در آب انداخته غرق شدند وگروه دیگر را تکه تکه کرده در حالی که حضرت رسول «صلی الله علیه وآله وسلم» حتی تکه تکه کردن سگان‌هار را نیز ممنوع نموده است.
این جنایاتی بود که خالد به دستور حاکم ووالی اولی مرتکب شد، خلفا حکومت خود را این طور پایه گذاری کردند وآن گونه که طبری وابن اثیر می‌گوید، اغلب کسانی که به دست خالد کشته شدند، مسلمان بودند.
این واقعه را در مقابل روش حکومت داری علی بن ابی طالب قرار دهید، آن جا که حتی عصیان به گرفتن یک پوست گندم نیز برای او میسر نیست، چه رسد به ریختن خون افراد بی گناه.

وحی غدیر

اهل بیت گرامی رسول که روز غدیر ایشان را به امامت معرفی نموده است، همگی مظهر رحمت الهی در میان مردمان اند، همان گونه که در ذیل تفسیر آیه شریفه قرآن این گونه امده است، (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا) ترجمه: وبرای خداست اسامی نیک که به وسیله آن خدا را بخوانید.
امیر مؤمنین سیر کردن اسیر ویتیم ومسکین را بر خود مقدم می‌دارد. مگر طعام حضرت چه بود؟
تکه نانی بیش نبود.

غذا دادن به قاتل

حضرت مقداری از شیر کاسه خود را برای قاتل خود می‌فرستد، این در حالی بود که حضرت دستور داده بودند، مادامی که اسیر است غذا وآشامیدنی ولباس وخوابگاه این ملجم مناسب باشد، آیا این غیر از رحمت چیز دیگری می‌تواند باشد؟

یادی از او

مؤرخین گوینـد: حضـرت هنگام شـهادت هشت صد هزار دینار بدهکار بود، حال آن که راهبر ورهبر مسـلمانان بود و این در حالی است که وقتی (خلیفه سوم) عثمـان بن عفـان کشـته شـد، هیـچ گونه بـدهکاری از او در تاریـخ ذکر نشـده است. بالاتر از این تاریخ نویسـان گوینـد: هشت میلیون دینـار سـرمایه‌اش بود واین بـدون شک اموال منقوله او بوده است واموال وثروت غیر منقوله عثمان را تاریخ دانان ذکر ننموده‌اند.

آری این مطالب را تاریخ نویسان نوشته‌اند که برای چهار زوجه، عثمان نفری دویست وپنجاه دینار طلا به ارث گذارد خدا در قرآن می‌فرماید:

(فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ). اگر نباشد برای ایشان فرزندی پس اگر باشد برای ایشان فرزندی پس برای شما است ربع از آنچه را گذاشتید از بعد وصیتی وصیت می‌کنند به آن یا دین.

چند تن طلا؟

لازم به تذکر است که هشت میلیون دینار طلا در حدود بیست وهفت تن طلا خواهد بود که ثروتی بس زیاد است، این ثروت کلان را در کنار بدهکاری های حضرت علی بن ابی طالب گذاشته، همراه با آن زهد وپارسا وتقوای حضرت در دنیا وآرمان‌های او را در نظر گرفته، سپس قضاوت را به دست خواننده گرامی می‌سپاریم تا عظمت ومقام شامخ ولایت حضرت علی بن ابی طالب وغدیر را هر چه بیشتر درک کنـد، آن عیـدی که رسـماً اعلام خلافت علی وائمه اطهـار «علیهم السـلام» شـد به همین جهت حضـرت ختمی مرتبت «صلی الله علیه وآله وسلم» این روز را بزرگترین عید مسلمانان تلقی نموده است.

مسؤلیت ما در مقابل غدیر

تا چه اندازه جهان امروزی این عید عظیم الشأن را می‌شناسد؟

وقتی که می‌بینیم هیچ شناختی به این عید گرامی نیست ومردم آگاهی بایسته وشایسته از غدیر ندارند گناه بر گردن کیست؟

آیا گناه ما نیست؟ بنابر این، مسؤلیت ما در مقابل خدای متعال وملت اسلامی ومقابل این عید بزرگ چیست؟

کمترین وظیفه آن است که مفهوم غـدیر را در میـان جـامعه رواج دهیم، هم چنـان که بر مـا لازم است تـا غـدیر را در همـان منطقه وسامانی که هستیم رونق بدهیم. اگر ما حرکت نکنیم پس منتظر چه کسی هستیم؟

اگر به معرفی علی ابن ابی طالب علیه السلام در روز عید غدیر همت نگماریم، پس چه وقت زمان آن خواهد رسید؟

هر طور که باشد باید به تمامی جهانیان اعلام کنیم غدیر یعنی: حکومت فضل ومکارم، یعنی دولت عدل وداد، یعنی کرامت انسانی وسعادت او وزندگی خوش ورفاه وپیشرفت وتقدم وشکوفایی.

معنـای حقیقی غـدیر همـان است که حضـرت به عمر بن خطاب بیان داشت حاکم وسـردمدار بایـد از بیت المال همواره به گونه ای اقتصـادی وخویشـتن داری بر خود وبر ذی نفقه اش برداشـته ومصـرف نمایـد، زیرا رهبر همواره امانت دار اموال مردم است ونه چیز دیگر.

غـدیر یعنی آن که خـدای منـان بر ولایـت امر وحاکمـان عـدل مقرر نموده است تـا خود را بـا ضـعیفترین مردمـان جـامعه در خورد وخوراک وپوشاک وسواری ومسکن وازدواج وزندگی و ...همسان سازند.

در پایان

بر تمام ما مسمانان واجب است تا از خود سؤال کنیم، مسؤلیت ما در مقابل امیر المؤمنین وعید غدیر چیست؟

بر هر کسی به هر اندازه‌ای که وجدانش، مذهب وایمانش وتوان مادی وجسمی‌اش به او اجازه می‌دهد شرعا واجب است تا غدیر را در جامعه جامه عمل بپوشاند.

در پایـان بایـد برای نشـر مفـاهیم غـدیر ورواج دادن آن بر کـل حیطه عالم وبشـریت محروم ونگون بخت وپایمال شـده به زیر سـتم ظالمین، اقدام جدی به عمل آید.

از خداوند توفیق عمل به مقدار را خواهانیم.

وصلی الله علیه محمد آله والطاهرین. حسینیه ومؤسسه دار الحسین علیه السلام – تهران.

صفر المظفر ۱۴۲۳ هجری قمری

مصادر این کتاب

۱. بحار الأنوار.

۲. مستدرک الوسائل.

۳. وسائل الشیعهٔ.

۴. اصول کافی.

۵. شرح اصول کافی.

۶. شرح لمعه.

۷. مجمع الفائدهٔ.

۸. ذخیرهٔ المعاد.

۹. الحدائق الناظرهٔ.

۱۰. کشف الغطاء.

۱۱. ریاض المسائل.

۱۲. مستند الشیعهٔ.

۱۳. بصائر الدرجات.

۱۴. تفسیر نور الثقلین.

۱۵. تفسیر قرآن کریم.

۱۶. نهج السعادهٔ.

۱۷. الشیعهٔ فی أحادیث الفریقین.

۱۸. نهج البلاغهٔ.

۱۹. الامام علی علیه السلام.

۲۰. مجموعه رسائل.

۲۱. حیاهٔ الامام الحسن علیه السلام.

۲۲. حیاهٔ الامام الحسین علیه السلام.

۲۳. رسائل المرتضی.

۲۴. الصراط المستقیم.

۲۵. أضواء علی الصحیحین.

۲۶. دراسات فی الحدیث والمحدثین.

۲۷. میزان الحکمهٔ.

۲۸. ینابیع المودهٔ.

۲۹. حیاهٔ امیر المؤمنین علیه السلام عن لسانه

۳۰. منتهی المطالب.

۳۱. تاریخ ابن عساکر.

۳۲. سنن نسایی.

۳۳. سنن کبری نسایی.

۳۴. کنز العمال.

۳۵. جامع البیان ابن جریر طبری.

۳۶. مسند ابی یعلی.

شناسنامه

نام: نسیمی از غدیر

اثر: سخنرانی حضرت آیت الله العظمی حاج سید صادق شیرازی «دام ظله» به مناسبت عید غدیر.

برگردان: محمد آخوند.

ناشر: سمیع

شابک:

چاپ: اول بهار ۱۳۸۱

تیراژ: سه هزار نسخه

پی نوشتها

– حضرت صادق ? می‌فرمایند: «وهو عید الله الأکبر». شرح لمعه ج۱ ص ۷۹۱. مجمع الفائده محقق اردبیل ج ۳ ص ۳۱. ص ۹۱. ذخیرهٔ المعاد محقق سبزواری ج ۳ ص ۵۱۹، الحدائق الناظرهٔ محقق بحرانی ج ۱۰ ص ۵۳۴. ج ۱۳ ص ۳۶۲. کشف الغطاء ج ۲ شیخ جعفر کاشف الغطاء ص ۳۲۴. ریاض المسائل ج ۱ ص ۳۲۶. ج ۵ ص ۴۵۹. مستند الشیعهٔ ج۱۰ محقق نراقی ص ۴۸۵.

– مائده، آیه ۳.

– نساء، آیه ۵۹.

– مائده، آیه ۶۷.

...– فلیشرق الحکم ولیغرب أما والله لا یصیب العلم الا من أهل بیت نزل علیهم جبرییل. ? بصائر الدرجات ص ۲۹. کافی ج ۱ ص ۴۰۰. شرح اصول کافی ج ۶ ص ۴۲۸. وسائل الشیعهٔ شیخ حر عاملی ج ۲۷ ص ۶۹. ج ۱۸ ص ۴۷. مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص

۲۷۴. بحار الأنوار ج ۲ ص ۹۱. ج ۴۶ ص ۳۳۵. تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۳۴. تفسیر قرآن کریم ج ۳ ص ۲۷۷.

– چنانچه جوامع صنعتی وپیشرفت کنونی بشر را این گونه از خود بیخود کرده است.

– نهج السعادهٔ ج ۴ ص ۳۳. مستدرک سفینهٔ ج ۶ ص ۵۷۴.

– طمرین هو ثوب خلق. ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۸۱. الطمر بکسر الطاء الثوب الخلق البالی یلبس ازاراً ورداءاً. الشیعهٔ فی أحادیث الفریقین ص ۵۶.

– قرصین.

– زیرا حضرت ? می‌داند، در این روز تمامی مسلمانان از این ماده پروتئینی بهره کامل می‌برند.

– نهج البلاغهٔ ج۳ ص ۷۲، هوای ویقودنی جشعی إلی تخیر الاطعمهٔ ولعل بالحجاز أو الیمامهٔ من لا طمع له فی القرص ولا عهد له بالشبع، أو أبیت مبطانا وحولی بطون غرثی وأکباد حری، ص ۷۲، هیهات أن یتخیر الاطعمهٔ لنفسه والحال أنه قد یکون بالحجاز أو الیمامهٔ من لا یجد القرص أی الرغیف ولا طمع له فی وجوده لشدهٔ الفقر ولا یعرف الشبع. مستدرک الوسائل ج۱۶ المیرزا النوری ص ۳۰۱، نهج السعادهٔ ج۴ الشیخ المحمودی، ص ۳۵، أتخیر الاطعمهٔ اللذیذهٔ لنفسی والحال أنه قد یکون بالحجاز أو الیمامهٔ من لا یجد القرص أی الرغیف، ولا یعرف الشبع لشدهٔ الفقر، وهیهات أن أبات وأنام مبطاناً. الإمام علی ? أحمد الرحمانی الهمدانی ص ۶۱۶، ألف حدیث فی المؤمن، الشیخ هادی النجفی ص ۲۳، مجموعهٔ الرسائل ج۲ الشیخ لطف الله الصافی ص ۴۵۹، حیاهٔ الإمام الحسین ?ج۱ – الشیخ باقر شریف القرشی ص ۴۰۶، شرح النهج ۱۶ / ۳۶. حیاهٔ الامام الحسن علیه السلام ۱/۳۴۱.

– مائده، آیه ۵۵.

– آن حضرت در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نوشت:

اگر می‌خواستم می‌توانستم با عسل ناب ومغز گندم ولباس دیبا راه رفته ولی هیهات که نفسم بر من غلبه کند وحرص وآز مرا به غذاهای لذیذ بکشاند، در حالی که شاید در قلمرو کشور من در یمامه وحجاز کسی باشد، که امید قرص نانی نداشته وهرگز رنگ سیری را به چشم خود ندیده باشد، یا من در حالی که سیر بوده باشم به خواب شبانه روی کنم در حالی که اطراف من شکم‌های گرسنه وجگرهای تشنه باشد، چنان که شاعر در این باره می‌گوید: سپس این یک بیت شعر را سرود:

وحسبک داء أن تبیت ببطنهٔ وحولک أکباد تحن إلی القد

همین درد تو را بس که در حال سیری بخوابی در حالی که اطراف تو کسانی باشند که با جگرهای تشنه کوزها را بر سر ببرند. آیا به همین دل خوش کنم که مرا امیر مؤمنان بخوانند در حالی که در ناملایمات زمانه با ایشان شریک نباشم، ودر سختی‌های الگوی آنان نباشم؟ مرا نیافریده اند که تمام ذکر وهمتش خوردن غذاهای لذیذ باشد، هم چنان حیوانی که در آغل مشغول خوردن علف می‌باشد، یا حیوانی که در صحراها مشغول خوردن آشغال‌های روی زمین باشد ...الإمام علی بی أبی طالب حاج شیخ احمد رحمانی همدانی ص ۷۳۹.

–رسائل المرتضی ج۳ – الشریف المرتضی ص ۱۴۰، علی أن أعصی الله فی نملهٔ أسلبها جلب شعیرهٔ فألوکها ما قبلت ولا أردت. نهج البلاغهٔ ج۲ خطب الامام علی ?ص ۲۱۸، مستدرک الوسائل ج۱۲ – المیرزا النوری ص ۹۸، – الصراط المستقیم ج۱ – علی بن یونس العاملی ص ۱۶۳، – بحار الأنوار ج۴۱ – العلامهٔ المجلسی ص ۱۶۲ – بحار الأنوار ج۷۲ ص ۳۶۰ – مستدرک سفینهٔ البحار ج۱۰ – الشیخ علی النمازی ص ۱۵۰ – نهج السعادهٔ ج۳ – الشیخ المحمودی ص ۹۰، – الإمام علی– أحمد الرحمانی الهمدانی ص ۶۶۳، – أضواء علی الصحیحین – الشیخ محمد صادق النجمی ص ۲۲۶، – دراسات فی الحدیث والمحدثین – هاشم معروف الحسینی ص ۱۰۵، – میزان الحکمهٔ ج۱ ص ۱۴۷ وج۲ ص ۱۷۷۱، ج۴ – شرح نهج البلاغهٔ ج۱۱ ص ۲۴۵، أبو هریرهٔ – السید شرف الدین۸۵ – ینابیع المودهٔ لذوی القربی ج۱ – القندوزی ص ۴۴۲ – حیاهٔ أمیر المؤمنین ?عن لسانه ج۲، ص ۳۰۷. وغیره.

– انبیاء، آیه ۲۲.

– بـد نیست به کتاب تلخیص امپراطوری عثمانی، حضـرت آیت الله العظمی حاج سـید محمد حسـینی شـیرازی قدس الله نفسه الزکیهٔ مراجعه نمایید.

– احمـد بن عبـد الله طبری (۶۱۵ تا ۶۹۴ هجری) فقیـه شـافعی در مکـه زاده ودر همانجـا دار فـانی را وداع گفته است. کتـاب هـای متعددی از وی بر جای مانده است. از جمله: الریاض النضـرهٔ، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، شذرات الذهب. طبقات الشافعیهٔ. السمط الثمین فی مناقب أمهات المؤمنین. الأعلام.

– علی بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شـیبانی جزری ابولحسـین عز الدین ابن الاثیر (۵۵۵ الی ۶۳۰ هجری قمری) مؤرخ از دانشمندان علم انساب وادب می‌باشد. از وی کتاب های متعددی بر جای مانده است از جمله: الکامل، أسد الغابهٔ فی معرفهٔ الصحابهٔ، تاریخ الدولهٔ الاتابکیهٔ، الجامع الکبیر، تاریخ الموصل می‌باشد. الأعلام. (مترجم)

–تاریـخ اهل رده را می‌توانید در کتاب هایی هم چون: الانصار شـریف مرتضـی ص ۴۸۰. رسائل مرتضـی شریف مرتضی ص ۴۸۰. خلاف شیخ طوسی ج ۵ ص ۳۵۵. المبسوط شیخ طوسی ج ۷ ص ۲۶۳ وج ۸ ص ۷۱. الاقتصاد شیخ طوسی ص ۲۱۰. جستجو کنید. (مترجم).

– إن أبابکر أمر بتحریق أهل الردهٔ وفعله خالد بن ولید بأمره. منتهی المطلب، ج ۲ علامهٔ حلی ص ۹۰۹.

– لا تمثلوا بالبهائم، تهذیب الکمال المزی ج ۲۸، ص ۱۹۸. تاریخ مدینه ابن عساکر ج ۵۹، ص ۲۴۴. سنن نسائی ج ۷ ص ۲۳۸، سنن کبری نسایی ج ۳ ص ۷۲. مسـند ابی یعلی ج ۱۲، ص ۱۶۲. کنز العمال ج ۱۵، ص ۳۸. محلی ابن حزم ج ۷ ص ۲۹۵. ایاکم والمثلهٔ ولو بالکلب العقور. نهج البلاغهٔ ج ۳ ص ۷۷. لا تمثلوا بآدمی ولا بهیمهٔ، میزان الحکمه ج ۱ ص ۵۶۶. لا تمثلوا بقتیل، کافی ج ۵ ص ۷. لا تمثلوا بشیء. جامع البیان ابن جریر طبری ج ۶ ص ۲۸۲. کنز العمال ج ۲ ص ۴۰۴. لا تمثلوا ولا تغدروا ولا تقتلوا ولیداً ولا شیخاً کبیراً. شرح مسند ابی حنیفهٔ ملا علی قاری ص ۳۶۵. جامع البیان ج ۲۶، ص ۱۱۹، با تغییر در لا تقتلوا – لا تغلوا. وغیره.

– اعراف، آیه ۱۸.

– گرچه این بیان مطلب فقهی بایسـته به نظر می‌رسـد که زوجه یک چهارم ارث می‌برد، اگر برای متوفی شوهر فرزندی نباشد ویک هشتم نصیب همسر (زن) می‌شود، اگر برای متوفی فرزندی باشد

– نساء، آیه ۱۲.

قبسی از غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی‌شیرازی، صادق، ۱۳۲۰ –

عنوان و نام پدیدآور: قبسی از غدیر/صادق حسینی‌شیرازی؛ ترجمه فرج‌الله الهی؛ به اهتمام موسسه رسول‌اکرم صل‌الله علیه و آله.

مشخصات نشر: قم: یاس زهرا علیهاسلام، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۳۹ص.،؛م‌س۱۶/۵ × ۱۲

شابک: ۲۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۸۱۸۵-۲۹-۸

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: عنوان روی جلد: قبسی از غدیر: متن سخنرانی حضرت آیت‌الهالعظمی سید صادق یرازی پیرامون غدیر.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان روی جلد: تبسی از غدیر متن سخترانی حضرت آیت‌الهالعظمی سیدصادق یرازی پیرامون غدیر.
موضوع: عدیرخم.
موضوع: عید غدیرخم.
شناسه افزوده: الهی، فرج‌الله، ۱۳۴۱ -، مترجم.
شناسه افزوده: موسسه رسول اکرم(ص).
رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵۴/ح۵۸ق۲
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۳۸
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۹۳۹۵۸

مقدمه

جزوه پیش رو چکیده دیدگاههای جناب آیت الله سید صادق شیرازی درباره رخداد غدیر است که از زاویه‌ای جدید به آن نگریسته شده است. در نگاه جدید، غدیر نه یک حادثه بلکه یک فرهنگ است که از روز غدیر سال دهم هجری تا به امروز جریان دارد. به باور آیت الله شیرازی غدیر به سان آئینه تمام نمایی است که تمام ارزشهای اخلاقی و سیاسی و اجتماعی را در خود بازتاب می‌دهد و با روشن ساختن اضلاع و زوایای اندیشه و عمل اسلامی راه را بر هرگونه سلطه‌جویی و رعیت سازی می‌بندد. شیرازی نشان می‌دهد که منطق غدیر درست در نقطه مقابل حکومت‌هایی نظیر بنی امیه و بنی عباس و دیگر حکومت‌های به ظاهر اسلامی قرار دارد که به نام اسلام به سرکوبی مخالفان سیاسی خویش می‌پردازند و به بهانه ارتداد حکم به قتل و شکنجه مسلمانان آزادی‌خواه می‌دهند.

او همچنین ثابت می‌کند که ثروت اندوزی و شادخواری کسانی که به نام اسلام بر مردم حکم می‌رانند هیچ نسبتی با اسلام و حکومت اسلامی ندارد و سیره چنین حاکمانی به سیره عثمان ماننده‌تر است تا علی علیه السلام. بر این اساس ایشان تلویحاً آحاد مسلمانان و به ویژه فرهنگ بانان و مبلغان اسلامی را به خاطر کوتاهی در ترویج فرهنگ غدیر مورد انتقاد قرار می‌دهد و بر مسؤلیت آنان در نشر مفاهیم و آموزه‌های غدیر تأکید می‌ورزد.

۱۴ بهمن ۸۱/ ۳۰ ذیقعده ۱۴۲۳

فرج الله الهی

بزرگترین عید خدا

اگر بخواهیم با زبان روایات اسلامی سخن بگوییم باید روز غدیر را بزرگترین عید خدا بدانیم.

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: یوم غدیر خمّ افضل اعیاد امتی و هو الیوم الذی أمرنی الله تعالی ذکره فیه بنصب اخی علی بن ابی طالب علماً لأمتی یهتدون به من بعدی و هو الیوم الذی اکمل الله فیه الدین و اتّم علی امتی فیه النعمهٔ و رضی لهم الاسلام دیناً.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: روز غدیر خم بهترین عیدهای امت من است. و آن روزی است که خداوند به من فرمان داد برادرم علی بن ابیطالب را به جانشینی خود نصب کنم و مردم پس از من به وسیله او هدایت شوند. روز غدیر روزی است که خداوند دین را کامل و نعمتش را بر امتم تمام کرد و رضایت داد که اسلام آیین شان باشد!

عن عبدالرحمن بن سالم عن ابیه قال سألت ابا عبدالله علیه السلام هل للمسلیمن عید غیر یوم الجمعهٔ والاضحی والفطر؟ قال نعم،

اعظمهما حرمـهٔ. قلت و ایّ عیـد هو جعلت فـداک؟ قال الیوم الذی نصب فیه رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم امیرالمؤمنین علیه السلام و قال من کنت مولاه فعلیّ مولاه. قلت و ایّ یوم هو؟ قال ... یوم ثمانیهٔ عشر من ذی الحجّهٔ.

از امام صادق علیه السـلام سؤال شد آیا مسلمانان غیر از روز جمعه و فطر و قربان عید دیگری ندارند؟ فرمود عیدی بزرگتر از آن را دارنـد. پرسـیدم کـدام است؟ فرمـود روزی است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم امیر المؤمنین علیه السـلام را به ولا‌یـت منصوب کرد و فرمود هرکه من مولا‌ی او بودم پس از من علی مولا‌ی اوست. پرسـیدم در چه روزی این اتفـاق افتاد؟ فرمود ...: در روز هیجدهم ذی الحجّه.

روز غـدیر نه تنهـا روز امیر المؤمنین به شـمار می‌رود، بلکه روزی است که به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم تعلق دارد، و اصولا‌ بایـد بگویم غدیر یوم الله و روز خداست. چون خدا و رسول و امیرالمؤمنین باهم‌اند و از یکدگیر جدایی ندارند. خداوند در وصـف این روز فرموده است: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً.

امروز دینتان را کامل، نعمتم را تمام و آیین اسلام را برای شما برگزیدم.

بر طبق این آیه اسلام زمانی به کمال خویش رسید که فریضه ولا‌یت علی علیه السلام اعلام شد.

از حضـرت صادق علیه السـلام روایت شده است که فرمود: وکانت الفرائض ینزل منها شـی بعد شی، تنزل الفریضهٔ ثم تنزل الفریضهٔ الاخری و کانت الولا‌یـهٔ آخر الفرائض فانزل الله عزوجل: الیوم اکملت ... یقول الله عز وجل: لا‌ أنزل علیکم بعد هذه الفریضهٔ فریضهٔ، قد اکملت لکم هذه الفرائض.

احکـام و واجبـات یکی پس از دیگری نـازل می‌شـد و ولا‌یت آخرین آنها بود. چون وقتی این حکم بیان گشت، خداونـد آیه الیوم اکملت لکم دینکم ... را نازل کرد و بدین وسیله اعلام داشت که از آن پس فریضه‌ای را نازل نخواهد کرد.

چـون پس از نزول این آیه و انتصـاب امیرالمؤمنین علیه السـلام به جانشـینی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم مردم به مقصود خداوند از آیه: اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم پی بردند و دانستند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باید از امیر المؤمنین و اولا‌د طاهرین او علیهم السلام اطاعت کنند.

از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: آخر فریضهٔ انزلها الله الولا‌یهٔ: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً، فلم ینزل من الفرائض شیءٌ حتی قبض الله رسوله صلی الله علیه و آله و سلم.

فریضه ولا‌یت آخرین فریضه‌ای بود که خداوند فرو فرستاد و پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را قبض روح فرمود.

غدیر و وفور نعمت

یکی از نکته‌هـای قابل توجه و مهم این آیه آن است که خداونـد اتمام نعمت خویش بر خلق را مرهون و معلول ولا‌یت معرفی کرده و آن دو را به هم ربـط داده است. یعنی همـان گونه که کمـال دین باولا‌یت تحقق یافت، اتمام نعمت او نیز به اعلان ولا‌یت از سوی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و قبول آن توسط مردم منوط گردیـد. و مراد از نعمت کلیه نعمت‌ها، اعم از ظاهری و باطنی ماننـد عـدالت و مسـاوات و اتحـاد و برادری و علـم و اخلا‌ق و امنیـت روحی و روانی و رفـاه و آزادی و امنیـت و خلا‌صه انـواع برخورداری‌ها می‌باشد.

بنا بر این کسانی که کوشـیده‌اند نعمت را بر اصل شـریعت وولا‌یت حمل کرده و صـرفاً آن را امری معنوی بدانند، به بیراهه رفته‌اند. زیرا در این آیه سـخن از اصـل نعمت نیست، بلکه کلا‌م در «اتمام نعمت» است. در قرآن هرجا سـخن از اتمام نعمت به میان آمـده، مراد نعمت‌هایی است که در دنیا نصیب انسان می‌شود.

در نتیجه باید بگوییم که میان ولا‌یت امیرالمؤمنین علیه السلام و برخورداری از نعمت‌های دنیوی ارتباط مستقیمی وجود دارد و یکی

از شرائط مهمّ و اصلی رسیدن به جامعه‌ای آزاد و آباد و توأم با عدالت و اخلاق و حاکمیت ارزش‌ها و فضایل معنوی و انسانی آن است که ما به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر ابلاغ فرمود گردن نهیم و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را در عمل بپذیریم.

به عبارت دیگر پذیرش ولایت امیر المؤمنین علیه السلام اثری تکوینی دارد و باعث می‌شود زمین و آسمان نیز برکات و خیرات خود را بر مردم فرو ببارند.

خداوند می‌فرماید: ولو انهم اقاموا التوراة والانجیل و ما اُنزل الیهم من ربهم لأکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم.

اگر مردم به تورات و انجیل ملتزم می‌شدند و به آنچه از سوی پروردگارشان نازل گردیده است عمل می‌کردند، نعمت از هر سو برآنان باریدن می‌گرفت و درهای آسمان و زمین به رویشان گشوده می‌گردید.

اگر بخواهیم در عبارتی کوتاه غدیر را تعریف کنیم باید بگوییم: غدیر آن است که تمام اسلام را در دامن و کلیه‌ی فداکاری‌ها و تلاش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در آغوش دارد و سینه‌اش مخزن احکام و آداب و برنامه‌هایی است که از سوی خدا بر پیامبرش نازل گردیده است. خداوند در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: یا ایّها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته.

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگات بر تو نازل شده است به مردم ابلاغ کن. در غیر این صورت رسالت او را انجام نداده و مردم را از برکت و یمن وجود امیر المؤمنین علیه السلام محروم ساخته‌ای.

غدیر بدان جهت که گنجینه‌ی فضایل و اخلاق و مکارم و محاسن، و بلکه عین آن است و کلیه‌ی پیشرفتهای تمدنی و معنوی وام دار آن می‌باشد، مهمترین عامل حفظ دین است و انکار آن به معنی انکار کلیه مضامین پیشرفته اسلامی مندرج در سرزمین پهناورش می‌باشد.

بنا بر این هر خطی که به غدیر منتهی نگشته و به آن وصل نباشد در حکم ردّ اهل بیت و ردّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ردّ خداوند است. غدیر به معنی واقعی کلمه، همان خط امیرالمؤمنین علیه السلام است که بر کل تاریخ حکم می‌راند و بر تمام بشریت و انسانیت حاکم است.

امیرالمؤمنین علیه السلام بزرگترین آیت خدا است و هیچ نشانه‌ی دیگری به پای او نمی‌رسد. بر این اساس امام باقر علیه السلام به کسی که بی امیر المؤمنین به دنبال معرفت خدا و اسلام بود فرمود: فلیشرّف ولیغرّب. او اگر شرق و غرب را هم به زیر پا بگذارد به مطلوب نمی‌رسد.

این از بیچارگی و شوربختی انسان است که از راهی غیر از راه علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام بخواهد به علم و معرفت دست یابد. این نوع علم و معرفت به فرض هم که حاصل شود به دلیل آن که فاقد جوهر اخلاقی و روحی بوده و تهی از معنویت و شریعت می‌باشد، علم و معرفتی غیر مفید و ناصحیح است.

غدیر و همدردی با مردم

یکی از خصلت‌های علی علیه السلام به ویژه در دوران حکومتش همدردی با مردم بود.

امیر المؤمنین برای همدردی با ضعیف‌ترین مردم چنان بود که: قد اکتفی من دنیاه بطمریه ومن طعمه بقرصیه.

از تن پوش دنیا به دو لباس و از غذای آن به دو نان اکتفا کرده بود.

نه خشتی بر خشتی گذاشت، نه ساکن قصری شد و نه سوار اسبی. او این همه را به آن علت بر خویش تحمیل می‌کرد که احتمال می‌داد شاید در دورترین مناطق قلمرو حکومتش افرادی باشند که حتی یک وعده غذای سیر نیز نخورده‌اند: ولعل هناك بالحجاز او

الیمامة من لا طمع له فی القرص ولا عهد له بالشبع.

شاید در مناطق حجاز و یمامه کسانی باشند که در حسرت قرص نانی به سر می‌برند و هیچ وقت سیری را تجربه نکرده‌اند.

بر طبق این فرمایش، علی علیه السلام همین که احتمال می‌دهد شاید در دورترین مناطق قلمرو حکومتش گرسنه‌ای وجود داشته باشد، خود سیر نمی‌خوابد و از خوراک و پوشاک و مسکن و رفاه معمولی و عادی هم پرهیز می‌کند.

ایشان با این روش دو هدف را دنبال می‌کرد، اول آن که می‌خواست زمینه هر نوع انتقاد از خود را به عنوان یک حاکم اسلامی از میان ببرد و بهانه را از دست منتقدانی که هر نوع فضیلت او را انکار می‌کردند بگیرد.

و دوم آنکه حکام را نسبت به مسؤلیت خطیری که در قبال رنج و گرسنگی مردم تحت حکومت خویش دارند آگاه سازد و ضرورت عدالت ورزی و همدردی با آنان و تلاش برای تأمین رفاه و راحتشان را گوشزد نماید.

در سیره علی علیه السلام همین که احتمال وجود گرسنگانی در دورترین مناطق کشور باشد، مسؤلیت‌آور است و حاکم را ملزم می‌سازد که زندگی شخصی خویش را در سطح زندگی آنان تنظیم کرده و در غمشان شریک گردد.

اینجاست که اهمیت غدیر بیش از پیش رخ می‌نماید و ارزش‌ها و آموزه‌های عالی و بلند آن روز به روز آشکارتر می‌شود. ارزش‌هایی که تضمین‌کننده تعادل روحی و عقلی و مادی و معنوی برای جوامع و افراد انسانی است و سعادت فرد و جمع و حاکم و محکوم را به دنبال می‌آورد.

آموزه‌های مکتب غدیر

آموزه‌های غدیر به حدی دامن‌گستر و عمیق است که هیچ کس را یارای درک تمام آن نیست. اما پاره‌ای از این آموزه‌ها همان است که در گفتار و کردار علی علیه السلام متجلی گردیده است. به عنوان نمونه توجه خوانندگان را به این عبارت بسیار کوتاه، اما فوق‌العاده عمیق جلب می‌کنم که فرمود: والله لو أعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان أعصی الله فی نملة اسلبها جلب شعیرة، ما فعلت.

به خدا سوگند اگر حکومت اقالیم هفتگانه را هم به من بدهند که بر خلاف دستور خدا پوست جوی را از مورچه‌ای بگیریم، نمی‌گیرم.

از نکات جالب و ظریف این فرمایش علی علیه السلام آن است که ایشان برای بیان مقصود خویش از واژه «لو» استفاده کرده است. «لو» از حروف شرط و به معنای اگر است. با این تفاوت که «اگر» در فارسی دارای معنایی اعم از لو می‌باشد و به طور یکسان هم بر موارد امکان تحقق شرط به کار می‌رود و هم بر موارد عدم تحقق آن.

خداوند در قرآن می‌فرماید: لو کان فیهما آلهة الاّ الله لفسدتا.

اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر از الله بودند، از هم می‌پاشیدند. ولی چون این گونه نیست، در نتیجه آسمان‌ها و زمین نیز به حال خود باقی مانده و متلاشی نمی‌شوند.

همچنین وقتی می‌گوییم: اگر بال داشتم پرواز می‌کردم، بدین معناست که حال که بال ندارم امکان پرواز هم ندارم. بنا بر این مفاد: والله لو اعطیت ... این است که چون حکومت اقالیم هفتگانه را ندارم، محال است که از روی معصیت و برخلاف دستور خدا حتی پوست جویی را از دهان مورچه‌ای بگیرم.

نکته قابل دقت و دیگری که در این کلام علی علیه السلام وجود دارد آن است که ایشان می‌فرماید: حاضر نیست در مقابل به دست آوردن حکومت بر اقلیم‌های هفتگانه حتی بر «یک مورچه» ستم روا دارد و برخلاف دستور خدا، پوست جوی را از دهانش باز گیرد. چون «تا» در «نملة» تای وحدت است و دلالت بر یک مورچه‌ی واحد می‌کند.

سومین نکته قابل توجهی که در این جمله وجود دارد، استفاده از واژه «جلب شعیرهٔ» است. جلب شعیره به پوست بسیار نازک روی دانه جو می‌گویند که بطور خود به خود از آن جدا می‌شود و می‌افتد. یقینا اگر چیزی کم‌ارزش‌تر از پوست جو وجود داشت، امام فرمانروایی بر اقلیم‌های هفت گانه را با آن مقایسه می‌کرد. علی علیه السلام با این فرمایش حجت را بر تمام حاکمان و زمامداران تمام کرده و عملکرد همه آنان را به چالش طلبیده است. حکامی که بخاطر یک وجب زمین، یا ثروتی اندک و یا دستیابی به مقام و متاع‌های واهی و پست دنیا، مرتکب هر جنایتی می‌شوند و هزاران هزار انسان بی‌گناه و پاکنهاد را به قتل رسانده و خونشان را می‌ریزند.

در منطق غدیر که گرفتن پوست جویی از یک مورچه گناه به حساب می‌آید، دیگر معلوم است که بدگمانی و اتهام‌زنی به افراد و کشتن آنان به این بهانه چه جایگاهی دارد. در مقابل این منطق، منطق بنی امیه و بنی عباس قرار دارد که انسانها را تنها به اتهام دوستی علی علیه السلام می‌کشتند و با کمترین سؤ ظنّی، مخالفان فکری و عقیدتی خویش را از میان می‌بردند.

حتی خلفای پیش از علی علیه السلام نیز از همین منطق پیروی می‌کردند و به اندک بهانه‌ای به سرکوبی مخالفان خود می‌پرداختند. در همین راستا، ابوبکر لشکری را به فرماندهی خالد بن ولید عازم سرکوبی مخالفانش کرد و او با بدترین شیوه ممکن و با قساوتی تمام عده‌ای از مسلمانان را به خاک و خون کشید.

این جنگ‌ها گرچه به «جنگ‌های ردّه» معروف است و تحت عنوان مبارزه با مرتدان صورت می‌گرفت، ولی اغلب کسانی که بدست خالد به قتل رسیدند از مسلمانان بی‌گناه بودند و مرتد شدن آنان فقط یک بهانه بود. علاوه بر آن روشی که خالد بن ولید در جنگ با آنان در پیش گرفت، درست در نقطه مقابل روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دستورات اسلام قرار داشت. این روش‌ها عبارت بود از: کشتن مسلمانان به وسیله پرتاب کردن از ارتفاعات و بلندی‌ها، سوزاندن در آتش، مثله کردن، (قطع اعضا) و انداختن آنان در چاه‌ها.

در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صریحا دستور داده بود حتی سگ هار را نباید مثله کرد. امام علی علیه السلام در آخرین وصیتش به بازماندگانش ضمن تأکید بر این نکته آنان را از مثله کردن قاتلش برحذر می‌دارد و می‌فرماید: فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: ایاکم والمثلهٔ ولو بالکلب العقور.

رسول خدا مکررا می‌فرمود که حتی سگ هار را مثله نکنید چه برسد به انسان. و اینها تنها گوشه‌ای از جنایات خالد بود که به دستور خلیفه اول صورت گرفت.

غدیر و عواطف انسانی

یکی از برکات عید غدیر آشنایی با بعد شخصیت عاطفی امام علی علیه السلام و ائمه بعد از اوست. اینان که در روز غدیر از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جانشینی ایشان منصوب گشتند، مظاهر رحمت خدا بر خلایق و مصداق اسمای حسنای او هستند. چنان که در پاره‌ای از روایات تفسیری، آیه: ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها، برآنان منطبق گشته است.

امیر المؤمنین علیه السلام در شفقت بر خلق بدان پایه بود که تمام غذایش را به اسیر و یتیم و مسکین می‌داد و خود گرسنه می‌ماند. و تازه مگر غذایش چه بود؟ یک قرص نان! و در بستر شهادت دستور می‌دهد مقداری از شیری را که به عنوان دارو برایش آورده‌اند به ضاربش ابن ملجم بدهند و سفارش می‌کند مادام که او اسیر است مراقب باشند آب و غذایش را از یاد نبرند و محل مناسب و راحتی را برایش در نظر بگیرند، و نگذارند که از لحاظ لباس و پوشاک در مضیقه قرار بگیرد.

بلکه از آنان می‌خواهد که ابن ملجم را مورد عفو قرار داده و از او درگذرند: إن اعف فالعفو لی قربهٔ و هو لکم حسنهٔ فاعفوا، ألا تحبون ان یغفر الله لکم.

به نوشته مورخان پس از آن که علی علیه السلام به شهادت رسید حتی زره او در گرو مردی یهودی بود. ولی وقتی که عثمان بن عفان کشته شد اموال منقول او بالغ بر یک صدو پنجاه هزار دینار و یک ملیون درهم بود. و بهای املاک او در وادی القری و حنین و نواحی دیگر دویست هزار دینار بود و شتران و اسبان بسیاری داشت.

حال این ثروت عظیم عثمان را در کنار قرض‌های باقی مانده از علی علیه السلام قرار دهید تا معلوم شود که تفاوت راه از کجاست تا به کجا، و به وسیله آن از عظمت علی علیه السلام و غدیر واقف گردید. اینجاست که تا اندازه‌ای راز عظمت غدیر بر انسان مکشوف می‌شود و پی می‌برد که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بزرگترین عیدها نامیده است.

مسؤلیّت ما در برابر غدیر

برای آگاهی از اصل و میزان مسؤلیت ما در برابر غدیر ابتدا لازم است از خود بپرسیم جهان معاصر چقدر غدیر را می‌شناسد و از عمق آن آگاه است؟ و اگر نمی‌شناسد چه کسی مقصر است؟ و ما نسبت به آن چه وظیفه‌ای داریم و مسؤلیتمان در برابر خدا وجوامع اسلامی چیست؟

واقعیت آن است که نسل کنونی هیچ گونه درک وتصور صحیحی از غدیر ندارد و مسؤلیت مستقیم آن در درجه اول به عهده خود ماست. اگر ما بدرستی به وظیفه خود عمل می‌کردیم ومفهوم آن را برای مردم روشن می‌ساختیم، اکنون در وضعیتی بهتر از آنچه اکنون در آن هستیم، به سر می‌بردیم. ما می‌بایست برای مردم جهان توضیح می‌دادیم که غدیر یعنی تلاش برای ایجاد و گسترش رفاه و راحتی و پیشرفت و ترقی و فراوانی و آبادی جوامع انسانی. غدیر یعنی تساوی متصدیان امور اقتصادی و مالی با دیگر افراد جامعه و ممنوعیت رانت‌خواری و باندبازی‌های آنان. در فرهنگ غدیر مسؤلان امور مالی کسانی‌آند که صرفا امانت دار مردم‌اند و نه بیشتر. و سرانجام غدیر یعنی اینکه خداوند از والیان عدل پیمان گرفته است که زندگی خود را در سطح پایین‌ترین افراد جامعه قرار دهند و در خورد و خوراک و مسکن و پوشاک و رفاه و راحت و امثال آن همپای آنان باشند.

در پایان بار دیگر تأکید می‌کنم که ما مسؤلیت بس بزرگی در قبال غدیر و امیر المؤمنین علیه السلام داریم و لازم است به وظیفه خود نسبت به این رخداد عمل کنیم.

از مهمترین این وظایف در حال حاضر اقدام به نشر مفاهیم غدیر و بهره‌مند ساختن عموم مردمان از این مائده آسمانی است. در غیر این صورت مشکل بتوان امیدوار بود که دست حکام و ستمگران از سر محرومان کوتاه شود و روزی بیاید که بشر از وضعیت هولناک کنونی‌اش آزاد گشته و به ساحل امنیت و رفاه و عدالت و آزادی برسد.

پس وقتی سخن از غدیر به میان می‌آید، معنایی جز یادکردن این اوصاف و این روح بلندی که در وجود امیر المؤمنین علیه السلام تجسّم پیدا کرده است ندارد.

و آیا تاریخ بار دیگر حاکم عادلی چون علی علیه السلام را به خود می‌بیند که چون او با ضعیف‌ترین مردمان همدردی و مواسات کند؟

و اینجاست که مفهوم آن فرمایش امام رضا علیه السلام بهتر روشن می‌شود که فرمود: لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکهٔ فی کل یوم عشر مرّات.

اگر مردم به حقیقت و باطن روز غدیر پی می‌بردند، روزانه ده بار فرشتگان به دیدنشان آمده و با آنان مصافحه می‌کردند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

پی نوشتها

. صدوق، الأمالی، ۱۸۸/ ۱۹۷. سید بن طاووس، الاقبال، ۲/۲۶۴.

. کلینی، اصول کافی، ۴/۱۴۹، ح۳.

. سوره مائده، آیه ۳.

. قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ۱/۱۴.

. سوره نساء، آیه ۳.

. تفسیر العیّاشی، ۱/۲۹۲/۲۰.

. علامه طباطبایی، المیزان، ۵/۲۸۹.

. سوره مائده، آیه ۳ و ۶. سوره بقرهٔ، آیه ۱۵۰. سوره یوسف، آیه ۶. سوره نحل، آیه ۸۱. سوره فتح، آیه ۲.

. سوره مائده، آیه ۶۶.

. سوره مائده، آیه ۶۷.

. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

. همان.

. ناحیه‌ای است در جنوب عربستان که گاه آن را از یمن و گاه از حجاز می‌شمردند. این ناحیه امروزه جز کشور عربستان سعودی است.

. عده‌ای از این منتقدان حتی تصدّق انگشتری او در حال رکوع را انکار کرده‌آند. با آن که عموم مفسران عقیده دارند که آیه: «انما ولیکم الله و رسول والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوهٔ و یؤتون الزکاهٔ و هم راکعون» در شأن علی علیه السلام نازل شده و او تنها مصداق منحصر به فرد آن است.

. نهج البلاغه، خطبه ۲۵۴، صبحی صالح.

. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

. تاریخ طبری، ۳/۱۱۸۹ – ۱۳۰۳، محمد حسین روحانی. محمد بن عمر بن واقد، کتاب الرّدهٔ، ۱۴۰. تاریخ یعقوبی، ۲/۹، محمد ابراهیم آیتی.

. نهج البلاغه، نامه ۴۷، صحبی صالح.

. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

. اطیبوا طعامه و الینوا فراشه، فان أعش فأنا ولیّ دمی، فإمّا عفوت و امّا اقتصصت، وان أمت فالحقوه بی، ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین.

بلاذری، أنساب الاشراف، ۳/۲۵۶. ابن قتیبه، الامامهٔ والسیاسهٔ، ۱/۱۸۱.

در نقلی دیگر آمده است که فرمود: اطعموه من طعامی، اسقوه من شرابی، فإن أنا عشت رأیت فیه رایی، وإن أنا متّ فاضربوه ضربهٔ لا تزیدوه علیها.

از همان آب و غذایی که به من می‌دهید به او هم بدهید. پس اگر من زنده ماندم که خودم درباره او تصمیم می گیرم، ولی اگر مردم، شما فقط یک ضربه به او بزنید و نه بیشتر.

خوارزمی، المناقب، ۳۸۸/۴۰۳. مقتل امیر المؤمنین، ۲۳– ۴۰.

. نهج البلاغه، نامه ۴۷، صبحی صالح.

. مقدمه ابن خلدون، ۱/۳۹۳، محمد پروین گنابادی.

. مجلسی، بحار الانوار، ۹۴/۱۱۸.

تحقق غدیر و دستاوردها

مشخصات کتاب

نویسنده : ایهٔ الله سید صادق شیرازی

ناشر : موسسه رسول اکرم (ص)

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للَّه رب العالمین وصلی اللَّه علی محمد وآله الطاهرین

ولعنهٔ اللَّه علی أعدائهم أجمعین

درآمد

ستایش مختص پروردگار جهانیان است. درود بی‌پایان بر حضرت محمدصلی الله علیه وآله وسلم و خاندان پاک او باد.

پس از گذشت چهارده قرن و انـدی اینک دگربار جرعه‌نوش غـدیر علوی هستیم؛ روزی که برای همیشه تاریخ، شاهد بر مظلومیت امامت و ولایت بوده و هست و خواهد بود. حاجیان در راه بازگشت از خانه خدا به فرمان حضرت ختمی، محمد بن عبداللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم در غـدیر خم گرد آمدنـد. آن رسول هـدایت از جانب پروردگار فرمان یافته بود تا آخرین رسالت خود را به انجام برساند و با معرفی جانشین خویش، خط رسالت را به رشته امامت و ولایت پیوند زند تا وظیفه رسالت را به خوبی ادا کرده باشد.

آن گاه تمام حاجیانی که غدیر را ترک کرده بودند، فرا خوانده شدند و چون باقیمانده حاجیان از راه رسیدند، به فرمان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم از جهاز اشتران منبری فراهم آمد و آن حضرت بر فراز آن قرار گرفت ... و دست علی‌علیه السلام را بالا برد و فرمود:

من کنت مولاـه فعلی مولاه. اللّهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخـذل من خـذله؛(۳۳۷) هر کس من مولاـی او هستم، این علی مولای اوست. بار الها، دوستان او را دوست بدار، دشمنان او را دشمن دار، یاری‌کنندگان او را یاری کن و آنان که او را تنها واگذارند، تنهای‌شان گذار.

سپس آیه «اکمال دین» (۳۳۸) را برای حاضران تلاوت فرمود و حاجیان راه شهرها و خانه‌های خود را در پیش گرفتند تا آخرین پیام آسمانی و جانشینی علی‌علیه السلام را به کسان خود برسانند.

جامعه بشری بـا آغـاز پیـدایش از وجود پیـامبر و واسـطه وحی الهی برخوردار بوده و می‌بایست این رونـد تا واپسین دم حیات این خاکدان ادامه یابد و هیچ‌گاه نباید زمین از حجت خدا تهی باشد. از همین‌رو باید برای پیامبر اسـلام جانشینی تعیین می‌شد تا پس از خاتمیت رسالت، امام و ولی، راه پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم را ادامه داده و اهداف ناتمام مانده او را به بهترین وجه محقق سازد.

پرروشن است که فردی می‌تواند جانشین پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم باشد که از هر نظر با پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم همراه و همفکر بوده و در عصمت و پاکدامنی تجسم عینی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم باشد.

حـال ایـن سؤال پیش می‌آیـد که: انتخـاب جانشـین شایسـته در اختیـار انسان‌هـاست یـا همـان سـان که خـدا پیـامبران را به رسـالت برمی‌گزیند، جانشین او را نیز خود انتخاب می‌کند؟ که پاسخ صحیح، مورد دوّم است.

در طول عمر رسالت پیامبران، جانشـینی مناسب و پاکـدامن برای رسولان الهی معیّن شده است تا در نبود رسولان، جانشـینان آنها به

انجام وظیفه بپردازند. پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم نیز از این قاعده مستثنا نبودند و ناچار باید با تعیین و فرمان الهی جانشین خود را برای سامان دادن به جامعه نوپای اسلامی و گستراندن عدل و ظلم‌ستیزی در جامعه آن روز معیّن کند و چنین کرد.

جامعه جاهلی

دوران جاهلی پیش از مبعوث شدن حضرت محمدصلی الله علیه وآله وسلم به پیامبری، آکنده از جنگ، خونریزی، غارت و ... بود. انسان‌ها بر اساس موقعیت اجتماعی، اقتصادی و روابط قبیله‌ای به تناسب از احترام خاصی برخوردار بودند. زنان به صورت کالا در میان آنان دست به دست می‌گشتند و دخترکان تنها به جرم دختر بودن، زنده به گور می‌شدند. یک نزاع کوچک گاهی جنگی خردکننده شصت ساله در پی داشت و جان هزاران انسان را می‌گرفت. طبقه ضعیف جامعه، اسیر بیگاری طبقه برتر بود و هیچ حقی نداشت. نژاد، شمار افراد، موقعیت قبیله و نیز ثروت، وسیله تفاخر مردم دوران جاهلی بود و انسان‌های بی‌گناه به سبب نادانی و خودخواهی فرادستان به پای بت‌ها قربانی می‌شدند تا خدایگان آنها خشنود شوند؛ خدایگانی که از سنگ، چوب، خرما و گاهی نیز از طلا و نقره به دست همان جماعت جاهل ساخته می‌شدند؟

پیامبر خاتم

از درون چنین تاریک‌خانه‌ای، انسانی کامل به پیامبری مبعوث شد تا دیو پلید ستم، تجاوز به حقوق افراد، سفاکی و ... را از جامعه براند و آن را با زیور اسلام، دین آسان‌گیر و آسمانی بیاراید. او که در میان مردمش به «امین» شهره بود و جز خوبی از او ندیده بودند و او را هماره راه‌گشای خویش می‌دانستند، با آشکار کردن دعوت به یکتاپرستی، آماج آزار همان مردم قرار گرفت و دیوانه، جادوگر، دروغ‌پرداز و ... خوانده شد. سنگ کین‌اش می‌زدند، خاکستر بر سر مبارکش می‌افشاندند و ... امّا با تمام این احوال صبوری ورزید، چرا که خدایش او را «دارای خُلق والا» (۳۳۹) خوانده بوده. آن بزرگوار طی ۲۳ سال فعالیت، جامعه‌ای پدید آورد که همان دشمنان دیروز اکنون چون برادر در کنار یکدیگر به صف می‌زیستند و حکومتی تأسیس نمود که مانندی نداشت، امّا بودند کسانی که همچنان بر رسوم جاهلی پای‌ورزی می‌کردند و هر زمان که فرصتی دست می‌داد جوهر ناپاک خود را بروز می‌دادند. همین افراد برای از میان برداشتن پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و نابودی دین نوپای اسلام مذبوحانه تا کشتن پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم پیش رفتند، ولی اراده حضرت حق، بر آن تعلق گرفته بود تا اسلام پابرجا شد و همه دنیا را با وجود خود نورانی و کام مردم حقیقت‌جو را شیرین کرد.

مصادره غدیر

تنها هفتاد روز پس از ابلاغ منشور امامت و ولایت از سوی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم، آن حضرت دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار خدا شتافت. اینک وقت آن رسیده بود تا آنچه درباره علی‌علیه السلام به مردم رسانده بود عملی شود. آنان که دیروز و در جمع غدیریان با علی‌علیه السلام به عنوان امام و جانشین پیامبر بیعت کرده و این منصب را به او تبریک گفته و ولایت او را پذیرفته بودند، تغییر ماهیت داده و با تفاصیلی که در منابع تاریخی تمام فرقه‌های اسلامی آمده است، امام به حق را کناری زده، خود، خلافت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم را تصاحب کردند. آنان خوب می‌دانستند که علی‌علیه السلام از تمام صحابه برتر و نسبت به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نزدیک‌تر و در حقیقت رازدار پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و ترجمان واقعی قرآن و سنت رسول خداست. باید دید که اینان به چه انگیزه‌ای این تخریب بزرگ تاریخی را مرتکب شدند.

«عثمان بن سعید» و «حسین بن روح» دو تن از یاران امام حسن عسکری‌علیه السلام و دو نایب خاص امام زمان‌علیه السلام بودند. هر

دو نقل کرده‌اند که امام حسن عسکری‌علیه السلام فرمود: «پدرم امام هادی‌علیه السلام از سوی حاکم وقت، متوکل عباسی از مدینه بـه سـامرا احضـار شـد. آن حضـرت در مسـیر خـود بـه سـامرا به نجـف اشـرف رسـید و به منظـور زیـارت جـدّ گرامیش کنـار مرقد امیرالمؤمنین‌علیه السـلام حضور یافت و زیارتی خواند که به «زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر» مشهور است. در بخشی از این زیارت آمده است:

...« وحال بینك و بین مواهب اللّه لك؛(... ۳۴۰) میان شما و مواهبی که خدا برای شما مقرّر فرموده است، حایل و مانع شدند».

این عبـارت تنهـا در زیارت امیرالمؤمنین علیه السـلام آمـده است که بی‌تردیـد امام هادی‌علیه السـلام در این عبارت به کسانی اشاره داشـتند که پس از رحلت پیامبرصـلی الله علیه وآله وسـلم از رسـیدن موهبت الهی به دست حضرت علی‌علیه السلام ممانعت کردند. بایـد توجّه داشت که خدای - جلّ وعلا - مواهب زیادی چون: علم بی‌کران، عصـمت، مقام امامت و جایگاه و منزلت والا نزد خود به حضـرت علی‌علیه السـلام داد. حال این پرسـش پیش می‌آید که: چرا پیمان‌شـکنان این مواهب را از امام‌علیه السلام دریغ داشتند؟ یقیناً این مواهب چیزی نبود که بتوان آنها را از امام‌علیه السلام دریغ نمود یا حضرتش را از داشتن آنها بازداشت.

بنـابراین آنچه که مورد توجّه امـام هـادی‌علیه السـلام بود و در زیارت امیرالمؤمنین علیه السـلام بـدان اشاره فرمود، حق آن حضـرت برای اداره حکومت بود؛ همان چیزی که خدای - عزّ وجل - در روز غدیر خم به وسـیله رسولش به همگان ابلاغ کرد و مردم نیز با بیعت خود آن را پذیرفتند، امّا حضـرت‌علیه السـلام به مدت ۲۵ سال پس از پیامبرصـلی الله علیه وآله وسـلم با توطئه پیمان‌شکنان از اداره حکومت محروم ماند. نتیجه این اقدام، محروم نگاه داشـتن مردم از امیر و حاکمی لایق بود که می‌توانست حکومت پیامبرصلی الله علیه وآله وسـلم را با تمام عـدالت‌خواهی و مردم‌داری‌اش اسـتمرار بخشـیده و دامنه آن را آن‌سان که مورد رضایت خـدای - عزّ وجـل - و آرامش خـاطر همگان بود بگسترانـد. بنا به شواهـد تاریخی دوران - تقریباً - پنـج ساله حکومت امام علی‌علیه السـلام که تبلور همه خوبی‌هـاست عظمت اهـداف غـدیر را آشـکار کرده و به حق این روز را عیـدی بزرگ و باعظمت برای مسـلمانان و حتی بشـریت گردانـده است، ولی غـدیر و صاحب شایسـته غـدیر هر دو مورد جفای تاریـخ قرار گرفتند، در عین حال این روز همچنان با عظمت و شکوه است.

آثار نفی غدیر

آثار نفی غدیر

با نگاهی گذرا به دوران چهار سال و چند ماهه حکومت امام علی‌علیه السلام به حجم زیان‌هایی که در نتیجه نفی غدیر بر مسلمانان و جـامعه بشـری وارد شـد پی می‌بریم. پس از ۲۵ سـال حکومت مـدّعیان خلافت روش حکومتی پیامبرصـلی الله علیه وآله وسـلم به فراموشی سپرده شد.

نفی غدیر، آثار و پیامدهای ناگوار و بی‌حسابی برای مسـلمانان و حتّی برای بشریّت به همراه داشته است، زیرا دگرگونی بسیاری در کیفیت حیات بشـری ایجاد نموده که خسارت مطلق به شـمار می‌رود. بنابراین بیشترین ضـرر نصـیب جوامع گردید تا خود حضـرت. حضـرت از دسـت‌یابی به یک موهبتی الهی محروم شدند که در نتیجه، جامعه از نعمت‌های فراوانی محروم شد، چرا که خط و مشـی حکومتی علی‌علیه السـلام مشابه و در اسـتمرار حکومت پیامبرصـلی الله علیه وآله وسـلم بود و همان سان که حکومت پیامبرصلی الله علیه وآله وسـلم برای جامعه سازنـده بود، حکومت امام - هر چند که پیامبر نبودند - ولی انعکاسـی از حکومت پیامبرصـلی الله علیه وآله وسـلم بود و حضـرتش در مسیر تعیین شـده الهی و پیـامبر گام برمی‌داشـتند که ثمره آن برپایی عـدالت، آزادی، نفی هر گونه ستیزه‌جویی و ایجـاد جـامعه‌ای سالم و آکنـده از فضایل اخلاقی بود. روشن است که تمام این امور از مواهب الهی است که با وجود

موهبت خداداده به امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر، یعنی امامت و ولایت آن حضرت محقق می‌شد. نفی این موهبت و مصادره حکومت از حضرت علی‌علیه السلام آثار سویی در جامعه پدید آورد که به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

۱. سلب آزادی

اگر در دنیای امروز از آزادی سخن گفته می‌شود و یا به همین مقداری که آزادی وجود دارد باید آن را مرهون مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین‌علیه السلام دانست. البته سخن درباره پس از واقعه غدیر و در نبود پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم است، زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در دوران حاکمیت خود آزادی را در جامعه گستراند و پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بود که این آزادی از جامعه سلب شد. اختناق موجود در دنیای فعلی به سبب نفی غدیر است، چرا که با جلوگیری از برپایی حکومت امیرمؤمنان‌علیه السلام مانع گسترش آزادی گردیدند. نزاع‌های فراوانی که در جامعه چهره نموده است و جاهلیت را حیات مجدد بخشیده، جنگ‌های بسیاری به راه انداخته شد که نام آن را «حروب الردّة» گذاشتند و استمرار چنین جنگ‌هایی تا به امروز، جان میلیون‌ها انسان را گرفته و همواره ادامه دارد، نتیجه نفی غدیر است.
طی مدت بیست و پنج ساله حکومت غاصبان، چنان جوّ خفقان و اختناق بر جامعه حاکم شده بود که هیچ کس حق نداشت از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم حتی یک روایت نقل کند. امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگران گرفتار چنین جوّی بودند. پسر عمر می‌گوید: من در زمان پدرم نمی‌توانستم حتّی حدیثی که از رسول گرامی اسلام شنیده بودم نقل کنم. در صورتی که شخصی حدیثی از رسول‌اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کرد به تحمل شلاق محکوم می‌شد، ولی امیرالمؤمنین‌علیه السلام پس از به دست گرفتن حکومت کوتاه مدت، جوّ اختناق را از بین بردند و آزادی را به جامعه بازگرداندند.

۲. تحریف شریعت

پس از پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم بسیاری از مبانی شریعت مبین اسلام دستخوش تحریف شد و قدرتمندان، دین را بر حسب سلایق و به مقتضای رأی شخصی تغییر می‌دادند. زمینه‌هایی برای امکان تحریف ایجاد کرده بودند که از جمله آنها سلب آزادی بود. در جامعه آن روز هیچ کس آزادی روایت یک حدیث از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم را نداشت و حکام غاصب حتی اجازه جمع‌آوری قرآن را نمی‌دادند. حال این سؤال پیش می‌آید که مگر پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم غیر از بیان شریعت، بیان دیگری هم داشتند؛ مگر قرآن شریعت نبود؟ آیا سیره پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم غیر از شریعت بود؟
در حقیقت، تحریف واقعیت دین با آزادی ممکن نبود. از جمله تحریف‌هایی که حاکمان غاصب پایه‌گذاری کردند، در مورد نماز نافله شب‌های ماه مبارک رمضان بود که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم تشریع فرمودند. پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم نماز نافله ماه رمضان را در مسجد به جا می‌آوردند. عده‌ای این نماز را به جماعت خواندند، ولی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: این نماز به جماعت خوانده نمی‌شود، بلکه باید فرادا به جای آورده شود. پس از رحلت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم عمر بن الخطاب در مخالفت با بیان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به رأی خود اقدام به برپایی نافله در ماه رمضان به جماعت نمود و نام آن را «نماز تراویح» نهاد. موارد بسیار دیگری از تحریف شریعت از سوی حاکمان وجود دارد که در محل‌های خودش ذکر شده است و همه کم و بیش می‌دانید.

۳. جنگ‌افروزی علیه امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از این که امیرالمؤمنین علیه السلام به خواست افراد جامعه حکومت را پذیرفتند، عدالت و برابری را در جامعه گستراندند و هیچ

ظلمی را بر جامعه روا نمی‌دانستند. افرادی نیز بودند که انگیزه‌های ظالمانه داشتند و منافع خود را در همراهی با امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌دیدند. لذا در پی تضعیف پایه‌های حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام برآمدند و از هر وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف بهره می‌گرفتند. آنان به بهانه‌جویی می‌پرداختند و جنگ و نزاع و اختلاف به راه می‌انداختند و بدین وسیله هم خود و هم بسیاری از افراد جامعه را در مقابل حضرت علی‌علیه السلام قرار می‌دادند. این فتنه‌انگیزان غالباً از وابستگان حاکمان پیشین بودند. جنگ جمل، صفین و خوارج(۳۴۱) نمونه‌هایی از جنگ‌افروزی آنان و تحمیل نبرد بر امیرالمؤمنین علیه السلام بود که بارزترین پیامدهای نفی غدیر به شمار می‌رود. جنگ جمل به سرکردگی عایشه و افرادی چون: طلحه، زبیر و عبداللَّه بن زبیر به راه افتاد. طلحه و زبیر که در آغاز حکومت حضرت علی‌علیه السلام با ایشان بیعت کرده بودند، پیمان شکستند. آنان با بیعت خود خواهان منافعی چون فرمانروایی بصره و کوفه بودند، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام با واضح‌بینی خود آنان را ناکام گذارد. سرانجام مخفیانه مدینه را به سوی مکّه ترک کردند و در آن جا با استفاده از بیت‌المالِ غارت‌شده از سوی امویان، خون‌خواهی عثمان، عثمان را بهانه کردند و با تشکیل ارتشی رهسپار بصره شدند و آن جا را تصرف کردند که در نهایت، امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را شکست داد.

جنگ صفین هم یکی دیگر از آن جنگ‌هایی بود که از سوی معاویه بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام به راه افتاد. دلیل به وجود آمدن این جنگ، حکومت معاویه بر شام بود که از سوی عثمان و در راستای نصب قبیله‌گرایی و بازگشت به عصر جاهلیت صورت گرفته بود. حضرت علی‌علیه السلام به ابقای حکومت او تن نمی‌دادند. معاویه که منافع و حکومت خود را در خطر می‌دید، با فریفتن برخی اصحاب، ایجاد اختلاف در صفوف آنان، جوّ سازی علیه امام‌علیه السلام و تطمیع و تهدید توانست جنگی را بر ضدّ امیرالمؤمنین علیه السلام راه اندازد. پس از ورود در جنگ و زمانی که خود را در یک‌قدمی شکست مفتضحانه دید با سر دادن شعارهای فریبنده و نفوذ در یاران امام‌علیه السلام، حضرت را وادار به پذیرش حکمیت کرد. البته کیفیت این حکمیت از پیش مشخص شده بود. پس از آن که امام‌علیه السلام به حکمیت تن داد و توطئه معاویه کارساز شد، همان کسانی که با اصرار حضرت را وادار به پذیرش حکمیت نموده بودند با عنوان خوارج نبردی دیگر را در نهروان بر حضرت تحمیل کردند. تمام این وقایع نتیجه نفی غدیر بود، چرا که فاصله ۲۵ ساله میان حاکمیت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام، حکومت در اختیار کسانی بود که غدیر را به کناری گذاشته بودند و سنت‌های جاهلی به جامعه بازگردانده شده بود.

۴. منافق پروری

جامعه‌ای که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم ایجاد نمودند جامعه‌ای بود که آثار جاهلی از آن زدوده شده بود و ادامه این روند مستلزم برپایی غدیر بود، ولی نفی غدیر آثار سویی را جایگزین تحولی کرد که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم روحیه نفاق و منافق‌پروری از همان روزهای پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم در جامعه جلوه کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام حتّی پس از به دست گرفتن حکومت با منافقان مواجه بود. جریان صفین و افرادی که در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، با اصرار، حضرت را وادار به حکمیت می‌کنند تا جنگی را که بر حضرت تحمیل شده بود و حضرت در مقام دفاع بودند و در آستانه پیروزی قرار داشت تمام کنند و در نهایت به حکمیت انجامید. همان‌هایی که با اصرار موفقیت قریب‌الوقوع امیرالمؤمنین علیه السلام را به مسلخ حکمیت کشاندند، پس از پایان جنگ به امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض کردند که چرا حکمیت را پذیرفت و با شعارهایی چون «الحکم للَّه لا لک ولا لأصحابک یا علی» (۳۴۲) و شعار «لا حکم إلّا للَّه» (۳۴۳) که مغالطه‌ای آشکار بود، روحیه نفاق و دورویی خود را بروز دادند.

بسیاری از اصحاب حضرت، طراحان چنین رفتار و شعارسازی‌های بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام را «منافقان» خواندند و یقیناً اینان

منافق بودنـد، زیرا اگر در قاموس مفهوم نفاق مصـداقی وجود داشـته باشـد، یقیناً همین دسـته‌اند که بر ضد امیرالمؤمنین علیه السـلام شعار می‌دادنـد در حالی که در رکاب حضـرت بودنـد و به چیزی اعتراض می‌کردند که خود بر حضـرت تحمیل کرده بودند. پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم در حدیثی، در وصف منافق می‌فرمایند:

...« لا یبغضک إلّا منافق؛(۳۴۴) تنها منافقان نسبت به تو (علی‌علیه السلام) دشمنی و بغض می‌ورزند».

آنچه بیان شده پاره‌ای از پیامدهای سوء کنار زدن حضرت علی‌علیه السلام و نفی غدیر بود.

حال این سؤال پیش می‌آید اگر اهداف غدیر محقق می‌شد، چه ره آوردی می‌داشت؟

در اینجا لازم است پاسخ‌هایی به شرح زیر داده شود:

غدیر و جامعه‌ای پاک و بی‌اختلاف

هنگـامی که رسول گرامی اسـلام در روز غـدیر حضرت علی‌علیه السـلام را به مقـام ولاـیت نصب و معرفی نمودنـد خطاب به امّت فرمودند:

...« هذا ولیّکم؛(۳۴۵) این (علی‌علیه السلام) ولیّ شماست».

در منطوق آیات و روایات، کسی که اداره امور فرد یا جامعه را بر عهده دارد «ولیّ» خوانده می‌شود.

در متـون اسـلامی در خصـوص این که اگر غـدیر برپـا می‌شـد و حکـومت به اهلش که فرمـان خـدا و رسـولش بر آن بـود واگـذار می‌گردید، هرگز در جامعه اختلافی پیش نمی‌آمد، روایات فراوانی آمده است، از جمله ...: « ما اختلف علیکم سیفان؛(۳۴۶) هرگز اختلافی که به شمشـیر کشـیده شود پیش نمی‌آمـد». در این عبارت، واژه «إختلف» آمـده که به معنای رفت‌وآمـد است و در این جا برخورد و نزاعی که سرانجام آن جنگ و کشتار باشد مدّ نظر است.

در نتیجه این که رخت بربسـتن نزاع و جنـگ از یـک جـامعه به منزله داشـتن جـامعه‌ای پـاک و سالم است که هـدف رسول گرامی اسلام دقیقاً رسیدن به آن بود.

اولین پیامدهای نفی غدیر در جامعه شـهادت حضـرت صدیقه طاهره فاطمه زهراعلیها السـلام و حضرت محسن‌علیه السلام بود که از سـوی حکّـام به شـکلی خشونت‌بـار روی داد و از همین زمـان کشـتار و نزاع چهره نمـود و حـاکمـان که نمی‌توانسـتند حق را که در علی‌علیه السلام تجسّم یافته بود، تحمّل کنند، با آن حضرت سر ستیز برافراشتند.

برخی خرده می‌گرفتنـد که چرا امیرالمؤمنین علیه السـلام پس از رسـیدن به حکومت در جنگ‌هـایی دامنه‌دار شـرکت کردنـد؟ بلی، امیرالمؤمنین درگیر سه جنـگ شدنـد، ولی در هر سه جنـگ، حضـرت آغـازگر جنگ نبودنـد، بلکه جنگ‌افروزی از سوی مخالفان حضـرت بود که از بقایا و دست‌نشاندگان حاکمان پیشـین بودند که عدل امیرالمؤمنین علیه السـلام را برنمی‌تابیدند. طبیعی است که در چنین مواجهه‌ای (جنگی) یا باید خود و اصـحاب‌شان کشـته شوند و یا به دفاع از خود بپردازند و دفاع حضرت علی‌علیه السلام به همین منظور بوده است که ضروری بود.

به دیگر سخن این که درگیر شدن آن حضرت در سه جنگ یادشده به منظور دفاع بوده است.

غدیر و حقیقت آزادی

برای درک بهتر آزادی و این که منشأ تمـام آزادی‌هـایی که در دنیـای غرب امروز از آن سـخن گفته می‌شود - اگر چه دسـتخوش نادرستی‌هـا شـده - امیرالمؤمنین علیه السـلام است، ذکر نمونه‌هایی از آزادی عملی حضـرت علی‌علیه السـلام در زمان حکومت‌شان لازم است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ماه‌های اولیه حکومت‌شان در مواجهه با کسانی که شریعت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم را تحریف کرده، نماز نافله در ماه مبارک رمضان را به جماعت به جا می‌آوردند، در مقام حاکم اسلامی و کسی که از سوی پیامبر «ولی» معرفی شد، انجام فریضه نافله شب‌های ماه مبارک رمضان را نهی و به فرادا گزاردن آن دستور دادند. که موجی از اعتراض حضرت را در میان گرفت. پرواضح است که این اقدام سرپیچی از فرمان امام‌علیه السلام و مقاومت در برابر حکمی واقعی بود که از سوی پیامبر تشریع شد. امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام برای گفته خود به عمل رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم استدلال فرمود، به این معنا که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به عنوان پایه‌گذار نماز جماعت، هرگز خواندن نافله را به جماعت دستور ندادند و خود نیز چنین نکرده، بلکه از گزاردن نافله به جماعت بازداشتند.

این استدلال آن چنان محکم و متین بود که معترضان و اشکال‌تراشان، نتواستند بر استدلال امام‌علیه السلام خدشه وارد کنند، در عین حال همان‌ها علیه اقدام امیرالمؤمنین‌علیه السلام در بازداشتن از خواندن نافله به جماعت تظاهرات کردند. حضرت نه تنها مانع تظاهرات اعتراض‌کنندگان نشد، بلکه به امام حسن مجتبی‌علیه السلام فرمودند: به آنان بگو هر چه می‌خواهند بکنند. منظور امام این بود که چنانچه اصرار دارند، نافله را به جماعت بخوانند. عملکرد حضرت‌علیه السلام بیان‌گر جامعه‌ای آزاد بود و حتی آنان که در پی باطل بودند و باطل‌طلبی‌شان نیز آشکار بود امام‌علیه السلام آنان را آزاد گذارد. مخالفان به همین مقدار بسنده نکردند، بلکه فضایل اخلاقی امام‌علیه السلام را - العیاذ باللّه - خواندند و می‌گفتند: «فیه دعابهٔ؛ او شوخ طبع است». کسانی این مطلب را مطرح می‌کردند که می‌دانستند امیرالمؤمنین‌علیه السلام عمل و سخنی غیر از حق ندارد و حق محض است. نیز از پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بودند که می‌فرمود: «الحق مع علی وعلی مع الحق».(۳۴۷) آنان فراموش نکرده بودند که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نماز نافله ماه مبارک رمضان را فرادا می‌خواندند و اقامه این نماز به جماعت جلوگیری نمودند، امّا در مخالفت خود اصرار داشتند.

در ماجرای جنگ جمل جنگ‌افروزان بر ضد امیرالمؤمنین‌علیه السلام شکست خوردند و سردمداران جنگ پس از شکست در کاروانسرایی در بصره مخفی شدند. یکی از این فراریان عایشه بود. حضرت علی‌علیه السلام سوار بر اسب و در حالی که جمعی از اصحاب مسلح او را همراهی می‌کردند وارد کاروانسرا شدند و در مقابل اتاقی که عایشه در آن مخفی شده بود رفته، با خطابی عتاب‌آلود به عایشه فرمودند: «آیا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به تو فرمان داده تا چنین کنی؟ سپس فرمودند: آماده باش تا تو را به مدینه بفرستم.

طبیعی است که در جریان جنگ عده‌ای کشته می‌شوند که وابستگانی از قبیل: زن، فرزند، خواهر و ... دارند. در جمل نیز وضع به همین منوال بود و بازماندگان کشتگان در کاروانسرا حضور داشتند. آنان در مقابل حضرت قرار گرفته، بر ضد امام شعار می‌دادند: هذا قاتل‌الأحبهٔ؛(۳۴۸) این کشنده محبوبان ماست. حضرت مجدداً در مقابل اتاق عایشه قرار گرفتند. چون زنان تظاهرکننده، واکنشی از حضرت ندیدند جرأت بیشتری پیدا کرده، شعارهای خود را بر ضد حضرت تکرار کردند. برخی اصحاب که همراه حضرت‌علیه السلام بودند قصد داشتند زنان تظاهرکننده را ساکت کنند، ولی حضرت مانع شدند و فرمودند: به آنان کاری نداشته باشید و حتی آنان را به سکوت وادار نکنید.

امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام در هنگام خروج از کاروانسرا در مقابل تظاهرکنندگان لحظه‌ای توقف کردند و جمله‌ای را فرمودند که تاریخ هرگز نمونه آن را ثبت نکرده و نخواهد کرد. آزادترین کشورهایی که مدعی آزادی‌اند نیز نمی‌توانند چنین ادعایی کنند. حضرت لحظه‌ای توقف فرمودند و به اتاق‌هایی که جنگ‌افروزانی در آنها پنهان شده بودند اشاره کرده، فرمودند: اگر من قاتل‌الاحبهٔ بودم، جنگ‌افروزانی که در اتاق‌ها پنهانند را می‌کشتم.

قوانین جنگی تمام دنیا مقرر می‌دارد که پس از پایان جنگ، فرماندهان جنگ را دستگیر می‌کنند، گاهی به حبس و گاهی به اعدام

محکوم می‌شوند، ولی حضرت علی‌علیه السلام چنین نکردند. آیا کسی می‌تواند ادّعا کند که در حکومت امیرالمؤمنین‌علیه السلام آزادی نبود؟ به یقین اگر به دیده انصاف به حکومت علی‌علیه السلام بنگریم خواهیم دید که حضرتش حکومتی کاملاً آزاد به وجود آورد و همگان در سایه حکومت او از آزادی کامل برخوردار بودند.
جنگ صفین که بر حضرت علی‌علیه السلام تحمیل شد، در آن جنگ شماری از اصحاب، از حضرت خواستند به حکمیت تن بدهند. می‌بینیم که امام‌علیه السلام به افراد آزادی بیان داد(۳۴۹) و حکمیت را پذیرفت. کار به همین جا خاتمه نیافت و آنان پس از ماجرای حکمیت، با تظاهرات و شعارهایی چون «لا حکم إلا للّٰه» که مغالطه‌ای بیش نبود در مقابل حضرت قرار گرفتند. این شعار در مسجد نیز سر داده شد، امّا امیرالمؤمنین‌علیه السلام که قوی‌ترین و بیشترین قدرت و بزرگ‌ترین حکومت دنیا را بر عهده داشتند هرگز آنان را به جهت اعتراض‌شان محاکمه نکرده و حتی اجازه ندادند به این دلیل کیفر شوند.(۳۵۰)
غدیر علی‌علیه السلام به عنوان نماد صحیحی از آزادی، علی‌رغم این که برای جامعه اسلامی آن روز تدارک دیده شد، ولی متأسفانه جوامع اسلامی هرگز از مفهوم آزادی که یکی از اهداف غدیر بود بهره‌ای نبردند و تا به امروز اسیر دیکتاتوری هستند. در مقابل، در غرب جوامعی وجود دارند که عنوان آزادی را - هر چند این آزادی مبنی و مجرای صحیحی ندارد و گرفتار افراط و تفریط است - بر خود نهاده‌اند. اجازه برپایی تظاهرات و اعتراض داده می‌شود، ولی در بیشتر موارد مشاهده می‌شود که اعتراض‌ها به خشونت کشیده می‌شود و بسیاری دستگیر می‌شوند و مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. چنانچه در صدد مقایسه حکومت‌های مدّعی آزادی با حکومت علی‌علیه السلام برآییم می‌بینیم که هیچ شباهتی میان آزادی اینان و آزادی در حکومت آن حضرت وجود ندارد و حضرتش تمام اعتراض‌ها را با بزرگواری تحمّل می‌کرد و کم‌ترین اثری از خشونت وجود نداشت و پس از جنگ نیز با جنگ‌افروزان برخوردی نکردند، بلکه آنها را آزاد گذاشتند.
پس باید تمام آزادی‌هایی را که در غرب از آن سخن گفته می‌شود مرهون امیرالمؤمنین‌علیه السلام دانست، زیرا آموزه‌ای است از ایشان که در آن جوامع به کار گرفته می‌شود.

حکمت اعطای آزادی از دیدگاه امیرالمؤمنین‌علیه السلام

در حالی که حضرت علی‌علیه السلام حق مطلق بودند و به فرموده پیامبر گرامی اسلام: «الحق مع علی وعلیّ مع الحق؛ حق با علی و علی با حق است» پس آنهایی که در مقابل حضرت قرار می‌گرفتند و اعتراض و تظاهرات می‌کردند مخالف حق بودند، ولی هرگز حضرت‌علیه السلام با آنان برخورد نمی‌کرد و از طرد، نفی و سرکوب آنان پرهیز داشت، دادگاه و مجازاتی برای برخورد با آنان به راه نینداختند. حال این سؤال پیش می‌آید که: چرا امام‌علیه السلام به جامعه آزادی داد؟ پاسخ این پرسش را باید در چنین ویژگی در سیره امیرالمؤمنین‌علیه السلام و نگرش ایشان به حکومت و سیاست یافت.
سیاست امیرالمؤمنین‌علیه السلام در ادامه سیاست رسول گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم و در راستای وحی الهی بود. لذا وقتی با موج اعتراض‌ها مواجه می‌شدند از ابزار قدرت استفاده نمی‌کردند، زیرا حکمتی در عمل ایشان وجود داشت که می‌خواستند درسی برای همه بشر باشد و آن این که در اداره حکومت و سیاست اصل الهی «لا اکراه فی الدین؛(۳۵۱) اجباری در دین نیست» و مصلحت اداره امور جامعه مهم‌تر از شخص است و همین ترجیح مصلحت جامعه بر شخص، سبب گردید تا اصحاب را از منافق خواندن منافقان واقعی بر حذر داشتند.

غدیر، تأمین کننده معاد و معاش بی‌دغدغه

در روایتی از امیرالمؤمنین‌علیه السلام نقل شده که اگر اهداف غدیر در جامعه محقق می‌شد و امیرالمؤمنین‌علیه السلام پس از

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم حکومت می‌کردند آن چنان می‌شد که خود فرمودند:

...« ولو أن اللّه منذ قبض اللّه نبیه اتبعونی وأطاعونی لأکلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم رغداً الی یوم القیامهٔ؛(۳۵۲) اگر امت، پس از وفات رسول خدا از من پیروی و فرمان برادری می‌کردند تا روز قیامت از فراز و زیر پای خود نعمت‌های گوارا می‌خوردند و زندگی توأم با رفاه داشتند».

واژه «رغد» به معنی زندگی مرفه است و در چنین زندگی دغدغه فقر و مشکلات معیشت و انگیزه‌ای برای جنگ وجود ندارد.

اگر امیرالمؤمنین‌علیه السلام از مقام حکومت نفی نمی‌شدند و غدیر بر پا می‌شد، و مدت سی سال پس از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم حکومت می‌کردند نه تنها شریعت دستخوش تحریف نمی‌شد و جنگ و نزاعی رخ نمی‌داد، بلکه راحت‌ترین زندگی مادی و معنوی در جامعه فراهم می‌شد و جهان برای همیشه در امنیّت و سلامت به سر می‌برد. به گونه‌ای که حتی یک فقیر در جامعه وجود نداشت و کار خانواده‌ای به نزاع و قطع رحم نمی‌انجامید. تمام خوبی‌هایی که بیان شد در صورتی تحقق می‌یافت، که غدیر برپا می‌شد، امّا با کمال تأسف آنچه که شایسته بشر نبود و نصیب بشر شد، نتیجه نفی غدیر است. از این‌رو حضرت بقیهٔ‌اللّه‌الاعظم‌علیه السلام پس از ظهورشان همان خواهند کرد که بر عهده امیرالمؤمنین‌علیه السلام گذارده شده بود.

پیش‌بینی حضرت زهرا علیها السلام از پیامدهای نفی غدیر

پس از این که کودتاگران غدیر را نفی کردند، حضرت زهراعلیها السلام پیامدهای سوء این روند و تأثیر منفی آن را بر جامعه بشری بیان فرمودند و جامعه را متوجّه خطرات آن کرده، فرمودند:

...« ثم احتلبوا ملإ القعب دماً عبیطا وزعافا مبیدا؛(... ۳۵۳) آن‌گاه پی‌درپی خون تازه بریزید و حاصلی نابودکننده بدروید».

این همه خون‌ریزی‌ها، جنگ و کشتارها و بمب‌گذاری‌ها میان مسلمانان و کفّار که در جای‌جای دنیا رخ می‌دهد، تبلور فرمایش حضرت زهراعلیها السلام است که جای تأمل فراوان دارد.

غدیر بزرگ‌ترین عید

در اسلام عیدهای متعدّدی وجود دارد، مانند: عید فطر، عید اضحی (قربان)، جمعه و، ... هیچ یک از این عیدها ویژگی عید غدیر را ندارند، زیرا این عید صرفاً عبادی نیست که عید کرامت انسان‌هاست و اهداف والایی را دنبال می‌کند، هر چند جنبه عبادی آن به تنهایی برای ساختن جامعه بسنده است، امّا حکومت عدل، مساوات و ... از اهداف اصلی این عید به شمار می‌رود. در صورتی که غدیر علی‌علیه السلام اجرا می‌شد آن آثار نیک نصیب بشریت می‌گردید. البته تاریخ نمونه‌هایی از آن آثار را که در مدت کوتاه حکومت امیرالمؤمنین‌علیه السلام تحقق یافت، ثبت کرده و هیچ کس منکر آن نشده و نخواهد شد. تمام مذاهب و ادیان حتی یهودی و مسیحی نیز واقعیت آزادی به اجرا درآمده از سوی امیرالمؤمنین‌علیه السلام و پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم را پذیرفته‌اند. پیامبر گرامی اسلام‌صلی الله علیه وآله وسلم به خوبی از اهداف غدیر آگاه بودند و تأثیر آن را - در صورت تحقق - بر جامعه می‌دانستند. در روایتی درباره غدیر می‌فرمایند:

«أفضل أعیاد أمتی؛(۳۵۴) بزرگ‌ترین عیدهای امّت من است».

این روایت را می‌توان این گونه تفسیر کرد که: در صورت عملی شدن اهداف غدیر، آن چنان شکوه و عظمتی به وجود می‌آورد که برای مسلمانانِ همه دوران‌ها سرافرازی می‌آفرید. جان سخن این که عظمت غدیر بر هیچ کس پوشیده نیست و اگرچه در آن ایام نمودی نداشت، ولی همان مقدار که ظاهر شد ثمره مدت کوتاهی از حکومت امیرمؤمنان‌علیه السلام بود.

وظیفه شیعیان در برابر غدیر

آنچه گفته شـد تاریـخ اهل بیت‌علیهم السـلام است و باید توجه داشت که تاریخ اهل بیت عصـمت و طهارت‌علیهم السـلام جزئی از علوم آنـان قرار دارد، امّا بـا کمـال تأسف، - مردم جهان جای خود دارنـد که - بیشتر مسـلمانان تاریـخ اهل بیت‌علیهم السـلام را به درستی فرا نگرفته و اهمیت نعمت غدیر را درک نکرده‌اند. در حدیثی صحیح از امام رضاعلیه السلام آمده است که فرمودند: «یتعلم علومنـا ویعلّمها الناس؛(۳۵۵) علـوم اهـل بیت‌علیهـم السـلام را بـه درسـتی فرا گیرنـد و بـه مردم بیاموزنـد». آنچـه مهم است، این که حضرت در حدیث فوق نفرمودند به شیعه یا به مسلمین بیاموزید، بلکه فرمود به تمام مردم بیاموزید.

واژه «مردم» شامـل پیروان همـه ادیـان و مـذاهب و نهایتـاً کـل بشـریت می‌شـود و چـه خـوب اسـت کـه بـه جـای پرداخـتن به برخی شخصیت‌سازی‌های بی‌مورد، حقیقت و عظمت غدیر به جهانیان شناسانده شود و اهداف آن به افکار جهانیان ارائه شود.

متأسـفانه شخصـی که به عنوان عالم مطرح است صـلاح‌الدین ایوبی را «رهبر اسـلامی» می‌خواند در حالی که صـلاح‌الدین به نوشته هم‌کیشان خود در جریانی، شهری را با ساکنان پنجاه‌هزار نفری‌اش به آتش کشید. چنین شخصیت سازی‌هایی از برخی عالمان شیعه با وجود غدیر عظیم علی‌علیه السلام مایه تأسف است.

غـدیر علی‌علیـه السـلام عظمـتی دارد کـه فقـط می‌تـوان دربـاره آن سـخنی گفـت ولی حقیقت عظیم آن را نمی‌دانیم و تنهـا رسـول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم که واسطه رساندن این پیام بود و امیرالمؤمنین‌علیه السلام که مأمور تحقّق بخشیدن اهداف آن بود از آن آگاهی دارند.

امیدوارم به برکت و عظمت غدیری که نزد باری‌تعالی است به ما توفیقی عنایت فرماید تا وظیفه خود را نسبت به غدیر انجام دهیم، ان شاء اللَّه.

وصلّی اللَّه علی محمد وآله الطاهرین

نمی از اقیانوس بلا (۳۶۳)

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

عظم اللَّه اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین‌علیه السلام

وجعلنا من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی‌علیه السلام

درآمد

عـاشورایی دیگر سـپری کردیم، امـا نـتیجه چه بـود؟ بی‌تردیـد در این روز عـده‌ای به بهشت رفته‌انـد یـا نام‌شـان در دیـوان حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام در شمار بهشتیان نوشته شده، جمعی دیگر نیز - العیاذ باللَّه - با سر به دوزخ افتاده‌اند یا این که در دیوان امام حسـین‌علیه السـلام در شمار دوزخیان قرار گرفتند. البته هر دو مورد به انتخاب بوده نه از سر اجبار، چرا که خدای - عزوجل - راه و بیراهه را به انسان‌ها نمایانده و انتخاب مسیر را به خود انسان واگذارده است.

سوگ واژه‌های امام زمان علیه السلام

زیارت جامعه که از شـهرت فراوانی برخوردار است از ناحیه مقـدسه امام زمان‌علیه السـلام نقل شده است. آن حضـرت در قالب این زیـارت گوشه‌هـایی از فاجعه کربلا را باز می‌گویـد که در این گفتار جمله‌هایی را از این زیارت مورد بحث قرار می‌دهیم. حضـرت

بقیهٔاللّه‌علیه السلام پس از بیان جمله‌هایی، خطاب به جد گرامی‌اش حضرت سیدالشهداعلیه السلام عرض می کند:

...« فلما رأین النساء جوادک مخزیاً، وأبصرن سرجک ملویاً،برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات، و بالعویل داعیات، وبعد العز مذللات، وإلی مصرعک مبادرات، والشمر جالس علی صدرک؛(... ۳۶۴) آن هنگام که بانوان (حرم) اسب تو را شرمنده و سربه زیر، و زین تو را واژگونه دیدند، موی پریشان، بر صورت زنان و شیون کنان به سوی قتلگاه تو شتافتند.

حضرت حجت‌علیه السلام حالت اسب سیدالشهداعلیه السلام را آن سان که بیان شد توصیف فرمود. در ابتدای عبارات، کلمه «مخزی» آمده که از «خزی» (سرافکندگی) است.

این کلمه زمانی به کار می‌رود که فرد کوتاهی نکرده و در واقع کاری از دستش بر نمی‌آمده است، اما از این که نتوانسته است اقدامی کند خود را شرمنده و سرافکنده می‌بیند. وضعیت اسب امام حسین‌علیه السلام نیز چنین بود چه این که نتوانسته بود صاحب خود را یاری کند. لذا با شرمندگی به حرم آل رسول‌صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک شد تا اهل حرم را از فاجعه‌ای که رخ داده است با خبر کند.

سرافکندگی اسب از یک سو و واژگان شدن زین به دلیل پاره شدن بندهای آن در اثر سقوط سخت سوارکار از سوی دیگر زنان حرم را از عمق فاجعه با خبر کرد.

آن گاه حضرت بقیهٔاللّه‌علیه السلام عکس العمل بانوان را توصیف نموده، عرضه می‌دارد: برزن من الخدور، ناشرات الشعور؛ موی پریشان از اندرون خارج شدند.

توضیحاً عرض می‌شود که «خِدر» در زبان عرب به معنای مطلق پوشش و حفاظ نیست، بلکه اندرون و نهان خانه را که دست نایافتنی است خِدر می گویند. حالت دیگری که حضرت در این زیارت بدان اشاره می‌فرماید این است که موی پریشان کردند.

شاید به ذهن برسد که موی پریشان کردن بدان معناست که آن را در معرض دید همگان قرار می‌دادند. البته این گونه نیست، بلکه بنابه رسم عرب اگر زنی به اوج نومیدی برسد، دل خوشی‌های خود را از دست بدهد و چنان داغی بر دلش نشیند که هرگز امید نشستن لبخندی بر لبان خود نداشته باشد، در چنین حالی گیسوان بسته و آراسته خود را باز و پریشان کرده، آن گاه مقنعه‌ها را می‌بندند و این کار گویای رسیدن مصیبت و داغ سنگین است. بانوان حرم نیز چنین کردند، وانگهی حضرت سیدالشهداعلیه السلام به آنان فرمان داده بود که مقنعه‌ها و پوشش‌ها را محکم کنند. تک تک عبارت‌های این زیارت سوگواری است.

امام زمان‌علیه السلام ادامه می‌دهند: علی الخدود لاطمات، و بالعویل داعیات؛ بر صورت‌های خود می کوفتند و شیون سر داده بودند. واژه «عویل» فراتر از شیون است، به این معنا که فرد، گریه را با شیون و فریاد همراه می کند.

در راه مقتل

در بحار و دیگر متون روایاتی آمده است مبنی بر این که: زنان حرم با دیدن وضع آشفته اسب حضرت سیدالشهداعلیه السلام فاصله خیمه گاه تا قتلگاه (حدود دویست متر) را گریه کنان، بر سر و روی زنان و در حالی که بانگ: وا(۳۶۵) محمداه، وا علیاه، وا فاطمتاه، وا حسناه، وا جعفراه، وا حمزتاه برآورده بودند به سوی قتلگاه می‌شتافتند. در زیارت آمده است: والی مصرعک مبادرات؛ به سوی قتلگاه تو شتاب می کردند. در واقع نحوه حرکت آنان به سوی قتلگاه تنها شتابان نبود، بلکه آنان بر یکدیگر پیشی می گرفتند.

زبان از بیان آن صحنه و دیگر حوادث آن روز ناتوان است. راستی در لحظه لحظه آن هنگامه چه اتفاق‌هایی می‌افتاد؟ زنان و کودکان حرم برای چه آن سان از یکدیگر سبقت می گرفتند؟ بانگ: وامحمداه، واعلیاه، وافاطمتاه و ... از چه رو بود؟ بی‌تردید با این فراخوان‌ها می‌خواستند از عظمت و بزرگی مصیبتی که بر آنان رفته سخن گویند و چه فریاد رسی بهتر از آن بزرگواران. دیگر

آن که امیـد داشـتند تا با رسـیدن به هنگام به قتلگاه، شاید بتوانند آخرین لحظات زندگی حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام را درک کنند.

پس از عاشورا

بنا به نقل علامه مجلسـی‌قدس سـره و دیگران، عمر سـعد ملعون عصـر عاشورا سـرهای شـهیدان را پیش‌تر فرستاد و خود تا ظهر روز یازدهم در کربلا ماند. با سـر رسیدن ظهر روز یازدهم، عمر سعد کاروان اسیران خاندان رسالت را به حرکت در آورده، راه کوفه را در پیش گرفت.

فاصـله کربلاـ تـا کوفه سه منزل بود و با تفاوت مسافرت و مرکب، زمان لازم برای طی این مسافت متفاوت بود. به عنوان مثال فردی که به تنهایی و با اسبی راهوار و چابک این مسـیر را طی می‌کرد زمان کمتری در راه بود، در مقابل کسی که با همراهان و به وسیله شتران می‌بایست این راه را پشت سر بگذارد سه تا چهار روز زمان می‌خواست.

ابن سـعد بی‌آن که فرصتی برای استراحت دهد، بازماندگان امام حسـین‌علیه السـلام را در کمتر از یک شبانه روز به کوفه رساند. او چگونه این راه را چنین پیمود؟ با بازماندگان اهل‌بیت‌علیهم السـلام چه کرد؟ امام زمان علیه السـلام در توصـیف این سـفر و چگونه کوچاندن بازماندگان کربلا خطاب به جدش حضرت سیدالشهداعلیه السلام می‌گوید:

«وسبی اهلک کالعبید، وصفدوا فی الحدید؛ و خاندانت چون بردگان به اسارت درآمدند و در غل و زنجیر گرفتار آمدند».

تاریـخ موارد زیـادی از رفتـار رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم و امیرالمؤمنین‌علیه السـلام با بردگان را برشـمرده است، به عنوان مثال: مشـرکان به جنگ مسلمانان رفتند تا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم را از میان بردارند و اسلام را نابود کنند، اما خدا پیامبرش و مسـلمانان را یـاری نمـود و آنـان پیروز شدنـد و شـماری از مشـرکان را اسـیر کردنـد. آن روز بـه شـب رسـید و صـبح روز بعد پیامبراکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم به مسلمانان فرمود: دیشب را تا صبح از صدای ناله یکی از اسیران به خواب نرفتم.

موارد دیگری نیز داریم که آن بزرگواران، اسیر را گرامی داشـته، بـا آنـان رفتـاری محترمانه داشـتند و حتی نسبت به کسانی که به جنگ شان آمده بودند بد روا نمی‌داشتند. حال آیا با اسیران خاندان رسالت این گونه رفتار شد؟ بی‌تردید پاسخ منفی است، چرا که ...

از کربلا تا کوفه

حضرت بقیهٔ اللّه‌علیه السلام توصیفی جان سوز از نحوه بردن بانوان خاندان عترت به کوفه ارائه می‌دهند. بنابر آنچه در زیارت ناحیه مقـدسه آمـده است، اسـیران را چونان بردگان در غل و زنجیر بسـته می‌بردند. در میان این اسـیران دختران خردسال، امام محمد باقر پنج ساله، دو تن از فرزندان خردسال امام حسن مجتبی‌علیه السـلام دیده می‌شدند. تمام آنان را به شکلی جانکاه دست و پا و گردن در زنجیر داشـتند و دو سر زنجیر را به یکدیگر بسته بودند. همچنین پای آنان از زیر شکم شتران به یکدیگر بسته شده بود. افزون بر چنین وضـعیت دردناکی شترهایی که بر آن‌ها سوار بودنـد از هیچ پوششـی که نشسـتن را هموار و تا اندازه‌ای راحت کند برخوردار نبود. امـام زمـان‌علیه السـلام در این بـاره خطـاب به حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام عرض می‌کنـد: فوق اقتـاب المطایـا؛ (سوار) بر تخته‌های روی شتران.

سوار اسب و استر و درازگوش شدن به دلیل سـطح یکسان پشـتشان تا اندازه‌ای راحت است، اما شتران با داشتن کوهان و برجستگی پشت، جز با داشـتن جهاز که بر روی شتران بسـته می‌شود ممکن نیست. این وسـیله که در بیان حضرت «قتب» خوانده شده از چوب تهیه می‌شد و دارای سطحی هموار بود و از زیر، کوهان شتر را در خود پنهان می‌کرد. برای ثابت نگاه داشتن، آن‌را از زیر شکم شتر

می‌بستند، سپس با قرار دادن عماری یا هودج بر روی آن، شتر آماده سواری می‌شد. این، راه متعارف مسافرت و جا به جایی با شتر بود. ابن‌سعد تمام این خاندان رسالت را بر همان تخته‌ها سوار کردند. تأمل در چنین سفری با آن وسایل، عمق فاجعه را می‌نمایاند. بر روی تخته‌هایی که ناهموار و دارای برآمدگی نشستن، غل و زنجیر بر دست و پا و گردن داشتن و چهار روز راه را این گونه در کم‌تر از یک شبانه روز پیمودن چه بر سر آن بزرگواران آورد؟

علامه مجلسی‌علیه السلام در بحار آورده است: واُوداجه تشخب دما؛(۳۶۶) و از گردنِ [حضرت سجادعلیه السلام] خون جاری بود.

پر روشن است که حرکت سریع شتران و جهاز چوبین ناهموار و بدون رواانداز با زنان و خردسالان چه می‌کند؟

زمانی که بازماندگان حضرت سیدالشهداعلیه السلام را وارد مجلس ابن‌زیاد - علیه لعنهٔ‌اللّه - کردند، ابن‌زیاد به یکی از مأموران خود گفت: این پسر (منظور امام سجادعلیه السلام) را وارسی کن اگر به حد بلوغ رسیده است گردنش را بزن.

باید توجه داشت که امام سجادعلیه السلام در واقعه کربلاـ بیش از بیست سال عمر داشت و فرزندش امام محمد باقرعلیه السلام حدوداً پنج ساله بود. وانگهی بنی‌هاشم درشت اندام و بلند قامت بودند. با چنین توصیفی، راستی بر امام سجادعلیه السلام که بیش از بیست سال داشت چه گذشته بود که این چنین خردسال می‌نمود؟ پر واضح است که بیماری، تحمل مصیبت‌های جانگاه، از دست دادن پدری چون سیدالشهداعلیه السلام و عمو و برادرانی مانند حضرت ابوالفضل العباس، حضرت علی اکبرعلیه السلام و... از یک سو و در غل و زنجیر بر شترهای آن چنانی، راه چهار روزه را یک شبه طی کردن از سوی دیگر آن حضرت را چنان فرسوده بود. خونی که از رگ‌های گردن شان در اثر سایش زنجیر رفته بود، افزون بر دیگر مصیبت‌های امام سجادعلیه السلام بود.

چشمان خون فشان

امام زمان‌علیه السلام در این زیارت به جد بزرگوارش عرض می‌کند:

«لأندبنک صباحاً ومساءً، ولأبکین علیك بدل الدموع دماً؛ (به خدا سوگند) بامدادان و شامگاهان بر تو سوگواری و نوحه گری کنم و در مصیبت شما به جای اشک خون از دیده بفشانم».

امام‌علیه السلام در عبارت اول از گریه و مویه با فریاد سخن گفته‌اند. آن حضرت، در کدامین بیابان و سرزمین فریاد غمگینانه خود را سر می‌دهد؟ و کدامین جریان عاشورا را به یاد می‌آورد که داغ آن هرگز سردی نمی‌گیرد. غم‌ها و مصیبت‌های از دست دادن عزیزی هر چند سنگین باشند، به تدریج از یاد انسان می‌روند و داغ آن‌ها سرد می‌شود، اما آن حضرت داغی فراتر از داغ‌ها و اندوهی به بزرگی تمام اندوه‌ها دارد که سوگ مندانه خطاب به سیدالشهداعلیه السلام می‌گوید: بامدادان و شامگاهان بر تو سوگواری و نوحه گری می‌کنم و در مصیبت شما به جای اشک خون از دیدگان می‌افشانم.

آیا ممکن است به جای اشک خون گریست؟

بنا به گفته محققان در پس چشمان انسان کیسه‌های خون وجود دارد. این کیسه تحت تأثیر غم و اندوه مصیبت و مشکلات سخت عاطفی، خون را تبدیل به اشک کرده به سوی حدقه روان می‌کند. اگر گریه ادامه پیدا کند و شدت یابد، فعالیت کیسه خون دچار اختلال شده، کار آمدی خود را از دست می‌دهد. آن گاه است که چشم خون فشان می‌شود. در این جا امام زمان علیه السلام بر آن نیست تا بگوید: چنان بر تو خواهم گریست که به جای اشک خون بفشانم، بلکه عرض می‌کند: در عزای تو اشک نمی‌ریزم، بلکه خون از دیدگانم روان است.

این بیان نشان می‌دهد که حضرتش در زمان خاصی بر جدش سیدالشهداعلیه السلام سوگواری و گریه نمی‌کند که در تمام سال بر حضرتش از دیده خون روان می‌سازد.

عاشورا جلوه‌گاه زیبایی‌ها

چنـانچه همه عمر جهان را بکاویم هرگز موردی مانند حوادث عاشورا، قضیه سیدالشـهداعلیه السلام و اسیری خانـدان ایشان و نیز مصیبتی چنان سنگین نخواهیم یافت و خدای متعال چنین فرجامی را برای هیچ کس و خاندانی، جز این خاندان مقدر نفرموده است. شایـد بـه نظر رسـد کـه حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام، امـام سـجادعلیه السلام و امـام بـاقرعلیه السـلام معصـوم بودنـد و در برابر سخت‌ترین مصیبت‌ها تسلیم خدا بودند، اما زنان و کودکان خردسال معصوم نبودند و مصیبت‌هایی آن چنان جانگاه که هر یک از آن جهانی را می‌گداخت و برباد می‌داد، با دل آنان چه کرد؟ و آنان در برابر آن همه مصیبت و داغ چه عکس العملی داشتند؟
آن دلسوختگان، کوچک‌ترین گلایه‌ای از وضع خودشان نکردند و قدرت روح خود را به رخ تمام هستی کشیدند. هنگامی که آن مصیبت زدگان را بر ابن‌زیاد وارد کردنـد، ابن‌زیاد با لحنی زننده خطاب به حضـرت زینب‌علیها السلام گفت: کار خدا را با خود و برادران و کسانت چگونه دیدی؟ حضـرت زینب‌علیها السلام با تمام مصیبت‌ها و داغ‌هایی که دیده بود با صلابتی فوق تصور فرمود: ما رأیت الا جمیلاً؛ جز زیبایی ندیدم!(۳۶۷)
ممکن است این سـخن از بانویی ارجمنـد که در دامان عصـمت، رسالت و امامت پرورش یافته و به تعبیر امام‌علیه السـلام «عالمه غیر معلّمه» است چنـدان عجیب نباشـد، اما بایـد توجه داشت که دیگر بانوان حرم، کودکان و دخترکان خردسال، در عین خردسالی‌شان صبر را شـرمنده صبوری خود و مقاومت را زمین خورده صبوری و مقاومت خویش کردند. به راستی که یکایک آنان تفسیر صبر و مقاومت در راه خدا بودند، چرا که حتی یک مورد شنیده یا ثبت نشده است که آن بزرگواران، زبان به ناشکری گشوده باشد. آنچه جالب توجه است این که آنان برای خـدا صبر نموده و سـختی‌ها را تحمل کردند و از همین رو می‌بینیم خردسالان این خاندان نامی به بلندی افلاک دارند و پس از حدود چهارده قرن همچنان گوش جان‌ها را نوازش می‌دهد.
یکی از آنان دختر سه ساله حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام است که در مرکز حکومت و اقتدار یزید، یعنی شام که هنوز نام امویان در آن بر زبان‌ها جاری است، آن زیارت‌گاه باشـکوه و ارجمنـد دارد و میلیون‌ها انسان نیازمنـد و دردمند دست نیاز به سوی او دراز کرده، او را نزد خـدا شـفیع قرار می‌دهند و حاجت روا باز می‌گردند. این مقام و منزلت تنها گوشه‌ای از مقام آنان است که خدای - عزوجل - در دنیا به آنان عطا فرموده است.
حال وظیفه ما به عنوان دوسـتداران این خاندان گرامی چیست؟ بی‌تردید یکی از وظایف ما در این زمینه، سرمشق گرفتن و پیروی از آنان است و تنها از این طریق می‌توانیم به رستگاری دو جهان دست یابیم.

دو توصیه

عاشورایی دیگر را سپری کردیم، اما نباید عوامل به وجود آورنده آن و نیز اهداف حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام و کسانی که در آن روز در رکاب آنحضـرت خود را فـدای اهداف مقدسـش کردند از یاد برده، نسبت به آن‌ها بی‌توجه باشـیم و باید هماننـد دیگر عاشوراییـان، از تمـام عـاشورا و رسـالت آن اسـتفاده کرده، راه و مسیر خود را اصـلاح کنیم. در این جـا لازم می‌دانم دو توصـیه به عزیزان داشته باشیم:
۱ - باید از تمام آثار برکت خیز حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام استفاده کرد، به این معنا که جدای از شرکت در مجالس مرتبط با آن حضـرت یـا اقـامه مجـالس حسینی، سـعی کنیـد این برکت را به خانه‌هـای خود ببریـد که در آن صورت، ایمان‌تـان، دنیای‌تـان، آخرت‌تان و به یک سخن تمام زندگی و وجودتان از برکات حضرت سیدالشهداعلیه السلام با برکت خواهد شد. پرواضح است که برگزاری مجالس خانگی به فراخور حال و توانایی افراد بستگی دارد. به عنوان مثال، فردی یک دهه در ماه محرم، صفر، ایام فاطمیه

یا مناسبت‌های دیگر به برگزاری مجلس سیدالشهداعلیه السلام اختصاص می‌دهد و اگر این مقدار ممکن نباشد کمتر از آن را نباید از دست داد. در نظر داشته باشیم که مجالس خانگی عمومی یا تنها به زنان اختصاص داشته باشد، به هر حال برای افراد خانواده صاحب مجلس، به ویژه سودمند و با برکت است و آثار مطلوبی بر آنان خواهد داشت.

برگزاری مجالس سوگواری اهل بیت‌علیهم السلام لزوماً بدین معنا نیست که هزینه سنگین بر افراد کم درآمد تحمل کند، بلکه هر شخصی به اندازه توان خود از شرکت کنندگان پذیرایی کند، مهم این است که در چنین مجالسی نام امام حسین‌علیه السلام برده و یاد حضرتش زنده می‌شود. البته در طول تاریخ با این مجالس برخوردهای سختی از سوی حاکمان ستمگر شده و آنان می‌کوشیدند تا این فروغ خدایی را خاموش کنند و اندک زمانی نیز توفیق ظاهری یافتند، اما در نهایت فروغ روشنی بخش خدایی به آتشی بنیان سوز تبدیل شد و هستی آنان را در شعله‌های خود سوزاند.

در روزگار ما رخدادی سخت‌تر از آنچه در روزگاران گذشته رخ داد در عراق تحت حاکمیت بعثی‌ها چهره نمود. حاکمان بعثی بیش از سی سال عزاداری و برگزاری مجالس سیدالشهداعلیه السلام را ممنوع کردند و در راه تحقیق این طرح شوم، صدها منبری و صدها هزار عزادار سیدالشهداعلیه السلام را به جوخه اعدام سپردند. حتی آنانی که در خانه‌های خود مجالس روضه خوانی برگزار می‌کردند فرجامشان مرگ بود. شرکت کنندگان در مجالس عزاداری نیز از گزند بعثی‌ها در امان نبودند و به محض دستگیر شدن، به شکنجه گران سپرده می‌شدند. در نتیجه پس از سقوط طاغوت عراق ده‌ها گور دسته جمعی کشف شد که نوزاد و کودکان و زنان و مردان جوان و کهن سال در آن‌ها به صورت گروهی و در حالی که آثار تیرباران و شکستگی استخوان در اثر شکنجه بر اسکلت شان به چشم می‌خورد، به در آورده شدند. بی‌تردید آنچه تا به حال کشف شده اندکی از بسیار قربانیان است.

با فروپاشی نظام دیکتاتوری در عراق مردم، دگربار به برگزاری مجالس حضرت سیدالشهداعلیه السلام روی کردند و از اطراف عراق برای تجدید میثاق با امام حسین‌علیه السلام و دیگر شهیدان کربلا و برپایی پرچم آن حضرت به کربلا سرازیر شدند. شخصی با اطلاع می‌گفت: تنها از ایران بیش از یک میلیون زایر در عاشورای امسال در کربلا حضور یافتند.

از کشورهای: پاکستان، خلیج، لبنان، سوریه و ... نیز به طور چشمگیری در کربلا حضور داشتند. دشمنان این دستگاه، حضور چند میلیونی مردم شیفته حضرت سیدالشهداعلیه السلام را تحمل نکردند و تحت تأثیر روح پلیدشان عاشورای کربلا و کاظمین را به خون کشیدند تا شاید بتوانند این دستگاه را از رونق بیندازند، اما بازنده اصلی همانان بودند، چرا که جان باختگان این واقعه، بر سرخوان اربابشان حضرت امام حسین علیه السلام حضور یافتند و به مقامی دست یافتند که من و شما در قیامت غبطه آنان را خواهیم خورد و بی‌تردید عاشورای آینده پرشورتر برگزار خواهد شد.

توجه داشته باشیم، جایگاهی که شهیدان عاشورای امسال بدان دست یافتند، ناشی از مقام سیدالشهداعلیه السلام است؛ مقام و خصوصیتی که خدا تنها برای آن حضرت مقرر داشته و برای خود نیز چنان نخواسته است. اگر تاریخ را بکاویم بسیاری از مشرکان، کافران، بت پرستان، آتش پرستان و ... را خواهیم یافت که در مدح و ثنای امام حسین‌علیه السلام اشعاری به حجم یک دیوان بزرگ سروده و در سوگ حضرتش روضه خوانده‌اند. آتش پرست، کتابی از سروده‌های خود را که در سوگ سالار شهیدان فراهم آورده بود به چاپ رساند.

یکی از عالمان بزرگ برایم نقل کرد و گفت: با یک آتش پرست برخورد داشتم به او گفتم: مایلی مسلمان شوی؟ و او پاسخ منفی داد.

سپس گفت: پس از مدتی فرزند مرد آتش پرست نزد من آمد و گفت: پدر ما فوت کرده است. او پیش از مرگ گفت: جنازه‌ام را به شیعیان بدهید تا هر طوری که می‌خواهند با بدنم رفتار کنند.

این فرد آتش پرست به چه نتیجه‌ای رسید که چنان وصیتی کرد. آیا او مسلمان یا دوستدار اهل بیت‌علیهم السلام شده بود؟ یا آن

جماعت غیر مسلمان، اما نوحه سرای حضرت امام حسین‌علیه السلام چه فرجام و عاقبتی خواهند داشت؟ بی‌تردید دوستی اهل بیت‌علیهم السلام به ویژه سیدالشهداعلیه السلام و خدمت به دستگاه ایشان تأثیر خواهد گزارد و فرجامی نیکو برای انسان رقم خواهد زد.

خدمت کنندگان به آن حضرت سختی‌های این دنیا را پشت سر خواهند گزارد و نعمت‌های جاودانه سرای دیگر را از آن خود خواهند کرد، اما بی‌چاره و بد عاقبت کسانی هستند که با این دستگاه و با قضیه سیدالشهداعلیه السلام به مبارزه و کارشکنی پرداخته‌اند، چرا که نه در دنیا روی خوشی را خواهند دید و نه در برزخ در آرامش خواهند بود و در آخرت زیانی جبران‌ناپذیر گریبان شان را خواهد گرفت. با اندك تأملی در زندگی آنان خواهید دید که آبی را به خوشی نمی‌خورند. در آخرت نیز چنین افرادی کیفری زود هنگام و سخت دارند، زیرا در روایات آمده است: چون در روز قیامت دادگاه عدل الهی برپا شود، نخستین کسانی که به محاکمه کشیده می‌شوند، قاتلان اهل بیت‌علیهم السلام به ویژه قاتلان حضرت سیدالشهداعلیه السلام خواهند بود.

بی تردید کسانی که در برابر دستگاه سیدالشهداعلیه السلام قد افراشته، با آن از درِ ستیز درآیند، آنان که به مبارزه با آن تشویق کنند، آنان در این راه کارشکنی کنند، در همان دادگاه محاکمه خواهند شد.

امام حسین علیه السلام محک الهی

دستگاه حضرت امام حسین‌علیه السلام بوته آزمونی برای میلیون‌ها، بلکه میلیاردها انسان است. این آزمون به مردم عادی اختصاص ندارد که حضرت باری تعالی چند هزار سال پیش از ولایت امام حسین‌علیه السلام پیامبران خود را همچون حضرت نوح‌علیه السلام و حضرت ابراهیم‌علیه السلام را با این قضیه آزمود. لازم به یادآوری است که به هنگام نام بردن هر یک از پیامبران باید با رعایت «علی نبینا وعلیه السلام» ابتدا بر پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم سپس بر آن پیامبر درود فرستاد، اما در مورد حضرت ابراهیم‌علیه السلام به دلیل منزلت و عظمت ایشان قضیه کاملاً عکس این است و باید با عبارت «علیه و علی نبینا السلام» ابتدا به ایشان سپس به پیامبر و آلش سلام داد. در عین حالی که ایشان چنین مقامی دارند مورد آزمون قرار گرفتند.

حضرت آدم‌علیه السلام نیز از دیگر پیامبرانی است که با یاد فاجعه کربلا ـ مورد آزمون قرار گرفت. پس ما به طریق اولی مورد آزمون قرار می گیریم.

شایان توجه است که خدا اگر از کسانی که نافرمانی اش کرده باشند بگذرد، اما در مورد کسانی که نسبت به خاندان رسالت به ویژه حضرت سیدالشهداعلیه السلام و قضیه ایشان بد کند و مرتکب گناه شود بی‌تردید گذشت نخواهد کرد، مگر این که توبه و کردار بد خود را جبران کنند. این گونه افراد فراموش نکنند که در گذشته‌های دور و دورتر و نیز در عصر حاضر کسانی با قدرت مطلق سرستیز نسبت به دستگاه سیدالشهداعلیه السلام برداشتند اگر چه اندك زمانی توانستند با زور سر نیزه مردم را از برگزاری شعایر حسینی منع کنند، اما از آن جا که خدای - عزوجل - مقرر فرموده است این جریان همچنان جلوه گری کند و بر تارُك هستی بدرخشد، با دست انتقام خود دشمنان عاشورا را با ذلت و زبونی از پای درآورد و همچنان این واقعه را علی رغم کوردلان بد سیرت تا قیام قیامت پا برجا و پر رونق‌تر خواهد بود. لذا باید گفت: سعادتمند کسی است که این جریان را تقویت و ترویج کند و شیطان صفت تیره روز آن که با آن مبارزه و دشمنی کند.

به جاست به دور از هر تنش و واکنشی منفی در زمینه قضیه سیدالشهداعلیه السلام که دنیا و آخرت انسان را دچار نکبت و تیرگی می کند، سعی در ترویج آن داشته باشیم و فتنه‌انگیزی و ایجاد تفرقه در دستگاه آن حضرت را برای سیه‌دلانی بگذاریم که هماره جویای بدبختی و تیره‌روزی هستند. توجه کنید که حتی یک بار «نه» گفتن برای گوینده آن نکبت‌بار و فلاکت زاست، پس از همین مقدار کارشکنی در این دستگاه خودداری کنید. اگر هر یک به اندازه توان در خانه خود مجلسی برگزار کنیم یقیناً در دنیا و

آخرت از برکات آن بهره‌مند خواهیم شد، چه این که خدای - عزوجل - چنین وعده‌ای را داده است و این برای من افتخاری است که شما را دعا کنم، باشد که با این کار به مقام دعا کنندگان به محبان و خادمان سیدالشهداعلیه السلام دست یابم. همین مجالس مختصر و پنج شش نفری در دنیا و آخرت بلاهایی را از ما دور خواهد کرد. عزیزانی که تا به حال در صدد برگزاری چنین مجالسی نبوده‌اند از امروز و در اولین فرصت دست به کار شده، آن را برگزار کنند.

۲ - ما در عصر ارتباطات و به تعبیری دیگر در دهکده جهانی زندگی می کنیم. حادثه‌ای در شرق جهان رخ می‌دهد، دقایقی‌دیگر مردم غرب جهان از آن آگاه می‌شوند. متأسفانه در چنین شرایطی بسیاری از جمعیت شش میلیاردی جهان امام حسین‌علیه السلام را نمی‌شناسند چه رسد به این که با عاشورا و اهداف آن آشنا باشند و آنان که با نام حضرتش آشنایی دارند، وجود مبارکش را آن گونه که باید نشناخته‌اند. بنابراین وظیفه ما سنگین‌تر به نظر می‌رسد و لذا باید در حد توان و شناختی که از حضرتش داریم ایشان را به جهانیان معرفی کنیم. البته این کار با وسایل فرهنگی از قبیل: کتاب، تبلیغات، رسانه‌های گروهی و برگزاری مجالس ممکن و کارآمد است و نتیجه خوبی خواهد داد.

نکته دیگری که بایسته یادآوری است این که هر یک از شما از میان فرزندان تان خادمی به امام حسین‌علیه السلام و حضرت حجت‌علیه السلام تقدیم کنید و اگر تصمیم جدی برای این کار نداشت با تشویق و نه اجبار به پذیرش آن متمایل کنید.

از دیرباز با نام، کلام و شخصیت شیخ عبدالزهرا کعبی(۳۶۸) آشنا هستید. طاغوت عراق با این پندار که با خاموش کردن صدای حسینی او و امثال او می‌تواند یاد و نام سیدالشهداعلیه السلام را از میان بردارد، هم از این رو وی را شهید کرد، اما هرگز صدایش خاموش نشد، چرا که پس از چند دهه با سقوط حاکمان بعثی در عراق، جای جای این سرزمین حسینی و علوی گوش شده بود و صدای دشمن شکن او را که واقعه عاشورا را باز می گفت شنید. شما و دیگران نیز صدای او را در خانه‌های خود شنیدید و شنیدند. این امر منحصر به عراق و ایران نبود که در امریکا، اروپا، افریقا و ... صدای او بازگو کننده مظلومیت و عظمت سیدالشهداعلیه السلام و یاران پاک او بود. با خود بیندیشیم اگر آن شهید راه حسین‌علیه السلام یک میلیاردر یا حاکمی باقدرت، اما خوب بود آیا می توانست چنین تأثیری داشته باشد؟ به یقین پاسخ منفی است.

او از خانواده‌ای روحانی برنیامده بود بلکه همگی کشاورزانی زحمت کش، اما مؤمن بودند، او هدیه خانواده‌اش به دستگاه پرشکوه حضرت سیدالشهداعلیه السلام بود و او با کوشش فراوان خود خوش درخشید و یکی از خادمان حقیقی دستگاه ملکوتی خاندان عصمت و طهارت‌علیهم السلام شد.

داشتن چنین نعمتی بزرگ‌ترین افتخار در دنیا و آخرت است. بنابراین سعی کنیم یکی از فرزندان مان را وقف حضرت سیدالشهداعلیه السلام و حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم‌علیه السلام کنیم تا پس از کسب دانش و تقوا با تمام وجود در خدمت آن پاکان و هدایت گران باشد و جامعه را به سوی حق راهنمایی کند. آنانی که هنوز فرزندی ندارند با حضرت سیدالشهداعلیه السلام پیمان ببندند که یکی از فرزندان خود را تقدیم دستگاه حضرتش کنند. چنین موهبتی اختصاص به پسران ندارد که دختران نیز شایستگی نیل به این موهبت را دارند. باشد که بتوانیم خود و به وسیله آنان خط روشن و پربرکت و مقدس امام حسین علیه السلام را به جهانیان معرفی کنیم.

امیدوارم به برکت حضرت سیدالشهداعلیه السلام خدای - جل و علا - توفیق خدمت به اسلام و مسلمین و قضیه ماندگار حضرتش را به همگی ما عنایت فرماید، ان شاء اللّه

وصلی اللّه علی محمد وآله الطاهرین

(...Anotates...)

۰) لًالالًؤلًالالًالالًئؤض‌لًالًئض‌صئ‌۶۵۴۷۹. قلم (۶۸)، آیه ۴.

۱) مکارم الاخلاق، ص ۸.

۲) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۳.

۳) این سخنرانی در تاریخ ۲۵ شعبان ۱۴۲۴ ق ایراد شده است.

۴) بخشی از خطبه رسول خدا درباره ماه مبارک رمضان (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص۳۱۳، حدیث ۱۳۴۹۴).

۵) وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص۳۱۳، حدیث ۱۳۴۹۴.

۶) نساء(۴)، آیه ۱۲۳.

۷) هود(۱۱)، آیه ۱۱۹.

۸) بحار الانوار، ج۷۵، ص۱۳.

۹) کافی، ج۲، ص۴۵۳، حدیث ۲.

۱۰) بحار الانوار، ج۶۷، ص۷۲، حدیث ۲۴.

۱۱) قیل للحسن‌علیه السلام ان اباذر کان یقول الفقر أحب إلیَّ من الغنی، والسقم أحب إلی من الصحة، فقال‌علیه السلام: رحم اللَّه تعالی أباذر، أما أنا أقول: من اتکل علی حسن اختیار اللَّه تعالی له لم یتمن غیر ما اختاره اللَّه عزوجل (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۱۵۶.

۱۲) وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۸، حدیث ۱۵۵۰۲.

۱۳) بحار الانوار، ج۵، ص۱۹۸، باب۷.

۱۴) کافی، ج۲، ص۷۸.

۱۵) بحار الانوار، ج۴۳، ص ۱۷۱.

۱۶)]. نهج البلاغه، ص۴۱۷.

۱۷) بحار الانوار، ج۴۴، ص۳۷۶.

۱۸) الخصال، ص ۵۶۲؛ الأمال، ص ۱۴۶؛ و عنهما فی البحار، ج ۲۱، ص ۱۴۲؛ و فی مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۳۶۷، الحدیث ۲۲۹۷۱.

۱۹) وسائل الشیعه، ج ۲۳؛ کتاب الأیمان، ص ۲۰۱، باب ۲، حدیث ۱.

۲۰) این سخنرانی به مناسبت شهادت امیرالمؤمنین‌علیه السلام در جمع طلاب و فضلا ایراد شده است.

۲۱) بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۰، حدیث ۱ و عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱ ص ۲۹۷.

۲۲) بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۵۵، حدیث ۲۲: ثم أجهش باکیا...

۲۳) همان، ص ۷۵.

۲۴) نساء (۴)، آیه ۱۴۸.

۲۵) همان، ج ۸۴، ص ۳۴۱.

۲۶) آل عمران (۳)، آیه ۱۹.

۲۷) أعراف (۷)، آیه ۱۷۵.

۲۸) یس (۳۶)، آیه ۶۰.

۲۹) کافی، ج ۱، ص ۱۲، حدیث ۱۰.

۳۰) لقمان (۳۱)، آیه ۳۴.

۳۱) و باز برای قاسم بن علاء این آیه را خواند: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا، او داناغیب است و غیبش را به هیچ کس آشکار نمی‌سازد». قاسم بن علاء خنده‌ای کرد و گفت: آیه را تمام کن «إلّا من إرتضی من رسول مگر آن کس که از رسولان برگزیده است (جن (۷۲)، آیه ۲۶ و ۲۷) و مولای من «هو المرتضی من الرسول؛ از برگزیدگان از رسولان است (بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۱۴).

۳۲) همان، ص ۳۱۳ (به نقل از: شیخ طوسی، کتاب الغیبه).

۳۳) نهج البلاغه، ص ۵۲۸، حدیث ۲۹۷.

۳۴) فرقان (۲۵)، آیه ۷۷.

۳۵) نجم (۵۳)، آیه ۳۹.

۳۶) مصباح المجتهد، ص ۶۰۳.

۳۷) سلّ یعنی کشیدن، وقتی شمشیری از نیام کشیده می‌شود به آن «سلّ» گفته می‌شود. در این جا سل به معنی کشیدن است، اما کشیدنی بسیار دشوار، مثل کشیدن روح توسط ملک الموت از بدن انسان ظالم، همچون فرو بردن و سپس کشیدن سیخی از بدن که با تمام اعضا و رگ و پی او در تماس باشد و بدین ترتیب و با همین سختی جان از تن ستمگران گرفته، بلکه کشیده می‌شود.

۳۸) نساء (۴)، آیه ۱۱۹.

۳۹) قال رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم: ما منکم من أحد الاّ وله الشیطان، قالوا: ولا أنت یا رسول‌اللّه؟ قال: ولا أنا، الاّ أن اللّه – عزوجل – أعاننی علیه فأسلم، (بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۴۰).

۴۰) کافی، ج ۱، ص ۱۷.

۴۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۸۶.

۴۲) این سخنرانی در تاریخ ۱۹ / شعبان / ۱۴۲۱ ق. در جمع عده‌ای از طلاب ایراد شده است.

۴۳) کافی، ج۸، ص۱۱.

۴۴) کافی، ج ۸، ص ۱۱.

۴۵) وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص۳۱۳، حدیث ۱۳۴۹۴.

۴۶) بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۱۴۹.

۴۷) اقبال الاعمال، ص ۳۷۶.

۴۸) نهج البلاغه، ص۵۳.

۴۹) همان.

۵۰) همان.

۵۱) مستدرک الوسائل، ج۹، ص۱۹۸، حدیث۱۰۶۵۷.

۵۲) انعام(۶)، آیه ۱۶۴.

۵۳) مستدرک الوسائل، ج۹، ص۱۹۸، حدیث۱۰۶۵۷.

۵۴) مائده(۵)، آیه۱۱۶.

۵۵) نهج البلاغه، ص۴۱۷.

۵۶) حدید(۵۷)، آیه۲۷.

۵۷) بحار الأنوار، ج۹۵، ص۸۷، باب۶.

۵۸) هود (۱۱) آیه ۴۶.

۵۹) این سخنرانی در ۲۳ ماه جمادی الثانی ۱۴۱۹ ق. ایراد شده است.

۶۰) این نوشتار - که تا حدود پنجاه سال پیش هنوز به چاپ نرسیده و در شمار مخطوطات بود - کتابی است خواندنی که در آن به بیان ویژگی‌های شیعیان و روایات مربوط به آنها پرداخته شده است.

۶۱) بحار الأنوار، ج۸، ص۳۵۹، حدیث۲۵.

۶۲) اصحاب اجماع هیجده تن بودند که قرار گرفتن نام هر یک از آنان در سند روایت موجوب «صحیحه» خوانده شدن آن روایت می‌شود.

۶۳) اعراف (۷)، آیه ۶.

۶۴) یونس (۱۰)، آیه ۴۱.

۶۵) کافی، ج ۵، ص ۷۲، حدیث ۱۰.

۶۶) شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۲۶.

۶۷) اعراف (۷)، آیه ۱۷.

۶۸) الارشاد، ج۲، ص۸۹.

۶۹) نساء (۴)، آیه ۱۳۶.

۷۰) صدوق، الخصال، ص ۱۵۳: قال ابو عبد اللّه‌علیه السلام: السراق ثلاثه: مانع الزکاة...

۷۱) ولکن کونوا ربانیّین بما کنتم تعلّمون الکتاب وبما کنتم تدرسون.

۷۲) کافی، ج۱، ص۴۱۱، حدیث ۳.

۷۳) یونس (۱۰)، آیه ۴۱.

۷۴) مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۵۳.

۷۵) یونس (۱۰)، آیه ۴۱.

۷۶) انعام (۶)، آیه ۷۸.

۷۷) الاختصاص، ص ۱۵۲.

۷۸) مؤمنون (۲۳)، آیه ۵۱.

۷۹) شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۸۸.

۸۰) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۸، حدیث ۱۵۵۰۲.

۸۱) این سخنرانی در تاریخ ۲۳ ذی‌القعده ۱۴۱۹ ق ایراد شده است.

۸۲) کافی، ج۸، ص ۳۱۲.

۸۳) اعراف (۷)، آیه ۱۷.

۸۴) مصباح المجتهد، ص ۵۶۰.

۸۵) کافی، ج ۲، ص ۴۵۸، حدیث ۲۰.

۸۶) حشر (۵۹)، آیه ۷.

۸۷) المناقب، ج۳، ص ۲۴۳.

۸۸) مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۱۸۷، حدیث ۱۲۷۰۱.

۸۹) بحار الانوار، ج ۲، ص ۳، حدیث ۳.

۹۰) بحار الانوار، ج ۱۱۰، ص ۹۸.

۹۱) وسایل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۴، حدیث ۳۴۰۹۹.

۹۲) مستدرک الوسایل، ج ۳، ص ۴۳، حدیث ۲۹۷۲.

۹۳) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۰، حدیث ۱۹۷۳.

۹۴) نهج الحق، ص ۴۴۲.

۹۵) برای آگاهی بیشتر نک: بحار الانوار، کتاب معاد.

۹۶) اعراف (۷)، آیه ۶.

۹۷) وسایل الشیعه، ج۶، ص ۱۷۱، حدیث ۷۶۵۷.

۹۸) محمّد صلی الله علیه وآله وسلم (۴۷)، آیه ۳۶.

۹۹) نساء (۴)، آیه ۸۲.

۱۰۰) شوری (۴۲)، آیه ۵۰ – ۴۹.

۱۰۱) کافی، ج ۲، ص ۴۱۴.

۱۰۲) این سخنرانی در تاریخ ۲۵ ماه محرم ۱۴۲۰ ق. در جمع عده‌ای از طلاب ایراد گردیده است.

۱۰۳) بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۴، حدیث ۶۴.این روایت در اصطلاح علم رجال «مستفیضه» است و با اسناد گوناگونی نقل شده که برخی از آنها صحیح و بی‌اشکال است از جمله در کتاب کافی بدین صورت آمده: «کلینی، علی‌بن ابراهیم، ابراهیم بن هاشم، ابن ابی عمیر، هشام‌بن سالم [حکم] از حضرت صادق‌علیه السلام و آن بزرگوار از امام سجادعلیه السلام». در برخی سندها نیز ابوحمزه ثمالی از امام سجادعلیه السلام نقل می‌کند.

۱۰۴) کافی، ج ۲، ص ۱۰۹.

۱۰۵) کافی، ج ۲، ص ۱۰۳، حدیث ۲.

۱۰۶) بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۳.

۱۰۷) واقعه (۵۶)، آیه ۲۵.

۱۰۸) قال النبی‌صلی الله علیه وآله وسلم: یا علی، ما عرف اللَّه إلا أنا وأنت ولا عرفنی إلا اللَّه وأنت ولا عرفک إلا اللَّه وأنا » ... تأویل الآیات الظاهرة.

۱۰۹) واژه «غصه» در لغت عرب از ماده «غَصَّ» گرفته شده است. چنان که می‌دانیم در گلوی انسان دو مجرا وجود دارد که یکی برای آب و غذا که نای خوانده می‌شود و دیگری برای تنفس است که ریه نام دارد. در ابتدای مجرای هوا زبان کوچک قرار دارد که به محض ورود غذا، آب یا هر چیزی جز هوا به دهان، به طور خودکار به سقف دهان می‌چسبد و از ورود آب و غذا به ریه جلوگیری می‌کند، زیرا اگر ذره‌ای غذا یا قطره‌ای آب وارد آن مجرا شود منجر به خفگی و مرگ سریع شخص می‌گردد. در حقیقت، پزشکان نیز برای چنین حالتی درمان ندارند و اصلاً برای مراجعه به پزشک فرصتی باقی نماند و پیش از آن شخص جان می‌دهد. در زبان عربی بدین حالت «غص» می‌گویند و توسعاً از بلا و گرفتاری هم به غصه تعبیر می‌کنند.

۱۱۰) همان، ج ۳۹، ص ۵۶.

۱۱۱) همان، ج ۷۱، ص ۱۱۶.

۱۱۲)]. احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۱۱۳) مثلاً نه به قدری کم بخوابیم که برای‌مان زیان‌آور باشد و نه چنان که در روایات آمده: «حب النوم» داشته باشیم.

۱۱۴) همان، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۱۱۵) همان، ج ۴۴، ص ۲۱۱.

۱۱۶) شیخ مفید، الاختصاص، ص ۸۵.

۱۱۷) مضمون این روایت: یا علی، أنت قسیمٌ الجنّهٔ والنّار، بمحبّتکَ یُعرفُ الأبرار من الفجّار ویمیَّزُ بینَ الأشرار والأخیار و بین المؤمنینَ والکفّار (امالی شیخ صدوق، ص ۱۰۱).

۱۱۸) اللهوف، ص ۶۶.

۱۱۹) بلاّع الموس، قورت دهنده تیغ سلمانی و به معنی استخوان یا تیغ در گلو داشتن است. این عبارت در میان مردم عراق رایج است.

۱۲۰) کافی، ج ۲، ص ۲۴۶.

۱۲۱) وسائل الشیعه، کتاب الصوم.

۱۲۲) نهج‌البلاغهٔ، خطبه‌ها، ص ۱۰۵ و شرح نهج‌البلاغهٔ، ج ۴، ص ۳۳.

۱۲۳) کافی، ج ۲، ص ۷۷.

۱۲۴) این سخنرانی در تاریخ ۸ صفر ۱۴۲۲ ق ایراد شده است.

۱۲۵) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

۱۲۶) نهج البلاغه، کلام ۲۰، ص ۵۷: فإنّکم لو عاینتم ما عاین من مات منکم لجزعتم ووهلتم...

۱۲۷) نازعات (۷۹)، آیه ۳۵.

۱۲۸) جواهر الکلام، ج ۷، ص ۲۲۴.

۱۲۹) اعلی (۸۷)، آیه ۷.

۱۳۰) طه (۲۰)، آیه ۷.

۱۳۱) تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۳۸.

۱۳۲) وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۲۵۹.

۱۳۳) بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۰۲: قال الإمام الرضاعلیه السلام: فلو أنّ رجلاً تولّی حجراً لحشره اللّه معه یوم القیامهٔ.

۱۳۴) همان، ج ۹۷، ص ۹۶.

۱۳۵) علامه مجلسی در جلد ۲۷ بحارالانوار، ص۲۰۹، حدیث ۷ می‌گوید: ذهب کثیر من أصحابنا إلی أن الأئمه خرجوا من الدنیا علی الشهادهٔ واستدلوّا بقول الصادق‌علیه السلام «واللّه ما منا الاّ مقتول وشهید».

۱۳۶) بخشی از حدیث شریف کساء.

۱۳۷) متوفای سال ۱۳۰۵ ق. به نقل از کتاب: تراث کربلاء، ص ۸۶.

۱۳۸) کلمات الإمام الحسین‌علیه السلام، ص ۱۰.

۱۳۹) آنچه پیش رو دارید متن سخنرانی آیهٔ‌اللّه العظمی سید صادق شیرازی است که در تاریخ ۲۵ / شوال / ۱۴۲۰ در سالروز شهادت امام صادق علیه السلام در جمع طلاب ایراد شده است.

۱۴۰) یا داوود إن أعمالک عرضت علیّ یوم الخمیس فرأیت فیها صلتک لأبن عمک فسرّنی ذلک؛ الخرائج والجرائح: ج ۲، ص ۶۱۲.

۱۴۱) کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صله رحم.

۱۴۲) نهج البلاغه، ص ۴۱۷.

۱۴۳) نفس المهموم، ص ۸۲.

۱۴۴) نازعات (۷۹)، آیه ۲۴.

۱۴۵) این سخنرانی در تاریخ ۴ / رجب / ۱۴۲۳ ق. در جمع عده‌ای از بانوان طلبه ایراد شده است.

۱۴۶) تفسیر الامام العسکری‌علیه السلام، ص ۲۱۹.

۱۴۷) کافی، ج ۸، ص ۱۶۲، حدیث ۱۶۹.

۱۴۸) عالم در اصطلاح روایات تنها مرجع تقلید را شامل نشده که به مفهوم لغوی آن که دانا و دانشمند است اشاره دارد.

۱۴۹) انعام(۶)، آیه ۱۶۴.

۱۵۰) شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۲۴۷، حدیث ۴۸۶.

۱۵۱) مکارم الاخلاق، ص ۴۴۱.

۱۵۲) این سخنرانی در جمع عده‌ای از طلاب ایراد گردیده است.

۱۵۳) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۰۸، حدیث ۲۱۶۲۲.

۱۵۴) آل عمران (۳)، آیه ۱۶۱.

۱۵۵)]. احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۱۵۶) حجرات (۴۹)، آیه ۱۷.

۱۵۷) این سخنرانی در تاریخ ۲۴/۲/۱۹۹۹ میلادی در جمع عده‌ای از طلاب ایراد شده است.

۱۵۸) تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۸۸.

۱۵۹) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۲۹.

۱۶۰) مجموعه ورّام، ج ۱، ص ۱۰۱.

۱۶۱) آیـة اللّه العظمی میرزا مهـدی شـیرازی - اعلی اللّه درجـاته - (۱۳۸۰ - ۱۳۰۴ق.) و در زهـد و تقوا زبـان‌زد خـاص و عام بود. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: نورالدین شاهرودی، المرجعیة الدینیة.

۱۶۲) کافی، ج ۴، ص ۲۷، حدیث ۴.

۱۶۳) وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۵، حدیث ۱۹۹۳۷.

۱۶۴) کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۱۹.

۱۶۵) علم در حقیقت نقش و انطباعی است که بر اثر آموزش در ضـمیر انسان ایجاد می‌شود. لذا علم همان درس نیست، بلکه - اگر ارتباطی با دروس رسمی و متعارف داشته باشد - نتیجه درس است.

۱۶۶) زیان اندک بنا بر قاعده مشهور «الناس مسلطون علی أنفسهم» اشکال ندارد.

۱۶۷) ذی» به معنی صاحب و به طور کلی پیشوند نسبت، و «قعده» به معنای «قعود» از جنگ است.

۱۶۸) إن عدة الشهور عنداللّه إثنا عشر شهرا فی کتاب اللّه یوم خلق السموات والأرض منها أربعة حرم (توبه(۹)، آیه ۳۶).

۱۶۹) توبه (۹)، آیه ۳۶.

۱۷۰) به اصـطلاح علمی، با تصاعـد هندسـی افزایش می‌یابد، نه تصاعد حسابی، یعنی صد درصد، دویست درصد، سـیصد درصد و ...

۱۷۱) مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۷۷.

۱۷۲) برخی بر این باورند که اگر انسان خوش‌اخلاق باشد، ممکن است دیگران از او سوء استفاده کنند و می گویند: ر «اگر حلوا شدی، تو را می‌خورند!». ولی آیا انسان نمی‌تواند خلق خوشی داشته باشد و در عین حال اجازه ندهد دیگران از او توقعات نابجایی داشته باشند؟ اگر انسان علقم باشد بهتر است، یا حلوا؟ واقعیت مطلب این است که انسان می‌تواند خلق خوشی داشته باشد و در عین حال به دیگران اجازه سوء استفاده ندهد. رفتار خوش رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم هر چند برای حضرت‌شان امور نامطلوبی را هم در پی داشت، ولی همان اندازه برای پیروان‌شان درس‌آموز بود. ما نیز اگر چنین باشیم و مسائل ناخواسته‌ای برای‌مان پیش آید، پاداش و حسنات الهی نصیب‌مان خواهد شد.

۱۷۳) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۹۲، حدیث ۱۵.

۱۷۴) مستدرک الوسائل، ص ۱۹۵، حدیث ۳۱.

۱۷۵) به عنوان مثال نک: محقق اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۲، ص ۳۴۷: ویفهم من الاخبار تحریم امور لم یعدوها، فالظاهر انها مخلة بالعداله » ... و نیز همان، ص ۳۵۸: ومنها العقوق...

۱۷۶) می‌توان گفت رسائل شیخ تا اندازه‌ای المحصول را به کنار زد، زیرا رسائل علاوه بر این که قدری از المحصول در آن گلچین شده، دارای تحقیقات دیگری از خود شیخ نیز هست.

۱۷۷) درباره زندگی محقق اعرجی بنگرید به: الکنی والألقاب، ج ۳، ص ۱۵۶ به بعد.

۱۷۸) تنکابنی، قصص العلماء، ص ۱۷۵.

۱۷۹) نجم (۵۳)، آیه ۳۹.

۱۸۰) این سخنرانی در تاریخ ۴ رمضان ۱۴۱۹ ق ایراد شده است.

۱۸۱) وسایل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۳، حدیث ۱۳۴۹۴.

۱۸۲) همان، ج ۱۱، ص ۱۴۴، حدیث ۱۴۴۸۰.

۱۸۳) اشعری، النوادر، ص ۲۴.

۱۸۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰۸، حدیث ۱۸۵۵.

۱۸۵) صحیفه سجادیه هر چند از نظر حجم چه بسا کم‌تر از ربع قرآن باشد، اما حاوی مطالب بلند و گنج‌هایی پربهاست. خواندن و حفظ دعاهای همراه با تأمل این کتاب کم برگ ولی پر بار برای مؤمنان و به ویژه جوانان بسیار سودمند است.

۱۸۶) صحیفه سجادیه، دعای ۴۴ (نیایش حضرت به گاهِ درآمدن ماه مبارک رمضان).

۱۸۷) همان.

۱۸۸) همان.

۱۸۹) همان.

۱۹۰) همان.

۱۹۱) همان.

۱۹۲) همان.

۱۹۳) همان.

۱۹۴) همان.

۱۹۵) همان.

۱۹۶) همان.

۱۹۷) همان.

۱۹۸) اگر انسان انگشت خود را به حلقش برساند حالت تهوع به او دست می‌دهد. چنانچه در معده‌اش چیزی باشد، فوراً خارج می‌شود و اگر معده خالی باشد فقط آن حالت به شخص دست می‌دهد.

۱۹۹) جامع السعادات، ج ۲، ص ۳۱۳.

۲۰۰) حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

۲۰۱) کافی، ج ۴، ص ۸۷، حدیث ۳.

۲۰۲) لفظ «جاریة» در زبان عربی هم به معنای دختر است و هم به معنای کنیز.

۲۰۳) آل عمران (۳)، آیه ۱۱۳.

۲۰۴) والقمر اذا تلاها: ای تبعها فی الضیاء ... وسمی القاریء تالیا لأنّه یتبع ما یقرأ» (مجمع البحرین، ذیل ماده: تلو).

۲۰۵) این سخنرانی در تاریخ ۲۵ / محرم / ۱۴۲۵ ق. در جمع روحانیون و هیئت‌های حسینی ایراد شد.

۲۰۶) بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۲۳.

۲۰۷) کامل الزیارات، ص ۱۲۶.

۲۰۸) همان.

۲۰۹) مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۴۱۲.

۲۱۰) البته حضرت نرجس خاتون مادر امام زمان‌علیه السلام پشت سر امام عسکری‌علیه السلام مدفون است و دو تن دیگر، یعنی حسین برادر حضرت عسکری‌علیه السلام و حکیمه خاتون عمه آن حضرت، پایین پای آن دو امام مدفون هستند و گرچه در آنجا چهار صندوق قرار دارد، ولی پنج تن مدفون هستند.

۲۱۱) در سامرا محلی وجود دارد که تقریباً یک کیلومتر با حرم مطهر حضرت هادی و حضرت عسکری‌علیهم السلام فاصله دارد. محل فوق که آن را «خلفاء» می‌نامند بعد از مناره متوکل (ملویه) قرار دارد که در حال حاضر هیچ اثری از آن بر جای نمانده است. پادشاهان بنی‌العباس در این محل به خاک سپرده شده‌اند، اما همچنان صحرای برهوت است. این صحرا بیش از هزار سال قدمت تاریخی دارد و به ثبت نیز رسیده است. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: تاریخ سامراء.

۲۱۲) کامل الزیارات، ص ۱۳۲.

۲۱۳) بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۳۴.

۲۱۴) آل عمران (۳)، آیه ۱۷۸.

۲۱۵) کامل الزیارات، ص ۴۰۱.

۲۱۶)]. مستدرک سفینة البحار، ج ۳، ص ۱۶۶، و بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۹۹.

۲۱۷) حاقة، آیه ۴۴.

۲۱۸) این سخنرانی در تاریخ ۱۳ صفر ۱۴۲۰ ق ایراد شده است.

۲۱۹) بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰، حدیث ۶۸.

۲۲۰) نهج البلاغه، ص ۳۵۴.

۲۲۱) عوالی اللآلی، ج ۲، ص ۱۶۷، حدیث ۳.

۲۲۲) همان.

۲۲۳) کافی، ج ۲، ص ۷۸، حدیث ۱۴.

۲۲۴) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۵، حدیث ۲۱۱۹۸.

.۲۲۵) شوری (۴۲)، آیه ۱۳.

۲۲۶) آل عمران (۳)، آیه ۱۹.

۲۲۷) بقره (۲)، آیه ۲۸۶.

۲۲۸) نهج البلاغه، ص ۴۷۵، حدیث ۳۹.

۲۲۹) این گفتار در سوم رجب ۱۴۲۱ ق. ایراد شده است.

۲۳۰) وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۵۲، حدیث ۳۵۵۰.

۲۳۱) فصلت(۴۱)، آیه ۲۱.

۲۳۲) معانی الأخبار، ص ۲۳۹، حدیث ۲.

۲۳۳) انصافاً نحوه تعبیر در حدیث فوق لطیف است و ما را به یاد سخن مولای متقیان می‌اندازد که فرمود: «و إنّا لأمراء الکلام؛ ما[ملکِ] سخن را امیرانیم» (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲۳۳).

۲۳۴)]. احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۲۳۵) کافی، ج ۲، ص ۶۳، حدیث ۱۳.

۲۳۶) نساء (۴)، آیه ۶۵.

۲۳۷) به گفته فقها استحباب محاسبه نفس، «لولائی» است. بدین معنا که اگر محاسبه نفس مقدمه وجود واجب نبود، طبعا و فی نفسها مستحب بود، ولی اکنون که می‌دانیم مقدمه وجودِ واجبات بسیاری - چون تحصیل حداقل تزکیه - است، وجوب عقلی دارد.

۲۳۸) عدة الداعی، ص ۲۳۹.

۲۳۹) شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۶.

۲۴۰) دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۵.

۲۴۱) ص (۳۸)، آیه ۳۵.

۲۴۲) تعبیر جنود جهل تعبیری بالکنایه و زیباست. گفتنی است از نظر لغوی مقابل «عقل» «جنون» قرار دارد، نه جهل، و جهل در مقابل علم است. منتها علم نتیجه عقل است. در تقابل قرار دادن عقل و جهل ر.ک: - که از نظر لغوی ضد هم نیستند - در روایات اهل بیت نکات و فوائد لطیفی را در بر دارد. در زمینه جنود عقل و جهل ر.ک: به مجموعه‌های حدیثی از جمله ابتدای کتاب کافی.

۲۴۳) نساء (۴) آیه ۷۹.

۲۴۴) وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۷۳، حدیث ۱۳۸۸۲.

۲۴۵) مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۶، حدیث ۳۰۰۸.

۲۴۶) این سخنرانی در جمع عده‌ای از طلاب ایراد گردیده است.

۲۴۷) یونس (۱۰)، آیه ۱۴.

۲۴۸) ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۲۴۹) زلزال (۹۹)، آیه ۷ و ۸.

۲۵۰) یونس (۱۰)، آیه ۱۴.

۲۵۱) یونس (۱۰)، آیه ۱۴.

۲۵۲) یونس (۱۰)، آیه ۱۴.

۲۵۳) این سخنرانی در تاریخ ۱۲ / صفر / ۱۴۲۰ در جمع عده‌ای از طلاب ایراد شده است.

۲۵۴) غرور الحکم و درر الکلم، ص ۴۷۳۲، حدیث ۱۰۸۰۹.

۲۵۵) نهج البلاغه، ص ۴۷۱، حدیث ۲۱.

۲۵۶) مریم (۱۹)، آیه ۳۹.

۲۵۷) مصباح کفعمی ص۵۰۳، زیارت شهدا.

۲۵۸) کامل الزیارات، ص۲۶۲.

۲۵۹) کامل الزیارات، ص۲۶۲.

۲۶۰) این سخنرانی در تاریخ ۱۷ رجب ۱۴۲۰ ق ایراد شده است.

۲۶۱) لیل (۹۲)، آیه ۵ - ۷.

۲۶۲) بحار الانوار، ج۲۴ ص۴۶.

۲۶۳) اقبال الأعمال، ص۶۵۷. «خطیئة» اسم مصدر است. علمای صرف می گویند، «خطیئة» اسم مصدر «خطء» است، که در قرآن نیز استعمال شده است: «کان خِطْأً کبیراً». «خطء» غیر از «خطا» می‌باشد. «خطءِ» مصدر و به معنی گناه و «خطیئه» اسم مصدر آن می‌باشد. اسم مصدر بعضی از اسماء گاهی قیاسی است و گاهی سماعی؛ یعنی دارای صیغه‌ها و ساختارهایی گوناگون است. خطیئه اسم مانند غُسل و وضو اسم مصدر است. اغتسال یعنی غسل کردن که در آن معنای حدث وجود دارد. غُسل که یک حدث است، اگر انتساب به فاعل یابد آن را «اغتسال» می گویند. حدث بدون انتساب به فاعل، اسم مصدر نامیده می‌شود. خطیئه و خِطء یعنی انجام دادن گناه و «کان خِطأً کبیراً» یعنی گناه بزرگی است. باید توجه داشت که واژه خطیئه فقط در مورد گناهان بزرگ به کار می‌رود. همان طور که گناه در این ماه بزرگ و سنگین است، ثواب حسنات نیز بیشتر است.

۲۶۴) مصباح المجتهد، ص۷۸۹.

۲۶۵) همان.

۲۶۶) لیل (۹۲)، آیه ۵.

۲۶۷) مستدرک الوسائل، ج۷، ص ۲۸۰، حدیث ۸۲۲۲.

۲۶۸)]. من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۶۱۶.

۲۶۹) البته در رجال کشی، ص۵۹۲ آمده است که: «ضُرب ابن أبی عمیر مائة خشبة وعشرین خشبة». که این مقدار تنها در حضور هارون الرشید بوده است و مجموع ضرباتی که در طول دوران زندان بر او زده شده است هزار ضربه بوده است.

۲۷۰) امالی طوسی، ص۵۰۸، حدیث ۱۱۱۱.

۲۷۱) نهج البلاغه، ص۴۱۷.

۲۷۲) در روایات متعددی «لأحملنّ» دارد و به لفظ «لتحملنّ» و «لیحملنّ» نیز آمده. در کافی نیز لأحملنّ آمده است: کافی، ج۸، ص۱۶۲، حدیث ۱۶۹.

۲۷۳) نفسی وشیطانی ودنیای والهوی کیف الخلاص وکلّهم أعدائی.

۲۷۴) بحار الانوار، ج۶۷، ص۲۸۶.

۲۷۵) طارق(۸۶)، آیه ۹.

۲۷۶) در بحار الأنوار، ج۶۷، ص۲۸۶، آمده است: «لكنّهم كانوا إذا لاح لهم شيء من الدّنيا وثبوا عليه».

۲۷۷) این سخنرانی در تاریخ ۶ / ربیع الاول / ۱۴۲۲ ق. در جمع عده‌ای از طلاب ایراد شده است.

۲۷۸) مکارم الاخلاق، ص۴۵۹؛ مجموعه ورام، ج۲، ص ۵۱؛ امالی شیخ طوسی؛ ص۵۲۶؛ اعلام الدین؛ ص۱۸۹و بحارالانوار، ج۷۴، ص۷۶.

۲۷۹) مستدرك الوسائل، ج۴، ص۱۰۱، حدیث ۱۴۲۳۰: روی عن النبی‌صلی الله علیه وآله وسلم أن العبد إذا اشتغل بالصلاۀ جاءه الشيطان وقال له: أذكر كذا حتى يضل الرجل أن يدرى كم صلّى.

۲۸۰) دعای عرفه؛ بحار الانوار: ج۹۵، ص ۲۲۶.

۲۸۱) مکارم الاخلاق، ص ۴۵۹.

۲۸۲) کافی، ج۲، ص۹۳، حدیث ۲۵.

۲۸۳) وسایل الشیعه، ج۲، ص۱۴۶، حدیث ۳۳۴۴۲.

۲۸۴) بحار الانوار، ج۷۴، ص۷۶، حدیث ۳.

۲۸۵) عوالی اللآلی، ج۴، ص۱۲۰، حدیث ۱۹۳.

۲۸۶) بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۴.

۲۸۷) آل عمران (۳)، ۳۱.

۲۸۸) یوسف (۱۲)، آیه ۱۱۱.

۲۸۹) ظاهراً مراد، این دعای امام حسن عسکری‌علیه السلام است: «يا كبير كل كبير ». ... مجمع الدعوات، ص۲۷۷.

۲۹۰) عرضه اعمال بر ائمه‌علیهم السلام.

۲۹۱) این سخنرانی در جمع عده‌ای از طلاب ایراد گردیده است.

۲۹۲) بحار الانوار، ج۹۵، ص ۳۹۰.

۲۹۳) زلزال (۹۹)، آیه ۷، ۸.

۲۹۴) مثقال یعنی ثُقل؛ مصدر میمی است به معنی وزن، نه حجم. ذره، حجمی دارد.

۲۹۵) مستدرك الوسائل، ج۱۸، ص۲۶۲، حدیث ۲۲۷۰۲.

۲۹۶) همان.

۲۹۷) ذاریات(۵۱)، ۵۶.

۲۹۸)]. احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۲۹۹) ر. ك: عوالی الآللی، ج ۳، ص ۲۳۴، حدیث ۳.

۳۰۰) نصر (۱۱۰)، آیه ۲.

۳۰۱) إقبال الاعمال، ص۶۴۳.

۳۰۲) بحار الانوار، ج۹۵، ص۳۸۹.

۳۰۳) نساء (۴)، آیه ۴۰: (إن اللَّه لا يظلم مثقال ذرّة).

۳۰۴) کافی، ج۸، ص۵۸، حدیث ۲۱.

۳۰۵) در غرر الحکم، ص۲۳۳، حدیث ۴۶۶۶.

۳۰۶) مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۴.

۳۰۷) احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۳۰۸) تهذیب الاحکام، ج۲، ص۳۳۴، حدیث ۲۳۳.

۳۰۹) مکارم الأخلاق، ص۲۳.

۳۱۰) بحار الانوار، ج۱۶، ص۲۳۷.

۳۱۱) کهف (۱۸)، آیه ۱۱۰.

۳۱۲) یونس (۱۰)، آیه ۱۴.

۳۱۳) اقبال الاعمال، ص ۶۴۳.

۳۱۴) این سخنرانی در جمع عده‌ای از طلاب ایراد شده است.

۳۱۵) بحارالأنوار، ج۷، ص۲۲۴، حدیث ۱۴۴ (به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام).

۳۱۶) کهف (۱۸)، آیه ۴۷.

۳۱۷) عوالی الآلی، ج ۴، ص ۷۷، حدیث ۶۴.

۳۱۸) اسحق‌بن‌حنین‌بن‌کندی، فیلسوف و طبیب مشهوری بود که در سده سوم هجری می‌زیست. او همچون پدرش کتاب‌های بسیاری را در موضوع فلسفه و ریاضیات از یونانی به عربی بازگرداند که از آن شمار است هندسه اقلیدس و مجسطی بطلیموس. او در سال ۲۹۸ یا ۲۹۹ ق در بغداد درگذشت.

۳۱۹) ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۴۲۴.

۳۲۰) تأویل الآیات، الظاهرهٔ، ص ۴۸۸.

۳۲۱) تفسیر الامام العسکری، ص ۳۴۰، حدیث ۲۱۶.

۳۲۲) کافی، ج ۱، ص ۳۷، حدیث ۱.

۳۲۳) مائده (۵)، آیه ۶.

۳۲۴) معانی الاخبار، ص ۲، حدیث ۳.

۳۲۵) این سخنرانی در سیزدهم ماه جمادی الثانی ۱۴۲۴ق. در جمع شماری از روحانیون شهر مقدس کربلا ایراد شده است.

۳۲۶) زمر (۳۹)، آیه ۹.

۳۲۷) کتاب «المطّول» نوشته تفتازانی از مهم‌ترین آثار بلاغی است که طلاب حوزه‌های علمیه آن را به عنوان کتاب درسی می‌خوانند.

۳۲۸) کتاب «مختصرالمعانی» که گزیده کتاب مطول است در بعضی از حوزه‌های علمیه خوانده می‌شد ولی متأسفانه چندی است به خاطر دشواری و گستردگی معنایی، مورد بی‌توجهی قرار گرفته است و جز اندکی، کسی آن را نمی‌خواند.

۳۲۹) کتاب «المغنی» نوشته ابن‌هشام از مهم‌ترین کتاب‌های علم نحو است که طلاب علوم دینی آن را درس می‌گیرند و از مفیدترین و بهترین کتاب‌های نحوی است.

۳۳۰) این رویداد را به تفصیل نک: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

۳۳۱) مستدرک الوسایل، ج ۱۱، حدیث ۱۲۷۰۱.

۳۳۲) طه (۲۰)، آیه ۱۰۵.

د

۳۳۳) احزاب، ۲۱.

۳۳۴) باب الحائر و فضله، حدیث ۱۰. روایتی از امام سجادعلیه السلام نقل شده است که فرمود: «خداوند بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش کعبه و انتخاب آن به عنوان حرم امن، سرزمین کربلا را آفرید و آن را حرم امن و مبارک خود دانست. چون خدای متعال زمین را بلرزاند و دوباره بیافریند، این سرزمین مبارک با تربت مقدسش در نهایت نورانیت و شفافیت بالا برده می‌شود و در بهترین بوستان‌های بهشت نهاده می‌شود و جز پیامبران و مرسلان کسی در آن جا جای ندارد.

یا این که فرمود: پیامبران اولوالعزم در آن ساکن می‌شوند و در میان بوستان‌های بهشت آن چنان می‌درخشد که ستاره درخشان از میان سایر ستارگان برای زمینیان می‌درخشد. نور آن چشمان تمام بهشتیان را خیره می‌کند و ندا می‌دهد: منم سرزمین مقدس و پاکیزه و مبارک خدا که پیکر مطهر سیدالشهدا و سرور جوانان بهشتی را در خود جای داده‌ام.

۳۳۵) بحار الانوار، ج۵، ص۱۹۸، باب الهدایة والاضلال والتوفیق، حدیث ۱۹.

۳۳۶) این سخنرانی در تاریخ ۱۷ ذی‌الحجه ۱۴۲۴ ق ایراد شده است.

۳۳۷) وسائل الشیعه، ج۲۰، ص۲۰۲، حدیث ۵۰۹.

۳۳۸) مائده (۵)، آیه۳ ...: الیوم أكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام دينا؛ ... امروز دین شما را برای‌تان کامل و نعمت خودم را بر شما تمام گرداندم و اسلام را برای شما برگزیدم.

۳۳۹) قلم (۶۸)، آیه۴: وانک لعلی خلق عظیم.

۳۴۰) نک: محمد بن المشهدی، المزار، ص۲۶۹.

۳۴۱) سه نبرد تحمیلی بر امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام با عناوین «ناکثین/جمل»، «قاسطین/صفین»، «مارقین/خوارج» می‌باشد.

۳۴۲) وفیات الأئمهٔ، ص۵۶.

۳۴۳) مالک، المدونهٔ الکبری، ج۲، ص۴۹.

۳۴۴) ابراهیم بن محمد الثقفی، الغارات، ج۲، ص۵۲۰: لا بغضک الا منافق.

۳۴۵) ابن سعد، الطبقات الکبری، ج۵، ص۳۲۰.

۳۴۶) بحار الانوار، ج۲۸، ص۱۵۹.

۳۴۷) قاضی نعمان مغربی، شرح الأخبار، ج۲، ص۵۲۵.

۳۴۸) قاضی نعمان مغربی، دعائم الاسلام، ج۱،ص ۳۹۴.

۳۴۹) برابر قواعدی که در ارتش‌های جهان وجود داشته و دارد و در عرصه جنگ، سلسله مراتب هرگز اجازه نافرمانی، پیشنهادهای خارج از رده سازمانی که جایگاه و مجرای ارائه پیشنهاد مشخص است وجود ندارد و در صورت بروز کوچک‌ترین نافرمانی‌هایی که موجب تضعیف نبرد شود بدون رعایت اصول محاکمات عادی محکوم به مرگ است که در تعبیر قواعد نظامی مشهور به «دادگاه صحرایی» می‌باشد، هیچ یک از کشورها اعم از کشورهای آزاد و غیر آزاد از این قاعده مستثنی نمی‌باشند. کشورهای آزاد در زمان بروز حوادثی نظیر جنگ این آزادی را از نیروهای مسلح سلب نموده و با عنوان «خطوط رمز امنیت ملی» اجازه اعتراضی را نمی‌دهند مگر ارائه پیشنهاد از مجاری قانونی که قبل ازعملیات‌ها در طراحی عملیات وجود دارد و یا در حین شکست به عنوان پیشنهاد از سوی فرمانده وجود دارد است. با این وجود اعطای آزای امیرالمؤمنین‌علیه السلام عرصه محدودی نداشت و حتی وضعیت جنگی را هم شامل می‌شد.

۳۵۰) مشخص می‌شود که امیرالمؤمنین آزادی بیان را ضرورت یک جامعه می‌دانستند زیرا ایشان صریحاً در برابر آزارهای مفرط خوارج می‌فرمودند که من علی‌رغم تمام مخالفت‌ها و کارشکنی‌هایی که می‌کنید، حق و حقوق‌تان را از بیت‌المال به شما می‌دهم. فقط اگر دست به اسلحه بردید، من نیز در آن وقت دست به اسلحه خواهم برد. یعنی میزان شرعی امر را در جامعه که «امنیت

عمومی» است معین کردند و بر وفق آن عمل کردند ولی هر گونه اعتراضی را در مقام بیان ناقص امنیت عمومی ندانسته و مستوجب سلب حقوق اجتماعی نمی‌دانند.

۳۵۱) بقره/۲۵۵. آیه فوق اشاره به این دارد که دین از جنس دوست داشتن است، دین را بایستی با عشق ورزیدن و محبت برگزید زیرا نمی‌توان کسی را به اجبار علاقه‌مند چیزی کرد چرا که دلنشینی با اجبار در منافات است. جایگاه ایمان دل است و عمل تابع دل آدمی. جسم و دل را نمی‌توان توأماً اسیر کرد بلکه این جسم تنهاست که اسیر حکم حاکم قرار می‌گیرد ولی دل چنین نیست مگر اینکه کسی به اراده و رغبت دلبرگی یابد. بنابراین «لا اکراه فی الدین» دو معنا خواهد داشت: الف: «مردم را برای ایمان آوردن اجبار نکنید» ب: اگر اجبار به کار بردید آنان ایمان آوردند، آن ایمان، ایمان نیست چرا که ذاتاً اکراه‌بردار نیست، ایمان را بایستی در قلوب آدمیان وارد نمود که در آن صورت حکومت، حکومتی خواهد بود متناسب با ایمان آزاد مردم، امیرالمؤمنین‌علیه السلام پس از اینکه مردم به نزد او می‌شتابند و دریافته بودند که علی‌علیه السلام حق است زیرا غدیر حق بود که نفی شده بود و می‌خواهند با او بیعت کنند و حضرت‌علیه السلام با اینکه حق بودند در پاسخ بیعت‌کنندگان می‌فرمایند: دعونی والتمسوا غیری] ... [وانا لکم وزیراً خیراً لکم منی امیراً؛ به دنبال دیگری بروید]... [اکنون من وزیر باشم بهتر از این است که امیر باشم». و این حاکی از این است انتخاب حق هم بایستی از سوی مردم، انتخاب آزاد و مبتنی بر ایمان باشد نه اجبار، چنین نمونه‌ای از آزادی در هیچ جای دنیا یافت نمی‌شود.

۳۵۲) کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص۲۱۱.

۳۵۳) احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج۱، ص۱۴۸.

۳۵۴) محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، حدیث ۲ و ج ۹۴، ص ۱۱۰، حدیث ۲.

۳۵۵) شیخ صدوق، عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج۲، ص۲۷۵.

۳۵۶) این سخنرانی در تاریخ نوزدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۲۴ ق. ایراد شده است.

۳۵۷) بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۹.

۳۵۸) بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۶.

۳۵۹) بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۷۵.

۳۶۰) معجم نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹۲.

۳۶۱) نماز تراویح هزار رکعت است که در ماه رمضان خوانده می‌شود. در دهه اول هر شب بیست رکعت و در دهه دوم هر شب سی رکعت و شب‌های قدر هر شب صد رکعت خوانده می‌شود. پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم این هزار رکعت نماز را در شب‌های مبارک رمضان می‌خواندند.

۳۶۲) خصال شیخ صدوق، ص ۴۲.

۳۶۳) این سخنرانی در روز عاشورای سال ۱۴۲۵ ق. ایراد شده است.

۳۶۴) بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۹ و ۳۲۲.

۳۶۵) وا» که در اول اسم منتهی «اه» قرار گیرد، به معنای فریاد خواهی و استغاثه است.

۳۶۶) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

۳۶۷) سید بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۶۰، و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

۳۶۸) وی از خطبای بلند آوازه دستگاه حضرت سیدالشهداعلیه السلام بود. از آن جا که در روز ولادت حضرت زهرای اطهرعلیها السلام به دنیا آمد «عبدالزهرا» نامیده شد. وی توسط حکومت بعث عراق بازداشت و زهر خورانده شد و در روز شهادت صدیقه

کبری‌علیها السلام به دیدار محبوبش حضرت سیدالشهداعلیه السلام شتافت. یاد او که نیکو آغازی و نیک فرجامی داشت گرامی باد.

www.shirazi.ir

شناسنامه کتاب

/ نسیم هدایت * جلد دوّم

اب «)ج ئ

//بصص؟طٍِی ه؟وٍِ؟؟ی لِیِلل؟لصهصل؟۸یلاطض یهطی» ی صی؟لا؟

* * *

بزرگداشت شعائر فاطمی(۸۲)

بزرگداشت شعائر فاطمی(۸۲)

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للَّه رب العالمین وصلّی اللَّه علی محمد وآله الطاهرین

ولعنهٔ اللَّه علی أعدائهم أجمعین

فاطمه علیها السلام محور اهل بیت علیهم السلام

در حدیث قدسی «کساء» که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام روایت‌گر آن است آمده: «جبرئیل از حضرت احدیت پرسید: چه کسانی زیر کساء هستند؟

خدای - جل و علا - گردآمدگان زیر کساء، یعنی پنج تن پاک را این گونه برشمرد:

هم فاطمهٔ وأبوها وبعلها وبنوها؛(۸۳) آنان فاطمه وپدرش و شوهر وفرزندانش هستند.

این شیوه معرفی در بیان‌های الهی بی‌نظیر است؛ نیک می‌دانیم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از فاطمه زهرا علیها السلام برتر است و در عبادات واجب و مستحب، از جمله در تشهد نماز ابتدا بر پیامبر و سپس بر اهل بیتش درود می‌فرستیم. از دیگر سو قاعده و رسم معرفی کردن، این گونه است که ابتدا فرد برتر و سپس افراد پایین‌تر معرفی می‌شوند. اما در حدیث قدسی کساء خلاف این اصل عمل شده، و از فاطمه زهرا علیها السلام به عنوان محور و در مرتبه اول نام برده شده است.

حال این پرسش پیش می‌آید که: آیا فرشتگان پیش از این، رسول خدا و خاندان پاک او را نمی‌شناختند؟ بی‌تردید چنین نیست؛ زیرا آنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، امیرالمؤمنین، حسن و حسین علیهم السلام را می‌شناختند، حال چه دلیلی وجود داشت که خدای متعال آنان را از طریق فاطمه زهرا علیها السلام معرفی کند؟

پاسخ این است که: این گونه معرفی کردن، نشانه جایگاه و مقام والای آن بانوی بزرگوار است و خدای متعال در این عبارت به اختصار به مقام ارجمند آن حضرت اشاره کرده است.

از آن رو که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از میدان آزمون‌های الهی و تحمل سختی‌ها و مصیبت‌های بزرگ سرفراز بیرون آمد، از سوی حضرت حق به چنان مقام والایی دست یافت که می‌بینیم خدای متعال، پیامبرش را از طریق پاره تنش، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، معرفی می‌کند. مسلم این است که خدای - عز وجل - با این شیوه معرفی، اراده فرموده بود مقام والای بزرگ بانوی دو جهان، حضرت زهرای اطهر علیها السلام را برای همگان آشکار کند.

اظهار محبّت به فاطمه علیها السلام

احادیثی که به مقام والای حضرت فاطمه علیها السلام اختصاص دارد به صدها و هزاران حدیث می‌رسد و اگر دشمنان فضیلت، احادیث اهل بیت علیهم السلام را طعمه آتش کینه خود نمی‌کردند، این تعداد به مراتب بیشتر می‌بود. یکی از این روایات که توسط شیعه و سنی در کتاب‌های متعدد نقل شده، روایت زیر است:

از ابن عباس روایت شده که گفت: دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پنج سجده بدون رکوع گزارد. گفتم: ای رسول خدا، بدون رکوع سجده کردی؟! فرمود:

آری. [دلیل آن این است که] جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: «ای محمد! خدای - عز وجل - علی علیه السلام را دوست می‌دارد»؛ از این رو سر به سجده گزاردم. آن گاه گفت: «خدای - عز وجل - فاطمه علیها السلام را دوست می‌دارد»؛ [پس به شکرانه آن]سجده کردم. جبرئیل گفت: «خدای - عز وجل - حسن علیه السلام را دوست می‌دارد»؛ باز سجده کردم و چون گفت: «خدای - عز وجل - حسین علیه السلام را دوست می‌دارد»؛ سجده دیگری به جای آوردم. جبرئیل به من گفت: «خدای متعال دوستداران

آنان را دوست می‌دارد»؛ از این رو [و به شکرانه آن] سجده پنجم را گزاردم.(۸۴)

حال اگر پرسیده شود: دوستداران این خاندان چه کسانی هستند؟ بی‌تردید شما حاضران و افرادی مانند شما، در شمار دوستداران این خاندان هستید. پیامبر گرامی اسلام به پاس محبت خدا نسبت به محبان اهل بیت علیهم السلام سر به سجده شکر می‌نهد.

در چنین صورتی چه باید بکنیم و از این که به سبب دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام محبوب خدا شده‌ایم، چگونه شکر خدای متعال را به جای آوریم؟

پاسخ روشن است چراکه زمانی می‌توانیم شکر نعمت را به جای آوریم که دوستی و پیروی‌مان را نسبت به حضرت زهرا علیها السلام آشکار و اعلام کنیم.

پرتویی از شکوه فاطمه علیها السلام

اصحاب حدیث، به طرق مختلف نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آستانه ارتحال خود اسراری را برای فاطمه علیها السلام بیان کرده و به او فرمودند:

لیس أحد من نساء المسلمین أعظم رزیهٔ منک؛(۸۵) مصیبت هیچ یک از زنان مسلمین چونان مصیبت تو، سنگین نخواهد بود.

همان‌گونه که وقایع تاریخی نشان می‌دهد، مصیبت سخت حضرت فاطمه علیها السلام تنها به دلیل بیان حق در صبحگاه خیانتی بود که شورای سقیفه به دست دادند. وانگهی مخالفان و دشمنان آن بزرگ بانو، از پیش آمادگی و اصرار حضرتش را برای بیان سخن حق می‌دانستند و نیز از بی‌اعتنایی آن حضرت نسبت به عقب‌نشینی یا گریز آزمندانه و هراس‌زده مردم از کسی که خود را امام مسلمانان قرار داده بود، آگاه بودند؛ همان کسی که خود چندین بار تصریح کرده:

وُلّیتکم ولست بخیرکم؛(۸۶) بر شما ولایت یافتم در حالی که بهتر از شما نیستم.

همگن و همراه او که جای خود دارد، چه این که خود بر خویش پرده درید و در نهان و آشکار گفت:

همه مردم از جمله زنان از وی داناترند (... ۸۷)

و او همان کسی است که در یکی از فتوحات خود فرمان قتل عام گروهی را صادر کرد و چون سردار او درباره کسانی که باید کشته شوند و آنان که زنده بمانند پرسید، پاسخ این بود:

هر کس قامتی بلندتر از پنج وجب داشته باشد او را بکش!!(۸۸)

راستی چرا باید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که حائز آن مقام بلند از علم و زهد و پرهیزکاری هستند، این‌گونه مصیبت زده شود؟ و چرا باید مصیبت او از مصیبت همه زنان مسلمان سنگین‌تر و دردناک‌تر باشد؟

در پاسخ باید گفت این بخاطر آن است که آن حضرت و همسرش امیرالمؤمنین علیه السلام بنا به وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مسؤلیت حفاظت از اسلام را برعهده داشتند. آن بزرگ بانو در دفاع از حق و ایفای وظیفه حفاظت از اسلام، سخن حق را به گوش مسلمانان رسانید، اما افسوس که بیشترشان سخنانش را ناشنیده انگاشته و روی برتافتند. در این حال حضرتش ناچار بی‌پرده به مصاف دشمن رفته و با صلابتی باورنکردنی فرمود:

واللّه لأدعونّ علیك فی کلّ صلاهٔ؛(۸۹) به خدا سوگند در هر نماز تو را نفرین می‌کنم.

و چه سخت است بیان شدت مصیبت آن حضرت که بزرگ بانوی دوسرا [ناچار] در جمع حاضر شود و آن خطبه آتشین را ایراد کند.

و چه باشکوه است سخن حقی که دربرابر حاکم جائر بیان شود، به ویژه این که گوینده آن، کسی باشد که خدا به خشم و غضب او غضب می‌کند و به خشنودی‌اش خشنود می‌شود.(۹۰)

آن بزرگوار در برابر امام جائر چنان بی‌پروا سخن گفت تا خط اسلام سرفراز را به ما بنمایاند و به تاریخ و نسل‌های آینده، اسلام اصیل را که پدرش به ابلاغ آن مأمور شده بود معرفی کند.

هم از این روست که بی‌پرده حق را معرفی کرده که این، به فرموده امام سجاد علیه السلام نماد تقوا و زیور آن و نشانه صلاح است. آنان که از گفتن سخن حق در برابر جباران و سرکشان خودداری می‌کنند بدانند نه در شمار صالحان هستند و نه در زمره پرهیزگاران، هرچند نماز می‌گزارند و روزه می‌گیرند، زیرا با این کار با ستمگران از در مسالمت درآمده، با سکوت خویش اعمال‌شان را توجیه می‌کنند؛ حاکمانی که آن اندازه در پی فرمانبرداری و خواهان تسلیم بودن مردم در مقابل خود هستند، در اندیشه نمازگزاردن و روزه داشتن آنان نیستند و آنان را باکی نیست که نمازی گزارده بشود یا نه!

فراموش نکنیم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفتن سخن حق را دربرابر امامان جور بر خود لازم دانست، اگرچه به قیمت درنگ آنان در دادخواهی‌اش و از بین رفتن آرامش و آسایش حضرتش تمام شود؛ که سرانجام و پس از اتمام خطبه‌اش چنین بهایی را پرداخت و کار این مظلومیت به جایی رسید که از حق وداع آخرین و تشییع پیکر مطهرش به وسیله مسلمانان صرف نظر نمود.

لذا سزاوار است بدانیم اگر بخواهیم به والایی‌های اخلاق آراسته شویم و رذایل اخلاق را وانهیم، در زمانی که یاران و مروجان حق کم و دشمنان و خموشی گزیدگان نسبت به آن فراوان باشند، گفتن حق را - که اساس محکم تقوا و صلاح است - وجهه همت خویش قرار دهیم.

پاداش کار، به نیّت فاطمه علیها السلام

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله کتاب‌های فراوانی از خود بر جای گذارده است که مشهورترین آنها مفاتیح الجنان است و اکنون مورد استفاده ده‌ها میلیون انسان مؤمن قرار دارد.

یکی از مؤمنان می‌گفت: در یک مناسبت زیارتی در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام بودم. مرحوم شیخ عباس قمی را - که روزهای پایانی عمر خود را سپری می‌کرد و سخت بیمار بود - دیدم که به دیوار تکیه داده است. از او پرسیدم: چرا این جا ایستاده‌ای؟

گفت: می‌بینم مؤمنان توفیق یافته‌اند تا از نزدیک زیارت کرده و ضریح مقدس امام علیه السلام را در آغوش می‌گیرند، اما من از چنین نعمتی محروم هستم و در آتش حسرت می‌سوزم.

به شیخ گفتم: زائران را ببین، یکایک آنان هنگام ورود به حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب مفاتیح الجنان در دست دارند و شما در واقع همراه یکایک آنان وارد حرم شده و توفیق زیارت از نزدیک را می‌یابید.

می‌بینیم پس از گذشت هزار و اندی سال از روزگار معصومان علیهم السلام شیخ عباس قمی رحمه الله به چنین فضیلتی بزرگ نایل آمد.

از شیخ عباس قمی رحمه الله علت شهرت و موفقیت کتاب مفاتیح الجنان را نسبت به دیگر آثارش جویا شدند، گفت:

این ویژگی از برکت فاطمه زهرا علیها السلام است، زیرا این کتاب را به نیّت حضرت زهرای اطهر علیها السلام نوشتم.

شاید مرحوم حاج شیخ عباس قمی مدت کوتاهی از عمر خود را صرف تألیف این کتاب کرده باشد، اما چنان جایگاهی یافته است که در هر مکان مقدس، حضور چشم‌گیری داشته باشد و هر کس آن را بخواند پاداشی معادل پاداش خواننده، برای حاج شیخ عباس قمی منظور می‌شود، چه این که در روایت آمده است:

الدالّ علی الخیر کفاعله؛(۹۱) دلالت کننده به امر خیر همانند کسی است که آن را انجام دهد [و در پاداش با او برابر است...]

بی‌تردید افراد اگر کاری را به قصد و نیت بانوی دو عالم حضرت زهرا علیها السلام انجام دهند، به مقام و عزت دست یافته،

ماندگار خواهند ماند.

عنایت امام زمان علیه السلام

از «بشّار مکاری» نقل شده است که گفت: «زمانی که امام صادق علیه السلام در کوفه(۹۲) بودند، به حضورش رسیدم. طبقی از خرمای طبرزد(۹۳) پیش رو داشت و از آن میل می‌نمود. چون مرا دید فرمود: ای بشّار، نزدیک شو و از این خرما بخور.

گفتم: خدا گوارایت کند و مرا فدایت گرداند، از چیزی که در راه خود به این جا دیده‌ام، سخت ناراحتم و دلم را به درد آورده است.

امام علیه السلام فرمود: به حقی که بر گردن تو دارم، نزدیک شو و از این خرما بخور.

نزدیک شدم و قدری خوردم. آن گاه امام علیه السلام [با این که از آن‌چه بشار دیده بود آگاهی داشت] فرمود: چه ماجرایی این چنین تو را رنجانده است؟

گفتم: یکی از مأموران حکومتی [با تازیانه یا چوب‌دستی] بر سر زنی می‌کوفت و او را به سوی زندان می‌برد و آن زن فریاد می‌زد: از خدا و پیامبرش یاری می‌طلبم؛ اما هیچ کس به مددخواهی او پاسخ نمی‌داد.

امام علیه السلام پرسید: چرا آن مأمور حکومتی با او چنین می‌کرد؟

بشار پاسخ داد: مردم می‌گفتند که آن زن به زمین خورده و گفته: «خدا لعنت کند آنانی که در حق تو - ای فاطمه علیها السلام - ظلم کردند» و به همین دلیل با او چنان رفتار می‌شد.

بشار می‌گوید: امام صادق علیه السلام از خوردن دست کشید و چنان گریست که محاسن، سینه و دستمال او از اشک، تَر شد. آن گاه فرمود: ای بشّار! برخیز تا به مسجد سهله برویم و به درگاه خدای - عز وجل - دعا کنیم و آزادی آن زن را از حضرت احدیت بخواهیم.

بشار می‌گوید: آن گاه امام علیه السلام یکی از شیعیان خود را به کاخ حکومتی فرستاد و به او فرمود: تا پیک من نزد تو نیامده، آن جا را ترک مکن [یعنی منتظر باش و ببین با آن زن چه می‌کنند] و اگر برای آن زن پیشامدی رخ داد، ما را مطلع کن.

به همراه امام صادق علیه السلام به مسجد سهله رفتیم و هر یک دو رکعت نماز گزاردیم، سپس امام علیه السلام دست به سوی آسمان بلند کرده، به درگاه احدیت عرضه داشت: أنت اللّه لا اِله اِلّا أنت (... و دعا را تا به آخر خواند). آن گاه سر به سجده نهاد و در آن حال جز صدای نفس کشیدن از او شنیده نمی‌شد. سپس سر از سجده برداشت و فرمود: برخیز که آن زن آزاد شد.

هر دو از مسجد بیرون شدیم و در میانه راه، مردی که امام علیه السلام او را به مأموریت فرستاده بود به ما رسید. امام علیه السلام به او فرمود: چه خبر؟

گفت: حاکم آن زن را آزاد کرد.

حضرت پرسید: آزادی او به چه صورت بود؟

گفت: نمی‌دانم، اما هنگامی که کنار درب دارالحکومه ایستاده بودم، حاجب حاکم، آن زن را خواست و از او پرسید: چه چیزی بر زبان رانده‌ای؟

زن گفت: چون به زمین افتادم، گفتم: خدا لعنت کند آنانی که در حق تو - ای فاطمه علیها السلام - ظلم کردند؛ و بر سرم آمد آن چه آمد.

حاجب دویست درهم به آن زن داد و بدو گفت: این را بستان و امیر را حلال کن.

زن از گرفتن درهم‌ها خودداری کرد. حاجب، امیر را از واکنش زن باخبر کرد، سپس بازگشت و به زن گفت: به خانه‌ات برگرد

(تو آزاد هستی) و زن به سوی خانه خود روان شد.

امام صادق علیه السلام پرسید: آن زن از گرفتن دویست درهم خودداری کرد؟

گفت: در حالی از گرفتن آن مبلغ خودداری کرد که - به خدا سوگند - بدان محتاج بود.

امـام صادق علیه السـلام کیسه‌ای حاوی هفت دینار از جیب خود درآورد و به آن مرد داد و به او فرمود: به خانه آن زن برو و سـلام مرا به او برسان و این دینارها را به او بده.

بشار می‌گوید: هر دو روانه خانه آن زن شدیم و سلام حضرتش را به او رسانیدیم.

زن گفت: شما را به خدا سوگند، آیا جعفربن محمد علیه السلام مرا سلام داده است؟

به او گفتم: خدا تو را رحمت کند، به خدا سوگند که جعفربن محمد علیه السلام تورا سلام داده است.

زن گریبان چاک داد و بی‌هوش بر زمین افتاد. کمی درنگ کردیم تا به هوش آمـد و از ما خواست تا گفته خود را تکرار کنیم و به درخواست او سه بار سـلام امام علیه السلام را تکرار کردیم. آن گاه دینارها را به او داده، گفتیم: بستان که اینها را نیز حضرت برای تو فرستاده است و به آن شاد باش.

زن، کیسه دینارها را گرفت و گفت: از حضـرت (امام صادق علیه السـلام) بخواهید تا برای این کنیزش، از خدا طلب عفو و بخشش کند، زیرا کسی را نمی‌شناسم که چون او و پدرانش وسیله توسل به سوی خدا باشند».(۹۴)

بنابر آن چه بیان شد، امام صادق علیه السـلام با شـنیدن ماجرای آن زن سخت گریسته، به مسجد سهله رفته، برای آزادی او - که در راه حضرت زهرا علیها السلام زندانی شده بود - دعا کردند. در چنین صورتی آیا پذیرفتنی است، امام زمان - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - که داغدار مصیبت پدران، به ویژه مادرشان حضرت زهرا علیها السلام است، خدمات و زحمات شما در راه حضرت زهرا علیها السلام را نادیده گرفته، برای شما دعا نکند؟ بی‌تردید چنین نخواهد بود.

لذا هر خدمتی که در راه اهل بیت علیهم السـلام به ویژه حضـرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السـلام که در حدیث کساء محور قرار گرفته، صورت پذیرد، توفیق و موهبتی الهی است. به دیگر سـخن هر کس در راه حضـرت فاطمه علیها السلام سختی ببیند و در تنگنـا گرفتـار آیـد، پـاداش و بهره شایسـته‌ای نزد خـدا خواهـد داشـت و عکس ایـن قضـیه نیز صـادق اسـت؛ پس هر کس در عین توانمندی از خدمت به اهل بیت علیهم السـلام دریغ کرده و کوتاهی کند، از توفیق الهی بی‌بهره و از لطف حضـرتش محروم خواهد بود.

اما از آن جا که در آستانه ایام فاطمیه قرار داریم، یادآوری دو مطلب را ضروری می‌دانم:

نخست: بزرگداشت شعائر فاطمی علیها السلام

یکایک ما بر اساس توانمندی‌های جسمی و مادیی که خدای - عز وجل - در اختیارمان گذارده، باید در بزرگداشت آن چه مرتبط به فاطمه زهرا علیها السـلام است بکوشیم و از هیچ خدمتی فروگذار نکنیم، زیرا بزرگداشت شعایر ایشان، بزرگ داشتن شعایر الهی است.

آنچه بایسته و شایسته مجالس این بانوی بزرگوار است این که مجالس منتسب به حضرتش هماره گرم و پرشور از وجود شیعیان و محبـان ایشان باشـد. مبادا این مجالس بی‌رونق شود و بایـد افزون بر حضور خود در مجالس حضـرت فاطمه علیها السـلام، بسـتگان، دوسـتان و آشـنایانی که در کشورهای اسـلامی و غیراسـلامی هسـتند را به برگزاری مجالس فاطمی و راه اندازی دسته‌های عزاداری تشویق کنیم.

اگر بتوانید در این مناسبت اطعام کنید چه خوب و اگر نه در جمع آوری کمک‌های مالی برای اطعام، برگزاری مجالس و عزاداری برای حضـرت بکوشید. و بدانیم که فوائد احیاء شعایر فاطمی برای ماست و حضرت فاطمه علیها السلام احتیاجی به این امور ندارند؛

و البته این خدمت‌ها ارج نهادن به ساحت مقدس ایشان نیز هست.

بنابراین، خدمت به فاطمه زهرا علیها السلام سرآمد خدمت‌هاست و هیچ کار نیکی سودمندتر از فداکاری و خدمت به آن بانو نیست، و خوشبخت کسی است که توفیق خدمت در این برنامه‌ها را بیابد. کوتاه سخن آن که هر چه توفیق افزون‌تر باشد، خدمت و فداکاری در راه حضرت زهرا علیها السلام بیشتر خواهد بود.

دوم: نشر فرهنگ فاطمی علیها السلام

آیا می‌دانید چرا حضرت فاطمه علیها السلام به مسجد رفت و آن خطبه غرّا را بیان کرد؟ چرا آن چنان جان سوز نالید و همه مردم را گریاند؟ چرا مورد ضرب و شتم واقع شد؟ و چرا به شهادت رسید؟

پاسخ این است: تا اسلام زنده بماند و بانگ «أشهد أن لا اله الا اللّه، و أشهد أن محمداً رسول اللّه» جاودانه شود.

این، هدف حضرت فاطمه علیها السلام، پدرش، همسرش و فرزندانش – که درود خدا بر آنان باد – بود. ما به عنوان پیروان آن خاندان وظیفه داریم تا این هدف را مدّنظر قرار دهیم و در رسیدن به آن بکوشیم. متأسفانه جهان امروز با فاطمه علیها السلام و اهداف و سیره او بیگانه است. حال سؤال این است که وظیفه روشنگری و شناساندن فاطمه زهرا علیها السلام و اهداف والای آن حضرت به جهانیان برعهده کیست؟

پرواضح است این وظیفه بر عهده ما و شما است، زیرا به دلیل دوست داشتن اهل البیت علیهم السلام، محبوب خدا هستید و هنگامی که جبرئیل این موضوع را از سوی خدای متعال، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم عرضه داشت، حضرتش به پاس این موهبت الهی بر محبان اهل بیتش علیهم السلام سر به سجده شکر نهاد.

از جمله موارد احیاء نام و یاد حضرت فاطمه علیها السلام این است که فرزندان‌تان را به حفظ خطبه گرانمایه حضرت زهرا علیها السلام تشویق کنید؛ زیرا این خطبه، چکیده معارف اسلام است.

بسیاری از بزرگان و فرهیختگان این خطبه را شرح کرده‌اند از آن جمله شرحی است که مرحوم اخوی(۹۵) بر آن زده است. آن مرحوم کتاب خود را به نام من فقه الزهراء علیها السلام با خطبه ارجمند حضرت فاطمه علیها السلام آغاز کرده، و از تک تک کلمات آن حضرت احکام شرعی استنباط کردند.(۹۶)

اهداف حضرت زهرا علیها السلام

اهداف والا و حیات‌بخش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در سه موضوع خلاصه می‌شود:

۱. اصول دین؛

۲. احکام اسلام؛

۳. اخلاق و آداب اسلام.

می‌سزد به عنوان دوستداران اهل بیت علیهم السلام، به ویژه حضرت زهرا علیها السلام در حد توان بکوشیم این سه هدف را از طریق رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی در سراسر جهان بگسترانیم. شاید شما توان مالی نداشته باشید اما می‌توانید با ایجاد انگیزه در افراد ثروتمند، مبالغی برای تحقق اهداف حضرت زهرا علیها السلام گردآورید، همان کاری که علما و مراجع تقلید انجام می‌دهند، و با تشویق افراد، هزینه این گونه طرح‌ها و هدف‌ها را تأمین می‌کنند. توجه داشته باشیم که با تحقق اهداف حضرت فاطمه علیها السلام در واقع مهم‌ترین اهداف خداوند تحقق می‌یابد.

وانگهی با روشن شدن تکالیف و وظایف انسان‌ها، دیگر ناآگاهی وجود نخواهد داشت و به فرموده قرآن کریم:

...« لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ »؛(... ۹۷) و تا کسی که [باید هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و

کسی که [باید]زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.

و بدین ترتیب نمازگزار هدف از نمازگزاردن را می‌شناسد و آن که نماز را واگذارده است فرجام کار خود را خواهد دانست.

بی‌تردید، نماز دارای اهمیت فراوان و «قربان کل تقی؛(۹۸) مایه نزدیک شدن پرهیزگار به خدا است»، اما مهم‌تر از نماز، شناخت هدف از نماز گزاردن است؛ امری که حضرت فاطمه علیها السلام در خطبه خود بدان پرداخته‌اند. روزه نیز همانند نماز از جایگاه والایی برخوردار است و حضرت زهرا علیها السلام در خطبه خود بدان اشاره داشته، فرموده‌اند: «و الصوم جُنّةٌ من النار؛(۹۹) و روزه سپری است از آتش دوزخ». این مورد نیز جنبه مهم‌تری دارد و آن، شناخت چرایی و هدف از آن است.

با توجه به اهمیت این خطبه، خوب است، تحقیقی در مورد آن صورت گیرد که به چه زبان‌هایی ترجمه شده و در چه تیراژ و در کجای جهان منتشر شده، تا به زبان‌هایی که ترجمه نشده، ترجمه شود و در دسترس جهانیان قرار گیرد.

فراموش نکنیم که هر مقدار در راه «برگزاری شعایر فاطمی علیها السلام» و «نشر فرهنگ فاطمی علیها السلام» بکوشیم، در حقیقت توفیق الهی است و برای بروز آن باید تلاش کنیم که حضرت احدیت می‌فرماید:

«وَ أَنْ لَیسَ لِلإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعی»؛(۱۰۰) و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

و بدانیم که اگر جهانیان شناختی - حتی نسبی - از این خاندان، به ویژه حضرت فاطمه علیها السلام و فرهنگ آن بزرگواران به دست می‌آوردند، بی‌تردید برای دریافت دانش و فرهنگ فاطمه زهرا علیها السلام بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند؛ دانش و فرهنگی که بی‌زیاد و کم از سوی حضرت احدیت بر بنده و رسولش حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرو فرستاده شده است.

وانگهی باید توجه داشته باشیم بنا به فرمان قرآن کریم که می‌فرماید ...: « أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ »؛(... ۱۰۱) «دین را برپا دارید»، همگان موظفیم در این راه تلاش کنیم و بدانیم دینی که قرآن کریم به برپا داشتن آن فرمان داده و حضرت فاطمه علیها السلام در خطبه گران سنگ خود بدان اشاره فرموده، تاکنون برپا و اجرا نشده است، پس به خود آییم و وظیفه خود را بشناسیم و بدان عمل کنیم.

امیدوارم خدای - عز وجل - توفیق نشر دین و احکام و مفاهیم آن را به ما عنایت فرماید.

و صلی اللَّه علی محمد و آله الطاهرین

شور حسینی(۱۳۰)

شور حسینی(۱۳۰)

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للَّه رب العالمین وصلّی اللَّه علی محمد وآله الطاهرین

ولعنة اللَّه علی أعدائهم أجمعین

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است

إن لقتل الحسین علیه السلام حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد أبداً؛(۱۳۱) شهادت امام حسین علیه السلام سوز و گدازی در دل‌های مؤمنان برجای نهاده که هیچ گاه به سردی نمی‌گراید.

هر جسم داغ منبع حرارتی دارد که از آن گرما می‌گیرد و به محض دورشدن از آن، دمای جسم تدریجا کاهش می‌یابد. اگر به ظرفی که روی آتش قرار دارد دست بزنیم، دست‌مان می‌سوزد، ولی به محض خاموش شدن آتش، دمای ظرف رو به کاهش می‌نهدتا جایی که پس از گذشت اندك زمانی به سادگی می‌توانیم دست خود را درون ظرف بگذاریم، بدون آن که آسیبی ببینیم.

از دست دادن عزیزان و نزدیکان برای همگان جان‌سوز و با رنج بسیار همراه است. کسی که داغ عزیزی را می‌بیند در روزهای اول، ضربه بزرگی را متحمل شود و چه بسا از حالت طبیعی خارج شده، دچار اختلال شود و غذا نخورد و حتی نخوابد، اما با گذشت هفته‌ها و ماه‌ها گَرد فراموشی بر این مصیبت می‌نشیند و سوگ به فراموشی سپرده می‌شود و رنجْ التیام می‌یابد. سوزناک‌ترین مصیبت‌ها و جان‌کاه‌ترین سوگ‌ها پس از گذشت سال‌ها فراموش می‌شوند و در لابلای پیچ و خم زندگی روزمره از یاد می‌روند و به خاطره تبدیل می‌شوند.

در این میان تنها یک سوگ است که هیچ گاه با گذشت زمان از یادها نمی‌رود و فروغ آن هرگز به خاموشی نمی‌گراید. همه ساله چند روز مانده به ماه محرم، کوی و برزن جامه سیاه می‌پوشد و مردمان در تکاپوی برپا کردن خیمه عزای امام حسین علیه السلام می‌افتند و دل‌های همگان حال و هوای دیگری پیدا می‌کند و شور حسینی و سوز عاشورایی چون آتشی از زیر خاکستر دل سر بر می‌کشد و شعله می‌گیرد.

از روایت پیش‌گفته برمی‌آید که این سوز و حرارت از ویژگی‌های اهل ایمان است، زیرا در آن نیامده است: «در دل انسان‌ها» یا «در دل مردم». از این روی شور و حال حسینی که در دل‌های مؤمنان آشیانه دارد، به درجات ایمان وابسته است و به نسبت آن کم و زیاد می‌شود و هر مؤمن و دوستدار اهل بیت علیهم السلام آن را در وجود خود می‌یابد. این مصیبت عظیم به ظاهر، در ۱۳۵۸ سال پیش رخ داد، ولی حرارت آن همچنان در جان‌های مؤمنان جای دارد.

متولی عزای حسینی

در بعضی نقل‌ها آمده است: حضرت زهرا علیها السلام متولی تجدید عزای فرزندشان حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌باشند. هر چند همه پیشوایان معصوم علیهم السلام در کارهای فروبسته مردمان گشایش می‌آورند، ولی هر یک نقش ویژه‌ای دارند. در همان نقل آمده است: حضرت زهرا علیها السلام در ماه محرم جامه‌ای را که سیدالشهدا علیه السلام هنگام شهادت به تن داشتند، در فضا می‌آویزد و بدین ترتیب سوگ و اندوه او را تجدید می‌کند. مسلماً این حادثه در شمار امور غیبی است که چشم ما آن را نمی‌بیند، ولی فراموش نکنیم که آثار امور نادیدنی و نشنیدنی به مراتب بیش از دیدنی‌هاست. عقل انسان نیز نادیدنی است، ولی آثار بسیار دارد که بر آن دلالت می‌کند. جاذبه زمین که ریشه در قرآن کریم دارد،(۱۳۲) نیز دیده نمی‌شود، ولی اگر این جاذبه نبود همه ما در فضا معلق بودیم. پیراهن خون آلوده فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز – هر چند قادر به دیدن آن نباشیم – حقیقتی ثابت و قطعی است و اندوهی که در هستی می‌پراکند و در دل‌های مؤمنان ایجاد می‌کند انکارناپذیر است.

درباره عزاداری امام حسین علیه السلام نکات چندی به ذهن می‌رسد که عزاداران سیدالشهدا علیه السلام خوب است آنها را رعایت کنند.

دوری از گناه

نکته‌ای که پیش از هر چیز باید بدان توجه داشت دوری از گناه است.

دوری از گناه همیشه ضرورت دارد و این ضرورت در ماه محرم و برای عزاداران حسینی شدیدتر است. باید از هر گناه – هر چند کوچک به نظر آید – دوری جست و صد البته لازم است پیش از این، محرمات و گناه‌ها را شناخت، زیرا کسی که مرز حلال و حرام را نمی‌شناسد و به اندازه لازم در این زمینه معرفت حاصل نکرده است نمی‌تواند خود را از در افتادن در چاه معصیت نگاه دارد. بدین منظور لازم است انسان محرمات نامشهور را نیز بیاموزد و از آنها دوری کند. برای مثال کمک به ستمگران و خیر رساندن به آنها به هر شکل، از جمله حرام‌هایی است که کم‌تر شناخته شده است.

صفوان جمّال، از اصحاب امام صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و از آن رو «جمّال» (شتربان) خوانده می‌شد که شغل شتربانی داشت و از راه کرایه دادن شترهایش به مسافران روزگار می‌گذراند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روزی به او فرمودند:

کل شیء منک حسن جمیل إلا إکرائک جمالک من هذا الرجل؛(۱۳۳) همه چیز تو خوب است جز آن که شترهایت را به این مرد (هارون) اجاره می‌دهی.

این تعبیر حضرت که فرمودند: «همه کار تو خوب است جز یک کار» کم‌تر درباره کسی از صحابه به کار رفته است و نشان از خوبی و ولای صفوان نسبت به اهل بیت علیهم السلام دارد.

وانگهی هارون - که قلمرو حکومتش از چین تا اروپا و افریقا گسترده بود - کم‌ترین نیازی به شترهای صفوان نداشت و از چنان موقعیتی برخوردار بود که در روز جمعه بر فراز صدهاهزار منبر به نام او به عنوان خلیفه و امام مسلمانان خطبه می‌خواندند. در تاریخ آمده است که هارون روزی نگاهی به آسمان انداخت و خطاب به ابرها - که در حال حرکت بودند - گفت: هر کجا خواستید ببارید چون حاصل بارش شما به دست من می‌رسد! چنین کسی با چنان اقتداری به یقین نیازی به صفوان و شتران او نداشت، بلکه، به دنبال چیز دیگری بود. او که از ارادت صفوان به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آگاه بود می‌خواست تا شاید بدین وسیله، صفوان را به خود متمایل کند. شاید فکر می‌کرد این کار باعث می‌شود صفوان یکی دوبار در سال نزد او رفت و آمد کند و همین اندازه هم برای هارون مهم بود، اما حضرت باعث شدند همین مقدار ارتباط هم گسسته شود و به صفوان گفت:

آیا می‌پسندی که هارون زنده از حج بازگردد و کرایه شترهایت را بپردازد؟

صفوان گفت: آری. وقتی حضرت همین مقدار را هم نادرست دانستند، صفوان شترهایش را یک جا فروخت. بی‌تردید حضرت می‌دانست که بدون شترهای صفوان نیز کار هارون متوقف نمی‌ماند، ولی شاید قصد شریف‌شان این بود که چنین گناهی نیز در نامه عمل این مؤمن نباشد.(۱۳۴)

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به حرفه بنّایی اشتغال داشت و بنا به شغلی که داشت، ساختمان‌های گوناگونی می‌ساخت، از جمله کاخ‌های باشکوه، خانه‌های مجلل و مسجد می‌ساخت که البته کاخ‌ها را به دستور و برای حاکمان عباسی بنا می‌کرد. روزی به حضور امام صادق علیه السلام رسید و به حضرتش عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، از این پس از ساختن کاخ و بناهای باشکوه و سلطنتی برای عباسیان خودداری خواهم کرد و فقط برای آنان مسجد می‌سازم.

امام صادق علیه السلام به او فرمودند:

لاتعنهم فی بناء مسجدٍ؛(۱۳۵) ستمگران را در ساختن مسجد نیز یاری مکن.

با این پاسخ امام علیه السلام به اهمیت پرهیز از یاری ظالم حتی در ساختن مسجد پی می‌بریم.

بنابراین عزادار حسینی باید بکوشد که دست به هیچ حرامی نزند و از این قبیل معاصیِ کم‌تر شناخته شده نیز دوری کند. خلاصه باید کوشش شود در دستگاه امام حسین علیه السلام تنها اموری که به امام حسین علیه السلام مربوط است انجام گیرد و از نزاع و اختلاف و تصفیه حساب‌های فردی و درگیری‌های لفظی اجتناب شود.

اهمیت زبان در دستگاه سیدالشهدا علیه السلام

مطلب دیگر اهمیت زبان در خدمت به اقامه عزای سیدالشهدا علیه السلام است. به کمک زبان می‌توان کارهای بسیاری انجام داد و خدمات فراوانی به اقامه شعائر حسینی نمود. کافی است انسان مأیوس و خسته نشود و حوصله به خرج دهد و در کمال خون‌سردی و خوش‌رویی افراد را به مشارکت در عزا دعوت کند. نوع مشارکت افراد در عزاداری متفاوت است. برخی را باید تشویق به حضور

در مجلس و شـنیدن نوحه و شـرکت در سـینه زنی کرد، از برخی افراد بایـد خواست در زمینه‌های مالی مشارکت کنندو به هر میزان که می‌تواننـد به دسـتگاه امام حسـین علیه السـلام خـدمت کنند و در نهایت، از برخی که توان کارهای خدماتی دارند خواست تا به اندازه توان و فرصت خود، به فراهم کردن وسایل پذیرایی و مانند آن بپردازند.

در این میـان یکی از انواع مطلوب مشـارکت، مشـارکت زبانی است که بسا مفیـدتر و مؤثرتر از دیگر انواع مشارکت باشـد، وانگهی نکته مهم در این کـار را که خـوش‌رویی و امیـدوار بـودن است، فراموش نکنیم. اگر ده نفر در قبـال پیشـنهاد مشـارکت مـالی، عـذر بیاورنـد، نبایـد از پیشـنهاد کردن به نفر یـازدهم نـا امیـد بود. اگر با خوش رویی کسـی را چنـدین بار به حضور در مجلس عزاداری تشویق کنیم، ولی حاضـر نشود، نبایـد از تکرار خواسـته خود - البته بدون ایجاد ناراحتی - مأیوس بشویم. اگر دعوت‌کننده به اندازه لازم در این خصوص بکوشـند، ولی طرف مقابل از حضور در مجلس عزا خودداری کند، مسلماً دچار سـلب توفیق شده است. مهم آن است که هر کس در هر مقام بکوشـد انـدکی از وظیفه خود را به جای آورد و از تشویق دیگران بـدین مهم دریغ نکنـد و تحت تأثیر وسوسه‌های شیطان مأیوس نشود.

دیگر این که کمک‌های مالی هر چند اندک باشد، نباید کم اهمیت جلوه کند و - مثلاً - انسان نباید از دادن ده تومان، پنجاه تومان صد تومان و حتی یک ریال به دلیل اندک بودن آن شـرمگین باشد، چرا که همین مبالغ اندک است که جمع می‌شود و مبالغ کلان را به وجود می‌آورد. از طرفی بسـا مبلغ انـدکی برکت و کارایی مبالغ کلان را داشـته باشـد، لـذا هر کس هر مقـدار که کمک مالی می‌کنـد بایـد مورد تشویق قرار گیرد و از مبلغ اهدایی او در راه اقامه عزا اسـتفاده شود. از دیگر سو کسانی که این کمک‌ها را - هر چند اندک - جمع‌آوری می‌کنند نباید آن را مایه شـرمندگی خویش بدانند، زیرا این عمل شـرافت و افتخار فوق‌العاده‌ای دارد و در واقع چنین کسـی مجلس حضـرت امام حسـین علیه السلام را برپا داشته، به آن رونق می‌بخشد و از همین‌رو خود و کسانی که پول و امکانات برگزاری این مجالس را داده‌اند پاداشـی بس بزرگ دارند. در مقابل اشـخاص متمولی که پیشنهاد کمک مالی به اقامه عزا را رد می‌کننـد در حقیقت توفیق چنین کاری را ندارند و چه بسا اصـرار کردن به این قبیل افراد کار صـحیحی نباشد، زیرا پول خرج کردن در راه امـام حسـین علیـه السـلام شـرافت و افتخـار بزرگی اسـت و انسـان خـود بایـد از دل و جـان طـالب ایـن افتخـار باشـد. ثروتمنـدانی کـه حاضـر نیسـتند قـدمی در این راه بردارنـد، خودشـان را از این خـوان بخشـنده و پرنعمت و این افتخـار عظیم بی‌بهره ساخته‌اند.

در جاهایی که مسـجد یا حسـینیه وجود نـدارد، نبایـد منتظر دیگران نشـست. انسان بایـد پای در راه نهـد و آن گاه خواهد دید خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام چگونه به بهترین نحو عنایت می‌فرمایند. در جاهایی که مجلس زنانه وجود ندارد، خود خانم‌ها اقدام کننـد و بکوشـند مجلس عزای زنـانه تشـکیل دهنـد، هر چنـد لازم است آقایـان خودشان چنین مجالسـی را برای خانم‌ها برپا کننـد. مختصـر این که همگان باید به نوبه خود بکوشـند در برگزاری هر چه بهتر مجالس عزا گامی بردارند و هر چه می‌توانند بر کمیت و کیفیت بهتر این قبیل مجالس بیفزایند.

رهانیدن مردم از گمراهی

نکته سوم مربوط به زیارت مخصوص حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز اربعین است که امام صادق علیه السلام به خواندن آن سفارش فرموده است. در بخشی از آن آمده است:

وبذل مهجته فیك لیستنقذ عبادك من الجهالهٔ وحیرهٔ الضلالهٔ؛(۱۳۶) حضـرت سیدالشـهدا علیه السلام خون دلش (جان خود) را در راه تو ارزانی داشت تا بندگانت را از نادانی و سرگشتگیِ گمراهی برهاند.

در واقع هدف حضـرت همین است که در این عبارت آمده است. ایشان می‌خواست مردم را از نادانی و سرگشـتگیِ گمراهی نجات

دهد. بنابراین عزاداران حسینی نیز باید بکوشند این هدف مقدس را پیش چشم داشته باشند و در این راه گام بردارند و مردم را از نادانی و حیرت گمراهی برهانند. بدین منظور باید مجالس عزا به گونه‌ای باشد که افزون بر روضه‌خوانی و عزاداری، احکام شرعی، تاریخ اسلام و معارف اهل بیت علیهم السلام و فلسفه قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام و دستاوردهای آن نیز گفته شود و بدین وسیله عزاداران از نظر علم دین نیز تغذیه شوند. گفتن قصه‌های ساده از تاریخ اهل بیت علیهم السلام و اخلاق و آداب برای کودکان، گفتن احکام اختصاصی خانم‌ها در مجالس زنانه، چاپ جزوات علمی و گفتن چند مسأله شرعیِ مورد ابتلا در ابتدای هر جلسه، از جمله راه‌های افزایش بار علمی عزاداران حسینی و خدمت به هدف والای قیام آن حضرت، یعنی آگاهی‌بخشی و نجات پویندگان بیراهه‌هاست و بدین ترتیب آن جوش و حرارتی که از شهادت آن حضرت در دل مؤمنان قرار دارد، جلوه می‌نماید.

از خدای متعال می‌خواهیم به برکت وجود مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام، توفیق اقامه عزای ایشان را به ما عنایت کند و شور حسینی را روز به روز در دل ما افزون‌تر فرماید و ما را در شمار کسانی قرار دهد که هدف‌شان – همانند امام حسین علیه السلام – رهانیدن مردم از نادانی و حیرت گمراهی است.

وصلی اللّٰه علی محمد وآله الطاهرین

وظیفه ما نسبت به بارگاه امامان بقیع علیهم السلام(۱۶۷)

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

خدای متعال می‌فرماید:

«وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُواْ مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»؛(۱۶۸) و آن گاه که گروهی از ایشان گفتند: برای چه، قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است، یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، پند می‌دهید؟ گفتند: تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگار گردند.

اهانت به اسلام

در روز هشتم ماه شوال، هشتاد و یکمین سالگرد تخریب حرم ملکوتی امامان بقیع – که درود خدا بر آنان باد – قرار داریم. بی‌تردید، چنین حرکتی، اهانت و بی‌حرمتی بزرگی نسبت به امامان بقیع، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، قرآن و مسلمانان، به ویژه شیعیان بوده و همچنان این اهانت ادامه دارد که دلایل فراوانی مبنی بر موهن بودن این حرکت در جای خود ذکر شده است و آقایان کم و بیش با آنها آشنایی دارند. البته شیعیان، مؤمنان، علما و بزرگان فعالیت‌های مختلفی در این مورد داشته‌اند که درخور قدردانی است، اما در این گونه موارد باید همگان یک‌صدا و یک‌دست شده، هر کس در حد توان و امکانات خود در برطرف کردن این بی‌حرمتی اقدام کند و مبادا فردی بگوید دیگران هستند یا این که از من کاری ساخته نیست، زیرا مسأله مورد بحث به «عام مجموعی» (۱۶۹) شبیه‌تر است. از همین‌رو یکایک افراد در برطرف کردن هر مشکل و منکری، به ویژه این منکر آشکار تأثیر داشته، باید از قدرت تأثیرگذاری خود در این زمینه استفاده کنند.

شرط بلاغ

آیه کریمه‌ای که در آغاز سخن تلاوت شد، درباره بنی‌اسرائیل نازل شده است. منطوق آیه این است که عده‌ای از خیرخواهان و دل‌سوزان، بدکاران بنی‌اسرائیل را موعظه و نصیحت می‌کردند، ولی اثر نمی‌کرد. شماری دیگر به آنان می‌گفتند: «برای چه، قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است، یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، پند می‌دهید؟».

خیرخواهان و نصیحت کنندگان می‌گفتند: «تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگار گردند».
آنچه در این آیه و روایات مرتبط با آن آمده است در واقع «تقریر» (بازگویی) سخنان بنی‌اسرائیل است. آنان که نصیحت می‌کردند می‌خواستند در حد توان وظیفه‌ای که بر دوش دارند به انجام برسانند و در درگاه خدا مقصر نباشند. وانگهی آنان این امید را داشتند که شاید بدکاران و گمراهان به راه درست بازگشته، پرهیزگاری و درستکاری در پیش گیرند.
حال باید ببینیم برداشت افراد مبنی بر مؤثر نبودن، علم به عدم تأثیر است؟ که چنین نیست و صرف گمان و ظن است و البته از دیگر سو این احتمال نیز وجود دارد که گفتن و راهنمایی کردن اثر داشته باشد.
در مبحث «امر به معروف و نهی از منکر» مسأله مفصلی وجود دارد که تابع این آیه و شماری روایات ذیل تفسیر آیه یاد شده آمده است و فقیهان در جواهر الکلام و دیگر متون فقهی متعرض آن شده‌اند. مسلم این است که موضوع مورد بحث از مصادیق بارز منکر می‌باشد و از میان برداشتن این منکر و زشت‌کاری، نیازمند اقدام جدی است که نتیجه خواهد داد یا - حداقل - ادای تکلیف شده است. مرحوم اخوی، شهید حاج سید حسن شیرازی - رضوان اللّه علیهما - حدود چهل سال قبل فعالیت همه جانبه و گسترده‌ای را برای زدودن این منکر و بازسازی حرم ملکوتی امامان بقیع علیهم السلام آغاز کرد و شخصیت‌های علمی و اجتماعی دیگر کشورها، مانند: عراق، ایران، پاکستان، هند و کشورهای حوزه خلیج را در جریان قرار داد و وارد قضیه کرد و کار را دنبال نمود، اما به نتیجه‌ای که می‌خواست دست نیافت و پس از پانزده سال از شروع این کار به شهادت رسید.(۱۷۰)

استقامت در کار

علی‌رغم این که در یک مورد اقدامی هر چند نسبتاً دراز مدت صورت گرفته، ولی نتیجه مطلوبی در پی‌نداشته، نباید پنداشت که این راه به فرجامی پربازده نخواهد رسید. شاید دیروز و دیروزها چنین بوده، اما امروز یا روزهای بعد تلاش افراد به ثمر بنشیند. سیره معصومین علیهم السلام نیز نشان می‌دهد آن بزرگواران در مبارزه با منکر و زشت‌کاری سخت پایدار بودند و این گونه نبود که در مقابل منکر بی‌تفاوت باشند، بلکه هماره می‌گفتند و یادآوری می‌کردند و امید داشتند که سخنان‌شان کارگر افتد و در نتیجه، منکری از میان برود.
در واقع اقدام افراد، اجزای «عام مجموعی» را شکل داده، آن را تحقیق می‌بخشد و در نهایت به مقصود خواهند رسید.

همتی باید

هشتاد و یک سال از این منکر و زشت‌کاری آشکار، یعنی ویران کردن حرم ملکوتی امامان بقیع می‌گذرد و جهانیان شاهد وجود چنین منکری هستند، اما سرانجام روزی دامنه این منکر برچیده شده و از بین خواهد رفت. حال اگر بنا باشد چنین اقدامی صورت گیرد بهتر است همگان یکصدا و یکدل، آن «عام مجموعی» را کامل کرده، با تلاشی درخور و گسترده، نتیجه‌ای خوش فرجام و زود هنگام به دست آوریم. در این صورت، افتخار منکرزدایی و پاداش آن نصیب ما و روزگار ما خواهد شد، اما اگر سستی شود، چنین سعادتی را دیگران به دست خواهند آورد. بنابراین، عالمان، فرهیختگان، سیاستمداران، اقتصاددانان، بازرگانان، خرد و کلان و به یک سخن تمام لایه‌های اجتماعی در سراسر جهان اسلام، باید با قلم، سخن، ارائه طرح، کمک‌های مادی و موضع‌گیری‌های کارآمد و با تمام امکانات خود به رویارویی با این منکر برخواسته، آن را از میان بردارند.
به یاد داشته باشیم که «عام مجموعی» و به بیان ساده‌تر - به گواهی تاریخ - همصدایی اکثریت، تأثیر بسزایی داشته و دارد. امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حدود ۲۵ سال خانه نشین شد و البته این انزوا، نتیجه منکری بود که از امت سرزد. پس از یک دوره ۲۵ ساله، مردم هم‌صدا شده، به سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و

دست بیعت در دستان حضرتش نهاده، سر به امامت او سپردند. بنا به نقل تاریخ، بیعت کنندگان با امیرالمؤمنین علیه السلام چنان زیاد بودند که:

حتی لقد وُطیء الحسْنان؛(۱۷۱) دو شست پایم لگدمال شدند.

در صورتی که بخشی از این جمعیت بیعت کننده، در ابتدای کار قدم پیش گذارده، دست بیعت به آن حضرت می‌دادند، امام علیه السلام آن دوره طولانی خانه نشین نمی‌شد و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به جای کمتر از پنج سال حدود سی سال حکومت می‌کرد، آن چنان سعادت و برکت و عدالت در جهان فراگیر می‌شد که طبق روایت:

لو بایعوا علیاً لأکلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم؛(۱۷۲) مردم اگر با علی بیعت می‌کردند از بالای سر و زیر پا از نعمت الهی می‌خوردند (برخوردار می‌شدند).

پر واضح است که عدالت گستری آن حضرت چنان بود که تمام نسل‌ها برای همیشه از نعمت ایمان و دنیا و خیرات یک جا بهره‌مند می‌شدند و نعمت‌ها در دسترس آنان می‌بود».

همچنین اگر مردم به یاری حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌شتافتند، وضع همانی بود که در مورد حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر گله‌ای از گوسفندان گذشتند و با دیدن آن فرمودند:

اگر این مقدار (که تعداد آن سی رأس بود) یار و یاور می‌داشتم بی‌تردید قیام می‌کردم.(۱۷۳)

تکلیف چیست؟

از تمام آنچه بیان شد، به دست می‌آید که همصدایی و اقدام یکپارچه علیه این منکر موضوعیت دارد و یکایک افراد، عناصر تکمیل کننده «عام مجموعی» و تأثیر گذار بر حرکت منکرستیزی هستند. اکنون نسل چهارم، شاهد آن فاجعه است، با این تفاوت که جهان فردا همانند جهان دیروز و دیروزها نیست، زیرا هر چه روزگار می‌گذرد جهان آزادتر خواهد شد و تمام گرایش‌ها و جوامع بشری حتی مفسدان، کافران و گمراهان از این آزادی بهره می‌برند. حال که چنین موقعیتی پیش آمده است به جاست که نیکان، پرهیزگاران، عالمان و فرهیختگان و دلسوزان از تمام آزادی‌های مشروع، به ویژه در این راه استفاده کرده، با منکر روشن و آشکار - که ۸۱ سال دل‌ها را داغدار داشته است - به مبارزه برخیزند. هر یک به اندازه توان خود در هر مجلس، شهر، روستا، مجامع علمی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، محل کسب و کار و نیز در مناسبت‌های دینی، مانند: مراسم حج، در حرم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مسجد الحرام و دیگر اماکن مقدس به ادامه وجود اندیشه‌ای - که دست به چنان جنایتی زد - اعتراض کند. چنین اقدامی افزون بر این که هزینه‌ای ندارد، به تدریج روح اعتراض را در دیگران پدیدآورده، خشمی به بزرگی جامعه پاک بشری بر خواهد انگیخت و در نهایت، منکرگرایان را به تن دادن به خواسته مشروع و انسانی و دینی دین‌باوران مجبور خواهد کرد. به هر حال باید همتی کرد و در از میان برداشتن این منکر - که خشم خدا و رسولش و خاندان پاک او و مؤمنان را برانگیخته است - کوشید و مطمئن باشیم در آن صورت توفیق، مددکار خواهد بود و خیلی زود این وضعیت نامطلوب که پدیده اندیشه و انگیزه منکرگرایانِ حق‌ستیز است، برطرف خواهد شد.

توجه داشته باشیم خدمت در این راه، خشنودی مظلوم‌ترین مظلومان جهان، یعنی حضرت امام زمان - عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - را به همراه خواهد داشت. امیدوارم به برکت آن حضرت همگان از توفیق برطرف کردن این منکر برخوردار شوند.

وصلی اللّٰه علی محمد وآله الطاهرین

شمیم رحمت(۱۹۱)

شمیم رحمت(۱۹۱)

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للَّه رب العالمين وصلّى اللَّه على محمد وآله الطاهرين

ولعنة اللَّه على أعدائهم أجمعين

ضرورت شناخت حضرت مهدی «عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف»

یکی از وظایف و تکالیف عمومی همه مسلمانان آن است که اول بایـد امـام زمـان خویش را بشناسـند و آن گـاه به اطاعت از او بپردازند. از مهم‌ترین دلایل نقلی این وظیفه و تکلیف، این روایت مشـهور و متواتر است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید:

من مات ولم يعرف إمام زمانه، مات ميتةً جاهلية.(۱۹۲)

به موجب این حـدیث، کسانی که بـدون شـناخت امام زمان خود، ازدنیا برونـد، چنان است که به مرگ جاهلیت مرده باشـند و هیچ رابطه و نسبتی با اسلام و آیین مسلمانی ندارند.

این حدیث از احادیث بسیار معتبر است و شیعه و اهل سنت بر تواتر آن تصـریح کرده‌اند. از میان علمای شیعه شیخ مفید از افرادی است که در این باره می‌گوید:

این حدیث به صورت متواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است.(۱۹۳)

ایشان همچنین در رساله دیگری با عنوان الرسالة الأولی فی الغیبة می‌نویسد:

روایت «من مات وهو لا یعرف إمام زمانه مات میتةً جاهلیة» صحیحه است و اجماع اهل آثار بر آن گواهی می‌دهد.(۱۹۴)

و در میان علمای اهل سنت می‌توانیم از «سلیمان‌بن ابراهیم قندوزی حنفی» نام ببریم که صریحاً اظهار داشته است:

حدیث «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میتةً جاهلیة» مورد اتفاق علمای خاصه و عامه است.(۱۹۵)

این‌که رسول خدا صـلی الله علیه وآله وسـلم عدم معرفت امام زمان را در ردیف شرك و الحاد و کفر خوانده‌اند، از آن رو است که انسان وقتی امام حقیقی و واقعی‌اش را نشـناخت، راه را گم می‌کند و از صـراط مسـتقیم منحرف شده و در نتیجه، هر چه بیشتر پیش برود بیشتر از هدف دور می‌شود.

پس برای آن که دچـار کژ راهه‌هـا نشویم و راه را گم نکنیم، در درجه نخست بایـد بکوشـیم که امـام زمـان خود را بشناسـیم و امام زمـان مـا، کسـی جز حضـرت حجهٔ بن الحسن المهـدی - عجـل اللَّه تعـالی فرجه الشـریف - نیست. او مصـداق منحصـر به فرد امام مفترض‌الطاعه می‌باشـد که به اذن و امر خدا زنده است و شاهد و ناظر اعمال و رفتار عموم مردم، به ویژه شـیعیان، و بالاخص علما و طلاب است.

متأسـفانه عدم شـناخت صـحیح ودرست امام زمان - عجل اللَّه تعالی فرجه الشـریف - و آشـنا نبودن با سلوك فردی و اجتماعی آن بزرگوار، عده‌ای را به گمانه زنی واداشته و آنان آگاهانه یا از روی جهل، اتهاماتی را به ساحت مقدس ایشان روا می‌دارند که حتی از ساحت یک انسان معمولی نیز به دور است، تا چه رسد به آن بزرگوار.

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان این اتهامات را به دو دسـته تقسـیم کرد: یک دسته از آنها درباره روش آن حضرت در چگونگی تشـکیل حکومت است؛ و دسـته‌ای دیگر راجع به سـیره و شـیوه زمامـداری آن حضـرت در دوران پس از ظهور و حـاکمیت یافتن بر جهان.

روش حضرت مهدی علیه السلام در تشکیل حکومت

سوگمندانه ذهنیت رایج مسلمانان آن است که حضرت با چهره‌ای خشن ظهور می‌کند و با تکیه بر شمشیر و قتل و کشتارِ مخالفان خود، موفق به تشکیل حکومت و کسب قدرت می‌شود. این ذهنیت ریشه در روایاتی دارد که در این خصوص موجود است و بعضاً در کتاب‌ها نوشته می‌شود وبر روی منبرها برای مردم بازگو می‌گردد. به موجب پاره‌ای از این روایات آن حضرت به هنگام ظهور، چنان با خشونت و درشتی با مردم رفتار می‌کنند که اکثریت آنان آرزو می‌کنند که کاش هرگز او را نبینند و عده زیادی از آنان نیز در نسب او دچار تردید شده، او را از آل محمد علیهم السلام نمی‌دانند.

روایات دروغین و محمدبن علی کوفی

تعداد این روایات بیش از پنجاه مورد می‌رسد. از این تعداد، سند بالغ بر سی مورد از آنها به شخصی به نام محمدبن علی کوفی، می‌رسد که فردی بدنام و دروغگو است و تمام علمای رجال بر بی‌اعتباری روایات او حکم کرده‌اند. این شخص، در زمان امام حسن عسکری علیه السلام می‌زیسته و از معاصران جناب «فضل‌بن شاذان» بوده است. فضل‌بن شاذان از اعاظم روات و بزرگان شیعه است هیچ شکی در جلالت و قدر و منزلت وی وجود ندارد، تا جایی که امام حسن عسکری علیه السلام در مدح و توصیف او می‌فرماید:

أغبط أهل خراسان لمکان الفضل وکونه بین أظهرهم؛(۱۹۶) من غبطه مردم خراسان را می‌خورم که کسی چون فضل دارند.

حال ملاحظه نمایید که فضل‌بن شاذانِ مورد عنایت امام عسکری علیه السلام، در وصف محمدبن علی کوفی می‌گوید:

رجلٌ کذّاب؛ او مردی بسیار دروغگوست.

هم ایشان در جایی دیگر اظهار داشته است:

کدت أقنت علیه؛(۱۹۷) نزدیک بود در قنوت نماز لعن و نفرینش کنم.

اکنون به چند نمونه از این دست روایات اشاره می‌کنیم:

یکم: این روایت بیش از یک صفحه از بحارالانوار را به خود اختصاص داده است و خلاصه این روایت چنین است:

حضرت مهدی – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – پس از ظهور، عده‌ای از مسلمانان را مورد تعقیب قرار می‌دهند، آنان نیز فرار کرده و به سرزمین روم پناهنده می‌شوند و از پادشاه آن می‌خواهند که آنان را بپذیرد، پادشاه به آنان می‌گوید: اگر می‌خواهید به شما پناه دهیم، باید مسیحی شوید و صلیب بر گردن بیاویزید ... این گروه نیز از ترس امام زمان درخواست پادشاه روم را قبول می‌کنند؛ ... حضرت کسانی را به سوی رومیان می‌فرستد و از آنان می‌خواهد که این مسلمانان را اخراج نمایند. رومیان می‌گویند اینان کسانی‌اند که با میل خود به دین ما گرویده‌اند و از دین شما روی برگردانده‌اند. امام بدانان هشدار می‌دهد که در غیر این صورت حاکم میان ما و شما شمشیر است...

حضرت این مسلمان‌های فراری را از چنگ نصرانی‌ها بیرون می‌آورد، مردان آنها را می‌کشد و شکم زنان باردارشان را پاره می‌کند.(۱۹۸)

باید دانست که امام زمان – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – دارای مقام امامت هستند و بهتر از هر کسی احکام اسلام را می‌شناسند. در دین اسلام اگر زن بارداری مرتکب جنایتی گردد و حدّ بر او واجب شود، به عنوان مثال اگر زنا دهد و چهار شاهد عادل بر زنا دادن او شهادت دهند – آن هم با این شروط تعجیزی اسلام، که جداً حصول آنها مشکل است؛ چرا که هیچ شخصی در ملأعام زنا نمی‌دهد، مگر کسی که بسیار هتّاک باشد – اما با این حال اگر ثابت شد زن بارداری زنا داده است و بنا شد که او را حدّ بزنند،

مادامی که این زن باردار است جاری کردن حـد بر او حرام است و بایـد تا وضع حمل صبر کرده، سپس حدّ را بر او جاری سازند، اگرچه آن بچه از زنا باشد؛ حال آیا حضرت ولی عصر – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – شکم زن باردار را پاره می‌کنند؟! آیا این روایت جَعل و دروغ نیست؟

دوم: روایتی است که با این سند ذکر شده است:

عن علی‌بن الحسین(۱۹۹) عن محمـد العطار، عن محمـدبن الحسن الرازی (مجهول الهویّه)، عن محمـدبن علی الکوفی، عن البزنطی، عن ابن بکیر، عن أبیه، عن زُراره عن أبی جعفر علیه السلام:

...قلت أیسیر [الحجهٔ] بسیرهٔ محمّد صلی الله علیه وآله وسلم؟ فقال: «هیهات هیهات، یا زرارهٔ ما یسیر بسیرته. قُلتُ جعلت فداك لِمَ؟ قـال: إنّ رسول اللّه سار فی اُمته باللین، کان یتألف الناس والقائم علیه السـلام یسیر بالقتل؛(... ۲۰۰) آیا مهـدی، بر طبق روش رسول خدا صـلی الله علیه وآله وسـلم عمل خواهد کرد؟ فرمود: هرگز، رسول خدا صـلی الله علیه وآله وسلم با نرمی و مهر و اُلفت با امتش رفتار می‌کرد، در صورتی که سیره مهدی، قتل و کشتار است.

این روایت علاـوه بر آن‌که ضـعف سـند دارد بـا روایـات صـحیحه‌ای که در مورد شـباهت رفتـار امام عصـر – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – با رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وجود دارد در تعارض است.

سوّم: در این روایت نیز هماننـد روایـات قبلی، مسـئله کشـتار مطرح شـده است و به نقـل از امام صادق علیه السـلام آمـده است: عن محمدبن علی الکوفی، عن البزنطی، عن العلاء عن محمد: قال سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول:

لو یعلم النـاس مـا یصـنع القـائم إذا خرج لأحبّ أکثرهم أن لا یروه ممّا یقتل من الناس؛(... ۲۰۱) اگر مردم می‌دانسـتند قائم (مهدی) پس از ظهور چه می‌کند، بیشتر آنها دوست نداشتند او راملاقات کنند؛ چرا که او بسیاری از مردم را خواهد کشت.

چنین سـخنی از طرف یک آدم دروغگو به امام معصوم نسـبت داده شـده و به هیچ وجه قابل پذیرش نیست؛ چراکه انسان عاقل اگر سخن انسان دروغگویی را مبنی بر شـراب خواری فلان مؤمن بشـنود باور نخواهد کرد و به خود اجازه نقل این سخن را نخواهد داد چه برسد در مورد امام معصوم. در ادامه این روایت آمده است:

...حتی‌یقول کثیر من الناس لیس هـذا من آل محمّد، لو کان مِن آل محمد لرَحِم؛(۲۰۲) تا آن‌جا که بسیاری از مردم می‌گویند: او از آل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیست؛ زیرا اگر از خاندان پیامبر بود بر آنان رحم می‌کرد.

این سخن در مورد کیست؟! آیا درمورد حجاج‌بن یوسف ثقفی نیز چنین سخنی گفته شده است؟!

چهارم: به دنبال روایت پیشـین آمـده است: عن محمـدبن علی الکوفی، عن البزنطی، عن عاصم‌بن حمید الحناط، عن أبی بصـیر قال، قال أبو جعفر علیه السلام:

...لیس شأنه إلا بالسیف لا یستتیب أحداً؛(۲۰۳) سر و کار مهدی جز با شمشیر نیست و توبه احدی را هم نمی‌پذیرد.

آیا سیره رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم این گونه بوده است؟

نکته مهم این است که محمـدبن علی کوفی کـذّاب، نوعاً روایات خود را به افراد ثقه نسبت می‌داده تا روایاتش صـحیح جلوه کند، همان طور که در اینجا نام حناط (یکی از ثقات) در سلسله سند آمده است.

پنجم: این روایت هم از محمدبن علی کوفی با این سَند نقل شده است: عن محمد بن علی الکوفی عن الحسن‌بن محبوب عن علی‌بن أبی حمزهٔ عن أبی بصیر عن أبی عبداللّه علیه السلام أنّه قال:

مـا تسـتعجلون بخروج القـائم، فواللّه ... ما هو إلاّ السّـیف و الموت تحت ظلّ السیف؛(۲۰۴) چرا برای ظهور قـائم (امـام زمان) عجله می‌کنید؟ بخدا قسم او آن شمشیر آخته‌ای است که از آن خون و مرگ می‌بارد.

ششم: روایت از علی‌بن ابی حمزه بطائنی، سـر دسته فرقه واقفیه(۲۰۵) است. او معتقد است که امام غایب همان امام موسـی‌بن جعفر

علیه السلام است و اصلاً قائل به امام دوازدهم نیست. در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که پس از دفن این شخص فرمودند:

نکیر و منکر چنان عمودی از آتش بر او زدند که تا روز قیامت قبرش آکنده از آتش است.(۲۰۶)

یعنی الآن حدود هزار و دویست سال است که در قبرش می‌سوزد.

به هر حال روایت این است: عن علی ابن أبی حمزهٔ البطائنی، عن أبی بصیر، عن أبی عبداللّٰه علیه السلام قال:

إذا خرج القائم لم یکن بینه و بین العرب و قریش إلّا السیف ما یأخذ منها إلّا السیف؛(... ۲۰۷) چون قائم بیاید، میان او و میان عرب و قریش، شمشیر حاکم است و بس، او نیز از عرب و قریش غیر از شمشیر چیزی دریافت نمی‌کند.

اینها تنها چند نمونه از روایاتی است که در این زمینه وارد شده است.

صرف نظر از محمدبن علی کوفی، عده‌ای از راویان دیگرِ این روایات نیز به هیچ وجه مورد اعتبار نبوده و روایاتشان قابل پذیرش نیست.

نیرنگ دشمن

اصولاً یکی از برنامه‌های دشمنان اهل بیت علیهم السلام جعل حدیث و تحریف احادیث و نسبت دادن آنها به ائمه طاهرین علیهم السلام بوده، تا معارف اسلام را تحریف کرده و آنگونه که خود می‌خواهند به مردم القا کنند؛ و دیگر این‌که با دادن چنین نسبت‌های ناروا به آن بزرگواران، آنان را از چشم مردم بیندازند، تا مردم به گِرد آنان جمع نشوند.

این چنین نسبت‌های دروغ به ائمه اطهار علیهم السلام، بخصوص حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام بسیار بوده و خود ائمه علیهم السلام نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند، از جمله:

امام صادق علیه السلام درباره مغیرهٔبن سعید که کارش جعل حدیث و تحریف احادیث است می‌فرمایند:

...فإن المغیرهٔبن سعید – لعنه اللّٰه – دَسَّ فی کُتب أصحاب أبی، أحادیث لم یحدّث بها أبی؛(۲۰۸) همانا مغیرهٔبن سعید – که خدایش لعنت کند – روایاتی در کتب اصحاب پدرم (امام باقر علیه السلام) وارد کرد که پدرم هرگز آنها را نفرموده بود.

همچنین یونس‌بن عبدالرحمن می‌گوید: [زمانی که] در عراق بودم، در آن‌جا شماری از اصحاب امام باقر علیه السلام و همچنین جمع انبوهی از اصحاب امام صادق علیه السلام را دیدم. از آنان روایات فراوانی شنیدم و کتاب‌های آنان را [که روایات‌شان را در آنها نوشته بودند]تحصیل کردم؛ (وقتی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم) آنها را به ابوالحسن الرضا علیه السلام نشان دادم؛ حضرتش بسیاری از آن روایات را رد کردند و آنها را دروغ‌هایی شمردند که به امام صادق علیه السلام نسبت داده‌اند و به من فرموند:

اِنَّ أَبا الخطاب کذب علی أبی عبداللّٰه علیه السلام، لعن اللّٰه أبا الخطاب، وکذلک أصحاب أبی الخطاب یَدسّون هذه الأحادیث إلی یومنا هذا فی کتب أصحاب أبی عبداللّٰه علیه السلام؛(۲۰۹) خدا ابوالخطاب را لعنت کند، او بر امام صادق علیه السلام دروغ می‌بست؛ همچنین اصحاب ابوالخطاب نیز تا به امروز، روایات جعلی و دروغین را در کتب اصحاب امام صادق علیه السلام وارد می‌کنند.

همچنین هشام‌بن الحکم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند:

کان المغیرهٔبن سعید یتعمّد الکذب علی أبی ویأخذ کتب أصحابه، وکان أصحابه المستترون بأصحاب أبی یأخذون الکتب من أصحاب أبی، فیدفعونها إلی المغیرهٔ، فکان یدسّ فیها الکفر والزندقهٔ ویسندها إلی أبی، ثم یدفعها إلی أصحابه؛(... ۲۱۰) مغیرهٔبن سعید آگاهانه و از سر عمد بر پدرم دروغ می‌بست [روایات دروغ به ایشان نسبت می‌داد]. او یارانی داشت که در میان اصحاب

پدرم رخنه کرده بودند، آنان کتاب‌های اصحاب پدرم [که روایات را در آنها نوشته بودند]را [به امانت]می گرفتند و به مغیرهٔ می‌دادند، و او [مطالب] کفر و زندقه را در آن کتاب‌ها وارد می کرد و آنها را به پدرم نسبت می‌داد، آن‌گاه کتاب‌ها را به اصحاب پدرم باز می گرداند.

اشکالات دِلالی

گذشته از اشکالات سَندی، این دسته از روایات، از جهت دِلالت نیز ناتمام‌اند و قابل پذیرش نیستند، زیرا مفاد بسیاری از آنها با ضروریات مذهب و شریعت در تعارض است و به هیچ عنوان نمی‌توان آنها را توجیه کرد.
اصولاً حضرت امام مهدی - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - می‌آیند که عدالت را بیاورند و بساط جور و جفا و ظلم و ستم را برچینند. بنابراین امکان ندارد بخواهند از راه ظلم، به عدل برسند و یا از طریق ایجاد بدعت، سنت جدش حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را احیاء کنند. سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که اجازه نمی‌دادند هیچ زن بارداری را حد بزنند و یا قصاصش نمایند؛ ولی بر حسب آنچه محمدبن علی کوفی نقل کرده است، حضرت مهدی - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - شکم زنان بارداری را که از ترس و برای حفظ جان خود مسیحی شده‌اند پاره می کند!!.

روایات صحیح

دلیل دیگر بر بی‌اعتباری این گونه روایات، احادیث صحیح و معتبری است که صریحاً روش حکومتی حضرت ولی عصر - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - را همان روش حکومتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وامیرمؤمنان علیه السلام معرفی کرده است.
چند نمونه از این روایات به شرح زیر است:
۱ - در بحارالانوار، روایت موثق و حسنه‌ای ذکر شده است: عن ابن عقدهٔ، عن علی‌بن الحسن (ابن فضّال)، عن أبیه، عن رفاعهٔ، عن عبداللّه‌بن عطاء قال: سئلت أبا جعفر الباقر علیه السلام فقلت:
إذا قام القائم علیه السلام بأیّ سیرهٔ یسیر فی الناس؟ فقال علیه السلام یهدم ما قبله کما صنع رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم ویستأنف الإسلام جدیداً؛(۲۱۱) راوی از امام باقر علیه السلام سؤال می کند: حضرت حجّت - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - پس از ظهور، چه سیره و روشی در حکومت خواهند داشت؟ امام پاسخ می‌دهند: درست مثل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، تمام آنچه را که به نام اسلام بر دنیا حاکم است از بین خواهد برد و اسلام را از نو عرضه خواهد کرد.
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به فرموده قرآن(۲۱۲) با نرمی و عدم خشونت، ماقبل خود را بی‌اعتبار کردند. این سیره پیامبر با همه مردم بود و حتّی باکافران هم این‌گونه رفتار می‌کردند و این رفتار ایشان اختصاص به مسلمان‌ها نداشت. امام زمان - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - نیز درباره کافران همان سیره را به کار خواهد بست؛ پرواضح است اگر آن حضرت با غیر مسلمانان با لطف و مهربانی برخورد کنند، با مسلمانان به طریق اولی مهربان خواهند بود.
۲ - روایت دیگر از ابن‌عباس است که می گوید:
التاسع منهم [من أولاد الحسین علیه السلام] قائم أهل بیتی و مهدی أمّتی، أشبه الناس بی فی شمائله و أقواله و أفعاله؛(... ۲۱۳) نهمین ایشان [از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشد. او] قائم از اهل بیتم و هدایت‌گر امتم است. در شمایل، گفتار و رفتار شبیه‌ترین مردم به من است.
۳ - علامه مجلسی رحمه الله حدود یک صفحه از سخنان شیخ طبرسی(۲۱۴) در اعلام الوری را به عنوان تذییل این روایت آورده که قسمتی از آن چنین است:

اگر درباره چگونگی حکومت حضرت ولی عصر – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – سؤال شود که آیا با سخت‌گیری و خشونت همراه خواهد بود؟ باید گفت: [هرگز حکومت آن حضرت با شدّت و عنف نخواهد بود] و فرضاً هم اگر در این مورد روایتی نقل شده باشد، قابل اعتماد نیست و روایت صحیحی وجود ندارد که آن حضرت با شدت و عنف رفتار خواهند کرد.(۲۱۵)

طبرسی که از حدیث شناسان معروف و خبره فن بوده است، تمام روایاتی که در این باب وارد شده، با جمله «إن کان » ... زیر سؤال برده و می‌گوید: اگر روایتی در این زمینه (اعمال خشونت در حکومت حضرت) رسیده باشد، نه مدلولش معتبر است و نه حجّیت دارد.

۴ – در بحارالانوار، روایتی از کتاب کافی با این عبارت نقل شده است: کلینی، عن العدهٔ، عن البرقی، عن أبیه، عن محمدبن یحیی الخزاز، عن حمادبن عثمان، عن الصادق علیه السلام:

إنّ قائمنا أهل البیت إذا قام لَبس ثیاب علیٍّ و سار بسیرهٔ أمیرالمؤمنین علی علیه السلام؛(۲۱۶) هنگامی که قائم ما اهل بیت ظهور کند، لباس علی را بر تن می‌کند و روش امیرالمؤمنین‌علیه السلام را به کار می‌گیرد.

سند این روایت صحیح و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست؛ چرا که راویانش یکی از دیگری بهترند و متن آن نیز موافق سیره معصومین علیهم السلام است.

مدلول این روایات آن است که چون حضرت ظهور کند، عموم مردم، از خرد و کلان و پیر و جوان به او عشق می‌ورزند و از صمیم قلب دوستش دارند. از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود:

شما را به مهدی، مردی از قریش بشارت می‌دهم که ... ساکنان آسمان و زمین از خلافت و فرمانروایی او خشنودند.(۲۱۷)

همچنین از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

شما را به مهدی بشارت می‌دهم که به سوی مردم برانگیخته می‌شود ... و ساکنان زمین و آسمان از او خشنود می‌گردند.(۲۱۸)

نیز در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمده است:

مردی از امت من قیام می‌کند که مردم زمین و آسمان او را دوست دارند.(۲۱۹)

و از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است که فرموده‌اند:

چون مردی از فرزندانم ظهور کند، چنان گشایشی در کار مردم ایجاد می‌شود، که حتی مُردگان به دیدار یکدیگر می‌روند و ظهورش را به هم مژده می‌دهند.(۲۲۰)

تعارض روایات

در جمع بین روایات متعارض، خود ائمه علیهم السلام توصیه‌های لازم را فرموده‌اند. البته دو روایت مخالف، وقتی با هم در تعارض قرار می‌گیرند که شروط لازم در باب تعارض را داشته باشند، به این صورت که اولاً، سند هر دو معتبر باشد، نه آن‌که یک طرف محمدبن علی کوفیِ دروغگو باشد و طرف دیگر علی‌بن ابراهیم و محمدبن مسلم، که از ثقات و معتمدین ائمه علیهم السلام هستند. مقایسه بین این دو، عقلاً و شرعاً جایز نیست. پس در همین مرحله اوّل که بحث سَندی باشد مشکل داریم، زیرا روایاتی که از محمدبن علی کوفی نقل شده، امام زمان را – العیاذ باللّه – یک آدم‌کُش معرفی می‌کند، که در زمان او هرج و مرج خواهد بود. این در حالی است که فقها می‌گویند: حتی احکام شرعی، اگر باعث هرج ومرج شوند ساقط می‌گردند و دیگر واجب نخواهند بود. در چنین صورتی آیا امام زمان – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – که خود صاحب این دین و احکام آن هستند، باعث هرج و مرج خواهند بود؟!

پس در همین مرحله اول، بحث تعارض منتفی است، زیرا یک آدم دروغگو نمی‌تواند معارض بزرگان حدیث و ثُقات باشد.

از این مرحله که بگذریم بر فرض صحّت سند، نوبت به ملاحظه تراجیح بین دو روایت متعارض می‌رسد. در این مرحله باید آنها را با روایات صحیح دیگر و سنت و سیره و کتاب (قرآن)، مقایسه کرد و هر کدام موافق آنها بود، معتبر است. از این جهت نیز روایاتی که تشابه سیره امام زمان – عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف – با سیره امیرمؤمنان علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بیان می‌کند دارای رجحان هستند، چرا که با سیره معصومین علیهم السلام سازگار است و قرائن بر این مطلب صدق بسیار دارد.

پس از این مرحله، بر فرض که هر دو مطابق کتاب و سیره و – به اصطلاح – متکافئ باشند، نوبت به دلالت و ظهور می‌رسد که آیا هر دو روایت از لحاظ ظهور و دلالت با هم مساوی هستند یا نه؟

در این مرحله اگر یکی از روایات متعارض، از لحاظ دلالت صریح‌تر بود، آن را برمی‌گزینیم، و در صورتی که از لحاظ دلالت نیز یکسان باشند نوبت به تساقط می‌رسد و هر دو روایت از اعتبار ساقط می‌شوند، چنان که گویی اصلاً روایتی وارد نشده است، که این مبنای فقهی در باب تعارض روایات است.

وحدت رویه وروش حضرت مهدی «عجل اللَّه تعالی فرجه‌الشریف» ورسول خداصلی الله علیه وآله وسلم

بنابر آنچه گفته شد سیره امام زمان – عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف – دقیقاً همان سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و حتی سیمای آن حضرت نیز مانند سیمای نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است، چنانکه روایات بسیاری از شیعه و سنی و حتّی تاریخ‌نگاران مسیحی آمده است که چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به قدری جذّاب بود که حتّی دشمن‌ترین دشمنان آن حضرت، وقتی چشمشان به چهره منوّر ایشان می‌افتاد به گونه‌ای مجذوب آن حضرت می‌شدند که تمام همّ و غم‌شان را فراموش می‌کردند. امام زمان – عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف – نیز چنین هستند.

علاوه بر تاریخ و روایات، مهمترین سَندی که در خصوص سیره و سلوک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در دست است، قرآن کریم می‌باشد. تابلویی که قرآن کریم از چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ترسیم می‌کند چنین است:

«فَبِما رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ»؛(۲۲۱) به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم]نرم و مهربان شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«لَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَّحِیمٌ»؛(۲۲۲) خدای متعال از میان شما، فردی را به رسالت فرستاد که فقر و پریشانی و جهل و فلاکت شما بر او گران است و برای نجات و آسایش شما حرص می‌ورزد و خودخوری می‌کند و نسبت به مؤمنان بسی دل‌رحم و مهربان است.

شفقت و محبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به مردم به حدی بود که حتی عده‌ای، همین مسأله را به وسیله‌ای برای طعنه زدن و آزار ایشان تبدیل کرده بودند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«وَمِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَیَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَّکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِینَ ءَامَنُوا مِنکُمْ »؛(... ۲۲۳) بعضی از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و به طعنه می‌گویند او گوش (زود باور) است. بگو: گوش خوبی برای شماست. به خدا ایمان دارد و سخن مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی که ایمان آورده‌اند. و آنها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند.

در تفسیر این آیه آمده است: چون یکی از منافقان، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به سُخره گرفت، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول اللَّه، فلان منافق را احضار کنید و از او بپرسید چرا این کارها را می‌کند؟

این مورد، یک استثنا بود و شاید هیچ مورد دیگری پیدا نشود که پیامبر کسی را به خاطر مسخره کردن خود احضار کرده و بازخواست نموده باشد. این مورد هم بنابر مصلحت بوده و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور داشته‌اند.

پیامبر آن شخص را خواستند و از او توضیح خواستند، عرض کرد: یا رسول اللَّه، هر کسی این حرف را زده دروغ گفته، من چنین کاری نکرده‌ام. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی نفرمودند و ساکت شدند. آن منافق هم چنین برداشت کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حرف او را باور کرده است. در صورتی که محال است پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حرف این منافق را که بر خلاف سخن خدا و جبرئیل بود باور کند، اما پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نخواست با او حتی ترش‌رویی کند. امّا این شخص به جای پندآموزی به میان مردم رفت و گفت عجب پیامبری است! جبرئیل به او می‌گوید من مسخره‌اش کرده‌ام، باور می‌کند. من می‌گویم چنین کاری نکرده‌ام، باز باور می‌کند. گویی او گوش است، یعنی هر سخنی که به او بگویند باور می‌کند.

خداوند در پاسخ به این یاوه سرایی‌ها، فرمود:

«قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ»؛(۲۲۴) اگر هم گوش است، گوش خوبی برای شماست.

این فعل و عمل رسول خداست و حضرت مهدی - عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف - شبیه‌ترین مردم به رسول خداست.

پیامبر «فَبِما رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ» (۲۲۵) هستند، پس مهدی - عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف - نیز چنین خواهد بود، او با کافران نیز به نرمی رفتار خواهد کرد، چه رسد به مسلمانان.

رفتار پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام با مخالفان خود

یادآوری دو مطلب به عنوان شاهد سخن ضروری است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چندین بار، مردم نادان را دعا کرد و از خدا خواستار هدایت آنان شد، از جمله در جنگ اُحد:

زمانی که مسلمانان، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در اُحد تنها گذاردند و خود پی جمع‌آوری غنایم رفتند، مشرکان فرصت را غنیمت شمرده، پیامبر را محاصره کردند و با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب، سر، دندان و شانه مبارکش را شکسته و زخمی کردند و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام سر نمی‌رسید، بی‌تردید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را کشته بودند. در این هنگام که پیامبر از چنگال مشرکان نجات یافتند، به درگاه الهی عرضه داشت:

اللهم اهد قومی فإنهم لایعلمون؛(۲۲۶) بار خدایا، قوم مرا هدایت فرما که نادانند.

مورد دیگری که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قوم خود را دعا کرد در صفا بود. به هنگام مراسم حج، مشرکان برای بزرگداشت و تقدیس بت‌های خود در مراسم شرکت کرده بودند. چون پیامبر را دیدند که با عبارت «قولوا لا إله إلا اللَّه تفلحوا؛ بگویید: خدایی جز خدای یگانه نیست تا رستگار شوید» رسالت خود را به همگان ابلاغ می‌کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را سنگ‌باران کردند. بنا به نقل بحارالانوار، سرتاپای پیامبر هدف سنگ‌های مشرکان قرار گرفت و خون از بدن مبارکش جریان یافت، به گونه‌ای که زنده بودن او را ناممکن می‌دانستند.

امیرالمؤمنین و حضرت خدیجه علیها السلام را از ماجرا آگاه کردند و آن دو بزرگوار در کنار بدن رنجور و خون‌آلود پیامبر حاضر شدند و به مداوا پرداختند.

در روایت آمده است: خدای - جل و علا - فرشته یا فرشتگانی را نزد او فرستاد تا آنچه خواهد برآورده کند. فرشته به پیامبر عرض کرد: این کوه‌ها که مکه را در میان گرفته است به فرمان من است، چنانچه بخواهی کوه‌ها را به یکدیگر نزدیک کنم [تا اهل مکه را در میان خود بفشارند و از بین ببرند]. پیامبر نپذیرفت و فرمود:

إنمّا بُعثت رحمة، ربّ اهد اُمتی فإنهم لایعلمون؛(۲۲۷) من تنها [به عنوان] رحمتی [برای همگان] برانگیخته شدم. بار خدایا، امتم را هدایت فرما که [مردمی]نادانند.

با آن که ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌ها در مکه آن روز زندگی می‌کردند و از دشمنان سرسخت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند، اما دل پاک و مهربان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حتّی راضی به نفرین آنان نیز نبود.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همانند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم، اما به صورتی دیگر در معرض آزار قرار داشت و همواره دشمنان او حرمت حضرتش را می‌شکستند و او را قاتل الأحبّه (کُشنده عزیزان)؛ می‌خواندند. علیه او تظاهرات می‌کردند و ... اما حضرتش با مهربانی و نرمی با آنان برخورد می‌کردند؛ و هرگز حاضر نشدند با تُندی و خشونت و زندان و قتل و کشتار با آنان رفتار کنند؛ و این رفتارهای مهرآمیز با مخالفان در زمانی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در رأس قدرت قرار داشتند و حیات اقتصادی و اجتماعی مخالفان، در دست ایشان بود.

روایاتی در این‌باره

اصولاً حضرت مهدی - عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف - برای برقراری عدل، که خواسته طبیعی و فطری انسان‌هاست، خواهد آمد. بنابراین امکان ندارد به گونه‌ای رفتار نماید تا مردم آرزو کنند، ای کاش او را نبینند یا به دلیل بی‌رحمی‌هایی که انجام می‌دهد، بگویند او از آل محمد علیهم السلام نیست و هیچ ارتباطی با اهل بیت پیامبر علیهم السلام ندارد.

همچنین وقتی حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

محال است - أبد الدهر - که من از راه ستم بخواهم به پیروزی دست پیدا کنم و به وسیله جور در طلب نصرت برآیم.(۲۲۸)

یقیناً حضرت مهدی - عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف - نیز از همین روش پیروی خواهند کرد، و امکان ندارد که از راه ستم بخواهند حکومت بر مردم را به دست بگیرند.

در تأیید این مطلب به ذکر چند روایت اکتفا می‌کنیم:

روایت اوّل:

صحیحه حمادبن عثمان است که کلینی از برقی، از پدرش از محمدبن یحیی خزّاز، از حمادبن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

أن قائمنا أهل البیت إذا قام لبس ثیاب علیّ و سار بسیرهٔ [أمیرالمؤمنین]علی علیه السلام؛ چون قائم ما قیام کند، لباس‌هایی مثل لباس علی علیه السلام بر تن خواهد کرد و روش او را در پیش خواهد گرفت.(۲۲۹)

روایت دوّم:

صحیحه محمدبن مسلم است که شیخ طوسی در تهذیب، از شیخ مفید، از شیخ صدوق، از صفار، از محمدبن ابی الخطاب (که در ثقه بودنش تردیدی نیست)، از جعفر بن بشیر، از محمدبن مسلم نقل کرده است که گفت: از ابو جعفر (باقر) علیه السلام درباره «قائم» پرسیدم:

إذا قام القائم بأیّ سیرهٔ یسیر فی الناس؟ فقال: بسیرهٔ ما سار به رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم حتی یَظهر الإسلام [او یُظهر الإسلام]؛(۲۳۰) هنگامی که قائم قیام کند، با چه روشی در میان مردم عمل خواهد کرد؟ حضرت فرمودند: با همان شیوه‌ای که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در پیش گرفت در میان مردم عمل خواهد کرد، تا اسلام فراگیر و غالب شود.

روایت سوم:

این روایت را شیخ مفید نقل کرده است. از آن‌جا که شیخ مفید از نظر زمانی، به دوران معصومین علیهم السلام نزدیک بوده روایاتش را از کتاب‌های اصحاب ائمه نقل کرده است. او در نقل روایات، گاهی «رَوی» گفته و مستقیماً به اصحاب ائمه علیهم السلام نسبت می‌دهد، این در جایی است که روایت را از کتب آنها به نام «اصول اربعمأهٔ» که در اختیار اصحاب بوده نقل کرده؛ و گاهی «رُوِیَ» آورده، که نشان می‌دهد نقل مستقیم نبوده است.

یکی از این راویان «مفضل‌بن عمر» است که وثاقت او مورد اختلاف قرار گرفته است. البته شماری از علمای علم رجال، روایاتی که

در مذمّت او آمده را برای حفظ جان او دانسته‌اند، چنان که در مورد «زراره» نیز چنین روایاتی آمده است. در هر حال به تبعیت از مشهور، «مفضّل» ثقه و مورد وثوق است و بسیاری از فقها نیز به او اعتماد کرده‌اند.(۲۳۱)

شیخ مفید از مفضل‌بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، و همچنین بسند دیگری از ابن ابی‌عمر، از جمیل‌بن دراج، از میسّربن عبدالعزیز از امام صادق علیه السلام که فرمود:

إذا أذن اللَّه – عزّ إسمه – للقائم فی الخروج صعد المنبر فدعا الناس إلی نفسه و ناشدهم باللَّه ودعاهم إلی حقه و أن یسیر فیهم بسیرهٔ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و یعمل فیهم بعمله؛(... ۲۳۲) آن‌گاه که خدا به قائم اجازه خروج بدهد، بر فراز منبر شده، مردم را به سوی خود فرامی‌خواند و به خدا سوگندشان می‌دهد و سیره جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در پیش گیرد و همانند او عمل کند.

همچنین تعریف روشنی از رفتار امام زمان – عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف – در یکی از زیارات ایشان که سیدبن طاوس آن را نقل کرده آمده است:

السلام علی الحق الجدید ... والصّادع بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ والصّدق؛(۲۳۳) سلام بر حق جدید ... آن آشکار کننده حکمت و پند دهنده به موعظه نیکو و راستی و درستی.

بی تردید اگر انسان این عبارت را بدون در نظر گرفتن ابتدا و پایان آن، در جای دیگری ببیند، می‌پندارد که سخن درباره رسول خداست، زیرا بارها با همین تعبیر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یاد شده است.

در توصیفی دیگر که از حکومت او شده، آمده است:

...یسیر بسیرهٔ جده رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و یسیر بسیرهٔ أمیرالمؤمنین بالمنّ و الکف؛(... ۲۳۴) با لطف و گذشت و دست برگرفتن از خشونت، سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین را در پیش خواهد گرفت.

در واقع ایشان در عصر ظهور با عفو و رحمت کامل با مردم رفتار خواهند کرد، آن‌سان که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در برابر دشمنان قریشی خود عمل کرد، و آن‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام با سپاه جمل رفتار نمود.

سیره سیاسی حضرت مهدی علیه السلام

یکی از ویژگی‌های حضرت مهدی – عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف – آن است که او موفق می‌شود قدرت سیاسی جهان را در دست بگیرد و حکومتی به پهنای تمام کره زمین تشکیل دهد. تحقّق این امر نیازمند اخلاقیات و روش‌های اجرایی خاص خود است که لاجرم باید از طریق کارگزاران سطوح بالای حکومتی به منصه ظهور برسد. بر این اساس حضرت در اولین گام، تلاش خواهد کرد کسانی را در مصدر امور قرار دهد که به لحاظ ویژگی‌های شخصی و مدیریتی، انسان‌هایی توانمند و خودساخته باشند و در اجرای تعهدات خویش دست از پا خطا نکنند، و در صورت خطا، مورد توبیخ و بازخواست قرار بگیرند. با چنین رویکردی حضرت ولی عصر – عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف – به همان اندازه که نسبت به مردم و مسکینان، دل رحم و مهربان است، بر مسئولان و کارگزاران حکومتی خود فوق‌العاده سخت‌گیر و حساس است:

المهدی جواد بالمال، رحیمٌ بالمساکین، شدیدٌ علی العمال؛(۲۳۵) مهدی، نسبت به مال و دارایی بخشنده، نسبت به ناتوانان و مستمندان بسیار مهربان و دل رحم و نسبت به مسئولان و کارگزاران [دولت خود]، بسیار سخت‌گیر خواهد بود.

حضرت علی علیه السلام در حدیثی در این مورد می‌فرماید:

ألا و فی غد – وسیأتی غد بما لاتعرفون – یأخذ الوالی من غیرها عمّالها علی مساویء أعمالها؛(... ۲۳۶) آگاه باشید فردا روزی که او ظهور کند – فردایی که بر شما ناشناخته است – بر خلاف دیگر حاکمان، مسئولان و کارگزاران خود را به جرم کردار زشت‌شان

کیفر خواهد داد و آنان را نسبت به سوء رفتارهای‌شان مورد بازخواست قرار می‌دهد.

البته ایشان خود پیش از همه و بیش از همه بر خود سخت می‌گیرد و علی‌رغم آن‌که عموم مردم در سایه حکومت آن حضرت به رفاه و راحتی دست می‌یابند، همانند جدشان امیرالمؤمنین علیه السلام به پوشاکی خشن و خوراکی نه چندان گوارا، اکتفا می‌کنند: وما لباس القائم إلّا الغلیظ و ماطعامه إلّا الجشب؛(۲۳۷) لباس مهدی تنها پوشاکی خشن و خوراک او فقط غذایی سخت و بی‌خورش است.

حضرت علی علیه السلام در حدیثی دیگر به بیان نوع روابط حضرت مهدی - عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - و کارگزارانش پرداخته و آن را یک عهد و پیمان دو جانبه ارزیابی نموده و فرموده‌اند: ایشان پس از آن که سه مرتبه کارگزارانش را می‌آزماید تا از میزان اطاعتشان آگاهی یابد، به مدینه می‌روند و به قبر جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ملحق می‌شوند، پس یارانش هم به دنبال او رهسپار مدینه می‌گردند، اما همین که حضرت حضورشان را در مدینه احساس می‌کنند، آهنگ مکه می‌نمایند و این کار را سه بار تکرار می‌کنند، سپس در میان صفا و مروه می‌ایستند و رو به آنان می‌گویند: من تصمیم بر هیچ کاری نمی‌گیرم، مگر آن که مطمئن شوم که شما این سی شرط را رعایت می‌کنید و از هیچ یک از آنها سرباز نمی‌زنید، و متقابلاً من نیز متعهد می‌شوم نسبت به شما این شرایط را رعایت کنم. آنان می‌گویند بفرما و بگو آنچه را می‌خواهی، همه را می‌پذیریم و از شما فرمانبرداری می‌کنیم، آن‌گاه امام شرایط بیعت خویش با آنان را به شرح زیر بیان می‌کنند:

از من رو مگردانید، دزدی و زنا نکنید، گِرد کارهای حرام و فساد و فحشا نگردید، احدی را به ناحق نکشید، طلا و نقره نیندوزید، گندم و جو احتکار نکنید، مسجدی را ویران نسازید، شهادت به ناحق ندهید، مؤمنی را خوار و بی‌مقدار ننمایید، ربا نخورید، در مقابل بلایا و مشکلات صبور باشید، هیچ فرد موحدی را لعنت نکنید، مسکرات نیاشامید، طلا و حریر و دیبا نپوشید، راه را بر کسی نبندید، راه را نا امن نکنید، خون حرامی را نریزید، به مسلمان نیرنگ و نارو نزنید، هیچ کافر و یا منافقی را مُثله نکنید، گِرد همجنس‌بازی نگرایید، لباس‌های ابریشمی نپوشید، و خاک را بالِشت خویش قرار دهید، زشتی‌های اخلاقی را ناخوش دارید، امر به معروف کرده و از منکر نهی نمایید. در مقابل، من نیز پیمان می‌بندم که از غیر شما یار نگیرم، جز به مانند لباس و غذای شما نپوشم و نخورم، بر مرکبی همانند مرکب شما سوار شوم، در سفر و حضر همراه شما باشم، به اندک رضایت دهم، زمین را سرشار از عدل و داد سازم، آن‌سان که سرریز از ظلم و ستم گشته است، خدا را چنان عبادت کنم که شایسته اوست و به عهدی که با شما دارم وفا می‌کنم، و شما هم به عهد خود با من وفا کنید.

پس یاران او می‌گویند باشد و با شما بیعت می‌کنیم که اینگونه باشیم، و به دنبال آن، حضرت مهدی - عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - از تک‌تک آنان بیعت می‌گیرد.(۲۳۸)

سیره قضایی حضرت مهدی علیه السلام

یکی دیگر از مسائلی که در مورد امام زمان - عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - مطرح است، مسئله چگونگی قضاوت آن حضرت می‌باشد.

بعضی معتقدند یکی از ویژگی‌های حضرت آن است که در مورد قضاوت، بدون درخواست شاهد و بیّنه از طرفین دعوا، و تنها بر اساس علم خویش حکم صادر خواهند کرد.

اینان برای مدعای خویش دلایلی ارائه کرده‌اند. از جمله آن دلایل، احادیثی است که در این زمینه وجود دارد، و مدلول آنها این است که حضرت مهدی - عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف - بر طبق علم خود و به سان قضاوت حضرت داوود علیه السلام به حل دعاوی و رفع اختلافات می‌پردازند.

یک نمونه از این روایات به شرح زیر است: عبداللَّه‌بن عجلان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

إذا قام قائم آل محمد حکم بین الناس بحکم داود، لا یحتاج الی بینهٔ، یلهمه اللَّه فیحکم بعلمه؛(۲۳۹) چون قائم آل محمد قیام کند، همچون داوود نبی، به قضاوت در میان مردم می‌پردازد و به دلیل و برهان نیاز ندارد. خدا حقیقت را به او الهام می‌نماید و او بر حسب علم خویش حکم می‌دهد.

اما این روایت از دو جهت اشکال دارد، زیرا بر طبق روایتی که در کتاب شریف کافی آمده است:

اولاًـ تنها یک مرتبه حضرت داوود در مقام قضاوت بر طبق علم خود عمل کردند، که آن هم دچار مشکل شدند و پس از آن به دستور خدا، همواره از متخاصمین درخواست شاهد و دلیل می‌کردند و بر اساس بیّنه و سوگند به صدور حکم می‌پرداختند.(۲۴۰)

و ثانیاً: این روش با شیوه قضایی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم منافات دارد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همواره می‌فرمودند:

إنما أقضی بینکم بالبیّنات و الأیمان فأیما رجلٍ قَطَعْتُ لَهُ من مال أخیه شیئاً فأنما قطعت له به قطعهً من النار؛(۲۴۱) من تنها بر اساس سوگند و اقامه شواهد و گواه در میان شما به داوری می‌پردازم. بنابراین اگر در موردی حکم صادر کردم که مثلاً فلان زمین از آنِ فلان شخص است ولی در واقع این گونه نباشد، او حق تصرف در آن را ندارد و حکم من او را مالک زمین نمی‌کند.

بنابراین با توجه به این که حضرت مهدی – عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف – شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و ظهورش برای اجرای شریعت و احیای سنت اوست، قابل قبول نیست که روشی غیر از روش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اتخاذ نماید و بدون طلب دلیل و شاهد به قضاوت میان مردم بپردازد.

وانگهی در روایات معتبر و مستفیض آمده است:

یحکم بحکم داود بالبینهٔ و الیمین؛ او به مانند داوری داوود علیه السلام براساس گواه و سوگند داوری خواهد کرد.

حضرت داوود علیه السلام از خدا فرمان یافت تا به حق داوری کند. این فرمان را قرآن کریم این‌گونه بیان کرده است:

«یادَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَٰکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»؛(... ۲۴۲) ای داوود، ما تو را جانشین خود در زمین قرار دادیم، پس براساس حق داوری کن.

حضرت داوود علیه السلام به درگاه خدا عرضه داشت (قریب به این مضمون): بار خدایا، فرد دروغگو می‌داند که به ناحق ادعای مالکیت خانه دارد و صاحب حق می‌داند راست می‌گوید و حق از آن اوست، تکلیف چیست؟ خطاب رسید:

إقض بینهم بالبیّنات و أضفهم إلی إسمی یحلفون به؛(۲۴۳) از آنان گواه بخواه و به نام من سوگندشان ده...

می‌بینیم که داوود علیه السلام مأمور است تا براساس ظواهر داوری کند و البته هرکسی ناحق خواه باشد، بی‌تردید عذاب خدا در انتظار اوست.

شیخ مفید رحمه الله روایتی نقل می‌کند که [بر اساس آن] حضرت مهدی – عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف – طبق روش حضرت داوود و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بین مردم قضاوت خواهند کرد؛ و چنان که گفته شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فقط با بیّنه و قسم بین مردم قضاوت می‌کردند و این تقارب بین چگونگی قضاوت داوود و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بر این دلالت دارد که روش حضرت داوود در قضاوت نیز این‌گونه بوده است:

إذا قام القائم حکم بالعدل وارتفع فی أیامه الجور وآمنت به السُّبل وَأخْرجت الأرض برکاتها و، ... وحَکَمَ بین النّاس بحکم داوود وحکم محمد صلی الله علیه وآله وسلم؛(... ۲۴۴) آن‌گاه که «قائم» قیام کند، به عدالت داوری کند، و در زمان او ظلم و ستم از بین می‌رود و راه‌ها را امن می‌کند و زمین برکات خود را عرضه می‌دارد. او (قائم) مانند قضاوت و داوری حضرت داوود و حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در میان مردم قضاوت خواهد کرد.

البته در مواردی معصومین علیهم السلام براساس واقع عمل کرده‌اند، اما باید توجه داشت که سیره جاری آنان بر این نبوده است.
وصلی اللَّه علی محمد وآله الطاهرین

غدیر ثانی، آینه تبری(۲۴۵)

غدیر ثانی، آینه تبری(۲۴۵)

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم
الحمد للَّه رب العالمین وصلّی اللَّه علی محمد وآله الطاهرین
ولعنهٔ اللَّه علی أعدائهم أجمعین

نهم ربیع، غدیر ثانی

امروز، نهم ماه ربیع‌الاول روزی است که در روایت معتبر به «غدیر ثانی» تعبیر شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
یا حذیفهٔ، هذا یوم الأستراحهٔ، ویوم تنفیس الهم والکرب، والغدیر الثانی؛(... ۲۴۶) ای حذیفه، امروز روز استراحت، روز زدودن اندوه و پریشانی و روز غدیر دوم است.
به مناسبت این روز و صفتی که بدان خوانده شده، مناسب است دو مطلب را بیان کنم:
نخست: روایت احمدبن اسحاق است که مرحوم علامه مجلسی از سیدِ ابن طاووس ۰ و او با سندهای خود از امام هادی علیه السلام نقل کرده است. سند این روایت به تنهایی از اعتبار برخوردار نیست، چون افراد مجهول در میان راویان سند این حدیث دیده می‌شوند، اما به نظر می‌رسد قرائنی وجود دارد که دالّ بر اعتبار حدیث است. از این جهت شاید بتوان گفت که این خبر محفوف به قرائن است و اطمینان - نوعی یا شخصی - به همراه دارد.
یکی از آن قرائن این‌که سیدِ ابن‌طاووس که صاحب کتاب رجال و خود خبره این علم است روایت احمدبن اسحاق را «عظیمهٔ الشأن» خوانده است.
قرینه دیگر این‌که سیدِ ابن‌طاووس این روایت را به «عمل جماعت» نسبت داده است که در این صورت روایتی با سند مجهول در صورت عمل جماعتی از فقها به آن، توثیق می‌شود و فقیهانی حتی در احکام الزامیه (واجب و حرام) بدان استناد کرده‌اند.
سومین قرینه این‌که سیدِ ابن‌طاووس می‌گوید:
...بمضمونها عدهٔ روایات، رویناها عن الصدوق؛ به مضمون آن چندین روایت از صدوق روایت کرده‌ایم.
البته در کتاب‌هایی که از مرحوم صدوق در دست است، به چنین روایاتی برنخورده‌ام و احتمال می‌رود به جهت ملاحظات سیاسی آن روایات را در کتب نقل نکرده یا این‌که این روایات در آن‌دسته از کتب صدوق بوده که طعمه آتش شده است که یکی از آنها، کتاب معروف مدینهٔ العلم اوست. مسلّم این است که سیدِ ابن‌طاووس ثقه بوده و همو گفته: آن روایات را از صدوق روایت کرده‌ایم.
بنابراین، روایاتی از ابن‌بابویه (صدوق) نقل شده، اما به ما نرسیده است و نقل شیخ صدوق کفایت می‌کند و اینها مؤید روایت احمدبن اسحاق است و قرینه دیگری به شمار می‌رود. قرینه دیگر شهرت نزد فقهاست، نه بدان معنا که بسیاری از فقها به این روایت استناد کرده‌اند، بلکه به این معنی که فقیهانی چون مرحوم صاحب عروه و صاحب جواهر و دیگران و دیگران ... در باب اغسال، غسل روز نهم ماه ربیع‌الاول را از اغسال مستحب خوانده‌اند و کسانی که قاعده «تسامح در ادله سنن» را قبول دارند که زیاد نیز

هستند، استحباب غسل این روز را از این روایت استفاده نموده‌اند.

اجمالاً روایت احمدبن اسحاق مورد عمل بوده و در فقه نیز بدان استناد شده است. حال اگر این قرائن را کنار یکدیگر قرار دهیم، اطمینان نوعی به صدور این روایت از امام معصوم علیه السلام بعید نخواهد بود.

آغاز امامت

این از جهت سند روایت و اما دلالت بر «غدیر ثانی» بودن این‌که گفته می‌شود: امامت امام زمان - عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف - در این روز آغاز شده و امروز نخستین روز امامت آن حضرت است، سخن تامی نیست، چه این‌که به مجرد شهادت یک امام، امامت به امام بعدی می‌رسد و لذا براساس این‌که امام حسن عسکری علیه السلام در شب هشتم یا صبح روز هشتم ماه ربیع‌الاول از دنیا رفته‌اند، باید به مقتضای «إن الأرض لا تخلوا من حجهٔ؛(۲۴۷) زمین از حجت تهی نمی‌ماند» همان لحظه را آغاز امامت حضرت صاحب الزمان - عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف - دانست و لذا امروز روز دوم امامت آن حضرت است.

قرار دادن روز نهم ماه ربیع‌الاول به عنوان غدیر ثانی در کنار روز هیجدهم ماه ذی‌حجه روز عید غدیر در واقع دو بال و دو بازوی اعتقادی اسلام، یعنی اصل تولی و تبری را تشکیل می‌دهد و این بدان معناست که غدیر اول و غدیر ثانی به عنوان تولی و تبری مکمل یکدیگر هستند و هیچ‌یک از دیگری جدا نیست. البته در مقام تعلیم، تولی و تبری جزء فروع ده‌گانه دین آمده است که این امر تنها بار آموزشی و حفظ کردن دارد، امام در واقع از ثوابت اصول دین و از مسائل جَنانی (درونی) است و نه از ارکان و فروع آن. به دیگر سخن، توحید، یعنی پیروی و تولی نسبت به اولیای خدا و تبری و بیزاری از دشمنان خداست و این از شئون توحید است. در مورد نبوت و امامت نیز همین امر صادق است و در حقیقت تولی و تبری جزء ارکان و اعمال نیست، بلکه امری قلبی و اعتقادی است و هرجا که تولی باشد تبری نیز هست و از یکدیگر جدا نیستند و در غیر این صورت، اسلام کامل نخواهد بود. شیخ مفید نیز فرموده است:

ولایهٔ أولیاء اللَّه تعالی مفترضهٔ وعداوهٔ أعدائه واجبهٔ علی کل حال؛(۲۴۸) دوستی اولیای خدا و دشمنی با دشمنان او در هر حال واجب است.

تولی و تبری در قرآن

قرآن کریم درباره تولی و تبری می‌فرماید:

«لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْأَخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ »؛(... ۲۴۹) قومی را نیابی که به خدا و روز واپسین ایمان داشته باشند [و] با کسانی که با خدا و رسولش مخالفت کرده باشند، دوستی ورزند.

معنای آیه این است که دوستی اولیای خدا و محبت دشمنان او قابل جمع نیست، بلکه اسلام، تولّی اولیای خداست که در عید غدیر تجلی یافته و تبری از دشمنان خداست که در غدیر ثانی چهره نموده است.

مرحوم مجلسی در بحارالانوار(۲۵۰) ده‌ها روایت صحیح و صریح در این‌باره نقل فرموده است و کسانی که گاهی مطلبی می‌گویند یا می‌نویسند باید در بهترین برداشت‌های مبتنی بر حسن نیّت، گفت که آنها، چنین روایاتی را ندیده‌اند و از نظر آنان چندان مهم نبوده است.

روایات فراوانی نیز با بیان‌های گوناگون درباره دو غدیر از معصومین علیهم السلام در دست داریم که بیان آنها برای آن بزرگواران و شیعیان مایه گرفتاری‌های سخت و فراوان شده بوده و از این بابت پیوسته مورد آزار قرار می‌گرفتند.

تعبیر غدیر ثانی روایت احمدبن اسحاق از آن‌رو شایان تأمل است که مکمل غدیر اول و از آن تفکیک ناپذیر است، که همان

معنای تولّی و تبرّی است. مرحوم صاحب جواهر با استفاده از همین روایت، بر این نظر است که این روایت بر عید بودن روز نهم ربیع‌الاول دلالت دارد. شایان توجه است که عید، حکمی شرعی است و باید از سوی شارع مقدس و مبتنی بر ادله شرعی عید خوانده شود. به عنوان مثال ممکن است روز پانزدهم ماه رجب یا روز دیگری را بسیار مهم بدانیم، اما در ادله شرعی عید خوانده نشده است.

درباره روز عرفه نیز از نظر روایات تعبیر عید نشده است و مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله‌خود – و نه به استناد روایات – درباره این روز فرموده است:

عیدی عظیم است، گرچه [در روایات] تعبیر عید درباره آن نیامده است.

بنابراین زمانی می‌توانیم روزی را عید شرعی بخوانیم که ادله شرعی مؤید آن باشد و بدون بودن ادله شرعی چنین امری محقق نمی‌شود، اما مرحوم صاحب جواهر از معتبره احمدبن اسحاق، عید بودن این روز را استفاده کرده است. ایشان در این‌باره آورده است:

...وقد عثرت علی خبر مسنداً إلی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی فضل هذا الیوم وشرفه وبرکته، وأنه یومُ سرور لهم: مما یَحِیرُ فیه الذهن ...، مع کونه عیداً لنا ولأئمتنا:؛(۲۵۱) به خبری مسند به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست یافته‌ام درباره فضیلت، شرافت و برکت این روز (نهم ماه ربیع‌الاول) و این‌که این روز، روز شادمانی آنان (اهل البیت علیهم السلام) است [و درباره آن چنان فضایلی برشمرده]که ذهن را حیران می‌کند، افزون بر این، این روز برای ما و امامان ما – که درود خدا برآنان باد – عید است.

ایشان عبارت «مع» را از خود بیان داشته و در واقع اجتهاد ایشان این است که «نهم ربیع برای ما و امامان علیهم السلام عید است».

همسنگی دو غدیر

از تعبیر غدیر ثانی دو برداشت می‌توان کرد، یکی این‌که ثانی بودن آن، به نوعی «حکومت و توسعه» (۲۵۲) دلیل اول است.

در توضیح بیان صاحب جواهر که می‌فرماید: «مع کونه عیداً لنا ولأئمتنا» عرض می‌شود: از نظر فقهی قیام در نماز واجب است، اما اگر کسی نتوانست تمامْ قامت بایستد، از ادله شرعی استفاده می‌شود که مراتب بعد از قیام (مثلاً ایستاده تکیه دادن) بر جلوس (نشسته نمازخواندن) مقدم است. نیز در باب وضو، وضوی جبیره، بر تیمم مقدم است. پس زمانی تیمم جایگزین وضو می‌شود که وضو در هیچ‌یک از مراتبش امکان نداشته باشد. در این‌جا دلیل وضوی جبیره بر دلیل وضوی کامل حکومت دارد و دلیل وضو را توسعه می‌دهد. همین توسعه در غدیر اول نیز وجود دارد، بدین معنا که از این تعبیر به دست می‌آید غدیر دو مصداق دارد، یکی غدیر اول، دیگری غدیر دوم. حال اگر غدیر، بزرگ‌ترین عیدها باشد، این عظمت تمام انواع غدیر (غدیر اول و غدیر دوم) را دربر می‌گیرد و در واقع حکومت در این‌جا توسعه دارد. به منظور پی بردن به روح مطلب، تحقیق و برداشت در این مورد را به عهده آقایان می‌گذارم.

مطلب دیگر این‌که همیشه این گونه نبوده است که بودن اول و دوم، مورد دوم در مرتبه پایین‌تر قرار داشته بله در مورد بدل، تنزل مقامی، وجود دارد. به عنوان مثال، در سخن امام سجاد علیه السلام در شام آمده است:

أنا ابن من هاجر الهجرتین، وبایع البیعتین؛(۲۵۳) من فرزند کسی (علی علیه السلام) هستم که دو هجرت کرد و دو بار بیعت نمود.

مسلّم این است که دو هجرت و دو بیعت یادشده تقدم و تأخر زمانی داشته، نه تقدم و تأخر مرتبه‌ای و هیچ‌یک بر دیگری برتری نداشته که همسنگ بوده است. غدیر اول و دوم نیز به همین صورت است، منتهی یکی در روز هیجدهم ماه ذی‌حجه و دیگری در روز نهم ربیع‌الاول – که غدیر ثانی خوانده شده – بوده است.

نتیجه

بنابر آنچه بیان شـد، بایـد با توجه به حکومتی که غـدیر اول بر غدیر ثانی دارد، به دست آورد که آیا غدیر اول افضل است یا غدیر دوم؟ به دیگر سـخن این‌که تولی افضـل است یـا تبری یـا هردوی آنهـا واجب یا این‌که لازم است، اما یکی نسبت به دیگری برتری دارد که این امر بر عهده شما آقایانی است که اهل استنباط هستید.
امیدوارم به برکت امروز و صاحب امروز اولین شهید راه تولی و تبری، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام همگی مورد عنایت خداوند قرار گیریم و در حـد خود قـدر و منزلت این روز را بشناسیم و به انـدازه توان، انجام وظیفه کنیم. همچنین به لطف و کرم الهی امید دارم که افراد دورمانده از اهل بیت و تعالیم سعادت‌بخش آنان، با شناخت این مفاهیم، به مسیر حق هدایت، و از برکات این شناخت بهره‌مند شوند، ان شاء اللّه.
وصلی اللّه علی محمد وآله الطاهرین

اطاعت، آبادانی قلب(۲۵۴)

اطاعت، آبادانی قلب(۲۵۴)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم
الحمد للّه رب العالمین وصلّی اللّه علی محمد وآله الطاهرین
ولعنهٔ اللّه علی أعدائهم أجمعین
موضوع این گفتـار، شـرح و تفسـیر یکی از فقرات ارزشـمندی است که در صـلوات معروف به شـجرهٔ النبوهٔ آمـده است. این دعـا و صلوات مروی از حضـرت امام سـجاد علیه السلام می‌باشد و به طرق گوناگون روایت شده است که در برخی از طرق، حضرت امام باقر علیه السلام آن‌را از پدر بزرگوارشان نقل می‌کنند.
این نیایش مرکب از شش صلوات و توأم با مدح و ثنای اهل بیت علیهم السلام است و این‌گونه آغاز می‌شود:
اللّهم صلّ علی محمـد وآل محمـد، شـجرهٔ النبوهٔ وموضع الرسالـهٔ ومختلف الملائکهٔ ومعدن العلم وأهل بیت الوحی؛(۲۵۵) خدایا، بر محمـد و خانـدان او درود فرست؛ همان‌ها که شاخسار [بلند]نوبت و جایگاه رسالت و مکان آمدوشد فرشـتگان و گنج‌خانه دانش و اهل بیت وحی‌اند.
در این دعـا پس از هر صـلوات، تعبیرات بلنـدی در وصف خانـدان رسـالت ذکرشـده که اسـلوب آن دست‌کم در دعاهـایی که در دسترس داریم، اگر بی‌نظیر نباشـد کم‌نظیر است. این شـش صـلوات بـا تفصـیلی که دربر دارد، مقـدمه دعاهایی است که پس از آن آمده و با این عبارت آغاز می‌شود:
واعمر قلبی بطاعتک؛ و قلبم را به اطاعت از خود آباد کن.
قبـل از عبـارت یادشـده جز صـلوات - که البته خود نیز دعـاست - و ثنای اهل بیت علیهم السـلام و بیان برخی از مناقب آنان چیزی نیامـده است. در روایت آمـده است: یکی از اسـباب اسـتجابت دعـا این است که انسـان قبـل از دعـا بر پیغمـبر و آل پیغمبر صـلوات بفرستد.(۲۵۶)

موانع استجابت دعا

همچنان که برخی از امور مانند صلوات فرستادن برپیغمبر و خاندان گرامی‌اش باعث استجابت دعا می‌گردد برخی از امور دیگر مانع

استجابت دعا می‌شود. علامه مجلسی رحمه الله در بحارالانوار به نقل از سید ابن‌طاووس در حدود پانزده مورد از موانع استجابت دعا را برشمرده است. از آن‌جا که سید ابن‌طاووس مردی عالم، متقی و جلیل القدر است بنده این امور را – بدون آن‌که روایت خاصی در این‌باره دیده باشم – قبول داشتم، اما بعدها دیدم که این موارد هر یک روایت مخصوصی دارد، برای مثال سید ابن‌طاووس آورده است:

ومن صفات الداعی أن لا یکون عاذراً لظالم علی ظلمه؛(۲۵۷) از جمله شروط و صفات لازم برای دعاکننده آن است که توجیه‌گر ظلم ظالم نباشد.

عاذر که در روایت آمده به معنای عذرتراش و توجیه‌گر است. برخی از افراد خودشان ظالم نیستند و با ظالم ارتباط ندارند و حتی احتیاط می‌کنند و از ظالم پول نمی‌گیرند، ولی فرض کنیم وقتی کارهای ستمگرانه ظالمی در جایی نقل شود، به نوعی آن کارها را توجیه می‌کنند و دستاویزی برای آن می‌تراشند. مطابق روایات، دعای این شخص غیرظالم که از ظالم و پول او و ارتباط با او می‌پرهیزد، پذیرفته نیست.

باید دانست که شکسته‌دلی برای استجابت دعا کل علت نیست. به عبارت دیگر تمام اجزای علت، در انکسار قلب جمع نیست، بلکه در مستجاب شدن دعا شروط و موانع دیگری نیز دخیل است که دعاکننده آنها را نیز باید مدنظر قرار دهد. نباید خیال کنیم که هرگاه دل ما هنگام دعاکردن شکست و اشک از دیدگان ما جاری شد، حتماً خواسته ما مقبول درگاه باری تعالی می‌شود. این‌که انسان خود را به جایی برساند که دعایش به درگاه خدای متعال پذیرفته شود، کار چندان آسانی نیست و توجه و دقت می‌طلبد. امثال ما اگر شاگرد دقیق و خوش‌فهمی داشته باشند، هنگام تدریس در کلمات خود بیشتر دقت می‌کنند و روی یکایک گفته‌های خود قبلًا تأمل می‌نمایند، لذا باید هنگام دعاکردن و سخن گفتن با خدای متعال دست‌کم این‌گونه باشیم و متوجه باشیم و بدانیم از خدا چه می‌طلبیم. حضرت امام سجاد علیه السلام پس از شش صلوات – که هریک از اسباب استجابت دعا می‌باشد – به خدای متعال عرضه می‌دارند: «واعمر قلبی بطاعتک؛ قلب مرا به طاعت خود آبادان کن». در این جمله ژرف معانی بلندی نهفته است که با تأمل در آن روشن می‌شود.

«عمارت» به معنی آبادانی است و اصطلاحاً زمین معمور زمینی است که در آن، خانه، زراعت، دامداری و یا چیزی از این قبیل وجود داشته باشد و روشن است که صحراها و زمین‌های وانهاده را آباد و معمور نمی‌شمارند. لذا امام‌علیه السلام نفرموده است: «واعمر دینی» یا «واعمر امری»، بلکه ماده «عمارت» را به قلب نسبت داده و به خدای متعال عرضه می‌داشت: قلب مرا معمور کن. آن گاه آبادانی قلب را به طاعت مقید کرده، فرموده‌اند: قلب مرا به «طاعت» معمور کن، یعنی عمارت با طاعت، موردنظر حضرت بوده است، نه عمارت با چیز دیگر و از طریق سایر خوبی‌ها. عمارت قلب از طریق عبادت یا ذکر، هرچند به خودی‌خود کاری پسندیده و چه بسا مراتبی از آن واجب باشد، تنها یک جزئی از کلیِ طاعت است. از این‌رو حضرت فرموده‌اند: «واعمر قلبی بطاعتک؛ خدایا! قلبم را به فرمانبرداری از خود آباد کن». به عبارت روشن‌تر: خدایا تو کاری کن که قلبم به طاعت، آباد شود.

در میراث دعایی شیعه، نیایش‌هایی وجود دارد که ائمه علیهم السلام آنها را به یاران خود تعلیم کرده و فرموده‌اند: در فلان زمان یا برای فلان منظور این دعا را بخوانید. در مقابل، دعاهای دیگری وجود دارد که بر اساس روایات، پیشوایان ما، ضمن تعلیم آن به افراد خود نیز آنها را می‌خواندند. علاوه براین دو دسته، دعاهای دیگری نیز روشن‌کننده این مطلب است که ائمه علیهم السلام خودشان این‌گونه دعا می‌کرده‌اند. که از آن‌جمله صلوات شجرهٔ النبوهٔ است. در روایت آمده است:

وکان علی‌بن الحسین یدعو عند کل زوال من أیام شعبان وفی اللیلهٔ النصف منه فیقول؛(... ۲۵۸) حضرت علی‌بن الحسین علیه السلام در ماه مبارک شعبان هر روز هنگام زوال (ظهر) و نیز در شب نیمه شعبان [این‌گونه] دعا می‌فرمودند.

براساس نقل فوق و روایات دیگر، امام زین‌العابدین علیه السلام در همه روزهای ماه شعبان هنگام زوال چند رکعت نماز

می‌خواندند (که شاید جزء نوافل ظهر حضرت بوده) و پس از به‌جا آوردن مقدماتی چند، با این صلوات به درگاه خدا نیایش می‌کردند. پس، این صلوات از جمله دعاهایی است که ائمه ما خودشان با آنها به درگاه خدا نیایش می‌کردند.

اعمال انسان در قیامت

از روایات اهل بیت علیهم السلام این معنا دریافت می‌شود که اعمال انسان در روز قیامت در برابر او به گونه‌ای تجسم می‌یابد و در ازای ساعاتی از عمرش که آن را به طاعت گذرانده، بوی خوش یا چیزی زیبا و نیکو می‌بینند که اسباب شادمانی او را فراهم می‌کند. همچنین در مقابل ساعات معصیت، بوی ناخوش یا چیز ناخوشایندی مشاهده می‌کند که او را ناخشنود و شرمنده می‌سازد. در آن روز در برابر ساعاتی که نه به طاعت گذشته و نه به معصیت، ممکن است با ظرفی تهی مواجه شود که اسباب حسرت او را فراهم آورد که چرا این ساعات گران‌بها را به طاعت یا کار خیری نگذرانده است. برای مثال ساعت‌هایی که از عمر انسان به خواب صِرفْ گذشته از قسم سوم است. البته باید دانست که برخی از خواب‌ها طاعت به شمار می‌رود. مرحوم محدث نوری در کتاب شریف دارالسلام آورده است:

هرگاه کسی پیش از خواب وضو گرفته به بستر رود ساعات خواب او طاعت به شمار می‌رود.

شاید بتوان گفت خواب چنین کسانی بیشتر از جنس طاعت است تا غفلت. به هرحال این خواب‌ها از قسم سوم به شمار نمی‌رود و منظور از خواب‌هایی که در قسم سوم جای می‌گیرد خواب‌های صِرفْ است که با وضو یا اموری از این قبیل همراه نباشد.

نامحدود بودن امور اخروی

برای روشن‌تر شدن مفهوم آبادانی قلب از طریق طاعت، مثالی می‌زنیم. در جهان زمین‌های بسیاری وجود دارد که مورد استفاده قرار نگرفته است. بسیاری از صحراها یا زمین‌های بایر هرچند این قابلیت را دارد که در امر کشاورزی یا شهرسازی و مانند آن مورد بهره‌برداری قرار گیرد، بی‌استفاده مانده است. از سوی دیگر زمین‌های بسیاری نیز وجود دارد که آباد است. در بین مالکان زمین‌های معمور ممکن است شخص در یک زمین صدمتری ده اتاق ساخته باشد ولی شخص دیگری در زمینی با همین مساحت بیست اتاق ایجاد کرده باشد. این دو شخص هردو زمین خود را عمارت کرده‌اند، ولی کمیت و کیفیت کارشان و در نتیجه سودی که از ملک خود عایدشان می‌شود یکسان نیست. ممکن است شخص سومی در زمینی با همین مساحت عمارتی ده طبقه بنا کند و به سود سرشاری دست یابد که هرگز نتوان آن‌را با عایدات دو شخص پیشین مقایسه کرد؛ زیرا ده برابر آن دو از زمین خود استفاده کرده است. چه بسا آن دو تن نیز می‌توانستند زمین خود را مانند شخص سوم عمارت کنند، اما در این کار کوتاهی کرده‌اند.

البته این فرض هم وجود دارد که دو شخص اول قدرت آن‌را نداشتند که همانند شخص سوم از زمین خود نهایت استفاده را ببرند و عمارتی ده طبقه در آن تأسیس کنند، چراکه توان جسمی و امکانات مالی انسان‌ها در دنیا بسیار متفاوت است. در میان صدها نفر از طلاب علم، اندک‌افرادی به مقامات والا ـ و بالای علمی می‌رسند و مراتبِ علمی همین عده کم‌شمار نیز چه بسا یکسان نباشد و برخی از برخی اعلم باشند، زیرا برخی از طلاب علم خوش‌استعدادند و برخی کم‌استعداد. برخی از آنان این قدرت جسمی و روحی را دارند که روزانه بیش از طلاب معمولی درس بخوانند و درس بدهند، ولی برخی از آنان، از سطح متوسط نیز پایین‌ترند. در زمینه عبادت نیز ممکن است شخصی بتواند روزانه صدها رکعت نماز بخواند، اما شخص دیگری بیش از مقداری که بر او واجب است توان جسمی و روحی برای عبادت نداشته باشد. همه امور دنیوی مشمول این قاعده است و ما همگی با محدودیت‌های فراوانی سروکار داریم و مال و توانایی و فهم و فرزندان و املاک و دانش ما یکسان نیست، اما در امور اخروی این قاعده صادق نبوده و باب رسیدن به کمالات اخروی بر هیچ‌کس مسدود نیست و از مقامات ویژه چهارده معصوم علیهم السلام که بگذریم، بقیه کمالات

برای همگان دست‌یافتنی است و هرکس می‌توانـد با سـعی و توسل و تقرب و کوشـش و همت‌طلبیـدن از اهل بیت علیهم السلام به مقامات و کمالات والا و بالا دست یابد.

خـدای متعـال کـار آخرت را چنـان قرار داده است که ناتوان‌ترین افراد از لحاظ جسم و امکانات و ... ممکن است با تواناترین افراد برابر، یـا از او بهتر شود. ممکن است کسـی در دنیـا تا آخر عمر هرقـدر بکوشـد، به دلیل عـدم توانایی مالی یا عمر کوتاه یا نداشـتن زمینی مناسب یا محـدودیت‌های دیگر نتوانـد عمارتی ده طبقه داشـته باشـد، ولی از این محدودیت‌ها در امور اخروی خبری نیست و هرکس به راستی بخواهد به جایی برسد می‌رسد.

چنان که می‌دانیم حضـرت موسـی، حضـرت عیسـی، حضـرت نوح، حضـرت ابراهیم خلیل و نبی‌خاتم علیهم السـلام انبیای اولوالعزم می‌باشـند، اما کسانی که بخواهنـد با عملی یا خدمتی می‌توانند همنشـین آن بزرگواران شوند. نقل شده است که پیرزنی درخواسـت کرد در مقابل نشان دادن قبر حضـرت یوسف علیه السـلام از خدای متعال بخواهد، او را با حضـرت موسی هر کجا هست قرار دهد، حضرت موسی هم پذیرفت.(۲۵۹)

بر اساس روایت فوق، آن پیرزن با این‌که پیامبر نبود، اما به جایی رسید که با یکی از انبیای اولوالعزم از نظر مرتبت یکسان شده بود. بنـابراین در امور آخرتی محـدودیتی وجود نـدارد و خـدای متعـال این قـابلیت را در اختیـار همگـان نهـاده است و هرکس خواسـتار رسیدن به مقامات معنوی و اخروی باشد، باید این قابلیت و امکان را در خود به فعلیت درآورد.

آبادانی قلب به طاعت

برای روشن‌تر شـدن مفهوم آبـادانی قلب به طـاعت به این مثـال توجه کنیـد. فرض کنیم چنـدین کشاورز هرکـدام یک هکتار زمین داشـته باشـند و یکی از آنها گندم و دیگری سبزیجات و ... بکارد و یک نفر نهال گردو بنشاند. کسـی که گندم کاشـته مانند دیگر گنـدمکاران بایـد مرحله کـاشت، داشت و برداشت را طی کنـد، ولی کسـی که سبزیجات کاشـته مسلماً بیش از یک گنـدمکار باید زحمت بکشد و از کشت خود مراقبت نماید، زیرا کاشـتن سبزیجات تلاش و نگهداری و زحمت بیشتری می‌طلبد و نسبت به کاشت گندم به مراتب دشوارتر است، اما درخت گردو دیربازده با عمر طولانی است و چندان به آب‌دادن و مراقبت نیاز ندارد.

بنابراین کسی که درخت گردو کاشته اقدام به سرمایه‌گذاری طولانی مدت نموده است، ولی در عوض از این بابت اطمینان دارد که سرما و گرما و کم‌آبی تأثیر کمتری بر محصول او دارد و لازم نیست انرژی و توجه و کوشـش زیادی صرف درختان کند. در مقابل کسـی که زمین خود را با کشت سبزیجات آباد کرده باید توجه و مراقبت زیادی نسـبت به محصول خود به عمل آورد و شخصی که گنـدم کاشـته نسبت بـه او آسـوده‌تر است و تلاـش کمـتری به کـار می‌بنـدد و البته آن‌که درخت گردو کاشـته از هردو نفر آسـوده خاطر تر است.

کسـی که چشم خود را به طاعت عمارت کرده به گناه چشم مبتلا نمی‌شود. همین‌طور کسی که گوش یا زبانش را به طاعت عمارت نموده در برابر گناهـان مربوط به گوش یـا زبـان ایمنی دارد و کمتر از دیگران در لغزشـگاه‌های مربوط به گوش و زبان می‌افتـد، اما کسـی که قلب خود را به طاعت آباد ساخته مانند کسی است که درخت گردو کاشته باشد و لذا محصول او از طوفان و آفت و سرما و گرمـا ایمن است یـا دست‌کم نسـبت به دیگران ایمنی بیشـتری دارد، زیرا قلب مرکز وجود انسـان است و اگر قلب انسـان چیزی را بخواهد، تمام اعضا و جوارح در تکاپوی به دست آوردن آن می‌افتند. وقتی قلب انسان شـیفته چیزی شد تمام اندام‌ها بسیج می‌شوند تا خواسته قلب را فراهم کنند و حتی برای رسیدن به آن چه بسا انسان از بسیاری از خواهش‌های خود بگذرد و چیزهای دیگر را فدا نمایـد. برای بسـیاری از طلاب علوم دینی این اتفاق پیش آمـده است که وجود روایت یا مطلبی را ادعا کننـد، ولی طرف مقابل‌شان آن‌را انکار کنـد. در چنین مواردی شـخص چه بسا رنج شب‌بیداری را برخود هموار و کتاب‌های گوناگونی را جست‌وجو کند تا به

روایت مورد نظرش دست یابد و با سربلندی آن‌را به هم‌مباحثه‌ای خود نشان دهد. چنین کسی برای آن‌که صحت ادعای خود را ثابت کند و در برابر هم‌قطاران شرمنده نشود، ساعات آسایش و خورد و خواب خود را فدا می‌کند تا گمشده خویش را بیابد و با شوق و رغبت تمام تا صبح بیدار می‌ماند و برای یافتن مطلب مورد نظرش، خواب ناز را برخود حرام می‌کند و همه کارهای دیگر خود را کنار می‌گذارد؛ زیرا دل او در پی این کار است و تا به خواسته دل خود پاسخ مناسب ندهد آرام نمی‌نشیند. همین انسان در حالت عادی چه بسا نتواند یک ساعت شب‌بیداری را تحمل کند.

هرگاه قلب کسی به طاعت آباد شده و طاعت خدا خواسته درونی‌اش گردد، تمام اعضا و جوارح او خواه ناخواه در حال اطاعت خواهند بود و چنین کسی بهتر و آسان‌تر از دیگران از معصیت چشم می‌پوشد و لازم نیست مانند دیگران مراقب گناهان چشم، گناهان زبان، گناهان گوش و ... باشد، بلکه چشم و زبان و گوش و دیگر اعضای او برای تحصیل طاعت و دوری از معصیت هماهنگ شده‌اند و بدون آن‌که تلاش بسیاری برای مهار چشم و گوش و زبان به خرج دهد، خودِ این اعضا یکسره در کار طاعت و دوری از معصیت خواهند بود. شایان توجه است که وقتی از صمیم جان مشتاق چیزی باشیم، خودبه‌خود در پی آن می‌افتیم و نیازی به محرک و مشوق نداریم. به دیگر سخن اگر دل آدمی خواستار مطلبی شد، در راه رسیدن به آن، از هیچ کوششی هرچند به درازا انجامد، فروگذاری نمی‌کند. همین‌طور اگر قلب انسان به طاعت آبادان شود، خودبه‌خود در پی اطاعت از اوامر و دوری از نواهی است.

اهمیت طاعت خدا

این‌که حضرت پس از این همه صلوات و درود و ستایش با این اسلوب و تفصیلات، از خدای متعال درخواست آبادانی قلب به طاعت کرده، نشان از اهمیت فوق‌العاده طاعت دارد. حضرت می‌توانستند پس از این شش صلوات از خدای متعال توفیق نماز، روزه، ذکر، یا امر دیگری را درخواست کنند، ولی با وجود چنین امور مهم و نیکویی، از خدا درخواست طاعت کرده‌اند. ذکر گفتن و یادکرد خدا و اولیای او امری بسیار نیکوست و از اجزای طاعت به شمار می‌آید، اما باید دانست در مواردی ذکر، طاعت است، ولی در جاهای دیگر ممکن است امور دیگری بر ذکر مقدم شوند. نماز مستحب طاعت است، اما در برخی موارد و در هنگام تزاحم با امری مهم‌تر، آن کارِ مهم‌تر بر نماز مستحب مقدم می‌شود. چه بسا در مواردی چون تقیه و امثال آن همین نماز مستحبی جایز نباشد. عبادت – یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم عبادت اصطلاحی – از اجزای طاعت شمرده می‌شود، ولی با این حال حضرت سجاد علیه السلام از خدا عبادت نخواسته‌اند، بلکه برمطلب مهم‌تری که طاعت است دست نهاده‌اند. شاید مهم‌ترین چیزی که بنده می‌تواند از خدا بخواهد همین طاعت باشد، اما ذکر، نماز مستحب و مانند آن همان‌طور که گاه طاعت است، گاهی طاعت نیست. لذا حضرت پس از این‌همه صلوات – که سبب استجابت دعاست – از خدای متعال چنین گوهر گران‌بهایی را خواسته‌اند.

این مطلب چندان آسان نیست که انسان دلش به‌راستی در پی طاعت باشد و خواست خدا را برخواسته و خواهش‌های خود و دیگران ترجیح دهد.

تشخیص

پیش از هرکار باید بدانیم آراسته شدن به صفت طاعت مستلزم چه مقدمات و لوازمی است. برای کسب ملکه اطاعت، اموری چند لازم است. یکی از پیش‌نیازهای ضروری در این راه، مسأله «تشخیص» است، بدین معنا که آدمی باید حلال و حرام الهی را به خوبی بشناسد و از احکام، اخلاق و آداب اسلامی و اصول دین آگاهی کافی داشته باشد. منظور از احکام، شناخت واجبات و محرمات الهی است؛ یعنی همان اموری که در کتب فقهی نظیر شرایع الاسلام بدان پرداخته می‌شود. اخلاق نیز علمی است که در

آن فضایل و رذایل اخلاقی و چگونگی آراستگی به فضایل و رهایی از رذایل روشن می‌شود. برای مثال معراج السعاده کتابی است که در موضوع اخلاق و چگونگی درمان بیماری‌های اخلاقی نگاشته شده است. منظور از آداب، مستحبات و مکروهات گوناگون می‌باشد که در کتاب‌هایی چون حلیهٔ المتقین و مرآهٔ الکمال به تفصیل آمده است. منظور از اصول دین نیز دانستن اعتقادات ضروری هر مسلمان در خصوص خدا، معاد و نیز نبوت و ولایت است.

شایان توجه است که دانستن اصول دین، احکام، اخلاق و آداب از این‌رو ضرورت دارد که آدمی بتواند به درستی طاعت را تشخیص دهد، اما بسیاری از ما متأسفانه بسیاری از مصادیق طاعت را به درستی تشخیص نمی‌دهیم و از این‌رو در تشخیص طاعت از غیرطاعت راه خطا می‌پوییم. هریک از انسان‌ها بسته به شغل و موقعیت اجتماعی کم‌وبیش با افرادی ارتباط دارند و ما همگی خواهی‌نخواهی با پدر، مادر، فرزندان، همسر، برادر، خواهر، بستگان، همسایگان و همکاران ارتباط داریم و این افراد هریک، حقوق خاصی به گردن ما دارند که نباید در رعایت آن کوتاهی ورزیم. نخستین قدم برای ادای حقوق افرادی که با ما ارتباط دارند آن است که حقوق آنها را بشناسیم و با رعایت آن، در راه اطاعت خدا قدم برداریم.

اطاعت خدا و رعایت حقوق این افراد قبل از هر چیز نیازمند شناخت حقوق آنان است.

نماز – و عبادت به طور کلی – مصداق طاعت است، ولی در برخی موارد، نه تنها جزء طاعت به شمار نمی‌رود، بلکه نوعی معصیت است. برای مثال عده‌ای از علما گفته‌اند: اگر در جایی که باید تقیه کرد، شخصی برخلاف تقیه عمل کند، عمل او اصلاً باطل است.

انسان علاوه بر دانستن عناوین اولیه، باید عناوین و احکام ثانویه را نیز بشناسد، زیرا همین عناوین ثانویه چه بسا احکام الزامی را تغییر داده و حلال را به حرام، یا حرام را به واجب، یا واجب را به مباح تبدیل می‌کند. مثلاً برخی از علما گفته‌اند: اگر کسی بی‌دلیل و بدون محظور خاصی تصمیم بگیرد تا آخر عمر هرگز کار مستحبی را به جا نیاورد، این کار او حرام است. البته کسی که بدون اتخاذ چنین تصمیمی، تصادفاً موفق به انجام‌دادن هیچ امر مستحبی نشود مشمول این حکم نیست. موضوع این حکم کسی است که تصمیم بگیرد هرگز هیچ مستحبی را به جا نیاورد. برخی پا را از این نیز فراتر نهاده و گفته‌اند: اگر کسی بنا بگذارد یکی از مستحبات – مثلاً زیارت امام حسین علیه السلام – را تا ابد انجام ندهد، مرتکب حرام شده است. زیارت امام حسین علیه السلام به خودی‌خود مستحب است، ولی تصمیم گرفتن بر ترک دائمی آن تا پایان عمر حرام است.

برای توفیق در طاعت، پیش از هرکار تشخیص موارد طاعت و دانستن احکام و آداب و اخلاق لازم است تا آدمی خدای ناکرده به گمان طاعت، در معصیت نیفتد، زیرا اگر اعمال آدمی از روی تشخیص و آگاهی نباشد، خدای ناکرده ممکن است در قیامت مشاهده کند که هزاران معصیت از روی جهل نسبت به احکام و ندانستن مسأله در نامه اعمالش ثبت شده است.

دانستن تزاحمات

مسأله دیگری که برای توفیق در اطاعت لازم است، دانستن تزاحمات و شناخت اهم و مهم می‌باشد.

همچنان که می‌دانیم بسیاری از فقها احتیاط واجب را در این می‌بینند که در رکعت‌های سوم و چهارم نماز، تسبیحات اربعه سه بار خوانده شود و برخی از فقها در این مسأله فتوا به وجوب داده‌اند، اما همین فقها گفته‌اند هرگاه وقت تنگ باشد و سه بار خواندنِ تسبیحات با درک وقت تزاحم پیدا کند، درک وقت اولویت دارد و باید تسبیحات را یک‌بار خواند. به عبارت دیگر در تزاحم میان این دو امر سه بار گفتنِ تسبیحاتْ مهم، و درک وقت اهم است و از میان اهم و مهم باید اهم را ترجیح داد. عروهٔ الوثقی و دیگر کتاب‌های فقهی آکنده از انواع تزاحمات است و هزاران مسأله تزاحم، در عبادات و معاملات و ابواب گوناگون فقهی وجود دارد. لذا باید از این قبیل تزاحمات به خوبی آگاه باشیم تا در صورت تزاحم بدانیم چه وظیفه‌ای داریم و مصداق طاعت را در آن‌جا به خوبی بشناسیم. در مثال فوق هرگاه وقت تنگ بود و شخصی سه بار تسبیحات اربعه گفت طاعت نکرده است.

کوشش به همراه دعا

پس از به دست آوردن آگاهی لازم درخصوص احکام و نیز دانستن تزاحمات و تشخیص موارد اهم و مهم، نوبت به این مسأله می‌رسد که انسان به آنچه می‌داند عمل کند. در این مرحله باید انسان تلاش کند قلبش به طاعت معمور شده و یکسره در کار طاعت و دوری از معصیت باشد و البته یک جزء مهم این مقام دعاست، زیرا بدون این مطلب، توفیق حاصل نمی‌شود. ممکن است کسی با استناد به آیه:

«وَ أَن لَّیسَ لِلْإِنسَنِ إِلَّا مَا سَعَی»؛(۲۶۰) برای آدمی جز حاصل تلاش او نیست.

تلاش و عمل را ملاک قرار دهد که در این امر شکی نیست، اما در کنار تلاش، دعا به درگاه خدا و توسل به اولیای خدا نیز فوق‌العاده اهمیت دارد. در مقابل، بدون تلاش جدی و عنایت الهی، قدم نهادن در وادی طاعت و دست‌یابی به موفقیت شدنی نیست.

تمرین و فریب‌دادن نفس

برای رسیدن به مراتب عالی طاعت، انسان باید آرام‌آرام نفس خود را به این کار خو دهد. بدین منظور انسان نباید به یکباره فشار بسیاری برخود وارد کند به گونه‌ای که روح او خسته و زده شود، بلکه باید به تدریج و بر اثر مداومت و تمرین و پشتکار، نفس خود را به دوری از معصیت و پذیرش طاعت عادت دهد.

در نامه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به حارث هَمْدانی آمده است:

...وخادع نفسک فی العبادهٔ، وارْفُق بها ولا تقهرها وخذ عفوها ونشاطَها؛(... ۲۶۱) نفس را در عبادت بفریب و با او مدارا کن و او را [به عبادت]مجبور نکن و به هنگام فراغت و شادی‌اش او را دریاب.

توضیحاً عرض می‌شود که خدعه به معنای فریب‌دادن و گول‌زدن است و ماده مفاعله برکار طرفینی دلالت دارد. دلیل استفاده از ماده مفاعله در این‌جا اشاره به خدعه‌گری نفس است. نفس امّاره (به بدی فرمان دهنده) آدمی پیوسته انسان را به کارهای زشت، هواپرستی، سستی و آسایش‌طلبی دعوت می‌کند و بدین وسیله او را می‌فریبد. از سخن مولای متقیان استفاده می‌شود: حال که نفسِ خدعه‌کار ما را فریب می‌دهد ما نیز از در فریب درآییم و به نرمی خواسته خود را پیش ببریم و او را رام و تسلیم خود سازیم و نباید بار بزرگی را به یکباره برسر نفس خود بنهیم، زیرا این کار جز رماندن اسب سرکش نفس و خارج کردن مهار او از دست آدمی نتیجه‌ای ندارد. در مقابل، نرمی و مدارا و حکیمانه و سنجیده برخورد کردن و آرام‌آرام و قدم به قدم نفس را به طاعت واداشتن به مراتب بهتر و کارگشاتر از تندی و تیزی و اجبار و استفاده از قوه قهریه است.

تصمیم و پشتکار

از دیگر اموری که برای توفیق در طاعت لازم است، تصمیم و پی‌گیری آن تصمیم است. طلاب علوم دینی برای آن‌که یک کتاب حوزوی مانند کفایهٔ الاصول را نزد استاد بیاموزند، چه بسا یکی دوسال یا بیشتر روزانه نزد استاد می‌روند، به بیانات استاد گوش فرا می‌دهند، تلاش می‌کنند یک غیبت نکنند و حتی در گرما و سرما یا هنگام بیماری از درس عقب نمانند، مباحثه کنند، از گفتار استاد یا خلاصه درس تقریراتی بنویسند و بعدها مراجعه کنند تا بتوانند پس از این همه صرف وقت و نیرو یک دوره کفایه را به خوبی فرا گیرند. ما - به عنوان طلبه - برای امور ساده‌ای چون خواندن یک دوره کفایه این همه از خودمان وقت و نیرو صرف می‌کنیم، آیا برای اطاعت که اهم اشیاء است فقط باید به دعا آن‌هم دعای لفظی بسنده کنیم و هیچ کوشش و برنامه‌ریزی انجام

ندهیم؟ مسلماً این امر هم به نوبه خود تصمیم، استقامت، پیگیری، کوشش و صرف نیرو می‌طلبد و کسی که تصمیم به طاعت گرفته و در این تصمیم صادق باشد باید تلاش کند و تمام توان خود را صرف این کار شریف نماید تا نتیجه بگیرد. به یقین چنین کسی را می‌توان به باغبان صبوری شبیه دانست که زمین را آماده می‌کند و درخت می‌کارد و هر روز آن را آب می‌دهد و از آن نگهداری می‌کند، پس باید در این کار صبر و حوصله ورزید تا سرانجام از ثمرات درخت پربرکت طاعت بهره‌مند شد.

هوشیاری دائم

البته باید دانست که خواندن یک دوره کفایه یا لمعه نیازمند صرف وقت بسیار است، ولی آراستگی به فضیلتِ طاعت، صرف وقت فراوان، تصمیم صادقانه، همت بالا و پشتکار خستگی‌ناپذیر و از همه مهم‌تر تمرکز حواس و هوشیاری دائم می‌طلبد. لذا کسی که می‌خواهد به این ویژگی آراسته شود، باید همیشه گوش به زنگ باشد تا مبادا شیطان از غفلت او سوء استفاده کند و او را از حال طاعت خارج نماید. ممکن است آدمی بارها و بارها از مکر شیطان فریبکار، دشمن قسم‌خورده انسان غافل شود، ولی شیطان هیچ‌گاه گمراه کردن انسان را از یاد نمی‌برد و همواره مترصد فرصتی است تا از غفلت انسان استفاده کند و او را به معصیت بکشاند. او برای این کار عِدّه و عُدّه (توشه و توان) بسیاری صرف می‌کند و با پشتکار فراوان، از هیچ اقدامی فرو نمی‌گذارد. برخی از ما ممکن است در نماز چندان نسبت به اقبال قلب و رعایت ادب حضور در برابر پروردگار اهتمام نداشته باشیم و اصلاً نیایش خود را به چیزی نگیریم، ولی ابلیس برای همین نماز و نیایش ما حساب ویژه‌ای باز می‌کند و آن‌را چه بسا بیش از خودمان جدی بگیرد.

در روایت آمده است هرگاه انسان به نماز می‌ایستد، ابلیس، شیطان مخصوصی را می‌گمارد تا او را وسوسه کند و قلب او را از توجه به خدا منصرف سازد. بسیاری از ما در نماز به حدیث نفس مبتلا هستیم و اندیشه‌مان خودبه‌خود به این سو و آن‌سو می‌رود. از این‌رو شاید چندان لازم نباشد که شیطانی اندیشه ما را از خدا و نماز بازدارد. با این حال، ابلیس شیطانی را مأمور می‌کند تا ذهن ما را بیشتر مشغول کند و با اندیشه‌های گوناگون به کلی از یاد خدا بازدارد. برای مثال اگر پنجاه درصد ذهن‌مان مشغول امور دیگر است کاری کند که هشتاد یا نود درصد مشغول شود و از یاد خدا غافل گردد. این ابلیس که برای اموری بدین خُردی این مقدار از خود نیرو صرف می‌کند، البته از امور کلان نیز ناامید نمی‌شود و برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز شیطان ویژه‌ای می‌گمارد، هرچند می‌داند این کار سودی ندارد و همچنان که حضرت فرموده‌اند آن شیطان تسلیم و منقاد حضرت مصطفی شده بود.(۲۶۲)

آیا شیطانی که این همه از خود مایه می‌گذارد و از هیچ کاری برای غافل کردن ما فروگذار نمی‌کند، می‌گذارد قلب‌مان به اطاعت آباد شود؟ مسلماً این کار دشوار است، ولی ناممکن نیست. شیطان لعین همیشه بیدار و هوشیار و آماده یافتن فرصت است تا ما را از بهشتِ طاعت، به دوزخِ معصیت دراندازد، اما با یادکرد همیشگی خدا و به مدد اولیای خدا می‌توانیم از «غفلت» رهایی یابیم و خود را همیشه در حالت «حضور» و هوشیاری نگاه داریم و روز و شب و در همه جا مترصد باشیم تا فرمان خدا را اطاعت کنیم و گرد هیچ غفلت و معصیتی نگردیم.

ثمرات طاعت

عمارت قلب به طاعت هرچند امری است که دیر به دست می‌آید، ولی آثار و برکات فراوانی برای انسان به ارمغان می‌آورد. کسی که به چنین درجه‌ای رسیده باشد دل او پیوسته در اندیشه طاعت است و در هرجا و پیش از هرکار اندیشه می‌کند که طاعت خدا در این مقام چیست تا آن را انجام دهد. ممکن است در یک‌جا سخن گفتن مصداق طاعت خدا باشد و در جای دیگر سکوت

کردن. چنین افرادی اگر در جایی سکوت را مصداق طاعت تشخیص دهند، هرچند شهوت سخن گفتن داشته باشند، لب فرو می‌بندند و خاموشی می گزینند، ولی هرگاه تشخیص دادند که سخن گفتن طاعت است، سخن می گویند و بدین منظور مقدمات سخن گفتن را فراهم می‌سازند. مثلاً-اگر لازم باشد فنون منبر و خطابه را بیاموزند، این کار را می کنند و از خود خطیبی زبان‌آور می‌سازند. کسی که قلبش به طاعت معمور شده باشد، مسئولیت‌شناس است و لازم نیست مقدمات وجودی کاری را به او تذکر دهند، بلکه خودبه‌خود همه مقدمات لازم برای طاعت را تحصیل می کند.

در مثال پیشین، شخصی که با دوست خود شرط بسته است فردا فلان روایت را برایش بیاورد و نشان دهد، هرکتابی را که احتمال دهد، مطلب موردنظر در آن است می‌جوید و از تتبع و جست‌وجو خسته نمی‌شود. چنین کسی مرتب به مغزش فشار می‌آورد تا ببیند این روایت در کدام کتاب وجود دارد و اگر کتاب مورد نظر او در دسترس نباشد، جست‌وجو می کند تا ببیند چه کسی این کتاب را دارد تا آن‌را از او به امانت بگیرد. او در چنین موردی هرگز به قواعد «رفع ما لا-یعلمون» و «ما حجب اللّه» عمل نمی کند. اگر به دست آوردن این روایات ده مقدمه وجودی داشته باشد، این ده مقدمه در ذهن و ارتکاز او به ترتیب چیده می‌شود و دل او دیگر اعضا را به تحصیل این مقدمات و پیدا کردن روایت مورد نظر وا می‌دارد.

کسانی که به قول خودشان دل‌شان برای رفتن به مشاهد مشرفه و زیارت بی‌قراری می کند، اگر پول نداشته باشند سعی می کنند از طریق اضافه‌کار یا قرض آن را به دست آورند. اگر شخص اول و دوم به آنها قرض ندهد، خواسته خود را با نفر سوم و چهارم مطرح می کنند و دست از تلاش برنمی‌دارند. این افراد چه اصطلاح «مقدمه وجود» را بدانند و چه ندانند، به هر دری می‌زنند تا سرانجام موفق به زیارت شوند.

بسیاری از اهل علم در ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان چندجا برای تبلیغ دعوت می‌شوند و چه بسا دچار تردید شوند که از میان گزینه‌های گوناگون کدام‌یک را برگزینند. در این قبیل موارد قاعدتاً مسائلی چون آب و هوا، نحوه پذیرایی و اقامت و دیگر شرایط مادی به ذهن متبادر شود و ممکن است شخصی یک‌جا را به دلیل خوبی آب و هوا، یا نحوه پذیرایی برجای دیگر ترجیح دهد، ولی کسی که قلبش به طاعت آباد شده باشد، برایش فرق نمی کند در جای خوش آب و هوایی تبلیغ کند یا در دورافتاده‌ترین و بدآب و هواترین مناطق آفریقا. هرجا که به نظر او مصداق طاعت باشد، همان‌جا برای او خوش آب و هواتر است، حتی اگر اوضاع جوی و آب و هوای آن‌جا مناسب نباشد.

در روایت آمده است که حضرت موسی‌بن جعفر علیه السلام از این‌که در زندان فراغتی و خلوتی برای عبادت پیدا کرده بودند، خدا را شکر می گفتند. پرواضح است که آن حضرت در زندان فراغت و خلوت بیشتری برای عبادت داشت، زیرا در بیرون زندان امور مهم‌تری چون رسیدگی به حوائج مردم و تربیت آنان وجود داشت که با عبادت مزاحمت داشت. یاددادن احکام، برآوردن حاجات مردم، تربیت شاگردان مستعد، هوشیار کردن مردم در برابر ظالمان و بسیاری از وظایف دیگر موجب می‌شد که حضرت بیشتر وقت خود را بدان اختصاص دهد.

نقل است که منصور عباسی پس از آن‌که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را شهید کرد در پی این بود که بداند وصی آن‌حضرت کیست تا او را به شهادت برساند و به خیال خام خود رشته امامت و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را از هم بگسلاند. وقتی تشخیص داد که وصی آن‌حضرت، فرزندشان امام موسی کاظم علیه السلام است تصمیم گرفت آن‌حضرت را به قتل برساند. امام شبانه از مدینه خارج شد و فردای آن‌روز حتی بسیاری از بستگان آن‌حضرت نیز نمی‌دانستند ایشان کجا رفته است. تا پیش از آن، حضرت در میان مردم حضور داشت و در مسجد یا مکان‌های دیگر با افراد گوناگون دیدار می کرد، ولی پس از آن شب، روزها و هفته‌ها گذشت و کسی از ایشان خبر نداشت. منصور عباسی مأمورانی گماشت تا حضرت را بیابند و ایشان را به قتل برسانند.

در آن زمان حضرت در خانه‌ای در مکه پنهان شده بود. در روایت آمده است که ایشان برخی از شب‌ها از خانه بیرون آمده، در تاریکی شب به مسجدالحرام می‌رفت و طواف می‌کرد و نماز می‌گزارد. جاسوسان منصور عباسی که از یافتن حضرت در مدینه ناامید شده بودند، دایره جست‌وجو را به شهرها و مناطق دیگر گسترش دادند و همه‌جا را در پی یافتن ایشان زیرپا نهادند.

آن‌حضرت حتی در این دوره اختفا، مانند دوره‌ای که در حبس بود فرصت و فراغتِ کافی برای عبادت و خلوت نداشت، زیرا در این مدت هنوز به واسطه برخی از یاران نزدیک و اصحاب سِرّ، مردم مشکلات خود را با ایشان در میان می‌نهادند و حتی در برخی روایات آمده است که همین خواص به اجازه حضرت برخی از مردم را به حضور ایشان می‌بردند(۲۶۳) و آن حضرت، مسائل و احکام و مواعظ لازم را برای آنان بیان می‌فرمود. در روزگاری که حضرتش در حبس، روزگار سپری می‌کرد، وضع متفاوت بود و ایشان برحسب اسباب و وسایل ظاهری دیگر نمی‌توانست با مردم ارتباط داشته باشد. از این‌رو فرصت و فراغتِ بسیاری برای خلوت و عبادت یافته بود و لذا خدا را براین فرصت مناسب عبادی سپاس می‌گفت.

غرض از بیان این مطلب این است که بدانیم گفتن احکام، ارشاد و راهنمایی مردم و برآوردن نیازهای آنان، از نظر حضرت مهم‌تر از عبادت مصطلح و نماز و روزه مستحب بوده است. به عبارت دیگر حضرت طاعت خدا را در برآوردن حوائج مردم و راهنمایی آنان می‌دانستند و این کار را – هنگامی که هنوز به زندان نرفته بودند – از عبادت مهم‌تر می‌دانستند.

براین نکته باید افزود که عبادت حضرت عبادت ویژه‌ای بود و نباید عبادت ایشان را با عبادت پارسایانی که گرد خود می‌بینیم یکسان بشماریم. بی‌شک حتی یک سجده ایشان را نمی‌توان با عبادت‌های چنین افرادی قیاس کرد. در روایت آمده است که حضرت پس از اقامه فریضه صبح، بین‌الطلوعین را به اذکار و اوراد می‌گذراند و پس از طلوع آفتاب سربه سجده می‌نهاد و تا اذان ظهر سر از سجده برنمی‌داشت(۲۶۴) و پس از آن بدون نیاز به تجدید وضو نماز می‌خواندند. حضرت با این‌که این همه نسبت به عبادت شوق و رغبت داشت، بیرون از زندان این کار را نمی‌کردند، چون این کار مزاحم اهم داشت و برآوردن نیازهای برادران دینی و مؤمنان – که به طاعت نزدیک‌تر بودند – در نظر حضرت بر عبادت تقدم داشت. چه بسا برخی از مراجعان حضرت را سؤال‌پیچ می‌کردند یا حتی نسبت به ایشان حسادت و بی‌ادبی می‌نمودند، ولی پاسخگویی به چنین مراجعانی – هرچند برای ما ناخوشایند باشد – از دید حضرت مصداق طاعت بود و آن‌را بر نیایش‌های خود ترجیح می‌داد.

از این‌رو وقتی قلب انسان به طاعت آباد شد، بار نفسانی‌اش کم می‌شود و خواسته خدا را بر خواسته خود ترجیح داده، هیچ کاری را بر فرمانبرداری از خدا مقدم نمی‌شمارد، حتی اگر آن کار عبادت باشد.

شاهراه ملاقات با امام زمان علیه السلام

شاید کمتر کسی از شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام یافت شود که دوستدار ملاقات با امام زمان علیه السلام نباشد. بسیاری از مردم می‌پرسند راه تشرف به خدمت حضرت ولی عصر – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – چیست؟ بارها از خود بنده پرسیده‌اند چگونه می‌توان با آن‌حضرت ملاقات نمود؟

راه این کار در یک کلام، آباد کردن قلب به طاعت است و آباد کردن قلب منشأ بسیاری از برکات و موفقیت‌ها می‌باشد که یکی از آنها شرف حضور یافتن به خدمت آن حضرت است، بدین معنا که انسان به راستی در پی شناختن طاعت باشد تا آن را انجام دهد و قلب او نسبت به اطاعت امر خدا و رسولش رغبت داشته باشد.

باید توجه داشت که زمین یک هکتاری در صورتی آباد شمرده می‌شود که تمام آن زیر کشت برود و درخت داشته باشد، اما اگر فقط ده یا صد متر آن مزروع باشد آن زمین را آباد نمی‌خوانند. دل انسان نیز چنین است و در صورتی قلب آدمی معمور خوانده می‌شود که سراسر آن به فرمانبرداری از خدا آبادانی یافته باشد.

البته درخور تأمل است که گاهی حالت‌های خاص و استثنایی برای انسان پیدا می‌شود که دوام ندارد و در روایت سفارش شده است که اگر این حالت پیدا شد «فدونک، دونک»؛(۲۶۵) یعنی سعی کنید آن حالت را نگاه دارید، و پاسِ آن بدارید. به هرحال این حالات غالباً در بسیاری از افراد وجود ندارد، اما امیدوارم چنین حالات مبارکی برای همه ما پیش آید، ولی در هر صورت قلبی آباد شمرده می‌شود که سراسر آن یکصدا شیفته فرمانبرداری از خدای متعال باشد و کسی‌که چنین قلبی دارد شایستگی دیدار با حضرت صاحب الأمر – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – را دارد.

در کتاب‌های معتبر روایی و تاریخی ماجرای تشرف افرادی چون احمدبن اسحاق به خدمت امام زمان علیه السلام نقل شده است.

در میان افرادی که خدمت آن‌حضرت شرفیاب شده‌اند مراجعی چون سید بحرالعلوم، کسبه‌ای همچون حاج علی بغدادی که خواندن و نوشتن نمی‌دانست، زن، مرد، پیر و جوان وجود دارد و اموری چون سن، علم و موقعیت اجتماعی برای دیدن آن‌حضرت ملاک نیست. این توفیق فقط از طریق آبادانی قلب آدمی به طاعت میسّر است. کسی‌که قلبش به فرمانبرداری از خدا و رسول آبادانی یافته موفق به دیدار چهره دلگشای آن بزرگوار می‌شود، خواه پیر باشد یا جوان و خواه عالم باشد یا شخصی از عامه مردم.

از همین جاست که می‌بینیم حضرت امام سجاد علیه السلام دعای برای آبادانی قلب را بر نماز اول وقت مقدم می‌دارند. ایشان بهتر از هرکسی فضیلت نماز اول وقت را می‌دانند و بهتر از همه می‌دانند که:

نماز در اول وقت بسیار پرفضیلت‌تر از به تأخیر انداختن آن است.

مسلماً نماز و دعا و ذکر آن‌حضرت با تأنی و تأمل همراه بوده و خواندن این صلوات هنگام اذان ظهر، باعث تأخیر فریضه ظهر آن‌حضرت می‌شده است، اما حضرتش که بهتر از هرکس فضیلت نماز در اول وقت را می‌دانستند در ماه پرفضیلت شعبان، سی روز تمام نماز خود را به تأخیر می‌انداختند و این صلوات‌ها را با چنین تفاصیلی می‌خواندند تا پس از آن از خدای متعال عمارت قلب را به طاعت درخواست کنند و این امر اهمیت فوق‌العاده اطاعت و تقدم آن‌را برهمه امور نیک دیگر نشان می‌دهد. در حد معلوماتم چیزی سراغ ندارم که بگویم از طاعت مهم‌تر است،(۲۶۶) بلکه مهم‌ترین امر این است که قلب انسان به فرمانبرداری از خدا و رسول او آباد باشد و در تهی‌دستی، دارایی، تندرستی، بیماری، گشادگی، اندوه، شادمانی و در حالات گوناگون پیوسته در این اندیشه باشد که فرمان خدا در این مقام چیست تا آن‌را به‌جا آورد.

نتیجه

جان سخن این‌که در امور اخروی محدودیتی وجود ندارد و هرکس هرچند از نظر پول و مقام اجتماعی در درجه پایینی باشد می‌تواند با تصمیم جدی، توسل، کوشش پی‌گیر، شناخت تزاحمات و اهم و مهم و هوشیاری و مراقبت همیشگی به مراتب بالای طاعت دست یابد و قلب خود را به طاعت آباد سازد. همچنان که گفتیم به دست آوردن این ملکه چندان نیازمند صرف وقت نیست، بلکه بیش از آن، نیازمند هوشیاری و مراقبت است، بدین معنا که انسان در کنار دیگر فعالیت‌های روزمره زندگی، به این مهم بپردازد و همیشه مترصد اطاعت امر الهی باشد.

امید است به برکت این صلوات شریف و گوینده آن حضرت سجاد علیه السلام، خدای متعال ما را یاری کند تا قلب‌مان به طاعت آباد شود و حضرتش خود موانع استجابت این دعا را برطرف نماید.

وصلی اللّه علی محمد وآله الطاهرین

برپایی دین(۲۶۷)

برپایی دین(۲۶۷)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه رب العالمین وصلّی اللّه علی محمد وآله الطاهرین

ولعنهٔ اللّه علی أعدائهم أجمعین

درآمد

قرآن کریم می‌فرماید: «أَقِیمُوا الدِّینَ »؛(... ۲۶۸) دین را بر پا دارید». آنچه خدای متعال از این آیه اراده فرموده این است که مردم دین را اقامه کنند و آن را در جامعه بگسترانند. نکته درخور توجه در این آیه این است که دین‌دار بودن یک مقوله و گستراندن و اقامه دین مقوله دیگری است. به عنوان مثال، اگر کسی نماز بخواند، درباره او فقط می‌توان گفت: «صلّی؛ نماز گزارد» و نه چیز دیگر، مانند أقام الصلاهٔ؛ نماز را بر پا کرد.

در واقع نماز گزاردن با اقامه نماز تفاوت دارد. ما خطاب به حضرت سیدالشهدا علیه السلام می گوییم:

أشهد أنک قد أقمت الصلاهٔ؛ ... گواهی می‌دهم که نماز را بر پاداشتی.

منظورمان از عبارت فوق این است که حضرت کاری کردند که نماز بر پا شود و مردم به نماز و گزاردن آن توجه کنند و به دیگر سخن این که اگر کار حضرت سیدالشهدا علیه السلام نبود نماز برپا نمی‌شد و این که او را برپادارنده نماز می‌خوانیم، بر آن نیستم که این لقب، مفهوم(۲۶۹) دارد، البته این لقب، به قراین دیگر مفهوم دارد و لقب به معنای کلمه لقب، فاقد مفهوم است.

مخاطبان آیه

قرآن کریم در آغاز آیه پیشین خطاب به تمام مسلمانان می‌فرماید: «شرع لکم؛ ... برای شما تشریع کرد».

این آیه از موارد خدشه‌ناپذیر امر به معروف و نهی از منکر است، اما با دلالتی قوی‌تر و دامنه‌ای وسیع‌تر. برای توضیح بیشتر به عزیزان اهل علم و نیز برادرانی که با اهل علم مراوده و همنشینی دارند و کم و بیش علوم حوزوی را می‌شناسند عرض می کنم: واژه امر «أقیموا» یک هیئت است و یک ماده که در صورت تجزیه آن، این مطلب به دست می‌آید که: «الإقامهٔ: أنجزها ونفِّذها؛ اقامه [یعنی] آن را محقق و عملی کن».

اقیموا که امر است، ماده متعلق آن «إقامه» است که این هم متعلق به دین شده. به جاست برای روشن شدن مراد قرآن کریم و نیز ظاهر آیه مبارکه مطلبی را بیان کنم. یکی از مسلّمات مسائل علمی این است که اگر امر به یک عنوان تعلق پیدا کند، محصِّل آن هر چه باشد واجب است، بدین معنا که «مقدمات وجودیِ» (۲۷۰) آن عنوان، تماماً واجب می‌شود و در این مورد «اقل» و «اکثر» ی نیست تا برائت جاری شود یا «تخییر» و «تعیین» در کار نیست تا برخی قائل به جاری شدن اصل «برائت» باشند. لذا اگر از زمان شیخ مفید قدس سره تا به امروز را مورد بررسی قرار دهیم حتی یک نفر را نخواهیم یافت که گفته باشد یا بگوید: در اقل و اکثرِ «عنوان» و «محصّل» برائت جاری است، بلکه بر این امر تأکید دارند که: اگر «امرِ» به عنوانی شد، محصّل آن عنوان هرچه باشد واجب است و به یک سخن، احتمال در این امر منجِّز واقع است.

آیه شریفه، امر به اقامه و بر پاداشتن دین کرده است و لذا هر چه در اقامه دین مدخلیت داشته باشد، حتی اگر بر اساس احتمال وهمی چیزی در اقامه دین مدخلیت داشته باشد، واجب می‌شود. حال اگر کسی از پرداختن به این واجب ناتوان باشد، در این صورت معذور است، چه این که خدای منان درباره «حرج» و «عسرِ» چنین کسانی فرموده است:

...« وَ مَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ »؛(... ۲۷۱) و در دین بر شما سختی قرار نداده است...

و ... « یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ »؛(... ۲۷۲) خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواند.

به عنوان مثال، کسی که بیمار است و نمی‌تواند روزه بگیرد - اگر چه روزه واجب است - نباید روزه بگیرد، چراکه معذور است. بنـابراین، در مورد امر [به اقـامه] هر یـک از: معلوم، مظنون، مشـکوک و موهوم محصِّلی و حتی احتمـال این که چیزی در اقامه دین مـدخلیت داشـته باشـد، واجب است، از قبیـل: نوشـتار، کردار، گفتار، برخورد مثبت، برخورد منفی، درس خوانـدن، منبر، حضور در مجالس و محافل دینی و ... البته استثنایی وجود دارد که تخصصـی است نه تخصیصـی به این معنا که انسان یقین داشته باشد که - مثلاً - قلم یا ... هیچ مدخلیتی در اقامه دین ندارد و موضوعاً خارج است. آنچه بیان شد در مورد فرمان «أقیموا» بود.

دین چیست؟

قرآن کریم درباره چیستی دین می‌فرماید:

«إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَمُ »؛(... ۲۷۳) در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است.

همان طور که می‌دانیم، اسلام واجبات و محرمات دارد و لذا امر به واجب و بازداشـتن از حرام نیز واجب است، اما در این‌جا سـخن از واجبـات و محرمـات نیست، بلکه بر آنم تـا از مسـتحبات، مکروهات، مباحات، اخلاقیات و آداب اسـلام و نیز مبحث تفسیر قرآن کریم، محتوای حلیهٔ المتقین علامه مجلسی، جامع السعادات نراقی سخن بگویم.

مسلم این است که موارد یادشـده جزء دین است و لـذا متعلّق عنوان «اقـامه» تمام این‌ها را در بر می‌گیرد. از این‌رو قرآن کریم، مثلاً نفرموده است: أقیموا الواجبات واترکوا المحرمات؛ واجبات را بر پای دارید و محرمات را ترک کنید، ولی بر اقامه دین تأکید داشته می‌فرماید: «أقیمواالدین؛ دین را بر پا دارید».

وانگهی «امر» که هیئت «أقیموا» و متعلق به اقـامه است، واجب می‌باشـد، زیرا ظاهر امر، وجوب را می‌رسانـد، مگر این که قرینه‌ای بر خلاف آن وجود داشته باشـد. بنابراین هر چیزی که در اقامه دین مـدخلیت داشـته باشد، واجب است. در این‌جا دومطلب مورد نظر است، یکی این که خفتن بین الطلوعین یا ایستاده آب خوردن برای بنده و شما حرام نیست، بلکه مکروه است. همچنین برخی اعمال مانند نمازهای خاص و دعاها مستحب و انجام اعمالی نیز مباح است.

مطلب دیگر این است که مردم باید با واجبات، محرمات، مسـتحبات، مکروهات، مباحات، آشنا شده، مرز و محدوده هر یک از آنها را بدانند.

مطلب عمده این است که دین به عنوان مجموعه آموزه‌های دینی، مانند: اصول دین، فروع دین، احکام پنجگانه (واجبات، محرمات، مسـتحبات، مکروهـات و مباحـات) و اخلاـق و آداب اسـلام بایـد برپاداشـته شود، چراکه بـدان فرمان داده شـده است و ما به عنوان مسلمان و مؤمن بدان مکلف شده‌ایم.

وظیفه سنگین عالمان

طبقه عـالم جـامعه (نه فقـط روحـانیون و مراجع تقلیـد که تمـام دانشـمندان و عالمان) در اقامه دین و آشـنا کردن مردم با آموزه‌های اسلام و حد و مرزهای آن وظیفه سنگینی دارند.

چنان که نگاهی به روایاتِ وارد شده در باب مسئولیت عالمان بیندازیم به خطیر بودن این وظیفه پی خواهیم برد.

حارث‌بن مغیره می‌گوید: امام صادق علیه السلام در یکی از گذرگاه‌های مدینه با دیدن من فرمود: حارثی؟ پاسخ دادم: آری.

لأحملن ذنوب سفهائکم علی علمائکم؛ سوگند که گناه نادانان شما را متوجه شما می‌دانم.

آن‌گاه روانه شد.

به درب سرای او رفتم و اجازه دیـدار طلبیـدم و هنگامی که به حضورش رسـیدم گفتم: [چون] مرا دیـدی فرمودی: سوگند که گناه

نادانان شما را متوجه عالمان شما می‌دانم. از این سخن شما سخت هراسان شده‌ام.

حضرت فرمود:

نعم، ما یمنعکم إذا بلغ الرجل منکم ما تکرهون وما یدخل علینا به الأذی أن تأتوه فتؤنبوه وتعذلوه وتقولوا له قولاً بلیغا؟ آری [چنین است] چرا هنگامی که کردار یا گفتاری ناپسند - که ما را می‌آزارد - از کسی می‌بینید یا می‌شنوید، او را نکوهش نمی‌کنید و سخن رسا [و هدایت‌گر]به او نمی‌گویید؟

گفتم: به گوش نگرفته، نمی‌پذیرند.

امام علیه السلام فرمود:

أهجروهم واجتنبوا مجالسهم؛ [در این صورت] آنان را ترک کنید و از حضور در مجالس‌شان بپرهیزید.(۲۷۴)

امام صادق علیه السلام می‌خواستند با این سخن وظیفه سنگین امر به معروف و نهی از منکر را متوجه عالمان کنند و پیامد نکوهیده ترک آن‌را به آنان یادآوری کنند.

بیان مطلبی با چنین لحنی و همراه با سوگند زمانی مناسب است که شنونده، اعتقادی به مبانی و داده‌های فکری نداشته باشد، اما اگر مخاطبان، از یاران نزدیک امام معصوم علیه السلام و سخت به ایشان معتقد باشند، دیگر چه ضرورتی برای چنین برخوردی احساس می‌شود به گونه‌ای که حضرت از لام قسم استفاده کنند؟ به یقین امام علیه السلام می‌خواستند اهمیت و سنگینی مسئولیت را به آنان یادآوری کنند.

توضیح این مطلب ضروری است که «علما» ی مورد نظر امام صادق علیه السلام که در برابر گناهان نادانان مسئول هستند، محدود به مراجع تقلید و روحانیون نبوده که از نظر حضرتش، تمام عالمان به معنای لُغوی کلمه «عالم» مسئول بدکاری‌های نادانان جامعه‌اند و البته دیگر افراد جامعه نیز در این عرصه مسئولیت دارند. بنا به این فرموده امام صادق علیه السلام اگر جوانی از سر نادانی از نماز خواندن سربرتابد، ما - به عنوان راهنمایان و عالمان - مسئول بوده، باید نسبت به کوتاهی خویش در ارشاد نادانان، به حضرت صادق علیه السلام پاسخ دهیم و - آن گونه که در ادامه روایت آمده است - در صورتی عذر ما موجه خواهد بود که نتوانسته باشیم کاری بکنیم و البته برای چنین مواردی نیز حضرت صادق علیه السلام دستور دیگری فرموده است.(۲۷۵)

بنابراین آنچه در توان داریم در ایفای مسئوولیت بکوشیم تا - خدای ناکرده - در شمار کسانی قرار نگیریم که در عین حالی که می‌توانند ارشاد کنند و از بدی بازدارند، اما بی‌توجه به مسئولیت خود، نادانان را در وادی گمراهی رها می‌کنند.

در آستانه ماه رحمت

ماه رحمت و مغفرت خداوند در پیش است و فرمان أقیموا الدین همچنان پابرجاست و از دیگر سو بهترین اعمالی که انسان در این ماه انجام می‌دهد، هدایت و ارشاد بندگان خداست. فراموش نکنیم همان‌طور که بار مسئولیت اهل علم سنگین است، مقام آنان نیز عالی است، چه این که مقام باید با سنگینی مسئولیت سنخیت داشته باشد. شایان توجه است که عالم از نظر لغت کسی است که کم و بیش اصول دین، احکام شرع، اخلاق و آداب اسلامی را بداند و البته عالم مصادیق متعددی دارد و حقیقت تشکیکی است به این معنا که یک کیلومتر، صدکیلومتر و ... هر یک، اندازه و فاصله است، اما با یکدیگر متفاوت است. در مورد عالم نیز همین امر، یعنی نسبی بودن صادق است، اما در هر حال عالم به حسب دانش خود جایگاه والایی دارد، تا آن‌جا که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

...یا علی، رکعتان یصلیهما العالم أفضل من ألف رکعهٔ یصلیها العابد؛(۲۷۶) دو رکعت نماز که عالم بگزارد، از هزار رکعت نماز که عابد بخواند برتر است.

صریح این فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم این است که دو برادر، دو دوست، پدر و فرزند یا دو همکار که در شرایط مساوی قرار دارند، اما از نظر علم، یکی عالم و دیگری غیر عالم باشد، دو رکعت نماز عالم با بیش از پانصد برابر نماز جاهل برابری می کند و به همان نسبت اجر و پاداش دارد.

همچنین در روایات، به پاداش فراوان خدمت به عالم اشاره شده است، از جمله این که پیامبراکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هرگاه دِرَمی صدقه داده شود، خدا ده برابر آن را پاداش می‌دهد و صدقه دادن به بیمار هفتاد برابر و صدقه دادن به فردی از کارافتاده و زمین گیر هفتصد برابر ... و اگر کسی به عالم صدقه دهد صدهزار برابر پاداش دارد.(۲۷۷)

در توضیح معنای صدقه عرض می‌شود: از نظر عرف، صدقه مفهومی مغایر با معنای حقیقی خود یافته و تا اندازه‌ای عدم مطلوبیت دارد و ایجاد تنفر می کند، اما در زبان روایات بار مثبت و کاملاً پسندیده دارد، به این معنا که صدقه، تصدیق خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است، به دیگر بیان، هرچه را خدا یا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بگوید، انسان بپذیرد و تصدیق کند.

در روایت آمده است:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نماز جماعت فراغت یافت و شخصی را دید که - شاید به دلیل به موقع نرسیدن برای نماز - نماز را به تنهایی و فرادا می گزارد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من یتصدق علی هذا فیصلی معه؟ چه کسی بر این [نمازگزار]تصدق کرده او را در نماز گزاردن همراهی می کند؟ پس از این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شخصی فرموده حضرتش را به گوش گرفت و به آن مرد اقتدا کرد.(۲۷۸)

نظر به این که اقتدای به امام در نماز به مقدار پاداشی که برای مأموم لحاظ شده، به امام اضافه می‌شود، این پاداش را پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صدقه‌ای از طرف مأموم برای امام جماعت دانسته است، چراکه مأموم با تصدیق سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مبنی بر پاداش شرکت نماز جماعت، در نماز جماعت شرکت کرده و او را از پاداش خداوند بهره‌مند کرده است. همچنین صدقه به پدر و مادر که در روایت آمده است، همین معنا را اراده می کند.

بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد و حق نیز این است با توجه به این که خدمت به اهل علم بالاترین خدمت‌هاست و اهل علم بالاترین مقام را دارد و بر اساس روایت «نوم العالم أفضل من عبادة العابد؛(۲۷۹) خواب عالم از عبادت [با اخلاص] عابد برتر است»، به همان نسبت مسئولیتی سنگین بر عهده دارد و لذا مخاطب فرموده «أقیمواالدین» و هشدار «لأحملن» امام صادق علیه السلام قرار گرفته است. مجدداً عرض می‌شود که فرمان «أقیموا الدین» شامل همگان می‌شود، اما اهل علم مخاطبان خاص این فرمان الهی هستند.

گستره فرمان الهی

این فرمان الهی، به مانند دیگر فرمان‌های حضرتش بس گسترده است. مرحوم علامه مجلسی رحمه الله آورده است: «پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در آغاز بعثت و با فرمان: «یا أیها المدثر قم فأنذر؛(۲۸۰) ای کشیده ردای شب بر سر. برخیز و بترسان!» به کوه صفا رفت تا رسالت خویش را به همگان برساند مشرکان از همه جا به مکه آمده بودند تا بت‌های دست‌ساخته خویش را - که خدای‌شان می‌پنداشتند - تکریم و تعظیم کنند.(۲۸۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در میان مشرکان، حاضران را به اسلام و دست‌کشیدن از بتان و بت‌پرستی و روی‌آوردن به یکتاپرستی فرا خواندند. جمعیت مشرک حاضر در آن‌جا - جز امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام که تنها گروندگان به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند و در آن‌جا حضور نداشتند - از سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برآشفت و حضرتش را دشنام داد و به باد تمسخر گرفت. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از کوه صفا سرازیر شد و مشرکان همه چیز را تمام‌شده پنداشتند، اما تصور آنان واهی و باطل بود، چراکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به کوه مروه رفتند و دعوت به

یکتاپرستی را تکرار کردند.

مشرکان این‌بار سخت برآشفته و درصدد خاموش کردن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برآمدند. این بود که ابوجهل ابتدا سنگی از زمین ریگ‌زار برداشت و به سمت آن بزرگوار پرتاب کرد. سنگ به پیشانی حضرت اصابت کرد و آن‌را شکافت. مشرکان - که شاید شمارشان بیش از هزارنفر بود - از ابوجهل پیروی کرده، هرچه به دست می‌آوردند به سوی آن‌حضرت پرتاب می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که آماج سنگ بت‌پرستان قرار گرفته بود و خون از سر و روی مبارکش جریان داشت به سمت بالای کوه مروه روان شد. مشرکان همچنان او را سنگباران می‌کردند تا این‌که حضرت از حال رفت و آنان به تصور این‌که کار او را ساخته‌اند، او را رها کرده، به شهر بازگشتند.

یکی از آنان که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را می‌شناخت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و به او گفت: «ای علی، محمد مرد».

امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه خدیجه علیها السلام رفت و او را از ماجرا باخبر کرد و از او خواست تا قدری آب و غذا بردارد و با او نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برود. آن‌گاه هردو بزرگوار به کوه‌های اطراف مروه رفتند و هریک در پی یافتن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به سویی روان شدند و بانگ «یا رسول‌اللّه» برمی‌آوردند تا حضرتش را بیابند. سرانجام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را - که بنیه چهل مرد قوی داشت - یافتند که بی‌رمق روی زمین افتاده بود. او را آب و غذا دادند و تیمار کردند (... ۲۸۲) این واقعه در کتاب‌های اهل سنت نیز به تفصیل بیان شده است.

واکنش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

بی‌تردید وجود خجسته و سراسر رحمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نزد خدا بسیار و بسیار گرامی بود و در مقابل، مشرکان بی‌ارزش. حال چه می‌بایست اتفاق می‌افتاد؟ و حضرت باری‌تعالی چه کیفری برای مشرکان رقم می‌زد؟ بنابه روایت پیش‌گفته، خدای - عز وجل - فرشته مأمور زمین را نزد پیامبرش فرستاد تا آنچه او بخواهد فرشته امتثال امر کند. فرشته به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: ای رسول خدا، خدای - جل وعلاـ - مرا مأمور اجرای فرمان تو فرموده است. اگر اجازه دهی زمین را به لرزه درآورم و از هم بشکافم تا مشرکانی که تو را این‌گونه آزرده‌اند به کام خویش فرو برد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نپذیرفت.

این‌بار فرشته کوه‌ها خدمت حضرت رسید و عرضه داشت: خدایم مرا مأمور کرده است تا اگر امر کنی کوه‌ها را درهم فشرده کنم تا مشرکانی که تو را آزرده‌اند نابود کنم. این‌بار نیز پیامبر رحمت نپذیرفت.

سومین فرشته‌ای که به فرمان خدا خدمت حضرت رسید تا آنچه حضرتش خواهد انجام دهد جبرئیل بود. او در حالی که بال گشوده و فضا را با بال خویش پوشانده بود به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: ای رسول خدا، اگر اجازه دهی پر خود را پایین آورم تا این جماعت خفه و هلاک شوند، اما پاسخ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همچنان «نه» بود.

در این هنگام پیامبر رحمت سر به آسمان برداشت و به درگاه قادر متعال عرض کرد:

اللّهم اهد قومی فإنّهم لایعلمون؛(۲۸۳) بار خدایا، قوم مرا هدایت فرما که [مردمی]نادانند.

راستی اگر پیامبر خدا نفرین می‌کرد چه می‌شد؟ به یقین به جهت مقام و منزلتی که نزد خدا داشت، نفرینش بی‌پاسخ نمی‌ماند و دشمنانش نابود می‌شدند و در نهایت معجزه‌ای برای او و هشداری به دیگر بدخواهان بود، اما حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که درباره خود فرموده است: «بعثت رحمهً للعالمین؛(۲۸۴) من [به عنوان] رحمتی [برای مردم]برانگیخته شدم» دعاکردن را بر نفرین برگزید، چه این که می‌دید روزی مردم «گروه‌گروه در دین خدا درمی‌آیند» (۲۸۵) و در درازمدت بسیاری از همین پیامبرآزاران به همراه فرزندان‌شان دل در گرو اسلام نهاده، در راه آن جان‌فشانی خواهند کرد.

الگوی نیکو

این پرسش از ذهن می‌گذرد که اگر به میدان اقامه دین گام نهیم، تاچه اندازه می‌توانیم کج‌روی و ناهنجاری افراد سرکش را تحمل کنیم؟ آیا با یک پاسخ تند و ناخوشایند دیگران از میدان به‌در خواهیم رفت یا همچنان پابرجا می‌مانیم. البته ممکن است کسی بگوید: پیامبر خدا کجا و ما کجا؟ او از سوی خدا مأمور به اصلاح جامعه بوده است، اما امثال ماچه؟

حقیقت این است که قرآن کریم وظیفه را به همگان متذکر شده، مردم را به پیروی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خوانده است، آن‌جا که می‌فرماید:

«لَّقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن کَانَ یَرْجُواْ اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْأَخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیرًا»؛(۲۸۶) قطعاً برای شما در [اقتدا به]رسول خدا سرمشقی نیکوست، برای آن‌کس که به خدا و روز واپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

از این منظر به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نگریستن و آن‌حضرت را به عنوان الگوی ارائه شده از سوی قرآن پذیرفتن، انسان، به‌ویژه اهل علم را به پیروی عملی از رسول خدا وامی‌دارد و آن‌گاه است که پرداختن به اقامه دین را با تمام سختی‌ها و تلخ‌کامی‌ها آسان و شیرین می‌نماید و در نهایت کجی‌ها و انحراف‌ها از میان می‌رود. از این حقیقت نیز نباید غافل بود که بیشتر کسانی که سر دشمنی دارند و به بیراهه می‌روند، معاند نیستند، بلکه در کوره‌راه‌های تعصب گرفتار آمده‌اند که به راه‌آوردن چنین افرادی بردباری و مهربانی می‌طلبد.

در تاریخ آمده است: «مردی از شامیان متعصب امام حسن مجتبی علیه السلام را سوار برمرکب دید. بدو نزدیک شد و او را دشنام داد و لعن نمود و چون از دشنام دادن بازماند، امام حسن علیه السلام در حالی که لبخندی برلب داشت، به مرد شامی سلام داد و فرمود: ای پیرمرد، گمان می‌کنم غریب باشی و مرا با دیگری به اشتباه گرفته‌ای. اگر درخواستی داشته باشی به تو می‌دهیم، اگر راه گم کرده‌ای، راهت می‌نماییم، باری داشته باشی آن‌را بردوش می‌کشیم، اگر گرسنه‌ای سیرت می‌کنیم، تن‌پوش نداشته باشی، تو را می‌پوشانیم، نیازمند باشی بی‌نیازت می‌نماییم و اگر از خانه و کاشانه‌ات رانده شده باشی پناهت می‌دهیم. شایسته است تا هنگام بازگشت به شهر و دیار خود، میهمان ما باشی، چه این‌که خانه‌ای فراخ و مالی فراوان داریم و این [پیشنهاد] برای تو پربارتر است.

مرد شامی باشنیدن سخنان امام حسن علیه السلام بی‌اختیار گریه کرد، سپس گفت: گواهی می‌دهم که تو خلیفه [برگزیده] خدا در زمین او هستی و خدا نیک‌تر می‌داند رسالت خود را در کجا [به ودیعت] نهند. [بدان که] تو و پدرت مبغوض‌ترین خلق خدا نزد من بودید و اینک بهترین خلق خدا نزد منی.

آن‌گاه مرکب خود را به سوی [خانه] حضرت مجتبی علیه السلام گرداند و پس از آن که مدتی میهمان آن بزرگوار بود، با اعتقاد کامل خانه حضرتش را ترک گفت».(۲۸۷)

او با خدا، پیامبر خدا و جانشینان آن‌حضرت عناد نداشت، بلکه تحت تأثیر تبلیغات دشمن مکار، این‌سان گرفتار تعصب کورکورانه شده بود و هنگامی که به حقیقت پی برد، باتمام وجود تغییر عقیده داد و دل در گرو کانون حق و حق‌جویی، یعنی خاندان رسالت، به ویژه امام حسن مجتبی علیه السلام نهاد. حال اگر امام علیه السلام با وی به مقابله می‌پرداخت، به یقین آن شامی، کینه‌توزتر از سابق به شهر و دیار خویش باز می‌گشت، اما اینک او به شهر خود بازگشت تا بزرگواری امام حسن علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام را به اطلاع مردم شام برساند و دروغ‌سازی‌های حاکم اموی شام را برملا کند.

راه‌یافته نامْ آشنا

همان طور که در صحبت‌های پیشین بیان شد، محمدبن مسعود عیاشی (صاحب تفسیر عیاشی) برای اهل علم، نامی آشناست. او ابتدا

از عامه و پرکوشش بود و درباره ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه کتاب‌های مستقلی نوشت و چنانچه کتاب‌های تراجم و رجال را که از وی نام برده‌اند مطالعه کنید، خواهید دید که او به‌وسیله جوانان دانش‌آموخته شیعی و در پی سعی فراوان آنان شیعه شد و در شمار ثقات علمای شیعه قرار گرفت. نوشته‌اند که پدر عیاشی بازرگان و ثروتمند بود. چون از دنیا رفت سیصدهزار دینار (بیش از یک تن) طلا- از خود برای این فرزند به ارث گذارد. عیاشیِ فرزند - بنا به نقل تاریخ - تمام آن ثروت بزرگ را در راه ترویج مکتب اهل بیت علیهم السلام به مصرف رساند. آن زمان که در بغداد وجود شیعه کم بود، عیاشی در بغداد مدرسه‌ای ساخت و شاگردانی پرورش داد. این شاگردان به «غلمان العیاشی؛ جوانان (دست‌پروردگان) عیاشی» شهرت یافتند و «کشّی» (۲۸۸) صاحب رجال یکی از چهره‌های برجسته این مدرسه بود. حال اگر رجال کشی را از کتب رجالی شیعه حذف کنیم، ده‌ها و ده‌ها روایتی که او «صحیح» خوانده و توثیق نموده است از دست خواهیم داد، چراکه مدرک دیگری که صحت آنها را اثبات کند نداریم و در این صورت نمی‌توان براساس آنها فتوا داد. لذا پاداش بخش قابل‌توجهی از مسائلی که در رساله‌های عملیه آمده است و بدان‌ها عمل می‌کنیم، در نامه مرحوم عیاشی ثبت می‌شود.

نتیجه

مسلّم این است که انسان‌های منحرف در صورتی که معاند نباشند، شایستگی خوب شدن و در راه صحیح قرارگرفتن را دارند. بنابراین انسان باید از تمام فرصت‌های: زمانی، مکانی، فرهنگی و تبلیغی استفاده کرده، به خودسازی و ارشاد دیگران بپردازد تا خطاب الهی «أقیموا الدین» را تحقق بخشد. وانگهی نباید از سرباززدن افراد نومید و هراسان شد که در نهایت چون حقیقت را بشناسند سر بدان خواهند نهاد.

خوب می‌دانیم که چشم امید مردم این روزگار به دست با کرامت امام کریم و مهربان حضرت ولی‌عصر - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - است، پس برای موفقیت، دست به دامان حضرتش اندازیم تا از عنایات و مدد کریمانه‌اش بهره‌مند شویم.

امیدوارم به برکت اهل بیت علیهم السلام، به ویژه آقا امام زمان - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - در تمام روزگاران، به‌خصوص در این ماه مورد عنایات حضرت صاحب الأمر - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - قرار گیریم. ان شاء اللّه.

وصلی اللّه علی محمد وآله الطاهرین

خودشکیبی(۲۸۹)

خودشکیبی(۲۸۹)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه رب العالمین وصلّی اللّه علی محمد وآله الطاهرین

ولعنهٔ اللّه علی أعدائهم أجمعین

درآمد

در قسمتی از نامه حضرت امام صادق علیه السلام به اصحاب‌شان چنین آمده است:

صبّروا النّفس علی البلاء فی الدّنیا فإنّ تتابع البلاء فیها والشّدهٔ فی طاعهٔ اللّه وولایته وولایهٔ من أمر بولایته خیرٌ عاقبهٔ عند اللّه فی الآخرهٔ من ملك الدّنیا وإن طال تتابع نعیمها وزهرتها وغضارهٔ عیشها؛(۲۹۰) نفس خود را به شکیبایی عادت دهید، چرا که بردباری،

در برابر بلاهای گوناگون و سختی [بر خود هموار کردن]اطاعت خدا و [پذیرش]ولایت او و ولایت اولوا الامر[چنان پاداشی] در سرای آخرت [دارد که]از تمام دنیا ونعمت‌های پیاپی وخوشی و شادخواری پیوسته و گوارای آن بهتر است.

حضرت به خود شکیبی فرمان داده‌اند، زیرا نفس به خودی خود حالت صبر ندارد، بلکه همچون شعله آتشی است که همواره در حال زبانه کشیدن و بر همه جوارح انسان مسلط است و کسانی که به بیراهه کشیده می‌شوند اسیر نفس سرکش خود هستند. قرآن کریم در توصیف چنین نفسی می‌فرماید:

...« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ »؛(... ۲۹۱) همانا نفس قطعاً به بدی امر می کند.

شهوت جنسی، شهوت در خوراک، شهوت ریاست، شهوت پول، و ... همه از مظاهر بارز تسلط بندهای نفس هستند که انسان را گرفتار می کنند و در نهایت او را تباه و نابود می کنند. تنها عاملی که می‌تواند نفس لجام گسیخته را مهار سازد عقل است؛ موهبتی الهی که قوی‌تر از نفس است، اما اگر انسان از نیروی قدرتمند عقل در مهار کردن نفس استفاده نکند در کام شهوت‌های: جنسی، قدرت، مال‌اندوزی و ... فرو خواهد افتاد و زمینه تلف شدن خود را مهیا می‌سازد. از همین رو می‌فرماید: صبّروا النّفس؛ نفس را [به مدد نیروی عقل] به صبر کردن وادارید.

نفس، مجموعه رنگارنگی از تمایلات است که پیوسته آدمی را تحریک و وسوسه می کند. در مقابل این وسوسه‌ها باید نفس را وادار به صبر کرد، امّا مهم این است که بدانیم، چگونه باید نفس را به صبوری واداشت.

به عنوان مثال کسی دچار مصیبتی شده است و دیگران با نقل مصیبت‌های سخت‌تر سعی در آرام کردن او دارند و بدین ترتیب از داغ مصیبت او می کاهند، در واقع خود انسان هم مُصَبَّر است هم مُصَبِّر و این دو نیروی متضاد در وجود انسان نهفته است و از این رو فرد مصیبت رسیده، نباید منتظر تسلی دهنده‌ای باشد، بلکه خود این وظیفه را بر عهده گرفته، خویشتن را به بردباری وادارد، چه این که حضرت می‌فرمایند: خودتان انجام دهید. این که امام علیه السلام می‌فرمایند: صبّروا النّفس علی البلاء فی الدّنیا، در حقیقت همان بلاها و گرفتاری‌هایی است که همگان می‌شناسند. یکی از شایع‌ترین بلاها در زندگی ما فقر وتنگدستی است. انسان در فقر وتنگدستی برای لقمه‌ای نان دست به فعل حرام می‌زند، دزدی می کند تا شکم خود وزن وفرزندانش را سیر کند. بیماری سخت نیز از بلاهای دنیوی است کسی که مداوایش هزینه بسیار بالایی دارد وقادر به تأمین آن هزینه نیست دچار بلایی بزرگ شده است. همچنین – به حق یا ناحق – اتهامی بر کسی وارد می‌شود که ثمره آن آبروریزی است و ... اینها همه – با تفاوت مراتب – از بلاهای دنیوی هستند.

بلاهای زنجیره‌ای

در قسمتی از نامه حضرت امام صادق علیه السلام که به آن اشاره شد دو مطلب مهم به چشم می‌خورد. یکی این که بلاها پشت سر هم می‌آیند، یعنی تتابع بلاـ حالت دنیا این گونه است. انسان از گرفتاری خانوادگی نجات پیدا می کند، دچار بیماری می‌شود، از این نیز می‌رهد باز گرفتار مسائل سیاسی می گردد و در حالی که کاملاً از این مشکل رها نشده مشکلی علمی برایش پیش می‌آید. بنابراین بلاها وگرفتاری‌ها تتابع(۲۹۲) داشته پی‌درپی به سراغ انسان می‌آیند.(۲۹۳)

انسان‌هایی هستند که وقتی دچار بلاهای پی در پی می‌شوند، به جای این که از عقل خود برای رهایی از بلا استفاده درست کنند به هر کار ناصوابی متوسل می‌شوند تا از مشکل و بحرانی که در آن گرفتار شده‌اند رهایی یابند. باید توجه داشت در جایی زندگی می‌کنیم که سراسر بلا و گرفتاری است و بندگان صالح خدا روی خوش نخواهند دید، لذا باید خود را برای تحمل سختی‌های پیاپی آماده کنیم. البته کسی که پیوسته با مشکلات دست به گریبان است، در امر بندگی خدا با مشکلات روبه‌رو است. از این رو حضرت امام صادق علیه السلام در نامه خود درباره بندگی تعبیر به شدت کرده، می‌فرماید: «فإنّ تتابع البلاء فیها والشدّة فی طاعة

اللّه». این بیان نشان می‌دهد که حضرتش کاملاً ـ واقف بودند با وجود گرفتاری‌های پی‌درپی، دست شستن انسان از محرمات وپای‌بند بودن به واجبات بسیار مشکل است.

والشدّهٔ فی طاعهٔ اللّه وولایته، یعنی ولی دانستن خدا و ارجح دانستن ولایت او بر خویش است، به این معنی من مالک خویشم وخدا مالک من. گاه نفس من چیزی می‌خواهد وخدا چیز دیگر که در چنین صورتی ولایت و خواسته خدا مقدم است و فرمان حضرتش و آنچه پیامبر خدا وائمه اطهار علیهم السلام می‌خواهند بر آنچه که نفس من مرا بر آن وا می‌دارد ارجح است. مؤید این مطلب، عبارت امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید: ولایهٔ مَن أمر اللّه بولایتهم خیرٌ عاقبهٔ عند اللّه فی الآخرهٔ؛ و [پذیرش]ولایت اولوالأمر [معصوم]چنان پاداشی در آخرت [دارد که] از تمام دنیا و نعمت‌های پیاپی و خوشی پیوسته و گوارای آن بهتر است». این بیان امام صادق علیه السلام روشن می‌کند که متاع دنیایی در مقام مقایسه با آخرت و پاداش جاودانه آن هیچ است. از این رو هموار کردن سختی‌های این دنیا بر خود کاری خردمندانه است، زیرا تمام آنچه به دنیا مربوط است – جز آنچه در توشه آخرت شود – در دنیا مانده و در نهایت نابود خواهد شد.

به راستی، من وشما مالک چه هستیم؟ خانه، اتومبیل، محل کسب وکار، مقداری پول، کمی شخصیت، ذره‌ای صحت وعافیت، کمی نیرو وقدرت، کمی زبان چرب، کمی علم ودانش، یک خورده ریاست وکیاست؟ آیا جز این است؟ به فرض این که شخصی بیش از این‌ها داشته باشد و مثلاً مالک همه زمین باشد، باز نتیجه همان است که باید از این دنیا برود. وانگهی چنین کسی نیز با مشکلات دست به گریبان خواهد بود؛ مشکلاتی از قبیل: بی‌مهری همسر و فرزندان، بی‌حرمتی زیردستان و خویشاوندان، بیماری، نگرانی و...

کاستی کاخ هارون

قصه ساختن قصر هارون از این قرار است که او تمام تلاش خود را به کار برد تا کاخی بدون هیچ کاستی و عیب بسازد و در ظاهر نیز چنین شد. آنان که کاخ را از نزدیک می‌دیدند از شکوه قصر و بی‌عیب ونقص بودن آن تعریف‌ها کردند. یکی از بازدیدکنندگان کاخ هارون بر خلاف دیگران سخنی گفت که هارون را به تعجب وتفکر وا می‌داشت. او به هارون گفت: «قصر تو نقصی دارد بزرگ. هارون پرسید: نقص این قصر چیست؟

او پاسخ داد: تو یا به این خانه می‌آیی و از آن بیرون نمی‌روی یا از آن بیرون می‌روی و برنمی‌گردی.

این عبارت در نهایتِ سادگی، بزرگ و پر معنا بود. او می‌خواست به هارون بگوید: یا در این خانه می‌میری وجنازه‌ات را می‌برند ویا در بیرون خانه هلاک می‌شوی ودیگر به کاخ باز نخواهی گشت.

نه تنها قصه کاخ هارون، بلکه قصه همه دنیا چنین است. اگر کسی مالک کل دنیا باشد ودر این دنیا هیچ دردی نداشته باشد، هیچ دشمنی نداشته باشد، از همه جای دنیا خوشی بر او ببارد، اما چون خدای جهان‌آفرین چنین دنیایی را برای هیچ کس خلق نکرده است، اگر تمام این مواهب ونعمت‌ها را دارا، باشد باز بند دام گرفتاری‌ها خواهد بود، پس باید عبارت صبّروا النفس ... را راه‌کار زندگی خود قرار داد که البته رسیدن به این مقام، تصمیم گرفتن واستقامت وپایداری می‌طلبد.

به عنوان مثال دو نفر با درآمدهای متفاوت یکی کم‌تر دارد و دیگری بیشتر، اما فرد اول زود صاحب خانه می‌شود و آن که درآمد بیشتری دارد از داشتن خانه محروم است. شاید به نظر برسد که صاحب درآمد کم‌تر عاقل‌تر باشد. البته عقل دخیل است، اما به این دلیل نبوده که صاحب خانه شده است، بلکه تصمیم گرفته تا خانه‌دار شود وبرای رسیدن به هدف خود با برنامه‌ریزی دقیق و پرهیز از اسراف و با قناعت، قسمتی از درآمد خود را پس انداز کرده وبالاخره روزی خانه‌دار شده است.

دو نفر با هم درس می‌خوانند، یکی با فهم وعقل کمتر عالِم می‌شود ودیگری در حالی که از فهم وعقل بیشتر برخوردار است عالِم

نمی‌شود. عامل این موفقیت و عدم موفقیت دیگری روشن است. فرد کندذهن با خودشکیبی و تحمل سختی‌ها و نیز خودداری از اتلاف وقت و دوری جستن از کارهای بیهوده، همه وقت خود را صرف دانش‌اندوزی کرده و فرد خوش‌استعداد، کارهای دیگر، تفریحات بیشتر وخوش گذرانی را بر درس خواندن ترجیح داده است و در نهایت فرد کندذهن به مقامی والا دست می‌یابد و طرف خودش‌ذهن به دلیل وقت‌کشی از کاروان باز مانده است.

شاهد سخن

می گویند مرحوم صاحب جواهر رحمه الله قبل از فوت، شیخ انصاری را شایسته مرجعیت خواند و خواست پس از وفاتش او را مرجع اعلام کنند تا مردم از وی تقلید نمایند. پس از وفات صاحب جواهر و آگاه شدن شیخ انصاری از نظر صاحب جواهر از پذیرفتن مرجعیت شیعه خودداری کرد و یکی از عالمانی را که در آن زمان به یکی از شهرهای شمال ایران کوچ کرده ودر آن جا ساکن شده بود شایسته این مقام خواند. چون علت را از شیخ پرسیدند شیخ انصاری در پاسخ گفت:

من و ایشان یک جا درس می‌خواندیم. او ذهنی به مراتب قوی‌تر از من داشت و اگر من درسی را با پانزده دقیقه مطالعه، می‌فهمیدم و درک می کردم او همان درس را در پنج دقیقه فرا می گرفت.

به هر حال شیخ انصاری نامه‌ای به عالم نوشت و از او خواست تا مرجع تقلید شود. ایشان در جواب به شیخ انصاری پیغام داد:

درست است که من از نظر هوش وذکاوت بهتر از شما بودم، اما من درس را رها کردم وشما ادامه دادید، لذا شما بر من مقدم‌تر هستید.

بی‌تردید چنین کاری از همه کس بر نمی‌آید و مستلزم داشتن عزم واراده محکم است و در واقع خودشکیبی در برابر اقبال دنیاست که جز به بردباری واداشتن نفس ممکن نخواهد بود.

نماز در بیان معصوم علیه السلام

به مناسبت موضوع خودشکیبی، داستان معروفی که خود درسی از مکتب امام صادق علیه السلام است باز می گویم. حمیده بربریّه یکی از بانوان عالم و ارجمند در جمع اهل بیت علیهم السلام است. ایشان در اصل کنیز و مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام بود. ابوبصیر از قول حمیده بربریه نقل می کند که: حضرت صادق علیه السلام در لحظات آخر عمر شریف‌شان امر فرمودند خویشاوندان نزد ایشان حاضر شوند. همه بنی‌هاشم گِرد آن حضرت جمع شدند. امام علیه السلام چشمان مبارک‌شان را باز کردند ونگاهی به بستگان خویش انداخته، به عنوان آخرین جمله حیات‌شان فرمودند:

إنّ شفاعتنا لا تنال مستخفّاً بالصّلاهٔ؛(۲۹۴) کسی که نماز را سبک شمارد از شفاعت ما اهل بیت برخوردار نخواهد شد.

بدیهی است که خویشان آن حضرت که اهل سبک شمردن نماز نبودند و بسیاری از آنان از خوبان محسوب می‌شدند، اما حضرت با این سخن می‌خواستند حقیقتی را نه فقط برای خویشان، بلکه برای همه عالم اسلام و همه تاریخ، بیان کنند. استخفاف به نماز مسأله‌ای است که همه باید به آن عنایت داشته باشند. البته سبک شمردن نماز مراتبی دارد که باید در حد توان از مراتب پایین آن نیز دوری جست.

زمانی شرح حالِ یکی از علما را (که احتمال می‌دهم یکی از شاگردان مرحوم آقا ضیاء عراقی بوده) می‌خواندم. این عالم سیزده سال از محضر درس مرحوم آقا ضیاء عراقی بهره‌مند بوده و در این مدت فقط یک بار در یکی از درس‌ها حضور نیافت.

شایان توجه است که درس‌های سابق مثل این زمان نبود. در نجف اشرف وکربلا تعطیلی تابستانی نبود. او سیزده سال، تمام زمستان‌ها وتابستان‌ها در جلسات درس حاضر می‌شد به جز یک بار ویک درس. مسلماً چنین شخصی هر جا کاری داشته ومسأله‌ای

با درس تعارض می کرده، درس را مقدم می‌دانسته است.

نمی‌خواهم یک حکم الزامی وبایدی را عرض کنم وبگویم که برای هر کسی درس أهمّ همه مسائل است. اشاره من به «صبّروا النّفس» و مسأله سبک شمردن نماز است. یکی را می‌بینید مثلاً خوب درس نمی‌خواند چون نمی‌تواند تمرکز ذهن داشته باشد، اما یکی ذهنش را از انحراف به این سو وآن سو باز می‌دارد ودرس را خوب می‌فهمد. اولی ممکن است بتواند با ممارست عقب ماندگی خود را در فهم درس جبران کند، واجبات نیز چنین است و با نوافل واستغفار جبران می‌شود. انسان می‌تواند با یک تصمیم جدی به مراتب بالای معنوی دست یابد. روایات تصریح دارند که خدای - عز وجل - راه بازگشت و رستگاری را بر انسان‌ها نمی‌بندد. پرواضح است که این، عین لطف خداست، چرا که بشر مرتب در معرض هوا و هوسِ نفسانی است و خدا که آفریده خود را خوب می‌شناسد، از این رو راه جبران را پیش روی او قرار داده است. منتهی این خود انسان است که باید به گونه‌ای عمل نماید تا برای جبران، حداکثر بهره را از وقت ناپایدار ببرد که در غیر این صورت جبران گذشته‌ها برایش امکان‌پذیر نخواهد بود.

مرحوم آقا شیخ عبدالرحیم قمی رحمه الله یکی از علما وزهّاد واساتید کربلا بودند که بنده افتخار شاگردی وی را داشتم. ایشان می‌فرمودند:

طوری نباشد که آدمی روز قیامت وقتی که نامه اعمالش را می گیرد از کل نمازهایی که خوانده دو رکعت نماز کامل و با حضور قلب هم در آن نیامده باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام در همین روایت می‌فرماید: «والشدّة فی طاعة اللّه؛ و سختی [را]در راه بندگی خدا [بر خود هموار کردن]». البته این با همه دشواری‌هایش شدنی است. ما اهل علم سختی درس خواندن را تحمل می کنیم که روزی مجتهد بشویم، یا یک منبری بشویم تا موعظه کنیم ویا کتابی بنویسیم. برای رسیدن به این چیزها باید راه سختی را طی کنیم، اما سختی انجام فرایض وواجبات بسیار بیشتر است.

نماز را سبک نشماریم

سبک و بی‌اهمیت شمردن نماز، مراتبی دارد. اگر کسی نمازهایش قضا شود وبگوید قضایش را بجا می‌آورم یا کسی که نمی‌تواند در نماز ذهنش را متمرکز ومتوجه آن کند چنین فردی در مرتبه‌ای از سبک شمردن نماز قرار دارد. کسی که - نعوذ باللّه - می گوید: شد می‌خوانم، نشد نمی‌خوانم، این مستخف به نماز است، بلکه در مرتبه‌ای بسیار شدید از استخفاف به نماز قرار دارد. کسی را می‌بینید که وقتی نمازش قضا می‌شود اصلاً نگرانی ندارد، حتی درون خود نیز احساسی ندارد. در مقابل کسانی هستند که - مثلاً - اگر نماز صبح‌شان بدون سستی و بی‌توجهی قضا شود آن روز در نفس‌شان حالت طبیعی ندارند.

چندی پیش شخصی تعریف می کرد که ۱۵ - ۱۶ سال پیش برای خرید خانه احتیاج به مقداری پول داشتم. به تهران رفتم وچهارصد هزار تومان از آشنایی قرض کردم. پول را درون کیسه‌ای گذاشتم وسوار تاکسی شدم. موقع پیاده شدن فراموش کردم وکیسه را در تاکسی جا گذاشتم...

آن شخص از این‌که پول را در تاکسی جا گذاشته است پریشان بود، اما باید دانست که عاقبت، این مشکل حل‌شدنی است و مبلغ یاد شده بعد از مدتی تأمین می‌شود، ولی اگر خدای نکرده نماز انسان قضا شود قابل جبران نیست، زیرا نمازی که از دست برود بیشتر از این چهارصد هزار تومان و حتی تمام دنیا ارزش دارد، اما در عین حال برخی از ما با نماز این چنین برخورد می کنیم و - متأسفانه - اگر نماز از دست‌مان رفت، برای‌مان چندان مهم نیست و این، مرحله‌ای دیگر از استخفاف به نماز است. شخصی می‌گفت: هرگاه چیزی را گم می کنم به نماز می‌ایستم و به قصد این که آن را پیدا کنم نماز می‌خوانم و عاقبت در نماز متوجه می‌شوم که کجا گذاشته بودم.

حال این کلام شوخی است یا جدی، نمی‌دانم، امّا در روایات آمده که انسان تمامِ کردار خود، به ویژه نماز را که از اهم واجبات است در نامه اعمالش می‌بیند. حال این پرسش پیش می‌آید از کجا بدانیم از هفده رکعت نماز یومیه‌ای که می‌خوانیم چند رکعتش در نامه اعمال‌مان نوشته شده باشد. در روایت است گاهی انسان نماز می‌خواند و تنها یک رکعت از آن در نامه اعمال انسان نوشته می‌شود؟ یا نیمی از آنها، یک چهارم یا تنها یک دهم از نماز را ثبت می‌کنند. باید توجه داشت اگر نمازگزار در نماز خود توجه و حضور قلب نداشته نامه‌اش از نمازهای قبول شده تهی یا اندک نمازی در آن دیده می‌شود(۲۹۵) این نیز مرتبه‌ای از استخفاف به نماز است. شایان ذکر است این گونه نماز تکلیف را از دوش انسان بر می‌دارد و به فتوای علماء و مراجع تقلید، این مسأله موجب بطلان نماز نیست. این خود نیز لطف الهی است که اگر غیر از این باشد مصیبت خیلی عظیم خواهد بود.

حضور ذهن ومهار نفس در نماز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شاگردی که دل به درس نمی‌دهد وحواسش به درس نیست، درس را فرا نخواهد گرفت و اندوخته علمی نیز نخواهد داشت، معامله‌گری که حواسش به دادوستد خود نباشد ضرر می‌کند، چرا که همگان در معامله درست‌کار و پاک‌دست نیستند. پس چگونه می‌شود انتظار داشت، نمازی که از حضور قلب بی‌بهره باشد سود اخروی داشته باشد؟ فراموش نکنیم شیطان فریب‌کار ماهری است و در نفس آدمی لانه دارد وهر لحظه به ویژه در مورد مهم‌ترین واجبات، یعنی نماز در پی اغواگری ونیرنگ است. اگر آدمی در نماز حضور ذهن و تمرکز حواس نداشته باشد شیطان در وجود او نفوذ می‌کند و بر او مسلط می‌شود، اما خدای متعال ما را از عقل بهره‌مند نموده تا بتوانیم بر شیطان چیره شویم.

نماز واقعی

گاه سخن از نماز امیرمؤمنان امام حسن مجتبی وسایر معصومین علیهم السلام به میان می‌آید و از طرفی سخن از نماز ماست. در مقام مقایسه در می‌یابیم که نماز ما در واقع بی‌جان و جوهر است. امامان معصوم علیهم السلام به هنگام نماز یا به گاه آماده شدن برای نماز از خود بی‌خود می‌شوند. در تاریخ است که: در یکی از جنگ‌ها تیری به پای امیرالمؤمنین علیه السلام نشست. کار خارج کردن تیر از پای حضرت دشوار و دردناک بود. از این رو زمانی که حضرت به نماز ایستادند، تیر را از پای ایشان درآورند. امیرالمؤمنین علیه السلام آن چنان از غیر نماز فارغ شده بود که دردِ کشیدن تیر را احساس نکرد.

حضرت امام حسن علیه السلام وقتی وضو می‌گرفت رنگ چهره‌شان زرد می‌شد، چرا که می‌دانست در برابر چه کسی قرار خواهد گرفت. البته مثل این حالات عظیم جز برای معصومین علیهم السلام برای احدی ممکن نیست و انتظار چنین نمازی نیز نمی‌رود، اما نمازگزار حداقل آن قدر باید حضور ذهن داشته باشد که وقتی به نماز ایستاده بگوید اللّٰه اکبر بداند چه می‌گوید و معنای بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را بداند و وقتی که الحمد للّٰه ربّ العالمین را بر زبان می‌آورد آگاه باشد که از چه وبا چه کسی صحبت می‌کند. همین قدر سعی وتلاش در اقامه نماز خوب است.

حال اگر از نمازی سخن گفته شود که آدمی را از خود بی‌خود می‌کند وجز ذات الهی چیزی به ذهن خطور نمی‌کند به یقین مراد از چنین نمازی نماز معصومان علیهم السلام است. از آن‌جا که آنان امامان ما هستند و بنا به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «ألا وإنَّ لكلّ مأموم اماماً؛(۲۹۶) بدانید که هر مأمومی را امامی است». باید - اگر نه مانند آنان - که حداقل حضور قلب و ذهن را در نماز رعایت کنیم و به این مقدار که نام وتاریخ زندگی امامان را بدانیم، اکتفا نکرده، بلکه باید منش آنان را سرمشق قرار دهیم وبه آن عمل کنیم و مهم‌تر این که سعی کنیم مستخف به نماز نباشیم و آرام آرام بعضی از مراتب استخفاف را کم کنیم. شیطان کارش این است که هنگام نماز در کنار انسان بایستد واو را از فرمانِ صبّروا النفس دور کند و از دیگر سو مطالب دارای اهمیت را از ذهن انسان می‌گذراند و بدین ترتیب او را از حضور قلب و گزاردن نمازی پسندیده محروم می‌کند.

یکی از سخنرانان می‌گفت: من به عنوان یک منبری محورهای سخنانم را در حال نماز تنظیم می‌کنم.

اگر چه ممکن است ایشان این سخن را جدی نگفته باشد، اما این احتمال نیز وجود دارد. پس باید بپذیریم که نماز جای هیچ فکری جز فکر خدا نیست و نماز را بگذارید فقط برای نماز. هر چیزی جای خود دارد ونماز زمان عبودیت واظهار نیاز به معبود است. نماز یعنی پیوستن یک قطره به دریا و تطهیر روح است.

اگر کاسبی به کسب خود اهمیت ندهد ویک روز به محل کسب خود برود ویک روز نرود، یک روز مغازه را زود باز کند ویک روز دیر، به یقین در کار خود موفق نخواهد شد. همین طور اگر کسی به منظور عالم شدن به یادگیری اهمیت ندهد، به جایی نخواهد رسید. حال که شرط موفقیت در کار و کسب دانش حضور ذهن و تمرکز حواس است انسان باید چنین باشد و این حالت را نیز به تدریج در نماز خود به دست آورد، چرا که نماز ستون دین است و در این باره آمده است:

الصلاهٔ عمود الدین فإن قُبِلَتْ قُبل ما سِواها وإن رُدَّت رُدَّ ما سِواها؛(۲۹۷) نماز ستون [نگاه دارنده]دین است که هر گاه مقبول [درگاه خدا]افتاد دیگر اعمال پذیرفته خواهد شد و اگر پذیرفته نشود، کارهای دیگر نیز رد می‌شود.

از این رو باید کوشید تا در نماز، حضور ذهن و قلب داشت تا مبادا در شمار کسانی قرار گرفت که نماز را سبک می‌شمارند.

استمداد از اهل بیت علیهم السلام

برای کسب توفیق در راه انجام وظایف افزون بر کوشش و مداومت بر کار یا تحصیل دانش باید از ارواح ملکوتی اهل بیت علیهم السلام مدد جوییم تا به لطف دعای آنان به موفقیت دست یابیم.

به مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی رحمه الله گفته بودند فلان عالم گفته است که شما حافظه بسیاری خوبی دارید. ایشان در جواب فرموده بودند: تنها حافظه ملاک نیست، سعی وتلاش و دعا واستشفاع به اهل بیت علیهم السلام نیز می‌خواهد.

در تعبیر والشّدهٔ فی طاعهٔ اللَّه(۲۹۸) این شدتی که حضرت به آن اشاره می‌فرمایند: در حقیقت همان صبّروا النفس است که امام از آن یاد نموده‌اند. انسان اگر بنا را بر این بگذارد که می‌خواهد عالم بشود اگر در راهش زحمت بکشد، موفق می‌گردد. انسان اگر بخواهد کاری را انجام بدهد، می‌تواند. اراده انسانی به گونه‌ای قدرتمند است که اگر آن را با تلاش وپایداری همراه کند بر هر چیزی چیره می‌شود.

در روایت این مضمون آمده است که: «من رام شیئاً بلغه أو اقترب منه؛ هر کس چیزی را بخواهد، آن را به دست آورد یا بدان نزدیک شود». حال اگر انسان به طور جدی بر آن باشد تا در نماز حضور ذهن داشته باشد، اگر بارها شیطان حواس او را منحرف سازد، بی‌تردید باز حضور ذهن را به دست می‌آورد.

وجه نام‌گذاری

در مساجد جایی ساخته می‌شود به نام محراب. از نظر لغت، محراب مکانی است که امام جماعت در آن نماز می‌گذارد و به معنای رزمگاه است، زیرا شیطان برای مبارزه وجنگ کنار انسان می‌ایستد و به محض این که نماز را شروع کند، شیطان نیز شیطنت خود را آغاز می‌کند واگر انسان به قدرت مهار نفس خویش مسلح باشد تیر شیطان به سنگ می‌خورد. البته از نظر روایات هر جا که انسان به نماز ایستد آن جا محراب است.

شخصی به مزاح و یا به جدّ می‌گفت که جنگ انسان با شیطان یک طرفه است. شیطان همواره می‌زند وانسان همواره می‌خورد! شیطان در کارش خیلی خبره است. چون با امثال من وشما خیلی سر کرده ونقطه ضعف همه را خیلی خوب می‌داند.

از گفته‌های آن آقا که بگذریم خدای متعال نیروی فوق العاده و کارآمد عقل را به ما عطا فرموده است. با در اختیار داشتن این نیرو توان آن را داریم که بر شیطان غلبه کنیم. آنان که بر شیطان چیره شدند چه کسانی بودند؟ منهای معصومین علیهم السلام همه

چیرگان بر شیطان هماننـد من وشـما بودنـد که البته این توان و قدرت، دارای مراتب است و در نهایت مسـتلزم داشـتن خودشـکیبی است که امام صادق علیه السلام بدان سفارش فرموده است.

در ایـام شـهادت حضـرت صـادق علیه السـلام قرار داریم. به جـاست از خود آن حضـرت اسـتمداد کرده بخواهیم تـا نزد خـدا مـا را شفاعت کنـد همچنین در این روزها زیارت امین اللَّه را به نیت آن بزرگوار بخوانیم واز ایشان بخواهیم تا این قـدرت به ما داده شود که استخفاف به نماز نداشته باشیم واگر هم داریم توانایی کم کردن مراتب آن را داشته باشیم.

امیدوارم به مدد الهی و به برکت حضرت صادق علیه السلام و پدران پاک و فرزندان پاک نهادشان این توفیق را داشته باشیم که در نماز و دیگر موارد، خود شکیبی را سنگ بنای عمل خود قرار دهیم.

وصلی اللَّه علی محمد وآله الطّاهرین

جوانان و ضرورت ازدواج(۲۹۹)

جوانان و ضرورت ازدواج(۲۹۹)

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للَّه رب العالمین وصلّی اللَّه علی محمد وآله الطاهرین

ولعنهٔ اللَّه علی أعدائهم أجمعین

درآمد

از یکایک شما آقایان و بانوان گرامی که با حضورتان، زمینه برگزاری این جلسه را فراهم آوردید تشکر کرده، از خدای منان توفیق خـدمت بیشتر به نسـل جوان را برای‌تان مسئلت می‌نمایم. یکی از ادعیه روزهای ماه شـعبان، صـلوات امام زین‌العابـدین علیه السـلام است که غالباً آن‌را خوانده‌اید. امام علیه السلام در بخشی از این صلوات به درگاه خدا عرض می کند:

أللهم فأعنّا علی الإسـتنان بسـنته فیه، ونَیل الشفاعهٔ لدیه؛(۳۰۰) بار خـدایا ما را در عمل به سـنت پیامبر[ت]در این [روز]یاری‌فرما و از شفاعت حضرتش بهره‌مند گردان.

سنت چیست؟

امام سـجاد علیه السـلام در این بخش از دعا به درگاه خدا عرض نیاز برده، می‌خواهد تا او را در عمل به سـنت پیامبر و بهره‌مندی از شفاعتش یاری فرماید. حال این پرسش پیش می‌آید که سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چیست؟ و شفیع چه مقوله‌ای است؟

پاسخ این است که سنت: روش، کیفیت و خط مشی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است که حضرتش بدان عمل کرده است.

شفیع به شـخص یا عملی گفته می‌شود که انسان را یاری می کنـد، به دیگر سـخن این‌که انسان دعا می کنـد تا پیامبرِ خدا را در کنار داشـته باشـد و از یـاری‌اش برخوردار گردد و مسـلم این است که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلم بهـترین و بالاـترین همراه و یاری گر است.

این دو، یعنی عمل به سنت و شفاعت، به قول اهل علم، مانند «سبب و مسبَّب» و «علت و معلول» رابطه‌ای قوی و تنگاتنگ دارند.

ازدواج، سنت والا

ازدواج از سنت‌های مورد تأکید فراوان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم بود و بارها حضرتش به لحاظداشتن این سنت توجه می‌دادند. به عنوان مثال در تبیین جایگاه این سنت فرموده است:

النکاح سنتی، فمن رغب عن سنتی فلیس منی؛(۳۰۱) همسرگزینی سنت من است، پس هر کس از آن روگرداند، از من نیست.

این روایت جایگاه والای سنت ازدواج را به روشنی بیان می‌کند. البته روایات فراوانی در ستایش ازدواج و نکوهش روی‌گردانی از ازدواج وارد شده است. قدر متیقن این است که همسرگزینی، نیاز بشر است و هم در این گزینه است که نیازهای: عاطفی، روحی و آرامش زن و مرد تأمین می‌شود و در حقیقت مسأله‌ای تکوینی است و جزء «علت» به شمار می‌رود و سبب اصرار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ازدواج همین است. البته این امر بدان معنا نیست که همین نیاز، علت تأکید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر معصومان است که حضرتش، مسأله فراتر از این نیازها را لحاظ داشته و آن این است که ازدواج، واقعیت روحانی و معنوی است. در توضیح این مطلب عرض می‌شود: فقیهان، نکاح (ازدواج) را از معاملات خوانده‌اند که باوجود دوطرف و خواندن عقد در قالب ایجاب (از سوی زن یا وکیل او) و قبول (از سوی مرد یا وکیل او) با رضایت طرفین، تحقق می‌یابد، اما بار عبادی دارد. به دیگر بیان این قرارداد اگرچه در شمار معاملاتی چون: خرید و فروش، صلح و رهن و دیگر توافقنامه‌ها قرار داده شده است، اما تفاوت‌هایی بنیادین دارد و آن، جنبه و بار معنوی آن است.

پاداش رابطان ازدواج

هر کار خیر - چه کوچک باشد، چه بزرگ - در درگاه الهی محترم است و ارج و اجری درخور دارد، اما کسانی که در راه پیوند دادن میان دو جوان می‌کوشند، اگرچه یک‌درهزار کوشش آن‌ها برای خدا باشد پاداشی بی‌مانند دارند. در منطوق روایات معصومین مقدار تأثیرگذاری افراد لحاظ نشده، بلکه هرکس به هر مقداری که در این راه گام برداشته باشد و پیوند همسری حاصل شده باشد، به تعداد گام‌هایش پاداش خواهد گرفت. ممکن است این پرسش ذهن را مشغول کند که برای هر گامی که در این راه برداشته می‌شود چه خواهند داد؟ و اصولاً «حسنه» یعنی چه؟ آیا یک سکه طلا، پاداش اخروی یا چیزی دیگر حسنه است؟

از برخی روایات استفاده می‌شود که یک حسنه، معادل یک کوه طلاست (حال این که یک کوه طلا در راه خدا صرف کرده باشد یا این که در آخرت مقابل هر حسنه‌ای یک کوه طلا- دریافت خواهد کرد جای خود دارد). گفتن و شنیدن یک کوه طلا آسان است، اما تصور کوهی از فلز گران‌بها به وزن چند میلیون تن، هوش از سر می‌رباید.

آنچه از دعای امام سجاد علیه السلام به دست می‌آید این است که خداوند باید یاری کند تا انسان بتواند سنت‌های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را تحقق بخشد، زیرا بدون توفیق و مدد الهی، انسان آمادگی روحی و بدنی نخواهد یافت و در نهایت در انجام آنها ناتوان خواهد ماند و لذا باید از خدای متعال درخواست یاری و کمک کند. در مقابل اگر انسان آمادگی کامل برای امری پسندیده به دست آورد باید یقین حاصل کند که مدد و کمک الهی به یاری او شتافته است.

معیار همسرگزینی

آنچه در مورد ازدواج باید مدنظر قرار گیرد این است که این امر مقدس، فراتر از قراردادهای عادی و مادی است و در واقع ازدواج، خرید و فروش نیست و نباید با معیارهای دنیایی سنجیده شود، بلکه این پیوند، اگر برمبنای صحیح استوار باشد، پیوندی آسمانی است و سعادت دوجهان را به همراه خواهد داشت. برای دست‌یابی به چنین سعادتی، باید دو شرط را در امر ازدواج لحاظ داشت، ایمان و اخلاق. البته دو رکن اساسی پیوند زناشویی، یعنی ایمان و اخلاق به معنای نسبی آن است، زیرا ایمان و اخلاق مطلق در انسان‌های عادی فراهم نمی‌شود. حال اگر خواستگار، به طور نسبی از دو ویژگی یادشده برخوردار باشد، دنبال مادیات و موقعیتی

خانوادگی و دیگر امور بودن، بیراهه پیمودن است، به این معنا که به تحقیق پرداخته، ببینند خواستگار خانه دارد؟ چندمین فرزند خانواده است؟ چند خواهر و برادر دارد؟ با والدین خود زندگی می‌کند یا مستقل است و...

قبل از تمام این پرسش‌ها و حتی بدون درنظر گرفتن این امور، ابتدا باید دین‌داری و اخلاق او را سنجید و اگر به نسبت قابل‌قبولی از دو خصلت یادشده برخوردار بود، به یقین شایستگی آن‌را دارد که همسرش دهند. در همین معنا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است:

إذا جائکم من ترضون خلقه ودینه فزوجوه، إلاّ تفعلوه تکن فتنهٔ فی الأرض وفساد کبیر؛(۳۰۲) هرگاه کسی نزدتان به خواستگاری آمد و دین و اخلاق او را بپسندید، وی را همسر دهید که در غیر این‌صورت فتنه و فسادی بزرگ در زمین چهره خواهد نمود...

همین معیار نیز باید در دختر وجود داشته باشد. از دیگرسو ممکن است برخی دچار این توهم شوند که خواستگار باید ایمان و اخلاقی همانند ایمان و اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام داشته باشد. به راستی صاحبان چنین باوری، خود در ایمان و اخلاق همسنگ حضرت زهرا علیها السلام هستند؟ بی‌تردید پاسخ «نه» است. بنابراین آن مقدار ایمان و اخلاق که متناسب زوجین باشد و عرف و جامعه آن‌دو را مؤمن و بااخلاق بداند، کافی است. به یک سخن اگر ایمان و اخلاق باشد زندگی زن و شوهر چنان زیبا خواهد بود که با تمام وجود، سعادت را لمس می‌کنند.

ایمان و اخلاق افزون بر ارجمندی و آراستگی، مرد را در برابر ناملایمات و - بعضاً - ناسازگاری‌های بعضی زنان صبوری می‌بخشد. نگاهی به زندگی پیامبر اکرم و نیز برخی از امامان معصوم علیهم السلام مؤید این حقیقت است، چراکه آن حضرات در برابر بدرفتاری‌های بعضی از همسران‌شان، سخت بردبار بودند و بدی آنان را با نیکی پاسخ می‌دادند. توجه داشته باشیم ایمان و اخلاق دو گوهر بی‌همتا و گران‌بهایی است که عامل خوشبختی در زندگی زوجین است و همین دو خصلت، علی‌رغم کمبودهای ظاهری، زندگی را قوام و انسجام می‌بخشد؛ چیزی که برخی آن‌را تنها و تنها در رفاه مطلق، غذاهای رنگارنگ، آراستگی ظاهری و ثروت زیاد جست‌وجو می‌کنند. متأسفانه صاحبان چنین پندارهایی به دلیل نداشتن یکدلی و انسجام در کانون خانواده، کمتر به سعادت دست می‌یابند. با کمی تأمل درمی‌یابیم که سعادت در خانواده‌هایی یافت می‌شود که بی‌توجه به امور مادی، زندگی توأم با ایمان و اخلاق برای خود تدارک دیده باشند و همین، یک فرهنگ است؛ فرهنگی برآمده از سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که با پای‌بندی به دعا و همت باید آن‌را به تدریج در جامعه رواج داد و به همه نشان داد که در این صورت و به نسبت ترویج فرهنگ ساده‌زیستی و پرهیز از زیاده‌خواهی، سعادت نیز در جامعه و در خانواده چهره خواهد نمود.

آموزه معصومین علیهم السلام

فرهنگ ازدواج و لوازم آن، مانند دیگر مسائل فردی و اجتماعی از نظر معصومان علیهم السلام دور نمانده، بلکه عنایت بیشتری نسبت به این مقوله داشته‌اند و همواره می‌کوشیدند تا در فرصت‌های مناسب سادگی و بی‌تکلفی در امر ازدواج را به دیگران یادآوری کنند. در روایت است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد خود میان یک دختر و یک پسر مسلمان پیوند ازدواج برقرار کردند. پسر جوان مالی نداشت تا مهریه بدهد و از آن‌جا که عقد ازدواج با مهریه محقق می‌شود، داماد حلقه‌ای بی‌ارزش و بدون نگین از رشته‌ای آهنی تهیه کرد و آن‌را به عروس داد و این، تمام مهریه‌ای بود که به دختر داده شد».

مورد دیگری نیز پیش آمد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عقد ازدواج میان دختر و پسری مسلمان جاری کنند. حضرت از جوان پرسیدند: برای مهریه چه داری؟

گفت: هیچ چیزی ندارم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: چیزی از قرآن را حفظ کرده‌ای؟

گفت: چند سوره کوچک در حفظ دارم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آن مقدار از قرآن که در حفظ داری به عنوان مهریه به همسرت بیاموز».

فرهنگ و اسلوب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا این اندازه آسان و دور از تکلف بود و البته چنین ازدواجی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عقد آن‌را خواندند بسیار خجسته و سعادتمند خواهد بود.

شیخ صدوق قدس سره در باب مهریه و تأثیر منفی و مثبت آن از منظر روایات، آورده است:

إن من برکـۀ المرأۀ قلۀ مهرها، ومن شؤمها کثرۀ مهرها؛(۳۰۳) به یقین مهریه کم، از برکت و خجستگی زن است و مهریه زیاد، نشان از شومی زن دارد.

آیا امروز این فرهنگ در جامعه ما حاکم است؟ و چه اندازه توانسته یا خواسته‌ایم خود را به این فرهنگ سعادت‌بخش نزدیک کنیم؟

متأسفانه به دلیل زیاده‌خواهی‌ها و چشم و هم‌چشمی‌های خانواده‌ها روزبه‌روز بر گرفتاری خودساخته خویش می‌افزایند، غافل از این‌که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث شد تا مکارم اخلاق را کمال بخشد و سنت‌های غلط و دست‌وپاگیر را از میان بردارد. قرآن کریم درباره این کار سترگ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید:

...ویضع عنهم إصرهم والأغلال الّتی کانت علیهم؛(... ۳۰۴) و از [دوش]آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد.

راستی غل و زنجیر و قید و بندهایی که پیامبر از مردم برداشت، همان غل و زنجیر آهنی است که همگان می‌شناسیم؟ البته منظور این نیست، چراکه هیچ انسانی بر دست و پای خود و افراد خانواده خود زنجیر نمی‌نهد، بلکه غل و زنجیر، کنایه از فرهنگ‌های دست‌وپاگیر و غلطی است که جامعه برای خود پدید آورده است که با فرهنگ و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از زمین تا آسمان فاصله دارد. بی‌تردید مهریه‌های سنگین و هزینه‌های سنگین‌تر که امروزه بر جوانان تحمیل می‌شود، هیچ رنگ و بویی از سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ندارد. انتظارات غیرمنطقی از جوانان و ناتوانی جوانان در تأمین نظر خانواده دختر، زمینه تجرد جوانان را فراهم می‌آورد و در نهایت جوانان - چه دختر چه پسر - دچار بیماری‌های روحی و جسمی بدفرجامی می‌شوند. البته اگر کسی بتواند به همسرش «قنطار» (۳۰۵)ی به عنوان مهریه یا هر عنوان دیگر بدهد، مجاز است و حق پس‌گرفتن آن‌را ندارد. قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید:

...« وَءَاتَیْتُمْ إِحْدهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیًا »؛(... ۳۰۶) و به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید، چیزی از آن‌را پس مگیرید.

به دلیل تجمل‌گرایی و رویگردانی از فرهنگ و سنت اهل بیت علیهم السلام آسان‌ترین امور زندگی آن‌چنان سخت گرفته می‌شود که به بلایی خانمان‌سوز مبدل می‌گردد. در روایت آمده است: «امام زین‌العابدین علیه السلام بر خوان طعام نشسته بودند. غذا آبگوشت یا چیزی شبیه به آن بود. حضرت استخوانی را که اندکی گوشت داشت برداشتند و فرمودند:

پس از توافق دختر و پسر برای ازدواج، این امر به اندازه پاک کردن باقیمانده گوشت از این استخوان آسان است.

پرواضح است که برگرفتن مانده گوشت استخوان، شاید زمانی اندک و به مقدار یک دقیقه وقت بطلبد. از نظر امام ازدواجی که بر سر آن توافق حاصل شود همین مقدار وقت می‌خواهد و این، نشان از آسان‌گیری در امر ازدواج دارد، چراکه ازدواج پیمان سعادت و زندگی است، نه مسأله خرید و فروش که مقام انسان فراتر از این آرایه‌هاست. بنابراین، فرموده امام سجاد علیه السلام محکی است تا دریابیم چه اندازه پیرو آن‌حضرت و دیگر معصومان هستیم. بنابه فرموده آن بزرگواران و آن‌سان که پیشتر در روایت بیان شد، مهریه سبک و معقول که پرداختن آن در توان هر کس باشد، ستوده شده و خجسته است و آرامش و سعادت را به همراه دارد. البته این بدان معنا نیست که در صورت توان پرداخت، مهریه سنگین محدودیت شرعی داشته باشد.

باورمندی به فرهنگ معصومین علیهم السلام

در هر زمینه، به ویژه در مسأله ازدواج بایـد فرهنگ معصومان علیهم السلام را باور داشت و آن‌را در زنـدگی به کار بست تا جامعه روی سعادت را ببیند. البته رسیدن به چنین جامعه‌ای در گروه همت افراد آن است، به این معنا که تا چه اندازه مایلند جامعه خود را با فرهنگ خانـدان رسالت همسو کنند. در این‌جا لازم می‌دانم ماجرای ازدواج امام جواد علیه السلام با ام‌الفضل دختر مأمون را بیان کنم تا بیشتر با فرهنگ آن بزرگواران آشنا شویم.

در تاریخ آمده است: «مأمون خلیفه عباسی، عباسیان را در کاخ خود گرد آورد و به آنان گفت: می‌خواهد دخترش ام‌الفضل را به همسری محمدبن علی (امام جواد علیه السلام) در آورد.

عباسیان، این کار و تصمیم را بر او خرده گرفتند، به این بهانه که او کودکی است خردسال و با احکام چندان آشنایی ندارد ... پس از آن‌که مأمون جلسه علمی برگزار کرد و بزرگان و عالمان را گرد آورد و عباسیان حضور یافتند، امام جواد علیه السلام نیز در آن جلسه شرکت کردنـد. مسائل علمی در جلسه مطرح شـد و امام جواد علیه السلام تمام پرسش‌ها را پاسخ داد. دیگر کسی را یارای پرسش نبود و امام علیه السلام با سربلندی مجلس را به سرانجام رساند. عباسیان نیز انتخاب مأمون را به او شادباش گفتند.

مأمون پس از بیان مطالبی به امام جواد علیه السلام گفت: برای مهریه چه چیزی در نظر داری؟

امام علیه السلام فرمود:

معادل مهریه مادرمان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌پذیرم و از آن فراتر نمی‌روم ».(... ۳۰۷)

اصرار امام علیه السلام بر مهریه پانصد درهمی به دلیل نداشتن مال نبود، بلکه حضرتش می‌خواست «سنت» را پاس بدارد و بر آن پای‌بند باشد.

سرانجام با مهریه مورد نظر امام جواد علیه السلام که پانصد درهم و معادل مهریه حضرت زهرا علیها السلام بود ازدواج وی با ام‌الفضل سرگرفت. در این ماجرا می‌بینیم که این پیوند هیچ تفاوتی میان دختر مأمون به عنوان یک دختر مسلمان و دیگر دختران مسلمان قائل نشد. البته باید توجه داشت که مأمون با این ازدواج اهدافی را دنبال می‌کرد از جمله، مشروعیت بخشیدن به حکومت خود بود و این امر بر آگاهان زمان پوشیده نبود.

ملاک‌های پوشالی

متأسفانه امروزه ملاک‌های یک ازدواج موفق را داشتن موقعیت شغلی عالی، وسایل زندگی خوب، وسیله نقلیه و ... می‌دانند. این پرسش به نظر می‌رسد که آیا تمام افراد یک جامعه و شهروندان یک کشور از نظر اقتصادی و اجتماعی همگی در سطحی بسیار عالی قرار دارند؟ بی‌تردید پاسخ منفی است. در این صورت تکلیف چیست؟ آیا باید دختران و پسران جوان و برخوردار از توانمندی‌های ساختن زندگی سالم و معقول، به این بهانه که پسر فعلاً خانه ندارد بی‌سامان بمانند؟ این برداشت با اعتقادات پاکِ دینی ناسازگار است. مگر تمام کسانی که امروز از زندگی متوسط و بی‌دغدغه برخوردارند ابتدا خانه و شغل و درآمد مناسبی داشتند؟ چرا باید دختر و پسر متدین که شایستگی همسری یکدیگر را دارند با این بهانه‌های واهی مجرد و در تلاطم روحی به سر برند؟ هیچ درباره آینده آنان اندیشه شده است؟ آیا به خطرهای روحی و جسمی که آنان را تهدید می‌کند فکر شده است؟

کسانی که چنین تصوراتی دارند و آن‌را تقویت می‌کنند، توجه داشته باشند که به فرمان الهی بی‌توجه‌اند، آن‌جا که می‌فرماید: «وَ أَنكِحُواْ الْأَيَمَى مِنكُمْ وَ الصَّلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَآئِكُمْ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَ سِعٌ عَلِيمٌ»؛(۳۰۸) بی‌همسران خود، و غلامان و کنیزان درستکارتان را همسر دهید. اگر تنگدست باشند، خداوند آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد، و خدا گشایشگر داناست.

با این وعده الهی دیگر چه جای تردید که دختران وپسران چه سرنوشتی خواهند داشت؟ به یقین اندکی همت، از سوی زن و شوهر زندگی زناشویی را رونق و موفقیت می‌بخشد. لذا باید در محاسبه‌ها و توقع‌ها تجدیدنظر کرد و اراده و عنایت خدا را لحاظ داشت و مطمئن بود که زوج جوان بیشتر از هر کس در اندیشه آینده زندگی خویش هستند و به نتیجه مطلوب نیز خواهند رسید.

الگوهای والا

بی‌تردید درباره ازدواج خجسته و سراسر برکت حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام بسیار شنیده‌اید یا خوانده‌اید. بنابه نقل روایت، امیرالمؤمنین علیه السلام یک اتاق متعارف مانند اتاق‌های خانه‌های معمولی برای زندگی مشترک داشت که تنها نیمی از آن با حصیر فرش شده بود و نیم دیگر آن سخت و ناهموار بود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به منظور هموار و نرم کردن کف اتاق فرمود تا از صحرا مقداری شن نرم بیاورند. حضرتش با دستان خود، شن‌ها را کف اتاق گستراند تا بدین ترتیب از سختی و ناهمواری آن بکاهد. در چنین اتاقی ازدواج سرور بانوان دوجهان فاطمه زهرا و جانشین پیامبر، امیرالمؤمنین علیهم السلام سرگرفت. ثمره این پیوند مبارک پاکانی چون یازده معصوم، حضرت زینب، حضرت ام کلثوم، فاطمه و رقیه دختران امام حسین و حضرت معصومه – که درود خدا برآنان باد – بودند و بزرگانی مانند: سید مرتضی، شریف رضی و دیگر ساداتی که هریک مشعل هدایت جوامع انسانی بودند، از همین شجره طیبه پاگرفتند و امروز در جای‌جای جهان نسل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام حضور دارند و چه بسا بسیاری از آنان منشأ خدمات باشند.

حدود چهل سال پیش، یکی از سادات هندوستان (از نوادگان سید میرحامد حسین، صاحب کتاب عبقات الانوار) می‌گفت:

طبق آمار تقریبی (و البته بدون در اختیار داشتن امکانات آمارگیری دقیق در آن زمان) شمار سادات جهان به پنجاه میلیون نفر می‌رسد.

توجه داشته باشیم که چنان ساده‌زیستی، منحصر به آن‌دو بزرگوار نبوده، بلکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز زندگی مشابهی داشت و این در حالی بود که میلیون‌ها پول از سراسر گستره اسلامی به ایشان به عنوان رئیس حکومت مقتدر اسلامی می‌رسید، اما همچنان زندگی فوق‌العاد ه زاهدانه‌ای داشت. در روایت آمده است: «روزی شخصی مقداری خرمای خشک به عنوان هدیه برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آورد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وسیله یا ظرفی نداشت تا خرما را در آن بریزد و از دیگرسو اتاقش فرش یا حصیری نداشت که خرماها را روی آن بریزد. این بود که مقداری از شن کف اتاق که پاخورده بود با دست مبارک‌شان کنار زدند، سپس از آورنده خرما خواستند تا خرماها را روی شن‌ها بریزد. زندگی این‌چنین زاهدانه در حالی بود که حضرتش در یک روز سه هزار شتر به مردم دادند.

چه باید کرد؟

مرحوم اخوی (آیهٔ اللّه العظمی حاج سید محمد شیرازی رحمه الله) بیش از چهل سال از عمر خود را صرف ترویج سنت ازدواج نمود و در این راه بی‌دریغ کوشید. نتیجه این فعالیت به وجود آمدن و تداوم کار بنیادهای ازدواج در کشورها و شهرهای مختلف بود که به همت مؤمنان، تمام آنها فعال و بانشاط به کار خود ادامه می‌دهند، از جمله آقایان و بانوان محترمی که در اصفهان به این امر خطیر و خداپسندانه مشغولند. بنا به نقل یکی از روحانیون معظم اصفهان، در دو سال گذشته، به طور میانگین هفته‌ای، دو ازدواج به همت این بنیاد صورت گرفته که جای بسی خوشحالی است، اما هنوز با فرهنگ و سنت رسول‌اللّه صلی الله علیه وآله وسلم فاصله داریم. پس باید در راه برداشتن غل و زنجیرهایی که ناپیدا، اما محسوس بر دست و پا و گردن افراد جامعه قرار دارد بکوشیم و زمانی این غل و زنجیرها برداشته و شکسته می‌شود که فرهنگ غلط و خانمان‌سوز حاکم بر ازدواج‌ها شکسته شود و

ساده‌زیستی و معیارهای الهی جایگزین آن گردد. البته چنین کاری سخت است و شاید ناممکن به نظر برسد، اما با همت و اراده، همه چیز ممکن خواهد شد.

اگر سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رعایت شود، با هزینه یک یا دو ازدواج می‌توان یک‌صد زوج را به خانه بخت فرستاد که این امر نیز در گرو همت همگان است.

نتیجه

جان کلام این‌که بنابر آنچه در دعای روزهای ماه شعبان آمده است باید برای موفقیت در انجام سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از خدای متعال مدد بخواهیم تا از این رهگذر به شفاعت حضرت ختمی‌مرتبت نایل شویم و بدانیم که بدون مدد حضرت باری‌تعالی هرگز توفیقی نخواهیم یافت. نیز به یاد داشته باشیم که ساده‌زیستی، تسهیل در امر ازدواج جوانان و کوشش در این راه ستوده‌ترین سنت‌هاست، چه این که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است:

من تزوج فقد أحرز نصف دینه، فلیتق اللّه فی النصف الآخر؛(۳۰۹) هر کس همسر گزیند، به یقین نیمی از دین خود را [از گزند تباهی]حفظ می‌کند و نیم دیگر آن‌را با خداترسی حفظ کند.

بنابراین باید در این راه بکوشیم تا افزون بر سامان گرفتن جوانان، دین‌شان را حفظ کنیم و سعادت را هرچند اندک، به جامعه ارزانی داریم.

امیدوارم همگان هرچه بیشتر توفیق نشر سنت و فرهنگ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خاندان رسالت را، به ویژه در مسأله ازدواج آن‌گونه که پیامبر خواسته است، به دست آورند. همچنین از خدای منان مسئلت دارم به برکت رسول خدا و ماه مبارک رمضان که در پیش داریم ما را از برکات عمل به سنت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بهره‌مند فرماید، ان شاء اللّه.

وصلی اللّه علی محمد وآله الطاهرین

ویژگی‌های زن موفق(۳۵۹)

ویژگی‌های زن موفق(۳۵۹)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه رب العالمین وصلّی اللّه علی محمد وآله الطاهرین

ولعنهٔ اللّه علی أعدائهم أجمعین

درآمد

دانش وسیله بازشناختن راه از بی‌راهه و چراغ فرا روی جویندگان راه مستقیم است و دانشمندان – با لحاظ داشتن مراتب علمی‌شان – راهنمایان جامعه بشری به مقصد اصلی، یعنی راه یافتگی و کمال هستند. قرآن کریم در تبیین برتری مقام عالم بر غیر عالم می‌فرماید:

...« قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ»؛(۳۶۰) بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند می‌پذیرند.

دانش‌اندوزی

پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبداللّه صلی الله علیه وآله وسلم در باره علم و جایگاه آن فرمود:

طلب العلم فریضهٔ علی کل مسلم ومسلمهٔ؛(۳۶۱) [در] طلب علم [بودن] بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

بر اساس این حدیث شریف و دیگر رهنمودهای اسلام در مورد دانش و دانش‌اندوزی، مسلمانان از صدر اسلام با تحمل سختی‌های سفر و تنگناهای معیشت، اما مشتاقانه در پی تحصیل دانش برآمدند. این اشتیاق زمینه نشر و تحصیل دانش را برای مرد و زن فراهم کرد و لذا در گذشته و نیز در روزگار ما در کنار مردان عالم، بانوانی دانش اندوخته چهره نمودند و در عرصه‌های مختلف دانش، به کمال رسیدند. از میان این بانوان عالم و موفق دوتن را نام برده، شرحی مختصر از زندگی‌شان را باز می‌گویم.

دختر شهید اول

یکی از آنان دختر شهید اول(۳۶۲) بود. وی فاطمه و کنیه‌اش ام‌الحسن بود. فاطمه در تحصیل دانش سخت می‌کوشید و پس از تحمل زحمت‌های فراوانی، عالمه و مجتهده شد.

ترجمه نویسانی که شرح حال عالمان و فقیهان را نگاشته‌اند، از پرداختن به شرح حال این بانوی ارجمند و عالم غفلت نورزیده، آورده‌اند: «چون شهید اول چشم از جهان فروبست، وارثان او دو پسر و یک دختر به نام‌های: شیخ محمد و شیخ علی و فاطمه مورد بحث بودند. آنان بر آن شدند تا میراث پدر را - که شامل زمین، مزرعه، باغ و جز آن بود - تقسیم کنند. در میان ارث بر جای مانده از پدرشان چند کتاب وجود داشت. آن بانوی عالمه و دانش‌دوست با دو برادر خود از در گفت و گو درآمده، گفت: تمام سهم خود را از ارث پدر، در مقابل این کتاب‌ها با شما مصالحه می‌کنم.

برادرانش پیشنهاد او را پذیرفته و او سندی نوشت به این شرح:

به نام خدای بخشایشگر مهربان، ... اما بعد، ام الحسن، فاطمه، سهم الارث خود را - که در جزین(۳۶۳) و جز آن قرار داد - به برادرانش ابوطالب، محمد و ابوالقاسم علی، فرزندان فقیه اعظم، یگانه روزگار ... محمدبن احمدبن حامدبن مکی قدس سره بخشید و در قبال آن، کتاب‌های: قرآن کریم، تهذیب و مصباح (شیخ طوسی) و ذکری (شهید اول) [که از ماترک پدرشان است]برگرفت ».(... ۳۶۴)

این بانوی بزرگوار مراتب علمی را یکی پس از دیگر طی کرد و به مرحله‌ای رسید که اساتید شهید اول در عرض او به دخترش نیز اجازه اجتهاد دادند.

زمانی که این زن فقیه و دانشمند چشم از جهان فروبست به دلیل جایگاه والای علمی‌اش، هفتاد مجتهد شهر جزین، در تشییع پیکر او شرکت کردند.(۳۶۵)

همسر شیخ بهائی

امر ازدواج و لوازم آن برای همگان روشن و بسیار طبیعی است. به عنوان مثال، هنگامی که زن به خانه شوهر می‌رود، لوازم متعارف زندگی، مانند: فرش، لباس، یخچال و ... با خود می‌برد، اما جهیزیه‌ای که همسر شیخ بهائی به خانه شوهر برد، همانندی نداشت و هیچ مورّخی مانند آن را نقل نکرده است. در جهیزیه آن بانوی گرانقدر مقدار قابل توجهی کتاب بود که این خود نشان از دانش‌دوستی و دانش‌اندوزی او دارد.

شرط موفقیت

بی‌تردید دو بانوی یادشده – به عنوان نمونه‌ای از بسیار بانوان دانشمند و عالم – همانند دیگران، دوران کودکی و نوجوانی را بسان همگنان سپری کردند، اما در بزرگسالی به چنان موفقیتی دست یافتند که این موفقیت را می‌توان در گرو دو چیز دانست که در هر کس فراهم آید و آن را با کوشش همراه کنند به یقین به مقام‌های والای علمی دست خواهد یافت.

نخست: عمارت و آبادانی قلب به طاعت خدا که چنین موهبتی خواسته امام معصوم علیهم السلام از حضرت حق است که در آخر صلوات شعبانیه آمده است. امام سجاد علیه السلام در بخش آخر این صلوات به درگاه الهی عرضه می‌دارد:

أللّهم صلّ علی محمد وآل محمد واعمر قلبی بطاعتک؛(۳۶۶) بارخدایا!، بر محمد و خاندان او درود فرست و قلبم را به طاعت حضرتت آباد فرما.

طاعت – بنا به گفته علما – از اعمال اندام‌ها، مانند: دست، پا، زبان، گوش و چشم است. به عنوان مثال، اگر بگوییم: فلان شخص مطیع خداست، بدین معناست که او نماز می‌گذارد، روزه می‌گیرد، دروغ نمی‌گوید، میان دو تن صلح و سازگاری برقرار می‌کند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و البته غالب این کارها از اعمال اندام‌هاست. وانگهی ممکن است انسان نماز بخواند، روزه بگیرد و قرآن تلاوت کند، اما اعمالش مورد قبول واقع نشود، در مقابل نماز و اعمالی که ارکان آن صحیح باشد، قبول است و این مقبولیت از آن روست که صاحب چنین نمازی می‌داند با خدا سخن می‌گوید و همین حضور قلب و توجه «آبادانی قلب» مورد درخواست امام علیه السلام است که از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

بنابراین اگر قلب انسان به طاعت خدا آباد شود، چنین فردی موفق است و هم به دلیل آبادانی قلب بود که دختر شهید اول علی‌رغم این که به وسایلی جز کتاب نیز نیاز داشت، اما آن چند کتاب نزد او از ارثی که به دست می‌آورد، ارزشمندتر بود. این گزینش نشانه آبادانی قلب به طاعت خداست و لذا این قلب، جای قرار گرفتن توفیق الهی است.

حال اگر قلب به تمایلات و خواسته‌های نفسانی و شهوات سرگرم باشد و تحت تأثیر نفس اماره قرار گیرد، وضع به گونه دیگری خواهد بود. در این‌جا منظور از شهوات، غریزه جنسی نیست، بلکه تمام تمایلات نفسانی را که آن نیز نمایی از آن جمله است، مدنظر قرار دارد. به عنوان مثال، اگر کسی موقعیت اقتصادی، اجتماعی یا علمی – که از نظر مردم مطلوب و پسندیده است – به دست آورد، سعی می‌کند به شکلی آن را به نمایش گذارد و مردم را از داشتن چنین موقعیتی آگاه سازد. در واقع این خصلت نوعی شهوت و تمایل است و «حب الظهور» (شهوت خودنمایی) نام دارد و قلب چنین کسی، به طاعت خدا آباد نیست، اما اگر قلب به طاعت خدا آباد شود، این گرایش از میان می‌رود و البته نسبت از بین رفتن خصلت خودنمایی یا همان حب الظهور، به نسبت آبادی قلب به وسیله طاعت خدا بستگی دارد و در نهایت، کار به جایی می‌رسد که چنین کسی از دانش و توانمندی‌های خود برای دنیای خویش استفاده نخواهد کرد. در این‌جا و به مناسبت موضوع، نقل داستانی را لازم می‌دانم.

یکی از علما – که خدایش رحمت کند – برای من نقل کرد: «مدت‌ها به امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل شده، از حضرتش می‌خواستم تا اسم اعظم را به من بیاموزد و هر بار نیز متعهد می‌شدم که حتی اگر گرسنه بمانم، از آن برای خود استفاده نکنم و فقط برای حل مشکل مردم آن را به کار برم. در سفری با کالسکه از نجف اشرف به کاظمین می‌رفتیم. در کنار من شخصی نشسته بود که بیان و حرکاتش از تدین او حکایت داشت. راهی که به کاظمین منتهی می‌شد، از حله(۳۶۷) می‌گذشت. چون به حله رسیدیم و کالسکه بر روی پل رسید، ناگهان به سمتی متمایل شد و سواران به رودخانه افتادند. من توانستم با سختی فراوانی و به فاصله‌ای که از محل سقوط در رودخانه داشتم خود را نجات دهم. در همین حال شخصی را در رودخانه دیدم که تنها مقداری از سرش از آب بیرون بود. او به سختی نفسی همراه با ناله کشید و به زیر آب رفت. از صدا او را شناختم، او همان همسفر متدین من بود که در کالسکه کنارم نشسته بود. من که نمی‌توانستم او را نجات دهم و او در حال غرق شدن بود، رو به سمت نجف کردم و به امیرالمؤمنین عرض کردم:

آقا امیرالمؤمنین، اسم اعظم را برای چنین موقعیتی و نجات این مرد متدین می‌خواستم،

سپس مردم را برای نجات او به یاری خواستم.

عده‌ای جمع شدند و او را از آب بیرون کشیدند. اقدام‌هایی برای نجات او صورت گرفت و شکم او را که از آب پر شده بود تخلیه کردند. کسانی که شاهد وضعیت او بودند، کار وی را تمام شده خواندند و عده‌ای او را زنده می‌دانستند. در نهایت همگی او را رها کردند و رفتند. من مقداری آب قند تهیه کرده، آن را به تدریج و قطره‌قطره در دهان آن مرد می‌چکاندم. سرانجام نفسی کشید و پس از مدتی حال طبیعی خود را به دست آورد. همان شب در عالم خواب کسی به من گفت: هیچ میدانی او اسم اعظم را بلد بود؟

از خواب بیدار شدم. به این نتیجه رسیدم که ظرفیت چنین موهبتی را ندارم، چراکه تا واپسین لحظه زندگی حاضر نبود از اسم اعظم که در اختیار داشت برای نجات جان خود استفاده کند».

مطلب قابل‌توجه در این داستان این است که هر کس با هر موقعیت و هر جنسیت می‌تواند به این مقام برسد و در حقیقت، آبادانی قلب به طاعت خدا همین است. توجه داشته باشیم اگر دل به جایی توجه و تعلق داشته باشد، چیزهای دیگری از نظر او ارزش ندارد، اما متأسفانه دل ما به یک جا یا یک مسأله وابستگی ندارد، بلکه گرفتار پریشانی و در جاهای متعدد در جولان است و در واقع هر چیزی را - جز آنچه که باید - ارزشمند می‌بیند.

کسانی که از آسایش، خوشی‌ها، ثروت، اعتبار و جز آن چشم می‌پوشند، بی‌تردید هدفی والاتر را دنبال می‌کنند که از آسایش و ثروت و دیگر آرایه‌های دنیایی با ارزش‌تر است.

جان کلام آن‌که اگر قلب مردی یا زنی به طاعت خدا آباد شد، به دنبال وظیفه دینی و اجتماعی اش خواهد رفت و چنین امری برای او مهم‌ترین سرمایه به شمار می‌رود و دیگر در این مسأله نمی‌اندیشد که آیا وظیفه‌ای که دنبال می‌کند، با خواست‌های نفسانی‌اش سازگاری دارد یا نه. البته زندگی را نیز برخود سخت و تنگ نخواهد گرفت، چه این که پشت پا زدن به تمام خواسته‌ها و سرکوب کردن آن، کاری پسندیده نیست که افراط و تفریط، هیچ گاه مطلوب نبوده و نیست، بلکه معیار در کارها، میانه روی است.

در تاریخ آمده است: «جابربن عبداللّه انصاری در اواخر عمرش دچار ضعف و ناتوانی ناشی از کهنسالی شد. روزی امام باقر علیه السلام به دیدار جابر رفت و احوالش را پرسید، جابر گفت: در حالی هستم که کهنسالی را بر جوانی، بیماری را بر تندرستی و مرگ را بر زنده بودن ترجیح می‌دهم.

امام باقر علیه السلام فرمود:

اما من - ای جابر - این گونه نیستم. اگر خدا مرا فرتوت بخواهد می‌پسندم، اگر جوانم بخواهد بدان خشنودم، چون بیمارم کند، تسلیم اویم، اگر سلامتم دارد رضامندم، اگر مرا بمیراند همان خواهم و اگر زندگی‌ام بخشد آن را می‌پذیرم (... ۳۶۸)

به یقین اگر امام باقر علیه السلام چنین پاسخی به جابر نمی‌داد همگان تصور می‌کردند که جابر به مقامی بس بزرگ رسیده است که بلاهای مادی و بیماری را و در نهایت مرگ را بر عافیت خواهی، تندرستی و زنده بودن ترجیح می‌دهد، اما پاسخ امام باقر علیه السلام این مطلب را در دل‌ها و اندیشه‌ها می‌نشاند که باید به خواست خدا تن داد و از خواسته خویش - هرچه که باشد - گذشت، لذا حضرتش فقر و غنا، سلامت و بیماری و مرگ و زندگیِ خداخواسته را می‌خواهد و می‌پسندند.

بسیار شنیده‌ایم که مرتاضان خود را در تنگنا قرار داده، از تمام لذاید مباح و حلال چشم می‌پوشند و کم می‌خورند و اندک استراحت می‌کنند تا نفس خود را - به اصطلاح - شفاف کرده، آن را بیالایند که این نیز خواسته نفس است. آثار آبادانی قلب به وسیله عبادت، جلوه دیگری دارد، به این معنا که تسلیم خواسته‌های الهی است، خواه - به ظاهر - شر باشد، خواه خیر و البته از این حقیقت نباید دمی غفلت ورزید.

دوم: استفاده از وقت است. بی‌تردید صدها و صدها زن عالم در طول زمان بروز کردند که دختر شهید اول، همسر شیخ بهائی و در عصر ما حاجیه خانم امین اصفهانی - که خدای‌شان رحمت کند - از آن جمله‌اند. پر واضح است که رسیدن به چنین مراتبی تنها با خواندن چند متن و شرکت در امتحان و کسب نمره قبولی ممکن نیست، بلکه تلاشی بی‌امان می‌طلبد. بنا به گفته گذشتگانی که در عرصه دانش مراتبی به دست آورده بودند، دانش با زبان حال، به جوینده علم می‌گوید: «تمام خویشتن خود را به من واگذار تا اندکی از خود را در اختیارت گذارم».

پرواضح است که حجم بسیار دانش اهل‌بیت علیهم السلام با عمر کوتاه بشر - حتی اگر صد عمر مفید باشد - هیچ تناسبی ندارد. بنابراین طالب علم باید از هدر دادن وقت بپرهیزد و تنها به اندازه ضرورت، تن به استراحت بدهد تا بتواند فقط اندکی و حتی کم‌تر از قطره‌ای از اقیانوس دانش خاندان رسالت برخوردار شود. از دیگر سو باید توجه داشت که انسان هر چه دانش اندوزد، همچنان نیازمند تحصیل آن است. چنانچه در مقام مقایسه، دو آیه زیر را کنار یکدیگر بسنجیم پی به این حقیقت خواهیم برد. خدای متعال در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است:

«وَ إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ»؛(۳۶۹) و راستی که تو را خویی والاست.

در مقابل، خطابی که در عرصه دانش‌خواهی از سوی حضرت حق بدو می‌رسد چنین است:

...« وَ قُل رَّبِ زِدْنِی عِلْمًا»؛(۳۷۰) و بگو: پروردگارا، بر دانشم بیفزای.

در حالی این آیه بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده و او را مورد خطاب قرار داده است که حضرتش سرآمد عالمان همه دوران‌ها بود. بنابراین اگر طالب علم خواهان پیشرفت باشد باید از تمام فرصت‌ها حتی فرصت‌های چند دقیقه‌ای استفاده کرده، بر دانش خویش بیفزاید.

در همین معنا نقل خاطره‌ای از پرکاری و بهره‌جویی از خرده وقت‌ها و نتایج حاصل از آن را لازم و مفید می‌دانم:

«در سال‌هایی که در کربلا بودیم، سفری به همراه مرحوم اخوی(۳۷۱) و چند تن از آقایان برای زیارت غدیریه امیرالمؤمنین علیه السلام به نجف اشرف مشرف شدیم و دو روز در نجف ماندیم و در مدرسه آیهٔ اللّه العظمی بروجردی قدس سره منزل گزیدیم. در این دو روز غالباً به منظور زیارت و گزاردن نماز به حرم مطهر - که با مدرسه فاصله بسیار کمی داشت - می‌رفتیم، سپس وقتی را به غذا خوردن و استراحت اختصاص می‌دادیم و در بقیه اوقات هر کس به کاری می‌پرداخت. مرحوم اخوی بیشتر اوقات، قبل و پس از صرف غذا و زیارت، در جمع ما حضور نمی‌یافتند، بلکه به زیرزمینی در همان مدرسه، می‌رفتند و مشغول نوشتن می‌شدند.

در تمام دو روزی که در نجف اشرف بودیم، ایشان از فرصت‌های کوتاه میان روز، فاصله میان دو زیارت و حتی چند دقیقه‌ای استفاده کردند و چون به کربلا بازگشتیم، ایشان کتابی بیش از دویست صفحه‌ای به نام «الفضائل والاضداد» با موضوع اخلاق در دست داشتند که در همان فرصت‌های کوتاه و پراکنده دو روز حضور در نجف نوشته بودند.

خواستن توانستن است

در هر حال انسان اگر بخواهد با دو شرط می‌تواند موفق شود، یکی عمارت و آبادانی قلب است، چرا که با ویرانی قلب نباید امید موفقیت داشت. وانگهی میزان موفقیت در گرو مقدار عمارت قلب است و هرچه آبادانی قلب بیشتر باشد، نسبت موفقیت بیشتر خواهد بود.

دیگری استفاده از وقت و فرصت است. به دیگر سخن این که هر یک از شما بانوان گرامی ۲۰ - ۳۰ سال آینده به همان اندازه موفق خواهد بود که دو شرط یادشده را بیشتر در خود فراهم کرده باشد و در آن صورت به مقام والای علمی دست خواهد یافت.

جایگاه عالم

نگاهی به آیات و روایات، ما را با مقام علم و عالم آشنا می‌کند. به عنوان مثال، قرآن کریم به تبیین جایگاه عالمان و آنان که نمی‌دانند و بهره‌ای از دانش نبرده‌اند پرداخته، می‌فرماید:

...« قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الْأَلْبَبِ»؛(۳۷۲) بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند.

و نیز می‌فرماید:

...« یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ مِنکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْعِلْمَ دَرَجَتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ»؛(۳۷۳) خدا [رتبه]کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب]درجات بلند گرداند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

در روایتی در باب مقام عالم با تقوا آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

رکعتان یصلیهما العالم أفضل من ألف رکعهٔ یصلیها العابد؛(۳۷۴) دو رکعت نماز عالم از هزار رکعت نماز عابد برتر است.

در توضیح این روایت عرض می‌شود: دو برادر یا دو خواهر که در تقوا همسنگ یکدیگر هستند، اما یکی از آن دو عالم است و دیگری عالم نیست. بر اساس روایت پیش گفته، نماز یک روز عالم معادل نماز پانصد روز فرد غیر عالم است. این توضیح نیز شایان توجه است که عالم بودن به معنای مرجع تقلید نیست، چراکه علم دارای مراتب بوده و دارنده هر مرتبه از آن، عالم است. طبیعی است که علم، مقامی نیست که به آسانی به دست آید، بلکه کوشش بی‌امان می‌طلبد و البته اگر کسی در پی امیال خود باشد مشکل بتواند به چنین مقامی دست یابد و این کار ممکن نخواهد بود که از قدیم گفته‌اند: «دو هندوانه را با یک دست نمی‌توان برداشت» چه رسد به این که کسی بخواهد ده هندوانه را با یک دست بردارد. حال کسانی که به دنبال تمایلات خود هستند و در عین حال می‌پندارند در پی عمارت قلب و تحصیل دانش‌اند نیز حال کسی است که بخواهد ده هندوانه را با یک دست بردارد.

در روایت دیگری آمده است: «نوم العالم عبادهٔ؛(۳۷۵) خواب عالم عبادت است».

راستی چرا چنین مرتبه‌ای برای عالم لحاظ شده و او در حالی که خواب است و فارغ از خدمت به مردم، صله رحم و مطالعه و تعلیم علم، اما خواب او عبادت عابد خوانده شده، بلکه عبادت عالی به شمار می‌رود؟

لازم به یادآوری است که در تعریف کلمه عالم و تعمیم آن «قانون اشتراک» را باید لحاظ داشت، زیرا بر اساس این قانون، هر جا که لفظ مذکر باشد – جز در موارد استثنا – مذکر و مؤنث را شامل می‌شود، یعنی زمانی که در قرآن می‌خوانیم: «یا أیها الذین آمنوا؛ ای کسانی که ایمان آوردید» مراد مردان و زنانی است که ایمان آورده‌اند یا آن‌جا که می‌فرماید: «حق الحسین واجب علی کل مسلم؛(۳۷۶) امام حسین علیه السلام بر هر مسلمان حقی واجب دارد» منظور مردان و زنان مسلمان است. بنابراین هنگامی که گفته شود عالم، مرد و زن عالم را در برمی‌گیرد.

پاداش، صد هزار برابر

در روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

اگر کسی دِرَمی به مرد یا زن مؤمن بدهد، خدا ده برابر به او پاداش خواهد داد و اگر به خویشان خود بدهد ... آن‌گاه درنگ نموده، سپس فرمود: و اگر دِرَمی به طالب علوم اهل‌بیت علیهم السلام بدهد، خدای منان یکصد هزار برابر پاداش آن‌را عطا خواهد فرمود.

می‌بینیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای کسانی که نماز شب می‌خوانند، ذکر می‌گویند، شب‌های قدر را تا صبح به

عبادت و راز و نیاز سپری می‌کنند و در زیارت و عبادت کوتاهی نمی‌کنند، چنین جایگاهی و منزلت مقرر نفرموده است. البته اگرچه افراد فوق با اعمال‌شان از عنایت الهی برخوردارند و اعمال‌شان والا و ارجمند است، اما مقام عالم فراتر از این‌هاست. باید توجه داشت که مقام علم بالاترین مقام‌هاست و از همین‌رو با تمایلات و خواهش‌های نفسانی قابل جمع نیست. لذا باید کسانی که در طلب علم هستند، به تدریج و اندک‌اندک از خواهش‌های نفسانی و آنچه نفس بدان گرایش و تمایل دارد بکاهند تا موفقیت به دست آورند.

دانش‌های بایسته فراگیری

آنچه باید در فراگیری آن کوشید و در واقع عمده علوم اهل‌بیت علیهم السلام به شمار می‌رود سه چیز است:

۱ – اصول دین؛

۲ – احکام شرعی؛

۳ – اخلاق و آداب اسلام.

لذا طالب علم باید با پرهیز از هدر دادن فرصت‌ها و حتی اوقات کوتاه فراغت، تمام سعی خود را به کار بندد و با نظر معصومان علیهم السلام درباره اصول دین، احکام و اخلاق و آداب اسلامی آشنا شود و در آنها کندوکاو کند تا خود در اصول دین و احکام به مرتبه اجتهاد نایل آید. البته حداقل اجتهاد در اصول دین برهمگان واجب است و طلبه باید اجتهاد را با گستره آن، یعنی اجتهاد در احکام و اخلاق و آداب اسلامی را به دست آورد و البته همان‌طور که گفته شد، رسیدن به چنین مقامی مستلزم پای‌بندی و تقیّد است، به این معنا که جویای دانش از تفریح بی‌حساب، جلسه‌های دوستانه و وقت‌گذرانی خود بکاهد که موفقیت در گرو بهره‌گیری از فرصت‌هاست.

نتیجه

از آن‌جا که طلاب، به ویژه خواهران طلبه با تحصیل علوم دینی، از اهل‌بیت علیهم السلام پیروی می‌کنند، به یقین مورد عنایت خاص حضرت ولی عصر – عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف – هستند. بنابراین باید قلب را به طاعت خدا آباد کرد و در تحصیل علوم آل محمد علیهم السلام کوشید، زیرا هر گاه امام زمان – عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف – بخواهند کسی را مورد عنایت قرار دهند، آبادانی قلب او و نسبت آن و نیز میزان کوشش او را در تحصیل علوم اهل‌بیت علیهم السلام لحاظ می‌دارد.

امیدوارم در این روزها که به حضرت صاحب‌الزمان – عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف – تعلق دارد همگی‌مان مورد عنایت حضرتش قرار گیریم و در آباد کردن قلب‌مان به طاعت خدا و نیز استفاده کامل از وقت در راه کسب معارف و علوم اهل‌بیت علیهم السلام دو چندان موفق شویم، ان شاء اللّٰه.

وصلی اللّٰه علی محمد وآله الطاهرین

عظمت ماه رجب(۴۱۳)

عظمت ماه رجب(۴۱۳)

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّٰه رب العالمین وصلّی اللّٰه علی محمد وآله الطاهرین

ولعنة اللَّه على أعدائهم أجمعين

درآمد

در ماه رجب قرار داریم، ماهی که در شـمار چهار ماه حرام (رجب، ذی‌قعده، ذی‌حجه و محرم) و از جمله سه ماه برگزیده خداست. این مـاه به دلیـل همین ویژگی‌هـا منشأ خیرات و برکات و هـدایت فراوانی است که انسان‌های پاك در حـد توان از موهبت‌های آن بهره‌هـا گرفتـه، بـا تأسـی به خانـدان پـاك رسالت و پیروی از آموزه‌هـای آنـان سـعادت دنیـا و آخرت خـود را رقم می‌زننـد و البته روی‌گردانی از آن، فرجـامی ناسـتوده در پی خواهـد داشـت. نگـاهی به روایـات، عظمت و جایگـاه والای این مـاه را برای همگـان آشکار می‌کند، مشروط به آن که انسان هوای نفس را وانهاده، آنچه خدای متعال و رسول و جانشینان رسولش خواسته‌اند، در پیش گیرد و با تمام وجود رهنمودهای آنان را با جان و دل پذیرفته و در زندگی فردی و اجتماعی خود به کار بندد.

ماه عظیم خدا

در زبـان روایـات هرگز به مـوردی بر نمی‌خوریم که به گزاف چیزی یـا وقـتی را بزرگ و عظیم شـمرد، بلکه عظیم شـمردن از نظر روایات بر اساس حرمت و عظمت چیزی، مکانی یا زمانی است. از میان زمان‌هایی که عظیم خوانـده شـده، آن مقـدار که روایات را کاویده‌ام تنها ماه مبارك رمضان و ماه رجب است.

بر اساس آنچه در روایات آمده، همان طور که حضـرت باری تعالی از میان خلق خود برگزیدگانی دارد، از میان زمان‌ها نیز ماه‌ها و روزها و پاره وقت‌هایی را برگزیده است، از جمله موردی که رسول خدا درباره آن فرموده است:

إن اللَّه عز وجل اختار من الشـهور شـهر رجب و شـعبان و شـهر رمضان؛(... ۴۱۴) خـدای – عز وجـل – ماه رجب و ماه شـعبان و ماه مبارك رمضان را از میان ماه‌ها برگزید.

در جایی دیگر می‌خوانیم:

الشهر الحرام العظیم؛(۴۱۵) [همان] ماه حرام بزرگ.

نیز حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم درباره این ماه فرموده است:

شهر اللَّه العظیم شهر رجب؛(۴۱۶) ماه بزرگ خدا، ماه رجب.

همان طور که پیش‌تر خوانـدیم، ماه رجب یکی از ماه‌هایی است که از یک سو در شـمار ماه‌های حرام است و از دیگر سو جزء سـه ماه برگزیـده خداست. در این جا بحثی ظریف پیش می‌آید آیا ماه رجب برتر است یا ماه مبارك رمضان؟ در این باره روایاتی وارد شـده که به لحـاظ رعـایت اختصـار، از پرداختن به آن پرهیز کرده، به این بیـان بسـنده می‌شود که این مـاه دربردارنـده فضـیلت‌ها و برتری‌های بسیاری است، از جمله این که برگزیده خدا و ماه حرام است. وانگهی تا آن جا که روایات را دیده‌ام، تنها درباره این ماه و ماه مبارك رمضان تعبیر «عظیم» به کار رفته است. البته برگزیدگان، خود دارای مراتبی هسـتند، اما در هر حال تمام آن‌ها فی‌نفسـه فرصتی طلایی و مغتنم هستند که نباید آن‌ها را از دست داد.

توجه داشـته باشیم که مقایسه این ماه با طلا تنها و تنها از آن روست که مثالی بهتر و به ذهن نزدیک‌تر وجود ندارد و ذهن دنیایی ما بیش از ایـن را نمی‌شـناسد و لـذا چنیـن فرصت‌هـایی را به طلاـ تشـبیه می‌کنیم و این در حـالی است که موهبت‌هـای الهی در قـالب ماه‌هـای بزرگ، روزهـای بزرگ و ... فراتر از تصور و فرصتی فوق‌العـاده هسـتند، در حالی که طلا، وسـیله‌ای است برای گذرانـدن چند روز دنیا.

به یـک سـخن اگرچه مـاه رجب – به حسب موارد یادشـده – من حیث المجموع ویژگی‌هـایی دارد که در مـاه شـعبان و ماه مبارك

رمضـان یـافت نمی‌شود، امـا بر آن نیسـتم که ماه رجب را از ماه مبارک رمضان برتر بـدانم. البته ماه مبارک رمضان نیز ویژگی‌هایی دارد که ممکن است در ماه رجب نباشد، اما در هر حال، ماه رجب فرصتی استثنایی است.

خدا، ناظر بر اعمال

مرحوم علامه مجلسـی رحمه الله در باب معاد بحارالانوار روایتی از رسول‌اللَّه صـلی الله علیه وآله وسلم آورده است که بخشی از آن به مـاه رجب، شـعبان و مـاه مبـارک رمضـان اشـاره دارد، لـذا آن را در این جـا مطرح می‌کنم، چه این‌که این روایت از چنـان غنای محتـوایی برخوردار است که اهـل سـخن می‌تواننـد سـی جلسه را به تـبیین آن اختصـاص دهنـد. در بخشـی از این روایت – نسـبتاً – طولانی آمده است:

...أما إن اللَّه – عز وجل – کما أمرکم أن تحتاطوا لأنفسـکم وأدیانکم وأموالکم باستشـهاد العـدول علیکم، فکذلک قد احتاط علی عباده ولهم فی استشهاد الشهود علیهم؛(... ۴۱۷) [هان بدانید]همان گونه که خدای – عز وجل – فرمان تان داد تا با گرفتن گواهانی دادگر، برای جـان، دیـن و اموال‌تـان احتیـاط کنیــد (آن‌هـا را از تبـاهی و فرامـوش شـدن محفـوظ داریـد)، همـان سـان خـود [و به منظور]احتیاط بر [ضد] بندگان و به نفع آنان گواهانی گرفته است.

این گـواه گرفتن از آن روست تـا انسـان در دین، در نفس و در دارایی اش کمـتر به بیراهه و انحراف گرفتـار شـود و به تعبیر دیگر چنین اقدامی برای رفعت بخشیدن به بشر است. می‌بینیم خدای متعال با آن والایی و عظمت، خود را در مرتبه انسان قرار داده و از او خواسـته تـا همـان سان که خود اعمال او را با گرفتن گواه برای روز حساب‌رسـی‌اش ذخیره فرموده، انسان نیز خود برای کردار خود گواه بگیرد. بی‌تردید این فرمان خدا که در قالب روایت به انسان‌ها رسیده یک جهان معنا و مطلب دارد که فکر بشر بدان نمی‌رسد، اما مسلم این است که حضرت حق بندگان را فرمان داده است تا از دین خود حفاظت نمایند.

پر واضح است خدا بندگان و آفریدگان را پیش از آفرینش می‌شناخته و تا پایان عمر جهان اعمال‌شان را می‌داند، پس، از چه رو از آنـان می‌خواهـد تـا آنـان را بر خـویش گـواه گیرنـد و خود نیز بر آنـان گواه می‌گیرد؟ مسـلماً در این فرمـان و در جمله «لأنفسـکم وأدیـانکم وأمـوالکم» نکـاتی ظریف و مهم نهفته و آن، قرار دادن کلمه «أدیـانکم» میـان دو کلمه نفس و مـال(۴۱۸) است که خـود فرصتی طولانی می‌طلبد.

جـان کلامـ این است که انسـان اگر خوب عمل کنـد، گواه گرفتن خود و خـدا برای او به منظور حفظ و ثبت اعمال اوست و اگر – خـدای ناکرده – به بیراهه رود و مسـیر خطا بپیماید، حضـرت باری‌تعالی اعمال او را ثبت کرده، حجت و گواهی علیه او قرار خواهد داد.

شایان توجه است «لام» و «علی» که در عبارت پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم آمده، به ترتیب به نفع و بر ضد را لحاظ داشـته است.

گواهان خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در ادامه روایت می‌فرماید:

فللّه – عز وجـل – علی کـل عبـد رقباء من کل خلقه، ومعقبات من بین یـدیه ومن خلفه یحفظونه من أمر اللَّه ویحفظون علیه ما یکون من أعماله، وأقواله، وألفاظه، وألحاظه، والبقاع التی تشـتمل علیه، شـهود ربِّه له أو علیه، واللیالی، والأیام، والشـهور شـهوده علیه أو له، وسـائر عبـاداللَّه المؤمنین شـهود علیه أو له، وحفظته الکـاتبون أعماله شـهود له أو علیه؛(... ۴۱۹) خـدای – عز وجـل – بر هر بنـده‌ای نگاهبانـانی از تمـام خلقش گمـارده است و نیز فرشـتگانی که پی در پی او را به فرمـان خـدا از پیش رو و از پشت سـرش پاسـداری

می کننـد [زیر نظر دارند] و رفتار، گفتار، الفاظ و چشم برهم‌زدن‌های او را – چه به نفع چه بر ضد او – ثبت می کنند. همچنین روزها و شب‌ها و ماه‌ها و تمام بندگان مؤمن خدا و نیز نگاهبانان گماشـته شده بر او که اعمال او را می‌نگارند و زمین‌ها بر ضد او یا به نفع او گواه خواهند بود.

تـوجه به این نکته از اهمیت بالا‌یی برخوردار است که نگاهبانـان نـام برده شـده در روایت، غیر از رقیب و عتیـدی هسـتند که قرآن درباره آنان فرموده است:

«مَّا یَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَـدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیـدٌ»؛(۴۲۰) [آدمی] هیـچ سـخنی را به لفـظ درنمی‌آورد مگر این که مراقبی آمـاده نزد او [آن را ضبط می کند].

روشن است وظیفه مراقب، زیر نظر داشـتن کسـی است که به مراقبت او گمارده شـده است، اما او نمی‌تواند به طور کامل و گسترده تمـام اعمـال ریز و درشت فرد را زیر نظر بگیرد، چراکه ممکن است لحظه‌ای غافـل شود، به خواب رود یا این که چشم بر هم زدنی نگاه خود از او بازگیرد و لـذا چنین نظارت و مراقبتی کاملاً محـدود و ناتمام است، پس گماشـتگان می‌بایست نگاهبانانی باشـند که تمام رفتار بنده را ثبت کنند. روایت پیش گفته، در این باره می‌فرماید: «فللّه – عز وجل – علی کل عبد رقباء من کل خلقه؛ خدای – عز وجل – بر تمام بندگانش مراقبانی از تمام آفریدگان خود قرار داده است».

بر اساس این سـخن، تمام اشیائی که در اطراف خود می‌بینیم و آنچه از آن استفاده می کنیم مانند: انگشتری، قلم، عینک، لباس و... روزی به نفع یـا علیه ما گواهی خواهنـد داد. البته اعضا و جوارح آدمی خود به طور مسـتقل گواهی می‌دهنـد. در این باب تنها یک روایت نیامـده که بـا مطـالعه بحارالا‌نوار به روایـات فراوانی بـا همین مضـمون روبه‌رو می‌شـویم و پی به کـار بزرگ مرحوم علا‌مه مجلسـی رحمه الله می‌بریم. چه خوب است در فرصت‌هـای کوتـاهی که دست می‌دهـد، همگان با مطالعه این کتاب گران سـنگ بر دانش خود بیفزایند.

گواه گرفتن برای خویش

در روایت آمـده است که امیرالمؤمنین علیه السـلام در روزگـار خانه‌نشـینی و به این جهت که برای اداره اجتمـاع کمتر می‌توانسـتند وقت صرف کنند، در کنار هر نخلی که کاشته بودند دو رکعت نماز می گذاردند که مجموع آن هزار رکعت می‌شد.(۴۲۱)

یـادآوری یـک مطلب ضـروری است و آن این که آیا هـدف از آفرینش امیرالمومنین علیه السلام با آن عظمت و انـدیشه و بلنـدی مرتبت تنها و تنها برای کاشـتن چنـد نخل بود؟ بی‌تردید آفریدن چنان ابرمردی برای چنین مقصدی، اتلاف بشـر، تاریخ و انسانیت و به یـک سـخن اتلاف دنیا و آخرت است و خـدای متعال از این که بزرگ‌مردی را تنها برای کاشـتن چنـد نخل بیافرینـد، منزه است. مسـلم این که حضـرت باری‌تعـالی دنیـا را جایگـاه آزمون خواسـته و همگان حتی امیرالمؤمنین علیه السـلام و ابوبکر و عمر را مورد آزمون قرار داده است و این روند تا به آخر ادامه خواهد یافت.

البته غـالب انسان‌هـا درکی در حـد کاشـتن نخـل دارنـد و چنین کـاری در شـأن آنـان است و گـاهی حتی جز این را نمی‌داننـد، اما امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۵ سال از عمر خود را – بالإجبار – در غیر اقتضایی که خداونـد حضـرتش را برای آن آفرید سپری کرد و آن چند سال دیگر نیز در همین سـطح بوده است، ولی خدای متعال بنا را بر امتحان خلق گذارده و شـهوات، عقل خیر و شـر را ابزار این امتحان قرار داده است.

شاهد سـخن دو رکعت نمازهای امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار هر اصله درخت است. در روایت حضـرت صادق علیه السلام است که از آن حضرت دلیل چنین شیوه نمازگزاردن را پرسیدند، فرمود:

فإنها تشهد له یوم القیامهٔ؛ زمین به نفع او گواهی می‌دهد.(۴۲۲)

بر اساس این فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام فقیهان از جمله مرحوم صاحب جواهر گزاردن نمازهای مستحب را در چند مکان مستحب می‌خوانند، به این معنا که هر دو رکعت نماز شب در یک جایی از اتاق گزارده شود. این مطلب را به عنوان عموم و مستحبات در روایت ندیده، بلکه در آثار فقها دیده‌ام، ولی ممکن است روایتی بدین منطوق و مضمون باشد. در مقابل، درباره نمازهای واجب دلیل خاص داریم مبنی بر این‌که مستحب است در یک‌جا خوانده شود. البته این امر - با لحاظ داشتن باب تزاحم که باب وسیعی است - ممکن است از یک جهت و دیگری از دیگر جهت مستحب باشد، اما فقیهان غالباً در مورد نمازهای واجب قائل به این مطلب هستند که مستحب است هر نمازگزاری، جایی در خانه‌اش برای نمازهای واجب مشخص کند و این از مستحبات فرائض است.

...یتخذ مسجداً للصلاۀ؛(... ۴۲۳) مصلایی را برای نماز اختصاص دهد.

جان سخن این‌که همین زمین و فرش زیرپای‌مان، بر گفتار، رفتار، هدف از گفتار، هدف شنونده، نیت‌ها و برداشت‌ها گواهی می‌دهد و این مطلب، صریح عبارت «رقباء من کل خلقه» است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است. حضرت باری تعالی افزون بر گواهانی که از تمام آفریدگان بر اعمال انسان گرفته است، فرشتگانی سخت حساب‌گر نیز بر انسان گمارده و در این باره می‌فرماید:

«لَهُ مُعَقِّبَتٌ مِّن بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ » (... ۴۲۴) برای او فرشتگانی است که پی‌درپی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند.

البته همه آن چیزهایی که باید به انسان برسد، قرآن بدان نپرداخته، بلکه بیان آن‌را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم واگذارده است، آن‌جا که می‌فرماید:

...« وَ مَآ ءَاتَکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ »؛(... ۴۲۵) و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن‌را بگیرید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز در راستای وظیفه‌ای که خدا بر عهده‌اش نهاد، فرمود:

إنی مخلف فیکم الثقلین کتاب اللَّه وعترتی؛(۴۲۶) من دو [امانت] بزرگ در میان شما برجای می‌نهم، کتاب خدا و عترتم.

بر مبنای ضرورت استمرار خط هدایت، عترت پیامبر، یعنی امامان معصوم علیهم السلام نیز فقیهان و مراجع تقلید را معرفی نمودند تا برای ما که قدرت برداشت از قرآن را نداریم آن‌را تبیین کنند؛ کتابی که به فرموده حضرت حق جامع همه امور مورد نیاز بشر است، آن جا که می‌فرماید:

...« وَلَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ إِلَّا فِی کِتَبٍ مُّبِینٍ »؛(... ۴۲۷) و هیچ تر و خشکی نیست مگر این‌که در کتابی روشن [ثبت]است.

ثبت دقیق اعمال

در این روایت، افزون بر جمله قرآنی «یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ » (... ۴۲۸) عبارت «ویحفظون علیه ما یکون منه؛ هرچه از او سرزند بر ضد او ثبت می‌کنند» آمده است. در واقع گماشتگان الهی و فرشتگان نگاهبان، هم به نفع ما حفظ می‌کنند و هم علیه ما. باید توجه داشت کلام عرب از دقت و ظرافت برخوردار است و لذا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در سخن خویش عبارت «ما یصدر منه» را به کار نبرده، بلکه فرموده است: «ما یکون منه» که از صدور فعل یا سخن دامنه گسترده‌تری دارد و این یعنی هرچه از او بروز می‌کند، اعم از سخن و کردار. البته روشن است که کلمه «من» بیانیه است و بخشی از آنچه از انسان سرمی‌زند درنظر دارد.

کلمه «ألفاظه» که در روایت آمده است جمع «لفظ» به معنای پرتاب کردن است و در زبان عربی آب دهان یا چیزی دیگر را از دهان انداختن لفظ می‌گویند و در واقع قول، اخصّ از لفظ و لفظ اعم است و سخن گفتن یکی از مصادیق لفظ است. از این‌رو کلمه ألفاظه در کنار اقوال آمده است و مصادیق دیگر لفظ را اراده فرموده است، مانند هر سخن و رفتاری که از انسان نسبت به

دیگری صادر می‌شود.
تعبیر بعدی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در این روایت «ألحاظه» است که فعل چشم و یک پلک زدن و نگاه دزدانه را «لحظ» می‌گویند و نفس را نیز لحظ گفته‌اند، چراکه در یک لحظه از جایی به جای دیگر می‌رود. به هرحال خدای متعال فرشتگان و تمام آفریدگان را بر یکایک افراد گمارده است تا تمام افعال ریز و درشت آنان را ثبت کنند. نتیجه این مراقبت، برای انسان‌های نیک کردار و درست گفتار، مایه خرسندی و سرفرازی است، اما برای بدکاران هراس آفرین است؛ امری که ابعادش را نمی‌دانیم، اما به طور اجمال برای همگان قابل درک است.

گواهی زمین و زمان

همان طور که پیش‌تر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خواندیم، زمین‌هایی که انسان در آن به سر برده و نیز شب‌ها و روزها و ماه‌ها گواهانی هستند که به نفع یا بر ضد انسان گواهی می‌دهند. اگر در مقام محاسبه شمار گواهان برآییم، به راستی درمی‌مانیم، چه این‌که لحظه لحظه زندگی‌مان با زمین تماس داشته و داریم و بر روی آن، چه به صورت پیاده چه با وسایل نقلیه در حال تردد هستیم و بدین ترتیب در طول زندگی صحراهای زیادی را پیموده‌ایم. حال اگر بنا باشد که تمام خلق خدا بر تمام موجودات گواهی دهند، بی‌تردید فضا نیز یکی از آفریده‌های خداست و از همین‌رو لحظه‌هایی که انسان به منظور مسافرت از هواپیما استفاده می‌کند، به نفع یا بر ضد او گواهی خواهد داد. پرواضح است که انسان خود چگونگی گواهی‌دادن را رقم می‌زند و آن بستگی به کردار، گفتار و اندیشه او دارد. اگر انسان عبادت یا خدمتی کند، آن موضع به نفع او گواهی خواهد داد و در صورتی که – خدای ناکرده – عملی شیطان‌پسند یا ستمی به ناتوانی از انسان سر بزند، آن مکان علیه او شهادت خواهد داد.
همچنین انگیزه انسان در انجام کاری بر این گواهان پنهان نخواهد ماند، چراکه آنان گماشتگان خدایند و از همین‌رو هوشیار و حسابگری دقیق هستند که هیچ عملی از اعمال انسان از نظر آنان دور نخواهد ماند. به عنوان مثال امشب که شب هشتم ماه رجب سال ۱۴۱۵ قمری است به عنوان گواه در محضر الهی حاضر شده، به نفع یا بر ضد ما شهادت داده، گفته‌های مرا و شنیده‌های شما را و این‌که پس از مجلس به کجا خواهیم رفت و چه خواهیم کرد، گواهی خواهد داد. روز بعد و نیز لحظه‌ها، دقیقه‌ها و ساعت‌ها هریک پرونده‌ای از اعمال و گفتار و اندیشه‌های ما تشکیل خواهند داد.
حال بر اساس اعمال نیک و – خدای ناکرده – بدمان پرونده‌هایی برای ما گشوده خواهد شد و زمین و زمان، یعنی جاها و لحظه‌ها و ساعت‌ها و شب و روزها گواهان این پرونده خواهند بود.
راستی با بودن این همه گواه که لحظه‌ها را بر انسان می‌شمرند آیا خواهیم توانست از عهده شماره کردن پرونده‌های‌مان برآییم؟ به یقین اندیشه و مغزمان ناتوان‌تر از آن است که یک از هزاران‌هزار آن‌را برشمرد. مسلّم این است که تمام این گواه گرفتن‌ها برای اتمام حجت است تا بدکاران نتوانند منکر بدکاری خود شوند.
پیامبر مکرم اسلام حضرت محمدبن عبداللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم در ادامه فرموده است:
وسائر عباد اللّٰه المؤمنین شهوده له أو علیه؛ و تمام بندگان مؤمن خدا گواهان او [هستند که] به نفع یا علیه او گواهی خواهند داد.
این بیان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به قدری صریح و همه‌فهم است که جای هیچ ابهامی نمی‌گذارد و بدین معناست که من‌علیه یا به نفع شما گواهی خواهم داد و یکایک شما بر یکدیگر و همگی‌تان بر یکدیگر و بر من یا به نفع من گواهی خواهید داد. نگاهبانان نویسنده اعمال نیز تمام اعمال را خواهند نوشت. بدین ترتیب خدای متعال بر انسان گواهانی درست‌گفتار گرفته است و در مقابل، از بندگان نیز خواسته تا خود برای خویش گواهانی بگیرند.

قیامت، پاداش و کیفر

آنچه پیش از این گفته شـد، در مورد ثبت اعمـال نیک و بـد توسط گواهان و مراقبان الهی بود. در ادامه سـخن پیامبر صـلی الله علیه وآله وسلم آمده است:

فکم یکـون یـوم القیامـهٔ من سـعید بشـهادتها له، وکم یکون یوم القیامـهٔ من شـقی بشـهادتها علیه؛(... ۴۲۹) [چـون] روز قیـامت [فرا رسد]چه بسیارند کسانی که به وسیله گواهی گواهان به نفع آنان سعادتمند خواهند شد و چه فراوانند کسانی که به جهت گواهی گواهان بر ضدشان در شمار شقاوت پیشگان درخواهند آمد.

در آن‌روز فرجام انسان‌ها رقم می‌خورد و مردم نیکومنش و خوش‌رفتار، بی‌شـمار شاهـدان الهی را می‌بینند که پیاپی حضور یافته، به نفع‌شان شهادت می‌دهند و مایه شادمانی‌شان می‌شوند. در مقابل افراد خطاکار و گناه‌پیشه قرار دارند. اینان عرصه را هر لحظه برخود تنگ‌تر و کیفر الهی را پیش‌روی خود می‌بینند، چراکه گواهان الهی جز بدی و نافرمانی از او ندیده‌اند و همان را گواهی می‌دهند.

سزاوار است انسان پیش از فرارسیدن روز حساب، خود به سنجش اعمال خود بپردازد تا با تزکیه اعمال خویش، در روز قیامت سر شرمساری به زیر نیفکنـد. چنـان که به خـاطر دارم، در کتـابی دیـده‌ام در احوالاـت یکی از زاهـدان چنین آمـده است ...: آن زاهد شصت سال یا اندکی بیشتر عمر کرده بود. روزی با خود اندیشید حدود بیست هزار روز از عمر من می‌گذرد و اگر روزی یک گناه کرده باشم، در این مدت، بیست هزار گناه مرتکب شده‌ام. وی تحت تأثیر فشار روحی ناشی از این فکر همان دم جان سپرد.

البته دانش پزشـکی و تجربه، وقوع چنین حـادثه‌ای را تحت تـأثیر فشارهـای روحی تأییـد می‌کنـد و چه بسا که خود شاهـد وقوع آن بوده‌ایم. خلاـصه سـخن این که هریـک گنـاه، یـک ثواب و عمـل نیک را در قیامت از انسان می‌گیرد، چه این که اعمال نیک و بد هریک به نفع یا بر ضد انسان گواهی می‌دهند و بی‌تردید گواهی آنها هرچه باشد پذیرفته می‌شود. هم از این روست که می‌فرماید:

فکم یکون یوم القیامهٔ من سـعید بشـهادتها له وکم یکون یوم القیامهٔ من شقی بشهادتها علیه؛ چه بسیارند کسانی که به وسیله گواهی گواهـان به نفع‌شـان سـعادتمند خواهنـد شـد و چه فراواننـد کسـانی که بـا گـواهی گواهـان بر ضـدشان در شـمار شـقاوت پیشـگان درخواهند آمد.

گردآوردن خلق برای حساب‌رسی

در ادامه سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمده است:

إن اللّه – عز وجل – یبعث یوم القیامـهٔ عباده أجمعین وإماءه، فیجمعهم فی صـعید واحـد فینفـذهم البصـر، ویسـمعهم الداعی، ویحشـر اللیالی والأیام، وتُستشهد البقاع والشهور علی أعمال العباد، فمن عمل صالحاً شهدت له جوارحه، وبقاعه، وشهوره، وأعوامه، وساعاته، وأیامه، ولیالی الجمع، وساعاتها، وأیامها، فیسعد بـذلک سعادهٔ الأبد؛(۴۳۰) خـدای – عز وجـل – در روز قیـامت، زن و مرد را در یک‌جـا گرد می‌آورد و چشـم همگـان را تیزبین و گوش‌های‌شـان را شـنوا خواهـد نمـود و شـبان و روزان را خواهـد آورد. آن‌گـاه جای‌هـا و ماه‌هـا بر اعمال بنـدگان گواهی خواهنـد داد. پس هر کس عملی صالـح داشته باشـد، انـدام و جوارح او، مکان‌ها، ماه‌ها، سال‌هـا، لحظه‌هـا، روزها، شب‌های جمعه [تا جمعه] (تمام شب‌های هفته) و روزها و لحظه‌های آن که بنـده در آن عملی نیک انجام داده است، به نفع او گواهی خواهند داد و آن بنده به سعادت جاودانه دست خواهد یافت.

خدای قادر متعال خود با تصریح به گردآوری بندگان در یک مکان می‌فرماید:

...« وَ حَشَرْنَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»؛(۴۳۱) و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ‌یک را فروگذار نمی‌کنیم.

منطوق آیه این است که تمام انسان‌ها از حضـرت آدم ابوالبشر علیه السلام تا آخرین کسی که در این دنیا حیات داشته و می‌زیسته و

جن و فرشتگان که شمارشان به مراتب بیش از تعداد بشر است به فرمان حق‌تعالی در روز محشر برانگیخته شده، در محضر عدل الهی حضور خواهند یافت. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام شمار ملائکه از دانه‌های خاک، بیشتر خوانده شده است. اگر یک مشت خاک را در دست بگیرید، از بسیاری دانه‌های آن سرگشته خواهید شد. حال اگر تمام خاک لحاظ شود آن‌گاه است که به عظمت جمعیت فرشتگان پی خواهیم برد. وانگهی شاید مراد امیرالمؤمنین علیه السلام از مقایسه شمار فرشتگان با دانه‌های خاک این جهان، نزدیک کردن به ذهن بشر بوده و در واقع شمار فرشتگان بیش از اینهاست.

به هر حال اگر فرشتگان و جنّیان را به تعداد میلیارد میلیارد و بلکه بیشتر را به شمار بشرهایی که در این خاکدان زاده شدند و زندگی کردند، سپس از دنیا رفتند بیفزاییم، دیگر جایی برای محاسبه بشری باقی نخواهد ماند. اینان جدای از یکدیگر در محشر حضور می‌یابند. دیگر جانداران نیز در محضر عدل الهی حاضر می‌شوند و داد مظلوم آنان از ظالم‌شان ستانده خواهد شد. در این‌باره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید:

یقتص للجّماء من القرناء؛(۴۳۲) خداوند از [حیوان] شاخدار [که به حیوان بی‌شاخ ستم کرده]به نفع حیوان بی‌شاخ تقاص خواهد گرفت.

نیز حضرتش در روایتی دیگر می‌فرماید:

إن ربی – عز وجل – حکم وأقسم أن لا یجوزه ظلم ظالم؛(۴۳۳) پروردگار من حکم فرمود و سوگند یادکرد که ستم هیچ ستمگری را [بدون تقاص و کیفر]وانهد.

شما عزیزان اهل علم می‌دانید که طبق قاعده ادبی، نکره در سیاق نفی، افاده عموم می‌کند و در این حدیث نبوی، کلمه ظلم نکره است. بنابراین هیچ ظلمی از سوی خدای متعال مورد اهمال و بی‌توجهی قرار نخواهد گرفت و حضرتش چنان حساب‌رسی خواهد کرد که مثقال ذره‌ای از حق کسی ضایع نخواهد شد. آنچه عامه مردم درباره دقت در حساب‌رسی، شاهد مثال می‌آورند، عبارت «موی از ماست بیرون کشیدن» است و البته این مثل مفهوم عدل را نمی‌رساند و حضرت باری‌تعالی خود بهترین سخن را در باب عدالت بیان کرده، می‌فرماید:

«فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ * وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ»؛(۴۳۴) پس هر که هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه]آن‌را خواهد دید. و هرکس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن‌را خواهد دید.

اگر انسان بخواهد به دقت در حساب‌رسی خداوند پی برده، بداند ذره چیست، در فضایی تاریک که روزنه‌ای روبه آفتاب داشته باشد قرار گیرد و به ذرات معلق در ستون نوری که از روزنه نفوذ کرده است بنگرد، هریک از ذرات در حال پرواز همان میزان سنجشی است که خداوند از آن یاد می‌کند. در حقیقت خدای قادر متعال اعمالی به خردی یک ذره را – خواه نیک باشد، خواه بد – از نظر دور نخواهد کرد. حال در مقام مقایسه میان آنچه خدا معیار قرار داده که ذره است و میان آنچه بشر به عنوان جزئی‌ترین‌ها که «موی از ماست کشیدن» است برآییم، خواهیم دید که از واقعیت و درک دقت در حساب‌رسی فاصله فراوانی داریم، چه این‌که موی سیاه را به راحتی می‌توان در ماست تشخیص داد و آن‌را بیرون کشید، اما برشمردن ذرات سخت دقیق است. در بخشی از روایت مورد بحث که پیش‌تر بیان شد، عبارت «فینفذهم البصر؛ دیدگان‌شان را تیزبین خواهد کرد» آمده است. قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید:

...« فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ»؛(۴۳۵) و دیده‌ات امروز تیزبین است.

توضیح این آیه در مبحث معاد بحارالانوار آمده است و بدین معنا که در قیامت قدرت بینایی افراد بی‌نهایت خواهد شد، آن‌سان که میلیون‌ها فرسنگ را خواهند دید، برخلاف قدرت دید انسان در دنیا که با اندک تفاوت در فاصله، توان دیدن نیز تغییر خواهد یافت. در روایات، افزون بر آنچه قرآن درباره تیزبینی انسان بیان داشته، از قدرت فوق‌العاده شنوایی انسان در قیامت سخن به میان

آمده است. ثمره چنین توانایی در دیدن و شنیدن این است که هیچ گواهی و هیچ سخنی که به نفع یا بر ضد انسان گفته می‌شود از دید و شنوایی انسان دور نخواهد بود و خود هم گواه را خواهد دید و هم گواهی او را خواهد شنید.

جان سخن این‌که لحظه‌ها، ساعت‌ها، ماه‌ها، سال‌ها، شب‌ها، روزها و مکان‌ها همگی گواهانی هستند که در قیامت بر ضد یا به نفع انسان گواهی خواهند داد.

در این‌جا بیان مطلبی را لازم می‌دانم و آن این که افرادی به محض خطور مطلبی به ذهن‌شان، دچار این توهم می‌شوند که کشفی کرده‌اند و عالم‌ترین عالمان هستند و براساس توهم خود اشکال‌هایی بر قرآن و نصوص دینی وارد می‌کنند، غافل از این که – متأسفانه – در جهل مرکب به سر می‌برند. البته در طول تاریخ چنین افرادی بسیار بودند و حتی بر اثر توهم خودعالِمْ‌پنداری در مقابل امامان معصوم علیهم السلام اظهار دانش می‌کردند. در روایت آمده است: «شخصی مدعی شد آیات قرآنی تناقض دارند، چراکه خدای متعال در جایی می‌گوید:

...« لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا»؛(۴۳۶) و [مردم]سخن نگویند، مگر کسی که [خدای] رحمان به او رخصت دهد، و سخن راست گوید...

و در جای دیگر می‌گوید:

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَ هِهِمْ »؛(... ۴۳۷) امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهیم...

بنابراین خدا در جایی می‌گوید: «سخن می‌گویند» و در جای دیگر می‌خوانیم «بر دهان‌های آنان مُهر می‌نهیم» و این، تناقضِ [آشکار] است!

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمود:

[چندگانگی که در آیات ملاحظه می‌شود] در یک موضع از روز پنجاه هزار ساله قیامت رخ نمی‌دهد، بلکه به چند موضع مربوط است. مثلاً جماعتی در یک‌جا جمع شده، برخی با یکدیگر سخن می‌گویند، پاره‌ای برای یکدیگر استغفار می‌کنند. اینان کسانی هستند که در دنیا بندگانِ فرمانبردار بودند ... گروهی در جایی گرد آورده می‌شوند و مورد بازپرسی قرار می‌گیرند. آن‌گاه خدا بر دهان آنان مهر می‌نهد و اندام‌های‌شان بر ضد آنان گواهی می‌دهند (... ۴۳۸)

گواهی بر ضد

در ادامه سخن گهربار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌خوانیم:

ومن عمل سوءاً شهدت علیه جوارحه، وبقاعه، وشهوره، وأعوامه، وساعاته، ولیالی الجمع، وساعاتها وأیامها، فیشقی بذلک شقاء الأبد؛(۴۳۹) و هر کس اعمال بدی کرده باشد، اندام‌ها، جاها[یی که در آن زندگی می‌کرده، یا از آن گذشته]، ماه‌ها، سال‌ها، لحظه‌ها و شب‌ها ساعت‌ها و روزهای هفته‌اش بر ضد او شهادت خواهند داد و بدین ترتیب به شقاوت ابدی گرفتار خواهد شد.

آقایان علما می‌گویند: «جمع مضاف مُحلّی به «أل» افاده عموم می‌کند».

بنابراین، زمانی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید: «اللیالی، الأیام، البقاع و » ... منظور تمام شب‌ها، تمام روزها و تمام مکان‌هاست و به دیگر بیان، تمام روزها، تمام شب‌ها ...، و تمام موجودات گواهی خواهند داد. حال اگر گواهان به نفع انسان گواهی دهند، چنین فردی به سعادت ابدی و جاودانه دست خواهد یافت، اما اگر گواهی بر ضد انسان باشد، به یقین شقاوت ابدی گریبان او را خواهد گرفت.

در بخشی از این روایت، جمله «لیالی الجُمَع» آمده است. در توضیح این جمله عرض می‌شود که لفظ «جمعه» مشترک است، بدین معنا که روزی که میان پنج‌شنبه و شنبه قرار دارد جمعه است همچنین هفته را جمعه می‌خوانند. در خور تأمل است اگر روزها و

شب‌ها و ایام ماه و هفته در یکدیگر متداخل بودند، دیگر تکرار ذکر، معنی نداشت. لذا امشب که شب هشتم ماه رجب و شب پنج‌شنبه نیز می‌باشد، شب هشتم ماه بودن یک گواه و شب پنج‌شنبه بودن نیز گواهی دیگر است و هر دو افزون بر مکانی که در آن قرار داریم و نیز لحظه‌ها و ساعت‌ها در قیامت به طور مستقل شهادت می‌دهند.

در اندیشه قیامت باشید

در ادامه سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده است:

فاعملوا لیوم القیامهٔ، وأعدوا الزاد لیوم الجمع «یَوْمَ التَّنَادِ»؛(۴۴۰) وتجنبوا المعاصی، فبتقوی اللّه یرجی الخلاص(۴۴۱)[ای مردم،] برای روز قیامت [خود کار کنید و برای روز [ی که همگان]جمع [می‌شوند] در روزی که مردم یکدیگر را [به یاری هم] ندا می‌دهند [،اما کسی، کسی را یاری نمی‌دهد]توشه برگیرید و از معصیت‌ها دوری گزینید که با تقوای الهی امید رهایی می‌رود.

می‌بینیم این روایت چه بار معنایی و محتوای بالایی دارد و به همان اندازه مطلب برای گفتن دارد و البته برای همگان روایتی سودبخش و پرفایده است، اما روی سخن در این جا با فقره بعدی این روایت است که لازم می‌دانم به اختصار توضیح داه شود. حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم در ادامه روایت می‌فرماید:

فإن من عرف حرمهٔ رجب وشعبان، ووصلهما بشهر رمضان – شهر اللّه الأعظم – شهدت له هذه الشهور یوم القیامهٔ، وکان رجب وشعبان وشهر رمضان شهوده بتعظیمه لها وینادی منادٍ: یا رجب ویا شعبان ویا شهر رمضان، کیف عمل هذا العبد فیکم؟ وکیف کانت طاعته للّه عز وجل؟(۴۴۲) پس به یقین هر کس حرمت ماه رجب و ماه شعبان را بداند و آن‌دو را [با اعمال نیک]به ماه رمضان، ماه بزرگ‌تر خدا وصل کند [به یقین] در روز قیامت گواهان او خواهند بود و بر بزرگ داشته شدن‌شان توسط او گواهی خواهند داد. در آن روز منادی ندا در خواهد داد: ای ماه رجب، ای ماه شعبان و ای ماه رمضان، این بنده در [روزهای]شما چگونه عمل کرد و فرمانبرداری‌اش از خدای – عز وجل – چگونه بود؟.

قاعدتاً این بیان گهربار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ماه رجب بوده است، چه این که مقوّمات یادشده در بیان آن‌حضرت، تأکید بر این سه ماه دارند. در آن‌جا که حضرت از وصل کردن دو ماهِ رجب و شعبان به ماه مبارک سخن گفته‌اند، مراد تنها روزه نیست، بلکه یکی از فضایل خوب در این دو ماه روزه است و البته پاداش فراوانی دارد. آقایان علما می گویند: «مثبتین (دو امر ایجابی) تخصیص و تقیید نمی‌کنند، بدین معنا که اگر یک دلیل، صدقه دادن را مستحب بخواند و دلیل دیگر، یک دینار صدقه دادن را مستحب بداند، معنای آن تقیید اطلاق صدقه نیست. به دیگر بیان اگر گفته شد یک دینار صدقه دادن مستحب است، به این معنا نیست که نیم دینار یا یک و نیم دینار صدقه دادن مستحب نیست و در خاص و عام نیز خاص تقیید نمی‌کند».

آنچه در این بخش از روایت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده، بدین معناست که انسان، حرمت و قدر ماه رجب را بشناسد، سپس شناخت خود را به مرحله عمل درآورد. در این صورت چنین کسی در روز قیامت حاضر می‌شود و خدای متعال ماه‌های رجب و شعبان و رمضان را می‌آورد، آن‌گاه منادی خطاب به ماه رجب ندا در می‌دهد: ای [ماه]رجب، این فرد روزهای تو را با چه عملی و چگونه سپری کرد؟

در این هنگام تمام ماه‌های رجب و شعبان و رمضان که بر افراد گذشته‌اند، بر یکایک بندگان و اعمال‌شان در آن سه ماه گواهی می‌دهند.

آقایان اهل علم می‌دانند که کلمه «کمّ» و «کیف» دو مقوله متفاوت با یکدیگر هستند که کلمه اول حجم و مقدار را می‌رساند و کلمه دوم کیفیت را لحاظ می‌دارد. می‌بینیم که در این سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سخن از کیف است، نه کم. به عنوان مثال، اگر کسی یک روز ماه رجب را روزه بگیرد، در مجلس وعظی حاضر شود، درسی بخواند، یک یا دو شب را نماز شب

بخوانـد و امثال آن، تمام اینها از مقوله «کمیت» بوده، اما کیفیت است که این کمیت را بها و ارزش می‌دهـد و هر قـدر کیفیت عمل خوب باشـد، بر بهای کمیت آن می‌افزاید. لذا در سـخن حضـرت رسول صـلی الله علیه وآله وسـلم «کیف عمل» آمده است، نه «کم عمل».

پس از آن که منادی چگونگی عمل بنده را از ماه‌های رجب و شعبان و رمضان می‌پرسد، به روایت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم: فیقول رجب وشـعبان وشـهر رمضان: یا ربّنا، ما تزود منا إلّا إسـتعانهٔ علی طاعتک؛(... ۴۴۳) ماه رجب و شـعبان و رمضان می گویند: بار، پروردگار ما، از ما برای بندگی‌ات یاری جست.

بـدین ترتیب این سه ماه عزیز خـدا به نفع بنـده شـهادت می‌دهند و البته اگر بنده اعمال ناشایستی داشـته باشد بر ضد او نیز شـهادت خواهند داد.

پرهیز از مستحب زیان‌رسان

در نقـل روایت پیـامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم به همین مقـدار بسـنده می کنم و – ان شـاء اللَّه – شـما که غالباً یا جملگی اهل علم هستیـد، دنبـاله آن‌را خواهیـد خوانـد، امـا آنچه در موضـوع این روایت می‌خواهم عرض کنم این است که امیرالمؤمنین علیه السـلام می‌فرماید:

لا قربـهٔ بالنوافل إذا أضـرَّت بالفرائض؛(۴۴۴) اعمـال مسـتحب که به [انجـام]فرایض زیـان برسانـد، [چنین اعمـالی] مایه قرب به خـدا نخواهد بود.

می‌دانیـم کـه خـدای – عز وجـل – واجبـات و محرمـاتی قرار داده اسـت کـه «فرایض» نامیـده می‌شونـد، چراکه انجام واجب، فرض (واجب) و ترک محرمات نیز فرض است. همچنین مستحبات و نوافل مقرر فرموده است که «نافله» به معنای اضافه و یکی از مصادیق نافله، نمازهای مستحبی است. در روایات آمـده که خـدای متعال، نمازهای مستحبی را حریم و تکمیل کننـده نمازهای واجب قرار داده است، به این معنا که اگر هفده رکعت نمازهای واجب انسان نقص و خللی داشته باشد، با نماز شب، نافله صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا کاستی‌های آن را تکمیل می کنـد تا در روز قیامت، پرونـده نمازهای او آشـفته نباشـد و در واقع خـدای منان، نمازهای نافله را برای احتیاط مقرر فرموده است.

نفـل نیز به معنـای اضـافه است و یکی از مصادیق خارجی آن این است که فردی کسـی را با مزد روزانه – مثلاً – پنـج هزار تومان به کـار می گمـارد و چون کار او رضایت کارفرما را فراهم می کنـد، کارفرما به پاس خوب کار کردن کارگر، افزون بر مزد مقرر هزار تومان نیز به او می‌دهـد. این را نفل، یعنی اضافه می گوینـد. نافله نیز به همین معناست، اما نه اضافه زائـد. حال در عین این که اعمال مستحب و نفل مورد سفارش قرار گرفته و بر آن تأکیـد شده است، اما اگر نوافل به واجبات لطمه بزنند باید آن را وانهاد، چراکه به سرمایه معنوی و سعادت اخروی انسان زیان می‌رساند. به تعبیر دیگر و در مقام استشـهاد به مسائل مادی می گوییم: اگر کسـی برای رسیدن به سود ده هزار تومان، معامله‌ای با سود یکصد هزار تومانی را رها کند، به یقین چنین کسی ده هزار تومان به دست نیاورده، بلکه ضرری نود هزار تومانی متوجه خود کرده است.

در سخنی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

إذا أضرّت النوافل بالفرائض فاْرفضوها؛(۴۴۵) اگر نوافل سبب صدمه خوردن فرایض شوند، آن را کنار گذارید.

پرواضـح است که روزه، عبـادات، ادعیه و اسـتغفار در مـاه رجب فضـیلت فراوانی دارد و پسـندیده است و اصولاًـ مـاه رجب ماه این اعمال است و روایات معصومین علیهم السـلام به چنین امری نیز تصـریح دارد. منتهی بایـد دیـد چه اندازه از این مسـتحبات و اعمال بافضـیلت، مقـدمه وجودی (وجوبی) برای تزکیه نفس است و آن مقدار از این اعمال که در تزکیه نفس مدخلیت داشـته باشد، برای

همگـان واجب عینی است و نه نـافله (مسـتحب) و بـدون این عبادت‌ها و دعاها انسان به کمال و تزکیه دست نخواهـد یافت، زیرا در دعاهـا معمولاًـ عبارت‌هـایی وجود دارد که سـخت انسـان را تکـان می‌دهـد و برای نیـل به کمال معنوی آماده می‌کنـد و کسانی که مراتبی از این کمال را یافته باشند، مراتب بالاتر آن را خواهند یافت.

هدایت کفار

یکی از فرایض، امر هـدایت گمراهـان است که شامـل کـافران، منحرفان و جاهلان می‌شود. ابتـدا به مناسـبت موضوع داسـتانی را از شاهد عینی نقل می‌کنم.

آقایی اهل علم از هنـد نزد من آمد. پس از گفت‌وگو، محل سـکونتش را در هند پرسـیدم و او شـهری را نام برد که معروف نیست. درباره وجود شـیعه در آن شـهر و آمارشان پرسـیدم، او آماری داد که نشان می‌دهد شـیعیان در اقلیت هستند، اما با توجه به جمعیت بیش از یک میلیون آن شـهر، شـیعیان جمعیت قابل‌توجهی دارند. از او پرسـیدم: در شـهر شـما نجس‌ها (کفار) نیز زندگی می‌کنند؟ پاسخ مثبت بود.

از جمله پرسیدم: در شهر شما موش‌پرست هم وجود دارد؟

-: آری، معبد نیز دارند.

-: معبد آنان را دیده‌ای؟

-: آری.

-: در معبد آنان چه چیزهایی وجود دارد؟

-: (خنده کنان) مقدار زیادی موش در معبد به چشم می‌خورد.

-: موش‌ها در معبد چه می‌کنند؟

-: از آنها با غذاهای مطبوع و فراوان پذیرایی می‌کنند.

-: موش‌پرستان دیگر چه می‌کنند؟

-: عبادت می‌کنند.

-: شما مراسم عبادت‌شان را دیده‌اید؟

-: داخل معبد نرفته‌ام، اما از بیرون عبادت کردن‌شان را دیده‌ام.

شخص دیگر از فرقـه‌ای سـخن می‌گفـت که جمعیـتی قابـل‌توجه و چنـد میلیـونی دارنـد. پیروان این فرقه انـدام تناسـلی زن و مرد را می‌پرسـتند، به این صورت که دو مجسـمه بزرگ یک زن و یک مرد را در معبـد خود دارنـد و در برابر آنها ایسـتاده، به عبادت‌شان می‌پردازند.

راوی این مطلب عکس‌هایی به همراه داشت که صحت گفته‌هایش را تأییـد می‌کرد. اندیشـمندان و فرهیختگان این فرقه نیز به معبد رفته در مقابل دو مجسمه مورد پرستش خود قرار گرفته، به عبادت می‌پردازند.

چنانچه کتاب‌های جواهر لعل نهرو (یکی از سیاسـتمداران جهان) را بخوانید با موارد بهت‌انگیزی مواجه خواهید شد. وی گاوپرست بود و طبق رسم خود، هر غـذایی را که برای خوردن فراهم می‌کرد، چند قطره ادرار گاو در آن می‌ریخت. از او پرسـیدند: تو که در شمار فرهیختگان و نخبگان هستی چرا چنین می‌کنی؟

او با اشاره به شقیقه خود گفت: این رفتار، جزء اعتقادات ماست، لذا در این مورد بحث نکنید!

خدای – عز وجل – به هنگام آفریدن انسان، به خود تبریک گفته، فرمود:

...« فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَلِقِينَ »؛(۴۴۶) آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

می‌بینیم خدای متعال در حالی به آفرینش خود تبریک گفت که خورشید و ماه و سیارات و تمام هستی با تمام نیرویی که دارند، آفریده بود و علی‌رغم این اگر هر یک از این عناصر و نیروی جاذبه دچار اختلال در فعالیت شوند حیات بشری و هستی نابود می‌شود، اما در این مورد به خود آفرین نگفت؛ آفرینشی آن‌چنان منظم و هماهنگ که خدا درباره‌اش فرموده است:

...« وَ كُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ »؛(۴۴۷) و هر کدام در سپهری شناورند.

در آیه دیگر در مقام بیان گرامی‌داشتن انسان می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِى ءَادَمَ »؛ ... و ما بنی‌آدم را گرامی داشتیم.

بر این اساس، خدای متعال بشر را اندیشمند و دارای توان تفکر آفریده است نه بقره (گاو) فارغ از اندیشه و درک. به یقین این جماعت موش‌پرست و گاوپرست بنی‌آدم هستند و در میان آنان، فرهیختگان، اندیشمندان، مخترعان و نخبگان علمی فراوانی وجود دارند. سخن ما این است که تکلیف چیست؟ و چه کسانی باید آنان را هدایت کنند؟ کسانی می‌گویند: کار ارشاد این افراد باید از نزدیک شروع شود. بحث بر سر ایفای رسالت ارشاد و هدایت از نزدیک یا دور نیست، بلکه اصل تبلیغ و هدایت موردنظر است که نتیجه نیز در گرو آن است.

جان سخن این که خداوند بشر را با آن توانمندی آفریده و ما را موظف فرموده است تا آنان را هدایت کنیم. حضرتش در تبیین مسئولیت ما به عنوان امت اسلامی می‌فرماید:

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ »؛(... ۴۴۸) شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید.

پرواضح است که امر به معروف در امر به نماز و روزه محدود نیست که این جنبه، بخشی از امر به معروف است، بلکه امر به معروف، امر به یکتاپرستی و توحید است که اساس دین می‌باشد و نیز امر به مسلمان شدن است.

راه‌کارهای امر به معروف

مسلّم این است که امر به معروف و هدایت، کاری لحظه‌ای نیست، بلکه مقدمات، وقت، مطالعه، بحث، داد و ستد، نوشتن و... می‌طلبد تا به تدریج توفیق حاصل شود و لذا کوشش فراوان در این زمینه ضرورت فوق‌العاده‌ای دارد و البته پاداش آن نیز نزد خداوند محفوظ است. در این‌باره حضرت زهرا علیها السلام روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرموده که آن حضرت فرمود:

إن علماء شيعتنا يحشرون، فيخلع عليهم من خلع الكرامات على قدر كثرة علومهم، وجِدّهم في إرشاد عباد اللَّه؛(... ۴۴۹) علمای شیعه ما برانگیخته می‌شوند و بر اساس فراوانیِ دانش و جدیت‌شان در هدایت بندگان خدا، خلعت‌های تکریم به آنها داده می‌شود.

این سخن صراحت دارد که هدایت و آشنا کردن مردم با احکام دین و وظایف شرعی‌شان جزء وظایف مهم ماست، چراکه ما در مقام روحانی کاری جز هدایت مردم نداریم و وقت‌مان صرف همین مسئولیت می‌شود، لذا نباید آن را در مقابل بهایی ناچیز و فروتر از بهای وظیفه‌مان بفروشیم و آن بهای ناچیز به معنای پرداختن به نوافلی است که به فریضه لطمه می‌زند. یادآوری مجدد این مطلب را لازم می‌دانم که پرداختن به نوافل ضرورت دارد و نیز می‌کوشیم از این نوافل سهمی داشته باشیم، زیرا همین نوافل، دعاهای ماه رجب، شعبان و ماه مبارک رمضان با عبارت‌های والایی که دارند، موجب تزکیه نفس می‌شوند.

وانگهی واجب است انسان، ملکه تقوا را حاصل کند، یعنی در خود به وجود آورد که از نافرمانی خدا - اگرچه صد در صد سود دنیایی‌اش را تأمین کند - بیزار و گریزان باشد و در امر عبادت خداوند - هرچند او را به زحمت اندازد - شادمان باشد. البته نباید

غفلت کرد که آن مقدار از نوافل مؤثر در تزکیه نفس، فریضه است، اما نسبت آن در افراد، تابع شرایط محیط زندگی و جامعه، متفاوت است و این تفاوت به حسب تفاوت درک افراد است، اما در هر حال انسان در حد درکی که خدا به او داده تأمل کند، همین مقدار کافی است.

اگر انسان به این مرحله از درک برسد، مصداق کسی خواهد بود که امیرالمؤمنین علیه السلام او را دعا کرده، فرمود:

رحم اللّه امرءً عرف نفسه ولم یتعّد طوره؛(۴۵۰) خدای رحمت کند کسی را که [قدر خویشتن را شناسد و از حد [ی که برایش مقرر شده]درنگذرد.

به یقین یکی از موارد خودشناسی این است که انسان وظیفه واجب را قربانی مستحب و نوافل نکند، اما هر دو مطلب مورد اشاره امیرالمؤمنین (خودشناسی و از حد درنگذشتن) مشکل است و بدین معناست که انسان دست از افراط و تفریط بردارد، نه آن‌چنان به دنبال انجام نوافل باشد که فرایض را از دست بدهد و نه آن‌گونه که از تزکیه نفسِ فراهم‌آمده از خواندن دعاهای با مضامین عالی محروم بماند.

بنابراین شما این توانایی را دارید با تدارک برنامه‌هایی، به تدریج موش‌پرستی، گاوپرستی و دیگر گرایش‌های اعتقادی نادرست را از میان بردارید و - البته - اگرچه از بین بردن کامل این اعتقادات ممکن نیست، ولی وجودشان کم‌رنگ و در حد هیچ خواهد شد. این مطلب را نیز به خاطر بسپاریم که پیروان این گونه ادیانِ بی‌مبنا و اساس، اگر بیشترشان جاهل مقصر باشند، اما معاند نیستند و با دلیل و سخن مبتنی بر منطق و حق به راه خواهند آمد.

پس ما به عنوان وظیفه‌داران هدایت افراد، باید فرایض را - که یکی از عناصر مهم آن ارشاد خلق خداست - به طور کامل رعایت کنیم و از نوافل - آن مقدار که واجب است - در تزکیه نفس بهره گیریم.

درسی از مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام

تعبیری از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خوارج بیان شده است که در حقیقت معجزه است. ماجرا از این قرار است: «خوارج پس از تحمیل حکمیت بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان می‌گفتند: تو - العیاذ باللّه - کافری و باید به کفر خود اقرار، سپس استغفار کنی تا بپذیریم».

آنان بر اساس همین ادعا با حضرتش از در جنگ درآمدند و یارانش را کشتند و او را واجب القتل می‌خواندند. آنان در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام شکست خوردند، اما همچنان بر افکار پلید خود پای‌ورزی و حضرتش را آماج زخم‌زبان و ناروا‌گویی می‌کردند. این روند پس از جنگ نیز ادامه داشت. روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد کوفه رفت و مشغول نماز شد. در همین حال یکی از بازماندگان خوارج، با صدای بلند [خطاب به حضرت] این آیه را خواند:

...« لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ »؛(... ۴۵۱) اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه خواهد شد.(۴۵۲)

مراد شخص خارجی از خواندن آیه فوق این بود که: خواندن نماز برای تو (امیرالمؤمنین علیه السلام) سودی ندارد، چراکه - العیاذ باللّه - مشرک و کافری. چنان که در تاریخ آمده است، توهین‌های زیادی نسبت به آن حضرت روا می‌داشتند. با این حال، امیرالمؤمنین علیه السلام حقوق آنان را از بیت المال قطع نکرد و حتی از اطلاق صفت منافق به خوارج بازداشت. چنین رفتاری در حالی بود که خوارجِ در جنگ شکست خورده، همچنان در حال کارشکنی علیه آن حضرت بودند.

پرواضح است که آنان در شمار نواصب و با امیرالمؤمنین دشمن بودند، حضرتش را مشرک خواندند و جز با شکست، دست از جنگ با ایشان نکشیدند و حتی معتقد بودند علی علیه السلام - العیاذ باللّه - مشرک از دنیا رفت، اما حضرت علی علیه السلام فرمود:

لا تقتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فأخطأه کمن طلب الباطل فأدرکه (یعنی معاویة وأصحابه)؛(۴۵۳) پس از من خوارج را نکشید، زیرا کسی که خواستار حق بوده و به طلب آن برخاسته [،اما] به خطا رفته، همانند کسی نیست که به طلب باطل برخیزد و به آن دست یابد (مراد معاویه و اصحاب اوست).

این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می‌دهد که آنان معاند نبوده، بلکه تحت تأثیر شست‌وشوی مغزی دچار کج‌فهمی شده بودند. گواه بر این مطلب این است که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از طلوع خورشید خطبه‌ای آغاز کردند تا نزدیک ظهر ادامه یافت. بر اساس قرائن، این خطبه در تابستان ایراد شده است و لذا می‌بایست هفت ساعت به طول انجامیده باشد. در پی این خطبه چند هزار تن از خوارج از عقیده خود بازگشتند. شایان توجه است که از این خطبه حتی یک سطر برجای نمانده است.

راستی امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه می‌اندیشید؟ و چه روح بلندی داشت؟ هرچه بود، تعبیر معجزه درباره حضرتش حقیر است. مسلّم این که خدای متعال او را میزانی قرار داده است برای سنجش اعمال و حق و باطل و محکی برای بهشتی یا دوزخی بودن، چه این که در زیارت صفوان جمال آمده است: «السلام علیك یا میزان الأعمال؛(... ۴۵۴) سلام بر تو [ای امیرالمؤمنین علیه السلام] ای میزان [سنجش] اعمال»، اما آن ناسپاسان بدفرجام، بشرهای بدتر از ددان و فروتر از جانوران چنان رفتار گستاخانه و خصمانه با حضرتش داشتند.

متأسفانه عمر، شالوده فسادی را پی ریخت و آن این که کتابخانه‌ها و کتاب را در آتش بسوزانند و این خطبه و بسیاری دیگر از آثار مکتوب از بین رفت.

آنچه از این رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام به دست می‌آوریم نشانگر آن است که افراد منحرف و دارای اعتقاد باطل، خود به انحراف و عقیده باطل پی نمی‌برند. به عنوان مثال، ۹۹ درصد موش‌پرستان، گاوپرستان و ... نمی‌دانند که بر باطل هستند و در این‌جا موظفیم مقدمات وجود (وجوب) آن را فراهم کنیم و بدانیم چه می‌گویند؟ چگونه می‌اندیشند؟ چه استدلالی برای باورهای خود دارند؟ پاسخ‌شان چیست؟ و اشکالاتی که برای آنان پیش آمده است کدام است؟ و این که آیا پی برده‌اند آنچه آنان و حتی روشنفکران‌شان بر اساس آیین خود انجام می‌دهند، خرافه است؟

جامعه گاوپرست، موش‌پرست و ... را به عنوان نمونه نام بردم جامعه‌ای که یک گاو می‌تواند حتی یک شبانه‌روز نظم یک شهر بزرگ را بر هم بزند و ده‌ها میلیون ساعت وقت مردم را تلف کند، اما مردم آن جامعه - به دلیل اعتقادات خرافی‌شان - هیچ عکس‌العملی برای باز کردن راه از خود نشان نمی‌دهند و اصلاً هیچ کس حق تعرض به گاو مزاحم را ندارد. به یقین این قشر از جامعه بشری و نیز دیگر خرافه‌پرستان را باید با حقایق آشنا و آنان را هدایت کرد که چنین وظیفه‌ای بر عهده ما می‌باشد.

نعمت بزرگ الهی

به لطف خدای منان این افتخار را داریم که امت اشرف پیامبران و شیعه خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام هستیم و دین‌مان عصاره تمام ادیان آسمانی و خاندان رسالت، عصاره همه پیامبرانند و قرآن و تمام آموزه‌های آنان را داریم، لذا باید به هدایت جاهلان و خرافه‌پرستان اقدام کنیم. یادآوری می‌کنم مقدمات وجود (وجوب) هدایت بشر، بلااشکال جزء مقدمات همین مباحثات علمی است که در حوزه‌های علمیه خوانده می‌شود و می‌تواند زیربنایی برای استدلال باشد و بی‌تردید علوم فقه، اصول، بلاغت و ادبیات زیربنای ارشاد مردم می‌باشد و البته نباید از آنها غافل شد، چراکه یک فرد عادی، بقال یا عطار موش‌پرست، مخاطب همیشگی نخواهد بود، بلکه باید با استاد دانشگاه و دانشمندانِ خرافه‌پرستان، موش‌پرستان، گاوپرستان و ... به طور مستدل بحث و مناقشه کنید. از این‌رو چنین کاری برخورداری از توشه پرمحتوای علمی را می‌طلبد تا با اقتدار فراوان علمی بتوانید این جریان‌های اعتقادی را به راه راست هدایت کنید.

خدای منان این علوم را به برکت روایات و اعمال معصومین علیهم السلام به ما ارزانی داشته و به لطف زحمات عالمانی چون علامه مجلسی قدس سره گرد آمده است و راحت در اختیار ما قرار گرفته است که باید شکر چنین نعمتی را به جای آورد.

امیدوارم خداوند به برکت اهل بیت علیهم السلام ما را از برکات آنان و برکت عمل به تعلیمات‌شان برخوردار فرماید، ان شاء اللّه.

وصلی اللّه علی محمد وآله الطاهرین * * *

(...Anotates...)

۱) ذاریات (۵۱)، آیه ۵۵.

۲) شعراء (۲۶)، آیه ۳.

۳) مکارم الاخلاق، ص ۳.

۴) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۳۷.

۵) نجم (۵۳)، آیه ۳ و ۴.

۶) این گفتار در ۲۸ صفر ۱۴۲۳ق. در جمع هیئات حسینی سراسر کشور ایراد شده است.

۷) بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۵۵.

۸) نصر (۱۱۰)، آیه ۲.

۹) شیعه و سنی این روایت را از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده‌اند، نک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱؛ کافی، ج ۱، ص ۴۰۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۱؛ جواهرالکلام، ج ۳۵، ص ۶۸؛ تکملة العروة الوثقی، ج ۱، ص ۷۶؛ مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۴۳ و جز آن.

۱۰) کافی، ج ۱۶، ص ۲۶۰؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۸۶ و جز آن.

۱۱) مائده (۵)، آیه ۸۲.

۱۲) بحارالانوار، ج ۳، ص ۴۷۵.

۱۳) همان، ج ۳، ص ۳۸۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۱۳؛ سید جعفر مرتضی، الصحیح من السیره، ج ۵، ص ۳۰۷ و جز آن.

۱۴) وسائل الشیعه (چاپ آل البیت)، ج ۱۵، ص ۶۶.

۱۵) غایة المرام، ج ۴، ص ۲۲۹.

۱۶) فتح (۴۸)، آیه ۲۸.

۱۷) مرجع راحل حضرت آیة اللّه العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی‌قدس سره.

۱۸) زلزله (۹۹)، آیه ۷.

۱۹) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۹.

۲۰) انفال (۸)، آیه ۴۲.

۲۱) انعام (۶)، آیه ۱۶۴.

۲۲) همان جا.

۲۳) مائده (۵)، آیه ۱۱۶.

۲۴) تبریزی انصاری، اللمعة البیضاء، ص ۶۴.

۲۵) نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۸، سخن کوتاه ۱۱۷.

۲۶) این گفتار در ۱۸ ذی‌حجه ۱۴۲۱ ق. در جمع عده‌ای از طلاب ایراد شده است.

۲۷) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۳، باب ۲۳.

۲۸) آل عمران (۳)، آیه ۳۱.

۲۹) شیخ صدوق، خصال، ص ۳۹۴. نک: مستدرک سفینةالبحار، ج ۷، ص ۴۷۳.

۳۰) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۴، حدیث ۹.

۳۱) تحریم(۶۶)، آیه ۷.

۳۲) تحف العقول، ص ۷ و بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۲۴۵.

۳۳) بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۶۵، باب ۱۷.

۳۴) بقره(۲)، آیه ۲۹.

۳۵) بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۲۴، باب احتجاج امیرالمؤمنین‌علیه السلام.

۳۶) مائده(۵)، آیه ۶۷.

۳۷) مادری در هندوستان بر اثر گرسنگی فرزنـد خردسالش را به مبلغ نوزده تومان می‌فروشـد تا نانی تهیه کنـد و مـدتی خود را از گرسنگی وارهاند (رسانه‌ها).

۳۸) الغارات، ج ۱، ص ۶۷.

۳۹) کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴۰) فرقان(۲۵) آیه ۶۳.

۴۱) مسائل علی‌بن جعفرعلیه السلام، ص ۱۴۴.

۴۲) نساء(۴)، آیه ۱۵۰.

۴۳) بقره(۲)، آیه ۲۷۵.

۴۴) مائده(۵)، آیه ۶۶.

۴۵) شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۹.

۴۶) قریب به این مطلب را نک: وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۸، حدیث ۲۰۰۸۴.

۴۷) توبه(۹)، آیه ۶۰.

۴۸) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۸.

۴۹) نهج‌البلاغه، ص ۵۵۰.

۵۰) کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۳.

۵۱) بقره(۲)، آیه ۱۹۴.

۵۲) بقره(۲)، آیه ۲۳۷.

۵۳) بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۸۷.

۵۴) شواهدالتنزیل، ج ۱، ص ۳۶۴، حدیث ۳۷۹.

۵۵) بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۵۸۴.

۵۶) حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در این باره فرموده است: واللَّه لو اعطیت الأقالیم السـبعهٔ بما تحت أفلاکها علی أن أعصی اللَّه فی نملهٔ أسـلبها جلب شـعیرهٔ ما فعلت؛ به خـدا سوگنـد، اگر هفت اقلیم عالم و هر چه در زیر آسـمان است به من بدهند تا با ربودن پوست جُوی از دهان مورچه‌ای خدا را معصیت کنم، نخواهم پذیرفت (نهج البلاغه، گفتار ۲۱۵).

۵۷) جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۴۴۴.

۵۸) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۸۹.

۵۹) این گفتار در جمع عده‌ای از طلاب ایراد شده است.

۶۰) بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۱۰.

۶۱) تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۴۳.

۶۲) وسائل الشیعه، کتاب الصلاه، ابواب بقیهٔ الصلوات المندوبه، باب ۳، حدیث ۱.

۶۳) دحوالأرض روزی است که زمین از زیر کعبه گسترده شد. تا پیش از آن تمام سطح زمین را آب فرا گرفته بود.

۶۴) مفاتیح الجنان، ذیل اعمال روز عرفه.

۶۵) یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که «عید» به معنی «مایستعاد» و چیزی است که هر سال زنده نگاه ۲داشته می‌شود.

۶۶) وسایل الشیعه، ج ۱۰، ص۳۱۷. حدیث ۱۳۵۰۲.

۶۷) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۴، حدیث ۹.

۶۸) ضعف» واژه مجملی است که در قرآن نیز آمده و فقها نیز اختلاف دارند که فقط به معنی «دو برابر» است، یا «دو برابر و بالاتر از آن» را در نظر دارد. این اختلاف ثمره‌های فقهی الزام‌آوری نیز دارد و ثمراتی نیز بر آن مترتب است، ولی به هر حال قدر یقینی از آن «دو برابر» است.

۶۹) تهذیب الاحکام، ج ۳، باب صلاهٔ الغدیر، حدیث ۱.

۷۰) باید توجه داشت که درهم یا دینار در این گونه روایات خصوصیتی ندارد و اگر انسان به ریال یا تومان یا هر واحد پولیِ دیگر صدقه بدهد، همان حکم را دارد و پاداش چنین کاری در روز غدیر یک صد هزار برابر افزایش می‌یابد. تنها در برخی موارد خاص مانند دیه، زکات مال و زکات فطره است که فقها تصریح کرده‌اند که خصوص این واحدها ملاک است.

۷۱) من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص ۳۸۰.

۷۲) تهذیب الاحکام، ج۳، ص ۱۰۸.

۷۳) همان، ج ۶، ص ۲۴.

۷۴) در خصوص روزه روز عاشورا برخی قائل به حرمت، و گروه اندکی نیز معتقد به استحباب آن هستند.

۷۵) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۲۳. مطابق این روایت روزه داشتن در روز غدیر و میهمانی دادن هر دو مستحب است، اما چنان که می‌دانیم مکروه است میزبان روزه‌دار باشد و غذا نخورد. لذا استحباب صیام و اطعام در این روز، با این مکروه مسلم در تعارض است. از سوی دیگر مستحب است که میهمانان در این روز روزه باشند و این‌جا نیز میان اجابت دعوت مؤمن برای صرف غذا و روزه داشتن تزاحم هست (مگر آن که بگوییم با وجود دعوتْ نقض روزه کار خوبی است). نمی‌توان مسأله را بدین نحو حل کرد که انسان در روز غدیر روزه بگیرد و هنگام افطار اطعام دهد؛ زیرا یوم دو اطلاق دارد: یکی به معنای ۲۴ ساعت یا یوم ولیله پیش از آن است (مانند روز اول ماه رمضان که از هنگام رؤیت هلال آغاز می‌شود یا افزایش دیه قتل در روز اول ماه رجب که از مغرب روز قبل این حکم جریان دارد)؛ اطلاق دیگر فقط به معنای روز است؛ مانند روزه روز غدیر. لذا روز غدیر از طلوع فجر تا غروب آفتاب است و اطلاق روز غدیر بر خارج از این محدوده خلاف ظاهر است این حالت نیز از بحث ما خارج است که انسان خودش روزه بگیرد، ولی پول بدهد دیگری برایش اطعام کند، زیرا مسأله مورد بحث ما این است که شخصِ روزه‌دار خودش مباشر اطعام باشد. پاسخ نهایی در این مسأله به نظر ما به باب تزاحم بازگشت می‌کند. صیام روز غدیر و اطعام آن دو فضیلت جمع ناشدنی است که انسان باید از میان آن دو یکی را برگزیند، اما این که کدام یک اهم و افضل است، بحث دیگری است که فرصت و مجال

دیگری می‌طلبد.

۷۶) بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۵.

۷۷) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۸، حدیث ۹.

۷۸) کافی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۷۹) بحارالـنوار، ج ۴۰، ص ۳۳۹، حدیث ۲۳، و این مبلغ آن زمـان معـادل قیمت بیش از ۴/۱ تن طلا، یا هشـتادهزار گوسفند بوده است.

۸۰) نهج البلاغه (صبحی صالح)، نامه ۴۵ (از نامه‌های حضرت به عثمان‌بن حنیف).

۸۱) بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۷.

۸۲) این گفتار ترجمه سخنرانی معظم‌له می‌باشد که در ایام فاطمیه ۱۴۲۵ ق. ایراد شده است.

۸۳) ر.ک: مفاتیح الجنان، بخش اضافات و منتخب طریحی، ج ۲، مجلس ۲۵۹.

۸۴) مستدرک الوسایل، ج ۵، ص ۱۵۰، حدیث ۲.

۸۵) ضحّاک، الآحاد والمثانی، ص ۳۶۹، حدیث ۲۹۷۰.

۸۶) رک: متقی هندی، کنزالعمال، ج۵، ص ۶۳۶، ش ۱۴۱۱۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۲۶۲ ذیل تفسیر آیه ۲۵۳ سوره بقره. همچنین نقل کرده‌اند که او گفت: دوست می‌داشـتم درختی بر سر راهی می‌بودم و شتری بر من گذشته، مرا به دهان می‌گرفت و می‌جوید و پس از فرو بردن، به صورت سـرگین مرا دفع می‌کرد، امـا بشـر نمی‌بودم (ر.ک: کنزالعمـال، ج ۱۲، ص ۵۲۸، ش ۳۵۶۹۹ و ابن ابی شیبه، المصنّف، ج ۸، ص ۱۴۴، س ۷، کلام ابوبکر.

۸۷) روایت شـده است: زمـانی که [عمر] خواست از مهریه سـنگین زنان جلوگیری کنـد، یکی از زنان مسـلمان به او گفت: ای پسر خطاب! خدا به ما می‌بخشد و تو ما را از آن محروم می‌کنی، آن‌گاه آیه «وَءَاتَیْتُمْ إِحْدهُنَّ قِنطَارًا»؛ «و به آنان پوستی پر از طلا دادید» را خواند.

در این هنگام عمر گفت: کلّ الناس أفقه مِن عُمر؛ همه مردم از عمر فقیه‌تر و عالم‌ترنـد. (ر.ک: تفسیر فخر رازی، ج۹، ص ۱۳، ذیل آیه ۲۰ سوره نساء).

۸۸) در کتاب‌هـای روائی و تاریخی نقل شـده که: او ریسـمانی به بلنـدی پنـج وجب برای ابو موسـی اشـعری، کارگزارش در بصـره فرسـتاد و به او دسـتور داد: «مردم بصـره را نزد خود بخوان و هرکس را از موالی و از عجم که مسـلمان شده‌اند یافتی که قامتش پنج وجب باشد، گردن بزن [کنایه از این‌که به سن بلوغ رسیده باشد، یعنی غیر از بچه‌ها همه را بکُش!].

ابوموسی، او را از روی گردانی مردم از او بیم داد و او هم از خواسته خود منصرف شد (ر.ک: بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۶۳ و کتاب سلیم‌بن قیس، ص ۲۴۸ و جز آن).

۸۹) شیخ عباس قمی، بیت الاحزان، ص ۸۴، فصل خودداری امیرالمؤمنین‌علیه السلام از بیعت، و دینوری، الإمامهٔ والسیاسهٔ، ج ۱، ص ۳۱، مبحث خودداری امیرالمؤمنین از بیعت.

۹۰) ر.ک: هیثمی، مجمـع الزوائـد، ج ۹، ص ۲۰۳؛ دولابی، الذریـهٔ الطاهره، ص ۱۱۹؛ ظهرانی، المعجم الکـبیر، ج۱، ۱۰۸، حدیث ۱۸۲؛ ابن اثیر، أُسدالغابه، ج۵، ص ۵۲۲ و کتاب‌های دیگر. و البته نصوص شیعی نیز این روایت را متواتراً از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسـلم را نقـل کرده‌انـد که خطاب به دخترش فاطمه علیها السـلام فرمود: إن اللّه یغضب لغضـبک ویرضـی لرضاک؛ خـدا برای خشم تو غضب می‌کند و برای خشنودی‌ات خشنود می‌شود.

۹۱) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۳، حدیث ۳.

۹۲) لازم به ذکر است که امام صادق علیه السلام چندین بار توسط منصور دوانیقی، از مدینه تبعید شدند و این جریان در زمانی اتفاق افتاده که حضرت در کوفه در تبعید به سر می‌بردند.

۹۳) این خرما را به دلیل شیرینی زیاد به شکر طبرزد تشبیه کرده‌اند.

۹۴) ابن المشهدی، المزار، ص ۱۳۶ – ۱۳۹.

۹۵) مرجع راحل آیهٔ اللَّه العظمی حاج سید محمّد شیرازی قدس سره.

۹۶) لازم به یادآوری است که مرجع راحل فقط از حدیث کساء ۱۶۷ مسأله فقهی استدلالی استخراج نمودند.

۹۷)]. انفال (۸)، آیه ۴۲.

۹۸) کافی، ج ۳، ص ۲۶۵، حدیث ۶.

۹۹) من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۴، حدیث ۱۷۷۱.

۱۰۰) نجم (۵۳)، آیه ۳۹.

۱۰۱) شوری (۴۲)، آیه ۱۳.

۱۰۲) این گفتار در ۱۴ ذی‌حجه ۱۴۲۰ ق. ایراد شده است.

۱۰۳) در این باره نک: بحارالانوار، ج ۲۵، باب اول (بدؤ أرواحهم ... وأنهم من نور واحد).

۱۰۴) همان، ج ۴۵، ص ۳.

۱۰۵) کفایهٔ الاثر، ص ۲۲۷ و الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۸.

۱۰۶) کافی، ج ۴، ص ۵۷۴.

۱۰۷) کامل الزیارات، ص ۲۶۲.

۱۰۸) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶، حدیث ۲۴.

۱۰۹) کهف (۱۸)، آیه ۷۷.

۱۱۰) توبه (۹)،آیه ۱۲

۱۱۱) قصص (۲۸)،آیه ۴۱

۱۱۲) انبیاء(۲۱)، آیه ۷۳

۱۱۳) آیهٔ اللَّه العظمی سید محسن طباطبایی حکیم قدس سره.

۱۱۴) کافی، ج ۴، ص ۱۶۲، حدیث ۳.

۱۱۵) بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

۱۱۶) همان، ج ۴۴، ص ۳۳۰.

۱۱۷) همان، ج ۴۵، ص ۴.

۱۱۸) این گفتار در ۲۴ ذی‌حجه ۱۴۲۳ ق. ایراد شده است.

۱۱۹) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹ و الشیعهٔ فی احادیث الفریقین، ص ۱۳۲.

۱۲۰)]. نساء (۴)، آیه ۱۶۵.

۱۲۱) بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۶۴.

۱۲۲) الحدائق الناضرهٔ، ج ۸، ص ۱۰۵.

۱۲۳) رجال نجاشی، ص ۳۷۲.

۱۲۴) از عبدالرحمان‌بن عوف نقل شده است: «هر گاه فرزندی به دنیا می‌آمد، او را نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم‌می‌بردند تا حضرت برایش دعا کند. زمانی که مروان‌بن حکم زاده شد، او را نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بردند. حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم با دیدن او فرمود: او وزغ (چلپاسه) فرزند وزغ و ملعون فرزند ملعون است. (نک: حاکم حسکانی، المستدرک، ج ۴، ص ۴۷۹).

۱۲۵) نک: کافی، ج ۲، ص ۶۳۱.

۱۲۶) ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۶.

۱۲۷) شیخ مفید، اختصاص، ص ۸۵.

۱۲۸) کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

۱۲۹) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

۱۳۰) این گفتار در ۲۸ ذی‌حجه ۱۴۱۹ ق. ایراد شده است.

۱۳۱) مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، حدیث ۱۲۰۸۴.

۱۳۲) اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَوَ تِ بِغَیْرِ عَمَـدٍ تَرَوْنَهَا»؛ خداست که آسمان‌ها را بی ستونی که شما بنگرید برافراشت (رعد، آیه۲). و در حدیث شریف است از حضرت رضاعلیه السلام که فرمودند: ثم عَمَدٍ ولکن لا ترونها؛ این‌جا ستون‌هایی است ولکن شما آنها را نمی‌بینید (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۸).

۱۳۳) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۵۹، حدیث ۲۱۵۰۸.

۱۳۴) برای آگاهی بیشتر از ماجرای صفوان جمّال ر. ک: به گفتار «ثواب، عقاب و عتاب» در همین کتاب.

۱۳۵) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۸.

۱۳۶) تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۱۳.

۱۳۷) این گفتار در ۲۴ ذی‌حجه ۱۴۲۰ ق. ایراد شده است.

۱۳۸) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳.

۱۳۹) از این شمار است: الخصائص الحسینیه، نوشته شیخ جعفر شوشتری رحمه الله.

۱۴۰) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۳، حدیث ۱۷.

۱۴۱) کفایهٔ الاثر، ص ۲۲۷.

۱۴۲) کافی، ج ۴، ص ۵۷۴.

۱۴۳) زیارت» واژه‌ای عربی و به معنای دیدار و همکلامی با کسی است. وقتی به زیارت کسی می‌رویم، برای دیدار از او و صحبت کردن با او رفته‌ایم. در زیارت معصومان علیهم السلام نیز این مطلب صادق است. امامان معصوم ما زنده و نامیرانند: «أشهد أنک قتلت و لم تمت، بل برجاء حیاتک حییت قلوب شیعتک؛ گواهی می‌دهم که کشته شدی و [نه تنها] نمردی که با اعتقاد به زنده بودنِ توست که دل‌های شیعیانت زندگی می‌گیرد (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۴۲).

۱۴۴) نساء (۴)، آیه ۱۶۵.

۱۴۵) انعام (۶)، آیه ۱۴۹.

۱۴۶) اللهوف، ص ۶۷.

۱۴۷) البته میان این دو کار - که هر دو از مسائلِ الزامیِ احکام است - ترتب زمانی وجود ندارد. چنین نیست که تا ۲مورد نخست را انجام نداده‌ایم، نباید به واجب دوم بپردازیم. بلکه هر دو کار باید انجام شود و هیچ کدام، ما را از دیگری بی‌نیاز نمی‌کند.

۱۴۸) مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۲۲، ماده: انسان.

۱۴۹) جامع الاخبار، ص ۱۱۹.

۱۵۰) واجب مطلق واجبی است که وجوب آن بر وجود مقدماتش متوقف نیست و تحصیل مقدمات آن لازم است (مانند نماز). در برابرِ واجب مطلق، واجب مشروط قرار دارد (مانند حج). نک: معجم ألفاظ الفقه الجعفری.

۱۵۱) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۱۵۲) فرقان (۲۵)، آیه ۳۰.

۱۵۳) کنزالعمال، ج ۶، ص ۱۲۰.

۱۵۴) امویان و عباسیان همچون دیگر ستمگران اموال مردم را به غارت می‌بردند و بهترین باغ‌ها و خانه‌ها ۲و دیگر اموال بیچارگان را به زور تصاحب می‌کردند.

۱۵۵) در منبع مورد نظر «جرذ» آمده است. در زبان عربی، «جرذ» موش صحرایی، و «فأره» موش خانگی است که اولی از دومی بزرگ‌تر است و حکم این دو نیز در کتاب‌های فقهی متفاوت است.

۱۵۶) یوسف (۱۲)، آیه ۱۱۱.

۱۵۷) در نهایت آن ملک عباسی با یک چشم به خاک سپرده شد. ابن داوود (یا ابن ابی‌دؤاد که با امام جواد علیه السلام ماجراهایی دارد) از جمله کسانی است که نزد آن مأمور آمد و سراغ چشم خلیفه را گرفت و آن مأمور ماوقع را برایش بازگو کرد.

۱۵۸) الارشاد، ج ۲، ص ۹۶.

۱۵۹) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

۱۶۰) نجم (۵۳)، آیه ۳۹.

۱۶۱) شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۸؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۶ و جز آن.

۱۶۲) بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۶.

۱۶۳) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲۲ و ۳۲۳، حدیث ۲۳۷۶۹.

۱۶۴) اللهوف، ص ۹۳ و ۹۴.

۱۶۵) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷.

۱۶۶) بحارالانوار، ج ۲، ص ۳.

۱۶۷) این گفتار در ۸ شوال ۱۴۲۶ ق. در ادامه درس خارج فقه ایراد شده است.

۱۶۸) اعراف (۷)، آیه ۱۶۴.

۱۶۹) در «عام مجموعی» یکایک افراد در تحقق امری موضوعیت و علیت دارند. به عنوان مثال اگر عدد هزار را در نظر بگیریم، می‌بینیم این عدد از هزار واحد فراهم آمده است که اگر یک واحد کم باشد، عدد هزار تحقق نمی‌یابد و در واقع همان یک واحد در پدید آمدن هزار مدخلیت دارد. در مقابل، «عام استغراقی» است که هر فردی مستقل از فرد دیگری است و وجود یا عدمش در دیگری تأثیر ندارد.

۱۷۰) وی در سال ۱۴۰۰ ق. در لبنان به دست دژخیمان حکومت بعثی به شهادت رسید.

۱۷۱) نهج البلاغه، خطبه شقشقیه.

۱۷۲) بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۷۸.

۱۷۳) همان، ص ۲۴۱.

۱۷۴) این گفتار در ۷ شعبان ۱۴۲۳ ق. ایراد شده است.

۱۷۵) بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۳۱.

۱۷۶) من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۸.

۱۷۷) کافی، ج ۴، ص ۵۷۷.

۱۷۸) کامل الزیارات، ص ۲۰۰.

۱۷۹) کامل الزیارات، ص ۳۶۶.

۱۸۰) از آن‌جا که این اراده عمومیت دارد، تکوینیات و تشریعیات را شامل می‌شود، اما نظر به این که ادامه این عبارت به تشریعیات اشاره دارد، قسمت قبلی را تکوینیات می‌خوانیم.

۱۸۱) همان جا.

۱۸۲) منیهٔ المرید، ص ۹۱.

۱۸۳) مدفن این مرد بزرگوار در نیشابور و زیارتگاه دوستداران اهل‌بیت علیهم السلام است.

۱۸۴) وی امام کاظم، امام رضا و امام جوادعلیهم السلام را درک کرد و از محضر آنان بهره‌ها برده است.

۱۸۵) وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۱؛ رجال ابن داوود، ص ۲۷۲ و منابع دیگر.

۱۸۶) غبطه» از فضایل و در مقابل حسد که از رذایل است قرار دارد، به این معنا که خواستن نعمتی مانند آنچه دیگران دارند، غبطه است و اگر کسی نعمتی را در اختیار دیگری نخواهد و خود در پی به دست آوردن آن باشد، حسد است.

۱۸۷) محمدبن جریر طبری، دلائل الإمامه، ص ۱۸۸.

۱۸۸) الغیبه، ص ۲۴۰.

۱۸۹) شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۴.

۱۹۰) شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۰۵.

۱۹۱) آنچه پیش‌رو دارید موضوع بررسی شیوه حکومتی حضرت ولی عصر – عجل اللّٰه تعالی فرجه الشریف – است که طی چند جلسه به تفصیل مورد بحث و بررسی علمی قرار گرفته است اما متأسفانه به دلیل ضبط نشدن تمامی سخنرانی‌های معظم‌له، ناچار به تنظیم این مقدار مختصر اکتفا کردیم.

۱۹۲) شیخ طوسی، الرسائل العشر، ص ۳۱۷.

۱۹۳) شیخ مفید، الإفصاح، ص ۳۸.

۱۹۴) الرسالهٔ الاولی فی الغیبهٔ (ضمیمه مصنفات شیخ مفید، ج ۷) ص ۱۲.

۱۹۵) ینابیع الموده، ج ۳، ص ۴۵۶.

۱۹۶) رجال کشی (اختیار معرفهٔ الرجال)، ص ۵۴۲؛ رجال ابن داوود، ص ۱۵۱ و معالم العلماء، ص ۹۰.

۱۹۷) رجال کشی، ص ۵۴۶.

۱۹۸) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۸.

۱۹۹) پدر شیخ صدوق.

۲۰۰) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، حدیث ۱۰۹، (به نقل از: نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۱).

۲۰۱) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، حدیث ۱۱۳ (به نقل از: نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۳).

۲۰۲) همان جا.

۲۰۳) نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۳.

۲۰۴) الخرایج، ج ۳، ص ۱۱۵۵؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۵۹، ذکر طرف من العلامات الکائنهٔ قبل الخروج؛ الغیبهٔ، نعمانی، ص ۲۳۳.

۲۰۵) واقفیه» فرقه‌ای بودند که امامت امام رضاعلیه السلام را قبول نکرده و در امامت امام هفتم توقف کردند.

۲۰۶) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۵۸، حدیث ۷۴.

۲۰۷) نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۴ و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۵.

۲۰۸) معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۷۶ (به نقل از: کشی، اختیار معرفهٔ الرجال).

۲۰۹) همان جا.

۲۱۰) همان جا.

۲۱۱) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، حدیث ۱۱۲ (به نقل از: نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۲).

۲۱۲) آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۲۱۳) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۹، حدیث ۱۸۷.

۲۱۴) امین الدین، امین الاسلام، ابو علی فضل‌بن حسن‌بن فضل (۵۴۸ ق.) فقیه، محدث، مفسر و لغوی امامی، معروف به شیخ طبرسی، از برجسته‌ترین علمای شیعه در قرن ششم هجری که خود و پسرش حسن‌بن فضل صاحب مکارم الاخلاق و نوه‌اش علی‌بن حسن صاحب کتاب مشکاهٔ الانوار همگی از علمای بزرگ هستند. ر.ک: روضات الجنات، ج ۵، ص ۳۴۲ - ۳۴۹ و طبقات اعلام الشیعهٔ، قرن ۶، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۲۱۵) همان جا.

۲۱۶) بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۵۴ و کافی، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲۱۷) ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۴۴ و مسند احمد، ج ۳، ص ۳۷.

۲۱۸) جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۳۴.

۲۱۹) احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۶۶۳.

۲۲۰) صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳ و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸.

۲۲۱) آل عمران (۳)، ۱۵۹.

۲۲۲) توبه (۹)، ۱۲۸.

۲۲۳) توبه (۹)، ۶۱.

۲۲۴) توبه (۹)، آیه ۶۱.

۲۲۵) آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۲۲۶) بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۱.

۲۲۷) همان، ج ۱۷، ص ۲۷۶.

۲۲۸) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۲۲۹) کافی، ج ۱، ص ۴۱۱؛ وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب ۲۵، حدیث ۲ (به نقل از کافی) و جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۶.

۲۳۰) تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۵۴ و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۱.

۲۳۱) الإرشاد، ج ۲، ص ۲۱۶؛ رجال کشی، ص ۲۴۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۶۲ - ۵۷۱ و مستطرفات المعالی، ص ۳۳۰.

۲۳۲) الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۲؛ معجم أحادیث الإمام المهدی(عج)، ج ۳، ص ۴۹۲.

۲۳۳) مصباح الزائر، کفعمی، ص ۴۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲۳۴) ریاض المسائل، (چاپ قدیم)، ج ۱، ص ۴۸۱ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲۳۵) بشارهٔ المصطفی، ص ۲۰۷.

۲۳۶) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۲۳۷) نعمانی، الغیبهٔ، ص ۳۵۹ و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

۲۳۸) عقد الدرر، ص ۹۶، چاپ قاهره.

۲۳۹) شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲۴۰) کافی، ج ۷، ص ۴۱۴، حدیث ۳.

۲۴۱) همان، حدیث ۱.

۲۴۲) ص (۳۸)، آیه ۲۶.

۲۴۳) شیخ طوسی، التهذیب، ج ۶، ص ۲۲۸.

۲۴۴) الأرشاد، مفید، ج ۲، ص ۳۸۴.

۲۴۵) این گفتار در ۹ ربیع‌الاول ۱۴۲۶ ق. ایراد شده است.

۲۴۶) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۵۴.

۲۴۷) شیخ مفید، المقنعه، ص ۴۲۱.

۲۴۸) همان، ص ۳۳.

۲۴۹) مجادله (۵۸)، آیه ۲۲.

۲۵۰) ج ۷، چاپ کمپانی (قدیم).

۲۵۱) جواهرالکلام، ج ۴۵، ص ۴۴.

۲۵۲) مفهوم حکومت این است که: هرگاه دلیلی مفسر و ناظر به دلیل دیگر باشد، علمای علم اصول، دلیل مفسر را حاکم و دلیل دیگر را محکوم می‌نامند، اعم از این‌که دلیل ناظر، موضوع دلیل دیگر را معنی و تفسیر نماید و یا محمول آن‌را، چه با تفسیر خود در دلیل دیگر توسعه ایجاد کند یا محدودیت.

۲۵۳) شیخ مفید، الاختصاص، ص ۷۳.

۲۵۴) این گفتار در ماه شعبان ایراد شده است.

۲۵۵) مصباح کفعمی، ص ۵۴۴.

۲۵۶) قال امیرالمؤمنین علیه السلام: صلّوا علی محمد وآل محمد فإن اللّه عزّوجل یقبل دعائکم عند ذکر محمد ودعائکم له وحفظکم إیاه (بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۰۹).

۲۵۷) همان، ج ۹۰، ص ۳۵۹.

۲۵۸) البلد الامین، ص ۱۸۶.

۲۵۹) کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۱۶.

۲۶۰) نجم(۵۳)، آیه ۳۹.

۲۶۱) نهج البلاغه، نامه ۶۹ (خطاب به حارث همْدانی).

۲۶۲) رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ما منکم من أحد إلا وله شیطان. قالوا: ولا أنت یا رسول اللَّه؟ قال: ولا أنا، إلّا أن اللَّه عز وجل أعاننی علیه فأسلم فلم یأمرنی إلّا بخیر؛ ابلیس برای هر انسانی شیطانی گمارده است تا او را بفریبد. پرسیدند: شما نیز مستثنا نیستید؟ فرمود: من نیز مستثنا نیستم [و ابلیس] یکی از آنان را برمن گمارده است، اما خدا مرا یاری نمود و او را تسلیم من کرد و او مرا جز به نیکی فرا نمی‌خواند (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۴۰).

۲۶۳) طبری، دلائل الامامه، ص ۳۴۴.

۲۶۴) وکان ابوالحسن موسی‌بن جعفر علیه السلام یسجد بعد ما یصلی فلا یرفع رأسه حتی یتعالی النهار. (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳۲).

۲۶۵) قال الصادق علیه السلام: «إذا اقشعر جلدک ودمعت عیناک فدونک دونک فقد قصد قصدک؛ هرگاه موی براندامت راست و سرشک از دیدگانت سرازیر شد، به هوش باش که این حالت را نگاه‌داری [و پاسِ آن بداری]، چراکه در این حالت [از ناحیه ربوبی] مورد عنایت واقع شده‌ای (کافی، ج ۲، ص ۴۷۸)».

۲۶۶) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همْدانی فرمودند: أطع اللَّه فی جمیع أُمورک، فإن طاعة اللَّه فاضلةٌ علی ما سواها؛ در همه کارها خدا را اطاعت کن، زیرا اطاعت حق‌تعالی از هر کار دیگر برتر است (نهج‌البلاغه، نامه ۶۹).

۲۶۷) این گفتار در ۲۳ شعبان ۱۴۲۳ ق. ایراد شده است.

۲۶۸) شوری (۴۲)، آیه ۱۳.

۲۶۹) منظور از لقب در علم اصول این است که لفظی که اثبات معنی می‌کند و بدون قرینه انحصار، بر نفی دیگر موارد دلالت ندارد مثلاً اگر گفته شود: پدرت را گرامی دار، این بدان معنا نیست که مادران را نباید محترم شمرد و گرامی داشت و در واقع لقب - که در جمله فوق پدر را مورد نظر دارد - فاقد مفهوم است.

۲۷۰) مقدمه وجود، اسم دیگر مقدمه واجب است.

۲۷۱) حج (۲۲)، آیه ۷۸.

۲۷۲) بقره (۲)، آیه ۱۸۵.

۲۷۳) آل عمران (۳)، آیه ۱۹.

۲۷۴) کافی، ج ۸، ص ۱۶۲.

۲۷۵) ر.ک: همان جا.

۲۷۶) بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵.

۲۷۷) لئالی الأخبار.

۲۷۸) علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۲۳۹.

۲۷۹) بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵.

۲۸۰) مدثر (۷۴)، آیه ۱ ۲.

۲۸۱) ماه‌های: ذی‌قعده، ذی‌حجه و محرم فصل پرجمعیت مکه مکرمه، بود. در این سه ماه مشرکان برای ادای مناسک خود به مکه می‌رفتند.

۲۸۲) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۴.

۲۸۳) همان جا.

۲۸۴) بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۴۳.

۲۸۵) نصر (۱۱۰)، آیه ۲.

۲۸۶) احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۲۸۷) ابن شهر آشوب، المناقب، ج، ص ۱۹.

۲۸۸) دو محل به نام کش خوانده می‌شود، یکی در افغانستان و دیگری در نواحی بغداد.

۲۸۹) این گفتار در ۲۲ شوال ۱۴۲۱ ق. در جمع عده‌ای از طلاب و وعاظ ایراد شده است.

۲۹۰) کافی، ج ۸، ص ۱۳.

۲۹۱) یوسف (۱۲)، آیه ۵۳.

۲۹۲) واژه تتابع و متتابع در نصوص فقهی این گونه تعریف شده است، مثلاًـ در مبحث کفاره روزه، شهرین متتابعین آمده است، یعنی شصت روز روزه پی‌درپی. نه این که مثلاً روز شنبه را روزه بگیرد، یکشنبه را روزه نباشد وباز دوشنبه را روزه بگیرد. خیر... باید شصت روز را پی در پی روزه داشته باشد. بلا نیز حالتی این چنین دارد.

۲۹۳) همچنان که آیه قرآن به این مطلب اشاره کرده، می‌فرماید: «أوَ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ »؛ ... آیا مردم نمی‌نگرند هر سال یک یا دو مرتبه آزموده می‌شوند؟ (توبه (۹)، آیه ۱۲۶).

۲۹۴) وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۷، حدیث ۴۴۲۳.

۲۹۵) عن أبی‌جعفر علیه السلام قال: انّ العبد لیرفع له من صلاته وثلثها وربعها وخمسها، فما یرفع الاّ ما أقبل علیه منها بقلبه، وإنما اُمروا بالنوافل لیتّمم لهم بها ما نقصوا من الفریضهٔ (تهذیب الاحکام: ج ۲، ص ۳۴۱ حدیث ۱).

۲۹۶) نهج البلاغه، ص ۴۱۷.

۲۹۷) مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۱، حدیث ۲۹۴۳.

۲۹۸) کافی، ج ۸، ص ۱۳.

۲۹۹) این گفتار در ۲۶ شعبان ۱۴۲۳ ق. در جمع اعضای بنیاد ازدواج اصفهان ایراد شده است.

۳۰۰) مصباح المتهجد، ص ۸۲۸ و مفاتیح‌الجنان، اعمال ماه شعبان.

۳۰۱) بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰.

۳۰۲) وسائل الشیعه، (چاپ آل البیت قم)، ج ۲۰، ص ۷۶، حدیث ۲۵۰۷۳.

۳۰۳) وسائل الشیعه (چاپ آل البیت)، ج ۲۰، ص ۱۱۲.

۳۰۴) اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

۳۰۵) معادل ۲۵۶ کیلو طلا که در پوست گاو قرار می‌دادند. مال فراوان و هنگفت را نیز قنطار می‌گویند.

۳۰۶) نساء (۴)، آیه ۲۰.

۳۰۷) نک: بهائی عاملی، مفتاح الفلاح، ص ۱۷۳ و شرح حال امام جواد علیه السلام.

۳۰۸) نور (۲۴)، آیه ۳۲.

۳۰۹) کافی، ج ۵، ص ۳۲۸.

۳۱۰) این گفتار در ایام فاطمیه در جمع عده‌ای از طلاب ایراد گردیده است.

۳۱۱) کافی، ج ۸، ص ۷، حدیث ۱.

۳۱۲) اسراء (۱۷)، آیه ۷: حضرت صادق علیه السلام آیه را به «فاء تفریع» ضمن عبارت خود خوانده‌اند که جزء آیه نیست.

۳۱۳) إسراء (۱۷)، آیه ۷.

۳۱۴) اصول کافی، ج ۸، ص ۷، حدیث ۱.

۳۱۵) تغابن (۶۴)، آیه ۱۶.

۳۱۶) وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

۳۱۷) آل عمران(۳)، آیه ۹۷.

۳۱۸) تغابن (۶۴)، آیه ۱۶.

۳۱۹) شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۳۶.

۳۲۰) اسراء (۱۷)، آیه ۷.

۳۲۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۹، ح ۵۸۳۴.

۳۲۲) استدراج، از ماده: «درج» (پله = نردبان) به معنای: با تدریج به نابودی کشاندن است.

۳۲۳) مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۱۰، حدیث ۵۹۴۵.

۳۲۴) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳۲۵) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۲.

۳۲۶) آل عمران (۳)، آیه ۹۲.

۳۲۷) فرقان (۲۵)، آیه ۷۷.

۳۲۸) این گفتار در جمع عده‌ای از دیدارکنندگان ایراد شده است.

۳۲۹) بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۱.

۳۳۰) کافی، ج ۲، ص ۶۳۰: امام باقر علیه السلام فرمود: لکل شیء ربیع وربیع القرآن شهر رمضان؛ هر چیزی بهاری ۲دارد و بهار قرآن ماه رمضان است.

۳۳۱) وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴، حدیث ۱۳۴۹۴.

۳۳۲) از نظر ادبی اگر صیغه جمع با الف و لام (ال) بیاید افاده عموم می‌کند. در این‌جا صیغه جمع اعمال با «ال» «الأعمال» آمده است که عمومیت و گستردگی را می‌رساند و تمام اعمال را در نظر دارد.

۳۳۳) الصحیح من السیره، ج ۹، ص ۱۶۰.

۳۳۴) شیخ صدوق، الامالی، ص ۹۴، حدیث ۴.

۳۳۵) همان، ص ۱۵۴.

۳۳۶) عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۶۶.

۳۳۷) آل عمران (۳)، آیه ۱۰۴.

۳۳۸) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.

۳۳۹) کافی، ج ۲، ص ۸۹ باب صبر.

۳۴۰) انفال (۸)، آیه ۴۲.

۳۴۱) این گفتار در ۱۱ رمضان ۱۴۱۹ ق. ایراد شده است.

۳۴۲) کافی، ج ۴، ص ۸۷.

۳۴۳) النوادر، ص ۲۱.

۳۴۴) همان جا.

۳۴۵) بقره (۲)، آیه ۱۸۳.

۳۴۶) انعام (۶)، آیه ۶۱.

۳۴۷) بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۴۷: وقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم وإن فیها لعقارب کالبغال یلسعن أحدهم فیجد حموتها أربعین خریفاً؛ و در دوزخ عقرب‌هایی است چونان قاطر که چون [کسی را] نیش زند درد و تب آن چهل پاییز ماندگار خواهد بود (روضهٔ الواعظین، ص ۵۰۸).

۳۴۸) عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۴.

۳۴۹) ق (۵۰)، آیه ۲۲.

۳۵۰) یونس (۱۰)، آیه ۲۶.

۳۵۱) یونس (۱۰)، آیه ۲۷.

۳۵۲) اسراء (۱۷)، ۴۴.

۳۵۳) کافی، ج ۲، ص ۳۳۱، حدیث ۱.

۳۵۴) تعبیر ببندد دقیق نیست، بلکه باید بگوییم از نگریستن به حرام خودداری کند، زیرا که میان این دو، به اصطلاح منطقیان، رابطه عموم و خصوص مِن وَجه وجود دارد. همین اختلاف، در مسأله روزه نیز وجود دارد که آیا ترک است یا کف؟ و این اختلاف ثمرات عملی در مفطرات دارد.

۳۵۵) کافی ۶، ص ۴۴۵.

۳۵۶) یس (۳۶)، آیه ۳۰.

۳۵۷) عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۹۷.

۳۵۸) إرادهٔ الرب فی مقادیر أموره تهبط إلیکم وتصدر من بیوتکم (کامل الزیارات، ص ۲۰۰).

۳۵۹) این گفتار در ۱۰ شعبان ۱۴۲۳ق. در جمع بانوان طلبه ایراد شده است.

۳۶۰) زمر (۳۹)، آیه ۹.

۳۶۱) کافی، ج ۱، ص ۳.

۳۶۲) محمدبن مکی عاملی (متوفای ۶۷۸ق.) صاحب کتاب‌های: اللمعه، الدروس، الالفیهٔ والنفلیه، القواعد والفوائد و...

۳۶۳) جزین شهری در جبلْ‌عاملِ لبنان.

۳۶۴) الدروس، ج ۱، ص ۴۰.

۳۶۵) همان جا.

۳۶۶) اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۵۰؛ مصباح المتهجد، ص ۸۳۴ و مفاتیح الجنان، اعمال شعبانیه.

۳۶۷) شهر حله حدود سیصد سال مرکز مهم‌ترین حوزه علمیه شیعه بود. ابن نما، سید ابن‌طاووس، ابن ادریس، محقق حلی، ابن فهد، فخرالمحققین و علامه حلی از عالمان و فقیهان بزرگ حله به شمار می‌روند. از وسط این شهر رودخانه بزرگی می‌گذرد.

۳۶۸) مسکن الفؤاد، ص ۸۷.

۳۶۹) قلم (۶۸)، آیه ۴.

۳۷۰) طه (۲۰)، آیه ۱۱۴.

۳۷۱) آیهٔ اللَّه العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی‌قدس سره.

۳۷۲) زمر (۳۹)، آیه ۹.

۳۷۳) مجادله (۵۸)، آیه ۱۱.

۳۷۴) مکارم الاخلاق، ص ۴۴۱.

۳۷۵) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۰۸.

۳۷۶) کامل الزیارات، ص ۲۳۸.

۳۷۷) این گفتار در جمع عده‌ای از دیدارکنندگان ایراد شده است.

۳۷۸) مدارا از ماده «درء» (به معنای دفع) اخذ شده و چنان که می‌دانیم اساس کار در تقیه، دفع بلا و حفظ جان مؤمن است. از این‌روست که عده‌ای از روایاتِ مدارا، در باب تقیه آورده شده است.

۳۷۹) کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، حدیث ۴.

۳۸۰) مصدر مداهنه «دهن» می‌باشد که به معنای روغن‌مالی کردن یا ترک کردن، عذر آوردن و به عبارتی توجیه کردن است و نماد آن، کسانی هستند که گرداگرد ستمگران فراهم می‌آیند و کارهای آنان را توجیه می‌کنند و مراد از «مداهنه» همین معنی می‌باشد.

۳۸۱) مدارا از «درء» و به معنای دفع است، یعنی انسان به دلیل ضرورت انجام دادن امری مهم‌تر، مهم دیگری را که کم اهمیت‌تر است ترک کند. فقها و عالمای علم اصول در باب تزاحم از آن سخن می‌گویند و این به معنای مداراست.

۳۸۲) کافی، ج ۵، ص ۵۵ و مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹۹، حدیث ۱۳۸۷۴.

۳۸۳) احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۳۸۴) بحارالانوار، ج ۲۰، ص۳۶۳.

۳۸۵) بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۳۶.

۳۸۶) کفایهٔ الاثر، ص ۷۱.

۳۸۷) مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲۷ (این حدیث شریف از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است).

۳۸۸) نساء (۴)، آیه ۱۶۵.

۳۸۹) معانی الاخبار، ص ۳۸۶، حدیث ۲۰.

۳۹۰) این گفتار در ۲۷ رمضان ۱۴۲۳ ق. ایراد شده است.

۳۹۱) نجم (۵۳)، آیه ۳۹.

۳۹۲) نحل (۱۶)، آیه ۷۱.

۳۹۳) انفال (۸)، آیه ۴۲.

۳۹۴) اثر مرجع راحل آیهٔاللّه العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی‌قدس سره.

۳۹۵) زلزله (۹۹)، آیه ۷.

۳۹۶) مجادله (۵۸)، آیه ۶.

۳۹۷) هود (۱۱)، آیه ۱۱۹.

۳۹۸) ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۳۹۹) کافی، ج ۲، ص ۴۷.

۴۰۰) عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۶۶، حدیث ۶۰.

۴۰۱) بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۰۷، حدیث ۴۰.

۴۰۲) احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.

۴۰۳) کافی، ج ۴، ص ۱۲.

۴۰۴) زلزله (۹۹)، آیه ۷.

۴۰۵) تقریب القرآن إلی الأذهان در سی جلد و به صورت مزجی فراهم آمده است.

۴۰۶) شخصی در حضور امیرالمؤمنین‌علیه السلام گفت: أستغفراللَّه. امام‌علیه السلام بدو فرمودند: وای برتو! هیچ می‌دانی استغفار چیست؟ [بدان که] استغفار، درجه علیین است و [تحقق آن] شش شرط دارد:

اول: پشیمانی بر [گناهان و رفتار ناشایست] گذشته؛

دوم: تصمیم همیشگی برعدم بازگشت بدان‌ها؛

سوم: بازگرداندن حقوق خلق به آنان تا این‌که بدون هیچ مظلمه و حق‌الناسی به دیدار خدا بروی؛

چهارم: تمام واجباتی را که تباه کرده، از دست داده‌ای به جای آوری؛

پنجم: [اگر از حرام، اندام و تن پرورانده‌ای] گوشت پدیدآمده بر تنت را با اندوه بفرسایی تا پوست بر استخوانت قرار گیرد و آن‌گاه گوشت نو در تن پدید آوری؛

ششم: آن‌سان که شیرینی [گذرای] معصیت را به تنت چشانده‌ای، سختی عبادت را بدان بچشانی، آن‌گاه بگو استغفر اللَّه (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۱۷).

۴۰۷) مدثر (۷۴)، آیه ۲۷ – ۲۸.

۴۰۸) کافی، ج ۷، ص ۵۱.

۴۰۹) نساء (۴)، آیه ۲۸.

۴۱۰) قطب الدین راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۳۰۷ و اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۵.

۴۱۱) کافی، ج ۸، ص ۹۳ و بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

۴۱۲) مکارم الاخلاق، ص ۸.

۴۱۳) این گفتار در ۷ رجب ۱۴۱۵ ق. ایراد شده است.

۴۱۴) تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۶۶۳.

۴۱۵) اقبال الاعمال، ص ۶۵۹.

۴۱۶) همان جا.

۴۱۷) بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۱۵ (به نقل از: تفسیر امام حسن عسکری، ص ۶۵۶).

۴۱۸) شاید معظم‌له بر آن بوده است تا جمله فوق را این گونه تفسیر کند که: نحوه چینش کلمات: نفس، دین و مال از آن روست تا مردم با جان و مال خود از دین خویش دفاع و پاسداری کنند، باشد که به دلیل حفظ دین به قیمت هستی‌اش در محضر حضرت احدیت سرفراز باشد.

۴۱۹) همان جا.

۴۲۰) ق (۵۰)، آیه ۱۸.

۴۲۱) شیخ صدوق، خصال، ص ۵۱۷، حدیث ۴.

۴۲۲) وسائل الشیعه، کتاب الصلاه، أبواب مکان المصلی، باب ۴۲، حدیث ۲.

۴۲۳) عروهٔ الوثقی، کتاب الصلاه، فصل ۱۴، مسأله ۴.

۴۲۴) رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۴۲۵) حشر (۵۹)، آیه ۷.

۴۲۶) وسائل الشیعه (چاپ آل البیت علیهم السلام)، ج ۲۷، ص ۱۸۹، حدیث ۳۳۵۶۵.

۴۲۷) انعام (۶)، آیه ۵۹.

۴۲۸) رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

۴۲۹) بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۱۵.

۴۳۰) همان جا.

۴۳۱) کهف (۱۸)، آیه ۴۷.

۴۳۲) بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۴.

۴۳۳) شیخ صدوق، الامالی، ص ۷۳۳.

۴۳۴) زلزله (۹۹)، آیه ۷ – ۸.

۴۳۵) ق (۵۰)، آیه ۲۲.

۴۳۶) نبأ (۷۸)، آیه ۳۸.

۴۳۷) یس (۳۶)، آیه ۶۵.

۴۳۸) بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۱۷ – ۱۱۸.

۴۳۹) همان، ص ۳۱۵ – ۳۱۶.

۴۴۰) غافر (۴۰)، آیه ۳۲.

۴۴۱)]. بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۱۶.

۴۴۲) همان جا.

۴۴۳) همان جا.

۴۴۴) نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۹.

۴۴۵) همان، کلمات قصار، ۲۷۹.

۴۴۶) مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۴.

۴۴۷) یس (۳۶)، آیه ۴۰.

۴۴۸) آل عمران (۳)، آیه ۱۱۰.

۴۴۹) بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۲۴، حدیث ۱۴۴ (به نقل از: تفسیر امام حسن عسکری‌علیه السلام).

۴۵۰)]. عبدالوهاب، شرح کلمات امیرالمؤمنین‌علیه السلام، ص ۳۰.

۴۵۱) زمر (۳۹)، آیه ۶۵.

۴۵۲) تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۳۵، حدیث ۳۹.

۴۵۳) نهج البلاغه، سخن ۶۰.

۴۵۴) بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۳۰.

۴۵۵) این گفتار در ۶ جمادی‌الاولی ۱۴۲۳ ق. در جمع عده‌ای از طلاب کشور هند ایراد شده است.

۴۵۶) انفال (۸)، آیه ۶۵.

۴۵۷) نساء (۴)، آیه ۱۰۴.

۴۵۸) زلزلهٔ (۹۹)، آیه ۷.

۴۵۹) جاثیه (۴۵)، آیه ۲۴.

۴۶۰) نهج البلاغه، ص ۴۳.

۴۶۱) خدای متعال برای تشویق مسلمانان به کارهایی، به کفار مثل می‌زند، آن‌جا که فرموده است ...: « إِن تَكُونُواْ تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ » (... نساء (۴)، آیه ۱۰۴) و در واقع چنین مثال‌هایی اقتدای به قرآن کریم است.

۴۶۲) نمل (۲۷)، آیه ۱۴.

۴۶۳) تألیف محقق حلی ابوالقاسم، جعفربن الحسن ملقب به نجم الدین است.

۴۶۴) نامه «بولس» به «غلاطیان»، باب سوم، آیه سیزدهم.

۴۶۵) وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴، حدیث ۳۳۱۴۴. در کتب ادبی خوانده‌ایم «لن» نفی ابدی می‌کند. در قرآن کریم هم خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «لن ترانی؛ هرگز مرا نخواهی دید».

۴۶۶) وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴.

۴۶۷) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸، حدیث ۳۸۷۴، مسند احمد ج ۳، ص ۱۷ و ۲۶ و ۵۹.

۴۶۸) بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۷، حدیث ۱۱۱.

۴۶۹) نور (۲۴)، آیه ۳۵.

۴۷۰) سید عبدالحسین شرف‌الدین در سال ۱۲۹۰ ق در شهر کاظمین چشم به جهان گشود. در نجف اشرف ۲از حضور بزرگانی چون: سید کاظم طباطبائی، آخوند خراسانی، فتح اللّه اصفهانی، شیخ محمد طه نجف و شیخ حسن کربلائی بهره کامل برد. الفصول المهمهٔ فی تألیف الأمهٔ، اجوبهٔ مسائل موسی جار اللّه، الکلمهٔ الغراء فی تفضیل الزهراء، ابوهریره و المراجعات از آثار مهم ایشان است.

۴۷۱) این گفتار در جمع عده‌ای از میهمانان ایراد شده است.

۴۷۲) کافی، ج ۲، ص ۱۶۴.

۴۷۳) بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

۴۷۴)]. کافی، ج ۷، ص ۵۲.

۴۷۵) آخرین حاکم اموی مروان حمار (الاغ) بود. از آن رو او را مروان حمار خواندند که از مروان‌بن الحکم باز شناخته شود. سال‌ها طول کشید تا حکومت امویان به پایان کار خود رسید و مروان حمار به دست سفاح کشته شد و سفاح به عنوان نخستین حاکم عباسی بر تخت شد. او چهار سال حکومت کرد و پس از وی برادرش منصور دوانیقی بر سر کار آمد و بر امام صادق علیه السلام عرصه را سخت می‌گرفت.

۴۷۶) بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۷: روزی سعدالخیر در حالی که چونان زنان با صدای بلند می‌گریست به حضور امام باقرعلیه السلام رسید. حضرت پرسید: ای سعد، چرا گریه می‌کنی؟ سعد گفت: چرا گریه نکنم که از «شجره ملعونه» ای هستم که در قرآن از آن یاد شده است! حضرت به او فرمود: تو از آنان نیستی، تو اموی [،اما] از خاندان ما هستی. مگر نشنیده‌ای که خداوند از زبان حضرت ابراهیم‌علیه السلام می‌فرماید ...: « فمن تبعنی فإنّه منّی؛ ... آن کس که از من تبعیت کند از من است». (ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۶).

۴۷۷) حضرت آیهٔ اللّه العظمی حاج سید محمد حسینی شیرازی و اندیشمند اسلامی آیهٔ اللّه شهید حاج سید حسن حسینی شیرازی

که ایشان در سال ۱۳۵۹ ش. توسط مزدوران رژیم بعثی عراق، در بیروت ترور شد.

۴۷۸) به منظور شناخت عمق توطئه‌ای که علیه فرهنگ و اعتقادات مردم عراق چیده شده، به جاست به گذشته نه چندان دور باز گردیم. تا حدود چهارصد سال قبل، اندلس (اسپانیای فعلی) تحت حاکمیت مسلمانان بود. آنان هشتصد سال بر آن‌جا حکومت کردند و آنچه امروز در اسپانیا به عنوان میراث فرهنگی وجود دارد، نمایی از شکوه هشت قرن حضور فعال مسلمانان در آن سرزمین است. همچنین بخش عمده‌ای از اروپای آن روز تحت نفوذ اسلام قرار داشت. مردم و حاکمان اندلس کوچک‌ترین تهدید را با سخت‌ترین برخورد پاسخ می‌دادند. این بود که دشمنان، اسلحه را زمین گذارده، جنگ فرهنگی و اعتقادی آن هم نه آشکار که به صورت خزنده و پنهانی در پیش گرفتند. طراحان براندازی اسلام، افراد خوش‌نامی از مسیحیان را نزد حاکم وقت اندلس فرستادند و به واسطه آنان از او خواستند اجازه دهد تا مدارس ویژه‌ای تأسیس کنند که در آن متون مسیحیت تدریس شود و واسطه‌ها به هر ترتیبی بود حاکم را راضی کردند.

آنان مدارس خود را تأسیس و فعال کردند و حضور پیروان دیگر ادیان را در مدارس خود آزاد اعلام نمودند. البته هدف اصلی آنان جذب جوانان مسلمان بود تا طرح اصلی خود را کامل کنند. بی‌توجهی متولیان امر و عقلای قوم سبب شد تا جوانان، فریفته امکانات و انگیزه‌های موجود در مدارس مسیحیان شده، حضوری چشمگیر در آن داشته باشند. جشاذبه‌های آن آموزشگاه‌ها، به ویژه حضور دختران مسیحی که مأموریت داشتند با جوانان مسلمان راحت باشند، معادله را بر هم زد و جوانانی که تا دیروز در راه تحصیل و صنعت می‌کوشیدند و مساجد و جلسات قرآن را با حضور خود رونق می‌بخشیدند، اینک دل در گرو زیبارویان مسیحی نهاده، محافل دینی را برای بزرگ‌ترها گذارده بودند. به تدریج نماز را ترک کرده، به جای کتاب و حضور در محافل علمی، جام شراب و هم‌آغوشی با دختران مسیحی را برگزیدند. دیگر از جوانان پرشور و رزم‌آور خبری نبود. طراحان که زمینه را مناسب یافته بودند، بر اندلس مسلمان یورش برده، مسلمانان را از دم تیغ گذرانده یا وادار به پذیرش مسیحیت کردند.

بدین ترتیب حضور هشتصد ساله مسلمانان در قاره اروپا و شکوفایی علمی، صنعتی و نظامی آنان به دلیل بی‌توجهی و بی‌تفاوتی در اندک زمانی از بین رفت.

خطبه غدیریه امام علی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.

عنوان قراردادی: غدیرخم، خطبه. فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: خطبه غدیریه خطبه رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم در محل غدیر خم (سال دهم هجری / مقدمه و ترجمه امیر توحیدی

مشخصات نشر: تهران زراره ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: ۹۱ ص ۱۱ × ۵/۱۶ س‌م.

شابک: ۳۵۰۰ ریال چاپ سوم ۹۶۴-۹۱۶۴۳-۶-۷؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ پنجم

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: چاپ سوم ۱۳۷۹.

یادداشت: چاپ چهارم و پنجم: ۱۳۸۱.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- خطبه‌ها
موضوع: علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت
شناسه افزوده: توحیدی امیر، ۱۳۴۱ -، مترجم
رده بندی کنگره: BP۱۴۲/۲/م۳خ۶ ۱۳۷۸
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۵
شماره کتابشناسی ملی: م۷۹-۲۷۸

اشارت

ممکن است افراد بسیاری در طول تاریخ از حادثه غدیر و اهمیت آن سخن گفته و از آن تعاریفی ارائه داده باشند، اما هیچ یک از این سخنان نمی‌توانند بیانگر عظمت و شکوه غدیر باشد، زیرا تنها کسانی می‌توانندتعریف جامع از وقایع و حوادث عرضه نمایند که خود پدید آورنده آن باشند. تنها زیبنده خدا، پیامبر(ص) و علی(ع) است که غدیر را به بهترین شکل معرفی نمایند.

پیامبر به دستور خداوند سبحان حادثه غدیر را در میان دو نزول قرآنی قرارداد: ابتدا فرمود: یاایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک، و افزود: وان لم تفعل فما بلغت رسالته(مائده،۶۷) و پس از معرفی علی(ع) به وسیله پیامبر(ع) با جمله من کنت مولاه فهذا علی مولاه، خدا نیز فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً(مائده،۳)؛ یعنی واقعه غدیر، اکمال دین، اتمام نعمت و موجب رضایت و خوشنودی خداست و روز غدیر ظرف زمانی این ارزشها معرفی کرد.

علی(ع) نیز در خطبه عید غدیر خود که خوب است آن را خطبه غدیریه بنامیم به تفسیر و تحلیل این رویداد عظیم تاریخ پرداخت. معرفی این خطبه که در گوشه و کنار برخی از کتابهای ادعیه و روایت در غربت به سر می‌برد و بررسی سند و کتابشناسی آن و شرح پاره هایی از آن، موضوع این جستار است.

متن خطبه غدیریه

الحمدللّه الذی جعل الحمد من غیر حاجة منه الی حامدیه طریقاً من طرق الاعتراف بلاهوتیه وصمدانیه وربانیه وفردانیته، و سبباً الی المزید من رحمته ومحجةً للطالب من فضله و کمنّ فی ابطان اللفظ حقیقة الاعتراف له، بانه المنعم علی کل حمد باللفظ وان عظم واشهد ان لااله الا اللّه وحده لاشریک له، شهادةً نُزعت عن اخلاص الطوی و نطق اللسان بها عبارة عن صدق خفّی، انه الخالق البارئ المصور، له الاسماء الحسنی، لیس کمثله شیئ، اذ کان الشیئ من مشیته، فکان لایشبهه مکوّنه. واشهد ان محمّداً عبده ورسوله استخلصه فی القِدَم علی سائر الامم علی علم منه، انفرد عن التشاکل والتماثل من ابناء الجنس، وانتجبه آمراً وناهیاً عنه، اقامه فی سائر عالمه فی الاداء مقامه اذ کان لاتدرکه الابصار ولاتحویه خواطر الافکار ولاتمثله غوامض الظنن [الظنون] فی الاسرار لااله الا هو الملک الجبّار.

قرن الاعتراف بنبوته بالاعتراف بلاهوتیته واختصه من تکرمته بما لم یلحقه فیه احد من بریّته، فهو اهل ذلک بخاصّیته وخلّته، اذ لایختص من یشوبه التغییر ولایخالل من یلحقه التظنین وامر بالصلاة علیه مزیداً فی تکرمته وطریقاً للداعی الی اجابته، فصلی اللّه علیه و کرّم وشرّف و عظّم مزیداً لایلحقه التنفید ولاینقطع علی التأبید. وان اللّه تعالی اختص لنفسه بعد نبیّه(ص) من بریته خاصةً علاهم بتعلیته وسمّاهم الی رتبته وجعلهم الدعاة بالحق الیه والادلاء بالارشاد علیه لقرن قرنٍ وزمن زمنٍ، انشأهم فی القِدم قبل کل مَذْرَوٍّ و مَبْرُوٍّ انواراً انطقها بتحمیده والهمها شکره و تمجیده وجعلها الحجج علی کل معترف له بملکة الربوبیة وسلطان العبودیة واستنطق بها

الخرسات بانواع اللغات بخوعاً له، فانه فاطر الارضين والسماوات، واشهدهم خلقه، وولّاهم ما شاء من امره، جعلهم تراجم مشيته والسن ارادته عبيداً لايسبقونه بالقول وهم بامره يعملون، يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولايشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون، يحكمون باحكامه ويستنّون بسنته ويعتمدون حدوده ويودّون فرضه ولم يدع الخلق فى بُهم صُيمّاً ولافى عمياء بكماء، بل جعل لهم عقولاً مازجّت شواهدهم وتفرقت فى هياكلهم وحقّقها فى نفوسهم واستعبدلها حواسهم فقرر بها على اسماع ونواظر وافكار وخواطر، الزمهم بها حجته واراهم بها محجته وانطقهم عما شهد [تشهد] به بالسن ذَرِبة بما قام فيها من قدرته وحكمته وبين عندهم بها ليهلك من هلك عن بيّنة ويحيى من حىّ عن بيّنة وان اللّه لسميع عليم[انفال، ۴۲] بصير شاهد خبير.

ثم ان اللّه تعالى جمع لكم معشر المؤمنين فى هذا اليوم عيدين عظيمين كبيرين، لايقوم احدهما الا بصاحبه، ليكمل عندكم جميل ضعه [ضيعته] ويقفكم على طريق رشده ويقفو بكم آثار المستضيئين بنور هدايته ويشملكم منهاج قصده و يوفر عليكم هنيأ رفده، فجعل الجمعة مجمعاً ندب اليه لتطهير ما كان قبله وغسل ما كان اوقعته مكاسب السوء من مثله الى مثله وذكرى للمؤمنين وتبيان خشية المتقين ووهب من ثواب الاعمال فيه اضعاف ما وهب لاهل طاعته فى الايام قبله وجعله لايتم الا بالايتمار لما امر به، والانتهاء عما نهى عنه، والبخوع بطاعته فيما حثّ عليه وندب اليه فلا يقبل ديناً الا بولايـة من امر بولايته ولاتنتظم اسباب طاعته الا بالتمسک بعصمه وعصم اهل ولايته.

فانزل على نبيه(ص) فى يوم الدوح ما بيّن به عن ارادته فى خلصائه وذوى اجتبائه وامره بالبلاغ و ترک الحفل باهل الزيع والنفاق وضمن له عصمته منهم، وكشف من خبايا اهل الريب وضمائر اهل الارتداد ما رمز فيه، فعقله المؤمن والمنافق، فاعزّ معزّ وثبت على الحق ثابت، وازداد جهلة المنافق وحمية المارق ووقع العَض على النواجد والغمز على السواعد. ونطق ناطق و نعق ناعق ونشق ناشق و استمر على مارقيته، ووقع الادغان من طائفه باللسان دون حقائق الايمان ومن طائفة باللسان وصدق الايمان، وكمّل اللّه دينه واقر عين نبيه(ص) والمؤمنين والمتابعين، وكان ما قد شهده بعضكم وبلغ بعضكم وتمت كلمة اللّه الحسنى على الصابرين ودمّر اللّه ما صنع فرعون وهامان وقارون وجنوده [هم] وما كانوا يعرشون وبقيت حثالة من الضلال لايألون الناس خبالاً يقصدهم اللّه فى ديارهم ويمحو اللّه آثارهم ويبيد معالمهم ويعقبهم عن قرب الحسرات ويلحقهم بمن بسط اكفهم ومد اعناقهم ومكنهم من دين اللّه حتى بدلوه ومن حكمه حتى غيّروه وسيأتى نصراللّه على عدوّه لحينه واللّه لطيف خبير وفى دون ما سمعتم كفاية وبلاغ. فتاملوا رحمكم اللّه ما ندبكم اللّه اليه وحثّكم عليه واقصدوا شرعه واسلكوا نهجه ولاتتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله.

ان هذا يوم عظيم الشأن، فيه وقع الفرج، ورفعت الدرج، ووضحت الحجج وهو يوم الايضاح والافصاح عن المقام الصراح ويوم كمال الدين و يوم العهد المعهود ويوم الشاهد والمشهود ويوم تبيان العقود عن النفاق والجحود، ويوم البيان عن حقائق الايمان، ويوم دحر الشيطان، ويوم البرهان، هذا يوم الفصل الذى كنتم توعدون، هذا يوم الملاء الاعلى الذى انتم عنه معرضون، هذا يوم الارشاد، ويوم محسنة العباد، ويوم الدليل على الرّداد، هذا يوم ابدى خفايا الصدور ومضمرات الامور، هذا يوم النصوص على اهل الخصوص، هذا يوم شيت، هذا يوم ادريس، هذا يوم يوشع، هذا يوم شمعون، هذا يوم الأمن والمأمون، هذا يوم اظهار المصون من المكنون، هذا يوم ابلاء السرائر، فلم يزل عليه السلام يقول: هذا يوم هذا يوم، فراقبوا اللّه عزّ وجلّ واتقوه واسمعوا له واطيعوه، واحذروا المكر ولاتخادعوه وفتّشوا ضمائركم ولاتواربوه، و تقربوا الى اللّه تعالى بتوحيده، وطاعة من امركم ان تطيعوه ولاتمسكوا الكوافر، ولايجنح بكم الغى فتضلوا عن سبيل الرشاد باتباع اولئك الذين ضلّوا واضلّوا، قال اللّه عزّ من قائل فى طائفة ذكرهم بالذم فى كتابه: «انا اطعنا سادتنا وكبرائنا فاضلونا السبيلا ربنا آتهم ضعفين من العذاب والعنهم لعناً كبيراً» [احزاب،۶۷و۶۸]، و قال اللّه تعالى: «واذ يتحاجون فى النار فيقول الضعفاء للذين استكبروا انا كنا لكم تبعاً فهل انتم مغنون عنّا من عذاب اللّه من شئ قالوا لو هدانا اللّه لهديناكم» [۱].

افتدرون الاستكبار ماهو؟ هو ترک الطاعةلمن امروا بطاعته، والترفع على من ندبوا الى متابعته والقرآن ينطق من هذا عن كثير، ان تدبّره متدبّر، زجره ووعظه، واعلموا ايها المؤمنون انّ اللّه عزّ وجلّ قال: «ان اللّه يحب الذين يقاتلون فى سبيله صفاً كانهم بنيان

مرصوص» [صفّ،۴]، اتدرون ما سبيل اللّه ومن سبيله؟ ومن صراط اللّه؟ ومن طريقه؟ أنا صراط اللّه الذى من لم يسلكه بطاعة اللّه فيه هوى به الى النار، وأنا سبيله الذى نصبنى للاتباع بعد نبيه(ص) أنا قسيم الجنه والنار، وأنا حجة اللّه على الفجار والابرار وأنا نور الانوار، فانتبهوا من رقدةِ الغفلة وبادروا بالعمل قبل حلول الأجل وسابقوا الى مغفرة من ربكم قبل ان ليضرب بالسور بباطن الرحمة وظاهر العذاب. فتنادون فلا يسمع نداءكم وتضجّون فلا يحفل بضجيجكم وقبل ان تستغيثوا فلا ثغاثوا.

سارعوا الى الطاعات قبل فوت الاوقات، فكان قد جاءكم هادم اللذات فلا مناص نجاءٍ ولامحيص تخليص. عودّوا رحمكم اللّه بعد انقضاء مجمعكم بالتوسعة على عيالكم والبرّ باخوانكم والشكر للّه عزّ وجلّ على ما منحكم واجمعوا يجمع اللّه شملكم وتبارّوا يصل اللّه الفتكم، وتهادوا نعم اللّه كما مناكم [وتهانوا نعمة اللّه كما هناكم] بالتواب فيه على اضعاف الاعياد قبله او بعده الاّ فى مثله والبرّ فيه يثمر المال ويزيد فى العمر والتعاطف فيه يقتضى رحمة اللّه وعطفه وهيّوا لاخوانكم وعيالكم عن فضله بالجهد من جودكم وبما تناله القدرة من استطاعتكم واظهر البشر فيما بينكم والسرور فى ملاقاتكم والحمدللّه على ما منحكم وعودوا بالمزيد من الخير على اهل التأميل لكم وساروا بكم ضعفاءكم فى ماكلكم وماتناله القدرة من استطاعتكم وعلى حسب امكانكم. فالدرهم فيه بمأة الف درهم والمزيد من اللّه عزّ وجلّ.

وصوم هذا اليوم مما ندب اللّه تعالى اليه وجعل الجزاء العظيم كفالة عنه حتّى لو تعبّد له عبد من العبيد فى الشبيبة من ابتداء الدنيا الى تقضيها، صائماً نهارها، قائماً ليلها، اذا اخلص المخلص فى صومه لقصرت اليه الدنيا عن كفاية، ومن اسعف اخاه مبتدءً وبرّه راغباً فله كاجر من صام هذا اليوم وقام نهاره. ومن فطر مؤمناً فى ليلته فكانما فطر فئاماً وفئاماً يعدهما بيده عشرة.فنهض ناهض وقال: و ما الفئام؟ قال: مأة الف نبى و صديق و شهيد،فكيف بمن تكفّل عدداً من المؤمنين والمؤمنات، وأنا ضمينه على اللّه تعالى الأمان من الكفر والفقر، وان مات فى ليلته او يومه او بعده الى مثله من غير ارتكاب كبيرة فاجره على اللّه تعالى، ومن استدان لاخوانه واعانهم، فأنا الضامن على اللّه ان بقاه قضاه وان قبضه حمله عنه واذا تلاقيتم فتصافحوا بالتسليم وتهانوا النعمة فى هذا اليوم وليبلغ الحاضر الغايب والشاهد البائن وليعد الغنى على الفقير، والقوى على الضعيف، امر فى رسول اللّه(ص) بذلك، ثم اخذ صلى الله عليه وآله [عليه السلام] فى خطبه الجمعة وجعل صلاة جمعته صلاة عيده وانصرف بولده وسيعتد الى منزل ابى محمّد الحسن بن على(ع) بما اعدله من طعام وانصرف غنيهم وفقيرهم برفده الى عياله. [۲].

نگاهی گذرا به مفاد خطبه به عنوان سند جهانی اسلام

امام امیرالمؤمنین(ع) در یکی از روزهای جمعه که مصادف با روز عید غدیر بوده است، خطبه ای ایراد می‌کند که با حمد و ثنای الهی و با کلمات و جملاتی پر معنا و شهادت به وحدانیت ذات اقدس اله و بیان برخی از صفات ثبوتیه و سلبیه او، شروع می‌شود، و پس از تشریح اهمیت نبوت و رسالت، و بیان این که گواهی به نبوت، قرین اعتراف به لاهوتیت خداست، به بیان مسئله امامت و مقام امامان(ع) می‌پردازد و درباره جایگاه واقعی ائمه، خلقت و نشأت وجودی آنها و دیگر ویژگی هایشان سخن می گوید.

در ادامه به نقش پراهمیت خود می‌پردازد و در کنار حجت ظاهر، شاهدی دیگر را بر حقانیّت خود مطرح می‌فرماید. پس از آن، اهمیت روز جمعه و عید غدیر را خاطر نشان می‌سازد و فلسفه روز جمعه و اعمال مستحب آن را بیان می‌نماید. آنگاه به ارتباط توحید، نبوت و ولایت و دین با یکدیگر اشارت می‌کنند و آثار و ثمرات معرفی ولیّ، در واقعه غدیر را به تفصیل بیان کرده و با تعابیری بلند به تفسیر آن می‌پردازد. پس از آن نصایح و پندهای ارزشمندی می‌دهد و با استناد به آیات قرآن مردم را به اطاعت خدا و رعایت تقوا و دوری از گناه تشویق می‌نماید. سپس در بیان معنای استکبار، استکبار را سرپیچی از پیروی کسی که می‌بایست اطاعت شود می‌داند و به تفسیر «طریق»، «صراط» و «سبیل اللّه» می‌پردازد و می‌فرماید: صراط منم، سبیل اللّه منم، نورالانوار منم و... در پایان خطبه بار دیگر مردم را به اخلاق فردی، اجتماعی، مالی و ...سفارش می‌کند و استحباب روزه روز غدیر و پاداش بس

عظیم آن را یادآور می‌شود.

گوینده این سخنان کسی است که همه ملل اسلام به علم، فضل، کمال، مقام والا و عدالت و تقوایش اعتراف دارند؛ از این روی جای دارد همگان به این خطبه به عنوان «سند جهانی اسلام» بنگرند و بدان احتجاج کنند، و به برکت آن، شبهه های اعتقادی خود را رفع کنند و مرزبندی های ساختگی میان فرقه‌ها را بردارند، پیوند وثیق میان توحید، نبوت، رسالت و امامت را درک کنند و براساس آن عقاید، احکام و معارف را از باب حکمت و علم نبی دریافت دارند.

خطبه غدیریه در منابع روایی

اشاره

این خطبه اگرچه در کتب اربعه اول یافت نمی‌شود، اما در دیگر منابع معتبر وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می‌شویم.

۱ مصباح المتهجد وسلاح المتعبد: به حسب ظاهر مرجع اصلی این روایت «مصباح المتهجد وسلاح المتعبد» تألیف شیخ طوسی، مؤلف کتابهای «استبصار» و «تهذیب الاحکام»، از کتب اربعه است، که نویسنده مقاله نیز روایت را از تصویر نسخه خطی آن نقل می کند. [۳].

۲ منابع دیگر: پس از شیخ طوسی، دیگر نویسندگان، مؤلفان جوامع روایی و ادعیه، این روایت را با واسطه و یا بی واسطه از شیخ طوسی و «مصباح المتهجد» نقل کرده اند، که برخی از آنها تمام خطبه را نقل کرده اند و بعضی تنها به نقل پاره هایی از آن بسنده کرده اند.

منابعی که همه خطبه را نقل کرده اند

۱. اقبال الاعمال: رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس (متوفای۶۶۴)، تمام این خطبه را در کتاب «اقبال الاعمال» نقل کرده است، یادآوری می‌کنیم ابن طاووس این روایت را به سند خود از شیخ طوسی و با همان سند شیخ با اندک تفاوتی در بعضی از کلمات نقل می‌کند. [۷].

۲. مصباح کفعمی: شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی ابن الحسن ... الکفعمی (متوفای۹۰۵)، این خطبه را از «مصباح المتهجد»، در کتاب خود به نام «جنة الامان الواقیة وجنة الایمان الباقیة» معروف به «مصباح کفعمی» با کمی تفاوت آورده است. [۵].

۳. بحارالانوار: علامه ملا محمّد باقر مجلسی، این خطبه را از «مصباح الزائر»، تألیف سید ابن طاووس، صاحب «اقبال الاعمال»، و به طور کامل در «بحارالانوار» نقل کرده است، لکن با نسخه «مصباح المتهجد» اندکی تفاوت دارد. [۶].

۴. مصباح الزائر: از آنجا که علامه مجلسی این خطبه را از «مصباح الزائر» نقل می کند بی شک این کتاب نیز از جمله منابعی است که خطبه را به طور کامل ذکر کرده است، ولی باید توجه داشت که چون مؤلف «اقبال الاعمال»، «مصباح الزائر» یک نفر است و کتاب اخیر اولین تألیف سید ابن طاووس است، ممکن است این دانشمند آنچه را که در «اقبال الاعمال»، نقل کرده است همان باشد که در «مصباح المتهجد» بیان داشته است.

۵. مسند الامام الرضا(ع): مؤلف این اثر، متن کامل خطبه را از کتاب «مصباح المتهجد» نقل کرده است. [۷].

منابعی که تنها به نقل پاره هایی از خطبه بسنده کرده اند

۱. مناقب ابن شهر آشوب: رشید الدین محمّد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفای۵۸۸)، بخش کمی از این خطبه را در

کتاب خود به نام «مناقب آل ابی طالب» نقل کرده است. [۸].

۲. وسائل الشیعه: شیخ حر عاملی بخشهایی از این روایت را که در ارتباط با استحباب روزه عید غدیر است از کتاب «مصباح المتهجد»، در کتاب الصوم «وسائل الشیعه» با ذکر سند نقل کرده است. [۹].

۳. تفسیر نورالثقلین: محدث مفسر عبدعلی حویزی، پاره هایی از این خطبه که در اهمیت عقل و خرد و کارایی آن است و مشتمل بر آیه شریفه لیهلک من هلک عن بیّنهٔ(...انفال،۴۲) است، ذیل همین آیه، و بخشی دیگر را به مناسبت آیه لاتمسکوا بعصم الکوافر(...ممتحنه،۱۰) را در جای دیگر آورده است. [۱۰].

۴. جامع احادیث الشیعه: در این مجموعه که زیر نظر آیهٔ اللّه العظمی بروجردی، تدوین گردیده است، به مناسبت استحباب روزه در روز هجدهم ذو الحجه، بخشی از خطبه را که مربوط به روزه و صدقه است، نقل شده است. [۱۱].

۵. الغدیر: علامه امینی در کتاب «الغدیر» به ذکر بخشهایی از این خطبه که مشتمل بر واژه «عید» است به مناسبت «عید الغدیر العترهٔ» پرداخته است. [۱۲] علامه امینی اگرچه خود تصریح نمی کند که خطبه را از کدام منبع نقل کرده است، ولی از قراین و شواهد و بویژه از پاورقی کتاب بخوبی معلوم می‌شود که آن را از «مصباح المتهجد» نقل کرده است.

پژوهشی در سند خطبه

اشاره

شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتهجد وسلاح المتعبد» زیر عنوان «خطبه امیرالمؤمنین یوم الغدیر» می‌نویسد:

...اخبرنا جماعهٔ عن ابی محمّد هارون بن موسی التلعکبری، قال حدثنا ابوالحسن علی بن احمد الخراسانی الحاجب فی شهر رمضان سنهٔ سبع وثلاثین وثلاث مأهٔ، قال حدثنا سعید بن هارون ابو عمرو المروزی وقد زاد علی الثمانین سنهٔ، قال حدثنا الفیاض بن محمّد بن عمر الطوسی بطوس سنهٔ تسع وخمسین ومأتین وقد بلغ التسعین، انه شهد ابا الحسن علی بن موسی الرضا(ع) فی یوم الغدیر و بحضرته جماعهٔ من خاصته وقد احتبسهم للافطار ...وهو یذکر فضل الیوم وقِدمه فکان من قوله(ع) حدثنی الهادی [الکاظم(ع)] ابی، قال حدثنی جدّی الصادق(ع) قال حدثنی الباقر(ع)، قال حدثنی سید العابدین(ع) قال حدثنی ابی الحسین(ع) قال: اتفق فی بعض سنتی امیرالمؤمنین الجمعهٔ والغدیر فصعد المنبر علی خمس ساعات من نهار ذلک الیوم فحمد اللّه واثنی علیه حمداً لم یسمع مثله....

شیخ طوسی آنگاه خطبه غدیریه را تا پایان نقل می کند. [۱۳].

بررسی رجال و سند روایت

سلسله سند این روایت از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول آن سلسله ذهبیه است که از امام هشتم، علی بن موسی الرضا(ع) شروع و با واسطه ائمه معصومین(ع) به امام امیرالمؤمنین(ع) منتهی می‌شود که تنها به جهت تبرک و تیمن، نام مبارک آنها ذکر شد. اما بخش دوم سند از شیخ طوسی و کتاب «مصباح المتهجد» آغاز و به «فیاض بن محمّد» منتهی می‌شود که محور پژوهش در این بخش از مقاله است.

اهمال در روایت

اشاره

این حدیث از نظر علم رجال و علم درایت، از روایتهای «مهمل» به شمار می‌رود، چرا که تعریف روایت مهمل به طور کامل بر این

روایت منطبق است.

علمای رجال و درایت، در تعریف خبر مهمل گفته اند:

مهمل، روایتی است که برخی از رجال سند آن در کتابهای رجالی ذکر نشده باشد و یا اگر ذکر شده وصفی از آن نشده باشد. [۱۴].

ارباب رجال درباره رجال سند این روایت به جز «هارون بن موسی» که مدح و توثیق شده و با تعابیری چون، وجه، ثقه، معتمد، جلیل القدر، عظیم المنزلهٔ وعدیم النظیر یاد شده است، [۱۵] از دیگران ذکری به میان نیاورده اند و وصفی چه مدح و چه ذم و قدح درباره آنها نگفته اند. مراجعه به جوامع رجالی و سخن علامه نمازی شاهرودی گواه بر این گفته است. وی تصریح دارد که علمای رجال از علی بن احمد، سعید بن هارون و فیاض بن محمّد طوسی سخنی به میان نیاورده اند. [۱۶] بنابراین، روایت مهمل است اما این باعث آن نمی‌شود که دست از روایت شسته و بدان توجهی نکنیم، چرا که میان دانشمندان علم رجال و درایت گفتار یکسان و هماهنگی وجود ندارد، و اتفاق و اجماعی بر میزان اعتبار روایت مهمل در بین نیست و در این باره دست کم سه نظریه وجود دارد.

آراء دانشمندان درباره روایت مهمل

۱ روایت مهمل بسان روایت مجهول: این سخنی است که به شهید ثانی، مجلسی و ممقانی نسبت می‌دهند که گفته اند: مجهول اعم از روایتی است که تصریح به مجهول بودن آن شده باشد و روایتی که مدحی و قدحی درباره آن ذکر نشده باشد. [۱۷].

ممقانی ضمن این که روایت مهمل و مجهول را جزء اقسام خبر ضعیف می‌شمارد می‌افزاید: در «لب اللباب» [۱۸] نیز این قسم از روایات در حکم ضعیف دانسته شده است. [۱۹].

۲ مهمل، مجهول لغوی است: این گفته محمّدباقر استرآبادی در «رواشح» است، که معتقد است مجهول بر دو قسم است: مجهول اصطلاحی، یعنی روایتی که پیشوایان رجال نسبت به یکی از راویان آن حکم به جهالت نموده باشد، و مجهول لغوی یعنی روایتی که از راوی آن در کتابهای رجالی نام برده نشده است. در قسم اول مسلماً روایت ضعیف است ولی در قسم دوم نمی‌توان حکم به ضعف و صحت نمود. [۲۰].

۳ روایت مهمل جزء روایت ممدوح است: این عقیده علامه حلی و ابن داود (محمّد بن احمد بن داود) و گذشتگان از رجالیان است. مولف «قاموس الرجال» می‌نویسد:

علامه، مهمل را اصلاً عنوان نکرده و ابن داود نیز آن را در جزء اول کتاب و در شمار روایتهای ممدوح ذکر کرده است. مفهوم این کار این است که به روایت مهمل عمل می‌کرده اند همانند عمل به خبر ممدوح.

مؤلف «قاموس الرجال» با تعبیر «هو الحق الحقیق بالاتباع و علیه عمل الاصحاب» آن را تایید می‌کند. [۲۱].

در نتیجه باید گفت، از آنجا که نسبت به رجال روایت مهمل تصریحی بر جهل و قدح نشده است و میان دانشمندان نیز سخن یکسانی در بی ارزشی روایت مهمل وجود ندارد، و از سوی دیگر علامه مجلسی با فرض بی اعتباری و ضعف روایت مهمل، این خطبه را در «بحارالانوار» نقل کرده است می‌توان آن را تلقی به قبول کرد، بویژه اینکه بزرگانی چون شیخ طوسی، ابن طاووس، کفعمی، حرّ عاملی و امینی این خطبه را نقل کرده اند.

شکوه غدیر در نگاه علی

در این بخش به پاره های از خطبه غدیریه که درباره معرفی روز غدیر و بیان عظمت و شکوه آن است، اشارت می‌شود.

۱ روز غدیر، عید بزرگ: «ان اللّه جمع لکم معشر المؤمنین، فی هذا الیوم عیدین عظمین کبیرین». آن گونه که پیش از این نیز

یادآوری شد، هنگامی که امام(ع) این خطبه را ایراد فرمود، روز غدیر مصادف با روز جمعه بوده است، به همین دلیل تعبیر به «عیدین» کرده و هر دو را به عظمت و بزرگی یاد کرده است. این خود بهترین دلیل بر «تعیّد» روز هجدهم ذو الحجهٔ و برگزاری مراسم جشن و سرور و بزرگداشت آن است.

در عید بودن روز غدیر، روایات متعددی از پیامبر(ص) و امامان شیعه(ع) به ما رسیده است، از جمله در روایتی از پیامبر(ص) می‌خوانیم که فرمود:

یوم غدیرخم افضل اعیاد امتی. [۲۲].

و در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود:

انه یوم عید و فرح و سرور. [۲۳].

و یا می‌فرماید:

اشرف و اعظم اعیاد است. [۲۴].

نویسنده «الغدیر»، از برخی بزرگان از دانشمندان اسلام چون ابو ریحان بیرونی، ابن طلحه شافعی و ابن خلکان نقل می‌کند که از این روز با نام «عید» یاد کرده اند. [۲۵].

۲ روز بیان اراده خدا و روز بلاغ: «فانزل اللّه علی نبیه فی یوم الدوح ما بیّن به عن ارادته فی خلصائه وذوی اجتبائه وامره بالبلاغ».... «واژه دوح»، جمع «دوحه» به معنای درختان بزرگ و تنومند است، [۲۶] این بخش از خطبه در حقیقت بیانگر موقعیت جغرافیای تاریخی غدیر است. امام(ع) می‌فرماید، آن روز زیر درختان تنومند، آیاتی نازل شد که مبیّن اراده خدا برای بندگان خالص، مخلص و برگزیده اوست.

در آن روز که هجدهم ذو الحجه بود جبرئیل فرود آمد و آیه یا ایها الرسول بلغ ...را بر پیامبر(ص) نازل کرد، و آن حضرت را مأمور به تبلیغ امری کرد که بین خدا وپیامبر(ص) وجود داشت وآن ولایت علی(ع) است. [۲۷].

از جمله بلغ ما انزل الیک بخوبی روشن می‌شود که پیش از آن ولیّ امر تعیین شده بود و آن روز تنها برای معرفی و ابلاغ بوده است.

۳ غدیر روز بزرگ، روز گشایش، روز تکامل: «... ان هذا یوم عظیم الشأن، فیه وقع الفرج ورفعت الدرج ووضحت الحجج». عظمت این روز بدان جهت است که ظرف ظهور اراده الهی و زمان ابلاغ پیام الهی و آثار مترتب بر آن است؛ روزی است که گشایش و فرج حاصل شد، چرا که نگرانی امت اسلام نسبت به زمان پس از پیامبر را برطرف کرد و بدانها امید بخشید؛ روزی که نردبان تکامل افراشته شد و با طرح مسئله امامت و معرفی امام، دین به کمال لازم خود رسید، روزی که حجت‌ها آشکار شد و بر همگان اتمام حجت گردید.

۴ روز پرده برداری از مقام امامت: «هذا یوم الایضاح والافصاح عن المقام الصراح». «افصاح» به معنای اظهار کردن و مرادف با «ایضاح» است، و صراحت به معنای خالص بودن چیزی از تعلقات است، و سخن صریح از همین باب است بدان جهت که اظهار و تأویل ندارد. [۲۸] اما مقام صراح یعنی جایگاه پاکی، پیراستگی، و منظور از آن مقام عصمت و امامت است که در روز غدیر از آن پرده برداری شد و امام برای همگان مشخص شد تا دیگر بهانه ای برای منافقان و دو رویان نباشد که پیامبر(ص) به صراحت کسی را معرفی نکرده است.

۵ روز کامل شدن دین: «ویوم کمال الدین»، ... روزی است که دین خداوند کامل شد. کاری که در روز غدیر صورت گرفت آنچنان از اهمیت برخوردار بود که حق تعالی در شأن آن فرمود: الیوم اکملت لکم دینکم، کاری که اگر صورت نمی گرفت، نه تنها دین به مرحله کمال خود نمی‌رسید که در حقیقت اصل رسالت نیز ابلاغ نشده بود، فان لم تفعل فما بلغت رسالته از این روی

علی(ع) نیز خود فرمود: وکمل اللّه دینه....

۶ روز پیمان بستن: «ویوم العهد المعهود»، روز پیمانِ بسته شده است، پیمانی که پیامبر(ص) پس از گرفتن اقرار و اعتراف از مردم مبنی بر اینکه پیامبر حتی از خود مردم نسبت به خودشان، بر آنها اختیار و حق دارد و مردم نیز آن را تأیید کردند.

ایها الناس من اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: اللّه ورسوله اعلم. قال: ان اللّه مولای وانا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فعلی مولاه. [۲۹].

ممکن است عهد معهود اشاره به عهدی باشد که در آغاز خلقت از انسان گرفته شد، واذ اخذ ربک من بنی آدم(...اعراف،۱۷۲)، چرا که در دعای غدیر می‌خوانیم که علی(ع) فرمود: «وجددت لنا عهدک و ذکرتنا میثاقک المأخوذ منا فی ابتداء خلقک ایانا». [۳۰].

۷ روز شهود و حضور: «ویوم الشاهد والمشهود». این تعبیری است که قرآن درباره قیامت به کار برده است، [۳۱] به این معنا که شاهدْ پیامبر و مشهود، قیامت است، شاهدْ انسانها و مشهود، اعمال آنان است، شاهد ملائکه و مشهود، قرآن است و شاهدْ پیامبر و مشهود، علی(ع) است.

به کار بردن این تعبیر درباره روز غدیر، مفید همین معناست که پیامبر، شاهد و علی، مشهود است. پیامبر(ص) شهادت به ولایت علی(ع) داد و انسانها و فرشتگان بر این امر گواهی دادند. تاریخ نیز گواهی داد که گروهی به دلیل نیل به مقام ولایت به علی(ع) تبریک و تهنیت گفتند، لکن پس از چندی و در ظرف تنها چند ماه آن را زیرپا گذاشتند.

۸ روز نمایش قرارها از دورویی ها: «یوم تبیان العقود عن النفاق والجحود». روزی که خط حق از جریان نفاق مشخص شد، روزی که باعث شد حامیان واقعی از مدعیان دروغین جدا شوند؛ آنان که حقایق را آگاهانه انکار کردند و نفاق خود را در عمل آشکار ساختند، علی(ع) در متن خطبه فرمود: «وکشف خبایا اهل الریب وضمائر اهل الارتداد، وقع الاذعان من طائفة باللسان دون حقائق الایمان و من طائفة باللسان وصدق الایمان».

۹ روز بیان حقایق: «ویوم البیان عن حقائق الایمان». روزی که خط ایمان از دیگر خطوط ممتاز شد، کسانی که تا آن روز ادعای ایمان به خدا و اطاعت از پیامبر را داشتند، در آن روز درونشان آشکار شد. در آن روز همه دانستند که اگر واقعاً معتقد به اطیعوا اللّه واطیعوا الرسول هستند باید از اوامر خدا و پیامبر و از جمله ولی امر، علی بن ابی طالب(ع) که مصداق بارز و اَتم اطاعت از خدا و رسول است نیز پیروی کنند.

اینجا بود که با نصب علی(ع) و نقش بر آب شدن نقشه‌ها و برباد رفتن خواب و خیالها، حقایق را انکار کردند و مصداق قل لم تؤمنوا(حجرات،۱۴) شدند، چرا که ایمان فقط گفتن شهادتین نیست، بلکه پذیرش ولایت، حقیقت آن است که باید در قلب تجلی و در عمل جلوه نماید.

۱۰ روز راندن شیطان: «یوم دحر الشیطان». «دحر» بر وزن «دهر» به معنای راندن است. [۳۲] در روز غدیر با کامل شدن دین، شیطان نیز برای دومین بار رانده شد، شیطان که از دین کامل و حقیقت ایمان دل خوشی ندارد، دوست می‌داشت دین، ناتمام و ابتر بماند و به کفار وعده می‌داد که با مرگ پیامبر(ص) نفس راحتی می‌کشند، با واقعه غدیر، وسوسه ها، توطئه‌ها و نقشه ها، نقش بر آب شد و همان گونه که کافران مأیوس و نومید شدند (الیوم یأس الذین کفروا من دینکم مائده،۵)، شیطان نیز مأیوس و رانده درگاه الهی شد؛ همو که راضی به خلافت انسان برای خدا نبود و با سجده نکردن طرد و رجم شد، راضی به خلافت علی(ع) برای پیامبر(ص) نیز نبود و از این رو مدحور گردید. از این روست که در حدیثی از امام رضا(ع) می‌خوانیم که فرمود:

یوم مرغمة الشیطان. [۳۳].

۱۱ روز برهان: «یوم البرهان». قرآن کریم، یهود و نصارا را که مدعی انحصار بهشت بودند و می‌گفتند جز ما کسی به بهشت

نمی‌رود (وقالوا لن یدخل الجنه الامن کان هوداً او نصاری بقره،۱۱۲)، محکوم می کند و آنان را به استدلال فرا می‌خواند و می‌فرماید: قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین(بقره،۱۱۲). روز غدیر دلیل حقانیت اهل ولایت و رهروان امام و ولی اللّه الاعظم و منصوب الهی است، و دلیل و برهانی است که تاریخ، حدیث و تفسیر گواه آن است. دیگران اگر مدعی هستند باید اقامه دلیل کنند و برهان بیاورند.

۱۲ روز داوری: «هذا یوم الفصل الذی کنتم توعدون»، روز غدیر روز جدایی حق از باطل است و این عبارت امام(ع) در حقیقت تشبیهی از غدیر به قیامت است و یا به عبارت صحیح تر تاویل به آن است، که قرآن فرمود: هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون(صافات،۲) و نیز فرمود: وهذا یومکم الذی کنتم توعدون(انبیاء،۱۰۳).

در این تشبیه و تأویل دو نکته وجود دارد: اوّل این که آن گونه که روز قیامت حق از باطل جدا می‌شود و اهل حقیقت و ایمان روانه بهشت می‌شوند و گروه باطل به سوی دوزخ برده می‌شوند، روز غدیر نیز فرقه ناجیه، مؤمنان به ولایت هستند و در صراط مستقیم که همان امام مفترض الطاعهٔ است (انا سبیله الذی نصبنی للاتباع بعد نبیّه) قرار دارند، و جز آنها که از حق و ولایت اعراض کرده اند، دوزخی اند.

دوم این که کفار و مشرکان انتظار وقوع قیامت را نداشتند و می‌پنداشتند که واقعیت ندارد؛ دشمنان ولایت نیز انتظار چنین روزی را نداشتند و نمی‌پنداشتند که خداوند وصی و جانشینی برای پیامبر(ص) تعیین و نصب کنند، اما با حیرت تمام مشاهده کردند که خداوند خود داوری کرد و امام و ولی را تعیین نمود و پیامبر(ص) را مأمور به ابلاغ آن فرمود.

۱۳ روز فرشتگان: «هذا یوم الملاء الاعلی الذی انتم عنه معرضون»، غدیر روز فرشتگان والامقام در عالم بالاست. این فقره از خطبه، برگرفته از کلام الهی است که فرمود: لایسمعون الی الملأ الاعلی(صافات،۸). به کار بردن این تعبیر بیانگر آن است که در این روز فرشتگان به امر الهی فرود آمده و چنین مأموریتی را برای پیامبر(ص) آوردند، پس از، آن نیز طبق روایت رضوی در عالم فرشتگان محفل انس برگزار می‌شود که فرمود:

وهو الیوم الذی یامر جبرئیل ان ینصب کرسی کرامهٔ بازاء بین المعمور ویصعده جبرئیل وتجتمع الیه الملائکه من جمیع السموات.[۳۴].

و نیز می‌فرماید:

ان یوم الغدیر فی السماء اشهر منه فی الارض. [۳۵].

اما معاندان نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند این معنا را درک کنند، از این روی امر مهم الهی را از صقع ربوبی و ملأ اعلی تنزل داده و به یک امر بشری تبدیل کردند.

۱۴ روز رهنمون: «هذا یوم الارشاد». غدیر، روزی است که خداوند به وسیله پیامبر(ص) مردم را به مسیر آینده شان راهنمایی کرد، حقایق را گفت، ولیّ امر را معرفی کرد، و با بدرقه کردن آن با دعای معروف اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه [۳۶] راه ولایت و مسیر عداوت، طریق حب و بغض مردم را مشخص فرمود. پیامبر(ص) ارشاد کرد و رهنمون داد، مسیر آینده را روشن کرد، اما امت چه کرد؟

۱۵ روز آزمون: «ویوم محنهٔ العباد»، «محنت» به معنای آزمودن است و «امتحان» نیز از همین باب است. روز غدیر روز آزمایش بندگان بود، روزی که خداوند، ولی و پذیرش ولایتش را وسیله آزمودن انسانها قرار داد، هر که آن را پذیرفت و بدان پای بند بود، سرفراز از بوته آزمایش درآمد، و هر که آن را رفض کرد هر چند در آن هنگام تبریک گفت در این امتحان پذیرفته نشد، چرا که نفی ولایت در حقیقت رها کردن رسالت و ترک توحید است.

۱۶ روز پیشاهنگان: «یوم الدلیل علی الرواد». «رواد» جمع «راید» به معنای پیش قراول است، این عبارت ممکن است بدین معنا باشد

که علی(ع) که خود از پیشگامان ایمان و اسلام است (اول من آمن به، اول من اسلم [۳۷]) و گوی سبقت را در این میدان از دیگران ربوده است (که فرمود «والسابقون السابقون اولئك المقربون واقعه،۱۰و۱۱) [۳۸]، به این روز و واقعه غدیر بر فضایل خود استدلال می کند و می گوید: روز غدیر که روز ولایت و معرفی ولی است دلیلی است بر شناخت پیشگامان و پیشاهنگان. پیشگام در ایمانِ به رسالت، پیشاهنگِ در امامت و صدر الائمه است.

۱۷ روز هویدا شدن نهانها: «هذا یوم ابدی خفایا الصدور ومضمران الامور». در این بخش از خطبه دو احتمال وجود دارد.یکی گوشزد کردن مجدد جریان نفاق و دورویی‌های مذموم که پیش از این بدان اشارت فرمود.

دیگر، آشکار شدن اسرار ممدوح؛ یعنی روزی که خداوند، راز بین خود و رسولش را آشکار کرد، در آن روز پیامبر(ص) سرّی را که خداوند در درونش به ودیعت نهاده بود و پیامبر از افشای آن در هراس بود، با تضمین بر تأمین آن را آشکار کرد. (بلغ ما انزل الیك من ربك ... واللّه یعصمك من الناس). شاید ترکیب «مضمرات الامور» مؤید همین معنا باشد.

۱۸ روز شناسایی خاصان: «هذا یوم النصوص علی اهل الخصوص». پیامبر مکرم(ص) از آغاز بعثت تا حجهٔ البلاغ، بارها به اشاره و کنایه به معرفی علی(ع) پرداخته بود، در حدیث «یوم الانذار»، در حدیث منزلت و ... اما در جریان غدیر بدون هیچ پرده پوشی و به دور از هر گونه کنایه و اشاره و با صراحت تمام به معرفی علی(ع) به عنوان ولی امر مسلمین پرداخت و راه هرگونه توجیه را مسدود کرد زیرا که فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه». از این روست که امام می‌فرماید: غدیر روز تنصیص است روز معرفی خاصان (علی) با سخن صریح است.

۱۹ روز اوصیا و انبیا: «هذا یوم شیث، هذا یوم ادریس، هذا یوم یوشع، هذا یوم شمعون». در این بخش از خطبه امام به تعلق روز غدیر به برخی از انبیا و اوصیا چون ادریس، شیث، یوشع و شمعون اشارت می کند، قرآن کریم درباره ادریس می‌فرماید: واذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً(مریم،۵۶).

شیث، به حسب تاریخ، وصی حضرت آدم بوده است؛ یوشع نیز جانشین حضرت موسی(ع)، [۳۹] و شمعون جانشین حضرت عیسی(ع) بوده است. [۴۰] در ادامه روایت می‌خوانیم که روز غدیر به آدم (قبول توبه)، ابراهیم (نجات از آتش)، هارون (جانشینی از موسی) و عیسی(ع) تعلّق دارد. [۴۱].

گویا روز غدیر یادآور نقاط حساس در نبوت و وصایت است که بسیاری از انبیا از جمله پیامبر اسلام(ص) در آن تعیین جانشین کرده اند.

۲۰ روز آسایش و آسودگی: «هذا یوم الامن و المأمون». قبل از واقعه غدیر، نگرانیهایی نسبت به آینده اسلام وجود داشت و حتی از پیامبر(ص) نیز چنین نگرانی یی ابراز می‌شد، چرا که در حدیث ثقلین و خطبه حجهٔ الوداع فرمود: «فانظروا کیف تخلفونی فی الثقلین» اما پس از جریان غدیر می‌بینیم این نگرانی به سرور و شادی مبدل می‌شود که فرمود:

اللّه اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمهٔ ورضی الرب برسالتی والولایهٔ لعلی من بعدی. [۴۲].

علی(ع) نیز در همین خطبه فرمود: «واقر عین نبیه والمؤمنین والتابعین»، افزون بر این که خداوند برای پیامبر(ص) نسبت به پیامدهای غدیر، امنیت و آسایش را تضمین کرد: «وضمن له عصمته منهم» که از این جهت نیز غدیر روز آسودگی است.

۲۱ روز گنج پنهان: «هذا یوم اظهار المصون من المکنون». غدیر روزی است که آنچه در نهان نگهداری می شد، علنی گردید، و این همان امر مهم ولایت است. تعبیر به «المصون من المکنون» بیانگر آن است که حادثه غدیر برنامه ای نبوده است که خلق الساعه پدید آمده باشد، بلکه پیش از فرا رسیدن این برهه از زمان در مکنون (صندوقچه) حفظ شده علم الهی و سینه پیامبر(ص) وجود داشته است و روز غدیر تنها ظرف اعلان آن است.

۲۲ روز آشکار شدن رازها: «هذا یوم ابلاء السرائر». این قسمت از خطبه تعبیر دیگری از بیانی است که قبلاً بیان شده بود، در

حقیقت امـام با توجه به اهمیت این اعلان، آن را به چنـد گونه بیان کرده است. یک بار فرمود: «یوم الایضاح»، بار دیگر گفت: «یوم ابدی خفایا الصدور و مضـمرات الامور»، و در مرتبه بعد فرمود: «اظهار المصون» و بالاخره در آخر فرمود: «ابلاء السـرائر»؛ روزی که اسرار درون اعم از کفر و ایمان، بغض و حب، شر و خیر، ریا و اخلاص و ...آشکار شد.

تعبیر اخیر برگرفته از وصف قیامت است که قرآن بدان اشارت دارد و می‌فرماید: یوم تبلی السرائر(طارق،۹). تشبیه روز غدیر به روز قیـامت می‌توانـد بیـانگر این نکته باشـد که آن گونه که روز قیـامت اعلاـن نهایی پایان دوره ای از حیات و آغاز حیاتی دیگر است، غـدیر نیز به نـوبه خود اعلاـن پایـان دوره ای از هـدایت و ارشـاد (به صورت نبوت) وآغـاز دوره ای دیگر در شـکل امـامت است و ویژگی جاودانگی دین را تضمین می‌کند.

نکته پایانی

از آنچه گـذشت، روشن شـد که جریـان غـدیر، تنهـا رخـدادی تـاریخی و یـا گـذرگاهی جغرافیایی و یا بحثی روایی و یا مسـئله ای سیاسـی نیست و حتی به رغم تصور عموم، حدّ فاصل میان شیعه و سنی در مسئله امامت نیست؛ زیرا اختلاف نظر میان این دو فرقه بر سر وقوع حـادثه تاریخی غـدیر، یا صـدور روایت آن و یا لزوم وجود امام و رهبر نیست، که همگان بر آن‌ها اتفاق نظر دارنـد؛ آنچه در این رهگـذر مورد نقض و ابرام فریقین است، لزوم تنصیصـی بودن نصب امـام و ولیّ به همـان وجه که در نبوت و رسـالت است، می‌باشد.

بنابراین، غدیر، نه تاریخ است، نه جغرافیا، نه روایت است و بحث درایت، و نه سیاست و حکومت، بلکه ولایت است و ولایت.

به عبارت دیگر غدیر سر فصل عقیده ای است که سرچشمه همه طاعتها و نمود همه رسالتها و نبوت همه انبیا است.

غـدیر کلمه ای است که پیشوندش لاهوت و رسالت، و پسوند آن امامت و ولایت است. غدیر جمله ای است که مبتدای آن توحید، خبرش معـاد و قیـامت و ربطش ولاـیت است پس بر مـاست که بـا درک ربط بین توحیـد و نبوت و ولایت همه عقایـد، اخلاقیات و اعمال خود را با ولیّ (صراط مستقیم مجسم) بسنجیم و بر وفق آن گام برداریم.

پاورقی

[۱] این قسمت، ترکیبی است از آیه ۲۱ سوره ابراهیم وآیه ۴۷ سوره غافر.

[۲] آنچه بین کروشه قرار گرفته است، به استثنای مورد اخیر ونشانی آیات، همگی برگرفته از نسخه خطی مصباح المتهجد است.

[۳] مصبـاح المتهجـد وسـلاح المتعبـد، شـیخ طوسـی، به تصـحیح اسـماعیل انصاری زنجانی، ص۶۹۴، نسـخه ای از ایـن کتـاب، در کتابخانه مدرسه امام حسین(ع) مرکز آموزش تخصصی تفسیر و علوم قرآن حوزه علمیه قم وجود دارد.

[۴] اقبال الاعمال، ص ۴۶۱.

[۵] مصباح کفعمی، ص۶۹۵.

[۶] بحارالانوار، ج۹۷،ص ۱۱۲.

[۷] مسند الامام الرضا(ع)، عزیز اللّه عطاردی، ج۲، ص ۱۱.

[۸] مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۴۳.

[۹] وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(ب۴۱) ح ۱۱.

[۱۰] تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۶۰ و ج ۵، ص ۳۰۵.

[۱۱] جامع احادیث الشیعهٔ، ج ۱۱، ص ۶۶۶.

[۱۲] الغدیر فی الکتاب والسنّهٔ والأدب، ج ۱، ص ۲۸۴و ۲۸۷.

[۱۳] مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، ص ۶۹۴.

[۱۴] ر.ک: مقباس الهدایهٔ، ص ۷۰؛ درایهٔ الحدیث، شانه چی، ص ۸۸؛ کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، ص ۱۲۲.

[۱۵] ر.ک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۴۰۷؛ جامع الرواهٔ، ج ۲، ص ۳۰۸؛ معجم الرجال، ج ۱۹، ص ۲۳۵.

[۱۶] ر. ک: مستدرک علم رجال الحدیث،ج ۵، ص ۲۹۱؛ ج ۴، ص ۸۵ و ج ۶، ص ۳۲۸.

[۱۷] ر. ک: کلیات علم الرجال، ص ۱۲۲.

[۱۸] تألیف مولی محمّد جعفر شریعتمدار استرآبادی(م.۱۲۶۳). ر.ک: الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۸۳.

[۱۹] ر. ک: مقباس الهدایه، ص ۷۱۷۲.

[۲۰] ر. ک: درایهٔ الحدیث، ص ۸۹.

[۲۱] ر. ک: قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۱.

[۲۲] ر. ک: بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۱۰.

[۲۳] بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۸.

[۲۴] ر. ک: وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(ب ۱۴) ح ۹،۷،۶،۴،۲،۱ و ۱۰.

[۲۵] الغدیر، ج ۱، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

[۲۶] ر.ک: المصباح المنیر؛ مجمع البحرین: ماده «دوح».

[۲۷] ر. ک: الغدیر، ج ۱، ص ۹۶۱.

[۲۸] المصباح المنیر؛ مجمع البحرین: ماده «صرح» و «نصح».

[۲۹] الغدیر، ج ۱ ص ۱۱.

[۳۰] مصباح المتهجد، ص ۲۹۴.

[۳۱] سوره بروج، آیه ۳.

[۳۲] صحاح اللغهٔ، مادّه «دهر».

[۳۳] مسندالامام الرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۸.

[۳۴] مسند الامام الرضا(ع)، ج ۲، ص ۱۸.

[۳۵] همان، ص ۲۰.

[۳۶] الغدیر، ج ۱، ص ۱۱.

[۳۷] فضایل الخمسهٔ من الصحاح السته، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۸۷.

[۳۸] ر. ک: الدر المنثور فی التفسیر الماثور، ج ۸، ص ۶.

[۳۹] مجمع البحرین: مادّه های «شیث»، «یوشع»؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸ و ۴۶.

[۴۰] وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(باب ۱۴) ح ۱۲.

[۴۱] وسائل الشیعه، کتاب الصوم، باب الصوم المندوب(باب ۱۴) ح ۱۲.

[۴۲] الغدیر، ج ۱، ص ۱۱.

خلاصه ای از کتاب اشراق غدیر به همراه متن کامل خطابه غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱
عنوان و نام پدیدآور:خلاصه ای از کتاب اشراق غدیر به همراه متن کامل خطابه غدیر/ محمدعلی انصاری
ناشر چاپی : اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱.
مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب
موضوع:(ویژه مسابقه) – غدیر

مقدمه

یکی از رایجترین شیوههای عرض ادب به آستان مقدس اهل بیت (آشنا نمودن نسل جوان با معارف آن بزرگواران است و موضوع غـدیر نیز یکی از فرصـتهای اسـتثنایی در این زمینه میباشد و از بهترین روشـهای تأثیرگذار روی اعتقاد جوانان اجرای انواع مسابقات کتابخوانی میباشد که در این میان، مسابقات کتبی حضوری بازدهی بسیار بالایی دارد. کما اینکه بارها به تجربه ثابت گردیده است.
بر این اساس مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیهی اصفهان با همکاری موسسهی احسن الحدیث، متن خطابهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر با ترجمهی استاد محمد باقر انصاری و همچنین خلاصهای از کتاب «اشراق غدیر» (نوشته استاد محمدعلی انصاری) با تصحیح و اضافات گروه تحقیقات مرکز تحقیقات رایانهای اصفهان جزوهی حاضر آماده گردید.
امید است مورد تأیید وارث غدیر حضرت بقیه الله الاعظم واقع گردد.
مرکز تحقیقات رایانهای قائمیه اصفهان
ذیحجه الحرام ۱۴۳۳

متن کتاب

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم
غـدیر در میـان حوادث تاریـخ طی طریق داشـته و بادیه‌ها و وادیه‌ها را طی کرده است و تا امروز سـربلند و سـرافراز در پهنهی بسـیط خاک با نمایش و حضور خود جلوه‌گری می‌کند. آنچه مربوط به غدیر و سـخنان نبی اکرم (و پیام آن است، در میان صاحب‌نظران سخن و حدیث فراوان و بسیار آمده است و صفحات بسیاری نوشته و انگاشته شده است. لیکن محور اصلی این بحث پاسخ به همین سؤال است که : آیا موضوع غدیر یک پدیده مستقل و نویی در زندگی پیغمبر مکرّم اسلام (بوده است؟
آیا غدیر ماجرا و جریانی ماسوای بقیه حوادث زندگی نبی رحمت است؟
یا اینکه غدیر به بیانی اسـتمرار همان روند مبارک و شـگرف ولایت و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است؟ آیا سیر رسـالت اقتضای آن دارد تا سـخن به غـدیر رسـد و در آنجا خیمه زنـد و ساکن بمانـد؟ و یا آنکه غـدیر صـرفاً یک واقعه، رخـداد و پدیده‌ای همانند سایر حوادث تاریخی دیگر است؟

برابری و برتری انسانها

بـدون تردید آدمیان نزد خداوند متعال جایگاه یکسانی دارند یعنی در خلقت و آفرینش میان حضـرت حق و بندگان او خویشاوندی وجود ندارد.

لَیسَ بَینَ اللَّهِ وَ بَینَ أَحَدٍ قَرَابَهٌ

میان خداونـد و بنـدگان او تقاربی وجود ندارد که آنان را در مراتب متفاوت قرار دهد، بلکه در آغاز کار تمام آدمیان و بندگان در عبـودیت تسـخیری و تکـوینی نسـبت به حضـرت باریتعـالی یکساننـد، (من و تو هر دو خواجه تاشـانیم) و جملگی بنـدگان حضـرت سبحان هستند.

إن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً(۱)

«تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده اویند.»

معیارهای سه‌گانهی افضلیت

بعـد از این مقدمه که بیان قانون و قاعدهی الهی و سنّت حکمت و عدالت خداوندی گزینش اولوا الفضائل و المکارم است و اعطاء حکم و عنـایت الهی و مواهب خداونـدی بر اسـاس این برتری‌هـاست. در کلام الهی و در سـخن خداونـد سـبحان نیز همین موضوع تثبیت می‌باشـد و می‌بینیـم. خـدای سـبحان در کلاـم خـود هنگـامی کـه فضـیلتها را مطرح می‌کنـد علم و تقـوا و جهـاد را به عنـوان شاخصهی اصلی بیان می‌دارد، آنجا که می‌فرماید:

«یا أَیهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَیكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ»(۲)

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید! (اینها ملاک امتیاز نیست) گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.»

در مقام اول و دوم، تقوا و علم می‌آیند.

...«یرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»(... ۳)

...«خداوند کسانی را که ایمان آوردند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد»...

سومین ملاک برتری مجاهده و جدّ و جهد توأمان مال و جان است.

...«وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِینَ عَلَى الْقَاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً»(۴)

...«و مجاهدان را بر قاعدان؛ با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.»

...«لَا یسْتَوِی مِنكُم مَنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ»(... ۵)

...«کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند»...

مسلمانان! بدانید کسانی که از میان شما و قبل از فتح مکّه به صحنه آمدند و جان و مالشان را در خدمت خدا گزاردند، با آنانی که متعاقباً به صحنه می‌آیند، هرگز یکسان نیستند.

خوبان بی‌شمار در این شهر دیده‌ام اما تو نازنین به خدا چیز دیگری

با استناد به این اصول و نصوص قرآن به مقصود اصلی و نتیجه‌گیری موضوع می‌پردازیم و ابتدا:

مـاییم و نـوای بی‌نوایی بسم‌اللّه اگر حریف مـایی حـال در میـان این مجموعه و خیـل گرونـدگان و اگر چشم جـان را بگشاییـد و با بصیرت بنگریـد و دیـدهی انصـاف را به صـحنه آوریـد، چگونه می‌توان شاهـد اسـتمرار همان مسیر فضـیلت بود؟ غـدیر چیزی جز اسـتمرار حـاکمیت فضـیلت نیست، اگر قرار است فضـائل در میـان بشـریت حـاکمیت داشـته باشـد و افضـلیت در میـان انسانها معیار رتبه‌نشینی باشد؛ باید پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در ماجرای غدیر فریاد برآورد و آشکارا بگوید:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِی مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»

در بخش دوم ناگزیرم گوشه‌هایی از این قاعده و قانون را یادآوری و مرور کنم. نکتهی اول پیشتازی در ایمان است. اشاره شد که کار با ایمان سامان می‌یابد و اگر هر فضیلتی خداوند به انسانها می‌دهد در پرتو بهره‌مندی ایمان و عمل صالح است و طبعاً پیشتازی در ایمان هم نکتهی بسیار مهمی است که در فضایل و ویژگیهای برتر صاحب ولایت غدیر، مطرح می‌شود به حدّی که بزرگان - اعم از دوست و دشمن - خیرخواه و غیر خیرخواه نمی‌توانند به راحتی و آسودگی از کنار آن بگذرند.

پیشتازی در ایمان

خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران

با تأکید و اهتمام به استفادهی بیشتر از منابع اهل سنّت، ابتدا به مقدمهی شرح نهج‌البلاغه اشاره می‌نمایم که نوشته «ابن ابی الحدید معتزلی» و اهل سنّت است.

«وَ ما اقول فی رجل سبق الناس الی الهدی و آمن باللَّه و عبده و کل من فی الارض یعبد الحجر و یحجد الخالق لم یسبقْهُ اَحد اِلی التوحید الا السابق الی کل خیر محمّد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم.»(۶)

چه بگویم در خصوصیات مردی که در هدایت سبقت گرفته است و به خدا ایمان آورده و او را عبادت نموده است. حال آنکه دیگران هنوز در پای سنگها و بتها فرو افتاده بودند و حتّی خالقیت خداوند را انکار می‌کردند.

هیچ کس بر او در توحید سبقت نگرفته است و تنها پیشی گیرنده به خیر و خوبی بر او، کسی جز پیغمبر مکرّم اسلام (نمی‌باشد که معلم و استاد همین مؤمن اول است.

(این شارح معتزلی می‌گوید:

اکثریت اهل حدیث بر این قول متفق‌اند که او در میان مؤمنین و مسلمین اولین است. یک گروه بسیار کم و قلیلی با این معنا مخالفت می‌کنند. خود نیز چنین گفته است که:

«من صدیق اکبرم و جدا کنندهی حق و باطل در میان امّت هستم و من اولین گرونده به اسلام (قبل از همه مردمان) می‌باشم و من اولین کسی هستم که بعد از پیامبر اسلام نماز گزارده‌ام.»

در ادامه می‌گوید:

«اگر کسی به مسانید حدیثی مراجعه کند خواهد دانست که این جمله متفق‌القول است».(۷)

و برای استناد گفتهی خود به سخن افرادی مانند: «الواقدی»، «ابن جریر طبری»، صاحب تفسیر و تاریخ و همچنین به «ابن‌عبد ربّه»، صاحب کتاب «الاستیعاب» که جملگی از بزرگان نامی اهل سنّت هستند، اشاره می‌کند.

پس اولین نکته همان سبقت در ایمان است:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ».(۸)

«و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامانند، آنها مقرّبانند».

ادامهی کلام را از زبان امیرالمؤمنین (- لیکن از کتب اهل سنّت - بازگو می‌نمایم:

عن علی علیه السلام یقول: حَدَّثَنِی رَسُولُ اللَّهِ (وَ أَنَا مُسْنِدُهُ إِلَی صَدْرِی. فَقَالَ: یا عَلِی! أ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیرُ الْبَرِیۀِ».(۹) هُمْ أَنْتَ وَ شِیعَتُکَ.(۱۰)

من پیامبر را به سینهی خود چسبانده بودم و سر مبارک او را در سینهی خویش جای داده بودم. آنگاه حضرت فرمود: علی جان! آیا این کلام خدا را شنیده‌ای که می‌گوید: کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند آنان بهترین بندگان خدا و با

فضیلت‌ترین آنها هستند.

علی جان! مصداق اول این آیهی شریفه، تو و شیعیان تو هستید. پس از این فرمایش رسول خدا مشخص می‌شود که کلمه شیعه لغتی ساخته شده توسط شیعیان نیست. بلکه اولین کسی که کلمه شیعه را به کار می‌برد، خود رسول اکرم (است.

وعـدهی میـان من و شـما و آنهـا بر سـر حوض کوثر باشـد و هنگـامی که امتها و آدمیان برای جوابگویی و حساب می‌آینـد، اینها با چهره‌های روشن خوانده می‌شوند و بر حوض الهی وارد می‌شوند.

«شواهد التنزیل، حسکانی»، «تفسیر طبری»، «صواعق المحرقه»، سه کتاب عمده و مفصّل اهل سنّت‌اند که من صرفاً از میان حدود سی عنوان کتـاب، فقـط به این سه اشاره و اسـتناد می‌نمایم. پس این گواه سـبقت امیرالمؤمنین در ایمان است و چه رسـد به فرورفتگی و خوض و غوطه‌وری حضرت در ایمان.

یعنی این مقام که آنچنان برتری و رفعت می‌یابد که می گوید: «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»، خدا را به خدا بشناسید.

راز بگشا ای علی مرتضـی ای پس از سوء القضا، حُسن القضا ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای ما خدا را به اشیاء و وجود و خلقت او می‌شناسیم ولی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (خدایش را به ذات خدای خود می‌شناسد. ای خدایی! که ذات او بر ذات او دلالت می کنـد. (اینجا هم کمیت بشـریت لنگ است و از درک معنا عاجز هستیم. به راستی، چگونه می‌توانیم از ذات به ذات او رسـیم. ما که از صـفات به اوصاف حق می‌رسـیم، از اسماء و نشانه‌های خداوند به او می‌رسیم؛ لیکن علی (از خدا به خدا سفر می کند و سیر من اللَّهِ الی اللَّه دارد.)

دریای موّاج علم علی علیه السلام

ایمانی که اشاره شـد مبتنی بر معرفت و علم است. اگر علم و معرفت نباشـد، ایمان، تقلیـدی و بر اساس عادت است و طبعاً جایگاه و رتبه والایی نخواهد یافت، یعنی عمیق و دقیق نیست.

شخصـیت ابن عباس مورد قبول اهل سنّت و شیعیان است و به او می گویند: «حِبر الاُمّهٔ» و «ربّانی هذهِ الاُمَّه» و چنین القابی را پیرامون او می‌بینیم.

عبداللَّه بن عباس می گوید:

فخرج بی الی البقیع و قال: اقرأ یا ابن عباس فقرأت: بسم اللّه الرحمن الرحیم، فتکلم فی أسرار الباء الی بزوغ الفجر.

«أَخَذَ بِیـدِی عَلِی فی لیلـهٔ المقمرهٔ فَخَرَجَ و قال: اقرأ یا عبـداللَّه! بی اِلی البقیع بعـد العشاء فقرأت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم» فتکلّم فی اسرار الباء الی بزوغ الفجر و قال لی: قم یابن عباس! الی منزلک. فَتَأَهّب لفرضکَ!

فَقُمْتُ و قَد وعیت ما قال ثم تفکرت فِإذا علمی بالقرآن و عِلْمُ اصحاب محمّد فی علم عَلی لیس الّا کالقراره فی المسعنجر)».(۱۱)

در یـک شب مهتـابی و خـاص امیرالمؤمنین مرا همراه خود به صـحرا برد؟ مرا به انتهـای بقیع برد و بعـد از نماز عشاء و بعـد از اینکه مهتاب برآمده بود. به من گفت چیزی بخوان، شـروع به قرائت قرآن کردم به مجرّد آنکه «بسم‌اللَّه» را گفتم، گفت بایست. آنگاه در «بـاء» بسم‌اللَّه تا نزدیکی فجر برای من سـخن گفت، سپس خطاب کرد که ابن عباس به خانه‌ات برگرد و برای نماز صـبح خودت را آماده کن.

بلنـد شدم و هر چه گفته بود در ذهن خود نگه داشـتم و ساعتها بر آنچه گفته بود اندیشـیدم. بعد دریافتم و دیدم که علم من و تمام یاران پیامبر در قبال آنچه علی علیه السلام می گوید به مثابه قطره‌ای در مقابل دریا و اقیانوس است. آنگاه سر خود را پایین افکندم و گفتم:

علی جان! باز هم بر من عنایت فرما و دست مرا تهی مگذار و بر سینهی من هم از دانش خویش بباران.

در بیش از پنجاه کتاب عمدهی اهل سنّت، این حدیث وجود دارد، مانند «لسانالعربِ ابن منظور»؛ «تفسیر طبری»، (جلد ۱۲)؛ «کنزالعمالِ متّقی هندی» (ج ۱۵، ص ۱۰) که به مناسبتی این حدیث را نقل می کنند.

در حدیث معروف دیگری پیامبر فرموده است که:

«أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِی بَابُهَا»

مرحوم علامه امینی – رضوان‌اللّه تعالی علیه – منابع این حدیث را بیش از یکصد کتاب معتبر مانند «جامع الاصولِ ابن اثیر»، «روح‌المعانی آلوسی بغدادی»، «تاریخ بغداد»، «سنن ترمذی» (که از بهترین و جزء شش کتاب اصلی اهل سنّت هستند) معرفی می کند.

«هذا ما روته عائشهٔ قالت: حدثنی فاطمه ابنهٔ محمّد اَنّ النبی (قال لَها: زوجتک اعلم المؤمنین علماً وَ اَقدَمهم سلماً و افضلهم حلماً.»(۱۲)

عایشه می گوید:

فاطمه – دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم – به من گفت: که پیامبر به او چنین گفت: فاطمه جان! دخترم! شوهر تو، برترین دانشمندان این امّت و پیشتاز آنان در پذیرش اسلام است و در صبوری و بردباری با فضیلت‌ترین آنهاست.

تا آنجا که پیامبر در لحظات آخر عمر اشاره کردند که یا علی! سرت را پایین بیاور. آنگاه مدتی با علی به نجوا سخن گفتند. بعدها از حضرت سؤال کردند که پیامبر به شما چه فرمود؟ پاسخ دادند:

فَعَلَّمَنِی مِفْتَاحَ أَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ یفْتَحُ کُلُ بَابٍ أَلْفَ بَاب(۱۳)

پیامبر هزار درب علم را برای من گشود که از هر کدام آنها، هزار باب دیگر گشوده شد.»

(فخر رازی در تفسیر کبیر وقتی به این حدیث اشاره می‌کند ادامه می‌دهد که:

«فاذا کان المولی هکذا فکیف حال النّبی؟»

وقتی مولی او چنین دانشی دارد پس نبی چه مقدار دانش دارد؟(۱۴)

(معاویه بن ابوسفیان: «کان رسول اللّه یغُزُّ علیاً بالعلم غزّاً».(۱۵)

پیامبر، علی را از علم سیراب نمود.

(عایشه: عَلِی أَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّهٔ(۱۶)

(قال امیرالمؤمنین: «إِذَا سَأَلْتُهُ أَعْطَانِی وَ إِذَا سَکَتُ ابْتَدَأَنِی(۱۷)

هرگاه من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می کردم، پاسخ می‌فرمود و هر گاه سکوت می کردم، او شروع به گفتن می کرد و میان من و پیامبر هیچگاه سکوت برقرار نبود؛ معلم می گفت و شاگرد می‌شنید؛ شاگرد سؤال می کرد، معلم پاسخ می‌فرمود؛ ما همیشه با یکدیگر در حال گفت و شنود علمی بودیم، به همین خاطر است که احمد حنبل در «مسند» می گوید:

«انّ ابن ابیطالب لا یقاس احداً».(۱۸)

پیامبر می‌فرماید: ای مردم! هیچ کس را با پسر ابیطالب مقایسه نکنید، فقط علی، علی است. «فَإِنَ عَلِیاً مِنِّی وَ أَنَا مِنْه.»(۱۹)

وقتی پیامبر می‌خواهند ارتباط تنگاتنگ خود با علی(را یادآوری کنند. همان یکی بودن مقام خود را تذکّر می‌فرماید.

تقوای بی‌مانند علی علیه السلام

هنگامی که در کنار این معرفت به تقوای امیرالمؤمنین (می‌رسیم، می‌بینیم که علم علی مبتنی بر معرفت است و مگر نه این است که:

«وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».(۲۰)

من جن و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند. (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند.)

عمـدهی مُفسّـِران، آیه را اینگونه تفسیر کردهانـد که ما جن و انس را برای عبادت آفریـدهایم و متفق‌القول گفته‌اند که برای معرفت آفریـده شده‌انـد. پس جوهر عبادت، معرفت است و بـدون آن تحقق هیـچ عبودیتی امکان ندارد. هر کسـی بهره‌مندی بیشتری از این جوهر دارد، عابـدتر است و هر که عابـدتر است فاضل‌تر خواهـد بود؛ به همین منوال آنکه فاضل‌تر است برتر نیز هست. وقتی انسانی این سیر را طی می‌نماید و به مقام افضلیت می‌رسد، آنچه خداوند بر او ارزانی و مرحمت می‌کند، تقوای الهی است.

...«هُدی لِلْمُتَّقِینَ (الَّذِینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ وَیقِیمُونَ الصَّلاهَٔ»(... ۲۱)

(...«پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حسّ پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند».…

خداونـد نشانهی اول تقوا را ایمان به غیب معرّفی می‌نماید. آن ایمان به عالم غیب و فراتر از آنکه «لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یقِینا»، اگر تمـام پرده‌هـای غیـب برداشـته شـود هیـچ چیز بر علـم علی افزوده نمی‌شـود؛ چرا که من از غیب الهی به آن درجه رسیـده‌ام که بی‌پرده و عیان، باطن و ظاهر، همه چیز را می‌بینیم.

حضـرت می‌فرمایـد: آیا ظن و گمان می‌کنیـد من خدای ندیده را عبادت می‌کنم؟ اگر من خدا را نبینم چگونه می‌توانم او را عبادت کنم؟ غیب‌الغیب مطلق خداست، علی(خدا را می‌بیند و عبادت می‌کند.

در خصوص «یقِیمُونَ الصّلوهْ» او چه بنویسم که هرگز به کنه مطلب نتوانم رسید.

به نماز بست قامت که نهـد به عرش پا را به خـدا علی نبینـد به نماز جز خـدا را اگر بخواهیم مقام تقوای علی علیه السـلام را ترسیـم کنیم چه کسـی می‌تواند خصوصـیات تقوای علوی را توصـیف کند؟ آیا برای این وصف جز خدای علی علیه السلام کسی سزاوارتر می‌توان یافت؟ مگر حضرت سبحان نفرموده است که:

«إِنَّمَا وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاَهَٔ وَیؤْتُونَ الزَّکَاهَٔ وَهُمْ رَاکِعُونَ».(۲۲)

آیـا غیر از این است که خداونـد دقیقاً صـحنهی نماز و زکات علی علیه السـلام را در کلام خویش برای همیشه جاودان و باقی قرار داده است.

«آلوسی بغدادی» در «روح المعانی» می‌گوید: هیچ یک از مفسران در انطباق این آیه شریفه بر علی بن ابیطالب (تردیدی ندارند.

فروغ خیره‌کننده سخاوت علی (

مرحله بعـدی بروز عملی این ایمـان و تقواست. نـام شـاهبیت عمل در درگاه الهی و قرآن مجاهـده است. مجاهـده فی سبیل‌اللّه یعنی جانبازی، مالبازی، پاکبازی، که یا به جان و یا به مال محقق می‌شود.

قرار در کـف آزادگـان نگیرد مـال نه صـبر در دل عـاشق نه آب در غربـال زیبنـده است استشـهادی دیگر از ابن ابی‌الحدیـد در این خصوص مطرح نماییم:

وَ أَمَّا السَّخَاءُ وَ الْجُودُ فَحَالُهُ فِیهِ ظَاهِرَهٌٔ کَانَ یصُومُ وَ یطْوِی وَ یؤْثِرُ بِزَادِهِ وَ فِیهِ أُنْزِلَ:

وَ یطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یتِیماً وَ أَسِیراً (إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً

وَ رَوَی الْمُفَسِّرُونَ(۲۳) أَنَّهُ لَمْ یکُنْ یمْلِکُ إِلَّا أَرْبَعَهَٔ دَرَاهِمَ فَتَصَـدَّقَ بِدِرْهَمٍ لَیلًا وَ بِدِرْهَمٍ نَهَاراً وَ بِدِرْهَمٍ سِـرّاً وَ بِدِرْهَمٍ عَلَانِیهًٔ فَأُنْزِلَ فِیهِ الَّذِینَ ینْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیهًٔ و فأنزل فیه:

«الَّذِینَ ینْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهَارِ سِرّاً وَ عَلاَنِیهًٔ».(۲۴)

و روی عنه أنّه کان یسقِی بیده النخْلِ قوم من یهود المدینهٔ، حتی مَجَلَت یده و یتصدق بالأجْرهٔ و یشدُّ علی بطنه حجَرا.

(وَ قَالَ الشَّعْبِی وَ قَدْ ذَکَرَهُ ع کَانَ أَسْخَی النَّاسِ کَانَ عَلَی الْخُلُقِ الَّذِی یحِبُّ اللَّهُ السَّخَاءِ وَ الْجُودِ مَا قَالَ «لَا» لِسَائِلٍ قَطُّ

(وَ قَالَ عَدُوُّهُ وَ مُبْغِضُهُ الَّذِی یجْتَهِدُ فِی وَصْمِهِ وَ عَیبِهِ مُعَاوِیهُ بْنُ أَبِی سُفْیانَ لِمِحْفَنِ بْنِ أَبِی مِحْفَنٍ الضَّبِّی لَمَّا قَالَ جِئْتُکَ مِنْ عِنْدِ أَبْخَلِ النَّاسِ!

وَیحَکَ کَیفَ! تَقُولُ إِنَّهُ أَبْخَلُ النَّاسِ وَ لَوْ مَلَکَ بَیتاً مِنْ تِبْرٍ وَ بَیتاً مِنْ تِبْنٍ لَأَنْفَدَ تِبْرَهُ قَبْلَ تِبْنِهِ(۲۵)

در مقام جود و سخاء و جهاد مالی عنوان می‌شود که علی روزه می گرفت و عبادت می‌نمود، لیکن زاد و توشه خود را به دیگران هدیه می‌داد و خداوند در حق او نازل کرده است که:

«وَ یطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یتِیماً وَ أَسِیراً».

(مفسّران می گویند:

«انّه لم یملک إلا أربعهٔ دراهم»

(و «ابن ابی الحدید» می گوید:

او چهار درهم بیشتر نداشت، که درهمی را روز و درهمی را شب داد و درهمی را مخفی و درهمی را آشکارا عطا فرمود و خداوند آیه نازل نمود که:

الَّذِینَ ینْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهَارِ سِرّاً وَ عَلَانِیةً ...

یعنی خداوند چهار درهم علی را در چهار جای قرآن مطرح و بازگو می‌فرماید.

(برای یهودیان مدینه آبکشی می کرد، دست او پینه می‌بست و سپس اجرت حاصل از این طریق را در راه خدا انفاق می کرد و بر شکم خویش سنگ می‌بست که حجم آن را کوچک کند.

(«ابن ابی الحدید» می گوید: معاویهٔ بن ابی سفیان که تمام تلاشش نابودی علی(بود، روزی به محفن ابن ابی محفن گفت: از کجا آمده‌ای؟

پاسخ گفت: از نزد بخیل‌ترین مردمان!

معاویه فهمید گوینده چه منظوری داشته است، لذا گفت مگر تو از پیش علی نیامده‌ای! گفت: آری.

آنگاه گفت: اگر علی خانه‌ای از طلا و خانه‌ای از کاه داشته باشد به خدای کعبه قسم! که علی خانه طلا را اول در راه خدا انفاق می کند. بیت‌المال را جارو می کند و نماز می گزارد و آنگاه می گوید بروید و دیگری را فریب دهید.

او هیچ میراثی باقی نگذارد در حالی که در دنیا موقعیتهای آنچنانی برای او فراهم بود و می‌توانست در مسائل مالی هر آن گونه که بخواهد عمل نماید. اینها به نوعی همانند جملاتی است که امام (در نامه چهل و پنج نهج‌البلاغه فرموده است.

برق تیغ علی علیه السلام

هنگامی که به جهاد فیزیکی و یا به تعبیر ما مجاهده با جان می‌نگریم باز مشاهده می‌شود که دیگر در این جایگاه، مقامی و نکته‌ای برای بدست آوردن و گفتن باقی نیست که علی علیه السلام آن را طی ننموده و عمل نکرده باشد.

«ابن ابی الحدید» در این خصوص می گوید:

هَذَا الْفَصْلُ لَا مَعْنَی لِلْإِطْنَابِ فِیهِ لِأَنَّهُ مِنَ الْمَعْلُومَاتِ الضَّرُورِیةِ کَالْعِلْمِ بِوُجُودِ مَکَّهَ وَ مِصْرَ وَ نَحْوِهِمَا(۲۶)

اینجا وقت گذاشتن معنا ندارد، وقتی می‌دانید آب تشنگی را رفع می کند، این آگاهی معلوم ضروری می‌شود و به همین شکل وقتی می‌دانید چراغ روشنی دارد مصداق معلوم ضروری است، مثل اینکه بگوییم شهرهای مدینه و مکه در کجا قرار دارند که این سؤال دیگر نیاز به طرح ندارد چرا که آفتاب آمد دلیل آفتاب و پاسخ آن کاملاً روشن و مبرهن است.

در خصوص جنگ بدر، این سخن مطرح می گردد، «بخاری» در جلد ۵، ص ۷۵ و «مسلم» در جلد ۸، ص ۲۴۸ نقل می کنند که آیه

شریفه:

«هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ».(... ۲۷)

«اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند»...

زمانی نازل شد که امیرالمؤمنین (ایستاده است و در مقابل او، فارس و جنگاور بزرگ قریش قرار دارد. خداوند این آیه را در شأن و فضیلت علی علیه السلام نازل می‌کند، در آن جنگ هفتاد نفر از مکّیان کشته شدند که سی و شش نفر آنها به دست امیرالمؤمنین (به هلاکت رسیدند.

در اُحُد کار به آنجا رسید که: لقد اصابت علیاً یوم اُحُد ستةعشرة ضربة کل ضربة تلزمه الارض، فما کان یرفعه الا جبرئیل.(۲۸)

شانزده زخم بر علی علیه السلام وارد آمد که برای هر کدام از آنها کافی بود تا زمینگیر بشود؛ اما گویا جبرئیل علی(را بلند می‌کرد.

از «ابن مسعود» سؤال کردند که آیا واقعاً در احد مردم از اطراف پیامبر فرار کردند و کسی برای حمایت پیامبر باقی نماند؟

«انهزم الناس عن رسول‌اللّه حتی لم یبق معه الاّ علی و ابودجانه و سهل. قال: اِنهزم الناس الا علی وحده.»(۲۹)

پاسخ می‌دهد: آری و فقط سه نفر باقی ماندند و باز می‌پرسد آیا آن سه نفر ماندند؟ خیر، آنها هم فرار کردند و تنها کسی که در اُحُد و در کنار پیامبر باقی ماند و جان خویش را سپر جان نبی مرسل نمود و تیرها را به تن می‌خرید فقط علی بن ابیطالب بود.

در شرح نهج‌البلاغه جلد ۳، ص ۳۷۷ و بقیه مسانید آمده است که در احد مشرکان بیست و هشت کشته دادند که دوازده تن آنها به دست امیرالمؤمنین کشته شدند.

پس به لحاظ آماری نیمی از کشتگان بدر و نیمی از به هلاکت رسیدگان احد به وسیله علی(به قتل رسیده‌اند، پس مشخص است کسانی که چنین کشته‌هایی به دست علی علیه السلام داده‌اند و به تعبیر نقل از دعای ندبه، در دل کینه و «أَحْقَادا بَدْرِیةً وَ خَیبَرِیةً وَ حُنَینِیةً» دارند، چه خواهند کرد.

در جنگ احزاب و جنگ خندق، دلاوری و جنگاوری علی(بر کسی پوشیده نیست. در خصوص نزول سوره احزاب «آلوسی» در «روح‌المعانی» جلد ۲۱ می‌نویسد: کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ.

خدا مؤمنین را کفایت کرد از اینکه با بزرگانی که با دوازده هزار نفر نیرو آمده بودند، بجنگند چرا که: « الیوم برز الایمان کله للشرک کله».(۳۰)

آن روز تمام کفر در قبال تمام ایمان صف‌آرایی کرده است.

خداوند مؤمنین را کفایت کرد که شش نفر بیشتر کشته ندادند، چرا که:

«لَضَرْبَةُ علی یوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَین إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ.»(۳۱)

به خاطر ضربتی که آن روز علی بن ابیطالب (به آن نام‌آور عرب وارد نمود و خود نیز با فرقی شکافته و تکبیرگویان از میان غبار میدان به سوی پیامبر برگشت. در آن صحنه باشکوه، نبی رحمت به خاک می‌افتد، خدای را شکر و سجده می‌کند که اسلام را چنین نصرت و یاری داده است؛ پس موقعیت علی(در جهاد این چنین است.

خلاصه و نتیجه‌گیری مطالب ذکر شده همان است که کسانی چون «احمد حنبل» می‌گویند که ایمان علی علیه السلام سبقت و پیشگیری در اسلام دارد، تقوا و علم او هم که به واقع مصداق بارز «إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ» است.

آیه: «هَلْ یسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یعْلَمُونَ؟» نشانگر علم لدنّی اوست.

...«وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً».(۳۲)

...«و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشید.»

بیان مجاهدت و قدرت جهاد اوست و مقام عبادت و انفاق او نیز در آیه ذیل تجلّی دارد:

...«لا یسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ».(... ۳۳)

«کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند.»

احمد حنبل در «فضائل الصحابه» می گوید:

«عن ابن مسعود کنَّا نتَحَدِّثُ اَنَّ اَفضَلَ اَهل المدینه علی بن ابیطالب.»(۳۴)

روزی اصحاب پیامبر با یکدیگر گفتگو می‌کردند و همگی را جمله بر این قول بود که علی بن ابیطالب (افضل‌ترین فرد در مدینه است.

«شهرستانی» مورخی معروف و از مشاهیر قرن پنجم اهل سنّت است. او در کتاب «ملل و نحل» می‌نویسد: «کان علی بن ابیطالب افضل الصحابه».(۳۵)

علی(افضل‌ترین صحابی پیامبر بود. الاّـ اینکه مصلحت اقتضاء کرد که او بعد از پیامبر بر مسند خلافت ننشیند! (حال چه کسی مصلحت اسلام و مسلمین را چنین تشخیص می‌دهد، مطلبی دیگر است!)

«ذهبی» در «سِیرُ الاعلام النبلاء» می‌نویسد:

«لیس تفضیل علی برفض.»(۳۶)

اگر کسی علی (را تفضیل بدهد عملکرد او را «رفض» نام ننهید و وی را «رافضی» نخوانید.

رافضی لقبی است که عموماً اهل سنّت به شیعیان نسبت می‌دهند. یعنی کسی که سنّت پیامبر را رفض و پرت کرده است.

نعوذ باللّه که شیعه چنین بخواهد و ذره‌ای چنان عمل کند، صحابه و تابعین به این سو رفته‌اند و سپس به مصادیق و نمونه‌های آن اشاره می کند.

«تنوخی» در «شرح نهج‌البلاغه» می گوید: «ان علیاً افضل الناس بعد رسول اللّه».(۳۷)

کسانی که الان قائل به فضیلت علی(هستند تعدادشان بسیار است و از میان آن افراد به ابوالحسن رُمّانی، (از بزرگان معتزلی که قائل به این افضیلت و مقام برتری علی بن ابیطالب هستند) اشاره می کند.

حال سؤال این است که آیا خداوند به انسان افضلیت می‌دهد؟ آیا امتیاز و زمینه‌های خاصی باید باشد تا عنایات الهی شامل حال فرد شود؟ همین معانی و مفاهیم را بهتر است در کلام خود امیرالمؤمنین (نیز جستجو نمائیم، هر چند می‌دانم تأمّل در این مطالب قلب هر انسان آگاه و با وجدانی را آزرده می‌سازد. پیامبر فرمود:

«فَإِنَّ علیاً مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِی کُلِ مُؤْمِنٍ بَعْدِی»(۳۸)

«فخر رازی» در «تفسیر کبیر» وقتی به این بحث می‌پردازد که نحوه اداء و قرائت «بسم‌اللّه» چگونه باید باشد، با جهر و بلندی و یا اخفات و آهستگی، چنین می گوید: تا قبل از امویان و حاکمیت بنی‌امیه جهر به «بسم‌اللّه» بوده است و بنی‌امیه برای رفع آثار علی علیه السلام و با قصد و نیت خاص و به عبارتی به قصد مبارزه و مخالفت با منش و رفتار علی(«بسم‌اللّه» را اخفاء کردند.

در ادامه می گوید ما این گونه عمل نمی کنیم و چون نحوه عمل علی(، برای ما حجّت است لذا ما «بسم‌اللّه» را با صدای بلند قرائت می کنیم و سپس بیان می‌دارد: «وَ مَنْ اِتَّخَذَ علیا اماما لدینه فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَۀِ الْوُثْقی فی دینه و نفسه» کسی که علی را به عنوان امام خود برمی گزیند؛ به عروۀالوثقی الهی چنگ زده است.

اینها که برشمردم تنها گوشه‌هایی از مقام افضلیت امیرالمؤمنین (از زبان دیگران و بعضاً دشمنان او بود، حال زیبنده است حالت و چگونگی شرایط خاص بعد از رحلت نبی رحمت و نحوه گزینش خلیفه اول و محروم ماندن مولی‌الموحّدین (را از مقام الهی ولایت از زبان خود حضرت بشنویم.

امیرالمؤمنین (در خطبه ۲۱۷ نهج‌البلاغه چنین می گوید:

«اللّهُمَّ اِنّی اَسْتَعدِیکَ عَلی قُرَیشٍ وَ مَنْ اَعـانَهُم فَاِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِی وَ اَکْفُؤو اِنـائی و اَجْمَعُوا عَلی مُنـازَعَتی حَقّاً کُنْتُ اَولَی بِهِ مِنْ غَیری و قـالُوا: اَلا ـ اِنَّ فی الْحَقِّ اَنْ تَأخُـذَهُ وَ فِی الْحَقِّ اَنْ تُمْنَعُهُ، فَاصْبِر مَغْمُومـاً، اَوْمُتْ مُتَأَسِّفـاً. فَنَظَرْتُ فَـاِذا لَیسَ لِی رافِـدٌ وَلاذابٌّ وَلا مُساعِـدٌ اِلاّ ـ اَهْلَ بَیتِی؛ فَضَـنَنْتُ بِهِم عَنِ الْمَنِیـةِ فَاَغْضَـیتُ عَلَی الْقَـذی وَ جَرِعْتُ رِیقی عَلَی الشَّجا وَ صَبَرْتُ مِنْ کَظْمِ الْغَیظِ عَلی اَمَرَّ مِنَ الْعَلقَمِ و آلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشِّفار.»

خدایا! من از قریش شکوائیه‌ای به تو دارم و آنها که به قریشیان کمک کردند، آنان رحم مرا قطع کردند، ظرف مرا واژگون کردند. دستشان را به هم دادنـد و با من جنگیدنـد و حقّی که من بر آن اولویت داشـتم را غصب کردنـد و چون اعتراض کردم گفتند علی! همین است که می‌بینی می‌خواهی قبول کن و بیعت نما و نمی‌خواهی بیعت نکن و بعـد به من گفتنـد یا برو کنج خانه‌ات و صـبورانه بنشـین و یا از غصّه بمیر! خوب من باید چه کار می‌کردم؟! لذا تحمّل کردم، دیدم هیچ یاری ندارم و هیچ کس از من دفاع نمی‌کند و بازوی من نمی‌شود.

دیـدم تنها حامیان من حسـنین، دو طفل کوچک من و همسـرم فاطمه است و از کشـته شـدن آنها خوف کردم و وقتی دیدم شـرایط این‌گونه است، دیگر چشـمانم را بسـتم و حال آنکه خار در چشم داشتم و شروع به نوشیدن آب زندگی کردم، حال آنکه استخوان در گلویم بود. :

با زهری این چنینی (که عرب از آن به زهر عَلقَم و ما در فارسـی و عامیانه به زهر هلاهل و زهر مار تعبیر می‌کنیم) صبر کردم و صبر کردم لیکن دردی در دلم بود و نیشتری بر قلبم وارد آمـده بود امـا بـاز هم صبر کردم تـا آنکه خداونـد بین مـا حاکمیت و حکومت کند!!

حضرت رسول اکرم (در فرازی از خطبه غدیر چنین می‌فرماید که:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضِّلُوا عَلِیاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِی مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثَی بِنَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَ بَقِی الْخَلْق»...

حضرت به صراحت و آشکار اعلام می‌فرماید که علی(با فضیلت‌ترین مردمان بعد از پیامبر است.

برابر این اعلاـم و اعتقـاد تلقی می‌گردد که حکمت و عـدالت الهی بر رجحان افضـلیت و برتری انسانها است و این سـنت از ابتـدای نبوت و رسالت جاری و بر جانشـین پیامبر نیز مصـداق دارد و دلیلی نیست تا این رویه در فرهنگ اسـلام تغییر یابـد و جانشـین پیامبر خـاتم از ایـن مـوهبت عـاری شـود و چیزی کـه همگـان بر آن متفق‌القـول هســتند همانـا مقـام افضــلیت و برتری بی‌چـون و چرای امیرالمؤمنین (بر تمامی صحابی، یاران و مسلمانان تاریخ اسلام می‌باشد.

...«اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیرُهُ»(... ۳۹)

(...«تنها) خدای یگانه را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست»...

آنگاه به حلقه عبودیت و بندگی اختیاری درمی‌آیند؛ البته نه تسـخیری و قهری بلکه به میل و اراده خویش طوق طاعت خداوند را بر گردن می‌افکننـد و آنگـاه از دیگر انسانهـا پیشـی می‌گیرنـد و گامی به سوی کمال فراتر می‌نهنـد و در نهایت، رتبه و جایگاه برتری می‌یابنـد و از همین‌جا، مرتبه تفاضل و برتری انسانها آغاز می‌شود. همان‌جا که «أَجِیبُوا داعِی اللَّهِ» دعوت خداونـد را اجابت و لبّیک می‌گویند و با این پذیرش و فرمانبری به جرگه صالحان و بندگان دوست می‌پیوندند.

در میـان این مؤمنـان نیز همـان‌گونه که خداونـد سـبحان خود بارها و به انحاء مختلف در کلام خویش فرموده است، تمییز و تفاوت ایجاد می‌شود.

خداوند در این آیات اشاره به تفاوت و تمایز بندگان خویش دارد:

...«هَلْ یسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یعْلَمُونَ»(...؟ ۴۰)

...«آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند»...؟

«أَفَمَن کَانَ مُؤْمِناً کَمَن کَانَ فَاسِقاً لَا یسْتَوُونَ»(۴۱)

«آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند.»

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ»(۴۲)

«آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند همچون مفسدان در زمین قرار می‌دهیم یا پرهیزکاران را همچون فاجران؟»

آیا کسی که به سلک تقوای الهی پیوسته است با دیگری که از این حلقه مستانه رابطه را گسسته و از سرخوشی آن بی‌نصیب و محروم است، یکسان است؟ آیا کسانی که ایمان در جانشان نشسته و کردار و گفتارشان در مجرای عمل صالح است با آنها که در زمین فساد می‌کنند اصلاً می‌توانند یکسان و برابر باشند؟ آیا باید بر سر سفره کرامت دوست بهره‌مندی و نصیب اینان یکسان باشد؟ همچنین در آیات متعدد دیگری در قرآن این تفاضل و تفاوت میان انسانها تصریح گردیده است. در میان این جمع برجسته و صاحب فضیلت و مؤمنانی که دلداده حضرت دوست هستند، هم باز تفاوتهایی آشکار می‌بینیم یعنی در میان گروه مؤمنان عده‌ای هستند که السابقون السابقون، پیشتازان در دلدادگی و شوریدگی هستند و عاشقانه به کوی حق نزدیک شده‌اند. در این وادی اسوه‌ها و نمونه‌های ممتاز ایمان بشری، صلحاء و انبیاء و پیامبران الهی می‌باشند. همان نخبگانی که «وَ لَقَدِ اخْتَرْناهُمْ عَلی عِلْمٍ عَلَی الْعالَمِینَ»، خداوند با علم لدنّی خویش (۴۳) و امتیازاتی که در وجودشان نهاده است آنان را مرتبت بخشیده و الگو قرار داده است، «وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَینَ الْأَخْیارِ»، در نتیجه مصطفی و برگزیده و مجتبای خداوند شده‌اند. اینان نیز بر اساس فضایلی که دارند، دارای مراتب و درجاتی می‌باشند یعنی در میان خیل عظیم پیامبران و انبیاء الهی شاهد رتبه‌بندی و تمایز بر اساس معیار فضیلت و سنگ عیار خلوص آنان هستیم که بر این مبنا عده‌ای برتر و جمعی فروتر قرار می‌گیرند همان که:

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ»(... ۴۴)

«بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم»...

گروهی با تکامل بیشتر در تقرّب الهی، دارای جایگاه عالی‌تر می‌شوند و مقام این رسولان بدان‌جا می‌رسد که نهایت پنج نفر از آن خیل ممتاز، قدوه و الگو می‌شوند و به مرتبت اولوالعزم مفتخر می‌شوند یعنی شاگردان اول مکتبخانه الهی می‌گردند.

«فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»(۴۵)

«پس صبر کن آن‌گونه که پیامبران «اولواالعزم» صبر کردند».

و سر سلسله آن، همان یگانه انسان برتر خلقت می‌شود که درک وصف و حالتش بر بشر که نه، بر ملک هم قابل توصیف و همراهی نیست و چنان عروج می‌کند که ملک همراه او هم تاب و توان از دست می‌دهد و در رکابش قوّت خدمت و همراهی از کف می‌نهد و می‌گوید:

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلّی بسوزد پرم اما:

تو ولی ای محرم خلوتسرای ذوالجلال رفته‌ای تا قاب قوسین خداوند کریم پس مساوات بر هم می‌خورد و بر اساس ایمان و ضریب بهره‌مندی افراد، تساوی میان آدمیان دگرگون می‌شود و نهایت این تمایز به درجه‌ای می‌رسد که خدای سبحان اینان را به عنوان الگوهای شاخص معرّفی می‌نماید.

خورشید غدیر در آسمان قرآن

مفسّرین عالم اسلام و کسانی که با روح قرآن ارتباط دارند و در طول عمر سعی بر آن داشته‌اند که آیات الهی را شرح کنند، در

لابه لای مباحث تفسیری و در سه آیه شریفه ماجرای غدیر را مطرح کرده‌اند. پانزده نفر از عالمان اهل سنّت نیز در سه جای قرآن ماجرای غدیر را نقل می‌کنند و جمیع مفسّران شیعی در این سه موضع به اتّفاق این ماجرا را مطرح می‌کنند که در این سه آیه شریفه قرآن جای پای جریان غدیر دیده می‌شود و آثار آن مشهود است.

آیه نخست این کریمه الهی است:

یـا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ (۴۶)

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً ـ (به مردم) برسان؛ و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از (خطراتِ احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.»

بزرگان عالم تفسیر (از اهل سنّت) کسانی چون «طبری» و «جلال الدّین سیوطی» و در متأخّرین افرادی چون «آلوسی بغدادی» با نگرش و دیدگاه خاصی که در تفسیر دارد، یا «قرطبی اندلسی» و دیگر بزرگان عالم تفسیر مانند «ثعالبی»، ذیل این آیه ماجرای غدیر را مطرح کرده‌اند.

این یک موضع از مواردی است که در قرآن کریم جای پای غدیر را می‌بینیم. آیه دیگری که مفسّرین به همین کمّ و کیف پیرامون آن سخن گفته‌اند؛ همان است که:

«الْیوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً»(۴۷)

...«امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودانِ) شما پذیرفتم»...

در این روز خدا دین را به کمال و قلّه نهایی می‌رساند و در ادامه آنچه که در دین به عنوان حقایق دینی وجود دارد، زنجیره پایانی پیوند می‌شود و خدا نعمت را بر مسلمین تمام می‌کند. به لحاظ اینکه دین کامل و نعمت تمام می‌شود پس چه چیزی بهتر از آنکه اسلام تا ابدیت دینی جاودان و باقی باشد. مفسّرین معتقدند این دو آیه شریفه در یک هفته نازل شده و مصادف با ماجرای با عظمت و هفته برون آمدن نبی مکرّم از مکّه به سوی مدینه منوّره در حجّهٔالوداع است که این اتّفاق نظر بسیاری از مفسّرین است و بزرگانی که اسامی آنان را برشمردم نیز نزول آیات مذکور را در این یک هفته می‌دانند.

حال آنچه پیغمبر باید ابلاغ نماید، چیست که اگر ابلاغ نشود، رسالت پیامبری را انجام نداده است؟

آنچه موجب تکمیل دین می‌شود که خدا تا امروز نگفته و دین کامل نشده چه چیز و مسأله مهمّی است؟

می‌بینیم از این مقطع تاریخ تا پایان عمر پیغمبر که قدری فزون‌تر از دو ماه است؛ هیچ حکم اساسی و مسأله مهمّی بر پیغمبر مکرّم اسلام نازل نمی‌شود؛ الاّ ـ فروع مختصری از مبحث ارث که حاوی مسائلی جزئی در این باب است و آنگاه رسول خدا نقاب در خاک فرو می‌کشد و سر بر تیره تراب می‌نهد و روح بلندمرتبه‌اش به ملکوت الهی پرواز و عروج می‌کند؛ پس آنچه موجب اکمال دین و اتمام نعمت می‌گردد که معادل و مساوی با مجموع رسالت و تبلیغ نبی مکرّم اسلام می‌باشد، به اتّفاق‌نظر این بزرگان تفسیر مسأله‌ای اساسی و حیاتی است و چیزی نیست که کسی بتواند آن را انکار کند و از شأن و بزرگی آن بکاهد.

آیه سومی که در تفسیر مطرح است، آیه ذیل است:

«سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ» (۴۸)

«تقاضا کننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد!»

در این آیه سؤال کرد فردی از عذابی که واقع شد. در اینجا باز همین جمع مفسّرین که برشمردم، آیه را ناظر به ماجرایی می‌دانند که در روز غدیر و بعد از گرفتن بیعت برای امیرالمؤمنین، شخصی به نام «حارث بن نعمان فهری» (با دوازده نفر از یارانش که از آن اعراب دارای جمود و قساوت بودند) ، محضر نبی مکرّم آمد و گفت یا رسول اللّه! تو گفته‌ای که خدا واحد است؟

حضرت فرمودند: آری، گفته‌ام.

گفت: از پیش خودت گفتی یا خدا این حرف را به تو گفته است؟!

– خدای من فرموده است.

– یا رسول اللَّه! خودت گفتی نماز بخوانیم و روزه بگیریم یا خدایت گفته است؟!

حضرت پاسخ دادند، خدای فرموده است.

– یا رسول اللَّه! آیا تو از پیش خودت این فرد (علی) را به ولایت نصب کردی یا از سوی خداوند؟!

حضرت فرمود، خدای من چنین امر کرده است.

آنگاه حارث سر را بلند کرد و گفت: خدایا! اگر حقّ است و علی باید ولی من باشد، سنگی از آسمان بر سر من بیاید تا بمیرم و ولایت علی را نبینم! آنگاه به رسول خدا پشت کرد و گامی بیش فاصله نگرفته بود که به شهادت تاریخ، سنگی از آسمان به زیر فرود آمد و بر فرق نحس او وارد گردید و او به هلاکت رسید.

مفسّرین در ذیل آیه مذکور این ماجرا را نقل می‌کنند. پس خداوند سبحان در قرآن طی سه جا بحث غدیر را گشوده است.

جلوه غدیر در تاریخ

هنگامی که مورّخین ماجرای غدیر را نقل می‌کنند، تقریباً تمام آنها بر نقل این ماجرا اتفاق‌نظر دارند، بزرگمردانی در تاریخ مانند: «یعقوبی» و «ابن واضح انباری»، در جلد دوم کتاب خود در صفحه نود و چهار وقتی که ماجرای حجّهٔ‌الوداع را بازگو می‌کند، کلّ سیر پیغمبر و زوایای نزول و حرکت نبی مکرّم را مطرح و بازگو می‌کند.

کسانی مانند «بلاذری» که مردی قوی در میدان تاریخ است، در کتاب «الانساب و الاشراف» و یا «ابن عبدربه» در کتاب «الاستیعاب» و بزرگمردان دیگری چون «ابن قتیبه» در کتاب «الامامهٔ و السیاسهٔ» یا «ابن اثیر» در «کامل»، این بزرگان همه در مجموع به ماجرای غدیر اشاره داشته و وارد این ماجرا شده‌اند؛ در لابه‌لای کتب تاریخ آنچنان ذکر این موارد زیاد است که باید گفت:

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد آنچه تقدیم شد و افرادی که نام بردم از علمای اهل سنّت بودند و الّا در بین شیعیان که اجماع و گستردگی طرح موضوع نمود و وضوح بسیار دارد.

حضور غدیر در کلام و ادب

هنگامی که متکلّمین بحث کلامی و اعتقادی را مطرح می‌کنند که آیا نص بر وصایت و خلافت (بعد از نبی مکرّم اسلام) وجود دارد یاخیر؟ آنگاه در مبحث نصوصیت به باب امامت و خلافت وارد می‌شوند؛ «باقلانی»، «قاضی عزّالدین ایجی» صاحب «مواقف»، «میر سید شریف جرجانی» در «شرح مواقف»، «بیضاوی» و «تفتازانی»؛ تمام این بزرگان اهل سنّت ماجرای غدیر را از زاویه کلامی به صحنه می‌کشند و مطرح می‌کنند.

خورشید غدیر بسیار تابناک است. عالمان علم لغت نیز که از این ماجراها بدورند، افرادی چون: «ابن درید»، «ابن کثیر شامی» صاحب کتاب «نهایهٔ» یا «زبیدی حنفی» صاحب اثر «تاج العروس»، که بزرگ‌ترین و جامع‌ترین کتاب لغت در کلام عرب است، این عالمان لغوی و ادیبان اهل سنّت نیز وقتی به واژه شیرین «غدیر» و «خم» و به معنای کلمه «مولی» می‌رسند، نمی‌توانند به راحتی از کنار آنها بگذرند؛ و لاجرم وارد اقیانوس بیکران غدیر می‌گردند:

خم که نه دریا بگو ای هوشیار مست می آن همه روزگار و جرعه‌ای از پیمانه غدیر می‌نوشند، آن هم به بهانه رسیدن به واژه غدیر در حرف «غ» و به بهانه رسیدن به کلمه خم در حرف «خ» و به دلیل رسیدن به کلمه مولی در مادّه «ولی».

غدیر در عرصه حدیث

محدّثین نیز برای طرح این موضوع به صحنه می‌آینـد و حـدیث غـدیر را تصویر می‌کننـد و از بُعـد و جنبه حدیثی این ماجرا را نقل می‌کنند.
بزرگمردی که به حق، مالک اشتر امروز امیرالمؤمنین (بود و در عصـر حاضـر بیشترین حق را به گردن شیعیان دارد، یعنی شخصیت گرانقـدر «علّـامه امینی» «رضوان‌اللَّه تعـالی علیه»، این علّـامه بزرگوار و صاحب «الغـدیر»، هنگامی که در جلـد اول، آثار تلاش چهل ساله خویش را به صاحب ولایت کبری هدیه می‌کند در همان ابتدا می‌نویسد:
یا أَیهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَینا إِنَّ اللَّهَ یجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ
«ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فراگرفته و متاع کمی (برای خرید موادّ غذایی) با خود آورده‌ایم؛ پیمانه را برای ما کامل کن؛ و بر ما تصدّق و بخشش نما، که خداوند بخشندگان را پاداش می‌دهد.»
ای صـاحب ولاـیت کبری! ای علی! ما بضاعت مزجاۀ و سرمایه کمی بیش نـداریم که همان را نیز تقـدیم تو می‌کنیم. چرا که امینی کس دیگری را قابل نمی‌بیند که «الغدیر» را به او تقدیم و هدیه کند
مرحوم امینی آنجا این بحث را مطرح می‌کند و یک‌صد و ده نفر از صحابی را با ذکر اسم، رسم، شخصیت، زندگی و شیوه نقلشان، به عنوان راویان طبقه اول حدیث غدیر برمی‌شـمرد. یکصد و ده نفر صحابی که مورد اتّفاق نظر اهل سنّت‌اند و همچنین نام هشتاد و چهار نفر از تابعین (تابعین کسانی هسـتند که پیغمبر را ندیده‌انـد؛ امّا با صـحابی و یاران پیامبر قرین بودند، مانند: سـعید بن جبیر.) را نقل می‌کنـد که آنان بـدین شـیوه حدیث غدیر را نقل کرده‌اند آنگاه سـیصد و شـصت عالم محدّث را از اهل سنّت برمی‌گزیند که آنـان در طول تاریـخ در کتابها و مسـندهای خود ماجرا و حـدیث غـدیر را بـدین شـیوه نقل کرده‌انـد. (آنان که منکرنـد بگو روبرو کنند.)

پی نوشت

(۱) – مریم: ۹۳.
(۲) – الحجرات: ۱۳.
(۳) – المجادله: ۱۱.
(۴) – النساء: ۹۵.
(۵) – الحدید: ۱۰.
(۶) – شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید: ۳۰/۱.
(۷) – همان مأخذ.
(۸) – الواقعه: ۱۱ – ۱۰.
(۹) – البینه: ۷.
(۱۰) – علی امام البرره: ۱۳۱/۱ (نقل از شواهد التنزیل: ۳۵۶/۲) .
(۱۱) – علی امام البرره: ۲۲۸/۱.
(۱۲) – علی امام البرره: ۴۱۷/۱ (نقل از تاریخ دمشق: ۲۴۵/۱) .
(۱۳) – علی امام البرره: ۲۲۶/۱.

(۱۴) – التفسیر الکبیر: ۶۵۳/۳.

(۱۵) – تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر ۳۸۵/۴۲، انتشارات دارالفکر.

(۱۶) – تاریخ اکبر بخاری: ۲۵۵/۲؛ انساب الاشراف بلاذری: ۹۸/۲.

(۱۷) – علی امام البرره: ۲۷۷/۳ (نقل از کنزالعمال: ۱۱۳/۱۵) .

(۱۸) – مسند: ۴۲۷/۴.

(۱۹) – علی امام البرره: ۸۵/۲.

(۲۰) – الذاریات: ۵۶.

(۲۱) – البقره: ۲ و ۱.

(۲۲) – المائده: ۵۵.

(۲۳) – سورهٔ الانسان: ۸ و ۹.

(۲۴) – البقره: ۲۷۴.

(۲۵) – شرح ابن ابی الحدید: ۲۱/۱.

(۲۶) – شرح ابن ابی الحدید: ۲۴/۱.

(۲۷) – الحج: ۱۹.

(۲۸) – علی امام البرره: ۵۸/۳ (نقل از اسدالغابه: ۲۰/۴) .

(۲۹) – علی امام البرره: ۶۵/۳ (نقل از کشف الغمه: ۲۵۹/۱.).

(۳۰) – علی امام البرره: ۷۵/۳.

(۳۱) – همان مأخذ.

(۳۲) – النساء: ۹۵.

(۳۳) – الحدید: ۱۰.

(۳۴) – فضائل الصحابه: ۶۴۶/۲.

(۳۵) – الملل و النحل: ۱۶۰/۱.

(۳۶) – علی امام البرره: ۴۴۶/۲ (نقل از سیر الاعلام النبلاء: ۴۵۷/۱۶) .

(۳۷) – علی امام البرره: ۴۴۸/۲.

(۳۸) – علی امام البرره: ۸۵/۲ (نقل از الاصابه: ۵۰۳/۲) .

(۳۹) – الاعراف: ۵۹.

(۴۰) – الزمر: ۹.

(۴۱) – السجده: ۱۸.

(۴۲) – ص: ۲۸.

(۴۳) – الدخان: ۳۲.

(۴۴) – البقره: ۲۵۳.

(۴۵) – الاحقاف: ۳۵.

(۴۶) – المائده: ۶۷.

(۴۷) – المائده: ۳.

(۴۸) – المعارج: ۱.

متن کامل خطبه پیامبر اکرم(ص) در غدیر خم

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ حمد و ثنای الهی

حمد و سپاس خدایی را که در یگانگی خود بلند مرتبه،و در تنهایی وفرد بودن خود نزدیک است .در قدرت و سلطه خود با جلالت و در ارکـان خود عظیم است.علم او به همه چیز احـاطه دارد در حـالی که در جـای خود است،و همه مخلوقات را با قـدرت و برهان خود تحت سیطره دارد.همیشه مورد سپاس بوده و همچنان مورد ستایش خواهد بود.

صاحب عظمتی که از بین رفتنی نیست.ابتدا کننده او و باز گرداننده اوست و هر کاری بسوی او باز می گردد.

بوجـود آورنـده بالاـ برده شـده هـا(کنـایه از آسـمانها و افلاـک)و پهن کننـده گسـترده هـا(کنـایه از زمین)یگـانه حکمران زمینهـا و آسـمانها،پاک و منزه و تسبیح شده،پروردگار ملائکه و روح،تفضل کننده بر همه آنچه خلق کرده و لطف کننده بر هر آنچه بوجود آورده است.هر چشمی زیر نظر اوست ولی چشمها او را نمی بینند.

کرم کننـده و بردبـار و تحمل کننـده است.رحمت او همه چیز را فرا گرفته و با نعمت خود بر همه آنها منت گـذارده است.در انتقام گرفتن خود عجله نمی کند،و به آنچه از عذابش که مستحق آنند مبادرت نمی ورزد.

باطنها و سریره ها را می فهد و ضمایر را می داند و پنهانها بر او مخفی نمی ماند و مخفی ها بر او مشتبه نمی شود.او راست احاطه بر هر چیزی و غلبـه بر همـه چیز و قـوت در هر چیزی و قـدرت بر هر چیزی،و ماننـد او شـیئی نیسـت.اوسـت بوجـود آورنـده شیئ(چیز)هنگامی که چیزی نبود .دائم و زنده است و به قسط و عدل قائم است.نیست خدایی جز او که با عزت و حکیم است.

بالاتر از آن است که چشمها او را درک کنند ولی او چشمها را درک می کند و او لطف کننده و آگاه است.هیچکس نمی تواند به دیدن به صـفت او راه یابد،و هیچکس به چگونگی او از سر و آشکار دست نمی یابد مگر به آنچه خود خداوند عز و جل راهنمایی کرده است.

گـواهی می دهم برای او که اوست خـدایی که قـدس و پـاکی و منزه بـودن او روزگـار را پر کرده است.او که نـورش ابـدیت را فرا گرفته است.او که دستورش را بدون مشورت مشورت کننده ای اجرا می کند و در تقدیرش شریک ندارد و در تدبیرش کمک نمی شود.

آنچه ایجاد کرده بـدون نمونه و مثالی تصویر نموده و آنچه خلق کرده بدون کمک از کسـی و بدون زحمت و بدون احتیاج به فکر و حیله خلق کرده است.آنهـا را ایجـاد کرد پس بوجود آمدنـد و خلق کرد پس ظـاهر شدنـد.پس اوست خـدایی که جز او خـدایی نیست،صنعت او محکم و کار او زیبا است،عادلی که ظلم نمی کند و کرم کننده ای که کارها بسوی او باز می گردد.

شهادت می دهم که اوست خدایی که همه چیز در مقابل عظمت او تواضع کرده و همه چیز در مقابل عزت او ذلیل شده و همه چیز در برابر قدرت او سر تسلیم فرود آورده و همه چیز در برابر هیبت او خاضع شده اند.

پادشاه پادشاهان و گرداننده افلاک و مسخر کننده آفتاب و ماه،که همه با زمان تعیین شده در حرکت هستند.شب را بر روی روز و روز را بر روی شب می گردانـد که بسرعت در پی آن می رود .در هم شـکننده هر زورگـوی بـا عنـاد،و هلاـک کننـده هر شـیطان سرپیچ و متمرد.

برای او ضـدی و همراه او معارضـی نبوده است.یکتـا و بی نیاز است.زائیـده نشـده و نمی زایـد و برای او هیـچ همتایی نیست.خـدای

یگانه و پروردگار با عظمت.می خواهـد پس به انجام می رسانـد،و اراده می کنـد پس مقدر می نماید،و می داند پس به شـماره می آورد.می میرانـد و زنـده می کنـد،فقیر می کنـد و غنی می نماید،می خنداند و می گریاند،نزدیک می کند و دور می نماید،منع می کند و عطا می نماید.پادشاهی از آن او و حمد و سپاس برای اوست.خیر بدست اوست و او بر هر چیزی قادر است.

شـب را در روز و روز را در شـب فرو می برد.نیسـت خـدایی جز او کـه بـا عزت و آمرزنــده اسـت.اجـابت کننـده دعـا،بسـیار عطا کننـده،شـمارنده نفسـها و پروردگار جن و بشـر،که هیـچ امری بر او مشـکل نمی شود،و فریاد دادخواهان او را منضـجر نمی کنـد،و اصـرار اصـرار کننـدگانش او را خسـته نمی کند .نگهدارنده صالحین و موفق کننده رستگاران و صاحب اختیار مؤمنین و پروردگار عالمین.خدایی که از هر آنچه خلق کرده مستحق است که او را در هر حالی که شکر و سپاس گویند.

او را سپاس بسیار می گویم و دائما شکر می نمایم،چه در آسایش و چه در گرفتاری،چه در حال شدت و چه در حال آرامش.و به او و ملائکه اش و کتابهـایش و پیامبرانش ایمان می آورم.دسـتورات او را گوش می دهم و اطاعت می نمایم وبه آنچه او را راضـی می کنـد مبـادرت می ورزم و در مقابـل مقـدرات او تسـلیم می شوم بعنوان رغبت در اطاعت او و ترس از عقوبت او،چرا که اوسـت خدایی که نمی توان از مکر او در امان بود و از ظلم او هم ترس نداریم(یعنی ظلم نمی کند) .

۲ فرمان الهی برای مطلبی مهم

اقرار می کنم برای خداونـد بر نفس خود بعنوان بنـدگی او،و شـهادت می دهم برای او به پروردگاری،و آنچه به من وحی نموده ادا می نمایم از ترس آنکه مبادا اگر انجام نـدهم عـذابی از او بر من فرود اید که هیچکس نتواند آنرا دفع کند هر چند که حیله عظیمی بکار بنـدد و دوستی او خالص باشـدنیست خدایی جز اوزیرا خداوند به من اعلام فرموده که اگر آنچه در حق علی برمن نازل نموده ابلاغ نکنم رسالت او را نرسانده ام،و برای من حفظ از شر مردم را ضمانت نموده و خدا کفایت کننده و کریم است.

خداونـد به من چنین وحی کرده است:«بسم الله الرحمن الرحیم،یـا ایهـا الرسـول بلغ مـا انزل الیـک من ربکفی علی یعنی فی الخلافـهٔ لعلی بن ابی طالبو إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس»،«ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده درباره علی،یعنی خلافت علی بن ابی طالبو اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده ای،و خداوند تو را از مردم حفظ می کند».

ای مردم،من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده کوتاهی نکرده ام،و من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می کنم:

جبرئیـل سه مرتبه بر من نـازل شـد و از طرف خداونـد سـلام پروردگارمکه او سـلام است مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع بپا خیزم و برهر سـفید و سیاهی اعلام کنـم کـه«علی بـن ابی طـالب برادر مـن و وصـی مـن و جانشـین مـن بر امتـم و امـام بعـد از من است.نسبت او بمن هماننـد نسـبت هارون به موسـی است جز اینکه پیامبری بعـد از من نیست.و او صاحب اختیار شـما بعد از خدا و رسولش است»،و خداوند در این مورد آیه ای از کتابش بر من نازل کرده است:«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصـلاهٔ و یؤتون الزکاهٔ و هم راکعون»،«صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را بپا می دارند و در حـال رکوع زکات می دهنـد»،و علی بن ابی طالب است که نماز را بپا داشـته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خـداوند عز و جل را قصـد می کنـد.ای مردم،من از جبرئیل درخواست کردم که از خـدا بخواهـد تا مرا از ابلاغ این مهم معاف بدارد،زیرا از کمی متقین و زیـادی منـافقین و افسـاد ملامـت کننـدگان و حیله هـای مسـخره کننـدگان اسـلام اطلاع دارم،کسانی که خداونـد در کتابش آنان را چنین توصـیف کرده استکه با زبانشان می گویند آنچه در قلبهایشان نیست و این کار را سهل می شمارند در حالیکه نزد خداونــد عظیـم اسـت.و همچنیـن بخـاطر اینکـه منـافقین بارهـا مرا اذیـت کرده انــد تـا آنجـا کـه مرا«اذن»(گـوش دهنــده بر هر حرفی)نامیدنـد،و گمـان کردنـد که من چنین هسـتم بخـاطر ملازمت بسـیار او(علی)بـا من و تـوجه من به او وتمایـل او و قبـولش از من،تاآنکه خداونـد عز و جل در این باره چنین نازل کرد:«و منهم الـذین یؤذون النبی ویقولون هو أذن قل اذنعلی الـذین یزعمون أنه اذنخیر لکم،یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین»،«...و از آنان کسانی هسـتند که پیامبر را اذیت می کننـد و می گویند او«اذن»(گوش دهنده

بر هر حرفی)است،بگو:گوش استبر ضد کسانی که گمان می کنند او «اذن» استو برای شما خیراست،به خدا ایمان می آورد و در مقابل مؤمنین اظهار تواضع و احترام می نماید».

و اگر من بخواهم گویندگان این نسبت(اذن)را نام ببرم می توانم، و اگر بخواهم به شخص آنها اشاره کنم می نمایم، و اگر بخواهم با علائم آنها را معرفی کنم می توانم، ولی بخدا قسم من در کار آنان با بزرگواری رفتار کرده ام.

بعد از همه اینها،خداوند از من راضی نمی شود مگر آنچه در حق علی بر من نازل کرده ابلاغ نمایم.

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی حق علیو إن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس»،«ای پیامبر برسان آنچهدر حق علیاز پروردگارت بر تو نازل شده واگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده ای،و خداوند تو را از مردم حفظ می کند».

۳ اعلان رسمی ولایت و امامت دوازده امام(ع)

ای مردم،این مطلب را درباره او بدانید وبفهمید،و بدانید که خداوند او رابرای شما صاحب اختیار و امامی قرار داده که اطاعتش را واجب نموده است بر مهاجرین و انصار و بر تابعین آنان به نیکی،و بر روستایی و شهری،و بر عجمی و عربی،و بر آزاد و بنده،و بر بزرگ و کوچک،و بر سفید و سیاه.بر هر یکتا پرستی حکم او اجرا شونده و کلام او مورد عمل و امر او نافذ است.هر کس با او مخالفت کند ملعون است،و هر کس تابع او باشد و او را تصدیق نماید مورد رحمت الهی است.خداوند او را و هر کس را که از او بشنود و او را اطاعت کند آمرزیده است .

ای مردم،این آخرین باری است که در چنین اجتماعی بپا می ایستیم،پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید،چرا که خداوند عز و جل صاحب اختیار شما و معبود شما است،و بعد از خداوند رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده،و بعد از من علی صاحب اختیار شما و امام شما به امر خداوند است،و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.

حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان(امامان)حلال کرده باشند،و حرامی نیست مگر آنچه خداو و رسولش و آنان(امامان)بر شما حرام کرده باشند. خداوند عز و جل حلال و حرام را به من شناسانده است،و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال وحرامش به من آموخته به او سپرده ام .

ای مردم،علی را(بر دیگران)فضیلت دهید.هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آنرا در من جمع کرده است و هر علمی را که آموخته ام در امام المتقین جمع نموده ام،و هیچ علمی نیست مگر آنکه آنرا به علی آموخته ام.اوست«امام مبین»که خداوند در سوره یس ذکر کرده است:«و کل شیی ء احصیناه فی إمام مبین»،«و هر چزی را در امام مبین جمع کردیم».

ای مردم،از او(علی)بسوی دیگری گمراه نشوید،و از او روی بر مگردانید و از ولایت او سر باز نزنید.اوست که به حق هدایت نموده و به آن عمل می کند،و باطل را ابطال نموده و از آن نهی می نماید،و در راه خدا سرزنش ملامت کننده ای او را مانع نمی شود.

او(علی)اول کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و هیچکس در ایمان به من بر او سبقت نگرفت.اوست که با جان خود در راه رسول خدا فداکاری کرد.اوست که با پیامبر خدا بود در حالی که هیچکس از مردان همراه او خدا را عبادت نمی کرد.اولین مردم در نماز گزاردن،و اول کسی است که با پیامبر خدا بود در حالی که هیچکس از مردان همراه او خدا را عبادت نمی کرد.اولین مردم در نماز گزاردن،و اول کسی است که با من خدا را عبادت کرد.از طرف خداوند به او امر کردم تا در خوابگاه من بخوابد،او هم در حالیکه جانش را فدای من کرده بود در جای من خوابید.

ای مردم، او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است،و او را قبول کنید که خداوند او را منصوب نموده است.

ای مردم،او از طرف خداوند امام است،و هر کس ولایت او را انکار کند خداوند هرگز توبه اش را نمی پذیرد و او را نمی

بخشد.حتمی است بر خداوند که با کسی که با او مخالفت نماید چنین کند و او را به عذابی شدید تا ابدیت وتا آخر روزگار معذب نمایـد.پس بپرهیزیـد از اینکه با او مخالفت کنید و گرفتار آتشـی شوید که آتشگیره آن مردم وسـنگها هسـتند و برای کافران آماده شده است.

ای مردم،بخـدا قسم پیـامبران و رسولاـن پیشـین به من بشـارت داده انـد، و من بخـدا قسم خـاتم پیـامبران و مرسـلین و حجت بر همه مخلوقین از اهـل اسـمانها و زمینهـا هسـتم.هر کس در این مطـالب شک کنـد ماننـد کفر جاهلیت اول کافر شـده است.و هر کس در چیزی از این گفتـار من شک کنـد در همه آنچه بر من نازل شـده شک کرده است،و هر کس در یکی از امامان شک کنـد در همه آنان شک کرده است،و شک کننده درباره ما در آتش است.

ای مردم،خداونـد ایـن فضـیلت را بر مـن ارزانی داشـته کـه منتی از او بر من و احسـانی از جـانب او بسـوی من است.خـدایی جز او نیست.حمد و سپاس از من بر او تا ابدیت و تا آخر روزگار و در هر حال.

ای مردم،علی را فضـیلت دهیـد که او افضل مردم بعـد از من از مرد و زن است تا مادامی که خداونـد روزی را نازل می کند و خلق باقی هستند.ملعون است ملعون است،مورد غضب است مورد غضب است کسی که این گفتار مرا رد کند و با آن موافق نباشد.بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است و می گوید:«هر کس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد».هر کس ببیند برای فردا چه پیش فرسـتاده است.از خدا بترسـید که با علی مخالفت کنید و در نتیجه قدمی بعد از ثابت بودن آن بلغزد،خداوند ازآنچه انجام می دهید آگاه است.

ای مردم،او(علی)«جنب الله»است که خداونـد در کتـاب عزیزش ذکر کرده و دربـاره کسـی که بـا او مخالفت کنـد فرموده است:«ان تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله»،«ای حسرت بر آنچه درباره جنب خداوند تفریط و کوتاهی کردم».

ای مردم،قرآن را تـدبر نمائیـد و آیات آن را بفهمیـد و در محکمات آن نظر کنیـد و بدنبال متشابه آن نروید.بخدا قسم، باطن آن را برای شـما بیان نمی کند و تفسـیرش را برایتان روشن نمی کند مگر این شخصـی که من دست او را می گیرم و او را بسوی خود بالا می برم و بـازوی او را می گیرم و بـا دو دسـتم او را بلنـد می کنم و به شـما می فهمانم که«هر کس من صاحب اختیار اویم این علی صـاحب اختیار او است».و او علی بن ابی طالب برادر و جانشـین من است،ولایت او از جانب خداونـد عز و جل است که بر من نازل کرده است.

ای مردم،علی و پاکـان از فرزنـدانم از نسل او ثقل اصـغرند و قرآن ثقل اکبر است.هر یک از این دواز دیگری خبر می دهـد و با آن موافق است.آنها از یکـدیگر جـدا نمی شونـد تا بر سـر حوض کوثر بر من وارد شونـد. بدانید که آنان امین های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند.

بدانید که من ادا نمودم،بدانید که من ابلاغ کردم،بدانید که من شنوانیدم،بدانید که من روشن نمودم،بدانید که خداوند فرموده است و من از جانب خداونـد عز و جل می گویم،بدانیـد که امیر المؤمنینی جز این برادرم نیست.بدانیـد که امیر المؤمنین بودن بعـد از من برای احدی جز او حلال نیست.

۴ معرفی و بلند کردن امیر المؤمنین(ع) بدست پیامبر(ص)

سپس پیـامبر(ص)دسـتش را بر بـازوی علی(ع)زد و آنحضـرت را بلنـد کرد. و این در حـالی بـود که امیر المـؤمنین(ع) از زمـانی که پیامبر(ص) بر فراز منبر آمده بود یک پله پائین تر از مکان حضـرت ایستاده بود و نسبت به صورت حضرت به طرف راست مایل بود که گویی هر دو در یک مکان ایستاده اند.

پس پیـامبر(ص)بـا دسـتش او را بلنـد کرد و هر دو دست را به سوی آسـمان باز نمود و علی(ع)را از جا بلنـد نمود تا حـدی که پای آنحضرت موازی زانوی پیامبر(ص)رسید.سپس فرمود:

ای مردم،این علی است برادر من و وصـی من و جامع علم من، و جانشـین من در امتم بر آنان که به من ایمان آورده انـد، و جانشـین من در تفسیر کتاب خداوند عز و جل و دعوت به آن، و عمل کننده به آنچه او را راضـی می کند، و جنگ کننده با دشمنان خدا و دوستی کننده بر اطاعت او و نهی کننده از معصیت او. اوست خلیفه رسول خدا، و اوست امیرالمؤمنین و امام هدایت کننده از طرف خداوند، و اوست قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان به امر خداوند.

خداونـد می فرماید:«ما یبدل القول لدی»،«سـخن در پیشـگاه من تغییر نمی پذیرد»، پروردگارا، به امر تو می گویم:«خداوندا دوسـت بدار هر کس علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس علی را دشمن بدارد.و یاری کن هر کس علی را یاری کندو خوار کن هر کس علی را خوار کند،و لعنت نما هر کس علی را انکار کندو غضب نما بر هر کس که حق علی را انکار نماید».

پروردگـارا،تو هنگـام روشن شـدن این مطلب و منصوب نمودن علی در این روز این آیه را درباره او نازل کردی:«الیوم اکملت لکم دینکـم و اتممـت علیکـم نعمـتی و رضــیت لکـم الإسـلام دینـا» .«و مـن یبتـغ غیر الإسـلام دینـا فلـن یقبـل منـه و هـو فی الآـخرهٔ من الخاسـرین».«امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم»،«و هر کس دینی غیر از اسـلام انتخاب کنـد هرگز از او قبول نخواهـد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود».پروردگارا، تو را شاهد می گیرم که من ابلاغ نمودم.

۵ تأکید بر توجه امت به مسئله امامت

ای مردم، خداونـد دین شـما را با امامت او کامل نمود، پس هر کس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشـین او از فرزندان من و از نسل او هسـتند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عز و جل،چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته و در آتش دائمی خواهند بود.عذاب از آنان تخفیف نمی یابد و به آنها مهلت داده نمی شود.

ای مردم،این علی است که یاری کننده ترین شـما نسبت بمن و سـزاوارترین شـما به من و نزدیک ترین شـما به من و عزیزترین شما نزد من است.خداونـد عز و جـل و من از او راضـی هستیم. هیـچ آیه رضـایتی در قرآن نـازل نشـده است مگر دربـاره او، و هیچگـاه خداونـد مؤمنین را مورد خطاب قرار نـداده مگر آنکه ابتدا او مخاطب بوده است،و هیچ آیه مدحی در قرآن نیست مگر درباره او، و خداونـد در سوره«هـل اتی علی الإنسـان»...شـهادت به بهشت نـداده مگر برای او و این سوره را دربـاره غیر او نـازل نکرده و بـا این سوره جز او را مدح نکرده است.

ای مردم،او یاری دهنـده دین خـدا و دفاع کننـده از رسول خـدا است،و اوست با تقوای پاکیزه هـدایت کننـده هدایت شده.پیامبر تان بهترین پیامبر و وصیتان بهترین وصی و فرزندان او بهترین اوصیاء هستند.

ای مردم،نسل هر پیامبری از صلب خود او هستند ولی نسل من از صلب امیر المؤمنین علی است .

ای مردم،شـیطان آدم را با حسـد از بهشت بیرون کرد.مبادا به علی حسـد کنیـد که اعمالتان نابود شود و قـدمهایتان بلغزد.آدم بخاطر یک گناه بزمین فرستاده شد در حالیکه انتخاب شده خداوند عز و جل بود،پس شما چگونه خواهید بود در حالیکه شمائید و در بین شما دشمنان خدا هستند .

بدانیـد که با علی دشـمنی نمی کنـد مگر شـقی و با علی دوستی نمی کند مگر با تقوی، و به او ایمان نمی آورد مگر مؤمن مخلص. بخدا قسم درباره علی نازل شده است سوره«و العصـر»:«بسم الله الرحمان الرحیم، و العصـر،ان الإنسان لفی خسر»،«قسم به عصر،انسان در زیان است» مگر علی که ایمان آورد و به حق و صبر توصیه کرد.

ای مردم،من خـدا را شاهـد گرفتم و رسـالتم را به شـما ابلاغ نمودم،و بر عهـده رسول جز ابلاغ روشن چیزی نیست.ای مردم از خـدا بترسید آنطور که باید ترسید و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید.

۶ اشاره به کارشکنیهای منافقین

ای مردم،«ایمان آوریـد به خدا و رسولش و به نوری که همراه او نازل شده است،قبل از آنکه هلاک کنیم وجوهی را و آن صورتها را به پشت بر گردانیم یا آنان را مانند اصحاب سبت لعنت کنیم». بخدا قسم، از این آیه قصد نشده است مگر قومی از اصحابم که آنان را به اسم و نسبشان می شناسم ولی مأمورم که از آنان پرده پوشی کنم.پس هر کس عمل کند مطابق آنچه در قلبش از حب یا بغض نسبت به علی می یابد.

ای مردم،نور از جانب خداونـد عز و جل در من نهاده شـده و سپس در علی بن ابی طالب و بعد در نسل او تا مهدی قائم که حق خداونـد و هر حقی که برای ما باشد می گیرد،چرا که خداوند عز و جل ما را بر کوتاهی کنندگان و بر معاندان و مخالفان و خائنان و گناهکاران و ظالمان و غاصبان از همه عالمیان حجت قرار داده است.

ای مردم،شـما را می ترسانم و انذار می نمایم که من رسول خدا هستم و قبل از من پیامبران بوده اند،آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم شما عقب گرد می نمائید؟هر کس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی رساند،و خدا بزودی شاکرین و صابرین را پاداش می دهد.بدانید که علی است توصیف شده به صبر و شکر و بعد از او فرزندانم از نسل او چنین اند.

ای مردم،با اسلامتان بر من منت مگذاریـد،بلکه بر خدا منت نگذاریـد، که اعمالتان را نابود می نمایـد و بر شما غضب می کند و شما را به شعله ای از آتش و مس (گداخته) مبتلا می کند،پروردگار شما در کمین است.

ای مردم،بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می کنند و روز قیامت کمک نمی شوند .ای مردم،خداوند و من از آنان بیزار هستیم.ای مردم،آنان و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان در پائین ترین درجه آتش انـد و چه بـد است جای متکبران. بدانید که آنان«اصحاب صحیفه»هستند،پس هر یک از شما در صحیفه خود نظر کند.

راوی می گویـد:وقتی پیامبر(ص)نام«اصحاب صحیفه»را آورد اکثر مردم منظور حضرت از این کلام را نفهمیدنـد و برایشان سؤال انگیز شد و فقط عده کمی مقصود حضرت را فهمیدند.

ای مردم،من امر خلافت را بعنوان امامت و وراثت آن در نسل خودم تا روز قیامت به ودیعه می سپارم،و من رسانیـدم آنچه مأمور به ابلاغش بودم تا حجت باشد بر حاضر و غائب و بر همه کسانی که حضور دارند یا ندارند،بدنیا آمده اند یا نیامده اند.پس حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.

و بزودی امامت را بعد از من بعنوان پادشاهی و با ظلم و زور می گیرنـد.خداونـد غاصبین و تعدی کننـدگان را لعنت کند.و در آن هنگام استای جن و انسکه می ریزد برای شما آنکه باید بریزد و می فرستد بر شما شعله ای از آتش و مس(گداخته)و نمی توانید آنرا از خود دفع کنید .

ای مردم،خداوند عز و جل شما را به حال خود رها نخواهد کرد تا آنکه خبیث را از پاکیزه جدا کند،و خداوند شما را بر غیب مطلع نمی کند.

ای مردم،هیچ سرزمین آبادی نیست مگر آنکه در اثر تکذیب(اهل آن آیات الهی را)خداونـد قبل از روز قیامت آنها را هلاک خواهد کرد و آنرا تحت حکومت حضرت مهدی خواهد آورد،و خداوند و عده خودرا عملی می نماید.

ای مردم،قبل از شما اکثر پیشینیان هلاک شدنـد،و خداوند آنها را هلاک نمود و اوست که آیندگان را هلاک خواهد کرد.خدای تعالی می فرمایـد«ألم نهلک الأولین،ثم نتبعهم الاخرین،کـذلک نفعل بالمجرمین،و یل یومئـذ للمکـذبین»،«آیا ما پیشینیان را هلاک نکردیم؟آیا در پی آنان دیگران را نفرستادیم؟ما با مجرمان چنین می کنیم.وای برمکذبین در آن روز».

ای مردم،خداونـد مرا امر و نهی نمـوده است،و من هم به امر الهی علی را امر و نهی نمـوده ام،و علم امر و نهی نزد اوست.پس امر او را گوش دهید تا سلامت بمانید،و او را اطاعت کنید تا هدایت شوید و نهی او را قبول کنید تا در راه درست باشید،و به سوی مقصد ومراد او بروید و راههای بیگانه،شما را از راه او منحرف نکند.

۷ پیروان اهل بیت(ع)و دشمنان ایشان

ای مردم،من راه مستقیم خداوند هستم که شما را به تبعیت آن امر نموده،و سپس علی بعد از من،و سپس فرزندانم از نسل او که امامان هدایت اند،به حق هدایت می کنند و بیاری حق به عدالت رفتار می کنند.

سپس حضرت چنین خواندند:«بسم الله الرحمان الرحیم،الحمد لله رب العالمین»...تا آخر سوره حمد و سپس فرمودند:

این سوره درباره من نازل شده،و بخدا قسم درباره ایشان(امامان)نازل شده است.بطور عموم شامل آنهاست و بطور خاص درباره آنان است.ایشان دوستان خدایند که ترسی بر آنان نیست و محزون نمی شوند،بدانید که حزب خداوند غالب هستند.

بدانید که دشمنان ایشان سفهاء گمراه و برادران شیاطین اند که اباطیل را از روی غرور به یکدیگر می رسانند.

بدانید که دوستان ایشان(اهل بیت)کسانی اند که خداوند در کتابش آنان را یاد کرده و فرموده است:«لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آبائهم او ابنائهم او إخوانهم او عشیرتهم،اولئک کتب فی قلوبهم الایمان»...تا آخر آیه،«نمی یابی قومی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند،و در عین حال با کسانی که با خدا و رسولش ضدیت دارند روی دوستی داشته باشند،اگر چه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا فامیلشان باشند.آنان اند که ایمان در قلوبشان نوشته شده است»...

بدانید که دوستان ایشان(اهل بیت)کسانی اند که خداوند عز و جل آنان را توصیف کرده و فرموده است:«الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الأمن و هم مهتدون»«کسانی که ایمان آورده اند و ایمانشان را با ظلم نپوشانده اند،آنان اند که بر ایشان امان است و آنان هدایت یافتگان اند».

بدانید که دوستان ایشان کسانی اند که ایمان آورده اند و به شک نیفتاده اند.

بدانید که دوستان ایشان کسانی اند که با سلامتی و در حال امن وارد بهشت می شوند و ملائکه با سلام به ملاقات آنان می آیند و می گویند:«سلام بر شما پاکیزه شدید،پس برای همیشه داخل بهشت شوید».

بدانید که دوستان ایشان کسانی هستند که بهشت برای آنان است و در آن بدون حساب روزی داده می شوند.

بدانید که دشمنان ایشان (اهل بیت) کسانی اند که به شعله های آتش وارد می شوند،بدانید که دشمنان ایشان کسانی اند که از جهنم در حالی که می جوشد صدای وحشتناکی می شوند و شعله کشیدن آنرا می بینند.

بدانید که دشمنان ایشان کسانی اند که خداوند درباره آنان فرموده است«کلما دخلت امهٔ لعنت اختها»...تا آخر آیه،«هر گروهی که داخل(جهنم)می شود همتای خود را لعنت می کند»....

بدانید که دشمنان ایشان کسانی اند که خداوند عز و جل می فرماید:

«کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر،قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیی ء،ان انتم الا فی ضلال کبیر ...فسحقا لأصحاب السعیر»،«هر گاه گروهی(از ایشان)را در جهنم می اندازند خزانه داران دوزخ از ایشان می پرسند:آیا ترساننده ای برای شما نیامد؟می گویند:بلی،برای ما نذیر و ترساننده آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم:خداوند هیچ چیز نازل نکرده است،و شما در گمراهی بزرگ هستید...پس دور باشند اصحاب آتش».

بدانید که دوستان ایشان(اهل بیت)کسانی هستند که در پنهانی از پروردگارشان می ترسند و برای آ نان مغفرت و اجر بزرگ است.

ای مردم،چقدر فاصله است بین شعله های آتش و بین اجر بزرگ!ای مردم،دشمن ما کسی است که خداوند او را مذمت و لعنت نموده،و دوست ما آن کسی است که خداوند او را مدح نموده و دوستش بدارد.

ای مردم،بدانید که من نذیر و ترساننده ام و علی هدایت کننده است.

ای مردم،من پیامبرم و علی جانشین من است.

ای مردم،بدانید که من پیامبرم و علی امام و وصی بعد از من است،و امامان بعد از او فرزندان او هستند.بدانید که من پدر آنانم و آنها از صلب او بوجود می آیند.

۸ حضرت مهدی عجل الله فرجه

بدانید که آخرین امامان،مهدی قائم از ماست.اوست غالب بر ادیان،اوست انتقام گیرنده از ظالمین،اوست فاتح قلعه ها و منهدم کننده آنها،اوست غالب بر هر قبیله ای از هل شرک و هدایت کننده آنان.

بدانید که اوست گیرنده انتقام هر خونی از اولیاء خدا.اوست یاری دهنده دین خدا.

بدانید که اوست استفاده کننده از دریایی عمیق.اوست که هر صاحب فضیلتی را بقدر فضلش و هر صاحب جهالتی را بقدر جهلش نشانه می دهد.اوست انتخاب شده و اختیار شده خداوند.اوست وارث هر عملی و احاطه دارنده به هر فهمی.

بدانید که اوست خبر دهنده از پروردگارش، و بالابرنده آیات الهی.اوست هدایت یافته محکم بنیان.اوست که کارها به او سپرده شده است.

اوست که پیشینیان به او بشارت داده اند،اوست که بعنوان حجت باقی می ماند و بعد از او حجتی نیست.هیچ حقی نیست مگر همراه او،و هیچ نوری نیست مگر نزد او.

بدانید او کسی است که غالب بر او نیست و کسی بر ضد او کمک نمی شود.اوست ولی خدا در زمین و حکم کننده او بین خلقش و امین او بر نهان و آشکارش.

۹ مطرح کردن بیعت

ای مردم،من برایتان روشن کردم و به شما فهمانیدم،و این علی است که بعد از من به شما می فهماند.

بدانید که من بعد از پایان خطابه ام شما را به دست دادن با من بعنوان بیعت با او و اقرار به او،و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می خوانم.

بدانید که من با خدا بیعت کرده ام و علی با من بیعت کرده است،و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می گیرم(خداوند می فرماید:)«ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله،ید الله فوق ایدیهم،فمن نکث فانما ینکث علی نفسه،و من أوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما»،«کسانی که با تو بیعت می کنند در واقع با خدا بیعت می کنند،دست خداوند بر روی دست آنان است.پس هر کس بیعت را بشکند این شکستن بر ضرر خود اوست،و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفادار باشد خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد».

۱۰ حلال و حرام،واجبات و محرمات

ای مردم،حج و عمره از شعائر الهی هستند،(خداوند می فرماید:)«فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما»تا آخر آیه،«پس هر کس به خانه خدا بعنوان حج یا عمره بیاید برای او اشکالی نیست که بر صفا و مروه بسیار طواف کند».

ای مردم،به حج خدا بروید.هیچ خاندانی به خانه خدا وارد نمی شوند مگر آنکه مستغنی می گردند و شاد می شوند،وء هیچ خاندانی آنرا ترک نمی کنند مگر آنکه منقطع می شوند و فقیر می گردند .ای مردم،هیچ مؤمنی در موقف(عرفات،مشعر،منی)وقوف نمی کند مگر آنکه خداوند گناهان گذشته او را تا آن وقت می آمرزد،و هر گاه که حجش پایان یافت اعمالش را از سر می گیرد.

ای مردم،حاجیان کمک می شوند و آنچه خرج می کنند به آنان بر می گردد،و خداوند جزای محسنین را ضایع نمی نماید.

ای مردم،با دین کامل و با تفقه و فهم به حج خانه خدا بروید و از آن مشاهد مشرفه جز با توبه و دست کشیدن از گناه بر مگردید.

ای مردم،نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید همانطور که خداوند عز و جل به شما فرمان داده است و اگر زمان طویلی بر شما

گذشت و کوتاهی نمودید یا فراموش کردید،علی صاحب اختیار شما است و برای شما بیان می کند،او که خداوند عز و جل بعد از من بعنوان امین بر خلقش او را منصوب نموده است.او از من است و من از اویم.

او و آنانکه از نسل من اند از آنچه سؤال کنید به شما خبر می دهند و آنچه را نمی دانید برای شما بیان می کنند.

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که من همه آنها را بشمارم و معرفی کنم و بتوانم در یک مجلس به همه حلالها دستور دهم و از همه حرامها نهی کنم.پس مأمورم که از شما بیعت بگیرم و با شما دست بدهم بر اینکه قبول کنید آنچه از طرف خداوند عز و جل درباره امیر المؤمنین علی و جانشینان بعد از او آورده ام که آنان از نسل من و اویند،(و آن موضوع)امامتی است که فقط در آنها بپا خواهد بود،و آخر ایشان مهدی است تا روزی که خدای مدبر قضا و قدر را، ملاقات کند.

ای مردم،هر حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی نمودم،هرگز از آنها برنگشته ام و تغییر نداده ام.این مطلب را بیاد داشته باشید و آنرا حفظ کنید و به یکدیگر سفارش کنید،و آنرا تبدیل نکنید و تغییر ندهید.

من سخن خود را تکرار می کنم:نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به کار نیک امر کنید و از منکرات نهی نمائید.

بدانید که بالاترین امر بمعروف آنست که سخن مرا بفهمید و آنرا به کسانی که حاضر نیستند برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفتش نهی نمائید،چرا که این دستوری از جانب خداوند عز و جل و از نزد من است،و هیچ امر بمعروف و نهی از منکری نمی شود مگر با امام معصوم.

ای مردم،قرآن به شما می شناساند که امامان بعد از علی فرزندان او هستند و من هم به شما شناساندم که آنان از نسل من و از نسل اویند.

آنجا که خداوند در کتابش می فرماید:«و جعلها کلمهٔ باقیهٔ فی عقبه»،«آن(امامت)را بعنوان کلمه باقی در نسل او قرار داد»،و من نیز به شما گفتم:«اگر به آن دو(قرآن و اهل بیت)تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید».

ای مردم،تقوی را تقوی را.از قیامت بر حذر باشید همانگونه که خدای عز و جل فرموده:«إن زلزلهٔ الساعهٔ شیی ء عظیم»،«زلزله قیامت شیئ عظیمی است».

مرگ و معاد و حساب و ترازوهای الهی و حسابرسی در پیشگاه رب العالمین و ثواب و عقاب را بیاد آورید.هر کس حسنه با خود بیاورد طبق آن ثواب داده می شود،و هر کس گناه بیاورد در بهشت او را نصیبی نخواهد بود.

۱۱ بیعت گرفتن رسمی

ای مردم،شما بیش از آن هستید که با یک دست و در یک زمان با من دست دهید،و پروردگارم مرا مأمور کرده است که از زبان شما اقرار بگیرم در باره آنچه منعقد نمودم برای علی امیر المؤمنین و امامانی که بعد از او می آیند و از نسل من و اویند،چنانکه بشما فهماندم که فرزندان من از صلب اویند.

پس همگی چنین بگوئید:

«ما شنیدیم و اطاعت می کنیم و راضی هستیم و سر تسلیم فرود می آوریم درباره آنچه از جانب پروردگار ما و خودت بما رساندی درباره امر امامت امامان علی امیر المؤمنین و امامانی که از صلب او بدنیا می آیند.بر این مطلب با قلبهایمان و با جانمان و با زبانمان و با دستانمان با تو بیعت می کنیم.بر این عقیده زنده ایم و با آن می میریم و(روز قیامت)با آن محشور می شویم.تغییر نخواهیم داد و تبدیل نمی کنیم و شک نمی کنیم و انکار نمی نمائیم و تردید به دل راه نمی دهیم و از این قول بر نمی گردیم و پیمان را نمی شکنیم.

تو ما را به موعظه الهی نصیحت نمودی درباره علی امیر المؤمنین و امامانی که گفتی بعد از او از نسل تو و فرزندان اویند،یعنی حسن و حسین و آنانکه خداوند بعد از آن دو منصوب نموده است.

پس برای آنـان عهـد و پیمـان از ما گرفته شـد،از قلبهایمان و جانهایمان و زبانهایمان و ضـمائرمان و دسـتهایمان.هر کس توانست با دسـت بیعـت می نمایـد و گر نه بـا زبـانش اقرار می کنـد.هرگز در پی تغییر این عهـد نیسـتیم و خداونـد(در این بـاره)از نفسـهایمان دگرگونی نبیند.

ما این مطالب را از قول تو به نزدیک و دور از فرزنـدانمان و فامیلمان می رسانیم،و خـدا را بر آن شاهد می گیریم.خداوند در شاهد بودن کفایت می کند و تو نیز بر این اقرار ما شاهد هستی».

ای مردم،چه می گوئید؟خداوند هر صدایی را و پنهانی های هر کسی را می داند.پس هر کس هدایت یافت بنفع خودش است و هر کس گمراه شـد به ضـرر خودش گمراه شـده است،و هر کس بیعت کنـد بـا خداونـد بیعت می کنـد،دست خداونـد بر روی دست آنها(بیعت کنندگان)است.

ای مردم،با خـدا بیعت کنیـد و با من بیعت نمائیـد و با علی امیر المؤمنین و حسن و حسـین و امامان از ایشان در دنیا و آخرت،بعنوان امامتی که در نسل ایشان باقی است بیعت کنیـد .خداوند غدر کنندگان(بیعت شـکنان)را هلاک و وفاداران را مورد رحمت قرار می دهـد.و هر کس بیعت را بشـکند به ضـرر خویش شکسـته است،و هر کس به آنچه بـا خـدا پیمـان بسته وفا کنـد خداونـد به او اجر عظیمی عنایت می فرماید.

ای مردم،آنچـه بـه شــما گفتـم بگوئیـد(تکرار کنیـد)،و بـه علی بعنـوان«امیر المـؤمنین»ســلام کنیـد و بگوئیـد«شـنیدیم و اطـاعت کردیم،پروردگارا مغفرت تو را می خواهیم و بازگشت بسوی توست» .و بگوئیـد:«حمـد و سپاس خـدای را که ما را به این هـدایت کرد،و اگر خداوند هدایت نمی کرد ما هدایت نمی شدیم»....

ای مردم،فضائل علی بن ابی طالب نزد خداونـدکه در قرآن آنرا نازل کردهبیش از آن است که همه را در یک مجلس بشـمارم،پس هر کس درباره آنها بشما خبر داد و معرفت آنرا داشت او را تصدیق کنید.

ای مردم،هر کس خدا و رسولش و علی و امامانی را که ذکر کردم اطاعت کند به رستگاری بزرگ دست یافته است.

ای مردم،کسانی که برای بیعت با او و قبول ولایت او و سـلام کردن بعنوان«امیر المؤمنین»با او،سـبقت بگیرند آنان رسـتگارانند و در باغهای نعمت خواهند بود.

ای مردم،سـخنی بگوئیـد که بخاطر آن خداونـد از شـما راضـی شود،و اگر شـما و همه کسانی که در زمین هسـتند کافر شوند بخدا ضرری نمی رسانند.

خـدایا،بخـاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم مؤمنین را بیامرز،و بر منکرین که کافرنـد غضب نما،و حمـد و سـپاس مخصوص خـداوند عالم است.

متن کامل خطابه غدیر به عربی

؛ خطبه رسول الله فی یوم الغدیر باللغه العربیه

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَ دَنا فی تَفَرُّدِهِ وَجَلَّ فی سُلْطانِهِ وَعَظُمَ فی اَرْکانِهِ، وَاَحاطَ بِکُلِّ شَیءٍ عِلْماً وَ هُوَ فی مَکانِهِ وَ قَهَرَ جَمیعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهانِهِ،حَمیداً لَمْ یَزَلْ، مَحْموداً لایَزالُ (وَ مَجیداً لایَزولُ، وَمُبْدِئاً وَمُعیداً وَ کُلُّ أَمْرٍ إِلَیْهِ یَعُودُ). بارِئُ الْمَسْمُوکاتِ وَداحِی الْمَدْحُوّاتِ وَجَبّارُ الْأَرَضینَ وَ السّماواتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلائکَهِ وَالرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ بَرَأَهُ، مُتَطَوِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ أَنْشَأَهُ. یَلْحَظُ کُلَّ عَیْنٍ وَالْعُیُونُ لاتَراهُ. کَریمٌ حَلیمٌ ذُوأَناتٍ، قَدْ وَسِعَ کُلَّ شَیءٍ رَحْمَتُهُ وَ مَنَّ عَلَیْهِمْ بِنِعْمَتِهِ. لا یَعْجَلُ بِانْتِقامِهِ، وَلایُبادِرُ إِلَیْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذابِهِ. قَدْفَهِمَ السَّرائِرَ وَ عَلِمَ الضَّمائِرَ، وَلَمْ تَخْفَ عَلَیْهِ اَلْمَکْنوناتُ ولا اشْتَبَهَتْ عَلَیْهِ الْخَفِیّاتُ. لَهُ الْإِحاطَهُ بِکُلِّ شَیءٍ، والغَلَبَهُ علی کُلِّ شَیءٍ والقُوَّهُ فی کُلِّ شَیءٍ والقُدْرَهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ وَلَیْسَ مِثْلَهُ شَیءٌ. وَ هُوَ مُنْشِئُ الشَّیءِ حینَ لاشَیءَ دائمٌ حَی

وَقائمٌ بِالْقِسْطِ، لاإلاهَ إلاّ هُوَ الْعَزيزُالْحَكيمُ. جَلَ عَنْ أنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصارَ وَ هُوَاللَطيفُ الْخَبيرُ. لايَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعايَنَةٍ، وَلايَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَمِنْ سِرٍ وَ عَلانِيَةٍ إلاّ بِمادَلّ عَزّوَجَلّ عَلى نَفْسِهِ. وَأَشْهَدُ أَنَّهُ الله أَلّذى مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَالَّذى يَغْشَى الْأَبَدَ نُورُهُ، وَالَّذى يُنْفِذُ أَمْرَهُ بِلامُشاوَرَةِ مُشيرٍ وَلامَعَهُ شَريكٌ فى تَقْديرِهِ وَلايُعاوَنُ فى تَدْبيرِهِ. صَوَّرَ مَا ابْتَدَعَ عَلى غَيْرِ مِثالٍ، وَ خَلَقَ ما خَلَقَ بِلامَعُونَةٍ مِنْ أَحَدٍ وَلا تَكَلُّفٍ وَلَا احْتِيالٍ. أَنْشَأَها فَكانَتْ وَ بَرَأَها فَبانَتْ. فَهُوَالله الَّذى لا إلاهَ إلّا هُوالْمُتْقِنُ الصَّنْعَةَ، اَلْحَسَنُ الصَّنيعَةِ، الْعَدْلُ الَّذى لايَجُوُر، وَالْأَكْرَمُ الَّذى تَرْجِعُ إلَيْهِ الْأُمُورُ. وَأَشْهَدُ أَنَّهُ الله الَّذى تَواضَعَ كُلُّ شَىءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَذَلّ كُلُّ شَىءٍ لِعِزَّتِهِ، وَاسْتَسْلَمَ كُلُّ شَىءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَخَضَعَ كُلُّ شَىءٍ لِهَيْبَتِهِ. مَلِكُ الْاَمْلاكِ وَ مُفَلِّكُ الْأَفْلاكِ وَمُسَخِّرُالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، كُلٌّ يَجْرى لِاَجَلٍ مُسَمّى. يُكَوِّرُاللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَيُكَوِّرُالنَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ يَطْلُبُهُ حَثيثاً. قاصِمُ كُلِّ جَبّارٍ عَنيدٍ وَ مُهْلِكُ كُلِّ شَيْطانٍ مَريدٍ. لَمْ يَكُنْ لَهُ ضِدٌّ وَلا مَعَهُ نِدٌّ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْواً أَحَدٌ. إلاهٌ واحِدٌ وَرَبٌّ ماجِدٌ يَشاءُ فَيُمْضى، وَيُريدُ فَيَقْضى، وَيَعْلَمُ فَيُحْصى، وَيُميتُ وَيُحْيى، وَيُفْقِرُ وَيُغْنى، وَيُضْحِكُ وَيُبْكى، (وَيُدْنى وَ يُقْصى) وَيَمْنَعُ وَ يُعْطى، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ. يُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ فى اللَّيْلِ، لاإلاهَ إلاّهُوَالْعَزيزُ الْغَفّارُ. مُسْتَجيبُ الدُّعاءِ وَمُجْزِلُ الْعَطاءِ، مُحْصِى الْأَنْفاسِ وَ رَبُّ الْجِنَّةِ وَالنّاسِ، الَّذى لايُشْكِلُ عَلَيْهِ شَىءٌ، وَ لايُضجِرُهُ صُراخُ الْمُسْتَصْرِخينَ وَلايُبْرِمُهُ إلْحاحُ الْمُلِحّينَ. اَلْعاصِمُ لِلصّالِحينَ، وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحينَ، وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنينَ وَرَبُّ الْعالَمينَ. الَّذى اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ مَنْ خَلَقَ أَنْ يَشْكُرَهُ وَيَحْمَدَهُ (عَلى كُلِّ حالٍ). أَحْمَدُهُ كَثيراً وَأَشْكُرُهُ دائماً عَلَى السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ وَالشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ، وَأُومِنُ بِهِ و بِمَلائكَتِهِ وكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. أَسْمَعُ لِاَمْرِهِ وَاُطيعُ وَأُبادِرُ إلى كُلِّ مايَرْضاهُ وَأَسْتَسْلِمُ لِماقَضاهُ، رَغْبَةً فى طاعَتِهِ وَ خَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ، لِاَنَّهُ الله الَّذى لايُؤْمَنُ مَكْرُهُ وَلايُخافُ جَورُهُ. وَأُقِرُّلَهُ عَلى نَفْسى بِالْعُبُودِيَّةِ وَ أَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأُؤَدّى ما أَوْحى بِهِ إلَى حَذَراً مِنْ أَنْ لا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بى مِنْهُ قارِعَةٌ لايَدْفَعُها عَنّى أَحَدٌ وَإنْ عَظُمَتْ حيلَتُهُ وَصَفَتْ خُلَّتُهُ

- لاإلاهَ إلاّهُوَ - لِاَنَّهُ قَدْأَعْلَمَنى أَنّى إنْ لَمْ أُبَلِّغْ ما أَنْزَلَ إلَى (فى حَقِّ عَلِى) فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنَ لى تَبارَكَ وَتَعالَى الْعِصْمَةَ (مِنَ النّاسِ) وَ هُوَالله الْكافِى الْكَريمُ.

فَأَوْحى إلَى: (بِسْمِ الله الرَّحْمانِ الرَّحيمِ، يا أَيُّهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فى عَلِى يَعْنى فِى الْخِلاَفَةِ لِعَلِى بْنِ أَبى طالِبٍ - وَإنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَالله يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، ما قَصَّرْتُ فى تَبْليغِ ما أَنْزَلَ الله تَعالى إلَى، وَ أَنَا أُبَيِّنُ لَكُمْ سَبَبَ هذِهِ الْآيَةِ: إنَّ جَبْرئيلَ هَبَطَ إلَى مِراراً ثَلاثاً يَأْمُرُنى عَنِ السَّلامِ رَبّى - وَ هُوالسَّلامُ - أَنْ أَقُومَ فى هذَا الْمَشْهَدِ فَأُعْلِمَ كُلَّ أَبْيَضَ وَأَسْوَدَ: أَنَّ عَلِى بْنَ أَبى طالِبٍ أَخى وَ وَصِيّى وَ خَليفَتى (عَلى أُمَّتى) وَالْإمامُ مِنْ بَعْدى، الَّذى مَحَلُّهُ مِنّى مَحَلُّ هارُونَ مِنْ مُوسى إلاّ أَنَّهُ لانَبِى بَعْدى وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَالله وَ رَسُولِهِ.

وَقَدْ أَنْزَلَ الله تَبارَكَ وَ تَعالى عَلَى بِذالِكَ آيَةً مِنْ كِتابِهِ (هِى): (إنَّما وَلِيُّكُمُ الله وَ رَسُولُهُ وَالَّذينَ آمَنُواالَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ)، وَ عَلِى بْنُ أَبى طالِبٍ الَّذى أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَهُوَ راكِعٌ يُريدُالله عَزَّوَجَلَّ فى كُلِّ حالٍ.

وَسَأَلْتُ جَبْرَئيلَ أَنْ يَسْتَعْفِىَ لِى (السَّلامَ) عَنْ تَبْليغِ ذالِكَ إلَيْكُمْ - أَيُّهَاالنّاسُ - لِعِلْمى بِقِلَّةِ الْمُتَّقينَ وَكَثْرَةِ الْمُنافِقينَ وَإدْغالِ اللّائمينَ وَ حِيَلِ الْمُسْتَهْزِئينَ بِالْإسْلامِ، الَّذينَ وَصَفَهُمُ الله فى كِتابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مالَيْسَ فى قُلوبِهِمْ، وَيَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَالله عَظيمٌ. وَكَثْرَةِ أَذاهُمْ لى غَيْرَ مَرَّةٍ حَتّى سَمَّونى أُذُناً وَ زَعَمُوا أَنّى كَذالِكَ لِكَثْرَةِ مُلازَمَتِهِ إيّى وَ إقْبالى عَلَيْهِ (وَ هَواهُ وَ قَبُولِهِ مِنّى) حَتّى أَنْزَلَ الله عَزَّوَجَلَّ فى ذالِكَ (وَ مِنْهُمُ الَّذينَ يُؤْذونَ النَّبِى وَ يَقولونَ هُوَ أُذُنٌ، قُلْ أُذُنُ (- عَلَى الَّذينَ يَزْعُمونَ أَنَّهُ أُذُنٌ -) خَيْرٍ لَكُمْ، يُؤْمِنُ بِالله وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ) الآيَةُ.

وَلَوْشِئْتُ أَنْ أُسَمِّى الْقائلينَ بِذالِكَ بِأَسْمائهِمْ لَسَمَّيْتُ وَأَنْ أُوْمِئَ إلَيْهِمْ بِأَعْيانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَأَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَلْتُ، وَلكِنّى وَالله فى أُمورِهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ. وَكُلُّ ذالِكَ لايَرْضَى الله مِنّى إلاّ أَنْ أُبَلِّغَ ما أَنْزَلَ الله إلَى (فى حَقِّ عَلِى)، ثُمَّ تلا: (يا أَيُّهَاالرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فى حَقِّ عَلِى - وَ انْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَالله يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ). فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النّاسِ (ذالِكَ فيهِ وَافْهَموهُ وَاعْلَمُوا) أَنَّ الله قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيّاً وَإماماً فَرَضَ طاعَتَهُ عَلَى الْمُهاجِرينَ وَالْأَنْصارِ وَ عَلَى التّابِعينَ لَهُمْ بِإحْسانٍ، وَ عَلَى الْبادى وَالْحاضِرِ، وَ

عَلَى الْعَجَمِي وَالْعَرَبی، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلوكِ وَالصَّغیرِ وَالْكَبیرِ، وَ عَلَى الْأَبْیَضِ وَالأسْوَدِ، وَ عَلی كُلِّ مُوَحِّدٍ.

ماضٍ حُكْمُهُ، جازٍ قَوْلُهُ، نافِذٌ أَمْرُهُ، مَلْعونٌ مَنْ خالَفَهُ، مَرْحومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ صَدَّقَهُ، فَقَدْ غَفَرَالله لَهُ وَلِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَطاعَ لَهُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ آخِرُ مَقامٍ أَقُومُهُ فی هذا الْمَشْهَدِ، فَاسْمَعوا وَ أَطیعوا وَانْقادوا لِأَمْرِ(الله) رَبِّكُمْ، فَإِنَّ الله عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلاكُمْ وَإِلاهُكُمْ، ثُمَّ مِنْ دونِهِ رَسولُهُ وَنَبِيُّهُ الْمخاطِبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدی عَلی وَلِیُّكُمْ وَ إِمامُكُمْ بِأَمْرِالله رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمامَةُ فی ذُرِّیَّتی مِنْ وُلْدِهِ إِلی یَوْمٍ تَلْقَوْنَ الله وَرَسولَهُ.

لاحَلالَ إِلاّ ما أَحَلَّهُ الله وَ رَسُولُهُ وَهُمْ، وَلاحَرامَ إِلاّ ما حَرَّمَهُ الله (عَلَیْكُمْ) وَ رَسُولُهُ وَ هُمْ، وَالله عَزَّوَجَلَّ عَرَّفَنِی الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَأَنَا أَفْضَیْتُ بِما عَلَّمَنی رَبّی مِنْ كِتابِهِ وَحَلالِهِ وَ حَرامِهِ إِلَیْهِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، علی (فَضِّلُوهُ). مامِنْ عِلْمٍ إِلاَّ وَقَدْ أَحْصاهُ الله فِی، وَ كُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ أَحْصَیْتُهُ فی إِمامِ الْمُتَّقینَ، وَما مِنْ عِلْمٍ إِلاّ وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِیّاً، وَ هُوَ الْإِمامُ الْمُبینُ (الَّذی ذَكَرَهُ الله فی سُورَةِ یس: (وَ كُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ).

مَعاشِرَالنَّاسِ، لاتَضِلُّوا عَنْهُ وَلاتَنْفِرُوا مِنْهُ، وَلاتَسْتَنْكِفُوا عَنْ وِلایَتِهِ، فَهُوَالَّذی یَهدی إِلَی الْحَقِّ وَیَعْمَلُ بِهِ، وَیُزْهِقُ الْباطِلَ وَیَنْهی عَنْهُ، وَلاتَأْخُذُهُ فِی الله لَوْمَةُ لائِمٍ. أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِالله وَ رَسُولِهِ (لَمْ یَسْبِقْهُ إِلَی الْایمانِ بی أَحَدٌ)، وَالَّذی فَدی رَسُولَ الله بِنَفْسِهِ، وَالَّذی كانَ مَعَ رَسُولِ الله وَلا أَحَدَ یَعْبُدُالله مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَیْرُهُ.

(أَوَّلُ النّاسِ صَلاةً وَ أَوَّلُ مَنْ عَبَدَالله مَعی. أَمَرْتُهُ عَنِ الله أَنْ یَنامَ فی مَضْجَعی، فَفَعَلَ فادِیاً لی بِنَفْسِهِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ الله، وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ الله.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّهُ إِمامٌ مِنَ الله، وَلَنْ یَتُوبَ الله عَلی أَحَدٍ أَنْكَرَ وِلایَتَهُ وَلَنْ یَغْفِرَ لَهُ، حَتْماً عَلَى الله أَنْ یَفْعَلَ ذالِكَ بِمَنْ خالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ یُعَذِّبَهُ عَذاباً نُكْراً أَبَدَا الْآبادِ وَ دَهْرَ الدُّهورِ. فَاحْذَرُوا أَنْ تُخالِفوهُ. فَتَصْلُوا ناراً وَقودُهَا النّاسُ وَالْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرینَ.

مَعاشِرَالنّاسِ، بی — وَالله — بَشَّرَالْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِیّینَ وَالْمُرْسَلینَ، وَأَنَا (— وَالله —) خاتَمُ الْأَنْبیاءِ وَالْمُرْسَلینَ والْحُجَّةُ عَلی جَمیعِ الْمَخْلوقینَ مِنْ أَهْلِ السَّماواتِ وَالْأَرَضینَ. فَمَنْ شَكَّ فی ذالِكَ فَقَدْ كَفَرَ كُفْرَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی وَ مَنْ شَكَّ فی شَیْءٍ مِنْ قَوْلی هذا فَقَدْ شَكَّ فی كُلِّ ما أُنْزِلَ إِلَی، وَمَنْ شَكَّ فی واحِدٍ مِنَ الْأَئمَّةِ فَقَدْ شَكَّ فِی الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَالشاكُّ فینا فِی النّارِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، حَبانِی الله عَزَّوَجَلَّ بِهذِهِ الْفَضیلَةِ مَنّاً مِنْهُ عَلَی وَ إِحْساناً مِنْهُ إِلَی وَلا إِلاهَ إِلاّهُوَ، أَلا لَهُ الْحَمْدُ مِنّی أَبَدَ الْآبِدینَ وَدَهْرَالدّاهِرینَ وَ عَلی كُلِّ حالٍ.

مَعاشِرَالنّاسِ، فَضِّلُوا عَلِیّاً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النّاسِ بَعْدی مِنْ ذَكَرٍ و أُنْثی ما أَنْزَلَ الله الرِّزْقَ وَبَقِی الْخَلْقُ.

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَی قَوْلی هذا وَلَمْ یُوافِقْهُ.

أَلا إِنَّ جَبْرئیلَ خَبَّرنی عَنِ الله تَعالی بِذالِكَ وَیَقُولُ: «مَنْ عادی عَلِیّاً وَلَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتی وَ غَضَبی»، (وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوالله — أَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها — إِنَّ الله خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ).

مَعاشِرَ النّاسِ، إِنَّهُ جَنْبُ الله الَّذی ذَكَرَ فی كِتابِهِ العَزیزِ، فَقالَ تعالی (مُخْبِراً عَمَّنْ یُخالِفُهُ): (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ الله).

مَعاشِرَالنّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَ افْهَمُوا آیاتِهِ وَانْظُرُوا إِلی مُحْكَماتِهِ وَلاتَتَّبِعوا مُتَشابِهَهُ، فَوَالله لَنْ یُبَیِّنَ لَكُمْ زواجِرَهُ وَلَنْ یُوضِحَ لَكُمْ تَفْسیرَهُ إِلاَّ الَّذی أَنَا آخِذٌ بِیَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلی وَشائِلٌ بِعَضُدِهِ (وَ رافِعُهُ بِیَدَی) وَ مُعْلِمُكُمْ: أَنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِی مَوْلاهُ، وَ هُوَ عَلِی بْنُ أَبی طالِبٍ أَخی وَ وَصِیّی، وَ مُوالاتُهُ مِنَ الله عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَها عَلَی.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ عَلِیّاً وَالطَّیِّبینَ مِنْ وُلْدی (مِنْ صُلْبِهِ) هُمُ الثِّقْلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثِّقْلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ واحِدٍ مِنْهُما مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ وَ مُوافِقٌ لَهُ، لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَی الْحَوْضَ.

أَلا إِنَّهُمْ أُمَناءُ الله فی خَلْقِهِ وَ حُكّامُهُ فی أَرْضِهِ. أَلاوَقَدْ أَدَّیْتُ.

أَلا وَقَدْ بَلَغْتُ، أَلاوَقَدْ أَسْمَعْتُ، أَلاوَقَدْ أَوْضَحْتُ، أَلا وَ إِنّ الله عَزّوَجَلَ قالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ الله عَزّوَجَلَ، أَلاإِنَّهُ لا «أَميرَالْمُؤْمِنينَ» غَيْرَ أَخى هذا، أَلا لاتَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنينَ بَعْدى لِأَحدٍ غَيْرِهِ.

ثم قال: «ايهاالنّاسُ، مَنْ اَوْلى بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ؟ قالوا: الله و رَسُولُهُ. فَقالَ: اَلا من كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلى مَوْلاهُ، اللهمّ والِ مَنْ والاهُ و عادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْمَنْ نَصَرَهُ واخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. مَعاشِرَالنّاسِ، هذا عَلِى أَخى وَ وَصيى وَ واعى عِلْمى، وَ خَليفَتى فى اُمَّتى عَلى مَنْ آمَنَ بى وَعَلى تَفْسيرِ كِتابِ الله عَزّوَجَلّ وَالدّاعى إِلَيْهِ وَالْعامِلُ بِمايَرْضاهُ وَالْمحارِبُ لِاَعْدائِهِ وَالْمُوالى عَلى طاعَتِهِ وَالنّاهى عَنْ مَعْصِيَتِهِ. إِنَّهُ خَليفَةُ رَسُولِ الله وَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ وَالْإمامُ الْهادى مِنَ الله، وَ قاتِلُ النّاكِثينَ وَالْقاسِطينَ وَالْمارِقينَ بِأَمْرِالله. يَقُولُ الله: (مايُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَى).

بِأَمْرِكَ يارَبِّ أَقولُ: اَللّهُمّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ (وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ) وَالْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ وَاغْضِبْ عَلى مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ.

اللهمّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ الْآيَةَ فى عَلِى وَلِيِّكَ عِنْدَتَبْيينِ ذالِكَ وَنَصْبِكَ إِيّاهُ لِهذَا الْيَوْمِ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً)، (وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَالْإِسْلام ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ). اللهمّ إِنّى أُشْهِدُكَ أَنّى قَدْ بَلَّغْتُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّما أَكْمَلَ الله عَزّوَجَلّ دينَكُمْ بِإِمامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى الله عَزّوَجَلَّ فَأُولئِكَ الَّذينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ (فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ) وَ فِى النّارِهُمْ خالِدُونَ، (لايُخَفِّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلاهُمْ يُنْظَرونَ).

مَعاشِرَالنّاسِ، هذا عَلِى، أَنْصَرُكُمْ لى وَأَحَقُّكُمْ بى وَأَقْرَبُكُمْ إِلَى وَأَعَزُّكُمْ عَلَى، وَالله عَزّوَجَلّ وَأَناعَنْهُ راضِيانِ. وَ مانَزَلَتْ آيَةُ رِضاً (فى الْقُرْآنِ) إِلاّ فيهِ، وَلا خاطَبَ الله الّذينَ آمَنُوا إِلاّبَدَأ بِهِ، وَلانَزَلَتْ آيَةُ مَدْحٍ فِى الْقُرْآنِ إِلاّ فيهِ، وَلاشَهِدَ الله بِالْجَنَّةِ فى (هَلْ أَتى عَلَى الْاِنْسانِ) إِلاّلَهُ، وَلا أَنْزَلَها فى سِواهُ وَلامَدَحَ بِها غَيْرَهُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، هُوَ ناصِرُ دينِ الله وَالْمجادِلُ عَنْ رَسُولِ الله، وَ هُوَالتَّقِى النَّقِى الْهادِى الْمَهْدِى. نَبِيُّكُمْ خَيْرُ نَبى وَ وَصِيُّكُمْ خَيْرُ وَصِى (وَبَنُوهُ خَيْرُالْأَوْصِياءِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، ذُرِّيَّةُ كُلِّ نَبى مِنْ صُلْبِهِ، وَ ذُرّيّتى مِنْ صُلْبِ (أَميرِالْمُؤْمِنينَ) عَلِى.

مَعاشِرَ النّاسِ، إِنّ إِبْليسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ، فَلاتَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمالُكُمْ وَتَزِلَّ أَقْدامُكُمْ، فَإِنّ آدَمَ أُهْبِطَ إِلَى الْأَرضِ بِخَطيئَةٍ واحِدَةٍ، وَهُوَ صَفْوَةُالله عَزّوَجَلّ، وَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَ مِنْكُمْ أَعْداءُالله،

أَلا وَ إِنَّهُ لايُبْغِضُ عَلِيّاً إِلاّشَقِى، وَ لايُوالى عَلِيّاً إِلاّ تَقِى، وَ لايُؤْمِنُ بِهِ إِلاّ مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ.

وَ فى عَلِى – وَالله – نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ: (بِسْمِ الله الرَّحْمانِ الرَّحيمِ، وَالْعَصْرِ، إِنّ الْإِنْسانَ لَفى خُسْرٍ) (إِلاّ عَلِيّاً الّذى آمَنَ وَ رَضِى بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، قَدِ اسْتَشْهَدْتُ الله وَبَلَّغْتُكُمْ رِسالَتى وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّالْبَلاغُ الْمُبينُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، (إِتَّقُوالله حَقَّ تُقاتِهِ وَلاتَموتُنَّ إِلاّ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

مَعاشِرَالنّاسِ، (آمِنُوا بِالله وَ رَسُولِهِ وَالنَّورِ الَّذى أُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلى أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَما لَعَنّا أَصْحابَ السَّبْتِ). (بالله ما عَنى بِهذِهِ الْآيَةِ إِلاّ قَوْماً مِنْ أَصْحابى أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَأَنْسابِهِمْ، وَقَدْ أُمِرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ عَلى مايَجِدُ لِعَلِى فى قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ).

مَعاشِرَالنّاسِ، النُّورُ مِنَ الله عَزّوَجَلّ مَسْلوكٌ فِى ثُمَّ فى عَلِى بْنِ أَبى طالِبٍ، ثُمَّ فِى النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقائِمِ الْمَهْدِى الَّذى يَأْخُذُ بِحَقِّ الله وَ بِكُلِّ حَقّ هُوَ لَنا، لِاَنَّ الله عَزّوَجَلّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرينَ وَالْمُعانِدينَ وَالْمُخالِفينَ وَالْخائِنينَ وَالْآثِمينَ وَالظّالِمينَ وَالْغاصِبينَ مِنْ جَميعِ الْعالَمينَ.

مَعاشِرَالنّاسِ، أُنْذِرُكُمْ أَنّى رَسُولُ الله قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِى الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مِتُّ أَوْقُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ؟ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْهان يَضُرَّالله شَيْئاً وَسَيَجْزِى الله الشّاكِرينَ (الصّابِرينَ). أَلاوَإِنَّ عَلِيّاً هُوَالْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، لاتَمُنُّوا عَلَى بِإسْلامِكُمْ، بَلْ لاتَمُنُّوا عَلَى الله فَيُحْبِطَ عَمَلَكُمْ وَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَ يَبْتَلِيَكُمْ بِشُواظٍ مِنْ نارٍ وَنُحاسٍ، إنَّ رَبَّكُمْ لَبِا الْمِرْصادِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدی أَئِمَّةٌ يَدْعُونَ إلَى النّارِ وَيَوْمَ الْقِيامَةِ لايُنْصَرونَ. مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّ الله وَأَنَا بَريئانِ مِنْهُمْ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّهُمْ وَأَنْصارَهُمْ وَأَتْباعَهُمْ وَأَشْياعَهُمْ فِی الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ وَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرينَ. أَلا إنَّهُمْ أَصْحابُ الصَّحيفَةِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ فی صَحيفَتِهِ!!

مَعاشِرَالنّاسِ، إنّی أَدَعُها إمامَةً وَ وِراثَةً (فی عَقِبی إلی يَوْمِ الْقِيامَةِ)، وَقَدْ بَلَّغْتُ ما أُمِرتُ بِتَبْليغِهِهان حُجَّةً عَلى كُلِّ حاضِرٍ وَغائِبٍ وَ عَلى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْلَمْ يَشْهَدْ، وُلِدَ أَوْلَمْ يُولَدْ، فَلْيُبَلِّغِ الْحاضِرُ الْغائِبَ وَالْوالِدُ الْوَلَدَ إلی يَوْمِ الْقِيامَةِ. وَسَيَجْعَلُونَ الْإمامَةَ بَعْدی مُلْكاً وَ اغْتِصاباً، (أَلا لَعَنَ الله الْغاصِبينَ الْمُغْتَصِبينَ)، وَعِنْدَها سَيَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلانِ (مَنْ يَفْرَغُ) وَيُرْسِلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَنُحاسٌ فَلاتَنْتَصِرانِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّ الله عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَكُمْ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّی يَميزَالْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَ ما كانَ الله لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّهُ ما مِنْ قَرْيَةٍ إلّا وَالله مُهْلِكُها بِتَكْذيبِها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ مُمَلِّكُهَا الْإمامَ الْمَهْدِی وَالله مُصَدِّقٌ وَعْدَهُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُالْأَوَّلينَ، وَالله لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوَّلينَ، وَهُوَ مُهْلِكُ الْآخِرينَ.

قالَ الله تَعالی: (أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلينَ، ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرينَ، كَذالِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمينَ، وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ).

مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّ الله قَدْ أَمَرَنی وَنَهانی، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيّاً وَنَهَيْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَالنَّهُی لَدَيْهِ، فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلَمُوا وَأَطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَانْتَهُوا لِنَهْيِهِ تَرْشُدُوا، (وَصيرُوا إلی مُرادِهِ) وَلا تَتَفَرَّقْ بِكُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبيلِهِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، أَنَا صِراطُ الله الْمُسْتَقيمُ الَّذی أَمَرَكُمْ بِاتِّباعِهِ، ثُمَّ عَلِی مِنْ بَعْدی. ثُمَّ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةُ (الْهُدی)، يَهْدونَ إلَی الْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلونَ.

ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِ الله الرَّحْمانِ الرَّحيمِ الْحَمْدُلِلّهِ رَبِ الْعالَمينَ» ...إلی آخِرِها،

وَقالَ: فِی نَزَلَتْ وَفيهِمْ (وَالله) نَزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإيّاهُمْ خَصَّتْ، أُولئكَ أَوْلِياءُالله الَّذينَ لاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنونَ، أَلا إنَّ حِزْبَ الله هُمُ الْغالِبُونَ. أَلا إنَّ أَعْدائَهُمْ هُمُ السُّفَهاءُالْغاوُونَ إخْوانُ الشَّياطينِ يوحی بَعْضُهُمْ إلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُروراً. أَلا إنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ ذَكَرَهُمُ الله فی كِتابِهِ، فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: (لاتَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِالله وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّالله وَ رَسُولَهُ وَلَوْكانُوا آبائَهُمْ أَوْأَبْنائَهُمْ أَوْإخْوانَهُمْ أَوْعَشيرَتَهُمْ، أُولئِكَ كَتَبَ فی قُلوبِهِمُ الْإيمانَ) إلی آخِرالآيَةِ.

أَلا إنَّ أَوْلِيائَهُمُ الْمُؤْمِنونَ الَّذينَ وَصَفَهُمُ الله عَزَّوَجَلَّ فَقالَ: (الَّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدونَ).

(أَلا إنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ آمَنُوا وَلَمْ يَرْتابوا).

أَلا إنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ يدْخُلونَ الْجَنَّةَ بِسَلامٍ آمِنينَ، تَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِكَةُ بِالتَّسْليمِ يَقُولونَ: سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلوها خالِدينَ.

أَلا إنَّ أَوْلِيائَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّةُ يُرْزَقونَ فيها بِغَيْرِ حِسابٍ. أَلا إنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ يَصْلَونَ سَعيراً.

أَلا إنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ يَسْمَعونَ لِجَهَنَّمَ شَهيقاً وَ هِی تَفورُ وَ يَرَوْنَ لَهازَفيراً.

أَلا إنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ قالَ الله فيهِمْ: (كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها) الآيَة.

أَلا إنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذينَ قالَ الله عَزَّوَجَلَّ: (كُلَّما أُلْقِی فيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذيرٌ، قالوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلنا مانَزَّلَ الله مِنْ شَیءٍ إنْ أَنْتُمْ إلّا فی ضَلالٍ كَبيرٍ) إلی قَوله: (أَلافَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعيرِ). أَلا إنَّ أَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبيرٌ.

مَعاشِرَالنّاسِ، شَتّانَ مابَيْنَ السَّعيرِ وَالْأَجْرِ الْكَبيرِ.

(مَعاشِرَالنّاسِ)، عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ الله وَلَعَنَهُ، وَ وَلِيُّنا (كُلُّ) مَنْ مَدَحَهُ الله وَ أَحَبَّهُ.

مَعاشِرَ النّاسِ، أَلاوَإِنّی (أَنَا) النَّذیرُ و عَلِی الْبَشیرُ.

(مَعاشِرَالنّاسِ)، أَلا وَ إِنّی مُنْذِرٌ وَ عَلِی هادٍ.

مَعاشِرَ النّاسِ (أَلا) وَ إِنّی نَبی وَ عَلِی وَصِیّی.

(مَعاشِرَالنّاسِ، أَلاوَإِنّی رَسولٌ وَ عَلِی الْإمامُ وَالْوَصِی مِنْ بَعْدی، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ. أَلاوَإِنّی والِدُهُمْ وَهُمْ یَخْرُجونَ مِنْ صُلْبِهِ).

أَلا إِنَّ خاتَمَ الْأَئِمَةِ مِنَّا الْقائِمَ الْمَهْدِی.

أَلا إِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَی الدِّینِ.

أَلا إِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمینَ.

أَلا إِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها.

أَلا إِنَّهُ غالِبُ کُلِّ قَبیلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشِّرْکِ وَهادیها.

أَلاإِنَّهُ الْمُدْرِکُ بِکُلِّ ثارٍ لِاَوْلِیاءِاللّهِ.

أَلا إِنَّهُ النّاصِرُ لِدینِ اللّهِ.

أَلا إِنَّهُ الْغَرّافُ مِنْ بَحْرٍ عَمیقٍ.

أَلا إِنَّهُ یَسِمُ کُلَّ ذی فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ کُلَّ ذی جَهْلٍ بِجَهْلِهِ.

أَلا إِنَّهُ خِیَرَةُاللّهِ وَ مُخْتارُهُ.

أَلا إِنَّهُ وارِثُ کُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحیطُ بِکُلِّ فَهْمٍ.

أَلا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمُشَیِّدُ لِاَمْرِ آیاتِهِ.

أَلا إِنَّهُ الرَّشیدُ السَّدیدُ.

أَلا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَیْهِ.

أَلا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرونِ بَیْنَ یَدَیْهِ.

أَلا إِنَّهُ الْباقی حُجَّةً وَلاحُجَّةَ بَعْدَهُ وَلا حَقَّ إِلّا مَعَهُ وَلانُورَ إِلّاعِنْدَهُ.

أَلا إِنَّهُ لاغالِبَ لَهُ وَلامَنْصورَ عَلَیْهِ.

أَلاوَإِنَّهُ وَلِی اللّهِ فی أَرْضِهِ، وَحَکَمُهُ فی خَلْقِهِ، وَأَمینُهُ فی سِرِّهِ وَ علانِیَتِهِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنّی قَدْبَیَّنْتُ لَکُمْ وَأَفْهَمْتُکُمْ، وَ هذا عَلِی یُفْهِمُکُمْ بَعْدی. أَلاوَإِنّی عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتی أَدْعُوکُمْ إِلی مُصافَقَتی عَلی بَیْعَتِهِ وَ الْإِقْرارِبِهِ، ثُمَّ مُصافَقَتِهِ بَعْدی. أَلاوَإِنّی قَدْ بایَعْتُ اللّهَ وَ عَلِی قَدْ بایَعَنی. وَأَنَا آخِذُکُمْ بِالْبَیْعَةِ لَهُ عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ. (إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ، یَدُاللّهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ. فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللّهَ فَسَیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً).

مَعاشِرَالنّاسِ، إِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ مِنْ شَعائرِاللّهِ، (فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِاعْتَمَرَ فَلاجُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما) الآیَة.

مَعاشِرَالنّاسِ، حُجُّواالْبَیْتَ، فَماوَرَدَهُ أَهْلُ بَیْتٍ إِلّا اسْتَغْنَوْا وَ أُبْشِروا، وَلاتَخَلَّفوا عَنْهُ إِلّابَتَرُوا وَ افْتَقَرُوا.

مَعاشِرَالنّاسِ، ماوَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلّاغَفَرَاللّهُ لَهُ ماسَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلی وَقْتِهِ ذالِکَ، فَإِذا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتَأْنَفَ عَمَلَهُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، الْحُجّاجُ مُعانُونَ وَ نَفَقاتُهُمْ مُخَلَّفَةٌ عَلَیْهِمْ وَاللّهُ لایُضیعُ أَجْرَالْمُحْسِنینَ.

مَعاشِرَالنّاسِ، حُجُّوا الْبَیْتَ بِکَمالِ الدّینِ وَالتَّفَقُّهِ، وَلاتَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشاهِدِإِلّا بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلاعٍ.

مَعاشِرَالنّاسِ، أَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ کَما أَمَرَکُمُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنْ طالَ عَلَیْکُمُ الْأَمَدُ فَقَصَّرْتُمْ أَوْنَسیتُمْ فَعَلِی وَلِیُّکُمْ وَمُبَیِّنٌ لَکُمْ، الَّذی نَصَبَهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ لَکُمْ بَعْدی أَمینَ خَلْقِهِ. إِنَّهُ مِنّی وَ أَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَ مَنْ تَخْلُفُ مِنْ ذُرِّیَّتی یُخْبِرونَکُمْ بِماتَسْأَلُونَ عَنْهُ وَیُبَیِّنُونَ لَکُمْ ما لاتَعْلَمُونَ.

أَلاـ إنّ الْحَلالَ وَالْحَرامَ أَكْثَرُمِنْ أنْ أحصِيَهُما وَأعَرِّفَهُما فَآمُرَ بِالْحَلالِ وَ اَنهَى عَنِ الْحَرامِ فى مَقامٍ واحِدٍ، فَأُمِرْتُ أنْ آخُذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَالصَّفْقَةَ لَكُمْ بِقَبُولِ ماجِئْتُ بِهِ عَنِ الله عَزَّوَجَلَّ فى عَلِي أميرِالْمُؤْمِنينَ وَالأَوْصِياءِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذينَ هُمْ مِنّى وَمِنْهُ إمامَةٌ فيهِمْ قائِمَةٌ، خاتِمُها الْمَهْدى إلى يَوْمٍ يَلْقَى الله الَّذى يُقَدِّرُ وَ يَقْضى.

مَعاشِرَالنّاسِ، وَ كُلُّ حَلالٍ دَلَلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَكُلُّ حَرامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإنّى لَمْ أرْجِعْ عَنْ ذالِكَ وَ لَمْ أُبَدِّلْ. ألا فَاذْكُرُوا ذالِكَ وَاحْفَظُوهُ وَ تَواصَوْابِهِ، وَلا تُبَدِّلُوهُ وَلاتُغَيِّرُوهُ. ألا وَ إنّى اُجَدِّدُالْقَوْلَ: ألا فَأَقيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَأْمُرُوا بِالْمَعْروفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ.

أَلاوَإنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أنْ تَنْتَهُوا إلى قَوْلى وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ وَ تَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنّى وَتَنْهَوْهُ عَنْ مُخالَفَتِهِ، فَإنَّهُ أمْرٌ مِنَ الله عَزَّوَجَلَّ وَمِنّى. وَلا أمْرَ بِمَعْروفٍ وَلا نَهْىَ عَنْ مُنْكَرٍ إلاّمَعَ إمامٍ مَعْصومٍ.

مَعاشِرَالنّاسِ، الْقُرْآنُ يُعَرِّفُكُمْ أنّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ، وَعَرَّفْتُكُمْ إنَّهُمْ مِنّى وَمِنْهُ، حَيْثُ يَقُولُ الله فى كِتابِهِ: (وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فى عَقِبِهِ). وَقُلْتُ: «لَنْ تَضِلّوا ما إنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما».

مَعاشِرَالنّاسِ، التَّقْوى، التَّقْوى، وَاحْذَرُوا السّاعَةَ كَما قالَ الله عَزَّوَجَلَّ: (إنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَىءٌ عَظيمٌ). اُذْكُرُوا الْمَماتَ (وَالْمَعادَ) وَالْحِسابَ وَالْمَوازينَ وَالْمُحاسَبَةَ بَيْنَ يَدَى رَبِّ الْعالَمينَ وَالثَّوابَ وَالْعِقابَ. فَمَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ أُثيبَ عَلَيْها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَيْسَ لَهُ فِى الجِنانِ نَصيبٌ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أنْ تُصافِقُونى بِكَفٍّ واحِدٍ فى وَقْتٍ واحِدٍ، وَقَدْ أمَرَنِى الله عَزَّوَجَلَّ أنْ آخُذَ مِنْ ألْسِنَتِكُمْ الْإقْرارَ بِما عَقَّدْتُ لِعَلِى أَميرِالْمُؤْمنينَ، وَلِمَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنّى وَ مِنْهُ، عَلى ما أَعْلَمْتُكُمْ أنَّ ذُرِّيَّتى مِنْ صُلْبِهِ.

فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إنّا سامِعُونَ مُطيعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّكَ فى أَمْرِ إمامِنا عَلِى أَميرِالْمُؤْمِنينَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ. نُبايِعُكَ عَلى ذالِكَ بِقُلوُبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَأَيْدينا. على ذالِكَ نَحْيى وَ عَلَيْهِ نَموتُ وَ عَلَيْهِ نُبْعَثُ. وَلانُغَيِّرُ وَلانُبَدِّلُ، وَلا نَشُكُّ (وَلانَجْحَدُ) وَلانَرْتابُ، وَلا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلا نَنْقُضُ الْميثاقَ.

وَعَظْتَنا بِوَعْظِ الله فى عَلِى أَميرِالْمؤْمِنينَ وَالْأَئِمَّةِ الَّذينَ ذَكَرْتَ مِنْ ذُرِّيَتِكَ مِنْ وُلْدِهِ بَعْدَهُ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ مَنْ نَصَبَهُ الله بَعْدَهُما. فَالْعَهْدُ وَالْميثاقُ لَهُمْ مَأْخُوذٌ مِنّا، مِنْ قُلُوبِنا وَأَنْفُسِنا وَأَلْسِنَتِنا وَضَمائِرِنا وَأَيْدينا. مَنْ أدْرَكَها بِيَدِهِ وَ إلاّ فَقَدْ أَقَرَّ بِلِسانِهِ، وَلا نَبْتَغى بِذالِكَ بَدَلاً وَلايَرَى الله مِنْ أنْفُسِنا حِوَلاً. نَحْنُ نُؤَدّى ذالِكَ عَنْكَ الّدانى والقاصى مِنْ اَوْلادِنا واَهالينا، وَ نُشْهِدُالله بِذالِكَ وَ كَفى بِالله شَهيداً وَأَنْتَ عَلَيْنا بِهِ شَهيدٌ».

مَعاشِرَالنّاسِ، ماتَقُولونَ؟ فَإنَّ الله يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَ خافِيَةَ كُلِّ نَفْسٍ، (فَمَنِ اهْتَدى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإنَّما يَضِلُّ عَلَيْها)، وَمَنْ بايَعَ فَإنَّما يُبايِعُ الله، (يَدُالله فَوْقَ أَيْديهِمْ).

مَعاشِرَالنّاسِ، فَبايِعُوا الله وَ بايِعُونى وَبايِعُوا عَلِيّاً أَميرَالْمُؤْمِنينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ (مِنْهُمْ فِى الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ) كَلِمَةً باقِيَةً.

يُهْلِكُ الله مَنْ غَدَرَ وَ يَرْحَمُ مَنْ وَفى، (وَ مَنْ نَكَثَ فَإنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ الله فَسَيُؤْتيهِ أَجْراً عَظيماً).

مَعاشِرَالنّاسِ، قُولُوا الَّذى قُلْتُ لَكُمْ وَسَلِّمُوا عَلى عَلى بِإمْرَةِ الْمُؤْمِنينَ، وَقُولُوا: (سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إلَيْكَ الْمَصيرُ)، وَ قُولوا: (اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذى هَدانا لِهذا وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلا أنْ هَدانَا الله) الآيةَ.

مَعاشِرَالنّاسِ، إنَّ فَضائِلَ عَلى بْنِ أَبى طالِبٍ عِنْدَالله عَزَّوَجَلَّ — وَ قَدْ أَنْزَلَهافِى الْقُرْآنِ — أَكْثَرُ مِنْ أنْ أُحْصِيَها فى مَقامٍ واحِدٍ، فَمَنْ أَنْبَاَكُمْ بِها وَ عَرَفَها فَصَدِّقُوهُ.

مَعاشِرَالنّاسِ، مَنْ يُطِعِ الله وَ رَسُولَهُ وَ عَلِيّاً وَ الْأَئِمَةَ الَّذينَ ذَكَرْتُهُمْ فَقَدْ فازَفَوْزاً عَظيماً.

مَعاشِرَالنّاسِ، السّابِقُونَ إلى مُبايَعَتِهِ وَ مُوالاتِهِ وَ التَّسْليمِ عَلَيْهِ بِإمْرَةِ الْمُؤْمِنينَ أُولئكَ هُمُ الْفائِزُونَ فى جَنّاتِ النَّعيمِ.

مَعاشِرَالنّاسِ، قُولُوا ما يَرْضَى الله بِهِ عَنْكُمْ مِنَ الْقَوْلِ، فَإنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ جَميعاً فَلَنْ يَضُرَّالله شَيْئاً.

اللهمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنينَ (بِما أَدَّيْتُ وَأَمَرْتُ) وَاغْضِبْ عَلَى (الْجاحِدينَ) الْكافِرينَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ.

خطابه غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.

عنوان قراردادی: غدیرخم، خطبه. فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: خطابه غدیر/ ترجمه مجید مسعودی.

مشخصات نشر: تهران: منیر ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۶۳ ص.

شابک: ۶۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۷۴-۲

وضعیت فهرست نویسی: فاپا(چاپ سوم)

یادداشت: فارسی- عربی.

یادداشت: متن عربی خطبه از کتاب" اسرار غدیر"محمدباقر انصاری گرفته شده است.

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۸(فیپا).

یادداشت: چاپ سوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۶۰].

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- .خطبه‌ها

موضوع: غدیر خم، خطبه

شناسه افزوده: مسعودی مجید، ۱۳۳۲ -، مترجم

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵/م۳خ۵۶ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۶۳۳۰۸

اهداء

با دیدگانی شرمسار، نوشته‌ی کوچک خود را به پیشگاهِ غلامِ مولایم امیرالمؤمنین علیه‌السلام، قنبر تقدیم می‌نمایم.

[صفحه ۵]

پیشگفتار

غدیر، عقیده‌ی ما

«غدیر» عنوانِ عقیده‌ی ما و اساس دین اسلام و ثمره‌ی نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله است. پیامِ غدیر تعیینِ صراط مستقیم تا آخرین روز دنیاست، و خطابه‌ی غدیر زنده‌ترین سند «ولایت مطلقه‌ی الهیه‌ی دوازده امام علیهم‌السلام» است.

برای ترسیم کاملِ صحنه‌ی غدیر، جمع بندیِ مجموعه وقایعی که در غدیر خم و قبل و بعد از آن بوقوع پیوسته حقایق ناگفته‌ای را روشن می‌نماید. و در پی آن خطابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر که آخرین و مهمترین سخنرانیِ آنحضرت در بزرگترین اجتماع مسلمانان است، باید بعنوان سند معتبر و آبروی ابدی اسلام به‌صورتی شایسته تنظیم شود و در معرض دید جهانیان قرار

گیرد.

آگاهیِ کامل از شکل ماجرای غدیر، توجه عمیقی نسبت به خطابه‌ی غدیر و ضرورت یادگیری این قانون نامه‌ی بزرگ اسلام ایجاد نموده و حفظ نسخه‌ای از آن را بعنوان یک کلام فراموش نشدنی از مهمترین روز تاریخ اسلام لازم می‌نماید.

[صفحه ۶]

در راستای این مهم، نوشته‌ی حاضر ابتدا واقعه‌ی غدیر را ترسیم کرده و فهرستی از مدارک هر بخش آورده، و سپس متن خطابه‌ی غدیر را با ترجمه‌ی آن تقدیم نموده است. تفصیلِ وقایع غدیر و منابع آن و تفسیر خطبه در کتاب «اسرار غدیر» به‌طور کامل آمده و نوشته‌ی حاضر خلاصه و اقتباسی از آن کتاب است.

چاپ اول این کتاب در عید غدیر سال ۱۴۱۵ مقارن با بهار ۱۳۷۴ انجام شد. اینک چاپ پنجم آن، با نکاتی تازه تقدیم می‌شود.

در اجرای فرمان مطاع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- که در غدیر خم از همه‌ی مسلمانان خواستند تا پیام غدیر را به نسلهای بعد از خود و به هر کس که خبر ندارد برسانند- کتاب حاضر به‌عنوان یک دوره‌ی کامل و فشرده از غدیر تقدیم می‌شود. باشد که فرد فرد مسلمانان از این رهگذر استفاده کنند و سالانه لا اقل یکبار این واقعه را مطالعه کنند و برای آنان که نمی‌دانند بازگو کنند، و بعنوان مهمترین پیام اسلام سعی در حفظ متن خطبه‌ی آن نمایند.

به امید پذیرش در پیشگاه مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام، نوشته‌ی حاضر را به دریای بیکران غدیر تقدیم می‌نمایم.

در انتظار روزی که با ظهور موعود غدیر حضرت بقیهٔ اللَّه الأعظم عجل اللَّه فرجه، گرمی حضور صاحب غدیر را که حیات حقیقی قلوب است با تمام وجود احساس کنیم.

قم، محمد باقر انصاری زنجانی

[صفحه ۷]

شناختی از غدیر

ترسیمی از مراسم سه روزه در غدیر خم

آغاز سفر از مدینه تا غدیر

اشاره

بحار: ج ۳۷ ص ۱۱۱ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۲۰ و ۱۵۸ و ۲۰۱، ج ۲۱ ص ۳۶۰ و ۳۸۰ و ۳۸۳ و ۳۹۰. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۳۹ و ۱۶۷ و ۲۹۷. الغدیر: ج ۱ ص ۹ و ۱۰ و ۲۶۸. کتاب سلیم: ص ۷۳۰.

در سال دهم هجرت، از طرف خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده شد تا دو مسئله‌ی اساسی اسلام را به طور مفصل و رسمی به مردم ابلاغ کند: حج، ولایت و خلافت دوازده امام علیهم‌السلام.

اعلان عمومی برای سفر حج داده شد و جمعیتی بیش از یکصد و بیست هزار نفر از هر سو عازم مکه شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعیت همراه با احرام از میقات به سوی مکه حرکت کردند و پس از ده روز در پنجم ذی‌الحجهٔ وارد این شهر شدند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز- که از طرف آنحضرت به یمن و نجران رفته بودند- به همراه دوازده هزار نفر از اهل یمن با احرام وارد

مکه شدند.

برنامه حج

با رسیدن ایام حج، پیامبر صلی الله علیه و آله به عرفات و مشعر و منی رفتند و اعمال حج را با تمام واجبات و مستحباتش به مردم آموختند.

در منی پیامبر صلی الله علیه و آله دو مرتبه سخنرانی کردند و زمینه را برای اعلام ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آماده کردند.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خداوند، ودایع انبیاء علیهم‌السلام را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحویل دادند.

[صفحه ۸]

لقب امیرالمؤمنین

پس از بازگشت به مکه، جبرئیل از طرف خداوند لَقَب «امیرالمؤمنین» را به عنوان اختصاص آن به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام آورد و بزرگان اصحاب خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر شدند و با خطاب «السلام علیك یا امیرالمؤمنین» به آنحضرت سلام کردند؛ اگرچه این لقب و این برنامه قبلاً نیز انجام شده بود.

اعلان عمومی برای حضور در غدیر

بلافاصله پس از اتمام حج، «بلال» منادیِ پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف آنحضرت اعلام کرد: «فردا کسی جز معلولان نباید باقی بماند، و همه باید حرکت کنند تا در وقت معین در غدیر خم حاضر شوند».

«غدیر خم» که دارای آب و چند درخت کهنسال بود و قبل از جحفه در تقاطع مسیرها قرار داشت، به امر خاص الهی انتخاب گردید.

پس از این اعلان، مردم با تعجب از حرکت فوری پیامبر صلی الله علیه و آله، خود را برای خروج از مکه آماده کردند. حتی عده‌ای از اهل یمن که مسیرشان به سمت شمال نبود آماده شدند تا همراه حضرت تا غدیر بیایند.

[صفحه ۹]

حضور در غدیر

برنامه‌های قبل از خطابه

صبح آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه حرکت کردند جمعیتی بیش از یکصد و بیست هزار نفر به همراه آنحضرت به سوی غدیر خم آمدند.

با رسیدن به منطقه‌ی غدیر، حضرت مسیر حرکت را به سمت راست جاده تغییر دادند و فرمودند تا منادی ندا کند: «همه‌ی مردم

متوقف شوند و آنانکه پیش رفته‌اند بازگردند و آنانکه پشت سر هستند توقف کنند، تا همه در محل از پیش تعیین شده جمع شوند». همچنین دستور دادند: «کسی زیر درختان کهنسالی که در آنجا بود نرود و آن محل خالی بماند».

با این دستور همه‌ی مرکبها از حرکت ایستادند و همه‌ی مردم در منطقه‌ی غدیر پیاده شدند و هر یک برای خود جائی پیدا کردند و خیمه‌ها را بر پا کردند و مستقر شدند. شدت گرما در اثر حرارت آفتاب و داغی زمین به حدی بود که مردم- و حتی خود حضرت- گوشه‌ای از لباسشان را بر سر انداخته و گوشه‌ای از آن را زیر پای خود قرار داده بودند، و عده‌ای از شدت گرما عبا را به پاهایشان پیچیده بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان و ابوذر و مقداد و عمار دستور آماده سازی زیر درختان کهنسال را دادند. آنان پس از کندن خارهای زیر درختان و جمع آوری سنگهای ناهموار، زیر درختان را جارو زده و آب پاشی کردند. در فاصله‌ی بین دو درخت روی شاخه‌ها پارچه‌هایی انداختند تا سایبانی از آفتاب باشد، و آن محل برای برنامه‌ی سه روزه‌ای که حضرت در نظر داشتند کاملاً مساعد شود.

در زیر سایبان، سنگها را روی هم چیدند و از روانداز‌های شتران و سایر مرکبها نیز کمک گرفتند و روی همه‌ی آنها پارچه‌ای انداختند، و منبری به بلندی قامت حضرت ساختند. این منبر را طوری بر پا کردند که نسبت به دو طرف جمعیت در وسط قرار بگیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سخنرانی مُشرِف بر مردم باشند تا صدای حضرت به همه برسد و همه آنحضرت را ببینند. البته یک نفر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مردم تکرار می‌کرد تا افرادی که دورتر قرار داشتند مطالب را بهتر بشنوند.

کیفیت سخنرانی پیامبر

انتظار مردم به پایان رسید. منادیِ پیامبر صلی الله علیه و آله ندا داد تا مردم جلوی منبر اجتماع کنند، و با آماده شدن صفها نماز را به جماعت خواندند.

بعد از آن مردم ناظر بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز آن منبر ایستادند و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور دادند بالای منبر بیاید. آنحضرت نیز بالای منبر رفته و یک پله پایین‌تر در طرف راست پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادند.

سپس آنحضرت نگاهی به سمت راست و چپ جمعیت نمودند و منتظر شدند تا مردم کاملاً جمع شوند و آرام شوند. پس از آماده شدنِ مردم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنرانیِ تاریخی و آخرین خطابه‌ی رسمی خود را برای جهانیان آغاز کردند.

[صفحه ۱۱]

سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر با شیوه‌ی خاص آن که دو نفر بر فراز منبر در حال قیام دیده می‌شدند حدود یک ساعت طول کشید. این بیانات حضرت در یازده بخش قابل ترسیم است:

در اولین بخش سخن، آنحضرت حمد و ثنای الهی بجا آورده و صفات قدرت و رحمت حقتعالی را ذکر فرمودند، و به بندگی خود در مقابل ذات الهی شهادت دادند.

در بخش دوم تصریح فرمودند که باید فرمان مهمی درباره‌ی علی علیه‌السلام ابلاغ کنم، و گرنه رسالت الهی را نرسانده‌ام و ترس از عذاب خدا دارم.

در سومین بخش، آنحضرت امامت دوازده امام بعد از خود را تا آخرین روز دنیا با عمومیت ولایت آنان بر همه‌ی انسانها، و در طول زمانها و در همه‌ی مکانها، و نفوذ کلماتشان در جمیع امور اعلام فرمودند.

در بخش چهارم خطبه، پیامبر صلی الله علیه و آله بازوان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفتند و آنحضرت را از جا بلند کردند و در

این حال فرمودنـد: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». سـپس کمال دین را با ولایت ائمه علیهم‌السلام اعلام فرمودند.

در بخش پنجم، حضـرت صـریحاً فرمودند: «هرکس از ولایت ائمه علیهم‌السـلام سـرباز زند اعمال نیکش سقوط می‌کند و در جهنم خواهد بود». بعد از آن شمه‌ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را متذکر شدند.

[صفحه ۱۲]

در مرحله شـشم، پیامبر صـلی الله علیه و آله با تلاوت آیاتی از قرآن در رابطه با عذاب الهی و لعن دشمنان دین، فرمودند: «منظور از این آیات عده‌ای از اصحاب من هستند که مأمور به چشم پوشی از آنان هستم، ولی بدانند که خداوند ما را بر معاندین و مخالفین و خـائنین و مقصـرین حجت قرار داده، و اغماض نسبت به آنان در دنیا مانع از عـذاب آخرت نیست». سـپس بیزاری خود را از گمراه کنندگان امت اعلام فرمودند و اشاره‌ای هم به «اصحاب صحیفه‌ی ملعونه» و غاصبین مقام امامت نمودند.

در بخش هفتم، حضـرت تکیه‌ی سـخن را بر اثراتِ ولاـیت اهـل بیت علیهم‌السـلام قرار داده فرمودنـد: «اصـحاب صـراط مسـتقیم در سوره‌ی حمد شـیعیان اهل‌بیت هسـتند». سپس آیاتی درباره‌ی اهل بهشت را به پیروان آل محمد علیهم‌السلام، و آیاتی درباره‌ی اهل جهنم را به دشمنان آل محمد علیهم‌السلام تفسیر فرمودند.

در بخش هشتم مطالبی اساسی درباره‌ی حضرت بقیهٔ اللَّه الاعظم حجهٔ بن الحسن المهدی ارواحنا فداه فرمودند و آینده‌ای پر از عدل و داد به دست امام زمان عجل اللَّه فرجه را به جهانیان مژده دادند.

در بخش نهـم مردم را به بیعت بـا خـود و سـپس بـا علی علیه‌السـلام دعـوت نمودنـد و آن را از طرف خدوانـد و بیعت بـا حقتعـالی دانستند.

در دهمین بخش، پیامبر صـلی الله علیه و آله درباره‌ی کیفیت بیان احکام الهی در آینده‌ی مسلمین فرمودند: چون بیان همه‌ی حلالها و حرامهـا توسـط من امکـان نـدارد، بـا بیعتی که در بـاره‌ی امامـان علیهم‌السـلام از شـما می‌گیرم حلال و حرام را تا روز قیامت بیان کرده‌ام، یعنی بیـان ایشـان در حکم بیـان من است. بالاـترین امر به معروف و نهی از منکر را نیز، تبلیغ پیام غـدیر درباره‌ی اطاعت از امامان علیهم‌السلام و نهی از مخالفتشان دانستند.

[صفحه ۱۳]

در آخرین مرحله‌ی خطابه، بیعتِ لسانی انجام شد و حضـرت فرمودند: «خداوند دسـتور داده تا قبل از بیعت با دست، از زبانهای شما اقرار بگیرم». سپس مطلبی را که خلاصه‌ی آن اطاعت از دوازده امام علیهم‌السلام و عهد و پیمان بر ثابت قدم بودن و بر رساندن پیام غدیر به نسـلهای آینده و غائبان از غدیر بود برای مردم گفتند و مردم آنرا تکرار کردند. کلمات نهایی پیامبر صلی الله علیه و آله دعا برای اقرار کنندگان و نفرین بر منکرین اوامرش بود و با حمد و سپاس خداوند خطابه را به پایان رساندند.

دو اقدام عملی بر فراز منبر

اشاره

در اثنای خطبه، پیامبر صلی الله علیه و آله دو اقدام عملی انجام دادند که بسیار جلب توجه نمود:

بلند کردن و معرفی امیرالمؤمنین

حضـرت پس از مقـدمه چینی و ذکر مقـام خلافت و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام، برای آنکه تا آخر روزگار راه هرگونه شک و

شبهه بسته باشد، پس از معرفی صاحب ولایت بصورت لسانی، آنحضرت را عملاً معرفی کردند. بدین ترتیب که ابتدا فرمودند:

«باطن قرآن و تفسیر آنرا برای شما بیان نمی‌کند مگر این کسی که دست او را می‌گیرم و او را بلند می‌کنم و بازویش را گرفته و او را بالا می‌برم».

[صفحه ۱۴]

پس از آن، حضرت گفته‌ی خود را عملی کردند و بازوان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفتند. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستان خود را به سمت صورت حضرت باز کردند بطوری که دستهایشان به سوی آسمان بلند شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از جا بلند کردند تا حدی که پاهای آنحضرت محاذی زانوهای پیامبر علیه‌السلام قرار گرفت. در این حال فرمودند:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِيٌّ مَوْلاهُ»

«هر کس که من مولی و صاحب اختیار اویم این علی مولی و صاحب اختیار اوست».

بیعت با قلبها و زبانها

از آنجا که بیعت گرفتن از آن فرد فرد آن جمعیت انبوه مشکل بود، و از طرفی امکان داشت افرادی به بهانه‌های مختلف از بیعت شانه خالی کنند و حضور نیابند، لذا حضرت در اواخر سخنرانی فرمودند: ای مردم، چون جمعیت شما بیش از آن است که با دست من در زمان واحد بیعت کنید، پس همگی قبلًا این سخنی را که من می‌گویم بقصد بیعت تکرار کنید و بگوئید:

«ما فرمان تو از جانب خداوند را- که درباره‌ی علی بن ابی‌طالب و امامان از فرزندانش به ما رسانده‌ی- اطاعت می‌کنیم و به آن راضی هستیم، و با قلب و جان و زبان و دستمان با تو بر این ادعا بیعت می‌کنیم ... عهد و پیمان در این باره برای آنان از ما- از قلبها و جانها و زبانها و ضمایر و دستانمان- گرفته شد. هرکس توانست با دستش، و گرنه با زبانش بدان اقرار می‌نماید».

[صفحه ۱۵]

مراسم بعد از خطبه

بیعت مردان

با پایان یافتن خطابه، مردم به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هجوم آوردند، و با ایشان به عنوان بیعت دست می‌دادند و تبریک و تهنیت می‌گفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند تا دو خیمه بر پا شود. در یکی خود جلوس فرمودند و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور دادند تا در خیمه‌ی دیگر جلوس فرماید. مردم دسته دسته در خیمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله حضور می‌یافتند و پس از بیعت و تبریک به خیمه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آمدند و به عنوان امام و خلیفه‌ی بعد از پیامبرشان با حضرتش بیعت می‌کردند و با لقب «امیرالمؤمنین» بر آنحضرت سلام می‌کردند، و این مقام والا را تبریک و تهنیت می‌گفتند. برنامه‌ی بیعت و تهنیت تا سه روز ادامه داشت و حضرت این مدت را در غدیر اقامت داشتند.

مسئله‌ی جالب در این بیعت آن بود که اولین کسانی که در غدیر با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت نمودند و خود را از دیگران جلو انداختند همانهایی بودند که زودتر از همه بیعت خود را شکستند و پیمان خود را زیر پا گذاشتند. آنان عبارت بودند از: ابوبکر،

عمر، عثمان، طلحه و زبیر که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله یکی پس از دیگری رو در روی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستادند.

نکته‌ی ظریف دیگر اینکه ابوبکر و عمر قبل از بیعت بصورت اعتراض گفتند: ولایت علی را از جانب خود می گویی یا دستور الهی است؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «از طرف خدا ورسولش است».

[صفحه ۱۶]

این اعتراض بیجا با توجه به سبقتشان در بیعت- در حالیکه سایر مردم بدون هیچ شك و شبهه‌ای بیعت می کردند- باطن منافقانه شان را برای تاریخ روشن ساخت.

جالب‌تر اینکه عمر بعد از بیعت این کلمات را بر زبان می‌راند: «افتخار برایت باد، گوارایت باد، ای پسر ابی‌طالب! خوشا بحالت ای اباالحسن، اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای»!

بیعت زنان

از طرف دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند تا ظرف آبی آوردند، و پرده‌ای بر روی آن زدند بطوری که زنان در آن سوی پرده با قرار دادنِ دستِ خود در آب، و قرار دادنِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست خود را در سوی دیگر با آنحضرت بیعت کنند؛ وبدین صورت بیعت زنان هم انجام گرفت.

یادآوری می‌شود که حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام در غدیر حضور داشتند، وکلیه‌ی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن مراسم حاضر بودند.

عمامه سحاب

در این مراسم، پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه‌ی خود را که «سحاب» نام داشت، به عنوان تاج افتخار بر سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام گذاشتند و انتهای عمامه را از پشت سر بر دوش آنحضرت قرار دادند.

[صفحه ۱۷]

شعر غدیر

در مراسم پرشور غدیر، حسّان بن ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا به مناسبت این واقعه‌ی عظیم شعری درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بگوید. حضرت فرمودند: بگو ببرکت خداوند.

حسّان در جای بلندی قرار گرفت و گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر صلی الله علیه و آله گوش کنید». سپس اشعاری را که همانجا سروده بود خواند که بعنوان یك سندِ تاریخی از غدیر ثبت شد و به یادگار ماند.

جبرئیل در غدیر

اتمام حجت دیگر این بود که مردی زیباروی در کنار مردم می‌گفت:
«بخدا قسم روزی مانند این روز هرگز ندیدم. چقدر کار پسر عمویش را محکم نمود! برای او پیمانی بست که جز کافر به خدا و رسولش آن را بر هم نمی‌زند. وای بر کسی که پیمان او را بشکند».
عمر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: شنیدی این مرد چه می‌گفت؟! حضرت فرمودند: او را شناختی؟ گفت: نه. حضرت فرمودند:
«او روح الامین جبرئیل بود. تو مواظب باش این پیمان را نشکنی. اگر چنین کنی خدا و رسول و ملائکه و مؤمنان از تو بیزار خواهند بود»!

معجزه غدیر

امضای الهی بر غدیر، معجزه‌ای بود که پس از اعلام ولایت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله بوقوع پیوست. حارث فهری نزد حضرت آمد و معترضانه پرسید: آیا این ولایت که امروز اعلام کردی از جانب خدا بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری از جانب خدا بود.
[صفحه ۱۸]
در اینجا حارث خطاب به خداوند گفت: «خدایا! اگر آنچه محمد می‌گوید حق و از جانب توست سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذاب دردناکی بر ما بفرست»!!
همین که سخن حارث تمام شد و به راه افتاد، خداوند سنگی از آسمان بر او فرستاد که از مغزش وارد و از دُبُرش خارج گردید و همانجا او را هلاک کرد.
با این معجزه، بار دیگر بر همگان مسلّم شد که «غدیر» از منبع وحی سرچشمه گرفته و فرمان الهی است و منکرین آن مستحق عذاب‌اند.

پایان مراسم غدیر

پس از سه روز، مراسم غدیر پایان پذیرفت و آن روزها به‌عنوان «ایّام الولایهٔ» در ذهنها نقش بست. گروهها و قبائل عرب، پس از وداع با پیامبرشان و معرفت کامل به جانشین آنحضرت راهی شهر و دیار خود شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله عازم مدینه گردیدند.
خبر واقعه‌ی غدیر در شهرها منتشر شد و به سرعت شایع گردید و به گوش همگان رسید، و بدین گونه خداوند حجتش را بر مردم تمام کرد.

اتمام حجت جهانی در غدیر

جا داشت بیش از یکصد و بیست هزار نفر حاضر در غدیر، هر یک به سهم خود خطبه‌ی غدیر را حفظ کنند و متن آن را در اختیار فرزندان و فامیل و دوستان خود قرار دهند.

[صفحه ۱۹]

البته فضای ظلمانی جامعه‌ی مسلمین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله- که گفتن و نوشتن معارف و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله سالهای متمادی در آن ممنوع بود- سبب شد که مردم نتوانند سخنان سرنوشت سازِ پیامبرِ دلسوزشان در آن مقطع حساس را بازگو کنند و در فکر اجرای آن در عینیت جامعه باشند. پیداست که مطرح کردن غدیر مساوی با برچیدن بساط غاصبینِ خلافت بود، و آنان هرگز اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌دادند.

اما غدیر، بصورتی در سینه‌ها جای گرفت که عده‌ی زیادی خطابه‌ی غدیر یا قسمتی از آن را حفظ کردند و برای نسلهای آینده به یادگار گذاشتند، و هیچکس را قدرتِ منع از انتشار چنین خبر مهمی نبود. لذا بین قاطبه‌ی مسلمین، هیچ حدیثی به اندازه‌ی «حدیث غدیر» روایت کننده ندارد، و گذشته از تواترِ آن، از نظر رجال و درایت فوق العاده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به آینده‌ی بلند مدت دین الهی تا آخرین روز دنیا و دامنه‌ی وسیع مسلمین در حد جهانی، جانشینان خود تا روز قیامت را در این خطابه‌ی رسمی به جهانیان معرفی فرمودند.

اگر گروههایی از مسلمین در طول زمانها همچنان در مقابل جانشینان حقیقی پیامبرشان سر تعظیم فرود نیاورده و نمی‌آورند، ولی جمع عظیم شیعیان در طول تاریخ فقط علی بن ابی‌طالب و یازده فرزند او را جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند.

اگر اجتماع آن روزِ مسلمین، خلافتِ بلافصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در مرحله‌ی عمل ندیدند، ولی بسیاری از نسلهای بعدی مسلمانان وصی واقعی پیامبرشان را شناختند که این بالاترین هدف از «غدیر» بود.

[صفحه ۲۰]

شیاطین و منافقین در غدیر

شیاطین در غدیر

ابلیس و رؤسای اصحاب او هنگام منصوب شدن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر حاضر بودند. در آن روز اصحاب ابلیس به او گفتند: «این امت مورد رحمت قرار گرفتند و از گمراهی محفوظ شدند، و دیگر نه ما و نه تو بر آنان راهی نداریم، چرا که امام و پناه بعد از پیامبرشان را شناختند». پس از شنیدن این سخنان ابلیس با ناراحتی از آنان جدا شد.

هنگامی که مردم بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت را شکستند، ابلیس اصحابش را جمع کرد تا پاسخ اعتراض آنان را عملاً نشان دهد. آنان در مقابل او سجده کردند و گفتند: «ای آقای ما! ای بزرگ ما! تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی»! یعنی تو قبلاً کار بزرگتری در مورد آدم انجام داده‌ای، و در کنار آن گمراه کردن این امت کار آسانی بوده است!

ابلیس گفت: «کدام امت بعد از پیامبرشان گمراه نشدند؟! هرگز!!

شما گمان می‌کنید من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟! چگونه دیدید مرا هنگامی که کاری کردم تا امر خدا و پیامبر را درباره‌ی اطاعت علی بن ابی‌طالب کنار گذاردند »؟!...

[صفحه ۲۱]

منافقین در غدیر

اشاره

منافقین با احساس نزدیکی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و آگاهی از تصمیم حضرت برای تعیین رسمی جانشین خود، دست به اقداماتی اساسی زدند و صفوف خود را برای روزهای بعد از وفات آنحضرت آماده‌تر کردند.

صحیفه ملعونه اول

نطفه‌ی اصلی توطئه آنگاه منعقد شد که دو نفر از رؤسای منافقین در یک تصمیم اساسی با هم پیمان بستند که: «اگر محمد از دنیا رفت یا کشته شد نگذاریم خلافت و جانشینی او در اهل بیتش مستقر شود».

سه نفر دیگر هم در این تصمیم با آنان هم پیمان شدند، و اولین معاهده را این پنج نفر در کنار کعبه بین خود امضا کردند و آن را داخل کعبه زیر خاک پنهان کردند. این ماجرا در حجهٔ الوداع مقارن روزهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را برای حضور در غدیر آماده می‌کرد بوقوع پیوست.

در اجرای این توطئه‌ی شوم، چهار نفر از آنان سراغ مهاجرین رفتند، و معاذ بن جبل که یکی از این پنج نفر بود گفت: «شما مسئله را از جهت مهاجرین حل کنید، من درباره‌ی انصار ترتیب امور را خواهم داد»!

از آنجا که سعد بن عباده رئیس انصار، کسی نبود که با ابوبکر و عمر هم پیمان شود، لذا معاذ سراغ بشیر بن سعید و اسید بن حضیر که هر یک بر نیمی از انصار- یعنی دو طایفه‌ی «اوس» و «خزرج» - نفوذ داشتند آمد و آن دو را با خود در غصب خلافت هم پیمان نمود.

[صفحه ۲۲]

توطئه قتل پیامبر

در حجهٔ الوداع همان پنج نفر اصحاب صحیفه با نُه نفر دیگر نقشه‌ی قتل حضرت را در راه بازگشت از مکه به مدینه ریختند. نقشه چنین بود که در قله‌ی کوه «اَرْشی» کمین کنند و همینکه شترِ پیامبر صلی الله علیه و آله سربالایی کوه را پیمود و در سرازیری قرار گرفت سنگهای بزرگی را به طرف شتر رها کنند تا بِرَمَد و حضرت را بر زمین بزنند، و آنان با استفاده از تاریکی شب حمله کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله را بقتل برسانند. بعد هم متواری شوند و خود را داخل مردم نمایند تا شناخته نشوند.

خداوند تعالی پیامبرش را از این توطئه آگاه ساخت و وعده‌ی حفظ او را داد. همینکه شتر پیامبر صلی الله علیه و آله به قله‌ی کوه رسید و به سمت پایین به‌راه افتاد، منافقین سنگهای بزرگ را از بالای پرتگاه به طرف شترِ حضرت رها کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با یک اشاره به شتر فرمان توقف دادند، و این در حالی بود که حذیفه و عمار، یکی افسار شتر حضرت را در دست داشت و دیگری از پشت سر شتر را راهنمایی می‌کرد. با توقفِ شتر، سنگها رد شدند و حضرت سالم ماندند. منافقین با شمشیرهای کشیده به حضرت حمله کردند، ولی حذیفه و عمار مقابله کردند و با شمشیر به آنان حمله بردند و آنها را فراری دادند.

[صفحه ۲۳]

منافقین به پشت سنگها خزیدند تا خود را به قافله ملحق کنند؛ ولی با اشاره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله نوری تابید و برای لحظاتی فضا را روشن ساخت. حذیفه و عمار چهره‌های چهارده نفر را که پشت صخره‌ها پنهان شده بودند به چشم خود دیدند. آنان عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، عمروعاص، طلحه، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیدهٔ بن جراح، ابوموسی اشعری، ابوهریره، مغیرهٔ بن شعبه، معاذ بن جبل، سالم مولی ابی‌حذیفه.

پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور بود بـا آنـان درگیر نشود، چرا که در آن شرائط حساس فتنه‌ای بپا می‌شد و زحمات گذشته در معرض خطر قرار می‌گرفت، و بار دیگر منافقین به مقاصد خود دست می‌یافتند.

صحیفه ملعونه دوم

پس از ورود به مدینه، منافقین در خانه‌ی ابوبکر جلسه‌ی مهم دیگری تشکیل دادند. در این مجلس سی و چهار نفر از بزرگان منافقین که اغلب پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در رأس امور قرار گرفتند شرکت داشتند. هر یک از اینان یا از رؤسای قبایل بودند یا گروههایی از مردم را همراه خود داشتند که از جمله‌ی آنان ابوسفیان و پسر ابوجهل و خالد بن ولید بودند.

در این جلسه اساسنامه‌ی نقشه‌های آینده را تنظیم کردند و همه‌ی افراد طوماری را امضا کردند؛ و آنرا به ابوعبیده‌ی جراح سپردند تا به مکه ببرد و در کنار صحیفه‌ی اول در کعبه پنهان کند.

اگر چه منافقین به تصمیماتِ خود جامه‌ی عمل پوشاندند، ولی نور غدیر در طول پانزده قرن رقم میلیاردی شیعیان و محبین اهل بیت علیهم‌السلام را در بلندای تاریخ و در پهنه‌ی جهان رقم زده؛ و آفتابِ ولایت را همچنان در مناطق مختلف دنیا درخشنده و تابناک جلوه‌گر ساخته است.

[صفحه ۲۴]

نگرشی به اهداف خطبه غدیر

اشاره

برای درکِ اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله از خطابه‌ی غدیر، در نظر گرفتنِ شکل مخصوص سخنرانی که به حالت قیام بود، و شرائط استثنائی گوینده و شنونده‌گان از نظر تقارن با حج و شدت گرما و مکان خاصی که قبل از تقاطع جاده‌ها و متفرق شدن مردم در نظر گرفته شده بود، و اینکه مخاطبینِ غدیر را جمعیتی به تعداد کل مسلمین جهان تا آخر روزگار تشکیل می‌دادند، ضرورت دارد.

با این مقدمه است که می‌توان پایه‌های فکری که پیامبر صلی الله علیه و آله در این خطبه، بعنوان خط مشی دائمی مسلمین تعیین کردند بدست آورد. با این نتیجه‌گیری‌ها معلوم خواهد شد که گمراه کنندگانِ امت و تحریف کنندگانِ دین خدا چگونه رو در روی خدای تعالی و پیامبرش ایستادند و مردم را از صراط مستقیم منحرف کردند.

محور سخن در خطابه غدیر

محورِ سخن در سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله، ولایت دوازده امام علیهم‌السلام و شئون امامت ایشان است و حضرت از سه موضوع خارج نشده‌اند:

مواردی از خطبه صریحاً درباره‌ی ولایت و امامت دوازده امام علیهم‌السلام است. مواردی دیگر بعنوان مقدمه چینی و تمهید برای مسئله‌ی ولایت، و مواردی هم در بیان شئون امامت و درجه‌ی اعلای ولایت امامان و فضائل ایشان و برنامه‌های اجتماعی آنان، و نیز درباره‌ی دشمنان ایشان و رؤسای ضلالت و انحراف است.

نیمه‌ی اول خطبه مربوط به اصل مطلب یعنی اعلان رسمی ولایت ائمه علیهم‌السلام است. در نیمه‌ی دوم پس از فراغت از موضوع

اصلی، به توضیح آن پرداخته‌اند. در پایان، نماز و زکات و حج و امر به معروف و نهی از منکر را یادآور شده‌اند.

[صفحه ۲۵]

آماری از مطالب خطبه غدیر

اشاره

ذیلاً آماری از جنبه‌های شاخص خطبه‌ی غدیر و تعداد مواردی که ذکر آن در خطبه آمده تقدیم می‌گردد:

موضوعات

موضوعاتی که در خطبه مد نظر است:

صفات خداوند تعالی: ۱۱۰ مورد.

مقام پیامبر صلی الله علیه و آله: ۱۰ مورد.

ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ۵۰ مورد.

ولایت ائمه علیهم‌السلام: ۱۰ مورد.

فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ۲۰ مورد.

حضرت مهدی علیه‌السلام: ۲۰ مورد.

شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنان ایشان: ۲۵ مورد.

بیعت با امامان علیهم‌السلام: ۱۰ مورد.

قرآن و تفسیر آن: ۱۲ مورد.

حلال و حرام: ۲۰ مورد.

[صفحه ۲۶]

اسماء مبارکه

اسماء مبارکه‌ی مهمی که در خطبه بدانها تصریح شده است:
نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۴۰ بار بعنوان «علی» علیه‌السلام تصریح شده است. کلمه‌ی «ائمه» علیهم‌السلام ۱۰ بار صریحاً آمده است.
نام «امام زمان علیه‌السلام» ۴ بار به عنوان «مهدی» علیه‌السلام آمده است.
البته اکثر خطبه، درباره‌ی امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام است که بصورت ضمیر یا اشاره آمده است.

آیات قرآن

آیات قرآنی که در خطبه آمده است:

استشـهاد به آیات قرآن در بسـیاری از مواضع خطبه از نکات شاخص خطبه است. آیاتی که در خطبه‌ی غـدیر بعنوان شاهد یا تفسـیر آمده ۵۰ مورد است که اهمیت این سند بزرگ اسلام را جلوه‌گر می‌کند.

تفسیر ۲۵ آیه‌ی قرآن به اهل بیت علیهم‌السـلام و ۱۵ آیه به دشـمنان اهل بیت علیهم‌السـلام در متن خطبه نیز از نکات بسیار مهم آن است.

بیش از ۱۰ آیه از قرآن نیز در ایام واقعه‌ی غدیر نازل شده که آیه‌ی «سأل سائل بعذاب واقع» نمونه‌ی بارز آن است.

نکات شاخص در خطبه غدیر

شاهد گرفتن خداوند بر تبلیغ خود.

شاهد گرفتن مردم بر تبلیغ خود.

تأکید بر امامت دوازده امام علیهم‌السلام بعد از خود.

تأکید بر عدم تغییر حلال وحرام وتبیینِ آن توسط امامان.

اشاره به منافقین واقداماتِ گذشته و آینده‌ی آنان صریحاً و تلویحاً.

[صفحه ۲۷

سند و متن و کتابشناسی و عید غدیر

اشاره

بحثهای علمی درباره‌ی سـند و متنِ حـدیث غدیر را علمای بزرگی همچون شـیخ صدوق، شـیخ مفید، سـید مرتضـی، شـیخ طوسـی، علامه‌ی حلی، علامه‌ی مجلسی، علامه میر حامد حسین هندی، علامه‌ی امینی و غیر ایشان بطور مفصل در کتابهایشان نگاشته‌اند.

کتابشناسی غدیر

علامه سـید عبدالعزیز طباطبائی قدس سـره در کتاب «الغدیر فی التراث الاسـلامی» صد و هشـتاد و چهار عنوان کتاب که مسـتقلاً در موضوع غدیر تألیف شده معرفی کرده‌اند. همچنین آقای محمد انصاری در کتاب «غدیر در آئینه‌ی کتاب» دویست و شصت و هفت عنوان کتاب مستقل درباره‌ی غدیر معرفی نموده‌اند که این رقم تا کنون به چهارصد عنوان افزایش یافته است.

کتب مفصلی در زمینه‌ی بحثهای رجالی و تاریخی مربوط به سند و متن و محتوای حدیث غدیر تألیف شده، که از بهترین نمونه‌های آن کتاب «الغدیر» تألیف علامه‌ی بزرگ شیخ عبدالحسین امینی قدس سره است.

در این کتابها ضـمن بحث درباره‌ی وثاقت راویان حدیث غدیر و بیان جهاتِ اعجاب‌انگیز اسـناد و رجال آن، به شـرح و تفسیر متن خطبه و معارف بلند آن و تحلیل تاریخی واقعه‌ی غدیر پرداخته‌اند.

[صفحه ۲۸

مدارک و اسناد خطبه غدیر

اشاره

متن مفصل و کامل خطبه‌ی غدیر در نُه کتاب از مدارک معتبر شیعه- که هم اکنون در دسترس است و چاپ شده- با اسناد متصل نقل شده است. روایات این کتابها به سه طریق منتهی می‌شود:

اول به روایت امام محمد باقر علیه‌السلام است که با اسناد معتبر در چهار کتاب «روضهٔ الواعظین»: ج ۱ ص ۸۹، «الاحتجاج»: ج ۱ ص ۶۶، «الیقین»: ص ۳۴۳ باب ۱۲۷، و «نزههٔ الکرام»: ج ۱ ص ۱۸۶ نقل شده است.

طریق دوم به روایت زید بن ارقم است که با اسناد متصل در چهار کتاب «العُیَدَد القویهٔ»: ص ۱۶۹، «التحصین»: ص ۵۷۸ باب ۲۹ از قسم ۲، «الصراط المستقیم»: ج ۱ ص ۳۰۱، و «نهج الایمان»: ص ۹۲ نقل شده است.

طریق سوم به روایت حذیفهٔ بن یمان است که با اسناد متصل در کتاب «الاقبال»: ص ۴۵۴ و ۴۵۶ نقل شده است.

سندهای خطبه‌ی کامل غدیر به‌عنوان پشتوانه‌ی علمیِ آن چنین است:

روایت امام باقر به دو سند است

قال الشیخ أحمد بن علی بن أبی منصور الطبرسی فی کتاب الاحتجاج

حدثنی السید أبوجعفر مهدی بن أبی‌الحرث الحسینی المرعشی رضی الله عنه قال: أخبرنا الشیخ أبوعلی الحسن بن الشیخ أبی‌جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنه قال: أخبرنا الشیخ السعید الوالد أبوجعفر قدس اللَّه روحه، قال: أخبرنی جماعهٔ عن أبی‌محمد هارون بن موسی التلعکبری، قال: أخبرنی أبوعلی محمد بن همام، قال: أخبرنا علی السوری، قال: أخبرنا أبومحمد العلوی من ولد الأفطس- و کان من عباد اللَّه الصالحین- قال: حدثنا سیف بن عمیرهٔ و صالح بن عقبهٔ جمیعاً عن قیس بن سمعان عن علقمهٔ بن محمد الحضرمی عن أبی‌جعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام.

[صفحه ۲۹]

قال السید ابن طاووس فی کتاب الیقین

قال أحمد بن محمد الطبری المعروف بالخلیلی فی کتابه: أخبرنی محمد بن أبی‌بکر بن عبدالرحمن، قال: حدثنی الحسن بن علی أبومحمد الدینوری، قال: حدثنا محمد بن موسی الهمدانی، قال: حدثنا محمد بن خالد الطیالسی، قال: حدثنا سیف بن عمیرهٔ عن عقبهٔ عن قیس بن سمعان عن علقمهٔ بن محمد الحضرمی عن أبی‌جعفر محمد بن علی الباقر علیه‌السلام.

روایت زید بن ارقم

قال السید ابن‌طاووس فی کتاب «التحصین»: قال الحسن بن أحمد الجاوانی فی کتابه «نور الهدی و المنجی من الردی»: عن أبی‌المُفضَّل محمد بن عبداللَّه الشیبانی، قال: أخبرنا أبوجعفر محمد بن جریر الطبری و هارون بن عیسی بن سکین البلدی، قالا: حدثنا حمید بن الربیع الخزّاز، قال: حدثنا یزید بن هارون، قال: حدثنا نوح بن مبشّر، قال: حدثنا الولید بن صالح عن أبی‌الضحی ابن امرأهٔ زید بن أرقم و عن زید بن أرقم.

روایت حذیفهٔ بن یمان

قـال السـید ابن‌طـاووس فی کتاب «الإقبال»: قال مؤلف کتاب «النشـر و الطیّ»: عن أحمـد بن محمـد بن علی المهلّب: أخبرنا الشـریف أبوالقـاسم علی بن محمـد بن علی بن القـاسم الشـعرانی عن أبیه: حـدثنا سـلمهٔ بن الفضـل الأنصاری، عن أبی‌مریم عن قیس بن حیان (حنان) عن عطیهٔ السعدی عن حذیفهٔ بن الیمان.

اینها سـند خطبه‌ی کامل غـدیر بود. قطعه‌هایی از خطبه‌ی غـدیر نیز با اسـناد موثق و متواتر در مدارک معتبر اسـلامی نقل شده که در جلد اول کتاب «الغدیر» علامه‌ی امینی بطور مفصل بیان شده است.

[صفحه ۳۰]

تنظیم و ترجمه متن کامل خطبه غدیر

متن عربی خطبه‌ی غدیر، بارها بصورت مستقل چاپ شده که همه‌ی آنها طبق روایت کتاب «احتجاج» بوده است، ولی متن حاضر به سه روایت از امام باقر علیه‌السـلام و حذیفـهٔ بن یمان و زیـد بن ارقم است که پس از مقابله و تطبیق آن در مدارک نُه گانه‌اش، یعنی کتابهای «روضـهٔ الواعظین»، «الاحتجاج»، «العـدد القویّهٔ»، «الیقین»، «التحصـین»، «الاقبال»، «الصـراط المسـتقیم»، «نهج الایمان» و «نزههٔ الکرام» تنظیم و تلفیق و تنقیح شده است. کیفیت تنظیم خطبه و مقابله‌ی نسخه‌ها در کتاب «اسرار غدیر» بیان شده، و طالبین می توانند به آن کتاب مراجعه نمایند.

در کتاب حاضـر، متن خطبه بـدون پاورقی و ذکر نسـخه بَدَلها در ۱۱ بخش تقـدیم خواهـد شـد، و در اول هر بخش عنوان آن ذکر می‌شود.

برای سـهولت در مطـالعه و حفظ خطبه، حرکات حروف و اعراب‌گـذاری کلمات نیز انجام گرفته و موارد مهم خطبه با حروف سـیاه آورده شده است.

«خطبه‌ی غـدیر» بارهـا به فارسـی و اُردو ترجمه شـده و در قـالب شـعر عربی و فارسـی و اُردو نیز برگردانـده شـده است. همه‌ی اینها گامهایی بلند در احیای این واقعه‌ی بزرگِ تاریخ اسلام است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام جزا دهنده‌ی آن خواهد بود.

لازم به تـذکر است که کلیه‌ی ترجمه‌های خطبه طبق روایت کتاب احتجاج است، ولی ترجمه‌ی حاضـر از روی متن مقابله شده بر نُه کتاب است که حاوی اضافات و تغییراتی در عبارات است وطبق متن عربی در ۱۱ بخش تقدیم می‌شود.

در روش ترجمـه سـعی شـده مفـاهیم والا‌یی کـه خطبه‌ی غـدیر دربرگیرنـده‌ی آن است بطـور روشن بیـان شـود، و در عین حـال از ترجمه‌ی تحت اللفظی هم فاصـله‌ی زیادی نگیرد. البته نظر به اهمیت خطبه، فهم دقیق بعضـی موارد آن احتیاج به تفسیر دارد که در کتاب «اسرار غدیر» تا حدودی به آن پرداخته‌ایم.

[صفحه ۳۱]

عید و جشن غدیر

الغدیر: ج ۱ ص ۲۸۳. الغدیر فی الاسلام: ص ۲۰۹. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۲۰۸ و ۲۱۱ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۲۰ تا ۲۲۳.

عیـد غـدیر «عیـد اللَّه اکبر» و روز عیـدِ اهـل بیت علیهم‌السـلام و بالاترین عیـد امت اسـلام است. بهمین جهت تأکیـد خاصـی از ائمه

علیهم‌السلام بر جشن و اظهار سرور و شادی در این روز وارد شده است.
خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه این روز را عید گرفته و حرمت آنرا نگه داشته؛ و به جانشین خود وصیت کرده که این روز را عید بگیرد. همه‌ی ملائکه نیز غدیر را در آسمانها جشن می‌گیرند و در این روز «نثار فاطمه علیهاالسلام» را به یکدیگر هدیه می‌دهند.
عید گرفتنِ روز «غدیر» از همان سال حجهٔ الوداع و در همان بیابان غدیر پس از اتمام خطبه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز شد. در طول سه روز توقف در «غدیر خم» مراسمی بر پا شد و حضرت شخصاً از مردم خواستند که به او تبریک بگویند؛ که این سخن را در هیچ پیروزی نفرموده بودند.
اولین تبریکها را مردم به خود پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کردند و بهمین مناسبت در آن ایام شعر سروده شد.
[صفحه ۳۲]
این سنت حَسَنه در فراز و نشیب تاریخ ادامه یافته و بصورت یک سیره‌ی مستمر و مؤکد مورد توجه عام و خاص بوده و هرگز ترک نشده است. در جوامع شیعی- به پیروی از معصومین علیهم‌السلام- این عید از عید فطر و قربان مهم‌تر تلقی شده و بطور مفصل‌تری جشن گرفته می‌شود.
امام رضا علیه‌السلام فرمود: در این روز به یکدیگر تهنیت و تبریک بگوئید، و هرگاه برادر مؤمن خود را ملاقات کردید چنین بگوئید:
«الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ بِولایَهِٔ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ».
«سپاس خدایی را که ما را از متمسکین به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد».
دعاها و زیارات مختصر و مفصلی برای روز غدیر وارد شده که خواندن آنها نوعی عهد و پیمان با خدا و رسول و ائمه علیهم‌السلام در مورد ولایت است و می‌توان بعنوان «تجدید بیعت» از آن یاد کرد.
مضامین والای این دعاها، در قالب شکرگذاری نعمت ولایت و مروری در عقاید شیعه است که می‌توان آنها را تحت سه عنوانِ «ولایت»، «برائت» و «تبرک به روز غدیر» خلاصه کرد.
پیشنهاد می‌شود در جشنهای عید غدیر شرح مفصل واقعه و متن سخنرانی حضرت برای مردم بیان شود. مطالعه و نگهداری یک نسخه از خطبه‌ی غدیر در خانه‌ها، بعنوان گامی کوچک در راه تبلیغ پیام غدیر بر همه‌ی ما لازم است. این انجام وظیفه، اطاعت از دستور اکید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تجدید بیعت با صاحبان ولایت مطلقه‌ی الهیه، پیامبر و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام خواهد بود.
[صفحه ۳۳]

نص الخطبهٔ المبارکهٔ النبویهٔ فی غدیر خم

الحمد والثناء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیمِ
الْحَمْدُ لِلِّهِ الَّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَدَنا فی تَفَرُّدِهِ وَجَلَّ فی سُلْطانِهِ وَعَظُمَ فی اَرْکانِهِ، وَأَحاطَ بِکُلِّ شَیْیءٍ عِلْماً وَهُوَ فی مَکانِهِ وَقَهَرَ جَمیعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَبُرْهانِهِ، حَمیداً لَمْ یَزَلْ، مَحْمُوداً لا یَزالُ وَمَجیداً لا یَزُولُ، وَمُبْدِئاً وَمُعیداً وَکُلُّ اَمْرٍ إِلَیْهِ یَعُودُ.

بارِئُ الْمَسْمُوكاتِ وَداحِی الْمَدْحُوّاتِ وَجَبّارُ الْأَرَضینَ وَ السَّماواتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ بَرَأَهُ، مُتَطَوِّلٌ عَلی جَمیعِ مَنْ اَنْشَأَهُ یَلْحَظُ کُلَّ عَیْنٍ وَالْعُیُونُ لا تَراهُ.

کَریمٌ حَلیمٌ ذُو أَناةٍ، قَدْ وَسِعَ کُلَّ شَیْیءٍ رَحْمَتُهُ وَمَنَّ عَلَیْهِمْ بِنِعْمَتِهِ. لا یَعْجَلُ بِانْتِقامِهِ، وَلا یُبادِرُ إلَیْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذابِهِ.

[صفحه ۳۴]

قَدْ فَهِمَ السَّرائِرَ وَعَلِمَ الضَّمائِرَ، وَلَمْ تَخْفَ عَلَیْهِ الْمَکْنُوناتِ وَلَا اشْتَبَهَتْ عَلَیْهِ الْخَفِیّاتُ. لَهُ الْإِحاطَةُ بِکُلِّ شَیئٍ وَالْغَلَبَةُ عَلی کُلِّ شَیْیءٍ وَالْقُوَّةُ فی کُلِّ شَیْیءٍ وَالْقُدْرَةُ عَلی کُلِّ شَیْیءٍ، وَلَیْسَ مِثْلُهُ شَیْیءٌ. وَهُوَ مُنْشِیءُ الشَّیْیءِ حینَ لا شَیْیءَ دائِمٌ حَیٌّ وَقائِمٌ بِالْقِسْطِ، لا إلَهَ إلاَّ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ.

جَلَّ عَنْ اَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبْصارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَهُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ. لا یَلْحَقُ اَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعایَنَةٍ، وَلا یَجِدُ اَحَدٌ کَیْفَ هُوَ مِنْ سِرٍّ وَعَلانِیَةٍ اِلاَّ بِما دَلَّ عَزَّ وَجَلَّ عَلی نَفْسِهِ.

وَاَشْهَدُ اَنَّهُ اللَّهُ الَّذی مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَالَّذی یَغْشَی الْأَبَدَ نُورُهُ، وَالَّذی یُنْفِذُ اَمْرَهُ بِلا مُشاوَرَةِ مُشیرٍ وَلا مَعَهُ شَریکٌ فی تَقْدیرِهِ وَلا یُعاوَنُ فی تَدْبیرِهِ.

صَوَّرَ مَا ابْتَدَعَ عَلی غَیْرِ مِثالٍ، وَخَلَقَ ما خَلَقَ بِلا مَعُونَةٍ مِنْ اَحَدٍ وَلا تَکَلُّفٍ وَلَا احْتِیالٍ. اَنْشَأَها فَکانَتْ وَبَرَأَها فَبانَتْ. فَهُوَ اللَّهُ الَّذی لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ الْمُتْقِنُ الصَّنْعَةُ، الْحَسَنُ الصَّنیعَةُ، الْعَدْلُ الَّذی لا یَجُورُ، وَالْأَکْرَمُ الَّذی تَرْجِعُ اِلَیْهِ الْاُمُورُ.

وَاَشْهَدُ اَنَّهُ اللَّهُ الَّذی تَواضَعَ کُلُّ شَیْیءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَذَلَّ کُلُّ شَیْیءٍ لِعِزَّتِهِ، وَاسْتَسْلَمَ کُلُّ شَیْیءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَخَضَعَ کُلُّ شَیْیءٍ لِهَیْبَتِهِ. مَلِکُ الْأَمْلاکِ وَمُفَلِّکُ الْأَفْلاکِ وَمُسَخِّرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، کُلٌّ یَجْری لِأَجَلٍ مُسَمّی. یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَیُکَوِّرُ النَّهارَ عَلی اللَّیْلِ یَطْلُبُهُ حَثیثاً. قاصِمُ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَمُهْلِکُ کُلِّ شَیْطانٍ مَریدٍ.

لَمْ یَکُنْ لَهُ ضِدٌّ وَلا مَعَهُ نِدٌّ اَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفْواً اَحَدٌ. اِلهٌ واحِدٌ وَرَبٌّ ماجِدٌ یَشاءُ فَیَمْضی، وَیُریدُ فَیَقْضی، وَیَعْلَمُ فَیُحْصی، وَیُمیتُ وَیُحْیی، وَیُفْقِرُ وَیُغْنی، وَیُضْحِکُ وَیُبْکی، وَیُدْنی وَیُقْصی وَیَمْنَعُ وَیُعْطی، لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْیءٍ قَدیرٍ.

[صفحه ۳۵]

یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَیُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ، لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ الْعَزیزُ الْغَفّارُ. مُسْتَجیبُ الدُّعاءِ وَمُجْزِلُ الْعَطاءِ، مُحْصِی الْأَنْفاسِ وَرَبُّ الْجِنَّةِ وَالنّاسِ، الَّذی لا یُشْکِلُ عَلَیْهِ شَیْیءٌ، وَلا یَضْجُرُهُ صُراخُ الْمُسْتَصْرِخینَ وَلا یُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحّینَ. الْعاصِمُ لِلصّالِحینَ، وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحینَ، وَمَوْلَی الْمُؤْمِنینَ وَرَبُّ الْعالَمینَ. الَّذی اسْتَحَقَّ مِنْ کُلِّ مَنْ خَلَقَ اَنْ یَشْکُرَهُ وَیَحْمَدَهُ عَلی کُلِّ حالٍ.

اَحْمَدُهُ کَثیراً وَاَشْکُرُهُ دائِماً عَلَی السَّراءِ وَالضَّراءِ وَالشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ، وَاُومِنُ بِهِ وَبِمَلائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. اَسْمَعُ لِأَمْرِهِ وَاُطیعُ وَاُبادِرُ اِلی کُلِّ ما یَرْضاهُ وَاَسْتَسْلِمُ لِما قَضاهُ، رَغْبَةً فی طاعَتِهِ وَخَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ، لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذی لا یُؤْمَنُ مَکْرُهُ وَلا یُخافُ جَوْرُهُ.

امر الهی فی موضوع هام

وَأَقِرُّ لَهُ عَلی نَفْسی بِالْعُبُودِیَّةِ وَاَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِیَّةِ، وَاُؤَدّی ما اَوْحی بِهِ اِلَیَّ حَذَراً مِنْ اَنْ لا اَفْعَلَ فَتَحِلَّ بی مِنْهُ قارِعَةٌ لا یَدْفَعُها عَنّی اَحَدٌ وَاِنْ عَظُمَتْ حیلَتُهُ وَصَفَتْ خُلَّتُهُ- لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ- لِأَنَّهُ قَدْ أعْلَمَنی أَنّی اِنْ لَمْ اُبَلِّغْ ما اَنْزَلَ اِلَیَّ فی حَقِّ عَلِیٍّ فَما بَلَّغْتُ رِسالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنَ لی تَبارَکَ وَتَعالی الْعِصْمَةَ مِنَ النّاسِ وَهُوَ اللَّهُ الْکافِی الْکَریمُ.

[صفحه ۳۶]

فَاَوْحی اِلَیَّ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیمِ، یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ- فی عَلِیٍّ یَعْنی فِی الْخِلافَةِ لِعَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ- وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ».

مَعاشِرَ النَّاسِ، ما قَصَّرْتُ فی تَبْلیغِ ما اَنْزَلَ اللَّهُ تَعالی اِلَیَّ، وَاَنا اُبَیِّنُ لَکُمْ سَبَبَ هذِهِ الْآیَةِ: اِنَّ جِبْرَئیلَ هَبَطَ اِلَیَّ مِراراً ثَلاثاً یَأْمُرُنی عَنِ السَّلامِ رَبّی - وَهُوَ السَّلامُ - اَنْ اَقُومَ فی هذَا الْمَشْهَدِ فَاُعْلِمَ کُلَّ اَبْیَضٍ وَاَسْوَدٍ: اَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبیطالِبٍ اَخی وَوَصِیّی وَخَلیفَتی عَلی اُمَّتی وَالْإِمامُ مِنْ بَعْدی، الَّذی مَحَلُّهُ مِنّی مَحَلُّ هارُونَ مِنْ مُوسی اِلاَّ اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی وَهُوَ وَلِیُّکُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَقَدْ اَنْزَلَ اللَّهُ تَبارَکَ وَتَعالی عَلَیَّ بِذلِکَ آیَةً مِنْ کِتابِهِ: «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ»، وَعَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ الَّذی أقامَ الصَّلاةَ وَآتَی الزَّکاةَ وَهُوَ راکِعٌ یُریدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فی کُلِّ حالٍ.

وَسَأَلْتُ جِبْرَئیلَ اَنْ یَسْتَعْفِیَ لِیَ السَّلامَ عَنْ تَبْلیغِ ذلِکَ اِلَیْکُمْ - اَیُّهَا النَّاسُ - لِعِلْمی بِقِلَّةِ الْمُتَّقینَ وَکَثْرَةِ الْمُنافِقینَ وَاِدْغالِ اللّائِمینَ وَحِیَلِ الْمُسْتَهْزِئینَ بِالْإِسْلامِ، الَّذینَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فی کِتابِهِ بِأَنَّهُمْ یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِمْ، وَیَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظیمٌ، وَکَثْرَةِ اَذاهُمْ لی غَیْرَ مَرَّةٍ حَتّی سَمُّونی اُذُناً وَزَعَمُوا اَنّی کَذلِکَ لِکَثْرَةِ مُلازَمَتِهِ اِیَّایَ وَاِقْبالی عَلَیْهِ وَهَواهُ وَقَبُولِهِ مِنّی حَتّی اَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فی ذلِکَ «وَمِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَیَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ، قُلْ اُذُنٌ - عَلَی الَّذینَ یَزْعَمُونَ اَنَّهُ اُذُنٌ - خَیْرٍ لَکُمْ، یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ» الآیَةُ. وَلَوْ شِئْتُ اَنْ اُسَمِّیَ الْقائِلینَ بِذلِکَ بِأَسْمائِهِمْ لَسَمَّیْتُ وَاَنْ اَوْمَئَ اِلَیْهِمْ بِأَعْیانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَاَنْ اَدُلَّ عَلَیْهِمْ لَدَلَلْتُ، وَلکِنّی وَاللَّهِ فی اُمُورِهِمْ قَدْ تَکَرَّمْتُ.

وکُلُّ ذلِکَ لا یَرْضَی اللَّهُ مِنّی اِلاَّ اَنْ اُبَلِّغَ ما اَنْزَلَ اللَّهُ اِلَیَّ فی حَقِّ عَلِیٍّ، ثم تلا: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ - فی حَقِّ عَلِیٍّ - وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ».

[صفحه ۳۷]

الاعلان الرسمی بإمامة الأئمة الإثنی عشر وولایتهم

فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النَّاسِ ذلِکَ فیهِ وَافْهَمُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَکُمْ وَلِیّاً وَاِماماً فَرَضَ طاعَتَهُ عَلَی الْمُهاجِرینَ وَالْأَنْصارِ وَعَلَی التَّابِعینَ لَهُمْ بِاِحْسانٍ، وَعَلَی الْبادی وَالْحاضِرِ، وَعَلَی الْعَجَمِیِّ وَالْعَرَبِیِّ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوکِ وَالصَّغیرِ وَالْکَبیرِ، وَعَلَی الْأَبْیَضِ وَالْأَسْوَدِ، وَعَلی کُلِّ مُوَحِّدٍ ماضٍ حُکْمُهُ، جازٍ قَوْلُهُ، نافِذٌ اَمْرُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خالَفَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَصَدَّقَهُ، فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَاَطاعَ لَهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ آخِرُ مَقامٍ اَقُومُهُ فی هذَا الْمَشْهَدِ، فَاسْمَعُوا وَاَطیعُوا وَانْقادُوا لِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّکُمْ، فَاِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلاکُمْ وَاِلهُکُمْ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَنَبِیُّهُ الْمُخاطِبُ لَکُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَلِیُّکُمْ وَاِمامُکُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّکُمْ، ثُمَّ الْإِمامَةُ فی ذُرِّیَّتی مِنْ وُلْدِهِ اِلی یَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

[صفحه ۳۸]

لا حَلالَ اِلاَّ ما اَحَلَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَلا حَرامَ اِلاَّ ما حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَیْکُمْ وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَرَّفَنی الْحَلالَ وَالْحَرامَ وَاَنَا اَفْضَیْتُ بِما عَلَّمَنی رَبّی مِنْ کِتابِهِ وَحَلالِهِ وَحَرامِهِ اِلَیْهِ. مَعاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوهُ. ما مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ وَقَدْ اَحْصاهُ اللَّهُ فِیَّ، وَکُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ اَحْصَیْتُهُ فی اِمامِ الْمُتَّقینَ، وَما مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِیّاً، وَهُوَ الْإِمامُ الْمُبینُ الَّذی ذَکَرَهُ اللَّهُ فی سُورَةِ یس: «وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ».مَعاشِرَ النَّاسِ، لا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلا تَنْفِرُوا مِنْهُ، وَلا تَسْتَنْکِفُوا مِنْ وِلایَتِهِ، فَهُوَ الَّذی یَهْدی اِلَی الْحَقِّ وَیَعْمَلُ بِهِ، وَیُزْهِقُ الْباطِلَ وَیَنْهی عَنْهُ، وَلا تَأْخُذُهُ فِی اللَّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ. اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ یَسْبِقْهُ اِلَی الْایمانِ بی اَحَدٌ، وَالَّذی فَدی رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذی کانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلا اَحَدَ یَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَیْرُهُ. اَوَّلُ النَّاسِ صَلاةً وَاَوَّلُ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ مَعی. اَمَرْتُهُ عَنِ اللَّهِ اَنْ یَنامَ فی مَضْجَعی، فَفَعَلَ فادِیاً لی بِنَفْسِهِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللَّهُ، وَاقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ اِمامٌ مِنَ اللَّهِ، وَلَنْ یَتُوبَ اللَّهُ عَلی اَحَدٍ اَنْکَرَ وِلایَتَهُ وَلَنْ یَغْفِرَ لَهُ، حَتْماً عَلَی اللَّهِ اَنْ یَفْعَلَ ذلِکَ بِمَنْ خالَفَ اَمْرَهُ وَاَنْ یُعَذِّبَهُ عَذاباً نُکْراً اَبَدَ الْآبادِ وَدَهْرَ الدُّهُورِ. فَاحْذَرُوا اَنْ تُخالِفُوهُ، فَتَصْلُوا ناراً وَقُودُها النَّاسُ وَالْحِجارَةُ اُعِدَّتْ لِلْکافِرینَ.

[صفحه ۳۹]

مَعاشِرَ النَّاسِ، بی- وَاللَّهِ- بَشَّرَ الْاَوَّلُونَ مِنَ النَّبِیّینَ وَالْمُرْسَلینَ، وَاَنا- وَاللَّهِ- خاتَمُ الْاَنْبیاءِ وَالْمُرْسَلینَ وَالْحُجَّةُ عَلی جَمیعِ الْمَخْلُوقینَ مِنْ اَهْلِ السَّماواتِ وَالْاَرَضینَ. فَمَنْ شَکَّ فی ذلِکَ فَقَدْ کَفَرَ کُفْرَ الْجاهِلِیَّةِ الْاُولی وَمَنْ شَکَّ فی شَیْءٍ مِنْ قَوْلی هذا فَقَدْ شَکَّ فی کُلِّ ما اُنْزِلَ اِلَیَّ، وَمَنْ شَکَّ فی واحِدٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ فَقَدْ شَکَّ فِی الْکُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَّاکُ فینا فِی النَّارِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، حَبانِیَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهذِهِ الْفَضیلَةِ مَنّاً مِنْهُ عَلَیَّ وَاِحْساناً مِنْهُ اِلَیَّ وَلا اِلهَ اِلاَّ هُوَ، اَلا لَهُ الْحَمْدُ مِنّی اَبَدَ الآبِدینَ وَدَهْرَ الدَّاهِرینَ وَعَلی کُلِّ حالٍ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، فَضِّلُوا عَلِیّاً فَاِنَّهُ اَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدی مِنْ ذَکَرٍ وَاُنْثی ما اَنْزَلَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَبَقِیَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَیَّ قَوْلی هذا وَلَمْ یُوافِقْهُ. اَلا اِنَّ جَبْرَئیلَ خَبَّرَنی عَنِ اللَّهِ تَعالی بِذلِکَ وَیَقُولُ: «مَنْ عادی عَلِیّاً وَلَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتی وَغَضَبی»، «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ- اَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها- اِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ».

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذی ذَکَرَ فی کِتابِهِ الْعَزیزِ، فَقالَ تَعالی مُخْبِراً عَمَّنْ یُخالِفُهُ: «اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ».

مَعاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَافْهَمُوا آیاتِهِ وَانْظُرُوا اِلی مُحْکَماتِهِ وَلا تَتَّبِعُوا مُتَشابِهَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ یُبَیِّنَ لَکُمْ زَواجِرَهُ وَلَنْ یُوضِحَ لَکُمْ تَفْسیرَهُ اِلاَّ الَّذی اَنا آخِذٌ بِیَدِهِ وَمُصْعِدُهُ اِلَیَّ وَشائِلٌ بِعَضُدِهِ وَرافِعُهُ بِیَدَیَّ وَمُعْلِمُکُمْ: اَنَّ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، وَهُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ اَخی وَوَصِیّی، وَمُوالاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْزَلَها عَلَیَّ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ عَلِیّاً وَالطَّیِّبینَ مِنْ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ هُمُ الثِّقْلُ الْاَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثِّقْلُ الْاَکْبَرُ، فَکُلُّ واحِدٍ مِنْهُما مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ وَمُوافِقٌ لَهُ، لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ. اَلا اِنَّهُمْ اُمَناءُ اللَّهِ فی خَلْقِهِ وَحُکّامُهُ فی اَرْضِهِ.

أَلا وَقَدْ اَدَّیْتُ، اَلا وَقَدْ بَلَّغْتُ، اَلا وَقَدْ اَسْمَعْتُ، اَلا وَقَدْ اَوْضَحْتُ، ألا وَاِنَّ اللَّهَ عزَّوجَلَّ قالَ وَاَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، اَلا اِنَّهُ لا «اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ» غَیْرَ اَخی هذا، اَلا لا تَحِلُّ اِمْرَةُ الْمُؤْمِنینَ بَعْدی لِأَحَدٍ غَیْرُهُ.

[صفحه ۴۰]

رفع علیّ بیدی رسول اللَّه

ثمّ ضرب بیده إلی عضد علیّ علیه‌السلام فرفعه، وکان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام منذ أوّل ما صعد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله منبره علی درجة دون مقامه مُتیامِناً عن وجه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله کأنّهما فی مقام واحد. فرفعه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بیده وبسطهما إلی السماء وشال علیّاً علیه‌السلام حتّی صارت رجله مع رکبة رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ثمّ قال:

مَعاشِرَ النَّاسِ، هذا عَلِیٌّ اَخی وَوَصِیّی وَواعی عِلْمی، وَخَلیفَتی فی اُمَّتی عَلی مَنْ آمَنَ بی وَعَلی تَفْسیرِ کِتابِ اللَّهِ عَزَّوجَلَّ وَالدَّاعی اِلَیْهِ وَالْعامِلُ بِما یَرْضاهُ وَالْمُحارِبُ لِأَعْدائِهِ وَالْمُوالی عَلی طاعَتِهِ وَالنَّاهی عَنْ مَعْصِیَتِهِ. اِنَّهُ خَلیفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَاَمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَالاِمامُ الْهادی مِنَ اللَّهِ، وَقاتِلُ النَّاکِثینَ وَالْقاسِطینَ وَالْمارِقینَ بِاَمْرِ اللَّهِ.

یَقُولُ اللَّهُ: «ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ». بِاَمْرِکَ یا رَبِّ اَقُولُ: اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَالْعَنْ مَنْ اَنْکَرَهُ وَاغْضِبْ عَلی مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ.

اَللَّهُمَّ اِنَّکَ اَنْزَلْتَ الْآیَةَ فی عَلِیٍّ وَلِیِّکَ عِنْدَ تَبْیینِ ذلِکَ وَنَصْبِکَ اِیَّاهُ لِهذَا الْیَوْمِ: «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُم نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دیناً»، «وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ».

اَللَّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنّی قَدْ بَلَّغْتُ.

[صفحه ۴۱]

التاکید علی توجّه الامّة نحو مسألة الإمامة

مَعاشِرَ النّاسِ، اِنّما اَکْمَلَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ دینَکُمْ بِإمامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ یَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ یَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاُولئِکَ الَّذینَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا والآخِرَةِ وَفِی النّارِ هُمْ خالِدُونَ، «لا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ یُنْظَرُونَ».

مَعاشِرَ النّاسِ، هذا عَلِیٌّ، اَنْصَرُکُمْ لی وَاَحَقُّکُمْ بی وَاَقْرَبُکُمْ اِلَیَّ وَاَعَزُّکُمْ عَلَیَّ، وَاللّهُ عَزَّوَجَلَّ وَاَنَا عَنْهُ راضِیانِ. وَما نَزَلَتْ آیَةُ رِضا فِی الْقُرْآنِ اِلاّ فیهِ، وَلا خاطَبَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا اِلاّ بَدَأَ بِهِ، وَلا نَزَلَتْ آیَةُ مَدْحٍ فِی الْقُرآنِ اِلاّ فیهِ، وَلا شَهِدَ اللّهُ بِالْجَنَّةِ فی «هَلْ اَتی عَلَی الْاِنْسانِ» اِلاّ لَهُ وَلا اَنْزَلَها فی سِواهُ وَلا مَدَحَ بِها غَیْرَهُ.

[صفحه ۴۲]

مَعاشِرَ النّاسِ، هُوَ ناصِرُ دینِ اللّهِ وَالْمُجادِلُ عَنْ رَسُولِ اللّهِ، وَهُوَ التَّقِیُّ النَّقِیُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ. نَبِیُّکُمْ خَیْرُ نَبِیٍّ وَوَصِیُّکُمْ خَیْرُ وَصِیٍّ وَبَنُوهُ خَیْرُ الْأَوْصِیاءِ.

مَعاشِرَ النّاسِ، ذُرِّیَّةُ کُلِّ نَبِیٍّ مِنْ صُلْبِهِ، وَذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِ أمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلِیٍّ.

مَعاشِرَ النّاسِ، اِنَّ اِبْلیسَ اَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ، فَلا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ اَعْمالُکُمْ وَتَزِلَّ اَقْدامُکُمْ، فَاِنَّ آدَمَ اُهْبِطَ اِلَی الْأَرْضِ بِخَطیئَةٍ واحِدَةٍ، وَهُوَ صَفْوَةُ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَکَیْفَ بِکُمْ وَاَنْتُمْ اَنْتُمْ وَمِنْکُمْ اَعْداءُ اللّهِ.

أَلا وَاِنَّهُ لا یُبْغِضُ عَلِیّاً اِلاّ شَقِیٌّ، وَلا یُوالی عَلِیّاً اِلاّ تَقِیٌّ، وَلا یُؤْمِنُ بِهِ اِلاّ مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ. وَفی عَلِیٍّ - وَاللّهِ - نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیمِ، وَالْعَصْرِ، اِنَّ الْاِنْسانَ لَفی خُسْرٍ» اِلاّ عَلِیٌّ الَّذی آمَنَ وَرَضِیَ بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ.

مَعاشِرَ النّاسِ، قَدِ اسْتَشْهَدْتُ اللّهَ وَبَلَّغْتُکُمْ رِسالَتی وَما عَلَی الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبینُ.

مَعاشِرَ النّاسِ، «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَلا تَمُوتُنَّ اِلاّ وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ».

[صفحه ۴۳]

الاشارة إلی مقاصد المنافقین

مَعاشِرَ النّاسِ، «آمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذی اُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أدْبارِها اَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنّا اَصْحابَ السَّبْتِ». بِاللّهِ ما عَنی بِهذِهِ الْآیَةِ اِلاّ قَوْماً مِنْ اَصْحابی اَعْرِفُهُمْ بِأَسْمائِهِمْ وَاَنْسابِهِمْ، وَقَدْ اُمِرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ. فَلْیَعْمَلْ کُلُّ امْرِیءٍ عَلی ما یَجِدُ لِعَلِیٍّ فی قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ.

مَعاشِرَ النّاسِ، النُّورُ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلُوکٌ فِیَّ ثُمَّ فی عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ، ثُمَّ فِی النَّسْلِ مِنْهُ اِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِیِّ الَّذی یَأْخُذُ بِحَقِّ اللّهِ وَبِکُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنا، لِأَنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَی الْمُقَصِّرینَ وَالْمُعانِدینَ وَالْمُخالِفینَ وَالْخائِنینَ وَالْآثِمینَ وَالظّالِمینَ وَالْغاصِبینَ مِنْ جَمیعِ الْعالَمینَ.

مَعاشِرَ النّاسِ، اُنْذِرُکُمْ اَنّی رَسُولُ اللّهِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِیَ الرُّسُلُ، أَفَاِنْ مِتُّ اَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ؟ وَمَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللّهَ شَیْئاً وَسَیَجْزِی اللّهُ الشّاکِرینَ الصّابِرینَ. أَلا وَاِنَّ عَلِیّاً هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّکْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ.

مَعاشِرَ النّاسِ، لا تَمُنُّوا عَلَیَّ بِإِسْلامِکُمْ، بَلْ لا تَمُنُّوا عَلَی اللّهِ فَیُحْبِطَ عَمَلَکُمْ وَیَسْخَطَ عَلَیْکُمْ وَیَبْتَلِیَکُمْ بِشُواظٍ مِنْ نارٍ وَنُحاسٍ، اِنَّ رَبَّکُمْ لَبِالْمِرْصادِ.

مَعاشِرَ النّاسِ، اِنَّهُ سَیَکُونُ مِنْ بَعْدی اَئِمَّةٌ یَدْعُونَ اِلَی النّارِ وَیَوْمَ الْقِیامَةِ لا یُنْصَرُونَ.

[صفحه ۴۴]

مَعاشِرَ النّاسِ، اِنَّ اللّهَ وَاَنَا بَریئانِ مِنْهُمْ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُمْ وَاَنْصارَهُمْ وَاَتْباعَهُمْ وَاَشْیاعَهُمْ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ. ألا اِنَّهُمْ اَصْحابُ الصَّحیفَةِ، فَلْیَنْظُرْ اَحَدُکُمْ فی صَحیفَتِهِ!! قال: فذهب علی الناس- إلاّ شرذمة منهم- أمر الصحیفة.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنّی اَدَعُها اِمامَةً وَوِراثَةً فی عَقِبی اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ، وَقَدْ بَلَّغْتُ ما اُمِرْتُ بِتَبْلیغِهِ حُجَّةً عَلی کُلِّ حاضِرٍ وَغائِبٍ وَعَلی کُلِّ اَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْ لَمْ یَشْهَدْ، وُلِدَ أَوْ لَمْ یُولَدْ، فَلْیُبَلِّغِ الْحاضِرُ الْغائِبَ وَالْوالِدُ الْوَلَدَ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ.

وَسَیَجْعَلُونَ الْاِمامَةَ بَعْدی مُلْکاً وَاغْتِصاباً، ألا لَعَنَ اللَّهُ الْغاصِبینَ الْمُغْتَصِبینَ، وَعِنْدَها سَیَفْرُغُ لَکُمْ اَیُّهَا الثَّقَلانِ مَنْ یَفْرُغُ وَیُرْسِلُ عَلَیْکُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَنُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یَکُنْ لِیَذَرَکُمْ عَلی ما اَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ، وَما کانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّهُ ما مِنْ قَرْیَةٍ اِلاَّ وَاللَّهُ مُهْلِکُها بِتَکْذیبِها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَةِ وَمُمَلِّکُهَا الْإمامَ الْمَهْدِیَّ وَاللَّهُ مُصَدِّقٌ وَعْدَهُ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَکُمْ اَکْثَرُ الْأَوَّلینَ، وَاللَّهُ لَقَدْ اَهْلَکَ الْأَوَّلینَ، وَهُوَ مُهْلِکُ الْآخِرینَ. قالَ اللَّهُ تَعالی: «اَلَمْ نُهْلِکِ الْأَوَّلینَ، ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرینَ، کَذلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمینَ، وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ».

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ اللَّهَ قَدْ اَمَرَنی وَنَهانی، وَقَدْ اَمَرْتُ عَلِیّاً وَنَهَیْتُهُ بِأَمْرِهِ. فَعِلْمُ الْأَمْرِ وَالنَّهْیِ لَدَیْهِ، فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلِمُوا وَاَطیعُوهُ تَهْتَدُوا وَانْتَهُوا لِنَهْیِهِ تُرْشِدُوا، وَصیرُوا اِلی مُرادِهِ وَلا تَتَفَرَّقْ بِکُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبیلِهِ.

[صفحه ۴۵]

اولیاء أهل البیت وأعدائهم

مَعاشِرَ النَّاسِ، اَنَا صِراطُ اللَّهِ الْمُسْتَقیمِ الَّذی اَمَرَکُمْ بِاتِّباعِهِ، ثُمَّ عَلِیٌّ مِنْ بَعْدی، ثُمَّ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ اَئِمَّةُ الْهُدی، یَهْدُونَ اِلَی الْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ.

ثمّ قرأ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ » ... اِلی آخرها، وقال: فِیَّ نَزَلَتْ وَفیهِمْ وَاللَّهِ نَزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَاِیَّاهُمْ خَصَّتْ، اُولئِکَ اَوْلِیاءُ اللَّهِ الَّذینَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ، اَلا اِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ.

اَلا اِنَّ أعْدائَهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ الْغاوُونَ اِخْوانُ الشَّیاطینِ یُوحی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً.

أَلا ـ اِنَّ أوْلِیائَهُمُ الَّذینَ ذَکَرَهُمُ اللَّهُ فی کِتابِهِ، فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَومِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ کانُوا آبائَهُمْ اَوْ اَبْنائَهُمْ اَوْ اِخْوانَهُمْ اَوْ عَشیرَتَهُمْ، اُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ» اِلی آخر الآیة.

[صفحه ۴۶]

أَلا اِنَّ اَوْلِیائَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَقالَ: «الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا ایمانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ».

أَلا اِنَّ اَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یَرْتابُوا.

اَلا اِنَّ اَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِسَلامٍ آمِنینَ، تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ بِالتَّسْلیمِ یَقُولُونَ: سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدینَ.

اَلا اِنَّ اَوْلِیائَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّةُ یُرْزَقُونَ فیها بِغَیْرِ حِسابٍ.

اَلا اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذینَ یَصْلَوْنَ سَعیراً.

أَلا اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذینَ یَسْمَعُونَ لِجَهَنَّمَ شَهیقاً وَهِیَ تَفُورُ وَیَرَوْنَ لَها زَفیراً.

اَلا اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذینَ قالَ اللَّهُ فیهِمْ: «کُلَّما دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَها» الآیة.

أَلا اِنَّ أَعْدائَهُمُ الَّذینَ قالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «کُلَّما اُلْقِیَ فیها فَوْجٌ سَاَلَهُمْ خَزَنَتُها اَلَمْ یَاْتِکُمْ نَذیرٌ، قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذیرٌ فَکَذَّبْنا وَقُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ، اِنْ اَنْتُمْ اِلاَّ فی ضَلالٍ کَبیرٍ» إلی قوله: «اَلا فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعیرِ».

اَلا اِنَّ اَوْلِیائَهُمُ الَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ کَبیرٌ.

مَعاشِرَ النَّاسِ، شَتَّانَ ما بَيْنَ السَّعيرِ وَالْأَجْرِ الْكَبيرِ.
مَعاشِرَ النَّاسِ، عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَلَعَنَهُ، وَوَلِيُّنا كُلُّ مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ وَاحَبَّهُ.
مَعاشِرَ النَّاسِ، اَلا وإنّی النَّذيرُ وَعَلِیٌّ الْبَشيرُ.
مَعاشِرَ النَّاسِ، أَلا وإنّی مُنْذِرٌ وَعَلِیٌّ هادٍ.
مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنّی نَبِیٌّ وَعلِیٌّ وَصِيّی.
مَعاشِرَ النَّاسِ، اَلا وَاِنّی رَسُولٌ وَعلِیٌّ الْإمامُ وَالْوَصِیُّ مِنْ بَعْدی، وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ. اَلا وَاِنّی والِدُهُمْ وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ صُلْبِهِ.
[صفحه ۴۷]

الامام المهدی

اَلا اِنَّ خاتَمَ الأئِمَّةِ مِنَّا الْقائِمَ الْمَهْدِیَّ. اَلا اِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدّينِ. أَلا اِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمينَ. اَلا اِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها. اَلا اِنَّهُ غالِبُ كُلِّ قَبيلَةٍ مِنْ اَهْلِ الشِّرْكِ وَهاديها.
اَلا اِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ ثارٍ لِأَوْلِياءِ اللَّهِ. اَلا اِنَّهُ النَّاصِرُ لِدينِ اللَّهِ.
اَلا ـ اِنَّهُ الْغَرَّافُ مِنْ بَحْرٍ عَميقٍ. اَلا ـ اِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذى فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَكُلَّ ذى جَهْلٍ بِجَهْلِهِ. اَلا اِنَّهُ خِيَرَةُ اللَّهِ وَمُخْتارُهُ. اَلا اِنَّهُ وارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ.
اَلا اِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْمُشَيِّدُ لِأَمْرِ آياتِهِ. اَلا اِنَّهُ الرَّشيدُ السَّديدُ. اَلا اِنَّهُ الْمُفَوَّضُ اِلَيْهِ.
اَلا اِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرُونِ بَيْنَ يَدَيْهِ. اَلا اِنَّهُ الْباقى حُجَّةً وَلا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلا حَقَّ اِلَّا مَعَهُ وَلا نُورَ اِلَّا عِنْدَهُ.
اَلا اِنَّهُ لا غالِبَ لَهُ وَلا مَنْصُورَ عَلَيْهِ. اَلا وَاِنَّهُ وَلِیُّ اللَّهِ فى اَرْضِهِ، وَحَكَمُهُ فى خَلْقِهِ، وَاَمينُهُ فى سِرِّهِ وَعَلانِيَتِهِ.
[صفحه ۴۸]

التمهيد لأمر البيعة

مَعاشِرَ النَّاسِ، إنّی قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ وَاَفْهَمْتُكُمْ، وَهذا عَلِیٌّ يُفْهِمُكُمْ بَعْدى.
اَلا وَاِنّی عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتى اَدْعُوكُمْ اِلى مُصافَقَتى عَلى بَيْعَتِهِ وَالْإقْرارِ بِهِ، ثُمَّ مُصافَقَتِهِ بَعْدى.
اَلا ـ وَاِنّی قَدْ بايَعْتُ اللَّهَ وَعَلِیٌّ قَدْ بايَعَنى، وَاَنا آخِذُكُمْ بِالْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. «اِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ اِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ، يَدُاللَّهِ فَوْقَ اَيْديهِمْ. فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ، وَمَنْ اَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتيهِ اَجْراً عَظيماً».

الحلال والحرام، الواجبات والمحرّمات

مَعاشِرَ النَّاسِ، اِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ، «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما» الآيهْ.
مَعاشِرَ النَّاسِ، حِجُّوا الْبَيْتَ، فَما وَرَدَهُ اَهْلُ بَيْتٍ اِلَّا اسْتَغْنَوْا وَاُبْشِرُوا، وَلا تَخَلَّفُوا عَنْهُ اِلَّا بَتَرُوا وَافْتَقَرُوا.
مَعاشِرَ النَّاسِ، ما وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ اِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ما سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ اِلى وَقْتِهِ ذلِكَ، فَاِذَا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتَأْنَفَ عَمَلَهُ.
[صفحه ۴۹]
مَعاشِرَ النَّاسِ، الْحُجَّاجُ مُعانُونَ وَنَفَقاتُهُمْ مُخَلَّفَةٌ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ لا يُضيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنينَ.
مَعاشِرَ النَّاسِ، حِجُّوا الْبَيْتَ بِكَمالِ الدّينِ وَالتَّفَقُّهِ، وَلا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشاهِدِ اِلَّا بِتَوْبَةٍ وَاِقْلاعٍ.
مَعاشِرَ النَّاسِ، اَقيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ كَما اَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَاِنْ طالَ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَقَصَّرْتُمْ اَوْ نَسيتُمْ فَعَلِیٌّ وَلِيُّكُمْ وَمُبَيِّنٌ لَكُمْ،

الَّذی نَصَبَهُ اللّهُ عزَّوَجَلَّ لَکَمْ بَعْدی اَمینَ خَلْقِهِ. اِنَّهُ مِنّی وَاَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَمَنْ تَخْلُفُ مِنْ ذُرِّیَّتی یُخْبِرُونَکَمْ بِما تَسأَلُونَ عَنْهُ وَیُبَیِّنُونَ لَکَمْ ما لا تَعْلَمُونَ.

اَلا اِنَّ الْحَلالَ وَالْحَرامَ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ اُحْصِیَهُما وَاُعَرِّفَهُما فَآمُرَ بِالْحَلالِ وَاَنْهِیَ عَنِ الْحَرامِ فی مَقامٍ واحِدٍ، فَاُمِرْتُ اَنْ آخُذَ الْبَیْعَةَ مِنْکُمْ وَالصَّفْقَةَ لَکُمْ بِقَبُولِ ما جِئْتُ بِهِ عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فی عَلِیٍّ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَالْأَوْصِیاءِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذینَ هُمْ مِنّی وَمِنْهُ اِمامَةٌ فیهِمْ قائِمَةٌ، خاتِمُها الْمَهْدِیُّ اِلی یَوْمٍ یَلْقَی اللّهَ الَّذی یُقَدِّرُ وَیَقْضی.

مَعاشِرَ النّاسِ، وَکُلُّ حَلالٍ دَلَلْتُکُمْ عَلَیْهِ وَکُلُّ حَرامٍ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ فَاِنّی لَمْ اَرْجِعْ عَنْ ذلِکَ وَلَمْ اُبَدِّلْ. اَلا فَاذْکُرُوا ذلِکَ وَاحْفَظُوهُ وَتَواصَوْا بِهِ، وَلا تُبَدِّلُوهُ وَلا تُغَیِّرُوهُ.

اَلا وَاِنّی اُجَدِّدُ الْقَوْلَ: اَلا فَاَقیمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّکاةَ وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ.

[صفحه ۵۰]

اَلا وَاِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ اَنْ تَنْتَهُوا اِلی قَوْلی وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ یَحْضُرْ وَتَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنّی وَتَنْهَوْهُ عَنْ مُخالَفَتِهِ، فَاِنَّهُ اَمْرٌ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمِنّی. وَلا اَمْرَ بِمَعْرُوفٍ وَلا نَهْیَ عَنْ مُنْکَرٍ اِلاّ مَعَ اِمامٍ مَعْصُومٍ.

مَعاشِرَ النّاسِ، الْقُرْآنُ یُعَرِّفُکُمْ اَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ، وَعَرَّفْتُکُمْ اِنَّهُمْ مِنّی وَمِنْهُ، حَیْثُ یَقُولُ اللّهُ فی کِتابِهِ: «وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ»، وَقُلْتُ: «لَنْ تَضِلُّوا ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما».

مَعاشِرَ النّاسِ، التَّقْوی، التَّقْوی، وَاحْذَرُوا السّاعَةَ کَما قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: «اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْءٌ عَظیمٌ».

اُذْکُرُوا الْمَماتَ وَالْمَعادَ وَالْحِسابَ وَالْمَوازینَ وَالْمُحاسَبَةَ بَیْنَ یَدَیْ رَبِّ الْعالَمینَ وَالثَّوابَ وَالْعِقابَ. فَمَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ اُثیبَ عَلَیْها وَمَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلَیْسَ لَهُ فِی الْجِنانِ نَصیبٌ.

البیعة بصورة رسمیّة

مَعاشِرَ النّاسِ، اِنَّکُمْ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ تُصافِقُونی بِکَفٍّ واحِدٍ فی وَقْتٍ واحِدٍ، وَقَدْ اَمَرَنِیَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ اَنْ آخُذَ مِنْ اَلْسِنَتِکُمُ الْإِقْرارَ بِما عَقَّدْتُ لِعَلِیٍّ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ، وَلِمَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنّی وَمِنْهُ، عَلی ما اَعْلَمْتُکُمْ اَنَّ ذُرِّیَّتی مِنْ صُلْبِهِ.

[صفحه ۵۱]

فَقُولُوا بِأَجْمَعِکُمْ: «اِنّا سامِعُونَ مُطیعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَرَبِّکَ فی اَمْرِ اِمامِنا عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَمَنْ وُلِدَتْ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ. نُبایِعُکَ عَلی ذلِکَ بِقُلُوبِنا وَاَنْفُسِنا وَاَلْسِنَتِنا وَاَیْدینا. عَلی ذلِکَ نَحْیی وَعَلَیْهِ نَمُوتُ وَعَلَیْهِ نُبْعَثُ. وَلا نُغَیِّرُ وَلا نُبَدِّلُ، وَلا نَشُکُّ وَلا نَجْحَدُ وَلا نَرْتابُ، وَلا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلا نَنْقُضُ الْمیثاقَ.

وَعَظْتَنا بِوَعْظِ اللّهِ فی عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَالْأَئِمَّةِ الَّذینَ ذَکَرْتَ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ مِنْ وُلْدِهِ بَعْدَهُ، الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَمَنْ نَصَبَهُ اللّهُ بَعْدَهُما. فَالْعَهْدُ وَالْمیثاقُ لَهُمْ مَأْخُوذٌ مِنّا، مِنْ قُلُوبِنا وَاَنْفُسِنا وَاَلْسِنَتِنا وَضَمایِرِنا وَاَیْدینا. مَنْ اَدْرَکَها بِیَدِهِ وَاِلاّ فَقَدْ اَقَرَّ بِلِسانِهِ، وَلا نَبْتَغی بِذلِکَ بَدَلاً وَلا یَرَی اللّهُ مِنْ اَنْفُسِنا حِوَلاً. نَحْنُ نُؤَدّی ذلِکَ عَنْکَ الدّانی وَالْقاصی مِنْ اَوْلادِنا وَاَهالینا، وَنُشْهِدُ اللّهَ بِذلِکَ وَکَفی بِاللّهِ شَهیداً وَاَنْتَ عَلَیْنا بِهِ شَهیدٌ».

مَعاشِرَ النّاسِ، ما تَقُولُونَ؟ فَاِنَّ اللّهَ یَعْلَمُ کُلَّ صَوْتٍ وَخافِیَةَ کُلِّ نَفْسٍ، «فَمَنِ اهْتَدی فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها»، وَمَنْ بایَعَ فَاِنَّما یُبایِعُ اللّهَ، «یَدُ اللّهِ فَوْقَ اَیْدیهِمْ».

مَعاشِرَ النّاسِ، فَبایِعُوا اللّهَ وَبایِعُونی وَبایِعُوا عَلِیّاً أَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ کَلِمَةً باقِیَةً. یُهْلِکُ اللّهُ مَنْ غَدَرَ وَیَرْحَمُ مَنْ وَفی، «وَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللّهَ فَسَیُؤْتیهِ اَجْراً عَظیماً».

مَعاشِرَ النّاسِ، قُولُوا الَّذی قُلْتُ لَکُمْ وَسَلِّمُوا عَلی عَلِیٍّ بِاِمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ، وَقُولُوا: «سَمِعْنا وَاَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَاِلَیْکَ الْمَصیرُ»، وَقُولُوا:

«الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا لِهذا وَما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانَا اللّهُ» الآیهٔ.

[صفحه ۵۲]

مَعاشِرَ النّاسِ، اِنَّ فَضائِلَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ عِنْدَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ– وَقَدْ اَنْزَلَها فِی الْقُرْآنِ– أَکْثَرُ مِنْ اَنْ اُحْصِیَها فی مَقامٍ واحِدٍ، فَمَنْ اَنْبَأَکُمْ بِها وَعَرَفَها فَصَدِّقُوهُ.

مَعاشِرَ النّاسِ، مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَعَلِیّاً وَالْأَئِمَّهَٔ الَّذینَ ذَکَرْتُهُمْ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظیماً.

مَعاشِرَ النّاسِ، السّابِقُونَ اِلی مُبایَعَتِهِ وَمُوالاتِهِ وَالتَّسْلیمِهِ بِإِمْرَهِٔ الْمُؤْمِنینَ اُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ فی جَنّاتِ النَّعیمِ.

مَعاشِرَ النّاسِ، قُولُوا ما یَرْضی اللّهُ بِهِ عَنْکُمْ مِنَ الْقَوْلِ، فَإِنْ تَکْفُرُوا اَنْتُمْ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَلَنْ یَضُرَّ اللّهَ شَیْئاً.

اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ بِما اَدَّیْتُ وَاَمَرْتُ وَاغْضِبْ عَلَی الْجاحِدینَ الْکافِرینَ، وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

[صفحه ۵۳]

ترجمه فارسیِ متن کامل خطبه پیامبر اکرم در غدیر خم

حمد و ثنای الهی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

حمد و سپاس خدایی را که در یگانگی خود بلند مرتبه، ودر تنهایی وفرد بودن خود نزدیک است. در قدرت و سلطه‌ی خود با جلالت و در ارکان خود عظیم است. علم او به همه چیز احاطه دارد در حالی که در جای خود است، و همه‌ی مخلوقات را با قدرت و برهان خود تحت سیطره دارد.

همیشه مورد سپاس بوده و همچنان مورد ستایش خواهد بود.

[صفحه ۵۴]

صاحب عظمتی که از بین رفتنی نیست. ابتدا کننده او وبازگرداننده اوست و هر کاری بسوی او باز می گردد.

بوجود آورنده‌ی بالا‌ـ برده شده‌ها (کنایه از آسمانها وافلاـک) و پهن کننده‌ی گسترده‌ها (کنایه از زمین) یگانه حکمران زمینها وآسمانها، پاک و منزّه و تسبیح شده، پروردگار ملائکه و روح، تفضّل کننده بر همه‌ی آنچه خلق کرده و لطف کننده بر هر آنچه بوجود آورده است. هر چشمی زیر نظر اوست ولی چشمها او را نمی‌بینند.

کَرم کننده و بردبار و تحمّل کننده است. رحمت او همه چیز را فرا گرفته و با نعمت خود بر همه‌ی آنها منّت گذارده است. در انتقام گرفتن خود عجله نمی کند، و به آنچه از عذابش که مستحقّ آنند مبادرت نمی‌ورزد.

باطنها و سریره‌ها را می‌فهمد و ضمایر را می‌داند و پنهانها بر او مخفی نمی‌ماند و مخفی‌ها بر او مشتبه نمی‌شود. او راست احاطه بر هر چیزی و غلبه بر همه چیز و قوّت در هر چیزی و قدرت بر هر چیزی، و مانند او شیئی نیست. اوست بوجود آورنده‌ی شیئ (چیز) هنگامی که چیزی نبود. دائم و زنده است، و به قسط و عدل قائم است. نیست خدایی جز او که با عزّت و حکیم است.

بالاتر از آن است که چشمها او را درک کنند ولی او چشمها را درک می کند و او لطف کننده و آگاه است. هیچکس نمی تواند با دیدن به صفت او راه یابد، و هیچکس به چگونگی او از سرّ و آشکار دست نمی‌یابد مگر به آنچه خود خداوند عز وجل راهنمایی کرده است.

[صفحه ۵۵]

گواهی می‌دهم برای او که اوست خدایی که قُدس و پاکی و منزّه بودن او روزگار را پر کرده است. او که نورش ابدیّت را فرا

گرفته است. او که دستورش را بـدون مشورتِ مشورت کننـده‌ای اجرا می‌کنـد و در تقـدیرش شـریک نـدارد و در تـدبیرش کمک نمی‌شود.

آنچه ایجاد کرده بـدون نمونه و مثالی تصویر نموده و آنچه خلق کرده بدون کمک از کسـی و بدون زحمت و بدون احتیاج به فکر و حیله خلق کرده است. آنهـا را ایجـاد کرد پس بوجود آمدنـد و خلق کرد پس ظاهر شدنـد. پس اوست خـدایی که جز او خـدایی نیست، صنعت او محکم و کار او زیبا است، عادلی که ظلم نمی‌کند و کَرم کننده‌ای که کارها بسوی او باز می‌گردد.

شهادت می‌دهم که اوست خـدایی که همه چیز در مقابل عظمت او تواضع کرده و همه چیز در مقابل عزّت او ذلیل شده و همه چیز در برابر قدرت او سر تسلیم فرود آورده و همه چیز در برابر هیبت او خاضع شده‌اند.

پادشاهِ پادشاهان و گرداننده‌ی افلاک و مسخّر کننده‌ی آفتاب و ماه، که همه با زمانِ تعیین شده در حرکت هستند. شب را بر روی روز وروز را بر روی شب می‌گردانـد که بسرعت در پی آن می‌رود. در هم شـکننده‌ی هر زورگوی بـا عنـاد، و هلاک کننـده‌ی هر شیطان سر پیچ و متمرّد.

برای او ضـدّی و همراه او معارضـی نبوده است. یکتا و بی نیاز است. زائیـده نشـده و نمی‌زایـد و برای او هیـچ همتایی نیست. خدای یگـانه و پروردگـار بـا عظمـت. می‌خواهـد پس به انجـام می‌رسانـد، واراده می‌کنـد پس مقـدّر می‌نمایـد، و می‌دانـد پس به شـماره می‌آورد. می‌میرانـد و زنـده می‌کنـد، فقیر می‌کنـد و غنی می‌نمایـد، می‌خندانـد و می‌گریانـد، نزدیک می‌کنـد و دور می‌نماید، منع می‌کند و عطا می‌نماید. پادشاهی از آن او و حمد و سپاس برای اوست. خیر بدست اوست و او بر هر چیزی قادر است.

[صفحه ۵۶]

شب را در روز و روز را در شب فرو می‌برد. نیست خدایی جز او که با عزّت و آمرزنده است. اجابت کننده‌ی دعا، بسیار عطا کننده، شمارنده‌ی نَفَسـها و پروردگار جنّ و بشـر، که هیچ امری بر او مشـکل نمی‌شود، و فریاد دادخواهان او را منضـجر نمی‌کند، و اصرار اصـرار کننـدگانش او را خسـته نمی‌کنـد. نگهدارنـده‌ی صـالحین و موفّق کننـده‌ی رسـتگاران و صـاحب اختیار مؤمنین و پروردگار عالمیان. خدایی که از هر آنچه خلق کرده مستحق است که او را در هر حالی شکر و سپاس گویند.

او را سـپاس بسیار می‌گویم و دائماً شکر می‌نمایم، چه در آسایش و چه در گرفتاری، چه در حال شدّت و چه در حال آرامش. و به او و ملائکه‌اش و کتابهـایش و پیـامبرانش ایمـان می‌آورم. دسـتور او را گـوش می‌دهـم و اطـاعت می‌نمـایم و به آنچه او را راضـی می‌کنـد مبـادرت می‌ورزم ودر مقابـل مقـدّرات او تسـلیم می‌شـوم بعنـوان رغبت در اطـاعت او و ترس از عقوبت او، چرا که اوسـت خدایی که نمی‌توان از مکر او در امان بود و از ظلم او هم ترس نداریم (یعنی ظلم نمی‌کند).

فرمان الهی برای مطلبی مهمّ

اقرار می‌کنم برای خداونـد بر نفس خود بعنوان بنـدگی او، و شـهادت می‌دهم برای او به پروردگاری، و آنچه به من وحی نموده ادا می‌نمـایم از ترس آنکه مبـادا اگر انجـام نـدهم عـذابی از او بر من فرود آیـد که هیچکس نتوانـد آنرا دفع کنـد هر چنـد که حیله‌ی عظیمی بکار بندد و دوستی او خالص باشد- نیست خدایی جز او- زیرا خداوند به من اعلام فرموده که اگر آنچه در حقّ علی بر من نازل نموده ابلاغ نکنم رسالت او را نرسانده‌ام، و برای من حفظ از شرّ مردم را ضمانت نموده و خدا کفایت کننده و کریم است.

[صفحه ۵۷]

خداونـد بـه مـن چنین وحی کرده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمـانِ الرَّحیم، یـا اَیُّهَـا الرَّسُـولُ بَلِّغْ مـا اُنْزِلَ اِلَیْـکَ مِنْ رَبِّکَ- فی علی یعنی فی الخلافهٔ لعلیّ بن ابی‌طالب- وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»، «ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نـازل شـده- در بـاره‌ی علیّ، یعنی خلافـت علی بن ابی‌طالب- و اگر انجام نـدهی رسالت او را نرسانـده‌ای، و خداونـد تو را از

مردم حفظ می‌کند».

ای مردم، من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده کوتاهی نکرده‌ام، و من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می‌کنم: جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوندِ سلام پروردگارم- که او سلام است- مرا مأمور کرد که در این محلّ اجتماع بپاخیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم که «علیّ بن ابی‌طالب برادرِ من و وصیّ من و جانشین من بر امّتم و امام بعد از من است. نسبت او بمن همانند نسبت هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست. و او صاحب اختیار شما بعد از خدا ورسولش است»، و خداوند در این مورد آیه‌ای از کتابش بر من نازل کرده است: «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ»، «صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند»، و علیّ بن ابی‌طالب است که نماز را بپا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عز وجل را قصد می‌کند.

[صفحه ۵۸]

ای مردم، من از جبرئیل درخواست کردم که از خدا بخواهد تا مرا از ابلاغ این مهم معاف بدارد، زیرا از کمی متّقین و زیادی منافقین و افساد ملامت کنندگان و حیله‌های مسخره کنندگانِ اسلام اطلاع دارم، کسانی که خداوند در کتابش آنان را چنین توصیف کرده است که با زبانشان می‌گویند آنچه در قلبهایشان نیست و این کار را سهل می‌شمارند در حالیکه نزد خداوند عظیم است. و همچنین بخاطر اینکه منافقین بارها مرا اذیّت کرده‌اند تا آنجا که مرا «اُذُن» (گوش دهنده‌ی بر هر حرفی) نامیدند، و گمان کردند که من چنین هستم بخاطر ملازمت بسیار او (علی) با من و توجّه من به او و تمایل او و قبولش از من، تا آنکه خداوند عزّوجلّ در این باره چنین نازل کرد: «وَمِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَیَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ قُلْ اُذُن- علی الذین یزعمون أنّه اُذن- خَیْرٍ لَکُمْ، یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ »، «... و از آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیّت می‌کنند و می‌گویند او «اُذُن» (گوش دهنده بر هر حرفی) است، بگو: گوش است- بر ضدّ کسانی که گمان می‌کنند او «اُذُن» است- و برای شما خیر است، به خدا ایمان می‌آورد ودر مقابل مؤمنین اظهار تواضع واحترام می‌نماید».

واگر من بخواهم گویندگان این نسبت (اُذُن) را نام ببرم می‌توانم، و اگر بخواهم به شخص آنها اشاره کنم می‌نمایم، و اگر بخواهم با علائم آنها را معرّفی کنم می‌توانم، ولی بخدا قسم من در کار آنان با بزرگواری رفتار کرده‌ام.

بعد از همه‌ی اینها، خداوند از من راضی نمی‌شود مگر آنچه در حق علیّ بر من نازل کرده ابلاغ نمایم.

سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ- فی حقّ علیّ- وإنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ»، «ای پیامبر برسان آنچه- در حق علی- از پروردگارت بر تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند».

[صفحه ۵۹]

اعلان رسمی ولایت و امامت دوازده امام

ای مردم، این مطلب را در باره‌ی او بدانید و بفهمید، و بدانید که خداوند او را برای شما صاحب اختیار وامامی قرار داده که اطاعتش را واجب نموده است بر مهاجرین وانصار و بر تابعین آنان به نیکی، و بر روستایی و شهری، و بر عجمی و عربی، و بر آزاد و بنده، و بر بزرگ و کوچک، و بر سفید و سیاه. بر هر یکتا پرستی حکم او اجرا شونده و کلام او مورد عمل و امر او نافذ است. هر کس با او مخالفت کند ملعون است، و هر کس تابع او باشد و او را تصدیق نماید مورد رحمت الهی استخداوند او را و هر کس را که از او بشنود و او را اطاعت کند آمرزیده است.

ای مردم، این آخرین باری است که در چنین اجتماعی بپا می‌ایستم، پس بشنوید واطاعت کنید و در مقابل امر خداوند پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید، چرا که خداوند عز وجل صاحب اختیار شما و معبود شما است، و بعد از خداوند رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده، و بعد از من علی صاحب اختیار شما و امام شما به امر خداوند است، و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.

[صفحه ۶۰]

حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) بر شما حرام کرده باشند. خداوند عزوجل حلال و حرام را به من شناسانده است، و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال و حرامش به من آموخته به او سپرده‌ام.

ای مردم، علی را (بر دیگران) فضیلت دهید. هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آنرا در من جمع کرده است و هر علمی را که آموخته‌ام در امام المتقین جمع نموده‌ام، و هیچ علمی نیست مگر آنکه آنرا بعلی آموخته‌ام. اوست «امام مبین» که خداوند در سوره‌ی یس ذکر کرده است: «وَکُلَّ شَیْیءٍ اَحْصَیْناهُ فی إمامٍ مُبینٍ»، «و هر چیزی را در امام مبین جمع کردیم».

ای مردم، از او (علی) بسوی دیگری گمراه نشوید، و از او روی بر مگردانید و از ولایت او سرباز نزنید. اوست که به حق هدایت نموده و به آن عمل می‌کند، و باطل را ابطال نموده و از آن نهی می‌نماید، و در راه خدا سرزنش ملامت کننده‌ای او را مانع نمی‌شود.

او (علی) اوّل کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و هیچکس در ایمانِ به من بر او سبقت نگرفت. اوست که با جان خود در راه رسول خدا فداکاری کرد. اوست که با پیامبر خدا بود در حالی که هیچکس از مردان همراه او خدا را عبادت نمی‌کرد. اوّلین مردم در نماز گزاردن، و اوّل کسی است که با من خدا را عبادت کرد. از طرف خداوند به او امر کردم تا در خوابگاه من بخوابد، او هم در حالیکه جانش را فدای من کرده بود در جای من خوابید.

[صفحه ۶۱]

ای مردم، او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است، و او را قبول کنید که خداوند او را منصوب نموده است.

ای مردم، او از طرف خداوند امام است، و هر کس ولایت او را انکار کند خداوند هرگز توبه‌اش را نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد. حتمی است بر خداوند که با کسی که با او مخالفت نماید چنین کند و او را به عذابی شدید تا ابدیّت و تا آخر روزگار معذّب نماید. پس بپرهیزید از اینکه با او مخالفت کنید و گرفتار آتشی شوید که آتشگیره‌ی آن مردم و سنگها هستند و برای کافران آماده شده است.

ای مردم، بخدا قسم پیامبران و رسولان پیشین به من بشارت داده‌اند، و من بخدا قسم خاتم پیامبران و مرسلین و حجّت بر همه‌ی مخلوقین از اهل آسمانها و زمینها هستم. هر کس در این مطالب شکّ کند مانند کفر جاهلیت اوّل کافر شده است. و هر کس در چیزی از این گفتار من شکّ کند در همه‌ی آنچه بر من نازل شده شکّ کرده است، و هر کس در یکی از امامان شک کند در همه‌ی آنان شکّ کرده است، وشکّ کننده در باره‌ی ما در آتش است.

ای مردم، خداوند این فضیلت را بر من ارزانی داشته که منّتی از او بر من و احسانی از جانب او بسوی من است. خدایی جز او نیست. حمد و سپاس از من بر او تا ابدیّت و تا آخر روزگار و در هر حال.

[صفحه ۶۲]

ای مردم، علی را فضیلت دهید که او افضل مردم بعد از من از مرد و زن است تا مادامی که خداوند روزی را نازل می‌کند و خلق باقی هستند. ملعون است ملعون است، مورد غضب است مورد غضب است کسی که این گفتار مرا ردّ کند و با آن موافق نباشد.

بدانیـد که جبرئیل از جانب خداونـد این خبر را برای من آورده است و می گویـد: «هرکس با علی دشـمنی کند وولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او بـاد». هر کس ببینـد برای فردا چه پیش فرسـتاده است. از خـدا بترسـید که بـا علی مخالفت کنیـد و در نتیجه قدمی بعد از ثابت بودن آن بلغزد، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

ای مردم، او (علی) «جنب اللَّه» ه خداونـد در کتـاب عزیزش ذکر کرده و در بـاره‌ی کسـی که بـا او مخـالفت کنـد فرموده است: «اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ»، «ای حسرت بر آنچه در باره‌ی جنب خداوند تفریط و کوتاهی کردم».

ای مردم، قرآن را تـدبّر نمائیـد و آیات آن را بفهمید و در محکمات آن نظر کنید و بدنبال متشابه آن نروید. بخدا قسم، باطن آن را برای شـما بیـان نمی‌کنـد و تفسـیرش را برایتان روشن نمی‌کنـد مگر این شخصـی که من دست او را می گیرم و او را بسوی خود بالا می‌برم و بـازوی او را می‌گیرم و بـا دو دسـتم او را بلنـد می‌کنم و به شـما می‌فهمـانم که: «هر کس من صـاحب اختیار اویم این علی صاحب اختیار او است»، و او علیّ بن ابی‌طالب برادر و جانشـین من است، و ولایتِ او از جانب خداوندِ عزوجل است که بر من نازل کرده است.

ای مردم، علی و پاکان از فرزنـدانم از نسل او ثقل اصـغرند و قرآن ثقل اکبر است. هر یک از این دو از دیگری خبر می‌دهد و با آن موافق است. آنها از یکـدیگر جـدا نمی‌شونـد تا بر سـر حوض کوثر بر من وارد شونـد. بدانیـد که آنان امین‌های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند.

بدانیـد که من ادا نمودم، بدانیـد که من ابلاغ کردم، بدانید که من شـنوانیدم، بدانید که من روشن نمودم، بدانید که خداوند فرموده است و من از جانب خداوند عزوجل می گویم، بدانید که امیرالمؤمنینی جز این برادرم نیست. بدانید که امیرالمؤمنین بودن بعد از من برای احدی جز او حلال نیست.

[صفحه ۶۳]

معرفی و بلند کردن امیرالمؤمنین بدست پیامبر

سپس پیامبر صـلی الله علیه و آله دسـتش را بر بازوی علی علیه‌السـلام زد و آنحضـرت بلند کرد. و این در حالی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السـلام از زمـانی که پیـامبر صـلی الله علیه و آله بر فراز منبرآمـده بود یک پلّه پائین‌تر از مکان حضـرت ایسـتاده بود و نسبت به صورت حضرت به طرف راست مایل بود که گویی هردو در یک مکان ایستاده‌اند.

پس پیـامبر صـلی الله علیه و آله با دسـتش او را بلنـد کرد و هر دو دست را به سوی آسـمان باز نمود و علیّ علیه‌السـلام را از جا بلند نمود تا حدّی که پای آنحضرت موازی زانوی پامبر صلی الله علیه و آله رسید. سپس فرمود:

ای مردم، این علی است برادر من و وصـیّ من و جامع علم من، و جانشـین من در امّتم بر آنان که به من ایمان آورده‌انـد، و جانشـین من در تفسـیر کتاب خداونـد عزوجل و دعوت به آن، و عمل کننـده به آنچه او را راضـی می کند، و جنگ کننده با دشـمنان خدا و دوستی کننده بر اطاعت او و نهی کننده از معصیت او.

[صفحه ۶۴]

اوست خلیفه‌ی رسول خـدا، و اوست امیرالمؤمنین و امام هدایت کننده از طرف خداوند، و اوست قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان به امر خداوند.

خداونـد می‌فرماید: «ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ»، «سـخن در پیشـگاه من تغییر نمی‌پذیرد»، پروردگارا، به امر تو می گویم: «خداوندا دوسـت بـدار هر کس علی را دوست بدارد و دشـمن بدار هر کس علی را دشـمن بدارد، و یاری کن هر کس علی را یاری کند و خوار کن هر کس علی را خوار کند، و لعنت نما هر کس علی را انکار کند و غضب نما بر هر کس که حقّ علی را انکار نماید».

پروردگارا، تو هنگام روشن شدن این مطلب و منصوب نمودن علی در این روز این آیه را در بـاره‌ی او نازل کردی: «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لکُمُ الْإِسْلامَ دیناً». «وَمَنَ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ»، «امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم»، «و هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند هرگز از او قبول نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود». پروردگارا، تو را شاهد می‌گیرم که من ابلاغ نمودم.

[صفحه ۶۵]

تاکید بر توجّه امت به مسئله‌ی امامت

ای مردم، خداوند دین شما را با امامت او کامل نمود، پس هر کس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عزوجل، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته و در آتش دائمی خواهند بود. عذاب از آنان تخفیف نمی‌یابد و به آنها مهلت داده نمی‌شود.

ای مردم، این علی است که یاری کننده‌ترین شما نسبت بمن و سزاوارترین شما به من و نزدیک‌ترین شما به من و عزیزترین شما نزد من است. خداوند عزوجل ومن از او راضی هستیم. هیچ آیه‌ی رضایتی در قرآن نازل نشده است مگر در بـاره‌ی او، و هیچگاه خداوند مؤمنین را مورد خطاب قرار نداده مگر آنکه ابتدا او مخاطب بوده است، و هیچ آیه‌ی مدحی در قرآن نیست مگر در باره‌ی او، و خداوند در سوره‌ی «هَلْ اَتی عَلَی الْإِنْسانِ» ... شهادت به بهشت نداده مگر برای او و این سوره را در باره‌ی غیر او نازل نکرده و با این سوره جز او را مدح نکرده است.

ای مردم، او یاری دهنده‌ی دین خدا و دفاع کننده از رسول خدا است، و اوست با تقوای پاکیزه‌ی هدایت کننده‌ی هدایت شده. پیامبرتان بهترین پیامبر و وصیّتان بهترین وصیّ و فرزندان او بهترین اوصیاء هستند.

ای مردم، نسل هر پیامبری از صلب خود او هستند ولی نسل من از صلب أمیرالمؤمنین علی است.

ای مردم، شیطان آدم را با حسد از بهشت بیرون کرد. مبادا به علی حسد کنید که اعمالتان نابود شود و قدمهایتان بلغزد. آدم بخاطر یک گناه بزمین فرستاده شد در حالیکه انتخاب شده‌ی خداوند عزوجل بود، پس شما چگونه خواهید بود در حالیکه شمائید و در بین شما دشمنان خدا هستند.

بدانید که با علی دشمنی نمی‌کند مگر شقیّ و با علی دوستی نمی‌کند مگر با تقوی، و به او ایمان نمی‌آورد مگر مؤمن مخلص. بخدا قسم در باره‌ی علی نازل شده است سوره‌ی «والعصر»: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیمِ، وَالْعَصْرِ، اِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْرٍ»، «قسم به عصر، انسان در زیان است» مگر علی که ایمان آورد وبه حق وصبر راضی شد.

ای مردم، من خدا را شاهد گرفتم و رسالتم را به شما ابلاغ نمودم، و بر عهده‌ی رسول جز ابلاغ روشن چیزی نیست. ای مردم از خدا بترسید آنطور که باید ترسید و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید.

[صفحه ۶۶]

اشاره به کارشکنیهای منافقین

ای مردم، «ایمان آورید به خدا و رسولش و به نوری که همراه او نازل شده است، قبل از آنکه هلاک کنیم وجوهی را و آن صورتها را به پشت برگردانیم یا آنان را مانند اصحاب سبت لعنت کنیم». بخدا قسم، از این آیه قصد نشده است مگر قومی از اصحابم که آنان را به اسم و نسبشان می‌شناسم ولی مأمورم که از آنان پرده پوشی کنم. پس هر کس عمل کند مطابق آنچه در

قلبش از حبّ یا بغض نسبت به علیّ می‌یابد.

ای مردم، نور از جانب خداوند عزوجل در من نهاده شده و سپس در علی بن ابی‌طالب و بعد در نسل او تا مهدی قائم که حق خداوند و هر حقّی که برای ما باشد می‌گیرد، چرا که خداوند عزوجل ما را بر کوتاهی کنندگان و بر معاندان و مخالفان و خائنان و گناهکاران و ظالمان و غاصبان از همه‌ی عالمیان حجّت قرار داده است.

[صفحه ۶۷]

ای مردم، شما را می‌ترسانم و انذار می‌نمایم که من رسول خدا هستم و قبل از من پیامبران بوده‌اند، آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم شما عقب گرد می‌نمائید؟ هر کس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی‌رساند، و خداوند بزودی شاکرین و صابرین را پاداش می‌دهد. بدانید که علی است توصیف شده به صبر و شکر و بعد از او فرزندانم از نسل او چنین‌اند.

ای مردم، با اسلامتان بر من منّت مگذارید، بلکه بر خدا منّت نگذارید، که اعمالتان را نابود می‌نماید وبر شما غضب می‌کند و شما را به شعله‌ای از آتش و مس (گداخته) مبتلا می‌کند، پروردگار شما در کمین است.

ای مردم، بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می‌کنند و روز قیامت کمک نمی‌شوند. ای مردم، خداوند ومن از آنان بیزار هستیم. ای مردم، آنان و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان در پائین‌ترین درجه‌ی آتش‌اند و چه بد است جای متکبران. بدانید که آنان «اصحاب صحیفه» هستند، پس هر یک از شما در صحیفه‌ی خود نظر کند.

راوی می‌گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نام «اصحاب صحیفه» را آورد اکثر مردم منظور حضرت از این کلام رانفهمیدند و برایشان سؤال انگیز شد و فقط عدّه‌ی کمی مقصود حضرت را فهمیدند.

ای مردم، من امر خلافت را بعنوان امامت و وراثتِ آن در نسل خودم تا روز قیامت به ودیعه می‌سپارم، و من رسانیدم آنچه مأمور به ابلاغش بودم تا حجّت باشد بر حاضر و غائب و بر همه‌ی کسانی که حضور دارند یا ندارند، بدنیا آمده‌اند یا نیامده‌اند. پس حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.

[صفحه ۶۸]

و بزودی امامت را بعد از من بعنوان پادشاهی و با ظلم و زور می‌گیرند. خداوند غاصبین و تعدّی کنندگان را لعنت کند. و در آن هنگام است- ای جنّ وانس- که می‌ریزد برای شما آنکه باید بریزد و می‌فرستد بر شما شعله‌ای از آتش و مس (گداخته) و نمی‌توانید آنرا از خود دفع کنید.

ای مردم، خداوند عزوجل شما را به حال خود رها نخواهد کرد تا آنکه خبیث را از پاکیزه جدا کند، و خداوند شما را بر غیب مطلع نمی‌کند.

ای مردم، هیچ سرزمین آبادی نیست مگر آنکه در اثر تکذیبِ (اهل آن آیات الهی را) خداوند قبل از روز قیامت آنها را هلاک خواهد کرد و آنرا تحت حکومت حضرت مهدی خواهد آورد، و خداوند وعده‌ی خود را عملی می‌نماید.

ای مردم، قبل از شما اکثر پیشینیان هلاک شدند، و خداوند آنها را هلاک نمود و اوست که آیندگان را هلاک خواهد کرد. خدای تعالی می‌فرماید: «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ، ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخَرِينَ، كَذلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ، وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»، «آیا ما پیشینیان را هلاک نکردیم؟ آیا در پی آنان دیگران را نفرستادیم؟ ما با مجرمان چنین می‌کنیم. وای بر مکذّبین در آن روز».

ای مردم، خداوند مرا امر و نهی نموده است، وزمن هم به امر الهی علی را امر وزنهی نموده‌ام، و علم امر و نهی نزد اوست. پس امر او را گوش دهید تا سلامت بمانید، وزاو را اطاعت کنید تا هدایت شوید و نهی او را قبول کنید تا در راه درست باشید، و به سوی مقصد ومراد او بروید و راههای بیگانه، شما را از راه او منحرف نکند.

[صفحه ۶۹]

پیروان اهل بیت ودشمنان ایشان

ای مردم، من راه مستقیم خداوند هستم که شما را به تابعیّت آن امر نموده، وسپس علی بعد از من، و سپس فرزندانم از نسل او که امامان هدایت‌اند، به حق هدایت می‌کنند و بیاری حق به عدالت رفتار می‌کنند.

سپس حضرت چنین خواندند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمانِ الرَّحیمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ » ... تا آخر سوره‌ی حمد وسپس فرمودند:

این سوره در باره‌ی من نازل شده، و بخدا قسم در باره‌ی ایشان (امامان) نازل شده است. بطور عموم شامل آنهاست و بطور خاصّ در باره‌ی آنان است. ایشان دوستان خدایند که ترسی بر آنان نیست و محزون نمی‌شوند، بدانید که حزب خداوند غالب هستند.

بدانید که دشمنان ایشان سفهاء گمراه و برادران شیاطین‌اند که اباطیل را از روی غرور به یکدیگر می‌رسانند.

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی‌اند که خداوند در کتابش آنان را یاد کرده و فرموده است: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ کانُوا آبائَهُمْ اَوْ اَبْنائَهُمْ اَوْ إخْوانَهُمْ اَوْ عَشیرَتَهُمْ، اُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ » ... تا آخر آیه، «نمی‌یابی قومی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند، و در عین حال با کسانی که با خدا و رسولش ضدّیت دارند روی دوستی داشته باشند، اگر چه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا فامیلشان باشند. آنان‌اند که ایمان در قلوبشان نوشته شده است »....

[صفحه ۷۰]

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی‌اند که خداوند عزوجل آنان را توصیف کرده و فرموده است: «الَّذینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبَسُوا ایمانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» «کسانی که ایمان آورده‌اند وایمانشان را با ظلم نپوشانده‌اند، آنان‌اند که برایشان امان است و آنان هدایت یافتگان‌اند».

بدانید که دوستان ایشان کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند وبه شکّ نیفتاده‌اند.

بدانید که دوستان ایشان کسانی‌اند که با سلامتی و در حال امن وارد بهشت می‌شوند، و ملائکه با سلام به ملاقات آنان می‌آیند و می‌گویند: «سلام بر شما، پاکیزه شدید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید».

بدانید که دوستان ایشان کسانی هستند که بهشت برای آنان است و در آن بدون حساب روزی داده می‌شوند.

بدانید که دشمنان ایشان (اهل بیت) کسانی‌اند که به شعله‌های آتش وارد می‌شوند، بدانید که دشمنان ایشان کسانی‌اند که از جهنّم در حالی که می‌جوشد صدای وحشتناکی می‌شنوند و شعله کشیدن آنرا می‌بینند.

بدانید که دشمنان ایشان کسانی‌اند که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: «کُلَّما دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَها » ... تا آخر آیه، «هر گروهی که داخل (جهنم) می‌شود همتای خود را لعنت می‌کند »....

[صفحه ۷۱]

بدانید که دشمنان ایشان کسانی‌اند که خداوند عزوجل می‌فرماید:

«کُلَّما اُلْقِیَ فیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها اَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذیرٌ، قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذیرٌ فَکَذَّبْنا وَقُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَیْیءٍ، اِنْ اَنْتُمْ اِلاَّ فی ضَلالٍ کَبیرٍ ... اَلا فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعیرِ»، «هرگاه گروهی (از ایشان) را در جهنم می‌اندازند خزانه داران دوزخ از ایشان می‌پرسند: آیا ترساننده‌ای برای شما نیامد؟ می‌گویند: بلی، برای ما نذیر وترساننده آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هیچ چیز نازل نکرده است، و شما در گمراهیِ بزرگ هستید ... پس دور باشند اصحاب آتش».

بدانید که دوستان ایشان (اهل بیت) کسانی هستند که در پنهانی از پروردگارشان می‌ترسند و برای آنان مغفرت و اجر بزرگ است.

ای مردم، چقدر فاصله است بین شعله‌های آتش و بین اَجر بزرگ!

ای مردم، دشمن ما کسی است که خداوند او را مذمت و لعنت نموده، و دوست ما آن کسی است که خداوند او را مدح نموده و دوستش بدارد.

ای مردم، بدانید که من نذیر و ترساننده‌ام و علی بشارت دهنده است.

ای مردم، بدانید که من مُنذر و برحذر دارنده‌ام و علی هدایت کننده است.

ای مردم، من پیامبرم و علی جانشین من است.

ای مردم، بدانید که من پیامبرم و علی امام و وصیّ بعد از من است، و امامان بعد از او فرزندان او هستند. بدانید که من پدر آنانم و آنها از صلب او بوجود می‌آیند.

[صفحه ۷۲]

حضرت مهدی

بدانید که آخرینِ امامان، مهدی قائم از ماست. اوست غالب بر ادیان، اوست انتقام گیرنده از ظالمین، اوست فاتح قلعه‌ها و منهدم کننده‌ی آنها، اوست غالب بر هر قبیله‌ای از اهل شرک و هدایت کننده‌ی آنان.

بدانید که اوست گیرنده‌ی انتقام هر خونی از اولیاء خدا. اوست یاری دهنده‌ی دین خدا.

بدانید که اوست استفاده کننده از دریایی عمیق. اوست که هر صاحب فضیلتی را بقدر فضلش و هر صاحب جهالتی را بقدر جهلش نشانه می‌دهد. اوست انتخاب شده و اختیار شده‌ی خداوند. اوست وارث هر علمی و احاطه دارنده به هر فهمی.

بدانید که اوست خبر دهنده‌ی از پروردگارش، و بالا برنده‌ی آیات الهی. اوست هدایت یافته‌ی محکم بنیان. اوست که کارها به او سپرده شده است.

اوست که پیشینیان به او بشارت داده‌اند، اوست که بعنوان حجّت باقی می‌ماند و بعد از او حجّتی نیست. هیچ حقّی نیست مگر همراه او، و هیچ نوری نیست مگر نزد او.

بدانید او کسی است که غالبی بر او نیست و کسی بر ضد او کمک نمی‌شود. اوست ولی خدا در زمین و حکم کننده‌ی او بین خلقش و امین او بر نهان و آشکارش.

[صفحه ۷۳]

مطرح کردن بیعت

ای مردم، من برایتان روشن کردم و به شما فهمانیدم، و این علی است که بعد از من به شما می‌فهماند.

بدانید که من بعد از پایان خطابه‌ام شما را به دست دادن با من بعنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می‌خوانم.

بدانید که من با خدا بیعت کرده‌ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می‌گیرم (خداوند می‌فرماید:) «اِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ اِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ، یَدُاللَّهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ، فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ، وَمَنْ اَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتیهِ اَجْراً عَظیماً»، «کسانی که با تو بیعت می‌کنند در واقع با خدا بیعت می‌کنند، دست خداوند بر روی دست آنان است. پس هر کس بیعت را بشکند این شکستن بر ضرر خود اوست، و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفادار باشد خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد».

[صفحه ۷۴]

حلال و حرام، واجبات و محرّمات

ای مردم، حج و عمره از شعائر الهی هستند، (خداوند می‌فرماید:) «فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ اَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما» تا آخر آیه، «پس هر کس به خانه‌ی خدا بعنوان حجّ یا عمره بیاید برای او اشکالی نیست که بر صفا ومروه بسیار طواف کند».

ای مردم، به حجّ خانه‌ی خدا بروید. هیچ خاندانی به خانه‌ی خدا وارد نمی‌شوند مگر آنکه مستغنی می گردند و شاد می‌شوند، و هیچ خاندانی آنرا ترک نمی کنند مگر آنکه منقطع می‌شوند و فقیر می گردند.

ای مردم، هیچ مؤمنی در موقف (عرفات، مشعر، منی) وقوف نمی‌کند مگر آنکه خداوند گناهان گذشته‌ی او را تا آن وقت می‌آمرزد، و هرگاه که حجّش پایان یافت اعمالش را از سر می گیرد.

ای مردم، حاجیان کمک می‌شوند و آنچه خرج می‌کنند به آنان بر می گردد، و خداوند جزای محسنین را ضایع نمی‌نماید.

ای مردم، با دین کامل و با تَفَقُّه و فهم به حجّ خانه‌ی خدا بروید و از آن مشاهد مشرّفه جز با توبه و دست کشیدن از گناه بر مگردید.

ای مردم، نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید همانطور که خداوند عزوجل به شما فرمان داده است و اگر زمان طویلی بر شما گذشت و کوتاهی نمودید یا فراموش کردید، علی صاحب اختیار شما است و برای شما بیان می‌کند، او که خداوند عزوجل بعد از من بعنوان امین بر خلقش او را منصوب نموده است. او از من است و من از اویم.

او و آنانکه از نسل من‌اند از آنچه سؤال کنید به شما خبر می‌دهند و آنچه را نمی‌دانید برای شما بیان می‌کنند.

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که من همه‌ی آنها را بشمارم و معرفی کنم و بتوانم در یک مجلس به همه‌ی حلالها دستور دهم و از همه‌ی حرامها نهی کنم. پس مأمورم که از شما بیعت بگیرم و با شما دست بدهم بر اینکه قبول کنید آنچه از طرف خداوند عزوجلّ درباره‌ی امیرالمؤمنین علی و جانشینان بعد از او آورده‌ام که آنان از نسل من و اویند، (و آن موضوع) امامتی است که فقط در آنها بپا خواهد بود، و آخر ایشان مهدی است تا روزی که خدای مدبِّر قضا و قدر را ملاقات کند.

ای مردم، هر حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی نمودم، هرگز از آنها بر نگشته‌ام و تغییر نداده‌ام. این مطلب را بیاد داشته باشید و آنرا حفظ کنید و به یکدیگر سفارش کنید، و آنرا تبدیل نکنید و تغییر ندهید.

من سخن خود را تکرار می‌کنم: نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به کار نیک امر کنید و از منکرات نهی نمائید.

بدانید که بالاترین امر بمعروف آنست که سخن مرا بفهمید و آنرا به کسانی که حاضر نیستند برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفتش نهی نمائید که این دستوری از جانب خداوند عزوجل و از نزد من است، و هیچ امر بمعروف و نهی از منکری نمی‌شود مگر با امام معصوم.

[صفحه ۷۵]

ای مردم، قرآن به شما می‌شناساند که امامان بعد از علی فرزندان او هستند و من هم به شما شناساندم که آنان از نسل من و از نسل اویند. آنجا که خداوند در کتابش می‌فرماید: «وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ»، «آن (امامت) را بعنوان کلمه‌ی باقی در نسل او قرار داد»، و من نیز به شما گفتم: «اگر به آن دو (قرآن و اهل بیت) تمسّک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید».

ای مردم، تقوی را، تقوی را. از قیامت بر حذر باشید همانگونه که خدای عزوجل فرموده: «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظیمٌ»، «زلزله‌ی قیامت شیئ عظیمی است».

مرگ و معاد و حساب و ترازوهای الهی و حسابرسی در پیشگاه رب العالمین و ثواب و عقاب را بیاد آورید. هر کس حسنه با خود بیاورد طبق آن ثواب داده می‌شود، و هر کس گناه بیاورد در بهشت او را نصیبی نخواهد بود.

[صفحه ۷۶]

بیعت گرفتن رسمی

ای مردم، شما بیش از آن هستید با یک دست و در یک زمان با من دست دهید، و پروردگارم مرا مأمور کرده است که از زبان شما اقرار بگیرم در باره‌ی آنچه منعقد نمودم برای علی امیرالمؤمنین و امامانی که بعد از او می‌آیند و از نسل من و اویند، چنانکه بشما فهماندم که فرزندان من از صلب اویند.

پس همگی چنین بگوئید:

«ما شنیدیم و اطاعت می‌کنیم و راضی هستیم و سر تسلیم فرود می‌آوریم درباره‌ی آنچه از جانب پروردگار ما و خودت بما رساندی در باره‌ی امر امامتِ امامان علی امیرالمؤمنین و امامانی که از صلب او بدنیا می‌آیند. بر این مطلب با قلبهایمان و با جانمان و با زبانمان و با دستانمان با تو بیعت می‌کنیم. بر این عقیده زنده‌ایم و با آن می‌میریم و (روز قیامت) با آن محشور می‌شویم. تغییر نخواهیم داد و تبدیل نمی‌کنیم و شکّ نمی‌کنیم و انکار نمی‌نمائیم و تردید به دل راه نمی‌دهیم و از این قول بر نمی‌گردیم و پیمان را نمی‌شکنیم.

تو ما را به موعظه‌ی الهی نصیحت نمودی در باره‌ی علی امیرالمؤمنین و امامانی که گفتی بعد از او از نسل تو و فرزندان اویند، یعنی حسن و حسین و آنانکه خداوند بعد از آن دو منصوب نموده است.

پس برای آنان عهد و پیمان از ما گرفته شد، از قلبهایمان و جانهایمان و زبانهایمان و ضمائرمان و دستهایمان. هر کس توانست با دست بیعت می‌نماید و گرنه با زبانش اقرار می‌کند. هرگز در پی تغییر این عهد نیستیم و خداوند (در این باره) از نفسهایمان دگرگونی نبیند.

ما این مطالب را از قول تو به نزدیک و دور از فرزندانمان و فامیلمان می‌رسانیم، و خدا را بر آن شاهد می‌گیریم. خداوند در شاهد بودن کفایت می‌کند و تو نیز بر این اقرار ما شاهد هستی».

ای مردم، چه می‌گوئید؟ خداوند هر صدایی را و پنهانی‌های هر کسی را می‌داند. پس هر کس هدایت یافت بنفع خودش است و هر کس گمراه شد به ضرر خودش گمراه شده است، و هر کس بیعت کند با خداوند بیعت می‌کند، دست خداوند بر روی دست آنها (بیعت کنندگان) است.

[صفحه ۷۷]

ای مردم، با خدا بیعت کنید و با من بیعت نمائید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان از ایشان در دنیا و آخرت، بعنوان امامتی که در نسل ایشان باقی است بیعت کنید. خداوند غدر کنندگان (بیعت شکنان) را هلاک و وفاداران را مورد رحمت قرار می‌دهد. و هر کس بیعت را بشکند به ضرر خویش شکسته است، و هرکس به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند خداوند به او اجر عظیمی عنایت می‌فرماید.

ای مردم، آنچه به شما گفتم بگوئید (تکرار کنید)، و به علی بعنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید و بگوئید «شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا مغفرت تو را می‌خواهیم و بازگشت بسوی توست». و بگوئید: «حمد و سپاس خدای را که ما را به این هدایت کرد، و اگر خداوند هدایت نمی‌کرد ما هدایت نمی‌شدیم »....

ای مردم، فضائل علی بن ابی‌طالب نزد خداوند- که در قرآن آنرا نازل کرده- بیش از آن است که همه را در یک مجلس بشمارم، پس هر کس در باره‌ی آنها بشما خبر داد و معرفت آنرا داشت او را تصدیق کنید.

ای مردم، هر کس خدا و رسولش و علی و امامانی را که ذکر کردم اطاعت کند به رستگاری بزرگ دست یافته است.

ای مردم، کسانی که برای بیعت با او و قبول ولایت او و سلام کردن بعنوان «امیرالمؤمنین» با او، سبقت بگیرند آنان رستگارانند و در باغهای نعمت خواهند بود.

ای مردم، سخنی بگوئید که بخاطر آن خداوند از شما راضی شود، و اگر شما و همه‌ی کسانی که در زمین هستند کافر شوند بخدا ضرری نمی‌رسانند.

خدایا، بخاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم مؤمنین را بیامرز، و بر منکرین که کافرند غضب نما، و حمد و سپاس مخصوص خداوند عالم است.

حماسه غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: حکیمی محمدرضا، ۱۳۱۴ -

عنوان قراردادی: الغدیر فی الکتاب والسنه والادب شرح

عنوان و نام پدیدآور: حماسه غدیر / محمدرضا حکیمی

مشخصات نشر: قم دلیل ما ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.

شابک: ۱۲۰۰۰ریال چاپ بیست و یکم ۶-۷۶-۷۹۹۰-۹۶۴؛ ۱۴۰۰۰ریال (چاپ بیست و دوم؛)۱۴۰۰۰ریال (چاپ بیست و سوم)

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: چاپ بیست و یکم زمستان ۱۳۸۲.

یادداشت: چاپ بیست و دوم: بهار ۱۳۸۴.

یادداشت: چاپ بیست و سوم: زمستان ۱۳۸۴.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹. الغدیر فی الکتاب والسنه والادب -- نقد و تفسیر.

موضوع: غدیر خم

شناسه افزوده: امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹. الغدیر فی الکتاب و السنه والادب شرح

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵۴/الف۸غ۴۰۸۳ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: م۱۶۴۸۵-۸۲

لحظه‌ها

اشاره

لحظه‌ها می‌گذرند و بار گذشتشان بر دوش ماست. ما می‌گذریم و بارگذشتمان بر دوش دفاع از حق زندگی است. زندگی می‌گذرد و بار گذشتش بر دوش تاریخ.

انسان بر سررود بی آرام لحظه‌ها قایق می‌راند، قایقی از تخته بند هستی، از عمق تکلیف و درخشانی وجدان و پاکی پیوست و

عصمت التقاء. اکنون آیا این تکلیف عمیق و وجدان درخشان و پیوست پاک و التقای معصوم را به چه روز می‌نشانند؟
آنچه هست، و انسان باید از آن آگاه باشد یا آگاه شود این است.
لحظه‌های پا به گریز، در جام وجود انسان می‌ریزنـد تا آن را لبریز کننـد. و خورشـید بر این جام می‌تابد تا انسان آن را همی روشـن بدارد و از فروغ زندگی پر.
در «تفسیر آفتاب»، به اینجا می‌رسیم که لحظه‌ها همواره از عصـمت سرشارند. و اعماق متعالی زندگی از این لحظه‌ها آکنده. تا در مفاهیم حق و عمل به آنها، تبـدیلی راه نیافته باشـد، چنین است. و چون آن تبـدیل راه یافت، بر مفسران آفتاب است که به مرزبانی خیزند و نگهداشت عصمت لحظه‌ها را از جان سپرسازند و تعالی اعماق را حراست کنند، حراستی از جوهر غرور و تلالوی حماسه.
سطح زندگی چندان ارجمند نیست اگر عمق آن ارجمند نباشد. شناخت و وصول
[صفحه ۲۰]
عمق است و حرکت سطح. در جهـان تحرک بسیار است امـا وصول انـدک. طبیعت با انسان، در تحرک همگام است و در وصول پیش. و در این میـان اگر انسـانی به وصول دست یـافت، او از طبیعت پیشتر است و ارجمنـدتر، که در این شـرط، طبیعت انسـان را خنگی است رهوار. و از اینجاست که معنویت و حماسه، از پدیده‌های دیگر عظیم ترند و از همه زیباییها زیباتر.
وقتی که می‌گوییم حق، یعنی راستین ترین کـائن، در همه تفسیرها و عمق‌ها. و چون می‌گوییم: دفـاع از حق، یعنی تبلور معنویت و تشخص حماسه، این است آنچه هست.
انسان و تاریخ و حماسه، سه بعدی است که بدون توجه به بعد چهارم، ارجشان ناشـناخته است و تعالیشان بی بن. و آن بعد چهارم، حق است به معنای وسیع و ژرف آن.
و چون در انیجا به باری که بر دوش لحظه‌ها گذاشته شده است توجه کنیم یعنی: تکلیف، و به تفسیر آفتاب برسیم، یعنی: استقامت، هم در هستی خویش و هم در ذات زمان و عمق رابطه، تشخص حماسه را لمس می‌کنیم. و چون بنگریم که حق در مفهوم اصلیش از همـه کس و همه چیز و همه وقت و همه جـاست، می‌نگریم که چسـان دریـا و کتـاب، و کـوه و اسـتدلال، و آفتـار و دل، و قلم و عصـیان، و سپیـده و سـخن، و روز و تفسیـر، و صـخره و عقیده، و ظهر و اقدام، در مرزز هستی مشـعلداران معنویت متبلور و حماسـه متشخص [۱] یکسانند.
[صفحه ۲۱]
حـق در عینیت خویش، متعلق به انسـان و طـبیعت و لحظه‌هـاست، و قوام راسـتین این هر سه به حق است. و از اینجـاست که اگر حق پایمال شد، طبیعت کدر می‌گردد و زمان پلید وهامون‌ها تاریک و چشمه سارها اندک جوش و آفتابها ملول وار و سپیده‌ها کاذب.
و چون از این مقوله است حق خلافت علی، گفته‌اند:
چون حق خلافت از علی سلب شـد، مردمان به نـدانم کاری افتادنـد و آبادی‌ها چنان چون خشک سال‌ها، یکباره بی چیز شدنـد و خشـکیدند، و بهار جای‌ها و چراگاه‌ها از فرو افتادن نعمت و خصب سـر به وای کشـیدن نهادند و آشکارا گشت و فراوان، تباهی در دشت‌ها و شهرها به بد کرد دست‌های مردمان. [۲].
و از اینجـاست کـه بازتـاب مقـاومت در راه احیـای حـق، چـون انعکـاس اشعه خورشـید در آفـاق، در مرزهـای شـب و روز نمـودار می‌گردد، و در ذات گیتی پایدار می‌ماند، و بانگ ادیب «معّره» بلند می‌شود:
و علی الدهر من دماء الشهیدین علی و نجله شاهدان
فهما فی اواخر اللیل فجران و فی اولیاته شفقان
ثبتافی قمیصه لیجیؤ الحشر مستعدیاً الی الرحمان

روزگار، روزگار با خون علی و فرزندش رنگ گرفته است:

فجر و شفق...

و همینسان است تا ... تا قیامت!

[صفحه ۲۲]

و اگر روزگار، از این رنگ پـذیری ناگزیر است، پدیـده‌های زنـدگی و تاریـخ نیز همین رنگ را رنگ خون و حق را پذیرفته‌اند. و چون چنین است، این رنگ، در فش افراشته هر شورش راستین است و ثبت جاوید ابعاد زنده تاریخ و جنبشهای اقوام.

و این، چنین است و چنین، و این حمـاسه همین گونه سـیال است و خونین، و در گوهر گیتی نافـذ و در هفت انـدام روزگـار نابض، بـویژه در آنجـا که حقی، سـنگر حـق همه کس و همه چیز، در همه جـا و همه وقت باشـد، زنـان حق علی زیرا که حکومت او یعنی امتـداد حکومت محمـد برای ایصـال حق بود به همه کائنـات زنـدگی و مزج همه کائنـات زنـدگی با حق. و چون چنین حقی زیر پا هشته شود، همه کائنات زندگی مصدوم می گردند.

پس عظیمترین عرصه حماسه، عرصه دفاع و مرزبانی است، دفاع از حق و مرزبانی حدود و ابعاد آن.

پیونـد انسـان تاریـخ حماسه، با حق، در همین نگهـداشت و مرزبانی است. و نقاط اوج «نظری» این واقعیت، آنجاست که آفتاب‌های شناسانـدن این حماسه و دفاع طلوع می کنند و حاصل مواریث را در این شـناساندن گرد می‌آورند و در معرض توده‌ها قرار می‌دهند و در درون واقعیـت سـازی، راه می‌شـکافند، بـا مشـعلی بردوش، چونـان: «الغـدیر» و درفشـی خـونین برفراز کرده، چونـان: «شـهداء الفضیلهٔ».

چنانکه نقاط اوج «علمی» این واقعیت، آنجاست که آفتابهای شناساندن این حماسه و دفاع طلوع می کند و حاصل مواریث را در این شناساندن، با عمل، نشان می‌دهند و در معرض توده‌های برمی‌آورند، و برای تطهیر زمان و تصـحیح جامعه و تهذیب رهبری و ایجاد خشم مقدس به پا می‌خیزند؛ ولو بلغ ما بلغ، مانند پساوند

[صفحه ۲۳]

بیت النبی [... ۳].

و هنگامی که این دو نقطه اوج درهم آمیخت، همان خواهد بود که از آن، به «حماسه جاوید» تعبیر می کنیم. و این ملتقای حماسـی، در هر قلهای از تاریـخ، تنفسـگاه عظیم انسان بوده است؛ و مثالی بوده است از حیویت حق، که اگر همین نبود، همه زنـدگی پیکری بود و مردار و کائنی بود ناحق. اگر از گذشـته‌ها بخواهیم برای این التقا، مثال بیاوریم، می‌توان تعالیم امام سـجاد (صحیفه) را در نظر آورد همراه پیکر خونین زیـد بر سـردار، در کناسه کوفه، یا سـخنرانی خرد کنده حضـرت زینب را در مجلس یزید، همراه سـر مطهر امام حسین، در طشت طلا، در همان مجلس.

و چون حق، چونـان یـک واحـد سـیال، در انسـان و طبیعت سـاری است و اگر در قلمروزیست عینی یـا ذهنی انسان پایمان شـد، در طبیعت نیز می‌پژمرد در این هنگـام، کسـی که به یاری حق با پا می‌خیزد، همه ارجمنـدی‌ها با اوست. او برای دفاع از انسان و طبیعت برخاسته است؛ او بر خاسته است تا نه انسان دلیل باشد و نه طبیعت پژمان.

پس براستی، درفش حماسه و بهار حقیقی اوست.

و در حقیقت، در کائن وحدانی (یگانه) عالم،

اگر یک ذره را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سراپای

بویژه اگر آنچه را از جای خویش برگیرند، واحدی عظیم باشد، و مقوله

[صفحه ۲۴]

عصمت و التقا و حیات و حماسه و عمق و گستردگی، به نسبت سریان در همه کائنات گیتی و تاریخ و زمان، یعنی چنان باشد که خداوند حیات حق را در وجود او تمرکز داده باشد، چنانکه بنا به نقل محدثان سنت و شیعه پیامبر فرموده است:

علی مع الحق

و الحق مع علی

- علی با حق است.

و حق با علی است.

بنابراین،

پیکره زکریای پیامبر را با درخت اره کردن،

به سقراط شوکران نوشانیدن،

علی را یک ربع قرن خانه نشین کردن،

سر حسین را به سرنیزه‌ها کردن و در شهرها و بیابان‌ها گردانیدن و در چراغدان تنور نهادن و در طشت طلا بر لبان او تازیانه زدن،

دختران پیامبر راهامون بههامون گردانیدن،

خانه امام صادق را زیر نظر گرفتن که جامعه حق ندارد و به او مراجعه کند یا فتوایش را باز گوید و سپس او را در حیره کوفه زندانی کردن،

موسی بن جعفر را چندین سال در زندانهای زیرزمینی به غل و زنجیر کشیدن،

امام علی بن موسی الرضا را در سرخس زندانی کردن و از میانه راه رفتن به نماز عید فطر بازگردانیدن.

و امام علی النقی را و امام حسن عسکری را سالها در پادگان نظامی سامرا

[صفحه ۲۵]

بازداشتن [۴].

و...

و...

که هست و هست، اینها همه، به یک تن صدمه زدن و حق یک تن را ضایع کردن نیست. اینها جنایاتی است به عمق تاریخ و گستردگی زمان و وسعت دامنه حق در همه کائنات زندگی. و به دیگر سخن: مصدوم کردن حق است در طبیعت همه اشیاء، و خشکانیدن سرچشمه آب حیات است در همه پهنه‌های زیست عینی و ذهنی انسان.

و نتیجه اش آن است که پس از۱۴۰۴ سال که از طلوع اسلام می‌گذرد، و پس از ۱۳۸۱ سال که از واقعه غدیر سپری شده است، [۵] می‌نگریم که مردم جهان به چه روزی روز سیاهی به سر می‌برند، و هم در طول نسلها و عصرهای گذشته چها دیدند و چها کشیدند. در حالی که اگر «مدینه غدیر» تشکیل یافته بود و رئیس این مدینه در خانهاش زندانی نشده بود، عمل به اسلام اصیل ادامه می‌یافت و با پیگیری روش پیامبر و گسترش فریادهای قرآن، و عادت کردن و تربیت شدن نسلهایی چند، راه تاریخ تصحیح می‌گشت، و آن همه مرذول مسلط که به دست اسلام کوبیده شده بود دوباره جان نمی‌یافت، و مسیر انسان به تعالی و تعالیمی که باید، می‌افتاد؛ چنانکه به روایت خود اهل سنت پیامبر فرمود:

وان ولیتموها علیا، وجدتموه هادیاً مهدیاً، یسلک بکم علی الطریق المستقیم. [۶].

[صفحه ۲۶]

- اگر خلافت اسلامی را به علی بسپارید، رهبری خواهید داشت راه شناخته که همی راه سپر صراط مستقیمان بدارد.

بدینسان روشن است که اگر کسانی از این حق دم زنند، [۷] تجلیل از شخصی و توهین به اشخاصی نیست، بلکه التجا به دامن حقیقت است برای جبران و تصحیح، و دفاع است به خاطر ابعاد وسیع مورد. پس زدنه کردن خاطره «غدیر» و بحث و تالیف درباره آن، مسئله‌ای تاریخی و شخصی و فرقه‌ای نیست، بلکه یاد کرد طرح مدینه‌ای است، و مسئله‌ای مربوط به کلیت انسانیات در ابعاد زندگی و آفاق تحرك و حیات.

و اگر روزی و روزگاری، قدرتهای مسلط، اهل بحث و قلم وابسته را وا می‌داشتند تا این موضوع را مسکوت بگذارند، یا شخصی و زمانی معرفی کنند، اکنون، این حقیقت را همه درك می‌کنند که چنین نیست، بلکه این بحث و روشنگری، هم اکنون، جدیترین شعار است، بلکه حرکتی است در سطر احیای مجدد اسلام، و بازگشت به جدیترین سفارش پیامبر، که در نتیجه به اعتقاد اسلامی احیای حق انسانیت است در همه قلمروهای آن.

و چون چنین است و اسلام، دین پیامبر آخرین است و پس از محمد «ص»، پیامبری و پیامبریی نخواهد بود، آیا می‌توان پذیرفت که او مجموعه این تعلیم و حرکت و اقدام را رها کند و به دست زمانه سراپا خبط و دگرگونی و انسان «ظلوم جهول» بسپارد، با اینکه از پیش نیز تجربههای بسیار نشان داده بود که امتها

[صفحه ۲۷]

پس از درگذشت پیامبران، دچار انواع انحراف و ضلالت و دستبردن در تعالیم دین خود شده بودند. محمد بر همه ملل و اقوام مبعوث بود:

و ما ارسلناك الا كافهٔ للناس [۸].

- ما تو را به پیامبری نفرستادیم مگر برای همه خلقها و مردمان.

نهایت، زمان و مکان و مبارزات بی امان روزگار نخستین اسلام، در محیطی چون مکه- شهربت و بت پرستی و بازار اشرافیت اموی در آن ایام و درگیری‌های بسیار دیگر که دین جدید و نهایی داشت، به محمد اجازه نادد تا بیش از آنچه کرد بکند. و چون چنین بود، تکمیل جهانگیر شدن تعلیمات اسلام، از ناحیه خود پیامبر- با دستور وحی- [۹] بر عهده علی و سپس دیگر ائمه گذاشته شد. و اگر سه راه آنان نمی‌شدند و به جای پیروی از آنان، به قدرت طلبی و خلافت خواهی نمی‌افتادند، این نتیجه به دست می‌آمد.

امامت و خلافت علی، هسته اصلی فلسفه سیاسی اسلام است و همه شوون و مصالح اسلام وابسته به آن. از این رو که خود علمای اهل سنت، از علی روایت کرده‌اند که فرمود:

اصول الاسلام ثلاثهٔ، لاینفع واحد منها دون صاحبه: الصلاهٔ، و الزکاهٔ، و الموالاهٔ.

- پایه‌های اسلام سه چیز است: نماز خواندن، زکات دادن، به ولایت و حکومت حقه اعتقاد داشتن.

و بسیار روشن است که مقصود از این ولایت، تنها جنبه درونی و معنوی آن

[صفحه ۲۸]

نیست، بلکه علاوه بر آن، منظور این است که مسلمان، هنگامی مسلمان است که نماز بخواند و زکات بدهد و جز خلافت عدل و ولایت امام عادل گردن ننهد. و همین است که قوام دین و نشر آیین به آن بسته است، نه حکومت بنی امیه و بنی عباس و امثال آن. و همین است که در سایه آن، نوامیس و حدود خدایی اجرا می‌شود و متروك نمی‌ماند. پس جا دارد که از مهمترین مسائلی باشد که خدا از آن بازخواست می‌کند. چنانکه آلوسی بغدادی عالم بسیار متعصب سنی در تفسیر خود (ج ۷۴: ۲۳)، در ذیل این آیه:

وقفوهم انهم مسؤولون [۱۰].

- نگاه داریدشان که مسؤولند

پس از اینکه اقوال علما را درباره مقصود این آیه نقل می کند می گوید:

نزدیکترین این اقوال به صحت، این است که در آن روز، از عقاید و اعمال می‌پرسند، و راس اینها همه، «لااله الاالله» (یعنی: اقرار به یگانگی خدا) است و از مهمترین آنها (یعنی آنچه در قیامت از آن می‌پرسند و بازخواست می کنند)، ولایت علی- کرم الله وجهه- است. [۱۱].

و از اینجاست که می‌نگریم، بانوی اکرم حضرت فاطمه زهرا «ع» در خطبه معروف خویش- [۱۲] که در واقع تفسیری است بر اصالتهای اسلام و رسالتهای قرآن و

[صفحه ۲۹]

دفاعنهای است از حکومت حقه و حقوق اجتماعی اسلام و مسلمین، و نشاندادن خط مشی صحیح امت است در لزوم پیروی از امام حق، چنین می گوید:

انتم عباداللّه! نصب امره و نهیه، و حملة دینه و وحیه، و امناء

اللّه علی انفسکم، و بلغاه الی الامم [۱۳].

ای مسلمانان! این شمایید که در فشهای افراشته احکام خدایید، و این شمایید که بارگران دین خدا را و آیات وحی او را بر دوش کشیدهاید، تاهم خود از سر صدق و امانت به آن عمل کنید، و هم این همه آیات و مواریث تربیتی را به سراسر گیتی و اقوام جهان برسانید...

و چون توجه کنیم که قصد اصلی حضرت زهرا از این سخنرانی، دفاع از خلافت علی و وصیت پیغمبر در مورد خلافت و نشر فلسفه سیاسی اسلام و تایید حق اجتماعی و دینی مسلمین و تصحیح شکل حکومت بوده است، به این نکته خوب پی می‌بریم، که اینهمه، یعنی نشر دین خدا و عمل صادقانه به احکام آن، و ابلاغ دین به اقوام و ملل گیتی، همواره در پرتو رهبری کسی میسر است که وجودش، از هر حیث، دنباله و امتداد وجود پیامبر باشد، و با همه ملکات پیامبر پرورش یافته باشد، و از کودکی در دامان پیامبر بزرگ شده باشد، و لحظهای انحراف در رور و جسم و زندگیش راه نیافته باشد، و بت نپرستیده باشد، و گناه نکرده باشد، و جاهلیت در زندگی او راه نداشته باشد، و از همه مهمتر، او نیز چون خود پیامبر، از مجموعه این رسالت آگاه باشد، و به مجموعه این رسالت مومن باشد، و به خود و مسوولیت‌های خود علم و اعتقاد داشته باشد [۱۴].

[صفحه ۳۰]

و همه می‌دانند که چنین فردی در اسلام، با این مشخصات، به تصدیق تمام فرق اسلام، بلکه دیگر بیگانگان آگاه از تاریخ اسلام، جز علی بن ابیطالب، کسی نبوده است. این بود که پیامبر، به دستور خدا، او را برای ادامه رسالت‌های اسلام و دنباله گیری دقیق کلیت اقدام‌های خود، و تشکیل «مدینه غدیر»، یعنی نشرنهایی و قدرتمندانه و در عین حال بر پایه عدل و رافت اسلام بارها و بارها و از جمله در روز غدیر تعیین کرد، اما به گفته ولتر فیلسوف معروف فرانسوی:

آخرین اراده محمد انجام نشد، او علی را (به جانشینی خود) منصوب کرده بود [... ۱۵].

[صفحه ۳۱]

نیز باید به این اصل بسیاری مهم، در شرایع و ادیان الهی توجه کرد. و آن، اصل وصایت است که انبیاء گذشته همه، جانشین (وصّی) داشته‌اند و به دستور وحی، به اصل وصایت (تعیین وصی) عمل کرده‌اند. این موضوع در قرآن کریم، در شرح حال پیامبران، بارها یاد شده است. از طرف دیگر در قرآن تصریح شده است که سنت خدایی، «تبدیل» و «تحویل» و دگرگونی بردار نیست. بنابراین، پیامبر ما نیز باید مانند آن پیامبران، به دستور وحی، به اصل وصایت عمل کند و وصی (جانشین) خویش را در امت معرفی نماید، تا به سنت غیر قابل تبدیل الهی عمل شده باشد. پیامبر اکرم، به اقتضای پیامبری و به امر خدایی چنین کرد، و جز این

هم نمی‌توانست.باشد (ولن تجد لسنهٔ الله تبدیلا).

[صفحه ۳۱]

نیز بایـد به این اصـل بسـیاری مهم، در شـرایع و ادیـان الهی توجه کرد. و آن، اصـل وصـایت است که انبیـاء گذشـته همه، جانشـین (وصّـی) داشـته‌اند و بـه دسـتور وحی، به اصـل وصـایت (تعیین وصـی) عمـل کرده‌انـد. این موضـوع در قرآن کریم، در شـرح حـال پیامبران، بارها یاد شـده است. از طرف دیگر در قرآن تصـریح شـده است که سـنت خـدایی، «تبـدیل» و «تحویل» و دگرگونی بردار نیست. بنابراین، پیامبر ما نیز باید مانند آن پیامبران، به دستور وحی، به اصل وصایت عمل کند و وصی (جانشین) خویش را در امت معرفی نمایـد، تا به سـنت غیر قابل تبـدیل الهی عمل شده باشد. پیامبر اکرم، به اقتضای پیامبری و به امر خدایی چنین کرد، و جز این هم نمی‌توانست.باشد (ولن تجد لسنهٔ الله تبدیلا).

می‌نگرد که پایه‌ی اصلی تشیع (قائل بودن به لزوم وصـی برای پیامبر و تعیین آن از طرف پایه اصـلی تشیع خـدا، به وسـیله پیامبر)، براساس خود قرآن و زنـدگی پیامبر مذکور در قرآن قرار دارد، و ریشه‌های این عقیده، در زمینه‌های وحی خدایی و من و اصل دین فرو رفته است، و از خود پیامبر و قرآن وسنت صحیح برخاسته و نشات یافته است. در واقع، اگر خود اسلام، ریشه اش در قرآن است و سنت صحیح، تشیع نیز چنین است. و با این دقت، معلوم می‌شود که کلمه «تشیع»، کلمه‌ای است مترادف با اسلام و نه جز این. پس نه مسـلکی است بعد پیدا شده، و نه دینی است ساخته شده به دست فلان نژاد،و نه «چهره ایرانی اسلام»، و نه دینی که ایرانیان آن را پدید آورده باشـند، و نه لفافه‌ای که طبقات خاصی صرفاً برای مقاصد خویش از آن استفاده کرده باشند. این قضاوت‌ها همه و همه، اشـتباه محض اسـت و دور اسـت از واقعیـت و حقیقت و مـایه ضـلالت ذهن دینی جـامعه است و اجحـاف است برحـق. در روزگـار گذشـته سیاسیت دراره خلافت اموی و عباسـی و برخی قـدرت‌های دیگر بـاعث پراکنـدن این گونه سـخنان‌می‌شد. دردوران اخیر، برخی از مستشرقین- که کم و کیف کارهاشان بر صاحب نظران و متاملان پوشیده نیست- برای ایجاد

[صفحه ۳۲]

تشتّت در میـان ملـل اسـلام و ترویـج بی ایمانی و نشـر تفرقه ذهنی در میان مسـلمین، امثال این خلاف واقعها و دروغها را گفتنـد و نوشـتند. سـپس برخی نا آگاه و نامتخصـص در اسلام و تاریخ و کلام و حدیث و تفسیر اسلامی، یا آگاه ولی مغرض، این سخنان را بازگو کردنـد و در کتابهای خود نوشـتند و در کلاس‌های درس گفتنـد. با این همه، هیـچ گاه، در طول زندگی انسان، حق پوشـیده نمانده است و پوشیده نیست. و این است که با آن همه ستم و حق پوشی و اجحافی که شده است، بازمی‌نگریم که از میان خود اهل سنت، صدها دانشـمند و مورخ و حافظ حدیث و مفسـر قرآن و متکلم (مجتهد در عقاید) و حتی ادیب و لغوی، پایه‌های اصلی تشیّع را می‌شناسـند و حدیث غدیر را روایت می‌کنند و در کتب خویش می‌نویسـند. و محمد بن جریر طبری، مورخ و مفسرسـنی معروف (م ۳۱۰)، بـا اینکه در کتـاب تاریـخ بزرگ خود، جریـان آخرین حـج پیـامبر (حجّهٔ الوداع) را که همه جزئیـات آن برای مسـلمانان اهمیت بسیار دارد، ناقص ذکر می‌کند، یعنی دنباله واقعه را از آخرین روزهایی که پیامبر اکرم «ص» در مکه است رها می‌کند و در مورد شـرح بازشگت پیامبر تا مدینه خاموش می‌شود، [۱۶] تا مبادا کار به ذکر «واقعه غـدیر» بکشد، [۱۷] با این همه، پس از مدتها، به عنوان یـک حافظ حـدیث و فقیه و مورخ مسـلمان، بر کتمـان واقعه دینی آرام نمی‌یابـد و کتـابی مسـتقل به نام «الولایـهٔ فی طرق حدیث الغدیر» درباره این ماجرای

[صفحه ۳۳]

مهم اسلامی و اسناد حدیث آن تالیف می‌کند. مللك الشعرا بهار، درباره این تالیف طبری می‌گوید:

بی انـدازه از تهمت رفض بیم داشـته است. معـذلک روزی می‌شـنود که مردی از شـیوخ اهـل سـنت برضـد حـدیث «غـدیر خم» در فضـیلت علی بن ابیطالب، علیه السـلام، سـخن می‌گوید. محمد بن جریر علیرغم وی مجلس درسـی در تایید و اثبات «غدیر خم» برپا

کرد، و کتابی در فضایل علی (ع)، آغاز نمود، ولی هنوز آن کتاب تمام نشده مقتضی دید کتابی هم در فضایل شیخین بنویسد، و آن را در دست داشت که باز ناچار شد تا کتابی هم در فضیلت عباس، جد بنی العباس، تحریر کند. نتیجه این شد که هر سه کتاب ناتمام ماند. [۱۸].

می‌بینید که این مورخ نیز چون می‌رود یک سخن حق بگوید و تدارک مافات کند، باید چه چیزهای دیگر بگوید و به چه روزها بنشیند؟!

باری طبری، در کتاب نامبرده، حدیث غدیر را از فزون بر ۷۰ تن از اصحاب پیغمبر روایت می‌کند، که چندین مرتبه بالاتر از حد «تواتُر» (صدور و ثبوت قطعی) است. و حدیث را آنچنان به دقت و تفصیل نقل می‌کند که از جمله دیده می‌شود که پیامبر «ص»، در همان روز (روز ۱۸ ماه ذیحجه سال ۱۰ هجری) و همان خطبه، بجز تعیین موکد و صریح علی بن ابیطالب برای وصایت و خلافت، به دیگر ائمه طاهرین نیز اشاره می‌کند، و اطاعت آنان را، در روزگار آنان، بر همه امت فرض می‌شمارد، و حتی نام «مهدی» را نیز بر زبان می‌آورد. [۱۹].

[صفحه ۳۴]

نیز حافظ [۲۰] ابوالفرج بن جوزی حنبلی (م ۵۹۷) می‌گوید:

علمای تاریخ و سیره [۲۱] اجماع کرده‌اند که واقعه غدیر، پس از بازگشت پیامبر «ص» از حجةُ الوداع اتفاق افتاده است، در روز ۱۸ ذیحجه، و در آن روز، از اصحاب و اعراب و ساکنان حومه مدینه و مکه، ۱۲۰۰۰۰ تن جمعیت با پیامبر بودند. و اینان کسانی بودند که با او در «حجةُ الوداع» شرکت کرده بودند، و حدیث غدیر را از او شنیدند. و شاعران در این باره اشعار بسیار سرودند. [۲۲].

نیز ضیاء الدین مقبلی (م ۱۱۰۸) می‌گوید:

اگر حدیث غدیر مسلم نباشد، هیچ امر مسلمی در اسلام وجود ندارد [۲۳].

و همی‌نگونه، در طول سده‌های اسلامی - چنانکه اشاره شد - صدها تن، از عالمان اهل سنت، واقعه غدیر را روایت کرده‌اند. اگر بخواهیم روایتها و اظهارهای

[صفحه ۳۵]

آنان را بیاوریم باید چند جلد از کتاب «غبقات الانوار»، یا «الغدیر» را ر اینجا ذکر کنیم. پس می‌گذریم و همین اندازه می‌گوییم که در همین سده و همین روز و روزگار نیز، بسیاری از محققان و محدّثان و مولفّان اهل سنت، به ذکر روایت غدیر و ثبت آن پرداخته اند، ازجمله:

احمد زینی دحلان مکی شافعی، در کتاب (الفتوحات الاسلامیه)

شیخ یوسف نبهانی بیروتی، در کتاب (الشرف الموبّد)

سیّد مومن شبلنجی مصری، در کتاب (نور الابصار)

شیخ محمد عبده، در کتاب تفسیر (المنار)

عبدالحمید آلوسی بغدادی، در کتاب (نثراللّآلی)

شیخ محمد حبیب الله شنقیلی، در کتاب (کفایةُ الطّالب)

دکتر احمد فرید رفاعی، در کتاب تعلیقات (معجم الادباء)

استاد احمد زکی مصری، در کتاب تعلیقات (الاغانی)

استاد احمد نسیم مصری، در کتاب تعلیقات (دیوان مهیار دیلمی)

استاد اعظمی بغدادی، در کتاب شرح (الغدیر)، ج ۱۵۰: ۱

استاد محمد محمود رافعی، در کتاب شرح «هاشمیّات»

استاد محمد شاکرنابلسی، در کتاب شرح «هاشمیّات»

استاد عبداالفتار عبدالمقصود، در کتاب «الغدیر»، ج ۶

حافظ ناصر السُّنه حضرمی، در کتاب (تشنیف الآذان) [۲۴].

دکتر عمر فروخ، در کتاب (حکیم المعرّة)

[صفحه ۳۶]

و اخیراً استاد و محقق معروف جهان سنت، عبدالله علایلی، در سخنرانی خود در رادیو لبنان (به تاریخ ۱۸ ذیحجه ۱۳۸۰ ق) چنین گفته است:

ان عید الغدیر جزء من الاسلام، فمن انکره فقد انکر الاسلام بالذات [۲۵].

عید غدیر جز اسلام است. هر کسی منکر آن شود، منکر خود اسلام شده است.

تحلیل سخن علایلی

چرا علایلی می گوید، «من انکر الغدیر فقد انکر الاسلام بالذات» - هر کس منکر غدیر شود، منکر اصل اسلام شده است، چون غدیر، جزؤ رئیسی اسلام است. در هر سازمانی، مقام رهبری و نیروی اجرایی اصل است و در هر شعاری، چگونگی رهبری شعار، قسمت رئیسی آن. در سازمانی که اسلام پدید آورد، و پیامبری مومن به همه جزئیات احکام خویش، آن را پی افکند، می‌بایست- چنانکه اشاره شد - جای فرماندهی پس از او و رهبری شعار اسلامی را کسی بگیرد که چون خود او باشد در همه چیز: علم، تقوی، ایمان، جهاد، تحمل، اطلاع، سعی، ایثار، بینش و ... و اینهمه را با هم از میان تربیت شدگان اسلام- تنها علی داشت. و همین بود که خلیفه اول، ابوبکر بن ابی قُحافه، می گفت: مرا کنار بگذارید! مرا کنار بگذارید! من بهترین شما نیستم. [۲۶].

و خلیفه دوم، عمربن خطاب، می گفت:

علی از من و ابوبکر برای خلافت سزاوارتر بود. [۲۷].

[صفحه ۳۷]

پس از انکار «غدیر» انکار اسلام استانکار «غدیر» از این رو انکار اسلام است که غدیر تعیین سرنوشت حیاتی اسلامانکار (غدیر) انکار اسلام است است. یعنی اگر اسلام بخواهد بماند و اسلام باشد و به همه جزئیات آن مانند دوران پیامبر عمل شود، و مسائلی که تازه پیش می‌آید بر طبق ملاکهای صرفاً اسلامی و قرآنی نه آرا وظنون و گمانهای اشخاص بر میزان علم نبوی فیصله داده شود، و آنگاه آیات قرآن و احکام وحی محمدی جهانگیر گردد، باید جامعه اسلامی کسی را در راس داشته باشد تالی تلو پیامبر، که جز پیشبرد اسلام صحیح و اجرای یکایک برنامه‌های آن، (با اطلاع وسیع و درست و احتیاط کافی در مورد این‌برنامه‌ها)، به صورتی جدی و حقیقی و صحیح، هدفی نداشته باشد. و به اصطلار، سر تا پا مجسمه‌ای باشد از اسلام و عمل به اسلام و اجرای دقیق آن، که نه تنها ۲۰ سال معاویه را بر قسمت عمده‌ای از سرزمینهای اسلام و قرآن مسلط نگذارد، بلکه یک لحظه هم حکومت چون اویی را در اسلام تحمل نکند، چونان خود پیامبر. و نه تنها ابوذر غفاری را به خاطر دفاعش از بیت المال و حقوق عام تبعید نکند، بلکه به هنگام تبعید شدن او به مشایعتش برود و دلداریش بدهد.

پس محتوای غدیر، یعنی اسلام، و عمل به اسلام، و بقای اسلام، و تثبیت اسلام در داخل قلمرو اسلامی، و نشر و تبلیغ صحیح آن نظراً و عملاً در خارج، تا دورترین نقاط گیتی. به عبارت دیگر، محتوای غدیر، یعنی اقامه حدود اسلام و ادامه اجرای امر به معروف و نهی از منکر که عزت و بقای احکام خدا به این دو امر است و بس و تبلیغ همه احکام قرآن به سراسر جهان. بنابراین آیا انکار

چنین محتوایی انکار اسلام نیست؟ [۲۸].

[صفحه ۳۸]

و از این روست که پیامبر «ص» فرموده است: «بدترین عید مسلمانان، عید غدیر است». یعنی والاترین پدیده اجتماعی و دینی که در اسلام وجود دارد و در خور تجدید خاطره است و عطف توجه، غدیر است و محتوای غدیر است و مسئله رهبری. و پیداست که این رهبری، رهبریی است که رهبری قرآنی و اسلامی و محمدی است، حقیقةً نه عنواناً. و به دیگر سخن، بنای اسلام چنانکه در حدیث نبوی آمده است بر این است که کسرویت و قیصریت، جای نبوت و وصایت را نگیرد، و پایه‌های سلطنت اموی و عباسی، بر روی پیکر مسلمانان آزاده و شب زنده داران مجاهد و پاکدلان حافظ قرآن و مومنان راستین بنا نگردد و...

به عبارت دیگر، به جای حکومت علوی و حسنی و حسینی و دیگر امامان، حکومت فاسق و خونخوار و ضد قرآنی اموی و عباسی و عمال آنان نباشد. این است که بنابر احادیث فراوان، پیامبر اکرم، بجز ایجاد صحنه غدیر، به عنوان تعلیم مذهبی، جامعه‌های اسلامی را به این اصل مهم توجه داده است. از این جمله است روایتی که بدان اشاره شد، یعنی روایت فرات بن ابراهیم کوفی، از محمد بن ظهیر، از عبدالله بن فضل هاشمی، از امام جعفر صادق، از پدران خویش، که پیامبر فرمود:

روز غدیر خم، برترین عیده‌ای امت من است. و آن روزی است که خدای تعالی مرا امر کرد تا برادرم [۲۹] علی بن ابیطالب (ع) را رهبر امت خود قرار دهم، تا پس از من به او اقتدا کنند. و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را کامل کرد.

[صفحه ۳۹]

و این است که می‌گوییم بدون امام و پیشوا دین کامل نیست. به گفته شاعر شیعی معروف عرب، شیخ کاظم ازری بغدادی شاعر معروف عرب در قصیده مشهور «هائیه» می‌گوید:

انبی بلا وصی تعالی الله عما یقوله سفهاها

- آیا پیامبر، بی وصی و جانشین می‌شود؟ [۳۰] خدا و دین خدا بالاتر از این سخن ناخردمندانه است.

و این موضوع بدیهی است که انسان را به یاد سئوال و جواب بسیار جالب ابن ابی الحدید و نقیب ابوجعفر العلوی میاندازد. ابن ابی الحدید هنگام نقل گفتگوی خود با نقیب علوی، درباره مسئله خلافت و جریان سقیفه و شوری، می‌گوید:

به نقیب گفتم: «دلم راضی نمی‌شود که بگویم اصحاب پیامبر «ص» معصیت کردند و بر خلاف گفته او رفتند و نص ّ «غدیر» را زیر پا گذاشتند». نقیب در جواب گفت: «دل من نیز راضی نمی‌شود که بگویم پیامبر «ص» اهال کار بود و امت را همینگونه رها و ول کرد و رفت و مسلمانان را بی سرپرست و هر که هر که گذاشت. با اینکه او هرگاه از مدینه بیرون می‌رفت، برای مدینه امیری معین می‌کرد. و این در حالی بود که هنوز خود زنده بود و از مدینه نیز چندان دور نمی‌شد. پس چگونه ممکن است برای پس از مرگش کسی را امیر مسلمانان قرار ندهد پس از مرگ، که دیگر نمی‌تواند هیچ حادثهای را تدارک کند [...» ۳۱].

نیز انسان را به یاد این سخن فرزند خلیفه دوم، عبدالله بن عمر، می‌اندازد

[صفحه ۴۰]

که به پدر خود گفت:

مردم می‌گویند تو نمی‌خواهی کسی را جانشین خود قرار دهی! اگر تو ساربانی، یا چوپانی می‌داشتی و او نزد تو می‌آمد و شتران یا گوسفندان تو را همینگونه رها می‌کرد، تو می‌گفتی این چوپان مقصر است، در حالی که اداره و سرپرستی مردم از چراندن گوسفندان و شتران مهمتر است. ای پدر! چون به نزد خدای عزوّجل رسی، چه پاسخ دهی، در صورتی که کسی را برای سرپرستی بندگان او به جای خویش تعیین نکرده باشی؟!. [۳۲].

و همینگونه این سخن ام المومنین عایشه.

عایشه به عبدالله بن عمر گفت: «پسرم، سلامت مرا به پدرت عمر برسان و بگو: امت محمد را بی سرپرست رها مکن. کسی را در میان آنان جانشین خود ساز و مسلمانان را چون رمه بی شبان مهل. می‌ترسم آشوب بر پا شود». [۳۳].

با این سخن معاویه بن ابی سفیان، که هنگامی که خواست مثل یزیدی را در میان مسلمانان به خلافت برساند، به همین حکم عقلی مسلم چنگ زد و گفت:

من هراسناکم از اینکه امت محمد را پس از خود چون رمهای بی شبان رها کنم. [۳۴].

[صفحه ۴۱]

شگفتا! آیا در این صورت، می‌بایست یزید را سرپرست مسلمانان کنی یا امام و خلیفه بر حق حسین را. و شگفتتر اینکه عبداللّه بن عمر، ام المومنین عایشه، و معاویهٔ بن ابی سفیان، برای امت و بی سرپرست ماندن امت آن هم پس از اقوام یافت اسلام نگرانند و دل سوزانند، لیکن خدا و پیامبر خد، به این امر توجه ندارند، و در روزگاری که هنوز اسلام، مکتبی تازه پاست، محمد آن را همینگونه رها می‌کند و می‌رود ؟ ... واقعاً جای تکرار سخن ازری است: «تعالی الله عمایقوله »...

باری، سخن درباره اهمیت حکومت در اسلام بود و اهمیت توجه به فلسفه سیاسی اسلام، یعنی رهبری عادل و محتوای غدیر و اشارات و تصریحات خود پیامبر اکرم «ص» در این باره. و از این جمله است این سخن پیامبر اکرم در دنباله حدیث یادشده:

و خداوند، در آن روز، نعمت را برامت من کامل کرد. [۳۵].

و این نعمت کامل گشته با نصب علی بن ابیطالب برای حکومت، نعمت رسالت و هدایت اسلامی است و زیستن سعادتمندانه و انسانی، در قلمرو خدایی ولایت و سرپرستی اهل حق و ائمه عدل، که بشریت اگر بدان رسید که رسید، و گرنه باید تا دامنه قیامت در راه تحقق آن بکوشد. به دیگر سخن، این نعمت که پیامبر می‌گوید، یعنی همان چیز که با نصب و تعیین علی بن ابیطالب برای حکومت و خلافت، به مردم داده شد، و با کنار زدن علی از صحنه حکومت و سرنوشت اسلام، از مردم گرفته شد.

سپس پیامبر در همان حدیث می‌گوید:

خداوند دین اسلام را برای امت من برگزید. [۳۶].

یعنی اسلام کامل شده به وسیله حکومت عادل را خداوند برگزید و صورت کامل و نهایی دین قرار داد. اسلامی که تا محمد بود محمد را داشت، و سپس در متن خود

[صفحه ۴۲]

چیزی ندارد جز قرآن و علی و لاغیر. اسلامی که به گفته یکی از شاعران معاصر مصری:

لئن قیل اسلام و ما قیل حیدر

فذلک قلب لیس ینبضه دم

اگر بگویند اسلام و نگویند علی، این قلبی است که خونی در آن جریان ندارد.

آری، اینگونه پیشوا ... نه یزید و ولید، نه حجاج و خالد قسری، نه‌هارون الرشید و متو کل عباسی...

اصولاً نگریستن به واقعه غدیر به چشم یک امر تاریخی که قرونی بر آن گذشته است،نگریستن به واقعه غدیر خلاف فهم دین است و فهم این واقعه. صورت ماجرای غدیر، یک امر تاریخی است که ۱۴ قرن بر آن گذشته است، اما محتوای آن چه؟ بر خود اسلام نیز ۱۴ قرن گذشته است. بر دعوتهای اسلام: دعوت به یکتا پرستی، حریت، عدالت، نماز و زکات و جهات و امر به معروف و نهی از منکر نیز ۱۴ قرن گذشته است، اما اینها حقایق زمانی نیستند، حقایق ابدیند. اینها را با واحد «زمان» نمی‌توان سنجید، با واحد «انسان» و واحد «حیات انسانی» باید سنجید. و به دیگر سخن، اینها حقایق خداییند که تا جاودان دگرگونی نیابند، چنانکه قرآن فرموده است: «ولن تجد لسنهٔ الله تحویلا». محتوای غدیر نیز یکی از همین حقایق خدایی و ابدی است، که تا هر لحظه که فجر بدمد و

طلوعی باشد و روزی آید، حقیقت آن از نظر منطقی الهی باید حکم بر زندگی و زندگیها باشد.

[صفحه ۴۳]

اگر بخواهیم در این باره سادهتر از این سخن بگوییم، یعنی سخنی بگوییم در سطر مسائل ملموس انسانی، باید به کلام دکتر عبدالعزیز الدوری توجه کنیم:

تاریخ امت اسلام، یک واحد پیوسته و مربوط به هم است، مانند حلقه‌های یک زنجیر یا بستر یک رود، که پاره‌ای از آن، زمینه پاره دیگر است. وضع کنونی امت، نتیجه سیر تاریخی گذشته است، و سرآغاز راه گشایی به سوی آینده. بنابراین، در تاریخ ما هیچ انقطاع و گسستگی وجود ندارد و هیچ پدیده‌ای در آن، بدون ریشه و زمینه پیشین وجود نمی‌یابد. پس برای درک وضع کنونی امت (و اینکه چه علتهایی باعث انحطاط امت شد، و چه چیزهایی هم اکنون موجب پیش افتادن می‌شود)، باید ریشه‌های فرو رفته در گذشته و روش زندگی امت را در خلال قرون و اعصار پیشین درک کنیم. این سخن بدان معنی نیست که باید به عقب بر گردیم، نه، بلکه به این معنی است که باید ذات و هویت امت مسلمان را (با تامل در گذشته، و چگونگی حکومتها وزندگانیها) بفهمیم و با کنار ریختن پوسته‌های صرفاً تاریخی آن، برای حرکت دادن مسلمانان به پیش، یک جنبش سازنده تدارک بینیم. هر امتی دوره‌های انقلابی داشته است. در تاریخ اسلام نیز دوره‌های متفاوتی وجود یافته است. ممکن است تاثیر یک دوره بسیار دور، در وضع کنونی امت، از یک دوره بسیار نزدیک بیشتر باشد [... ۳۷].

اکنون با توجه به آنچه گفته شد، حتی یک خواننده جوان که شاید خود را فارغ از این بحثها و چند و چونها تصور کند، یا سری در این سرها نداشته باشد، یا اطلاعاتی در این مقوله به دست نیاورده باشد می‌تواند بفهمد که این همه اهتمامی که هم از روزگاران قدیم به مسئله غدیر می‌شده است و تاکنون نیز ادامه دارد، از اینجاست. و از اینجاست که پس از پیامبر اکرم، علی بارها بدان احتجاج کرده

[صفحه ۴۴]

است. [۳۸] و همین گونه شخصیتهای اسلامی دیگر، مانند بانوی اکرم فاطمه زهرا، امام حسن مجتبی، امام حسین، عبدالله بن جعفر، عمار یاسر، اصبغ بن نباته، قیس بن سعد انصاری، و حتی عمر و بن عاص و عمر بن عبدالعزیز و مامون عباسی. [۳۹].

و از اینجاست که امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام علی بن موسی الرضا، (ع)، غدیر را مطرر کرده‌اند و روز غدیر را عید می‌گرفته‌اند و به مردم یادآوری می‌کرده‌اند که «غدیر» بزرگترین عید اسلام است.

ثقة الاسلام کلینی، در کتاب «کافی» [۴۰] روایت کرده است، به اسناد خویش، از حسن بن راشد که:

به امام جعفر صادق گفتم: «فدایت شوم، برای مسلمامانان بجز دو عید (فطر و قربان) عید دیگری هست؟» فرمود: «آری ای حسن! عیدی است از این دو برتر وبالاتر». گفتم: «آن عید کدام است؟» فرمود: «روز نصب امیرالمومنین به پیشوایی امت».

نیز فیّاض بن محمد بن عمر طوسی، به سال ۲۵۹، در حالی که به ۹۰ سالگی رسیده بوده است، جریان روز غدیری را شرح داده است ک در آن روز، به حضور امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا «ع» رسیده است. فیاض بن محمد طوسی گوید:

در آن روز غدیر، دیدم که امام رضا، جمعی از دوستان خود را برای صرف غذا نگاه داشته بود. به خانه‌های آنان زی طعام و هدیه و جامه حتی انگشتری و موزه فرستاده بود. سر و وضع دوستان و خدمتگاران خود را

[صفحه ۴۵]

تغییر داده بود. در آن روز با وسایل پذیرایی تازه- غیر از آنچه در دیگر روزها در خانه امام به کار می‌رفت- از آنان پذیرایی می‌شد، و امام همواره فضیلت و عظمت آن روز را و سابقه دیرینش را در تاریخ اسلام شرح می‌داد [۴۱].

در اینجا که سخن در استدلال و استشهاد به حدیث غدیر است و جریان نصب امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) به امامت و خلافت،

به دست خود پیامبر اکرم (ص)، و در حضور ۱۲۰۰۰۰ تن مسلمان، آن هم در میان راه و در دل بیابانی تفتیده و در شرایطی مهم، ممکن است این سوال برای برخی پیش آید که چرا در روز سقیفه که جریان به خلافت رسیدن خلیفه اول، ابوبکر بن ابی قحافه، پیش آمد، خود امام به حدیث غدیر استشهاد نکرد؟

پرسش شیخ سلیم بشری مصری

(نامه ۱۰۱)

خوب است این پرسش و پاسخ آن را، از زبان دو عالم بزرگ سنی و شیعه بشنویم. این دو عالم، یکی شیخ سلیم بشری مالکی مصری شبرختیی (۱۲۴۸ تا ۱۳۳۵ ه‍.ق) است، از عالمان بزرگ مصر در سده اخیر، که دو بار به ریاست الازهر رسید. [۴۲] و دیگری، مصلح علامه سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی لبنانی (۱۲۹۰ تا ۱۳۷۷) از بزرگان علما و مراجع و مصلحین و فقه‌ای اجتماعی و آزادیخواه شیعه.

میان این دو عالم مسلمان، ۱۱۲ نامه، در مسائل دقیق دینی و ایدئولوژیکی اسلامی

[صفحه ۴۶]

رد و بدل شده است. نامه‌های شیخ سلیم شبری نوعاً به صورت پرسش است و طرح موضوع، و نامه‌های شرف الدین پاسخ و توضیح. البته در آخرین نامه‌های سلیم بشری، به یک سلسله اعترافات بر می‌خوریم در برابر حقایقی که سید شرف الدین ابراز داشته است. این نامه‌ها، بجز نثر بلیغ و بلندی که دارد و نمونه عالی بلاغت عربی است، حاوی بسیاری از حقایق اسلام است، با بیانی روشن و منطقی و جذاب. مجموعه این نامه‌ها کتاب کم مانند «المراجعات» را پدید آورده است، که متن عربی آن تاکنون بارها به چاپ رسیده است [۴۳] و به چند زبان نیز گردانیده شده است.

شیخ سلیم بشری، در نامه ۱۰۱، با اشاره به پذیرفتن حقایقی که شرف الدین در نامه‌های پیشین بر او عرضه داشته است چنین می‌گوید:

حقیقت محض آشکار شد، خدا را شکر. تنها یک چیز مانده که ناشناخته است و من از آن تصور روشنی ندارم. آن را با تو در میان می‌گذارم تا پرده از آن برگیری و علتش را بازگویی. چرا امام، در روز سقیفه، با ابوبکر و بیعت کنندگان با او، به نصوصی (احادیث صریحی) که درباره خلافت او بود، و شما شیعه همواره تکیهتان بر این نصوص است، استدلال نکرد؟ آیا شما شیعه، از خود علی، بهتر از این امور خبر دارید؟

پاسخ شرف الدین

(نامه۱۰۲)

همه مردم می‌دانند که امام و دیگر دوستانش، از بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم، در بیعت با ابوبکر حضور نداشتند و پا به سقیفه نگذاشتند. آنان از سقیفه و آنچه در سقیفه می‌گذشت دور بودند. آنان با همه وجودشان سر گرم مصیبت بزرگ بودند: مرگ پیامبر، و به وظیفه واجب و فوری، کفن و دفن پیامبر (ص) پرداخته بودند. و جز به این حادثه به چیزی نمی‌اندیشیدند.

[صفحه ۴۷]

از طرف دیگر، تا آنان مشغول جمع کردن بدن پیامبر و ادای مراسم نماز و دفن او بودند، مردم سقیفه کار خود را کردند و مسئله بیعت با ابوبکر را سر و صورت دادند. و از باب رعایت احتیاط و دور اندیشی، در برابر هر نظر یا حرکت مخالف، که باعث درهم ریختن تشکیلاتشان می‌شد، به‌اتفاق ایستادگی می‌کردند.

بنابراین، علی کجا بود و سقیفه کجا؟ علی کجا بود و ابوبکر کجا؟ علی کجا بود و بیعت کنندگان با ابوبکر کجا، تا بتوانند برای آنان استدلال کند؟ و پس از آنکه جریان سقیفه راه افتاد و زمام امور را آنان به دست گرفتند، شد آنچه شد، از سویی زیرکی کردند و از دیگر سوقلدری و خشونت نشان دادند. و چنان شد که نه علی و نه غیر علی، هیچ کس نمی‌توانست به حیث استدلال کند. کسی گوش شنیدن یا امکان انعطاف به طرف مضمون حدیث نداشت؟ آیا در زمان ما، چند نفر می‌توانند با کسانی که قدرت را در دست دارند درافتند، به طوری که قدرت آنان را از میان بردارند و دولتشان را سرنگون کنند؟ و آیا اگر کسی قصد چنین کاری داشته باشد آزادش می‌گذارند؟ هیهات، هیهات. و اکنون تو گذشته را به بازمان حاضر بسنج، که مردم همان مردمند و زمانه همان زمانه است.

از اینها گذشته، علی در آن روز، برای استدلال و استشهاد، نتیجه‌ای نمی‌دید جز بر پا شدن فتنه و آشوب و در آن شرایط (که اسلام دوران نخستین خویش را می‌گذرانید و نهال دین تازه کاشته شده بود)، ترجیح می‌داد که حق او ضایع شود اما شر و آشوبی برپا نگردد. علی بخوبی متوجه خطرهایی بود که دین اسلام و کلمه «لا ـ اله الا ـ اللّه» را تهدید می‌کرد. در واقع، علی بن ابیطالب در آن ایام به مصیبتی گرفتار شده بود که احدی بدان گونه مصیبت گرفتار نشده است، زیرا بار دو امر بزرگ بر دوش علی سنگینی می‌کرد: یکی خلافت اسلام، با آنهمه نص و وصیت و سفارشی

[صفحه ۴۸]

که از پیامبر درباره آن رسیده بود، و اینهمه، متوجه علی بود و در گوش او فریاد می‌کشید و با شکوهای دلگداز و جگر خراش او را به شور و حرکت فرا می‌خواند. دوم آشوبها و طغیان‌هایی که ممکن بود منتهی شود به از هم پاشیدن جزیرهٔ العرب و مرتد شدن اعراب نو مسلمان، و ریشه کن شدن اسلام و میدان یافتن منافقان مدینه و دیگر اعراب منافق و دو رویی که به نص قرآن، اهل نفاق و دو رویی بودند و کافر ماجراتر و نفاق پیشهتر از هر کس دیگر بودند و از هر کس دیگر دورتر بودند از فهم و هضم حدود احکام خدا [۴۴] و اینان با از میان رفتن پیامبر (ص) قوت یافته بودند. آری مسلمانان در آن روز، پس از رحلت پیامبر، مانند گلهای بودند سیل زده، در شبی زمستانی، گرفتار شده میان گرگهای خونخوار و حیوانات درنده و مسیلمه کذاب و طلیحهٔ بن خویلد و سجاح بن حارث، و رجالههایی که دور و بر اینان گرد آمده بودند و برای محو اسلام و مسلمین پای می‌فشردند. علاوه بر این، دو امپراطوری روم و ایران، در آن روزگار، در کمین اسلام بودند. و به جز اینها همه، دهها مانع و مشکل دیگر بود که همه در حال کین توزی با محمد و خاندان محمد و اصحاب محمد بودند و برای گرفتن انتقام خود از اسلام (که همه اعتبارات اشرافی و امکانات مختلف استثمار را نابوده کرده بود)، به هر وسیلهای دست می‌زدند. می‌خواستند اسلام را براندازند و ریشه اش را بکنند. و در راه این مقصود، با نشاط و شتاب گام بر می‌داشتند. چون می‌دیدند که با مرگ رهبر اسلام، برای کارشکنی و تخریب فرصت خوبی پیش آمده است. از این رو می‌کوشیدند تا این فرصت را مهار کنند و از بی سرپرست شدن مسلمانان، پس از استقرار یک

[صفحه ۴۹]

نظام داخلی، بهره گیرند. آری، در چنین شرایطی، علی بر سر دو راهی بزرگ رسید. و طبیعی بود که مانند علی بن ابیطالبی، حق خلافت خویش را فدای اسلام و مسلمین کند و چنین هم کرد. نهایت برای اینکه نظریه خلافت حقه اسلام را، که خلافت خودش بود، حفظ کند و در برابر کسانی که حق اسلامی خلافت را از او سلب کردند [۴۵] موضعگیری لازم را کرده باشد البته آن هم باز به صورتی که شق عصای مسلمین نشود و فتنه برنخیزد و فرصت به دست دشمن داده نشود برای این مقصود، در خانه نشست و بیعت نکرد، تا اینکه او را بزور اما بی خونریزی از خانه به مسجد آوردند. در صورتی که اگر علی خود به پای خود برای بیعت رفته بود، حجتی برای خلافت او نمی‌ماند و برای شیعه (و هر طالب حقّی) برهان حق آشکار نمی‌گشت. اما علی با این روش خود، دو کار کرد: هم اسلام را حفظ کرد و هم صورت شرعی خلافت حقه اسلام را نفراموشاند. و چون نگریست که در آن روز و آن

شرایط، حفظ اسلام و خنثی کردن فعالیتهای دشمنان اسلام، متوقف است بر عدم درگیری او (با سران امت)، چنین کرد و با خلافت سقیفه در نیاویخت. و این همه برای حفظ امت بود، و حراست شریعت، و نگهداشت دین، و چشمپوشی از مناصب خویش برای خدا، و ادای امری که شرعاً و عقلاً بر او واجب بود، یعنی علم به اهم (حفظ اسلام و مسلمین) و ترک مهم (حفظ خلافت حقه)، در مرحلهای که دو تکلیف تعارض کنند. این است که شرایط و محیط آنروز، نه به علی اجازه می‌داد که شمشیر در میان مردم گذارد،

[صفحه ۵۰]

و نه جامعه آن روز مدینه را جامعه نو مسلمانان را زیر ضربه‌های استدلال و سخنرانی و تکفیر و تخطئه آ خرد و منزلزل و متشنج سازد. و با این همه که گفتیم، علی و اولاد علی و عالمان شیعه، از آن روز تا امروز، همواره با روشی حکیمانه، احادیث وصایت را ذکر کرده‌اند و نصوص روشن نبوی را در این باره نشر داده‌اند. چنانکه بر مردم آگاه پوشیده نیست. والسلام [۴۶].

تذکار

در اینجا عبارت این مصلر شریف علوی، و عالم بزرگ و مجاهد شیعی، که مقام او در بیان حقایق آل محمد و مبانی تشیع، مورد قبول همه است، این است:

و مع ذلک فانه (علیاً) و بنیه، و العلماء من موالیه، کانوا یستعملون الحکمهٔ فی ذکر الوصیهٔ، و نشر النصوص الجلیهٔ...

و بدین گونه شرفالدین، به این حقیقت اشاره می‌کند که خود امام علی و دیگر امامان و عالمان شیعه، در مورد یاد کردن حق خلافت و خلافت حق، همواره حکمت را رعایت می‌کردند و با به کار بردن فرزانگی و هوش و درایت، در آنباره سخن می‌گفتند. مصالر اسلام و مسلمین و مصالر خود حق را در نظر می‌گرفتند و هم شرایطی زمانی و مکانی و دیگر مقدمات و مقارناتی را که رعایت آنها برای نشر حق و تربیت مردم بر پایه مبانی حق لازم است. این حالت در بزرگان معاصر، از جمله خود صاحب «الغدیر» نیز مشاهده می‌شد. بنابراین، آیا درست است که عده‌ای اشخاص گوناگون، با صلاحیت و بی صلاحیت، با سواد و بیسواد، وارد به قضایا و غیر وارد و ناآشنا به مسائل زمان و نسل و سیاست دنیای اسلام، مولف سطحی، روضه خوان،

[صفحه ۵۱]

درست‌است که اینگونه اشخاص، به نام دفاع از امامت و نشر مبادی والای تشیع و تفهیم مقام ولایت و ... وارد معرکه شوند، معرکه بس حساس اجتماع، و خود را ولایتی بدانند و از منبر و تالیف استفاده کنند و هیچ حکمتی را در نظر نگیرند. و حتی دیده شده است که‌الفاظ و تعبیراتی را که می‌برند (چه در منبر چه در تالیف)، الفاظ سنگین و مناسب و با حشمت و در خور مقام تشیع یا دیگر معاریف اسلام نیست و کلماتی است که بدون وقوف و بدون اطلاع از مصالر کلی دین و بدون در نظر گرفتن هر مصلحتی و امری ادا می‌شود. این کارها، جز انحطاط بخشیدن به ذهن دینی جامعه و تبدیل کردن ایدئولوژی عالی تشیع به یک سلسله مسائل از هم گسسته و بی حکمت، هیچ نتیجه ندارد. و چه بسا باعث تزلزل ارکان معنویت شود. خدا خود جامعه را از نتایج سوء اعمال دانسته یا ندانسته اینان نگاه دارد.

این بود سخنی کوتاه درباره اهمیت جوهری واقعه غدیر. و خلاصه اینکه درست است که اکنون سالها از این واقعه گذشته و تاریخ سیر خویش را کرده است، اما این حقیقت از چند نظر، برای هر مسلمان، در هر روز، مطرر است، از جمله از نظر عقیده دینی، چه حقیقت غدیر، برای مسلمانی که به پیامبر ایمان آورده است و می‌خواهد از گفته‌ها و دستورهای پیامبر پیروی کند و سنت پیامبر را عملی سازد و هیچیک از خواسته‌ها و ارشادات او را ترک نکند، تا دامنه رستاخیز مطرر است، و جزؤ حقیقتی است که همواره با خورشید طلوع می‌کند و در متن لحظه‌ها تکرار می‌شود. از نظر عملی و اجتماعی و پیدا کردن خط مشی سیاسی- دینی در راه مبارزات انسانی و ضد استعماری که امروز یگانه وظیفه اهل قبله است- نیز چنین است. چرا؟ چون از نظر اجتماعات انسانی و

اسلامی، اگر مفهوم غدیر، جدیت خویش را در اذهان و افکار بازیابد، به بازسازی موفق خواهد گشت. و از این رهگذر می توان جوامع اسلامی را متوجه یک وحدت جوهری و حکومت

[صفحه ۵۲]

راستین اسلامی کرد، حکومتی مسانخ حکومت معصوم.

به عبارت دیگر، اگر امروز، روز غدیر (۱۸ ذیحجّه) سال ۱۰هجری نیست، و علی بن ابیطالب در میان ما نیست، و ما در آن روز نبودیم و در حضور پیامبر با او بیعت نکردیم، اما به حکم مبانی دینی و اسناد متواتر و قطعی اسلامی سنّی و شیعی، مسلمانان باید، هم اکنون، در سطر رهبری، به دنبال خواسته پیامبر روند، خواسته پیامبر در این روز. و آن خواسته بیعت با رهبریی است مسانخ رهبری علی.و اطاعت از آن.

[صفحه ۵۳]

فلسفه سیاسی اسلام

پس از آنچه گفته شد، به شکل فلسفه سیاسی اسلام می‌رسیم. برخی چنین پنداشته‌اند،فلسفه سیاسی اسلام یا چنین به پنداشتها داده‌اند، که در اسلام، راجع به امامت و رهبری (فلسفه سیاسی)، تاکید و تبیینی نشده است، و به اصطلح، اسلام فلسفه سیاسی ندارد. و این امر را- که خود پنداشته‌اند- نقص مجموعه فرهنگی و تربیتی اسلام خوانده‌اند. البته اگر چنین پنداری درست باشد، این خود نقص خواهد بود. اما این ایراد تنها بر روشی وارد است که می‌خواهد چنین وا نماید که: پیامبر اکرم، در طول مدت بیش از بیست سال پیامبری که صدها تعلیم آورده و جزیترین چیزها حتی آداب و رسوم ورود به حمام را فرموده است- لام تا کام، درباره رهبری امت و سرنوشت مسلمانان و قرآن و قبله و آینده ابدی اسلام چیزی نگفته است- کاری که از یک آدم عادی نیز سر نمی‌زند. نیازی نیست که بگوییم این سخن، بر خلاف خود سنت است، زیرا پیامبر خدا از روز آشکار کردن دعوت تا دم مرگ- بر پایه مآخذ خود اهل سنت و صرف نظر از مدارک شیعه- لحظه‌ای سخن گفتن درباره این موضوع مهم و تاکید و تبیین آن را فرو نگذاشته است. مآخذ و کتب حدیث و سنت اسلام، از این احادیث مملو است، یعنی احادیث ارشاد امت به امامت. جالب توجه است که طبری، مورخ معروف، نوشته است:

[صفحه ۵۴]

و فرق رسول الله «ص» فی جمیع البلاد التی دخلها الاسلام عمالا علی الصدقات [۴۷].

- پیامبر اکرم، کارگزاران خود را به همه شهرها و سرزمینهایی که مردمان آنها مسلمانان شده بودند فرستاد تا اموال عمومی و سهم بیتالمال را بستانند و به مرکز اسلام بفرستند.

اکنون آیا چنین دینی به تشکیل حکومت دینی و مسائل سیاسی نظر ندارد؟ آیا چنین دینی می‌تواند صرف یک رشته پندهای اخلاقی و عقاید اخروی باشد بدون نظام رهبری و فلسفه سیاسی؟ و آیا چنین پیغمبری که به همه شهرهای مسلمان شده، برای جمع آوری وجوه بیتالمال کارگزار می‌فرستد و در صدد تشکیل حکومت و قدرت مرکزی و نظام مالی بر می‌آید و این حکومت را تشکیل هم می‌دهد و صدها حکم مالی و اقتصادی و اجرای حد و قصاص و تنظیم سپاه و کسب قدرت تشریع می کند، می‌شود نسبت به جانشین و خلیفه پس از خود و سرنوشت آینده قرآن و امت کلمه‌ای بر زبان نیارد؟ نه، نمی‌شود. و روح دین اسلام و اصل اسلام محمد همان است که ائمه طاهرین و عالمان بزرگ شیعه گفته‌اند. تعلیمات عالیه علی نیز در همین راه بوده است، چنانکه درباره «نهج البلاغه» گفته اند:

معظم خطبه فی السیاسهٔ و اقلها فی الزهد. [۴۸].

- بخش عمده خطبه‌ها و سخنان نهج البلاغه درباره سیاست است، و اندکی از آن درباره زهد و اندرز.

و همین است دین زنده، و جزاین نمی‌تواند باشد.

[صفحه ۵۵]

در «قرآن کریم» نیز آیات چندی درباره رهبری آمده است [۴۹] - چنانکه پیشتر اشاره کردیم. پس در اسلام فلسفه سیاسی به جدیترین صورت و از آغاز کار دعوت، مطرح بوده است، و جزء ارکان اصلی قرار داده شده است. [۵۰] و علما و سلف شیعه، از آغاز و از میان خود صحابه، به اهمیت مسئله رهبری توجه داشتند و عدالت را در آن، شرط قطعی می‌دانستند. در طول تاریخ هیچگاه از اهمیت آن و پراکندن و یاددادن این اهمیت غفلت نکردند و تن نزدند. و بجز آنچه از نظر عملی انجام دادن و بزرگان شیعه از روز سقیفه تا روز عاشورا و ... همواره با حکومت غیر عادل درگیر شدند، تا جایی که خون خود را دادند، بجز اینها، در عرصههای فکری نیز درباره اهمیت آن همی کار کرده‌اند و کتاب نوشته‌اند.

و با ید دانست که بجز حرکت عینی عاشورا در تعیین فلسفه سیاسی اسلام و تصحیح حکومت و رهایی بخشیدن اسلام و مسلمین از دست حکومتهای مسرف و کذاب، اقدامات مهم و متعدد دیگری از ائمه طاهرین به ظهور رسیده است و تعلیمات روشنفگری آموخته شده است، از جمله، این تعلیم از امام ابوالحسن علی بن موسیالرضا (ع):

ان الامامهٔ زمام الدین و نظام المسلمین [۵۱].

[صفحه ۵۶]

امام رضا (ع)، رهبری و امامت را شیرازه دین و مایه نظم مسلمین می‌داند، که بدون نظم و شیرازه، هیچ امتی نه بر سر پا می‌ایستد و نه در جهان نفوذ می‌کند. و از این نمونه، تعلیم والاے بسیار است. و همین بود که دانشمندان و فیلسوفان و متکلّمان و مفکّران و ادیبان و شاعران شیعه سپس کوشیدند تا این مفاهیم را بگسترانند. و اگر قسمت عمده متکلمان و علمای بزرگ دیگر مذاهب اسلامی کوشیدند تا این گونه در میان امت رواج دهند که اطاعت از هر فاسق و فاجری وظیفه شرعی اس، علمای شیعه یکصدا گفتند، نه چنین است، فقط امام معصوم، فقط حاکم عادل.

حافظ محیی الدین یحیی نووی شافعی (م ۶۷۶) عالم و محدث معروف اهل سنت، در کتاب شرح «صحیح مسلم» می‌گوید:

همه اهل سنت از فقها و محدثین و متکلمین، بر این عقیده‌اند که خلیفه و حاکم به خاطر فسق و ظلم و تعطیل احکام خدا عزل و خلع نمی‌شود، و خروج و قیام علیه او نیز جایز نیست، فقط باید او را پند داد! [۵۲].

در مسائل و احکام فقهی نیز، بدین موضوع، به طور آشکار بر می‌خوریم، از جمله درباره نماز جمعه و احکام آن:

مسلمانان همگی نماز جمعه را واجب می‌دانند ... ولی در این امر اختلاف دارند که آیا در وجوب نماز جمعه، وجود سلطان یا نایب او شرط است، یا در هر حال، واجب است؟ حنفیان و شیعیان وجود سلطان یا نایب او را شرط می‌دانند ... و شیعه عدالت سلطان را نیز شرط کرده‌اند، و گرنه بود و نبودش یکی است. اما حنفیان عدالت را شرط نمی‌دانند. [۵۳].

[صفحه ۵۷]

و حتی مصلح اجتماعی روشنفکری چون رفاعه رافع الطهطاوی مصری [۵۴] می‌گوید:

...حاکم نماینده خداست و تنها داور کارهای او، وجدان اوست. و محکومان یعنی توده مردم، باید به طور مطلق از فرمانروایان خود اطاعت کنند ... و این دنباله عقاید فقهایی چون ماوردی و اشعری و ابن جماعه است [... ۵۵].

اکنون این طرز تفکر و جهان بینی را مقایسه کنید با آنچه شیعه بدان معتقد است، و فارابی، به عنوان یک فیلسوف شیعی، آن را پیشنهاد می‌کند، چنانکه مورخان فلسفه گفته اند و حتی این طرز تفکر را دلیل تشیّع او دانسته‌اند:

از تمایل فارابی به تشیع از آنجا آگاه می‌شویم که او نیز فلسفه را به طرف سیاست سوق می‌داد. و این راهی بود که همه پیروان

تشیع، برای سرنگون ساختن قدرت حاکمه و اقامه نظامی سیاسی که امام در راس آن باشد گام بر می‌داشتند. به عقیده ایشان امام هم‌هادی است و هم مهدی، بدین معنی که عقل فعال (یا نیروی غیبی و الهی) به نور خود او را راهنمایی می کند و او مردم را در پرتو این نور راهبری می‌فرماید. [۵۶].

و بدین سالن فارابی، «مدینه فاضله» خود را بر پایه امامت پی ریخت.

گذشته از او دیگر علما و فلاسفه شیعه پیش از فارابی و پس از او همواره درباره این تعلیم حیاتی سخن گفتند.

ابن سینا به اهمیت فلسفه «نصّ» (محتوای غدیر) توجه داد.

[صفحه ۵۸]

خواجه نصیرالدین طوسی در «تجرید» نوشت: «لانّهُ حافظ للشّرع»، چرا امام معصوم و حاکم عادل لازم است، چون تنها چنین پیشوایی نگهبان دین است.

شیخ الطّایفه، عالم بزرگ اسلام، محمد بن حسن طوسی، در آغاز کتاب «تلخیص الشافی» در شرح اهمیت موضوع «امامت» چنین گفت:

فانی رایت اهم الامور و اولاها، و آکدالفرائض و احراها للمکلف- بعد النظر فی طریق معرفهٔ الله تعالی و صفاته و توحیده و عدله- الاشتغال بالنظر فیما یعود الاخلال به یالضرر علی ما حصل له من المعرفهٔ، و یرجع التفریط فیه بالنقض علی ما ثبت له من التوحید و العدل، لانه متی لم یفعل ذلک لم یکن مستکملا لجمیع شرائط التوحید، بل یکون مخلا ببعضها ... و هو الامامهٔ.

- من دیدم که مهمترین و سزاوارترین امور و موئکدترین و شایسته ترین فرایض دینی مکلف، پس از تحصیل معرفت خدا و علم به توحید و عدل و دیگر صفات خداوند، تحصیل علم و معرفت به چیزی است که اخلال به آن و سهلانگاری در آن به توحید و معرفت خدا زیان می‌رساند و کوتاهی کردن درباره فهم آن و اعتقاد یافتن به آن، اعتقاد توحید را نقض می کند، زیرا اگر مکلف، درباره این موضوع، اطلاع و معرفت درست نداشته باشد، شرایط توحید را کامل نکرده است، بلکه برخی از شرایط ایمان به توحید را تباه ساخته است [... ۵۷] این موضوع، «امامت» است.

و علامه حلّی، در آغاز کتابی که درباره امامت نگاشت، به نام «منهاج الکرامهٔ» چنین آورد:

[صفحه ۵۹]

فهذه رسالهٔ شریفهٔ منیفهٔ، اشتملت علی اهم المطالب فی احکام الدین، و اشرف مسائل المسلمین. و هی مسالهٔ الامامهٔ.

می‌نگرید که یکی از بزرگترین علمای اسلام و شیعه، امامت و مسئله رهبری و فلسفه سیاسی را، مهمترین حکم دین و شریفترین مسئله مسلمین می‌خواند.

تامّل در سخن شیخ طوسی و علامه حلی و دیگر علمای پیشین شیعه، که مذهب تشیع را با نظر فلسفی، تحلیل کرده و شناخته بودند، روشن می کند که در این مذهب (و به سخن درست‌تر: در دین اسلام)، فلسفه توحید و فلسفه امامت، یعنی فلسفه الهی و فلسفه سیاسی مکمل یکدیگرند، و پس از شناختن خدا شناختن رهبر است و این جزؤ دین بلکه عین دین است. اگر در همه جهان و در سراسر تاریخ بشر و در میان همه مکاتب و مذاهب و نظامها و ایدئولوژیهای عالم، ایدئولوژیی به این مرحله مترقی یافتید، که پس از ایمان به خدا، ایمان به رهبر معصوم را جزؤ دین قرار داده باشد، بیایید و ما شیعه را نیز آگاه سازید، که آن کدام است. این است نهایت مرتبه بلوغ انسان، در زندگی در این سیاره.

در ضمن، سخنان این متفکران و عالمان بزرگ شیعی را مقایسه کنید با سخن متفکران بزرگ اهل سنت، از جمله کسی که او را «حجهٔ الاسلام» خوانده‌اند یعنی: عزالی. وی می گوید:

اصول ایمان سه است: ایمان به خدا، ایمان به رسول او، ایمان به آخرت. جز اینها هر چه هست فروع است [۵۸].

او بدین گونه، ایمان به حکومت و امامت را جزو اصول نمی‌شمارد. و این، میراندن روح اسلام و پایمال کردن نقش تاسیسی اسلام است در جهت اجتماع و از نظر ایدئولوژیک. و این حتی خلاف همان ایمان به خدا و ایمان به رسول است، زیرا در

[صفحه ۶۰]

کتاب خدا و سنت رسول، مسئله وجوب اطاعت از «ولی» و «اولوالامر» و «امام عادل معصوم»، همواره مطرح شده است. و پایه اصلی اسلام از نظر اجتماعی همین است، زیرا اسلام دینی صرفاً اخلاقی و آخرتی نیست. اسلام برای تامین همه جهات و مسائل بشری است. و شیعه بر این اساس، امامت و ایمان به پیشوا را جزو اصول مذهب خویش می‌داند. اما غزالی، به خاطر رعایت جانب دستگاه خلافت، دین ابدی و متحرك اسلام را، فاقد فلسفه سیاسی و موضع اجتماعی معرفی می کند. این است نتیجه دوری از آل محمد. و این است نتیجه صوفی گری و خانقاه گرایی. یك بار دیگر در سخن علامه حلّی و حجهٔ الاسلام غزالی نیك بنگرید، و آن دو را با هم مقایسه کنید!

این را هم، همراه دریغ و درد بسیار، بگویم که بسیاری از عالمان شیعه این روزگار که به هر حال، وارث آن فرهنگند، یعنی فرهنگ خدا پرستان انسانگرایی چون ابوذر غفاری، مقداد کندی، عمار یاسر، مالك اشتر، حجربن عدی، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، میثم تمار، رشید هجری، سعیدبن جبیر، ابن سکیت، فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر طوسی، شیخ مفید، علامه حلی، شیخ طوسی، شهید اول، شهید ثانی، قاضی نور الله شوشتری، میرزای شیرازی، سید جمال الدین اسدآبادی شیخ محمد خیابانی و... مسائلی را که مطرمی‌کنند همین مسائل معمولی طهارت و نجاست و اجاره و رهن و بیع و ارث و مستحبات دفن اموات است و امثال آن. بیقین این فروع و مسائل نیز احکام دین است (البته آن مقدار معقول و مستند و صحیح آن، اگر چه به عنوان حکم ظاهری) و تا دامنه قیامت باید باشد و بیان شود، اما فرع است. و فروع بی اصل- اصل در جهت اجتماعی- همین است که ملاحظه می‌فرمایید. و اگرمی‌بینیم که مصلح نامبرده، رفاعه رافع الطهطاوی، با حساسیت می گوید:

در کشورهای مسلمان رسم است که کودکان را پیش از آموختن حرفه‌ها، قرآن می‌آموزند ... ولی در همین کشورها از آموختن اصول حکومت

[صفحه ۶۱]

و سیاست که بنیاد حاکمیت عمومی است غفلت می کنند. و حال آنکه این گونه تعلیم، لازمه تعلیم مصالح عامه است. دشوار نیست که در هر مدرسه آموزگاری بگمارند تا کودکان را پس از فرا گرفتن قرآن و مبادی صرف و نحو عرب، اصول سیاست و اداره عمومی بیاموزد و آنان را از مصالح عمومی کشور داری درست آگاه کند [... ۵۹].

این، رسیدنه به آستانه حقیقتی است که جزء اصول مذهب شیعه است. شیعه می گوید بر هر دختر ۹ ساله و پسر ۱۵ ساله واجب است پنج اصل را، از روی فهم و هضم شخصی، بداند و بشناسد، که یکی از این پنج اصل، امامت است، یعنی حکومت عادل و ولایت اخل حق، و اینکه انسان می‌تواند مطیع چه کسی باشد و با چه دستی بیعت کند.

پس با این حساب روشن و مستند، پیداست که گرایش به عصاره (و به اصطلاح فقها، تنقیح مناط شده) محتوای غدیر- که طرح مدینه قرآنی و بیان فلسفه سیاسی اسلام است- مسئله‌ای تاریخی و مربوط به گذشته‌ها نیست.و کسی که چنین بپندارد- چنانکه اشاره رفت- از بدفهمی دین است و بیاطلاعی، یا بی توجهی، به تاکید دین بر مسائل انسان- جامعه. بدین گونه می‌نگرید که این خود می‌تواند آرمان والای اسلامی و موضعگیری انسانی و تلاش قرآنی هر مسلمان باشد، و مایه سعادت دو جهانی و سیادت و عزت اقوام مسلمان و عمل به خواسته واقعی پیامبر و تصحیح مسیر و بازگشت به اصل.

این است فلسفه اجتماعی و کمال مطلوب و آرمان والای کسانی که چون این نویسنده می‌اندیشند، و در این مرحله مهم، به عظمت و عمق تکلیف پی برده‌اند، و برای تفاهم مسلمین می کوشند و برای نشاندادن واقعیت اسلامی تشیع، و بر طرف

[صفحه ۶۲]

ساختن اتهام‌ها و سوء تفاهم‌ها، و برای ایجاد وحدت راستین و سنتگرایانه، [۶۰] و توجه دادن ذهن جامعه به اصل رهبری مسانخ، و گستردن امکانات ماهوی واقعه غدیر. و این است راز پایداری در شناساندن این اصل، و گرامیداشت کسانی که در این راه عالمانه و خالصانه گام زده اند. و این مساله در عمق و مال خویش، از مرز اسلام و وحدت مسلمانان نیز در می گذرد، و مسئله‌ای می‌شود چنانکه.اسلام خواسته است مربوط به همه انسانها و انسانیتها...

[صفحه ۶۳]

اهمیت اعتقادی غدیر

اشاره

این بحث را- یعنی ذکر اهمیت غدیر را- می‌خواهیم با خطبهای از خود امام علی‌بن‌ابیطالب «ع» به پایان ببرم. در روزی از روزهای خلافت امام علی(ع)، جمعه و عید غدیر (۱۸ ماه ذیحجه) به یک روز افتاده بود. اما در آن روز خطبه‌ای عجیب خواند و توحیدی شگفت گفت. این خطبه (سخنرانی) را مآخذ چندی نقل کرده‌اند. من در اینجا ترجمه آن را به جوانان پرشور پارسی زبان ارمغان می کنم. [۶۱] البته در ترجمه، همه بلاغت و جاذبه و رونق و آهنگ کلمات آن محفوظ نمی‌ماند. امید که روزی این مواریث عظیم و زندگی آفرین به همهٔ زبانها گردانیده شود و بشریت به عمق این تعلیم و محبت و پیمان و پاکی و جهاد و اعتقاد برسد.

امام در آن روز، پنج ساعت از آفتاب بالا آمده، به منبر بر آمد. در آغاز، خدای را ستایش کرد، آنگونه که چونان ستایشی، از آن پیش، کس نشنیده بود. و ثنایی گفت خداوند را که دیگران بدانسان نیازسته بودند ثنا گفتن. از این خطبه آنچه در خاطر راویان ماند اینست:

[صفحه ۶۴]

خداوند را سپاس، که سپاس را در عین بی نیازی از سپاسگزاران، وسیله‌ای ساخت برای اذعان خلق به پروردگاری او، و سببی افزونی رحمت را، و راهی روشن، آن کس را، که فضل بیشتر او را خواهان باشد.

من گواهی می‌دهم که جز اللّه، معبودی نیست. اوست یگانه و بی انباز. و نیز گواهی می‌دهم که محمد بنده اوست و فرستاده او. در ازل، به علم خویش، او را از میان خلقها همه برگزید و در میان پیامبران نیز مرتبهای والایش بخشید، تا از سوی خداوند امر و نهی کند. خداوند در رساندن احکام خود، محمد را به جای خویش قرار داد. زیرا خداوند خود به چشمها دیده نشود، و به خاطرها در نگنجد، و در لایه‌های پیچیده گمان‌ها و پندارهای انسان جای نگیرد. آری خدایی نیست جز همان اللّه ملک جبار.

خداوند اعتراف به نبوّت محمد را با اعتراف به الهیّت خود مقرون ساخت و او را به چنان اکرامی ویژه کرد که یکی دیگر از خلق بدان پایه نخواهد رسید. محمد نیز شایسته این ویژگی و عنایت بود، چه او خود را ویژه خداوند کرد بود و ربیب خدا بود. آری آن کس که هر لحظه به گونه‌ای باشد به این ویژگی نرسد، و آن دل که دستخوش هر گمانی گردد به مرتبه محبت حق نایل آمدن نتواند.

خداوند فرمود که بر او درود فرستیم، [۶۲]، تا گرامیداشت بیشتر او باشد، و هم سببی که درخواست درود فرستند به اجابت رسد. [۶۳] اکنون خدای بر او درود فرستد و او را از این بیش تکریم کند و تشریف بخشد و بزرگی

[صفحه ۶۵]

افزاید، تا آنجا که عظمتش پایان یافتن نشناسد و تا جاودان هماره بر جای باشد.

آنکه خداونـد، پس از محمـد، از میـان خلـق، تنی چنـد را ویژه خـویش سـاخت. [۶۴] این ویژگـان را در پرتـو اعتلای محمـد اعتلا بخشید، و رتبت محمد بدیشان سپرد. تا داعیانی باشند راستین که خلق را به سوی خدای خوانند و مردمان را خداشناسی آموزند. از این دسته، در هر قرنی و زمانی، کس هست. خداوند اینان را در ازال بیافرید، به صورت انواری زبان، به ستایش او گشوده، و شکر و تمجیـد او در دلشـان افتاده. آنگاه ایشان را حجتهای خویش کرد بر هر کس که به ربوبیت خـدا خسـتو است و به عبودیت خویش معترف.

خداونـد، این ویژگـان را به هنگام آفرینش دیگر آفریـده‌ها حاضـر داشت، و تا آنجا که خود خواست، کار را به ایشان سپرد [۶۵] و ایشان را ترجمان خواست و مشیت خویش قرار داد و زبان اراده خود ساخت.

اما با اینهمه، ایشان بنـدگان اوینـد، بنـدگانی که بی دسـتور او سـخن نگوینـد و همواره به فرمان او رونـد. خداوند خود چگونگی و احوال ایشان را نیک می‌داند. ایشان برای کس آمرزش نخواهند مگر آن را که خدای پسندد. هیچگاه دل از بیم خدای فارغ ندارند. همی احکام او را به جای آرند و سنت الهی را پیروی کنند. از حدود خدایی در نگذرند و او را فرمان برند.

خداوند (گذشـته از این راهنمایان، از جهت دیگر نیز) خلق را در تاریکی و بیراهی نهشت و نابینا و ناشنوا رها نکرد، چرا که به آنان عقل داد. آن

[صفحه ۶۶]

را در وجودشان بیامیخت و در کالبدشان بنهاد و در جانشان استوار ساخت. نیروی حواس را خدمتگار عقل کرد و در گوش و چشم و درون جای داد. بـدینسان حجت را گریبانگیر همه کرد و راه روشن را به همه نمود. او با قـدرت خویش به مردمان زبان گویا داد، تا یافته‌های حس و اندیشه را باز توانند گفت.

پس از این باید بگویم، ای جماعت مومنان! خدای عزوجل در این روز برای شما دو عید فراهم کرد، دو عید بزرگ سترگ، که یکی ازاین دو جز به آن دیگری اسـتوار نتوانـد بود. اینچنین کرد تـا نیکی را در حقتان به امام رسانـد و از راه درست آگاهتان کنـد، و در پس روشـندلانیتان برد از پرتو هدایت او فروغ یافته، و راهسپارتان سازد به راه روشن دین خود، و فراوان بر سرتان ریزی از نعتمهای خویش.

بـدین روی، جمعه را روز اجتمـاع قرار داد و همه را به شـرکت کردن در آن فرا خوانـد، تـا آنچه در روزهـای هفته کردهایـد تطهیر پذیرد و کژی و کاستیهایی که در کار و کسـبتان روا داشـته اید، جمعه به جمعه، به هنجار آید و تصحیح شود. هم در این روز است یاد کرد مومنان یکـدیگر را، و هم پدیدار شدن بیم پرهیزگاران از خداوند. و در این روز است که خداوند پاداش کردار نیکوکاران را چنـدین برابر دیگر روزها دهـد. اما کار به اینجا تمام نشود، مگر آنکه هر چه را فرموده است به جای آریـد، و از آنچه نهی کرده است دست بکشید، و برای کارهایی که به تاکید امر کرده است فروتنانه کمر اطاعت بندید.

اکنون بدانیـد، که اعتقاد به توحیـد پـذیرفته نیست مگر با اعتراف به نبوت محمـد (ص). و هیـچ اعتقادی و عملی قبول نیست مگر با قبول ولایت و سرپرستی آن کس که خداوند خود او را ولی و سرپرست قرار داده است.

[صفحه ۶۷]

و آیین طاعت خـدا بهنجار نخواهـد بود مگر چنگ در زنیـد به توفیق و نگهـداشت خدایی، و نگهداشت آنان که اهل ولایت اویند. یعنی کسانی که در روز دور (غدیر) [۶۶] درباره آنان آیت فرستاد، و اراده خویش را در حق بندگان خاص و گزیدگان خود اظهار داشت. و پیامبر را فرمود تا ابلاغ کند و گمراهان و منافقان را به چیزی نشمرد. و خود ضمانت کرد که او را از بد ایشان نگاه دارد.

بدین گونه و با اشاره (به نگهداشت پیامبر از بد بداندیشان) درون آنان را که به ریب اندر بودند نمایان ساخت، و از بطن آن کسان که راه ارتداد می‌سپردند پرده افکند. اینجا بود که هم مومن و هم منافق، آنچه را باید بدانند دانستند. سپس آن کس که بی پروا بود

و لاابالی، از حق روی گردانید. و آن کس که پا بر جای بود و استوار، بر پذیرفتن حق پای فشرد. و اینجا بود که جهالت پیشگی منافقان و خیره سری نابفرمانان فزونی گرفت. و بس داندان بر دندان فشردند و دست بر دست زدند. یکی سخنی گفت. یکی بانگی کرد. و آن کس که نابفرمانی پیشه ساخته بود بر همان سر بایستاد. و در این میان گروهی نیز اعتراف کردند، اما نه از ته دل و نه از سرایمان، چنانکه گروهی دیگر اعتراف کردند هم به زبان و هم از جان.

[صفحه ۶۸]

بدین سان، خداوند دین خویش را کامل کرد. و با کامل کردن دین، چشم پیامبر و مومنان و تابعان او را روشن ساخت. و این همان (واقعه غدیر) بود که بر خیتان خود شاهدآن بو دید و به برخی دیگرتان خبر آن رسید. و بدین واقعه، آن وعده نیکوی خداوند به شکیبایان در پیوست. و پرداخته‌های فرعون وهامان و قارون و سپاه اینان و تختگاهشان را تباه و ویران کرد. اما گروهی گمراه برجای ماندنده در تباه ساختن کار مردمان هیچ فرد نگذارند. اینان را نیز خداوند در همان جایگاه‌های خود فرو خواهد گرفت و آثارشان را نابود خواهد ساخت و نشانه‌هایشان را محو خواهد کرد و از آن پس، دلهاشان را از دریغ و درد خواهد آکند. و به گروهی ملحقشان خواهد فرمود، که دستان ایشان بازهشت و کالبد ایشان نیرومند ساخت و تواناییشان داد، تا بدانجا که (به سوؤ اختیار و سوؤ استفاده از مواهب الهی) دین خدا را دگرگون کردند و احکام او را باژگونه ساختند. و بس زودا اما به هنگام خداوند بر دشمنان خویش پیروز گردد. و خدا لطیف است و خبیر.

(لازم نبود این اندازه سخن گویم، چه) اندکتر ازاین نیز ابلاغ را بسنده بود. اکنون ای مردمان، مشمول رحکمت خدای باشید! در آنچه خداوند شما را بدان فرا خوانده و ترغیب کرده است یکی بیندیشید، و به سوی دین او روی آورید و راه او بسپرید. راه‌های پراکنده دیگر در پیش مگرید تا از راه خدا باز نمانید.

همانا امروز، روزی بس بزرگ است.

در این روز، گشایش در رسید، و در این روز منزلت آن کسان که شایسته بودند بلند گرفت و برهان خدا روشن گشت.

- آری-

[صفحه ۶۹]

امروز روز روشن کردن حق است و از مقام پاک (رهبر معصوم) به صراحت و «نص» سخن گفتن.

امروز روز کامل شدن دین است.

امروز روز عهد و پیمان است.

امروز روز گواهی و گواهان است.

امروز روز نمایاندن بنیادهای نفاق و انکار است.

امروز روز حقایق ایمان است.

امروز روز راندن شیطان است.

امروز روز موعود فیصله دادن حق است.

امروز روز فراموش گشته بلند گرایان است.

امروز روز راه نشان دادن و ارشاد است.

امروز روز آزمودن مردمان است.

امروز روز رهنمونی به رهنمایان است.

امروز روز آشکار ساختن مقاصد پوشیده و زمینه سازیها و تمهیدهای دیگران است.

امروز روز نص (تصریح) بر شخص است، یعنی آنان که ویژهاند رهبری را.

(امام در آن روز، همواره می گفت، امروز ... امروز ... تا اینکه فرمود:)

اکنون، در اعمالتان مراقب خدای عزوجل باشید! و از او بپرهیزید، و با او مکر مکنید و از راه فریب درمی‌آیید. با اعتقاد به توحید و یگانگی خداوند و با اطاعت آن کس که شما را به اطاعت او امر کرده است [۶۷] به خدا

[صفحه ۷۰]

تقرب جویید. راه گمراهی مسپرید و از پی آنان که گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند مروید. خدای عزیز، گروهی را نکوهیده است و در کتاب خویش (از قول آنان) چنین فرموده است: «انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا اسبیلا. ربناآتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعناً کبیراً» [۶۸] =ما مهتران و بزرگان خویش را اطاعت کردیم و ایشان گمراهمان کردند. پروردگار ما! عذاب ایشان را دو چندان کن و برایشان لعنتی بزرگفرست. نیز فرموده است: «و اذ یتحاجون فی النار، فیقول الضعفاء للذین استکبروا اناکنا لکم تبعاً، فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء، قالوا لو هدانا اللّه لهدیناکم» [۶۹] = و آنگاه که در دوزخ مشاجره کنند، پس روان به آنانکه «استکبار» کردند و بزرگی فروختند گویند، ما پیرو شما بودیم، آیا اکنون می‌توانید اندکی از این عذاب را از ما بردارید، آن گردنکشان گویند، اگر ما به راه خدا رفته بودیم شما را نیز به راه می‌بردیم.

اکنون، آیا می‌دانید که این استکبار (که در قرآن آمده است) چیست؟ استکبار، ترک اطاعت آن کس (امام) است که خداوند امر به اطاعت او کرده است، و گردن فرازی است در برابر آن کس که خداوند پیروی او را خواسته است. در قرآن از اینگونه سرگذشت مستکبران بسیار آمده است. اگر آدمی در اینگونه آیات ژرف بیندیشد بیگمان او را از راه بدباز دارد و اندرز دهد.

ای مومنان! بدانی که خدای عزوجل فرموده است: «ان الله یحب الذین یفاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص» [۷۰] = خداوند آن کسان را دوست

[صفحه ۷۱]

می‌دارد که در راه او می‌جنگند، با صفهایی چونان بناهای استوار درهم پیوسته. آیا می‌دانید مقصود از «در راه او» (فی سبیله) چیست و راه خدا کیست، و صراط اللّه و سبیل اللّه چه کسی است؟

منم صراط خدا، که هر کس آن را نپیماید (از او اطاعت نکند) در چاه گمراهی فرو افتد.

منم راه خدا، که پس از پیامبر مرا نصب کرده و نشان داده است.

منم قسیم بهشت و دوزخ.

منم حجت خدا، هم بر بدکاران و هم بر نیکوکاران.

یکی از غنودن در غفلت بخیزید، و پیش از فرا رسیدن اجل عمل کنید، و برای دست یافتن به آمرزش پروردگار بر یکدیگر پیشی گیرید، پیش از آنکه (رستاخیز شود و) بارویی برافرازند درون آن بهشت و برون آن دوزخ. آنگاه بانگ کنید و بانگتان نشنوند و غریو بر کشید و غریوتان به هیچ نگیرند.(به خود آیید) پیش از آنکه فریاد بخواهید و کس به فریادتان نرسد. شتاب کنید در طاعت پیش از گذشتن فرصت! (مپندارید که فرا رسیدن روز پاداش بس دور است، بلکه همین حال) چنین است که گوی‌هادم لذّات (تباه کننده خوشیها= مرگ) در رسیده است، دیگر نه گریز گاه نجاتی هست و نه دور شدگاه خلاصی.

این مجمع اکنون به پایان می‌رسد و شما همگی روانه خانه‌های خویش می‌شوید. بروید- خدای بر شما رحمت فرستد- و بر خانواده خود فراخ گیرید. به برادران خود نیکی کنید. خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است سپاس گزارید. متحد شوید تا خدا کمکتان کند. نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار دارد. از نعمتهای خداداد یکدیگر را هدیه فرستید. خداوند در این روز، چندین برابر دیگر عیدها پاداش دهد.

[صفحه ۷۲]

اینگونه پاداشی را جز در این روز (غدیر) دیگر نخواهید یافت. نیکویی کردن در این روز، مال را بسیار کند و عمر را دراز. مهربانی کردن باعث رحمت خدا شود و مهربانی او. در این روز، به برادران و به خاندان از مال خدا داده ببخشید، هر اندازه که بتوانید. همواره چهره خندان دارید. چون به یکدیگر رسید شادمانگی کنید، و خدای را بر نعمتهایش سپاس دارید. بروید و به آنان که امیدشان به شماست نیکی بسیار کنید. در خورد و خوراک، خود و زیردستانتان یکسان باشید. این یکسانی و مساوات را تا جایی که توانایی دارید عملی سازید، که پاداش یک درهم در این روز، صدهزار درهم است. و برکت به دست خداست.

روزه این روز را نیز خداوند مستحب قرار داده است و در برابر آن پاداشی بس بزرگ نهاده. اما اگر کسی در این روز، نیاز برادران خود را برآورد- پیش از تمنا و درخواست- و با میل و رغبت خوبی کند، پاداش او چنان آن کس باشد که این روز را روزه داشته است و شب آن را با عبادت به بامداد رسانیده. و هر کس در این روز به روزه داری افطاری دهد، چنان است که گویی دسته دسته مردم را افطاری داده است...

همینکه به یکدیگر رسیدید، همراه سلام، مصافحه کنید، و نعمتی را که در این روز نصیبتان شده است به یکدیگر تبریک گویید. باید این سخنان را آن که بود و شنید به آن که نبود و نشنید برساند. و باید توانگران به سراغ مستمندان روند و قدرتمندان به دنبال ضعیفان. پیامبر- که درود خدا بر او باد- مرا به این چیزها امر کرده است. [۷۱].

[صفحه ۷۳]

اکنون سخنان علی را درباره «غدیر» دانستید. من نمی‌خواهم در اینجا این خطبه را شرح دهم. امیدوارم خوانندگان خود در آن بیندیشند، و هر کس از هر فرقه آن را می‌خواند جانش روشن شود و روانش با سخنان علی در آمیزد. اما در اینجا به چند نکته که در کلام علی (ع) گذشت اشاره می کنم.

الف- امام صریح می گوید که خدا خود رهبر را معین کرده است و در این باره آیت فرستاده. و این پاسخ یاوه سرایی آن کسان است که گفتند در اسلام امام و خلیفه تعیین نشده است، و در قرآن در این باره سخن نرفته است. بدین گونه دین اسلام را از فلسفه سیاسی خالی معرفی کردند. اکنون آیا علی از قرآن و اسلام بهتر خبر دارد و از چگونگی و شاؤن نزول آیات آن، یافلان متکلم سنی و قاضی القضاهٔ وابسته به دربار خلافت، یا فلان مستشرق یهودی مامور مرموز، یا فلان استاد تاریخ ادبیات، یا فلان دکتر حقوق مدنی، یا فلان به اصطلاح محقق در جامعه شناسی ولی به اطلاع از اسلام، یا فلان چانه زن بر سر لفظ سمیرم و شمیرم...

ب- امام در سخنان خود به این حقیقت اشاره می کند که جانشینان پیامبر، خلق را به سوی خدا می‌خوانند و به مردمان خداشناسی می‌آموزند، یعنی فلسفه رهبری در دین، نشر خداشناسی است و بر پا کردن جامعه‌ای خدایی انسانی. حالا آیا کسانی چون مروان و یزید و ولید و حجاج وهارون و متوکل و همانندان اینان، معلمان خداشناسی بودند، و آیا اینان بودند که خدا رتبه جانشینی پیامبر را به آنان بخشید و مبلغ احکام خود قرارشان داد. آیا اینان به مردم خداشناسی آموختند و پاسدار رسالت محمد بودند. آیا اینان ترجمان مشیت ازلی و زبان اراده الهی بودند؟ و آیا ... و آیا...

ج- امام در چند مورد از این سخنرانی که در روز عید غدیر و جمعه ادا کرده

[صفحه ۷۴]

است، از واقعه غدیر به عنوان «نعمت» یاد می کند و می‌فرماید خدای را بر آن شکر گزارید. و این یادآوری را تکرار می کند. معلوم است که این همه یادآوری و تاکید و تکرار به خاطر مضمون غدیر و محتوای آن است، یعنی تامین حقوق انسان و حدود اسلام.

د- امام خود را «سبیل اللّه» (راه خدا) می‌خواند و می گوید قرآن هم گفته است در پیرامون همین مقام، چونان صفی استوار، گردآیید و پیکار کنید. این تصریح است به اهمیت مقام رهبر دینی در جامعه اسلامی، و اینکه امت بدون رهبر دینی، راه خدا را در

پیش ندارد.

ه- امام در این خطبه به صراحت می گوید، اقرار و ایمان به توحید، بیاقرار و ایمان به نبوت و بیاقرار و ایمان به امامت پذیرفته نیست. چرا؟ چون منظور از عرضه دین الهی بر بشر، تامین سعادت کلی و رستگاری نهایی انسان است و بلوغ انسانیت است و وصول آدمی به اصل حقیقت در جهت علم، و اصل عدالت در جهت عمل. و این منظور، چنانکه پیداست، نیازمند به علم و عمل است، علم صحیح و عمل درست، یعنی جهان بینی مطابق واقع، و رفتار و تصرف مطابق چگونگیی که باید و شاید. و پر روشن است که بشر، در رسیدن به این مقصود، نیازمند به حق است و کمک حق. و این کمک و راهنمایی جز از طریق پیشوای الهی، یعنی امام معصوم، [۷۲] که خدا او را تعیین کرده باشد، و گفته و حکم او، گفته و حکم خدا باشد، به گونهای دیگر،میسر نخواهد بود. بشر با استعدادها و معلومات بشری خود قادر به طی کردن این راه نیست. پس ایمان به خدا و پیامبر و امام و اطاعت از آنان، همه با هم، لازم است و این هر سه ایمان، هر یک مکمل آن دیگری است. و هر یک بی آن دیگری ناقص است. و یکی از فلسفه‌های لزوم امام همین حتمیت لزوم علم است در رسیدن

[صفحه ۷۵]

به سعادت و عمل بر طبق آن علم. چون ممکن است پیامبر، جزئیات و فروع و تفصیلهای همه معارف و احکام را در مدت محدود زندگی خویش نگفته باشد، به خاطر کشاکشها و گرفتاریهای اصل تاسیس و تبلیغ، یا به خاطر تاخر زمانی ظرف بیان، یا عدم آمادگی نفوس و امثال این علل، که نزد خردمندان روشن است. و اینجاست که تنها امام معصوم تعیین شده از جانب خدا و پیامبر می‌تواند مرجعی مطمئن باشد و دین و تفاصیل آن را بیاموزد و مربی امت باشد و خلاء وجود پیامبر و انقطاع وحی را پر کند و علمی بیاموزد و حکمی بدهد که علم درست و حکم خدا باشد.

و همین است که برخی از محققان، از جمله ملامحسن فیض کاشانی، بدان تصریح کرده‌اند. فیض می گوید:

فرایض و نوامیس دین از این جهت به وسیله ولایت و امامت تکمیل شد، که پیامبر علوم و تعالیمی را که خدا به او داده بود به علی آموخت و علی به اوصیاء خود، یکی پس از دیگری. پس چون پیامبر علی و امه اولاد علی را به جای خویش معرفی کرد، و برای امت ممکن گشت که در معرفت حلال و حرام و احکام دین خدا به آنان رجوع کنند، و این امر با آمدن هر یک از آنان پس از دیگری استمرار توانست یافت، دین کامل گشت و نعمت هدایت تمام- والحمدلّله. و این مطلب را خود امامان ما گفته‌اند. [۷۳].

بنابراین، دیگر علما و فقهایی که نه خود امام معصوم تعیین شده‌اند و نه علم آنان به امام معصوم- و از طریق او به پیامبر- منتهی می‌شود، هر چه بگویند نمی‌توان آن را بقطع و یقین حکم خدا دانست- اگر چه به عنوان حکم ظاهری. پس در پی اینگونه فقها و مفسران و علما رفتن، راه را بی راهبر سپردن است و اینسان راه سپردنی مصون از گمراهی نتواند بود، بویژه در راه دین و تربیت نفس و احیاء

[صفحه ۷۶]

قلب و انعقاد عقیده، که راه ابدیت است. و آسان گرفتن و اهمال در آن به زیان خود انسان است. و آن منظور نهایی را برای انسان نتیجه نخواهد داد. از نظر اجتماعی نیز، مدینه قرآنی مقصود، به اینگونه تشکیل نخواهد یافت- چنانکه واضح است.

و- ضمن توضیح گذشته، معنای این سخن امام نیز معلوم شد، یعنی اینکه با تعیین شخص رهبر دین در جامعه اسلامی کامل گشت.

این سخن را پیامبر اکرم نیز فرموده است، چنانکه پیشتر یاد کردیم. «در قرآن کریم» نیز این آیه نازل شده است:

«الیوم اکملت لکم دینکم » [... ۷۴].

- امروز دینتان را کامل کردم.

این آیه بنابر ۱۵ تفسیر معتبر ازعلمای اهل سنت، در روز غدیر، پس از نصب علی بن ابیطالب (ع) به خلافت و امامت نازل شده

است. این آیه و آیه

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک » [... ۷۵].

- ای فرستاده! آنچه پروردگارت بر تو فرو فرستاده است ابلاغ کن!

مربوط به خلافت و امامت است. [۷۶] زیرا این دو آیه در هفته‌های آخر عمر پیامبر نازل شده است، یعنی هنگامی که به جز مسئله جانشینی، مسائل دیگر را فرموده بوده است.

مورخان و محدثان نوشته‌اند، روزی طارق بن شهاب کتابی (از اهل کتاب، یهودی یا مسیحی) در حضور خلیفه دوم بود، گفت: اگر این آیه (یعنی آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» = (امروز دینتان را کامل کردم) ... در دین ما نازل شده بود، روز نزول آن را جشن

[صفحه ۷۷]

می گرفتیم. [۷۷].

پس ملاحظه می‌کنید که به تصریح قرآن و احادیث نبوی و گفته امام علی بن ابیطالب که به شهادت علمای اهل سنت، برای هر مسلمانی از هر مذهبی که باشد حجت است، دین اسلام، بدون فلسفه سیاسی و جهت داشتن نسبت به چگونگی حکومت، کامل نیست. و به تعبیر شیعه، امام شناسی (معرفة الامام) نیز جزو اصول دین است. و این راقیترین فلسفه است که در دینی مسله رهبری و حکومت و معرفت این مقام و صلاحیت و شرط کردن عدالت در آن، جزو اصول دین باشد.

بدین گونه، و با توجه به آنچه نقل کردیم و توضیح دادیم، روشن است که عید غدیر، اسلامی است نه صرفاً شیعی. زیرا روزی که به جز اهمیت قرآنی آن، و سخنان پیامبر درباره آن، و محتوای حیوی آن، علی بن ابیطالب نیز اینگونه به یاد کرد اهمیتش بپردازد و آن را عیدی بزرگ و سترگ و بخواند، جز یک روز عظیم و یک عید اسلامی چه می‌تواند باشد؟ پس اگر در اثر تداوم سوء تربیت و تعلیم در دوران گذشته و روزگاران خلافت اموی و عباسی، و دیگر سلاطین دور از حق، و عالمان متعصب، و هم غفلت امروزین متفکران مسلمان، اکنون نیز این روز حیاتی، در بسیاری از جوامع اسلامی، به دست فراموشی سپرده شده است، این، از نظر مبادی اسلام، یک گناه بزرگ اجتماعی است، و میراندان یکی از چهار اصل اساسی اسلام است یعنی: توحید، نبوت، امامت و معاد.

از این رو باید جامعه‌های اسلامی، با زنده کردن خاطرات این روز و تفهیم محتوای آن به فرزندان سرزمینهای اسلام، کفاره این گناه را بپردازند. و محققان و مولفان و شاعران و نویسندگان مسلمان، با نشر تعلیم نهفته در آن، و حساسیت نشان

[صفحه ۷۸]

دادن نسبت به آن تعلیم، یکی از بزرگترین آرمانهای انسانی اسلام را احیا کنند. آری پوشاندن یا پوشیده ماندن «غدیر»، پوشاندند یا پوشیده ماندن یکی از روشنترین روزهای انسان است، و نسیان یکی از پاکترین و عظیمترین و درخشنده ترین سنت‌های پیامبر اسلام. و به دیگر سخن، رد کردن عظیم ترین فریاد، و بلکه فریاد نهایی و ابدی وحی است به حلقوم محمد، و دست رد در برابر آن فراز کردن است. تبلور جوهرنهایی در جامعه اسلام غدیر است، و پایان فریادهای وحی خدایی غدیر. و چون پیامبر ما، خاتم پیامبران است باید گفت، آخرین حکم آسمان، حکم روز غدیر است، یعنی ارشاد ابدیت در مسیر حیات انسانی، امامت علی بن ابیطالب است و امامت اولاد او، به عنوان معلمان معلمان علم یقین و مجریان احکام و حدود خدایی تا دامنه قیامت.

و در واقع، آنچه از پیامبر اکرم، درباره مهدی و خروج موعود نیز روایت شده است، و خاطره‌ای را که مسلمین درباره آینده جهان و استقرار دولت مهدی (یعنی: پراکندن حق در هر کائن و آکندن گیتی از عدل) دارند، همان تاسیس «مدینه غدیر» است، که همواره و هر روز، وظیفه مسلمانان راستین و معتقدان به حکومت قرآنی است که در تشکیل دادن آن برای هر نسل و در هر نسل بکوشند ...و آن که مهدی تاسیس می‌کند، تکلف دینی خود آن امام است، در روزگار ظهور خود و در ظرف زمانی آن تکلیف، و خواهد

کرد، که «ان الله غالب علی امره». [۷۸] و در حقیقت، بعثت غدیر عاشورا مهدی، چهار جهت اصلی خانه اسلام است که به روزگار «مهدی» سراسر جهان خواهد بود: «ان الارض یرثها عبادی الصالحون». [۷۹].

بدین گونه روشن گشت که بحث درباره «غدیر» و هویت رهبری در اسلام،

[صفحه ۷۹]

حرکتی است در سطر احیای مجدد اسلام. و دانستیم که این بحث و روشنگری در این سطر و این حرکت ذهنی دادن به جوامع اسلامی و آفرینش عصیان و حماسه، هم اکنون، از قاطعترین وظایف مصلحان مطلع اسلام است. اما از روز روشنتر است که در این راه و این کار، همواره باید، چند موضوع را پیش چشم مجسم داشت.

لزوم رعایت چند موضوع

موضوع ۰۱

مشکل امروز مسلمین موضوع اول، چگونگی کنونی جهان اسلام است و توجه به مشکل امروز مسلمین. امروز مردم جهان اسلام در قلب اردوی جهانی ضد استعمار سر گرم جهادند، و با کفر انسانی اجتماعی غرب و مسیحیت در مبارزه. استعماری که به صور گوناگون به تحقیر شرق و تغییر سنن آن، و نشر فساد و تباهی در آن، و دامن زدن به آتش اختلافات سیاسی و مرزی و مذهبی در میان مردم آن، و به هدر دادن ارزشهای آنان پرداخته است. و می‌کوشد تا این خونمردگی و مرگی را که نصیب همه کرده است به زندگی بدل نشود. بگذریم از مسئله سیاست ... و مسئله اقتصاد ... و بگذریم از صدها مسئله کلی و جزئی دیگر که در جهت تباه کردن کشورهای اسلامی و نشر فساد در آنها و از میان بردن و به هدر دادن ارزشهای آنها وجود دارد از اینهابگذریم و توجه کنیم، به مقوله علم و تحقیق در دانشگاه‌ها.

سالهاست که در دانشگاه‌های متعدد، [۸۰] در نقاط گوناگون جهان، ده‌ها کلاس و کرسی، برای تدریس مسائل شرقی و اسلامی تاؤسیس شده است. این همه کلاس و درس و زحمت و هزینه‌ای را که متحمل می‌شوند برای چیست؟ برای شناختن شرق است [۸۱] و شناختن نقاط ضعف و قوت آن، تا نقاط ضعفش را تقویت کنند و توسعه

[صفحه ۸۰]

دهند و همه گیر سازند، و نقاط قوتش را درهم کوبند و ریشه کنند و تحریف کنند و با خرافات و ابتذالکاری بیامیزند. [۸۲] و از این میان، توجه بیشتری به اسلام می‌شود، از این بابت که نقاط مقاومت و قوت در آن بسیار است. بنابراین، برای دشمنی با اسلام، در جهان سرمایه و معصیت و طبقات واجحاف، دلیل فراوان است.

اسلام، از روزی که همراه تیغه آفتاب طلوع کرد، طبقه ستمگر در برابرش قرار گرفتند و طبقه ستمکش پشت سرش (و هرگاه غیر از این بوده، اسلام نبوده است، چیزی بوده است به نام اسلام و حربه دست بهره کشان و غفلت آفرینان اعم از سیاسی و روحانی). اسلام دین آزادی است، و دین توحید و فلار است و دین عدل واحسان، و دین حماسه و اقدام، و دین رهایی بخشیدن و به زنجیر گسستنها کمک کردن. این بود که یکی از نمایندگان سپاه اسلام، به سردار ایران، رستم فرخزاد هنگامی که از وی درباره اسلام و مقصد اسلام از پیشروی و فتور، توضیح خواست- چنین گفت:

اللّه ما را برانگیخت، و اللّه ما را فرستاد، تا مردم را از پرستیدن مردم را سازیم و به پرستیدن اللّه رهنمون شویم. از تنگنای رسوم پوچ دنیاوی به رفاه و وسعت بکشانیم ازستم ادیان به [۸۳] عدل اسلام آوریم. هر کس این امور را بپذیرد، ما از او دست می‌داریم و سرزمینش را به دست او داده

[صفحه ۸۱]

باز می گردیم. [۸۴].

این است هویت اصلی روی نهادن سربازان اسلام به مرزها و کشورها و از جمله کشور عزیز ما ایران. و این حقیقت، غیر از فساد بعدی حکومت امور است و انحراف قطعی آن حکومت یزیدها و حجاجها و ... بنابراین به هنگام سخن گفتن درباره حمله عرب به ایران، اگر سخنگو بیغرض باشد و از خیانت به معنویات بهراسد، باید میان این دو یعنی این اسلام و سلطنت بنی امیه و بنی عباس فرق گذارد. ورود اسلام به ایران و استقبال مردم مذهبی خصلت ایران از دین حق و زنده اسلام، امری است، و حکومت غاصب و فاسق و فاسد و هناک و خونریز و غیر قرآنی اموی و سپس عباسی امری دیگر. این دو را نباید خلط کرد و به استناد به آن حکومت و ذکر مثال از کارهای استاندارد و عاملان آن، نباید به کار سپاه اسلام و آوردن دین اسلام به ایران تاخت.

استعمار همواره و در هر جا، در تضعیف اسلام می کوشد، زیرا مهمترین مقاوم آشتیناپذیر در برابر او اسلام است. چون تنها اسلام است که بر سر انسان معامله نمی کند و به خاطر «حسن روابط» و «جلب مصالح» و امثال این عناوین، ۱۸۰ درجه تغییر جهت نمی‌دهد.

با توجه به آنچه در کمال اختصار و اشاره گفته شد، هر کس به هرگونه، درسست کردن مبانی اسلامی و نیروی قرآنی اجتماع بکوشد، خدمت به استعمار کرده است [۸۵] و خیانت به ایران و ایرانی، نهایت برخی این کار را آگاهانه می کنند

[صفحه ۸۲]

و با مزد و برخی ناخود آگاه و بی اجر. البته اینان باید بدانند که حمله به کتاب خدا، حمله به حقیقت انسانیت است و مثل اعلای حیات. حمله به کتابی که می گوید:

و ما ارسلناك الا كافة للناس

- نفرستادیم تو را، مگر همواره برای همه مردمان.

کتابی که می گوید:

ان الله یاؤمر بالعدل و الاحسان

- خدای به عدالت و دادگری امر می کند و به نیکی.

کتابی که می گوید:

ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیر وا ما باء نفسهم

- خدای هیچ چیز را در هیچ ملتی تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آن ملت، خود را از آن گونه که هستند، تغییر دهند.

کتابی که می گوید:

هل ستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون

- آیا یکسانند آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند؟

کتابی که می گوید:

الا بذکر الله تطمئن القلوب

- هان! تنها با یاد (ذکر) خدا (الله)، دلها آرام یابد.

[صفحه ۸۳]

کتابی که می گوید:

اتقوا الله و کونوا مع الصادقین

- تقوی پیشه سازید و با راستان و راستگویان باشید.

کتابی که می گوید:

و لاتبخسوا الناس اشیاؤ هم و لاتعثوا فی الارض

- چیزهای مردمان را کم بها نسازید و در زمین تباهی نکنید!

کتابی که می گوید:

و لا تقربوا الفواحش ماظهر منها و ما بطن

- به فحشاء و کارهای بد نزدیک نشوید، چه آنهایی که آشکار است و چه آنهایی که پنهان.

کتابی که می گوید:

یا ایها الذین آمنوا استجیبوالله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم.

- ای مومنان به ندای خدا و پیامبر، که شما را می‌خواند تا حیات بخشد، پاسخ دهید!

کتابی که می گوید:

والعصر ان الانسان لفی خسر. الا الذین آمنوا و عملوالصالحات

- قسم به عصر (عصر بلوغ بشریت)، انسان در زیانکاری است، مگر آنان که مومن شدند و کارهای خوب کردند.

کتابی که می گوید:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات، و انزلنا معهم الکتاب و المیزان، لیقوم الناس‌بالقسط

[صفحه ۸۴]

و انزلنا الحدید فیه باؤس شدید

- ما پیامبران خویش را با دلیلهای روشن فرستادیم، و بر آنان کتاب فرود آوردیم و ترازو، تا مردم بر سر داد و دادگری ایستند. آهن را نیز فرستادیم که در آن توانی است سخت.

کتابی که می گوید:

الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه، اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب

- کسانی که سخن را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند، ایناننـد آنـان کـه خـدای راهشـان نمـوده اسـت و ایناننـد همـان خردمندان.

کتابی که می گوید:

یا ایتها النفس المطمئنهٔ. ارجعی الی ربک راضیهٔ مرضیهٔ

- ای جان آرام یافته انسان، به سوی خدای خویش باز گرد، شادمان تو از خدای و خدای از تو.

کتابی که می گوید:

ان الارض یرثها عبادی الصالحون

- زمین، سرانجام، از آن بندگان صالح خواهد بود.

حمله به اینچنین کتـابی، حمله به انسـانیت بـالغ است و مثـل اعلاـی حیـات و مضـمون راستین زنـدگی. این، همـان ماه است که نور می‌فشانـد، و آوای وحش آن نور افشانی را نمی‌پوشانـد. گذشـته از اینها، حمله بردن به این حقیقها- در مثل- چونان صـدای ضـعی پشه است در پای دماوند. به گفته یکی از دانشمندان علوم تجربی:

[صفحه ۸۵]

...اگر چه خیلیها، در رد کتب آسمانی کوشیده و انتقادات نابجای زیادی کردهاند، ولی در برابر عظمت و اهمیت ادعای کتب مقدس آسمانی، این ایرادات، چندان قابل اهمیت و اعتنا نیستند.

و از همین مقوله خدمت به استعمار و خیانت به ملت شمرده می‌شود آنچه از ناحیه بعضی، درباره به اصطلاح حمله عرب به ایران، و دیگر مسائل مربوط به آورندگان اسلام به ایران، یعنی عرب، گفته و عمل و عرضه می‌شود. هوشمندان می‌دانند که تعبیرات زشت و بی ادبانه (نمی‌خواهم بگویم، لادینانه) در این باره، زیر هر عنوان ظاهر الصلاحی نیز که قرار داده شود، [۸۶] علاوه بر اینکه خلاف حقیقت گفتن است، خیانت است به ملت و خدمت است به بیگانه.خیانت است به جوانان معصوم تاریخ نخوانده و از این تحقیقات بی خبر، خیانت است به کسانی که دارای ذهن تحلیلی و اطلاعات کافی و امکانات مطالعاتی نیستند، خیانت است به جامعه و دشمنی است با معنویت اجتماعی و طهارت قومی و موضوع داشتن اسلامی و موازین اخلاقی و معنویت اعلای دین و خداپرستی و تقوای عملی، و نشر تحیر و انحراف است در میان خلق، و راه استعمار را بازتر و بازتر کردن است. گوینده هر که گو باش: خودی یا بیگانه، استاد یا شاگرد، کشیش مسیحی یا خام خام یهودی یا موبد زردشتی، صاحب ادعا درباره ایران پیش از اسلام یا ایران اسلامی، فرمایش فرماینده از تلویزیون و دیگر وسایل ارتباط جمعی یا وسایل ارتباط فردی و ... متاؤسفم که می‌بینم برخی از کسانی که چنین گمانی دربارهشان نمی‌رفت- یعنی اینکه به گونهای به استعمار خدمت کنند در این پرتگاه گول زننده در افتاده‌اند.

پس چنانکه دیدید، دین اسلام با این چگونگی به بشریت روی آورد که خلقها را از اطاعت مردمانی چند برهاند و از چنگ متصدیان ادیان و حکام ستمگر و دیگر قاطعان

[صفحه ۸۶]

طریق اجتماعی رهایی بخشد. و چنین دینی، در میان طبقات روحانی و سیاسی و اقتصادی ادیان و ممالک عالم، همواره دشمنان سرسخت داشته است و دارد. و بدینگونه عکس العملی که بر هر مسلمان واجب است روشن است. و این مسلمانانند که باید، پیوسته، مراقب وضع و موضع خویش باشند.

موضوع ۰۲

اشاره

تفرقه‌افکنی موضوع دومی که باید پیش چشم مجسم داشت، مسئله‌ی بزرگترین حربه‌ای است که دشمن بزرگ ارزشهای انسانی اسلام، یعنی استعمار، در دست دارد. و آن تفرقه افکنی است. کار گزاران استعمار خوب فرا گرفته‌اند که حتی در هر یک از سرزمینهای اسلامی، چه مسئله‌ای را مطرح کنند و آتش جدایی مسلکی و تفرقه‌های سستی آفرین و بدبخت کننده را چسان و از کجا برافروزند و اختلاف را چگونه شدت دهند، و برای تجربه جامعه و طعمه ساختن آن، چه مرامها و مسلکهایی تازه بیافرینند، و از مرامها و مذاهب موجود چگونه بهره‌برداری کنند.

مثلاً در مستعمرات آنسوی جهان، برای ایجاد تفرقه عقیدتی و تجزیه اجتماع، مسئله‌ای را به عنوان مساله «مهدویت» نمی‌توان مطرح کرد و فرقه‌هایی ساخت و مورد بهره‌برداری قرار داد، اما در کشورهای اسلامی بویژه ایران این امر ممکن است و بلکه عملی است، چنانکه مشهود است. چون مسئله‌ای است که برای مردم مطرح است، فقط باید زیرکانه از آن سود جست. و عیارانی را مدد رساند تا بدین نام، پوشالی مسلک لادینی و لاوطنی را رواج دهند.

جالب توجه است که برای پدید آوردن عامل تفرقه، در هر یک از سرزمینهای اسلامی، مساله را به صورتی مناسب همان آب و خاک، مورد بهره برداری قرار می‌دهند و در یک سرزمین نیز، از چند جانب متضاد: یکی را وا می‌دارند تا در پیرامون اعتقاد به این مفهوم (مهدویت) ادعاهایی وارد ذهن اشخاصی چند بکند،

[صفحه ۸۷]

و دیگری را وا می‌دارند تا از بیخ و بن چنین مسله‌ای را رد کند و در انکار و تمسخر آن قلم فرساید. در نتیجه گروهی این، گروهی آن پسندند، یکی در نهایت درجه انحطاط از باور، و یکی در نهایت درجه انحطاط از تعصب در انکار. و در هر صورت، هر یک چونان شاخهای جدا افتاده از پیکر کلی اجتماع در می‌آیند. و چه از این بهتر، برای استعمار؟!

بدین گونه می‌نگریم که این مسله- یعنی ایجاد تفرقه یا تشدید آن- به مستشرقین و دانشگاه‌ها و کرسیهای خارجی (توضیحی در این باره خواهد آمد) منحصر نبوده است، بلکه این معصیت اجتماعی و مصیبت انسانی، در داخل اقالیم اسلام نیز، به وسیله کسانی ارتکاب شده و به وجود آمده است. و یکی از جوانب نگرانی بار این موضوع، مساله سنت و شیعه است و کتاب‌هایی که در آن به ستم، علیه شیعه سخن گفته‌اند و به مذهب اهل بیت پیامبر که قرآن و پیامبر همواره امت را به پیروی از آنان و تمسک به آنان سفارش کرده‌اند و پیروانشان تهمت‌ها زده‌اند و افتراها بسته‌اند. این حقیقت شوم و استعمار پرورده را، هنگامی درک- بلکه لمس- می کنیم که به کتابهایی [۸۷] برخوریم چون:

فجر الاسلام تالیف احمد امین

ضحی الاسلام تالیف احمد امین

ظهر الاسلام تالیف احمد امین

السنهٔ والشیعهٔ تالیف محمد رشید رضا

[صفحه ۸۸]

محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه تالیف شیخ محمد خضری

الصراع بین الاسلام و الوثنیهٔ تالیف عبداللّه قصیمی

الجولهٔ فی ربوع الشرق الادنی تالیف محمد ثابت

عقیدهٔ الشیعهٔ تالیف دونالدس

الوشیعه تالیف موسی جاراللّه

و...

و اینها برخی از کتابهایی است که جلد سوم الغدیر، صرف روشن کردن اتهامات آنها به شیعه و خنثی کردن تاثیر سوء آنها شده است، کتابهایی که- دانسته یا ندانسته- به اسلام خیانت کرده است و به مسلمین و وحدت راستین آنان صدمه زده است. و الغدیر- از جمله- در راه تدارک و جبران این صدمات برآمده است. و این یکی از جوانب اصلاحی کتاب «الغدیر» است و یکی از ضربات او بر پیکر استعمار، چه این کتابها- مستقیم یا غیر مستقیم- به املا استعمار نوشته و پخش و ترجمه شده است.

اشاره

در اینجا باید به مسئله‌ای اشاره کنم. این اشاره مربوط است به سید جمالالدین اسدآبادی و نهضت او، و ارتباطی که این موضوع یا مساله مورد گفتگوی ما دارد، یعنی وحدت اسلامی، و فعالیتهای سید در این باره و واکنشهای گوناگون استعمار در برابر آن.

شکی نیست که هدف نهضت سید جمال الدین حسینی- پیشوای بزرگ آزادیخواهی در شرق و فیلسوف سیاسی و اجتماعی شعیه و مصلر دنیای اسلام و بیدارگ اقالیم قبله- ایجاد پایگاه ضد استعماری بود در شرق، و ایجاد اتحاد میان مسلمانان و تشکل امت قرآن در برابر استعمار و نجات ایران و ایرانی بخصوص،

[صفحه ۸۹]

چنانکه خود در این باره می گوید:

اگر چشم من، در او، خیر عباداللّه نباشد کور باد بهتر است. و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشد از حرکتت باز ماند. و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدم نزند شکسته شود. این است مذهب من و این است مشرب من. و امید آن دارم که جناب جلالت مآب اجل، به قدر اقتدار خود، در خیر ایرانیان مسکین فلک زده بکوشند [... ۸۸].

این بود که استعمار و استعمارگران، در برابر این نهضت وسیع و همه گیر، که به سراسر سرزمینهای اسلام کشیده شد، سخت مقاومت کردند و در صدد بر آمدند تا آثار این جنبش فکری عظیم و تحرک اجتماعی و اصلاحی و مقاوم را از میان ببرند. در زمان خود سید تا توانستند او را تبعید و شکنجه و آزار کردند [۸۹] و به تهمت‌هایی که هیچ کم خردی نیز، آنها را در حق شخصیتی و عالمی و مصلحی قرآنی و فیلسوفی مسلمان و علوی و حسینی چونان سید جمال الدین نمی‌پذیرد متهمش ساختند، و یاران و همفکرانش را سربریدند، [۹۰] و خود او را معلوم نیست به چه صورت تلف کردن. [۹۱] همین اندازه معلوم است که نگذاشتند احدی مجلس ترحیمی برای درگذشت یکی از بزرگترین مردان تاریخ و مجاهدان اسلام بگیرد، و جزوه قرآنی برای یکی ازسرسخترین حامیان قرآن بخواند، و یادی از شهادت یا- درگذشت- یکی از رشیدترین فرزندان حسین بکند. اگر چه به گفته خود او:

انعدام صاحب نیت، اسباب انعدام نیت نمی‌شود. صفحه روزگار حرف

[صفحه ۹۰]

حق را ضبط می کند. [۹۲].

پس از مرگ او نیز اقداماتی صورت گرفت. این اقدامات به طور وسیع در چند جهت و غرض اصلی و عمده این است که مساله اتحاد مسلمانان و بیداری ملل شرق، که هسته مرکزی آرمانها و تعلیمات سید جمال الدین و سرلوحه مقاصد او بود، پا نگیرد و این خطر عظیم استعمار را تهدید نکند. من در اینجا- به مناسبت بحثی که دارم- تنها به یک جهت، از آن چند جهت، اشاره می کنم.

سید جمال الدین در راه این هدف بزرگ، سفرها کرد، خطابه‌ها خواند، مقالات بسیار انتشار داد، و در این مقصد، باعزم راسخ و قدرت منطق و شور ایمان و حماسه عظیمی که داشت تا آنجا موفق گشت که در شخصیتهای بزرگ و متفکران آن روز جهان اسلام تاثیر بگذارد و هدف خویش را تجسم دهد. به عنوان نمونه باید یاد کرد که مفتی بزرگ مصر، شیخ محدم عبده، در سلک شاگردان سید در آمد و همکار و همگام او شد. و روزی بر «نهج البلاغه» شرح نوشت [۹۳] و چاپ کرد، و حتی «خطبه شقشقیه» را جزء خطب امام دانست. و با چنین دید، نهج البلاغه را به سراسر سرزمینهای عرب و اسلام سرازیر کرد، به طوری که تاکنون بارها نهج البلاغه، در کشورهای اهل تسنن چاپ شده است و استادان و محققان اهل سنت، آن را، به صور گوناگون، با حاشیه و شرح- با حفظ همان متن و عین انتقادات و اعتراضاتی که از ناحیه امام بر دستگاه خلافت شده است- چاپ کردهاند. و این همه، دنباله همان کار

[صفحه ۹۱]

شیخ محمد عبده است.

باری این ایجاد رابطه اسلامی و مقامات تفاهم، که به دست سید جمال الدین نقشی راستین پذیرفت، استعمار را واداشت تا از راه

قلم و تالیف نیز به کار افتد و بکوشد تا رشته‌های سید را پنبه کند، و آثار خوب افکار او را محو سازد، و آن وحدتی را که سید تا مراحل چندی به پیریزیش توفیق یافته بود، دوباره، به دو گانگی و اختلاف مبدل نماید. البته در این مقصود، توفیق کامل نصیب آنان نگشت. زیرا ملل اسلام روز به روز درباره وحدت اسلامی و دیگر مسائل جهان خود حساسیت‌بیشتر یافته‌اند. اما بیگانگان- چنانکه گفتیم- به کوشش برخاستند، و در این منظور از پای ننشستند. از این رو دو گروه را برانگیختند: گروهی خریده شده و مزدور، و گروهی معاند، یا سفیه، یا بی اطلاع از مبانی مذهب و تاثیر فرهنگ مذهبی در جوهر اجتماع و عنصر مقاومت. و این دو دسته را مامور کردند تا کتابها و مقالاتی بنویسند در توهین به شیعه و مقدسات شیعه و گاه تکفیر شیعه. آن هم یکی پس از دیگری، و در نواحی مختلف کشورهای اسلامی، وبا موضعگیریهای متفاوت، که در صفحه ۸۷ نمونه چندی از این کتابها را نام بردیم. در همین ایام نیز می‌نگریم که دنباله این خیانت رها نشده است، و پس از آن همه تحقیق و تفاهم از سوی علمای بزرگ اسلام، سنی و شیعه، باز گاه در ایام حج، مزدوران استعمار، با نوشتن و پخش رسالاتی در این مقوله، به دشمنان حج و قبله و قرآن مدد می‌رسانند ... هر کس این کتابها را خوانده باشد و جو انتشار و وقت انتشار آنها را بداند می‌فهمد که ما چه می گوییم، و می‌فهمد که کتابهایی را که ما مورد تجلیل قرار می‌دهیم چه کرده‌اند.

در مثل، از میان کتابهایی که به عنوان نمونه نام بردیم، یکی کتاب «الصراع بین الاسلام و الوثنیة» است. مولف این کتاب، عبدالله قصیمی، شیعه را وثنی و بت‌پرست خوانده و به دنیای وسیع اسلام اینگونه معرفی کرده است. گویی از نظریات

[صفحه ۹۲]

کفرآمیز علمای مذهب خودش درباره توحید خبر ندارد، که رویت خدا را جایز دانسته‌اند، [۹۴] و خدا را هر سال یک بار به زیارت قبر احمد حنبل آورده‌اند [۹۵] و ... و...

آری او شیعه را بت‌پرست خوانده است،

شیعه‌ای که به جز آیات توحیدی قرآن و سنت نبوی، خطب توحیدی «نهج البلاغه» دارد،

شیعه ای که در توحید، «دعای عرفه» [۹۶] دارد،

شیعه‌ای که «صحیفه سجادیه» دارد،

شیعه‌ای که تعلیمات توحیدی امام باقر و امام صادق دارد،

شیعه‌ای که در شناخت توحید و دین صحیح، حجت‌های رسای امام علی بن موسی الرضا(الحجج الرضویه) دارد،

شیعه‌ای که معارف تابناک دیگر ائمه طاهرین را به ارث برده است،

شیعه‌ای که در توحید، دارای سرهترین و خالصترین مفاهیم و تعالیم است،

شیعه‌ای که یک لحظه در تاریخ اعتقادی خود، سخنان و نظریات امثال اشعری و حنبلی و مجسمه و مشبه ه و معطله را بر زبان نیاورده است،

شیعه‌ای که بزرگترین علمای علم توحید را پرورده است،

شیعه‌ای که بهترین و روشنترین و مستندترین کتابها را درباره توحید و معرفة الله نوشته است،

شیعه‌ای که گروهی بزرگ از اولیا الله را تربیت کرده است،

شیعه‌ای که اعمال و عبادات خود را بدون قصد قربت و جهت (وجه) توحیدی صحیح نمی‌داند،

شیعه‌ای که پیامبر اکرم و قرآن و علی و امه اولاد علی را نیز به خاطر خدا

[صفحه ۹۳]

و قرب به خدا دوست دارد و از آنان پیروی می کند،

شیعه‌ای که هیچ کتابی، مقالهای، گفتاری، بنایی، اقدامی، رابی نام خدا نه آغاز کرده و نه به پایان برده است،
شیعه‌ای که بخشی از عظیمترین مساجد را در سراسر جهان بنا کرده است،
شیعه‌ای که در راه استقرار دین توحید و احکام خدا، در لحظه به لحظه تاریخ، جان باخته و خون داده و شهید شده است،
شیعه‌ای که فصلی مبسوط و عملی در کتب فقهیش در باب معرفت قبله است و بهترین قبله نما را هم اکنون او ساخته است،
شیعه‌ای که ذبیحه را، بی ذکر نام خدا، نه حلال می‌داند نه پاک،
این شیعه را یک مولف مسلمان، در یک مرکز اسلامی، وثنی و بت پرست می‌خواند. و آیا عبدالله قصیمی، و موسی جارالله، و احمد امین و امثال اینان نمی‌دانند که چه می گویند؟ و درباره که می گویند؟ و چه می کنند؟ و برای که می کنند؟!
و اینجاست که باز می‌نگریم که اراده خداوند و لطف تقدیر، از میان شیعه، مردان مصلر و مجاهد و عالمی را بر می‌انگیزد، تا در قلمرو کتاب و تالیف نیز، رشته‌های استعمار را پنبه کنند، و مبانی و پایه‌های نهضت اتحاد اسلامی را از نو استحکام بخشند و با نشر علم و معرفت و گسترش تفاهم اصولی، اذهان فرزندان سرزمینهای مختلف اسلام را از آن تیرگیها برهانند، و جامعه اسلامی را همواره برای پاسداری و پیشبرد این هدف آماده دارند، مردانی چون میر حامد حسین هندی، سید محسن امین جبل عاملی، سید عبدالحسین شرف الدین موسوی لبنانی، شیخ محمد حسین کاشف الغطای نجفی، شیخ آقا بزرگ تهرانی، شیخ عبدالحسین امینی ...یعنی کسانی که نوع دید و کار مجاهدت بارشان در این راه عظیم بود- راه مقاومت در برابر نشر تفرقه.
[صفحه ۹۴]
در اینجا لازم است یاد شود که برخی از کسانی که در صد سال اخیر، در جهان اسلام، خود را جزو مصلحان به شمار آوردهاند، چه بسا از مهمترین مبادی فرهنگی یک مصلر اسلامی عاری بودهاند. از این گروه است سید محمد رشید رضا (۱۲۸۲ تا ۱۳۵۴ ق)، که برخی او را به عنوان «احد رجال الاصلار الاسلامی» [۹۷] نام بردهاند. این «مصلح»، هنگامی که به مسائل مهم مربوط به امامت و فلسفه سیاسی در اسلام و جریانات شیعه و تاریخ شیعه می‌رسد، به صورت انسانی جلوه می کند بی اطلاع، یا مغرض، یا غیر مصلح. شخصی که در دنیای اسلام، در صدد اقدامات روشنفکرانه و ضد استعماری بر می آید، باید اطلاعات وسیعی در مورد تاریخ و جغرافیای انسانی و اقتصادی اقوام مسلمان داشته باشد، فرهنگهای اقلیمی اسلام را بشناسد، از مذاهب و اعتقادات و ارزشها و فداها و جهادهای فرقه‌های اسلامی با خبر باشد، ارج آنها را بداند، پاکدل و گشاده سینه و بزرگ‌اندیش باشد، به ارزشهای فرهنگی و غنای انسانی اقوام مختلف مسلمان به چشم احترام بنگرد، در تعبیر از حد ادب نگذرد، در مناقشات جانب یگانگی را رها نکند، و برادران اهل قبله را یکسان بیند. از اینجاست که سید جمال الدین اسد آبادی می کوشد تا وطن و مذهبش درست معلوم نباشد، و از اینجاست که شیخ محمد عبده- چنانکه گذشت- بر «نهج البلاغه» شرح می‌نویسد و آن را منتشر می کند، تا از راه‌های گوناگون میان فرق اسلام تفاهم پدید آید. اما کردار رشید رضا به عکس این است. او اولا از تاریخ و فقه و حدیث و موقعیت اسلامی رجال شیعه بی اطلاع است. ثانیاً، در هر مناسبتی اختلافات مذهبی را دامن می‌زند و در مورد شیعه اظهاراتی می کند حاکی از بی اطلاعی او از فرهنگ اسلامی شیعی، و بی مبالات او در بار ایجاد تفرقه و دامن زدن به آتش اختلافات، صرف نظر از بی ادبیها و تعبیرهای نامناسب او نسبت به رجال اسلام.
و این چگونگی، برای کسی که خود را در شمار مصلحان دینی می‌بیند و پیرو مکتب سید جمال الدین و شیخ محمد عبده می‌داند، هیچگاه شایسته نیست. نمونه
[صفحه ۹۵]
آنچه گفتیم سخنان و نسبتهای نادرست و بی ماخذ اوست در حق شیعه، در کتاب «السنهٔ و الشیعه». [۹۸] از اینجا می توان حدس زد که آنچه از اینگونه مطالب در تفسیر «المنار» نیز آمده است، کار رشید رضاست نه شیخ محمد عبده. بنابراین رشید رضا، بیشتر، در

شمار یک داعی قومیت عربی جای دارد تا یک مصلح اسلامی.

خوب، تـا اینجا، در این بحث و گفتگو که به عنوان «موضوع دوم» مطرح کردم، پیـدا گشت که لزوم حتمی و جـدی بیـدار بودن در برابر تفرقه افکنی دشـمن، اکنون وظیفه‌ای است قطعی و اسلامی و اجتماعی، زیرا که وضع حساس فعلی ملل اسلام، از هر روز دیگر بیشتر نیازمنـد تفاهم و همبسـتگی و وحـدت و یکپارچگی است، که باید با دقتی چونان دقت عمل به تکلیف، به فریاد «قرآن کریـم» گرایید:

و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً و لا تفرقوا

- در ریسمان خدای چنگ در زنید، همه، و مپرا کنید!

و به سخن پیامبر اکرم گوش فرا داد:

و هم ید علی من سواهم

- مسلمانان در برابر بیگانگان، همه چون یک دست‌اند.

موضوع ۰۳

جـالب تـوجه (و مـایه تـاسف) است که بر شـیعه طعن زدهانـد که قائـل به «عصـمت» است، یعنی بیگنـاه بودن و بری از اشـتباه بودن چهاردهتن، به تاییـد و خواست الهی آنگاه خود هر عربی را که نام صـحابی بر خویش نهاده است، به نوعی، معصوم می‌دانند و بری از اشتباه و هوی و هوس و تمایلات نفسی، و هر کاری‌را که کرده است درست تلقی می‌کنند، نهایت نام را عوض کرده‌اند، به جای «عصـمت» گفته‌انـد «عـدالت @».مسـئله ای است سیاسـی که بعـدها پیـدا شـد. و از این راه خواسـتند تـا هر عملی که آنان کردهاند درست تلقی شود، و هر چه که بر رهبران راستین شـعار قرآن (ائمه آل محمـد) رفته است، نه تنها کفر و ارتداد به حساب نیاید، بلکه توجیهی داشـته باشد. و در مورد احکامی از قرآن که نقض کرده اند و سنتهایی را که به ضدش تبدیل نموده اند و اجتهاداتی که در برابر نص کرده انـد [۹۹] و قهراً مقـداری از حقـایق تعلیمی و تربیتی اسـلام در این میـان پایمال شـده است، مورد مواخـذه نسل‌های بعدی اسلام قرار نگیرند.

پس در حقیقت آنچه درست است و شـعاری است صـحیح، «عدول صـحابه» است (یعنی: عادلان و پرهیزگاران صحابه)، نه «صحابه عـدول» (یعنی: صـحابه دربست عادل و پرهیزگار!). [۱۰۰] یعنی اینکه در میـان صـحابه، هم مومن ترین و فـداکارترین کسان وجود داشـتند که در نتیجه عمل به اسلام بدان اوج راستین رسیدند، و هم کسانی بودند که هنوز بقایای خوی و خصلت پیشین را از دست نداده بودند و با وجود اولی خویش زندگی می‌کردند و زوایای روحشان از رسوبات و تهنشین‌های عادات جاهلیت تهی نشده بود.

[صفحه ۱۰۲]

بویژه برخی از آنان که در سنین آخر عمر پیامبر و پس از فتح نهایی (فتح مکه- سال ۸ هجرت، یعنی ۲۱ سال پس از دعوت پیامبر و تبلیغ اسلام و ۲ سال به مرگ پیامبر) از سر ضرورت، در اسلام داخل شده بودند و به اصطلاح مورخین اسلام، «مسلمهٔ الفتح» بودند، مانند ابوسفیان و معاویه، چنانکه دکتر طه حسین می‌گوید:

ابوسـفیان، به هنگام فتـح مکه، نگریست که بر سـر دو راهی قرار دارد: یا باید در برابر سـپاه پیامبر مقاومت کند تا مکه نابود شود، یا بایـد مجامله و سازش کنـد و همراه دیگر مردم اسـلام آورد و منتظر باشـد تا این قـدرت سیاسـی که هم اکنون از مکه به مـدینه و از قریش (مشرک) به انصار (مسلمان) منتقل شده است بار دیگر به دست قریش افتد. اما انتظار ابوسفیان به طول انجامید تا اینکه نواسه اش یزیـد بن معاویه بر سـر کار آمـد. یزید انتقام غزوه بدر را، با ایجاد «واقعه حره» [۱۰۱] گرفت. یزید در دشـمنی با اسلام و احکام اسلامی،

[صفحه ۱۰۳]

بهترین نمونه جدش ابوسفیان بود. [۱۰۲].

نیز محقق سنی مصری، دکتر علی سامی النشار، استاد دانشگاه اسکندریه مصر، می گوید:

اگر کار پس از علی به دست مسلمانان پاک افتاد بود ... ولی کار به دست معاویهٔ بن ابی سفیان افتاد ... هر چه درباره معاویه گفته باشند و هر اندازه علمای متاخری که تابع روش «سلفیه» هستند و برخی دیگر از علمای اهل سنت بکوشند، تا او را در شمار اصحاب پیامبر قرار دهند، معاویه هیچ لحظه مسلمان نبود. و بیش از آنچه با اسلام کرد نتوانست بکند.

و از اینجا بود که فرزندان فاطمه به پا خاستند و بزرگترین حماسه‌ها را با خون خود نوشتند: حسن مسموم شد. حسین، پسر علی و فاطمه، به صورتی کشته شد که تاریخ نظیر آن فاجعه به یاد ندارد. آل مروان با شمشیر برگردن مسلمین سوار شدند. زید بن علی با بر پا کردن حماسهای دیگر، حماسهای سخت و با صلابت، کشته شد [... ۱۰۳].

مورخ دیگری از محققان عرب می گوید:

چون علی درگذشت، نام معاویه، به عنوان خلافت برده شد. بیشتر کسانی که خلافت معاویه را قبول کردند اهل سوریه بودند. اما مردم عراق که شیعیان متعهدی بودند، حسن بن علی را خلیفه شرعی می‌دانستند. مردم محافظ حجاز، خبر خلافت امام حسن را با شادی پذیرفتند، چرا؟ چون مردم حجاز به مسلمان بودن معاویه و اطرافیانش اطمینان نداشتند،

[صفحه ۱۰۴]

چه اینان پس از اینکه پیامبر (همراه سپاه انصار) مکه را فتح کرد و پیروزمندانه (پس از هشت سال) وارد آن شهر شد، اظهار اسلام کردند. از این رو عده زیادی معتقد بودند که مسلمان شدن معاویه از روی عقیده و ایمان نبوده است. بلکه برای رعایت مصالح شخصی بوده است.

محقق عراقی دیگر، دکتر نوری جعفر، چنین می گوید:

من به هنگام بحث و پژوهش درباره «پیراهن عثمان» (کشته شدن عثمان)، به این عقیده رسیدم که درگیری علی و دشمنان علی، در حقیقت و جوهر خود، درگیری میان دو فلسفه بوده است: فلسفه ای اخلاقی و نمونه،مبتنی بر قرآن و سنت رسول که ملاک حکومت امام بوده است، و فلسفه ای منحرف و مکار و مبتنی بر زندگانی و عادات دوره جاهلیت که دشمنان امام تا گلو در آن غرق بودند.

درگیری علی با دشمنان خود، جریان درگیری پیامبر با کفار قریش پیرو بنی امیه را به یاد می‌آورد. نهایت در آن درگیری پیامبر در برابر دشمنان بت پرست خویش پیروز گشت، لیکن امام به پیروزی نهایی دست نیافت تا بتواند بر اندام دشمنان (معاویه و کسانی چون معاویه)، جامه اسلام بپوشاند. گویا دشمنان مطرود پیامبر یعنی بنی امیه و همانندان آنان- با پسر عم پیامبر، علی، نیز با همان عقاید باطنی خویش، که با پوششی از اسلام مستور داشته بودند، می‌جنگیدند، مثلاً معاویه، او پسر هند جگر خوار بود و ابوسفیان. ابوسفیان در هر جنگی که با اسلام شد پیشرو مشرکان بود، و هر آشوب و فتنه ای به سرکردگی او برپاگشت. هیچ پرچمی علیه اسلام نیافراشتند مگر اینکه پرچمدار او بود. بدون عقیده قلبی اظهار اسلام کرد و با دلبستگی به کفر آن را پنهان می‌داشت. برای من روشن است که مکاری معاویه پیش از آنکه به ابوتراب (علی) آسیب برساند، به روح

[صفحه ۱۰۵]

اسلام آسیب رسانید. زیرا کشته شدن غافلگیرانه علی، برای شیوع قوای شر می‌دانی وسیع فراهم ساخت همان قوای شری که امام آنها را، با خداترسی و نشر آموزشهای دین حنیف در بند کشیده بود از اینجا شعله ایمانی که دل مردمان را گرم می‌داشت و به دل «خلیفه بزرگ» پیوسته بود فرو مرد. دیگر والیان و حکام در راه تطبیق زندگی جامعه با تعالیم اسلام سستی پیشه کردند، و برای به

دست آوردن سلطه بر مردم به دستاویزهای فاسد رشوه، نیرنک، تهدید و گرسنگی دادن چنگ زدند. روح اسلام پژمرد و طومار تعلیمات اسلامی درهم پیچید و از نفوذ و انتشار افتاد. نتیجه این شد که درمیان جامعه اسلامی، روحیه بیدینی و تدارک ناکامیهای گذشته [۱۰۴] شایع شد و سطح اخلاق والا، به طور مساوی، در حاکم و محکوم، پایین آمد.

سبکسری ولاابالیگری و ستم گستری و اقدام علیه قرآن و تعالیم پیامبر از سوی حاکم، و اطاعت و تملق و نفاق از سوی مردم پدیدار گشت، و بانگ حقگویان در زیر فشار سرکوبی و خوارداری به خاموشی گرایید. تا کار به جایی رسید که هر کس برای احقاق حق خویش به پا می‌خاست، «زندیق»، «ملحد»، «رافضی» خوانده می‌شد. و این ماکیاولیها و منافق‌ها بودند که همه چیز می‌توانستند داشت و همه کار می‌توانستند کرد. بنابراین جرم معاویه بزرگتر از مکری است که در حق امام کرد، [۱۰۵] زیرا او بنیان اسلام را، به عنوان یک نظام سیاسی مبتنی بر نمونه‌های آرمانی و مکارم اخلاقی،

[صفحه ۱۰۶]

ویران ساخت. [۱۰۶].

و از این قبیل کسان فراوان بودند. و این شخصیت پیامبر بود که تا زنده بود، از سویی به صحابه راستین و فرزندان پاک اسلام نیز می‌داد، و از سویی دیگر بر معتقدات و سجایا و گرایشهای درونی این گونه کسان چونان سرپوشی بود، یعنی حشمت و عظمت پیامبر اجازه نمی‌داد آنان چیزی از امور درونی خویش را آشکار سازند. و این بود که تا چهره نهفت، به تعبیر بانوی اکرم، حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (ع) به اقتباس از قرآن کریم: «انقلبتم علی اعقابکم» [۱۰۷] شدند. اشاره به اینکه سیره پیشین در پیش گرفتند و به آداب و چگونگیهای جاهلیت بازگشتند، یعنی آنچه اسلام در این گوره می‌رانده بود زنده شد. و چون آنچه زنده شد، مضاد با اسلام بود، قهراً مقداری از عناصر اسلام را می‌راند. و در تدام حرکت اجتماعی- تربیتی قرآن، وقفه افکند. اگر در کار نشر اسلام چنین وقفهای پدیدار نمی‌گشت، و اسلام

[صفحه ۱۰۷]

همانسان زمان پیامبر، بی واقفه ای و بی عایقی می‌گسترد، و رهبری، پرورده رور قرآن و آموخته دست محمد در راس حکومت «مسجد» قرار می‌گرفت و منبر همسان تخت نمی‌شد، و «سقیفه» بر «غدیر» تاختن نمی‌آورد، و دستگاه‌های خلافت پا نمی‌گرفت، و دستهای ستم گستر باز نمی‌شد، و «خون فرزندان پیامبر، در همه جای سرزمینهای اسلام بر زمین نمی‌ریخت»، [۱۰۸] پیشرفت اسلام به گونه ای دیگر می‌بود. و بیشتر رور واقعی اسلام و تعالیم صحیح آن بود که نفوذ می‌کرد. و آنچه برای سربازان اسلام سربازانی که در شرط مفروش، به دستور علی حرکت می‌کردند مهم نبود، فتور صرفاً نظامی (نه فرهنگی) و غنایم بود.

و حقیقت این است که تنها توجیهی که برای رکود عملی اسلام، پس از پیامبر، وجود دارد، همین چگونگی و واقعیت صحابه است. چون این مساله روشن است که پس از رحلت پیامبر اکرم ما اسلام- به معنای مجموعه تعلیمات آن در سطح عمل فرد و جامعه و حکومت- از نظر تحلیل تاریخی و شناخت عناصر جریانها و فرق کردن میان واقعیت و حقیقت در آنها، پیشرفتی چندان و چنانکه باید نکرد. آنچه هم به عنوان فتوحات عملی شد، بیشتر گسترش جغرافیایی و سیاسی بود تا نقل دادن و بردن مفاهیم و تعالیم قرآن. [۱۰۹] و از این رو، ویژگیهای حکومت اموی، که حکومتی بود نژادی ومادی و مضاد با اسلام و دین و مغایر با حکومت قرآنی اسلام و بر باد دهنده عظمت حق و حشمت قبله، خود باعث بیچارگی و استیصال اقوام مسلمان شد. و صدها حکم بنا حق داد، و صدها خون بنا حق ریخت، و تا آنجا کشید که اسلام را

[صفحه ۱۰۸]

تباه ساخت. [۱۱۰] و چنان رسوایی نصیب اسلام کرد که سر فرزند پیامبر، در شهرهای مسلمانان، بر سر نیزه رفت و به دیر ترسا رسید، [۱۱۱].

و نوامیس وصی، به عنوان اسیر، در بدر هامونها گشتند، و این بود که نخستین بذرهای پیدایش «شعوبیه» از همین جا و از همینان شد. بنابراین شعوبیه زاییده خود عرب است، عرب اموی نژاد پرست متجاوز، [۱۱۲] عرب به حکومت رسیده و قرآن بر طاق هشته، نه زاییده دست ایرانی، یا قومی دیگر. بنابراین برخی از نویسندگان عرب، یا دیگران، که از این بابت به ما ایرانیان حمله کرده اند، قضیه را- از روی جهل یا تعمد و غرض- وارونه دیده اند، و وارونه توجیه کردهاند.

در حقیقت باید گفت بنی امیه، انتقامی را که از آغاز ظهور پیامبر در مکه، همواره، به دل داشتند گرفتند. اسلام انقلابی و مبارزه را به جای خود نشاندند.سنت پیامبر را محو کردند. مکه را به منجنیق بستند. مردم مدینه را قتل عام کردند. قرآن را هدف تیر ساختند. اولاد پیامبر را کشتند. نوامیس پیامبر و قرآن را در هامون‌ها و آبادیها گرداندند. بدگویی و سب امام بر حق و وصی پیامبر و مجسمه

[صفحه ۱۰۹]

ملموس اسلام را همه جا رسم کردند. صحابه پاک و حاملان قرآن و علوم قرآن را پیوسته به دست شکنجه و تبعید و آزار سپردند و آواره بیابانها و سر به نیست زندآنها کردند. آمران به معروف و ناهیان از منکر را خوار داشتند و به کام دژخیم انداختند. دمبدم زندان ساختند و آنها را از احرار و آزادگان انباشتند. حقوق مسلمان و غیر مسلمان را ضایع گذاردند. مقررات اهل ذمه- را که اسلام تعیین کرده بود- زیر پا هشتند. به خاطر ازدیاد ثروت حکومت، طلب جزیه را به قبول مسلمانی اقوام مقدم داشتند و ... و این چگونگی، در حکومت عباسی نیز ادامه داشت. بنابراین، طبیعی است که مردم کشورهایی چون ایران، که به خاطر توحید و عزت و سربلندی و نجات و آزادگی و علم و شرف و تقوای اجتماعی به اسلام گرویده بودند، از حکومت عرب اموی و عباسی متنفر باشند، و به دنبال حقیقت اسلام به جستجو برخیزند و طبعاً به سوی ائمه معصوم و عادل از آل محمد «ص» سوق داده شوند، و با دیدن روش علی عملی و تقوای ژرف و سلوک اسلامی و موضع انسانی آن پیشوایان، به بطلان حکومت غاصب بیش از پیش واقف گردند.

آری، حکومتی ضد اسلامی و غیر قرآنی، چگونه می‌توانست مردمانی را خرسند بدارد که به آهنگ حکومت انسانی توحید، آیینی را پذیرا شده بودند؟ این بود که برای بسیاری از مردم بیدار، آن چگونگی، قابل تحمل، بلکه قابل قبول نبود. برای اینکه مساله دیگری نیز وجود داشت، چون گذشته از دوره اموی و عباسی، به دوره خلفای راشدین نیز که بازنگریم و در وقایعی، مانند واقعه «فدک» [۱۱۳] و واقعه خالدبن ولید و مالک بن نویره دقت کنیم، می‌بینیم که در همان دوره نیز، و حتی در نزدیکیهای رحلت پیامبر، حرکاتی شده است دوره از موازین فقه و مبانی اسلامی، حرکاتی که بیشتر در جهت استقرار حکمرانی بوده است، نه در جهت بسط

[صفحه ۱۱۰]

حدود اسلام و احکام قرآن. [۱۱۴].

خوب، حال که چنین بوده است و حال بدین منوال، ملل مسلمان جهان، در برابر این سوال قرار می‌گیرند، که پس از در گذشت پیامبر که چنین شد، چرا شد ...؟ و این چگونگی از دو حال بیرون نیست:

اول: این که اصحاب پیامبر، همگی، به دستورات پیامبر، وفادار ماندند و خود تماماً از صدیق ترین و مومن ترین مردان روزگار بودند و کمترین بی وفایی نسبت به خواسته‌ها و دستورات پیامبر و قرآن نشان ندادند. و این گروه که در تاریخ، به نام صحابه و اصحاب، معرفی می‌شوند و به دیگر سخن: هر کس که عنوان «صحابی» داشته و به نحوی، از اصحاب به شمار بوده است- همه، بدون استثنا، مردان خدا و دین بودند و همه دستورات پیامبر را عملی کردند و کمترین تحریف یا انحرافی را باعث نشدند و ذرهای خیانت نکردند و هیچ گونه نفاقی و هیچ منافقی در میان آنان نبود و ... اگر این است، و با این وصف چنان شده است، که تاریخ گواه است، پس باید بپذیریم که اسلام دینی بوده است یک ربع قرنی و برای چندین سال، و بیشتر از این، قدرت اداره و رهبری

نداشته است.

دوم: این که نه، این گونه نیست، بلکه مجموعه تعالیمی را که پیامبر به صورت قرآن و سنت به جا گذاشت- چنانکه هم قرآن کریم و هم خود پیامبر گفته اند- برای خوشبختی همه جانبه و سعادت مادی و معنوی همیشگی انسانها بسنده بود، و در اسلام قدرت رهبری همه جوامع بشری- یا چنانکه اسلام

[صفحه ۱۱۱]

می‌خواهد: جامعه بشری- تا روز رستاخیر وجود داشت، که تا دورترین نقطه ای که یک خانواده انسانی در آن زندگی کند برسد و هدایت کند، اما پس از درگذشت پیامبر- چنانکه گفتیم- مسئله «انقلاب علی الاعقاب»، پیش آمد. این سیر قهقری با کنار گذاشتن علی بن ابیطالب آغاز گشت، و از روز فوت پیامبر مسائل دیرینه زنده شد. یعنی تا پیامبر مرد، بسیاری از آنچه می‌رانده بود زنده شدن و جان گرفت و بسیاری از آنچه را زنده کرده بود می‌راندند. وعده‌ای از صحابه، چنانکه درخور بود و توقع می‌رفت، به اسلام و سفارشهای پیامبر وفادار نماندند. و سنت پیامبر- از جمله سنت متواتر غدیر و سنن مربوط به پیروی از عترت- را بر طاق هشتند. و عترت را که رهبر شعار قرآن بودند، و هم مصداق آیاتی چند از کتابی آسمانی و هم مصداق و محتوای مقدار بسیاری از سنت که به پیروی از آنان امر کرده بود، منزوی کردند. و حدیث متواتر در نزد فریقین (سنی و شیعه)، یعنی حدیث «ثقلین» [۱۱۵] را مانند بسیاری دیگر از احادیث

[صفحه ۱۱۲]

صریح این مقوله، مقوله رهبری، ناشنیده انگاشتند. و اندک اندک حکومت‌هایی در راس جامعه قرآن قرار گرفتند که از اسلام جز اسم چیزی نداشتند. و این همه، باعث رکود حرکات سازنده اسلام شد، نه اینکه خود اسلام نارسا باشد. به دیگر سخن، اگر همه تعالیم اسلام عملی می‌شد مخصوصاً آنچه از همه مهمتر بود و پیشوانه همه، یعنی تعالیم مربوط به رهبری، اسلام جهانی می‌شد، اما پس از در گذشت رسول، برخی را گرفتند و برخی را رها کردند. و معلوم است که چون نسخه طبیب را، برخی به کار بندیم و برخی نه، بهبود نیابیم، تا چه رسد به نسخه دین. و این همان سخن معقول شیعه است که:

پیامبر به ایجاد عظیم ترین دگرگون کردنها و انقلابها موفق شد و مردهترین جامعه را به زنده ترین جامعه تبدیل کرد، و به پرورش گروهی از بزرگترین انسانهای تاریخ کام یافت و کسانی چون علی، ابوذر، مقداد، سلمان، عمار یاسر، عثمان بن مظعون، عبدالله بن مسعود، قیس بن سعدبن عباده و ... را پرورش داد. اما پس از او چنانکه معلوم است همه آنچه خواسته بود و سفارش کرده بود عملی نشد. از این رو اسلام به مقصود نهایی خویش نرسید و از برآمدگاه خورشید تا فروشدگاه آن را نگرفت. و به دست یزیدها و ولیدها و مروآنهاو حجاجها و منصورها و متوکل‌ها و شریر قاضیها و قاضی ابویوسفها و ماوردیها و ... افتاد و هلم جرا. و در حقیقت با مرگ پیامبر، اصل اسلام، منزوی گشت و به صورتی در سینه حاملانی چون علی و ابوذر و عمار یاسر و ابن مسعود و ... دفن شد. و اینهاست و این حقیقتها، که اکنون، بیشتر محققان بیغرض جهان و نوع

[صفحه ۱۱۳]

روشنفکران سایر مذاهب اسلامی نیز بدآنها توجه یافته‌اند و آن را صریح یا به اشاره گفته‌اند و بازشناسی تشیع را- به منظور بازشناسی اسلام، و برای آرمان وحدت اسلامی- لازم و ضروری دانسته‌اند.

پس اگر می‌بینیم که فقه شیعه را در الازهر تدریس می‌کنند و حتی فقیهان مطلع و متخصصان حقوق تطبیقی، آن را بر فقه مذاهب دیگر ترجیح می‌دهند،

اگر بر «نهج البلاغه» حتی با خطبه «شقشقیه»، که تخطئه صریح موضع خلفاست از جانب امام بارها شرح می‌نویسند و آن را مکرر چاپ می‌کنند،

اگر در تاریخ‌اندیشه اسلامی، خطب علی «ع» را نقطه آغاز فلسفه اسلامی معرفی می کنند،

اگر می گویند: «نخستین متکلم (سخن گو و صاحب نظر درباره اعتقادات و عالم به ایدئولوژی) در اسلام، علی بن ابیطالب بوده است»، [۱۱۶].

اگر امام چهارم، زین العابدین علی بن الحسین «ع»، را برتر از حد و صف می‌دانند، [۱۱۷].

[صفحه ۱۱۴]

اگر زیر این عنوان: (دعاهای امام زین العابدین و استفادهای که مسلمانان می‌توانند از آنها بکنند)، مقاله می‌نویسند، [۱۱۸].

اگر امام باقر و امام صادق را استادان ائمه مذاهب اربعه می‌شناسند، [۱۱۹].

اگر زیر عنوان «جعفر الصادق رائدالسنهٔ و الشیعه» کتاب می‌نویسند، [۱۲۰].

اگر می گویند: «اگر ما مبداء مذاهب اربعه اهل سنت ... و حتی تفسیر و نحو

[صفحه ۱۱۵]

عربی را جستجو کنیم، باز هم ریشه آن به قدوه علم علی بن ابیطالب می‌رسد». [۱۲۱].

اگر می گویند: «بستگی مدرسه حدیث و فقه بلخ، با آل محمد، عین از قرن دوم و اوقات حیات امام ابوحنیفه است». [۱۲۲].

اگر دهها کتاب و مقاله و رساله، درباره حضرت علی و قیام بانوی اکرم حضرت زهرا، و ابوذر غفاری و دیگر بزرگان و دعات شیعه تالیف و نشر می کنند،

اگر دیوانهای سترگ و کوبنده شاعران بزرگ و در گیر شیعه را، مانند سید شریف رضی (م ۴۰۶) و ابوالحسن مهیار دیلمی (م ۴۲۸) و ... همواره با مقدمه و شرح چاپ می کنند،

اگر شب عاشورا، درجامع الازهرا، به تجلیل و تحلیل فلسفه قیام حسینی می‌پردازند و کتاب «سموالمعنی فی سموالذات» را، به عنوان خاطره یک شب عاشورای الازهر می‌نگارند، [۱۲۳].

اگر مذهب جعفری را مذهب رسمی می‌شناسند و به جواز پیروی اهل سنت از آن فتوی می‌دهند و بدین گونه چهار چوبه مذاهب اربعه را می‌شکنند، و سرانجام،

[صفحه ۱۱۶]

«حق اکبر» را می‌شناسند، [۱۲۴].

اگر با صراحت تمام می گویند:

دست یافتن به فقه آل محمد، دست یافتن به عدالت و هدایت و به ایمنی از گمراهی است، و دست یافتن به فقهی است هماهنگ با قرآن، تا ورود به بهشت [۱۲۵].

اگر می گویند:

ما آرزو می‌کنیم که مجتهدان و متفکران شیعه همواره بکوشند باری نشر و تعمیق نظریه معنوی شیعی، یعنی دوست داشتن خاندان پیامبر، همان نظریهای که در عمق و نهاد مذهب شیعه جای دارد، و پیوسته این مذهب را شکل داده است [... ۱۲۶].

اگر می گویند:

بسیاری از محققان، چه در شرق و چه غرب، چه در گذشته و چه اکنون نظرهای نادرست بسیاری درباره شیعه دادهاند، بدون هیچ دلیلی و مدرک

[صفحه ۱۱۷]

قابل اعتمادی. از نظرها را برخی از مردم بازگو می کنند، بی آنکه از خود، درباره صحت و سقم آنها، سوال کنند. یکی از عواملی

که باعث شده ست حق شیعه به دست اینگونه محققان پایمال شود، بی اطلاعی این محققان است از کتابهای خود شیعه و بسنده کردن آنان به کتابهایی که دشمنان شیعه وشتهاند ... یکی دیگر از عواملی که باعث شده است حق شیعه پایمال شود، استعمار غربی است که همواره خواسته است شکاف میان سنی و شیعه، در این عصر، بیشتر شود و امت اسلام دچار تفرقه و تجزیه گردد. از این نرو به برخی از مستشرقین پرورده دست خود، اشاره کرده است تا این ظریات اختلاف انگیز و دور از انصاف و غیر مطعانه را، به نام بحث آزاد علمی و دانشگاهی (آکاومیك)، نشر دهند [... ۱۲۷].

اگر می گویند:

مجله «الازهر» از آن همه مسلمانان است، از این رو ما امیدواریم علما و استادان شیعی مذهب، اخبار و مقالات و عقاید خویش را بفرستند تا در این مجله چاپ کنیم و انتشار دهمی. ما از این کار استقبال می کنیم. [۱۲۸].

اگر می گویند:

سیاست اموی و عباسی، در سر صورت دادن به مذاهب اربعه، نقش عمدهای داشته است. شیعه در طول هشت قرن، تحت فشار سنگین این

[صفحه ۱۱۸]

دو حکومت بوده است. علمای شیعه با تاثر از جریانهای گذشته به احیای راستین فرهنگ و بازسازی کاخ معارف اسلامی دست زدهاند. شیعه مردمی مومن و پایبند به عقیدهاند. ایمان این فرقه تقلیدی و زبانی نیست. و همین ایمان عمیق و جهان بینی مبتنی بر مبانی اعتقادی است که شیعه در هر قرنی خود به تنهایی آن را زنده نگاه داشته است. و همین ایمان، سر نشاط و پیگیری است که در دعوت شیعه ملحوظ است. و همین است سر آن همه فتوحات علمی پیاپی در تالیفات شیعه، و این است راز آن فریاد خاموش نشدنی که از کتابهای شیعه، همواره، طنین افکن است [... ۱۲۹].

اگر می گویند:

چرا به مصر نمی‌آیید؟! چرا در مجالس و کنفرانس های علمی که در مصر تشکیل می‌یابد شرکت نمی کنید؟ وهابیها، که همه فرق و مذاهب اسلامی با آنان مخالفند، به مصر می‌آیند و کتابهای ابن تیمیه و امثال او را نشر می کنند. کتابفروش مصری نیز هنگامی که می‌بیند این کتابها بازار دارد به نشر آنها می‌پردازد. با این حال، آیا در میان شما شیعه یك تن پیدا می‌شود که بیدار گردد و به این سرزمین بیاید و کتابهای شما را چاپ کند و نشر دهد؟ کتابهایی که در مصر چاپ می‌شود، به همه جهان سرازیر می‌شود. من نمی‌دانم چرا علمای شما متوجه این موضوع نیستند، و چرا بازرگانان و توانگران شما کاری نمی کنند [۱۳۰].

[صفحه ۱۱۹]

اگر می گویند:

خوشبختانه، اهل سنت در دوست داشتن خاندان پیامبر و یاری و تقدیس آنان، با شیعه هماهنگند، و در گرایش قلبی ژرف به امام بزرگ علی بن ابیطالب و سزاوارتر بودن امام و فرزندانش برای خلافت، چون شیعه می‌اندیشند، و قبول دارند که منزلت حضرت علی نسبت به پیامبر «ص»، منزلت‌هارون (وصی حضرت موسی) است نسبت به موسی [... ۱۳۱].

اگر می گویند:

ما باید در این عصر دین را دوباره و از نو بفهمیم. و در این باز فهمی مراحل وجود دارد. یکی از مهمترین این مراحل، تحقیق درباره چیزهایی است که از پیشینیان به ما رسیده است ... یهودیان برای ایجاد ناهماهنگی در فرهنگ اسلامی کوشش کردهاند. رجال حکومت و خلافت، در طول قرنها، برخی از حقایق را پنهان نگاه داشتهاند. همینگونه، مسائل تازهای که اصل دینی و اسلامی نداشته است مطرح ساخته و در میان مسلمانان رواج دادهاند. مستشرقین ... نیز، در توسعه و نشر اختلاف میان مسلمانان نقش عمدهای به

عهده گرفته‌اند. اکنون ما باید گذشته

[صفحه ۱۲۰]

را، از راه بحث و پژوهش، مانند کف دست روشن کنیم، تا بتوانیم دریافت اسلامی تازهای داشته باشیم. بنابراین هیچ غیر متخصصی و غیر پژوهنده و محققی حق ندارد درباره چیزی که نمی‌داند سخنی بگوید یا بنویسد. شکی نیست که ما باید درباره مذهب شیعه که یکی از مهمترین مذاهب بزرگ اسلامی است و بیش از ۱۰۰ میلیون مسلمان، در هند، ایران، عراق و ... اهل این مذهبند تحقیق کنیم، تا بتوانیم به هدف خویش، که اتحاد اسلامی است در چهارچوبه کتاب اللّه، قرآن، برسیم. این مذهب اسلامی نیز، دارای پیهای استوار فکری است و در فش آن همواره در اهتزاز است ... علمای شیعه نیز مانند علمای سنی، همه مفاهیم دینی را بر پایه قرآن و سنت نبوی قبول دارند و می‌فهمند. تحقیقات و پژوهشهای علمای شیعه، در کلیت فرهنگ بزرگ اسلام، ارزشی ویژه دارد. شیعه در زنده کردن فرهنگ اسلامی میدان داریهای بسیار کرده است. حقیقت این است که من در شیعه پشتکاری ممتاز، و فرهنگی کم مانند، و فطرتی مستقیم می‌بینم. [۱۳۲].

اگر می گویند:

شیعه مذهب اسلامی عظیمی است ... موضعگیری شیعه خبر می‌دهد از دلهایی آباد و سرشار از ایمان، راست و صادق در احساس، آزاد دراندیشه و یکدل و یکزبان در تصمیم. اینهاست آنچه برادران شیعه ما، در سراسر کشورهای اسلامی: عراق، ایران، بحرین، یمن، هند، پاکستان و ... بدان معروفند. این خطای آشکار است که کسی بپندارد شیعه در کشاکش پیشامدهای هولناکی که معاویه آتش آنها را روشن می کرد،

[صفحه ۱۲۱]

پدید آمده است. نه، چنین نیست، بلکه این مردم از لحظه فوت پیامبر(ص) به دنبال علی رفتند و شیعه و پیرو او شدند، یعنی روزی که انصار دعوی خلافت داشتند، و دیگر عرب آن را برای مهاجرین می‌خواستند، و بنی‌هاشم برای خاندان رسول. و این اختلاف را عمر از بین برد، اما عمر در مورد خلافت، نظری فلسفی و دور اندیشانه و عمیق نداشت. زیرا او درباره این نظریه فلسفی که حوادث صدق آن را نشان داد به خطا رفت. نظریه این بود که می گفت با خروج خلافت و ولایت مسلمین از خاندان محمد(ص)- اگر چه به دست ابوبکر و عمر و عثمان باشد- خلافت به صورتی در می‌آید که هر کسی از آن دیگری قویتر است و داهیتر آن را تصرف کند، و مقام جانشینی پیامبر، هدف و مقصدی می‌شود برای هر طمع ورز یا خطر جو. (چنانکه چنین هم شد). اما اگر خلافت، تنها و تنها، در دست آل محمد بود، همراه عمل به اصول شوری و خیراندیشی اسلامی، یعنی اگر عمر «رض» این نظریه را تایید کرده بودو پیرو آن شده بود، و در آن به گونهای ژرف اندیشیده بود (یعنی اگر در طرف علی بن ابیطالب قرار گرفته بود و برای رسیدن حق به صاحب آن کوشش کرده بود) این همه مصیبت و سوک در اسلام رخ نمی‌داد. بلکه اسلام، تا جاودان، زنان بالاترین، پرنفوذ ترین، نور افشان ترین و هدایت آفرین ترین دین در می‌آمد ... این است آنچه من از مطالعه این گنج راستین احادیث [۱۳۳] و آداب انسانی- [۱۳۴] که شیعه در سراسر کره زمین به داشتن آنها مشهورند- دریافتم [... ۱۳۵].

[صفحه ۱۲۲]

اگر می گویند:

امام جعفر صادق (م ۱۴۸)، پیشوای فقه شیعه، استاد دو امام مذهب سنی است: ابوحنیفه نعمان (م ۱۵۰) پیشوای مذهب حنفی، و مالک بن انس (م ۱۷۹) پیشوای مذهب مالکی. ابو حنیفه خود بدین امر اقرار کرده و گفته است: «لو لاالسنتان لهلک النعمان» - (یعنی: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک شده بود). مقصود او دو سالی است که نزد امام جعفر صادق (ع) می‌رفته و چیز می‌آموخته است. [۱۳۶].

اگر می گویند:

مصیبت بزرگ وقتی روی می کند که گروهی تازه کار (و کم معلومات)، با عنوان دانشمند و استاد پیدا می‌شوند و در جامعه آگاهی و اطلاع خودنمایی می کنند! کاش این کسان فروتن بودند و وقتی می‌خواستند به فرقهای از فرق اسلام، و بیشتر از همه به شیعه، حمله کنند خود را بالاتر از آنچه هستند، جا نمی‌زدند، و با این کار روش بحث علمی را تباه نمی‌ساختند و دروازه علم و شناخت را به روی خود نمی‌بستند. با کمال تاسف باید بگویم، استاد ما احمد امین یکی از همین کسان بود، یعنی کسانی که به هنگام شناخت یکی از ارکان عظیم تمدن اسلامی رکنی که شیعه بر همه بانیان این تمدن و پدید آورندگان میراث اسلامی در پایه گذاری آن تقدم دارد خود را از رسیدن به معرفت درست محروم کردند. و این ننگ را تاریخ به نام آنان ثبت کرد [... ۱۳۷].

و اگر می گویند:

نوشتن کتاب و مقاله درباره ائمه آل محمد عبادت است، پس باید به

[صفحه ۱۲۳]

بهترین وجه انجام گیرد. گفتگو درباره آنان، زندگی در زندگی است. برای روشن کردن تاریخ آنان کمر بستن توفیقی است کمیاب. و با اخلاص درباره آنان اندیشیدن عنایتی است نه چندان در دسترس، و تنها درخور مردان خدا [... ۱۳۸].

و اگر می گویند:

ما شیعه ایم، ما از خواندن تاریخ شیعه شدیم [... ۱۳۹].

اینها، و ده‌ها و ده‌ها امثال اینها، همه و همه، مظاهر این بازشناسی است. پس، خلاصه این قسمت از سخن این شد که آنچه تداوم پیشروی اجتماعی- تربیتی قرآن را کند کرد، مسئله تشتت صحابه و اختلاف آنان بود، که برخی خود باعث این اختلاف شدند و برخی در برابر آن سکوت کردند و به کمک صاحب حق نشتافتند...

این است آنچه هست و این است که برخی از پژوهشگران بیگانه که درباره مسائل اسلامی مطالعه کرده‌اند، گفته‌اند:

۲۵ سال پس از رحلت پیامبر، علی پیشوای مسلمین گردید. در ظرف این ۲۵ سال، همه چیز تغییر کرده بود. مسلمین عربستان دیگر آن قهرمانانی نبودند که جان خود را در راه پیروزی پیغمبر فدا می کردند. امروز مشتهیات نفسانی تحریک شده و رور نفعجویی و کامرانی غلبه

[صفحه ۱۲۴]

داشت نه رور جنگ و جهاد. در مکه و مدینه و در سراسر عربستان، هجوم همه به جانب زر بود. هنگامی که در راس حکومت اسلام، یک مرد دولتمند صراف قرار داشت چگونه ممکن بود وضع غیر از این باشد. «چطور زر ناب بدل به عیار قلب گردید؟» این پرسشی بود که علی، در ساعتی که زمام امور اسلام را به دست گرفت از خود کرد. و با اندوه و اضطراب با خود می‌اندیشید: آیا خواهد توانست جریان اوضاع را تغییر داده، و این امپراتوری را که بدو سپرده شده وباره به سنن و شعائر مقدس عصر پیغمبر باز گرداند...

و چرا در این مقام، استشهاد کنیم، به گفته دیگر و دیگران؟ امام خود، در آغاز خلافت خویش، هنگامی که مردمان در مدینه، با اصرار با او برای خلافت بیعت کردند، آشکارا این حقیقت را گفته و بر زبان آورده است. و امام خود شاهد و ناظرعینی چگونگیهای احوال امت، در آن ۲۵ سال بوده است، از این رو سخن او بیان واقع محض است.

الا وان بلیتکم قد عادت کهیئتها

یوم بعث اللّه نبیه [... ۱۴۰].

- اکنون مصیبت و گرفتاری (اداره و رهبری) شما به یقین به حالت آن روز باز گشته است که خداوند پیامبر خود را برانگیخت.

امام آشکارا و صریح، ۲۵ سال گذشته را، دوران تباهی جامعه اسلامی و بازگشت امت به چگونگیها و عادات و احوال جاهلیت می‌خواند، و اینکه هم اکنون کسی که بخواهد شما را به عنوان امت قرآن و جامعه مسلمان رهبری کند و به صلاح و اصلاح آرد، باید از صفر شروع کند، و به نخستین مراحل

[صفحه ۱۲۵]

پیریزیهای اسلامی و قرآنی باز گردد. و همین کار و وظیفه‌ای بود که امام بر عهده گرفت و به آهنگ آن به پا خاست و کمر بست، اما معاویه‌ها و کسانی که در کمین انتقام جویی از دین توحید بودند نگذاشتند. آری، ۲۵ سال خانه نشینی و ۵ سال بلوی نشانی، بلوایی انگیخته از سوی پیمان شکنان (ناکثین) و ستم گستران (قاسطین) و دین تباهان (مارقین).

و معنای حدیثی که سنی و شیعه روایت کرده‌اند، همین است. پیامبر اکرم فرمود:

بدء الاسلام غریباً و سیعود کمابدء.

اسلام، در آغاز، تنها و بی یار بود و ناآشنا، و زودا که همان سان شود.

و این چگونگی، در واقع، از روز رحلت پیامبر آغاز شد. آیا به شهادت همه عالم، پس از پیامبر که بانی اسلام بود، اسلام یاری و یاوری و عالمی و فقیهی و قاضیی و مفسری و سلحشوری و گسترنده‌ای عظیم تر و صمیمیتر و شجاع تر و دلسوزتر و آشناتر و سابقه دارتر و فداکارتر از علی داشت ...؟ علی نه تنها مومن به اسلام بود، بلکه اعلم صحابه بود و صاحب وسیعترین فرهنگ قرآنی و نیرومندترین وجدان اسلامی، و به تعبیر نویسنده مسیحی، جرج جرداق: «ضمیر عملاق». این علی بود که از کودکی در دامن وحی و اسلام پرورش یافته بود، این علی بود که در هر لحظه که جزئی از بنای اسلام پیریخته می‌شد در کنار بانی اسلام بود، این علی بود که روز نخست برای نشر اسلام با بانی بزرگ همدست و هم پیمان بود، این علی بود که از لحظه بعثت تا لحظه رحلت همه جا با پیامبر بود و همه وقت در خدمت او، و این علی بود که به گفته فلسفه دان مصری، دکتر علی سامی النشار، «ربانی امت» بود. اکنون اگر چنو کسی را، «ربانی

[صفحه ۱۲۶]

امت» [۱۴۱] را و بزرگترین یار اسلام را از جریانهای اسلام جدا سازند و کنار گذارند، غربت اسلام آغاز نشده است؟ [۱۴۲] آری، روزی که پیامبر در گذشت، اسلام هم محمد را از دست اد هم علی را. و مگر غربت چیست؟ و واقع این اسن که اسلام حقیقی، همان سان که با مجاهدات علی آفتابی شد با تاراندن علی صحنه مسجد و جامعه غروب کرد، تا سرانجام که به گفته نویسنده عرب، دکتر علی الوردی:

دین مساواتی را که پیامبر آورد، با علی بن ابیطالب در یک قبر مدفون شد. [۱۴۳].

پس آنچه را باید به مسلمین و بویژه مولفین و ارباب مطبوعات و خطبای آنان توصیه کرد، احترام به سلف است، اما این احترام به سلف اسلام، به خاطر اسلام و به حرمت اسلام، توصیه می‌شود، بنابراین تا حدی خواهد بود که به خود اسلام و ارزیابی قدرتها و نیروهای آن و بازفهمی مسائل و تعالیم آن صدمه‌ای نداشته باشد.

[صفحه ۱۲۷]

موضوع ۰۴

چهارمین موضوعی که باید، پیوسته، بدان توجه داشت، شناساندن جوهر اسلام است درموضوع چهارم این فاصله از زمان و در این روز و این روزگار، که عصر علم و تحقیق و شناخت و تحلیل است و دوران طلب و عطش اندیشه‌ها و اذهان. و این مسئله (شناساندن جوهر اسلام) اهمیتش به مراتب از سه مسئله پیش، بیشتر است، زیرا بازشناسی اسلام و بازگشت به آنچه پیامبر خواسته

است و سفارش کرده است و آن را برای سعادت قاطع انسان بسنده دانسته است، اگر مقدمه جهانی شدن اسلام و دریافت کلی حقوق انسان و فلاح خلقها و نجات بشریت از چنگال دیوان و ددان عصر جدید و دوران معصیت تاریخ و افسار گسیختگی معاصر باشد، بزرگترین خدمت به انسانیت و ابعاد متعالی زندگی و عصمت مهتوک تاریخ است، و بزرگترین وظیفه‌ای است که هر مسلمانی می‌تواند آن را بشناسد. شاید برخی از علما و مصلحین شیعه با این آرزو، به مجاهدات طاقت سوز و جانگاه خویش برخاسته‌اند.

و اگر مساله شناساندن اسلام مطرح باشد، آیا می‌توانیم تحت این عنوان، یعنی شناساندن جوهر اسلام و قرآن و اصول تربیتی محمد(ص)، نظامهای خلافت را ملاک قرار دهیم، آیا می‌توانیم با نظامهای خلافت اموی و عباسی و آن عده از متکلمان و فقهایی که به خاطر منافع این نظامها نه منافع توده و واقعیت مسائل قرآنی علم کلام را تالیف و مسائل فقه را تدوین کردند [۱۴۴] اسلام را معرفی کنیم و آن را در آیینه گفتار و رفتار اینان بشناسانیم؟ آیا می‌توانیم، مثلا مانند کشیش عنود، پدر لامنس دشمن شناخته شده حق و شرق و اسلام- [۱۴۵] در مقام معرفی تربیت شدگان

[صفحه ۱۲۸]

اسلام، معاویه و یزید و حجاج بن یوسف ثقفی را نام ببرید؟ آیا می‌توانیم با واقعه بسر بن ارطاة (مامور معاویه) در یمن، و واقعه مسلم بن عقبه (واقعه حره) در مدینه، و صدها جنایت دیگر، امثال اینها، اسلام را معرفی کنیم؟ آیا می‌توانیم کارهای کسانی چون ولید بن یزید مروانی اموی و متوکل عباسی (اکفر بنی عباس) را کارهایی صادر شده از خلیفه رسول اللّه بدانیم؟ آیا این حکومتها، حکومتهایی اسلامی بوده است؟ و آن حاکمان نمایندگان یک زمامدار اسلامی بوده‌اند؟ و آیا ...؟ و آیا...؟

و آیا هیچ انسان مطلع از تاریخ و وقایع اسلام، و از حکمت و فقه قرآن، می‌توان بگوید که منهای سیره عملی علی و آل علی و معارف ایشان می‌توان به معرفی حقیقت اسلام پرداخت؟

فشرده سخن در این بخش اینکه، پس از توجه به اهمیت بحث درباره غدیر و معرفی فلسفه سیاسی اسلام، و راز گستردن این مباحث از این دیدگاه، به چهار مساله باید سخت توجه داشته باشیم:

۱ وضع امروزین جهان اسلام.

۲ بیداری در برابر تفرقه افکنی.

۳ رعایت عواطف خلقهای مسلمان.

۴ شناساندن جوهر اسلام.

پس ما، هم نیازمند رعایت وضع امروزین جهان اسلامیم، هم نیازمند بیداری جدی در برابر تفرقه افکنی و تجزیه آفرینی، هم نیازمند رعایت عواطف مسلمانان، و هم نیازمند شناساندن جوهر اسلام و واقعیت حکومت قرآنی و رهبری معصوم.

و این کاری است که دانشمندان مجاهد بسیاری، در طول تاریخ- از سر

[صفحه ۱۲۹]

ایمان به خدا و انسان، و اخلاص در معنویت و استقامت در حماسه برای انجام آن به پا خاسته‌اند. و- چنانکه پیشتر یاد کردیم فیلسوف شیعی، ابونصر فارابی، نیز فلسفه سیاسی اسلام را با همین بحث شکل داده است. و فیلسوف بزرگ دیگر، ابن سینا، به همین علت، در کتاب شفا (فصل امامت و خلافت)، فلسفه (نص) (غدیر) را مطرح کرده است. و فیلسوف و ریاضیدان بزرگ، ابوریحان بیرونی، واقعه غدیر را (در الآثار الباقیه) ثبت کرده است. و فیلسوف و ریاضیدان بزرگ دیگر، خواجه نصیرالدین طوسی، مبحث پنجم کتاب «تجرید العقائد» را، اثبات خلافت بلافصل حضرت علی (ع) نوشته است. و در همین راه و همین ارجمندی و عزت و جهاد و حماسه است کتابهای ارجمند و بیدارگر معلم امت و پیشوای بزرگ علمی بغداد، در آغاز سده پنجم هجری، و متکلم

سترگ، محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید، و کارهای عظیم شیخ صدوق و ثقهٔ الاسلام کلینی و سید مرتضی علم الهدی و شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی و همین گونه ... تا علامه و مصلر مجاهد حضرت میرحامد حسین هندی مولف کتاب عظیم (عبقات الانوار) و علامه و مصلر مجاهد حضرت سید عبداالحسین شرف الدین عاملی، صاحب (المراجعات) و (النص و الاجتهاد) و (الفصول المهمهٔ فی تالیف الامهٔ) و...

و در این عصر، نمونه کامل چنین خدمتی به عالم علم و اسلام و چنین بزرگداشت و دفاعی از حق و انسان و تاریخ و طبیعت و لحظه‌ها و زمان و عمق و عصمت و حماسه و عصیان اجتماعی، الغدیر است. و اگر گفته‌اند:

الغدیر یوحد الصفوف فی الملاء الاسلامی

- کتاب الغدیر صفهای مسلمانان جهان را یکی می کند،

برای این است. و اگر دهها دانشمند روشنگر از برادران اهل قبله، به سوی نویسنده «الغدیر» دست موافقت و هماهنگی دراز کردند و برای او تقدیر نامه‌ها نوشتند و در کشورها و سرزمینهای خود در مجلات و روزنامه‌ها و کلاس‌های

[صفحه ۱۳۰]

درس و محافل دانشگاهی و منابر عمومی و مساجد جامع- به شناساندن کتاب او و ارج کار او پرداختند، و به این نیز اکتفا نکردند بلکه در ستایشش قصایدی بلند سرودند، و تا توجه یافتند که استادی یا محققی کتاب را ندیده است در دسترسش قرار دادند (چنانکه شخصیت علمی و ادبی معروف مصر، محمد عبدالغنی حسن، الغدیر را برای استاد عباس محمود العقاد می‌فرستد، و عقاد مقالهای مبسوط درباره الغدیر می‌نگارد)، همه و همه، برای همین است. و ما هم که با چگونگی امکانات محدود خویش و عمق نگرانی و لمس عظمت فاجعه- بزرگداشت او و معرفی موضعی و هر چه عمیق تر کتابش را، گه گاه، از دست نهشته ایم، برای همین است.

[صفحه ۱۳۱]

نه چون تاریخنگاران..

اشاره

تا اینجا روشن گردید که نه می‌خواهیم تاریخ بنگاریم چون تاریخنگاران و نه شرح حال بنویسم چون شرح حال نویسان. چنانچه نمی‌خواهیم مانند متکلمان متعزلی و اشعری قرن سوم و چهارم بصره و بغداد، استدلال بتراشیم و برای جامعه خوراک ذهنی تخذیر مایه فراهم سازیم. نیز نمی‌خواهیم، برای ارضای خاطر مقامی یا اخذ وظیفه‌ای، با بحث و تدقیقهای خویش، موجب رونق نظامیه‌ی بغداد یا بلخ یا نیشابور شویم، یا با شیرازه‌ی تألیفات خود طومار استبداد خلافت را استوارتر سازیم، و کار را به جایی رسانیم که اصل «قهر و غلبه» را مثبت بدانیم. و سرنوشت امت قرآن را به دست «بیعهٔ القهریه» بسپاریم، و برای بنای ظلم، پشتیبانانی- در سطح علم و فقاهت و کلام و تفسیر و حدیث- پدید آوریم، و جباران آدمکش و خدانشناسان قرآن ضایع کن را مصداق «اولوالامر» معرفی کنیم.

چنانچه قاضی القضاهٔ، عبدالجبار معتزلی همدانی، یکی از بزرگترین عقاید شناسان و متکلمین اهل سنت در قرن پنجم، می گوید:

و ربما قالوا بامامهٔ الفاسق المفضول، اذا غلب،

و یجعلونه اماما، للغلبهٔ لاللرضا. [۱۴۶].

[صفحه ۱۳۲]

- اهل سنت، هر فاسق مفضولی را نیز که بر مردم مسلط شود پیشوا می‌شناسند، به دلیل همان تسلط و غلبه‌ی او...

و این نظریه، صریح نفی هر گونه تکلیف شرعی اسلامی اجتماعی است در برابر چنین قلدران و مسلطانی. و از همینجا مایه می گیرد، آنچه را قاضی ابوالحسن ماوردی، فقیه و متکلم دیگر اهل سنت، «امارة الاستیلاء» نامیده است، که به گفته‌ی دکتر عبدالعزیز الدوری:

چیز غریبی است، زیرا معنایش این است که حاکم، به زور، بر مردم مسلط تواند شد. [۱۴۷].

به زودی چند نمونه‌ی دیگر، از سخنان و نظریات متکلمان بزرگ و معروف اهل سنت نقل می‌کنیم، تا معلوم شود که در اساس خلافت، اجماع امت، رضایت مسلمین، صحه گذاردن اهل حل و عقد، و هر شرط دیگری را- که در آغاز با به کار بردن همین عناوین، آل محمد «ص» را کنار گذاشتند- قابل تغییر دانسته‌اند، و در حقیقت، اعتبار نکرده‌اند. و سرانجام گفته‌اند، هر جبار ناکسی، با زور و ضرب و قتل نفوس و هتک نوامیس و هدم اساس قرآن و تضییع حقوق خلق و ریختن خون افاضل امت،بر جامعه‌ی اسلام مسلط شد، نه تنها مخالفت با او واجب نیست، بلکه حرام است و اطاعتش لازم.

باری، و به همین گونه نمی‌خواهیم تفکرات جامعه را بنا به پسند دارالخلافه‌ها شکل دهیم، و چون قاضی ابویوسف بگوییم:

اطاعت از خلیفه لازم است اگرچه ستمگر باشد!

[صفحه ۱۳۳]

یا مانند حسن بصری بگوییم:

به حکام، بد مگویید، زیرا که ایشان اگر به نیکویی رفتار کنند، آنان راست اجر و بر شماست شکر، و اگر به بدی رفتار کنند، بر آنان است وزر و بر شماست صبر!

یعنی منطق اجتماعی دین متحرکی چون اسلام را به اینجا برسانیم، که خلیفه را فقط از روز قیامت بترسانیم، و او را تنها در برابر خدا مسئول بدانیم نه در برابر مردم و جامعه! و اینگونه بدآموزی کنیم.

و از راه همین بدآموزیها بود که قاضی ابویوسف، به هارون ارشید می گفت:

ان الله قلدک امر هذه الامة

- خدا کار این امت را به دست تو داده است.

اگر خدا کار امت را به دست هارون داده است، و اگر خدا می‌خواست که کار امت روزی به دست مثل هارونی سپرده شود، و قهرمان هزار و یک شب بر سرزمینهای آیات قرآن حکم راند، چرا پیامبر بفرستد و احکام قرآن نازل کند؟ چرا شهدای بدر و احد قربانی شوند، چرا واقعه‌ی عاشورا پدید آید، و چرا؟ و چرا؟ و چرا امام هفتم، موسی بن جعفر «ع» به علت مخالفت با همین هارون، سالها در سیاهچالها زندانی باشد و غل و زنجیر استخوانهای ساق پایش را خرد کند؟ آیا موسی بن جعفر، به اندازه‌ی قاضی ابویوسف علم نداشت؟ آیا موسی بن جعفر، در مخالفت خود با حکومت هارونی، با خواست خدا مخالفت می‌کرد، یا با فسادی که از سستی مردم وبدکاری جباران پدید آمده بود که «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس». این است بدآموزی. و قاضی ابویوسف به این حقایق کار ندارد، او باید با هارون همکاری کند، نهایت در کسوت قاضی ابویوسفی!

به گفته‌ی محقق سنی عرب، دکتر عبدالعزیز الدّوری:

نظریه‌ی سیاسی اهل سنت در خلافت، به هنگام نضج خود، تنها از حدیث و قرآن گرفته نشده بود ... بلکه بر این اصل تکیه داشت که حدیث و قرآن

[صفحه ۱۳۴]

را بر وفق حوادثی که بعد به وجود آمده توجیه و تفسر کند ... بدین گونه هر نسلی، تقریبا، در نظریه‌ی خلافت تأثیری داشت، زیرا

هر حادثه‌ای که پیش می‌آمد، نظریه‌ی خلافت با آن حادثه شکل تازه می‌گرفت و همرنگ می‌شد ... نمونه‌ی روشن، ماوردی است (مؤلف کتاب «الاحکام السلطانیه»)، زیرا این تألیف، سبب سیاسی مهمی داشت، به خصوص که مؤلف به لقب «اقضی القضاة» مفتخر شده بود و در مفاوضات میان خلیفه و بویهیان، او نماینده‌ی خلیفه بود. بنابراین، در کار تألیف و نوشتن مسائل کتاب، امر امر خلیفه بود.

باید به یاد داریم که وضع متزلزلی که برای بویهیان، در آغاز سده‌ی پنجم، به علت کشمکشهای داخلی و شورشهای سپاهی پیش آمد، و هم نزدیک شدن محمود غزنوی به عباسیان، سبب شد تا خلیفه القادر (م- ۴۲۲) و فرزندش القائم (م- ۴۶۷) آرزو کنند تا باز قدرت به دست آنان افتد. و نخستین گام، برای باز گرداندن قدرت این بود که از راه شرع و فقیهان پیش آیند. از اینجا معلوم می‌شود که عجیب نخواهد بود اگر ماوردی (قاضی القضاة خلیفه) کتابی بنویسد که در آن، هر امری از امور دولت را وابسته به وجود خلیفه معرفی کند، آن هم در منحط ترین دوران خلافت. و با اینکه واقعیت این است، برخی از مؤلفان دچار این پندار شده‌اند که ماوردی خواسته است نمونه‌های اعلای حکومت- حکومت فاضله‌ی اسلامی- را معرفی کند، در صورتی که چنین نیست و ماوردی هیچگاه یک فیلسوف نبوده است، زیرا در کار او به مسائل فکری، اهمیتی چندان داده نشده است، بلکه ماوردی فقیهی است پیرو آراء فقهای پیش از خود، که آن آراء را تا حدی می‌گسترد، و نیروی عقلانی خود را تنها در این مرحله به کار می‌برد تا آن آراء را با وضع موجود زمان تطبیق دهد. امتیاز عمده‌ی ماوردی [به عنوان قاضی القضاة دستگاه خلافت] این است که او، در

[صفحه ۱۳۵]

مسائل حکومت و خلافت، از هر گونه تفکر عقلانی و آزاد پرهیز می‌کند و فقط می‌کوشد تا نظریه‌ی فقیهان پیشین را با اوضاعی که در زمان او می‌گذشته است وفق دهد. ماوردی خود می‌گوید: «رهبر بودن نالایق، با وجود رهبر لایق جایز است. و اگر کسی انتخاب شد، نمی‌توانست به علت وجود لایق و افضل، نالایق را عزل کرد.» و این اصل را برای این تثبیت می‌کند تا خلافت بسیاری از خلفای نالایق را توجیه کند. و شاید بدین گونه خواسته است شیعه را [که تنها به رهبر لایق قائلند] بکوبد. نیز می‌گوید: «وجود دو خلیفه در یک زمان جایز نیست». شاید تأکید ماوردی برا ین مسئله، در کتاب «الاحکام السلطانیه»، انعکاس مخالفت عباسیان است با فاطمیان مصر و امویان اندلس ... بدین گونه می‌نگریم که نظریه‌ی خلافت و بحث کلامی و اعتقادی آن، در نزد اهل سنت، تنها و تنها برای تطهیر و توجیه وقایع سیاسی است که پیش آمد. از این رو نظریه، همواره، تابع حوادث سابق بر خود بوده است. و در واقع جز این نبوده است که می‌خواسته‌اند همه‌ی آنچه را به نام «اجماع» انجام یافته است موجه نشان دهند.

و این روش، که مذهب و سنت و کلام و فقه را در خدمت ستم در آورند و علم حدیث را با جعل مناقب مکذوب- برای محبوب ساختن منفوران و شبان معرفی کردن گرگان- ضایع نمایند، و ذهنیات جامعه را کور کنند و جهت تحرک را به جهت سکون بدل سازند و ... منحصر به قاضی ابویوسف و قاضی عبدالجبار و قاقضی ابوالحسن ماوردی نیست، که کار عده‌ای از قاضیان و فقیهان دور از آل محمد (ص) همین بوده است، چنانچه هم اکنون به برخی دیگر نیز اشاره خواهیم کرد.

متکلّم معروف دیگر، قاضی ابوبکر باقلانی، می‌گوید:

[صفحه ۱۳۶]

جمهور اهل تحقیق واصحاب حدیث گفته‌اند: خلیفه به علت اینکه فاسق و گناهکار باشد، یا ستمگر باشد و اموال مردم را بگیرد و پوست از سر مردم بکند و مردم را بکشد و حقوق را ضایع کند و حدود الهی را زیر پا بگذارد، خلع نمی‌شود، و واجب نیست قیام علیه او، بلکه باید او را موعظه کرد. [۱۴۸].

قاضی بدرالدین ابن حماعه، مؤلف «تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام» می‌گوید:

اگر شخص مسلط، که به زور قدرت را به دست آورده است حتی قوانین شریعت را نداند و ظالم و فاسق و فاجر باشد، باید از او

اطاعت کرد.

و شگفتا که این سخنان را گفته‌اند، در حالی که خود را اهل سنت پیامبر و پیرو آن می‌خواندند. و با همین سخنان، صدها مصلح اجتماعی و متفکر اسلامی را به عنوان «ملحد» و «رافضی» و «تارك سنت» کشتند. خوب، اگر این است که از چنین ستمگران بی‌اطلاع از شریعت باید اطاعت کرد، از شریعت چه خواهد ماند؟ و دین محمد چه خواهد شد؟ و سنت محمد به چه روز خواهد افتاد؟ و دردا و دریغا که از این سخنان، کتب کلام و حدیث و تفسیر و تاریخ پر است، مانند سخنان:

قاضی عضد ایجی (در: المواقف)،

شمس الدین ابوالثناء اصفهانی (در: مطالع النظار)،

سعدالدین تفتازانی (در: شرح المقاصد)،

نورالدین حلبی (در: السیرة النبویة)،

ابوبکر قرطبی (در: تفسیر قرآن)،

محیی الدین نووی (در: شرح صحیح سالم)،

[صفحه ۱۳۷]

امام الحرمین جوینی (در: الارشاد)،

قاضی عبدالجبار معتزلی (در: المغنی فی ابواب التوحید و العدل)،

قاضی ابوبکر باقلانی (در: التمهید)،

قاضی ابوالحسن ماوردی (در: الاحکام السلطانیه)

احمد بن یحیی بلاذری (در: الانساب)،

محمد بن جریر طبری (در: تاریخ الرسل و الملوك)،

عزالدین ابن اثیر (در: الکامل) و...

و از اینجا و اینجا شد که گفتند ...: « بدین قرار، فقه محمدی، در مرحله‌ی غایی خود مبدل به نظریه‌ی به رسمیت شناختن نامحدود حق اقوی شد». و دهها قضاوت دیگر امثال این. و آیا دین محمدی و فقه محمدی برای این بود؟ و آیا این بود وفاداری نسبت به محمد و دین محمد و فقه محمد و قرآن محمد و سنت محمد؟ آری، این است عاقبت کنار گذاشتن حجت خدا، و این است نتیجه‌ی دور شدن از آل محمد و خانه نشین کردن ائمه‌ی عدل و هادیان خلق و خلفای خدا و انبازان قرآن.

و این است که سید امیر علی، [۱۴۹] «دریغ می‌خورد که نظریات مجتهدان و پیشوایان مذاهب سنی، جای تعالیم پیامبر را گرفته است، زیرا اینان مانند بسیاری از اولیای کلیسای مسیح، چاکر شهریاران و ستمگران بوده‌اند. و از این رو، چه بسا احکامی برساختند و احادیثی جعل کردند و تفسیرهایی بر قرآن نوشتند، که هیچ پیوندی با روح اسلام نداشت». [۱۵۰].

[صفحه ۱۳۸]

تذکار

در اینجا باید، به مناسبت، به موضوعی اشاره کنم. این موضوع را در کتابی که در نظر دارم- اگر خدا بخواهد- درباره‌ی مستشرقین و نقش آنان بنویسم، به تفصیل مطرح خواهم کرد، اما در اینجا اشاره می‌کنم و می‌گذرم. موضوع این است: یک نویسنده‌ی فاضل ایرانی، به مناسبت بحث خود، چنین می‌نویسد:

هنگامی که شاهان ساسانی، جز قتل عام حامیان و صاحبان عقاید جدید پاسخی به اعتراض مردم نداشتند، مبارزه‌ی مردم به صورت

تلخی درآمد: همکاری با دشمن تازه نفس یعنی عربها. [۱۵۱] سادگی حکومت عرب [اسلام]، ندای دموکراسی اسلام، کلام پیغمبر اسلام که بعد از این دوران کسری و قیصر به سر رسیده است،مردم عدالت دوست را خوش آمد. و هنگامی که سپاه مؤمن عرب به مرز ایران رسید، چندین سپاه از مردم ایران در داخل کشور آماده‌ی برانداختن حکومت ساسانی بود. در جنگ مشهور به «سلاسل»، حاکم شهر مجبور می‌شود که دهها هزار از مردم را زنجیر کند تا به دشمن نپیوندند.در جنگ مداین، ایرانیان راه ورود به شهر را به عرب نشان دادند و دهقانان برای عبور حامیان فکر نو بر روی دجله پل بستند.شهر شوشتر از طرف ایرانیان به مهاجم واگذار شد. حال شوش کهنسال نیز چنین بود. عرب دعوت کرده بود که همه‌ی ملتها، که بین آنان

[صفحه ۱۳۹]

هیچ رجحانی نیست و فضیلت هرکس به پرهیزگاری اوست، برای اجرای عدالت گرد هم آیند. گفته بود که بین سپاه حبشی و سید قرشی تفاوتی نیست...

این نویسنده سپس می‌نویسد:

اما هنگامی که مردم ایران دریافتند که وعده‌های عرب [۱۵۲] در عمل به صورت دیگری در می‌آید، و رسم ناپسندی [یعنی حکومت جباران] که به آن قیمت، در بر انداختنش کوشیده بودند، دوباره به دست بیگانه زنده می‌شود ... با عرب در افتادند.

خوب، اظهار این مطلب اختصاص به این نویسنده ندارد، بلکه دهها مستشرق و مستغرب، این سخن را گفته‌اند، و عده‌ای از مبلغان و مبشران مسیحی (که در حقیقت دلالان و داعیان استعمارند)، از این موضوع سوء استفاده کرده‌اند، و با طرح غلط و القاآت مغرضانه، ذهنیات برخی از جوانان مسلمان را آشفته ساخته‌اند. [۱۵۳] حالا چه باید گفت، چون مطلب- صرف نظر از برخی تعبیرات- تا این حد درست است که، آنچه اسلام آورد با آنچه خلفا و حکام عرب کردند، فاصله‌اش فاصله‌ی مشرق تا مغرب است. اما باید موضوع را مورد دقت قرار داد.

[صفحه ۱۴۰]

به گفته‌ی علمای منطق- به هنگام تعدد موضوع- حکم نیز متعدد می‌شود. در مسئله‌ی بالا، موضوع را باید دقیقا معلوم کرد و سپس حکم داد. عرب با ندای دموکراسی اسلام به ایران می‌آید و ایرانیان با آغوش باز از او استقبال می‌کنند و حتی مرزها و شهرهای خود را به او می‌دهند (این یک قسمت سخن)؛ ایرانیان با عرب به دشمنی برمی‌خیزند (این قسمت دیگر سخن). بی‌شک موضوع این حکم یکی نمی‌تواند باشد. یعنی: عربی که ایرانیان با آغوش باز از او استقبال می‌کنند غیر از عربی است که با وی به دشمنی برمی‌خیزند.

«عرب اول»، سپاه صدر اسلام است و به تعبیر نویسنده، «سپاه مؤمن عرب» که با ایمان راسخ به اسلام و با همه‌ی دعوتها و نداهای آزادی بخش اسلام، روی به سرزمینها و از جمله ایران می‌نهد و اسلام را بر نیاکان ما عرضه می‌دارد، و به،تعبیر فرماندهان خودشان- که پیش‌تر نیز نقل کردیم- نیامده است تا کشورگیری و فتح نظامی کند، بلکه آمده است تا مردم را از عبادت جز خدا و از ظلم حاکمان و موبدان رهایی بخشد و به عدل اسلام و قرآن رهنمون گردد. این، «عرب اول» است. و از این عربند همان مردان فداکاری که مشعل هدایت اسلام را به دوش کشیدند و فراراه ملل و اقوام داشتند، و در راه آن مهاجرت کردند، و همه چیز خود را از دست دادند، و در شب زفاف از بستر به میدان جنگ رفتند، و در میدان جنگ با بدن پر از جراحت هر یک به خاطر آن دیگری آب نخوردند و تشنه جان دادند، و بر روی «سنگهای داغ مکه» برای نشر اسلام به چهار میخ کشیده شدند، و صدها تن در این راه فدا گشتند، و سپس در واقعه‌ی «عاشورا» به یاری پسر پیامبر شتافتند و برای بقای اسلام و اینکه روزی حقیقت این دین انتشار یابد در برابر تیر و سنان و نیزه و شمشیر قرار گرفتند و قطعه قطعه شدند و سپس، برای دفاع از حریم «حکومت حق و عدالت قرآنی»، در دوره‌ی بنی عباس نیز، جهادها کردند و خونها دادند و زندانهای آل عباس را از خود و جوانان خود آکندند و...

[صفحه ۱۴۱]

این عرب ست که از سوی ایرانیان- در صدر اسلام و در دوران بعد- با آغوش باز استقبال شده است.

«عرب دوم»، گروهی بودند حقیقتا دور از فرهنگ اسلامی و تربیت قرآنی عده‌ای هواخواه و جیره‌خوار دربار بنی‌امیه و بنی‌عباس که به ناحق و به زور و قلدری بر ممالک اسلامی مسلط شدند، و همواره مورد نفرت اغلب مسلمین بودند، یعنی عرب دور از آل محمد «ص»، عربی که معاویه داشت و یزید و مروان و ولید و بسر بن ارطاة و مسلم بن عقبه و حجاج بن یوسف و منصور دوانیقی و متوکل عباسی و ... با آن همه جنایت و آن همه مظالم.

پس می‌نگرید که نخست باید حساب «اسلام» را از حساب «عرب» جدا دانست، و سپس باید عرب را دو دسته کرد: عرب مؤمن و معتقد و وفادار به اسلام و فداکار در راه آن. این عرب همواره مورد احترام و محبت فرق و اقوام مسلمان بوده است و خواهد بود. با این امتیاز که ما و دیگر ملتهای مسلمان، «دین حق» را و «کتاب خدا» را از طریق او به دست آوردیم. و دیگری عرب نامعتقد غدار پسر پیغمبرکش، کعبه ویران‌کن، ریاست‌طلب، دین‌تباه ساز، این عرب همواره مورد نفرت فرق و اقوام مسلمان بوده است، حتی خود عرب. مگر سپاهیانی که در رکاب علی «ع» با عرب می‌جنگیدند، خود عرب نبودند، مگر مختار که دمار از روزگار عرب دشمن آل علی برآورد خود عرب نبود؟ مگر جنگهای صدر اسلام، در میان خود عربان نبود؟

باری، آنچه مایه‌ی تأسف است این است که عده‌ای از عرب، در آغاز دوران اسلام، تعالیم اسلامی را فراموش کردندو به نژاد پرستی روی آوردند. و بزرگترین صدمه به اسلام از ناحیه‌ی همین عده وارد آمد. و این است که حتی نویسنده‌ی عرب و سنی مصری- احمد امین- با لحنی تند، چنین می‌گوید:

[صفحه ۱۴۲]

اگر «عرب» را معصب و مخالف اسلام می‌دانیم، تمامی آنان مقصود نیستند، زیرا برخی از پرهیزگاران آنان به تعالیم اسلامی عمل کردند و از این رو مزیت مردم را به «فضیلت» و «تقوی» می‌دانستند، نه «عنصر» و «نژاد». [۱۵۴].

پس، در بحث و قضاوت و تحلیل، باید حساب دین مقدس اسلام را از عرب جدا کرد. و عرب را هم چنانکه گفتم دو قسم کرد. عرب، امتی بود که اسلام از طرف پیامبر خدا به او عرض شد، برخی پذیرفتند و ایمان آوردند و برخی نه. و آنچه ما به عنوان اسلامی می‌شناسیم و ملت ما بدان اعتقاد دارد، همان اسلام صدر اول است، اسلام محمدی، اسلام علی بن ابی‌طالب، اسلام بدر و حنین، اسلام ابوذر و مقداد و سلمان و بلال و عمار یاسر و ... و این تفکیک، یکی از نقاط مهمی است که بر هر نویسنده‌ی منصفی طرح کردن آن و توجه کردن و توجه دادن به آن ضروری است. و همین است که شناختن و شناساندن درست تشیع را، به منظور دفاع از اصل اسلام، در برابر اعمال آن عده از عرب و طرفداران آنان که اشاره کردیم، واجب می‌کند، که آری اینطور شد که شمایان می‌گویید، ولی اسلام این نبود. اسلام، در پای منبر علی و امام حسن بود، نه در قصر معاویه و عمروعاص، اسلام در خیمه‌های حسین بود در شب عاشورا، نه در عیاشخانه‌های یزید و سپاهیان یزید، اسلام در خانه‌ی امام زین‌العابدین و امام محمدباقر و امام جعفر صادق بود، نه در دربار فاسد ولید و عبدالملک و منصور، اسلام در گوشه‌های زندان، همراه موسی بن جعفر زندانی بود، نه در دربار آفریننده‌ی هزار و یک‌شب، و هکذا !...

[صفحه ۱۴۳]

و به همین دلیل است که باز هرگاه فریادی بلند شده است راستین، که دعوت می‌کرده است به اسلام صحیح و عدالت قرآنی و حکومت معصوم، همین مردم ایران از جان و دل- حتی تا پای خون خود- در راه آن می‌کوشیده‌اند. نمونه‌ی این واقعیت در تاریخ فراوان است. [۱۵۵] از جمله، در «تاریخ بخارا»، در شرح حال شریک بن شیخ المهری چنین آمده است:

ذکر شریک بن شیخ المهری، مردی بود از عرب به بخارا باشیده، و مردی مبارز بود، و مذهب شیعه داشتی و مردمان را دعوت

کردی به خلافت فرزنـدان امیرالمؤمنین علی- رضـی اللّه عنه- و گفتی ما از رنـج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی‌بایـد. فرزندان پیغمبر باید که خلیفه‌ی پیغامبر بود. خلقی عظیم بر وی گرد آمدند. و امیر بخارا عبدالجبار بن شـعیب بود و با وی بیعت کرد. و امیر خوارزم، عبـدالملک بن هرثمه با وی بیعت کرد. و اتفاق کردنـد. و امیر برزم، مخلد بن حسـین با وی بیعت کرد و پذیرفتند که این دعوت

[صفحه ۱۴۴]

آشکار کنیم و هرکس که پیش آید با او حرب می‌کنیم. [۱۵۶].

بـدین‌سان، تا اندازه‌ای روشن گشت که هدف ما از اشاره به این مباحث و مسائل، گفتگویی فرسوده را تازه کردن، یا بحثی کهن را نو نمودن نیست، یا به اقتضاآت ویژه سخن گفتن، یا دفاع از حریم خاندانی و بس، نه، هرگز، بلکه، ما از این همه، می‌خواهیم بدانیم و بدانند که پروای زندگی چیست، و پروای ما در زندگی چه؟

پس تکرار می‌کنم که نه می‌خـواهیم تاریـخ بنگـاریم چـون تاریخنگـاران و نه شـرح حـال بنویسـیم چـون شـرح حـال نویسـان، بلکه می‌خواهیم رسـتاخیز افقزای بت‌نگون کن پیـامبران را در سـرگذشت زنـدگی عالمـان باز نگریم. و ببینیم که این رسـتاخیز پیگیر، در تنگ و فراخ سده‌ها و اعصار، چسان تکرار شده است و بر هر پشته‌ای از پشته‌های تاریخ چگونه قد راست کرده است.

چون بت همواره هست، بت شـکن نیز همواره لازم است، تا مبادا که بت‌پرستی روزی باز آیین شود و انسان به آن حقارت حقیر باز گردد. اینان که به بت‌شکنی می‌خیزند، مرزبانان عزت انسان و دیواره‌های عصمت تاریخند و تطهیر دهندگان زمان. و علی فرمود:

خداوند از اینان پیمان ستانده است تا بر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده آرام نداشته باشند. [۱۵۷].

و از این صفت، که علی به ایشان داده است معلوم می‌شود که کی، کی است.

عالمان، وارثان پیامبرانند. این سخن پیامبر است. عالمان وارثان پیامبرانند

[صفحه ۱۴۵]

یعنی چه، یعنی دارای آن کلیت عملی و ذهنی‌انـد که پیـامبران بودنـد، و در همـان راه می‌کوشـند و می‌خروشـند که راه رهایی توده است. اکنون اگر عالمی، در راه کسانی رفت که همواره، در برابر پیامبران قرار داشته‌اند نه پشت سـر ایشان، این گونه عالمی، وارث پیـامبران نیست، وارث همین جبـاران و سـتمگران است، منهـای امکانـات و تسلط آنـان، یعنی وارث آنـان است منتها وارثی حقیر و بی‌قدرت و آلت دست و زبون خواسته‌های و مصالح یومی آنان. و همین است و همین.

و دیگر به هیـچ لفظی و عنوانی نبایـد گول خورد، که دانسـتن یک مشت اصـطلاح، کسـی را در رده‌ی پیامبران قرار نمی‌دهد. آنچه این ویژگی را ثابت می‌کنـد، داشتن فضایل پیامبران است، یعنی: عمل، اقـدام، روشـنگری، فداکاری، عصـیان، توده‌گرایی،حق زنده کنی، آشتی ناپـذیری، زمانه‌شناسـی، مردم خواهی، مظلوم‌یـابی، و ظـالم‌کوبی.در اینجـا خوب است تعلیمی نقـل کنم از امـام چهـارم حضـرت علی بن الحسـین زین العابدین «ع»، تا معلوم شود که اسـلام اصـیل کدام است و تربیت اسـتوار قرآنی چیست، و در مذهب شیعه عالم را چگونه پرورش می‌دهند و چسان می‌سازند، و اس اساس و و لب لباب چیست؟

محمد بن مسلم (ابن شهاب) زهری (م- ۱۲۴) از فقها و قضات بود و در نزد خلفای اموی، یزیـد بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز، منزلتی ارجمنـد داشت. هنگـامی امـام زین العابـدین آگـاه شـد که وی به ظلمه روی خوش نشـان داده است، در آن هنگـام بود که معاویه بدو نامه‌ای نوشت. اینک ترجمه‌ی بخشی از آن نامه:

- خداوند، ما را و تو را بسنده‌ی آشوبها باشد. و تو را از آتش دوزخ نگاه دارد. تو به روزی افتادی که باید کسانی که می‌شناسندت بر تو ترحم آورند. خداوندن نعمتهای گرانقدر خویش بر تو ارزانی داشت.

[صفحه ۱۴۶]

تندرستی و عمر درازت بخشید و حجتهای خدا تو را فرو گرفتند. چه او تو را توفیق داد تا عالم قرآن و فقیه دین و آشنای سنت پیامبر باشی. اکنون یکی بنگر که فردای قیامت چون در پیشگاه خدای بایستی چگونه مردی باشی. و چون از نعمتهای خویش پرسد حق آنها چون گزارده باشی.ای محمد بن مسلم زهری! گمان مدار که خدای از چونان تو کسی عذر پذیرد و از تقصیر تو چشم پوشد. هیهات، هیهات، ابدا چنین نیست.

خدا در کتاب خود، از علما پیمان ستانده است و گفته «لتبیننه للناس و لا تکتمونه» (= باید که حق را برای مردم آشکارا کنید و و پوشیده مدارید).

بدان که تو اکنون، ساده‌ترین امری را که پوشیده داشته‌ای و سبکترین وزری را که بر گردن گرفته‌ای، [۱۵۸] این است که با ستمگر انس گرفته‌ای و راه ظلم و تجاوز را برای او هموار ساخته‌ای، به این علت که به او نزدیک شده‌ای و چون دعوتت می‌کند می‌پذیری. خدا می‌داند که من چقدر هراسناکم از این که خدای در قیامت تو را به گناه خائنان بگیرد و از آنچه به خاطر معاونت ظالم گرفته‌ای بازخواست کند. تو چیزی را گرفته‌ای که حق تو نیست و به کسی نزدیک شده‌ای که نه حقی را به حقدار رسانده است و نه باطلی را از میان برده است. تو با کسی دوست شده‌ای که با خدا دشمنی می‌کند. آیا اینطور نیست که وقتی دعوتت می‌کنند برای آن است که تو را محوری بسازند برای آسیای ستم خود، و تو را پلی قرار دهند برای بدبخت کردن مردم، و تو را نردبانی کنند برای دست یافتن به گمراهی خویش، و تو را وسیله‌ای سازند برای ستمگری و تجاوز؟ و چنان وانمود کنند که همراه آنانی. و بدین طریق، علمای دیگر را به شک اندازند و دل مردم نادان را به وسیله‌ی تو با خود مهربان

[صفحه ۱۴۷]

سازند. اکنون بنگر که آنچه را به تو می‌دهند، در برابر آنچه از تو می‌ستانند، جقدر اندک است؟ و آنچه را که برای تو آباد می‌کنند، در مقایسه با آنچه به دست تو خراب می‌کنند، چقدر ناچیز است؟ یکی به حال خود نظر کن، و به فکر خویش باش، که کس دیگر به فکر تو نباشد. و از خویشتن چونان مردی متعهد حساب پس بگیر [...! ۱۵۹].

این است و این ... و سخن در این بود که همواره بت هست، پس همواره بت‌شکن نیز باید باشد. و بت پرستیدن یک بار آن است که قوم ابراهیم داشتند و ابراهیم بزرگ فراز آمد و بت شکستن گرفت و ... و یک بار آن است که معاویهٔ بن ابی‌سفیان،در زیر پرده‌ی خال المؤمنین بودن و کاتب وحی به شمار آمدن، نوامیس همان وحی را محو می‌کند و حلقوم آزادگان را می‌فشرد و برای گرفتن انتقام جاهلیت از اسلام خواب ندارد، و برای اینکه عمروعاص، با حیله‌های خویش او را یاری دهد که خلیفه‌ی حق، علی بن ابیطالب، را از پای درآورد، بیت‌المال عمومی را به او می‌بخشد، و حجر بن عدیها و حضرمیها را می‌کشد و نصرانی زاده‌ی پرورده‌ی دست سرجون نصرانی، یزید، را-با وجود شخصی چون حسین در میان امت- در جای خلافت و جانشینی پیامبر و رهبری شعار قرآن می‌نشاند و در کنار مرقد پیامبر- که هنوز فضای آن از امواج آیات قرآن پر است و انعکاس خون شهدای بدر و احد همواره خورشید بر در و دیوار آن می‌افتد- برای چونان یزید کسی از مسلمان بیعت می‌طلبد، و در چنین حال زاری و رکورد مرگباری، فرزندان بزرگ و ارجمند فاطمه «ع» به پا می‌خیزند و با تدبیرهای گوناگون (گاه با صلح و نظارت و گاه با شمشیر و شهادت) به شکستن این بت پرستی می‌یازند.

[صفحه ۱۴۸]

نباید به ذکر مثل پردازیم که بسیار است. به ویژه که این گونه بت بودن و بت ساختن، نسبت به قشرهای مختلف جامعه، و بر طبق نیازهای گوناگون ذهنی مردم، تغییر شکل می‌دهد و تنوع می‌یابد و تا سطح مسجد و محراب و مدرسه و کتاب می‌رسد.و در این مقوله نیز مثل و شاهد فراوان است از اشخاص و کتابها از قدیم تاکنون. و از این مقوله است که یک بار نیز کتاب «المغنی» قاضی عبدالجبار معتزلی بت می‌شود، و علم الهدی سید مرتضی، به بت شکنی می‌خیزد و این بت را با کتاب عظیم خود، «الشافی» خرد

می کند. و همینسان تا-مثلا- «تحفه‌ی اثنا عشریه‌ی» عبدالحق دهلوی، و کار عظیم میر حامد حسین هندی و تبری که عصمت حق و عزّت حماسه و مهابت علم و دریای تحقیق به دست او می‌دهد، یعنی: «عبقات الانوار».

چرا می گوییم کتاب قاضی عبدالجبار (و ذکر این کتاب به عنوان نمونه است) بت است، کتابی بزرگ، با نامی پرطمطراق: «المغنی فی ابواب التوحید و العدل»! برای اینکه، این کتاب، در زمینه‌ی مسائل سیاست و اجتماع، [۱۶۰] به تأیید بتان و بت آفرینان نوشته شده است و به املای عملی آنان- یا این که چنین نتیجه‌ای از آن طرز فکر برمی‌خاسته است- تا این که عصمت ذهن جامعه را بیالاید و ریشه‌ی حماسه را بخشکاند و کسانی را تأیید کند که آفرینندگان عبودیتند و مروجان اصل تحمل و خداوندان بسته نگاهداشتن اذهان. می گوید:

همه‌ی کسانی که به اختیار قائلند (یعنی اهل سنت) معتقدند که چون یک تن کسی را برای پیشوایی انتخاب کرد و چهار تن دیگر با این انتخاب موافق بودند، آن شخص پیشوا و رهبر است [۱۶۱].

خوب پس میلیونها نفر از افراد جامعه- از عالم و جاهل و خرد و کلان-

[صفحه ۱۴۹]

هر رأیی که می‌خواهند داشته باشند و هرچه می‌خواهند بکنند و با هر روز سیاهی که دست به گریبانند باشند. چون منصب قضاوت قاضی عبدالجبار، به هر حال، محفوظ است. با حساب قاضی عبدالجبار، مسئله‌ی اجماع امت و توافق اهل حل و عقد چه شد؟ نمی‌دانیم. و آیا برای کدام قدرتمند مسلطی پیدا کردن چهار پنج تن مشکل است؟ این متکلم محقق مسلمان کم‌کم لزوم پنج کس را نیز در خلیفه شدن کسی منکر می‌شود. البته آنچه واقع شده است او را به این انکار می‌کشاند. می گوید: فان قیل: «الیس بعقد ابی‌بکر لعمر صار اماما؟ و هذا یبطل

الحاجة الی خمسة»! قیل له: «انما اوجبنا ذلک اذا

لم یحصل من الامام المتقدم عهد. فاما اذا حصل منه ذلک

فقد استغنی عن استیناف البیعة» [۱۶۲].

- اگر بگویند: آیا عمر به صرف تعیین یک نفره‌ی ابوبکر خلیفه نشد؟ چرا.

پس به پنج کس نیز احتیاج نیست. می گوییم: درست است. ولی اینکه ما گفتیم پنج تن لازم است، هنگامی است که از خلیفه‌ی قبلی تعیین و سفارشی نشده باشد. اگر چنین سفارشی شده بود، همین کافی است و نیازی به بیعت دیگری نیست.

در این سخن، چیزی که بسیار قابل ملاحظه است این است که این متکلم به صراحت می گوید، عمر تنها به سفارش و تعیین ابوبکر خلیفه شد. خوب اگر می‌شود که یک تن، پیشوای مسلمین را تعیین کند، و این حق را حتی ابوبکر هم دارد، چرا خود پیامبر اکرم این حق را نداشته باشد و این کار را نکند. و اگر این است پس ای متکلم بزرگ! ای نویسنده‌ی کتاب «المغنی فی ابواب التوحید و العدل»! و ای دهها عالم و متکلم و فقیه و محدث و مفسر و مورخ بزرگ دیگر، مسئله‌ی اجماع چه شد؟ مسئله‌ای

[صفحه ۱۵۰]

که به نام آن، دختر پیامبر مصدوم گشت، علی بن ابی طالب خانه‌نشین شد. مسئله‌ای که به نام آن، شد آنچه شد، تا جایی که سر حسین بر سر نیزه رفت و ... و آیا هم ارزش با سفارش و عهد ابوبکر نسبت به خلیفه‌ی دوم، سفارشی و اشاره‌ای از پیامبر اکرم در حق علی نرسیده بود؟ آیا در مدینه یک تن هم نبود که با علی بیعت کند، و آیا ... و آیا ... اکنون با این چگونگی که اتفاق افتاده است، هنگامی که می‌نگریم شیعه، در زیارت علی بن ابی طالب می‌خواند،

السلام علیک یا ولی الله، انت اول المظلوم...

باید بگوییم شیعیان اقوامی احساساتی‌اند؟

باری، در توجیه اعمال جباران اینگونه گفتند و نوشتند. و علم کلام را در مهمترین مسئله‌ی اجتماعی و انسانی آن، که مسئله‌ی حکومت است و مسئله‌ای است که امر به معروف و نهی از منکر و بقای دین خدا وابسته‌ی به آن است، اینسان شکل دادند. و این مرحله‌ی نهایی و فاجعه‌بار خود فروشی روشنفکران است که می‌کوشند تا با همه‌ی امکانات علمی خویش و قدرت استدلال و نیروی بیان و حتی دقت بسیار در انتخاب الفاظ و جملات و عناوین مردم گول‌زن، به کمک ستم شتابند تا به منابع جیره‌ی خویش خدمت کرده باشند. اینان به جای پرداختن به تخطئه و تنبیه، به تکمله و توجیه می‌پردازند. و گاه برای این که حتی خودشان را نیز گول بزنند، به شکل تحقیق تاریخی و توجیه منطقی روندها و فرایندها می‌گرایند. و این همه برای آن است تا سردمداران تخدیر اذهان و تحریف افکار پیروز باشند.

شگفتا! فاسق مفضول پیشوای امت قرآن؟ و این مسئله را مسلم گرفتن و درسی کردن که حتی در کتابی درسی بنویسند و بخوانند؟ مگر شعار سپاهیان مسلمان، روزی که برای بردن اسلام به دیگر کشورها و آبادیها می‌تاختند این نبود که

اخراج العباد من عبادة العباد الی عبادة الله

[صفحه ۱۵۱]

- رها ساختن مردمان، از پرستیدن بندگان، و هدایت به پرستش خالق جهان.

و:

من ظلم الادیان الی عدل الاسلام

- رها ساختن مردم از ستم ادیان، به عدالت اسلام و قرآن

اگر این بود- که در اصل، بی‌گمان همین بود- آیا در دوران خلافتها و انفصال از آل محمد (ص) همین گونه بود؟ آیا مردمان از بندگی بندگان درآمده بودند و به بندگی خدای رسیده؟ یا نه، بلکه صد ره بدتر زیر بار ظلم و ستم عبودیت همینان و رفتار ضد قرآنی اینان بودند؟ آیا مردمان از ستم مقامات ادیان رها شده و آسوده بودند، یا نه، بلکه به صورتی دیگر، زیر تازیانه‌ی فتواهای شریح قاضی و امثال او افتاده بودند؟ آیا چه بود و چگونه، و واقعیت چیست و تاریخ چه می‌گوید؟ اگر سخن همان باشد که قاضی عبدالجبارهای هر زمان می‌گویند وای بر مردم! اما چنین نیست،

و

الحق یعلو و لا یعلی علیه

و

الفتح لاهل القبله

و از این رو، در آن روز نیز حق ناپیدا نمی‌ماند و سید مرتضی- متفکر و فقیه و متکلم بزرگ شیعی و شریف بزرگوار علوی، مرجع تقلید و رئیس حوزه‌ی علمی شیعه در بغداد در نیمه‌ی نخست سده‌ی پنجم و نقیب سادات- به پا می‌خیزد و با تألیف کتاب عظیم «الشافی فی الامامهٔ» به بیدارگری و هوشیاری آفرینی و عزت بخشی و حماسه‌گستری و تعهد آموزی و عصیانگری می‌پردازد، و با عبودیتها درمی‌افتد و بتها را می‌شکند.

[صفحه ۱۵۲]

هر چه انسان را از حریت جدا سازد و به عبودیت پیوند دهد بت است، چه در ظرف ذهن، چه در ظرف خارج، چه در اعتقاد به خدا و چه در اعتقاد به خلیفه‌ی خدا، چه درباره‌ی اعمال فردی، چه در ظرف وظایف نوعی و اجتماعی.

ما همواره، در فضا زندگی می‌کنیم، سالم یا مسموم، مردآفرین یا نامردپرور، نقطه‌ی حساس اینجاست و درگیری جدی پیامبران نیز با این فضا بود، که مبادا مسموم باشد یا آماده برای پرورش نامردان. و می‌دانیم که خاصیت چنین فضایی، همواره، از مرز محلی

بودن آن نیز می‌گذرد و همه‌ی آفاق زندگی امتی را پر می‌کند. هر پیامبری که می‌خاست، می‌خواست آوار سنگین چنین فضایی را از دوش خلق و جامعه فرو نهد، و دست فراز می‌آورد و نعره می‌کشید و می‌خروشید و می‌شکست تا درست کند و از میان توده‌های منحط، ابوذر غفاری، عمار یاسر، مقداد کندی، ابوسعید خدری و عبدالله بن مسعود بپرورد...

و اگر عالمان وارثان پیامبرانند، بهترین نشانه برای شناختن عالم راستین از غیر راستین همین است:

عالم آن است که آزادی عالم طلبد

اگر بدین‌سان خامه را رها سازم، و در شناساندن عالم راستین و غیر راستین سخن گویم و بخواهم دستگیر هرکس بشود که عالم کیست و شیاد کدام، خدای می‌داند که کار تا کجا بالا بگیرد، اما از این بحث، با همین اندك یادکردی می‌گذرم، تا بگویم تجلیلی که از عالمی و مصلحی چون صاحب «الغدیر» می‌کنیم چراست.

در سرتاسر اعصار، در میان نسلها و اقوام جهان، در آفاق مختلف زندگی

[صفحه ۱۵۳]

بشر، آنان که به سودای اصلاح جماعت برخاسته‌اند بسیارند، هرچند که اندك بوده‌اند. و به معنای کلی، اینان همه، در خور هرگونه تقدیر و گرامیداشت و حقگزاری هستند. از افقهای دیگر که چشم بپوشیم، در آفاق فکر و فلسفه و جامعه و مذهب نیز عالمان و مؤلفان و دانشوران و اصلاح طلبان و عصیانگران فضیلت طلوع کرده‌اند، کسانی که در هر جای و هر روز توانسته‌اند عصمت تاریخ را با مردم جامعه‌ی خویش روی در روی سازند و آفتاب را برای آبادیهای خویش تفسیر کنند. در این رده‌اند مؤلفان نابغه‌ای که توانستند کتابهایی پدید آورند که چون خورشید بتابد و نمو دهد و چونان مشعل جاودانسوز فراراه اقوام و اعصار فروغ پاشد و هدایت گسترد.

و از این میان، در تاریخ علوم و تألیفات اسلامی نیز، کتابهای بسیار است که نظر به تحولی را که باعث شده است، از ارجمندی ویژه‌ای برخوردار است. این کتابها هر کدام در یکی از شئون خاص جنبشهای فکری بشری و نشان دادن عمق تمدن و همگرایی ذهنی، جایی بس فرازمند دارند. در اینجا حتی ذکر نمونه‌هایی از این گونه تألیفات علما و فلاسفه‌ی مسلمان بس به درازا خواهد کشید.

و اکنون، در سطح تألیفات تحولزای و دگرگون کننده و در معبد مقدس حماسه و دفاع و مرزبانی و فراداشت مشعل جاوید، به کتابی عظیم برمی‌خوریم، با رسالتی عظیم: «الغدیر».

با توضیحی اندك و اشارتی کوتاه درباره‌ی پیوستگی حق با طبیعت و حماسه با دفاع که در آغاز این نوشته گذشت، میان این کتاب و طبیعت احساس رابطه می‌کنیم،که همان‌سان که خون علی و فرزندانش- در راه احقاق حق توده‌های انسانی- در رودبار زمان ریخته و بر سر غوغاهای زمانها و تکاپوی امتها و نسلها سایه افکنده و در فجر و شفق تابیده است، در صفحه «الغدیر» نیز همان انعکاس افتاده است. خامه‌ای که

[صفحه ۱۵۴]

«الغدیر» را نوشته است، در حقیقت از رنگ فجر و شفق، مرکب گرفته و بر اوراق زمان و فصول گیتی جریان یافته است. و به دیگر سخن، اوراق «الغدیر»، با فجر و شفق و دیگر بر حق طبیعت یکی است، و صفحات «الغدیر»، خود فجر و شفق دیگری است در آفاق علم و تألیف و اندیشه و ابلاغ. بدین گونه، موضع انسانی کتاب «الغدیر» (در بعد بیدارگری و آفتابسانی و انقلاب آفرینی ذهنی و عملی در راه حق و عدالت وحماسه و عزت) تا حدی روشن می‌شود. اکنون باید اشاره کنیم به موضع اسلامی کتاب «الغدیر»، از نظر احیای مجدد اسلام و باز شناساندن حکمت سیاسی قرآن و عناصر فلسفه‌ی سیاسی اسلام در سنت، و وجدان رهبری در دین، و در حقیقت احیای سنت به معنای راستین و همه جهته‌ی آن، یعنی تمسک به قرآن و عترت،که مفسران قرآنند و معلمان سنت، به فرمان

خود سنت.

می‌دانیم که منطق اسلام محمد این است:

لقد ارسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب

و المیزان، لیقوم الناس بالقسط. [۱۶۳].

- فرستادیم پیامبران خویش را با پیامهای روشن، و با آنان کتاب فرستادیم و ترازو، تا مردمان همه برایستند بر سر دادگری.

و چون، محمد خاتم پیامبران است و پایان‌بخش جریان نبوت و نقطه‌ی انتهای وحی، پیداست که حاصل نهضتهای پیامبران همه، در بعثت او خلاصه شده است، چنانکه حاصل کوششهای دوران نبوت او در «غدیر».

نیز می‌دانیم که در منطق این بعثت، همه‌ی انسانهای اعصار مخاطبند به خطاب او: و ما ارسلناك الا کافهٔ للناس [۱۶۴].

- و تو را فرستادیم به پیامبری، مگر همواره برای همه‌ی خلقها و مردمها.

[صفحه ۱۵۵]

اکنون با توجه به منطق اسلام بعثت، دانسته می‌شود که «الغدیر» - یا هر کتابی که بدین حشمت و استناد و امانت، در صدد اثبات حق برآید- کتاب همه‌ی انسانها و همه‌ی روزها و همه‌ی تاریخ است. کتاب نسلها و حقها و حقوقهاست، تا هر روز که روزی باشد و طلوعی و مردمی باشند در پهنه‌ی گیتی ... اکنون در اینجا به، شرحی کوتاه درباره‌ی موضع اسلامی کتاب «الغدیر» می‌پردازیم، به خصوص از نظر دیگر ناقدان.

[صفحه ۱۵۶]

موضع اسلامی کتاب الغدیر

اشاره

اسلامی‌ترین کتاب- پس از قرآن کریم و کتب موثق سنت و حدیث- کتابی است که مسلمین را مستقیما با پیامبر اکرم روبرو سازد و در جریان مستقیم خواسته‌های پیامبر بگذارد و به پای سخنان و دستورات او بنشاند، تا گوش فرا دهند و عمل کنند. این اسلامیترین کتاب است که حتی نگذارد که ملل و اقوام مسلمان به جریانات و کشمشهای پس از درگذشت پیامبر دچار شوند و «قطعات ابرهای سیاه چون شب ظلمانی» میان آنان و رفتار کردن بر طبق دستورات پیامبر حایل گردد، و سخن او را به گوششان سنگین کند تا جایی که نشنوند که چه می‌گوید. اسلامیترین کتاب آن است که چنان چون آن مرد قوی الصوت از صحابه (ربیعهٔ بن امیهٔ بن خلف)،که در خطبه‌ی حجهٔ الوداع پیامبر، سخنان پیامبر را تکرار می‌کرد،تا به گوش همه‌ی مسلمین برسد، [۱۶۵] سخنان آخرین و سفارشهای نهایی پیشوای امت را به گوش همگان برساند و تا سواحل تاریخ و درون زمانها گسترش دهد. و خلاصه اسلامیترین کتاب آن است که بتواند در جامعه‌ی اسلام، شعور دینی به وجود آورد، آن هم بر پایه‌ی گفتار و سفارشهای ویژه‌ی پیامبر، نه امور مستحدثه‌ی بعد از مرگ پیامبر و کرداد دیگران و درگیریهای شخصی

[صفحه ۱۵۷]

کسان بر سر ریاست و آسان گرفتن مصالح امت و مناجح اسلام. بدین‌سان می‌نگریم که کتابی که پس از قرنها،- از راه پیدا کردن اسناد بیشمار- امت را در جریان گفتار و دستورات پیامبر مسلمین قرار می‌دهد، ارجمندترین و باصفاترین و سازنده‌ترین کتاب اسلامی خواهد بود:

در اینجا برای این که ارزش واقعی این گونه بحثها و کتابها بیشتر پیدا گردد، ناگزیرم بحثی حساس را مطرح کنم. من از ورود به

این گونه بحثها که مستقیم به مشاجرات فرقه‌ای در اسلام مربوط می‌شود بسیار پرهیز می کنم، ولی- چنانکه سپس نیز گفته می‌شود- گـاه از اشـاره‌ای به این واقعیت‌هـا و ماجراهـا گزیری نیست،حتی به همـان قصـد تفـاهم. زیرا یـک جوان سـنی نیز که این کتـاب را می‌خواند باید بداند که برادر شیعه‌ی او به چه دلیل اینگونه به مذهب خود پایبند است. و آیا قضیه همان است که سالها و بلکه قرنها کارگزاران دربار اموی و عباسـی تبلیغ کرده‌انـد، که شـیعه فرقه‌ای است بـدعتگزار (و این مطلب را به این دلیل تبلیغ می کردنـد تا از توجه مردم به آل علی بکاهند و به ادامه‌ی حیات قدرتهای غاصب خویش کمک کنند) یا نه، این چنین نیست.

اگر ایـن مسـئله فهـم شـود، دست برادری دو برادر سـنی و شـیعی زودتر به سـوی هم دراز می‌شـود. اگر این مسـئله فهم شـود، دیگر شرطه‌ی سـعودی با آن حالت وحشـتناک به زائر و حاجی شـیعی نمی‌نگرد، و دیگر فضای حرمین (مکه و مدینه) که باید پر باشد از محمـد و آل محمـد، اینگونه نخواهـد بود که اکنون هست. و البته این در وقتی خواهـد بود که قضـات و فقهای حجاز برای دریافت حقیقت، سینه‌ی خویش باز کنند و به عوام- که پیروی از آنان را دین خود می‌دانند- در فهم حقیقت کمک رسانند، نه اینکه...

پس از این تذکر، یادآور می‌شویم که بعد از دو شاخه شدن مسلمین، ایادی

[صفحه ۱۵۸]

بسیار، از جمله یهود و نصاری، در طول تاریخ اسلام، برای تجزیه و تفرقه‌ی هرچه بیشتر نیروی اجتماعی و سیاسی اسلام کوشیده‌اند، پس نبایـد بـدان دامن زنیم. امـا روشن بودن مطلب، برای حفظ تفاهم- لازم است. از این رو، با کمال مراعات، به چگونگی نخستین جریانهـا اشـاره‌ای می کنم. و این اشـاره مربوط است به اصـل دو شـاخه شـدن مسـلمانان. اکنون بر پایه‌ی اسـتناد به مآخـذ تاریخی و حدیثی و تفسـیری مورد قبول اهل سـنت، و تألیفات خود این برادران، به عرض می‌رسانم که در واقع این دو شاخگی را اهل سـقیفه باعث شدنـد، یعنی جریانی که پس از فوت پیامبر پدیـد آمـد، نه پیروان غـدیر، یعنی واقعه‌ای که در حضور پیامبر و به امر او برگذار گردید، و هم به امر او و در حضور او مردم با علی بیعت کردند. بنابراین، مسئله تمام بود و تکلیف مسلمین برای ابد روشن.

باری، حقیقت این است که پس از رحلت پیامبر، رفتار درست و دینی و اسـلامی آن بود که سـر سوزنی از دسـتورات و سفارشـهای مکرر بانی اسـلام تخطی نکننـد و هرچه را او گفته است- مخصوصا درباره‌ی مسـئله‌ی رهبری، در حالی که سـرپرست رفته و وضـع اسلام حساستر شده است- ملاک عمل قرار دهند، تا اسلام جوان تجزیه نپذیرد و نیروهای نوپای آن سستی نگیرد.

بر طبق این اصل، و به طور طبیعی و به عنوان ادامه دادن به همان روش زمان حیات پیامبر، یعنی پیروی از او- نه ایجاد جریانی تازه و بدعت گذاری در اسـلام- و خلاصه بر طبق دسـتورات فراوان پیامبر و هم شایسـتگیهای اسلامی علی «ع» و مخصوصا به علت گوش فرا دادن بـه فرمـان آیه‌ی «تبلیـغ» و نص مؤکـد پیـامبر در واقعه‌ی «غـدیر»، گروهی پی علی را رهـا نکردنـد و از او منفـک نشدنـد و همواره وفاداری به پیامبر و عمل به گفته‌های او را از دست نهشتند. اینان به نام «شیعه» نامیده شدند.

لازم است بگوییم که این نام را خود پیامبر به آنان داد و اصولا، اطلاق کلمه‌ی

[صفحه ۱۵۹]

«شیعه»، در تاریخ اسلام، بر پیروان و دوستان علی بن ابیطالب، نخستین بار به وسیله‌ی خود پیامبر اکرم صورت گرفته و بر زبان پیشوا رفته است، یعنی در زمـان حیـات پیـامبر و پیش از پدیـد آمـدن هر جمـاعت و فرقه‌ای. ممکن است در اینجـا، خواننـدگان جـوان، یا کسانی که در این‌باره مطالعه ندارنـد، یا مطالعه‌ی کافی ندارنـد و مآخـذ موثق و دست اول را ملاحظه نکرده‌اند به شـگفتی افتند که چطور؟ و اگر چینین است چرا در طول تاریـخ خون صـدها تن شـیعه ریخته شـده است که اینان بـدعت گذراند، و چطور عده‌ای از مستشـرقین یا دیگرانی که متأسـفانه معلوماتشان را درباره‌ی اسـلام از آنان می گیرند، یا اصولا درباره‌ی اسلام معلوماتی که معلومات باشـد ندارنـد، چیز دیگری می گوینـد، و مثلا می گویند مذهب شیعه را ایرانیان به وجود آوردند، یا می گویند: تشیع، اسـلام ایرانی شـده است، [۱۶۶] یـا می گوینـد: مـذهب شیعه لفافه‌ای اسـت برای ... آری همین سـخنان نـاحق و نـارواست که مرا و امثـال مرا وا

می‌دارد تا وارد این بحثهای حساس شویم. و با همه‌ی حرمتی که به آرمان عزیز وحدت اسلامی میگذاریم، گاه گاه، حتی به تحلیل حوادث صدر اسلام و جریاناتی امثال جریان سقیفه بپردازیم. امیدوارم برادران اهل سنت ما نرنجند و به ما حق بدهند. چون

[صفحه ۱۶۰]

ما در برابر معصوم خویش که اطلاعی از مذهب ندارند و فرصت درستی نیز برای رجوع و تعمق در این مسائل- در این عصر پر گرفتاری و زندگی ماشینی- به چنگ نمی‌آورند، و با این همه، در معرض صدها لطمه‌ی اعتقادی و سمپاشی لادینی قرار می گیرند، مسئولیم و موظف که حقیقت مذهب خود و اصل و ریشه‌ی آن را برای آنان بازگو کنیم. چنانکه علما و عقاید نویسان اهل سنت نیز در باب عقاید جهان تسنن کتابها نوشته‌اند و می‌نویسند. و مسائل را از دیدگاه خویش عرضه داشته‌اند و می‌دارند. با این تفاوت که بیشتر آنان، در خلال این مباحث، هرگونه بد و بیراه و تفسق و اهانتی را نثار ما کرده‌اند و ما نمی‌دانیم. و همواره از خدا توفیق می‌طلبیم و از باطن «قرآن کریم» و فتوح روح پیامبر اکرم «ص» مدد می‌خواهیم تا حشمت قبله و عزت اسلام و مسلمان را، از دورن جان، گرامی بداریم. اگر برادران اهل سنت بدانند که در جامعه‌ی ما، گاه‌گاه، چه کسانی در باب مذهب اظهار نظر می‌فرمایند، و تاریخ تحلیلی برای تشیع می‌تراشند، و چگونه رسم بی‌دینی- اعم از تشیع یا تسنن- تزریق می کنند، از توجه ما به شناساندن مبانی دین دلگیر نمی‌شوند. نیز توجه می کنند که یک جوان شیعی معتقد، یک جوان سنی را برادر دینی خود می‌داند، اما یک جوان متحیر بی‌اعتقاد چه؟. دیگر اینکه ما به عنوان برادران مسلمان اهل سنت، آرزو می کنیم که چون سخن از آل محمد (ص) می‌رود، اهل سنت نیز این مباحث را با نظر ایمان بخوانند و با دیده‌ی انصاف و حق طلبی بنگرند، و به سخنانی که یک نویسنده‌ی شیعه با استناد به دهها مأخذ اسلامی، درباره‌ی خاندان راهبر می گوید، از سر دقت توجه کنند، و حتی اینگونه سخنان را مایه‌ی روشنی دل و تقویت یقین و ادای اجر رسالت که «قرآن کریم» فرموده است [۱۶۷] بدانند. آل محمد «ص» سران و سروران و سادات امتند. مگر امام شافعی نمی گوید:

[صفحه ۱۶۱]

من لم یصل علیهم لاصلاة له

- کسی که در نماز بر آل محمد درود نفرستد نماز نخوانده است.

آری، ذکر آل محمد «ص»، در هر حال، مایه‌ی ثبات ایمان، و روشنی دل، و سرافرازی امت و حریت فکر و وسیله‌ی قرب به خداوند است. از این گذشته، آل محمد، تنها از آن ما شیعه نیستند، از آن همه‌ی مسلمانانند، فرزندان و اوصیای پیامبر مسلمانانند و وارثان علوم و معارف پیامبر. و ذکر مناقب و حقوق آنان برای هر مسلمانی اهمیت دارد. به خصوص که اگر طرح این مسائل در شناخت مجدد و صحیح اسلام مدخلیت داشته باشد. نکته‌ی دیگر- که امیدوارم مورد توجه هر کسی که این نوشته‌ها را می‌خواند و مسائل مسلمین برای او اهمیت دارد قرار گیرد- این است که ما ذکر «مثالب» نمی‌کنیم، ابدا، بلکه ذکر «مناقب» می کنیم، به قصد تفهیم و تفاهم.

باری، سخن درباره‌ی کلمه‌ی «شیعه» بود و این که این نام را خود بر پیروان علی بن ابیطالب اطلاق فرموده است. مأخذ این سخن را از کتب خود اهل سنت می‌آوریم. عالمان و مفسران اهل سنت، در شأن نزول این آیه:

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات، اولئک هم خیرالبریهٔ. [۱۶۸].

- آن کسانی که گرویدند و مؤمن شدند و کارهای شایسته کردند، آنان بهترین آفریدگانند.

چنین نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود:

انت یا علی و شیعتک

- یا علی، این کسان (که در آیه ذکر شده‌اند) تویی و شیعیانت.

[صفحه ۱۶۲]

بدین گونه، می‌نگریم که این کلمه (شیعه)، به همین معنی که در طول تاریخ اسلام به کار رفته است، و ما نیز امروز پس از ۱۴ قرن به کار می‌بریم، بر لفظ مبارک پیامبر رفته است. این روایت را محمد بن جریر طبری، مورخ و مفسر معروف اهل سنت (م ۳۱۰ ه. ق) در تفسر خود نقل کرده است. [۱۶۹].

نیز حافظ ابوالمؤید مکی حنفی خوارزمی (م- ۵۶۸) در کتاب مناقب [۱۷۰] (صفحه‌ی ۶۶)، از جابر بن عبدالله انصاری، صحابی موثق و معروف، اینچنین نقل کرده است:

نزد پیامبر «ص» نشسته بودیم. علی بن ابیطالب آمد. پیامبر گفت، «برادرم آمد».آنگاه روی به کعبه کرد و دست به خانه‌ی خدا زد و فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، این (علی) و شیعیانش، در روز رستاخیز، رستگارند». سپس فرمود: «از میان شما همه، علی نخستین مؤمن به اسلام است. او در پیمان خدا از همه‌تان استوارتر است، و در اجرای امر خدا پایدارتر، او در رفتار با خلق از همه‌تان عادلتر، و در تقسیم از همه‌تان مساواتگراتر، و از همه‌تان در نزد خدا محترم‌تر است» جابر بن عبدالله می‌گوید: در این هنگام این آیه درباره‌ی علی نازل شد: «ان الذین آمنوا و عملوالصالحات اولئک هم خیرالبریة».

ممکن است کسانی بخواهند متن این روایات را که اهمیت بسیار دارد ببینند، زیرا روایاتی است نبوی، یعنی سخن خود پیامبر است، آن هم در مورد

[صفحه ۱۶۳]

نامگذاری شیعه، آن هم بنا بر نقل علمای معتبر اهل سنت. بنابراین، متن یک روایت را نقل می‌کنیم:

عن جابر، قال: کنا عند النبی- صلی الله علیه و سلم- فاقبل علی بن ابیطالب فقال رسول الله: «قد اتاکم اخی». ثم التفت الی الکعبه فضربها بیده، ثم قال: «والذی نفسی بیده: ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامة». ثم قال: «انه اولکم ایمانا معی، و اوفاکم بعهدالله، و اقومکم بامرالله، و اعدلکم فی الرعیة، و اقسمکم بالسویة، و اعظمکم عندالله مزیة». قال: و فی ذلک الوقت نزلت فیه: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة...»

در متن حدیث که دقت کنیم نکات مهمی در شناخت مسائل و معارف دینی می‌یابیم. از جمله، ضمیرهای دوم شخص (مخاطب) جمع مذکر است در «اولکم» و «اوفاکم» و «اعدلکم» و ... اشاره است به این که علی در میان شما که اصحاب منید: اینچنین است. بنابراین در میان مسمانان نباید در مورد او کمترین اختلاف نظری باشد. دیگر این که تنها پیروان و شیعیان او رستگارند و فایز. دیگر اینکه این همه، به خاطر این نیست که علی به پیامبر منسوب است، بلکه به خاطر مزایای شخصی اوست در رابطه‌اش با خدا و رابطه‌اش با خلق و رعایت حق و عدالت و مساوات، و اینکه او در حقیقت، تبلور تعالیم اسلام است. پس می‌تواند همینگونه دیگران را تربیت کند و جامعه را اینگونه پی ریزد و بسازد.

از اینجا پی می‌بریم به عمق فلسفه‌ی امامت و نهادهای ابدی تشیع که نه تنها اکنون که قرن چهاردهم اسلامی و قرن بیستم مسیحی است، لازم است این مسائل زنده و مطرح باشد، بلکه تا بشریت برپاست و آفتاب می‌دمد و خون شفق در رگهای غروب می‌دود، این مسائل زنده خواهد بود، این، که پیشوا کسی است که «اعدل فی الرعیة» باشد و «اقسم بالسویة». و این است که با این همه ایدئولوژیها و نظامهایی که بر بشریت عرضه شده است و می‌شود هیچ چیز به پایه‌ی نهادهای اصلی تشیع نمی‌رسد. و این است که در حقیقت، روشنفکرترین و انسان دوست‌ترین کس، کسی است که

[صفحه ۱۶۴]

این حقیقت را بشناسد و بشناساند و در راه نشر آن کوتاهی نکند. این بزرگترین احترام است به خدا و بزرگترین خدمت است به انسان.

پس دیـدیم که نام شـیعه را خود پیامبر به ما داده است، و تشیع چیزی نیست که پس از پیامبر پدیـد آمـده باشد، بلکه دیگر مذاهب پس از پیامبر و تا حـدود دو قرن بعد، پدید آمده‌اند. در این مقوله دو روایت نقل شد. عالمان دیگر اهل سـنت نیز روایات مذکور را نقل کرده‌انـد، از قبیل ابن صـباغ مالکی، شیخ‌الاسـلام حمویئی، ابن حجر هیتمی، حافظ ابوعبـدالله گنجی شافعی، حافظ جمال‌الـدین زرندی، حافظ جلال‌الدین سیوطی، حافظ ثقهٔ‌الدین ابن عسا کردمشقی، نورالدین شبلنجی مصری و [... ۱۷۱].

درباره‌ی این بحث مهم، یعنی سپیده دمان تشیع و نامگذاری شـیعه، محققان و پژوهشـگران، بحثها و تحقیقاتی روشـنگر کرده‌اند. از این جمله، بحثی است مستند، از استاد شیخ محمد حسین المظفر نجفی، در کتاب «تاریخ الشیعه‌ی» او. وی به هنگام اثبات این مطلب که تشیع و نحوه‌ی تفکر شـیعی در اسـلام به دست پیامبر پیریزی شده است و پیامبر اکرم بوده است که از آغاز ظهور دعوت اسلام، علی ابن‌ابیطالب را مطرح فرموده است می‌گوید:

شایـد تو بپنداری که نام «شـیعه»، پس از گذشـتن دوره‌ای طولانی از ظهور اسـلام به دوسـتان و پیروان خاندان پیامبر اختصاص یافته است. یعنی هنگامی که شیعه بسیار شدند و در شهرها و آبادیها پراکنده گشتند این نام به آنان داده شد تا از دیگران ممتاز باشند. اما اگر در احـادیث پیـامبر نیـک بنگری و آنهـا را پیجویی کنی آگـاه می‌شوی که این نـام با خود اسـلام و از روز نخست آمـده است، روزی که نهال اسلام کاشته می‌شد، و آگاه می‌شوی که صاحب شریعت خود این نام را بر آنان نهاده است.

[صفحه ۱۶۵]

سپس این محقق، به نقل روایات نبوی [۱۷۲] از طریق اهل سنت می‌پردازد.

آنگاه می گوید:

پس تعجبی ندارد اگر بگوییم دعوت به تشیع از روزی آغاز شد که نجات دهنده‌ی بزرگ محمد- صلی الله علیه و آله- در دره‌ها و کوههای مکه، کلمه‌ی «لا اله الا الله» را فریاد کرد. زیرا واقعه چنین بود که چون آیه‌ی «و انـذر عشـیرتک الاقربین» فرود آمـد، پیامبر آل هاشم را گرد آورد و گفت: «کـدامیک از شـما مرا در نشـر این دعوت کمک و یاری می کنـد، تا برادر و وارث و وزیر و وصـی من باشد، و پس از من خلیفه و جانشـین من باشد در میان شما؟» و چون هیچیک از آن جمع به درخواست او پاسخ مثبت ندادند جز علی، پیـامبر فرمـود: «ایـن (علی)، برادر و وارث و وزیر و وصـی من است، و پس از من خلیفه‌ی من است در میـان شـما. به سـخن او گوش دهید و امر او را اطاعت کنید». بدینسان می‌نگریم که دعوت به تشـیع [یعنی علی را پس از پیامبر پیشوا دانسـتن و امام گرفتن] و پیروی از ابـوالحسن علی «ع» از سـوی خـود پیـامبر بوده است، و پهلو به پهلوی دعوت به شـهادتین (توحیـد و نبوت) حرکت کرده است. و از اینجاست که می‌بینیم چهارمین- یا ششمین - نفری که مسلمان شد، یعنی ابوذر غفاری، شیعه‌ی علی بود.

آنگاه این محقق چنین به بحث خویش ادامه می‌دهد:

محمد کردعلی، [۱۷۳] در کتاب «خطط الشام» (ج ۲۵۱: ۵ تا ۲۵۶)، ما را از

[صفحه ۱۶۶]

زحمت استدلال بر این مطلب بی‌نیاز کرده است. او گفته است: «جماعتی از بزرگان اصحاب، در زمان خود پیامبر «ص» به دوستی و پیروی علی شـناخته شدند، مانند سـلمان فارسـی که می گفت: «با پیغمبر بیعت کردیم بر خیرخواهی برای مسلمانان و اقتدا به علی بن ابیطـالب و دوستی او». و ابوسـیعد خـدری که می گفت: «مردمـان به پنـج چیز مأمور شدنـد، چهار تا را عمل کردنـد و یکی را نه». و چون از آن چهار پرسـیدند، گفت: «نماز، زکات، روزه‌ی ماه رمضان و حـج». و چون از آن یکی که ترک کردند پرسـیدند، گفت: «ولایت علی ابن‌ابیطالب». به ابوسـعید خـدری گفتند: «ولایت علی هم مانند آن چهار دیگر فرض بود؟» گفت: «آری مانند آن چهار دیگر فرض بود». و مانند ابوذر غفاری، و عمار یاسر، و حذیفهٔ بن الیمان، و خزمیهٔ بن ثابت ذوالشهادتین، و ابوایوب انصاری، و خالد بن سـعید بن العاص، و قیس بن سـعد بن عباده ... بنابراین آنچه بعضـی نویسـندگان گفته‌اند که مذهب شیعه بدعتی است از عبدالله

بن سبا، معروف به ابن السوداء، غلط محض است، و نشناختن و جاهل بودن به حقیقت مذهب تشیع است. کسی که ارزش این مرد (عبدالله بن سبا) را در نظر شیعه و اظهار نفرت شیعه را از او و گفتار و کرداد او بداند، و کلام علمای شیعه را در رد و طعن بر او، بدون یک مخالف، ببیند، می‌داند که سخن بالا چقدر دور از صحت است.

[صفحه ۱۶۷]

هیچ شکی نیست که آغاز ظهور تشیع در خود حجاز بوده است، یعنی در شهر همان کسی که شیعه پیرو اویند ... و در دمشق نیز شیعه در همان سده‌ی اول هجری پیدا شده‌اند..» [۱۷۴].

شیعه پیامبر نه تنها شیعه علی

اکنون که سخن درباره‌ی کلمه‌ی «شیعه» است و آغاز پیدایش این نام و منشأ آن، چه بهتر که سخن خود امام علی بن ابیطالب را نقل کنیم. علی «ع» در یکی از نامه‌هایی که نوشته و فرموده است آن را بر شیعه‌ی او بخوانند، پس از «بسم‌الله» چنین می گوید:

من عبدالله علی امیرالمؤمنین، الی شیعهٔ من المؤمنین. و هو اسم شرفه‌الله فی الکتاب، فانه یقول: «و ان من شیعته لابراهیم». و انتم شیعهٔ النبی محمد ... اسم غیر مختص، وامر غیر مبتدع [... ۱۷۵].

- این نامه، از بنده‌ی خداوند، علی امیرالمؤمنین است برای شیعه‌ی مؤمن او. و این نام (شیعه) اسمی است که خدا آن را گرامی داشته و در قرآن آورده است ... و شما خود شیعه‌ی پیامبر هستید. این اسم ویژه‌ی اشخاص خاص نیست و این مذهب امری نوظهور نیست.

در این کلام امام، جای دقت بسیار است. خطاب به شیعه می گوید:

«انتم شیعهٔ النبی محمد» - یعنی شما شیعه، در حقیقت شیعه و پیرو محمدید، و الا اگر محمدی نبود و اسلامی نیامده بود، شما به من چکار داشتید و مرا از کجا می‌شناختید؟ شما به عنوان شیعه‌ی من، شیعه‌ی محمد پیامبر خدایید. شما شیعه‌ی منید چون من وصی محمدم، پس شما شیعه‌ی محمدید.

[صفحه ۱۶۸]

دیگر می‌فرماید: «اسم غیر مختص» - یعنی در حقیقت این اسم ویژه‌ی گروهی از یاران خاص من، از قبیل ابوذر و مقداد و عمار یاسر و ... نیست، این نام بر هر کسی اطلاق می‌شود که مؤمن به محمد باشد و وصی محمد «ص».

دیگر می‌فرماید: «وامر غیر مبتدع» - یعنی این نام و این مفهوم و گرایش به آن (تشیع)، امری است به کمال جزو اصل و متن اسلام، و عین سنت پیامبر و عین قرآن،نه امری بدعت گونه. و چه بسا این تعبیر امام اشاره‌ای باشد به تهمتی که برخی بعدها به مبادی تشیع زده‌اند. و چه بسا امام در آن روز خواسته است با تصریح و تأکید بر اینکه این امر، چیز تازه‌ای نیست و خود همان اسلام است، حقیقت را تثبیت و تأیید کند. چون سخن علی «ع» برای همه‌ی فرق اسلام و اهل قبله حجت است، چنانکه علمای مذاهب مختلف اسلام، در جای خود، بدان تصریح کرده‌اند.

بدینسان می‌نگریم که تشیع، جریان اصلی اسلام است و خود همان اسلام پیدا شده از کوه «حرا» ست و اظهار شده به وسیله‌ی محمد بن عبدالله. حتی اینکه می گوییم «شیعه‌ی جعفری»، یا «مذهب جعفری»، از باب احترام است به امام جعفر صادق و سپاس و تقدیر از مقام والای آن امام، که او و پدرش، حضرت امام محمد باقر، تا اندازه‌ی بسیاری فرصت یافتند تا تعالیم اسلام را به مردم بیاموزند و معارف اسلامی محمدی علوی را که از پیامبر اکرم- بی گسست- به علی بن ابیطالب رسیده بود، و از علی به امام حسن و امام حسین، و از این دو امام به امام علی بن الحسین زین‌العابدین، و از او به امام محمدباقر و امام محمدصادق، در میان جوامع نشر دهند. این است معنای این شهرت و نامگذاری، نه اینکه این مذهب- چه صورت فقهی و چه صورت کلامی آن- نیز چون مذاهب اربعه،

پدیـده‌ی سده‌ی دوم و سوم و چهارم هجری باشد. این است هویت تشیع، چنانکه پژوهش و علم و رسیدگی و شناسایی می‌گوید. برخی از اهل سنت نیز- از

[صفحه ۱۶۹]

عالمان و فقیهان و نویسندگان- به این حقیقت تصریح کرده‌اند. از جمله نویسنده‌ی مصری محمد فکری ابوالنصر می‌گوید: شیعه، نه در اصول کاری به ابوالحسن اشعری دارد و نه در فروع کاری به مذاهب اربعه، بر این اساس که مذهب ائمه‌ی شیعه سابق‌تر است. و در نتیجه‌ی [این سابق بودن و اتصال به پیامبر، این مذهب، به عنوان یک مذهب اسلامی قرآنی محمدی و در واقع، به عنوان اسلام] موثق‌تر و اطمینان بخش‌تر است و از دیگر مذاهب سزاوارتر به پیروی است. چون مسلمانان در سه قرن اول [که مذاهب اربعه هنوز پیدا و تکمیل نشده بود] دارای همان مذهب بودند. نیز از این جهت سزاوارتر به پیروی است که باب اجتهاد در آن تا قیامت مفتوح و باز است. نیز این مذهب هیچگاه زیر تأثیر قدرتها و کشمکشهای سیاسی شکل نیافته است [پس مذهبی است اسلامی و اصیل و فارغ از دخالت چیزهایی جز مبانی وحی و دین در آن و در ساخت و پرداخت آن]. [۱۷۶].

و در واقع، شیعه، به جز مبانی نقلی و دینی و تاریخی و حدیثی و تفسیری و کلامی، به بدیهی‌ترین و فطری‌ترین موضوع گراییده است. در این‌باره، استاد سید حسن‌الامین لبنانی [۱۷۷] می‌گوید: تشیع، در جوهر و حقیقت خویش، چیزی است ساده، فطری، و خالی از هر گونه پیچیدگی و انحراف. چون تشیع، قبول این نظریه است که پیامبر، بزرگتر و برتر و عاقل‌تر از این بود که سرنوشت مسلمانان را،

[صفحه ۱۷۰]

پس از خود، به دست هرج و مرج بسپارد و بگذرد، تا در نتیجه مسلمانان قربانی کشمکشها شوند، کشمکشهایی که بر سر به دست آوردن «حکومت» پیش می‌آید. همان حکومتی دینی، که محمد در کنار تبلیغ اصل دین، آن حکومت را نیز تأسیس کرده بود [و قهرا کسانی بودند- چنانکه همیشه هستند- که برای به دست گرفتن زمام حکومت تلاش کنند. چون پیامبر تنها یک سلسله احکام اخلاقی عرضه نکرده بود، بلکه فلسفه‌ی سیاسی نیز داشت و حکومتی اسلامی و قرآنی پدید آورده بود که هر لحظه مورد طمع و توجه بود]. هر انسانی، حتی کسی که رسالت خدایی محمد و حکمت انسانی او را نداشته باشد، ممکن نیست در چنین امری اهمال روا دارد. پس چگونه ممکن است بگوییم پیامبر خدا چنین اهمالی کرده است؟ آن هم پیامبری که به جز داشتن مقام نبوت، یگانه نابغه‌ی روزگار نیز بوده است. پس به جز دلایل نقلی و آن همه حدیث، عقل می‌گوید، این اهمال کاری را نمی‌توان به محمد نسبت داد ... و شیعه معتقد است که خصوصیات و صفات شخصی بسیار فوق‌العاده‌ی علی، مؤید شایستگی اوست برای خلافت اسلامی. بنابراین، پیامبر هم که او را برای خلافت پس از خود تعیین کرد، به علت مسائل خصوصی و خویشاوندی نبود [پیامبر خویشاوندان دیگر در میان مسلمانان بسیار داشت]، بلکه به این دلیل بود که، علی شایسته‌ی این مقام بود، علی. [۱۷۸].

به عبارت ساده و روشن، مسلمانان شیعه‌ی مصری، یا عرب، یا ایرانی، یا هندی مثلا، می‌گوید: من مسلمان نشدم که سلطانم را عوض کنم، و اگر روزی، امیر مصری،یا منذر غسانی، یا شاه ساسانی، یا حاکم هندی بر من حکمروایی داشت امروز خلیفه و ملک عرب حکمروایی داشته باشد، و اگر روزی سر و کارم

[صفحه ۱۷۱]

با یزدگرد ساسانی بود، امروز با حجاج ثقفی باشد. بلکه من، به عنوان طلب حقیقت و گرویدن به دین حق، به محمد گرویدم. به خاطر خدای محمد و قرآن محمد و نبوت محمد و تعالیم محمد. و پس از او، این همه را نزد معاویه و یزید و هشام و ولید، و هارون و مأمون و متوکل و مستعصم نیافتم، بلکه نزد آل محمد «ص» یافتم. از این رو دنبال آنان رفتم و در راه آنان همه چیز دادم حتی جان. نیز او خود گفته است که در پی قرآن و آنان روم. پس من به دلیل محمد دنبال علی رفتم. همین و همین. این است منطق

شیعه، و منطق تشیع، و منطق شفق خونین و فجر شکافنده، که یادآور خونهای تشیعند هماره. و دیگر هر کس جز این بگوید، برای خویشتن می گوید.

بدین گونه است که من، به هنگام برخورد با عباراتی از این قبیل «چگونگی پیدایش شیعه»، «تشیع و منشأ آن»، «شیعه در اسلام» و امثال آن، سخت دچار شگفتی می‌شوم. این عبارت را گاه عالمان خود ما نیز به کار برده‌اند، حتی خود من ممکن است از باب رعایت متعارف به کار برده باشم، ولی آیا چگونگی پیدایش شیعه، چیزی جز چگونگی پیدایش اسلام است؟ و منشأ تشیع، جز اسلام و منشأ اسلام چیزی تواند بود؟ اگر محمد بن عبدالله مبعوث نشده بود، و ما را با قرآن وقبله وعلی آشنا نساخته بود ما با علی چه آشنایی داشتیم؟ ما علی و اولاد علی را به عنوان آیینه‌ی تمام نمای محمد و قرآن و رمز حقیقی اسلام و خلفای خدا پیشوا گرفته‌ایم. بنابراین، امثال تعبیرات یاد شده تنها وقتی درست است که به معنای مجازی گرفته شود.

باری، پس از درگذشت پیامبر (ص)، در برابر اصل طبیعی «وصایت»، حوادثی پدید آمد همراه با زد و خورد و قتل و تهدید. این حوادث مربوط به

[صفحه ۱۷۲]

سقیفه‌ی بنی ساعده بود، یعنی محلی در مدینه به این نام، که گروهی در آن گرد آمدند، و جسد پیامبر را به خاک نسپرده، بر سر حکومت اسلامی به نزاع برخاستند. و چنانکه در جای دیگر نوشته‌ام، میان مهاجران و انصار سخت اختلاف شد و کار به مشاجره و شمشیر کشید. گروهی دیگر چون ابوسفیان، اختلافات و داعیه‌های دیگر داشتند. نوعا فضلای اصحاب، در جریان سقیفه دخالت یا موافقت نداشتند. در سقیفه، مقداد بن اسود کندی، صحابی معروف، را به هنگام دفاع از حق علی کتک زدند و سینه‌اش را شکستند. در ضمن همین جریان سعد بن عباده‌ی انصاری- صحابی جلیل و رئیس قبیله‌ی خزرج- را کشتند و گفتند شب هنگام جنیان او را کشته‌اند. در این وضع، بیعت تنها عمر و ابوعبیده‌ی جراح حالت تمهید به خود گرفت. و عمر خود همین بیعت را بارها «فلتهٔ» (کار حساب نشده، لغزش) نامید. [۱۷۹] و پس از این همه، این سؤال که یکی از نویسندگان خارجی، به عبارتی که نقل می‌شود، ادا کرده است هماره در متن لحظه‌ها تکرار می‌شود:

آیا مشروع و قانونی و منطقی بود که جانشین پیغمبر بدون مشورت با دخترش فاطمه، و عموزاده و دامادش علی، که شجاعت بی‌همتای او چنان پیروزیهای درخشانی نصیب اسلام کرده بود، و یا عمویش عباس و دو تن از عزیزترین و فداکارترین یارانش، زبیر و طلحه، انتخاب شود؟

و این است که نویسنده‌ی بسیار متعصب سنی، احمد امین مصری، که در پیش نیز از او نام بردیم- پس از تألیفات کتابهایی چون «فجر الاسلام» و «ضحی الاسلام» و تاختنهای ناروا به شیعه، می گوید:

[صفحه ۱۷۳]

صحابه‌ی پیغمبر، راجع به خلیفه و جانشین پیغمبر اختلاف نظر پیدا کردند. در اثر بی‌لیاقتی آنان بود که پیش از دفن رسول خدا، بر سر جانشینی او با هم به مخالفت برخاستند. تنها علی بن ابیطالب بود که بی‌لیاقتی از خود نشان نداد، و در حالی که وی مشغول غسل و کفن و دفن پیغمبر بود، بزرگان صحابه درباره‌ی خلافت و جانشینی او دسیسه‌چینی می کردند و جسد پیغمبر را رها کرده، هیچکدام، جز علی و خانواده‌اش بر سر جنازه‌ی وی حاضر نبودند. و هیچگونه احترامی برای او- قائل نشدند و منتظر دفن او نیز نشدند. و هنوز جنازه‌اش به خاک سپرده نشده بود که برای دست یافتن به میراث او به سر و مغز هم می کوفتند. [۱۸۰].

خوب، بدین گونه، جریان سقیفه راه خود را سپرد، و با کنار گذاشتن علی، خلافت در دست خلفا، به ترتیب معروف- قرار گرفت. بعدها، پیروان این جریان، در تاریخ اسلام، «اهل سنت» نامیده شدند.

برگردیم به اصل سخن، که درباره‌ی دو شاخه شدن مسلمانان و چگونگی پیدایش و علل و عوامل آن بود. و اینکه برپایه‌ی این دو

شاخگی، ایادی بسیاری، برای تجزیه و تفرقه‌ی هرچه بیشتر نیروی اجتماعی اسلام کوشیده‌اند و می‌کوشند. این ایادی هم داخلی- یعنی داخل حوزه‌های اسلام- بوده‌اند و هم خارجی، و البته بیشتر خارجی، به طوری که باید آن داخلیها را نیز، در نوع، مأمور یا مغفول دسیسه‌های خارجی دانست. به هر حال، این ایادی چه بسیار کسانی را واداشته‌اند تا بر رد عقاید

[صفحه ۱۷۴]

شیعه کتاب بنویسند به ویژه از اصل جعل حدیث، در مورد نقض عقاید و اتهام مخالفان استفاده کنند. و فرقه‌ای را به فرقه‌ی دیگر بد بین سازند. به خصوص بسیار کوشش شده است تاشیعه همواره بد نام و متهم باشد و ملحد و بد دین و رافضی خوانده شود.

چرا، چون در مذهب شیعه، عصیان اجتماعی، عین تکلیف است. و حقیقت این سخن آن بزرگ: «ماهیت اسلام حکومت است نه قانون» در مذهب شیعه متجلی است، زیرا شیعه معتقد به سیاست معصوم است، و شیعه معتقد به «تشا کل النبوة و الامامة» است، و برای سیاست و دین در خارج این همانی و عینیت قائل است. از این جهت، شیعه، بر پایه‌ی اعتقاد به حکومت معصوم، دستگاههای خلافت و آن جباریت و فرعونیت را قبول نداشته است و ندارد و ضد اسلامی می‌دانسته است و می‌داند. از این رو، همواره کوشش می‌شده است تا شیعه را از نظرها بیندازند، عقاید عجیب و غریب به شیعه نسبت دهند، در احادیث شیعه مجعولات سخیف وارد کنند، شکل فکری و عقیدتی شیعه را موهون جلوه‌گر سازند، تشیع را که امتداد اسلام محمد «ص» است و اسلام غدیر- نه اسلام سقیفه- بدعت و شاخه‌ای تازه پیدا شده به شمار آورند، جریان خلافت سقیفه را که پس از رحلت پیامبر به وجود آوردند و امری بود تازه پیدا شده و مستحدث، اصیل معرفی کنند. از سوی دیگر، فرقه‌های بسیاری برای شیعه بسازند و به هر کدام عقاید ویژه و دور از اصول اسلامی نسبت دهند. ملل و نحل نویسان نیز در این باب بیداد کنند و به تکفیر شیعه بپردازند و ستمگران قرون آنان را بکشند و از هستی ساقط کنند و مصلحان و حماسه گستران شیعه را در میدانها و معابر شهرهای اسلام به چوبه‌ی دار بیاویزند. و سپس خاکستر آنان را به باد دهند...

بنابراین، رسالت آنان که به شیعه تاخته‌اند- مخصوصا در سالهای اخیر در ایران یا سایر نقاط جهان، اعم از ایرانی و غیر ایرانی، از مستشرق و غیر مستشرق، کشیش و غیر کشیش- به خوبی دانسته می‌شود که چیست، چون پیداست که تا

[صفحه ۱۷۵]

روزی که بخواهند ظلم کنند، باید هسته‌ی مقاومت را- در هر جای که باشد- بکوبند.

البته در ایران، چون نوعا مسلمانان ایرانی شیعه‌اند، تاختن به مسائل اسلامی نیز همان نتیجه را دارد و در بیشتر موارد به همان منظور و مأموریت انجام می‌شود: مثلا مقداری روایت ضعیف پیدا کردن و آن را بزرگ نمودن و مردم بی‌اطلاع از منابع تحقیق مذهبی را دچار تزلزل و حیرت ساختن، یا اعمال گروهی را ملاک قرار دادن و بر آنها تاختن، و در نتیجه، در جامعه تجزیه به وجود آوردن و هزار و یک حکمت سیاسی و عملی و فلسفه و اقدام و سازندگی و اخلاق و معنویت عالی را به دست فراموشی سپردن، آیا چه محرکی دارد؟ با اینکه می‌دانیم که خود محققان مذهبی نیز روایت ضعیف را کنار می‌نهند. و همین محققان مذهبی بودند که «علم» «رجال» و «درایه» را برای شناختن حدیث پدید آوردند و همینان بودند که برای نخستین بار، برای شناختن دقیق احادیث، اصطلاح «صحیح» و «حسن» و «موثق» و «ضعیف» را وضع کردند. و هیچگاه عالمان دین بر اعمال خرافی عوام صحه نمی‌گذارند. گذشته از اینها، آیا جوهر اسلام و تشیع چیست؟ اگر این آقایان آن جوهر را شناخته‌اند و درباره‌اش مطالعه کرده‌اند، و این سان قضاوت می‌کنند و ذهن ایمانی جامعه را اینگونه زیر پا می‌گذارند و به منابع حماسه و تقوای جامعه صدمه می‌رسانند، زهی جنایت! و اگر ندانسته و بی مطالعه درباره‌ی جریانی عظیم سخن می‌گویند، زهی جهالت! [۱۸۱].

باری، همه برای آن بوده و هست که این رگه‌ی عصیانگری تقویت

[صفحه ۱۷۶]

نشود، و در جوامع نفوذ نکند و سرانجام به سقوط دادن ستمها و ستمگریها موفق نگردد- برخی از کتبی را که در این مقصود در غیر ایران تألیف شده، یا این نتیجه را داشته است، پیشتر نام بردیم- و حتی می‌نگریم که هم اکنون، و در این شدت نگرانی بار، باز گاه در موسم حج، به جای برخوردار شدن از این میتینگ عظیم جهانی و اجتماع بی‌مانند مللی و صحنه‌ی عظیم عبادی- سیاسی اسلام، چه عناصر پلیدی دست به کار انجام مأموریت خویش می‌شوند، و با نشر جزوات استعمار املا کرده‌ی خود، چگونه به عزت قبله و حشمت قرآن و وحدت امت و حرمت محمد و آل محمد «ص» و اعتلای اسلام و مسلمین صدمه می‌زنند.

آری، هنگامی که از این حرکات اطلاع می‌یابیم، هنگامی که به کتابهایی از قبیل آنچه یاد شده می‌رسیم، هنگامی که به مأموریتهای خائنانه در لباس علم و تألیف و مجله و کتاب و تحقیق و شرقشناسی پی می‌بریم، هنگامی که با برخی ژستهای روشنفکرانه در تاختن به مذهب روبرو می‌شویم، هنگامی که از احوال و سوابق و مأموریت کسانی که به سست کردن بنیان اعتقادی جامعه کمک می‌کنند آگاه می‌شویم، و از سر و سر آنان با سردمداران استعمار اطلاع می‌یابیم، هنگامی که جامعه مخصوصا نسلهای تحصیل کرده را به این همه بدبینی، سرخوردگی، بی‌اعتقادی، لادینی و لاتعهدی دچار می‌بینیم، هنگامی که ایادی سست کننده‌ی مبانی حماسه‌ی جاوید را می‌شناسیم، و راز مبعوثیت و مصونیت اجتماعی آنان را، در عین توهین به مقدسات، کشف می‌کنیم، هنگامی که به غور مشکلات اساسی اقلیم اسلام می‌رسیم، و هنگامی که می‌نگریم که استعمار، چگونه استشراق را در خدمت گرفته است و هنوز این مسائل را نشر می‌دهد، آن هنگام می‌فهمیم که تألیف کتابی چون «الغدیر» چه ارزشی می‌تواند داشت- کتابی که چونان سدی پولادین در برابر این تهاجمات می‌ایستد، و این هرزآبها را پس می‌زند، و چونان صخره‌های نستوه زیر بنای

[صفحه ۱۷۷]

اعتقادی اجتماع را استوار می‌دارد، به جامعه شعور دینی می‌دهد و بر حجم نیروی ایمان و عمق حماسه‌ی توده می‌افزاید، و با آفریدن ایمان، یا استحکام بخشیدن به آن، خون نسلها را گرم و جانها را روشن و روحها را تازه و دلها را صاف می‌کند و دیدها را عمیق می‌سازد و قلبها را به تپش می‌آورد. و در راه خدمت به تاریخ اسلام و کمک به وحدت اسلامی و صیانت عزت قبله و حشمت اسلام و حفظ جوهر اعتقادی تشیع در سراسر جهان- و از جمله ایران- مبانی مکتب و نشان دادن پیوستگی شیعه به پیامبر و حفظ مرزهای بلوغ اجتماعی و رشد ایمان و نشر فلسفه‌ی سیاسی اسلام به آرمانی والا دست می‌یازد.

در اینجا خوب است به نقل نمونه‌ای از نظر محققان و ناقدان اهل سنت بپردازیم. پیشتر باید بگوییم که از روزی که نخستین جلد الغدیر- از چاپ نخستین آن- منتشر شده است تاکنون که ۲۵ سال است- [۱۸۲] به جز اینکه محققانی که از این کتاب اطلاع یافته‌اند، آن را جزو مآخذ موثق خویش قرار داده‌اند- ده‌ها بحث و مقاله و شعر و تقدیرنامه درباره‌ی کتاب و مؤلف و ارجمندی کار او، در مجلات، کتابها،فهرستها، روزنامه‌های کشورهای اسلامی نوشته و منتشر شده است، که اگر همه‌ی آنها گردآوری شود، خود به مجلداتی برخواهد آمد. و پیداست که در این جامعه، جای تفصیل بسیار نیست. نیز به همه‌ی آن سخنان و مآخذ هم اکنون دسترسی نیست. از این رو به نقل چند نمونه بسنده می‌کنیم.

استاد محمد عبدالغنی حسن، محقق و ناقد معروف مصری، شاعر اهرام، و

[صفحه ۱۷۸]

مؤلف آثاری چند از جمله کتاب «اعلام من الشرق» چنین می‌گوید:

...از خداوند مسئلت دارم که این آبگیر (الغدیر) صاف و زلال را وسیله صفا و پاکیزگی برادری اسلامی میان سنی و شیعه قرار دهد. و چنان شود که به صورت توده‌ای واحد و بنیانی به هم پیوسته درآیند و به زندگی آزاد و شراقتمندانه‌ای دست یابند، که اسلام با آن نیرومند شود و به جایگاه بلند خود در جهان برسد. [۱۸۳].

دکتر محمـد غلاب، فیلسوف معصار مصری، استاد علوم اعتقادی «جامع الازهر»، و مؤلف کتابهای «الفلسفهٔ الرواقیه» و «الفلسفهٔ الاغریقیه» و «جماعهٔ اخوان الصفا» و ... چنین می گوید.

...ما یقین داریم که جوانان امروز دنیای اسلام از این ثمره‌های خوشگوار بهره خواهند برد، به ویژه که بیشتر نوشته‌های این روزگار، کم مایه، سبک وزن و بی‌ارزش است، و حرکت علمی و ادبی اکنون به صورت تجارت صرف درآمده است. کتاب حضرت شما در وقتی مناسب به دستم رسید. زیرا من هم اکنون سرگرم تحقیق و تألیف در بخشهایی چند از مسائل اسلامی هستم. از این رو برای من بسیار اهمیت دارد که اصول اساسی و آراء درست شیعه‌ی اثناعشری، در برابرم، روشن و مستند قرار داشته باشد. تا دیگر بار، در برابر این فرقه‌ی جلیل (و معرفی و شرح عقاید آنان)، چونان فلان [دکتر طه حسین] و فلان [استاد احمد امین] [۱۸۴] و دیگر

[صفحه ۱۷۹]

نویسندگان تازه‌کار شتابزده، دچار لغزش نشویم [۱۸۵].

استاد عادل غضبان ناقد عرب و مدیر مجله‌ی انتقادی- تحقیقی «الکتاب» قاهره، چنین می گوید:

مؤلف «الغدیر» کتاب خویش را از بحثهایی آکنده است دامنه‌دار، پیرامون مسائل بسیاری از شریعت وتاریخ، بحثهایی که نظرگاه شیعه را روشن می‌کند، نظرگاهی که بر اهل سنت واجب است آن را بشناسند، به شناختی درست. بنابراین باید به منابع و کتبی مراجعه کنند، تباهی نیافته و تحریف نشده، زیرا که همین شناخت درست نظرگاههای مختلف است که می‌تواند شکاف میان مسلمین را از میان بردارد، تا بدانجا که ملتهای مسلمان، توانمند گردند و صفهای آنان یکی شود [... ۱۸۶].

شیخ محمد سعید دحدوح، ادیب و نویسنده و روحانی محقق و امام جمعه و جماعت حلب، چنین می گوید:

...لازم بود که این رویداد (نوشتن کتاب «الغدیر») روی دهد و ما را با حقایق آشنا سازد، تا از نو پایه‌های افکار و اعتقادات خود را بر مبنای آن استوار سازیم و از اصل ماجری و ماوقع آگاه گردیم. اینها مطالبی است که هر جوینده‌ی حقیقت باید بداند و بفهمد، نه برای آنکه آتش اختلافی را دامن زند، یا گور کینه‌ی دیرینه‌ای را بشکافد، بلکه برای اینکه مردم عالم بدانند که حق چیست، شیعیان علی مرتضی چه کسانی هستند، و این عشقی که به خاندان پیامبر دارند از کجا آمده است، و سرچشمه‌ی این احساسات

[صفحه ۱۸۰]

کجاست؟ نیز بدانند که تهمتها و گفتارهای باطلی که به آنان نسبت داده‌اند چیست و چگونه؟ آری، هر جوینده‌ی حقیقت، باید اینها را بداند، به دنبال خرد رود، احساساترا به یکسو فکند و از خطای گذشته پند گیرد [... ۱۸۷].

استاد علاءالدین خروفه، از علمای جامع الازهر مصر، چنین می گوید:

من تشنگیی سخت و عشقی فراوان و شوقی توصیف ناپذیر داشتم که فقه شیعه را و اصول مذهبشان را بدانم، تا این شش جلد از کتاب «الغدیر» را خواندم. خواندن این کتاب در شناختن حقایق یاریم کرد، حقایقی که در کتابهایی که در جلد سوم رد کرده‌اید، واژگون نشان داده شده است. از این رو، «الغدیر» برای من، در نوشتن مقالاتی که در آنها از شیعه هواداری کرده‌ام و به مجله‌ی «الازهر» تاخته‌ام، بهترین کمک شد. آن مقالات را در مجله‌ی «السعد» که در قاهره منتشر می‌شود، و در بزرگترین روزنامه‌ی مصری، «الاهرام» انتشار دادم. و پس از انتشار آنها، با پیشامدهایی، که برای هر منصف، هر دفاعگر از حق و هر کوشنده‌ای در راه اتحاد مسلمین رخ می‌دهد، روبرو گشتم [... ۱۸۸].

و این هم نمونه‌ای دیگر از سخنان یک عالم سنی:

بنده با مطالعه‌ی کتاب پر اهمیت «الغدیر»، که جنابعالی [۱۸۹] معرفی فرموده

[صفحه ۱۸۱]

بودیـد، دانستم که تا به امروز عمر خود را بر سر یک مشت مطالب خرافی و پوچ گذرانـده‌ام، و بی‌جهت شیعیان پاک و موحـد را مشرک و کافر می‌دانستم. و با آنکه در ایران، تحت تسلط شیعیان، به سر می‌بردم، نمی‌توانستم لااقل خود را وادار کنم که به ظاهر، آنان را دوست داشته باشم. و همیشه کینه‌ی دانشمندان شیعه را در دل خود احساس می‌کردم و گمان می‌نمودم که آنان بدون هیچ مدرکی علی- علیه السلام را بر خلفای ما ترجیح میدهند. ولی امروز دانستم که اگر اهل تسنن به کتب «صحاح» خود معتقد می‌شدنـد، و کاملا فضایل علی و خلفای دیگر را جمع و تفریق می‌نمودنـد، هیـچ گاه با بودن علی- کرم الله وجهه- کس دیگری را برای خلافت پیغمبر اسلام- صلی الله علیه و آله- تعیین نمی‌کردند، و از دامن مقدس آن حضرت دست نمی‌کشیدند، و یا لااقل این تهمتهای ناروا را به شیعیان بیگناه نمی‌زدند. امروز با مطالعه‌ی کتاب ارزنده‌ی «الغدیر» دانستم که دیگر موقع آن شده است که دست اتحاد و رفاقت به شیعیان علی بن ابیطالب بـدهم، و آنان را از جان و دل دوست داشته باشم، و افتراق و جدایی را کنار بگذارم. لذا از این راهنمایی شما کمال تشکر را دارم. و امید است که بیش از این بتوانم با شما شیعیان حقیقت‌جو آشنا گردم. [۱۹۰].

و تألیفات شیعه، نوعا، در همین راه بوده است، در راه تفاهم و محبت و گسترش حماسه‌های اسلام و بازشناسی معارف والا، مانند کتابهای میر حامد حسین هندی، سید محسن امین جبل عاملی دمشقی، سید عبدالحسین شرف الدین موسوی

[صفحه ۱۸۲]

جبل عاملی، شیخ محمد حسین کاشف الغطای عراقی نجفی، شیخ آقا بزرگ تهرانی، شیخ عبدالله سبیتی لبنانی، [۱۹۱] شیخ حبیب آل مهاجر عاملی لبنانی، [۱۹۲] شیخ راضی آل یاسین عراقی نجفی، [۱۹۳] شیخ اسد حیدر عراقی نجفی [۱۹۴] شیخ ابوالحسن خنیزی [۱۹۵] (از علما و شیعیان عربستان سعودی)، و همانندان اینان، و اخیرا «دائرة المعارف الاسلامیة الشیعة»، از استاد سید حسن الامین لبنانی...

و از آثار و نتایج همین بحثها و روشنگریها و این خدمات و مجاهدات است که، می‌نگریم مفتی و متکلم بزرگ عصر، شیخ‌الاسلام سلیم بشری، رئیس اسبق جامع‌الازهر و مفتی آن دیار که پیشتر ذکر وی رفت، به مصلح علامه حضرت سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی، چنین می‌نویسد:

من پیش از آشنایی با تو، درباره‌ی شما شیعه، دچار اشتباه بودم. و این اشتباه به خاطر سخنان فتنه‌انگیز سخن چینان و تجاوز کاریهای اجحافگران نسبت به شما بود. اما هنگامی که خداوندت چنین پیش آورد تا من با تو برخورم، به دست تو به درفش هدایت رسیدم و به مشعل تاریکی زدای. و هم اکنون که آخرین نامه‌ها را به یکدیگر می‌نویسیم، من رستگار شده‌ام و به کامیابی رسیده. در اینجا باید بگویم خدا به واسطه‌ی تو چه نعمت بزرگی به من ارزانی داشت و تو چه ارجمند حقی بر من یافتی [... ۱۹۶].

آری این‌سان دانشمندان مجاهد، بسیاری از رشته‌های قدرتمندان قدیم و

[صفحه ۱۸۳]

استعمار جدیـد را پنبه کردنـد و برادران مسلمان را به هم نزدیک ساختند و ولای شورانگیز علی و آل علی را به آبادیها رساندند و در جانها تمرکز دادنـد. و عمق فقه و اخلاق و معارف شیعی را به همه فهماندند و به ویژه فلسفه‌ی سیاسی اسلام را عرضه کردند. پس این مباحث و تألیفات- در سطح آنچه که سخن درباره‌ی آنهاست- همواره به حال اسلام و وحدت مسلمین سودمند بوده و هست. و اگر این مرزبانان بزرگ و مفسران آفتاب، یعنی دانشمندان مجاهد با اخلاص پیدا نمی‌شدند،این همه تفرقه افکنی‌ها جبران نمی‌شد، و تا این مایه هم تفاهم پدیدار نمی‌گشت، و شهرهای اسلام بیش از اینکه هست از فهم تاریخ واقعی و معارف اصلی اسلام و اصول معقول تفاهم و وحدت کنار داشته می‌ماند. در واقع کتب موثق شیعه، قلم فرسایی و دلیل تراشی بیخود یا سفارشی نیست، بلکه عاطفه‌ای جوال و آشتی سیال است که به عنوان دفاع از ابدیت حق عرضه می‌شود و سراسر از امانت و استناد برخوردار است و از این رو به جانها آگاهی می‌دهد و اذهان را بازسازی می‌کند.

حالا اگر کسی این کتب و مباحث را خلاف مصلحت وحدت اسلامی بداند، اگر بیغرض باشد، باید گفت یا این قبیل کتابها را نخوانده است و همین قدر که شنیده تألیفاتی است در مسائل تشیع و تسنن چنین قضاوت می‌کند، و مثلا در کتابخانه‌ی کسی یا کتابخانه‌ی دوستی یا در قفسه‌ی کتاب فروشیها یا کتابخانه‌های عمومی می‌بیند و بدون آنکه اهل مطالعه‌ی این کتب باشد، یا رنج مطالعه را بر خود هموار کند، یا فرصت مطالعه‌ی این کتابها را بیابد اظهار نظر می‌کند. یا این است، یا به طور کلی از جریان تألیفات دیگر مسلمین و مسئله‌ی چاپ و نشر و تألیف در پنجاه سال اخیر در کشورهای اسلامی یا به دست مستشرقین بیخبر است، یا از وحدت اسلامی تصور درستی ندارد [۱۹۷] یا فلسفه‌ی اعتقادات دینی و اجتهاد در عقیده و تأثیر باور مذهبی و ایمان را در

[صفحه ۱۸۴]

جامعه نمی‌داند، و تربیت نسلهای امت را به بازی می‌گیرد. یا به اهمیت نشر ولای علی- که پیامبر همواره بدان سفارش کرده است- وقوف ندارد و به نتایج روشن کردن فلسفه‌ی سیاس= و جوهر عملی اسلام واقف نیست. یا خود اسلام را جز چیزی سطحی و عباداتی فردی نمی‌شناسد، و مخصوصا موضع اسلام اصیل را در مسئله‌ی رهبری به دست فراموشی می‌سپارد و به مسئله‌ی ولایت معصوم که قله‌ی احکام انسانی اسلام است نظر نمی‌اندازد. به هر حال اینهاست و امثال اینها، وگرنه برای دانشمندان روشن‌نگر و مصلحان با اخلاص مسلمان- از هر مذهبی که باشند- این فراموشکاریها و نادیده انگاریها غیر ممکن است. و به جز اینکه به نظر محققان از علمای مسلمین، هر فردی باید عقاید خود را از روی استدلال بداند نه تقلید، و از این باب بر عالم مذهبی لازم است که امت خویش را پاس دارد و عقاید مردم را- با تألیفات عمیق و منزه خود- صیانت کند، به جز این، تألیف کتبی ارجمند و مشعل آسا، همواره در جهت خنثی کردن کوششهای تاریکی آفرینان مؤثر بوده است. و آنچه که مانع وحدت نهایی و اتحاد مسلمین است، باز هم ایادی خصمانه است و عوامل بیگانه. چنانکه بسیاری از روشنفکران مسلمان به این حقیقت توجه یافته‌اند، از جمله عالم شیعی لبنانی، شیخ محمد جواد مغنیه. [۱۹۸].

[صفحه ۱۸۵]

احیاگر سنت

من در اینجا نمی‌خواهم به جنبه‌های علمی و فنی «الغدیر» بپردازم که مجالی نیست. فقط خواستم درباره‌ی جنبه‌های انسانی و اصلاحی و نسلی و اجتماعی و مردمی آن- اشاره‌وار- سخن گفته باشم. می‌دانیم که ناقدان، «الغدیر» را دایرهٔالمعارفی دانسته‌اند سرشار از مسائل علمی اسلامی، در تاریخ، کلام، حدیث،درایه، رجال تفسیر، تاریخ نزول، تاریخ ادبیات غدیر، نقد، تصحیح، کتابشناسی و ... که با بافتی استوار و زیبا، و منطقی حکیمانه، و نثری شاعرانه و مایه‌ور و مآخذی بیش از حد، و بیانی محکم و حماسی، و شوری بیکران، و الهام بخششی وسیع، و امانتی سرشار، و قاطعیتی کامل تألیف یافته است.

در کتاب «الغدیر» مسائل عمده‌ای مطرح است که هر محقق تاریخ اسلام و هر اسلام‌شناسی، بی‌شناخت آن مسائل- اکنون و پس از وجود کتاب الغدیر- کارش مطمئن تلقی خواهد شد. [۱۹۹] مثلا- اگر محققی به بحث درباره‌ی «علم الحدیث» اسلامی بپردازد، و جلد پنجم «الغدیر» (سلسلهٔ الکذابین والوضاعین) را نخوانده باشد، یا درباره‌ی

[صفحه ۱۸۶]

ملل و نحل تحقیق کند وجلد سوم «الغدیر را ندیده باشد، یا درباره‌ی مبادی و مبانی تشیع سخن گوید بی‌اطلاع از جلد اول و دوم و هفتم «الغدیر»، بیگمان کارش ناقص تلقی خواهد شد.

باری، این دانش سرشار، و امانت ژرف، و علمیت ویژه‌ای که در «الغدیر» گرد آمده است، ناقدان سرزمینهای گونه‌گون را بر آن داشته است تا هر یک، با تعبیراتی ویژه، این کتاب را بزرگ دارند:

الغدیر آروزگاه پژوهشگران- دکتر محمد غلاب مصری.

الغدیر دایرةالمعارف بزرگ- محمد عبدالغنی حسن مصری.

الغدیر کتابی که هر مسلمانی باید آن را به دست آورد- دکتر عبدالرحمن کیالی حلبی.

الغدیر آبشخواری گوارا و دایرةالمعارفی طرفه و نادر- دکتر توفیق الفکیلی بغدادی.

الغدیر جهان پهناور شناخت- عبدالفتاح عبدالمقصود مصری.

الغدیر کتاب اطمینان بخش تاریخ و گشایشگر آفاق معرفت- دکتر بولس سلامه‌ی بیروتی.

الغدیر دریای موج خیز- دکتر علی اکبر فیاض.

الغدیر همه‌ی وقایع تاریخ و صور زمان- شیخ محمد سعید دحدوح حلبی.

الغدیر کوشش علمی بی‌نظیر- شرف‌الدین.

الغدیر کتابی دهشت آفرین- علاءالدین خروفه‌ی ازهری.

الغدیر کتابی نه چون دیگر کتابها- محمد تیسیر المخزومی شامی.

الغدیر دریایی خیزابه گرفته- یوسف اسعد داغر بیروتی.

و از اینسان تعبیرها که بسیار است از دیگر استادان و محققان که از جمله در این رساله، مقداری را خواهید خواند. و از اینجاست که یکی از ناقدان گفته است:

[صفحه ۱۸۷]

اگر نه این بود که می‌خواستید به نام غدیر [۲۰۰] تبرک جویید و از این رو کتاب را «الغدیر» نامیدید، می‌بایست آن را «الابحر السبعه» (هفت دریا) بنامید.

در کتاب «الغدیر»، نزدیک به ۱۵۰ کتاب، از مهمترین کتابهای مسلمین- در رشته‌های مختلف- که در طول تاریخ به فرزندان سرزمینهای اسلام خوراک ذهنی داده و شخصیت افراد و اجتماعات را ساخته است به میان آورده شده و براساس ملاکات و مآخذ بیکران- از خود اهل سنت- به مطالب آنها رسیدگی شده است. در این زمینه می‌توان گفت، صاحب الغدیر، به نوعی بازسازی علمی دست یافته است و به تصحیح کتابخانه‌ی عمومی اسلام توفیق پیدا کرده است (و مخصوصا هرجا نشانه‌ای از تأثیر قدرت در این تألیفات وجود داشته نشان داده است)، زیرا همین ۱۵۰ کتاب از علمای گذشته و معاصر اسلام، از تاریخ طبری گرفته تا فجرالاسلام احمد امین، میزانی به دست می‌دهد برای صدها کتاب دیگر و هزارها مسئله‌ی دیگر...

والحق که امینی، با این جدا کردن سره از ناسره در تاریخ اسلام و مآخذ آن، به احیای عظیم موفق شد. «نقشه‌ی او این بود که تمام مطالعات خود را متوجه انجام دادن این وظیفه بنماید.» و به همین دلیل که او به احیای آثار اسلامی و پیراستن و تصحیح آنها توفیق یافت، این عبارت که متخصصان درباره‌ی سعدالدین صالحانی- از حفاظ حدیث و عالمان موثق اهل سنت- گفته‌اند «محیی السنة و ناصرالحدیث و مجددالاسلام»، درباره‌ی «صاحب الغدیر» به بهترین وجه صادق است، یا این تعبیر که برخی درباره‌ی خود او آورده‌اند: «محیی السنة والشریعة فی القرن الرابع عشر». زیرا که وی، به جز آن همه احادیث نبوی که تنقیح کرد و از نظر اسناد پیراست و احیا نمود و صحیح آن را از مجعول باز شناساند، حدیث غدیر را و پاره‌ای دیگر از مناقب

[صفحه ۱۸۸]

علی را احیا کرد، که قسمت عمده‌ای است از سنت و شامل طرح مدینه‌ی قرآنی و بیان خصایص لازم و ویژگیهای واجب رهبر در جامعه‌ی اسلام، که تاکنون چندین بار به اهمیت این موضوع اشاره کرده‌ایم.

اینک، شمار عمده‌ای از کتابهای نقد شده‌ی به وسیله‌ی «الغدیر» را: به ترتیب سالهای زندگی مؤلفان آنها، در اینجا می‌آوردیم.

مسند طیالسی، ابوداود سلیمان طیالسی بصری- ۲۰۴

کتاب الطبقات الکبیر، ابن سعد کاتب واقدی- ۲۳۰

مسند، احمد حنبل شیبانی مروزی- ۲۴۱

الجامع الصحیح، محمد بن اسماعیل بخاری- ۲۵۶

الجامع الصحیح، مسلم بن حجاج نیشابوری- ۲۶۱

سنن ابن ماجه، ابوعبدالله، ابن ماجه‌ی قزوینی- ۲۷۳

سنن ابوداود، ابوداود سلیمان سجستانی- ۲۷۵

انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری- ۲۷۹

الانتصار، ابن الخیاط معتزلی- ح ۳۰۰

سنن نسائی، احمد بن شعیب نسائی- ۳۰۳

تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، محمد بن جریر طبری- ۳۱۰

جامع البیان (تفسیر طبری)، محمد بن جریر طبری

عقد الفرید، ابن عبدربه قرطبی- ۳۲۸

احکام القرآن، ابوبکر جصاص رازی- ۳۷۰

التمهید، قاضی ابوبکر باقلانی- ۴۰۳

المستدرک علی الصحیحین، ابوعبدالله حاکم نیشابوری- ۴۰۵

الفرق بین الفرق، ابومنصور عبدالقاهر بغدادی- ۴۲۹

الفصل (ملل و نحل)، ابن حزم ظاهری اندلسی- ۴۵۶

[صفحه ۱۸۹]

سنن بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی نیشابوری- ۴۵۸

الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر قرطبی- ۴۶۳

تاریخ بغداد، ابوبکر خطیب بغدادی- ۴۶۳

الملل و النحل، ابوالفتح محمد شهرستانی- ۵۴۸

الاسناب، قاضی عبدالکریم سمعانی مروزی- ۵۶۲

تاریخ دمشق، ابن عساکر دمشقی

صفة الصفوة، ابوالفرج ابن الجوزی

مناقب الامام احمد، ابوالفرج ابن الجوزی

المنتظم فی تاریخ الامم، ابوالفرج ابن الجوزی

النهایة فی غریب الحدیث، ... ابوالسعادات ابن اثیر جزری- ۶۰۶

مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، فخرالدین رازی- ۶۰۶

نهایة العقول، فخرالدین رازی

معجم الادباء، یاقوت حموی رومی- ۶۲۶

الکامل فی التاریخ، ابوالحسن ابن اثیر جزری- ۶۳۰

الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، شمس الدین محمد انصاری خزرجی قرطبی- ۶۷۱
المنهاج (شرح صحیح مسلم)، ابوزکریا محیی الدین نووی- ۶۷۷
وفیات الاعیان، ابن خلکان اربلی- ۶۸۱
انوار التنزیل (تفسیر بیضاوی)، قاضی ناصرالدین بیضاوی- ۶۸۵
منهاج السنهٔ، تقی‌الدین ابن تیمیه‌ی حرانی- ۷۲۸
نهایهٔ الارب فی فنون الادب، شهاب‌الدین نویری کندی- ۷۳۳
لباب التاویل (تفسیر خازن)، علاءالدین خازن بغدادی- ۷۴۱
طبقات الحفاظ، شمس‌الدین ذهبی دمشقی- ۷۴۸
میزان الاعتدال فی نقد الرجال، شمس‌الدین ذهبی دمشقی
مطالع الانظار (شرح طوالع الانوار قاضی بیضاوی)، ابوالثناء محمود اصفهانی- ۷۴۹
[صفحه ۱۹۰]
اعلام الموقعین، ابن قیم الجوزیه‌ی دمشقی- ۷۵۱
المواقف فی علم الکلام، قاضی عضد الدین ایجی شیرازی- ۷۵۶
البدایهٔ و النهایه (تاریخ ابن کثیر)، عمادالدین ابن کثیر دمشقی- ۷۷۴
تفسیر قرآن، عمادالدین ابن کثیر دمشقی
شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی- ۷۹۳
مشکاهٔ المصابیح، ابوعبدالله خطیب عمری تبریزی- قرن- قرن ۸
العبر (... تاریخ ابن خلدون)، ولی الدین عبدالرحمان، ابن خلدون مالکی حضرمی - ۸۰۸
روض المناظر (تاریخ ابن شحنه)، [۲۰۱] قاضی زین الدین ابن شحنه‌ی حلبی- ۸۱۵
طرح التثریب فی شرح التقریب، ولی‌الدین ابوزرعه‌ی عراقی مصری- ۸۲۶
الخطط المقریزیهٔ، تقی‌الدین قاهری مقریزی- ۸۴۵
الاصابد فی تمییز الصحابهٔ، ابوالفضل احمد ابن حجر عسقلانی- ۸۵۲
فتح الباری (شرح صحیح بخاری)، بوالفضل احمد ابن حجر عسقلانی
الدر المنثور (تفسیر)، بوالفضل احمد ابن حجر عسقلانی
ارشاد الساری (شرح صحیح بخاری)، شهاب‌الدین قسطلانی مصری- ۹۲۳
لواقح الانوار (طبقات شعرانی)، عبدالوهاب شعرانی مصری- ۹۷۳
الصواعق المحرقهٔ، ابوالعباس احمد، ابن حجر مکی هیتمی- ۹۷۴
اخبار الدول، ابوالعباس احمد قربمانی دمشقی- ۱۰۱۹
السیرهٔ الحلبیهٔ، نورالدین علی حلبی قاهری- ۱۰۴۴
[صفحه ۱۹۱]
نسیم الریاض (شرح شفای قاضی عیاض)، شهاب‌الدین خفاجی مصری- ۱۰۶۹
شذرات الذهب عبدالحی، ابن العماد دمشقی- ۱۰۸۹
شرح موطاالامام مالک، ابوعبدالله زرقانی- ۱۱۲۲

نیل الاوطار (شرح منقی الاخبار ابن تیمیه)، محمد بن علی شوکانی یمنی- ۱۲۵۰
روح المعانی (تفسیر آلوسی)، شهاب‌الدین محمد آلوسی بغدادی- ۱۲۷۰
الفتوحات الاسلامیهٔ، احمد زینی دحلان مکی- ۱۳۰۴
محاضرات تاریخ الامم الاسلامیهٔ، محمد بن عفیفی الباجوری الخضری- ۱۳۴۵ ق
السنهٔ و الشیعهٔ، محمد رشید رضا- ۱۳۵۴ ق
الوشیعهٔ فی نقض عقائد الشیعه، موسی جارالله- ۱۳۶۹
حیاهٔ محمد، محمد حسین هیکل- ۱۳۷۶
الصراع بین الاسلام والوثنیهٔ، عبدالله علی قصیمی
الجولهٔ فی ربوع الشرق الادنی، محمد ثابت مصری
تاریخ آداب اللغهٔ العربیهٔ، جرجی زیدان- ۱۹۱۴ م
حیاهٔ محمد، امیل درمنگام
عقیدهٔ الشیعه، دوایت دانالدسن
[صفحه ۱۹۲]

فقه تاریخ

اشاره

پس از این همه، آنچه در کار کتاب «الغدیر» مهم است فقه التاریخ است. مورخان ما کمتر به فقه تاریخ پرداخته‌اند و بیشتر کار آنان منحصر به جمع و تدوین بوده است نه نقد و تطبیق. لیکن در «الغدیر» به مباحث تطبیقی بیشماری می‌رسیم که، برای روشن کردن تاریخ اسلام و نشان دادن مقدار اعتبار دیگر مآخذ و هم مقیاسهای کلی برای شناخت این مسائل، سندی علمی و قاطع است. در واقع صاحب «الغدیر»، به علت مطالعات بیکران خویش در مآخذی که به چندین هزار می‌رسد، به اعمال ضوابط تطبیقی دست زد. ضوابطی که برای متتبعی چون او اصالت دارد، و برای مراجعان به کتاب او نیز حجیت آنها، از روی مستندات فراوانی که به دست می‌دهد به زودی استنباط می‌شود.

و در واقع، همان گونه که ابن خلدون، به فلسفه‌ی تاریخ رسید و آن را ملاک قرار داد و «فیلسوف تاریخ» نامیده شد، و محققان گفتند:

ابن خلدون، در مقدمه‌ای که برای تاریخ خود نوشته به درک و تصور و ابداع فلسفه‌ای برای تاریخ نایل آمده است که بی‌شک، در نوع خود، از بزرگترین اعمال به شمار می‌رود، فلسفه‌ای که با هر عقلی و هر زمان و مکان تطبیق می‌کند [۲۰۲].

[صفحه ۱۹۳]

صاحب «الغدیر» نیز به فقه تاریخ پرداخت و بر پایه‌ی شناخت مبانی و اصول علم تاریخ، و به تعبیر ابن خلدون «تشخیص راه و روشهای تاریخ» (تحقیق مذاهبه)، به فحص و عرضه دست زد، و به عنوان «فقیه تاریخ» [۲۰۳] خوانده شد. و اگر ابن خلدون در قلعه‌ی ابن سلامه گوشه گرفت و به تألیف «مقدمه» پرداخت، صاحب «الغدیر» نیز، چهل سال از عمر خویش را منزویانه گذراند. و در این مدت هر چه سفر کرد و هرجا رفت، همواره در پی کار خویش بود و همراه مآخذ و یادداشتهای خود. این است که محقق، در مطالعه‌ی «الغدیر»، به روحی علمی و با روش و تازه و مستند و تحول زای می‌رسد و از اینجا به باز شناخت تاریخ اسلام دست

می‌یابـد. مسلم کسـی که «الغـدیر» را بخوانـد، از اسـلام و تاریـخ آن (و علوم حدیث و تفسـیر و) ... صورتی به دست می‌آورد که تاکنون نداشته و در مآخذ دیگر بدان نرسیده بوده است. البته مسئله‌ی زمان نیز دخالت عمده‌ای دارد. زیرا برای صاحب «الغدیر» که در نیمه‌ی دوم قرن چهاردهم به نوشـتن کتابی درباره‌ی اسـلام دست زد، مآخـذ قرون و اعصار گذشـته را در کنار هم قرار دادن و با اشـراف بر همه، به تطبیق آنهـا پرداختن تـا حـد زیـادی، به علت نشـر این مآخـذ یـا معرفی آنهـا در فهرسـتها، امکـان داشت. نهایت، کوشش ستودنی صاحب الغدیر، در رفتن به دنبال این مآخذ بود و آرام نگرفتن تا رسیدن به آنها.

البته روح بزرگ این قهرمـان بررسـی و اطلاع، هنوز قانع نبود و آرزو داشت جهان را سـیر کنـد و کتابخانه‌های همه‌ی گیتی را برای «احیای عظیم» خویش از نظر بگذراند و کلمه‌ای از آنچه برای تأیید حق لازم است از خامه‌ی او نیفتد. از این بابت، همواره در تلاش بود و از اینکه مبـادا روزی عمرش تمـام شود و کـارش ناتمـام بمانـد نگران. او هم از عظمت کار آگاه بود و هم از وصـعت دامنه‌ی فرهنگ و منابع و ذخایر اسلامی. از این رو، با اینکه در داشتن مآخذ بیرکان، یکی از کم

[صفحه ۱۹۴]

مانندترین محققان بود- و از جمله، همین امر نظر پژوهشیان را بسیار جلب می‌کرد- باز چون تشنه‌ای سیراب ناشدنی دنبال نسخه‌ها و مدارک می‌گشت. چون او می‌دانست که:

هزاران نسـخه‌ی خطی عربی در علوم و ادبیات و فلسفه همچنان در کتابخانه‌های دنیای اسلام نهان مانده است. تنها در اسلامبول سی کتابخـانه در مسـجدها هسـت کـه از نسـخه‌های خطی آن انـدکی منتشر شـده اسـت. در قـاهره و دمشـق و موصـل و بغـداد و دهلی مجموعه‌های فراوان هست که فهرستی برای آن تنظیم نشـده است. در اسـکوریال، نزدیک مادرید، یک کتابخانه‌ی مفصل هست که هنوز نسخه‌های خطی آن را در علوم و ادبیات و دین و فلسفه‌ی اسلام شمار نکرده‌اند. اطلاعاتی که درباره‌ی ثمرات فکر اسلامی در ایـن سـه قرن داریم، انـدکی از باقیمانـده‌ی آثـار آنهـاست و این نیز مختصـری از محصـول قریحه‌ی آنهـا بـوده است. و آنچه در این صفحات آوردیم،از دریای مواریث اسـلام فقط قطره‌ای بود. اگر علما این میراث فراموش شـده را کشف کنند، به احتمال قوی، قرن دهم شرق اسلامی را در تاریخ عقل انسانی به صف قرون طلایی خواهیم برد. [۲۰۴].

و امینی این میراث فراموش شده را کشف کرده بود و می‌شـناخت، به ویژه در بخشـهای مربوط به تخصـص او، و حتی کتابخانه‌های بسـیار دیگری را، در زمره‌ی میراث اسـلام، می‌شـناخت که در سـخن این مورخ نیامده است. باری اینها بود، و ایمان عمیق او به کار خود که او را به انـدازه‌ی گروهی نیرو می‌داد. او در اسـتفاده از وقت و حـذف زواید معاشـرت و فضول رفت و آمدها نمونه بود. در واقع زندگی

[صفحه ۱۹۵]

او سرمشـقی بـود برای هر مرد علم و دانش. بـدین گونه می‌توان ۴۰ سـال عمر تحقیقی او را مطـابق ۸۰ سـال عمر یک محقق عادی دانست. او با این پشتکار و ایمان به کار، موفق به این همه شناخت و اطلاع شد. و چون چنین شد، حق داشت که چون قاضی آگاه و عادل در صدر محکمه بنشیند و در دادگاه «الغدیر» به محاکمات معروف خود بپردازد.

آری او شاگرد مکتب علی «ع» بود و علی خود گفته است:

من از زندگی فقط همین را دوست دارم که حقی را ثابت کنم یا باطلی را نفی.

ایجاد ذهنیت مرتبط

و از راه همین چگونگی- یعنی اقامه‌ی حق و نفی باطل، از طریق نشان دادن حقیقتهای بسـیاری در حـدیث و تاریخ و تفسـیر و فقه و معارف و فلسـفه‌ی سیاسـی اسـلام- بود که گروها گروه از دانشـمندان و محققان به کار او به چشم احترام نگریسـتند. از آغاز انتشار

«الغـدیر»، به آفاق گسترده‌ی آن روی آوردنـد، به طوری که می‌توان گفت، در عین اینکه او یکه بود و تنها، «هزاران مرد همراهیش می‌کردنـد تا در راه انـدیشه‌ی شـکوهمندش پیکار کند». و هرجا کتاب بدانجا می‌رسید،یا سخنی از آن به میان می‌آمد، این مسائل مطرح می‌شـد و مورد فحص قرار می‌گرفت. در اینجا حقیقت بسیار نظرگیر است که صاحب «الغـدیر»، به ایجاد این ذهنیت مرتبط و ایجاد رابطه‌ی ذهنی در سطح جهان اسلام موفق گشت. ما هنگامی که به شعاع کتاب الغدیر در افکار مردم گوناگون و محققان و ناقدان مختلف در سرتاسر سرزمینهای اسلامی و جز آن می‌نگریم، و وقتی با نامهای متفاوت پژوهشیان آبادیهای مختلف جهان آشنا می‌شویم که به تقدیر از کتاب وی پرداخته‌اند، به حقیقت مذکور

[صفحه ۱۹۶]

می‌رسیم. و این خود، به جز جنبه‌ی دینی، مسئله‌ای است جالب و عمیق در سطح ارزیابی تلاش در راه روابط انسانی. و این همه ما را از این ذهنیت مرتبط و حسن تأثیر کتاب و حسن نیت مؤلف و والایی این کار آگاه می‌سازد.

نقد در الغدیر

خوب است، بس کوتاه و مختصر، به چگونگی نقـدهای «الغدیر» اشاره کنیم. وقتی که علامه و اومانیستی- چون صاحب «الغدیر» - پس از طی دوران تحصیلات عالی و اجتهاد، چهل سال از همه کس و همه چیز می‌گسلد و در زوایای کتابخانه‌ها عمر می‌گذراند و به حاصل مواریث علمی اسلام و مسلمین دست می‌یابـد، و در فن خویش، کمتر مآخذی- خطی یا چاپی، از مکه تا رامپور- از نظر او دور می‌مانـد، تا جایی که خود به صورتی در این چهارده قرن زندگی می‌کند، و به تحریفها و انحرافهایی که قلمها و ذهنها کرده و یافته‌انـد پی می‌برد، و از آنجا که راویی- برای پوشانـدن حقیقت و کمک به دسـتگاه قدرت- به جعل حدیث می‌پردازد، تا جایی که طبری آن مجعول را نقل می‌کند، تا جایی که به هنگام چاپ کتب خطی علمای سلف، برخی از فضایل آل علی و دلایل تشیع یا مثالب دیگران را از کتاب حذف می‌کنند، تا آنجا که دکتری در شـرح دیوان شاعر شیعی مشهور، کلمه‌ی «غدیر خم» را «غدا برحم» ضبط می‌کند، [۲۰۵] و صـدها امثـال این ... وقـتی کسـی بر همه‌ی این جریانـات واقف می‌شود و رسـالت علم، او را به بازسـازی و تصـحیح مأمور می‌دارد، و ایمان به محمـد و تاریـخ دین محمد، او را نمی‌هلد که چشم از این همه بپوشد، چنین کسـی حق دارد که چونان مدافعی راستین و سـنگربانی متعهد و مفسـر آفتابی نسـتوه، این مسائل را بر ملا کند و ملل اسلام و علمای اقوام را بر این امور وقوف بخشد.

[صفحه ۱۹۷]

و چون، به تألیفـات سـایر محققـان معاصـر رجوع می‌کنیم و تحقیقات آنان را می‌خوانیم، می‌نگریم که هرجا آنان نیز با آراء کسانی که مورد انتقاد «الغدیر» قرار گرفته‌اند، برخورد کرده‌اند و درباره‌ی آن آراء نظر داده‌اند، نظرهایی اظهار داشته‌اند از قبیل نظر صاحب «الغـدیر». و این ما را از صـحت نظر علامه‌ی امینی و صـلاحیت او در قضاوت و عدالت او در نقد و اعتلای سـطح نقدهای وی بیشتر آگاه می‌سازد.

برای نمونه مقایسه شود:

نقد الغدیر (ج ۱) بر ابن حزم اندلسی، با نقد عباس محمود العقاد بر وی- (فاطمهٔ الزهراء و الفاطمیون ۸۱)

نقد الغدیر (ج ۱) بر ابن حزم اندلسی، با نقد دکتر طه حسین بر وی- (الکاتب المصری، ج ۲، شماره‌ی ۵، سال ۱۹۴۶).

نقد الغدیر (ج ۱ و ۸) بر کار تاریخ نویسان اهل سنت، با نقد دکتر عمر فاروق بر همین مورخان- (العباسیون الاوائل- ج ۲۱۹: ۱).

نقد الغدیر (ج ۲) بر دکتر محمد حسین هیکل، با نقد شیخ محمد رضا المظفر بر وی- (السقیفهٔ ۴۷).

نقدالغدیر (ج ۲) بر احمد زکی صفوت، با نقد شیخ هادی کاشف الغطا بر وی- (مدارک نهج‌البلاغه و دفع الشبهات عنه ۴۸ به بعد).

نقدالغدیر (ج ۲ و ۸) بر طبری، با نقد سید عبدالرزاق موسوی مقرم بر وی- (الشهید مسلم بن عقیل ۹۷ تا ۹۸).

[صفحه ۱۹۸]

نقدالغدیر (ج ۳) بر مؤلفان ملل و نحل، با نقد شیخ محمود شلتوت بر همین مؤلفان- (الامام الصادق و المذاهب الاربعهٔ، جزء ۳۹۱: ۶ تا ۳۹۲)

نقدالغدیر (ج ۳) بر ابوالفتح شهرستانی، مؤلف «ملل و نحل»، با نقد سید عبدالحسین شرف‌الدین بر وی- (المراجعات ۳۳۶).

نقدالغدیر (ج ۳) بر شهرستانی، نامبرده با نقد شرف‌الدین بر وی (مؤلفواالشیعهٔ فی صدر الاسلام ۶۶ تا ۶۸ و ۸۲ تا ۸۴).

نقدالغدیر (ج ۳) بر شهرستانی، با نقد دکتر علی سامی‌انشار بر وی- (نشاهٔالفکر الفسلفی فی الاسلام، ج ۶۱: ۱ تا ۶۲، چاپ دوم).

نقدالغدیر (ج ۳) بر شهرستانی، با نقد دکتر ابراهیم مدکور بر وی- (فی الفلسفهٔ الاسلامیهٔ، منهج و تطبیقه ۲۰۴، چاپ دوم).

نقدالغدیر (ج ۳) بر شهرستانی، با نقد حناالفاخوری و خلیل‌الجر بر وی- (تاریخ الفلسفهٔ العربیهٔ، ج ۲۳: ۲).

نقدالغدیر (ج ۳) بر محمود شکری الآلوسی، با نقد شرف‌الدین بر وی- (الفصول المهمهٔ فی تألیف الامهٔ ۵۵، چاپ چهارم).

نقدالغدیر (ج ۳) بر شیخ محمد خضری، از استادان دکتر طه حسین، با نقد طه حسین بر وی- (مذکرات طه حسین ۶۶).

نقدالغدیر (ج ۳۳۵: ۳) درباره‌ی دکتر طه حسین، با نظرات دکتر عبدالهادی مسعود

[صفحه ۱۹۹]

مصری درباره‌ی وی- (مع رجال الفکر فی القاهره ۱۷۷ تا ۱۸۰).

نقدالغدیر (ج ۳) بر احمد امین مصری، با نقد کاشف الغطا بر وی- (اصل الشیعهٔ و اصولها ۸ به بعد).

نقدالغدیر (ج ۳) بر احمد امین، با نقد زکی مبارک بر وی- (مجله‌ی «الرسالهٔ» قاهره، زیر عنوان «جنایهٔ احمد امین علی الادب العربی»).

نقدالغدیر (ج ۳) بر احمد امین با نقد شیخ عبدالله سبیتی بر وی- (تحت رایهٔ الحق).

نقدالغدیر (ج ۳) بر احمد امین، با نقد دکتر حامد حفنی داود مصری بر وی- (مع رجال الفکر فی القاهره ۱۰۷).

نقدالغدیر (ج ۳) بر احمد امین، با نقد استاد حیدرالنجفی، بر وی- (الامام الصادق و المذاهب الاربعه، مجله ۳۷۵: ۳).

نقدالغدیر (ج ۳) بر احمد امین، با نقد دکتر مصطفی السباعی بر وی- (السنهٔ ۲۱۴، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، مجلد ۳۷۶: ۳).

نقدالغدیر (ج ۳) بر مؤلفان ملل و نحل از اهل سنت، با نقد دکتر عمر فاروق بر همین مؤلفان- (العباسیون الاوائل، ج ۲۲۴: ۱).

نقدالغدیر (ج ۳) برامیل درمنگام و دونالدسن، با نقد جرج جرداق برلامنس- (الامام علی صوت العدالهٔ الانسانیهٔ، ج ۱۲۳۲: ۵ به بعد).

[صفحه ۲۰۰]

نقدالغدیر (ج ۴) بر ذهبی و ابن خلکان، با نقد امتیاز علیخان عرشی بر آنان- (استناد نهج‌البلاغه ۵ به بعد).

نقدالغدیر (ج ۹) بر دکتر طه حسین، با نقد کاشف الغطا بر وی- (اصل الشیعهٔ و اصولها ۳۶).

نقدالغدیر (ج ۱۱) بر غزالی، با نقدهای شیخ مجتبی قزوینی بر وی- (بیان الفرقان، ج ۴).

همچنان نستوه

محقق یانویسنده، باید در انگاره‌ی کار خویش، دچار سستی و فتور نگردد. چه بسیار دیده می‌شود که نویسنده‌ی کتابی، یا مقاله و بحثی، در آغاز پرمایه و بانشاط و برپایه‌ی استقصا و تحقیق دست به کار می‌شود، اما همین که کار- در مثل- به نیمه می‌رسد، لحظه به لحظه افت می‌کند و سستی می‌گیرد و نشانه‌های خستگی، کم‌توانی، دنباله رها کنی و سرسری گیری در آن پدیدار می‌شود تا

سرانجام که به روشنی کار از اوج خود فرو می‌افتد.
اینگونه کارکرد بر خلاف سنت علم و آیین تحقیق و دقت در عمل و رضایت وجدان علمی است، و هم تقصیر و کوتاهی است نسبت به حق جامعه، در استفاده و مراجعه به اثر.
محقق باید، شکیبا باشد، صبر پیشه کند، تاب آورد، توان بنمایاند و بر سر هر ریزه از عمل- چه در آغاز آن و چه در انجام- بایستد و خیرگی کند و چیرگی نشان دهد، تا هیچ بخشی و فصلی وهیچ استنتاجی و سنجشی، سرسری گرفته نشود
[صفحه ۲۰۱]
و آبکی از آب درنیاید. این راهی است که محققان بزرگ- آنان که با علم صمیمی شده‌اند و با معرفت اخت، و آنچه آنان را به کار کشانده است عشق به شناختن بوده است و شناساندن، و عشق به مردم و احترام به حق مردم- همواره سپرده‌اند.
مؤلف «الغدیر»، از نمونه‌های کامل این روش صحیح وعلمی است. در کار سترگ او، سراسر، هر بحثی را چنان می‌یابیم که گویی نخستین بخشی که از این کتاب نوشته شده است همین است،از بس که هر فصل و هر مبحث، از هر نظر، غنی است: بسیاری از مآخذ، استقصای آراء، شوربیان، غنای واژگانی، استواری منطق، رزانت استدلال، قدرت تفهیم و تلألؤ الهام.
ناقدان به این نکته نیز نیک توجه یافته‌اند و هر کدام به گونه‌ای آن را خاطر نشان ساخته‌اند. در بخشهای دیگر این کتاب، به نمونه‌هایی از گفته‌های ناقدان در این‌باره برمی‌خورید.

الهام

و از همینجاست و همین چگونگی- به جز ایمان و خلوص نیت مؤلف- که «الغدیر» خواننده‌ی خویش را به سادگی رها نمی‌کند، و همینسان نمی‌هلد، بلکه سطر به سطر، و صفحه به صفحه، مضامین و مقاصد خویش را به خواننده القا می‌کنند، و چونان خود الهام، روح او را از حقیقتها می‌آکند و منور روشن می‌سازد. و این الهام بخشی از ویژگیهای کتابهایی است چند، از جمله «الغدیر». یکی از ناقدان ۱ [۲۰۶] در این‌باره می‌گوید:
صاحب «الغدیر»، از آن کسان است که خداوند ملکه‌ی وحی کردن به دلهای پاک را به آنان عطا کرده است، و آنان را قادر ساخته است تا به طبقات درس خوانده و با فرهنگ، حقایقی را الهام و افهام کنند، حقایقی که تیرگی
[صفحه ۲۰۲]
دل را می‌زداید و زنگار وسواس و شک را از جانها می‌سترد. اینان این حقایق ثابت را با صراحت و بی‌پروا اظهار می‌دارند، اما بی‌پروایی و صراحتی دوست داشتنی...

آمیختگی الغدیر با قرآن کریم

در اینجا باید به واقعیتی دیگر نیز اشاره کنیم. و آن، آمیختگی شگرفت «الغدیر» است با آیات قرآن. قرآن کریم بر سراسر کتاب حکومت می‌کند. همواره با آیات قرآن، به صورتهای گوناگون: افتتاح، اختتام، استدلال، تأیید، تضمین و اقتباس، روبرو می‌شویم، چه لطیف و چه زیبا، چه الهام بخش و چه نورانی. برای این موضوع، بهتر از هر چیز، مراجعه و نگریستن به خود کتاب است. و گاه چه جذاب و شکوهمند می‌شود که مؤلف، سخنانی را که می‌خواهد به عنوان سر سخن و دیباچه (افتتاح) با خواننده بگوید، با آیات قرآن می‌گوید و از زبان قرآن، از جمله سرآغاز جلد ۶ و جلد ۷ و جلد ۸ و جلد ۹ و جلد ۱۰. و گاه در پایان (اختتام) در مقام تذکار و استنتاج چنین می‌کند، چه سحرانگیز و فروغزای و مهتاب‌گون. و از این نمونه در «الغدیر» بسیار است که در پایان بسیاری از مباحث، آیات قرآن کریم، با مناسبت و لطفی ویژه، آمده است.

و این چگونگی حال می‌رساند که مولف آنقدر با کتاب خدا مأنوس بوده است و آیات قرآن را می‌خوانده است و از بر داشته است، که گویی خود «حافظ قرآن» بوده است. و همین است که عبدالفتاح عبدالمقصود مصری، استاد دانشگاه اسکندریه، می گوید: انه لیستهدی التنزیل [۲۰۷].

[صفحه ۲۰۳]

-او به حق، از «قرآن» هدایت می‌طلبد.

لحن

صاحب «الغدیر»، در خلال هزارها صفحه مطالعه‌ی خویش در کتب قرون گذشته و معاصران، به صدها تعبیر رکیک، توهین، جعل، افترا، فحش و هتک مقدسات برخورد کرده است- چنانکه خود با لحنی دردناک از آنها یاد می کرد- با این همه در سراسر ۴۵۱۳ صفحه‌ی «الغدیر» (تا اینجا که چاپ شده است)، همواره وقار یک مصلح دلسوز را با خود داشته و به تعبیر خود (به اقتباس از قرآن کریم) «و اذا مروا علی اللغو مروا کراما» بوده است. هر جای کوشیده است تا با روشن کردن مطلب و ذکر اسناد و تطبیق، به هتک و افترا و فحاشی مؤلفان پاسخ دهد و از زی یک محقق دوستدار هر کس و عاشق روشن کردن وهدایت بیرون نرود، و چونان قله‌ای رفیع که هرجه ماسه بر پایش ریزند نجنبد، یا چونان دریایی عظیم که هرچه در آن افکنند خیزابه نگیرد، به حرکت علمی خویش ادامه دهد. بنابراین اگر گاه عتابی کند بر مؤلفی- از هتاکی بسیار آن مؤلف- یا خطایی با کسی، مسئله‌ای نخواهد بود. و این همان مواردی است که برخی از فاضلان آن را شدت لحن دانسته‌اند.

به تعبیر دگیر، باید گفت صاحب «الغدیر» در این موارد، چونان دریایی است که از تلاقی امواج و سهمگینی طوفان، گاه کفی بر لب می‌آورد، یا خاشه‌ییش بر سر امواج پیدا می‌شود. و این مقدار ما را از عظمت دریا و استخراج منافع از آن، باز نمی‌دارد.

نیز باید دانست که اینگونه تعبیرات تند و عتاب آمیز (که بسیار اندک است و در برابر بیش از ۴۵۰۰ صفحه علم و تصحیح و شناخت و مأخذ، چون معدوم است) نوعا در مواجهه با مؤلفان بسیار هتاک و بی‌ادب است و بس. چنانکه از سوی دیگر،

[صفحه ۲۰۴]

همواره در هر جال، او را می‌نگریم که از عالمان، مفسران و حفاظ حدیث اهل سنت با تجلیلی فراوان و القابی حشمت‌آمیز یاد می کند. و از اینجاست که «الغدیر» خود یکی از منابع اطلاع از شئون و احوال بسیاری از علمای سنت، یعنی برادران ماست. بنابراین، تنبیه زبانی برخی از مؤلفان بی‌حفاظ و قلم به دستان خیره سر یا جیره‌خوار، گاه گاه، آن هم برای تکان دادن اذهان مراجعان، نباید خروج از حد ادب تألیف و قلم که مؤلف «الغدیر» همواره بدان مقید بوده است و به دیگران سفارش کرده است). به حساب آید. بلکه باید به تازیانه‌ای تعبیر شود در خور گرده‌ی آنان. [۲۰۸].

در اینجا باید توجه داشت که ذکر اعمال اشخاص و تحلیل آن، و روشن کردن جنایات و اتهامات مؤلفان مفتری و متعصب یا مزدور، اگر برای روشن کردن تاریخ اسلام و رد تهمتها و افتراهای عقیدتی و نشان دادن حقایق اعتقادی و تحکیم مبانی ایمان درست در مردم و بازسازی جامعه‌های اسلامی لازم شد و تکلیف-- و لغاتی به کار رفت در مورد اینگونه مؤلفان که صراحتا معنایی را می‌رساند که نقص آنان است اما این نقص متأسفانه در آن کسان هست- نباید آن را تند لحنی دانست. به دیگر سخن، واقعگویی را نباید با تند لحنی اشتباه کرد. صاحب «الغدیر» خود، این موضوع را در آغاز جلد هفتم در میان گذاشته است:

آنچه را خواننده درشتگویی می‌پندارد، به ابدیت سوگند که چنین نیست، بکله این نیرومندی دلیل است نه سخت زبانی در استدلال. و همین خوی

[صفحه ۲۰۵]

است در ما که استاد محمد عبدالغنی حسن مصری بدان پی برده و در قصیده‌ی خویش گفته است:

يشتد فی سبب الخصومة لهجة

لكن يرق خليقة و طباعا

و كذلك العلماء فی اخلاقهم

يتباعدون و يلتقون سراعا

-به هنگام بحث و درگیری، لحن او تند می‌شود.

لیکن خلق و خوی او بسی نرم است.

اخلاق دانشمندان اینگونه است:

از هم (به خاطر موضعگیری در راه عقاید) دور می‌شوند اما به زودی باز گرد هم می‌آیند.

بدین گونه می‌نگریم که ناقدان بزرگی که به بزرگداشت «الغدیر» پرداخته‌اند و این بزرگداشتن را تکلیف علمی و دینی و اجتماعی خویش شمرده‌اند، زمینه‌ی این چگونگی گهگاهی در تعبیر را دانسته و آن را هضم کرده‌اند.

پس تصور درست در این‌باره این است که: «الغدیر»، تا همین جا که چاپ شده است اکنون، بیش از ۴۵۰۰ صفحه علم و اطلاع و مأخذ و تطبیق و استنتاج و تصحیح و هدایت است. بنابراین، چنین مؤلفی، در خلال این همه صفحات، که خود حاصل وقوف بر دهها هزار صفحه است، مؤلفی که همواره سر و کارش با پیدا کردن و نشان دادن خبطها و خطاها و تعمدها و تحریفها و غرض ورزیها و کین‌توزیهاست، اگر گاه کلامی آتشین براند و پس از استنادات فراوان، با بیانی شعله‌ور در رشته‌های پنبه شده‌ی خصمان حقیقت افتد، مسئله‌ای دور از موازین نخواهد بود. علاوه بر این، باید

[صفحه ۲۰۶]

دید آیا او در برابرچه کسانی تند شده است. او نسبت به سلف امت، همچنین عالمان امین و بیغرض، همواره به حشمت گزاری و حرمت پرداخته است. و اینکه یاد شد نوعا در برابر مؤلفانی است که در پوشیدن حق کوشیده‌اند و حقایق و احکام اسلام را وارونه نشان داده‌اند و به بزرگان بد گفته‌اند، و گاه از سر خبث نفس از توهین به مقدسات والا درنگذشته‌اند. این است. پس کسی که می‌خواهد در این‌باره صاحب قضاوتی درست باشد، باید هم تما «الغدیر» را بخواند و هم آن کتابها را.

ببینید، صاحب «الغدیر» در جلد سوم، چند تن از ملل و نحل نویسان تهمت‌زن دروغنویس غرض‌ورز را محاکمه می‌کند و رأی مستند خویش را دربارهی ارزش کتابهای آنان اظهار می‌دارد، و جامعه را از پذیرفتن نظریات آنان، پیش از عرضه بر مآخذ دیگر، پرهیز می‌دهد، و ایشان را بر این همه تهمت و افترا و خلاف نویسی مورد عتاب می‌سازد، سپس می‌نگریم که عالم فقید مصر، مفتی و مصلح مشهور، شیخ محمود شلتوت نیز، دربارهی نویسندگان ملل و نحل رأیی اظهار می‌دارد تندتر از رأی صاحب «الغدیر». [۲۰۹].

بدین گونه می‌نگریم که عالم و مصلحی شیعی (از نجف) و عالم و مصلحی سنی (از قاهره)، دربارهی مطالب مندرج در کتب ملل و نحل به یک نتیجه می‌رسند؛ عالم شیعی به قصد نشان دادن چهرهی راستین مذهب خویش و به خاطر ایجاد تفاهم و وحدت، و عالم سنی به قصد بیان یک مسئله‌ی تحقیقی در جهت درست شناساندن مذاهب اسلامی به یکدیگر، و جبران و تدارکی، در برابر کار برخی از ملل و نحل نویسان. یعنی کسانی که بنابر عللی- که چندان هم نامعلوم نیست- این مصالح را نادیده گرفته‌اند و به تباهکاری خویش برخاسته‌اند.

[صفحه ۲۰۷]

بی مناسبت نیست، اشاره کنیم به نظر یکی از محققان معاصر اهل سنت، دکتر فاروق عمر. وی معتقد است- و درست معتقد است-

که درباره‌ی تاریخ شیعه و سیر افکار و فرهنگ و جریانهای شیعی کتابهای مفید و مناسبی تألیف نشده است، و اصولا شیعه درباره‌ی تاریخ مذهب خود کتاب جامع و روشنگری ننوشته است. و محققان سنی یا مستشرقینی که درباره‌ی شیعه کتاب نوشته‌اند، متأسفانه، مآخذ آنان تألیفات اهل سنت بوده است. و این تألیفات و مآخذ بی‌طرفانه نوشته نشده است. و مدارک مهم شیعه هنوز در دسترس قرار نگرفته است. بنابراین تاریخ تشیع تاکنون در انتظار بحث و تحقیقی است موضوعی و منظم که نه تنها به مسائل کلی بپردازد، بلکه سیر تاریخی و مذهبی و تحولات تشیع را دقیق شرح دهد.

دکتر فاروق عمر، سپس به ارزیابی کتب ملل و نحل و عقاید می‌پردازد و با اینکه خود اهل سنت است چنین اظهار می‌دارد:

اغلب کتابهایی که درباره‌ی ملل و نحل و عقاید تألیف شده است: نوشته و تألیف علمای سنی است. هدف این تألیفات، کوبیدن آراء و عقاید فرقه‌های مخالف اهل سنت بوده است، و اینگونه وانمود کردن که عقاید این فرقه‌های مخالف، دور از اسلام است!

اکنون خوب است، به مناسبت بحث درباره‌ی لحن کتاب، سخنی از خود «الغدیر» نقل کنیم. مؤلف در آخرین صفحه‌ی جلد هشتم، تحت عنوان «ادب امیرالمؤمنین، ادب الشیعة، ادب الامینی» چنین می‌نویسد:

مولای ما امیرالمؤمنین، به حجر بن عدی و عمرو بن حمق گفت: «دوست

[صفحه ۲۰۸]

ندارم شما نفرین کن و ناسزا گوی باشید، همواره ناسزا گفتن گیرید و بیزای طلبید. اگر به جای این نفرین و ناسزاگویی، کارهای بد آنان را بشناسید، مثلا بگویید، روش آنان این است و این، و کردار آنان چنان است و چنین، هم سخنتان استوار خواهد بود و هم عذرتان پذیرفته. خوب است به جای اینکه آنان را لعن کنید و از آنان بیزای جویید، بگویید:

پروردگارا! خون ما و خون آنان را حفظ کن، میان ما و آنان آشتی ده، آنان را از گمراهی برهان، تا آن کسان که حق را نشناخته‌اند بشناسند و آن کسان که در پی غوایت و گمراهی رفته اند از آن دل بردارند.

اگر این گونه باشد هم من این روش را بیشتر دوست دارم و هم برای شما نیکوتر است». چون علی، علیه‌السلام، چنین گفت، حجر و عمرو گفتند: یا امیرالمؤمنین! پندت را می‌پذیریم و به همین سان که تو می‌خواهی تربیت می‌شویم. امینی نیز همین را می‌گوید، بلکه این سخن همه‌ی شیعه است. [۲۱۰].

و الحق، صاحب «الغدیر»، چنین کرد: کردارها را روشن کرد. اسرار اعمال سلف را باز نمود. تاریخ را دوباره پیش چشم ما گذاشت. و به تعبیر شیخ محمد سعید دحدوح حلبی: از گذشته فیلمی تهیه کرد و به ما نشان داد، [۲۱۱] تا حقایق را نه تنها بدانیم بلکه ببینیم. و این بود روحیه و اخلاص و وسیع نگری مردی که خویشتن را فدای حقیقت بزرگ کرد.

و بدین سان می‌نگریم که «معمار مدینه‌ی الغدیر» - چنانکه یاد شد- خود یکی از با اخلاصترین چهره‌های اصلاح طلب جهان اسلام بود. از این رو «الغدیر» را

[صفحه ۲۰۹]

به عنوان کتابی اصلاحی و تفاهمی به جهان تقدیم کرد. او به اقتضای بحث علمی و رعایت واقع تاریخی، پژوهشهای خویش را با کمال حریت و قاطعیت دنبال می‌کرد و برای زنده نگاه داشتن شعله‌ی ولای علی در جانها، زبان آتشین خویش را، هیچ گاه- میان سخن- به کام نمی‌برد. راست و صریح و قاطع سخن می‌گفت و مدرک ارائه می‌داد. با خلوص و امانت تمام به نقد تاریخ و حدیث می‌پرداخت. و گاه در اثر تحریفهای گمراهی آفرین فراوانی که می‌دید به شور می‌افتاد. و این همه باعث نمی‌شد که از واقع زمان دور ماند. بلکه برعکس نوع محققان که چون غرق دریای کتاب و تحقیق می‌شوند از آنچه در اطراف آنان می‌گذرد ناآگاه می‌مانند، از واقع جوامع اسلامی آگاه بود.

او از سید محمد رشید رضا- به عنوان کسی که آثار تربیت سید جمال‌الدین را دیده است و شیخ محمد عبده را درک کرده است-

گله می‌کرد که چرا، حتی پس از درک محضر کاشف‌الغطا و گفتگو با او، کتابش را از اتهام به شیعه آکنده و کتابی موجب تفرقه نوشته است.

او از سید احمد زینی دحلان، مفتی مکه، می‌خواست که به خاطر تصحیح برخی از روشهای نادرست سلف، چهره‌ی احکام اجتماعی اسلام را درهم نریزد و روش صحابه‌ی مجاهد را نادیده نگیرد.

او از دکتر طه حسین می‌خواست که در نوشتن تاریخ اسلام و سیره‌ی نبوی و هامش‌السره و الفتنةالکبری، به نقل مجعولات نپردازد و حقایق تاریخ را صحیح بازگو کند.

او از دکتر محمد حسین هیکل می‌خواست که «حدیث بدء الدعوة» را درباره‌ی

[صفحه ۲۱۰]

خلافت حضرت علی (ع) که در چاپ اول کتاب خود (حیاة محمد) آورده است از چاپ دوم حذف نکند و به خاطر ملاحظات حق را نپوشاند.

او از محمد احمد جادالمولی بک، عبدالوهاب‌النجار، عمر ابونصر، علی فکری مصری و ... می‌خواست که در تألیف و تشریح تاریخ اسلام و تاریخ خلافت، با لفاظی و عبارت پردازی، چهره‌ی حقایق را نپوشاند و باعث گمراهی نسلها نشوند و با «درایت» به «روایت» بپردازند.

او از شیخ محمد خضری، محمد کردعلی شامی، عبدالله قصیمی، موسی جارالله و امثال اینان می‌خواست که روایات مجعول به دست امویان را سند تاریخ اسلام نشناسانند.

او از صادق ابراهیم عرجون می‌خواست که در نوشتن تاریخ خلافت، در دوره‌ی عثمان، به فقه‌التاریخ بگراید، تا موجب گمراهی امت نگردد و آنچه حقیقت تاریخی است نشان دهد.

او از دکتر ابراهیم ملحم اسود می‌خواست که کلمه‌ی مشهور «غدیرخم» را در شعر شاعر شیعی معروف، کمیت بن زید اسدی، «غدا برحم» ضبط نکند.

او از برخی چاپخانه‌های جهان سنت می‌خواست که به هنگام چاپ متون و مآخذ قدیم اسلامی، و روایات و مطالبی را که به نفع تشیع است، از کتابها و نسخه‌ها حذف نکنند.

او از احمد زکی صفوت، گله داشت که چرا در کتاب «جمهرة خطب العرب»

[صفحه ۲۱۱]

خود، خطبه‌ی غدیر را با آن همه سندی که دارد نیاورده است؟

او از احمد امین و احمدالزین و ابراهیم الابیاری و علی جارم و علی امین و خلیل مطران و مصطفی الدمیاطی بک و دیگر ادبای مصر شکایتی بس دردناک داشت که چرا دیوانی [۲۱۲] را شرح و چاپ و ترویج می‌کنند که در آن ابیاتی آمده است مربوط به سوزاندن در خانه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا «ع».

او از محققان شرقی و اسلامی می‌خواست که اینگونه با مرعوبیت و بی‌قید احتیاط به تألیفات غیر قابل اعتماد مستشرقین مراجعه نکنند و آنها را سند ندانند.

او از مؤلفان مسلمان می‌خواست که در ذکر وقایع و مسائل تاریخی و حدیثی سند ارائه دهند، و با ترک سند، اصول و مآخذ علم را نفراموشانند.

او از عادل زعیتر و دیگر مترجمان مسلمان می‌خواست، که هر کتابی که رسید و به هر منظوری که نوشته شده بود ترجمه نکنند و به هنگام ترجمه‌ی کتابی، نخست بنگرند تا آن کتاب برای جامعه سودمند باشد و شامل علمی و فایده‌ای، و در مرتبه‌ی دوم، مطالب

آن کتاب را بر اصول و منابع عرضه کننـد، و هرجا خلافگویی و اشـتباه داشت، با افزودن «توضـیحات»، مردم را بیاگاهاننـد و از نشـر مطالب و نوشـته‌های نـادرست مؤلفـان مغرض یهودی و نصـرانی خودداری کننـد، و فضـای اصـیل و منسـجم فرهنگ اسلامی را با دسیسه‌های تألیفی بیگانگان درهم نریزند، و موجب تفرقه‌ی بیشتر مسلمانان و لا اعتقادی جوانان نشوند.

بنگرید! یک عالم شیعی، عالم سراپا شور و احساس که سوز و گداز

[صفحه ۲۱۲]

عاشـقانه‌ی او در راه آل محمـد «ص» معروف همگـان بـود و بـه شـنیدن و ذکر مصـائب آل محمـد «ص» علاقه داشت. از اینکه این جنایات بازگو شود گله می‌کرد و می‌خواست آنها را «جنایات منسیهٔ» بخوانـد. و تا اینجا به تفاهم مسـلمین می‌اندیشـید که به بازگو کردن این وقایع رضا نمی‌داد، فریاد می‌کشید که چرا این دیوان را چاپ کرده‌ایـد؟ چرا دیوانی را منتشـر می‌کنید که در آن شـعری است از این دست؟ چرا در این دوره‌ی بحرانی و در این روز بس سخت و هولناک عواطف را می‌خراشید؟ و اینگونه صفای برادری اسلامی را کدر می‌سازید؟ و وحدت جامعه‌ی اسلام را متزلزل می‌کنید؟ و صفوف مسلمانان را می‌پراکنید؟ چرا؟ چرا؟ [۲۱۳].

و این بود روحیه‌ی واقعی و اخلاص بیکران و تفاهم معقول و دلسوزی راستین و وسـعت نظر او نسبت به اسلام و تقریب راستینی که خود داعی آن بود. و این بود دیدگاه اجتماعی مسامحه آمیز و انسانی مصلحی که با خوی محمد و آل محمد «ص» تربیت یافته بود و نسبت به اسلام و مسلمین، همچون مادر اصلی، اینسان مهربان بود و دلسوز و بیدار و نگران.

و از این رو که از واقع جوامع اسـلامی و درگیری با اسـتعمار و لزوم تفاهم مسلمین نیک آگاهی داشت، همواره از علمای اهل سنت تجلیـل می‌کرد، و چـاپ کتابهـای پرمـاده‌ی آنـان را توصـیه می‌نمود، و خود در این راه پیش می‌افتاد، و علمای شـیعه را در حرکات اجتماعی به تماس با علمای اهل سـنت و کمک گرفتن از آنان و کمک رساند به آنان دعوت می‌کرد، که از جمله در مورد یکی از حوادث، که در سنین اخیر، برای اسلام و مسلمین پیش آمد، علامه‌ی امینی به آیت الله سید ابوالقاسم خوئی، پیشنهاد کرد که از فقها و قضات و مفتیان بزرگ اهل سنت کمک بخواهد، و او خواست و نتیجه هم داد.

[صفحه ۲۱۳]

در اینجا و در این حالات، گاه ممکن بود کسـی در او احساس تضاد کنـد و نه چنین بود. او دچار تضاد نبود. او به وحـدت اسـلامی معتقـد بود و «الغـدیر» را برای همین نوشت، نوشت تا شیعه را درست بشـناسد و در مقیاس جهانی تثبیت کند و بدینگونه رشته‌های اسـتعمار را پنبه سازد و اتهاماتی را که به شـیعه زده بودند بزداید و اتحاد اسـلامی را با ایجاد معرفت صـحیح نسبت به شیعه در سطح جهانی قوام بخشد چنانکه نظر ناقدان را در این باره نوشتیم. او «الغدیر» را نوشت تا به حساب تألیفات جاهلانه یا اسـتعمار املا کرده، که برای تفرقه افکنی و تجزیه آفرینی نشـر یافته بود، برسد و رسـید. اما در قلمرو عرضه‌ی معتقدات و ایدئولوژیها، و در مقام بحث و اسـتدلال معتقـد به صـراحت بود. و به همان اصل دینی که علمای سـنی و شـیعه در طول تاریـخ اسـلام بـدان معتقـد بوده‌انـد احترام می‌گذاشت. اصلی که می‌گوید، هر کس باید- به صورتی- در عقاید خود مجتهد باشد نه مقلد. بدین جهت برای ملت اسلام کتابی اسـتدلالی و روشـنگر نوشت. او عقیده داشت که فرزندان اسلام باید در اندیشه و ایمان حر باشند و حریت داشته باشند.از این رو در سطـح بحث و بازسازی اذهان، مباحث خویش را درباره‌ی روشن کردن گذشـته و نقد تاریخ و تبیین حرکات اجتماعی و تفسـیر سـر انحطـاط مسـلمانان دنبـال می‌کرد. و این بود که اسـتاد عبـاس محمود العقاد کتابش را از اسـتاد محمـد عبـدالغنی حسن می‌گرفت و می‌خواند و درباره‌اش مقاله می‌نوشت. اسـتاد عادل غضـبان- مدیر مجله‌ی الکتاب قاهره- در شماره‌ای پس از شماره‌ای، در مجله، به شناسانـدن «الغـدیر» می‌پرداخـت. اسـتاد عبـدالفتاح عبـدالمقصود، مـوقعیت دانشـگاهی خـویش را، در دانشـگاه اسـکندریه، بـه خطر می‌افکنـد و از نوشـتن معرفی‌نامه برای «الغدیر» دست بر نمی‌داشت. اسـتاد علاءالدین خروفه- از عالما الازهر- همواره آرزوی دیدن نویسـنده‌ی «الغدیر» را داشت و در روزنامه‌های پر انتشار قاهره به معرفی و دفاع از کتاب می‌پرداخت. مراجع نجف و قم گرامیداشت

و ترویج «الغدیر» را وظیفه می‌دانشتند. شیخ مجتبی

[صفحه ۲۱۴]

قزوینی- عالم ربانی و متأله اخیر خراسان- پیشنهاد می‌کرد که «الغدیر» جزو کتب درسی حوزه‌های روحانی شیعه قرار گیرد. شیخ محمد سعید دحدوح- امام جمعه و جماعت حلب از اهل سنت- جلسه‌ی «الغدیر» تشکیل می‌داد. جوانان حلب که نویسنده‌ی «الغدیر» را ندیده بودند، چون با کسی از مسافران نجف روبرو می‌شدند چشمان او را می‌بوسیدند که تو، نویسنده‌ی «الغدیر» و فرا دارنده‌ی این مشعل هدایت را دیده‌ای! دبیران دبیرستانهای مکه «الغدیر» را می‌خواستند تا، بر خلاف برنامه هم که شده، حقایق وحی بنیاد آن را به نوجوانان سرزمین وحی بیاموزند. دکتر صفا خلوصی به ترجمه‌ی کتاب به انگلیسی می‌پرداخت. استاد احمدعلی جوهر امروهوی -به پیشنهاد و کوشش حضرت سید ابوالحسین حافظیان- «الغدیر» را به زبان اردو بر می‌گردانید و...

و همینسان در سفرهایی که می‌کرد، همواره مورد تجلیل عالمان مذاهب قرار می‌گرفت. استادان دانشگاهها به استقبال او می‌شتافتند. دانشمندان و مدیران کتابخانه‌ها- از سنی و شیعه- از سر اخلاص وسایل تحقیق را در اختیار او می‌گذاشتند. عالمان سنت با او تماس می‌گرفتند. شاعران در گرامیداشت او چکامه‌ها می‌سرودند. متصدیان کتابخانه‌ها نشریات و فهرست کتابخانه‌های خویش را به او تقدیم می‌کردند. او نیز انتشارات دائرةالمعارف عثمانی حیدرآباد دکن را تهیه می‌کرد. تألیفات با ارزش اهل سنت را به چاپ می‌رسانید. و چه بسیار از تألیفات با ارج آنان را که استنساخ کرد، یا عکس گرفت و از سرزمینهای مختلف با خود به نجف آورد و به شیعه شناساند.

امانت

در صفحات گذشته، درباره‌ی لحن و چگونگی تعبیر گفتگو کردیم. اکنون

[صفحه ۲۱۵]

بجاست که به امانت شگرف صاحب «الغدیر» - به عنوان یک مؤلف مسلمان- نیز اشاره کنیم. می‌دانیم که در تألیفاتی که پایه‌ی آنها بر نقل استوار است، تنها جوهر اصلی و مایه‌ی وثوق، امانت است. اگر در چنین کتابها امانت رعایت نشود، هیچ است. و دریغا که چه بسیاری از آنان که به عنوان محقق و مورخ و عقاید نویس معرفی شده‌اند، از این صفت که جوهر کار و الفبای مکتب است بی‌بهره بوده‌اند و هستند. و یکی از جریانات «الغدیر»، همین مچ گرفتنهاست و روشن کردن نقلهای تقطیعی [۲۱۴] یا مکذوب.

اکنون جا دارد که مؤلفان و محققان، به ویژه نسلهای جوان و تازه‌کار این رشته‌ها، در امانت تألیف و نقل، از کسانی چون صاحب «الغدیر» سرمشق گیرند و امانت «امینی» را همواره پیش چشم دارند و دستور العمل خویش سازند، که جمال علم و فضیلت تألیف این است، به ویژه در کتابهایی که پایه‌ی آنها نقل و تاریخ و فقه تاریخ است. در اینگونه کتابها نقل نامعتبر، خیانت در نقل، عدم دقت در نقل، اعتماد بر نسخه‌های نامعتبر، استناد به نسخه‌های مغشوش و مخدوش یا نقل تقطیعی، حقایق را دگرگون می‌کند، و خواننده را گمراه می‌نماید، و تاریخ را تباه می‌دارد، و

[صفحه ۲۱۶]

پژوهشی را سردرگم می‌سازد. و این همه مسائلی است که مؤلف باید به آنها توجه داشته باشد، چونان که صاحب «الغدیر». دقت و امانت در نقل در «الغدیر»، چنان است که از یک عالم راستین توقع می‌رود. نقل نمونه در این مقوله معنی ندارد، همه‌ی کتاب، نمونه‌ی این صفت است. عالمان و ناقدان بزرگ نیز به این چگونگی اشاره کرده‌اند.

خلاصه، این است «الغدیر» در ۱۱ جلد آن که تاکنون منتشر شده است، در ۵۴۱۳ صفحه، با دهها بحث مهم و نقد و تطبیق و روشنگری و هدایت و تصحیح. و اگر گفته‌اند: «شرح حال هر متفکر بزرگ، مهمترین قسمت فلسفه‌ی اوست» می‌شود دید که

صاحب «الغدیر» چه فلسفه‌ای داشته است. و اگر به گفته‌ی سلیمان کتانی، آنچه را بانوی اکرم، فاطمه‌ی زهرا طلب می‌کرد، زمین و نخلستان نبود، بلکه اصالت حق بود و امتداد وجود محمد و تجدید تلألؤ رسالت، [۲۱۵] «الغدیر» نیز همان امتداد خطبه‌ی عرفات و غدیر پیامبر است، و سخنرانی بانوی اکرم حضرت زهرا، و خطبه‌ی شقشقیه، و حرکات اجتماعی ابوذر غفاری، و سخنرانی عمار یاسر و مالک اشتر و هاشم مرقال، در صفین، و خطبه‌ی شب عاشورا و پاسخهایی که اصحاب حسین به او دادند، و شمشیرهای روز عاشورا، و خطبه‌ی ناتمام مانده‌ی امام زین‌العابدین در مسجد اموی دمشق، و سخنرانیهای سران نهضت توابین در نهضت سلیمان بن صرد خزاعی، و قیام مختار ثقفی، و اقدام عالم بزرگ شیعی سعید بن جبیر تابعی علیه حجاج بن یوسف ثقفی، و ... و...

تاکنون سخن بر سر آفاق کتاب «الغدیر» بود. و اکنون چون وسیعتر بنگریم خواهیم دید که «الغدیر» - به عنوان دفاعنامه‌ی جانشینان محمد و مفسران اصلی قرآن:

[صفحه ۱۲۷]

علی و اولاد علی- تنها کتاب ما شیعیان نیست، چون آنچه در «الغدیر» آمده است همه از مآخذ و مدارک و کتب موثق برادران اهل سنت است، مآخذی که همه‌ی سنن و آداب و عقاید و احکام دینی اهل سنت، از نماز و روزه گرفته تا دفن مردگان، در سراسر جهان و در طول تاریخ، بر پایه‌ی آنها قرار داشته است و دارد.

و اگر ببینیم که ابن خلدون می‌گوید:

مالک و ابوحنیفه، خلافت محمد بن عبدالله بن حسن مثنی [یعنی نواده‌ی امام حسن مجتبی «ع»] را از خلافت منصور عباسی اصلح می‌دانستند و از این جهت آنان را شکنجه کردند. [۲۱۶].

و اگر ببینیم که:

خود امام ابوحنیفه، در اختلافاتی که بین علویان و عباسیان روی می‌داد، به آل محمد «ص» متمایل بود، و هنگامی که ابراهیم- نواده‌ی حضرت امام حسن و برادر محمد نفس زکیه- بر منصور خلیفه‌ی عباسی شورید، ابوحنیفه به حمایت او بود. و به قول زفربن هذیل- که خطیب بغدادی نقل کرده است- با شدت و جهد، برخلاف منصور سخن راندی (تاریخ بغداد، ۳۲۹: ۱۳)، و حتی وقتی منصور دو نامه‌ی مجعول از طرف همین ابراهیم حسنی، به نام اعمش محدث و ابوحنیفه نوشت، اعمش بعد از خواندن آن را به خورد گوسپند داد، ولی چون نامه به ابوحنیفه رسید، آن را بوسید و جواب نوشت (ضحی الاسلام ۱۸۲: ۲، به نقل از ابن عبدالبر ۱۷) و این امر باعث شد که بین ابوحنیفه و خلیفه‌ی عباسی، کدورتی پیش آید، و در نتیجه به امر خلیفه تازیانه خورد و به زندان افتاد. و در آنجا به قول

[صفحه ۲۱۸]

برخی مسموما از جهان رفت. [۲۱۷].

آری اگر این اظهارها و حقیقتها و دهها امثال آن را ببینیم [۲۱۸] به این نتیجه‌ی درست می‌رسیم که «الغدیر»، کتاب مسلمانان است، نه تنها شیعیان، زیرا «الغدیر» نیز در جوهر خود، صورت دیگری است از ابراهیم حسنی یا هر ثائر علوی دیگر.

و حتی می‌نگریم که اگر در رگهای فرزندان سرزمینهای اسلام، خونی زنده است، که مایه‌ی پایداری آنان است در خطیرترین مقاومتها، باز همان خونی است که با ولای علی و آل علی در رگها می‌گردد و در قلبها می‌دود، و شاعران سرزمینهای آیات قرآن چنین می‌گویند:

تحت سماء صیفه الحمراء
من قبل الف سنهٔ یرتفع البکاء
حزنا علی شهید کربلاء

و لم یزل علی الفرات دمه المراق

یصبح وجه الماء و النخیل فی السماء. [۲۱۹].

یا:

سمعت صوت و لزمن

السقوط نحوی فی الولادهٔ

والنهر الممدود کالو سادهٔ

من شفتی سقراط حتی جثهٔ الحسین. [۲۲۰].

[صفحه ۲۱۹]

یا:

من رحم الایام نأتی...

من وجع الحسین نأتی...

من اسی الزهراء

من احد نأتی و من بدر...

و من احزان کربلاء [... ۲۲۱].

نأتی لکی نصحح التاریخ والاشیاء [۲۲۲].

و همین گونه شاعران شیعی ایرانی- شاعران روشنگر تعهد شناس.

و چون به این همه توجه کنیم، خواهیم دریافت که با این کتاب، اسلام که ماهیت انقلابی داشت و «دین تحرک» بود، دوباره روشنتر شناسانده شد. و این تاکنون- چنانکه گفتیم- یازده جلد «الغدیر» است. این کتاب صاحب رسالت، هنوز مجلداتی دیگر دارد که به زودی انتشار خواهد یافت. و از جمله مباحث مجلدات باقیمانده،رسیدگی فنی و عمیق به «صحاح ست» است وبحث عجیب «مسند المناقب و مرسلها»، و بحث بیدار کننده‌ی «حکومهٔ الالفاظ»، و مباحث فراوان دیگر، که

[صفحه ۲۲۰]

چون انتشار یاد، بار دیگر جوامع را در جریان حکومت معصوم و مدینه‌ی قرآنی غدیر و فسلفه‌ی سیاسی اسلام قرار خواهد داد، و با خواسته‌های پیامبر اکرم روبرو خواهد ساخت.

پس از بحثی که از آغاز تاکنون کردیم، باید دید این همه معلومات و موضعگیری که در «الغدیر» گرد آمده است، روی هم، یعنی چه. این همه چه معنی می‌دهد و از آنها چه نتیجه می‌شود؟ و آیا این همه سند و اطلاع و عرضه و تحلیل و بحث و استناد یعنی چه؟

این همه سند و اطلاع و عرضه و تحلیل و بحث و استناد یعنی:

معاویهٔ بن ابی سفیان، نه- امام حسین مجتبی، آری

یزید بن معاویه، نه- امام حسین، آری

ولید بن عبدالملک اموی، نه- امام علی بن الحسین زین‌العابدین، آری

هشام بن عبدالملک، نه- امام محمد باقر، آری

منصور دوانیقی، نه- امام جعفر صادق، آری

هارون الرشید عباسی، نه- امام موسی بن جعفر علوی، آری

عبدالله مأمون، نه- امام علی بن موسی الرضا، آری

ابراهیم معتصم، نه- امام محمد التقی، آری

متوکل عباسی، نه- امام امام علی النقی، آری

معتمد عباسی، نه- امام امام حسن عسگری، آری

عبیدالله بن زیاد، نه- مسلم بن عقیل، آری

حجاج بن یوسف ثقفی، نه- سعید بن جبیر تابعی، آری

القادر عباسی، نه- شریف رضی، آری

[صفحه ۲۲۱]

و...

بدین گونه می‌نگریم که «الغدیر» کتاب زندگی و آفتاب و طلوع و انسانیت است، بلکه باید گفت کتاب همه‌ی نسلهاست و برای همه‌ی نسلها مورد حرمت است و ارجمندی کار صاحب «الغدیر»، همه‌ی محققان و بازسازان و حماسه‌داران و حق جویان و آزادیخواهان جهان را روشن.

و از این رو، به نظر بنده- مناسب است بر کلماتی که در صفحه‌ی عنوان «الغدیر» آمده است، یعنی این کلمات:

کتاب دینی، فنی، تاریخی، ادبی، اخلاقی.

کلمات زیر نیز افزوده شود:

مبدئی، انسانی، تقدمی، اصلاحی، عملی، اجتماعی، ایدئولوجیکی، سیاسی، انقلابی.و این است کلیت ذهنی و حماسه‌ی عنی تشیع. و این است فلسفه‌ی بعثت- غدیر-عاشورا- مهدی.

این است که ما، پیام آوران راستین اصلاح و دیگر مصلحان بزرگ انسانیت را که در طول تاریخ تا هم امروز، در هر گوشه‌ی جهان، پیدا شده‌اند و هر یک به اصلاح بخشی از زندگی بشری پرداخته‌اند و در سرزمینهای خود، یا دیگر سرزمینها، پدید آورنده‌ی انقلابهای انسانی شده‌اند، و برای بازیافت حقوق محرومان به تلاش

[صفحه ۲۲۲]

برخاسته‌اند، بزرگ می‌داریم و به عظمت هر یک از آنان، از هر مذهب و ملتی و با هر نوع جهان‌بینی، در حد لازم، خستوییم. و آنان که در گذشته‌اند و هر کدام به نوعی به مسائل انسانی خدمت کرده‌اند، همواره برای روحشان آروزی آرامش می‌کنیم،و برای آنان که زنده‌اند آروزی کامیابی بیشتر، اما به سویشان دست دراز نمی‌کنیم که از این باب و بابت غنییم زیرا که خود، آنچه را که باید، داریم. تنها باید بدانیم که چه داریم و بشناسیم و بشناسانیم، و در سطح عرضه بر نسلهای جهان و مشارف تاریخ بکوشیم- کوششی چونان هجوم فجر بر تاریکیها و تابیدن آفتاب بر آبادیها.

[صفحه ۲۲۳]

خطوطی از اهداف

اشاره

ما در این مقدمه، به یاد کرد صفات بارز و مواهب صاحب «الغدیر»، چندان نپرداختیم، اما به اشاره برخی را باز گفتیم. صاحب «الغدیر» نخست در دامان پدر و نیایی اهل تقوی و علم و ولاء پرورش یافت. سپس راهی نجف شد و در پرتو انوار علوی و محضر عالمان بزرگ زمان به مراحل عالی علم و اجتهاد و فضیلت نفسی و موقعیت اجتماعی و شهامت اخلاقی نایل آمد. او به جز این

صفات کسب کرده، از مواهب والایی چون قامت بلند، پیکر رشید، دل شجاع، کالبد توانا، استخوابندی درشت و متناسب، سیمای جذاب، چشمان درشت و سیاه و نافذ و عمیق و محبت‌بار و هیئت شکوهمند (و به تعبیر ابن سینا «سمت

[صفحه ۲۲۴]

رشید») برخوردار بود. و در چنین پیکری روحی بزرگ و دلی «چون دشتهای بی‌انتها» جای داشت که احساسات بیکران و تعقل وافر آن، موجب این همه برکت علمی و اجتماعی شد. و همراه این صفات اکتسابی و طبیعی فضایل ارجمند دیگری داشت چون قاطعیت کامل، شجاعت مقدس، ایمان سوزان، اخلاص سرشار، عاطفه‌ای چون جوهر نسیم، و عشقی- چونان عظمت- به خاندان پیامبر ... عشق او به خاندان پیامبر زبانزد خاص و عام بود. و ایمان عمیق و کوهین وی را هر کس با او معاشرت کرده بود، به ویژه خواص، به خوبی درک کرده بودند. او عالمی بود که دیدارش خدا را به یاد می‌آورد و اولیای خدا را و به حق ملاقات او به انسان ایمان می‌داد و روح ولای علوی را در جان آدمی می‌دمید. و اگر از این مایه، شعله‌ای در وجود هر کس بود، آن را شعله‌ورتر می‌ساخت. او وجودی بود سرشار از حق و مملو از یقین و بصیرت. به هنگامی که در مدرسه‌ی نواب مشهد (تابستان سال ۱۳۳۸ ش) به درخواست مردم، ده شب، به منبر رفت و آن مجلس معروف برپا گشت و توده‌های انبوه گرد آمده ساعتها به سخن او گوش می‌دادند، یکی از شبها، به مناسبتی از قیامت سخن می‌گفت و قیامت می‌کرد. تو می‌گفتی که این عرصات محشر است که در برابر دیدگان آدمی پدیدار می‌گردد. [۲۲۳].

و پس از این همه، از صفات سرآمد وی، اراده‌ی پولادین او بود. اراده‌ای که به گفته‌ی ناقدان، برندگی شمشیر در آن نهفته بود، که هر صعب و سختی را در

[صفحه ۲۲۵]

برابر او سهل و ناچیز جلوه می‌داد، اراده‌ای همسان کوهها و همتی همبر قلبه‌ها. پس می‌سزید اگر او از جمله این ابیات را سرود روح خویش می‌خواند: [۲۲۴].

همتی دونها السها و الثریا

قد علت جهدها فما تتدانی

فانا متعب معنی الی ان

تتفانی الایام او اتفانی

ستاره‌ی سها و خوشه‌ی پروین، فروتر از پایگاه بلند همت من جای دارند. همتی که چنان تا اوجها پر گرفته است که به هیچ روی دست یافتنی نیست.

من، آری من، خویشتن به تعب افکنده‌ام و رنجها به جان خریده‌ام تا آن دم که روزهای روزگار تمام شود، یا روزهای عمر من.

آری این همه او را به سوی مفهومی از علم کشانیده بود که شامل همه‌ی مفاهیم انسانی می‌شد و او را واداشته بود تا در راه خدمتی وسیع گام بردارد، تا جایی که در این راه و این مفاهیم،- به تعبیر یکی از محققان- به صورت اومانیستی درآمده بود که در قلمرو علم و اصلاح محدوده‌ای نمی‌شناخت. از آثار وی، تأسیس کتابخانه‌ی نجف است، که در بخش «کارها» بدان اشاره خواهیم کرد.

علامه‌ی امینی، در خلال سالیانی که در کار تألیف «الغدیر» - به سفر و تحقیق و گردآوری مآخذ- به سر می‌برد، به مسائل جدی دیگری، که دیگران در عین مسئولیت، از آن غفلت کرده یا تن زده بودند، توجه یافت. از این رو به تأسیس کتابخانه‌ی نجف دست زد و سپس خواست تا به تأسیس خانه‌ی نویسندگان و تشکیل

[صفحه ۲۲۶]

دارالتألیف (یا به تعبیری: غرف التألیف) نیز بپردازد.

از اینجا به بعد، چند مسئله‌ای را که به عنوان آرمانهای او ذکر می‌کنم، چیزهایی است که از خود وی شنیده‌ام و به این دلیل مطرح می‌کنم تا والاـ همتان و بزرگان دین- آنان که دارای این گونه دیدهایند- به این مسائل توجه داده شوند و به تعقیب اهداف این مصلح فقید برخیزند، مخصوصا مسئله‌ی مهم و واجب الاقدام «رسیدگی به نشریات جهان درباره‌ی اسلام».

خانه نویسندگان

سختیهایی را که صاحب «الغدیر» در راه تألیف دیده بود، و موانع را شناخته و دردها را بساویده بود، و بالجمله روح علمی او، اندیشه‌ی تأسیس «خانه‌ی نویسندگان» را در وی پدید آورد. مقصود او از خانه‌ی نویسندگان چنانکه خود شرح می‌داد- این بود:

در کنار کتابخانه‌ی «امیرالمؤمنین» در نجف، محلی زیبا و بهداشتی و مدرن ساخته شود مجهز به همه‌ی وسایل: اتاقهایی چند که هر یک در اختیار محقق و نویسنده‌ای قرار گیرد؛ همه گونه نیازمندیهای شخصی محقق تأمین گردد، در هر اتاق یک قفسه از کتابهای اولیه و مراجع ضروری رشته‌ی کار محقق گذارده شود؛ وسایل اولیه‌ی درمانی در اختیار محقق باشد و طبیبی همواره از حال او مراقبت کند؛ آشپزخانه‌ای مجهز، صبح و ظهر و شام، خوراک او را- بنا به میل و تناسب- آماده کند و به اتاق او بفرستد؛ هر اتاق دارای یک پیشخدمت ویژه باشد تا کارهای مختلف شخصی نویسنده یا محقق را انجام دهد؛ در هر اتاق یک دوره فهرست کتابخانه گذارده شود تا محقق هر کتابی را خواست و برای کار خویش لازم دانست از کتابخانه بخواهد، ضمنا اگر محقق به مأخذ یا مآخذی

[صفحه ۲۲۷]

نیاز یافت که در کتابخانه نبود از هر جای که ممکن است تهیه گردد و در اختیار او قرار داده شود. وقتی مؤلفی با چنین شرایطی تأمین شده و راحت، از حیث محل و دیگر نیازهای زندگی- که آرمان محققان جهان است- به تألیفی دست زد و آن را پرداخت، اگر آن تألیف مناسب حوزه‌ی کار کتابخانه بود، کتابخانه خود به چاپ و نشر آن اثر اقدام کند [۲۲۵].

همچنین در نظر بود که اتاقهای این دارالتألیف با تابلوهایی از این قبیل- مثلا- مشخص شود:

غرفة التألیف فی علوم البلاغة

(اتاق تألیف در علوم بلاغت و سخن سنجی)

غرفة التألیف فی العلوم الاجتماعیة

غرفة التألیف فی العلوم الاقتصادیة

غرفة التألیف فی العلوم السیاسیة

غرفة التألیف فی العلوم النفسیة

غرفة التألیف فی الفن و الابداع

غرفة التألیف فی العلوم الریاضیة

غرفة التألیف فی التاریخ

غرفة التألیف فی التفسیر

غرفة التألیف فی مشاکل المسلمین و سبیل دفعها.

و امثال این عنوانها و بخشها.

[صفحه ۲۲۸]

بدین گونه، بهترین وسیله برای محققان آماده می‌شد.و چه بسیار استعدادها که ثمر می‌داد، و چه بسیار قریحه‌ها که می‌شکفت، و

چه بسیار حقایق و علوم که کشف و ثبت می گشت. علامه‌ی امینی، در مورد پذیرفتن محققان و پژوهشیان و کمک به کار آنان، مسئله‌ی مذهب و مسلک و مملکت را مطرح نمی‌دانست. می گفت، محقق و مؤلف از هر مذهب و مسلکی باشد و از هر جای جهان، در اینجا جای دارد و در دارالعلم مولی پذیرفته است.

اکنون تصور کنید! اگر این محل تأسیس شده بود، یکی از مهمترین مراکز علم و فرهنگ بشری برپا می‌شد. و در مشرق زمین یکی از ارجمندترین مظاهر و فرهنگ انسانی، و یکی از والاترین مفاخر اسلام پدیدار می گشت.

معلوم است که این محل، پس از تأسیس و شروع کردن به کار، به همین جا متوقف نمی‌ماند، بلکه به انواع تأسیسات علمی دیگر، مانند آزمایشگاه، رصدخانه، بیمارستان و ... مجهز می‌شد. و در کنار تربت پاک علی «ع»، در شهر علم، دری دیگر از شهر علم به روی مردم گیتی گشوده می گشت.

این کار پر هزینه را این روحانی زاهد می‌خواست انجام رساند، البته با توفیق خدای و کمک توانمندان. اما اجل او را مهلت نداد. کاری که واجب است هم اکنون،به صورتی صحیح و درست، از جمله در مشهد، از درآمدهای آستان قدس رضوی، پی ریزی شود و به سامان برسد.

رسیدگی به نشریات جهان درباره اسلام

پیش‌تر وعده دادیم که گفتگو کنیم درباره‌ی موسسات، مراکز، کلاسها و کرسیهای بسیاری که از سالها پیش، در سراسر جهان، تأسیس شده است تا بحث کنند درباره‌ی اسلام، فرق اسلام، تاریخ اسلام، جغرافیای اسلام، فلسفه‌ی اسلام، کلام

[صفحه ۲۲۹]

اسلام، ادبیات اسلام، نظامهای اسلام، حدیث اسلام، اخلاق اسلام، حقوق اسلام، اقتصاد اسلام، تفسیر اسلامی و قرآن کریم و سیاست و حکومت و علوم تجربی و شیمی و فیزیک و ریاضیات و طب و داروسازی اسلامی وبیمارستانهای اسلامی و نجوم و هنر اسلامی و معماری مسلمین و بازارهای اسلامی وحتی البسه‌ی مسلمانان و صدها مسئله‌ی دیگر مربوط به اسلام و فرهنگ و تمدن اسلام. این بحثها به صورت کتاب، جزوه، مقاله، رساله انتشار یافته است و انتشار می‌یابد. و اخیرا، علاوه بر آنچه یاد شده، نوشه شده است و می‌شود و نشریات فراوانی چون مجله، سالنامه، دایرةالمعارف، یادنامه، فهرست و ... در جهان هست که به این مباحث پرداخته است و می‌پردازد.

اما جای تأسف است که بسیاری از این بررسیها و تحقیقها و درسها و پژوهشها، به مقصود خود علم و تحقیق نبوده است و نیست. چنانکه این مسئله، در دهه‌های اخیر بر بیشتر مطلعان و هوشیاران جوامع اسلامی و شرقی- از جمله برخی از فاضلان ایرانی- آشکار شده است.

روابط جهانی سده‌های اخیر، باعث شد تا مسائل یاد شده از سوی استعمارگران پیگیری شود. به این معنی که جبهه‌های استعماری چون دانستند که ملتها و نسلهای آنان سرانجام به سوی شناخت اسلام و قرآن و شرق روی خواهند آورد، این خوراک ذهنی را، پیش‌تر، خود برای مردم خود فراهم آوردند، اما چگونه؟ آنگونه که خود می‌دانستند. تا چه شود؟ تا اسلام و شرق، همانگونه که آنان عرضه کرده‌اند فهم شود و مورد قضاوت قرار گیرد، نه آن سان که حقیقت این دو هست. و از اینجاست که این چگونگی کار، اختصاص به اسلام و مسائل اسلامی ندارد، بلکه درباره‌ی سایر مواریث و مسائل مشرق زمین نیز چنین کرده‌اند. و از جمله در شناساندن تمدن ایران- بنا بر متخصصان- دهها خبط و تحریف و سنگ کم گذاشتن و سبک جلوه دادن روا داشته‌اند.

[صفحه ۲۳۰]

در مورد مسائل مربوط به اسلام، باید متوجه باشیم که مقاصد خود را به صورتهای گوناگون اعمال کرده‌اند: از یک سو، هر جا و

هر وقت که پیش آمـده است دربارهی اسـلام سـخن گفته‌اند، از سوی دیگر کتابهایی یافت می‌شود- از این قوم که با اینکه موضوع آن کتابهـا به گونه‌ای روشن شامـل اسـلام می‌شود، در آنها یادی از اسـلام نشـده است. یعنی مؤلفان و سازمانهای تألیف و نشـر این گونه کتابها، در برابراسـلام، به اصـطلاح، به توطئهی سکوت متوسل شده‌اند. شاید به این گمان که موجب رونق بیشتر اسلام نشوند. از این روست که مثلا کتابی که در تاریخ سیر اخلاق نوشته شده است نامی از اخلاق نمی‌برد در صورتی که علمای اخلاق و تاریخ اخلاق شک ندارند که اخلاق اسـلامی، سـرآمد اخلاقهای تاریخ کهن و معاصر است و مشهور آفاق. با این همه، ای کاش در بیشتر جاهایی نیز که دربارهی اسلام بحث کرده‌اند و نام برده‌اند، بحث نمی‌کردند و نام نمی‌بردند.

و می‌دانیم که بحث دربارهی اسـلام، بی‌گمان به مذاهب اسلامی نیز کشیده می‌شود، و از جمله شیعه. و اینها همه مناسباتی است که عامل اسـتعمار می‌تواند در این مناسـبات بدآموزیها کند و بذرهای مقاصد خویش را، در راه اسـتقلال و تحقیر شـرق،از راه تحریف مفاهیم آن، بپراکنـد و ارزشـهای حماسـی و غرورآفرین مشـرق زمین را-که جوامع را در جهت مقاومت بسـیج می‌کنـد نه در جهت تسـلیم- درهم کوبد و بد و ناپسند و عقب افتاده و فناتیک معرفی کند. و اینجاست نیز که بیگانگان می‌توانند برای پراکندن و از هم دور داشـتن صـفهای مسـلمانان هرچه می‌توانند مایه بگذارند. و اینجاست که مثلا در دایرةالمعارف اسـلام [۲۲۶] همواره نوشته‌های کسانی چون گلدتسـیهر یهودی درج می‌شود و اجازهی سـخن گفتن دربارهی شـیعه و اسـلام، به عناصـر شـناخته‌ای از ردهی لامنس (کشیش بلژیکی که به دشمنیهایش با انسانیت

[صفحه ۲۳۱]

شرق و اسلام معروف است) داده می‌شود، کسی که استاد احمد محمد شاکر مصری دربارهی او می‌گوید:

پـدر لامنس در نزد مستشـرقین و عرب و دیگر مسـلمین به تعصـبی گریبـانگیر شـناخته شـده است. او همیشه یـا بیشتر اوقـات از حق منحرف می‌شود. ما تاکنون هیـچ نوشـته‌ای از او دربارهی مسائل عرب و اسـلام ندیده‌ایم که از بدنیتی خالی باشد. در هر نوشـته زیر تأثیر عواطف خویش است. از این رو تاب ندارد انصاف را رعایت کند. صرف نظر از انصاف، حتی ادب را نیز رعایت نمی‌کند و به عقاید مخالف خود احترام نمی‌گذارد. [۲۲۷].

نیز ادیب و نویسندهی هم مذهب کشیش لامنس، یعنی جرج سجعان جرداق، چنین می‌گوید:

لامنس دانش خود را در راه خـدمت به حقیقت به کار نبرده است. این همه اسـنادی که در تألیفات خود ارائه می‌دهـد برای روشـن کردن واقع و توضیح مسائل پوشیدهی زندگی قدیم مردم خاور عربی نیست. بلکه با کمال تأسف باید بگوییم که این عالم، به علم و اطلاعـات خود نیز بـد کرده است، چون بـا این علم و اطلاع، بیشتر اوقات می‌کوشـد تا برعکس آنچه تاریـخ ثبت کرده است وعقل می‌پـذیرد و منطق طبیعی حوادث مؤیـد آنهاست نظر دهد. حتی با عاطفهی دوسـتانه‌ای نیز که انسان در خود نسـبت به بزرگان صدر اسـلام می‌یابد مخالفت می‌کند و می‌کوشد هر نوع محبتی را که آدمی، در هر جنبهی نیکوی انسانی، نسـبت به پاکان و نیکان حس می‌کنـد، اشـتباه آمیز جلوه دهـد ... چقـدر خطرنـاک است افترا و تهمت زدن در صورتی که افترا زننـده آن را طوری ادا کنـد که خواننده بپندارد یک اظهار نظر علمی صرف است [... ۲۲۸].

[صفحه ۲۳۲]

و البته می‌دانیم که هنوز- چنـانکه بایـد و شایـد- به کـار و کارنامهی این ایادی،که از اینانـند گروه کثیری از مستشـرقین، رسیدگی نشـده است، و هنوز بررسـیی کامـل و همه جانبه، دربارهی مجموعهی هـدفها و رسالتهای اینان به عمل نیامـده است تا همهی حقایق معلوم گردد. بـا این حـال، قـدر مسـلم این است که در کـار بیشتر آنـان، بیش از هر گونه هـدف علمی که تصور شود اغراض دیگر مطرح بوده است.از این رو، حاصـل کـار این گروه را- و از آن میـان برخی بـا عنوان «مستشـرق- خاورشـناس» - که دربـارهی دین، ادبیات، تاریخ، جغرافیا، فلسـفه، اقتصاد، هنر ونفایس و مواریث شـرق (و از این میان به ویژه اسـلام و قرآن و ترجمه و تفسـیر قرآن و

تشیع) به پژوهش پرداخته‌اند نمی‌توان یک سره علمی و منزه دانست. و اصولا نباید پیش از اطلاع از جوانب موضوع به نوشته‌های آنان رجوع کرد [۲۲۹] تا چه رسد به استناد به آنها یا نقل از آنها.

مستشرقین از هزینه‌ها و امکانات بسیاری برخوردار بوده‌اند، و منابع فراوانی- چه در کتابخانه‌ها و موزه‌های غرب و چه در کتابخانه‌ها و موزه‌های شرق- در اختیار داشته‌اند، از این رو به ادب و تاریخ و فرهنگ مشرق زمین خدماتی کرده‌اند- خدماتی که لازمه‌ی کارشان نیز بوده است- و گوشه‌هایی را پژوهیده‌اند [۲۳۰] و کتابهایی را به چاپ رسانیده‌اند و نسخه‌هایی را احیا کرده‌اند و متون بسیاری از مواریث فرهنگ اسلام را به زبانهای خویش برگردانیده‌اند و شرحها و فهرستایی نوشته‌اند. من این چیزها را انکار نمی‌کنم، و از آن مقدار کار سودمند آنان چتشم نمی‌پوشم، و روش

[صفحه ۲۳۳]

علمی آنان را (که البته در همه‌ی موارد اعمال نمی‌کند، یا به گونه‌ای مغالطه آمیز، در تأیید پیشداوریهای خویش از آن بهره می‌جویند) نادیده نمی‌گیرم. در این‌باره خواننده می‌تواند،از جمله، به منابعی که در پانوشت می‌آورم. [۲۳۱] مراجعه کند. اما می‌گویم آن درستی و اصالت و علم جویی که تصور می‌رود، در همه‌ی جوانب کار آنان مشهود نیست، بلکه خدماتی را که در اصل برای مقاصد و ممالك و مذاهب خود در نظر داشته‌اند و دشمنیهایی که به ویژه با اسلام و حقایق اسلام کرده‌اند، در بیشتر موارد، به چشم می‌خورد.

اکنون باید درباره‌ی کارهایی که در قلمرو فرهنگ اسلامی کرده‌اند توضیحی بیفزایم. هنگامی که می‌گوییم مستشرقین تعداد بسیاری از کتابها و تألیفات مسلمین را چاپ یا ترجمه کرده‌اند، نخست چنین تصور می‌شود که این کار آنان، تنها و تنها خدمت به اسلام و مسلمین بوده است. اما این قضیه را باید درستتر دید.از نخستین اقدامهای دنیای مسیحی که به حدود ۱۰۰۰ سال پیش می‌رسد، آموختن و فراگرفتن زبان عربی بود. [۲۳۲] مسیحیت با پیگیری و اصرار زبان عرب را آموخت. سپس مدارس استشراق و خاورشناسی را پی افکند. مستشرقین خود دهها و دهها کتاب، درباره‌ی

[صفحه ۲۳۴]

قواعد و گرامر زبان عربی به زبانهای گوناگون نوشتند. [۲۳۳] بدین گونه کلید فراگیری و دستیابی به فرهنگ اسلامی را به چنگ آوردند. آنگاه با سر زدن به کشورهای دور و نزدیک اسلامی و غور و تأمل در کتابخانه‌های مساجد و مدارس، کتابشناسی فرهنگ اسلامی را گسترش دادند و خود- بی‌اغراق- و فهرست کردن و شناساندن این آثار، به زبانهای گوناگون. تألیف کردند [۲۳۴] سپس پرداختند به تألیف درباره‌ی علوم و معارف اسلامی و ترجمه‌ی متون مسلمین من در اینجا پاره‌ای از موضوعاتی را که مستشرقین در آن باره، متن یا متونی از مسلمانان ترجمه کرده‌اند، یا برپایه‌ی مآخذ اسلامی و استفاده‌ی از آنها، کتاب یا کتابهایی نوشته‌اند می‌آورم: منطق، کلام و عقاید و ملل و نحل، فلسفه، الهیات و لاهوت، عرفان، مباحث وجود، قصص فلسفی، نقد فلسفی، زمان در فلسفه‌ی زمان در فلسفه ی اسلامی، فلسفه‌ی سیاسی اسلامی، سیاست دینی، مدینه‌های فاضله‌ی اسلامی (مدینه‌ی فارابی، مدینه‌ی ابن‌باجه و) ... ستاره شناسی، آسمان شناسی، (علم الفلک)، دریاشناسی، چگونگی سفر دریایی، کانیشناسی، زمین شناسی، نورشناسی، علم مناظر و مرایا، روانشناسی، روانپزشکی، زیبایی شناسی، سکه شناسی، جو شناسی و کائنات جو، اتم شناسی (ذره، جزء لایتجزی)، حرکات اجرام سماوی، جامعه شناسی، فلسفه‌ی تاریخ، فیزیک و شعب مختلف آن، مکانیک، شیمی و ابزارهای شیمیایی، شیمی جابری، شیمی رازی، ساختن اسطرلاب و آلات دقیقه، رصد، زیج، حساب، هندسه، جبر و مقابله، مثلثات، اعداد عربی، هنر، معماری، آداب بحث و مناظره، آداب استدلال، آداب زمامداری، آداب تعلیم و تربیت، اخلاق، حکایات اخلاقی دایرةالمعارف نویسی، احصاء و تقسیمبندی علوم، سفرنامه نویسی، زندگینامه نویسی، طب عمومی، تشریح، طب بالینی، آسیب شناسی و توصیف و ذکر علایم بیماریها، چشم پزشکی، بهداشت، داروشناسی، داروسازی، قرابادین (ادویه‌ی مفرده، مرکبه،

[صفحه ۲۳۵]

نباتی، حیوانی و معدنی)، جراحی، وظایف الاعضا (فیزیولوژی)، گیاهشناسی، اسماء گیاهان، گیاهان دارویی، حیوان شناسی، تربیت حیوانات، تربیت پرندگان، فلاحت و کشاورزی، استخراج آبهای زیرزمینی، آبیاری، حرفه‌وفن، صنایع، حریر بافی، پارچه بافی، کاغذ سازی، موزاییک سازی، نظامات اداری، قانون، فقه، اصول فقه، مبانی حقوقی، حقوق سیاسی، حقوق جزا، حقوق مدنی، تاریخ عمومی، تاریخ اجتماعی، تایخ سیاسی، تاریخ علوم و طبقات، جغرافیا، جغرافیای انسانی، جغرافیای اقتصادی، تهیه‌ی نقشه‌های جغرافیایی، علوم غریبه، دعا، معارف هرمسی، حکم و آداب، مقاله نویسی، شعرو سبکهای آن، نقد شعر، نقد ادبی، نقد بلاغت، قصه نویسی، کتابشناسی، فهرست نویسی، فقه اللغة، زمان در نحو و گرامر اسلامی،نحو، صرف، عروض و قافیه، خطابه، زبان شناسی، خط، بلاغت [۲۳۵] و ... و ... و...

این فهرستی اجمالی و مختصر بود از علوم و معارف اسلامیی که از ما به جهان مسیحی، اروپا و امریکا و ... منتقل شده است.

به اینها همه باید ترجمه‌های «قرآن کریم» را نیز افزود که چه بسیار بسیار از معارف گوناگون این کتاب آسمانی استفاده کرده‌اند و می‌کنند، همین گونه ترجمه‌ی سخنان و احادیث پیامبر اکرم.

اکنون آنچه را نهضت رنسانس و جهان غرب دارد (با چشمپوشی از استخراج جزئیات و گسترشی که با کوشش شخصی به آن داده‌اند) مقایسه کنید با آنچه از اسلام گرفته‌اند، آنگاه بنگرید که آیا اسلام و مسلمین مدیون آنانند یا آنان مدیون اسلام و مسلمین؟ و آیا در برابر آنچه را بردند و گرفتند چه آوردند و دادند؟ با ما چه کردند؟ سرزمینهای اسلامی را به چه حال در آوردند و با مسلمین چه کردند؟ گمان نمی‌کنم آنچه کرده‌اند، بر هیچ پسر ۱۵ ساله و دختر ۹ ساله‌ای که اندک آگاهی داشته باشد، یا اندکی بیندیشد، پوشیده باشد! و این بود و اینگونه. و

[صفحه ۲۳۶]

این بود دست مریزادی که به ما دادند.

در واقع، دشمنی یهود و نصاری با اسلام، کار امروز و دیروز نیست، بلکه به روزگار ظهور اسلام می‌رسد، یعنی روز فریاد کردن شعار توحید (قولوا: لا اله الا الله» تفلحوا)، و نفی «تثلیث» و نسخ و ابطال «عهدین». اما این دشمنی پس از غروب آفتاب در اندلس و افول ستاره‌ی اسلام در اسپانیا و جریان جنگهای صلیبی شکلی خاص گرفت. به این معنی که جهان مسیحی [۲۳۶] در صدد انتقامجویی برآمد، آن هم از راه رخنه در دیگر سرزمینها و مملکتهای اسلامی، که یکی از ظاهر الصلاح‌ترین این رخنه‌ها همان است که به دست گروهی وسیع از مستشرقین علمی شده است. در تألیفات آن- به تناسب اقالیم مختلف اسلام- مسائلی تزریق شده است، یا از مسائل و مفاهیم و احکام و فلسفه‌ی اسلام به گونه‌ای برداشت شده است که بیشتر در جهت تحریف اسلام بوده است- دانسته و گاه ندانسته- یا بی‌اهمیت نشان دادن آن، یا تجزیه آفرینی در جامعه‌های اسلامی، یا تجزیه آفرینی داخلی در یک جامعه، یا تقطیع ذهنی دادن به نسلهای مسلمان و تشتت آفرینی در ذهنهای توده‌های قرآنی، یا واداشتن ملتها به توجه افراط آمیز به دوران باستانی و گذشته [۲۳۷] به منظور انصراف یافتن از دین زنده و متعهد اسلام.

چنانکه مقداری از کارهای- به اصطلاح- محققانه‌ی آقایان برای آن بوده است که استعدادهای ممالك شرق را سرگرم چنین کارها و نسخه بدل پیدا کردنها بگذارند، تا به جای آنکه به نوترین داده‌های علم و تجربه بیندیشند، به کهنه‌ترین نسخه بدلهای فلان جنگ یا دیوان مدایح فلان خان و حاکم عشق بورزند.

[صفحه ۲۳۷]

اگر مجموعه‌ی کتب و مقالات و دروسی را که به وسیله‌ی مستشرقین تألیف و تهیه و القا شده است، و آنچه در مجلات محلی آنان یا مجلات جهانی آمده است، و آنچه در دایرةالمعارفها نشر یافته است، و آنچه- به نام تحقیق- درباره‌ی اسلام یا یکی از فرق آن

تحریر شده است، و آنچه به عنوان درس در کلاسهای مربوط به علوم شرقی و اسلامی و زبان عربی گفته شده است، و آنچه مستشرقان و اسلام شناسان وابسته به وزارتهای امور خارجه‌ی کشورهای مسیحی، یا غیر مسلمان، برای مأمورین خود در کشورهای اسلامی تألیف کرده‌اند، اگر این مجموعه گردآوری شود و با خود اسلام و منابع و مآخذ اسلام و واقعیات اسلام و تاریخ اسلام و حقایق سره‌ی تشیع مطابقت داده شود و نقدی تطبیقی در مورد این همه به عمل آید،آنگاه معلوم خواهد شد که «مستشرقین چه کرده‌اند؟».

در مورد برخی اندک از اینان که احیانا روح علمی داشته‌اند خالی از هر گونه غرض دیگر، باز کار پذیرفتن آرائشان، چنانکه اشارتی رفت، مشکل است. واز نظر اصول علمی پذیرفتن نظرات آنان، بدون تأیید مآخذ موثق خود اسلام- غیر علمی است، زیرا بر سر آنان، در فهم درست و بی‌شائبه‌ی کلیت دستگاه اسلامی موانع چندی است که کارشان را از داشتن صورت نهایی و برخورداری از صحت و اطمینان کامل محروم می‌سازد. برخی از محققانی که در سالهای اخیر به نقد آثار مستشرقین برخاسته‌اند به این موانع پی برده‌اند و بدانها اشارتی کرده‌اند.

از جمله، محقق عرب، دکتر مصطفی السباعی- پس از ذکر شرحی طولانی در مسئلهٔ مورد بحث- می گوید:

بیشتر غربیانی که به مباحث شرق و اسلام می‌پردازند، تا هم امروز، یا از کشیشان و رجال دین یهود و نصارایند که قصدشان تحریف اسلام و بد معرفی کردن آن است، یا از رجال استعمارند که قصدشان ایجاد آشوب

[صفحه ۲۳۸]

فرهنگی است در سرزمینهای اسلام و ناهموار جلوه دادن چهره‌ی تمدن اسلامی در نظر خود مسلمین. بحثهای اینان همواره با پدیده‌های زیر همراه است:

۱- سوءظن و کج فهمی نسبت به هرچه مربوط به اسلام است و اهداف و مقاصد اسلام.

۲- سوء ظن به مسلمین و علما و بزرگان اسلام.

۳- نشان دادن جامعه‌ی اسلامی در هر عصر، به ویژه عصر اول، به صورت جامعه‌ای از هم گسسته که خودخواهی بر رجال و بزرگان آن مسلط بوده است.

۴- نشان دادن تمدن اسلامی به صورتی که با واقعیت فاصله‌ی بسیار دارد، برای سبک جلوه دادن آن و آثار آن.

۵- ناشناختن طبیعت جامعه‌ی اسلامی و جهل به حقیقت آن، آنگاه حکم کردن درباره‌ی اسلام از روی اخلاق و آداب مردمان و سرزمینها.

۶- تأویل نصوص اسلامی بر طبق پیشداوریهای خود، سپس حکمروایی کردن خودسرانه در مورد همان نصوص بر پایه‌ی همان پیشداوریها.

۷- تحریف عمدی نصوص اسلامی در موارد بسیار و برداشت نادرست در موارد غیر قابل تحریف.

۸- خودسرانه حکم کردن درباره‌ی مآخذ، مثلا با استناد به کتب ادبی در تاریخ حدیث قضاوت کردن، و با استناد به مآخذ تاریخ عمومـدر تاریخ فقه حکم دادن، یا مطلبی را که دمیری در «حیاهٔ الحیوان» نقل کرده است صحیح فرض کردن و روایت مالك را در «الموطا» تکذیب نمودن...

[صفحه ۲۳۹]

باید وجه نهمی را نیز بر وجوه هشتگانه‌ی بالا افزود:

۹- به طور کلی ایجاد احساس حقارت در مردم شرق، از طریق بی‌ارزش نشان دادن مبانی فرهنگی و اخلاقی و اعتقادی و تاریخی شرقیان و کوشش در راه شیفتگی خلقهای مسلمان نسبت به تمدن مصرفی غرب به خاطر تبدیل مجموعه‌ی شرق به یک بازار مطیع

و سر به راه مصرف.

محقق عراقی، استاد اسد حیدرالنجفی، مؤلف کتاب علمی و عمیق و بس ارجمند «الامام الصادق و المذاهب الاربعة» (در ۶ جزء) درباره‌ی مستشرقین و نشان دادن حقیقت آنان، به تفصیل سخن گفته است. او از این گروه از محققان مسلمان که ذکر می‌شوند- سخنانی تحقیقی و روشنگر درباره‌ی ماهیت تحقیقات مستشرقین نقل کرده است:

مالك بن نبی، از کتاب «الظاهرة القرآنیة»

دکتر مصطفی السباعی، از کتاب «السنة»

لئوپولد وایس، [۲۳۸] از کتاب «الاسلام علی مفترق الطرق»

احمد الشرباصی، از کتاب «التصوف عند المستشرقین»

دکتر محمد البهی، از کتاب «الفکر الاسلامی الحدیث»

امیر شکیب ارسلان، از کتاب «حاضرالعالم الاسلامی»

احمد شاکر، از کتاب «الشرع واللغة»

محمد زاهد الکوثری، از کتاب «مقالات الکوثری»

[صفحه ۲۴۰]

عبدالباقی سرور، از کتاب «رابعة العدویة»

احمد فارس الشدیاق، از کتاب «المستشرقون»

قدری حافظ طوقان، از کتاب «الخالدون العرب»

ابراهیم هاشم، از کتاب «این نحن الیوم؟»

آنگاه پس از نقل اقوال این محققان می‌گوید:

ما از روی این اقوال و آرا که از این عده از استادان، درباره‌ی کارهای مستشرقین آوردیم، به این نتیجه می‌رسیم که چیز نوشتن مستشرقین درباره‌ی اسلام به منظور خدمت به حقیقت و تاریخ نبوده است- مگر منصفین آنان که در آن میان اندکند- بلکه مقصودشان از کتابهایی که درباره‌ی اسلام نوشته‌اند، کین توزی و دشمنی با اسلام و مسلمین بوده است. و با چنین قصدی دست به قلم بردن، باعث تباه شدن حق و ناهوار نشان دادن حقیقت می‌شود در صورتی که نویسنده آزاده باید تنها پیرو باشد. در اینجا مهم می‌دانم که به اثر سوء پذیرفتن سخنان مستشرقین اشاره کنم. آری بسیاری از نویسندگان ما گول آراء مستشرقین را خورده‌اند و سخنان خلاف واقع آنان را پذیرفته‌اند و این سخنان را چون وحی منزل خالی از ریب قبول کرده‌اند. شاید بسیاری از این گونه کسان که نظریات مستشرقین را مورد اعتماد قرار داده‌اند از روی عمد بوده است، چون دیده‌اند که در سخنان اینان برای حمله به طرف مقابل دستاویزهای بسیار پیدا می‌شود. و این کار را همواره در مورد اختلافات فرقه‌ای و مذهبی کرده‌اند [۲۳۹].

[صفحه ۲۴۱]

بدین گونه پر روشن است که گفتار و انظار مستشرقین را، جز اندکی، نمی‌توان پذیرفت. بلکه در همان اندك نیز باید با کمال دقت و احتیاط نگریست و آن را بر مآخذ و اصول عرضه کرد. وای دریغ که این کار تنها از آگاهان و ناقدان و متخصصان ساخته است نه از همه‌ی کتابخوانان. و گاه می‌شود که آثار مستشرقین یا ترجمه‌ی آنها در دسترس همه قرار می‌گیرد و باعث گمراهی و خبط تاریخی و تشتت ذهنی مردم و «اشاعه‌ی فرضیات نادرست» می‌شود. از اینجاست که تکلیف اجتماعی و وجدانی مترجمان و ناشران این گونه آثار، این است که- در صورتی که ترجمه و پخش چنین کتابهایی را سودمند بدانند و بایسته- آنها را بر دانایان فن و متخصصان عرضه کنند، و پس از افزودن تعلیقات و تصحیحات و توضیحات لازم به نشر آنها دست یازند، تا در برابر علم و وجدان

علمی و واقعیتهای انسانی و حقایق تاریخ و معنویات توده و عصمت ذهنی جامعه مسئول نباشند. کار نشر، کاری نیست که مترجمان یا ناشران تنها به جنبه‌ی کاسبانه‌ی آن فکر کنند، و به خاطر اندک مال دنیا- که دست آوردن آن مبلغ از راههای مشروع دیگر نیز ممکن است- به نشر هرچه رسید مبادرت ورزند، و به حرکتی مدد رسانند که به زیان خود این مترجمان و ناشران است و به زیان دینشان و ملیت و قومیتشان و فرهنگ و اخلاق و سنن و مواریثشان. هر کتابی که نشر شود، تا روزی که خطی از آن کتاب بر ورقی باقی است، نویسنده و ناشر و ... و حتی کارگری که حروف آن را چیده یا زده است مسئول خواهند بود. اگر کتاب در راه حق و عدل و علم و معنویت و خدمت به جامعه باشد و به گونه‌ای سودمند افتد، آنان را ثواب است و پاداش نیک و آرامش وجدان. و اگر به عکس این باشد، عذاب خدایی و تألم وجدانی، تا آخرین قسمت باقیمانده‌ی کتاب و نوشته، روح فراهم آورندگان را شکنجه خواهد داد.

بدین سان می‌بینید که رسالت تألف و ترجمه و نشر تا چه اندازه دقیق و حساس

[صفحه ۲۴۲]

و مهم و تعهدبار و مسئولیت خیز است. در برابر نشر باطل و تضییع ذهنیت جامعه و خلق انحراف، چه مالی و مکنتی می‌تواند ارزشمند باشد؟ و از این میان ترجمه و پخش کارهای مستشرقین به دقت بسیار و احتیاط در خوری نیازمند است. من خوشحالم که می‌بینم در سالهای اخیر گروهی از محققان و نویسندگان اسلام و شرق،درباره‌ی مستشرقی، سخت محتاط شده‌اند و به تنبهی تکان دهنده رسیده‌اند، و در این باره احساس وظیفه کرده‌اند، و به روشن کردن دیگران از راه نوشتن کتاب یا مقاله- یا ترجمه‌ی کتاب و مقالاتی که در زمینه‌ی نقد کارهای مستشرقین تألیف یافته است- پرداخته‌اند. من در اینجا، اگرچه سخن به درازا کشد، قسمتهایی از چند نوشته‌ی بسیار آموزنده از این دست هنوز هم هست و بس سودمند و بیدار کننده است. نیز می‌افزایم که این بیدارنگری مسلمانان، دلیل آن نمی‌شود که اگر مستشرقی کاری علمی و سالم و مفید کرده است، آن کار و ارج و مقدار آن از نظرها دور باشد، یا مسلمانان قدر کارهایی که تنها به منظور نشر فرهنگ اسلام شده است ندانند.

سزاوار است که مردم شرق زمین، به ویژه مسلمین، از کتابهایی که اروپا درباره‌ی آنان می‌نویسد اطلاع یابند، کتابهایی که درباره‌ی سرنوشت آنان بحث می‌کند و مقالاتی که احوال و شئون آنان را با خیالپردازی نویسندگانش منعکس می‌سازد. این کتابها از احزاب و مسلکهایی که نویسندگان دارند مایه می‌گیرد. باید مردم مشرق و مسلمانان از این انتشارات مطلع شوند تا بدانند که در نهان چه آشی برایشان می‌پزند و در زیر پرده چه کار می‌کنند و چه کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه می‌گذارند. ما از این امور کمتر مطلع می‌شویم، با اینکه اینهاست که به دامه‌ی استعمار کمک می‌کند.

[صفحه ۲۴۳]

مستشرقین وقتی حکایت نادری بیابند، یا نکته‌ی منحصر به فردی در گوشه‌ی کتابی به چنگ آورند- نکته‌ای که چه بسا تحریف شده باشد- مانند مگسان گرد شیرینی بر سر آن می‌ریزند، و آن را معیار و مقیاس قرار می‌دهند، و دیگر همه‌ی ارزشها را فراموش می‌کنند [۲۴۰].

سخن این است که «شرق شناس»ها خادمان علم و دانش بوده‌اند یا چراغ دست سودجویان و غارتگران؟ و شرق شناسی و استشراق فرنگیها برای یغماگری و چپاول علم شده یا باعثی انسانی و علمی داشته است؟ آن روز که این صحبت را می‌کردیم به من گفتید: «این روزها در میان دوستان خوش فکر و فضلای آزاده و حقیت جو، چنین موضوعی عنوان شده و می‌خواهند از حقیقت مطلب سر دربیارند»، بعد هم از من خواستید تا رای و نظر خودم را بنویسم، و مخلص هم پذیرفت و تعهد کرد که همین طور قلم انداز عقیده‌اش را بنویسد و تقدیم کند.

اما حالا که می‌خواهم در این‌باره چیزی بنویسم، به این فکر افتادم که شاید بهتر باشد که شما مطلب را به صورت «اقتراح» و استفسار

در مجله‌ی نجیب و معقول و خوب خودتان مطرح کنید، تا اهل علم و صاحب نظران عقیده و رای خودشان را بنویسند، که موضوعی به این اهمیت بهتر و خوبتر از این حلاجی و تجزیه و تحلیل شده باشد.

اما عقیده‌ی من این است که صریحا واضحا عرض می‌کنم که راه انداختن این علم و کتل و ساختن و پرداختن این حیله و فن و سرانجام لباس «رشته‌ی علمی» بر هیکل منحوس آن کردن و چنین دکه‌ی شیادی آراستن، فقط و فقط

[صفحه ۲۴۴]

به خاطر غارت کردن ذخایر گرانبها و فوق قیمت ما بوده است و بس، بله به خاطر این بوده که ما هر چه داریم ببرند، بردن درست نیست، غارت کنند و در عوض هم دشنام و تحقیر مرحمت فرمایند. کما اینکه می‌بینید آنچه ما داشته‌ایم برده‌اند، بعدش هم «دست مریزاد» ش را توی کتابهایی نظیر «حاجی بابا» ی موریه‌ی جاسوس به ما دادند. آنچه از ما برده‌اند مافوق قیمت را داشته است، یعنی در دنیا مثل و مانند نداشته است و حماقت است اگر بهای آنها را به زر و سیم بسنجیم.

حال اگر در میان هزار نفرشان یک نفرذوق چیز فهمیدن و شوق و عطش آدم شدن داشته و به آن گنده کاریها و کثافت کاریها آلوده نشده، یا کمتر شده، و به راستی خواسته از برکت معارف ایران و آسیا آدمی سیرت بشود، می‌بایست آن مورد استثنایی را از نوادر و شواذ دانست، که حکم «النادر کالمعدوم» دارد. واقع مطلب این است که مملکتهای حریص و استعماری مغرب زمین و آن پرستندگان گوساله‌ی سامری، از چهارصد سال پیش، به هر عنوان که قدم خرد شده‌شان را به این سرزمین نهاده‌اند پخته و زرینه و سیمینه و زربفت و غارت کردن منابع زیرزمینی و روزمینی ایران بوده است و بس.

البته برای رسیدن به این هدف، شناختن نفایس هنری و گنجینه‌های فوق قیمت کشور-که در اماکن متبرکه و خاندانهای کهن می‌بود- ضروری و واجب می‌نمود. شناختن گیاهها و علفهایی که ارزش دارویی دارد واجب می‌بود. شناختن معادن و ذخایر طبیعی روزمینی و زیرزمینی واجب بود. یعنی ضرورت داشت سرزمینی را که می‌خواهند بغارتند، اول بشناسند. به این جهت می‌بایست با خاندانهای قدیمی، با دانشمندان و بزرگان ایران زمین، با افکار و عقاید و علوم مردم این مرز و بوم و با وجب به وجب

[صفحه ۲۴۵]

خاک آن آشنایی کامل پیدا کنند. معلوم است تا دین این مملکت، و مذاهب مختار آن، و ملل و نحل آن، و علم و ادب و همه چیز آن را نمی‌شناختند، و تا در شهرها راه پیدا نمی‌کردند، و درون خانواده‌ها نفوذ نمی‌کردند، نمی‌توانستند زیر و روی این مملکت را به موزه‌هایشان بکشند، وای عجب که جماعتی هنوز ما را بدهکار و حضرات را طلبکار می‌دانند. درست حکایت زن آن کاسب است و شوهرش که عبید زاکانی نوشته است ... بله جانم، مطلب از این قرار است که تمامی هیئتهای تبلیغی یسوعی و مسیحی و پزشکان و بیمارستان سازان و دبستان و دبیرستان راه‌اندازان و مرتاض‌ها و صاحب رازها که- به خصوص در این سیصد چهارصد سال اخیر به صورتهای مختلف- در این دیار لنگر انداخته‌اند، در حقیقت چراغ‌داران استعمار غارتگر بوده‌اند، از یک گل هم بهار نمی‌شود، اگر یک «نیکلسون» می‌بینی،چرا هزاران «مظهر علی» یعنی ادوارد براون را نمی‌بینی؟ اغراق نمی‌گویم، یک فرصت بیست ساله لازم است تا یک طلبه‌ی دلسوز و آشنا به دو سه زبان، روزانه ده دوازده ساعت وقت خود را صرف مطالعه‌ی سفرنامه‌ها و کتب بسیار زیادی بکند که این مستشرق‌ها نوشته‌اند. وقتی که این کار را کرد آنگاه می‌فهمدکه به خصوص در این دویست سال اخیر واقعا از خشت خام تا کاشی پخته، و از محراب مسجد تا قندیل امام، و از قالی و قالیچه‌ی صفوی تا قلمدان دوره‌ی قاجاری، از نفایس یکدانه‌ی عالم هنر، و همچنین کتب بی‌نظیر و منحصر به فرد در جهان، تا مرقع فلان خانواده را هرچه ارزش و نفاست داشته و آنچه یکدانه و دردانه بوده به یغما برده‌اند، که بر پدر و جد و همه کس یغماگران لعنت ابدی باد. خوشمزه و اندوه‌زای آنکه خود این چراغچی باشی‌های استعمار گاهی کم و بیش اعتراف کرده‌اند که چه بلاها بر سر ما آورده‌اند. اما اگر بخواهی بهتر از این به جای اشک، خون بریزی باید وسیله داشته باشی و علاوه بر آن مطالعه

[صفحه ۲۴۶]

بیست ساله یا بیشتر، چند سال هم به آن کشورها سر بکشی و کتابخانه‌ها و موزه‌هاشان را ببینی، تا بفهمی از این ملک چه‌ها برده‌اند؟ خلاصه و در یک جمله،آنچه نفیس است برده‌اند. همه را برده‌اند و آخر سر هم فحش و دشنام نثارمان کرده‌اند، که ساده‌ترین آنها اینکه، چرا زنان ایران را در کیسه‌ی سیاه می‌کنند و مثل زنهای آنها پایین تنه و بالاتنه و پشت و پیش خود را عریان نمی‌سازند...!؟

در قبال این همه ضرر و زیان، در قبال خالی شدن کشور ایران از نفایس و ذخایر چند هزار ساله و پر شدن و انباشته شدن موزه‌هایی چون «بریتیش میوزیوم» و کتابخانه‌های شخصی «چستربیتی»ها و کتابخانه‌های «پاریس» و «اسکوریال» و موزهای «آرمیتاژ» و «لنینگراد» و کتابخانه‌هاشان، و موزه‌های سراسر امریکا، اینها، این فرنگیها و غربیها به ما چه داده‌اند ...؟ در قبال این همه یغما، آن هم با آن فحشها و دشنامها و تحقیرها و تمسخرهایی که شایسته‌ی خود و اجداد «عالیقدرشان!» هست، به ما چه داده‌اند؟ می‌گویند، ادبا و علمای ایران و اهل تحقیق، سبک درست تصحیح متون و تحقیق امروزی را از این گروه، یعنی از همین چراغچی‌باشی‌های استعمارگران آموخته‌اند ... باز ممنونیم که نمی‌گویند ایرانی پیش از مستشرقها «چهاردست و پا» راه می‌رفت، و سر پا ایستادن و راست و درست رفتن را حضرات به آنان آموخته‌اند.

بله می‌فرمایند، مستشرقان عالیجناب! برای ما تاریخ ادبیات نوشته‌اند- که می‌خواستم صد سال نمی‌نوشتند- بله می‌گویند، مستشرق‌ها روش تصحیح متون را به ما آموختند، که ای کاش چنین بدعت چرندی را ننهاده بودند.

تازه همین ادعا هم درست نیست. در همین زمینه‌ی علم و ادب به ایران خیانت کرده‌اند، زیرا که روش صحیح تدریس و تعلیم ما را، که هنوز هم بهترین

[صفحه ۲۴۷]

روشهاست، از ما گرفتند، و مدارس و برنامه‌های پوک و استعماری خودشان را جای آن نهادند [... ۲۴۱].

گروهی از نویسندگان تاریخ در غرب در تحلیلهای اجتماعی خود درباره‌ی دوره‌های تاریخی جماعات بشری، به سبب داشتن ایدئولوژی‌های تجریدی و متافیزیکی، به نتایجی انتزاعی می‌رسند و از ایجاد یک ارتباط همه جانبه و از شناخت علل بنیادی تحول و تکامل جامعه باز می‌مانند؛ اما این بدان معنا نیست که کسانی که دارای ایدئولوژی تجریدی نیستند و به شیوه‌ی دیالکتیکی به تاریخ نگاه می‌کنند، از خطا و اشتباه مصونند. به سهولت می‌توان در اثر به اشتباه گرفتن و به اشتباه شناختن پدیده‌های تاریخی و به خصوص، به علت محدودیتهای فکری و پیشداوریهای جزمی، دچار قید و بندهایی شد که نتیجه گیریهای غیر منطقی را باعث گردد.

تاریخ نویسان شوروی، تا آنجا که از رشته آثار ترجمه شده‌ی ایشان به فارسی برمی‌آید، به علت این گونه پیشداوریهای جزمی، با وجود کوشش‌های منطقی و دقیقی که می‌کنند، گاه به نتایجی غیر واقعی می‌رسند ... خطای تاریخ نویسان شوروی به خصوص به تحلیل ایشان از دوران پیش از تاریخ جوامع بشری و سازمانهای اجتماعی جوامع شرقی در دوران باستان مربوط می‌گردد. جامعه‌شناسان و تاریخ نویسان شوروی به عللی، گمان می‌کنند و چون گمان می‌کنند، می‌کوشند تا اثبات کنند که جوامع ابتدایی بشر، در همه جای کره‌ی زمین، مراحل همانندی را گذرانده است ... این عقاید، دنبال کردن و توسعه بخشیدن مطالبی است که انگلس در کتاب خود، «منشأ خانواده» نوشته است. و ظاهرا جامعه شناسان شوروی این را

[صفحه ۲۴۸]

وظیفه‌ی خود می‌دانند که مطالب انگلس را در این زمینه چون حجتی بپذیرند، بدون آنکه توجه داشته باشند دانش مردم شناسی از زمان مورگان- که الهام‌بخش انگلس در مطالعات مردم شناسی او بوده- تاکنون راه بسیاری را پیموده است و عقاید مورگان در

بسیار زمینه‌ها ارزش علمی خود را از دست داده است [۲۴۲].

تاریخ ماد، جزو یک سلسله کتابهایی است که از سال ۱۹۳۱ به بعد، درباره‌ی تاریخ دوران قدیم چین، سیام، هندوستان، جاوه و سایر جوامع باستانی شرق، براساس یک نظریه‌ی رسمی، و به منظور توجیه و تثبیت آن، به رشته‌ی تحریر درآمده است. و در جمیع آنها، حقایق مسلم تاریخی دگرگون شده است. تردیدی نیست که هموطنان علاقه‌مند به تاریخ تحولات اجتماعی ایران، به گمان آنکه مطلوب خود را در نوشته‌های دیاکونف خواهند یافت، با اشتیاق به آن روی خواهند آورد، و با توجه به مقام علمی که آقای میخائیلویچ از آن برخوردارند و به خصوص که اعتبار «آکادمی علوم» نیز پشتوانه‌ی کتاب قرار گرفته است، و نیز با التفات به خالی بودن زمینه، احتمال آن می‌رود که به زودی این تألیف، در بررسی تحولات اجتماعی ایران به صورت منبع و مآخذ درجه‌ی اول درآید و قول مؤلف در جمیع موارد «حجت» شناخته شود.

نگارنده اگر بخواهد انتقادات خود را درباره‌ی «تاریخ ماد» در چند جمله خلاصه کند، عباراتی بهتر و رساتر از آنچه آقای دیاکونف در مقام انتقاد از «هرتسفلد» نوشته‌اند، به دست نخواهد آورد. و آن عبارت با گذراندن

[صفحه ۲۴۹]

نام مؤلف به جای «هرتسفلد» چنین است: [دیاکونف] مؤلفی واجد معلومات وسیع و کثیرالجوانب است ... کتاب او حاوی ملاحظات و بررسیهای ارزنده ... و مهم می‌باشد. متأسفانه این اثر را نه تنها نظرهای کلی وی، غیرقابل قبول و بی‌ارزش می‌سازد، بلکه قاطعیت نابجای لحن تلقین‌آمیز او نیز آن تألیف را فاقد شایستگی می‌کند. وی چه درباره‌ی مسائل ثابت شده و متحتم و چه در مورد مسائلی که به اثبات نرسیده و، در احسن وجوه، فرضی بیش نیستند، با چنان لحن قاطع و بی تزلزلی سخن می‌گوید که گویی از حقایق مثبت باشند ... بدین سبب اتکا به آنچه وی چون حقیقت واقع معرفی می‌کند امری خطرناک است ... استفاده از [تاریخ ماد] فقط با احتیاط و مراقبت فراوان باید صورت بگیرد، و قبل از هر چیز در نظر گرفته شود که تئوری تاریخیی که سراسر کتاب وی را تحت تأثیر قرار داده نادرست است.» (نقل از صحفه‌ی ۱۰۲ کتاب).

به سبب ملاحظات فوق، جا دارد و بلکه ضروری است پیش از آنکه کتاب مذکور زیانهایی به بار آورد، مورد تحلیل انتقادی دقیق قرار گیرد، و در کنار ترجمه‌ی فارسی تاریخ ماد، یک نقد علمی نیز از آن به اختیار فارسی زبانان گذاشته شود. نگارنده با آنکه میلی به نوشتن در خود نمی‌دید، به علت احساس مسئولیت، به تحریر سطوری پرداخت...

قبل از پرداختن به انتقاد «تاریخ ماد»، باید تئوری حاکم بر آن که سراسر کتاب را تحت تأثیر قرار داده است، یعنی نظرگاه رسمی شرق شناسان شوروی را بشناسیم. آقای «دیاکونف» در صفحه‌ی ۱۰۷ کتاب چنین می‌نویسد: «در دانش شوروی نیز شالوده‌ای برای مطالعه در تاریخ ماد، مطالعه‌ای که بر پایه‌ی تئوری علمی قرار داد، ریخته شده است » - ... شالوده‌ی تئوری مذکور در واقع به سال ۱۹۳۱ در جریان معروف به «مباحثات لنینگراد» ریخته شد، و از آن ایام تا امروز، همچنان تئوری

[صفحه ۲۵۰]

رسمی و نظرگاه شرق شناسان آن کشور شناخته می‌شود. برای توضیح مطلب و درک اهمیت «مباحثات لنینگراد» و نتایج تأثیرانگیز آن، باید یک قرن به عقب برگردیم و نظرگاه سابق آن و سرنوشت یک نظریه‌ی علمی را یادآور شویم [۲۴۳].

خاورشناسان دانش را از شیوخ و اساتید علم فرا نگرفته‌اند، بلکه طفلانه با دانش روبرو شده‌اند و همچون کودکان جست وخیز کرده‌اند، و هرچه آموخته‌اند از کشیشان آموخته‌اند، زیرا مغز خویش را از پاره‌ای خیالهای آشفته و خوابهای پریشان آکنده‌اند و پنداشته‌اند که چیزی می‌دانند. هر یک از ایشان چون به آموختن یکی از زبانهای شرقی پردازد، یا از آن زبان، چیزی ترجمه کند، سخت دچار اشتباه و خبط می‌شود. و هرچه را نفهمد از پیش خود و به دلخواه خود جور می‌کند. و هرگاه در دو جانب مسئله‌ای مردد ماند حدس می‌زند و نتیجه‌ی حدسش، ترجیح جانب مرجوح و نامناسب موضوع است [۲۴۴].

یـک نگـاه سـاده به تألیفـات غربی دربـاره‌ی میراث یونـان، یا مختصـر آگاهی از آراء اینان درباره‌ی ثمرات قریحه‌ی اسـلامی، سـتم پیشگی ایشان را نیک نشان می‌دهد و احجافشان را برملا می‌سازد. برخی از علمای غرب، به قصد تحقیر تمدن اسلامی دست به کار شدند، و همواره کوشیدند تا

[صفحه ۲۵۱]

صفحات درخشانی از تاریـخ اسـلام و عرب را تیره‌گون بنمایانند، در حالی که اغراض آنان در این کار بر هیچ کس پوشـیده نماند. [۲۴۵].

چون ایران شناسـی، به معنـای مجموعه‌ای از مطالعـات منظم و علمی مربوط به وجوه گونـاگون تمـدن و فرهنـگ و تاریـخ ایران، را اروپاییـان بنیـاد کردنـد، یکی از عقایـدی که دربـاره‌ی علت وجودی آن از دیربـاز رواج داشـته آن است که ایران شناسـی، همچون شاخه‌های دیگر شـرق شناسـی غربی، جزئی از تمهیدات اسـتعمار برای تسـلط بر شرق بوده است، یعنی دولتهای استعمارگر به همان انـدازه که به کارشـناسان نظامی و اقتصادی نیازمنـد بوده‌انـد دانشـمندانی نیز لازم داشـته‌اند که از فرهنگ و زبان و سـرشت و خوی مردم سـرزمینهای تـابع و مورد نظرشان خوب آگاه باشـند، تا کار اداره و بهره‌برداری از این سـرزمینها را آسان کننـد. نظیر این گونه داوری درباره‌ی شـرق شناسی به طور عام از جنگ جهانی دوم به این طرف از جانب روشنفکران بیشتر کشورهای آسیا و آفریقا که سابقا مستعمره‌ی دولتهای غربی بوده‌اند نیز ابراز شده است.

ونسان مونتی، محقق فرانسوی، در مقاله‌ای به عنوان «پیراسـتن تاریخ از اسـتعمار»، که در سال ۱۹۶۲ منتشر شد، برجسته‌ترین نمونه‌ی چنین داوریها را از نوشته‌های محققان ترک و هنـدی و افریقایی فراهم آورده است. مونتی، در این مقاله می‌نویسـد که روشـنفکران آسـیایی و افریقـایی، پس از جنـگ جهانی دوم بر سـر آن شده‌انـد که تاریـخ ملتهای خود را از دیـدگاهی متفاوت از آنچه محققان اروپایی اختیار کرده‌اند دوباره بنویسند. و از کوششهای ایشان سه مکتب تازه در تاریخ نویسی افریقا و آسیا پدید آمده

[صفحه ۲۵۲]

که یکی «مارکسیستی» و دیگری «ناسیونالیستی» است و سومی «روشـی مسـتقل» از این دو است، که اصول علمی تاریـخ نویسـی را پیروی می‌کند. انتشار کتاب «آسیا و سـلطه‌ی باختر» نوشـته‌ی «ک. م. پانیکار» اسـتاد پیشـین دانشـگاه علیگر هند در سال ۱۹۵۳ (که سال گذشته ترجمه‌ی آن به پارسی درآمد) سرآغاز این مرحله‌ی نو در تاریخ نویسی است.

هفده سال پیش نیز، کنفرانسـی با شـرکت تاریخ نویسان آسیایی و افریقایی و اروپایی در دانشگاه لندن، درباره‌ی ضرورت بازنگری دانشـمندان آسـیایی و افریقایی در تاریـخ ملتهای خود برگزار شـد، که من گزارش مباحث آن را به فارسـی برگرداندم و در مجله‌ی «سخن» چـاپ شـد. و در آن گزارش به جـای خـالی نماینـده‌ای از ایران در کنفرانس اشـاره کردم. یکی از نتایـج آن کنفرانس بـاز نمودن تعصبات ملی برخی از شرق شناسان، و تأکید ضرورت پرهیز از تکرار آنها، و نیز دشواری کار شرق شناسان اروپایی در فهم روح و معنی تمدن شرق بود.

در حالی که چنین بحثهایی در نقـد شـرق شناسـی و واکنشـهای سیاسـی ناشـی از آن، از مدتها پیش در کشورهای مختلف آسـیایی صورت گرفته و کم و بیش معیارهایی برای شیوه‌ی تحقیقات تازه در تاریخ و فرهنگ این کشورها به دست داده است، در کشور ما فقـط یکی دو سـالی است که سـخنانی جسـته گریخته در این بـاب گفته می‌شود. این کوتـاهی مـا در بررسـی علمی و انتقادی ایران شناسـی غرب، علل بسـیار دارد که بحث درباره‌ی آنها را به فرصتی دیگر بایـد واگـذاشت. ولی در مناسـبت حاضـر تنها به این علت سیاسـی اشـاره می‌کنیم که چون در قرن نوزده، یعنی در زمـان اوج اسـتعمار،کشور ما با وجود زیانهای فراوانی که از تجاوز طلبیهای استعمار دید و بخشی از سرزمینهای خود را از دست داد، هیچگاه از طرف قوای

[صفحه ۲۵۳]

استعمار گر به طور کامل اشغال نشد، جنبشهای ضد غربی به شدت و دامنه‌ای که در کشورهایی چون هند و مصر و الجزایر درگرفت در ایران هرگز پدید نیامد. و در نتیجه مظاهر گوناگون رابطه‌ی معنوی ما با غرب هیچگاه مورد انتقاد واقع نشد. و کمتر کسی در میان نویسندگان و روشنفکران نفوذ فرهنگی غرب را خطری برای استقلال سیاسی یا فرهنگی ما شمرد. حتی می‌توان گفت که در مواردی خلاف آن روی داد، چنانکه بسیاری از روشنفکرانی که زمانی در شمار رهبران مبارزات ملی بودند تجدد خواهی را با فرهنگی مآبی مترادف شمردند و تنها راه رستگاری ایران را در تقلید از غرب دیدند. وقایع جنگ جهانی اول، و از آن مهمتر اشغال ایران در جنگ دوم، و پیش آمدن مرحله‌ی تازه‌ی بیداری و آگاهی ملی، این وضع را تا اندازه‌ای دگرگون کرد و از آن پس ضدیت سیاسی با غرب اندک اندک رنگ فرهنگی نیز گرفت. اگرچه حتی در این دوره گاه وابستگیهایی که به غرب داشته‌ایم ما را در گفتن حقایق راجع به غرب محتاط و دو دل کرده است.

در اینکه ایران شناسی همچون رشته‌های دیگر شرق شناسی در غرب اصلا به اقتضای نیازهای سیاسی و نظامی واقتصادی دولتهای استعمارگر پیدا شده و هدف فوری آن خدمت به مصالح آن دولتها بوده است- همان طور که جناب آقای دکتر راسخ هم فرمودند- مشکل بتوان تردید کرد.

دوره‌ی رونق شرق شناسی، یعنی قرن نوزدهم، روزگار هجوم استعمار به شرق بود و نمی‌توان گفت که در آن روزگار ودر محیطی که شیوه‌های فکری مشرب تحصل (پوزی تی‌ویسم) و اصالت عمل (پراگماتیسم) و جز آن، روح و جهت فعالیتهای علمی را معین می‌کرد، شرق شناسان اروپایی

[صفحه ۲۵۴]

جز عشق به شرق و دانش پروری انگیزه‌ای نداشتند. وانگهی هرچند رابطه‌ی میان رشته‌های گوناگون شرق شناسی و هدفهای فوری استعمار در قرن نوزدهم و بیستم در نظر اول آشکار نباشد، حقیقت آن است که شرق شناسی در دامن استعمار اروپایی پرورده شد. به همین جهت از آغاز قرن نوزدهم وقایعی چون لشکرکشی ناپلئون به مصر در سال ۱۷۸۹، و فزونی اهمیت مسئلهٔ شرق، یعنی نیرنگها و چاره‌های دولتهای غربی برای تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی و قیام هندیان در سال ۱۸۵۷ که انگلیسیان را بر نادانی خود از رسوم و معتقدات مردم هند واقف کرد، و تدابیر انگلستان برای حفظ سیاست خود بر هند از راههای گوناگون از جمله نفوذ در ایران، سبب شد که شرق شناسی برای سیاستمداران اروپایی مصارف عملی و فوری پیدا کند و از مرحله‌ی رومانتیک به در آید.

تارخچه‌ی مدرسه‌ی زبانهای خاوری و افریقایی دانشگاه لندن، یعنی یکی از بزرگترین و معتبرترین مؤسسات شرق شناسی غرب، نیز گواه است که غرض اصلی از تأسیس آن، تربیت کارمند برای دستگاههای اداری و بازرگانی انگلستان در افریقا و آسیا بوده و مطالعه در تاریخ باستان جزء هدفهای فرعی آن به شمار می‌رفته است.

پس اصرار بر سر معلوم کردن این که آیا انگیزه‌ی فلان ایران شناس از یک عمر تحقیق خدمت به استعمار بوده است یا دانشدوستی ما را به جایی نمی‌رساند. بی‌گمان همه‌ی ایران شناسان را از دیدگاه انگیزه‌ی کار خود و نیز احساسی که در حق ایران و ایرانیان به دل داشته‌اند نمی‌توان به یک چوب راند، برخی از آنان رسما عضو دستگاههای دولتی غرب بوده‌اند، برخی و یا شاید بیشترشان از برکت اشراف زادگی و توانگری امکان تحصیل در دانشگاههای طراز اول و مسافرت به ایران را یافتند، و گروهی نیز نه

[صفحه ۲۵۵]

از اشراف و دولتیان بودند و نه شخصا بضاعت مالی داشتند. کسانی چون «ولهاوزن» اسلام را به دیده‌ی حقارت می‌نگریستند، ولی کسانی چون «گوستاولوبون» در فضایل تمدن اسلامی مبالغه می‌کردند. برخی مانند «مک دانالد» ایرانی را ذاتا دروغگو می‌شمردند، یا مانند «نولدکه» خود معترف بودند که مهر ایرانیان را چندان به دل ندارند، و حال آنکه بعضی هم مانند «رنه گروسه» پرشکوه‌ترین سخنان را در ستایش ایرانیان گفته‌اند. اما همگی این بزرگواران در سایه‌ی حمایت مادی و معنوی استعمار وسائل کار خود را فراهم

کردند و به منابع کمیاب و گرانبهای شناخت در ایران و خاورزمین دست یافتند. نتیجه‌ی پیوستگی شرق شناسی با تاریخ استعمار آن شد که ملتهای آسیایی وقتی در قرن بیستم بیدار شدند و برای به دست آوردن استقلال خود به پیکار با غرب برخاستند، شرق شناسی را مانند همه‌ی چیزهای دیگر که یادآور استعمار است نیرنگی برای هموار کردن راه اسارت شرق دیدند و آنگاه انواع نسبتهای سیاسی و اخلاقی را به آن دادند و از جمله شرق شناسان را گماشتگان پنهان دستگاههای استعماری خواندند. از مردمی که پس از نسلها اسارت و زبونی به تازگی از چنگ ستم و استثمار رها شده‌اند یا گمان می‌کنند که رها شده‌اند نمی‌توان چشم داشت که در حق دژخیمان پیشین خود به شیوه‌ای علمی و از روی سعه‌ی صدر داوری کنند.

و اما یکی از علل دشواری تحقیق در اندیشه‌های سیاسی در ایران، آمیختگی آنها با عقاید و تعالیم دینی و اخلاقی و جهان شناسی و تاریخی است. در حالی که در مغرب زمین از زمان افلاطون سنت بر آن بوده است که رساله‌ها و کتابهای جداگانه در موضوع سیاست و کشورداری بنویسند، در فرهنگ ایرانی تفکرات مربوط به جامعه و حکومت، چه در دوره‌ی پیش از اسلام

[صفحه ۲۵۶]

و چه پس از اسلام، در ضمن ملاحظات عام‌تری درباره‌ی دین و دنیا مندرج است. بدین جهت آگاهی از چگونگی اندیشه‌های سیاسی مستلزم آن است که کم و بیش همه‌ی متون و منابعی که به نحوی نمودگار بینش و نگرش ایرانی در زندگی فردی و اجتماعی است، از اندرزنامه‌ها گرفته تا کتب ملل و نحل و شرح حالها به دقت مطالعه شود. کتابهایی که اسلام شناسان غربی تاکنون در موضوع خاص عقاید سیاسی در اسلام نوشته‌اند از دو یا سه در نمی‌گذرد. یکی از آنها، نوشته‌ی «ارنی روزنتال» اصلا درباره‌ی عقاید سیاسی شیعه بحث نمی‌کند. و دیگری، نوشته‌ی «مونتگمری وات»، عقاید شیعه را در چهار صفحه خلاصه کرده است. علت تاریخی این قصور نیز سیاسی بوده است: چون سنیان اکثریت نفوذ مسلمان را تشکیل می‌دهند و غربیان نیز بیشتر با آنان درگیری و گرفتاری داشته‌اند، شناخت احوال و عقاید آنها را بر شیعه شناسی مقدم داشته‌اند. و این خود نمونه ای دیگر از پیروی شرق شناسی از مصالح عملی و دولتهای غربی است. شناسایی عقاید سیاسی شیعه، گذشته از اهمیت تاریخی آن، برای ما بیشتر از این جهت ضرورت دارد که به یاری آن می‌توانیم بخش مهمی از میراث فکری ملت خود را با معیارهای جهان امروز ارزشیابی کنیم، و مخصوصا معلوم داریم که خصوصیات روحی و فکری مردم تا چه اندازه معلول عقاید تقلیدی و سنتی و تا چه اندازه پدید آورنده‌ی نظامهای سیاسی و اقتصادی است. چنانکه می‌دانیم یکی از عقاید رایج در میان برخی از روشنفکران امروزی ما آن است که بسیاری از خصوصیات منفی روحیه‌ی ایرانیان از قبیل توکل و تسلیم و خرافه پرستی و ترس و ملاحظه در بیان عقیده، نتیجه‌ی معتقدات مذهبی ایشان یعنی مذهب شیعه است. ولی محققی که از دیدگاه سیاسی در اندیشه و کرداد شیعیان در طول تاریخ تأمل کند، به این نتیجه می‌رسد که، مذهب شیعه بر عکس با تأکید شرط عدالت حاکم و تجویز اجتهاد

[صفحه ۲۵۷]

و وجوب مبارزه با ظالم، مشرب آزادگی و پیکارجویی بوده است، چنانکه شیعیان در بیشتر جنبشهای اصلاح طلب و انقلابی تاریخ اسلام، از معتزله گرفته تا نهضتهای ضد استبدادی در قرن دوازدهم هجری [و نهضتهای ضد استبدادی قرن سیزدهم و قرن چهاردهم] شرکت داشته یا متهم به شرکت در آنها بوده‌اند.

تا اینجا سخن از ایران شناسی غربی به طور عموم بود، ولی البته مکتب دیگری در ایران شناسی هست که با وجود اتکایش بر منابع و روشهای غربی، به دلیل مبانی مسلکی خود مکتب کاملا جداگانه و مستقلی را تشکیل می‌دهد. و آن ایران شناسی شوروی است ...ایران شناسان شوروی تا اندازه‌ای در کار خود از معایب ایران شناسی غربی بر کنار بوده‌اند ... رساله‌ی «پیگر لوسکایا» درباره‌ی شهرهای ایران، بحث «دیاکونوف» درباره‌ی «گوماتا» و تحقیق «پطروشفسکی» راجع به نهضت سربداران خراسان، نمونه‌هایی از روش خاص ایران شناسان شوروی است. خواه با نظریات محققان شوروی درباره‌ی چنین موضوعاتی موافق باشیم یا نه، باید اذعان

کرد که کمترین فائده روش این گروه از ایران شناسان آن است که چون از بسیاری از وقایع تاریخ ما روایت و تعبیری متفاوت از روایت و تعبیر رسمی و متعارف به دست می‌دهند، میان دانشمندان و آگاهان گفتگو و مناقشه برمی‌انگیزند، و از این راه ما را به شناخت حقیقت تاریخی نزدیکتر می‌کنند، زیرا همین گفتگوها و مناقشه‌هاست که تاریخ را از صورت مجموعه‌ای از معلومات خشک و ملال آور به شکل علمی زنده و آموزنده درمی‌آورد و به دانشجویانش این استعداد را می‌بخشد که مطالب و اسناد و کتابهای تاریخی را همواره مسلم نگیرند، بلکه با دیده‌ای نکته‌یاب و انتقادی در آنها نظر کنند. ولی چون اساس و مرجع نظری تحقیقات ایران شناسان شوروی جهان بینی «مارکسیسم- لنینیسم» است، عیبی که از لحاظ دیدگاه تحقیق تاریخی در مورد کار ایران شناسان غربی یاد کردیم بر کار ایران شناسان شوروی نیز وارد است،

[صفحه ۲۵۸]

یعنی اینان نیز به هر حال تاریخ ما را از دیدگاهی غیر ایرانی نگریسته‌اند. به علاوه امروزه در مورد نحوه‌ی تطبیق «مارکسیسم» بر شیوه‌ی تحلیل تاریخی زندگی ملتها جای بحث بسیار است. چنانکه پیش‌تر اشاره کردیم که از جنگ جهانی دوم به این طرف عده‌ای از نویسندگان و محققان آسیایی و افریقایی بر اثر مخالفتی که با شرق شناسی غربی داشته‌اند به دامن «مارکسیسم» پناه برده‌اند، تا با تقلید از نوشته‌های شرق شناسان شوروی بسنجند و تجزیه و تحلیل کنند. ولی مارکسیسمی که در این کشورها میان برخی از روشنفکران رواج داشته، به سبب نبودن آزادی بحث و مناقشه، شکل جزمی و رسمی مارکسیسم معروف به «مارکسیسم استالینی» بوده است. یکی از اصول اساسی مارکسیسم استالینی این اعتقاد است که همه‌ی جوامع بشری، قطع نظر از تمایزات قومی و اقلیمی و اعتقادی و فرهنگی و جز آن، از آغاز تاریخ تاکنون، مراحل پنجگانه‌ی یکسانی را پیموده‌اند که عبارتند از جامعه‌ی اشتراکی آغازین، و بردگی، و فئودالیته، و سرمایه‌داری، و سوسیالیسم. و خصوصیات اقتصادی واجتماعی و سیاسی همه‌ی ملتها در هر یک از این مراحل نیز یکسان بوده است. به گمان معتقدان این نظریه، همین یکسانی جوامع بشری است که تعمیم و شمول احکام درست علوم اجتماعی را درباره‌ی همه‌ی حوزه‌های زندگی آدمی بدون استثناء میسر می‌گرداند و مارکسیسم را به مقام دانشی نو- دانش انسان- می‌رساند.

از زمان کنگره‌های بیستم و بیست و یکم حزب کمونیست اتحاد شوروی، این شیوه‌ی تاریخ نویسی مورد انتقاد بسیاری از مارکسیستها قرار گرفته است، و همراه با سیاست عمومی نظام شوروی در نکوهش روشهای استالینی، اینک نظریاتی که حاکی از تحول متحدالشکل همه‌ی جوامع بشری در سراسر تاریخ باشد، از طرف دانشمندان شوروی و پیروانشان مردود شمرده می‌شود. به گواهی «ژان شنو»، محقق مارکسیست

[صفحه ۲۵۹]

فرانسوی، در پیشگفتار کتاب «شیوه‌ی تولی آسیایی»، «بازگشت به روح پژوهش آزاد» اکنون سبب شده است که محققان مارکسیست، جوامع غیر اروپایی را به شیوه‌ی عینی و فارغ از اصول جزمی و از پیش پذیرفته مطالعه کنند، و به تنوع و اختلاف آنها با یکدیگر بهتر پی ببرند. بیشتر پژوهشهای ایران شناسان چنانکه معلوم است به مکتب جزمی دیرین خاورشناسان شوروی تعلق دارد، بدین معنی که نویسندگان آنها کوشیده‌اند تا نظام اجتماعی و اقتصادی هر دوره از تاریخ ایران را، به تکلف، با یکی از ادوار پنجگانه‌ی تحول تاریخ منطبق کنند. «مرحوم محمدعلی خنجی»، در مقاله‌ای که در شهریور ۱۳۴۶، در مجله‌ی «راهنمای کتاب» چاپ شد، از کتاب «تاریخ ماد دیاکونوف» انتقاد جانانه‌ای کرده و نظر او را در این‌باره که در دوره‌ی ماد نظام بردگی بر ایران حاکم بوده رد کرده است. [۲۴۶] از اینگونه بررسیهای انتقادی می‌توان در حل مشکلات تاریخ اجتماعی ایران بهره‌های بسیار گرفت [... ۲۴۷].

بدین گونه می‌توانیم دریابیم که ذهنیات ملتهای شرق را چسان آشفته ساختند. آشفته ساختن ذهن عامه، با فیلم و رمان و تبلیغ

سکس و ابتذال و وسترنیگری و ترویج خیانت و ... ممکن است، اما آشفته ساختن ذهن خواص و تحصیل کردگان تحقیق می‌خواهد و تألیف و متد و کنفرانس و ... یعنی باید کاری کرد تا افاضلی فریب خورند، و فرزندان سرزمینهای آیات قرآن، بحث درباره‌ی قرآن و ترجمه و تفسیرهای قرآن را از دست یهود و نصاری و امثال یهود و نصاری بگیرند.

به یقین هنگامی که سخن از مستشرقین و تعدیهای آنان نسبت به شرق و معنویت

[صفحه ۲۶۰]

انسانی و ارزشهای والای شرق به میان می‌آید، برخی می‌گویند این نظر درباره‌ی همه‌ی آنان درست نیست، زیرا در میان آنان کسانی بوده‌اند که به راستی برای علم و تحقیق و شناخت کار کرده‌اند، و حاصل کارشان بس ارزنده است. آری درست است. برخیشان چنین بوده‌اند. و ما تعبیر «اکثریت»، «برخی» و ... را برای همین به کار می‌بریم. نیز به یکی از کارنامه‌های مفصل آنان، یعنی کتاب نجیب العقیقی اشاره کردیم. اما صاحبان این نظر باید توجه داشته باشند، که ارزیابی کار و نتیجه‌ی کار غیر از ارزیابی قصد است. از این گذشته، ارزیابی کارهای مستشرقین برای نمره‌ی اخلاق دادن و رسیدگی به اعمال فردی نیست، بکله سخن در جهت کلی تأثیر و فعل و انفعال اجتماعی پدیده است.

و در هر حال، آنان که به مستشرقین خوشبینند نیز، اگر اهل اطلاع باشند و دارای روح علمی، با ما همرأی خواهند بود. چنانکه مترجم عربی کتاب «مذاهب التفسیرالاسلامی» [۲۴۸] (تألیف گلدتسیهر، مستشرق معروف یهودی) با اینکه معتقد است که اینگونه تحقیقات مستشرقین، جاهای خالیی را پر کرده است ... و اگر به دلایلی از کتابهای آنان چشم بپوشیم، «خیر کثیر» ی از دست ما رفته است، خود به صراحت اعتراف می‌کند که کارهای مستشرقین واز جمله گلدتسیهر، شامل نقص و اشتباه است، در آنها قصد ستمگرانه راه دارد، پیروی از هوی نیز به بحثهای آنان شکل می‌دهد، و اصولا فهم درست فرهنگ اسلامی و زبان عربی- با همه‌ی زمینه‌ها و دقایق آن دو- برای آنان حاصل نمی‌شود.

و در هر صورت ما- چنانکه پیشتر اشاره کردیم- استثنا را می‌پذیریم.

پس از این مقدمه بالنسبه مفصل، حماسه پاک این عالم مسلمان شرقی، صاحب «الغدیر» روشن می‌شود، زیرا یکی از آرمانهای او اقدامی جدی و همه جانبه در این

[صفحه ۲۶۱]

باره بود، به قصد احقاق حق مردم مشرق زمین و اعاده‌ی عزت و حیثیت شرق و اسلام.

می‌دانیم که آنچه نارواست و زیانبار، وارونه نشان دادن سرمایه‌های معنوی شرق است، که در نتیجه به تحقیر شرق منتهی می‌شود. و این موضوع- چنانکه اشاره شد- به کتابها و مقالات و اظهارنظرهای مستشرقین نیز محدود نمی‌شود، بلکه به هر صورت که درباره‌ی شرق و اسلام و قرآن نظر نادرست داده شود، چه در کلاس درس، چه در مجلات محلی، چه در دایرةالمعارفها، چه در جزوه‌های درسی و ... همه و همه، این نتیجه را خواهد داد. و این نه تنها به حقیقت زیان می‌رساند و به مرز اعتقادات و مواریث لطمه می‌زند، بلکه برای تفاهم انسانها و رعایت حقوق و نزدیکی بشریت و کلیت روابط انسانی نیز زیانبار و تباهگر و مهلکه آفرین است. و چون ارزنده‌ترین معنویات شرق، اسلام است و قرآن و تشیع، صاحب «الغدیر» درصدد بود تا در شناساندن این حقایق و نشان دادن اشتباهاتی که خاورشناسان در این‌باره کرده‌اند، به گونه‌ای جدی و پیگیر، اقدام کند.

آرمان وی، در این مقصود، چنانکه خود می‌گفت این بود:

هیئتی از طلاب و دانشجویان فاضل و صاحب استعداد، در زمینه‌ی علوم و فرهنگ وسیع اسلامی، تا مرتبه‌ی اجتهاد و تحقیق، تربیت شوند. آنگاه برای اینان مرکزی با وسایل کافی و کتابخانه‌ی مجهز تهیه شود. از سوی دگیر با مراکز علمی جهان، پیوسته تماس حاصل گردد، و در هر جا و هر گوشه‌ی جهان، هر کلاس و دانشکده و دانشگاه و مدرسه‌ی عالی و موسسه‌ی تحقیقاتی و مرکز

انتشارات، کتاب، مقاله، جزوه و ... درباره‌ی اسلام و تشیع منتشر می‌شود به دست آید، و پس از تقسیم به رشته‌های ویژه، در اختیار گروه نامبرده گذارده شود. گروه، پس از آنکه نشریه را مورد رسیدگی قرار داد و اشکالات و اشتباهاتش را نوشت و مدارک و دلایل را ثبت کرد، آن یادداشتها را برای شخص یا مرکزی که مطلب نادرست یا مشتبه را نوشته و نشر داده است بفرستد. اگر خود آن شخص یا مرکز کار

[صفحه ۲۶۲]

خویش را تدارک کرد و در سطح نشریه‌ی نخست، توضیحات و تصحیحات این مرکز رسیدگی اسلامی را نیز منتشر ساخت چه بهتر، حقیقت روشن گشته است و زیان نشر مطالب نادرست و منحرف- آگاهانه یا ناآگانه- حتی المقدور جبران و برطرف شده است. اما اگر آن شخص یا مرکز ترتیب اثر نداد، این مرکز تحقیقاتی، توضیحات را در سطح انتشار اصل در جهان نشر دهد و جلو باطل نویسی و اشاعه‌ی فرضیات نادرست را سد کند. ضمنا، بر پایه‌ی تفاهم و محبت انسانی و پیروی از روحیه‌ی علمی، با مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی جهان- و از جمله کشورهای مختلف اسلامی- تماس حاصل شود به منظور کمک کردن به آنان از جهت دادن مآخذ، روشن کردن مقدار اعتبار مآخذ معروف، شور و همکاری در چگونگی کار تحقیقی، شناساندن مآخذ و اصول علمی که برای آنان ناشناخته مانده است، و بیان نظر صحیح در مواردی که حاصل تحقیقات و عرضه‌های آنان شامل نظر صحیح نیست ...

این بود خلاصه‌ای از طرح و پیشنهاد مؤلف «الغدیر» در این‌باره. ملاحظه می‌کنید که در این پیشنهاد، همه‌ی جوانب و جهات علمی، اخلاقی و انسانی موضوع در نظر گرفته شده است.

پس از تصوری که تا اینجا از وضع «استشراق- خاورشناسی» پیدا کردیم، لازم است باز گردم به موضوعی که پیشتر نیز به آن اشاره کردم. و آن این است که کار بحث و گفتگو و نشر درباره‌ی اسلام و مسائل و جوامع اسلامی منحصر به حوزه‌ی استشراق و مستشرق و فضای دواعی و مسائل مستشرقین نیست، بلکه این مسائل در جهان امروز، در سطحی دانشگاهی و جهانی و بسیار گسترده مطرح است. در سراسر جهان دهها کرسی تدریس دانشگاهی هست که مستقیم یا شبه مستقیم به طرح اسلام و مسائل

[صفحه ۲۶۳]

اسلامی و بحث و گفتگو درباره‌ی آنها می‌پردازند، و صدها دانشجو و فارغ‌التحصیل در جهان، درباره‌ی معارف و مسائل اسلام، رساله و پایان‌نامه می‌نویسند.

چون هدف من از نوشتن این فصل (خطوطی از اهداف)، چنانکه یاد کردم، این است که کسانی به اندیشه‌ی تعقیب این هدف بیفتند، مناسب می‌دانم که تعدادی از مراکز علمی و دانشگاهی جهان را که درباره‌ی اسلام بحث می‌کنند یا رشته‌ی تخصصی اسلامی دارند ذکر کنم. باشد که همین آمار ناقص، موجب هیجان گردد و حس مسئولیت را بیدار کند.

پیش‌تر باید بگویم که این مراکز بر چند نوعند:

الف- دانشگاههایی که در آنها، دروس مربوط به شریعت، تاریخ، الهیات، مذاهب، علوم، فنون، هنر، حقوق، و دیگر مسائل مربوط به اسلام داده می‌شود.

ب- دانشگاههایی که در آنها- زبان و ادبیات عرب، السنه‌ی سامی، فلسفه و فنون شرقی، تمدن شرقی، زبان فارسی و مسائل مربوط به شرق و آسیا تدریس می‌شود. و قهرا سخن به اسلام و ادبیات اسلامی عرب و تاریخ علوم و فنون اسلامی و مسائل مربوط به «قرآن کریم» و ادبیات قرآنی کشیده می‌شود، یا با این مسائل ارتباط مستقیم می‌یابد.

ج- مدارس عالی و دانشگاههایی که در سرتاسر کشورهای اسلامی، از جمله ایران، یا شهرهای اسلامی کشورهای دیگر وجود دارد که طبعا درباره‌ی اسلام و به خصوص شیعه و فرهنگ و مواریث تشیع و حماسه‌ی تاریخی و اجتماعی و عقایدی آن بحث می‌کند،

اما در بیشتر موارد، به دست مردم متخصص و آگاه و بر پایه‌های صحیح علمی و مآخذ معتبر و دید غیر مغرضانه نیست.

[صفحه ۲۶۴]

اینک آماری از این سه نوع مراکز علمی و دانشگاهی، در یک شمارش:

دانشکده‌ی اسلامی، پیشاور

دانشکده‌ی اسلامی، لاهور

دانشکده‌ی دولتی، لنینگراد

دانشگاه آکسفرد، آکسفرد (انگلستان)

دانشگاه امریکایی بیروت، بیروت

دانشگاه امریکایی قاهره، قاهره

دانشگاه آمستردام، آمستردام

دانشگاه آنکارا، آنکارا

دانشگاه ابراهیم پاشا، قاهره

دانشگاه ادینبورگ، اسکاتلند

دانشگاه ارلانگن، باواریا (آلمان)

دانشگاه الازهر، (قاهره)

دانشگاه استانبول، استانبول

دانشگاه استراسبورگ، استراسبورگ (فرانسه)

دانشگاه اسکندریه، اسکندریه (مصر)

دانشگاه اسلامی مدینه، مدینه

دانشگاه اسلامی، بیضاء (لیبی)

دانشگاه اسلامی، تعز (یمن)

دانشگاه اسلو، اسلو

دانشگاه الجزایر، الجزیره

دانشگاه الله آباد، الله آباد (هند)

[صفحه ۲۶۵]

دانشگاه اوپسالا، اوپسالا (سوئد)

دانشگاه بارکلی، اوکلند (کالیفرنیا)

دانشگاه باکو، باکو

دانشگاه بال، بال

دانشگاه بردو، بردو (فرانسه)

دانشگاه برشلونه، برشلونه (اسپانیا)

دانشگاه برلین غربی، (برلین غربی)

دانشگاه برن، برن (سویس)

دانشگاه بروكسل، بروكسل

دانشگاه بغداد، بغداد

دانشگاه بلگراد، بلگراد

دانشگاه بلنسيه، بلنسيه (اسپانيا)

دانشگاه بمبئى، بمبئى

دانشگاه بن، بن

دانشگاه پاريس، پاريس

دانشگاه پاويا، پاويا (ايتاليا)

دانشگاه پراگ، پراگ

دانشگاه پرنيستون، پرنيستون (امريكا)

دانشگاه پكن، چين

دانشگاه پنجاب، لاهور

دانشگاه پيشاور، پيشاور

دانشگاه توبينگن، توبينگن (آلمان)

دانشگاه تورنتو، تورنتو (كانادا)

[صفحه ۲۶۶]

دانشگاه خرطوم، خرطوم (سودان)

دانشگاه داكا، داكا (پاكستان شرقى)

دانشگاه داكار، داكار (سنگال)

دانشگاه ديوك، دارم (كاروليناى شمالى)

دانشگاه رم، رم

دانشگاه ژنو، ژنو

دانشگاه سرقسطه، سرقسطه (اسپانيا)

دانشگاه سلمنقه، سلمنقه (اسپانيا)

دانشگاه سند، حيدرآباد

دانشگاه سوريه، دمشق

دانشگاه سيدنى، سيدنى

دانشگاه شيكاگو، شيكاگو

دانشگاه عثمانيه، حيدرآباد

دانشگاه عليگره، عليگره

دانشگاه عين شمس، عين شمس (مصر)

دانشگاه فؤاد اول، قاهره

دانشگاه كابل، كابل

دانشگاه کالیفرنیا، برکلی (امریکا)

دانشگاه کراچی، کراچی

دانشگاه کراکف، لهستان

دانشگاه کلکته، کلکته

دانشگاه کلمبیا، نیویورک

دانشگاه کلن، کلن (آلمان)

[صفحه ۲۶۷]

دانشگاه کمبریج، کمبریج

دانشگاه کویت، کویت

دانشگاه گرگوری، رم

دانشگاه گرنینگن، گرنینگن (هلند)

دانشگاه گلاسکو، گلاسکو

دانشگاه گوتنبرگ، ماینز (آلمان)

دانشگاه گوته، فرانکفورت

دانشگاه لبنان، بیروت

دانشگاه لکنهو، لکنهو (هند)

دانشگاه لندن، لندن

دانشگاه لنینگراد، لنینگراد

دانشگاه لوند، لوند (سوئد)

دانشگاه لوون، لوون (بلژیک)

دانشگاه لیپزیگ، لیپزیگ(آلمان)

دانشگاه لیدن، لیدن (هلند)

دانشگاه لیژ، لیژ (بلژیک)

دانشگاه لیون، لیون (فرانسه)

دانشگاه مادرید (مجریط)، مادرید

دانشگاه مدارس، مدراس (هند)

دانشگاه مسکو، مسکو

دانشگاه مک گیل، کانادا

دانشگاه ملبورن، ملبورن

دانشگاه مونرآل، مونرآل

[صفحه ۲۶۸]

دانشگاه مونستر، وستفالی (آلمان)

دانشگاه مونیخ، مونیخ

دانشگاه میسور، میسور (هند)

دانشگاه میشیگان، میشیگان

دانشگاه میلان، میلان

دانشگاه نوشاتل، نوشاتل (سویس)

دانشگاه نیمگک، نیمگک (هلند)

دانشگاه ورشو، لهستان

دانشگاه وورتسبورگک، باواریا (آلمان)

دانشگاه ویکتوریا، منچستر

دانشگاه وینه، وین

دانشگاه هاروارد، کمبریج (امریکا)

دانشگاه هال، هامبورگک (آلمان)

دانشگاه هامبورگک، هامبورگک

دانشگاه هلسینکی، هلسینکی

دانشگاه هومبلدت، برلین

دانشگاه هایدلبرگک، هایدلبرگک (آلمان)

سازمان تحقیقی اسلامی، بمبئی

مرکز فرهنگک اسلامی، لندن

موزه‌ی اسلامی، برلین

موزه‌ی اسلامی، عمان

مؤسسه‌ی الهیات اسلامی، جاکارتا

مؤسسه‌ی تحقیقی اسلامی، اسلام آباد

[صفحه ۲۶۹]

مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی، بغداد

مؤسسه‌ی میسیون اسلامی، قاهره [۲۴۹].

خوب، این وسعت دامنه‌ی کار تحقیق مستقیم یا غیر مستقیم درباره‌ی اسلام و تشیع.اکنون در برابر این وسعت عظیم وظیفه چیست؟ چگونه باید با داشتن نشریات علمی وزین، در سطح جهانی، به شناساندن حقایق پرداخت؟ چسان باید بر این توده‌ی وسیع مراقبت کرد. آیا روحانیت شیعه چه می‌کند. آیا افرادی چون صاحب «الغدیر» چرا تنها می‌مانند.

در پایان این بخش، برای پی بردن به عظمت کسانی چون:

مؤلف «عبقات الانوار»

مؤلف «اعیان الشیعه»

مؤلف «المراجعات»

مؤلف «الذریعة الی تصانیف الشیعه»

مؤلف «اصل الشیعة و اصولها» و «المثل العلیا فی الاسلام لا فی بحمدون»

مؤلف «الغدیر»

مؤلف «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام»

مؤلف «الهدی الی دین المصطفی»

مؤلف «الامام الصادق و المذاهب الاربعه»

مؤلف «صلح الحسن»

و همانندان ایشان، و هم روشن شدن غفلت زدگی و مسؤولیت ناشناسی دیگران،

[صفحه ۲۷۰]

و هم نشان دادن اینکه ما در مورد مراقبت بر نشریات جهان درباره‌ی اسلام و گستردن دایره‌ی انتشارات استاذ مذهبی و بردن روح تشیع در میان خلقهای گیتی، چه کوتاهیها کرده‌ایم، سخن دکتر عبدالجواد فلاطوری را نقل می‌کنم:

اگر محض امتحان، تمام کتب و مقالاتی را که در ۲۵ ساله‌ی اخیر به زبانهای مختلف غربی درباره‌ی اسلام و ممالک اسلامی منتشر شده از نظر بگذرانیم و شماره کنیم (اینجانب این کار بر اساس مجله‌ی معروف Abestracta Islamica از سال ۱۹۴۳ به بعد انجام داده‌ام)، به سادگی به این نکته بر می‌خوریم که از بین هر صد نوشته‌ای که درباره‌ی اسلام دیده می‌شود، فقط دو عدد به غیر اهل سنت و جماعت مربوط است. و از این مقدار اندک نیز تازه از بین هر هفت نوشته، یک کتاب یا یک مقاله به شیعه‌ی اثناعشری اختصاص یافته، یعنی تقریبا از هر ۳۵۰ کتاب و مقاله، یک عدد به شیعه‌ی دوازده امامی ارتباط دارد، که بسیار کمتر از نوشته‌هایی است که درباره‌ی شیعیان زیدی و اسماعیلی مشاهده می‌شود.

علت این امر هر چه باشد، فعلا مورد بحث نیست. آنچه برای ما مهم است قضاوتهایی است (غلط) که در این نوشته‌ها درباره‌ی شیعه دیده می‌شود. از قبیل: شیعه فرقه‌ی سیاسی بیش نیست، شیعه پیرو معتزله است، شیعه فکر توارث سلطنتی قدیم ایران را درباره‌ی فرزندان پیغمبر «ص» اجرا نموده و به جای توارث قدرت سلطنت توارث نیروی معنوی امامت را قائل گشته، شیعه معتقد به تحریف قرآن است،شیعه امامان خود را هم ردیف و برابر با پیمغبر اسلام می‌داند شیعه تحت تأثیر فکر مسیحیت قائل به قربانی فرد مقدسی (منظور امام سوم «ع» است) برای نجات دادن امت از گناهان خود می‌باشد، و بالأخره شیعه یک نوع فرقه‌ی صوفی منش تخیلاتی است. این قضاوتها هنوز هم رایج است، و حتی در دایرةالمعارف اسلامی مشاهده

[صفحه ۲۷۱]

می‌شود [... ۲۵۰].

احیای آیین نقابت

نقابت یعنی: اداره شئون مختلف سادات و مراقبت بر اوضاع زندگی فردی و اجتماعی

آنان، به منظور حفظ حیثیتهای گوناگون ایشان از نظر انتساب به پیامبر اکرم «ص».

این فصل را به یاد دوست فاضل مجاهدم، ثقةالاسلام. حضرت سید محمد مظلومی خراسانی و آرمانهای والای او می‌نویسم- علوی شریف و روحانی پاک پاک‌نگر، آنکه چون بر سالوس و تزیور شکیبایی نیارست کرد، راه خویشتن جدا ساخت.

مسئله‌ی تشکل سادات و علویان و انتظام امر آنان، از دیرباز، مسئله‌ی جهان اسلام، بوده است. در واقع، پس از درگذشت پیامبر و تزلزل جامعه‌ی اسلامی و تغییر جوهر رهبری در اسلام و پشت کردن به سیاست قرآنی غدیر و حکومت معصوم، نخستین کس [۲۵۱] که به آهنگ اصلاح مسیر و تصحیح خطای جامعه به پا خاست، بانوی اکرم حضرت صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهرا بود.درگیری او با قدرت مسلط و سخنرانی شور آفرین وی در جامعه مدینه و تهییج صحابه و بسیج نیروی جوان یثرب و بنیانگذاری

فلسفه‌ی انقلاب در امت به وسیله‌ی او از درخشانترین فصلهای تنفس تاریخ است و سر فصل حماسه‌ی جاوید: تشیع.

[صفحه ۲۷۲]

سپس این حقیقت اجتماعی و عملی را، سادات از جده‌ی خویش به ارث بردند. و در دامان این مادر، «مادر مردان آرزو»، فرزندان انقلابی اسلام و شیران آزاده‌ی شورشی پرورش یافتند. و پس از پیامبر اکرم «ص» و مجاهدان صدر اسلام و شهدای «بدر» و «احد» و ...همواره به پا خاستند، تا هیچگاه این شعله فرو ننشیند، و این مشعل از پای نیفتد، و هیچ دستی نتواند جوهر آن را تحریف کند، اگرچه بر مظاهر آن چیره و قدرت را به دست گیرند.

بدین گونه، در طول تاریخ، هر لحظه که در سرزمینهای اسلام، انحراف یا تحریفی روی می‌داد، خون محمد «ص» در عروق یک یا چند تن از فرزندان او جوشیدن می‌گرفت و آنان را به خروشیدن وا می‌داشت. این جوش وخروش- چنانکه گفتیم- از بانوی اکرم حضرت فاطمه‌ی زهرا «ع» آغاز گشت، و در فرزندان او، یعنی نوادگان محمد «ص»، همینسان ادامه یافته است. به گفته‌ی ابن خلدون- که پیش تر نیز اشاره شد-:

خون فرزندان پیامبر (در راه دفاع از انسان و اسلام) در هر سرزمینی بر زمین ریخته شد.

و به گفته‌ی دکتر علی سامی‌النشار مصری، استاد دانشگاه اسکندریه:

فرزندان فاطمه به پا خاستند تا با خون خویش بزرگترین حماسه‌ها را رقم زنند.

این سخن دکتر سامی‌النشار مصری را نیز پیش‌تر آورده بودم. در اینجا خوب ست قسمتی مفصل‌تر از آن را نقل کنیم. چون از زبان یک نویسنده و محقق سنی عرب است (که در این مقوله، از خود برادران اهل سنت و صاحب نظران ایشان، هم رأی و

[صفحه ۲۷۳]

هم عقیده فراوان دارد، هم از گذشتگان و هم معاصران)، [۲۵۲] دقت در آن اهمیت دارد. وی می گوید:

کار حکومت اسلامی به دست معاویهٔ بن ابی‌سفیان افتاد. اما مسلمانان هنوز پدر او را فراموش نکرده بودند، یعنی همان ... بت پرستی که هیچگاه ایمان به دل او راه نیافت. و مسلمانان خیلی زود معاویه را طلیق [۲۵۳] پسر طلیق و بت پرست پسر بت پرست نامیدند ... باری هرچه درباره‌ی معاویه بگویند و تا هر اندازه علمای متأخر پیرو مکتب سلیفه، یا برخی دیگر از اهل سنت، بکوشند که او را در شمار اصحاب پیامبر بگذارند، این مرد (معاویه) هیچگاه مسلمان نشد و به اسلام نگروید. او بسیار می‌شد که عقده‌های دل خود را نسبت به اسلام خالی می کرد. و بیش از آنچه کرد نتوانست بکند. [۲۵۴] و در برابر اینگونه کسان بود که فرزندان فاطمه به پا خاستند تا با خون خویش بزرگترین حماسه‌ها را رقم زنند:

امام حسن مسموم شد ... یزید، امام حسین را در ضمن فاجعه‌ای که چشم

[صفحه ۲۷۴]

روزگار نظیرش را ندیده بود کشت. آنگاه اولاد مروان حکم با شمشیر بر گردن مسلمانان سوار شدند. مروانیها شاخه‌ی دیگری از بنی‌امیه بودند، درنده‌تر و سنگدل‌تر. سپس، زید بن علی (پسر امام زین العابدین و برادر امام محمدباقر) در راه آفرینش حماسه‌ای دیگر، حماسه‌ای سخت و خونین، کشته شد. حماسه‌های آل علی یکی پس از دیگری، در جام خورشید می‌ریخت و بر قله‌ی تاریخ نقش می‌بست. و مذهب شیعه، همراه فروعی که می‌یافت، می‌گسترد و عمق می‌گرفت، تا اینکه عباسیان به خلافت رسیدند. اینان نیز به کام فرزندان فاطمه شرنگی ریختند تلخ‌تر از آنچه بنی امیه ریخته بودند، و آنان را چنان به آستانه‌ی نابودی و مرگ کشاندند بدتر از آنچه دیگران کرده بودند. با این حال، اجتماعات شیعه مقاومت می کردند و مقاومت، و انتشار می‌یافتند و انتشار [... ۲۵۵].

بدین گونه سادات اولاد علی و فاطمه یعنی فرزندان و نوادگان پیامبر، همواره مورد گرامی داشت و ارجگزاری اجتماعات اسلامی بوده‌اند، و این درگیریها پیوسته بر جلال موضع و شکوه مقصد و عظمت آنان می‌افزوده است. زیرا از میان همه‌ی ارزشها، حرکات

اجتمـاعی و حماسه‌هـای مردمی، به گونه‌ای ویژه محبوبیت آفرین است. و چه بسـیارند چهره‌های عظیم از سادات و علمای سادات و امامزادگان قدیم- و پس از آنان- که همواره در راه عدالت اجتماعی و حریت مسـلمانی به پا خاسـته‌اند و مشقت و آزار دیده‌اند، و برخی به شـهادت رسـیده‌اند. شـهادت و زنـدان و مقاومت، یکی از مواریث سادات است، و قیام سادات حسـنی و حسـینی و موسوی معروف است.

از سوی دیگر می‌دانیم که از روزگاران صدر اسـلام، احترام گذاشتن به ذریه‌ی رسول «ص» امری حتمی و رایج و مقبول بوده است. یعنی مسلمانان، هم به قاعده‌ی انسانی

[صفحه ۲۷۵]

و فطری حق شناسـی، و هم بر پایه‌ی آیات قرآن و احادیث بسـیار، نسبت به فرزندان پیامبر رفتاری محترمانه داشـته‌اند و دارند. و در این مرحله، اهـل سـنت و شـیعه هر دو کوشـا بوده‌انـد و هسـتند. و حتی عالمـان اهل سـنت خود کتابها و فصـلها در فضایل سادات و موضوع «مودت قربی» (دوستی خانـدان پیـامبر) نوشـته‌اند، و روایـات بسـیار نقـل کرده‌انـد، و سـخنانی بس تکلیف زای در این بـاب گفت‌اند، از جمله ابن‌حجر، عالم معروف سنی، گفته است:

هر کس کاری کرده باشـد در حق فاطمه، که موجب آزار و رنجیدن فاطمه شده باشد، به شـهادت حدیث، پیامبر را نیز آزار کرده و رنجانیده است. و هیچ چیز بدتر از این نیست که کسی فاطمه را، از راه اذیت رساندن به فرزندانش، برنجاند. [۲۵۶].

نیز نورالدین سمهودی شافعی مدنی گفته است:

امروز، هر کس از ذریه‌ی پیامبر دیـده شود، پاره‌ای از همان «بضـعه» و پاره‌ی تن پیامبر (یعنی فاطمه) خواهد بود، اگرچه واسـطه‌های متعدد و نسـلهای زیادی فاصـله باشد. و هر کس در این باره تأمل کند، در دل او باعث و انگیزه‌ای، برای گرامی داشت سادات، پیدا خواهد شد، و از دشمنی با سادات و ذریه‌ی زهرا، دوری خواهد کرد. [۲۵۷].

و البته حکمت این امر هم معلوم است. و آن این است که هر مسـلمانی، در هر قرنی و زمانی که زندگی کند، از نتایج و فواید بعثت محمدی و کوششها و مرارتهای توانفرسای پیامبر و هدایت و کتاب و سنت او بهره‌مند است. و از برکت پیامبر و زحمات اوست و از طریق و راه او، که به معرفت خدا و دین خدا و کتاب خدا و

[صفحه ۲۷۶]

احکام خدا و قبله و ایمان و عزت و یقین رسـیده است. و این خود از جنبه‌ی حق شناسی- هم در نظر خلق و هم خالق- سپاسی دارد. و چـون پیـامبر اکرم، در هر روز و هر زمـان نیست تـا نسبت به خود او ادای حق و سپاس کنیم، بایـد این حق و سپاس را نسبت به «ذریهٔ» او ادا کنیم، که اگر گفته‌اند، «المرء یحفظ فی ولده» - یعنی: حرمت مرد، حرمت اولاد اوست.

قرآن کریم نیز- چنـانکه گفتیم- این مسـئله اخلاـقی و انسانی را مطرح کرده است، و به عنوان «سـپاس رسالت» با تعبیر «مودهٔالقربی» یاد کرده است:

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی. سوره‌ی ۴۲ (شوری) آیه‌ی ۲۳.@.

- بگوی: مزدی نمی‌خواهم از شما، بر این پیغام رسانیدن و رسالت، لکن به شما می‌گویم که اهل بیت مرا دوست دارید.

حکمت عملی اجتمـاعی مهم دیگری نیز در این مبحث و گرامی داشت مسـتتر است. و آن این است که می‌نگریم که ابراز احـترام و محبت نسبت به سـادات و علویـان و ذراری رسول خـدا، هم عملی است انسـانی و اخلاـقی که هر فردی خود را در برابر آن مکلف می‌بینـد و احساس وظیفه می‌کند، و هم عملی است که از نظر منطق دینی به اهمیت آن اشاره شده است و به صورتی پاداش رسالت و تبلیغ دین قرار داده شـده است. وقتی این محبت بود، مسـلمان چه بسا به دیگر تکالیف خود نیز بهتر عمل کنـد، و با خود بیندیشـد که پیامبر برای چه آمد و چه دسـتوراتی داد، من که نسـبت به ذریه‌ی او احترام قائل می‌شوم پس چه بهتر که به احکام دینی او عمل

کنم و به سعادت منظور نایل گردم. پس محبوبیت سادات دارای فواید مهمی خواهد بود.
و همین را بود که- از جمله- منصور دوانیقی، برای کوبیدن قیامهای اولاد
[صفحه ۲۷۷]
امام حسن «ع» و درهم ریختن شکوه حماسی قهرمانان حسنی، که در برابر آن بیچاره شده بود و احساس حقارت دژخیمانه می کرد، می کوشید تا از طریق جعل روایت و افسانه، از محبوبیت ایشان بکاهد، و موقعیت و موضع آنان را متزلزل سازد. و چون می‌نگریست که این سادات را مردم می‌شناسند و علم و تقوی و اجتهاد و دیانت و شجاعت و ایمان و از خود گذشتگیشان و با مردم بودنشان نزد همه کس دانسته است، به دامن معصوم مظلوم امام حسن مجتبی- جد آنان- اتهام وارد می کرد، تا شاید بدین وسیله، از محبوبیت نگرانی آور ایشان کم کند، و دلها و دستهای توده‌ها را از پیوستن به آنان باز دارد. ولی، للحق دولة، و للباطل جولة...
و این مسئله، صرف نظر از همه‌ی جنبه‌ها، موضوعی عاطفی و اخلاقی و انسانی ست- چنانکه یاد شد. زیرا، در مثل، اگر کسی نزد استادی علم و معرفت آموزد، آنگاه فداکاریهای بی‌دریغ و رنجها و مرارتهای بی‌امان استاد را در راه آموزش و هدایت خویش در نظر آرد، این چنین کس، اگر به استاد ایمان داشته باشد و به آن هدایت و معرفتی که از او آموخته است از سر صدق و راستی ارج نهد- نه از راه ریا و نفاق- همواره استاد را از جان و دل دوست خواهد داشت، و آنچه مربوط به استاد و وابسته‌ی به استاد است، به ویژه فرزندان و اعقاب او را نیز دوست خواهد داشت. و همی درصدد خواهد بود تا محبتهای استاد را جبران کند، با محبت به فرزندان او
حتی می‌توان گفت، غیر مسلمان نیز، اگر از تاریخ زندگی پیامبر و مجاهدات وی در راه بشریت و پیشبرد اخلاق و عدل و احسان و دادگری و تمدن و علم و امانت و بالا آوردن سطح زندگی و تصحیح و توسعه‌ی روابط انسانی، آگاه باشد و از وجدان اخلاقی برخوردار، بی گمان نسبت به آثار وجودی پیامبر، از جمله فرزندان
[صفحه ۲۷۸]
او، در خود احساس احترام می کند. و از اینجاست که برخی از غیر ملسمانان نسبت به خاندان نبی اکرم اظهار ارادت کرده‌اند، کتاب نوشته‌اند، شعر سروده‌اند،دفاع کرده‌اند، یا بزرگداشتی دیگر معمول داشته‌اند، یا به مشاهده آنان برای ادای احترام آمده‌اند، و در هزینه‌ی تعمیرات و تزیینات آن بارگاهها مشارکت و مساهمت کرده‌اند. گاه توسل نیز جسته‌اند و حاجت گرفته‌اند. به هر حال، تا هیمن حد که توانسته‌اند و تشخیص داده‌اند.
پس چهره‌های آل محمد «ص» همراه خورشیدهای عزت تاریخند و حماسه‌ی اقوام. و اینکه مشاهد آنان تا هم اکنون (و تا قیامت) در دل سرزمینهای اقوام می‌درخشد و در دل و جان مردم جای دارد، گویای شهادت و شهادت یا عظمت علمی و تقوایی ایشان است، که مردم در زنده و مرده‌ی آنان آرمان خویش را مجسم می‌بینند و مقابر و گنبدهای آنان را همواره شعله‌ای می‌دانند سر بر آورده در برابر هر ستم و ناروایی و هر محرومیت و نابسامانی. به گفته‌ی سید جمال‌الدین اسدآبادی: هر کس خود را فدای ملت کرد در قلب آن ملت زنده خواهد ماند.
و اینان نوعا- به گواهی تاریخ، که یک نمونه‌ی آن، کتاب «مقاتل الطالبین» ابوالفرج اصفهانی است- فدای ملتها می‌شدند و با جباران زمان، برای دفاع از حقوق خلق، در می‌افتادند و جان و هستی خویش را سپر حقوق محرومین می‌ساختند. و بدین گونه، در حال حیات و پس از شهادت، بر حرکات و اعمال زمامداران مراقبت داشتند.
من به مقابر همه‌ی امامزادگان و این بارگاههای افراشته، با این دید می‌نگرم، یعنی همه را آستانه‌های سربازان با نام و نشانی می‌بینم که در راه دریافت حق توده‌ها حماسه‌دار و گلگون کفن، در خاک خفته‌اند. اگر ما، در کشورهای اسلامی- و بیشتر
[صفحه ۲۷۹]

در عراق و ایران و مصر و سوریه و لبنان و یمن- در هر شهر و شهرک و روستا، در هر کوه و دشت و خمگرد و قله، به یکی از این آثار می‌رسیم، به این علت است.و چون توجه کنیم که در برابر هر یک از آنان- در زیارت- می‌خوانیم،

السلام علیك! اشهد انک قد اقمت الصلاهٔ، و آتیت الزکاهٔ، و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر.

- درود بر تو باد! من گواهم که تو نماز را برپا داشتی، و زکات (حق محرومان را) دادی، و امر به معروف و نهی از منکر کردی!

می‌فهمیم که مضمون این گنبدها و گلدسته‌ها چیست؟

و چون بنگریم که می‌خوانیم:

و نحن حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم

-ما با آن کسان که با شما جنگیدند (ستم گستران) همواره در حال جنگیم، و با آن کسان که دوست شما بودند (حق‌گزاران و ستمدیدگان) همواره دوستیم.

درک می‌کنیم که ما به عنوان شیعه و دوستدار علی و آل علی، چگونه باید باشیم. چندان لازم نمی‌بینم یادآوری کنم که گروه عمده‌ای از سادات، حتی پس از دو سه سده‌ی نخستین اسلام، به جز انتساب به پیامبر اکرم، همواره دارای ارزشهای شخصی نیز بوده‌اند، و چه بسیارند علما و فقها و فلاسفه و زهاد و بزرگان و متفکران و مؤلفان و محققان و شاعران و نویسندگان و آزادیخواهان و مصلحان و شورشیان

[صفحه ۲۸۰]

و مراجع در ایشان، مانند:

شریف ابوالحسن علی بن محمد حمانی، م- ۲۶۰ ه. ق.

شریف ابوالحسن محمد رضی موسوی، م- ۴۰۶

شریف ابوالقاسم علی مرتضی موسوی- علم الهدی، م- ۴۳۶

شریف ابوالسعادات ابن الشجری بغدادی، م- ۵۴۲

سید رضی‌الدین ابوالحسن علی بن طاووس حسنی، م- ۶۶۳

سید جمال‌الدین ابوالفضائل احمد بن طاووس حسنی، ۶۷۳

سید حیدر حسینی آملی، پس از ۷۸۷

میر صدرالدین ابوالمعالی محمد شیرازی دشتکی، م- ۹۰۳

میر محمدباقر حسینی استرآبادی- میرداماد، م- ۱۰۴۱

میر ابوالقاسم موسوی حسینی- میر فندرسکی، م- ۱۰۵۰

سید صدرالدی علیخان مدنی شیرازی، م- ۱۱۲۰

آقا جمال (جمال المحققین) محمد خوانساری، م- ۱۱۲۱

سید مهدی علامه‌ی بحرالعلوم طباطبائی، م- ۱۲۲۶

سید حسین (سیدالعلماء) رضوی تقوی لکناهوری، م- ۱۲۷۳

رفاعهٔ رافع الطهطاوی حسینی مصری، م- ۱۲۹۰

سید حیدر حسینی حلی، م- ۱۳۰۴

میر حامد حسین هندی لکناهوری نیشابوری، م- ۱۳۰۶

میرزا محمد حسن شیرازی، م- ۱۳۱۲

سید جمال الدین حسینی اسدآبادی، م- ۱۳۱۴

میرزا ابوالحسن جلوه‌ی طباطبائی، م- ۱۳۱۴

سید عبدالرحمان کواکبی حلبی، م- ۱۳۲۰

حاج میرزا حبیب خراسانی، م- ۱۳۲۷

[صفحه ۲۸۱]

سید عبدالله بهبانی، م- ۱۳۲۸ ه. ق.

سید محمد کاظم یزدی، م- ۱۳۳۶

سید محمد طباطبائی، م- ۱۲۹۹ ه. ش

سید شهاب الدین احمد ادیب پیشاوری، م- ۱۳۴۹ ه. ق

سید موسی زرآبادی قزوینی، م- ۱۳۵۳

سید حسن صدر موسوی کاظمینی، م- ۱۳۵۴

سید حسن مدرس اصفهانی، م- ۱۳۵۷

سید ابوالحسن اصفهانی، م- ۱۳۶۵

حاج آقا حسین طباطبائی قمی، م- ۱۳۶۶

سید محسن امین عاملی لبنانی، م- ۱۳۷۱

سید عبدالحسین شرف‌الدین عاملی لبنانی، م- ۱۳۷۷

سید هبةالدین شهرستانی، م- ۱۳۸۶

سید ابوالقاسم کاشانی، م- ۱۳۴۰ ه. ش

آیت‌الله العظمی بروجردی، م- ۱۳۴۰ ه. ش

و...

باری، سخن بر سر «نقابت سادات» بود. و بدین گونه که از روزگاران قدیم باز، برای اینکه مبادا با پیدا شدن افرادی تهذیب نایافته و ناهنجار، در میان سادات، از طریقهای گوناگون، یا نرسیدن مواد تربیتی کافی به آنان، در خور شرف آل رسول «ص»، یا سر زدن کاری ناشایست از تنی از آنان، انحطاطی در سطح عزت سیادت و انتساب، پدید آید، جزو شئون اجتماعی ممالک اسلامی یکی هم مسئلهٔ «نقابت» بود. و همواره بزرگترین سادات زمان که عالم نیز می‌بود، به مقام «نقابت»

[صفحه ۲۸۲]

برگزیده می‌شد [۲۵۸] و به اجرای آیین «نقابت» می‌پرداخت. و این سبب شد که تا حد ممکن در سادات، نقصی و خلافی و عمل ناشایسته‌ای رخ ندهد، تا مردمان خردشان نشمارند و حرمتشان فرو نگذارند، و در نتیجه، از ادای تکلیف اخلاقی و دینی خود باز نمانند، و رگه‌ی شورشی و اصلاح طلب آنان نیز از تأیید جامعه‌ی اسلامی محروم نگردد.

به هر حال، صاحب «الغدیر»، به دلیل ایمان عمیق و یقین صدق و قلب جوشان و خون داغ خویش، و احترام عظیمی را که نسبت به سادات و آل محمد «ص» قائل بود، از جمله به احیای «آیین نقابت» اعتقاد داشت، آن هم به صورت ابن‌خلدونی آن. شرح این اجمال اکنون ممکن نیست. تنها از ناحیه‌ی برخی از ساداتی که تربیت کرده بود، می‌توان تا اندازه‌ای به مقاصد وی در این باب پی برد.

پس از آنچه گذشت، باید بیفزاییم که اکنون که روزگاری است که آیین «نقابت» در کار نیست و مراقبتی نه، خوب است سادات

خود، از پیر و جوان و عـالم و جاهـل و غنی و فقیر، در هر جـای کشورهـای اسـلامی، بلکه در هر جای جهان، از هر گونه انحطاطی سرباز زنند، و عزت خود و حشـمت پیامبر اکرم را نیز رعایت کنند. و نیازمندانشان تا می‌توانند بی‌نیازی نشان دهند. مردم نیز از روی اصول ایمـان و اخلاق به فرزنـد رهبر و معلم هـدایت خود به چشم حرمت نگرنـد، که به جز آیات قرآن، روایات بسـیاری، در کتب سنی و شیعه، در این‌باره رسیده است. و از اینجاست که همواره

[صفحه ۲۸۳]

در جوامع اسـلامی، آنـان که به هتـک حرمت سـادات و آل علی برخیزنـد منفورنـد، بلکه مردمـان هر کس را که به آنان بـد رساند حلال‌زاده نمی‌دانند.

مرجعیت

عالمـان و فاضـلانی که بـا اسـتعدادهای کامل، دلی پرشور، روحی سوزان، ایمانی عمیق، حماسه‌ای والا، شـناختی ژرف و تعهـدی و بصیرتی، عمری را، در راه تحصـیل علوم و معارف اسـلامی، در درون حوزه‌های علمی و به مصاحبت علما و طلاب گذرانده‌انـد، و خـود در حـوزه و از حـوزه و عضـو و جزء حـوزه بوده‌انــد، و مراحـل گونـاگون تحصـیلات حـوزه‌ای را سپرده‌انـد، و از چگـونگی حوزه‌های روحانیت و ارزش افراد و طبقات و افکار و کتابهای درسی و برنامه‌ی تحصیلی آن سامانها آگاه گشته‌اند، اینچنین کسان، بیگمان، در مسائل و ارزشها و رویدادها و چگونگیهای دیگر این حوزه‌ها بی‌نظیر نمی‌توانند بود.

امینی، از این زمره کسان بود. او درباره‌ی مسائل یاد شـده سـخنها داشت. چه بسـیار از رشـته‌های علمی که در حوزه‌ها نیست و او بر نبودن آنها تأسف می‌خورد. و این نه تنها مربوط به علوم روز بود، بلکه درباره‌ی خود علوم و معارف وسیع و غنی اسلامی و متروک ماندن بخشی عمده از آن، سخت شکایت داشت، به ویژه رشته‌ی تاریخ اسلام و فلسفه‌ی سیاسی در اسلام.

یکی از دردهای استخوانسوز نویسنده‌ی «الغدیر» این بود که چرا در حوزه‌های روحانی مسئله‌ی «ولایت» و تاریخ تشیع مطرح نیست. مقصود از ولاـیت- این کلمه‌ی پر جـاذبه و پر نیرو- شـناختن راستین و تحلیلی مقـام معنوی و شخصـیت تاریخی و تعلیمات اسـلامی ائمه‌ی طاهرین است و چگونگی حق حکومت و مولویت در اسـلام. و امینی، به عنوان یک عالم شیعی دانا، همین را منظور می کرد، نه آنچه را که برخی از دکه‌داران و رجالگان در این سالها بر زبان می‌رانند، و بر آن، مفهوم گل مولائی

[صفحه ۲۸۴]

و بی‌ارج تحمیل می کنند، و گروهی در منابر مبتذل و بی‌موضع و گروهی در نوشـته‌های منحط، از آن دم می‌زنند. و بدین وسیله در این روز و روزگار- روزگار تبیین و تمیز و عرضه‌ی نظامها و ایدئولوژیها- چهره‌ی سـحار و جوهر زندگیساز و آفتاب آفرین معارف والای آل محمـد «ص» را، به بدترین انحطاطها می کشانند. اینان و برخی پیروان معتقد ولی ساده‌دل و دور از تفکر اینان- زیانشان به دین، از نظر موضع ایدئولوژیکی، از سپاهی جرار و دشمنانی غدار بیشتر است.

بدین گونه، یکی از دردهای متفکران شـیعی اندیش، همین مغفول ماندن این مسـئله است. و مقصود این است که در مذهب شـیعه، که مسئله‌ی شناخت و بحث درباره‌ی ولایت و مولویت جزو اصول دین است، چرا در حوزه‌های علمی، در این‌باره بحثی و دکترینی نباشد، چرا؟ و چرا این فلسفه مورد تجزیه و تحلیل قرار نگیرد، چرا؟ و همچنین بسیاری دیگر از رشته‌های علوم.

حق بـا این متفکران است. و راستی شـگفتی‌زای است! یکی بنگریـد، این مترقی‌تری نوع جهـان‌بینی است که فلسـفه‌ی سیاسـی، جزء دین باشـد. و این منحطترین جمـاعت که چنین امری را فراموش کنـد. یا مفهوم انسانی و اجتماعی آن را سـلب کنـد، و صـرفا آن را دارای مفهومی یک بعدی (اخروی و باطنی) جلوه دهد!

بـاری، حمـاسه مردی چونـان «معمار مـدینه‌ی الغـدیر» و مرزبان نیرومنـد حماسه‌ی جاویـد، نمی‌توانست درباره‌ی این حقیقت الهی و

جوهر اصلی تشیع ساکت مانـد و زبان در کام کشـد. از این رو، با عالمان و مراجع بزرگ درگیریهای عمده داشت. و درباره‌ی این مسئله و مسائلی مشابه آن، بـا بزرگـان دیگر دنیای شیعه به گفتگوها و روشـنگریها و محاجه‌های بسیار پرداخته بود. دریغا که من نمی‌توانم آنچه را از وی شنیده‌ام اکنون نقل کنم.

شناخت عناصر زمان

از مسائل دیگری که صاحب «الغدیر» سخت به آن توجه یافته بود، اهمیت

[صفحه ۲۸۵]

حیـاتی شـناخت زمـان و عناصـر زمان و حقیقت جهان معاصـر بود. او از انجماد ذهنی برخی از روحانیون و دور بودن آنان از مسائل زنـدگی و واقعیت خارج و فرهنگ جاری و معاصـر بشـری و زنـدگی کنونی انسانها، بیش از حـد نگران بود. درست به یاد دارم که وی، پس از یکی از سفرهای پژوهشی خویش (سفر هند)، می‌گفت:

اگر من مرجع بودم، و وجوهات شـرعی به دست من می‌رسـید، همه را به طلاب می‌دادم تا سـفر کننـد، حرکت کننـد، می‌گفتم: این هزینه! بروید و جهان را و انسان را بشناسید!

و این- بیش از هر چیز- همـان دسـتور قرآن کریم است، دربـاره‌ی حرکت و سیر و شـناخت، از جمله، در آیه‌ی ۱۳۷، از سوره‌ی ۳ (آل عمران)، و آیـه‌ی ۱۱، از سوره‌ی ۶ (انعـام) و آیه‌ی ۲، از سوره‌ی ۹ (توبه)، و آیه‌ی ۲۶، از سوره‌ی ۱۶ (نحل)، و آیه‌ی ۶۹، از سوره‌ی ۲۷ (نمـل)، و آیه‌ی ۲۰، از سوره‌ی ۲۹ (عنکبـوت)، و آیه‌ی ۴۲، از سوره‌ی ۳۰ (روم). این دسـتور برای همه‌ی مردم است، لیکن یقین است که توجه به این موضوع، برای دارنـدگان و نگهبانـان فرهنـگ اسـلامی و جامعه‌ی اسـلامی بیش از دیگر افراد لازم است. در روایات نیز رسـیده است که مؤمن باید «دانا» باشد و «حکیم» و ... و «عارف به زمان خود» و «عارف به اهل زمان خود...» و اصولا باید زمان و حقایق زمانی را بشناسد. این شـناخت در موضـعگیری درست و ادای تکلیف و وضع دینی او اثر مسـتقیم دارد، چنانکه امام جعفر صادق «ع» فرموده است:

العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس [۲۵۹].

- کسی که زمان خویش را بشناسد، دستخوش مسائل اشتباه‌انگیز نمی‌شود و حق و باطل (اجتماعی) بر او پوشیده نمی‌ماند.

و این امر، به ویژه برای روحانی، از جهت شناخت معارف و سنن اقوام

[صفحه ۲۸۶]

و ارزشای هر قطری از اقطار گیتی، و عوامل رواج مکاتب و سیستمها در جایی از جهان و رکود آنها در جایی دیگر، و صدها مسئله از ایـن دسـت واجب است. و این همـان کـاری است که اسـتعمارگران و کشـیشان از طریـق سـیاحان و خاورشـناسان و دیگر ایـادی خویش کردند، و وجب به وجب کشورهای اسلامی را- با نیت ذکر شده- درنور دیدند و شناختند. و با آنکه «قرآن» به ما گفته بود که بروید و بشناسید، نرفتیم و نشناختیم. و بدینسان می‌نگریم که یک بار دیگر، برخلاف وصیت علی نیز رفتار کردیم، یعنی دیگران درعمل به قرآن بر ما سبقت جستند.

نیز علی «ع» فرموده است:

فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا [۲۶۰].

- به خـدا سوگنـد، هر ملـتی که در درون خـانه‌ی خویش بجنگیـد، خوار و مغلوب گشت.یعنی ملـتی و قومی که دست روی دسـت گـذاشت و نشست تا آنکه دشـمن وارد خاک او شـد و به درون خانه‌اش پا نهاد، آنگاه به انـدیشه‌ی دفاع از خود افتاد، چنین قومی ذلیـل شـد و تباه ... این سـخن را امـام، در مقـام تهییـج بر جهـاد گفته است، در خطبه‌ی معروف خود (خطبه‌ی ۳) که بـا این جمله

می آغازد:

...فان الجهاد باب من ابواب الجنهْ.

- جهاد، یکی از درهای ورود به بهشت است.

اما این سخن، عینا و به تمام و کمال، در پهنه‌های اجتماعی و نبردهای اندیشه‌ای و اعتقادی و جهاد فرهنگی و ایدئولوژیکی نیز صادق است. ما مسلمانان به

[صفحه ۲۸۷]

جای اینکه فرهنگ اسلامی را به سر تا سر جهان ببریم و نقل دهیم، نشستیم تا بیگانگان فرهنگ خود را آوردند و بر ما وارد کردند. اکنون درگیری ما با این فرهنگ بیگانه‌ی تحمیلی و بدیهای آن، مانند جهاد و دفاع، در درون خانه است ... و لا حول و لا قوهْ الا بالله.

خوب است در اینجا- درباره‌ی اهمیت حرکت و شناخت- سخنی نقل کنیم از نشریه‌ای مربوط به خود صاحب «الغدیر»، یعنی «صحیفهْ المکتبه» - مجله‌ی کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین- در نجف:

از تعلیمات آموزنده‌ی این بزرگ برنامه‌ی آسمانی (قرآن)، که خداوند بسی بدان ترغیب کرده است، سیر در اطراف جهان و گشتن در آبادیهای گیتی است. تا در نتیجه‌ی آن، اندیشه‌ی انسان نیک به جولان افتد و بر هستی معنوی خویش بیفزاید. جوینده‌ی دانایی باید در میان جوامع و ملتها، طوایف و شهرها، دشتها و وادیها،کوهها و دره‌ها، در زیر این آسمان بیکران، به راه افتد و در شگفتیهای آفرینش،زیبایی‌های هستی، دانستنیها و تازگیهای وجود به تدبیر و تأمل فرو رود، و از عمق ادراک خود بدانها بنگرد، تا در برابر آفریننده‌ی خویش مجذوب گشته به طرف مقدسات اوج گیرد، و در پیشگاه عظمت کبریائی فروتنی کند، و به سرچشمه‌ی فناناپذیر علم برسد...

بهره‌های سیاحت و جهانگردی فراوان است، و از بخشهای مهم آن دیدن اوضاع ملتها و اطلاع بر چگونگی ارتباطات و آراء و عقاید آنهاست. قرآن مجید مسلمانان را به جهانگردی و ارتباط با اقوام جهان امر کرده تا در نتیجه، محسنات آنان را فرا گیرند، و از پیشرفتهای علمی و ذخایر فکری دیگران بهره‌مند گردند، و بر قدرت علمی و صنعتی و سیاسی و جنگی و اقتصادی و هنری خویش بیفزایند. ولی متأسفانه مسلمین به این قسمت هم

[صفحه ۲۸۸]

مانند سایر چیزها اهمیت ندادند، تا دیگران گوی سبقت ربودند، و افراد و هیئتها، به عناوین مختلف (مستشرقین و) ... به تمام کشورهای اسلامی اعزام کردند، و به بیشتر امور داخلی و مواریث علمی و اسرار زندگی مسلمین پی بردند و دستبرد زدند.

آری در جهانگردی است که انسان با روحیه‌ی اجتماعات آشنا می‌شود، و علل انحطاط اقوام را درک می‌کند، و به سر عقب افتادن ملل اسلامی پی می‌برد، و بر راز موفقیت دیگران و پیشرفت تمدنهای پهناور واقف می‌گردد، و به اختلاف انگیزیها و دور نگهداشتن ملتها از مصالح خویش متوجه می‌شود، و آنچه را مایه‌ی ریشه کن ساختن اقوامی گشته تشخیص می‌دهد، و پندها و عبرتهایی با شواهد زنده به دست می‌آورد، و از دگرگونی اوضاع جهان و تبدیل حکومتها و تشتت اعتقادات و افکار بسی نکته‌ها می‌آموزد و درسها می‌گیرد، آنگاه سراپا به جستجوی حقیقت می‌شتابد و برای تأمین مصالح اجتماع خویش می‌کوشد.

جهانگرد فرهنگ پژوه، با دانشمندان بزرگ، اساتید سخن، مردان دین و فضیلت و اخلاق، تاریخدانان و سایر استادان علوم و فنون آزمایشی و غیر آزمایشی برخورد می‌کند، و با فلاسفه و متفکرین و سیاسیون و رهبران و نوابغ و شخصیتها و اساتید ادب و شعر و هنر تماس پیدا می‌کند، و از نکات دقیق و مطالب پر ارزش آنان بهره‌ها می‌اندوزد، و اختراعات و کارگاههای شگفت انگیز صنعتی را می‌بیند. به ویژه در سفرهای علمی و پژوهشهایی که در کتابخانه‌ها انجام می‌شود پیروزیهایی حاصل می‌گردد که برای محققانی

که در راه تحقیقاتشان همه گونه تلاش می‌کنند بسی فرح‌بخش و امیدوار کننده است، مخصوصا در مورد مردانی که به عشق پایداری حقایق، و روشن کردن افکار ملل و اقوام، و هدایت خلق و استحکام کاخ

[صفحه ۲۸۹]

فضایل با جان خویش بازی می‌کنند. [۲۶۱].

آری، بدین گونه بود، که صاحب «الغدیر»، پس از تجربیات عمیق و ممتد و مستند خویش درباره‌ی مسائل روحانیت، و شناخت انحطاطهای موفور، و بروز پدیده‌های بسیار در سطوح مختلف زندگی، و ظهور مسائل گوناگون و چگونگیهای جوامع و کشورهای اسلامی، و درگیریهای جدی استعمار نو، و در حقیقت، رخ نمودن «حوادث واقعه»، و بیرون بودن فهم و اجتهاد در همه‌ی این مسائل و شناختن و تخصص در همه‌ی آنها از حیطه‌ی قدرت فرد، به نظریه‌ی «هیئت فتوی» و «مرجع مجری» و مقتدر و شجاع و زمان شناس و مجهز به دید و دریافت عصر رسیده بود. و تألیف رساله را برای مرجعیت جهان تشیع- که باید خود جهانی باشد در درون جهان معاصر- بسنده نمی‌دانست، و کسانی را که ناشایسته این مقام عظیم دینی و انسانی را اشغال می‌کنند می‌نکوهید، و با این عمل (تصدی بدون همه‌ی شایستگیهای لازم) را جنایتی می‌دانست مساوی با بر باد دادن همه‌ی ارزشهای تشیع، همه‌ی موضعهای خون بنیاد و انسانی شیعه- که البته چنین هم هست [۲۶۲].

و من نظریه ... « ذخیرة الله للشیعة»، وی را، که در تیرماه ۱۳۴۲، در اخلومد،اظهار کرده بود، در «آوای روزها» آورده‌ام. اجمالا او هم معتقد به تأیید «روح خدا» بود. اخیرا نیز در تهران، چند روز پیش از آنکه به بیمارستان منتقل شود، شبی، بیش از یک ساعت، در این‌باره با وی سخن گفتم. و باز نگریستم که همان نظر را تأیید کرد، و سخن از تأییداتی به میان آورد که کرده بود. و از اینکه در این اواخر، به تأییدی جدی برنخاسته بود، اظهار تأسف عمیق می‌کرد. من اکنون از شرح آنچه

[صفحه ۲۹۰]

گفتم و شنفتم می‌گذرم.

پس می‌نگریم که نظریه‌ی اصولی و آگاهانه‌ای که علامه‌ی امینی، در این‌باره داشت، درست و آموزنده و روشنگر و نیروآفرین بود. و چون او سراپا اخلاص بود و افتخار و عزت و تقوی و غیرت و کار، و این چگونگیهای وی نزد همگان دانسته بود، هیچ شبهتی در حق اظهارات و تأثرات او نمی‌رفت. و من چه بسیار به یاد دارم که عالمان شیعه سخت به وی ارادت می‌ورزیدند، حتی آن عالمان که بسی از او سالخورده‌تر بودند و سالیانی دراز مراد مردم و جامعه‌ی خویش بودند، باز به او احترام عمیق می‌گذاشتند و به وجود او تبرک می‌جستند و از او طلب دعا می‌کردند. و هر جای که پیش می‌آمد به دیدارش می‌شتافتند...

وای کاش سخنانی که او، گاه گاه، در محافل خصوصی، درباره‌ی مسائل روحانیت می‌گفت گردآوری شده بود. این سخنان می‌توانست یکی از بیدار کننده‌ترین گفتارها باشد، به ویژه برای متدینین چیز فهم و نسل جوان روحانیت.

نتیجه این، که باید میان عنوانهایی چون «مجتهد» و «صاحب رساله» و «مقلد» -و «مرجع- زعیم جهان تشیع»، تفاوت قائل بود، و به علت ملابسات زمانی و عناوین ثانویه‌ی دینیه و اجتماعیه، در مرجعیت، علاوه بر شروط معروف (بلوغ،عقل و)... شروط دیگری را لازم شمرد. شیعه امروز امتی بزرگ است و تقریبا در همه جای جهان هست. و از نظر مسائل امروز جوامع بشری و سیاستها و فرهنگهای گوناگون، با دهها مسئله‌ی عمده روبرو است. مسائلی که در موجودیت و بقای تشیع و معارف اسلامی آل محمد «ص» و میراث غنی سلف شیعه و شناساندن و صیانت این مواریث تأثیری قطعی دارد. حال چنین امتی را، با این چگونگی، بای به دست که سپرد؟ به دست «اعلم»، اعلم به چه،

[صفحه ۲۹۱]

فقط فقه؟

با توجه و دقت در آنچه به اختصار و اشاره یاد شد، عالم شیعی بزرگی چون امینی، کسانی را که سالهای متمادی از عمر خود را در حوزه‌ها گذرانده‌اند و استعداد داشته‌اند و استاد دیده‌اند و فقه و اصول خوانده‌اند و فقط در علم فقه به رتبه‌ی اجتهاد رسیده‌اند، و از اقران و هم ردیفان نیز پیش افتاده‌اند و در شمار چند تن از فقیهان معدود- و به اصطلاح اعلم زمان- در آمده‌اند، اینگونه کسان را فقیه می‌شناخت و برای تدریس خارج اصول و فقه استادی مناسب می‌دانست، اما به هیچ وجه، و به هیچ روی، و به هیچ راه، چنین کسان را، به همین اندازه،مرجع و پرچمدار و زعیم- یعنی: مرزبان حماسه‌ی جاوید- نمی‌شناخت.

سخن از رتبه‌ی اجتهاد به میان آمد، بد نیست یاد شود که اجازه‌ی اجتهاد هنگامی اهمیت دارد که اجازه دهنده (مجیز) شایسته‌ی این کار باشد و جز حقیقت موضوع، امر دیگری در کار نباشد. اجازه‌دار (مجاز) نیز شایسته و اهل باشد. به علاوه این اجازه برای خدا داده شده باشد. و آن کس که اجازه گرفته است نیز برای خدا خود را به این مرتبه رسانیده باشد.

در این مقام، مناسب است سخنان یک عالم دینی روشنفکر را در نیم قرن گذشته‌ی هجری- عالمی که برخی از این دردها را لمس می‌کرده است، یعنی آیت‌الله حاج سید حسن نجفی قوچانی (م- ۱۳۲۲ ش)- با هم بخوانیم:

طلبه باید درس را لله بخواند. یعنی برای دستگیری و هدایت و ارشاد جهال درس بخواند، که بندگان خدا را از ورطه‌ی جهالت و ضلالت برهاند، که خدا چنین طلبه را دوست خواهد داشت. اگر به نیت مالیه‌ی دنیا و ریاست دنیا و غلبه بر امثال و اقران درس بخواند، تن به زحمت چیز فهمی

[صفحه ۲۹۲]

ندهد و درصدد آن نباشد، بلکه به چهار کلمه‌ی لفاضی و صناعی که جهال را به آن قانع می‌توان کرد قناعت کند. و لذا کسانی که تقدس به خرج دهند و تدلیس پیشه گیرند، ادراکات علمی ندارند و معارف یقینی در آنها نیست، و حال آنکه اول الدین معرفهٔ الله، و وسط الدین معرفهٔالله، (و آخرالدین معرفهٔالله)، و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون، ای لیعرفون. این طور اشخاص دین فروش و راهزنانند. باید حتی الامکان دست آنها را کوتاه کرد. و به این طایفه نباید چیز آموخت که سلاح به دست دزد و دشمن دین دادن است ... تعلیم (اینگونه) اشخاص بدتر از بیع اسلحه است به کافر حربی. بلکه اجازه‌ی اجتهاد به اینها دادن، ولو مجتهد هم باشند، بدتر از محرمات شدیده است. [۲۶۳].

آری کسی حق دارد مجتهد باشد و اجازه‌ی اجتهاد بگیرد، که به جز تحصیل و تکمیل علومی که جزو مبادی اجتهاد است، از جمله اصول و فقه، دارای «ملکه‌ی قدسیه» - به تعبیر شهید ثانی- نیز باشد و از شعوری والا برخورداد. مرحوم آیت‌الله آقا نجفی قوچانی، در سخنی که از وی نقل شد، بیشتر تأکید کرده است بر تقوای نفسی و اخلاقی مجتهد. من می‌افزایم که تقوای اجتماعی و سیاسی نیز شرط است. و این تقوی حاصل نمی‌شود مگر از طریق علم به جامعه و سیاست. چنانکه تقوای اخلاقی نیز جز از راه تحصیل به علم اخلاق و علم احکام حاصل نمی‌شود.

ببینید در این زمانها، که ممکن است کسی با داشتن اجازه‌ی اجتهاد در

[صفحه ۲۹۳]

سرنوشت مردمی- اگرچه اهل محله‌ای، یا ساکنان روستایی و کوره‌دهی- دخالت کند، و قهرا پیش می‌آید و می‌کند، باید فقیهان و استادانی که اینگونه اجازات را می‌دهند، به جز مبادی متعارف اجتهاد، چندین جهت دیگر را (اگرچه به قول فقها: به عنوان ثانوی به خاطر ملاک مذکور) در شخص مجازله رعایت کنند، از جمله- چنانکه ذکر شد- داشتن تقوای سیاسی علاوه بر تقوای اخلاقی. و داشتن هر تقوایی علم به مبادی و اصول و نقاط صحت و سقم و انحراف و استقامت مورد تقوا می‌خواهد. بنابراین تقوای سیاسی نمی‌توان داشت مگر با آگاهی از احوال اجتماع و مسائل بین‌المللی و علم به مبادی و اصول سیاست و نقاط صحت و سقم سیاست و انحراف و استقامت در سیاست. نیز باید شخص مجازله به عنوان مجتهد، دارای درک موضعی و شعور اجتماعی و بیداری و

خبرویت در مسائل و قضایا باشد. چون اجازه‌ی اجتهاد تنها به این معنی نیست که معلومات کسی را تصدیق کرده باشند. مانند گواهی نامه‌ی پزشکی، که آن نیز تنها به معنای تصدیق معلومات نیست. از این روست که به جز سوگند نامه‌ی معروف بقراط، جامعه‌ی پزشکی باید به اصولی عمده پایبند باشد. و نظام پزشکی نیز در اصل برای نظارت بر همین اصول و امور تأسیس شده است. پس اجازه‌ی اجتهاد، یک قسمتش تصدیق معلومات شخص مجاز است، قسمت دیگر- بلکه قسمت عمده‌ی آن- فرستادن شخص است به درون جامعه، به عنوان شبان. و همین طور که اگر این شبان گرگی باشد در جامه‌ی شبانی، نتیجه‌اش معلوم است، اگر شخصی باشد نادان و بی‌اطلاع از رموز شبانی و چگونگی حمله‌ی گرگ و حیله‌ها و تدبیرهای گرگان برای غافلگیر کردن رمه و حتی زبان ویژه‌ی گرگان، این گونه شبان نیز نتیجه‌ی شبانیش، چه بسا بدتر از شبان اول باشد.

باری، بگذریم اما مرحوم علامه شیخ عبدالحسین امینی، درک می‌کرد که

[صفحه ۲۹۴]

جهان، امروز، صاحب صدها جریان فکری، فلسفی، سیاسی، تربیتی، اقتصادی و نظامی بین‌المللی است. بنابراین، مرزبانی حماسه‌ی جاوید و سرپرستی کلیت مواریث علمی و حقوقی و اجتماعی و سیاسی و اقدامی علی و آل علی را نمی‌توان فدای چند سال فقه و اصول خواندن و طلبگی کردن فلان آقا کرد. و این همه را نمی‌توان به دست دلهای جبان و سینه‌های تنگ و چشمهای پیش پایین و اندیشه‌های منجمد و مغزهای بسته و قلبهای بی‌حماسه و فقه خواندگان بی‌خبر از «حوادث واقعه» و ناآگاه از کلیت جهان و انسان و تاریخ و فرهنگها و سیستمهای معاصر سپرد.

اگر زعمیم شیعه، روزی شیخ مفید است، و روزی سید مرتضی، و روزی شیخ طوسی، و روزی خواجه نصیرالدین طوسی، و روزی علامه‌ی حلی، و در متأخران، میرزا محمد حسن شیرازی- مثلا- تکلیف روشن است. بنگرید که مثلا سید مرتضی، در مورد مسائل اجتماعی و جریانهای سیاسی و فکری گذشته و معاصر خویش چگونه می‌اندیشد (الشافی فی الامامة)، و حتی از مسائل هنری زمان غافل نمی‌ماند و محافل نقد ادبی خود را بدین منظور تشکیل می‌دهد (امالی سید مرتضی).

آری، امینی نیک به عمق واقعه می‌نگریست وعظمت فاجعه را لمس می‌کرد. و می‌دید که با مرجعیت «رساله نویسان بی‌رسالت» عزت قومی و قدرت معنوی و تشکل مرامی تباه می‌شود، و شعله‌های حماسه‌ی تشیع فرو می‌میرد، و شیعه که جریان اصیل حماسه‌ی کلی اسلام است، در برابر استعمار جهانی مسیحی- امپریالیسم، عهد و ضربات سبعانه‌ی استعمار به دست یهود، و تلاشهای منحط اذناب یهود، قدرت تعهد و مقاومت را از دست می‌دهد. و این برای عزت قرآن و شکوه قبله و حشمت اسلام و

[صفحه ۲۹۵]

حقوق خلقها بسی زیانبار است.

این بود خلاصه‌ای از عقیده‌ی «امینی» درباره‌ی مرجعیت- که من با قدری تکمیل و تقریب- و حذف برخی مثالها و مطالب تحریر کردم؛ مردی که برای حق زیست، برای حق خواند، برای حق نوشت، برای حق خروشید، و برای حق حماسه آفرید، «حماسه‌ی الغدیر».

[صفحه ۲۹۶]

مسائل دیگر

اشاره

اکنون که گفتار درباره‌ی اهداف و افکار صاحب الغدیر- در این خلاصه- به پایان می‌رسد؛ خوب است درباره‌ی چهار موضوع

دیگر که از این عالم، درباره‌ی آنها حقایق و تعلیماتی شنیده‌ام، سخنی به میان آورم. بی گمان درباره‌ی این مسائل نظر این نویسنده نیز با او همراه است. درباره‌ی این مسائل- یا آنچه همین پیش‌تر نقل افتاد- این نویسنده نیز سالها می‌اندیشیده است. و به نتایجی رسیده و مطالبی اظهار داشته است.

کتب فارسی مذهبی

می‌دانیم که حدود ۳۰ تا ۴۰ سال است که در کشور ما چاپ و نشر و نوشتن رواجی یافته است. این امر در قلمرو مذهب نیز به صورتی چشمگیر وجود داشته است و دارد. [۲۶۴] و بی گمان کارهای ارجمندی شده است. از جمله تألیفات بسیاری از قدما که

[صفحه ۲۹۷]

در دسترس قرار گرفته است. اما در این عرصه، یعنی عرصه‌ی نوشتن و ترجمه و تألیف و نشر مجله و جزوه و ... کارهایی بسیار مبتذل، ناهنجار، بی‌استناد، عوامانه و در یک کلام: به زیان دین و فرهنگ دینی نیز کم نبوده است. و در این میان، مقداری از کتابهایی که در تاریخ ائمه‌ی طاهرین و بیان معارف و فرهنگ شیعی نوشته شده است و در آنها نویسندگان به بحث در مسائل شیعی پرداخته‌اند، از نظر صحت و سقم برداشت، شکل عرضه، و سطح دید و استنباط، بسی منحط و زیانبار بوده است.

علامه‌ی امینی، از نشر این کتابها رنج بسیار می‌برد. معتقد بود که این گونه تألیفات بر پایه‌ی نقد تاریخی و مآخذ موثق و مقابله و تطبیق و اجتهاد و استنتاج صحیح نوشته نشده است و مؤلفین ابدا صلاحیت این کار را نداشته‌اند. درست به یاد دارم که یک بار با تأثر شدید می گفت «کتابهایی را که در این سالها در شرح حال ائمه در زبان فارسی نوشته شده است باید ریخت به دریا!».این عین کلامی بود که با گوش خود از آن عالم ربانی و علامه‌ی بزرگ شنیدم. و مخصوصا- با همه‌ی تردیدی که در نقل آن داشتم- نقل کردم، تا اگر یک محقق دلسوز مذهبی، به اینگونه کتابها ایراد گرفت و آنها را به عنوان نشریه‌ای مبتذل و کم‌مایه و سطحی و مبتنی بر مطالب سست و مضر و بیراه معرفی کرد، هوچیان عوام فریب و کاسبکاران کتابهای دینی، مقدسان عوام را علیه او نشورانند. و تا نگریستند که ممکن است دکانشان تخته شود به هوچیگری نپردازند.این موضوع دست کم، باید این نتیجه را داشته باشد، که هر کس رسید

[صفحه ۲۹۸]

درباره‌ی مذهب کتاب یا مقاله ننویسد، و هر کسی نیز ناشر مذهبی نشود، و هر ناشر مذهبی هرچه را رسید، باارزش و بی‌ارزش، نشر نکند. علاقه‌ی به مذهب خوب است و ستودنی، اما صرف علاقه‌ی به مذهب و اندکی مسموعات و اطلاعات، انسان را بدل به نویسنده و مؤلف مذهبی نمی کند.

مجالس مذهبی

کسانی که علامه‌ی امینی را در محافل حسینی و مجالس ذکر مصیبت دیده‌اند، آنچه را هم اکنون عرض می کنم، نیک به یاد می‌آورند. از ویژگیهای صاحب الغدیر، عشق و ولای کامل او بود نسبت به آل محمد «ص»، عشقی زبانزد و مشهور، که می‌توان گفت «الغدیر» نیز اثری است از آثار این عشق بیکران. و از این میان کششی داشت ویژه، به شنیدن و تأمل در مصائب حضرت امام حسین «ع» و اصحاب او. و بس حماسه‌وار و دردخیز، با صدای بلند، بر مصائب آل محمد می گریست. و بسیار اتفاق می‌افتاد که اهل منبر و نوحه‌خوانان و دیگر حاضران و مستمعان از مشاهده‌ی انقلاب حال او به هنگام ذکر مصیبت، منقلب می‌شدند و چونان خود او از سر درد می گریستند. راستی در محفلی که او بود و ذکر مصائب آل محمد «ص» می‌رفت، می گفتی یکی از آل محمد خود در آن مجلس حاضر است. و این حالت هنگامی بیشتر اوج می گرفت که گوینده‌ی مصیبت، به نام بانوی اکرم حضرت فاطمه‌ی زهرا-

سلام الله علیها- می‌رسید. اینجا بود که خون در رگهای پیشانی او متراکم می‌شد و گونه‌هایش افروخته می‌گشت، و چونان کسی که از ظلمی که بر ناموس او رفته است در برابرش سخن گویند، از چشمانش، همراه اشک بی‌امان، شعله‌ی آتش بیرون می‌زد.

با این همه، صاحب الغدیر، از نوع محافل و مجالس مذهبی خشنود نبود، و از برخی از آنها دلی پر خون داشت: از ابتذال برخی از این مجالس، و اینکه بیشتر گویندگان از حدیث و معارف دینی اطلاع کافی ندارند، از تقوای موضعی برخوردار

[صفحه ۲۹۹]

نیستند، و از تاریخ حوادث و زندگانی ائمه‌ی طاهرین و فلسفه‌ی درگیری آنان با قدرتهای ستمگر زمان و فرهنگ انقلابی شیعه ناآگاهند. از این همه رنج می‌برد و درد می‌کشید. و از سخنان نامستند و نامناسب اهل منبر، و تعبیرات سبک و خالی از حشمت برخی از روضه‌خوانان، به عنوان یک حماسه‌بان بزرگ، احساس دردی عمیق می‌کرد. از خود وی شنیدم که می‌گفت، در یکی از مجالس عمده‌ی تهران، در ایام عزاداری، شرکت کرده بودم، در وسط منبر- با اینکه کاری زننده بود- برخاستم و بیرون آمدم، چون نشستن و گوش دادن به آن حرفها را حرام دانستم.

- تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل-

این قسمت را هم برای این نوشتم تا بدانند که انتقاد به حق، و انتقاد از موضع دینی- حتی بر امور دینی و به نفس ملاکات دینی- واجب است و ترک آن حرام، و مثل صاحب الغدیری چنین می‌اندیشیده است. پس کسی که دین دارد و بصیرت دینی، نباید کار دین را به دست هر کس رسید بدهد و به دست عوام بسپارد، و نباید از این وضع خوشحال باشد. بلکه به حکم وظیفه‌ی عقلی و دینی، نباید این وضع را تحمل کند. و معلوم است که مراد از «عوام» فلان زارع یا کارگر نیست، عوام در مسائل دین، یعنی هر کس دارای تخصص و شناخت معارف اسلامی نیست، حالا هر که گو باش.

دعا

در فرهنگ پهناور بشری، در طول روزگاران، روشهای گوناگونی برای تربیت روح انسان به کار رفته است، که شرح آن هم اکنون میسور و منظور نیست. از جمله‌ی این روشها، روشی است که در اسلام به آن توجه ویژه‌ای شده است. یعنی نخست از خود «قرآن کریم» شروع شده و به پیامبر اکرم تعلیم گشته است، آنگاه به وسیله‌ی پیامبر و علی و دیگر ائمه‌ی طاهرین در سطحی راقی و سازنده، گسترش یافته است. این روش، روش «دعا» است. چنانکه گفتیم، ابتدا «قرآن کریم»، در آیات

[صفحه ۳۰۰]

چندی، پیامبر را و دیگر مردم را به «دعا» و خواندن خدا و هم خواستن از او و ارتباط یافتن با مبدأ وجود توجه داده است. سپس پیامبر و امامان در جملاتی موجز و بلیغ و روشن و استوار، به نام «دعا» بسیاری از حقایق و معارف و دانستیهایی را که روح انسان باید از آنها برخوردار، بلکه سرشار و سیراب شود،و در آنها نیک بنگرد و بیندیشد، تعلیم کرده‌اند. و چون انسان،هنگامی که «دعا» می‌کند و «دعا» می‌خواند، دارای صفای روح و توجه خاص است و قاعدهٔ دعا را با تأمل در معنی می‌خواند، یکی از مهمترین راه آموختن فرهنگی روحانی و پر ارج، و دادن تهذیب و پیرایش به روح، «دعا» است. همیشه علمای اخلاق و فلاسفه کوشیده‌اند که «تهذیب نفس» را در مقدمات مکتب خویش پیش‌بینی کنند، تا روح انسان را، پس از پیراستن از آلودگیهای ماده و خواهانیهای نفس و خواهشهای تن،به پلکان صعود و گسستن اختیاری برسانند.

بنابر آنچه یاد شد، از جهات چندی به اهمیت و ارزش «دعا» پی می‌بریم:

اول- «دعا»، همواره با الفاظ بلیغ و رسا ادا شده است. و می‌دانیم که فلاسفه و علمای اخلاق و تربیت، لفظ بلیغ و سخن شیرین را در مسائل مربوط به تهذیب نفس و تربیت انسان، دارای اثری ویژه دانسته‌اند.

دوم- دعاهـایی کـه از طریـق پیـامبر اکرم و ائمه‌ی طـاهرین تعلیم شـده است، دارای عـالیترین، لطیـف‌ترین، صـریحترین و دگرگـون کننـده‌ترین تعالیم است، و به ویژه درباره‌ی نفس انسانی و چگونگیهای آن، دارای تـذکرات و تعبیراتی است منحصـر به خود. و این همه چیزهایی است که چه بسا گوینده‌ای، در حالی جز دعا، نه آنها را بر زبان آورد، و نه در آنها بیندیشد.

سوم- دعا را، چنانکه گفتیم، انسان در حالاتی ویژه می‌خواند، با توجه درونی

[صفحه ۳۰۱]

و آمادگی روحی. و این چگونگی بهترین صورت قبول و تلقی و پذیرش نفس است. و این همان است که فلاسفه و معلمان اخلاق، همواره آن را در مورد شاگردان خود آرزو می‌کرده‌اند.

چهـارم- دعـا، بیشتر در خلوت و تنهـایی خوانـده می‌شود، که انسـان خودش هست و خـدای خودش. و این، فرصتی است که انسان بتواند، با کمال توجه، در آنچه در دعا هست دقیق شود و بر خویشتن تطبیق کند، و با میزان دعا، آنچه در خود نقص است بزداید، و آنچه کمـال است نمو دهـد. و به دیگر سـخن، انسـان می‌توانـد در مکتب «دعـا» تربیت شود، و با آن همه مضامین که در دعا آمـده است خود را بسازد،و در هرچه و هر کار که توجه به خـدا لازم است، با تمام وجود توجه کنیـد. و این حالات که موجب بلوغ نفس انسانی است و رسـیدن به مرز تولد از رحم طبیعت و ماده- که تولد اعظم است- از کلاس درس اخلاق، یا آزمونهای تربیتی جمعها و جماعتها کمتر نیست.

پنجم- دعا تعلیم و تربیت است از غیر راه نصیحت مستقیم. و اثر این کیفیت بسیار مشهود است و قطعی. و از این جهت است که اگر مردمی که اهل دعا و خواندن دعا هسـتند، اجمالا اهل معرفت و تأمل باشند، به کمالات انسانی نایل می‌شوند، البته با وجود شرایط و زمینه‌ی لازم، که در جهان پایه‌ی هیـچ چیز جز بر اصول خود نمی‌گردد. از این رو، دعا و تأثیر آن نیز اصولی و شـروطی دارد. و آن زمینه است. در واقع، دعا بذری است در زمینی به نام معرفت که نتیجه‌ی آن تهذیب نفس است و داشتن فرهنگی انسانی- خدایی، و ثمره‌ی این حالت، قرب است و حب و ولایت و ایثار و گذشت.

و این بود که صاحب الغدیر، با عرفان وسـیعی که نسبت به مجموعه‌ی مواریث ائمه‌ی طاهرین داشت، از این موضوع نیز نگران بود، که مکتب «دعا» به صورت صحیح معرفی نشده است، و با سلسله‌ای از جهالتها و عادتها و خرافه‌ها آمیخته است،

[صفحه ۳۰۲]

و شیعه از این عمق و اصالت بی‌بهره مانده است، و این همه تعلیم و معرفت که به صورت و قالب «دعا» رسیده است مورد غفلت قرار گرفته است. «دعـا» شامـل عـالیترین و نـاب‌ترین مسائل الهی است، تـا تکـالیف پیچیـده‌ی اجتماعی و سیاسـی را در ضـمن «دعا» باز گوینـد. بنـابراین، در بسیاری از موارد، می‌شود جـامعه‌ی مـذهبی را از راه دعاهای صـحیح با کلیت معارف عالی و فرهنگ عملی و قدرت حماسی و اقدامی اسلام آشنا ساخت. در این‌باره سخن بسیار و مثال فراوان است، از آنها می‌گذرم.

زیارت

از حقیقتهـایی که در انعقـاد شخصـیت انسـان و سـاختن آن سـخت مؤثر است، توجه انسـان است به نمونه‌های والای فکر و اعتقاد و اقـدام و عظمت و حمـاسه و جهـاد. اگر این نمونه‌هـای والاـ در میـان زنـدگان باشـند چه بهتر، ولی انسان، به گونه‌ای ویژه اشـخاص تاریخی و گذشتگان اعتقاد دارد، و کمالات و عظمتهای آنان را- تا سر حد اساطیر- تقدیس می‌کند و بزرگ می‌دارد. بنابراین، بشر به طور فطری، از توجه به آثار باقیمانده، ابزار کار، محل سکونت و قبور بزرگان تاریخ و تأمل در احوالات آنان، چیزها می‌آموزد و به عظمتها می‌رسد.

در دین اسـلام، به صورت خاصـی از این واقعیت بشـری بهره‌برداری شـده است. و برای دیـدار و زیـارت قبور پیشوایان و فـداکاران

بزرگ آداب و زیاراتی رسیده است، که رعایت آن آداب و خواندن آن زیارتها و توجه به مضامین آنها و تأمل در آنها می‌تواند، به صورتی شگفت‌انگیز، شخصیت‌ساز و حماسه گستر باشد. و این موضوع- چنانکه معلوم است- اختصاص به شیعه ندارد. علمای بزرگ اهل سنت درباره‌ی زیارت پیامبر اکرم و آداب آن، و زیارت قبور بزرگان

[صفحه ۳۰۳]

اهل سنت از قبیل ابوبکر و عمر و ابوحنیفه ... دهها کتاب و رساله نوشته‌اند،همچنین در باب زیارت شهدای احد و از جمله حضرت حمزهٔ بن عبدالمطلب، سیدالشهداء، عموی پیامبر. و روایتی از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند که فرمود: به زیارت شهیدان احد بروید و بر آنان سلام کنید. قسم به خدایی که جانم به دست اوست، هر کس بر آنان سلام کند تا روز قیامت پیوسته پاسخ سلام او را باز دهند [۲۶۵].

فلاسفه نیز به این واقعیت توجه کرده‌اند از جمله ابن سینا شرحی مفصل نوشته است در جواب شیخ ابوسعید ابوالخیر، درباره‌ی اهمیت و فایده‌ی زیارت قبور صالحان و مردم بزرگ و کامل [۲۶۶].

پس از این همه، در مذهب شیعه، مکتب زیارت، یکی از آموزنده‌ترین و سازنده‌ترین مکاتب بوده است، زیرا بزرگان شیعه نوعا شهید شده‌اند. و در زیارتهای آنان دو مضمون همواره ذکر شده است که خواندن و توجه به آن دو مضمون، در حال زیارت و صفای دل و کنار تربت شهید، تأثیری غیر قابل انکار دارد.

آن دو مضمون، یکی مربوط به این جهت است که این شهیدان، در راه خدا از همه چیز خود و جان و خون خویش گذشتند و پیوستن به ابدیت را، در جوار رحمت حق، بر چند صباح دیگر عمر ترجیح دادند، و در راه ابدیت مطلق و پیوند زدن هستی روح خود با آن بیکرانها تأمل و تردید روا نداشتند. و از این جهت به والاترین مفهوم بلوغ انسان، در عرصه‌ی رابطه‌ی «انسان- خدا» و «انسان- ابدیت» دست یافتند.

مضمون دوم مربوط است به این جهت که این شهیدان، در راه اقامه‌ی عدل و

[صفحه ۳۰۴]

ایستادگی در برابر جباران و ستمگران و امر به معروف و نهی از منکر خون خود را دادند و جان خود را باختند. و از این جهت به والاترین مفهوم بلوغ انسان، در عرصه‌ی رابطه‌ی «انسان- جامعه» دست یافتند. [۲۶۷].

صاحب الغدیر، از غلتی که شیعه از این مکتب آموزنده دارد نیز متألم بود، و همواره می‌خواست که این انبوهان جماعتهای شیعه که از سراسر به سر تربت امامان می‌روند، یا در درون آبادیهای خویش، همواره مقابر اولاد پیامبر را با شکوه نگاه می‌دارند، و برای این نگهداشت هزینها صرف می‌کنند و به زیارت آنان می‌شتابند و بدین آثار تبرک می‌جویند و خجستگی می‌طلبند، این همه اقدام اینسان ساده نباشد و بازده جدی پرورشی داشته باشد.

از همین رو، یکی از کارهای نخستین او، چاپ منقح یکی از معتبرترین متون زیارتی شیعه بود به نام «کامل الزیارات»، [۲۶۸] چنانکه یکی از تألیفات او کتاب «ادب الزائر» است، در شرح آداب زیارت حضرت امام حسین «ع».

[صفحه ۳۰۵]

کارها

اشاره

در بخش پیشین، درباره‌ی آرمانها و اهداف صاحب الغدیر سخن گفتیم، یعنی کارهایی بس ارجمند و مهم که این عالم شیعی

می‌خواست به انجام برساند و نشد و نتوانست، و به امکاناتی در آن‌باره‌ها دست نیافت، و سرانجام نیز عمر فرصت نداد تا به آنها پرداختن گیرد. این بنده- چنانکه گفت- از آن رو، به گزاره‌ای اندک در آن‌باره پرداخت تا فضیلت شناسان و بلندان و بلند همتان، تحقق بخشیدن به آن آرمانهای والا- و کارهای واجب را به پا خیزند. اکنون نیز، در این بخش می‌خواهد درباره‌ی کارهای انجام یافته‌ی وی- با جمال- سخن گوید:

کتابخانه نجف (مکتبهٔ‌الامام امیرالمؤمنین العامهٔ)

اشاره

درباره‌ی این کتابخانه، محقق عرب، جعفر الخلیلی می گوید:

شیخ عبدالحسین امینی، هنگامی که به تألیف دائرهٔ‌المعارف «الغدیر» آغاز کرد، توجه یافت که محققانی که بخواهند دائرهٔ‌المعارفی، یا دوره‌ی تحقیقی کاملی- در هر موضوع- تألیف کنند، در مورد مآخذ و مدارک چاپی و خطی با کمبودی چشمگیر روبرو خواهند گشت. حالا یا به این علت که این نوع

[صفحه ۳۰۶]

مآخذ در کتابخانه‌های عمومی کنونی نجف وجود ندارد، یا به این علت که اندک است و یک تن نمی‌تواند مدتی دراز- که برای تتبع لازم است- کتاب را نزد خود نگاه دارد. همین مسئله باعث شد تا او خود، به بسیاری از ممالک اسلامی سفر کند و کتابخانه‌های فراوانی را ببیند، تا بتواند مآخذی را که در کتابها و فهرستها نام برده شده است فراهم آورد. سرانجام او این کتابها را به دست آورد و برای «الغدیر» همه‌ی این منابع و مدارک را تهیه کرد، اما نه به سادگی بلکه با سفرها و مشقات بسیار. از اینجا آتش عزمی در جان وی شلعه کشید. و آن پی افکندن کتابخانه‌ای بزرگ بود، که از نظر داشتن مآخذ دست اول و امهات و اصول کتب خطی و چاپی، بالاترین رقم را حایز باشد، تا بدین وسیله، مشکل از سر راه پژوهشگران و محققان و مولفان برداشته شود، و آنهمه رنجها و مشقتهایی را که او خود، به هنگام تألیفات «الغدیر»، در سفرها و به هر سو سرزدنها، در بسیاری از شهرهایی که به داشتن کتابخانه معروفند، دیده بود دیگران نبینند.

آنچه «امینی» را در راه به ثمر رساندن این اقدام نیک یاری داد، شخصیت او بود. او از گروهی از دانشمندان و نیکوکاران و مردم با معرفت ایران، همکاری گرفت. آری، تنها در ضمن یک اقدام او، هم اکنون، کتابخانه‌ای در نجف برپاست، که از نظر کیفیت، در شمار با ارزشترین کتابخانه‌های علمی دنیای اسلام است. [۲۶۹].

آری، صاحب الغدیر، در ماه جمادی الاولی سال ۱۳۷۳ هجری قمری (یعنی در سن ۵۳ سالگی خود، و ۱۸ سال پس از انتشار کتاب «شهداء الفضیله»، و ۸ سال

[صفحه ۳۰۷]

پس از انتشار نخستین جلد «الغدیر»، و ۱۷ سال به پایان عمر خویش)، تأسیس کتابخانه‌ای مجهز و عمومی را در نجف اشرف اعلام کرد. و آن کتابخانه را، از باب تبرک، به نام:

مکتبهٔ الامام امیرالمومنین العامهٔ

موسوم ساخت، یعنی: کتابخانه‌ی عمومی امام امیرالمؤمنین. و از آن لحظه با همتی از آن سان که خود داشت، و با شوری از آن دست که در کار تألیف «الغدیر» به کار می‌برد، به ساختن و تجهیز این کتابخانه برخاست. و پس از ۲ سال زحمات شبانه‌روزی، در روز «عید غدیر» سال ۱۳۷۹ کتابخانه افتتاح شد. گویند در روز گشایش کتابخانه که علما و محققان و دانشمندان و طلاب بسیاری

دعوت شده بودند،هنگامی که صاحب «الذریعه» (شیخ آقا بزرگ تهرانی)، به کتابخانه می‌آید، می‌گوید: اگر از مردم پروا نمی‌کردم در درگاه کتابخانه سجده می‌کردم.

صاحب الغدیر، نه مرجع بود نه از توانگران، عالمی بود زاهد که با اتکا به ایمان و اراده‌ی خویش دست به کار می‌یازید. عالمی بود که جز جهان علم و ابعاد خدمت و اصلاح چیزی نمی‌شناخت. و چون به لزوم این اقدام پی برد آن را وجهه‌ی همت کرد. و چون از سر علم و ایمان سخن می‌گفت و اعتماد و اعتقاد همه بدو کامل بود، همگان به یاری او شتافتند و اهل توفیق به مساعدت او برخاستند، به ویژه گروهی از عالمان و فاضلان که با اهدای کتابها و کتابخانه‌های شخصی خویش،به کتابخانه کمک کردند، [۲۷۰] و گروهی از توانگران متدین و وظیفه‌شناس و اهل تشخیص، با مساعدت مالی، دنبال کار را گرفتند. [۲۷۱].

اکنون این کتابخانه، حدود ۴۲۰۰۰ جلد کتاب دارد. از این شمار، حدود

[صفحه ۳۰۸]

۴۰۰ جلد نسخه‌ی خطی است، و ۴۰۰ جلد نسخه‌ی عکسی، و ۷۵۰ نسخه فیلم. فهرست کتابهای خطی، در ۴ جلد و فهرست کتابهای عکسی در ۳ جلد تألیف یافته است که به چاپ خواهد رسید. کتابهای موجود در کتابخانه بسی زبده است و نسخه‌های خطی و عکسی آن بسیار نفیس. این زبدگی و نفاست نیاز به گفتن ندارد، زیرا کتابخانه‌ای را که چنو مردی- علامه و کتابشناس و یکی از بزرگترین و مواریثیان این سده- پی افکند جز این‌سان نتواند بود. او هر کتابی را نمی‌پذیرفت. و اگر کتاب خوبی به کتابخانه اهدا می‌شد که آن را داشتند، آن کتاب را با استجازه از صاحب (واقف) آن می‌فروخت و کتابی دیگر برای کتابخانه می‌خرید، یعنی ملتزم نبود که هر کتابی را بپذیرد، و پیوسته کتاب مکرر جمع کند.

مجله کتابخانه

کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین مجله‌ای نیز پی نهاد به نام «صحیفة المکتبة». از این مجله تاکنون ۳ شماره منتشر شده است، به زبان عربی و فارسی. در این مجله، از جمله گزاره‌هایی چند آمده است درباره‌ی نسخه‌های خطی و مآخذ مهمی که امینی در کتابخانه‌ها و کشورها دیده است. در سراسر این مجله- که به نحوی از بیانات و الهامات خود امینی آکنده است- از اهمیت کتاب و کتابخانه سخنانی بسیار می‌خوانیم که همه حاکی از اصالت رأی و عشق سوزان به کتاب است و نیز عشق به اعتلا بخشیدن به فرهنگ ملتهای مسلمان.

و از جمله مطالبی که در این مجله جلب نظر می‌کند، تأکید سخت و سفارش عمیقی است که به مسئولان و کارمندان کتابخانه‌ها و کتابداران شده است تا در برخورد با مراجعان و کتابخوان رفتاری داشته باشند در خور مقام کتابداری و نشر فرهنگ در اجتماع.

در اینجا مناسب است، زیر سه عنوان: «کتاب»، «کتابخانه» و «سنت کتابداری»

[صفحه ۳۰۹]

مطالبی از این مجله نقل کنم. به ویژه، مطلب مربوط به «سنت کتابداری» را از این رو، می‌آورم، تا یادآوری و تذکاری باشد برای کتابداران و کارمندان محترم کتابخانه‌ها- در هر جای از کشور، یا جای دیگر که این نوشته خوانده می‌شود- که طرف رجوع طبقه‌ی کتابخوانند، از نوجوانان گرفته و جوانانی که تازه با کتاب آشنا شده‌اند و پایشان به کتابخانه باز شده است، تا محققان سالخورده و استادان وقور. باید با این طبقات گوناگون چنان سلوک کرد که همواره شوق و شورشان درباره‌ی کتاب و کتابخانه افزون شود و عمق یابد و ... اگر کارمندان کتابخانه و کتابداران، در این مرحله، گاه گاه تحمل به خرج دهند، با مراجعه کننده خوب تا کنند، حسن اخلاقی و خوش برخوردی نشان دهند، ثوابی عظیم کرده‌اند و خدمتی بزرگ به اجتماع. این شغل و خدمتی است که نیاز به پر حوصلگی و روح مصفا و پاک و پر تحمل دارد. در غیر این صورت، ممکن است - خدای ناکرده-چگونگی

رفتار آنان، نوعی خیانت بزرگ باشد به جامعه و فرهنگ اجتماع. زیرا هر کسی که به نوعی از کتابخانه و مراجعه به آن سر خورد، معلومات او در رشته‌ی خویش کمتر خواهد شد. و این خیانت است به علم و فرهنگ و اخلاق و دین و هنر و اقتصاد و صنعت و دیگر شئون جامعه. این است که باید کتابداران، و بلکه همه‌ی کارمندان کتابخانه‌ها، در هر سطحی هستند، از دربان دم در کتابخانه تا رئیس، با حوصله باشند، خوش برخورد باشند، پاکدل و پاک بین باشند، دوستدار کتاب و کتابخوان و نشر رسالت کتاب باشند، به مراجعه کننده یاری کنند، با صرف چند دقیقه وقت، یا یکی دوبار مراجعه‌ی بیشتر به فهرست و مخزن، و امثال اینگونه همکاریها، روح کتاب خواندن را در مردم زنده بدارند، و دل مراجعه کننده را آرام سازند، و او را به مراجعه‌ی دوباره ترغیب نمایند. بدین گونه باعث شوند تا مردم، بیشتر و مردمی بیشتر، به کتابخانه بیایند. و بزرگترین منبع تأمین فرهنگ و معنویت معطل نماند.

اینک به نقل آن سه قسمت می‌پردازم:

[صفحه ۳۱۰]

کتاب

...چون هر پیغمبری فقط با دسته‌ای از مردم در تماس بوده است و دیگران را به او دسترسی نبوده است، و تنها وسیله‌ای که می‌تواند این مشکل را حل کند کتاب است، از این جهت، پیامبران کتاب داشته‌اند. احکام و دستورات شفاهی را نیز امر به ثبت و ضبط و حفظ و جمع آوری و ابلاغ می‌کرده‌اند. تا بدین وسیله ثمرات بعثت و هدایت آنان، برای نزدیک و دور و غیبت و حضور، یکسان باشد. حتی آن دسته از پیامبران نیز که با کتاب مبعوث نبوده‌اند باز با کتب انبیای پیش از خود سر و کار داشته‌اند. روش پرورش پیامبران این چنین بوده است. پس دعوت انبیا و ارشاد بشر، همیشه با ثبت و ضبط و تعلیم کتاب توأم بوده است، چنانکه در این آیه‌ی مبارکه: «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم، یتلو علیهم آیاته، و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمهٔ » (– ... خدا در میان درس ناخواندگان پیامبری انگیخت، از خود آنان، تا آیات خدا را بر آنان بخواند، و جان آنان را پاک سازد، و «کتاب» و حکمت به آنان آموزد) و نظایر آن، می‌بینیم خداوند– عز و جل– بعثت سید انبیا، و ارائه و ابلاغ آیات بینات، و تزکیه‌ی نفوس بشری و تصفیه‌ی آنها از رذایل، و تعلیم «کتاب» خود را یکی از وظایف مقدسه‌ی مقام رسالت به حساب آورده است. آری:

کتاب، به منزله‌ی شریان اجتماع است که از مجرای آن، مهمترین مواد حیات روحی،یعنی علم و دانش و کمال، تا اقصی نقاط عالم، به عموم افراد بشر می‌رسد...

کتاب، از عالیترین غذاهای روح و شفا بخش‌ترین دوای امراض معنوی انسان است.کتاب، بهترین و مفیدترین مونس حضر، و بی‌آزارترین و شفیق‌ترین رفیق سفر، در همه‌ی حالات و ساعات است.

[صفحه ۳۱۱]

کتاب، نتایج عالی عمرها تجربیات سلف و حاصل صرف سرمایه‌های هنگفت آنان را در کاوشهای علمی، بلا عوض، در اختیار ما می‌گذارد.

کتاب، محصول گرانبهای یک روزگار زحمات و تحقیقات ارباب فضل و کمال و علماو رجال و فلاسفه و حکما و نوابغ جهان را، به رایگان، به نسلهای بعد منتقل می‌کند، و دلهای مستعد و قلوب قابل را از آب حیات حقیقی سیراب می‌سازد و حیات ابدی می‌بخشد.

کتاب، نفیس ترین میراث نیاکان بزرگ بشر است، که برای بهره‌برداری و استفاده‌ی فرزندان و آیندگان به یادگار گذارده‌اند.

کتاب، بهترین و ساده‌ترین وسیله‌ی تبادل نظر است در حل مشکلات و عالی ترین و اساسی ترین وسیله‌ی ارتباط بین نژادها و نسلهاست.

کتاب، مکتب فضیلتی است که در هر زمان و مکان، درهای آن مکتب مقدس به روی همه کس باز است.

کتاب، مربی کاملی است که با آغوش باز، بدون توقع و طمع، همیشه آماده‌ی خدمت است و انسان را به سر منزل سعادت می‌رساند.

کتاب، جوامع بشری را به مقام انسانی خود سوق می‌دهد و سعادت آنان را تضمین می‌کند.

کتاب، به پست ترین افراد بشر فرصت می‌دهد تا با اندیشه و مغز کاملترین و شریفترین افراد تماس بگیرند و بدون هر گونه تشریفات از آنان استفاده کنند. کتاب، نردبان مطمئنی است که انسان را به قلل شامخ کمال و جبروت فضایل می‌رساند.

کتاب، روابط خلق و خالق مهربان را استوار می‌کند، و انسان را به وظایف خود آشنا می‌نماید، و علاقه و محبت او را به خدا محکم و بارور می‌سازد.

[صفحه ۳۱۲]

کتاب، اسراسر پیروزیها و شکستهای گذشتگان را در برابر چشم خواننده مجسم می‌کند و رموز کامیابی و موفقیت را شرح می‌دهد. از این رو، همه‌ی رهبران بیدار اجتماع، با استفاده از جمیع طرق و وسایل، کوشیده‌اند تا نظر توده‌های وسیع را به این حقیقت بزرگ جلب کنند و کاروان بشر را به پیش برانند. به گفته‌ی کور کیس عواد: «شایسته است انسان خردمند و عاقل،کتاب تاریخ بسیار بخواند، و تاریخها را زیاد مطالعه کند، زیرا کتابهای تاریخ عقل و تجربه‌ی تازه‌ای به انسان می‌بخشد».

در علو منزلت و رفعت مقام کتاب همین بس که، حضرت ابوالأئمةالبررة، و سید العترةالطاهرة، امیرالمؤمنین- علیه الصلاة و السلام- در ضمن ثنا گویی و تعریف و توصیف آل و عترت رسول خدا- صلوات الله علیهم اجمعین- آنان را با جمله‌ی «کهوف کتبه» (- بیوت رفیعه و مخازن بزرگ کتاب الهی) ستوده است، آنجا که می‌فرماید: «هم موضع سره، و لجأ امره، و عیبة علمه، و موئل حکمته، و کهوف کتبه». همچنین پیشوای بزرگ مذهب حق، امام به حق ناطق، حضرت جعفربن محمدالصادق- سلام الله علیه- در یکی از دستورات عالیه‌ی خود- که از برترین و اساسی‌ترین دستورات و نظامات صادره از خاندان عصمت و رسالت به شمار می‌رود- می‌فرماید: «احتفظوا بکتبکم، فانکم سوف تحتاجون الیها» - یعنی: پشت خود را به وسیله‌ی حفظ و نگهداری کتابهایتان محکم سازید، زیرا به زودی به آن کتابها محتاج خواهید شد...

کتابخانه

در این جمله (جمله‌ی بالا)، دستور روشنی است به مسلمین، برای تأسیس

[صفحه ۳۱۳]

«کتابخانه» و ضبط کتب وحفظ و حراست آنها از دستبرد مخالفان و بیگانگان. بلی روساء و زمامداران دلسوز، برای معطوف ساختن افکار ملت خود به این مهم، با استفاده از جمیع امکانات، راههایی به سوی این هدف گشوده‌اند. یکی از آن راهها تأسیس کتابخانه‌های بزرگ عمومی است و ترغیب و تحریض به خواندن کتاب.

کتابخانه، محل تمرکز همه‌ی مزایایی است که یاد شد.

کتابخانه، پیمودن راه ترقی و کمال را برای همگان آسان می‌کند.

کتابخانه، جمیع طبقات، عالی و دانی و فقیر و غنی، را یکسان در آغوش خود پرورش می‌دهد، و این امتیاز را از انحصار یک دسته‌ی معین بیرون می‌آورد.

کتابخانه، شکاف عمیق بین طبقات فقیر و ثروتمند را تا حدی پر می‌کند، و همه را برای خدمات شایسته آماده می‌سازد. فرا گرفتن علوم کتاب می‌خواهد. کتاب پول می‌خواهد. ولی کتابخانه عمومی این مشکل را حل می‌کند. اهمیت کتابخانه نیازی به توضیح

نـدارد. علم و کتاب و علم چنـدان متلازمند که شایسـته است بنیاد هر دانشـگاهی با تأسیس کتابخانه‌ی آن دانشـگاه، با هم شروع و هر دو در یک زمان آماده شود.

کتابخانه، رمز شـعور فرهنگی هر دولت و ملت است. وجود کتابخانه معرف بلنـدی سـطح افکار، و مقیاس رشد معنوی هر اجتماع، و میزان عشق و علاـقه‌ی ملتهـاست به کسب علم و هنر. وجود کتابخانه‌هـای بزرگ، کاشف منویات خیرخواهانه و خـدمات صادقانه‌ی زعمای مسئول جامعه و شخصیتهای برجسته‌ی فرهنگی است.

کتابخانه تدریجا آمار بیسوادان را کم می‌کند و به این پرده‌ی غم‌انگیز پایان می‌دهد.

از این رو، ملل راقیه‌ی غرب (برعکس ما شرقیها)، بیش از حد تصور، در این راه کوشیده و جلو رفته‌اند ... اینک برای بیداری مردم این سرزمین،

[صفحه ۳۱۴]

مخصوصا زعما و متمکنین، مختصـری از اوضاع و تعداد کتابهای کتابخانه‌های یکی از ممالک غرب ... را در این شماره می‌نگاریم ونظر عموم را به یکی از اسـرار تفوق علمی و فرهنگی و صـنعتی آنان جلب می‌کنیم. تا بلکه به خواست خـدای توانا، از این غوغای رستاخیز جنبشی هم در ملت مسلمان ما پیدا شود. و بدین گو گذشته‌ها را تدارک و جبران نمایند...

سنت کتابداری

کتـاب، بزرگترین سـرمایه‌ی معنوی ملـل و اقوام و بهترین وسـیله‌ی تمـاس نسـلها و نژادهـاست، که پرده‌های زمان و مکان را به کنار می‌زنـد و افکار را به آموزش و تفاهم وا می‌دارد. و چون فروغی دامن گستر بر زوایای مغزها می‌تابـد، و پدیـده‌های فکری انسانهای بزرگ را در اختیـار پژوهنـدگان قرار می‌دهـد. مرکز این تـابش و ارتبـاط، محیـط مقـدس کتابخـانه است.کتابخانه فیضـگاه ارواح و بوسـتان خرم و صـفایش دلها و افکار است. کتابخانه مرکز دانشـجویان، دانش آموزان، مؤلفان، نویسـندگان، و نوابغ و پژوهشـگران اسـت، کـه در پی جسـتن گمشـده‌ی علمی خـویش شـب و روز می‌شـتابند، و برای بالاـ بردن سـطح فرهنـگ اجتمـاع جـان بـه لب می‌رساننـد. وخلاـصه کتابخـانه آمـد و شـد گـاهی است که مردم لطیف‌الروح و بـا احساسات با آن سـر و کار دارنـد، که چه بسا از نغمه‌ای ناموزون متأثر شوند و از پژمردن گلی زودتر از فصل خزان به شدت اندوهناک گردند. بنابراین بر کتابخانه داران (مدیران و سـایر کارمنـدان کتابخـانه) واجب است که خـوش رفتـار و نیـک برخـورد باشـند، و اصول رفق و مـدارا وهمکـاری و دلسوزی را با خواننـدگان و مراجعـات رعایت کننـد، و بـدین امر توجهی عمیق داشـته باشـند. چون اساس ارزش و بنیاد بهره‌برداری از کتابخانه بر خوش اخلاقی و فرزانگی

[صفحه ۳۱۵]

کارمنـدان آنها اسـتوار است. و همین عامل است که به خوانندگان نشاط می‌بخشد، و روح پشـتکار را در آنان زنده نگاه می‌دارد، و وا می‌دارد که افراد در راه دانش وپژوهش از پای ننشینند. و برای هر کتابخانه این خود بزرگترین تبلیغ است که هیچ چیز دیگر بدان نمی‌رسـد. همینطور که زشـتخویی و بـدرفتاری و تنـدی و کم حوصـلگی و بی توجهی کارمنـدان کتابخـانه موجب نفرت مراجعـان می‌گردد، و هر جوینـده‌ی دانش و فضـیلت را از پیگیری و کوشـش باز می‌دارد، و از آمـد و شـد به کتابخانه، به هراس می‌افکند، و کسالت و سـستی و بازمانـدگی را در روح مطالعه کنندگان ریشه‌دار می‌سازد. و همین خود، به علت عقب راندن افکار، جنایتی بس بزرگ است، و برای بدنامی کتابخانه بسنده و کافی است.

اکنون اجتماعات به ویژه ملتهایی که تازه کتاب خواندن در آنها، رو به عمومیت می‌گذارد، نیاز بسزایی دارند که پیرامون موضوعی که یـادآوری شـد بحثهـایی سـرشار کننـد، و اهمیت آن را نیـک بفهماننـد. مخصوصا بر محققان و نویسـندگان فنی که درباره‌ی فن

کتابخانه و اصول کتابداری سخن می‌گویند واجب است که به این موضوع مهم توجهی عمیق نشان دهند. [۲۷۲].

شیخ آقا بزرگ تهرانی و مکتبهٔ الامام امیرالمؤمنین می‌دانیم که علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (م- ۱۳۸۹)، مؤلف دو کتاب عظیم «الذریعهٔ الی تصانیف الشیعه» و «طبقات اعلام الشیعه»، کتابخانه‌ای زبده و جامع داشت، دارای بیش از ۵۰۰۰ جلد کتاب، در تاریخ، زیست نامه، فهرستهای عمومی، فهرستهای خصوصی، دایرهٔالمعارفها و ... تا شیخ زنده بود طلاب و اهل مطالعه و تحقیق از این کتابخانه بهره می‌بردند. خود شیخ با کهولت سن و اشتغال بسیار و ضعف پیری مراجعان را راهنمایی

[صفحه ۳۱۶]

و به آنان کمک می‌کرد. این کتابخانه را وی به سال ۱۳۵۴ هجری قمری تأسیس کرده بود. برای اینکه کتابخانه از پراکندگی و تلف شدن مصون ماند، شیخ آقا بزرگ، آن را به سال ۱۳۷۵ وقف کرد. سپس به سال ۱۳۸۰ در وقف نامه تجدید نظر کرد، و در وقف نامه‌ای که به خط خود شیخ نوشته شده است قید کرد که اگر برای متولیان و متصدیان، امکان نگهداشت آن منتفی شد، کتابخانه را منتقل کنند و وا گذارند به «کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین». [۲۷۳].

ارتباطات کتابخانه در سطح جهانی چنانکه در بخش «رسیدگی به نشریات جهان درباره‌ی اسلام» اشاره کردیم، صاحب الغدیر همواره درصدد بود تا با مراکز مهم علمی عالم، از جمله کتابخانه‌های مایه‌ور جهان در تماس باشد، تا هر نسخه‌ای را ندارند از آنجاها بخواهند و در برابر، نسخه‌هایی به آنان بدهند، تا بدین سان،دامنه‌ی علم و معرفت و ذخایر اسلامی بیشتر بگسترد و جهان تشیع به خصوص، با همه‌ی آفاق معرفت و مخازن علم مردمان جهان پیوستگی بیشتری پیدا کند.

این آرمان پاک و والاـ با تأسیس کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین، تا حدی عملی گشت، زیرا پس از تأسیس، برخی از مجامع علمی و مؤلفان و ناشران و ارباب مطبوعات کشورهای گوناگون کارها و آثار خود را به کتابخانه‌ی مولی «ع» اهدا می‌کردند. در اینجا یاد را و تذکار را، پاره‌ای از مجلات و مطبوعاتی که به کتابخانه اهدا شده است ذکر می‌کنیم:

الارشاد، کشمیر

افکار شیعه (به زبان فرانسه)، پاریس

پیام عمل، لاهور

التربیهٔ الالسلامیهٔ، بغداد

[صفحه ۳۱۷]

التوحید، حله

الثقافهٔ الاسلامیهٔ، بغداد

ثقافهٔ الهند، هند

الجامعهٔ الاسلامیهٔ، حلب

جهان پزشکی، تهران

حضارهٔ الاسلام، دمشق

الدراسات الدبیهٔ، بیروت

رسالهٔ المعلم، عمان

سخن، تهران

شیراز، حیدرآبادد کن

صوت المبغلین، کربلا

الفجر الجدید، بغداد

الفیحاء، حله

مجلة المجمع العلمی العراقی، بغداد

مجلة المجمع العلمی العربی، دمشق

مجلة المکتبة العربیة، قاهره

مجله‌ی موسیقی، تهران

المنار، بصره

المنتظر، پاکسان

نامه‌ی آستان قدس، مشهد

النهج، صور (لبنان)

الواعظ، لکهنو

الوطن، بغداد

[صفحه ۳۱۸]

هلال، کراچی

یغما، تهران

کتابخانه‌ی مولی نیز، به مجامع علمی و کتابخانه‌های جهان، هدایایی می‌فرستاد، از جمله به این کتابخانه‌ها:

کتابخانه‌ی ابوالکلام آزاد، علیگره

کتابخانه‌ی امانة العاصمة، عمان

کتابخانه‌ی بایزید، استانبول

کتابخانه‌ی بریل، لیدن

کتابخانه‌ی عمومی خدابخش، پتنه- هند

کتابخانه‌ی دانشگاه عثمانی، حیدر آبادد کن

کتابخانه‌ی ظاهریه، دمشق

کتابخانه‌ی فاتح، استانبول

کتابخانه‌ی مدرسة الواعظین، لکهنو

و...

در ذیل این بحث، دو نکته را باید یاد کرد.

۱- علامه‌ی امینی، مقداری نسخه‌ی نفیس خطی، از خانواده‌های شیعه و متدین ایرانی گرفت. به عبارت درست‌تر، دارندگان این نسخه‌ها، از سر ارادت به کتابخانه‌ی مولی- علیه‌السلام- و به مرکز دینی و علمی و مذهبی خویش، نجف اشرف،این نسخه‌ها را به دست امین «امینی» دادند و او آنها را در یکی از مهمترین کتابخانه‌های امروز شیعه «مکتبة الامام امیرالمؤمنین العامة»، ضبط کرد. و بدین گونه آنها را

[صفحه ۳۱۹]

در دسترس محققان جای داد. پیداست که در بیشتر موارد، اگر این نسخه‌ها به دست او داده نمی‌شد، به دیگران اعتماد نمی‌کردند و

نمی‌دادنـد. و قهرا چنانکه بایـد مورد اسـتفاده قرار نمی گرفت و به اهلش نمی‌رسـید. وروزی، به ثمن بخس، به رهگذری، یا انحصار طلبی، یا سودجویی- مسلمان غیر مسلمان- فروخته می‌شد و معلوم نبود به کجا می‌افتاد.

در اینجا باید این مطلب را بیفزایم که به وسـیله‌ی علامه‌ی امینی، صدها نسـخه‌ی خطی نفیس و مآخذ علمی و اسلامی مهم دیگر، از گوشه و کنار جهان- غیر از ایران- گردآوری شد. و از این میان مقدار قابل توجهی، نسـخه‌هایی است که او به دست خود اسـتنساخ و رونویسـی کرد، که کمـتر کسـی توانست، حتی بـا خرجهـای گزاف و هزینه‌هـای دولتی و ... چنین موفقیتی حاصـل کنـد و چنین خدمتی را به عالمان و محققان به انجام برساند.

بـدین گونه می‌بینیم که به همت او مقـداری از این نسـخه‌ها و مآخـذ، در یـک مرکز علمی و دینی فراهم آمـد، و نه تنها در دسترس محققـان مسـلمان، بلکه در دسترس هر محققی، از هر جـای و هر مـذهب، قرار گرفت، زیرا روزی که فهرست این کتابها و نسـخه‌ها منتشـر شود و همگـان از آنهـا اطلاع یابنـد، هر کس هر نسـخه‌ای و کتابی بخواهـد، دفتر مرکزی کتابخانه، فیلم آن را برای او ارسال خواهـد داشت. چنـانکه تـاکنون نیز در موارد بسـیاری چنین شـده است، و محققـانی که از وجود کتاب یا نسـخه‌ای در این کتابخانه آگاه شده‌اند و آن را خواسته‌اند، برایشان ارسال گشته است.

۲- علامه‌ی امینی، این کتابخانه‌ی عظیم و گران سـنگ را وقف آسـتان قدس رضوی کرد.از این روی، این کتابخانه اکنون، یکی از ثروتهای ملی و معنوی ایران است، در نجف، و مایه‌ی سرافرازی ملت ایران است در یکی از مهمترین مراکز علمی و دینی اسلام.

[صفحه ۳۲۰]

تالیفات علامه امینی

اشاره

صاحب الغـدیر را به جز این کتاب، چند تألیف دیگر است، که در خلال مراجعات و مطالعات خویش به نگارش آنها پرداخته است، چنانکه برخی از آنها مربوط است به دوران تحصیلات وی در فقه و اصول و اجتهاد او.

نام تألیفات

چاپ شده- به ترتیب سالهای چاپ

۱- شهداء الفضیله، چاپ نجف ۱۳۵۵ ه. ق.

چاپ قم ۱۳۹۳ ه. ق. ۱۳۵۲ ش درباره‌ی این کتاب سخن خواهیم گفت.

۲- کامل الزیارات، چاپ نجف ۱۳۵۶ ه. ق.

این کتاب، تألیف ابن‌قولویه قمی است از مشایخ قدیم شیعه، که با تحقیق و تعلیق علامه‌ی امینی به چاپ رسیده است. کتاب یکی از معتبرترین متون زیارات است. درباره‌ی اهمیت تربیتی و اجتماعی مکتب «زیارت» پیشتر سخن گفتیم، و به این کتاب اشاره کردیم.

۳- ادب الزائر لمن یمم الحائر، چاپ نجف ۱۳۶۲

این کتاب در شرح آداب زیارت حضرت امام حسین «ع» است.

۴- الغدیر، چاپ نجف ۱۳۶۴ (تا ۹ جلد)

چاپ تهران ۱۳۷۲ (تا ۱۱ جلد)

چاپ بیروت ۱۳۸۷ (تا ۱۱ جلد)

بر شمردن تألیفات علامه‌ی امینی، موجب این است: «الغدیر فی الکتاب والسنهٔ والادب» یعنی:

[صفحه ۳۲۱]

غدیر در قرآن و احادیث نبوی و ادبیات. چاپ نخست این کتاب در نجف صورت گرفته است تا ۹ جلد. به علت کم بودن کاغذ در آن هنگام، از جلد ۱ تا ۴، هر کدام در ۵۰۰ نسخه، جلد ۵ در ۱۰۰۰ نسخه، از جلد ۶ تا ۹ هر کدام در ۶۰۰ نسخه به چاپ رسیده است.

چاپ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، شیخ محمد آخوندی، از جلد ۱ تا ۱۱۱، در ۳۵۰۰ نسخه.

چاپ سوم، بیروت، دارالکتاب العربی، حاج حسین ایرانی، از جلد ۱ تا ۱۱. این چاپ، از روی چاپ تهران افست شده است، در شماره‌ای بسیار.

اکنون امید است که «الغدیر»، بار دیگر زیر نظر کسانی آگاه و دلسوز و سود ناپرست به چاپی بسیار زیبا و شایسته برسد. و برخی از اغلاط آن تصحیح شود، و برخی از جملات که اکنون بودن آنها در کتاب هیچ ضرورتی ندارد حذف گردد، همین طور دو سه تقدیرنامه از برخی ملوک اسلام، که به مصلحتی چاپ شده است و خود علامه‌ی امینی می‌فرمود که چاپ آنها به ملاحظاتی بوده است. از جمله اینکه برخی از متعصبان اهل سنت، حتی مأموران پست، در رساندن کتاب کوتاهی می‌کرده‌اند و چه بسا آن را تلف می‌نموده‌اند. اینها باعث بود که او به نشر آن نامه‌ها بپردازد. اکنون دیگر هیچ ضرورتی از این قبیل در کار نیست، پس حذف آنها اولی است. همین گونه باید اضافات و مستدرکات و فهرستها و بقیه‌ی مجلدات آن نیز ضمیمه باشد، و در تیراژی وسیع و مقیاسی جهانی عرضه گردد.

چنانکه امید است هیئتی عالم و خوش ذوق و مطلع از زبان عربی و فارسی (به معنای

[صفحه ۳۲۲]

حقیقی کلمه‌ی مطلع) و علاقه‌مند پیدا شوند و کمر همت ببندند، و این کتاب کم مانند را با آن نثر شورانگیز و مایه‌ور، به صورتی نزدیک به اصل، به فارسی برگردانند، و از کار بیش از اندازه غلط ترجمه‌ی شعر به شعر بپرهیزند، و در ترجمه‌ی متون مختلف کتاب، سبک را رعایت کنند. در این کتاب نثر چهارده قرن اسلامی گرد آمده است. نثری که زمان پیامبر اکرم «ص» با آن سخن می‌گفته‌اند، تا نثر دکتر طه حسین و محمد عبدالغنی حسن و صادق ابراهیم عرجون و ... آیا این همه را به یک قالب می‌توان ریخت ...؟ و دهها و دهها مسئلهٔ دیگر ... غرض امید است که این کار بشود، تا جامعه‌ی ایرانی و زبان فارسی نیز الغدیری داشته باشد. این اشاره‌ی من- که جز به منظور اظهار حقیقت نیست- نباید کسی را برنجاند. هر کاری حدی دارد و هر کسی حدی، وقتی این دو حد مساوی و تطبیق کرد،باید آن کس به آن کار پرداختن گیرد. اگر علاقه‌ی من، علاقه‌ی دینی و شیعی من به کتاب «الغدیر» و مفاهیم و تعالیم و احقاق حقهای کتاب نبود، این اشاره را هم نمی‌کردم. نیز نباید در مورد این گونه آثار، زیاد کاسبانه اندیشید، بنابراین کسانی که در مورد اینگونه کتابها، هر یک جلد از اصل را به دو جلد تقسیم می‌کنند، و در حقیقت تقسیم اصلی کتاب را تباه می‌سازند، کاری نادرست می‌کنند، کاری که از سویی صورت کاملا مادی و سودجویانه را مجسم می‌کند، و از سویی عدم خبرویت را، زیرا مترجم توانا، مترجمی که مترجم باشد، باید هر یک جلد از کتاب عربی را به یک جلد فارسی برگرداند، یا حداکثر، در هر صد صفحه ده صفحه اضافه.

[صفحه ۳۲۳]

۵- سیرتنا و سنتنا سیرهٔ نبینا و سنته، چاپ نجف ۱۳۸۴

چاپ تهران ۱۳۸۶

این کتاب شامل بحثی است جالب و مستند، درباره‌ی ولایت و محبت خاندان رسول، و گزارش بعد تاریخی عزاداری عاشورا.

۶- تفسیر فاتحهٔ الکتاب، چاپ تهران ۱۳۹۵

چاپ نشده- به ترتیب حروف

۷- اعلام الانام فی معرفهٔ الملک العلام، این کتاب در «توحید» است، و به عکس نام آن، که به عادت برخی از عالمان مسلمان به عربی گذاشته شده است، به زبان فارسی است.

۸- تفسیر آیه‌ی «قالوا ربنا امتنا اثنتین »...

۹- تفسیر آیه‌ی «و اذ اخذ ربک من بنی آدم »، ... به نام «المیثاق الاول».

۱۰- تفسیر آیه‌ی «و کنتم ازواجا ثلاثه »...

۱۱- تفسیر آیه‌ی «و لله الاسماء الحسنی »...

۱۲- ثمرات الاسفار (در ۲ جلد).

۱۳- حاشیه بر «رسائل» شیخ انصاری.

۱۴- حاشیه بر «مکاسب» شیخ انصاری.

۱۵- رساله‌ای، درباره‌ی «کتاب سلیم بن قیس الهلالی». [۲۷۴].

۱۶-رساله‌ای، درباره‌ی «نیت».

۱۷- رساله‌ای، در بیان حقیت زیارات. (در پاسخ علمای پاکستان).

۱۸- رساله‌ای، در علم «درایهٔ الحدیث».

۱۹- ریاض الانس. (در دو جلد، هر جلد ۱۰۰۰ صفحه)

بیشتر مطالب این کتاب، در توصیف و معرفی کتابها و نسخه‌های خطیی است که مؤلف دیده است.

۲۰- العترهٔ الطاهرهٔ فی الکتاب العزیز، این کتاب تفسیر گونه‌ای است شامل بیان مبادی فلسفه‌ی سیاسی در اسلام، یعنی متضمن شرح آیاتی است از قرآن کریم که درباره‌ی خاندان رسول «ص»، نازل شده است و دارندگان حق اولویت و مولویت را، به اوصاف، شناسانده است.

[صفحه ۳۲۴]

۲۱- الغدیر، بقیه‌ی مجلدات چاپ نشده، که به حدود ۹ جلد می‌رسد.

شهداء الفضیله

به خاطر اهمیت خاص تربیتی این کتاب، درباره‌ی آن، به سخنی کوتاه می‌پردازیم: «در اثر تعلیمات علمی پیشوایان شیعه، شهادت و جانبازی در راه پایداری دین خدا و نجات جامعه‌های انسانی رسمیت دینی یافت و حفظ ناموس عدالت و دین بر حفظ جان عاریت مقدم شناخته شد. این بود که مصلحان شیعه مذهب از آغاز فعالیت،دست از جان خویش می‌شستند. شاید نتوان در تاریخ شیعه، صفحه‌ای یافت که بدون حادثه‌ای خونین تمام شده باشد. این استقامت حیرتبار، امتیاز ویژه‌ی شیعیان بود. و از این راه، به جز افراد با ایمان و سربازان با حمیت، علمای بزرگی را تقدیم آستان شهادت کرد. آری، علمای شیعه، در اثر تعلیمات زنده‌ی شیعی، تاریخ پر افتخار شهدای فضیلت را به وجود آوردند، و لازم بود طوماری از آن خونهای پاک تهیه گردد. تا اینکه عالمی مجاهد و مصلحی

غیور، کتـاب تاریخ آن را نوشت، و صـفحات «شـهداء الفضـیله» را در منظر اجتمـاع گرفت، و نشان داد که قلمرو دانش نیز، با خون پـاکمردانی رونـق یـافته است و تاریخ علم نیز سرفصـلهایی خونین داشـته است. علامـه‌ی «امینی» پیش از به جریـان در آوردن سیل خروشان «الغدیر» به سوی پهنه‌های آرمانها و افکار و اعتقادات ملل اسـلامی، کتاب «شـهداء الفضـیله» را به دست مجامع تربیتی امت اسلام داد، و روح هیجان دینی و از خود گذشتگی در راه حقایق آسمانی را در آنان دمید.»

اسـتاد محمد خلیل الزین عاملی، مؤلف کتاب «تاریخ جبل عامل»، مقدمه‌ای مبسوط، در ده صـفحه، بر «شـهداء الفضیله» نوشته است، شامل شرحی از مراتب علمی

[صفحه ۳۲۵]

مؤلف و چگونگی کـار تحقیقی وی و خلاـصه‌ای از زنـدگانی او و پـدر و نیایش که از عالمان و نیکان بوده‌انـد. فشـرده‌ای سـخنان خلیل الزین در مقدمه، این است:

مـا اگر بتوانیم- چونـان مؤلف «شـهداء الفضـیل» - بـا روش نوین پژوهش، حوادث تاریـخ اسـلام را بررسـی کنیم. حتما بی‌اعتمادی جوانان تحصـیل کرده و محققان معاصـر را نسبت به خیلی از مسائل تاریخی برطرف خواهیم کرد، و حقایق اساسی و حوادث راست را به قبول آنان خواهیم داد.

گروه بسـیاری از مورخان روی هوی و خوس و تعصـبات اعتقادی، به نوشتن تاریخ دست زده‌اند، و در نتیجه، به روایت حوادثی که پدیـده‌های واقعی تاریخ اسـلام را پیش چشـم مـا بگـذارد نپرداختنـد. ایـن شـد کـه گروهی در فرا گرفتـن تاریـخ اسـلام بـه جـانب خاورشـناسان رو کردنـد. و این زیانمـان بس که تاریـخ مـا را بیگانگـان بنویسـند. معلوم است که آنـان نیز بی‌آنکه احساس شود در تحقیقات خویش اعمال غرضـهایی خواهند کرد ... با این همه، در میان مورخان اسلامی، مردان مدقق با انصافی پیدا شده‌اند که در کاوشـهای خود، جز حقـایق ثـابت بر افکار عرضه نمی‌کننـد و مایه‌ی گمراهی عمومی نمی‌شونـد، بلکه نشان دهنـده‌ی تطور فکریی هستند که در اعصار گذشته روی داده است. از جمله کتاب «شهداء الفضیله» از بهترین نمونه‌های آثار این نویسندگان است که الهام بخش دیگران خواهد گشت...

در نخستین نظر، تصور نمی‌رود که شـماره‌ی «شهدای فضیلت» بیش از بیست باشد. من موقعی که با علامه‌ی امینی گفتگو می‌کردم، به خیـالم نگذشـته بود که شـماره‌ی شـهدای علمای ما تا این انـدازه زیاد باشـد. چون متعارف این است که شـهیدان، در میان لشـکر کشـان و شمشـیر زنـان باشـند نه عالمـان، زیرا عالمان با سـلاح جنگی به دفاع نمی‌پردازنـد، بلکه با انـدیشه و قلم از حقایق پشتیبانی می‌کنند و مردمان را به سوی عقاید و مبادی حقه سوق

[صفحه ۳۲۶]

می‌دهند ... اما با این همه، غیرت علامه‌ی امینی نسبت به صنف خویش، یعنی علماء، ابا ورزیده است از نبودن مردانی چند در میان آنان، که در راه یاری فضیلت و دفاع از حق شهید شده باشند.

شهداء الفضـیله مشـتمل است بر شـرح حال ۱۳۰ تن عـالم شـهید و چگونگی شـهادت آنـان. البته عالمـانی که صـریحا در راه مبادی اسـلامی و فضائیل اجتماعی شـهید شده‌اند، یا آنان که ضـمنا و به نوعی، از باب داشـتن چنین موضعی، شربت شهادت نوشیده‌اند.در هر حال، گروه عمده‌ای از نامبردگان در کتاب، همانانند که در خصوص تشیع و ولای علی و آل علی شهید شده‌اند و گلگون کفن به درون خاک رفته‌اند و به حیات جاوید پیوسته‌اند.

باید یاد کرد که مؤلف در این کتاب، شـهدای عالم شـیعه را از قرن چهارم هجری به بعد آورده است [۲۷۵] و به ذکر آن همه عالم شهید شیعی، در سه سده‌ی اول، نپرداخته است. علامه‌ی مؤلف خود، در این‌باره، توضیح می‌دهد:

این کتاب، تاریخ و سرگذشت عالمان شهید ماست که خون خود را در راه پایدار ماندن حقایق دینی ریختند ... و چون آن گروه از

عالمان ما شیعه که در خلال سده‌ی اول و دوم و سوم هجری شهید شده‌اند، من این کتاب را با ذکر شهدای سده‌ی چهارم آغاز کردم تا عصر حاضر. و به عنوان «ذیل»، در بسیاری از

[صفحه ۳۲۷]

قرون، شرح حال برخی از شهیدان مشهور شیعه را، که از شخصیتها و فاضلان بوده‌اند ولی به عنوان «عالم» شهرت نداشته‌اند، نیز آوردم زیرا که یاد آنان را خالی از اهمیت ندیدم...

من این کتاب را به جویندگان فضایل و رهبران کمال انسانی تقدیم می‌کنم.

شهداء الفضیله، از نظر مآخذ، غنی و معتبر است. از این رو، محققان و اهل فن، آن را جزو مآخذ کار خویش قرار داده‌اند، مانند خیرالدین زرکلی، در «الاعلام» و...

چاپ نخست شهداءالفضیله در نجف انجام شد، به سال ۱۳۵۵ ه. عالمان بزرگی را که ذکر می‌کنم، برای تشویق و تشجیع مؤلف جوان، تقدیرنامه نوشته‌اند و او را در همان زمانها، با لقب «علامه»، نام برده‌اند:

سید ابوالحسن اصفهانی- مرجع اسبق شیعه، م ۱۳۶۵

حاج آقا حسین طباطبائی قمی- مرجع مجاهد، م ۱۳۶۶

حاج شیخ محمدحسین کمپانی اصفهانی- فقیه فیلسوف، م ۱۳۶۱

حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی- علامه‌ی بزرگ، م ۱۳۸۹

میرزا محمد علی اردوبادی- عالم و مورخ و ادیب و شاعر، م ۱۳۸۰

چاپ دوم شهداء الفضیله در قم انجام شد، به سال ۱۳۹۳، در این چاپ، سه مقاله، در آغاز کتاب افزوده شده است

۱- «بعد مقاتل الطالبین» نوشته‌ی دکتر توفیق الفکیکی البغدادی. در سال ۱۳۷۰، در نجف اشرف، از طرف «جمعیة الرابطة العلمیة الادبیة» به منظور تجلیل از علامه‌ی امینی محفلی برپا می‌شود. این مقاله را دکتر توفیق الفکیکی برای خواندن در آن محفل نوشته است. این مقاله از جمله در مجله‌ی «مسلمین» به

[صفحه ۳۲۸]

مدیریت حاج شیخ مهدی سراج انصاری (شماره‌ی ۱۶ تا ۱۷) به چاپ رسیده است.

۲- «الهبة الکبری»، نوشته‌ی استاد سید حسن الامین، عالم و محقق شیعی لبنانی، مؤلف «دائرةالمعارف الاسلامیة الشیعیة».

این مقاله سخنی است درباره‌ی اهمیت کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین وارزش اقدام علامه امینی در این باره.

۳- «مع الافذاذ»، نوشته‌ی نویسنده‌ی این سطور، در بیان اهمیت‌های گوناگون شخصیت علامه‌ی امینی، در کتاب «الغدیر» و شهداء الفضیله، و نقش پرورشی کتاب «شهداء الفصیله».

درون کتابخانه‌ها (دستنویسی)

اشاره

به گمانم درباره‌ی پرکاری صاحب الغدیر و عشق و ایمان او به کار نیازمند به گفتگو نباشیم. آنچه تاکنون گفته شد، به گونه‌ای روشن، در بردارنده‌ی این حقیقت نیز بود. اما من تعمدی دارم که دوباره به این موضوع باز گردم، تا روح طلاب و دانشجویان و محققان و پویندگان راه علم و دانایی را به هیجان در آورم، و جوهر پشتکار و راستینی در کار را، در آن کسان که این نوشته‌ها را می‌خوانند بدمم. آری، کسی که از سوی دانشیان زمان و عالمان روزگار و استادان و محققان گوناگون، در سنینی در حدود ۳۰

سالگی، به قول مطلق، «علامه» خوانده شود، کسی که روزی اهرامی چونان «الغدیر» را برآورد، و با این همه، کارهای بزرگ دیگری نیز به سامان برساند، و نزدیک به ۷۰ سال بیش نزید، اینگونه کس، پیداست چسان بوده است و چگونه کار کرده است.

این است که داستان پرکاری نویسنده‌ی الغدیر دانسته‌ی همگان است. و ناقدان از جمله او را مظهر پشتکار، استقامت در تحقیق، دنبالگیری با روش، اصرار فوق‌العاده در پژوهش، صبر بی‌پایان در به سامان رسانیدن بحث، دریاسانی در کثرت

[صفحه ۳۲۹]

مآخذ، توفیق رفیقی در پیدا کردن موارد مسائل، و شگرفی در بررسی دانسته‌اند.

اکنون برای اینکه هر راهی راه دانش و فضیلت و هر پژوهشگر فرهنگ و معرفت، چه دانشجو، چه استاد، چه روحانی، چه غیر روحانی، از رده‌ی سرمشقهای والایی، که در این روزگار- چونان علامه‌ی دهخدا و علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی- داریم سرمشقی دیگر نیز در پیش چشم داشته باشد، در اینجا، به گوشه‌ای از چگونگی کار علامه‌ی امینی اشارتی می‌کنم.

صاحب الغدیر، از آغاز کار تحصیل و تحقیق، با چند تن دیگر از دانشیان روحانی،از جمله علامه قاضی شیخ محمد سماوی (م ۱۳۷۲) قرار بر آن می‌گذارند که چون همه‌ی کتابها را نمی‌توان به چنگ آورد، هر جای به کتابی خوب دست یافتند آن را رونویس کنند و نسخه بردارند و در اختیار یکدیگر گذارند. و همین سان رفتار می‌کنند. بدین گونه می‌نگریم که یکی از اشتغالات دوران زندگی تحصیلی و علمی صاحب الغدیر، جستجوی کتب خوب و شناخت نسخه‌ها و استنساخ آنها بوده است. کاری که تا سالهای پایان عمر خویش و کهولت سن نیز از دست نهشت.

از این میانه، نمونه را، اشاره می‌کنم به یکی از سفرهای اواخر عمر وی، یعنی سفر او به هند. این سفر پیش از ۴ ماه نشد. گزارش این ۴ ماه، و شرح نسخه‌های خطیی که علامه‌ی امینی در طی این مدت خوانده و رو نویس کرده است، در شماره‌ی دوم و سوم مجله‌ی کتابخانه‌ی نجف (صحیفة المکتبه) انتشار یافته است. بنابر آنچه در این گزارش آمده است، صاحب الغدیر، در این ۴ ماه، به جز دید و بازدیدهای لازم، سخنرانیها و منابر، مصاحبه با استادان، امامت جماعت در چند جای، پذیرفتن دعوت اهالی چند شهر و رفتن به آن شهرها، و دیگر حرکات و انتقالاتی که لازمه‌ی سفر است، به جز اینها، در حدود ۲۵۰۰ صفحه، خود به دست خود استنساخ و رونویسی کرده و نسخه

[صفحه ۳۳۰]

برداشته است، یعنی افزون بر ۶ جلد کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای، آن هم از روی اصول و مآخذی کهن و قدیمی و متروک و مغفول، در درون کتابخانه‌های بزرگ، و غرق در خاک و ناشناخته، و بیشتر با خطهایی نامأنوس و دیرخوان...

و ذکر این عدد (۲۵۰۰) [۲۷۶] بر طبق آمار است نه همین گونه. و این همه به جز آن مقدار استنساخ و رونویسی است که گاه دیگران، به عنوان کمک به او، زیر نظر او، به انجام رسانده‌اند. نیز به جز کتابهایی است که در این مدت (۴ ماه) در چندین کتابخانه خوانده است. کتابخانه‌هایی که در این سفر مورد استفاده و بازدید وی قرار گرفته است بدین شرح است:

۱- کتابخانه ناصریه (لکنهو)، ۳۰۰۰۰ جلد کتاب

(با نسخه‌های خطی نادر فراوان)

۲- کتابخانه‌ی مدرسهٔ الواعظین (لکنهو)، ۲۰۰۰۰ جلد کتاب

(با مقداری خطی نفیس)

۳- کتابخانه‌ی سلطان‌المدارس (لکنهو)، حدود ۵۰۰۰۰ جلد کتاب

(با مقداری خطی منحصر به فرد)

[صفحه ۳۳۱]

۴- کتابخانه‌ی ممتاز العلماء (لکنهو)، حدود ۱۸۰۰۰ جلد کتاب

(بسیاری از این تعداد خطی)

۵- کتابخانه‌ی فرنگی محل (لکنهو)، ۹۰۰۰ جلد کتاب

(۴۰۰۰ جلد خطی)

۶- کتابخانه‌ی ندوهٔ العلماء (لکنهو)، حدود ۶۰۰۰۰ جلد کتاب

(۵۵۰۰ جلد کتاب خطی)

۷- کتابخانه‌ی امیرالدوله (لکنهو)، بیش از ۱۱۰۰۰۰ جلد کتاب

۸- کتابخانه‌ی دانشگاه اسلامی علیگره [۲۷۷] (علیگره)، ۵۰۰۰۰۰ جلد کتاب

۹- کتابخانه‌ی عمومی رضا (رامپور)

۱۰- کتابخانه‌ی خدابخش (پتنه)، ۵۰۰۰۰ جلد کتاب

(با مقدار زیادی نسخه‌ی خطی)

۱۱- کتابخانه‌ی عمومی دانشگاه عثمانی (حیدرآباد)، ۱۱۱۰۰۰ جلد کتاب

(۶۰۰۰ جلد خطی)

۱۲- کتابخانه‌ی عمومی آصفیه (حیدرآباد)، ۱۲۵۰۰۰ جلد کتاب

(۱۶۲۰۶ جلد خطی)

۱۳- کتابخانه سالار جنگ (حیدرآباد)، ۵۲۰۰۰ جلد کتاب

(۷۰۰۰ خطی)

آری چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

و در پی آمد همین گونه کار کرد است که می‌نویسند:

در نتیجه‌ی این سفرها، و پژوهش در کتابخانه‌ها ... کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین، زینت یافت به صدها کتاب و «اصل» در فقه و تفسیر و حدیث، و مسندها، و

[صفحه ۳۳۲]

امالی‌ها، و جزوه‌ها، و گزیده‌های خطی نفیس، که در سده‌های اول اسلامی تألیف شده است، یعنی منابعی که مراکز علمی و فرهنگی ما، در ایران و عراق، از آنها خالی بود. و عالمان و محققان همواره به آنها نیازمند بودند [... ۲۷۸].

روح علمی، روح برادری اسلامی

لازم می‌دانم، به مناسبت سخن از کتاب و کتابخانه، یاد کنم که صاحب «الغدیر»، نسبت به کتابهای محققانه و مستند عالمان اهل سنت دلبستگی شگرف نشان می‌داد. و آن دسته از تألیفات این عالمان مسلمان را که با دست امانت و با روح علمی نوشته شده است و مایه‌ور است و سرشار از علم و اطلاع و عمق و برخوردار است از صحت استناد، می‌ستود و ارج آنها را خاطرنشان می‌ساخت. به طوری که هر جای از این گونه کتابها نشان می‌یافت به سراغ آن می‌شتافت. و اگر نمی‌توانست نسخه‌ای از آنها به چنگ آورد، خود می‌نشست و از روی آنها می‌نوشت و نسخه بر می‌داشت. او همواره تأکید می‌کرد که این گونه کتب چاپ شود و انتشار یابد. در محافل خصوصی نیز اهل فضل و مؤلفان را به مراجعه و دقت در آنها و چاپ و تصحیح و نشر آنها ترغیب می‌نمود. در مثل، از کتابهایی مانند «المنصف» [۲۷۹] ابن‌ابی‌شیبه، یا «احکام القرآن ابوبکر حصاص»، [۲۸۰] با بزرگداشت نام می‌برد. از

معاصران، نیز از جمله، از کتابهای «جمهرة خطب العرب»، «جمهرة رسائل العرب» - تألیف احمد زکی صفوت، و کتاب «الغزالی» - تألیف دکتر احمد فرید رفاعی درباره‌ی غزالی

[صفحه ۳۳۳]

و کتابهای علی فکری مصری و ... با ستایش یاد کرده است. [۲۸۱] حتی گاه آرزو می‌داشت که کتابی را، از این دست، با وجود سالخوردگی و کهولت از بر کند. هنگامی که پسرش، شیخ محمد هادی امینی، کتاب «فتح الملك العلی» - تألیف عالم سنی حافظ محمد احمد صدیق مغربی، را تحشیه کرد و به چاپ رسانید، در نامه‌ای به او چنین نوشت:

...و انی منذ طالعته قبل ردح من الزمن لم افارقه قط، و انما امعن النظرة فیه مرة بعد اخری، و اعید جدة الوقفة دونه، والاخذ من منابع علمه الفضفاض. و قد اخذ مجامع قلبی حتی انی لو کنت تمکنت من حفظه لحفظته- مع کبر سنی- برمته، بالشوق المؤکد. فعلیك بمطالعة امثاله من الکتب النفیسة القیمة، و قلماهی.

- من از آن روز که این کتاب را خواندم هیچگاه کنار نگذاشتم. باربار آن را ژرف می‌خواندم و در برابر چشم می‌داشتم و از چشمه ساران سرشار از دانش آن سیراب می‌شدم. این کتاب چنان مرا شیفته ساخته بود که اگر برایم شدنی بود که آن را از بر کنم، پیرانه سر، با شوق بسیار این کار را می‌کردم. بر تو باد که اینگونه کتابهای نفیس ارجمند را بخوانی، اگر چه اینگونه کتابها بسیار اندکند. [۲۸۲].

حتی می‌توان گفت خود تألیف و نشر کتاب «الغدیر» و مراجعه به آن، و دیدن آن همه مدارك و مآخذ از اهل سنت و آشنایی که برای خواننده، از این راه، با عالمان اهل سنت و آثار آنان پیدا می‌شود، این همه باعث رواج گرفتن بیشتر آن کتب در میان فاضلان و محققان شیعه شده است. هر چند ما شیعه از روزگاران قدیم به کتابهای اهل سنت مراجعه می‌کرده‌ایم و آنها را می‌خوانده‌ایم و می‌خوانیم، بر عکس

[صفحه ۳۳۴]

بسیاری از فاضلان اهل سنت، از این رو، در تألیفات شیعه، چه بسا یك نسبت ناروا درباره‌ی آنان، یا یك نقل تحریف شده از کتابهای آنان یافت نشود، اما در تألیفات ایشان چه عرض کنم؟ اگر اهل سنت، به صورت وسیع و عمیق، کتب ما را می‌خواندند، نه تنها برای شناخت و وحدت و مصالح اسلام و خنثی کردن زمینه‌سازیهای یهود و نصاری مؤثر بود، بلکه خود آنان نیز از خسرانی عظیم مصون بودند. زیرا بسیاری از حقایق وحی و علوم الهی و حقایق دینی، از پیامبر اکرم «ص» به علی و فاطمه رسیده است، و از ایشان به امام حسن و امام حسین، و از ایشان به دیگر امامان، و از آنان به اصحابشان و سپس به ما. و این علوم و حقایق در کتابهای بزرگان ما شیعه هست، علوم و معارفی که ائمه‌ی طاهرین آموخته‌اند و برای سعادت ابدی انسان تعلیم کرده‌اند. علوم و معارفی که ائمه‌ی طاهرین از پیامبر اکرم فرا گرفته‌اند و به شیعه آموخته‌اند، از بالاترین سطح معارف گرفته تا ساده‌ترین حکم فقهی. و این همه برای سعادت و خوشبختی دو جهانی انسان، یعنی سعادت ابدی تعلیم شده است.

خوب است در اینجا، سخن خویش را با کلامی از عالم بزرگ و جامع الفنون، شیخ بهاءالدین محمد عاملی، زیور دهیم. وی در خاتمه‌ی رساله‌ی «الوجیزة»، در علم «درایة الحدیث» می‌گوید:

جمیع احادیثنا- الا ما ندر- ینتهی الی ائمتنا الاثنی عشر، و هم ینتهون فیها الی النبی «ص»، فان علومهم مقتبسة من تلك المشکاة، و ما تضمنه کتب الخاصة- ره- من الاحادیث المروریة عنهم «ع» یزید علی ما فی الصحاح الست للعامة بکثیر، کما یظهر لمن تتبع احادیث الفریقین.

- همه‌ی احادیث ما- جز اندکی- به دوازده امام می‌رسد، و از آنان به پیامبر «ص»، زیرا علوم آنان از علم پیمغبر است. احادیث کتب شیعه که از امامان روایت شده است بسی بیشتر است از احادیث «صحاح ست» اهل سنت، چنانکه نزد آگاهان حدیث معلوم

است.

[صفحه ۳۳۵]

در شهرها و آبادیهای گیتی

اشاره

صاحب الغـدیر، برای به سامان رسانیـدن آرمانهای خویش، که در رأس همه‌ی آنها نشـر ولای صـحیح قرار داشت و ایجاد وحـدتی اصولی و تفاهم شده در میان مسلمانان،نیز دست یافتن به مآخذ مهم و معتبر اسلام به خاطر نشـر اسلام درست و احیای سنت و رفع تحریفها و بـدعتها، و نیز شـناخت دیگر جوامع اسلامی، در فرصـتهایی به حرکت و سـفر می‌پرداخت. این سـفرها را به صورتی بس ساده و اقتصادی انجام می‌داد، چنانکه با زنـدگی عالم زاهـدی چون او وفق دهـد. در سـرزمینها و شـهرها کعبه‌ی آمالش کتابخانه‌ها بود، چه عمومی و چه شخصـی، و هم استادان و محققان و متفکران و دانشـجویان و طلاب. مردمان نیز- آنان که او را می‌شناختند- قـدومش را گرامی می‌داشـتند و از سـر محبت و ولاـء، و علاـقه به علم و عـالم، بـا این مجاهـد راه، همگامی و همکاری می‌کردنـد. چنانکه از جمله، در مجله‌ی کتابخانه‌ی نجف می‌خوانیم:

نخستین لطفی که از رئیس کتابخانه دیـدیم [۲۸۳] تغییر ساعات رسـمی به مدت کار کتابخانه و توسعه‌ی وقت مطالعه بود، به همان ترتیـبی که علاـمه‌ی امینی می‌خـواست. چنـانکه این کـار را برای تسـهیل مطـالعه و همکـاری و ابراز علاـقه به علاـمه‌ی امینی، مـدیر کتابخـانه‌ی رامپور و جاهـای دیگر نیز کرده بودنـد. این بود که هر روز ساعت ۶ صـبح به کتابخانه می‌آمدیم تا ۱ بعدازظهر. در این وقت برای استراحت به خـانه بـاز می‌گشتیم تـا سـاعت ۴. سـپس به کتابخـانه می‌آمـدیم و به مطالعه و نوشـتن و اسـتنساخ خود ادامه می‌دادیم تا ۸ بعدازظهر. و بدین ترتیب هر روز بین ۱۱ تا ۱۲ ساعت مرتب کار می‌کردیم. [۲۸۴].

[صفحه ۳۳۶]

و همی به یاد داریم کوششـهایی را که از مدیر محترم کتابخانه، اسـتاد فاضل، امتیاز علیخان عرشـی [۲۸۵] مشاهده کردیم. وی برای پایـدار مانـدن این بنیـاد مقـدس فرهنگی و جمع آوری کتب پربها و مواریث نادر علمی و حفاظت سـرمایه‌ی کتابخانه از هیـچ گونه فعالیتی فرو گذار نکرده است ... برنامه‌ی کتابخانه از ساعت ۱۰ صبح تا ۴ بعدازظهر بود، ولی چون استاد نامبرده دید این وقت برای مطالعات ممتد علامه‌ی امینی بسـنده نیست، دستور داد که تا ما در «رامپور» یم کتابخانه از ساعت ۶ بامداد تا ۴ بعدازظهر، ۱۰ ساعت متوالی، باز باشد. و خود استاد مرتبا صبحها پیش از ساعت ۶ حاضر می‌شد و کتابهایی که مورد نیاز ما بود آماده می‌کرد و دم دست می‌گـذاشت. این کار [زود آمـدن بامـداد ساختن کتابها] بسـی سـخت و مشـقت بار بود، اما به حکم عاطفه و برای خدمت به علم و فضیلت، خویش را برای انجام دادن آن مهیا ساخته بود و بدین زحمت گرانبها تن در داده بود. [۲۸۶].

[صفحه ۳۳۷]

همین گونه دارنـدگان نسـخه‌های نفیس- چنانکه در پیش نیز یاد کردیم- از سـر ارادت به کار و مقصد وی، و هم اطمینان به امانت او، نسـخه‌هایی گرانبها، برای کتابخانه، به او می‌سپردنـد، یا به شـخص وی اهـدا می‌کردند، و او نیز به کتابخانه‌ی مولی اهدا می‌کرد. چنانکه در «صحیفهٔ المکتبه» در شرح آثار مهم کتابخانه‌ی ناصریه می‌خوانیم:

۱۹- ذخیرهٔ المآل فی شـرح جواهر اللال فی فضائل الآل. تألیف شـهاب الدین احمد بن عبد القادر حفظی شافعی ... در ۴۰۶ صفحه. این نسـخه گرفته شـده از نسـخه‌ای نفیس، به خـط مؤلف، که نزد اسـتاد محقق سـید سـبط الحسن بود و به علامه‌ی امینی اهـدا کرد. معظم له نیز آن نسخه را به کتابهای کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین «ع» ضمیمه کردند. [۲۸۷].

باری این سفرها سرشار بود از استنساخ، مطالعه، تهیه‌ی مآخذ، برخورد و ملاقات با استادان، اصلاح و ارشاد مردم، تربیت اهل و تأثیر در آنان و گاه گاه، اقامه‌ی جماعت، منابر عمومی، و القای بحث و ایجاد زمینه‌های فکری در مسائل مربوط به شکل حکومت در اسلام. مهمترین نتیجه‌ی این سفرها، نشر مفاهیم ولایت بود، زیرا صاحب الغدیر به هر سامانی که می‌رفت و به هر آبادیی که پای می‌نهاد،مفاهیم ولایت صحیح را با خود می‌برد و نشر می‌داد و تازه می‌کرد، و همه جا ولای فلسفه‌ی سیاسی حکومت «غدیر» را خاطرنشان می‌ساخت. شهرهایی که وی با خصوصیات یاد شده به آنها سفر کرده است، به جز شهرهای عراق، از جمله اینهاست: حیدرآبادد کن، علیگره، بمبئی، لکهنو، پتنه، رامپور، جلالی (در هند)، اصفهان،قم، مشهد، همدان، کرمانشاه، تبریز، بیروت، دمشق، مکه، مدینه، فوعه، کفریه، معرهٔ مصرین، نبل، حلب ... که گزارشی از این سفرها انتشار یافته است.

[صفحه ۳۳۸]

زندگی مردان بزرگ

محبی، مؤلف «خلاصهٔ الاثر»، در شرح حال «شیخ بهاءالدین عاملی» می گوید:

شیخ سزاوارترین کس است که اخبارش گفت شود و مزایایش بازگو گردد و فضایل و بدایع وجودی او را ارمغان مردم جهان سازند...

ژان ژاك روسو، در کتاب تربیتی «امیل» می گوید:

من خوشتر دارم برای شروع به مطالعه در قلب بشر شرح زندگی خصوصی مردان بزرگ را بخوانم.

از این رو یکی دیگر از نتایجی را که من از شناساندن اینگونه مردان در نظر دارم، همین آموزندگی و شخصیت سازی و همت پروری و افق آفرینی و جوهر بخشیی است که از مطالعه‌ی کارها و کوششهای اینان عاید نسل جوان می‌شود.

آری، برای مطالعه‌ی جوانان، هیچ چیز بهتر از شرح حال بزرگان نیست، زیرا وجود نوابغ، نمونه‌ی مجسم کلیه‌ی فضایلی است که ما می‌خواهیم با نصایح و دستورهای خود، به فرزندان امروز تعلیم دهیم.

«قرآن کریم» نیز سرگذشت امتها و افراد را آورده است، تا شرح زندگانی و عاقبت نیك خوبان و نیکان و کوشندگان، سازنده باشد و پایان کار و سوء عاقبت بدان و بدرفتاران و هلاك شدگان و اهمالگران بر حذر دارنده.

با توجه به سخن محبی که نقل شد، زندگی «صاحب الغدیر» نیز شامل نوادر

[صفحه ۳۳۹]

احوال و اتفاقات طرفه و حکایات آموزنده‌ی بسیار بود. احوالی و چگونگیهایی در جهت تأییدات معنوی و گشایشهای غیبی در کار او، و هم احوالی از آن دست که مربوط است به فداکاریهای ژرف در طلب علم وبه چنگ آورن مآخذ و عشق سوزان به ادامه‌ی راه. من شنیده‌ام که چهار تن از محققان عرب، سرگرم نوشتن شرح زندگانی او هستند در چهار بخش، از جمله بخشی مربوط است به همین احوال و قضایا. و این احوال در آن کتاب از کسانی روایت خواهد شد که سالیانی دراز با او مصاحب و معاشر بوده‌اند. بنابراین مستند خواهد بود. و من اکنون حتی از ذکر قضایایی که خود از آنها آگاهم می گذرم، تا این قسمت را در آن نوشته- که امید است جامع باشد- بخوانیم.

منادی آزادی

کم‌کم به پایان این بخش از این کتاب نزدیك می‌شویم. در اینجا اشاره‌وار، زیر چند عنوان دیگر، درباره‌ی «صاحب الغدیر» سخن

می گویم. «صاحب الغدیر»،یکی از احرار جهان و آزادگان بزرگ و منادیان آزادی بود. او به حق مصداق این بیت «فؤاد کرمانی» بود:

عالم آن است که آزادی عالم طلبد

کامل آن است که از خلق برد نقصان را

تاریخ زندگی و مجاهدات و اهداف وی، همه شاهد راستین این گفته‌اند. و او چه بسا سخنانی در محافل خویش در این باره می گفت و اذهان را می‌شوارند و جانها را توان می‌داد.

همین امر مهمی را که وجهه‌ی همت قرار داده بود: احیای فلسفه‌ی سیاسی اسلام

[صفحه ۳۴۰]

و احقاق حق علی بن ابیطالب و نشان دادن اشتباهات و تحریفهای مؤلفان مختلف و نزدیک ساختن مسلمین به هم، از راه تفاهم، این همه، عناصر اصلی کردار او در راه نشر آزادگی بود و برطرف ساختن همه‌ی مظاهر عبودیت فردی و اجتماعی. بنابراین، آنچه بدین شرح درباره‌ی برخی از مکاتب انقلابی اسلامی گفته‌اند:

می‌خواستند نظام سیاسی حاکم بر عالم اسلام را واژگون کنند، و برای وصول به این مقصود، به واژگون ساختن نظام عقلی که بر زندگی مسلمانان سیطره داشت نیز پرداختند [... ۲۸۸].

درباره‌ی کار این متفکر و مصلح دینی نیز صدق می کند. و او، در این راه بزرگ، متکی بود به خدا، و به میراث پربار ۱۴ قرن اسلام که خود وارث آن بود؛ و به حق عظیمی که درصدد احیای آن برآمده بود؛ و به شخصیت و همت و پشتکار خویش. و از این جهت، به معانی این بیت محمد مهدی الجواهری- شاعر معروف عرب- درباره‌ی سید جمال‌الدین اسدآبادی، از وجنات اعمال و آرمانهای او نمایان بود:

و لم ار فی الرجال کمستمد

من الحق اعتزازا و اعتدادا

مصلح دینی و اجتماع

«بدین گونه می‌نگریم که صاحب الغدیر، به حق، یکی از مصلحان راستین دینی و اجتماعی بود که در همه‌ی حرکات و سکنات خویش، در اندیشه‌ی سامان بخشیدن به نابسامانیها بود، چه نابسامانیهای علمی و چه اجتماعی. او به خوبی درک کرده بود که آن همه مطلب ناروا و نادرست که در کتابها آمده است و منتشر می‌شود، چگونه به زیان جامعه است و چگونه اذهان را متشتت می‌سازد و بنیان وحدت و هماهنگی اجتماع اسلامی را ویران می کند. از این رو، از تألیف «الغدیر» گرفته تا کوتاهترین

[صفحه ۳۴۱]

سخنرانیی که می کرد، همه و همه، با این فکر بود که چگونه بر این همه تشتت پیروز آید و چسان مؤلفان خائن را بشناساند و ذهن جامعه را از خوراکهای مسموم و تألیفات تفرقه‌انگیز و سرشار از جعل و بهتان دور بدارد و چگونه صفا و صلاح و عزت و شرف را به میان اقوام مسلمان باز گرداند »...

خطیب تاریخ

از مواهب «صاحب الغدیر»، نیروی نطق شگفت و مهیج وی بود. او صاحب سیمایی بود با مهابت و هیئتی شکوهبار و «صدایی در

خور دلیران» و معلومـاتی بیکران و حافظه‌ای نیرومنـد و ایمانی عمیق و توجهی درست و نیتی پاک، و بـدین گونه چون به سـخنرانی دهان می‌گشود، شگفتی‌زای نبود اگر دهها هزار نفر را گرد آورد و تحت تأثیر گیرد و ساعتها گوش به سخن خویش بدارد.

او به هنگام سخنرانی، مصلح اسلامی دیگر، سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی را به یاد می‌آورد. او حتی در محافل عادی که سخن می‌گفـت، شـور اخلاـص وعمـق منطـق و شـعله‌ی حمـاسه‌اش همه را دگرگـون می‌کرد. در منـابر نیز چونـان خطیـبی بیهمـال سـخن می‌گفت. و چون به سخن او گوش فرا می‌دادی می‌گفتی قرنهای اسلامی دهان گشوده‌اند تا با تو سخن گویند.

و در این سـخنرانیها و محافـل چه بسـیار انبوهـان جمعیت که گرد می‌آمدنـد، متجاوز از چنـد هزار و گاه چن ده هزار ... که از این جمله بود مجالس اصفهان، مشهد، همدان، کرمانشاهان، تهران، حیدرآبادد کن، کانپور و برخی از شهرهای سوریه و عراق و...

درست به یاد دارم که در تابستان سال ۱۳۳۸ شمسی، که علامه‌ی امینی در مشهد

[صفحه ۳۴۲]

بود، گروهی از وی درخواست کردند تا به منبر رود. البته چنین نبود که او اهل منبر باشد، به معنای متعارف، و هر جای بدان بپردازد مگر آنگاه که عالمان و خواص برای اسـتفاده‌ی عموم از او درخواست سـخنرانی می‌کردنـد. باری تقاضای مردم مشـهد قبول افتاد و مجلسـی بس عظیم و شـکوه‌زای، در مدرسه‌ی نواب مشـهد، برپا گشت-مجلسی تاریخی: همه‌ی صحن بزرگ مدرسه‌ی نواب فرش شده بود. نخست به هنگام اذان مغرب، این جای وسیع پر می‌شد از صفوف نمازگزاران- زیرا به درخواست افاضل، «امینی» آن چند شب، نماز مغرب و عشا را در آنجا به جماعت خواند- و چه بسیار کسان که می‌آمدند برای پیوستن به این صفها و جای نبود. سپس چون منـبر آغـاز می‌گشت، سـیل جمعیت- به معنـای راستین این تعبیر- به سوی این مجلس سـرازیر می‌شـد.شـبهای آخر، پس از پر شـدن مـدرسه و برخی غرفه‌هـای طبقـات بالاـ عـده‌ای از مردم بر بام مرتفع مـدرسه بالا می‌رفتنـد. در راهرو مـدرسه، نیز همین سان جمعیت موج می‌زد و بر سـر هم می‌ریخت، تا داخل خیابان، و دو طرف خیابان و پشت در دکانها که بسته بود و در سطح پیاده‌رو و مقداری از سواره‌رو و کناره‌های جوی خیابان، تا کوچه ملک، و از طرف رو به قبله تا مسـجد حاج ملا هاشم و درون مسـجد. و این همه با بلندگوهای متعدد می‌توانستند، صدای «صاحب الغدیر» را بشنوند. و خدا داند که شماره‌ی آن جمع و آن مردمان در آن شبها چه انـدازه بود. از نظر کیفیت نیز بـدان گونه کمماننـد بود: خواص مردم، فقهـا، عالمان، اسـتادان دانشـگاه، فاضـلان، دانشـجویان و جوانان، شـرکت داشـتند و حتی کسانی در صـفوف آن جماعت و پای آن منبر دیده شدند، که کمتر به کسی اقتدا می‌کردند یا پای منبری می‌رفتنـد.حضـرت شـیخ مجتبی قزوینی نیز، با ضـعف مزاج و دوری راه، در این مجلس شـرکت می‌کرد. یکی از شـبهایی که حضور داشت و در یکی از غرفه‌های فوقانی ضـلع شـرقی مدرسه، با جمعی از طلاب، نشسـته بود، به هنگام ختم مجلس- که شـکوه مجلس همین گـونه نمایـان بـود و خلقهـای انبوه، چون سـیلهای خروشـان بهـاری که در دورن دره‌هـا می‌غلتنـد، برای بیرون رفتن از مجلس، از این سو به آن سوی می‌شدند،

[صفحه ۳۴۳]

و فروغ ارواح پاک شده و جانهای صـفا یافته از چشمانشان بیرون می‌تراوید- به حضورش رفتم، شیخ گفت: «چنین مجلسی در قرنی اتفاق می‌افتد».

امام جماعت

در برخی از شـهرها، چون فرصتی پیش می‌آیـد، مردم از «صاحب الغدیر» می‌خواسـتند تا پای به محراب نهد و بر خلق امامت کند. و می‌شد که وی خواهش مردم را می‌پذیرفت و برای اقامه‌ی شعائر و احیای سنت، اقامه‌ی جماعت می‌کرد.

...آنگـاه نمـاز جمـاعت اعلاـم شـد. مردم در مسـجد جامع جلالی [هنـد] گرد آمدنـد، و فریاد خلق به تکبیر و صـلوات، در معابر و

میدانها، بلند گشت و نماز ظهر و عصر، و سپس نماز شام و خفتن، با جماعت برگزار گردید [... ۲۸۹].

و از این جمله بود، همان شبهایی که در مدرسه‌ی نواب مشهد منبر می‌رفت. و- چنانکه اشاره شد- نماز جماعتی برپا می‌گشت بیمانند، نمازی که در جلو صفوف آن،یکی از رشیدترین یاران علی ابن‌ابیطالب «ع» در این قرن قرار داشت. نمازی که بی‌گمان، ارواح پاکان نیز از آن خرسند بود. نمازی که به حق، معراج مؤمن بود. هجوم مردم برای پیوستن به صفوف جماعت- آن جماعت منظم پرشکوه پردامنه، که هیچگاه، به هنگام تذکر خاطر، منظره‌ی زیبا و روحانی و پر جلالش از برابر دیدگانم دور نمی‌شود- تماشایی بود.

درگذشت

سرانجام «صاحب الغدیر» درگذشت، انا لله و انا الیه راجعون. او پس از اینکه از پرکاری بی‌امان خویش دچار فتور جسمی شد و بیمار گشت، تا حدود ۴ سال مانده

[صفحه ۳۴۴]

به درگذشت، به بیماری توجهی چندان نمی‌کرد و از کار باز نمی‌نشست. تا اندک اندک، کار آسیب وی بالا گرفت و او را از کار باز داشت، کتاب از جلو دیدگان وی دور کرد و خامه از دست وی بستاند. این بود که معالجه را رخت به تهران کشید. در این شهر با رسیدگی خویشان و ارادتمندانش به معالجه پرداخت تا روزی که به بیمارستان منتقل شد. بیماری و بستری شدن وی حدود دو سال به طول انجامید. چون نزدیکان وی از معالجات تهران مأیوس شدند، با هزینه‌ی خویش او را، به خارج فرستند. این سفر درمانی ۲۹ روز طول کشید. و از آن، بدون معالجه‌ی قطعی، همراه یکی دو تن که در خدمتش بودند به تهران بازگشت. و همینسان حال وی به سختی گرایید، تا اینکه به روز جمعه‌ی ۱۲ تیرماه ۱۳۴۹ مصادف با (۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۹۰)، نزدیک ظهر، در سن ۶۸ سالگی (به سال هجری شمسی)، و ۷۰ سالگی (به سال هجری قمری)، بدرود جهان گفت- در تهران، خیابان شاهپور، کوی نیشابور.

در دوران بیماری، گاه به عیادتش می‌رفتم. و از جمله، در آخرین دقایق عمرش یک بار دیگر به دیدار او موفق شدم، و حالت خاصی را در لحظات احتضار او مشاهده کردم. همین اندازه می‌توانم گفت، ایمان واقعی و محبت علی و خدمت به علم و هدایت خلق، در آن لحظات- لحظات نزع و به تعبیر سعدی: «رفتن جان از بدن»، که تنها بر مؤمنان و پاکان و پایداران و شکیبایان فرخنده است- به صورت چگونگی ویژه تجسم یافته بود، و حالت روحانیی غیر قابل وصف، در آن اتاق و در گرداگرد بستر وی پدید آورده بود، چنانکه می‌گفتی، هرچه مادی از عالم ماده و کدورت است از آنجا رانده‌اند و به جای آن، قطعه‌هایی از فضاهای روشن و عطرآگین جهان مینویان و سپیده‌دمان پاک و روانبخش بهشتهای جاودان، پراکنده‌اند و ارواح مکرم به دیدار او و پیشباز روح او آمده‌اند. خداوند همواره روان او را شادمان سازاد و جان او را بر روی بال فرشتگان، در زلالهای رحمت خویش، تا جاودان، به پرواز دارد.

[صفحه ۳۴۵]

سپس، به روز شنبه، بامداد، جنازه‌ی وی، از همان خیابان، تا سه راه بوذر جمهری و از آنجا تا مسجد ارک تشییع شد. آنگاه پس از چند روز، به سرزمین علم و آستانه‌ی عشق جاودان، نجف اشرف، حمل گردید. در عراق نیز از جنازه‌ی وی تجلیل کردند. در نجف پس از ادای مراسم و طواف در حرم دوست، او را در کنار کتابخانه‌ای که خود تأسیس کرده بود (مکتبة الامام امیرالمؤمنین العامة) به خاک سپردند- «دو کتابخانه در پهلوی هم». تا تربت او نیز، چونان کتابخانه، مطاف دل مشتاقان علم و کتاب باشد، و هر محققی، به هنگام ورود به کتابخانه، از آن روح بلند و عاشق بیقرار کتاب الهام گیرد، و هر طالب علم و دانشجو، زندگی، زهد، امانت، اخلاص، استغنا، پایداری، اصلاح طلبی و چگونگی کار وی را و عشق همواره سوز او را به کتاب و خواندن سرمشق خویش سازد.

پس از رحلت «علامه‌ی امینی» در نجف، از سوی عالمان و فقها و مرجع اعظم، و همین گونه در سایر شهرها و اماکن مختلف ایران و دیگر سرزمینهای اسلامی، مجالس ترحیم و تجلیل برای او برپا گشت. دیگر «الغدیر» در میان ما، ماند، اما «صاحب الغدیر»، نه.

[صفحه ۳۴۶]

در زیر رواق تاریخ

من درباره‌ی تشییع جنازه‌ای که تهران از «صاحب الغدیر» کرد، سخنی نمی‌گویم. شاید بیش از آنچه کرد نمی‌توانست. چنانکه از مجلات و روزنامه‌ها و خبرگزاریهای ایران، در مورد منعکس کردن این مصیبت بزرگ وتجلیل از شخصیت و خدمات «علامه‌ی فقید» نیز ذکری به میان نمی‌آورم.

ولی هنگامی که خود در آن مراسم شرکت کردم، آنچه را مناسب بود، با خویشتن می‌پنداشتم: می‌پنداشتم که این عالم بزرگ اسلامی شیعی و حجت آل محمد «ص» - و با کاربرد درست کلمه، «حجةالاسلام» - که درگذشته است، معلم امت، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، است و این جنازه، جنازه‌ی اوست.

آری، میان مردان بزرگ، همواره شباهتهای چندی است، به ویژه آنان که در یک راه گام گذارده‌اند و برای نشان دادن یک حقیقت فدا شده‌اند و از شعله‌ی یک عشق سوخته‌اند، همان‌سان که اقیانوسها به هم مرتبطند و قله‌های رفیع همنواخت و هامونهای بزرگ در پهناوری و عمق همگونه و جنگلهای کهن در رازوری چونان هم و رودهای عظیم در بسترهای پر صخره‌ی خویش همسان.

باری، من می‌پنداشتم که: مردی که پس از چهل سال دفاع مقدس و اصلاح

[صفحه ۳۴۷]

ژرف و نشر علم و زنده کردن سنت و پاک ساختن حدیث و پیراستن تاریخ و استوارسازی تفسیر و نشان دادن حجت و ارائه‌ی مدرک و احیای ارواح و استحکام بخشیدن به حقایق ایمانی جامعه و بر تافتن سخت‌ترین مجاهدات در راه احیای اسلام و رهایی امت و شناساندن فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی قرآن، هم اکنون درگذشته است، همرسالت دیگر خویش، در قرن پنجم، معلم امت، محمد بن محمد بن نعمان مفید است، و این جنازه، جنازه‌ی اوست بر سر دستها و دوشها. و این، میدان آشنان بغداد است که با ۸۰۰۰۰ تن بر او نماز می‌گزارد...

جنازه‌ی «صاحب الغدیر» را می‌دیدم که از زیر رواق تاریخ عبور می‌دهند. میدانها و خیابانها پر است از جمعیت، همه سیاهپوش و غرق در تجلیل از علم. آفتاب سو کند و تیره می‌تابد. درفشهای سیاه همه جا در حرکت است و ابرهای سیاه بر فراز سرها در تلاطم. آسمان غبارآلود است و افق تیره و تار. صوت قرآن، از هر سوی بلند است، و قاریان با لحن خوش و غمناک، آیات قرآن را می‌خوانند:

قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون. [۲۹۰].

- بگوی: آیا همسان باشند آنان که بدانند و آنان که ندانند؟

و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما. [۲۹۱].

خدای افزونی داد مجاهدان را بر نشستگان، مزدی بزرگ

[صفحه ۳۴۸]

یرفع الله الذین آمنوا والذی اوتو العلم درجات. [۲۹۲].

- تا خدای برتری دهد و درجات آنان را که گرویدند، از میان شما، و آنان را که دانش دادند...

انما یخشی الله من عباده العلماء. [۲۹۳].

– از خدای ترسند (و او را شناسند و رعایت دستورات او کنند) عالمان و دانایان.

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی. [۲۹۴].

– بگوی: نمی‌خواهم از شما بر این (پیغام رسانیدن) هیچ مزدی، لیکن از شما خواهم دوست داشتن خاندانم را.

شهدالله انه لا اله الا هو و الملائکهٔ و اولو العلم قائما بالقسط. [۲۹۵].

– گواهی داد خدای که نیست خدایی جز او، و گواهی دادند فرشتگان و خداوندان دانش. (خدای) ایستاده است به داد و عدل.

و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرهٔ و قدرنا فیها السیر، سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین. [۲۹۶].

پاورقی

[۱] «متشخص» را در اینجا به معنای لغوی یا عرفی آن به کار نمی‌برم، بلکه.به معنای فلسفیش به کار می‌برم، یعنی حماسه‌ای که ابعاد خویش را شناخته و در آفاق تعین و تحقق خود تابیده است.

[۲] «الغدیر»، ج ۲۴۳: ۷. ترجمه قسمت آخر، که بخشی است از آغاز آیه ۴۱ سوره ۳۰ (روم)، از تفسیر «کشف الاسرار» میبدی (تالیف اوایل قرن ششم هجری) گرفته شده است (ج ۴۶۰: ۷).

[۳] و این گونه پیشوایان، «شهادت» را «احدی الحسنیین» می‌دانند، و «احدی الحسنیین» می‌خوانند. در این باره، درگذشته، به سخن معروف مالك اشتر نخعی شاگرد خاص علی «ع» می‌رسیم (الغدیر، ج ۹۵: ۱۰) و در حال به سخن پیشوای شیعی اندیش.

[۴] نام‌های پاکی را که در این چند سطر آوردیم، از باب نمونه بود و ذکر گرفتاری‌هایشان نیز نمونه.

[۵] در تاریخی که این مقدمه نوشته می‌شده است (۱۳۹۱ ق).

[۶] «تاریخ بغداد» حافظ ابوبکر خطیب بغدادی، ج ۴۷: ۱.

[۷] بویژه که اگر در این دم زدن، تنها به جنبه تاریخی آن بسنده نکنند و به موضع انسانی و علمی و اجتماعی امروزین آن نیز نظر داشته باشند.

[۸] سوره ۳۴ (سباء)، آیه ۲۸.

[۹] «آیات غدیر»، در «الغدیر»، ج ۱۲۴: ۱ تا ۲۶۶، ج ۱۵۶: ۳ تا ۱۶۲، و مآخذ «الغدیر»، از تفاسیر اهل سنت.

[۱۰] سوره ۳۷ (صافات)، آیه ۲۴.

[۱۱] «الغدیر»، ج ۳۸۸: ۱.

[۱۲] خطبه‌ای (سخنرانیی) که در ظاهر، برای احقاق حق مسلم و میراث شرعی خانواده پیامبر «ص» ایراد شد، یعنی استرداد فدك، اما در واقع، فدك، عنوان بود، و مقصود اصلی، احیای ذهن جامعه بود و نجات امت و نشاندادن انحراف اصولی در مقام رهبری و بر حذر داشتن اجتماع از پذیرش مراحل اولیه ظلم، تا به مراحل بعدی نکشد و پایه‌های ستم استوار نگردد. این خطبه فاطمیه، در حقیقت، یکی از نهادهای اساسی «فلسفه سیاسی» در اسلام است.

[۱۳] «من لا یحضره الفقیه»، ج ۳۷۲: ۳، «مشیخهٔ» ۱۱۴، «ریاحین الشریعهٔ»، ج ۳۱۴: ۱ به بعد و مآخذ آن از کتب اهل سنت.

[۱۴] ایمان به شعار پس از صحیح بودن آن از عمده‌ترین عوامل پیشرفت آن است، که «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه »... (سوره ۲ آیه ۲۸۵)، یعنی: «پیامبر به آنچه بر او نازل شد بگروید و ایمان آورد». رمز صداقت رهبران نیز همین ایمان است. و از اینجاست که در تاریخ اسلام، به تصدیق تجربه تاریخی و واقعیت ملموس، تنها ائمه آل محمد «ص» بودند که به خاطر همین ایمان به همه اسلام و رضا ندادن به هیچ گذشتی درباره آن، خود و فرزندان و نزدیکان و پیروان و حتی علاقه مندانشان، یا به دست

حکومت غاصب شهید شدند، یا همواره مورد انواع شکنجه و حبس و توهین و محرومیت اجتماعی و ... بودند، که یک نمونه آن در گذشته «فاجعه کربلا» است ... اما دیگر کسانی که رهبری جامعه‌های اسلامی را در دست می‌گرفتند، نخست به نام اسلام به قدرت‌می‌رسیدند، آنگاه با قرآن و احکام قرآن و عدل اسلامی، خداحافظی می‌کردند و قرآن را بر طاق‌می‌هشتند.

[۱۵] La derniere volonte de Mahmet ne fut point executee. II avait nomme Ali Oeuvres. Completes vol xi p ۲۰۹ Louis Maland

(این قسمت را آقای دکتر جواد حدیدی، استاد دانشگاه مشهد، در دسترس این بنده قرار دادند).

و اکنون چرا از ولتر فرانسوی (۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸) نقل می‌کنیم، با آن همه اعترافاتی که در این باره، از علما و عقلای ملل و مذاهب عالم، در طول تاریخ، و حتی از خود خلفا ثبت شده است؟ برای اینکه بدانیم که اشخاص دور از اسلام و دنیای اسلام و فرهنگ اسلام نیز، به این حقایق پی برده‌اند.

[۱۶] «تاریخ طبری»، ج ۱۷۵۶: ۴ چاپ لیدن.

[۱۷] گمان قوی، درباره این عالم و مورخ، این است که به علت محدودیتها و ملاحظاتی که ناگزیر از دربار عباسی داشته است، واقعه غدیر را که خط بطلان است بر هر خلافتی جز خلافت آل محمد «ص»، ذکر نکرده است، بویژه که سادات حسنی و حسنی و موسوی همواره علیه دستگاه خلافت می‌شوریده‌اند و ذکر واقعه غدیر در تاریخ رسمی، می‌توانسته است برای آنان بهترین تایید باشد. چون طبری این تاریخ را در بحبوحه قدرت عباسی در بغداد تالیف کرده است، و اطلاعاتی از قضایای عباسیان و مسائل خصوصی آنان به دست می‌دهد، که دانستن آن گونه مسائل، برای فقیهی عادی نامیسور است. از اینجا دانسته می‌شود که تالیف این تاریخ، بدون آگاهیی دربار عباسی، نبوده است. و چنین آگاهی نمی‌تواند محدود کنند و دست و پاگیر نباشد.

[۱۸] «بهار و ادب فارسی»، ج ۸۸: ۲.

[۱۹] چون در این نوشته، کلمه «حافظ» را مکر به کار می‌بریم، درباره آن توضیحی می‌دهیم. حافظ، در اصطلار علم حدیث و رجال اهل سنت، به دانشمندی گویند که ۱۰ حدیث، باسند، از حفظ بداند. بنابراین کسانی که در فرهنگ اهل سنت، به این عنوان شناخته شده‌اند و این لقب علمی به آنان داده شده است و ما نیز در مورد کسانی آن را به کار می‌بریم که از نظر متخصصان بزرگ اهل سنت، عنوانیاد شده به آنان اده شده باشد مرجعی معتبرند و قولشان درباره حدیث و سیر سند است.

[۲۰] چون در این نوشته، کلمه «حافظ» را مکر به کار می‌بریم، درباره آن توضیحی می‌دهیم. حافظ، در اصطلار علم حدیث و رجال اهل سنت، به دانشمندی گویند که ۱۰ حدیث، باسند، از حفظ بداند. بنابراین کسانی که در فرهنگ اهل سنت، به این عنوان شناخته شده‌اند و این لقب علمی به آنان داده شده است و ما نیز در مورد کسانی آن را به کار می‌بریم که از نظر متخصصان بزرگ اهل سنت، عنوانیاد شده به آنان اده شده باشد مرجعی معتبرند و قولشان درباره حدیث و سیر سند است.

[۲۱] سیره یا سیرت، یعنی: روش، رفتار. مقصود از سیره، در فرهنگ اسلامی، مجموعه اخبار و روایات راجع به زندگی و احوال پیامبر است. علمای سیره، یعنی کسانی که درباره تاریخ زندگی پیامبر آگاهی و اطلاع داشته‌اند.

[۲۲] «الغدیر»، ج ۲۹۶: ۱.

[۲۳] اینگونه سخنان از عالمان اهل سنت بسیار رسیده است. برای دین نمونه‌هایی چند «الغدیر»، ج ۱، فصل «الکلمات حول سند الحدیث».

[۲۴] حافظ ناصرالسنهٔ شهاب الدین ابوالفیض مذکور، این حدیث را از ۵۴ تن از اصحاب روایت کرده است. درباره این مولفان و ذکر حدیث غدیر (الغدیر)، ج ۱۴۷: ۱ تا ۱۵۱.

[۲۵] «الشیعهٔ و التشیع» تالیف شیخ محمد جواد مفنیه لبنانی ۲۸۸.

[۲۶] از این گونه اظهارات و حتی آشکارتر از آن، از این دو خلیفه، بسیار نقل شده است، آن هم از روی کتاب‌ها و مآخذ معتبر خود علمای اهل سنت. «الغدیر»، ج ۳۸۸: ۱ تا ۳۸۹، ج ۳۶۸: ۵، ج ۸۰: ۷ تا ۱۱۹: ۸۱و...

[۲۷] از این گونه اظهارات و حتی آشکارتر از آن، از این دو خلیفه، بسیار نقل شده است، آن هم از روی کتاب‌ها و مآخذ معتبر خود علمای اهل سنت. «الغدیر»، ج ۳۸۸: ۱ تا ۳۸۹، ج ۳۶۸: ۵، ج ۸۰: ۷ تا ۱۱۹: ۸۱و...

[۲۸] و خوشبختانه می‌نگریم که از میان جهان سنت، از یک فرستنده مشهور، در قرن چهاردهم اسلامی، همین فریاد را می‌زنند که شیعه در طول چهارده قرن زده است: «من انکر الغدیر فقد انکر الاسلام بالذات».

[۲۹] مقصود، برادر خدایی و دینی و مسلکی است و اشاره است به واقعه «مواخات» و پیمان برادری بستن میان اصحاب، که در آنجا پیامبر میان دو تن، دو تن، از اصحاب خود پیمان برادری بست. و چون به خود رسید، میان خویشتن و علی پیمان برادری بست و علی را برادر ایمانی خویش قرار داد.

[۳۰] آیا یک انسان عادی که طرحی را پی افکنده و کاری را به سامان رسانیده است بی وصیت و بی وصی می‌شود، صرف نظر از مقام پیامبری؟.

[۳۱] «شرح نهج البلاغه»، ج ۲۴۸: ۹ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر.

[۳۲] این روایت را علامه امینی؛ از این مآخذ معتبر اهل سنت نقل کرده است: «سنن بیهقی»، ج ۱۴۹: ۸ (از صحیح مسلم)، «سیرهٔ عمر»، تالیف ابن الجوزی ۱۹۰ «الریاض النضرهٔ»، ج ۷۴: ۲، «حلیهٔ الاولیاء»، ج ۴۴: ۱، «فتح الباری» (شرح صحیح بخاری)، ج ۱۷۵: ۱۳ (از صحیح مسلم) «الغدیر»، ج ۱۳۲: ۷ تا ۱۳۳.

[۳۳] «الامامهٔ و السیاسهٔ»، ج ۲۲: ۱.

[۳۴] «تاریخ طبری»، ج ۱۷۰: ۶ «الامامهٔ السیاسهٔ»، ج ۱۵۱: ۱.

[۳۵] «الغدیر»، ج ۲۸۳: ۱.

[۳۶] «الغدیر»، ج ۲۸۳: ۱.

[۳۷] «الجذور التاریخیهٔ للشعوبیهٔ» ۵ تا ۶.

[۳۸] «الغدیر»، ج ۱۵۹ تا ۱۹۶.

[۳۹] «الغدیر»، ج ۱۹۶ تا ۲۱۳.

[۴۰] ج ۳۰۳: ۱.

[۴۱] «الغدیر»، ج ۲۸۷: ۱.

[۴۲] برای شرح حال وی، از جمله «الاعلام» زرکلی، ج ۱۸۰: ۳.

[۴۳] چاپ اخیر آن، چاپ ۱۷، اکنون در مصر، در حال انجام یافتن است.

[۴۴] سوره ۹ (توبه)، آیه ۹۷.

[۴۵] و در حقیقت این حق، حق تنها فرد او نبود، حق اسلام و مسلمین بود، حق قرآن و قبله بود، حق همه احکام و حدود خدا بود و شهرها و مردمان در طول تاریخ. چون با حکومت او بود که همه شهرها و مردمان به حقیقت سعادت می‌رسیدند.

[۴۶] (المراجعات) ۳۰۱ تا ۳۰۳.

[۴۷] «طبری»، ج ۱۷۵۰: ۴، چاپ دخویه.

[۴۸] «تاریخ الادب العربی» تالیف دکتر عمر فروخ، ج ۳۰۹: ۱.

[۴۹] از جمله این آیات، بر طبق تفاسیر بسیاری از مفسران بزرگ اسلام، اعم از شیعه و سنی:

سوره ۴ (نسا)، آیه ۵۹

سوره ۵ (مائده)، آیه ۳، و آیه ۵۵، و آیه ۶۷

سوره ۲۸ (قصص)، آیه ۶۸

سوره ۳۳ (احزاب)، آیه ۳۶

سوره ۷۰ (معارج)، آیه ۱ تا ۳

سوره ۹۸ (بینه)، آیه ۷.

[۵۰] چنانکه در مذهب شیعه، جزؤ اصول است.

[۵۱] «سفینهٔ البحار»، ذیل ماده «ام».

[۵۲] «المنهاج»، در حاشیه «ارشاد الساری، شرح صحیح بخاری»، ج ۳۶: ۸. و این نظر عموم متکلمین و محققین بزرگ اهل سنت است، نظیر باقلانی و ابوالثنا اصفهانی و ... برای دیدن نمونهای چند از این نظریات «الغدیر»، ج ۱۳۶: ۷ به بعد.

[۵۳] «الفقه علی المذاهب الخمسهٔ: الجعفری، الخنفی، المالکی، الشافعی، الحنبلی» - تالیف شیخ محمد جواد مغنیه ۱۳۷، چاپ چهارم، بیروت.

[۵۴] از مصلحان دینی و اجتماعی مصر، در سده سیزدهم (م ۱۲۹۰ ه‍.ق).

[۵۵] «تخلیص الابریز من تخلیص باریز» ۳۵۴ و ۳۶۸، نقل از کتاب «سیری در اندیشه سیاسی عرب» - تالیف دکتر حمید عنایت ۳۲. البته هطاوی، سپس این نظریه نادرست را به صورتی تعدیل می‌کند- همان کتاب.

[۵۶] «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی» تالیف حسنا الفاخوری و خلیل الجر، ترجمه عبدالمحمد آیتی ۴۰۲.

[۵۷] این موضوع، اصلی است اساسی در تشیع، چنانکه امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا(ع) نیز، در حدیث معروف «سلسلهٔ الذهب»، پس از ذکر کلمه «توحید»، شراط امامت را یادآور شده به این معنی که بقای توحید و دین توحید، به وسیله رهبری خواهد بود معتقد به توحید و نشر توحید.

[۵۸] «فیصل التفرقهٔ» ۷۷ تا ۷۸، نقل از «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی» ۸۹.

[۵۹] «سیری در اندیشه سیاسی عرب» ۳۳.

[۶۰] یعنی عمل به سنت نبوی غدیر و دیگر سنتهای نبوی راجع به وصایت و امامت.

[۶۱] امام در ضمن این خطبه، بسیاری از آیات قرآن را در کلام خویش آورده است. آیات نیز در خلال سخنان امام ترجمه شد. و یادآوری شماره آیات و نام سوره‌ها به نظر لازم نیامد. در مواردی خود امام به نقل آیه تصریح فرموده است.

[۶۲] سوره ۳۳ (احزاب)، آیه: ۵۶ «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما».

[۶۳] اشاره است به اینکه صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد (ص) به هنگام دعا و توسل و طلب حاجات، در اجابت موثر است. و این تعلیم، در روایات دیگر نیز رسیده است و اساتید راه گفته اند.

[۶۴] مقصود ائمه طاهرین است و اشاره به ایشان.

[۶۵] یعنی به عنوان «ولی» و «خلیفهٔ اللّه»، و ولایت و ماموریت از جانب خدا.

[۶۶] «دور»، بروزن «لوح»، جمع دوحهٔ است، به معنای درخت بزرگ و تنومند پرشاخ و پربرگ و پرسایه. چون در کنار غدیر و بر کهای پیامبر اکرم، در آنجا، در صحرای جحفه، علی را به خلافت نصب کرد، ازاینگونه درختان بیابانی (سمرات) چند تایی بود، و به هنگام ظهر زیر آنها را رفتند و در سایه آنها نماز گزاردند. از این رو، «روز غدیر» را، «یوم الدور» نیز گفتهاند، از باب اشاره به آن درختان، چنانکه شاعر قدیم شیعه، کمیت بن زید اسدی (م ۱۲۶) در یکی از قصاید معروف خود (هاشمیات) گویند: و یوم الدوح

دوح غدیر خم ابان له الولایهٔ لو اطیعا.

[۶۷] اشاره است به آیه ۵۹، سوره ۴ (نساء).

[۶۸] سوره ۳۳ (احزاب)، آیه ۶۷ و ۶۸.

[۶۹] از آیه ۲۱، سوره ۱۴) ابراهیم)، و آیه ۴۷، سوره ۴۰ (مومن).

[۷۰] سوره ۶۱ (صف)، آیه ۴.

[۷۱] این خطبه، مدارک چندی دارد، از جمله «مستدرک نهج البلاغه» باب اول ۶۷ تا ۷۲ تالیف علامه شیخ هادی کاشف الغطاء نجفی. چاپ نجف (۱۳۵۴ ق)، و به ضمیمه آن کتاب تحقیقی «مدارك نهج البلاغهٔ و دفع الشبهات عنه».

[۷۲] یا کسی از عالمان دین که آگاه از راه و روشی امام معصوم باشد و همان را پیشنهاد کند.

[۷۳] «تفسیر الصافی»، ج ۴۲۱: ۱، به نقل از «تفسیر عیاشی»، ج ۲۹۳: ۱، پانوشت.

[۷۴] سوره ۵ (مائده)، آیه ۳.

[۷۵] سوره ۵ (مائده)، آیه ۶۷.

[۷۶] و نیز صفحه ۵۵ این کتاب دیده شده.

[۷۷] «الغدیر»، ج ۲۸۳: ۱.

[۷۸] سوره ۱۲ (یوسف)، آیه ۲۱.

[۷۹] سوره ۲۱ (انبیاء)، آیه ۱۰۵.

[۸۰] در آینده تعدادی از این دانشگاه‌ها را نام می‌بریم.

[۸۱] که گفته‌اند: «برای شکست دادن قومی، نخست باید آنان و چگونگی زندگی و تمدنشان را شناخت.».

[۸۲] پس تصادفی نیست که در ماده اول قانون بنیاد مدرسه زبانهای شرقی پاریس (تاسیس ۲۹ آوریل ۱۷۹۵) چنین قید کنند: «در محوطه کتابخانه ملی، مدرسه عمومی ایجاد خواهد شد. و هدف آن، آموزش زبانهای زنده شرقی خواهد بود، که برای سیاست و تجارت سودمند تشخیص داده شوند»

Hist. des orientalistes de J Europe du XII au XIX- Siecle

نقل از مقاله «شرقشناسی، دانشی با ابعاد سیاسی و تجارتی»، نوشته دکتر یوسف رحیم لو، «نگین» شماره ۸ (تیرماه ۱۳۵۱).

[۸۳] مقصود، ستم متصدیان است ونظام‌ها و تحمیل‌های بس سنگین آنان.

[۸۴] «طبری» و «ابن اثیر» حوادث سال ۱۴ هجری.

[۸۵] هنگامی که می‌نگریم گلادستون (۱۸۰۹ تا ۱۸۹۸) نخست وزیر معروف انگلیس و وزیر مستعمرات آن کشور، و مومن کلیسایی! قرآن را بر سردست می‌گیرد و می‌گوید: «تا این کتاب در دست مسلمانان است نمی‌توان بر آنان مسلط شد»، در شگفت نمی‌شویم اگر ببینیم برخی از اذناب آنان عناصری فاسق و خائن و عامل و بی شخصیت و - ... در صدد برآیند تا به موضع کتاب خدا حمله کنند. این همه دنباله یک جریان خائنانه است: استعمار...

[۸۶] برخی می‌گویند تاختن به عرب (به عنوان مهاجم) منافات ندارد با احترام بلکه اعتقاد به دین اسلام. اما با توجه هوشیارانه به این مسئله، این نظر را نمی‌توان پذیرفت.

[۸۷] یا برخی کتابها که در سی چهل سال اخیر، در ایران انتشار یافته است، که جز تجزیه جامعه و طعمه ساختن آن برای استعمار و تفکیک نیروها از هم و جدا ساختن صفوف از یکدیگر و ترویج بدبینی و ولایتی و بی ایمانی و یاس و تحیر و بیحماسگی، یا بیگانه گرایی، هیچ نتیجه‌ای نداشته است.

[۸۸] «نقش سید جمالالـدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین» ۱۸۷- تالیف سید محمـد محیط طباطبائی، با مقـدمه و ملحقات از سیدهادی خسروشاهی، چاپ قم (۱۳۵۰ش).

[۸۹] همان کتاب: ۱۹۲ «چگونه مرا تبعید کردند».

[۹۰] همان کتاب ۱۶۶ تا ۱۷۶: «شهدای راه آزادی».

[۹۱] همان کتاب ۲۸۱، نیز کتاب «قصه‌های استاد» /۲۰ «شهید راه اسلام و آزادی».

[۹۲] همان کتاب ۲۸۲.

[۹۳] بجز تالیف کتاب «کلمات الامام»، با مقدمه‌ای شامل تعریفی عظیم از «نهج البلاغه»، و تالیف کتاب «مقتبس السیاسهٔ»، در شرح عهدنامه ماللك اشتر و سیاسی حکومتی امام علی بن ابیطالب «ع».

[۹۴] نظریه معروف اشعری، پیشوای بزرگ اهل سنت، در مسئله «رویت».

[۹۵] «الغدیر»، ج ۱۹۹: ۵، نقل از «مناقب احمد» تالیف حافظ ابن الجوزی.

[۹۶] از امام حسین «ع».

[۹۷] «الاعلام»، ج ۳۶۱: ۶.

[۹۸] «الغدیر»، ج ۳، صفحات ۲۶۶ تا ۲۸۷ دیده شود.

[۹۹] رجوع شود به کتاب مهم «النص و الاجتهاد».

[۱۰۰] البته عدالت جمیع صـحابه، از روزگاران قدیم مسـئلهای اختلافی بوده و در میان مسلمانان بر سر آن، بحثها رفته است. در این مقوله مهم، گروهی از محققان اهل سـنت، بخصوص در روزگاران اخیر با ما بیشتر هماوا شدهانـد و پی بردهانـد که تاییـد دربست صحابه و چهره قدیس دادن به هر کسـی که هر طور شده عنوان صـحابی به او دادهاند، مسـئله‌ای بوده است بیشتر سیاسی تادینی. در این باره از جمله رجوع شود به کتاب «اضوا علی السنهٔ المحمدیهٔ» تالیف اسـتاد شـیخ محمود ابوریه مصری، فصول مربوط به «عدالهٔ الصحابهٔ».

[۱۰۱] خلاصه «واقعه حره» این است: مردم مدینه، پس از شـهادت حضـرت امام حسین «ع»، بیعت خود را با یزید نقض کردند. یزید مسـلم بن عقبه مری را با سـپاهی گران از شام به مدینه فرسـتاد. چون مسـلم با سپاه خود به سنگستان نزدیك مدینه، معروف به «حره راقم» رسـید، مردم مدینه برای دفاع در آمدند. سپاهیان به کشـتن مردم دست زدند و جمعی بسـیار بکشـتند. مروان بن حکم پیوسته مسـلم بن عقبه را به کشتن مردم مدینه تحریض می‌کرد، تا خلقی عظیم کشته شدند. مردم تاب نیاورده به حرم پیامبر پناه بردند. سپاه مسـلم سواره وارد مسـجد پیامبر شدند و در آنجا نیز چندان از مردم بکشـتند که مسـجد و حرم پیامبر را خون بگرفت. سـپس ملم بن عقبه دست تعـدی به اموال و اعراض مردم مدینه دراز کرد و اموال و زنان را تا سه روز بر لشـکر خویش مبار ساخت. لشـکر شام که دین نداشـتند و به حکم «الناس علی دین ملوکهم» آیینی جز آیین یزیـد نمی‌دانسـتند، به تجاوز و تعـدی ور بودن اموال و نزدیکی با زنان پرداختند، تا حدی که گفتهاند در مسجد پیامبر نیز زنا کردند. برخی از مورخان گفتهاند، پس از واقعه حره، هزار زن بی شوهر فرزنـد زنا زاییدند، که آنان «اولاد الحرهٔ» نامیده شدند. ابن قتیبه گفته است: «در واقعه حره ۱۷ تن از صحابه به کشته شدند» (الامامهٔ و السیاسهٔ). پس از این قتـل و غـارت عـام و فسـاد تام، مسـلم بن عقبه مردم را به بیعت با یزیـد فراخوانـد و هر کس ابا می‌کرد او را می‌کشت. همه اهل مدینه، جز امام زین العابدین «ع» و یکی از پسر عموهای امام، بیعت کردند...

[۱۰۲] «دائرهٔ المعارف الاسلامیهٔ الشیعیهٔ» تالیف استاد سید حسن الامین لبنانی، ج ۹: ۱.

[۱۰۳] «نشاهٔ الفکر الفلسفی فی الاسلام»، ج ۲و، ط- چاپ دارالمعارف مصر.

[۱۰۴] مقصود ناکامیهـایی است که اشـراف و فزون طلبان، در روزگار مساوات اسـلام دیـده بودنـد و از ربودن حقوق دیگران ناکام

گشته بودند.

[۱۰۵] بر بیـان این محقق بیفزایم که آنچه را بـا امـام کرد بـا اسـلام کرد، زیر امام جز نمونه مجسم اسـلام نبود. معاویه در مبارزات و دشمنیهایش با امام، با چیزی و کسی مبارزه و دشمنی نمی‌کرد جز با حقیقت متجسد اسلام.

[۱۰۶] «علی و مناوئوه» تالیف دکتر نوری جعفر، چاپ دوم، قاهره، مطبوعات النجار ۱۰: ۱۳۹۴ تا ۱۱.

[۱۰۷] این تعبیر را بانوی بزرگ اسـلام، در سـخنرانی معروف خویش در مسـجد مدینه- که پیشتر نیز بدان اشاره شد در حق آنان به کار برده است و از این آیه کریمه اقتباس فرموده است:

«و ما محمـد الارسول، قدخلت من قبله الرسل، افائن مات او قتل، انقلبتم علی اعقابکم؟ و من ینقلب علی عقبیه، فلن یضـراللّه شـیئاً، و سیجزی اللّه الشاکرین»)سوره ۳، آل عمران، آیه ۱۴۴).

یعنی:

محمـد فرسـتاده است، پیش از او فرسـتادگان فراوان گذشـتند. اکنون اگر او بمیرد، یـا او را بکشـند، آیا شـما به چگونگیها و اوضاع گذشـته خود باز می‌گردید؟ کسانی که چنین کنند و بازپس گردند به خدای گزند نرسانند هیچ. و خدای پاداش دهد سپاس داران را.

[۱۰۸] چنانکه ابن خلدون گوید: «و طلت دماء اهل البیت فی کل ناحیهٔ » «... تاریخ ابن خلدون»، ج ۳: ۴- چاپ افست بیروت.

[۱۰۹] گواینکه بیشتر سـربازان و فرماندهان مخلص اسـلام، به همان نیت نشـر دین وتعالیم، پیش می‌راندند، اما سردامداران، در همه موارد، چنین نبودند.

[۱۱۰] «الصـراع بین الامویین و مبادیؤ الاسـلام» تالیف دکتر نوری جعفر، چاپ بغـداد (۱۹۵۳) نیز «خـدمات متقابل اسـلام و ایران» - تالیف مرتضی مطهری، چاپ تهران، شرکت انتشار، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

[۱۱۱]

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی

آه اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور

.[۱۱۲] معلوم است که مقصود از این عرب، بنی امیهانـد و دیگر اعرابی که کار گزار و دنباله رو بنی امیه بودند ... نه اعراب فداکار و مخلص صـدر اسـلام، که بـا ایمان آوردن به اسـلام و فـداکاریها و جانبازیهای خود در راه این دین و کمک به پیامبر اکرم، باعث نضج یافتن دین خدا و نشر آن در جهان شدند، و ملتها و اقوام دیگر، از جمله ما ایرانیان، به وسیله آنان با اسلام و مسلمانی و قرآن و قبله، آشنا شدیم.

[۱۱۳] «فدک فی التاریخ»، از سید محمد باقر الصدر، چاپ نجف، دیده شود.

[۱۱۴] «الغدیر»، ج ۱۰.

[۱۱۵] حدیث «ثقلین» یکی از معروفترین احادیث اسـلام است و متواتر نزد سـنی و شیعه: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی » ...پیامبر فرمود: «من درمیان شـما دو شـیء گرانقـدر به جا می‌گذارم: کتاب خدا و خاندانم (مقصود علی و ائمه طاهرین است که در روایات دیگر تصـریح شـده است) تا هنگامی که به این دو، چنگ در زنیـد و از آنها پیروی کنید، گمراه نخواهید بود. این دو از یکـدیگر جـدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند (یعنی تا قیامت») فراوانی مآخذ این حدیث، از طریق خود اهل سـنت وحشـت آور است. از جمله ۶ جلـد از کتاب عظیم «عبقات الانوار» (تالیف علامه مجاهـد کبیر میر حامد حسـین هندی م ۱۳۰۶ ه.ق) ویژه سـند و شرح این حدیث است از طریق علمای اهل سنت. در این کتاب از جمله نقل شده است از گروهی از عالمان بزرگ اهل سنت که گفته‌اند:

«چون پیامبر اکرم، خاندان خود را در این حدیث، با کتاب خدا (قرآن) قرین و ردیف قرار داده است و قرآن تا ابد در میان امت باقی است، معلوم می‌شود که از خاندان او نیز، همیشه، کسی که شایسته مقام هدایت باشد وجود دارد».

و در اینجا می‌بینمی که بزرگان اهل سنت به وجود «امام باقی» و «امام زمان» از خاندان پیامبر، بر پایه گفته خود پیامبر، اعترافات کرده اند بجز اعترافات و احادیث بسیار دیگر، در این مقوله، که از اهل سنت رسیده است.

[۱۱۶] «الفرق بین الفرق» بغدادی ۱۷، نیز «مذاهب الاسلامیین» دکتر عبدالرحمان بدوی، ج ۶۷۵: ۱.

[۱۱۷] دکتر علی سامی النشار مصری می گوید: «تنها فرزندی که از حسین ماند علی بن الحسین بود. او برای شیعه، بلکه برای همه مسلمانان، سنتی دیگر پیریزی کرد. به اجماع اهل سنت و جماعت و شیعه، او به «زین العابدین» (زیور خداپرستان)، «سجاد» (بسیار سجده کننده در عبادت)، و» ذی الثفنات» (صاحب پیشانی و زانوهای پینه بسته از بسیاری نماز) ملقب است، لیکن لقب نخستین بیشتر معروف است. عالم بزرگ این روزگار، محمد بن زاهد الکوثری او را چنین خوانده است: «الامام الذی یجل عن الوصف» «نشاهٔ الفکر الفلسفی فی الاسلام»، ج ۱۱۷: ۲، چاپ سوم، دارالمعارف مصر.

[۱۱۸] اشاره است به مقاله عالم و مفسر معروف مصری، طنطاوی جوهری (مولف تفسیر معروف) تحت عنوان (ادعیهٔ علی زین العابدین و ماذا یستفید منها المسلمون) مجله (الرضوان)، چاپ الکناهور، سال سوم، شماره ۴: ۳ تا ۷ و شماره ۳: ۴ تا ۱۰ و شماره ۶ تا ۱۱ ۷ تا ۱۴. نیز ادیب مصری استاد محمد کامل حسین، مقالهای اردو زیر عنوان «واطرفی ادعیهٔ الامام زیر العابدین علیه‌السلام» (الهامهایی از دعاهای امام زین العابدین (ع) نقل از (تبویب الذریعه)، ج ۳۴: ۱، پا نوشت.

[۱۱۹] «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» اسد حیدر النجفی.

[۱۲۰] تالیف استاد محمود عبدالقادر مصری «یادنامه علامه امینی» صفحات ۵۱۳ تا ۵۱۶. در اینجا ۱۰۰ کتاب از تالیفات علمای اهل سنت، درباره مناقب والا و عظمتهای علی و فاطمه و ائمه آل محمد «ص»، نام برده شده است.

[۱۲۱] «فجر الاسلام» – احمد امین ۲۷۶، «هزاره شیخ طوسی»، ج ۸۳: ۱ تا ۸۴، مقاله استاد عبدالحی حبیبی افغانی.

[۱۲۲] «هزاره شیخ طوسی»، ج ۸۵: ۱.

[۱۲۳] تالیف استاد عبدالله علایلی.

[۱۲۴] اشاره به فتوای خداپسند و حقگرای و مسلمان «شیخ محمود شلتوت»، رئیس اسبق جامع الازهر.

[۱۲۵] «والظفر بفقه آل البیت، ظفر بالعدل و الهدی وبالامان من الضلال، و بکتاب الله مقتر نأبه، حتی دخول الجنهٔ». «معجم فقه ابن حزم الظاهری»، مجلد اول، مقدمه دوم، به قلم السید محمد المنتصر الکتانی، چاپ لبنان ۳۹. مقدمه اول، از استاد مصطفی احمد الزرقا.

[۱۲۶] «نشاهٔ الفکر الفلسفی فس الاسلام»، ج ۲ط، چاپ سوم، مصر (۱۳۸۵). از این کتاب گاه به خاطر حقایقی که در آن اظهار شده است چیزی نقل کرده ام، اما در این کتاب– مانند گروهی دیگر از کتابها– درباره شیعه و تشیع و حقایق تاریخ شیعه و مفاهیم فرهنگی تشیع اشتباهات سخیفی نیز راه یافته است.

[۱۲۷] استاد ابوالوفاغنیمی تفتازانی، مدرس فلسفه اسلامی، در دانشگاه قاهره نقل از کتاب «مع رجال الفکر فی القاهرهٔ» ۴۰ تا ۴۱– تالیف سید مرتضی الرضوی، چاپ قاهره، مطبوعات النجار (۱۳۹۴).

[۱۲۸] شیخ احمد حسن باقوری، از علمای مصر و وزیر اوقاف آن کشور– همان کتاب ۵۳.

[۱۲۹] دکتر حامد حفنی داود مصری، استاد ادبیان عربی، در دانشکده عالی زبان، رئیس بخش ادبیات عرب، در دانشگاه عین شمس– همان کتاب ۷۹ تا ۸۰.

[۱۳۰] استاد ابو الوفا مراغی مصری، رئیس کتابخانه «جامع الازهر» همان کتاب ۴۹ تا ۵۰.

[۱۳۱] استاد محمد فکری ابوالنصر، از نویسندگان و فاضلان مصر «المراجعات»، چاپ ۱۷، قاهره، مطبوعات النجار، مقدمه ۹. عبارت آخر سخن وی، اشاره است به حدیث معروف در میان سنی و شیعه، که پیامبر اکرم، خطاب به علی بن ابیطالب فرمود: «انت منی بمنزلـهٔهارون من موسی، الا انه لانبی بعدی» - تو نسبت به من، چون هارونی نسبت به موسی، جز اینکه پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود. یعنی: همچنانکه‌هارون برادر موسی بن عمران وصی و خلیفه و جانشین او بود، تو نیز پس از من، وصی و خلیفه و جانشین من هستی. منتهی موسی خاتم نبوت نبود، و پس از او پیامبران آمدند، اما من خاتم نبوتم و پس از من دیگر تا قیامت، پیامبری نخواهد آمد.

[۱۳۲] استاد عبدالهادی مسعود مصری فیومی، مدیر فهرستهای عمومی دارالکتب المصریهٔ، و صاحب آثار تحقیقی «مع رجال الفکر فی القاهره» ۲۱۵ تا ۲۱۶.

[۱۳۳] مقصود کتاب «وسائل الشیعه» است تالیف شیخ حر عاملی، و کتاب «مستدرک‌الوسائل» تالیف حاج میرزا حسین نوری.

[۱۳۴] اشاره است به تعالیم والای آل محمد.

[۱۳۵] محمد فکری ابوالنصر «مع رجال الفکر فی القاهره» ۲۶۱ تا ۲۶۳.

[۱۳۶] دکتر حامد حفنی داود همان کتاب ۱۰۶ تا ۱۰۷.

[۱۳۷] دکتر حامد حفنی داود همان کتاب ۱۰۷.

[۱۳۸] استاد شیخ محمد زکی ابراهیم مصری، از شخصیتهای علمی مصر، صاحب تالیفات و مقالات بسیار، و مدیر مجله «المسلم» همان کتاب ۲۷۲ تا ۲۷۳.

[۱۳۹] دکتر بانو عایشه بنت الشاطی، استاد زبان و ادبیات عرب در دانشگاه عین شمس، استاد دروس قرآنی در دانشگاه قرویین مغرب همان کتاب ۱۸۳.

[۱۴۰] «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶، شرح ابن ابی الحدید، چاپ مصر، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲۷۲: ۱.

[۱۴۱] «ربانی» کسی بود که دروی هم فقه بود هم حکمت هم ولایت، و آن که خلق را دین خدای در می‌آموزد و ایشان را بر آن می‌دارد. «کشف الاسرار» میبدی، ج ۱۷۸: ۲.

[۱۴۲] اگر گفته شود: «در صورتی که توده مسلمان آگاه باشد نه، و اگر آگاه نباشد چه جدا کنند و چه نکنند غربت است». گوییم صورت این سخن درست است، اما با اندکی دقت معلوم می‌شود که حکم بدین اطلاق نیست. چون آگاهی توده بسته است به خواست منابع قدرت. بنابراین اگر قدرت به دست علی و امثال علی باشد، توده آگاه می‌شود، و راه آگاهی بر توده گشوده می‌گردد. اما اگر قدرت به دست معاویه و امثال معاویه باشد نه، چون آگاهی یافتن توده‌ها بزرگترین کمک به امثال علی بن ابیطالب است و بزرگترین ضربه بر امثال معاویه بن ابی سفیان، و به دیگر سخن: آگاهی توده نیز یکی از پدیده‌های طبیعی است و محکوم به احکام و قوانین علت و معلول. اگر مقتضی آگاهی موجود باشد و مانع آن مفقود، توده آگاه می‌گردد و گرنه، نه. و پیداست که در حکومت امثال علی مقتضی آگاهی خلق موجود است و مانع آن مفقود، و در حکومتهای دیگر، درست به عکس است: مانع آگاهی موجود است و مقتضی‌آن مفقود.

[۱۴۳] «نقش وعاظ در اسلام» ۱۹۸.

[۱۴۴] «النظم الاسلامیهٔ»، ج ۷۲: ۱ به بعد تالیف محقق سنی، دکتر عبدالعزیز الدوری. چاپ بغداد، مطبعه نجیب (۱۹۵۰).

[۱۴۵] (الامام علی صوت العدالهٔ الانسانیهٔ)، ج ۱۲۳۲: ۵- تالیف نویسنده و ادیب مسیحی، جرج سجعان جرداق لبنانی.

[۱۴۶] «المغنی فی ابواب التوحید و العدل»، جزء متمّم بیستم، بخش اول ۲۵۹- چاپ قاهره،الدّار المصریّه.

[۱۴۷] «النظم الاسلامیهٔ» ۸۲ تا۸۳.

[۱۴۸] «التمهید» ۱۸۶.

[۱۴۹] سید امیر علی (۱۲۶۵ تا ۱۳۴۷ ه)، از متفکران شیعی هند و یکی از چند مصلح بزرگ اسلام در قرآن اخیر. احمد امین مصری، شرح حال و مبانی فکری او را در کتاب «زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث» (ص ۱۳۹ تا ۱۴۵، چاپ بیروت، داراالکتاب العربی) نوشته است. نیز «الاعلام» خیرالدین زرکلی، ج ۳۵۵: ۱، چاپ سوم.

[۱۵۰] «مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی»، شماره‌ی ششم (تابستان ۱۳۵۰) / ۶۸، مقاله‌ی «تجدد فکر دینی نزد اهل سنت» - از دکتر حمید عنایت.

[۱۵۱] شگفتا که سپاه اسلام را که آمدند تا اسلام را بر ما عرضه کنند و به گفته‌ی سردارانشان، ما را از بندگی در برابر مخلوق برهانند و با خدا آشنا سازند، و به تعبیر «ملک الشعرای بهار»، به ما معرفت بیاموزند، «دشمن» تعبیر کرده‌اند. خوب، خود دانند، اگر اینگونه تعبیرات را مایه‌ی سوزاندن ریشه‌ی معنویت و سلب دین از جامعه و کمک رساندن به «دشمن واقعی» نمی‌دانند. و اگر نشر این گونه تعبیرات را در میان طبقه‌ی جوان- که بیشتر آنان امکان و فرصت مطالعه‌ی متون تاریخ و تحقیق این مسائل را ندارند- اضرار نمی‌شناسند، ما حرفی نداریم.

[۱۵۲] این تعبیر (وعده‌های عرب)، شایسته بلکه درست نیست، وعده‌ی عرب نبود، وعده‌ی خدا بود و اسلام و پیامبر و قرآن که کتاب خداست. و عرب خود مثل دیگر امتها مخاطب و مکلف بود به خطابها و تکلیفهای قرآن.

[۱۵۳] این آشفتگی بیشتر در مورد آن گروه از جوانان مسلمان دیده شده است که برای تحصیل یا کار به کشورهای مسیحی رفته‌اند، و کشیشان به هر وسیله شده است، گرچه در کسوت استاد دانشگاه یا طبیب معالج یا دوست مشاور یا همسفر «پیک نیک» و ...خود را به آنان رسانیده‌اند و از ذهن پاک و عدم اطلاع درست آنان درباره‌ی تاریخ اسلام و فرهنگ اسلامی، سوء استفاده کرده‌اند. باید مربیان و پدران و مادران مسلمان- یا غیر مسلمان ولی علاقه‌مند به اسلام و ایران- که فرزندان خود را به خارج می‌فرستند. برای این دسیسه نیز فکری بکنند.

[۱۵۴] «ضحی الاسلام»، ج ۲۳: ۱.

[۱۵۵] و آنچه در ایران تاکنون به نام مذهب شیعه باقی مانده است- یعنی دین ما ایرانیان- همین است. یعنی، ایرانی به عنوان اعتقاد به دین اسلام و دینی که محمد «ص» از سوی خدا آورده است. این مذهب را پذیرفته است و دارد، و اسلام محمد را را با استناد به قرآن و حدیث محمد، همین می‌داند، نه جز این. و در طول قرون، هیچ لحظه حاضر نشده است حکومت عرب را به جای دین اسلام قبول کند. این است عقیده‌ی راسخ شیعه، در سراسر جهان و حتی شیعیان عرب. و این است اصرار مؤمنانه‌ی شیعه در طول تاریخ و ایرانی با اعتقاد به این دین خدایی رو به قبله می‌کند، روزه می‌گیرد. حج می‌رود، زن عقد می‌کند. در ذبیحه احکام قرآن را رعایت می‌کند، خرید و فروش می‌کند و ... و آنچه در باب تشیع ایرانی جز این بگوید، یا در کتاب بنویسند، یا مستشرقی بر زبان آورد، یا استادی در کلاس افاده فرماید! این همه یا از روی بی‌اطلاعی و جهل است و نداستن تاریخ اسلام و ایران و فلسفه‌های دینی، یا به منظورهایی است خاص از جمله سست کردن مبانی اعتقادی و ایمانی جامعه.

[۱۵۶] «تاریخ بخارا» ۸۴- تألیف ابوبکر محمد نرشخی (۲۸۶ تا ۳۴۸) تصحیح مدّرس رضوی.

[۱۵۷] «نهج البلاغه»، خطبه‌ی ۳ (شقشقیه).

[۱۵۸] مقصود ساده‌ترین و سبکترین است در نظر مخاطب (محمد بن مسلم زهری) که مرتکب چنین امری شده است. و عبارت از باب «تهکم» است.

[۱۵۹] «تحف العقول» ۲۸۱ تا ۲۸۴- چاپ تهران، کتابفروشی اسلامیه،به تصحیح علی اکبر غفاری.

[۱۶۰] با این قید دیگر ارزشهای علمی کتاب او را منکر نمی‌شویم. رجوع شود به «تراث الانسانیهٔ». ج ۹۸۱: ۱ تا۱۰۰۴- چاپ مصر،

وزارة الثقافة و الارشاد القومی، مقاله‌ای درباره‌ی «المغنی».

[۱۶۱] «المغنی»، متمم جزء بیستم، بخش اول ۲۵۹ به بعد.

[۱۶۲] همان کتاب.

[۱۶۳] سوره‌ی ۵۷ (حدید)،آیه‌ی ۲۵.

[۱۶۴] سوره‌ی ۳۶ (سبأ)، آیه‌ی ۲۸.

[۱۶۵] «تاریخ طبری» - چاپ دخویه، ج ۴، حوادث سال ۱۰ هجری.

[۱۶۶] عجب اسلام ایرانی شده‌ای است که- به جز گرایش خواص مسلمین عرب از زمان حیات پیامبر اکرم به علی بن ابیطالب به عنوان وصی- از روز درگذشت پیامبر، دهها تن مسلمان عرب اصیل، در راه حق خلافت علی و دیگر مفاهیم شیعی جان دادند، در حالی که هنوز توده‌ی ایرانی خبر درستی از اسلام نشنیده بود، تا چه رسد به تشیع؟ عجب اسلام ایرانی شده‌ای است، که از روز واقعه‌ی غدیر (از حدود ۷۰ روز پیش از مرگ پیامبر) به بعد شاعران عرب دهها قصیده، بلکه باید گفت دهها مجلد، شعر ناب در مدح علی و اثبات حقوق او و حقوق سیاسی اسلام بر مبنای تشیع سرودند، و شاعرانی چون کمیت و دعبل در این راه شهید شدند، و این شاعران، همواره در اشعار خویش ذکر «غدیر» را آوردند، در حالی که در ایران، از قرن پنجم به بعد- یعنی پس از بیشتر از ۴۰۰ سال- تک‌تک شاعرانی یافت شدند که به ذکر مدایح علی «ع» پرداختند و به «غدیر» اشاره کردند. و عجب ... و عجب...

[۱۶۷] از جمله،سوره‌ی ۴۲ (شوری)، آیه‌ی ۲۳.

[۱۶۸] سوره‌ی ۹۸ (بینة)، آیه‌ی ۷.

[۱۶۹] «تفسیر طبری»، ج ۱۴۶: ۳.

[۱۷۰] از تألیفات دیگر اوست، کتاب «مناقب الامام ابی‌حنیفه»، در دو جلد، چاپ حیدرآباد دکن (۱۳۲۱ ه)- «الغدیر»، ج ۴۰۲: ۴.

[۱۷۱] «الغدیر»، ج ۵۷: ۲ تا ۵۸.

[۱۷۲] روایاتی که آشکارا و صریح دلالت دارند بر آنچه گفته شد. و ما پیشتر یکی از آنها رانقل کردیم و نام عده‌ای از محدثان معتبر سنی را که به نقل این روایات پرداخته‌اند آوردیم.

[۱۷۳] استاد محمد کردعلی شامی (م-۱۳۷۲) در اصل از اکراد موصل بود. وی رئیس «المجمع العلمی العربی» دمشق، و مدیر مجله‌ی «المقتبس» و سردبیر مجله‌ی «الشام» بود. کردعلی از نویسندگان بزرگ جهان سنت بود. مقالات او از جمله در مجله‌ی «المقتطف» نشر می‌شد. وی تألیفاتی بسیاری دارد. شرح حال مفصل او در «الاعلام» زرکلی (ج ۷۳: ۷ تا ۷۵) آمده است. بسیاری او را از مخالفان سرسخت شیعه دانسته‌اند. از این رو هم به دلیل اطلاعات و مقام علمی و ادبی او، اظهار نظر او درباره‌ی این حقیقت (آغاز تشیع) که در بالا نقل می‌شود اهمیت بسیار دارد.

[۱۷۴] «تاریخ الشیعة» ۴ تا ۱۰.

[۱۷۵] «مستدرک نهج‌البلاغه»، جزء ۲۹: ۲.

[۱۷۶] «المراجعات»، چاپ ۱۷، قاهره، مقدمه ۱۰.

[۱۷۷] مؤلف «دائرةالمعارف السلامیة الشیعة».

[۱۷۸] «دائرةالمعارف السلامیة الشیعة»، ج ۱۰: ۱ تا ۱۱-چاپ دوم، بیروت (۱۳۹۳).

[۱۷۹] «التمهید» باقلانی ۱۹۶، «الغدیر»، ج ۷۹: ۷.

[۱۸۰] «یوم الاسلام»، به نقل از ترجمه‌ی «اعیان الشیعه»، ج ۲۶۲: ۱- چاپ تهران (۱۳۴۵).

[۱۸۱] در اینجا اشاره به این امر نیز بی‌مناسبت نیست که بسیاری از آنچه توده‌ها و مردم عامی به نام مذهب و مراسم مذهبی انجام

می‌دهند و به پای مذهب می‌گذارند، هیچگاه ربطی به خود اسلام و تشیع ندارد. امامان ما نیز از اینگونه امور بری بوده‌اند. اینها بیشتر سنن و تقالید و آداب و رسوم باستانی، یا محلی، یا اقلیمی است که مردم آنها را دانسته یا ندانسته، وارد مذهب کرده‌اند و فرهنگ متعالی و رهایی آفرین مذهب را به آنها دچار ساخته‌اند. این موضوع در خور دقت است، و اختصاص به مردم مسلمان ایران هم ندارد.

[۱۸۲] در تاریخی که این بحث نوشته شده است، حدود سال ۱۳۵۰ خورشیدی.

[۱۸۳] «الغدیر»، ج ۱.

[۱۸۴] در اصل نامه، این دو نام ذکر شده است. لیکن علامه‌ی امینی، به ملاحظات اخلاقی که مبادا برای نویسنده زیانی داشته باشد، یا او راضی نباشد. از درج این دو نام، به هنگام نشر نامه، خودداری کرده است. ولی اکنون و در اینجا، چون اینگونه ملاحظه‌ای لازم نیست، نام آن دو استاد را در میان دو قلاب آوردیم، تا معلوم شود که دکتر محمد غلاب مصری، چه اشخاصی را، به عنوان نمونه‌ی کسانی که درباره‌ی شیعه دچار لغزش شده‌اند و نظرهای نادرست داده‌اند، ذکر کرده است.

[۱۸۵] «الغدیر». ج ۴.

[۱۸۶] «الغدیر». ج ۳.

[۱۸۷] «الغدیر»، ج ۲ و ۸.

[۱۸۸] «الغدیر» ج ۱۱.

[۱۸۹] مقصود یکی از روحانیان مشهد است که کتاب «الغدیر» را به وی معرفی کرده است.

[۱۹۰] نقل از یک نشریه‌ی مذهبی. نام این عالم،در نشریه‌ی یاد شده، ذکر نشده است، گویا به ملاحظه‌ی حال خود او.

[۱۹۱] مؤلف «تحت رایهٔ الحق» و «الی مشیخهٔ الازهر» و...

[۱۹۲] مؤلف «الحقایق فی الجوامع والفوارق» و...

[۱۹۳] مؤلف «صلح الحسن».

[۱۹۴] مؤلف «الامام الصادق والمذاهب الاربعه»، در ۶ جزء (۳ جلد).

[۱۹۵] مؤلف «الدعوهٔ الاسلامیهٔ الی وحدهٔ اهل السنهٔ و الامامیهٔ».

[۱۹۶] «المراجعات»،چاپ هفتم ۳۱۵.

[۱۹۷] یا تصور درستی از مسئله‌ی وحدت اسلامی دارد، و آن را با وحدت مذهبی اشتباه نمی‌کند، اما می‌خواهد- بنابر اعمال غرض یا مأموریت- شق غیر عملی آن را پیشنهاد کند تا به نتیجه نرسد. در این باره مقاله‌ی آقای مرتضی مطهری، در همین کتاب: «الغدیر و وحدت اسلامی»، دیده شود.

[۱۹۸] «الاسلام مع الحیاهٔ»، چاپ دارالاندلس، بیروت (۱۹۵۹) / ۵۶ تا ۵۷.

[۱۹۹] چنانکه از جمله، خوب به یاد دارم، که استاد علامه مرحوم دکتر علی اکبر فیاض خراسانی میگفت: «اگر من پس از خواندن الغدیر، کتاب تاریخ اسلام را نوشته بودم، جز این می‌بود.» با آنکه وسعت اطلاع و خبرویت مرحوم دکتر فیاض کم نظیر بود.

[۲۰۰] غدیر، یعنی برکه و آبگیر. مقصود این است که از باب تبرک به نام غدیر (که در احادیث غدیر و واقعه‌ی غدیر خم آمده است) و ربط آن با موضوع، کتاب را «الغدیر» نامیدند.

[۲۰۱] «روض المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر» یا: «روضهٔ المناظر » - «... معجم المطبوعات»، ج ۱، ستون ۱۳۷.

[۲۰۲] «مقدمه‌ی ابن خلدون»، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، ج ۳۶: ۱.

[۲۰۳] یا به تعبیری «فقیه المورخین و مورخ الفقهاء» - «الغدیر»، ج ۹.

[۲۰۴] «تاریخ تمدن» – ویل دورانت، کتاب چهارم، عصر ایمان، بخش دوم (تمدن اسلامی) ۱۷۶ تا۱۷۷، از ترجمه‌ی فارسی.

[۲۰۵] دکتر ملحم ابراهیم الاسود، در تعلیقات «دیوان ابوتمام» – «الغدیر»، ج ۱۲: ۱، و ج ۳۳۱: ۲ تا ۳۳۳.

[۲۰۶] سید حسین موسوی هندی، از عالمان عراقی، مؤلف کتاب ارجمند «الاسلام مبدأ و عقیدة».

[۲۰۷] «الغدیر»، ج ۶/ و.

[۲۰۸] برای دیدن نمونه‌ای از توهینها و هتاکیهای وحشتناک برخی نویسندگان به مقدسات اسلام یعنی همان چیزها که برانگیزنده‌ی عتابهای صاحب «الغدیر» شدهاست، از جمله «الغدیر»، ج ۲۵۸: ۳ تا ۲۵۹، نیز همین جلد ۲۷۷ به بعد، نیز همین جلد ۳۲۹ به بعد و... دیده شود.

[۲۰۹] «یادنامه‌ی علامه‌ی امینی»، چاپ تهران، شرکت انتشار، کتاب اول، مقاله‌ی بیستم ۵۰۰.

[۲۱۰] «الغدیر» ج ۸، نقل از کتاب «صفین» – تألیف نصر بن مزاحم (–م ۲۱۲) / ۱۱۵.

[۲۱۱] «الغدیر»، ج ۸ یا...

[۲۱۲] دیوان محمد حافظ ابراهیم، شاعر مصری مشهور.

[۲۱۳] «الغدیر»، ج ۸۵: ۷ به بعد.

[۲۱۴] نقل تقطیعی، یعنی نقل یک مقدار از حدیث، یا متن تاریخی، یا متن حدیثی، یا متن فلسفی یا ... و حذف مقداری دیگر، در جایی که مطلب پیوسته و مرتبط است و نقل همه‌ی مطلب چیز دیگری را می‌رساند، یا ممکن است خواننده از نقل همه‌ی مطلب استنباط دیگری بکند.

[۲۱۵] «فاطمةالزهراء و ترفی غمد» ۱۱۸، چاپ نجف (۱۳۸۸).

[۲۱۶] «تاریخ ابن خلدون»، ج ۳: ۴.

[۲۱۷] «هزاره‌ی شیخ طوسی»، تهیه و تنظیم علی دوانی، ج ۸۴: ۱– مقاله‌ی پوهاند عبدالحی حبیبی افغانی.

[۲۱۸] نمونه‌هایی از اینگونه درگذشته نیز آورده شد.

[۲۱۹] عبدالوهاب ابیاتی– «الموت فی الحیات»، چاپ دارالآداب، بیروت.

[۲۲۰] ادونیس– «المسرح والمرایا»، چاپ دارالآداب (۱۹۶۸)، این شعر را، از این شاعر، به دلیل اهمیت محتوای آن آوردم.

[۲۲۱] و در اینجا به اصالتی دیگر بر می‌خوریم: رابطه‌ی مستقیم «احد» و «بدر»، با «کربلا»، که تبلور دیگر همان جهاد است پس از ۴۸ سال. و ایمان به این رابطه و تبلور را شیعه هیچگاه از دست نهشته است. و بیخود نیست که بیش از ۱۳۰۰ سال است که از جمله در زیارت حضرت ابوالفضل العباس– علیه‌السلام– می‌خواند: «اشهد و اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون» – من گواهم ...که تو در همان راهی شهید شدی، که شهدای بدر شهید شدند. یعنی شیعه، خلافت امثال یزید را خلافت جاهلیت می‌داند نه خلافت اسلام.

[۲۲۲] نزار قبانی.

[۲۲۳] و به هنگام تهیه‌ی این کتاب، چون من از جمله، از یک تن از عالمان پاک و مجاهد و شریف و علوی خواستم تا برای این کتاب مقاله‌ای بنویسد گفت: «من مقاله‌ام را درباره‌ی ایمان و اخلاص عظیم وی می‌نگارم و شواهد و تجربه‌هایی را که خود از آن دارم به قلم می‌آورم– ایمانی که «الغدیر» هم اثری بود از آثار آن». اما دست ستم، آن عالم را از ما دور داشت و آن مقاله نوشته نشد.

[۲۲۴] «الغدیر» ج ۷ (جلد شمیزی)، پشت جلد، زیر این عنوان: «انشودة روح المؤلف».

[۲۲۵] چون علامه در نظر داشت برای کتابخانه‌ی نجف، انواع ماشینها و وسایل مجهز و مدرن چاپ را نیز تهیه کند.

[۲۲۶] تألیف هفت تن از مستشرقین، ترجمه به عربی از: محمـد ثابت‌الفنـدی، احمـد الشـنتاوی، ابراهیم زکی خورشـید وعبدالحمید یونس.

[۲۲۷] «دائرةالمعارف الاسلامیة»، ج ۴۲۷: ۷ (ذیل سخنان لامنس).

[۲۲۸] «الامام علی صوت العدالة الانسانیة»، ج ۱۲۳۲: ۵ تا ۱۲۳۴.

[۲۲۹] چون همه قـدرت گمراه کننـدگی و اضـلال و «اشـاعه‌ی فرضـیات نادرست»، در مورد کسانی مؤثر است که نسـبت به مسائل مطرح شده، بی اطلاع یا کم اطلاعند، وگرنه شخص با مطالعه و با شناخت درباره‌ی مسائل مربوط به شیعه و فرهنگ تشیع یا حقیقت قرآن و حقیقت نبوت، از باطل سرایی فلان مستشرق مأمور، یا فلان کشیش عنود، یا فلان خائن مزدور چه زیانی می‌برد؟.

[۲۳۰] گو اینکه در اینگونه موارد نیز، به گفته‌ی صاحبنظران آگاه (از جمله دکتر صالح احمد العلی، در کتاب «محاضرات فی تاریخ العرب»، ج ۲۵۴: ۱) به نظر نهایی نرسیده‌اند.

[۲۳۱] از جمله کتـاب «المستشـرقون» - تـألیف نجیب العقیقی، چـاپ بیروت. و «فرهنـگ خاورشـناسان» - تـألیف ابوالقاسم سـحاب، چاپ تهران (۱۳۱۷ ش)، و «الاعلام» -تألیف خیرالدین کلی دمشـقی، و مقاله‌ی «در باب استشـراق و مستشـرق» نوشـته‌ی غلامحسین متین (مجله‌ی نگین، شـماره‌ی ۱۴: ۸۴ تا ۱۶، تیرماه ۱۳۵۱). و مقـاله‌ی «فرهنـگ ملی و فانوس کشان اسـتعمار» - نوشـته‌ی ا. کیهان (مجله‌ی نگین، همان شماره ۱۳و ۵۵)

در اینجـا یاد می‌کنم که اسـتاد نجیب العقیقی نیز که کتاب المستشـرقون را در سه جلـد درباره ی آنان نوشـته است و بحق در شـرح حـال و ثبت آثـار آنـان تتبعی وسیع را به سامان رسانیـده است گاه گاه به خطاها و خلافگوییها و اعمال غرضـهای آنان اشاره کرده است و چونان ما این حقایق را بر زبان آورده است از جمله رجوع کنیـد به کتاب یاد شـده صـفحات ۱۰۰۷ و ۱۰۰۵ و ۷۶۸ و ۷۱۹ و ۷۰۷ و ۶۷۲ و ۶۵۵ و ۶۴۲ و...

[۲۳۲] «المستشرقون»، ج ۹۵: ۱ به بعد.

[۲۳۳] «المتسشرقون» - سراسر کتاب (۳ ج)، ذیل آثار مستشرقین، مرور شود.

[۲۳۴] «المستشرقون»، سراسر کتاب، ذیل آثار مستشرقین، مرور شود.

[۲۳۵] دراستخراج این مقولات، از جمله از کتاب «المستشرقون» استفاده کرده‌ام.

[۲۳۶] نباید پنداشت که مستشرقین یهودی در این مقصد، کمتر از مستشرقین مسیحی کوشیده‌اند.

[۲۳۷] چنانکه بسیاری از کارهای ظاهرالصلاحی که به نام کشف آثار باستانی و باستان شناسی کرده‌اند، به همین منظور بوده است.

[۲۳۸] مستشرق اتریشی که سپس مسلمان شد و خود را «محمد اسد وایس» نامید و به دفاع از اسلام برخاست.

[۲۳۹] «الامام الصادق و المذاهب الاربعة»، ج ۳۸۶: ۳.

[۲۴۰] امیر شکیب ارسلان- «حاضرالعالم الاسلامی»، به نقل از کتاب «الامام الصادق»، ج ۳۸۲: ۳.

[۲۴۱] سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، مقاله «علت وجودی استشراق و مستشرق» - «نگین»، شماره‌ی ۸۵ سال هشتم (خرداد ۱۳۵۱).

[۲۴۲] دکتر مهرداد بهار، مقاله‌ی «درباره‌ی تاریخ جهان باستان» (نقد کتاب) «فرهنگ و زندگی» شماره‌ی ۴ و ۵ (اردیبهشت ۱۳۵۰).

[۲۴۳] دکـتر محمـد علی خنجی- رسـاله‌ی «تاریـخ مـاد و منشأ نظریـه‌ی دیـاکونف»، ضـمیمه‌ی سـال دهم مجله‌ی راهنمـای کتـاب، شماره‌ی ۳ (شهریور ۱۳۴۶).

[۲۴۴] احمد فارس الشدیاق، «الامام الصادق»، ج ۳۸۴: ۳ تا ۳۸۵.

[۲۴۵] قدری حافظ طوقان- «الخالدون العرب» ۳، «الامام الصادق»، ج ۳۸۵: ۳.

[۲۴۶] بخشی اندک از این مقاله‌ی محققانه، در صفحات ۲۴۸ تا ۲۵۰ گذشت.

[۲۴۷] دکتر حمید عنایت، مقاله‌ی «سیاست ایران شناسی» - «نگین»، سال هشتم، شماره‌ی ۸۹، (شهریورماه ۱۳۵۱).

[۲۴۸] رجوع شود به «مذاهب التفسیرالاسلامی» - ترجمه به عربی، از دکتر عبدالحلیم النجار، چاپ مصر، دارالکتب الحدیثه (۱۳۷۴)، مقدمه‌ی مترجم.

[۲۴۹] در تنظیم این فهرست، از بخش اعلام کتاب «فرهنگ فارسی» دکتر محمد معین و برخی مآخذ دیگر استفاده شد. همچنین یاد می‌کنم از لطف و همکاری دوست فاضل و جوان، عبدالحسین آذرنگ.

[۲۵۰] «یادنامه‌ی علامه‌ی امینی» کتاب اول ۴۳۶ تا ۴۳۷.

[۲۵۱] اینکه می‌گوییم نخستین کس و نخستین قیام، منافات نـدارد با درگیری چنـد تن از شیعه در سقیفه‌ی بنی ساعده پیش از این قیام، و هم حمایت انصار از حق خلافت علی «ع» پیش از این قیام، و هم قیام و تشکلی را که صحابه‌ی شیعی در شب پس از سقیفه- بنـابر برخی مآخـذ- در خـارج مـدینه پی می‌ریختنـد، زیرا این همه را سرکوب کردنـد و به صـورت قیـام درنیامـد و ماننـد «حرکت فاطمی»، نقطه‌ی مقاومتی مشخص به وجود نیاورد.

[۲۵۲] از جمله رجوع شود به کتاب «الارجوزهٔ اللطیفهٔ»، از استاد احمد خیری البهوتی‌المصری الحنفی، چاپ بغداد (۱۳۷۷).

[۲۵۳] «طلیق» یعنی اسیر آزاده شده. معاویه و پدرش ابوسفیان و گروهی از همانندانشان، در جنگی که در سال هشتم هجرت (سال بیست و یکم مبعث پیامبر)، در مکه با پیامبر کردنـد، مغلوب شدنـد. پیامبر اکرم «ص» مکه را فتح کرد و وارد آن شهر شد؛ مغلوب شدگان طبق سنت نظامی و آیین فتوح در آن روزگار- همه اسیر شدند. اما پیامبر آنان را آزاد کرد. از آن هنگام اینان طلقاء (مفرد آن: طلیق) نامیده شدند. حضرت زینب «ع» هم در سخنانی که در مجلس یزید به او گفته است او را یابن الطلقاء خوانده است، یعنی از فرزند اسیران آزاده شده‌ی اسلام. و مقصود بانوی بزرگ، اشاره به این است که جد تو و پدر تو، تا آخرین سالهای عمر پیامبر، نه تنها مسلمان نشده بودند بلکه با اسلام جنگ می‌کردند، و سرانجام از بیم شمشیر مسلمانان مجاهد اظهار اسلام کردند...

[۲۵۴] و آیا بیش از آنچه کرد چه می‌خواست بکند؟.

[۲۵۵] «نشأهٔ الفکر الفلسفی فی الاسلام»، ج: ۲ ز- ح، چاپ سوم، مصر، دارالمعارف (۱۳۸۵).

[۲۵۶] «الغدیر»، ج ۲۳۲: ۷ تا ۲۳۳.

[۲۵۷] همان کتاب.

[۲۵۸] و در دورانی چنـد، در هر شهری نقیبی برای سادات بوده است. در این بـاره در کتـاب «مورد الاتحـاف فی نقباءالاشـراف» - تألیف سید عبدالرزاق کمونهٔ الحسینی (چاپ نجف ۱۳۸۸، در دو جلد)، شرح حال بسیاری از «نقباء» به ترتیب شهرهای اسلامی آمده است.

[۲۵۹] «تحف العقول» ۳۷۲.

[۲۶۰] «نهج البلاغه»، ج ۷۴: ۲، از شرح ابن‌ابی‌الحدید، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم- مصر.

[۲۶۱] «صحیفهٔ المکتبهٔ» (فارسی)، شماره‌ی ۶: ۲ به بعد.

[۲۶۲] من در کتاب «شیخ آقا بزرگ تهرانی» نیز، در این‌باره مطالبی آورده‌ام، دیده شود.

[۲۶۳] مجله‌ی «راهنمای کتاب» سال چهاردهم، شماره‌ی ۹ تا ۱۲ (آذر- اسفند ۱۳۵۰) / ۷۷۹ به بعد.

[۲۶۴] «آمار موجود نشان می‌دهـد که بین سالهای ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ سه موضوع بر کتابهای چاپ ایران تسلط مطلق داشته‌اند: مذهب، تاریخ و ادبیات » - ... مقاله‌ی دکتر هوشنگ ابرامی (کتاب امروز، شماره‌ی اول، مهرماه ۱۳۵۰، ص ۳۳).

«بازار وسیع دیگری- که به عقیده‌ی برخی از ناشران سهم آن از مجموع فروش کتاب در ایران به ۵۰ درصد می‌رسد- بازار کتابهای اسلامی است، از قبیل کتابهای دعا و پند و اندرز و شرح حال بزرگان دین و کلمات قصار و متون مقدس و تفاسیر آنها» - مقاله‌ی

شائول بخاش، (کتاب امروز، شماره‌ی ۵، بهار ۱۳۵۲،ص ۴۷).

«فروش کتابهای مذهبی (اسلامی) درایران هنوز هم بیشترین رقم را دارد » - ... مقاله عبد الحسین آذرنگ و بهاء الدین خرمشاهی، (نامه انجمن کتابداران دوره هشتم، شماره اول، بهار ۱۳۵۴ ص ۱۷).

[۲۶۵] «الغدیر»، ج ۵، دیده شود.

[۲۶۶] «کتاب فی معنی الزیارهٔ و کیفیهٔ تأثیرها» - «رسائل ابن‌سینا»، جزء ثالث، رساله‌ی سوم ۴۴ تا ۴۸، تصحیح میکائیل مهرنی، چاپ لندن (۱۸۹۴).

[۲۶۷] پیش‌تر به هنگـام ذکر سـادات و رسـالت راستین و مفهوم اجتمـاعی قبه‌ها و حرمهای امامزادگان، به اهمیت این موضوع اشاره شد.

[۲۶۸] تـألیف شیـخ ابوالقـاسم جعفر بن قولـویه قمی، از مشایـخ محـدثین شـیعه در قرن چهـارم (م- ۳۶۸، یـا ۳۶۹)، مـدفون در حرم «کاظمین»، پایین پای حضرت امام جواد «ع»، در کنار آرامگاه شیخ مفید.

[۲۶۹] «موسوعـهٔ العتبـاب المقدسـهٔ» - قسم النجـف، جزء ۲۵۶: ۲ تا ۲۵۷، چـاپ بغـداد،دارالتعـارف. نیز «یادنامه‌ی علامه‌ی امینی» - کتاب اول، بیست و پنج. چاپ تهران،شرکت انتشار (۱۳۵۲ ش).

[۲۷۰] نامهای این کسان، در مجله‌ی کتابخانه (صحیفهٔ المکتبه) درج شده است.

[۲۷۱] نامهای این کسان، در مجله‌ی کتابخانه (صحیفهٔالمکتبه) درج شده است.

[۲۷۲] «صحیفهٔ المکتبهٔ»، شماره‌ی ۴: ۱ تا ۸، شماره‌ی ۶۹: ۲ تا ۷۰، با اندکی تصرف در عبارت.

[۲۷۳] «شیخ الباحثین آغا بزرگ الطهرانی» ۵۲ تا ۵۵، تألیف استاد عبدالرحیم محمد علی، چاپ نجف (۱۳۹۰).

[۲۷۴] «الغدیر»، ج ۹۵: ۱.

[۲۷۵] مانند کاری که علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب بزرگ «طبقات اعلام الشیعه» کرده است، و کتاب را از سده‌ی چهام، «نوابغ الرواهٔ فی رابعهٔ المآت» شروع نموده است. شرح حال عالمان و راویان و محدثان سه سده‌ی گذشته را به اصول و مآخذ قدیم، که در این زمینه تألیف یافته، واگذاشته است.

[۲۷۶] و شایـد بیشتر از این تعداد. چون آنچه من در اینجا ذکر کرده‌ام براساس مندرجات «صـحیفهٔ المکتبه» است. در این مآخذ، در شماره‌ی دوم (صفحات ۵۶ و ۵۵ و ۲۱ و ۲۰ و ۱۷ و ۱۶ از ترجمه‌ی فارسـی) آمار دقیقی داده شده است، مجموعا: ۱۳۹۷ صفحه، و در همین شماره صفحات ۶۷ و ۵۴ و ۵۳) و شماره‌ی سوم (صفحات ۸ تا ۲۰ و ۳۰) در مورد چند مأخذ و نسخه‌ی دیگر که علامه‌ی امینی از آنها نسـخه برداشته است، آماری داده شده است به تقریب، مثلا درباره‌ی کتاب «زواید مسند ابی‌بکر البزاز علی مسند الامام احمـد و الکتب الستهٔ» اینگونه آمده است ...: « دارای ۶۳۹ صـفحه ... آخر نسـخه نقص دارد. نسخه‌ی کاملی از آن در کتابخانه‌ی دانشـگاه عثمانی در حیدرآباد وجود دارد. علامه‌ی امینی، این کتاب را تا به آخر خواندند و از آن مقدار زیادی نوشـتند» - شماره‌ی ۵۲: ۲ تا ۵۳. اینگونه موارد را که متعدد است، بنده جمعا به حدود ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ صفحه تخمین زدم که چه بسا بیشتر باشد.

[۲۷۷] این کتابخانه، به نام «ابوالکلام آزاد» نامگذاری شده است.

[۲۷۸] «سیرتنا و سنتنا» ۱۴۵، چاپ دوم.

[۲۷۹] «المصنف» (بر وز مکرر)، تألیف حافظ کبیر ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه‌ی کوفی (م- ۲۳۵ ه. ق) در ۱۲ جلد.

[۲۸۰] (م- ۳۷۰).

[۲۸۱] «الغدیر»، ج ۳۱: ۲، ج ۱۱۳: ۱، ج ۷ ص «ج» - پانوشت.

[۲۸۲] «فتح الملک العی» - مقدمه. تاریخ نامه: ماه ربیع‌الاول ۱۳۸۸ هجری قمری.

[۲۸۳] مقصود کتابخانه‌ی عمومی خدابخش است در پتنه (هند).

[۲۸۴] صحیفة الکتبه (فارسی)، شماره‌ی ۵: ۳.

[۲۸۵] نام وی در صحیفه، سهوا ممتاز علی عرشی ضبط شده است، ولی او همان امتیاز علیخان عرشی است مؤلف کتاب تحقیقی «استناد نهج‌البلاغه». این محقق کتابشناس خود از اهل سنت است، ولی مطالعات سرشار وی در نسخه‌ها و مآخذ، او را واداشته است تا واقعیتی را در مورد «نهج‌البلاغه» به رشته‌ی تألیف کشد. این واقعیت، درستی و قطعیت استناد «نهج‌البلاغه» است به امام علی بن ابیطالب و امانت قطعی سید شریف رضی، و صحت نظر صدها دانشمند و کتابشناس اسلامی که در طول قرون اسلامی، پس از تألیف «نهج‌البلاغه»، موضوع را همین گونه دانسته‌اند.استاد عرشی در این کتاب که به انگلیسی نوشته شده است و سپس به عربی گردانیده شده، صحت انتساب خطب و کلمات قصار «نهج‌البلاغه» را به امام براساس صدها مأخذ، و نسخه‌های قدیمتر از سید رضی (م ۴۰۶) که آنها را نقل کرده‌اند اثبات می‌کند. این اثبات صحت نسبت، از روی سند است. سپس قول می‌دهد که در کتابی دیگر، صحت انتساب مطالب «نهج‌البلاغه» را به امام، بر پایه‌ی مضامین و متن، نیز به اثبات برساند. امید که به این خدمت فکری و ایدئولوژیکی اسلامی نیز توفیق یابد.

[۲۸۶] «صحیفة المکتبه»، ترجمه‌ی فارسی، شماره‌ی ۶۸: ۲ با اندک تصرفی در عبارت.

[۲۸۷] «صحیفة المکتبه» (فارسی)، شماره‌ی ۲۱: ۲.

[۲۸۸] «تاریخ فلسفه در جهان اسلامی»، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی ۱۹۱.

[۲۸۹] «صحیفة المکتبه» (فارسی)، شماره‌ی ۵۹: ۲ تا ۶۰.

[۲۹۰] سوره‌ی ۳۹ (زمر)،آیه‌ی ۹.

[۲۹۱] سوره‌ی ۴ (نساء)، آیه‌ی ۹۵.

[۲۹۲] سوره‌ی ۵۸ (مجادله)، آیه‌ی ۱۱.

[۲۹۳] سوره‌ی ۳۵ (فاطر)، آیه‌ی ۲۸.

[۲۹۴] سوره‌ی ۴۲ (شوری)، آیه‌ی ۲۳.

[۲۹۵] سوره‌ی ۳ (آل عمران)، آیه‌ی ۱۸.

[۲۹۶] سوره‌ی ۳۴ (سبأ)، آیه‌ی ۱۸.

گزارش لحظه به لحظه از واقعه غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاری، محمدباقر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور: گزارش لحظه به لحظه از واقعه غدیر/ محمدباقر انصاری زنجانی

مشخصات نشر: قم: دلیل، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۴۸

شابک: ۹۶۴-۷۵۲۸-۶۰-۰۴۲۵۰۰ریال

یادداشت: پشت جلد به‌انگلیسی: Mohammad Baqar Ansari. The frame by - frame commentary on qadir.

یادداشت: فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۰؛ ۲۵۰۰ ریال
یادداشت: چاپ اول: ۲۵۰۰: ۱۳۸۰ ریال
یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۰؛ ۲۵۰۰ ریال
یادداشت: چاپ ششم: بهار ۱۳۸۱؛ ۲۵۰۰۰ ریال
یادداشت: چاپ هفتم: زمستان ۱۳۸۱؛ ۲۵۰۰ ریال
یادداشت: چاپ چهاردهم: ۲۵۰۰: ۱۳۸۲ ریال
یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۸ - ۴۷
موضوع: غدیر خم
موضوع: علی‌بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- اثبات خلافت
رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵/الف۸۳گ۴ ۱۳۸۰
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی: م۷۹-۲۲۳۱۱

مقدمه

غدیر، داستان اعتقاد

در نقطه‌ی غدیر توقفی باید، که با حقیقت انسان سر و کار دارد. هزار و چهارصد سال است که شیعه زلال پر برکت غدیر را به پای درختان ولایت می‌افشاند، و از آن بیابان خشک باغهای پر ثمر اعتقادی و گلهای زیبای محبت را پرورش می‌دهد.

آغاز پانزدهمین قرنی است که شیعه با حجتی قوی و برهانی قاطع، که پیامبر صلی اللّه علیه و آله به دستش داده، پرچم بلند «اَشْهَدُ اَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّ اللّهِ» را برافراشته و از مرزهای اعتقادی خویش پاسداری می‌کند.

غدیر، مراسمی عظیم و مجموعه‌ای فراموش نشدنی در تاریخ اسلام است که بعنوان «واقعه‌ی غدیر» جایگاه خاصی در اعتقادات مقدس ما دارد.

[صفحه ۶]

در کتاب حاضر با یادی از عظمت مراسم سه روزه‌ی غدیر در تاریخ اسلام، گزارشی به صورت لحظه به لحظه با تمام جزئیات واقعه‌ی غدیر در قالب داستانی تقدیم می‌شود؛ تا غدیر را آنگونه که واقع شده بیاموزیم و به نسلهای آینده بسپاریم.

آنچه در ترسیم واقعه‌ی غدیر آورده‌ایم با استناد به منابع است، و حتی یک کلمه بصورت تخیل و پردازش آورده نشده است. آدرسهای منابع نیز بصورت پی‌نوشت در پایان کتاب آمده است.

به امید روزی که در کنار صاحب غدیر حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم ارواحنا فداه و عجّل اللّه فرجه، غدیر را به جشنی دیگر نشینیم، و داستان آن روزهای شیرین را از دو لب مبارک آن حضرت بشنویم.

قم، محمد باقر انصاری زنجانی

عید غدیر ۱۴۲۱، زمستان ۱۳۷۹

[صفحه ۷]

عظمت غدیر

خطابه‌ی غدیر بعنوان آینه‌ی تمام‌نمای ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بین تمام خطابه‌های اسلام ویژگیهایی دارد که آن را بصورت منحصر بفرد درآورده است. این اهمیت باز می‌گردد به متن خطبه و فضای خاصی که این سخنرانی در آن انجام شده است.

مهمترین مقاصد حضرت در خطبه‌ی غدیر را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. نتیجه‌گیری از زحمات ۲۳ ساله‌ی رسالت با تعیین ادامه دهندگان این راه.

۲. حفظ دائمی اسلام با جانشینانی که از عهده‌ی این مهم برآیند.

۳. اقدام رسمی برای تعیین خلیفه که از نظر قوانین ملل سندیت دارد.

۴. ترسیم خط مشی آینده‌ی مسلمین تا آخر دنیا.

۵. اتمام حجت بر مخالفان اسلام اعم از مقصرین و معاندین.

[صفحه ۸]

این اهداف بلند در سایه‌ی شرایطی انجام شد که شایسته‌ی ابدیت غدیر بود، و آن را بعنوان یک واقعه‌ی استثنایی در آورد. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

لَمْ یُنادِ بِشَیْءٍ مِثْلَ ما نُودِیَ بِالْوِلایَةِ یَوْمَ الْغَدیرِ. [۱] هیچ حکمی مثل ولایت در غدیر اعلام نشده است!

عظمت خاص غدیر را در جهات زیر می‌توان ترسیم کرد:

۱. شرایطی که برای ابلاغ این اصل اعتقادی اسلام بر پا شد که آن اجتماع بزرگ و شیوه‌ی خاص بیان و منبر، فقط در این ماجرا بوده است. بخصوص مسئله‌ی وداع پیامبر صلی اللّه علیه و آله با مردم حاکی از این بود که با اعلام ولایت اسلام از نظر دشمنان خارجی نفوذ ناپذیر شده است.

۲. مسئله‌ی امامت فقط بصورت یک خبر و پیام و خطابه اجرا نشد، بلکه بعنوان حکم و فرمان اجرا گردید، و با گرفتن بیعت از عموم مسلمانان و تعهد گرفتن از آنان اعلام شد.

۳. شرایط جغرافیایی غدیر که قبل از تقاطع جاده‌ها در جحفه و پیش از تفرق قبایل بوده است. همچنین توقف سه روزه در بیابانی داغ و شرایط زمانی حجهٔ الوداع پس از ایام حج که عظیم‌ترین اجتماع مسلمانان تا آن روز بود.

۴. مقام مخاطِب خطبه، و نیز حالت خاص مخاطَبین یعنی

حاجیان، آن هم پس از اتمام حج و هنگام بازگشت، و نیز اعلام نزدیکی رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله، چه آنکه حضرت ۷۰ روز پس از این سخنرانی از دنیا رحلت نمودند.

[صفحه ۹]

۵. خطاب خداوند که: «ای پیامبر، ابلاغ کن آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده که اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را نرسانده‌ای»، که در هیچیک از فرامین الهی چنین مطلبی گفته نشد.

۶. بیم پیامبر صلی اللّه علیه و آله از کارشکنی‌های منافقین، و دستور قاطع الهی بر لزوم ابلاغ حکم ولایت و امامت برای آینده‌ی مسلمین، از خصوصیات ابلاغ این حکم الهی بود.

۷. ضمانت الهی بر حفظ پیامبر صلی اللّه علیه و آله از شرّ دشمنان در خصوص این ابلاغ و رسالت که در هیچیک از احکام الهی چنین ترسی نبود و چنین ضمانتی انجام نشد.

۸. مفاهیم بلند و حساسی که در تبیین مقام ولایت در متن خطبه فرمودند و معنای دقیق آن را به روشن‌ترین وجهی بیان نمودند.

۹. مراسم خاصی که قبل و بعد از خطبه واقع شد که بیعت و عمامه‌ی «سحاب» و تهنیت از نمونه‌های آن است و دلالت بر اهمیت

ویژه‌ی این ماجرا می‌نماید.

۱۰. خطاب خداوند که: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم»، که تا آن روز مشابه آن را هم نفرموده بود.

۱۱. توجه خاصّ ائمه‌علیهم‌السلام به سخنان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر،و بخصوص کلام امیرالمؤمنین و حضرت زهراعلیهماالسلام که فرمودند:

«روز غدیر خم برای کسی عذری باقی نگذاشت». [۲] همچنین اهتمام علما به تفصیل مباحث مربوط به غدیر به تبعیت از ائمه علیهم‌السلام بعنوان ریشه‌ی اصیل ولایت و امامت، بیانگر ارزش اعتقادی آن در طول تاریخ است.

[صفحه ۱۰]

۱۲. سند و شیوه‌ی نقل این حدیث از نظر حدیثی، تاریخی، کلامی و ادبی، و همچنین فراگیری و راهیابی آن به قلوب مردم، در میان روایات ولایت بی‌مانند است. محققان تواتر این حدیث را به اثبات رسانده، و همه‌ی مسلمانان با هر فرقه و مسلکی که دارند به درستی این حدیث اعتراف کرده‌اند.

همه‌ی اینها حاکی از اهمیت ویژه‌ی غدیر در فرهنگ اسلام است، و به ما هشدار می‌دهد که این اصل اعتقادی شیعه را با تمام هستی خویش پاس بداریم.

[صفحه ۱۱]

از مدینه تا غدیر

آغاز سفر

عوالم العلوم: ج ۱۵: ۳ ص ۱۶۷ و ۲۹۷. الغدیر: ج ۱ ص ۹ و ۱۰. بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۶۰ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۹۰، ج ۲۸ ص ۹۵، ج ۳۷ ص ۲۰۱.

در سال دهم هجری پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای اولین بار بطور رسمی اعلان عمومی حج دادند تا همه‌ی مردم در حد امکان حاضر شوند. آن‌حضرت این سفر را بعنوان «حجة الوداع» مطرح کردند، که به معنای تنها سفر پر خاطره‌ی آن حضرت در دلها جای گرفت.

هدف از این سفر بیان دو حکم مهم از قوانین اسلام بود که هنوز برای مردم بطور کامل و رسمی تبیین نشده بود: یکی حج، و دیگری مسئله‌ی خلافت و ولایت و جانشینی بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله.

پس از دستور الهی، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله منادیانی را به مدینه و اطراف آن فرستادند و تصمیم این سفر را به اطلاع همه رساندند تا هرکس بخواهد خود را آماده‌ی این سفر و همراهی آن حضرت نماید.

[صفحه ۱۲]

پس از اعلان عمومی، عده‌ی بسیاری از اطراف مدینه به شهر آمدند تا همراه حضرت و مهاجرین و انصار در سفر مکه ملازم رکاب حضرت باشند.

با حرکت کاروان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در بین راه مدینه تا مکه افراد قبایل به جمعیت اضافه می‌شدند. با رسیدن این خبر مهم به مناطق دورتر، مردم اطراف مکه و شهرهای یمن و غیر آن نیز بسوی مکه سرازیر شدند تا جزئیات احکام حج را شخصاً از پیامبرشان بیاموزند و در این اولین سفر رسمیِ حضرت بعنوان حج شرکت داشته باشند.

اضافه بر آنکه حضرت اشاراتی فرموده بودند که امسال سال آخر عمر من است، و این می‌توانست باعث شرکت همه جانبه‌ی مردم باشد.

جمعیتی حدود یکصد و بیست هزار نفر در مراسم حج شرکت کردند، که فقط هفتاد هزار نفر آنان از مدینه بهمراه حضرت حرکت کرده بودند، و جمعیت لبیک گویان در جای جای جاده در حرکت بودند.

از مدینه تا مکه

الغدیر: ج ۱ ص ۹ و ۱۰. بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۶۰ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۹۰، ج ۲۸ ص ۹۵، ج ۳۷ ص ۲۰۱. عوالم العلوم: ج ۱۵: ۳ ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۲۹۷.

کاروان بزرگ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله روز شنبه بیست و پنجم ماه ذی قعده از مدینه حرکت کردند. به دستور آن حضرت مردم لباس احرام همراه برداشته بودند، و خود حضرت نیز غسل کرده و دو لباس احرام همراه برداشتند؛ و برای احرام تا مسجد شجره در نزدیکی مدینه آمدند.

[صفحه ۱۳]

اهل بیت معظم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و سایر فرزندان آن حضرت بودند، و نیز همسران آن حضرت همگی سوار بر هودجهای شتران همراه حضرت بودند.

با رسیدن به «مسجد شجره» احرام بستند و مسیر ده روزه تا مکه را آغاز کردند، و قافله‌ای عظیم که شامل مردم سواره و پیاده بود همراه آن حضرت به حرکت در آمدند.

صبح روز یکشنبه را در منطقه‌ای توقف کردند و تا شب همانجا ماندند، و پس از نماز مغرب و عشا حرکت کردند. صبح روز بعد به «عِرْق الظَّبْیَة» رسیدند، و سپس در «رَوْحاء» توقف مختصری کردند. از آنجا برای نماز عصر به «مُنصرَف» رسیدند. هنگام نماز مغرب و عشا در «مُتَعَشّی» پیاده شدند و شام را همانجا صرف کردند. برای نماز صبح به «اثایة» رسیدند، و صبح روز سه‌شنبه در «عَرْج» بودند، و روز چهارشنبه به «سَقْیاء» رسیدند.

در بین راه، پیاده‌ها سختیِ راه را مطرح کردند و از حضرت سواری درخواست نمودند. حضرت که سواری در اختیار نداشتند، دستور دادند تا برای آسانی سیر، کمرهای خود را ببندند و راه رفتنشان را بین تند رفتن و دویدن قرار دهند. با انجام این دستور راحت‌تر شدند.

روز پنجشنبه به «اَبْواء» رسیدند که قبر حضرت آمنه مادر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آنجا بود، و حضرت قبر مادر را زیارت کردند.

روز جمعه با عبور از «جُحفه» و «غدیر خم» عازم «قُدَیْد» شدند و شنبه آنجا بودند. روز یکشنبه تا «عُسفان» آمدند و روز دوشنبه به «مَرّ الظهران» رسیدند و تا شب آنجا ماندند.

شب به سوی «سَرِف» حرکت کردند و به آنجا رسیدند که منزل بعدی مکه معظمه بود. بعد از ده روز طی مسافت، در روز سه شنبه پنجم ذی‌حجهٔ اولین کاروان حج اسلام با جلال و عظمتی بی‌نظیر وارد شهر «مکه» شدند.

[صفحه ۱۴]

حجاج یمن همراه امیرالمؤمنین

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۶۰، ج ۳۷ ص ۲۰۱. عوالم العلوم: ج ۱۵: ۳ ص ۲۹۷.

در ایامی که سفر حج اعلام شد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام با لشکری از طرف پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به «نَجْران» و سپس «یمن»

رفته بودند. هدف از این سفر دعوت به اسلام و جمع‌آوری خمس و زکات و جزیه بود و نیز حل اختلافی که بین اهل یمن پیش آمده بود.

پیامبر صلی اللّه علیه و آله هنگام حرکت از مدینه برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نامه‌ای فرستادند، و طی آن دستور دادند آن حضرت نیز با لشکر و کسانی از اهل یمن که مایل به شرکت در مراسم حج هستند از آنجا به سوی مکه حرکت کنند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از پایان کارهای محوله در نجران و یمن، با لشکر همراه و دوازده هزار نفر از اهل یمن عازم مکه شدند. با نزدیک شدن کاروان پیامبر صلی اللّه علیه و آله به مکه از طرف مدینه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم از طرف یمن به این شهر نزدیک شدند و دستور دادند مردم در میقات اهل یمن احرام ببندند.

سپس حضرت جانشینی در لشکر تعیین کردند و خود پیشتر به ملاقات پیامبر صلی اللّه علیه و آله شتافتند، و در نزدیکی مکه خدمت حضرت رسیدند و گزارش سفر را دادند. پیامبر صلی اللّه علیه و آله بسیار مسرور شدند و دستور دادند هر چه زودتر لشکر همراه و حجاج یمنی را به مکه بیاورد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به محل لشکر بازگشتند و همراه آنان- همزمان با قافله‌ی پیامبر صلی اللّه علیه و آله- روز سه شنبه پنجم ذی‌حجه وارد مکه شدند.

[صفحه ۱۵]

اعمال حج

با رسیدن روز نهم ذی‌حجهٔ مراسم حج آغاز شد. حضرت به موقف عرفات و سپس به مشعر رفتند، و روز دهم در مِنی قربانی و رمی جمرات و سایر اعمال را انجام دادند.

سپس طواف و سعی و بعد از آن اعمال دیگر حج را به ترتیب به انجام رساندند، و در هر مورد واجبات و مستحبات آن را برای مردم بیان فرمودند. بدینسان تا پایان روز دوازهم ذی حجهٔ اعمال سه روزه‌ی حج پایان یافت.

تحویل میراث انبیاء به صاحب ولایت

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۹۶، ج ۳۷ ص ۲۰۲، ج ۴۰ ص ۲۱۶.

پس از پایان مراسم حج دستور الهی بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله چنین نازل شد:

نبوت تو به پایان رسیده و روزگارت کامل شده است. اسم اعظم و آثار علم و میراث انبیاء را به علی بن ابی‌طالب بسپار که او اولین مؤمن است. من زمین را بدون عالمی که اطاعت من و ولایتم با او شناخته شود و حجت بعد از پیامبرم باشد رها نخواهم کرد».

یادگارهای انبیاء علیهم‌السلام صُحُف آدم و نوح و ابراهیم علیهم‌السلام و تورات و انجیل و عصای موسی علیه‌السلام و انگشتر سلیمان علیه‌السلام و سایر میراثهای ارجمندی است که فقط در دست حجج الهی است، و نزد انبیای گذشته و اوصیای ایشان دست به دست گشته تا آن روز که خاتم انبیاء صلی اللّه علیه و آله حافظ آن بود، و اینک باید به اوصیای آن حضرت انتقال می‌یافت.

[صفحه ۱۶]

پیامبر صلی اللّه علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فراخواند و مجلس خصوصی تشکیل دادند و ودایع الهی را به آن حضرت تحویل داد، و بدینسان میراث ششهزار ساله‌ی انبیاء علیهم‌السلام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام سپرده شد. این ودایع از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امامان بعد منتقل شده تاکنون که در دست مبارک آخرین حجت پروردگار حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم علیه‌السلام است.

سلام به عنوان «امیرالمؤمنین»

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۱۱ و ۱۲۰. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۳۹. کتاب سلیم: ص ۷۳۰.

پیش از حرکت به سوی غـدیر، در مکه جبرئیل لقب «امیرالمؤمنین» را بعنوان اختصاص آن به علی بن ابی‌طالب علیه‌السـلام از جانب الهی آورد، اگر چه این لقب قبلاً نیز برای آن حضرت تعیین شده بود.

پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله دسـتور دادنـد تا بزرگان اصـحاب جمع شونـد و طی مراسم خاصـی نزد علی علیه‌السـلام برونـد و بعنوان «امیرالمؤمنین» بر او سـلام کنند و «السلام علیك یا امیرالمؤمنین» بگویند، و بدینوسیله در زمان حیات خود، از آنان اقرار بر امیر بودن علی علیه‌السلام گرفت.

در اینجـا ابوبکر و عمر بعنوان اعتراض به پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله گفتنـد: آیا این حقی از طرف خـدا و رسولش است؟ حضـرت غضبناك شد و فرمود: «حقی از طرف خدا و رسولش است. خداوند این دستور را به من داده است».

[صفحه ۱۷]

اعلان عمومیِ حضور در غدیر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۵، ج ۳۷ ص ۱۱۱ و ۱۵۸. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۳۶ ح ۵۹۳.

الغدیر: ج ۱ ص ۱۰ و ۲۶۸.

با اینکه انتظار می‌رفت پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله در این اولین و آخرین سـفر حج خود مدتی در مکه بمانند، ولی بلافاصـله پس از اتمام حج حضرت به منادیِ خود بلال دستور دادند تا به مردم اعلان کند:

فردا- روز چهاردهم ذی حجه- همه باید حرکت کنند تا در وقت معین در «غدیر خم» حاضـر باشـند و کسـی جز معلولان نباید باقی بماند.

انتخاب منطقه‌ی «غدیر» به امر خاص الهی از چند جهت قابل ملاحظه بود:

یکی اینکه در راه بازگشت از مکه، کمی قبل محل افتراق کاروانها و تقاطع مسیرها در جحفه است.

دوم اینکه در آینده‌های اسـلام که کاروانهای حج در راه رفت و برگشت از این مسـیر عبور می‌کنند با رسـیدن به وادی غدیر و نماز در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، تجدید خاطره و بیعتی با این زیربنای اعتقادی خود می‌نمایند و یاد آن در دلها احیا می‌گردد.

سوم اینکه «غدیر» محلی بسیار مناسب برای برنامه‌ی سه روزه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و ایراد خطبه برای آن جمعیت انبوه بود.

اینك پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله پس از دوری ده ساله از وطن خود مکه- بـدون آنکه مـدتی اقامت کننـد تا مسـلمانان به دیـدارش بیاینـد و مسائل خود را مطرح کننـد- با پایان مراسم حج فوراً از مکه خارج شدند و مردم را نیز به خروج از مکه و حضور در «غدیر» امر نمودند.

[صفحه ۱۸]

موقعیت جغرافیایی غدیر خم

معجم ما استعجم: ج ۲ ص ۳۶۸ و ۴۹۲ و ۵۱۰. لسان العرب: ماده‌ی خمم و غدر. معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۵۰ و ۳۸۹، ج ۳ ص ۱۵۹، ج ۴ ص ۱۸۸، ج ۶ ماده غدیر. معجم معالم الحجاز: ج ۱ ص ۱۵۶. تاج العروس: ماده خمم، غدر. النهایة (ابن اثیر): ماده خم. الروض المعطار: ص ۱۵۶. وفاء الوفاء: ج ۲ ص ۲۹۸. صفة جزیرة العرب: ص ۲۵۹.

منطقه‌ی غدیر خم بیابانی باز و وسـیع در مسـیر سـیلاب وادی جحفه بود. این سیلاب از مشرق به مغرب جاری می‌شد و پس از عبور

از غدیر به جحفه می‌رسید و سپس تا دریای سرخ ادامه پیدا می‌کرد و سیلهای سالیانه را به دریا می‌ریخت.

در این مسیر آبگیرهایی طبیعی بوجود آمده بود که پس از عبور سیل، آبهای باقیمانده در آن جمع می‌شدند و در طول سال بعنوان ذخایر آبی شناخته می‌شدند و به آنها اصطلاحاً «غدیر» می‌گفتند.

در مناطق مختلف، غدیرهای زیادی در مسیر سیلها وجود داشت که با نامگذاری از یکدیگر شناخته می‌شدند. این غدیر هم برای شناخته شدن از غدیرهای دیگر بنام «غدیر خم» نامگذاری شده بود.

کنار این آبگیر پنج درخت سرسبز و کهنسال از نوع «سَـمُر» شبیه درخت چنار وجود داشت، که درخت خاص صحراها است. این پنج درخت با شاخ و برگ انبوه و قامت بلند، سایبانی خوب برای مسافران خسته ایجاد کرده بود.

لذا در آن شرایط، این بیابان وسیع بعنوان بهترین مکان برای مراسم سه روزه‌ی غدیر انتخاب شد، و جایگاه سخنرانی زیر همان درختان در نظر گرفته شد که هم مشرف بر بیابان و محل تجمع مخاطبین بود و هم سایبان مناسبی برای ایراد خطابه بنظر می‌آمد.

[صفحه ۱۹]

سخنرانی غدیر

ورود به منطقه غدیر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷ ص ۱۷۳ و ۲۰۳ و ۲۰۴، ج ۹۸ ص ۲۹۸. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۵۰ و ۶۰ و ۷۵ و ۷۹ و ۸۰ و ۳۰۱. الغدیر: ج ۱ ص ۱۰ و ۲۲. مدینة المعاجز: ص ۱۲۸. الفصول المهمة: ص ۲۴ و ۲۵.

روز پنجشنبه قافله‌ی عظیم غدیر به حرکت درآمد، و سیل جمعیت که بیش از صد و بیست هزار نفر بودند بهمراه حضرت سفر پنج روزه تا غدیر را آغاز کردند. حتی پنج هزار نفر از اهل مکه و دوازده هزار نفر از اهل یمن- در جهت مخالف مسیر دیار خود- برای درک مراسم غدیر همراه حضرت آمدند.

طبق فرمان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله کسی از حاجیان در مکه باقی نماند و همه به قصد حضور در بزرگترین همایش تاریخی اسلام عازم میعادگاه غدیر شدند. کاروان از همان مسیری که از مدینه تا مکه آمده بودند بازمی‌گشتند.

[صفحه ۲۰]

پس از خروج از مکه ابتدا به «سَـرِف» رسیدند و از آنجا تا «مَرّ الظهران» آمدند. آبادی بعدی «عُسفان» بود و از آنجا به «قُدَیْد» رسیدند. اینک به جحفه نزدیک می‌شدند که «غدیر» کنار آن بود.

نزدیک ظهر روز دوشنبه هیجدهم ذی‌حجه، همینکه به منطقه‌ی «غدیر خم» رسیدند، حضرت مسیر حرکت خود را به طرف راست جاده و به سمت غدیر تغییر دادند و فرمودند:

اَیُّهَا النَّاسُ، أجیبُوا داعِیَ اللَّهِ، اَنَا رَسُولُ اللَّهِ.

ای مردم، دعوت کننده‌ی خدا را اجابت کنید که من پیام‌آور خدایم.

این کنایه از آن بود که هنگام ابلاغ پیام مهمی فرا رسیده است. لذا فرمان دادند تا منادی ندا کند: «همه‌ی مردم متوقف شوند، و آنانکه پیش رفته‌اند بازگردند، و آنانکه پشت سر هستند توقف کنند»، تا آهسته آهسته همه‌ی جمعیت در محل از پیش تعیین شده جمع گردند.

همچنین دستور دادند: کسی زیر درختان کهنسالی که در آنجا بود نرود و آن مکان برای برپایی جایگاه سخنرانی خالی بماند.

پس از این دستور، همه‌ی مَرْکبها متوقف شدند، و کسانی که پیشتر رفته بودند بازگشتند، و همه‌ی مردم در منطقه‌ی غدیر پیاده شدند، و هر یک برای خود جایی پیدا کردند و برای توقف سه روزه خیمه زدند، و کم‌کم آرام گرفتند.

اینک صحرا برای اولین بار شاهد تجمع عظیم بشری بود. وجود مقدس پنج نور پاک، پیامبر و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین‌علیهم‌السلام عظمت این اجتماع بزرگ را چندین برابر می‌کرد.

[صفحه ۲۱]

ترکیب مختلفی مردان و زنان، از اقوام و قبایل و شهرهای مختلف، با درجات متفاوتی از ایمان در برابر منبر پیامبرشان زانو زده بودند، که این نیز نقطه‌ی جالب توجه دیگری از این همایش با شکوه بود.

شدت گرما در اثر حرارت آفتاب و داغی زمین بحدی ناراحت کننده بود که مردم و حتی خود حضرت گوشه‌ای از لباس خود را به سر انداخته و گوشه‌ای از آن را زیر پای خود قرار داده بودند، و عده‌ای از شدت گرما عبای خود را به پایشان پیچیده بودند!

آماده سازی جایگاه سخنرانی و منبر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷ ص ۱۷۳ و ۲۰۳ و ۲۰۴، ج ۹۸ ص ۲۹۸. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۵۰ و ۶۰ و ۷۵ و ۷۹ و ۸۰ و ۳۰۱.

از سوی دیگر، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چهار نفر از اصحاب خاص خود یعنی مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را فراخواندند و به آنان دستور دادند تا به محل درختان کهنسال - که در یک ردیف کنار هم بودند- بروند و آنجا را آماده کنند.

آنها خارهای زیر درختان را کندند و سنگهای ناهموار را جمع کردند و آنجا را جارو زدند و آب پاشیدند. سپس شاخه‌های پایین آمده‌ی درختان را که تا نزدیکی زمین آمده بود قطع کردند.

بعد از آن در فاصله‌ی بین دو درخت، روی شاخه‌ها پارچه‌ای انداختند تا سایبانی از آفتاب باشد، و آن محل برای برنامه‌ی سه روزه‌ای که حضرت در نظر داشتند کاملاً مساعد شود.

سپس در زیر سایبان، سنگها را روی هم چیدند و از روانداز‌های شتران و سایر مرکبها هم کمک گرفتند، و منبری به بلندی قامت حضرت ساختند و روی آن پارچه‌ای انداختند. منبر را طوری بر پا کردند که نسبت به جمعیت در وسط قرار بگیرد و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هنگام سخنرانی مشرف بر مردم باشد تا صدای حضرت به همه برسد و همه او را ببینند.

با توجه به کثرت جمعیت، ربیعه را که صدای بلندی داشت انتخاب کردند تا کلام حضرت را برای افرادی که دورتر قرار داشتند تکرار کند تا مطالب را بهتر بشنوند.

[صفحه ۲۲]

پیامبر و امیرالمؤمنین بر فراز منبر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷ ص ۲۰۹. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۴۴ و ۹۷ و ۳۰۱. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۲۶۷ ح ۳۸۷ و ۳۹۱. احقاق الحق: ج ۲۱ ص ۵۳ و ۵۷.

مقارن ظهر، انتظار مردم به پایان رسید و منادیِ حضرت ندای نماز جماعت داد. مردم از خیمه‌ها بیرون آمدند و مقابل منبر جمع شدند و صفهای نماز را منظم کردند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نیز از خیمه‌ی خود بیرون آمدند و در جایگاه نماز قرار گرفتند، و نماز جماعت را اقامه فرمودند.

بعد از آن مردم ناظر بودند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از منبر غدیر بالا رفتند، و بر فراز آن ایستادند. سپس امیرالمؤمنین

علیه‌السلام را فراخواندند، تا بر فراز منبر در سمت راستش بایستد. قبل از شروع خطبه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر فراز منبر یک پله پائین‌تر در طرف راست حضرت ایستادند و دست پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر شانه‌ی آن حضرت بود.

سپس آن حضرت نگاهی به راست و چپ جمعیت نمودند و منتظر شدند تا مردم کاملاً جمع شوند. زنان نیز در قسمتی از مجلس نشستند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را بخوبی می‌دیدند.

پس از آماده شدن مردم، پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله سخنرانیِ تاریخی و آخرین خطابه‌ی رسمی خود را برای جهانیان آغاز کردند.

[صفحه ۲۳]

با در نظر گرفتن این شکل خاص سخنرانی، که دو نفر بر فراز منبر ایستاده‌اند، و بیش از صد و بیست هزار بیننده، آن مُبلِّغ اعظم را می‌نگرند؛ به استقبالِ سخنانِ حضرت خواهیم رفت.

دقت در این نکته لازم به نظر می‌رسد که اجتماع ۱۲۰۰۰۰ نفر برای یک سخنرانی و در مقابل یک خطیب که همه بتوانند او را ببینند، در دنیای امروز هم مسئله‌ی غیرعادی است؛ تا چه رسد به عصر بعثت که در گذشته‌ی ششهزار ساله‌ی انبیا تا آن روز هرگز چنین مجلس عظیمی برای سخنرانی تشکیل نشده بود.

سخنرانی پیامبر

اشاره

«روضة الواعظین»: ج ۱ ص ۸۹. «الاحتجاج»: ج ۱ ص ۶۶. «الیقین»: ص ۳۴۳ باب ۱۲۷.
«نزهة الکرام»: ج ۱ ص ۱۸۶. «العُدَد القویّة»: ص ۱۶۹. «التحصین»: ص ۵۷۸ باب ۲۹ از
قسم دوم. «الصراط المستقیم»: ج ۱ ص ۳۰۱، به نقل از کتاب «الولایة» تألیف مورخ
طبری. «نهج الایمان»: ص ۹۲، به نقل از کتاب «الولایة» تألیف مورخ طبری.
بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱ تا ۲۰۷. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۴، ج ۳ ص ۵۵۸.

سخنرانی تاریخی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در غدیر که حدود یک ساعت طول کشید، در یازده بخش قابل ترسیم است:

بنده خدا و تسلیم اویم

حضرت در اولین بخش سخن، به حمد و ثنای الهی پرداختند و صفات قدرت و رحمت حق تعالی را ذکر نمودند، و بعد از آن به بندگی خود در مقابل ذات الهی شهادت دادند و فرمودند:

به او و ملائکه‌اش و کتابهایش و پیامبرانش ایمان می‌آورم. دستور او را گوش می‌دهم و اطاعت می‌نمایم و به آنچه او را راضی می‌کند مبادرت می‌ورزم و در مقابل مقدرات او تسلیم می‌شوم.

[صفحه ۲۴]

یا ایها الرسول بَلِّغ

در بخش دوم، سخن را متوجه مطلب اصلی نمودند و تصریح کردند که باید فرمان مهمی درباره‌ی علی بن ابی‌طالب ابلاغ کنم، و

اگر این پیام را نرسانم رسالت الهی را نرسانده‌ام و ترس از عذاب او دارم. همچنین تصریح کردند که خداوند به من چنین وحی کرده است:

یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ: [۳] ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده- درباره‌ی علی، یعنی خلافت علی بن ابی‌طالب- و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند.

سپس امر مؤکد پروردگار درباره‌ی اعلام ولایت را با صراحت تمام مطرح کردند و فرمودند: جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوندِ سلام پروردگارم- که او سلام است- مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع بپاخیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی‌طالب برادرِ من و وصی من و جانشین من بر امتم و امام بعد از من است. نسبت او به من همانند نسبت هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست. و او صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش است.

خداوند در این مورد آیه‌ای از کتابش بر من نازل کرده است: «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ»، [۴] «صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند». و علی بن ابی‌طالب است که نماز را بپا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عزوجل را قصد می‌کند. خداوند از من راضی نمی‌شود مگر آنچه در حق علی بر من نازل کرده ابلاغ نمایم.

[صفحه ۲۵]

دوازده امام تا آخر دنیا

در سومین بخش، امامت دوازده امام بعد از خود را تا آخرین روز دنیا اعلام فرمودند تا همه‌ی طمعها یکباره قطع شود. برای درک عمیق از اهمیت مسئله فرمودند: ای مردم، این آخرین باری است که در چنین اجتماعی بپا می‌ایستم. پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید.

از نکات مهم در سخنرانی حضرت، اشاره به عمومیت ولایت آنان بر همه‌ی انسانها و در طول زمانها و در همه‌ی مکانها و نفوذ کلماتشان در جمیع امور بود، که به این صورت اعلام فرمودند: خداوند عزوجل صاحب اختیار شما و معبود شما است، و بعد از خداوند رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده، و بعد از من علی صاحب اختیار شما و امام شما به امر خداوند است، و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.

نیابت ائمه‌علیهم‌السلام از خدا و رسول در حلال و حرام و جمیع امور دنیا و آخرت از نکات بسیار مهم خطبه بود که آن را با کلماتی دقیق بیان فرمودند:

حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) بر شما حرام کرده باشند. خداوند عزوجل حلال و حرام را به من شناسانده است، و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال و حرامش به من آموخته به او سپرده‌ام.

پس از بیان این همه عظمت، مردم را از مخالفت برحذر داشتند و فرمودند: ای مردم، او از طرف خداوند امام است، و هرکس ولایت او را انکار کند خداوند هرگز توبه‌اش را نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد.

[صفحه ۲۶]

ای مردم، بخدا قسم پیامبران و رسولان پیشین به من بشارت داده‌اند، و من بخدا قسم خاتم پیامبران و مرسلین و حجت بر همه‌ی مخلوقین از اهل آسمانها و زمینها هستم. هر کس در این مطالب شک کند مانند کفر جاهلیت اول کافر شده است. و هر کس در

چیزی از این گفتار من شک کند در همه‌ی آنچه بر من نازل شده شک کرده است، و هر کس در یکی از امامان شک کند در همه‌ی آنان شک کرده است، و شک کننده درباره‌ی ما در آتش است.

بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است و می‌گوید: «هرکس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد».

در اینجا حضرت می‌خواستند حساس‌ترین قسمت سخنرانی را که برنامه‌ای عملی نیز همراه داشت بیان کنند. لذا برای آمادگی مردم فرمودند: بخدا قسم، باطن قرآن را برای شما بیان نمی‌کند و تفسیرش را برایتان روشن نمی‌کند مگر این شخصی که من دست او را می‌گیرم و او را بسوی خود بالا می‌برم و بازوی او را می‌گیرم و با دو دستم او را بلند می‌کنم و به شما می‌فهمانم که:

هر کس من صاحب اختیار اویم این علی صاحب اختیار او است؛ و او علی بن ابی‌طالب برادر و جانشین من است، و ولایتِ او از جانب خداوندِ عزوجل است که بر من نازل کرده است.

سپس تصویر زیبایی از ارتباط دو رکن اعظم اسلام ارائه نمودند و فرمودند: ای مردم، علی و پاکان از فرزندانم از نسل او ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است. هر یک از این دو از دیگری خبر می‌دهد و با آن موافق است. آنها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. بدانید که آنان امین‌های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند.

در این مرحله با قاطعیتی تمام هرگونه تعرض به مقام صاحب غدیر را حرام شمردند و فرمودند: بدانید که امیرالمؤمنینی جز این برادرم نیست. بدانید که «امیرالمؤمنین» بودن بعد از من برای احدی جز او حلال نیست.

[صفحه ۲۷]

من کنت مولاه فهذا علی مولاه

در بخش چهارم خطبه، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پس از مقدمه چینی‌های قبل و ذکر مقام خلافت و ولایتِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام، برای آنکه تا آخر روزگار راه هر گونه شک و شبهه بسته باشد و در این راه هر تلاشی در نطفه خنثی شود، آنچه بطور لسانی فرموده بودند به صورت عملی انجام دادند.

ابتدا به امیرالمؤمنین علیه‌السلام که بر فراز منبر کنارشان ایستاده بودند، فرمودند: «نزدیکتر بیا». آن حضرت نزدیکتر آمدند و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از پشت سر دو بازوی او را گرفتند. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست خود را باز کردند تا دستهای هر دو به سوی آسمان قرار گرفت.

سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را- که یک پله پایین‌تر قرار داشت- از جا بلند کردند تا حدی که پاهای آن حضرت محاذی زانوهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار گرفت و مردم سفیدی زیر بغل ایشان را دیدند که تا آن روز دیده نشده بود. در این حال فرمودند:

[صفحه ۲۸]

مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

هر کس من نسبت به او از خودش صاحب اختیارتر بوده‌ام این علی هم نسبت به او صاحب اختیارتر است. خدایا دوست بدار هر کس علی را دوست بدارد، و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد، و یاری کن هر کس او را یاری کند، و خوار کن هر کس او را خوار کند.

در این قسمت از خطبه، نزول وحی درباره‌ی کمال دین با ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را اعلام نمودند که بسیار احساس برانگیز بود. حضرت فرمودند: پروردگارا، تو هنگام روشن شدن این مطلب و منصوب نمودن علی در این روز، این آیه را درباره‌ی او نازل

کردی: «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکَمْ دینَکَمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکَمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لکَمُ الْإِسْلامَ دیناً». [۵] «و مَنَ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی اْلآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ»، [۶] «امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را بعنوان دین شما راضی شدم»، «هر کس دینی غیر از اسلام انتخاب کند هرگز از او قبول نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود». پروردگارا، تو شاهدی که من ابلاغ نمودم.

دین خدا کامل شد

در بخش پنجم حضرت صریحاً فرمودند: «ای مردم، خداوند دین شما را با امامت او کامل نمود. پس هر کس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عزوجل، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته و در آتش دائمی خواهند بود».

[صفحه ۲۹]

سپس برای آنکه مردم قدر چنین نعمتی را بدانند فرمودند: پیامبرتان بهترین پیامبر و وصیتان بهترین وصی و فرزندان او بهترین اوصیاء هستند. ای مردم، نسل هر پیامبری از صلب خود او هستند ولی نسل من از صلب امیرالمؤمنین علی است.

بعد از آن ضمن بیان شمه‌ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: بدانید که با علی دشمنی نمی‌کند مگر شقی و با علی دوستی نمی‌کند مگر با تقوی، و به او ایمان نمی‌آورد مگر مؤمن مخلص. در اینجا با توجه به آیه‌ی «رضیت لکم الاسلام دیناً» فرمودند:

ای مردم، من خدا را شاهد گرفتم و رسالتم را به شما ابلاغ نمودم، و بر عهده‌ی رسول جز ابلاغ روشن چیزی نیست. ای مردم از خدا بترسید آنطور که باید ترسید، و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید.

ماجرای سقیفه

مرحله ششم از سخنان پیامبر صلی اللّه علیه و آله جنبه‌ی غضب الهی را نمودار کرد. حضرت با تلاوت آیات عذاب و لعن از قرآن فرمودند:

منظور از این آیات عده‌ای از اصحاب من هستند که مأمور به چشم پوشی از آنان هستم، ولی بدانند که خداوند ما را بر معاندین و مخالفین و خائنین و مقصرین حجت قرار داده است، و چشم پوشی از آنان در دنیا مانع از عذاب آخرت نیست.

در این مرحله به خلقت نورانی خود واهل بیت اشاره کردند و فرمودند: ای مردم، نور از جانب خداوند عزوجل در من نهاده شده و سپس در علی بن ابی‌طالب و بعد در نسل او تا مهدی قائم؛ که حق خداوند و هر حقی که برای ما باشد می‌گیرد.

[صفحه ۳۰]

سپس به امامانِ گمراهی که مردم را به جهنم می‌کشانند اشاره کرده فرمودند: ای مردم، بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می‌کنند و روز قیامت کمک نمی‌شوند. ای مردم، خداوند و من از آنان بیزار هستیم. ای مردم، آنان و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان در پائین‌ترین درجه‌ی آتش‌اند و چه بد است جای متکبران!

سپس اشاره‌ای رمزی به ماجرای سقیفه نمودند که نطفه‌ی آن توسط منافقان در حجة الوداع با امضای صحیفه‌ی ملعونه در مکه منعقد شده بود، و فرمودند: «بدانید که آنان اصحاب صحیفه هستند. پس هر یک از شما در صحیفه‌ی خود نظر کند»!!

وقتی پیامبر صلی اللّه علیه و آله نام «اصحاب صحیفه» را آورد اکثر مردم منظور حضرت از این کلام را نفهمیدند و برایشان سؤال

انگیز شد، و فقط مجریان سقیفه و عده‌ی کمی که توسط آن حضرت از ماجرا مطلع بودند، مقصود حضرت را فهمیدند.

احساس رساندن پیامی بزرگ توسط بزرگِ پیامبران، سنگینی آن را از دوش حضرت برداشته بود. این بود که کلماتی حاکی از این رضایت قلبی بر لسان مبارک حضرت جاری شد و فرمودند:

من رسانیـدم آنچه مأمور به ابلاغش بودم، تا حجت باشـد بر حاضـر و غائب، و بر همه‌ی کسانی که حضور دارنـد یا ندارنـد، به دنیا آمده‌اند یا نیامده‌اند. پس حاضران به غائبان، و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.

در اینجا با صراحت بیشتری درباره‌ی سقیفه فرمودند: «بزودی امامت را بعد از من بعنوان پادشاهی و با ظلم و زور می‌گیرند. خداوند غاصبین و تعدی‌کنندگان را لعنت کند».

[صفحه ۳۱]

سپس مسئله‌ی امتحان الهی و عاقبت غاصبین را چنین مطرح کردند: «ای مردم، خداوند عزوجل شما را به حال خود رها نخواهد کرد تـا آنکه خبیث را از پـاکیزه جـدا کنـد، و خداونـد شـما را بر غیب مطلع نمی‌کنـد. ای مردم، هیـچ سـرزمینِ آبـادی نیست مگر آنکه خداوند اهل آن را در اثر تکذیبِ آیات الهی قبل از روز قیامت هلاک خواهد کرد و آن را تحت حکومت مهدی در خواهد آورد، و خداوند وعده‌ی خود را عملی می‌نماید».

ولایت و محبت اهل بیت

در بخش هفتم، حضرت تکیه‌ی سخن را بر اثراتِ ولایت و محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار دادند و سوره‌ی حمد را- که همه روزه تمام مسـلمانان آن را می‌خواننـد- قرائت کردنـد و فرمودند: «این سوره درباره‌ی من نازل شده، و بخدا قسم درباره‌ی ایشان (امامان) نازل شده است. بطور عموم شامل آنهاست و بطور خاص درباره‌ی آنان است». و بیان کردند که اصحاب صراط مستقیم در سوره‌ی حمد شیعیان اهل‌بیت‌علیهم‌السلام هستند.

سپس آیاتی از قرآن درباره‌ی اهل بهشت تلاوت فرمودند و آنها را به شـیعیان و پیروان آل محمدعلیهم‌السلام تفسیر فرمودند. آیاتی هم درباره‌ی اهل جهنم تلاوت کردند و آنها را به دشمنان آل محمدعلیهم‌السلام معنی کردند. از جمله فرمودند:

بدانید که دوسـتان ایشان کسانی‌اند که با سـلامتی و در حال امن وارد بهشت می‌شوند، و ملائکه با سـلام به ملاقات آنان می‌آیند و می‌گویند: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ، طِبْتُمْ، فَادْخُلُوها خالِدینَ». «سلام بر شما، پاکیزه شدید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید».

[صفحه ۳۲]

نسل امامت، مسـئله‌ی دیگری بود که با لسانی دیگر در این بخش مورد تأکیـد حضـرت قرار گرفت و فرمودنـد: ای مردم، بدانید که من پیامبرم و علی امام و وصـی بعـد از من است، و امامان بعـد از او فرزنـدان او هسـتند. بدانیـد که من پدر آنانم و آنها از صلـب او بوجود می‌آیند.

حضرت مهدی

در بخش هشـتم مطالبی اساسـی درباره‌ی حضرت بقیهٔ اللّه الاعظم حجهٔ بن الحسن المهدی ارواحنا فداه فرمودند و مفصلاً اوصاف و شئون خـاص حضـرتش را مطرح کردنـد و آینـده‌ای پر از عـدل و داد به دست امـام زمان عجل اللّه فرجه را به جهانیان مژده دادنـد. سخنان بلند حضرت برای جمعیتی که در آغاز راه اسلام بودند بسیار تعجب‌انگیز بود که فرمودند:

بدانیـد که آخرینِ امامان، مهـدی قائم از ماست. اوست غالب بر ادیان، اوست انتقام گیرنـده از ظالمین، اوست فاتـح قلعه‌ها و منهـدم

کننده‌ی آنها، اوست غالب بر هر قبیله‌ای از اهل شرک و هدایت کننده‌ی آنان.

بدانید که اوست گیرنده‌ی انتقام هر خونی از اولیاء خدا. اوست یاری دهنده‌ی دین خدا.

بدانید که اوست استفاده کننده از دریایی عمیق. اوست که هر صاحب فضیلتی را بقدر فضلش و هر صاحب جهالتی را بقدر جهلش نشانه می‌دهد. اوست انتخاب شده و اختیار شده‌ی خداوند. اوست وارث هر علمی و احاطه دارنده به هر فهمی.

بدانید که اوست خبر دهنده از پروردگارش، و بالا- برنده‌ی آیات الهی. اوست هدایت یافته‌ی محکم‌بنیان. اوست که کارها به او سپرده شده‌است.

اوست که پیشینیان به او بشارت داده‌اند، اوست که بعنوان حجت باقی می‌ماند و بعد از او حجتی نیست. هیچ حقی نیست مگر همراه او، و هیچ نوری نیست مگر نزد او.

بدانید او کسی است که غالبی بر او نیست و کسی بر ضد او کمک نمی‌شود. اوست ولیِّ خدا در زمین و حکم کننده‌ی او بین خلقش و امین او بر نهان و آشکارش.

[صفحه ۳۳]

پیمان وفاداری با غدیر

در بخش نهم مسئله‌ی بیعت را مطرح کردند و ارزش و پشتوانه‌ی آن را چنین بیان فرمودند: بدانید که من بعد از پایان خطابه‌ام شما را به دست دادن با من بعنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرامی‌خوانم. بدانید که من با خدا بیعت کرده‌ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می گیرم.

در این باره به قرآن استناد کردند و فرمودند: خداوند می‌فرماید:

اِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ اِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ، یَدُ اللَّهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ، فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ، وَ مَنْ اَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتیهِ اَجْراً عَظیماً: [۷].

کسانی که با تو بیعت می کنند در واقع با خدا بیعت می کنند، دست خداوند بر روی دست آنان است. پس هر کس بیعت را بشکند این شکستن بر ضرر خود اوست، و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفادار باشد خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد.

احکام الهی جاودانه است

در دهمین بخش، حضرت درباره‌ی احکام الهی سخن گفتند که مقصود بیانِ چند پایه‌ی مهم عقیدتی بود:

یکی پیش‌بینی آینده‌ی مسلمین در مشکلات که فرمودند: اگر زمان طویلی بر شما گذشت و کوتاهی نمودید یا فراموش کردید، علی صاحب اختیار شما است و برای شما بیان می کند. او که خداوند عزوجل بعد از من بعنوان امین بر خلقش او را منصوب نموده است. او از من است و من از اویم. او و آنانکه از نسل من‌اند از آنچه سؤال کنید به شما خبر می‌دهند و آنچه را نمی‌دانید برای شما بیان می کنند.

[صفحه ۳۴]

سپس مسئله‌ی ثابت بودن احکام الهی تا ابد را با عباراتی بلند بیان فرمودند:

ای مردم، هر حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی نمودم، هرگز از آنها بر نگشته‌ام و تغییر نداده‌ام. این مطلب را بیاد داشته باشید و آن را حفظ کنید و به یکدیگر سفارش کنید، و آن را تبدیل نکنید و تغییر ندهید.

نکته‌ی دیگر مسائل جدیدی بود که در آینده برای مسلمین پیش می‌آمد که در این باره فرمودند: مأمورم که از شما بیعت بگیرم و با شما دست بدهم بر اینکه قبول کنید آنچه از طرف خداوند عزوجل درباره‌ی امیرالمؤمنین علی و جانشینان بعد از او آورده‌ام که آنان از نسل من و اویند، (و آن موضوع) امامتی است که فقط در آنها بپا خواهد بود، و آخر ایشان مهدی است تا روزی که خدای مدبِّرِ قضا و قدر را ملاقات کند.

دیگر اینکه بالاترین امر به معروف و نهی از منکر را تبلیغ پیام غدیر اعلام کردند و فرمودند:

بدانید بالاترین امر به معروف آنست که سخن مرا بفهمید و آن را به کسانی که حاضر نیستند برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفتش نهی نمائید، چرا که این دستوری از جانب خداوند عزوجل و از نزد من است، و هیچ امر به معروف و نهی از منکری نمی‌شود مگر با امام معصوم.

[صفحه ۳۵]

با دوازده امام بیعت کنید

در آخرین مرحله‌ی خطابه بیعتِ لسانی انجام شد. برای این هدف دو زمینه‌سازی انجام شد:

یکی بیان علت این بیعت لسانی بود. درباره‌ی اینکه قبل از بیعت با دست بصورت زبانی از آنان اقرار گرفتند، فرمودند:

ای مردم، شما بیش از آن هستید که با یک دست و در یک زمان با من دست دهید، و پروردگارم مرا مأمور کرده است که از زبان شما اقرار بگیرم درباره‌ی آنچه منعقد نمودم برای علی امیرالمؤمنین و امامانی که بعد از او می‌آیند و از نسل من و اویند، چنانکه به شما فهماندم که فرزندان من از صلب اویند.

دیگری تعیین عبارات حاکی از محتوای بیعت بود که می‌بایست همه‌ی مردم به آن اقرار می‌کردند و بیعت با دست هم حساب می‌شد. از آنجا که این بیعت بر سر یک مسئله‌ی موقت و زود گذر نبود بلکه بر سر یک اعتقاد آن هم به بلندای ابدیت بود، لذا حضرت عبارات مفصلی را بر لسان مبارک جاری کردند و از مردم خواستند آنها را عیناً تکرار کنند.

لذا خطاب به حاضرین فرمودند: پس همگی چنین بگوئید:

«ما شنیدیم و اطاعت می‌کنیم و راضی هستیم و سر تسلیم فرود می‌آوریم درباره‌ی آنچه از جانب پروردگار ما و خودت به ما رساندی، درباره‌ی امر امامتِ امامان علی امیرالمؤمنین و امامانی که از صلب او به دنیا می‌آیند.

بر این مطلب با قلبهایمان و با جانمان و با زبانمان و با دستانمان با تو بیعت می‌کنیم. بر این عقیده زنده‌ایم و با آن می‌میریم و (روز قیامت) با آن محشور می‌شویم. تغییر نخواهیم داد و تبدیل نمی‌کنیم و شک نمی‌کنیم و انکار نمی‌نمائیم و تردید به دل راه نمی‌دهیم و از این قول برنمی‌گردیم و پیمان را نمی‌شکنیم.

[صفحه ۳۶]

تو ما را به موعظه‌ی الهی نصیحت نمودی درباره‌ی علی امیرالمؤمنین و امامانی که گفتی بعد از او از نسل تو و فرزندان اویند، یعنی حسن و حسین و آنانکه خداوند بعد از آن دو منصوب نموده است.

پس برای آنان عهد و پیمان از ما گرفته شد، از قلبهایمان و جانهایمان و زبانهایمان و ضمایرمان و دستهایمان. هر کس توانست با دست بیعت می‌نماید و گرنه با زبانش اقرار می‌کند. هرگز در پی تغییر این عهد نیستیم و خداوند (در این باره) از نفسهایمان دگرگونی نبیند.

ما این مطالب را از قول تو به نزدیک و دور از فرزندانمان و فامیلمان می‌رسانیم، و خدا را بر آن شاهد می‌گیریم. خداوند در شاهد بودن کفایت می‌کند و تو نیز بر این اقرار ما شاهد هستی».

پیداست که حضرت، عین کلامی را که می‌بایست مردم تکرار کنند به آنان القا فرمودند و عبارات آن را مشخص کردند تا هر کس به شکل خاصی برای خود اقرار نکند، بلکه همه به مطلب واحدی که حضرت از آنان می‌خواهد التزام دهند و بر سر آن بیعت نمایند. مردم نیز پس از هر جمله، آن را تکرار می‌کردند و بدینوسیله از همان فراز منبر بیعت عمومی گرفته شد.

همچنین از مردم خواستند خدا را بر چنین نعمتی سپاسگزار باشند که اجازه نداد مردم با انتخاب ناقص خود خلیفه‌ای برای خود برگزینند، بلکه ذات الهی مستقیماً در این باره تصمیم گیری نمود و نتیجه‌ی آن را به بشر الزام فرمود.

کلمات نهایی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دعا برای اقرارکنندگان به سخنانش و نفرین بر منکرین اوامر آن حضرت بود، و با حمد خداوند خطابه‌ی حضرت پایان یافت.

[صفحه ۳۷]

مراسم سه روزه در غدیر

تبریک و تهنیت غدیر و ولایت

بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷. امالی شیخ مفید: ص ۵۷.

پس از اتمام خطبه، صدای مردم بلند شد که: «آری، شنیدیم و طبق فرمان خدا و رسول با قلب و جان و زبان و دستمان اطاعت می کنیم».

بعد به سوی پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما و آلهما ازدحام کردند و برای بیعت سبقت می گرفتند و با ایشان دست بیعت می‌دادند. این ابراز احساسات و فریادهای شعفی که از جمعیت برمی‌خاست، شکوه و ابهت بی‌مانندی به آن اجتماع بزرگ می‌بخشید.

در این حال پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می‌فرمود: «الْحَمْدُ للَّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی جَمیعِ الْعالَمینَ».

نکته‌ی قابل توجهی که در هیچیك از پیروزی‌های پیامبر صلی اللَّه علیه و آله - چه در جنگها و چه سایر مناسبتها و حتی فتح مکه- سراغ نداریم، این است که حضرت در روز غدیر فرمودند: «به من تبریك بگوئید! به من تهنیت بگوئید! زیرا خداوند مرا به نبوّت و اهل‌بیتم را به امامت اختصاص داده است»؛ و این نشانه‌ی فتح بزرگ و در هم شکستن کامل سنگرهای کفر و نفاق بود.

از سوی دیگر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به منادی خود دستور دادند تا بین مردم گردش کند و این خلاصه‌ی غدیر را تکرار کند: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ، اَللَّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»، تا در غدیر بعنوان تابلوی ابدی ولایت بر دلها نقش بندد.

[صفحه ۳۸]

بیعت مردان

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۲۸ ص ۹۰، ج ۳۷ ص ۱۶۶ و ۱۲۷. الغدیر: ج ۱ ص ۵۸ و ۲۷۱ و ۲۷۴. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص۴۲ و ۶۰ و ۶۵ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۲۰۳ و ۲۰۵.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ضمن سخنرانی وعده داده بودند که پس از پایان سخنرانی از شما بیعت خواهم گرفت، آنجا که فرمودند: بدانید که من بعد از پایان خطابه‌ام شما را به دست دادن با من بعنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می‌خوانم. بدانید که من با خدا بیعت کرده‌ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت

می گیرم.

بیعت غدیر به معنای التزام و پیمان وفاداری به ولایت دوازده امام معصوم علیهم‌السلام بود، و محتوای آن ضمن سخنرانی حضرت تعیین شده بود، و مردم بصورت لسانی به آن اقرار کرده بودند.

برای آنکه رسمیت مسئله محکم‌تر شود، و آن جمعیت انبوه بتوانند مراسم بیعت را بطور منظم و برنامه‌ریزی شده‌ای انجام دهند، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پس از پایان سخنرانی دستور دادند تا دو خیمه برپا شود. یکی از خیمه‌ها را مخصوص خود قرار دادند و در آن جلوس فرمودند، و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور دادند تا در خیمه‌ی دیگر جلوس نماید، و امر کردند تا مردم جمع شوند.

[صفحه ۳۹]

پس از آن مردم دسته دسته در خیمه‌ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حضور می‌یافتند و با آن حضرت دست بیعت می‌دادند و تبریک و تهنیت می گفتند. سپس در خیمه‌ی مخصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر می‌شدند و بعنوان امام و خلیفه‌ی بعد از پیامبرشان با آن حضرت دست بیعت می‌دادند و پیمان وفاداری می‌بستند، و بعنوان «امیرالمؤمنین» بر او سلام می کردند، و این مقام والا را تبریک می گفتند.

برنامه‌ی بیعت تا سه روز ادامه داشت، و این مدت را حضرت در غدیر اقامت داشتند، و برنامه چنان حساب شده بود که همه‌ی مردم در آن شرکت کردند.

از کسانی که در غدیر با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت نمودند همانهایی بودند که زودتر از همه آن را شکستند و پیش از همه پیمان خود را زیر پا گذاشتند و بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله یکی پس از دیگری رو در روی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستادند.

جالب اینکه عمر بعد از بیعت این کلمات را بر زبان می‌راند: «افتخار برایت باد، گوارایت باد ای پسر ابی‌طالب، خوشا به حالت ای ابالحسن، اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای»!

از آن جالب‌تر اینکه پس از امر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله همه‌ی مردم بدون چون و چرا با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت می کردند، ولی ابوبکر و عمر گفتند: آیا این امر از طرف خداوند است یا از طرف رسولش (یعنی: از جانب خود می گویی)؟ حضرت فرمود: از طرف خدا و رسولش است. آیا چنین مسئله‌ی بزرگی بدون امر خداوند می‌شود»؟ و نیز فرمود: «آری حق است از طرف خدا و رسولش که علی امیرالمؤمنین است».

[صفحه ۴۰]

بیعت زنان

بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸. عوالم ج ۱۵: ۳ ص ۳۰۹.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور دادند تا زنان هم با آن حضرت بیعت کنند و بعنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنند و به حضرتش تبریک و تهنیت بگویند، و این دستور را درباره‌ی همسران خویش مؤکد داشتند.

برای این منظور- چون اکثر زنان نامحرم بودند- به دستور حضرت ظرف آبی آوردند و پرده‌ای بر روی آن زدند بطوری که زنان در آن سوی پرده دستِ خود را در آب قرار می‌دادند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سوی دیگر دست خود را در آب می گذاشت و بدین صورت بیعت زنان هم با آن حضرت انجام گرفت.

یادآور می‌شود که بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه زهراعلیهاالسلام از حاضرین در غدیر بودند. همچنین کلیه‌ی همسران پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و ام‌هانی خواهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه دختر حضرت حمزه و اسماء بنت عمیس در آن مراسم حضور داشتند.

عمامه «سحاب»

الغدیر: ج ۱ ص ۲۹۱. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۱۹۹. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۲۱۹ ح ۱۰۲.
عرب هرگاه می‌خواستند ریاست شخص بزرگی را بر قومی اعلام کنند یکی از مراسمشان بستن عمامه بر سر او بود. اهمیت این برنامه آنگاه بیشتر می‌شد که شخص بزرگی عمامه‌ی خود را بر سر کسی ببندد و این به معنای اعتماد بر او بود.
[صفحه ۴۱]
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در مراسم غدیر عمامه‌ی خود را که «سحاب» نام داشت، بعنوان تاج افتخار بر سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بستند و انتهای عمامه را بر دوش آن حضرت قرار دادند و فرمودند: «عمامه تاج عرب است». امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این باره چنین می‌فرمایند:
پیامبر در روز غدیر خم عمامه‌ای بر سرم بستند و یک طرف آن را بر دوشم آویختند و فرمودند: «خداوند در روز بدر و حنین، مرا با ملائکه‌ای که چنین عمامه‌ای به سر داشتند یاری نمود».

شعر غدیر

بحارالأنوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸، ج ۳۷ ص ۱۱۲ و ۱۶۶ و ۱۹۵. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۴۱ و ۹۸ و ۱۴۴ و ۲۰۱. کفایة الطالب: ص ۶۴.
از زیباترین برنامه‌های غدیر جلوه‌ی فرهنگی آن بود که در قالب ادبیات شعری خود را نشان داد. در مراسم پرشور غدیر، حضور حسان بن ثابت شاعر بزرگ عرب از عنایات خداوند بود، چرا که درخواست این شاعر زبردست بسیار جلب توجه کرد.
او به حضرت عرض کرد: یا رسول اللَّه، اجازه می‌فرمائید شعری را که به مناسبت این واقعه‌ی عظیم درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سروده‌ام بخوانم؟ حضرت فرمودند: بخوان به نام خداوند و برکت او.
حسان بر جای بلندی قرار گرفت و مردم برای شنیدن کلامش ازدحام کردند و گردن کشیدند. او گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضاءِ پیامبر گوش کنید».
سپس اشعاری را که همانجا سروده بود خواند تا بعنوان سند غدیر بماند. ذیلاً متن عربی شعر حسان و ترجمه‌ی آن را می‌آوریم:
[صفحه ۴۲]
اَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ النَّبِیَّ مُحَمَّداً
لَدی دَوْحِ خُمٍّ حینَ قامَ مُنادِیاً
وَ قَد جاءَهُ جِبْریلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ
بِأَنَّکَ مَعْصُومٌ فَلا تَکُ وانِیاً
وَ بَلِّغْهُمُ ما أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ
وَ إِنْ اَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَ حاذَرْتَ باغِیاً
عَلَیْکَ فَما بَلَّغْتَهُمْ عَنْ إِلهِهِمْ
رِسالَتَهُ إِنْ کُنْتَ تَخْشَی الْأَعادِیا
فَقامَ بِهِ إِذْ ذاکَ رافِعُ کَفِّهِ
بِیُمْنی یَدَیْهِ مُعْلِنُ الصَّوْتِ عالِیاً

فَقالَ لَهُمْ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ مِنْکُمْ

وَ کانَ لِقَوْلی حافِظاً لَیْسَ ناسِیاً

فَمَوْلاهُ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَ اِنَّنی

بِهِ لَکُمْ دُونَ الْبَرِیَّةِ راضِیاً

فَیا رَبِّ مَنْ والی عَلِیّاً فَوالِهِ

وَ کُنْ لِلَّذی عادی عَلِیّاً مُعادِیاً

وَ یا رَبِّ فَانْصُرْ ناصِریهِ لِنَصْرِهِمْ

إِمامَ الْهُدی کَالْبَدْرِ یَجْلُو الدَّیاجِیا

وَ یا رَبِّ فَاخْذُلْ خاذِلِیهِ وَ کُنْ لَهُمْ

إِذا وَقَفُوا یَوْمَ الْحِسابِ مُکافِیاً

آیا نمی‌دانید که محمد پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله کنار درختان غدیر خم به حالت ندا ایستاد، و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که در این امر سستی مکن که تو محفوظ خواهی بود، و آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان، و اگر نرسانی و از ظالمان بترسی و از دشمنان حذر کنی رسالت پروردگار را نرسانده‌ای.

در اینجا بود که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دست علی علیه‌السلام را بلند کرد و با صدای بلند فرمود: «هر کس از شما که من مولای او هستم و سخن مرا بیاد می‌سپارد و فراموش نمی‌کند، مولای او بعد از من علی است، و من فقط به او- نه به دیگری- بعنوان جانشین خود برای شما راضی هستم. پروردگارا، هر کس علی را دوست بدارد او را دوست بدار، و هر کس با علی دشمنی کند او را دشمن بدار. پروردگارا، یاری‌کنندگان او را یاری فرما بخاطر نصرتشان امام هدایت کننده‌ای را که در تاریکیها مانند ماه شب چهارده روشنی می‌بخشد. پروردگارا، خوارکنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می‌ایستند خود جزا بده».

پس از اشعار حسان، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای حسان، مادامی که با زبانت از ما دفاع می‌کنی، از سوی روح القدس مؤید خواهی بود.

[صفحه ۴۳]

حضور جبرئیل در غدیر

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۲۰ و ۱۶۱. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۸۵ و ۱۳۶.

ظهور ملائکه به صورت آدمی در موارد خاصی اتفاق افتاده که پیام خاصی برای هدایت مردم همراه داشته است. در غدیر نیز این اتفاق پس از سخنرانی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پیش آمد و بار دیگر حجت را بر همگان تمام کرد.

مردی زیبا صورت و خوشبوی کنار مردم ایستاده بود و می‌گفت:

بخدا قسم، روزی مانند امروز هرگز ندیدم. چقدر کار پسر عمویش را مؤکّد نمود، و برای او پیمانی بست که جز کافر به خدا و رسولش آن را بر هم نمی‌زند. وای بر کسی که پیمان او را بشکند.

عمر نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و عرض کرد: شنیدی این مرد چه گفت؟! حضرت فرمود: آیا او را شناختی؟ گفت: نه. حضرت فرمود:

او روح الأمین جبرئیل بود. تو مواظب باش این پیمان را نشکنی، که اگر چنین کنی خدا و رسول و ملائکه و مؤمنان از تو بیزار خواهند بود!

معجزه الهی در غدیر

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۳۶ و ۱۶۲ و ۱۶۷. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۵۶ و ۵۷ و ۱۲۹ و ۱۴۴.
الغدیر: ج ۱ ص ۱۹۳.

آنچه در غدیر برای مردم بیان شد بزرگترین پیام اسلام، یعنی ولایت اهل بیت علیهم‌السلام بود. اگر در موارد بسیاری از اتمام حجتهای الهی معجزه‌ای از سوی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله صورت می‌گرفت تا اطمینان قلوب آن مردم و نسلهای تاریخ باشد، در غدیر خداوند در حضور پیامبرش مستقیماً معجزه نشان داد و امضای الهی را بر خط پایان غدیر ثبت کرد.

[صفحه ۴۴]

در آخرین ساعات از روز سوم «حارث فهری» با دوازده نفر از اصحابش نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت:

ای محمد! سه سؤال از تو دارم:

۱. آیا شهادت به یگانگی خداوند و پیامبری خود را از جانب پروردگارت آورده‌ای یا از پیش خود گفتی؟

۲. آیا نماز و زکات و حج و جهاد را از جانب پروردگار آورده‌ای یا از پیش خود گفتی؟

۳. آیا اینکه درباره‌ی علی بن ابی‌طالب گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيّ مَوْلاه »، ... از جانب پروردگار بود یا از پیش خود گفتی؟

حضرت در جواب هر سه سؤال فرمودند: «خداوند به من وحی کرده است، و واسطه‌ی بین من و خدا جبرئیل است، و من اعلان کننده‌ی پیام خدا هستم، و بدون اجازه‌ی پروردگارم خبری را اعلان نمی‌کنم».

حارث گفت: «خدایا، اگر آنچه محمد می‌گوید حق و از جانب توست، سنگی از آسمان بر ما ببار یا عذابی دردناک بر ما بفرست».
همینکه سخن حارث تمام شد و به راه افتاد، خداوند سنگی از آسمان بر او فرستاد که از مغزش وارد شد و همانجا او را هلاک کرد و ماجرای اصحاب فیل جلوی دیدگان ۱۲۰۰۰۰ جمعیت حاضر در غدیر تکرار شد.

بعد از این جریان، آیه‌ی «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ، لِلْكافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ » [... ۸] نازل شد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رو به مردم کردند و فرمودند: آیا دیدید؟ گفتند: آری. فرمودند: شنیدید؟ گفتند: آری. پس از این اقرار مردم فرمودند:

[صفحه ۴۵]

خوشا به حال کسی که ولایت او را بپذیرد، و وای بر کسی که با او دشمنی کند. علی و شیعیانش را می‌بینم که در روز قیامت سوار بر شتران با چهره‌هایی جوان، در باغهای بهشت گردانده می‌شوند در حالی که تاج بر سر دارند و ترسی بر آنان نیست و محزون نمی‌شوند و با رضایتی عظیم از سوی خدا مؤید هستند، و این است رستگاری بزرگ!! تا آنکه در حظیرة القدس از جوار رب العالمین ساکن شوند، که در آن برایشان هر چه بخواهند و آنچه چشمها لذت ببرند آماده است و در آن دائمی خواهند بود، و ملائکه به آنان می‌گویند: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ، فَنِعْمَ عُقْبَى الدّارِ». [۹].

با این معجزه، بر همگان مسلّم شد که «غدیر» از منبع وحی سرچشمه گرفته و یک فرمان الهی است.

از سوی دیگر، تعیین تکلیف برای همه‌ی منافقان آن روز و طول تاریخ شد که همچون حارث فهری فکر می‌کنند و به گمان خود خدا و رسول را قبول دارند، و بعد از آنکه می‌دانند ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از طرف خداست صریحاً می‌گویند: ما تحمل آن را نداریم!! این پاسخ دندان شکن و فوری خداوند ثابت کرد که هر کس ولایت علی علیه‌السلام را نپذیرد منکر سخن خدا و رسول است.

پایان مراسم غدیر

بحارالأنوار: ج ۳۷ ص ۱۳۶، ج ۳۹ ص ۳۳۶، ج ۴۱ ص ۲۲۸. عوالم: ج ۱۵: ۳ ص ۶۸. کشف المهم: ص ۱۰۹. بصائر الدرجات: ص ۲۰۱.

بدین ترتیب پس از سه روز، مراسم غدیر پایان پذیرفت و آن روزها بعنوان «ایام الولایة» در ذهنها نقش بست. گروهها و قبائل عرب، با دنیایی از معارف اسلام، پس از وداع با پیامبرشان و معرفت کامل به جانشینِ او، راهیِ شهر و دیار خود شدند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نیز عازم مدینه گردیدند در حالیکه کاروان نبوت را به سر منزل مقصود رسانده بودند.

[صفحه ۴۶]

خبر «واقعه‌ی غدیر» در شهرها منتشر شد و به سرعت شایع گردید و به گوش همگان رسید، و بدون شک توسط مسافران و ساربانان و بازرگانان تا اقصی نقاط عالم آن روز یعنی ایران و روم و چین پخش شد و غیر مسلمانان هم از آن با اطلاع شدند.

بدین وسیله جامعه‌ی اسلامی بار دیگر قدرت خود را به نمایش گذاشت، و از حملات احتمالی بیگانه مصون ماند. بدین‌گونه بود که خداوند حجتش را بر مردم تمام کرد؛ چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

ما عَلِمْتُ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی اللَّه علیه و آله تَرَکَ یَوْمَ الْغَدیرِ لِاَحَدٍ حُجَّةً وَ لا لِقائِلٍ مَقالاً [...: ۱۰] پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در روز غدیر برای احدی عذری و برای کسی سخنی باقی نگذاشت.

به امید آنکه در پانزدهمین قرن غدیر پیام آن را به فرداها برسانیم، و از سنگر غدیر سقیفه را نشانه رویم، تا پرچم ولایت را بر بلندای تاریخ سر فراز داریم و لبخند رضایت بر لبان مبارک صاحب غدیر بنشانیم.

پاورقی

[۱] اصول کافی: ج ۲ ص ۲۱.

[۲] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۱۸۶، ج ۴۳ ص ۱۶۱. دلائل الامامة: ص ۳۸. خصال: ص ۱۷۳. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۵.

[۳] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۶۷.

[۴] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۵۵.

[۵] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۳.

[۶] سوره‌ی آل عمران: آیه‌ی ۸۵.

[۷] سوره‌ی فتح: آیه‌ی ۱۰.

[۸] سوره‌ی معارج: آیات ۱ تا ۳.

[۹] سوره‌ی رعد: آیه‌ی ۲۴.

[۱۰] بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۱۸۶. اثبات الهداة: ج ۲ ص ۱۱۵.

چهل حدیث غدیر

مشخصات کتاب

سرشناسه: شریفی، محمود، ۱۳۳۱ - ، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: چهل حدیث غدیر/ نویسنده محمود شریفی؛ تهیه و تدوین معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی (قدس رضوی).

مشخصات نشر: مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۶۸ ص.؛ ۱۲ × ۱۷ س‌م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۹-۰۳۸-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: فارسی – عربی.
یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
موضوع: اربعینات -- قرن ۱۴
موضوع: غدیر خم -- احادیث
موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۴
شناسه افزوده: موسسه انتشاراتی قدس رضوی
شناسه افزوده: موسسه انتشاراتی قدس رضوی. معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی
رده بندی کنگره: BP۱۴۳/۹/ش۴چ۹۶۷ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۰۲۱۰۶

مقدمه

سال دهم هجرت که مسلمانان همراه پیامبر اکرم (ص) مراسم حج را به پایان رساندند و آن سال، بعدا «حجهٔ الوداع» نام گرفت، پیامبر اکرم (ص) عازم مدینه گردید. فرمان حرکت صادر شد. هنگامی که کاروان به سرزمین «رابغ» در سه میلی جحفه که میقات حجاج است، رسید امین وحی در مکانی به نام «غدیرخم» فرود آمد. آیه:
«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس».
نازل شد که ای پیامبر، آنچه از طرف خدا فرستاده شده، به مردم ابلاغ کن. اگر این کار را نکنی، رسالت خود را تکمیل نکرده‌ای و خداوند تو را از گزند مردم حفظ خواهد کرد. سوره مائده، آیه دستور توقف در آن مکان صادر شد. همه مردم ایستادند. وقت ظهر هوا، بشدت گرم بود. پیامبر اکرم (ص) نماز ظهر را با جماعت خواند سپس در حالی که مردم دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتران برپا شد، قرار گرفت و با صدای رسا خطبه خواند و سپس فرمود: «مردم نزدیک است من دعوت حق را لبیک گویم و از میان شما بروم من مسؤولم و شما هم مسؤولید».
سپس مطالبی گرانبها بیان کرد و فرمود: «من دو چیز نفیس در میان شما به امانت گذاردم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من، این دو هرگز از هم جدا نشوند. مردم بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به آنها کوتاهی نورزید که هلاک می‌شوید». در این هنگام دست علی (ع) را گرفت و او را بلند کرد و به همه مردم معرفی نمود، سپس فرمود: «سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنان کیست؟ همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند». پیامبر اکرم (ص) فرمود: «خدا، مولای من و من، مولای مؤمنانم و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم». بعد فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و » «... ای مردم هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست، خداوندا کسانی را که علی را دوست دارند، دوست بدار و کسانی که او را دشمن دارند، دشمن دار و » ... سپس فرشته وحی نازل شد و آیه «الیوم اکملت لکم دینکم » ... را نازل فرمود و آن روز در تاریخ اسلام جاودانه و حماسه‌ساز شد. آری غدیر، روز حماسه جاوید، روز ولایت، روز امامت، روز وصایت، روز اخوت، روز رشادت و

شجاعت و شهامت و حفاظت و رضایت و صراحت شناخته شد. روز نعمت، روز شکرگزاری، روز پیام رسانی، روز تبریک و تهنیت، روز سرور و شادی و هدیه فرستادن، روز عهد و پیمان و تجدید میثاق، روز تکمیل دین و بیان حق، روز راندن شیطان، روز معرفی راه و رهبر، روز آزمون، روز یاس دشمن و امیدواری دوست و خلاصه روز اسلام و قرآن و عترت، روزی که پیروان واقعی مکتب حیات‌بخش اسلام آن را گرامی می‌دارند و به همدیگر تبریک می‌گویند. از احادیث بر می‌آید که ائمه: آن روز را جشن می‌گرفتند و در آن روز مراسم ویژه‌ای داشتند، شبیه مراسمی که ما ایرانیان امروز در عید نوروز داریم. از فیاض بن محمد طوسی نقل شده: روز غدیر به حضور امام هشتم (ع) رسید. دید گروهی از افراد ویژه در خدمت حضرت هستند که امام آنان را برای افطار در خانه‌اش نگهداشت و به منزل آنان غذا و لباس و کفش و انگشتر و هدایای دیگر فرستاد و آن روز وضع او و اطرافیان او کاملا عوض شده بود و فضائل آن روز را برای آنان یادآوری می‌کرد. (بحار الانوار، ۱۱۲: ۹۷، ح ۸.(در حدیث دیگری است: روزی از روزهای خلافت علی (ع) جمعه و عید غدیر به یک روز افتاد. امام (ع) خطبه مفصلی خواند و فرمود: «این مجمع اکنون به پایان می‌رسد و شما همگی به خانه‌هایتان بر می‌گردید، بروید- خدای بر شما رحمت فرستد- و بر خانواده خود فراخ گیرید و به برادران خود نیکی کنید. خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزارید. متحد شوید تا خدا کمکتان کند. نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند. از نعمتهای خداداد، یکدیگر را هدیه فرستید. خداوند در این روز چندین برابر دیگر عیدها پاداش دهد. این گونه پاداش جز در این روز (غدیر) دیگر نخواهید یافت. نیکویی کردن در این روز مال را بسیار کند و عمر را زیاد. مهربانی کردن باعث رحمت خدا شود و مهربانی او. در این روز به برادران و خاندان از مال خدا داده ببخشید، هر اندازه که بتوانید. همواره چهره خندان دارید. چون به یکدیگر رسیدید،

شادمانی کنید، و خدا را بر نعمتهایش سپاس گوئید. بروید و به آنان که امیدشان به شماست، نیکی بسیار کنید در خورد و خوراک، خود و زیردستانتان یکسان باشید. این یکسانی و مساوات را تا جایی که توانایی دارید عملی سازید، که پاداش یک درهم در این روز، صد هزار درهم است و برکت به دست خداست. روزه این روز را نیز خداوند مستحب قرار داده است و در برابر آن پاداشی بس بزرگ نهاده. اگر کسی در این روز، نیاز برادران خود را برآورد- پیش از تمنا و درخواست- و با میل و غبت خوبی کند، پاداش او چنان باشد که این روز را روزه داشته است و شب آن را با عبادت به بامداد رسانیده. و هرکس در این روز به روزه‌داری افطاری دهد، چنان است که گویی دسته دسته مردم را افطاری داده است ... همین که به یکدیگر رسیدید همراه سلام، مصافحه کنید و نعمتی را که در این روز نصیبتان شده است به یکدیگر تبریک گویید. باید این سخنان را آن که بود و شنید به آن که نبود و نشنید، برساند. باید توانگران به سراغ مستمندان روند و قدرتمندان به دنبال ضعیفان، پیامبر (ص) مرا به این چیزها امر کرده است».

(ترجمه این روایت تا اینجا از استاد محمدرضا حکیمی است که از حماسه غدیر، ص ۷۱ گرفته شده است.) بعد امام (ع) خطبه جمعه را خواند و نماز جمعه را نماز عیدش قرار داد، بعد با فرزند و شیعیانش به منزل امام حسین (ع) برگشت که غذا آماده کرده بودند و آن شیعیان نیازمند و بی‌نیاز با هدایای او به طرف خانواده خود برگشتند. (بحار الانوار ۱۱۷: ۹۷.(به امید روزی که همه مسلمانان بویژه مردم مسلمان ایران روز عید غدیر را بزرگترین عید خود قرار داده و این روزه آنطور که بایسته و شایسته آن است، گرامی بدارند.

غدیر در قرآن

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

مائده: ۳.

امروز (روز غدیر خم) دین شما را به حد کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را بعنوان دین برای شما پسندیدم.

جایگاه عید غدیر در مکتب

عید خلافت و ولایت

روی زیاد بن محمد قال: دخلت علی ابی‌عبدالله (ع) فقلت: للمسلمین عید غیر یوم الجمعهٔ والفطر والاضحی؟ قال: نعم، الیوم الذی نصب فیه رسول‌الله (ص) امیرالمؤمنین (ع). مصباح المتهجد: ۷۳۶. زیاد بن محمد گوید: بر امام صادق (ع) وارد شدم و گفتم: آیا مسلمانان عیدی غیر از عید قربان و عید فطر و جمعه دارند؟ امام (ع) فرمود: آری، روزی که رسول خدا (ص) امیرمؤمنان (ع) را (به خلافت و ولایت) منصوب کرد.

برترین عید امت

قال رسول الله (ص): یوم غدیر خم افضل اعیاد امتی و هو الیوم الذی امرنی الله تعالی ذکره فیه بنصب اخی علی بن ابی‌طالب علما لامتی، یهتدون به من بعدی و هو الیوم الذی اکمل الله فیه الدین و اتم علی امتی فیه النعمهٔ و رضی لهم الاسلام دینا. امالی صدوق: ۱۲۵، ح ۸. رسول خدا (ص) فرمود: روز غدیر خم برترین عیدهای امت من است و آن روزی است که خداوند بزرگ دستور داد؛ آن روز برادرم علی بن ابی‌طالب را به عنوان پرچمدار (و فرمانده) امتم منصوب کنم، تا بعد از من مردم توسط او هدایت شوند، و آن روزی است که خداوند در آن روز دین را تکمیل و نعمت را بر امت من تمام کرد و اسلام را به عنوان دین برای آنان پسندید.

عید بزرگ خدا

عن الصادق (ع) قال: هو عید الله الاکبر،و ما بعث الله نبیا الا و تعید فی هذا الیوم و عرف حرمته و اسمه فی السماء یوم العهد المعهود و فی الارض یوم المیثاق الماخوذ و الجمع المشهود. وسائل الشیعه، ۲۲۴: ۵، ح ۱. امام صادق (ع) فرمود: روز غدیر خم عید بزرگ خداست، خدا پیامبری مبعوث نکرده، مگر اینکه این روز را عید گرفته و عظمت آن را شناخته و نام این روز در آسمان، روز عهد و پیمان و در زمین، روز پیمان محکم و حضور همگانی است.

عید ولایت

قیل لابی‌عبدالله (ع): للمؤمنین من الاعیاد غیر العیدین و الجمعهٔ؟ قال: نعم لهم ما هو اعظم من هذا، یوم اقیم امیرالمؤمنین (ع) فعقد له رسول الله الولایهٔ فی‌اعناق الرجال والنساء بغدیر خم. وسائل الشیعه، ۳۲۵: ۷، ح ۵. به امام صادق (ع) گفته شد: آیا مؤمنان غیر از عید فطر و قربان و جمعه عید دیگری دارند؟ فرمود: آری، آنان عید بزرگتر از اینها هم دارند و آن روزی است که امیرالمؤمنین (ع) در غدیر خم بالا برده شد و رسول خدا مساله ولایت را بر گردن زنان و مردان قرار داد.

روز تجدید بیعت

عن عمار بن حریز قال دخلت علی ابی‌عبدالله (ع) فی یوم الثامن عشر من ذی الحجهٔ فوجدته صائما فقال لی: هذا یوم عظیم عظم الله حرمته علی المؤمنین و اکمل لهم فیه الدین و تمم علیهم النعمهٔ و جدد لهم ما اخذ علیهم من العهد والمیثاق. مصباح المتهجد: ۷۳۷. عمار بن حریز گوید: روز هجدهم ماه ذیحجه خدمت امام صادق (ع) رسیدم و آن حضرت را روزه یافتم. امام به من فرمود: امروز، روز بزرگی است، خداوند به آن عظمت داده و آن روز دین مؤمنان را کامل ساخت و نعمت را بر آنان تمام نمود و عهد و پیمان قبلی را تجدید کرد.

عید آسمانی

قال الرضا (ع): حدثنی ابی، عن ابیه (ع) قال: ان یوم الغدیر فی السماء اشهر منه فی الارض. مصباح المتهجد: ۷۳۷. امام رضا (ع) فرمود: پدرم به نقل از پدرش (امام صادق) (ع) نقل کرد که فرمود: روز غدیر در آسمان مشهورتر از زمین است.

عید بی‌نظیر

قال علی (ع): ان هذا یوم عظیم الشان، فیه وقع الفرج، و رفعت الدرج و وضحت الحجج و هو یوم الایضاح و الافصاح من المقام الصراح، ویوم کمال الدین و یوم العهد المعهود ... بحارالانوار، ۹۷: ۱۱۶. علی (ع) فرمود: امروز (عید غدیر) روز بس بزرگی است. در این روز گشایش رسیده و منزلت (کسانی که شایسته آن بودند) بلندی گرفت و برهان‌های خدا روشن شد و از مقام پاک با صراحت سخن گفته شد و امروز روز کامل شدن دین و روز عهد و پیمان است.

عید پربرکت

عن الصادق (ع): والله لو عرف الناس فضل هذا الیوم بحقیقته لصافحتهم الملائکهٔ فی کل یوم عشر مرات ... وما اعطی الله لمن عرفه ما لایحصی بعدد. مصباح المتهجد: ۷۳۸. امام صادق (ع) فرمود: به خدا قسم اگر مردم فضیلت واقعی «روز غدیر» را می‌شناختند، فرشتگان روزی ده بار با آنان مصافحه می‌کردند و بخششهای خدا به کسی که آن روز را شناخته، قابل شمارش نیست.

عید فروزان

قال ابوعبدالله (ع ...): و یوم غدیر بین الفطر والاضحی‌و یوم الجمعهٔ کالقمر بین الکواکب. اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶. امام صادق (ع) فرمود ...: روز غدیر خم در میان روزهای عید فطر و قربان و جمعه همانند ماه در میان ستارگان است.

یکی از چهار عید الهی

قال ابوعبدالله (ع): اذا کان یوم القیامهٔ زفت اربعهٔ ایام الی الله عز وجل کما تزف العروس الی خدرها: یوم الفطر و یوم الاضحی و یوم الجمعهٔ و یوم غدیر خم. اقبال سید بن طاووس: ۴۶۶. امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که روز قیامت برپا شود چهار روز بسرعت بسوی خدا می‌شتابند همانطور که عروس به حجله‌اش بسرعت می‌رود. آن روزها عبارتند از: روز عید فطر و قربان و جمعه و روز غدیر خم.

شایسته‌ها و بایسته‌های غدیر

روز پیام و ولایت

قال رسول الله (ص): یا معشر المسلمین لیبلغ الشاهد الغائب، اوصی من آمن بی و صدقنی بولایهٔ علی، الا ان ولایهٔ علی ولایتی و ولایتی ولایهٔ ربی، عهدا عهده الی ربی و امرنی ان ابلغکموه. بحارالانوار ۱۴۱: ۳۷، ح ۳۵. رسول خدا (ص) (در روز غدیر) فرمود: ای مسلمانان! حاضران به غایبان برسانند: کسی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، به ولایت علی سفارش می‌کنم، آگاه باشید ولایت علی، ولایت من است و ولایت من، ولایت خدای من است. این عهد و پیمانی بود از طرف پروردگارم که فرمانم

داد تا به شما برسانم.

روز اطعام

قال ابوعبدالله (ع ...): و انه الیوم الذی اقام رسول الله (ص) علیا (ع) للناس علما و ابان فیه فضله و وصیه فصام شکرا لله عز وجل ذلک الیوم و انه لیوم صیام و اطعام و صلة الاخوان و فیه مرضاة الرحمن، و مرغمة الشیطان. وسائل الشیعه ۳۲۸: ۷، ضمن حدیث ۱۲. امام صادق (ع) فرمود: عید غدیر، روزی است که رسول خدا (ص) علی (ع) را بعنوان پرچمدار برای مردم برافراشت و فضیلت او را در این روز آشکار کرد و جانشین خود را معرفی کرد، بعد بعنوان سپاسگزاری از خدای بزرگ آن روزه را روزه گرفت و آن روز، روز روزه‌داری و عبادت و طعام دادن و به دیدار برادران دینی رفتن است. آنروز روز کسب خشنودی خدای مهربان و به خاک مالیدن بینی شیطان است.

روز هدیه

عن امیرالمؤمنین (ع) قال ...: اذا تلاقیتم فتصافحوا بالتسلیم و تهابوا النعمة فی هذا الیوم، و لیبلغ الحاضر الغائب، والشاهد الباین، ولیعد الغنی الفقیر والقوی علی الضعیف امرنی رسول‌الله (ص) بذلک. وسائل الشیعه ۳۲۷: ۷. امیرالمؤمنین (ع) (در خطبه روز عید غدیر) فرمود: وقتی که به همدیگر رسیدید همراه سلام، مصافحه کنید، و در این روز به یکدیگر هدیه بدهید، این سخنان را هر که بود و شنید، به آن که نبود برساند، توانگر به سراغ مستمند برود،و قدرتمند به یاری ضعیف، پیامبر مرا به این چیزها امر کرده است.

روز کفالت

عن امیرالمؤمنین (ع) قال ...: فکیف بمن تکفل عددا من المؤمنین و المؤمنات وانا ضمینه علی‌الله تعالی الامان من الکفر و الفقر وسائل الشیعه ۳۲۷: ۷. امیرمؤمنان (ع) فرمود ...: چگونه خواهد بود حال کسی که عهده‌دار هزینه زندگی تعدادی از مردان و زنان مؤمن (در روز غدیر) باشد، در صورتی که من پیش خدا ضامنم که از کفر و تنگدستی در امان باشد.

روز سپاس و شادی

قال ابوعبدالله (ع ...): هو یوم عبادة و صلوة و شکر لله و حمد له،
و سرور لما من الله به علیکم من ولایتنا،و انی احب لکم ان تصوموه. وسائل الشیعه ۳۲۸: ۷، ح ۱۳. امام صادق (ع) فرمود: عید غدیر، روز عبادت و نماز و سپاس و ستایش خداست و روز سرور و شادی است به خاطر ولایت ما خاندان که خدابر شما منت گذارد و من دوست دارم که شما آن روز را روزه بگیرید.

روز نیکوکاری

عن الصادق (ع ...): و لدرهم فیه بالف درهم لاخوانک العارفین،
فافضل علی اخوانک فی هذا الیومو سر فیه کل مؤمن و مؤمنة. مصباح المتهجد: ۷۳۷. از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: یک درهم به برادران با ایمان و معرفت، دادن در روز عید غدیر برابر هزار درهم است، بنابراین در این روز به برادرانت انفاق کن و هر مرد و زن مؤمن را شاد گردان.

روز سرور و شادی

قال ابوعبدالله (ع): انه یوم عید و فرح و سرورو یوم صوم شکرا لله تعالی. وسائل الشیعه ۳۲۶: ۷، ح ۱۰. امام صادق (ع) فرمود: عید غدیر، روز عید و خوشی و شادی است و روز روزه‌داری به عنوان سپاس نعمت الهی است.

روز تبریک و تهنیت

قال علی (ع): عودوا رحمکم الله بعد انقضاء مجمعکم بالتوسعهٔ علی عیالکم، والبر باخوانکم و الشکر لله عز وجل علی ما منحکم، واجتمعوا یجمع الله شملکم، و تباروا یصل الله الفتکم، و تهانؤا نعمهٔ الله کما هنا کم الله بالثواب فیه علی اضعاف الاعیاد قبله و بعده الا فی مثله ... بحارالانوار ۱۱۷: ۹۷. علی(ع) فرمود: بعد از پایان گردهم آیی خود (در روز غدیر) به خانه برگردید، خدا بر شما رحمت فرستد. به خانواده خود گشایش و توسعه دهید، به برادران خود نیکی کنید، خداوند را بر این نعمت که شما را بخشیده است، سپاس گزارید، متحد شوید تا خدا به شما وحدت بخشد، نیکویی کنید تا خدا دوستیتان را پایدار کند، به همدیگر نعمت خدا را تبریک بگوئید، همانطور که خداوند در این روز با چندین برابر عیدهای دیگر پاداش دادن به شما تبریک گفته، این گونه پاداشها جز در روز عید غدیر نخواهد بود.

روز درود و برائت

روی الحسن بن راشد عن ابی‌عبدالله (ع) قال: قلت: جعلت فداک، للمسلمین عید غیرالعیدین؟ قال: نعم، یا حسن! اعظمهما و اشرفهما، قال: قلت له: و ای یوم هو؟ قال: یوم نصب امیرالمؤمنین (ع) فیه علما للناس. قلت له: جعلت فداک وما ینبغی لنا ان نصنع فیه؟ قال: تصومه یا حسن و تکثر الصلوهٔ علی محمد و آله فیه و تتبرا الی الله، ممن ظلمهم،

فان الانبیاء کانت تامر الاوصیاء بالیوم الذی کان یقام فیه الوصی ان یتخذ عیدا. مصباح المتهجد: ۶۸۰. حسن بن راشد گوید: به امام صادق (ع) گفتم: آیا مسلمانان بجز آن دو عید، عید دیگری هم دارند؟ فرمود: بله، بزرگترین و بهترین عید. گفتم: کدام روز است؟ فرمود: روزی که امیرمؤمنان بعنوان پرچمدار مردم منصوب شد. گفتم: فدایت شوم در آن روز سزاوار است، چه کنیم؟ فرمود: روزه بگیر و درود برمحمد و آل او بفرست و از ستمگران به آنان برائت بجوی، زیرا پیامبران به جانشینان دستور می‌دادند که روزی را که جانشین انتخاب می‌شود، عید بگیرند.

عید اوصیاء

عن ابی‌عبدالله (ع) قال ...: تذکرون الله عز ذکره فیه بالصیام و العبادهٔ و الذکر لمحمد و آل محمد، فان رسول الله (ص) اوصی امیرالمؤمنین ان یتخذ ذلک الیوم عیدا، و کذلک کانت الانبیاء تفعل، کانوا یوصون اوصیائهم بذلک فیتخذونه عیدا. وسائل الشیعه ۳۲۷: ۷، ح ۱. امام صادق (ع) فرمود: در روز عید غدیر، خدا را با روزه و عبادت و یاد پیامبر و خاندان او یادآوری کنید، زیرا رسول خدا به امیرالمؤمنین سفارش کرد که آن روز را عید بگیرد، همینطور پیامبران هم به جانشینان خود سفارش می‌کردند که آن روز را عید بگیرند، آنان هم چنین می‌کردند.

روز گشایش و درود

عن ابی‌عبدالله (ع) قال: والعمل فیه یعدل ثمانین شهرا، و ینبغی ان یکثر فیه ذکر الله عز وجل، والصلوهٔ علی النبی (ص)، ویوسع الرجل

فیه علی عیاله. وسائل الشیعه ۳۲۵: ۷، ح ۶. امام صادق (ع) فرمود: ارزش عمل در آن روز (عید غدیر) برابر با هشتاد ماه است، و شایسته است آن روز ذکر خدا و درود بر پیامبر (ص) زیاد شود، و مرد، بر خانواده خود توسعه دهد.

روز دیدار رهبری

عن مولانا ابی‌الحسن علی بن محمد (ع) قال لابی اسحاق: و یوم الغدیر فیه اقام النبی (ص) اخاه علیا علما للناس و اماما من بعده، [قال] قلت: صدقت جعلت فداک، لذلک قصدت، اشهد انک حجهٔ الله علی خلقه. وسائل الشیعه ۳۲۴: ۷، ح ۳. امام هادی (ع) به ابواسحاق فرمود: در روز غدیر پیامبر اکرم (ص) برادرش علی (ع) را بلند کرد و به عنوان پرچمدار (و فرمانده) مردم و پیشوای بعد از خودش معرفی کرد. ابواسحاق گفت: عرض کردم، فدایت شوم راست فرمودی. به خاطر همین به زیارت و دیدار شما آمدم، گواهی می‌دهم که تو حجت خدا بر مردم هستی.

روز تکبیر

عن علی بن موسی الرضا (ع): من زار فیه مؤمنا ادخل‌الله قبره سبعین نورا و وسع فی قبره و یزور قبره کل یوم سبعون الف ملک و یبشرونه بالجنهٔ. اقبال الاعمال: ۷۷۸. امام رضا (ع) فرمود: کسی که در روز (غدیر) مؤمنی را دیدار کند، خداوند هفتاد نور بر قبر او وارد می‌کند و قبرش را توسعه می‌دهد و هر روز هفتاد هزار فرشته قبر او را زیارت می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند.

روز دیدار و نیکی

قال الصادق (ع): ینبغی لکم ان تتقربوا الی الله تعالی بالبر و الصوم و الصلوهٔ و صلهٔ الرحم و صلهٔ الاخوان، فان الانبیاء علیهم السلام کانوا اذا اقاموا اوصیاءهم فعلوا ذلک و امروا به. مصباح المتهجد: ۷۳۶. امام صادق (ع) فرمود: شایسته است با نیکی کردن به دیگران و روزه و نماز و بجا آوردن صله رحم و دیدار برادران ایمانی به خدا نزدیک شوید، زیرا پیامبران زمانی که جانشینان خود را نصب می‌کردند، چنین می‌کردند و به آن توصیه می‌فرمودند.

نماز در مسجد غدیر

عن ابی‌عبدالله (ع) قال: انه تستحب الصلوهٔ فی مسجد الغدیر لان النبی (ص) اقام فیه امیرالمؤمنین (ع) و هو موضع اظهرالله عز وجل فیه الحق. وسائل الشیعه ۵۴۹: ۳. امام صادق (ع) فرمود: نماز خواندن در مسجد غدیر مستحب است، چون پیامبر اکرم (ص) در آنجا امیرمؤمنان (ع) را معرفی و منصوب کرد. و آنجایی است که خدای بزرگ، حق را آشکار کرد.

نماز روز غدیر

عن ابی‌عبدالله (ع) قال: و من صلی فیه رکعتین ای وقت‌شاء و افضله قرب الزوال و هی الساعهٔ التی اقیم فیها امیرالمؤمنین (ع) بغدیر خم علما للناس و ... کان کمن حضر ذلک الیوم ... وسائل الشیعه ۲۲۵: ۵، ح ۲. امام صادق (ع) فرمود: کسی که در روز عید غدیر هر ساعتی که خواست، دو رکعت نماز بخواند و بهتر اینست که نزدیک ظهر باشد که آن ساعتی است که امیرالمؤمنین (ع) در آن ساعت در غدیر خم به امامت منصوب شد، (هر که چنین کند) همانند کسی است که در آن روز حضور پیدا کرده است...

روزه غدیر

قال الصادق (ع): صیام یوم غدیر خم یعدل صیام عمر الدنیا لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنیا لکان له ثواب ذلک. وسائل الشیعه ۳۲۴: ۷، ح ۴. امام صادق (ع) فرمود: روزه روز غدیر خم با روزه تمام عمر جهان برابر است. یعنی اگر انسانی همیشه زنده باشد و همه عمر را روزه بگیرد، ثواب او به اندازه ثواب روزه عید غدیر است.

روز تبریک و تبسم

عن الرضا (ع) قال ...: و هو یوم التهنئة یهنئ بعضکم بعضا،فاذا لقی المؤمن اخاه یقول: «الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و الائمة (ع)» و هو یوم التبسم فی وجوه الناس‌من اهل الایمان ... اقبال: ۴۶۴. امام رضا (ع) فرمود: عید غدیر روز تبریک و تهنیت است. هر یک به دیگری تبریک بگوید، هر وقت مؤمنی برادرش را ملاقات کرد، چنین بگوید: «حمد و ستایش خدایی را که به ما توفیق چنگ زدن به ولایت امیرمؤمنان و پیشوایان عطا کرد» آری عید غدیر روز لبخند زدن به چهره مردم با ایمان است...

ولایت در غدیر

پیامبر و ولایت علی

عن ابی‌سعید قال: لما کان یوم غدیر خم امر رسول الله (ص) منادیا فنادی: الصلوة جامعة، فاخذ بید علی (ع) و قال: اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه. بحارالانوار ۱۱۲: ۳۷، ح ۴. ابوسعید گوید: در روز غدیر خم رسول خدا (ص) دستور داد: منادی ندا دهد که: برای نماز جمع شوید. بعد دست علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود: خدایا کسی که من مولای اویم پس علی هم مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند.

زندگی پیامبرگونه

قال رسول الله (ص): من یرید ان یحیی حیاتی، و یموت مماتی،ویسکن جنة الخلد التی وعدنی ربی فلیتول علی ابن‌ابی‌طالب، (ع) فانه لن یخرجکم من هدی، و لن یدخلکم فی ضلالة. الغدیر ۲۷۸: ۱۰. رسول خدا (ص) فرمود: کسی که می‌خواهد زندگی و مرگش همانند من باشد و در بهشت جاودانه‌ای که پروردگارم به من وعده کرده، ساکن شود، ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) را انتخاب کند، زیرا او هرگز شما را از راه هدایت بیرون نبرده، به گمراهی نمی‌کشاند.

پیامبر و امامت علی

عن جابر بن عبدالله الانصاری قال: سمعت رسول الله (ص) یقول لعلی بن ابی‌طالب (ع): یا علی! انت اخی و وصیی و وارثی‌وخلیفتی علی امتی فی حیوتی و بعد وفاتی محبک محبی و مبغضک مبغضی و عدوک عدوی. امالی صدوق: ۱۲۴، ح ۵. جابربن عبدالله انصاری می‌گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که به علی بن ابی‌طالب (ع) فرمود: ای علی، تو برادر و وصی و وارث و جانشین من در میان امت من در زمان حیات و بعد از مرگ منی. دوستدار تو دوستدار من و دشمن و کینه‌توز تو دشمن من است.

پایه‌های اسلام

عن ابی‌جعفر (ع) قال: بنی الاسلام علی خمس: الصلوة و الزکوة و الصوم و الحج و الولایة و لم یناد بشیء ما نودی بالولایة یوم

الغدیر. کافی ۲۱ و ۲، ح ۸. امام باقر (ع) فرمود: اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و به هیچ چیز به اندازه آنچه در روز غدیر به ولایت تاکید شده، ندا نشده است.

ولایت جاودانه

عن ابی‌الحسن (ع) قال: ولایهٔ علی (ع) مکتوبهٔ فی صحف جمیع الانبیاء و لن یبعث الله رسولا الا بنبوهٔ محمد ووصیهٔ علی (ع). سفینهٔ البحار ۶۹۱: ۲. امام کاظم (ع) فرمود: ولایت علی (ع) در کتابهای همه پیامبران ثبت شده است و هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر با میثاق نبوت محمد (ص) و امامت علی (ع).

ولایت و توحید

قال رسول الله (ص): ولایهٔ علی بن ابی طالب ولایهٔ اللهو حبه عبادهٔ الله و اتباعه فریضهٔ الله و اولیاؤه اولیاء الله و اعداؤه اعداء الله و حربه حرب الله و سلمه سلم الله عز وجل. امالی صدوق: ۳۲. رسول خدا (ص) فرمود: ولایت علی بن ابیطالب (ع) ولایت خداست، دوست داشتن او عبادت خداست، پیروی کردن او واجب الهی است و دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند، جنگ با او، جنگ با خدا و صلح با او، صلح با خدای متعال است.

روز ناله نومیدی شیطان

عن جعفر، عن ابیه (ص) قال: ان ابلیس عدوالله رن اربع رنات: یوم لعن، و یوم اهبط الی الارض، و یوم بعث النبی (ص) و یوم الغدیر. قرب الاسناد: ۱۰. امام باقر (ع) از پدر بزرگوارش امام صادق (ع) نقل کرد که فرمود: شیطان دشمن خدا چهار بار ناله کرد: روزی که مورد لعن خدا واقع شد و روزی که به زمین هبوط کرد و روزی که پیامبر اکرم (ص) مبعوث شد و روز عید غدیر.

ولایت علوی دژ توحید

عن النبی (ص): یقول الله تبارک و تعالی: ولایهٔ علی بن ابی‌طالب حصنی،فمن دخل حصنی امن من ناری. جامع الاخبار: ۵۲، ح ۷. پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند می‌فرماید: ولایت علی بن ابیطالب دژ محکم من است، پس هر کس داخل قلعه من گردد، از آتش دوزخم محفوظ خواهد بود.

جانشین پیامبر

قال رسول الله (ص): یا علی انا مدینهٔ العلم و انت بابها و لن تؤتی المدینهٔ الا من قبل الباب ... انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی، سعد من اطاعک و شقی من عصاک، و ربح من تولاک و خسر من عاداک.
جامع الاخبار: ۵۲، ح ۹. رسول خدا (ص) فرمود: ای علی من شهر علمم و تو درب آن هستی، به شهر جز از راه درب آن وارد نشوند ... تو پیشوای امت من و جانشین من در این شهری، کسی که اطاعت تو کند سعادتمند است، و کسی که تو را نافرمانی کند، بدبخت است، و دوستدار تو سود برده و دشمن تو زیان کرده است.

اسلام در سایه ولایت

قال الصادق (ع): اثافی الاسلام ثلاثهٔ: الصلوهٔ و الزکوهٔ و الولایهٔ،

لا تصح واحدهٔ منهن الا بصاحبتیها. کافی: ۲، ص ۱۸. امام صادق (ع) فرمود: سنگهای زیربنای اسلام سه چیز است: نماز، زکات و ولایت که هیچ یک از آنهابدون دیگری درست نمی‌شود.

ده هزار شاهد

قال ابوعبدالله (ع): العجب یا حفص لما لقی علی بن ابی‌طالب!! انه کان له عشرهٔ الاف شاهد لم یقدر علی اخذ حقه و الرجل یاخذ حقه بشاهدین. بحارالانوار: ۱۴۰ و ۳۷. امام صادق (ع) فرمود: ای حفص! شگفتا از آنچه علی بن ابی طالب (ع) با آن مواجه شد! او با ده هزار شاهد و گواه (در روز غدیر) نتوانست حق خود را بگیرد، در حالی که شخص با دو شاهد حق خود را می گیرد.

علی، مفسر قرآن

عن النبی (ص) فی احتجاجه یوم الغدیر: علی تفسیر کتاب الله، و الداعی الیه، الاـو ان الحلال و الحرام اکثر من ان احصیهما و اعرفهما، فآمر بالحلال و انهی عن الحرام فی مقام واحد، فامرت ان آخذ البیعهٔ علیکم و الصفقهٔ منکم، بقبول ما جئت به عن الله عز و جل فی علی امیرالمؤمنین و الائمهٔ من بعده، معاشر الناس تدبروا و افهموا آیاته، و انظروا فی محکماته و لا تتبعوا متشابهه، فو الله لن یبین لکم زواجره، و لا یوضع لکم عن تفسیره الا الذی انا آخذ بیده. وسایل الشیعه: ۱۸ و ۱۴۲، ح ۴۳. پیامبر اکرم (ص) روز عید غدیر فرمود: علی (ع) تفسیر کتاب خدا، و دعوت کننده به سوی خداست، آگاه باشید که حلال و حرام بیش از آنست که من معرفی و به آنها امر و نهی کنم و بشمارم. پس دستور داشتم که از شما عهد و پیمان بگیرم که آنچه را در مورد علی امیرمؤمنان، و پیشوایان بعد او از طرف خداوند بزرگ آوردم، بپذیرید. ای مردم! اندیشه کنید و آیات الهی را بفهمید، در محکمات آن دقت کنید و متشابهات آن را دنبال نکنید. به خدا قسم هرگز کسی نداهای قرآن را نمی‌تواند بیان کند و تفسیر آن را روشن کند، جز آن کسی که من دست او را گرفته‌ام (و او را معرفی کردم).

بلندترین داستان غدیر به روایت حذیفه یمانی برای یک جوان ایرانی در مدائن

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاری، محمدرضا، - ۱۳۶۶

عنوان و نام پدیدآور: بلندترین داستان غدیر به‌روایت حذیفه یمانی برای یک جوان ایرانی در مدائن/ محمدرضا انصاری

مشخصات نشر: قم: اعجاز، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری: [۱۱۱] ص

شابک: ۹۶۴-۹۳۵۷۵-۰-۰۰۰۵۴۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۳۵۷۵-۰-۰۰۰۵۴۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۳۵۷۵-۰-۰۰۰۵۴۵۰۰ریال؛ ۹۶۴-۹۳۵۷۵-۰-۰۰۰۵۴۵۰۰ریال؛ ۹۶۴-۹۳۵۷۵-۰-۰۰۰۵۴۵۰۰ریال؛ ۹۶۴-۹۳۵۷۵-۰-۰۰۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت: ص.ع. به‌انگلیسی ...: Mohammad Reza Ansari. the lengthiest story qadir.

یادداشت: چاپ دوم: پائیز ۱۳۸۱؛ ۴۵۰۰ ریال

یادداشت: چاپ سوم: ۴۵۰۰: ۱۳۸۲ ریال

موضوع: غدیر خم -- احادیث

موضوع: علی‌بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- اثبات خلافت -- احادیث

موضوع: حذیفه‌بن یمان، - ۳۶ق. -- سرگذشتنامه
موضوع: علی‌بن ابی‌طالب(ع). امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- اصحاب
رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵/الف۸۴ب۸ ۱۳۸۱
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی: م۴۰-۱۳۴۰۰-۸۱

اهدا

به آن جوان ایرانی؛
که با کنجکاوی خود؛
این میراث عظیم را؛
از حذیفه یمانی تحویل گرفت
و برای ما به یادگار گذاشت؛
و به همه‌ی جوانان ایران
که در تاریخ اعتقادی خود
ژرف می‌نگرند و کنجکاوند.
محمد رضا
[صفحه ۵]

مقدمه

جوان ایرانی..! حذیفه یمانی ! ... غدیر !...

غدیر کجا ... مدائن کجا ؟!...

یک جوان ایرانی در پایخت هفتصد ساله‌ی ایران کجا ... بلندترین متن از داستان غدیر کجا ؟...

یک اتفاق کوچک نتایج زیبایی را به ثمر رساند که در نگاه اول نه جوان ایرانی انتظارش را داشت و نه حذیفه یمانی. حتی تاریخ گمان نمی‌کرد چنین حقایق ناگفته‌ای در آن روز از زبان یکی از معتمدترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر صفحاتش نقش ببندد.

ما اکنون بلندترین روایت از واقعه‌ی غدیر را پیش رو داریم که شامل ناگفته‌های بسیاری از زوایای مختلف آن است. آنچه در این حدیث بلند آمده ثمره‌ی سؤالات یک جوان کنجکاو و پرشور ایرانی است که در شهر بزرگ مدائن در محضر صحابی گرانقدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حذیفه‌ی یمانی مطرح کرده است.

[صفحه ۶]

این صحابی دانشمند نیز بعنوان بزرگترین اتمام حجت در عمر خود، بی‌پرده حقایق زیر خاک مانده‌ی غدیر و دشمنانش را بر زبان آورده؛ و مقارن طلوع دوباره‌ی خورشیدِ غدیر، زنگارهای بیست و پنج ساله را زدوده است.

جا دارد از دور دستهای زمان، از حذیفهٔ بن یمان تشکر نماییم که در سن کهولت و با تحمل زحمت، این داستان بلند را در پاسخ به

سؤالات یک جوان ایرانی با تمام جزئیاتش بیان نموده، که هر بخش آن پرونده‌هایی از گذشته‌ی اعتقادی ما را می‌گشاید و آگاهی دو چندان نسبت به آنچه تا کنون درباره‌ی آنها می‌دانسته‌ایم در صفحات عقیده‌ی ما می‌افزاید.

از آن جوان ایرانی نیز تشکر می‌کنیم که از بین آن جمعیت به خواب رفته در اثر تبلیغات سقیفه، این گونه آگاهانه تاریخ دینش را دنبال کرده است. در حقیقت او بانی شده تا چنین حقایقی از لسان یکی از معتمدترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگو شود و ما پس از هزار و چهارصد سال ثمره‌ی شیرین آن را- که به عظمت یک تحقیق تاریخی است- در قلب خود احساس کنیم.

احیای میراث فرهنگی شیعه در کتاب حاضر جلوه‌ی تازه‌ای به خود گرفته است. احادیث بلند و همه جانبه‌ای در منابع ما وجود دارد که تحقیق و عرضه‌ی تنظیم شده‌ی آنها می‌تواند از نمونه‌های بارز احیای

[صفحه ۷]

یادگارهای علمی تشیع به شمار آید، چرا که تا آن روایات در منابع اصلی هستند بین هزاران حدیث توجه خاصی به آنها نمی‌شود، ولی با استخراج از کتب مرجع و تبیین جوانب اعتقادی تاریخی آن و سپس تنظیم متن و محتوای آن معلوم می‌گردد چه حقایق مهمی از تاریخ و عقیده در آن نهفته است.

یکی از ده‌ها حدیثی که از چنین خصوصیتی برخوردارند، این حدیث حذیفه یمانی درباره‌ی غدیر است که طی مراحل زیر آماده شده است:

الف. مقدمه‌ای برای مطالعه‌ی حدیث در پنج بخش تنظیم شده است:

۱. بیان بلندترین بودن این داستان غدیر.

۲. تبیین شرایط زمانی و مکانی و اجتماعی نقل این حدیث در مدائن.

۳. معرفی حذیفه، راوی داستان غدیر.

۴. مروری بر زندگی جوان ایرانی.

۵. اسناد و منابع بلندترین داستان غدیر.

ب. متن حدیث پس از مقابله با چند نسخه در نُه بخش مرحله بندی شده و فرازهای آن عنوان گذاری گردیده است. پاورقی‌های بسیار مهمی در نظر گرفته شده که شامل دو جهت است:

۱. توضیح برخی فرازهای متن بخاطر اهمیت آن در بُعد اعتقادی.

۲. آوردن تفاصیل قضایای تاریخی که در متن به اشاره آمده است.

ج. پی‌نوشتها که شامل دو بخش زیر بعنوان بازیافت آثار این داستان بلند غدیر است:

۱. مؤیدات مفصل برای فرازهای این حدیث.

۲. نتیجه‌گیری از بلندترین داستان غدیر.

[صفحه ۸]

اینک چهارده قرن از ماجراهای غدیر و سقیفه گذشته، و ما موظفیم این حدیث عظیم را- که سهم به سزایی در بیان حقایق ناگفته‌ی آن دو ماجرای متقابل دارد- به نسلهای حاضر و آینده معرفی کنیم و پیام آن را برایشان تبیین نماییم.

در این حدیث حقایقی را دنبال خواهیم کرد که هر یک از آنها سازنده‌ی آیه‌ای از دین ماست. به امید روزی که بزرگ وارث غدیر حضرت بقیهٔ الله الاعظم عجل الله فرجه الشریف پرده‌های دیگری از رازهای پنهان غدیر و سقیفه بردارد و زوایای مهمتری از آن دو واقعه‌ی سرنوشت ساز امت را بیان فرماید.

محمد رضا انصاری

عید غدیر ۱۴۲۲، اسفند ۱۳۸۰

[صفحه ۹]

بلندترین داستان غدیر

واقعه‌ی بزرگ غدیر که نزد شیعه و سنی متواتر است، در قالب عبارات کوتاه و بلندی نقل شده است. بعضی از راویان تنها جمله‌ی «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» را ذکر کرده‌اند، و بعضی دیگر جمله‌ی «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» را نیز در کنار آن نقل نموده‌اند.

در بعضی روایات، منظره‌ی غدیر از نظر درختان و برکه و منبر و جمعیت ترسیم شده؛ و در بعضی دیگر جزئیات بیشتری درباره‌ی کیفیت خروج از مدینه و اتفاقات مربوط به مکه و وقایع راه از مکه تا غدیر خم و مراسم سه روزه‌ی غدیر ذکر شده است. در این میان بعضی راویان داستانهایی مانند شعر حسان بن ثابت یا ماجرای حارث فهری را نیز ذکر کرده‌اند و عده‌ای دیگر به کارشکنی‌ها اشاره نموده‌اند.

آنچه در همه‌ی موارد دیده می‌شود این است که هر یک از راویان گوشه‌هایی از این مراسم عظیم را نقل کرده‌اند، و تنها حدیث بلندی که

[صفحه ۱۰]

همه‌ی جوانب غدیر را به نقل از یک شاهد عینی آورده باشد فقط این حدیث حذیفه است که اینک پیش روی شماست.

در این روایت شاهد مجموعه‌ای منسجم درباره‌ی غدیر هستیم که برای درک کامل و امکان تحلیل صحیح و همه جانبه‌ی این واقعه‌ی عظیم نیاز به آن است. حذیفه با توجه به همین نکته سعی کرده جوانب مختلف ماجرا را با نظم دقیق زمانی و مکانی آن ارائه دهد، و در کنار آن توطئه‌های ضد غدیر را نیز خاطر نشان سازد که مبادا شنونده‌ای پس از تصویر آن واقعه‌ی عظیم، از ماجراهای پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبهوت بماند و از تحلیل قضایا عاجز گردد.

حذیفه یمانی ابتدا برای جداسازی امیرالمؤمنین حقیقی از غیر حقیقی- که سر نخ سؤال جوان ایرانی است- داستان مفصل سلام رسمی مردم بر علی‌علیه‌السلام بعنوان «امیرالمؤمنین» را مطرح می‌سازد و همانجا اشاره‌ای به سرباز زنندگان از این فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌نماید. سپس داستان غدیر را آغاز می‌کند و مراحل آن را تا پایان مراحل حج مرحله به مرحله پی می‌گیرد تا اعلان عمومی برای غدیر را مطرح می‌کند و قافله را همراه با فرامین لحظه به لحظه‌ی الهی در این مهمترین فرمان آسمانی پیش می‌برد تا در غدیر اعلان رسمی ولایت و امامت علی علیه‌السلام را با بیانات مفصل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان می‌کند.

حذیفه این مرد بیدار، در اینجا فوراً سخن را متوجه کسانی می‌نماید که دقیقاً همزمان با غدیر پیمان نامه بر ضد آن امضا می‌کنند، و سپس نقشه‌ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بین راه می‌کشند و آن را به مرحله‌ی اجرا می‌گذارند ولی خداوند خطر را از آن حضرت دور می‌کند. خبر از پیمان نامه‌ی دوم

[صفحه ۱۱]

که پس از بازگشت به مدینه در محرم سال یازدهم هجری به تحریر در آمد نیز دلیل بر اطلاع حذیفه از اسرار است. سپس مسئله‌ی تشکیل سپاه اسامه را مطرح می‌سازد و علت تخلف عده‌ای از شرکت در آن لشکر را با ظرافت تمام بیان می‌کند.

بزرگمرد یمانی در کنار داستان غدیر، نقش عایشه در آن جریانات را با شواهد مورد مشاهده‌ی خود از قضایا ارائه می‌دهد، که چگونه در مراحلی که توطئه‌گران کارشکنی می‌کردند او نیز قدم به قدم یاور آنان بوده و در بسیاری از موارد اقدامات مخفیانه‌ی

لازم در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر عهده می‌گرفته است.

حذیفه این دانشمند فرزانه، اسرار بسیاری از اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مقابله با منافقین را بقدری شفاف بیان می‌کند که هر فرد مسلمانی براحتی به اسرار قضایای غدیر تا سقیفه و آن تحولات عظیم در اجتماع مسمانان پی می‌برد.

با توجه به جامعیت و انسجام و بلندای داستانی که حذیفه درباره‌ی غدیر نقل کرده، با اطمینان خاطر می‌توان گفت: هیچ حدیثی درباره‌ی غدیر- که از یک نفر بصورت کامل نقل شده باشد- به بلندای این حدیث حذیفه وجود ندارد، و با اذعان کامل باید آن را بعنوان «بلندترین داستان غدیر» در سرتا سر تاریخ اسلام معرفی کرد.

[صفحه ۱۳]

شرایط فکریِ داستان بلند غدیر

اشاره

قبل از مطالعه‌ی روایت ژرف حذیفه، لازم است زمانی را که او چنین مطالبی را با جرئت بر زبان آورده و شرایط مکانی شهر عظیم مدائن را مورد تحلیل قرار دهیم؛ و با توجه به این دو جهت، وضعیت فکری و اجتماعی مخاطبان او را مورد توجه قرار دهیم. جمع بندی این شرایط بخوبی ثابت خواهد کرد که محتوای بی‌نظیر روایت حذیفه از ارزش فوق العاده‌ای در دفتر اعتقاد ما برخوردار است.

شرایط زمانی

با توجه به سؤالهای جوان ایرانی می‌توان دریافت در بیست و پنج سالی که مردم تحت سیطره‌ی فکری و عملی سقیفه بودند تا چه حد از احادیث و جریاناتی که اصحاب حضرت آنها را می‌دانسته‌اند دور بوده‌اند؛ بخصوص که قانون منع از تدوین معارف دین، فاصله‌ی زیادی بین مردم و حقایق حیات بخش الهی انداخته بود.

[صفحه ۱۴]

در زمانی که آغاز خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده، حذیفه ماجراهایی را بیان می‌کند که آن مردم به خواب رفته را بیدار نموده و آن جوان ایرانی را به سوی امیرالمؤمنین حقیقی رهسپار می‌نماید. این شرایط نه قبل از آن موجود بود و نه بعد از آن چنین امکانی ادامه پیدا کرد.

شرایط مکانی

خواننده‌ی گرامی همچنان که داستان را به دقت دنبال می‌کند نباید فراموش کند که این سخنان در شهری بزرگ و پر جمعیت که در آن روزگار یکی از چند شهر معروف جهان بوده بیان شده است. از سوی دیگر اکثریت مردم این شهر را ایرانیان تشکیل می‌دادند و از اسلام جز آنچه اهل سقیفه معرفی کرده بودند چیزی نمی‌دانستند.

بد نیست با هم مروری بر گذشته‌ی این شهر و ساختار جغرافیایی و تاریخی آن داشته باشیم تا جلوه‌های دیگری از اهمیت این روایت حذیفه بر ما روشن شود:

مدائن یا تیسفون در ۳۲ کیلومتری جنوب شرقی بغداد کنونی در ساحل راست رود دجله واقع است و هفتصد سال سابقه‌ی پایتختی

ایران را از زمـان اشـکانیان در قرن اول میلادی تا آخر دوره‌ی ساسانیان در سال ۶۵۰ میلادی داشـته و از بزرگترین شهرهای دنیا در آن روزگار بوده است.

اصل این شـهر تیسـفون بوده و در دوران هر پادشاه بزرگی بخش جدیـدی به این شـهر افزوده شـده تا آنکه در زمان ساسانیان به نام «هفت شهر» یا «مدائن سبعه» یا «مدائن کسری» خوانده می‌شده است.

این هفت شهر که روی هم رفته یک شهر به نام «مدائن» را تشکیل می‌دادند عبارت بودند از: ۱. تیسفون یا شهر اصلی و قدیمی، [صفحه ۱۵]

۲. بزرگ شاپور، ۳. اسپانو، ۴. کردبندلا، ۵. کرخه، ۶. ویه‌اردشیر، ۷. رومکان.

نهـایت عظمت این شـهر در زمـان انوشـیروان بود که آن کـاخ عظیم را بنا نمود و دیوار «باب الابواب» را بعنوان «دروازه‌ی ایران» در آنجا قرار داد.

از پشت دیوارهـای این شـهر منـاطق عرب نشـین شـروع می‌شـد، و لـذا مردم این شـهر بـا زبان عربی آشـنایی داشـتند و نام عربی هم درباره‌ی آن بعنوان «مدائن سبعه» معروف بود.

پس از فتح ایران و سـقوط حکومت ساسانی این شـهر به دست مسـلمانان افتاد. اول کسی که در این شهر بعنوان حاکم اسلامی وارد شد سلمان فارسی بود که در زمان عمر به سال ۱۶ هجری به دستور امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حاکم این شهر شد و در آنجا بود تا از دنیا رفت و در کنار بقایای طاق کسری به خاک سپرده شد.

بعـد از او افرادی به حکومت مـدائن منصوب شدند تا زمان عثمان که حارث بن حکم پسـر عمویش را به حکومت آنجا فرسـتاد. در اثر ظلمی که او بر مردم روا داشت، مردم نزد عثمان آمده و از او شکایت کردند.

این بار حذیفه یمانی به دستور امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای حکومت مدائن انتخاب شد، و او همچنان حاکم این شهر بود تا سال ۳۵ هجری که عثمان کشته شده و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حکومت رسید.

چهل روز بعد از حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حذیفه از دنیا رفت و کنار قبر سلمان در مدائن به خاک سپرده شد. هم اکنون از آن شهر بزرگ جز طاق کسری و قبر سلمان و حذیفه چیزی باقی نمانده است، و زائران به زیارت آن دو بزرگوار می‌روند. [۱]. [صفحه ۱۶]

آنچه در این کتاب می‌خوانیم وقایع روزهای آخر حکومت حـذیفه در مدائن است، که با قتل عثمان و انتقال قدرت به صاحب غدیر یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السـلام برای اولین بار پس از رحلت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم کسـی می‌توانسـته آزادانه حقایق را باز گوید، و پرده از وقایع سـرپوش گذاشـته شده توسط سـقیفه بردارد، و علل انحراف مسیر خلافت از غدیر به سقیفه را برای مردم بیان کند.

شاید بتوان ادعا کرد فضای حاکم بر شـهر مدائن با جوّ شـهر مدینه و کوفه تفاوت بسـیار داشـته است، چرا که در آن شهرها تبلیغات سقیفه و حضور مدافعان و طرفداران آن به حدی بوده که حتی خود امیرالمؤمنین علیه‌السـلام نمی‌توانستند حقایق را بی‌پرده و واضح بگویند. ولی در مدائن آن شـهر بسـیار بزرگ که پایتخت ایران بوده و مرکزیت داشته و تمامی اخبار از آنجا به گوشه و کنار کشور منتقل می‌شد و طرفداران سقیفه کمتر در آنجا حضور داشتند، این جریانات آسان‌تر و بدون واهمه‌ی دشمنان نقل شده است.

شرایط اجتماعی

مردم مـدائن حـذیفه را بعنوان یک حاکم عادل و تأییـد شده از سوی امیرالمؤمنین علیه‌السـلام و نایب مناب سـلمان که سالها در این شهر حکومت می‌کرده و مردم لذت یک نماینده‌ی علوی را در زمان امارت او چشـیده بودند، قبول داشـتند. بخصوص آنکه پس از

رحلت سلمان طعم تلخ حاکمی ظالم را تجربه کرده بودند و اینک بار دیگر حاکم عادلی همچون حذیفه را بالای سر خود می‌دیدند.

[صفحه ۱۷]

از سوی دیگر آنها حذیفه را به دلیل کهنسال بودن وی و اطلاعش از جزئیات بسیاری از وقایع گذشته‌ی اسلام و صدق گفتارش در اخبار پذیرفته بودند؛ و اینها شرایط بسیار مساعدی را برای اعلان چنین اخباری از سوی حذیفه ایجاب می‌کرد.

بالاترین دلیل بر اعتماد مردم نسبت به حذیفه عکس العمل تأثیریافته‌ی جوان ایرانی است، که با کنجکاوی و موشکافی که نسبت به قضایا دارد آن گونه سخنان حذیفه را می‌پذیرد که عازم حرکت به سوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌شود. او با عزمی راسخ می‌آید و در میدان جنگ جمل بعنوان اولین نفر پا به میدان می‌گذارد و قرآن را بر سر دست می‌گیرد و مردم را بدان دعوت می‌کند، و اهل جمل او را مورد حملات دستجمعی قرار می‌دهند تا آنجا که پیکر پاکش قطعه قطعه می‌شود.

[صفحه ۱۹]

معرفی حذیفه، راوی داستان غدیر

اشاره

برای شناخت بیشتر این حدیث لازم است راوی والامقام آن حذیفه یمانی را بهتر بشناسیم تا آنچه از او نقل شده سندی محکم در اعتقادمان باشد.

حذیفه کیست؟

الفوائد الرجالیه (سید بحرالعلوم): ج ۲ ص ۱۷۴ تا ۱۷۸. بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۳۵۱ ح ۷۷،
ص ۳۲۶ ح ۲۶. رجال الشیخ: ص ۱۶ شماره ۵. اعیان الشیعهٔ: ج ۲۰ ص ۲۴۷.

ابوعبدالله حذیفهٔ بن یمان عبسی از اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و در همه‌ی جنگهای آن حضرت شرکت داشت. پدر و برادران حذیفه به نامهای عبدالعزیز و صفوان که از اصحاب حضرت بودند در جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشتند. پدرش و صفوان در جنگ اُحُد شهید شدند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین اصحابش «عقد اخوت» را برپا نمود، برادری حذیفه را با عمار قرار داد.

[صفحه ۲۰]

از مقامات مهم حذیفه آن است که صاحب سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود تا آنجا که حضرت اسماء منافقین را به وی می‌گفت. از حذیفه روایت شده که گفت: «اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت درباره‌ی خیر می‌پرسیدند، اما من درباره‌ی شر می‌پرسیدم تا در آن واقع نشوم.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی حذیفه فرمود: «حذیفه از برگزیدگان پروردگار است و در حلال و حرام از دیگران آگاه‌تر است».

حذیفه در نقل احادیث بسیار دقیق بوده و جوانب مثبت و منفی قضایا رابطور کامل نقل می‌کرده است.

از دیگران خصوصیات حذیفه آن است که او یکی از «ارکان اربعه» اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، و یکی از هفت نفری است که نیمه شب همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر جنازه‌ی فاطمه‌ی زهرا نماز خواند.

مکانهایی که حذیفه در آنها سکنی گزیده به ترتیب عبارتند از: مدینه، کوفه، مدائن.

او سه پسر به نامهای صفوان و سعید و حسیل داشت و همچنین یک دختر که هنگام وفات، کنار او بود. حذیفه پیش از وفات خود، صفوان و سعید را نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد و آنان در یکی از جنگهای حضرت شهید شدند. نسل حذیفه تا زمانهای طولانی در شهر مدائن باقی بوده‌اند.

حذیفه در ۲۵ ذیحجه سال ۳۵ هجری برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت گرفته؛ و چهل روز بعد از نقل این حدیثی که پیش روی شماست، در پنجم ماه صفر سال ۳۶ هجری در نیمه‌ی شب از دنیا رفت. قبر او کنار قبر سلمان و در نزدیکی طاق کسری قرار دارد.

[صفحه ۲۱]

خصوصیت حذیفه در این حدیث

اشاره

گذشته از اعتبار مورد اتفاق حذیفه نزد شیعه و اهل سنت، در متن این حدیث خصوصیات قابل تقدیری از حذیفه به چشم می‌خورد که ذیلاً نمونه‌های بارزی از آن ذکر می‌شود.

نقل حدیث بلند توسط یک نفر

نکته‌ی قابل توجه در این حدیث بلند این است که حذیفه به تنهایی تمام ماجراها را ذکر کرده است. معمولاً کسانی که احادیث را نقل می‌کنند نمی‌توانند تمام جزئیات یک قضیه را به یاد بسپارند؛ اما در این حدیث، حذیفه ماجراهایی را تشریح کرده که نشان از اولین تابش غدیر و اولین کورسوی سقیفه دارد. او در تمام ماجراها توطئه‌های منافقین و پایمال شدن حق غدیر و غدیریان بوسیله‌ی سقیفه را با نظری موشکافانه دیده و نقل کرده است.

حضور شخصی در قضایا

حذیفه در بسیاری از موارد شخصاً حضور داشته و قضایا را دیده است که این از نظر تاریخی ارزش فوق العاده‌ای دارد. از سوی دیگر او مانند فردی گزارشگر تمامی جزئیات ماجراها را نقل کرده و گاهی به تجزیه و تحلیل آن پرداخته که این نیز از مزایای خاص حذیفه است.

توجه به اهمیت بنیادی جریانات

حذیفه این مطالب را در زمانی بیان کرده که کمتر کسی متوجه اهمیت بنیادی آن بوده است. او همیشه در صدد بوده تا بتواند از طریقی این

[صفحه ۲۲]

جریانات را برای کسی توضیح دهد. هنگامی که حذیفه، جوان ایرانی را مشتاق دانستن جواب سوالاتش می‌بیند به او می گوید: «اگر چه گفتن آن مرا (بخاطر کهولت سن) ناراحت می کند، اما حیف است برایتان نگویم زیرا دوست ندارم کسی به منزلت ساختگی و دروغین ایشان در بین مردم فریفته شود»!

حذیفه از جوانی همراه و یار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در فراز و نشیبهای زندگانی آن‌حضرت حضور داشته و تمامی جریانات غدیر و سقیفه و اقدامات ضد صاحب غدیر را با جزئیات آن می‌داند. او این داستان را در آخرین روزهای عمرش نقل کرده تا هم سندی زنده برای تاریخ شود و هم نسلهای بعدی حق و باطل را بشناسند و تشخیص دهند.

[صفحه ۲۳]

مروری بر زندگی جوان ایرانی

اشاره

جوان ایرانی که با سؤالهای عمیق خود حذیفه یمانی را در آن سن کهولت بر سر حرف می‌آورد نیز شخصیت بزرگ داستان ماست و جا دارد مروری بر سرگذشت او داشته باشیم.

جوان ایرانی کیست؟

مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۳۳۹. بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۱۷۴.

«مسلم مجاشعی» جوان ایرانی اهل مدائن که در برابر منبر حذیفه با شنیدن کلمه‌ی «امیرالمؤمنین حقیقی» بپا خاست و از انتهای جمعیت با صدای بلند اولین ضربه‌ی فکری را بر اذهان به خواب رفته مردم پس از ۲۵ سال زمامداری سقیفه وارد کرد.

با توجه به اینکه فتح مدائن در سال ۱۵ هجری بوده و از سال ۱۶ سلمان به عنوان حاکم این شهر آمده و با در نظر گرفتن جوان بودن او، می‌توان تخمین زد سن او هنگام مطرح شدن بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در

[صفحه ۲۴]

مدائن به سال ۳۵ هجری حدود ۲۰ سال بوده است و در واقع ولادت او مقارن با فتح مدائن بدست مسلمانان بوده است.

دقیق بودن او در پاسخهای دریافتی از حذیفه و اینکه موردی مبهم باقی نماند، ظرافت او در انتخاب سؤالات از نظر اهمیت آنها، صراحت گفتار او و بیباکی و بی‌پرده بودن در گفتارش، روحیه آزاده و جوانمرد و تصمیم گیری بجای او و شجاعت فوق العاده‌ی او که در جنگ جمل نشان داد، همه حاکی از شخصیت بلند اوست.

مادر جوان ایرانی و روحیاتش

روحیه‌ی شجاع مادر جوان ایرانی نیز قابل تحسین است، چرا که او هم در جنگ جمل حضور داشته و پس از اتمام جنگ نزد پیکر پاک و قطعه قطعه شده‌ی پسرش می‌رود و او را می‌بوسد و می گرید و ابیاتی نیز همانجا درباره‌ی پسرش و جنگ جمل می‌سراید.

[صفحه ۲۵]

اسناد و منابع بلندترین داستان غدیر

اشاره

حدیث حذیفهٔ بن یمان دارای منابع متعدد با اسناد معتبر است که ذیلاً به معرفی آنها می‌پردازیم:

معرفی منابع

منابع معتبر زیر حدیث مفصل حذیفه را نقل کرده‌اند:
۱. الیقین، تألیف سید ابن طاووس: ص ۳۸۴ تا ۳۸۷ علیه‌السلام۳۸ باب ۱۳۸، که در بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۳۲۵، از کتاب «الیقین» نقل کرده است.
۲. ارشاد القلوب، تألیف ابومحمد حسن دیلمی: ج ۲ ص ۱۸۰ تا ۲۱۰، که در بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۸۶ از «ارشاد القلوب» نقل کرده است.
۳. نزههٔ الکرام و بستان العوام، تألیف محمد بن حسین رازی (قرن هفتم): ص ۲۰۱.
[صفحه ۲۶]

شناختی از منبع اصلی

سید بن طاووس در کتاب «الیقین» این حدیث را از کتاب «حجهٔ التفضیل» نقل کرده است. او در معرفی «حجهٔ التفضیل» می گوید: این حدیث را از نسخه‌ای قدیمی که تاریخ تألیف آن سال ۴۶۹ بود نقل می‌کنیم. بر پشت کتاب با خط حسن بن محمد بن حسن طوسی (پسر شیخ طوسی) این جملات نوشته شده است: «در این کتاب نظر نمودم و دریافتم مطالبی در آن نوشته شده که بر مصنف آن احدی سبقت نگرفته و ... این را حسن بن محمد بن حسن طوسی در رجب سال ۴۷۲ نوشته است». بر روی جلد نیز دست خط سه نفر از علماء می‌باشد.

تطبیق روایات

اگر چه سید بن طاووس در الیقین این حدیث را بطور خلاصه آورده، اما تصریح نموده که این حدیث «ابسط و اکثر» است و ۳۵ صفحه‌ی یمنی می‌باشد. با ذکر بعضی فرازهای آن در کتاب «الیقین» پیداست حدیثی که در «ارشاد القلوب» است همان حدیثی است که در «الیقین» از «حجهٔ التفضیل» نقل شده است.

اسناد

این حدیث اسناد معتبری دارد که ذیلاً عین اسناد آن را می‌آوریم:
۱. خبر حذیفهٔ بن الیمان: محمد بن الحسین الواسطی قال: حدثنا أًبراهیم بن سعید قال: حدثنا الحسن بن زیاد الأنماطی قال: حدثنا محمد بن عبید الأنصاری، عن أبی‌هارون العبدی، عن ربیعهٔ السعدی..
[صفحه ۲۷]
۲. قال سید بن طاووس: و رأیت هذا حدیث حذیفهٔ أبسط و أکثر من هذا فی تسمیهٔ علی علیه السلام بأمیرالمؤمنین و هو بأسناد هذا لفظه: قال ابن الأثیر فی کتابه حجهٔ التفضیل: حدثنی عمی السعید الموفق أبوطالب حمزهٔ بن محمد بن أحمد بن شهریار الخازن رحمه

ا للهبمشهد مولانا أميرالمؤمنين على بن أبى‌طالب صلوات الله عليه فى شهر الله الأصم رجب من سنة أربع و خمسين خمسمائة، قال: حدثنى خالى السعيد أبوعلى الحسن بن محمد بن على عن والده السعيد أبى جعفر محمد بن الحسن الطوسى المصنف رضى الله عنهما، عن الحسين بن عبيدالله و أحمد بن عبدون و أبى‌طالب بن عزور و أبى‌الحسن الصقال عن أبى‌المفضل محمد بن عبدالله بن محمد بن زكريا المحاربى قال: حدثنا أبوطاهر محمد بن تسنيم الحضرمى،، قال: حدثنا على بن أسباط عن أًبراهيم بن أبى‌البلاد عن فرات بن أحنف عن عبدالله بن هند الجملى عن عبدالله بن سلمة، و مقدار هذه الرواية أكثر من خمس و ثلاثين قائمة بقالب اليمن، و يتضمن أيضاً أمر النبى۹۹ من حضر من المسلمين بالتسليم على على بأًمرة المؤمنين.

۳. قال محمد بن الحسين الرازى: روى أبومحمد حامد بن محمد بن مسعود، عن الحسن بن محمد السيرافى، عن الوليد بن العباس المنصورى، عن الحسن بن محمد اليزدجردى، عن محمد بن أحمد عن أبيه عن جده عن عثمان بن سعيد الأشج عن عبدالله بن الحارث الأسلمى عن الأعمش عن شقيق بن عبدالله الأنصارى..

اینها اسناد و منابع بلندترین داستان غدیر بود که قبل از متن آن تقدیم شد. در پایان کتاب حاضر بخشی بعنوان مؤیدات قرار داده‌ایم که طی آن فرازهای مهم حدیث حذیفه از منابع دیگر استخراج و معرفی شده است.

[صفحه ۲۸]

اکنون خواننده‌ی عزیز به راحتی خود را در کنار مردم مدائن می‌یابد و احساس می‌کند در موقعیتی که حذیفه آن ماجراها را نقل می‌کرده مردم چگونه مشتاق شنیدن آن بوده‌اند.

پس از ۲۵ سال خفقان حکومتی و منع از نوشتن وقایع، این بار ماجراها به جای نوشته شدن علناً گفته می‌شد آن هم به زبان حذیفه یمانی که مورد قبول همه بود. پس از قتل عثمان و برداشته شدن محدودیتها، دقیقاً شرایطی بود که مردم مشتاق شنیدن حقایق ناگفته و بیان آنها از سوی بزرگمردی چون حذیفه بودند.

اینک به استقبال بلندترین داستان غدیر می‌رویم و همراه با جوان کنجکاو ایرانی دل به سخنان حذیفه‌ی یمانی می‌سپاریم.

[صفحه ۳۱]

بلندترین داستان غدیر

قتل عثمان و خلافت صاحب غدیر

اشاره

هنگامی که عثمان به خلافت رسید عمویش حکم بن عاص و پسران او مروان و حارث را نزد خود پناه داد و به مدینه بازگرداند. [۴].

[صفحه ۳۲]

همچنین کارگزاران خویش را به شهرهای مختلف فرستاد، که از جمله‌ی آنها یکی عمر بن سفیان بن مغیرة بن ابی‌العاص بن امیه بود که به مُشکان [۴] فرستاد، و دیگری حارث بن حکم بود که به مدائن فرستاد.

مدتی که حارث حاکم مدائن بود بر مردم شهر سخت می‌گرفت و با آنان بدرفتاری می‌کرد. پس از چندی گروهی از مردم مدائن به شکایت نزد عثمان آمدند و او را از بدرفتاری و سخت‌گیری حارث آگاه ساختند و با وی به درشتی سخن گفتند.

عثمان با شنیدن سخنان آنان، حذیفه یمانی را برای حکومت مدائن فرستاد؛ و این در آخرین سالهای حکومت او بود. حذیفه همچنان حاکم مدائن بود تا عثمان کشته شد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خلافت رسید. [۴].

نامه امیرالمؤمنین به حذیفه حاکم مدائن

حضرت او را به حکومت مدائن ابقا نمود و نامه‌ای برای وی نوشت که متن آن چنین است:

بسم ا للهالرحمن الرحیم

از بنده‌ی خدا علی امیرالمؤمنین

به حذیفه‌ی یمانی

سلام بر تو؛

اما بعد، من تو را به حکومت بخشهایی از مدائن که از سوی خلیفه‌ی پیشین بر عهده داشتی ابقا نمودم.

[صفحه ۳۳]

من اختیار حقوق شرعی و جِزْیِه [۵] از یهود و نصاری و امور روستاها را به دست تو سپردم. کسانی را که به آنان اطمینان داری و از دین و امانتداری‌شان راضی هستی نزد خود جمع کن و در کارهایت از آنان کمک بگیر؛ زیرا این روش من و تو را نزد مردم عزیزتر می‌کند و برای دشمن کوبنده‌تر است.

تو را به تقوای خداوند و اطاعت او در نهان و آشکار نصیحت می‌کنم، و از عِقاب پنهانی و آشکارای او بر حذر می‌دارم. همچنین به احسان نسبت به نیکوکاران و رفتار شدید نسبت به معاندین سفارش می‌کنم.

به تو دستور می‌دهم در کارهایت مدارا پیشه نمایی و نسبت به مردم با نرم خویی و عدالت رفتار کنی که در این جهات مسئول هستی؛ و نسبت به مظلوم با انصاف رفتار کنی، و مردم را ببخشی و بهترین روش را انتخاب کنی. خداوند نیکوکاران را جزای خیر می‌دهد.

به تو دستور می‌دهم حقوق شرعی زمینها را طبق حق و انصاف بگیری؛ و از حدی که به تو سفارش کرده‌ام تجاوز نکنی؛ و چیزی از حقوق را رها نکنی، و در آن امر جدیدی ابداع ننمایی، و آن را بین اهلش به عدل و مساوات تقسیم نمایی.

با مردم متواضع باشی و در محضر مردم با همه یکسان رفتار کنی؛ و در اجرای حق، دور و نزدیک برای تو یکسان باشد؛ و در بین مردم به حق حکم کنی و عدالت را بپاداری؛ و از هوای نفس پیروی مکنی و در راه خدا از سرزنش ملامت کننده‌ای نترسی، که خداوند همواره با تقواپیشگان و نیکوکاران است.

نامه‌ی دیگری فرستاده‌ام [۶] که برای مردم منطقه‌ات بخوانی تا آنان

[صفحه ۳۴]

نظر ما را درباره‌ی خویش و تمامی مسلمین بدانند. آنان را حاضر کن و نامه را برایشان بخوان و از کوچک و بزرگ برای ما بیعت بگیر.

ان شاء ا للهنامه‌ی

نامه امیرالمؤمنین به مردم مدائن

هنگامی که نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حذیفه رسید مردم را جمع نمود و نماز جماعتی بر پا کرد. سپس دستور داد تا نامه را آورده و برای مردم بخوانند که متن آن چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

از بنده‌ی خدا، علی امیرالمؤمنین

به مسلمانانی که نامه‌ام به آنان می‌رسد

سلام بر شما؛

من خدایی را که جز او پروردگاری نیست شکر می‌کنم، و از او می‌خواهم بر محمد و آل او صلوات فرستد.

اما بعد، خداوند دین اسلام را برای خود و ملائکه و پیامبرانش برگزید، بخاطر محکم کردن پایه‌ی خلقت و تدبیر نیکش و نظر رحمت او به بندگانش؛ و محبوبترین مخلوقاتش را به آن اختصاص داد.

خداوند محمد را برای این امت مبعوث کرد. سپس برای بزرگداشت و فضیلت بشر کتاب و حکمت را به او آموخت. آنان را تربیت نمود تا هدایت شوند، و جمع کرد تا متفرق نشوند و آگاهی دینی داد تا ظلم نکنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از انجام آنچه بر عهده‌اش بود به سوی رحمت پروردگار شتافت، در حالیکه هم او خدا را شکر می‌کرد و هم پروردگار سپاسگزار او بود.

پس از او عده‌ای از مسلمانان دو نفر را که به روش و سیرتشان رضایت دادند به خلافت وا داشتند. [۷].

[صفحه ۳۵]

آن دو مدتی بر سر خلافت بودند، تا آنکه خداوند آنان را از این دنیا برد. سپس سومی را به خلافت نشاندند. او کارهای خلافی انجام داد و موجب نارضایتی مردم شد. از این رو مردم متحد شدند و به وی اعتراض کرده و اوضاع را تغییر دادند. [۸].

سپس نزد من آمدند همچون ردیف شدن اسبان و با من بیعت کردند. من از خدا هدایت می‌طلبم و از او در تقوایم کمک می‌خواهم.

بدانید که برای شماست بر ما عمل کردن به کتاب خدا و سنت پیامبرش، بپا داشتن حق او و در بین شما، زنده کردن سنت او، دلسوزی برای شما در نهان و آشکار، و در این راه از پروردگار کمک می‌گیریم و خدا ما را کافی و بهترین وکیل است.

من امور شما را به دست حذیفهٔ بن یمان سپردم. او کسی است که به اعتقادش راضیم و رفتار با صلاحیت را از او امیدوارم. به او دستور داده‌ام به نیکوکاران احسان کند، با افراد منحرف رفتار شدید داشته باشد، و نسبت به مردم با مهربانی رفتار کند.

از خداوند می‌خواهم تا بهترین خوبیها و احسان و رحمت واسعه‌اش شامل حال ما و شما شود.

والسلام علیکم و رحمهٔ و برکاته

[صفحه ۳۶]

سخنرانی حذیفه درباره خلافت صاحب غدیر

سپس حذیفه از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمد و آلش گفت:

حمد خدایی را که حق را زنده نمود و باطل را از بین برد؛ و عدالت را آورد و ظلم را کوبید و ظالمین را ذلیل نمود. ای مردم، بخدا قسم اکنون صاحب اختیار شما «امیرالمؤمنین حقیقی» شد! او بهترین کسی است که بعد از پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌شناسیم.

او صاحب اختیار مردم و سزاوارترین آنان به خلافت است. او نزدیکترین آنان به راستی و هدایت یافته‌ترین‌شان به سوی عدالت است. راه و سیره‌ی وی از همه صحیح‌تر و نزدیکترین آنها در ارتباط با خداست. او نزدیکترینشان در خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

بازگردید به اطاعت کسی که اولین پذیرنده‌ی اسلام است؛ بالاترین مردم از نظر علم است؛ میانه‌روترین مردم در روش حکومت است؛ سابق‌ترین مردم در ایمان است؛ بالاترین مردم در یقین است؛ والاترین مردم در انجام کار نیک است؛ مقدم‌ترین مردم در

جهاد است؛ عزیزترین آنها از نظر مقام و منزلت است؛ برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پسر عموی اوست؛ پدر حسن و حسین است؛ همسر زهرای بتول بانوی بانوان جهان است.

ای مردم، بپاخیزید و طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کنید، که رضایت خداوند در این است. با این کار هم قلبتان اطمینان پیدا می‌کند و هم صلاحتان در این است.

والسلام

مردم برخاستند و با حذیفه به نیابت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام به بهترین صورت و همگانی‌ترین شکل بیعت کردند.

[صفحه ۳۷]

کنجکاوی جوان ایرانی درباره غدیر و سقیفه

اشاره

هنگامی که بیعت پایان یافت جوانی ایرانی که مسلم نام داشت، در حالیکه شمشیر حمایل کرده بود از انتهای جمعیت فریاد زد: ای امیر، شنیدیم که در آغاز سخنت گفتی: «بخدا قسم صاحب اختیار شما امیرالمؤمنین حقیقی شد»؛ آیا با این کلام به خلفای قبل از او کنایه می‌زنی که آنان «امیرالمؤمنین حقیقی» نبودند؟ ای امیر خدا تو را رحمت کند، این مطلب را بیان کن و کتمان مکن؛ چرا که تو شاهد بوده‌ای و قضایا را به چشم خود دیده‌ای! ما بیان این مطلب را بر عهده‌ی شما می‌گذاریم و خداوند شاهد بر شماست در آنچه برای امت خود دلسوزی می‌کنید، و خبرهایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کنید!

حذیفه پاسخ داد: ای جوان، حال که اینگونه می‌پرسی و کنجکاوی می‌کنی، بشنو و بفهم آنچه را خبر می‌دهم:

[صفحه ۳۸]

خلفای قبل از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که به لقب امیرالمؤمنین نامیده شده بودند، این نام را به خود نسبت داده بودند [۹] و مردم هم آنان را به همان اسم می‌خواندند.

[صفحه ۳۹]

اما علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را جبرئیل از طرف خداوند به این نام ملقب نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شاهد سلام جبرئیل به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام با لقب امیرالمؤمنین بود. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در حیات او، آن‌حضرت را «امیرالمؤمنین» صدا می‌زدند.

سلام جبرئیل به صاحب غدیر با لقب «امیرالمؤمنین»

جوان گفت: خداوند تو را رحمت کند، به ما خبر ده که این ماجرا چگونه اتفاق افتاد.

حذیفه گفت: قبل از نازل شدن آیه‌ی حجاب، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر زمان که می‌خواستند وارد خانه‌ی آن حضرت می‌شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدن مردم به داخل خانه را هنگام حضور دِحیَهٔ بن خلیفه کَلبی ممنوع کرده بود. دحیهٔ بن خلیفه کلبی کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مراسلات بین قیصر روم و بنی‌حنیفه و پادشاهان بنی‌غَسّان را به دست او انجام می‌داد، و هرگاه جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل می‌شد بصورت دحیه می‌آمد. [۱۰] به همین منظور، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدن مردم را در حضور دحیه ممنوع اعلام کرده بود.

حذیفه ادامه داد: روزی برای کاری تصمیم داشتم هنگام ظهر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بروم به امید اینکه کسی نباشد. ما

هنگـامی که می‌خواستیم وارد منزل پیامبر علیه‌السـلام شویم پرده‌ای را که بر در آویزان بود کنار زده و داخل می‌شـدیم. آن روز من هم آن را کنار زده و وارد شدم. ناگهان چشـمم به دحیه افتاد که کنار پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خواب رفته بود و

[صفحه ۴۰]

سر حضرت در آغوش دحیه قرار داشت. با دیدن دحیه منصرف شده برگشتم.

مسیر زیادی نرفته بودم که علی علیه‌السلام را دیدم. حضرت پرسید: ای حذیفه، از کجا می‌آیی؟

- از نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باز می‌گردم.

- نزد آن‌حضرت چه می‌کردی؟

- خواستم برای کاری نزد او بروم اما ممکن نشد.

- برای چه؟

- زیرا دحیه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

سپس از علی علیه‌السـلام خواسـتم تـا به طریقی کـار مرا به عرض پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم برسانـد. حضـرت فرمود: بـا من برگرد.

با او برگشـتم و هنگامی که به منزل پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم رسیدیم من کنار در نشستم و علی علیه‌السلام پرده را بالا زد و سلام کرد و داخل شد.

من شـنیدم که دحیه در جواب سـلام گفت: السـلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمـهٔ الله و برکاته. سـپس گفت: یا علی، بنشـین و سـر برادر و پسر عموی خویش را در دامن بگیر. به راستی که تو سزاوارترین مردم به این کار هستی.

علی علیه‌السـلام نشـست و سـر پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را در دامن خود گـذاشت و دحیه از خـانه خارج شـد. سـپس علی علیه‌السلام فرمود: «ای حذیفه، داخل شو»، من هم وارد خانه شدم و نشستم.

طولی نکشید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد و رو به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام تبسمی کرده فرمود: یا ابالحسن، سر مرا از دامان چه کسی گرفتی؟

[صفحه ۴۱]

- از دامان دحیه کلبی.

- او جبرئیل بود! هنگامی که داخل شدی چه گفتی و او چه جواب داد؟

- هنگامی که وارد خانه شدم سلام کردم و او جواب داد: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمهٔ الله و برکاته.

- یـا علی، قبـل از اینکه اهـل زمین بر تو بـا لقب امیرالمؤمنین سـلام کننـد، ملائکه‌ی خـدا و ساکنان آسـمانها بر تو با این اسم سـلام کرده‌اند. یا علی، جبرئیل نیز به امر خداوند اینگونه بر تو سـلام کرد. او از طرف پروردگارم وحی آورد که این امر را بر مردم واجب کنم و ان شاء الله بزودی انجام خواهم داد.

اعلام عمومی سلام به امیرالمؤمنین

حـذیفه ادامه داد: فردای آن روز پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم مرا برای کاری به فـدک فرسـتاد. چند روزی آنجا بودم و سـپس برگشـتم. پس از عزیمـت شـنیدم کـه مردم می‌گوینـد: «پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم دسـتور داده به علی بن ابی‌طـالب بـا لقب امیرالمؤمنین سلام کنند و این خبر را جبرئیل از طرف خدا آورده است».

من گفتم: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راست می‌گوید چرا که من هم شنیدم جبرئیل با لقب امیرالمؤمنین به علی بن ابی‌طالب سلام کرد» و ماجرای آن روز را نقل کردم.

هنگامی که این اتفاق آن روز را در مسجد برای مردم نقل می‌کردم عمر بن خطاب سخنانم را شنید و گفت: تو جبرئیل را دیده‌ای و صدایش را شنیده‌ای؟! از این سخن بپرهیز که حرف بزرگی بر زبان آورده‌ای و شاید دیوانه شده‌ای؟!

[صفحه ۴۲]

در پاسخ او گفتم: بلی، من او را دیدم و صدایش را شنیدم. خداوند بینی کسی را که در برابر حق محکوم است بر خاک بمالد! عمر گفت: ای حذیفه، واقعاً که چیز عجیبی دیده‌ای و شنیده‌ای!

مراسم سلام به امیرالمؤمنین و عکس العمل منافقین

حذیفه ادامه داد: هنگامی که آنچه دیده و شنیده بودم نقل می‌کردم بُرَیدۀ بن حصیب اسلمی- که او نیز به سخنانم گوش می‌داد- گفت: ای حذیفه، بخدا قسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همه دستور داد تا به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویند. عده‌ی کمی از مردم این دستور را پذیرفتند، اما جمع کثیری آن را رد کرده و از گفتن آن ابا کردند.

- ای بریده، آیا تو شاهد آن روز بودی؟

- بلی، از اول تا آخر آن بودم.

- خداوند تو را رحمت کند، آن روز را برایم تعریف کن که من غایب بودم.

بریده گفت: من و برادرم با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نخلستان بنی‌نجّار بودیم. علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نزد ما آمد و سلام کرد. ما جواب سلام او را دادیم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی، اینجا بنشین» و او نشست.

مردانی وارد شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها امر کرد تا به علی علیه‌السلام «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویند. آنها سلام می‌کردند، اما به این کار مایل نبودند!

سپس ابوبکر و عمر وارد شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو فرمود: به علی «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویید. آنها پرسیدند: آیا این دستور از طرف خدا و رسول اوست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: بلی.

[صفحه ۴۳]

پس از آن طلحه و سعد بن ابی‌وقاص وارد شدند و سلام کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: به علی «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویید. آنان پرسیدند: آیا این امر از طرف خدا و رسول اوست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلی. آنها گفتند: گوش می‌دهیم و اطاعت می‌کنیم.

سپس سلمان و ابوذر غفاری وارد شدند و سلام کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان جواب داد و فرمود: به علی «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویید. آنها سلام کرده و چیزی نگفتند.

پس از آن خزیمۀ بن ثابت و ابوالهیثم بن تیهان وارد شده و سلام کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام آنها را داده فرمود: به علی «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویید. آنان نیز سلام کرده و چیزی نگفتند.

بعد از آن عمار و مقداد وارد شدند و سلام نمودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام آنها را داد و فرمود: به علی «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویید. آنان سلام کردند و چیزی نگفتند.

سپس عثمان و ابوعبیده وارد شدند و سلام کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام آنها را داد و فرمود: به علی «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویید. آنها پرسیدند: آیا این امر از طرف خدا و رسول اوست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلی.

آنان نیز سلام کردند.

پس از آن عده‌ای از مهاجرین و انصار آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همه می‌فرمود: به علی «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویید. بعضی از آنها سلام کرده و سخنی نمی‌گفتند؛ اما بعضی می‌پرسیدند: «آیا این امر از طرف خدا و رسول اوست»؟ حضرت هم جواب می‌داد: بلی.

آنقدر آمدند تا از شدت ازدحام اتاق حضرت پر شد و مردم کنار در و

[صفحه ۴۴]

بیرون اتاق نشستند. کسانی که بیرون بودند وارد می‌شدند و «السلام علیك یا امیرالمؤمنین» می‌گفتند و خارج می‌شدند.

سپس حضرت به من و برادرم فرمود: ای بریده، تو و برادرت برخیزید و به علی «السلام علیك یا امیرالمؤمنین» بگویید. ما نیز برخاسته و سلام کردیم و به جای خود بازگشتیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به جمعیت کرده فرمود: بشنوید و بفهمید! من به شما دستور دادم تا به علی بن ابی‌طالب با عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید. افرادی از من پرسیدند: آیا این امر از طرف خدا و رسول اوست؟ محمد هیچ گاه دستوری از نزد خود نمی‌دهد بلکه طبق وحی و دستور خداست. قسم به آن که جانم به دست اوست آیا قبول دارید که اگر از پذیرفتن فرمان الهی ابا کنید و فرمان خدا را نقض کنید، کافر شده‌اید و از آنچه پروردگارم مرا به آن مبعوث کرده فاصله گرفته اید؟ حال هر که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر که می‌خواهد کافر شود.

اولین سخنان منافقین درباره غصب خلافت

هنگامی که از نزد حضرت خارج می‌شدیم شنیدم یکی از آنان که دستور داده شده بودند به علی بن ابی‌طالب صلی الله علیه و آله و سلم «السلام علیك یا امیرالمؤمنین» بگویند- در حالی که عده‌ای از نامردان و سست ایمانان آنان را احاطه کرده بودند- به رفیقش می‌گفت: آیا ندیدی که چگونه محمد پسر عموی خود را به مقام و منزلت والایی رساند؟ بخدا قسم اگر می‌توانست او را پیامبر بعد از خود قرار می‌داد!

رفیقش به او گفت: ناراحت مشو و این قضیه را برای خود بزرگ مکن! هنگامی که محمد از دنیا رفت این دستور او را زیر پایمان

[صفحه ۴۵]

خواهیم گذاشت!

حذیفه می‌گوید: پس از آن بریده به مکانی در راه شام رفته و برگشت. هنگامی که به مدینه رسید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته بود و مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند. بریده داخل مسجد شد و مشاهده کرد ابوبکر بالای منبر و عمر یک پله پایین‌تر از او نشسته است. این بود که از گوشه‌ی مسجد آنان را با صدای بلند مورد خطاب قرار داد: ای ابابکر و ای عمر! آنان جواب دادند: تو را چه می‌شود، ای بریده؟! آیا دیوانه شده‌ای؟

بریده گفت: بخدا قسم دیوانه نشده‌ام؛ اما «السلام علیك یا امیرالمؤمنین» گفتن دیروزتان به علی بن ابی‌طالب صلی الله علیه و آله و سلم چه شد؟!!

ابوبکر پاسخ داد: ای بریده، پس از هر واقعه‌ای اتفاق تازه‌ای رخ می‌دهد! تو غایب بودی و ما حاضر بودیم، و حاضر می‌بیند آنچه غایب نمی‌بیند! بریده گفت: آنچه را که خدا و رسولش ندیدند شما دیدید؟! عجب رفیق تو به گفته‌ی خویش عمل کرد که می‌گفت: «اگر محمد از دنیا رفت این دستور او را زیر پایمان خواهیم گذاشت». با این شرایط سکونت در مدینه را تا ابد بر خود حرام می‌کنم تا بمیرم. [۱۱].

راوی حدیث می گوید: سپس بریده با همسر و فرزندانش از مدینه خارج شد و نزد قوم خود بنی‌اسلم رفت؛ و هر از چند گاهی به مدینه سر می‌زد. هنگامی که خلافت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید به مدینه بازگشت و با حضرت بود تا اینکه به عراق رفتند. پس از ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام بریده به خراسان رفت و در آنجا ماند تا از دنیا رفت.

[صفحه ۴۶]

فتنه عظیم سقیفه

حذیفه به جوان گفت: اینها اخباری بود که درباره‌ی آن سؤال کردی.

جوان گفت: خداوند جزای خیر ندهد کسانی را که سخنان نیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درباره‌ی علی علیه‌السلام شنیدند و به خدا و رسولش خیانت کردند، و خلافت را از کسی که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت او راضی بودند گرفته و به کسی که خدا و رسولش او را سزاوار آن نمی‌دانستند سپردند. بخدا قسم شکی نیست که بعد از آن خیانت ابداً رستگار نخواهند شد.

حذیفه از منبر پایین آمد و گفت: ای برادر انصار، این فتنه از آنچه فکر می کنی بزرگتر و عظیم‌تر بود. بخدا قسم چشم‌ها بسته شد و یقین از قلبها رفت؛ و دشمن زیاد شد و یاران اهل حق کم شدند.

جوان گفت: شمشیرهایتان را از غلاف بیرون می کشیدید و بر دوشها می گذاردید، و آنقدر گمراهان از حق را می کشتید تا کشته می‌شدید و یا آنچه از اطاعت خدا و رسولش دوست داشتید درک می کردید. [۱۲].

حذیفه جواب داد: ای جوان، گوشها و چشمهایمان گرفته شده بود و از مرگ کراهت داشتیم. دنیا برایمان زینت پیدا کرده بود و مقدّر خدا بود که ظالمین بر ما حکومت کنند. ما از خدا می‌خواهیم گناهان ما را ببخشد و از او حفظ در باقی عمرمان را می‌طلبیم. براستی که او صاحب اختیار مهربان است.

سپس حذیفه به خانه‌اش رفت و مردم متفرق شدند.

[صفحه ۴۷]

مقدمات واقعه غدیر و توطئه‌های منافقین

اشاره

راوی حدیث می گوید: در بیماری که حذیفه بخاطر آن از دنیا رفت به عیادت وی رفته بودم. من آن روز از کوفه آمده بودم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هنوز به عراق نیامده بود.

هنگامی که نزد حذیفه بودم آن جوان ایرانی به عیادت او آمد؛ و حذیفه به او خوشامد گفت و او را نزد خود خواند و کنارش نشانید. پس از آنکه عیادت کنندگان از نزد حذیفه رفتند جوان گفتگوی خود را با وی آغاز کرد.

پایه گذاران اصلی غصب خلافت

جوان ایرانی پرسید: ای حذیفه، شنیدم روزی مطلبی از بریده بن حصیب اسلمی نقل می کردی که او شنیده بود یکی از کسانی که دستور داده شدند به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» بگویند به رفیقش می گوید: «آیا ندیدی چگونه

امروز محمد پسر عموی خود

[صفحه ۴۸]

را به مقام و منزلت والایی رساند؟ بخدا قسم اگر می‌توانست او را پیامبر قرار می‌داد»! و رفیقش به او گفته بود: «این قضیه را برای خود بزرگ مکن! هنگامی که محمد از دنیا رفت این دستور او را زیر پایمان خواهیم گذاشت». من از سخنان بریده در روزی که آن دو بالای منبر بودند و او به آنها اعتراض کرد، گمان کردم گوینده‌ی آن سخن نیز ابوبکر و عمر بوده‌اند.

حذیفه پاسخ داد: بلی، سؤال کننده عمر و پاسخ دهنده ابوبکر بود. جوان گفت: اناالله و انا الیه راجعون! بخدا قسم آن مردم هلاک شدند و اعمالشان باطل شد.

حذیفه گفت: آنان بر مرتد بودن خود پا بر جا بودند؛ و آنچه خداوند درباره‌ی آنان می‌داند بیش از این است.

جوان ایرانی گفت: «می‌خواستم این را از کارهایشان بفهمم، اما می‌بینم بیمار هستی و دوست ندارم با سخنانم و سؤالم خسته‌ات کنم» و سپس برخاست تا برود.

حذیفه گفت: بنشین و حدیث آنان را از من بشنو، اگر چه گفتن آن مرا (بخاطر کهولت سن) ناراحت می‌کند. اما حیف است برایتان نگویم چرا که گمان می‌کنم بزودی از این دنیا می‌روم، و دوست ندارم کسی به منزلت ساختگی ایشان در بین مردم فریفته شود. این کاری است که بعنوان دلسوزی نسبت به تو از من بر می‌آید، تا با این عمل اطاعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نموده و در ذکر منزلت وی گامی برداشته باشم.

[صفحه ۴۹]

اعلان عمومی سفر حجهٔ الوداع

جوان گفت: ای حذیفه، هر چه از آنان می‌دانی بگو تا در این باره بصیرت پیدا کنم. حذیفه گفت: بخدا قسم اینک به تو خبری می‌دهم که خود دیده و شنیده‌ام. بخدا قسم این کارشان به ما فهماند که هیچ گاه حتی به اندازه‌ی چشم بر هم زدن هم به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاوردند.

به تو خبر می‌دهم که خداوند در سال دهم هجرت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا به حج برود و مردم هم با وی به حج بیایند و در این باره این آیه را بر او نازل کرد: «وَ اَذِّنْ فِی النّاسِ بِالحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فَج عَمیق»، [۱۳] «حج را بین مردم اعلان عمومی کن تا با پای پیاده و سوار بر هر شتر لاغری نزد تو آیند، که از هر راه دوری می‌آیند».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جارچیان دستور داد تا در همه جا اعلان عمومی کنند که امسال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مکه می‌رود برای آنکه حج را به مردم بیاموزد و مناسک را به آنان یاد دهد تا سنتی پایدار تا آخر روزگار شود.

هیچ یک از مسلمین باقی نماندند [۱۴] مگر آنکه در سال دهم هجری با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حج رفتند تا آنچه برایشان منفعت دارد شاهد باشند، و حج و مناسک آن را بیاموزند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با همسران خود و مردم از مدینه بیرون آمد؛ و این همان «حجهٔ الوداع» بود.

اولین نشانه‌های غدیر

هنگامی که حج تمام شد و مردم آنچه احتیاج داشتند آموختند،

[صفحه ۵۰]

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با سخنان خود به مردم فهماند که دین ابراهیم علیه‌السلام را بر پا داشته و آنچه مشرکین در حج اضافه کرده بودند زایل نموده و حج را به حالت اول آن در آورده است.

سپس حضرت وارد مکه شد، و پس از یک روز اقامت [۱۵] جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد بخوان: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم، الم، اَحَسِبَ النَّاسُ اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذینَ صَدَقُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْکاذِبینَ، اَمْ حَسِبَ الَّذینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ اَنْ یَسْبِقُونا ساءَ ما یَحْکُمُونَ»، [۱۶] «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، الم، آیا مردم گمان کرده‌اند که رها می‌شوند با همین که بگویند ایمان آوردیم در حالی که امتحان نشوند، ما کسانی را قبل از آنان بودند امتحان کردیم و خداوند آنان که راست می‌گویند و آنانکه دروغ می‌گویند را می‌داند، یا کسانی که بدی‌ها را انجام می‌دهند گمان کرده‌اند ما به آنها نمی‌رسیم، چه بد فکری می‌کنند».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: ای جبرئیل، این فتنه چیست؟ جبرئیل جواب داد: خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: هیچ پیامبری قبل از تو نفرستادم مگر آنکه هنگام رحلتش به او دستور دادم برای امتش خلیفه‌ای تعیین کند که جانشین او باشد و سنت و احکام او را برای آنان زنده بدارد. پس آنان که خدا را در آنچه پیامبر به آن امر کرده اطاعت کنند صادق و راستگویند، و کسانی که مخالفت امر او کنند از دروغگویانند.

ای محمد، ارتحال تو به سوی خدایت و بهشت او نزدیک شده است.

[صفحه ۵۱]

پروردگارت دستور می‌دهد علی بن ابی‌طالب را برای امت بعد از خود به خلافت نصب کنی و اسرارت را به او بسپاری. او خلیفه‌ای است که زمام امور مردم و امتت را به دست می‌گیرد؛ اگر از او اطاعت کنند سلامت می‌مانند [۱۷] و اگر عصیان وی کنند کافر می‌شوند؛ آنان بزودی این کار (سرپیچی از دستورات او) را انجام خواهند داد و این همان فتنه‌ای است که آیه‌هایی درباره‌ی آن آوردم.

خدای تعالی دستور می‌دهد هر چه به تو آموخته به او بیاموزی و از او بخواهی آنچه که حفظش به تو سپرده شده و به ودیعه داده شده حفظ کند؛ براستی که او امین و مؤتمن است. ای محمد، من تو را از بندگانم بعنوان نبی انتخاب کردم و او را بعنوان وصی تو انتخاب نمودم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را نزد خویش خواند و آن روز و شبش را با وی خلوت نمود، و علم و حکمتی که خداوند به او داده بود به علی ودیعه داد و آنچه جبرئیل گفته بود به وی سپرد.

اصرار عایشه برای اطلاع از اسرار غدیر

آن روز- که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه‌السلام خلوت کرد- نوبت عایشه دختر ابوبکر بود. [۱۸] عایشه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول الله، امروز صحبت تو با علی به طول انجامید!؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او توجهی نکرد و عایشه دوباره پرسید: یا رسول الله، چرا در امری که شاید برایم صلاح باشد نسبت به من توجهی نمی‌کنی؟ [۱۹].

[صفحه ۵۲]

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست می‌گویی! امر صلاحی است برای کسی که پروردگار او را به قبول و ایمان به آن سعادت دهد. من دستور داده شده‌ام تمام مردم را به سوی آن دعوت کنم، و این امر را هنگامی خواهی فهمید که آن را در بین مردم اعلام کنم.

عایشه گفت: یا رسول الله، چرا اینک آن را به من خبر نمی‌دهی تا زودتر به آن عمل کنم و آنچه را که در آن صلاح است به دست آورم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب داد: اینک به تو خبر می‌دهم؛ اما تا هنگامی که به اعلان عمومی آن بین مردم دستور داده شوم این مطلب را در سینه‌ات حفظ کن. اگر آن را حفظ کنی خداوند تو را در دنیا و آخرت حفظ خواهد کرد، و برای تو بخاطر سابق بودن در ایمان به خدا و رسولش فضیلتی خواهد بود. و اگر آن را ضایع کنی و مراعاتی که گفتم ترک کنی به پروردگارت کافر شده‌ای، و اجرت از بین رفته، و امان خدا و رسولش از تو برداشته شده و از زیانکاران خواهی بود؛ و این مطلب هیچ گاه به خدا و پیامبر ضرری نخواهد زد.

عایشه به حفظ و ایمان به آن و رعایت آنچه حضرت فرمود ضمانت داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند به من خبر داده که عمرم تمام شده و دستور داده است علی را بعنوان نشانه‌ی او برای مردم منصوب کنم و او را امام مردم و خلیفه‌ی بعد از خود اعلام کنم، همانطور که پیامبرانِ قبل از من درباره‌ی اوصیائشان انجام می‌دادند. من به امر خدا اقدام می‌کنم و آنچه او دستور داده انجام خواهم داد. ای عایشه، این امر را پشت پرده‌ی قلبت نگاه دار تا آنگاه که پروردگار اذن به اعلان آن دهد». عایشه حفظ این مطلب را ضمانت کرد و به رعایت آن قول داد.

[صفحه ۵۳]

افشاء سر غدیر توسط عایشه

خداوند، اقدامات عایشه و حفصه و پدرانشان در این باره را به پیامبرش خبر داد. [۲۰] مدتی نگذشت که عایشه آن اسرار را به حفصه خبر داد، و هر کدام از آنها پدرانشان را از این موضوع مطلع کردند.

آنان جمع شده و سراغ آزاد شدگان [۲۱] و منافقین فرستادند و همه را از این امر مطلع کردند. سپس رو به یکدیگر کرده گفتند: محمد می‌خواهد امر خلافت را در اهل بیت خود مانند کسری و قیصر پایدار کند! نه بخدا قسم اگر خلافت به علی برسد در زندگی برای شما لذتی نخواهد بود. محمد طبق ظاهرتان با شما معامله می‌کند اما علی طبق آنچه که در دل خود از شما دارد با شما معامله خواهد کرد. در این باره خوب فکر کنید و نظر دهید.

بحث در بین آنان آغاز شد و سخن از سر گرفتند، و آنقدر تبادل نظر نمودند تا متفق شدند برای جلوگیری از این مسئله [۲۲] شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر فراز کوه «هَرشی» بِرَمانند. آنها این کار را یکبار دیگر در جنگ تبوک

[صفحه ۵۴]

انجام داده بودند، اما خداوند خطر را از پیامبرش دور کرده بود. [۲۳] این

[صفحه ۵۵]

عده بارها درباره‌ی قتل یا ترور یا مسموم کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صور مختلف با هم متفق شده بودند. آزاد شدگان از قریش و منافقین از انصار و هر کس از اعراب مدینه و اطراف آن که در قلبشان نیت بازگشت از اسلام بود، هم‌پیمان و هم قسم شدند تا شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر گردنه عقبه بِرَمانند؛ و معاهده کنندگان اصلی چهارده نفر بودند. [۲۴].

آیه‌های اعلان عمومی غدیر

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم داشت هنگامی که به مدینه رسید علی علیه‌السلام را به خلافت نصب کند. حضرت دو روز

و دو شب در راه بـود. در روز سوم جبرئیـل آیـات آخر سوره‌ی حـج را نـازل کرد و فرمود: بخوان: «فَوَرَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعینَ، عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ، فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرْ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکینَ، اِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئینَ»، [۲۵] «قسم به پروردگارت، از همه‌ی آنان خواهیم پرسـید دربـاره‌ی آنچه انجـام می‌دادنـد. تـو به آنچه دسـتور داده شـدی اقـدام کن و از مشـرکین روی گردان بـاش. مـا تـو را از شـرّ مسخره‌کنندگان حفظ می‌کنیم».

[صفحه ۵۶]

پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم به سرعت از آنجا حرکت کرد تا به مدینه برسد و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را برای مردم بعنوان خلیفه منصوب کند. در آخر شب چهارم جبرئیل بر پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نازل شد و این آیه را برای حضـرت خواند: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَالله یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللهَ لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ»، [۲۶] «ای پیـامبر، ابلاـغ کن آنچه از پروردگارت بر تو نازل شـده، و اگر چنین نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای، و خداونـد تو را از مردم حفظ می‌کند. خداوند قوم کافرین را هدایت نمی‌کند». و منظور از آنان کسانی بودند که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤ قصد داشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل، نمی‌بینی چگونه با سرعت مسیر را طی می‌کنم تا به مدینه برسم و ولایت علی را بر حاضـر و غایب واجب کنم؟ جبرئیل پاسخ داد: خداوند به تو دستور داده تا ولایت او را در اولین محلی که پیاده می‌شوی بر مردم واجب کنی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلی ای جبرئیل، ان شاء الله فردا این کار را انجام خواهم داد.

حضرت همان ساعت حرکت کرد و مردم با او آمدند تا در غدیرخم پیاده شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز را به جماعت خواند و دسـتور داد تا همه جمع شوند. سـپس علی علیه‌السـلام را صدا زد و دست چپ وی را با دست راست بلند نمود، و با صدای بلنـد ولایت و صاحب اختیاری او را به مردم اعلام کرد و اطاعت او را واجب نمود و به مردم دسـتور داد تا بعد از او اختلاف نکنند. [۲۷].

[صفحه ۵۷]

واقعه غدیر خم

اشاره

ما هنگامی از روز به غدیر خم رسیدیم [۲۸] که اگر گوشت روی زمین می‌انداختند از شدت گرما می‌پخت. در این وضـعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم نزد ما آمد و دسـتور داد همه جمع شوند. سـپس مقداد، سلمان، ابوذر و عمار را صدا زد و به آنان دستور داد تا سراغ دو درختی که در آن مکان بود بروند و خار و خاشاک زیر آن را تمیز کنند. آنان آنجا را تمیز و آماده کردند.

پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد سنگها را روی هم بچینند تا منبری به بلندی قامت آن‌حضرت شود و پارچه‌ای روی آن بیاندازند.

سخنرانی پیامبر قبل از معرفی امیرالمؤمنین

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از منبر بالا رفت و به چپ و راست نظر نمود، و منتظر ماند تا

[صفحه ۵۸]

مردم جمع شوند. آنگاه که همه جمع شدند حضرت خطابه‌ی خود را چنین آغاز کرد:

حمد خدایی را که در یگانگی مقام والایی دارد، و در عین یگانگی به مردم نزدیک است- تا آنجا که فرمود- من به بندگی خدا اقرار می کنم؛ و به ربّانیت او شهادت می‌دهم، و آنچه او گفته انجام می‌دهم از ترس اینکه اگر انجام ندهم عذابی کوبنده بر من نازل شود. خداوند به من وحی کرده است: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللهَ لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ»، [۲۹] «ای پیامبر، ابلاغ کن آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، و اگر چنین نکنی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می کند. خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند».

ای مردم، من در تبلیغ آنچه خداوند نازل کرده کوتاهی نکرده‌ام. اینک سبب نازل شدن این آیه را بیان خواهم کرد: چندین بار جبرئیل بر من نازل شد و از طرف خداوندِ سلام [۳۰] دستور آورد که در جمع مردم بگویم و به سیاه و سفید اعلام کنم که علی بن ابی‌طالب برادرم و خلیفه‌ام و امام پس از من است.

ای مردم، سبب این تأکید شناخت من از منافقینی است که آنچه در قلبشان نیست بر زبان می‌آورند، و آن را کوچک می‌شمارند در حالیکه نزد خدا امری عظیم است؛ و نیز اذیتهای بسیاری که نسبت به من روا داشته‌اند. از جمله اینکه بدلیل کثرت ملازمت علی با من و توجه زیاد من به او، مرا «گوش» اسم گذاردند و خداوند این آیه را نازل کرد: «وَ مِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ»، [۳۱] «از آنان کسانی هستند که

[صفحه ۵۹]

پیامبر را اذیت می کنند و می گویند او گوش است» و اگر بخواهم می‌توانم آنان را نام ببرم!

بدانید که خداوند علی را بر مهاجرین و انصار و تابعین، [۳۲] روستایی و شهری، عرب و عجم، آزاد و غلام، کوچک و بزرگ، سفید و سیاه، و بر هر موحدی صاحب اختیار و امام مفترض الطاعة قرار داده است.

حکم او باید اجرا شود و گفته‌ی او باید قبول شود و امر او نافذ است. هر کس با او مخالفت کند ملعون است، و هر کس او را تصدیق کند مورد رحمت خداوند قرار خواهد گرفت.

ای مردم، در قرآن تفکر کنید و آیات آن را بفهمید. آیه‌های محکم آن را فرا گیرید و به سراغ آیه‌های متشابه نروید. بخدا قسم هیچ کس تفسیر قرآن را بیان نخواهد کرد مگر کسی که اینک دستش را گرفته و با دستم بالا می‌برم و به شما اعلام می کنم که هر کس من صاحب اختیار اویم او صاحب اختیار وی است و آن شخص علی است.

ای مردم، علی و فرزندان صالح من از نسل او «ثِقل اصغر» هستند و قرآن «ثِقل اکبر» است. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند؛ و بعد از من امیرِی مؤمنان برای کسی جز او جایز نیست. [۳۳].

[صفحه ۶۰]

معرفی امیرالمؤمنین و دعوت برای بیعت

سپس حضرت دست بر بازوی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام زد و او را بلند کرد. این در حالی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر آمد یک پله پایین‌تر در طرف راست آن‌حضرت قرار داشت و به احترام حضرت متمایل به صورت او ایستاده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بلند کرد و فرمود: ای مردم، چه کسی صاحب اختیار شماست؟ مردم جواب دادند: خدا و رسولش. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بدانید که هر کس من صاحب اختیار اویم این علی صاحب اختیار اوست. خدایا، دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد. کمک کن کسی که او را کمک می کند و خوار کن کسی که او را خوار کند. خداوند با ولایت و

امامت علی دین شما را کامل کرد.

هیچ آیه‌ای نیست که خداونـد در آن مؤمنین را خطـاب کرده مگر اینکه او اولین مخـاطب آن است. [۳۴] خداونـد در سوره‌ی «هل اتی» شـهادت به بهشت نـداده مگر برای او، و آن را درباره‌ی غیر علی نازل نکرده است. فرزندان هر پیامبر از نسل اویند، اما فرزندان من از نسل علی هستند. غیر شقی با علی دشمنی نمی‌کند، و غیر باتقوا او را دوست نمی‌دارد.

سوره‌ی «والعصر» [۳۵] درباره‌ی علی نازل شده و تفسیر آن چنین است: قسم

[صفحه ۶۱]

بحق خـدای روز قیـامت «انسان در زیان است» و آنها دشـمنان آل محمـد هسـتند، «مگر آنانکه ایمان آوردنـد» به ولایتشان «و اعمال صالح انجام دادند» با همدلی با برادرانشان «و یکدیگر را به صبر سفارش کردند» در غیبت امام غایبشان.

ای مردم، به خـدا و پیـامبرش و نوری که نازل کرده ایمان آوریـد. خداونـد نور را در من و علی و در نسل او تا مهـدی قرار داده که حق الهی را از دشمنان خواهد گرفت.

ای مردم، من پیامبر خدایم و پیش از من پیامبرانی گذشـته‌اند. بدانید که علی و فرزندانش بعد او که از صـلب اویند، به صبر و شـکر توصیف شده‌اند.

ای مردم، بیشتر پیشـینیان شـما گمراه شدند. من صراط مستقیم خدایم که به شما امر کرده هدایت را از آن راه بپیمایید، و پس از من علی و بعد از او فرزندان من از نسل وی که امامان هدایت کننده به سوی حق هستند.

من برای شـما بیان کردم و فهماندم و بعد از من علی به شـما می‌فهماند. بدانید که پس از خطبه‌ام شما را به دست دادن با من بعنوان بیعت با او و اقرار به ولایتش دعوت می‌کنم.

بدانیـد کـه من بـا خـدا بیعت کرده‌ام و علی هم بـا من بیعت کرده است؛ و من از شـما برای او از طرف خـدا بیعت می‌گیرم. پس هر کس بیعت را بشکند به خود ضرر می‌زند، و هر کس به آنچه عهد کرده وفادار بماند خداوند به او اجر عظیمی خواهد داد.

ای مردم، شما بیش از آنید که با یک دست با من بیعت کنید. [۳۶].

خداوند به من دستور داده تا از شما اقرار بگیرم درباره‌ی پیمانِ امیر بودن علی بن ابی‌طالب و امامانی که بعد از وی از فرزندان من و از صلب او هستند همانگونه که به شما آموختم. پس حاضران به غایبان

[صفحه ۶۲]

برسانند.

پس بگوییـد: «مـا شـنیدیم و اطـاعت می‌کنیم و راضـی هستیم به آنچه از طرف خـدا رسانـده‌ای. بر سـر این مطلب بـا قلبها و زبانها و دسـتانمان با تو بیعت می‌کنیم، و بر آن زنـده‌ایم و می‌میریم و مبعوث می‌شویم. تغییر نمی‌دهیم و تبـدیل نمی‌کنیم و شک و شـبهه به دل راه نمی‌دهیم. پیمان و عهـد محکم از قلب و زبانمان با خـدا و تو و علی و حسن و حسـین و امامانی که ذکر کردی می‌بنـدیم، و چیزی را جایگزین آن نمی‌کنیم و این مطلب را به هر کس که ببینیم ابلاغ می‌کنیم».

مراسم بیعت غدیر

مردم شروع کردند به گفتن «بلی، شنیدیم و امر خدا و رسولش را اطاعت می‌کنیم و با قلبهایمان به آن ایمان آوردیم». [۳۷].

سپس برای بیعت به طرف پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و علی علیه‌السـلام ازدحام کردند تا آنجا که (از کثرت جمعیت و کمی وقت) نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد، و مراسم در بقیه‌ی روز ادامه یافت تا آنکه نماز مغرب و عشاء نیز در

[صفحه ۶۳]

یک وقت خوانده شد.

هر بار که گروهی از مردم نزد حضرت می‌آمدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: «حمد خدایی را که ما را بر جهانیان فضیلت داد». [۳۸].

[صفحه ۶۴]

نشانه‌های فتنه در غدیر

تمام مردم با آن‌حضرت بیعت کردند و چیزی نگفتند. ابوبکر و عمر قبل از بیعت به طرف جحفه رفته بودند. [۳۹] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را فرستاد و آن دو را بازگرداند و با خشم و شدت آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای پسر ابی‌قحافه و ای عمر، با علی بر صاحب اختیاری بعد از من بیعت کنید!

آنها سؤال کردند: آیا این امر از طرف خدا و رسول اوست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: «آیا چنین امری از غیر خدا امکان دارد؟ بلی این امر از طرف خدا و رسول اوست». آن دو نیز بیعت کرده و رفتند. [۴۰].

[صفحه ۶۵]

توطئه بر ضد غدیر: قتل پیامبر و صحیفه ملعونه اول

اشاره

با پایان یافتن مراسم بیعت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کاروان از غدیر حرکت کردند؛ و یک روز و شب سیر کردند تا به کوه بلند هَرْشی رسیدند. منافقینی که نقشه‌ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کشیده بودند جلوتر از حضرت ظرفهای بزرگی به قله کوه بردند و آنها را پر از شن کرده و پنهان شدند. [۴۱].

حذیفه ادامه داد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، من و عمار را صدا زد و به او دستور داد تا از پشت سر شتر را راهنمایی کند و من هم افسار شتر را بگیرم، تا آنکه به قله‌ی کوه رسیدیم.

ناگهان افرادی که پنهان شده بودند از پشت سر ما هجوم آورده و ظرفهای پر از شن را به طرف پاهای شتر غلطاندند. شتر وحشت کرد و نزدیک بود بِرَمَد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر زمین بیاندازد که حضرت با صدای

[صفحه ۶۶]

بلند فرمود: «حرکت مکن که جای نگرانی نیست»!

ناگهان شتر به قدرت پروردگار به زبان عربی فصیح به سخن آمد و گفت: «یا رسول الله، تا هنگامی که شما بر پشت من نشسته‌ای دست از پا خطا نکرده و از جایم تکان نمی‌خورم»!

توطئه کنندگان به خیال اینکه شتر رمیده است به طرفش هجوم آوردند تا آن را بیشتر بِرَمانند. من و عمار در آن شب ظلمانی با شمشیرهایمان به آنها حمله کردیم. با حمله‌ی ما، منافقین فرار کرده و از نقشه‌ای که پیش بینی کرده بودند مأیوس شدند.

معرفی توطئه‌گران ضد غدیر

حذیفه در ادامه داستان برای جوان ایرانی چنین گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: یا رسول الله، اینها چه کسانی

بودند که چنین نقشه‌ای داشتند؟

– ای حذیفه، اینان منافقین در دنیا و آخرتند!

– یا رسول الله، آیا گروهی نمی‌فرستی تا آنان را به قتل برسانند؟

– خداوند به من دستور داده آنان را افشا نکنم، و دوست ندارم مردم بگویند: «او کسانی از قوم و اصحابش را به دین خود فرا خواند و آنان پذیرفتند؛ و با کمک آنان جنگید و بر دشمنانش پیروز شد و سپس آنان را به قتل رساند». ای حذیفه، خداوند در کمین آنان است. پروردگار مهلت کمی به آنها داده و پس از آن به عذاب سختی دچارشان خواهد کرد.

– یا رسول الله، این منافقین چه کسانی هستند؟ آیا از مهاجرینند یا از انصار؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را یک به یک برای من نام برد. بعضی از آنها افرادی بودند که دوست نداشتم در بین آنان باشند، و تعجب کردم.

[صفحه ۶۷]

حضرت فرمود: ای حذیفه، گویا در بعضی از افرادی که نام بردم شک کردی؟ اینک سر خود را بالا بگیر!

نگاهم را به سوی آنان که بر قله ایستاده بودند گرداندم. ناگهان برقی پدیدار شد و آنچه در اطراف ما بود روشن شد و بقدری ثابت ماند که گمان کردم خورشید طلوع کرده است. به آنها نگاه کردم و بخدا قسم همه‌شان را شناختم. آنان همان کسانی بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام برده بود. آن عده چهارده نفر بودند که نُه نفر از قریش و پنج نفر از غیر قریش در میان آنان بود.

جوان ایرانی به حذیفه گفت: خدا تو را رحمت کند، آنها را برایمان نام ببر. حذیفه گفت: بخدا قسم آنان عبارت بودند از قریش: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیده جراح، معاویهٔ بن ابی‌سفیان و عمرو بن عاص؛ و از غیر قریش: ابوموسی اشعری، مغیرهٔ بن شعبه ثقفی، اوس بن حدثان نضری، ابوهریرهٔ و ابوطلحه انصاری.

برخورد شدید پیامبر با توطئه‌گران

هنگام طلوع فجر با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کوه سرازیر شدیم. آن حضرت در پای کوه پیاده شده وضو گرفت و منتظر اصحاب ماند. [۴۲] آن عده که بالای کوه بودند نیز پایین آمدند و در یک جا جمع شدند.

هنگام برپایی نماز همان عده را دیدم که بین مردم رفته و پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواندند.

[صفحه ۶۸]

پس از نماز، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاهی به پشت سر خود کرد و ابوبکر و عمر و ابوعبیده را در حال نجوی دید. این بود که دستور داد تا منادی بین مردم ندا کند: «بیش از دو نفر خصوصی صحبت نکنند». [۴۳].

نخستین پیمان‌نامه بر ضد غدیر

در روایت دیگر حذیفه می‌گوید: آن عده جمع شدند و گفتند: محمد می‌خواهد امامت را در اهل بیت خود قرار دهد! چهار نفر از آنان جدا شدند و به مکه رفتند. آنها وارد کعبه شدند و درباره‌ی آنچه بینشان گذشته بود پیمان نامه‌ای نوشتند که متن آن چنین بود: «اگر خداوند محمد را از دنیا برد و یا او کشته شد امر خلافت به اهل بیت او نرسد».

پس از این اقدامِ آنان، خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ، أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لانَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ، بَلى وَ

رُسُلُنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ»، یعنی: «کاری را بین خود محکم کرده‌اند در حالی که ما هم کارها را محکم می‌کنیم. یا گمان کرده‌اند ما کارهای پنهانی و سخنان سری آنان را نمی‌شنویم؟ بلی فرستادگان ما نزد آنانند و می‌نویسند».

(سوره‌ی زخرف: آیه‌ی ۸۰ -۷۹).

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۹. عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۲۹۸.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را از توقفگاه «عقبه» گذراند و در منزل بعدی توقف نمود. سالم مولی ابی‌حذیفه در آنجا ابوبکر و عمر و ابوعبیده را در حال نجوی و گفتگوی خصوصی دید. او نزد آنان رفت و گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دستور نداده که بیش از دو نفر با هم خصوصی صحبت نکنند؟ بخدا قسم باید مرا به آنچه صحبت می‌کردید خبر دهید، وگرنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌روم و این کار شما را به او خبر می‌دهم.

ابوبکر گفت: ای سالم، عهد و پیمان خدایی می‌بندی که اگر به تو خبر دهیم درباره‌ی چه این جا جمع شده‌ایم، اگر دوست داشتی با ما باشی و اگر دوست نداشتی لب فرو بندی و آن را کتمان کنی؟

[صفحه ۶۹]

سالم- که با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بغض و عداوت شدیدی داشت و آنان این جهت او را می‌دانستند- پیمان بست تا با آنان باشد.

آنها به سالم گفتند: ما جمع شده‌ایم تا پیمان ببندیم و هم قسم شویم که از محمد درباره‌ی صاحب اختیاری علی اطاعت نکنیم! سالم پرسید: شما را بخدا آیا به راستی درباره‌ی این مطلب گفتگو می‌کردید؟

آنها جواب دادند: بلی، بخدا قسم گفتگوی ما در همین مسئله بود و در غیر این نبود. سالم گفت: بخدا قسم من اولین کسی هستم که در این مطلب با شما هم‌پیمان می‌شوم و با شما مخالفت نخواهم کرد! بخدا قسم آفتاب طلوع نمی‌کند بر اهل بیتی که نزد من از بنی‌هاشم مبغوض‌تر باشد و در بنی‌هاشم کسی نزد من مبغوض‌تر و بدتر از علی بن ابی‌طالب نیست! در این مورد هر چه به نظرتان می‌آید انجام دهید و مرا هم در زمره‌ی خود به حساب آورید.

آن چهار نفر همان ساعت بر ضد خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیمان بستند و متفرق شدند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قصد حرکت داشت نزد حضرت آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: درباره‌ی چه مسئله‌ای امروز خصوصی صحبت می‌کردید در حالیکه شما را از نجوی و گفتگوی خصوصی منع کرده بودم؟

آنها جواب دادند: یا رسول الله، ما فقط هم‌اکنون یکدیگر را ملاقات کرده‌ایم! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ناراحتی به آنها نگاه کرد و فرمود: شما داناترید یا خداوند؟ «وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللهِ وَ مَا اللهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»، [۴۴] «و کیست ظالم‌تر از کسی که شهادتی را نزد خدا کتمان می‌کند، و خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست».

[صفحه ۷۱]

اساسنامه اصلی ضد غدیر

اشاره

حذیفه در ادامه ماجرا می‌گوید: سپس کاروان به راه افتاد تا وارد مدینه شد. همان منافقین با عده‌ای از همدستانشان جمع شدند و صحیفه‌ای طبق آنچه درباره‌ی خلافت عهد بسته بودند نوشتند. در اول صحیفه شکستن ولایت و صاحب اختیاری علی علیه‌السلام بود و اینکه خلافت مخصوص ابوبکر، عمر، ابوعبیده است و سالم نیز همراه آنان است و خلافت از این چهار نفر خارج نیست!

بر این صحیفه سی و چهار نفر شهادت دادند که چهارده نفر آنان اصحاب عقبه بودند [۴۵] و بیست نفر از اشخاص دیگر بودند. پس از نوشتن و امضای صحیفه آن را بعنوان ودیعه به ابوعبیده جراح سپردند و او را امین خود قرار دادند.

جوان ایرانی پرسید: ای حذیفه، بر فرض مردم بگویند: «خلافت برای ابوبکر و عمر و ابوعبیده است و دلیلشان این باشد که آنان از

[صفحه ۷۲]

شیوخ قریش و از اولین مهاجرین هستند»؛ چرا به خلافت سالم راضی شدند در حالیکه او از قریش و مهاجرین و انصار نبود و غلام یکی از زنان انصار بود؟

حذیفه جواب داد: ای جوان، این عده جمع شده بودند تا به خاطر حسد و ناراحتی که از علی علیه‌السلام داشتند، او را از خلافت باز دارند. اضافه بر این در قلوب قریش کینه‌هایی از خونهای ناپاکشان بود که علی علیه‌السلام ریخته بود، و اینکه او خصوصی‌ترین فرد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. آنان در طلب خونهایی بودند که به دست علی علیه‌السلام و به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ریخته شده بود. آنها پیمان بسته بودند تا خلافت را از علی زایل کنند و این کار بر عهده‌ی آن چهارده نفری بود که در گردنه‌ی هَرْشی پنهان شده بودند و سالم را نیز در گروه خود پذیرفته بودند.

اساسنامه سقیفه

جوان گفت: خدا تو را رحمت کند مرا خبر ده از آنچه آنان در صحیفه نوشته بودند تا بدانم. حذیفه گفت: این خبر را اسماء بنت عمیس خثعمیه همسر ابوبکر برایم نقل کرده است. آن عده در خانه‌ی ابوبکر گرد هم آمده بودند و در این باره صحبت می‌کردند. اسماء نیز تمام آنچه را که نقشه می‌کشیدند شنیده بود.

پس از گفتگو بر پیمان‌نامه‌ای متفق القول شدند و به سعید بن عاص دستور دادند تا آن را برایشان بنویسد که متن آن از این قرار است:

[صفحه ۷۳]

بسم الله الرحمن الرحیم

این نوشته‌ای است [۴۶] که عده‌ای از اصحاب محمد رسول الله از مهاجرین و انصار بر آن متفق شدند، همانان که خداوند آنان را در کتاب خویش به لسان پیامبرش مدح کرده است. [۴۷] آنان پس از این که فکر و مشورت کردند متفق القول شدند، و این صحیفه را با توجه به ایام گذشته و روزگارهای باقیمانده نوشتند تا مسلمانانی که بعد از آنان می‌آیند به این عده اقتدا کنند.

اما بعد، خداوند با منت و کرمش محمد را بر همه‌ی مردم مبعوث نمود برای دینی که برای بندگانش انتخاب کرده بود. او وظیفه‌ی خود را ادا نمود و آنچه خدا به وی امر کرده بود تبلیغ نمود و بر ما واجب کرد که تمام آنها را بپا داریم؛ تا زمانی که دین را کامل و واجبات را واجب نمود و سنتها را پایه گذاری کرد. آنگاه پروردگار پیشگاه خود را برای وی انتخاب کرد و او را با احترام و رضایت خاطر قبض روح نمود بدون اینکه کسی را برای بعد از خود به خلافت برساند! [۴۸].

[صفحه ۷۴]

پیامبر اختیار آن را بر عهده‌ی مسلمین گذاشت تا هر کس که به فکر او و دلسوز بودنش اطمینان دارند برای خود انتخاب کنند. مسلمانان باید به خوبی از پیامبر پیروی کنند [۴۹] همانطور که خداوند فرموده است: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فی رَسُولِ اللهِ اُسْوٌَ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُو اللّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخَرَ»، [۵۰] «برای شما نسبت به پیامبر پیروی نیکو لازم است برای کسانی که به خدا و روز قیامت امیدوارند». [۵۱].

پیامبر کسی را به خلافت نرساند بدلیل اینکه این امر در یک خاندان مانند ارث ادامه پیدا نکند بدون اینکه بقیه‌ی مسلمین در آن

سهیم باشند، و باعث دولتمندی اغنیا نشود تا کسی که به خلافت رسید نگوید این امر در این خاندان از پدر به فرزند تا روز قیامت به ارث می‌رسد! [۵۲].

[صفحه ۷۵]

بر مسلمین واجب است که پس از رحلت هر خلیفه‌ای، صاحب نظران جمع شوند و مشورت کنند و هر کس را که مستحق خلافت دیدند امیر خود نمایند و او را صاحب اختیار مسلمین قرار دهند؛ چرا که بر اهل هر زمانی کسی که صلاحیت خلافت را دارد مخفی نمی‌ماند. [۵۳].

اگر کسی از مردم ادعا کند که رسول الله شخصی را بعنوان خلیفه منصوب کرده و اسم و نسب او را معین نموده سخن باطلی گفته و حرفی زده که اصحاب پیامبر خلاف آن را معتقدند و با جماعت مسلمین مخالفت کرده است. [۵۴].

[صفحه ۷۶]

اگر کسی ادعا کند که خلافت پیامبر ارثی است و او این امر را برای کسی به ارث می‌گذارد حرف محالی زده است؛ زیرا پیامبر فرموده است: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما بر جای می‌ماند صدقه است». [۵۵].

اگر کسی ادعا کند که خلافت جز برای یک نفر از بین مردم صلاحیت ندارد و منحصر در اوست و سزاوار دیگری نیست برای این که پشت سر نبوت است؛ چنین کسی دروغ گفته است! زیرا پیامبر فرموده: «اصحاب من مانند ستارگانند، که به هر کدام اقتدا کنید هدایت خواهید شد». [۵۶].

[صفحه ۷۷]

اگر کسی ادعا کند که او مستحق خلافت و امامت بدلیل خویشاوندی با پیامبر است و خلافت منحصر در او و فرزندانش می‌باشد یعنی فرزند از پدر خلافت را ارث می‌برد و این در هر زمانی ادامه دارد و هیچ کس جز اینان صلاحیت ندارد و تا روز قیامت سزاوار آنهاست؛ چنین کسی هم دروغ گفته است هر چند که نسب خویشاوندی نزدیکی با پیامبر داشته باشد! زیرا خداوند فرموده است- و کلام خدا بر همه حاکم است-: «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقاکُمْ»، [۵۷] «با ارزش‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست». [۵۸].

همچنین پیامبر فرموده است: «حقوق مسلمین مساوی است و پایین‌ترین افراد هم می‌توانند درباره‌ی حقوق خود اقدام کنند. همه‌ی مسلمین ید واحد در برابر دشمنانشان هستند». پس هر کس به کتاب خدا ایمان آوَرَد و به سنت پیامبر اقرار کند راهش مستقیم است و به سوی خدا پیش می‌رود و مسیر صحیح را می‌پیماید. [۵۹].

[صفحه ۷۸]

هر کس روش خلیفه را قبول نکند مخالف حق و کتاب خداست و از جماعت مسلمین جدا شده است؛ او را بکشید که قتل او به صلاح امت است. [۶۰].

همچنین پیامبر فرموده است: «هر کس در بین امت من- در حالی که متحد بودند- آمد و قصد داشت تفرقه بیاندازد او را به قتل برسانید هر که می‌خواهد باشد؛ چرا که اتحاد رحمت و اختلاف عذاب است. امت من هیچ گاه بر گمراهی متفق نخواهند شد و مسلمانان ید واحدی در برابر دشمنانشان هستند». بین مسلمین کسی اختلاف نمی‌اندازد مگر اینکه تکروی می‌کند و دشمن آنهاست و به دشمنان مسلمانان کمک می‌کند. خدا و رسولش خون او را مباح و قتل او را حلال کرده‌اند. [۶۱].

[صفحه ۷۹]

سعید بن عاص این صحیفه را با توافق کسانی که اسم و شهادتشان در آخر این ورقه است در محرم سال دهم هجری نوشته است.

الحمدلله رب العالمین

امضا کنندگان:

ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیده جراح، معاویهٔ بن ابی‌سفیان، عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری، مغیرهٔ بن شعبهٔ ثقفی، اوس بن حدثان نضری، ابوهریرهٔ، ابوطلحه انصاری، ابوسفیان، عکرمهٔ بن ابی‌جهل، صفوان بن امیهٔ بن خلف، سعید بن عاص، خالد بن ولید، عیاش بن ابی‌ربیعهٔ، بشیر بن سعد، سهیل بن عمرو، حکیم بن حزام، صهیب بن سنان، ابوالاعور اسلمی، مطیع بن اسود مدری و...

سپس صحیفه را به ابوعبیده دادند و او آن را به مکه برد و در کعبه دفن کرد. آن صحیفه همچنان مدفون بود تا آنکه عمر بن خطاب به خلافت رسید و آن را از مکانش بیرون آورد.

این صحیفه همانی بود که هنگام مرگ عمر، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر سر جنازه‌ی کفن شده‌اش رفت و چنین آرزو کرد و فرمود: چقدر دوست دارم با صحیفه‌ی این کفن پیچ شده به ملاقات پروردگارم بروم. [۶۲].

سپس آن عده از خانه‌ی ابوبکر برخاستند و رفتند.

[صفحه ۸۰]

سخنرانی پیامبر درباره صحیفه ملعونه دوم

هنگام فجر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را به جماعت خواند و در محراب نشسته و ذکر گفت تا آفتاب طلوع کرد. پس از طلوع آفتاب حضرت رو به ابوعبیده جراح کرده فرمود: «خوشا به حال تو که امین این امت شده‌ای»!

سپس این آیات را تلاوت فرمود: «فَوَیْلٌ لِلَّذینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً، فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا کَتَبَتْ اَیْدیهِمْ وَ وَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا یَکْسِبُونَ»، [۶۳] «وای بر کسانی که نوشته‌ای را به دست خویش می‌نویسند و سپس می‌گویند: این از سوی خداست، تا با آن مبلغ کمی به دست آورند. وای بر آنان از آنچه دستانشان می‌نویسد و وای بر آنان از آنچه کسب می‌کنند».

آنگاه فرمود: کسانی که در این امت چنین نوشته‌اند شباهت دارند به آنان که خدا می‌فرماید: «یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لایَسْتَخْفُونَ مِنَ اللهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ اِذْ یُبَیِّتُونَ ما لایَرْضی مِنَ الْقَوْلِ وَ کانَ الله بِما یَعْمَلُونَ مُحیطاً»، [۶۴] «از مردم مخفی می‌کنند اما از خدا مخفی نمی‌کنند و خدا ناظر آنان است هنگامی که شب را سحر می‌کنند در سخنی که خدا راضی نیست، و خدا به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد».

سپس فرمود: امروز گروهی در امت من تشکیل یافته‌اند که در صحیفه نوشتنشان مانند سردمداران زمان جاهلیت شده‌اند، که صحیفه‌ای بر علیه ما نوشتند و در کعبه آویزان نمودند. [۶۵] خداوند به آن

[صفحه ۸۱]

عده امکانات می‌دهد تا آنها و کسانی را که بعد از آنان می‌آیند امتحان کند و انسانهای خبیث و پاک را از هم جدا کند. اگر نبود که خداوند به من دستور داده از آنها روی بر گردانم برای مقدّری که می‌خواهد به انجام برساند، هم اکنون آنان را پیش آورده و گردنشان را می‌زدم. [۶۶].

حذیفه ادامه داد: بخدا قسم دیدیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سخنان را می‌فرمود لرزه بر اندام امضاکنندگان صحیفه افتاده و اختیار از کف داده بودند، بطوری که بر هیچ یک از حاضران در مجلس مخفی نماند که حضرت با سخن خویش آن عده را قصد کرده و این آیه‌های قرآنی را برای آنان می‌خواند.

[صفحه ۸۳]

مقابله عایشه با غدیر، و یاری توطئه‌گران بر ضد غدیر

اشاره

حذیفه در ادامه‌ی سخنانش چنین گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سفر حج بازگشت مانند همیشه به خانه‌ی ام‌سلمه رفت. اما این بار یک ماه در آنجا ماند و طبق معمول به خانه‌ی همه‌ی همسران خود نرفت.

مواخذه عایشه برای افشای راز غدیر

از این رو عایشه و حفصه به پدرانشان از این رفتار حضرت شکایت کردند. ابوبکر و عمر گفتند: «ما می‌دانیم برای چه این کار را می‌کند و دلیلش چیست! نزد او بروید و با سخنان نرم با وی صحبت کنید و او را به خود متمایل نمایید! او را با حیا و بزرگوار خواهید یافت. شاید شما بتوانید ناراحتی وی را از قلبش بیرون آورید»!

عایشه به تنهایی سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و او را در خانه‌ی ام‌سلمه با علی بن ابی طالب علیه‌السلام یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: چه چیز تو را به اینجا آورده، ای حمیرأ؟ جواب داد: یا رسول الله، برایم عجیب آمد که پس از

[صفحه ۸۴]

این سفر به خانه‌ات سر نزده‌ای! یا رسول الله، من از نارضایتی شما به خدا پناه می‌برم!

حضرت فرمود: «اگر راست می‌گویی چرا سرّی که تو را به کتمان آن سفارش کرده بودم فاش نمودی؟ با این عمل هم خود هلاک شدی و هم عده‌ای از مردم را هلاک کردی»! سپس به خادمِ امّ‌سلمه فرمود: همسران مرا فرا خوان و در خانه‌ی ام سلمه جمع کن.

پس از آمدن همسران حضرت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به آنچه می‌گویم گوش سپارید» و با دست به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اشاره نمود و ادامه داد:

او برادر و وصی من و به دست گیرنده‌ی امور در بین شما و امت بعد از من است. پس در آنچه به شما امر می‌کند او را اطاعت کنید و از فرمان او سرپیچی نکنید که با معصیت او هلاک می‌شوید.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرده فرمود:

یا علی، سفارش اینان را به تو می‌نمایم. تا هنگامی که از خدا و پیامبرش و از تو اطاعت می‌کنند آنها را نگاه دار، [۶۷] و از مال خود به آنان انفاق کن، و دستوراتت را به آنها بگو، و آنان را نهی کن از آنچه مورد شک تو باشد، و اگر عصیان تو را کردند طلاقشان بده.

علی علیه‌السلام فرمود: یا رسول الله، اینان زن هستند و رأیشان ضعیف است؟! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تا آنجا که مدارا به صلاحشان باشد با آنان مدارا کن، و هر کدام عصیان کرد طلاقش بده، طلاقی که خدا و رسولش از او بیزار باشند. [۶۸].

[صفحه ۸۵]

اشاره پیامبر به فتنه عایشه در جنگ جمل

همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان ساکت بودند و چیزی نمی‌گفتند، اما عایشه به سخن آمد و گفت: یا رسول الله، ما این طور نبودیم که دستوری بدهی و مخالف آن عمل کنیم؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلی ای حمیرأ! شدیدترین مخالفت را تو با دستور من کرده‌ای؟! [۶۹] بخدا قسم بعد از من با دستوراتم مخالفت می‌کنی و عصیان خواهی کرد. از خانه‌ای که تو را در آنجا سپرده‌ام زینت کرده بیرون می‌آیی و عده‌ی زیادی دور تو را می‌گیرند! تو با علی مخالفت خواهی کرد در حالیکه به او ظلم کرده و عصیان پروردگارت را می‌نمایی. علامت این

مـاجرا آن است که در مسـیرت سـگهای منطقه‌ی «حَوْأَب» به سوی تو پارس می‌کننـد، و بدانیـد که این جریانات حتماً اتفاق خواهد افتاد. [۷۰].

[صفحه ۸۶]

سپس پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم رو به همسران خود کرده فرمود: «برخیزید و به منازلتان بازگردید». آنان برخاسته هر یک به خانه‌ی خود بازگشتند.

تشکیل لشکر اسامه برای اخراج منافقین از مدینه

سپس پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم، آن عـده که اساسـنامه‌ی ضد غدیر را امضا کرده بودند و همدسـتانشان را- که بر علیه علی علیه‌السـلام جمع شده بودند و از آزاد شدگان و منافقین تشکیل یافته بودند و حدود چهار هزار نفر می‌شدند- تحت فرماندهی اسامهٔ بن زیـد قرار داد و به وی دسـتور داد به سوی شـام حرکت کننـد. آنهـا بهـانه آوردنـد و به پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم عرض کردند: یا رسول الله، دیر زمانی نیست که از سفری که با شما بودیم بازگشته‌ایم. از تو می‌خواهیم به ما اجازه دهی در مدینه بمانیم و کارهای لازم سفر را انجام داده و وسایل آن را آماده کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان دستور داد به اندازه‌ای که احتیاجات خود را بر طرف کنند در مدینه بمانند. به اسامهٔ بن زید هم دسـتور داد در بیرون مـدینه لشـکرگاهی بر پـا کنـد و در آن مکـان منتظر این عـده بمانـد تـا هنگـامی که از کارهـا و بر آوردن نیازهایشان فارغ شوند و در لشکر حضور یابند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این کار قصد داشت مدینه را از وجود آنان خالی کند و کسی از منافقین در آن نماند.

حذیفه می‌گوید: آنان مشغول کار خود بودند، و پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم هم این عده را تشویق مکرر به بیرون رفتن و زود رسیدن به لشکر اسامه و حرکت به سوی شام می‌کرد.

در این اثنا پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم مبتلی به بیماری شد که در آن از دنیا رفت. آن عده تا این موضوع را فهمیدند در آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آنها امر کرده بود

[صفحه ۸۷]

سستی کردنـد. پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به قیس بن سـعد بن عباده- شمشـیر زن حضـرت- و حباب بن منـذر و جماعتی از انصار دستور داد تا آن عده را به لشکرشان برسانند. قیس بن سعد بن عباده و حباب بن منذر آنان را از مدینه خارج کرده و به لشکر رساندنـد. سـپس به اسامه گفتند: «پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به تو اجازه نداده در حرکت لشـکر تأخیر کنی. از همین ساعت حرکت کن تا خبر آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام گردد».

اسامه لشـکر را به حرکت در آورد، و قیس و حباب نزد حضـرت آمدنـد و خبر حرکت لشـکر را به ایشان رساندنـد. پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: لشکر اسامه هنوز حرکت نکرده‌است!

توطئه منافقین برای بازگشت به مدینه

از سوی دیگر، ابوبکر و عمر و ابوعبیده در خلوت به اسامه و عده‌ای از اصـحاب وی گفتند: «به کدام سو حرکت می‌کنیم و مدینه را خالی می‌گـذاریم؟ در حالی که اکنون حساسترین زمانی است که به مدینه و حضور در آن نیازمندیم»! اسامه با تعجب پرسـید: برای چه؟

آنها جواب دادنـد: «آثار مرگ در چهره‌ی رسول الله هویـداست. بخـدا قسم اگر مـدینه را خالی بگذاریم کارهایی اتفاق می‌افتد که اصلاح آنها ممکن نخواهد بود. [۷۱] ما در مدینه می‌مانیم تا ببینیم سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه می‌شود، و پس از آن راه شام پیش روی ماست و حرکت می کنیم».

بـا این توطئه، سپاه اسـامه به لشکرگاه نخست بازگشـتند و در آنجا توقف نمودنـد. سپس شخصـی را پنهانی به مـدینه فرسـتادند تا درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبری به دست آورد.

[صفحه ۸۸]

فرسـتاده‌ی آنان نزد عایشه آمد و از او پنهانی درباره‌ی حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد. عایشه در پاسخ گفت: نزد ابوبکر و عمر و همراهانشـان برو و به آنـان بگو: «بیماری پیامبر شدیـدتر شـده است. هیچکـدامتان از محل خود حرکت نکنیـد و من خبرها را ساعت به ساعت به شما می‌رسانم»!

بعد از آن بیماری حضـرت شدت یافت، و عایشه صهیب [۷۲] را صـدا زد و گفت: نزد ابوبکر و عمر برو و به آنان خبر ده که امیدی به زنده ماندن پیامبر نیست. به همین جهت تو و عمر و ابوعبیده و هر کس که صـلاح می‌دانید هر چه زودتر نزد ما آیید و ورود شما شبانه و مخفیانه باشد».

پس از آنکه صهیب خبر را آورد، آنها او را نزد اسامهٔ بن زید برده و خبر را به او نیز اعلام کردند و گفتند: «چگونه سزاوار است که ما اینجا باشیم و از مشاهده‌ی پیامبر در این ساعات محروم بمانیم»؟! و از اسامه اجازه‌ی ورود به مدینه را درخواست کردند.

اسـامه به آنان اجازه داد و گفت که هیـچ کس نبایـد از ورودتان به مـدینه مطلع گردد. همچنین گفت: «اگر پیامبر شـفا پیـدا کرد به سپاه خود باز می گردید، و اگر از دنیا رفت به ما نیز خبر دهید تا بین مردم باشیم».

با این توطئه، ابوبکر و عمر و ابوعبیده شـبانه وارد مدینه شدند، در حالی که بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدت یافته بود. همین که حال حضـرت کمی بهبود یافت فرمود: امشب شـر عظیمی وارد مـدینه شده است! پرسـیدند: یا رسول الله، آن شـر چیست؟ حضرت فرمود: «از کسانی که در سپاه اسامه بودند چند نفر بازگشته‌اند که با این کار خود با امر من مخالفت کرده‌اند. بدانید که من از آنهـا به خـدا پنـاه می‌برم و بیزارم». سـپس فرمـود: «وای بر شـما! سـپاه اسـامه را به حرکت واداریـد»، و بر این مطلب تأکیـد فرمود بطوری که این سخن بارها از سوی حضرت تکرار شد.

[صفحه ۸۹]

آغاز اقدامات ضد غدیر برای تشکیل سقیفه

اشاره

حـذیفه دنبـاله‌ی مـاجرا را برای جوان ایرانی چنین نقـل کرد: بلاـل مؤذن پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بود و در مواقع نماز اذان می گفت و آن حضـرت را برای نماز خبر می کرد. در ایام بیماری پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم، اگر حضـرت قـدرتی برای نماز جمـاعت داشت او را کمک می کردنـد و به مسجد می آمـد و نماز را می‌خوانـد؛ و اگر نمی‌توانست بیرون بیایـد به علی علیه‌السلام دسـتور می‌داد تا نماز را با جماعت برای مردم بخواند. در این بیماریِ پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فضل بن عباس بطور دائم در خدمت حضرت بودند.

شبی که عده‌ای از افراد تحت فرمان اسامه وارد مدینه شدند به صـبح رسید و بلال برای نماز اذان گفت. سپس طبق عادت همیشه به خـانه‌ی پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم رفت تا وی را برای نماز خبر کنـد، ولی متوجه شـد بیماری حضـرت شـدت یافته و مانع از

ورود او به داخل خانه شدند.

عایشه به صهیب دستور داد نزد پدرش برود و خبر دهد که بیماری پیامبر شدیدتر شده و نمی‌تواند به مسجد برود، و رسیدگی علی بن ابی‌طالب به پیامبر او را از حضور برای نماز جماعت مشغول داشته است.

[صفحه ۹۰]

تو به مسجد برو و برای مردم نماز بخوان زیرا این موقعیتی گوارا برای توست و دلیلی برای روزهای بعدی خواهد شد!

آن روز صبح، مردم منتظر بودند که طبق عادتِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری، یا خود حضرت و یا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برای نماز جماعت بیاید؛ که ناگهان ابوبکر وارد مسجد شد و گفت: بیماری پیامبر شدید شده و به من دستور داده برای شما نماز جماعت بخوانم!

یکی از اصحاب حضرت به او گفت: تو را چه به این کار؟ تو باید اینک در سپاه اسامه باشی!؟ نه بخدا قسم! ما کسی را نمی‌شناسیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سراغ تو فرستاده و دستور نماز جماعت را به تو داده باشد.

نماز ابوبکر و عکس العمل پیامبر

مردم برای حل این مشکل بلال را صدا زدند. بلال گفت: «ای مردم خدا شما را رحمت کند، صبر کنید تا در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کنم».

سپس با سرعت به در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و محکم در زد. حضرت با شنیدن صدای در فرمود: این چه در زدن شدیدی است؟ ببینید جریان از چه قرار است؟

فضل بن عباس در را گشود و با دیدن بلال گفت: چه خبر است ای بلال؟ بلال جواب داد: ابوبکر وارد مسجد شده و در محراب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده تا نماز بخواند؛ به این گمان که حضرت به او دستورِ نماز خواندن برای مردم را داده است.

فضل گفت: مگر ابوبکر در سپاه اسامه نیست؟! بخدا قسم این همان شر عظیمی است که دیشب وارد مدینه شده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبرش را به ما داد.

[صفحه ۹۱]

فضل با بلال وارد خانه شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: «چه خبر است، ای بلال»؟ بلال ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت. حضرت فرمود: «مرا بلند کنید، مرا بلند کنید و به مسجد ببرید! قسم به آنکه جانم به دست اوست، مصیبتی عظیم و فتنه‌ای بزرگ بر اسلام وارد شده است».

سپس حضرت در حالیکه سر را با پارچه‌ای بسته بود و بر علی علیه‌السلام و فضل تکیه کرده بود و پاهایش بر زمین کشیده می‌شد وارد مسجد شد. ابوبکر در محراب ایستاده بود؛ و عمر و ابوعبیده و سالم و صهیب و عده‌ای که با آنان آمده بودند وی را احاطه کرده بودند، اما بیشتر مردم نماز را نخوانده و منتظر خبر بلال بودند. هنگامی که نماز گزاران دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن حال بیماری شدید وارد مسجد شد عظمت موضوع را دریافتند!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلو رفت و لباس ابوبکر را گرفت و او را از محراب دور نمود. با این کارِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر و کسانی که با وی بودند از پشت سر آن‌حضرت متواری شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز را به حالت نشسته به جای آورد و مردم به حضرت اقتدا نمودند و بلال برای مردم تکبیرِ نماز را می‌گفت.

سخنان پیامبر درباره غاصب حق صاحب غدیر

پس از نماز، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پشت سر خویش نگاهی کرد و ابوبکر را ندید و فرمود: ای مردم، آیا تعجب نمی‌کنید از پسر ابی‌قحافه و کسانی که به سپاه اسامه فرستادم و آنها را تحت فرمان وی قرار دادم؟ من به آنان دستور داده بودم به مسیری که گفته شده بود بروند، اما آنها با این امر مخالفت کرده و برای فتنه به مدینه بازگشته‌اند! بدانید که خداوند اینان را

[صفحه ۹۲]

در فتنه انداخته است. مرا کمک کنید تا به منبر بروم.

حضرت در حالی که سرش را بسته بود بر اولین پله‌ی منبر نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم، خبر رحلتم از سوی پروردگار رسیده است. من شما را بر پایه‌ای محکم قرار دادم که شب آن مانند روز است. بعد از من اختلاف مکنید همانگونه که بنی‌اسرائیل قبل از شما اختلاف کردند!

ای مردم، من بر شما حلال نمی‌کنم مگر آنچه قرآن حلال کرده و حرام نمی‌کنم مگر آنچه قرآن حرام کرده است.

من در بین شما دو چیز بر جای می‌گذارم که اگر به آنها تمسک کنید گمراه نمی‌شوید و هرگز دچار لغزش نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند. اینها دو جانشین من در بین شمایند. این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد مگر اینکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. در آنجا من درباره‌ی آنچه در بین شما باقی گذاردم سؤال خواهم کرد. در آن روز اشخاصی را از حوض دور خواهم کرد همانطور که شترهای غریبه را از سایر شترها دور می‌کنند. دو نفر از آنان به من خواهند گفت: ما فلان و فلانیم! من به آن دو جواب می‌دهم: از نظر اسم شما را می‌شناسم، اما بعد از من مرتد شدید! پس دور باشید، دور!

سپس حضرت از منبر پایین آمد و به منزل خویش بازگشت.

ماجرای سقیفه

حذیفه در ادامه ماجرا چنین گفت: ابوبکر و اصحابش تا هنگامی که

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در مدینه ظاهر نشدند؛ و بعد از وفات حضرت آن

[صفحه ۹۳]

قضایای مشهور از انصار و غیر آنان در ماجرای سقیفه اتفاق افتاد. [۷۳].

[صفحه ۹۴]

سپس حذیفه به جوان ایرانی گفت: ای برادر، در آنچه برای تو از این وقایع عظیم نقل کردم جای بسی عبرت برای کسی است که خدا هدایت او را بخواهد.

ریشه‌یابی نفوذ فتنه سقیفه بین مردم

جوان گفت: افراد دیگری که بر صحیفه حاضر بودند و شهادت دادند

[صفحه ۹۵]

برایم نام ببر. حذیفه گفت: ابوسفیان، عکرمهٔ بن ابی‌جهل، صفوان بن امیهٔ بن خلف، سعید بن عاص، خالد بن ولید، عیاش بن ابی‌ربیعه، بشیر بن سعد، سهیل بن عمرو، حکیم بن حزام، صهیب بن سنان، ابوالاعور اسلمی، مطیع بن اسود مَدَری و عده‌ای دیگر که نام آنان را فراموش کرده‌ام.

جوان پرسید: ای حذیفه، اینان چه منزلتی بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتند که مردم به سببشان گمراه شدند؟

حذیفه جواب داد: در بین این اشخاص، رؤسای قبایل و اشراف آنان بودند که قوم هر کدام از رییس خود اطاعت کرده و سخنان او را گوش می‌کردند. همچنین محبت ابوبکر در قلبهای مردم جای گرفت همانگونه که در بنی‌اسرائیل محبت سامری و گوساله در دلهای مردم بود و با تنها گذاشتن هارون او را تضعیف نمودند.

جوان ایرانی گفت:

من از اعماق جان قسم می‌خورم که همیشه آنان (ابوبکر و عمر و همدستانشان) را مبغوض خواهم داشت؛ و از آنها و اعمالشان بیزارم. برای همیشه ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را پذیرفته‌ام و با دشمنان علی علیه‌السلام دشمنم، و بزودی به او ملحق خواهم شد و آرزو دارم خداوند شهادت در راهش را به من روزی فرماید.

امیدوارم، ان شاء الله

[صفحه ۹۷]

جوان ایرانی در خدمت صاحب غدیر

اشاره

جوان ایرانی با شنیدن گذشته‌ی تلخ خلافت و آغاز شیرین حکومت امیرالمؤمنین حقیقی، از مدائن به طرف مدینه حرکت کرد. او در بین راه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیوست، در حالیکه حضرت برای جنگ جمل از مدینه بیرون آمده به عراق می‌رفت.

در جنگ جمل اولین کسی که از لشکر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهادت رسید آن جوان بود. هنگامی که لشکر عایشه صف کشیده آماده جنگ شدند حضرت تصمیم گرفت با دعوت به قرآن، حجت را بر آنان تمام کند. از این رو قرآنی خواست و فرمود: چه کسی می‌تواند این قرآن را بر لشکر عایشه عرضه کند و به آنچه در آن است دعوتشان کند؛ و با این کار زنده کند آنچه قرآن زنده کرده و بمیراند آنچه قرآن میرانده است؟

هر دو لشکر بحدی آماده‌ی جنگ بودند و نیزه‌هایشان آماده بود که اگر شخصی اراده می‌کرد می‌توانست بر روی آنها گام بردارد!

در چنین وضعیتی جوان گفت: یا امیرالمؤمنین، من قرآن را بر این

[صفحه ۹۸]

لشکر عرضه خواهم کرد و آنان را به آنچه در آن است دعوت می‌کنم.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با رفتن او موافقت نکرد و دوباره فرمود: چه کسی می‌تواند این قرآن را بر لشکر عایشه عرضه کند و آنان را به آنچه در آن است دعوت کند؟ این‌بار نیز همان جوان ایرانی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین، من این قرآن را گرفته و بر آنان عرضه خواهم کرد و آنها را به آنچه در آن است دعوت می‌کنم.

این بار نیز حضرت با رفتن او موافقت نکرد و سخنان قبلی را تکرار فرمود. باز هم جوان ایرانی برخاست و گفت: من آن را می‌گیرم و بر لشکر عایشه عرضه می‌کنم و آنان را به آنچه در آن است دعوت می‌کنم.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اگر این کار را انجام دهی به شهادت خواهی رسید. جوان پاسخ داد: یا امیرالمؤمنین، بخدا قسم چیزی برای من محبوبتر از این نیست که شهادت در رکاب شما و با اطاعت از شما نصیبم گردد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرآن را به وی داد و جوان در حالی که قرآن به دست داشت به سوی میدان حرکت کرد.

اتمام حجت و شهادت در راه صاحب غدیر

بـا رفتن جوان ایرانی حضـرت نگاهی به او کرد و فرمود: این جوان از کسانی است که خداونـد قلبشان را از نور و ایمان لبریز نموده است. او با این اقـدام خود کشـته خواهـد شـد، و من از این رو به وی اجازه‌ی میدان نمی‌دادم. این لشـکر نیز پس از کشـتن او هرگز رستگار نخواهند شد.

آن جوان با قرآنی در دست مقابل لشکر عایشه ایستاد، در حالیکه طلحه و زبیر در سمت چپ و راست هودج عایشه ایستاده بودند. او با

[صفحه ۹۹]

صـدای بلندی که داشت فریاد زد: ای مردم، این کتاب خداست و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب شـما را به کتاب خدا و حکمی که پروردگار در آن نازل کرده دعوت می‌کند. پس به اطاعت خداوند و عمل به کتاب او باز گردید.

عایشه و طلحه و زبیر دست نگه داشته و به سـخنان او گوش می‌دادند. پس از اتمام سـخنان جوان، لشکر به وی حمله نموده دسـت راسـتش را که قرآن در آن بود قطع کردند. او قرآن را به دست چپ داد و دوباره با صدای بلند همان سـخنان را تکرار نمود. لشـکر عـایشه دوبـاره هجوم آورده دست چپ وی را قطع کردنـد. او قرآن را در آغوش گرفت و در حـالیکه خون از دسـتانش جـاری بود همـان مطـالب را تکرار کرد. ایـن بـار لشـکر حمله‌ی شدیـدی کرده او را کشـتند و پیکر او روی زمین افتـاد، و همچنـان او را مـورد ضربات خویش قرار می‌دادند تا آن که پیکر پاکش تکه تکه شد.

پیروزی غدیریان در جنگ جمل

امیرالمؤمنین علیه‌السلام که ایستاده بود و صحنه را تماشا می‌نمود، رو به اصحاب خود کرد و فرمود:

بخدا قسم من در گمراهی و باطل بودن این لشـکر شک و تردیدی نداشـتم، اما دوست داشتم تا گمراهی اینان بر شما روشن شود با قتل مرد صالح حکیم بن جبلهٔ عبدی و همراهان صالحش [۷۴] و فزونی گناهانشان

[صفحه ۱۰۰]

با کشـتن این جوان که آنها را به کتاب خدا و حکم بر طبق آن و عمل به آن دعوت می‌کرد، که به او حمله کردند و وی را کشتند. با شهادت این عده، هیچ مسلمانی در گمراهیِ لشکر عایشه شک نمی‌کند.

راوی می‌گویـد: هنگـامی که آتش جنگ شـعله‌ور شـد امیرالمؤمنین علیه‌السـلام فرمود: «بِسْمِ اللهِ حم لاٰیُنْصَـرُونَ، [۷۵] به آنهـا حمله کنید»!

سپس خود حضرت با امام حسن و امام حسین علیه‌السلام و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به لشکر عایشه حمله نمودند، و حضـرت شـخصاً حمله کرده وارد سپاه دشمن شد. بخدا قسم ساعتی از روز نگذشته بود که دیدیم لشکر عایشه مجروح و با دست و پای شکسته از چپ و راست زیر سم

[صفحه ۱۰۱]

اسـبان افتاده‌اند. امیرالمؤمنین علیه‌السـلام با تأیید خداوند پیروزمندانه از جنگ بازگشت، و خدا پیروزی را نصیب وی نمود و آنان را تحت سلطه‌ی آن‌حضرت قرار داد.

حضـرت دستور داد تا آن جوان ایرانی و کسان دیگری که به شهادت رسیده بودند با بدن خون آلود در لباسهای خود پیچیده شوند و لباسهایشان را بیرون نیاورند. سپس بر جنازه‌هایشان نماز خواندند و آنان را دفن کردند.

امیرالمؤمنین علیه‌السـلام به لشـکر خویش دسـتور داد تـا مجروحـان لشـکر عـایشه را نکشـند و به دنبـال فراریـان نرونـد. پس از آن، حضرت دستور داد تا غنیمتها را جمع‌آوری کنند و آنها را بین سپاه خود تقسیم نمود.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به محمد بن ابی‌بکر دستور داد تا خواهرش (عایشه) را به بصره ببرد و چند روزی در آنجا بماند، و سپس او را به منزلش در مدینه بازگرداند.

و پایان..

راوی حدیث می‌گوید: من از شاهدان جنگ جمل بودم. پس از اتمام جنگ، مادر آن جوان ایرانی را بر سر جنازه‌اش دیدم که وی را می‌بوسد و می‌گرید و می‌گوید:

یا رَبِّ اِنَّ مُسْلِماً اَتاهُمْ

یَتْلُو کِتابَ اللهِ لایَخْشاهُمْ

یَأْمُرُهُمْ بِالْأَمْرِ مِنْ مَوْلاهُمْ

فَخَضَّبُوا مِنْ دَمِهِ قَناهُمْ

وَ اُمُّهُمْ قائِمَةٌ تَراهُمْ

تَأْمُرُهُمْ بِالْغَيِّ لاتَنْهاهُمْ

[صفحه ۱۰۲]

پروردگارا! «مسلم» [۷۶] نزد این لشکر آمد در حالیکه کتاب خدا را بر آنان می‌خواند و از آنان نمی‌ترسید.

به آنان از سوی مولایشان دستوری می‌داد، ولی آنان نیزه‌های خود را از خون او رنگین کردند.

این در حالی بود که مادر مسلمانان (عایشه!) ایستاده بود و آنان را می‌دید، و دستور به ظلم می‌داد و آنان را نهی نمی‌کرد.

[صفحه ۱۰۳]

مویدات بلندترین داستان غدیر

اشاره

فرازهای حدیث بلند حذیفه در منابع و احادیث دیگر آورده شده که تأیید محکمی بر صحت حدیث حذیفه است. ابتدا یک حدیث مفصل که مشابه حدیث حذیفه و با سند منتهی به اوست معرفی می‌کنیم و سپس با ذکر فرازهای مهم حدیث، منابع مؤید آن را می‌آوریم.

یک حدیث مفصل در تأیید بلندترین داستان غدیر

سید ابن طاووس در کتاب «الأقبال بالأعمال»: ص ۴۵۳ تا ۴۵۹ از کتاب «النشر و الطی»» حدیث مفصلی درباره‌ی غدیر از حذیفهٔ بن یمان نقل کرده است که به عنوان مؤید حدیث حذیفه در کتاب حاضر سند آن ذکر می‌شود:

عن أحمد بن محمد علی المهلب، أخبرنا الشریف أبوالقاسم علی بن محمد بن علی بن القاسم الشعرانی،، عن أبیه، حدثنا سلمهٔ بن الفضل الأنصاری،، عن أبی مریم، عن قیس بن حیان (حنان)، عن عطیهٔ السعدی قال: سألت حذیفهٔ بن الیمان عن أقامهٔ النبی علیاً یوم الغدیر- غدیر خم- کیف کان؟ فقال...:

[صفحه ۱۰۴]

همین حدیث در بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۱۲۶ تا ۱۳۶، و عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۳۰۶ -۲۹۶، از کتاب «الاقبال بالاعمال» نقل شده است.

تایید فرازهای حدیث از منابع دیگر

اشاره

تمامی فرازهای این حدیث بلند در کتب و منابع شیعه یا اهل سنت با اسناد معتبر نقل شده و مورد تأیید است. در این باره بصورت کلی می‌توان به کتاب عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵، و بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۱۰۸ تا ۲۵۳ مراجعه کرد.
ذیلاً منابع و مدارک هر یک از فرازهای روایت حذیفه به ترتیبی که در متن حدیث آمده ذکر می‌شوند تا معلوم شود آنچه به نقل از حذیفه در این روایت آمده در منابع معتبر دیگر هم با اسناد معتبر موجود است:

برگرداندن عثمان حکم بن ابی‌العاص را به مدینه

کتاب سلیم: ۳۰۸. أمالی الطوسی: ج ۱ ص ۱۷۵. سیرهٔ ابن‌هشام: ج ۲ ص ۲۵. الأَصابة: ج ۱ ص ۳۴۵. السیرة الحلبیة: ج ۱ ص ۳۳۷. مجمع الزوائد: ج ۸ ص ۸۶. شرح نهج البلاغة: ج ۸ ص ۷۵. تاریخ الیعقوبی: ج۲ ص ۱۶۴. الکامل لابن الاثیر: ج ۲ ص ۳۰۸. المعجم الکبیر للطبرانی: ج ۳ ص ۲۱۴. انساب الاشراف: ج ۵ ص ۲۷. مختصر تاریخ دمشق: ج ۱۲ ص ۱۹۱. الکامل لابن الاثیر: ج ۲ ص ۶۴۷. تاریخ الاسلام للذهبی: ج ۴ ص ۱۴۵. مستدرک الحاکم: ج ۴ ص ۹۷.

صاحب شدن ابوبکر و عمر لقب امیرالمؤمنین را

کتاب سلیم: ص ۱۴۸ و ۳۸۶ و ۴۰۲ و ۴۰۳. الاحتجاج: ص ۸۲. تاریخ المدینة المنورة: ج ۲ ص ۶۶۳. الطبقات لابن سعد: ج ۳ قسم ۱ ص ۱۹۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۵. شرح نهج البلاغة: ج ۲ ص ۲۷۴. کمال الدین: ص ۵۴۶. الجمل: ص ۲۲۹ و ۳۸۰.

حضور جبرئیل نزد پیامبر به صورت دحیه کلبی

الیقین: ص ۱۲۹ و ۱۴۷ و ۱۶۲ و ۲۱۹ و ۲۴۱ و ۳۱۴ و ۳۸۴ و ۴۴۰. التحصین: ص ۵۶۹.
[صفحه ۱۰۵]

اعتراض ابوبکر و عمر در مسئله‌ی سلام به امرهٔ المؤمنین

الیقین: ص ۲۱۴ و ۲۲۸ و ۲۸۵ و ۲۸۷ و ۳۰۷ و ۳۱۰ و ۳۱۲ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۸۸ و ۴۰۷ و ۴۵۷. کتاب سلیم: ص ۲۶۸ و ۲۷۱ و ۴۱۷. الکافی: ج ۱ ص ۲۹۲. تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۲۶۸. ارشاد القلوب: ص ۳۲۶. شرح النهج لابن ابی‌الحدید: ج ۲ ص ۲۷۴. کمال

الدین: ص ۵۴۶. الجمل: ۲۲۱ و ۳۸۰.

سخنان بریده در اعتراض به ابوبکر

کتاب سلیم بن قیس: ص ۱۵۷ ح ۴. الیقین: ص ۴۵۳

اعلان عمومی حج

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۱۳ و ۲۰۱. تفسیر القمی: ص ۱۵۹. الاحتجاج: ج ۱ ص ۶۶.

خطبه غدیر

روضهٔ الواعظین: ج ۸۹ ۱. الاحتجاج: ج ۱ ص ۶۶. الیقین: ص ۳۴۳ باب ۱۲۷. نزههٔ الکرام: ج ۱ ص ۱۸۶. الاقبال: ص ۴۵۴ و ۴۵۶. العدد القویهٔ: ص ۱۶۹. التحصین: ص ۵۷۸ باب ۲۹ از قسمت دوم. الصراط المستقیم: ج ۱ ص ۳۰۱. نهج الایمان: ص ۹۲. اثبات الهداهٔ: ج ۲ ص ۱۱۴، ج ۳ ص ۵۵۸. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۲۰۱ تا ۲۱۷. کشف المهم: ص ۱۹۰.

بیعت مردان در غدیر

بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۷، ج ۳۷ ص ۱۶۶. جامع الاخبار: ۱۰ تا ۱۳. الارشاد: ۸۹ تا ۹۳. اعلام‌الوری: ۸۰. الغدیر: ج ۱ ص ۵۸ و ۲۷۱ و ۲۷۴. عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۴۲ و ۶۰ و ۶۵ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۹۴ و ۲۰۳ و ۲۰۵.

بیعت زنان در غدیر

بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۳۸۸. الارشاد: ۸۹ تا ۹۳. اعلام الوری: ۸۰. عوالم العلوم: ص ۳۰۹.
[صفحه ۱۰۶]

اعتراض ابوبکر و عمر در بیعت غدیر

کتاب سلیم: ص ۲۴۰ و ۳۵۶. تفسیر القمی: ص ۱۵۹ و ۱۶۳. بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۱۱۵ و ۱۳۸.

تحویل ودایع انبیاء به علی بن ابی طالب

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۱۳، ج ۴۰ ص ۲۱۶. کتاب سلیم: ص ۴۴۴. الخصال: ص ۱۱۷ و ۵۲۷. معانی الأخبار: ص ۱۰۲. عیون الأخبار:

ص ۲۱۲. الارشاد: ج ۲ ص ۱۸۸ و ۱۸۶. المناقب لابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۵۳، ج ۴ ص ۱۳۵ و ۲۱۱. کشف الغمة: ج ۲ ص ۱۱۰ و ۱۶۹ و ۲۹۰ و ۲۹۹. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۹۸ و ۲۰۱. الخرائج: ص ۳۸۷ و ۶۰۰ و ۶۶۳ و ۸۹۴. روضة الواعظین: ص ۲۱۰. الاحتجاج: ص ۱۳۴ و ۳۱۶ و ۴۳۶. ارشاد القلوب: ص ۲۶۱. بصائر الدرجات: ص ۱۵۱ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۷۴ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۵۰۲. اعلام الوری: ص ۲۶۵ و ۲۸۴. دلائل الأمامة: ص ۸۹، الغیبة للنعمانی: ص ۲۴۲.

مشورت در قتل پیامبر در برگشت از تبوک

کتاب سلیم: ص ۲۷۱. مسند احمد: ج ۵ ص ۴۵۳. مجمع الزوائد: ج ۱ ص ۳۰۲. زاد المعاد لابن‌الجوزی: ج ۳ ص ۴۶۴. المغازی للواقدی: ج ۲ ص ۱۰۴۴. السیرة النبویة للشامی: ج ۵ ص ۴۶۶. السیرة الحلبیة: ج ۳ ص ۱۴۳. المعجم الکبیر للطبرانی: ج ۳ ص ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷. مختصر تاریخ دمشق لابن منظور: ج ۴ جز ۷ ص ۲۶۴. الکشاف للزمخشری: ج ۲ ص ۲۹۱. الخصائص الکبری للسیوطی: ج ۱ ص ۲۷۹. تفسیر الرازی: ج ۸ جز ۱۶ ص ۱۳۶ و ۸۳. تاریخ الاسلام للذهبی: ج ۱ ص ۶۴۸. تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۶۸. الخرائج والجرائح: ج ۲ ص ۵۰۴.

عقبه هرشی

کتاب سلیم: ص ۱۵۴. بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۱۵ و ۱۳۵. عوالم العلوم: ۳: ۱۵ ص ۳۰۴. الاقبال: ص ۴۵۸.

صحیفه ملعونه اول

کتاب سلیم: ص ۱۵۵ و ۲۶۹ و ۳۴۶. احتجاج: ج ۱ ص ۱۱۰. بحارالانوار: ج ۱۷ ص ۲۹، ج ۲۰ ص ۱۶۷، ج ۲۸ ص ۱۲۶ و ۱۸۶ و ۲۷۴، ج ۳۶ ص ۱۵۳، ج ۳۷ ص ۱۱۴ و ۱۳۵. تفسیر القمی: ج ۱ ص ۱۶۹. الکافی: ج ۴ ص ۵۴۵. المناقب لابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۲۱۳. الفصول المختارة: ص ۵۸. معانی الأخبار: ص۴۱۲.

[صفحه ۱۰۷]

کلام امیرالمؤمنین کنار جنازه کفن پیچیده عمر

الفصول المختارة: ص ۹۰. کتاب سلیم: ص ۲۰۴. مدینة المعاجز: ج ۱ ص ۴۷۰. بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۵۸۹.

حمله سگهای حوأب به عایشه

مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام للخوارزمی: ص ۱۸۱. الایضاح لابن شاذان: ص ۸۲. مناقب امیرالمؤمنین۷: ص ۳۸۴. الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۶۷. بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۱۱۸ و ۱۳۹ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۲۸۱. الغدیر: ج ۳ ص ۱۹۰، ج ۹ ص ۳۳۹ و ۸۰. المصنف:

ج ۱۱ ص ۳۶۵. المعیار و الموازنـۀ: ص ۵۵. مسند ابی راهویه: ج ۴ ص ۲۶۱. مسند ابی یعلی: ج ۸ ص ۲۸۲. شرح نهج البلاغۀ لابن ابی‌الحدید: ج ۶ ص ۲۲۵، ج ۹ ص ۳۱۰. انساب الاشراف: ۲۲۴. تاریخ طبری: ج ۳ ص ۴۶۹ و ۴۷۵.

دور کردن بعضی از اصحاب از حوض کوثر

کتاب سلیم: ۱۶۳ و ۲۷۰. امالی الطوسی: ج ۱ ص ۲۲۷ و ۲۶۹. المعجم الکبیر: ج ۱۲ ص ۵۶. مختصر تاریخ دمشق لابن منظور: ج ۱ جز ۲ ص ۱۰۰، ج ۲ جز ۴ ص ۲۶۸، جز ۳ ص ۳۷۱، ج ۶ جز ۱۱ ص ۶۴، ج ۱۰ جز ۲۰ ص ۱۵، ج ۱۲ جز ۲۳ ص ۵. کفایۀ الطالب: ص ۸۷. الفردوس: ج ۳ ص ۴۹۲. الاستیعاب: ج ۱ ص ۱۶۳. الاعتصام للغرناطی: ج ۱ ص ۵۸. سنن ابن ماجۀ: ج ۲ ص ۱۰۱۶ ح ۳۰۵۷. الخصائص الکبری للسیوطی: ج ۱ ص ۱۲۷. بحار الانوار: ج ۲۲ ص ۴۹۰. صحیح البخاری: ج ۵ ص ۲۴۰.

تخلف ابوبکر و عمر از جیش اسامۀ

کتاب سلیم: ص ۲۳۳. السیرۀ النبویۀ لدحلان: ج ۲ ص ۳۳۹. شرح نهج البلاغۀ: ج ۶ ص ۵۲. الطبقات لابن سعد: ج ۴ ص ۶۶، ج ۲ ص ۲۴۹. الکامل لابن الاثیر: ج ۲ ص ۳۱۷. تاریخ الطبری: ج ۲ ص ۴۳۱، ج ۳ ص ۱۸۸. السیرۀ الحلبیۀ: ج ۳ ص ۲۰۷. المغازی للواقدی: ج ۲ ص ۱۱۱۸. الملل والنحل: ج ۱ ص ۲۳. الخلفاء للذهبی: ص ۱۱. صحیح البخاری: ج ۴ ص ۴۹۰ و ۲۱۳. صحیح مسلم: ج ۱۱ ص ۸۹. الکامل لابن الاثیر: ج ۲ ص ۳۱۷. تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۱۱۳. طبقات ابن سعد: ج ۲ ص ۱۹۰. اسد الغابۀ: ج ۱ ص ۶۴. السیرۀ الحلبیـۀ: ج ۳ ص ۲۰۷. المغازی للواقـدی: ج ۳ ص ۱۱۱۸. الاختصـاص: ص ۱۷۰. تاریـخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۱۱۳. نور الابصار: ج ۱ ص ۱۱۶. صحیح البخاری: ج ۴ ص ۲۱۳. اثبات الهداۀ: ج ۲ ص ۳۲۵، بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۰۶.
[صفحه ۱۰۸]

نماز ابوبکر

کتاب سلیم: ص ۴۲۰ ح ۵۸. الارشاد: ج ۱ ص ۱۸۳. بحارالانوار: ج ۲۲ ص ۴۸۴.

شهادت جوان ایرانی در جنگ جمل

مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۳۳۹. بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۱۷۴.
[صفحه ۱۰۹]

نتیجه‌گیری از بلندترین داستان غدیر

نسلی که کنجکاوانه و واقع‌گرایانه در جستجوی حقایق دینش تلاش می‌کند، غدیر را بعنوان یکی از اساسی‌ترین بخشهای اعتقاد و تاریخش با نگاهی تیزبین زیر نظر دارد و به این باور رسیده که فراتر از آنچه از غدیر می‌داند در این گنج عظیم نهفته است.
این کنجکاوی‌ها باعث شده تا غدیر پرونده‌ی مبسوط خود را در اعتقادات باز کند و از یک واقعه‌ی تاریخی تبدیل به یک پایه‌ی

اعتقادی شود. این مسئله دقیقاً به جانشینی پیامبرصلی الله علیه واله بازمی گردد که از روز اول رحلت پیامبرصلی الله علیه واله تاکنون بعنوان مسئله‌ی اصلی بین مسلمانان مطرح است.

مغزهـای آگاهِ امروز هرگز راضـی نمی‌شونـد که ندانند چرا راه روشـنی که پیامبرصـلی الله علیه واله با بیست و سه سال زحمت و با نقطه‌ی پایانی غدیر روشن کرد، با این سرعت صد و هشتاد درجه تغییر جهت داد و بصورت قهقری راه بازگشت پیش گرفت!

[صفحه ۱۱۰]

همچنین فکر امروز بخوبی می‌فهمـد که چنین اقـدام عظیمی در برابر غـدیر بـدون پیش‌بینی‌ها و توطئه‌های از پیش تنظیم شده امکان ندارد! و باید در جستجوی اسراری بود که فاش کند چگونه غاصبین جرأت چنان اقدامی را به خود دادند، و چگونه قادر به اجرای آن شدند، و چگونه مردم اقدامات آنان را پذیرفتند؟

اگر نتیجه‌ی این حـدیث بلنـد غـدیر پاسخ به این سؤالات باشد، ثمره‌ی زیبایی خواهد بود که برای اولین بار از متن یک حدیث بلند به عنوان احیای میراث فرهنگی به نسل حاضر تقدیم می گردد.

پاورقی

[۱] مروج الذهب: ج۲ ص ۳۱۴. الطبقات الکبری: ج ۴ ص ۸۷ و ۹۳. المعارف (ابن قتیبة): ص ۲۷۱. تاریخ دمشق: ج ۲۱ ص ۳۷۸ و ۴۵۸. تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۱۷۱. سیر اعلام النبلاء: ج ۱ ص ۵۵۴. کتاب «شهرهای جهان»: ص ۱۴۳ تا ۱۴۸.

[۲] آل حکم بن ابی‌العاص خویشان عثمان بودند که پیامبر آنان را تبعید کرده بود و او آنان را به مدینه بازگرداند.

حکم بن ابی‌العاص در زمان جاهلیت همسایه‌ی حضـرت بود و پس از اسلام از همه‌ی همسایگان بیشتر آن‌حضرت را اذیت می کرد. آمدن او به مدینه بعد از فتح مکه بود و اسـلام آوردن او روشن نبود. او پشت سـر پیامبر به راه می‌افتاد و با اشاره‌ی چشم حضـرت را مسخره می کرد و سـخن آن حضـرت را تکرار می کرد و بینی و دهانش را حرکت می‌داد، و هنگامی که حضـرت به نماز می‌ایستاد پشت سـر حضرت می‌آمد و با انگشت اشاره می کرد. به همین جهت حرکت دهان و بینی و چشمش بعنوان یک مرض در او ماند و به نوعی کم عقلی مبتلا شد.

روزی به یکی از حجره‌های پیامبر که حضرت با همسرش در آنجا بود سرکشید و به داخل حجره نگاه کرد. حضرت او را شناخت و با چوبدستی به قصد او بیرون آمد و فرمود: چه کسـی شرّ این سوسمار ملعون را از سر من کم می کند؟ و نیز فرمود: «او و فرزندانش حق ندارند با من در یک شهر زندگی کنند»؛ و سپس همه‌ی خانواده‌اش را به طائف تبعید نمود.

وقتی عثمان به حکومت رسید خانواده‌ی حکم بن ابی‌العاص را وارد مدینه کرد و این مخالفت او با پیامبر همه را به تعجب واداشت! الغدیر: ج ۸ ص ۲۴۳.

[۳] مشکان و مدائن نام دو شهر است که مرکز منطقه‌ی حکومتی بوده‌اند.

[۴] در روز عیـد غدیر سال ۳۵ هجری مردم عثمان را کشـتند و امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ۲۵ سال غصب خلافت، حکومت را به دست گرفت و تا سال ۴۰ هجری حکومت حضرت ادامه داشت تا آنکه در کوفه به شهادت رسید.

[۵] جزیه مبلغی است که بایـد یهـود و نصـاری طبق قراردادی که در مقابـل امتناعشـان از مسـلمان شـدن امضـا می کننـد به حکومت اسلامی بپردازند.

[۶] حضرت دو نامه فرستاده بودند: یکی برای حذیفه و دیگری برای مردم مدائن، که بعد از این نامه خواهد آمد.

[۷] در اینجا حضـرت با آنکه امکان صـراحت در کلام نداشـته ولی عبارات دقیقی به کار برده‌اند: اولاً عده‌ای از مسلمانان که همان منافقین بودند ابوبکر و عمر را انتخاب کردند. ثانیاً فقط آنان روش ابوبکر و عمر را می‌پسندیدند. ثالثاً آن منافقان ابوبکر و عمر را به

خلافت واداشتند یعنی دیگران را هم مجبور به پذیرش آن نمودند و این امر برای سایر مسلمانان اختیاری نبود.

[۸] عثمان پس از ۱۲ سال خلافت در ۸۶ سالگی با شمشیر مردم کشته شد و از ترس مهاجرین و انصار کسی جرئت دفن او را نداشت. پس از سه روز، پنهانی در نیمه شب او را در «حُشّ کوکَب» که مقبره‌ی یهودیان بود دفن کردند. هنگامی که معاویه به خلافت رسید آن محل را به مقبره‌های مسلمین متصل کرد!

بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۹۳.

[۹] یعنی ابوبکر و عمر و عثمان خودشان عنوان «امیرالمؤمنین» را برای خود تعیین کردند و مردم را وادار نمودند که آنان را با این لقب مخاطب قرار دهند.

آنگاه که ابوبکر پس از غصب خلافت، سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد تا آن‌حضرت برای بیعت با او بیاید، چنین پیغام فرستاد: به علی بگویید: «امیرالمؤمنین ابوبکر تو را فرامی‌خواند»!! امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ پیام فرستاد: سبحان الله! بخدا قسم زمان زیادی نگذشته که فراموش شود. بخدا قسم او خوب می‌داند که این لقب برای کسی جز من صلاحیت ندارد. پیامبر به او با شش نفر دیگر دستور داد به من با عنوان «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» سلام دهند ... بخدا قسم دروغ می گوید. به او بگویید: «نامی را که حق آن را نداری بر خود گذاشته‌ای، تو خوب می‌دانی که امیرالمؤمنین غیر توست».

هنگامی که عمر به خلافت رسید بعنوان اینکه جانشین ابوبکر است او را با عنوان «خلیفهٔ خلیفهٔ رسول الله» خطاب کردند! عمر گفت: این جمله طولانی می‌شود که هر خلیفه‌ای بیاید بگویند او جانشین جانشین فلان خلیفه است. شما مؤمنین هستید و من امیر شما هستم، پس نام «امیرالمؤمنین» مناسب‌تر است!

این گونه عمر لقب «امیرالمؤمنین» را رسماً به خود اختصاص داد، و خلفای غاصب بعد از او هم آن را به خود اختصاص دادند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خود صریحاً اختصاص آن را علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اعلام نمود تا آنجا که فرمود: «احدی قبل از علی امیرالمؤمنین نامیده نشده و احدی را غیر از او اجازه گذاردن چنین نامی نمی‌دهم».

در حدیث دیگر فرمود: «جایز نیست به این نام نامیده شود کسی که خدا او را به این عنوان ملقب نکرده است»؛ و در خطبه‌ی غدیر فرمود: «امیرالمؤمنین جز برادرم علی نیست، و این عنوان پس از من برای احدی جز او حلال نیست»، و نیز فرمود: «امیرالمؤمنین لقبی است که خداوند علی را بدان ملقب فرموده و مخصوص اوست» و یا فرمود: «یا علی، خدا تو را امیرالمؤمنین نامیده است و در این اسم احدی با تو شریک نیست».

بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۶۱، ج ۳۷: ص ۲۹۰ و ۳۳۱ و ۳۳۴

الغدیر: ج ۸ ص ۸۶. الیقین: ص ۱۶۰ و ۳۱۲ و ۳۵۲

مائة منقبة (ابن شاذان): منقبت ۲۶.

[۱۰] با توجه به اینکه اگر ملائکه به چشم بشر دیده شوند به صورت انسان در می‌آیند، جبرئیل نیز آنگاه که برای مردم ظاهر می‌شد بصورت دحیه کلبی که زیباروی نیز بوده می‌آمد.

[۱۱] بریده نیز مانند جوان ایرانی از مؤمنین استوار بوده که هر گاه با توطئه‌های دشمنان اهل بیت: رو به رو می‌شده با مداهنه و سستی عمل نمی‌کرده، بلکه برای حفظ ایمان خود تصمیم قاطعی می‌گرفته که نمونه‌ی آن را در اینجا می‌بینیم.

[۱۲] یعنی به اهداف الهی می‌رسیدید.

[۱۳] سوره‌ی حج: آیه‌ی ۲۷.

[۱۴] منظور کثرت جمعیت است که بیش از هفتاد هزار نفر از مدینه با حضرت همراه شدند، و با اضافه شدن قبایل بین راه تا مکه به یکصد و بیست هزار نفر رسیدندند.

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۵۰ و ۲۰۲.

[۱۵] می‌بینیم که بلافاصله پس از پایان مراسم، برنامه‌ی ابلاغ ولایت علی علیه‌السلام آغاز شده است.

[۱۶] سوره‌ی عنکبوت: آیات ۱ تا ۴.

[۱۷] یعنی دین آنان سلامت می‌ماند.

[۱۸] یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر روز به خانه‌ی یکی از همسرانش می‌رفت و آن روز نوبت عایشه بود.

[۱۹] یعنی چرا این سرّ را به من نمی‌گویی؟.

[۲۰] خداوند درباره‌ی این افشای سرّ عایشه آیاتی از قرآن در سوره‌ی تحریم: آیه‌ی ۳ به بعد نازل فرموده است: «وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزواجِهِ حَدیثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ، فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هذا قالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلیمُ الْخَبیرُ»، یعنی: «و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از همسرانش (عایشه) سخنی به پنهانی گفت و چون وی آن را افشا نمود و خدا هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از افشای او آگاه ساخت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخی از افشاهای او را به وی اظهار کرد و از برخی اعراض نمود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن همسرش (عایشه) افشا سر را خبر داد، او گفت: چه کسی تو را از این افشا باخبر ساخت؟ حضرت فرمود: خدای دانا و آگاه مرا خبر داد».

[۲۱] منظور منافقینی بودند که پس از فتح مکه مسلمان شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را بخشید و از آن پس بعنوان «طُلَقاء» – یعنی آزاد شدگان– شناخته می‌شدند.

[۲۲] منظور از این مسئله، «اعلام صاحب اختیاری علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام» است.

[۲۳] توطئه‌ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قله‌ی کوه با رماندن شتر حضرت در پرتگاه کوه، دوبار توسط این گروه خاص منافقین طراحی شد. یکی در جنگ تبوک و دیگری در حجة الوداع.

هنگامی که لشکر اسلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جنگ تبوک بازمی‌گشتند این عده از منافقین با یکدیگر تصمیم گرفتند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از گردنه‌ی کوه به پایین بیاندازند؛ و این مطلب از سوی خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده شد.

هنگامی که به نزدیکی کوه رسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس مایل است می‌تواند از زمین هموار کوه را دور بزند زیرا وسیع‌تر است»، و خود حضرت مسیر را از فراز کوه پیمود. مردم مسیر خود را از روی زمین هموار دور کوه قرار دادند جز آن عده که نقشه کشیده بودند. آنان به طور پنهانی قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز کوه آمدند.

حضرت به عمار دستور داد افسار شتر را بگیرد و حذیفه از پشت سر شتر را راهنمایی کند. در اثنای حرکت آنگاه که بر فراز کوه رسیده بودند ناگهان صدای دویدن منافقین را از پشت سرشان شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را محاصره کرده بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غضب کرد و به حذیفه دستور داد به آنان حمله کند و آنان را رد کند. حذیفه از مقابل به آنها حمله‌ور شد و با چوبدستی که همراه داشت بر سر و صورت مرکب‌هایشان زد و آنان را فراری داد؛ و در حالیکه توطئه‌گران روی خود را پوشانده بودند حذیفه توانست آنها را ببیند.

هنگامی که حذیفه را دیدند خداوند ترس را در دلهایشان انداخت و گمان کردند حیله‌ی آنان بر حذیفه معلوم شده است. از این رو به سرعت حرکت کردند و خود را به پای کوه رسانده و بین مردم رفتند.

حذیفه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت. حضرت فرمود: ای حذیفه، شتر را به حرکت درآور، و تو ای عمار حرکت کن! آنها سرعت گرفته و از گردنه بیرون آمدند و در پای کوه منتظر مردم شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حذیفه فرمود: از این گروه کسی را شناختی؟

- فقط مَرْکب فلان و فلان را شناختم، زیرا ظلمت شب آنها را در خود فرو برده بود و آنان رویشان را پوشانده بودند.

- آیا می‌دانید آن گروه سواره چه تصمیمی داشتند؟

- خیر، یا رسول الله.

- آنها حیله کرده بودند تا با ما مسیر را بپیمایند و هنگامی که گردنه در ظلمت شب فرو رفت مرا از آن به پایین بیاندازند.

- یا رسول الله، آیا دستور نمی‌دهید هنگامی که مردم آمدند گردنشان زده شود؟

- کراهت دارم از اینکه مردم بگویند: «محمد بر ضد اصحابش دست بلند کرده است». سپس برای حذیفه و عمار آنان را اسم برد و فرمود: این را کتمان کنید.

حذیفه می گوید: کسانی که قصد داشتند شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در بازگشت از جنگ تبوک بِرَمانند عبارت بودند از: ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، ابوسفیان، طلحه، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیده، ابوالاعور، مغیره، سالم مولی ابی‌حذیفه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری و عبدالرحمن بن عوف.

بحارالانوار: ج ۲۱ ص ۲۲۲ و ۲۴۷.

[۲۴] حذیفه در قسمت پنج این حدیث نام چهارده نفر را برده است که دقیقاً همان چهارده نفر توطئه گران تبوک هستند.

[۲۵] سوره‌ی حجر: آیات ۱۹۲ تا ۱۹۵.

[۲۶] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۶۷.

[۲۷] مفصل واقعه‌ی غدیر در فصل بعدی خواهد آمد.

[۲۸] از اینجا تا آخر خطبه روایت دیگر حذیفه است که در آن متن کامل سخنرانی حضرت آمده است. بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۱۳۱ تا ۱۳۳.

[۲۹] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۶۷.

[۳۰] «سلام» در اینجا بعنوان یکی از اسماء خداوند آورده شده است.

[۳۱] سوره‌ی توبه: آیه‌ی ۶۱.

[۳۲] تابعین کسانی هستند که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده‌اند، اما خود آن‌حضرت را ندیده‌اند.

[۳۳] در روایتی دیگر حذیفه می گوید: به خدا قسم ما در غدیر خم مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم. مجلس مملو از مهاجرین و انصار بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بپا خاست و فرمود: ای مردم، خداوند به من دستور داده و گفته است: «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ انْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ». من به جبرئیل گفتم: قریش درباره‌ی من چیزهایی می گویند. جبرئیل دوباره نازل شد و خبر آورد که «وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را صدا زد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام در طرف راست حضرت ایستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم، آیا شما بر این باور نیستید که من از خود شما بر شما سزاوارترم؟ گفتند: بلی، خدا را شاهد می گیریم. حضرت فرمود: ای مردم هر کس که من مولای اویم این علی مولای اوست.

شخصی از آن سوی مجلس گفت: یا رسول الله، معنی این سخن چیست؟ حضرت فرمود: «هر کس که من پیامبر اویم این علی امام اوست». سپس فرمود: «خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و و هر که او را دشمن می‌دارد دشمن بدار. کمک کن هر که او را کمک کند و خوار کن هر کس او را خوار کند».

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۹۳. عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۹۶.

[۳۴] یعنی علی علیه‌السلام رئیس مؤمنان و امیر آنان است.

[۳۵] جملاتی که با قلم سیاه داخل گیومه در این پاراگراف آمده ترجمه‌ی آیات سوره‌ی والعصر است که به صورت ضمنی تفسیر شـده است: «بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم، وَالْعَصْرِ، اِنَّ الاْـ نْسانَ لَفی خُسْرٍ، اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ».

[۳۶] یعنی من یک دست دارم و شما جمعیت بسیاری هستید و ممکن است بعضی از شما نتوانید بیعت کنید.

[۳۷] در روایتی حذیفه می گوید: به خدا قسم معاویه را دیدم که برخاست و با تکبر به راه افتاد و با عصبانیت از مجلس بیرون رفت. او دست راستش را بر شانه‌ی ابوموسی اشعری و دست چپش را بر شانه‌ی مغیرهٔ بن شعبه تکیه داده بود و می گفت: «ما محمد را در این گفتارش تصدیق نمی کنیم و به ولایت علی اقرار نخواهیم کرد».

خداوند درباره‌ی این عمل او آیه‌ای نازل کرد: «فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّی، وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّی، ثُمَّ ذَهَبَ اِلَّی أَهْلِهِ یَتَمَطّی، أَوْلی لَکَ فَأَوْلی، ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی»، یعنی «نه تصدیق کرد و نه نماز خواند، ولی تکذیب کرد و پشت نمود، سپس با تکبر به سوی یارانش رفت، عذاب مستحق توست »، (... سوره‌ی قیامت: آیات ۳۱ تا ۳۴).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم گرفت معاویه را بازگرداند و به قتل برساند، اما جبرئیل این آیه را آورد: «لاتُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ»، یعنی «در این باره سخنی مگو که عجله نکرده باشی»، (سوره‌ی قیامت: آیه‌ی ۱۶). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این دستور سکوت نمود.

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۹۴. عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۹۶.

[۳۸] در روایت دیگر آمده است: در غدیر خیمه‌ی حذیفه کنار خیمه‌ی اصحاب سقیفه قرار داشت. حذیفه از داخل خیمه‌اش شنید یکی از آنان می گوید: بخدا قسم محمد احمق است اگر گمان می کند امر خلافت بعد از او به علی می‌رسد. دیگری گفت: آیا او را احمق می‌نامی و نمی‌دانی که او دیوانه است؟ زیرا نزدیک بود در مقابل زن ابن ابی کبشه بیهوش شود!!! سومی گفت: او را رها کنید. می‌خواهد احمق باشد یا دیوانه! آنچه می گوید نخواهد شد!

حذیفه از سخنان آنان برآشفت. از این رو گوشه‌ی خیمه را بالا زد و سرش را داخل خیمه‌ی آنها نمود و گفت: در حالیکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین شما هست و وحی خدا بر شما نازل می‌شود چنین می کنید؟ به خدا قسم فردا صبح این خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهم گفت.

– ای حذیفه تو اینجا بودی و آنچه گفتیم شنیدی؟! این مطلب را کتمان کن که حق همسایگی امانتداری است!

– این از آن همسایگی‌ها و مجالسی نیست که باید امانتداری کرد! اگر من این جریان را از خدا و رسولش پنهان کنم نسبت به آنان دلسوزی نکرده‌ام.

– ای بنده‌ی خدا، هر چه می‌خواهی بکن! بخدا قسم نزد پیامبر سوگند یاد می کنیم که ما چنین سخنی نگفته‌ایم و تو بر ما دروغ بسته‌ای. گمان می کنی سخن تو را می‌پذیرد و سخن ما سه نفر را تکذیب می کند؟

– بعد از آنکه دِینَم را نسبت به خدا و رسولش ادا نمودم، مهم نیست که شما چه بگویید!

فردا صبح حذیفه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت در حالیکه علی علیه‌السلام نزد حضرت با شمشیر ایستاده بود سخنان آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد. حضرت سراغ آنان فرستاد و آنها را نزد خود احضار کرد و فرمود: چه گفته‌اید؟ گفتند: بخدا قسم ما چیزی نگفته‌ایم و اگر از ما سخنی به شما رسیده به ما دروغ بسته‌اند! جبرئیل این آیه را نازل کرد: «یَحْلِفُونَ بِاللهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا کَلِمَۀَ الْکُفْرِ وَ کَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ»، یعنی «به خدا سوگند یاد می کنند که آن سخن را نگفته‌اند در حالیکه سخن کفر را بر زبان آورده‌اند و بعد از مسلمان شدنشان کافر شده‌اند». (سوره‌ی توبه: آیه ۷۴).

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: هر چه می‌خواهند بگویند! من از آنان نمی‌ترسم و شمشیرم بر دوشم است. اگر آنها قصد سوئی

نسبت به من داشته باشند من هم با آنان مقابله خواهم کرد.

جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «صبر کن برای مقدری که خواهد شد»، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه جبرئیل گفته بود به علی علیه‌السلام خبر داد، و علی علیه‌السلام گفت: در برابر مقدرات پروردگار صبر خواهم کرد.

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۵۲. عوالم العلوم: ج ۳: ۱۵ ص ۵۳.

[۳۹] یعنی برای فرار از بیعت پس از خطبه و قبل از بیعت از غدیر خم خارج شده و به جحفه رفته بودند.

[۴۰] در روایتی دیگر حذیفه می‌گوید: پس از سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شخصی به نام «فهری» برخاست و گفت: آیا این سخنان را از نزد خود گفتی یا پروردگارت به تو امر کرده بود؟

حضرت فرمود: خداوند به من دستور داده بود. فهری گفت: خدایا، سنگی از آسمان بر ما بفرست. هنوز به نزدیک اثاثیه خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر او فرود آمد و او را خونین و مجروح کرد و همانجا بر زمین افتاد و کشته شد. سپس خداوند این آیه را نازل نمود: «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ»، یعنی «درخواست کننده‌ای عذاب واقع را درخواست نمود». (سوره‌ی معارج: آیه‌ی ۱).

بحارالانوار: ج ۳۷ ص ۱۳۶.

[۴۱] مردم به دلیل صعب العبور بودن کوه هرشی آن را دور زده و بالای کوه نمی‌آمدند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قصد داشت از بالای کوه برود و آن عده نیز برای انجام مقاصد شومشان بالای کوه رفتند.

[۴۲] زیرا اکثریت مردم در حال دور زدن کوه بودند و دیرتر به سمت دیگر کوه می‌رسیدند.

[۴۳] این دستور حاکی از اوج فتنه‌انگیزی منافقین است.

[۴۴] سوره‌ی بقره: آیه‌ی ۱۴۰.

[۴۵] یعنی همان کسانی که در عقبه‌ی «هرشی» نقشه‌ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اجرا کردند.

[۴۶] این اساسنامه‌ی سقیفه بعنوان یک قانون‌نامه‌ی دائمی بر ضد غدیر و امامان برگزیده‌ی الهی تنظیم شده است. به همین جهت برای فریب مردم آن روز و نسلهای آینده، با حیله‌گری تمام تدوین یافته و در آن به آیات قرآن استشهاد شده و از پایه‌های مسلّم اسلام بعنوان ابزاری بر ضد فرامین الهی استفاده کامل شده است. این نهایت فتنه‌گری اصحاب سقیفه را می‌رساند که اینچنین آینده‌های دور و نزدیک پیروان خود را پیش‌بینی کرده‌اند. برای روشن شدن سؤ استفاده‌های منافقین در این صحیفه، در هر فرازی به جهت‌گیری‌های آنان در پاورقی اشاره خواهیم کرد.

[۴۷] در اینجا از مدح مهاجرین و انصار در قرآن، به نفع این چند نفری که اساسنامه‌ی سقیفه را تهیه کرده‌اند سؤ استفاده شده، گویا همه‌ی مهاجرین و انصار از این صحیفه با خبر بوده‌اند، در حالیکه آن را ۳۴ نفر مخفیانه و بدون اطلاع احدی از مهاجرین و انصار تدوین کرده‌اند. گذشته از آنکه خداوند هیچگاه همه‌ی مهاجرین وانصار را مورد مدح قرار نداده، و این همه آیات مربوط به منافقین در قرآن مربوط به امثال همین گروه است.

[۴۸] این عبارات برای فریفتن نسلی که در آینده‌های دور از صدر اسلام قدم به عرصه می‌گذارد آورده شده است، وگرنه باید پرسید: آیا غدیر از ایام گذشته‌ی اسلام نبود و برای روزهای آینده‌ی اسلام نبود؟ پس چگونه چنین صحیفه‌ای با توجه به ایام گذشته‌ی اسلام تدوین شده است؟!.

[۴۹] بسیار جالب است که صحیفه‌ای توسط اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به فاصله‌ی کمتر از یک ماه پس از غدیر تدوین شود و در آن گفته شود «پیامبر کسی را برای خلافت بعد از خود معین نکرده است»!!.

[۵۰] سوره‌ی احزاب: آیه‌ی ۲۱.

[۵۱] باز هم استناد به آیه‌ی قرآن برای اثبات ادعای باطل بکار گرفته شده است. آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر

خلافت را بر عهده‌ی مسلمین گذاشت؟ آیا حتی یک مورد وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی فرموده باشد تا مردم هم در این جهت پیرو آن‌حضرت باشند؟!.

[۵۲] در این قسمت از تعصبات جاهلی و عواطف مردم برای زیر پا گذاشتن فرمان الهی سؤ استفاده شده است. برای این ادعا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه‌ای تعیین نکرده مسئله‌ی ارث بردن حکومت را مثل سلاطین مطرح کرده‌اند؛ در حالی که درباره‌ی امامان: مسئله مربوط به انحصار چنین لیاقتی در ایشان است و اینکه هیچکس جز ایشان صلاحیت چنین مقامی را ندارد، و به همین جهت درباره‌ی امام حسن و امام حسین علیه‌السلام عنوان پدر و فرزندی نیست تا توارث باشد.

از سوی دیگر برای تحریک تعصبات جاهلی مردم، مسئله‌ی سهیم بودن همه‌ی مسلمین را در خلافت مطرح کرده‌اند در حالیکه خلافت بیت المال نیست تا همه در آن شریک باشند، بلکه انتخاب بهترین است که توسط پروردگار انجام می‌گیرد، و هیچکس نمی‌تواند مانند خداوند بهترین را معین کند.

جهت دیگری که باعث آبرو ریزی اهل سقیفه شده ارتباط دادن خلافت با دولتمندی اغنیاء است. گویا خلافت سلطنتی است که هر کس آن را به دست گرفت ثروت اندوزی را آغاز می‌کند و اغنیا را گرد خود جمع می‌کند! لذا برای پیش‌گیری از این مشکل باید خلیفه عوض شود و در یک خاندان نماند تا همه‌ی ثروت نزد آنان نماند. البته حاکمان سقیفه چنین کردند و این کارشان در زمان عثمان به اوج خود رسید که مردم بر او شوریدند و او را کشتند.

[۵۳] پیداست که بشر خوب می‌داند انتخاب صاحب نظرانش به انتخاب خداوند نمی‌رسد. این چیزی بود که در تاریخ خلفای منتخب سقیفه عملاً بر همه معلوم گردید که خلفای غاصب در جهات ظلم و جهل و بی‌لیاقتی و گناه سرآمد روزگار خود بودند.

می‌بینیم برای التیام این نقص بشری، وصله‌ای بی‌مایه به سخنان خود افزوده‌اند که «بر اهل هر زمانی کسی که صلاحیت خلافت را دارد مخفی نمی‌ماند»، ولی تاریخ بخوبی نشان می‌دهد که بر اهل هر زمانی آنکه صلاحیت خلافت را داشته مخفی مانده است! چنانکه به جای علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که از هر جهت صلاحیت خلافت داشت، نالایق‌ترین افراد جای او را گرفتند.

[۵۴] به این صراحت در مقابل غدیر ادعا کردن در طول تاریخ هزار و چهارصد ساله‌ی غدیر دیده نشده است. ادعایی بدون دلیل و فقط به این بهانه که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خلاف آن را معتقدند! باید پرسید: کدام اصحاب؟ لابد همان ۳۴ نفر که همه منافق بودند! و یا به این بهانه که با جماعت مسلمین مخالف است! کدام مسلمین؟ لابد همان اعوان و انصار سقیفه که هیزم برای آتش زدن بیت فاطمه آوردند!.

[۵۵] می‌بینیم همان حدیث جعلی که هنگام غصب فدک در برابر فاطمه علیه‌السلام مطرح کردند، در اینجا پیش‌بینی نموده‌اند و به خیال خود غصب خلافت را مستند به حدیثی از مبلِّغ اعظم غدیر کرده‌اند. بعدها در گیر و دار سقیفه و فدک معلوم شد حتی احدی از دار و دسته‌ی خودشان هم حاضر به شهادت درباره‌ی صحت چنین حدیثی نیستند و تنها مدعی آن ابوبکر و عمر و عایشه بودند، و اوس بن حدثان- که در همین حدیث حذیفه بعنوان یکی از توطئه گران قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شده- به نفع آنان شهادت داد.

آنجا بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: آیا یک نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیدا نمی‌شود که در صحت این حدیث به نفع شما شهادت دهد که یک عرب بیابانی بنام اوس بن حدثان که با بول خود تطهیر می‌کند باید شاهد شما باشد؟!

کتاب سلیم: حدیث ۴. بحارالانوار: ج ۳۰ ص ۳۱۷.

[۵۶] باز هم می‌بینیم حدیث جعلی دیگری که در طول تاریخ یاران سقیفه بدان تمسک کرده‌اند، قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کارگاه سقیفه ساخته شده است. جالب این است که در مقابل مستند صریح و محکمی مانند غدیر، به چنین احادیث جعلی تمسک می‌شود.

سخن اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در طول عمر خود و بخصوص در غدیر، انحصار امامان دوازده‌گانه است، و اینکه این انحصار به خاطر لایق نبودن هیچ شخص دیگری بجز آنان است، چرا که مقام امامت مانند نبوت است و باید قداست آن را داشته باشد و مجرد یک ریاست نیست که هر بی سر و پایی بتواند آن را در دست بگیرد.

می‌بینیم برای فرار از این قداست که هیچگاه غاصبین خلافت- حتی به تظاهر- قادر بر نشان دادن آن نیستند چنین حدیثی را جعل نموده‌اند تا با بالابردن مقام صحابه چنین قداستی را در آنان نشان دهند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بارها این مطلب را فرموده است که روز قیامت عده‌ای اصحاب مرا بر سر حوض کوثر از من دور می‌کنند چرا که بعد از من از دین برگشته‌اند و به قرآن و عترت من جسارت کرده‌اند.

[۵۷] سوره‌ی حجرات: آیه‌ی ۱۳.

[۵۸] نکته‌ی اساسی در خطابه‌ی غدیر که دست دشمنان را بکلی بسته است تعیین خط امامت تا روز قیامت وانحصار آن در دوازده امام از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. در برابر چنین اقدام دقیقی که خدا و رسول فرموده‌اند، اصحاب صحیفه آیه‌ای از قرآن را دلیل غصب خلافت قرار داده‌اند که «اِنَّ اَکْرَمُکُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقیکُمْ»!

یک آیه‌ی کلی را در برابر کلام صریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار دادن به معنای جسارت به ساحت مقدس خدا و رسول است. خداوند که خلافت را منحصر در دوازده امام فرموده در واقع آنان را با تقوی‌ترین مردم هر زمان معرفی نموده است. واقعاً باید پرسید: کدامیک از خلفای سقیفه نشان دادند که با تقواترین مردم هستند؟ و باید سؤال کرد: در زمان هر یک از ائمه: چه کسی را با تقوی‌تر از آن امام می‌توان یافت؟

پر مدعا و توخالی همین اصحاب سقیفه‌اند که در طول تاریخ غصب خلافت همیشه و از هر جهت از همه‌ی مردم عقب‌تر بوده‌اند!!؟.

[۵۹] اینکه حقوق همه‌ی مسلمین مساوی است، در برابر ظلم عظیمی است که خلفای سقیفه بر مردم روا داشتند و نگذاشتند حقوق همه‌ی مسلمانان حفظ شود، بلکه حق عده‌ای را حفظ کردند و حق عده‌ای دیگر را پایمال نمودند. ولی معنای رسیدن همه‌ی مردم به حقوق خود این نیست که همه‌ی مسلمین می‌توانند امام شوند و هیچ فرقی در این باره بین آنان نیست. چنین مطلبی را هیچ اجتماعی و هیچ عقلی نمی‌پذیرد. پیداست که امامت شایستگی‌هایی لازم دارد که فقط با دارا بودن آنها کسی می‌تواند در آن منصب قرار بگیرد، وگرنه خلفای نالایق همان ثمرات شوم سقیفه را به دنبال خواهند داشت که به آبروی اصل اسلام هم ضربه زدند و باعث شرمندگی خود و همه‌ی اهل اسلام در برابر ملل دیگر شدند.

[۶۰] تمسک به «جماعت مسلمین» و خلیفه‌ی این چنینی را نماینده‌ی آنان معرفی کردن بهانه‌ای است برای ظلم آزادانه و بی‌قید و شرط، بطوری که هر کس در برابر آن قد عَلَم کرد به جرم مخالف با جماعت مسلمین و بر هم زدن اتحاد آنان باید کشته شود!

در طول تاریخ سقیفه هم عملاً این کار صورت پذیرفته و امثال مالک بن نویره که گفتند: «ما بر اعتقاد مسلمانی خود باقی هستیم و فقط خلیفه‌ی تعیین شده در غدیر را قبول داریم و خلیفه‌ی سقیفه را قبول نداریم» از دم شمشیر گذرانده شدند. حتی بانویی به نام اُمفَروه که با ابوبکر اعلام مخالفت کرد و گفت: «من فقط خلیفه‌ی راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را قبول دارم» به دستور او اعدام شد!

الثاقب فی المناقب: ص ۲۲۶. شرح نهج البلاغهٔ: ج ۱۷ ص ۲۱۴.

[۶۱] باز می‌بینیم از جعل و تحریف فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابا نداشته‌اند و به آن‌حضرت نسبت داده‌اند که «امت من هیچگاه بر گمراهی متفق نخواهند شد»، در حالیکه حتی به اقرار اهل سقیفه بارها و بارها امت بر باطل متفق شده‌اند، تا آنجا که یزید را پذیرفته‌اند و حسین عزیز علیه‌السلام را سر بریده‌اند! آیا این اتحاد مردم بر حق بوده است؟ آیا ما هم باید چشم و گوش بسته پیرو چنین اتحادی شویم؟!.

[۶۲] کنایه از اینکه روز قیامت در پیشگاه عدل الهی، این سند اصلی ظلم را عرضه کنم و به همه نشان دهم.

[۶۳] سوره‌ی بقره: ۷۹.

[۶۴] سوره‌ی نساء: آیه‌ی ۱۰۸.

[۶۵] اشاره به ماجرای قریش در مکه است که وقتی انواع مبارزه و مقابله با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تجربه کردند و به نتیجه‌ای نرسیدند در مکانی به نام «دارالنَدوة» جمع شدند و پیمان‌نامه‌ای بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش نوشتند. خلاصه‌ی آن پیمان این بود که با بنی‌هاشم هم غذا نشوند و صحبت نکنند و معامله نکنند. با آنان ازدواج نکنند و به آنها نیز اجازه‌ی ازدواج با قریش را ندهند. با آنان همنشین نشوند مگر اینکه محمد را به قریش تحویل دهند تا او را بکشند! همه‌ی قبایل قریش مانند یدی واحد بر قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متحد شده بودند. بر این صحیفه چهل مُهر و امضا توسط بزرگان قریش زده شد و آن را در کعبه آویزان نمودند.

بحارالانوار: ج ۱۹ ص ۲ -۱.

[۶۶] پس امضاکنندگان صحیفه‌ی ملعونه باید گردن زده می‌شدند و آن جنایت بزرگ مستحق چنین جزایی بود.

[۶۷] یعنی بعنوان همسران من زندگی آنان را تأمین کن و آنها را از جانب من طلاق مده.

[۶۸] یعنی با این طلاق آنان را از عنوان همسری من اخراج کن، که معنای چنین طلاقی- که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌شود- بیزاری خدا و رسول است.

[۶۹] اشاره به فاش ساختن راز غدیر بود که حضرت او را به کتمان آن سفارش کرده بود، و قبلاً ذکر شد.

[۷۰] این خبر را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۲۵ سال قبل از وقوع آن خبر داد. در سال ۳۵ هجری که عایشه به تحریک طلحه و زبیر بر ضد امیرالمؤمنین علیه‌السلام قیام کرد، ام‌سلمه پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به او یادآور شد و سگهای حوأب را نیز به یاد او آورد، ولی او توجهی نکرد و از مدینه به مکه رفت و از آنجا راهی بصره شد.

عایشه در مسیر جنگ جمل قبل از بصره به مکان آبادی که «حوأب» نام داشت رسید. در اثر پارس سگهای حوأب شترهای پر قدرت او نیز رمیدند. یکی از لشکریان گفت: آیا نمی‌بینید سگهای حوأب چقدر زیادند و چگونه با قدرت پارس می‌کنند؟

عایشه با شنیدن این سخن سراسیمه افسار شتر را کشید و گفت: آیا اینها سگهای حوأب هستند؟ مرا زود از اینجا عبور دهید! مرا از اینجا رد کنید که شنیدم پیامبر در جمع همسرانش می‌گفت: «ای کاش می‌دانستم سگهای حوأب بر کدامیک از شما پارس خواهند کرد»! و نیز می‌فرمود: «سگهای حوأب بر یکی از شما در راه جنگ با جانشین من علی بن ابی‌طالب پارس می‌کنند».

بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۱۳۹ تا ۱۴۸.

[۷۱] پیداست که اسامه از توطئه‌های آنان اطلاع نداشته است؛ و آنان تصمیم داشته‌اند به هر قیمتی شده او را راضی به بازگشت نمایند.

[۷۲] «صهیب» غلام عمر بود و عمر به وی اعتماد کامل داشت.

[۷۳] حذیفه ماجرای سقیفه را با اشاره ذکر کرده، و ما در اینجا ملخصی از آن را می‌آوریم:

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، توطئه‌های پنهانی از سوی مهاجرین و انصار آشکار شد، و هر یک برای تصاحب مقام خلافت اقداماتی انجام داده و با یکدیگر درگیر شدند. در این میان اصحاب صحیفه‌ی ملعونه با پیش‌بینی‌های لازم و توافق عده‌ای از انصار، توانستند خلافت را غصب کنند.

آغاز ماجرا چنین بود که انصار نزد سعد بن عباده آمده و او را به سقیفه‌ی بنی‌ساعده آوردند. هنگامی که عمر این خبر را شنید به ابوبکر اطلاع داد و با ابوعبیده با سرعت به سوی سقیفه حرکت کردند.

در سقیفه جمع زیادی از انصار بودند و سعد بن عباده بین آنان در حال بیماری بود. با آمدن ابوبکر و عمر بر سر مسئله‌ی خلافت درگیری آغاز شد و تا آنجا ادامه پیدا کرد که ابوبکر در آخر سخنانش به انصار گفت: اینک شما را به بیعت با عمر یا ابوعبیده دعوت می‌کنم! و من هر دو به را برای خلافت پیشنهاد می‌کنم و هر دو را سزاوار آن می‌دانم!!

عمر و ابوعبیده گفتند: سزاوار نیست که ما از تو پیشی بگیریم. ای ابوبکر، تو اولین اسلام آورنده‌ی ما هستی و همراه پیامبر در غار بوده‌ای!! تو به این امر سزاوارتری!

انصار گفتند: دوست نداریم کسی خلافت را در دست بگیرد که نه از ما باشد و نه از شما. پس امیری از ما و امیری از شما انتخاب می‌کنیم و همه خلافت آن دو را می‌پذیریم؛ به این شرط که اگر از دنیا رفت دیگری را از انصار انتخاب کنیم.

ابوبکر پس از مدح مهاجرین گفت: ای انصار، شما کسانی هستید که فضل و خوبیهایتان در اسلام منکر ندارد! خداوند و پیامبرش شما را به عنوان انصار دینش پذیرفته‌اند. پیامبر مهاجرتش را به سوی شما قرار داد و منزل همسران او در بین شما است. هیچ کس بجز مهاجرین اولیه بهتر از شما نیستند!! آنها امیرانند و شما وزیرانید!

حباب بن منذر برخاست و گفت: «ای انصار، دست نگه دارید. مردم در سایه‌ی شمایند و کسی جرأت نمی‌کند با شما مخالفت کند. مردم هرگز بدون اشاره‌ی شما حرکت نخواهند کرد»، و سپس انصار را مدح نمود و گفت: اگر مهاجرین از امیر بودن شما بر ایشان ابا دارند، ما نیز به امیر بودن آنان راضی نیستیم. ما این پیشنهاد را که هم از ما و هم از آنان امیر باشد، نمی‌پذیریم.

عمر بن خطاب برخاست و گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف جای نخواهند گرفت! عرب راضی نمی‌شود که شما را امیر خود قرار دهد در حالیکه پیامبرشان از قوم دیگری باشد، و عرب مانع نمی‌شود کسی بر آنان امیر باشد که پیامبرشان در آنها باشد!

پس از او حباب بن منذر دوباره برخاست و سخنانی گفت و عمر بن خطاب نیز به او جوابی داد. سپس به ابوعبیده گفت: تو سخن بگو. ابوعبیده برخاست و در فضیلت انصار بسیار صحبت کرد.

بشیر بن سعد که یکی از بزرگان انصار بود هنگامی که دید انصار به سوی سعد بن عباده روی آورده‌اند تا وی را امیر کنند طبق توافقی که با اصحاب صحیفه داشت که نگذارد خلافت به انصار برسد با سخنانی که مطرح نمود سعی کرد مسئله‌ی خلافت سعد را منتفی کند! و بر خلافت مهاجرین راضی شد.

ابوبکر گفت: این عمر و این ابوعبیده دو بزرگ قریش هستند که با هر کدام می‌خواهید بیعت کنید! عمر و ابوعبیده گفتند: با وجود تو ما خلافت را به دست نمی‌گیریم! دست خود را بده تا بیعت کنیم. بشیر بن سعد گفت: من هم سومین شمایم.

هنگامی که مردم دیدند بشیر بن سعد از بزرگان انصار با ابوبکر بیعت کرد آنان نیز برای بیعت به سوی ابوبکر ازدحام نمودند، و در این میان سعد بن عباده- که در بستر بیماری به حالت خوابیده بود- زیر دست و پای مردم قرار گرفت و در حالی که می‌گفت: مرا کشتید!

عمر گفت: سعد را بکشید! خدا او را بکشد! قیس پسر سعد بن عباده برخاست و ریش عمر را گرفته و سخنانی گفت، و با پا در میانی ابوبکر آن غائله به پایان رسید!!! سپس سعد بن عباده گفت: «مرا از این مکان فتنه بیرون ببرید» و او را به منزلش بردند.

بعد از آن که همه‌ی مردم بیعت کردند، ابوبکر سراغ سعد فرستاد که بیا و بیعت کن، اما او امتناع نمود. هنگامی که پیام سعد را به ابوبکر رساندند عمر گفت: «او باید بیعت کند»، اما بشیر بن سعد گفت: «او لج کرده است و هرگز بیعت نخواهد کرد مگر اینکه بکشد یا کشته شود، و کشته نمی‌شود مگر آنکه اوس و خزرج نیز همراه او کشته شوند! پس او را ترک کنید که ترک وی ضرر ندارد». آنها سخن بشیر را قبول نموده سعد را به حال خویش رها کردند.

بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۱۷۹ تا ۱۸۸.

[۷۴] هنگام ورود عایشه و طلحه و زبیر به بصره، عثمان بن حنیف حاکم آنجا بود. طلحه و زبیر برای در دست گرفتن حکومت و

تصرف بیت‌المال، شبانه به همراه اصحابشان وارد شهر شدند تا به دارالاماره رسیدند در حالیکه عثمان بن حنیف از آنان خبر نداشت.

جلوی در کسانی ایستاده بودند و از بیت المال محافظت می‌نمودند. طلحه و زبیر و اصحابشان حمله کرده و چهل نفر از آنان را با زجر کشتند. سپس سراغ عثمان بن حنیف رفتند، و دست و پای او را بسته و محاسن صورتش را کندند.

این اخبار به حکیم بن جبله رسید و او در قومش ندا داد: به این گمراهان و ظالمان حمله کنید که خون حرام را بر زمین ریختند و اشخاص صالح را کشتند و آنچه خدا حرام کرده بود حلال کردند.

هفتصد نفر از طایفه‌ی «عبد القیس» به حکیم پاسخ مثبت دادند و در مسجد جمع شدند. سپس حکیم سوار بر اسب شده و نیزه در درست گرفت و اصحابش نیز از او متابعت کردند، و آنقدر جنگیدند که مجروحان و کشته شدگان بسیاری بر روی زمین افتادند.

یک نفر از دشمنان به حکیم به جبله حمله کرد و با شمشیر پای راست او را قطع نمود. حکیم پای قطع شده‌اش را برداشت و بر او زد. آن شخص با ضربه‌ای که از پای حکیم خورده بود بر زمین افتاد. برادر حکیم به جبله به نام اشرف نزد او آمد و گفت: «چه کسی این ضربت را به تو زد»؟ حکیم به کسی که او را زده بود اشاره کرد.

اشرف به سوی او حمله نمود و چنان با شمشیر به وی زد که کشته شد. ناگهان لشکر عایشه به اشرف و برادرش حکیم هجوم آورده و بعد از کشتن آن دو متفرق شدند.

کتاب الجَمَل (شیخ مفید): ص ۲۸۲ تا ۲۸۴.

[۷۵] این جلمه کلمه‌ی رمز جنگ بود که با گفتن آن حمله آغاز شد.

[۷۶] منظور جوان ایرانی است که نامش «مسلم» بود.

داستان غدیر

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : حساس‌ترین فرد از تاریخ غیا، داستان غدیر/ ترجمه و نگارش جمعی از دبیران تقریظ علی‌اکبر فیاض

مشخصات نشر : مشهد.

مشخصات ظاهری : ب ص ۱۹۵

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه ۱۹۵ - ۱۸۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۶۴۷

از استاد دانشمند جناب آقای دکتر علی اکبر فیاض

در این رساله زیبا که به همت جمعی از دبیران محترم مشهد به عرصه وجود آمده است ، نظر مؤ لفان بر آن بوده که گزارشی از واقعه غدیر خم ، همراه با خلاصه ای از سیر تاریخی این بحث مهم مذهبی در عالم اسلام ، در دسترس خوانندگان فارسی زبان گذشته شود.

در طی فصولی که برای تقسیمات رساله در نظر گرفته شده است ، نویسندگان نخست واقعه غدیر را به شرح یاد می کنند، سپس به ذکر مؤ لفان و مورخان اسلامی که در کتابهای خود این واقعه را ذکر کرده اند، یا کتاب خاصی در آن باب به قلم آورده اند می پردازند و فصل جداگانه ای را به ذکر آیاتی در قرآن کریم مربوط به این واقعه است اختصاص می دهند. آنگاه در باره اهمیت

غدیر در دوران اسلام و اهتمامی که هم از روزگارهای قدیم در میان مسلمانان به اقامه مراسم این عید بوده است سخن می رود، و با فهرستی از عده ای از مؤ لفان مورد نظر، این مبحث را تکمیل می کنند.

بخش اصلی و اساسی رساله ، فصل نخستین آن است که در این فصل داستان غدیر با انشایی بلند و رنگین و در عین حال روان و بی تکلف ، انشایی که شور ایمان و اخلاص ، جانداری و گرمی خاصی به آن بخشیده است ، شرح داده شده است ، و با استعمال فعل نقلی (زمان حال به معنی ماضی) خاصی به انشای خود می دهند.

داستان از حجهٔ الوداع یعنی از سفر پیغمبر از مدینه به مکه شروع می شود و حتی برای بیشتر روشن کردن صحنه ، نظر جامعی به محیط داستان انداخته شده و دورنمایی از وضع اسلام در سال دهم هجری آورده شده است تا خواننده - به اصطلاح نویسندگان - بتواند در نقطه مرتفعتری بایستد، و از آنجا چشم انداز این تاریخ را با همه سعه و پهناوری آن بینند. سفر حج آغاز می شود؛ هجوم واردین به مدینه ، جوش جمعیت ، تشکیل کاروان ، احرام پیغمبر، و بسیاری مناظر دیگر که در این پرده نقاشی تصویر شده است ، زیبا و دیدنی است .

در فصول بعد، کار در زمینه تحقیق و تتبع است و البته انشا مناسب با آن زمینه است ، مرجع مؤ لفین در این بخش ، کتاب (الغدیر) علامه امینی بوده است که بدون شک ، جامعترین و وثیق ترین منابع موجود در این باب است . در مواردی هم به منابع دیگری نیز مراجعه داشته اند که نام آن ها در ذیل صفحات ثبت شده است . این تقید به ذکر مرجع در پای صفحه نیز از مزایای این نوشته است و کاری است که بسیاری از تاریخ نویسان . هنوز از اهمیت آن غفلت دارند و امید است که کم کم به این رسم پسندیده در نوشته های استنادی عادت کنند و با آن ماءنوس بشوند.

خلاصه آنکه این قسمت از رساله ، پرتو کوچکی است از فروغ عظیم کتاب (الغدیر). به عبارت دیگر: قطره ای است از آن دریای موج خیز، و معلوم است که به قول مولانا:

آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید

و واقع این است که تا وقتی که کتاب (الغدیر) که شاهکار مؤ لفات روحانی عصر ماست به زبان فارسی ترجمه نشده و در دسترس خوانندگان فارسی زبان قرار نگرفته است ، بسیار بجاست که رساله هایی مانند این رساله بر مبنای التقاط از آن کتاب نوشته شود، تا مردم از آن بهره مند بشوند و مخصوصا متصدیان کار تعلیم و تربیت از این منابع برای آموزش شاگردان خود استفاده کنند.

یقین است که خوانندگانی که از این رساله زیبا استفاده می کنند، از مساعی نویسندگان محترم آن سپاسگزار خواهند بود و مزید توفیق ایشان را در راه خدمت آرزو خواهند داشت .

پیشگفتار

داستان زندگی بشر مجموعه ای از حوادث و پیشامدهاست که قهرمانان صحنه های حساس آن ، افرادی هستند که فکر نجات بخشی و اصلاح طلبی با جانشان درآمیخته است . در تاریکیهای قرون گذشته ، چهره های تابناکی به چشم می خورند که با فروغ ملکوتی و شعاع معنویت خویش ، روشن کننده افکار و رهنمای آیندگان در راه افتخارات و پیروزیها بوده اند.

اینان ره آموزانی هستند که به ارج واقعی انسان پی بردند و راضی نگشتند این موجود عالیقدر که روزی نیرومندترین عناصر طبیعت ، مسخر دانش و آزمایش او خواهد شد، از شناخت گوهر والای خود غافل بماند و تا آنجا به پستی گراید که در برابر جمادی سرد یا گرم کرنش کند.

خواستند انسان به خاور تابناک علم ره یابد و به پایگاه عالی خودشناسی و خداپرستی عروج کند، تا نتیجه اصلی زندگانی پر رنج

خود را بیابد.

صفحات درخشان کارنامه انسان ، سرگذشت مجاهدات همین رادمردان است که با مشعل فروزان فضیلت و دانش ، رهگذر ابهام آمیز زندگی را روشن ساخته جهانیان را به سرمنزل سعادت و کمال رهنمون گشته اند.

چهارده قرن پیش ، در آن زمان که کرانه های افق آدمیت را غبارهای تیره انحراف و گناه و نادانی پوشانیده بود، در عصری که ابناء بشر از هر پدیده و موجودی به زیان خویش استفاده می کردند و گویی با کائنات و نظام شگفت انگیز تکوین در افتاده بودند، در محیطی که نور ایمان و حقیقت خاموش شده بود و ستارگان فضیلت افول کرده بودند، انسانی برگزیده و کامل به نام محمد (صلی الله علیه و آله) به عنوان آخرین فرستاده خدای بزرگ در سرزمینی خشک و دور از فضائل و تمدن قیام کرد.

او بیست و سه سال در سخت ترین شرایط، با شرک و جهل و ظلم و فساد مبارزه کرد و با روحی سرشار از محبت و عواطف انساندوستی ، مردم را به برادری و برابری ، دانش و دادگری ، توحید و پرهیزگاری دعوت کرد. دین کامل اسلام را بنیان گذارد و بزرگ نامه آسمانی یعنی (قرآن مجید) را به جهانیان عرضه داشت و مجموعه ای از قوانین و سنن را که متضمن سعادت دو جهان و ترقیات مادی و معنوی بشر است ، در بخش عظیمی از جهان گسترش داد و توده های زندگی را به آیین اسلام درآورد.

بدیهی است که پیامبر عالیقدر اسلام ، پس از عمری کوشش و مجاهده در راه خدا و گشایش مکتب فضیلت و تقوی ، خوب می دانست که حفظ این سازمان وسیع و نشر تعالیم مقدس آن را بعد از او پیشوایی چون خودش لازم است ، پیشوایی که آیینه تمام نمای حق و نمودار کمالات انسانی و رهبری خردمند و گرداننده ای مدبر و دادگر باشد. بر مبنای این اصل مسلم ، در آخرین روزهای زندگی پر افتخار خود صحنه حساس غدیر را در آن انجمن پهناور صحرایی به وجود آورد و بدین ترتیب مهمترین امر دینی و اجتماعی را انجام داد و شخصی را که از هر جهت شایسته برای رهبری و امارت بر مسلمانان بود، تعیین کرد.

لایق مردی که از خردی در پرتو تربیت مستقیم حضرتش قرار گرفته و به عالیترین درجه عظمت و حق شناسی ارتقا یافته بود. و هم او قرآن ناطق و سرچشمه فضایل و نمونه عملی دستورات اسلام بود.

اینک آن چه از نظر شما دانش پژوهان می گذرد، شرح و تفصیل واقعه دینی و تاریخی غدیر است که برجسته ترین حادثه معنوی و اجتماعی تاریخ اسلام به شمار می رود.

باری ، پس از (واقعه غدیر) و آیاتی آسمانی که درباره آن واقعه نازل گشت ، و سفارشهای بسیار مؤ کد پیامبر اکرم ، شماری از اصحاب آن حضرت ، امامت علی (ع) را اصلی دینی شناختند، و اهمیت غدیر را به دست فراموشی نسپردند؛ مردان و زنانی مخلص و فداکار، از مهاجران (مردم مکه) و انصار (مردم مدینه)، شیعه و پیرو علی گشتند، و سپس گروههایی دیگر از عرب به آنان پیوستند، و همواره در راه امامت و حکومت آن امام فداکاری کردند، و شهیدانی بسیار دادند؛ چنانکه در تواریخ معتبر اسلامی آمده و مشهور است ... بدینگونه مذهب تشیع و اعتقاد به امامت حضرت علی علیه السلام و فرزندان او، نخست از میان خود اصحاب ، بر پایه مبانی دینی و قرآنی که یاد شد، شکل گرفت و رو به گسترش نهاد...

سپس نیاکان حقیقت جوی ما ایرانیان که از تعصبات قومی و نژادی بر کنار بودند، و حقانیت و شایستگی علی و فرزندانش را دریافته بودند، به دامان والای آنان درآویخته مذهب تشیع را پذیرفتند و در راه ترویج و نشر آن ، مجاهدتهای گرانبها کردند.

ولی متاءسفانه اغلب دانش آموزان و جوانان و نوجوانان از عظمت داستان غدیر بیخبرند و ارزشی را که این واقعه در تاریخ ملی و دینی ما دارد نمی توانند. لذا ما بر آن شدیم که این موضوع مهم تاریخی و دینی را از روی مدرکی موثق و جهانی به دست آورده در دسترس ایشان قرار دهیم و مقام امیرالمؤ منین علی (ع) و مذهب شیعه را از نظر دانشمندان غیر شیعی به آنان بنمایانیم .

باشد که از این رهگذر، بیشتر متوجه حقانیت و ارزش معنوی مذهبی که دارند گشته در حفظش بکوشند و در بکار بستن دستورات پیشوایانش بیش از پیش سعی کنند. امید است مجد و عظمت دنیوی را در سایه تعلیمات مکتب علوی به کف آورند و به سعادت

دو جهان نایل گردند.

از آغاز شاهنامه

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد

خداوند کیهان و گردون سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

ز راه خرد درنگر اندکی

که معنی مردم چه باشد یکی ؟

تو را از دو گیتی بر آورده اند

به چندین میانجی بپرورده اند

نخستین فطرت پسین شمار

تویی ، خویشتن را به بازی مدار

تو را دین ددانش رهاند درست

ره رستگاری ببایدت جست

چو خواهی که یابیزهر بدرها

سر اندر نیاری به دام بلا

به گفتار پیغمبرت راه جوی

دل از تیرگیها بدین آب شوی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

که من شهر علمم علیم درست

درست این سخن گفت پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخن راز اوست

تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

منم بنده اهل بیت نبی

ستاینده خاکپای وصی

حکیم این جهان را چو دریا نهاد

بر انگیخته موج از او تند باد

چو هفتاد کشتی بر او ساخته

همه بادبانها بر افراخته

یکی پهن کشتی بسان عروس

بیاراسته همچو چشم خروس

محمد بدو اندرون با علی

همان اهل بیت نبی و وصی

اگر چشم داری به دیگر سرای

به نزد نبی و وصی گیر جای

گرت زین بد آمد گناه من است

چنین است آیین و راه من است

بر این زادم و هم بر این بگذرم

چنان دان که خاک پی حیدرم

نباشد جز از بی پدر دشمنش

که یزدان به آتش بسوزد تنش

هر آن کس که در دلش بغض علیست

ازو زارتر در جهان زار کیست ؟

نگر تا نداری به بازی جهان

نه برگردی از نیک پی همرهان

نکویی به هر جا چو آید به کار

نکویی گزین وز بدی شرم دار

دلت گر به راه خطا مایل است

ترا دشمن اندر جهان خوددل است

(فردوسی)

داستان غدیر

قسمت اول

ده سال از هجرت پیامبر بزرگ اسلام می گذرد. در خلال این مدت ، شالوده دین مقدس اسلام در پرتو مجاهدات و مبارزات شبانروزی محمد(ص) و یاران وفادارش گذارده شده است .

دامنه تعلیمات قرآن مجید هم اکنون به آن سوی مرزهای جزیرهٔ العرب رسیده است . اوضاع آشفته و پریشان قبایل عرب به تدبیر و رهبری خردمندانه نبی اکرم سر و صورتی یافته و آتش فتنه ها، قتلها، غارتها، برادرکشیها خاموش شده و نغمه دوستی و برادری اسلام (انما المؤ منون اخوهٔ) دلها را به یکدیگر نزدیک ساخته و رشته محکمی از اتحاد و اتفاق ایجاد کرده است .

در این مدت تقریبا تعالیم اسلام گسترش یافته است . اقوام و طوایف بسیاری در سایه دستورات سعادت بخش محمد به آیین مقدسش گرویده اند. دژهای مستحکم خیبر به پایمردی دلاورمرد جنگنده اسلام گشوده شده است و سرداران خیبر فاتح مسلمان هر روز برای گشودن دروازه های امپراطوریهای ایران و روم آمادگی بیشتری پیدا میکنند. قیام مردانه و مجاهدات حکیمانه محمد(ص) در برابر جهل و بت پرستی ، اجتماعات بزرگی را به کیش آسمانی اسلام درآورده است . اینک پس از یک عمر تلاش و کوشش و ده سال دوری از موطن اصلی ، پیشوای شصت و سه ساله اسلام مصمم است که به منظور برگزاری مراسم حج به شهر مکه سفر

کند، و برای اولین و آخرین بار در اجتماع بزرگ اسلامی که در ماه ذیحجه پیرامون خانه خدا تشکیل می گردد، شرکت جوید.

خبر تصمیم پیامبر اکرم به سفر حج و اعلام حرکت او به سوی مکه معظمه ، توده های انبوهی از قبایل بزرگ عرب و سایر مردم مسلمان را همچون سیل به سوی مدینه سرازیر می کند؛ مردمی که از راههای دور و نزدیک طی طریق می کنند تا به حضرتش اقتدا کنند و همسفرش باشند و به افتخار برگزاری این سنت بزرگ در حضورش ، نائل آیند.

هم اکنون روز شنبه بیست و پنجم ماه ذیقعده سال دهم هجرت است . وضع شهر مدینه گویی با دیگر روزها فرق کرده است . جنب و جوش بیسابقه یی است . در بیشتر خانه ها و منازل ، افرادی خود را برای سفر آماده می کنند. در کوچه ها و معابر پر پیچ و خم شهر عده ای به شتاب در رفت و آمدند. دسته ای با کسان خود وداع می کنند و به عجله خود را به کاروانهای مکه می رسانند. هیاهویی برپاست و جمعیت فراوانی از مرد وزن به بدرقه عزیزان خود آمده اند و در حالتی که قطرات اشک از چشمانشان سرازیر است ، کاروانیان را سفر به خیر می گویند.

در این میان ، پیامبر عظیم الشاءن اسلام پس از غسل و نظافت ، تنها در دو جامه صحرایی ، پیاده در پیشاپیش مردم حرکت می کند و به همراهیش کلیه افراد خاندان ، زنان و مهاجران ، انصار و سایر مسلمانان در حرکتند. پس از چند ساعت این قافله بزرگ ، شهر مدینه را پشت سر گذارده به جانب مکه روان می شود. در این هنگام به واسطه شیوع بیماری آبله ، عده کثیری از اهالی مدینه مبتلایند و قادر به همراهی پیغمبر در این سفر نیستند. با وجود این ، جمعیت بزرگی - که شمارشان بنابر اقوال مختلف مورخین بین نود هزار تا صد و بیست و چهار هزار نفر است - کاروان همسفر پیامبر را به قصد حج تشکیل می دهند.

مسافت میان مدینه به مکه در فاصله ده روز پیموده می شود. این قافله بزرگ مدت پنج روز منازلی را طی میکند و پس از عبور از (سقیا)، صبحگاه پنجشنبه روز ششم به محلی به نام (ابواء) فرود می آید. به دستور نبی اکرم کاروانیان در این مکان توقف زیادتری می کنند.

او علاقه مند است چند ساعت در این منزلگاه بماند واز نزدیک در کنار آرامگاهی که از مدتها قبل مشتاق زیارت آن بوده است دعا کند. اینجا سرزمینی است که سالها پیش ، زنی جوان در آغوش خاکهای گرمش به خواب ابدی فرو رفت و کودک خردسال خود را یتیم و بی سرپرست در زیر آسمان نیلگونش به خدای بزرگ سپرد؛ کودکی که اینک در قیافه مردی شصت و سه ساله جلوه گر است و دیر زمانی است که به فرمان آفریدگار عالم ، برگزیده انسانها و پیشوای جهانیان شده است و اکنون در جوار آرامگاه او به روح بلندش درود می فرستد و برای او دعا می کند. آری اینجا تربت پاک (آمنه) مادر رسول خداست . کاروانیان در همینجا نماز صبح را نیز بجا می آورند.

گرچه کشش مهر مادر، مانع از حرکت اوست ، لیکن شوق زیارت خانه آفریدگار و کعبه یکتاپرستان ، او را به ترک این مکان وادار می کند. لذا پس از این توقف ، شب همان روز آنجا را ترک گفته فردا وارد صحرای (جحنه) می شوند. و سپس از راه (قدید) و (غمیم) و (سرف) گذشت روز سه شنبه ششم ذیحجه وارد مکه می گردند.

پس از ورود به شهر، نبی اکرم بی درنگ به قصد زیارت کعبه از در بنی شیبه وارد مسجد الحرام می شود. و پس از حمد و ثنای پروردگار آسمانها به ابراهیم خلیل جد بزرگوار خود و بنیانگذار این حرم مقدس تحیت و سلام می فرستد، سپس تکبیر گویان هفت بار خانه خدا را طواف می کند.

تا روز هشتم ماه ، دسته دسته مرد و زن - غیر از همراهیان پیغمبر و آنان که علی (ع) و ابوموسی از یمن آمده اند - از اطراف و اکناف بلاد وارد مکه می شوند. در چنین روزی است که شهر مکه شاهد یکی از باشکوهترین مراسم اسلامی است . مراسمی که هزاران تن مسلمان در حضور پیشوا و قائد اعظمشان اجرا می کنند.

صحن مسجدالحرام ، فضای وسیع بین صفا و مروه ، دامنه کوههای منی و عرفات ... مملو از جمعیتی است که زیر یک شعار (لا اله

الا الله ، محمد رسول الله) و در یک رنگ لباس (حرام) تهلیل گویان همچون پروانگان ، اطراف شمع وجود پیشوای عزیزشان گرد آمده در پرتو راهنمایی و هدایتش با آفریدگار بزرگ خویش راز و نیاز می کنند.

محمد(ص) نیز در حالی که برابر قبیله به حالت خضوع و خشوع ایستاده و ناظر اعمال این جمعیت بیشمار است - که همچون امواج اقیانوسی خروشان در تلاطمند و (الله اکبر) گویان مشغول انجام فرائض حج هستند - به وقایع گذشته می اندیشد و دورانی را به یاد می آورد که در آن دوران ، کعبه ای که امروز قبله یکتاپرستان و شاهد این اجتماع عظیم موحدان است ، مرکز شرک و جهل و معبد خدایان ساختگی بود. و تنها او بود که توانست متکی به نیروی لایزال خداوندی ، به حکومت شرک و دوران تاریکی و جهل خاتمه دهد و حاکمیت توحید و یکتاپرستی و دانش و اخلاق را برای ابد بنیان گذارد. محمد(ص) در پیشگاه پروردگار خود سرافراز است که توانسته است وظیفه سنگین رسالت را به بهترین وجه ادا کند و در نتیجه ، ثمرات کوششها و رنجهای بی شمار خود را در چنین روزی بنگرد.

او آخرین سفارشهای مذهبی و فرمانهای الاهی را طی خطابه های متعددی در این چند روز ابلاغ کرد و مسلمین را به پایداری در ادای وظیفه و پیروی از قوانین مقدس اسلام فراخواند.

نبی اکرم در این روز باز هم برای مردم سخن گفت و در حالی که ربیعهٔ بن امیه بن خلف گفتارش را برای رسیدن به تمامی جمعیت حجگزار تکرار می کرد چنین فرمود:

ای مردم ! گفتار مرا بشنوید، شاید پس از این سال هرگز شما را در این مکان نبینم . ای مردم ! خونها و مالهای شما بر یکدیگر حرام و از نظر همدیگر محترم است . شما خدا را ملاقات می کنید و از اعمال شما خواهند پرسید.

گفتار مرا بفهمید. من به شما ابلاغ کردم . و بدانید که دو چیز گرانمایه در میان شما باقی گذاشتم که اگر بدانها چنگ در زنید، هرگز گمراه نخواهید شد. و آن دو چیز روشن است : نخست کتاب خداست و دوم عترت من .

ای مردم ! بدانید که هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است و برای هیچ کس از برادرش چیزی حلال نیست ، مگر آن چه به رضای خاطر بدو بخشد. پس بر خودتان ستم مکنید.

نبی اکرم آخرین خطبه را در محیط مکه در حالی که به پرده کعبه چنگ زده بود ایراد کرد و خدا را شاهد گرفت که دستورات او را به مردم رسانده است . سخنان او با نیرویی مرموز و نفوذی خارق العاده تا اعماق دل و روح شنوندگان اثر می گذاشت و صفا و روشنی مخصوصی بدانها می بخشید. ولی تنها گفته اش که موجب ولوله ای عجیب در صفوف متراکم حج گزاران شد و اندوه عمیقی در جان و دل مسلمانان پدید آورد، این مطلب بود که او ضمن بیانات خویش اعلام داشت که این آخرین سفرش به مکه است ، و آخرین زیارتی است که می تواند از خانه خدا به جا آورد. او خبر داد که در آینده ای نزدیک ، دعوت الاهی را به سوی مقامات عالی ملکوت لبیک خواهد گفت .

پس از این گفتار بود که محیطی پر حزن و اندوه بر کعبه حکمفرما شد و اشک غم از دیدگان مردم جاری گشت . از این رو حج این سال به نام حج وداع نامیده شد.

در حدود یک هفته است که مراسم حج پایان یافته و نبی اکرم به همراهی کاروانهایی بزرگ ، خانه خدا را ترک گفته است این کاروانها - که رهسپار شهرهای خویشند - وادیهایی را پشت سر گذاشته اند و اینک به منطقه وسیعی به نام (جحفه) گام نهاده اند؛ به صحرای خشک که جز چند درخت تنومند بیابانی و مقداری خاک و ریگهای سوزان ، چشم انداز دیگری ندارد. حرکت یکنواخت شتران قافله و آهنگ زنگها، کاروانیان را در رؤ یایی دور و دراز فرو برده است . هنوز آهنگ جذاب و نوای ملکوتی پیامبر(ص) در فضای کعبه - که سفارشهای لازمی می کرد و میگفت این آخرین سفر اوست - در گوش اصحاب و یارانش طنین انداز است .

این خاطره چهره آنان را در هاله ای از غم و اندوه گرفته است . یاد فرزندان و دوستان ، عده ای از مسافران را به خود مشغول داشته و مشاهدات تاریخی ، دسته ای دیگر را سرگرم کرده است و سرانجام گروهی به اموال و کالاهایی که در این سفر خریده اند و بهره ای از آنها در شهرهای خویش خواهند برد، می اندیشند.

اما در میان این جمع کثیر، پیامبر اکرم - به دلیل رسالت بزرگ و ابدی خویش - به افقی ماورای اندیشه دیگران می نگرد، و به موضوعی می اندیشد که از سنخ منافع و خواسته های آنان نیست . فکر او در محور مطلبی دور می زند که نه تنها بسته به مصلحت زندگانی آینده کاروانیان همسفر اوست ، بلکه متعلق به حیات سعادتمندانه کاروان عظیم بشریت است که بعد از او تا منزلگاه رستاخیز طی طریق خواهد کرد.

او مردی است که بیست و سه سال از عمر پر انقلاب خویش را در راه اشاعه قوانین آسمانی و هدایت انسانها به سوی فضیلت و تقوی سپرده کرده و کلیه دستوراتی که برای سعادتی و کامیابی بشر ضروری بوده است ، از مبدا وحی کسب کرده و در دسترس جهانیان گذارده است و نکته و دقیقه ای نیست که تاکنون یادآور نشده باشد. در این هنگام او حس می کند که بیش از چند صباحی از دوران حیات پر از افتخارش باقی نیست و در آینده نزدیکی خورشید جهان افروز وجودش در پس ابرهای تیره و تار مرگ از دیدگان پنهان خواهد شد. این اندیشه او را به خود مشغول داشته است که :

آیا بعد از او چه کسی می تواند حافظ این همه قوانین و سنن بوده ، اداره کننده و رهبر توده عظیم انسانیت به سوی کمال و رستگاری باشد؟

قسمت دوم

آیا آن کس که بعد از او با پاکترین سابقه قومی و نژادی و گذشته نیالوده به شرک و گناه ، وظیفه تهذیب اخلاق جامعه را به عهده خواهد گرفت کیست ؟ و شخصی که در میان مردم به حق و عدالت قضاوت خواهد کرد کدام است ؟

آیا آن فکر بلندی که از سرچشمه علم الاهی سیراب خواهد شد از آن چه کسی است ؟ و آن روح قوی و منطق بلیغی که افکار مردم را به خدا و روز جزا سوق خواهد داد و در نشر تعلیمات دین و اعتلای اسلام حقیقی خواهد کوشید، به کدام انسان واقعی متعلق است ؟

آیا آن کس که پس از او خواهد توانست آیینه تمام نمای او در میان قوم باشد کیست ؟

آیا آن عنصر شایسته ای که در ارحام و اصلاب پاک پرورش یافته ، دارای سرشتی با صفا و روحی تابناک است و چونان خودش پذیرای حقایق است ، پیشوای هدایت خلق خواهد بود؟

و سرانجام جانشین و خلیفه او کدام انسان کامل است ؟

برای وی از روز روشن آشکارتر است که پس از او سزاوار رهبری و پیشوایی کیست و خوب می داند که جامعه امامت بر چه اندامی برازنده و رساست ، با این حال منتظر فرمان الاهی و چشم به راه امین وحی است که به نص صریح پروردگار، این موضوع را برای اجتماع مسلمانان آشکار سازد.

برای او به سابقه قبلی نزول وحی ، مسلم است که پروردگارش در این موضوع مهم او را بلاتکلیف نخواهد گذاشت و برای پرورش درخت برومند و بارآور دین ، باغبانی کارآزموده و مجرب و پرورش دهنده ای شایسته و کاردان انتخاب خواهد کرد. چون می داند منصب عالی خلافت ، همانند مقام شامخ نبوت ، موهبتی است الاهی و خداوند به اقتضای حکمت ، هر که را شایسته بداند برای آن برخواهد گزید و وظیفه مسلمین را پس از وی ؛ در مورد امام و هادی ، با نزول وحی معین خواهد کرد.

این شخص ، پیامبر عظیم الشان اسلام است که غرق در افکار عالی و عمیق خود در حالی که بر شتری سوار است ، در زیر آفتاب

گرم صحرای جحفه طی طریق می کند.

آفتاب سوزان روز هیجدهم ذیحجه کم کم به نصف النهار نزدیک می شود. حرارت سوزنده صحرا هر لحظه شدیدتر می گردد. کاروانیان چون رشته زنجیری دراز به طول چند فرسنگ با آرامی در پی یکدیگر همچنان گام برمی دارند، ولی از آبادی و جای توقف هنوز خبری نیست .

تنها سرابهای پهناوری در چشم اندازهای دور که همان موج ریگهای تفتیده در برابر آفتاب است ، با چند درخت پر سایه صحرایی نظرها را به خود جلب می کند. حرارت آفتاب هر آن بر سرعت کاروان می افزاید. مسافران شتاب دارند که هر چه زودتر به منزلگاهی فرود آیند، تا خود را از رنج راه و گرمای توانفرسای ریگزار برهانند.

اینک به ناحیه ای رسیده اند در (جحفه)، نزدیک (غدیر خم) و اینجا محلی است که راه اهل مدینه و مصریان و عراقیان از یکدیگر جدا می شود. پیغمبر اکرم همچنان سرگرم اندیشه های خویش است ، دل بر مبدا وحی گمارده و چشم به سوی آسمان دوخته است و با دیدگان جذاب خود - که دنیایی از عواطف بشر - دوستی و آثار جهان بینی در بر دارد - به دامنه ابهام آمیز افق خیره می نگرد و گویی از مشرق انوار وحی الاهی منتظر فرمانی بزرگ و امری خطیر است . آری چنین است .

انتظار محمد(ص) چندان نمی پاید. خداوند خواسته حبیبش را بر آورده آخرین و مهمترین موضوع اساسی اسلام را - که پیامبرش مدتهاست چشم به راه اعلام آن از جانب خداست - با فرستادن وحی آشکار می کند.

در این لحظات ، اطرافیان پیامبر نیک می بینند که ناگهان چهره گردآلود او بر افروخته می شود، پلکهایش را بر هم گذارده سنگینی مخصوصی بر او چیره می گردد، دانه های عرق از پیشانی بلندش فرو می چکد و بیکباره چون کوهی در جای خود می ایستد و در این حال کلماتی زیر لب زمزمه می کند؛ این حالت نزول وحی است که به رسول خدا دست داده است .

به اشاره او شترش را می خوابانند. صدایش کم کم بلند می شود. اطرافیانش به خوبی می شنوند که این نغمه آسمانی را - که جبرئیل امین ، فرشته وحی بر او نازل کرده است - با لهجه گیرا و محکم خویش تلاوت می کند:

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ...(۱))

- ای پیامبر! آنچه از پروردگارت به تو نازل شده است تبلیغ کن ، که اگر ابلاغ کنی رسالت خداوندی را به انجام نرسانده ای ، و (در این کار از کسی پروا مکن که) خدا تو را از مردم حفظ می کند.

فرشته وحی به امر خداوند به پیامبر می گوید که آنچه در باره ولایت و امامت و خلافت بلافصل علی (ع) و واجب بودن پیرویش بر هر فرد مسلمان ، بر او نازل شده است به همه بگوید و به دستور خداوند بزرگ ، علی را فرد شاخص و پایگاه عالی دین و رهبر مطلق مسلمانان جهان - بعد از خود - بگرداند.

توقف پیامبر همهمه ای در میان کاروانیان بر پا ساخته است ؛ هیاهویی که با شیهه اسبهای عربی و زنگ شتران قوافل آمیخته است . سرما از هر سو کشیده شده جملاتی بین افراد رد و بدل میشود:

- چه اتفاق افتاده است ؟

- اینجا؟ اینجا که جای فرود آمدن نیست !

این بیابان آتشزا که از تابش آفتاب سراسر آن زبانه می کشد؟!

- در کنار این کوه تفتیده ! در این بیابان بی آب و علف !

- در اینجا چه می خواهند بکنند؟ برای چه توقف کرده اند؟

- کاش زودتر به راه ادامه دهیم ، شاید از نسیم دشتهایی که در پیش است آسایشی یابیم و به منزلگاه مناسبی برسیم !

- آیا چه پیش آمد که محمد مهربان را وادار کرده است ما را در این سرزمین ملتهب و ظهر گرما بار امر به توقف دهد؟

– آیا باز چه فرمانی از خداوند بر محمد نازل گشته است ؟

در این هنگام ، از جمعیتی که با پیغمبر اکرم همراهند، جلودارانشان مسافتی از صحرای جحفه را پیموده اند و عده ای نیز هنوز به نقطه توقف او نرسیده اند. به فرمان پیامبر، آنان را که جلو رفته اند باز می گردانند و آنان را که از عقب می رسند نگاه می دارند و محل اجتماع ، نزدیک برکه (غدیر) معین می گردد. این آبگیر معروف – که اطراف آن را چند درخت تنومند پر سایه احاطه کرده است – مسافران خسته و گرمازده را به سایه های اطراف خودش که هنوز مقداری از لطافت نسیم صبحگاهی را در خود نگاه داشته است فرا می خواند، اما با اشاره پیامبر کسی به آنجا نزدیک نمی شود تا همه بیایند و این سایبانهای طبیعی ، محلی برای اقامه نماز باشد. زیرا هنگام نماز باید از هر جهت آمادگی داشت . سپس عده ای ماءمور می شوند که زیر درختان را از خار و خاشاک پاک کنند، تا ابتدا نماز ظهر که هنگام آن فرارسیده است در آنجا برگزار گردد.

نبی اکرم نماز ظهررا با افراد کاروان از مرد و زن به جای می آورد و پس از پایان نماز برای ابلاغ امر مهمی – که خداوند او را برای آن به توقف در این سرزمین مامور کرده است – به وسیله منادیانی چند، مردم را خبر می دهد که همگی گرد او جمع شوند.

روز بسیاری گرمی است و حرارت آفتاب به منتها درجه شدت رسیده است ، به طوری که مردم از جامه خویش سایبانهایی بر روی سرشان درست کرده و رداهای خود را به دور پا پیچیده اند. با این وصف در زیر اشعه آفتاب ، انبوه متراکم جمعیت سراسر صحرا را فرا گرفته است .

در مکان مرتفعی روی تخته سنگهای دامنه کوهستان از چند جهاز شتر منبری بلند بنا کرده اند که از فراز آن ، پیامبر بزرگ اسلام بتواند به صورتی در برابر این اجتماع وسیع قرار گیرد که همگی او را ببینند و سخنش را بشنوند. در این هنگام پیامبر مهربان بر فراز منبر میرود. با اشاره او غوغا و همهمه مردم یکباره خاموش می شود، نفسها در سینه حبس می گردد، بر سراسر جمعیت سکوتی محض مستولی می شود و صحرا آرامش یکنواخت خود را باز می یابد. گویی سراپاگوش شده اند که صدای مقتدای گرامی خود را از جان و دل بشنوند.

محمد(ص) بر جهاز شتران می ایستد و در برابر دیدگان هزاران تن مسلمان چنین آغاز سخن می کند:

سپاس و ستایش مخصوص خداوند است . ما از او کمک می خواهیم . به او ایمان می آوریم و بر او توکل می کنیم ... ما از بدیهای نفس و زشتیهای کردارمان به پروردگار خود پناه می بریم . او خداوندی است که اگر کسی را (به دلیل گناه کردن و نیب بد خود او) گمراه کند آن کس رهنمایی نمی یابد و اگر کسی را هدایت فرماید آن کس گمراه کننده ای نخواهد داشت . من گواهی می دهم که معبودی نیست جز آفریدگار یکتا که بخشنده و مهربان است و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست .

باری ، ای مردم ! خدای مهربان آگاه مرا خبر داده است که عمر هر پیغمبر طبق سنتی است که از آن رو می دانم نزدیک است مرا داعی الاهی و پیک اجل در رسد. من مسئولم و شما نیز مسئولیت دارید... از شما سؤ ال می کنم : در پیشگاه خداوند درباره من چه خواهید گفت ؟ آیا وظیفه رسالت را ادا کرده ام و شما را به راه راست و دین خدا فراخوانده ام ؟

مردم یک آواز جواب می دهند:

ما گواهی می دهیم که تو همانا تبلیغ کردی و اندرز گفتی و فراوان کوشیدی . خداوند به تو پاداش خیر دهاد.

بار دیگر برای توضیح و تاءکید می فرماید:

آیا شما شهادت نمی دهید که معبودی جز خدای یکتای بیهمتا نیست ، و محمد بنده و رسول اوست و بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت حق و مسلم است و بدون شک و تردید خواهد آمد؟

باز همگی می گویند:

آری ، به اینها گواهی می دهیم .

پیامبر در آن حال می فرماید:

(خداوند، گواه باش !)

سپس گفتارش را چنین ادامه میدهد:

- همگی سخن مرا می شنوند؟

- آری !

- بدانید من در رستاخیز پیش از شما کنار حوض کوثر می رسم و شما بر من وارد خواهید شد. و آن حوضی است پهناور که بر لب آن جامهای بیشماری است .

قسمت سوم

اکنون که داستان چنین است و روز پاداشی در پیش ، و می باید در روز قیامت به پیامبر خود ملحق شوید، ببینید! نگاه کنید! که در مورد دو شی ء گرانقدر و دو جانشینی که میان شما می گذارم چگونه رفتار می کنید؟

در این هنگام از میان انبوه جمعیت ، شخصی فریاد می کشد:

ای رسول خدا! این دو جانشین که می گویی کدامند؟

پیامبر اکرم پاسخ می دهد:

کتاب خداوند که رشته ای است پیوسته ، از یک سر به دست اوست و از یک سر به دست شما. پس به کتاب خدا چنگ در زنید. و عترت و خانواده من . پروردگار مهربان آگاه ، مرا خبر داده است که این دو شی ء گران ارج (قرآن مجید، خاندان نبوت) هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در رستاخیز در کنار کوثر بر من وارد شوند. و من نیز همین را آرزو داشته و از خداوند بزرگ درخواست کرده ام . پس به شما سفارش می کنم که این دو امانت گرانمایه و پر ارج را پشت سر مگذارید که به هلاکت و شقاوت خواهید رسید و از آن - دو فاصله هم مگیرید که سرانجامی بد خواهید داشت .

کلام گرم نبی اکرم و طنین آهنگ محکم و رسای او در فضای (غدیر) همچون نواهای آسمانی ، دلها را می لرزاند و مانند آب زلالی جانهای ملتهب را خنک و شادمان می ساخت .

خطبه آن حضرت نزدیک چهار ساعت طول کشید. در فاصله این مدت امور مختلفی را یادآور شد و آیات بسیاری از کتاب آسمانی مسلمانان را به مناسبت مطالب خود قرائت کرد. سپس اندکی درنگ نمود و در حالی که به اطراف خود در میان توده مردم می نگریست ، به آوازی بلند علی را نزد خود فراخواند و او را ابتدا یک پله پایین تر از خویش بر فراز منبر نشاند و به جمعیت خطاب کرده چنین فرمود:

ای گروه مسلمانان ! تاکنون سه نوبت جبرئیل امین از جانب خداوند به من وحی آورد که تمام انبیای پیش از تو خلفا و جانشینان خود را معرفی کرده اند. و چون در این روز ولایت و امامت علی از طرف آفریدگار کائنات بر تمام موجودات عالم عرضه شده است . تو نیز باید ولایت و پیشوایی او را به مردم ابلاغ کنی .

ولی ... چون می دانم که برخی منافقند و مؤ من یکدل کم است ، در اجرای این فرمان خداوند سه مرتبه عذر آوردم ، تا این آیه : (یاایها الرسول بلغ ما انزل الیک ...) هم اکنون بر من نازل شده و مرا بر آن داشت تا شما را آگاه کنم که خلیفه و مولا و امیر بعد از من این مرد - اشاره به علی (ع) - یعنی پسر عم و داماد من است .

سپس پیشوای سالخورده اسلام ، در آن اجتماع بزرگ و روز داغ و بیابان تفتیده برای اینکه کمترین ابهامی نماند، دست علی را گرفت وبلند کرد، چنانکه سپیدی زیر بغل آن دونمایان شد، آنگاه به دنبال سخنان خود چنین افزود:

ای مردم ! می پرسم از شما: نسبت به مؤ منان حتی از خودشان سزاواتر به تصرف در امور و سنجش مصلحتها کیست ؟)

مردم یک آواز جواب دادند: (خدا و رسول او داناترند).

- آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم ؟

- چنین است .

آنگاه منشور آسمانی خلافت را خواند:

(من کنت مولاه فهذا علی مولاه . (۲)

اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه

و انصر من نصره ، و اخذل من خذله ...)

هر که من مولای اویم ، این علی مولای اوست .

پروردگارا!

دوستی کن با آن کس که علی را دوست و پیرو باشد!

دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد!

یاری کن هر کس یاریش کند!

یاری مکن کسی را که بی یارش گذارد!

دوستار آن باش که دوست علی باشد!

کیفر ده آن را که با وی بستیزد!

حق را بر محور وجودش بچرخان ؛ هرگونه که او باشد!

هان ! هر حاضری به غایبان ابلاغ کند.

پیامبر عظیم الشاءن ، زمانی دراز دست علی (ع) را همچنان بلند نگاه داشت و با تمام خصوصیات و مشخصات به مردم معرفیش کرد. آن حضرت ضمن بیاناتش در حدود هفتاد و سه مرتبه مردم را به عنوان (معاشر الناس) (۳) مورد خطاب قرار داد و آنان را از مخالفت با علی (ع) ترسانید، و پی در پی مخالفان او را به عذاب دردناک ابدی و قهر و خشم خداوندی بیم داد و برای دوستانش سعادت جاودانی و بهشت موعود را ضمانت کرد و همی یادآور شد که : در پیروزی از علی (ع) بزرگی و سیادت مسلمانان مصون می ماند و اعتلای جهانی دین اسلام مسلم است و گرنه جز تباهی و فساد اجتماع ، و روشهای غلط، و دوری از علوم قرآن و محرومیت از تربیت صحیح ، چیزی دیگر عایدشان نخواهد گشت .

طی این سخنرانی چند ساعته ، حجت بر امت تمام شد و موضوع خطیر خلافت و امامت از جانب خداوند به مردم ابلاغ گردید. هنوز دریای جمعیت ، رسول خدا(ص) را احاطه کرده بود که فرشته وحی فرود آمد و از سوی خدا او را ماءمور ساخت که این آیه را برای مردم بخواند. پیامبر خدا با لهجه روح پرور خود چنین خواند:

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)

- امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم ، و اسلام را برگزیدم تا آیین شما باشد.

سپس با صدایی که گویی از اعماق طبیعت برمی خاست فریاد کشید:

الله اکبر!!

دین کامل گشت ، نعمت خداوند اتمام پذیرفت ، و پروردگار به رسالت من و امامت علی پس از من خوشنود شد.

آنگاه در برابر گروهی متجاوز از صد و بیست هزار مسلمان از منبر فرود آمد، در حالتی که به قول یکی از فصحای عرب که در آن

روز حاضر بود، (حضرت) محمد در حال پایین آمدن به قدری شادمان و فرحناك بود که گفتی مهمترین وظیفه را انجام داده و بزرگترین فرمان الاهی را ابلاغ کرده است .

بدین ترتیب فصل نوینی در تاریخ اسلام گشوده می شود، زیرا با شخصیت ترین مرد نامی دنیای اسلام ، یعنی فاتح جنگهای خیبر و بدر و خندق و...، یار وفادار و شجاع رسول خدا و پسر عم و داماد او، در شهر علم نبوی و مجسمه تمام نمای اخلاق نبی معظم ، از امروز به فرمان پروردگار عالمیان و به ابلاغ رسولش ، به مقام والای امامت و جانشینی پیامبر خدا می رسد، و منبر و محراب پیغمبر بدو تفویض می گردد. آری او شایسته ترین انسانی است که سزاوار است بر کرسی جانشینی نبی اکرم جای گیرد و بر مسند رهبری مسلمانان تکیه زند.

علی (ع) به پیشوایی اسلام برگزیده شد، چه مژده ای بزرگ ! و چه انتخابی شایسته !

با فرود آمدن پیامبر اکرم از منبر، هلهله شادی از میان انبوه مردم برخاست و اشك شوق از دیدگان اصحاب او و دوستداران اسلام جاری گشت ، احساسات گرم و پر شوری که صد و بیست هزار مسلمان ، بلکه بیشتر، نسبت به علی (ع) ابراز می داشتند و فریادهای شعفی که به آسمان بلند می گشت ، شکوه و ابهت بیمانندی به این اجتماع وسیع می بخشید.

علی آن بزرگ پیشوای پرهیزگاران در حالتی که پشت سر پیغمبر به آهستگی گام بر می داشت ، از میان افرادی که او را احاطه کرده بودند به طرف سراپرده ای که برایش ساخته بودند و محل بستن پیمان و اجرای مراسم بیعت بود، پیش می رفت .

در این هنگام دسته دسته مردم به حضورش می رسیدند و دست مردانه او را به عنوان پیشوایی خویش می فشردند. رؤ سای قبایل ، سران عشایر و طوایف و بزرگان مهاجر و انصار به خدمتش می رسیدند و رهبریش را تهنیت و تبریک می گفتند: از میان این جمع بسیار، کسانی از همه بیشتر از امامتش اظهار خوشوقتی می کردند. از اینان ابوبکر بن ابی قحافه ، طلحه ، زبیر و عمر بن خطاب را می توان اسم برد. مخصوصا ابوبکر و عمر، به وی چنین اظهار می کردند:

به به ای پسر ابوطالب ! تهنیت باد تو را که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤ من شدی .

ابن عباس که از قبیله بنی هاشم و از بزرگان اصحاب بود، گفت :

به خدا قسم این پیمان در گردن مردم ثابت شد.

حسان ، شاعر معروف پیغمبر می گفت : ای بزرگان قریش ! من پس از بیعت در حضور پیغمبر گواهی می دهم که ولایت و امامت علی ثابت شد. آنگاه به عرض پیغمبر رسانید که اجازه دهید اشعاری درباره علی بگویم و شما بشنوید. با کسب اجازه از پیغمبر قصیده شیوایی همان هنگام به مبارکی آن روز فرخنده سروده در برابرجمع خواند و درآن گفت :

پیامبر مسلمانان ، در روز غدیر با آواز رسا آنان را فراخواند. و شگفتا! چگونه گفتارش را به گوش همگان رسانید. همانا فرشته وحی به امر خداوند بر او نازل شد که تو در پناه آفریدگاری . از دشمنان مترس و امر ولایت را که خدا بر تو نازل کرده است ابلاغ کن .

او در کنار برکه (غدیر) به پا ایستاد و دست علی را گرفت و بلند کرد و به آوازی بلند، از مردم پرسید:

سرپرست شما، و سزاوارتر از شما به شما کیست ؟ و پیشوا و راهنمایتان چه کسی است ؟

در آنجا همه بدون هیچ گونه ابهامی گفتند: خدای تو مولای ماست ، و تو پیغمبر و رهبر ما هستی و هرگز کسی نسبت به تو عصیان نخواهد ورزید و از گفته امروز تو سرباز نخواهد زد.

آن گاه به علی خطاب کرد و گفت : برخیز و در برابر مردم بایست . چون همانا دوست دارم و خوشنودم که تو بعد از من امام و رهبر باشی . پس هر کس من مولای اویم همانا این علی مولا ـ و ولی اوست ، و شما ای مسلمانان ! نسبت به علی یارانی وفادار و صادق باشید و از سر صدق و دوستی او را یاری کنید!

و در آنجا دعا کرد که : خداوندا! دوست علی را دوست بدار و با آن کس که با علی دشمنی کند دشمن باش !
پروردگارا! یاران علی را کمک کن ؛ آن کسانی که یاری می کنند پیشوای رستگاری و هدایت را؛ همو را که چون ماه شب چهارده با تابش فروغ خود تاریکیهای جهل و گمراهی را می زداید و شاهراه مستقیم را با پرتو جمال خویش روشن می کند...(۴)

اهمیت غدیر در تاریخ

اشاره

دانشمند بزرگ و محقق ، نویسنده (الغدیر)، در ابتدای نخستین جلد کتاب جهانی خود، بحثی علمی و جالب زیر عنوان (اهمیت غدیر در تاریخ) مطرح کرده است که ما خلاصه آن را با بیانی ساده و توضیحی کوتاه در اینجا می آوریم :
(در نظر خردمندان ، ارج و شرف دو چیز وابسته به نتیجه آن است و به اندازه ثمره ای است که می بخشد. بنابراین در دامنه پهناور تاریخ و موضوعات آن ، مهمترین مطلبی که با توجه به نتیجه اش ، دارای موقعیت شایانی است ، آن بخشهایی است که پیدایش ادیان را نشان می دهد و مذاهب بر آنها پایه گذاری شده است و سرچشمه عقاید ملتها و جمعیتهایی قرار گرفته است . از این رو، این بخش از تاریخ - که مبدا پیدایش اعتقادات و مقدسات ملتهاست - به ابدیت راه جسته است و هیچ گاه تاریخ جهان آن را فراموش نمی کند و با جاودانی و همیشگی در سراسر دوران آینده تاریخ توام است .
به این ملاحظه است که می بینیم دانشمندان بزرگ و امین تاریخ ، در ضبط و صحیح نگاشتن مبادی تاریخ ادیان و آغاز مذاهب ، به خود رنجهای فراوان می دهند و در این راه کوشش بسیار می کنند. سپس به گزارش موجبات نشر تعالیم آنها پرداخته خصوصیاتش را با دقت تمام می نگارند. و اگر مورخ ، این موضوع را اهمیت ندهد در تاریخ خود رخنه ای التیام ناپذیر ایجاد کرده و مطالبی ناقص و بی ارج نوشته است و خواننده کتاب خود را گمراه کرده است . چون خواننده نمی تواند از این نوشته بفهمد که ابتدای آن دین چه بوده و دورانش چگونه سپری شده و در مراحل بعدی به کجا گراییده است).
توضیح : اگر در نوشتن تاریخ ، شرح حال پادشاهان ، شاعران ، هنرمندان و مخترعان ضروری است ، و بحث و تحقیق درباره منشا علوم و محیط تربیتی متفکران و امثال اینها بسیار جالب و مفید است ، پس چگونه می توان نسبت به تاریخ دین و مذهبی که ملتهای زنده ای به آن اعتقاد دارند سهل انگاری کرد؟ مخصوصا در مورد دینی که پیروانش سنن و آداب آن را هر روز از صمیم قلب برگزار می کنند و در تشکیل مراسم ملی و رسمی خود نیز مدخلیت می دهند و هماره با سازمان فکری و روحی آنان آمیخته بوده و هست .

سپس مؤ لف عالیقدر چنین می نویسد:
داستان غدیر از با اهمیت ترین موضوعات این بخش از تاریخ است . زیرا مذهب آن ملتها و طوایفی که آل رسول را پیروی کردند بر این واقعه - و بسیاری از دلیلهای محکم دیگر - پایه گذاری شده است . و آنان که پیروی خاندان رسول کردند، تعدادشان به میلیونها نفر می رسد، که از نظر کیفیت همیشه پیشرو کاران دانش و عظمت و فرهنگ بوده اند و هماره در میانشان حکیمان و عالمان ، زبدگان جهان انسانیت ، نابغه هایی در علوم و فنون مختلف ، مصلحان و رهبران ، پادشاهان و سیاستمداران وجود داشته اند. و هم آنان دارای ادبیاتی سرشار، و فضل و دانشی فراوان بوده وکتابهایی گرانبها و نیکو درهر فن نگاشته اند.
روی این حساب ، نویسنده تاریخ از هر ملت و مذهبی که باشد، نمی تواند در بیان پیدایش و مبداء این ملت کوتاهی کند. به ویژه در مورد داستان سراسر اهمیت غدیر که صحنه حساسی از صحنه های نزول وحی و قیام تبلیغی بانی اسلام بوده است .
اگر مورخی از روی تعصب جاهلانه ، از بیان این داستان و حقایق وابسته به آن چشم بپوشد، نسبت به دین اسلام و نبی بزرگوار آن

خیانتی بزرگ کرده و هم در صفحات تاریخ خود، جنایتی مرتکب شده که جبران ناپذیر است . زیرا حدیث غدیر و آنچه که پیامبر گرامی ما در آن روز فرخنده و با شکوه ابلاغ کرده و صحنه تبلیغیی را که برگزار نموده است . وظیفه ای بوده که به ماءموریت وحی انجام شده است . و هیچ کس تردید ندارد که (روز غدیر) در تاریخ اسلام موجی افکنده است که هیچ گاه از ارتعاشات آن کاسته نمی شود.

از اینجا که می بینیم مورخین ، نظر به حفظ حقایق تاریخ و ضبط حوادث بزرگ به بررسی درباره حدیث غدیر و جمع آوری مآخذش همت گماشته اند، همین عظمت که برای آن در علم تاریخ دیده می شود، در علم حدیث نیز وجود دارد. چون محدثین به هر طرف می نگرند احادیث صحیح فراوانی در مورد داستان غدیر می بینند که این افتخار را برای ولی امر دین ، علی (ع) ثابت می کند؛ احادیثی که با فروغ خیره کننده ای در همه ادوار اسلامی به چشم می خورد، و مردم هر عصری ، آن را از گذشتگان خود یاد گرفته اند، تا برسد به اصحاب که از خود پیغمبر اکرم (ص) شنیدند و فراگرفتند.

بنابراین اگر حدیث دانی از چنین حدیثی غفلت ورزد، حق امت را پایمال و به مسلمانان ظلم کرده و آنان را از عنایت و احسانی که پیغمبر رحمت کرد و بهره وافری که از خیرخواهی و صلاح اندیشی وسیعش بخشید، محروم داشته و رهنمایی امت را به شایسته ترین راه ، کتمان کرده است .

همین طور مفسران نیز آیاتی پیش چشمشان است که در این موضوع نازل گشته است ، و بر مفسر است که مورد نزول آیه و تفسیر آن را بنگارد و به حدیث غدیر اشاره کند؛ تا زحماتش بی اثر و کوشش او ناقص نماند.

عقایدشناسان اهل تسنن نیز از ذکر حدیث غدیر گزیری نداشتند و به عنوان نقل دلیل شیعیان آن را نگاشته اند، تا جایی که فرهنگ نویسان نیز هنگامی که به واژه هایی مانند: غدیر، خم ، ولی ، مولی رسیده اند، به حدیث غدیر اشاره کرده اند.

پس به طور کلی دانشمندان مطلع و بی غرض اهل تسنن ، از مورخان و محدثان و مفسران و عقایدشناسان ، این واقعه را با مدارک و سندهای فراوانی در کتابهای خود آورده اند؛ که اینک به عنوان نمونه به نام صد تن از آنها ذکر شده است ببینند و اطلاع عمیق تری از شخصیت علمی آنان به دست آورند، به کتاب (الغدیر) مراجعه کنند.

اینک مورخان

ناموفاتدر کتاب

حافظ(۵)بلاذری

حافظ طبری

حافظ ابن زولاق مصری

حافظ خطیب بغدادی

حافظ ابن عبدالبرقرطبی

ابوالفتح شهرستانی

حافظ ابن عساکر دمشقی

یاقوت حموی

حافظ ابوالحسن ، ابن اثیر

ابن خلکان

ابن الوردی شافعی

حافظ ابن کثیر شامی

ابن خلدون اشبیلی

حافظ ابن حجر عسقلانی

نورالدین سمهودی

ابوالعباس قرمانی دمشقی

نورالدین حلبی

ابوالعرفان صبان شافعی مصری

زینی دحلان مکی

شیخ یوسف نبهانی ۲۷۹(۶)

۳۱۰

۳۸۷

۴۶۳

۴۶۳

۵۴۸

۵۷۱

۶۲۶

۶۳۰

۶۸۱

۷۴۹

۷۷۴

۸۰۸

۸۵۲

۹۱۱

۱۰۱۹

۱۰۴۴

۱۲۰۶

۱۳۰۴

معاصر انساب الاشراف

الولایهٔ فی طرق حدیث الغدیر

تاریخ ابن زولاق

تاریخ بغداد

استیعاب

ملل و نحل

تاریخ کبیر

معجم الادباء و معجم البلدان

اسدالغابهٔ

وفیات الاعیان

تتمهٔ المختصر

البدایهٔ و النهایهٔ

مقدمه تاریخ

الاصابهٔ و تهذیب التهذیب

جواهر العقدین

اخبارالدول

السیرهٔ الحلبیهٔ

اسعاف الراغبین

الفتوحات الاسلامیهٔ

الشرف المؤ بد

محدثان

قسمت اول

ناموفاتدر کتاب

محمد بن مسلم زهری

حافظ ابوهشام ضبی

یحیی بن سعید تیمی

حافظ عبدالملک عرزمی

حافظ ابوعروه ازدی

حافظ شعبهٔ بن حجاج واسطی

حافظ ابویوسف سبیعی

حافظ ابوسلمه بصری

حافظ ابوعبدالرحمن مصری

حافظ ابوهشام خارفی

حافظ ابواحمد زبیری

حافظ ابوزکریای قرشی

محمد بن ادریس شافعی

حافظ ابوعمرو فزاری

حافظ عبدالرزاق صنعانی

حافظ ابومحمد انماطی

احمد حنبل شیبانی

حافظ بخاری (صاحب صحیح)

حافظ ابن ماجه قزوینی

حافظ ترمذی (صاحب صحیح)

حافظ نسایی

حافظ ابویعلی موصلی

حافظ ابوالقاسم بغوی

ابوبشر دولایی

حافظ ابوجعفر طحاوی

حافظ ابوالقاسم طبرانی

حافظ ابن بطه عکبری

حافظ ابوبکر احمد فارسی

حافظ ابوبکر بیهقی

ابن مغازلی شافعی

حافظ ابوسعد سمعانی (صاحب کتاب الانساب)

حافظ ضیاءالدین مقدسی

حافظ گنجی شافعی

حافظ نووی شافعی

حافظ محب الدین طبری

شیخ الاسلام حموئی

حافظ ابوالحجاج شافعی

حافظ جمال الدین زرندی

ابن شهاب همدانی

حافظ ابوالحسن هیثمی

ابوعبدالله وشتانی مالکی

قاضی بدرالدین عینی حنفی

ابوعبدالله سنوسی

حافظ ابوالعباس قسطلانی

متقی هندی

جمال الدین شیرازی

قاری هروی

زین الدین مناوی

شهاب الدین خفاجی حنفی

برهان الدین مصری

ابن حمزه حرانی

ابوعبدالله زرقانی مصری

شیخ محمد بیروتی شافعی

حافظ ناصرالسنهٔ شهاب الدین ۱۲۴

۱۳۳

۱۴۵

۱۴۵

۱۵۴ یا ۱۵۳

۱۶۰

۱۶۲

۱۶۷

۱۷۴

۱۹۹

۲۰۳

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۶

۲۱۱

۲۱۷

۲۴۱

۲۵۶

۲۷۳

۲۷۹

۳۰۳

۳۰۷

۳۱۷

۳۲۰

۳۲۱

۳۶۰

۳۸۷

۴۰۷ یا ۴۱۱

۴۵۸

۴۸۳

۵۶۲ یا ۵۶۳

۶۴۳

۶۵۸

۶۷۶

۶۹۴

۷۲۲

۷۴۲

۷۵۰

۷۸۶

۸۰۷

۸۲۷ یا ۸۲۸

۸۵۵

۸۹۵

۹۲۶

۹۷۵

۱۰۰۰

۱۰۱۴

۱۰۳۱

۱۰۶۹

۱۱۰۶

۱۱۲۰

۱۱۲۲

۱۲۷۶

معاصر اسدالغابه ابن اثیر

مسند احمد حنبل

زین الفتی ، حافظ عاصمی

مسند احمد حنبل

البدایهٔ و النهایهٔ ، ابن کثیر

البدایهٔ و النهایهٔ ، ابن کثیر

کفایهٔ الطالب

مسند احمد حنبل

البدایهٔ و النهایهٔ

مسند احمد حنبل

مسند احمد حنبل

البدایهٔ و النهایهٔ

النهایهٔ ، ابن اثیر

مسند احمد حنبل

البدایهٔ و النهایهٔ

الکشف و البیان ، ثعلبی

مسند و مناقب

قسمت دوم

تاریخ بخاری ج ۱ بخش ۱ص ۳۷۵

سنن ابن ماجه (از صحاح ششگانه)

صحیح (از صحاح ششگانه)

خصایص و سنن (از صحاح ششگانه)

المسندالکبیر

معجم الحدیث

الکنی و الاسماء

مشکل الاثار

المعجم الکبیر

الابانهٔ

ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین

سنن الکبری

مناقب

فضایل الصحابهٔ

الفصول المختارهٔ

کفایهٔ الطالب

ریاض الصالحین و تهذیب الاسماء و اللغات

الریاض النضرهٔ و ذخایر العقبی

فرائد السمطین

تحفهٔ الاشراف

نظم دررالسمطین

مودهٔ القربی

مجمع الزوائد و منبع الفوائد

شرح صحیح مسلم

عمدهٔ القاری شرح صحیح بخاری

شرح صحیح مسلم

المواهب اللدنیهٔ

کنزالعمال

الاربعین فی مناقب امیرالمؤ منین

المرقاهٔ

فیض القدیر

نسیم الریاض

فتوحات وهبیهٔ

البیان و التعریف

شرح مواهب

اسنی المطالب

تشنیف الاذان

مفسران ، عقایدشناسان و سایر دانشمندان

ناموفاتدر کتاب

قاضی ابوبکر باقلانی

ابواسحاق ثعلبی

ابوالحسن واحدی

ابن سعدون قرطبی

فخررازی

قاضی بیضاوی

سعیدالدین فرغانی

قاضی عبدالرحمن ایجی

سعدالدین تفتازانی

قاضی نجم الدین ابن عجلون

علاء الدین قوشچی

شربینی قاهری

عبدالحق دهلوی

حامد عمادی دمشقی

عبدالعزیز دهلوی

قاضی محمد شوکانی

مولوی محمد سالم دهلوی

شیخ محمد عبده مصری

آلوسی بغدادی

استاد احمد زکی مصری

دکتر احمد نسیم مصری

دکتر احمد فرید رفاعی

استاد رافعی مصری

استاد محمد شاکر نابلسی

استاد عبدالفتاح عبدالمقصود

دکتر صفا خلوصی ۴۰۳

۴۲۷ یا ۴۳۷

۴۶۸

۵۶۷

۶۰۶

۶۸۵

۷۰۰

۷۵۶

۷۹۲ یا ۷۹۳

۸۷۶

۸۷۹

۹۷۷

۱۰۵۲

۱۱۷۱

۱۱۷۶

۱۲۵۰

سده ۱۳

۱۳۲۳

۱۳۲۴

۱۳۵۳

۱۳۵۶

۱۳۷۶

معاصر

معاصر

۱۴۱۴

معاصرالتمهید

الکشف و البیان (تفسیر)

اسباب النزول

تفسیر کبیر قرطبی

مفاتیح الغیب - تفسیر

طوالح الانوار

شرح قصیده تائیه ابن فارض

مواقف

شرح المقاصد

بدیع المعانی

شرح تجرید خواجه نصیر طوسی

السراج المنیر (تفسیر)

لمعات

الصلاهٔ الفاخرهٔ

ازالهٔ الفاخرهٔ

فتح القدیر (تفسیر)

اصول الایمان

المنار - (تفسیر)

نثر اللالی

تعلیقات اغانی

تعلیقات دیوان مهیار

تعلیقات معجم الادباء

شرح هاشمیات کمیت

شرح هاشمیات کمیت

تفریظ (الغدیر)

تفریظ (الغدیر)

این بود نام مختصری از دانشمندان اهل تسنن که حدیث غدیر را ذکر کرده اند. ولی تمام آنان که غدیر را در کتاب خود نوشته و ثابت دانسته اند، بیشتر از ۳۶۰ نفرند، (۷) که از بزرگان و محققان مذاهب اهل تسنند. و در بزرگ نامه (الغدیر) نامشان با شرح حالی که از کتابهای اهل تسنن اقتباس شده ، درج است ما برای رعایت اختصار، از ذکر نام همه آنان خودداری کردیم .

غدیر در کتاب خدا

قرآن و خاندان نبوت

در سراسر قرآن کریم ، آیات بسیاری - و گاه سوره ای - وجود دارد که درباره امیرالمؤ منین ابوالحسن علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است و دانشمندان تفسیر، از شیعه و سنی ، در تفسیرهای خود با ذکر مدرک بیان کرده اند. این آیات ، بعضی مربوط به خود آن حضرت و پاره ای مربوط به خاندان نبی اکرم (ص) است ، که وی بزرگ و سرور آنان می باشد. این گونه آیات بسیار است ، که اگر بخواهیم تنها به نام بردن آنها هم اکتفا کنیم ، باز سخن به درازا خواهد کشید. از این رو سه مورد را با شرح مختصری ذکر می کنیم و سپس به بیان آیات غدیر که مقصود اصلی این فصل است می پردازیم .

آیه ولایت

(انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا، الذین یقیمون الصلاهٔ و یؤ تون الزکوهٔ و هم راکعون)

- همانا جز این نیست که ولی امر شما خداوند است و رسول او، و کسانی که گرویدند و نماز می گزارند و زکات (صدقه) می دهند، در حالتی که در رکوع باشند.(۸)

این آیه به نقل ۶۶ نفر از مفسران و فقیهان بزرگ اهل تسنن ، درباره علی (ع) نازل گشته است ، و حتی دانشمندان سنی ، اشعاری را که (حسان بن ثابت) در این موقع در ستایش امام سروده و این موضوع را به روشنی تشریح کرده است ، نگاشته اند. (۹)

این آیه ، صرف نظر از اصل خلقت و نزول آن درباره امیرالمؤ منین ، بر امامت و ولایت او پس از نبی اکرم دلالت می کند؛ آن هم ولایت و سرپرستیی که در ردیف ولایت خداوندی و ولایت رسول اکرم است ، مخصوصا با این اسلوب ادبی محکم و جمله بندی مؤ کد و بلیغ ، و صراحت تمام و آغاز کردن آیه به (انما) که انحصار را می رساند. و از اینجاست که امامت بلافصل و خلافت او، در متن کتاب آسمانی ما به خوبی دیده می شود.

سوره (هل اتی)

این سوره نیز به نقل ۳۴ دانشمند و مفسر از اهل تسنن ، درباره خاندان نبی گرامی نازل شده که سه شب پیاپی ایثار کردند و غذای افطار خویش را به مسکین و یتیم و اسیر دادند. (۱۰) این فضیلت به قدری اشتهار یافت که شعرای تازی ، قصیده ها و اشعار بسیاری ، از جمله این مصرع لطیف (وفی غیرهم هل اءتی هل اءتی ؟) را سرودند. و شافعی گفت :

(انا عبد لفتی انزل فیه هل اءتی)

- من بنده جوانمردی هستم که سوره هل اتی در باره اش شده است .

نامگذاری شیعه

در میان آیاتی که در مدح علی (ع) نازل گشته است ، این آیه :

(ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریهٔ .)

- همانا کسانی که گرویدند، و کردار شایسته انجام دادند، خود بهترین آفریدگان هستند.

و حدیث پیغمبر اکرم (ص) درباره آن ، که در کتابهای تفسیر و تاریخ اسلامی مذکور است ، بسیار جلب نظر می کند. چون علمای اهل تسنن در شاءن نزول آن ، از جابر بن عبدالله انصاری ، صحابی جلیل ، روایت کرده اند که می گفت :

در حضور پیغمبر بودیم که علی بن ابیطالب رسید. پیغمبر فرمود: برادرم بر شما وارد شد. آنگاه دست به کعبه زد و فرمود:

(به خدایی که جانم در دست اوست : (ان هذا وشیعته هم الفائزون یوم القیامهٔ) : همانا فقط این مرد و شیعیانش در روز پاداش رستگارند. او نخستین کسی است که به من گرویده و از همه شما در پیمان خدا پایدارتر و در امر خدا استوارتر است ، و نسبت به مردم عادلتر و در تقسیم ، مساوات جوتر، و مزیتش پیش خداوند از همگان افزونتر است .)

آنگاه آیه مذکور نازل گشت .(۱۱)

نیز روایت کرده اند که هنگام فرود آمدن این آیه ، پیامبر بزرگ فرمود:

(انت یا علی وشیعتک .)

- این کسان که گرویدند، و کردار شایسته انجام دادند، و بهترین آفریدگانند، تو و شیعیانت هستید.(۱۲)

محدثان و مفسران اهل تسنن که این حدیث را در بیان نزول آیه مذکور نقل کرده اند، نامها و کتابهایشان در (الغدیر) یاد شده است . برای اطلاع بیشتر به آن کتاب ، و کتاب (اصل الشیعۀ و اصولها) (۱۳) و کتاب (اعیان الشیعۀ) (۱۴) و کتاب (المراجعات) (۱۵) مراجعه کرد.

نتیجه

شیعه (پیروان علی) را خود پیامبر اکرم و بانی اعظم اسلام ، به این اسم نامیده است . و حتی مدتها پیش از صحنه فروزان غدیر، شیعه وجود داشته ، و در زمان حیات پیغمبر به این نام خوانده می شده اند. و تا آنجا مورد لطف خاص وی بوده اند که نتیجه اصلی و منظور نهایی دین را - که رستگاری در جهان جاوید و روز پاداش است - بدانان منحصر کرده است . و از اینجا به تاریخ پیشینیان شیعه و نامگذاری آنان کاملا آگاه می شویم ، و هم به غرض ورزی برخی از نویسندگان و بی اطلاعی برخی دیگر پی می بریم ، که این حقایق را درست مطرح نکرده اند.

تذکر اخلاقی

شیعیان علی که رستگاری و سعادت ، ویژه آنان خواهد بود، همان کسانی هستند که پس از ایمان به خدا، جز به کردار نیک و اعمال شایسته ، مبادرت نورزند و امیرالمؤ منین - آن نمونه عالی تربیت اسلامی و پیشوای مقدس انسانی - و گفتار و کردارش را سرمشق خود قرار دهند.

آیات غدیر

پس از این مقدمه می گوییم : مقصود از این فصل ، اشاره به آیاتی است که پیرامون (واقعه غدیر) نازل گشته و این حدیث و داستانش را به متن کتاب آسمانی مسلمین پیوسته است . در این مورد، نویسنده بزرگ ، مؤ لف (الغدیر) می نویسد:

پروردگار را به مشهور ساختن این حدیث ، توجهی خاص بوده است که همیشه بر سر زبانها باشد و همواره راویان ، آن را بازگو کنند؛ تا اینکه برای اثبات حقانیت بزرگ نگهبان دانش ، امام و پیشوای ما (علی) حجتی استوار باشد، بدین جهت ، پیامبر را هنگامی که توده های انبوه گردش ازدحام داشتند، با امری مؤ کد، به تبلیغ وادار کرد. او هم در همان حال که جمعیتهای فراوان مردم شهرهای مختلف ، دورش را گرفته بودند، این دعوت اکید را اجابت کرد. جلوافتادگان را بازگردانید و عقب ماندگان را نگاه داشت و آوازش را به گوش همگان رسانید. و فرمود که گفتارش را حاضران به مردمی که غایبند ابلاغ کنند، تا جمعیتی که از صد هزار نفر افزون بودند، همه راوی و ناقل این حدیث باشند.

خداوند سبحان به اینها همه اکتفا نکرد و باز آیات کریمه ای در این باره فرو فرستاد، که صبح و شام با گذشت شب و روز، خوانده می شود؛ تا در نتیجه ، مسلمانان همیشه این واقعه را در خاطر داشته به یاد سپارند و راه کمال و رستگاری خود را بیابند و پیشوایی را بشناسند که واجب است تعلیمات دینشان را از او فراگیرند.

پیامبر بزرگ ما نیز همین توجه و عنایت را به حدیث غدیر داشت که تصمیم خود را برای سفر حج وداع به همه مسلمین اطلاع داد و مردم را به این سفر کوچ داد؛ تا مسلمانان دسته دسته به او پیوستند. چون او می دانست که در پایان این مسافرت ، حادثه بزرگی به وقوع خواهد پیوست که با آن ، کاخی بلند دین برپا می شود و بنای عالی اسلام سر بر می کشد و امتش به وسیله آن بر سایر امتها سیادت خواهد یافت و دولت قرآن خاور و باختر جهان را خواهد گرفت ...) اگر مسلمانان ، مصلحت عالی خود را تشخیص می دادند و راه رستگاری را می دیدند!

به همین منظور اساسی بود که پیشوایان دین نیز این داستان را یاد می کردند و برای امامت نیای خود بدان استدلال می جستند. چنانکه خود امیرالمؤ منین در دوران زندگانیش همواره به این حدیث ، احتجاج (۱۶) می کرد و در اجتماعات و انجمنها، از اصحاب رسول اکرم که در حجهٔ الوداع حضور داشتند و آن را شنیده بودند، می خواست که بازگویند و گواهی دهند. ائمه طاهرین نیز پیروان خود را به عید گرفتن (روز غدیر) و اجتماع و تبریک و تهنیت گفتن امر می کردند. اینها همه برای این بود که داستان غدیر، به رغم گذشت زمان و تطاول روزگار، همیشه با طراوت و شاداب بماند و تازگی این واقعه بزرگ ، پیوسته تجدید گردد.

و در روز غدیر، برابر تربت پاک علوی ، شیعیان را اجتماع باشکوهی است که رجال قبایل ، شخصیتهای مشهور، و عموم مردم از کوچک و بزرگ از دور و نزدیک ، در آن شرکت می کنند؛ تا با ثنا و ستایش ، نام این روز عزیز و این یادگار مقدس را بلند کنند. و در این روز، زیارت مفصلی را که از پیشوایانشان نقل شده و در آن ، شماره امامان و دلیلهای محکم امامتشان از قرآن و حدیث نبوی بیان شده است و هم متضمن روایت غدیر است ، می خوانند.

اینجاست که هزاران فرد مسلمان را می بینید که غرق در ابتهاج و سرور از این فیض معنوی داستان را می گویند و صدای خود را به بیان حقایق آن بلند کرده بر نعمت ولایت و هدایت به صراط مستقیم ، خدای را سپاسگزارند. و خود، حدیث را نقل کرده اعتقادشان را بدان وابسته می دانند. کسانی هم که به حضور در آن ساحت مقدس موفق نمی شوند، از دور، این سنت مذهبی را انجام می دهند و به عبادات و کار نیک می پردازند. پس بیشتر از یک سوم مردم جهان اسلام ، حدیث غدیر را شعار خود دانسته از این گفته پیغمبر، حقیقت دین را می جویند و آن را وسیله تقرب به خداوند قرار می دهند...(۱۷)

باز صاحب (الغدیر) در بحثی تحت عنوان (غدیر در کتاب عزیز) (۱۸) می گوید:

ما در پیش به این حقیقت اشاره کردیم که خداوند پاک ، خواست این حدیث همواره تازه و نوین بماند و پیاپی رسیدن شب و روز، آن را کهنه نکند و دستخوش گذشت روزگار نگردد؛ از این رو آیاتی درخشان و واضح در اطراف آن نازل کرد که امت اسلام هر صبحگاه و شامگاه آنها را می خوانند. گویی خداوند در هر بار که یکی از این آیات تلاوت می شود، نظر خواننده را جلب می کند و در روان او نقشی می گذارد و آنچه واجب است که وی درباره خلافت کبرای الاهی بدان ایمان داشته باشد، در گوشش فرا می خواند. آیه زیر، از این آیات است :

آیه تبلیغ

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس .) (۱۹)

نزول این آیه در طلیعه صحنه غدیر و امر خداوند به پیغمبر را - مبنی بر تعیین پیشوای امت - ۳۰ نفر از دانشمندان و مفسران اهل تسنن نوشته اند؛ که نام خود و کتابشان در (الغدیر) درج است ، (۲۰) و از حافظ ابوجعفر طبری شروع شده به شیخ محمد عبده مصری منتهی می گردند. و نیز حافظ طبری حدیثی مفصل از زید بن ارقم صحابی ، در ذیل این آیه روایت کرده است . از آن جمله می گوید: پیغمبر فرمود:

هرگز برای شما جز این کس که دستش را گرفته ام و بازویش را فرا داشته ام ، دیگری قرآن را تفسیر نمی کند. او معلم و آموزنده شماست . هر کس من مولای اویم علی مولای اوست ، لزوم دوستی و موالات او از طرف خداوند - عزوجل - بر من نازل شده است . آگاه باشید! همانا من ادا نمودم و تبلیغ کردم . بدانید! من شنواندم و واضح ساختم . بعد از من برای احدی جز او عنوان (امیرالمؤ منین) روا و سزاوار نیست . (سپس افزود) ای مردم ! این برادر و وصی و فراگیرنده علم من است و در میان آنان که به من ایمان آورده اند، جانشین من برای تفسیر کتاب پروردگار است ...) (آنگاه پس از بیاناتی فرمود) (ای مردمان ! به خدا و رسول خدا و نوری (۲۱) که با او فرستاده است بگروید و ایمان بیاورید... آن نور خداوندی با من است و بعد با علی و سپس با اولاد او خواهد بود تا قائم مهدی - علیه السلام -...(۲۲)

آیه اکمال دین

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) (۲۳)

این آیه چنانکه در پیش اشاره شـد، پس از تعیین و نصب امیرمؤ منان به مقام امامت ، و تمام شـدن خطبه غدیر نازل گشـته است . و در روایت حافظ طبری است که پیغمبر فرمود: (پروردگارا! تو این آیه را هنگام آشـکار ساختن مقام علی نازل کردی ؛ که به امامت او دین را کامل ساختی . هرکس به امامت او و اولاد من از صلب او ایمان نیاورد، کردارش تباه می شود و در آتش مخلد می ماند.) و در روایت حافظ ابونعیم اصفهانی است که پیغمبر پس از نزول آن فرمود: (الله اکبر! از کامل ساختن دین ، و تمام کردن نعمت ، و خوشنودی خدا به رسالت من و امامت علی پس از من .)

متجاوز از ۱۵ نفر از دانشـمندان و مفسـران اهل تسنن ، نزول این آیه را در غـدیر، و نیز حـدیث مـذکور را نوشـته انـد؛ که اسامی و گفتار آنان در صفحات ۲۳۰ تا ۲۳۸ جلد اول (الغدیر) گرد آمده است .

سوره معارج

(سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج (۲۴))

- پرسـش کننده ای از عذابی که واقع گشت پرسـش کرد. کافران را از آن بازدارنده ای نیست . از طرف خداوندی است که مالک آسمانها و عوالم برین است .

به روایت ۳۰ نفر از علمای اهل تسنن ، این سه آیه نیز پیامبران واقعه غدیر نازل شده است . (۲۵) ما به ملاحظه اختصار، از ذکر آنان خودداری می کنیم . در این مورد مؤ لف گرامی (الغدیر) تحقیقات علمی ، تفسیری و لغوی پرارزشی کرده که در صفحات ۲۴۷ تا ۲۶۶ کتابش ثبت است .

عید غدیر

از اموری که در جاودان مانـدن و انتشار داسـتان غـدیر اثر داشـته و آن را ثابت و محرز ساخته آن است که از نخستین سال پیـدایش واقعه غدیر، این روز را عید می گرفتند و جشـنها بر پا کرده در آن روز به خوشی و شادمانی به یکدیگر تبریک می گفتند؛ به دیدن هم ، به ویژه به دیدن سادات و علما می رفتند؛ نیز به دعا و زیارت و کارهای نیک و دلجویی مستمندان و دستگیری ناتوانان و اطعام بینوایان می پرداختند؛ و بر خویشتن و خانواده شان وسعت بیشتری داده جامه های نو می پوشیدند.

پس هر گـاه توده هـای متـدین ، در روزی مخصوص ، با شوقی فراوان ، بـدین کارها اشـتغال ورزنـد، طبعا اشـخاص دیگر در صـدد پرسـش برمی آیند که علت و سـبب چیست و این روز را چه خصوصیت و امتیازی است ؟ بدیهی است گفتگوها و مذاکراتی که در این گونه اوقات در انجمنها و اجتماعات پیش می آیـد و سـخنرانیهایی که می شود و خطبه ها و اشـعار و قصایـدی که در مساجـد و مجالس مذهبی خوانده می گردد، انسان را به علت پیدایش این عید و چگونگی مراسم آن رهنمایی می کند.

صفحات تاریخ اسـلام را که بنگرم ، شواهد بسـیاری از احادیث نبوی و روایات رهبران دینی و آثار سـخنوران برجسـته و دانشمندان بزرگ و شعرای معروف می بینیم که هر کدام خود دلیل زنده ای است که روز (غدیر) از اعیاد بزرگ اسلامی است .

پس بـا گـذشت زمـان و سپری شـدن قرنهـا و دوره هـا، هر سـال این عیـد سـعید، داسـتان خود را تازه تر جلوه گر می سازد و توجه جهانیان را به واقعه مهمی که در خود گنجانده دارد، جلب می کند؛ و بدین وسـیله این یادگار اسـلام ، و سـفارش و تاءکید صـریح پیامبر عزیز بر امامت حضـرت علی ، و روشن ساختن وظیفه مسلمانان نسبت به او، از دستبرد فراموشی محفوظ مانده ، غبار گذشت زمان از چهره سترده می گردد.

آنچه از سراسر این پیشامد و تجدید عید غدیر در هر سال برای ما آشکار می شود، دو چیز است :

۱ – این عید، تنها به شیعیان اختصاص ندارد. نظری اجمالی به تاریخ ، معلوم می کند که در ادوار قبل ؛ تمام مسلمانان در برگزاری مراسم آن شرکت می جستند؛ اگرچه ما شیعیان را علاقه ویژه ای به این عید و برپاداشتن هرچه باشکوهتر آن می باشد.

ابوریحان بیرونی ، دانشمند ایرانی قرن پنجم (م : ۴۴۰ ق) در کتاب (الاثار الباقیهٔ) (۲۶) غدیر را از عیدهایی شمرده است که همه مسلمانان آن را بر پا می داشتند و جشن می گرفتند.

ابن طلحه شافعی در کتاب (مطالب السؤ ول) می گوید:

روز غدیر خم را علی در شعرش یاد کرده است ، و آن روز، عید است و یادگار تاریخی است . زیرا روزی است که پیغمبر(ص) در آن ، آشکارا و صریح ، علی را به مقام ارجمند امامت و پیشوایی بعد از خود معرفی کرد و با آن موقعیت رفیع ، او را بر دیگر مسلمانان فضیلت بخشید. (۲۷)

در کتابهای تاریخ ، شواهد زیادی بر این موضوع ملاحظه می شود که عید غدیر در بین همه مسلمانان جهان ، در خاور و باختر، مورد قبول و احترام بوده است . مصریان به آن توجه می کردند و مسلمانان غرب و آسیای صغیر و عراق و هندوستان نیز کاملا آن را به پا می داشتند؛ و آن روزی بسیار مشهود بوده است که در آن به ویژه به عبادت و پرستش خدای توانا می پرداختند و انجمنهای سخنرانی و وعظ تشکیل می دادند و شعرا ترانه ها می سرودند.

دانشمندان معروفی از اهل تسنن ، در کتب خود روز غدیر را (عید) نامیده اند و به مناسبت ، ذکر کرده اند که در آن روز نبی اکرم ، علی بن ابیطالب را در بیابان غدیر خم ، جانشین و وصی خود قرار داد و همه اصحاب و همراهان را امر کرد که به وی تبریک بگویند (۲۸) و چون تهنیت و تبریک گفتن ، از اعمال مخصوص عیدها و روزهای شادمانی است ، تایید می کند که روز غدیر عیدی است اسلامی که به دست بانی و مؤ سس عالیقدر اسلام پایه گذاری شده است و هیچ گاه اختصاص به شیعه ندارد.

اشتها روز غدیر، مخصوصا در میان ملتهای عربی زبان به اندازه ای بوده است که در خلال آثار ادبی و اشعار شعرای آنان ، تشبیهات زیبایی که به شبهای جشن عید غدیر شده است ملاحظه می شود، و هم از زبان ترانه ، بهجت و فرحناکی روزهای غدیر را با بیانی شیرین می شنویم . (۲۹)

ابومنصور ثعالبی ، (۳۰) ادیب و دانشمند معروف ، در کتاب (ثمارالقلوب) (۳۱) از (اضافه)های مشهور، یکی (لیلهٔ الغدیر) را (مانند لیلهٔ القدر، مثلا) نام برده است .

۲ – ابتدای پیدایش این روز فرخنده و اهمیت آن در اسلام از تاریخ هیجدهم ماه ذی حجه سال دهم هجرت است ؛ و چنانکه گذشت ، پیامبر اکرم در بازگشت از حجهٔ الوداع ، در این روز، در دامنه بیابان غدیر، مقام جانشین خود را آشکار و به جمعیتهای انبوهی که در آن سفر همراهش بودند ابلاغ کرد که وظیفه امر و نهی و رهبری در امور دین و حفظ نظام دنیای اسلام با علی بن ابیطالب (ع) است . از این رو این روز در تاریخ اسلام ، روزی بس درخشان گشت . زیرا در آن روز، با معین شدن سرپرست مسلمین بعد از رسول اکرم ، دین کامل شد و صراط مستقیم الاهی نمودار گردید و تابشگاه حقایق قرآن پدیدار گشت ؛ تا مسلمانان در پرتو مشعل هدایت به پیشرویهای خود ادامه دهند و به پرتگاههای جهل و انحطاط نیفتند و مقام علمی و عملی جانشینان حقیقی پیغمبر را شناخته از آنان حداکثر استفاده را بکنند.

پس کدام روز را از (غدیر) بزرگتر می توانیم بدانیم ؟ با آنکه در این روز وظیفه بزرگ مسلمانان نسبت به بعد از درگذشت پیامبر عزیزشان واضح شد و نعمت هدایت از طرف خداوند به سر حد اتمام رسید، و در این باره چنانکه در پیش گفتیم آیاتی چند از جانب خداوند نازل گشت ؛ که از جمله این آیه کریمه است :

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)

در تواریخ آورده اند که روزی یکی از مسیحیان به نام (طارق ابن شهاب) در اجتماع مسلمانان در آمد و گفت :

اگر در کتـاب مـا این آیه – الیـوم اکملت لکم دینکم ...– وجود داشت ، که خداونـد گفته بود: (دین شـما را کامـل کردم) مـا روز نزول آن را عید می گرفتیم و بدین نوید شادمانی می کردیم .(۳۲)

حدیث تهنیت

پیشـوای اسـلام در آن روز، برای به آخر رسانـدن وظیفه گران خـویش و اتمـام حجت بر همگـان و محکم کردن این پیمـان دینی و مسلـم قرار دادن امامت برای وصـی خویش و رفع هر گونه ابهام ، به همه مردمی که در آن انجمن پرشـکوه صـحرایی حاضر بودند؛ بزرگـان ، سـران مهاجر و انصار، بانوان و سایر مسـلمانان ، امر کرد که به حضور علی (ع) برسـند و او را بر نائل شـدن به مقام عالی امـامت تبریک و تهنیت گوینـد. مسـلمین اطاعت کرده به طرف مردی که قهرمان پیروزیها و مایه امیـد و نشاطشان بود، شـتافتند. این مراسم به طول انجامید، تا جایی که نماز را (از جهت مقدار فاصله بین نمازها) قدری تغییر دادند.(۳۳)

داسـتان تهنیت نیز همـدوش اصل ماجرای غـدیر اشـتهار یافت ، و تهنیت ابوبکر و عمر را به حضـرت علی شـصت نفر از دانشـمندان بزرگ سـنی روایت کردنـد، که تفصـیل موضوع بـا نام آنان و اسامی کتب و مـدارکشان در صـفحات ۲۷۲–۲۸۳ جلـد اول (الغدیر) مذکور است .

در این مورد طبری می گوید: پیغمبر در پایان خطابه خود فرمود: ای گروههای مردم ! بگویید:

ما بر این سفارش و انتصاب با تو پیمان بستیم و از دل و جان پذیرفتیم و به زبان اقرار کردیم و دست بیعت دادیم و عهد می کنیم که این امر به فرزنـدان و خانواده های خود ابلاغ کنیم و تغییرش نـدهیم . تو گواه ما هستی ؛ و بس است که خدا گواه و شاهد ما باشد. این سـخنان را بگویید و به علی به عنوان (امیرالمؤ منین) سـلام بدهید و او را امیرمؤ منان بخوانید و بگویید: خداوندی را سپاس که مـا را به این پیشوا و هـادی رهبری کرد. اگر او مـا را رهنمون نشـده بود، راه را نمی دانستیم و حق را تشـخیص نمی دادیم ؛ و همـانا خداوند گفتار و پیمان شـکنی و خیانت هر کس را می داند. پس هر کس این پیمان را بشکند، به ضرر خویش رفتار کرده است ؛ و هر آن که عهدی را که با خدا بسـته است استوار بدارد؛ ایزد متعال پاداش بزرگ به او دهد. این گفتار را که باعث خشنودی خدا از شماست ، بر زبان بیاورید!

به روایت طبری ، زید بن ارقم که از اصحاب مشهور پیغمبر(ص) است می گوید:

مردم در این هنگـام ریختنـد و بر سـر پیغمبر و علی ازدحام کردنـد و می گفتنـد: آری شـنیدیم و به جان و دل ، امر خـدا و رسول را اطـاعت می کنیم و نخستین کسانی که با پیغمبر و علی دست بیعت دادنـد و پیمان بسـتند، ابوبکر، عمر و طلحه و زبیر بودنـد، سـپس بقیه مهاجران و انصار، بعد دیگر مردم تا اینکه برگزاری این مراسم ، سه روز طول کشید.(۳۴)

عید غدیر، اسلامی است

از توضـیحات بالا که از اصـیلترین مـدارک تاریخی و حـدیثی اهل تسـنن نقل شـده است ، نتیجه می گیریم که : عید غدیر اسـلامی اسـت ، یعنی به دست بـانی اعظم اسـلام تاءسـیس شـده است ، و روزی بس بزرگ است . پس وظیفه مسـلمانان جهـان است که در بزرگداشت چنین روزی بکوشند و از این شعار مقدس حمایت کنند و در نگهداشت آن همت گمارند؛ و در این روز، منظور پیغمبر ارجمنـد را به جوانـان و نوجوانـان اسـلام یادآور شونـد و در انجام این وظیفه بزرگ دینی و تظاهر اسـلامی و اجرای منویات رسول خدا(ص) شیعیان را تنها نگذارند؛ چنانکه مسلمانان قرنهای اول چنین بوده اند و این گونه رفتار می کرده اند.

و هم در این روز باید به سایر تعلیمات اسلام توجه کرد و در انجام کارهای نیک و پیروی از روش علی (ع) کوشید و خداوند را بر این نعمت که دین را کامل ساخته سپاس گزارد.

و در حدیث است که پیغمبر گرامی فرمود:

بهترین عیـدهای امت من روز غدیر است ؛ و آن روزی است که خداوند امر مرا کرد که علی را راهنمای مسـلمین قرار دهم ؛ تا بعد

از من به وسیله او هدایت جویند؛ و آن روزی است که خداوند دین را کامل کرد...(۳۵)

صحنه تاریخی غدیر

از: دکتر قاسم رسا

می رسد از خم ندایی دلپذیر

کز ره آمد کاروانی با بشیر

از درای کاروان ، خم در خروش

و زخروش خم جهانی در صغیر

دست افشان از نشاط افلاکیان

پای کوبان از طرب برنا و پیر

از سفارتخانه کبرای حق

با همایون نامه نازل شد سفیر

از حریم کبریا آمد سروش

تا گشاید پرده از رازی خطیر

کرد روشن صحنه اسلام را

صحنه تاریخی عید غدیر

از وداع کعبه چون شد رهسپار

خواجه (لولاک) با جمعی کثیر

در (غدیر خم) به ختم انبیا

گشت فرمان صادر از حی قدیر

کای محمد! کن رسالت را تمام

کن فضا را روشن از مهر منیر

بر علی امر ولایت را سپار

کاو بود شایسته تاج و سریر

از جهاز اشتران آماده ساخت

منبری پیغمبر روشن ضمیر

خواند بر منبر پس از حمد خدای

خطبه ای غرا و نغز و دلپذیر

کاین علی باشد ولی کردگار

بعد من بر خلق ، مولا و امیر

نور او سرگشتگان را رهنما

لطف او افتادگان را دستگیر

در شجاعت شهسواری بی قرین

در عدالت شهریاری بی نظیر
رهبر آزادگان کز روی لطف
بند غم بگشاید از پای اسیر
بار ذلت گیرد از دوش گدا
گرد محبت شوید از روی فقیر
جملگی دادند با دست خدای
دست بیعت از صغیر و از کبیر
ای (رسا) خوش سفت این رخشنده در
خامه شیوای استاد شهیر
از (امینی) گوش کن این داستان
در کتاب مستطاب (الغدیر)

مؤ لفان اسلامی و حدیث غدیر

اشاره

بر طلوع و غروب ستارگان ، ادواری گذشت . رهگذر طبیعت ، هزاران پیامبر و مصلح و آموزنده فضیلت را از خود عبور داد. زحمات طاقت فرسا و مجاهدات بهت آور انبیا در خلال روزگاران کهن ، بشر را به دست تربت سپرد و افق تاریک گیتی را برای تابش فروغ جهانتاب (قرآن) آماده ساخت . دین اسلام بر شالوده علم و معرفت پی ریزی شد و با احکام فطری و جذبه روحانی خویش پیش رفت و جهان را به روش تربیتی خود توجه داد.

این همه معارف و علوم ، آموزنده ای می خواست ؛ و این همه تعلیمات و سنن که جای یک رشته خرافات و جنایات جاهلیت را گرفته بود، بدون شک به مرزداری دانا و توانا نیازمند بود.

بنیان گذار اسلام ، وحی اکید خداوندی را امتثال کرد و با به وجود آوردن صحنه غدیر در دامن طبیعت ، این داستان مقدس را با طبیعت و مناظر خاطره انگیزش در آمیخت ؛ و نشر مکتبی را که از دامنه (حراء) آغاز کرده بود، در دل وادی (غدیر) به پایان رساند؛ و از کنار این برکه ، بر اقیانوس زمان موجی نوسان خیز و پرخروش (۳۶) بیفکند...

هان ای اقیانوس بیکران زمان ! آیا باز هم چنین موجی بر سطح خود دیده ای ؟

ای کاروان شتابان روزگار! آیا باز هم در چنین منزلگاه حساسی فرود آمده ای ؟

ای امتداد لرزان تاریخ ! آیا چنین صحنه ای را بار دیگر در خود جای داده ای ؟

نه ، شما هم ای نوامیس پنهان گیتی ! ای مظاهر فریبنده طبیعت ! این روز را ندیده بودید.

اگر قاموس زندگی بشر را ورق زنیم ، آیا واژه ای می یابیم که معنی این عشق پر شور را - که رهبری سالخورده ، به سعادت آینده امت خود دارد - بفهماند؟

آیا در و دشت و کوهساران شاهد چنین روزی بوده اند که پیشوایی بدین سان ، شایسته ترین مرد انساندوست را بر سر دست به جامعه بعد از خود بشناساند؟

آیا سرزمین مقدس انبیاء: کلده ، بیت المقدس ، ناصره ، مدین ، و مصر؛ و وطن حکیمان : ملطیه ، آتن و اسکندریه ، چنین داستانی

را از خود به یادگار گذاشته است ؟

روز غـدیر برای سـعادت ابـدی انسان و آزادی واقعی بشـر و حکومت دادگری و فضایل بود. اگر مسـیر این هـدایت بزرگ انحراف نمی یافت و در جلو این پرتو عـدالت و تربیت ابرهای تیره قرار نمی گرفت و تندرهای خشن از انعکاس این ندای صـفابار جلوگیری نمی کرد و مانند علی بن ابیطالبی زمام رهبری و سـرپرستی اجتماع اسـلامی را در دست می گرفت ، اصلاح یکسره جهان عملی می گشت ، اگر آنان که سـنگ دلسوزی اسـلام به سـینه می زدند، می کوشیدند تا حکومت عادله علی (ع) استقرار یابد و حق خاندان رسول (ص) محفوظ مانـد، طولی نمی کشـید که بانـگ عـدالت در خـاور و بـاختر طنین انـداز می شـد و دین به معنای واقعیش در اعماق اجتماعات و دورترین نقاط سکونت انسان بسط می یافت و (قرآن کریم) با مبینی چون (نهج البلاغه) به جای سایر برنامه ها به کـار بسـته می شود؛ آنگـاه فرشـته عـدالت بـال می گشود و جهـانی سـعادتمند تشـکیل می یافت و از این همه ظلمها و بـدبختیها، جهالتها و رذالتها و تباهیها، و این سپری شدن عمر انسانها بدون تربیت صحیح ، اثری نبود.

این است غدیر و موقعیت غدیر....

پس اگر می بینید دانشـمندان اهل تسـنن ، حدیث غدیر را نگاشـته اند، یا درباره فضایل علی (ع) تاءلیفها به یادگار گذاشـته اند، به شگفتی میفتـد. چه ، این مردان حدیث دان که اطلاعات سـرشاری از گفته های پیغمبر عزیز داشـتند، خوب می دانسـتند که این همه سفارش و پی گیری ، برای روشن کردن یک حقیقت اصولی بوده است که سعادت و آسایش دو جهان و ترقی و پیشرفت مسلمانان ، وابسـته به آن است . درست است که عواطف مذهبی و شرایط محیط، بیش از این آزادشان نگذاشت ، ولی باز حق را نوشتند و به دست آیندگان سپردند و امانتی را که لازمه شخصیت حدیث دان است رعایت کردند.

آری علمای اهل تسـنن به این انـدازه اکتفا نکردنـد که حـدیث غـدیر را با اسـناد و مـدارکش در کتابهای خود نقل کننـد - با اینکه نسبت به آن ، چنانکه دیدیم ، توجهی بسـزا کردند - بلکه از دیرباز درصدد برآمدند که جداگانه درباره آن دست به تاءلیف زنند؛ تا متن خطبه غدیر را که آخرین خطابه مفصل و اجتماعی پیغمبر اسـلام و دستور جامع نهایی بود، از فراموش شدن و تحریف مصون بدارند و ابهام گذشت زمان را از سطور تابناکش بزدایند.

اینک نام چند تن از مورخان و حدیث دانان مشـهور، و کتابی را که هر یک ، مستقلا راجع به حدیث غدیر نوشته اند ذکر می کنیم :

۱ - حافظ ابوجعفر محمـد بن جریر طبری ، مؤ لف تاریـخ و تفسـیر مشـهور (م : ۳۱۰) (۳۷)، تاءلیفش در این موضوع ، (الولایـهٔ فی طرق حدیث الغدیر) نام دارد.

شمس الـدین ذهبی شافعی ، دانشـمند و مورخ معروف می گوید: (محمد بن جریر در فضائل علی کتابی نوشت و بر صـحت حدیث غدیر دلیل آورد... من یک جلدش را دیدم و از فراوانی مدرکها و سـندهایش به حیرت افتادم). یاقوت حموی می گوید: (طبری را کتـابی اسـت در فضائـل علی بـن ابیطـالب که ابتـدا راجع به صـحت اخبـاری که دربـاره غـدیر خم رسـیده ، سـخن گفته است .) و عمادالدین دمشقی می گوید: (کتابی دیدم از طبری در دو جلد قطور که در آن ، احادیث غدیر را فراهم آورده بود.) (۳۸)

۲ - حافظ ابن عقده همدانی (م : ۳۳۳)، کتاب (الولایهٔ فی طرق حدیث الغدیر)

۳ - حافظ ابوبکر جعابی (م : ۳۵۵)، کتاب (من روی حدیث غدیرخم) .

۴ - حافظ دارقطنی بغدادی (م : ۳۸۵)، (رساله در اسناد حدیث غدیر).

۵ - حافظ ابوسعید سجستانی(م : ۴۷۷)،کتاب (الدرایهٔ فی حدیث الولایه) (در ۱۷ بخش).

۶ - حافظ ابوالقاسم حسکانی (م : پس از ۴۹۰)، کتاب (دعاهٔ الهداهٔ الی اداء حق الموالاهٔ).

۷ – حافظ شمس الدین ذهبی (م : ۷۴۸)، کتاب (طریق حدیث الولایهٔ).

۸ – حافظ شمس الدین ابن الجزری (م : ۸۸۳)، کتاب (اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب).

مجموع دانشورانی که در این باره کتاب نوشته اند بیش از بیست و پنج نفرند که در جلد اول (الغدیر) صفحات ۱۵۲ تا ۱۵۸ به تفصیل یاد شده اند. و از امام الحرمین جوینی (م : ۴۷۸ ق) (۳۹)، حکایت شده که با تعجب می گفت :

در بغداد کتابی پیش صحاف دیدم که در آن ؛ روایات غدیر خم بود و پشت جلدش نوشته شده بود: این جلد بیست و هشتم است از سندهای قول پیامبر: (من کنت مولاه ، فهذا علی مولاه) و پس از این ، جلد بیست و نهم می آید.(۴۰)

این نموداری از توجه سرشار گذشتگان اهل تسنن به نقل و ثبت فضایل علی (ع).

در این عصر نیز اگر قصیده ها، رساله ها، و مقاله های جذابی در اطراف شخصیت علی (ع) و خاندان رسالت بنگارند، گامی به سوی حقیقت پیش نهاده اند، کتابهایی مانند:

عبقریهٔ الامام – تاءلیف : استاد عباس محمد عقاد مصری ، الامام علی بن ابیطالب (۴۱) – تاءلیف : استاد عبدالفتاح عبدالمقصود مصری ،

حیاهٔ علی بن ابیطالب – تاءلیف : محدث علامه شیخ محمد حبیب الله شنقیطی ازهری ،

فاطمهٔ الزهراء و الفاطمیون – تاءلیف : عباس محمود عقاد مصری ،

ابوالشهداء (۴۲) تاءلیف : عباس محمود عقاد مصری ،

سمو المعنی فی سموالذات (۴۳) تاءلیف : استاد عبدالله علایلی لبنانی ،

بطلهٔ کربلا (۴۴) – تاءلیف : بانو دکتر بنت الشاطی مصری ،

الشهید الخالد الحسین بن علی – تاءلیف : استاد حسن احمد لطفی ،

الامام علی بن ابیطالب – تاءلیف : شیخ محمد رضا مصری ،

تاریخ الحسین (۴۵) – تاءلیف : استاد عبدالله علایلی ،

نویسندگان این کتابها پاره ای از حقایق دینی و تاریخی را یادآور شده اند و گامی به سوی حقیقت پیش رفته پرتوی از تابش نافذ معارف آل محمد را نمایان کرده اند و وظیفه علمی و اخلاقی و اجتماعی خود را انجام داده اند.

اکنون ببینیم دانشمندان ما، در تمدن مذهبی چه کرده اند! زیرا وقتی این ، نتیجه کار و فعالیت علمای تسنن برای نمایاندن مبانی تاریخ شیعه و خلافت حضرت علی (ع) و نتایج بزرگ نهضتهای پیشوایان ما باشد، می سزد که دانشمندان ما هرچه بیشتر بکوشند و با پشتکار و نشاطی عمیق ، عمر خود را در راه به پا داشتن پرچم تشیع راستین و نشر روحیه آزادگی و فضیلت خواهی سپری سازند.

مشعلداران فضیلت در تمدن مذهبی

جالبترین مظاهر هر تمدن ، فداکاریهای مقدس پیشروان آن است که با اراده هایی آهنین و جانهایی بر کف نهاده ، پرده های غلیظ حوادث را کنار زده به سوی مقصد تابناک خود پیش رفته اند؛ و طنین شورانگیز پیروزی خود را در فضای عالم درافکنده اند. در تمدن عظیم اسلامی نیز، که والاترین تمدن شرق است ، از این گونه صحنه های جالب و امیدبخش ، بسیار به وجود آمده است ، به طوری که می توان گفت : از آغاز آن تاکنون هرچه پیش آمده ، مجاهده و فداکاری بوده است . و خوشبختانه تاریخ تشیع از این افتخار بزرگ سهمی به سزا بوده است ، به حدی که در هیچ یک از مذاهب سراغی از آن نیست .

زیرا نوع فعالیتها: نهضتهای اصلاح طلبانه ، خدمات فرهنگی ، اشاعه اصول اخلاقی ، نشر معارف اسلامی ، تاءسیس علوم و تاءلیف کتب نفیس ، آزمایشهای طبی و فنی ، ساختن دانشگاه و رصدخانه و کتابخانه و... به وسیله رجال برجسته شیعه ، که بیشتر ایرانی

بوده انـد، انجام گرفته است . بعلاوه داسـتان پایداری و تحمل شـکنجه های طاقت فرسا (در راه اصـلاحات دینی و نجات اجتماع) و پیشکش کردن شهدای بزرگ به تاریخ فضیلت انسانی ، از عناصر اصلی تاریخ ما و میراث انفکاک ناپذیر شیعه است .

البته در محیطی که جز ایجاد مـانع و از بین بردن امکانـات و تفتیش عقایـد شـیعه و نـابود ساختن آثار آنان ، موضوعی مطرح نبوده است ، توجه به این مسئله کمال اهمیت را دارد که چطور تمـدنی با این وسـعت فرهنگی و علمی به وجود آمده است ؟ یقین اسـت که حق سـرانجام پیروز می شود؛ ولی آیا می توان مجاهـدات شـبانروزی پیشـینیان را در رشـد چنین تمـدنی نادیـده گرفت ؟ آیا می توان مبارزات خسـتگی ناپذیر دانشـمندان و نویسندگان شیعه را در راه اعتلای مکتب جعفری به حساب نیاورد؟ اگر مردان الاهی را اسـتثنا کنیم ، شاید بتوان به تاءثیر متقابل محیط و شخصیت در حوادث بزرگ قائل شد؛ اما در مورد مردان خدا فقط نیروی معنوی و نشاط روحانی و احساسات عمیق دینی و عشق پر شور به نجات بخشی و تربیت مردم ، مددکارشان بوده است و بس .

باری ، این همه کار و کوشـش و اثر و خدمت ، و به وجود آوردن فرهنگی چنین پهناور و غنی ، در خلال تاریخی که پر از حوادث دشـوار بوده است ، در نـتیجه پیـدایش نوابغ و آزادگـانی بوده که در سـایه روشـنهای قرون گذشـته ، چون سـتارگانی فروزان طلوع کردنـد و محیط تشیع را از حیث دانشـمندان پر حاصل و پیشـروان وارسـته بی نیاز ساختند. با نگرش به طرز کار و برنامه های مثبت این مردان بزرگ می یابیم که در میان خـدمات اجتماعی و فعالیتهای مقدسـی که به افتخار دین و انسانیت انجام داده اند، موضوعی را که با روشـی اسـتدلالی و کم نظیر پی گیری کرده اند، که خود موجب نهضـتهای علمی و گرایش توده های عظیم به تشیع گشته است ، اثبـات درستی و برتری مبـانی علمی و تربیتی شـیعه ، و نشـان دادن توجه فوق العاده ای است که در مکتب ائمه طاهرین (ع) نسبت به انسان و حقوق انسان وجود داشته است .

بر دانشـمندان پوشـیده نیست که نویسـندگان این رساله به دلیل پایبندی به اختصار، نمی توانند این مباحث را به شرح یاد کنند. زیرا این خود به نوشـتن دائرة المعـارفی نیازمنـد است که در آن ، آراء مـذاهب مختلف دربـاره یکایک مسائل علوم و اعتقادات بررسـی شود و مفـاخر علمی و تـاریخی شیعه ارزیـابی گردد؛ تـا برتری آنـان در علوم و فضایل نمودار شود. ولی تنها مطالعه و بررسـی یک سلسـله تاءلیفات ، که به دست دانشـمندان شـیعی پیرامون امامت (۴۶) و تحلیل مبانی مـذهبی و فلسـفه حوادث تاریخ اسـلام نگارش یافته است و امروز در ردیف بهترین کارهای علمی اسلامی قرار دارد، کافی است که این بحث را روشن و ثابت کند.

آری ، دانشمندان شیعه به وظیفه الاهی خود قیام کردند و این مشعل افروخته را فرا راه ملل و اقوام قرار دادند و با خامه های مقدسی - که ارزشـش از خون شـهیدان راه حق افزون بود - به حیات علم و دین و تمـدن مذهب جعفری خدمتهایی گرانبها نمودند. خواب نوشـین شب و راحت روز را بر خود حرام کردند، تا حقایق را با شیره جان خود آمیخته در معرض افکار ملتها در آوردند و ده ها اثر ارزنده در موضوع اساسی امامت همانند کتابهای :

الارشاد - تاءلیف : شیخ بزرگوار محمد بن نعمان مفید،

الشافی - تاءلیف : شریف موسوی علم الهدی سید مرتضی ،

تجرید الاعتقاد (مبحث پنجم) - تاءلیف : فیلسوف بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی ،

منهاج الکرامة - تاءلیف : جمال الدین علامه حلی ،

احقاق الحق - تاءلیف : دانشمند شهید قاضی نورالله حسین شوشتری ،

النقض (۴۷) - تاءلیف : نصیرالدین عبدالجلیل قزوینی رازی ،

کفایة الموحدین (فارسی) ج ۲ - تاءلیف : دانشمند بزرگ سید اسماعیل طبرسی نوری ،

تاءسیس الشیعة لفنون الاسلام (۴۸) - تاءلیف : علامه سید حسین صدر کاظمی ،

المراجعات (۴۹) - تاءلیف : علامه مصلح سید عبدالحسین شرف الدین موسوی ،

اصل الشیعهٔ و اصولها (۵۰) - تاءلیف : علامه کبیر مرحوم کاشف الغطاء،
عبقات الانوار، اعیان الشیعه ، الذریعه و الغدیر به جهان علم و تمدن و دنیای مطالعه و تحقیق ، تقدیم کردند.
اکنون چهار کتاب اخیر را بیشتر معرفی می کنیم :

عبقات الانوار

تاءلیف علامه کبیر، مجاهد نستوه ، میر حامد حسین موسوی نیشابوری هندی (۱۲۴۶ - ۱۳۰۶ ق). این کتاب ، شاهکار علمی شیعه در قرن سیزدهم است (۵۱) که در اثبات امامت ائمه طاهرین و فضایل آنان با استفاده از مدارك و کتب اهل تسنن در چندین جلد مفصل ، تاءلیف شده است . مطالعه این کتاب ، انسان را در برابر دریایی از کاوش و تحقیق قرار می دهد که ساحل و کرانه هایش نیست ؛ و خواننده را در مقابل روح مواج مؤ لف ارجمندش ، قهرمان تحقیق و دانش پژوهی ، میر حامد حسین نیشابوری هندی به تعظیم و تجلیل وامی دارد. خواننده به زودی در می یابد که شرح شخصیت علمی و دینی این دانشمند بزرگ و عظمت کتابش ، داستانی است که خامه را توان نگارش آن نیست .
علامه امینی در مواردی از (الغدیر) که از این کتاب مطلبی نقل کرده ، مؤ لف عالیقدرش را به سزا ستوده است . از جمله در جلد اول ، ضمن سخن درباره (عبقات الانوار) می نویسد:
خدا به وسیله میرحامد حسین ، حجت را تمام کرد و راه حق را روشن ساخت . اما کتابش (عبقات) پس همانا بوی خوشش از کران تا کران جهان وزید و داستانش خاور و باختر گیتی را گرفت . هر کس بر این کتاب آگهی یافت ، آن را معجزه ای آشکار شناخت ...

اعیان الشیعهٔ

تاءلیف علامه بزرگ ، سید محسن امین عاملی (۱۲۸۴ - ۱۳۷۱ ق). مفصلترین کتابی که تاکنون در شرح حال شخصیتهای برجسته شیعه : رهبران ، مصلحان ، فیلسوفان ، متکلمان ، مفسران ، طبیعی دانان ، ستاره شناسان ، طبیبان ، فقیهان ، محدثان ، نویسندگان شاعران و...نگارش یافته (اعیان الشیعه) است که بیش از ۵۰ جلد است و بیشتر مجلداتش دارای پانصد تا هشتصد صفحه است (۵۲).
این کتاب بجز جنبه تاریخی ، بر فواید علمی بسیاری مشتمل است ؛ و بیش از ۵۰ جلد آن به چاپ رسیده است ؛ و جلد چهلم به شرح حال و آثار و موقعیت علمی و اصلاحی مؤ لف عالیقدر اختصاص دارد. پاره ای از مجلات (اعیان الشیعه) چند بار منتشر شده است . از جمله جلد اول است که در چاپهای بعدی ، به ضمیمه مطالبی (راجع به مسائل اعتقادی شیعه ، اصل پیدایش آنان ، بزرگان و پیشینیانشان از صدر اسلام ، و رد گفتار نادرست بعضی از نویسندگان سبکسر) در دو جلد به طبع رسیده است . علامه امین عاملی از مفاخر بزرگ ماست و در ردیف بزرگترین مردان مصلح این عصر به شمار می رود. وی بجز تاریخ کبیر (اعیان الشیعه) در بیشتر علوم اسلامی نیز تاءلیفاتی به یادگار گذاشته است . علاوه بر این به کارهای اجتماعی و تشکیل سازمانهای خیریه و مؤ سسات علمی اقدام کرده است .

الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ

علامه جلیل ، شیخ آقا بزرگ تهرانی (۵۳) دانشمندی سالخورده و جهانی در گوشه ای بنشسته ، که هم اکنون هشتاد و هشتمین مرحله عمر پر نتیجه خود را می گذارند و با جثه نحیف و ضعف پیری و دست مرتعش ، از نگارندگی و تحقیق باز نمی نشیند، مؤ

لف (الذریعه) است .

الذریعه دارای ۲۶ جلد است و تاکنون ۱۹ جلدش چاپ شده است . جلد نهم آن نیز شامل چهار مجلد است که تقریبا ۱۰۰۰۰ دیوان از دواوین شاعران شیعی را برشمرده است . ۱۸ جلد دیگر شامل معرفی ۳۳۱۲۱ کتاب است در موضوعات مختلف علمی ، فلسفی ، تفسیری ، فقهی ، ریاضی ، ادبی و جز آن . بقیه مجلدات که سایر تاءلیفات شیعه را به ترتیب حروف نام می برد، آماده چاپ است .

موضوع این کتاب مفصل فنی ، ضبط نام و شناساندن کتب و فهرست آثار دانشوران شیعه است ، و مرجع بسیار مهمی است برای محققان و دانشمندانی که بخواهند درباره کتب و تاءلیفات اسلامی تحقیق کنند.

مؤ لف (الذریعه) جز این کتاب نیز آثار علمی بسیار دارد که از جمله کتاب (طبقات اعلام الشیعه) است در شرح حال و آثار دانشمندان شیعی قرن چهارم تا چهاردهم ، در حدود بیست جلد.

شیخ اجل ، استوانه فضیلت و تقوی ، حاج آقا بزرگ تهرانی از مفاخر علمی ما و به گفته علامه امینی ، یادگار دانشمندان شایسته پیشین است .

البته در این قبیل رساله ها که برای دانش آموزان و دانشجویان ، بر مبنای اختصار، نگارش می یابد، اشاره اجمالی به این موضوعات کافی است و جای تحلیل و تحقیق درباره ارزش علمی این گونه کتب عمیق و بزرگ نیست . ولی ما در اینجا به پاس حرمت علم و خدمتگزاران علم ، و به پیروی از اصول حق گزاری و اخلاق ، و برای دمیدن روح فضیلت و فعالیت در کالبد اجتماع ، موظفیم به کتاب عظیم (الغدیر) و اهمیت اسلامی آن ، اشاره بیشتری کنیم . چه ، ما گوهر مطالب خود را از آن دریای پهناور به دست آورده ایم و شعاع روح مؤ لف بود که از خلال سطور کتابش در این خدمت فرهنگی فروغمان بخشید و سرمنشاء تحقیقاتمان گشت .

الغدیر

غدیر یعنی رود، برکه و آبگیر که در دشتها و دامنه کوهها دیده می شود.

در فصل بهار که ابرها غرش کنان می بارند و در و دشت را سیراب می کنند، دانه های باران از روی صخره ها و توده های شن به هم می پیوندند و جویبارهای کوچکی به وجود می آیند. این جویبارها سر به دامن طبیعت نهاده از دامنه کوه سرازیر می شوند و فراز و نشیب به آبگیرها هدایتشان می کند.

با وزش نسیم بهاری که پیام زندگی نوین را به گوش طبیعت می رساند، از کنار آبگیر سبزه ها می رویند و لاله ها سر بر می کشند.... در هوای گرم تابستان ، پرندگان از نقاط دور صحرا به جستجوی آب پرواز می کنند، پر و بال می گشایند، در اطراف آبگیرها می نشینند و از اندوخته طبیعت سیراب می شوند.

گاه شبانی ، یا بیابانگرد تشنه ای از آن ها آب می نوشد، یا سیاح شوریده ای که شام تار بیابان و وحشت صحرا، در طوفان عواطف و افکار گرفتارش کرده است ، از تابش عکس مهتاب بر سطح برکه فروغ امید در دلش می تابد و از روی علفها و سبزه ها خود را بدان می رساند تا بیاساید و با صفای آب ، خاطر خسته ای را تسکین دهد.

این غدیر طبیعت است ، اما غدیر علم ...

اقیانوسی است از دانش بیکران ؛ آمیخته با خلوص و صفایی بی پایان ...

ژاله های ابر توفیق بر صفحات دلی شایسته و قابل ؛ رشته های تابناک فکر و اندیشه از افقی نورانی و الهام بخش ؛ حقایق و علومی هدایت کننده در قالب الفاظ و عباراتی شیوا؛ امواج تتبع و تحقیق پیوسته به روحی کانون اشراق ، دلی چشمه سار عواطف هماهنگ با عشقی آرام سوز به هدفی مقدس ، هم صدا با نغمه ورق زدن کتابها، سکوت عمیق کتابخانه ها، گرمای آتشبار روز، مهتاب رنگ پریده شب ، بیداری و دمسازی با ستارگان افق ، رنجها و کاوشها و جوش و خروشها و سرانجام ، سینه ای سوزان و سرکشی ریزان

در كنار خوابگاه مظهر آسمانی انسان ، جويبار به هم پيوسته ای است كه غدير علم را به وجود آورده است .
آن استاد دانشمند (۵۴) كه گفت : (الغديرش ناميده اند براى تبرك ، و گرنه اقيانوس است) درست گفت .
آن نويسنده مشهور مصرى (۵۵) كه نوشت : (خواننده الغدير، به سايه ای دامن گستر مى گرايد، مانند راه پيماى خسته ای كه به چمنزار خرمى رسد و در سايه درختانش با سبزه ها انس بگيرد و از سرگردانى بيابانهاى گمراه كننده بياسايد) (۵۶) نيكو نوشت .
(الغدير) چون سرود پيروزى در گوشها طنين انداخت ؛ و چون رمز پايدارى حقيقت در جو جهان علم ارتسام يافت . (الغدير) چون نداى روحانى تا اعماق جانها اثر گذاشت و فروغ اطمينان بخش حقيقت را در دلها تابانيد.
كلمه (غدير) را الف و لامش چون جان شيرين در برگرفته و نام اين كتاب فروزان و مجموعه بى نظير را پديد آورده است . اين (الف و لام) كه با شكوهى ادبى انسان را به ياد (الكتاب) سيبويه مى اندازد، به گفته نحويان براى (عهد ذهنى) است ، پس انگيزه خاطرات مقدس داستان تاريخى غدير است .
(الغدير) مشعل هدايت كننده افكار و سند محكمى است براى حقانيت خلافت بلافصل اميرالمؤ منين و درستى اعتقادات ما.
(الغدير) از برجسته ترين كارهاى علمى قرن چهاردهم اسلامى و مدرك عظمت فرهنگ شيعه است ، كه علوم مختلف اسلامى را در خلال بيان وقايع شرح داده است . الغدير بيش از هر چيز مايه افتخار جوانان غيور شيعى مذهب جهان است و هماره جامعه تشيع از داشتن چنين سرمايه ای به خود مى بالد.

جنبه های فنی

(الغدير) با بيانى شيوا، انشايى بلند، روشى ذوقى ، سبكى ادبى ، سرآغازى درخشان ، بلاغتى فروزان ، گفتارى نغز، منطقى قانع كننده ، استدلالى صحيح ، امانتى سرشار، بى طرفيى صادقانه ، و تاءدبى حكيمانه نگارش يافته است .
(الغدير) در تحليل فلسفه تاريخ اسلام و روشن كردن نتايج حوادث گذشته و علل آنها، حقايق مسلمى را شرح داده ، خود در كلام و عقايد، اخلاق ، فقه ، تفسير، حديث ، رجال ، شعر و لغت داراى بحثهايى مفيد و لازم است ؛ و همه متضمن مطالبى راجع به حقوق و اقتصاد اسلامى و برنامه های اصلاحى است .
(الغدير) با روش نوين تحقيقى و انتقادى كه محققان و مورخان معاصر جهان دارند، تاءليف گشته و به بيان و تشريح وقايع و رويدادهايى پرداخته است كه بررسى درباره آنها بر حقيقت جويان و مسلمانان آزادفكر لازم است . (الغدير) داراى حقايق روشن و مآخذ محكمى است كه مى توان آنها را به عنوان اصل قبول كرد؛ و بيش از مراجعه به خود آن كتاب به چيزى ديگر نياز نيست . چه ، مدارك (الغدير)، همه ، كتاب های معتبر اهل تسنن است . سخنان استدلاليش را از نوشته های متقن آنان گرفت است ؛ و به اصطلاح از خودشان گرفته و به خودشان رد كرده است .
اين رشادت و غناى علمى در ساير مذاهب نيست .
پيروان هيچ مذهبى نمى توانند از كتابهاى مذاهب ديگر، اثبات حقانيت مذهب خويش كنند، تا جايى كه دانشمندان مطلع و منصف آنان نيز نيز تصديق كرده بر آن آفرينها گويند.
در ضمن فصول (الغدير)، موضوعى كه با لطافت خاصى نگاشته شده است ، ذكر شاعران غدير است . مؤ لف ، شاعرانى را كه از آغاز پيدايش واقعه غدير تاكنون ، اين حديث را در شعر خود گنجانده اند، به ترتيب قرنهاى اسلامى - پيوسته - مى آورد. سپس به شرح حال و بيان شخصيت علمى و ادبى آنان پرداخته ، نكاتى سودمند ذكر مى كند و مداركى به دست مى دهد كه از لحاظ تاريخ ادبيات ، بسيار مهم و باارزش است .
(الغدير) به روش فرهنگ نويسان ، كه در تعيين معنى واژه يا تاءييد آن به گفته سرايندگان بزرگ زبان استشهاد مى كنند، به اشعار

آنـان برای تعیین و تاءییـد معنی (مولی) اسـتناد می جویـد. چه ، آنـان از کلمه (مولی) در خطبه غـدیر همان معنی ولی ، سرپرسـت روحانی ، متصرف در امور، و پیشوا را فهمیده و در شعر خود به کار برده اند.

البته شاعران و سـخنوران هر زبان ، حافظ سـرمایه ادبی و ترجمان آن زبانند و هیچ گاه از قواعد دستوری و جای به کار بردن لغت و فهم معنی خواسـته شـده از آن ، تجاوز نمی کننـد. به خصوص در مورد شـعرای غـدیر، که سـتارگان تابنـده آسـمان ادبیات عرب و شماری ، دارای وزنه های عالی ادبیند، و در کتابهای نحو، صرف ، لغت ، معانی و بیان به شعرشان استشهاد شده است .

نویسـنده مـا تـا پایان جلـد یازدهم ، شاعران غـدیر را تا اوائل نیمه دوم قرن دوازدهم ذکر کرده است ؛ و با تشـکیل این گروه ادبی ، استدلالی لطیف و استشهادی زنده بر تحقیقات مفصلی که در معنی (مولی)(۵۷) کرده افزوده است .

یکی از دانشمندان معاصر(۵۸) ضمن بیان نمونه های آثار نفیس شیعه در حدیث و علوم اسلامی می نویسد:

... نمونه دیگر، کتاب پر مایه (الغـدیر) از علامه خبیر ما شـیخ عبدالحسـین احمـد امینی ، کاتب مقتـدر توانا، بحاثه محدث امین دانا، دریـایی است از حـدیث که در غـدیر خود دارد. از اهل درایه و حـدیث و شـعر و اطلاع بپرسـید! آیت تصـمیم ، خبرگی ، درایت و ضبـط و حوصـله و تتبع را در آنجـا می بینـد. در تهیه مطـالب آن به چهار هزار جلـد کتاب و (اصول) مراجعه شـده و از اول تا آخر مطالعه شده است . در جای خود یک دوره (دایرة المعارف) است که در محیط شرق تاریک با فقد وسیله و قیام فردی تاءلیف شده است . با آنکه تنها اسـتنساخ و اسـتخراج و مبیضه و مسوده و تصحیح و مقابله و تصدی مطبعه آن ، هر کدام آنها جداگانه فوجی یار و معین و مددکار می خواهد.(۵۹)

بـاری این دائره المعـارف کبیر، حاصـل تحقیقها و کوششـهای چنـدین ساله دانشـمند و نویسـنده بزرگ شـیعه ، آیت الله آقای شـیخ عبدالحسـین امینی است . معظم له ، پس از سالها کاوش و پژوهش ، موفق شـد که در سال ۱۳۶۴ ق /۱۳۲۴ ش چاپ اول کتابش را در نجف شـروع کرده تا نه جلـد آن را به طبع رساند و در سراسـر ممالک اسـلامی و غیر آن منتشـر سازد. سـپس در اثر نایاب شدن کتاب و درخواست اسـتادان و دانشـمندان کشورهای مختلف ، چاپ دومش را در سال ۱۳۷۰ ق /۱۳۳۰ ش در تهران آغاز کرد و تا یازده جلد را انتشار داد. بقیه کتاب ، که به بیست جلد می رسد، تنظیم یافته و هم اکنون در دست تجدیدنظر مؤ لف است . (۶۰)

جلد اول الغدیر، به وسـیله دکتر صـفا خلوصی ، استاد دانشگاه لندن ، به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر گشته است ؛ و تا جلد سوم نیز به وسیله استاد احمد علی جوهر امروهوی ، که از ادیبان و دانشمندان بزرگ کراچی است ، به زبان اردو برگردان شده است .

تقریظها

ارزش تحقیقها، مدارکهای فراوان ، شـیوایی گفتار، تشخیص صحیح ، امانت مؤ لف ، و قضاوتهای درستش ، و هم عظمت و زیبایی کتاب ، سـبب شد که اساتید دانشـگاهها، دانشمندان بزرگ ، پادشاهان ، وزیران ، عقایدشناسان ، ادیبان و سایر شخصیتهای مشهور، بر آن تقریظهایی جامع و جالب بنویسند، که هر یک از آنها در حقیقت ، معرف بخشی از محسنات (الغدیر) است .

به اسـتثنای مقالاتی که در جرایـد و مجلات کشورهای اسـلامی ، درباره (الغدیر) انتشار یافته و تقریظهایی که هنوز به چاپ نرسـیده است ، بیش از ۸۰ تقریظ، به نظم و نثر، از شخصیتهای مذکور، بر کتاب (الغدیر) نوشته شده است .

تقریظنویسان ، مطالب کتاب و خصوصیات فنی آن و عمق تحقیقات مؤ لف را با قلمفرسایی ادیبانه و جذابی می ستایند. سپس سخن را به توصـیف نبوغ و شخصیت علمی نویسنده می کشانند، و او را به عنوان یک دانشمند روشن راءی اصلاح طلب معرفی می کنند؛ و با احساساتی پرشور، از خدمت بزرگی که در راه نشـر حقایق مذهب شیعه و نزدیک ساختن فرق اسلامی - به معنی صحیح آن - انجام داده است ، تقـدیر می کننـد؛ و کار او را یک نهضت علمی بی شائبه شـناخته ، همراه تمجید بسیار، بی طرفی و خلوص نظر و امانتش را یادآور می شوند.

در ضـمن گفتار اینان ، مخصوصا دانشـمندان مصـری ، اهمیت نشـر بحثهای سودمند کتاب و نتایج پر ارج آن از لحاظ اشاعه اخلاق فاضـله و اصـلاح جوامع اسـلامی کاملا بازگو گشـته است ؛ و نسـبت به هدف آن که روشن کردن حقایق و تعظیم مقدسات و نشان دادن مقصود اساسـی اسـلام از مقررات اجتماعی است ، اظهار هماهنگی شـده است . از خلال نوشـته های آنان ، انقلاب عجیبی که خواندن (الغدیر) در سازمان فکریشان به وجود آورده به خوبی مشهود است .

اینـک برای پی بردن به ارزش یـک کـار شایسـته و خـالص ، برای اینکه بدانیـد جهـان انسانیت با این همه تاریکیها و انحرافها باز به جلوه حقیقت چشم دوخته و تشـنه زلال فضـیلت است ، برای اینکه ببینید هنوز از عمل صـحیح و ارزنده ، با تقدیر و تجلیل ؛ استقبال می شود؛ و به ویژه برای روح پـاک شـما جوانـان که از هم اکنون بیندیشـید و ترقیـات و افتخارات خود را در سایه طرفـداری حق و حقیقت بجوییـد و به دنیـای امروز، چهره ربایندـه و معنویت خیره کننـده تعلیمـات اسـلام را نشان دهیـد و علی (ع) آن نمونه تربیت اسلامی را به جهانیان بشناسانید، خلاصه چند تقریظ از تقریظهای (الغدیر) را در اینجا نقل می کنیم :

دکتر محمد غلاب (۶۱)

... جلد اول و دوم کتاب نفیس شـما (الغدیر) را از پست گرفتم . (الغدیر)ی که در صـفا و سود بخشیدن همانند غدیر (۶۲) است که پژوهنـده ؛ مقصـود و آرزویش را در آن به دست می آورد؛ آن سـان که مسـافر تشـنه کـام هنگـام رسیدن به غـدیر (۶۳) آنچه تشـنگیش را برطرف سـازد می یابـد. همـان کتابی که شـما در آن ، درباره بخشـی مهم از میراث علمی اسـلامی رنـج برده و اهتمام ورزیده اید در حالی که تنها درصدد به دست آوردن حقایق و جسـتجوی مآخذ و آثار صـحیح برآمده و موضوعات شبهه ناک را با تصریح و انتقاد تعقیب کرده اید.

ما یقین داریم که جوانان مسلمان این عصر، از این ثمره های خوشگوار استفاده خواهند کرد؛ به خصوص که بیشتر نوشته های امروز تباه و سبک وزن و بی ارزش است ، و فعالیتهای علمی و ادبی اکنون به صورت تجارت صرف درآمده است .

کتـاب شـما در وقتی مناسب به من رسـید، زیرا من دست به کار تحقیق و نگارش پیرامون بسـیاری از مباحث اسـلامی هسـتم و برایم اهمیت بسـیار دارد که عقاید حقیقی و آراء صـحیح شیعه امامیه در نظرم روشن باشد، تا ما دیگر در برابر این (فرقه جلیل) گستاخی نکنیم ، چنانکه بعضی از نویسندگان نورس تندکار کرده اند...(۶۴)

دکتر صفا خلوصی (۶۵)

... من نمی توانم اعجاب شدید را که از شـما دارم پنهان کنم ، و همواره این موضوع را با بسیاری از برادران در بغداد و خاورشناسان در لنـدن در میان گـذارم . زیرا مردی که پانزده سال (۶۶) از زنـدگیش را در راه تاءلیف کتابی سپری سازد، شایسـته بزرگداشت و سزاوار تعجب است .

من پایـان نـامه دکتری (تز) خودم را به دانشـگاه لنـدن رد نکردم تـا تمام کتاب شـما از چاپ بیرون آیـد، و از آن اطلاع یابم . چون دوست دارم در متن پایان نامه خود، به کتاب و رنـج پرارزشـی که در راه تهیه آن کشـیده ایـد اشاره کنم . آری من به همین زودی تمـام شـرق شــناسان را بـه ایـن بخش مهـم ادبیـات عرب ، تـوجه خـواهم داد. امیــدوارم دوسـتی و ارتبـاط فکری مـا همـاره برقرار بماند...(۶۷)

دکتر عبدالرحمن کیالی حلبی (۶۸)

... تاریخ عرب همان تاریخ اسلام است ، و عرب در تحلیل و نگارش تاریخ خود - نگارشی علمی که از غرض و هوی پاک باشد -

کوتاهی کرده است . بیشتر کسانی که در عصر امویان و عباسیان تاریخ اسلام را نوشته اند، از اشتباهات و تعصبات مذهبی و پشت کردن به حق به دور نبوده اند. ازین رو محققان این عصر نتوانسته اند وقایع تاریخی را چنانکه باید، استخراج کنند؛ و حوادث را با استفاده از اصول مسلم و فلسفه تاریخ به هم ارتباط دهند؛ و اسباب و علل قضایا را روشن کرده نتایجی را که این انحراف تاریخی به بار آورد آشکار سازند. حال آنکه این کار از مهمترین مقاصد تاریخ است .

بدون شک برای دنیای اسلام که همواره نیازمندی شدیدی به تدریس تاریخ خود دارد، بس مهم است که این امور را بداند:

۱ – تطور حکومت ، قبل از اسلام و بعد از آن .

۲ – عواملی که در روی کار آمدن خلفا دخالت داشته است .

۳ – کارهایی که در دوران خلافت آنان به وقوع پیوسته است .

۴ – چرا دولتهای اسلامی متعدد و متفرق گشت ؛ و چه جنگها و کارهایی در عصر آنها رخ داد؟

۵ – چگونه تشکیلات دولتهای اسلامی از بین رفت ، و دول غیر مسلمان جای آنها را گرفتند؟

۶ – دولتهای اسلامی چه خدماتی به تمدن مسلمین و بنیان گذاران و مشعلداران آن تمدن کردند؟

۷ – چه عواملی موجب سرعت و وسعت فتوحات اسلام و انتشار آن به دست ملل مختلف جهان گشت ؟

۸ – چرا پس از درگذشت پیغمبر بزرگ ، اختلاف آغاز شد؟

۹ – چرا بنی هاشم (خاندان پیامبر) از حق خود، کنار زده شدند؟

۱۰ – چه چیز باعث انحطاط و عقب افتادن مسلمین گشت ، و آنان را به وضعی که هم اکنون دارند کشانید؟

۱۱ – راهی که به یگانگی مسلمانان منتهی می شود و به وجود آورنده نهضت دینی و سیاسی و اقتصادی و ادبی و علمی آنان باشد کدام است ؟

۱۲ – آیا برای باز یافتن آنچه از دست رفته کافی است به تواریخ قدیم رجوع و بر آنها اعتماد کرد؟ یا لازم است با بی طرفی و پاک نظری ، بحث و کاوش کرد؛ و با توجه کامل ، به حقیقت جویی و پیگیری پرداخت ، تا استنباط و فهمیدن علتها و سببهای آنچه گفته شد ممکن شود؛ و به دست دادن برنامه ای که لازم است مسلمانان این عصر برای به دست آوردن موجبات علم و نهضت و چنگ زدن به نمونه های عالی نبوغ و فضیلت ، آماده به کار بستن آن شوند میسور گردد؟ همان نمونه ها که در نظر ما مجسم می کند تعلیمات و سیرت رسول را و روش کسانی را که به سیرتش رفتار نمودند، و طبق رهنماییش کار کردند، و از پرتوش روشن شدند. آنان که خود چراغ راه دین و سند حق و قبله حیات با سعادت و نمونه پارسایی و پرهیزگاری گشتند.

من اطمینان دارم که تحقیق درباره مسائلی که ذکر شد، با این روش محکم ، بهترین چیزی است که بر مردان علم و دین و اصلاح واجب است ؛ و معتقدم در کتاب (الغدیر) شما، که آن را در جهان اسلام منتشر ساخته اید، بحثهایی وجود دارد که فایده این تحقیق را با همین روش علمی به دست می دهد و در آن مطالبی است که حقیقتی تاریخی را برای ما ثابت می کند، در صورتی که مورخان در نقل آن حقیقت ، اغراض را کنار نگذاشتند و نتایجی را که بر آن مترتب می شود نادیده گرفتند.

در نتیجه آنچه روی داد، عالم اسلام از فهم حقیقت دور ماند؛ حقیقت آن پیشامد تاریخی ، که اگر اصحاب پیغمبر به آن عمل کرده بودند و وصیت رسول امین اجرا شده بود این قضایا واقع نمی گشت ؛ و این بلای جدایی انداز و اختلاف شقاوت بار به مسلمین نمی رسید؛ و وحدت اسلامی چون حلقه های زنجیر به هم پیوسته می ماند و از دستبرد هوسها و خواهشها محفوظ بود و مقام خلافت ، همان طور که رسول الله برنامه اش را معین کرده بود، شروع به کار می کرد؛ در حالی که موکب همایون پیروزی گرداگردش به حرکت در می آمد و پرچمهای هدایت و رستگاری با نیرومندی و هماهنگی بر جوانبش سایه می افکند.

اگر این کار عملی شده بود، متصرف خلافت نمی گشت مگر کسی که صاحب استعداد، کفایت ، علم ، اراده ، شجاعت ، نیرو،

دوراندیشی و پایداری بود. کسی که سیاست دین را درست درک می کرد و به نیروی حکمت میان دین و دنیای مردم ارتباط می داد، همان کس که دارای خوی نبوت و روش مصلحانه بود، رهنماییش مانند قرآن و زندگانیش زاهدانه و کردارش بر پایه رعایت حقوق و محبت به نوع بود، و شمشیرش را چون حکیمی آگاه که جای درد را بداند بکار می برد، و در کار قضاوت هیچ گاه تحت تاءثیر سرزنش و سخنی واقع نمی گشت . آری دستش دست انتقام کشنده از ستمگر و مهرورز با ناتوان بود؛ و علم و دانشش همان بود که قضایا را با میزان خرد و حق و مصلحتهای عمومی بسنجد و از هرچه مخالف امر خداست دوری گزیده در سراسر گفتار و کردارش رضای او را در نظر گیرد.

هان ! که حوادث تاریخ در قرون گذشته ، با اموری پسندیده و ناپسند در هم پیچید. و این خود باید درس عبرت و انگیزه ای باشد، که ما را در راه گسترش حقائق و ارتباط دادن وقایع و بیان علل و اسباب و کشف نتایج ، نشاط بخشد؛ با اعتماد به آنچه علم و عقل و تجربه به ما می آموزد؛ و با روشی که پراکندگی و اختلاف را از بین برد و بر جراحتهای پیکر اسلام مرهم نهد؛ تا بحثهای ما به آلایش انحراف و کوتاهی و سهل انگاری آلوده نگردد. پس ما باید سیرت و زندگانی آن (وصی) را پاکیزه بیان کنیم که برای خدا و دین خدا زندگی کرد و در راه اعلای کلمه توحید و دفاع از حق شهید شد و پسر عم خود (پیامبر) را از جان و دل با فرمانبرداری و پیروی و دوستی یاری کرد.

همانا کتاب (الغدیر) شما، با این سنت و ادب و عمل و تاریخ و مباحث فنی ، درسهای اخلاقی و حقایق و تتبعات و اقوالی که در آن است ، می سزد که انسان بر آن اطلاع یافته همه اش را فراگیرد، و وظیفه هر مسلمانی است که این کتاب را به دست آورد؛ تا بداند چگونه مورخان در بیان حقیقت کوتاهی کردند و حقیقت کجاست ؛ تا بدین وسیله کوتاهی و سهل انگاری آنان را جبران کنیم و به اجر و پاداشی که برای پابرجا کردن حقایق و پیروی فرمان خدا و یکی ساختن عقاید و مذاهب و ایجاد اتحاد هست برسیم . شاید در آن صورت بتوانیم نهضت کنیم ؛ و هم کسانی که وضع کنونی مسلمین ؛ دردناکشان ساخته است ، نهضت کنند. شاید همه بیدار شوند و رستگاری و پایداری و سرافرازی و نیرویشان بازگردد. و این کار بر خداوند دشوار نیست ...(۶۹)

شیخ محمد سعید دحدوح (۷۰)

... (الغدیر) اموری را پی ریزی کرد؛ اوهامی را ریشه کن ساخت ؛ حقایقی را پابرجا کرد؛ چیزهایی را به ثبوت رسانید که ما نمی دانستیم و گفته هایی را باطل کرد که ما چندین قرن را با اعتقاد به آنها سپری کردیم . آری حوادث گذشته این گونه کهنه شده بود که می گفتیم : سر منشاء آنها را نمی دانیم . در اسرار آنها نیز فکر نمی کردیم . با اینکه لازم است حوادث و پیشامدها اخباری به ما بیاموزد که بنای عالی فکر و بررسی را درباره قضایای تاریخ بر آن بالا بریم .

امروزه بر هر محققی لازم است که این مباحث را بداند؛ نه برای اینکه آتش اختلاف را دامن زند یا کینه ها را برانگیزد، بلکه برای اینکه به مردم جهان بفهماند حق چیست و شیعیان (مرتضی) کیانند و این مهر و دوستی نسبت به خاندان پاک نبوت از کجا با جان آنان در آمیخته است و سرچشمه این عواطف کجاست و این اموری که به دروغ و ستم به آنان می بندند کدام است ؟

... ما پیش از این ، از استادان و مؤ لفان می شنیدیم - اگر نمی دانستند و می گفتند، خدا از آنان درگذرد - که حدیث غدیر، داستانی دروغ بوده ، که شیعه آن را ساخته است و پادشاهان شیعه برای احتیاجات سیاسی خود آن را تاءیید کرده اند.

این ، مقدار دانش ما، بلکه مقدار دانش آنان بود در آن وقت . اما هم اکنون و پس از اینکه پاره ای از فصلها و بخشهای (الغدیر) را خواندم ، خود را نه در کنار رودی جاری بلکه در برابر دریایی سرریز می بینم که در آن لؤ لؤ و مرجان و دُرّهای تابناک است ، آری در آن دریا، دلیل رسا، برهان روشن و دانش فراوان است ؛ و خلاصه در آن دریا چیزهایی است که مرا توان شمارش و احصای آنها نیست . آنچه در (الغدیر) می بینم یکزبان می گویند: فروغ مهتاب پوشیدنی نیست ، هرچند مردم پرده ها و ابرهایی در

برابر آن قرار دهند. همچنین حقایق را نمی توانند کتمان کنند، تا روزی که مرتضی - علیه السلام - مانند شما شیعیانی به جای گذارده باشد که لذتهای زندگی و خوشگذرانی روزگار را فروخته اند و با تمام نیرو به کمک حق و نشان دادن راه درست و رهنمایی سرگشتگان و ارشاد گمراهان شتافته اند.

چه نیکو پشتیبانی و چه نیکو جانشینانی ! شما در زمره مردانی هستید که پیمانی را که با خدا بستند به راستی به پایان بردند. بعضی درگذشتند و خدای از آنان خوشنود بود و برخی برای خدمت به اسلام می کوشند؛ تا روزی که به سوی پروردگار خود با چهره ای گشوده و خندان بازگردند. و در آنجا پیامبر و صدیقان و شهیدان و مجاهدان را ملاقات کنند و با آنان به نام بهترین دوست و رفیق ، انس گیرند.

آری من در برابر بزرگ دریای (الغدیر) ایستادم و در ژرفای آن فرو رفته شنا کردم . در آن هنگام ، برابر خود، مناظر تاریخ و پرده های زمان و خامه های نویسندگان و فصلهای کتب را دیدم ؛ آوای اشعار را شنیده بوی خوش حدیث را احساس کردم . اینها همگی رهنمونم گشتند که واقعه غدیر حق است و ساختگی نیست . و مردم ندانسته سخن می گویند؛ یا برای فتنه انگیزی ، یا برای تقرب به ستمگران ، یا به واسطه ترس از گفتن حقیقت و واقع ، خدای مؤ لف الغدیر را جزای خیر دهاد...(۷۱)

استاد یوسف اسعد داغر بیروتی (۷۲)

سرورا! من پیش از اطلاع از کتاب شما و مدارک فراوان و مآخذ سرشاری که در آن وجود دارد، به غرور می پنداشتم در بین خدمتگزاران اخیر تاریخ اسلام و علوم عرب ، کمتر کسی در استشهاد به مآخذ و مدارک به پایه من می رسد، ولی پس از اینکه نظرم به سفینه شما و دریای دانشی که در آن است افتاد، ناگهان خجلت زده سر به زیر انداختم ، و با پرمایگی و غنای وافری که در (الغدیر) دیدم ، از پندار خود شرمسار شدم ...

به خدا سوگند اگر برای شیعه ، در قرن چهاردهم هجری ، نمی بود جز امینی بزرگ و (الغدیر)ش ، و مرحوم سید محسن امین و (اعیان الشیعه)اش ، و علامه کبیر شیخ آقا بزرگ و (الذریعه)اش در نظر خردمندان ، همین مردان دین برای خدمت به علم و اجتماع و هدایت افکار کافی بودند. (۷۳)

استاد علاء الدین خروفه (۷۴)

... ای استاد اجل ! هنگامی که از اشتغالات فراوان درسی (الازهر) مختصری آسودگی یافتم ، در وقتی که نمی دانم چگونه پیش آمد و چطور توانستم از آن استفاده کنم ، شش جلد از کتاب (الغدیر) شما را خواندم . در اثر این مطالعه حیرتی مرا فرا گرفت که آثارش همواره در من هویدا خواهد بود و هرگز از بین نخواهد رفت .

چون گمان نمی کردم زمانه ما محقق علامه ای را بپروراند که بتواند همت بلند و عزمی را که در آن ، برندگی شمشیر نهفته است تنها در راه دفاع از مذهب خویش قرار دهد؛ و تیرهای جانگزا و تهمتهای پیوسته ای را که از روزگار قدیم به مذهبش روآور شده است ، باز پس زند.

آری من گمان نمی کردم در این عصر که مادیات بر آن غلبه کرده و به شتابزدگی در کار تاءلیف و سطحی بودن بحث و تحقیق معروف است ، مردی ، که گویا به تنهایی خود امتی است ، نهضت کند و این کتاب جلیل ، که مانندش را جمعیتی هماهنگ از دانشمندان عمیق در علم نتوانند به دست بدهند، به وجود آورد.

من تشنگی شدید و عشق بسیار و شوق توصیف ناپذیری داشتم که فقه شیعه و اصول مذهبشان را بدانم ، تا اینکه این شش جلد کتاب را خواندم . مطالعه آنها در شناختن حقایق یاریم کرد؛ حقایقی که در کتابهایی که در جلد سوم (۷۵) رد کرده اید، واژگون

نشان داده شده است .

از این رو، این کتاب برای من در نوشتن مقالاتی که در آنها از شیعه هواداری کرده ام و به مجله (الازهر) تاخته ام ، بهترین کمک شد. آن مقالات را در مجله (السعد) که در قاهره منتشر می شود، و روزنامه (الاهرام) که بزرگترین روزنامه مصری است ، انتشار دادم . و پس از انتشار با پیشامدهایی ، که برای هر منصف و هر مدافع از حق و هر کوشنده ای در راه اتحاد مسلمین رخ می دهد، روبرو گشتم .

این بود که از چندی پیش می خواستم از قاهره نامه بنویسم و اعجاب و سپاسگزاریم را به عرضتان برسانم ، ولی گرفتاری درسها نمی گذاشت . امید که روزگار، پس از اینکه از دانش سرشار شما استفاده کرده ام ، دیدارتان را برایم میسر گرداند و درک حضورتان را پیش آورد....(۷۶)

دکتر بولس سلامه بیروتی (۷۷)

بخش پنجم (الغدیر) را پس از استفاده از چهار بخش پیش ، گرفتم . بر من لازم بود که در سپاسگزاری از شما شتاب کنم ؛ تا حقی که بر من ، بلکه بر ادبای عرب ، بلکه بر تاریخ پیدا کرده اید؛ ادا کرده باشم .

این مرکبی که از خامه دلیل زای شما می بارد، هنگامی که آن را به ذکر فرزندان فاطمه می گردانید، به سطرهای تابناک و سراپا قلم پایدار ماند و زمین و آن چه بر آن است به خداوند بازگردد، به حق آل محمد گویاست .

ای صاحب فضیلت ! این کار بزرگی که شما بی مددگار بدان اقدام کرده اید، کار دشواری است که برای جماعتی از دانشمندان هم تاب فرسات . پس چگونه توانسته اید به تنهایی آماده انجام آن شوید؟

بی گمان این روح مقدس ، روح امام عظیم است - بر او و فرزندان پاکش گرامیترین درود باد - که مشکلات را رام ساخته و روشن بینی شما را به روی گنجهای دانش گشوده است ؛ که از آنها برمی گیرید و می پراکنید. چنین اندوخته ای برای مورخان ، و ماخذی برای دانشوران ، و آبشخوری برای شاعران باقی خواهد ماند؛ تا هرگاه کشتزار ادب بپژمرد از آن سیرابش کنند.

این دوره کتاب نفیس شما فقط مجموعه ای از احادیث نیست ، بلکه دائرة المعارفی است که مایه استحکام و خرمی بوستان شعر و ادب است . و همانا خواننده را موجی از رشک فرو می گیرد؛ و بدون اختیار دو کلمه ای را که بر زبان ، سبک ولی در میزان حقیقت ، سنگین است بر زبان می راند و می گوید: (الله اکبر)!!

باری ادله عظمت امیرالمؤ منین ، بلکه امیر عرب ، بیش از آن است که به شماره در آید، و کسی که بخواهد آنها را برشمارد، مانند کسی است که بخواهد ذرات اشعه آفتاب را در دست گیرد. من در این نامه به ذکر یکی از آنها اکتفا می کنم ، و آن این است که در راه دوستی خاندان محمد، دو مرد به هم رسند: نخست شیعه مذهبی جلیل که پانزده سال است قلمش را در راه خدمت به حق وقف کرده است و او تو هستی ، دوم این مسیحی ناتوان که تازه به این حقیقت رسیده است . سبب این امر آن است که سرزمین مقدس حقیقت ، بر کرانه (دجله) (۷۸) و بر سواحل دریای (مدیترانه) (۷۹) است ، و حق شعله ای است از فروغ عالم برین . و این شعله ، به خدا قسم ، به خلود و جاودانگی بی پایانی پیوسته است ...(۸۰)

آری ، حق جاویدان است

پیکره رویین حقیقت ، هدف پیکان شکسته باطل نیست .

آنجا که باطل ، ابر مانند در برابر خورشید حقیقت می ایستد، باران حوادث می بارد و توده های عظیم ابر از هم می پاشد، سپس انوار نافذ و پاکیزه حقیقت ، آفتاب سان همه چیز را روشن می کند. در آنجا که عفریت باطل ، فرصت یافته ارتباط خود را با دل و

مغز ابنـای بشـر برقرار می سـازد، و بـا هوس انگیزی فریبـای خود، آنـان را گمراه کرده افق افکـار را تیره و تـار می کنـد، باز فرشـته حقیقت بـا چهره نورانی خویش نمایـان شـده تاریکیهـا را می زدایـد؛ و نـدای ملکوتی فضـیلت و معنویت را در گوش جانها فرو می خواند.

بر اثر نادانی مردمی که از فوایـد تربیت برخوردار نشـده انـد، ممکن است چندی موانعی به وجود آید که از انعکاس فروغ مقدسات مانع گردد، اما به زودی عکس العمل آن به ظهور می رسـد. پس هیـچ گاه حقایق پوشـیده نمی ماند؛ و پی جویان از این سرچشـمه رسـتگاری بخش محروم نمی گردند؛ و تاریخ با همه شتابزدگی و انحرافی که دارد، باز در کرانه آسمان خود، جلوه های حقیقت را حفظ می کنـد، تا در فرصـتهای مناسب ، با فداکاریهای دانشـمندان مجاهدی که در راه دفاع از مذهب خویش می کوشـند، هنگامه فکر حق طلبی به پا شود؛ و عظمت آئین آسمانی نمودار گردد.

آری در طول تاریـخ به مردانی بر می خـوریم که چنـان خـود را در راه شـرافت و عظمت جـامعه و آیین خـودش فـدا کرده انـد که سرگـذشت زنـدگیشان با تاریخ آن جامعه و آیین درآمیخته است ، و مهر آنان در اعماق روان فرزندان اجتماع جای گرفته است ، و تا آنجا خـدمات و آثار آنان منشاء تاءثیر و تحول بوده است که با مطالعه تاریـخ یک ملت ، گویا داسـتان زندگی یک یا چند تن از این گونه مردان بزرگ را از نظر گذرانده ایم .

بی گمـان ، نویسـنده (الغـدیر) در ردیف این دسـته از مردان تاریـخ قرار دارد. او روحـانی عظیم القـدر، دانشـمند پرهیزگار، مصـلح متفکر، معلم اخلاق و فضـیلت ، و به وجود آورنده جنبش فکری پر ارجی است که واکنش انحرافات و بیراهه رویهای تاریخ نویسان پیشـین است . وی با این کار علمی و دینی و خدمت خالصانه ، وظیفه شناسی و اخلاص خویش را به ساحت امیرالمؤ منین علی (ع) ثابت کرد، و عهده دار هدایت خلقی فراوان گشت و مسیر افکار را دگرگون ساخت .

نبوغ علامه در دانش سـرشار خلاصه نمی شود. او در ایمان عمیق ، اسـتقامت شگفت آور، تقوای کامل ، قاطعیت منطق ، یقین مطلق ، سوز گفتار، شور اصلاح و درستی پندار، نابغه است .

امینی یک دانشمند حقیقی است که به وظایف خطیر و وجدانی خود عمل کرد.

امینی نویسنده ای است که جز حق و دفاع از حق مطلبی ننوشت .

امینی یکه تاز در میدان ۱۴۰۰ سال تاریخ شد، و حق مسلم علی (ع) را احقاق کرد.

امینی دادنامه پیروان علی (ع) را به محکمه قضاوت افکار جهانیان تسلیم کرد.

امینی سرپرست محکمه قضایی جنایات تاریخ و دادخواه حقوق مظلومان گشت .

امینی قهرمانی است که پرده های زمان را به کنار زد و با به وجود آوردن یک رنسانس ، حقایق صدر اسلام را جلوه گر ساخت .

امینی دانشمندی است که ابدیت ، بر آثارش سایه افکنده است ؛ در عالمی که به گفته ویکتور هوگو، (انسان چون شبحی سرگردان از آن عبور می کند، و سایه ای هم از خود به یادگار نمی گذارد). (۸۱)

امینی فرزندی است که ما در ایران او را به عنوان خدمتگزاری صادق در دستگاه روحانیت علوی به خدمت واداشت .

امینی نمودار تجلیـات روح ایرانی و نشـان دهنـده نبوغ سـرشار و حق جویی پیگیر ایرانیـان است ، و چون اخـتری فروزان در آسـمان تاریخ ایران معاصر می درخشد.

امینی سالیـان دراز رنـج می برد؛ مبـارزه کرد، از همه چیز دست شـست ، تـا یک حقیقت اصولی را به جهانیان نشان داد و پرچمـدار انقلاب فکری و مذهبی پر دامنه ای شناخته شد.

و خلاصه امینی نابغه ای است که میزان شخصیتش ، از گنجینه الاهی شخصیت علی (ع) بار گرفته است ....

نظر پیغمبر اکرم در تاءمین بقای دین

(... ناگزیر پیغمبر باید برای بقای سنن و شریعتی که برای مصالح امور انسان آورده است ، تدبیری عظیم بیندیشد.

...و جانشین قرار دادن با نص (تعیین صریح) به صوابدید نزدیکتر است .)

ابن سینا

فلسفه نص

بنیان گذار هر مکتب و مرامی به پایدار بودن و ثمر بخشیدن آن مکتب و مرام علاقه مند است . و بهترین تدبیر برای تاءمین این منظور، آن است که رهبری بینا و دلسوز بر آن گمارد، و او را به وضعی روشن در میان توده مردم ، برای این مقام پر اهمیت معرفی کند.

این ، عملی خردمندانه و روشی فطری است که خداوند حکیم نیز پیامبران را به آن ماءمور ساخته است . در بسیاری از آیات (قرآن کریم) (۸۲) حقایقی در این باره به تعبیرهای گوناگون ذکر شده است که پیامبران پیشین نیز، پس از نشر دعوت توحید و روشن کردن افکار، برای استوار ماندن دین خدا به پا می خاستند، و به این وظیفه گرانبار توجهی به سزا می کردند، و می کوشیدند تا شالوده ریخته شده و نتایج رنجهای تربیتی خود را به دست پیشروی وارسته و لایق بسپارند و سرنوشت انقلاب پر ارجی را که به بهای هستی و حاصل عمرشان تمام شده است ، به پیشامدهای تاریخ که پر از لغزش و خطاست وانگذارند.

این بود که به هرگونه پیش بینی و تلاشی که شرایط کارشان اجازه می داد، اقدام می کردند، و جای دار خود را به قوم خویش می شناساندند؛ و چراغ راه هدایت و تقوی را در کف مردان خدا می نهادند. (۸۳)

این تدبیر و مآل سنجی در فلاسفه و حکما نیز مشهود بود، که با ترشیح و نام بردن شاگرد اول خود به حفظ میراث علمی و سنن فکری خویش می پرداختند و مکتب علمی و فلسفیی را که بنیاد نهاده بودند، به جلوداری شایستگان به سوی ادوار آینده سوق می دادند.

با مطالعه در تاریخ و سرگذشت علم و احوال نوابغ و متفکران ، می بینیم که حتی دانشمندان و مخترعان اخیر جهان نیز نتایج آزمایشهای فنی و حاصل پیروزیهای علمی خود را در اختیار افرادی شایسته می گذارند و می گذرند. چنانکه علمای اخلاق و جامعه شناسان و مصلحان نیز از این راه روشن عبور کرده برای به پا داشتن روشهای اصلاحی و سازمانهای اجتماعی خود بیدریغ می کوشند.

اصولا شناساندن افکار صحیح و رهنمایان کامل ، پر فایده ترین کمك به سعادت انسانهاست و مثبت ترین قدمی است که در راه به وجود آوردن نیکبختی اجتماعات بشری برداشته می شود. و این وظیفه ای است لازم بر دوش نجات دهنده ای که در صدد عملی ساختن برنامه های اصلاحی خویش است ، و به هیچ گونه فرو گذاشته نمی شود.

ابن سینا در کتاب (شفا)، پس از اثبات نبوت و تشریح وظایف دقیق بازدارنده این مقام ، می گوید:

... سپس این شخص که پیغمبر است ، چنین است که مانند اویی مکرر به وجود آید، و در هر زمانی بدو دسترسی باشد، زیرا ماده ای که شایسته پذیرش وحی است کمتر در مزاجها به وقوع می پیوندد. پس ناگزیر واجب است که پیغمبر، برای بقای سنن و شریعتی که برای مصالح امور انسان آورده است ، تدبیری عظیم بیندیشد.

پس از این بیان ، حکمت عبادات و سایر دستورات اسلامی را تذکر می دهد و پاره ای از قوانین مدنی را، که به گفته خود او شارع اسلام به بهترین وجه مقرر کرده است ، یاد می کند، سپس در مورد مسئله خلافت و امامت می گوید:

... آنگاه بر سنت گذار (پیامبر) واجب است اطاعت کسی را که جانشین خود قرار می دهد، فرض و لازم گرداند.

بعد به شرح اجماع می پردازد، و با بیانی پر مغز و گفتاری حکیمانه درباره چگونگی و کمیت اجماع کنندگان سخن می گوید؛ و

معنی اجماع حقیقی و مقصود از آن را توضیح می دهد؛ و شرایط کسی را که باید بر او اجماع و اتفاق آرا شود، ذکر می کند؛ و با استدلالی محکم و الزام آور به بطلان اجماعی که در تاریخ اسلام گفته و شنیده می شود اشاره می کند. سپس می گوید:
خلیفه و جانشین قرار دادن با نص ، به صوابداد نزدیکتر است .) (۸۴)
پس یقین است که پیامبری که برنامه جامعی آورده است ، باید از میان تربیت یافتگان خود (با در نظر گرفتن صفاتی را که در خود پیغمبر وجود دارد و باید در جانشینش نیز باشد، مانند سوابق پاك و درخشان ؛ دانش و بینش قرآنی ، ملکات عالیه و انساندوستی محض) هر کس را در خور رهبری و تربیت بشری می بیند که همگان بشناساند و این نیاز بزرگ اجتماع را برطرف سازد. چون کاروان بشریت همیشه نیازمند پیشوایی است که بتواند افکار توده های مختلف را به هدف واحدی متوجه سازد و فضایل و معنویات را به وسیله دارا بودن و به کار بستن به انسانها بیاموزد. اکنون کدام فرد یا دسته ای ، از خود پیغمبر سزاوارتر است که با روشن بینی الاهی و تشخیص بی شائبه خویش به ادای این وظیفه خطیر بپردازد و این انتخاب دقیق را، که با سرنوشت دین همبستگی دارد، عملی سازد و پایگاه عالی هدایت را از چشمداشت مقاصد هوس انگیز مصون دارد؟ این کاری است که خرد آن را از آغاز بر عهده پیغمبر می بیند، تا چه رسد به جایی که رنگ الهام به خود گیرد و فرشته وحی با قیافه ملکوتی خود بر سر راه پیامبر بایستد و او را برای مبادرت بدان بایستاند.
از اینجا اهمیت موضوع را درك می کنیم ، و می فهمیم که پیگیری دانشمندان و متفکران شیعه در داستان خلافت ، بی جهت نبوده است . این موضوعی اساسی است که ارزش جهانی اسلام وابسته به آن است . زیرا بدیهی است وقتی که رهبری دنیای اسلام به شخصی واگذار شود که نمونه افکار پیغمبر اکرم و به کار آورنده برنامه اوست ، احکام دین خودبخود صورت عمل می گیرد و هر یک برای دیگری زمینه می سازد. و کم کم برنامه حیاتی (قرآن) بر سراسر افق انسانیت پرتو می افکند. در این هنگام این رهبر و این اجتماع ، شاهد زنده ای برای عملی بودن نظام اسلام خواهد بود.
ارزش مناقب
اکنون سبب اهتمامی که هم از روزگاران قدیم ، دانشمندان اسلامی به ضبط و بیان مناقب داشته اند، به خوبی روزگار می گردد.
بیان مناقب (۸۵) برای دستیابی به این نتیجه گرانبها بوده است که مردم بتوانند پیشوایی که حافظ نوامیس انسانیت و نگهدارنده حقوق ملل و اقوام است ، بشناسند؛ و با تایید نیروی او از مقاصد بلند زندگی دنیوی نیز بهره ور گردند؛ و از تهاجمات خانمان سوز و انحرافات فضایل بر باد ده برهند، و از زندگانی مذلت بار به روزگاری سراسر مجد و عظمت بگرایند.
از این رو در آثار اسلامی ، که دین اجتماعی است . به این موضوع توجه فوق العاده ای شده ، و این امر از گفتار خود پیامبر اکرم سرچشمه گرفته است . پیامبر(ص) در موارد بسیاری مناقب و شایستگیهای علی (ع) را بیان کرده ، عظمت روح و شخصیتهای کامل او را ستوده است . و همواره درك سرشارش را نسبت به حقایق آسمانی که لازمه جانشین نبی است ، یادآور شده ، و برتریش را بر همگان با صراحت تمام ابلاغ کرده است .
چنانکه بقیه امامان را نیز فراوان نام برده ، و صفات و خصوصیاتشان را بر شمرده است (۸۶)؛ تا بشر، در سرتاسر ادوار، از گمراهی مصون ماند؛ و حیرتزده عمر خود را با گذشت قهری زمان از کف ندهد؛ و از تماس با افکار محدود و به دام جاه طلبان افتادن برهد. و با شناختن آموزندگان الاهی ، حاصل عبور از گذرگاه رنجبار طبیعت را به دست آورد؛ و به سرچشمه فیاضی که از کرانه دریای وحی می جوشد راه برد، و با آموختن حقایق ، از تحیر افکار که بدترین حالات روانی است رهایی یابد. و خلاصه معلمی را که زیبنده جانشین کرسی وحی است بشناسد؛ و با بیان و دانشی آموزش و پرورش یابد که گفته شریف رضی : (آمیزه آن اثری پدید از علم الاهی و بوی خوشی از سخنان پیغمبر است .) (۸۷)
اگر به منطق آموزنده و تربیت عمیق اسلامی توجه کنیم و نکته های دقیق تعلیماتی دین را در نظر بگیریم ، می یابیم که ائمه طاهرین

(ع) با روشی استوار، بشر را به راههای روشن زندگی راهنمایی کرده اند، و آنان را به کردار و رفتار سعادتزا سوق داده اند. و در اسلوب اجتماعی و تربیتی خود، موضوع حراست حقوق و بالا بردن سطح شخصیت انسان را در نظر داشته اند. از این رو مبارزه می کردند تا آزادی و عظمت وی دستخوش هوسها نگردد. و می دیدند باید خودشان ، که سراپا وقف مجاهده در راه دین خدا و تربیت صحیح انسانها هستند، زمام تربیت اجتماعات را به دست گیرند و معنی رهبری را در قاموس دین به همگان بفهمانند و مثل اعلای انساندوستی را در معرض افکار قرار دهند.

رهبرانی که شب خوراک یتیمان را به دوش خود به کلبه تاریک و دورافتاده آنان می رساندند؛ و روز اگر حقی پایمال می شد؛ اگر سنتی از بین می رفت ، اگر در بنیه معنوی و پیشرفت اخلاقی مردم رخنه می افتاد، اگر شرافت اجتماعی آلوده می گشت ، با از دست دادن آسایش و هستی خود؛ با ریختن خون خود، با هدف تیر قرار دادن کودکان خردسال خود، سیر نظامهای غلط را متوقف ساخته افکار افسرده را به شور اصلاح بر می انگیختند.

از اینجا بود که آن همه نویدهای مقدس و پاداشهای فراوان ، برای شنیدن و بازگوکردن و نوشتن فضائل امیرالمؤ منین (ع) و فرزندانش ذکر شد و در کتب مسلمین درج گردید و نشر و پراکندن مناقب را پیش برد.

مثلا یکی از مناقب علی (ع) این حدیث است که علمای اسلام از نبی اکرم روایت کرده اند: (اقضاکم علی) - بهترین داور در بین شما علی است .(۸۸)

وقتی این حدیث انتشار یافت ، همه می فهمند که در قضاوتها، که تنها وسیله حفظ حقوق فردی و اجتماعی است ، باید به چه کس رجوع کنند و حق خود را در پرتو داوریهای حیرت انگیز که دریابند. و پیداست که حفظ حقوق ، یگانه وسیله پایدار ساختن پیوندهای اجتماع و زنده دل نگهداشتن ابنای آن است . و بدین وسیله حالات پلید روحی : کینه توزیها، انتقام کشیها، بدبینی ها پر دامنه برطرف می شود و افسردگی افراد از میان می رود و رشد حیاتی جامعه افزون می شود.

باز از رسول خدا(ص) ضمن روایتی نقل کرده اند:

هر کس خرسند است که چون من زندگی کند و بسان من از جهان درگذرد و در مینوی جاوید که پروردگارم ساخته است جای گیرد، باید علی را پس از من دوست بدارد و دوستانش را دوست خود گیرد و به امامان بعد از من اقتدا کند، چه ، آنان خاندان منند، که از سرشت من آفریده شده اند، و دانش و علم الاهی به آنان داده شده است . (۸۹)

این نوع فضایل ، هرگاه پخش شد و با روان جامعه در آمیخت ، مردم راه آموزش سنن اسلامی را می یابند، و از عالیترین مسائل علمی و الاهی تا ساده ترین آداب معاشرت ، همه را از منابع اصیل می آموزند؛ و در تربیت روح و تهذیب عواطف و وصول به کمالات انسانی با سیری عجیب پیش می روند.

امروزه جامعه شناسان می کوشند که از برنامه های آزمایش شده اجتماعی استفاده کنند، و از مواد تجربی تاریخ در تاءمین سعادت اجتماع نتیجه بگیرند، و نزدیکترین راه را برای نشر اخلاق نیک نشان دهند؛ و در این منظور از گفتار و رفتار مصلحان و اخلاقیون بزرگ کمک می گیرند، و با استنباط و حاصل گیری از طرز فکر و اقدامات اصلاحی آنان به تکمیل مقاصد خویش می پردازند. با آنکه سایر آموزندگان اخلاق و بزرگان تاریخ ، هرکدام به بخشی از نیازمندیهای معنوی بشر پی برده اند، و تا حدودی دستورات رستگاری بخش را بیان کرده اند.

ولی رهبران دینی ما در آموزش اخلاق (اگر چه متاءسفانه هنوز فلسفه اخلاقی آنان کاملا تحلیل نگشته و به طرزی که به استفاده مردم این عصر نزدیک باشد، در دسترس اجتماعات قرار داده نشده است) کوچکترین موضوع را از نظر دور نداشته و ساده ترین نیازی به جای نگذاشته اند. پس سزاوار است که ما از سرمایه معنوی خویش بیشتر بهره مند شویم ، و در تشکیل یک جهان سعادتمند اخلاقی ، که تنها وسیله اش به کار بستن گفتار رهبران است ، بکوشیم .

اینک می گوییم :

ملتی که به ترقی و کامیابی خود علاقه دارد؛ جامعه ای که سعادت فرزندان خود را آرزومند است ؛ و قومی که برای فضیلت ارزش قائل است ، وظیفه دارد که مناقب و فضایل بزرگان دین را انتشار دهد؛ و در شناساندن رجال وارسته و بزرگ بکوشد؛ و پیوسته دستورات آموزنده آنان را در نظر جامعه مجسم کند، تا در این میان فضیلتها شناخته شود، و خودبخود روح توده به نیکی و نیکان بگراید. و به وضعیتی نافذ، که از ایمان مردم سرچشمه می گیرد، فضائل اخلاقی برنامه عمل گردد؛ و این خود وسیله ای برای جاوید ماندن مقدسات و تغذیه روح بزرگان و پرورش نوباوگان و جوانان گردد. پس باید به کارهای زنده و جهانی همچون :

۱ - پخش نگارشهای صحیح و متقن درباره زندگانی و رفتار آنان .

۲ - تحلیل و تشریح تعالیم اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنان .

۳ - آموزش سخنان و اندرزهای آنان .

۴ - تاءسیس مراکز علمی : دانشگاه ، کتابخانه ، رصدخانه ، لابراتوار و... و سازمانهای اصلاحی و تعاونی به افتخار آنان .

۵ - بزرگداشت ایام فداکاری و درگذشت و میلاد آنان .

۶ - ساختن بناهای مذهبی به نام نامی آنان . (۹۰)

دست زد. و این واجب اخلاقی و فرهنگی را؛ به ویژه با روش جدید تعلیم و تربیت (سمعی و بصری)، انجام داد تا با سرعتی محسوس ، رشد و صلاح در اجتماع نمودار گردد؛ و گامی مؤ ثر در راه محکم ساختن اعصاب و تولید نیروی اراده و تصمیم برداشته شود. و افکار به این افق نورانی توجه کند و در نتیجه همای سعادت بر فراز صحنه زندگی بال گشاید، و حکومت اخلاق و فضایل پایدار گردد.

امواج غدیر

اشاره

قسمت اول

... و در تاریخ جهان موجی نوسان خیز افکند؛ موجی که از سرچشمه الهام به دست او به حرکت درآمد؛ و کشتیی را که بادبان عدل و دادگستری و شجاعت و ایمان رهبریش می کرد، بر اقیانوس بیکران زمان به سوی سواحل خوشبختی و سعادت روان ساخت ...

سطح آب از نوازش نسیم می لرزید؛ نسیمی که آهسته از روی ریگها می گذشت و از لابلای سنگها عبور می کرد.

کرانه برکه از هجوم موج طراوتی یافته بود. گاهی برگی نیز دستخوش لرزش آب می شد.

صخره ها با اندک سایه ای که افکنده بودند، شکوه و جلال طبیعت را مجسم می کردند. تپه ها...، سر به درون یکدیگر نهاده در کرانه های ابهام آمیز صحرا ناپدید می گشتند. قطعه ابری در افق دوردست دیده می شد، و پرندگانی بر فراز ریگزارهای وسیع در پرواز بودند.

سکوتی عمیق همه چیز را فراگرفته بود. آسمان نیز عکسی از آرامش صحرا بود. جز زمزمه هستی ، آوایی به گوش نمی رسید.

زمان در انتظار حادثه ای شورانگیز بود؛ و طبیعت به استقبال آهنگی خوشنوا می شتافت ...

لحظاتی دقیق گذشت ...

ارتعاشات صوتی سینه فضا را شکافت ؛ در دل کوهسار طنین افکند؛ با اشعه آفتاب در آمیخت و به روی برکه فرود آمد.

آب می لرزید، و امواج دلپذیرش را گسترش می داد؛ امواجی جاوید و همیشگی ...

مسیر این امواج تنها آن بر که نبود. فضای صحرا تا آخرین چشم انداز دشتها، تا درون دره های عمیق و فراز بیابانهای خاموش ، قبه نیلگون سپهر تـا سـراپرده های افلاک که جایگاه فرشـتگان است ، زوایای انـدیشه ها، اعماق روانها، و خلاصه امتـداد تاریـخ انسان دستخوش این امواج گشت ....

چه تاءثیری !

چه نفوذ عمیق و پر دامنه ای !

چه فروغ رخشنده ای !

چه انعکاس تابناک و بی پایانی !

نغمه هـای پاک و الفاظ جـذابی که در آن روز، در آن دشت ساکت ، در آن اجتماع پهناور صـحرایی ، چون روحی مصـفا با جانها درآمیخت ؛ و چون فروغی مرموز در دلها پرتو افکند.

گفتاری که در تاریخ تعلیم و تربیت ، فروزانترین سطرهای برنامه رهبران بود. مآل اندیشیی که به سود حقوق انسان از دلی آکنده از عشق به هـدایت سرچشـمه گرفت . کلماتی که مبانی اصـلاح و سـعادت جاویـد را در خود نهفته داشت و فروغی بود که از ملکوت اعلی جدا گردید و از کرانه آسمان وحی بدرخشید، تا مسیر بی پایان هستی را به تلاءلؤ درآورد.

از فراز منبری طبیعی از جهـاز شتران ، از روی تخته سـنگهای اسـتوار، در هوای صاف ظهر بیابان ، همراه نوایی آسـمانی و دل انگیز، در دامان آرامش دهنده صـحرا، جایی که سکوت مطلق طبیعت ، اندیشه ها را متمرکز می سازد و هدف وجود، بشر غافل را به خود می آورد؛ جایی که عظمت آفرینش از رازهای خود پرده می افکند، و شـکوه کاینات و مظاهر هستی ، انسان سهل انگار را به تاءمل و تدبر وامی دارد.

آنجا... آنجا که از محیط محـدود شـهرها و آبادیها اثری نیست ؛ و از در و دیوارهای عمارتهای ماءنوس یادی به جای نمانده است ؛ و روان انسان چون صفحه سپیدی آماده پذیرش هر حقیقتی است .

از زبان برگزیده کائنات ، که به گفته کارلایل (۹۱): (راز هستی برابر دو چشـمش فروغ می کشید، و آوایش چنان بود که گویی از دل طبیعت برمی خاست) (۹۲)

از رهبری ملکوتی که عمری را در شور تربیت ، و رنج گرانبار تعلیم به سـر آورده در تهذیب و تعدیل عواطف اجتماع ، کوششـهای فراوان کرده است . و بیست و سه سال محبت بیدریغش را بر همه مبذول داشته تا برنامه حیات بخش آسمانی را گسترش دهد.

از مصلحی مهربان ، از آموزگاری عزیزتر از جان .

آری ، از محمد(ص)، از این رهنمای گرامی و کانون مهر و فضیلت ، از این مربی رنجدیده و فداکار که هم اکنون روزهای عمر پر انقلاب خود را پس از ادای وظایف پیامبری به پایان می برد.

به یاران و اصـحاب ، به مسـلمانانی که مناسک حـج را به جا آورده انـد، و آن صـحنه عبادت اجتماعی را برگزار کرده انـد؛ و هنوز خـاطرات حـج را، که زایـل کننـده غرور و خودخواهی است ، از یاد نبرده انـد؛ و صـفایی از پرسـتش و نیایش ، روحشان را در پرتو خود گرفته است .

آن هم در چنـان موقعیتی حسـاس ، که برای ابـد جامعترین طرح سـعادت و تعالی اخلاقی ریخته می شود؛ و در دقایقی که راز بقای دین و تربیت آشکار می گردد؛ و نتیجه نهایی آفرینش (حکومت دین کامل در جوامع بشر) در آشکارترین صورت ، خودنمایی می کند؛ و هسـته مرکزی سازمان هدایت یکجا به بشریت رو می آورد؛ زبان وحی سخن می گوید و فروغ الهامی را که در سینه پاکش درخشـیده است به صـفحات افکـار و روانهـا می تابانـد؛ و زحمات طاقت فرسای پیامبران ، همراه مجاهـدات بیست و سه ساله او هم

اکنون در این چند ساعت خلاصه می شود، و برنامه هدایت و سعادت بشر تا دامنه رستاخیز تنظیم می گردد.

پس تاریخ انسانیت است و این لحظات ...

و آسمان هدایت است و این تشعشع عالمگیر...

و پیاپی رسیدن علل کائنات است و این دقایق تابناک ...

معرفی انسان الاهی و برتر از انسانها، روی دست بزرگ معلم انسانیت ، در گرمای سوزان غدیر، در منظر توده انبوهی از انسانها و زبده مسلمانان ، موضوعی ساده نبود. اینجا بود که نیروی انقلاب معنوی می رفت که مسیر تاریخ را دگرگون سازد. و مکتب یکتاپرستی و انساندوستی ، سراسر گیتی را زیر نفوذ تعلیمات خود گیرد...

باری در این وضع حساس و در این هنگامه شورانگیز تاریخ ، چنانکه در صفحات گذشته دیدیم ، پیامبر عظیم الشاءن اسلام ، پیشوای سعادت جاوید را به آن اجتماع پهناور، در حالی که چند تن از مردان قوی الصوت گفتارش را تکرار می کردند، معرفی کرد. به طوری که هرکس در آن صحرا بود، حتی آنان که در گرداگرد جمعیت ایستاده بودند، یا از ازدحام و سوز گرما به خیمه های خود پناهنده شده بودند، آن گفتار را شنیدند و علی (ع) را بر سر دست رسول الله (ص) دیدند.

محمد(ص) با این معرفی بارز و تعلیم زنده ، کارنامه آموزش و پرورش را کامل ساخت . و وظیفه گران و نهائی خویش را به پایان برد. و در تاریخ جهان موجی نوسان خیز افکند؛ موجی که به دست او از سرچشمه الهام به حرکت درآمد و کشتیی را که بادبان عدل و دادگستری و شجاعت و ایمان ، رهبریش می کرد بر اقیانوس بیکران زمان ، به سوی سواحل خوشبختی و سعادت روان ساخت .

این کلمات و گفتار و پیشوای بزرگ مسلمانان ، درباره حضرت علی ، که در چنین شرایط بی سابقه و پراهمیتی ادا گشت ، ارواح و قلوب را به خود جذب کرد؛ و در اعماق روانها نقش گردید؛ مخصوصا با تاءکید پیامبر، که به دیگران بگویند و ارمغان ولایت علی را به دیار خود باز رسانند. و همواره این سان اثر داشت ، و روز به روز، به رغم عواملی که در کار بود، انعکاس آن افزون می گشت ؛ و این امواج دامن گستر پیاپی به پیشروی خود ادامه می داد.

کاروان همسفر پیغمبر، پس از اقامت سه روزه (۹۳)، از بیابان غدیر حرکت کرد؛ و مردم را به وطنهای خود باز رسانید. مردم در انجمنها و محفلها نشستند؛ و حدیث غدیر را بازگو کردند، و به کوچک و بزرگ و قبایل و طوایف رساندند.

کاروانیان مدینه نیز به سرمنزل خویش فرود آمدند. در این میان ، چند روزه دیگر عمر پیغمبر سپری گشت . اشعه وحی گسستگی یافت ، و چهره منجی بزرگ جهان در خاکهای مدینه پاک پنهان شد. محمد جهان را بدرود گفت ؛ درود خدا بر او و خاندانش باد.

در اثر این حادثه سهمگین ، اوضاع مرکز اسلام برآشفت . علی و آل هاشم به ضروری ترین وظیفه خود، یعنی برگزاری مراسم تکفین و دفن بدن رسول الله ، اشتغال ورزیدند. در انتظار عموم ، خلافت و امامت علی جای تردید نداشت . و کسی فکر نمی کرد که عرب این امر را از خاندان نبوت بیرون برد؛ و از پرورش یافتگان دامن وحی ، راهی جدا گیرد؛ و در مرکز حکومت اسلام و قرآن ، شخصی مانند علی بن ابیطالب را یک ربع قرن خانه نشین سازد.

ولی اشتغال علی و آل هاشم به مصیبت بزرگ و تجهیز پیامبر(ص) اندوه عمومی ، فضای غم آلوده ، تاءثر و رکود افکار، سکوت اجتماع ، از میان رفتن پیغمبر، آشفتگی مدینه ، و... به گروهی فرصت داد تا افکار ضد غدیر را انتشار دهند؛ و با شعارهای مرموز، احساسات عمومی را پریشان کنند.

ما از اینجا می خواهیم گسترش امواج خروشان غدیر را بنگریم که چگونه سدها را می شکافت ؛ و با نوسانات طبیعی و نفوذ معنوی خود به کرانه های تاریخ اسلام هجوم می آورد.

در همین گیر و دار، که معلوم است شخصیتهای اصیل و آبرومند نمی توانند با توده هرج و مرج طلب روبرو شوند و با آشوبگران به ستیز بایستند؛ و قهرا عناصر لایق جامعه در جنجال مردم جاهل ، هضم می گردند؛ به خوبی می بینیم که امواج غدیر و تاءثیر سخنان رسول الله ، خواص اصحاب را می خروشاند و در برابر توطئه ها به پا می داشت . و آنان را به سوی جلوگیری از انحرافی که در آستانه وقوع بود سوق می داد.

حباب بن منذر، صحابی بدری بزرگ ، با شمشیری کشیده و با جملاتی تهدیدآمیز شعار می داد.

سعدبن عباده ، رئیس قبیله خزرج و مهتر انصار، فریاد می کشید: تیرهایی که با خود دارم به سویتان می افکنم ، و شمشیرم را به خونتان می آلایم .

زبیر شمشیر کشیده می گفت : این تیغ را در نیام نبرم تا با علی بیعت کنید.

مقداد - نمونه عالی ایمان و استقامت - با جوش و خروشی فوق العاده از حقوق امام دفاع می کرد؛ و در برابر پیشامدها پای می فشرد؛ و از پیشبرد مقاصد دیگران سخت ممانعت می کرد، تا سینه اش را شکستند؛ و گویا آنگاه که خون جوشان سینه اش نقش خاک سقیفه گشت اندکی آرام گرفت .

انصار، جبهه مسلمانان مجاهد، با این جمله مهیج شورآور: (لا نبایع الا علیا با کسی جز علیبیعت نمی کنیم)، شعارها می دادند.

هنگامه عجیب و پیشامد غم باری بود. اصحاب دلسوز با نگرانی فراوان به سر می بردند؛ و اضطرابی روح فرسا آنان را فراگرفته بود، و حاضر نمی شدند که حق مسلم علی - که مساوی با حق انسان و عدالت و آزادی بود - پایمال و نابود گردد.

در اینجا سخن را دامنه نمی دهیم ؛ و با نقل چند جمله از نویسنده مشهور مصری (عبدالفتاح عبدالمقصود)، استاد دانشگاه اسکندریه ، می گذریم :

دسته دسته اصحاب ، گاه پنهان و گاه آشکار، گرد هم جمع می شدند و مردم را به طرف فرزند ابوطالب دعوت می کردند؛ زیرا او سزاوارتر از همه به تصرف در امور دیده بودند. بعد گرداگرد خانه علی اجتماع کردند. به نام او شعار می دادند و می خواستند بیرون آید تا میراث گرفته شده اش را به او بازگردانند. این امور زمینه ساز شد که مسلمین در برابر این پیشامد، پاره ای مددکار شدند، و برخی سر مخالفت برداشتند؛ و ناگاه در مدینه دو دستگی برپا شد و آن وحدت و یگانگی که محل امید بود شکاف برداشت ؛ بطوری که نزدیک بود از هم بپاشد و جز خدا کسی نمی دانست عاقبت این اوضاع چه خواهد بود....(۹۴)

باز امواج طوفانی غدیر بود که روزی خاندان پیامبر را به دفاع از حقوق امامت برانگیخت و برای اصلاح مبانی اقتصادی و سیاسی به قیام واداشت . آن روز که فاطمه (س)، پس از صدماتی جانکاه ، با کالبدی آزرده و روحی پر تاءلم به مسجد پیغمبر در آمد، و در پس پرده ای که در زاویه مسجد آویخته بودند با شکوهی که خاص نوامیس نبوت است ، میان زنان آل هاشم به پاخاست ، و خطبه شورانگیز مسجد مدینه را بر اجتماع مسلمین فروخواند. او در خلال آن کلمات سوزان ، که ارکان مدینه را لرزاند و در تار و پود تاریخ زمزمه ای غم انگیز افکند، خطاب به جوانان غیور مسلمان چنین فرمود:

ای گروه جوانان !

ای بازوان ملت و یاوران اسلام !

ای انصار!

این چه سستی است درباره گرفتن حق من ؟!

قسمت دوم

این چه چشم پوشی است از ستمزدگی من ؟! شما نیرو و توانایی دارید که حق مرا بازگردانید!

- تا آنجا که فرمود: -

چه شـد که پس از واضح بودن امر، حیران گشتید؟! چطور بعد از آشکار ساختن پنهان کردید؟! چرا پس از آن همه اقدام و فعالیت باز ایستادید؟! آیا با آن مردمی که پیمانها را شکستند نمی جنگید؟...

بدانیـد! مـن درست درک کردم کـه شـما بـه طرف خوشـگذرانی روآوردیـد، و آن کس را کـه حق قبض و بسط امـور داشـت واگذاردیـد! به راحتی گراییدیـد، و از محـدودیت وظایف (و حکومت دقیق علی) شانه تهی کردید! آنچه را فراگرفته بودید (اشاره به بیعت روز غدیر است)، کنار گذاشتید؛ و آب گوارایی را که نوشیده بودید بازگرداندید! اگر شما و همه مردم گیتی کافر شوند، پروردگار بی نیاز و حمید است .

من آنچه گفتم با شناخت این خـذلانی بود که با شـما دست بگریبان شـده و این پیمان شـکنیی که به دلهاتان راه جسـته است . این گفتار، از جوشـش روان و شـعله سوزان خشم و ناتوانی اندام و بیرون افکندن اندوه نهانم سرچشـمه گرفت ؛ و هم خواستم حجت را پیش چشمتان گذارده باشم .

آری ، چشم بیدار خدا آنچه را انجام دهید می بیند.

و روزی دیگر، در بستر بیماری ، به وسیله بانوان عیادت کننده اش ، پیامی آتشین به مسلمانان فرستاد و در آن فرمود:

شگفتا از اینان !

خلافت را از مراکز استوار رسالت و پایگاههای عالی نبوت به کجا انتقال دادنـد! تربیت و رهبری را از جایی که محل فرود آمـدن فرشته وحی بود، از کنار مردی که دانا و آموزنده امور دنیا و دین بود، دور کردند.

بدانید که زیان روشن و نمایان ، خود همین است ...

- تا آنکه فرمود: -

آیندگان ، نتیجه این کار را که اینک انجام گرفت ، خواهند دانست . اکنون بروید و دل خوش دارید! ولیکن برای فتنه آماده باشید! و به شمشیر بران و آشوب پیاپی و استیلای هر متجاوز بیـدادگر و اسـتبداد ظالمان به خود مژده دهیـد!... اندوخته شـما نابود گردد و کشته شما را دیگران درو کنند و برای شما حسرت و افسوس بماند و بس ...(۹۵)

بـانوی اسـلام از آزادی و مرز عـالی حقوق انسان این گونه دفاع کرد، و در راه جلوگیری از انحراف برنامه هـدایت تا از دست دادن جان خویش ایسـتاد. و معنی دفاع از آزادی واقعی انسان را، که آرزوی مقدس جامعه شناسان (۹۶) و انسان دوستان است ، به ثبوت رسانید. و به گفته اسـتاد عقاد مصـری : (شخصـیت مسـتقل خویش را، که جامعه اسلام حسابش را ساده نمی گرفت ، در راه تاءمین امور اجتماعی و سیاست مالی و اقتصادی به کار برد...) (۹۷)

این خطبه و سـخنان را گروهی از دانشمندان شرح و ترجمه کرده اند، و آثاری ارجدار پیرامون آن به وجود آورده اند. ولی باز باید درباره این اثر جاویـد کار کرد. خطبه ای که از لحاظ سـبک و روش در سـطح (نهـج البلاغه) است و بر مواد بیشتر از بیست علم از علوم الاهی ، اجتماعی ، حقوقی ، فلسـفه احکام و شـرایع ، روانشناسی اجتماعی ، مبانی اقتصادی و عدالت معیشتی و... اشتمال دارد؛ آن هم از بانویی آزرده و در محیطی خفقان بار و در تاریکی سوگهایی که روز روشن را چون شب تار کرده بود.

بایـد آن را به زبانهـای زنـده جهـان برگردانـد؛ و بـا بیـان و تحلیـل فزونتر و تطبیق با مسائل اجتماعی و علمی و اقتصادی و انقلابی و تربیتی روز، در دسترس جوامع بشر قرار داد. و مخصوصا نکات حساس آن را به جوانان معاصر آموخت .

با امواج پر تلاطم غـدیر را، که به صورت احتجاجها طغیان می کرد، می نگریم ، چه ، اصـحاب و خانـدان رسول ، پس از آن چشـم پوشـی عمـدی گروهی نسبت به (واقعه غـدیر)، صـحنه مهیـج غـدیر را همراه سایر مناقب علی (ع) به یاد مردم می آوردند. و بدین وسیله نبی اکرم (ص) و خواسته هایش را از خلال کلمات و احادیث در نظر جامعه مجسم می کردند.

در مواردی خود امام علی بن ابیطالب به حدیث غدیر احتجاج و استدلال کرده است . از آن جمله در مسجد مدینه ، پس از درگذشت پیامبر؛ و روزی که عثمان به وسیله عبدالرحمان عوف خلیفه گشت ؛ و در میدانگاه وسیع کوفه (رحبه) که محل اجتماع همگان بود و... (۹۸)

دانشمندان اهل تسنن روایت کرده اند که یکی از موارد استدلال امام ، روزی بود که در کوفه خطبه ای خواند، و پس از ستایش آفریدگار هستی فرمود:

من شما را به خدا سوگند می دهم هر کس در غدیر حاضر بوده بایستد. تنها کسانی بایستند که به گوش خود شنیدند و فراگرفتند؛ نه آنان که می گویند: به ما خبر رسیده و دانسته ایم ...

آنگاه جمعی از بزرگان اصحاب به پاخاستند؛ که احمد حنبل محدث متبحر و پیشوای مذهب حنبلی در کتاب (مناقب) می گوید: (آن جمع سی نفر بودند که به شنیدن حدیث غدیر گواهی دادند.) (۹۹)

در اینجا علامه امینی می گوید:

می دانید که تاریخ این (مناشده) (۱۰۰) سال سی و پنجم هجری بوده ، که بیش از بیست و پنج سال از روز غدیر و داستان آن می گذشته است ؛ و در فاصله این مدت ، بسیاری از اصحاب که شاهد واقعه غدیر بودند، عمرشان سپری گشته بود و گروهی در جنگها کشته شده و جمع فراوانی پراکنده شهرها بودند، و کوفه که این احتجاج در آن واقع شده از محل اجتماع اصحاب (مدینه) دور بوده ، و جز عده کمی ، که به هواداری حق مهاجرت کرده بودند و در عهد علی (ع) به کوفه آمده بودند، کسی از اصحاب در آن سامان نبوده است .

نیز این داستان بر حسب اتفاق به وقوع پیوسته ، بدون آنکه به مردم اطلاع دهند تا همه بیایند و گواهان افزون شوند و راویان زیادتی یابند. بعلاوه از اشخاصی که حاضر بودند، برخی شهادت خود را، از در کینه و سفاهت ، کتمان کردند. با این حال سی نفر روایت کردند و گواه بودند. پس اگر موانعی که برای نقل این حدیث بود از بین می رفت وضع انتشارش چگونه بود! و از اینجا توان دانست که تا چه اندازه این حدیث در عصرهای پیشین اشتهار داشته است . (۱۰۱)

امام حسن مجتبی (ع) نیز غدیر را یادآور گشت ؛ و در ضمن خطبه ای فرمود:

همین امت از جدم شنیدند که می گفت : (مردمی که امرشان را به شخصی سپارند که داناتر از او هم در میانشان باشد، همواره روزگارشان به پستی و سفلگی گراید).... و هم شنیدند هنگامی که دست پدرم را در غدیر خم گرفت و گفت : (من کنت مولاه فهذا علی مولاه ...) و فرمود تا هر که شاهد آن مراسم بود به دیگران ابلاغ کند....(۱۰۲)

امام حسین (ع) نیز، هنگامی که در اجتماع اسلامی مکه سخنرانی کرد، حدیث غدیر را در میان گذارد. امام دو سال پیش از مرگ معاویه حج گزارد، عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر (۱۰۳) نیز همراهش بودند. در مکه بنی هاشم و شیعیان و انصار و زهاد و صلحای اصحاب و تابعان (۱۰۴) را گرد آورد، تا افزون از هفتصد نفر از تابعان در منی در خیمه امام حضور یافتند، و دویست نفر از اصحاب پیغمبر نیز بودند. آنگاه در میان آنان به پا خاست ، و خطبه خواند و پس از ستایش خداوند فرمود:

کارهایی که این مرد سرکش (معاویه) نسبت به ما و شیعیانمان انجام داده است ، همه را مشاهده کرده اید؛ شنیده اید؛ می دانید. من اکنون می خواهم چیزی بپرسم ؛ شما در تصدیق و تکذیب من به حقیقت موضوع نگاه کنید! گفتارم را بشنوید! سخنم را بنویسید! سپس به شهرها و قبایل خود که رسیدید و مردمی را که مورد اعتمادند ملاقات کردید، آنان را به حق ما فراخوانید! زیرا ما بیم داریم که این حق پایمال گشته از بین برود. گرچه خداوند تجلی فروغ خود را به پایان می برد، هرچند کافران نخواهند.

بعد هر آیه که درباره اهل بیت رسول بود خواند و تفسیر کرد؛ و هر چه پیغمبر درباره پدر و مادر و خودش و خاندانشان گفته بود نقل کرد. و همه می گفتند: (بار خدایا، شنیده ایم و حضور داشته ایم)، و تابعان می گفتند: (اصحاب راستین به ما خبر داده اند). تا

آنجا که امام فرمود:

شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا می دانید که در غدیر خم علی را به خلافت نصب کرد و به ولایت او ندا درداد و فرمود تا حاضران به کسانی که نبودند برسانند؟

همه گفتند: خدا گواه است که چنین بوده است ....(۱۰۵)

بجز علی علیه السلام و خاندانش ، سایر شخصیتهای برجسته اسلام نیز به داستان غدیر استدلال کرده اند. و در فرصتهای مناسب ، افکار را به این واقعه و اهمیتی که از نظر دینی و اجتماعی دارد توجه داده اند. دانشمندان اهل تسنن ، آن احتجاجات را نقل کرده اند. علامه امینی ، نیز در نخستین جلد (الغدیر)، فصلی در ۵۴ صفحه به این عنوان اختصاص داده است .

باز امواج نشاطانگیز غدیر را می بینیم که در چهره سرودن مناقب و نشر فضایل جلوه گر می شد؛ و دلها را روشن کرده به روان مردم سروری روحانی می بخشید؛ و بر تالیفات و ادبیات اسلامی ، موادی ارزنده می افزود؛ تا جایی که سرودن اشعاری که از مکارم عالیه سرچشمه گرفته بود، به ادبیات و شعر، حیاتی پر طراوت و نشاطبخش داد.

کاروان ادب ، داستان غدیر و سایر مناقب علی (ع) را بر دوش خود، و در امتداد مواج زمان حمل می کرد، و زبان شعر ترجمان صفات ملکوتی علی بود. ادبیات و شعر، با اثر نافذی که دارد به سوی این هدف مقدس پیش می رفت ، و مشعل فروزان علی شناسی را فرا راه عواطف حساس و ذوقهای سلیم اجتماعات قرار می داد و دل و جان شنوندگان را تسخیر می کرد. از این رو شعرای مناقب سرا که خوش قریحه ترین شاعران اسلامی بودند، با پخش فضایل علی و اولاد علی ، در کالبد اجتماع روحی تازه می دمیدند و محبتی پاک و پرشور به وجود می آوردند و در تحکیم مبانی دین خدا به پیروزیهایی بزرگ دست می یافتند.

این اشعار، آن سان که در معابر و محافل خوانده می شد و تا زوایای شهرها گوش به گوش می رسید، برای تجسیم فضیلتها و تشویق اجتماع به کسب افتخارات ، وسیله ای بس مؤ ثر بود.

اگر دانشمندانی چون مرحوم (فروغی) جوش می زنند که جوانان این آب و خاک باید (شاهنامه) بخوانند تا نجابت ایرانی بودن و حس ملیت و رادمردی و مکارم نژادی در آنان زنده شود، و حق هم دارند، پس نشر و گسترش فضایل و عظمتهای علی و آل علی (ع) چه اثری در افکار خواهد گذارد و چه بزرگی و علو و پایداری به روح انسان خواهد بخشید!

باری مواد اصلی این برنامه مقدس از احادیث نبوی اقتباس شده بود. چون پیامبر در مواردی که تعداد آن ها از حوصله شمارش بیرون است ، مناقب علی را تذکار می داد. از این رو شاعران از عصر خود پیامبر(ص) و در حضور او به سرودن مناقب و فضایل علی (ع)، مخصوصا داستان غدیر، مبادرت کردند و به گفته شاعر قصاید خود را عبیرآمیز ساختند). شرح حال شعرای غدیر و مطالب وابسته به آن ، به کلی از حوصله این رساله بیرون است . ادبا و دانشمندان باید به صفحات روح نواز کتاب (الغدیر) روآورند و (غدیریات) شعرای فرق و طوایف مختلف را بنگرند، تا بیابند که شاعران و سرایندگان چگونه به پیشگاه امیرالمؤ منین علی (ع) اظهار اخلاص و ارادت کرده اند؛ و حدیث غدیر را بر دوش وزن و قافیه و لطایف ذوقی و ریزه کاریهای فنی حمل کرده بر سر میدان جامعه و ادب آورده اند.

آنگاه از خلال آن چکامه ها، نغمه های دلربایی ، که چون زمزمه مرغان چمن شور و نوا به پا کرده است ، بشنوند. و گاهی نیز به ناله مرغ شباهنگی گوش فرادهند؛ آنجا که شاعری ضمن مدیحه سرایی ، به تظلم گراییده ، و با سوز و گداز از ستم و تطاول روزگار شکایت کرده ، و پرده ای از مصائب خاندان رسالت را نشان داده است .

باز طغیان امواج غدیر را در کانون عواطف و سینه های پرخروش دوستان علی می بینیم ؛ آن آزادمردانی که تا جان شیرین خود را بی باکانه نیفشاندند از پای ننشستند. و علی را چنان شناختند که در راه یاری او جان باختند، و مهر او در دلشان با شیر اندرون شد و با جان بدر رفت .

اصولا مسلمانان غیور صدر اسلام به پیشگاه مقدس علی (ع) ارادتی بسزا می ورزیدند؛ و در دفاع از حقوق او روشی پیگیر و استوار داشتند. چه او را جامع همه فضائل عالی انسانی یافته بودند؛ و غیورترین مدافع و سرسخت ترین مجاهد راه دین و حق و عدالتش می دانستند. و از اینجا بـدین نکته مهم ، درست پی می بریم که چرا دوستی علی (ع) مقیاس سنجش ایمان است ، که هر کس علی را دوست بدارد مؤ من ، وگرنه منافق و بی حقیقت است . (۱۰۶)

توضیح

قسمت اول

کسانی که به دین یا مکتبی عقیده داشته باشند، قهرا به رشیدترین و برجسته ترین فرد آن دین یا مکتب نیز علاقه مندند. زیرا او نمونه زنده و منعکس کننده تعلیمات آن دین و مکتب است . و مهرورزی نسبت به چنین فردی هنگامی افزایش می یابد که در او علاوه بر فضایل روحی ، فداکاری بی دریغی وجود داشته باشد که در هر حادثه و نبردی سینه سپر کرد و حیات آن دین و مکتب را با جانبازیها و از خودگذشتگیهایش حفظ کند. این شخص در نظر آنان محبوبترین فرد است . چنانکه گروهی که مخالف آن دین یا مکتب باشند و پیشرفت تعلیماتش را نخواهند، نسبت به این گونه افراد، دشمنی و کینه توزی و کارشکنی بیشتری می کنند.

طبق این حساب روشن ، مسلمانان صادق و با اخلاص نسبت به یگانه طرفدار اسلام ، علی بن ابیطالب ، سراپا عشق و علاقه بودند. چه ، آنان او را در جنگها دیده بودند و در جبهه های دفاعی اسلام ، آماج تیرها و آغشته به خاک و خون ، مشاهده اش کرده بودند.

هم آنان بودند که در پیکارهای سهمناک به دلگرمی او پیش می رفتند؛ و از شعارهای نیروبخش او جانی تازه گرفته به سپاه مجهز دشمن حمله می بردند.

هم آنان بودند که در سایه این شعار شورآور نظامی (الحیاة تحت ظلال السیوف) (۱۰۷) که با صدای مردآزمای او در فضای پر غریو میدان جنگ می پیچید، پرچم پر افتخار اسلام را به دوش کشیده تا قلب اردوگاه دشمن پیش می برند و بر فراز سنگرهای مخالف می کوفتند.

هم آنان بودند که در پیشامدهای نابودکننده ، با یک شاهکار جنگی او نیروشان تقویت می گشت ، و روح سلحشوریشان تهییج می گردید، و دائم به قیافه مردانه او نظر دوخته از وضعیت امیدبخش وی بر تصمیم و استقامت خود می افزودند. به وسیله همین تعلیمات علمی و فنون نظامی او بود که در سپاهیان اسلام ، سردارانی کارآزموده و مجرب تربیت یافتند؛ و بعدها در زمان خلفا نیز توانستند با برنامه هایی که به صوابدید خود مولا تنظیم می یافت ، به فتوحات مشهور اسلام نایل آیند (۱۰۸) و معنویات اسلام را در جهان بپراکنند.

آری این حقایق برای مردان آزاده فراموش شدنی نبود. شاید شبی را که در جایگاه حضرت محمد(ص) خوابید و جان خود را فدای پیامبر عزیزشان کرد، فراموش نکرده بودند. شاید فریاد سهمگینی که برای حفظ مرزهای توحید از دل او بر می آمد و با خون گرم و احساسات پاکش ممزوج بود، هنوز در گوش داشتند. شاید آن کارزار پر خطر (۱۰۹) که علی در شدت آن جنگ پروانه وار گرد رسول الله می گشت و دشمن را منهزم و نابود می کرد، هنوز در جلو چشمهاشان نمایان بود.

این امور و هزاران نظایر آن بود که گروهی را به یاری پسر ابوطالب وامی داشت . و تا سرحد عشق و جانبازی روحشان را مدد می رساند. علاوه بر این ، سفارشهای پیامبر(ص) بود. از اینها که بگذریم صحنه فراموش ناشدنی غدیر بود که برای این دسته از مسلمین ، که همه کارهای خود را با دستورات پیامبر تطبیق می کردند، وظیفه سنگین دیگری به وجود می آورد. چه ، آنان از واقعه

غـدیر به خوبی فهمیدند که باید با علی (ع) چنان باشـند که با پیغمبراکرم بودند؛ و اگر اعتقاد داشـتند که پیغمبر مولای آنان بوده ، اینک علی مولایشان است . از این رو بود که تلاطم امواج غـدیر، پیوسـته در افکار آنان اثر می گذاشت و خاطرات پر شور اصـلاح طلبان را برمی انگیخت .

چنانکه پس از سپری شدن روزگاری که با خروشیدن این امواج همراه بود، می بینیم باز صحابی مصلح ، ابوذر غفاری سرسختانه با اوضاع ناهنجار وقت مبارزه می کرد؛ بر ضد بی سر و سامانی و تضییع حقوق توده های مسلمان قیام می کرد و سنن دین و دستورات حقوقی نبی اکرم را به مردم یادآور می شد. آیات قرآن کریم را برای توجه افکار، در معابر و انجمنها بلند تلاوت می کرد. تا روزی که به منطقه ای دور از مرکز اصـحاب (مدینه) تبعید شد؛ و در اثر سـختیها و شـکنجه ها، روی در نقاب خاک کشید؛ و در صحرای خشک (ربذه) برای همیشه چشم از مظالم و انحرافات پوشید. (۱۱۰)

و پس از او دیگران ؛ تـا جـایی که جمع کـثیری از اصـحاب نبی اکرم در جنـگ صـفین و... و در لشـکر علی درآمدنـد. (۱۱۱) و تا سرحـد توانایی از او حمایت کردنـد و به خوبی درک کردنـد که اگر بخواهنـد خواسـته های خـدا و پیغمبر را عملی سازند و برنامه قرآن مجید را بسط دهند، باید تا می توانند از علی بن ابیطالب دفاع و پشتیبانی کنند.

این امواج ، پیـاپی در حـال نوسـان و خروش بود؛ و به کیفیتهـای گونـاگون آشـکار می گشت ؛ و در کانون مقـدس دین و محبت ، عناصر زنده ای پدید می آورد؛ و آزاد مردانی تربیت می کرد که صفحات تاریخ با جانبازیهای آنان درخشان است ؛ و دامن شفق با خونهـای پاکشـان رنگین . همـان رادمردانی که بـا از خودگذشـتگیهای شـگفت آور، زمزمه حریت را برای ابـد در این گنبـد کبـود افکندنـد؛ و صـحنه جـانسوز فـداکاریهای خود را چون مجسـمه هـای منصوب بر سـر میـدانها در منظر آینـده بشـریت قرار دادنـد، و خاطرات فتح مرزهای فضیلت را چونان مراسم باشکوه سرباز گمنام برای تقویت روح آیندگان به جای گذاردند.

در میدان کوفه ، مردی پارسا و زاهد را بنگرید که فروغ ایمان از رخساره اش آشـکار است ؛ و آثار سجود و شب زنده داری تلاءلو خاصـی به سیمایش بخشیده است ؛ ولی با دست و پای قطع شده و بدن آغشته به خون ، بر سر دار با مردم سخن می گوید و دلها را به بیان فضائل علی زنده می کند و در لحظات آخر زندگی ؛ مدافع حقوق انسانیت را می شـناساند. (۱۱۲) درود بر این روح وارسته و فکر آزاد و زندگی پاک !...

در کنار (مرج عذراء) (۱۱۳) حجر بن عدی را ببینید که کارگردانان خونخوار معاویه ، بیزاری از علی را به وی عرضه می دارند و او ابا می ورزد. و پس از ادای دو رکعت نماز، سبزه زار (مرج عـذرا) را با خون خود سـرخ فام کرده سـر به خاکی که آرامگاه عشق و آزادگی است می سپارد. (۱۱۴)

در اینجا رشته سخن را به دست بیان شیوای استاد دکتر علی اکبر فیاض می سپاریم :

معاویه مسئله خونخواهی عثمان را فراموش نمی کرد، و این سـیاست را چون اساس خلافت خود می دانست همیشه تعقیب می کرد. در شام این سـیاست به سـهولت پیش رفته بود؛ و مردم سـهل الانقیاد آنجا در اثر تلقین ، از خود معاویه عثمانی تر شده بودند. اما در عراق که مهد تشیع بود، کار آسان نبود. عاملان معاویه به دستور خلیفه بر منبرها مرتبا (ابوتراب) را دشنام می دادند؛ و شیعیان او را می جسـتند و می کشـتند. از این مناظر خونین غم انگیز، یکی واقعه حجر بن عـدی بود. حجر از طایفه (بنی کنده) بود و از رؤ سای بزرگ کوفه و چون مرد زاهـد و دینداری بود مورد احترام مردم بود. در مواقع نماز در مسـجد، وقتی که خطیب به سـتایش عثمان و دشـنام علی می پرداخت ، حجر بیتـاب می شـد و بر خطیب ، اعتراض و ملامـت می کرد. زیـاد به دسـتور معـاویه او را با چنـد تن از دوستانش گرفته به زنجیر کشید و به شام فرستاد. معاویه آن جمع را به وضع فجیعی به قتل رسانید. (۵۳ ه) این واقعه در عالم اسلامی آن روز به شـدت انعکاس یافت ؛ و می گوینـد قتل آن مرد دینـدار حتی در دل دشـمنان شیعه اثر کرد. چنانکه عایشه به معاویه می گفت : (این کـان حلمک عن حجر؟) (۱۱۵) و معروف بود که معـاویه در موقع مرگ خود در حـال سـکرات گفته است : (یومی

منک یا حجر یوم طویل) (۱۱۶)

آری در آن روزها ریگهای بیابانها، در حجاز و شام و کوفه به خون شهدای علویت سیراب می شد، آفتاب بر پیکر خون آلودشان می تابید و باد با خار و خاشاک دشت ، بدن آنان را می پوشاند.

حسین - علیه السلام - درباره این کشتارهای ظالمانه به معاویه چنین نوشت :

آیا تو قاتل حجر و یارانش نیستی ؟ همان مردان عابد و خاشعی که بدعتها را بد دانسته زشت می شمردند؛ و امر به معروف و نهی از منکر می کردند.

آیا تو همان کشنده عمر و بن حمق نیستی ؟ مردی که داغ عبادت ، سیمایش را فرسوده بود...

سبحان الله ای معاویه ! گویا تو مسلمانی نیستی ؟ گویا تو عرب نیستی ! تو حضرمی (۱۱۷) را نکشتی ؟ به صرف اینکه زیاد (والی کوفه از طرف معاویه) به تو نوشت که او به دین علی است . مگر دین علی جز دین محمد است ؟! همان دینی که تو را به این مقام رسانید؛ و گرنه بالاترین شرف تو و پدرانت همان بود که زمستان و تابستان در بیابانها بگردید. خداوند بر شما منت نهاد، و به وسیله ما این زحمت و ذلت را از دوشتان برداشت . تو به من می نویسی :

(امت را به فتنه مینداز!)

من فتنه ای از این بزرگتر نمی دانم که تو امیر باشی ، می نویسی :

(در کار خودت و دین و امت محمد بیندیش !)

من به خدا سوگند، برتر از جهاد با تو کاری سراغ ندارم . اگر این کار را انجام دهم به خدا تقرب جسته ام ، وگرنه باید استغفار کنم .

تا آنجا که امام می نویسد:

ای معاویه ! از خدای بپرهیز! و بدان که نامه اعمالی که خدا برای ضبط کردار مردم دارد، هیچ گناه صغیره و کبیره ای را فروگذار نمی کند. و بدان که این کشتن و گرفتن مردم به تهمت و بدگمانی ، و امیر کردن این بچه شرابخور سگباز را خدا فراموش نخواهد کرد. نتیجه کارهای تو همین است فقط که خودت را هلاک کردی و دینت را تباه ساختی و مردمان را پایمال نمودی ...(۱۱۸)

باز امواج پر دامنه غدیر را در امتداد زمان می نگریم ، که به صورت روایت و حدیث پیش رفته با بسطی جالب و حیرتزا در کتب اسلامی منعکس گشت . و با وجود موانع بسیار و تهدیدهای فراوان نسبت به طرفداران غدیر، از گفت و شنود درباره آن خودداری نشد. بلکه نقل آن را نور و حکمت می دانستند؛ و مسلمین دور از مدینه ، افرادی برای شنیدن و آموختن حدیث غدیر بدان شهر اعزام می کردند؛ تا آن را از اصحاب بشنوند و فراگیرند و برای ایشان بازگویند...(۱۱۹)

تابعان نیز بر این منوال بودند؛ و در نشر آثار غدیر و ذکر حقایق آن اهتمامی بسزا می ورزیدند. چنانکه پس از گذشت قرنها، روایت هشتاد و چهار نفر از آنان به ما رسیده است . (۱۲۰)

پیشینیان تنها به نقل حدیث اکتفا نمی کردند، بلکه با تمام نیرو و امکانات خود در تشیید مبانی غدیر می کوشیدند و با هر پیشامد و مانعی به سختی مبارزه می کردند؛ و در این راه فداکاریهایی از خود نشان دادند که هیچ گاه با گذشت زمان و طلوع و غروب خورشید فراموش نمی گردد.

پس از دوره تابعان ، وظیفه ضبط و تعلیم روایات غدیر به عهده دانشمندان قرون اسلامی نهاده شد؛ و آنان در گرد آوردن اسناد و مآخذ آن ، کوششی عمیق کردند و علاقه ای وافر نشان دادند؛ چنانکه پیش از این گفتیم .

و به جهت ثبوت مسلم ، و اشتهار وسیع این حدیث بود که دانشمندانی از قبیل شریف مرتضی (۱۲۱) و علامه میر حامد حسین هندی (۱۲۲) و عده ای از علمای بزرگ اهل تسنن (۱۲۳) آن را از معتبرترین احادیث اسلام دانسته اند، زیرا کمتر حدیثی است که

دارای این همه اسـناد و مدارک باشد. ما در اینجا به طور خلاصه ، تعداد اسـناد بعضی از بزرگان علم حدیث را در مورد این روایت می نگاریم :

نامتعداد اسناد

احمد بن حنبل شیبانی

حافظ ابن جریر طبری

ابن حجر عسقلانی

جزری شافعی

حافظ ابن عقده همدانی

حافظ ابو سعید سجستانی

حافظ ابوبکر جعابی

امیر محمد یمنی

حافظ نسایی

حافظ ابوالعلاء همدانی

فقیه ابن مغازلی شافعی

ابوالعرفان صبان شافعی

حافظ ناصرالسنه حضرمی

علامه میر حامد حسین هندی

علامه امینی به ۴۰ سند

به ۷۵ سند

به ۲۵ سند

به ۸۰ سند

به ۱۰۵ سند

به ۱۲۰ سند

به ۱۲۵ سند

به ۱۵۰ سند

به ۴۰ سند

به ۲۵۰ سند

به ۱۰۰ سند

به ۳۰ سند

به ۵۴ سند

به ۸۰ سند از اسناد اهل تسنن .

به ۱۱۰ سند از اسناد اهل تسنن . (۱۲۴)

حافظ ناصرالسـنه مذکور، از محدثین و دانشـمندان این عصـر اهل تسـنن است که در کتاب (تشنیف الآذان)(۱۲۵) این حدیث را به

پنجاه و چهار سند، چنانکه گفته آمد، روایت کرده است . این موضوع بسیار قابل توجه است ، چون این دانشمند حدیث دان ، مانند علامه امینی و سایر علمای فنی شیعه در صدد جمع آوری و تتبع اسناد غدیر نبوده است ، و روی پیشامد بحث و موضوع تاءلیفش بدان رسیده و با این وصف ، پنجاه و چهار سند برای آن ذکر کرده است . این خود حاکی از شهرت بسزایی است که این حدیث در مدارک معتبر اسلامی دارد.

باز امواج روح بخش غدیر را می نگریم که در تاءسیس سازمان تعلیم و تربیت و گشایش باب مدینه علم ، اثری فناناپذیر به وجود آورد؛ و در راه نشر معارف تابنده اسلام در سراسر جهان ، مشعلی خاموش نشدنی برافروخت .

مسلمانان پس از درگذشت پیامبر گرامی ، نیاز خود را به آموزنده ای دانا احساس کردند و دانستند در مکتب تربیتی اسلام که روز به روز معلوماتشان فزونی می یافت ، از منبع فیاض علم رسول استفاده میکردند و هیچ توجهی نداشتند. چه ، در وضعی بسیار ساده و عادی و در ضمن معاشرتهای شبانه روزی ، از رسول اکرم (ص) حقایق معرفت و اخلاق را می آموختند. ولی هم اکنون توده های خاک بین آنان و مربی ملکوتیشان فاصله انداخته و آن چشمه زاینده از جوشیدن افتاده و آن اشراق مقدس - که اسرار غامض حیات و معالم تکلیف را برایشان روشن می کرد - در کرانه ابدیت پنهان شده است .

قسمت دوم

در این هنگام ، سایه ای که از خاموش شدن فروغ تعلیم در محیط اسلام دامن کشیده بود، برای آنان بسیار تاریک و وحشتزا بود، و افکار آشنا به علم قرآن و روح کنجکاو آنان آرامش نداشت ، و هماره درصدد اشباع حس دانش اندوزی و رازفهمی و نکته یابی بر می آمد.

اینجا بود که گشایش در شهر علم آغاز گشت ، و پرتو عالمگیر حق از افق افکار علی بن ابیطالب (ع) در فضای جهان اسلام دامن گستر گردید، و خورشیدسان به پرورش ذرات پراکنده همت گماشت .

هر چند حکومت ظاهری امام امیرمؤ منان (ع) تحت الشعاع حوادث اجتماعی و جنگهای ساختگی واقع گشت ، اما وظیفه عالی او، ترویج حقایق دین و نشر نوامیس عدل و آموختن علوم قرآن و رازهای آفرینش بود، از دوشش برداشته نمی شد. علی - علیه السلام - هماره به جنبه معنوی خلافت نظر داشت تا بتواند به وسیله اجرای سنن نبوی ، سعادت انسانها را تاءمین کند. آری ، او از این جهت که وصی پیامبر است ، وظیفه سنگینی به عهده دارد و اوست که باید حقیقت اسلام را که دین علم و آیین (تزکیه و تعلیم) است و به وسیله نشر علم نگهبانی کند و از هنگامه هایی که پس از رحلت پیامبر اکرم برای متزلزل ساختن ارکان اسلام به پا می شود جلوگیری نماید.

اگر احبار یهود و دانشمندان با اطلاع مسیحی ، از دل صومعه ها و درون دیرها بیرون می آیند و برای آزمایش جانشین رسول خدا(ص) و آورنده وحی مسائل مشکل کتب خود را طرح می کنند و در میان مسجد مسلمین با جمله (سؤ الات ما را پاسخ دهید) هنگامه به پا می کنند، که باید جواب دهد؟

اگر برای اصحاب معضلاتی پیش می آید و معارف قرآن می رود که به دست فراموشی سپرده شود و به عنوان مجهول تلقی گردد، یا تاءویل شود، چه کسی باید از ناموس مقدس دین و معارف دین حمایت کند؟

وقتی قضاوتهای بیجا حقوق مردم را پایمال می کند و بیگناهان را به اعدام سنگسار شدن محکوم می سازد و در روح جامعه اثری وخیم می گذارد و برای امت تشنج فکری به وجود می آورد، کدام کس باید پا در میان گذارد و چهره رباینده قوانین سعادت بخش اسلام را بنمایاند؟

پس در مدینه علم پیغمبر که اوست ، باید برای همیشه به روی جویندگان باز باشد و پژوهندگان را بپذیرد.

این بود که اصحاب در کسب علوم و معارف به مولای حقیقی خود رجوع کردند و اصول اولیه دانشها را به فراخور استعدادشان فراگرفتند. کم کم افق فرهنگ اسلام روشن شد؛ و به کمک معارف ائمه (ع) و زحمات دانشمندان شیعه ، حقایق اسلام در سراسر جهان پراکنده گشت ؛ و در علوم دقیق الاهی و طبیعی و... و فلسفه شرایع ، که دیگران نمی توانستند با دغلبازی و صرف مال و تاءیید خلفای اموی و عباسی ، خود را به عنوان داننده آنها جا بزنند، به خوبی شخصیت علمی خود و پیشوایانشان را ثابت کردند و احتیاج مسلمین را به خاندان نبوت آشکار ساختند.

در اثر این مبانی و هم اصول تربیتی صحیحی که در خانواده های شیعه معمول بود، دهها دانشمند، ادیب ، فیلسوف ، مصلح ، ریاضیدان ، مفسر، فقیه ، محدث ، ستاره شناس ، روانشناس ، جامعه شناس و... به تاریخ فضیلت و دانش تحویل داده شد، مانند:

خلیل بن احمد فراهیدی

محمد بن یعقوب کلینی

معلم ثانی ابونصر فارابی

شیخ ابوجعفر صدوق

صاحب بن عباد

شریف رضی

شیخ مفید

حسین بن عبدالله سینا

شریف مرتضی

ابوریحان بیرونی

شیخ طوسی

شیخ طبرسی

رضی الدین ابن طاووس حسنی

خواجه نصیر الدین طوسی

جمال الدین علامه حلی

شهید اول (محمد بن مکی)

شهید ثانی (زین الدین)

شیخ بهاءالدین عاملی

میرداماد حسینی

علامه حسینی

سید مهدی بحرالعلوم

شیخ مرتضی انصاری

سید جمال الدین اسدآبادی (۱۲۶)

۱۰۰-۱۷۵

۳۲۹

۳۳۹

۳۸۱

۳۲۶-۳۸۵

۳۵۹-۴۰۶

۳۳۷-۴۱۳

۳۷۳-۴۲۷

۳۵۵-۴۳۶

۳۶۲-۴۴۰ یا ۴۳۰

۳۸۵-۴۶۰

۵۴۸

۶۶۳

۵۹۷-۶۷۲

۶۴۸-۷۲۶

۷۳۴-۷۸۶

۹۱۱-۹۶۵

۹۵۳-۱۰۳۱

۱۰۴۱

۱۰۳۷-۱۱۱۱

۱۱۵۵-۱۲۲۶

۱۲۱۴-۱۲۸۱

۱۲۵۴-۱۳۱۴

و آثار این دانشـمندان ، از علوم الاهی تا ادبیات ، و از حقوق تا ساده ترین آداب زنـدگی ، از ارزنده ترین مدارک علمی گشت . و سرگذشت زندگیشان برای روشن کردن عظمت مکتب تربیتی شـیعه شاهدی زنده شناخته شد. البته اصول آموزشی ائمه طاهرین در تربیت این نوابغ بزرگ اثری اعجازآمیز گـذاشت ، و مردانی را پرورش داد که نشان دهنـده اخلاق و فضایل پیشوایان خود شدند؛ و در تمـام فضیلتهای پر ارزش ، که شـالوده کـاخ انسـانیت و پایه قله های افراشـته اخلاق است ، یادگاری از تربیت خانـدان رسالت و تعلیمـات آنان گشـتند. و در دانش دوستی و عظمت فکر و انـدیشه ، در پرهیزگاری و پارسایی ، در تهـذیب روح و توجه به ماورای جهـان محـدود، در ایجـاد وسایـل گونـاگون برای گسـترش علم و تقـویت روح دانشـجویان ، در نـوع پروری و تـوجه به بینوایـان و محرومـان و افتادگـان اجتمـاع و... تـا آنجـا پیش رفتنـد که به صـفحات تاریـخ علم ، معنـویت و روح دادنـد و مورخـان جهـان را به ثناگستری خویش واداشتند.

(جرجی زیدان) در شرح حال (ابن سینا) می نویسد:

این فیلسوف طبیب ، ارسـطو و بقراط اسـلام بود. او در وسـعت اطلاعـات و نیروی عقل از انسانهای یگانه روزگار بود. در هر فنی از علوم کتـاب نوشت ، و بیش از صـد کتـاب به جای گـذارد. تاءلیفات او را در نهضت اخیر اروپا اثری عظیم بود. چه ، آنان بهترین و مهمترین کتابهایش را به زبان علم در نظر خودشان (لاتین) ترجمه کردند. (۱۲۷)

(علامه دهخدا) در احوال ابوریحان می گوید:

در هزار سال پیش بر دو تسطیح از تسطیحات چهارگانه کره زمین متفطن گشتن ، و نوع چاه آرتزین کشف کردن ، و به استخراج (جیب یک درجه) توفیق یافتن ، و بالاتر از همه بنای علوم طبیعی بر ریاضی نهادن ، و قرنها پیش از (بیکن) (۱۲۸) برای حل معضلات علمی و فنی متوسل به استقراء شدن و... برای معرفت اجمالی این داهی کبیر کافی است . (۱۲۹)

باز جرجی زیدان می گوید:

نصیرالدین طوسی فیلسوف ریاضی فلکی که علوم طبیعی را بسیار دوست می داشت ، مخصوصا فلکیات را. از این رو در مراغه رصدخانه بزرگی ساخت و کتابخانه ای تاءسیس کرد و کتابهایی را که از اطراف به دست آمده بود، در آن گرد آورد؛ تا شماره کتابهایش از ۴۰۰،۰۰۰ افزون گشت . ستاره شناسان و فیلسوفان را در آن جای داد و اوقاتی برای آنان معین کرد. دانش به دست این عنصر پارسی ، در بلاد مغول درخشیدن گرفت . گویا او در تاریکیی دامنه دار، شعله ای تابناک بود. (۱۳۰)

نیز درباره (شیخ مفید) می نویسند:

وی پیشوای دانشمندان امامیه و پرچمدار علم کلام (عقایدشناسی) و فقه و بحث و مناظره بود. با اهل هر عقیده ای با جلال و شکوهی خاص ، مباحثه می کرد. او صدقات و خیرات فراوان داشت و دارای خشوعی بسزا بود. بسیار نماز می خواند و روزه می گرفت . پارسا بود، و جامه درشت می پوشید و بیش از دویست تصنیف داشت . جز پاسی از اول شب نمی خوابید، سپس به پا می خاست و نماز می گزارد یا کتاب می خواند یا درس می گفت یا قرآن تلاوت می کرد...(۱۳۱)

(شیخ طوسی) بنیان گذار دانشگاه روحانی نجف را چنین معرفی می کنند:

آثار و تالیفاتش چهره زمان را فروزان کرد. در آن ها بیشتر علوم اسلامی را گرد آورد و مسائل مشکل علمی و فلسفی را حل کرد. وی بیش از سیصد شاگرد از مجتهدان شیعه داشت ؛ و از اهل تسنن آن قدر بودند که به شماره نیامدند. کرسی درسی که از آن بزرگترین دانشمند عصر بود، در بغداد از طرف خلفا به وی تفویض شده بود؛ و او برای دانشمندان مذاهب درس می گفت ؛ و پس از اینکه کتابخانه اش سوزانده شد، به سوی نجف کوچ کرد. (۱۳۲)

باز در صفحات تاریخ می خوانیم که ابن طاووس حسنی ، نقیب علویان ، فقیه و دانشمند بزرگ ، که همگان به تجلیلش پرداخته اند، هنگام زکات دادن ۱۱۰ تمام غله را خود برمی داشت و بقیه را به مستمندان می داد. (۱۳۳)

و شاید این داستان تکان دهنده (۱۳۴) از سید بحرالعلوم هیچ گاه در تاریخ مردان بزرگ فراموش نگردد: شبانگاهی که یکی از شاگردانش را میخواند و با خشم و خروشی عجیب به وی پرخاش می کند که در همسایگی تو مردی بینوا با کودکان خود گرسنه به سر می برد و تو به حال آنان نرسیده ای ! شاگرد بدین جمله (به خدا سوگند از حالشان آگاه نبودم)، پاسخ می دهد. سید بیشتر می خروشد و میگوید: (همین مرا خشمگین کرده که نمی دانستی ! اگر می دانستی و خبر نمی گرفتی که کافر بودی !! چرا به حال همسایه ات رسیدگی نکنی ؟ چرا ندانی ؟!)

این نمونه ای از کردار و افکار این مردان بزرگ بود، که این آثار گران ارج و این تاریخ مقدس را به وجود آورد، و اهمیت غدیر و مبانی تشیع را منعکس کرد، و فروغ تربیت را در سرتاسر اعصار و قرون تا زوایای اجتماعات ممالک اسلامی پیش برد.

اکنون نیز به امواج ساحل ریز غدیر، که دامنه خود را به پهنه علوم و معارف جهان معاصر کشانده است می نگریم ، امواجی که در فراخنای دریای علوم به حرکت در آمده و سطحهای آرام را با تلاطم خود به جنبش در آورده است ، و روشنفکران و حقیقت طلبان را به نشر افکار و گفتار علی بن ابیطالب (ع) برانگیخته و به تاءلیف و تحلیل پیرامون شخصیت بی پایان وی و نشان دادن مقصود اساسی غدیر به پا داشته و آنان را یاری کرده است تا آثاری جاویدان به جای گذارند که برای همیشه پرده از روی انحرافات تاریخ بردارد و حقایق محض را در معرض افکار قرار دهد.

کتابهایی فروزان که پرتو عنایت خداوندی و اعجاز توفیق بر سراسر سطرهایش دامن کشیده و عناصر مقدس نبوغ و معنویت و فروغ

روح پرور حق شناسی و حقیقت یابی از خلال صفحاتش هویداست .

گفتاری پر طنین که چون بانگ جرس با قافله سیار زمان در سیر است ؛ و صفحاتی نورانی که پیوسته با طلوع و غروب اختران به تابشگری خود ادامه می دهد و برای تازه آیندگان هر عصر و دوره ای به عنوان (اتمام حجت) سندی محکم شناخته می شود؛ و افکار را جلب کرده ، به کاوش واداشته سرانجام به حقیق...می رساند.

این خدمت بزرگ به اندیشه های پاک و عقاید حقه انسان - که در سرنوشت دو جهان و تصمیمات اجتماعی و تربیت اخلاقی هر فرد دخالت دارد - به دانشمندان والاقدر شیعه منحصر نمانده است . چه ، امواج گسترده غدیر، دامنه خود را به افکار علمای سایر مذاهب و ادیان نیز کشانده و حقایق را از زبانشان بازگو کرده است .

این وضع انتشار حیرتبار این حقایق بوده است در روزگار پیشین . اما در این عصر نظری بیفکنید به هزاران مقاله و رساله و کتاب که از شخصیتهای خاور و باختر درباره امیرالمؤ منین علی (ع) انتشار یافته است و می یابد، که حتی ضبط فهرست آنها از حوصله گفتار ما بیرون است . (۱۳۵)

امروز جلوه های ملکوتی و ابدی علی (ع) چنان افکار آگاهان را در خود خیره کرده که تنها وجود او بخشنده امید به حق و عدالت و انگیزه نشاط شده است . و اگر شعاع روح علی (ع) به مردمان دوردست تا آنجا بتابد که با تجلیات خود روشنشان کند و در پهنه فروزندگی خویش محوشان سازد تا قلم به دست گیرند و با عواطفی پرشور و انشایی بلند و رنگین ، گوشه ای از این حقیقت را آشکار سازند، پس این شعاع چه تاءثیری خواهد کرد اگر در کنار کانون خود، به جان و دل مردانی بتابد که نمونه کامل احساسات شیعی و نگهبان مرزهای مستحکم دین خدایند و در دامن پاک تشیع پرورش یافته با (بامداد غدیر) و (شامگاه عاشورا) خو گرفته اند و محبت پرسوز آل علی به تار و پود آنان پیوسته است ؟

از اینجاست که باید به اوج واقعی دانشمندان خود بیشتر پی بریم ؛ و با دیده ای که از فروغ تجلیل معنویات روشن است بدانان بنگریم ...

فلسفه اجتماعی این بحث

اشاره

مطالعاتی که از جنبه مذهبی برای درک حقایق جهان شده است ، نیرومندترین و شریفترین شاه فنر تحقیق و تتبع علمی است

اینشتاین

(جهان و اینشتاین)

ما به دنیای به هم پیوسته ای احتیاج داریم که در آن هر کس بتواند از نو جایی فراخور خود پیدا کند و مادی و معنوی در آن از هم جدا نباشد. بدانیم چگونه زندگی کنیم ، زیرا کم کم فهمیده ایم که راهروی در جاده زندگی بدون قطب نما و هادی ، خطرناک است .

الکسیس کارل

(راه و رسم زندگی)

اگر تعلیم و تربیت ، میل و رغبت در فعالیتهای اجتماعی را در کودکان و جوانان ایجاد نکند، هرگز به وظیفه اصلی و هدف اساسی خود نایل نخواهد شد.

تئودور روبسن

(مجله پرورش نو)

مسافت بشر نسبت به کانون معنویت افزونی یافت . دیدگان ظاهربین انسان ، وضع زندگی خود را با آزادزیستی جانوران قیاس کرد. اوراق دفتر زنـدگی از غرایز حیوانی مسـتور گشت ، و منحنی پیشـرفت فکر انسان نزولی گردیـد. بشـر با شـتابی که زاییـده بی بند و باری بود، در ژرفنای حیوانیت فرو رفت و از منظور اساسـی آفرینش و وظیفه بزرگ اجتماعی خود غفلت ورزید. سطح اخلاق پایین آمد و دنیای صنعتی نیز نتوانست به نیاز معنوی انسان پاسخ دهد.

گذشت زمان میان دسـتورات رهبران دینی و انسانهای کنونی فاصـله ایجاد کرد. انسان شـناسان بسی کوشیدند تا چاره ای بیندیشند. مصلحان و متفکران در آرزوی رشد اخلاقی انسان ، موی سر خویش سپید کردند و سرانجام جز سیلابی از اشک دیده و شعله ای از سوز درون چیزی عایدشان نگردید.

گاهگـاهی از لابلای پرده های زمان ، فریاد مقـدس منجیان به گوش می رسـید که توده های منحرف را که سـیل آسا به درون دره های فساد هجوم آورده بودند فرمان ایست می داد. اما اجتماع بشر بیدار نشد و به فکر اصلاح خویش نیفتاد.

امروز ناموس اجتماع برای در هم کوفتن ارکان سـستی و پستی ، به مـدافعانی جوان و فرزانه نیازمنـد است . پس بایـد مجدانه در راه گسترش حقایق بین نسل جوان گام برداشت ، و نواقص اخلاقی آنان را به وسیله تشریح تاریخ آزادگان کاهش داد؛ تا نیروی معنوی و نبوغ اخلاقیشـان افزایش یابـد و این انحطاط، که یقینا به اخلاق صـدمه می زنـد و جنبش جامعه را در تحصـیل پیروزیهای علمی و صنعتی نیز کند می کند، جبران گردد.

انسان تنها دسـتگاهی ماشـینی نیست ، و نمی توان به صرف اینکه کار می کند و نیاز مادی خود را برطرف می سازد، او را از کسب فضایل و ملکات اخلاقی معذور دانست . زیرا ارزش زندگی در تعالی اخلاقی و فعالیت روانی و روحی است .

آلکسیس کارل می گوید:

تمـدن ما تاکنون موفق نشـده است محیطی در خور فعالیتهای روانی ایجاد کنـد. باید قسـمت اعظم نقایص هوشـی و اخلاقی مردمان امروزی را به ناکفایتی و بـدی ترکیب محیط روانی ایشان نسبت داد. اولویت ماده ، نفع جویی که اصول آیین صـنعتی امروز دنیا را می سازد، در زوال فرهنگ و اخلاق ، سهم بزرگی گرفته است . (۱۳۶)

پس بایـد محیطی مناسب فعالیتهای روانی به وجود آورد، و افکار را به طرف آموختنیهای سودمنـد و تصـمیم بخش هـدایت کرد. و چون تصـمیم و اراده در کارها به طرز فکر و عقیده شـخص بسـتگی دارد، باید اعتقادات را تصحیح و تحکیم کرد و محبت انسان را به طرف مقدسات منعطف ساخت .

تاءثیر اعتقادات در اخلاق

اخلاق (۱۳۷)، که سـرمایه سعادت و کامیابی است ، به ترتیب و تقویت نیازمند است ، و آن به وسیله تهذیب عواطف و بیدار کردن وجـدان و توجه دادن افکار به زندگی بزرگان حاصل می شود؛ و نمونه کامل آن جز به وسـیله دین ، که آمیزه روحی است . محقق نمی شود. پس بایـد تعلیمـات دین را برای تقویت فکر اخلـاقی ، بزرگـترین وسـیله دانست ؛ و حس مـذهبی را که به گفته اینشـتاین (نیرومنـدترین شاه فنر تحقیق و تتبع علمی است) در جامعه زنـده نگاه داشت ؛ و عقاید صـحیح را که زاینده فضـیلتهاست به همگان آموخت . آری اعتقادات صحیح ، که عصاره و تجلی دین است ، همراه مرکب انسانیت را به سوی سعادت و رستگاری می راند.

عقاید و دلیل

عقیـده بایـد بر پایه دلیل بنا شود؛ تا با روح انسان بیامیزد و به مرحله یقین برسـد و دایم با شوری باطنی و هنگامه ای درونی به انسان

فرمان دهـد و نـدای تکلیف (۱۳۸) را، که از اعمـاق روح برمی خیزد و در فضـای زنـدگی طنین می افکنـد، تقویت کنـد، تـا منظور اصلی به عمل آید.

نیز هنگـامی که اعتقـاد بـا دلیـل به دست آورده شود، ارزش مکتب حق و بی بنیانی سایر مسـلکها نمودار می شود. انسان از پـذیرش گفتـار بی دلیـل دوری می گزینـد. سـرعت قبول نسـبت به هر سـخن ، که بزرگترین آفت افکار است ، از بین می رود و جای آن را حس کنجکاوی و قدرت فکری می گیرد. در نتیجه انسان در اصول اعتقادات محکمتر می شود؛ و به احکام و دسـتورات دینی بیشتر توجه می کند؛ و در یک هماهنگی عجیب به ساحل نجات می رسد.

در اینجا این سخن مقدس آسمانی را که از ماورای قرنها می خروشد و در گوش جان نواخته می شود نقل می کنیم . امام صادق (ع) می فرماید:

همی دوست دارم که تازیانه بر سر اصحابم فرو کوفته شود، تا دین را درست بفهمند و در آن بیندیشند. (۱۳۹)

پیشوای مکتب صـحیح ، این گونه افکار را تحریک می کند و در محیط تحصـیل ، پژوهشگران را به کاوش وا می دارد و آنان را به پرسـش و دلیل خواسـتن برای هر سـخن و روشن کردن حقایق بر می انگیزد. این خود دلیل نهایت اعتماد و باور به صحت و عظمت فکری یک مکتب است .

پس عقاید هنگامی منشاء اثر است که قطعی و با دلیل باشد. چه (در روان شناسـی به اثبات رسیده و هم مکرر به تجربه پیوسته است که هر فکر و عقیده ای که مورد قبول قطعی ذهن واقع شود، در عواطف انسان و در چگونگی رفتار او مؤ ثر واقع می شود.) (۱۴۰)

توضیح

روان انسان هیچگاه از فعالیت فکری باز نمی ایسـتد و پیوسته معانی و معلوماتی که از خلاصه گیری و استنتاج احساسات و تصورات حاصل می شود، شخصیت فکری او را تشکیل می دهد. پاره ای از اندیشه ها و ادراکات ، مورد تصدیق وی واقع می شود. نسبت به پاره ای علاقه و محبت نیز پیـدا می کنـد؛ خواه آنچه مورد علاقه اوست آثار علمی و هنری و مقاصـد شخصـی باشـد، خواه هدفهای اجتمـاعی و یا شخصیت نوابغ و بزرگان . پس به طور کلی اصل محبت ، آمیزه روح بشـر است . از نظر اجتماعی نیز معلوم است که مجموعه کـار و فعـالیت هر جـامعه ، حاصـل جمع اعمال افراد آن است . جنبش و کردار فرد نیز پیرو اراده و تصـمیم اوست . اراده و تصمیم نیز زاییده مهر و علاقه به کار یا موضوع یا هدفی است .

از ایـن رو ره آمـوزان بزرگ ، که جز سـعادت انسـان چیزی نمی خواسـتند و غیر از سـوق دادن بشـریت به شـاهراه روشن اخلاـق و فضایـل منظوری نداشـتند. همـاره درصـدد بودنـد که انسان این مهر و محبت و توجه و اعتقاد را در موردی شایسـته به کار برد و در راهی که نتیجه آن جز نیکی و اندوخته نیک نباشد مصرف کند تا سعادت دو جهانش تاءمین گردد.

پس اکنون باید مظاهر قانون آسـمانی را کاملا شناساند؛ تا اجتماع ، زندگی آنان را سرلوحه برنامه خویش قرار دهد. آری این آیین نامه های خدایی است که افکار ملتهب را با نسیم روح نواز خود آرامش می بخشد. این پیامهای اساسـی آسـمانی است که عواطف سرکوفته و خوابیـده را بیـدار می کنـد. و این قـانون نـامه صـحیح است که سازنـده وحـدت است و جمهور بشـریت را بـا پیونـدهای ناگسـستنی به هم مربوط می سازد. روح آلوده و ناراحت بشـر امروز بیش از هر چیز به تقویت و آرامش و اصـلاح نیازمند است ؛ و هیـچ گاه به کسب سـعادت و آرامش موفق نخواهـد شـد مگر آنکه در مکتب آزادمردانی چون علی بن ابیطالب و اولاد والاگهرش درس گیرد. آری هنوز سـلولهای مغز انسـان بـا کلمـات ملکوتی مربیان بزرگ درنیامیخته است . و هنوز با تعالیم جاودان آنان آشـنا نیست . جوامع امروز باید بیایند و در پیشگاه معلم عالیقدر بشریت گردآیند و بشنوند:

(اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع) (۱۴۱)

- خردها بیشتر آنجا بلغزد که آز و طمع برق زند.

(الدنیا خلقت لغیرها و لم تخلق لنفسها) (۱۴۲)

- دنیای مادی مقدمه جهان معنوی و عالم باقی است و خود هدف اصلی آفرینش نیست .

(علم لایصلحک ضلال .(۱۴۳))

- دانشی که تو را صلاح و شایستگی نبخشد، مایه گمراهی است .

(العاقل یطلب الکمال ، الجاهل یطلب المال .) (۱۴۴)

- خردمند در جستجوی کمال است و نادان در جستجوی مال .

(الفکر مرآهٔ صافیهٔ) (۱۴۵)

- فکر کردن برای درک حقایق ، آینه ای روشن و تابناک است .

(ان هذه القلوب تمل کما تمل الابدان ، فابتغوا لها طرائف الحکم .) (۱۴۶)

- دلها نیز مانند بدنها (از یک کار پیوسته) ملول می شود، پس برای روح و جان خویش دانشهای نوین و پسندیده بجویید.

(الایثار شیمهٔ الابرار.(۱۴۷))

- دیگران را بر خود مقدم داشتن ، سیرت نیکوکاران است .

(و لا تکن عبد غیرک ، و قد جعلک الله حرا) (۱۴۸)

- بنده دیگری مباش ، که خداوند تو را آزاد قرار داده است .

پس بایـد آیین نامه علوی ، که جامع حقایق اسـلامی و حقوق بشـری است ، تعلیم داده شود. شاگردان (نهج البلاغه) که حقیقتی از حقایق این مکتب جاوید را درک کرده اند خوب می دانند که واضـعان مکاتب چه اشخاصی بوده اند و افکارشان روی چه محوری دور می زده است .

امروز که بشـر بهتر می توانند حقیقت را درک کند، و اگر جمله ای حکمت زا یا دسـتوری سعادت بخش از بزرگان خود بیاید، آن را بر سرلوحه کاخهای بین المللی نصب می کند، باید کوشید تا حقایق نمودار گردد.

مـا در این رساله مطالبی از روی مـدارک معتبر نوشتیم و خواستیم توجه جوانان را بیشتر به مقام مقـدس امام بزرگ علی بن ابیطالب علیه السـلام جلب کنیم ، تـا کردار و رفتـار او را سـرمشق زنـدگانی خویش قرار دهنـد. گرچه مهر علی و فرزنـدانش آمیخته جان ما ایرانیـان است ، امـا بایـد به نتایـج این موضـوع نیز توجه داشت و این مهر و دوسـتی را برای پیروی از اخلاـق آنـان بهـترین وسـیله و محرک گرفت . و بدون شک هرچه توجه فکری ما به موقعیت آنان افزون گردد، بیشتر درصدد پیرویشان بر می آییم ، و در نتیجه ، به سوی زندگانی سعادتمند و عدالت زایی که از مکتب جاویدان علی (ع) سرچشمه می گیرد، رو می آوریم .

افکار روشن می شود

در پایان این فصل ، که آخرین بحث فنی این رساله است ، می گوییم : برای تجدیـد عظمت و پیشـرفت یک مکتب ، بهترین وسـیله همان است که در برنامه ای که به دست بانی آن وضع شـده تاءمل کنیم و طرز فکر او را برای بقا و انتشار مکتبش به دست آوریم .

زیرا برنامه ای که یک بانی برای پیشرفت مکتب خویش طرح می کند، از هر لحاظ برآورنده نیت و آرزوی اوست .

از این رو دانشـمندان مـا خواسته انـد به وسیله تاءلیفـات خود، موقعیت علی (ع) و تعلیمـاتش را از نظر اسـلام و پیامبر اکرم (ص) روشن کنـد (سایر تحلیلهائی هم که درباره شخصیت امام شده ، در این موضوع نهفته است)، و بفهمانند رخنه ای که در عالمگیری اسـلام افتاد در اثر آن بود که گفتار رسول خـدا تا آخر عملی نگشت . خوشـبختانه جمعی از دانشـمندان روشـنفکر اهل تسـنن نیز با

حسن تفاهمی که بایـد بین افراد یک دین باشد، این موضوع را درک و در ضـمن اظهارات خود بدان تصـریح کرده اند (۱۴۹) و از نظر اجتماعی و اتحاد اسلامی ، چنانکه در پیش اشاره کردیم ، نشر این بحثها را سودمند بلکه لازم دانسته اند. (۱۵۰)

استاد (عـادل غضـبان)، شخصـیت اجتماعی و ادبی معروف مصـر و مـدیر مجله (الکتاب)، ضـمن مقالاتی که در مجله خود درباره (الغدیر) انتشار داده است می نویسد:

این بحثهای دامنه دار که کتاب مؤ لف ، سـرشار از آنهاست درباره بسـیاری از مسائل دینی و تاریخی است که طرز فکر و نظر شیعه را معلـوم می کنـد. همـان طرز فکر و نظری که بر اهـل تسـنن واجب است آن را درست بشناسـند، و از مآخـذی که در آنهـا تغییر و تحریف راه نیافته ، به دست آورند. پس همانا درست فهمیدن این طرز فکر به از بین بردن شکافی که بین مسلمین ایجاد شده کمک می کند، و آنان را به طوری نزدیک می سازد که جمعیتشان نیرومند و صفوفشان یکی گردد. (۱۵۱)

(محمد عبدالغنی حسن)، استاد علوم اجتماعی در قاهره ، می گوید:

من از خداوند مسئلت دارم که به وسـیله این غدیر با صفا (الغدیر) صفایی بین اهل تسنن و شیعه برقرار سازم ، صفایی که از برادری اسـلامی سرچشـمه گیرد و به وسـیله آن در گروهی متحد و بنیانی مسـتحکم به طرف حیاتی آزاد و شرافتمندانه گام بردارند، حیاتی که اسلام با آن ، عزت یابد و پایگاه دین خدا در جهان بلند گردد. (۱۵۲)

پس آنان هم پی برده انـد که اگر اتحاد با نشـر حقایق میسور نگردد، با کتمان حقایق نیز محقق نخواهـد شد. از اینجاست که باید به انتشار تاءلیفاتی وزین ،، که حقایق را بشـکافد، دست زد و سـطح افکار ملل اسلامی را بالا برد. و البته در اثر این کتب بود که حسن تفاهم اخیر برقرار شـد، و رسـمیت فقه شـیعه اعلام گردیـد. و برای برخی افکار انحرافی بی اطلاع و مغرض ، روشن گشت که آیین شیعه همان است که پیغمبر اسلام خواسته و پی ریزی کرده است ، تا دیگر نتوانند با نوشته های مسموم خود، صفای برادری اسلامی را مکدر سازند.

آری ما با اهل تسـنن برادریم ؛ و اگر به بحث علمی می پردازیم ، بـدین جهت است که بحث علمی نشانه وسـعت نظر و آزاد فکری است و در نظر همه مقدس است . ملتی که از نشر علم و حقایق سرباز زند، انحطاط فکری خود را ثابت کرده است . خود اهل تسنن هم دارای مـذاهب مختلفنـد، کتـاب می نویسـند و بحثهای مـذاهبشان را انتشار می دهنـد، و این به برادریشان هیـچ گونه صـدمه ای ندارد. ما نیز وظیفه داریم انتشارات داشتـه باشیم . بلکه این عین خلوص و صمیمیت است که دوست داریم تفاهم کنیم و حقایق را با یکدیگر در میان گذاریم . در اینجا گفتار خود را با این سخن بزرگ دکارت به پایان می بریم :

(حقیقت را با بیطرفی مطلق و با روحی آزاد از قید هرگونه تعصب جستجو کنید.)

سخنان حضرت علی (علیه السلام)

توضیح

تا اینجا بحث و گفتار فنی این رساله انجام پذیرفت . و شـرح داسـتانی تاریخی و دینی و ملی در خلال فصول گذشته نگارش یافت ، و معارفی دانستنی و حقایقی ضروری در معرض افکار خوانندگان قرار گرفت .

اینک برای نشـر تعالیم پاینده علوی و نشان دادن برنامه تعلیماتی اسلام ، نمونه ای چند از سخنان آموزنده و دستورات آسمانی (نهج البلاـغه) در اینجا می آوریم ، و عواطف حساس و افکار جوینـده دانشـجویان و دانش آموزان را - که از خوانـدن صـفحات پیشـین صفایی ویژه یافته است - بدان توجه می دهیم .

- پرده ای از اسرار ازلیت ، در قالب الفاظی بلیغ و دلکش ، آمیخته با جهانی از رازهای طبیعت ، نمونه توحید (نهج البلاغه) است -

توحید

ستایش ، خاص پروردگاری است که گویندگان به پایگاه ثناگستریش نرسند و شمارشگران ، نعمتهایش را در حساب نتوانند آورد و بسیار کوشندگان ، حق او را نیازمند گزارد. خداوندی که افکار دوراندیش به درکش نایل نگردد و هوشهای غواص به گوهرشناسایی حقیقتش دست نیابد.

او آفریدگان را به قدرت خویش هستی بخشید و نسیم را به مهربانی به وزش در آورد و آرامش زمین را با صخره های بزرگ برقرار کرد. هر موجود را به هنگام مناسب خود آفرید و میان اشیاء گوناگون ، سازگاری به وجود آورد و غرایز و خواص را در عناصر و کالبد کاینات جای داد.

من او را می ستایم تا خواستار اتمام نعمتش باشم و چهره بندگی و اطاعت بر آستانه جبروت و عزتش بسایم . (۱۵۳)

آری آن حقیقت اعلاء که در ملکوت مقدس خود بر جهان و جهانیان سلطنت می کند، حقیقتی بالاتر از تشبیه و توصیف است . وی سزاوار سپاس و ستایش است که نامش در لغت نگنجد و صفاتش به تعریف نیاید. (۱۵۴) بنگرید که مظاهر وجود، چه در اعماق اقیانوس ها و چه در اوج آسمانها، پیشانی تسلیم بر پیشگاه بی نیازی و قدرت وی فروگذاشته و پیمان بندگی خویش را امضا می کنند.

پروردگارا! تو توانایی و جز تو هر که را بینم ناتوان باشد. تو بشنو! که دیگران را نیروی شنوایی اندك است و جز تو کسی به آوای نارسای مستمندان در آرامش سحرگاه گوش نتواند داد. (۱۵۵)

الاها! ما کنه عظمت تو را درك نمی کنیم ، (۱۵۶) جز اینکه می دانیم تو زنده و پاینده ای . تو را خواب و عوارض آن فرا نمی گیرد. اندیشه ای به تو نمی رسد و چشمی تو را نمی بیند، ولی همه در حیطه ادراك تو، و عمرها و زندگانیها تمام در شمارش و احصای توست ... (۱۵۷)

آنجا که شکوفه ها از جوانه سر بیرون کرده و میوه ها در پوشش داخلیش می رسد،

آنجا که پشه های ضعیف ، خود را در میانه پوست و تنه درختها پنهان می کنند،

آنجا که در دل غارها و میان دره ها جانوران سر فرو برده جای می گیرند،

آنجا که دل شاخه ها شکافته می شود و برگها می روید،

آنجا که از گذرگاه اصلاب ، موجودات ذره بینی فرود می آید،

آنجا که ابرها از کرانه های جو بالا می آید و به هم می پیوندد،

آنجا که ژاله ها از ابرهای انبوه و تیره فرو می بارد،

آنجا که بر بلندترین قله های افراشته کوه ، پرندگان بال و پر می گشایند و می نشینند،

آنجا که مرغان خوش الحان ، درون آشیانه های تاریك ، در دل شاخسارها، نغمه می سرایند،

همه را آفریدگار بزرگ جهان می داند.

آنچه گردبادها دامن کشان از دشتها با خود می برند،

آنچه در مسیر بارانهای سیل زا ویران می گردد،

گیاهانی که در ریگزارها و تپه ها می روید،

آنچه در دهان صدفها جای گرفته پرورش می یابد و در دامن امواج دریاها قرار می گیرد،

آنچه در کرانه دشتها و صحراها، خیمه تاریک شب در خود می پوشاند،

آنچه در سراسر وادی پهناور گیتی ، چراغ فروزان روز بر آن نور می پاشد، (۱۵۸)

همه را آفریدگار بزرگ جهان می داند،
پس آن آفریدگار سزاوار تقدیس است ؛ او که تاریکی شامگاهان که از کرانه مشرق گیتی را در خود فرو می برد، آرامش یکنواخت شب که بر گوشه دشتهای فرو رفته و استخرها دامن می کشد، قله های تیره رنگ که کنار هم سر بر کشیده در ظلمت شب ناپدید می گردد، غرش سهمگین رعد که در فضای آسمان طنین می افکند، خطوط پراکنده برق که ابرهای تیره را می شکافد و محو می گردد، هیچ کدام بر او پوشیده نیست . (۱۵۹)
طبیعیات (نهج البلاغه) کتاب طبیعت است . (۱۶۰)در مطالعه این کتاب ، الفاظ شیوا کم کم کنار می رود، و موجودات شگفت انگیز خود به خود با انسان سخن می گویند. خواندن (نهج البلاغه) برای کسی که لغت عرب بداند، خواندن کتاب نیست ، بلکه مطالعه جهان پهناور است که آخرین آرمان روح کنجکاوان و اندیشمندان است .
این گوینده ، که نغمه های سخنان روح بخشش در فضای سواحل دجله پخش می گردید، چگونه سخن می گفت ؟ چگونه الفاظ تاب می آورد که در برابر افکارش قرار گیرد؟ چگونه خرمن لغات در شعله تصوراتش نمی سوخت ؟
گویی بامدادهایی که تازه خورشید کوفه طلوع کرده بود و او سخن سر می کرد، به بامداد ازل پیوسته بود؛ و اسرار آفرینش در چهره الفاظ بلیغش آشکار می گشت .
او چگونه راز ارتباط کاینات را با مبداء وجود می نمایاند؟ او چگونه خدا را راه موجودات پر زمزمه نشان می داد؟ او چگونه ستایش پیاپی و خضوع رعب آور را در برابر خداوند، جلوه گر می ساخت ؟
آری در نهج البلاغه (همه چیز به ستایش او مشغول است : کشتزارها، جنگلها، تپه ها و ماهورها همه از عظمت او سخن می گویند. در هر کرانه نام او طنین انداز است . دریا غرش کنان ، وصف بزرگی او را می کند. طبیعت با حق شناسی سرود بخشندگی او را می خواند و آفریدگار خویش را می ستاید.
همه جا، از آسمان تا زمین ، این سرود، طنین افکن است . تاریکی و روشنایی ابر، بر فراز درختان و قله کوهساران ، از جلال او، یاد می کنند. در لرزش هر بیشه و در زمزمه هر جویبار، نام او به گوش می رسد. هر بادی که می وزد، این نام را تا گنبد آسمان ، که با دست لطف و مهر او بر بالای ابرها استوار شده ، بالا می برد.) (۱۶۱)

هدف عالی وجود

به جهان آمدید و در این تالار مجلل ، که از گنبد فیروزه آسمان ، سقف بسته و با پرنیان سبز چمن فرش شده است ، منزل گرفتید. شمعهای دل افروز اختران بر طاق خانه شما می درخشد و از پرتو خورشید و ماه ، کانون حیاتتان گرم و روشن است .
از روشندلان سپهر گرفته تا کرمهای مستمند و عاجزی که در دل تیره خاک جای دارند، یعنی کلیه عوامل طبیعت ، همه فرمانبردار شما شده اند؛ و این طبایع تندخو و سرکش در مقابل بنی آدم سر تسلیم پیش آورده و به زانو در افتاده اند؛
آیا هیچ در این فکر افتاده اید که به آدمیزاده ، این همه اقتدار و تسلط برای چه اعطا شده است ؟
آیا می دانید که بشر در مقابل این همه لطف و موهبت به چه چیز وامدار است ؟ آری ، وظیفه .
در راه وظیفه شناسی ، نخستین قدم خودشناسی است . هرکس به ارزش خود پی نبرد، حتما نمی تواند وظایف خود را در زندگی ایفا کند. و آنان که به تکلیف خود آشنایند و در اجرای وظیفه ، اندك مسامحه و سستی روا نمی دارند، می توان گفت که شخصیت خود را شناخته و از اسرار آفرینش سری در آورده اند.
مرام پیغمبران و نوامیس آسمانی اصولا بر هدایت توده به وظایف فردی و اجتماعی قرار دارد، و قرآن مجید بدین مطلب شاهدی صادق است ؛ آنجا که می فرماید: (هدف ما از آفرینش جن و انس ، جز عبادت آنها چیز دیگری نیست)، یعنی ادای وظیفه و در

نتیجه طی تکامل . (۱۶۲)

ره آموزان

پیامبران را در بین ملتها برانگیخت و آنان را پی در پی به سوی اقوام فرستاد، تا پیمان فطری توحید را باز طلبند. نعمت فراموش شده اش را به یاد آرند. برای مردم با تبلیغ حقایق ، اقامه دلیل کنند. معارف فطری و غریزه خداجویی را که در گنجینه خردها نهان بود به منصه ظهور رسانند. و دقایق آیات خلقت را که با نظامی عجیب استوار شده است . به آنان بنمایانند... (۱۶۳)

منجی بزرگ

- پاس چندین سال پرورش و تعلیم ، بزرگداشت سفیر الاهی ، و آورنده قرآن ، یاد خاطرات هماهنگی پیگیر در برافراشتن پرچم توحید و تجدید عظمت حق پرستی ، و تشریح بزرگی و نبوغ روح حضرت محمد(ص)، عناصر گفتار امام پیرامون مقام والای نبوت است .

هم در آن روز، ستاره نبوغ و عظمت بر پیشانی بلندش می درخشید، و با چشمان سیاه و گیرنده خود، جهان را خردمندانه می نگریست ، که گویی مقدرات مذهبی و اجتماعی گیتی را در انقلابی عظیم می بیند.

نسبش به پیغمبران بزرگ می پیوست ، و در آغوش زنان پاکدامن و پرهیزگار جهان ، آن دردانه عزیز، نوازش می شد. در خانواده کهنسال و نجیب قریش ، عمویش ابوطالب افتخار پرستاریش را دریافته بود. و آن پیرمرد مهربان ، یگانه یادگار برادرش را همچون جان شیرین ، گرامی و عزیز می داشت ، تا اندک اندک قدم در میدان زندگی گذاشت و با جامعه آن روز، که فاقد هرگونه فضیلت و اخلاق بودند بیشتر تماس پیدا کرد.

در آن وقت ، جهان در دریای آشوب غرق بود؛ و توده بشر به ویژه اعراب در آتش فساد و فجور می سوختند. برای نخستین مرتبه که آن فرشته رحمت ، این ندای آسمانی را که (خدای یگانه را بپرستید تا رستگار باشید) به نیروی خدا در فضای خاموش گیتی طنین انداز ساخت ، معلوم است که اعراب جاهل و خونخوار صحرانشین با چه قیافه تلقیش کردند، زیرا این کلمه از هر چیز تازه برای آنها تازه تر و از هر هولناکی هولناکتر می نمود.

ولی روح پشتکار و استقامت ، که بر بالای سر پر شورش آشیانه داشت ، از سنگباران قوم و زبان بدگوی دشمن بترک آشیان خویش نگفت ، و همچنان بر اراده خود متکی بود؛ تا آنکه پایه اسلام را مانند کوه در جهان ، استوار و محکم کرد.

به روح پاک و توانای محمد آفرین باد، که بر آسمان فضایل درخشیدن گرفت ، و آثار انبیای گذشته را در پرتو خیره کننده خود پنهان و محو ساخت .

خداوندا! همی خواهیم که در این جهان به زیر سایه پرچم محمد(ص) به سر بریم ، و در آن جهان با وی همسایه باشیم ؛ و از آن آسایش و اطمینان که جان او را نوازش می دهد بهره مند گردیم ... (۱۶۴)

راهنامه جاوید

آن چراغ راه که فروزندگیش به تاریکی نگراید،
آن دریای ژرف که کسی به قعرش دست نیابد،
آن شعاع که فروغش تاریک نگردد،
آن حقیقت که هوادارانش بی مددگار نمانند، قرآن است .

قرآن ، هسته مرکزی ایمان و چشمه سار دانش است . قرآن ، مرغزار شاداب عدالت و دادگری است . قرآن ، سنگ بنا و پایه اساسی اسلام است .

خداوند چنانش قرار داده که برای عطش روان دانشمندان ، زلالی گواراست ؛ و برای دل و جان دانایان ، بهاری صفابخش است ؛ و برای برنامه صالحان و نیکان ، روشی روشن و محکم است ... (۱۶۵)

آل محمد(ص)

آل محمد، خود منشاء حیات علم و از بین رفتن جهل و نادانیند. آنان استوانه های استوار اسلام و طرفداران خاص و شایسته دین و اتحادند. حقایق گرامی قرآن نزد آنان است و خود گنجوران علوم خدای مهربانند.

با آنان هیچک از افراد این امت مقایسه نمی شود. و مردمی که هماره نعمت دانش و نجات بخشی خاندان رسول بر سرشان افکنده است با ایشان برابر نخواهند بود. آنان همان پایه اساسی دین و تکیه گاه ایمان و یقینند که خودسران باید به سویشان بازگردند، و آیندگان به دستوراتشان بگرایند. با این همه ، حق اختصاصی ولایت برای ایشان ثابت است و وصیت و وراثت رسول الله میانشان محفوظ. (۱۶۶)

گر راه را ز چاه شناسند رهروان

از پرتو هدایت آل محمد است

آیت اگر ز آل محمد طلب کنند

دانش ، شگفت آیت آل محمد است

روزی رسان خداست ولکن کلید رزق

در کف با کفایت آل محمد است

کسب رضای حق به عمل می شود ولیک

شرط عمل ، رضایت آل محمد است (۱۶۷)

عدل

به خدا دوست می دارم که بستر آسایشم را بر خارهای جانگزای بیابان بگذارم و شب همه شب ، بر آن بالین ناهموار بیدار بمانم .

راضیم که مرا با زنجیر آهنین ، سخت ببندند و در همان کوه و دشت بر سنگ و خاک بکشانند، ولی هرگز رضا نیستم که دلی از کردار من آزرده و خاطری پریشان گردد.

چگونه خدای خود را با آلایش وجدان و دامن آلوده دیدار کنم ؟ من از روز بازپرس و محضر عدل خداوند سخت بیمناک و هراسانم !

من و ظلم ؟! علی و ستمکاری !؟ باورشدنی نیست ! برادرم عقیل ، که پیرمردی ناتوان و نابیناست ، وقتی به سراغم آمده و کودکان معصوم خود را - که از فرط گرسنگی و بینوایی چهره ای نیلگون داشتند - با همان وضع رقت آور در پیشگاه من به شفاعت حاضر کرده بود، بلکه بتواند یک صاع (۱۶۸) گندم بیش از مقرری خود، از بیت المال استفاده کند.

نمی توانم بگویم که با چه زبان ، شرح فقر و تهیدستی خود را می داد، و چگونه برای اجابت شدن تقاضای خود را می داد، و چگونه برای اجابت شدن تقاضای خود، تضرع و ناله می کرد. چه روزها که با اصرار و تکرار، خواهش خود را تجدید می کرد. من در پاسخ او همیشه خاموش بودم و ناله های جگر خراشش را به خونسردی و بی اعتنایی گوش می دادم .

از سکوت من چنین نتیجه گرفت که ممکن است دینم را به دنیای او بفروشم ، و برای رفاه و آسایش برادرم در مال دیگران خیانت کنم . تا روزی آهن پاره ای را در آتش سرخ کرده به انتظار عقیل آن شراره جانگداز را گرم نگاه داشتم . همین که برای آخرین دفعه از تیره بختی خود سخن رانـد و تهیـدستی خویش را عـذر خیانت من قرار داد، آن پاره آتش را به جای سکه طلا در دستش گذاشتم . چنان فریاد کرد که پنداشتم هم اکنون بدرود زندگی خواهد گفت ؛ و سراپای وجودش از گرمی مشتعل خواهد گردید. ماننـد شتری که در قربانگاه میان خون خود می غلطـد، فریادهای سـهمناک می کشـید. گفتم : ای عقیل ! مادر به عزای تو گریه می کنـد. تـو از این پـاره آهن که انسانی آن را به بـازیچه در آتش گرم کرده ، چنین می نـالی ، ولی من ، من آتشی را که از خشم و غضب پروردگار شعله می زند چگونه تحمل کنم !؟

آیا سزاوار است که تو از تاءثر جسم ، فریاد و خروش بر آوری ، ولی من بر عذاب وجدان و آلایش روح صبر کنم ؟... (۱۶۹)

دین و ملیت

پیراهن سربازی ، زرهی آهنین است که دست فـداکاری و ملیت ، آن را بر انـدام جوانمردان خونگرم و فعال می پوشانـد. این جامه فاخر در زندگی ، لباس شرافت و پس از مرگ ، حریر بهشت خواهد بود. آری گلگون کفنان یعنی آنهایی که در راه دین و عدالت به خـون گلـوی خود رنگین شـده انـد، در این جهـان جز نـام و افتخـار نخواهنـد داشت ، و در آن جهـان جز در فردوس برین خـانه نخواهند کرد.

من شب و روز، شـما را به جهاد و مبارزه دعوت می کنم و پیوسـته نغمه جانبازی و فداکاری را در گوشهای سنگین شما می نوازم ، ولی افسوس که دم گرم من در آهن سرد شما اثر نمی کند.

هم اکنون گفتار خود را یک بار دیگر تکرار می کنم ؛ باشد که خون افسـرده و سـرد در شریانتان به جریان افتاده از حقوق و حیات خود دفاع کنید. باید بگویم ذلیل ترین اقوام جهان مردمی است که کوچه های شهرشان میدان تاخت و تاز بیگانگان قرار گیرد.

این شما هستید که باید محیط استقلال و ناموس کشوری را به حصار سرهای نترس و بی باک خود حفظ کنید... (۱۷۰)

شگفتا!

چطور ممکن است از این فرقه هـا، که در دینشـان دلیلهای گوناگون به خطا می گراینـد، به شـگفت نیفتم ؟ در جای پای پیغمبر می گذارند و نه به کردار وصی پیغمبر رفتار می کنند. نه به غیب می گروند و نه از عیب چشم می پوشند. کارهای شبهه ناک انجام می دهند و در راه شهوات گام می نهند. در نظر این اشخاص ، کار خوب همان است که خودشان خوب بدانند و کار بد همان است که در نظر آنان بد باشد، در مشکلات به خود رجوع می کنند و در امور مبهم و پیچیده تکیه بر راءیهای خود دارند.

گویی هر یک از اینان خود، امام خود است . گویا هر رای و نظری که دارنـد از محکمترین دلیل اخذ کرده و به مطمئن ترین رشـته چنگ زده اند. (۱۷۱)

غوغای زندگی

جان را به دانش و حکمت بیارایید و زنگ این آیینه را با صیقل اخلاق ستوده و پندار پاک بزدایید.

تن را به کار و کوشـش وادارید و هرگز به سـستی و خمود نگرایید؛ تا به قوه فعالیت و عمل ، همچون روح ، با نشاط و سبک باشید و پرنـده وار شایسـته پرواز و طیران گردیـد. آری در غوغای زنـدگی بیش از آنچه شـکست و فساد پدیـد می آید، صـلاح و عمران صورت می گیرد.

من نمی گویم که لجام گسیخته و خیره خیره خود را به جامعه زنیـد و بیهوده آشوب و انقلاب بر پا کنید. این عمل را نمی ستایم و آن را روا نمی شمارم . اما گوشه نگیرید و خموش ننشینید و آسایش خود را بر رفع مظالم بندگان خدای و تصفیه اختلافات مردم ترجیح مدهید! پس برخیزید و دامن همت بر کمر زنید! بکوشید و بجوشید! غوغای زندگی را برپا دارید! مرد باشید و با دامن پاک و پندار عالی در صحنه نبرد قدم گذارید! تا هم از لذت حقیقی حیات بهره برید و هم به وظایف انسانیت خویش قیام نمایید. (۱۷۲)

پرهیزگاران

پرهیزگاران کسانی هستند دارای فضایل اخلاقی ؛ در گفتار راست و در جامعه میانه رو و در راه رفتن فروتن دیدگانش از حرام بسته و گوشهایشان وقف دانشهای سودمند است . نشانه پرهیزگار این است که در دیانت استوار، در کارها دوراندیش ، در ایمان صاحب یقین ، و در کسب دانش حریص است . پرهیزگار در عین دانشمندی بردبار، و یا توانگری مقتصد، و در حال فقر با مناعت و در سختی شکیبا، و در پرستش خداوند، خاضع است .

پرهیزگار کسی است که راه راست را با نشاط می پیماید؛ حلال را طلب می کند؛ از طمع دوری می جوید؛ اعمال نیک بجا می آورد؛ شب را در شکرگزاری به روز می رساند. روز را با یاد خدا به شام می برد. دانش را با بردباری می آمیزد. گفتار را با کردار قرین می سازد. آرزوی دراز ندارد. خطا کمتر از او سر می زند. دلش از خدا می ترسد. نفسش قانع و خوراکش اندک است ، و کارهای دنیا را آسان می گیرد.

دینش محفوظ، شهوتش مرده ، و خشمش فرو خورده است . بدی اش به کسی نمی رسد و به نیکی و احسانش امید می رود. از کسی که با وی خشم کرده می گذرد. به آنکه او را نومید داشته عطا می کند.

با کسی که از وی گسسته است می پیوندد. در شداید سراسیمه نمی شود و در فشارهای زندگی صبور است . مردم را به نامهای زشت نمی خواند. همسایه را آزار نمی کند. خوبی را از یاد نمی برد. از دشنام دور است . در موقع خنده آوازش بلند نمی شود. هنگامی که خاموش است ، در اندوه فرو نمی رود. به خودبینی و تکبر از کسی دوری نمی کند و به فریب و نیرنگ با احدی نزدیک نمی گردد.(۱۷۳)

ستارگان

آفریدگار مدار اختران را در جو آسمان قرار داد و با ستارگان درخشنده - از دور - و چراغهای فروزان کواکب ، آسمان را زیبایی و جمال بخشید. و چنان قرار داد که سرگشتگان ، در درون دره ها و اطراف بیابانها، به وسیله این اجرام روشن ، ره را بیابند، که نه تاریکی پرده آویخته شب ، از تابش نورشان مانع می شود، و نه پیراهن تیره رنگ ظلمت از پخش شدن فروغ مهتاب بر سطح آسمان جلوگیری می گردد... (۱۷۴)

پایان مسیر

دین شاهراهی است بس روشن ، و چراغی است بس فروزان . ایمان است که به کردار شایسته رهنمون می گردد، و از راه کردار شایسته است که به چگونگی و مقدار ایمان مردم بی پرده می شود.

با نیروی ایمان است که کاخ با عظمت دانش آباد می شود. فروغ دانشی است که انسان را از مرگ و پایان کار بیم می دهد، و در همین دنیاست که باید پاداش جاوید آن جهان به دست آورده شود.

مردم را از رسیدن به رستاخیز، راه فراری نیست . در این میدان به شتاب وارد می شوند، تا به آخرین منزل خود برسند. مردگان از

جایگـاه کالبـدهای خویش بیرون می آینـد و تـا پایان این مسـیر مرموز می رونـد، و به آن بازگشـتگاه – بهشت یا دوزخ – که نتیجه کردار آنان است می رسند. آری ، هر سرایی را اهلی است که نتوانند آن را تبدیل کنند و از آن انتقال نیز نیابند.

– امام در اینجا جامعه را به تکلیفی اخلاقی ، اجتماعی ، دینی که بس بزرگ است ، توجه داده می فرماید:

همانا در امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوند پاک است . و یقینا امر به معروف و نهی از منکر، مرگ کسی را نزدیـک و روزی کسـی را کـم نمی کنـد. پس بر شـما بـاد به کتـاب خـدا که رشـته ای محکم و فروغی تابنـاک است و شـفادهنده دردهاست ؛ که هر کس از آن سخن گوید راست گوید، و هر کس به دستوراتش رفتار کند پیش افتد...(۱۷۵)

مسئولیت

کاروان سیر می کند و منزلگاه نزدیک می شود:

مردمانی پیش از شـما این راه را پیموده و جلو افتاده اند. قیام رسـتاخیز که حتمی است شـما را نیز چون کاروان عقب افتاده می راند. پس بـار خویش سـبک گیریـد، تـا زود برسـید. نخستین کسانی که طی طریق کرده انـد، در انتظار آینـدگان به سـر می برنـد (تا در محکمه عدل الاهی گرد آیند، و به پاداش یا کیفر خود برسند.)

پس ، از خداونـد درباره بنـدگان و شـهرهایش بپرهیزید (نه به کسـی سـتم کنید و نه سامانی را ویران سازید!)، شـما یقینا مسؤ ولید، حتی نسبت به زمینهـا و چهارپایـان . هـان ! به اطـاعت خـدا در آییـد و به نافرمـانیش نگراییـد! از کـار نیک اسـتفاده کنیـد و از کار نکوهیده روی بگردانید!(۱۷۶)

– سالها پیش از تقسـیم شدن علوم به شـعبه های تخصصـی ، که بشر در اندیشه حیوان شناسی ، گیاه شناسی ، حشره شناسی ، تحقیق در اعمـاق اقیانوسـها، کوههـای آتش فشـان ، زنـدگی پرنـدگان ، زنـدگی ماهیـان و جـانوران دریا، کیفیت تناسل و توالـد حیوانات گوناگون و... نبوده ، و هنوز به این مسائل سودمند توجه کاملی نمی کرده است ، امام این موضوعات اسرارآمیز طبیعت را به یاد می آورد. و افکار را به این سلسـله مطالعات پر فایده و علمی وادار می کند (۱۷۷)؛ حتی به چگونگی آشیانه ساختن پرندگان که بحثی شیرین و فکرت انگیز است (۱۷۸) اشاره می کند، و خداشناسی در طبیعت را که مکتب متفکران الاهی است می گشاید. –

زندگی حیوانات

اگر انسانهـا در قـدرت عظیم خداونـد و بخشـش سترگ او بینديشـند، یقینا به راه راست می گراینـد و از عـذاب سوزان بیمناک می شوند...

به همین مورچه نگاه کنیـد! به این پیکر کوچک و انـدام نازک ، که کمتر چشم بـدو می نگرد، و کمتر مورد اندیشه و فکر قرار می گیرد.

ببینید چگونه راه می رود و به سوی روزیش سوق داده می شود، دانه را به لانه می کشد و در جایش می نهد. در تابستان در اندیشه برگ زمستانی است . خداوند بخشایشگر هم او را از بهره اش دور نمی دارد؛ اگرچه در دل سنگ خشک و خارای سختی باشد.

اگر در مجاری خوراکش ، قسـمتهای مختلف بدنش ، اسـتخوانهای دنده اش (۱۷۹)، شـکم و اندرونش ، در چشم و گوشش که در سر او جا دارد (۱۸۰)، بیندیشید، از آفرینش این حیوان بسی به شگفت می آیید؛ و از بازگفتن و تشریح آن خسته می مانید. پس آن آفریننـده برتر و بلنـدپایه است که این حیوان را بر دست و پـایش به پـا داشت و سازمـان کالبـدش را بر پـایه هـای محکم قرار داد... (۱۸۱)

ایثار در راه خدا

پیغمبر چنان بود که هرگاه پیکار، سخت و خونین می شد، و مردم را بیم و هراس فرامی گرفت ، خاندان خود را پیش می انداخت ، و به وسیله آنان اصحابش را از شراره شمشیر و نیزه نگهداری می کرد. عبیدهٔ بن حارث (۱۸۲) در جبهه بدر، و حمزه (۱۸۳) در احد، و جعفر (۱۸۴) در کارزار موته کشته شدند.

دیگری هم که نامش را نمی برم . (۱۸۵) مانند ایشان خواهان شهادت بود ولی عمر آنان به پایان رسید و مرگ وی به تاءخیر افتاد...(۱۸۶)

– مالك اشتر در تاریخ سرداران اسلام یادگارهایی برجسته دارد. و می توان گفت فتوحات اسلام در شام و آسیای صغیر، مرهون فعالیت و فداکاری او بوده است .

مالك را در خدمت امیرالمؤ منین (ع) مقامی ارجمند و عزیز بود؛ بدان سان که پس از مرگش گریست و فرمود: (مالك برای من چنان بود که من برای رسول خدا بودم). و باز می فرمود: (مالك ! کیست که چون مالك تواند بود؟ او بازوی من بود که در مرز کشور مصر از دوشم بیفتاد؛ و در خاك نهان شد.)

اینک جملاتی چند از ترجمه فرمانی (۱۸۷) که امیرالمؤ منین علی (ع) هنگام اعزام او به مصر صادر فرموده است ، و جامعترین دستورات را برای حاکمیت دینی در بر دارد، بازگو می کنیم : –

عهدنامه مالک اشتر

ما در این فرمان ، پیش از همه چیز، پسر حارث را به پرهیزگاری و اطاعت خداوند متعال وصیت می کنیم ، و از او انتظار داریم که در اجرای اوامر الهی دقیقه ای فروگذار نکند.

ما به او خاطرنشان می کنیم که سعادت هر دو جهان در گرو رضای خداوند است ؛ آنچنانکه بی خشنودی خدا هیچ طاعت ، پسندیده و مقبول نخواهد افتاد.

فرماندار مصر موظف است که از احکام مقدس اسلام با همه وسایلی که در دست دارد طرفداری می کند، تا در مقابل به یاری و نصرت ایزد متعال امیدوار باشد.

فرماندار مصر باید دیو هوس و مشتهیات خود را همچون پارسایان ، پیوسته به زنجیر زهد و عبادت مقهور و محبوس دارد. زیرا عفونت نفس ، آتشی است خاموش نشدنی و فروزان ، که اگر دمی انسان را غفلت زده بیند، ناگهان دوزخ آسا شعله ور گردد و خرمن سعادت و حیات او را خاکستر کند.

ای مالك ! برای روزگار سختی چه ذخیره ای بهتر از نیکوکاری می توانی بگذارد؟ آیا کدام پس انداز، از عدل و داد برای ملوك و حکمرانها بهادارتر تواند بود؟

دانی که نفس پرهیزگار کدام است ؟ آنکه در تمام حوادث زندگی بر هوس خویش پای گذارد و در داوری کاملا بی طرف و میانه رو باشد.

ای مالك ! مهربان باش و رعیت را با چشمی پر عاطفه و سینه ای لبریز از محبت بنگر. زنهار! نکند ای چوپان که در جامه شبانی ، گرگی خونخوار باشی و در لابه لای پنجه های لطیف ، چنگالهای دلخراش و جانفرسا پنهان داری !

الا ای فرمانفرما! فرمانبران تو از دو صنف بیرون نیستند؛ یا مسلمانانند که با تو یک کیش و یک دین دارند؛ و یا پیرو مذاهب بیگانه که با تو همنوع و هم جنسند. ای بشر، آنها هم بشرند.

ای مالك ! تو بر مصر حکومت می کنی و امیرالمؤ منین بر تو، ولی پروردگار بی همتا بر همه ما.

هرگز مگو که من ماءمورم و معذور. هرگز مگو که به من دستور داده اند و باید کورکورانه اطاعت کنم . هرگز طمع مدار که تو را کورکورانه اطاعت کنند.

تو اکنون بر تخت فراعنه خواهی نشست ، و کشور مصر را به زیر فرمان خواهی آورد، و سپاه بیکران اسلام را در صحرای وسیع آفریقا سان خواهی دید. نکند این ابهت حشمت تو را فراموشی آورد. یعنی فراموش کنی که تو مالکی و پدرت حارث نام داشته است ، او بدرود جهان گفته و تو نیز امروز و فردا بدرود جهان خواهی گفت ، و به کاروان مرموز ارواح متصل خواهی شد.

مالکا! انصاف و عدل ، سرلوحه برنامه حکومت است . دادگاه ، خانه ملت است و قانون ، حق عموم . در مقابل (قرآن) خویشاوندی و علاقه خصوصی هرگز موقعیت و احترام نخواهد داشت .

ای مالك ! مبادا در حکومت تو خادم و خائن یکسان باشند.

الا ای پسر حارث ! بدان که در هیچ کشور، مردم یکسان نتوانند بود. هم اکنون سازمان رعیت آن دیار را برای تو تشریح می کنم : گروهی سرباز و سپاهیند، عده ای حکام و امرا، جمعی قضات ، و طبقه ای بازرگان و پیشه ور، و پایین تر از همه این طوائف ، مستمندان و تهیدستان جای دارند که بلا می کشند و محنت می بینند. همواره شکسته دل و خسته پیکرند.

این طبقات مختلف را که می نگری ، دمی که به اعضای پیکر خویش بنگر! همان طور که دست غیر از پاست ، و چشم از گوش جدا و به دور است ، و در عین حال وظائف زندگی را به کمك و معاضدت یکدیگر ایفا می کنند، دسته های متعدد ملت نیز در عین جدایی باز به سوی مقصدی واحد پیش می روند، و به پشتیبانی یکدیگر یك هدف را تعقیب می کنند.

خداوند مهربان در قرآن مجید برای همه طبقات ، حدود و مقرراتی وضع فرمود و همگان را از برکت قانون و مساوات برخوردار کرد.

احکام پروردگار همیشه در حکومت با محترم ، رفتار پسندیده پیشوای عظیم الشاءن ما حضرت محمد بن عبدالله (ص) تا به دامنه محشر سرمشق امت اسلام است ، ما نمی توانیم از آن اسلوب مقدس ، کوچکترین اغماض و تخطی روا داریم .

افسر من ! تو سربازی و بیش از همه به عظمت مقام سربازی آشنایی داری ، و به حرارت خونی که در زیر حلقه های زره و کاسه کله خود جوش می زند، پی می بری .

تو خوب می دانی که سپاهی را از چه ساخته اند، و قلب گرم و شجاعی که در پشت پیراهن سربازی کار می کند چقدر حساس و غیور است . سرباز، دژ محکم و حصار پولادینی است که همچون سلسله جبال ، حیات و ناموس محیط خویش را در پناه گرفته است و با قدرتی بهت آور، از پناهندگان خود دفاع می کند.

سرباز، زینت کشور و دژ مستحکم خلق است .

سرباز، نگهبان دین و پاسدار شرف و حرمت قانون است .

سرباز، مدار امنیت راهها و حافظ کاروانیان شب پیماست ...

اما دل شکستگان تهیدست و مستمندان تیره بخت ، همانهایی که پسر ابوطالب پیوسته به یاد ایشان است و همواره تیمار آنان می برد و غم آنان می خورد، آنها مرغان بی بال و پری هستند که در عین ناتوانی ، شراره آه را می توانند تا دامن سرادق الوهیت شعله ور سازند.

آنها شب زنده داران پارسا و سحرخیزان پرهیزگارند، که در محضر مردم ضعیفند ولی در پیشگاه خدا، مقامی محترم و بزرگ دارند.آنها را خداوند به دست تو ای فرماندار سپرده ...

اکنون که دولت ما دست دور باش بر سینه اراذل و نانجیبان زد، و از عظمت و غرورشان به حضیض تیره بختی فرو کشید، نکند که

بار دیگر چنگ توسل به دامن عدالت زنند و قضات را به وعده و وعید، از احقاق حق منحرف سازند...

ای مالک ! اکنون درباره حکام و عمال ، که در مصر انجام وظیفه می کنند سخن می گویم :

همچنانکه در سازمان ارتش و دادگستری تو را مکرر به انتخاب مردم آزموده و شریف سفارش کردم ، راجع به فرمانداران آن کشور نیز پیش از همه چیز همان سفارش را تجدید می کنم . یعنی می گویم که حکام و نمایندگان تو در شهرستانها و ایالات سرزمین کهنسال مصر، باید از احرار و نجبا انتخاب شوند. عمال تو باید از نظر تاریخ خانوادگی نجیب و شرافتمند باشند. باید در محیط عصمت و تقوی پرورش یافته باشند.

الا ای مالک ! هرگز از جریان امور کشور و طرز سلوک حکام با رعیت ، لحظه ای غافل مباش ! به جزئیات امور شخصا رسیدگی کن و گزارشهای کشور را تا آخرین کلمه با دقت بشنو! این عمل چنان فرمانداران تو را در ایفای تکلیف ، محتاط و دقیق خواهد کرد که از بیم بازرسان پنهان ، در غیاب و حضور به هیچ حرکت مخالف اقدام نکنند.

به تو و همه فرماندارانم امر می کنم که قبل از اقدام در استفاده از مالیات کشور، به عمران و آبادی بپردازند. ای فرماندار! از بارگران ملت ، لختی بردار! و بگذار که پرتگاه حوادث و ظلمات انقلاب را کاروان ما آسانتر طی کند، و بار وظیفه را سالمتر به منزل رساند.

در بین کارمندان حکومت مصر، گروهی را که بر امانت و دیانتشان خاطر استوار داری برگزین ، و آن گروه را به ویژه جهت رسیدگی به عرایض مستمندان برگمار! و با این وصف ، خود در کوی و برزن به جستجوی ارباب حاجت برخیز! و مخصوصا پریشانان را که در هر محیط، از همه مظلومتر و از همه خاموشترند هنگام تشکیل دادگاه بر همه مقدم دار!

الا ای مالک ! یتیمان را می شناسی ؟

کودکان خردسالی که در حساسترین سنین عمر، پرستار را از دست می دهند و همچون نونهالی که در آغاز رستن بی باغبان ماند پژمرده می شوند، در هر کشور که باشند، پدری جز حکومت وقت ندارند.

وصیتهای من بر مقام محترم حکومت بس گران می آید ولی چه باید کرد! اجرای اوامر پروردگار و ایفای تکالیف انسانیت ، مشکل است .

مالکا! با همه سفارشها که در این فرمان به منظور حکمرانان و قضات ایراد شده ، باز هم مطمئن نتوانم بود، مگر در موقعی که در برنامه شخصی خود هر ماهه یک روز بارعام دهی و عموم مردم را یکجای ملاقات کنی ، و مخصوصا حاجتمندان و دادخواهان را به نام پیش خوانی و به اصرار از تظلم و عرایض آنها تحقیق کنی ؟

الا ای پسر حارث ! حکومتهای کسری و قیصر از مردم روی همی پوشانیدند و از مجامع عمومی و غمکده های مستمندان گریزان همی بودند. اما تو ای حاکم مسلمان ، نباید از ملت خود محجوب و پنهان باشی .

الا ای پسر حارث ! در اجرای اوامر الاهی بین خویش و بیگانه فرق مگذار! و پسر خود را بر سیاهان صحرای مصر رجحان مده ! حق سنگین است و برداشتن آن دشوار.

شما ای حکومتها چه گمان می کنید؟ آن شمشیر که بر کمرتان بستیم و آن کرسی که به افتخار شما گذاشتیم ، برای آن نیست که خون مردم بریزید، یا دسترنج بیچارگان بخورید.

مالکا! بکوش که مضامین این فرمان را به دقت انجام دهی ! من و تو هر دو سربازیم و سزاوار است به نام عزیزترین آرزوهای خود، از مقام الوهیت درخواست کنیم که عمر ما را در خاک و خون میدان پیکار به پایان رساند و فضیلت شهادت نصیبمان کند، تا در آن جهان گلگون کفن و سپیدروی از خاک برخیزیم ...(۱۸۸)

کلمات بزرگان و نویسندگان

قسمت اول

علی (ع) در دامان کعبه گرامی بزاد و خانه یکتاپرستی را از آثار بت و بتکده پاک کرد و در خانه خدا (مسجد کوفه) هنگامی که خون پاکش برجسته ترین شعار توحید و دادگری را نقش صفحه محراب کرد، روح مواجش به ملکوت آسمانها پرواز نمود. و چشمی که در خانه خدا به صحنه گیتی گشوده شده بود، در خانه خدا نیز بسته شد. و میان این دو حد، فاصله زندگی او بود که همچون فروغی که از خاور الوهیت بتابد، دایم متوجه مبداء لایزال بود، تا در دامن بیکران ابدیت فرو رفت ...

(الغدیر)

اکنون به آخرین صفحات این رساله می رسیم ، و با روحهایی پهناور و عواطفی شورانگیز برابر می شویم که ما را در رؤ یایی عجیب پیرامون شخصیتی بس بزرگ فرو می برند.

در اینجا متفکران و نویسندگانی با ما سخن آغاز می کنند که شخصیت علمی و فکری آنان مورد بزرگداشت همگان است ؛ و هنگامی که به گفتارشان گوش فرا می دهیم می یابیم که ماورای آن ، احساسی عمیق نسبت به موضوع سخن وجود دارد که عبارات ، آن را ادا نکرده است . و چنانکه نویسنده گاهی از چند نقطه کمک می گیرد تا خواننده را همراه تصورات پر دامنه خود به فضایی وسیعتر بکشاند، اینان نیز هر یک جملات خود را بسان چند نقطه قرار داده اند تا به جهانی نامتناهی از معنویت و بزرگی و دادگری و فضیلت و انساندوستی و ... رهنمون گردد.

آری می کوشند تا شاید بتوانند پرده ای از اسرار اقیانوس ژرفی را که در آن غور کرده اند نشان دهند، و به دامن الفاظ و عبارات نغز و شیوا چنگ می زنند تا شور درونی خود را بدان وسیله آشکار سازند و عظمت آن روح بلند را که چون راز مقدس آفرینش بر همه چیز دامن کشیده است بنمایانند. و با اینکه نیروی سخن و زیبایی بلاغت از چهره تعبیراتشان پیداست ، باز نمودار است که آن هنگامه عجیبی که سازمان فکرشان را به خود سرگرم داشته ، و هنوز خود را به دست این عبارات نسپرده است ؛ و خود گویندگان ، چه درباره امام سخن گفته باشند یا درباره کلامش ، باز بدین گفتار در برابر درک و مقصودی که دارند قانع نشده اند؛ و با این همه ، این خود نمونه بسیار اندکی است از آنچه که نویسندگان و نوابغ بزرگ پیرامون عظمت بیکران دومین پیشوای آسمانی ما حضرت علی علیه السلام اظهار داشته اند.

اگرچه هر یک از این کلمات بسنده است که شناساننده بزرگترین شخصیت تاریخ بشریت باشد، ولی مقصود ما نشان دادن بزرگی حضرت علی (ع) با این گفته ها نیست . چون شخصیت مستقل علی (ع) احتیاج به استمداد از گفتار و افکار دیگران ندارد؛ و عظمت والای او به هیچ گونه پشتوانه ای نیازمند نیست .

وجود علی (ع) چون وجود عقل است که هر چیز باید بدو سنجیده شود؛ و ارج و قابلیت هر پدیده به پایگاه عالی او منتهی گردد؛ و او را تنها باید به خود او و فروغ ذاتش شناخت . افکار تابنده و نوابغ بزرگ به وسیله او شناخته می شوند؛ و هر فضیلت و اندیشه و مکتب ، با فضائل و اندیشه ها و مکتب جاوید علی به سنجش در می آید؛ تا در حدود شرف و گوهر خود با این مقیاس نهایی عظمتها، ارزیابی گردد.

آیا با کدام گفتار و افکار، شخصیتی را می توان سنجید که به احتمال اینکه کودکی در کنار بیابانهای یمامه گرسنه باشد، از غذا چشم می پوشد و به امید اینکه کنیزکی خرسند به خانه باز گردد، در بحران گرفتاریهای روزانه اش همه گونه تلاش می کند. شب ها، آذوقه کش یتیمان ، و روزها، سد مستحکم و نگهبان حقوق ضعیفان است . نه پیرزنی در گوشه کلبه تاریک خود از نظر محبت آمیز او دور می ماند؛ و نه جوان بی ادبی که به ناموس مسلمین چشم می دوزد، از نوازش سیلی محکمش رهایی می یابد...

شب همه شب با چشم بیدار و سیلاب اشک با آفریدگار هستیها به راز و نیاز به پا می ایستد و با زمزمه های مقدسی که از درون

قلب سراپا حقیقتش بیرون می آید، نغمه خداپرستی و شور ذکر و تسبیح را در تار و پود کائنات می افکند و روز با وجدان بیدار خود به رفع آلام و ناراحتیهای انسان و آموزش و پرورش افکار توجه می کند و نسبت به ناچیزترین حق هر کس دقیق است و از صیانت آن نمی گذرد.

شعله ای این همه ممتد؟! زیستنی سرچشمه این همه فضایل ؟! روحی این گونه دریاسان و طوفان خیز؟! مغزی هماره منور و کانون اشراق ؛ دلی مبداء ارتباط مستقیم با عالیترین مبادی وجود؛ عواطفی که جز محبت به انسان و اعتقاد به ارزش انسان آمیزه ای ندارد، چشمی که به کائنات با نظر فروتنی و تواضع در برابر آفریدگار آنها نگاه کرده تا زوایای اسرارآمیزشان را می بیند؛ دستی که گاهی در قبضه شمشیر فشرده می شود و گاهی بر سر اطفال یتیم گشاده می گردد؛ دیدی که تمام پدیده های هستی در شعاع نافذش مجسم است ؛ و خلاصه انسانی که جهان است بلکه جهانی است به صورت انسان .

یعنی علی بن ابیطالب (ع)، سرچشمه دانش و دادگری ، پرهیزگاری و دلاوری ، پاکدامنی و آزادگی ، دانایی و سخنوری ، نیرومندی و پارسایی ، بخشش و فداکاری ، رادمردی و از خود گذشتگی ، آموزش و پرورش و اصلاح و نجات بخشی .

این شخصیت ، این انسان ، که آیینه صفات خداوندی است ، به هیچ معرفی جز نشان دادن شخصیتش با بیان ارزشهایی که خدا و رسول برایش بیان کرده اند، نیازمند نیست .

علی (ع) موجودی است که وصف بزرگی و عظمتش از افق توانایی بشر خارج است و فکر محدود انسانی حقیقت بی منتهای او را درک نخواهد کرد و به گفته فردوسی : (در اندیشه سخته کی گنجد او!)

علی (ع) اقیانوس بیکرانه ای است که دست یافتن بر اعماق ذخایر و گنجینه های فضیلت و دانشش ، کار هیچ شناور و غواصی نیست ؛ و پی بردن به اندازه و قدرش را هیچ گونه پیمانه و وسیله سنجشی نه .

در عین حال ما باید بکوشیم که در پیمودن راه زندگی ، این انسان مقدس را که همه دقایق عمرش را با درخشانترین برنامه به پایان برده است درست بشناسیم ، تا او و طرز اندیشه و کار او در روان ما تجسم یابد؛ و ما را داریم به پیروی و اقتدای به او وادار کند، و فضایلش برای ما منشاء تولید فضایل باشد.

از این رو، در اینجا می خواهیم به سوی این اقیانوس ، به وسایلی گوناگون راه یابیم . و در پی بردن به این موجود شگفت انگیز از نیروی فکری دیگران استمداد جوییم و به وسیله رشته های تابنده افکار با این خاور تابناک بیشتر آشنا شویم . در اینجا به ویژه نظر ما متوجه طبقه جوان تحصیلکرده است که با گفتار و افکار گوناگون سر و کار دارند.

در اینگونه نظرها، که فراوان از گذشتگان و معاصران از مذاهب مختلف درباره حضرت علی (ع) اظهار شده است ، تنها عظمت و سرافرازی برای صاحبان این نظرهاست که توانسته اند هر یک در حدود امکان خود این حدود بیکران را بشناسند و این فروغ پایدار را با چشم بصیرت خود بنگرند و به این شعاع آسمانی با دیده اعجاب و حقیقت شناسی خیره شوند و با نورافکن عقل احساسات ، مردی نورانی را در خلال تاریخی تاریک و پر حوادث جستجو کنند؛ تاریخی که به وسایل گوناگون دست می زد تا شاید بتواند از گسترش این فروغ بکاهد؛ و در برابر آن ، ابرهای تیره و پوشاننده ای به وجود آورد.

ولی تلالؤ شگفت آور حقیقت به گسترش و نفوذ خود ادامه داد و اندیشه های بلند انسانهای آزاد و متفکر را به خود جلب کرد؛ تا در ظلمات تاریخ ، سرچشمه حیات فضایل و بخشنده بقای انسانیت را بیابند.

(علی بین الناس کالمعقول بین المحسوس .)

علی در میان انسانها چون پدیده ای معقول بود، در میان محسوسها. (۱۸۹)

ابن سینا

طبیب و فیلسوف اسلامی مشهور

علی (ع) داناتر از همگان بود. او حدسی نیرومند داشت و همیشه همراه رسول (ص) بود. بخششی از همه افزون داشت ؛ و پس از پیغمبر، پارساترین و عابدترین و فرزانه ترین مردم بود. ایمانش بر همه مقدم ، و سخنش از همه فصیحتر، و راءیش از همه محکمتر بود. و به حفظ کتاب خدا و اجرای احکام آن از همه بیشتر توجه داشت . دوستی و یاری او واجب است ؛ و در رتبه با پیامبران مساوی است ، و او سرچشمه فیاضی بود که دانشمندان ، دانشهای خود را بدو استناد دادند.(۱۹۰)

خواجه نصیر الدین طوسی

ریاضیدان بزرگ و فیلسوف اسلامی مشهور

من که (نهج البلاغه) را گرد آوردم ، تنها به این قصد بودم که مقام امیرالمؤ منین علی را در سخن و بلاغت نشان دهم ، با اینکه او را نیکوییها و برتریهای بیشماری است که در آنها به آخرین درجه کمال رسیده و از همه انسانهای بزرگ پیشین که از آنان سخنانی حکمت آمیز به یادگار مانده ، پیشی گرفته است ... (۱۹۱)

شریف رضی

نمونه بارز اخلاق و انسانیت ، حافظ و مفسر قرآن ، نقیب اشراف علوی ، و گردآورنده نهج البلاغه

(استغناوه عن الکل و احتیاج الکل الیه ، دلیل علی انه امام الکل .) (۱۹۲)

بی نیازی او از همه و نیاز همگان بدو، دلیل است که او امام همگان است .

خلیل بن احمد فراهیدی

دانشمند و نحوی بزرگ ، واضع دانش (عروض) و از پیشروی فرهنگ نویسی

او جوانمردی بود که در مقام بزرگداشتش هر چه می خواهی بگو، جز آنچه عیسویان درباره مسیح گفتند. همو بود که پیامبر در روز غدیر به امر خداوند، او را به پیشوایی خلق برگزید و بدان تصریح کرد. او گرامیترین آفریدگان و پر جلال ترین انسانها بود. او در نسب و دودمان ، پاکیزه ترین فرزندی بود که در دامن قریش پرورش یافت . او سر کشتی نوح و پرتو آتش کلیم و راز بساط سلیمان بود. (۱۹۳)

شیخ بهاء الدین عاملی

دانشمند ذوفنون و نابغه اسلامی مشهور

(علی حبه جنهٔ

امام الناس و الجنهٔ

وصی المصطفی حقا

قسیم النار و الجنهٔ)

– دوستی علی سپر آتش دوزخ است . او امام انسانها و پریان است . او وصی به حق مصطفی و تقسیم کننده بهشت و دوزخ است ...

محمد بن ادریس شافعی

پیشوای مذهب شافعی

آن همه فضیلتها که برای علی بن ابیطالب بوده و نقل شده ، برای هیچیک از اصحاب رسول الله نبوده است . (۱۹۴)

احمد حنبل شیبانی

پیشوای مذهب حنبلی

من چه بگویم درباره مردی که فضایل او را دشمنانش از راه کینه جویی و حسد انکار کردند؛ و دوستانش از ترس و بیم پنهان داشتند. باز ازین میان ، آن قدر فضیلتهای وی انتشار یافت که خاور و باختر را فراگرفت ... (۱۹۵)

زمخشری

دانشمند و ادیب معروف ، مؤ لف (تفسیر کشاف) و (اساس البلاغهٔ) و...

عـالم برین و جهان ملکوت ، همان تربت پاکی است که جثه مقـدس تو را در برگرفته است ، اگر آثار حـدوث در وجود تو آشـکار نگشته بود، می گفتم : تو بخشنده روان به کالبدها و گیرنده جان جاندارانی !

اگر عوامـل مرگ طبیعی در وجود تو اثر نگذاشـته بود، می گفتم : تو روزی ده همگانی ! تویی که کم یا زیاد، هرگونه بخواهی می بخشی !

قسمت دوم

من همی دانسـتم که ناگزیر بایـد برای به اهتزاز در آوردن پرچم دین و دادگری بر فراز آبادیهای گیتی ، فرزند تو (مهدی) بیاید. و من در آرزوی آن روزم که حکومت عدل مطلق در جهان استقرار یابد... (۱۹۶)

ابن ابی الحدید معتزلی

فیلسوف مورخان و شارح (نهج البلاغه)

هر کس در دین ، علی بن ابیطالب را پیشوای خود قرار دهـد، همانا رسـتگار شـده است ، به دلیل گفته پیغمبر(ص): خداونـدا! علی هرگونه باشد، حق را بر محور وجودش بچرخان . (۱۹۷)

فخر رازی

دانشمند متبحر مشهور، نویسنده تفسیر (مفاتیح الغیب) و شرح بر (اشارات ابن سینا) و ...

آیا چون ابوتراب ، جوانمردی هست ؟ آیا چون او پیشوای پاک سرشتی روی زمین وجود دارد؟

چشم مرا هرگاه درد فراگیرد، توتیایش خاکی است که پای او بدان رسیده باشد.

علی همان کسـی است که شـبانگاه در محراب از دل می خروشـید و می گریست ؛ و روز با چهره ای خنـدان در گرد و غبار میـدان جنـگ فرو می رفت . دست او از زرد و سـرخ بیت المـال مسـلمین تهی بود. او همـان شـکننده بتها بود هنگامی که بر دوش پیامبر پا نهاد.

گویا همه مردم بسان پوستند، و مغز، مولای ما علی است ... (۱۹۸)

خطیب خوارزمی

فقیه ، ادیب ، حافظ، و خطیب مشهور حنفی

... هنگـامی که پـاره ای از عبارات نهـج البلاغه را به دقت می خوانـدم ، صـحنه هایی در نظرم مجسم می گشت که شاهـد زنـده ای برای پیروزی نیروی سـخن و بلاغت بود: آنجا که دلها به برهان حقایق آمیخته می شد. و سـپاه سخنان محکم و نیرومند، چنان به در هم شکسـتن باطـل و یاری حق به پا می خاست که هر شک و باطلی را نابود می کرد. قهرمان این میـدان که این پرچم پیروزی را به اهتزاز درآورده بود (امیرالمؤ منین علی بن ابیطالب) بود.

مـن هرگـاه در مطـالعه ایـن کتـاب ، از فصـلی به فصـل دیگر می رسـیدم ، حس می کردم که پرده هـای سـخن عـوض می شـود؛ و آموزشـگاههای پنـد و حکمت تغییر می یابد. گاهی خودم را در جهانی می یافتم که ارواح بلند معانی با زیور عبارات تابناک آن را آبـاد سـاخته است . این معـانی بلنـد، پیرامون روانهای پاک و دلهای روشن می گردد تا بـدانها الهام رسـتگاری بخشـد؛ و به مقصـد عالیی که دارند برساند؛ واز لغزشگاهها دورشان کرده به شاهراه محکم فضیلت و کمال بکشاند.

و گاه می یافتم که عقلی نورانی که هیـچ شـباهتی با اجسام ندارد، از عالم الوهیت جدا گشـته است ؛ و به روح انسانی اتصال یافته و

او را از لابلای پرده های طبیعت بیرون آورده و تا سراپرده ملکوت اعلا بالا برده و تا شهودگاه فروغ فروزنده آفرینش رسانده است ...(۱۹۹)

شیخ محمد عبده

دانشمند مشهور و از پیشوایان نهضت فکری مصر.

صفاتی در وجود علی – علیه السلام – گرد آمده بود که در دیگر خلفا نبود؛ دانشی فراوان و شجاعتی عالی و فصاحتی درخشان . این صفات با نیکوییهای اخلاقی و شرافتهای ذاتی آمیخته بود، بدان سان که جز در افراد کامل پیدا نمی شود.

و همانا علی را یارانی بود که از دوستی و دلبستگی به دنیا خود را تهی کرده بودند؛ یارانی که از انصار پیغمبران کم نبودند؛ و علی را از جان شیرینی که کالبدشان را زنده نگاه می داشت ، دوست تر داشتند. (۲۰۰)

محمد فرید وجدی

دانشمند مشهور مصری و مؤ لف (دائرة المعارف)

خداوند (نهج البلاغه) را دلیلی روشن قرار داد بر اینکه علی (ع) همانا نیکوترین نمونه زنده نور و حکمت و دانش و رهنمایی و اعجاز و فصاحت قرآن است . علی را در این کتاب ، آن قدر آیات حکمت پر ارج و قواعد سیاست صحیح و پند روشن و دلیل رسا گرد آمده ، که حکمای بزرگ و فیلسوفان یگانه و خداشناسان عالیقدر را نبوده است . علی در این کتاب ، در دریای دانش و سیاست و دین فرو رفته ، و در همه این مسائل ، نابغه ای مبرز گشته است .

اگر بخواهید موقعیت کتابش را پس از اینکه از نظر علمی شناخته اید از نظر ادبی بشناسید، این خود از توانایی نویسنده زبردست و سخنران بلیغ و شاعر توانا بیرون است که بتواند به طور شایسته آن را توصیف و تعریف کند؛ و ما را بس است که بگوییم : کتاب او یگانه برخورد گاهی است که در آن زیبایی تمدن با فصاحت طبیعی بادیه نشینان به هم رسیده است . و حقیقت ، تنها جایی که برای خود یافته با اطمینان خاطر در آن خانمان کرده ، کلام اوست ؛ پس از آنکه در هر لغت ، منزلگاه خود را از دست داده بود... (۲۰۱)

نائل مرصفی

استاد ادبیات عالی مصر

در هر گوشه ای از روان انسان ، برخورد گاهی است با زندگی علی بن ابیطالب ، زیرا از بین زندگانی تمام بزرگان و دلاوران ، تنها زندگی اوست که جهان انسانیت را در همه جا با گفتار بلیغ ، مخاطب قرار می دهد؛ و قویترین انواع محبتها و عوامل پندیابی و اندیشه که سراسر تاریخ بشر ممکن است در روح انسان برانگیزد؛ در صفحات تاریخ اوست .

زندگی پسر ابوطالب همیشه با عواطفی شعله ور، و احساساتی نگران به جانب مهرورزی و بزرگداشت روبروست . چه ، او شهید و پدر شهیدان است . و تاریخ علی و فرزندانش را سلسله ای طولانی از میدانهای شهادت و پیروزی تشکیل می دهد که برای جوینده ، یکی پس از دیگری نمایان می شوند؛ گاهی در چهره سالخوردگانی که وقار پیری از رخسارشان هویداست و شمشیری بیباک بر جلالشان افزوده است ؛ و هرگاه در چهره جوانانی که روزگار به شتابزدگی با آنان رفتار کرده و هنوز در بهار جوانی بوده اند که بین آنان و زندگانی دنیا حائل به وجود آورده است ، و گاهی بین آنان و توشه و آب نیز حائل بوده که با لبان تشنه به آبشخوار مرگ پا نهاده اند و نزدیک است از داغ شهادت آنان ، مظاهر طبیعت با رنگ خونشان رنگین گردد... (۲۰۲)

عباس محمد عقاد

شخصیت مشهور علمی و اجتماعی مصر

من همراه اخلاق و موهبتهای الهی و آنچه را که تشکیل دهنده شخصیت است . مقیاس شناختن عظمت انسانی قرار می دهم . از این

رو، بعد از محمد(ص) کسی را ندیده ام که شایسته باشد. پس از او قرار گیرد، یا بتواند در ردیفش بیاید، جز پدر فرزندان پاك و برگزیده پیغمبر - یعنی علی بن ابیطالب - و من در این سخن به طرفداری تشیع وادار نشده ام ؛ بلکه این راءیی است که حقایق تاریخ به آن گویاست .

امام برترین مردی است که مادر روزگار تا پایان عمر خود، چون او نزاید. و اوست که هرگاه هدایت طلبان به جستجوی اخبار و گفتارش برآیند، از هر خبری برای آنان شعاعی می درخشد. آری او مجسمه ای از کمال است که در قالب بشریت ریخته شده است ... (۲۰۳)

عبدالفتاح عبدالمقصود

استاد دانشگاه اسکندریه ، نویسنده مشهور مصری ، و مؤ لف کتاب (الامام علی بن ابیطالب) در ۹ جلد

در سراسر روزگار از خون دو شهید، علی و فرزندش ، دو گواه باقی است : فجر که در پایان شبها سینه تاریک مشرق را می شکافد، و شفق سرخ فام که غروبها افق خاور را در خون می کشد.

این دو نقش خونین ، همیشه بر پیراهن زمان ثابت است تا در محشر به پیشگاه خداوند رحمان برسد، و دست تظلم برآورد... (۲۰۴)

ابوالعلاء معری

فیلسوف و شاعر معروف عرب

(الامام علی بن ابیطالب عظیم العظماء، نسخهٔ مفردهٔ لم یرلها الشرق و لا الغرب صورهٔ طبق الاصل ، لا قدیما و لا حدیثا.)

- امام علی بن ابیطالب ، بزرگ بزرگان و یکتا نسخه ای است که خاور و باختر، درگذشته و حال ، صورتی به سان آن که مطابق با اصل باشد، به خود ندیده است . (۲۰۵)

شبلی شمیل

از دانشمندان مشهور شرق و شارحان نظریه تکامل

آیا علی ، پسر عمو و جانشین و داماد پیامبر نبود؟

آیا او آن دانشمند پرهیزگار و دادگر نبود؟

آیا او آن مرد با اخلاص و غیور نبود که در پرتو مردانگی و غیرتش ، اسلام و مسلمانان عزت یافتند؟ (۲۰۶)

جرجی زیدان

مورخ پرکار و پر اثر، نویسنده مشهور مصری و مدیر مجله (الهلال)

ولتر در کتاب (رساله ای درباره آداب و رسوم ملتها) خلافت حضرت علی (ع) را مستند شناخته و معتقد است که پیامبر اسلام وصیت کرده ، و حتی از صحابه قلم و دوات خواسته است که حضرت علی را به جانشینی خود، کتبا منصوب کند. (۲۰۷)

ولتر از اجرا نشدن این وصیت متاءسف است ، و می گوید:

آخرین اراده پیامبر اسلام اجرا نشد. زیرا او علی را به جانشینی خود منصوب کرده بود، و حال آنکه پس از مرگش ، عده ای ابوبکر را برگزیدند. (۲۰۸)

ولتر

نویسنده و فیلسوف قرن هیجدهم فرانسه

اما علی ؛ ما را جز این نرسید که او را دوست بداریم و بدو عشق بورزیم . چه ، او جوانمردی بلندقدر و بزرگ نفس بود. از سرچشمه وجدانش ، مهر و نیکویی سیل آسا سرازیر می گشت . از دلش شعله های نیرومندی و دلاوری زبانه می کشید. شجاع تر از شیرژیان بود؛ اما شجاعتی ممزوج با مهربانی و لطف و راءفت و دل نرمی ...

در کوفه ناگهان به حیله کشته شد؛ و شدت عدلش موجب این جنایت گشت . چه ، او هر کسی را چون خودش عادل می پنداشت . هنگامی که درباره قاتلش گفتگو می شد، گفت : اگر زنده ماندم ، خودم می دانم و اگر در گذشتم ، کار با شماست . اگر خواستید قصاص کنید، ضربت شمشیرش را به یک ضربت سزا دهید. و اگر درگذرید، به تقوی نزدیکتر است ... (۲۰۹)

توماس کارلایل

فیلسوف و نویسنده مشهور انگلیسی

به عقیده من ، فرزند ابوطالب نخستین کسی بود از عرب که با روح کلی جهان ، ارتباط و پیوستگی یافت و با او همنشین گشت و شب با او دمساز بود. او اولین کسی بود که لبانش آهنگ نغمه های آن روح را به گوش مردمی رسانید که از آن پیش ، چنان نغمه هایی را نشنیده بودند. از این رو میان راههای پر فروغ گفتار او و تاریکیهایی گذشته خویش سرگردان شدند. پس هر کس شیفته آن نغمه ها گشت ، شیفتگی اش وابسته به فطرت است ، و هرکه به دشمنی او پرداخت ، از ابناء جاهلیت است .

علی از جهان درگذشت ، در حالی که شهید عظمت خود شد؛ در حالی که نماز میان دو لبش بود و دلش از شوق پروردگار لبریز بود، عرب ، حقیقت مقام و قدر علی را نشناخت ؛ تا از میان همسایگان پارسی آنان ، مردمی به پا خاستند و گوهر و سنگ ریزه را فرق گذاشتند.

علی هنوز پیام خود را به طور کامل به سراسر جهان نرسانده بود که به سرای جاویدان شتافت . ولی من می نگرم که پیش از اینکه چشم از این خاکدان ببندد، تبسم شادی نقش رخساره اش بود.

قسمت سوم

مرگ علی مانند مرگ پیامبران روشن بین بود؛ همان پیامبرانی که به شهری رو می آوردند، و با مردم و زمانی زیست می کردند؛ که شایسته آنان نبود. و سرنوشتی جز غربت و تنهایی نداشتند... (۲۱۰)

جبران خلیل جبران

متفکر و نویسنده پرشور و مواج مسیحی

علی آن شیر خدا شاه عرب

الفتی داشته با این دل شب

شب ز اسرار علی آگاه است

دل شب محرم سرالله است

شب شنفته است مناجات علی

جوشش چشمه عشق ازلی

شاه را دیده به نوشینی خواب

روی بر سینه دیوار خراب

قلعه بانی که به قصر افلاک

سر دهد ناله زندانی خاک

اشکباری که چو شمع بیزار

می فشاند زر و می گوید زار

دردمندی که چو لب بگشاید

در و دیوار به زنهار آید

کلماتی چو در، آویزه گوش

مسجد کوفه هنوزش مدهوش

فجر تا سینه آفاق شکافت

چشم بیدار علی خفته نیافت

روزه داری که به مهر اسحار

بشکند نان جوین افطار

ناشناسی که به تاریکی شب

می برد شام یتیمان عرب

پادشاهی که به شب برقع پوش

می کشد بار گدایان بر دوش

شاهبازی که به بال و پر راز

می کند در ابدیت پرواز

آن دم صبح قیامت تاءثیر

حلقه در شد از او دامنگیر(۲۱۱)

محمد حسین شهریار

شاعر مشهور و معاصر ایرانی

علی پرورده محمد(ص) و عمیقا به وی و امر اسلام وفادار بود. علی تا سرحد شور و عشق ، پای بند دین بود. صادق و راستگو بود. در امور اخلاقی ، بسیار خرده گیر بود. هم سلحشور بود و هم شاعر، و همه صفات لازمه اولیاء الله در وجودش جمع بود... (۲۱۲)

ایلیاپاولویچ پطروشفسکی

مورخ و خاورشناس شوروی و استاد دانشگاه دولتی لنینگراد

علی در بازارها گام می زد و مردم را به تقوی می خواند. روز حساب را به یادها می آورد و در خرید و فروش ، مراقب اهل بازار بود. او از همه غرور مایه های مقام پرهیز داشت و هرگاه می خواست چیزی برای خود بخود، می گشت تا در میان بازاریان کسی پیدا کند که او را نشناسد؛ چون دوست نداشت که فروشنده او را بشناسد و در حق او رعایتی کند.

علی از خود خشنود نمی بود مگر وقتی که حق جامعه و مردم را ادا کرده باشد؛ یعنی نماز را برای مردم به پاداشته ، و با رفتار و گفتار مردم را تعلیم داده ، و شبانگاه شام فقیران را رسانده ، و محتاجان را از سؤ ال بی نیاز کرده باشد. پس از این تکالیف ، شب هنگام ، با خدای خویش به خلوت می پرداخت ؛ نماز می خواند و بر سر پا عبادت می کرد. پس از اندکی خواب ، سحرگاهان باز به سوی مسجد روانه می شد و مردم را به نماز دعوت می کرد.

علی ، حتی برای یک لحظه هم در همه شبانه روز، خدا را فراموش نمی کرد. خدا را به یاد داشت چه در تنهایی و هنگامی که با خود بود و چه هنگامی که در بین مردم جای داشت و به تدبیر امور اجتماع می پرداخت . او مردم را بسیار بسیار وا می داشت تا امور دینیشان را از وی بپرسند.

علی مردم را با سیره و رفتار خود موعظه می کرد. آری ، او هم امام مردم بود و هم معلم آنان ... (۲۱۳)

دکتر طه حسین

دانشمند و نویسنده مشهور مصری

علی از قله های افراشته روح و فکر و بیان است ، در هر زمان و هر مکان ... (۲۱۴)

برای ما در زندگانی بزرگان ، سرچشمه ای است روان از حقیقت یابی و پند و ایمان و امید که هیچگاه جوشش آن کم نمی گردد. مردان بزرگ به سان قله های افراشته ای هستند که ما با شوق و حسرت به طرف آنها سر می کشیم تا دورترین نقطه ارتفاعشان را بنگریم ؛ و آنان مشعلهای فروزانی هستند که تاریکی زندگی را از جلو راه و نگاه ما برکنار می سازند. این مردان بزرگند که اطمینان و امید ما را به خودمان و به زندگی و به هدفهای سعادتمندانه و بلندش تجدید و تحکیم می کنند. و اگر آنان نبودند ما در روبرو شدن با آینده مجهول ، سراپا غرق یاءس می گشتیم و پرچم سفید تسلیم را به کمک زمان بر می افراشتیم و به مرگ می گفتیم : ای مرگ ! ما اسیران و بندگان توییم ؛ پس هرچه می خواهی بکن !

ولی ما هرگز تسلیم یاءس نشده ایم و هرگز نخواهیم شد. زیرا پیروزی و کمک با ماست ، به شهادت همان کسانی که از میان ما پیروز شدند و فرزند ابوطالب از آنان است ، اینان همیشه با ما هستند؛ اگر چه در بین ، فاصله هایی دور، از زمان و مکان وجود داشته باشد. چون نه زمان می تواند آواز آنان را در گوش ما خاموش و نه مکان می تواند صورتشان را از ذهنمان محو کند... (۲۱۵)

میخائیل نعیمه

ادیب و نویسنده مشهور مسیحی عرب

اگر این خطیب بزرگ (علی علیه السلام) در عصر ما هم اکنون بر منبر کوفه پا می نهاد؛ می دیدید که مسجد کوفه با آن پهناوریش از اروپاییان موج می زد؛ می آمدند تا از دریای سرریز دانشش روحشان را سیراب کنند. (۲۱۶)

نرسیسیان

از فضلای عالم مسیحی و دبیر اول سفارتخانه بریتانیا در بغداد

از من خواستی که صد کلمه از میان کلمات بلیغ ترین عنصر عربی ، ابوالحسن برگزینم ...

من رفتم و (نهج البلاغه) را همی ورق زدم ؛ ولی به خدا سوگند نمی دانستم چگونه صد کلمه از میان صدها کلمه ، بلکه یک کلمه از بین کلماتش انتخاب کنم ، مگر به اینکه دانه یاقوتی را از کنار دانه ای چون خودش جدا سازم و همین کار را کردم ؛ در حالی که دستم میان دانه های یاقوت می گشت ، و چشمم به عمق درخشش آنها دوخته شده بود. از زیادی حیرتی که در این انتخاب به من دست داده بود گمان نمی کردم بتوانم از این کان بلاغت ، خود را بیرون کشم .

باری ، این صد کلمه را بگیر و به یاد داشته باشد که اینها پرتوی چند از کانون نور، و غنچه ای چند از شاخ شکوفه است ... آری برای ادبیات عرب و کسانی که با آن آشنایید، نعمت الاهی در (نهج البلاغه) بسی بیش از صد کلمه است ... (۲۱۷)

امین نخله

از دانشمندان و فضلای بزرگ مسیحی لبنان

شبهایی که بیدار بودم و با درد و رنج می گذراندم ، افکار و تخیلاتم مرا به گذشته کشانده ، شهید بزرگ امام علی و سپس امام حسین به یاد من می آمدند. یک بار برای مدتی طولانی گریستم و سپس شعر (علی و حسین) را نوشتم ... (۲۱۸)

آری من یک مسیحی هستم ، ولی دیده ای باز دارم و تنگ بین نیستم . من یک مسیحی هستم که درباره شخصیت بزرگی صحبت می کنم که مسلمانان درباره او می گویند، خدا از او راضی است ، صفا با اوست و شاید هم خدا به او احترام بگذارد.

مسیحیان در اجتماعات خود از وی سخن می گویند و از تعلیمات او سرمشق می گیرند و دینداریش را پیروی می کنند. مردان خدا سعی می کنند که مانند او خدای یگانه را بپرستند و راهی را که او رفت قدم به قدم بپیمایند، تا بتوانند در نفس کشی و ریاضت به

حد تکاملی که او رسید برسند. علی جایی را اشغال کرده است که یک دانشمند، او را ستاره درخشان آسمان علم و ادب می بیند، و یک نویسنده برجسته از شیوه نگارش او پیروی می کند، و یک فقیه ، همیشه بر آرا و نظرات او تکیه دارد.

از آنجا که در آینه تاریخ ، مردم پاک و نفس کش به - خوبی نمایانند، می توان علی را بزرگتر از همه آنها شناخت . علی در قضاوت خود، استثنایی قائل نمی شد، و به طور مساوی آنچه را که بایست بدهد به مردم می داد و تفاوتی میان ارباب و بنده نمی گذاشت .

او به طوری از وضع رقت بار یتیمان و فقیران متاءثر و غمگین می گشت که حالت وحشتناکی به خود می گرفت . او به چشم می دید که مردم شیفته تجملات ظاهری زندگی شده اند. او به چشم می دید که آنچه دنیا به آن می اندیشد جز سرابی نیست ، و مردم درد و رنج دنیا را، مانند هماهنگی شعر، حس می کنند. تعداد کمی هستند که به روح حقیقی و معنویت توجه دارند و تعداد بیشتری همیشه متوجه مادیات هستند.

(پس از شرح شهادت حضرت علی علیه السلام شاعر با این بیان زیبا سوگواری می کند.)

ای داماد پیغمبر! شخصیت تو، مرتفع تر از مدار ستارگان است . این از خصایص نور است که پاک و منزه باقی می ماند. گرد و غبار نمی تواند آن را لکه دار و کثیف کند. آن کس که از حیث شخصیت ، ثروتمند است هرگز نمی تواند فقیر باشد. نجابت و شرافت او با غم دیگران ، عالیتر و بزرگتر شده است . شهید راه دینداری و با ایمان ، با لبخند رضایت ، درد و مشقت را می پذیرد.

ای استاد ادب و سخن ! شیوه گفتار تو مانند اقیانوسی است که در عرصه پهناور آن ، روحها به هم می رسند و به یکدیگر می پیوندند...

بولس سلامه

پی نوشتها

۱ تا ۵۹

۱-سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.

۲-این جمله را نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - سه مرتبه بازگفتند. و به روایت احمد حنبل شیبانی پیشوای مذهب حنبلی در کتاب (مسند)، چهار بار تکرار کردند. (الغدیر) ج ۱، ص ۱۱.

۳-گویا کلمه (معشر) با قوم و طایفه و امثال آن ، با در نظر گرفتن سایر مشتقات این ماده ، این فرق را دارد که به مردمی که اهل معاشرتند، (معشر) گفته می شود؛ در برابر آنها که از هم می رمند (متوحش). بنابراین می شود گفت : (معشر) یعنی : مردم تربیت یافته و متمدن . و (معاشر الناس) یعنی : ای متمدنان ، ای تربیت یافتگان .

۴-(الغدیر)، ج ۲، ص ۳۹، چاپ دوم .

۵-در اصطلاح علم حدیث و رجال ، (حافظ) به دانشمندی گویند که صد هزار حدیث ، با سند، از حفظ بداند.

۶-تاریخها همه هجری قمری است .

۷-این عدد، در اضافات و مستدرکات (الغدیر)، که در یادداشتهای مؤ لف بزرگوار موجود است و در چاپ نهایی (الغدیر) به سراسر کتاب افزوده می شود، به حدود ۷۰۰ نفر رسیده است . و این شماره برای راویان غدیر - تنها در میان عالمان اهل تسنن - الحق عظیم است و خود حاکی از عظمت بیکران حق است ، و امتداد شعله هدایت و دریافت انسان ، و عینیت بقای مشعل جاوید...

۸-سوره مائده (۵)، آیه ۵۵.

۹-(الغدیر)، ج ۳، ص ۱۵۶-۱۶۷.

۱۰-(الغدیر)، ج ۳،ص ۱۰۷-۱۱۱.

۱۱-(الغدیر)، ج ۲،ص ۵۷-۵۸.

۱۲-(الغدیر)، ج ۲،ص ۵۷-۵۸.

۱۳-۴۵ ص ۱۹ از چاپ صیدا، و از ترجمه فارسی آن با نام (ریشه شیعه و پایه های آن) ص ۲۵ به بعد؛ و هم رجوع شود به کتاب (فایده و لزوم دین)ص ۱۳۷-۱۵۳.

۱۴-جلد دوم .

۱۵-ص ۴۳، چاپ سوم ؛ و از ترجمه فارس آن (مناظرات) ص ۶۲؛ و نیز رجوع شود به کتاب (الفصول المهمهٔ فی تالیف الامهٔ) ص ۳۸-۴۴، چاپ دوم .

۱۶-دلیل آوردن ، چیزی را حجت و دلیل قرار دادن . در موارد حساسی در تاریخ اسلام به حدیث غدیر احتجاج شده ، که در صفحات آینده بدان اشاره ای می کنیم .

۱۷-(الغدیر)، ج ۱، ص ۱۲-۱۴.

۱۸-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۱۴.

۱۹-سوره مائده (۵): آیه ۶۷.

۲۰-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۲۹.

۲۱-مقصود قرآن کریم است و درباره (قرآن) تعبیرات دیگری مانند: هدایت ، علم ، برهان ، بصائر، شفاء، روح ، بینات ، در خود آن کتاب مجید آمده است . (بیان الفرقان - بخش نبوت ، ص ۱۹۴-۱۹۵).

۲۲-(الغدیر) ج ۱، ص ۵۱۶.

۲۳-سوره مائده (۵)، آیه ۳.

۲۴-(سوره معارج) (۷۰)، آیه ۱-۳.

۲۵-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۶.

۲۶-ص ۳۳۴، ترجمه (الاثار الباقیهٔ) ص ۹۵، (الغدیر)، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲۷-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲۸-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۷۰ به بعد.

۲۹-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۶۹، کتاب (عیدالغدیر فی عهد الفاطمین) اثری از دکتر محمد هادی امینی که توسط نشر آفاق به چاپ رسیده مستقلا پیرامون همین مبحث به رشته تحریر درآمده است .

۳۰-م : ۴۲۹ ق ، نویسنده تذکره معروف (یتیمهٔ الدهر) و کتاب (فقه اللغهٔ).

۳۱-ص ۵۱۱، به نقل از (الغدیر)، ج ۱، ص ۲۶۸.

۳۲-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳۳-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۷۱.

۳۴-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳۵-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳۶-گسترش (امواج غدیر) را در صفحات آینده می نگرید.

۳۷-تاریخها همه هجری قمری است مگر جایی که با حرف (ش) مشخص شود، که مراد تاریخ هجری شمسی است .

۳۸-(الغدیر)، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۳، (الطبقات الشافعیه) ج ۲ ص ۲۵۴، (معجم الادباء)، ج ۱۸، ص ۸۰، (البدایهٔ و النهایهٔ)، ج ۱۱، ص ۱۴۶.

۳۹-وی نزدیک به چهارصد شاگرد داشت که از آن جمله اند: ابو حامد غزالی (م : ۵۰۵ ق) و ابوالحسن کیای هراسی فقیه شافعی و مدرس مدرسه نظامیه بغداد (م : ۵۰۴ ق).

۴۰-(الغدیر)، ج ۱، ص ۱۵۸.

۴۱-جلد اول این کتاب در دو بخش به فارسی ، به خامه حضرت آیت الله طالقانی ، ترجمه شده است .

۴۲-به نام (پیشوایان شهیدان) به فارسی ترجمه شده است .

۴۳-به نام (همت بلند - پرتوی از زندگانی حسین بن علی) ترجمه گشته است .

۴۴-به نام (زینب بانوی قهرمان کربلا) به فارسی برگردان شده است .

۴۵-به نام (تاریخ زندگانی حسین بن علی) به فارسی ترجمه شده است . استناد علایلی بجز دو کتاب پر ارزش (سموالمعنی فی سمواللذات) و (تاریخ الحسین) کتاب دیگری به نام (حیاهٔ الحسین) نوشته ، که به چاپ رسیده است .

۴۶-علامه تهرانی در (الذریعه)، ج ۲، ص ۳۲۰، می گوید: (امامت از مسائل اعتقادی است ، حکه در مولفان علمای ما کمتر کسی است که در تالیفاتش از آن بحث نکرده باشد، یا مقاله ای جدا، یا رساله ای ، یا کتابی در یک یا چند جلد، تا ده جلد و بیشتر در آن باره ننگاشته باشد. ما کجا می توانیم همه آنها بلکه بیشترش را ثبت کنیم . ولی چون بنای ما در این تالیفات برگرد آوردن مقداری است که مقدور است ، کتابهایی که در این موضوع دارای نام خاصی است ، و بر آن اطلاع پیدا کرده ایم ، در جای خودش (به ترتیب حروف) می آوریم و آن را که اسم خاصی برایش نیافتیم ، با عنوانش کتاب (امامت ۹ بود در اینجا درج می کنیم).

آنگاه در حدود صد کتاب به نام (الامامهٔ) از بزرگان و دانشوران چون شیخ صدوق ، و خواجه نصیر طوسی ، و خلیل بن احمد فراهیدی و صاحب بن عباد، و جلال الدین دوانی و دیگران از شماره ۱۲۶۱ تا ۱۳۶۳ ذکر می کند.

۴۷-به تعبیر علامه محمد قزوینی : نقض الفضایح . این کتاب از تصانیف فارسی حدود ۵۶۰ هجری است ، و بجز جنبه علمی و فنی از لحاظ نثر فارسی و سبک نگارش نیز حائز اهمیت است . (مقدمه النقض ، تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۹۸۵-۹۸۸).

۴۸-ترجمه خلاصه این کتاب به فارسی به نام (شیعه یا پدیدآورندگان فنون اسلام) منتشر شده است .

۴۹-این کتاب ، مجموعه ۱۱۲ نامه ای است که بین مرحوم شرف الدین و شیخ الاسلام سلیم بشری ، مفتی و رئیس اسبق جامع الازهر، رد و بدل شده و در آنها حقایقی بسیار با بیانی شیوا و ادله ای رسا مورد بحث قرار گرفته است . به گفته سلیم بشری ، شرف الدین در نامه های پر مغز و خوش سبک و محکمش به سان سیلی است که از قله های کوه خیزد، یا ابری که از آن ژاله ریزد. از نامه های شیخ سلیم بشری نیز پیداست که دانشمندی عمیق و حق جو و منصف و پر اطلاع است . وی در نوشته هایش حقایق مهمی را، از مسائل اعتقادی شیعه و غیر آن ، تصدیق کرده که از جمله اهمیت اساسی فقه شیعه و صحت عمل به آن است .

(المراجعات) از لحاظ علمی و کلامی ، ارزش بسزایی دارد و تاکنون بیش از بیست بار به عربی چاپ شده و چند مرتبه به فارسی برگردانده شده و به اردو و انگلیسی نیز ترجمه گشته است . ترجمه مرحوم سردار کابلی به فارسی به نام (مناظرات) در سال ۱۳۲۴ شمسی به چاپ رسیده است . نیز برای بار دوم به نام (دو رهبر مذهبی) به فارسی ترجمه شده است .

۵۰-این کتاب با اختصاری که دارد، مشتمل است بر مطالب مهم و اساسی مذهب شیعه ، که مورد توجه بسیاری از دانشمندان اسلامی و شرق شناسان واقع گشته و تاکنون بیش از ده بار چاپ شده و به فارسی نیز به نام (ریشه شیعه و پایه های آن) و دومین

بار به نام (این است آئین ما) ترجمه گشته است .

۵۱-(الغدیر)، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۷، ج ۶، ص ۷۷، (الذریعه)، ج ۲، ص ۳۱، لغت

۵۲-(الغدیر)، ج ۳، ص ۲۸۷، (الذریعه)، ج ۲ ص ۲۴۸، ج ۳، ص ۹۱ (ریحانهٔ -الادب)، ج ۱ ص ۱۱۳- ۱۱۴، (المنجد فی الادب العلوم فی الادب و العلوم) ص ۳۷، (اعیان الشیعه) ج ۴۰.

۵۳-(ریحانهٔ الادب)، ج ۱، ص ۲۲، مقدمه (الذریعه).

۵۴-استاد محمد تیسیر مخزومی شامی ، (الغدیر)، ج ۱۱، صفحه ح - ط.

۵۵-محمد عبدالغنی حسن مصری ، استاد علوم اجتماعی ، شاعر کشور (اهرام) و نویسنده کتاب (اعلام من الشرق).

۵۶-(الغدیر)، ج ۱، صفحه اء - و.

۵۷-پس از گـذشت سالها از درگـذشت پیغمبر و دگرگون شـدن موضوع خلافت ، برخی از اهل تسـنن خواسـتند به وسـیله اشـکال تراشـی در تفسیر کلمه (مـولی) و برگردانـدن آن به دوست و یـاور و پسـر عمـو (بـا اینکه به این معنی دروغ می شـود زیرا هرکس پیغمبر پسـر عموی اوست علی پسـرعموی او نیست چه ، پیغمبر پسـر عموی جعفر و عقیل است و علی برادر آنهاست) کار پیشـینیان خود را درست کنند؛ و برای آنان که از تعیین غدیر سر باز زدند، و آن همه تاءکید پیغمبر را نادیده گرفتند عذری بسازند.

این اشـکال از طرف چند نفر انگشت شـمار است که به جدل سرایی پرداخته اند و از توجه به این موضوع خود را دور داشته اند که پیغمبر در آن روز تنها کلمه (مولی) را بر زبان نرانـد، بلکه خطابه ای مفصل خوانـد، و مکرر در اطراف تکلیف اجتماعی مسـلمانان سخن گفت : و موقعیت خویش را به آنان یادآور گشت و نزدیک شدن رحلتش را گوشزد کرد و در آن دشت سوزان درنگ کرد و آنان را به بیعت با علی (ع) (که در آن اوقات برای به رسمیت شناختن امام و رهبر به کار رفته است) فرمان داد.

بعلاوه این سـخنان را در شـرایطی بسـیار دقیق - که مختصـری در این رساله شـرح داده شـده است - گفت . خلاف اصول بلاغت و آئین سـخنوری است که مطلبی سـاده و واضـح را در وضـعی چنـان ، بـا آن همه مقـدمات به فریـاد به گوش مردم رساننـد. چنـانکه ماءمون عباسـی ضـمن مناظره ای که با چهل تن از فقیهان کرده ، به اسـحاق بن ابراهیم فقیه می گوید: اگر پسـر پانزده ساله تو چنین سخن ساده و معلومی را به مردم بگوید، بر او عیب می گیری و نهیش می کنی ؛ پس چگونه کاری را که از بچه ای روا نمی دانی ، به پیغمبر نسبت می دهی ؟ به هر حال سـخن این چند تن در برابر درک عمومی فصحا و شعرا و طبیعت زبان و قرائن مقام و اعتراف و تصـریح واژه شناسان اهل تسنن ، به چیزی گرفته نمی شود؛ و علامه امینی در جلد اول (الغدیر) از صفحه ۳۴۰ تا ۴۰۰ این بحث را پیش کشـیده و داد تحقیـق داده اسـت ، حتی فصـلی را به عنـوان (الکلمـات حـول مفادالحـدیث) اختصـاص داده که در آن گفتـار دانشمندان اهل تسنن را درباره مفاد و معنی (مولی) در حدیث غدیر، که همان امام و سرپرست است ، نقل کرده است .

۵۸-مرحوم آیت الله آقـای حاج میرزا خلیل کمره ای صاحب آثار فراوان از جمله : (نـدای آسـمان)، (قبله اسـلام)، (ملکه اسـلام)، (عنصر شجاعت)، (غروب آفتاب در اندلس) و (شرح نهج البلاغهٔ) یا دایرهٔ المعارف علوی در ۲۴ جلد که جلد اولش (نهج البلاغهٔ و خلقت) در ۵۲۵ صفحه ، و جلد دومش (نهج البلاغهٔ و جنگ) در ۵۷۸ صفحه به طبع رسیده است .

۵۹-(احادیث و اخبار اسلام) ص ۴۱، چاپخانه دانشگاه تهران .

۶۰ تا ۱۳۷

۶۰-این موضوع مربوط است به تاریخ تاءلیف این رساله ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ ش که ده سال پیش از وفات علامه امینی است . زیرا علامه امینی در روز جمعـه ۱۲ تیر مـاه ۱۳۴۹ ش (۱۳۹۰ ق) در تهران در سـن ۷۰ سـالگی در گـذشت ، و جنـازه وی با تحلیل و حضور جمعی از عالمان و استادان و مردم دیگر تشییع شد، و سـپس به نجف حمل گردید و در داخل کتابخانه امیرالمؤ منین (مکتبهٔ الامام

اميرالمؤ منين -ع - العامه) كه خود تاءسيس كرده بود به خاك سپرده شد. رحمة الله عليه رحمة واسعة .

۶۱-فيلسوف مشهور معاصر، مؤ لف (الفلسفة الاغريقيه) و (الفلسفة الرواقيه) و استاد كرسی فلسفه و عقايدشناسی در دانشگاه الازهر مصر.

۶۲-در اينجاها غدير به معنای لغويش بركه و آبگير به كار رفته است .

۶۳-در اينجاها غدير به معنای لغويش بركه و آبگير به كار رفته است .

۶۴-(الغدير)، ج ۴، صفحه اء - ب .

۶۵-فارغ التحصيل و استاد دانشگاه لندن ، و مترجم جلد اول (الغدير) به زبان انگليسی .

۶۶-و تاكنون (۱۳۴۸) چهل سال .

۶۷-(الغدير)، ج ۵، صفحه و.

۶۸-دكتر حقوق و علوم اجتماعی ، وزير مشهور و شخصيت بارز كشورهای عربی .

۶۹-(الغدير)، ج ۴، صفحه ج - و.

۷۰-دانشمند متبحر، نويسنده توانا، امام جمعه و جماعت و پيشوای روحانی حلب . اين دانشمند پس از خواندن (الغدير)، با پدرش شيخ محمد بشير دحدوح و فرزندانشان و به گفته خودش فرزانگان اهل شهرشان (حلب) علنا شيعه گشتند و اينك وی از مروجان مذهب شيعه در آن سامان است .

۷۱-(الغدير)، ج ۲، ص ج - د، ج ۸ صحفه ی - ی د.

۷۲-دانشمند محقق مسيحی ، مورخ پركار و صاحب تاءليفات فراوان از جمله (مصادر الدراسة الادبيه).

۷۳-(الغدير)، ج ۱۱، صفحه ك .

۷۴-فارغ التحصيل جامع الازهر مصر، و قاضی محاكم شرعی عراق .

۷۵-كتابهايی از خاورشناسان و بعضی علمای اهل تسنن و نويسندگان معاصر مصری و ديگران در (الغدير) مورد انتقاد قرار گرفته و درباره گفتار نادرست آنها بررسی و تحليلی دامنه دار شده است .

از جمله در جلد سوم تحت عنوان (نقد و اصلاح) از صفحه ۷۷ تا ۳۳۸ پيرامون هفت كتاب (عقدالفريد - الانتصار - الفرق بين الفرق - الفصل فی الملل و النحل - ملل و نحل شهرستانی - منهاج السنه - البداية و النهايه) كه از گذشتگان اهل تسنن است . و شش كتاب (محاضرات - السنة و الشيعه - الصراع - الجولة فی ربوع الشرق - عقيدة الشيعه - الوشيعه) كه از معاصران است ، بحثهايی علمی و انتقاداتی بجا نگارش يافته است . نيز به گزافه گوييها و باطل سراييهای احمد امين مصری اشاره ای شده است .

۷۶-(الغدير)، ج ۱۱، صفحه و - ز.

۷۷-دكتر حقوق و علوم اجتماعی ، نويسنده و شاعر معروف مسيحی ، و صاحب اثر بديع (عبدالغدير) - نخستين حماسه عربی - در بيش از ۳۵۰۰ بيت كه او پس از اشاره شرف الدين و خواندن (الغدير) آن را می سرايد و تاريخ و عظمت خاندان پيامبر را، از دوران پيش از اسلام تا پايان واقعه غم انگيز كربلا شرح می دهد و با حواشی و تعليقات در ۳۱۷ صفحه به سال ۱۹۴۷ منتشر می كند. (الغدير)، ج ۶، صفحه ط - و ص ۳۷ و ۳۸ و ج ۹، ص ۳۲. (صورت العداية)، بخش چهارم ، (علی و عصره)، ص ۸۸۰. (امام علی مجاهد بزرگ)، نشريه شيعيان اندونزی ، ص ۵۵ - ۶۳.

۷۸-مقصود (نجف اشرف) است .

۷۹-منظور شهر (ناصره) زادگاه و محل ظهور عيسی مسيح (ع) است .

۸۰-(الغدير)، ج ۶، صفحه ط - ی ، ج ۷، صفحه ح .

۸۱-(آئین نگارش)، تاءلیف ادیب السلطنه سمیعی ، ص ۲۱۵.

۸۲-سوره ۲، آیه ۱۲۷ و ۱۳۶ و ۱۴۰. س ۳، آیه ۳۳ - ۳۴ و ۸۴. آیه ۵۴ ص ۵، آیه ۱۲ و ۲۵. س ۷، آیه ۱۴۲ به بعد. س ۱۰، آیه ۸۷ - ۸۹. س ۲۰، آیه ۲۵ به بعد. س ۲۱، آیه ۴۸ و ۷۳ - ۷۱ و ۷۸ به بعد. س ۲۳، آیه ۴۴ - ۵۰، س ۲۶، آیه ۱۳ به بعد. س ۲۷، آیه ۴۰. س ۲۸، آیه ۳۵، س ۲۹، آیه ۲۷. س ۳۲، آیه ۱۳ - ۱۴. س ۴۱، آیه ۱۴ و...

۸۳-در پاره ای از آیاتی که داستان پیامبران را ذکر می کند، تصریح کرده است که جانشینان از ذریه (خاندان) و اسباط (فرزندزادگان) آنان انتخاب می شده اند که از همان سرشت بوده اند، و آن روحیات و آثار تربیتی و نسبی را داشته اند. در روایاتی چند، امامان ما به (اسباط) و (نقباء سلف) تشبیه شده اند.

۸۴-(شفاء) - الاهیات ، فصل سوم ، از مقاله دهم .

۸۵-مناقب (جمع منقبت) یعنی شایستگیها. مقصود روایاتی است که در آنها فضایل و صفات عالیه پیشوایان دینی ائمه طاهرین (ع) باز گو شده است .

۸۶-(الغدیر)، (فصول المهمه) تاءلیف ابن صباغ مالکی ، (ینابیع الموده) تاءلیف قندوزی حنفی ، (نظم دررالسمطین)، تاءلیف زرندی حنفی و.... رجوع شود به کتاب (خصال) شیخ صدوق ، (بحارالانوار) ج ۹ چاپ قدیم ، (مناقب آل ابیطالب)، (عبقات الانوار) (اعیان الشیعه) ج ۱ و ۲، (کفایة الموحدین) و (المراجعات)، (الحقایق)، روایاتی که در این کتب از پیغمبر اکرم درباره ائمه طاهرین نقل و در آن ها از ائمه نام برده شده بیشتر از مدارک اهل تسنن است ، و حتی آنان احادیث بسیاری به عنوان (اخبارالمهدی) درباره حضرت (ولی عصر) ذکر کرده اند و درباره (مهدی) -ع - کتابها نوشته اند.

۸۷-آغاز (نهج البلاغة).

۸۸-(الغدیر)، ج ۳، ص ۹۶.

۸۹-(الغدیر)، ج ۱، ص ط، (تاریخ) خطیب بغدادی ، ج ۴، ص ۴۱۰، (جلیة الاولیاء) حافظ ابونعیم اصفهانی ، ج ۱، ص ۸۶.

۹۰-به شرط آنکه در این بناها، چیزهایی آموخته شود؛ بیدارگر و موافق با تعالیم سازنده ائمه طاهرین (ع) نه خواب آور و مبتذل و به سود استعمار؛ چنانکه در مواردی چنین است .

۹۱-(۱۷۹۳-۱۸۸۱ Carlyle Thomas) (سیر حرکت در اروپا) ج ۳، ص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۹۲-(الابطال)، (محمد رسول الهدی و الرحمة)، ص ۲۸-۲۹.

۹۳-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۷۰.

۹۴-کتاب (الامام علی SOابیطالب) ص ۲۲۵، از چاپ اول و ۲۱۲ از چاپ سوم . (الغدیر)، ج ۳، ص ۱۰۳.

۹۵-(الغدیر)، ج ۷، ص ۱۹۱ - ۱۹۲ و ج ۹، ص ۳۸۷. (النص و الاجتهاد)، ص ۳۰ به بعد. (ریاحین الشریعه)، ج ۱، ص ۳۱۱ - ۳۴۳ و ج ۲، ص ۴۰ - ۵۴. و در این کتابها برخی از دانشمندان اهل تسنن که خطبه مسجد مدینه را نقل کرده اند از قبیل عبدالعزیز جوهری و حافظ مرزبانی و حافظ ابوموسی و مؤ لف (بلاغات النساء) و... ذکر شده اند.

۹۶-(قرارداد اجتماعی)، (صوت العدالة) و...

۹۷-(فاطمة الزهراء و الفاطمیون) ص ۶۱.

۹۸-(الغدیر)، ج ۱، ص ۱۵۹ - ۱۹۶.

۹۹-(الغدیر)، ج ۱، ص ۱۸۵.

۱۰۰-سوگند دادن .

۱۰۱-(الغدیر)، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۶.

۱۰۲-(الغدیر)، ج ۲، ص ۱۹۸.

۱۰۳-عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ، هر دو از شخصیتهای مشهور صدر اسلام ، و از بزرگان آل هاشم بودند.

۱۰۴-تابعان کسانی هستند که به حضور پیغمبر(ص) نرسیده ولی اصحاب پیغمبر را ملاقات کرده اند.

۱۰۵-(الغدیر)، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۱۰۶-به سندهای معتبر اهل تسنن ، روایات زیادی از پیغمبر اکرم (ص) رسیده است که محبت علی (ع) علامت ایمان و پاکزادگی و دشمنی وی نشانه نفاق و خلل زاد و رود است . (الغدیر)، ج ۳، ص ۲۵-۲۶ و ۱۸۲-۱۸۸ و ج ۴، ص ۳۲۱-۳۲۵.

۱۰۷-زندگی (شرافتمندانه)، زیر سایه شمشیرهاست . یا (الجنة تحتظلال السیوف) بهشت زیر سایه شمشیرهاست . در (نهج البلاغه) فیض الاسلام ،خطبه ۱۲۴) چنین آمده است : (الجنة تحت اطراف العوالی = بهشت در زیر پوشش نیزه هاقرار دارد.) یعنی جهاد در راه خدا. و از پیامبر اکرم (ص)

۱۰۸-به شرح (نهج البلاغه)، تاءلیف ابن ابی الحدید رجوع شود.

۱۰۹-جنگ احد، (اسدالغابة)، ج ۴، ص ۲۰، (الغدیر)، ج ۷، ص ۲۰۴.

۱۱۰-برای به دست آوردن حقایق تاریخ و اطلاع بر اصیلترین مطالب موجود در مورد ابوذر غفاری و مجاهدات وی ، به کتاب (الغدیر)، ج ۷، ص ۲۹۲-۳۸۶ رجوع کنید.

۱۱۱-(الغدیر)، ج ۹،ص ۳۶۲-۳۶۸.

۱۱۲-(وسائل) ج ۲، (منتهی الآمال) ج ۱، کتاب (میثم تمار).

۱۱۳-از سبزه زارهای اطراف دمشق (مراصدالاطلاع).

۱۱۴-(الغدیر)، ج ۱۱، ص ۴۵ - ۶۱.

۱۱۵-صبر تو، ای معاویه ، در مورد حجر بن عدی چه شد؟

۱۱۶-روزی که با تو، ای حجر، برای انتقام و دادخواهی بایستم بس دراز خواهد بود. (تاریخ اسلام) چاپ دوم ، ص ۱۷۷-۱۷۸. چاپ سوم ص ۱۸۹.

۱۱۷-از یاران حجر بود که در مرج عذراء شهید شد.

۱۱۸-(الغدیر)، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

۱۱۹-(الغدیر)، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۰.

۱۲۰-(الغدیر)، ج ۱، ص ۶۲ به بعد.

۱۲۱-در (الشافی فی الامامة).

۱۲۲-در (عبقات الانوار).

۱۲۳-(الغدیر)، ج ۱، ص ۲۹۵ به بعد.

۱۲۴-به (عبقات الانوار)، (الغدیر)، (المراجعات) مراجعه شود.

۱۲۵-ص ۷۷، (الغدیر)، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۳۱۱ - ۳۱۳.

۱۲۶-شرح حال این دانشمندان به طور اختصاصی و عمومی در کتب بسیاری آمده است ، که از جمله آنهاست : (الغدیر) - (الذریعه) - (اعیان الشیعه) - (لغت نامه علامه دهخدا) - (دائرة المعارف) فریدوجدی - (دائرة المعارف) بستانی - (دائرة المعارف اسلامی) - (دائرة المعارف) لاروس - (کامل) ابن اثیر - (معجم المطبوعات) - (معجم الادباء) - (معجم المؤ لفین) -

(تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی) - (تاریخ ادبیات) ذبیح الله صفا - (دانشمندان نامی اسلام) - (ریحانهٔ الادب) - (وفیات الاعیان) - (فوائد الرضویه) - (تاریخ الحکماء شهرزوری) - (تاریخ آداب اللغهٔ العربیه) - (مصادر الدراسهٔ الادبیه) - (الکنی و الالقاب) - (قاموس الاعلام) - (طبقات اعلام الشیعهٔ) - (آثار الشیعهٔ الامامیه) - (ریاض العلماء) - (روضات الجنات) - (تاءسیس الشیعهٔ لفنون الاسلام) - (کشف الظنون) - (شهداء الفضیلهٔ) - (راهنمای دانشوران) - (لسان المیزان) - (الدرجات الرفیعه) - (فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی) - (فهرست کتابخانه جامع الازهر).

۱۲۷-(تاریخ آداب اللغهٔ العربیه)، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۸.

۱۲۸-(۱۵۶۱ - ۱۶۲۶ Bacon.F م)، فیلسوف معروف انگلیسی .

۱۲۹-(لغت نامه) ج ۱، ص ۴۸۷، شرح حال ابوریحان ، ص ۸۱.

۱۳۰-(تاریخ آداب اللغهٔ) ج ۳، ص ۲۳۴-۲۳۵، نیز به کتاب (احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی)، تاءلیف استاد مدرس رضوی ، ص ۲۵-۳۳ رجوع شود.

۱۳۱-(لسان المیزان)، تاءلیف ابن حجز عسقلانی شافعی ج ۵، ص ۳۶۸ از چاپ حیدرآباد، (الکنی و الالقاب) ج ۳، ص ۱۷۱-۱۷۲ چاپ دوم ، (ریحانهٔ الادب) ج ۴، ص ۵۱-۶۱.

۱۳۲-(الکنی و الالقاب) ج ۲، ص ۳۶۲-۳۶۵، (حیاهٔ الشیخ الطوسی - زندگانی شیخ طوسی)، ریحانهٔ الادب ج ۲، ص ۳۹۹-۴۰۱.

۱۳۳-(الکنی و الالقاب) ج ۱، ص ۳۳۴.

۱۳۴-(الکنی و الالقاب) ج ۲، ص ۶۲-۶۳.

۱۳۵-(الغدیر)، ج ۳، ص ۵-۹ و ج ۶، صفحه ط - ی و ۳۷-۳۸، ج ۷، صفحه ح ، و (صوت العدالهٔ) ج ۵، ص ۱۲۱۰ و ۱۲۱۵ به بعد، و...

۱۳۶-مجله (دنیای علم)، شماره ۷، ص ۱۰.

۱۳۷-(دو چیز روح را به اعجاب می آورد، و هرچه اندیشه و تامل بیش کنی اعجاب و احترام نسبت به آن چیز همواره تازه و افزون می شود. یکی آسمان پر ستاره که بالای سر ما جا دارد، دیگر قانون اخلاقی که در دل ما نهاده شده است) کانت (Kant فیلسوف مشهور آلمانی ، ۱۷۲۴-۱۸۰۴ م) (سیر حکمت در اروپا)، ج ۲، ص ۲۱۵ - از چاپ اول .

۱۳۸ تا ۲۱۸

۱۳۸-(ای تکلیف ! اصلی که شایسته توست و از آن برخاسته ای کدام است ؟ ریشه نژاد ارجمند تو را کجا باید یافت ؟ که او با کمال مناعت از خویشاوندی با تمایلات یکسره گریزان است ، و ارزش حقیقی ، که مردم بتوانند به خود بدهند، شرط واجبش از همان اصل و ریشه بر می آید.) کانت ، (سیر حکمت در اروپا)، ج ۲، ص ۲۸۹، (تعاون الدین و العلم)، ج ۱، ص ۱۷۵، (ارتباط انسان - جهان)، ج ۱، ص ۶۷.

۱۳۹-(اصول کافی)، ج ۱، ص ۳۱، از چاپ سال ۱۳۳۴ شمسی .

۱۴۰-(مبانی فلسفه)، تاءلیف دکتر علی اکبر سیاسی ، ص ۳۲۲، چاپ دوم .

۱۴۱-(نهج البلاغه)، فیض الاسلام ، ص ۱۱۸۴، (حکمت ۲۱۰).

۱۴۲-(نهج البلاغه)، حکمت ۴۵۵.

۱۴۳-(غررالحکم)، ص ۲۲۰ (چاپ نجف)

۱۴۴-(غررالحکم)، ص ۱۷.

۱۴۵-(نهج البلاغه)، حکمت ۴.

۱۴۶-(نهج البلاغه)، حکمت ۸۹.

۱۴۷-(غررالحکم)، ص ۱۷.

۱۴۸-(نهج البلاغه)، ص ۹۲۹.

۱۴۹-به صفحه های ۱۱۹ تا ۱۳۳ رجوع شود.

۱۵۰-باید دانست که موضوع این رساله و امثال آن ، تحلیل و بیان مناقب است ، و در نوشتن و بیان مناقب خاندان رسول (ص) همه مذاهب اسلام - چنانکه در پیش اشاره کردیم - متفقند.

۱۵۱-مجله (الکتاب) سال هفتم ، شماره ۵، (الغدیر) ج ۳، صفحه ح .

۱۵۲-(الغدیر)، ج ۱، صفحه و.

۱۵۳-(نهج البلاغه) از خطبه ۱ و ۲.

۱۵۴-(سخنان علی از نهج البلاغه ۹ ص ۵۰۰، چاپ هفتم .

۱۵۵-(سخنان علی از نهج البلاغه)، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۱۵۶-اینشتاین فیزیکدان و ریاضیدان بزرگ معاصر می گوید: (مذهب من تکریم جوهر اعلای بی حد و انتهایی است که در هر جزئی ترین چیزی ، که ما با عقل ناچیز و ضعیف خود درک می کنیم ، تجلی می کند. آنچه من از خدا تصور می کنم همین علم یقین به وجود یک نیروی عاقله بالاتر از (خیال و قیاس و گمان و وهم) است که در دنیای بیرون از فهم ما مشهود است ... باید دانست که چیزی وجود دارد که ممکن نیست ما به کنه آن پی بریم و به صورت بالاترین کمالها و خیره کننده ترین جمالها تجلی می کند. حال آنکه استعدادها و حواس محدود ما جز به درک مقدماتی ترین و ساده ترین صور این کمال و جمال قادر نیستند. این دانش و این حس را باید در ایمان واقعی جستجو کرد.)

(جهان و اینشتاین ، ص ۱۲۵-۱۲۷).

۱۵۷-(نهج البلاغه)، از خطبه ۱۵۹.

۱۵۸-(نهج البلاغه) از خطبه ۹۰.

۱۵۹-نهج البلاغه از خطبه ۱۸۱

۱۶۰-به خطبه های ۱ و ۸۹ و ۹۰ و ۱۳۳ و ۱۵۴ و ۱۵۹ و ۱۶۲ و ۱۷۷ و ۱۸۱ و ۲۰۲ و ۲۲۷ و ۲۲۸ رجوع کنید.

۱۶۱-جملات بین ( ) از شاعر بزرگ آلمانی کلوپستوک Klo Cottlieb FriedrichPstock

(۱۸۰۳-۱۷۲۴ م) اقتباس شده است . (منتخبی از زیباترین شاهکارهای شعر جهان) ص ۱۷۵-۱۷۶.

۱۶۲-از (سخنان علی) ص ۱۴-۱۵.

۱۶۳-(نهج البلاغه)، از خطبه ۱.

۱۶۴-(سخنان علی)، ص ۱۰-۱۱، و ۲۶۹ و ۲۷۶، چاپ هفتم .

۱۶۵-(نهج البلاغه)، از خطبه ۱۸۹.

۱۶۶-(نهج البلاغه)، از خطبه ۲۳۹ و ۱۵۳ و ۲.

۱۶۷-از مرحوم عبدالعلی نگارنده (م : ۱۳۴۶ ش)، سرپرست (انجمن ادبی فردوسی) - مشهد.

۱۶۸-تقریبا یک کیلوگرم .

۱۶۹-از (سخنان علی) ص ۳۸-۴۰.

۱۷۰-(سخنان علی ص ۹۰-۹۲.

۱۷۱-(نهج البلاغه) از خطبه ۸۷.

۱۷۲-از (سخنان علی) ص ۱۵۲-۱۵۴.

۱۷۳-(اخلاق شریعتی) - تالیف استاد محمد تقی شریعتی ، ص ۲۸، چاپ هفتم

۱۷۴-(در شبهای صاف می توان بدون کمک دوربین ، قریب پنج هزار ستاره در آسمان تشخیص داد. ولی با یک تلسکوپ کوچک بیش از دو میلیون و با تلسکوپ بزرگ ماونت پالمار (Palemar Mount) که در کالیفرنیای آمریکاست ، میلیاردها ستاره را می توان دید. فاصله بین این چند میلیارد پولکهای درخشنده آسمان به قدری زیاد است که می توان آن ها را به چراغ کشتیهایی تشبیه نمود، که به فاصله چند میلیون کیلومتر دور از هم در روی یک دریای خالی بدرخشند. با این همه این ستاره ها را نیز می توان همسایه های نزدیکی دانست که فواصل آنها نسبت به مقیاس عالم در حکم چند سانتیمتری بیش نیست . چه در سالهای اخیر که ابعاد بهت آور عالم ، و ساختمان معضل و پیچیده آن ، تا حدی کشف شده چنین معلوم شده است که منظومه شمسی خود واحد بی نهایت کوچکی است واقع در حاشیه خارجی مجموعه عظیم ستاره هایی که کهکشان محلی ما را تشکیل می دهند و به نوبه خود این کهکشان ، که چند سال قبل تصور می رفت شامل تمام عالم باشد، خود یکی از کهکشانهای متعددی است که در فضا پراکنده اند و به وسیله نیروی جاذبه با هم مربوطند و به دور هم چرخ می زنند.

با این وصف دلیل یاس و وحشت منجم امروزی که موفق به دیدن فاصله دو میلیارد سال نوری یعنی : ۲۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر شده این نیست که هنوز دید او به حدود عالم نرسیده بلکه از این جهت است که نمی تواند اسرار اعماق فضا را به وسیله قوانین فیزیک عادی که در روی کره زمین غیر قابل انکارند بیان کند. چه وقتی می خواهد طریقه های اندازه گیری زمینی خود را در فضای لایتناهی به کار برد به طور وضوح با شکست روبرو می شود و در اینکه بتواند با اصول هندسه معمولی و فهم اشکال که ساخته و پرداخته حواس ناقص و محدود بشر است خواص عالمی را که شاید حدودی نداشته باشد بفهمد، تردید پیدا می کند.

منجمی که نگاه خود را متوجه فضا می سازد با فکر بی نهایت بودن زمان و مکان مواجه می شود ولی علم و خیال هر دو اینجا بر لب پرتگاه ظلمت رسیده و چاره ای ندارد جز اینکه این کلمات شیلر (Schiller) را با خود زمزمه کند: (عالم یعنی یک اندیشه خداوند) (God of thought a is Universe The)

از مقاله (عالم پر ستاره) نوشته Barnett lincoln

مجله (یغما)، شماره های ۹۷-۱۰۱

۱۷۵-از خطبه ۱۵۵.

۱۷۶-از خطبه ۱۶۶.

۱۷۷-به خطبه هایی که در پانوشت صفحه ۲۱۳ اشاره کردیم ، رجوع شود.

۱۷۸-به کتاب (نظری به طبیعت و اسرار آن)، فصلهای (آشیان پرندگان) و (پرستوها هنگام پائیز به کجا می روند؟) و ... رجوع شود.

۱۷۹-در اینجا امام به بافت بدن مورچه اشاره می کند که خود از مباحث مهمی است که مورد توجه مورچه شناسان قرار گرفته است ، مترلینگ می گوید: (... تمام عضلات بدن مورچه حتی روده های او... مثل مفتولهایی کابل زیرزمینی که یک صد رشته آن به هم پیچیده شده و کابل محکمی به وجود آورده ، همین طور پیچیده و محکم است و معده این جانور طوری قوی است که تمام غذاها را جذب می کند ... در بدن مورچه جز عضلات و اعصابی که مثل رشته های (کابل) به هم پیچیده شده چیزی

وجود ندارد.)

(زندگی مورچگان)، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۱۸۰-(لرد اوی بوری) یکی از صـداها عـالم با شـهامت و غواصان اقیانوس مورچه شناسـی است . او می گویـد: (پس از پانزده سال دقت دانستم که مورچگان خاموشند، و افکار را به وسیله امواج الکتریکی از شاخهای خود به دیگران می دهند و می گیرند. و هم ده سـال دیگر زحمت کشـیدم تـا اسـبابی سـاختم کهماننـد شاخک مورچه آن امواج را ضـبط می کنـد. اما ضـبط امواج بـدون فهم مقصود، کاری عبث بود، تا سالهای دیگر وقت صرف کردم ، و هر موجی را با عملی وفق دادم و قاموس خاصی ترکیب نمودم ...)

(آئینه حجازی)، ص ۱۱۰، چاپ ششم .

۱۸۱-(نهج البلاغه)، از خطبه ۲۲۷.

۱۸۲-عموزاده پیامبر(ص).

۱۸۳-عموی پیامبر(ص).

۱۸۴-عموزاده پیامبر(ص) و برادر حضرت علی (ع).

۱۸۵-مقصود، خود امام است .

۱۸۶-(نهج البلاغه)، از نامه ۹.

۱۸۷-این عهدنامه که سـرراه مالک نوشـته است ، با منشورات حقوقی ملل به وسیله دانشمندانی چند مقایسه گشته و اهمیت و برتری آن تشریح شده است .

مالک اشتر از شخصـیتهای برجسـته و دانشمند و عناصر پاک و شایسته صدر اسلام بود که پیامبر گرامی او را می ستود و درباره اش سفارش می کرد. او پس از به وجود آوردن تاریخ پر افتخار خویش (به وسیله فراوان خود در راه پایداری توحید و قرآن و گراییدن به پیشـوای معین در غـدیر، و چنـگ زدن به دامـان ولاـی امیرالمـؤ منین) به دسـیسه معـاویه مسـموم گشت ، و این فرمانـده نیرومند پرهیزگار از سپاه اسلام گرفته شد. برای شناختن شخصیت وی و چگونگی شهادتش ، به کتاب (الغدیر)، ج ۹، ص ۳۷-۴۱ و ج ۱۱، ص ۶۱-۶۳ رجوع شود.

۱۸۸-(سخنان علی) ص ۱۹۰-۲۳۵، (نهج البلاغه) عهدنامه ۵۳، شرح شیخ محمد عبده مصری ص ۸۹-۱۱۹، جزء ۲.

۱۸۹-حاشیه شفا - پایان الاهیات ، نقل از (معراج نامه)، تالیف ابن سینا.

۱۹۰-از (تجریدالاعتقاد) - مبحث پنجم ، به تلخیص .

۱۹۱-از آغاز (نهج البلاغه)

۱۹۲-(تاءسیس الشیعه)، ص ۱۵۰

۱۹۳-(الغدیر)، ج ۱۱، ص ۲۴۸-۲۴۹.

۱۹۴-(المراجعات) ص ۲۸۱، از چاپ سوم ، و از ترجمه فارسی ، (مناظرات) ص ۲۲۱

۱۹۵-(زندگانی امیرالمومنین (ع)) ص ۵.

۱۹۶-(القصائد السبع العلویات) ص ۴۳-۴۴ از چاپ بیروت .

۱۹۷-(تفسیر) فخر رازی ، ج ۱، ص ۱۱۱، (الغدیر)، ج ۳، ص ۱۷۹.

۱۹۸-(الغدیر)، ج ۴، ص ۳۸۵.

۱۹۹-از مقدمه شرح (نهج البلاغه) تاءلیف عبده ، به تلخیص .

۲۰۰-(دائرة المعارف)، ج ۶.

۲۰۱-(ما هو نهج البلاغه ؟)، تاءلیف علامه شهیر سیدهبهٔ الدین شهرستانی ، ص ۵.

۲۰۲-(عبقریهٔ الامام) ص ۳.

۲۰۳-تقریظ (الغدیر)، ج ۶.

۲۰۴-(دیوان ابی العلاء) از شرح (التنویر علی سقط الزند) ص ۹۳، چاپ قاهره .

۲۰۵-(زندگانی امیرالمؤ منین) ص ۴، از چاپ سوم ، (مبداء اعلی) ص ۱۶۱.

۲۰۶-(۱۷ رمضان) ص ۱۱۶.

۲۰۷-حدیث قلم و دوات خواستن پیامبر اکرم راگروهی از دانشمندان اهل تسنن نیز نقل کرده اند. به کتاب (المراجعات) و (مناظرات) رجوع شود.

۲۰۸-Maland Louis .p ,xi vol ,Completes .Oeuvers

۲۰۹-(صوت العدالهٔ)، ج ۵، ص ۱۲۲۹.

۲۱۰-(صورت العدالهٔ) ج ۵، ۱۲۲۲.

۲۱۱-(دیوان شهریار)، ج ۳، ص ۱۵.

۲۱۲-از کتاب (اسلام در ایران) - فصل اول .

۲۱۳-(علی و نبوه)، ص ۱۵۸-۱۵۹، چاپ مصر.

۲۱۴-(صوت العدالهٔ) ج ۵ ص ۱۲۲۴.

۲۱۵-(صوت العدالهٔ)، ج ۱، ص ۲۱، چاپ بیروت ، مطبعهٔ الجهاد.

۲۱۶-(ماهو نهج البلاغه ؟) ص ۳.

۲۱۷-(ماهو نهج البلاغه) ص ۴.

۲۱۸-شعری را که به آن اشاره می کند، شاهکاری است در ادبیات مذهبی عرب ، و شامل ۷۳ مدیحه و ۲۳۰ بیت است . این شعر احساس و شوری در زبان عرب و دنیای اسلام به وجود آورد و مورد تحسین و تفریظ دانشمندان عرب قرار گرفت ... به کتاب (امام علی مجاهد بزرگ) ص ۵۶-۶۳ رجوع شود.

پیمانه‌ای از غدیر: شامل خطبه الغدیر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم با ترجمه منظوم استاد صغیر اصفهانی...

مشخصات کتاب

سرشناسه: مهرپرور، علیرضا، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: پیمانه‌ای از غدیر: شامل خطبه الغدیر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم با ترجمه منظوم استاد صغیر اصفهانی / ... به‌اهتمام علیرضا مهرپرور

مشخصات نشر: تهران: حر، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۳۵۹

شابک: ۹۶۴-۶۸۸۵-۲۵-X۱۳۵۰۰ریال؛ ۹۶۴-۶۸۸۵-۲۵-X۱۳۵۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع: غدیر خم -- شعر

موضوع: شعر فارسی -- مجموعه‌ها

موضوع: شعر مذهبی -- مجموعه‌ها

موضوع: غدیر خم، خطبه

رده بندی کنگره: PIR۴۰۵۳/غ۴م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی: ۱فا۸/۰۰۸۳۱

شماره کتابشناسی ملی: م۸۰-۲۷۷۳۲

اهداء

این مجموعه را به پیشگاه مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین وصیّ بحقّ و جانشین بلافصل آن حضرت یعنی مولا امیرالمؤمنین حضرت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام و اولین شهیده‌ی راه ولایت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و اولاد طیّبین و طاهرینشان مخصوصاً بقیهٔ‌اللَّه الاعظم حضرت حجهٔ بن الحسن المهدی عجل‌اللَّه تعالی فرجه الشریف و تمام کسانی که عمر خود را در راه دفاع از حریم ولایت و امامت و بزرگداشت غدیر سپری نمودند به ویژه علّامه ملّا محمّدباقر مجلسی، علّامه حاج شیخ عبدالحسین امینی و آیهٔ‌اللَّه آقای حاج سیّد احمد فقیه امامی اهدا می‌نمایم.

[صفحه ۱۳]

مقدمه مؤلف

اشاره

مهمترین و سرنوشت‌سازترین واقعه تاریخی جهان برای انسان‌ها اظهار ولایت حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌اللَّه علیه بوده است و اهمیّت آن از اینجا معلوم می‌شود چنان که در روایات آمده است همه پیامبران الهی برای آن مبعوث شده‌اند. (کتاب: الامام علی بن ابی‌طالب علیه‌السَّلام عنوان صحیفهٔ المؤمن ص ۳۷۳) این روایت را نظیری نیشابوری خیلی زیبا سروده است:

مبعوث بر ولایت او بود هر نبی

سرّ علی (ع) به هیچ پیمبر نهان نبود

که به این واسطه اسلام کامل گشته و خداوند متعال بر بندگانش اتمام نعمت نمود. (آیه ۳ سوره مائده)

و لذا حضرات معصومین علیهم‌السلام آن روزی را که این واقعه مهم در آن اتفاق افتاد عیداللَّه‌الاکبر نام نهادند و هم چنین پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم صلوات اللَّه اهتمام زیادی به زنده نگاه داشتن این واقعه کرده و دیگران را نیز تشویق می‌نمودند بلکه آن را از وظائف هر مسلمانی قرار دادند. بر همگان معلوم است که یکی از راههای زنده نگهداشتن وقایع مهمّ تاریخی نقل آن به صورت شعر می‌باشد زیرا در اذهان و نفوس انسان‌ها اثر به‌سزائی دارد، لذا از همان روز هیجده ذی الحجه سال دهم هجرت که به نام غدیر خم بود، بعد از خطبه عجیب و مهمّ پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم حسّان بن ثابت این واقعه را به صورت شعر سروده و به محضر مبارک حضرتش عرضه داشت و آن بزرگوار فرمودند تا مادامی که برای ما شعر می‌گوئی روح القدس تو را یاری

[صفحه ۱۴]

خواهد کرد و به این واسطه از کار او تجلیل کرده و آیندگان را ترغیب و تشویق نمودند، به همین خاطر شعراء در طول تاریخ از این سنّت حسنه پیروی کرده و در وصف این واقعه مهمّ اشعار فراوانی سروده‌اند و به این وسیله نسبت به شاه ولایت حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّٰه علیه اظهار ارادت و در حدّ خویش انجام وظیفه نمودند. و اینجانب وظیفه خود را چنین تشخیص دادم که در حدّ توان مقدار کمی از بهترین اشعاری را که به زبان پارسی سروده شده جمع‌آوری نموده و در دسترس علاقه‌مندان به ساحت مقدّس علوی (ع) قرار دهم باشد که ما هم از جرعه‌نوشان خم غدیر محسوب شویم و لذا این مجموعه را پیمانه‌ای از غدیر نام نهادم که شامل خطبهٔ الغدیر پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم با ترجمه فارسی آن که توسط مرحوم استاد صغیر اصفهانی به نظم آمده است و ۱۱۰ قصیده و رباعی و سرود در رابطه با عید غدیر خم می‌باشد و این مجموعه با نام و یاد احیاء کننده غدیر در قرن اخیر یعنی عالم کم نظیر صاحب کتاب شریف الغدیر مرحوم آیهٔ‌اللّٰه علّامه حاج شیخ عبدالحسین امینی (ره) پایان می‌پذیرد و به اولین شهیده‌ی راه غدیر یعنی حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام اللّٰه علیها و آخرین ذخیره‌ی الهی و تحقق بخشنده به اهداف غدیر حضرت بقیهٔ‌اللّٰه الاعظم عجل‌اللّٰه تعالی فرجه‌الشریف اهدا می‌گردد، امید است با بزرگواری خودشان آن را قبول فرمایند.

تقدیر و تشکر

در پایان خدای متعال را بر این موهبت که به‌این بنده فرمود شاکرم. همچنین امیرمؤمنان را به خاطر این مرحمت سپاسگزارم. ضمناً وظیفه‌ی خود می‌دانم از کلیه اساتید و بزرگانی که به هر نوعی اظهار لطف و محبّت نمودند و یا حقیر را تشویق فرمودند مخصوصاً استاد آقای حاج محمّد علی صاعد اصفهانی و عزیزانی که برای چاپ و نشر این مجموعه زحماتی را متحمّل شده‌اند تشکّر و قدردانی بنمایم.

علیرضا مهرپرور

ربیع الاول ۱۴۲۲ قمری

خرداد ماه ۱۳۸۰ شمسی

[صفحه ۱۷]

خطبهٔ الغدیر پیامبر اکرم

مقدمه منظومه استاد صغیر اصفهانی بر خطبهٔ الغدیر

به نام خداوند لوح و قلم

فرستنده‌ی انبیاء بر امم

به هست آور هر چه بالا و پست

که او را نشان می‌دهد هرچه هست

بگیرم به کف خامه‌ی مشکبار

کنم مشک بر مغز عالم نثار

بریزم به جام صغیر و کبیر

می‌روح پرور ز خمّ غدیر

در اینجا نه مقصود من شاعریست

بل اظهار اعجاز پیغمبریست
همی خواهم آن خطبه‌ی جانفزا
که هست از لب خاتم الأنبیاء
کلامی که یکسر همه انس و جان
ندارند قدرت به اتیان آن
بیانی که تبلیغ خیرالأنام
از آن گشت اکمل بدان شد تمام
نهم خلق را جمله در دسترس
که خلق جهان راست این خطبه بس
گر انصاف باشد ره خیر و شرّ
در این خطبه پیداست بهر بشر
بشر برده پی بر حقایق بسی
نموده است کشف دقایق بسی
جهان را سراسر ز بالا و پست
نهاده است پای و فکنده دست
ولی با چنین هوش و تدبیر و رای
به بازی گرفته است دین خدای
به هر چیز آگه ز حق غافل است
نه بر مبدء و مرجعی قائل است
نگوید به گیتی چرا آمدم
کجا می‌روم از کجا آمدم
نداند بشر باید از زندگی
به دست آورد حاصل بندگی
نداند که در بندگی آن غوی
ز پیغمبری بایدش پیروی
نداند جز اسلام دین دگر
نباشد پسندیده دادگر
نداند که از قاف کس تا بقاف
نباشد ز شرع محمّد (ص) معاف
نداند که با بعثت عقل کلّ
تمامی پذیرفت شرع رسل
نداند که اسلام دین خدا است
محمّد به نوع بشر رهنما است

[صفحه ۱۸]

نداند سه ره تا بخمّ غدیر

چه فرمان رسیدش ز حیّ قدیر

نداند چنین خطبه فاش و جلی

فرو خوانده احمد بشأن علی

نداند که دین را چو بی‌اعتنا است

به دارین مشمول قهر خدا است

نگویم نداند که داند تمام

ندانسته بگرفته تمّ الکلام

کنون من ز گفتار گشتم خموش

به قول رسول خدا دار گوش

خطبهٔ الغدیر پیامبر اکرم

(۱) اَلْحَمدُ لِلَّهِ الَّذی عَلا فی تَوَحُّدِهِ وَ دَنی فی تَفَرُّدِهِ

(۲) وَ جَلَّ فی سُلطانِهِ وَ عَظُمَ فی اَرْکانِهِ

(۳) وَ اَحاطَ بِکُلِ شَیئٍ وَ هُوَ فی مَکانِهِ

(۴) وَ قَهَرَ جَمیعَ الْخَلقِ بِقُدرَتِهِ وَ بُرْهانِهِ

(۵) مَجیداً لَمْ یَزَلْ مَحْمُوداً لا یَزالُ

(۶) بارِئُ الْمَسمُوکاتِ وَ داحِی الْمَدحُوّاتِ

(۷) وَ جَبّارُ الْاَرَضینَ وَالسَّمواتِ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِکَةِ وَالرُّوحُ

(۸) مُفَضِّلٌ عَلی جَمیع مَنْ یَراهُ

(۹) مُتَطَوِّلٌ عَلی مَنْ اَدْناهُ

(۱۰) یَلْحَظُ کُلَّ عَیْنٍ وَ الْعُیُونُ لا تَراهُ

(۱۱) کَریمٌ حَلیمٌ ذُو أناةٍ

(۱۲) قَدْ وَسِعَ کُلَّ شَیئٍ بِرَحْمَتِهِ وَ مَنَّ عَلَیْهِم بِنِعْمَتِهِ

(۱۳) لا یُعَجِّلُ بِانْتِقامِهِ وَ لایُبادِرُ اِلَیْهِمْ بِمَااستَحَقُّوا مِنْ عَذابِهِ

(۱۴) قَدْ فَهِمَ السَّرائِرَ وَ عَلِمَ الضَّمائِرَ

(۱۵) وَ لَمْ یَخْفَ عَلَیْهِ الْمَکْنُوناتُ وَ لَااشْتَبَهَتْ عَلَیْهِ الْخَفِیّاتُ

(۱۶) لَهُ الْإِحاطَةُ بِکُلِّ شَیْءٍ وَالْغَلَبَةُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَ الْقُوَّةُ فی کُلِّ شَیءٍ وَالْقُدرَةُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ

(۱۷) لَیْسَ مِثْلَهُ شَیْءٌ وَ هُوَ مُنْشِئُ الشَّیْءِ حینَ لا شَیٰ

(۱۸) دائِمٌ قائِمٌ بِالْقِسطِ لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ

(۱۹) الْعَزیزُ الْحَکیمُ

[صفحه ۱۹]

(۲۰) جَلَّ عَنْ اَنْ تُدْرِکَهُ الْأَبصارَ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبصارُ

(۲۱) وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ لا یَلْحَقُ اَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعایَنَةٍ

(۲۲) وَ لایَجِدُ اَحَدٌ کَیْفَ هُوَ مِن سِرٍّ وَ عَلانِیَةٍ اِلاَّ بما دَلَّ عَزّ وَ جَلَّ عَلی نَفسِهِ

(۲۳) وَ اَشْهَدُ بِاَنهُ اللَّهُ الَّذی مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ

(۲۴) وَالَّذی یَغْشی الْأَبَدَ نُورُهُ

(۲۵) وَالَّذی یُنْفِذُ اَمْرُهُ بِلا مُشاوَرَةِ مُشیرٍ

(۲۶) وَ لا مَعَهُ شَریکٌ فی تَقْدیرِهِ وَ لاتَفاوُتَ فی تَدْبیرِهِ

(۲۷) صَوَّرَ ما اَبْدَعَ عَلی غَیْرِ مِثالٍ

(۲۸) وَ خَلَقَ ما خَلَقَ بِلا مَعونَةٍ مِنْ اَحَدٍ

(۲۹) وَ لا تَکَلُّفٍ وَ لَااحْتِیالٍ

(۳۰) اَنْشَأَها فَکانَتْ وَ بَرَاَها فَبانَتْ

(۳۱) فَهُوَ اللَّهُ الَّذی لا اِلهَ اِلاَّ هُو الْمُتْقِنُ الصَّنْعَةِ الْحَسَنُ الصَّنیعَةِ

(۳۲) الْعَدْلُ الَّذی لا یَجُورُ وَالْأَکْرَمُ الَّذی تَرْجِعُ اِلَیْهِ الْأُمُورُ

(۳۳) وَ اَشْهَدُ اَنَّهُ الَّذی تواضَعَ کُلُّ شَیٍٔ لِقُدْرَتِهِ

(۳۴) وَ خَضَعَ کُلُّ شَیٍٔ لِهَیْبَتِهِ

(۳۵) مالِکُ الْأَمْلاکِ وَ مُفَلِّکُ الْأَفْلاکِ

(۳۶) وَ مُسَخِّرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمّیً

(۳۷) یُکَوِّرُ اللَّیلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ یَطْلُبُهُ حَثیثاً

(۳۸) قاصِمُ کُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَ مُهْلِکُ کُلِّ شَیطانٍ مَریدٍ

(۳۹) لَمْ یَکُنْ مَعَهُ ضِدٌّ وَ لانِدٌّ

(۴۰) اَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ

(۴۱) اِلهٌ واحِدٌ وَ رَبٌّ ماجِدٌ

(۴۲) یَشاءُ فَیُمْضی وَ یُریدُ فَیَقْضی

(۴۳) وَ یَعْلَمُ فَیُحْصی وَ یُمیتُ وَ یُحْیی

(۴۴) وَ یُفْقِرُ وَ یُغْنی وَ یُضْحِکُ وَ یُبْکی

[صفحه ۲۰]

(۴۵) وَ یُدْنی وَ یَقْصی وَ یَمْنَعُ وَ یُعْطی

(۴۶) لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ

(۴۷) بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیٍٔ قَدیرٌ

(۴۸) یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ

(۴۹) لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ الْعَزیزُ الْغَفّارُ

(۵۰) مُجیبُ الدُّعاءِ وَ مُجْزِلُ الْعَطاءِ

(۵۱) مُحْصِی الْأَنْفاسِ وَ رَبُّ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ

(۵۲) لا يَشكَلُ عَلَيْهِ شَئٌ وَ لايُضْجِرُهُ صُراخُ الْمُستَصرِخينَ

(۵۳) وَ لايُبْرِمُهُ اِلْحاحُ الْمُلِحّينَ الْعاصِمُ للصّالِحينَ

(۵۴) وَالْمُوَفِّقُ لِلْمُفْلِحينَ وَ مَوْلَى الْعالَمينَ

(۵۵) الَّذِى اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ خَلْقٍ اَنْ يَشْكُرَهُ وَ يَحْمَدَهُ عَلَى السَّراءِ وَالضَّراءِ وَ الشِّدَّةِ وَ الرَّخاءِ

(۵۶) وَ اوُمِنُ بِهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ

(۵۷) اَسْمَعُ اَمْرَهُ وَ اُطيعُ

(۵۸) وَ اُبادِرُ اِلى كُلِّ ما يَرْضاهُ

(۵۹) وَ اَسْتَسْلِمُ لِقَضائِهِ رَغْبَةً فى طاعَتِه وَ خَوْفاً مِنْ عُقُوبَتِهِ

(۶۰) لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذى لا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ وَ لا يُخافُ جورُهُ

(۶۱) اُقِرُّ لَهُ عَلى نَفْسى بِالْعُبُودِيَّةِ وَ اَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ

(۶۲) وَ اُؤَدّى ما اَوْحى اِلَيَّ حَذَراً اَنْ لا اَفْعَلَ فَتَحِلَّ بى مِنْهُ قارِعَةٌ لا يَدْفَعُها اَحَدٌ

(۶۳) وَ اِنْ عَظُمَتْ حيلَتُهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ لِاَنَّهُ قَدْ اَعْلَمَنى اَنّى اِنْ لَمْ اُبَلِّغْ ما اَنْزَلَ اِلَيَّ فَما بَلَّغتُ رِسالَتَهُ

(۶۴) فَقَدْ ضَمِنَ لى تَبارَكَ وَ تَعالى الْعِصْمَةَ

(۶۵) وَ هُوَ اللَّهُ الْكافِى الْكَريمُ فَاَوْحى اِلَيَّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم يا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فى عَلِيٍّ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ» [۱].

[صفحه ۲۱]

(۶۶) مَعاشِرَ النّاسِ ما قَصَّرْتُ فى تَبليغِ ما اَنْزَلَهُ اِلَيَّ وَ اَنَا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ هذِهِ الْآيَةِ اِنَّ جِبْرَئيلَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ هَبَطَ اِلَيَّ مِراراً ثَلاثاً يَاْمُرُنى عَنِ السَّلامِ رَبّى وَ هُوَ السَّلامُ اَنْ اَقُومَ فى هذاَ الْمَشْهَدِ

(۶۷) فَاُعْلِمَ كُلَّ اَبْيَضٍ وَ اَسْوَدٍ اَنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبيطالِبٍ اَخى وَ وَصِيّى وَ خَليفَتى وَالْاٍمامُ مِنْ بَعْدى اَلَّذى مَحَلُّهُ مِنّى مَحَلُّ هرُونَ مِنْ مُوسى اِلاَّ اَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدى

(۶۸) وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ قَدْ اَنْزَلَ اللَّهُ تَبارَكَ وَ تَعالى عَلَيَّ بِذلِكَ آيَةً مِنْ كِتابِهِ «اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذينَ امَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» [۲].

(۶۹) وَ عَلِيّ بْنُ اَبيطالِبٍ اَقامَ الصَّلوةَ وَ اتَى الزَّكوةَ وَ هُوَ راكِعٌ يُريدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فى كُلِّ حالٍ

(۷۰) وَ سَاَلْتُ جِبْرَئيلَ عَلَيْهِ‌السَّلامُ أنْ يَسْتَعْفِىَ لى عَنْ تَبْليغِ ذلِكَ اِلَيْكُمْ اَيُّهَا النّاسُ لِعِلْمى بِقِلَّةِ الْمُتَّقينَ وَ كَثْرَةِ الْمُنافِقينَ وَ اِدْغالِ الْآثِمينَ وَ حِيَلِ الْمُسْتَهْزِئينَ بِالْإِسلامِ الَّذينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فى كِتابِهِ بِاَنَّهُم يَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فى قُلُوبِهِمْ وَ يَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظيمٌ وَ كَثْرَةُ اَذاهُمْ لى غَيْرُ مَرَّةٍ حَتّى سَمُّونى اُذُناً وَ زَعَمُوا اَنّى كَذلِكَ لِكَثْرَةِ مُلازَمَتِهِ اِيّاىَ وَ اِقْبالى عَلَيْهِ حَتّى اَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فى ذلِكَ وَ «مِنْهُمُ الَّذينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ» [۳] قُلْ اُذُنُ عَلِيٍّ الَّذينَ يَزْعُمُونَ اَنَّهُ اُذُنُ «خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنينَ» [۴] وَ لَوْ شِئْتُ اَنْ اُسَمِيَّ بِأَسْمائِهِمْ لَسَمَّيْتُ وَ اَنْ اُومِئَ اِلَيْهِمْ بَاَعْيانِهِمْ لَاَوْمَيْتُ وَ اَنْ اَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَلْتُ وَ لكِنّى وَاللَّهِ فى اُمُورِهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ وَ كُلُّ ذلِكَ لا يُرْضِى اللَّهَ مِنّى اِلاَّ اَنْ اُبَلِّغَ ما اَنْزَلَ اِلَيَّ ثُمَّ تَلا عليه‌السَّلامُ «يا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» [۵] فى عَلِيٍّ «وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ» [۶].

[صفحه ۲۲]

(۷۱) فَاعْلَمُوا مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيّاً وَ اِماماً مُفْتَرَضاً طاعَتُهُ عَلَى الْمُهاجِرينَ وَ الْأَنْصارِ وَ عَلَى التّابِعينَ لَهُمْ بِاِحْسانٍ وَ عَلَى الْبادى وَ الْحاضِرِ وَ عَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَ الْعَرَبِيِّ وَ الْحُرِّ وَ الْمَملوكِ وَ الصَّغيرِ وَ الْكَبيرِ وَ عَلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ عَلى كُلِّ مُوَحِّدٍ ماضٍ

حُکْمُهُ جایِزٌ قَوْلُهُ نافِذٌ اَمْرُهُ مَلْعُونٌ مَنْ خالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ مَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ غَفَرَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ اَطاعَ لَهُ

(۷۲) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُ اخِرُ مَقامِ اَقُومُهُ فی هذَا الْمَشْهَدِ فَاسْمَعُوا وَ اَطیعُوا وَ انْقادُوا لِاَمْرِ رَبِّکُمْ

(۷۳) فَاِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ رَبُّکُمْ وَ وَلِیُّکُمْ وَ اِلهُکُمْ ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ مُحَمَّدٌ وَلِیُّکُمْ وَالْقائِمُ الْمُخاطِبُ لَکُمْ ثُمَّ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَلِیُّکُمْ وَ اِمامُکُمْ بِاَمْرِاللَّهِ رَبِّکُمْ ثُمَّ الْاِمامَةُ فی ذُرِّیَّتی مِنْ وُلْدِهِ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ یَوْمَ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا حَلالَ اِلاّ ما اَحَلَّهُ اللَّهُ وَ لا حَرامَ اِلاّ ما حَرَّمَهُ اللَّهُ عَرَّفَنِی الْحَلالَ وَ الْحَرامَ وَ اَنَا أَفْضَیْتُ بِما عَلَّمَنی رَبّی مِنْ کِتابِهِ وَ حَلالِهِ وَ حَرامِهِ اِلَیْهِ

(۷۴) مَعاشِرَ النّاسِ ما مِنْ عِلْمٍ اِلاّ وَ قَدْ اَحْصاهُ اللَّهُ فِیَّ وَ کُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُهُ فَقَدْ اَحْصَیْتُهُ فی عَلِیٍّ اِمامِ الْمُتَّقینَ ما مِنْ عِلْمٍ اِلاّ وَ قَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِیّاً وَ هُوَ الْاِمامُ الْمُبینُ

(۷۵) مَعاشِرَ النّاسِ لا تَضِلُّوا عَنْهُ وَ لاتَنْفِرُوا مِنْهُ وَ لاتَسْتَنْکِفُوا مِنْ وِلایَتِهِ فَهُوَ الَّذی یَهْدی اِلَی الحَقِّ وَ یَعْمَلُ بِهِ وَ یُزْهِقُ الْباطِلَ وَ یَنْهی عَنْهُ وَ لاتَأْخُذُهُ فِی اللَّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ ثُمَّ اِنَّهُ اَوَّلُ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الَّذی فَدی رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَ الَّذی کانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لااَحَدَ یَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجالِ غَیْرُهُ

(۷۶) مَعاشِرِ النّاسِ فَضِّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللَّهُ وَ اقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ

(۷۷) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُ اِمامٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَنْ یَتُوبَ اللَّهُ عَلی اَحَدٍ اَنْکَرَ وِلایَتَهُ وَ لَنْ یَغفِرَ اللَّهُ لَهُ حَتْماً عَلَی اللَّهِ اَنْ یَفْعَلَ ذلِکَ بِمَنْ خالَفَ اَمْرَهُ فیهِ وَ اَنْ یُعَذِّبَهُ عَذاباً نُکراً اَبَدَ الْآبادِ وَ دَهْرَ الدُّهُورِ فَاحْذَرُوا اَنْ تُخالِفُوهُ فَتَصْلُوا ناراً وَ قُودُ هَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ اُعِدَّتْ لِلْکافِرینَ

[صفحه ۲۳]

(۷۸) أَیُّهَا النّاسُ بی وَ اللَّهِ بَشَّرَ الْأَوَّلُونَ مِنَ النَّبِیّینَ وَ الْمُرْسَلینَ وَ اَنَا خاتِمُ الْأَنْبیاءِ وَ الْمُرسَلینَ وَ الْحُجَّةُ عَلی جَمیعِ الْمَخْلُوقینَ مِنْ اَهْلِ السَّمواتِ وَ الْأَرَضینَ فَمَنْ شَکَّ فی ذلِکَ فَهُوَ کافِرٌ کُفْرَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی وَ مَنْ شَکَّ فی شَیْءٍ مِنْ قَوْلی هذا فَقَدْ شَکَّ فِی الْکُلِّ مِنْهُ وَ الشّاکُّ فِی الْکُلِّ فَلَهُ النّارُ

(۷۹) مَعاشِرَ النّاسِ حَبانِیَ اللَّهُ بِهذِهِ الْفَضیلَةِ مَنّاً مِنْهُ عَلَیَّ وَ اِحْساناً مِنْهُ اِلَیَّ وَ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ لَهُ الْحَمْدُ مِنّی اَبَدَ الْأبِدینَ وَ دَهْرَ الدّاهِرینَ عَلی کُلِّ حالٍ

(۸۰) مَعاشِرَ النّاسِ فَضِّلُوا عَلِیّاً فَاِنَّهُ اَفْضَلُ النّاسِ بَعْدی مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی بِنا اَنْزَلَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَ بَقِیَ الْخَلْقُ

(۸۱) مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ قَوْلی هذا وَ لَمْ یُوافِقْهُ اَلا اِنَّ جِبْرَئیلَ خَبَّرَنی عَنِ اللَّهِ تَعالی بِذلِکَ وَ یَقُولُ مَنْ عادی عَلِیّاً وَ لَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتی وَ غَضَبی «فَلْتَنْظُر نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ» [۷] اَنْ تُخالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها «اِنَّ اللَّهَ خَبیرٌ بِما تعْمَلُونَ» [۸].

(۸۲) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذی نَزَلَ فی کِتابِهِ «یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ» [۹].

(۸۳) مَعاشِرَ النّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرانَ وَافْهَمُوا آیاتِهِ وَ انْظُرُوا اِلی مُحْکَماتِهِ وَ لاتَتَّبِعُوا مُتَشابِهَهُ

(۸۴) فَوَ اللَّهِ لَنْ یُبَیِّنَ لَکُمْ زَواجِرَهُ وَ لایُوضِحُ لَکُمْ تَفْسیرَهُ اِلّاالَّذی اَنا آخِذٌ بِیَدِهِ وَ مُصْعِدُهُ اِلَیَّ وَ شائِلٌ بِعَضُدِهِ وَ مُعْلِمُکُمْ اَنَّ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ اَخی وَ وَصِیّی وَ مُوالاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْزَلَها عَلَیّ

(۸۵) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ عَلِیّاً وَ الطَّیِّبینَ مِنْ وُلْدی هُمُ الثِّقْلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْءانُ هُوَ الثِّقْلُ الْأَکْبَرُ فَکُلٌّ واحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صاحِبِهِ وَ مُوافِقٌ لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ اُمَناءُ اللَّهِ فی خَلْقِهِ وَ حُکّامُهُ فی اَرضِهِ

(۸۶) اَلا وَ قَدْ اَدَّیْتُ اَلا وَ قَدْ بَلَّغْتُ اَلا وَ قَدْ اَسْمَعْتُ اَلا وَ قَدْ اَوْضَحْتُ اَلا وَ اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قالَ وَ اَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَلا اِنَّهُ لَیْسَ اَمیرُالْمُؤمِنینَ غَیْرَ اَخی هذا وَ لاتَحِلُّ اِمْرَةُ الْمُؤمِنینَ بَعدی لِاَحَدٍ غَیْرِهُ

ثُمَّ ضَرَبَ بِیَدِهِ اِلی عَضُدِهِ فَرَفَعَهُ وَ کانَ مُنْذُ اَوَّلِ ما صَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ شالَ عَلِیّاً حَتّی صارَتْ رِجْلاهُ مَعَ رُکْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ [۱۰].

[صفحه ۲۴]

(۸۷) ثُمَّ قالَ مَعاشِرَ النّاسِ هذا عَلِیٌّ اَخی وَ وَصِیّی وَ واعی عِلْمی وَ خَلیفَتی عَلی اُمَّتی وَ عَلی تَفْسیرِ کِتابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الدّاعی اِلَیْهِ وَالْعامِلُ بِما یَرْضاهُ وَالْمُحارِبُ لِأَعْدائِهِ وَ الْمُوالی عَلی طاعَتِهِ وَ النّاهی عَنْ مَعْصِیَتِهِ خَلیفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْإمامُ الْهادی وَ قاتِلُ النّاکِثینَ وَ الْقاسِطینَ وَ الْمارِقینَ بِاَمْرِ اللَّهِ اَقُولُ «ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ» [۱۱] بِاَمْرِ اللَّهِ رَبّی اَقولُ

(۸۸) اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَالْعَنْ مَنْ اَنْکَرَهُ وَ اغْضِبْ عَلی مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ

(۸۹) اَللّهُمَّ اِنَّکَ اَنْزَلْتَ عَلَیَّ اَنَّ الْإمامَةَ لِعَلِیٍّ وَلِیِّکَ عِنْدَ تِبْیانی ذلِکَ وَ نَصْبی اِیّاهُ بِما اَکْمَلْتَ لِعِبادِکَ مِنْ دینِهِمْ وَ اَتْمَمْتَ عَلَیْهِمْ نِعْمَتَکَ وَ رَضیتَ لَهُمُ الأسلامَ دیناً فَقُلْتَ «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاسلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ» [۱۲] اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنّی قَدْ بَلَّغْتُ

(۹۰) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّما اَکْمَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دینَکُمْ بِاِمامَتِهِ فَمَنْ لَمْ یَأْتَمَّ بِهِ وَ بِمَنْ یَقُومُ مَقامَهُ مِنْ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ اِلی یَومِ الْقِیمَةِ وَ الْعَرْضِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاُولئِکَ الَّذینَ «حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ وَ فِی النّارِهُمْ خالِدُونَ» [۱۳] «لا یُخَفِّفُ اللَّهُ عَنْهُمُ الْعَذابَ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ» [۱۴].

(۹۱) مَعاشِرَ النّاسِ هذا عَلِیٌّ اَنْصَرُکُمْ لی وَ اَحَقُّکُمْ بی وَ اَقْرَبُکُم اِلَیَّ وَ اَعَزُّکُمْ عَلَیَّ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اَنَا عَنْهُ راضِیانِ وَ ما نَزَلَتْ آیَةُ رِضیً اِلاَّ فیهِ وَ ما خاطَبَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا اِلاَّ بَدَأَ بِهِ وَ لانَزَلَتْ آیَةُ مَدْحٍ فِی الْقُرءانِ اِلاَّ فیهِ وَ لا شَهِدَ اللَّهُ بِالْجَنَّةِ فی هَلْ اَتی عَلَی الْإنسانِ اِلاَّ لَهُ وَ لا اَنْزَلَها فی سِواهُ وَ لا مَدَحَ بِها غَیْرَهُ

(۹۲) معاشِرَ النّاسِ هُوَ ناصِرُ دینِ اللَّهِ وَ الْمُجادِلُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ التَّقِیُّ النَّقِیُّ الْهادِی الْمَهْدِیُّ نَبِیُّکُمْ خَیْرُ نَبِیٍّ وَ وَصِیُّکُمْ خَیْرُ وَصِیٍّ وَ بَنُوهُ خَیْرُ الْأَوصِیاءِ

(۹۳) مَعاشِرَ النّاسِ ذُرِّیَّةُ کُلِّ نَبِیٍّ مِن صُلْبِهِ وَ ذُرِیَّتی مِنْ صُلْبِ عَلِیّ

(۹۴) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اِبْلیسَ اَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ فَلا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ اَعْمالُکُمْ وَ تَزِلَّ اَقْدامُکُمْ فَاِنَّ آدَمَ عَلَیْهِ‌السَّلام اُهْبِطَ اِلَی الْأَرضِ بِخَطیئَةٍ واحِدَةٍ وَ هُوَ صَفْوَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَکَیْفَ بِکُمْ وَ اَنْتُمْ أنتم وَ مِنْکُمْ اَعداءُ اللَّهِ

[صفحه ۲۵]

(۹۵) ألاـ اِنَّهُ لا یُبْغِضُ عَلِیّاً اِلاَّ شَقِیٌّ وَ لایَتَوَلّی عَلِیّاً اِلاَّ تَقِیٌّ وَ لایُؤْمِنُ بِهِ اِلاَّ مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ وَ فی عَلِیٍّ وَ اللَّهِ نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ وَ الْعَصْرِ» [۱۵] اِلی آخِرِه

(۹۶) مَعاشِرَ النّاسِ قَدِ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَ بَلَّغْتُکُمْ رِسالَتی وَ ما عَلَی الرَّسُولِ اِلّا الْبَلاغُ الْمُبینُ

(۹۷) مَعاشِرَ النّاسِ «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لاتَمُوتُنَّ اِلاَّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» [۱۶].

(۹۸) مَعاشِرَالنّاسِ آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی اُنْزِلَ مَعَهُ [۱۷] «مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی اَدْبارِها» [۱۸] مَعاشِرَ النّاسِ اَلنُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِیَّ ثُمَّ مَسْلوکٌ فی عَلِیٍّ ثُمَّ فی النَّسْلِ مِنْهُ اِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِیِّ الَّذی یَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِکُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنا لِاَنَّ اللَّهَ عَزَّوَ جَلَّ قَدْ جَعَلَنا حُجَّةً عَلَی الْمُقَصِّرینَ وَ الْمُعانِدینَ وَ الْمُخالِفینَ و الْخائِنینَ و الْآثِمینَ و الظّالِمینَ مِنْ جَمیعِ الْعالَمینَ

(۹۹) مَعاشِرَ النّاسِ اِنّی اُنْذِرُکُم اَنّی رَسُولُ اللَّهِ اِلَیْکُم قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِیَ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مِتُّ اَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشّاکِرینَ

(۱۰۰) اَلا وَ اِنَّ عَلِیّاً هُوَ الْمَوصُوفُ بِالصَّبْرِ وَ الشُّکْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدی مِنْ صُلْبِهِ

(۱۰۱) مَعاشِرَ النّاسِ لا تَمُنُّوا عَلَی اللَّهِ تَعالی اِسْلامَکُمْ فَیَسْخَطَ عَلَیْکُمْ وَ یُصیبَکُمْ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ اِنَّهُ لَبِالْمِرْصادِ

(۱۰۲) مَعاشِرَ النّاسِ سَیَکُونُ مِنْ بَعْدی اَئِمَةٌ یَدْعُونَ اِلَی النّارِ وَ یَوْمَ الْقِیمَةِ لا یُنْصَرُونَ، مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اللَّه تعالی وَ اَ نا بَریئانِ مِنْهُمْ، مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُمْ وَ اَشْیاعَهُمْ وَ اَتْباعَهُمْ وَ اَنْصارَهُمْ فی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النّارِ وَ لَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ، ألا اِنَّهُمْ اَصْحابُ الصَّحیفَةِ،

فَلْيَنْظُر اَحَدُكُمْ فى صَحيفَتِهِ

(قالَ فَذَهَبَ عَلَى النّاسِ اِلاَّ شِرْ ذِمَةً مِنْهُمْ اَمْرُ الصَّحيفَةِ)

[صفحه ۲۶]

(۱۰۳) مَعاشِرَ النّاسِ اِنّى اَدَعُها اَمانَةً وَ وِراثَةً فى عَقِبى اِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ قَدْ بَلَّغْتُ ما اُمِرْتُ بَتَبْليغِهِ حُجَّةً عَلى كُلِّ حاضِرٍ وَ غائِبٍ وَ عَلى كُلِّ اَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ اَوْلَمْ يَشْهَدْ وُلِدَ اَوْ لَمْ يُولَدْ فَلْيُبَلِّغِ الْحاضِرُ الْغائِبَ وَالْوالِدُ الْوَلَدَ اِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ

(۱۰۴) وَ سَيَجْعَلُونَها مُلْكاً اِغْتِصاباً اَلا لَعَنَ اللَّهُ الْغاصِبينَ وَ الْمُغْتَصِبينَ وَ عِنْدَها سَيَفْرُغُ لَكُمْ اَيُّهَا الثَّقَلانِ فَيُرسِلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ وَ نُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ

(۱۰۵) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَكُنْ يَذَرُكُمْ عَلى ما اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّى يَميزَ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِبِ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ

(۱۰۶) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّهُ ما مِنْ قَرْيَةٍ اِلاَّ وَ اللَّهُ مُهْلِكُها بِتَكْذيبِها وَ كَذلِكَ يُهْلِكُ الْقُرى وَ هِىَ ظالِمَةٌ كَما ذَكَرَ اللَّهُ تَعالى وَ هذا اِمامُكُم وَ وَلِيُّكُمْ وَ هُوَ مَواعيدُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَصْدُقُ ما وَعَدَهُ

(۱۰۷) مَعاشِرَ النّاسِ قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ اَكْثَرُ الْأَوَّلينَ وَ اللَّهِ لَقَدْ اَهْلَكَ الْأَوَّلينَ وَ هُوَ مُهْلِكُ الْأخِرينَ

(۱۰۸) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ اللَّهَ قَدْ اَمَرَنى وَ نَهانى وَ قَدْ اَمَرْتُ عَلِيّاً وَ نَهَيْتُهُ فَعَلِمَ الْأَمْرَ وَ النَّهىَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاسْمَعُوا لِاَمْرِهِ تَسْلِمُوا وَ اَطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ انْتَهُوا لِنَهْيِهِ تَرْشُدُوا وَ صيرُوا اِلى مُرادِهِ وَ لا يَتَفَرَّقْ بِكُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبيلِهِ

(۱۰۹) اَ نَا صِراطُ اللَّهِ الْمُستَقيمُ الَّذى اَمَرَكُمْ بِاتِّباعِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدى وُلْدى مِنْ صُلْبِهِ اَئِمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (ثُمَّ قَرَأَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ الِهِ) «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ» [۱۹] اِلى اخِرِها (وَ قالَ) فِيَّ نَزَلَتْ وَ فيهِمْ نَزَلَتْ وَ لَهُمْ عَمَّتْ وَ اِيّاهُمْ خَصَّتْ اُولئِكَ اَوْلِياءُ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ [۲۰] اَلا اِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ [۲۱].

(۱۱۰) اَلا اِنَّ اَعْداءَ عَلِيٍّ هُمْ اَهْلُ الشِّقاقِ الْعادُونَ وَ اِخوانُ الشَّياطينَ الَّذينَ يُوحِى بَعْضُهُمْ اِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً

(۱۱۱) اَلا اِنَّ اَوْلِيائَهَمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فى كِتابِهِ فَقالَ عَزَّوَ جَلَّ «لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيومِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» [۲۲] إلى آخِرِ الْآيَةِ

[صفحه ۲۷]

(۱۱۲) اَلا اِنَّ اَوْلِياءَهُمُ الَّذينَ وَ صَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقالَ «اَلَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إيمانَهُمْ بِظُلمٍ اُوْلئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدونَ» [۲۳] اَلا اِنَّ اَوْلِيائَهُمُ الَّذينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ آمِنينَ وَ تَتَلَقَّهُمُ الْمَلِئكَةُ بِالتَّسليمِ اَنْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدينَ [۲۴] اَلا اِنَّ اَولِيائَهُمُ الَّذينَ قالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسابٍ [۲۵].

(۱۱۳) اَلا اِنَّ اَعْدائَهُمْ اَلَّذينَ يَصْلَوْنَ سَعيراً [۲۶] اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذينَ يَسْمَعُونَ لِجَهَنَّمَ شَهيقاً وَ هِىَ تَفُورُ وَ لَها زَفيرٌ [۲۷] «كُلَّما دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَها» [۲۸] (الْأيَةُ) اَلا اِنَّ اَعْدائَهُمُ الَّذينَ قالَ اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ «كُلَّما اُلْقِىَ فيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذيرٌ» [۲۹] (الْأيَةُ)

(۱۱۴) اَلا اِنَّ اَوْلِيائَهُمُ «اَلَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ كَبيرٌ» [۳۰].

(۱۱۵) مَعاشِرَ النّاسِ شَتّانَ ما بَيْنَ السَّعيرِ وَ الْجَنَّةِ عَدُوُّنا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَ لَعَنَهُ وَ وَلِيُّنا مَنْ اَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَدَحَهُ

(۱۱۶) مَعاشِرَ النّاسِ ألا وَ اِنّى مُنْذِرٌ وَ عَلِيٌّ هادٍ مَعاشِرَ النّاسِ اِنّى نَبِيٌّ وَ عَلِيٌّ وَصِيّى

(۱۱۷) اَلاـ وَ اِنَّ خاتِمَ الْأَئِمَّةَ مِنّا الْقائِمُ الْمَهْدِىُّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، اَلا اِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَى الدّينِ، اَلا اِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمينَ، اَلا اِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَ هادِمُها، اَلا اِنَّهُ قاتِلُ كُلِّ قَبيلَةٍ مِنْ اَهْلِ الشِّرْكِ، اَلا اِنَّهُ مُدْرِكُ كُلِّ ثارٍ لِأَولِياءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، اَلا اِنَّهُ ناصِرُ دينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، اَلاـ اِنَّهُ الْغَرّافُ مِنْ بَحْرٍ عَميقٍ، اَلاـ اِنَّهُ يَسِمُ كُلَّ ذى فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ كُلَّ ذى جَهْلٍ بِجَهْلِهِ، اَلا اِنَّهُ خِيَرَةُ اللَّهِ و مُختارُه، اَلا اِنَّهُ وارِثُ كُلِّ علمٍ و المُحيطُ بِه، اَلا اِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْمُنَبِّهُ بِاَمْرِ إيمانِهِ، اَلا اِنَّهُ الرَّشيدُ السَّديدُ، اَلا اِنَّهُ الْمُفَوَّضُ اِلَيْهِ، اَلا اِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ، اَلا اِنَّهُ الْباقى حُجَّةً وَ لا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَ لا حَقَّ اِلاَّ مَعَهُ وَ لا نُورَ اِلاَّ عِنْدَهُ، اَلا اِنَّهُ لا غالِبَ لَهُ وَ لا مَنْصُورَ عَلَيْهِ، اَلا اِنَّهُ وَلِيُّ

اللّهِ فی اَرضِهِ وَ حَکَمِهِ فی خَلْقِهِ وَ اَمینُهُ فی سِرِّهِ وَ عَلانِیَتِهِ

[صفحه ۲۸]

(۱۱۸) مَعاشِرَ النّاسِ قَدْ بَیَّنْتُ لَکُمْ وَ اَفْهَمْتُکُمْ وَ هذا عَلِیٌّ یُفَهِّمُکُمْ بَعْدی

(۱۱۹) اَلا و اِنَّ عِنْدَ انْقِضاءِ خُطْبَتی اَدْعُوکُمْ اِلی مُصافَقَتی عَلی بَیْعَتِهِ وَ الْاَقْرارِ بِهِ ثُمَّ مُصافَقَتِهِ مِنْ بَعْدی، اَلا وَ اِنّی قَدْ بایَعْتُ اللّهَ وَ عَلِیٌّ قَدْ بایَعَنی وَ اَنَا آخِذُکُمْ بِالْبَیْعَةِ لَهُ عَنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ» [۳۱] (الْآیَة)

(۱۲۰) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ الْحَجَّ وَ الصَّفا وَ الْمروَةَ وَ الْعُمْرَةَ مِنْ شَعائِرَ اللّهِ «فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ اَواعْتَمَرَ» [۳۲] (الْآیَة)، مَعاشِرِ النّاسِ حِجُّوا الْبَیْتَ فَما وَرَدَهُ اَهْلُ بَیْتٍ اِلّااسْتَغْنَوْا وَ لا تَخَلَّفُوا عَنْهُ اِلاّ افْتَقَرُوا، مَعاشِرَ النّاسِ ما وَقَفَ بِالْمَوقِفِ مُؤْمِنٌ اِلاَّ غَفَرَ اللّهُ لَهُ ما سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ اِلی وَقْتِهِ ذلِکَ فَاِذَا انْقَضَتْ حُجَّتُهُ اِسْتَوْقَفَ عَمَلُهُ، مَعاشِرَ النّاسِ اَلْحُجّاجُ مُعانُونَ وَ نَفَقاتُهُم مُخَلَّفَةٌ وَ اللّهُ لا یُضیعُ اَجْرَ الْمُحسِنینَ، مَعاشِرَ النّاسِ حِجُّوا الْبَیْتَ بِکَمالِ الدّینِ وَ النَّفَقَةِ وَ لا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشاهِدِ اِلاَّ بِتَوبَةٍ وَ اِقْلاعٍ

(۱۲۱) مَعاشِرَ النّاسِ اَقیمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّکوةَ کَما اَمَرَکُمُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَئِنْ طالَ عَلَیْکُمُ الْاَمَدُ فَقَصَّرْتُمْ اَوْ نَسیتُمْ فَعَلِیٌّ وَلِیُّکُمْ وَ مُبَیِّنٌ لَکُمْ الَّذی نَصَبَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدی وَ مَنْ خَلَقَهُ اللّهُ مِنّی وَ مَنْ یُخْبِرُکُمْ بِما تَسْئَلُونَ عَنْهُ وَ یُبَیِّنُ لَکُم ما لا ـ تَعْمَلُونَ اَلا ـ اِنَّ الْحَلالَ وَ الْحَرامَ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ اُحْصِیَهُما وَ اُعَرِّفَهُما فَآمُرَ بِالْحَلالِ وَ اَنْهی عَنِ الْحَرامِ فی مَقامٍ واحِدٍ فَاُمِرْتُ اَنْ آخُذَ الْبَیْعَةَ عَلَیْکُم وَ مِنْکُمْ وَ الصَّفْقَةَ لَکُمْ بِقَبُولِ ما جِئْتُ بِهِ عَنِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فی عَلِیٍّ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ وَ الْاَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذینَ هُمْ مِنّی وَ مِنْهُ اَئِمَّةٌ قائِمُهُمُ الْمَهْدِیُّ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ الَّذی یَقْضی بِالحَقّ

(۱۲۲) مَعاشِرَ النّاسِ کُلُّ حَلالٍ دَلَلْتُکُمْ عَلَیْهِ وَ کُلُّ حَرامٍ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ فَاِنّی لَمْ اَرْجِعْ عَنْ ذلِکَ وَ لَمْ اُبَدِّلْ، اَلا فَاذْکُرُوا ذلِکَ وَاحْفَظُوهُ وَ تَواصَوْا بِهِ وَ لا تُبَدِّلُوهُ وَ لا تُغَیِّرُوهُ

[صفحه ۲۹]

(۱۲۳) اَلا ـ وَ اِنّی قَدْ اُجَدِّدُ الْقَوْلَ، اَلا فَاَقیمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّکوةَ وَاْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ، اَلا وَ اِنَّ رَاْسَ الْاَمرِ بِالْمَعْرُوفِ اَنْ تَنْتَهُوا اِلی قَوْلی وَ تُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ یَحْضُرْهُ وَ تَاْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ وَ تَنْهَوْهُ عَنْ مُخالَفَتِهِ فَاِنَّهُ اَمْرٌ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنّی وَ لا اَمْرَ بِمَعْرُوفٍ وَ لا نَهْیَ عَنْ مُنْکَرٍ اِلاَّ مَعَ اِمامٍ مَعْصُومٍ

(۱۲۴) مَعاشِرَ النّاسِ الْقُرءانُ یُعَرِّفُکُمْ اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ وَ عَرَّفْتُکُمْ اَنَّهُمْ مِنّی وَ مِنْهُ حَیْثُ یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ وَ قُلْتُ لَنْ تَضِلُّوا ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما

(۱۲۵) مَعاشِرَ النّاسِ التَّقْوی التّقوی اِحْذَرُوا السّاعَةَ کَما قالَ اللّهُ تَعالی «اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَیْءٌ عَظیمٌ» [۳۳] اُذْکُرُوا الْمَماتَ وَ الْحِسابَ وَ الْمَوازینَ وَ الْمُحاسَبَةَ بَیْنَ یَدَیْ رَبِّ الْعالَمینَ وَ الثَّوابَ وَ الْعِقابَ فَمَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ اُثیبَ وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلَیْسَ لَهُ فِی الْجِنانِ نَصیبٌ

(۱۲۶) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّکُمْ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ تُصافِقُونی بِکَفٍّ واحِدَةٍ وَ اَمَرَنِیَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ آخُذَ مِنْ اَلْسِنَتِکُمُ الْاِقرارَ بِما عَقَدْتُ لِعَلِیٍّ مِنْ اِمْرَةِالْمُؤْمِنینَ وَ مَنْ جاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ مِنّی وَ مِنْهُ عَلی ما أعْلَمْتُکُمْ اِنَّ ذُرِیَّتی مِنْ صُلْبِهِ

(۱۲۷) فَقُولُوا بِاَجْمَعِکُمْ اِنّا سامِعُونَ مُطیعُونَ راضُونَ مُنْقادُونَ لِما بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنا وَ رَبِّکَ فی اَمْرِ عَلِیٍّ صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ وَ اَمْرِ وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْاَئِمَّةِ نُبایِعُکَ عَلی ذلِکَ بِقُلُوبِنا وَ اَنْفُسِنا وَ اَلْسِنَتِنا وَ اَیْدینا عَلی ذلِکَ نَحْیی وَ نَمُوتُ وَ نَبْعَثُ وَ لا نُغَیِّرُ وَ لا نُبَدِّلُ وَ لا نَشُکُّ وَ لا نَرْتابُ وَ لا نَرجِعُ عَنْ عَهْدٍ وَ لا نَنْقُضُ الْمیثاقَ، نُطیعُ اللّهَ وَ نُطیعُکَ وَ عَلِیّاً اَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَ وُلْدَهُ الْاَئِمَّةَ الَّذینَ ذَکَرْتَهُمْ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ مِنْ صُلْبِهِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ الَّذینَ عَرَّفْتُکُمْ مَکانَهُما مِنّی وَ مَحَلَّهُما عِنْدی وَ مَنْزِلَتَهُما مِنْ رَبّی عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ اَدَّیْتُ ذلِکَ اِلَیْکُمْ وَ اَنَّهُما سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اَنَّهُمَا الاِمامانِ بَعْدَ اَبیهِما عَلِیٌّ وَ اَنَا اَبُوهُما قَبْلَهُ

[صفحه ۳۰]

(۱۲۸) وَ قُولُوا اَطَعْنَا اللّهَ بِذلِکَ وَ اِیّاکَ وَ عَلِیّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ الْاَئِمَّةَ الَّذینَ ذَکَرْتَ عَهْداً وَ میثاقاً مَاْخُوذاً لِاَمیرِالْمُؤْمِنینَ علیه‌السَّلام

مِنْ قُلُوبِنا وَ اَنْفُسِنا وَ اَلْسِنَتِنا وَ مُصافَقَةِ اَیْدینا مَنْ اَدْرَکَهُما بِیَدِهِ وَ اَقَرَّ بِهِما بِلِسانِهِ لا نَبْتَغی بِذلِکَ بَدَلاً وَ لا نَری مِنْ اَنْفُسِنا عَنْهُ حِوَلاً اَبَداً، اَشْهَدْنَا اللَّهَ وَ کَفی بِاللّهِ شَهیداً وَ اَنْتَ عَلَیْنا بِهِ شَهیدٌ وَ کُلُّ مَنْ اَطاعَ مِمَّنْ ظَهَرَ وَ اسْتَتَرَ وَ مَلائِکَةُ اللَّهِ وَ جُنُودُهُ وَ عَبیدُهُ وَ اللَّهُ اَکْبَرُ مِنْ کُلِّ شَهیدٍ

(۱۲۹) مَعاشِرَ النّاسِ ما تَقُولُونَ فَاِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ کُلَّ صَوْتٍ وَ خافِیَةِ کُلِّ نَفْسٍ «فَمَنِ اهْتَدی فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها» [۳۴] وَ مَنْ بایَعَ فَاِنَّما یُبایِعُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ اَیْدیهِمْ» [۳۵].

(۱۳۰) مَعاشِرَ النّاسِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ بایِعُوا عَلِیّاً اَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ الْأَئِمَّةَ کَلِمَةً باقِیَةً یُهْلِکُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ وَ یَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ وَفی «وَ مَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ» [۳۶] (الآیة)

(۱۳۱) مَعاشِرَ النّاسِ قُولُوا الَّذی قُلْتُ لَکُم فَسَلِّمُوا عَلی عَلیٍّ بِإمْرَةِ المُؤمِنینَ و قُولُوا «سَمِعْنا وَ اَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ اِلَیْکَ الْمَصیرُ» [۳۷] وَ قُولُوا «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی هَدینا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَولا اَنْ هَدانَا اللَّهُ» [۳۸].

(۱۳۲) مَعاشِرَ النّاسِ اِنَّ فَضائِلَ عَلِیِّ‌بْنِ اَبیطالِبٍ عِنْدَاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدْ اَنْزَلَها عَلَیَّ فِی الْقُرْآنِ اَکْثَرُ مِنْ اُحْصِیَها فی مَکانٍ واحِدٍ فَمَنْ اَنْبَاَکُمْ بِها وَ عَرَّفَها فَصَدِّقُوهُ

(۱۳۳) مَعاشِرَ النّاسِ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ عَلِیّاً وَ الْأَئِمَّةَ الَّذینَ ذَکَرْتُهُمْ فَقَدْفازَ فَوْزاً عَظیماً

(۱۳۴) مَعاشِرَ النّاسِ السّابِقُونَ اِلی مُبایَعَتِهِ وَ مُوالاتِهِ وَ التَّسْلیمِ عَلَیْهِ بِإمْرَةِ الْمُؤْمِنینَ اُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ فی جَنّاتِ النَّعیمِ

[صفحه ۳۱]

(۱۳۵) مَعاشِرَ النّاسِ قُولُوا ما یُرضِی‌اللَّهُ بِهِ عَنْکُمْ مِنَ الْقَوْلِ فَاِنْ تَکْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَلَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً

(۱۳۶) اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ اغْضِبْ الْکافِرینَ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ

فَنادَتْهُ الْقَوْمُ نَعَمْ سَمِعْنا وَ اَطَعْنا عَلی اَمْرِ اللَّهِ وَ اَمْرِ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنا وَ اَلْسِنَتِنا وَ اَیْدینا وَ تَداکُوا عَلی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ وَ عَلی عَلِیٍّ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ صافَقُوا بِاَیْدیهِمْ فَکانَ اَوَّلُ مَنْ صافَقَ رَسُولَ اللَّهِ الْأَوَّلَ وَ الثّانِیَ وَ الثّالِثَ وَ الرّابِعَ وَ الْخامِسَ وَ باقِیَ الْمُهاجِرینَ وَ الْأَنْصارِ وَ باقِیَ النّاسِ عَنْ اخِرِهِم عَلی قَدْرِ مَنازِلِهِمْ

اِلی اَنْ صُلِّیَتِ الْعِشاءُ وَ الْعُتْمَةُ فی وَقْتٍ واحِدٍ وَ واصَلُوا الْبَیْعَةَ و الْمُصافَقَةَ اِلی ثُلْثِ اللَّیْلِ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلّی‌اللَّه علیه و آله یَقُولُ کُلَّما بایَعَ قَوْمٌ

(۱۳۷) اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی فَضَّلَنا عَلی جَمیعِ الْعالَمین [۳۹] وَصارَتِ‌الْمُصافَقَةُ سُنَّةً وَرَسْماً یَسْتَعْمِلُها مَنْ‌لَیْسَ لَهُ حَقٌّ فیها:

(و رُوی) عَنِ الصّادِقِ عَلَیْهِ‌السَّلام اِنَّهُ لَمّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ مِنْ هذِهِ الْخُطْبَةِ رُاِیَ فِی النّاسِ رَجُلٌ جَمیلٌ بَهِیٌّ طَیِّبُ الرّیحِ فَقالَ تَاللّهِ ما رَاَیْتُ کَالْیَوْمِ قَطُّ ما اَشَدَّ ما یُؤَکِّدُ لِابْنِ عَمِّهِ وَ اِنَّهُ لَعَقَدَ عَقْداً لا یَحِلُّهُ اِلّا کافِرٌ بِاللّهِ الْعَظیمِ وَ بِرَسُولِهِ الْکَریمِ وَیْلٌ طَویلٌ لِمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ

قالَ فالْتَفَتَ اِلَیْهِ عُمَرُ حینَ سَمِعَ کَلامَهُ فَاَعْجَبَتْهُ هَیْئَتُهُ ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَی‌النَّبِیِّ صلَّی‌اللَّهُ علیه‌وَآلِهِ وَقالَ أَما سَمِعْتَ ما قالَ هذَاالرَّجُلُ قالَ کَذا وَ کَذا فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ اَتَدری مَنْ ذاکَ الرَّجُلُ قالَ لا قالَ ذلِکَ الرَّجُلُ الرُّوحُ الْأَمینُ جَبرَئیلُ فَاِیّاکَ اَنْ تَحِلَّهُ فَاِنَّکَ وَ اللَّهِ اِنْ فَعَلْتَ فَاللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَلائِکَتُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْکَ بُراءٌ.

[صفحه ۳۲]

منظومه فارسی ترجمه خطبهٔ الغدیر

(۱) بود حمد مخصوص ذاتی چنین

که او راست اوصاف ذاتی قرین

همش در توحّد کمال علوّ

همش در تفرّد کمال دنوّ

(۲) جلیل است در عزّت و شان خویش

بزرگ است ذاتش در ارکان خویش

(۳) به اشیا محیط است و در عین حال

بود در مکان خود آن بیمثال

(۴) سر عجز دارند خلقان فرو

بر قدرت و پیش برهان او

(۵) بزرگی که او را فنا و زوال

نبوده است و باشد هم او را مُحال

(۶) بپا آسمانها بفرمان اوست

زمین در فضا گوی چوگان اوست

(۷) هم او هست سبّوح و قدّوس نیز

ملک هست مخلوق وی روح نیز

(۸) بود فضل و اکرام او متّصل

بر آنانکه بینندش از چشم دل

(۹) هر آنکس که با اوست نزدیکتر

ز لطفش بود بیشتر بهره‌ور

(۱۰) ببیند همه دیده‌ها را عیان

ولی خود ز هر دیده باشد نهان

(۱۱) کریم است بر هر کس آن بی‌نظیر

حلیم است و بر بندگان دیرگیر

(۱۲) گرفته فرا هر چه را رحمتش

بمنّت رهین جمله از نعمتش

(۱۳) نباشد شتابنده در انتقام

سزای گنه‌کار ندهد تمام

(۱۴) بود با خبر از سرائر همه

بود مطّلع بر ضمائر همه

(۱۵) بر او نیست پوشیده هر مختفی

نگردد بر او مشتبه، هر خفی

(۱۶) بر اشیا تمام آن سمیع بصیر

محیط است و غالب قویّ و قدیر

(۱۷) نباشد چو او شیء و اشیاء همه

نبوده و زو گشته پیدا همه

(۱۸) جز آن دائم قائم دادگر

جهان را نباشد خدای دگر

(۱۹) عزیز است و عزّت سزاوار اوست

حکیم است و شایسته هر کار اوست

[صفحه ۳۳]

(۲۰) اجلّ است ما را ز درک بصر

بصیر است ما را بدید و نظر

(۲۱) لطیف و خبیر است وز اوصاف آن

کسی نیست آگه نهان و عیان

(۲۲) بجز با صفاتی که خود را ستود

نیارد کسی وصف ذاتش نمود

(۲۳) گواهی دهم اینکه باشد جهان

پر از قدس آن قادر غیب دان

(۲۴) منزّه خداوندگاری که او

ابد را گرفته است نورش فرو

(۲۵) بود نافذ الامر آن بی‌نظیر

مشاور نخواهد ندارد مُشیر

(۲۶) شریکیش در امر تقدیر نیست

تفاوت مر او را به تدبیر نیست

(۲۷) بدایع که از صنعش آمد عیان

نبودش مثالی که سازد چنان

(۲۸) چو ایجاد فرمود بی‌کم و کاست

در ایجاد خود یاری از کس نخواست

(۲۹) نه دشوار بود آفرینش بر او

نه در صنعت خویش بد حیله‌جو

(۳۰) بیک خواستن هر چه می‌خواست کرد

بنای وجود این چنین راست کرد

(۳۱) نباشد خداوندگاری جز او

که صنعش حکیمانه است و نکو

(۳۲) از آن دادگر ظلم و جور است دور

بود هم بدو بازگشت امور

(۳۳) گواهی دهم اینکه هست آن خدا

چنان کش تواضع کند ما سوی

(۳۴) همه در بر هیبتش در خضوع

قرین خضوع و رهین خشوع

(۳۵) بود مالک او جمله املاک را

بگَردش در آورده افلاک را

(۳۶) مسخّر بفرمان او مهر و ماه

که سرگرم سِیرند تا وعده‌گاه

(۳۷) بپوشد گهی شب بروز آن حکیم

گهی روز بر شب ز صُنع قدیم

کند روز را شب شتابان طلب

بود همچنین روز جویای شب

(۳۸) از او هر ستمکار دون را شکست

و زو گشته هر دیو بدخوی پست

[صفحه ۳۴]

(۳۹) نه او را بود ضِدّ و نِدّی کز آن

مر او را رسد در خدائی زیان

(۴۰) نه کس زاده از او نه از کس بزاد

نه همتائی او را قرین اوفتاد

(۴۱) یگانه خداوند لیل و نهار

بزرگ است و بر خلق پروردگار

(۴۲) بخواهد پس آنگاه امضا شود

هم آن را که او خواست مُجری شود

(۴۳) بداند همه چیز و اِحصا کند

بمیراند و باز اِحیا کند

(۴۴) هم از اوست فقر و هم از او غنی

هم از او رسد خنده هم زو بُکا

(۴۵) از او دور و نزدیک را اعتبار

وز او قبض و بسط عطا برقرار

(۴۶) هم او مالک ملک و اشیا همه

بحمدش تر و خشک گویا همه

(۴۷) کند هر چه او خوب و زیبا بود

بهر چیز ذاتش توانا بود

(۴۸) بترتیب آن ذات گیتی فروز

کند روز داخل بشب شب بروز
(۴۹) خدائی نباشد جز آن پادشاه
که بخشد همی بندگان را گناه
(۵۰) دعاها بدرگاه او مستجاب
ز لطف عمیمش جهان کامیاب
(۵۱) نفسهای خَلقش بود در شمار
بجنّ و بانس است پروردگار
(۵۲) نه چیزی به او مشکل اندر اُمور
نه ز الحاح کس باشد او را نفور
(۵۳) نه اصرار کس سازد او را ملول
بود حافظ و یار اهل قبول
(۵۴) بتوفیق او رستگاران سعید
بمولائیش اهل عالم عَبید
(۵۵) خدائیکه هر بنده باید ز جان
گذارد سپاس و کند حمد آن
چه گاه رفاه و چه وقت تعب
چه هنگام سختی چه روز طرب
(۵۶) من آن ذات بیمثل را مؤمنم
بآیات و احکام او موقنم
مُقرّم به آیاتش از جزء و کلّ
همش بر ملایک همش بر رسل
[صفحه ۳۵]
(۵۷) کنم امر او را بجان استماع
مطیعم بفرموده‌ی آن مُطاع
(۵۸) گرایم بدان گفت و کردار و رای
که باشد پسندیده نزد خدای
(۵۹) بجان خواستار رضای ویم
که تسلیم امر و قضای ویم
برغبت بود طاعتش پیشه‌ام
ز خوف عقابش در اندیشه‌ام
(۶۰) چه او پادشاهیست کز مکر آن
نباشد کسی ایمن اندر جهان
نبایست بودن ز جورش مخوف

که او عادلست و عطوف و رئوف
(۶۱) من او را بجان عبد فرمان‌گذار
گواهم که او هست پروردگار
(۶۲) به مردم کنم وحی او را ادا
که بر خود ندارم بلایش روا
بلائی که گر او فرستد به من
کسش دفع نتواند اندر زمن
(۶۳) اگر چه به تدبیر و مکر و حیل
مر آن چاره جو را نباشد بَدل
کنون هستم از امر دیّان دین
مکلّف بابلاغ وحیی چنین
که آن وحی را گر نسازم ادا
رسالت نیاورده باشم بجا
(۶۴) خداوند خود ضامن من بود
نگهدارم از کید دشمن بود
(۶۵) کفایت کند از کرم او ز من
کنون من از آن وحی رانم سخن
(۶۶) بنام خداوند کون و مکان
که او هست بخشنده و مهربان
الا ای فرستاده بر گو جلّی
ز ما آنچه دانی بحقّ علی
وگر آنچه دانی نگوئی تمام
نبُردستی از ما بخلقان پیام
نگهدار دل را ز بیم و هراس
که حقّت نگهدارد از شرّ ناس
(۶۷) من ای قوم در دعوت از آگهی
نکردم بحقّ شما کو تهی
بمن هر چه نازل شد از کردگار
نمودم بیان بر شما آشکار
[صفحه ۳۶]
بدین آیه این شد سبب کز جلیل
سه ره گشت نازل بمن جبرئیل
بیاورد امر از حقم این چنین

که سازم قیام اندرین سرزمین

(۶۸) نمایم سفید و سیه را خبر

که پور ابوطالب آن نامور

علی (ع) آنکه باشد برادر مرا

وصی باشد و یار و یاور مرا

هم او جانشین باشد از بعد من

هم او امّتم را امام زَمن

زِ من دارد آن رتبه و آن مقام

که هارون ز موسی علیه‌السَّلام

بمن ختم شد امر پیغمبری

ولی راست بعد از نبی (ص) سروری

(۶۹) بدانید بعد از رسول و اِله

ولیّ شما اوست بی‌اشتباه

به تحقیق این آیه‌ی مستطاب

بدان امر راجع بود در کتاب

ولیّ شما حق بود با رسول

هم آنان که کردند ایمان قبول

بدارند بر پا نماز از خضوع

دهنده زکاتند اندر رکوع

کسی جُز علی (ع) در رکوعِ صلوهٔ

نداده است مر سائلان را زکوهٔ

(۷۰) ز جبریل من خواستم تا که آن

کند مسئلت از خدای جهان

که شاید در این قوم پر اختلاف

ز تبلیغ این امر گردم معاف

چو دانم که دلها بکین مدغم است

مُنافق فراوان و مؤمن کم است

هم آگاهم از مکر اهل گناه

هم از حیله و طعن هر دین پناه

کسانی که اوصاف آنان خدا

بقرآن نموده است اینسان ادا

که رانند دین را همی بر زبان

ولیکن ندارند در دل نهان

بگیرند آسان مر این ماجرا

ولی بس بزرگست نزد خدا

رساندند بیحد اذیّت بمن

که بودیم همراز بابوالحسن (ع)

[صفحه ۳۷]

مرا بود دائم ملازم علی (ع)

باو من مصاحب خفیّ و جلیّ

اُذُن نام من کرده بر من گمان

همی رفتشان اینکه هستم چنان

برایم روا داشتند این مقال

پس این آیه نازل شد از ذوالجلال

از آنها کسانی بعصیان تنند

رسول خدا را اذیّت کنند

نهندش اُذُن نام یعنی که او

علی (ع) را دهد گوش بر گفتگو

بگو این اُذُن راست خوبی قرین

که ایمان بحق دارد و مؤمنین

بخواهم اگر نام ایشان برم

همه نامها بر زبان آورم

بخواهم دهم جمله را گر نشان

به یک یک اشارت کنم بیگمان

اگر پرده خواهم ز مطلب گشود

توانم به آنها دلالت نمود

ولی دائماً من بیزدان قسم

بدیشان نمودم سلوک از کرم

خود اینها نسازد خدا را رضا

مگر گویم آن وحی را بر ملا

دگر باره آن قلزم بیکران

بدین آیه از لعل شد دُر فشان

رسان ای پیمبر بخلق آشکار

ترا آنچه نازل شد از کردگار

بحقّ علی (ع) آنچه فرمان ماست

عمل کن بدستور بی‌کم و کاست

وگر آن عمل را نیاری بجا

نکردستی امر رسالت بجا

نگهداردت حق ز شرّ کسان

تو حکم خدا را بمردم رسان

(۷۱) بدانید ای مسلمین بر شما

ولیّ و امام اوست ز امر خدا

مهاجر چو انصار یک تار مو

نباید به پیچند سر ز امر او

هم آنان که هستند تابع ز جان

بر آنها به نیکوئی اندر جهان

هم آنانکه هستند صحرانشین

هم آنکس که در شهر باشد مکین

[صفحه ۳۸]

ز خلق جهان از عجم و از عرب

چه مملوک و چه خواجه‌ی ذو حسب

صغیر و کبیر و سفید و سیاه

دگر هر موحّد بذات اله

علی (ع) هست حکمش بامضا قرین

بود نافذ الأمر در امر دین

هر آنکس که او را مخالف شود

ز حق مورد خشم و لعنت بود

باو هر که تابع شود بی‌سخن

فرو گیردش رحمت ذوالمنن

کند هر که تصدیق او را خدا

نماید از او عفو جرم و خطا

هم از آنکه تصدیق وی بشنود

بصدق دل او را مصدّق شود

(۷۲) بدانید ای مردم این سرزمین

بود بهر من محضر آخرین

سخن بشنوید و بصدق ضمیر

شوید از خداوند فرمان‌پذیر

(۷۳) شما را خداوند لیل و نهار

ولیّ و اِله است و پروردگار

پس آنگه رسولش محمّد ولی است

پس از او ولی مر شما را علی است

خود این حکم از جانب کبریاست

که معبود و پروردگار شماست

امامت پس آنگاه بی گفتگو

بود در نژاد من از نسل او

خود انجامد این تا قیامت بطول

که باشد رضای خدا و رسول

حلالی نباشد بجز آن حلال

که ما را حلال آمد از ذوالجلال

حرامی نباشد بجز آن حرام

که از حق حرام است بر خاص و عام

خدا هر حلال و حرامی به من

نشان داد و من نیز بر بوالحسن (ع)

بمن هر چه آموخت حق از کتاب

بیاموختم جمله بر بوتراب (ع)

(۷۴) دگر نیست علمی جز آن کش خدا

شمرده است در من بمحض عطا

من آنرا که دانستم از کردگار

بقلب علی (ع) جمله دادم شمار

[صفحه ۳۹]

جز آن هیچ علمی نباشد یقین

که آن هست در این امام مبین

امام مبینی که یزدان فرد

بیاسین ز دانائیش وصف کرد

(۷۵) مگردید ای مردم از راه او

مجوئید دوری ز درگاه او

مپیچید سر از تولّای وی

هدایت بیابید از رای وی

بحق هادی است و دلیل فِرق

کند هر عمل هست بر طبق حق

شود باطل از کوشش او تباه

هم از آن کند نهی بیگاه و گاه

بحلمش ملامت ندارد اثر
که اوراست حکم خدا در نظر
علی (ع) باشد آنکس که اوّل قبول
نموده است دین خدا و رسول
هم او باشد آنکس که بهر خدا
نموده است جان بر پیمبر فدا
گهی با پیمبر خدا را ستود
که با او دگر کس ز مردان نبود
(۷۶) دهید ای طوایف بر او برتری
که حق برتری دادش و سروری
پذیرید او را که نصب از خداست
پذیرفتنش فرض بر ماسواست
(۷۷) بدانید ای مردم از خاص و عام
که از جانب حق بود او امام
نه هرگز بغفران کسی در خور است
که اندر ولایت بدو منکر است
بلی هرگز او را نبخشد خدا
که حتم است بر منکرش این جزا
بود بر خدا تا کند این عمل
بدان کو بورزد بحیدر دغل
سزای چنین کس عذابیست سخت
که دایم دچار است آن تیره‌بخت
بترسید از این کش مخالف شوید
بدو نگروید و در آتش روید
چه آتش که از جنس ناس و حجر
بفرمان یزدان شود شعله‌ور
مهیّاست آن آتش پر شرار
که از قوم کافر برآرد دمار
[صفحه ۴۰]
(۷۸) بمن ای خلایق بیزدان قسم
رسل مژده دادند خود بر اُمم
منم اشرف و خاتم انبیاء
منم حجّت حق بارض و سما

کند هر که شک کافر است آنچنان

که بودند در جاهلیت کسان

هر آنکس که در جزئی از این کلام

شک آرد شک آورده در آن تمام

شک آرنده در کلّ تبلیغ من

به تحقیق دارد در آتش وطن

(۷۹) بدانید مردم که بر من خدا

بداد این فضیلت بمحض عطا

بمن کرده لطفی چنین بی‌غرض

که احسان او را نباشد عوض

نباشد خدائی بجز آن خدا

که دایم ز من باد بر او ثنا

مرا حضرتش ملجأ و مأمن است

سپاسش بهر حال ورد من است

(۸۰) دهید ای گروه از پی سروری

علی (ع) را بهر برتری برتری

که بعد از من است افضل آن پاکجان

ز خلق از اناث و ذکور جهان

بما رزق نازل کند کردگار

بما آفرینش بود برقرار

(۸۱) یقین هست ملعون و مغضوب حقّ

بدین قول هر کس زند طعن و دق

مرا داده جبریل از حق خبر

که هر کس بود با علی (ع) کینه ور

هم آن‌کش نه‌مِهر علی (ع) در دلست

ز من خشم و لعنت بر او شامل است

پس امروز هر کس به‌بیند چه پیش

فرستاده از بهر فردای خویش

بترسید از حق که با حکم او

مخالف شوید و به‌پیچید از او

که لغزد از آن پای رفتارتان

خدا هست آگه ز کردارتان

(۸۲) بدین سر بیابید ایقوم راه

علی (ع) هست جَنْبُ اللّهی کش اِله

بقرآن خبر داده کاندر جزا

بگوید عدویش که وا حسرتا

[صفحه ۴۱]

که در حق جنب اللَّه از غافلی

به تفریط کوشیدم و بد دلی

(۸۳) بقرآن گرائید باری ز جان

تدبّر کنید و تأمّل در آن

بفهمید ز آیات آن خیر و شرّ

بدارید بر مُحکماتش نظر

کلامی که در آن تشابه بود

بدان کس نباید که تابع شود

(۸۴) به یزدان قسم هرگز از بهر کس

نباشد چنین رتبه در دسترس

که بهر شما آورد در بیان

ز امر و ز نهی و ز تفسیر آن

مگر اینکه در دست من دست اوست

که بینید او را چه دشمن چه دوست

گرفتم از او بازوی زورمند

به پیش نظرها نمودم بلند

بسوی خود آوردم او را فراز

نمودم از او ظاهر این امتیاز

به هر کس که مولا منم بیسخن

علی (ع) هست مولای او همچو من

علی (ع) پور بوطالب آن با وفا

بود هم وصی، هم برادر مرا

موالاهٔ او هست حکم جلیل

که آورد آن را به من جبرئیل

(۸۵) بدانید ای مردم این ارجمند

وز اولاد من نیز پاکان چند

که ایشان چو قرآن بحق رهبرند

دو ثقلند لیک اکبر و اصغرند

دهند این دو هر یک از آن یک خبر

مخالف نباشند با یکدگر

نگردند هرگز جدا بی‌سخن

لب کوثر آیند تا نزد من

امینهای حقند در خلق او

به احکام او حکمران مو به مو

ز قول نبی (ص) این بیان متین

نموده است روشن به اهل یقین

که آن مظهرِ عدلِ پروردگار

امام زمان (عج) خاتم هشت و چار

خود از نسل ختم رسولان (ص) بود

کتابش بتحقیق قرآن بود

[صفحه ۴۲]

که فرموده او تا بروز جزا

نگردند این هر دو از هم جدا

گر آید کسی با کتاب دگر

مُنافیست با این حدیث و خبر

در او آنچه بایست موجود نیست

بود غیر و مهدی موعود نیست

(۸۶) الا آنچه باید نمایم ادا

ادا کردم از جزء و کل بر شما

الا آنچه بایستم ابلاغ آن

نمودم به وفق بلاغت بیان

الا آنچه بود از پیام و سروش

رساندم شما را یکایک به گوش

الا آنچه محتاج توضیح بود

نمودم بفهم شما وانمود

الا از خدا بود و بس هر سخن

شنیدند در نصب حیدر ز من

بود نیز این قول ربّ قدیر

که باشد علی (ع) مؤمنانرا امیر

روا نیست این رتبه بر هیچ کس

پس از من علی (ع) راست شایان وبس

به بازوی حیدر زد آنگاه دست

بر آوردش آن سیّد حق پرست

بنحوی که پای شه اولیا

قرین گشت با زانوی مصطفی

(۸۷) بگفتا پس ای قوم این بوالحسن

وصیّ و برادر بود بهر من

مرا ظرف علم است و هم جانشین

مفسّر بود بر کتاب مبین

به قرآن بود داعی و در عمل

مطیع خداوند عَزّ وَ جَلّ

به اعدای حقّ است در کارزار

مطیعان او را بود دوستدار

کند نهی هر بنده را از گناه

بود جانشین رسول اِله

زند قوم پیمان شکن را به تیغ

کُشد هر ستمکار را بی‌دریغ

هم آنانکه از دین برون می‌روند

قتیل وی از حکم حق می‌شوند

مبدّل نمی‌گردد از من سخن

که قول اِله است گفتار من

[صفحه ۴۳]

(۸۸) خدایا هر آنکس شدش دوستدار

تواش دوستدار و به او باش یار

هر آنکس که با او کند دشمنی

تواش باش خصم ای خدای غنی

شدش هر که منکر تواش خوار کن

به لعن خود او را گرفتار کن

غضب کن بر آن دشمنِ زشت خو

که نا حق شود منکرِ حقِّ او

(۸۹) خدایا تو این مژده‌ام داده‌ای

توام این بشارت فرستاده‌ای

که باشد امامت برای علی (ع)

تو را آنکه هست از شرافت ولی

گواهی به اعمال من مو بمو

تو دیدی بیان من و نصبِ او

به نصبِ علی (ع) دین برای عباد

تو کامل نمودی ز روی وِداد

بمولائی این امام هُمام

تو نعمت نمودی به خَلقت تمام

چو با او شد آغاز و انجامشان

رضا گشتی از دین اسلامشان

همین است آن دین که اندر کتاب

نمودی برای قبول انتخاب

بفرمودی آن کس که آئین و کیش

گزیند جز اسلام از بهر خویش

از او نیست هرگز قبول و یقین

بود در قیامت وی از خاسرین

خدایا توئی شاهد حال من

که راندم به ابلاغ وَحیت سخن

(۹۰) بدانید مردم بامر خدا

علی (ع) گشت چون بر شما پیشوا

قبول خدا گشت آئینتان

شد اَکمل به یُمنِ علی (ع) دینتان

پس آنکس که نشناسد او را امام

هم او را که بر اوست قائم‌مقام

ز وُلدِ من و صُلبِ او طیّبین

که هادی بخلقند تا یوم دین

همان روز کز بنده عرضِ عمل

شود بر خداوند عَزّ وَ جَلّ

پس آنان بود پست کردارشان

بود دائماً جای در نارشان

[صفحه ۴۴]

نگردد بر آنها خفیف از شرر

نیفتد بِدانها ز رحمت نظر

(۹۱) بود مَردم، این صفدر نامور

به من یاریش از شما بیشتر

ز هرگونه حق هست آن باوفا

به من خود سزاوارتر از شما

ز هرگونه قربی بود بی گمان

بمن از شما اَقرب آن پاک جان

ز هرگونه عزّت بگیتی رواست

فزون عزّتش پیش من از شماست

خداوند راضی‌ست از بوالحسن

و ز او راضیم چون خداوند، من

نشد آیتی نازل اندر رضا

مگر اینکه بُد در حق مرتضی

نیامد ز حق مؤمنین را خطاب

که اوّل مخاطب نشد بُوتراب (ع)

نشد آیه در مدح نازل که آن

ندادی شئون علی (ع) را نشان

نه حق داده جز بهر آن مُقتدی

گواهی بفردوس در هَل اَتی

نه این سوره جز او کسیرا بشان

نه جز مدح او مدح کس اندر آن

(۹۲) علی (ع) مَردم، از روی صدق و صفا

بود یار و یاور بدینِ خدا

کند بهر خوشنودی ذوالجلال

بفرمان من با مخالف جدال

بپرهیز و پاکیست ذاتش قرین

هم او هادی و مهدی از ربِّ دین

فرستاده‌ی حق به سوی شما

بود بهتر از جمله‌ی انبیا

وصیّ شما نیز بهتر وصی‌ست

میان من و این وصی فرق نیست

ز صلب وبند اوصیاء خَلَفْ

همه بهتر از اوصیاء سَلَفْ

(۹۳) بدانید مردم نژاد رُسل

خود از صُلب آنهاست از جزء و کُلّ

نژاد من از صلب پاک علی‌ست (ع)

کز ایشان چو آئینه دین منجلیست

(۹۴) نمود از حسد مردم ابلیس دون
ز باغ جنان بوالبشر را برون
[صفحه ۴۵]
نباشید پس با علی (ع) رشک مند
که بینید از آن رشک‌مندی گزند
شود پست کردار و اعمالتان
بلغزد قدم، بد شود حالتان
ز فردوس آدم بحکم اِله
بسوی زمین آمد از یک گناه
بحالی کز امکان حقش برگزید
چنینش سزای گنه در رسید
چو از یک گنه او ببرد این ملال
شما چون شمائید چونست حال
بسی از شما جنس اهریمنند
به یزدان ز اهریمنی دشمنند
(۹۵) الا نیست خصم علی (ع) جز شقی
ندارد ولایش بجز متّقی
نیارد در آفاق بی گفتگو
بجز مؤمن خالص ایمان به او
به یزدان قسم کز خدای جهان
علی (ع) راست والعصر نازل بشان
بنام خداوند روزی رسان
که او هست بر مؤمنین مهربان
به والعصر پس لعل لب برگشود
اِلی آخر آن را قِرائت نمود
(۹۶) بگفتا پس ای قوم، حق را گواه
گرفتم به تبلیغِ أمر اِله
رساندم شما را فروع و اصول
جز این هم نباشد برای رسول
(۹۷) الا ای گروه از صِغار و کِبار
خدا ترس باشید و پرهیزکار
جز اسلام بر مذهبی نگروید
نه با دین دیگر ز دنیا روید

(۹۸) بیارید ایقوم ایمان بجان

بذات خداوندگارِ جهان

هم آرید ایمان بشخص رسول

هم آن نور کان یافت با وی نُزول

از آن پیش کز قهر، از هر کسی

شود محو و ناچیز روها بسی

بگردند آنها بسوی قفا

بود این چنین منکران را سزا

ز حق مردم آن نور در من بتافت

پس آنگه علی (ع) از من آن نور یافت

[صفحه ۴۶]

پس آن را بود نسل وی مُستَقرّ

اِلَی القائِمِ الْمَهْدِیِ الْمُنْتَظَر (عج)

امامی که حق خداوندِ ما

بگیرد ز اعدا به امر اِله

به تحقیق ما را خداوندگار

بداد از کرم حجّت خود قرار

به تقصیر کاران و خصمان دین

به اهل تخلّف دگر خائنین

گنه‌کارها و ستم‌پیشگان

که دارند جا در تمام جهان

(۹۹) به اعلام بیم‌آور ای مسلمین

کنم باز آگاهتان این چنین

مرا کرده مبعوث حق بر شما

چو پیش از من و بعثت انبیا

ز من پس سرآید اگر روزگار

شوم کشته یا در صف کار زار

بگردید آیا به اعقابتان

شود منقلب حال و آدابتان

پس آنکس که گرداند رو در قفا

از آن نیست هرگز زیان بر خدا

بزودی خداوندِ عزّوجل

دهد شاکرین را جزایِ عمل

(۱۰۰) بدانید مردم علی (ع) بی‌قصور

بود هم صبور و بود هم شکور

پس از وی ز وُلدِ من و صُلبِ او

بدین وصف باشند و این طبع و خو

(۱۰۱) ز اسلامتان گر که مرد رهید

به یزدان نباید که منّت نهید

که گردید از این خیال غلط

خداوند را مستحقِّ سخط

شما را عذابش نماید هلاک

بود در کمین گاه آن ذات پاک

(۱۰۲) بدانید مردم امامانِ چند

پس از من بزودی بدعوت تَنَند

بخوانند مر خلق را سوی نار

ندارند در عرصه‌ی حشر یار

بدانید مردم از این خود سری

من و کردگاریم از آنها بَری

همانا خود و جمله اشیاعشان

چه انصار آنها چه اتباعشان

[صفحه ۴۷]

شوند از تبه کاری خود مقیم

به بیغولِهِ پست اندر جحیم

چه بسیار بد جایگاهی بود

که آن جای اهل تکبّر شود

همان نابکاران حیلت شعار

که گشتند با هم صحیفه نگار

ببایست هر یک پی خیر و شر

نمائید در نامه‌ی خود نظر

چنین گفت راوی که صدقِ بیان

از آن سرور آمد بزودی عیان

بگشتند اهل صحیفه ز کیش

ببردند امّت بهمراه خویش

جز اشخاص معدودی از اهل دین

که بودند نائل بنور یقین

(۱۰۳) رساندم شما را پی اِنتباه

چنین حکم محکم که بود از اِله

که آن هست حجّت ز روی یقین

بهر حاضر و غائب از اهل دین

هم از بهر هر کس بود در شُهود

هم آنانکه یابند زین پس وجود

هم آنانکه زائیده از مادرند

و یا خود به صلب و رحم اندرند

ازین امر باید بهر بوم و بر

که حاضر بغائب رساند خبر

پدر گوید آن را بفرزند نیز

شود تا بپا عرصه‌ی رستخیز

(۱۰۴) چه زود این امامت که باشد ز ما

شود مملکت در میان شما [۴۰].

به غصب او فتد در کفِ غاصبین

پذیرد خلل آن زمان شرعِ دین

بهر غاصب و مُغتصب بی گمان

کند خشم و لعنت خدای جهان

در این حال زود از برای شما

پدید آید ای انس و جن ابتلا

شما را فرستد خداوندگار

بسی شعله از آتش پر شرار

بسی نیز از مسِّ بگداخته

که دفعش نباشد ز کس ساخته

(۱۰۵) بدانید مردم خدای جهان

نماید بهر حالتان امتحان

[صفحه ۴۸]

چنین رفته تقدیر از بی‌نیاز

که یابد زنا پاک، پاک امتیاز

هم از مصلحت آن مُبرّا ز عیب

شما را نکرده‌ست دانا به غیب

(۱۰۶) بدانید مردم که در روزگار

نبوده‌است یک قریه‌کش کردگار

مقدّر کند امر تخریبِ آن

مگر در مکافات تکذیبِ آن

کند همچنان نیز حالی هلاک

ندارد هر آن قریه از ظلم باک

کند ظالمانرا چنین حق عِقاب

که فرموده خود ذکر آن در کتاب

شما را امام و ولی این علیست (ع)

که آگاه بر هر خفیّ و جلیست

بود او مواعید حقّ و خدا

مواعید خود را نماید وفا

(۱۰۷) چه بسیار پیش از شما در جهان

نمودند ره گُم ز پیشینیان

خداوند کرد اوّلین را هلاک

جهان را کند ز آخرین نیز پاک

(۱۰۸) خداوند ای مردم از راهِ وحی

مرا کرد امرو مرا کرد نهی

علی (ع) نیز در امر و نهی من است

همان امر و نهیی که از ذوالمن است

بدانِست اوامر و نهی خدای

بیارید پس امر و نهیش بجای

هدایت بیابید ازین پیشوا

پذیرید نهیش ز هر ناروا

به ارشاد او برخورید از رشاد

بپوئید از وی طریق مراد

مبادا کند راههای دگر

شما را از ین راه سالم بِدر

(۱۰۹) خدا را محقّق منم راه راست

ز من پیروی فرض بهر شماست

مرا راه حقّ است حیدر (ع) ز پی

پس از او نژاد من از صُلبِ وی

هدایت نمایند آنان بحق

عدالت گذارند اندر فِرَق

پس از لعل لب آنشه انس و جان

شد از سوره‌ی فاتحه دُر فشان

[صفحه ۴۹]

پس آنگاه فرمود در من خدا

مر این سوره نازل نمود از سما

هم این سوره اندر علی (ع) نازلست

هم اولاد او را چو او شاملست

ز درگاه یزدان چنین لطفِ خاصّ

بمن دارد و آلِ من اختصاص

خدا را همان اولیاء عِظام

که از خوف و حُزنند ایمن تمام

الا حزب حق راست فتح و ظفر

بر احزاب غالب بود سر بسر

(۱۱۰) الا با علی (ع) دشمنند آن کسان

که اهل شقاقند اندر جهان

همان سرکشانی کز اِخوانشان

شیاطین رسد وحی بر جانشان

ز گفتار بیجا، بیانِ گزاف

کز آنها نخیزد بجز اختلاف

(۱۱۱) بدانید هستند احبابشان

کسانی که حق داده ز آنها نشان

در احوال آن قومِ دور از ثواب

چنین ذکر فرموده اندر کتاب

نمی‌یابی آنقوم را اهل دین

بحشر و خداوند صاحب یقین

محبّند با آن گروه جُهول

که هستند خصمِ خدا و رسُول

اِلی آخر این آیه را شاه دین

فرو خواند آن لحظه بر مُسلمین

(۱۱۲) بفرمود پس با ندای جلی

بحقّ محبّانِ آل علی (ع)

الا دوستداران ایشان ز جاه

شدستند موصوف وصف اِله

کسانیکه دارند ایمان و هم

نپوشند بر آن لباس ستم

کشانند در ایمنی رخت خویش

بگیرند راه هدایت به پیش

الا دوستدارانِ این اوصیا

همان مرد مانند کاندر جزا

شود مَسکن امن جنّاتشان

بود با ملایک ملاقاتشان

بگوئید بعد از درود و سلام

بپاکی در آئید در این مقام

[صفحه ۵۰]

بمانید جاوید در این سرا

مصون از زوال و مُعاف از فنا

الا دوستدارانِ آن رهبران

همان ناجیانند کاندر جنان

نمایند منزل بدون حساب

کز آنها خبر داده حق در کتاب

(۱۱۳) بدانید اعدای آن اولیا

همان هالکانند کاندر جزا

بگردند واصل بنارِ سَعیر

که بدخواه را بد رسد ناگزیر

بدانید اعدای آن سروران

همان منکرانند و اِستمگران

که بینند از حق عذابِ الیم

کنند استماعِ شهیق از جحیم

بحالی که آتش بود شعله زا

زفیرش دل و جان بر آرد ز جا

در آن هر گروهی که داخل شوند

بلعنِ هم از غیظ قائل شوند

اِلی آخر آنشاهِ گردون جناب

بیان کرد این آیه را از کتاب

دگر باره فرمود ز اعدایشان

بقرآن چنین داده یزدان نشان

که دریای آتش چو آید بموج

در افتند اعدا در آن فوج فوج
بپرسندشان خازنان جحیم
شما را کس آیا نداده است بیم
مر این آیه را نیز تا انتها
بیان کرد آندم رسول خدا (ص)
(۱۱۴) دگر باره در حقّ احبابشان
ز مرجان بدین آیه شد دُر فشان
کسانی که هستند خالی ز رَیب
ز پروردگارند ترسان بغیب
ز حق در خور لطف و آمرزشند
به اجر کبیر الهی خوشند
(۱۱۵) بدانید مردم جحیم و جنان
بسی فرق‌ها دارد اندر میان
کسی دشمن ماست کو را خدا
مذمّت فرستاد و لعنت سزا
بود دوست ما را کسی کش ودود
محبّ است و مدّاح ز انعام و جود
[صفحه ۵۱]
(۱۱۶) منم مردم از حق نبیّ و بشیر
علی (ع) هست بر من وصیّ و ظهیر
(۱۱۷) بدانید ختم امامانِ پاک
بود مهدی قائم (عج) آنجانِ پاک
بدانید او هست غالب بدین
کشد در جهان کیفر از ظالمین
بدانید او فاتح قلعه‌هاست
از او منهدم ظلم را هر بناست
بدانید اندر قبائل به تیغ
بود قاتل مشرکین بی‌دریغ
بدانید او می‌نماید قیام
بخونخواهیِ اولیاءِ عِظام
بدانید او ناصرِ دین بود
مروّج به احکامِ آئین بود
بدانید آن طرفه بحر شگرف

همی آب گیرد ز دریای ژرف

بدانید او آگه است از کسان

که در فضل و جهلند هر یک چسان

بدانید بنموده پروردگار

وِرا انتخاب و وِرا اختیار

بدانید هست از ضمیرِ بسیط

بهر علم هم وارث و هم محیط

بدانید آن رهنمای بشر

دهد از خداوندگارش خبر

کند در جهان آن امامِ هُمام

به بیداری امر ایمان قیام

بدانید آن ذو رشادِ رشید

بود در امور استوار و سدید

بدانید بر اوست تفویض امر

برون کار از دست زید است و عَمرو

بدانید بگذشتگانِ خبیر

شدند از وجود شریفش بشیر

بدانید آنشاه در روزگار

بود حجّتِ باقیِ کردگار

نباشد دگر بعد از او حُجّتی

جز او نیست کس را چنین رُتبتی

نه حقّی مگر اینکه با او بود

نه نوری مگر اینکه زان رو بود

بدانید کس نیست غالب بر او

نه منصور می‌گردد او را عدو

[صفحه ۵۲]

بدانید هست او ولیِّ خدا

جُز او در زمین نیست فرمانروا

حَکَم خلق را باشد از ذوالمنن

امین است حق را به سِرّ و علن

(۱۱۸) من ای مردم احکام پروردگار

نمودم برای شما آشکار

مرا بود هر امر و نهیی ز دین

بفهم شما کردم آن را قرین

هم از بعد من این علی (ع) بر شما

بفهماند آن را که باشد روا

(۱۱۹) شما را چو این خطبه اتمام یافت

بهمدستی من بباید شتافت

بیارید رسم تَحیّت بجا

ز منصوب گردیدن مرتضی (ع)

پس آنگه پی بیعتِ آن امام

نمائید آماده خود را تمام

بدانید من بیعتم با خداست

علی (ع) بیعتش با من از ابتداست

من از جانب حق در این امر عام

کنم اخذِ بیعت ز امّت تمام

پس آن کس که این عهد را بشکند

بنفس خود البتّه اِستم کند

اِلی آخر آن شاهِ مُلکِ ادب

بدین آیه شکّر فشان شد ز لب

(۱۲۰) دگر باره فرمود از کردگار

بود حجّ و عمره در آئین شعار

بس آن بنده کو حجّ بجا آورد

ور از عمره گویِ سعادت برد

مر این آیه را نیز سلطان دین

ز لعل لب افشاند دُرّ ثمین

دگر ره بفرمود مردم ز حجّ

بیابید در کعبه فتح و فرج

در آن اهل بیتی نکرده ورود

که ننموده حق بی‌نیازش ز جود

هم از آن تخلّف نورزیده‌اند

مگر اینکه محتاج گردیده‌اند

در آن هیچ مؤمن توقّف نکرد

بانجام دستور یزدانِ فرد

مگر آنکه بخشید تا آنزمان

گناهان او را خدای جهان

[صفحه ۵۳]

چو از حجّ بانجام فرمان رسید

پس اعمالش اینجا به پایان رسید

بدانید مردم ز روی یقین

که یزدان بحُجّاج باشد معین

در این ره نمایند چون صرف مال

دهدْشان عوض حضرت ذوالجلال

نه ضایع کند اجر آنان خدای

که آرند اعمال نیکو بجای

بکوشید در حجِّ بیت ای گروه

به بخشید دین را کمال و شکوه

هم انفاق اندر ره دین کنید

از این راه ترویجِ آئین کنید

مگردید دور از مشاهد مگر

زمانی که از توبه گیرید اثر

شما را شود عفو حق مقترن

گناهانتان را کند ریشه کن

(۱۲۱) بدارید بر پای مردم صلوهٔ

نباشید از مانعینِ زکوهٔ

نمائید از روی رغبت عمل

بامر خداوند عزّ و جلّ

و گر بُرد طول زمان هوشتان

ز کوتاهی آن شد فراموشتان

پس احکام حق را مُبَیِّن علیست (ع)

ز حق بعد من او شما را ولیست

دگر آنکه حق آفرید از مَنَش

بود روح من در مبارک تَنَش

دگر آنکه بدهد شما را خبر

چو پرسند از مُعْلَن و مُسْتَتَر

بدانید باشد حلال و حرام

از آن بیش کانرا شمارم تمام

چو یک یک شناساندن این و آن

برونست از حدِّ شرح و بیان

باخذِ حلال و بِرَدِّ حرام

شما را کنم امر در یک مقام

مرا کرده مأمور پس بر شما

پی بیعت و صفقت اینک خدا

پذیرید از من بحُسنِ قبول

عَنِ اللَّهِ ما فی عَلِیٍّ اَقُول

هم از بعد او پیشوایان چند

که از صلب او وز نژاد منند

[صفحه ۵۴]

از آنها یکی مهدی قائم (عج) است

که تا حشر دوران او دائم است

امامی که در ملک روی زمین

بحقّ می کند حکم آن بی‌قرین

(۱۲۲) شما را من ای مَردم از ذوالجلال

دلالت نمودم سوی هر حلال

هم از هر حرامی بگوش شما

فروخواندم آیات نهی از خدا

من از آنچه گفتم نگردیده‌ام

نه تبدیل بر آن پسندیده‌ام

پس آگاه باشید و یاد آورید

بخاطر بیان مرا بسپرید

خبر ز آنچه گفتم بیاران دهید

نه تبدیل و تغییر بر آن دهید

(۱۲۳) بدانید مردم دگر باره من

به تجدیدِ مطلب بِرانم سخن

الا پس بدارید بر پا نماز

تقرّب بجوئید با بی‌نیاز

ز اموال حقِّ مساکین دهید

زکوتش بدستور آئین دهید

ز امر بمعروف در انتباه

نورزید غفلت به بیگاه و گاه

هم از نهی منکر مدارید دست

ز سُستی میارید بر دین شکست

خود امر بمعروفتان را کمال

نیوشیدن از من بود این مقال

هم ابلاغ فرمان و گفتار من

بدانکو نباشد در این انجمن

همش امر کردن باخذ و قبول

همش نهی کردن ز ردّ و نکُول

مر این امر هست از خداوند و من

بهر شیخ و شاب و بهر مرد و زن

خود این امر و این نهی نیز از شما

نباشد بدلخواه هر کس روا

بود حکم فرما در این دستگاه

امامی که خود هست دور از گناه

(۱۲۴) کتاب خدا باشد ای مسلمین

شما را معرّف ز روی یقین

که بعد از علی (ع) از نژاد علی (ع)

شما را امامند و حق را ولی

[صفحه ۵۵]

من این نیز گفتم که اندر جهان

ز نسل منند و علی (ع) آن مهان

خداوند درباره‌ی بوتراب (ع)

چنین ذکر فرموده اندر کتاب

ولایت که هستی بدان قائم است

در اعقاب او باقی و دائم است

بگفتم من البته هرگز شما

نگردیده گمره ز دین خدا

ولی تا بقرآن و عترت ز جان

شما را تَمَسُّک بود در جهان

(۱۲۵) پی ایمنی مردم اندر معاد

به تقوی بتقوی کنید اعتماد

حذر زان تزلزل نمائید و بیم

که خوانده خدای عظیمش، عظیم

بخاطر بیارید مرگ و حساب

ز میزان اعمال و هولِ عذاب

هم از اینکه باشد حسابِ کسان

حضور خداوندگارِ جهان

هم از اینکه هر کس شود بهره یاب

یکی از ثواب و یکی از عِقاب

پس آن کس که آید بفعلِ نکو

به نیکی جزا داده خواهد شد او

هم آنکو بیاید بکردارِ زشت

نصیبی ندارد ز باغ بهشت

(۱۲۶) شما بیش از آنید ای مُسلمین

که من با همه اندرین سرزمین

بیک دست در صفقه کوشا شوم

بهمدستی اینک مهیّا شوم

خداوند عزّ و جلّ این زمان

همی خواهد اقرارتان بر زبان

بدان عقد منصب که فاش و جلی

به بستم من اینجا برای علی (ع)

سپردم امارت در امّت به وی

پس آنانکه آیند او را ز پی

امامان (ع) ز نسل من و صُلب او

کز آنان نمودم بسی گفتگو

شما را بگفتم ببانگِ بلند

که ذرّیه من ز صُلبِ وِیَنْد

(۱۲۷) سراسر بگوئید از خاص و عام

نمودیم ما استماعِ کلام

[صفحه ۵۶]

مطیعیم در امر و راضی بدان

پذیرای فرمانِ یزدان بجان

ز حق آنچه گفتی بما مو بمو

که آن در علی (ع) بود و اولاد (ع) او

ز صُلب وی آن اولیاءِ عِظام

بدآنها نمائیم بیعت تمام

بدلهایمان هم بجانهایمان

دگر دستها و زبانهایمان

نه پیچیم از این امر روی ثبات

چه اندر حیات و چه اندر ممات

چه در موقعِ بعثِ یومِ النُّشور

که هر کس بر آرد سر از خاکِ گور

نه تغییر و تبدیل بر آن دهیم

نه بر شکّ و ریب از خطا دل نهیم

نه از عهد خود روی گردان شویم

مُصَمَّم نه بر نقضِ پیمان شویم

اطاعت کنیم از خدا و رسول (ص)

نمائیم امر علی (ع) را قبول

پذیریم نیز امر اولادِ وی

که آیند او را یکایک ز پی

بخلقِ جهان رهنما و ولی

ز نسلِ تو و صلبِ پاکِ علی (ع)

که‌آیند بعداز حسین (ع) و حسن (ع)

جگر گوشه‌های علی (ع) آن دو تن

که نزد خود و حق مقاماتشان

نمودم بیان و بدادم نشان

بگفتم از آن هر دو جاه و محلّ

به نزد خداوند عزّ و جلّ

به تحقیق آنرا نمودم ادا

بگویم مر این نکته را با شما

که دو سَیّدند این دو نیکو سرشت

برای جوانانِ اهلِ بهشت

همین دو امامند (ع) بعد از پدر

مطاعند یکسر بجنّ و بشر

بدانید من نیز پیش از علی (ع)

پدر هستم از بهر این دو ولی

(۱۲۸) بگوئید اطاعت نمودیم ما

خدا را بفرمان این اولیا

تو و مرتضی (ع) آن امام همام

حسن با حسین (ع) آن‌دو سبط گرام

[صفحه ۵۷]

دگر آن امامان (ع) که اوصافشان

نمودی تو از بهر امّت بیان

گَهِ اخذِ میثاق در امرِ دین

برای علی (ع) سرور مؤمنین

ز دلها و جانها زبانهای ما

هم از بیعت دست و آرای ما

ز ما هر که با این دو بیعت نمود

مُقِرّ گشت و نیز از زبانْشان ستود

مر آن را نجوئیم هرگز بَدل

نه بینیم در خود خلاف از حِول

گرفتیم بر خود خدا را گواه

که کافی است بهر شهادت اِله

تو هم باش بر ما گواه و دگر

هر آنکوست فرمانبر از دادگر

چه باشند پنهان و چه بر ملا

ملایک جنود و عبید خُدا

خود از هر گواهی خدا اکبر است

بدین نکته هر بنده مستحضر است

(۱۲۹) چه رانید ای مسلمین بر زبان

که باشد خداوند آگه از آن

به تحقیق حق عالِم هر صداست

بر او کشف اسرارِ نفسِ شماست

پس آن کو براه هدایت رود

وِ را رستگاری مسلّم شود

هر آنکس که گمره شد از ابلهی

خود از بهر او باشد آن گمرهی

پس آن کس که بیعت کند در عیان

بود بیعتش با خدا در نهان

بدین بیعت آنکو شود پای بست

وِ را دست حقّ است بالای دست

(۱۳۰) بترسید مردم ز حق وز یقین

نمائید بیعت بسالار دین

علی (ع) سرور مؤمنین پس حسن (ع)

پس از او حسین (ع) آن دو فرزند من

پس آن پیشوایان (ع) که در روزگار

ولایت در آنها بود پایدار

کند هر که حیلت، خداوندِ پاک

نماید به تحقیق او را هلاک

گرفت آنکه راه وفا را به پیش

در رحمت حق گشاید بخویش

[صفحه ۵۸]

پس آنکس که از جَحد بشکست عهد

به اِشکستِ نفسِ خود او کرده جَهد

بدین آیه باز آن شه انس و جان

ز یاقوتِ لب گشت گوهر فشان

(۱۳۱) دگر ره بگفت ای گروه آنچه من

بگفتم بگوئید و بر بوالحسن (ع)

دهید از سرِ میل و رغبت سلام

که او مؤمنین راست میر و امام

بگوئید یارب بیان رسول

شنیدیم و کردیم از وی قبول

نمودیم اطاعت ز فرمانِ تو

کنون از تو خواهیم غُفرانِ تو

بسوی تو ای خالق اِنس و جان

بود بازگشتِ همه بندگان

بگوئید حمد است خاص خدای

که ما را بدین راه شد رهنمای

هدایت یقین شامل ما نبود

خداوند مان گرنه ره می‌نمود

(۱۳۲) علی (ع) را فضائل بنزد خداست

ز فضل علی (ع) با خبر کبریاست

بتحقیق آن از خدای حمید

شده نازل اندر کتاب مجید

بود بیشتر زآنکه در یک مقام

برای شما من شمارم تمام

پس آن را که از آن فضایل خبر

بدادم من و گشت صاحب نظر

نورزید انکارِ تحقیقِ وی

نمائید البتّه تصدیقِ وی

(۱۳۳) بدانید ای مردم آن کو قبول

کند حکم یزدان و امر رسول

پس امر علی (ع) و آن امامان (ع) که من

براندم در اوصاف آنان سخن

رهد از عذاب و شود رستگار

بود فارغ از هولِ روزِ شمار

(۱۳۴) بدانید ای مسلمین آن کسان

که در بیعت مرتضی (ع) این زمان

بگیرند پیشی کنند اهتمام

هم اندر تولّی هم اندر سلام

امیرش بدانند بر مؤمنین

بود جایگَهْشان بهشتِ برین

[صفحه ۵۹]

(۱۳۵) بگوئید ای مسلمین آن سخن

که خوشنود گردد از آن ذوالمنن

اگر چه شما و آنچه اندر زمین

ز جنّ و ز اِنسند از ساکنین

بکُفر و ضلالت بر آرند سر

خداوند را نیست هرگز ضرر

(۱۳۶) خدایا ببخشای بر مؤمنین

بکن کافران را هلاکت قرین

ستایش بدان ذات پاکی نثار

که مر عالمین راست پروردگار

پس آندم بر آمد ز مردم ندا

که آری شنیدیم حُکمِ خدا

نمودیم اطاعت بحُسنِ قبول

ز امر خداوند و امر رسول

پذیریم هر امر و فرمان که هست

سراسر بقلب و زبان و به دست

ببردند بر آن دو سَرور هجوم

بخورشید و مه گِرد آمد نجوم

نمودند با دستِ بیعت شروع

همی یافت امر الهی وقوع

در آندم بسوی نبیّ (ص) و علی (ع)

شد اوّل به بیعت روان اوّلی

دگر ثانی و ثالث از بعد وی

دگر رابع و خامس او را ز پی

پس آنگه مهاجر بدین افتخار

سرافراز گشتند خُرد و کبار

پس انصار و آنگاه دیگر کسان

اِلی آخر از روی مقدارشان

در آنشب بانجام آن مُدّعا

ادا شد صلواتین وقتِ عشا

به بیعت عَلَی الرّسم پرداختند

خود این نَرد تا ثُلثِ شب باختند

به هر لحظه هر فرقه از مسلمین

نمودند بیعت بسالار دین

(۱۳۷) نبی (ص) گفت حمد خدا کز وِداد

بما برتری داده اندر عِباد

از آن لحظه بیعت بَرِ اهل دین

بشد رسم و اندر سُنَن جا گزین

که معمول دارند اندر فِرَق

کسانیکه در آن ندارند حقّ

[صفحه ۶۰]

روایت نمودند اهل کلام

که فرمود صادق علیه‌السَّلام

کز این خطبه دلکشِ جانفزا

چو گردید فارغ رسُول خدا (ص)

بشد دیده مردی بوجه منیر

نکوروی و خوشبوی و روشن ضمیر

همی گفت هرگز بیزدان قسم

ندیدم چو امروز فخر اُمَم

به تشدید و تأکید راند سخن

بحقّ پسر عم خود بوالحسن (ع)
مر این عقد بیعت که امروز بست
کس آنرا نخواهد گشود و شکست
مگر کافری بر خدای عظیم
خدای عظیم و رسول کریم (ص)
بسی وای بر آنکه حیلت کند
مر این عقد و این عهد را بشکند
چنین گفت صادق (ع) که بر وی عُمَر
بیفکند از روی حیرت نظر
از آن هیئتِ دلربا وان کلام
عجب بُرد و گفتا بخیرالأنام
که آیا تو نشنیدی ای شاه دین
که این مرد گفتا چنان و چنین
نبی (ص) گفت دانی ز که بود آن جلیل
بگفتا نه، فرمود بُد جبرئیل
حذر کن مبادا تغافل کنی
خود این عقد بگشائی و بشکنی
که گر از تو یابد ظهور این عمل
بذاتِ خداوندِ عزّ و جلّ
خدا و رسول و ملایک یقین
بَری از تو گردند با مؤمنین
مر این خطبه و این حدیث اِمتزاج
بدین فارسی یافت از اِحتجاج
پس از اَلْف دوران چرخ فلک
بسیصد بیفزوده هفتاد و یک
که این نامه‌ی نامی اتمام یافت
بحمداللَّه این کار انجام یافت
شد از نظمِ این خطبه‌ی دلپذیر
بلطف خداوند فارغ «صغیر»
ز مولی (ع) بدین نظم بهر صِلت
قبول و اثر باشدش مسئلت [۴۱].
[صفحه ۶۵]

نخستین شاعر و شعر غدیر

اشاره

حسّان بن ثابت اولین شاعر غدیر است که بعد از خطبه‌ی پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در همان محل غدیر خم به همین مناسبت اشعاری را سرود و خدمت حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله عرضه داشت و اجازه گرفت تا برای همه کسانی که در غدیر بودند و خطبه را شنیدند بخواند حضرت اجازه دادند و فرمودند بخوان بنام خداوند و برکت او.

حسان بر جای بلندی قرار گرفت و مردم برای شنیدن کلامش ازدحام کردند و گردن می‌کشیدند. او گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر گوش کنید».

سپس اشعاری را که همان جا سروده بود خواند که به‌عنوان یک سند تاریخی از غدیر ثبت شد و به یادگار ماند.

متن عربی اشعار حسان بن ثابت

(۱) اَلَمْ تَعْلَموا أَنَّ النَّبِیَّ مُحَمَّداً
لَدی دَوْحِ خُمٍّ حینَ قامَ مُنادِیاً
(۲) وَ قَد جاءَهُ جِبْریلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ
بِأَنَّکَ مَعْصُومٌ فَلا تَکُ وانِیاً
(۳) وَ بَلِّغْهُمُ ما أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ
وَ إن اَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَ حاذَرْتَ باغِیاً
(۴) علیکَ فما بَلَّغْتَهُم عَن إلهِهِمْ
رِسالَتَهُ إنْ کُنْتَ تَخْشَی الْأَعادِیا
(۵) فَقامَ بِهِ إذْ ذاکَ رافِعُ کَفِّهِ
بِیُمنی یَدَیْهِ مُعْلِنُ الصَّوْتِ عالِیاً
(۶) فَقالَ لَهُمْ: مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ مِنْکُمُ
وَ کانَ لِقَوْلی حافِظاً لَیْسَ ناسِیاً
(۷) فَمَوْلاهُ مِنْ بَعْدی عَلِیٌّ وَ اِنَّنی
بِهِ لَکُمْ دُونَ الْبَرِیَّةِ راضِیاً
(۸) فَیا رَبِّ مَنْ والی عَلِیّاً فَوالِهِ
وَ کُنْ لِلَّذی عادی عَلِیّاً مُعادِیاً
[صفحه ۶۶]
(۹) وَیا رَبِّ فَانْصُرْ ناصِریهِ لِنَصْرِهِمْ
إمامَ الْهُدی کالْبَدْرِ یَجْلُو الدَّیاجِیا
(۱۰) وَیا رَبِّ فَاخْذُلْ خاذِلِیهِ وَ کُنْ لَهُمْ
إذا وَقَفُوا یَوْمَ الْحِسابِ مُکافِیاً

ترجمه اشعار حسان بن ثابت

۱. آیا نمی‌دانید که محمّد پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله کنار درختان غدیر خم به حالت ندا ایستاد.

۲. و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که در این امر سستی مکن که تو محفوظ خواهی بود.

۳. و آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان.

۴. و اگر نرسانی و از ظالمان بترسی و از دشمنان حذر کنی رسالت پروردگارشان را نرسانده‌ای.

۵. در اینجا بود که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله دست علی علیه‌السَّلام را بلند کرد و با صدای بلند فرمود:

۶. هرکس از شما که من مولای او هستم و سخن مرا به یاد می‌سپارد و فراموش نمی‌کند.

۷. مولای او بعد از من علی است، و من فقط به او- نه به دیگری- به‌عنوان جانشین خود برای شما راضی هستم.

۸. پروردگارا هر کس علی را دوست بدارد او را دوست بدار، و هر کس با علی دشمنی کند او را دشمن بدار.

۹. پرودگارا یاری کنندگان او را یاری فرما به خاطر نصرتشان امام هدایت کننده‌ای را که در تاریکیها مانند ماه شب چهارده روشنی می‌بخشد.

۱۰. پروردگارا خوار کنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می‌ایستند خود جزا بده».

پس از اشعار حسّان، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودنـد: ای حسّان، مادامی که با زبانت از ما دفاع می‌کنی، از سوی روح القـدس مؤیّد خواهی بود.

[صفحه ۶۷]

نامهای عید غدیر، در روایات

در روایات برای غدیر ۷۰ نام برده شده است که مرحوم علّامه کفعمی رضوان اللَّه تعالی علیه روایات مذکور را به نظم در آورده‌اند.

۱. یَومُ اِبْداءِ خَفَایَا الصُّدُورِ وَ مُضْمَراتِ الْاُمور [۸۳].

روز آشکار شدن آنچه در سینه‌ها پنهان بود و آن کارهایی که از دیده‌ها نهان.

۲. یَوْمُ اِبْلاءِ السَّرائِر. [۸۴].

روز فاش شدن توطئه‌های پشت پرده.

۳. یَوْمُ اِدْرِیس. [۸۵].

روز ادریس پیامبر.

۴. یَوْمُ اِسْتِرَاحَةِ الْمُؤْمِنینَ. [۸۶].

روز آسایش مؤمنان.

۵. یَوْمُ اِطْعام الطَّعامِ. [۸۷].

روز طعام دادن.

۶. یَوْمُ اِظْهارِ الْمَصُونِ مِنَ الْمَکْنُون. [۸۸].

روز افشای رازی که در نهان نگه داشته می‌شد.

۷. یَوْمُ اِکْثَارِ الصَّلوةِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدِ. [۸۹].

روز زیاد درود فرستادن بر محمّد و آل محمّد.

[صفحه ۶۸]

۸. هُوَ الْیَوْمُ الَّذِی اَکْمَلَ اللَّهُ بِهِ الدِّین. [۹۰].

روز غدیر، روزی است که خداوند، به وسیله‌ی آن، دین را کامل ساخت.

۹. هُوَ الْیومُ الَّذِی یَزِیدُ اللَّهُ فِی حَالِ مَنْ عَبَدَ فِیهِ. وَ وَسعَ عَلی عِیالِهِ وَ نَفْسِهِ وَ اِخْوانِهِ وَ یُعْتِقُهُ اللَّهُ مِنَ النّارِ. [۹۱].

آن، روزی است که خداوند بر توان کسی که او را عبادت کند می‌افزاید.و همین گونه کسی که بر خویش و خانواده‌اش وسعت در زندگی ایجاد کند و خدا او را از آتش رهایی می‌بخشد.

۱۰. یَوْمُ الْاِرْشاد. [۹۲].

روز راهنمایی کردن است.

۱۱. یَوْمُ الْاِیْضاحِ وَ الْاِفْصاحِ وَالْکَشفِ عَنِ الْمَقامِ الصُّرَاحِ. [۹۳].

روز بیان کردن، آشکار ساختن و پرده برگرفتن از مرتبت خالص و پیراسته است. (مقصود: پرده برگرفتن از مقام امامت است).

۱۲. یَوْمُ الْاَمْنِ الْمَامُونِ. [۹۴].

روز آسودگی پاس داشته شده است.

۱۳. یَوْمُ الْبُرْهانِ. [۹۵].

روز دلیل استوار.

۱۴. یَوْمُ الْبِشارَهْ. [۹۶].

روز مژده دادن است.

۱۵. یَوْمُ الْبَیانِ عَنْ حَقَایِقِ الْاِیمانِ. [۹۷].

روز بیان بنیادهای پایدار ایمان.

[صفحه ۶۹]

۱۶. یَوْمُ التَّبَسُّم فِی وُجُوهِ النّاسِ مِنْ اَهْلِ الْاِیمان. [۹۸].

روز لبخند زدن در چهره‌ی مؤمنان.

۱۷. یَوْمُ تِبیانِ الْعُقُودِ عَنِ النِّفاقِ وَ الْجُحُودِ. [۹۹].

روز روشنگری پیمان‌ها از دو روییها و انکارهای آگاهانه.

۱۸. یَوْمُ تَحطِیطِ الْوِزْرِ. [۱۰۰].

روز ریزش گناه.

۱۹. یَوْمُ تَرْکِ الکَبائِرِ والذُّنُوبِ. [۱۰۱].

روز رها کردن گناهان بزرگ و وانهادن نافرمانیها.

۲۰. یَوْمُ التَّزْکِیهْ. [۱۰۲].

روز پیراستن.

۲۱. یَوْمُ تَفْطِیرِ الصَّمائِمِینَ. [۱۰۳].

روز افطاری دادن به روزه‌داران.

۲۲. یَوْمُ تَنْفِیسِ الکُرَبْ. [۱۰۴].

روز زدودن دشواریها.

۲۳. یَوْمُ التَوَدُّدِ. [۱۰۵].

روز مهر ورزیدن.

۲۴. هُوَ یَوْمُ التَهْنِیهٔ. [۱۰۶].

روز تبریک گفتن.

۲۵. الجَمْعُ المَشْهُود. [۱۰۷].

روز اجتماع گواه گرفته شده.

۲۶. یَوْمُ الحَباءِ وَ الْعَطِیَّهِٔ. [۱۰۸].

روز بخشش و ارمغان.

[صفحه ۷۰]

۲۷. یَوْمُ دَحرِ الشِیْطانِ. [۱۰۹].

روز راندن شیطان.

۲۸. یَوْمُ الَّدلیلِ عَلی الرُّوّادِ. [۱۱۰].

روز ارائه‌ی دلیل درباره‌ی راهنمایان.

۲۹. یَوْمُ الدَّوحِ. [۱۱۱].

روز گرد آمدن پیرامون درختان تنومند.

۳۰. ذَنْبُهُم مَغْفُوراً. [۱۱۲].

روزی است که گناه شیعیان آمرزیده می‌شود.

۳۱. رُفِعَتِ الدَّرَجُ. [۱۱۳].

روزی که نردبان تکامل برافراشته شد.

۳۲. یَوْمُ الرِّضا. [۱۱۴].

روز خشنودی.

۳۳. هُوَ یَوْمُ الزِّینَهِٔ. [۱۱۵].

آن روز، روز آراستن است.

۳۴. یَوْمُ السِّبْقَهِٔ. [۷۵].

روز پیشی گرفتن.

۳۵. یَوْمُ الشَّاهِدِ وَ الْمَشْهُودْ. [۷۶].

روز گواه و گواه گرفته شده.

۳۶. یَوْمُ الشَّرْطِ الْمَشْرُوط. [۷۷].

روز شرط نهاده شده.

۳۷. یَوْمُ شَمْعُونَ. [۷۸].

روز «شمعون الصفا»، وصیِ حضرت عیسی علی نبیّنا و آله و علیه‌السَّلام.

[صفحه ۷۱]

۳۸. یَوْمُ شِیثٍ. [۷۹].

روز «شیث»، وصیّ حضرت آدم علی نبیّنا و آله و علیه‌السَّلام.

۳۹. شَیَّدَ اللَّهُ بِهِ الْاِسْلامَ وَ اَظْهَرَ بِهِ مَنَارَ الدِّین. [۸۰].

روزی که خداوند، به‌وسیله‌ی آن اسلام را استوار ساخت و نشان درخشان دین را آشکار کرد.

۴۰. یَوْمُ الصَّفْحِ عَنْ مُذْنِبِی شِیْعَةِ اَمِیرالْمُؤمِنِینَ سلام اللَّه علیه. [۸۱].

روز چشم‌پوشی و گذشت از گناهکاران شیعیان امیرالمؤمنین سلام اللَّه علیه.

۴۱. یَوْمُ صِیَامٍ وَ قِیامٍ و صِلَةِ الْاِخْوانِ. [۸۲].

روز روزه داشتن و نماز خواندن و پیوند با برادران دینی.

۴۲. یَوْمُ طَلَبِ الزِّیَادَةِ. [۸۳].

روز خواستن افزونیهاست.

۴۳. یَوْمُ الْعِبَادَةِ. [۸۴].

روز عبادت کردن.

۴۴. عَمَلُهُمْ مَقْبُولاً. [۸۵].

روزی که اعمال شیعیان، پذیرفته می‌شود.

۴۵. یَوْمُ الْعَهْدِ الْمُعْهُودِ. [۸۶].

روز پیمان نهاده شده.

۴۶. یَوْمُ عِیدِ اَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صلّی اللَّه علیه و آله. [۸۷].

روز عید اهل بیت محمّد صلّی اللَّه علیه و آله.

۴۷. یَوْمُ عِیدٍ وَ فَرَحٍ وَ سُرُورٍ. [۸۸].

روز عید، شادمانی و سرور.

[صفحه ۷۲]

۴۸. وَ الْعِیدُ الْاَکْبَرِ. [۸۹].

بزرگترین عید.

۴۹. عِیدُ اللَّهِ الْاَکْبَرِ. [۹۰].

بزرگترین عید خداوند.

گفتنی است که: در روایات، عید غدیر، اکبر اعیاد، افضل اعیاد، [۹۱] اشراف اعیاد، [۹۲] و اعظم، [۹۳] اعیاد اسلامی شمرده شده است. و در برخی از روایات رسیده که آن عید، در آسمان، مشهورتر از زمین است. در چنین روایاتی، واژه‌ی «اَشْهَرْ» به کار رفته. [۹۴].

۵۰. یَوْمُ الْفَصْلِ. [۹۵].

روز جدایی حق و باطل (روز داوری).

۵۱. فِیهِ وَقَعَ الفَرَجِ. [۹۶].

روز گشایش.

۵۲. یَوْمُ فِیهِ مَرْضَاةُ الرَّحْمنِ. [۹۷].

روز خشنودی خدای رحمان.

۵۳. کَالْقَمَرِ بَیْنَ الْکَواکِب. [۹۸].

روزی که در میان عیدها بسان ماه در بین ستاره‌هاست.

۵۴. یَوْمُ لَبسِ الثِّیابِ وَ نَزْعِ السَّوادِ. [۹۹].

روز پوشیدن جامه‌های شایسته و افکندن لباسهای سیاه.

۵۵. یَوْمُ الْمُتَاجَرة. [۱۰۰].

روز داد و ستد با خداست.

[صفحه ۷۳]

۵۶. یَوْمُ مِحْنَةِ الْعِبادِ. [۱۰۱].

روز آزمایش بندگان.

۵۷. یَوْمُ مَرْغَمَةِ الشَّیطانِ. [۱۰۲].

روز ناخرسند گشتن شیطان است.

۵۸. یَوْمُ الْمَلَاءِ الْاَعْلی. [۱۰۳].

روز فرشتگان والا.

۵۹. یَوْمُ الْمَوْقِفِ الْعَظِیم. [۱۰۴].

روز بازپرسی بزرگ.

۶۰. یَوْمُ الْمِیثَاقِ الْمَأخُوذِ. [۱۰۵].

روز پیمان گرفته شده.

۶۱. یَوْمُ النَّبَأ الْعَظِیم. [۱۰۶].

روز خبر بزرگ.

۶۲. یَوْمُ نَشْرِ الْعِلْم. [۱۰۷].

روز گسترش دانش.

۶۳. یَوْمُ النُّصُوصِ عَلی اَهْلِ الْخُصُوصِ. [۱۰۸].

روز ارائه‌ی سخنهای روشن درباره‌ی ویژگان.

۶۴. یَوْمُ نَفْیِ الْغُمُومِ وَ الْهُمُوم. [۱۰۹].

روز زدودن اندوه‌ها و غصّه‌ها.

[صفحه ۷۴]

۶۵. یَوْمُ الْوُصُولِ اِلی رَحْمَةِ اللَّهِ. [۱۱۰].

روز دست یافتن به رحمت خداوند است.

۶۶. وُضِحَتِ الْحُجَجِ. [۱۱۱].

روزی است که حجّتها آشکار گشت.

۶۷. یَوْمُ هُودٍ. [۱۱۲].

روز هود است.

۶۸. یَوْمٌ یُسْتَجَابُ فِیهِ الدُّعاء. [۱۱۳].

روزی است که دعا در آن مستجاب می گردد.

۶۹. یَجْعَلُ اللَّهُ فِیهِ سَعیَ الشِّیعَةِ مَشْکُوراً. [۱۱۴].

روزی است که خداوند، تلاش شیعه را در آن سپاسگزاری کرده است.

۷۰. یَوْمُ یُوشِع. [۱۱۵].

روز یوشع.

[صفحه ۷۵]

مرحوم علامه شیخ کفعمی

اشاره

تقی الـدّین ابراهیم بن علیّ بن حسن بن محمّـدبن صالـح عـاملی، مشـهور به: «کفعمی» صـاحب «مصـباح کفعمی» از علمـای لبنان و شخصیتهای برجسته‌ی جهان تشیّع، در «کفعم» از قصبات جبل عامل لبنان دیده به جهان گشود، در حدود ۵۰ اثر ارزشمند از خود به یادگار نهاد، که از مشهورترین آنها: «مصباح» و «البلد الأمین» می‌باشد.

همه‌ی بزرگـان از او به عظمت یـاد کرده، علم و زهـد و تقوی و جـامعیّت و وثاقت او را سـتوده‌اند. علّامه شـیخ آقا بزرگ تهرانی از قرائنی به دست آورده که تولّـد کفعمی به سـال ۸۲۸ ه (حـدوداً) بوده، و از کشف الظّنون نقـل کرده که وفاتش به سال ۹۰۵ ه بوده است.

قبر شریفش در روستای «جبشیت» از دهات جبل‌عامل زیارتگاه خاصّ و عام است. [۱۱۶].

نام‌های منظوم عید غدیر

متن عربی اشعار مرحوم علامه شیخ کفعمی

هَنیاً هَنیاً لِیَوْم الْغَدیر
وَ یَوْمِ النُّصُوصِ وَ یَوْم السُّرورِ
وَ یَوْمِ الْکَمالِ لِدِینِ الْأِلهِ
وَ إتْمامِ نِعْمَةِ رَبٍّ غَفُورٍ
[صفحه ۷۶]
وَ یَوْمِ الدَّلیلِ عَلَی الْمُرتَضی
وَ یَوْمِ الْبَیانِ لِکَشْفِ الضَّمیرِ
وَ یَوْمِ الرِّشادِ وَ إبْداءِ ما
تَجِنُّ بِه مُضْمَراتِ الصُّدُورِ
وَ یَوْمِ الأمانِ وَ یَوْمِ النَّجاةِ
وَ یَوْمِ التَّعاطُفِ یَوْمِ الْحُبُورِ
وَ یَوْمِ الصَّلاةِ وَ یَوْمِ الزَّکاةِ

وَ يَوْمِ الصِيامِ وَ يَوْمِ الفُطُورِ

وَ يَوْمِ العِقودِ وَ يَوْمِ الشَّهُودِ

وَ يَوْمِ العُهُودِ لِصِنْوِ البَشيرِ

وَ يَوْمِ الطَّعامِ وَ يَوْمِالشَرابِ

وَ يَوْمِ اللِّباسِ وَ يَوْمِ النُّحُورِ

وَ يَوْمِ تَواصُلِ أرْحامِكُم

وَ يَوْمِ الْعَطاءِ وَ بِرِّ الفَقيرِ

وَ يَوْمٍ لِشِيث وَ يَوْمِ لِهُودٍ

وَ يَوْمٍ لِاءِدْريس ماً مِن نَكيرٍ

وَ يَوْمِ نِجاةِ النَّبيِّ الخَليلِ

مِنَ النّارِ ذات وَقُودِ السَّعيرِ

وَ يَوْمِ الظُّهورِ عَلَى السامِرِيِّ

وَ إغْراقِ فِرعَونَ أَهْلِ الفُجُور

وَ يَوْمٍ لِمُوسى وَ عيسى مَعاً

وَ يَوْمٍ سُلَيمانَ مِن غَيْرِ ضَيْرٍ

وَ يَوْمِ الوَصِيَةِ لِلْاَنْبِياءِ

عَلَى الاَوْصِياء بِكُلِّ الدُّهورِ

وَ يَوم انْكِشافِ المَقام الصراحِ

وَ ايضاحِ بُرْهانِ سِرِّ الاُمُورِ

وَ يَوْمِ الجَزاءِ وَ حَطِّ الاِثام

وَ يَوْمِ الحِباوَةِ لِلْمُستَمير

وَ يَوْمِ البِشارَةِ يَوْمِ الدُّعاءِ

وَعيدِ الإِلهِ العَلِيِّ الكَبيرِ

وَ يَوْمِ اشْتِمام أريجِ المُسُوكِ

وَ عَنْبَرِها وَ أريجِ العَبيرِ

وَ يَوْمِ مُصافِحَةِ الْمُؤمِنين

وَ يَوْمِ التَّخَلُصِ مِنْ كُلِّ ضَيْرِ

وَ يَوْمِ الدَّليلِ عَلَى الرّائِدينَ

وَ فِتْنَةِ عَبْدٍ وَ يَوْمِ الظُّهُورِ

وَ يَوْمِ انْعِتاقِ رِقابٍ جَنَتْ

مِنَ النّارِ يا صاحَ ذات السَّعيرِ

وَ يَوْمَ النَّبِيِّ وَ يَوْمِ الوَصِيِّ

وَ يَوْمِ الأئِمَةِ يَوْمِ الأميرِ

وَ يَوْمِ الفَلاحِ وَ يَوْمِ النَّجاحِ
وَ يَوْمِ الصَّلاحِ لِكُلِّ الأمُورِ
وَ يَوْمِ التَّهانى وَ يَوْمِ الرِّضا
وَ يَوْمِ اسْتِزادَةِ رَبٍّ شَكُورٍ
وَ يَوْمِ اسْتِراحَةِ أَهْلِ الوِلاءِ
وَ يَوْمِ التِّجارَةِ أَهْلِ الأُجُورِ
وَ يَوْمِ الزِّيارَةِ لِلْمُؤمِنينَ
وَ يَوْمِ ابْتِسامِ ثَنايَا الثُّغُورِ
وَ يَوْمِ التَّوَدُّدِ لِلْأوْلِياءِ
وَ اِلْباسِ اِبْليسَ ثَوْبَ الدُّحُورِ
وَ يَوْمَ ارْتِغامِ أُنُوفِ العَدى
وَ يَوْمِ الْقَبُولِ وَ جَبْرِ الْكَسيرِ
[صفحه ۷۷]
وَ يَوْمِ الْعِبادَةِ يَوْمِ الْوُصُولِ
اِلى رَحِماتِ العَلِيِّ القَديرِ
وَ يَوْمِ السَّلامِ عَلَى المُصْطَفى
وَ عِتْرَتِهِ الْأَطْهَرينَ الْبُدُورِ
وَ يَوْمِ الأِمارَةِ لِلمُرتَضى
أَبِى الحَسَنَيْنِ اِمامِ الأَميرِ
وَ يَوْمِ اشْتِراطِ وِلاءِ الوَصِيِّ
عَلَى المُؤمِنينَ بِيَوْمِ الغَديرِ
وَ يَوْمِ زِيادَةِ ما يُنْفِقُونَ
بِمائَةِ أَلْفٍ خَلَتْ مِنْ نَظيرٍ
وَ يَوْمِ المَعارِجِ فى وَقْعِها
وَ أنباءِ فَضْلٍ عَظِيمٍ كَبيرٍ
فَهذَا الإمامِ العَديمِ النَظيرِ
وَ أنّى يَكُونُ لَهُ مِنْ نَظيرٍ

ترجمه اشعار مرحوم علامه‌ی کفعمی

۱. خرّم و مبارک باد روز غدیر، روز بهروزی و شادمانی.

۲. روز کامل شدن دین خدا، روز تمامیّت نعمت پروردگار بخشنده.

۳. روز راهنمائی شدن (خَلق) به‌سوی علیّ مرتضی، و روز اظهار و آشکار شدن آنچه پنهان بود.

۴. روز هوشیاری و آگاهی و روز آشکار شدن آنچه در سینه‌ها پنهان بود.

۵. روز امنیّت، روز رهائی، روز مهربانی کردن به یکدیگر و روز خوشحالی.

۶. روز نماز خواندن و زکات دادن و احیاء آنها و روز روزه داشتن و روز گشودن روزه است.

۷. روز پیوندها و روز شاهدان است، روز پیمانها برای برادر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله است.

۸. روز اطعام کردن و سیراب کردن دیگران، و روز لباس پوشاندن به دیگران و روز قربانی است.

۹. روز صله‌ی رحم نمودن، و روز بخشش و نیکی به فقرا می‌باشد.

۱۰. روز به خلافت رسیدن حضرت شیث و هود، و روز بخلافت رسیدن حضرت ادریس علیه‌السَّلام و کسی منکر این مطلب نیست.

۱۱. روز نجات و رهائی حضرت ابراهیم خلیل از آتش برافروخته شده است.

۱۲. روز مسلّط شدن بر سامری

۱۳. و روز غرق شدن فرعون است که اهل گناه بود.

۱۴. روز پیروزی حضرت موسی و عیسی است و روز پیروزی سلیمان بدون آنکه به او آسیبی برسد.

[صفحه ۷۸]

۱۵. روزی است پیامبران الهی در همه دورانها اوصیای خود را معین کردند.

۱۶. روز آشکار شدن مقام پاک و خالص امامت و روز روشن شدن دلیل اسرار کارهاست.

۱۷. روز نوید دادن و روز نیایش است و روز عید خداوند بلند مرتبه‌ی بزرگ است.

۱۸. روز بوئیدن بوی خوش مُشک و عنبر و روز استشمام بوی خوش عبیر است.

۱۹. روز دست دادن دو مؤمن با یکدیگر و روز خلاصی و رهائی از هر ناراحتی است.

۲۰. روز ارائه دلیل درباره‌ی راهنمایان و پیشوایان و روز آزمایش بندگان و روز آشکار شدن حق است.

۲۱. روز آزادی بندگان گنهکار از آتش است، ای کسی که اهل دوزخ هستی.

۲۲. روز پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و روز وصیّ اوست، روز امامان و روز امیرالمؤمنین است.

۲۳. روز رستگاری، روز پیروزی، روز خیر و صلاح برای همه کارهاست.

۲۴. روز لذّت بردن و خوشحال شدن و روز خشنودی است، روز طلب زیادی نعمت از خداوند تشکر کننده است.

۲۵. روز استراحت شیعیان و روز تجارت معنوی برای طالبان اجر است.

۲۶. روز زیارت و دیدار مؤمنین است و روز شادی و خنده است به طوری که دندانهای پیشین نمایان شود.

۲۷. روز اظهار دوستی با اولیاء خدا و روزی است که به شیطان لباس ذلّت پوشانده شد.

۲۸. روز خوار شدن دشمنان و روز قبول شدن اعمال و جبران شکستها بوسیله‌ی خداوند.

۲۹. روز عبادت و روز رسیدن به رحمتهای خداوند بلند مرتبه‌ی قادر و توانا است.

۳۰. روز سلام دادن بر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و خاندان پاک و مطهّر او که همچون ماه شب چهارده می‌باشند.

۳۱. روز امیر شدن حضرت مرتضی علی علیه‌السَّلام که پدر امام حسن و امام حسین است و پیشوائی است که پادشاه است.

۳۲. روزی است که ولایت وصی شرط (ایمان) شد بر مؤمنان در روز عید غدیر.

۳۳. روزی است که در برابر آنچه انفاق شود صد هزار برابر پاداش دارد که مانند ندارد.

۳۴. روز صعود به آسمان هفتم و روز آشکار کردن فضیلت درخشنده بزرگ است.

۳۵. پس این بزرگوار پیشوائی است بی‌نظیر و کجا می‌توان برای او مثل و مانندی پیدا شود.

[صفحه ۷۹]

کسائی مروزی

شاعر شیعه مذهب قرن چهارم هجری.

اولین شعر فارسی در مدح مولا امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام

سخنی با اهل سنت

فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین
فضل حیدر شیر یزدان مرتضای (ع) پاکدین
فضل آنکس کز پیمبر (ص) بگذری فاضل‌تر اوست
فضل آن رکن مسلمانی امامُ المتّقین
فضل زَینُ الأصفیا، داماد فخر انبیا (ص)
کافریدش خالق خلق آفرین از آفرین
ای نواصب گر ندانی فضل سرّ ذوالجلال
آیت «قربی» نگه کن وان «اصحاب الیمین»
«قُل تَعالَوْا نَدْعُ» برخوان ور ندانی گوش‌دار
لعنت یزدان ببین از «نَبْتَهِلْ» تا «کاذِبین»
«لا فتی الّا علی» برخوان و تفسیرش بدان
یا که گفت و یا که داند گفت جز «روح‌الأمین»؟
آن‌نبی (ص) وز انبیا کس نی به علم او را نظیر
وین ولی (ع) وز اولیا کس نی به فضلْ او را قرین
آن چراغ عالم آمد وز همه عالم بدیع
وین امام امّت آمد وز همه امّت گزین
آن قَوام علم و حکمت چون مبارک پی قِوام
وین معین دین و دنیا وز منازل بی‌معین
از مُتابع گشتن او «حور» یابی با «بهشت»
وز مخالف گشتن او «وَیل» یابی با «اَنین»
ای بدست دیو ملعون، سال و مه گشته اسیر
تکیه کرده بر گمان، برگشته از «عَیْنُ الیَقین»
گر نجات خویش خواهی در سفینه‌ی نوح شو
چند باشی چون رَهی تو بینوای دل رَهین
دامن اولاد حیدر (ع) گیر و از طوفان مترس
گِرد کِشتی گیر و بنشان این فَزَع اندر پسین

[صفحه ۸۰]

گر نیاسایی تو هرگز روزه نگشایی به روز
وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین
بی‌تولّی بر علیّ (ع) و آل او دوزخ تُراست
خوار بی‌تسلیمی از تسنیم و از خلد برین
هر کسی کو دل به نقص مرتضی (ع) معیوب کرد
نیست آنکس بر دل پیغمبر (ص) مکّی مکین
ای بکرسی برنشسته «آیهٔ الکرسی» بدست
نیش زنبوران نگه کن پیش خوان انگبین
گر به تخت و گاه و کرسی غرّه خواهی گشت خیز
سجده کن کرسی گران را در نگارستان چین
سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر (ص) گذشت
سیر شد منبر ز نام و خوی سِکّین و تَگین
منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید
حقّ صادق کی شناسد وان زین العابدین
مرتضی و آل او با ما چه کردند ای دریغ
یا چه خلعت یافتیم از مُعتصم یا مُستعین
کان همه مقتول و مسمومند و مجروح از جهان
وین همه میمون و منصورند امیرالفاسقین
ای «کسائی» هیچ مندیش از نواصب وز عدو
تا چنین گویی مناقب دل چرا داری حزین؟
غدیر در شعر فارسی، ص ۱۲۵ تا ۱۲۳.
[صفحه ۸۱]

نظیری نیشابوری

محمّدحسین نظیری نیشابوری متوفی ۱۰۲۱ هجری قمری.
قصیده‌ای شیوا و زیبا در فضائل و مناقب مولای متقیان (ع)
مضمون تعدادی از آیات و احادیث و روایات
نبی (ص) که معجز ماه دو پیکر آورده
مثال نور خود و نور حیدر آورده
فراز منبر یوم الغدیر این رمزست
که سر ز جیب محمّد علی برآورده
حدیث «لحمک لحمی» بیان این معنی‌ست
که بر لسان مبارک پیمبر آورده

خدای از آدمشان تا بآل عبد مناف

بصلب پاک و ببطن مطهّر آورده

هم از سرایت این نور آل زهرا(س) را

نبی (ص) بزیر عبا با علی (ع) درآورده

بآب زمزم و خاک صفا سرشته گلش

حقش بحلمت و عفت مخمر آورده

نهاده وقت ولادت بخاک کعبه جبین

نیاز و بندگی از بطن مادر آورده

خدیجه نور نبی (ص) دیده در جبین علی (ع)

بشادمانی داماد دختر آورده

بعرس فاطمه (س) و مرتضی نثار ملک

درخت‌های جنان حلّه‌ها برآورده

درخت طوبی اسناد جنت و انهار

برون به نام محبان حیدر آورده

سزد که خاک کشد آفتاب اندر چشم

ز معدنی که چو سبطین گوهر آورده

درون قبه‌ی بیضاست جای ذوی القرنی

ز عرش آل عبا رخت برتر آورده

علی (ع) بجای سرست از جسد پیمبر (ص) را

که صحتش همه رای منور آورده

بر او بسبقت اسلام کس مقدّم نیست

به بعثت نبی (ص) ایمان برابر آورده

هزار شاهد عادل به مجمع اسلام

بدعوی «انا صدیق اکبر» آورده

[صفحه ۸۲]

نبی (ص) به کودکی اسلام کرده تعلیمش

نه همچو غیر بایمانش کافر آورده

به دوستکامی این باده از لبان حبیب

کرامتی ست که ساقی کوثر آورده

ز قول ثابت «لو لا علی» به رجم نسا

بفضل خویش مثالی مقرر آورده

ندای «بخٍ بخٍ لک یا علی مولای»

گواه نص ولایت بمحضر آورده

بیان صفدر کرّار عسکر فرّار
بشرح واقعه‌ی حرب خیبر آورده
نبی (ص) بوقت مؤاخات و عزتِ اصحاب
بلفظ و صدق علی (ع) را برادر آورده
چو بر ولایت او هر نبی شده مبعوث
زمان ازو که درین کار بهتر آورده
وصی کسی ست که تجهیز مصطفا کرده
نه آن که میل بمحراب و منبر آورده
گشایش از در دیگر مجو بحکم خدا
که غیر باب علی (ع) را بِگِل بر آورده
کسی ز آتش دوزخ بری نخواهد ماند
مگر کسی که تولا به حیدر آورده
خلاف نیست روا در خلیفه‌یی که نبیش
«خلیفتی و خلیلی» مکرر آورده
امام اوست که در تن حیات موتی را
چو عیسی از نفس روح پرورآورده
ز بس محبّتِ سُکّانِ آسمان، ایزد
بشکل او ملکی را مصوّر آورده
مقام مجد گرفته بعرش علیین
لوای حمد بصحرای محشر آورده
چگونه نور کسی را بِگِل توان اندود
که آفتاب فرو رفته را بر آورده
چگونه قول کسی را توان بخاک انداخت
که سنگ ریزه گرفته‌ست و گوهر آورده
همای همت زوج بتول آن مرغی ست
که دولت دو جهان زیر شهپر آورده
بیان نسبت خود کرده با خلیل علی (ع)
برون ز کعبه صنم‌های آزر آورده
خدا دوازده تن را ز عترت اطهار
امام خلق جهان تا بمحشر آورده
کسی که پی به امام زمان همی نبرد
رسول صادقش از خیل کافر آورده
تویی امام که اقرار بر امامت تو

صهیب و جابر و سلمان و بوذر آورده

نه والی‌یی که به حقیّت ولایت خویش

سِجل به مُهر رئیس و توانگر آورده

خدا محبّت آل تو کرده فرض و ترا

بآیت الوالارحام سرور آورده

زبیر و طلحه که از بیعتت برون شده‌اند

اجل بنزد خداشان مکرر آورده

قضای چرخ بر آن جاهلی زند خنده

که در مشاوره حرف مزور آورده

همان که خسته‌ی اشرار کرده عثمان را

عزا نهاده بپاداش و لشکر آورده

[صفحه ۸۳]

سگان دشت بر او گر کنند نوحه سزاست

مخدرات رسول از حرم بر آورده

سپه که خوانده بجنگ جمل زبیر عوام

کف خسی بسر راه صرصر آورده

معاویه که سبب گشته حرب صفین را

صف غزال بچنگ غضنفر آورده

معاندان ترا نیست مغفرت که رسول (ص)

به تو محاربه با خود برابر آورده

مگوی خال که خال نبی (ص) بکتف نبی‌ست

نه قرحه‌یی که سزاوار نشتر آورده

نزاع و صلح تو میزان باطل و حق ست

که بهر دوزخ و فردوس داور آورده

دلیر تیغ نرانم بموی استردن

که یار شیفته مو خال بر سر آورده

خوشا علی (ع) که چنان در نماز محو شده

که سجده با الم زخم منکر آورده

عجایب این که بشکل خود و لباس نبی (ص)

بکفن و دفن خود اعرابی‌یی در آورده

نموده مرده و زنده دو تن به یک صورت

ز یک حقیقت مخفی دو پیکر آورده

میان احمد (ص) و حیدر (ع) تمیز نتوان کرد

درین مقام بیانی سخنور آورده

سخن بپرده علی (ع) گفته در شب معراج

صباح تهنیه پیش پیمبر (ص) آورده

نبی (ص) ز زله‌ی شب نیم سیب کرده عیان

ز جیب نیمه‌ی دیگر علی (ع) بر آورده

ز فکر بوالعجبی‌های قادر بی‌چون

به حیرتم که عجایب دو مظهر آورده

هراس نیست ز فوت و فنا «نظیری» را

که پی به چشمه‌ی خضر و سکندر آورده

کدورت از چه جهت رو دهد محبی را

که از ولای علی (ع) دل منور آورده

چه کم کند ز جلال کسی زیان جهان

که خواجگی ز غلامی قنبر آورده

بنظم آخرت از دست داده دنیا را

فکنده رخت به دریا و گوهر آورده

کسی ز طاعت و خدمت زیان نمی‌بیند

که هر که تحفه رطب برده شِکّر آورده

قبول سمع تو کافی‌ست یا علیّ ولی

زمانه گوش تمیز از ازل کر آورده

ز آستان تو دورم اگر به بیداری

مرا به واقعه نور تو در بر آورده

از آن شبی که باین خواب گشته‌ام مسرور

خرد بهر نظرم پایه برتر آورده

بمدحت تو بس این عز که همگنان گویند

برات جایزه بر حوض کوثر آورده

صلت که می‌طلبد بنده‌ی ثنا گویت

مناقب تو نگویم که در خور آورده

[صفحه ۸۴]

هنر بس‌ست همین کز برای ختم سخن

درود پاك بر آل مطهّر آورده [۱۱۷].

هفته ولایت، عید غدیر خم

بگشای چشم و آینه‌ی کبریا ببین

قدر و فضیلت و شرف مرتضی ببین
تاریخ را ورق زن و از لیله‌ی غدیر
تا هفت روز رحمت بی‌منتهی ببین
جشن زفاف حیدر کرار و فاطمه
عقد اُخوت علی و مصطفی ببین
هم سیر در حدیث شریف بساط کن
هم آیه‌ی مبارکه‌ی انّما ببین
هم خطبه‌ی خلافت شیر خدا شنو
هم آیه‌ی مُباهله، هم هَل اَتی ببین
این هفت روز داده خدا بر تو هفت گنج
ای شیعه دیده وا کن و گنج خدا ببین [۱۱۸].
[صفحه ۸۷]

یکصد و ده قصیده غدیریه

آزرم (نعمت)

حماسه‌ی غدیر...
«تمام قافله گیرد به جای خویش قرار !»...
منادیان همه کردند، حکم را تکرار
کویر بود، افق تا افق، گداخته مس
بر آن گداخته مس، کاروان، خطی ز غبار
دمیده مَجمر خورشید، بر فراز کویر
وزان شراره فرو تافته، هزار هزار
به نیمروز، تو گفتی که کوره‌ی خورشید
تمام هستی خود، زی کویر کرده نثار
هوا سِتاده که در سینه‌اش گرفته نَفَس
نفس نمانده که خود باد، مانده از رفتار
شتابِ قافله افزون، که زودتر برسد
به منزلی که مگر، سایه باشد و جوبار
به دور دست نه پیدا، مگر درختی چند
در آن کویر، به مانند قامتِ زنهار
فراخنای بیابان، چو پیکری خفته
که پاش در افق و، سر به سینه‌ی کُهسار

به نیمروز به «جُحفه» قرار ممکن نیست

فتاد همهمه در کاروان، که چیست قرار؟

نه کاروان، که ز حج باز گشته انبوهی

فزون ز دیدن و، افزون‌تر از حدود شمار

نه کاروان، که به فرسنگها خطی ممتد

نود هزار نفر، از پیادگان و سوار

قبیله‌های عرب، در کنارِ یکدیگر

رکابدارِ نبی، چون مهاجر و انصار

نبی (ص) سِتاد و بفرمود، تا که گِرد آیند

تمام قافله، از پیش و پس، کران و کنار

کنار راه، یکی کوه بود و در پایش

بماند بِرکه‌ی بارانِ ابرهای بهار

کنارِ برکه، درختان سالخوردی چند

که سایبان شده در آن کویرِ آتشبار

بگفت تا که برآرند، از جهاز شتر

فراز دامنه‌ی کوه، منبری سُتوار

از آنکه لحظه‌ی پیشین رسیده بود سروش

که در رسیده زمانی، که حق شود اظهار

ملازمان همه دیدند- بر نشانه‌ی وحی-

عرق نشسته نبی (ص) را، به جبهه و رخسار

[صفحه ۸۸]

شکفته چهره‌ی پاکش ز التهاب پیام

زُدوده جلوه‌ی وحیَش، ز روی خسته غبار

فراز دامنه‌ی کوه، بر شد و نگریست

در آن قبایلِ بسیار، از یمین و یسار

در آن فراز چه می‌دید، کس نمی‌دانست

کنون بگویمت از آن مناظر و اسرار:

«گذشته»ها و «کنون» و فضای «آینده»

همه معاینه می‌دید، اندر آن دیدار

«گذشته» بود ره رفته، مبدأش «مکه»

که تا «مدینه» همی گشته بود، ره هموار

«کنون» تجمّع خلق است، اندرین منزل

که‌شان به مقصد «آینده» بست، باید بار

ولیک حوزه‌ی «آینده» هست جمله جهان:
رهی به طول أبد، رهنمودی‌اش دشوار
هر آنچه طی شده زین پیشتر، رهی اندک
هر آنچه مانده از این پس، مسافتی بسیار
چنان رهی‌ست فرا پیش و، وقتِ رهبر تَنگ
کرا سزاست، که بر کاروان شود سالار؟
چنین «گذشته» و «آینده» و «کنون» می‌دید
به چشم روشنِ دل، نقشهای روشن و تار
به بیست سال و سه، کوشیده بود تا اسلام
رسیده بود به «اکنون»، به یُمنِ بس پیکار
وز آنکه شارع اسلام بود، می‌دانست
که هست نهضت او، تازه پای در رفتار
ز «جاهلیّت» پیشین، هنوز آثاری ست
که گاه جلوه کند آشکار، آن آثار
هنوز دوره‌ی تعلیم، خود نگشته تمام
که تا پدید شود راه و چاه و گُلبن و خار
اگر چه هست در اسلام، اصل آزادی
و در «امور» به شُورَند، مردمان مختار
ولیک قاعده را نیز هست، إستثنا
کزین خلاف، شود قاعده بسی سُتوار
به‌ویژه آنکه کمین کرده‌اند در ره خلق
بسا به چهره شبان و، به سیرت کَفتار
که هست نهضت اسلام، چون نهالی خُرد
که باغبان طلبد، تا نهالْ آرد بار
نهالْ نهضت اسلام و، باغبانْ رهبر
و بار، مردم آزاد و، چشم و دلْ بیدار
وز آنکه مرحله‌ی رهبری، هنوز به‌جاست
تمام نیست هدایت، در این زمان ناچار
به یُمنِ تربیت آنگه که ریشه کرد درخت
به بار آید و، نقصان نیابد از آزار
میان «رهبر» و «حاکم» تفاوتی است عظیم
چنان‌که هست تفاوت میان «راه» و «سوار»
نخست راه بباید به سوی مقصد خلق

وزان سپس به سر کاروان، یکی سالار

از آن فراز، در این گونه پرده‌ها می‌دید

هزار نقش، که نارم سرودْ در گفتار

کنون سزاست، یکی راهبر بُوَد حاکم

کنون رواست، همان راهدان بُوَد سردار

کسی که نهضتِ اسلام را شناسد نیک

کسی که در ره حق، بگذرد ز خویش و تبار

[صفحه ۸۹]

کسی که در دل و جانش، ز جاهلیت نیست

نه هیچ شعله‌ی آز و، نه هیچ لکّه‌ی تار

کسی که دانش و آزادگی، از او روید

چنان که از دل آتش، شود پدید شرار

کسی که در نظرش هیچ نیست، جز انسان

کسی که در دل او نیست هیچ، جز دادار

کسی که هست ستمدیده را، بهین یاور

کسی که هست ستم باره را، مهین قهّار

کسی که قلعه‌ی «خیبر» گشوده است به دست

به جنگِ «بدر» ز اهریمنان کشیده دَمار

کسی که روی نگردانده هیچ گه، از رزم

کسی که در «اُحُد» از دشمنان نکرده فرار

کسی که هست چو دریا و می کُند توفان

ز اشک چشم یتیم؛ این شِگِرف دریابار

کسی که هست چنان چون نبی (ص)، به قول و عمل

کسی که جانِ گرامی، به حق کند ایثار

کسی که خُفت به جای نبی (ص)، در آن شب خوف

درون مهلکه تا جان کُند به دوست، نثار

کسی که نیست جدا از فروغ عِلم نبی (ص)

چنان که نیست ز آتش جدا، شراره‌ی نار

به‌ویژه آنکه سروش آمده است لحظه‌ی پیش

که بیش از این بِنَشاید درنگ، در این کار

از آن فراز، علی (ع) را بخواند در بِرِ خویش

«وصی» (ع) کنار «نبی» (ص) آمد و گرفت قرار

فرازِ دست نبی (ص) شد، علی (ع) که تا بینند

به دستِ قائدِ اسلام، مظهری ز شعار

گرفت دست علیّ (ع) و، نمود بر همه خلق

که اینک آنکه شما راست رهبر و سردار

هر آنکه را که بُدم مُقتدا و پیغمبر

علی‌ست (ع) زین سپس او را، امیر و حُکم‌گذار

ودیعت‌ست شما را، ز من دو شئ گران

که هست ارزششان بیشتر ز هر مقدار

یکی کلام خدا و، دگر حریم رسول (ص)

که نیستند جدا، این دو، تا به روزِ شمار

وگر ز دست نهید این دو را، یقین دانم

که نیست بهره شما را، به غیر رنج و مرار

علی‌ست (ع) آنکه شما راست، زین سپس رهبر

علی‌ست (ع) آنکه‌شما راست، زین سپس سردار

گذشته است از آن روز، روزگارِ دراز

گذشته است بسی ماه و سال و لیل و نهار

ولیکْ بیعت آن روز، همچنان برجاست

چو آفتاب، که نارَد کَسَش کُند انکار

«غدیر» چشمه‌ی پاکی‌ست، در دل تاریخ

روان به بسترِ آینده، نی به وادی پار

هماره تا که بُوَد حق، برابر باطل

هماره تا که تحرّک بُوَد، بَری ز قرار

پیام صحنه‌ی آن روز، بانگ آزادی‌ست

طنین فکنده در آفاقِ هستی و اعصار

در خلوت علی (ع)، ص ۱۲۸ تا ۱۲۱.

[صفحه ۹۰]

ابن‌یمین (فریومدی)

اوست مولانا به فرمان خدا

مقتدای اهل عالم چون گذشت از مصطفی (ص)

ابن‌عمّ مصطفی (ص) را دان علی (ع) مرتضی

آن علی (ع) اسم و مسمّی کز عُلُوّ مرتبت

اوج گردون با جنابش ارض باشد با سما

آنکه از مغرب به مشرق کرد رجعت آفتاب

تا نماز با نیاز او نیفتد در قضا

آنکه نسبت خرقه را یکسر بدرگاهش برند

سالکان راه حق از اولیاء و اتقیا

وانکه می‌زیبد که روح اللَّه ز بهر افتخار

نوبت صیتش زند فوق السموات العلا

اوست مولانا بفرمانی که از حق ناطق است

چون توان منکر شدن در شأن او مَنْ کُنْتُ را

بر جهان جاهش سُرادق میکشد خورشیدوار

و از تواضع او بزیر سایبانی از عبا

خسرو سیّاره بر شیر فلک بودی سوار

چون به دُلدل بر نشستی مرتضی (ع) روز وغا

جز به قوّتهای روحانی کجا ممکن شدی

در ز خیبر کندن و بر هم دریدن اژدها

زان کرامتها که ایزد کرد و خواهد کرد نیز

با علی (ع) اکنون بشارت می‌رساند هل اتا

بهر اثبات امامت گر بود قاضی عدل

علم و جود و عفت و مردیش بس باشد گوا

گر نکردی در نبوّت را نبی اللَّه مُهر

مرسلی بودی علی (ع) افضل ز کلّ انبیا

آنکه در حین صلوهٔ از مال خود دادی زکوهٔ

جز علی (ع) را کس نمی‌دانم بنصّ انّما

آنچه او را از فضایل هست از اقرانش مجوی

جهل باشد جستن انسانیت از مردم کیا

کی رسیدیش ار نبودی افضلیت وصف او

از سلونی دم زدن در بارگاه مصطفی

رهنمائی جوی از وی کو شناسد راه را

چون نبرد این ره کسی هرگز به‌سر بی‌رهنما

ترک افضل بهر مفضول از فضول نفس دان

در طریق حق مکن جز نور عصمت پیشوا

و آن ندانم هیچکس را از نبی (ص) چون بگذری

جز علی (ع) مرتضا را پادشاه اولیا

[صفحه ۹۱]

تا بدو دارم تولّا با تبرّایم ز غیر

چون نیابد بی‌تبرّا از تولّا دل صفا

در ولای او نمایم پایداری همچو قطب

ور بگرداند فلک بر سر بخونم آسیا

منقبت از جان و دل «کابن یمین» می‌گویدش

هست اظهار عبودیت نه انشاء ثنا

من که باشم کش ثنا گویم ولی مقصودم آنک

از شمار بندگان داند مرا روز جزا

کردگارا مجرمم امّا تو آگاهی که من

بنده‌ی اویم چه باشد گر بدو بخشی مرا

ابن‌یمین (فریومدی)

امام کیست و امامان کیستند؟

مظهر نور نخستین ذات پاک مصطفاست

مصطفی (ص) کو اولین و آخرین انبیاست

آنکه هستی بر طُفیلش حاصل است افلاک را

وین نه من تنها همی گویم بدین گویا خداست

در صفات ذات پاکش زحمت اِطناب نیست

گفته شد اوصاف او یکسر چو گفتی مصطفاست

چون نبی (ص) بگذشت امّت را امامی واجبست

وین نه کاری مختصر باشد مر این را شرطهاست

حِکمتست و عِصمتست و بخشش و مردانگی

کژنشین و راست میگو تا زِ یاران این کِراست

این صفات و زین هزاران بیش و عصمت بر سری

با وصی مصطفی (ص) یعنی علی المرتضاست

جز علی (ع) مرتضی در بارگاه مصطفی (ص)

هیچکس دیگر به دعوی سلونی برنخاست

مصطفی (ص) و جمله یارانش مسلّم داشتند

اینچنین دعوی چو دانستند کان رمز از کجاست

[صفحه ۹۲]

حجّت اثبات علمش لو کشف باشد تمام

از فتوّت خود چه گویم قائل آن هل اتاست

او به استحقاق امام است و به نصّ مصطفی (ص)

بر سر این موجب نص نیز حکم انّماست

با چنین فاضل ز مفضولی تراشیدن امام

گر صواب آید ترا باری به نزد من خطاست

چون گذشت از مرتضی (ع) اولاد او را دان امام

اوّلین زیشان حسن (ع) وانگه شهید کربلاست

بعد ازو سجّاد (ع) و آنگه باقر (ع) و صادق (ع) بود

بعداز او موسی (ع) نجیّ اللّه وبعد از وی رضا (ع)ست

چون گذشتی زو تقی (ع) را دان امام آنگه نقی (ع)

پس امام عسکری (ع) کاهل هُدی را پیشواست

بعد ازو صاحب زمان کز سالهای دیرباز

دیده‌ها در انتظار روی آن فرّخ لقاست

چون کند نور حضور او جهان را باصفا

هر کژی کاندر جهان باشد شود یکباره راست

این بزرگان هر یکی را در جناب ذوالجلال

از بزرگی رفعتی فوق سماوات العلاست

بنده خود را گر چه حد آن نمی‌داند ولیک

دائم از اخلاص ایشان کارش انشاء ثناست

بر امید آنکه روز حشر از این شاهان یکی

گوید این «ابن یمین» از بندگان خاص ماست

این عنایت بس بود «ابن یمین» را بهر آنک

هر که باشد بنده‌شان در این دو دنیا پادشاست

[صفحه ۹۳]

روح پاک هر یکی در جنّهٔ المأوی مقیم

بود و باشد کان مقام اتقیا و اصفیاست [۱۱۹].

امیری اسفندقه (مرتضی)

غدیر دلپذیر

صدای کیست چنین دلپذیر می‌آید

کدام چشمه به این گرمسیر می‌آید

صدای کیست که اینگونه روشن و گیراست

که بود و کیست که از این مسیر می‌آید

چه گفته است مگر جبرئیل با احمد

صدای کاتب و کلک دبیر می‌آید

خبر به روشنی روز در فضا پیچید

خبر دهید: کسی دستگیر می‌آید

کسی بزرگتر از آسمان و هر چه در اوست

به دستگیری طفل صغیر می‌آید

علی (ع) به جای محمّد (ص)، به انتخاب خدا

خبر دهید: بشیری نذیر می‌آید

کسی به سختی سوهان به سختی صخره

کسی به نرمی موج حریر می‌آید

کسی که مثل کسی نیست مثل او تنهاست

کسی شبیه خودش بی‌نظیر می‌آید

خبر دهید: که دریا به‌چشمه خواهد ریخت

خبر دهید: به باران، غدیر می‌آید

کسی دوباره به پای یتیم می‌سوزد

کسی دوباره سراغ فقیر می‌آید

کسی حماسه‌تر از این حماسه‌های سبک

کسی که مرگ به چشمش حقیر می‌آید

غدیر آمد و من خواب دیده‌ام در شب

کسی سراغ من گوشه گیر می‌آید

کسی به کلبه‌ی شاعر، به کلبه‌ی درویش

به دیده بوسی عید غدیر می‌آید

علی همیشه بزرگ است در تمام فصول

امیر عشق همیشه امیر می‌آید

[صفحه ۹۴]

به سربلندی او هر که معترف نشود

به هر کجا که رود سر به زیر می‌آید

شبیه آیه‌ی قرآن نمی‌توان آورد

کجا شبیه به این مرد گیر می‌آید؟

مگر ندیده‌ای آن اتّفاق روشن را

به این محله، خبرها چه دیر می‌آید؟

بیا که منکر مولا اگر چه آزادست

به عرصه گاه قیامت اسیر می‌آید

بیا که منکر مولا اگر چه پخته، ولی

هنوز از دهنش بوی شیر می‌آید

علی همیشه بزرگ است در تمام فصول

امیر عشق همیشه امیر می‌آید

کیهان فرهنگی شماره ۱۷۰

[صفحه ۹۵]

بهار (محمدتقی – ملک‌الشعرا)

غدیریه‌ی مولای متقیان (ع)

ای نگار روحانی خیز و پرده بالا زن

در سرادق لاهوت کوس لا و الا زن

در ترانه معنی دم ز سرّ مولا زن

وانگه از غدیر خم باده‌ی تولا زن

تا ز خود شوی بیرون زین شراب روحانی

در خم غدیر امروز باده‌ای بجوش آمد

کز صفای او روشن جان باده نوش آمد

و ان مبشّر رحمت باز در خروش آمد

کان صنم که از عشاق‌برده عقل و هوش آمد

با هیولی [۱۲۰] توحید در لباس انسانی

حیدر احد منظر احمد (ص) علی (ع) سیما

آن حبیب و صد معراج آن کلیم صد موسی

در جمال او ظاهر سرّ علّم الاسماء

بزم قرب را مَحرم راز غیب را دانا

ملک قدس را سلطان، قصر صدق را بانی

خاتم وفا را لعل، لعل راستی را کان

قلزم صفا را فُلک، فُلک صدق را سُکّان

اوست قطبی از اقطاب اوست رکنی از ارکان

ممکن است بی‌ایجاب واجبی است بی‌امکان

ثانی است بی‌اوّل، اوّلی است بی‌ثانی

در غدیر خم یزدان گفت مر پیمبر را

کز پی کمال دین شو پذیره حیدر را

پس پیمبر اندر دشت بر نهاد منبر را

بُرد بر سر منبر حیدر ملک فر را

شد جهان دل روشن زان دو شمس نورانی

[صفحه ۹۶]

گفت بشنوید ای قوم قول حقتعالی را

هم بجان بیاویزید گوهر تولّا را

پوزش آورید از جان این ستوده مولا را

این وصیّ بر حق را این ولیّ والا را

با رضای او کوشید در رضای یزدانی

اوست کز خُم لاهوت نشأهٔ صفا دارد

در خریطه‌ی [۱۲۱] تجرید گوهر وفا دارد

در جبین جان پاک نور کبریا دارد

در تجلّی ادراک جلوه‌ی خدا دارد

در رخش بود روشن رازهای رحمانی

کی رسد بمدح او وهم مرد دانشمند

کی توان بوصف او دم زدن ز چون و چند

به که عجز مدح آرم از پدر سوی فرزند

حجت صمد مظهر آیت احد پیوند

شبل حیدر کرّار خسرو خراسانی

پور موسی جعفر آیهٔ اللَّه اعظم

آنکه هست از انفاسش زنده عیسی مریم

در تحقق ذاتش گشته خلقت عالم

آفتاب کز رفعت بر فلک زند پرچم

می‌کند بدرگاهش صبح و شام دربانی

عقل و وهم کی سنجد اوج کبریایش را

جان و دل چسان گویند مدحت و ثنایش را

گر رضای حق جوئی رو بجو رضایش را

هر که در دل افرازد رایت ولایش را

همچو خواجه بتواند دم زد از مسلمانی

شکوفه‌های ولایت، ص ۱۰۲ -۱۰۳.

بهار (محمدتقی – ملک‌الشعرا)

علی ولیُّ اللَّه...

گر نظر در آینه یکره بر آن منظر کند

آفرین‌ها باید آن فرزند بر مادر کند

گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلرُبای

خود یقین می‌دان که اوضاع جهان دیگر کند

کس به رُخسارِ مَه از مُشگ سیه چنبر نکرد

او به رُخسار مَه از مُشکِ سیه چنبر کند

کس قمر را همنشین با نافه‌ی اذفر ندید

او قمر را همنشین با نافه‌ی اذفر کند

[صفحه ۹۷]

گر گشاید یک گِره از آن دو زلفِ عنبرین

یک جهان آراسته از مُشک و از عنبر کند

غم بَرَد از دل تو گوئی تا همی خواهد چو من

هر زمان مدح و ثنای خواجه‌ی قنبر کند

آنکه اندر نیمه شب بر جای پیغمبر بخفت

تا تن خود را به تیر کید خصم اِسپر کند

جز صفات داوری در وی نیابد یک صفت

آنکه عقل خویش را بر خویشتن داور کند

در غدیر خُم خطاب آمد ز حق بر مصطفی (ص)

تا علی (ع) را او ولی بر مِهتر و کهتر کند

تا رساند بر خلایق مصطفی امر خدای

از جهازِ اشتران، از بهر خود منبر کند

گِرد آیند از قبایل اندر آن دشت و، نبی (ص)

خطبه بر منبر پی امر خلافت سر کند

جشن فیروزِ وی است امروز کز کاخ امام

بانگ کوس و تهنیت گوش فلک را کَر کند

بُوالحسن (ع) فرزند موسی (ع) آنکه خاک درگهش

مرده را مانند عیسی روح در پیکر کند

حُکم فرمایند اگر خاقان و قیصر در جهان

حاجِب او حُکم بر خاقان و بر قیصر کند

در خلوت علی (ع) ص ۲۹۷ -۲۹۸.

[صفحه ۹۸]

بهنیا کاشانی (دکتر عباس)

خلیفه‌ی برحقّ

صبح درخشان نمود، روی ز خاور

چهره‌ی شب را زدود، مهر منّور

لشگر روم، آمد از ره و سپه زنگ

خانه تهی کرد و برد با خود اختر

مرغ سحر پر گشود جانب گلزار

شد مترنم به مدح حیدر صفدر

شاه ولایت علی عالی اعلی

شوهر خیر النّساء و صهر پیمبر

کیست علی، آن که بُد به عرصه هیجا

فارسِ میدان و شیر گیر و دلاور

کیست علی، آن که گاه عدل و مساوات

از ره تنبیه سوخت، دست برادر

کیست علی، آن که خفت از ره یاری

جای محمّد (ص) شبی میانه‌ی بستر

کیست علی، آن که بود در همه‌ی عمر

یار ستمدیدگان، عدوی ستمگر

کیست علی، آن که هست تاج سلونی

تارک او را بهین، درخشان، گوهر

شرع نبی، کِی رواج یافت، به دوران

گر نبدی ذوالفقار و بازوی حیدر

مدحش این بس، که در غدیرخم، احمد

خاتم پیغمبران، ستوده‌ی داور

گفت ز بعد من، او خلیفه‌ی بر حق

گفت که بر امّت است هادی و رهبر

هر که مرا دوست شد، علی‌اش مولا

ز آن که منم شهر علم و اوست ورا در

منقبتت کی توان، به چامه بیان کرد

مدح تو را هل اتی ست، زینت و زیور

قاتل مرحب تویی و مرشد جبریل

فاتح خیبر تویی و خواجه‌ی قنبر

شد ز تف تیغ کفر سوز تو ای شاه

چهره‌ی مریخ، سرخ فام، چو آذر

کِلکِ دبیر فلک، نبود نویسا

گر نبدی مکتب علی، به جهان در

مشتری آن کو شده است قاضی گردون

گاه قضاوت تو راست بنده و چاکر

[صفحه ۹۹]

تا به صف گلشن است، لاله جگر خون

تا به سر گلبن، از گل، آید افسر

دشمن تو هر که هست، داغش بر دل

شیعه‌ی تو تاج افتخارش بر سر

خاك رهت «بهنیاست» ای شه مردان

چشم امیدش به تست، در صف محشر

شاهکار خلقت، ص ۷۱ -۷۳.

[صفحه ۱۰۰]

ثابت خراسانی (قاسم استادی)

خوشترین ایّام

از غدیر خم ندای روحپرور بشنوید

نغمه‌ی «مَن کنتُ مولی» از پیمبر بشنوید

گرچه در روز الست این نغمه را بشنیده‌اید

گوش جان باید گشودن تا مکرّر بشنوید

روی گلفرش زمین این آسمانی نغمه را

از لبِ لعل نبی (ص) از قولِ داور بشنوید

از جهاز اشتران چون منبری آراستند

حکمِ یزدان را به خلق از عرشِ منبر بشنوید

رو سوی امّت نمود آن مصطفای کردگار

کای جماعت جمله از مولا و چاکر بشنوید

در غدیر خم شدم مأمور از سوی خدا

تا به حق، حق را رسانم بار دیگر بشنوید

می‌کنم امروز حجّت بر خدا جویان تمام

نشنوید امروز اگر، فردای محشر بشنوید

من به هر نفسی که اولایم علی اولی بود

رستگارید، از دل و جان گفته‌ام گر بشنوید

همرهان کردند بیعت با علی در آن کویر

ذکر بخٍّ بخٍّ ای مولی، مکرّر بشنوید

شام عید است و جلال این خجسته عید را

از زبان اطهر فتّاح خیبر بشنوید

شد سؤال ازاو چه‌روزی خوشترین روز تو بود

پاسخش را با شعف ای اهل محضر بشنوید

گفت: روی دست پیغمبر به صحرای غدیر

بهترین روزم بُد، ار دارید باور بشنوید

باز پرسیدند از او از سختی ایّامِ عمر

می‌زند گفتار او بر قلب نشتر بشنوید

گفت: آن روزی که سیلی بر رخ زهرا زدند

رنج و اندوه من از دیوار و از در بشنوید

موسم عید است «ثابت» وقت آن آمد که باز

از غدیر خم ندای روحپرور بشنوید

نسیم غدیر، ص ۱۹-۲۰.

[صفحه ۱۰۱]

ثقفی تهرانی (میرزا محمد)

امام مبین

اگر تراست به سر شور عشق حیّ قدیر

بنوش جام می‌معرفت ز خمّ غدیر

ز غیر دوست نگردد دل تو پاک، مگر

به آب مهر ولیّ خدا شود تطهیر

علی عالی اعلی که نام او به ازل

ز نام حق مشتق بر ساق عرش شد تحریر

امام بر حق بود و به حکم حق گردید

ولیّ امر قضا و قدر گه تقدیر

خدا چو خواست کند آشکار شأنش را

نمود امر نبی (ص) را و این چنین تحذیر

که گر به خلق نسازی عیان مقام علی (ع)

بدان در امر رسالت نموده‌ای تقصیر

چو شد نبی (ص) مکرّم به حکم حق ملزم

روا ندید در ابلاغِ آن دگر تأخیر

گرفت بازوی مولا و پس بلند نمود

به روی دست خود آنگه برای خلق کثیر

ز بعد حمد خدا و گرفتن اقرار

بر اولویّت خود کرد این چنین تقریر

که من به هر که بُدم صاحب اختیار و ولی

پس این علیست (ع) به او صاحب اختیار و امیر

دعا نمود از آن پس به دوستانش و کرد

به دشمنانش نفرین که بُد بشیر و نذیر

عدوش بخٍ بخٍ گفتا و رخ ز حکم بتافت

که بُد به ظاهر تعظیم و باطنش تحقیر

به مَرّ حق چو علی کار کرد، تلخ آمد

به کام خلق ولایش، خصوص نفس شریر

ولیّ مطلق حق آن بود که در همه عمر

نکرد سجده بجز بهر کردگار قدیر

علیست (ع) مظهر اسماء حق به وقت ظهور

علیست (ع) مخزن اسرار حق به سرّ ضمیر

علیست (ع) اسعد و اتقی و ز هر سعید و تقی

علیست (ع) اعلم و اشجع ز هر علیم و دلیر

علی وصیّ رسول و علیست (ع) زوج بتول

ابوالائمّه و بر مؤمنان یگانه امیر

علی ولیّ و علی والی و علی مولا

علیست (ع) ساقی کوثر، قسیم خلد و سعیر

[صفحه ۱۰۲]

به وقت مهر، علی مهربان و خاتم بخش

به گاه قهر، علی قهرمان و افسرگیر

فزود رونق اسلام چون گرفت عَلَم

زُدود کفر ز گیتی کشید چون شمشیر

گشود باب معارف چو رفت بر منبر

ببست راه مظالم نشست چون به سریر

علیست (ع) مالک ملک وجود و منبع جود

برای طاعت او گشته مهر و مه تسخیر

ببین به وقت نمازش نمود شمس رجوع

بدان گرفته ز حق اختیار هر تدبیر

خداش می‌نتوان خواند و از خداش جدا

مدان که قابل بخشش نباشد این تقصیر

نکرده احصا فضلش بجز خدا در ذکر

از آن شده است امام مبین بدو تفسیر

اگر چه قرآن در مدح اوست یکسره لیک

عطا بما نشود از کثیر، غیر یسیر

ز حق کسی ننموده‌ست چون علی تقدیس

چو حق کسی ننموده‌ست از علی تقدیر

علی ز بعد نبی (ص) اشرف است از همه خلق

اطاعتش شده مفروض بر صغیر و کبیر

به نصّ «انفسنا» شد ز انبیا افضل

ز عیب و نقص مبرّی به آیه‌ی تطهیر

علی معین همه انبیا بُدی در سِرّ

چنانکه بهر محمّد شد آشکار نصیر

علی ز روز ازل بود با نبی (ص) توأم

شدند خلق ز یک نور، پادشاه و وزیر

نبی برای علی بُد مربّی و استاد

علی برای نبی بود پشتبان و ظهیر

نَبی به نصّ نُبی منذر است و او هادی

مزیّتی نبود بیش از این به نزد بصیر

به حبّ او شده تعیین، شخص پاک نژاد

ز بغض او شده تشخیص، هر پلید شریر

شبی به جای نبی خفت و حیرت‌آور گشت

چو شد به چشم ملایک مصوّر آن تصویر

به روز خندق زد ضربتی به عمرو که شد

فزون ز طاعت جنّ و بشر به نصّ شهیر

علی بود اسد اللّه و حیدر کرّار

نمود حمله به دشمن چو شیر بر نخجیر

سه روز از خود و اهلش طعام باز گرفت

از آن نمود یتیم و اسیر و مسکین سیر

غذا نخورد و غزا کرد و از قضا گردید

حبیب خاص خدا و امیر خیبرگیر

چو پا نهاد به دوش رسول در کعبه

نمود مولد خود را ز لوث بت تطهیر

ثنای او شده واجب به هر وضیع و شریف

عطای او شده واصل به هر غنیّ و فقیر

اگر چه نیست در اَنظار دوستان ظاهر

بشو به او متوسّل که حاضر است و خبیر

به خاک درگه او نِه جبین و دل خوش دار

که بهتر است ز آب حیات در تأثیر

مس وجود خود از آن طلا نما و بدان

که جز مودّت او نیست در جهان اِکسیر

[صفحه ۱۰۳]

بگیر از در فضلش سعادت دو جهان

که هست در بر اِفضال او متاعِ حقیر

مرا امید شفاعت از اوست در محشر

که خاک من شده با آب مهر او تخمیر

من آن کسم که جوان بودم و ثنا گویش

چگونه دم نزنم حالیا که گشتم پیر

ولی ز مدحش یک از هزار گفته نشد

که بود فضلش بی‌انتها و عمر قصیر [۱۲۲].

[صفحه ۱۰۴]

جذبه (محمود شاهرخی)

مرآت حق

ای تو بهین گوهر دُرج وجود

نادره‌ی عالَم غیب و شهود

روی دل افروز تو مرآت حق

منظر تو آینه‌ی ذات حق

مطلعِ انوارِ الهی تویی

کاشف اسرار کماهی تویی

برتر از اندیشه بود سیر تو

دم ز «سلونی» که زند غیر تو

عقل ز سودای تو دیوانه‌ای

با رخ چون شمع تو پروانه‌ای

عدل پر آوازه شد از نام تو

جور فرو مُرد در ایّام تو

حُسن ز انوار رخت تاب یافت

عشق ز سرچشمه‌ی تو آب یافت

یا علی ای قافله سالار ما

از تو بود رونق بازار ما

ما همه سرمست ولای توایم

ریزه‌خور خوان عطای توایم

مهر تو آمیخته با خاکِ ما

عشق تو صهبا کند از تاکِ ما

تا که به مهر تو سپردیم دل

باز رهیدیم از این مشت گل

سرخوش و مستیم ز برنا و پیر

دُرد کشانیم ز خُمّ غدیر

ای ز دَمت هر دو جهان فیض یاب

خورده دو عالم ز غدیرِ تو آب

این نه غدیر این یم بی‌منتهاست

عقل نداند که کرانش کجاست

جرعه کشانند صغیر و کبیر

تا ابد از رَشحه‌ی این آبگیر

موجی از آن به که به ایران رسد

شور از این خطّه به کیوان رسد

می‌رود این موج که توفان شود

صاعقه‌ی خرمن طغیان شود

می‌رود این سیل شتابنده تیز

تا به جهان در فکند رستخیز

[صفحه ۱۰۵]

خصم فسون بی‌مر و بی‌حد کند

تا ره این سیل دمان سد کند

لیک به فرّ تو در این گیر و دار

جان نبرد اهرمن نابکار

دست کریم تو که مشکل گشاست

باز گشای گره‌ی کار ماست [۱۲۳].

[صفحه ۱۰۶]

جیحون یزدی

در جشن عید غدیر و منقبت مولای متقیان علی بن ابی‌طالب (ع)

چون پُر شراب راز شد، خمّ غدیر حیدری

مَنْ کُنْتُ مولی ساز شد، از بربط پیغمبری

پرشد زمین ز اسرار حق، بر شد ز چرخ انوار حق

هر باطلی در کار حق، پا بر گرفت از همسری

تُرک من ای فرخنده خو، شیرین زبان چرب گو

کان زلف مشکینت به رو، دیویست انباز پری

مشرق رُخ نیکوی تو، مغرب خَم گیسوی تو

در قیروان موی تو، صد آفتاب خاوری

چون تا سه روز از خلق حق، پیچد خطیئت را ورق

شکرانه را بی‌طعن و دق، ده رطل خَمر خُلّری

بر بام نوشم باده را، در کوی بوسم ساده را

سوزم دو صد سجّاده را، بی‌اتهام کافری

چون من بدین طاق و طَرُم، ریزد غدیرم می‌به خُم

کو زُهره کز چرخ سوم، بر سازدم خنیاگری

جائیکه از ما دادگر، دارد معاصی مغتفر

مفتی نیرزد مفت اگر، ناید ز خشکی در تری

[صفحه ۱۰۷]

یا در خُم مِی تا گلو، زین جشنِ فرّخ شو فرو

یا این فضایل را ازو، کن از رذایل منکری

ای خضر خطّ نوش لب، ظلمت بر از زلف تو شب

وز رخ به مویت مُحتجب، آئینه‌ی اسکندری

پرویز مسکینت به کو، فرهاد مجنونت به رو

شیرینت اندر آرزو، ز آن طرفه لعل شکری

اکنون بمردی ران طرب، بر یاد این جشن عجب

وز شیشه‌ی بِنْتُ العِنب، بردار مُهر دختری

بخشا عصاره‌ی تاک را، بفزا بجان ادراک را

وز جرعه‌ای ده خاک را، از چرخ اعظم برتری

دل را نما بی‌کاهلی، ز آن آب اخگر گون جلی

کاندر تو با مِهر علی، ننماید اخگر اخگری

شاهی که نتوان زد رقم، یک مدحت از آن ذوالکرم

اشجار اگر گردد قلم، یا چرخ سازد دفتری

گر چه خدای دادگر ناید در اجسام بشر

سر تا به پا پا تا به سر، غیر از خدایش نشمری

جز او که فرّخ پی بود، مست از الهی مِی بود

آن کیست تا کز وی بود، پر از ثُریّا تا ثَری

ای لُجّه‌ی نایاب بُن، حق را یَد و عَین و اُذُن

حُکم تو کرد از بَدْوِ کُنْ، فُلك فَلَك را لنگری

شطّ شریعت را پُلی، جام طریقت را مُلی

بُستان وحدت را گُلی، نخل مشیّت را بری

پنهان به هر هنگامه‌ای، در جلوه از هر جامه‌ای

دست خدا را خامه‌ای، سرّ صمد را محضری

[صفحه ۱۰۸]

دامن ز خویش افشانده‌ای، خِنگ [۱۲۴] از جهان بجهانده‌ای

هم خادم درمانده‌ای، هم پادشاه کشوری

هم حاضر و هم غایبی، هم طالع و هم غاربی

هم هر زمان را صاحبی، هم هر عرض را جوهری

شاها مرا چون هست دل، دایم به وصفت مشتغل

مپسندم از غم معتزل، با این ادات اشعری

آخر تو بی‌پایان یَمی، فُلك نجات عالَمی

در کار «جیحون» کن نَمی، زا بر عنایت گستری

دیوان جیحون یزدی، ص ۲۵۶-۲۵۸.

[صفحه ۱۰۹]

حسان (حبیب الله چایچیان)

پایگاه دانش

چونکه احمد کعبه را بدرود گفت

با خدایش آنچه در دل بود گفت

کای خدا این آخرین حجِّ من است

کاروان آماده‌ی کوچیدن است

عمر من بگذشت یا رب با شتاب

بر لب بام است دیگر آفتاب

چرخ عمرم را زمان فرسوده کرد

با اجل کی می‌توان کردن نبرد

شد مرا در این بیابان رهنمون

جذبه‌ی: «اِنّا اِلیه راجعون»

گشت پایان عمرم و، باقیست کار

کی شود امر ولایت آشکار

گر چه می‌دانم علی (ع) باشد امام

او بود لایق برای این مقام

لیک خواهم بر ملا گردد سخن
تا بداند پیر و برنا، مرد و زن
خود تو دانی ای خدای مهربان
کی توانم گفت این راز نهان
چونکه بسیار است بدخواه علی (ع)
گر نباشد از تو وحیِ مُنزلی
ترسم از آن فتنه‌ها گردد عیان
آید آخر پایِ تُهمت در میان
دور می‌شد احمد از بیت الحرام
با نگاهی پر ز عشق و احترام
جای دارد اشک ریزد آسمان
در وداعِ آتشینِ عاشقان
بود طوفانی، دلِ آگاهِ او
گرد غم بگرفته رویِ ماهِ او
ناله چون می‌کرد زنگِ کاروان
حلقه می‌زد اشک او بر دیدگان
در غدیر خم که نام برکه‌ای است
داد احمد (ص) را، خدا فرمان ایست
کای نبی (ص) اینجا غدیر خُم بود
آب آن هر قطره یک قُلزم بود
شاهراه کشور جان است این
پایگاه علم و ایمان است این
[صفحه ۱۱۰]
چارراه حادثات عالم است
جلوه‌گاه نور اسم اعظم است
شهر علم مصطفی (ص) را هست باب
نور دل می‌بخشد اینجا آفتاب
از حرورش، جان دشمن سوخته
عاشقان را دل ز مهر افروخته
سایه‌اش، آرام‌بخش رهروان
از نسیمش، تازه می‌گردد روان
همچو دریا بی‌کران است این غدیر
نیست موج فیضِ آن پایان‌پذیر

باشد اینجا مقصد پیغمبران

کوی دانشگاه نسل هر زمان

وقت ابلاغ است «بَلِّغْ» یا رسول

تا شود سعی تو پیش ما قبول

همرهان را خواند احمد با شعف

رفتگان باز آمدند از هر طرف

از جهاز اشتران کاروان

منبری برساختندش در میان

گِرد آن پیغمبر والاتبار

اجتماعی شد فزون از صد هزار

پس نبی (ص) بر اوج منبر پا نهاد

مرتضی (ع) را در کنارش جای داد

دست او بگرفت و کرد او را بلند

بر سر دستش، نبیّ (ص) ارجمند

شد قیامت از قِران مهر و ماه

مهر می‌شد با مه اینجا اشتباه

چون علی (ع) خود نفْس پیغمبر بود

هر یکی در جای آن دیگر بود

چون امانت عرضه شد بر خاکیان

شد «یداله فوق ایدیهم» عیان

جمله آیات خدا تأویل شد

از ولایت علم و دین تکمیل شد

پس پیمبر «وال من والاه» گفت

بار الها «عاد من عاداه» گفت

گفت: یا رب دوستانش دوست‌دار

بار الها دشمنش دشمن شمار

بار الها، یار او را یار شو

هرکه‌خواهد خواریش، گو، خوار شو

گفت: هر کس را که من هستم ولیّ

هست بعد از من ولیِّ او علی (ع)

حیدر است این، باب علم احمد (ص) است

بی‌گمان فاروق هر نیک و بد است

سِرّ حق، صدیقِ اکبر، منصبش

صرفِ راه حق شده روز و شبش
یار قرآن، دشمن گردن کشان
«لا فتی الا علی» او را نشان
حیدر است این، شهسوار کارزار
تیغ او: «لا سیف الا ذوالفقار»
حیدر است این، آنکه بتها را شکست
دست هر چه دشمن حق بود، بست
زادگاهش، قبله‌گاه مسلمین
خاک پایش سرمه‌ی اهل یقین
[صفحه ۱۱۱]
حیدر است این، حامل ام الکتاب
او بود ماه و، منم چون آفتاب
آیت تطهیر او را آبروست
«عروة الوثقی» که حق گوید هموست
ساقی کوثر همو باشد یقین
نیست غیر از او: امیرالمؤمنین (ع)
چون کنم با اهل این دنیا وداع
پس به گِرد او نمائید اجتماع
قلب خویش از نورِ او روشن کنید
پیروی از جانشینِ من کنید
چون که وقت گفتن تبریک شد
روز در چشم عدو تاریک شد
بر زبان می‌راند: به به یا علی (ع)
بر من و بر مؤمنان گشتی ولیّ
در نهان امّا گریبان می‌درید
کینه‌ها در سینه‌اش می‌پرورید
عاشقان سرمست در این عید خم
از مِی: «اَلْیوم اَکْمَلْتُ لَکُمْ»
در کتاب بی‌نظیر «الغدیر»
نکته‌ها یابی از این امر خطیر
از «امینی» عالِمِ شیرین بیان
طبع من الهام می‌گیرد (حسان) [۱۲۵].
[صفحه ۱۱۲]

حمید سبزواری (حسین ممتحنی)

هلهله‌ی شادی

هِله، مجمر مفر وزید، بهار آمده است

لاله با مجمره‌ای غالیه بار آمده است

سنبل آراسته گیسو به کنار آمده است

باغ را آبِ روان آینه دار آمده است

سرخ گل زیبا، چون روی نگار آمده است

ابر بر چهره‌ی گلزار فشانده‌ست گلاب

نرگس مست از آن دیده گشوده‌ست زخواب

تاک در دست نسیم سحر افتاده به تاب

ژاله‌ی صبحگهی بیخته بر گل سیماب

باد با رایحه‌ی مُشک تتار آمده است

گوئیا در رگ هر بوته شراب است روان

که به وجد آمده هر شاخه چنان مِی‌زدگان

می‌زُداید ز دل اندوه و دمد در تن جان

بانگ مرغان چمن، زمزمه‌ی آب روان

چاره ساز دل در وای فگار آمده است

ساقیا باده بده چون مه فروردین است

کوه و صحرا و در و دشت و دمن رنگین است

باغ چون طبله‌ی عطّار عبیر آگین است

راغ از سبزه‌ی نورسته بهشت آئین است

شاخ را زیور اشکوفه نثار آمده است

نو عروسان چمن حجله بیاراسته‌اند

حلّه‌پوشان همه در دشت به پا خواسته‌اند

باغبانان همه سو باغ بپیراسته‌اند

لولیان بزم بیاراسته، مِی خواسته‌اند

که زمستان شد و فرخنده بهار آمده است

چمن امسال بسی جلوه‌ی نیکو دارد

گونه گون خرمن گل رسته به هر سو دارد

آنچه گویند به بر روضه‌ی مینو دارد

نو بهار امسال آماده به هر کو دارد

کاین چنین باغ پر از نقش و نگار آمده است

[صفحه ۱۱۳]

آتش افروخته سوری به گلستان بنگر

گرد آن سوخته دل لاله‌ی نعمان بنگر

یاسمین را ز بر سبزه نمایان بنگر

بر سر سبزه و گل، مرغ غزلخوان بنگر

سهره و فاخته بر بید و چنار آمده است

نوبهار آمد، خیز ای صنم سیم اندام

نرم نرمک ز شبستان به گلستان بخرام

بوسه ده، بوسه ستان، جام ده و بستان جام

می‌حلال است و به فتوای من، اندوه حرام

خاصه آن باده که در عید به کار آمده است

وقت آن شد که دگر رخت به صحرا فکنیم

ز آتشین باده شرر در دل مینا فکنیم

دست در حلقه‌ی آن زلف سمن‌سا فکنیم

پای در دایره‌ی والی والا فکنیم

آنکه اندر کف او جنّت و نار آمده است

ساقی از خمّ ولایت می‌توحیدم بخش

موجب عزّت و سرمایه‌ی تأییدم بخش

نا امیدم مکن از سابقه امّیدم بخش

عید مسعود غدیر است، بدین عیدم بخش

که به قانون خدا کارگزار آمده است

در غدیر خم امروز به فرمان اله

مصطفی آنکه ز اسرار ازل بود آگاه

در بر نخبه‌ی اصحاب و بزرگان سپاه

گفت: «مَن کنتُ مولاه، علیٌّ مولاه»

این سخن زان دو لب غالیه بار آمده است

از ملک مژده‌ی «اکملتُ لکُمْ دین» آمد

وز فلک هلهله‌ی شادی و تحسین آمد

دوست را سر خط آزادی و تأمین آمد

تیر حرمان به دل دشمن دیرین آمد

که ولای شه اسلام شعار آمده است

ای ز حق پروری‌ات کاخ عدالت ستوار

وی ز انصاف تو در خرمن بیداد شرار

فرش را از تو ثبات است و سکون است و قرار

عرش را از تو فراز است و طراز است و مدار

به طفیل تو دو عالم به فراز آمده است

ای همه رای و همه شیوه و کار تو صواب

حبّ تو شرط رهایی ز نکال و ز عقاب

راه و رسم تو بود شاخص حق روز حساب

به کمالات تو ای با خبر از علم کتاب

خصم تو معترف و صحّه گذار آمده است

آری اقرار به فضل تو کند دشمن تو

پرده یکسو شده از دیدگه روشن تو

عقل حیران شده از دفتر شورافکن تو

عارفان بهره‌ور از خرمن علم و فن تو

[صفحه ۱۱۴]

علم یزدان به دل و جان تو یار آمده است

ها علیٌّ بَشَرٌ، کَیْفَ بَشَرْ، کَیْفَ بَشَرْ؟

عقل عاجز شده در کار تو ای پاک گهر

ای ز تو دین نبی یافته زیب و زیور

ای شده طعمه‌ی شمشیر تو عمرو و عنتر

عزم تو صف شکن و خصم شکار آمده است

ای تو در حشمت و صولت ز سلیمان برتر

وی تو در معرفت و علم ز لقمان برتر

هم ز عیسی و هم از موسی عمران برتر

جز محمّد ز همه در همه دوران برتر

در سرشت تو ندانم چه به کار آمده است

تا جهان دیده و تاریخ جهان دارد یاد

راد مردی چو تو از مادر ایّام نزاد

ای تو مردان جهان را به فتوّت استاد

هر کجا هست اسیری به کمند بیداد

فیض مهر تواَش اندوهگسار آمده است

حاتم از جود تو انگشت گزان کاین چه سخاست

این چه جود و چه عنایت، چه رعایت، چه عطاست

این چه مردی و چه رادی و چه مجد و چه علاست

هر که او بهره ور از خرمن الطاف شماست

نعت او را ز یمین و ز یسار آمده است
ای ز سرچشمه‌ی جود تو فقیران سیراب
تشنه کامان دیار غم و حرمان سیراب
ما ز فیض تو، تو از رحمت یزدان سیراب
هر که از رشحه‌ی جود توشد ای جان سیراب
قلزم اندر نظرش اندك و خوار آمده است
زین سپس خواهم تا نقش ولای تو زنم
گر دمی مانده به جا، دم ز ثنای تو زنم
پشت پا بر همه آفاق سوای تو زنم
بوسه بر خاك رضا پیش خدای تو زنم
گو بگویند بدین در به چه کار آمده است
گر چه بر دوش دو صد بار شناعت دارم
نقش عصیان همه در دفتر طاعت دارم
به ولای تو که اقرار به ساعت دارم
بر تو ای رهبر دین، چشم شفاعت دارم
سوی تو روسیهی زار و نزار آمده است
دستگیر ار نشود دست تو ای دست خدا
دستگیری که کند از من افتاده ز پا؟
دارم امّید نجات از تو و از آل عبا
یا علی دست من و دامن تو روز جزا
ور نه زین بحر که سالم به کنار آمده است
[صفحه ۱۱۵]
یا رب از ابر هدایت نم بارانم ده
وز گلستان و لا غنچه‌ی خندانم ده
نعمت بندگی و دولت ایمانم ده
آنچه شایان رضای تو بود، آنم ده
ای که لطف تو فزونتر ز شمار آمده است
تا بشد مدح علی زینت دیوان حمید
شرف از نام علی یافته عنوان حمید
زنده از نام علی گشت دل و جان حمید
شد سمر در همه جا طبع سخندان حمید
که به میدان سخن یکّه‌سوار آمده است [۱۲۶].
[صفحه ۱۱۶]

حیران (آیهٔ الله حاج آقا حسن میر جهانی)

قصیده غدیریّه امیرمؤمنان علیه‌السَّلام

تشنه آب حیاتم ساقی عین الیقین

خیز و لبریزم بده جامی از آن ماء معین

آتِنی کاساً رویّاً سائغاً لِلْشّارِبین

تا شوم رَطْبُ اللِسان گویم بلحنی دلنشین

در غدیر خم هویدا گشت سرّ یا و سین

صانَکَ اللّه ساقیا برخیز و پر کن جام را

از غدیر آور خُمی این رِنْد دُردآشام را

ساغرم لبریز ریز اتمام کن اکرام را

تا که شویم زان طهور از جام دل اوهام را

تا فتد عکسی در آن از نقشبند ماء و طین

حبّذا عید سعیدی کش خداوند مجید

ختم رنگ‌آمیزی خود را در این عید آفرید

صِبغهٔ اللّه خود از این خم ولایت شد پدید

تا شقی ممتاز گردد اندر این عید از سعید

نیست رَیْبی ذلِکَ الْیَومُ هُدَیً لِلْمُتَّقین

ای غدیر خم تو را مانند در اعیاد نیست

عاشقانرا چون تو در اعیاد عیدی یاد نیست

فطر و هم نوروز و اضحی بی تواش بنیاد نیست

بلکه عیدی چون تو اندر عالم ایجاد نیست

ای تو در اعیاد چون ختم رسل در مرسلین

أیُّها العیدُ السعید ای مایه عزّ و جلال

وی بمدحت منطق گردون شده لال از کلال

وه چه خوش شُستی بیُمن خود ز دل گرد ملال

در تو گردید آشکارا سرّ حیّ لا یزال

روی دست مصطفی دست خدا از آستین

مهر یثرب ماه بطحا خسرو گردون سریر

چون در این روز همایون کرد جا اندر غدیر

داد فرمان تا بامر خالق حیّ قدیر

منبری از سنگ خاره یا که از قتب بعیر

ساخته تا آنکه گردد بر فراز آن مکین

[صفحه ۱۱۷]

کرد جا بر عرشه منبر شه عرش آستان

تا به امر حق شود بر قطب امکان ترجمان

سِرِّ الرحمنْ عَلَی العرش اْسْتَوی آمد عیان

رمز کُنت کنز شد بی‌پرده پیدا در جهان

نور مصباح ولایت تافت از مشکوهٔ دین

شاه لاهوتی مکان چون خیمه در ناسوت زد

عالم ناسوت زینرو طعنه بر لاهوت زد

تا بساغر ساقی حق بوسه از یاقوت زد

لعل آتش فامش آتش بر دل طاغوت زد

در غدیر خم قمر با شمس چون آمد قرین

چون الست حق بمیثاق آن رسول حق پرست

در غدیر خم الستی زد بهر بالا و پست

باب توحید از علی (ع) بگشود و باب شرك بست

لشکر ظلمات را زان کوکب دُرّی شکست

مات شد خصم بد اختر زان رخ مهر آفرین

زیب دست احمدی دست احد در اهتزاز

راز دانَش داد فرمان پرده تا گیرد ز راز

بدر چرخ لی مع اللَّه آفتاب عزّ و ناز

بانگ زد کز حق علی (ع) شد قبله‌ی اهل نیاز

جز علی مرتضی (ع) نبود امیرالمؤمنین

بارها آمد مرا وحی از خداوند جلیل

داد پیغامم امینِ وحیِ یزدان جبرئیل

کرد آگاهم مرا نزدیك شد گاه رحیل

تا که گیرم پرده در این دشت از روی جمیل

بر ملا گویم علی (ع) باشد پس از من جانشین

آنکه را اولی بنفسم من علی اولی به اوست

یعنی آنکو را منم مولا علی مولای اوست

عِدْل قرآن مرتضی گردید و قرآن عدل اوست

او است میزانی کز او گردد جدا دشمن ز دوست

عروهٔ الوثقای ایمان پیشوای متّقین

نفس طه، عین یس، معنی ام‌الکتاب

سوی‌او باشد ایاب خلق و هم با او حساب

حبّ او آمد ثواب و بغض او باشد عقاب

صاحب حوض و قسیم جنّت و نار عذاب

گیرد اندر کف لوای حمد را در یوم دین

هل اتی یا سیّدی فی حق غیرك هل اتی

یا که زد جبریل بر غیرت صلای لا فتی

جبت و طاغوت از چه رو بعد اللتّیا و اللتی

نقض عهد خویش کرده از جفا یا ویلتا

حبل کین افکنده اندر گردن حبل المتین

باب شهر علم و حکمت روح‌بخش ممکنات

با تو دوّار است حق، ساری بود از تو حیات

فیكَ أحْصی کلَّشَیْ، رَبُّ السّما فِی الْکائِنات

نیست «حیرانرا» رجا اندر حیات و هم ممات

جز عنایات تو و اولاد پاك طیبّین

دیوان حیران، ص ۸۸-۸۵.

[صفحه ۱۱۸]

خسرو (سید محمد خسرونژاد)

نقش رهبری

چون مرتضی به جای نبی انتخاب شد

بر روی شیعیان جهان فتحِ باب شد

نصِّ صریحِ آیه‌ی یا أَیُّهَا الرَّسُول

امروز از خدا به محمّد (ص) خطاب شد

راز خفی که بین نبی بود با خدا

با امر حق عیان به همه شیخ و شاب شد

فرمان حق رسید که در حَجَّةُ الْوداع

احمد (ص) برای نصب علی (ع) در شتاب شد

در آفتابِ وادیِ سوزانِ الغدیر

ظاهر به روی دستِ نبی آفتاب شد

شایسته‌ی مقام نبی (ص) غیر او نبود

زان رو علی (ع) به امر خدا انتخاب شد

تا زد نبی (ص) به نام علی (ص) نقشِ رهبری

نقش مخالفان همه نقش بر آب شد

بر جنّ و انس، رهبر و مولا و پیشوا

بعد از نبی (ص) به امر خدا بوتراب (ع) شد
آنها که بود در دلشان کینه‌ی علی (ع)
دلهایشان ز آتش حسرت کباب شد
آن کاخهایِ مرتفعِ آرزویشان
یکباره سرنگون شد و یکجا خراب شد
هر بنده‌ای که دامن مِهر علی گرفت
فارغ ز هول و وحشت روز حساب شد
دست طلب به دامن او زن که در جهان
هر کس گرفت دامن او کامیاب شد
هر کس که گشت داخل حصن ولایتش
ایمن به روز حشر ز بیمِ عذاب شد
نوروز شیعیان جهان عید مرتضاست (ع)
روزی که شادمان دل ختمی مآب (ص) شد
ما را ظهور مهدی (عج) او آرزو بود
کز انتظار او دل هر شیعه آب شد
«خسرو» چه جای خنده بوَد کز غم زمان
بیرون بسی ز دیده‌ی ما خون ناب شد [۱۲۷].
[صفحه ۱۱۹]

خوشدل تهرانی

در غدیر خم نبی...
در غدیر خم نبی (ص) خِشت از سر خُم برگرفت
خشت از خمّ ولای ساقی کوثر گرفت
از خُم خمر خلافت در غدیر خم بلی
ساقی کوثر (ع) زدست مصطفی (ص) ساغر گرفت
گوش گردون گشت کر از های و هوی مِیْ‌کشان
کز میِ حُبّ علی (ع) امروز مستی درگرفت
یکطرف شوری بپا سلمان کند عمّاروار
یکطرف میخانه را مقداد چون بوذر گرفت
دوستان را گاهِ شادی شد به رغم دشمنان
خواجگیّ خواجه‌ی قنبر ز دل غم برگرفت
خواست تا بر جام، سنگ اندازد آن مَشؤم خصم
سنگ بارانش خدا از طارم اَخْضَر گرفت

سنگ بر پیمانه افکندن ز بَد مستی چه سود

سنگ بر سر زن که جای مصطفی (ص) حیدر گرفت

آری آری مرتضی (ع) بر مَسند احمد (ص) نشست

آری آری «هَلْ اَتی» از «اِنَّما» افسر گرفت

تا به پایان آورَد امر رسالت را رسول (ص)

دامن هِمّت پِی ابلاغ «بَلِّغْ» برگرفت

ساخت منبر از جهاز اشتران شاه حجاز

صاحب منبر مکان بر عرشه‌ی منبر گرفت

تا «یَدُ اللَّهَ فَوقَ اَیْدِیهِمْ» عیان گردد به خلق

دست پیش آورد و دست حیدر صفدر (ع) گرفت

آسمان یا لَیْتَنی کُنْتُ تُرابْ از دل سرود

بوتراب آندم که جا بر دست پیغمبر (ص) گرفت

گفت «هر کس را منم مولا علی مولای اوست»

حیدرش سَروَر بوَد آنکو مرا سرور گرفت

جانشین و قاضی دین و وصی من علیست

این بگفت و بازوی آن شاه گردون فر گرفت

بین امواج مخالف کشتی دین خدای

از تلاطم ایمنی با لنگر حیدر (ع) گرفت

بُد همای طبع من بشکسته پَر از سنگ غم

باز از عشق علی (ع) زی اوج معنی پَر گرفت

«خوشدل» از فیض مدیح شاه‌مردان مرتضی (ع)

حالی از تیغ زبان، مُلک سخن یکسر گرفت

غدیر در شعر فارسی، ص ۱۵۰ – ۱۵۱.

[صفحه ۱۲۰]

ذکائی بیضائی (نعمت الله)

آفتاب صبح غدیر

سپیده دم که ز مشرق دمید مهر منیر

در آمد از درم آن ماه آفتاب ضمیر

فکند بر رخ رخشنده زلف مشک‌آسا

بدان صفت که بر آتش در افکنند عبیر

هزار چین و شکنج و گره نهاده به موی

مگر کند دلم اندر کمند زلف اسیر

پی ربودن هوش و خرد ز سر تا پای

به کار برده پریوش هزار گون تدبیر

ز در در آمد و غافل که بیش از آنم زار

که با جمال وی از غم شوم کرانه پذیر

به چشم و چهر و قد او اثر فراوان بود

ولی نکرد یکی در وجود من تأثیر

گرفته بود مرا حیرت آن چنان ز جهان

که یک نَفَسْ نشدی نَفْسْ فارغ از تشویر

بدین مشاهده گویی دلش به تنگ آمد

ستاد و دید به من یک دو لحظه خیر اخیر

به سُخره گفت: چه اندیشه‌ات بود در سر؟

مگر به شمس و قمر باشدت سر تسخیر؟

برون ز عالم خاکی مگر که می‌بینم

گرفته فکر تو از ماورای ارض مسیر

به خویش بیهُده زحمت مده که نتواند

اسیر خاک شناسد خواص چرخ اثیر

از این مقوله سخن گفت و پاسخی نشنید

که نیست خاطر آشفته را سر تقریر

سپس به خاطری آکنده از نشاط، سرود

که هان، زمان سرور است، خیز و جام بگیر

مگر ز شادی امروزت آگهی نبود

که در کمند غمی پای بند، چون نخجیر

مگر ترا نبود آگهی که تافته است

به روی خلق جهان آفتاب صبح غدیر

[صفحه ۱۲۱]

ز جای خیز و بساط طرب مهیّا کن

که در نشاط شباب اندر است عالم پیر

صباح عید غدیر است و عالمی سرمست

به وجد و حال گذارد زمان، غنیّ و فقیر

صباح عید غدیر است و باز بگشوده‌ست

به روی خلق جهان باب عیش ربّ قدیر

خود آگهی که به روزی چنین رسول (ص) خدای

بخواند ابن عم خویش را به خلق امیر

خود آگهی که شد اندر غدیر خم ظاهر

مقام سیّد ابرار بر صغیر و کبیر

علی شهنشه مُلک فتوّت و تقوا

علی به کشور دانش ملیک تاج و سریر

شهی که صوت مدیحش به گوش اهل جهان

چنان خوش است که اندر مذاقِ کودک شیر

ضیاء رویش «والشَّمس» را بهین فحوا

سواد مویش «واللَّیل» را مِهین تفسیر

شهی که تا به ابد وصف او به نتوانند

شوند گر ز ازل کاینات جمله دبیر

بدین نشاط چنان خاطرم به وجد آمد

که هیچ می‌نتوان کرد شرح آن تحریر

بدین چکامه نمودم سُرور جان اظهار

ولی یکی ز هزار است روگشای ضمیر

«ذکایی» از مدد فضل اوست برخوردار

از آن به قُوّت طبع است در زمانه شهیر

شها جهان جفاپیشه منکدر دارد

دل مرا که ز انوار مِهر تست منیر

فگارم از غم دوران، عنایتی فرما

فکنده محنتم از پا، ز لطف دستم گیر [۱۲۸].

[صفحه ۱۲۲]

رسا (دکتر قاسم)

اورنگ خلافت

آسمان خواهد که امشب با زمین ساغر زند

جامی از صهبای روح‌انگیز و جان پرور زند

ساقی گلچهره امشب جلوه‌ی دیگر کند

مُطرب خوش نغمه امشب پرده‌ی دیگر زند

آسمان پوشیده بر تن پرنیان نیلگون

خویشتن را چون عروسان زینت و زیور زند

گوشوارِ سیمگون بر گوش آویزد ز ماه

حلقه‌ها از دُرّ و مروارید و از گوهر زند

ماه امشب خوش نشسته در میان اختران

گاه نوشد باده گاهی بوسه بر اختر زند
دست افشان عرشیان و پای کوبان فرشیان
زهره در آغوش پروین باده در ساغر زند
اینهمه زیور بخود بسته است امشب آسمان
تا مگر جامی ز دستِ ساقی کوثر زند
آسمان را گفتم این بزم و نشاط از چیست گفت
چونکه فردا آفتاب از برج خاور سر زند
من در آن بزمی کنم خدمت که شاه انبیاء
مصطفی (ص) تاج ولایت بر سر حیدر (ع) زند
در غدیر خم چو دریا خلق خیزد موج موج
کشتی لولاک چون آنجا رسد لنگر زند
بر جهاز اُشتران خوانَد محمّد (ص) خطبه‌ای
خطبه‌ای کاندر حلاوت طعنه بر شکر زند
کاین علی (ع) باشد ولی اللّه باید بعد من
بر سریر دین نشیند بر سرش افسر زند
هر که من مولای اویم بعد من مولاش اوست
مرد حق باید قدم در راه این رهبر زند
من همان شهرم که باشد چون علی (ع) آن را دَری
ره به شهر علم باید هر که بر این در زند
آسمان بر خاک افتاده است خواهد چون زمین
بوسه بر پای علی (ع) داماد پیغمبر (ص) زند
گفت جبریل امین را حق که بعد از مصطفی (ص)
سکه شاهی بنام حیدر (ع) صفدر زند
آنکه خاکش رونق فردوس رضوان بشکند
وانکه کاخش تکیه بر نُه گنبدِ اَخْضَر زند
آنکه قهرش لرزه بر اندامِ دشمن افکند
وانکه خشمش آتش اندر قلعه‌ی خیبر زند
[صفحه ۱۲۳]
نیست اورنگ خلافت جز سزاوار علی (ع)
پیش سلطان لاف شاهی گو گدا کمتر زند
اوست محور در فضا هر ذره‌ای گردنده‌ایست
چرخ این گردنده‌ها بر گِرد این محور زند
چرخ برچیند بساط داوران را از زمین

تکیه چون بر مَسندِ دین آیت داور زند

بنده‌ی دربار شاهی باش کز قدر و جلال

ناز بر خاقان فُرو شد طعنه بر قیصر زند

پرچم شاه ولایت بین که در هر بامداد

خنده‌ها بر پرچم دارا و اسکندر زند

نارسا طبع (رسا) از مدح شاه اولیاست

طایر اندیشه آنجا کی تواند پر زند!

دیوان رسا، ص ۵۳-۵۵.

رسا (دکتر قاسم)

صحنه‌ی غدیر

می‌رسد از خُم ندائی دلپذیر

کز ره آمد کاروانی با بشیر

از دَرای کاروان، خم در خروش

وز خروش خم، جهانی پر صفیر

دست افشان از نشاط افلاکیان

پای کوبان از طرب برنا و پیر

سالکان راه حق را زیر پاست

نرمتر خار مغیلان از حریر

از سفارتخانه‌ی کبرای حق

با همایون نامه نازل شد سفیر

از حریم کبریا آمد سروش

تا گشاید پرده از رازی خطیر

کرد روشن صحنه‌ی اسلام را

صحنه‌ی تاریخی عید غدیر

از وداعِ کعبه چون شد رهسپار

خواجه‌ی لولاک با جمعی کثیر

در غدیر خم بشاه انبیا

گشت فرمان صادر از حی قدیر

کای محمّد (ص) کن رسالت را تمام

کن فضا را روشن از بدر منیر

بر علی (ع) امرِ ولایت را سپار

کاو بود شایسته‌ی تاج و سریر

از جهاز اشتران آماده ساخت

منبری پیغمبر (ص) روشن ضمیر

خواند بر منبر پس از حمدِ خدای

خطبه‌ای شیوا و نغز و دلپذیر

کاین علی (ع) باشد ولی کردگار

بعد من بر خلق مولی و امیر

[صفحه ۱۲۴]

نور او سر گشتگان را رهنما

لطف او افتادگان را دستگیر

پارسائی عارف و بیدار دل

رهبری دانا و بینا و بصیر

بر ضعیفان پیشوائی مهربان

بر ستمکاران امیری سختگیر

اوست اقلیم قَدَر را حکمران

اوست دیوان قضا را سر دبیر

در شجاعت شهسواری بی‌قرین

در عَدالت شهریاری بی‌نظیر

رهبر آزادگان کز روی لطف

بندِ غم بگشاید از پای اسیر

بارِ ذلّت گیرد از دوش گدا

گردِ محنت شوید از روی فقیر

در فنون رزم سرداری بزرگ

در مقامِ فضل اُستادی شهیر

جملگی دادند با دست خدای

دستِ بیعت از صغیر و از کبیر

مدعی را با علی (ع) هرگز مسنج

(گر چه باشد در نوشتن شیر شیر)

جز مسیر حق (رسا) راهی مپوی

هست راه رستگاری این مسیر

دیوان رسا، ص ۵۸ – ۵۹.

رسا (دکتر قاسم)

جشن ولایت

از خُم رسید مژده که جشن ولایت است

لبریز خم ز باده‌ی لطف و عنایت است

خمخانه‌ی ولایت مولی گشوده شد

ساقی ز جای خیز که وقت سِقایت است

در صحنه غدیر به فرمان کبریا

در اِهتزاز پرچم شاه ولایت است

آری علی (ع) پسر عم و داماد مصطفی (ص)

شایسته خلافت و امر وصایت است

زان چشمه‌ی زُلال که جوشید در غدیر

اَنهار معرفت همه جا در سرایت است

گفتار او شکوفه باغ فضیلت است

رخسار او طلیعه‌ی صبح هدایت است

آئینه‌ای که مظهر اخلاص و بندگی است

گنجینه‌ای که منبع هوش و درایت است

ذات علی (ع) است مظهر آیات کبریا

حیران بشر ز خلقت این طرفه آیت است

برنامه‌ی خلافت سلطان اولیا (ع)

انفاق و دستگیری و عدل و رعایت است

[صفحه ۱۲۵]

دعوت به اتحاد و صفا و یگانگی است

دوری ز اختلاف و فریب و سعایت است

از زهد و فضل و جود و جوانمردی علی (ع)

در صفحه‌ی وجود هزاران حکایت است

گنجینه‌ی لَئالی طبع بلند او

مَشحون ز پند و حکمت و وعظ و روایت است

اسلام آبرو ز دم ذوالفقار یافت

شاهی که آیت ظفرش نقش رایت است

محراب را ز ماتم آن قبله‌ی نیاز

در دل هنوز ناله و بر لب شکایت است

از خون پاک فرق علی (ع) جبهه‌ی و جود

خونین هنوز بر اثر آن جنایت است

با چهره‌ی شکفته شتابد به سوی حق

آن را که بر قضای الهی رضایت است

ما را زبان خامه ز توصیف نارساست

اوصاف خانه‌زاد خدا بی‌نهایت است

تا سایه ولای علی (ع) بر دیار ماست

ایمن نشین که کشور ما در حمایت است

ما را بدوست چشم شفاعت برستخیز

آنجا ز دوست گوشه‌ی چشمی کفایت است

طبع (رسا) چو چشمه تراوش کند هنوز

چون متّصل به‌چشمه‌ی فیض و عنایت است [۱۲۹].

[صفحه ۱۲۶]

رها اصفهانی (رمضان آقابابائی مورنانی)

حج آخرین پیامبر (ص)

چون پیمبر رفت حجّ آخرین

آمد از دَربار حق روح الامین

با پیمبر (ص) گفت ای سلطان دین

جلسه‌ای باید کنی اینجا بپا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

حق تعالی داده بهر تو پیام

تا رسالت را کنی اینجا تمام

بر مسلمانان علی (ع) را کن امام

امر حق فوری بود ای مقتدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

پس در آن وادی شهنشاه کبیر

نام آن وادی بُدی خم غدیر

تا نگردد امر یزدان زود دیر

پس منادیّ پیمبر زد ندا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

خلق برگشتند از خُرد و کِبار

مجتمع گشتند پس در آن دیار

خلق می‌بودند بیش از صد هزار

کرد اجرا آن زمان امر خدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

آنزمان پیغمبر آخر زمان

ساخت منبر از جهاز اشتران

پا نهاد آنماه دین بالای آن

خواند آنگه حُکم حق را بر ملا

[صفحه ۱۲۷]

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

دست حیدر را گرفت و خوش بگفت

لب بسان غنچه گل بر شکفت

از لب خود لؤلؤ شَهوار سُفت

خلق دیدند و شنیدند آن صدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

پس محمّد (ص) گفت با خلق اینچنین

که بدانند از کِهین و از مِهین

این علی (ع) باشد امیرالمؤمنین

از علی (ع) قرآن نخواهد شد جدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

آنچه گویم هست فرمان خدا

می‌کنم اجرا کنون بهر شما

حق بگفته من بگویم در ملا

چونکه این فرمان بود از کبریا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

در حضور خاتم پیغمبران (ص)

کرد بیعت با علی (ع) پیر و جوان

لیک آن مردم به پنهانی عیان

دشمنی کردند با امر خدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
مرد و زن پیر و جوان خُرد و کلان
جملگی بودند حاضر آن زمان
که علی (ع) را داد پیغمبر نشان
پس چنین فرمود ختم انبیا (ص)
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
هست این حیدر شما را رهنما
می‌شود با مِهر او دین پا بجا
باشد او فرمانبر امر خدا
هم بدنیا هم بفردای جزا
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
[صفحه ۱۲۸]
هر که شد یار علی (ع) یار منست
چون علی (ع) یار و مددکار منست
این علی (ع) واقف ز اسرار منست
دشمنش باشد شقیّ و بی‌حیا
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
بعدِ پیغمبر ز راهِ خودسری
حیله‌ها کردند از بَد گوهری
از علی (ع) گشتند نااهلان بَری
حقِّ او را غصب کردند از جفا
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
عقل در کار ولایت قاصر است
هر که خصم مرتضی (ع) شد کافر است
چون علی (ع) قرآن حق را ناصر است
می‌شود البته شافع بر (رها)
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
دیوان رها، ص ۲۲۹-۲۳۱.

[صفحه ۱۲۹]

ژولیده نیشابوری (حسن فرح‌بخشیان)

مرکز تفسیر کل قرآن

غدیر نقطه عطفی به وسعت دنیاست
غدیر بهر ملل شور مجلس شوراست
غدیر کنگره نشر عزّت دین است
بزرگ فلسفه ساز عقوبت عقباست
غدیر ناشر قاموس روح آزادیست
که نص حکم رسالت بنام او امضاست
غدیر سلسله جنبان مکتب علویست
کز او عصاره جهد پیمبران پیداست
غدیر مُهر اجابت به توبه آدم
چنانکه ساحل کشتی نوح در دریاست
غدیر باغ گل است از برای ابراهیم
که محو وادی طورش هزارها موساست
غدیر مهبط وحی خدای لم یزلی است
که از نسیم خوشش زنده حضرت عیساست
غدیر در خم خمخانه‌اش شراب طهور
برای خلق جهان تا به حشر در میناست
غدیر جوشش می‌در خم ولای علیست
که پیر باده فروشش پیمبر طاهاست
غدیر مرکز تفسیر کلّ قرآن است
که آیه آیه آن شرح لیله اسراست
غدیر وجه کمال شریعت نبوی است
اَتمّ نعمت حق در تمام مافیهاست
غدیر برگ ثبات حقیقت شیعه است
که مجد تاج گذاریّ حضرت مولاست
غدیر صفحه زرین دفتر هستی است
که بهترین سند افتخار در دنیاست
غدیر ما حَصَلِ آیه‌ی اُولِی الاَمرَ است
که مزد پیرویش نصّ والِ مَن والاست
غدیر پرده بر انداز دشمنیّ ولی است

که آشکار ز ایراد عاد مَن عاد است

غدیر سمبل آیات لیلةُ القدر است

که قدر و مرتبه‌اش معنی مِنَ الْاُولی است

علیست (ع) آنکه غدیرش به صفحه تاریخ

به حکم محکم حق تا ابد جهان آراست

علیست (ع) آنکه نماینده خدا به بشر

به نصّ آیه‌ی قرآن پس از رسول خداست

[صفحه ۱۳۰]

علیست (ع) آنکه قدم زد به خانه‌ای که در آن

ندای اُخْرُجی از بهر مریم عَذراست

علیست (ع) آنکه به معراج میزبان نبی (ص)

ز باب فتح به فرمان خالق یکتاست

علیست (ع) آنکه چنان شیر شرزه بی‌پروا

علیه دشمن قرآن به عرصه هیجاست

علیست(ع) آنکه ز عدلش بداد آمد ظلم

چنانکه هستی دونان همه به باد فناست

علیست (ع) آنکه برایش ز سهمِ بیت‌المال

حقوق غیر و برادر بِدونِ استثناست

علیست (ع) آنکه به شب ناشناس و برقع پوش

به دلنوازی ایتام مهد عشق و صفاست

علیست (ع) شمس ولایت که پرتو نورش

به رغم ظلمت شب شمع کلبه‌ی فقراست

علی (ع) سقیفه‌ی لطف است در جوانمردی

علی (ع)عصاره بخشش به وقت جود و سخاست

علی (ع) نهایت هستی است تا که هستی هست

که هستی همه چون قطره هست و او دریاست

زبان ز گفتن اوصاف او بود عاجز

قلم به وقت رقم در شگفت از معناست

ز قدر وصف علی (ع) می‌توان همین را گفت

به شهر علم در و باب یازده عیساست

بگو به شاعر ژولیده کز مقام علی (ع)

همین بس است که شوهر به حضرت زهراست

ای چشم‌ها بگریید، ص ۱۱۳-۱۱۴.

ژولیده نیشابوری (حسن فرح‌بخشیان)

غدیریه

پس از اتمام حج از امر ذوالمن

نبی (ص) احرام بیرون کرد از تن

وداعش در حقیقت دیدنی بود

گل از گلزار رویش چیدنی بود

گل لبخند بر لب داشت احمد (ص)

که بر لب ذکر یا رب داشت احمد (ص)

منا را سوی یثرب بار بستند

گنه را حاجیان طومار بستند

نبی (ص) شمع و علی (ع) پروانه‌اش بود

نبی (ص) ساقی علی (ع) خُمخانه‌اش بود

نبی (ص) را در مسیر راه هادی

ندایی گشت از نای منادی

به فرمان خدای حیّ سرمد

ندا آمد که بَلِّغ یا محمّد (ص)

شب معراج رازی با تو گفتم

دُر نا سُفته‌ای بهر تو سُفتم

[صفحه ۱۳۱]

بگفتم با تو آن سِرّ جلی را

نشان دادم مقامات علی (ع) را

به عالَم از علی (ع) بهتر ندیدم

که او را در ولایت برگزیدم

تو هم او را به جا تأیید کردی

بر این تأیید حق تأکید کردی

کنون آن راز باید فاش گردد

که سَدّ مردم اُوباش گردد

نبی (ص) از این پیام حیّ سرمد

به لب لبخند را پیوند می‌زد

ای چشم‌ها بگریید، ص ۱۱۵-۱۱۴.

[صفحه ۱۳۲]

ساکت اصفهانی (میرزا محمدحسن)

غدیریه و مدح یعسوب الدین امیرالمؤمنین علی (ع)

چو کرد اراده‌ی خلقت خدای عزوجل

محمّد (ص) و علیش (ع) بود خلقت اوّل

نه روز بود و نه شب در میان نه ماه و نه سال

که آفرید خدا نور احمد (ص) مرسل

ز اصل بود یکی نور و پنج قسمت شد

هر آنکه غیر یکی داند او بود اَحول

اگر چه بر سر دست تو هست پنج انگشت

تو جمله را همه یکدست خوانیش به مثل

خدا به صورت خود آفرید آدم را

اگر چه نیست مر او را نظیر و شِبه و بَدل

لطیفه‌ایست که حق را در او بود مقصود

در این حدیث مُفصّل که گویمت مُجمل

علیست (ع) آنکه بود مظهر تمام صفات

که کارهای خدائی گرفت از او فیصل

علیست (ع) آنکه نهد پا به دوش پیغمبر (ص)

برای کندن از طاق کعبه لات و هُبل

علیست (ع) آنکه به شب خُفت در فراش نبی (ص)

نبی (ص) به غار شد و جای خواب کرد بَدل

علیست (ع) آنکه به جنگش ندید دشمن پشت

به روز معرکه در بدر و نهروان و جَمل

علیست (ع) آنکه ز تیغش چو بید می‌لرزید

به روز هَیجا چون بید فارِسِ یَلیَل

علیست (ع) آنکه چو آئینه‌ات شود روشن

به مهر او دل خود را اگر دهی صِیقل

بهشت یار علی (ع) را در آستین باشد

زَهی به نیّت خالص خَهی به حُسنِ عمل

علیست (ع) آنکه پیمبر (ص) به روز خم غدیر

به امر خالص بی چون خدایِ عزوجل

گرفت بازوی او را و رفت بر منبر

چه منبری که در آنجا شد از جهاز جَمل

برای آنکه شود شرع انورش باهر

برای آنکه شود دین کاملش اَکمل

منادیان حق از هر طرف ندا کردند

که الصلا همه‌ای شهریان و اهل جَبل

بپای منبر پیغمبر (ص) آمدند همه

که گشته بود ز حق آیه‌ی عطا مُنزَل

[صفحه ۱۳۳]

هر آنچه گفت نبی (ص) در حق علی (ع) ولی

به جان قبول نمودند عالی و اَسفل

به اتفاق خلایق شدند یکسر جمع

ز جن و انس و مَلک جمله تا به اهل قُلل

ندای حق بشنیدند و جملگی گشتند

حلال‌زاده مُفرِّح حرام‌زاده کَسَل

حرام‌زاده شود گر کَسَل عجب نبود

چنانکه می‌کند از بوی گُل فرار جُعَل

حلال‌زاده شناسد علی و آلش را

که کرده است قبول ولایتش ز ازل

ز مهر او همه گردیده بی‌خبر از خویش

ز عشق او همه گردیده مست و لایَعقل

یک از صفاتش حلّال مشکلات بود

که مشکلی به جهان ز او نمانده لایَنحل

اگر به چشم حقیقت کسی در او نِگرد

خدای بیند اگر دیده نبودش اَحول

شها مدیح تو ثبت است در جراید لوح

کشیده بر سر هر صفحه‌اش قلم جدول

پس از خدا توئی از کلّ کاینات اَقدم

پس از نبی (ص) توئی از جمله انبیا افضل

فضایل تو چراغی است در زُجاجه‌ی دل

که کرد روشن از او می‌توان دو صد مَشعل

ولایت تو نعیمی در او نه خوف و نه بیم

محبت تو شرابی است در او نه غِش و نه غَل

شها تو دامن خود را به دست ساکت دِه

فتد دمی که گریبان او به دست اجل

که سیر روی تو بیند در آندم آخر

بگو دمی به اجل یا علی که لاتَعجل

دیوان ساکت ص ۱۴-۱۶

[صفحه ۱۳۴]

سرمد (سید صادق)

صاحب ولایت

اگر هزار بشیر آمد و نذیر آمد

محمّد است که بی‌مثل و بی‌نظیر آمد

ز آسمان رسالت بتافت ختم رسل

که چرخ معدلت از طلعتش منیر آمد

عقول ناقصه از شرم دَم فرو بستند

که عقل کامل و کل در سخن دلیر آمد

به قدرت صمدی در صنم شکست افتاد

که دور سلطنت واحد قدیر آمد

بساط ظلم بر افتاد از بسیط زمین

بشیر عدل الهی چو بر سریر آمد

نخست مرد خدایی که دست بیعت داد

رسول را به صَباح و مَسا ظهیر آمد

علی (ع) ولیّ خدا، صاحب ولایت بود

که بهر نصرت حق ناصر و نصیر آمد

بدان مَثابه که هارون وزیر موسی بود

علی (ع) معین رسول آمد و وزیر آمد

به پاس خدمت پیمان، شه ولایت شد

که مست جام ولا از خم غدیر آمد

علی (ع) به خدمت اسلام فضل سبقت داشت

که پاس خدمت دیرینه ناگزیر آمد

علی (ع) ز روز صِغر از کِبار امّت بود

اگر چه در شُمَر سال و مه صغیر آمد

وصایت علی (ع) آموخت حکمتی ما را

که بر حکومت اقوام دلپذیر آمد

که پیشوایی ملّت نصیب مردانی است

که سَبق خدمتشان بر جوان و پیر آمد

اسیر نفس نشد یک نفس علیّ (ع) ولی

نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد

امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا!

که سربلند نشد هر که سر به زیر آمد

علی (ع) نداد به باطل حقی ز بیت‌المال

که از حساب و کتاب خدا خبیر آمد

علی (ع) نخورد غذایی که سیر برخیزد

مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد

علی (ع) غنی نشد الّا به یُمن دولت فقر

که دولتش به طرفداری فقیر آمد

[صفحه ۱۳۵]

علی (ع) ستم نکشید و حقیرِ ظلم نشد

نشد حقیر که ظالم بَرش حقیر آمد

علی (ع) ز مظلمه‌ی خلق سخت می‌ترسید

که حق به مظلمه‌ی خلق سختگیر آمد

درود باد بر آن ملّتی که رهبر وی

چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد

غدیر خم نه همین عید مذهبی ما راست

که عید ملّی ما نیز در غدیر آمد

به مهر آل علی غاصب از عجم بگریخت

به دوستی علی (ع) شو که دستگیر آمد

درود باد بر ایران که نقش تاریخش

ز مهر آل علی (ع) نقش هر ضمیر آمد

درود باد بر ایران که انتقام علی (ع)

ز روبهان بگرفت و به کام شیر آمد

سخن به مدح علی (ع) کس نگفت چون «سرمد»

اگر هزار سُراینده و دبیر آمد [۱۳۰].

[صفحه ۱۳۶]

سرور اصفهانی (حسین)

غدیریّه [۱۳۱] «بی‌خوابی شیرین»

اندیشه‌ی سبزم، ثمر باغ ضمیر است

گویی نفسم، قاصد گل شهر عبیر است

دل در طپش آباد درون، گرم تلاطم

طبعم ز شکوفایی شب، جلوه‌پذیر است

در سینه‌ی سینا، چه کند ظلمت فرّار؟

وقتی که درون، شعله‌ور از مهر منیر است

بی‌خوابی شیرین و بی‌آزارِ من امشب

سُکری‌ست، که‌از فجرِ سحر جوش، سفیر است

آن جا که شود زودیِ الهام، مددکار

کو زَهره، که با طعنه بگوییم، که دیر است

تصویر گرِ باور و اندیشه‌ی حقجو

در خطّه‌ی دل، بر سر این خطّ خطیر است

خواهم که روم با سفرِ معنویِ خویش

آن جا که قیامتکده‌ی پیک بشیر است

آن بزم که خنیاگرش، از بارگه قدس

گلبانگ، ز محمود و مِی از خم غدیر است

آن عید سعیدی، که ز تکریم و تقدّس

بالنده‌تر از رتبه، ز معراج اثیر است

آن جا که سرودش، ز سراپرده‌ی بَلِّغْ

از سوی خدا، قادر قیّوم قدیر است

آن‌جا که علی (ع) را، به‌سر دست گرفته است

احمد، که پیام آورِ الهام‌پذیر است

آن مظهر دادار، که فرِّ منشِ او

آواز ملایک، ز صلای بم و زیر است

آن دانش بی‌مرز، که با امر خداوند

بر کشور شان و شرف و رتبه، امیر است

آنگاه، به لحنی همه سرشار ستایش

فرمود علی (ع)، بر همه مولا و امیر است

آن داور جاوید، به دیوان عدالت

کز سیرت والا و شرف، عرش سریر است

[صفحه ۱۳۷]

اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم، از مصدر بی‌چون

الهام عظیمی است، که اعلام بشیر است

این است ولیّ اللَّهِ مطلق، که وجودش

بر دین خداوند، پناه است و ظهیر است

معموره‌ی آیینِ أبد مدّتِ حق را

همواره مدیر است، و مشار است و مشیر است

این است همان نعمت پاینده، که هرگز

آن را نه نهایت، نه همانند و نظیر است

هم حامی حق است و هم آیینه‌ی آیین

با سیرت بی‌مثل، به اسلام نصیر است

برخلق مغیث است ومعین است ومراد است

بر کلّ امور، آن که علیم است و خبیر است

آن روح مروّت، که به آیین عدالت

خصم ستم اندیش و هوادار فقیر است

آیین نبی (ص)، از وصی آمد به تکامل

این جاست که شَه، بهره‌ور از فیض وزیر است

ای صاحب و سلطانِ شگفتی، که وجودت

در خطّه خطیب است و به معموره امیر است

بگسیخته سامان «سُرور» است و تو دانی

کز معجزت، ای فیض أبد، وصل‌پذیر است

دیوان سرور ص ۴۷-۴۹

[صفحه ۱۳۸]

سروش اصفهانی (محمدعلی سدهی)

کمال دین و داد

امروز کردگار بود روز رحمتش

بر بندگان پدید همی کرد نعمتش

امروز دین و داد کمالی تمام یافت

اسلام سود بر سر عَیّوق رایتش

امروز با پیمبر (ص) مرسل پدید کرد

مقصود آنچه داشت خدا از رسالتش

بسپرد مصطفی (ص) در دین را به مرتضی

مولای مؤمنان شد و هارون امّتش

مرد اُحد، مبارز خندق، امیر بدر

شهره بر آسمانها، صیت شجاعتش

داده رسول او را در حربها عَلَم

کرده خدای بخشگر نار و جنّتش

بوده است از عبادت جن و بشر فزون

در روز حرب خندق، بر عمرو ضربتش

از باره در به قوّت دادار در ربود

از بهر آنکه اوست محل مشیّتش

دست خدا و صنع خدا زو شود پدید

زیرا که بود قدرت دادار قوّتش

گردد مشیّت ملك العرش ازو پدید

هر صانعی نماید با دست صنعتش

بیخ درخت بر شده طوبی بود نبی (ص)

شاخ درخت و ساق علیّ (ع) است و عترتش

خوانده ولایتش را ایزد حصار خویش

ایمن کسی که شد به حصار ولایتش

تا شهد حب او نچشی کی بری نصیب

از جوی انگبین و بهشت و حلاوتش

عید غدیر بر تو بود فرخ و سعید

سعد فلك نثار تو باد و سعادتش

گلواژه ۳ ص ۳۸۸

[صفحه ۱۳۹]

سروی (قاسم سرویها)

مهر تابان ولایت

مهر تابان ولایت شد نمایان در غدیر

باز بخشید این بشارت خلق را جان در غدیر

خوان و احسان و کرم گسترد یزدان تا کند

عالَمی را بر سر این سفره مهمان در غدیر

از طواف کعبه امروز آنکه برگردد یقین

حج او مقرون بود با عهد و پیمان در غدیر

وه، چه غوغایی است در آن سرزمین از جوشِ خلق

موج انسان بین بیابان در بیابان در غدیر

از جهاز اشتران شد منبری آراسته

با شکوهی برتر از تخت سلیمان در غدیر

بر سر دست نبی (ص) تهلیل گویان مرتضی (ع)

اشك شوق از دیده می‌بارد چو باران در غدیر

اقتران مهر و مه دارد تماشا، نی عجب

گر شود جبریل هم آیینه‌گردان در غدیر

دل دَرون سینه طغیان کرد و هوش از سر پرید
تا طنین‌انداز شد آیات قرآن در غدیر
سینه‌ی پاک پیمبر (ص) گشت سرشار از شعف
آیه‌ی «بَلِّغْ» چو نازل شد ز یزدان در غدیر
تا ز «اَکْملتُ لَکُمْ» پر شد فضا، جبریل گفت
با خود آوردم پیام از حیّ سبحان در غدیر
مصطفی (ص) تا مرتضی را همچو جان دربر گرفت
یوسفش را کرد پیدا پیر کنعان در غدیر
تا علی (ع) شد جانشین خاتم پیغمبران (ص)
آشکارا شد همه اسرار پنهان در غدیر
هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست
این ندا پیچید در گوش بزرگان در غدیر
خاطر اهل ولا زین گفته شد امیدوار
ناامید از رحمت حق گشت شیطان در غدیر
تا جهان را از عدالت پر کند همچون نبی (ص)
مرتضی (ع) بگرفت از او منشور و پیمان در غدیر
از نبوّت در جهان اسلام اگر شد منتشر
شد ولایت دین یزدان را نگهبان در غدیر
در حقیقت شد مسلمان هر که با اخلاص داد
دست بیعت با علی (ع) مانند سلمان در غدیر
گر به صدق و راستی آید سوی این آبگیر
هر خطاکاری شود پاکیزه دامان در غدیر
[صفحه ۱۴۰]
شد جهان روشن ز انوار امیرالمؤمنین (ع)
چلچراغ عشق و ایمان شد فروزان در غدیر
«سَرویا» شکر خدا در موسم حجّ وداع
دین حق رونق گرفت و یافت سامان در غدیر
نسیم غدیر ص ۸۷
[صفحه ۱۴۱]

سعید اصفهانی (رضا صغیرا)

توضیح اینکه سعید اصفهانی فرزند ارشد مرحوم استاد صغیر اصفهانی می‌باشند.

غدیریه در مدح امام علی (ع)

ز جای خیز کنون ساقی فرشته سیر
بساط عیش و نشاطی به بزم ما گستر
بِبر ز دل غم هجران به نام نامی وصل
به یک پیاله مرا مست کن در این محضر
کنونکه موسم عیش است و باده نوشیدن
بریز باده هستی فروز در ساغر
مرا به آب حیات شراب احیا کن
که گشت هستیم از سوز هجر خاکستر
کنونکه شاهد غیبی ز رخ گرفته نقاب
نموده طلعت خود را به عاشقان دلبر
به یاد طُرّه‌ی پرچین آن پری رخسار
سپند و عود فراوان بریز بر مِجمر
اگرنه موسم وجد است از چه رو یاران
نموده‌اند به شادی لباس عیش بِبر
اگرنه عید وصال است عاشقان ز چه رو
زنند خنده‌ی شادی به روی یکدیگر
بلی به امر خدای جهان علی (ع) امروز
گرفته خط ولایت ز دست پیغمبر (ص)
به شاه کشور توحید در چنین روزی
رسید امر امامت ز جانب داور
به حکم آیه بَلِّغْ رسول (ص) عالمیان
گرفت جای به خم غدیر بر منبر
گرفت دست علی (ع) را و اینچنین فرمود
به آن جماعت حاضر ز کهتر و مهتر
رسیده است سه نوبت مرا پیام امروز
برای امر ولایت ز خالق اکبر
به هر کسی که منم سید و منم مولا
علیست (ع) سید و مولا و منجی و رهبر
همین علیست (ع) که در آسمان عز و شرف
چو آفتاب عیانست بر شما یکسر
همین علیست (ع) که باشد رسول (ص) را بن عم
همین علیست (ع) که باشد بتول را همسر
[صفحه ۱۴۲]

همین علیست (ع) که باشد کتاب را مُظهِر

همین علیست (ع) که باشد خدای را مَظهَر

همین علیست (ع) که اوّل رموز هر دو جهان

به امر نافذ او گشته صادر از مصدر

همین علیست (ع) که بودی به انبیا ناصر

همین علیست (ع) که باشد به اولیاء سرور

همین علیست (ع) که در روزهای سخت نبرد

جز او نبود که اسلام را شود یاور

همین علیست (ع) که از کافران به عرصه‌ی جنگ

کشیده است به دست خدائیش کیفر

همین علیست (ع) که افکند در صف میدان

گهی به تیغ سر از عمرو و گاه از عنتر

همین علیست (ع) که با پنجه یداللهی

ز جای کند به نیروی حق در از خیبر

همین علیست (ع) که باشد به پیشگاه خدا

شفیع خیل محبان به عرصه‌ی محشر

همین علیست (ع) که مهرش بود کلید جنان

همین علیست (ع) که بغضش بود عذاب سَقر

همین علیست (ع) صراط و همین علی (ع) میزان

هم او قسیم بهشت است و ساقی کوثر

همین علیست (ع) که همچون «صغیر» از دل و جان

به آستانه‌ی قدرش «سعید» ساید سر

گلبن امید ص ۲۰ –۲۳

سعید اصفهانی (رضا صغیرا)

بهاریه و توصیف عید غدیر و مدح امام علی (ع)

درفش گل برفراشت کاوه‌ی فصل بهار

دوباره بر تخت گل گرفت بلبل قرار

ندید ضَحّاك دی چاره به غیر از فرار

یافت به فرخندگی ز مقدم نوبهار

دشت و دمن خرّمی همچو بهشت برین

پیک صبا می‌رسد مگر ز دشت ختن

که می‌تراود عبیر ز طُرّه‌ی یاسمن

گشته بشیر طرب نسیم گل پیرهن

مگر که یعقوب دل رهد ز بیت الحزن

به رغم درد فراق به وصل گردد قرین

ساقی در این زمان بیار جام شراب

که شاهد گلعذار گرفت از رخ نقاب

به کیش رندان بود باده کشیدن صواب

به ساغری تا ابد بساز دل را خراب

[صفحه ۱۴۳]

که در ازل شد به مِی آب و گل من عجین

بیا و جامی بده ز باده‌ی سلسبیل

که هست فیضش مرا به راه مستی دلیل

تا که شوم مدح‌خوان به مرشد جبرئیل

آنکه به خم غدیر به امر رب جلیل

وصی شد و جانشین به خاتم المرسلین

ز امر حق جبرئیل به روز خم غدیر

از پی امری بزرگ به مصطفی (ص) شد بشیر

خواند ز بعد درود حکم خدای خبیر

که‌بعد تو مرتضی (ع) است به اهل ایمان امیر

امر وصایت بر اوست ز امر جان‌آفرین

گر نرسانی به خلق ولایت مرتضی (ع)

نکرده‌ای اهتمام به نشر دین خدا

پس به فرود آمدن امر شد از مصطفی

منادی از حکم او داد به مردم ندا

که باید اکنون شدن جمع در این سرزمین

شدند اصحاب وی چو زین ندا باخبر

به امر سالار دین خرد و کلان سر به سر

انجمنی ساختند به گرد خیرالبشر

جمله چو حِربا به‌مهر دوخته بر او نظر

تا بنیوشند چیست پیام سلطان دین

پس ز جهاز شتر به امر ختمی مآب (ص)

ساخته شد منبری از پی نشر خطاب

بر سر منبر نشست چون به فلك آفتاب

تا که بگیرد نقاب ز چهره‌ی بوتراب (ع)

تا بگشاید دری به روی اهل یقین
ز بعد حمد خدا راهبر انس و جان
گشود چون غنچه لب فشاند دُرّ بیان
گفت به صوت رسا که از خدای جهان
رسیده امری مرا کز پی تبلیغ آن
سه نوبتم جبرئیل داده پیامی چنین
کنون ز من بشنوید ز قول حق این کلام
هم رسد از حاضرین به غائبین این پیام
ز امر یزدان به من گشت نبوّت تمام
هست علی (ع) بعد من برای مردم امام
علی (ع) و اولاد اوست برای من جانشین
به طلعت کردگار آیت و مظهر علیست (ع)
به جن و انس و ملک سید و سرور علیست (ع)
به سالکان طریق هادی و رهبر علیست (ع)
به دوستان شفیق معین و یاور علیست (ع)
علیست (ع) آری امیر به جمله‌ی مؤمنین
به حبّ و بغض علی دهد خدای کریم
به دوستانش جنان به دشمنانش جحیم
[صفحه ۱۴۴]
بغضش نار و عذاب حُبش خُلد و نعیم
قهرش بر جان خصم بود عذاب الیم
مهرش بر چنگ دوست بود چو حبل متین
اگر بر آنی شوی در دو جهان رستگار
باش غلامی مطیع به شاهِ دُلدُل سوار
چو نیست غیر از علی (ع) شافع روز شمار
ز دامن مهر او دست طلب برمدار
که هست بر لطف او چشم «سعید» حزین
گلبن امید ص ۲۵-۲۸
[صفحه ۱۴۵]

حکیم سوزنی سمرقندی

لازم به ذکر است که سوزنی سمرقندی از نوادگان سلمان فارسی بوده است، سلمان فارسی اسطوره‌ی انسانیت، ص ۱۴.

نگر که دست که بگرفت مصطفی به غدیر

نگر که دست که بگرفت مصطفی (ص) به غدیر

که را امامِ هُدی خواند و فخر و زَیْنِ هُمام

مرا امام هم از جایگاه وحیِ خداست

ز جایگاه نبی مر تو را امام کدام

امام آنکه به پیش بتان نکرده نماز

نکرده جز مَلِکُ العرش را صلوهٔ و صیام

امام آنکه به زور و دِرم نشد مشغول

ازین بعید نبود ار همیشه بودش وام

امام آنکه فدا کرد تن به جای نبی (ص)

ز وقت خفتن تا صبح روز دادن بام

امام آنکه به روزه بُدی سه روز و سه شب

طعام داد به سائل به وقت خوردنِ شام

امام آنکه خدای بزرگ، روز غدیر

به فضل کرد به نزدیک مصطفی (ص) پیغام

امام آنکه امید شفاعتم همه اوست

که در مَحبّت او در شوم بدارِ سلام

اگر تو خواهی مؤمن شوی بیا بشنو

ز قول شاعر (سوزنگر) این دُرست کلام

گلواژه ۳ ص ۳۲۸

[صفحه ۱۴۶]

سهی (ذبیح الله صاحبکار)

توتیای دیده

ای توتیای دیده‌ی من خاک پای تو

وی کنج خلوت دل عالم سرای تو

هر مو به تن زبان شده تا از تو دم زند

چون نی پُر است هر رگ جان از نوای تو

گاهی بَرآی از دل و در دیده جلوه کن

ای صد هزار دیده و دل مبتلای تو

داغ مَحبّت تو چراغ دل من است

این لاله زار یافت صفا از صفای تو

دانم چسان ز درد کِشم انتقام، اگر

دستم رسد به تربت دارالشفای تو

سوزد در انجمن، دل پروانه، جان شمع

بر حال من که سوخته‌ام در هوای تو

این نیم جان که مانده ز تاراج غم به جا

یکبار رونما که بود رونمای تو

هر کس ز جام عشق تو نوشید جرعه‌ای

بیگانه شد ز خویش چو شد آشنای تو

از دل کجا روی که جز این کلبه‌ی حقیر

در عالم وجود بود تنگ جای تو

ای رهنمای قافله‌ی عشق، همّتی

کز پافتاده خسته دلی در قفای تو

آنان که از برای تو مُردند، زنده‌اند

مُرده است آن کسی که نمیرد برای تو

بی‌جلوه‌ی تو دیده‌ی ما را فروغ نیست

بی‌حاصل است طاعت ما بی‌ولای تو

در کار خلق، هر گره‌ی مشکلی که هست

گردد گشوده در کف مشکل‌گشای تو

من عاجزم ز وصف و ثنای تو یا علی (ع)

زیرا که حق نموده به قرآن ثنای تو

روز غدیر خم به جهان گشت آشکار

جاه تو و جلال تو و کبریای تو

دست «سهی» ز دامن مِهرت جدا مباد

ای توتیای دیده‌ی ما خاک پای تو [۱۳۲].

[صفحه ۱۴۷]

سیار اصفهانی (نجفقلی عشاقی)

در توصیف غدیر خم و منقبت حضرت علی (ع)

ز فرّ و میمنت این خجسته عید غدیر

به وجد آمده اندر سپهر بدر منیر

زهی شرافت این عید با شکوه و جلال

تبارک اللّه از این عید بی شبیه و نظیر

مقام و مرتبه‌ی این خُجسته عید سعید

برای خلق جهان نیست حاجت تفسیر

کنون سزد که به شکرانه‌اش به رَغم حسود

سپند و عود به مِجمر نهیم و مِشک و عبیر

کجاست مانی نقاش گو بیا و بکَش

به شادکامی از این جشن خسروی تصویر

کجاست مطرب خوش نغمه گو بیا و بزن

به شور نغمه‌ی شهناز را تو در بم و زیر

شکنج زلف شکن در شکن پریشان کن

که افکنی دل ما را به حلقه‌ی زنجیر

بناز طُرّه‌ی گیسو فکن هزار شکنج

به هر شکنج بیفکن دو صد هزار اسیر

ز جای خیز تو ای ساقی خجسته خصال

بیار باده گلگون مرا ز خم غدیر

بیار باده ز خم غدیر و از سر مهر

خرابی دل ما را بباده کن تعمیر

بریز باده دمادم به جام دُردکشان

هر آنچه دور به پایان رسد تو از سر گیر

بریز باده که تا مست گردم و گویم

مدیح خسرو دین پادشاه عرش سریر

چو در غدیر خم از کردگار لم یزلی

به خواجه‌ی دو سرا شد خطاب عالم‌گیر

چو غیر ما نبود در جهان به یکتائی

چنین به خامه‌ی کِلک قضا زدم تقدیر

علیست (ع) بعد تو بر جمع کاینات خدیو

علیست (ع) بعد تو بر جمع ممکنات امیر

به خاندان رسالت علیست (ع) مشعل نور

به آسمان ولایت علیست (ع) مهر مُنیر

به روز حشر بود از عتابِ ما ایمن

هر آنکه دارد حُبش به دل به قدر شَعیر

به ممکنات جهان از برای رتبه‌ی او

بگو که جامه‌ی ممکن برای اوست قَصیر

[صفحه ۱۴۸]

نه بی‌اجازه‌ی او می‌زند قدر فرمان

نه بی‌اشاره‌ی او می‌کند قضا تغییر

نمی‌توان بنگارند، یک صفات علی (ع)

تمام خلق دو عالم اگر شوند دبیر

اگر که قافیه تکرار می کند «سیّار»

تواش ز لطف ببخشای و عذر او بپذیر [۱۳۳].

[صفحه ۱۴۹]

شباب شوشتری (ملاعباس)

در تهنیت عید غدیر و مدح امام بشیر و نذیر

باب گرامی شبر و شبیر حضرت علی (ع)

خبر به روز چنین بر نبی (ص) ز حی قدیر

رساند حضرت روح الامین به خم غدیر

که ای شهنشه لولاک وی پیمبر (ص) پاک

که ای نظام نه افلاک شاه عرش سریر

توئی که شد ز تو پاینده پنج رکن اصول

توئی که شد ز تو پوینده هفت چرخ اثیر

توئی که کوی زمین را بحزم توست سکون

توئی که چرخ برین را به عزم توست مسیر

توئی که عرش به فرش تو جسته استقرار

توئی که شرع به فرع تو رسته از تحقیر

توئی که در همه بابی بر انبیا خاتم

توئی که بر همه خلقی ز کردگار امیر

رسانده بار خدا مژده‌ی درود و سلام

به حضرت تو که ای از تو شرع را توقیر

به حُکم ما بگذار افسر خلافت را

به فرق بن عم خود پادشاه خیبر گیر

شهی که بر ورق اندر ثنای حضرت او

ز برق کوی سَبق بُرده خامه در تحریر

رها نمی‌کند از کف عِنان ذوق مرا

که آیتی کنم اندر خلافتش تقریر

غرض پیام خدا را بدان پیمبر (ص) پاک

رساند حضرت روح القدس بدین تفسیر

چنانکه واجب فوری است حُکم ما مپسند

بسعی خویشتن اندر ادای آن تقصیر

پی اقامه‌ی او بر خلافت از همه کس

بگیر عهد و میفکن بعهده‌ی تأخیر

به شیر شرزه بر آر از عدوی شرع دمار

به تیغِ وحی برافکن شرر به خصم شریر

ادای حُکم خدا شد چو بر رسول (ص) خدا

شکفته شد چو گل از پیک صبح در تأثیر

چو منبر از پی تبلیغ این رسالت خاص

در آن مکان ز جهاز شتر فکند سریر

گرفت دست خدا را بدست و پای نهاد

بر اوج عرشه‌ی منبر چو مهر عالمگیر

[صفحه ۱۵۰]

دو مَه دو مِهر دو مَطلع دو صبحگه دو سپهر

دو شه دو شان دو شوکت دو حکمران دو امیر

دو حِل دو کعبه دو زمزم دو مستجار دو رکن

دو دین دو شرع دو هادی دو رهنما دو ظهیر

دو تاجدار دو کرسی محل دو سِدره مقام

دو شهریار دو رفرف نشین دو عرش سریر

شدند هر دو چو بر منبر از جهان برخاست

خروش تهنیت از ساکنان عالم پیر

سپس بِحُکم یَدُ اللَّه فَوقَ اَیْدِیهِمْ

فراخت دست علی (ع) بر فراز چرخ اثیر

نمود بر همه نیک و بد از سفید و سیاه

سرود بر همه مرد و زن از صغیر و کبیر

که یک به یک شنوید از من اینکه بن عم من

مرا وصی بلافصل و ناصر است و ظهیر

منم عدوی کسی کش معاند است و عدو

منم نصیر کسی کش معاون است و نصیر

هر آنکه والی و مولا منش علی (ع) مولا است

به امتثال من و حُکم کردگار خبیر

هر آنکه هست علی (ع) را عدو مراست عدو

بحکم محکم آیات وحی در تفسیر

بهر چه عزم کند در امور دین مبین

باعتراض کس او را نمی‌رسد تغییر

بهر چه حکم دهد در ادای ملت و ملک

نباشد از من و فرمان من در آن توفیر

ولیّ حقّ و وصی من و خلیفه‌ی شرع

قِوام دین و نظام زمان امامِ کبیر

علی (ع) که پایه‌ی قدرش بدان رسیده که عقل

بگاه مدح وی اندیشه دارد از تکفیر

علی(ع) است سلسله‌ی انتظام غیب و شهود

بدو سپرده بتأیید خود خدای قدیر

علی (ع) که شعشعه‌ی نور عالَم آرایش

گرفته خط غَرامت ز مهر عالمگیر

علی (ع) که کوکبه‌ی ذات بیمثالش را

نه عقل کرده تصور نه وهم دیده نظیر

علی (ع) که با خَم ابرو اگر اشاره کند

دهد وجود و عدم را به یکدگر تغییر

علی (ع) که شیر فلک را به امر قدرت او

بعهد مَهد کشد شیرخواره در زنجیر

علی (ع) که گاو زمین را و شیر گردون را

بکعب نوک سنان بر زِبَر نشاند و زیر

علی (ع) که بر قد و بالای قدر والایش

قَبای واجب و ممکن بود بلند و قصیر

علی (ع) که خاک درش را به زُهره داده سپهر

که بهر شمس ز مریخ از آن کند اِکسیر

علی (ع) که نیروی اعجاز او برون آورد

قطار نافه ز خارا چو تار مو ز خمیر

علی (ع) که طفل فلک را به مشق طلعت مهر

نشان نداده مگر نقطه‌ای ز لوح ضمیر

علی (ع) که در صف رزمش نظر بخصم کند

کسی که گفت مجسم نمی‌شود تصویر

علی (ع) که در بر عفوش کسی گنه کار است

که در خطا کند اِهمال و در گنه تقصیر

[صفحه ۱۵۱]

علی (ع) که نطفه بشوق لِقای حضرت او

بخود مشیمه کند پاره گر بود زنجیر

علی (ع) که از پی اوصاف خود بعرصه‌ی نظم

«شباب» را ز هنر بسته بر کمر شمشیر

شها بحق نبی (ص) ابن عمت آنکه بود

ز کردگار جهان خلق را بَشیر و نَذیر

بحق عصمت کبرا و نور چشمانش

که سیّدان جنانند شُبَّرند و شَبیر

بحق نُه گهر از دُرجِ پاک عصمت او

که هر یکی بصفا بِه بود ز بدر منیر

بحق حق به تو و حق تو بحق که ز حق

هر آنچه هست همین است نیست شبهه‌پذیر

کز این دیار به آسانیم بدرگه خویش

رسان و باز مگردان بگو بمان و بمیر

مراست مطلب دیگر ولی نمی‌گویم

که نیست پیش تو پنهان چه بر زبان چه ضمیر

سخن دراز کشید از برای عرض دعا

بحق بلند کنم دست از آستین قصیر

بهار خصم تو باد از سَموم فتنه خزان

هماره تا به بهار از خزان رسد تأثیر

مُحبّ جاه تو بادا قرینِ بختِ جوان

همیشه تا بجوان لازمست حُرمت پیر

دیوان شباب شوشتری، ص ۱۹۵-۱۹۷.

شباب شوشتری (ملاعباس)

در تهنیت عید غدیر و منقبت حضرت علی بن ابیطالب (ع)

نگار من که به حُسن و جمال و غمزه و ناز

ربوده گوی ملاحت ز لُعبتان طراز

قدش بگاه اقامت قیامی از محشر

لبش بوقت تکلّم کلیمی از اعجاز

بزیر زلف سیه خال عنبر افشانش

بسان جوجه‌ی زاغی نهان بچنگل باز

مرا تنی بود از عشق او به رنج و مِحن

مرا دلی بود از هجر او بسوز و گداز

به یاد جنت رخسار و کوثر لب او

شب گذشته چو چشمم بخواب شد دمساز

ز کف عنان شهودم ربود رایض غیب

بخلوت سحرم بُرد و کرد مَحرم راز

چه خلوت آنکه ز وارستگان قید و جود

بعرش کرده تجلی جمال راز و نیاز

چه خلوت آنکه ز آوارگان خانه بدوش

گذشته غلغله‌ی یارب از نشیب و فراز

چه خلوت آنکه ز دُردی کشان ساغر عشق

نقاب وصل خود از چهره کرده شاهد باز

[صفحه ۱۵۲]

چه خلوت آنکه در او سالکان عرصه‌ی وَهم

عِنان مَرکب فکرت کشیده از تک و تاز

چه خلوت آنکه صف‌اندر صف‌اندر او ملکوت

زبان گشوده بتهلیل و گشته نغمه طراز

من ایستاده ز حیرت چنانکه می‌گفتی

ز آشیان تنم کرده مرغ جان پرواز

که ناگهان ز سرا پرده‌ی سُرادِق غَیب

یکی ز خلوتیانم بمژده داد آواز

که گر بشوق تماشای باغِ رضوانت

سری بود هله سامان ببین و برگ بساز

کز این سراچه به خلوتسرای خلد برین

رهی بود بمسافت قریب و قصبه دراز

ستاده حضرت روح الامین که بر رخ تو

ز هر دری که تمنّا کنی گشاید باز

ز بهر تهنیت مَقدم تو دارد حور

بچین طُرّه دو صد نافه بهر پای انداز

بزیر سایه‌ی طوبی ستاده صف در صف

ملایک از پی تقدیم امتثال و نیاز

چو ز این سخن شدم آگه فتادم از غیرت

روان بحیرت خاطر بسوز و تن بگداز

زبان بطعنه گشودم که هان ترانه مسنج

نظر بسخره فکندم که هین فسانه مساز

مرا شمایل جنّت چنان بچشم آید

که از لئیم تفاخر، ز بیوه غمزه و ناز
بحُکم آنکه مرا جنّتی بود منظور
که او حقیقت مَحضست جنّت تو مَجاز
چه جنّت آنکه در او قدسیان سِدره نشین
جبین نهاده به خاك ادب ز روی نیاز
چه جنّت آنکه به عزم طواف درگه او
بناقه رخت سفر کعبه را بود ز حجاز
چه جنت آنکه در او هر چه با خدا قُدرت
چه جنّت آنکه در او هرچه با نبی (ص) اعجاز
ظهور قدرت اعجاز ازو بدین سبب است
که هست عین خداوندگار بنده نواز
علی (ع) که چون بغدیر خم از خدای قدیر
بامتثال خلافت بخلق شد ممتاز
بحکم حضرت یزدان ز سدره حامل وحی
بعرض خواجه‌ی لولاك مژده کرد آغاز
پیامبر ز پیام‌آور این سخن چو شنید
چو گل شکفت پذیرفت شاد شد ز اعزاز
چه منبر از پی تبلیغ این رسالت خاص
بروی همدگر از ناقه بر نهاد جهاز
بدست دست خدا را گرفت دست و نهاد
قدم به منبر و وز لعل شد گهر پرداز
پس از اقامه‌ی تصریح بر خلافت او
شد از شرافت او نکته سنج و نغمه طراز
که ابن عم من این ماهِ کعبه شاهِ حجاز
نهنگ لُجّه‌ی قدرت هُژبر خصم انداز
مرا ببازوی پیغمبری بود تعویذ
چنانکه بار خدا را به بندگی ممتاز
فلك بمقدم هندوی او فتد بسجود
ملك بقبله‌ی ابروی او رود بنماز
[صفحه ۱۵۳]
سمند او بصف کینه رعد کفر آشوب
سنان او بگه حمله برق عُمر گداز
بشخص همّت او مُلك هر دو عالم تنگ

وز او بهر دو جهان باب لطف و رحمت باز

بهشت و کوثر و طوبی بچشم همّت او

بضاعتی است قلیل از برای پای انداز

ز نقش جوهر تیغش به یک نفس خیزد

جراره‌ای که به صد قرن خیزد از اهواز

بعرصه گاه نبرد وی از جِنازه‌ی خصم

سفینه می‌کشد اندر محیط خون جَنّاز

بذات حضرت او که هر که پی بَرد داند

که هست ذات خدا بی‌نظیر و بی‌انباز

وجود او به مثل با وجود کافّه‌ی خلق

چو جوهراست و عرض یا حقیقت است و مَجاز

فلک بدرگه او دارد از زمین خجلت

زمین ز حرمت او باشد از فلک ممتاز

گنه برافت او می‌زند بغفران طعن

گدا به همّت او می‌کند به سلطان ناز

چنان برزم وی آفاق منقلب گردد

که آسمان به نشیب افتد و زمین بفراز

به روز رزم وی از بهر قبض روح عدو

ز بحر خون ملک الموت بگذرد به جهاز

ز کوره مهر و مه آرد بجای کوزه برون

گُل ار ز بهر ضمیرش عجین کند کواز

شها چو رشته و سوزن کتاب و حدت را

کمند و رُمح تو شیرازه بست و داد طراز

غرض مطالعه‌ی صفحه‌ی جمال تو بود

وگرنه مُنشی خلقت ورق نکردی باز

فلک به صحن سرای تو از شد آمد خلق

چو طفل گمشده مادر فتاده در تک و تاز

تو را ید اللَّه از آن شد لقب که این نسبت

بود بجز تو چه بر قدّ پست دست دراز

بگاه مدح تو از بس بوجد و رقص آید

کند بر اوج فلک منبر از زمین پرواز

در آستان تو گردی است دیر دایره گرد

به صَولَجان تو گوئیست چرخ شعبده باز

فلک ببزم تو از مهر گشته شمع افروز

قدر بفرق تو از چرخ گشته چترافراز

بگاه جود تو در بند گنج قارون نیست

کسی که عمر بسر برده در شکنجه‌ی آز

بحل عَقد امور زمانه قادر نیست

قضا اگر نه بکف گیرد از تو خط جواز

بعهد عدل تو در بیضه می کند رجعت

ز بیم کبک دری ز آشیانه جوجه‌ی باز

به روز رزم تو تیغ تو طرفه سربازی است

که خصم ازو بسلامت نمی‌برد سرباز

کتاب منقبتت را خِرد بِدآنهمه عمر

ز بای بسمله فصلی نکرده است آغاز

شها بوصف تو جز عیب نقص و خجلت و شرم

نشد اشارتی از طبع نا قبول ابراز

بحکم آنکه ثنائی سزاست بی‌مانند

تو را از آنکه توئی بی‌نظیر و بی‌انباز

[صفحه ۱۵۴]

بدانرسیده که از خجلت مناقب تو

زبان ببندم و در گفتگو کنم ایجاز

«شباب» را نبود مدعا جز این که ز تن

بعزم کعبه کویت نهد بناقه جهاز

ز جان گذشتن و بر خاک درگهت مُردن

به از شکوه کِی و تخت و بخت و عمر دراز

ولیکن از پی سامان ره سزاوار است

اشارتی ز تو ای جرم‌بخش بنده نواز

بقای هستی اگر خواهم از تو می‌خواهم

که در ثنای تو داد سخن دهم ز این باز

هماره تا شود از ژاله لاله روح‌انگیز

همیشه تا بود از باده ساده عشرت ساز

شکفته باد مُحبّت چو لاله در گلشن

گرفته باد عدویت چه آهن اندر گاز

دیوان شباب شوشتری، ص ۲۴۳-۲۴۵.

شباب شوشتری (ملاعباس)

در تهنیت عید غدیر و منقبت امیرالمؤمنین (ع)

مطرب بساز رود غزل سر کن

بدرود غم بناله مِزمَر کن

ساقی تو هم بجلوه در آی از در

وز قدو رخ اقامه‌ی محشر کن

بی‌پرده از عِذار بهشت آسا

خلد برین بدیده مُصوّر کن

از خال چهره عود به مِجمر نه

وز لعل ساده باده بساغر کن

جام لبالب آر و پیاپی ده

وز می‌دِماغ مجلسیان تر کن

از رخ نقاب طُرّه‌ی پُرچین را

بَرچین و بزم عیش منوّر کن

چرخی برقص برزن و مجلس را

قطب مدار چرخ مدوّر کن

چون ساز بزم عیش و طرب کردی

لب زین حدیث قند مکرّر کن

آفاق را لبالب ازین شادی

ساغر ز شهد کام ز شکّر کن

کامروز بر نبی (ص) بغدیر آمد

فرمان ز حق که جایگه اِیدَر کن

دیوان شهر بند خلافت را

عنوان بنام ساقی کوثر کن

در ده صلا بهر که در این وادی

کاقرار بر ولایت حیدر کن

اعلام خلق را پی این فرمان

جابَر فراز عرشه‌ی منبر کن

[صفحه ۱۵۵]

خورشید سان ز مَطلع اورنگش

رخشان بچشم کِهتر و مِهتر کن

اختر بچرخ برزن و زین بَهجَت

خار حسد بچشم بَد اختر کن

روبه فریب گرگ نهادان را

آگه ز فرّ و کرّ غضنفر کن

بر انس و جان اقامه‌ی حُکمش را

تقدیر بر قضای مقدّر کن

دین را ز فرو شوکت تاییدش

معمور کن، سدید کن، انور کن

زاین منزلت بدیده‌ی بد خواهش

ز ابرو حسام و ز مژه خنجر کن

وز روی ورای و آیتش ایمان را

خاور کن، آفتاب کن، اختر کن

اسلام را بهمّت نیرویش

پیرایه بخش، زیت ده، زیور کن

تقریب ازو بدرگه داور جو

تعبیر ازو بنفس پیمبر (ص) کن

با پرتو تجلّی دیدارش

از شام تیره صبح منوّر کن

مقصود ازو به دینی و عقبی خواه

تفسیر ازو بجنّت و کوثر کن

تسخیر هر دو عالم اگر خواهی

نامش پی مداومت از بر کن

جم را ز خاکروبه‌ی درگاهش

اورنگ کن، بساط کن، افسر کن

خورشید را به حمله‌ی هر پیکر

از تیغ او بشکل دو پیکر کن

از گرد نعل دُلدل رهوارش

تاج تَگین و افسر قیصر کن

یاجوج شرک را بره از تیغش

بر پا بنای سَدّ سکندر کن

تشبیه خِنگ [۱۳۴] صاعقه کردارش

گاهی به رعد و گاه بصرصر کن

تصویر ذوالفقار شرر بارش

ز ابر بهار و برق در آذر کن

با قدر او قیاس دو عالم را

چون اشتقاق فعل ز مصدر کن

از انبیا وجود شریفش را

بشناس فرق اکبر از اصغر کن

با ممکنان ذات جمیلش را

چون با عَرَضْ تصوّر جوهر کن

تفسیر فرد فرد حقایق را

زو یاد گیر و شامل دفتر کن

هر کو بکار بسته فرو ماند

گو التجا بفاتح خیبر کن

و آن کز جفای دهر بجان آید

گو روی دل بخواجه‌ی قنبر کن

[صفحه ۱۵۶]

جان را به چار موجه ناکامی

از یاد او سفینه و لنگر کن

خواهی شبیه دستِ سخایش را

خود را بهفت لُجّه شناور کن

جوئی ره ار بپایه‌ی اجلالش

عطف نظر بدوش پیمبر کن

ز انفاس روح پرورَش از غیرت

خون در مشام نافه‌ی اذفر کن

از بیم او عدویِ مجسّم را

نامی به لب نه نَبُرده مصوّر کن

خواهی نظیر عرصه‌ی رزمش را

در شش جهت تصوّر محشر کن

داری هوای کعبه کویش را

خود را بغسلِ صدق مطهّر کن یا علی

زین تهنیت شباب ثنا خوان را

در مدح خویش قافیه گستر کن

دیوان شباب شوشتری، از مجموع ۷۳ بیت به مناسبت ۴۶ بیت انتخاب شد، ص ۳۱۶-۳۱۷.

شباب شوشتری (ملاعباس)

یا قَومْ مَوْلاکُم علی

ساقی بهار آمد بیار آن جامِ زرّین فام را

تا کوس رسوایی زنم، هم ننگ را هم نام را

برخیز وناز آغاز کن، سامان عشرت ساز کن

تاراج لطف و ناز کن هم صبر و هم آرام را

بستان فراغ‌انگیز شد، گلزار عشرت‌خیز شد

جام طرب لبریز شد، رندان دُردآشام را

گل با درفش کاویان، آراست اورنگ کیان

نسرین بساط پرنیان، گسترده کوی و بام را

پر شد ز شبنم تاج گل، شد شاخ، تخت عاج گل

بهر طواف حاج گل، شمشاد بست احرام را

[صفحه ۱۵۷]

گسترده از برگ رزان دیبای چین باد وزان

بست از پی رزم خزان، گل بر کمر صمصام را

ریحان به صد شور و شعف، از برگ نسرین

کرده دف چون ساقیان نرگس به کف، دارد

بلورین جام را از بس شقایق در چمن، گلزار شد

رشک دمن پوشیده طوس یاسمن، از ژاله درع سام را

از لاله و سرو سمین، چون کاخ صبّاغان زمین

کرده عروس یاسمین، ترتیب هفت اندام را

عهدی چنان عیدی چنین، این نازکش و آن نازنین

بس قرن‌ها کارد سنین، یومی چنین، ایّام را

آن ترک سیمین ساق کو، آن شاهد عشّاق کو

آن فتنه‌ی آفاق کو، تا بنگرد هنگام را

عید غدیر است ای صنم، حکم قدیر است ای صنم

بس دلپذیر است ای صنم، شادان بداری کام را

کامروز جبریل امین، از نزد ربّ العالمین

داد از کرامت بر زمین، بر احمد این پیغام را

کای درّ درج مَنْ عرف، با قدسیان از هر طرف

بنشان بر اورنگ شرف، شاه مَلَک خُدّام را

بر دین شهنشاهیش ده از ماه تا ماهیش ده

وز رتبه آگاهیش ده بدخواه بدفرجام را

بنمای بر خلق جهان، هم بر کِهان هم بر مِهان

لاسَیّما بر گمرهان، این شوکت و اِکرام را

پیغمبر امّی لقب، دارای بطحایی نَسب

افراخت بر چرخ از طرب، زین تهنیت اعلام را
کرد از جهاز اشتران، منبر به رغم منکران
خود با پسر عم اندر آن، بالا نهاد اَقدام را
[صفحه ۱۵۸]
لعل دُرافشان باز کرد، آنگه ثنا آغاز کرد
آشفته و دمساز کرد، از رشک لب الهام را
فرمود با لفظ جلی: یا قوم مولاکُم علی (ع)
بر من وصی بر حق ولی، هم خاص را هم عام را
فرمانِ او فرمانِ من، پیمانِ او پیمانِ من
من زآنِ او، او زآنِ من، همچو روان کاجسام را
مرآت وجه اللَّه او، مصداق سرّ اللَّه او
عنوان بسم اللَّه او، منظومه‌ی علّام را
اعداش را اعداستم، مولاش را مولاستم
او وال و من والاستم، شرع ذوی‌الاکرام را
عمّان نمی‌از جود او، بودِ جهان از بود او
چرخ از پی مولود او، کرده چراغان شام را
جان سخاکان کرم، مفتون اخلاقش ارم
شاهی که از بام حرم، در هم شکست اَصنام را
شاه زمان ماه زمین، دین را امان حق را امین
رُمحش به چرخ پنجمین، غلطان کند بهرام را
نیران ز تیغش مشتعل، رضوان ز خلقش منفعل
قهرش به خون آغشته گل، بهرام خون آشام را
گردیده لعل شایگان، از وصف لعلش رایگان
تیغش بر اوج لامکان، رایت کشید اسلام را
فهرست اسرار ازل، عنوان علم لم‌یزل
قاصر کند شعر و غزل در مدحتش اقلام را
تا نوش را نیش از قفا، تا عهد را در پی وفا
تا صحبت اهل صفا، نیکو کند انجام را
بدخواهت از غم روز و شب، نالان چو نی از تاب و تب
یارت هم‌آغوش طرب، پیوسته باد ایّام را [۱۳۵].
[صفحه ۱۶۰]

شفق خراسانی (محمدجواد)

بیعت با خورشید

چه روی داده که مهتاب دلپذیر شده است

ستاره دستخوش طلعت منیر شده است

مگر سپیده‌دم بیعت است با خورشید

که مِهر گوشه‌نشین، ماه گوشه‌گیر شده است

خبر رسید که با حکم کاروان سالار

قرار قافله در ساحل غدیر شده است

صفای باغ ولایت- که سبز باد مدام-

ز دلنوازی این بِرکه در کویر شده است

امین وحی هم احرام بست از این میقات

که بار عاطفه، گلفرش این مسیر شده است

فرشته گفت: که یا ایّها الرسول بخوان

بخوان حدیث ولا را که دیر دیر شده است

به حکم روشن «ما اُنزِلَ اِلَیک» اینک

رسول (ص) از پی ابلاغ ناگزیر شده است

فضا ز عطر نَفَسهای پاکِ پیغمبر (ص)

پر از شمیم بهشتی است دلپذیر شده است

ز شوق آمدنش دشت پَرنیان پوشید

ز فیض مقدم او موج شِن، حریر شده است

صدا صدای رسول خداست در صحرا

سکوت سایه‌ی سنگین آبگیر شده است

به هر که رهبر و مولا منم، علی (ع) مولاست

و این علی است که بر مؤمنان، امیر شده است

خوشا سعادت آزاده‌ای علی (ع) پیوند

که در حصار تولّای او اسیر شده است

پس از حبیب خدا، محور هدایت اوست

که مِهر او سبب صافی ضمیر شده است

امین مرز تشیّع، «امینی» نستوه

به عشق اوست که علّامه‌ی شهیر شده است

شهید شیوه‌ی آزادگی و شاهد وحی

حماسه‌ساز بلندای «الغدیر» شده است

طلایه‌دار ظفرمندی از قبیله‌ی علم

که در حریم ولایت خطرپذیر شده است

کسی که در ره احیای این سترگ پیام

زده است سینه به دریا به کام شیر شده است

[صفحه ۱۶۱]

قدم گذاشت به راه و ز خود گذشت آری

کسی که سالک این خطه‌ی خطیر شده است

به مرزبانی رسم تشیّع علوی

مجاهدی است کمر بسته و دلیر شده است

علی (ع) است آن شب قدری که ناشناخته ماند

که پیش مرتبتش آسمان حقیر شده است

به یاد غربت او در بهار خاطر من

بنفشه با دل خونین بهانه‌گیر شده است

مدینه شاهد مظلومی علی (ع) است ولی

چه شد که فاطمه از جان خویش سیر شده است

من از جمال شقایق به لاله گفتم، گفت:

شکوه شعر «شفق» ارغوان نظیر شده است [۱۳۶].

[صفحه ۱۶۲]

شفق (محمدحسین بهجتی)

عید غدیر

چشم تاریخ مانده است به راه

می‌کند روزگار خیره نگاه

دل ایّام می‌طپد از شوق

می‌کشد ز انتظار گردون آه

سوخته ز آرزو دل خورشید

در هوس باز مانده دیده‌ی ماه

فجر بیدار مانده شب همه شب

سر کشیده ز شوق صبح، پگاه

تا مگر فصل عشق و ناز آید

روز عید غدیر باز آید

بذر حق در غدیر کاشته شد

پایه‌ی عدل کُل گذاشته شد

اندرین روز راز خوشبختی

بر جبین زمان نگاشته شد

تا قیامت فرشته‌ی اقبال
بر روان بشر گماشته شد
به خلافت: علی (ع) بدست نبی (ص)
در چنین روز برفراشته شد
به ولایت رسالت خاتم
خورد پیوند و گشت مستحکم
شد عوض زین تحول پرشور
راه تاریخ و یافت عالم نور
شعله انگیخت مشعل تقوی
تیرگی از ره بشر شد دور
بیکسان را پناه و پشت آمد
یار محنتکشان نمود ظهور
یافت توحید و عدل پشتیبان
کاخ دین شد مزیّن و معمور
دل آفاق محو و مات علیست (ع)
عقل سرگشته‌ی صفات علیست (ع)
[صفحه ۱۶۳]
او بود پیشوا که گاه خطر
خفت در جایگاه پیغمبر
او بود جانشین که گفت رسول
از پس من علی (ع) بود رهبر
او سزد ملک را که یکسان است
حَجَر و گوهرش به پیش نظر
او امام است خلق را که بَرد
نان بیچارگان به وقت سحر
حکم او را سزد، که ننهد پای
سر موئی ز راه عدل بِدَر
هفت اقلیمش ار دهند بزور
طعمه‌ای را نگیرد از دم مور
گر به غُلها کشند پیکر او
ور بخاشاک و خاک بستر او
باشدش بِهْ که گردد آلوده
به ستم دامن مطهّر او

ز آهن تفته پُرس عدلِ علی (ع)

یا بجوی از کف برادر او

بین مساوات را که یکسان است

با علی (ع) در لباس قنبر او

نازم انصاف را که هست قوی

خوار و بیچاره در برابر او

وان ستمدیده بینوای ضعیف

زورمند و قویست در بر او

بی‌بها کفش پاره در نظرش

از امارت به‌است وسیم و زرش

گشت از روی دلربای علی (ع)

جلوه‌گر در جهان خدای علی (ع)

چون ز احسان اوست زنده جهان

باد جان جهان فدای علی (ع)

آفرینش گرفته سر تاسر

جای در سایه‌ی لوای علی (ع)

سر نیارد فرو به پادشهی

هر کسی کو بشُد گدای علی (ع)

درك فضلش ز عقل بیرون است

چه توان گفت در ثنای علی (ع)

بر لب آورده جان ز شوق (شفق)

خواهد افشاندش به پای علی (ع)

جان وی غرقه‌ی محبت اوست

چشم بر راه لطف و رحمت اوست [۱۳۷].

[صفحه ۱۶۴]

شکوهی تهرانی (میرزا عبد اللّٰه)

رشك طور سینا

غدیر خُم، چو مَسکن بر نبی (ص) سلطان بطحا شد

نزول جبریل، از جانب باری تعالی شد

به ختم الانبیاء آن روز، جبریل امین گفتا

که یا احمد، تو را فرمان، چنین از حیّ یکتا شد

بشارت ده که از امر خدای فرد بی‌همتا

علی (ع) بر تو وصیّ و بر تمام خلق، مولا شد
ز امر حق، تو می‌باید وصیّ خویشتن سازی
همان شاهی که هستی از وجود او مهیّا شد
اجابت امر حق را کن ز جان و دل، در این وادی
تو را قائم مقام از حق، ولی اللّه والا شد
بنای منبر عهدی نمود آن خسرو باذِل
فراز منبر رفعت، به سرعت شاه بطحا شد
نبی (ص) دست علی (ع) بگرفت و بالا برد تا آنسان
همه دیدند مهر و ماه، در یکجا هویدا شد
تجلّی کرد نوری از جمال حیدر (ع) صفدر
تو گفتی سر به سر آن دشت، رشك طور سینا شد
مُخاطَب گشت بر آن قوم، گفتا احمد (ص) مرسل
به من جبرئیل نازل، از بر حیّ توانا شد
[صفحه ۱۶۵]
وصی و جانشین بر من، علی (ع) را کرد حق امروز
هر آن کس سر بپیچد ز امر حق، بیگانه با ما شد
علی (ع) نایب مناب شرع ختم المرسلین باشد
ولی اللّه و مولا خلق را ز اعلی و ادنی شد
بود قائم مقام شرع من، آن صف شکن، شاهی
که از سرپنجه‌اش فانی، بقای لات و عُزّا شد
علی (ع) آن نقطه‌ی بالای فاء فوق ایدیهم
که معراجش ز معراج نبی (ص) یك قبضه بالا شد
لسان اللّه و عین اللّه و وجه اللّه بوَد حیدر
به شأنش نازل از حق، سوره‌ی انّا فتحنا شد
نجات آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
ز دست باذِلِ میر ید اللهی هویدا شد
جز این عالم جز این آدم هزاران عالم و آدم
بنا از دست قدرش در جهان کل اشیا شد
خرد قاصر بود از گفتن مدح و ثنای او
خدا مدّاح ذات مرتضی، در عرش اعلا شد
کلام او کلام من، کلام من، کلام حق
مطیع امر او وارسته در دنیا و عقبا شد
به بخّ لك زبان خویش بگشودند اصحابش

چو بر ایشان، از این کین گونه حلّ هر معما شد
از این بگذشت چندی احمد (ص) مرسل ز دنیا رفت
که از داغش دل زهرا(س) و حیدر (ع) لاله آسا شد
همان شخصی که بخّ لکَ همی می‌گفت با حیدر (ع)
پی تخریب دین و مکتب آئین، مهیّا شد
نمی‌دانم چه بغضی داشت آن بیدادگر، با دین
که از او ظلمها بر دین حق، در دار دنیا شد
[صفحه ۱۶۶]
سه روز از بعد مرگ احمد (ص) امجد به گستاخی
به سوی بیت احمد (ص)، با گروهی راه پیما شد
زد اوّل آتشی سوزان، ز بغضش آن سرایی را
که جبریل امین خادم، بر آن کاخِ مُعلّا شد
چنان در، شعله‌ور گردید در آن روز دهشت زا
که دودش هم چو شام تیره روی چرخ مینا شد
نمی‌دانم چه آمد بر سر زهرای (س) مرضیه
که با سقط جنین، نقش زمین، آن ماه سیما شد
برفت از هوش زهرا (س) و پس از آنی به هوش آمد
به صوت یا علی (ع)، چون بلبل شوریده گویا شد
نگون گردی ز رفتار کجت ای چرخ دون‌پرور
ز رفتار کج تو راستی، بس فتنه برپا شد
همان شاهی که دست بیعتش دادند نامردان
گرفتار کمند ظلم بی‌پایان اعدا شد
بروی مسند شرع نبی (ص)، بنشست آن شومی
که تا روز قیامت، باعث اِفساد دنیا شد
«شکوهی» از وقوع مسجد و از بردن حیدر (ع)
سخن کوته که پر خون، قلب زار پیر و برنا شد
شاهکار خلقت، ص ۷۷-۸۰.
[صفحه ۱۶۷]

شکیب اصفهانی

غدیر خم
گشود مرغ طرب باز چون هما پر و بال
فکند بر سر خورشید سایه‌ی اقبال

به یُمن عید غدیر انبساط جام مدام

زُدود ز آینه روزگار زنگ ملال

رسید بار رسالت به منزل مقصود

کشید کار خلافت به اوج جاه و جلال

شه حجاز بخم غدیر کرد مقام

گرفت پرده ز اسرار ایزد متعال

بدست یاری حق کرد منبری برپا

ز پا فشاری در راه دین چو یافت مجال

بدست دست خدا را گرفت از سر شوق

نهاد پا به سر منبر آن همایون فال

به سالکان طریقت نمود راه رشاد

به تشنه‌گان حقیقت رساند آب زُلال

فشاند لؤلؤ لالا ز لعل گوهر بار

بوصف سرور دین خسرو خجسته خصال

علی (ع) که ذات خدا راست از طریق صفات

ز پای تا بسر آئینه‌ی جلال و جمال

علی (ع) که در شب معراج با رسول امین

ببزم قرب ز یاقوت سُفت دُرّ مَقال

علی (ع) که تافت چو خورشید تیغ او بمصاف

شکست پشت عدو را درست همچو هلال

علی (ع) که گر بنماید اراده قدرت او

زند به شیر قوی رو به زبون دنبال

یدالّهی که به اِمداد فَرّو شوکت او

رواست پشّه اگر پیل را کند پامال

ز فیض خاص هویدا کننده‌ی شب و روز

ز لطف عام پدید آورنده مه و سال

ز کبریائی و ز جاه و جلال و شأن و مقام

عدیل و شبه و نظیرش تصوریست مُحال

فروغ شمع هدایت که رأی روشن او

نمود تیره‌تر از شام روز اهل ضَلال

[صفحه ۱۶۸]

انیس و مونس اقطاب یاور اوتاد

ملاذ و ملجاء عُبّاد رهبر اَبدال [۱۳۸].

جهانِ جود و کرامت سحابِ لطف و عطا

سپهر مَجد و مَعالی [۱۳۹] محیط فضل و کمال

بفیض خاک درش تشنه خضر و اسکندر

بدان مَثابه که بر شیر دایگان اطفال

هنوز نام و نشان از کنشت و کعبه نبود

که بود درگه آن شاه قبله‌ی آمال

نشان ز سلسله موی اوست شامِ فراق

کِنایه از رخ دلجوی اوست صبحِ وصال

ز خُمّ معرفتش عارفان زنند شراب

ز خوان مکرمتش ما سَوی خورند نَوال [۱۴۰].

بطوع و طبع خراجش دهند از دل و جان

به روم و هند اگر قیصر است اگر چیپال

به پشت ماهی اگر دلدلش کند جولان

بچشم ماه کشد توتیا ز گرد نِعال [۱۴۱].

بخواب دیده مگر برق ذوالفقار علی (ع)

کز آفتاب فلک را بود بلب تبخال

علیست (ع) قبله‌ی حاجات در یسار و یمین

علیست (ع) کعبه‌ی آمال در جنوب و شمال

علیست (ع) ناظم ملک وجود از هر باب

علیست (ع) ناظر غیب و شهود در هر حال

به حیرتم که چه گویم به مدح آن مولا

که همچو خامه در اوصاف اوست ناطقه لال

بنای هر دو جهان را علی (ع) بود بانی

بر این کلام نجوید حکیم اِستدلال

به‌رغم بیخبران از شراب عشق علی (ع)

مدام ساغر صاحبدلان بود سَیّال [۱۴۲].

(شکیب) هر که بود آشنا بغیر علی (ع)

مقام مهدی قائم (عج) نداند از دَجّال

دیوان شکیب اصفهانی، ص ۱۱۷ - ۱۱۹.

شکیب اصفهانی

در مدح امیر خیبرگیر و اشاره به خم غدیر

ساقی مستان دهد امروز از خم غدیر

می‌پرستان را شراب شوق از بُرنا و پیر

[صفحه ۱۶۹]

از عَصیر [۱۴۳] خم چه حاصل آتشین آب عِنَب

ساغر عَنّاب گون باید زد از خم غدیر

باده‌ئی کز جام وحدت داد ختم انبیاء (ص)

بر قلیلی اهل ایمان اندر آن جمع کثیر

هر که زد یک جرعه از آن باده‌ی چون آفتاب

نور ایمانش بِدل تابید چون بدر منیر

در غدیر خم به امر حق رسول هاشمی

خواند شاه اولیا را صاحب تاج و سریر

بر سر دست پیمبر (ص) حق هویدا شد ولی

دیده‌ی حق ناشناسان بود مادرزا ضَریر [۱۴۴].

تهنیت را جبرئیل از عرش آمد سوی فرش

آیه‌ی اَکْمَلْتُ دین آورده از حیّ قدیر

اندر این عید همایون خواجه‌ی قنبر علی (ع)

گشت از عز و علاء بر عالی و دانی امیر

رهنمای اهل عالم از امیر و از عبید

مدعای نسل آدم از صغیر و از کبیر

قدرت داور که از امرش اگر سر بر زند

خط پرگار مَشیّت را بگرداند مسیر

جوهر اعراض عالم سروری کز ماء طین

مایه‌ی آدم شد اندر دست تقدیرش خمیر

عالم علم لَدُن کاندر زمین و آسمان

مرغ و ماهی را بود آگاه از سرّ ضمیر

داور دنیا و عقبی یاور شاه و گدا

حاکم امروز و فردا قاسم خلد و سَعیر

سرور آزادگان کز تاب یکتائی کند

رادمردان جهان را رشته‌ی مهرش اسیر

شهسوار عرصه‌ی صولت که گوئی در مصاف

در کَفَش تیر و کمانی باید از کیوان و تیر

حیدر (ع) صفدر که پیکانش بهنگام نبرد

بگذرد از جوشن گردون چو سوزن از حریر

از هلال ذوالفقارش در صف بدر و حنین

شد قرین با تاب و تب خورشید در چرخ اثیر
طعنه بر خورشید روز افزون زند از روشنی
تا عطارد گشته در دربار اجلالش دبیر
گشته بر صاحبدلان روشن که از حُسن صفات
گوهر ذاتش بود چون حیّ سبحان بی‌نظیر
در غم یوسف بر او یعقوب تا بردی پناه
با بشارت سوی کنعانش ز مصر آمد بشیر
سطری از خُلق عظیمش خامه گر سازد رقم
از سَواد نامه خیزد نکهت عود و عبیر
در ثنای شاه مردان شیر یزدان بوتراب (ع)
شاعر شیرین سخن از لب فشاند شهد و شیر
باب جنّت را ز رحمت بهر احبابش بود
ذکر طِبْتُم فَادْخُلواها خالِدین صوت صَریر [۱۴۵].
بر در دولت سرای شاه ملک اِنَّما
از طریق بی‌نیازی بر غنی نازد فقیر
[صفحه ۱۷۰]
هر که جوید مقتدائی جز علی (ع) مرتضی
ذره از بیضا نداند قدر شَعری از شعیر
تا علی (ع) را عین حق بیند بعرش کبریا
دیده‌ئی در شاهراه مدعا باید بصیر
یا علی (ع) اندر ثنایت شعر جان بخش (شکیب)
التفاتی کن که بیش از پیش گردد دلپذیر
دیوان شکیب اصفهانی، ص ۱۰۱-۱۰۲.

شکیب اصفهانی

در مدح امیر عرب و عجم ولی اللّه اعظم علی (ع)
چو در غدیر خم آمد ز مکه شاه حجاز
در آن مقام بصد شور این نوا شد ساز
بگوش هوش رسیدش ندا ز حیّ قدیر
که ای بمنزلت از کل ما سَوی ممتاز
بگیر پرده ز رخسار شاهد مقصود
که عالمی همه از جان شوند شاهد
باز به اهل دل بنما طاق ابروی دلدار

که قبله را بشناسند جمله بهر نماز

بساز در ره دین مشعلی ز نور ازل

که تا به حشر بود روز و شب بسوز و گداز

ز جای خیز و علی (ع) را نشان به مسند خویش

که پی برند بمقصود اهل راز و نیاز

نمود راه سعادت بخلق هادی کل

مگر به سوی حقیقت روند اهل مَجاز

بحکم آیه‌ی اکملت دین هویدا کرد

هر آنچه بود خدا را نهان بپرده‌ی راز

ز بعد حمد خدا سیّد بشر احمد (ص)

بوصف نقطه‌ی ایجاد شد سخن پرداز

شهی که سایه‌ی لطفش چو آفتاب بلند

فتاده بر سر هر ذره در نشیب و فراز

علی (ع) عالی اعلا که از ولایت او

بروی اهل صفا گشته باب رحمت باز

ولی والی والا که کارخانه‌ی حق

بدست اوست ز انجام کار تا آغاز

به امر اوست یکی با هزار محنت و غم

بحکم اوست یکی با هزار نعمت و ناز

به انبیاء همه رهبر به اولیاء یاور

به اوصیا همه همدم به کبریا دمساز

امام جن و بشر خسرو مَلَک دربان

که بندگان درش راست رایت اِعزاز

بر آسمان شرف آفتاب عالمتاب

بملک هر دو جهان پادشاه بنده نواز

جهان جود، سپهر سخا، محیط عطا

که از یم کرمش کور گشته چشمه‌ی آز

[صفحه ۱۷۱]

ز بیم کفر و ضلالت گریخت سوی فنا

چو او بیاری دین گشت با نبی (ص) انباز

به مَأمنی که بود نامی از عدالت او

حَمام لانه گذارد بچنگل شهباز

به بام قصر جلالش ببین به دیده‌ی دل

که جبرئیل امین صَعوه [۱۴۶] ایست در پرواز

وجود واجب او را کنند تا تسبیح

ز ممکنات بر آید بصد زبان آواز

هر آنکه غیر علی (ع) را امام خود خواند

خدا گواست که جادو نداند از اعجاز

بجان در آتش عشقش بسوز تا دانی

تمام کار خدائی از اوست آید ساز

مقام شاه ولایت خدای داند و بس

در این طریق بجائی نمیرسد تک و تاز

بذات او نتوان بُرد پی ز راه صفات

اگر چه بوی بود مشکناب را غَمّاز [۱۴۷].

ز رشته‌ی که بود دست عقل کل کوتاه

مکن بمشت خیالی «شکیب» قصه دراز

دیوان شکیب اصفهانی، ص ۱۰۴-۱۰۵.

[صفحه ۱۷۲]

شمس اصطهباناتی

قصیده در نصیحت به جوانان و گریز به داستان غدیر

و نصب حضرت شاه ولایت به مقام خلافت و ولایت (ع)

جوانا تا که داری پای سیر و دیده‌ی بینا

بچشم دل حقایق بین براه حق بشو پویا

ز عقل و علم و دین دم زن دم از مکر و دغل کم زن

ببام عشق پرچم زن بهل صورت بجو معنا

ز کثرت سوی وحدت شو جدا از این دوئیت شو

دمی با دل بخلوت شو که جانرا بنگری مجلا

گهر را از خَزَف بشناس و چاه از راه و خار از گُل

ملک را ز اهرمن شاه از گدا کرباس از دیبا

ز کاخ عشق درگه جو بکوی عارفان ره جو

چو سلّاک دل آگه جو رهی در مُلک اِستغنا

بخود باز آگه و بیگه میاور سر به هر درگه

که شیطانت برد از ره کند اهریمنت اِغوا

برون از نفس سرکش رو چو مردان گرم و سرخوش رو

میان آب و آتش رو کلیم آسا خلیل آسا

زبان درکش ز گفت شر برار از خواب غفلت سر

بکن با اهل حق یکسر بکهف خامُشی مأوا

[صفحه ۱۷۳]

شش ارکان را بهل و ز هفت آبا نیز بر کَن دل

بسوزان چار طبع و بر شو از نه گنبد خضرا

بحق می‌باش مُستغرَق‌نشین با نوح در زورق

بفرق موج زن بیرق ز طوفانش مکن پروا

اگر خواهی شوی سالك مدان خود را بخود مالك

وگرنه عاقبت هالك شوی چون پیر برصیصا

غرور و نخوت و مستی که باشد آخرش پَستی

زند آتش بر این هستی بسوزد دین و هم دنیا

مخور گاهی غم روزی که هست این جیره هر روزی

بمال و مکنت اندوزی فزون از حدّ مشو کوشا

مدار الفت به بدخواهان سیه کاران و گمراهان

که چون آن رانده درگاهان تو هم روزی شوی رسوا

الا تا چند همچون خس روی بر باد هر ناکس

دو تا کن قامت از این پس به پیش ایزد یکتا

در آ از لانه‌ی ویران مشو پنهان چو خفاشان

تو خود یکروز شو تابان نه در نظاره چون حِربا

اسیر وعده‌ی دونان مشو با خوردن یك نان

که این بی‌عاطفت ترکان نخواهندت گه یغما

بسیم و زر مشو مایل مزن این سکه را بر دل

که زر در پیش اهل دل بود چون سنگ استنجا

سرانجام جهان بنگر و زین شهد و شکر بگذر

ز خوان تلخ او بگذر که حنظل باشد این حلوا

فنای ملك و دولت بین زوال مال و مُکنت بین

جهان بیمروت بین که بر کس ناکند ابقا

نه قارون ماند و نه قیصر نه کسری نه ترنج زر

نه دارائی اسکندر نه فرّ و شوکت دارا

[صفحه ۱۷۴]

نه اورنگ سلیمانی نه تخت و تاج ساسانی

نه تزئینات سلطانی نه آن مُفلس نه آن دارا

بمهر گیتی گردون بود چشم امیدت چون

که گشت از جور او دلخون بسی پیر و بسی بُرنا

مرام زشت کمتر جو مشو مفتون رنگ و بو

سخن از این و آن کم گو بهر دُکّان مکن سودا

به وحدت باش مردانه مشو مسحور بیگانه

که هر سو هست بتخانه چه از هندو چه از بودا

گریز از کِید اهریمن مشو از مکر او ایمن

که این بی‌چشم و رو دشمن فریبش هست ناپیدا

بهر پستی مکن خدمت بهر دستی مکن بیعت

مباش از بهر دون همت روان خسته بدن فرسا

مکن خود را به مستی گُم مخور می‌از کف مردم

بیا تا از غدیر خُم بریزم بر لبت صَهبا

از آن می‌کز کمال وی شود عمر جهالت طی

بتاج و تخت و مُلک کِی کند نیروی او دعوا

از آن می‌کز یکی ساغر دِماغ عقل گردد تر

بدست ساقی کوثر درخشد چون ید و بیضا

خوش آن خُمّ و خوش آن باده خوش آن مردان آزاده

خوش آن عیش خدا داده خوش آن جشن و خوش آن صحرا

علمداران بیت اللّه هواخواهان شاهنشه

رسیده گرم سیر از ره بدان گرمی در آن گرما

دلیران و جهان گیران سواران چابکان شیران

جوانان بخردان پیران فلک سِیر آسمان‌پیما

پیمبر (ص) را همه بنده بخاک او سرافکنده

همه عارف همه زنده همه مست و همه شیدا

[صفحه ۱۷۵]

همه یکقول در ایمان همه دلداده با قرآن

بهستی جمله دست افشان بمردی جمله پا برجا

به پیرامون شاه دین ببالای جهاز و زین

مثال خوشه پروین بگرد شارق بیضا

که جبریل امین آمد شتابان بر زمین آمد

حضور شاه دین آمد به امر ایزد دانا

به اعزاز و به اکرامی به اکمال و به اتمامی

سلام آورد و پیغامی ز حق بر سیّد بطحا

که ای پیغمبر (ص) مرسل ز ماضی و ز مستقبل

بکن ابلاغ ما انزل که سویت آمده از ما

به دلها مُهر بهتر زن صلای مِهر حیدر (ع) زن

ولایت را لِوا بر زن مترس از شورش و غوغا

حقایق منجلی فرما علی (ع) بر خود ولی فرما

بیانی از علی (ع) فرما بزن زود آستین بالا

که گر ناگفته بگذاری نکردی امر ما جاری

کند حَقّت نگه‌داری ز کید و کینه اعدا

بخوان اَلیومْ اَکْمَلْتُ لَکُمْ در گوش این مردم

ز اَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی بر خلق زن آوا

به امر شه در آن وادی منادی خوش ندا دادی

بصوت و صیت آزادی شد آنجا راز حق اِفشا

ز خیل رفتگان و همرهان و ماندگان یکسر

شده نزدیک پیغمبر (ص) که امر حق شود اجرا

جهاز بُختیان [۱۴۸] منبر شد از فرمان آن سرور

بشد بر عرشه پیغمبر (ص) چو خُور بر گنبد مینا

[صفحه ۱۷۶]

بهمراهش ولی اللَّه بعرش و عرشه‌اش همره

نهاده پا بدوش شه چو دست اندر شب اسرا

نبی (ص) بر عرشه تَمکین چو بر صدر نُبی یاسین

علی (ع) طاووس علیین الف شد در کف طه

عیان از جَیب [۱۴۹] خور ماهی بدست شه یدالّهی

ولایت آشکارا هِشته بر دوش نبوّت پا

جهاز اشتران از دور چون طور و نبی (ص) نورش

علی (ع) تا سینه زد بر سینه‌اش شد وادی سینا

بخَلقش چون نمایاندی ز حمد حق سخن راندی

وز آن پس شِکّر افشاندی ز شیرین خطبه‌ی شیوا

بفرمودی که هر کس را منم مولا منم سرور

علی (ع) ابن عمم باشد و را سرور و را مولا

ولای او ولای من لِوای او لِوای من

ثنای او ثنای من بهر لفظ و بهر انشا

دعای وال من والاه و طعن عاد من عاداه

باحباب و باعدا خوانده بر بینا و بر اعمی

بیانها در سرود آمد زبانها در دُرود آمد

شه از منبر فرود آمد چو فیض از مبدأ اعلی

به بیعت دستها وا شد بپا جشن تولّی شد

علی (ع) بر خلق مولی شد به امر حیّ بی‌همتا

زنید ای عشقبازان کف بگو گردون نوازد دف

سلیمان شه وزیر آصف الا ای عارفان بُشری

سخن‌دانان سخن‌رانان، ثناخوانان سخن‌سازان

بمدح و تهنیت آنان شده شاعر شده گویا

[صفحه ۱۷۷]

بسی واجب شد این بیعت درین نهضت در آن ملّت

که امروز این چنین بیعت بپا شد شاهد فردا

وگرنه تا خدا بوده علی (ع) اصل ولا بوده

دلیل و رهنما بوده ز بدو نشأه‌ی اولی

شه ذیفر مه انور مهین داور جهان سرور

خدا مظهر نبی (ص) محضر فلك قدر و مَلَك سیما

علی (ع) جان و جهان قالب هژبر سالب و غالب

علی (ع) بن ابیطالب علی (ع) ارشد علی (ع) اولی

سَرِ مردان پدر عمران حسن چشم و حسینش جان

پدر بر اوصیا بالاتر از جَدّ بهتر از آبا

محمّد را وصی و ابن عم و صِهر و صاحب سِرّ

رفیق لیله معراج و همدوش صف هَیجا

درش حلال هر مشکل بدان در عالَمی سائل

به بیتش زهره را منزل سرایش روشن از زهرا

بیاض صبحدم رویش سواد شب دل مویش

بهشت جاودان کویش حریم و روضه‌اش ملجا

نجف با تربتش جنّت غَرّی از مدفنش تَبّت

از آن خاك و از آن طینت شد ارزان عنبر سارا

به مهرش جان و دل شادان ز قهرش کوردل لرزان

وِصالش عمر جاویدان فِراقش لیله یلدا

دلیر و شیر گیر و میر و سالار و غضنفر فَر

جهان گیر و جهان بخش و جهان دار و جهان آرا

تَوکُّل باشدش توسن عنایات حقش جوشن

بمشتی سخت چون آهن بکوبد خیبر او تنها

[صفحه ۱۷۸]

ملک در جذبه‌اش خیره حُسامش [۱۵۰] بر عدو چیره

سمندش در شب تیره پَرد در کام اژدرها

اگر دلدل بر انگیزد که خون مشرکان ریزد

بیک جولانْش برخیزد غبار از توده غَبرا

بدستش چوب شد آهن که سازد تیغ خصم افکن

ملک گفتش بسی احسن سرودش لا فتی الا

ز بازو و سر انگشتش ز ضرب آهنین مشتش

هُبَل بشکسته لات افتاده و بی‌پا و سر عُزّی

از آن قامت وزان هیبت از آن شوکت از آن صولت

از آن عارض وزان گونه وزان قد و وزان بالا

جهان عاشق مَلَک شایق عدو ترسان فلک خائف

روان خندان خرد حیران جوان دین بوستان دنیا

جلالش حلقه درگه کمالش از قلوب آگه

جمالش نقش وجه اللَّه خصالش زُبده و والا

ز عِلمش گشته جیحونها ز فضلش گشته سیحونها

بدشت و کوه و هامونها روان چون لؤلؤ لالا

بیانش نور و تابنده روانش مهر و رخشنده

به پیش تابشش بنده ضیاء چرخ و مافیها

سرشتش عصمت و عفّت عجین با رفعت و عزّت

نژادش غیرت و همّت نهادش پاک و گوهرزا

گهی بر قدسیان رهبر گهی در غزوه اژدر در

گهی همراه پیغمبر (ص) بمهمانیّ اوادنی

فروغ طور بر موسی انیس چرخ با عیسی

رفیق خضر در صحرا شفیق نوح در دریا

[صفحه ۱۷۹]

خلیل ار بت شکن بودی در آن دربار نمرودی

ید اللَّه یاورش بودی وگرنه کِی بُدش یارا

از آن رو و از آن ابرو از آن دست و از آن بازو

جهان روشن حرم قبله حَجَر محفوظ و دین اِحیا

تبارک قَد، فتحنا خَد، قمر طلعت، ضُحی صولت

اساس هَلْ اَتی، معنای کوثر، روحِ اَعْطَیْنا

مراد خلق درگاهش در امّید خرگاهش

کسی کاو شد هواخواهش نداند خاره از خارا

چه دلها از شمار افزون که شد بر حُسن او مفتون
به عشقش کُشته صد مجنون برویش چشم صد لیلا
بهار از بوی او مشکین و زو خوشبو گل و نسرین
نبود ار آن لب شیرین نه شهدی بود نی خُرما
شمیمش چون بباغ آید نسیمش چون براغ آید
فرو ریزد ز گلبن خار و داغ از لاله حمرا
مسیحا از دَم او بی‌پدر می‌زاید از مادر
که روزی با چنان پاکی اِبا بنماید از آبا
در آن صُلب و رحِم آن پاك طینت بُد که روزی حق
برای گندمی جنّت گرفت از آدم و حوا
مشارق زیر فرمانش مغارب ثبت دیوانش
خلایق عبد احسانش ز جابُلقا [۱۵۱] و جابُلسا [۱۵۲].
انیس عاجز و کوران اَب اَیتام و مهجوران
جَلیس از وطن دوران اسیران را هم او جویا
کریم و منعم و مشفق سَخیّ و عادل و صادق
وَلیّ و مرشد از سابق قوی و ارشد و اَقوا
[صفحه ۱۸۰]
بنازم آنچنان مکتب که اَبجد دادیش بر لب
که صد ره به ز جَدّ و اَب بخواندی خطبه غَرّا
به اقطار جهان حاکم بمُلك بحر و بر ناظم
ولایش دهر را لازم قبولش شرط هر یاسا [۱۵۳].
نبودی نظمش ار ضامن نبودی لحظه‌ای ایمن
روان در تن دل اندر سینه و خون در رگ و اعضا
جهان زیر نگین او دو عالم خوشه چین او
سماواتی رهین او بهر مقصد بهر مبنی
از آن نیروی ربّانی وزان فیّاض روحانی
رسد بر عالی و دانی ز عِلم او بسی کالا
امیر کل مشیر کل دبیر کل سفیر کل
مدیر کل وزیر کل من و ما و همه اجزا
علی ایمان علی ارکان علی قرآن علی فرقان
علی عالی علی والی علی مُصحف علی انشا
علی حاضر علی ناظر علی قائم علی دائم
علی عارف علی عالم علی صابر علی اِبکا

نبودی باغ عالَم را صفائی گر نبود این گَل

از آن قد رسا و جَعد مو و نرگس شهلا

به مدحش عاجز و خسته به نعتش سست و بشکسته

زبان از گفت و طبع از شعر و نوک خامه از املا

بود کام دلم شیرین از این کیش و از این آئین

که در مدح امام دین شدم طوطی شِکّرخا

خوشم وز خویش خوش بینم علی (ع) را از محبینم

درین کیشم درین دینم مسلمانم نیم ترسا

[صفحه ۱۸۱]

ترا شاها ثنا گویم دَری دیگر نمی‌جویم

ره کوی تو می‌پویم چه در دنیا چه در عقبا

شها در وقت جان دادن بشمس خود نظر افکن

که لختی گیردَت دامن کند جان بر رخت اِهدا

منظومه‌ی شمس یا جلوه‌ی ابدیت، ص ۱۷۳-۱۸۴.

شمس اصطهباناتی

قصیده در تهنیت عید سعید غدیر و مناقب حضرت امیر

عرش سریر شاه ولایت علی بن ابیطالب علیه‌السَّلام

باز باب رحمت گشت بر خدا پرستان باز

در بساط یاران شد شادی و طرب آغاز

شاهباز خوشبختی کرد هر طرف پرواز

از مناره افلاک داد هاتفی آواز

کای جهانیان تا چند با غم و مِحن دمساز

طبع بِکر من آمد زین ندا سخن پرداز

برگرفتمی خامه برگشودمی قِرطاس

گفتمی مبارک باد مَقدم همایون عید

آن که خوش خبر آمد همچو دولت جاوید

پیش مقدمش صدرنگ پرچمی بکف خورشید

سبز و سرخ و زرّین فام آسمانی و اسپید

کف زنان بهمراهش ماه و زهره و ناهید

این نسیم رحمت باز و ین شمامه امّید

زنده را بوجد آورد مرده نیز کرد احساس

نهضت غدیر آمد خیز و احترامش کن

در طرب قیامت کرد شادی از قیامش کن

بی می‌و طرب منشین جان فدای نامش کن

لحظه‌ای بخود بازآ سِیر در مقامش کن

مُل بعشق رویش خور گُل نثار گامش کن

مژده دارد از یزدان گوش بر پیامش کن

دارد او بشارتها از شهی نکو اَنفاس

[صفحه ۱۸۲]

نهضت غدیر خم نعمتی خداداد است

دوزخی بشکرانه از عذاب آزاد است

از سر جهان کوتاه دست ظلم و بیداد است

فتنه را چراغ عمر در گذرگه باد است

کوه و دشت در رقص است خشک و تر دلش شاد است

روز اخذ میثاق است وقت عهد و میعاد است

هر که قدر او نشناخت باشد او نمک نشناس

روز بیعت حق است ای جهان و ای مردم

از زمین چراغانی است تا فَراز نُه طارم

هرچه هست شادان است عرش و فرش و هم اَنجم

شد فسردگی امروز از گیاه صحرا گُم

آنکه را طراوت نیست هست فی المثل هیزم

جام دهر لب ریز است از مِی غدیر خم

مِی خورد زمین با طشت مِی خورد فلک باطاس

محفلی دگر برپا در بهشت رضوان است

در قصور و در جنّت نُقل و مِی فراوان است

جام در کف حوراست گُل بدست غلمان است

مرغ گشته را مشگر شاخِ گل غزل خوان است

شاخ و برگ طوبی نیز لعل و گوهر افشان است

چون غدیر خم کوثر مست و شاد و خندان است

می‌دهد به مِیخواران باده با بلورین کاس

روز اخذ میثاق است گاه عهد معهود است

طالع بشر سَعد است بختِ دهر مسعود است

باب فیض مفتوح است راه فتنه مسدود است

بحر لطف سرشار است جای بخشش و جود است

چشم باز بینا را شاه راه مشهود است

هر که سر زد از این راه راستی که مردود است
یا دد است یا دیو است یا سفیه یا نَسناس
شعله در چنین روزی بر خلیل شد صحرا
یوشع ابن نون امروز شد خلیفه موسی
هم به سِحر غالب شد معجز ید و بیضا
آصف سلیمانی زد بتخت حشمت پا
هم به حضرت شمعون داد جای خود عیسی
هم علی (ع) عالی شد بر جهانیان مولا
آن زمان که بر منبر کرد با رسول اجلاس
کِی همان دمی کآورد پیکِ ایزد عَلّام
در غدیر خم ناگاه سوی مصطفی پیغام
[صفحه ۱۸۳]
کای خلاصه‌ی ایجاد وی شهنشه اَیّام
خواهی ار رسالت را نیک‌تر دهی انجام
خیز و کن ولایت را بر جهانیان اِعلام
کامل است دین امروز نعمت است خود اِتمام
گر کنی ولایت را نقش در قلوب ناس
بیدرنگ شاهنشه آستین ببالا زد
پس جهاز اشتر خواست منبری در آنجا زد
با علی (ع) بمنبر رفت بر خلایق آوا زد
روی سر درِ توحید پرچم تولّا زد
نقش وال من والاه بر دل اَحِبّا زد
سنگ عاد من عاداه بر جبین اَعدا زد
گفت قصه بی‌پرده نی بشک و نی وَسواس
بودی اندرین هنگام دوش مصطفی جایش
تا بدست شه مانَد نقشی از کف پایش
گفت اینکه می‌بینید سرو قد بالایش
هر که او منم مولاش این علی است مولایش
شاد جان احبابش کور چشم اعدایش
هیچ طاعتی مقبول نیست بی‌تولایش
دوستش بود مؤمن دشمنش بود خَنّاس
خوب دیده بگشائید این علی (ع) عمرانی است
هم وَلیّ ربّانی هم امام روحانی است

هم به اولیا اوّل هم مرا خود او ثانی است

هم‌بدین بساط استاد هم برین بنا بانی است

خلق را ولای وی پایه‌ی مسلمانی است

شد وجوب او واجب گرچه شکلش امکانی است

اوست جان اهل البیت پاک و رسته از ارجاس

صد هزارها اسرار اندرین حکایت بود

ورنه از ازل مولی مَصدر ولایت بود

بلکه شاهد فردا خود همین روایت بود

منصبی که امروزش از خدا عنایت بود

منکران فضلش را خود بزرگ آیت بود

یا تمیز نیک از بد خود و را نهایت بود

کامتحان مردم را بیعتش شود مِقیاس

یعنی آن که بخ بخ گفت و در ثنا پرداخت

پیش رفت و با تدلیس عهد عقد و بیعت ساخت

ظاهرا در آنحضرت نرد جانفدائی باخت

روز امتحان بشکست عهد و تیغ خصمی آخت

[صفحه ۱۸۴]

با مخالفت ناگاه سر نهاد و بیرون تاخت

گرنه آن حقیقت بود کس حقیقتش نشناخت

آنکه از حسد آن روز کرد سینه‌اش آماس

ورنه تا جهان بوده او شه ولا بوده

محرم حریم حق در حرم سرا بوده

شمع لا مکان بوده خاص کبریا بوده

در هدایت مردم یار انبیا بوده

بر خلیل و بر آدم میر و مقتدا بوده

هم به لَیلَه‌ی معراج یار مصطفی بوده

چاکر درش بودند خضر و موسی و الیاس

او خصال ایزد را مظهر است مرآت است

پادشاه موجودات رهبر سماوات است

علم احمدی نور است قلب او چو مشکوهٔ است

باب لطف او قبله بهر عرض حاجات است

در سیاق فرمانش لوح محو و اثبات است

عالَمش بود خادم چون طفیل آن ذات است

آن که نزد کاخ اوست هفت آسمان کرباس

گنج دانش عالَم در نهاد او مکتوم

پیش قلب بیدارش هر حقیقتی معلوم

حکم خاتم دوران شد بمُهر او مختوم

دین حق ازو معمول عدل و داد ازو مرسوم

هر خیال و اندیشه جز ولای او موهوم

در جهان و بحر و بر در جِبال و مرز و بوم

می‌دهد به استمرار پاسبانِ عدلش پاس

گر فرشته در بالاست قِصّه از علی (ع) گوید

و آدمی است در آفاق درگه علی (ع) پوید

ور نسیم جان بخشی‌است خاك روضه‌اش بوید

ور گُلی است جان افزا زان شمیم جان روید

عقل جز کتاب او هر ورق همی شوید

پادشه بدان قدرت همت از علی (ع) جوید

تا همان عجوز زار کاو کند بشب دست‌آس

شیرزن بدش مادر بنتِ شیر بُد نامش

کز شجاعت و غیرت ریخت شیر در کامش

زان سبب بدان صولت رام بود ضرغامش

بلکه شیر می‌بوسید خاك موزه و گامش

در غزاست شیر حق اژدهاست صمصامش

کِی دگر مخالف را باشد عرض اندامش

[صفحه ۱۸۵]

شیر حق همی دارد شیر بچه چون عباس

دلدلش بزیر ران حمله بر پلنگ آرد

بلکه مهر و مه را نیز تنگ زیر تنگ آرد

از نهیب خود لرزه بر تن نهنگ آرد

چون بجست و خیز آید شیر را بچنگ آرد

بس شراره کز جولان از درون سنگ آرد

آن زمان که در هَیجا رو بسوی جنگ آرد

بر دَرَد مخالف را سینه همچنان کرباس

نازم آن مشعشع تیغ آن که ذوالفقار آمد

سخت و محکم و بُرّا تلخ و پر شرار آمد

بر هلاك خصم دون چون شرار نار آمد

آن کبود الماسی گه ز خون نگار آمد

دیو از آن گریزان شد خصم در فرار آمد

تا بقبضه‌ی شه رفت قدرتش هزار آمد

همچو در کف حِصاد درگه دِرودن داس

ای که شرع احمد (ص) راست با وجود تو رونق

در ممالک آفاق تو شهنشه مطلق

کاشف همه اسرار معنی کتاب حق

تو درین جهان مصدر ماسَوا همه مُشتقّ

دست قدرتت افراشت روی بام دین بیرق

خاتم رسولان کرد مه بدست تو مُنشق

تو زدی بفرق کفر تیغ تیز چون الماس

ملک دین و دانش را مالکی و دارائی

باغ عِلم و منطق را سبزه‌ای و صحرائی

معجز و عجایب را مخزنی و دریائی

دفتر غرایب را رمزی و معمائی

آسمان عرفان را ماهی و دلارائی

عدل و جود و احسان را حاصلی و معنائی

در ترازوی خِلقت حکم تست چون قِسطاس [۱۵۴].

فرش مسندت نبود فوق عرش جای تست

این بنا و این خلقت جمله از برای تست

طوطیای چشم خلق گر نه خاک پای تست

پس چرا همه چشمی باز در قفای تست

[صفحه ۱۸۶]

غم ز هول محشر نیست تا بپا لِوای تست

شمس را چو اندر دل سِکّه ولای تست

نی گریزد از آلام نی هراسد از اِفلاس [۱۵۵].

کتاب منظومه‌ی شمس یا جلوه‌ی ابدیت، ص ۱۹۱-۲۰۱

[صفحه ۱۸۷]

شهریار تبریزی (سید محمدحسین)

غوغای غدیر و احتجاج امیر

اگر سنجند هر سهمی در اسلام

هر آن کو سهمگین‌تر، حِصَّه‌ی [۱۵۶] من

نه احمد در مؤاخاتم به خود خواند

نه خود با من پسر عمّ و پدر زن

نه بر دوشم گرفت و ریخت اصنام

بدو نظّاره هر بازار و برزن

به غوغای غدیر خم ندیدید

به دست شه چو شاهینم نشیمن

نه با آن خطبه‌ی «مَن کنتُ مولاه»

علی (ع) را برد بر اعلا و اعلن

نه خود فریاد بخٍ بخ کشیدید

من اینها شور خوانم یا که شیون

چه شد عهد خدا بر من شکستید

اَلا ای حاسدان عهد بشکن

به قرآن طاعت من کرد واجب

به هر مؤمن خدای حیّ ذوالمن

ظهور وحی در سبع المثانی است

وگرنه روز هست و نیست روزن

هر آن نسبت که موسی را به هارون

همان نسبت محمّد (ص) راست با من

چو بی‌مهر ولی شد، نیست ایمان

چراغی کش فرو خشکید روغن

نیابد حاسد ما بوی جنّت

مگر اُشتر رود در چشم سوزن

نه من سرلشکر اسلام بودم

شرر در خرمن کفّار بفکن

نه شمشیر علی (ع) آن شعله کز وی

اُجاق کفر و دین خاموش و روشن

نه بر من برداشتم از راه اسلام

صنادیدی [۱۵۷] همه چون سدّ آهن

نه با سرْشان به خاک تیره سودم

عناوین مُطَلّا و مُطَنطَن

[صفحه ۱۸۸]

نه احمد (ص) «لا فتی الّا علی» گفت

نیامد در احد ناد علیّاً

به ایمان و به بازو و به شمشیر

نه من سیمرغ پرورد و تهمتن

به نسبت یا به سبقت یا به اسلام

که را یارای همدوشی است با من؟

نشستن را بود بست خدایی

تو این بست خداخواهی شکستن

چو بلبل رفت و زاغ آمد به صحرا

مبه باغ اندر نه گُل ماند و نه گلشن

چه بدبختی که می‌خواهد ملاقات

خدا را و وبال از من به گردن

چه گمره تیره بختانی که در شب

چراغ ماه را دارند دشمن [۱۵۸].

[صفحه ۱۸۹]

شهلا اصفهانی (صدیقه صابری)

جام ولایت

شد قرین فصل بهاران باز با عید غدیر

ز آنکه خورشید ولایت از غدیر خم دمید

غنچه لب بگشود و پیراهن درید از شوق عشق

تا نسیمی از ولایت جانب گلشن وزید

نغمه‌پرداز حقیقت پرده‌ای خوش ساز کرد

نغمه‌ی اهل ولا را گوش دل از وی شنید

صبحدم آن خسرو خوبان نقاب از رخ گرفت

آفتاب شب شکن آفاق را در بر کشید

عالمی شد از فروغش غرق در امواج نور

ز این تجلّی صد تلألؤ در جهان آمد پدید

آسمانی شد زمین از آفتاب روی دوست

شد ز الطافش شکوفا لاله‌ی دشت امید

چون غدیر خم شد از جام ولایت فیض بخش

هر که بود اهل ولایت ز آن می‌وحدت چشید

وحی شد از سوی حق بر خاتم پیغمبران (ص)

زاین سبب احمد علی را بر ولیعهدی گُزید

کهکشانی جلوه گر شد روی دست مصطفی (ص)

کز وجودش یازده اختر به هر موسم دمید
سبز شد دشت و دمن از جوشش خم غدیر
شیعیان باشد مبارک بر شما عید سعید
هر که بشنید این حدیث نغز را از راه شوق
طایر اندیشه‌اش تا اوج رفعت پر کشید
حلقه می‌کوبد به درگاه علی (ع) «شهلا» ز شوق
بر ندارد چشم از این درگه نگردد ناامید
[صفحه ۱۹۰]

صابر اصفهانی (رمضان سیچانی)

شاه ولایت
مَطلع دیباچه‌ی حمد و ثنایی یا علی (ع)
مخزن اسرار علم کبریایی یا علی
شیر حق، شاه ولایت، خسرو دنیا و دین
برزمین و آسمان، فرمانروایی یا علی
مظهر ذات و صفات داوری سر تا بپا
وجه حق، آیینه‌ی ایزد نمایی یا علی
مقصد از اِنّا فَتَحْنا حا و میم و طا وها
سِرّ الرّحمن عَلَی الْعَرْشِ استوایی یا علی
شد به قرآن اِنّما نازل، به توصیفت ز حق
نی همین مصداق قول هَلْ اَتایی یا علی
تو لسان‌اللهی و عین اللّه و وجه‌اللهی
پای تا سر، مظهر حُسن خدایی یا علی
مهر و ماه و انجم و ارض و سما را فیض بخش
ابر احسان و کرم، بحر عطایی یا علی
داوری بر هرزدو کُون و آمری بر عرش و فرش
حکمران هم بر قدر، هم بر قضایی یا علی
از یَدُ اللَّهَ فوقَ اَیدیهم، عجب نبود اگر
فاتح بدر و شه خیبرگشایی یا علی
ابن عم احمد و حق را ولی مطلقی
صهر پیغمبر، وصی مصطفایی یا علی
عارفان را کعبه‌ی مقصود، در دیر و حرم
حاجیان را مروه و سعی و صفایی یا علی

اصل ایمان، رکن دین، حَجّ و حَطیم و زمزمی
قبله‌ی جان، مشعر و خیف و منایی یا علی
ذاکران ذکر یا سُبّوح و یا قُدّوس را
خود مخاطب ازخدا، صبح و مَسایی یا علی
ز امر بلغ در غدیر خم، به خلق روزگار
میر و مولا و امام و مقتدایی یا علی
جز تو پیغمبر که را فرمود، در خم غدیر
بعد من، بر ما سواله پیشوایی یا علی
سالکان فانی فی اللَّه را مقصد تویی
تشنگان وصل را آب بقایی یا علی
مرهمی بر زخم دلهای حزین دوستان
دارو و درمان، به درد بی‌دوایی یا علی
توشه‌ای گر نبودش «صابر» برای آخرت
یار او امروز و فردای جزایی یا علی
شاهکار خلقت، ص ۷۴-۷۵.
[صفحه ۱۹۱]

صابر همدانی (اسدالله صنیعیان)

گل و گلاب
در غدیر خم بهر حضرت ختمی مآب
از خداوند قدیر آورد جبریل این خطاب
کای به اورنگ رسالت پادشاه ذوالکرم
وی سپهر آفرینش را جمالت آفتاب
داد شرع اقدست چون ملک صورت را نظام
حالیا بر کش ز روی شاهد معنی نقاب
یعنی اندر این زمین برخیز امروز ای رسول (ص)
کن علی (ع) را جانشین خویشتن با صدشتاب
هان، مکن بیم ای رسول (ص) از مکر رو به خصلتان
تا چو حیدر (ع) ضیغم غرّنده‌ای داری به غاب
ساز تبلیغ امر حق را بر صغیر و بر کبیر
خواه باشندی موافق، خواه سازند اجتناب
ملّت اسلام را گو این نماز و حجّ و صوم
بی‌تولّای علی (ع) هرگز نیاید در حساب

پس پیمبر (ص) ز امر ایزد از جهاز اشتران

منبری آراست، بر منبر شد آن عالیجناب

دال آسا قامت همچون الف خم کرد و برد

بر کمربند علی (ع) دست آن شه مالک رقاب

[صفحه ۱۹۲]

برگرفتش روی دست آنگاه در توصیف وی

سُفت درّ معرفت را این چنین با شیخ وشاب

کای گروه، آگاه باشید از خواص و از عوام

زین سپس نبود وصیّ من کسی جز بوتراب

نیست اورنگ خلافت را جز او لایق کسی

زانکه او بر شهر علم من از اوّل بود باب

فی‌المثل من همچو موسی، وین «علی» هارون من

من چو عیسی در شهود و او چو شمعون در غیاب

خصم حیدر خصم من شد، خصم من خصم خدا

زانکه من هستم رسول (ص) و او مرا نایب مناب

نیست در بالای دست او دگر دست کسی

چون «یَدُ اللَّه فوقَ ایدیهِمْ» بود نَصّ کتاب

بیعت این دست را هر کس شکست آخر بود

در جهنّم قهر «ربُّ العالَمین» او را عقاب

چون ولای او ز امر حق بود حصن امان

هر که داخل شد در این حصن ایمن است از هر عذاب

بلکه از کتم عدم بگرفته تا ملک وجود

کِی بود بی‌اذن او کس در اِیاب و در ذَهاب

هرچه می‌خواهید بعد از من، بخواهید از علی

بوی گل را در غیاب گل بجویید از گلاب

پس تو «صابر» ز آیه‌ی «اَلْیَومَ اَکْمَلْتُ لَکُم»

شرح «اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی» را رو بیاب [۱۵۹].

[صفحه ۱۹۳]

صاعد اصفهانی (محمدعلی)

مظهر غدیر

امروز شد حقیقت حق خلق را عیان

شد آشکار بر همه گنجینه نهان

در جام کن شراب طَهور ای ندیم عشق

کامروز شد زمانه به دلخواه عاشقان

جبریل بر جناب پیمبر (ص) نزول کرد

کای مصطفی (ص) حبیب خداوند مستعان

فرموده است حضرت سلطان لَمْ یَزَلْ

کن آشکار مقصد ما را ز کُنْ فَکانْ

مار است در عِمارت امکان دفینه‌ای

کز دیده‌ی وجوب بود گنجِ شایگان

بحر وجود راست ثمین گوهری به کف

خواهد عطا کند به خلایق به رایگان

برخیز و بر سفینه‌ی اقبال خلق را

بربند از خلافت موعود بادبان

هشدار نقب زن بود اندر کمین دین

هان! ای تو خلق را به حقیقت نگاهبان

بیم از منافقان چه کنی ای رسول (ص) حق

هستی تو در صیانت اللَّه در امان

تبلیغ کن رسالت و درباره‌ی علی (ع)

بر خلق امر خالق خلق‌آفرین رسان

امروز حکم حضرت حق ای رسول (ص) حق

با مسلمین اگر نگذاری تو در میان

فردا چو شد، تلاطم امیال می‌برد

کشتی دین به ورطه‌ی گرداب بی‌گمان

خیرالانام (ص) از پی اجرای امر حق

بنهاد هفت کرسی ایجاد زیر ران

از بعد یک خطابه‌ی غرّا به حمد حق

فرمود: ای مهاجر و انصار این زمان

آورده است امر الهی، امین وحی

اینک منم که حکم خدا می‌کنم بیان

واینک وظیفه است سپید و سیاه را

هر یک شود پذیره این حکم و ترجمان

آیا نه من ولی شمایم به امر حق

بانک بلی، بلند شد و شد ز فرقدان

فرمود هر که را منم اولی به نفس او

حکم علی (ع) بر اوست چنان حکم من روان

[صفحه ۱۹۴]

از مسلمین به رُتبه کسی همچنان علی (ع)

در زیر آسمان نبود در عُلوّشان

آن گه نمود عزم که در پیش چشم خلق

حجّت مگر تمام کند بر منافقان

بازوی حق به دست یدالّهی‌اش گرفت

او را گرفت بر سر و گفت این علی (ع) است هان

گردید چون علی (ع) سر دست نبی (ص) بلند

گردید مهر و ماه چو با یکدگر قِران

شوق و شعف دوید در اعضاء کاینات

از حیرت ایستاد به جا لحظه‌ای زمان

در حیطه‌ی خِرد به تصوّر نمی‌رسید

بر دست مهر ماه بر آید به کهکشان

دیدند کائنات که در منظر غدیر

می‌بود ماه، بر سر خورشید زرفشان

می‌سوخت احمد از حرارت تبلیغ زان جهت

آن ماه را گرفت به سر بهر سایبان

خورشید عشق سر چو زد از مشرق رسول (ص)

افشاند بوسه بر قَدمش مهر خاوران

برخاست از سراسر هستی غریو شوق

پیچید این ترانه‌ی دلکش در آسمان

امروز شد به رتبه‌ی اَکْمَلْتُ دین قرین

دین یافت با کریمه‌ی اَتْمَمْتُ اقتران

حجّت تمام گشت ز خلّاق ذوالمنن

هان ای منافقان شده هنگام امتحان

هان! این علی (ع) است بر سر دست نبی (ص) بلند

هان! این علی (ع) است سر زده از اوج لامکان

آری علی (ع) است مایه‌ی پیدایش وجود

آری علی (ع) است علّت ایجاد این جهان

آری علی (ع) است مقصد از ایجاد کائنات

آری علی (ع) است در بدن ممکنات جان

غیر از علی (ع) که را، رسد از جمله ممکنات

غیر از علی (ع) که را، بود این رتبه‌ی گران

کز مرتبت به شانه‌ی احمد (ص) نهد قدم

وز منزلت شود سر دست نبی (ص) عیان

شاها مِی مَحبّت تو حوض کوثر است

هرکس که جرعه‌ای زد از آن گشت جاودان

حبل اللَّه است حِصن حَصین ولایتت

ما را بخوان به چشم عنایت بر آستان

«صاعد» فشاند درّ معانی به مدح تو

بر او ببخش لفظ اگر گشت شایگان

تجلی در منی، ص ۱۴۱-۱۴۴.

صاعد اصفهانی (محمدعلی)

به مناسب عید غدیر خم و خلافت مولی علی (ع)

تبارک اللَّه از این شور و جذب روحانی

که عشق خوانده محبّان خود به مهمانی

چه محفلی است خدایا که می‌زند پهلو

به عرش رحمت تو از بلند ایوانی

[صفحه ۱۹۵]

قدح قدح همه لبریز از شراب طَهور

سبو سبو همه پر از زُلال عرفانی

به جام دل همه سر جوش باده‌ی وحدت

سبوی ناطقه لبریز فیض رحمانی

چمن چمن گل معنی دمد ز گُلبن لفظ

همه به غایت موزون چو سرو بستانی

تمام مجلسیان هم کلام و هم نفسند

چنانچه معنی و لفظاند جفت و وحدانی

ز برگ برگ شنو ذکر هو علی (ع)، که کنند

در این چمن همه کار هزار دستانی

درآ به بزم که آیند بهر استقبال

ز گل شمیم و ز بلبل دم خوش الحانی

درآر از تن خود خرقه‌ی تعلّقها

که بزم روحانی را سزاست عُریانی

دلی چو مهر فروزان تو را نمی‌بخشند

اگر چو صبح نداری گشاده پیشانی

به حق گرای در امروز چون تو را فردا

دگر چه سود گزیدن لب پشیمانی

به راه باطل خود تا به چند سرگردان

چرا به محور حق روی خود نگردانی

ز هر قبیله و هر قوم هر تبار و نژاد

تو را که هست سرو داعی مسلمانی

به هر کجا که توئی با توام برادر من

دمی نشین به خِرد تا خلاف بنشانی

خدای را دل اهل ولا بود تا کِی

اسیر و خسته‌ی این رنج و درد سوهانی

که بهر غصب خلافت ز قبل و بعد غدیر

چه حیله‌ها که نمودند و جمله شیطانی

چها که بر سر اسلام زین خطا آمد

پیامدش همه شر بود و نابسامانی

ولیک در همه اصنافِ ملّت اسلام

مُروّجان محقّق به حکم وجدانی

در این مقام به نحو کنایت و تصریح

نموده‌اند همه اعتراف اذعانی

که در غدیر خم احمد (ص) پیمبر اسلام

پس از خطابه‌ی غرّا و نغز و طولانی

به قصد نصب خلافت برای بعد از خویش

بلند کرد علی (ع) را به امر سبحانی

عجب که سخت فراموش گشت حق علی (ع)

به عمد غصب نمودند، یا ز نادانی؟

گذشت آنچه شد از سوی مردمی بی‌حد

اسیر خواهش و اَمیال شوم نفسانی

ولیک صاف بود آسمان و گر ابری

بود طبیعت خورشید پرتو افشانی

کنون به قول بزرگان عالم اسلام

علی (ع) خلیفه‌ی بعد از نبی (ص) است بُرهانی

چنان بود به تَواتُر حدیث یوم غدیر

که شک در آن نتواند یهود و نصرانی

اگر به آیه‌ی اَلْیَومْ اتّفاق شود

رود ز بین بشر اختلاف ادیانی

گر اتفاق دهد دست در تمام جهان

شود مُسّلم، اسلام را جهانبانی

[صفحه ۱۹۶]

اگر به خویش بیایند عالِمان فِرَق

به حق، به حق بگرائید عالی و دانی

خلاف را بزدائید و عالم اسلام

رها کنید از این حالت پریشانی

مگر رسول (ص) امین در نَهار یوم الدّار

چو بر عشیره‌ی خود کرد گوهر افشانی

نگفت هر که به من اوّل آورد ایمان

به او خلافت، بعد از من است ارزانی

مگر نه اعلم و اقضای امّت است علی (ع)

مگر نه اقدم خلق است در مسلمانی

مگر نه اینکه رسیده است تا به اوج کمال

ز فیض مرتبت او کمال انسانی

بر این نصوص مسلّم به اتّفاق فِرَق

بدین دلائل محکم به حکم وجدانی

پس از رسول (ص) علی (ع) بود و بس خلیفه او

به هر کسی نرسد این مقام سبحانی

به جز علی (ع) که توان بر جهان خلافت کرد

مگر که دیو تواند کند سلیمانی

علی (ع) تجسّم حقّ و نبی (ص) و قرآن است

گرفتم این که نمی‌بود نَصّ قرآنی

گزافه گشت سخن، او بود تجرّد محض

که روح اوست مصفّا ز ثِقل جسمانی

ابوالعجائب ای بنده‌ی خدای صفات

کشانده‌ای همه آفاق را به حیرانی

من و مدیح تو ای بحر حق بدان ماند

که موجه‌ای زند از خیره کوس عمانی

زبانِ الکن و فکر قصیر من چه بُود

که از خلاصه‌ی خلقت کند ثنا خوانی

چه حدّ که ذرّه کند وصف شوکت خورشید

شناسد او چه، ز اوصاف مهر نورانی

بر آستان تو عرض ادب کند «صاعد»

نبود مقصد او عرضه سخندانی

مراست عقده گره گیر در گلو مولا

چو استخوان به گلو آنچنان که می‌دانی

تجلی در منی، ص ۱۴۷-۱۵۰.

[صفحه ۱۹۷]

صبوری کاشانی

امروز روز رونق

امروز روز رونق دین پیمبر است

امروز روز جلوه‌ی آیین داور است

امروز روز تقویت دین مصطفی است

امروز روز تهنیت شرع انور است

امروز از ولایت سالار اولیاء

دین را همه کمال و جمال است و زیور است

امروز روز شادی و هنگام عشرت است

امروز روز باده و دوران ساغر است

امروز باده‌ای ز مبارك خُم غدیر

در جام خلق از کف ساقیّ کوثر است

آن باده‌ای که در دل عالم روان فزاست

آن باده‌ای که در گِل آدم مُخَمّر است

آن باده‌ای که در طلب ساغرش مدام

خورشید و ماه، گردان بر چرخ اخضر است

هان ای نگار زُهره بناگوش نوش لب

زان ده مرا که همچو لبت روح‌پرور است

ای رخ به رنگ آذر و پیکر به لطف آب

زان آب ده که طبعش چون طبع آذر است

می‌همچو آب کوثر، آنرا حلال باد

کش در کنار چون تو بت حور منظر است

عید است و بوسه خواهم از آن لعل شکّرین

دانی شُگون عید به نُقل است و شکّر است

امروز عید ملّت اسلامیان بود
روز کمال دین خداوند داور است
ایّام برقرار به نیروی ملّت است
اسلام استوار به بازوی حیدر است
حبل المتین، امام مبین، پیشوای دین
کش قدر و رتبه از نظر وَهْم برتر است
استاد کارخانه‌ی صُنع خدا، علی (ع)
کز صُنع او علامتی، این هفت منظر است
اعظم ولیّ بار خدا شاه لا فتی
آن واجبی که جامه‌ی امکانْش در بر است
عقل نخست صادر اوّل ولیّ حق
کایجاد را به او سمَت فعل و مصدر است
جز او که بر خزینه‌ی فیض خدا امین؟
جز او که بر مدینه‌ی علم نبی (ص) در است؟
[صفحه ۱۹۸]
عنوان «انّما» به ولایش مُوَشّح است
طُغرای «هل اتی» به عطایش مُسَطّر است
رأیش به دَه عقول، امیر مدبّر است
حکمش به نُه سپهر، قضای مقدّر است
گر خطبه‌ی ولایت او بایدت شنید
بشنو که حق خطیب وی وعرش، منبر است
یا ایّها الرسول به ابلاغ جبرئیل
در شأن او ز قول خداوند اکبر است
غدیر در شعر فارسی، ص ۱۷۱-۱۷۲.
[صفحه ۱۹۹]

صحت اصفهانی (علی شیرانی بیدآبادی)

بهار عشق
نمای جاده رنگ کهکشان داشت
زمین آنجا شکوه آسمان داشت
دَرای کاروان گویای اسرار
طنین شوق در دلهای بیدار
دَرون کاروان سالار پر جوش

چو طوفانی خروشان لیک خاموش

بیابان در بیابان نور جاری

زمین تا آسمان آئینه کاری

نسیم از صد بهاران عطر لبریز

هوا سرشار از مُشکی دل انگیز

پَرند ابرها چون بال جبریل

به صحرا سایه پوش از بهر تجلیل

زمین آنجا چو عرش کبریا بود

ندای حق و فرمان خدا بود

به گلبرگ شقایق اشکِ شبنم

چو موج روشن انجم مجسّم

فضا لبریز گلبانگ ملایک

بشارت جوش آواز یکایک

صدای بالشان گلنغمه‌ی راز

چو موج آبشار آئینه پرداز

در آن آئینه پیدا جلوه‌ی حق

زُلال آن زبان نور مطلق

زبانش نغمه از ذات جلی داشت

بیانش نشئه از نام علی (ع) داشت

پیام این بود از حق مصطفی را

علی (ع) کامل کند دین خدا را

علی (ع) والا علی (ع) مولای دین است

علی (ع) در خاک هم گردون نشین است

علی (ع) حق و علی (ع) از حق جدا نیست

شکوه موج از دریا سَوا نیست

صَلای صولت و اصل اصالت

تجلی گاه خورشید عدالت

علی (ع) حق گستر و باطل ستیز است

در این شب کوچه رایَش نور خیز است

علی (ع) خورشید و دست او زر افشان

علی (ع) دریا و موجش گوهر افشان

[صفحه ۲۰۰]

علی (ع) اندیشه‌ای دارد دل افروز

در این باغ است گَلپیرای دلسوز

چو غیر از او سزاواری ندیدند

به عِلّیین علی (ع) را برگزیدند

چو بود از هر که در عالم سر آمد

علی (ع) بر شد فراز دست احمد (ص)

نمایان ساخت آنجا نور را نور

(عیان شد معنی نورٌ عَلی نور)

خروشان‌تر زبان چون موجِ دریا

زبان بگشود و گفتا خاکیان را

علی (ع) یعنی شکوه سبز افلاک

علی (ع) یعنی بهار عالَم خاک

علی (ع) یعنی بهارستان ایمان

علی (ع) مضمون حق، معنای قرآن

منم از هر کسی اولا علی (ع) هم

منم بر عالمی مولا علی (ع) هم

علی (ع) آگه ز باغ و شبنم اشک

غمین را مرهم دل مَحرم اشک

علی (ع) چون نورها پیدا و پنهان

زُلال فیض و صبح تیره روزان

علی (ع) درد آشنا را می‌شناسد

علی (ع) فریادها را می‌شناسد

علی (ع) شبها به چشم گوهر افشان

ز سیما شسته بس گرد یتیمان

علی (ع) آئینه در آئینه نور است

قیامت در قیامت شوق و شور است

علی (ع) بر دل دمد نور خدا را

علی (ع) صیقل دهد آئینه‌ها را

علی (ع) یعنی سحر یعنی بهاران

علی (ع) یعنی قرار بیقراران

ز فیضش کاروان میرفت تا نور

مسیر از جوشن مستی بود مستور

زمین شد پر ز گل از اعتدالش

غم از دلها روان شد از رِوالش

ز سبزی خاک چون گلدشتِ افلاک

نفس گلریز، دل بیدار، جان پاک

ولی از جور آن پیمان شکنها

علی (ع) با یک جهان غم ماند تنها

سَوا از تک سوار عشق گشتند

گریزان از بهار عشق گشتند

ندانستند راه خوب و بد را

ندیدند آیت فیض ابد را

دریغا تا قیامت این چنین است

معین خلق بی‌یار و معین است

دلم شد از گُل رازِ که گلزار

(خدایا زین معما پرده بردار)

الهی این همه آتش دلی چیست

بهاران در بهاران سوزم از کیست

نمایان کن به عالَم راز عشقم

که پیچد تا ابد آواز عشقم

کسی چون من بدین آتش دلی نیست

که عشق من به جز عشق علی (ع) نیست

علی (ع) جز حق نمی گفت و نمی‌دید

به جز از باغ معنی گل نمی‌چید

علی (ع) یعنی گل و آئینه و نور

کز او شد شعر (صحّت) شعر پر شور

[صفحه ۲۰۱]

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریّه در مدح مولی امیرالمؤمنین علیه‌السَّلام

ای مه بی‌مهر من ای مهر و ماهت مشتری

وی دوصد چندانکه مهر از مه ز مهرت برتری

گاه عیش است و طرب نی موسم حزن و کرب

خلَّخی رویا بساغر کن شراب خُلَّری

کرده بستان را بهار از خرمی رشک بهشت

حوروش یارا خوش است ار رخت در بُستان بری

خیز ای سرو سَهی بخرام یک ره در چمن

تا بیاموزد خرامیدن ز تو کبک دری
داغ دل از ساغر مِی پای گُل باید زدود
حالیا کز لاله می‌بینیم شکل ساغری
از نوای بلبل شوریده در سودای گل
باز مانده در فلک ناهید از خُنیاگری [۱۶۰].
در نشاط و وجد و حال و انبساط و عشرتند
جمله موجودات عالم از ثُریّا تا ثَری
ها بود عید غدیر خم به عشق مرتضی (ع)
خُم خُمم بخش ای بهشتی رو شراب کوثری
مستم از آن باده کن تا بر سَبیل تهنیت
از الف تا یا کنم وصف جلال حیدری
اسم اعظم آدم اول ادیب انبیا
اصل ایمان آنکه بر ایجاد دارد مهتری
بانی بنیاد عالم بحر احسان باب جود
بوالحسن بیضای رخشان بدرِ از نُقصان بَری
تاجدار مُلک امکان مظهر ذات و صفات
تابع ختم رسل (ص) مهر سپهر رهبری
ثانی آل کسا یکتای بی‌ثانی که هست
ثابت از وی دین احمد (ص) باطل از وی کافری
جانِ جان شاه جهان شاهی که با عَجز و نیاز
جبرئیلش بهر کسب فیض کرده چاکری
[صفحه ۲۰۲]
حاکم احکام حق حیدر (ع) حبیب مصطفی (ص)
حکمران بر ما سوی اللّه ز آدم و دیو و پری
خسرو خیبر گشا آنکو بفرمان خدای
خانمان بر کند از خیل یهود خیبری
دستیار و بن عم و داماد ختم المرسلین (ص)
دست حق کش داده داور در دو عالم داوری
ذوالجلال قاهر غالب شهنشاهی که کرد
ذوالفقارش خرمن جان عدو را آذری
رخصت رزم ار دهد رأیش بطفلی نی سوار
رستم زالش نیارد کرد هر گز همسری
زان الهی کیمیای مهرش ای اکسیر جوی

زن بقلب خویش تا بینی از آن فَرِّزری

سِرِّ سبحان ساقی کوثر سُرور جان و دل

سَروری کو راست اندر ملک هستی سَروری

شامل احسانش نه تنها بر یتیمان شد که کرد

شفقت و دلجوئیش هر بیوه زن را شوهری

ضرب جوزائی حُسامش می‌فزودی بر عدد

ضیغمان دشت هَیجا را ز جوزا پیکری

طوف کویش را طمع دارد که در هر صبحدم

طلعت از خاور فروزد آفتاب خاوری

ظِلّ حق ظَهر پیمبر (ص) مانع ظلم و فساد

ظالمان را سد راه جور و ظلم و خود سری

عالی اعلی علی (ع) مرتضی شاهی که کرد

عون حقش دائماً در رزم اعدا لشگری

غائب و حاضر مَلیک و عبد را قسّام رزق

غیر از او نبود گر از چشم حقیقت بنگری

فضل محضش گشته شامل بر تمام کاینات

فیض عامش کرده در ملک جهان خوان گستری

قرب او را درک کردند انبیا آنگه شدند

قابل قرب خدا و رتبه‌ی پیغمبری

کنز مخفی گشت از غَیب هُویّت آشکار

کرد تا آنشه ظهور اندر لباس مظهری

لعل و گوهر را عتابش تیرگی بخشد چو سنگ

لطف و مهرش سنگ را بخشد صفای گوهری

مُصحفش مدح و خدا مدّاح و احمد (ص) مدح‌خوان

من بوصف او کنم از خود ثبوت شاعری

نورگیر از خاک درگاه فلک جاه وبند

نَیّر اعظم عطارد زُهره ماه و مشتری

واجب ممکن نما و ممکن واجب صفات

واللّه او را عین حق بینی گر از حق نگذری

هل اتی تنها نه وصف اوست کاوصاف وی است

هر چه بهر انبیا از حق صحایف بشمری

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

لاجرم جز او نباید خواست از کس یاوری

یا علی (ع) یا ایلیا یا با حسن یا با تراب

یکره دیگر ز لطفم خوان سوی ارض غَری

گرچه در ظاهر من از کوی تو دور افتاده‌ام

لیک رویت چشم جانم را نماید منظری

از تو می‌خواهد «صغیر» خسته تا بنوازیش

از طریق مرحمت وز راه مسکین پروری

دیوان صغیر اصفهانی، ص ۸۸-۹۰.

[صفحه ۲۰۳]

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریه

زَهی عید همایون سعیدی

که چون او بجهان نامده عیدی

خَهی روز نشاط آور فیروز

که نادیده چو آن چشم جهان روز

طُفیلند بدین روز نکوفال

همه روز و شب و هفته مه و سال

همش وقت شریف اشرف اوقات

همش ساعت سعد اسعد ساعات

ازل منبسط از صبح صَبیحش

ابد منعکس از شام ملیحش

چه عیدی که بر اعیاد مقدم

فرح بخشِ همه عالم و آدم

ورودش در دولت بگشاید

ظهورش غم دلها بزداید

نسیمش چو دَم زنده دلانست

به رقص آور ذرّات جهانست

چه عیدی که مِهین رایت اجلال

چه روزی که بِهین آیت اقبال

چه عیدی که چو آن کس نشنیده است

چه روزی که چو آن دیده ندیده است

ز بس آمده مَیمون و مبارک

بود تهنیتش ذکر ملایک

بدین عید نه شبه و نه نظیر است
ندانی اگرش عید غدیر است
در این روز نکو سیّد ابرار
رسول مدنی احمد (ص) مختار
خدیو دو جهان صادر اوّل
بر افراد رسل افضل و اکمل
نگارنده‌ی ابلاغیه دین
نماینده حق واضع آئین
برازنده و زیبنده شاهی
بزرگ آینه‌ی وجه الهی
نبی (ص) قرشی حامل قرآن
محمد (ص) سر و سرخیل رسولان
پس از طوف حرم عزم وطن داشت
زمین فخر از آن شاه زمن داشت
که شد روح الامین نازل و آورد
سلامش ز خداوند و بیان کرد
که فرموده حق ای کان شرافت
بکن نصب علی (ع) را به خلافت
به مردم زِمن احکام کماهی
رساندی چه اوامر چه نواهی
ولی آن همه از ظاهر شرع است
به اصل غرض آنها همه فرع است
[صفحه ۲۰۴]
به پرده است رخ شاهد منظور
از آن روی نکو پرده نما دور
عَبَث نیست ز من خلقت ارکان
بر انگیختن صورت انسان
چو او در خور الطاف چنین است
ز انسان غرض من همه اینست
که خود در نظرش پرده گشایم
بِلا پرده به او رخ بنمایم
کنون من همه را در نظر استم
سرا پا ز علی (ع) جلوه گر استم

بگو خلق علی (ع) را بشناسند

ز نشناختن آن بهراسند

علی (ع) را بده امروز وصایت

کز این بعد بود دورِ ولایت

ور این امر بجا ناوری ای شاه

از این سِرّ نکنی امتت آگاه

نباشد به جز از رنج و ملالت

تو را بهره ز تبلیغ رسالت

همان دم پی این امر مؤکّد

فرود آمدی از ناقه محمّد (ص)

به یاران همه فرمود به یک بار

گشائید در این طرفه مکان بار

پس آندم ز قطب منبری آراست

که از رفعت آن قدر فلک کاست

چه منبر که یکی پایه از آن عرش

به پیرامُن آن بال ملک فرش

بر آمد شه دین بر سر منبر

چو بر چرخ برین مهر منوّر

خلایق همه در حیرت از آن شاه

که اینک چه سُرآید نبی اللّه

پس از حمد خداوند جهاندار

چنین ریخت در از لعل گهر بار

که فرمان بودم از بَرِ داور

خلافت دهم امروز به حیدر (ع)

مر این دین که به رنج ز حدّ افزون

بدین پایه رسانیده‌ام اکنون

بحق ز امر حقش باز گذارم

بدست علی (ع) آن را بسپارم

پس آن بیخود یکسر ز خدا مست

بر آورد علی (ع) را بسر دست

بفرمود به امّت که بدانید

هم این قصه در اطراف بخوانید

هر آنرا که به من هست تولا

مر او راست علی (ع) سیّد و مولا

به جایش مگزینید دگر کس

که او هادی بالحق بود و بس

پس از من به شما هادی و رهبر

کسی نیست به جز حیدر (ع) صفدر

علی (ع) صاحب آن شأن عظیم است

که خود قاسم جنات و نعیم است

ز دامان علی (ع) دست مدارید

جز اندر پی او ره مسپارید

[صفحه ۲۰۵]

بلی جز به وی امید نباید

که از غیر علی (ع) کار نیاید

علی (ع) حجّت یکتائی ذاتست

علی (ع) مظهر اسماء صفاتست

عزیز است و حکیم است و قدیر است

علیم است و سمیع است و بصیر است

از او کارگه کن فیکون راست

از او این فلک بوقلمون راست

از او مهر و مه و ثابت و سیّار

پی نظم جهان گشته پدیدار

علی (ع) مرشد جبریل امین شد

که از فرط شرف سِدره نشین شد

هم او کرده مخمّر گل آدم

هم او بوده به وی مونس و همدم

از او نوح نجی رسته ز طوفان

از او کامروا گشته سلیمان

از او یافت ضیا دیده یعقوب

از او یافت شفا علّت ایّوب

از او بهر خلیل آتش سوزان

بَدَل شد به گل و لاله و ریحان

کلیم اللّه از او گشته سرافراز

مسیحا ز وی آموخته اعجاز

به احمد (ص) چو مدد کار و معین شد

از او راست چنین رایت دین شد

نمی‌کرد بدین گر علی (ع) اقدام

نَبُد نام و نشان هیچ ز اسلام

پیمبر (ص) چو به معراج روان گشت

در آیات الهی نگران گشت

هر آن سِرّ که خفی بود جلی دید

به هر سو که نظر کرد علی (ع) دید

علی (ع) نور بصر روح روانست

علی (ع) همدم دل مونس جانست

علی (ع) در همه جا با تو قرین است

تو را در دو جهان یار و مُعین است

کس ار یار طلب می‌کند این یار

که چون او نبود یار وفادار

دو صد شکر کز الطاف خداوند

بُریده است «صغیر» از همه پیوند

به کس غیر علی (ع) کار ندارد

جز او در دو جهان یار ندارد

ندارد بکسی چشم عنایت

به جز شیر خدا شاه ولایت

دیوان صغیر اصفهانی، ص ۱۰۰-۱۰۳

[صفحه ۲۰۶]

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

نغمه‌های آسمانی

دهر پیر امروز، باز از نوجوانی می‌کند

ذرّه‌سان خورشید، رقص از شادمانی می‌کند

بر فراز، از سِدرَه با پیک خدا روح الامین

مرغ بخت خاکیان هم آشیانی می‌کند

جان حق جویان مهجورِ به محنت مبتلا

از وصال یار جانی، کامرانی می‌کند

میزبان خوان رحمت، خاص و عام خلق را

بر سر خوان ولایت، میهمانی می‌کند

پرده بردارم ز مطلب، پرده‌دار کاینات

پرده‌برداری ز اسرار نهانی می‌کند
گوش جان هر لحظه، از خُنیاگران بزم قدس
اِستماع نغمه‌های آسمانی می‌کند
فاش گویم در غدیر خم، به امر کردگار
مصطفی در نصب حیدر، دُرفشانی می‌کند
نی همین بر اهل دل، حق را نماید آشکار
لطفها هم، با محبّان زبانی می‌کند
مدح می‌گویم امیری را که در ملک وجود
ز ابتدا تا انتها او حکمرانی می‌کند
انبیاء راهست یاور، اولیا را تا بحشر
دستگیری او به وقت ناتوانی می‌کند
عیسی مریم، زنام او دهد بر مرده جان
موسی عمران، به خیل او شبانی می‌کند
خضر بر گم گشتگان راه عشقش رهنماست
با تفاخر صالحش اشتر چرانی می‌کند
خسروی کو را لقب دادند قتال العرب
گریه بر حال یتیم، از مهربانی می‌کند
می‌کشد بر دوش، بار بینوایان را به شب
آن که روز، از پادشاهی سرگرانی می‌کند
با مُرقّع جامع و نان جوین، سلطان عشق
از پی پاس مروّت، زندگانی می‌کند
کی ادای شکر آن مولا شود امکان پذیر
ز آن چه لطفش با «صغیر» اصفهانی می‌کند
دیوان صغیر اصفهانی، ص ۳۴-۳۵.

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریّه در مدح اسد اللَّه الغالب علی بن ابیطالب (ع)
برای امری دوشین بحربگاه خیال
میان عقل من و جهل من فتاد جدال
چنان جدال شدیدی که محو شد ز ضمیر
جدال کردن پور پشنگ و رُستم زال
قشون بیحد عقل و سپاه بیمر جهل
بقصد هم ز یسار و یمین جنوب و شمال

من از مشاهده حال و کثرت وحشت

شدم حزین و دل آزرده و پریشان حال

از این قضیه شدم آنچنان فکار و ملول

که گشت آینه دل نهان بزنگ ملال

[صفحه ۲۰۷]

بداد ساقی عشقم به ناگهان آواز

که ای ز بار تخیّل قد تو همچو هلال

چرا شده است تو را رنگ ارغوانی زرد

چرا شده الف قامت تو همچون دال

بگیر باده ز دستم گذشت شام فراق

بگیر باده ز دستم دمید صبح وصال

نمود مرحمتم زان مِئی که از سر شوق

فرشته فرش به میخانه‌اش کند پرو بال

نمود مرحمتم زان مِئی که از شرفش

بخاکیان شده ز افلاکیان فزون اجلال

نمود مرحمتم ساغری ز خم غدیر

که باز گشت به رویم از آن درِ اقبال

چو در غدیر خم آمد از آسمان جبریل

به نزد ختم رسل (ص) ز امر قادر متعال

که ای رسول خدا باید اندرین منزل

کنی ولی خدا را وصی خود فی الحال

بباید آنکه کنی آشکار سِرّ نهان

که رازهاست در آن مخفی ای همایون فال

پس از جهاز شتر ز امر شه یکی منبر

بساختند و فراز آمد آن سپهر کمال

گرفت دست علی (ع) و بدامن گیتی

همی ز لعل بدینگونه ریخت دُرِّ مَقال

که هر که را بود اقرار بر نبوّت من

ولایت علی (ع) او راست افضل الاعمال

هر آندلی که به مهر علی (ع) نگشت محل

نجات یافتنِ آن تفکّریست مُحال

حلال اوست حلال و حرام اوست حرام

حرام اوست حرام و حلال اوست حلال

همین علیست (ع) که نامش نخواندی ار آدم
به پای خاستنش بود تا ابد ز آمال
همین علیست (ع) که بُد ناخدای کشتی نوح
در آنزمان که نهان شد بزیر آب جِبال
همین علیست (ع) که از فیض یادش از زندان
به تخت یافت مکان یوسف خجسته جمال
همین علیست (ع) که در کوه طور با موسی
از او شدی ز خفیّ و جلیّ جواب و سؤال
همین علیست (ع) که از دست او گرفته مسیح
مکان به چرخ چهارم ز دار اهل ضَلال
همین علیست (ع) که در کوی یار در شب وصل
به جای یار مرا بود همسخن ز جلال
خلاص ز آتش نمرود می‌نگشت خلیل
اگر نبود علی (ع) یار او در آن احوال
به امر اوست بجا عرش و فرش و لوح و قلم
بحکم اوست روان روز و هفته و مه و سال
خجسته امرش ساری به بَرّ میلامیل
ستوده حکمش جاری به بحر مالامال
خدای کرد در امروز دین خود کامل
که با ولای علی (ع) دین رسد به حدّ کمال
هنوز داشت به لب آن سخن که بخ بخ
بلند شد ز عدوی رجیم زشت خصال
نمود با علی (ع) آن روز اوّل او بیعت
شد او به پیش روان دیگرانش از دنبال
[صفحه ۲۰۸]
ولی نرفت زمانی که آن مُخرّب دین
گشود دست ستم تا که دین کند پامال
بسوخت ز آتش کین درب خانه‌یی که ز شوق
نمود خدمت آن جبرئیل چون میکال
شکست قائمه عرش چون که تخته در
بزد به پهلوی زهرا (س) ز زشتی افعال
رسن به گردن حبل المتین دین افکند
نمود غصب خلافت به یاری جُهّال

به دشت کربلا بُد همان رسن گویا

که بست خصم جفا جو حسین (ع) را اطفال

اگر نه آن یکی آتش زدی به خانه اب

چگونه این یکی آتش زدی به خیمه آل

بتول (س) را نزدی تازیانه گر قنفذ

حسین (ع) را نزدی کعب نی کسی به عیال

هزار لعنت حق بر کسی که اول بار

به باغ دهر چنین میوه را نشاند نهال

از آنچه رفت به آل نبی (ص) ز قوم عنید

خموش باش «صغیرا» که هست ناطقه لال

مصیبت نامه صغیر اصفهانی، ص ۱۶-۱۷

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریه

خاتم انبیا بخم غدیر

ز امر خالق بخلق گشت بشیر

منبری ساخت از جهاز شتر

بر نشست آن خدیو عرش سریر

پس گرفتی بدست دست علی (ع)

که بدانید از کبیر و صغیر

نه به دل خواه و میل من تنها

بل بفرموده‌ی خدای خبیر

هست این مرتضی علی (ع) بر من

جانشین و وصی و یار و ظهیر

ایها الناس بی‌ولای علی (ع)

دینتان هست ناتمام و قصیر

پس نمودند بیعت و راندند

«نَعَمْ» اندر لسان و «لا» بضمیر

رفت چون مصطفی (ص) ز دار جهان

جمع گشتند آن گروه شریر

غصب کردند پس خلافت را

خلق دنیا طلب بدین تدبیر

که نه سن علی (ع) بود در خور

لایق این رتبه راست شیخ کبیر

این سخن رد عقل مصطفویست

قائلش مستحقّ نار سعیر

گر چنین باشد او ندانسته

تا نماید که را بخلق امیر

[صفحه ۲۰۹]

باری ای عاقل اندر آن ایّام

از سکوت علی (ع) مشو دلگیر

کرده بود احمدش وصیت و نیز

رفته بود از خدا چنین تقدیر

تا شود امت امتحان ورنه

نشود شیر رام روبه پیر

این علی (ع) بد همان علی (ع) که بُدیش

دست مرحب شکاف و خیبر گیر

کسی ار مدح آن سه تن گوید

خواب نادیده می‌کند تعبیر

جانشین محمد (ص) مختار

نیست کس غیر حیدر (ع) کرّار

مصیبت نامه صغیر، ص ۲۱۷-۲۱۸

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریّه

امروز روز نصب وصی پیمبر (ص) است

اندر خم غدیر یکی طرفه محضر است

از چشم دل ببین که نبی (ص) فوق منبر است

روحش قرین وجد ز پیغام داور است

پیغام آشنا سخن روح پرور است

ارواح انبیاء همه را با نیاز بین

جن و ملک گرفته نشیب و فراز بین

خلقی ز هند و روم و عراق و حجاز بین

چشم همه به احمد محمود باز بین

یا للعجب حکایت صحرای محشر است

به به چه محضریست که آنرا نظیر نیست

عنوان صدر و ذیل و غنی و فقیر نیست

ناطق بجز رسول نذیر بشیر نیست

گوید که جز علی (ع) بخلایق امیر نیست

وین نیست قول من که ز خلّاق اکبر است

انوار لَمعه لَمعه بر آید در آن مکان

از منبر جحاز شتر تا به آسمان

پر گشته از شکوه بنی هاشمی جهان

جبریل راست آیه اَکْمَلْتْ ارمغان

یعنی کمال دین به تولای حیدر (ع) است

افکنده این قضیه بر اجسام ارتعاش

بر دوست جان فزا شده از خصم دلخراش

«حافظ» ز دور ناظر و گوید ز صدق فاش

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

آنرا که دوستی علی (ع) نیست کافر است

[صفحه ۲۱۰]

نور ولایت اسداللّه ظهور یافت

زین نور دهر بهجت و گیتی سرور یافت

ارض و سما تجمل‌اللّهُ نور یافت

شاهد ز غیب آمد و جانان حضور یافت

صاحب‌دلان زمان ملاقات دلبر است

یک دور بود باده‌ی عرفان کبریا

در عُهده سِقایت افراد انبیا

آن دور منتهی شد و امروز مصطفی (ص)

تفویض کرد امر سقایت به مرتضی

زین بعد جام در کف ساقی کوثر است

رندان دهند از ره انصاف پروری

ترجیح بندگی علی (ع) را بسروری

آری کند بچرخ گر از رتبه همسری

یک ذرّه‌اش بخاک زمین نیست برتری

هر سر که آن نه خاک کف پای قنبر است

رسم است در میان دلیران پهلوان

کارند وصف خود گه پیکار بر زبان

شیر خدای هم به مصاف دلاوران

می کرد وصف خویش بگاه رَجَز بیان
آن وصف چیست نعره‌ی اللّه اکبر است
حُکم قضا رود همه بر حِکمت علی (ع)
هستی ز کل و جزو بُوَد حشمت علی (ع)
بود «صغیر» نیست جز از رحمت علی (ع)
وین نطق جانفزاش بود نعمت علی (ع)
کِی نعمتی چنین همه کس را میسّر است
دیوان صغیر اصفهانی، ص ۱۱۵-۱۱۶.

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریه در مدح حضرت علی‌بن ابیطالب (ع)
ساقی مِی ده مرا که از کتاب قویم
نموده‌ام اِستماع کریمه‌ئی از کریم
نَبِئی عِبادی عَنی اَنَا الْغَفُورُ الْرَحیم
از پس این استماع ز خوردن باده بیم
هذا شَییءٌ عُجابْ ذالِکَ اَمرٌ عَظیم
ذالِکَ اَمْرٌ عَظیمْ هذا شَییء عجاب
[صفحه ۲۱۱]
من آزمودم جهان غمکده و غمسراست
بغم سرائی چنین نه غیر مستی رواست
هر آنچه آید به هست نیستیش انتهاست
بنای هستی همه در ره سیل فناست
ملک و جود مرا خرابی اندر قفاست
چه بهتر از اینکه خود سازمش از مِی خراب
خاصه که معمار صنع طرح نو انداخته
ساحت گلزار را رشگ جنان ساخته
لاله رخ افروخته سرو قد افراخته
کبک دری از دمن سوی چمن تاخته
غلغله بوالمليح زمزمه‌ی فاخته
کرده عیان در چمن شورش یوم الحساب
ای به غمت بیخبر دل ز نوید و وعید
عشق تو عشّاق را سر خط هذا سعید
دلشدگان غمت چند ز قربت بعید

رخ بنما کین زمان روی بما کرده عید

عیدی فرخنده را آمده مبدء مُعید

که دروی از رخ فکند شاهد معنی نقاب

عیدی کش کبریا نعت‌پذیر آمده

عیدی کش مصطفی (ص) ز جان بشیر آمده

عیدی کش ناپدید شبه و نظیر آمده

از شرف اعیاد را فرد کبیر آمده

واضح گویم همان عید غدیر آمده

که یافت در وی ظهور خلافت بوتراب (ع)

ساقی روزی چنین کش فرح و انبساط

گشته جهان را محیط گشته جهانش محاط

عالم دارد سرور گیتی دارد نشاط

با چو منی یار شو در چمنی بر بساط

ساغر و پیمانه را بفکن و بی‌احتیاط

مرا ز خُم غدیر خُم خُم پیما شراب

[صفحه ۲۱۲]

مِی از ولای شهی بده که جان مست اوست

هستی هستی همه ز هستی هست اوست

پای نهادن بعرش مرتبه‌ی پست اوست

کعبه صفت لا مکان خانه در بست اوست

خواست بدانند خلق که چرخ در دست اوست

ز مغرب آورد باز بجای ظهر آفتاب

کرد به خم غدیر به امر رب جلیل

نزول با صد شعف نزد نبی (ص) جبرئیل

بعد درودش سرود کِی بخلایق دلیل

صد چو منی بر درت کمینه عبد ذلیل

بایدت اینجا فرود آئی و پیش از رحیل

شاهد مقصود را ز چهره گیری نقاب

علی (ع) که بی‌مهر او نیست کسی حق‌پرست

علی (ع) که صبح ازل ترا به مسند نشست

علی (ع) که بیعت بتو بست بِروز الست

بیعت امّت بوی بایدت امروز بست

بوسه زنندش بپای دست دهندش بدست

تا بجهند از صراط تا بِرهَند از عذاب

شه به مقامی چنان برای امری چنین

ز مرکب پیلتن پیاده شد بر زمین

رایت رفعت فراشت زمین به عرش برین

پس ز جهاز شتر به امر سالار دین

منبری آراستند وان شه شوکت قرین

گشت به منبر خطیب برای نشر خطاب

از پی بذل گهر چو بحر در جوش شد

همهمه اتمام یافت غلغله خاموش شد

انجم سیّار را سکون هم آغوش شد

از ملک اندر فلک ذکر فراموش شد

خُور همه‌گردید چشم فلک همه گوش شد

تا چه تکلّم کند حضرت ختمی مآب (ص)

گرفت دست خدا به دست دست خدا

گفت بخلق زمین خواند به اهل سما

هم به برون شد بشیر هم بدرون زد صلا

که بعد من نیست کس جز این علی (ع) پیشوا

[صفحه ۲۱۳]

وصی مطلق به من امیر کل بر شما

نموده خالق ز خلق ولی خود انتخاب

همین علی (ع) کافتاب ضو برد از رای او

از همه والاتر است همّت والای او

بهر که مولا منم علی (ع) است مولای او

دوزخ و جنّت بود بغض و تولّای او

روز جزا می‌رسد به امر و ایمای او

عَدوی او را عِقاب مُحبّ او را ثواب

گفت ولی خود سران بدل نیندوختند

هر آنچه استاد گفت بخود نیاموختند

آتش حِقد و حسد بجان بیفروختند

بسوختن ساختند بساختن سوختند

جمله چو خفاش کور دیده بهم دوختند

تا نشود چشمشان ز نور خود کامیاب

مَطلع دیوان حق بسمله را با علی (ع) است

نقطه‌ی فتح انتساب فوق فتحنا علی (ع) است

حلقه باب جنان زمزمه‌اش یا علی (ع) است

(صغیر) کی غم خورد یاور او تا علی (ع) است

سزد غم آنکس خورد که یارش الا علی است

چرا که دارد بدل امید آب از سرآب

دیوان مرحوم صغیر اصفهانی، ص ۱۰۸-۱۱۱.

[صفحه ۲۱۴]

صفا تویسرکانی

غدیریه

ای امیری که حق بخم غدیر

برگزیدت ز هر صغیر و کبیر

جبرئیل آمد و پیام آورد

بر پیمبر (ص) ز کردگار خبیر

امر بَلّغ پس از درود و سلام

خواند بر گوش آن یگانه سفیر

که علی (ع) را بجای خود بگمار

امر حق است و می‌نکن تأخیر

پس بتعجیل خاتم مرسل (ص)

منبری ساخت از جهاز بَعیر

دست حق را گرفت و ثابت کرد

اندر آنجا بر آن گروه کثیر

آنزمان کرد خطبه‌ای انشاء

که بدانید از صغیر و کبیر

بعد من بر شما علی (ع) مولاست

کز خدای قدیر شد تقدیر

این علی (ع) بعد من خلیفه‌ی حق

باشد و بر شما امام و امیر

من چو موسی و مرتضی (ع) هارون

برسالت مراست یار و ظهیر

سرّ تنزیل آشکارا کرد

مصطفی سیّد بشیر و نذیر

وال من وال و عاد من عاداه

در ثنای تو گفت با تکبیر

چون شنیدند صوت اسمعنا

و اطعنا شدی بچرخ اثیر

لیک کردند دشمنی آخر

از ره جهل و کینه و تزویر

خدعه اهل کینه ای مولی

در وجودت کجا کند تأثیر

هست بر مدعا و این گفتار

سَئَلَ سائلٌ بهین تفسیر

رکن دین آنزمان مشیّد شد

که نبی (ص) را شدی مشار و مشیر

پس بیاورد آیه‌ی اکملت

پیک حق بر خدیو عرش سریر

راز اَتْمَمْتُ نِعْمَتی آنروز

گشت از حق بشأن تو تعبیر

سرّ سبحان توئی و وصف ترا

کی تواند (صفا) کند تقریر

که توئی مظهر خدای جهان

معنی هَلْ اَتی عَلَی الاِنْسانْ

اشک شمع، ص ۹۵-۹۶

[صفحه ۲۱۵]

طائی شمیرانی (مرتضی)

غدیریه و مدح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)

سایبان باور نکردم مه شود بر آفتاب

تا ندیدم بر فراز دست احمد (ص) بوتراب

آری آری ماه بر خورشید گردد سایبان

ممصطفی (ص) گر آفتاب آید علی (ع) گر ماهتاب

قرص مه از آفتاب ار می‌کند کسب ضیاء

از چه آن خورشید از این مه سایه سازد اکتساب

سایه‌گستر ماه بر خورشید شد یا آنکه گشت

طالع از یک آسمان دانش دو تابان آفتاب

سایبان بر فرق خود او را بدان معنی نمود:

هر که را باشد به سر این سایه گردد کامیاب

در غدیر خم چو شد از سوی خلّاق مجید

کرد جبریل امینش امر بَلِّغْ را خطاب

کای رسول (ص) حق به جای خویشتن منصوب کن

آنکه باشد حجّت حقّ و ترا نایب مَناب

تا به کِی مهر درخشان داشتن در پشت ابر

تا بچند اسرار یزدان را نهفتن در حجاب

بر رخ امت ز امر خالق خود ای رسول (ص)

ساز اَتْمَمْتُ عَلَیْکُم نِعْمَتی را فتحِ باب

جا به اورنگ خلافت ده شهی را کز ازل

دعوت پیغمبران با حبّ او شد مستجاب

نِه به فرق خسروی تاج وصایت آنکه زد

از ازل بر لوح هستی نقش این نیلی قباب

پس نبی (ص) بر امتثال امر یزدان کرد امر

منبری بدهند آرایش ز تجهیز دواب

چون بپا گردید آن منبر بر آمد اندر آن

خواند نزد خود علی (ع) را آنشه مالک رقاب

بر فراز دست خود او را بدان حالت بِبُرد

کآشکارا شد سپیدی زیر کتف آنجناب

گفت الست و اولا و آنگه جمله از برناو پیر

پاسخش یک جا بلی گفتند از روی صواب

گفت چون من رَخت بربندم از این دار فنا

باز گویم کز نفاق ای قوم سازید اجتناب

می‌گذارم دو امانت را بجای خویشتن

کآن دومی باشند هادی خلق را از شیخ و شاب

[صفحه ۲۱۶]

تا نگردند آن دو واصل بر لب کوثر به من

نیست بر آن دو جدایی تا صف یوم‌الحساب

اول از آن دو کلام اللَّه مُنزل هست آنک

نی شود حرفی از آن تفسیر در هفتاد باب

دومین از آن دو می‌باشد مطهّر عترتم

که خدا توصیف‌شان فرمود در اُمّ الکتاب

هر که را مولا منم او راست مولی این علی (ع)

هر که را رهبر منم او راست رهبر این جناب

امر او امر منست و امر من امر خدا

کرده بر من پس عذاب آنکس که کرد او را عذاب

خلق را از بعد من فرمانروا باشد که هست

بُغض او بئس‌العذاب و حُبّ او حُسن‌المآب

معتصم بر حَبلِ حُبّت گر شود شیطان به حشر

می‌تواند خلق عالم را رهاند از عذاب

لاله‌یی بی‌امر تو هرگز نروید از زمین

ژاله‌یی بی‌اِذن تو هرگز نبارد از سَحاب

عِلم تو نخلیست کانرا مهر رخشانست بار

کوی تو شهریست کانرا عرش یزدانست باب

یک حدیث از رحمت تو هر چه در جنّت نعیم

یک کلام از حکمت تو آنچه در گیتی کتاب

از شمیم خُلق تو هر هشت جنّت یک شمیم

وز محیط عِلم تو هر هفت دریا یک حُباب

ای شه ملک نجف وی مخزن اسرار حق

چند «طائی» ز اشتیاق درگهت در پیچ و تاب

گر برانی شاکرستم ور بخوانی ذاکرم

این تو و این مادحت ای خسرو گردون جناب [۱۶۱].

طائی شمیرانی (مرتضی)

در تهنیت عید سعید غدیر مولی متقیان (ع)

شد عید غدیر خم، هنگام تَرنّم شد

وقت طرب و روز، مِی خوردن خُم خُم شد

پُر کن قدح ای ساقی، زآن باده‌ی گلرنگم

کز مستی آن آدم، فارغ ز تَألُّم شد

ز آن باده‌ی نخوت سوز، آور که ز انوارش

در طور کلیم اله، با آن به تکلّم شد

لبریز مرا ساغر، زان باده‌ی بی‌غش کن

کز مستی آن عیسی، در چرخ چهارم شد

دانید چه روز است این، و این عید کدام عید است

کاوای بشارت زان، بر طارم هفتم شد

این عید بود آن عید، کز میمنت و فیضش

بهر کرم یزدان، در جوش و تلاطم شد

[صفحه ۲۱۷]

با وجد و طرب توأم، آفاق چو انفس گشت

با شور و شعف همدم، افلاک چو انجم شد

آن رحمتی از حق شد، نازل به زمین امروز

کاین انجم و این افلاک، در پرتو آن گُم شد

بگرفت‌علی (ع) امروز، درتخت وصایت جا

کاین عید زِ هر عیدی، دارای تقدّم شد

شد نعمت حق کامل، بر خلق جهان امروز

کز آن به نبی (ص) نازل، اَتْمَمْتُ عَلَیْکُم شد

مقصود خدا حاصل، گردید از این فرمان

یعنی علی (ع) عالی، مولای به مردم شد

بستودن در قرآن، از پاکی و از نیکی

مقصود خدا فاش از، لِیُذْهِبَ عَنْکُم شد

گر فخر به اُمُ و اَب، ابناء بشر دارند

بر عکسِ همه عالم، او فخر اَب و اُم شد

غیر از علی (ع) و آلش، از کس مطلب حاجت

کِی بوی عبیر و عود، مشهود ز هیزم شد

صد آیت موسایش، پیدا ز سخن گردید

صد معجز عیسایش، ظاهر ز تبسّم شد

سال دهم از هجرت، چون ختم رسل احمد (ص)

از مکه سوی یثرب، با جهد و تفاهُم شد

در خم غدیرش جا، چون گشت که جبرائیل

نازل به جناب او، زین بر شده طارم شد

کای مظهر عِلم حق، وی سر کنوز غیب

کز هستی تو هستی، مرهون تقوّم شد

کن نصب به جای خود، ابن عم و دامادت

آن کس که علوم از او، دارای تجسّم شد

منصوب نما اکنون، بر جای خود آن کس را

کآئینت و دینت زو، مقرون تداوم شد

بشنید چو از جبریل، این امر رسول اللّه (ص)

فرمان توقّف زو، ابلاغ به مردم شد

گردید بفرمانش، بر پای یکی منبر

پس بَرزِ بَرِ منبر، با وجد و ترنّم شد
بگرفت به روی دست، آن دست خدایی را
کز یُمن وجودش دهر، دارای تنظّم شد
فرمود به هر کس من، مولا و امیرَشْتَم
او را علی (ع) از بعدم، مولا ز تقدّم شد
یار است مرا هر کس، با او بودش یاری
خصم است مرا هر کو، با او به تخاصم شد
شاها پدر خاکت، تا خواند رسول اللّٰه (ص)
در شرع نبی (ص) پیدا، آئین تیمّم شد
با احمد (ص) و با موسی، در سِدره و در سینا
با نطق و کلام تو، یزدان به تکلّم شد
با نان جوین خشک، عمری بسر آوردی
گر رانده ز خلد آدم، از بهر دو گندم شد
از دوده‌ی آدم چون، دیدت به عیان ابلیس
رنجیده به دندانش، انگشت تَندّم شد
هر کاخ سعادت شد، بر پای ز مهر تو
از دور زمان آن کاخ، ایمن ز تَهدّم شد
نورت به گِل آدم، چون بود از آن دولت
آدم مُتشرّف بر، دیهیم تکرّم شد
با آن همه اجلالش، جبریل امین وحی
در مکتب تعلیمت، از بهر تعلّم شد
ای دست خداوندی، وی قلزم بخشایش
از پیشگهت «طائی»، خواهان ترحّم شد
بنما نظر لطفی، بر جانب مدّاحت
اکنون که ورا تن زار، از رنج و تألُّم شد [۱۶۲].
[صفحه ۲۱۸]

طوطی همدانی

علی علی. علی علی (ع...)
دلا ز جان و دل بپو طریقه‌ی صواب را
وزین صوابها بجو، تو فرد انتخاب را
صواب منتخب بدان ولای بوتراب را
ولای او گزین و کن، خطاب شیخ و شاب را

بشیخ و شاب گوهمی، مدیح آنجناب را
که زینت مناقبش حُلل بُوَد کتاب را
بگو بصدق هر نفس، گرت دلیست منجلی
علی علی، علی علی، علی علی، علی علی
چو نعمتِ ولای او، ز حق ترا نصیب شد
عطیّه‌ی تو این عطا، ز حضرتِ مُجیب شد
قرابتِ تو با خدا، از این عطا قریب شد
توئی سقیم و بهرِ تو، خدایِ تو طبیب شد
محمّد (ص) آنکه بر اُحد، پیمبر و حبیب شد
پیِ ولایتِ علی، بأمر حق خطیب شد
نمود در غدیر خُم خطابِ نصبِ آن ولی
علی علی، علی علی، علی علی، علی علی
بشُکرِ این عطا دلا، برای حق نماز کن
نمازِ شوق را بجان، برای بی‌نیاز کن
کفِ نیاز با شعف، بسوی حق دراز کن
چو فیضْ یافتی از او، حدیثِ دلنواز کن
به شور و شوق حضرتش، نوای شور ساز کن
برای این نویدِ خوش، دهان بشُکر باز کن
بگو گَرَت بُوَد بسر، هوایِ جانِ صیقلی
علی علی، علی علی، علی علی، علی علی
[صفحه ۲۱۹]
میِ طهور درکَش و، سپس دم از خدا بزن
دَم از خدا چو می‌زنی به مِهرِ مرتضی بزن
به مِهر مرتضی تو بر، جهانیان ندا بزن
صلایِ شادی و طرب، بنغمه و نوا بزن
بنغمه و نوایِ خوش، بمدّعی صلا بزن
صلایِ قُل تَعالوَشْ، بصوتِ دلربا بزن
سرودِ دلربا بخوان، بدین ترانه‌ی جَلی
علی علی، علی علی، علی علی، علی علی
بهارِ عاشقان بُوَد، جمالِ بی‌مثالِ او
کمال عاشقان بُوَد، ز بندگی وصالِ او
مُرادِ سالکان همه، تجلیّ جمال او
میان جمله انبیا، نبود کس همالِ او

قرار واصلانِ حق، بسایه‌ی جلال او

بر این بیان گواهِ من، بُوَد شئون و حال او

بجا بُوَد بگویم اَر، ز فرطِ وجد و خوشدلی

علی علی، علی علی، علی علی، علی علی

بحقِ حق، صفا دهد، ز روی صدقْ نام او

بویژه هر کسی که شد، ز جان و دل غلام او

دلا بخوان بهر نفس، مناقب و سلام او

بپاکی ار قدم زنی، برای احترام او

شرابِ عشق در کشی، ز مرحمت ز جام او

سروشِ دل رسانَدَت بگوش جان پیام او

بگو چو خواهی از خدا، وصال روی آن ولی

علی علی، علی علی، علی علی، علی علی

در خلوت علی (ع)، ص ۳۲۷-۳۲۹.

[صفحه ۲۲۰]

عمان سامانی

نعم‌النبی و نعم‌الامام

همین همایون روزست آنکه ختم رسل

محمّد (ص) عربی، شاه دین، رسول اَنام [۱۶۳].

شعاع یثرب و بطحا، فروغ خیف و منا

چراغ سعی و صفا، آفتاب رکن و مقام

فرو کشید ز بیت الحرام رخت برون

باتفاق کرام عرب پس از احرام

طواف خانه‌ی حق کرده کآدمی و ملک

یسبحون له ذوالجلال و الاکرام

ز بعد قطع منازل درین همایون روز

عنان کشیده بخم غدیر، ساخت مقام

رسول شد ز خدا، زی رسول (ص) روح‌القُدس

که ای رسول بحق، حق ترا رساند سلام

که ای بخلق من از من خلیفه‌ی منصوب

بکوش کآمد نصب خلیفه را هنگام

ازین زیاده منه آفتاب را به کُسوف

ازین زیاده منه ماهتاب را به غَمام [۱۶۴].

بس است سِرّ حقیقت نهفته در صندوق

درش گشا که ز گل، رنگ خوش، ز عنبر فام

یکی ست همدم ساز تو، دیگران غَمّاز [۱۶۵].

یکی ست محرم راز تو، دیگران نَمّام [۱۶۶].

بلند ساز، تو تا دیده‌های بی‌آهو [۱۶۷].

دهند فرق سگ و خوک و رو به از ضَرغام [۱۶۸].

بساخت سیّد دین منبر از جهاز شتر

که تا پدید کند هر چه شد به او الهام

بر آن بر آمد و اسرار حق هویدا ساخت

بلند کرد علی (ع) را بدین بلند کلام

[صفحه ۲۲۱]

که: من نبی (ص) شمایم، علی (ع) امام شماست

زدند نعره که: نِعْمَ النبیُ (ص) نِعْمَ الامام

تبارک اللَّه ازین رتبه کز شرافت آن

مدام آب در آید بدیده‌ی اوهام

گر او نه حامی شرع نبی (ص) شدی به سنان

ور او، نه هادی دین خدا شدی به حُسام [۱۶۹].

که باز جُستی مسجد کجا و دِیر کجا؟

که فرق کردی مُصحف کدام و زند کدام؟

گر او ز روی صمد پرده باز نگرفتی

هنوز کعبه‌ی حق بد، مدینةُ الاصنام [۱۷۰].

علیست (ع) آنکه عصا زد به آب و دریا را

شکافت از هم وزد در میان دریا گام

علیست (ع) آنکه نشست اندر آتش نمرود

علیست (ع) آنکه بآتش سرود برد و سلام [۱۷۱].

علیست (ع) آنکه بطوفان نشست در کشتی

معاشران را از بیم غرق، داد آرام

غرض که آدم و ادریس و شیث و صالح و هود

شعیب و یونس و لوط و دگر رُسل به تمام

بوحدتند، علی (ع) کز برای رونق دین

ظهور کرده بهر دوره‌یی بدیگر نام

از ین زیاده به جُرأت مزن رکاب ای طبع

بکش عنان که عوامند خلق کالانعام [۱۷۲].

زبان بکام کش ای خیره سر که می‌ترسم

بکشتن تو بر آرند تیغ‌ها ز نیام

تو آینه بکف اندر محله‌ی کوران

ندا کنی که به بینید خویش را اندام

زهی امام هُمام ای امیر پاک ضمیر

که با خدایی همراز و همدم و همنام

بخر گه تو فلك را همی سجود و رکوع

بدرگه تو ملك را همی قعود و قیام

بیمن حکم تو ساری ست، نور در اَبصار

به فَرّ امر تو جاری ست روح در اجسام

تفقدی ز کرامت به سوی (عمّان) کن

که از ولای تو بیرون نمی‌گذارد گام

بجز مدیح تو کاریش نی بسال و بماه

بجز ثنای تو شغلیش نی بصبح و بشام

مُحبِّ راه ترا شهد عشرت اندر کاس

عدوی جاه ترا زَهر حسرت اندر جام

گلواژه ۳، ص ۴۰۶-۴۰۹

[صفحه ۲۲۲]

غلامپور (غلامرضا)

کعبه‌ی دلها

در غدیر خم، طلوع نور بود

خم تجلّی گاه، کوه طور بود

کاروانی شد مقیم آن زمین

کاروان سالار، ختم المرسلین (ص)

غرق شادی جمله‌ی افلاکیان

خُرّم و سرمست خیل خاکیان

جبرئیل آورد پیغام از خدا

بر حبیب او، رسول مصطفی (ص)

گفت: آوردم به فرمان کریم

بهر تو اینك پیامی بس عظیم

امّتت را آگه از این راز کن

عقده از کار دو عالم باز کن

داد فرمان خاتم پیغمبران (ص)

تا به پا شد منبری در آن مکان

بر فراز منبر آن والا مقام

کرد حجّت بر مسلمانان تمام

گفت پیغمبر (ص) که بعد از من علی (ع)

رهبر خلق و امام است و ولی

پس بخوانید ای قدح نوشان خُم

آیه‌ی «اَلیومَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ»

خانه زاد خانه‌ی امن خدا

شد وصیّ و جانشین مصطفی (ص)

خانه زاد کعبه نوری منجلی است

کعبه‌ی دلهای مشتاقان علی (ع) است

خانه زاد کعبه بر دوشش به شب

«می‌برد شام یتیمان عرب»

تا مبادا کودکی بی‌نان و آب

سر نهد بر بستر و بالین خواب [۱۷۳].

[صفحه ۲۲۳]

غمگین اصفهانی (محمدکاظم)

خلیفه‌ی مطلق

نوشت بر در و دیوار کلک قدرت حق

که نوبت «زَهَقَ الباطِل» است و «جاءَ الْحَق»

از این بشارت از ساکنان مرکز خاک

سزد که غلغله افتد به کاخ هفت طبق

رسید عید غدیر و رسول (ص) امّی را

پیام داد خداوند قادر مطلق

که‌ای پیمبر (ص) از ما به کاینات، امیر

شد آنکه نامش از نام من بود مُشتقّ

نمودم از او بنیان شرع تو محکم

بدادم از او بازار دین خود رونق

بگو به خلق که امروز حق ز رحمت محض

نمود شخص علی (ع) را خلیفه‌ی مطلق

هر آنکه ننهد رو سوی او، بود ابله

هر آنکه پیچد سر زَ امر او، بود احمق

ز فرّ و دادش خواهد گریخت ظلم و ستم

جهان ز عدلش خواهد گرفت نظم و نسق

رود ز عاطفتش اِحتراق از آتش

شود ز معدلتش اضطراب از زیبق

از این عطیّه‌ی عُظمی یگانه ایزد پاک

به خلق نعمت خود را تمام کرد الحق

زَهی جناب ترا پرده شهپر جبریل

خَهی مکان ترا پایه طارم ازرق

سپهر، کشتی جاه ترا یکی لنگر

هلال، بحر جلال ترا یکی زورق

تُراست مهر جهانتاب آتش کانون

تُراست ماه ده و چار مهچه‌ی سنجق

تویی که از پی خدمتگری خُدّامت

ببسته خود را در هفتمین فلک مِنطَق

به یک اشاره‌ی تو مهر شد ز شرق به غرب

اگر که ماه به دست رسول (ص) شد مُنشق

ز بعد حیّ قدیم و پس از رسول (ص) کریم

تویی که ذاتت از هر سبق بود اَسبق

از آن زمان که خداوند را خدایی بود

به حقّ حق که تو بودی بحق خلیفه‌ی حق

[صفحه ۲۲۴]

ز بای بسمله تا سین ناس مدحت تست

هزار مرتبه دیدم نُبی [۱۷۴] ورق به ورق

عجب نه تیغ تو بشکافت ار دل خصمت

هماره صَخره‌ی صَمّا شود ز صاعقه شق

ز رزمگاهت اگر موج خون نخورده به چرخ

نشسته تا برِ زانو چرا فلک به شفق

یک از هزار نیارند گفت مدح ترا

دوصد ظَهیر و دو صد اَنوری، دوصد عمعق

ز عشق تست شباهنگ می کشد فریاد

به ذکر تست شباویز می‌زند حق حق

ز دامن تو ای دست حق، هر آن دستی

که شد جدا، بود اولی بُرندش از مِرفَق

به چشم اهل نظر خاک راه و خاک درت

بود دو صد ره به از حریر و اِستبرق

به علم و دانش گردیده شُهره زان برجیس

که سالها به کُتبخانه‌ی تو خواند سبق

ز تَفِّ تیغ تو خیزد ز روی دریا دود

ز شرم دست تو ریزد ز چهر ابر عرق

در آن هوا که برافراشت عدل تو پرچم

نهاده بیضه کبوتر به چنگل باشق

ز بیم گُرز تو نُه قلعه‌ی فلک کنده

ز هفت دریا بر گِرد خویشتن خندق

فلک به پای خَیول تو گشته مُستهلک

جهان به بحر نَوال تو گشته مُستغرق

بود ز هجر تو بیمار دیده‌ی نرگس

شده ز عشق تو بردار پیکر زنبق

ز دوری درت ای آفتاب صبح امید

شده است روزم تاریکتر ز شام غَسَق

هماره تا که ببالد به خویشتن طاووس

همیشه تا که بنالد به بوستان عَقعَق [۱۷۵].

هما به فرق محبّانت افکند سایه

نهد به سینه‌ی اعدات آشیان لَقلَق [۱۷۶].

نسیم غدیر، ص ۱۳۳-۱۳۶

[صفحه ۲۲۵]

فرزین (عبدالحسین)

قبله‌ی حاجات

امشب از میمنت افلاک منوّر بینم

عالم آراسته و در زر و زیور بینم

آسمان نور فشان ز انجم و اختر بینم

خاک را در کف انوار مسخّر بینم

ماه رخشنده چنان خسرو خاور بینم

از پرن پرتو ناهید فزونتر بینم

آنچه بینم همه در جلوه‌ی دیگر بینم

شعف و شور به هر چهره و رخ در بینم
از زمین هلهله بر گنبد اخضر بینم
گوش چرخ فلک از هلهله‌ها کر بینم
شب فرّخ اثر عید غدیر است امشب
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب
بوستان در دِی و بهمن فرح افزاست هنوز
کوه و صحرا و در و دشت مصفّاست هنوز
نفس باد صبا غالیه آساست هنوز
روی دلدار بِهین منظر و مَرآست هنوز
همچنان ارزش گل عالی و والاست هنوز
خار خوار است و خسک در رده بیجاست هنوز
ابر آزار گهر ریز و گهر زاست هنوز
بی‌بها از کرمش لؤلؤ لالاست هنوز
بلبل دلشده را غُلغُل و غوغاست هنوز
جُغد را کوخ عدم مسکن و مأواست هنوز
تیغ حق آخته بر پیکر اعداست هنوز
مدّعی زار و سرافکنده و رسواست هنوز
شب فرّخ اثر عید غدیراست امشب
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب
حج به جا آمد و مقصود اُمم حاصل شد
بهره‌ور امّت آگاه دل و مُقبل شد
[صفحه ۲۲۶]
هر یک از قافله‌ها در جهتی راحِل شد
کاروان نبوی نیز سوی منزل شد
درنوردید بیابان و به «خُم» واصل شد
متوقّف شد و آسوده و فارغ دل شد
لطف حق بار دگر قافله را شامل شد
ناگهان ابر کرم بارور و باذل شد
مستفیض از کرم معنوی‌اش عاقل شد
بر محمّد (ص) ز خدا وحی چنین نازل شد
که پس از تو ولی اللّه و وصی عامل شد
«بَلِّغْ» امری که رسالت به علی (ع) کامل شد
شب فرّخ اثر عید غدیراست امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

جبرئیل امر خدا تا به نبی (ص) اعلان کرد

بر قبایل شه «لولاک» عمل آسا کرد

قرشی و حبشی جمع بدان میدان کرد

منبری را ز جهاز شتران بنیان کرد

خطبه‌ای خواند، سپس امر خدا تِبیان کرد

جانشینی علی (ع) را به عموم عنوان کرد

شمس رخشنده بتابید و جهان رخشان کرد

نتوان پرتو خورشید به گل پنهان کرد

خنک آن شخص که فرمانبری از فرمان کرد

رستگار است هر آنکو به علی (ع) پیمان کرد

شب فرّخ اثر عید غدیراست امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

نور حق، مظهر ایمان، سر و سردار علی (ع) است

وصی بر حق و مولای سزاوار علی (ع) است

بوالحسن، شیر خدا، سرور احرار علی (ع) است

یاور و ابن عم مرسل دادار علی (ع) است

لا فتایی که بود قامِع کفّار علی (ع) است

دافع شرّ و ریاکاری اشرار علی (ع) است

خفته بر جای نبی (ص) قائد بیدار علی (ع) است

آنکه شد بر کتف خواجه‌ی اخیار علی (ع) است

حرم آن کو که بپرداخت ز اغیار علی (ع) است

قبله‌ی حاجت شاهان، شه ابرار علی (ع) است

کعبه و مقصد عشّاق وفادار علی (ع) است

وه که «فرزین» سبب حرمت‌ابرار علی (ع) است

شب فرّخ اثر عید غدیراست امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب [۱۷۷].

[صفحه ۲۲۷]

فغانی شیرازی (بابا)

امام اوست...

قسم به خالق بیچون و صدر و بدرِ اَنام

که بعدِ سیّدِ کونین، مرتضاست (ع) امام

امام اوست، به حُکم خدا و قولِ رسول (ص)
که مستحقّ امامت بُوَد، به نصّ کلام
امام اوست، که قایم بُوَد به حجّتِ خویش
چراغ عاریت از دیگری نگیرد وام
امام اوست، که چون پای در رکاب آورد
روان ز طیِّ لسان کرد، هفت سبع تمام
امام اوست، که بخشید سر، به روزِ مصاف
بدان امید، که بیگانه را برآید کام
امام اوست، که داند رموزِ منطق طیر
نه آنکه رهزن مردم شود، به دانه و دام
امام اوست، که دست بریده کرد دُرست
نه آنکه کرد، به صد حیله وصله بر اندام
امام اوست، که خلقِ جهان غلام ویند
نه آنکه از هوس افتد، به زیر بار غلام
تو ایکه اهل حسد را امام می‌دانی
گشای چشم بصیرت، اگر نه ای سرسام
کدام از آن دو سه بیگانه، در طریقِ صواب
نهاده‌اند به انصاف و آشنائی گام
من آن امام نخواهم، که بهرِ باغ فَدک
کُند ز حرص، به فرزند مصطفی اِبرام
من آن امام نخواهم، که آتش افروزد
بر آستانه‌ی صدر الکلام و کهفِ انام
من آن امام نخواهم، که در خلاء و ملاء
برند تا به ابد، مردمش به لعنت نام
حدیث عائشه بگذار و، حجّت اِجماع
چه اعتبار، به قول زن و تعصّب عام
خسی اگر بگُزینند، ناقصان از جهل
مطیع او نتوان شد، به اعتبار عوام
به گِرد خوانِ مروّت، چگونه ره یابد؟
سگی کش آرزوی نفس، کرده گِرده و خام
گُلِ مراد کجا بشکفد، ز غنچه‌ی دل
ترا که بوی مَحبّت، نمی‌رسد به مشام
میانه‌ی حق و باطل، چگونه فرق نهد؟

مقلّدی که نداند، حلال را ز حرام

[صفحه ۲۲۸]

اسیر چاه طبیعت، کجا خبر دارد؟

که مُبطلات کدام است و، واجبات کدام

چه خیزد از دو سه نا اهل، در علفزاری؟

یکی گُسسته مِهار و، یکی فکنده لگام

در آن زمان که شریعت بدستِ ایشان بود

مدار کار شریعت، کجا گرفت نظام

دو روزه مهلت ایّام آن سیه بختان

ز اقتضای زمان بود و، گردِش ایّام

هزار شُکر، که آن اعتبار بی‌بنیاد

چو عمر کوته دون همّتان، نداشت دوام

به مِهر شاه، که اوقات از آن شریف‌تر است

که ذِکرِ خارجی و ناصبی، کنیم مدام

وگر نه تابه‌ی اخگر شود دمی صد بار

ز برقِ تیغ زبانم، سپهر آینه فام

زند معاویه در آتش جهنّم سر

چو ذوالفقار علی (ع)، سر برآورد ز نیام

به مدّعی، که مُسمّا به اسم اللّه است

به نور معرفت ذوالجلال و الاکرام

به گوهرِ صدفِ کاینات، یعنی دل

به انبیای عظام و، به اولیای کرام

که در حریم دلم، داشت بامداد ازل

فروغ روشنیِ اهل بیت (ع)، جا و مقام

(فغانی) از ازل آورده، مِهر حیدر و آل (ع)

به خود نساخته از بهر التفاتِ عوام

سفینه‌ی دلم از مدح شاه، پُر گهر است

گواه حال بدین عِلم، عالِمُ العَلّام

به طوفِ کعبه‌ی اسلام، تا چو اهل صفا

کبوتران حریم حرم، کنند مقام

خمیده باد قد خارجی، چو حلقه‌ی نون

شکسته باد دل ناصبی، چو گردنِ لام [۱۷۸].

در خلوت علی (ع)، ص ۱۶۸-۱۷۱

[صفحه ۲۲۹]

قاآنی شیرازی

در توصیف عید غدیر و مدح حیدر خیبرگیر علی (ع)

شراب تاک ننوشم دگر ز خصم عَصیر

شراب پاک خورم زین سپس ز خُم غدیر

به مهر ساقی کوثر از آن شراب خورم

که دُرد ساغر آن خاک را کند اِکسیر

از آن شراب کز آن هر که قطره‌ی بچشد

شود ز ماحصل سِرّ کاینات خبیر

بجان خواجه چنان مست آل یاسینم

که آید از دهنم جای باده بوی عبیر

دو صد قَرابه شراب ار بیک نفس بخورم

که مست‌تر شوم اصلا نمی‌کند توفیر

عجب مدار که گوهر فشان شوم امروز

که صد هزارم دریاست در دَرون ضمیر

دمیده صبح جنونم چنانکه بروی، دم

ز قل اعوذ برب الفلق دمد، زنجیر

بر آن مَبین که چو خورشید چرخ عریانم

بر آن نگر که جهان را دهم لباس حریر

نهفته مهر نبی (ص) گنج فقر در دل من

که گنج نقره نیرزد برش به نیم نَقیر

فقیر را به زر و سیم گنج چاره کنند

ولی عِلاج ندارد چو گنج گشت فقیر

اگر چه عید غدیر است و هر گنه که کنند

ببخشد از کرم خویش کردگار قدیر

ولیک با دهن پاک و قلب پاک اُولیست

که نعت حیدر (ع) کرّار را کنم تقریر

نسیم رحمت یزدان قسیم جنّت و نار

خدیو پادشهان پادشاه عرش سریر

دروغ باشد اگر گویمش نظیری هست

ولیک شرک اگر گویمش که نیست نظیر

بزرگ آینه‌ای هست در برابر حق

که هر چه هست سراپا دروست عکس‌پذیر
تَبُد ز لوح مشیّت بزرگتر لوحی
که نقشبند ازل صورتش کند تصویر
دمی که رحمتش از خلق سایه بر گیرد
هماندم از همه اشیا برون رود تأثیر
[صفحه ۲۳۰]
زهی بدرگه امر تو کاینات مطیع
زهی به رَبقه [۱۷۹] حکم تو ممکنات اسیر
چه جای قلعه خیبر که روز حمله‌ی تو
بعرش زلزله افتد چو بر کشی تکبیر
توئی یداللّه و آدم صنیع رحمت توست
که کرده‌ای گِل او را چهل صَباح خمیر
گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد
که عفو عام تو آخر ببخشدش تقصیر
به هیچ خصم نکردی قفا مگر آندم
که عمروعاص قفا بر زد از رهِ تزویر
برگزیده قصائد حکیم قاآنی، ص ۶۹-۷۰.

قاآنی شیرازی

در تهنیت عید غدیر و مدح و منقبت حیدر کرّار (ع)
دوش چو شد بر سریر چرخ مدوّر
ماه فلک جانشین مهر منوّر
طرفه غزالم رسید مست و غزلخوان
بافته از عنبرش بماه دو چنبر
تعبیه کردست گفتی از در شوخی
ماه منوّر بچین مشک مدوّر
غُرّه غَرّاء او بطره‌ی طرّار
قرصه‌ی کافور بُد بطبله‌ی عنبر
یا نه تو گفتی ز گرد موکب دارا
گوشه‌ی ابرو نمود تیغ سکندر
تافته رویش بزیر بافته مویش
بر صفت ذوالفقار در دل کافر
گفت چه خُسبی ز جای خیز و بپیمای

باده‌ئی از رنگ و بو چو لاله‌ی احمر

باده‌ئی ار فی المثل بسنگ بتابد

گوئی بر جست از آن شراره‌ی آذر

تا شودم باز چهره چون پَر طاووس

از گلوی بَط بریز خون کبوتر

گفتمش ای ترک ساده باده حرامست

خاطر بر ترک خَمر دار مُخمّر

گفت چه رانی سخن ندانی فردا

هر چه خطا از عطا ببخشد داور

رقص کند از نشاط صالح و طالح

وجه کند بر بساط مؤمن و کافر

[صفحه ۲۳۱]

خلق جهان را دو عشرتست و دو شادی

اهل زمان را دو زینتست و دو زیور

شادی عامی ز بهر حیدر (ع) کرار

عشرت خاصی ز چهر خسرو صفدر

آن شده قایم مقام ماه رسالت

این شده نایب مناب شاه فلک فر

گفتمش اَستار این کنایت بر گیر

گفتمش اسرار این حکایت بشمر

حال مسمی بگو ز تسمیه بگریز

حل معما بکن ز تعمیه بگذر

گفت که فردا مگر نه عید غدیرست

عیدی بادش چو بوی عود معطّر

در به چنین روزی از جهاز هَیونان

ساخت نشستنگهی رسول (ص) مطهّر

گِرد وی انبوه از مهاجر و انصار

فوجی چون موج بحر بیحد و بی‌مر

خرد وکلان، خوب و زشت، بنده و آزاد

پیر وجوان، شیخ و شاب، مُنعم ومضطر

بر شد و گفتا اَلَسْتُ اولی مِنْکُم

گفتند آری ز ما بمائی بهتر

دست علی (ع) را سپس گرفت و برافراخت

قطب هُدی را پدید شد خط مِحور

گفت که ای خلق بنگرید تنا تن

گفت که ای قوم بشنوید سراسر

هر کش مولا منم علیَّش مولاست

اوست پس از من بخلق سیّد و سرور

یا رب خواری ده آنکه او را دشمن

یا رب یاری کن آنکه او را یاور

حرمت این روز را سه روز پیاپی

بگذرد از جُرمِ خلق خالق اکبر

برگزیده قصائد حکیم قاآنی، ص ۲۴-۲۶.

[صفحه ۲۳۲]

قدسی اصفهانی (محمد)

بهار شکوفا، غدیر خم

مست است از شراب تولّا غدیر خم

تن شسته در طراوت طوبا غدیر خم

کاشانه فراز و فرود فرشته هاست

دارد شمیم گلشن طاها غدیر خم

تنها نه کعبه منزلت از بوتراب (ع) یافت

ره بُرد از او به رتبه والا غدیر خم

با آنکه در حریم حجاز است، از شرف

سوده است سر به عرش مُعلّا غدیر خم

مُهر سکوت اگر چه به لب باشدش ولی

در سینه دارد آتش غوغا غدیر خم

چون عشق، خانه کرده به دلهای شیعیان

خوش آرمیده گر چه به صحرا غدیر خم

رنگین گُل خلافت مولا شکفته گشت

در دامن بهار شکوفا غدیر خم

در حجّهٔ الوداع، ز اِکمال دین حق

لبریز شد ز گوهر معنا غدیر خم

حُجّاج کعبه را همه با امر کردگار

داد آنزمان به سینه خود جا غدیر خم

می‌ریخت چون ز کاکُل جبریل عطر وحی

زد غوطه در گلاب تولّا غدیر خم

چون مصطفی (ص) خطابه مَنْ کُنْتُ می‌سرود

می‌کرد ضبط با همه‌ی اعضا غدیر خم

گلنغمه مفرَّح اَکْمَلتُ دینَکُم

پیچید در هوای فرح زا غدیر خم

زد تکیه بر سریر امامت، امام عشق

شد مات در جلالت مولا غدیر خم

از هر کرانه نغمه تبریک جان گرفت

یک‌صوت و یک‌صدا همگی با غدیر خم

با آنهمه شکوه و شرافت به روزگار

مهجور مانده است دریغا غدیر خم

با آنکه شد، ز بُغض گروهی هواپرست

مستور پشت پرده حاشا غدیر خم

در هر زمان رسالت سنگین خویش را

پیغمبرانه ساخته ایفا غدیر خم

هر سال تازه‌تر شود این رویداد ناب

در ذهن سبز اهل ولا با غدیر خم

[صفحه ۲۳۳]

تا بر امام عصر (عج) دهد شرح ماجرا

بوده است و هست ثابت و برجا غدیر خم

«قدسی» چراغ حقّ علی (ع) را به روزگار

روشن نگه نداشته الّا غدیر خم

[صفحه ۲۳۴]

کشفی (سید محمد)

از بعد من علی (ع) است، مولا و پیشوا

سطح هوا گرفت؛ کم کم غُبارها

از دور می‌رسند؛ صدها هزارها

با سرعت تمام؛ اشتر سوارها

دلهاست در خروش؛ رفته قرارها

ای کاروان بیا؛ قدری سریعتر

منزل کنیم زود؛ جائی وسیعتر

آید «شمیم جان»؛ از سمت کاروان

بخشد بتن توان؛ خُرّم کند روان

برخاست از زمین؛ شد سوی آسمان

گردی سپید و صاف؛ مانند کهکشان

همران آفتاب؛ بین ماه می‌رسد

جان جهانیان؛ از راه می‌رسد

از حجّهٔ الوداع؛ فارغ نموده بال

در مغز عقل کُل؛ نقشست این خیال

تا امر کردگار؛ کی یابد امتثال

ابلاغ چون کند؛ فرمان ذوالجلال

رسماً نکرده است، تعیین جانشین

خواهد زمامدار، زین پس امور دین

ناگاه جبرئیل؛ کرد از سما نزول

امری اکید داشت؛ آمد پی وصول

حق‌گوی؛ گو که خصم؛ از حق کند عدول

دستور فوریست؛ یا ایّها الرسول

بَلّغ حبیبنا! ما اُنزل اِلیک

وَاللَّه یعصمک، صلواته عَلیک

[صفحه ۲۳۵]

باری چو در غدیر؛ از حضرت جلیل

بر بهترین سلیل؛ از عترت خلیل

دستور مقتضی؛ آورد جبرئیل

اعلان وقفه داد، موقوف شد رحیل

افکنده التهاب؛ در دشت آفتاب

رفته ز جسم و جان؛ در این مصاف تاب

تا افکند طنین؛ نُطقش در آن مکان

بنهاد منبری، ز اَحجار بس کران

یا ز اشتران جهاز؛ چیدند آنچنان

از بهر ارتقاء؛ می‌ساخت نردبان

سازد رها ز جهل؛ هم پیر و هم جوان

راه وِداد [۱۸۰] وداد؛ بنمود بر جهان

یکتا خطابه‌ای؛ در نعت مرتضا (ع)

ایراد کرد و گفت؛ با منطق رسا

بر هر کسی منم، مولا و مقتدا

از بعد من علیست (ع) مولا و پیشوا

تنها نه زین مَقال؛ فَرّی گرفت فرش

کرسی نطق وی؛ همپایه شد بعرش

گلواژه‌ی ۳ ص ۳۳۱-۳۳۲.

[صفحه ۲۳۶]

گلزار اصفهانی

خلیفه‌ی کامل

ای بت فرّخ رخ حمیده خصایل

وی مه گردون حُسن، شمع محافل

کرد نهان رخ ز شرم نیّر اعظم

دوش چو شد با مه رخ تو مقابل

دل ز جنون خواست سر ز عشق تو پیچد

زلف تو در پای او نهاده سَلاسِل

قند لبت برده شهد شکّر مصری

چشم تو بربسته ره به جادوی بابل

کعبه‌ی مقصود ما تویی بنما رخ

تا بِرهیم ای صَنم ز رنج مراحل

با دل خود کردم این خطاب که ای دل

چند کنی عمر خویش صرف به باطل

آب گذشت از سرو هنوز تو در خواب

عمر به آخر رسیده است و تو غافل

آمدم از دل ندا که بی‌رخ جانان

جان به چه کار آید و ز عمر چه حاصل

پس به خِرد گفتم ای مُفتّح اَبواب

وی شده بر ما همیشه لطف تو شامل

گر نشود ناخدای لطف تو رهبر

کشتی ما کی رسد ز قعر به ساحل

خضر رهم شو به سوی منزل جانان

تا کُندم زنگ غم ز آینه زایل

گفت اگر بایدت سعادت دارین

جوی توسّل تو بر شهنشه عادل

خسرو عادل عدیل ختم رسولان

آنکه نگین داد در رکوع به سائل

گفت به خمّ غدیر احمد (ص) مرسل

هست پس از من علی (ع) خلیفه‌ی کامل

یا علی (ع) ای بر نبی (ص) خلیفه و داماد

یا علی (ع) ای در جهان فضل، تو فاضل

وصف تو آرایش تمام دفاتر

اسم تو سردفتر جمیع رسایل

هم ز تو جاری است امر و نهی الهی

هم ز تو برپا صلاهٔ و صوم و نوافل

تیغ تو جوزا صفت دو تا شد ازیراک

فرق نهد در میانه‌ی حق و باطل

[صفحه ۲۳۷]

عشق تو در سر نهفته عارف و عامی

مهر تو در دل گرفته عالِم و جاهل

آمده مدّاح آستان تو «گلزار»

گر چه نباشد بر آستان تو قابل

نسیم غدیر، ص ۱۴۱

[صفحه ۲۳۸]

ماهر اصفهانی

غدیریه در مدح جانشین پیغمبر اکرم (ص) حضرت علی (ع)

این شنیدم در غدیر خم به فرمان خدا

بر جهاز اشتران شد پیک رحمان مصطفی (ص)

امّت خود را فراهم ساخت پیرامون خویش

تا نماید جمله را با مظهر حق آشنا

پس در آن اثنا کمر بند علی (ع) را برگرفت

بر فراز آورد آن مه را به برج اِنّما

آفتاب عالم آرا سر زد از برج رسول

تا به بخشد فیض عظمی بر تمام ماسوا

شد بچشم پیر و برنا معنی قرآن عیان

جلوه‌گر شد بر سر دست نبی (ص) دست خدا

بعد از آن با نام یزدان کرد آغاز سخن

غنچه آسا لب گشود از بهر مدح مرتضی (ع)

گفت خواهم اینک از ژرفای دریای وجود

بر شما سازم درخشان گوهری را برمَلا

بعد از آن فرمود احمد (ص) کای جماعت بعد من

این علی (ع) باشد شما را سوی ایزد رهنما

[صفحه ۲۳۹]

هر که را من رهنمایم بر صراط المستقیم

صِهر [۱۸۱] من باشد علی (ع) بر او دلیل و پیشوا

با علی (ع) باشید در هر کار چون حق با علیست

وای بر آن کس که سازد جانب حق را رها

این علی (ع) باشد مرا بر حق‌پرستان یادگار

این علی (ع) باشد به عالَم پای تا سر حق‌نما

این علی (ع) باشد پس از من بر شما یار و معین

این علی (ع) باشد پس از من بر شما مشکل گشا

این علی (ع) یار ضعیفان ز پا افتاده است

یک‌جهان لطف‌است ورحمت عالَمی صلح وصفا

در دل شب می‌برد شام یتیمان را بدوش

روز روشن گر بود بر عالمی فرمانروا

از اَسَف [۱۸۲] بر خویش می‌لرزد چو می گرید یتیم

از تَعَب [۱۸۳] بر خویش می‌پیچد چو نالد بی‌نوا

یا علی (ع) ای از کف راد تو عالم بهره‌مند

ای که نشنیده است از لعل تو گوشی حرف لا

ای ز لطف و مهربانی بی‌پناهان را پناه

وی ز جود و بذل و بخشش بی‌نوایان را نوا

ای که باشد در ضمیرت یک جهان لطف و کرم

وی که باشد در وجودت عالَمی جود و سخا

ای خدا را مظهر و مصداق و مرآت جمال

وی تو حق را آیت عظمی ز الطاف و عطا

ای که از بهر رضای خالق خود در نماز

خاتم انگشتری دادی ز احسان بر گدا

«ماهر» آزرده خاطر از گدایان تو است

تا نه بخشیدی مرانش از در دولت سرا

دیوان ماهر، ص ۴۹-۵۱.

[صفحه ۲۴۰]

متین اصفهانی (حسن بهنیا)

صد بهار گل
فصل بهار آمد و شد آشکار گل
افراشت خیمه در چمن و لاله‌زار گل
افراخت طرف باغ بهر گوشه سرو قد
افروخت چهره در چمن از هر کنار گل
آنجا چمن چمن ز جنوب و شمال سرو
اینجا دمن دمن ز یمین و یسار گل
شد آشکار آتش موسی ز طور شاخ
یا گشت جلوه گر به سر شاخسار گل
گوئی ز عکس عارض خود در میان آب
افکنده آتشی به دل جویبار گل
تا از تطاول سپه دِی بود مَصون
گِرد چمن کشیده ز هر سو حصار گل
چون دامن فلک که پُر است از ستارگان
پر کرده دامن دمن و کوهسار گل
بوی بهشت می‌رسد از هر طرف مگر
بر مرکب نسیم سحر شد سوار گل
دلجوی و دلستان و دل آرا و دلرباست
در باغ و راغ و در چمن و لاله‌زار گل
زیبائی و طراوت و لطف و صفا مگر
کرده است وام از رخ آن گلعذار گل
ای سرو ناز من به میان چمن درآی
تا سر نهد بپای تو از هر کنار گل
بگذر به باغ تا ز سر شوق گلستان
از هر طرف بپای تو سازد نثار گل
ای سرو قدِ لاله رخِ من در آبه باغ
تا سرو منفعل شود و شرمسار گل
از رشگ لاله‌ی رخت ای گلبنِ نشاط
پیوسته همچو لاله بود داغدار گل
من آن نیم که بی‌تو کنم رو به گلستان
ای گلعذار بی‌تو نیاید به کار گل

[صفحه ۲۴۱]

هرگز کسی ندیده که سرو آورد ثمر

جز سروِ قامت تو که آورده بار گل

امروز هر که بُرد به خاک آرزوی تو

فردا بود که سر زندش از مزار گل

بردار پرده از گلِ رخسار تا به باغ

افتد ز قدر و مرتبه و اعتبار گل

ساقی کنون که فصل بهار است و در چمن

هر سو شکفته است چو رخسارِ یار گل

در پای لاله باده‌ی گلگون به جام کن

تا جلوه گر بود به سر شاخسار گل

مِی ده که عید فرّخ فرخنده‌ی غدیر

گردید آشکار چو در لاله‌زار گل

مِی ده که بهر تهنیتِ این خجسته عید

خندان گشوده است لب از هر کنار گل

آمد به خدمت نبی (ص) امروز جبرئیل

خندان، شکفته، شاد چو در نوبهار گل

بعد از درود و تهنیت از حق به مصطفی (ص)

گفت ای به خاکِ مَقدم تو خاکسار گل

فرموده حق به گلشن اسلام ده صفا

ای از دَم تو روح فزا کامکار گل

ابلاغ کن خلافت حیدر (ع) به مسلمین

برگوی و بر فشان به یمین و یسار گل

بشنید مصطفی (ص) و به منبر قدم نهاد

چون بر فراز شاخ به صد اقتدار گل

در آن مکان گرفت علی (ع) را فرازِ دست

گفتی که شد عیان به سر شاخسار گل

در دست دستِ دستِ خدا را گرفت و کرد

در وصف او به ساحت گیتی نثار گل

گفت این بود خلیفه‌ی من یادگارِ من

آری چه غیر گل بنهد یادگار گل

ساقی چو وصف عید شنیدی بگیر جام

خادم چو شرح جشن بگفتم بیار گل

کامسال هم به تهنیت از هر طرف به ما
آورده است روی چو پیرار و پار گل
سر تا بپا تنش همه گردیده است گوش
تا بشنود مدیح اَب هفت و چار گل
صِهر نبی (ص) علی (ع) که به امداد لطف او
خیزد ز خاک لاله و روید ز خار گل
تا سر به خاکِ پایِ محبانِ او نهد
روئیده لاله بی‌عدد و بی‌شمار گل
لبخند تا زند به رخ دوستان او
بشکفته است در چمنِ روزگار گل
ای باغبان گلشنِ هستی که می‌کند
در گلسِتان ز تربیتت افتخار گل
گردد اگر ز فیضِ تو محروم یک نفس
در چشم خَلق خوار تر آید ز خار گل
شاها منم «متین» که به مدحت سروده‌ام
این چامه را که بِه بود از صد بهار گل
از روی لطف بر من افسرده کن نظر
ای از بهشت عاطفتت یادگار گل
آنجا که مِهر تست ندارد فروغ ماه
آنجا که روی تست نیاید بکار گل
[صفحه ۲۴۲]
عُذرم بود قبول ز تکرارِ قافیه
در این چکامه‌ای که نمودم قطار گل
جز این مرا چه چاره که آورده‌اند رو
از هر طرف به من ز یمین و یسار گل
تا گیرمش به چامه‌ی مدحِ علی (ع) ردیف
بگرفته در میانه‌ام از هر کنار گل
هر نوبهار تا که زند لاله سر ز خاک
هر سال تا بباغ بود آشکار گل
خصمش ز باغِ دهر نچیند بغیر خار
یارش بچیند از چمن روزگار گل
دیوان متین، ص ۴۴۹-۴۵۱.

متین اصفهانی (حسن بهنیا)

باده ز خُمخانه‌ی عشق
نوبهار آمد و نو گشت جهان دیگر بار
خیمه زد لاله و گل در چمن و در گلزار
سال نو آمد و شد باز جوان عالم پیر
سال نو آمد و گل چهره برافروخت چو یار
خسرو نوروز از عدل برافراشت عَلَم
تا شود بهره ور از مَعدِلَتش لیل و نهار
کرد ساعات و دقایق را آن سان تعدیل
که شب و روز به یک پویه شد و یک رفتار
فرودین آمد با فرّ فریدونی خویش
در رهش باغ دو صد خرمن گل کرد نثار
تا به تبریک بنفشه فتد از گل‌ها پیش
زودتر بر سر ره آمد و بگرفت قرار
به مبارک باد از هر طرفی گشته بلند
بانگ مرغان نَه یکی نَه ده نَه صد نَه هزار
دَه زبان بهر سخن گفتن سوسن بگشود
که کند تهنیت مقدم نوروز اظهار
سنبل و لاله و ریحان به خوش آمد گوئی
لبِ خاموش گشوده ز یمین و ز یسار
عَلَم افراشت به هر کوی و به هر برزن گل
بار افکنده دگر باره به هر شهر و دیار
باد نوروزی بر دشت و دمن مشک فشان
ابر آزاری در باغ و چمن گوهر بار
تا خس و خار بروبد آن از صحن چمن
تا فرو شوید این از رخ گلزار غبار
بر سر سرو ز نو ولوله انداخت تَذَروْ
در چمن بار دگر غلغله افکند هَزار
این یکی غلغله‌اش خوشتر از بَربَط و رود
وان یکی ولوله‌اش دلکش‌تر از دف و تار
هر طرف افکنده قُبّره و فاخته شور
قمری از یک‌سو و ز سوی دگر صُلصُل و سار
[صفحه ۲۴۳]

زاغ از باغ سوی کوه شده راه سپر
کبک از کوه سوی دشت شده راه سپار
کوه از لاله سراپا طبقی از شنگرف
دشت از سبزه سراپا ورقی از زنگار
لاله از ژاله لبالب قدحی از یاقوت
ژاله بر چهره‌ی لاله چو عرق بر رخ یار
دشت از بوی گل و لاله و ریحان گردید
رشگ صحرای ختا و ختن و چین و تتار
آب در برکه از موج به تن کرده زره
بر سر آورده هزاران سِپر از برگ چنار
شاخ گل نیزه‌ای امّا نه که از بهر ستیز
غنچه پیکانی امّا نه برای پیکار
تا که در زیر رکاب آرد گیتی را باز
بوی گل بر فرس باد صبا گشته سوار
سرو در باغ به بالندگی قامت دوست
گل به تابندگی چهره‌ی زیبای نگار
لشگر دی را تاراند از طرف چمن
سپه لاله و گل بسته صف و گشته قطار
باغ اگر وادی ایمن نبود از چه در آن
شاخ چون طور کند جلوه و گل همچون نار
گل سلیمان وار آورد جهان زیر نگین
دیو دی از بیمش کرد ز گلزار فرار
باد نوروزی گر زنده کند عظم رمیم
از چه رو نرگس در باغ هنوز است نزار
عجب اینجاست که با آن نفس عیسائی
از دم باد صبا بِه نشده است این بیمار
این چه بیماری کان را نکند چاره مسیح
این چه دردی که بدان نرگس گردیده دچار
درد او رشگ و حسد خیرگی و بی‌ادبی است
زین همه درد فتاده است بدین حالت زار
خیره چشمی که ز بی‌شرمی و وز گستاخی
می‌کند دعوی همچشمی با نرگس یار
لاف شهلائی از آن چشم دریده نه عجب

برِ آن نرگس مست و برِ آن چشم خمار

حال نرگس را بگذار و به پرداز به سِیر

وز پرستاری بگذر به گه گشت و گذار

دور از چشم رقیبان به چمن رو با دوست

باغ را باید پیراستن از هر خس و خار

چند در خانه نشینی ز شبستان بدر آی

به تماشا قدمی سوی گلستان بردار

شهر را ساز رها دیده بپوش از مردم

رو به صحرا کن از این خلق دو رو روبکنار

سِیر کن باغ و چمن سوی گلستان بگذر

بگشا دیده‌ی تحقیق درآ از پندار

گل به گل سیر چمن کن به تماشا پرداز

قطره قطره چو گهر آبِ شُمَر را بشمار

به تأمل بنگر چون نگری لاله و گل

به تفکر بگذر چون گذری در گلزار

صفحه‌ی باغ یکی دفتر ارژنگ بود

که به هر برگش صد رنگ هنر رفته به کار

کلک نقاش طبیعت بنگر چون داده

صفحه‌ی بستان را زیور از نقش و نگار

[صفحه ۲۴۴]

آفرینش را یک طرح دلاراست ربیع

ز آفریننده یکی نقش دل‌انگیز بهار

هر ورق لاله‌ی حمراست تو را یک دفتر

هر خم سنبل بویاست تو را یک طومار

چشم دل باز کن و دیده‌ی حق بین بگشای

که در این ره به مؤثر ببری پی ز آثار

مشو از لطف خداداد بهاری غافل

حیف باشد که نگردیم از آن برخوردار

در بهاران به چمن بی‌می و مطرب منشین

دست تا می‌دهدت جام می‌از کف مگذار

هر کجا بر پا بزم طرب و عیش و سرور

هر که را بینی بگرفته به کف جام عِقار

خواند گل بار دگر باده کشان را به حضور

می‌گساران را ره داد به دربار چو پار

تا بود وقت و مِیَت هست بنوشان و بنوش

فرصت از دست مده وقت غنیمت بشمار

دم به دم جام طلب جام بده جام بگیر

پی ز پی باده بکش باده بزن باده بیار

(لب یار و لب جام و لب جوی و لب کشت)

تا به لب جان نرسد دست از این چارندار

ساقیا موسم عیش وطرب است از جا خیز

بده آن می‌که برد غم ز دل و جان فکار

روز عیش است و طرب موسم شادی و نشاط

روز عید است بباید که فتد جام بکار

روز عیدی که رسید آیه‌ی الیوم اکملت

گشت تکمیل در آن دین رسول (ص) مختار

وه چه عیدی که در آن خرم و خندان هرکس

وه چه روزی که در آن مست شعف خرد و کبار

عید فرخنده‌ی مسعود غدیر آن عیدی

که در آن عید علی (ع) جای نبی (ص) یافت قرار

در غدیر خم امروز علی (ع) گشت ولی

می‌از این خم زده زین خم بنما دفع خمار

بده آن می‌که روان پرورد و جان بخشد

نه شرابی که روان سوزد و کاهد افکار

نه مئی کان شکند قدر و فزاید خفت

نه شرابی که دهد خاری و کاهد مقدار

بزن آن باده که بر مستی عشق افزاید

نه شرابی که ز پی فتنه و شر آرد بار

بزن آن می‌که صفا بخش دل و جان گردد

دل و جان را نکند نشاء آن تیره و تار

بزن آن می‌که شوی هر چه فزون‌تر زان مست

بیشتر سازدت آگاه و فزون‌تر هشیار

حق گواه است که مقصود من این باده بود

گر سخن گفته‌ام از باده و می‌در اشعار

خورده‌ام باده ولی باده ز خم‌خانه‌ی عشق

زده‌ام می‌ولی از جام ولای ده و چار (ع)

از می‌مهر علی (ع) ساغر من لبریز است
شده‌ام مست از این باده وزین می‌سرشار
جز علی (ع) ساقی کوثر ز کدامین ساقی
خواهم آن می که کند دفع غم و رفع خمار
جان سپارم به که جز او که بود او جانان
بدهم دل به که جز او که بود او دلدار
[صفحه ۲۴۵]
اختیار دل و جان را به که جز او بدهم
کیست بر ملك دل و جان به جز آن شه مختار
که بود غیر علی (ع) عالم امکان را قطب
گِرد این نقطه ملك دور زند چون پرگار
غیر او کیست مرا یاور در روز حساب
بی‌غیر او کیست مرا یار و معین روز شمار
روز سختی به کجا آرم رو جز در او
که کند آسان گردید چو کارم دشوار
که گشاید گره از کار فروبسته‌ی من
پنجه‌ی عقده گشایش نبود گر در کار
غم خود را به که اظهار کنم غیر علی (ع)
خلق‌را کیست جز او یار و معین روز شمار
به جز او کار گه هستی را کیست مدیر
به جز او عالم امکان را دست که مدار
یا علی (ع) جز به تو امید ندارم به کسی
توئی امید من امید من از لطف برآر
چون کنم مدح تو ای شه که به پایان نرسد
گر همه عمر کنم مدح تو در لیل و نهار
عاجزم چون به مدیح تو همان به که سخن
به دعا ختم کنم چونکه مرا هست شعار
تا شود زنده جهان از دَم باد نوروز
تا کند جلوه گل و لاله بهنگام بهار
دوستانت همه دَم با طرب و عیش قرین
دشمنانت همه دم با غم و اندوه دچار
گرچه در چامه‌ی خود داده «متین» داد سخن
اندکی گفته به مدح تو سخن از بسیار

دیوان متین، ص ۲۷۴–۲۷۸.

متین اصفهانی (حسن بهنیا)

قبله‌ی قدّوسیان

باز به بستان نمود گل چو منوچهر چهر

لاله بر افروخت رخ چو آفتاب از سپهر

شد ز گل و لاله باغ سپهری از ماه و مهر

تطاول دی گذشت طبیعت آمد به مهر

باغ خزان دیده را گرفت در بر بهار

باز به طرف چمن باد بهاری وزید

در دمن و دشت و کوه لاله و ریحان دمید

بنفشه پیک بهار ز خاک سر بر کشید

بنفش و سرخ و کبود زرد و سیاه و سپید

به طرف هر گلسِتان بر لب هر جویبار

از دَم باد بهار وز قدم فرودین

تازه و نو شد زمان خرم و خندان زمین

[صفحه ۲۴۶]

باغ پر از یاسمن چمن پر از یاسمین

وزان نسیم از یسار دمان شمیم از یمین

از این زمین مشگبیز از آن هوا مشگبار

ابر برآمد به کوه سیل سرازیر گشت

ز دامن کوهسار ریخت به دامانِ دشت

غلطان غلطان رسید پیچان پیچان گذشت

کوه و در و دشت را سینه کشان در نوشت

شد به سوی رود و شط نعره‌زنان رهسپار

بهار گرد خزان از چمن و باغ رُفت

لاله دمید از دمن گل به گلستان شکفت

بلبل و گل یافتند مجال گفت و شنفت

گاه این گفت آن شنید گه این شنید آن بگفت

رسید هنگام وصل زمان بوس و کنار

خزان غم گشت طی بهار عشرت رسید

گل ز طرب گشت مست جامه ز شادی درید

صنوبر و کاج باز سر بفلک بر کشید

بر سر اطفال باغ سایه‌نشین گشت بید

به رقص برخاست سرو دست افشان شد چنار

مقیم کاشانه چند خیز و کن آهنگِ باغ

که زد فریدون گل تکیه بر اورنگِ باغ

شکفت از خرمی چو روی گل رنگِ باغ

مانی قدرت گشود دفتر ارژنگِ باغ

چه نقش‌ها زد ز گل به صفحه‌ی لاله‌زار

کنون که باد بهار وزید در بوستان

ساحت گلزار گشت غیرتِ باغِ جنان

گیتی چون گل شکفت تازه و نو شد جهان

رخت بباید کشید ز خانه در گلسِتان

در چمن و باغ و راغ باید افکند بار

ماه من ای چهره‌ات غیرت ماه تمام

سروِ من ای طره‌ات مشگ فشان مشگ فام

چند نشینی خموش خیز و به مجلس خرام

آمد عید غدیر پر کن از باده جام

جام بده دمبدم ساغر پی پی بیار

غدیر خم را سزد سازی جام شراب

به که ز خم غدیر سر زند این آفتاب

کامروز در آن مقام حضرت ختمی مآب (ص)

به خلق ابلاغ کرد خلافت بوتراب (ع)

خواند علی (ع) را وصی به امر پروردگار

منبری آراستند بهر رسول (ص) اَنام

در آن مقام شریف کرد به منبر مُقام

خطاب کرد این چنین خطیب ذوالاحتشام

که بعد من مرتضی (ع) است بر امت من امام

به کشور دین بود او صاحب اختیار

[صفحه ۲۴۷]

گفت پس از من علی است راهبر راه دین

رئیس بر مسلمین امیر بر مؤمنین

اوست خدا را ولی اوست مرا جانشین

به هر که یاور منم علی است یار و معین

به هر که مولا منم علی است مولا ویار

عالَم غیب و شهود مظهر داور علیست (ع)

لنگر فُلک وجود فاتح خیبر علیست (ع)

مظهر حیّ ودود صِهر پیمبر علیست (ع)

کان کرم بحر جود ساقی کوثر علیست (ع)

آنکه ز جودش بود کاخ وجود استوار

عرش برین کمترین پله‌ی ایوان اوست

موسی عمران به طور واله و حیران اوست

عیسی گردون نشین طفل دبستان اوست

گوی وجود از شرف در خم چوگان اوست

چو دست قدرت کند از آستین آشکار

ای که مه آسمان پرتوی از روی تست

مطاف کروبیان خاک سر کوی تست

دام دل عارفان سلسله‌ی موی تست

قبله‌ی قدوسیان طاق دو ابروی تست

چون پی طاعت کنند رو به در کردگار

تا که بود در جهان خرّم و فیروز گل

تا چو رخ گلرخان هست دل افروز گل

تا که بود دلپسند هر شب و هر روز گل

تا به چمن سر زند به فصل نوروز گل

دهر کهن تا شود نو هر سال از بهار

یارت چون گل مدام شاد و دل افروز باد

مسعود باد اخترش بختش فیروز باد

هر سال بر او بهار هر روز نوروز باد

هر روز از عمر او بِه ز دگر روز باد

هر دم خندان بود چون گل در روزگار

ای که دل از مهر تو به شادمانی است جفت

نسیم مهرت ز دل غبار اندوه رُفت

طبع گل آرای من چو گل به مدحت شکفت

«متین» به مدحت بسی گوهر ناسفته سُفت

تا کند از جان و دل به خاک راهت نثار

دیوان متین، ص ۳۱۱-۳۱۳.

متین اصفهانی (حسن بهنیا)

به عشقِ عشقِ کل علی (ع)
بهار آمد و ز گل به باغ و راغ زد رقم
شد از صفا و خرمی جهان چو گلشن ارم
هوا به مشگ شد فرو صبا وزید دمبدم
سرودهای دلنشین ترانه‌های زیر و بم
[صفحه ۲۴۸]
بود بلند هر زمان رسد به گوش هر قدم
به سرو از تذروها به گلبن از هزارها
وزید باد فرودین بود زمان زمان گل
زمان زمان گل بود جهان همه جهان گل
جهان همه جهان گل جهان بیکران گل
نسیم هر طرف وزان کنار گل میان گل
به باغ و راغ و بوستان رسید کاروان گل
به هر چمن به هر دمن ز گل گشود بارها
عروس گل به گلستان گشود روی دلربا
گشود روی دلربا به عندلیب زد صلا
به عندلیب زد صلا که ای اسیر مبتلا
زمان هجر گشت طی گه وصال شد بیا
گه وصال شد بیا بیا بیا به سوی ما
بیا به سر رسید اگر کشیدی انتظارها
الا که روزگارها کشیدی انتظار گل
بیا که روزگار شد دوباره روزگار گل
به گِرد باغ و بوستان کشیده بین حِصار گل
پَری رُخان ز هرطرف یمین گل یسار گل
دوند روی سبزه‌ها چمند در کنار گل
ز جای پا به سبزه‌ها نهند یادگارها
شده است آب از صفا تمام پیکر آینه
بود ز فرق تا قدم ز پای تا سر آینه
به جوی و رود ساخته ز چهر انور آینه
رواست طعنه گر زند بَر آینه هر آینه
ندارد امتیاز اگر ز روشنی بر آینه
فتاده عکس روی گل چرا در آبشارها
ستاده سروها ببین کنار هم چمن چمن

نشسته سبزه‌ها نگر به گرد هم دمن دمن

ز برگهای لاله بین عقیق‌ها یمن یمن

ز قطره‌های ژاله بین درّ و گهر عدن عدن

به لاله زار مشکْ چین ختا ختاختن ختن

مگر که مِشکْ جای گل دمد ز لاله زارها

گذشت موسم خزان دوباره نوبهار شد

دوباره فرّ فرودین چو پار آشکار شد

چمن تمام دشت چین دمن همه تتار شد

ز عطر جان فزای گل نسیم مِشکبار شد

کنون که از صفای گل چمن بهشت‌وار شد

بهشت روی من بچم به طرف سبزه‌زارها

[صفحه ۲۴۹]

نظر به طرف باغ کن طراوت بهار بین

کران گرفته تا کران چمن بهشت وار بین

بگوش لاله در چمن ز ژاله گوشوار بین

به جلوه سرو و کاج را کنار جویبار بین

به دور گل ز هر طرف هزارها هزار بین

به نغمه‌های زیر و بم فراز شاخسارها

فراز شاخسارها نوای سار خوش بود

به شاخ سرو ناله‌ی تذرو زار خوش بود

ز هر حدیث در چمن حدیث یار خوش بود

نسیم اگر ز کوی او کند گذار خوش بود

به باغ با نگار رو که با نگار خوش بود

گر اندکی کنند کم ز ناز خود نگارها

بیا به باغ و بوستان نظاره کن نظام گل

جمال گل جلال گل کمال گل مقام گل

رکوع گل سجود گل قعود گل قیام گل

زبان حال این بود به گوش تو پیام گل

که تا ز ژاله در چمن لبالب است جام گل

بگیر جام و خویش را رسان به میگسارها

ز چشم خویش ساقیا به من شراب ناب ده

ز جام ده ز چشم ده ز هر دو بیحساب ده

ثواب کن به تشنه ای ز حال رفته آب ده

ز جام آفتاب گون می‌چو آفتاب ده

خمار می‌کشد مرا بتا بط شراب ده

بتا بط شراب ده علاج کن خمارها

چنین که مشگبو صبا به لاله‌زار می‌رسد

عبیر بیز میوزد عبیر بار میرسد

ز کوی دوست آمده ز سوی یار می‌رسد

نوید عیش و خرّمی ز هر کنار می‌رسد

ز شوق می‌طپد دلم مگر که یار می‌رسد

بلی بهار چون رسد بهم رسند یارها

بهار با تو خوش بود برای من نگار من

برای من که همچو تو گلی است در کنار من

بهار من توئی توئی نگار گلعذار من

بهار من بهشت من بهشت من بهار من

بهار بی‌وجود تو نمیخورد به کار من

چه لطف بی‌تو هر قدر که آید این بهارها

مرا ببخش ساقیا ز چشم میگسار می

ز بوسه نقل کن عطا ز لعل آبدار می

ز می‌متاب رو بزن نهان و آشکار می

بنوش می‌ببخش می‌بزیر می‌بیار می

[صفحه ۲۵۰]

تمام سال خوش بود خصوص در بهار می

میان سبزه‌زارها کنار جویبارها

بیار می‌که موسم طرب ز دست می‌رود

خوش آنکه مست آمد و خوش آنکه مست می‌رود

که مست می‌ز نیستی به سوی هست می‌رود

کدام کس برون ز خود چو می‌پرست می‌رود

بلی به کوی حق ز خود هر آنکه رست می‌رود

نه آنکه کرده سد ره ضَیاع‌ها [۱۸۴] عَقارها [۱۸۵].

می‌از خم غدیر ده به عشق مرتضی علی (ع)

بده به عشق عشق کل ولی کبریا علی (ع)

علی (ع) که در جهان اگر نبی (ص) نبود با علی

به حق حق که هم قدر نداشت جز خدا علی (ع)

علی (ع) که بود شبه‌ها که حق خداست یا علی

به حق اگر که خلق را نخوانده بود بارها

علی (ع) که برفراشت حق به دست او لوای دین

علی (ع) که در غدیرخم نبیش خواند جانشین

علی ولی کبریا علی امیر مؤمنین

علی (ع) پناه انبیا علی (ع) رسول (ص) را معین

علی (ع) که بر درش نهد فرشته رخ ملک جبین

علی (ع) که حق به دست او سپرده اختیارها

علی (ع) که هست درگهش به خلق مأمن رجا

علی (ع) که بر درش برد مُرادمند التجا

نیافت گر مراد از او مراد خواهد از کجا

به غیر درگهش رود کدام سو کدام جا

کجا رود چو رد شود کسی ز درگه خدا

کجا روند از درش به درد و غم دچارها

ازل ز ابتدای او نشانه‌ای و آیتی

ابد ز انتهای او علامتی حکایتی

بدایتش اگر بود خدای را بدایتی

نهایتش اگر بود خدای را نهایتی

ز جود او وجودها اشارتی کنایتی

بقای روزگار او برون ز روزگارها

علی (ع) که مهر پرتوی بود ز نور روی او

علی (ع) که آبروی دین بود ز آبروی او

علی (ع) که گلشن جنان شمیمه‌ای ز کوی او

علی (ع) که چشم انبیاء چو ما بود بسوی او

[صفحه ۲۵۱]

علی (ع) که های و هوی من بود زهای و هوی او

علی (ع) که هست پنجه‌اش گره‌گشای کارها

ز افتخار مدح او مرا چه افتخار به

ز کارها که می‌کنم از این کدام کار به

ز یارها که جسته‌ام از او کدام یار به

که از شهان روزگار از او به روزگار به

از او به قدر و مرتبت که پیش کردگار به

که پیش کردگار به از او ز شهریارها

الا که قطره‌ای بود محیط از عطای تو

الا که چرخ پایه‌ای ز کاخ اعتلای تو
«متین» مسمطی چنین سروده در ثنای تو
نشسته تا که بشنود ز لطف مرحبای تو
مگر نصیب او کند ز مرحمت خدای تو
شود به خاك درگهت ز خیل خاکسارها
همیشه تا که سر زند به باغ در بهار گل
همیشه تا که بشکفد به طرف لاله‌زار گل
همیشه تا مَثَل بود به روی خوب یار گل
همیشه تا ز دل برد به رنگ و بو قرار گل
همیشه تا که می‌برد غم از دل فکار گل
شکفته تا چو گل بود رخ امیدوارها
هر آنکه باد یار او خدای باد یار او
به روزگار دمبدم فزاید اعتبار او
چو گل به خرمی رود مدام روزگار او
زلال عشرت و طرب بود به جویبار او
بهیچ گاه عقده‌ای نیفتد به کار او
مباد همچو خصم او اسیر گیر و دارها
دیوان متین، ص ۳۲۶-۳۳۱.
[صفحه ۲۵۲]

محدثی (جواد)

خاطره‌ی غدیر (شعر نو)
اینك پیامبر
در بازگشت از سفرِ خانه‌ی خداست
پیغمبر از رسالت خود، شاد و سربلند
مسرور از رسالتِ انجام گشته‌اش
دریای بیکرانه‌ی قلبش ز موجِ شوق
همواره در تلاطم و، همواره در طپش
عشقِ خدا فکنده بجانش شراره‌ها
یادِ خدا گرفته از او فرصت و مجال
نامِ خدای داده بگفتارِ او جَلا
اعمالِ حجّ رسیده به پایان، ولی اُفق
چشم انتظارِ حادثه‌ها در غدیر خُم

بیدار مانده است...

...

در پهنه‌ی غدیر

در زیرِ شعله‌های فروزانِ آفتاب

انبوهِ حاجیان که فزونتر ز صد هزار

در پهنه‌ی وسیع غدیر ایستاده‌اند

یک کاروان رَسته ز بندِ نفاق و کین

یک کاروان خسته در اینجا ستاده است

خورشید هم شراره‌ی سوزان خویش را

ریزد بروی سینه‌ی تفتیده‌ی زمین

دشتی پُر از مَحبّت و احساس و دوستی

دشتی پُر از حرارت و ایمان

گُسترده‌ی غدیر

...

[صفحه ۲۵۳]

جز با صفا و مِهر، جوابی نداده است

آنجا که راهها همه سویِ ستمگری است

راهی به سوی عدل و سعادت گشوده است

در گیر دار گرمیِ این مشهدِ عظیم

در اوج این شکوه

از سوی آفریدگارِ جهانْ آفرین (خدا)

از آسمان بگوش محمّد (ص) ندا رسید

یا ایّها الرسول...

یا ایّها الرسول...

اسلام را چه خوب بیان کرده‌ای به خلق

امّا هنوز رهبرِ ملت پس از رسول

تعیین نگشته است

ارکانِ استوارِ رسالت تمام نیست

رُکنِ بزرگِ مذهبِ امّت امامت است

...

اینک پیامبر

در بازگشت از سفرِ خانه‌ی خدا

در اولین دقایقِ آن حَجّةُ الوداع

مأمور گشت تا برساند بگوش خلق

والاترینْ عمیق‌ترینْ نکته را ز دین

فرمان رسید، تا که به مردم نشان دهد

لایقترینْ شجاعترین فردِ مسلمین

پیغمبر (ص) از جهازِ شتر منبری بساخت

در آن فضایِ باز

...

دستِ علی (ص) گرفت و ببالای سر رساند

[صفحه ۲۵۴]

تا هر که بود، رهبرِ آینده را شناخت

آن رهبری که اوستْ مدارِ نظام دین

آن رهبری که اوستْ فقط مظهرِ خدا

آن کس که چشمه‌های فضیلت در او روان

آنکس که در زمین

در دوره‌ی زمان

شایسته‌تر از او نَبُوَد مرد در جهان

چشمانِ روزگارِ کُهنسالِ چرخ پیر

هرگز چنین نشانِ فضیلت ندیده است

دستانِ باغبانِ طبیعتْ ز شاخِ عِلم

هرگز گُلی به جلوه‌ی این گُل نچیده است

دامانِ قرنهای فراوان و بی‌شمار

هرگز دُری به جلوه‌ی این دُر نسُفته است

...

اینک غدیر، خاطره‌ی این شکوه را

اینک غدیر، یاد چنان روز نیک را

در یادها و خاطره‌ها زنده می‌کند

اینک غدیر، زندگی آن امام را

مانند درسهای گرانقدر و پُر ثمر

تکرار می‌کند

با ما چو اوستاد

در راه و رسم شیوه‌ی آموزشِ صحیح

رفتار می‌کند.

در خلوت علی (ع)، ص ۳۳۲-۳۳۶.

[صفحه ۲۵۵]

محفوظ اصفهانی

بزم بهشت
سقاک اللَّه ای ساقی دل‌پذیر
سقانی ز مینای خم غدیر
بده جامی از آن مِی روح‌بخش
کز آلودگی پاک سازم ضمیر
به بزم بهشتم برد پای کوب
اگر لطف ساقی شود دستگیر
بده جرعه‌ای تا که مستم کند
بصحرای پر وحشت دارو گیر
نبی (ص) چون ادا کرد حجّ وداع
بر او وحی شد از خدای قدیر
که بَلِّغ رِسالاتِکْ از امر ما
تو بر خلق هستی بشیر و نذیر
جماعت فزونند ز یکصد هزار
بهمراه او از صغیر و کبیر
بخم غدیر انجمن ساختند
به امر نبی (ص) خسرو بی‌نظیر
بپا منبری از جهاز شتر
در آنجا نمودند بهر بشیر
بمنبر رسول خدا پا نهاد
که بینند او را کبیر و صغیر
پس از حمد خلاق جل علا
بگفتا در آن اجتماع کثیر
مرا وحی نازل شد از کردگار
که تعیین نمایم وصی و وزیر
منم آنکه از کفر و کین و نفاق
رهاندم شما را چه بُرنا چه پیر
رساندم بعزّت هر آنکس که بود
ز کفر و ضلالت ذلیل و حقیر
کنون وقت رحلت ز دار جهان

رسیده است بر من زحی خبیر

علی (ع) را سپس خواند در نزد خویش

گرفتش ببالای منبر ز زیر

بگفتا بهر کس که مولا منم

به او این علی (ع) هست مولا و میر

علی ابن عم و وصی من است

بود این علی (ع) دین حق را ظهیر

[صفحه ۲۵۶]

منم شهر علم و علی (ع) در مراست

بود این علی (ع) مؤمنانرا امیر

هر آنکس کند پیروی از علی (ع)

رود در جنان وارهد از سعیر

پس آنگاه برداشت دست دعا

بدرگاه پروردگار قدیر

که یا رب هر آنکس محبّ علی (ع) است

دو عالم بَرو باش خود مستجیر

هر آنکس بود دشمن این علی (ع)

تو خود دشمنش باش در هر مسیر

دعای نبی (ص) چون بپایان رسید

شد آن عرصه چون عرصه‌ی دار و گیر

نمودند بیعت همه با علی (ع)

عمر گفت بخٍّ لک یا امیر

توئی میر و سالار و مولای ما

پس از مصطفی تا بیوم العسیر

تو را چونکه «محفوظ» آید اجل

به مهر و تولای حیدر (ع) بمیر

دیوان محفوظ، ص ۳۴-۳۵.

[صفحه ۲۵۷]

محیط قمی

در تهنیت غدیر ومنقبت حضرت امیر مؤمنان (ع)

گرفت عهد ز اشیا دو روز رب قدیر

یکی بروز الست و یکی به‌روز غدیر

گرفت عهد ز ذرات بر خدایی خویش

نخست روز و دُویم روز بر خلافت میر

شه سریر ولایت علیّ عمرانی

که از فزونی نتوان فضائلش تقریر

نخست روز اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ فرمود

بدون واسطه بی‌بعثت رسول و سفیر

الست اولی بالمؤمنین من انفسهم

سرود روز دوم ز امر حق رسول بشیر

بلی به‌روز دوم یافت دین حق تکمیل

به نص آیه‌ی اکمال و بیّنات کثیر

گشای گوش حقیقت نیوش تا بر تو

ز شرح روز دوم شمه‌ای کنم تقریر

بحکم نص صریح و تواتر و اِجماع

ثبوت یافته در نزد عالمان خبیر

که روز ثامن عشر دوم ز ذی حجه

که از الست به عید غدیر گشته شهیر

پس از فراغت اعمال حج بازپسین

رسید خواجه‌ی لولاک چون بخم غدیر

بُدند ملتزم موکب شرف زایش

ز سرفرازان جمعی کثیر و جَمِّ غَفیر

به‌حضرت نبوی (ص) جبرئیل شد نازل

به امر بار خدا ایزد سمیع و بصیر

بخواند آیه‌ی یا ایّها الرسول بر او

که هست امر به‌نصب امیر خیبر گیر

مفاد آیه که اصل غرض رسالت را

بود رساندن و تبلیغ این مهم خطیر

نکرده‌ای تو رسالات خویش را تبلیغ

گر این رسالت ماند بپرده‌ی تستیر

مدار بیم ز مردم که حفظ یزدانت

نگاه دارد از شر منکران شریر

رسول اکرم (ص) ابلاغ امر یزدان را

فرود آمد در آن مقام بی‌تأخیر

نمود انجمنی آنچنان که مانندش

ندیده است و نبیند دگر سپهر اثیر

[صفحه ۲۵۸]

شمار خلق ز سبعین الف افزون بود

سخن کنم ز کمی در گذشتم از تکثیر

برای آنکه تمامی خلق بینندش

که کس نگوید تبلیغ را شده تقصیر

نمود منبری آماده از جهاز شتر

فراز عرشه بر آمد رسول عرش سریر

بخواند آیت تبلیغ را بصوت بلند

پس از ستایش یزدان بی‌شریک و نظیر

بلی بپاسخ گفتند اهل انجمنش

تمام متفق القول از کبیر و صغیر

گرفت عهد ازایشان چو بر رسالت خویش

نمود آمدن جبرئیل را تقدیر

گرفت دست علی را بدست و کرد بلند

چنانکه در نظر ناظران نماند سَتیر

بگفت هر که منش مقتدا و مولایم

علی است او را مولا علی بر اوست امیر

چنانکه هارون از بهر موسی عمران

علی مراست وصی و علی مراست وزیر

نمود از پی اتمام حجّت و تبلیغ

مر این کلام فرح‌بخشِ جانفزا تقریر

سپس سرود که یا رب وال من والاه

ظهیر و ناصر او را ظهیر باش و نصیر

نخست تابع او را عزیز دار مدام

حسود و منکر او را نمای خوار و حقیر

نزول آیه‌ی الیوم را پس از این امر

بگفت از پی تکمیل امر حق تکبیر

سه روز کرد در آنجا وقوف و از مردم

گرفت بیعت بهر امیر خیبر گیر

زبان به بخ بخ گشود بن خطاب

برای تهنیت میر بی‌عدیل و نظیر

ازین قضیه برآشفت حرث بن نعمان

که بد منافق و کافر دل و خبیث و شریر

بَرِ رسول خدا آمد و زبان بگشود

ز روی کینه‌ی خصمانه بر کشید نفیر

بخشم گفت که ما را به هر چه کردی امر

بظاهر از تو شنیدیم چون نبود گزیر

کنون بگوئی باشد علی پسر عم من

امیر بر همه‌ی خلق از صغیر و کبیر

خدای گفته چنین یا تو خویش می‌گوئی

رسول اکرم (ص) فرمود گفته حی قدیر

سرود حرث خدایا گر این سخن صدق است

بمن فرست عذابی در آن مکن تأخیر

فرود آمد سنگی ز آسمان بسرش

ز خشم ایزد و شد رهسپار سوی سعیر

«محیط» را خط بطلان کشیده شد بگناه

بدست شوق چو کرد این حدیث را تحریر

دیوان محیط، ص ۶۶-۶۹.

[صفحه ۲۵۹]

مداح شوشتری (میرزا عبدالرسول)

در تهنیت عید غدیر و مدح و منقبت حضرت امیر (ع)

ساقی تو شررها زن از باده مرا بر جان

بِرهان دگرم از این برخیز و بیار از آن

مستند از آن رندان در بزمگه کیهان

سرشار مرا خوشتر ساغر به سوی بستان

زان باده خرابم کن کاباد شود ویران

گل چهره مرا آذر بر قلب مکدّر زن

یعنی که ز جا دستی برخیز و به ساغر زن

صد طعنه از آن ساغر بر لاله‌ی احمر زن

زین پس تو مرا پرچم بر قلّه‌ی خاور زن

زیرا که‌بود خورشیداز پرتو ما رخشان

از نکهت فروردین گلها همه خندان شد

کوه از ورق نسرین چون روضه‌ی رضوان شد

صحرا و چمن رنگین از نرگس و ریحان شد

چون ساق بتان سیمین هر سرو به بستان شد
گردیده به یک پایی مستانه همه رقصان
اندر سر من مطرب شور دگر است امروز
کاین جام زمرّد پر از لعل‌تر است امروز
زین خامه‌ی مشک افشان ریزان گهر است امروز
باران ز لبش مرجان بر خشک و تر است امروز
گویی تو جواهر بار ابریست که در نیسان
عشقی است عجب امروز کاین خامه به سر دارد
چون زخمه‌ی تار از شوق بر صفحه مقر دارد
یکدم ز دو لب جاری صد تنگ شکر دارد
شیرین سخنی مدغم با عنبر تر دارد
عطّار بگو بندد امروز در دکّان
در وقت سحرگان کز مرغ سفیر آمد
بر گوش دل الهامم از حیّ قدیر آمد
کای بنده ترا، صهبا از خمّ غدیر آمد
می‌نوش که بر منبر فرخنده بشیر آمد
آنکس که ز ما نازل گردیده به وی قرآن
شاهی که مهین تاجش بر فرق شد از لولا
اجلال خداوندی یکسر شد ازو پیدا
بر معنی «لا» از وی گردید عیان «الّا»
محکم شده در عالم زو نکته‌ی استثنا
[صفحه ۲۶۰]
تا گشته ز حق باطل در کتم عدم پنهان
نازل ز خدا جبریل امروز به احمد شد
خندان چو گل سوری بر چهر محمّد (ص) شد
گفت ایکه فراز عرش بر کاخ تو مسند شد
امری به شما فوری از قادر سرمد شد
کاری به ظهور ایندم اوصاف شه مردان
آندم به غدیر خم با شوکت و جاه و فر
بر پای نمود آن شه در لحظه یکی منبر
از ماه رخش اصحاب چون خیل نجوم از هر
بالا شد و بر دستش بازوی شه صفدر
بر خلق بیان فرمود از جانب حق فرمان

کای خلق نظر دارید این لحظه سوی بالا
بینید مرا بر دست بازوی شه والا
بر هر که منم مولا او راست علی مولا
چون من بودش پیدا افسر به سر لولا
مولای پس از احمد باشد علی عمران
از مشرق طبعم زد خوش مطلعی از نو سر
چون خور که به صد حشمت طالع شود از خاور
یا آنکه شد از ظلمت ظاهر مگر اسکندر
کز افسر دارایی بگرفت همه زیور
تا آنکه نثار آرد اندر قدم سلطان
شاهی که به صولت شد نامش اسدِ رحمان
بر قبضه‌ی شمشیرش قهر مَلِکِ منّان
آن حیدر خیبر گیر آن صفدرِ هر میدان
در معرکه‌ی عدوان تیغ غضب یزدان
خونها شدش از صمصام جاری ز لب شریان
آنکس که ز جنّ و انس خوانند ورا، کرّار
از پرتو شمشیرش یک شعله جحیم و نار
بر قلب عدو تیرش چون برق که بر کهسار
از دست خداوندی کوهست بسی قهّار
دشمن نبرد در رزم جز جان به سوی نیران
زان باده‌ی صهبایی چون لعل لب دلبر
از همّت او سرشار امروز مرا ساغر
لیکن چکنم شعرم در منقبت حیدر
چون زیره که در کرمان یا دیبه که در شوشتر
آورده و یا «مدّاح» گوهر به سوی عمّان
با این همه‌ی شوکت ای وارث پیغمبر
در کرب و بلا بنگر زینب شده بی‌یاور
بیمار تو در زنجیر با حال دل مضطر
زنها به بیابانها شد خیمه پر از لشگر
اصحاب تو اندر خون اطفال تو سرگردان
از خاک نجف شاها یک لحظه سفر بنما
ای دست خدا دستی بر تیغ دو سر بنما
[صفحه ۲۶۱]

از خونِ گلویِ خصم عالم همه‌تر بنما
بر نعش عزیز خویش از مِهر نظر بنما
بین یوسفت از گرگان گردیده به خون غلطان
ای شیر خدا زین غم زینب شده خونین دل
چون شبل تو کرد آخر در کرب و بلا منزل
اکبر به زمین بی‌سر لیلا به سوی محمل
گفتا که امید من از وصل تو شد مشکل
جز آنکه شوم تا شام بر صبح رُخت گریان
دیوان وفائی شوشتری، [۱۸۶] ص ۱۹۸-۲۰۰.
[صفحه ۲۶۲]

مشفق کاشانی (عباس کی‌منش)

کوکبه‌ی حیدری
دیده فرو بند از این خاکدان
توسنِ اندیشه بر افلاک ران
گر پر پرواز دهی آه را
مِهر شوی بزمگه ماه را
کم نه‌ای از ذرّه، چو خورشید باش
مشتری خلوت ناهید باش
با سفری پیک سحر همرکاب
تا حرم پردگی آفتاب
بگذر و بگذار به خود فرشیان
ای دل تو همنفس عرشیان
خانه بپرداز و ره اوج گیر
دل همه دریا کن و در موج گیر
ریز به پیمانه‌ی آزادگی
باده ز میخانه‌ی دلدادگی
سرخوش از این باده، به مستی گرای
نیست شو و باز به هستی گرای
ای همه دل، جان شو و آزاد شو
تن به خراب افکن و آباد شو
زمزمه پرداز به باغ فلک
نغمه سرایی به سرای ملک

از زبر چرخ برین، خاک را
خاک نه، آیینه‌ی افلاک را
مظهر اسرار الهی نگر
آنچه دلت خواست کماهی نگر
موج فشان بر زبر آبگیر
رحمت حق خیمه زده در غدیر
تافته از دوش نبی آفتاب
خیره در او چشم دل شیخ و شاب
از لب احمد پی اکمال دین
ها، بشنو زمزمه‌ی راستین!
اینکه مرا زینت دوش آمده‌ست
جان ز ولایش به‌خروش آمده‌ست
بعد من، او راهبر و رهنماست
سرور مردان خدا، مرتضی است
صف شکن پهنه‌ی میدان، علی (ع)
نور هدی، مظهر یزدان، علی
[صفحه ۲۶۳]
گوی فلک در خم چوگان او
جان جهان در گرو جان او
حافظ آیین محمّد بود
جلوه‌ای از پرتو سرمد بود
تا پی توحید، علم برگرفت
شیر خدا راه ستمگر گرفت
تیغ دو سر یافت به نام‌آوری
تافت از او کوکبه‌ی حیدری
کفر به نیرنگ چو دفتر گشود
بر شد و بر هم زد و خیبر گشود
یاور من، بنده‌ی خاص خداست
معرفت‌آموز دل اولیاست
پرتو تابان حرمِ کبریا
سرزده از کنگَره‌ی «هَلْ اَتی»
تابش خورشید ز بام علی است
سکه‌ی توحید، به نام علی است [۱۸۷].

[صفحه ۲۶۴]

موسوی گرمارودی (سید مصطفی)

گل همیشه بهارم

گل همیشه بهارم، ببین خزان باقی است
خراش صاعقه بر چهر آسمان باقی است
حدیث سیلی توفان به چهره‌ی گل سرخ
هنوز بر دهن یاس و ارغوان باقی است
ز ابر فتنه تگرگی که ریخت بر سر ما
هزار غنچه‌ی پرپر به بوستان باقی است
نشان مرگ و بلا بود در کویر سکوت
غریو رعد که در گوش هر کران باقی است
شکست کشتی امن از شقاوت توفان
به روی آب فقط دست بادبان باقی است
هزار سال گذشت و ز تازیانه‌ی برق
شیار زخم بر اندام ناروان باقی است
پرندگان بهاری ز باغ کوچیدند
به روی شاخه نشانی ز آشیان باقی است
امید رویش گل را خزان ربود ز باغ
امید رجعت سرسبز باغبان باقی است
گل همیشه بهارم غدیر آمده است
شراب کهنه‌ی ما در خم جهان باقی است
خدای گفت که «اکملتُ دینَکُم» آنک
نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است
قسم به خون گل سرخ در بهار و خزان
ولایت علی و آل، جاودان باقی است
گل همیشه بهارم بیا که آیه‌ی عشق
به نام پاک تو در ذهن مردمان باقی است

نسیم غدیر، ص ۱۷۹-۱۸۰.

[صفحه ۲۶۵]

مفتقر اصفهانی (آیهٔالله العظمی آقای شیخ محمدحسین غروی اصفهانی)

باده بده ساقیا

باده بده ساقیا، ولی ز خمّ غدیر
چنگ بزن مطربا، ولی بیاد امیر
تو نیز ای چرخ پیر، بیا ز بالا به زیر
دادِ مسرّت بده، ساغر عشرت بگیر
بلبل نطقم چنان، قافیه‌پرداز شد
که زهره در آسمان، بنغمه دمساز شد
محیط کون و مکان، دائره‌ی ساز شد
سَروَر روحانیان، هو العلیُّ الکبیر
نسیم رحمت وزید، دهْرِ کهن شد جوان
نهال حکمت دمید، پر ز گل ارغوان
مسند حشمت رسید، به خسرو خسروان
حجاب ظلمت درید، ز آفتاب منیر
وادی خمّ غدیر، منطقه‌ی نور شد
یا ز کف عقل پیر، تجلّی طور شد
یا که بیانی خطیر، ز سرّ مستور شد
یا شده در یک سریر، قِران شاه و وزیر
شاهد بزم ازل، شمع دل جمع شد
تا افق لم یزَلْ روشن از آن شمع شد
ظلمت دیو و دغل، ز پرتوش قَمعْ شد
چه شاه کیوان محلّ، شد به فراز سریر
چو بر سر دست شاه، شیر خدا شد بلند
بتارک مِهر و ماه، ظِلّ عنایت فکند
بشوکت فرّ و جاه، بطالعی ارجمند
شاه ولایت پناه، به امر حق شد امیر
مژده که شد میر عشق، وزیر عقل نخست
بهمّت پیر عشق، اساس وحدت درست
به آب شمشیر عشق، نقش دوئیّت بشست
بزیر زنجیر عشق، شیر فلک شد اسیر
فاتح اقلیم جود، بجای خاتم نشست
یا به سپهر وجود، نیّر اعظم نشست
یا به محیط شهود، مرکز عالم نشست
روی حسود عنود، سیاه شد همچو قیر
صاحب دیوان عشق، عرش خلافت گرفت

مسند ایوان عشق، زیب و شرافت گرفت

گلشن خندان عشق، حسن و لطافت گرفت

نغمه‌ی دستان عشق، رفت به اوج اثیر

[صفحه ۲۶۶]

جلوه به صد ناز کرد، لیلی حُسن قِدم

پرده ز رخ باز کرد، بدر مُنیر ظُلَم

نغمه گری ساز کرد، معدن کلِّ حِکَم

یا سخن آغاز کرد، عن اللّطیف الْخبیر

به هر که مولا منم، علی است مولای او

نسخه‌ی اسماء منم، علی است طغرای او

سرّ معمّا منم، علی است مَجلای او

محیط انشاء منم، علی مدار و مدیر

طور تجلّی منم، سینه‌ی سینا علی است

سرّ انااللّه منم، آیت کبری علی است

دُرّه‌ی بیضا منم، لؤلؤ لا لا علی است

شافع عقبی، منم، علی مُشار و مشیر

حلقه‌ی افلاک را، سلسله جنبان علی است

قاعده‌ی خاک را، اساس و بنیان علی است

دفتر ادراک را، طراز و عنوان علی است

سیّد لولاک را، علی وزیر و ظهیر

دائره‌ی کُنْ فکان، مرکز عزم علی است

عرصه‌ی کون و مکان، خِطّه‌ی رزم علی است

در حرم لا مکان، خلوت بزم علی است

روی زمین و زمان، به نور او مستنیر

قبله‌ی اهل قبول، غُرّه‌ی نیکوی اوست

کعبه‌ی اهل وصول، خاک سر کوی اوست

قوس صعود و نزول، حلقه‌ی ابروی اوست

نقدِ نفوس و عقول، ببارگاهش حقیر

طلعت زیبای او، ظهور غیب مصون

لعل گهَر زای او، مصدر کاف است و نون

سرّ سُوَیدای او، منزّه از چند و چون

صورت و معنای او، نگنجد اندر ضمیر

یوسف کنعان عشق، بنده‌ی رخسار اوست

خضر بیابان عشق تشنه‌ی گفتار اوست

موسِی عمران عشق، طالب دیدار اوست

کیست سلیمان عشق، بر در او؟ یک فقیر

ای به فروغ جمال، آینه‌ی ذوالجلال

«مفتقر» خوش مقال، مانده به وصف تو لال

گرچه بُراق خیال، در تو ندارد مجال

ولی ز آب زُلال، تشنه بود ناگزیر [۱۸۸].

[صفحه ۲۶۷]

منشی کاشانی (حسینعلی)

فرّخ و فرخنده باد...

فرّخ و فرخنده باد، عید سعید غدیر

که باشد از حدّ فزون، مبارک و دلپذیر

به امر یزدان پاک، به حکم حیّ قدیر

نبی به روزی چنین، ساخت علی را امیر

به جمله‌ی مؤمنین، به زمره‌ی مؤمنات

چونکه به خمّ غدیر، کرد پیمبر نزول

گَرد قدومش کشید، فلک به چشم قبول

از اَحد لَمْ یَزَلْ، وز صَمَد لا یَزول

حضرت جبریل شد، رسول، نزد رسول

نخست از حق رساند بدو سلام و صلات

پس از سلام و صلات، باز رساند این پیام

که ای امام امم، که ای رسول انام

«بَلِّغ ما اُنزِلَ الیکَ» بر خاص و عام

و گرنه بنموده‌ای رسالتی ناتمام

که حق نگهدار توست از همه‌ی حادثات

ای شه عالی نسب، وی مه والا جناب

ز ایزد آورده‌ام، چنین به سویت خطاب

که در بَرِ مرد و زن، به محضر شیخ و شاب

خیز و علی را نمای، ز خویش نایب مناب

که بسته بر دست اوست گشایش مشکلات

علی بود آنکه هست دین خدا را نصیر

علی بود آنکه هست بهر تو یار و ظهیر

ندارد از ممکنات هیچ شبیه و نظیر

نیست به‌احکام دین پس‌ازتو چون‌او خبیر

از همه داناتر است بر سُنَن و واجبات

علی است کز بعد تو اشرف و اولاستی

بر همه‌ی کائنات ولیّ والاستی

آنکه به توحید و شرک فزودی و کاستی

کینِ وی و مِهر او در همه اشیاستی

هذا مِلْحٌ اُجاج، هذا عَذْبٌ فُرات

[صفحه ۲۶۸]

همین علی بود و بس که مر ترا یار بود

به روز رزم و نبرد یار و مددکار بود

به کار دینش مدام کوشش بسیار بود

قاتل کفّار گشت قامع فُجّار بود

به خاکِ خواری فکند تن از طُغات و عُصات

گرفت ختم رسل دست علی را به دست

چنانکه مشهور شد بر همه بالا و پست

گفت به صوت جلی آن شه یزدان‌پرست

علی است از بعد من امیر بر هر که هست

علی است نِعْمَ الأمیر علی است خیرُ الوُلات

محبّ او را حبیب داور و دادار باد

عدوی او را عدو ایزد قهّار باد

یاور او را خدای، یار و مددکار باد

خاذل او نزد حق در دو جهان خار باد

هست گر از مسلمین یا بوَد از مسلمات

رسول اکرم چو کرد مثال حق امتثال

خطاب عزّت رسید از سُبُحات جلال

که دین اسلام یافت اینک حدّ کمال

نعمت من شد تمام به مسلمین بِالْمآل

از این عمل راضی است ذات جمیل الصّفات

ای مَلِک مُلْک دین علیِّ عالی مقام

که حق ترا ساخته وصیّ خَیرُ الأنام

منطق «منشی» کُنَد، مدح تو هر صبح وشام

به چشم لطف و کرم بر او نظر کن مُدام

که هست باری گران او را از سیّئات
جهان بود تا به جای، باد بجا نام تو
توسن ایّام باد، تا به ابد رام تو
کوس ولایت زنند، بر زبَرِ بام تو
باد به دلخواه تو، صبح تو و شام تو
این یک خَیْرُ الْمَساء و ان یک نِعْمَ الْغَدات [۱۸۹].
[صفحه ۲۶۹]

موید خراسانی (سید رضا)

مرد کعبه و غدیر
منّت خدای را که بشکرانه غدیر
گشتم دوباره مست ز پیمانه غدیر
وقتی گشوده شد در میخانه غدیر
مستان زدند باده مستانه غدیر
روز غدیر راز خدای قدیر ماست
اسلام سربلند ز روز غدیر ماست
عید غدیر روز بیان حقایق است
روز طلوع فجر یقین صبح صادق است
این عید اهل دین و عزای منافق است
روز سُرور و شادی مخلوق و خالق است
روز سخن ز رهبر معصوم گفتن است
نفرین به ظلم کرده ز مظلوم گفتن است
روز غدیر عید بزرگ امامت است
عید غدیر اعظم اعیاد امّت است
عید بزرگ شیعه و عید کرامت است
گفتم ز شیعه شیعه او را علامت است
احوال شیعه از سخنی زیر و رو شود
از غربت علی (ع) چو بر او گفتگو شود
شیعه اسیر رنگ و رخ و آب و تاب نیست
دارد صفای باطن و صوفی مآب نیست
می‌ترسد از حساب و دمی بی‌حساب نیست
جز در مسیر جاذبه آفتاب نیست
ما را صداقتی که بود خاص شیعه نیست

در کسب و کار ما اثری زان ودیعه نیست

[صفحه ۲۷۰]

هان ای خطیب عشق ز اسرار کُن بگو

در گوش اهل راز ز علم لَدُن بگو

با ما ز آیه سَئَل سائِلٌ بگو

از آن شتر سوار مُعذّب سخن بگو

بر او شرار بغض امام هُدا چه کرد

با منکر ولایت مولا (ع) خدا چه کرد

در حجّهٔ الوداع خداوند لا ینام

با وحی آخرین به نبی (ص) سیدالانام

حُجّت تمام کرد که حجّت کند تمام

در امر انتصاب علی (ع) اولین امام

کز هیچ کس مترس و درین ره قیام کن

فرمان ما بخوان و علی (ع) را امام کن

آن سیّد حجاز نَعَم گفته و بلی

بر منبر جهاز برآمد به خوشدلی

برخاست آن نبی (ص) به شناساندن ولی

دست علی (ع) گرفته و فرمود این علی (ع)

مولای هر کسی است که مولای او منم

وز این عمل رضاست خدای مُهَیمنم

برخاست مرتضی که ز حق یاوری کند

در گیر و دار باطل و حق داوری کند

برخاست تا که جامعه را رهبری کند

تکمیل کارنامه پیغمبری کند

بسپرد آن ودیعه رسول (ص) خدا به او

باری گرانتر از همه انبیا به او

برخاست تا که نعمت حق را کند تمام

سازد براه عدل بنوعی دگر قیام

این امر خاص تا نفتد در کف عوام

باید که جانشین پیمبر (ص) بود امام

راه علی (ع) طریق هزاران پیمبر است

بار امامت از همه باری گرانتر است

برخاست تا که راز خدا جلوه گر شود

رازی که باز کرده نبی (ص) بازتر شود

[صفحه ۲۷۱]

نگذارد آنکه خون شهیدان هدر شود

و آن نخل نورسیده دین بی‌ثمر شود

برخاست تا که فتنه در امّت نیوفتد

دیگر کسی به فکر خلافت نیوفتد

برخاست تا که دَین خدا را ادا کند

دین را ز چنگ مردم دنیا رها کند

برخاست تا که باطل و حق را جدا کند

درهای دیگری بروی خلق وا کند

امّا دریغ آنکه به بن بست ماند او

در کنج خانه دست روی دست ماند او

بنشست آنکه تا نشود فتنه‌ها بلند

لب بست وداشت باز دو دست دعا بلند

می‌دید اگر شود به خلافت ز جا بلند

از هر سری شود به خلافش صدا بلند

زان رو نشست و خون جگر خورد و دم نزد

آن جمع نو رسیده بهم را بهم نزد

امّت ره نفاق سپردند ای دریغ

دست منافقان بفشردند ای دریغ

گول جهان عاریه خوردند ای دریغ

فرمان ز مرد کعبه نَبُردند ای دریغ

کردند آنچه دین خدا پایمال شد

ظلمی گران به حیدر (ع) و زهرا (ع) و آل شد

دردا چه زود آنهمه رحمت بباد رفت

قرآن بکار آمد و عترت ز یاد رفت

بس فتنه‌ها که بر سر اهل وِداد رفت

بیدادها به سلسله عدل و داد رفت

عهد رسول (ص) و دست بتول و دل علی (ع)

بشکسته شد ز بیعت طاغوت اولی

از مسلمین دورنگی و دعوی دین چرا

این فتنه‌ها بجامعه مسلمین چرا

بدگوئی از امام همه‌ی مؤمنین چرا

در حق شیعه تهمت خان الامین چرا

[صفحه ۲۷۲]

مؤمن به جبرئیل اهانت نمی‌کند

هرگز امین وحی خیانت نمی‌کند

فُلک نجات و حبل الهی ولایت است

مدح علی (ع) شنیدن و گفتن عبادت است

بغض علی و حبّ علی (ع) هر دو آیت است

آن مایه شقاوت و این یک سعادت است

فرمود مصطفی (ص) که علی (ع) جاودانه است

بین خدا و خَلق علی (ع) یک نشانه است

دیدم روایتی که سراسر بشارت است

راوی ابوذر است که روح صداقت است

و آن گفته از بیان مقام رسالت است

گفتا نظر به چهره مولا عبادت است

یا رب به موی او برخ او به بوی او

بر ما بده سعادت دیدار روی او

من ذرّه‌ام نشسته به دامان آفتاب

گردم که می‌روم ز بیابان آفتاب

روشن کننده رخ تابان آفتاب

بر گردنم گذاشته پیمان آفتاب

یا رب مباد ترک دل ما کند علی (ع)

این رشته را ز گردن دل و اکند علی (ع)

ای بهترین خلق پس از مصطفی (ص) علی (ع)

مهر تو واجب است چو مهر خدا علی (ع)

دستم بگیر تا نفتادم ز پا علی (ع)

چشم من است و لطف تو یا مرتضی علی (ع)

در سینه تو علم خدا موج می‌زند

در نام اقدس تو شفا موج می‌زند

چشم تو آبشار عنایت بود علی (ع)

هر یک نگاه تو در رحمت بود علی (ع)

دستت کلید خانه‌ی حکمت بود علی (ع)

روز تو روزگار قیامت بود علی (ع)

بر لوح قلب شیعه نوشته علی علی (ع)

خواند بهر صباح فرشته علی علی (ع)
[صفحه ۲۷۳]
آن شیعه‌ای که در همه جا رو بسوی تست
در بزم و رزم ذکر لبش گفتگوی تست
عطری به جان او ز گُل خُلق و خوی تست
هم عزّت پیمبر (ص) و هم آبروی تست
از ناس روی بر مَلک الناس می کند
دردی که می‌رسد بتو احساس می کند
ای پیرو علی (ع) و اَثیم [۱۹۰] از سیه دلی
بشنیدی ار خدای تو بر شیعه علی (ع)
کرده حرام آتش سوزنده را بلی
دستت رسد بدامن مولا علی (ع)، ولی
هیهات تا که دست به دامان او رسد
وقتی رسد که جان همه بر گلو رسد
مولا که در برش عظمت برده سر فرود
بر جلوه‌های عصمت و ایثار او درود
چیزی بَتَر [۱۹۱] به نزد علی (ع) از گنه نبود
کاندر جواب «عُرفی» شاعر چنین سرود
شرم از رخ علی (ع) کن و کمتر گناه کن
اینک بکار خویش «مؤید» نگاه کن
سفینه‌های نور، ص ۳۷۵-۳۷۸.

موید خراسانی (سید رضا)

روز غدیر و روز امامت
باز تابید از افق روز درخشان غدیر
شد فضا سرشار عطر گل ز بُستان غدیر
موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر
چشمه‌های نور جاری شد ز دامان غدیر
شد غدیر خم تجلّیگاه انوار خدا
تا در آنجا جلوه گر شد نور مِصْباحُ الْهُدی
[صفحه ۲۷۴]
کاروان از مکه برگشته است در آن سرزمین
در پناه آفتاب حُسن ختم المرسلین

سینه‌ها تفتیده، تنها خسته، دلها آتشین
آب و آبادی نباشد در یسار و در یمین
در چنین مَقطع که یکدم کس نمی گیرد قرار
می‌دهد فرمان رسول اللّه که بگشائید بار
آفرینش را بُوَد بر سوی آن سامان نگاه
ماسواللّه مُنتظر تا چیست؟ فرمان اله
ناگهان ختم رسل (ص) آن آفتاب دین پناه
بر فراز دست می گیرد علی (ع) را همچو ماه
تا شناساند به مردم آن ولیّ اللّه را
وال من والاه خواند عاد من عاداه را
اینکه روشن بر شما آزادی و تقوای اوست
اینکه دین حق بپا از همّتِ والای اوست
اینکه با من در کنار حوض کوثر جای اوست
هر که من مولای اویم این علی (ع) مولای اوست
دوستی با او همانا دوستی با من بود
دوستی با من ولای قادر ذُوالمن بود
مصطفی (ص) چون آشکارا این حقیقت می کند
زین عمل امروز تکمیل رسالت می کند
اُمتش را رهنمایی بر امامت می کند
وز برای او ز مردم اَخذِ بیعت می کند
گرچه آن نامَرد مَردم قدرِ او نشناختند
بعد پیغمبر (ص) علی (ع) را از نظر انداختند
ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام
بر تو ای روز امامت از همه امت سلام
ازتو مُحکم‌شد شریعت وز تو نعمت‌شد تمام
ما بیاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام
از ولای مرتضی (ع) دل را چراغان می کنیم
با علی (ع) بار دگر تجدید پیمان می کنیم
[صفحه ۲۷۵]
پیک یزدان اِنس و جان را مژده آرد بیشتر
ذات حق بر مؤمنین مِنّت گذارد بیشتر
ابر رحمت بر سر عالَم ببارد بیشتر
چارده قرن امامت جلوه دارد بیشتر

چارده قرن امامت بر بشر فرخنده باد
دولت آل محمّد(ص) تا قیامت زنده باد
چارده قرن امامت کز غدیر آغاز شد
صفحه‌ی هر روز آن منشور صدها راز شد
یعنی از هر باب آن صد باب دیگر باز شد
برقِ دشمن سوز گشت و نور انسان ساز شد
تا باین دوران که دوران امامت عَهدی است
این خدائی پرچم عصمت بدست مهدی (عج) است
خط سرخی کز غدیر خم پیمبر (ص) باز کرد
باب خوبیها ز اوّل تا به آخر باز کرد
بر جهان ما سوی حق راه دیگر باز کرد
از بهشت آرزوها بر بشر در باز کرد
از غدیر خم کمال شرع پیغمبر (ص) شده است
مُهر این فرمان بخون مُحسن و اصغر (ع) شده است
چارده قرن امامت را که بر دنیا گذشت
منطقِ تاریخ می‌گوید چها بر ما گذشت
با شهامت‌ها، شهادتها، اِسارتها گذشت
بر بنی‌مروان گذشت و بر بنی الزَّهرا (س) گذشت
با تمام مشکلات از بعد اعصار و قرون
شیعه در هر امتحانی سرفراز آمد برون
شیعه کز دست مغول ظلم فراوان دیده است
شهر نیشابور را با خاک یکسان دیده است
فتنه تُرکان و غارتهای افغان دیده است
باز هم طوفنده چون دریای طوفان دیده است
هیچ پروایش ز وهّابیّت مُزدور نیست
کِیدِ اینان کمتر از حَجّاج و از منصور نیست
دست صِهیون پنجه خونی وهّابیّت است
بدتر از گبر و یهود آئین وهّابیّت است
[صفحه ۲۷۶]
غرقه‌ی خون دامن رنگین وهّابیّت است
نخل دین را قطع کردن دین وهّابیّت است
ز آنچه زینان بر سر اسلام آمد، ای دریغ
تا چه دید از این خسان آئین احمد (ص)، ای دریغ

این خدائی روز بر شیر خدا تبریک باد

بر تمام انبیا و اولیا تبریک باد

یا امام العصر(عج) این شادی ترا تبریک باد

چهارده قرن امامت بر شما تبریک باد

سینه‌ها از داغ هجران داغدارت تا به کی

چون (مؤید) شیعیان در انتظارت تا به کی

نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۴-۲۹۶.

موید خراسانی (سید رضا)

رهبر شیخ و شاب

باده امروز ناب می گردد

هر که نوشد خراب می گردد

باز هم از شراب خمّ غدیر

جام ما پر شراب می گردد

مژده گویم به دوستان

کز غم دل دشمن کباب می گردد

روز عید است و در دعا می کوش

که دعا مستجاب می گردد

وه چه عیدی که شامل احباب

نعمت بی‌حساب می گردد

وه چه عیدی که رهبر مردم

حضرت بوتراب (ع) می گردد

وارد اندر غدیر با حُجّاج

چون نبی (ص) در اَیاب می گردد

نازل از عرش جبرئیل امین

نزد ختمی مآب (ص) می گردد

آورد حُکم انتصاب علی (ع)

کز خدا انتصاب می گردد

تا رساند پیام حق بر خلق

مصطفی (ص) در شتاب می گردد

مرتضی (ع) روی دست می گیرد

واصِفِ آنجناب می گردد

سرّ مستور بر همه یکسر

فاش چون آفتاب می گردد
به ولیعهدی رسول اللَّه (ص)
مرتضی (ع) انتخاب می گردد
[صفحه ۲۷۷]
سَرور عادل و شجاع و کریم
رهبر شیخ و شاب می گردد
آفتاب امامت و عصمت
جلوه گر بی‌حجاب می گردد
هر که مهر علی (ع) و آل گُزید
بخدا کامیاب می گردد
وآنکه بُغض علی (ع) وآل گرفت
مُستحق عذاب می گردد
عذر خواه (مؤیّد) است علی (ع)
چون که روز حساب می گردد
نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۷.

موید خراسانی (سید رضا)

سلام بر امیر در روز عید غدیر
صبح عید است و همان بِهْ که سلام تو کنیم
مَطلَعُ الفَجر دلِ خویش به نام تو کنیم
ای جمال ملکوتی بجمالت صلوات
هدیه ما صلوات است و سلام تو کنیم
یا علی (ع) عید غدیر است که با خَیْل مَلَک
عرض تبریک ز ترفیع مقام تو کنیم
جانشینی محمّد (ص) به تو فرخنده بود
عهد تجدید در این بیعت عام تو کنیم
ای لبت کوثر و خود ساقی کوثر کرمی
تا که تجدید حیات از مِی‌جام تو کنیم
ز قیام تو قیامت بتماشا خیزد
سجده آریم و تماشای قیام تو کنیم
اِستماع سُخنت لذّت قرآن دارد
وحی را زَمزَمه با فیضِ کلام تو کنیم
ای غلامت همه ایمان و ارادت ایکاش

چون «مؤیّد» نَفَسی درک غلام تو کنیم

نغمه‌های ولایت ص ۲۹۶.

موید خراسانی (سید رضا)

روز غدیر

حق به مرکز نشست روز غدیر

پشت باطل شکست روز غدیر

وادی جُحفه از گل ایمان

حجله در حجله بست روز غدیر

تازه شد باز در دل اشیاء

یاد روز الست روز غدیر

چونکه دست خدای را احمد (ص)

بُرد بر روی دست روز غدیر

[صفحه ۲۷۸]

بانگ تبریک جُحفه را پر کرد

چه بلند و چه پست روز غدیر

از شراب ولایت علوی

شیعه شد مستِ مست روز غدیر

باید این روز را گرامی داشت

هر که هر جا که هست روز غدیر

غیر ذکر علی (ع) نمی گویند

مردم حق پرست روز غدیر

وای بر آنکه عهد مولا را

خود نبسته، گُسست روز غدیر

خیز و، با ذکر یا علی (ع) آریم

دامنش را به دست روز غدیر

ای (مؤید) به مدح آل علی (ع)

هر چه گوئی کم است روز غدیر [۱۹۲].

[صفحه ۲۷۹]

موزون اصفهانی

در تهنیت عید سعید غدیر حضرت علی (ع)

عید غدیر است و بُوَد هنگام شادیّ و طرب

بی‌باده‌ی عشرت‌فزا،روزی چنین باشد عجب

ای ساقی از راه کم، مِیْ ده به مستان دمبدم

از خُم صهبای قِدَم نِیْ از خم ماءُ العِنَبْ

ز آن مِیْ که باشد بی بَدل، آسیب سوز و بی‌خلل

داروی هر درد و علل دافع به هر رنج و تَعَبْ

زان مِی که ذرّات جهان، مَستند همچون اختران

از مهر و مه تا کهکشان هم فَرقَدان هم ذُو ذَنَبْ

از شادی روزی چنین کز امر ربّ العالمین

شد مصطفی (ص) را جانشین، فخر عجم میر عرب

فرخنده روزی اینچنین، آورد حبریل امین

پیغام ربُّ العالمین بر احمد (ص) اُمّی لَقَب

کامروز بر اکمال دین، بنما علی (ع) را جانشین

مفتوح کن باب یقین بر رهروان حق طلب

آندم رسول نیک خو بنمود بر اصحاب رو

تا بهر آن امر نکو سازند منبر از قَطَب

پس شد به منبر مصطفی، بگرفت دست مرتضی

از بعد حمد کبریا، دُر سُفت از یاقوت لب

فرمود ای اهل جهان، از مرد وزن پیر و جوان

گویم شما را هر بیان، امریست از فرمان رب

این ابن عم من علی، باشد ز فَرّ کاملی

بر من وصی، بر حق ولی، داده خدایش این نَصَب

حق این سراج افروخته، روشن دلی آموخته

ازدست صُنعش دوخته بر قدش این زیبا سَلَب

بر مسند شرع مبین، از بعد من باشد مکین

بهر نگهداریِّ دین، حق کرده او را مُنْتَخَب

او آنِ من، من آنِ او، پیمان من پیمان او

سرپیچی از فرمان او آرد خدا را در غَضَب

هم این علی (ع) اعلاستی، هم سیّد و مولاستی

از هر کسی اولاستی، هم از نَسَب هم از حَسَب

باشد علی سر تا بپا مرآت وجه کبریا

منشی دیوان قضا دیباچه‌ی علم و ادب

من شهر علم و اوست در من بحر حکمت او گهر

من ابر رحمت او مطر تا بر دمد از خاک حب

او آگه از سر قِدم واقف ز قرآن بیش و کم
بر شرع و سنّت او حَکَم از واجبات و مستحب
[صفحه ۲۸۰]
هستی ز پیدا و نهان باشد طفیلش بی گمان
در خلقت کون و مکان یزدان مسبب او سبب
شاه سریر لو کشف سلطان اقلیم شرف
بر ما سلف بر ما خلف بخشنده‌ی نام و نسب
دانای اسرار نهان فرمانروای انس و جان
در پیش او فاش و عیان هر مختفی هر محتجب
جزئی ز وصفش بر ملا امروز گفتم با شما
بی‌شک نمی‌گردد ادا عنوان کنم گر صد خُطَب
وصف امام انس و جان «موزون» چو میسازی بیان
شعرت بود در کام جان شیرین‌تر از شهد و رُطب
دیوان موزون اصفهانی، ص ۱۵–۱۸.

موزون اصفهانی

در تهنیت عید غدیر و منقبت علی بن ابیطالب (ع)
شبی به منظر دل جلوه روی جانان کرد
چنانکه فارغم از خلد و حور و غلمان کرد
تبارك اللّه از آن جلوه جمال نکو
که چشم جان و دلم محو و مات و حیران کرد
کلامی از لب جان پرورش بگوش دلم
حکایتی است که با خضر آب حیوان کرد
بمن ز دیدن ماه رخش چگونه گذشت
هر آنچه طلعت یوسف به پیر کنعان کرد
جگر بسوز و گداز است و ناله غَمّاز است
که راز عشق نشاید بسینه پنهان کرد
ز عشق بی‌خبران پست‌تر ز حیوانند
که حق ز بَلْ هُمْ اَضَل وصفشان به قرآن کرد
حجاب عشق بود عقل و راه چاره مِی است
که جز بمی نتوان عقل را گریزان کرد
ز دست ساقی گلچهره جام گیر و بنوش
که جم ز جام دل تیره مهر رخشان کرد

مِی مَحَبّت حیدر (ع) نه باده‌ی عِنَبی

که هر که خورد یکی جرعه تازه ایمان کرد

می‌غدیر بساغر کن از کرم ساقی

که سیّد دو سرا فاش سرّ پنهان کرد

در آنزمین که بخم غدیر مشهور است

رسید پیک خدا جهد عهد و پیمان کرد

خطاب بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیکَ بخواند

چنانکه جان نبی ز آن خطاب لرزان کرد

بامر سیّد مرسل (ص) شد از جهاز شتر

بپای منبر و احمد (ص) مکان چو بر آن کرد

بلند کرد علی (ع) را فراز دست، رسول (ص)

پس آنگه از لب جان‌بخش گوهرافشان کرد

ز بعد حمد و ثنای خدای عز و جل

پیام حق بِبر خلق فاش عنوان کرد

که ای گروه بدانید از صغیر و کبیر

خدای گفته چنین و خلاف نتوان کرد

[صفحه ۲۸۱]

علی (ع) امام بحق ناطق است و غیر علی (ع)

کسی بیان نتواند رموز قرآن کرد

علی (ع) وصی بلافصل و جانشین من است

چنین معیّن و معلوم ذات یزدان کرد

هر آنکسی که اطاعت نکرد امر علی (ع)

خلاف امر خداوندگار سبحان کرد

کسی که پیروی و بندگی او نکند

ز حق بریده و پیوسته خود بشیطان کرد

محبّتش بود ایمان و هر که دارا نیست

بخویش واجب و لازم عذاب نیران کرد

همه رسالتم این بود با شما گفتم

که با ولای علی (ع) حق کمال ایمان کرد

رسید آیه اَکْمَلْتُ دینَکُم از حق

چو خلق را به علی (ع) آشنا ز فرمان کرد

علیست (ع) علّت غائی که ایزد متعال

طفیل خلقتش ایجاد چار ارکان کرد

اگر که نوح نبی را نبود مهر علی (ع)

خدای کشتی او کی رها ز طوفان کرد

خلیل اگر که ولای علی (ع) نداشت بِدل

خدایش آتش نمرود کی گلستان کرد

نجات داد ز دار بلا مسیحا را

بکوه طور تجلی به پور عمران کرد

علیست (ع) آنکه سَر از دشمنان دین خدا

بروز معرکه غلطان چو گو بمیدان کرد

کسانکه عهد باو بسته‌اند و بشکستند

خدای خلقت دوزخ برای ایشان کرد

چگونه شکر چنین نعمتی کنی «موزون»

که ایزدت به امیر عرب ثنا خوان کرد

دیوان موزون اصفهانی، ص ۳۴-۳۷.

[صفحه ۲۸۲]

مهرگان (مصطفی جوادی)

غدیریّه «اقتدار شیعه»

در دلم پروانه‌ها پر می‌زنند

قاصدکها حلقه بر در می‌زنند

دارم امشب بی‌قراری می‌کنم

اشک شوق از دیده جاری می‌کنم

یک نفر دارد صدایم می‌زند

بند عشقش را به پایم می‌زند

ماه امشب لحظه‌ای تعجیل کن

از امام عاشقان تجلیل کن

تا ببینی اقتدار شیعه را

عشق و ایمان و وقار شیعه را

صبح می‌آید محمّد (ص) با علی (ع)

دشت می‌لرزد ز بانگ یا علی (ع)

صبح شد گویی که خاموشی گذشت

ماه از خیر سیه پوشی گذشت

لحظه‌ای که دشت غرق وَهم بود

جبرئیل از آسمان آمد فرود

گفت ای پیغمبر (ص) ای امّید ما

نغمه‌ی جاویدی توحید ما

آخرین شعر رسالت را بخوان

آیه‌ی عشق و امامت را بخوان

بر کسی که همدل و همخون توست

تو چو موسایی و او هارون توست

لایقی لایق‌تر از حیدر (ع) مباد

خلق را دیگر کسی رهبر مباد

بعد از آن دیگر چه گویم آه آه

قصّه مولا و نخلستان و چاه

تفرقه مُهر صداقت را شکست

رسم و آئین ولایت را شکست

دشمن از مولا خلافت را گرفت

سد شد و راه عدالت را گرفت

یا علی (ع) اینک صدایت می‌زنم

بوسه‌ها بر خاک پایت می‌زنم

من حمایت از امامت می‌کنم

باز قلبم را به نامت می‌کنم

تا ابد میر و امام من تویی

مثنوی ناتمام من تویی

از صدای سخن عشق، ص ۵۸-۵۹.

[صفحه ۲۸۳]

میثم (غلامرضا سازگار)

ز بند بندم آید ندا علی مولاست

پیام نور به لبهای پیک وحی خداست

بخوان سرود ولایت که عید اهل ولاست

بیا شراب طهور از خم غدیر بزن

خدا گواست که ساقی این شراب خداست

خم از غدیر خم و می‌می ولای علیست

وگرنه صحبت ساقی و جام و باده خطاست

غدیر، عید خدا، عید احمد، عید علی (ع)

غدیر عید نیایش غدیر عید دعاست

غدیر صبح سپید همه سپیدی‌ها

غدیر، نور خدا، دشمن سیاهی هاست

غدیر سیّد اعیاد و اشرف ایّام

غدیر خوبتر از عید روزه و اضحی است

غدیر سلسله‌دار کمال دین تا حشر

غدیر آینه دار علی ولی اللّه است

غدیر عید همه عمر با علی بودن

غدیر جشن نجات از عذاب روز جزاست

غدیر بر همه حق باوران تجلّی حق

غدیر بر همه گم گشتگان چراغ هداست

غدیر کعبه مقصود شیعه در عالم

غدیر جنّت موعود خلق در دنیاست

غدیر حاصل تبلیغ انبیاء همه عمر

غدیر میوه‌ی توحید اولیا همه جاست

غدیر آینه‌ی لا اله الّا هو

غدیر آیت سبحان ربی الاعلی است

غدیر هدیه نور از خدا به پیغمبر (ص)

غدیر نقش ولای علی به سینه‌ی ماست

غدیر کعبه‌ی اهل سماء و اهل زمین

غدیر قبله‌ی خلق زمین و خلق سماست

غدیر یک سند زنده یک حقیقت محض

غدیر خاطره‌ی جاودانه و زیباست

غدیر روشنی چشم پیروان علی (ع)

غدیر از دل تنگ رسول (ص) عقده گشاست

غدیر با همگان هم سخن ولی خاموش

غدیر با همه کس آشنا ولی تنهاست

[صفحه ۲۸۴]

غدیر صفحه‌ی تاریخ والِ مَنْ والاه

غدیر آیه‌ی توبیخ عادِ من عاداست

هنوز از دل تفتیده‌ی غدیر بلند

صدای مدح علی (ع) با نوای روحفزاست

هنوز گوهر وصف علی (ع) بود در گوش

هنوز لعل لب مصطفی (ص) مدیحه‌سراست

هنوز لاله‌ی اَکْمَلْتُ دینَکَم روید
هنوز طوطی اَتْمَمْتُ نِعْمَتی گویاست
هنوز خواجه‌ی لولاک را نداست بلند
که هر که را که پیمبر منم علی (ع) مولاست
چنانکه من همگان را به نفس اولایم
علی وصیّ من از نفس او به او اولاست
علی (ع) علیم و علی (ع) عالِم و علی (ع) اَعلم
علی (ع)ولیّ‌وعلی (ع)والی‌وعلی (ع) والاست
علی (ع) حقیقت روح و تمام عالم جسم
علی (ع) سفینه‌ی نوح و همه جهان دریاست
علی (ع) مدرس جبریل در شناخت حق
علی (ع) معلّم آدم به عَلَّمُ الاَسماست
علی (ع) تمامی دین، بغض او تمامی کفر
علی (ع) ولی خدا، خصم‌او عدوی خداست
علی (ع) بود پدر امّت و برادر من
علی (ع) سفیر خدا و علی (ع) امیر شماست
علیست (ع) حج و علی (ع) کعبه و علی (ع) زمزم
علی صفا و علی (ع) مروه و علی (ع) مسعاست
علی صراط و علی محشر و علی (ع) میزان
علی بهشت و علی کوثر و علی (ع) طوباست
علی (ع) چو شخص پیمبر (ص) هماره بی‌مانند
علی (ع) چو ذات الهی همیشه بی‌همتاست
علی شهید و علی (ع) شاهد و علی (ع) مشهود
علی پناه و علی ملجأ و علی (ع) مُنجاست
علی اذان و اقامه علی (ع) رکوع و سجود
علی قیام و قعود و علی (ع) سلام و دعاست
علی (ع) حقیقت توحید بر زبان کلیم
علی (ع) تجلّی طور و علی (ع) ید بیضاست
علی (ع) وصیّ و دَمُ و لَحْمُ و نَفْسِ پیغمبر
علی (ع) ابوالحسنین است و شوهر زهراست
علی (ع) است حق و حقیقت بدور او گردد
علی (ع)است عدل و عدالت به خط او پویاست
علی (ع) محمّد (ص) و فرقان و نور و کوثر، قدر

علی (ع) مزمّل و یاسین و یوسف و طاهاست

علی (ع) بقول محمّد (ص) درِ مدینه‌ی علم

ز در درآی که راه خطا همیشه خطاست

حدیث منزله را از نبی بگیر و بخَلق

بگو مخالف هارون مخالف موسی است

بود وصی نبی آنکسی که نفس نبی (ص) است

گرفتم (اینکه حدیث) غدیر یک رؤیاست

کَننده‌ی در خیبر بود وصی رسول (ص)

نه آنکه کرد فرار از جهاد، عقل کجاست

کسی که گفت سلونی، سزد امامت را

نه آنکسی که به لولا، به جهل خود گویاست

کسی که جای نبی خفت جانشین نبی (ص) است

نه آنکه راحتی‌زجان خویش را می‌خواست

[صفحه ۲۸۵]

چگونه قاتل زهرا امام خلق شود

مدینه، مرد شرف نیست یا علی (ع) تنهاست

چگونه مهر بورزم به آن ستم گستر

که دود آتش او دور خانه‌ی زهراست

چگونه غیر علی (ع) را امام خود دانم

که او سراپا آئینه‌ی رسول خداست

حدیثی از دو لب مصطفی مراست بیاد

به آب زر بنویسم اگر رواست رواست

تو گوئی آنکه دو گوشم بود به گفته‌ی او

که گفت خصم علی (ع) نسل حیض یا که زناست

خدا گواست پی دشمن علی (ع) نروم

حلال زاده رهش از حرامزاده جداست

کسی که بت شکند بر فراز دوش نبی (ص)

برای حفظ خلافت ز هر کسی اولاست

گواه من بخلافت همان وجود علی (ع) است

که آفتاب بتأئید آفتاب گواست

بود امامت او در کتاب حق معلوم

چنانکه صورت خورشید در فضا پیداست

به دیدگان خدا بین مرتضی (ع) سوگند

کسی که غیر علی (ع) دید، دیده‌اش اعماست
عبادت ثقلینت اگر بود، فردا
تو را بدون ولایت به وَیل واویلاست
به آن نبی (ص) که علی (ع) را وصیّ خود فرمود
به آن نُبی که تمامش ثنای آن مولاست
ثواب نیست ثوابی که بی‌ولای علی (ع) است
نماز نیست، نمازی که بی علی (ع) برپاست
شکسته باد، دهانی که بی علی (ع) باز است
بریده باد زبانی که بی علی (ع) گویاست
تمرّد است بدون علی (ع) اگر طاعت
تأسف است سَوای علی (ع)، اگر تقواست
به آیه آیه‌ی قرآن بحق پیغمبر (ص)
که راه غیر علی (ع) مرگ و نیستیّ و فناست
خدا گواست که هر کس رهش جدا ز علی (ع) است
بسان لشگر فرعون راهی دریاست
اگر تمام خلایق جدا شوند از او خدا
گواست که راه تمام خلق خطاست
به جای حور، به بوزینه دست داده و بس
کسی که غیر علی (ع)را امام و رهبر خواست
بصد هزار زبان روح مصطفی (ص) گوید
که ای تمامی امّت علی (ع) امام شماست
من و جدا شدن از مرتضی خدا نکند
که هر که گشت جدا از علی (ع) جدا ز خداست
کسی که فاطمه از ظلم او غضبناک است
امامتش غم و اندوه و درد و رنج و بلاست
مگر نگفت نبی (ص) خشم دخترم زهرا
شرار خشم خداوند گار بی‌همتاست
مگر نگفت نبی (ص) با هم‌اند، حق و علی (ع)
اگر علی (ع) نبود در میانه حق تنهاست
تمام قرآن در حمد و، حمد بسم اللَّه
تمام بسمله در با علی (ع) چو نقطه‌ی باست
خدا گواست که امروز هر که پیرو اوست
مصون ز نار جحیم و عذاب حق فرداست

[صفحه ۲۸۶]

علی (ع) کسی است که یک ذرّه از ولایت او

نجات‌بخش تمامیّ خلق روز جزاست

علی کسی است که یک خردل از مَحبّت او

نکوتر است ز دنیا و آنچه در دنیاست

اگر ز خاک درش کسب آبرو نکند

یقین کند که در حشر آبرو، رسواست

چنانکه غیر خدا را خدای نتوان گفت

اگر بغیر علی (ع) کس خلیفه گفت خطاست

بگو که بند ز بندم جدا کنند به تیغ

ز بند بندم آید ندا، علی (ع) مولاست

اگر به تیغ کشندم و یا بدار کشند

زبان نه بلکه وجودم بمدح او گویاست

به حق کسی نبرد راه جز ز راه علی (ع)

بهوش باش که راه علی (ع) بود ره راست

لوای حمد بدست علی (ع) بود فردا

تمام محشر در ظل این بلند لواست

پیمبران همه در تحت این لِوا آیند

که این لِوای مقدّس همان لِوای خداست

الا کسی که تو را از علی (ع) جدا کردند

پناه‌گاه تو در آفتاب حشر کجاست؟

مرا بروز قیامت بخلد کاری نیست

بهشت‌من همه درصورت علی (ع) پیداست

جهنّم است بهشتی که بی‌علی (ع) باشد

جحیم با رخ نورانی علی، زیباست

کجا امام توان یافتن چو شخص علی (ع)

که هم کلام خداوند و همنشین گداست

اگر به چشم شما آفتاب نور دهد

وگر که سایه‌ی این نُه سپهر بر سر ماست

اگر نسیم سحر می‌وزد به لاله و گل

اگر بظلمت شب ماه را فروغ و ضیاست

اگر تمام سماوات از ستاره پُرند

وگر چو مائده لبریز دامن صحراست

اگر فرشته و حور است و آدمی و پَری

اگر زمین و سماء و بهشت و عرش علاست

اگر سیاه و سفید است و اصفر و احمر

اگر که روز و شبی هست یا که صبح و مساست

خدا گواست که از یمن دوستی علی (ع) است

علیست باعث خلقت، علی (ع)، خدای گواست

علی (ع) ولیّ خدا بود پیش از آنکه خدای

به حرف کُن، همه‌ی کائنات را آراست

خدا برای علی (ع) خلق کرد عالم را

چنانکه خلقت او را برای خود می‌خواست

تمام عالم ایجاد بی‌وجود علی (ع)

بسان کشتی بی‌ناخدای در، دریاست

مرا بس است تولّای چهارده معصوم (ع)

که این ولایت فوق تمام نعمت‌هاست

مگر نگفت پیمبر کتاب و عترت من؟

امانتی است که پیوسته در میان شماست؟

مگر نگفت که این دو ز هم جدا نشوند

اگر جدا ز یکی هرکه شد ز هر دو جداست

مگر نگفت که این دو، چو این دوانگشت‌اند

کز اتّحاد یکی گرچه در شماره دوتاست

[صفحه ۲۸۷]

عبادت ثَقَلَیْن است بسته بر ثِقْلَیْن

که مُهر طاعت هر بنده مِهر آل عباست

درود باد به ارواح چارده معصوم (ع)

که در طریقت آنان نجات هر دو سراست

بتول و چار محمد (ص) حسین و چهار علی (ع)

دو نامشان حسن (ع) و آندو جعفر (ع) و موساست

بجز مَحبّت آنان نجات نیست که نیست

زنید چنگ بدامانشان، نجات اینجاست

هنوز محفل ذکر علی (ع) است خاک غدیر

ولی چه سود بگوش کسی که ناشنواست

بگو که خصم شود منکر غدیر چه باک

که آفتاب به هر سو نظر کنی پیداست

گرفتم آنکه حدیث غدیر و قول رسول (ص)

مراد دوستی آن امام ارض و سماست

چرا به گردنش افکند ریسمان امت

چه‌شد که دود ز کاشانه‌ی علی (ع) برخاست؟

سؤال من ز تمامی مسلمین این است

بدوست اینهمه آزار نه، به خصم رواست؟

چو عُمرِ صاعقه کوتاه باد دورانش

خِلافتی که دوامش به کشتن زهراست

برای غصب خِلافت زدند فاطمه (س) را

شرف کجاست مروّت کجاست رحم کجاست؟

شکستن در و، بی‌حُرمتی به خانه‌ی وحی

مودّتی است که درباره‌ی ذوالقربی است

اگر قصیده‌ی «میثم» بود صد و ده بیت

که در عدد صد و ده نام آن ولی خداست

فضائلی است علی (ع) را که گفتن هر یک

نیازمند هزاران قصیده‌ی غرّاست

نخل میثم، ص ۶۷-۷۱.

میثم (غلامرضا سازگار)

من و ولای علی، سرم فدای علی

کیست وصی نبی (ص) آنکه ولی خداست

کیست ولی خدا او علی (ع) مرتضاست

کیست وصی نبی (ص) بن عم و داماد او

علی (ع) که میلاد او در حرم کبریاست

کیست وصی نبی (ص) آنکه کنار نبی (ص)

نغمه‌ی وحیش بگوش در دل غار حراست

کیست وصی نبی (ص) علی (ع) در شهر علم

علی (ع) که مدّاح او خواجه‌ی هر دو سراست

کیست وصی نبی (ص) نفس نفیس رسول (ص)

باب حسین و حسن (ع) شوهر خیرالنّساست

کیست وصی نبی (ص) آنکه به میدان جنگ

تیغش موحب فکن دستش خیبر گشاست

کیست وصی نبی (ص) آنکه به حفظ رسول (ص)

سینه سپر در اُحد پیش هجوم بلاست

[صفحه ۲۸۸]

کیست وصی نبی (ص) آنکه کتاب خدا

سوره به سوره تمام منقبتش را گواست

کیست وصی نبی (ص) آنکه مقامش فزون

بعد رسول خدا (ص) از همه‌ی انبیاست

کیست وصی نبی (ص) شیر خدا دست حق

آنکه به تیغ کجش قامت دین گشت راست

علی (ع) که در قول و فعل زبان و دست حق است

علی (ع) که لَحْمُ و دَمَش لَحْمُ و دَمِ مصطفاست

علی (ع) که جز وصف او هر چه بگوئی غلط

علی (ع) که جز مدح او هر چه بخوانی خطاست

کیست وصی نبی (ص) آنکه به خم غدیر

به آیه‌ی بَلِّغَش خدا مدیحت سراست

به امر جان‌آفرین، گفت رسول امین (ص)

اَلا اَلا مؤمنین، علی (ع) امام شماست

علیست فرقان و قدر علیست (ع) یاسین و نور

علی بود حا و میم علی (ع) همان طا و هاست

علی رکوع و سجود، علی (ع) قیام و قعود

علیست تکبیر و حمد، علی (ع) سلام و دعاست

علی (ع) ولیٌ قدیر، علی (ع) بشیرٌ نذیر

علی علیٌ کبیر، علی (ع) سراجُ الهداست

علیست (ع) آن جنگجو که در صف رزم او

بر لب روح القدس زمزمه‌ی لا فتاست

علیست (ع) جان جهان، علیست (ع) سرّ نهان

امامت او عیان به آیه‌ی اِنّماست

علی (ع) صفای صفا، علی (ع) دعای دعا

علی (ع) حیات حیات، علی (ع) بقای بقاست

علیست فصل الخطاب، علیست (ع) علم الکتاب

کتاب را ابتدا کتاب را انتهاست

علیست بنیان حق، علیست (ع) عنوان حق

علیست میزان حق، علی (ع) به حق رهنماست

خدیو گردون خدم، امام ثابت قَدم

کریم صاحب کَرَم، امیر صاحب لِواست
زمان اگر بود بود علی (ع) امام زمان
جهان اگر هست باز علیش فرمانرواست
اگر کند او کَرَم، نگین شاهی است کم
وگر کند او عطا، ثنای او هَلْ اَتاست
عشق علی (ع) مشتعل، در نفس اهل دل
ذکر علی (ع) متصل، بر لب اهل دعاست
سرود مدحش به لب، فروغ حسنش به دل
برات مهرش به کف، لِوای حمدش بپاست
جدا شده از خدا، جدا شده از کتاب
جدا شده از رسول، هر که ز حیدر جداست
بدون مهر علی (ع) هر آنچه طاعت هدر
سَوای حُبّ علی (ع) تمام ایمان هَباست
بهشت بی‌او جحیم، جحیم با او بهشت
قضا به امرش قدر، قدر به حکمش قضاست
بهار مهر علیست (ع) قهر اگر آتش است
اسیر زهد علیست (ع) نفس اگر اژدهاست
گفتارش دلستان، رفتارش دلنشین
رخسارش دلفروز، دیدارش دلرباست
اگر به فرض مُحال بود خدا را شریک
می‌گفتم با همه علی (ع) شریک خداست
[صفحه ۲۸۹]
پناه بردم به هو، چگونه عبدی است او
که قامت بندگی، به محضر او دوتاست
کلام هر چه دُر ست، بوصف او نادُرست
سخن هر آنچه رسا، بوصف او نارساست
من و ولای علی (ع)، سرم فدای علی (ع)
که خاک پای علی (ع)، به دیده‌ام توتیاست
علی (ع) به جانم شکیب، علی (ع) به قلبم حبیب
علی به زخمم طبیب، علی (ع) به دردم دواست
سلام بر دیده‌ای، که جز علی (ع) را ندید
درود بر آن دلی، که جز علی (ع) را نخواست
سیاه رویم ولی، دلم بود منجلی

به دوستی علی (ع)، مِس وجودم طلاست

به یک زبان چون توان سرود مدح علی (ع)

وجود «میثم» همه زبان مدح و ثناست

میثم (غلامرضا سازگار)

غدیریه مولا علی علیه‌السَّلام

دلم مست شراب الغدیر است

چو اوراق کتاب الغدیر است

اَلا ساقی سر و جانم فدایت

تمام هست خود ریزم به پایت

نجات از بند و دام هستی‌ام ده

ز مینای ولایت مستی‌ام ده

چنان برگیر با یک جرعه هوشم

که چون خم در غدیر خم بجوشم

دل از کف داده ما اُنزلم کن

ز اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینْ کاملم کن

بده جامم که عیدی دلپذیر است

نه نوروز است این عید غدیر است

وجودم مست از جام تولّاست

دلم دریائی از نور تجلّاست

بیا تا مدح مولا را بگوئیم

به صحرای غدیر خم بپوئیم

محمّد (ص) نغمه‌ی توحید دارد

در آن صحرا خدا هم عید دارد

چه صحرائی ز جنّت با صفاتر

ز دامان منا هم دلرباتر

چه عیدی، خوبتر از عید قربان

چه روزی، روز عترت روز قرآن

محمّد (ص) وقت ابلاغ است بَلِّغْ

منافق را به دل داغ است بَلِّغْ

محمّد (ص) پیک حق را این پیام است

رسالت بی‌ولایت ناتمام است

نمایان کن جلال حیدری (ع) را

کزان کامل کنی پیغمبری را

بگو با مردم عالم علی (ع) کیست

بگو دین جز تولّای علی (ع) نیست

بگو حکم علی (ع) نص کتاب است

بگو خط علی (ع) اسلام ناب است

[صفحه ۲۹۰]

بگو این آیه بر من گشت نازل

نبوّت بی‌ولایت نیست کامل

تویی پیغمبر (ص) و حیدر (ع) امیر است

ترا غار حِرا او را غدیر است

رسالت با ولایت یک کتاب است

یکی ماه است و آن یک آفتاب است

اَلا ای خلق عالم سر به سر گوش

محمّد (ص) دم زند خاموش خاموش

تو گوئی می‌رسد بر گوش جانها

پیامش در زمین و آسمانها

که هر کس را منم امروز مولی

علی (ع) از نفس او بر اوست اولی

علی (ع) دین را امام راستین است

علی (ع) دست خدا در آستین است

علی (ع) یعنی چراغ اهل بینش

علی (ع) یعنی پناه آفرینش

علی (ع) آئینه‌ی آئین اسلام

علی (ع) یعنی تمام دین اسلام

علی (ع) میزان، علی (ع) ایمان، علی (ع) حق

علی (ع) سر تا قدم توحید مطلق

علی (ع) مولود کعبه رکن دین است

علی (ع) آئینه‌ی حق الیقین است

علی (ع) بر حزب حق صاحب لِوا بود

علی (ع) فرمانده‌ی کل قوا بود

علی (ع) شمعی که در بزم ازل سوخت

علی (ع) جبریل را توحید آموخت

علی (ع) در مُلک هستی ناخدا بود

علی (ع) پیش از خلایق با خدا بود

علی (ع) حمد و علی (ع) ذکر و علی (ع) دم

علی (ع) حجر و حَطیم و بیت و زمزم

علی (ع) حجّ و صلوهٔ است و صیام است

علی (ع) رکن و قعود است و قیام است

علی (ع) در یاری حق تَرک جان گفت

علی (ع) در بستر ختم رسل خُفت

علی (ع) جوشن به تن پوشید بی‌پُشت

علی (ع) در جنگ عَمرو عبدود کُشت

علی (ع) بازوی دیو نفس بسته

علی (ع) در کعبه بتها را شکسته

علی (ع) اسلام را در صدر تابید

علی (ع) در بدر هم چون بدر تابید

علی (ع) دین است و قرآن است و احمد

علی (ع) یعنی علی (ع) یعنی محمّد (ص)

ولی اللّه اعظم رکن دین اوست

اولو الامر تمام مسلمین است

که قرآن می‌کند وصف خضوعش

ز خاتم بخشی و حال رکوعش

هزاران سلسله آواره‌ی اوست

حدیث مَنْزِلَتْ درباره‌ی اوست

گهر از سِلمُکَ سِلمی فشانم

حدیث لَحْمُکَ لَحمی بخوانم

عدم بود و عدم بود و عدم بود

که حیدر (ع) با محمّد (ص) همقدم بود

[صفحه ۲۹۱]

دُر توحید افشاندند با هم

خدا را هر دو می‌خواندند با هم

علی (ع) داد از ولایت با نبی (ص) دست

نبی (ص) عقد اُخوّت با علی (ع) بست

علی (ع) در چرخ ماه انجمن بود

شنیدی مهر با او هم سخن بود

اگر خورشید حرفی با علی (ع) گفت

یقین دارم که تنها یا علی (ع) گفت

نمی‌دانم که بودم کیستم من

اگر پرسید از من کیستم من

نه صوفیّم نه سالوس ریائی

نه وهّابی نه بابی نه بهائی

نه آنرا و نه این را دوست دارم

امیرالمؤمنین (ع) را دوست دارم

نه در دل هست مهری زان سه یارم

نه با اهل سقیفه کار دارم

مسلمانم مسلمان غدیرم

امیرالمؤمنین (ع) باشد امیرم

بود خاک در او آبرویم

غلام یازده فرزند اویم

دلم از خردسالی با علی (ع) بود

سخن ناگفته ذکرم یا علی (ع) بود

چو از اوّل گِلم را می‌سرشتند

بر آن گل مهر مولا را نوشتند

ولای مرتضی (ع) بود گِل من

علی (ع) بود و علی (ع) بود و دل من

سرم در هر قدم خاک رهش باد

که مادر یا علی (ع) گفت و مرا زاد

چو پا در عالم خاکی نهادم

برون آمد خروشی از نهادم

سراپای وجودم با علی (ع) بود

خروشم بانگ یا مولا علی (ع) بود

لب خاموشم از مولا علی (ع) گفت

مؤذن هم بگوشم یا علی (ع) گفت

به عشق مادرم ز آنرو اسیرم

که با اشک ولایت داد شیرم

مرا اندر غدیر عشق زادند

سرشک شوق و شیر عشق دادند

سرشک و شیر با خونم عجین شد

تولّای امیرالمؤمنین (ع) شد

مرا شیر ولایت داد مادر

مرا با عشق حیدر (ع) زاد مادر

ولایت روح را آب حیات است

ولایت خلق را فُلک نجات است

ولایت گوهر دریای نور است

ولایت همدم موسی به طور است

ولایت هَدیه ربّ جلیل است

ولایت رهنمای جبرئیل است

ولایت گُل بر آرد از دل نار

ولایت میثم است و چوبه‌ی دار

ولایت یعنی از حیدر (ع) حمایت

ولایت یعنی از عترت روایت

[صفحه ۲۹۲]

ولایت یعنی از جان دست شُستن

به موج خون رضای دوست جُستن

ولایت یعنی از گهواره تا گور

طریق عترت از روی خط نور

ولایت بستگی دارد به فِطرت

ولایت خط قرآن است و عترت

به قرآن قول پیغمبر (ص) همین است

تمام دین امیرالمؤمنین (ع) است

به حق حق همین است و جز این نیست

که هر کس را ولایت نیست دین نیست

ترا گر مهر مولا نیست در دل

ز طاعات و عباداتت چه حاصل

اگر گیری وضو با آب زمزم

اگر سجّاده گردد عرش اعظم

اگر گوئی اذان بر بام افلاک

گر از تکبیر گردد سینه‌ات چاک

اگر ضرب المثل گردد خضوعت

اگر دائم بود حال رکوعت

اگر در سجده صدها سال مانی

خدا را از دَرون خسته خوانی

اگر باشد به توحیدت تعهّد
اگر گردی شهید اندر تشهّد
مبادا بر نماز خود بنازی
ولایت گر نداری بی‌نمازی
گرفتم اینکه مانند تن و جان
وجودت شد یکی با کُلِّ قرآن
همه آیات آنرا خواندی از بر
ز باء اولین تا سین آخر
اگر مهر شه مردان نداری
به قرآن بهره از قرآن نداری
محمّد (ص) شهر علم است و علی (ع) در
ز در در شهر وارد شو برادر
هر آنکو ناید از در دُزد باشد
یقین دارم جحیمش مُزد باشد
مرا غرق تجلا کن علی (ع) جان
مرا مست تولا کن علی (ع) جان
ز جام معرفت سیراب گردان
چو شمع محفل خود آب گردان
اگر آلوده‌ام دل بر تو بستم
اگر خارم کنار گُل نشستم
«نمک پرورده‌ی خوان تو هستم
نمک خوردم نمکدان را شکستم» [۱۹۳].
اگر من خوار و پستم تو عزیزی
مبادا آبرویم را بریزی
ارادتمند زهرای (س) بتولم
قبولم کن قبولم کن قبولم
کیم من «میثم» بی‌دست و پائی
گنهکاری، تهیدستی، گدائی
بگو دشمن کِشد بر اوج دارم
امیرالمومنین (ع) را دوست دارم
[صفحه ۲۹۴]

میر شکاک (یوسفعلی)

برتر از کوثر

ماه صد آیینه دارد نیمه شبها در غدیر

روزها می‌گسترد خورشید خودرا بر غدیر

نخلها افتان و خیزان، اشتران خسته‌اند

سر در اوهام گریز از تشنگی، در سر غدیر

بادها از سایه‌ی شاهین سبک رفتارتر

بام سنگین بر فراز بال، زیر پر غدیر

عزم ابراهیم در تبعید جان و تن، سپهر

در وداع یار و همسر، گریه‌ی هاجر غدیر

باد اسماعیل‌وار از تشنگی در پیچ و تاب

هاجر آسا دامن از اشک مصیبت، تر غدیر

با جلال صخره‌ها چون هیئت هاشم جمیل

در میان بارگاه حشمت قیصر، غدیر

پیش چشم آسمان، پیشانی باز علی (ع)

آفتاب روی زهرا(س) در پس معجر، غدیر

دیده باشی ژرف اگر، گویی به جای مصطفی (ص)

خفته همچون مرتضی (ع) آسوده در بستر غدیر

پشته‌های ماسه همچون کشته‌های روز بدر

همچو تیغ ذوالفقار اندر کف حیدر غدیر

با سکون و صبر سلمان همسفر آیینه‌وار

با ابی‌ذر در شب آشوب همسنگر غدیر

در میان نخلها فوج کمانداران شام

سهمگین مانند چشم مالک اشتر غدیر

در هجوم سنگهای سرگران اندوهگین

مانده همچون مسلم اندر کوفه بی‌یاور غدیر

ابر چون سالار دین کافتاده بر نعش پسر

چون لِوای اکبر اندر باد بازیگر، غدیر

ذوالجناح آسا ز فرط انعکاس برگ نخل

بالها از تیر دارد دسته بر پیکر، غدیر

کیست؟ خضر راه دریاها، امام آبها

چیست؟ روشن‌آبگیری برتر ازکوثر، غدیر

از شعاع فیض قدسش خاک آدم گِل شده

در فروغش دیده جبریل امین شهپر غدیر

نوح را در اضطراب از دست توفان یافته

کرده گرداب گران را حلقه‌ی لنگر غدیر

دیده ابراهیم را چون هاله‌ای در ارغوان

ارغوان را برده زیر چتر نیلوفر غدیر

[صفحه ۲۹۵]

دست موسی شد بر آمد ز آستین، آیینه‌وار

پای عیسی شد فکند از فوق مهر افسر غدیر

دست حق شد در شب معراج و پای مرتضی (ع)

روز فتح مکه روی دوش پیغمبر (ص) غدیر

تا نبینم چون حسین افتادنت را نو به نو

غرق خون هر سال در میدان، تن بی‌سر غدیر؟

گرنه همچون من به زندان مصیبت مانده‌ای

پس چرا بیرون نمی‌آری سر از چنبر غدیر؟

روز فریاد «بَقیتُ وَحْدی» آیا مانده بود

جز علی (ع) با مصطفی همراه زان لشکر غدیر؟

روز خندق، پیل پیکر عمرو کافر را که داد

از دم تیغ پری کردار خود کیفر غدیر؟

مرحب گردن فراز ظلمت آیین را که کشت؟

دست و بازوی که در بر کَند از خیبر غدیر؟

روز نفرین روبرو با اهل نَجران مصطفی (ص)

بُرد کس با خویش غیر از چارتن، دیگر غدیر؟

در هیاهوی هَوازِن [۱۹۴] زان هزیمت پیشگان

جز رسول آیا کسی هم ماند باحیدر، غدیر؟

دیده‌ای در شأن اصحاب پیمبر (ص) جز علی (ع)

«سابقونَ السّابقون» در مُصحف داور غدیر؟

هیچکس نشنید گیرم، خود تو نشنیدی مگر

«والِ من والاه» گفت آن روز پیغمبر غدیر؟

پس چرا صد چشمه‌ی آتش‌فشان پنهان شدی

چون دل من زیر چتر سرد خاکستر غدیر؟

تا تمام دشت از پیغام دریا پُر شود

می‌رود از واحه‌ای تا واحه‌ی دیگر غدیر

نسیم غدیر، ص ۱۹۱-۱۹۴.

[صفحه ۲۹۶]

ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد)

سرور عارفان جهان...

عید غدیر، مژده‌ی جانپرور آورد
یعنی خبر ز سلطنت حیدر آورد
فرمانروا به هر دو سرا شد بحقْ علی (ع)
فرخُنده‌تر ازین خبرِ دیگر آورد
سلطان نامدار، علی (ع) آنکه، کردگار
از عدل خود، وجود ورا مظهر آوردم
در پیکر مقدسِ اسلام، جان دمد
از بهر عارفانِ جهان، سرور آورد
دین را کمال نیستْ مگر با ولای او
جبریلْ این پیام خوش از داور آورد:
برخیز ای پیمبر و، پیغام ما بگوی
خواهی اگر درختِ نبوّتْ بَر آورد
فرخُنده آن زمان که در اجرای امر حق
پیغمبر از جهازِ شتر، منبر آورد
آورده بود مژده‌ی بسیار از خدای
می‌خواست مژده‌یی ز همه بهتر آورد
خورشید را به دست بر آورده آسمان
لبریز شوق، نغمه‌ی شادی برآورد
مولا علی‌ست (ع)، جان دو عالم فدای او
مانند وی خدای، که را رهبر آورد؟
آورد پیش خلقْ علی (ع) را، براستی
خوشتر از او دلیل، چه پیغمبر آورد؟
باور نمی‌کنم که ز دریایِ معرفت
غوّاصِ عشق، بهتر ازین گوهر آورد
روشن شود دل همه عالم هر آینه
اینگونه آینه، اگر اسکندر آورد
هر کس که حقّ او نشناسد ز جاهلی
هم جهلْ را خدای بر او کیفر آورد
وانکو دَم از ولای علی (ع) زد براستی
همراه خویش در دو سرا یاور آورد

کرد اعتراف خود به پدر پیرِ روزگار
فرزندْ چون علی (ع)، نه دگر مادر آورد
هر جا به هر بهانه که نام علی (ع) بَرَند
دل از درون سینه‌ی من، سر برآورد
در آسمانِ مهر علی (ع) خود شگفت نیست
مرغ روان ز شوق اگر پَر درآورد
از لطف اگر که گوشه‌ی چشمی به ما کند
دارم یقین که دوره‌ی محنت سر آورد
من جلوه بر فلک بفروشم ز مرتبت
گر در شمار نیز، مرا چاکر آورد
شکّر فروش گشته‌ام امشب ز شعر نغز
شاعر شنیده یی که چنین شکّر آورد؟
در خلوت علی (ع)، ص ۴۴۱-۴۴۳.
[صفحه ۲۹۷]

ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد)

گرم شوق
به گوش جان رسدم نام جانفزای علی (ع)
بیا که جان دو عالم همه فدای علی (ع)
به هر طرف نگرم گرم شوق مرغ دلی
در آمده‌ست به پرواز در هوای علی (ع)
بجز صفا نتوان یافت پیش ما امشب
که با صفاست همه بزم با صفای علی (ع)
جهان به جشن شهنشاهی علی (ع) نازد
چرا ننازد؟ کو هست خود گدای علی (ع)
به امر حق چو بر آورد مصطفی (ص) او را
به خلق داد نشان روی حق نمای علی (ع)
هر آنچه حکم خدا بود روز عید غدیر
به خلق باز رسانید مصطفای (ص) علی (ع)
بگفت فاش پیمبر: علی (ع) وصیّ من است
مباد آن که نشیند کسی به جای علی (ع)
منم رسول خدا و علی (ع) وصیّ رسول (ع)
بحق مرا نبود جانشین سَوای علی (ع)

هر آن که بود علی دوست، دوستدار من است

طلا کند مس دل را ز کیمیای علی (ع)

بود لِوای ولایت به دست او آری

لِوای سلطنت افراشت حق برای علی (ع)

سعادت دو سرا این بود که بگزینی

تو با ولای علی (ع) سایه‌ی لِوای علی (ع)

به پادشاهی عالَم فرو نیارد سر

کسی که هست گدای در سرای علی (ع)

در این زمانه که هر کس به دولتی نازد

منم که هیچ ندارم بجز ولای علی (ع)

به کار ما بِزَند روزگار هر چه گره

رها کنیم به دست گره گشای علی (ع)

همی بلرزم کاخر چگونه وصف کنم

بدین بِضاعَت مُزجاةٔ من ثنای علی (ع)

ز غیب نغمه‌ای آمد به گوش جانم گفت

که آشنای خدا هست آشنای علی (ع)

علی (ع) جدا ز خدا کی توان شمرد که بود

علی (ع) برای خدا و خدا برای علی (ع)

نسیم غدیر، ص ۱۹۹-۲۰۰.

[صفحه ۲۹۸]

ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد)

عید فرخنده غدیر

با خدا کیست، آشنای علی (ع)

کیمیا چیست، خاک پای علی (ع)

عرض اخلاص، می‌کند طبعم

از برای که، از برای علی (ع)

عید فرخنده غدیر آمد

که برافراشت حق، لِوای علی (ع)

در چنین جشن باشکوه غدیر

آشکارا شد اعتلای علی (ع)

هر چه می‌خواهی از علی (ع) بطلب

که ندارد کران، سخای علی (ع)

بگشاید گره ز کار کسی
دستهای گره گشای علی (ع)
پشت پا بر جهان زدم که زدم
دست بر دامن ولای علی (ع)
روزگاری گذشت و دوخته‌ام
چشم خود بر یَم عطای علی (ع)
فخرم این بس، که در سراسر عمر
نگزیدم کسی، به جای علی (ع)
در دو عالم بهشت، دانی چیست؟
هست روی خدا نمای علی (ع)
هر که اهل دل است می‌گوید
جان عالم، شود فدای علی (ع)
شاه پیروز بخت، دانی کیست
آن که باشد ز جان، گدای علی (ع)
دست، از چاره چون شود کوتاه
هست فریادرس، خدای علی (ع)
شاهکار خلقت، ص ۷۳.
[صفحه ۲۹۹]

نجومی خراسانی (شیخ اسماعیل نجومیان)

عید سعید غدیر خم
ای عید سعید من وای طالع فیروز
از خم غدیر آر مرا باده‌ی غم سوز
کامروز جهان طعنه زند بر دَم نوروز
آنچهره چون عید بر افروز و بیفروز
کاین عید بود بر همه اعیاد مظفّر
فصل دی و سرمست ز صهبای غدیرم
از عالم لاهوت رسیده است صفیرم
سرمست از آن پیک دل‌آرای بشیرم
من دلخوش از آن منبر اقطاب بعیرم
کش دست خدا بود وِرا در برو بر سر
ایساقی منان ره عشق هَلا قُم
امروز بده باده‌ی سرشار از آن خُم

کامد سوی سرخیل حریفان به ترنُّم

اَلیَومْ لَکُمْ دِینَکُمْ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ

راضی است از این مستی و مستان همه داور

جبریل اَبا خیل ملک سوی زمین شد

آوازه‌ی طوبی لک تا عرش برین شد

دست همه با دست خدا چونکه قرین شد

احباب بوجد و شعف، اعداش غمین شد

سرّ مَلَک و سجده‌ی آدم شده ظاهر

از کُن‌فیکون مقصد و مقصود علی (ع) بود

بر خلق و خدا عابد و معبود علی (ع) بود

در کون و مکان ساجد و مسجود علی (ع) بود

در سر و علن شاهد و مشهود علی (ع) بود

هم طالع و هم مطّلع و هم ظاهر و مظهر

آنانکه بجز سوی علی (ع) راه بپویند

غیر از خَزَفْ از بحر کرم هیچ نجویند

آنها که بجز حب علی (ع) هیچ نگویند

مانند خلیل از همه جا دست بشویند

بی‌باک بر آرند قَدَم جانب آذر

[صفحه ۳۰۰]

آدم شدی ار پاک و مصفا ز جرائم

آتش بخلیل اللّه اگر شد همه سالم

اَیّوب اگر یافته صِحّت ز مَآلم

الیاس و خَضَر گشتند سیّار عوالِم

بودی همه را نام علی (ع) هادی و رهبر

من خوف ز اعدای بد اندیش ندارم

با لطف تو باکی ز کم و بیش ندارم

جز مهر و مَحبّت بدل خویش ندارم

از جَنّت و دوزخ غم و تشویش ندارم

حُبّ علیم مایه بود اوّل و آخر

شاها نظری کن به «نجومی» ز تَلَّطُف

بازش برسان در نجف از مهر و تَعَطُّف

خواهم که کنم از حرمت درک تَشَرُّف

گر بار دهی نیست مرا هیچ تأسُّف

منمای مرا محروم زین فیض سراسر
کتاب شهیدان خدائی، ص ۱۱۰-۱۱۲.
[صفحه ۳۰۱]

نسیم شمال (سید اشرف‌الدین)

لا فتی الّا علی (ع...)
اندر این عید غدیر، ای ساقی سیمین عِذار
زینهار از کف مده جام شرابِ خوش گوار
مست کُن ما را، ز عشقِ حیدرِ دُلدُل سوار
در فلک خیل مَلَک گویند، هر دم آشکار
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
ساقیا جامی بده سرشار، در عید غدیر
گشت عالم مَهبطُ الانوار، در عید غدیر
شد معیّن حجّت احرار، در عید غدیر
هر زمان برخوانْ تو این اشعار، در عید غدیر
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
چون أجل خواهد بِساطِ جسم را ویران کند
مرغ زرّین بال روح از کالبد طیران کند
آن دو سائل، مسألت از مذهب و ایمان کند
این عبارت بر تو نیران را، به از رضوان کند
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
مرغ روحت چون کند آهنگِ پرواز از قفس
با دو صد وحشت، به دام عنکبوت افتد مگس
هیکلت را چون نماید قابض الارواح مَس
این سخن بر گوی، با اخلاص در آخر نفس
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
آدم خاکی چو بیرون شد ز گلگشتِ جنان
در سر اندیبِ بلا، گردید با غم همعنان
گفت یا رب من ندارم هیچ تابِ امتحان
آخر آمد این سخن از غیب او را بر زبان
لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار
چونکه ابراهیم را شد آتشِ سوزان مقام
سوی حق نالید، گفت ای جاعلِ نور و ظلام

طاقتِ آتش ندارد، قالبِ لَحم و عِظام

این سخن را گفت، آتش شد بر او بَرد و سَلام

لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار

[صفحه ۳۰۲]

در شبِ معراج، پیغمبر به عرش کبریا

شکل شیری دید و، انگشتر بدادش از وفا

گفت یا رب کیست این شیر و چه باشد ماجرا

از زبان بی‌زبان، آمد به گوشش این صدا

لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار

غزوه‌ی خیبر به پیغمبر نشد ممکن ظفر

شد به اردوی مسلمانان، یهودان حمله ور

غرقِ غم شد مصطفی، نالید پیش دادگر

جبرئیلش عاقبت بر این سخن شد راهبر

لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار

طینتِ خاصان حق، از طینت حیدر سِرشت

مصطفی (ص) نام عَلی (ع) را، بر ضمیر دل نوشت

«اشرف الدّین» غیر تخم مِهر او، در دل نکِشت

این سخن را کرده حق، سرلوحه‌ی باغ بهشت

لا فتی الّا علی، لا سیف الّا ذوالفقار

در خلوت علی (ع)، ص ۷۲-۷۴.

[صفحه ۳۰۳]

نصرت (عبدالحسین)

قدر غدیر

مبارک است به هر آفریده عد غدیر

که نافرید از این روز به خدای غدیر

همه به وجد و نشاط است رهنما این روز

که شادمانی پاکان در او شده تقریر

به روز چونین اندر سفر، رسول (ص) خدای

به پای داشت یکی منبر از جهاز بعیر

فراز کرد علی (ع) را، بدان مَثابه که شد

سفیدی بغل او عیان ز جسم منیر

بلند گفت که هر کس منم بر او مولای

علی (ع) بر آن کس مولاست از صغیر و کبیر

علی (ع) شهنشه مردان، ستوده‌ی یزدان

که بود احمد مختار را یگانه وزیر

مهیمن احد او را به «هَلْ اَتی» بسرود

اگر چه قرآن یکسر شود بدو تعبیر

به نصّ فرقان در «انّما ولیُّکُم» اوست

ز بعد احمد (ص) بر مؤمنان امیر کبیر

نبود هیچ پیمبر، مگر که بود علی (ع)

به رهنمائیش اندر علوم دین تفسیر

سرائر همه در پیشش آشکار، بلی

چنین بود صفت پادشاه عرش سریر

نکرد در همه احوال جز که عدل شعار

نخورد در همه‌ی عمر جز که نان شَعیر

به غیر او که به سر برد گرسنه شب و روز

که قوت خویش کند بخش بر یتیم و اسیر

نه یاوه بود نگینش که بود خاتم جم

که در نماز علی (ع) داد آن نگین به فقیر

فِری [۱۹۵] به دست وی و بر خمیده شمشیرش

که راست شد همه آیین حق بدان شمشیر

رسول (ص) گفت مرا عترت است کشتی نوح

که بادبانش افراشته ز چرخ اثیر

[صفحه ۳۰۴]

هر آن که چنگ زند اندر او بر آساید

ز بیم لطمه‌ی دریا و موجهای خطیر

درآ، به کشتی و پرهیز کن از آن دریا

که جزر و مدّش یکسر کشد ترا به سَعیر

اگر قلم شود اشجار و هر چه بحر مِداد

یک از فضایل او کی کند کسی تحریر

ایا خلاصه‌ی هستی و مایه‌ی ایجاد

ایا موحّد بی‌چون و بی‌شبیه و نظیر

تو دستگیر شو ای دست حق که خلق امروز

فتاده‌اند به رنجی که هیچ نیست گزیر

دیانت است گرفتار در کشاکش جهل

چو گوی در خم چوگان نابکار اسیر
قوی به امر تظاهر شکست پشت ضعیف
غنی به حکم تکاثر ببست دست فقیر
مرا بدار بر آن ره که می‌نلغزد پای
به گاه آنکه بود در ره صراط مسیر
ز قدر عید غدیرند مؤمنان آگاه
خدای بر همه میمون کناد عید غدیر
نسیم غدیر، ص ۲۰۵.
[صفحه ۳۰۵]

نگارنده (سرگرد عبدالعلی)

عید غدیر
عید غدیر روز وداد است
روز وداد و داد و سداد است
در بحر بیکران سعادت
عید غدیر باد مراد است
از بهر حفظ مکتب اسلام
عید غدیر حِرز جواد است
ای آنکه در طریق معادی
عید غدیر زاد معاد است
ای دوستان، جهان کهن را
این داستان هنوز بیاد است
شد برفراز احمد و فرمود
خُم غدیر مهد رشاد است
امری که بر ملا شود امروز
شرط نماز و حج و جهاد است
تنها علی (ع) است آنکه پس از من
مانند من ولیّ و عماد است
اسلام بی‌ولایت مولا
شمعی نهاده در ره باد است
در راه مهر آل محمّد
(سرباز) را وظیفه زیاد است [۱۹۶].
گلواژه‌ی ۲، ص ۵۶.

[صفحه ۳۰۶]

وفائی شوشتری

در تهنیت عید غدیر و مدح حضرت امیر (ع)

ساقی بریز باده مرا، هی به ساغرا

هی شعله زن به جانم وهی بر دل آذرا

زان باده‌یی که خورد از آن باده جبرئیل

تا شد امین وحی خداوند اکبرا

زان باده یی که آدم از آن توبه‌اش قبول

زان باده‌یی که نوح شد از وی مبشرا

زان باده‌یی که قطره‌یی از وی به جام ریخت

گلشن نمود، آذر بر پور آذرا

زان باده‌یی که موسی عمران ز جرعه‌یی

در دست او عصا شد درّنده اژدرا

زان باده‌یی‌که عیسی مریم چو خورد از آن

مستانه شد مصاحب خورشید انورا

ساقی بده چَمانه چَمانه سبو سبو

زان باده‌ی مغانه به آهنگ مزمرا

بی‌پرده ریز، باده به ساغر دما دما

هی ده به یاد دوست پیاپی مکرّرا

از باده کن حدیث و حکایت به جان دوست

هی کن دماغ مجلسیان را، معطّرا

این باده چیست دانی یا سازمش بیان

کز دل رود قرار و پَرد، هوش از سرا

این باده هست مقصد و مقصود اولیا

این باده هست در خور سلمان و بوذرا

این باده هست مطلب و منظور مصطفی (ص)

این باده هست شُرب مدام پیمبرا

مقصود من ز باده بود حُبّ مرتضی

سرّ خدا، علی (ع) اسد اللَّه حیدرا

هی هی کنونکه عید غدیر خم است قُم

خُم خُم بیار، باده نخواهیم ساغرا

از روی باده پرده برافکن ز رخ نقاب

تا پرده افکنیم ز راز مسّترا

اندر غدیر خم خبر آمد ز کردگار

بر مصطفی (ص) که‌ای به همه خلق مهترا

البته باید ایندم حقّ را کنی عیان

یعنی کنی علی (ع) را، بر خلق ظاهرا

در نصب وی بکوش چو فوریست امر حق

می‌باید از جهاز شتر ساخت منبرا

[صفحه ۳۰۷]

بر دست گیر دست ید اللّه و گو به خلق

کاین بر شماست سیّد و سالار و سرورا

بر گوی با اکالب از صولت هژبر

بنمای بر ثعالب فرّ غضنفرا

بر گو به مؤمنان همه شادی کنند و ناز

بر کوری دو چشم حسود بد اخترا

بندم زبان خامه ز تقدیر این سخن

کان بس بود مفصّل و دفتر محقّرا

یک ذرّه از محبّت حیدر، به روز حشر

با، جرم انس و جنّ همه گردد برابرا

حبّ علی (ع) اگر، به دل کافر اوفتد

گردد شفیع یکسره بر اهل محشرا

با حنظل ار، محبّت حیدر شود قرین

شکّر شود چو حنظل و حنظل چو شکّرا

کمتر سخای او به جهان رزق ممکنات

کمتر عطای او به جزا، حوض کوثرا

فرخنده مطلعی شده طالع ز طبع من

یا حبّذا، بسان درخشنده اخترا

دیوان وفائی شوشتری، ص ۶ و ۷.

[صفحه ۳۰۸]

وکیلی قمی (ابوالفضل)

برج هدایت

یافت جان تازه‌ای با امر یزدان روزگار

در غدیر خم جهان گوئی بود مشک تتار

لاله‌ها بگرفته بر کف جام زرّین در چمن

دشت و صحرا شد زمرّدگونه همچون نوبهار

گر که با دقت تو بر ارژنگ مانی بنگری

دارد از تصویر عالم این همه نقش و نگار

شاد و خرم عالم ایجاد چون باغ جنان

از سرود بلبلان و از نوای آبشار

نغمه‌های آسمانی میرسد بر گوش خلق

مژده‌ها آرد به اُمّت از یمین و از یسار

مژده‌های خوش دهد هر لحظه جبریل امین

کس ندارد خوشتر از امروز روزی یادگار

بود صحبت در خلافت بین اصحاب رسول

دین مردم را چه کس باید که سازد پایدار

بعد پیغمبر (ص) امید مسلمین باشد علی (ع)

آنکه بعد از حضرتش از او است ما را انتظار

با محمّد (ص) کرد بیعت حضرتش روز نخست

تا بماند دین بالاتر ز ادیان بر قرار

اجتماعی از مسلمانان بپا شد بعد حج

جمع شد در گرد پیغمبر گروهی بیشمار

در غدیر خم ز مردان حجاز و روم و هند

جمله گرد حضرتش افزون شد از چندین هزار

آمد از برج هدایت بر پیمبر این ندا

تا بسازد در رسالت امر یزدان آشکار

گفت پیغمبر (ص) پس از حمد خدا بر مسلمین

امر یزدان آشکارا همچو دُرّ شاهوار

بعد من باشد علی (ع) بر کهتر و مهتر امیر

این سخن آمد بگوش خلق از خرد و کبار

بار دیگر گفت باشم هر کسی را من ولی

باشد او را مرتضی (ع) سرور بهر شهر و دیار

دست بیعت یک به یک دادند بر مولا علی (ع)

تکیه زد او بر سریر عدل یزدان استوار

شد به روز هجده ذی حجه با امر خدا

حیدر صفدر امور مسلمین را عهده دار

بهجت‌افزا شد پیمبر (ص) زین تجلی در جهان

چون ولیّ مسلمین گردید صاحب اختیار
[صفحه ۳۰۹]
این صلا پیچید در عالم میان مسلمین
گشت اَکْمَلْتُ لَکُمْ دین نازل از پروردگار
هر که دارد در خلافت امر یزدان را قبول
در دو عالم پیش وِجدانش نگردد شرمسار
گر بخواهی ای «وکیلی» از خطر باشی مصون
دست خود از دامن شیر خدا هرگز مدار
تا توانی دستگیری کن ز پا افتاده را
تا شوی مشمول الطاف خدا روز شمار
فروغ شعر، ص ۱۵۳-۱۵۴.
[صفحه ۳۱۰]

هدائی (ابوتراب)

سفیر نور
هر چه بینی در بسیط خاک کج خوی شریر
هر که بینی مانده در چنگال آمالش اسیر
کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب
و این پلیدیها و ظلمت هست ز انکار غدیر
چون رسول اللَّه (ص) خاتم گشت مأمور از خدا
تا نماید ره بشر را سوی احسان کثیر
آمدش جبریل و گفتا: ای امیر انبیا
ای که در کانون خلقت نیست مانندت نظیر
من تو را از جانب یزدان پیام آورده‌ام
ای که هستی بر خلایق هم بشیر و هم نذیر
ای که بر ذرّات عالم می‌رسد از تو حیات
وی که در عرش عُلا باشد تو را جا و سریر
تا رهانی خلق را از تیرگیهای ضَلال
تا کنی بینا به نور باطن خود هر ضریر
تا کنی بنیان دین را استوار و پایدار
تا نماند حجّتی از بهر افراد شریر
مجمعی اندر غدیر خم بپرداز و بگو
بعد من باشد علی (ع) بر ارض و مافیها سفیر

حکم او حکم من است و حکم من حکم خدا

حبّ او ایمان و بغضش کفر و زین نبود گریز

فرض بر هر فرد انسان است تا از روی صدق

رخ نهد بر آستان این جوانمرد دلیر

هست جنّت جایگاه پیروان صادقش

هر که از او روی تابد، دوزخش باشد مسیر

هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست

هست این فرمان ربّ خالق حیّ قدیر

تا «هدایی» را زبان گویاست خواهد از خدا

تا مصون مانند از هر رنج یاران امیر [۱۹۷].

[صفحه ۳۱۱]

یحیی اصفهانی (مدرس)

فی وقعهٔ الغدیر و ثناء الامیر (ع)

جاءَ یَومُ العیدِ قُمْ یا ساقِ اِنَّ اللّیلَ غاب

و اسْقِنی کَأساً رَحیقاً اِغْتَنِمْ عَهْدَ الشَباب

باده از خمّ غدیرم دِه، نه از خمّ عصیر

مست از شوق امامم کن، نه از شُرْبِ شراب

زان مِیَمْ صبر و سکون ده، کاضطراب اندر دل است

زین حدیثم که لِدُوا لِلْمَوْتِ وَ ابْنُوا لِلْخَرابِ

حالی ای یار ملیحم، اندر این صبحِ صبیح

از صبوحی مِیْ برون کن، از سَرَم تأثیر خواب

سردیِ دِیْ را به می کن چاره، صبح است ای ندیم

گرمِ گرم از مشرقِ خم کن، بساغر آفتاب

افتتاح از آیت نَصْرُ مِنَ اللّه کن، که گشت

فتحُ و نصرت را ز تائید الهی، فتحِ باب

آفتابِ مشرقِ اَلْیَوْم، اَکْمَلْتُ لَکُمْ

گشت از برج ولایت، آشکارا بی‌حجاب

نعمت بیحد اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی

در چنین روز شریف انعام شد بر شیخ و شاب

بیحساب ایزد گنه بخشد خدا را تا به کی

باشد اندر دل مرا اندیشه از یوم الحساب

در چنین روزی خشوع اولیا شد سودمند

در چنین روزی دعای اولیا شد مستجاب
در چنین روزی نبی (ص) قدر علی (ع) ظاهر نمود
دین عیان شد کافتاب آمد دلیل آفتاب
عقل اول سوی امکان بود رویش لاجرم
عقل فعّالش رساند از جانب واجب خطاب
کی تو اندر کشور توحید ذات منتخب
ای تو اندر دفتر تجرید نور انتخاب
ای بگردون جلالت اختر تابنده چهر
ای به اقلیم شریعت خسرو مالک رقاب
جوشنت از لی مع اللَّهِ مِغْفَرت از هل اتی
کشورت أُمُ الْقُری و لشکرت أُمُ الْکِتابْ
صانَکَ اللَّهْ یکجهان اجلالی اندر یک سَلَب
زادکَ اللَّهْ یک مُحیط اقبالی اندر یکحساب
گشت انجیل و زبور و بوده توراۀ و صُحُف
در ثنایت فصل فصل و در مدیحت باب باب
فی علیٍّ یا رَسُولَ اللَّهْ بَلِّغْ ما نُزِل
ورنه تبلیغ رسالت را نکردی بهره‌یاب
[صفحه ۳۱۲]
مصطفی (ص) اصحاب را فرمود کاینک منبری
از جهاز اشتران سازید بهرم با شتاب
منبری آراستند آنگه پیمبر (ص) بر نشست
بر فراز منبر و بگرفت دست بوتراب
گفت کی قوم این علی مولی بود بر خاص و عام
گفت کی قوم این علی سرور بود بر شیخ و شاب
بی‌ولای او اطاعت، با ولایش معصیت
این عقاب اندر عقاب است، آن ثواب اندر ثواب
طلعت او در بر خورشید روزی شد عیان
خور ز خجلت زرد شد حتّی تَوارَتْ بِالْحِجابِ
بوترابش چونکه کُنْیت کرد جبریل امین
گفت در عرش برین یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراب
هم در أمصار شریعت حکم او حُسْنُ الْقَضا
هم در أقطار طریقت امر او فَصْلُ الْخِطابْ
عِزَّ اِسْمُه ذات او أقدَس بُوَد از اِتّصاف

جَلَّ شَأنُه شانِ او أرْفَعْ بُوَدْ از إرْتیاب
آری آری نیست عابد را به معبود ارتباط
آری آری نیست خالق را به مخلوق انتساب
از جلالت شخص قدر او، مرا قائم مقام
از شرافت ذات پاک او، مرا نایب مناب
خدمتش خَیْرُ المَآل و حضرتش قُطْبُ الْجَلالْ
طاعتش حُسْنُ الثُّوابُ و درگهش حُسْنُ الْمَآب
ای هُژَبر افکن، شهنشاهی که اندر روز رزم
نیست از بهر عدویَت، حاجت خِیْلُ و رکاب
زآنکه هر تیرت ز مژگان، زانکه هر تارت ز مو
هست صد جان را خَدَنگ و هست صد دل را طناب
هم رکاب از ماه و زین از مهر و تنگ از کهکشان
إسپر از گردون و رُمْح از رامِح و تیر از شهاب
گر خدایت خوانم ای فرمانده ملک خدا
این سخن در نزد دانایان بود دور از صواب
من نمی‌گویم خدائی لیک شاید گر کنی
گردن خصم دغا را از رگ شریان طناب
من نمی‌گویم خدائی لیک بی‌حکم تو چون
از درختی اوفتد با باد برگی بر تراب
من نمی‌گویم خدائی لیک بی‌امر تو چون
بر زمین نازل شود یکقطره باران از سَحاب
من نمی‌گویم خدائی لیک بی‌اذن تو چون
بر مشیمه مام طفلی رو نهد از صُلب باب
من نمی‌گویم خدائی لیک اوصاف خدا
در تو ظاهر گشت همچون بوی گل اندر گلاب
قادری بر انقلاب ذات اشیاء در جهان
گرچه اشیا را به ماهیّت مُحال است انقلاب
اختر عمر عدو را در رسد وقت غروب
چون برآری تیغ چون مهر درخشان از غُراب
شهریارا بنده «یحیی» را ز هجران تو گشت
تن ز تیغ کین هلاک و دل ز نار غم کباب
مر مرا با عون خضری، راه کوی خود نما
تا چو موسی‌وار هم در تیه حیرت ز اضطراب

تا جهان دارد حدوث و تا زمان دارد زوال

تا زمین دارد درنگ و تا فلک دارد شتاب

همچو رضوان دایم احبابت مُخَلَّد در جنان

همچو شیطان دایم اعدایت مُؤَبَّد در عذاب

دیوان یحیی اصفهانی، ص ۵۳-۵۷.

[صفحه ۳۱۳]

یحیی اصفهانی (مدرس)

فی وصف الغدیر و ثناء الامیر (ع)

غدیر خم شد، خُم خُم، می‌غدیر بیار

چو بگذرد ز گنه خالق قدیر بیار

لَکَ البِشارَةُ بُشْری لَک ای بشیر بیار

بیاد شیر حق و کوری شریر بیار

مرا دوباره به پستان شوق شیر بیار

که گشت شیر خدا را شراب حق به اَیاغ

به روبهان گو امروز روز شیران است

به ذوالفقار بَرَد دست هر که شیر آن است

ز بهر کفر کنون روز قطع شریان است

سرور اهل نظر کوری شریران است

بشیر پنجه‌زدن، گر به روبه‌رو به آسان است

ز خشک مغزی دشمن مرا تر است دماغ

پدید گشت به تعیین نقد و قلب محک

به عشرتند همه وحش و طیر و جن و ملک

به شادیند همه از سَماک تا بِسَمَک

بگو به آنکه بِدل داشت قصد غصب فدک

بشیر پنچه زدن نیست طرز سیرت سگ

شکار کردن سیمرغ نیست قدرت زاغ

بیا ببین علی اللهیان چو ابراهیم

چه خوش میان گلستان آتشند مقیم

میان آذر نمرود فتنه‌اند سلیم

شده است از بت و بتگر کمر چو دل بدو نیم

علی (ع) شناخته نشناختند حیّ قدیم

وگر نه بهتر از ایشان نداشتیم سُراغ

بیا ببین که نواصب چگونه‌اند ذلیل
همه حقیر و فقیر و همه سقیم و علیل
سَبَل بدیده و گم کرده‌اند جمله سَبیل
سوی سَبیل بلاشان غراب گشته دلیل
نموده چیره بگل خار زشت را بجمیل
گزیده زاغ به طاووس و راغ را بر باغ
[صفحه ۳۱۴]
غرض بخم غدیر احمد (ص) بشیر نذیر
به امر حضرت خلاق کردگار قدیر
ز راز حق همه اصحاب را نمود خبیر
عیان نمود که بر مؤمنان علی (ع) است امیر
رسید امر که ظاهر کند به خم غدیر
که صبغهٔ اللَّه خم را علی (ع) بود صَبّاغ
خدای نیست بل آئینه‌ی خداست علی (ع)
نه عین بار خدا نز خدا جداست علی (ع)
بجاه و مرتبه از ماسوا سواست علی (ع)
برفعت نبی (ص) و فَرّ کبریاست علی (ع)
مفاد سوره‌ی یس و الضحی است علی (ع)
از او به چشم رسول است سرمه‌ی مازاغ
نبود منبر و آماده گشت چون زقتب
از آنچه بود بهمراه شه ز خیل عرب
همه گذشته و آینده را نمود طلب
جدا نمود به امر خدا خَزَف ز ذَهَب
کمال داد به دین خدا و نعمت رَب
نمود نعمت بیحدِّ کبریا إسباغ
چو دست یافت به دست خدا زجا برخاست
خطاب کرد که تبلیغ من ز امر خداست
به هر که سیّد و مولی منم علی مولاست
که در عُلُوّ مقام از همه علی اعلاست
ز پای تا به سر آئینه‌ی خدای نماست
ز بندگیش ملک را به جبهه باشد داغ
ز ماسوی به خدا از خدا علی است علی (ع)
به جاه و مرتبه از ماسوی علی است علی

بزرگ آینه‌ی کبریا علی است علی (ع)
عَری ز کِبر و بَری از ریا علی است علی
به گمرهان سُبُل رهنما علی است
علی (ع) ز بهر ظلمت قبراست دوستیْش چراغ
علی است جَلَّ جلالُه چو کبریا به جلال
علی است عَزَّ خصالُه چو مصطفی به خصال
علی است عَمَّ نَوالُه مه سپهر نوال
علی است دامَ کمالُه دُر بحار کمال
مجیبُ و دعوهٔ و داعی وسائل است و سؤال
رسول و مرسَل و مرسِل مُبلّغ است و بَلاغ
علی (ع) است مطلع انوار کردگار علی (ع)
علی (ع) است مخزن اسرار قادر ازلی
علی (ع) است سِرّ خفی و علی است نور جلی
علی (ع) است رهبر و ره‌دان و رهنما و ولی
[صفحه ۳۱۵]
دوبین مباش که باشد دوبینی از حَوَلی
یکی است یاسمن و نسترن شقیق و بداغ
پس از مدیح و دعای علی (ع) رسول (ص) مجید
سه مرتبه به شهادت خدای را طلبید
که گفتنی همه گفتم شنیدنی بشنید
شدم مُبلغ و این قوم را بلاغ رسید
ولی دو اَبتر تَیْم و عدی عُتُلٌ و عَنید
یکی به مرتبه حَطّاب و دیگری دَبّاغ
صدا زدند که بخٍّ لک، ای ولیّ خدای
لَکَ الشَرافَهُٔ اُصْبَحْتَ یا علی مولای
علیکَ معتمدی أنتَ مَقْصَدی وَ رَجایْ
ملاذ و ملجأ و مرجع توئی و کارگشای
تو در سرای وجودی نگاهبان سرای
زتو است زینت باغ و ز تو است نکبت راغ
ولی مراست به دل صد هزارگونه اَسَف
که سعی شاه هدر گشت و مُلک شرع تَلَف
زمام ملک گرفت ابن بوقُحافه به کف
لَقَدْ عَلَی شَرَفِکْ ای مه سپهر شرف

فراغتی دهی ار ساعتی مرا به نجف

ز عیش هر دو جهانم نکوتر است فراغ

دیوان یحیی اصفهانی ص ۲۰۴-۲۰۶

[صفحه ۳۱۸]

رباعیات غدیر خم

آشفته (جعفر رسول زاده)

رباعیّات عید غدیر

خورشید ز شوق راه را گم می‌کرد

صحرا همه لب بود و تبسّم می‌کرد

بر پاکی و شایستگی‌اش ایمان داشت

آن را که نبی (ص) امام مردم می‌کرد

فرمود هر آنکه لایق عهد خداست

اینست علی (ع) آنکه امام و مولاست

یک عدّه ز شعله‌ی حسد دود شدند

چون گفت ولایت علی (ع) امر خداست

با دوست دعای وال من والاه است

با خصم خروش عاد من عاداه است

زین دو تو بگو کدام را هست سزا؟

دستی که ز دامن علی (ع) کوتاه است

از صدای سخن عشق، ص ۱۱۰.

راضی اصفهانی (محمد حسن‌زاده)

غدیر آئینه‌ی انسان‌شناسی است

در او پیدا سپاس و ناسپاسی است

برای حزب شیطان روز ماتم

برای شیعیان عید حماسی است

همسنگ غدیر عید دیگر نبود

زین عید برای شیعه بهتر نبود

جز فاطمه (س) و محمد (ص) و اولادش

هم شأن و نظیر بهر حیدر نبود

[صفحه ۳۱۹]

رسا (دکتر قاسم)

گل آمد و سرزمین دین گلشن شد
شالوده‌ی دین مصطفی (ص) مُتقن شد
خورشید دمید و جمله ذرات وجود
از نور ولایت علی (ع) روشن شد
در نزد کسی که پاک و روشن بین است
آئین خدای بهترین آئین است
تاریخ جهان پر از نشیب است و فراز
حسّاس‌ترین فراز تاریخ این است
نوروز رسید و عید قربان و غدیر
ای دوست سلام گرم ما را بپذیر
هم جشن ضیافت خلیل اللّه است
هم عید ولایت همایون امیر
نوروز بساط سبزه زارش پیداست
آثار طراوت از عذارش پیداست
با عید غدیر جشن نوروز رسید
سالی که نکو است از بهارش پیداست
دیوان رسا، ص ۶۲.

شفق خراسانی، (محمدجواد)

سرچشمه‌ی وحی در کویر است، غدیر
تقدیر خداوند قدیر است، غدیر
ای عشق بگو به تشنه‌کامان ولا
دریا است اگر چه آبگیر است، غدیر
جبریل گل تبسّم آورد از عرش
راهی غدیر شد خُم آورد از عرش
از باغ دل‌انگیز ولایت «اَلْیَوْمْ
اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ» آورد از عرش [۱۹۸].
[صفحه ۳۲۰]
ای سُکر تولّای تو در جان باقی
افزوده به مهجوری ما مشتاقی
ما و عطش زلال کوثر تا کی؟

جامی بده از غدیر خُمّ، ای ساقی

از کعبه تا محراب، ص ۴۵.

ژولیده نیشابوری

حکم ولایتی که علی (ع) را امام کرد

اسلام را برای ابد مُستدام کرد

تا راه را ز چاه شناسند رهروان

خالق به خلق حجّت خود را تمام کرد

ای چشم‌ها بگریید، ص ۹۸.

شکیب اصفهانی

با دیده‌ی دل ببین که در خم غدیر

احمد (ص) به لسان حق بشیر است و نذیر

گوید که دهید دست بر دست علی (ع)

کاین جاست سر دو راه جنّات و سعیر

دیوان شکیب اصفهانی، ص ۴۹۴.

شوقی اصفهانی (میرزا جواد)

ساغر چو دهی ساقی جان پرور ما

لبریز کن از غدیر خم ساغر ما

امروز شد از حکم خداوند جلیل

مولای جهان ولیّ پیغمبر (ص) ما

دیوان شوقی اصفهانی، ص ۳۴۶.

[صفحه ۳۲۱]

صاعد اصفهانی

به روز خم غدیر از مقام لم یزلی

به کائنات ندا شد، ندا به صوت جلی

که بعد احمد (ص) مرسل به کهتر و مهتر

امام و سرور و مولا علیست (ع) علی

آنرا که خِرد دلیل و حرز راه است

بی‌شک که از این واقعه نیک آگاه است

کز بعد نبی (ص) خلافت و مولائی

با نص نُبی، علی (ع) ولی‌اللَّه است

صغیر اصفهانی (محمدحسین)

اسلام چو از نصب علی (ع) کامل شد

اَکْمَلْتُ ز حق به مصطفی (ص) نازل شد

واضح ز رَضیتُ گشت این کز اسلام

در نصب علی (ع) رضای حق حاصل شد

دیوان صغیر، ص ۴۴۱.

دانی ز چه عید باستان می‌خندد

بر روی جهانیان جهان می‌خندد

بنشسته علی (ع) جای نبی (ص) در نوروز

زین مژده زمین و آسمان می‌خندد

دیوان صغیر، ص ۴۴۳.

اسلام که شد بر همه عالَم شامل

بی‌مهر علی (ع) نیز بد آن دین عاطل

اکملت ز حق رسید چون روز غدیر

تا شام ابد دین بشر شد کامل

دیوان صغیر، ص ۴۴۶.

امروز به فرمان خدای عَلّام

بنشست علی (ع) به مَسند خَیر اَنام

اَتْمَمْتُ بود شاهد قولم ز علی (ع)

بر خلق جهان نعمت حق گشته تمام

دیوان صغیر، ص ۴۴۹.

در خم غدیر کز خدای ازلی

رفت آن همه تأکید به تعیین ولی

دانی چه نتیجه کشف شد از اسلام

مقصود علی (ع) بود و تولّای علی (ع)

دیوان صغیر، ص ۴۵.

[صفحه ۳۲۲]

موید خراسانی (سید رضا)

روزی که لوای بَلِّغ افراخته شد

منبر ز جهاز اشتران ساخته شد

فرمان به نبی (ص) رسید کز نصب علی (ع)

کار تو و تبلیغ تو پرداخته شد

نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۱.

چون عید غدیر اشرف اعیاد است

ذکر صلوات بهترین اوراد است

شادند اگر جمله محبّان چه عجب

زیرا که دل آل محمّد (ص) شاد است

نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۲.

حیدر (ع) که ستودش احمد (ص) و داور او

در روز غدیر شد پدید اختر او

آن تاج که در ازل خدایش بخشید

امروز گذاشت مصطفی (ص) بر سر او

نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۴.

از پای کلیم عشق بشکافت غدیر

آئینه وش از نور خدا تافت غدیر

یک برکه شده است چشمه سار برکت

تشریف ولایت از علی (ع) یافت غدیر

نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۷.

شخصیّت ممتاز جهان است علی (ع)

حاکم به زمین و آسمان است علی (ع)

در روز غدیر خم محمّد (ص) فرمود

مولای چو من به اِنس وجان است علی (ع)

نغمه‌های ولایت، ص ۲۹۸.

[صفحه ۳۲۳]

اوصاف علی (ع) به هر زبان باید گفت

این ذکر به پیدا و نهان باید گفت

در جشن ولیعهدی مسعود علی (ع)

تبریک به صاحب‌الزّمان (عج) باید گفت

نغمه‌های ولایت، ص ۳۰۸.

در هجده ذیحجه که حجّ معنا شد

پرونده راز آفرینش وا شد

ابلاغ ولایت شد و با نصب علی (ع)

تبلیغ رسولان خدا امضا شد

سفینه‌های نور، ص ۳۶۷.

مولا که جهان ندیده همتایش را

روزی که نبی (ص) داد به او جایش را

در پرده شوم بیعت آن دو نفر

میدید کتک خوردن زهرایش را

سفینه‌های نور، ص ۳۶۸.

عید است و غدیر باسلام آمده است

پیوند امامت و امام آمده است

بر اهل بهشت و اهل دوزخ امروز

تعیین کلاس و ثبت نام آمده است

سفینه‌های نور، ص ۳۷۵.

[صفحه ۳۲۶]

سرودهای عید غدیر

آشفته (جعفر رسول‌زاده)

حق الیقین

امروز ای عاشق علی (ع) باید با او صفا کنی

باید از عشق و معرفت شوری در جان به پا کنی

باید در مدح مرتضی (ع) جان و دل همنوا کنی

مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور

بر همه والا علی (ع) جانم، علی (ع) اعلا علی (ع) جانم، روح تولّا علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم

صحرا صحرا ز کاروان لبریز از شوق و انتظار

بِرکه بِرکه زُلال و صاف جوشد مانند چشمه‌سار

خورشید افکنده بر زمین خود را بی‌تاب و بی‌قرار

مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور

نغمه جانها علی (ع) جانم، ورد زبانها علی (ع) جانم، شور بیانها علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم

امروز آئینه‌ی غدیر نور افشان محمّد (ص) است

ابلاغ بلّغ از خدا نقش جان محمّد (ص) است

این اسرار امامت است یا قرآن محمّد (ص) است

[صفحه ۳۲۷]

مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور

نصیر و ناصر علی (ع) جانم، امیر و آمر علی (ع) جانم، باطن و ظاهر علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم

امروز احمد (ص) ز سرّ غیب آمد بر مؤمنین بشیر:

بر هر کس مقتدا منم باشد بر او علی (ع) امیر

من آیاتم علی (ع) بیان حق نور است و علی (ع) منیر

مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور

عالِم و معلوم علی (ع) جانم، معنی و مفهوم علی (ع) جانم، امام معصوم علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم

آری حق الیقین علیست (ع)، سرّ ایمان ولای او

در بزم حق غریبه نیست، هر کس شد آشنای او

داند تنها خدا که کیست، والا قدر و بهای او

مستم از باده‌ی ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جانی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور

داور عادل علی (ع) جانم، عارف واصل علی (ع) جانم، مرشد کامل علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم

سفینه‌ی مهر، ص ۴۶-۴۷.

آشفته (جعفر رسول‌زاده)

سرود غدیر

عالم آرا غدیر

عید دلها غدیر

روز مولا غدیر

نقش تولّا غدیر

نغمه زند هر دل عاشق به تمنّا

علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا

[صفحه ۳۲۸]

همه مستی کنید

ترک هستی کنید

با ولای علی (ع)

خدا پرستی کنید

نام علی (ع) معرفت خالق یکتاست

علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا

دست‌ختم‌رسل (ص)

شده یک باغ گل

شد علی (ع) مقتدا

به جمله‌ی جزء و کلّ

نقش ولایت زده بر دفتر دلها

علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا

هر که عشقش ولاست

رهبرش مرتضی (ع) است

امر این رهبری

دست‌رسول (ص)خداست

عالم و آدم به ولایت شده احیا

علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا

بر که دریا شده

دل شکوفا شده

همه‌ی کائنات

عاشق مولا شده

نام علی (ع) یاد علی (ع) انجمن آرا

علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا

از صدای سخن عشق، ص ۱۳۴.

آشفته (جعفر رسول‌زاده)

تفسیر عشق

جان رنگین کمان عشق و نور است

دل صبح بهاران سرور است

ساقی‌آمد غدیر، سرپوش از خم بگیر

در بزم عاشقان، مستی شد دلپذیر

مولانا یا علی (ع)

[صفحه ۳۲۹]

بر شیدائیان مستی مبارک

این عید حق‌پرستی مبارک

روز عشق آفرین روز تکمیل دین

روزی که شد علی (ع) امیرالمؤمنین

مولانا یا علی (ع)

از فرمان بلّغ یا محمد

کرد فرمان حق اجرا محمّد (ص)

عالم را زد صَلا

بر عشق مرتضی (ع)

بعد از من این علیست (ع)

بر هستی مقتدا

مولانا یا علی (ع)

شد تفسیر عشق از آیه‌ی نور

نور بسته به‌خود پیرایه‌ی نور

حسن غیب و شهود

دل از عالم ربود

عیدی در آسمان

از این بهتر نبود

مولانا یا علی (ع)

از صدای سخن عشق، ص ۱۳۶.

آشفته (جعفر رسول‌زاده)

زمزمه‌ی بهشتیان

دل حسرت نصیب من

غم نداری مولا داری

می‌عشقش گوارایت

مستی در دل شیدا داری

از دل و جان، نغمه بخوان

عید مولا مبارک

به صفای غدیر خم

باغ و چمن آذین شده

علی (ع) عالی اعلا

امیرالمؤمنین شده

ساقی یار، باده بیار

عید مولا مبارک

[صفحه ۳۳۰]

همه هستی عاشق شده

به جلوه‌ی روی علی (ع)

که خدا هم دل می‌برد

به حسن دلجوی علی (ع)

از خم نور، جام طهور

عید مولا مبارک

ذکر مَنْ کُنْتُ مُولاه است

زمزمه‌ی بهشتیان

به دعای من والاه است

آمین اهل آسمان

صف به صف‌اند، در شعف‌اند

عید مولا مبارک

به تولّا دل بسته است

هر کس باشد خدا شناس

به تبرّا از دشمنش

باید شوی مولا شناس

مظهر هو، هو همه او

عید مولا مبارک

از صدای سخن عشق، ص ۱۳۷.

[صفحه ۳۳۱]

حضرت آیةالله آقای حاج سید حسن فقیه امامی

مولای من علیست (یادگار سفر حج)

مولای من علیست

مولای من علیست

اول خلیفه کیست، مولود کعبه کیست،

با نام ایلیا، مولای من علیست

بِنْ عمّ مصطفی (ص)، هم یار با وفا،

سلطان اصفیاء، مولای من علیست

قاضی به عدل و داد، رزمنده در جهاد

بی‌ترس و بی‌ریا، مولای من علیست

محبوب کردگار، مظلوم روزگار

مقتول اشقیا، مولای من علیست

عالم به هر کتاب، دانا به هر جواب

در رأس اذکیاء، مولای من علیست

مشکل گشای خلق، ناطق به حکم حق

سالار اتقیاء، مولای من علیست

در جنگ قهرمان، با خلق مهربان

الگوی اسخیاء، مولای من علیست

پیوسته در نماز، در خیر پیش‌تاز

معشوق کبریاء، مولای من علیست

منصوب در غدیر، با سبک بی‌نظیر

سرخیل اوصیاء، مولای من علیست

مَدْعُوّ به حیدر (ع) است، فاتح به خیبر است

افضل ز انبیاء، مولای من علیست

مصداق اِنّما، ممدوح هل اتی

مبغوض ادعیاء، مولای من علیست

تأویل وَالْقَمَر، میزان خیر و شر

هم نور و هم ضیاء، مولای من علیست

تفسیر النَعیمْ، جنّات را قسیم

در بین اولیاء، مولای من علیست

آنکس که حق او، بردند رو بِرو

افراد بی‌حیاء، مولای من علیست [۱۹۹] [۲۰۰].

[صفحه ۳۳۲]

پژمان بختیاری (حسین)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

پیوند اُلفت با علی (ع)، بستیم از جان یا علی (ع)

ره نیست از ما تا علی (ع)، ما با علی (ع) با ما علی(ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

سلطان شهر «لا فَتی» مَسند فروز «هَل اَتی»

بحر کرم، کان عطا، در ملک دین یکتا علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

در جمله اقوام عرب، هم در حَسَب، هم در نَسَب

«مَن کُنتُ مولی» ای عجب زیبد که را اِلّا علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

قول حقیقت را ندا، هم بر ندای حق صدا

عشقی است او را با خدا، عشقی است ما را با علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

در عالم بالاست او، سرمایه‌ی دنیاست او

دنیا و مافیهاست او، دنیا و مافیها علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

آنجا که حق تنها شود، چون نور حق پیدا شود

حلّال مشکلها شود، تنها علی (ع) تنها علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

نسیم غدیر، ص ۳۹.

[صفحه ۳۳۳]

حافظی کاشانی (محسن)

مَسند خلافت

بشارت ای شیعیان عید غدیر آمده

به مؤمنین ز امر حق علی (ع) امیر آمده

بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)

شمس سپهر هُدی کیست به غیر از علی (ع)

به شیعیان مقتدا کیست به غیر از علی (ع)

بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)

نبیّ که بر انبیاء و اولیاء سرور است

گفت و پس از من علی (ع) به مؤمنین رهبر است

بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)

هر که منم رهبرش علی (ع) بود رهبرش

هر که منم سرورش علی (ع) بود سرورش

بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)

علی (ع) پسر عمّ من در پی دین پروری

نشست بر مَسند خلافت و رهبری

بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)

به امر حیّ ودود برای تکمیل دین

پس از رسول خدا (ص) علی (ع) بود جانشین

بگو به صوت جلی علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)

گلبرگهای شادی، ص ۲۵-۲۶.

[صفحه ۳۳۴]

حسینی (سید محسن)

تعیین ولی

بیا که تیر دعا گرفته جا به هدف

به فرق شیر خدا (ع) نشسته تاج شرف

پیک حق آمد بشیر

مصطفی (ص) را شد سفیر

که علی (ع) آمد امیر

یا علی (ع) مولا مدد

چنین ندای خوشی به گوش اهل ولاست

به حکم لَمْ یَزَلی علی (ع) ولیّ خداست

گشته هستی با صفا

گشته ظاهر مرتضی (ع)

روی دست مصطفی (ص)

یا علی (ع) مولا مدد

دو چشم خود بگشا بیا بیا و ببین

گرفته وادی خُم صفای خُلد برین

آمده دل منجلی

گشته تعیین ولی

گو تو با صوت جلی

یا علی (ع) مولا مدد

شراب عشق علی (ع) سبو سبو بزنید

زبان گشوده دم از ولای او بزنید

رهبر و مولای من

دین من دنیای من

شافع فردای من

یا علی (ع) مولا مدد

[صفحه ۳۳۵]

همیشه سرخوشم از مِی اَلَست علی (ع)

گدایم و نگهم بود به دست علی (ع)

دل به عشق او اسیر

من فقیرم من فقیر

یا علی (ع) دستم بگیر

یا علی (ع) مولا مدد

بهار آل یاسین، ص ۸۹–۹۰.

[صفحه ۳۳۶]

حیات‌بخش قمی (محمد)

سرود جشن خلافت امیر مؤمنان

خُم در غدیر خُم بجوش آمد

صهبای عرفان در خروش آمد

در جلوه پیر مِی‌فروش آمد

جلوس مرتضی (ع) علی (ع) آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

شد زینت دستان پیغمبر (ص)

دو بازوی بت شکن حیدر (ع)

عید غدیر ساقی کوثر

موهبت لَمْ یَزَلی آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

ارکان دین حق مشدّد شد

محکم اساس شرع احمد (ص) شد

علی (ع) خلیفه‌ی محمّد (ص) شد

جوهر فیض ازلی آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

ساقی صلا به میگساران زد

ندا به عاشقان عرفان زد

به مجمع خدا پرستان زد

که پیر میخانه علی (ع) آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

یا دولتا بدر منیر آمد

صدر خلافت را امیر آمد

به مسلمین یار و ظهیر آمد

فارِس میدان یلی آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

[صفحه ۳۳۷]

حیات‌بخش قمی (محمد)

مولای عارفان

در عید غدیر، علیّ (ع) مرتضی

ملایک می‌خوانند، از عرش کبریا

آفرین آفرین،مرحبا مرحبا

از بزم عاشقان، بر فلک می‌رود

نغمه‌ی دلکش، یا مولا یا مولا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

در جشن مسعود، شیر یزدان علی (ع)

عارفان می گویند، با صدای رسا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

با امر مصطفی (ص)، روز عید غدیر

از جهاز شتر، منبری شد بپا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

بر دست پیغمبر، آنشه ارجمند

از بسیط زمین، شد به اوج سما

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

شیعیان را عیدِ، مولای عارفان

مُبارک بر همه، یا اِخْوانَ الصَّفا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

گفته در خطبه‌اش، سرور کائنات

بعد من این علیست (ع)، رهبر کائنات

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

هر کرا مولایم، مولای او علیست

بر هر که آقایم، آقای او علیست (ع)

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

این بزم محترم، این جشن باشکوه

تهنیت از (حیات)، بر آل مصطفی (ص)

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

[صفحه ۳۳۸]

حیات‌بخش قمی (محمد)

سرود غدیریه مولی علی (ع)
شیعیان عید غدیر مرتضی (ع) آمد خوش آمد
خوش آمد خوش آمد
روزگار شادی اهل ولا آمد خوش آمد
خوش آمد خوش آمد
ابن عم مصطفی (ص) از حق، امیرالمؤمنین شد
محکم از امر خلافت عروهٔالوثقای دین شد
مرشد روح الامین فرمانروای عالمین شد
جشن مولا، تاج‌دار هل اتی آمد، خوش آمد
خوش آمد، خوش آمد
خاتم پیغمبران، احمد، ابوالقاسم، محمد (ص)
بهر تکمیل رسالت ز امتثال امر سرمد
بر سر شیر خدا زد افسر و تاج مُؤبّد
از ملائک آفرین و مرحبا آمد، خوش آمد
خوش آمد، خوش آمد
شیعیان را جشن مولی العارفین بادا مبارک
انتخاب صِهر ختم‌المرسلین (ص) بادا مبارک
هم به مهدی (عج) صاحب اسلام و دین بادا مبارک
رهبر ما شهریار لا فتی آمد، خوش آمد
خوش آمد، خوش آمد
[صفحه ۳۳۹]

راضی اصفهانی (محمد حسن‌زاده)

با علی حق و علی با حق است
شیعیان عید غدیر آمده است
عید بی‌مثل و نظیر آمده است
آخرین کار نبی گشت انجام
پادشاهی علی شد اعلام
شیعیان شاد همه
چو نبی و فاطمه
قول حق را چو نبی کرد بیان

سرّ پنهان خدا گشت عیان

حق به اتمام رسانده انعام

پادشاهی علی شد اعلام

شیعیان شاد همه

چو نبی و فاطمه

شده نومید جنود شیطان

از سر ظلمت و کفر و عصیان

حاسدان غرق حسد زین اکرام

پادشاهی علی شد اعلام

شیعیان شاد همه

چو نبی و فاطمه

منکر حق علی ناحق است

با علی حق و علی باحق است

بی علی نیست کسی را اسلام

پادشاهی علی شد اعلام

شیعیان شاد همه

چو نبی و فاطمه

[صفحه ۳۴۰]

میثم (غلامرضا سازگار)

امیر مؤمنان

ای شده از سوی حق مصطفی (ص) را جانشین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

ای به شأنت آمده آیه‌ی اِکمال دین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

ای محمّد (ص) آمده بر تولّایت بشیر

از خداوند قدیر خاصّه در عید غدیر

خاصه در عید غدیر از برای مسلمین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

در سرور از لوح دل زنگ غم زائل شده

مشعل انوار حق مشتعل در دل شده

بانگ اَکْمَلْتُ لَکُم از سماء نازل شده

تهنیت گوید تو را احمد (ص) و روح‌الأمین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

گفته احمد (ص) بعد من عالی و اعلا علیست

هر که را مولا منم رهبر و مولا علیست

بر همه مولا علیست از همه اولی علیست

از فریقین آمده در مقامت این چنین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

وادی گرم غدیر جَنّهُ الاعلی شده

حکم بلّغ نازل از عالم بالا شده

نفس ختم الانبیاء بر همه مولا شده

جلوه‌گر گشته سماء گلستان گشته زمین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

سفینه‌ی مهر، ص ۴۰-۴۱.

[صفحه ۳۴۱]

میثم (غلامرضا سازگار)

مَنْ کُنت مولا- علیٌ (ع) مولا

عید غدیر امیرالمؤمنین است

فرموده‌ی رحمهٌ لِلعالمین است

مَنْ کُنْتُ مولا

علیٌّ (ع) مولا

روز بزرگ سُرور مسلمین است

اِتمام‌نعمت هست‌واِکمال دین‌است

مَنْ کُنْتُ مولا

علیٌّ (ع) مولا

یا خاتم المرسلین، بَلّغْ ما اُنزِلْ

بشنو ز روح الأمین، بَلِّغْ ما اُنْزِلْ

شد روز اکمال دین، بَلِّغْ ما اُنْزِلْ

مَنْ کُنْتُ مولا علیٌّ (ع) مولا

بر مسلمین تا ابد حکم تو این است

عید غدیر امیرالمؤمنین است

فرموده‌ی رَحمَهٌ لِلْعالَمینْ است

مَنْ کُنْتُ مولا علیٌّ (ع) مولا

این روز یأس همه کفر جهانی است

نص صریح کتاب آسمانی است

چشم ستم‌پیشگان در خون‌فشانی است

فرمان به اهل سماوات و زمین است

مَنْ کُنْتُ مولا

علیٌّ (ع) مولا

سرودهای شادی، ص ۵۲۵-۵۲۶.

[صفحه ۳۴۲]

میثم (غلامرضا سازگار)

سرود عید سعید غدیر خُم

عید غدیر آمده، چه دلپذیر آمده

بر همه‌ی مؤمنین، علی (ع) امیر آمده

علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی

نور هدایت به‌بین، جشن ولایت به‌بین

تهنیت از خالق حَی غدیر آمده

علی (ع) علی(ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی

جِنّ و بشر هم نوا، حور و ملک هم‌صدا

ثنا، ثنای علی (ع) نوای نوای ولا

علی (ع) وصیّ رسول، علی (ع) ولیّ خدا

به خلق عالم علی (ع)، ز حق بشیر آمده

علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی(ع) علی (ع) یا علی

اَجَلِّ هر نعمتی، بود ولای علی (ع)

نزول هر آیتی، بود برای علی (ع)

لب محمد (ص) کند، مدح و ثنای علی (ع)

که بر رسول خدا (ص)، علی (ع) وزیر آمده

علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی

بهر امامت شده، شیر خدا انتخاب

بوسه زند آسمان، به مقدم بوتراب (ع)

به‌حکم رب و دود، به قول ختمی‌مآب (ص)

برای خصم علی (ع)، نار سعیر آمده

علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی

سیمای مداحان و شاعران، ص ۲۱۰-۲۱۱.

موحدیان قمی (محمد)

بی‌نهایت

ای مؤمنین مژده که شد عید امیرالمؤمنین

یعنی علی (ع) شد خاتم پیغمبران را جانشین

شد مرتضی (ع) چون مصطفی (ص)

بر ماسوا مولا علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

فرخنده بادا بر شما عید غدیر ای عاشقان

آورده پیک حق پیامِ تازه‌ای از آسمان

اول امام (ع) آمد پس از پیغمبر (ص) آخر زمان

حیدر علی، صفدر علی، رهبر علی، آقا علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

حکم امامت بهر تکمیل رسالت آمده

فرمان استمرار حق تا بی‌نهایت آمده

ساقی کوثر را به سر تاج ولایت آمده

آن تالی حق، آن والی دین عالی اعلا علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

مژده که بر اهل ولا لطف خدا شامل شده

یعنی که در عید غدیر اسلام ما کامل شده

هم جلوه‌گر جاءَ الْحَقُ و هم زَهَقَ الباطِلْ شده

شد مظهر پا تا سرِ حق رهبرِ والا علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

سر زد پس از آن شام غم چون صبح صادق در غدیر

بر خلق عالم شد عَلَم قرآن ناطق در غدیر

مست مِی قالوا بَلی دلهای عاشق در غدیر

کو در جهان، آرام جان، بر شیعیان اِلاَّ علی (ع)؟

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

بهار آل یاسین، ص ۹۳-۹۴.

[صفحه ۳۴۴]

موحدیان قمی (محمد)

سرود غدیریه

الا ای اهل عالم عید مسعود غدیر آمد

بفرمان خدا بهر اولوالامری بشیر آمد

بر ختم المرسلین (ص)، شد علی (ع) جانشین

مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

بوادیّ غدیر خم که رشک طور سینین شد

علی (ع) بعد از نبی (ص) برهبریّت نصب و تعیین شد

بجلوه آیه‌ی اَلْیوم اُکْمَلْتُ لَکُم دین شد

شد اولوالامر دین، امیرالمؤمنین

مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

نبی (ص) را نازل از حق امر ابلاغ رسالت شد

گَهِ اکمال دین حق شد و اتمام نعمت شد

علی (ع) را بر سر از امر خدا تاج ولایت‌شد

جلوه کرد از رُخش، نور حَقُ الْیقینْ

مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

سر دست رسول اللَّه (ص) چو سر زد نور وجه اللَّه

به بیعت با علی (ع) خواند نبی (ص) چون امّت آگاه

بخوانَد والِ مَنْ والاهْ و آنگه عادُ مَنْ عاداه

با صوتی جان فزا، آهنگی دلنشین

مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

بگوید مسلمین من بر شما آنسان که مولایم

بجان و مال و ناموس شما ذی حقّ و اولایم

علی (ع) باشد کسی کاندر حقیقت پُر کند جایم

کو بود بر شما، رهبری بی‌قرین

مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

گلهای شادی، ص ۳۸-۳۹.

[صفحه ۳۴۵]

نعیمی قمی (محمد)

عید علوی

صحرای غدیر از انوار ولایت شد طور تجلّا

در محفل جانان ساقی شده سرمست از جام تولّا

از امر خدا بر لب جان‌بخش محمّد (ص)

گل نغمه‌ی اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ آمد

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

در عالم هستی برپا شده مستی از باده‌ی وحدت

سرزد گل امید از گلشن توحید در عید ولایت

پیک ازلی آمده و عید غدیر است

یعنی که علی (ع) بر همه مولا و امیراست

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

بر ختم رسولان (ص) پیغام خداوند نازل شده امروز

با دست ولایت آئین الهی کامل شده امروز

بر امّت حق بعد رسول اللَّه (ص) خاتم

گردیده علی (ع) سیّد و مولای دو عالم

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

این عید مبارک بر امّت قرآن بر عترت طاها

تبریک به احمد تبریک به مهدی تبریک به زهرا (س)

هر عاشق شیدایی و دلداده‌ی حیدر (ع)

سرمست ولایت شده از باده‌ی کوثر

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

حوران بهشتی از گلشن فردوس با دسته گل آیند

با شوق و شعف برپابوس علیّ (ع) و ختم رسل (ص) آیند

عید علوی‌ها شده و جشن امامت

تفویض شده امر رسالت به ولایت

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

بر دست پیمبر (ص) ظاهر شده امروز وجه اللَّه اعظم

از امر خداوند این سیّد و مولاست بر عالم و آدم

ای باده کشان باده‌ی توحید بنوشید

بر فاطمه (س) تبریک در این عید بگوئید

مَنْ کُنْتُ مُولاهْ

از صدای سخن عشق، ص ۱۳۲-۱۳۳.

[صفحه ۳۴۶]

نعیمی قمی (محمد)

مقصود خداوند

از صحرای غدیر امروز آید عطر ولایت

یعنی بر سر خود دارد مولا تاج هدایت

پیغام ازلی آمد دل را نور جلی آمد

جشن عید علی (ع) آمد بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

فجر عید ولایت یا جشن عید غدیر است

حیدر (ع) بعد نبی (ص) بر امّت مولا و امیر است

تابان صبح سعادت شد روز عید ولایت شد

مولا رهبر امّت شد بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

روی دست نبی (ص) ظاهر شد وجه اللّه اعظم

حق فرموده علی (ع) باشد مولای همه عالم

شد مقصود خدا حاصل پیغام ازلی نازل

گردد دین خدا کامل بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

حج آخر پیغمبر (ص) دارد جلوه‌ی دیگر

با امر نبوی در آنجا بر پا شده منبر

نور حق به تجلّا شد روشن محفل دلها شد

جانها غرق تمنّا شد بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

از صدای سخن عشق، ص ۱۳۵.

[صفحه ۳۴۷]

نعیمی قمی (محمد)

حکم ولایت

یاد تو ذکر خداست یا علی (ع) یا علی (ع)

مهر تو روح دعاست یا علی (ع) یا علی (ع)

بر همگان عید ولای تو مبارک

بر همه عالم شدی تو امام و امیر

دل شده مست تو از می‌خمّ غدیر

بر سر ما ظلّ هُمای تو مبارک

راه خداست راه تو دست حق دست تو

ایکه دل شیعیان شده پابست تو

ختم رسل (ص) گفته ثنای تو مبارک

عالم و آدم بود سائل کوی تو

قبله‌ی جان همه خم ابروی تو

جان شده مشتاق لقای تو مبارک

حکم ولایت به تو داده خیرالبشر

نخل مَحبّت دهد ز وجودت ثمر

مدح تو را گفته خدای تو مبارک

عید غدیر آمد و روز تکمیل دین

غنچه‌ی ایمان شکُفت در دل مؤمنین

شد همه جا غرق صفای تو مبارک

ما همه دلداده‌ی عشق کوی توأیم

در طلب جرعه‌ای از سبوی توأیم

شامل ما گشته عطای تو مبارک

بهار آل یاسین، ص ۹۴-۹۵.

[صفحه ۳۴۸]

نعیمی قمی (محمد)

باده و خم

عید غدیر آمده و عید امامت شده

روز تجلّا و تولّای ولایت شده

بعد نبی (ص) بر همه شد رهبر و مولا علی (ع)

علی علی (ع) مولا علی مولا علی مولا علی (ع)

دیده‌ی دل باز کن و نور جلی را ببین

جوشش سرچشمه‌ی فیض ازلی را ببین

بر روی دست نبی (ص) امروز علی (ع) را ببین

تا که بدستت بدهد جام تولّا علی (ع)

علی (ع) علی (ع) مولا

آمده هنگامه‌ی اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم

بر لب حُجّاج بود نغمه‌ی بَخٍّ لَکُمْ

دشمن مولا ز حسد اختر خود کرده گم

باده‌ی رحمت ز خدا بر تو گوارا علی (ع)

علی (ع) علی (ع) مولا

قافله‌ها تا که در آن دشت کویر آمدند

از همه سو جمع به فرمان بشیر آمدند

در طلب باده سوی خم غدیر آمدند

بعد نبی (ص) آمده فرمانده‌ی دلها علی (ع)
علی (ع) علی (ع) مولا
گفت نبی (ص) هر که منم رهبر و مولای او
هست علی (ع) بعد من آیینه‌ی تقوای او
بر همه آمد ز خدا حکم تولای او
مظهر حق آمده در صورت و معنا علی (ع)
علی (ع) علی (ع) مولا
آیه‌ی توحید بود آیه‌ی عید غدیر
شیعه بود زنده به سرمایه‌ی عید غدیر
بر سر ما تا به ابد سایه‌ی عید غدیر
علی (ع) علی (ع) مولا
بهار آل یاسین، ص ۹۵-۹۶.
[صفحه ۳۴۹]

یاسر (محمود تاری)

غدیر خُم
پیک بشیر آمد خوش آمد
عید غدیر آمد خوش آمد
شد وادی خم غدیر آکنده از گُل
پروانه بنشسته بروی شاخ سنبل
بر گوش جانها می‌رسد آوای بلبل
حق را نصیر آمد خوش آمد
عید غدیر آمد خوش آمد
در هجده ذالحجّه از امر خداوند
نخل امامت با رسالت خورد پیوند
خورشید زد بر چهره‌ی آیینه لبخند
جشن کبیر آمد خوش آمد
عید غدیر آمد خوش آمد
از نغمه‌ی «مَنْ کُنْتُ مولاىِ» محمّد (ص)
تفسیر شده «بلّغ» بروی دست احمد (ص)
پرده به یک سو رفت از مرآت ایزد
ذات قدیر آمد خوش آمد
عید غدیر آمد خوش آمد

روز غدیر خم که دین تکمیل گردید

نور خدا از آسمان تنزیل گردید

بر چهره‌ی حیدر (ع) خدا تمثیل گردید

دل را امیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

بهار آل یاسین، ص ۹۰-۹۱.

[صفحه ۳۵۰]

یاسر (محمود تاری)

اکمال دین

مژده ای شیعه عید غدیر است

بر همه عالم علی (ع) امیر ست

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

مژده آمد از عالم بالا

آمد از ایزد پیغام والا

ای نبی (ص) بر گو «مَنْ کُنْتُ مَولا»

آری آری این صوت بشیر است

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

مسلمین امروز اکمال دین است

خاتم حق را علی (ع) نگین است

مصطفی (ص) را او خوش جانشین است

شیعه را اکنون جشن کبیر است

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

شد علی (ع) همچون خورشید تابان

بر سر دست احمد (ص) نمایان

بر لبش جاری «بلّغ» ز قرآن

به به این نغمه چه دلپذیر است

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

مرتضی (ع) نور ولیّ سرمد

شد به امر حقّ وصیّ احمد (ص)

مژده مژده زین سُرور بی‌حد

بر همه عالم فیض کثیر است

یا علی (ع) مولا مولا علی (ع) جان

بهار آل یاسین، ص ۹۱-۹۲.

[صفحه ۳۵۳]

یادمان علامه امینی

شرح حال مختصری از مولف کتاب الغدیر

آیةاللَّه علّامه حاج شیخ عبدالحسین امینی به سال ۱۳۲۰ هجری قمری در تبریز و در یک خانواده‌ی مذهبی و علمی دیده به جهان گشود او مقدّمات را نزد والد بزرگوارش شیخ میرزا احمد امینی که از علمای تبریز و به زهد و پارسائی و علم مشهور بود فرا گرفت سپس برای تکمیل دروس حوزوی از محضر علما و بزرگانی در داخل و خارج از کشور بویژه نجف اشرف استفاده نمود، و کتابهای متعددی از خود به یادگار گذارد که هر کدام در نوع خود ارزشمند و مفید می‌باشد اما در بین همه آن آثار و تألیفات کتاب شریف و نفیس «الغدیر» از درخشش و نورانیّت خاصی برخوردار است و چون خورشیدی تابان در عرصه‌ی ظلمات جهل و کینه‌توزی و تعصّب نابجا نورافشانی می‌نماید و تحوّل عجیبی بوجود آورد تا آنجا که نه تنها علما و بزرگان مسلمان اعم از شیعه و سنّی بلکه دانشمندان و اندیشمندان غیر مسلمان را هم تحت تأثیر حقانیّت و مظلومیّت مولا امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب علیهماالسلام قرار داد که از نامه‌ها و مقالات و سخنرانیها و اظهار نظرات و اشعار آنان نسبت به کتاب الغدیر به وضوح نمایان است.

[صفحه ۳۵۴]

آری این رادمرد علم و تقوی و فضیلت با عشق و ارادت به شاه ولایت برای نوشتن این کتاب ۴۰ سال انواع رنجها و سختی‌ها را تحمّل نمود، مسافرتها کرده و از خواب و استراحت خود صرف‌نظر نمود تا موفّق شد چنین کتابی را به جهانیان ارائه کند و تشنگان حقیقت را از زلال جاری آن سیراب نماید این مجاهد خستگی‌ناپذیر در تهران روز جمعه ۲۸ ربیع الثانی سال ۱۳۹۰ هجری قمری مطابق با ۱۲ تیر ماه سال ۱۳۴۹ شمسی هنگام اذان ظهر دارفانی را وداع و جهان علم و دانش را در سوگ خود عزادار نمود. پیکر مطهّر او را به نجف اشرف منتقل و در کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به همّت والای خود آن بزرگوار تأسیس شده بود در جوار محبوب و مولایش حضرت علی علیه‌السلام برای همیشه دفن نمودند.

امید است ایمان و اخلاص و افکار و اهداف و روش زندگی و پشتکار آن بزرگمرد فانی در ولایت سرمشق ما قرار بگیرد تا به وظائف خود نسبت به اهل‌البیت علیهم‌السلام آشنا شده و انجام وظیفه نمائیم.

[صفحه ۳۵۵]

امیری فیروز کوهی

ذوالفقار امّت

امین دین الهی صدیق آل رسول (ص)

امینی آنکه بحق بخشی از ولایت بود

نبود از دو جهان جز به علم و حکمت شاد

که نفس قدسی او نفس علم و حکمت بود

جهان ز همّت او در کمال حیران است

که او جهان دگر در کمال همّت بود

به فطرت ازلی در حِمای [۲۰۱] عصمت حق
مُحامی علی (ع) و خاندان عصمت بود
غدیر خم شد از او بحر بی‌نهایت عِلم
که خود به عِلم و ادب بحر بی‌نهایت بود
تراشه‌ی قلم از ذوالفقار حیدر (ع) داشت
از آن به نیش قلم ذوالفقار امّت بود
سنان نکته پولادیش به دیده‌ی خصم
جگر شکاف‌تر از تیغ در مهابت بود
ز هیچ نکته عقلی به نقل باز نماند
چنانکه عقل هم از نقل او به حیرت بود
لطائف کلمش فصلی از ولایت داشت
بدایع حکمش بابی از هدایت بود
ز شهر علم نبی (ص) بابها گشود به جَهد
که خود به شهر و لا بابی از ولایت بود
ز احتجاج، بیانش به حکم حجّت وقت
همین نه آیت حجّهٔ که عین حجّت بود
ره فضولی عقل آنچنان ز بُرهان بست
که عقل قدسی ازو مات این درایت بود
ادای شکر، به تعظیم، فوق طاقت ماست
بدان لطیفه‌ی غیبی که فوق طاقت بود
«امیر»، مرگ چنین شهسوار عرصه‌ی عِلم
نه مرگ یکتن، بل مرگ یک جماعت بود
چنین مصیبت عظمی نبود دانش را
اگر دریغ و اسف بود، اگر مصیبت بود
ز بحر فیض ولایت غریق رحمت باد
که خود ز بحر ولایت غریق رحمت بود
دیوان امیری فیروز کوهی جلد ۲ ص ۱۰۱۴.

حسان (حبیب چایچیان)

«اَلْغَدیر» کتاب کم نظیر
امینی، رهنورد آهنین پی
روان در کوره راه گُنگ تاریخ
عدالت، با قضاوتنامه‌ی وی

جنایت پیشگان را کرده توبیخ

امینی، تک سوار دشت حیرت

که دارد روز و شب، هر سو، تکاپو

گدازد از حَرور عشق و غیرت

حقیقت جو دلش، در سینه‌ی او

به گرد آلود، طومار زمانها

نگاهش می‌دود، پویان و پیگیر

به جائی که ندارد ره گمانها

امینی، ره کند، با اذن تقدیر

امینی، آنکه با برهان وُ حجّت

دهان یاوه گویان را شکسته

بجز تسلیم، در پیش حقیقت

به هر باطل گرائی، راه بسته

امینی، جای پای رفتگان را

یکایک، پا نهاد و باز پیمود

به خلوت راه متروک زمانها

پی اثبات حق، در جستجو بود

[صفحه ۳۵۷]

به چشم حق‌شناس و تیز بینی

کُتُب را زیر و رو کرده، گذشته

به تأیید علی (ع)، دست امینی

کتاب اَلْغَدیرش را نوشته

به مظلومیّت آل محمّد (ص)

چنان گرید که سوزد هر دلی را

ازین سوز و گداز و آه ممتد

به دلها افکند، مهر علی (ع) را

درون تیره ابر اختلافات

درخشد چهره‌ی مردانه‌ی او

که می‌پرسد به صد افسوس و هیهات:

حقیقت کو؟ محمّد (ص) کو؟ علی (ع) کو؟

امینی، دادخواه جرم تاریخ

شکایتنامه‌ی او، اَلْغَدیرش

نهال تلخ باطل، کنده از بیخ

کلام حق نمای دلپذیرش
منافق را کجا راه فراری
که از میدان بُرهانش گریزد
مبارز را، نه تاب و اختیاری
که چون افکندش از پا باز خیزد
کند مولای خود را تا که راضی
امینی یکدم آسایش ندارد
بشوید تا غبار عهد ماضی
هماره اشک غم، از دیده بارد
امینی، رهبر آزادگان را
به ملّتهای روشندل نشان داد
پریش و تیره دل نسل جوان را
صفا بخشید، از عشق و، توان داد
جمال مبهم تاریخ اسلام
ز یمن همّتش، گردید روشن
دهد ما را نشان، آمار و ارقام
که کار امّتی را، کرده یک تن
ز سبک الغدیرش، هست پیدا
که عِلمش را، علی (ع) اِعطا نموده
و یا بی‌پرده‌تر گویم (حسانا)
علی (ع) املاء و، او انشا نموده
خلوتگاه راز، ص ۳۰۷-۳۰۵.
[صفحه ۳۵۹]

رسا (دکتر قاسم)

الغدیر امینی
پرتو خورشید آسمان ولایت
کرد تجلّی چو بر ضمیر امینی
پاکدلی ره در آستان علی (ع) یافت
شد کرمِ دوست دستگیر امینی
صحنه‌ی تاریخی غدیر چو آراست
خامه‌ی شیوا و دلپذیر امینی
ماند بجا زین سفینه‌های لئالی

نام درخشانِ الغدیر امینی

نامه‌ی عبدالحسین بنگر و بگشای

نافه‌ی پر مشک و پر عبیر امینی

مرد گرانمایه‌ای که بر اثر زهد

نفْس فرومایه شد اسیر امینی

در ره اثبات حقّ و امر ولایت

نیست نویسنده‌ای نظیر امینی

دامن مولی گرفت و در دو جهان است

سرور آزادگان امیر امینی

قطره به دریا رسید و بر صف امواج

چیره شد اندیشه‌ی خطیر امینی

ره نبرد سوی شاهراه ولایت

هر که نپوید «رسا» مسیر امینی

دیوان دکتر قاسم رسا

[صفحه ۳۶۰]

شهریار تبریزی (سید محمدحسین)

فتح الفتوح

رستم رزم آوران، آن نَه که در جنگ بود

شاخ سر دیو و دد به گاو ر کوبدا

بلکه جهان پهلوان، اوست که از دست خصم

اسلحه بر گیرد و به سرْش در کوبدا

مؤلّف الغدیر فاتح فتح الفتوح

رایت این فتح گو به عرش بر کوبدا

لا قَلَمْ اِلّا «اَمین» لا رَقَم اِلا غَدیر

تا جور است آنکه این سکه به زر کوبدا

منطقش از هل اتی بازویش از لا فتی

گو که علی (ع) پنجه در کتف عمر کوبدا

شصت هزارش حدیث از خود سنّت تو گو

شصت هزارش به سر، تیغ و تبر کوبدا

خفته‌ی خواب قرون، خیز که با الغدیر

غلغله‌ی محشرت، حلقه به در کوبدا

حجّت حق شد تمام، از جهت اتفاق

چند نفاقت در فتنه و شر کوبدا

کار وصی چون نبی (ص)، امر الهی بود

«شور» در آن خلق را سر به سقر کوبدا

امر گر از خلق بود شور در آن جایز است

امر خدا خلق را شور به سر کوبدا

مظهر «تطهیر» حق، با چومنی گویکی است

آهن سرد اینقدر، کس به هدر کوبدا

خضر رها کرده و در پی آب بقا

ظلمتیِ کور دل، کوه و کمر کوبدا

هر که به جنگ خدا تیغ کشد «شهریار»

تن به زره خاید و سر به سپر کوبدا

غدیر در شعر فارسی، ص ۱۸۵-۱۸۶.

پاورقی

[۱] مائده، آیه ۶۷.

[۲] مائده،آیه ۵۵.

[۳] توبه، آیه ۶۱.

[۴] توبه، آیه ۶۱.

[۵] مائده، آیه ۶۷.

[۶] مائده، آیه ۶۷.

[۷] حشر، آیه ۱۸.

[۸] نحل، آیه ۹۴.

[۹] زمر، آیه ۵۶.

[۱۰] قسمت‌هایی که با حروف نازکتر است، جزء اصل خطبه نیست و عبارات از راوی می‌باشد.

[۱۱] ق، آیه ۲۹.

[۱۲] آل عمران، آیه ۸۵.

[۱۳] توبه، آیه ۱۷.

[۱۴] آل عمران، آیه ۸۸.

[۱۵] العصر، آیه ۱ و ۲.

[۱۶] آل عمران، آیه ۱۰۲.

[۱۷] اشاره به آیه ۸ سوره‌ی تغابن.

[۱۸] نساء، آیه ۴۷.

[۱۹] حمد، آیه ۲.

[۲۰] اشاره به آیه ۶۲ یونس.

[۲۱] اشاره به آیه ۵۶ مائده.

[۲۲] مجادله، آیه ۲۲.

[۲۳] انعام، آیه ۸۲.

[۲۴] اشاره به آیه ۷۳ زمر.

[۲۵] اشاره به آیه ۴۰ غافر.

[۲۶] اشاره به آیه ۱۰ نساء.

[۲۷] اشاره به آیه ۱۰۶ هود.

[۲۸] اعراف، آیه ۳۸.

[۲۹] ملک، آیه ۸.

[۳۰] ملک، آیه ۱۲.

[۳۱] فتح، آیه ۱۰.

[۳۲] بقره، آیه ۱۵۸.

[۳۳] حج، آیه ۱.

[۳۴] زمر، آیه ۴۱.

[۳۵] فتح، آیه ۱۰.

[۳۶] فتح، آیه ۱۰.

[۳۷] بقره، آیه ۲۸۵.

[۳۸] اعراف، آیه ۴۳.

[۳۹] خطبهٔ الغدیر پیامبر اکرم (ص) را مرحوم آیهٔ اللّه محمّدباقر کرمانی (ره) از کتاب احتجاج طبرسی استخراج نموده‌اند.

[۴۰] معنی عبارت خطبه چنین است: چه زود باشد که شما امامت را غصب می‌کنید و آن را تبدیل به پادشاهی می‌نمایید و کلمه‌ی مملکت در شعر به معنی پادشاهی است.

[۴۱] از فرزندان مرحوم استاد صغیر اصفهانی خصوصاً فرزند ارشد ایشان آقای حاج‌آقا رضا صغیر، متخلص به سعید اصفهانی به‌خاطر اینکه بزرگوارانه اجازه‌ی نشر خطبه‌ی الغدیر منظوم مرحوم والد را به این حقیر مرحمت فرمودند تشکر و قدردانی می‌نمایم. (مؤلف).

[۴۲] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۴۳] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۴۴] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۴۵] اقبال، ص ۴۶۴.

[۴۶] بحار، ج ۹۸، ص ۳۲۳، ح ۶.

[۴۷] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۴۸] اقبال، ص ۴۶۴.

[۴۹] متن خطبه، و اقبال، ص ۴۶۴. (آرمان غدیر).

[۵۰] اقبال سیّدبن طاوس، ص ۴۶۴.

[۵۱] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۲] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۳] متن خطبه و در برخی از روایات، غدیر، «یَوْمُ اُمَناءِ الدِّینِ» خوانده شده است، نگاه کنید به اقبال: ص ۴۷۴.

[۵۴] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۵] اقبال، ص ۴۶۴.

[۵۶] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۷] اقبال، ص ۴۶۴.

[۵۸] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۵۹] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۰] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۱] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۲] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۳] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۴] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۵] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۶] تهذیب، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۱.

[۶۷] اقبال، ص ۴۶۴.

[۶۸] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۶۹] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۷۰] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر از کتاب آرمان غدیر.

[۷۱] اقبال، ۴۶۴.

[۷۲] متن خطبه.

[۷۳] اقبال، ۴۶۴.

[۷۴] اقبال، ۴۶۴.

[۷۵] اقبال، ۴۶۴.

[۷۶] اقبال، ۴۶۴.

[۷۷] اقبال، ۴۶۴.

[۷۸] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۷۹] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۸۰] اقبال، ۴۷۴.

[۸۱] اقبال، ۴۷۴.

[۸۲] اقبال، ۴۷۴.

[۸۳] اقبال، ۴۷۴.

[۸۴] اقبال، ۴۷۴.

[۸۵] اقبال، ص ۴۶۴ و آمده است: «وَ یَوْمُ قَبُولِ الْاَعْمالِ.. وَ یَومُ تُقْبَلُ اَعْمالُ الشِّیعَةِ وَ مُحِبِّی آلِ مُحَمَّدِ صلّی اللَّه علیه و آله».

[۸۶] متن خطبه.

[۸۷] اقبال، ۴۶۴.

[۸۸] وسائل، ج ۷، باب ۱۴، ص ۳۲۶، ح ۱۰.

[۸۹] اقبال، ۴۶۴.

[۹۰] وسائل، ج ۷، ص ۳۲۷ ح ۴.

[۹۱] اقبال ۴۶۶.

[۹۲] وسائل، ج ۷ ص ۳۲۵ ح ۷.

[۹۳] وسائل، ج ۷ ص ۳۲۵ ح ۷.

[۹۴] وسائل، ج ۱۰ ص ۳۰۲ ح ۱.

[۹۵] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۹۶] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۹۷] اقبال، ۴۶۴.

[۹۸] اقبال، ۴۶۴.

[۹۹] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۰] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۱] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۰۲] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۳] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۰۴] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۵] تهذیب، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۱.

[۱۰۶] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۰۷] اقبال، ۴۶۴.

[۱۰۸] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۰۹] اقبال، ۴۶۴.

[۱۱۰] اقبال، ۴۶۴.

[۱۱۱] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۱۲] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۱۳] اقبال، ۴۶۴.

[۱۱۴] اقبال، ۴۶۴.

[۱۱۵] متن خطبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی غدیر (آرمان غدیر).

[۱۱۶] کتاب اجساد جاویدان- نوشته‌ی آقای مهدی پور، ص ۱۵۸.

[۱۱۷] دیوان نظیری نیشابوری، ص ۴۹۱-۴۹۴.

[۱۱۸] سرودهای شادی، ص ۵۳۷.

۱۸ ذی‌الحجه: روز غدیر و نزول آیه ۳ سوره‌ی مائده

شب ۱۹ ذی‌الحجه: ازدواج امیرالمؤمنین (ع) با حضرت زهرا سلام‌اللّٰه علیها بنا بر قول محدث کفعمی و محدث فیض.

روز ۲۴ ذی‌الحجه: روز مباهله و روز نزول آیه ولایت آیه ۵۵ سوره‌ی مائده و روز نزول آیه تطهیر آیه ۳۳ سوره‌ی احزاب.

روز ۲۵ ذی‌الحجه: روز نزول هل اتی.

[۱۱۹] دیوان ابن یمین، ص ۳۸-۳۹. ابن یمین فریومدی شاعشر شیعه‌مذهب قرآن هشتم هجری می‌باشد.

[۱۲۰] هیولی: (به فتح‌ها و ضم یا) ماده، ماده‌ی اولی، اصل هر چیز، در فارسی به معنی صورت و هیکل نیز می گویند. فرهنگ فارسی عمید.

[۱۲۱] خریطه: کیسه‌ای که از چرم یا پوست درست کنند، کیف، کیف بغلی (فرهنگ فارسی عمید).

[۱۲۲] نسیم غدیر، ص ۴۵.

[۱۲۳] نسیم غدیر، ص ۹۹-۱۰۰.

[۱۲۴] اسب سفید.

[۱۲۵] ای اشکها بریزید، ص ۵۱-۵۳.

[۱۲۶] نسیم غدیر، ص ۵۷-۶۲.

[۱۲۷] کتاب نسیم غدیر، ص ۶۳.

[۱۲۸] نسیم غدیر، ص ۶۷-۶۹.

[۱۲۹] کلیات اشعار دکتر قاسم رسا، چاپ چهارم، ص ۵۹-۶۱.

[۱۳۰] کتاب نسیم غدیر ص ۸۳-۸۵.

[۱۳۱] این غدیریّه دست‌آورد بی‌خوابی و بیداری شیرینی است که یکی دو شب قبل از عید غدیر خُم رخ داده و همچنین ادامه داشته تا نیمی از چکامه به پایان رسیده است که جناب استاد سُرور با عنوان بی‌خوابی شیرین به محبّان حضرت علی (ع) هدیه نموده‌اند.

[۱۳۲] نسیم غدیر ص ۱۱۱-۱۱۲.

[۱۳۳] اندیشه‌های سیّار ص ۱۸۰-۱۸۲.

[۱۳۴] خِنگ: اسب سفید.

[۱۳۵] گلواژه ۳، ص ۳۷۳-۳۷۵.

[۱۳۶] از کعبه تا محراب، ص ۴۳-۴۴.

[۱۳۷] پیام شادی، ص ۴۶-۴۷.

[۱۳۸] اَبدال: مردان خدا.

[۱۳۹] مَعالی: شرف و رفعت.

[۱۴۰] نَوال: عطاء، بهره، نصیب.

[۱۴۱] نِعال: جمع نعل.

[۱۴۲] سَیّال: روان–جاری.

[۱۴۳] عصیر: شیره و چکیده‌ی چیزی.

[۱۴۴] ضَریر: کور، نابینا.

[۱۴۵] صَریر: بانگ برآوردن، فریاد کردن.

[۱۴۶] صَعوه: گنجشک کوچک.

[۱۴۷] غَمّاز: اشاره کننده با چشم و ابرو.

[۱۴۸] بُختیان: شتر قوی هیکل.

[۱۴۹] جَیب: گریبان.

[۱۵۰] حُسام: شمشیر تیز.

[۱۵۱] جابُلقا: کنایه از مشرق.

[۱۵۲] جابُلسا: کنایه از مغرب.

[۱۵۳] یاسا: رسم و آئین، قاعده و قانون.

[۱۵۴] قِسطاس: میزان، ترازو.

[۱۵۵] اِفلاس: بی‌چیز شدن، تنگدستی و بینوائی، ورشکستگی.

[۱۵۶] حِصَّه: نصیب، بهره، بخش.

[۱۵۷] صنادید جمع صندید به معنی مرد بزرگ و شجاع، دلاور می‌باشد.

[۱۵۸] نسیم غدیر، ص ۱۰۵–۱۰۶.

[۱۵۹] نسیم غدیر، ص ۱۰۷–۱۰۹.

[۱۶۰] خُنیا: سرود، آواز، نغمه و خُنیاگری به معنی آوازه‌خوان می‌باشد.

[۱۶۱] دیوان طائی شمیرانی، ص ۳۸–۴۱.

[۱۶۲] دیوان طائی شمیرانی، ص ۱۲۲–۱۲۵.

[۱۶۳] انام: به فتح اول مردم، خلق.

[۱۶۴] غمام: ابر، ابر سپید.

[۱۶۵] غَمّاز: پرده در.

[۱۶۶] نَمّام: سخن چین، فتنه‌انگیز.

[۱۶۷] آهو: عیب. در شعر به معنی بی‌عیب به‌کار گرفته شده است.

[۱۶۸] ضرغام: شیر درنده.

[۱۶۹] حسام: شمشیر تیز و برنده.

[۱۷۰] مدینهٔ الاصنام: شهر بت‌ها.

[۱۷۱] اشاره است به آیه‌ی ۶۸ از سوره‌ی انبیاء.

[۱۷۲] اشاره است به آیه‌ی ۱۷۹ از سوره‌ی اعراف.

[۱۷۳] نسیم غدیر، ص ۱۳۱.

[۱۷۴] نُبی: قرآن.

[۱۷۵] عَقعَق: پرنده‌ای است شبیه به کلاغ که دارای پرهای سیاه و سفید است.

[۱۷۶] لَقلَق: معرب لک لک، لقالق جمع.

[۱۷۷] نسیم غدیر، ص ۱۳۷ ۱۴۰.

[۱۷۸] بابا فغانی شیرازی، شاعر شیعه‌مذهب قرن نهم هجری می‌باشد.

[۱۷۹] ربقه: حلقه‌ی طناب، گره ریسمان.

[۱۸۰] وداد: دوستی و محبت.

[۱۸۱] صِهر: قرابت، خویشی، داماد.

[۱۸۲] اَسَف: اندوه سخت، بسیاری حزن.

[۱۸۳] تَعَب: رنج، سختی.

[۱۸۴] ضَیاغ: تباه شدن، تلف شدن.

[۱۸۵] عَقار: متاع و اسباب خانه، ملک، آب و زمین زراعتی.

[۱۸۶] اشعار میرزا عبدالرسول مدّاح شوشتری در دیوان وفائی شوشتری به اهتمام آقای مهدی آصفی به چاپ رسیده است.

[۱۸۷] نسیم غدیر، ص ۱۵۹–۱۶۰.

[۱۸۸] دیوان مفتقر، ص ۲۶.

[۱۸۹] غدیر در شعر فارسی، ص ۱۱۳–۱۱۵.

[۱۹۰] اَثیم: گناهکار.

[۱۹۱] بَتَر: مخفف بدتر.

[۱۹۲] پیام شادی، ص ۴۸.

[۱۹۳] بنابه فرموده‌ی حاج آقای سازگار این بیت از سروده‌های حاج آقای انسانی میباشد.

[۱۹۴] هوازِن: نام یکی از قبائل بزرگ عرب.

[۱۹۵] فری (به فتح یا کسر فا و را) به معنی نیکو، زیبا، محبوب، دوست‌داشتنی، پسندیده و نیز به معنی زهی، خوشا و آفرین آمده است. مثال از منوچهری:

فری زان تیغ وی هنگام هیجا

چنان دیبای بوقلمون مُلوّن

.[۱۹۶] مرحوم نگارنده گاهی هم «سرباز» تلخص می‌کرده‌اند.

[۱۹۷] نسیم غدیر،ص ۲۱۱–۲۱۲.

[۱۹۸] اَلْیومَ اَکْمَلْتُ لَکُم دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمْ الاِسْلامَ دِیناً (مائده ۳).

[۱۹۹] حضرت آیهٔ‌اللَّه آقای حاج سیّد حسن امامی این شعر را در سال ۱۴۱۸ هجری به مناسبت غدیر خم در مدینه منوره سروده‌اند.

[۲۰۰] بعد از هر بیت «مولای من علیست» تکرار گردد.

[۲۰۱] حِماء: نگاهداری و دفاع کردن.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکَمْ وَ أَنْفُسِکَمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکَمْ خَیْرٌ لَکَمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹